عرفان اسلامی

استاد حسین انصاریان

جلد ۱ الی ۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم

عرفان اسلامی

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عرفان اسلامی جلد ۱ الی ۱۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : انصاریان حسین ۱۳۲۳ - عنوان و نام پدیدآور : عرفان اسلامی / مولف حسین انصاریان ؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور ،محمدجواد صابریان. مشخصات نشر : قم دارالعرفان ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری : ج. فروست : مجموعه آثار ۳۱ ۳۲ ۳۴ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۴۰. شابک : ۷۰۰۰۰۰ ریال دوره ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۹-۱ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۶-۰ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۷-۷ ؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۸-۴ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۱-۵ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۳-۹ ؛ ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۴-۶ ؛ ج.۹ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۵-۳ ؛ : ج.۱۱ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۷-۷ وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری یادداشت : فهرستنویسی بر اساس جلد دوم است. یادداشت : ج.۱، ۳ ، ۵، ۷ -۹ و ۱۱ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶). یادداشت : عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعه. عنوان روی جلد : عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعه. موضوع : جعفربن محمد (ع)، امام ششم ۸۳ - ۱۴۸ق . مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه -- نقد و تفسیر موضوع : احادیث اخلاقی -- قرن ۲ ق. موضوع : اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴ موضوع : عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴ شناسه افزوده : فیض پور، محسن، ۱۳۵۳ - ، ویراستار شناسه افزوده : صابریان، محمدجواد، ویراستار شناسه افزوده : جعفربن محمد (ع)، امام ششم ۸۳ - ۱۴۸ق . مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه . شرح رده بندی کنگره : BP۲۴۸ /ج ۷م ۶۰۴۲۲۱۸۴ ۱۳۸۶ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۱ شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۸۲۵۶۰

عرفان اسلامی جلد۱

مقدّمه مؤلّف

کتاب مصباح الشریعه ومفتاح الحقیقه

بسم الله الرحمن الرحیم

مؤلّف کتاب « مصباح الشریعه » تاکنون ناشناخته مانده است

. شاید علّت ناشناخته ماندنش از شدّت خلوص او بوده که نخواسته نامش معلوم شود . این کتاب دارای صد فصل است و در هر فصلی روایتی ، از قول امام جعفر صادق (علیه السلام) ، آن دریای حقایق که حاوی عالی ترین مسائل عرفانی و اخلاقی است نقل شده است .یادگیری مسائل مطرح شده در این کتاب آسان و عمل به آن در خور قدرت هر مکلّفی است .

برخی از کتاب هایی که تحت عنوان عرفان تنظیم شده است ، خالی از مسائل وارداتی ، یا قصّه های عجیب و غریبی که به دور از منطق است ، یا برنامه هایی که زمینه ای برای عمل ندارد ، نیست . کتاب هایی به عنوان عرفان موجود است که مخلوطی از فرهنگ بشری و الهی است و نمی توان به تمام مطالب آن تکیه کرد .

امّا کتاب « مصباح الشّریعه » کتابی است که بیشتر مطالب آن با آیات قرآن و روایاتِ مستندِ وارده از رسول حق و امامان معصوم مطابقت دارد و به گونه ای نیست که نتوان به آن اعتماد کرد .

این کتاب همواره به عنوان منبعی عرفانی و اخلاقی که مطالبش از سرچشمه ی حقیقی عرفان و اخلاق ; یعنی دریای بیکرانه ای دانش امام معصوم گرفته شده است ، مورد توجّه بسیاری از بزرگان دین بوده و بعضی از عاشقان سیر و سلوک بر آن شرح نوشته ا ند . بعضی از شروح مبسوط و بعضی نیمه تمام و تعدادی هم به عنوان ترجمه که در بعضی از فصول همراه با شرح مختصری است به چاپ رسیده است .

پس از انقلاب

اسلامی ایران ، گرایش مردم ، به ویژه نسل جوان ، از طریق سخنرانی های بنیان گذار نهضت ، به عرفان و اخلاق شدید شد .در مجالسی که در ماه رمضان و محرّم و صفر منبر می رفتم ، کراراً درباره ی کتاب های عرفانی و اخلاقی ، به خصوص مسائلی از قبیل ورد و ذکر ، عارف و عاشق ، خانقاه و صوفی ، قطب و مرشد ، مرید و مراد از طرف نسل جوان تشنه ی معارف ، مورد پرسش قرار گرفتم . بی تردید هر مرکزی را به نام مرکز عرفان و هر کتابی را به نام کتاب عرفان و هر مدّعیی را به نام عارف ، به خصوص کسانی که قبل از انقلاب با ساواک سروسرّی داشتند و به دست بوسی پهلوی افتخار می کردند ، نمی توانستم به عنوان مراکز و منابع عرفان معرّفی کنم . چاره ای ندیدم جز این که بر کتاب « مصباح الشّریعه » با کمک آیات قرآن و روایات و گوشه هایی از حیات پر فروغ اولیای حقیقی الهی، شرح مفصّلی بزنم و از این طریق درحد توان خود ادای تکلیفی کنم .

این کار را با عنایت خدا شروع کردم و قبل از آنکه قلم به دست بگیرم و سطری از سطرهای شرح را بنویسم وضو گرفته و رو به قبله می نشستم و سپس وارد نوشتن می شدم . سرانجام با خواست خدا این شرح در دوازده جلد که تمام آن با وضو و رو به قبله نوشته شده به پایان رسید .

خدایم شاهد است که عنوان کردن مسئله ی وضو و رو به

قبله بودن کار ، جنبه ی تعریف از عمل نـدارد ; بلکه می خواهم به مؤلّفان کتابهای مذهبی بگویم که اوّلاً نوشـتن با طهارت و رو به قبله بودن هنگـام کـار سـخت نیست ، ثانیـاً اثر عجیبی در معنویّت کتـاب دارد و چه نیکوست که تمام امور تألیفی بـدین صورت انجام بگیرد .روزی که شـروع به نوشـتن شـرح کردم از طرف زورگویان زمان به وسـیله ی صدّام کافر جنگ سخت و خونینی به ایران اسـلامی تحمیل شده بود . گذشته ی از این منافقانِ داخلی حمله های ناجوانمردانه ای خود را متوجّه روحانیّت شیعه کرده و در اندک مدّتی بسیاری از بزرگان دین را به شهادت رساندند .

من که فکر می کردم به توسّـط بمبارانهـای عراق و موشـک انـدازیهای گرگیماننـد صـدّام ، یـا گلوله هـای منـافقین به عمرم خاتمه داده شود ، برای اتمام شـرح عجله داشـتم ، و با اینکه در میان آن همه حوادث داخلی در اکثر عملیّات رزمی هم همگام با رزمنـدگان و بسـیجیان دلاور در نبرد حق و باطل شـرکت کردم ولی توفیق رفیقم نشد و در عوض شـهادت ، خداوند مهربان عنایتش را رفیق راهم کرد تا این شرح به پایان برسانم . اکنون که این مقدّمه را می نویسم دو سالی است که جنگ خاتمه یافته و مصـیبت عظیم ارتحال حضـرت امام خمینی پشت مسـلمانان را شکسـته است . و این نوشتار برای چاپ سوم آماده می شود ، امیـد است این برنـامه جـامه ای عمل بپوشـد ، و پس از آن با عنایت حضـرت محبوب ده جلـد دیار عاشـقان شـرح صـحیفه ی حضرت زین العابدین (علیه السلام)

به زینت چاپ آراسته شود .

از دیدگاه مصباح الشریعه بزرگان

شایان ذکر است این کتاب از نظر علمای بزرگ شیعه مورد توجّه قرار گرفته است . در یک جمع بندی نظر بزرگان را در جهت گیری به آن پنج دسته می بینیم .

۱ . گروهی که در نفی و اثبات و ردّ و قبولش سکوت کرده اند .

۲ . دانشمندان و بزرگانی که عقیده دارند ، مؤلّف عارف این کتاب ، از فرهنگ به جامانده ی حضرت صادق (علیه السلام) ، این صد باب را تنظیم کرده و انشای آن از خود مؤلّف است نه کلمات مستقیم امام (علیه السلام) .

۳ . بیشتر بزرگان دین و پرچمداران تربیت و اخلاق و عرفان به این کتاب به دیده ی احترام نگریسته و آن را قابل قبول و عمل دانسته و عقیده دارند که مؤلّف کتاب از مجموع روایات حضرت صادق (علیه السلام) این کتاب را تألیف کرده است ; چیزی که هست از ده ها روایت جملاتی انتخاب کرده و آن جملات را به هم پیوسته تا برای هر فصلی روایتی تنظیم کرده باشد .

۴ . عدّه ای که به این کتاب با نظر بدبینی نگریسته و آن را از ساخته های صوفیّه یا دست پخت فضیلِ عیاض دانسته اند و به طور کلّی این مجموعه را مردود شمرده اند .

۵ . دسته ای از دانشمندان که در قبول و ردّش جانب احتیاط را مراعات کرده و فرموده اند : گرچه سند آن قطعی نیست ولی عمل به محتویّات آن که قسمت مهمّی از مطالبش موافق آیات و روایات مستند است مانعی ندارد . علاّمه ی مجلسی (قدس

سره) از این گروه است و این فقیر بی مایه هم پس از بررسی های لازم این نظر را انتخاب کرده ام .

از آنـان که این کتـاب را مردود دانسـته انـد شـیخ حرّ عـاملی صاحب وسائل در کتاب « هـدایه الامّه » و دیگر صاحب ریاض « ریاض العلماء » است . و از آنان که به این خزانه ی پر گوهر به دیـده احترام نگریسـته و آن را قابل اعتماد و عمل دانسـته و در صدورش از سرچشمه ی ولایت تردیدی به خود راه نداده اند یکی سیّد رضی الدّین علیّ بن طاووس رضوان الله علیه است که در فصل هفتم از باب ششم کتاب « امان الاخطار » این چنین فرموده است :

« مسافر با خود بردارد کتاب « مصـباح الشّـریعه و مفتاح الحقیقه » را که از حضـرت صادق (علیه السلام) است ; زیرا آن کتابی است لطیف و شـریف که راه و رسم سیر و سلوک به سوی خدا را برای سالکان آن راه معرّفی می کند و روش اقبال به خدا را به انسـان یاد می دهـد و اسـرار مطویّه در خود را در اختیار و دسترس خواننـده می گـذارد . خلاصه ی کلام آن که فوایـد این کتاب بسیار و حجم آن کم است . به عبارت دیگر کثیرالمعنی و قلیل اللفظ است » .

از کسانی که در قبول این کتاب به خود تردید راه نداده شـهید ثانی است . او در کتاب « التّنبیهات العلّیه علی اسـرار الصّلاه » و در « کشف الرّبیه » و در « منیه المرید » و همچنین در « مسکّن الفؤاد »

از « مصباح الشّریعه » مطالبی را نقل می کند و به طوری که از دقّت در موارد نقل برمی آید ، فهمیده می شود که وی بر این کتاب اعتماد داشته و اخبار آن را از حضرت صادق (علیه السلام) می دانسته و در صحّت آن کتاب و ثبوت انتساب این گوهر به آن حضرت تردید و اضطرابی نداشته است .

فیض کاشانی نیز از کسانی است که در کتاب های اخلاقی و عرفانی خود از این کتاب مطالبی را نقل کرده و از ملاحظه در موارد نقل استفاده می شود که آن مرحوم نیز کتاب را معتبر دانسته و نسبت آن را به امام ششم مسلّم و قطعی تلقّی می نماید و هیچ شک و شبهه ای در این موضوع ندارد .

حاج میرزا ابوالقاسم ذهبی شیرازی ، نظر عالم بزرگوار مرحوم مجلسی را نسبت به کتاب عرفانی و اخلاقی « مصباح الشّریعه » چنین نقل می کند :

« بر تو باد که بر کتاب « مصباح الشّریعه » ملازمت نمایی ، شهید ثانی آن را به اِسناد خود از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرده و حاجت به نقل سند نیست ; زیرا متن آن دلالت بر صحّت این کتاب دارد » .

گروه بسیاری از علمای شیعه و از معتبرترین و موثّق ترین دانشمندان بزرگوار و کم نظیر از جمله : ابن فهد حلّی در « عدّه الدّاعی » ، کفعمی در « مجموع الغرائب » ، سیّد هاشم بحرانی در مقدّمه ی « برهان » ، نراقی در « جامع السّعادات » ، مرحوم سیّد حسین قزوینی در بحث پنجم « جامع الشّرایع

» ، سیّد علی خان در « شرح صحیفه ی سجّادیّه » ، عالم عارف شریف لاهیجی در تفسیر نفیس خود ، و حضرت امام خمینی رضوان الله علیه در کتابهای اخلاقی و عرفانی خویش احادیثی از این خزانه ی پر مایه نقل کرده اند .

ذهبی شیرازی در ابتدای « مناهج انوار المعرفه » که نام شرح او بر « مصباح » است می فرماید :

« پس از تفحّص در آثار حضرت سیّدالمرسلین ، و اخبار آل طه و یس علیهم سلام الله ربّ العالمین ، مجموعه ای جامع تر از رساله ی « مصباح الشّریعه و مفتاح الحقیقه » که حاوی اسرار و بطون و حقایق شریعت مقدّسه باشد نیافتم و چون این رساله منسوب و مستند به حضرت امام بحقّ ناطق جعفر بن محمّد الصّادق (علیه السلام)است ، لهذا بزرگان اهل دین و معرفت را بهترین سند است » .

از بزرگانی که در صحّت و اعتبار این کتاب تردید نکرده است ، پرچمدار دانش حدیث و درایت و روایت مرحوم حاج « میرزا حسین نوری طبرسی »است .

این مرد بزرگ در جلد سوّم « مستدرک » در خاتمه ی کتاب که دارای فواید عظیمه ای است از صفحه ی ۳۲۸ تا صفحه ی ۳۳۳ بحث گسترده و مبسوطی دارد و دلایل آنان که کتاب را مردود دانسته یا در صحّت آن تردید کرده اند نقل می کند و با براهین آشکار و دلیل های روشن و منطق محکم جواب داده و این کتاب شریف را معتبر دانسته و اخبار آن را در کتاب با عظمت « مستدرک » روایت نموده است .

این مرد

بزرگ در پایان بحث خود درباره ی « مصباح الشّریعه » می فرماید :

« وَقَدْ أَطْنَبْنـا الکلامَ فی شـرح حالِ المِصْـباح ، مَع قِلّهِ ما فیه مِن الأَحْکام حِرْصاً عَلی نَشْرِ الآثِرِ الْجَعْفَریَّه وَالآدابِ الصّادِقیّه وَحِفْظاً لابنِ طاووسَ وَالشّهیْد وَالْکَفْعَمی (رحمهم الله) عَن نِسْبَهِ الوَهْمِ وَالإِشْتِباهِ إِلَیْهِمْ وَاللهُ الْعاصِمْ ».

قاطع و جازم می گویم که درباره ی کتاب « مصباح الشّریعه » با اینکه کتاب فقهی نیست ، سخن را گسترده کردم و تحقیقم را طولانی نمودم و این به خاطر حرص و ولعی است که به پخش آثار اهل بیت و آداب مکتب حضرت صادق دارم و برای اینکه بگویم بزرگانی چون سیّد بن طاووس و شـهید و کفعمی که از طرف عدّه ای به خاطر این کتاب ، متّهم به خیال و اشـتباه شده انـد ، دامن علم و عمـل و آبرو و اعتبارشان منزّه و پاک از این تهمت است . بزرگانی چون اینان در قبول صـحّت این کتاب به اشتباه نرفته و دچار اوهام غلط نشده اند .

از کسـانی که به این کتـاب اعتمـاد کرده ، عارف کم نظیر ، صاحب اخلاق ملکوتی ، و دارنـده ی ملکات فاضـله و آراسـته به محامد الهیّه مرحوم حاج « میرزا جواد آقای ملکی تبریزی » است .

وی در کتاب « اسـرار الصّـلاه » آن قسـمت از روایت « مصباح » را که متناسب با کتاب خود دیده آورده و بر آنها اعتماد کرده است .

عالم پرهیزکار حاج « شیخ حسن مصطفوی » در مقدّمه ی شرح مختصرش بر این کتاب می نویسد :

« این کتاب به طور مسلّم از مراکز وحی و الهام

گرفته شده و به وسیله ی شخصیّتی که ارتباط با عالم غیب داشته تألیف شده است .

در این کتاب دقایق معارف و اسرار حقایق و لطایف اخلاقیّات ، مراحل سیر و سلوک و خصوصیّات مراتب ایمان ، به اندازه ای دقیق و تحقیقی و عمیق ذکر شده است که کم ترین نقطه ی ضعف و انحراف و سستی در خلال جملات و مطالب آن دیده نمی شود و آن چه مسلّم است این کتاب در مرتبه ی فوق کتب مؤلّفه ی متداوله ی علما و محقّقین و عرفا است » .

این بود بخشی از نظریّات محقّقین و بزرگان شیعه درباره ی کتاب « مصباح الشّریعه » که من آن را به عنوان یک منبع اصیل عرفانی و اخلاقی انتخاب کرده و به وسیله ی مطالب آن ، عارف و عرفان را شناسانده و ثابت کرده ام که عرفان ; حالی الهی و احوالی ملکوتی بارقه ای آسمانی در عمق جان انسان است که رشد و ظهور آن در گرو معرفت ، ایمان ، تبعیّت از انبیا و امامان و عبادت خالصانه است و نباید برای اهل ایمان اصطلاح عارف و عرفان موجب وحشت و ترس باشد ، تا بدون تحقیق و بررسی از آن فرار کرده و اهلش را مورد تهمت قرار داده و خدای ناخواسته آنچه خدا راضی نیست در حق آنان بگویند .

به آنان که کتاب را مردود دانسته اند ، باید گفت اگر به دقّت در تمام مطالب آن توجّه می کردند ، حدّاقل مانند علاّمه ی مجلسی نظر می دادند ، و از مردود دانستن تمام آن یا نسبت دادنش به

صوفیّه امتناع میورزیدند .

خلاصه می توان گفت عمده ی مطالب کتاب « مصباح الشّریعه » از چشمه ی جوشان ولایت مطلقه و دریای علوم اوّلین و آخرین ، حضرت صادق (علیه السلام) است و جای هیچ گونه تردید و شک نیست و لازم است هر مؤمن متعهّدی و هر عاشق سالکی ، برای رشد حال عرفانی خود به این مجموعه مراجعه کند و تا جایی که در قدرت اوست به آن عمل کند .

برنامه ای که این فقیر در شرح این دریای با عظمت دارد این است :

نقل تمام روایت هر فصل در ابتد ، شرح جمله به جمله ای آن با کمک قرآن ، روایات ، کتاب های اخلاقی ، اشعار حکیمانه ای که با متن مطالب تناسب دارد . البتّه در ضمن تفسیر و شرح ، آن چه از جانب حق به قلبم اشراق شود و از سوی حضرت محبوب ملهَم گردم متذکّر می شوم و از حضرت ربّ العزّه می خواهم که مرا از لغزش و خطا مصون بدارد و خوانندگان را جهت تأمین خیر دنیا و آخرتشان توفیق عمل دهد و آنان را در حدّ اعلا از این معارف ملکوتی بهره مند سازد .

حسین انصاریان

۱۵/۷/۱۳۷۰

خطبه ی کتاب

قسمت اول

بسم الله الرحمن الرحیم

أَلْحَمْدُ للهِ الَّذی نَوَّرَ قُلُوبَ الْعارِفینَ بِذِکْرِهِ ، وَقَدَّسَ أَرْواحَهُمْ بِسِرِّهِ وَبِرِّهِ ، وَطَهَّرَ أَفْئِدَتَهُمْ لِفِکْرِهِ ، وَشَرَحَ صُدُورَهُمْ بِنُورِهِ ، وَأَنْطَقَهُمْ بَیانَهُ ، وَشَغَلَهُمْ بِخِدْمَتِهِ ، وَوَفَّقَهُمْ لِعِبادَتِهِ ، وَاسْتَعْبَدَهُمْ بِالْعِبادَةِ عَلی مُشاهِدَتِهِ ، وَدَعاهُمْ إِلی رَحْمَتِهِ ، وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد إِمامِ الْمُتَّقینَ ، وَقائِدِ الْمُوَحِّدینَ ، وَمُونِسِ الْمُقَرَّبینَ وَعَلی آلِهِ الْمُنْتَخَبینَ . أَلْحَمْدُ للهِ

تمام سپاس و حمد ، و مدح

و شکر برای خدایی است که مستجمع جمیع صفات کمالیّه منزّه از تمام عیوب و نقایص است .

اختصاصِ تمام سپاس و ستایش برای خدای متعال عزیز به خاطر این است که وجود مقدّسش خالق ، صاحب جهان ، پرورش دهنده و حافظ تمام موجودات ، مبدأ رحمت و عنایت نسبت به تمام عوالم ظاهر و باطن است .

یکی از عارفان دل سوخته در حمد حضرت احدیّت چنین تقریر فرموده است :

ریاض حمد و ثنا و حدایق سپاس بی منته ، مختص واجب الوجودی است جلّ شأنه و عمّ اِحسانُه که از فیض بی نهایت و فرط مرحمت ریاحین ، موجودات را از ظلمت عدم به گلشن وجود جلوه داده است .

کریمی که از کمال احسان ، نهال وجود بنی آدم را به آبیاری (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) به ثمر (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً) مثمر و بارور فرمود .

من صورتی به صورت انسان ندیده ام

آئینه ای بدین صفت و شان ندیده ام

از کوی دوست آمده ام تا به کوی دوست

در راه کعبه خار مغیلان ندیده ام

با سامری بگوی که این گاو بی شعور

گوساله تر زمردم نادان ندیده ام

نازم مقام آدم خاکی نژاد را

صورتگری چو خالق سبحان ندیده ام

گر مرد این دری به درآ کاندرین سرای

من سالهاست حاجب و دربان ندیده ام

ساقی گرفت عهد به پای خم غدیر

غیر از قلیل بر سر پیمان ندیده ام

ساعی سرود چند کلامی برای پند

شیرین تر از نصیحت لقمان ندیده ام

رحیمی که بساتین قلوب مقرّبان درگاه را به دستیاریِ «قَلْبُ المُؤْمِنِ بَیْنَ الاِصْبَعَیْنِ مِنْ أَصابع الرَّحمن» به اشجار (أَلاَ بِذِکْرِ

اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) مُخْضر ورَيان نمود .

غفوری که از گلزارِ (لَا تَقْنَطُوا مِن رَحْمَهِ اللَّهِ) گلهای (إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيع) دمانیده .

مهربانی که در بهارستان (لَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ) زهره یِ (يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَات) برویانده .

بی مانندی که ادراک از سیاحت بیدای معرفتش «ما عَرَفْناکَ حَقّ مَعْرِفَتِک» گویان دانائی که پویندگان دانش به پیمودن صحرای کمالش در وادیِ (لَا عِلْمَ لَنَا اِلّا مَا عَلَّمْتَنَ) پویان «لا أُحْصی ثَناءَ عَلَيْکَ أَنْتَ کَما أَثْنَيْتَ عَلی نَفْسِکَ» .

منعمی که بلبل زبان و طوطی بیان در شاخسار نعماء و شکرستان آلاء او ابکم (إِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَ) .

قادری که خرد خرده دان و عقل دوربین در تماشای گلستان صنایع و بوستان بدایع او حیران (وَمَا قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) .

خداوندی که جمیع موجودات به زبان بی زبانی ادای ثنای بی منتهای او نموده اند و به قدم عجز و ناتوانی سپاس بی قیاس او پیموده اند .

عندلیبان روضه ی ایجاد از هر غنچه کتابی خوانند وهرورقی از اشجار امکان را بابی دانند .

اطفال چمن ممکنات همگی در تسبیح و تحمید و نو رسیدگان گلشن مکوّنات جملگی در تحلیل و تمجید : اگر سرو است در هوایش پا در گِل افتاده و اگر چنار است کف تضرّع گشاده و اگر صنوبر است به بندگیش قد کشیده و اگر بید است واله و مجنونش گردیده است و اگر ارغوان است زعشقش غرقه در خون و اگر تاک است به دارش سرنگون و اگر شمشاد است به خدمتش در قیام و اگر

نخل است زذکرش شیرین کام و اگر بنفشه است از غمش سوگوار و اگر لاله است زوردش داغدار و اگر سنبل است پریشانیش از اوست ، اگر گل است از مهرش سرخ روست ، اگر خاراست از گلزار آن نگار است و اگر نرگس است بیمار آن دلدار است ، اگر سوسن است حمد او گوید و اگر سمن است راه تسبیح او جوید : (وَإِن مِن شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰکِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ) .

روز آن است که ما خویش بر آن یار زنیم

نظری سیر بر آن روی چو گلنار زنیم

مشتریوار سر زلف مه خود گیریم

فتنه و غلغله اندر همه بازار زنیم

اندر افتیم در آن گلشن چون باد صبا

همه بر جیب گل و جعد سمن زار زنیم

نفسی کوزه زنیم و نفسی کاسه خوریم

تا سبووار همه بر هم و خمّار زنیم

تا به کی نامه بخوانیم گه جام رسید

نامه را یک نفسی در سر دستار زنیم

چنگ اقبال زفرّ رخ تو ساخته شد

واجب آید که دو سه زخمه بر آن تار زنیم

وقت شور آمد و هنگام نگه داشت نماند

ما که مستیم چه دانیم چه مقدار زنیم

خاک زر می شود اندر کف اخوان صفا

خاک در دیده این عالم غدّار زنیم

می کشانند سوی میمنه ما را به طناب

خیمه ی عشرت ازین بار در اسرار زنیم

شد جهان روشن و خوش از رخ آتش روئی

خیز تا آتش در مکسبه و کار زنیم

پاره پاره شود و زنده شود چون کُه طور

گر زبرق دل خود بر کُه کهسار زنیم

هله باقیش تو گو که به وجود چو توئی

سرد و حیف است که ما حلقه ی گفتار زنیم

(الَّذی نَوَّرَ قُلُوبَ الْعارِفینَ بِذِکْرِهِ) .

»

پروردگاری که تیرگی غفلت و غبار ظلمت را از دلهای عارفان زدود و به نور یادش روشن نمود » .

شاید بتوان گفت : منظور از ذکر در جمله ی فوق قرآن مجید است ، چنانکه در بسیاری از آیات ، از آن به عنوان ذکر یاد شده است :

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) .

معنا این می شود ، که عارفان با توفیق حضرت حق ، به کتاب الهی تسلیم شده ، و موفّق به شناخت مفاهیم ملکوتی آن شدند ، و از پی معرفت به اجرای فرامین آن برخاستند ، و از این طریق تاریکی جهل و ظلم بر نفس و بی ایمانی را زدوده و خانه ی قلب را به نور ملکوتی قرآن روشن کردند ، و با این چراغ پر فروغ الهی ، در بین مردم زیستند ; چنانکه فرمود :

(وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) .

و ما برای او نوری قرار دادیم که در پرتو آن در بین مردم زندگی می کند .

از برکت این نور ، به یقین رسیدند و از پی آن یقین آراسته به حسنات اخلاقی و عملی شدند و با عنایت حق حیات طیّبه به دست آوردند :

(مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِن ذَكَر أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً) .

آری ، قرآن مجید نور الهی است ، چنانچه خود قرآن به این معنا شهادت می دهد :

(وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِين) .

رسول خدا می فرماید :

(فَإذَا الْتَبِسَتْ عَلَيْكُمُ الْفِتَنْ لَقَطْعِ اللّيلِ الْمُظْلِم فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرآن .)

هرگاه فتنه ها همچون شب تاریک به شما هجوم کرد بر شما باد قرآن

.

قرآن نور زندگی ، ذخیره ی قیامت ، شفیع محشر ، نجات دهنده ی از عذاب و وسیله ی رشد و کمال انسان است .

قرآن معرفت و نور ، کرامت و اصالت ، شرافت و سعادتِ دنیا و آخرت نصیب انسان می کند .

ارتباط حقیقی با قرآن ، از انسان عارفی شوریده ، حکیمی بزرگ و سالکی واصل می سازد .

حضرت امام خمینی رحمه الله علیه که سر حلقه ی عارفان دوران بود و از علوم الهی بهره ی جامع داشت و شب و روزش را با قرآن مجید سپری می کرد و آیه ای در کتاب الهی نبود ، مگر آنکه عامل به آن بود ، در سخنرانی مهمّی فرمودند :

« قرآن کریم مرکز همه ی عرفانهاست » .

« صدرالمتألّهین شیرازی » که روزگار ، نمونه اش را کمتر به یاد دارد ، در مقدّمه ی کتاب با عظمت « اسرار الآیات » می فرماید :

تورا سپاس می نمائیم ای آن که ملکوت و باطن زمین و آسمان به دست قدرت توست ، و ای آن که اشیاء مشتاقانه به سوی تو در حرکت و به شوق تو در گردشند .

ای حقیقت حیات ، ای مقوّم موجودات و مقصود ما تو ، مقصد نماز و روزه ی ما توئی ، تو مقوّم وجود و عطا کننده ی خیر و فرو فرستنده ی برکات و خیرات و نهایت تمایلات و غایت حرکات و مصدر اشراق و پایان اشواق و گرداننده ی امور وجودی و ذات تو نور و بخشنده ی حیات عالمیان است و تو خالق زمین و آسمانی .

ما را به انوار کلمات مبارکت

یاری و قلبهایمان را به اسرار کتاب و آیات شریفه ات نورانی و نفوس ما را از تاریکی طبیعت و نادانی پاک و ما را از پلیدی عالم ظلمات خارج کن و به مشاهده ی انوار و دیدار اشراق نورت و همنشینی با نزدیکان و مقرّبانت و هم صحبتی با ساکنان عالم ملکوتت و با فرشتگانی که لحظه ای از تسبیح تو غافل و بی خبر نیستند سرفراز نما و ما را با پیغمبران و صدّیقان بویژه محمّد (صلی الله علیه وآله) که او را مبعوث به تمام خلایق فرمودی و اهل بیت پاکیزه و برگزیده ی او ، که بر آنان بالاترین درود درود فرستندگان و پاک ترین سلام سلام دهندگان باد ، محشور فرم .

اما بعد از این مقدّمه : فروترین خلق خد ، و محتاج ترینشان به کرم پروردگار جهانیان ، محمّد که صدرالدّین نامیده می شود چنین گوید :

(هذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدىً وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ) .

« این قرآن دلیل روشنی برای مردم و هدایت و نصیحتی است برای پرواپیشگان » .

(قُلْ هذِهِ سَبِيلِى أَدْعُوااِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَه أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِى وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكينَ)

« ای رسول ما امّت را بگو طریقه ی من و پیروانم همین است که خلق را با بصیرت و بینائی به سوی خدا دعوت کنیم و خدا را از عیب و نقص منزّه دانسته و اعلام کنم که من از مشرکین نیستم » .

این انوار علوم الهی و اسرار مسائل ربّانی و مقصود نهائی ، از قرآن است ، که از آیات روشن کتاب او استفاده و از نزد پروردگار عالمیان با عنایت

و توجّه او به خلق فرو فرستاده شده است . واین انوار کلیدهائی هستند که به توسط آن درهای بهشت و رضوان باز و گنج های خزائن رحمانی ظاهر و جواهر و نهانیهای ملکوت مشاهـده و انوار عالم جبروت ، یعنی عالم عقول ، کشف و هویدا می گردد . و در آن نور چشم و روشنی دیده ی رهروان و درمان سینه های مؤمنان و یکتاپرستان است .

فیلسوف بزرگ جهان اسلام باز در « اسرار الآیات » در قاعده ی چهارم می فرماید : یکی از نامهای قرآن نور است ; زیرا قرآن نوری است عقلی ، که به واسطه ی آن (تاریکی های حاصل از جهل انسان در) مبـدأ و معاد کشف و آشـکار می گردد و به آن نـور حقـایق اشیاء دیـده و درک می شود . و توسّـط آن نور در قیـامت انسـان راهنمـائی یـافته و راه بهشت را می پیمایـد ، چنانکه می فرماید :

(مَا كُنتَ تَدْرِى مَا الْكِتَابُ وَلاَ الْإِيمَانُ وَلكِن جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِى بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِى إِلَى صِرَاط مُّسْتَقِيم) .

« قبل از اینکه به تو وحی رسد نمی دانستی کتاب و راه ایمان کدام است ولیکن ما آن کتاب را نور گردانیدیم ، که هرکس از بندگان خود را بخواهیم به آن نور هدایت می کنیم و اینک تو که به نور ما هدایت یافتی ، خلق را به راه راست هدایت نم » .

آری ! قلب به توسّط قرآن نور می گیرد و این نور عبادت ، از همان ایمان به خد ، یقین به آخرت ، ایمان به

فرشتگان ، انبیا و امامان ، و جلوه ی دیگرش عمل صالح و اخلاق حسنه است .

قسمت دوم

صدرالمتألّهین در گفتاری عمیق ، فرق ما گرفتاران عالم مادّه را با عارفان حقیقی ، در دیدی که هر دو نسبت به قرآن مجید داریم ، چنین بیان می کند :

ما و امثال ما از قرآن غیر از سیاهی کلمات چیزی مشاهده نمی کنیم ; زیرا ما در دنیای ظلمت و سیاهی هستیم و هرچه در آن است امتداد مداد مادّه است .

مقصودم مادّه ای نیست که دارای ابعاد و اجساد و هیولی و اعداد و اضداد است و از آنجا که درک کننده چیزی را درک نمی کند مگر آنکه در قدرت و استطاعت قوّه ی ادراک او باشد ، پس حسّ جز محسوسات ر ، و خیال جز مخیّلات را و عقل جز معقولات را درک نمی کند . به عبارت دیگر هر جنس همجنس خود را می یابد و درک می کند . پس نور را جز به نور نمی توان درک نمود . خداوند می فرماید :

(وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُور) .

« کسی که خداوند برایش نور قرار نداده هرگز روشنی نخواهد یافت » .

پس ما به سیاهی این چشم جز سیاهی نوشته های کلام و سیاهی اشکال کتاب را درک نمی کنیم ، وقتی از این وجود مجازی خارج شویم و از این شهری که اهلش تمام ، ظالم و در ظلمتند بیرون رویم و به سوی خدا و رسول او در قطع منزلهایی که بین ما و مطلوب ماست هجرت کنیم ، و ما را

مرگ از این نشأت و اطواری که بعضـی صورتهای حسّی و بعضی خیالی و بعضی وهمی و بعضی عقلی هستند حاصل گردد و نظرمـان را از تمـام مـاسوی الله قطع و بریـده نمـائیم به وجود خودمان که همان نور و پرتو وجود حقیقی الهی است ، در وجود کلام الله محو گردیم ، خداوند ما را بعد از مرگمان زنده می کند و از مرتبه ی محو به عالم صـعود هشیاری و از عالم فنا به بقا و از مرگ به زندگی ; یعنی زندگی ثابت و باقی که به بقای خداوند تعالی بسته است می رساند .

دیگر بعد از این ما از قرآن هرگز سـیاهی ندیده و هرچه می بینیم سـفیدی و نور خالصی است که ظلمت و تاریکی بدان آلوده نشـده است و یقین خالصـی پیـدا می کنیم که دیگر شـکّ و تردیـد بـدان راه نیابـد و به فرمـوده ی حق متحقّق و موصوف می گردیم که فرمود :

(وَلكِن جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِى بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَ) .

« ما قرآن را نور قرار دادیم که هرکس از بندگان خود را بخواهیم به آن نور هدایت می کنیم » .

(وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْم) .

« و از نزد خود وی را علم لدنّی و اسرار غیب الهی بیاموختیم » .

در این موقع مـا آیات الهی را از نسـخه ی اصل که امام مبین و ذکر حکیم و کسـی که علم کتاب نزد اوست یعنی امیرالمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم . خداوند می فرماید :

(وَإِنَّهُ فِى أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِىٌّ حَكِيمٌ) .

« و همانا این کتاب در نزد ما در

لوح محفوظ (که اصل کتاب آسمانی است) هرآینه بلند پایه و استوار است » .

و به همین جهت به آن کلامی که بدان ناطق گشت فرمود : من نقطه ی زیر «ب» هستم ، و به سینه ی شریفش اشاره کرده که : آگاه باشید در اینجا علوم بزرگی است ای کاش برای آن ، کسانی می یافتم .

می دانید که فسق و عصیان ، کفر و ریا و شرک و کدورت و تنگدلی و هر نوع ظلم و فساد و فحشا و منکرات ، محصول ظلمت دل و غفلت قلب است .

انسان باید به وسیله ی توجّه به خد ، و دستورهای انبیا و به خصوص با عمل به قرآن و پیروی از رسول اکرم و ائمه ی طاهرین از دچار شدن به غفلت قلب و ظلمت دل ، خود را حفظ کند .

این واقعیّات سبب روشنی دل و بیداری جان و پدید آمدن نور در قلب است .

چون قلب به یاد او بیدار و دل با نام او روشن شد ، آن نور بر کلیّه ی رفتار و کردار انسان حاکم می شود ، و پس از اینکه آن نور در اثر عمل و تقوا با وجود انسان آمیخت آدمی ، عارفی کامل و سالکی خبیر خواهد شد .

بنابراین اگر ذکر در اوّلین جمله ی خطبه ی کتاب ، به معنای قرآن باشد ، معنای کلام امام (علیه السلام) این می شود که حضرت حق ، قلوب عارفین را به قرآنش منوّر کرد . و اگر ذکر به معنای توجّه ، یا به معنای نماز ، یا به معنای اورادی که

در کتب دعا وارد شده است باشد باز برگشت به همان معنای قرآنی دارد ; زیرا قرآن حاوی تمام حقایق و جامع همه ی واقعیات است .

(وَقَدَّسَ أَرْواحَهُمْ بِسِرِّهِ وَبِرِّهِ .)

بسیاری از روشن ضمیران ، و آگاهان راه ، و عارفان بلند مرتبه ، به پیروی از انبیا و امامان و اولیای خاصّ الهی ، معتقدند « روح » از عالم الهی است که برای تکامل و رشد و آراسته شدن به حقایق از عالم امر ، یا عالم ملکوت ، برابر با آیه ی (وَنَفَخْتُ فِیهِ مِنْ روحِی) در این کالبد مادّی دمیده شده است و پس از به کمال رسیدن ، به اصل خود برخواهد گشت ، و در آنجا در حالی که کالبد مادّیش را به او برمی گردانند یعنی (فِی مَقْعَدِ صِدْق عِندَ مَلِیك مُقْتَدِر) قرار خواهد گرفت .

کمال روح به این است که به دو قوّه ی علم و عمل ، علم به حق ، علم به معاد ، علم به معاش ، علم به روابط صحیح اجتماعی ، علم به حقایق و عمل به آنها آراسته شود ، و منظور از قداست و تقدّس روح همین است و سرّ و برّ خداوند همان عنایات و الطاف اوست که به صورت معرفت و جهاد و کوشش در عرصه گاه حیات انسان تجلّی می کند ، و باعث می گردد که ارواح از زشتی و پلیدی و وابستگی های زیانبار و به عالم عشق و جهان قداست بپیوندد ، و اعضا و جوارح را نیز به دنبال خود به حرکت در آورد ، و در نتیجه از

انسان موجودی ملکوتی و معنوی ساخته و او را به منبع خیر و برکت نماید .

در زمینه ی قوّه ی علمیّه و عملیّه که دو علّت برای قداست و پاکی روح است یکی از بزرگان عصر به سوره ی والعصر تکیه کرده و عقیده دارد : آنان که از بند خسارات آزادند ، همانانند که منوّر به نور علم و متحرّک به حرکت عملی هستند ، و این معنایی است که از سوره ی مبارکه ی والعصر استفاده می شود .

قسم به زمان ، انسان در زیان است ، یعنی آنان که مشغول به امور مادّی طبیعی شده ، و جز این دنیا و آنچه در اوست چیزی نشناخته اند ، و جان آنان همچون ماهی در آب دری ، در حیوانیّت محض غرق است .

مگر آنان که ایمان آوردند ، یعنی دل آنان و عقلشان به نور معرفت و آگاهی به معاد و شناخت پیامبران وامامان و وظایف ومسئولیّتها که عبارت از قوّه ی نظریه است روشن شد .

و به اجرای دستورها و انجام عمل صالح برخاستند ، یعنی در جهت عمل به کلّیه ی برنامه های الهی کامل شدند .

و مردم را به حق سفارش کردند ، یعنی در مقام تعلیم مردم نسبت به توحید و نبوّت و امامت و فضایل انسانی برآمدند .

و مردم را به صبر سفارش کردند ، یعنی راه متخلّق شدن به اخلاق الهی را به مردم نمایانده و تا جائی که جان آنان را از آلودگیها پاک کنند کوشیدند .

در هر صورت ، سرّ و برّ الهی که باعث تقدّس ارواح عارفان شده ، همان علم و عملی

است که خداوند آنان را با لطف و رحمتش به آن هدایت فرموده .

عارف رومی در این زمینه در مقام نصیحت به انسان می فرماید :

پیشتر آ پیشتر ای بوالوفا

از من و ما بگذر و زوتر بی

پیشتر آ در گذر از ما و من

پیشتر آ تا نه تو باشی نه من

کبر و تکبّر بگذار و بگیر

در عوض کبر چنین کبری

گفت الست و تو بگفتی بلی

شکر بلی چیست کشیدن بل

سرّ بلی چیست که یعنی منم

حلقه زن درگه فقر و فن

هم برو از جا و هم از جا مرو

جا زکجا حضرت بی جا کج

پاك شو از خویش و همه خاك شو

تا که زخاك تو بروید گی

ورچو گیا خشك شوی خوش بسوز

تا که زسوز تو فروزد ضی

ورشوی از سوز چو خاکستری

باشد خاکستر تو کیمی

بنگر در غیب چه سان کیمیاست

کاو زکف خاک بسازد تو ر

از کف دریا بنگارد زمین

دود سیه را بنگارد سم

لقمه ی نان را مدد جان کند

باد نفس را دهد این علمه

جان پر از علّت او را دهی

جان بستانی خوش و بی منته

بس کنم این گفتن و خامش کنم

در خمشی به سخن جان فز

(وَطَهَّرَ أَفْئِدَتَهُمْ لِفِكْرِهِ ،)

« و باطن دلهای آنان را از تیرگیها پاک نموده تا توفیق اندیشه و توجّه نسبت به او را پیدا کنند » .

قلب یا به تعبیر دیگر «فؤاد» در ظاهر و در واقع عضو بسیار مهمّ و حسّاسی است ، از نظر حیات سایر اعضاء و جوارح به حیات آن وابسته است و از نظر واقع طهارت و پاکیزگیش علّت طهارت و پاکیزه گی تمام وجود بوده ، و فساد و ناپاکی اش معلول فساد و ناپاکیِ اعضاء و جوارح است

.

از رسول خد (صلی الله علیه وآله) روایت شده است :

(فِی الإِنْسانِ مُضْغَهً إذا هِیَ سَلُمَتْ وَصَحَّتْ سَلُمَ بِها سائِرُ الْجَسَدِ ، فَإذا سَقُمَتْ سَقُمَ بِها سائِرُ الْجَسَد .)

« در (وجود) انسان پاره گوشتی است ، اگر صحیح و سالم باشد ، به سلامت او تمام جسد سالم ، و اگر مریض باشد به مرض او تمام جسد مریض است .

در روایت دیگر در همان مدرک آمده :

(إِذا طابَ قَلْبُ الْمَرءِ طابَ جَسَدُهُ ، وَإِذا خَبثَ الْقَلْب خَبثَ الْجَسَدْ .)

« زمانی که قلب انسان پاکیزه شده ، جسدش پاکیزه می شود ، و هرگاه قلب دچار خباثت گردد ، جسد هم به تبع آن آلوده می شود » .

امام صادق (علیه السلام) درتوضیح آیه ی شریفه ی (إِلاَّ مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْب سَلِیم)می فرماید:

« قلبی است که از اسارت دنیا آزاد باشد و از عشق شدید به مادّیت که باعث انواع گناهان است پاک باشد » .

عظمت و ظرفیّت قلب به اندازه ای است که رسول خدا در باره ی آن می فرماید :

(إِنَّ الْقَلْبَ خَزانَهُ الله تَعالی .)

« قلب خزانه ی خدای تعالی است » .

اسلام و معارف ملکوتی این دین مبین ، علل حیات و مرگ قلب را بطور مفصّل بیان کرده اند که توضیح بیشتر آن در جلد دوم این نوشتار خواهد آمد .

امیرالمؤمنان (علیه السلام) می فرماید :

(مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلْبُه وَمَنْ ماتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النّار .)

« آن که ورع و پاکدامنی اش کم است قلبش می میرد ، و هرکس به مرگ قلب دچار شود ، وارد آتش می گردد » .

از رسول خدا نیز

روایت شده است که فرمود :

(ثَلاثَةٌ مُجالِسَتُهُمْ تُمِيْتُ الْقَلْبُ : مُجالِسَةُ الْاَنْزالِ وَالْحَديْثُ مَعَ النِّساءِ وَمُجالِسَةُ الْاَغْنِياءِ .)

« سه چيز بـاعث مرگ قلب است : همنشينى بـا كسـى كه در تمـام احوالاـتش پست است ، و گفتگـو بـا زنـان ، و مجـالست با ثروتمندان » .

هنگامى كه دل خانه ى شيطان شود ، و فكر و ذكر و همّتى جز مادّيت و متعلّقاتش در آن راه نداشته باشد ، انسان منبع گناه و فساد مى گردد ، و به هوى و هوس اتّصال پيدا كرده به هر لذت حرامى دچار مى شود .

ولى وقتى قلب تسليم به حق شود و جايگاه تجلّى نور الهى گردد ، آراسته به صلاح شده و تمام وجود انسان را براى رساندن به خدا دنبال خود مى برد .

انسان بنابر آيات قرآن در برابر قلب مسئول است و بر اوست كه از اين خانه ى خـدا مواظيت كنـد ، تا مركز بتها نشود و انسان را به بت پرستى نكشاند .

بهترين وسيله براى حيـات قلب ، انـديشه در خويش ، در جهـان ، و در مبـدأ و معاد و بخصوص در آيات قرآن و معارف الهيّه است .

دل اگر سالك اين مسلك گردد ، از هر شرّى خلاص ، و به هر خيرى آراسته مى شود و در عصمت ، عافيت و محافظت ، حق خواهد رفت .

آزادى از اسارت شيطان ، جدايى از گناهان ظاهر و باطن ، انديشه در حقايقِ مُلكى و ملكوتى عالم ، دل را به طهارت آراسته مى كند و زمينه ى توجّه به حضرت حق و انديشه در صفات و اسماء را براى انسان

فراهم می سازد و این همه به دست نمی آید مگر به توفیق حق و توفیق رفیق راه نمی شود مگر اینکه زمینه ی به دست آوردنش را خود با معرفت و جهاد در عمل فراهم آورد .

قسمت سوم

ای بی تو محال جان فزایی

وی در دل و جان ما کجائی

گر نیم شبی زنان و گویان

سرمست زکوی ما درآئی

جان پیش کشیم و جان چه باشد

آخر نه تو جان جان مائی

در بام فلك درافتد آتش

گر بر سر بام خود برآئی

با روی تو چیست قرص خورشید

تا لاف زند زروشنائی

هم چشمی و هم چراغ ما را

هم دفع بلا و هم بلائی

در دیده ی نا امید هر دم

ای دیده ی دل چه می نمائی

ای بلبل مست از فغانت

می آید بوی آشنائی

می نال که ناله مرهم آمد

بر زخم جراحت جدائی

تا کشف شود زناله ی تو

چیزی زحقیقت خدائی

(وَشَرَحَ صُدُورَهُمْ بِنُورِهِ ،)

این جمله اشاره به آیه ی ۲۲ سوره ی مبارکه ی زُمر است :

(أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُور مِن رَبِّهِ) .

و نیز مایه گرفته از آیه ی شریفه ی :

(رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی) .

و سرچشمه ی آن آیه ی شریفه ی :

(اَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَک) .

است .

لفظ « شرح » در لغت به معنی باز کردن ، و گشادن ، گستردن ، فراخی بخشیدن و روشن و آشکار ساختن است .

و صدر به معنای سینه است که مجازاً به معنی دل نیز می آید ، چون در سینه جای دارد .

بنابراین شرح صدر یا به معنی باز کردن سینه و برطرف ساختن دلتنگی و دلگیری است ، یا به معنی افزودن حوصله و

ظرفیّت و پر تحمّل گردانیدن است» .

« ملاّ عبدالرزّاق گیلانی » با توجّه به آیه ی سوره ی زمر می فرماید : معنی جمله چنین است : و جا داد در سینه های ایشان نور معرفت خود ر ، که از پی این نور در برابر اسلام با تمام وجود تسلیم شدند ، و این توفیق پذیرش اسلام معلولِ علّت نوری است که خدای متعال آن را در دل او انداخته است .

و نیز به آنچه از رسول خد (صلی الله علیه وآله) روایت شده است اشاره دارد که مضمونش این است :

هرگاه نور الهی در دل مؤمن تابید دلش وسعت گرفته و دچار تنگی و تاریکی نمی شود ، و نشانه ی وجود آن نور بی میلی به سرای غرور و رغبت به دار خلود است که خود توشه ای برای روز و رود است .

پاک سازی قلب و دل ، مقدم بر شرح صدر است ، وذکر شرح صدر بعد از تطهیر قلب ، به این نکته اشاره دارد که تخلیه بر تحلیه مقدّم است ; چرا که تا دل از ظلمت گناهان و کدورت وابستگی های مادّی پاک نشود ، شایسته ی پذیرش نور معرفت نمی گردد . چنانکه طبیب تا به مریض جلاّب ندهد و اخلاط فاسده را از او دفع نکند به اغذیه ی لایقه و اشربه ی نافعه تقویت نمی نماید و تا پارچه ی سپید از رنگ چرک پاکیزه نگردد به حلیه ی رنگ درنمی آید .

صدر ، بالای سینه ، قفس حفظ قلب ، و صندوقچه ی ریه و مجرای خون و هواست ، که از استخوانها

و عضلات و پرده های نرم و کش داری ساخته شده و پیوسته در حال انقباض و انبساط است از آنجا که هر گونه تأثّر فکری و نفسانی در حرکات قلب و دَوَران خون و چگونگی تنفّس ظاهر می شود ، آن آثار معنوی را به این دستگاههای عضوی نسبت می دهند .

نداشتن شرح صدر یا به اصطلاح کم حوصلگی و عجله برای رسیدن به آرزوها و غرایز درونی ، محصول آلودگی به گناه است و همه ی اینها از آثار جهل به حقایق و واقعیّات و غرض حیات است . بیشتر مردم برای فرار از رنج ها و ترس از سرنوشت نامعلوم خود به انواع سرگرمیهای دنیوی که از عوامل غفلت است و مهمترین اثر شوم و خطرناکش تخدیر شعور می باشد گرفتار می شوند .

به طور کلّی ضیق صدر و گرفتگی سینه ، که موجب ضعف اراده و تحیّر در تصمیم و درماندگی در کار می شود ، برگرفته از نوعی انفعال و تأثر روحی و از آثار کشش تخیّلات و جاذبه های آن است .

همین که انسان بتواند خود را از معرض جاذبه ی مخالف و تأثیرات آن برهاند و در یک جهت مصمّم شود و به آن روی آورد ، سینه اش باز می گردد و مسیرش آسان می شود .

شاید منظور از شرح صدر که در آیه ی ۱۲۵ از سوره ی انعام آمده و در باره ی اسلام و کفر است همین معنا باشد :

(فَمَن يُرِدِ اللّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ ن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَج) .

« پس هرکسی را که خداوند بخواهد

هدایتش کند ، سینه اش را برای اسلام می گشاید ، و کسی را که بخواهد گمراه نماید ، سینه اش را تنگ و دشوار می گرداند » .

از آثار مهمّ شرح صدر ، به هر معنایی که باشد ، بیرون آمدن از حال تردید و تصمیم در کار و تحمّل دشواری ها و اطمینان نفس است .

از مضمون آیاتی که درباره ی موسی و پیامبر اسلام آمده و سیره ای که از انبیا رسیده ، معلوم می شود که مهمترین عامل پیشرفت دعوت پیامبران ، پس از دریافت وحی و قیام به رسالت ، همین شرح صدر بوده که در ضمن قیام به رسالت و برخورد با دشمنی ها و سختی ها و یا راهنمائی های خداوند از آن برخوردار می شوند .

هزار ساله ره است از تو تا مسلمانی

هزار سال دگر تا به حدّ انسانی

اگر تو سلسله ی عشق را بجنبانی

درون طاس فلک مهره را بغلطانی

اگر زنقش وزنقّاش باشدت خبری

سمند فکر به بالای عرش بر رانی

بزرگوار نژادی به قدر اصل و نسب

ولی چه سود که تو قدر خود نمی دانی

نرفته ای تو بدین وادی طویل آسا

چو روز سِیْر درآید در او فرومانی

بیا تو گوهر خود را درین عدم بشنو

که هیچ غصّه نباشد بتر زنادانی

چو عیسیی تو در این دیر و موسی اندر طور

نه طیلسان و نه ناقوس و نی چو رهبانی

چو صعوه در ته چاهی حریف یوز مشو

که شاهبازی و سیمرغ را سلیمانی

زجام و ساغر وحدت اگر بنوشی می

چو خضر سرّ معانی زلوح برخوانی

ندیده صورت خود را در آینه روشن

معانیی که حقیقت بود کجا دانی

گشای دیده ی باطن در این محیط ظهور

ببین تو

در صدف آشکار معانی

(وَأَنْطَقَهُمْ بَيانَهُ .)

و خدای متعال با نعمت ارزشمند بیان ، عارفان را به وادی ثن ، سپاس و شکر رهنمون شده و زبان آنان را نسبت به حقایق گویا کرده است .

به آنان توفیق داد تا به نشر واقعیّاتی که به سبب طهارت باطن ، و شرح صدر و جهاد در راه معرفت یافته اند بپردازند ، و در مقام شناساندن توحید ، معاد ، نبوّت امامت و فضایل اخلاقی ، در میان جاهلان اقدام نمایند ، و آن تشنگان را به سرچشمه ی درستی ها رهنمون شوند .

(وَشَغَلَهُمْ بِخِدْمَتِهِ .)

پروردگار متعال از باب لطف و عنایت ، عارفان را در راه خود و در مسیر ایمان و اعتقاد ، به خدمت خود گرفت و آنان را توفیقی مرحمت فرمود که از برکت آن به خدمات مهمّی در راه عشق به حقّ و احسان به خلق موفّق شدند .

(وَوَفَّقَهُمْ لِعِبادَتِهِ .)

« و آنان را توفیق عبادت داد » .

عبادت حقیقتی است مرکّب از یک سلسله واقعیّات و حقایق ، که این مقدّمه گنجایش تفسر و توضیح آن را ندارد ، به خواست حق در ابوابی که در زمینه ی این مسئله در سطور آینده خواهد آمد به شرح و بیانش می پردازم .

عارفان گول این چند روزه ی ظاهر را نخوردند ، تن به لذّات غلط نداند ، و حیات آخرت به زندگی عاریت نفروختند .

صاحب « کشف الحقائق » می فرماید : بدان که اهل شریعت و اهل حکمت می گویند : که حیات دنیا چند روز بیش نبوده و حیات آخرت را هرگز انقطاع نیست ، پس هر که حقیقت

دنیـا را شـناخت و غرض و مقصود دنیـا را دانست و اجتمـاع نور را با ظلمت ، یعنی اجتماع روح را که نور محض است با قالب که ظلمت محض است معلوم کرد ، و دانست که فایـده ی وی چیست و حیـات دنیـا را به همان کار که غرض و مقصود اسـت صرف کرد و حیات دنیا را فـدای حیات آخرت گردانیـد و در این حیات دنیا همه رنـج و مجاهـده اختیار کرد ، با قید آنکه در حیـات آخرت همه آسایش و مشاهـده باشـد ، یعنی تمام حیات دنیا را به کسب عمل صالـح و به طلب علم نافع که بـذر حیات طیّبه و سـبب لذّت دائمه است مصروف گردانید ، در حیات آخرت به عذاب و عقوبت گرفتار خواهد بود در آسایش و راحت افتاد .

و هرکه حقیقت حیـات دنیـا را نشـناخت و نـدانست که غرض و مقصـود از حیـات دنیـا چیست و در حیـات دنیـا همه راحت و آسایش اختیار کرد ، یعنی تمام حیات دنیا را به طلب لذّات و شـهوات بدنی که بذر عذاب و عقوبت است مصـروف گردانید ، در حیات آخرت به عذاب و عقوبت گرفتار خواهد بود این است معنای :

«الدُّنیا مَزْرَعَهُ الآخِرَهِ»

و این است معنای کریمه ی :

(مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْاخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِی الآخِرَهِ مِن نَصِيب) .

(وَاسْتَعْبَدَهُمْ بِالْعِبادَهِ عَلى مُشاهِدَتِهِ ،)

« از آنان خالصانه خواست ، تا از برکت آن بندگی به مشاهده ی انوار جلال و جمال با چشم قلب موفّق شوند » .

(وَدَعاهُمْ إِلی رَحْمَتِهِ ،)

« و آنان

را بسوی رحمت خود فراخواند » .

(وَصَلَّى اللهُ عَلى مُحَمَّد إِمامِ الْمُتَّقينَ ، وَقائِدِ الْمُوَحِّدينَ ، وَمُونِسِ الْمُقَرَّبينَ وَعَلى آلِهِ الْمُنْتَخَبينَ .)

« و درود و رحمت الهی بر محمّد (صلی الله علیه وآله) پیشوای پرهیزکاران ، و کشاننده ی اهل توحید به بهشت ، و همنشین بندگان مقرّب حضرت محبوب و بر آل او که زبده ی کائنات و برگزیدگان حقّند » .

الهی ! ای امید درماندگان ، ای یاور بیچارگان ، ای تکیه گاه از راه ماندگان ، ای سرمایه ی افتادگان ، باز هم به پیشگاهت عرضه می دارم : دستم تهی ، پرونده ام سنگین ، دلم سیاه و مویم سپید است ، امیدم از همه چیز ناامید ، و تنها دل به تو بسته ام ، از غم دنیا فارغم کن ، از ملالت و کسالت نجاتم ده ، مرگم را شهادت در راهت مقرّر فرم ، و در دنیا و آخرت دستم را از دامن لطف و رحمتت کوتاه مگردان .

روی بنما به ما مکن مستور

ای به هفت آسمان چو مه مشهور

ما یکی جمع عاشقان زهوس

آمدیم از سفر زراهی دور

ای که در عین جان خود داری

آمدیم از سفر زراهی دور

سر فرو کن زبام و خوش بنگر

جانب جمع عاشقی رنجور

ساقی عارفان شرابی ده

کان نه ازخم بود نه از انگور

زان شرابی که بوی جوشش او

مردگان را کشد برون از گور

باب اوّل

در بیان حالات عارفان

قالَ الصَّادِقُ(عليه السلام): نَجْوَىَ الْعارِفِينَ تَدورُ عَلى ثَلاثَهِ أَصُول: الخَوْفُ وَالرَّجاءُ وَالحُبُّ.

فَالْخَوْفُ فَرْعُ الْعِلْمِ ، وَالرّجاءُ فَرْعُ اليَقينِ ، وَالْحُبُّ فَرْعُ الْمَعْرِفَهِ .

فَدَليلُ الْخوفِ الهَرَبُ ، وَدَليلُ الرَجاءَ الطَّلَبُ ، وَدَليلُ الحُبّ إيثارُ الْمَحْبُوبِ عَلى ما سِواهُ .

فَإذا تَحَقَّقَ الْعِلمُ فى الصَّدْرِ

خافَ ، وَإذا صَحّ الخَوفُ هَرَبَ ، وَإذا هَرَبَ نَج ، وَإذا أَشْرَقَ نُورُ اليَقينِ فی الْقَلْبِ شاهَدَ الفَضْلَ وَإذا تَمَكَّنَ مِنْهُ رَج ، وَإذا وَفِقَ لِلْطَّلَبِ وَجَدَ ، وَإذا تَجَلّی ضِیاءُ الْمَعْرِفَهِ فی الْفُؤادِ هاجَ ریحُ الْمَحَبَّهِ ، وَإذا هَاجَ ریحُ الْمَحَبَّهِ إسْتَأْنَسَ فی ظِلالِ الْمَحْبُوبِ وَآثَرَ الْمَحبُوبَ عَلی ما سِواهُ ، وَباشَرَ أَوامِرَهُ وَاجْتَنَبَ نَواهِیهِ .

وَإذا اسْتَقامَ عَلی بَساطِ الأُنْسِ بِالْمَحْبُوبِ مَعَ أَداءِ أَوامِرِهِ وَاجْتِنابِ نَواهِیهِ وَصَلَ إلی رُوحِ الْمُناجاه .

وَمِثالُ هذِهِ الأُصُولِ الثَّلاثَهِ کَالْحَرَمِ وَالْمَسْجِدِ وَالْکَعْبَهِ فَمَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ آمِنَ مِنَ الْخَلْقِ ، وَمَنْ دَخَلَ الْمَسْجِدِ آمَنَتْ جَوارِحُه أَنْ یَسْتَعْمِلَها فی الْمَعْصِیَهِ ، وَمَنْ دَخَلَ الْکَعْبَهِ أَمِنَ قَلْبُهُ مِنْ أَنْ یَشْغَلَهُ بِغَیْرِ ذِکْرِ اللهِ .

فَانْظُرْ أَیُّهَا الْمُؤْمِنُ ، فَإنْ کانَتْ حَالَتُکَ حالَهً تَرْضاها لِحُلُولِ الْمَوتِ فَاشْکُرِ اللهَ عَلی تَوْفیقِهِ وَعِصْمَتِهِ ; وَإنْ تَکُنْ الأُخْری فَانْتَقِلْ عَنْها بِصِحَّهِ العَزیمَهِ وَانْدَمْ عَلی ما سَلَفَ مِنْ عُمْرِکَ فی الْغَفْلَهِ ، وَاسْتَعِنْ بِاللهِ عَلی تَطْهِیرِ الظّاهِرِ مِنَ الذُّنُوبِ ، وَتَنْظیفِ الْباطِنِ مِنَ الْعُیُوبِ، وَاقْطَعْ زِیادَهَ الْغَفْلَهِ مِنْ قَلْبِکَ وَاطْفِ نارَ الشَّهْوَهِ مِنْ نَفْسِکَ .

عرفان و عارف

قسمت اول

امام صادق (علیه السلام) در ابتدای روایت مورد بحث می فرمایند : سرّ وجود عارفان و حقیقت باطن آنان بر سه اصل استوار است :

بیم ، امید ، محبّت .

در سطور گذشته مسائل قابل توجّهی را در باره ی عرفان و عارف ذکر کردیم اینک لازم است توضیح بیشتری در این زمینه ارائه گردد تا عارفانی که در فرمایش امام معصوم (علیه السلام) آمده اند چهره ی روشن تری از خود نشان دهند ، بنابر این پس از توضیح و تفسیری که نقل می کنیم به شرح سه اصل بیم ، امید

، محبّت اقدام می نماییم .

در این قسمت به کمک آیات و روایات و کلام بزرگان قوم اوصاف عارف را بازگو می کنیم ، امید است ما نیز توفیق اتّصاف به این اوصاف ملکوتی و حالات ربّانی و واقعیّات الهیّه را بیابیم .

عارف : با کمک گیری از فرهنگ وحی ، و راه و روش انبیا و ائمّه ی طاهرین به شناخت مبدأ و معاد و حقایق اصیل وواقعیات مبنایی موفّق شده ، و عملاً به آن حقایق و واقعیّات آراسته شده است .

عارف : انسانی است که دل به نور توحید برافروخته ، و با توجّه به قرآن با چشم دل ، به مشاهده ی قیامت برخاسته ، و با تکیه بر حقیقت توحید و معاد ، عقاید و اخلاق و اعمال خود را از آلودگی ها پیراسته ، و جان و دل و اعضاء و جوارح خویش را با فیوضات الهیّه آراسته ، و در راه علم و عمل مجاهده کرد ، و در مملکت پاک خلوص مسکن گرفته است .

عارف : جز خدا نمی بیند ، و جز خدا نمی داند ، و جز خدا نمی خواهد ، و جز خدا نمی گوید ، و جز خدا نمی شنود ، و جز به خدا میل نمی کند ، و جز به سوی خدا نمی رود .

عارف : آگاه به حقوق خالق و مخلوق و رعایت کننده ی هر دو حقوق در تمام زمینه های حیات و زندگی است .

عارف : سرمایه های ارزشمند عمر را هدر ندهد ، و جز خواسته ی پروردگار عزیز چیزی نمی طلبد و به غیر صراط مستقیم

نمی رود ، و از عاشقان جمال او جدا نمی شود ، و از هدایت گمراهان و علاج بیماران غفلت نمی کند .

عارف : برای خدا بنده ای است نیکو ، و برای خلق خدا رفیقی است خوشخو .

عارف : همچون زمین منبع خیر و برکت ، و چون خورشید انرژی بخش ، و چون باران بهاران منشأ تراوت و بیداری است .

عارف : چون زنبور عسل شیرینی مهر و محبّتش برای دوستان و نیش قهر و غضبش برای دشمنان است .

عارف : غرق در دریای اطاعت ، متّحد با عبادت ، حقیقتی است متّصف به کرامت ، و برای خلق خدا چون دریایی از برکت است .

عارف : انسانی است وال ، و در آدمیت و انسانیت در افقی بال ، در میان مردم گوهری اعلا و برای جامعه ی انسانی چراغی راه گشا است .

عارف : گلی بی خار ، برای دین یاور و یار ، در سخن گفتن با مردم هشیار ، در میان غفلت زدگان بیدار ، در برخورد با خلق خدا منبعی دین دار ، در راه حق موجودی پرکار ، واقعیّات هستی را نقطه ی پرگار ، در باغ انسانیّت چون درختی پربار ، و از تمام حرکاتش صفات خداوندی نمودار است .

عارف : فرمانبردار حق است و دل سپرده ی پیشگاه او . جان به عشق محبوب ، زنده نموده ، و از شیطان بار نبرده ، و جز حق نگفته ، و غیر حق ندیده :

به صحرا بنگرم صحرا تو وینم

به دریا بنگرم دریا تو وینم

به هرجا بنگرم کوه و در و دشت

نشان از قامت رعنا تو

وینم

عـارف : شـاگرد مکتب انبی ، همنشـین بـا اولی ، در بنـدگان حضـرت الله از اصـفی ، و به راه سـیر و سـلوک بین ، و به اجرای دسـتورهای مولا توان ، و زبانش به عشق و ذکر حق گوی ، و در جسـتجوی حقیقت همیشه پوی ، و به اسـرار خزانه ی محبوب دانا است .

عارف : به رموز بندگی آگاه ، در تمام لحظات حیات رهرو راه ، روشـنی بخش دل گمراه ، نجات دهنده ی سرنگون شده در چاه ، و به نیمه شب مونس و همدم آه ، حضرت مالک الملوک را خادم درگاه ، در تمام اوقات حاضر درگاه ، مبرّای از آلوده شدن به حبّ جاه ، و فقط و فقط خواستار الله است .

خوشا آنان که الله یارشان بی

که حمد وقل هوالله کارشان بی

خوشا آنان که دایم در نمازند

بهشت جاودان بازارشان بی

عارف : عاشق خـد ، مجاهـد فی سبیل الله ، آراسـته به اخلاق پاکان ، همراه و همراز نیکان ، دور کننده از کافران و مشـرکان ، شمع بزم شاهـدان ، پاک و پاکیزه از خوی ددان ، طبیب درد دردمنـدان ، دسـتگیر مسـتمندان ، امیـد ناامیدان ، و در راه وصال شهیدی از شاهدان است

به خونم نویسید لوح مزار

که این است شهید ره عشق یار

به والله وبه بالله وبه تالله

قسم بر آیه ی نَصْرٌ من الله

که دست از دامنت من برندارم

اگر کشته شوم الحکم لله

عـارف : بـا دل خـاشع ، فروتن و متواضع ، در برابر مردم مؤمن خـاضع ، مـال و جـان را در راه خـدا بـایع ، نکات حیاتش برای عبرت دیگران از بهترین

وقایع ، نور دل و جانش همه جا شایع ، در علم و عمل و کرامت و فضیلت چشمه ای نابع ، آثار بندگی از چهره اش ساطع ، در برابر دشمنان حقّ و حقیقت قاطع ، اعماق جانش خزینه ای از ودایع ، در همه ی عمر از لقمه ی حرام جائع ، برای نیازمندان انسانی نافع ، وسوسه ی شیطان و اهل باطل را از دل هر کسی دافع ، جز از حضرت مولا ندارد توقّع منافع ، از خواسته های حضرت محبوب هیچ چیز نیست او را مانع ، هم اوست بین خلق و حق شافع ، مقام انسانی خود را به وسیله ی بندگی خالص رافع ، دل آگاهش همچون برق لامع ، فرمان حقّ و انبیا و امامان را وجودی است سامع ، مقام علم و عمل و اخلاق را منبعی جامع است .

بلبل مرغزار عشق ، هزار دستان گلزار محبّت ، عارف شوریده سر ، عامل عالم ، حضرت فیض می فرماید :

بس جور کشیدیم در این ره که بریدیم

المنّه لله که به مقصود رسیدیم

طی شد الم فرقت و برخاست غم از دل

با دوست نشستیم و می وصل چشیدیم

از علم یقین آمد و از گوش به آغوش

دیدیم عیان آنچه به گفتار شنیدیم

تا صاف شود عیش ز آلایش عصیان

با دوست یکی گشته سر مرگ بریدیم

بس عقده ی مشکل که در این راه گشودیم

بس گمشدگان را که به فریاد رسیدیم

با پای برفتند گروهی ره جنّت

ما با پر عرفان به ره قدس پریدیم

بر وحدت حق فاش و نهان داده شهادت

تا ساغری از باده ی توحید چشیدیم

عرفان ولی را زره وحی گرفتیم

فرمان نبی را

به دل و جان گرویدیم

چون فیض رسیدیم به سرچشمه ی حیوان

از مرگ رهیدیم و زآفات جهیدیم

قسمت دوم

عارف : انسانی است شید ، عباداتش عین خلوص و تقو ، قدرش مجهول و ناپید ، مشتاق وصال مول ، تمام شئون زندگی از او هوید ، پاک از خزی دنی .

ما چو نائیم و نوا در ما زتوست

ما چو کوهیم و صدا در ما زتوست

ما عدمهائیم هستی ها نما

تو وجود مطلقی هستیّ م

ما همه شیران ولی شیر علم

حمله مان از باد باشد دمبدم

حمله مان از باد و نا پیداست باد

جان فدای آنچه ناپیداست باد

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هرکه این آتش ندارد نیست باد

عارف : انسانی است که او را نیازی جز به خدا نیست ، آنی از یاد محبوب جدا نبوده و هرگز روی گردان از بلاـ نیست . نوایش جز مناجات با مولاـ نیست ، با عشق حضرت جانان توجّهش به دنیا و عقبی نیست ، رفیق راهش غیر اهل ولا نیست ، چراغ محفلش جز نور اولیا نیست ، همچون او کسی به اسرار راه دانا نیست ، اگرچه جز خدا نبیند و غیر خدا نخواهد ، ولی به خاطر نور بخشیدن به دیگران چون شمع می سوزد و نور می دهد . همّتش جز رسیدن به مقام اعلاـ نبوده و از قید و عشق دوست هرگز رها نیست ، زبانش جز به ذکر دوست گویا نیست ، گوشش جز در برابر خواست معشوق شنوا نیست ، غیر دریای محبّت جایی در شنا نیست ، با غیر محبوب ابدی آشنا نیست ، هرگزش بر سر دنیا و مادیّت با کسی دعوا نیست

، در درونش جز عشق شدید مولا غوغا نیست ، او را در دنیا جز غم دوست بلا نیست ، قدر و منزلتش در میان خلق عالم برملا نیست ، در عمق جان و هستی اش ذرّه ای هوس و هوی نیست ، او را جز رضای دوست رضا نیست ، بر زبانش جز حمد و تسبیح و تهلیل و سخن نیکو و ثنای الله ادّعا نیست .

عارف وارسته ، عاشق پیراسته ، حکیم فرزانه حضرت الهی قمشه ای می فرماید :

ما عشاقان غیر از خدا یاری نداریم

با یاریش حاجت به دیّاری نداریم

با هرچه پیش آید به عالم شادکامیم

بر دوش جان غیر از غمش باری نداریم

نور رخش تا در دل ما شد پدیدار

آئینه ی یاریم و زنگاری نداریم

عالم به چشم ما گلستانی است بی خار

الاّ غمش در پای دل خاری نداریم

تنها خیالش صبح و شامان مونس ماست

انسی دیگر با یار و اغیاری نداریم

افتاد باری کار ما با عشق و صد شکر

با هیچ کس زین پس سروکاری نداریم

بر ما فقیران رحمی ای سلطان که در دل

هیچ آرزو جز فیض دیداری نداریم

فریاد اگر یاد تو رفت از خاطر ما

ماهی فروزان در شب تاری نداریم

جز یاد رویت ای گل بی خار عالم

ما بلبل زاریم و گلزاری نداریم

دیوانه ی عشقیم و چون بر گردن دل

زنجیری از گیسوی دلداری نداریم

در حضرتش باری الهی جز دعائی

با اشک و آه و ناله ی زاری نداریم

عـارف : در اصـطلاح بیـداران راه ، و نیازمنـدان درگـاه و عاشـقان آگاه ، انسانی است که نفس خود را به حسب قوّه ی نظریّه کامل کرده ، و علم به حقایق را به قدر توان تحصیل نموده

، و از صفات رذیله و عقاید خبیثه خود را پاک ساخته ، و خویش را به اعتقادات حقّه و کمالات الهیّه آراسته نموده .

عـارف : دارای علم و عمـل است ، و تمـام اوامر الهی را گردن نهـاده ، و از آنچه نهی شـده دوری جسـته و به خـاطر ریاضـت شرعیّه و عبادت الهیّه دارای قوّت و قدرت عملی شده است .

عارف : در زبان اهل ذوق و ارباب شوق و مستان میخانه ی عشق ، انسانی است که علاوه بر کمال معرفت و عمل ، جمیع قوا و اعضا و جوارح او برای خدا شده و در حقیقت دارای مقام فناء فی الله گشته و خلاصه جز یکی نخواهد و جز یکی نداند .

می گویند دو نفر با هم در حساب کار و کسب اختلاف داشـتند ، برای حلّ اختلاف به کمک دهنده ای محتاج شدند ، عارفی بر آنان گـذشت ، از او کمک طلبیدنـد ، چون هر کـدام اعـداد دفتر خویش را به او عرضه کردنـد ، او غیر از « یک » نگفت . پرسیدند مگر دیـوانه ای که مـا چـون هریـک از اعـداد خود را به تو می گوئیم غیر یکی نمی گوئی و از یکی نمی گـذری ؟ گفت چه کنم که جز یکی ندانم و غیر یکی به خاطرم نمی گذرد .

در هر صورت ، عارف : علاوه بر دو قوّه ی علم و عمل تمام وجود او متوجّه حق است ، و در اجرای واجبات و ترک محرّمات و بجای آوردن نوافل سستی نمیورزد ، و این همه با اتّصال به فرهنگ انبیا و امامان که

همان فرهنگ وحی است میسّر است ، و چون عارف این سیر و سفر را ادامه دهد به مقام فناء فی الله و سپس بقاء بالله می رسد .

این طرفه آتشی که دمی برقرار نیست

گر نزد یار باشد و گر نزد یار نیست

صورت چه پای دارد کاو را ثبات نیست

معنی چه دست گیرد چو آشکار نیست

عالم شکارگاه و خلایق همه شکار

غیر نشانه ای زامیر شکار نیست

هر سوی کار و بار که ما میر و مهتریم

و آن سو که بارگاه امیرست باز نیست

ای روح دست برکن و بنمای رنگ خوش

کاینها همه بجز کف و نقش و نگار نیست

هرجا غبار خیزد آن جای لشکرست

کآتش همیشه بی تف و دود بخار نیست

تو مرد را زگردندانی چه مردی است

در گرد مرد جوی که با گرد کار نیست

ای نیکبخت اگر تو بخوئی بجویدت

جوینده ای که رحمت وی را شمار نیست

سیلت چو در رباید دانی که در رهش

هشت اختیار خلق ولی اختیار نیست

در فقر عهد کردم تا حرف کم کنم

امّا گلی که دید که پهلوش خار نیست

ما خار این گلیم برادر گواه باش

این جنس خار بودن فخرست عار نیست

اوصاف عارفان از زبان امام عارفان

قسمت اول

در سطور گذشته دانستید که عارف دارای دو قوّه ی علمیّه و عملیّه است ، و از واجبات و نوافل چیزی از او فوت نشده و از تمام محرّمات الهیّه با کمال ذوق و شوق پرهیز دارد .

وجود مقدّس امام عارفان ، شمع قلب عاشقان ، چراغ راه بینایان ، حضرت مولی الموحّدین ، امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اوصاف تفصیلی آن پاکان زیر عنوان صفات متّقین ، به نقل عالم بزرگ سیّد رضی در کتاب با عظمت نهج البلاغه که مادون کلام

خالق و مافوق کلام مخلوق است خبر می دهد .

عارف بزرگ ، بلبل گلزار معنی مرحوم الهی قمشه ای تمام خطبه متّقین را با آن حال ملکوتی که داشت ، به نظم آورده است . برای اینکه خوانندگان عزیز از مفاهیم آسمانی آن خطبه ، لذّت بیشتری ببرند ، تا جایی که لازم افتد آن اشعار عرفانی را هم همراه با بعضی از جملات خطبه زینت بخش این صفحات می کنیم .

رُوِیَ أنَّ صاحِباً لأمیرالْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) یُقالُ لَهُ : هَمّامٌ کانَ رَجُلاً عابِداً ، فَقالَ لَهُ : یا أمیرَالْمُؤْمِنینَ صِفْ لِیَ الْمُتَّقینَ حَتّی کَأنّی أنْظُرُ إلَیْهِمْ .

روایت شده یکی از عاشقان امیر مؤمنان (علیه السلام) به نام « همّام » که مردی عابد بود ، از آن حضرت تقاضا کرد : مرا از اوصاف و ویژگی های اهل تقوا آن چنان آگاه ساز که گویی آنان را مشاهده می کنم .

شنیدم عاشقی پروانه خوئی

در آئین محبّت راستگوئی

رفیق خلوت آن سلطان دین را

حریف صحبت آن عشق آفرین ر

یکی دلباخته پیش شه عشق

علی گنجینه ی سرّ الله عشق

بیامد نزد آن شه با دلی پاک

دلی چون گل زداغ عشق صد چاک

بیامد تا نشان زآن یار جوید

طریق وصل آن دلدار پوید

بیامد تا شه افروزد دلش را

زبرق عشق سوزد حاصلش را

بیامد تا شود مست از می عشق

هیاهوئی کند از هی هی عشق

همی گفت ای علی ای سرّ اسرار

زسرّ پاکبازان پرده بردار

بگو اوصاف مرغان چمن را

که بگسستند از هم دام تن ر

که چون بر آشیان جان پریدند

که چون در کوی جانان آرمیدند

که چون بر وصل دلبر دل سپردند

که چون ره در حریم شاه بردند

که چون آن تشنه کامان آب جستند

در

این تاریک شب مهتا جستند

که جام عشق آنان کرد لبریز

که جز یار از همه کردند پرهیز

که آنان را حجاب از دیده بگشاد

به روی حق دو چشم پاک بین داد

که آنان را زحیوان رهانید

به اوج قدس انسانی رسانید

که آنان را به کوی عشق ره داد

در خلوتسرای قدس بگشاد

که آنان را جمال یار بنمود

هزاران پرده زان رخسار بگشود

که آنان را محبّت در دل افکند

به جان جز مهر جانان گفت مپسند

که کرد آن عندلیبان را به گلزار

نکو فکر و نکو ذکر و نکو کار

بگو اوصاف آن پاکان که چونند

به تن در این جهان وزدل برونند

توئی چون کاشف سرّ نهانی

بیار از عشقبازان داستانی

برون از گنج خاطر ریز گوهر

چه باشد از حدیث عشق خوشتر

فَتَثاقَلَ (علیه السلام) عَنْ جَوابِهِ ثُمَّ قالَ (علیه السلام) : یا هَمّام اتَّقِ اللّهَ وَأَحْسِنْ (إنَّ اللّهَ مَعَ الَّذینَ اتَّقَوْا وَالَّذینَ هُمْ مُحْسِنُونَ) .

فَلَمْ یَقْنَعْ هَمّامُ بِهذا القَوْلِ حَتّی عَزَمَ عَلَیْهِ فَحَمِدَ اللّهَ وَأثْنی عَلَیْهِ وَصَلّی عَلَی النَّبِیِّ (صلی الله علیه وآله) ثُمَّ قال :

أمّا بَعْدُ فَإنَّ اللّهَ سُبْحانَهُ وَتَعالی خَلَقَ الْخَلْقَ حینَ خَلَقَهُمْ غَنِیّاً عَنْ طاعَتِهِمْ أَمِناً مَعْصِیَتِهِمْ لِأَنَّهُ لاتَضُرُّهُ مَعْصِیَهُ مَنْ عَصاهُ وَلا تَنْفَعُهُ طاعَهُ مَنْ أطاعَهُ فَقَسَمَ بَیْنَهُمْ مَعایِشَهُمْ وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْیا مَواضِعَهُمْ .

علی (علیه السلام) در پاسخ او درنگ نمود آنگاه به طور اجمال فرمود :

ای همّام ! اهل تقوا و نیکوکاری باش که در (قرآن آمده) :

(إنَّ اللّهَ مَعَ الَّذینَ اتَّقَوْا وَالَّذینَ هُمْ مُحْسِنُونَ) .

همّام به شنیدن این آیه قانع نشد ، و در محضر مولا اصرار ورزید به طوری که حضرت را سوگند داد . پس حضرت خدای را سپاس گفت و بر رسول و

آلش صلوات فرستاد ، آنگاه سخن آغاز کرده و فرمود :

« هنگامی که خدای بزرگ جهان را بیافرید ، از طاعت و عبادت خلق بی نیاز ، و از عصیان آنان بی زیان بود ، پس بر وفق عدل و رحمت و به صرف لطف ازلی ، وسایل معیشت را در میان مردم قسمت کرد و هرکسی را در خور شأنش مقامی داد » .

فَالْمُتَّقُونَ فیها هُمْ أَهْلُ الْفَضائِلِ ،

« در میان مردم جهان ، تنها پارسایان را بر دیگران برتری و فضیلت بخشید » .

روان پارسایان زان میانه

شدی تیر محبّت را نشانه

گروهی دل زنقش ما سوا پاک

به باغ عشق چون گل سینه صد چاک

خدا آن نیکوان را سروری داد

به انواع فضایل برتری داد

یکی دان زان فضیلتهای بسیار

که آنان راست دائم صدق گفتار

نخستین وصف خوبان راستگویی است

نکو بشنو که این وصف نکویی است

کسی را کاین نکویی در زبان است

زهر نیکویی اندر وی نشان است

هر آن کس را که باشد صدق گفتار

در او یابی صفات نیک ، بسیار

دلی کز عشق روشن ، آفتاب است

فروغش بر زبان صدق و صواب است

مَنْطِقُهُمُ الصَّوابُ ، وَمَلْبَسُهُمْ الاِقْتِصادُ ، وَمَشْيُهُمُ التَّواضُعُ ، غَضُّوا أبْصارَهُمْ عَمّا حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِمْ ، وَوَقَفُوا أسْماعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النّافِعِ لَهُمْ ، نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فى الْبَلاءِ كَالّتى نُزِّلَتْ فِى الرَّخاءِ ، وَلَوْلاَ الأَجَلُ الّذى كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أرْواحُهُمْ فى أجْسادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْن شَوْقاً إِلَى الثَّوابِ ، وَخَوْفاً مِنَ الْعِقابِ ،

« گفتارشان از روى راستى است ، زندگى به اقتصاد گذرانند ، با خلق خداى به تواضع و فروتنى باشند ، چشم از آنچه خدا بر آنان حرام فرموده پوشيده اند ، گوش به

علمی دهند که آنان را سودمند باشد ، در بلا و امتحان و سختی و مشقّت آن چنان شادند که دیگران در نعمت و راحت ، اگر اجل حتمی و مقدّر الهی پای بندشان نبود از شدّت شوق به ثواب و بیم عقاب یک چشم به هم زدن مرغ روحشان در قفس جان درنگ نمی کرد » .

گر آنان را زمان وصل محبوب

نبودی در قضای عشق مکتوب

نبود آن شاهبازان را قفس جای

که شاهان را به زندان نیست مأوای

چو سیمرغ از فضای تنگ کونین

برون جستند در یک طرفه العین

بر آن مرغ آمد این خاکی قفس تنگ

که بیند باغ گل فرسنگ فرسنگ

چو آن مرغان جان بینند یاران

به گلزار جنان خوش چون هزاران

چه گلزاری سرای انس با یار

وز آنجا نه رقیب آگه نه اغیار

همه مشتاق پروازند ازین دام

کجا در دام تن گیرند آرام

به جان مشتاق دیدار نگارند

به چشم شوق گریان زانتظارند

همه غمگین زهجران حبیب اند

همه از وصل دلبر بی شکیب اند

همه ایّام وسال و مه شمارند

که روز وصل جانان جان سپارند

قسمت دوم

عَظُمَ الْخالِقُ فی أنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مادونَهُ فی أعْیُنِهِمْ ، فَهُمْ وَالْجَنَّهُ کَمَنْ قَدْ رَآها فَهُمْ

مُنَعَّمُونَ ، وَهُمْ وَالنّارُ کَمَنْ قَدْ رَآها فَهُمْ فیها مُعَذَّبُونَ .

قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَهٌ ، وَشَرُورُهُمْ مَأمُونَهٌ ، وَأجْسادُهُمْ نَحیفَهٌ ، وَحاجاتُهُمْ خَفیفَهٌ ، وَأنْفُسُهُمْ عَفیفَهٌ ، صَبَرُوا أیّاماً قَصیرَهً أعْقَبَتْهُمْ راحَهً طَویلَهً ، تِجارَهٌ مُرْبِحَهٌ یَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ ، أرادَتْهُمُ الدُّنْیا فَلَمْ یُریدُوه ، وَأسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أنْفُسَهُمْ مِنْه ، أَمّا اللَّیْلُ فَصَافُّونَ أقْدامَهُمْ تالینَ لِأجْزاءِ القُرْآنِ یُرَتِّلُونَهُ تَرْتیل ،

« عظمت حضرت آفریدگار را درک کرده ، بدین سبب خداوند در دنیای جان و دلشان بزرگ و غیر حضرت حق هرچه که هست کوچک است

. ایمان و یقینشان به بهشت آن چنان است که گوئی بهشت را دیده و سالها به خوشی در آن آرمیده اند ، و آن چنان دوزخ را باور دارند چنانکه پنداری در آن به سالیان دراز معذّب بوده و شکنجه دیده اند .

قلوبشان به فراق محبوب انـدوهناک ، تمام خلق عالم از آزارشان دراماں ، تن آنان از شـدّت کوشـش در عبادت و خـدمات به خلق لاغر ، و جانشان به عفّت آراسـته ، چند روز کوتاهی رنج اطاعت برده تا از پی آن آسایش طولانی یابند . این احوال برای آنـان تجارتی است سودمنـد که حضـرت ربّ العزّه برای این گروه مقرّر فرموده . چون دنیا به آنها روی کنـد ، آنان از او روی گرداننـد ، و چون به اسارت و دامشان افکنـد ، با جانبازی در راه معشوق خود را نجات دهنـد . به وقتی که شب درآیـد به قیام در پیشگاه حضرت او بایستند و آیات کتاب حق را با اندیشه و تأمّل تلاوت کنند » .

شب آمد شب رفیق دردمندان

شب آمد شب حریف مستمندان

شب آمد شب که نالد عاشق زار

گهی از دست دل گاهی زدلدار

شب آمد شب که گردد محفل من

سیه چون زلف دلبر یا دل من

شب است آشوب رندان نظر باز

شب است آهنگ بزم عشق دمساز

شب است انجم فروز کاخ نُه طاق

شب است آتش زن دلهای مشتاق

شب از فریاد مرغ حق شود مست

به تار طرّه ی جانان زند دست

شب است اخترشناسان را دل افروز

شب است آتش به جانان را جگرسوز

شب آمد عرصه ی گیتی کند تنگ

به فریاد آورد مرغ شباهنگ

شب آمد کاروان عشق را میر

شب آمد قلزم پر

موج تقدیر

شب آمد حکمت آموز دل پاک

شب آمد گوهر افروز نُه افلاک

شب آمد پرده ی پر گوهر نور

شب آمد محفل اسرار مستور

شب آمد پرده پوش مست و هشیار

فروغ دیده ی دلهای بیدار

شب آمد نقشه ی صحرای افلاک

شب آمد طوطیای چشم ادراک

به شب مردان که در ره تیزگامند

به سان شمع سوزان در قیامند

به شب مرغان حق را سوز و ساز است

به خاک عشق شب روی نیاز است

شب آن معراجی عرش آشیانه

فسبحان الّذی اسری ترانه

فراز بارگاه عرش بنشست

زجام لی مع الله گشت سرمست

يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ ، وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَواءَ دائِهِمْ ، فَإِذا مَرُّوا بِايَهِ فيها تَشْويقٌ رَكَنُوا إِلَيْها طَمَع ، وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْها شَوْق ، وَظَنّوا أَنَّها نُصْبَ أَعْيُنِهِمْ ، وَإِذا مَرُّوا بِآيَه فيها تَخْويفٌ أَصْغَوْا إِلَيْها مَسامِعَ قُلُوبِهِمْ ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَها فی أُصُولِ آذانِهِمْ ، فَهُمْ حانُونَ عَلی أَوْساطِهِمْ ، مُفْتَرِشُونَ لَجِباهِهِمْ وَأَكُفِّهِمْ وَرُكَبِهِمْ وَأَطْرافِ أَقْدامِهِمْ ، يَطْلُبُونَ إِلَی اللهِ تَعالی فی فَكاكِ رِقابِهِمْ ، وَأَمَّا النَّهارُ فَحُلَماءُ عُلَماءُ أَبْرارٌ أَتْقِياءُ ،

« با دلی شکسته و نالان به وسیله ی آیات قرآن به درمان درد خویش برخیزند ، چون به آیات رحمت و بشارت رسند بر وعده های الهی دل سپرده و در آن طمع کنند و مشتقانه نظر دوزند که گوئی مفهوم و معنی آن آیات در برابرشان مجسّم است . و چون به آیات عذاب گذرند ، گوش دل بر آن گشوده ، گوئی خروش و فریاد آتش در بن گوش آنهاست . شب را در پیشگاه محبوب ، خمیده قامت به حال رکوع و یا به روی خاک در حال سجده گذرانند و از عذاب الهی درخواست نجات و آزادی

کننـد ، و از حضـرت معشوق حسن عاقبت تقاضا نمایند . چون روز درآید ، بردبار ، دان ، نیکوکار و اهل پرهیز و دوری از هر گناه و معصیت اند » .

چو روز آید زدانش هوشیارند

به تحویلات گردون بردبارند

سپهر و جمله تغییرات گردون

سپاه انجم ار آرد شبیخون

اگر پر فتنه غرب و شرق گردد

وگر گیتی به طوفان غرق گردد

مر آنان را نه تشویق و است و نیم بیم

دل و جانشان به حکم دوست تسلیم

دلی کز معرفت نور و صفا یافت

نظام عالم از حکم قضا یافت

سراپا محو فرمان خدا گشت

به شام این جهان شمع هدی گشت

به جانش نور علم و حلم برتافت

به نیکوکاری و پرهیز بشتافت

به دانش هر دلی روشن روان است

دلیر و بردبار و مهربان است

که دانائی فزاید بردباری

نکو کرداری و پرهیزکاری

قَدْ بَراهُمُ الْخَوْفُ بَرىَ القِداحِ ، يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النّاظِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضى وَما بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَض ، وَيَقُولُ لَقَدْ خُولِطُوا وَلَقَدْ خالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظيمٌ ، لا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمالِهِمُ الْقَليلَ ، وَلا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثيرَ ، فَهُمْ لِاَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ ، وَمِنْ أَعْمالِهِمْ مُشْفِقُونَ ، إِذا زُكّى أَحَدٌ مِنْهُمْ خافَ مِمّا يُقالُ لَهُ ! فَيَقُولُ : أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسى مِنْ غَيْرى ، وَرَبّى أَعْلَمُ بى مِنّى بِنَفْسى ، اللَّهُمَّ لا تُؤاخِذْنى بِما يَقُولُونَ ، وَاجْعَلْنى أَفْضَلَ مِمّا يَظُنُّونَ ، وَاغْفِرْ لى ما لا يَعْلَمُونَ .

« خوف از عظمت حق یا از عذاب قیامت چنان اندامشان را لاغر ساخته که هرکس آنان را ببیند پندارد که بیمارند در صورتی که به تن بیمار نیستند ، مردم از آنان به عنوان دیوانه یاد می کنند ولی دیوانه نیستند ، امر بزرگی که عبارت از عشق حق و شهود عظمت

و یقین به آخرت است دل آنان را مستغرق دریای فکر و حیرت ساخته . آن قدر که در احسان و نیکوکاری حریص و مشتاقند در طاعت و عبادت به عمل اندک راضی نگردند و بسیاری عبادت را هم بسیار نشمارند . از خود بدگمان و از کردارشان هراسانند ، چون کسی از آنان مدح و ثنا گوید ترسان گشته و اعلام کند : من عیب خویش را بهتر از دیگران می دانم ، و خدای من به من داناتر از خود من است ، بار خدای ! به گفته مردم بر من مگیر و مرا بهتر از آنچه گمان برده اند نصیب فرم ، و آنچه را از گناهان پنهان من نمی دانند بر من ببخشای » .

چو آنان را به نیکویی ستایند

بیندیشند و بر نیکی فزایند

همی گویند در پاسخ که ما را

سریرت هست بر خویش آشکار

به خود مائیم داناتر زاغیار

زما به داند آن دانای اسرار

پس آنگه با نیاز عشق دمساز

همی گویند کای دانای هر راز

تو با گفتارشان بر ما هیچی

که هیچی را ستایش کرده هیچی

همی گوید به دل کای پاک یزدان

مرا برتر زهر پندار گردان

نکوتر ساز ما را زین گمانها

الا ای از تو نیکو جسم و جانه

ببخشا آنچه مستور است از ایشان

زکار زشت و فکار پریشان

فَمِنْ عَلامَهِ أَحَدِهِمْ : أَنَّکَ تَری لَهُ قُوَّهً فی دین ، وَحَزْماً فی لین ، وَإیماناً فی یَقین ، وَحِرْصاً فی عِلْم ، وَعِلْماً فی حِلْم ، وَقَصْداً فی غِنیً ، وَخُشُوعاً فی عِبادَه ، وَتَجَمُّلاً فی فاقَه ، وَصَبْراً فی شِدَّه ، وَطَلَباً فی حَلال ، وَنَشاطاً فی هُدیً وَتَحَرُّجاً عَنْ طَمَع ، یَعْمَلُ الأَعْمَالَ الصَّالِحَهَ وَهُوَ

عَلى وَجَل ، يُمْسى وَهَمُّهُ الشُّكْرُ ، وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ ، يَبيتُ حَذِر ، وَيُصْبِحُ فَرِح ، حَذِراً لِما حَذِّرَ مَنَ الْغَفْلَهِ ، وَفَرِحاً بِما أَصابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَهِ ،

« نشانه هاى هريك از اين عاشقان و عارفان اين است كه : در كار دين بسيار نيرومند است ودر امور زندگانى در عين نرمخويى و همواری مآل انديش ، در مسئله ی ايمان به مرتبه ی يقين ، در كار علم مشتاق و حريص ، با وجود دانش فراوان ، در برابر نادانان بردبار ، در توانگرى ميانه رو ، در عبادت با خضوع ، در عين فقر با شكوه ، در روز سختى شكيبا، جوياى رزق حلال وطيّب، دلشاد به هدايت ، دور از طريق طمع و آزار ، با آنكه پيوسته اهل احسان و نيكوكارى است هرگز به عمل صالح خود مغرور نشود ، شبانگاه همّت بر ستايش حق گماشته و صبحگاه بر ذكر و طاعت ، شب هراسان از غفلت خويش و روز شادمان به فضل و رحمت حضرت دوست است » .

قسمت سوم

اِنِ سْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فيما تَكْرَهُ ، لَمْ يُعْطِها سُؤلَها فيما تُحِبُّ ، قُرَّهُ عَيْنِهِ فيما لا يَزولُ ، وَزَهادَتُهُ فيما لا يَبْقى ، يَمْزُجُ الحِلْمَ بِالْعِلْم ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ ، تَراهُ قَريباً أَمَلُهُ ، قَلِيلاً زَلَلُهُ ، خاشِعاً قَلْبُهُ ، قانِعَهً نَفْسُهُ ، مَنزُوراً أَكْلُهُ ، سَهْلاً أَمْرُهُ ، حَريزاً دينُهُ ، مَيِّتَهً شَهْوَتُهُ ، مَكْظُوماً غَيْظُهُ ، اَلْخَيْرُ مِنْهُ مَأمُول ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأمُون ، إِنْ كانَ فى الْغافِلينَ كُتِبَ فى الذّاكِرينَ ، وَإِنْ كانَ فى الذّاكِرينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغافِلينَ ،

« اگر نفس در عبادت و

عمل نیک بر او سخت گیرد ، او نیز با خواهشهای نفس به شدت مخالفت کند تا نفس خود را مطیع حق گرداند . دل به حیات جاودان بسته و از جهان فانی ناپایدار اعراض نموده و بردباری را با دانش ، و گفتار را با کردار آمیخته است . آرزویش کوتاه ، دلش آگاه ، لغزشش ناچیز ، نفسش قانع ، طعامش اندک ، کارش آسان ، دینداریش حقیقی ، شهوتش مرده ، غضبش فرو نشسته ، تمام مردم به احسانش امیدوار و از شرّش در امان ، اگر با غافلان نشیند نامش در دفتر آگاهان است ، و اگر با آگاهان باشد در شمار اهل غفلت و بی خبران نیست » .

اگر با غافلان یک عمر بنشست

به یاد روی جانان بود پیوست

وگر با ذاکران آمیخت جانش

نَبُد غافر زیار مهربانش

که نامش از وفاداران نگارند

به راه دین زهشیاران نگارند

يَعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَهُ ، وَيُعْطی مَنْ حَرَمَهُ ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ ، بَعيداً فُحْشُهُ ، لَيِّناً قَوْلُهُ ، غائِباً مُنْكَرُهُ ، حاضِراً مَعْرُوفُهُ ، مُقْبِلًا خَيْرُهُ ، مُدْبِراً شَرُّهُ ، فِی الزَّلازِلِ وَقُور ، وُفی المَكارِهِ صَبُور ، وَفی الرَّخاءِ شَكُور ، لا يَحيفُ عَلی مَنْ يُبْغِضُ ، وَلا يَأْثَمُ فيمَنْ يُحِبُّ ، يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ ، لا يَضِيعُ مَا اسْتُحْفِظَ ، وَلا يَنْسی ما ذُكِرَّ وَلا يُنابِزُ بِالْأَلْقابِ وَلا يُضارُّ بِالْجارِ وَلا يَشْمَتُ بِالْمَصائِبِ وَلا يَدْخُلُ فی الْباطِلِ وَلا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ ،

« آن که بر او ستم کند بر وی ببخشاید ، و آن که او را محروم نماید با وی احسان کند ، و هر که از او قطع رابطه نماید

به او بپیونـدد . از زشتی بر کنار ، در گفتار ملایم ، ناپسـند از او ناپدیـد ، نیکی از وی پدیدار ، خیرش به مردم روی آورده ، و شرّش از آنـان برگشـته ، در سـختیها زنـدگی بـا وقار و در برابر حوادث و مصایب بردبار ، و در دوران توانگری شاکر حق ، از آنجـا که دارای عـدالت و انصاف است درباره ی دشـمن سـتم نکنـد ، و گناه در کار محبّت دوست نیاورد ، حق را هرچنـد به زیانش باشـد اقرار نمایـد پیش از آنکه بر او گواه آورنـد . آنچه را بدو سـپارند ، از شدّت امانت داری ضایع نکند ، و آنچه را نباید از یاد بَرد به دست فراموشـی نسـپارد . احدی را به نام زشت نخواند ، به همسایه زیان نرساند ، از پیشامدهای ناگوار مردم را با سرزنش و نکوهش نیازارد ، قدم در راه باطل نگذارد ، و از راه حق گام بیرون ننهد » .

نپوید راه باطل آن نکو نام

نه از حق یک قدم بیرون نهد گام

چنین گفتند ارباب حقایق

چو بشکفتند چون باغ شقایق

که باشد در حقیقت باطل و حق

گدائیّ ابد شاهیّ مطلق

به باطل گر جهان گیری گدائی

چون حق را پیروی کشور گشائی

حق آن هستی محض آمد کآنجا

نیارد نیستی هرگز نهد پ

به حق پیوند اگر هشیاری ای دل

زباطل رشته ی امید بگسل

إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغُمْهُ صَمْتُهُ ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتّى

يَكُونَ اللهُ هُوَ الَّذى يَنْتَقِمْ لَهُ ، نَفْسُهُ مِنْهُ فى عَناء ، وَالنّاسُ مِنْهُ فى راحه ، أَتْعَبَ نَفْسَهُ لِاخِرَتِهِ ، وَأَراحَ النّاسَ مِنْ نَفْسِهِ ، بُعْدُهُ عَمَّنْ

تَباعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزاهَةٌ ، وَدُنُوهُ مِمَّنْ دَنا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ ، لَيْسَ تَباعُدُهُ بِكِبرٍ وَعَظَمَه ، وَلا دُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَخَديعَه ،

« اگر خاموش نشیند از آن خاموشی غمگین نباشد ، اگر بخندد قهقهه ی بلند نکند ، اگر ستمی به او رسد انتقام آن را به خدا واگذارد ، جان خود را به زحمت ورنج آرد تا مردم را به آسایش رساند ، نفس خود را برای آسایش آخرت به زحمت افکند و مردم را از زحمت خویش به راحت رساند ، از هر که دوری گزیند برای زهد و پاکیزگی است و به هر که نزدیک شود از راه لطف و مهربانی است ، نه دوریش به تکبّر و مفاخرت و نه نزدیکیش به مکر و فریب است » .

چو دور از خلق گردد در تفرّد

نزاهت خواهد و زهد و تجرّد

نی از مردم به کبر و ناز دور است

چنان کز طبع ارباب غرور است

وگر نزدیک گردد آن وفادار

بجز اشفاق و رحمت نیستش کار

شود نزدیک با مردم که شاید

دری از عشق بر دلها گشاید

نی از مکر و فریب آید به نزدیک

سخن اینجا رسید ای عقل ناهیک

گریز ای عقل کآمد عشق خونریز

و یا پروانه شو زآتش مپرهیز

روان بگذار و تن بسپار و جانسوز

دل از شمع جمال شه بیفروز

بر آتش زن که شمع بزم لاهوت

فروزد جان و سوزد جسم ناسوت

بیفشال بال و پر کان طرفه صیاد

بگیرد جسم و جان را سازد آزاد

سخن امام عارفان که به اینجا رسید همّام فریاد زد و جان به جان آفرین تسلیم نمود . آنگاه حضرت فرمود : ای مردم ! به خدا سوگند از چنین پیشامدی بر وی بیمناک بودم .

سپس فرمود : آری ، اندرزها در گوش اهل دل و مردم لایق چنین تأثیر کند .

یکی از حاضران مجلس ، که از آگاهی محروم بود ، زبان به جسارت گشود و به حضرت عرضه داشت : چرا در خود شما چنین تأثیر نکرد ؟

حضرت فرمودند : وای بر تو ، اجل هر کسی را وقتی معیّن است که از او دیر یا زود نگردد ، و سبب خاصّی است که از آن تجاوز نکند ، زنهار خاموش باش و دیگر بار بدین گونه گفتار ، که مسلّم شیطان بر زبانت جاری کرد ، لب مگشای .

الهی زان می پاک الستی

الهی را زهوش آور به مستی

همان مستی که دل هشیار سازد

مرا مخمور چشم یار سازد

چنان مستم کن از صهبای عشقت

چنان مجنونم از سودای عشقت

که هرگز دیده ی عقلم زمست

نبیند جز تو در اقلیم هستی

الهی هرچه خواهی کن به جانم

مکن بی نور خود شمع روانم

فروزان سینه ام را زآتش عشق

بسوزان هستیم در تابش عشق

دلم چون شمع آتشخانه گردان

به شمعم عالمی پروانه گردان

زقلبم چشمه ی حکمت برانگیز

روان از قلب گردان بر زبان نیز

حجابی بر من مشتاق بگشا

لبم بر ناله ی عشّاق بگشا

نوای ناله ام را دلنشین کن

زبان خامه ام را آتشین کن

زمهرت برفروزان نامه ی من

به دست عشق گردان خامه ی من

چو خاصانم بده اندر حضورت

دل تاریکم افروزان به نورت

نیازی ده که دل در بینوائی

شود سلطان ملک پارسائی

ز غیر خویش بنمائی نیازم

در اقلیم ابد کن سرفرازم

زخاصانم رفیق راه بنم

دل پر غفلتم آگاه بنم

برون از پرده ی پندارم آور

چو مشتاقان حق در کارم آور

رهائی ده زنفس پر فسونم

زعشق افکن به صحرای جنونم

که از دام هوس آزاد گردم

به گرد

کویت ای صیاد گردم

حدیثی مهمّ و گفتاری حیرت آور

قسمت اول

عارف بزرگ سیّد حیدر آملی در کتاب « جامع الاسرار ومنبع الانوار » و در رساله ی « نقد النقود » و حضرت فیض کاشانی آن عارف معارف الهیّه و مست باده ی وحدت در کتاب « قرّه العیون » ، و در کتاب « کلمات مکنونه » از حضرت امیرالمؤمنان (علیه السلام) روایت زیرا که حدیثی بسیار مهمّ است نقل می کنند ، تا حال و احوال عارف را بدانی و اگر خواستی ، خود را به این مقام برسانی و در مرتبه ی اعلی ، که کنار دریای رحمت و ساحل امن و امان است ، برسانی .

إِنَّ للهِ تَعالی شَراباً لِاَوْلِیائِهِ ، إِذا شَرِبُوا سَکِرُو ، وَإِذا سَکِرُوا طَرِبُو ، وَإِذا طَرِبُو

طابُو ، وَإِذا طابُوا ذابُو ، وَإِذا ذابُوا خَلَصُو ، وَإِذا خَلَصُوا طَلَبُو ، وَإِذا طَلَبُوا وَجَدُو ، وَإِذا وَجَدُوا وَصَلُو ، وَإِذا وَصَلُوا تَصِلُو ، وَإِذا اتَّصَلُوا لا فَرْقَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ حَبِيبِهِمْ .

« برای وجود مقدّس حضرت حق شرابی است مخصوص اولیایش ، چون بنوشند مست شوند ، و چون مست گردند به نشاط آیند ، و چون به نشاط آراسته شوند پاکیزه گردند ، و چون پاکیزه شوند ذوب گردند ، و چون ذوب گردند از تمام شوائب خالص شوند ، و چون خالص شوند عاشقانه در طلب آیند ، و چون بطلبند بیابند ، و چون بیابند واصل گردند ، و چون واصل گردند متّصل شوند ، و چون متّصل شوند بین آنان و محبوبشان فرقی نماند » .

این است وضع عارفان که با قدرت علم و معرفت ، و احسان و عمل ،

و تقوا و زهد ، و ورع و پارسایی ، و کرامت و شرافت ، خود را به چنین مقام عظیمی رسانده اند .

بی تردید از وجود انسان دو نیروی مثبت و منفی نهفته شده است ، غرایز درونی و شهوات نفسانی یکی از مهمترین آن دو نیرو است ، حال انصاف دهید ، اگر غلبه با شهوت و غرایز درونی باشد ، و حاکم بر انسان هوای نفس و کارگردان حیات او شیطان ، و بر جان و بدن مرض کسالت ، و همّت در خور و خواب و غفلت داشته باشد ، آیا انسان به جایی می رسد و از عنایات حضرت محبوب نصیبی می برد ؟

آورده اند که محنت زده ای در راهی می رفت ، مخدّره ای بس با جمال با او روبرو شد ، چشمش بر کمال حسن او افتاد ، دلش صید آن جمال گشت و بر پی آن مخدّره می رفت . چون آن مخدّره به در خانه ی خود رسید ، التفاتی کرد ، آن محنت زده را دید که بدنبال اوست . گفت : مقصودت چیست ؟ گفت : سلطان جمال تو بر نهادِ ضعیفم سلطنت رانده است و در کمند قهر خویش در آورده است ، با توام دعوی عشقبازی است و این نه مجازی است ، بلکه حقیقتی است که تا پای جان بر آن ایستاده ام .

آن مخدّره را بر کسوت جمال ، حلیت عقل بر کمال بود ، گفت : این مسئله تو را فردا جواب دهم و این اشکال تو حل کنم . روز دیگر آن ممتحن منتظر نشسته بود و

دیده گشاده ، تا جمال بر کمال مقصود ، کی آشکار گردد و واقعه او چگونه حل کند ؟

آن مخدّره می آمد و از پی او خدمتکاری آئینه در دست ، گفت : ای خدمتکار ! آن آینه فراروی او دار تا به سر و روی او رسد و با ما عشقبازی کند او تمنّای وصال ماش بود ؟!!

دلْ مشتاق جمال دل دیگر است ، و روحش روحی غیر از ارواح ، مشتاق در سلطه ی عشق حق است ، مشتاق عاشق عبادت و دوری از گناه است ، عارف دلخسته ی یار و جان نثار محبوب است .

قُلُوبُ الْمُشْتاقینَ مُنَوَّرَه بِنُورِ الله فَإذا تَحَرَّکَ اشْتِیاقَهُمْ أَضاءَ النُّورُ مابَیْنَ

السَّماءِ وَالأَرْضِ ، فَیَعْرِضَهُمُ الله عَلَی الْمَلائِکَهِ وَیَقُولُ : هؤلاءِ المُشْتاقُونَ إلَیَّ ، أُشْهِدُکُمْ أَنّی إلَیْهِمْ أَشْوَق .

« دلهای مشتاقان حق وحقیقت روشن به نور خداست، چون شوقشان به حرکت آید ، بین آسمان و زمین نور بدرخشد . حضرت حق آنان را به ملائکه نشان می دهد ومی فرماید: اینان مشتاق منند، شاهد باشید که من به آنان مشتاق ترم » .

یکی از تربیت شدگان این مکتب می گوید : در بعضی از سفرها به بزرگی برخوردم که سیمایش به سیمای عارفان می ماند . با او همراه شدم در حلول راه به او گفتم :

کَیْفَ الطّریقُ إلی الله ؟

راه به سوی خدا چگونه است ؟

گفت : لَوْ عَرَفْتَ اللهَ لَعَرَفْتَ الطَّریقَ .

اگر او را یافته بودی راه به سوی او را نیز آگاه می شدی .

پس گفت : ای مرد سالك ! بگذار و از خود خلاف و اختلاف را دور کن .

گفتم : عالمان

را چگونه خلاف و اختلافی خواهد بود ؟ چه آنها مؤیّد از جانب حقّند .

گفت : چنین است که می گویی الاّ فی التجرید التوحید .

گفتم : معنای این جمله چیست ؟

گفت : فِقْدانُ رُؤْیَهِ ما سواهُ لِوِجْدانه .

با بودن او غیر را ندیدن .

که منظور از این جمله نفی هر معبود باطل و مقیّد بودن به طاعت و عبادت حق است .

گفتم : هَلْ یَکُونُ الْعارِفُ مَسْرور ؟

آیا عارف را خوشحالی هست ؟

جواب داد : عارف را با اتّصال به خد ، اندوه هست ؟

گفتم : أَلَیْسَ مَنْ عَرَفَ اللّهَ طالَ هَمُّهُ ؟

آیا این نیست که هرکس او را شناخت دچار اندوه همیشگی می گردد ؟

گفت : مَنْ عَرَفَ زالَ هَمُّهُ .

هرکس او را شناخت اندوهش برای همیشه برطرف می شود ، که اهل معرفت را (لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ) .

گفتم : هَلْ تُغَیِّرُ الدُّنْیا قُلُوبَ الْعارِفینَ ؟

آیا دنیا دلهای عارفان را تغییر و تحوّل می دهد ؟

گفت : هَلْ تُغَیِّرُ العُقْبی قُلُوبَ الْعارِفینَ حَتّی تُغَیِّرَها الدُّنْی ؟

آیا آخرت دل آنان را دگرگون می کند تا دنیا آنها را دگرگون کند ؟

گفتم : أَلَیْسَ مَنْ عَرَفَ اللّهَ صارَ مُسْتَوْحِش ؟

کسی که خدا را شناخت آیا دچار وحشت نمی گردد ؟

گفت : مَعاذَ اللّه أَنْ یَکُونَ الْعارِفُ مُسْتَوْحِش .

پناه بر خد (که بگویم) عارف با شناختن معبود حقیقی دچار وحشت و ترس شود .

وَلكِنْ يَكُونُ مُهاجِراً مُتَجَرِّد .

اما عارف در عین تنهایی مسافر به سوی دوست است .

گفتم : هَلْ يَتَأَسَّفُ الْعارِفُ عَلی شَیْء غَيْرَ الله ؟

آیا عارف به چیزی غیر خدا تأسّف می خورد ؟

جواب داد : هَلْ

يَعْرِفُ العارِفُ غَيْرَ اللهِ فَيَتَأَسَّفُ عَلَيْهِ ؟

آیا عارف غیر خدا چیزی می شناسد تا بر او غصّه بخورد ؟

گفتم : هَلْ يَشْتاقُ الْعارِفُ إِلى رَبِّهِ ؟

آیا عارف مشتاق به حضرت ربّ است ؟

گفت : هَلْ يَكُونُ الْعارِفُ غائِباً طَرْفَهَ حَتّى يَشْتاقَ إِلَيْهِ ؟

آیا عارف یک چشم به هم زدن از او غایب است تا مشتاق او باشد ؟!

گفتم : مَا إِسْمُ اللهِ الأَعْظَمُ ؟

اسم اعظم خدا چیست ؟

گفت : أَنْ تَقُولَ اللهَ وَأَنْتَ تَهابَهُ .

آن است که بگوئی الله و از او در دلت دارای مهابت شوی .

گفتم : كَثيراً ما أَقُولُ وَلا تُداخِلُنی الْهِيْبَهَ .

زیاد خدا می گویم ولی در دلم مهابت پیدا نمی شود .

گفت : لِأَنَّكَ تَقُولُ مِنْ حَيْثُ أَنْتَ لا مِنْ حَيْثُ هُوَ .

برای آنکه نامش را آن چنانکه هستی می گوئی نه آن چنانکه هست .

گفتم : ای بزرگ دیگر بار مرا موعظتی فرمای ، از گفته های تو پند بسیار بگیرم .

گفت : کفایت است از برای موعظت و نصیحت تغییراتی که در روزگار می بینی ، نیک بنگر و آن را به جهت خود پندی بزرگ دان .

قسمت دوم

یکی از سالکان راه ، و حقیقت جوی دل آگاه می گوید : وقتی صفت یکی از بزرگان را که ساکن « یمن » بود شنیدم ، که به افتادگی و فروتنی شناخته شده بود و به عقل و حکمت و فضل شهرت داشت ، در ظاهر لباس اهل جهاد بر تن داشت و در باطن از اهل سیر و صلاح و سداد بود . چون زمان حج رسید و از اعمال و عبادات آن سال فراغتی فارغ شدم ،

قاصد دیدار او شدم تا کلام او را شنیده و از مواعظش پند گیرم و از او سور و فایده ای ببرم .

چون جماعتی از قصد من آگاه شدند ، مرا همراهی کردند . و در میان آن جماعت جوانی بود که سیمای صالحان و منظر خائفان داشت ، رویی بود او را زرد بدون امراض جسمانی ، و چشمی سرخ و پر آب بی علّت دمعه و رمد ، پیوسته دوست « خلوت » بود و انیس « تنهائی » ، از حالش چنان ظاهر بود که او را در همان نزدیکی مصیبتی روی داده . پس نزدیک وی رفته کلمات محبّت آمیز گفتم تا با من موافقت نماید و مرافقت جوید ، امّا قبول ننمود و از آن حالت او را هرچند ملامت نمودم و به صبر ترغیبش کردم سودی نبخشید ، و هر لحظه لبانش به اشعاری مترنّم بود ، که مضمونش این است :

ای کسانی که مرا ملامت می کنید ، بدانید که از عشق او هرگز دست برنداشته و تسلّی نخواهم یافت ، چگونه خود را تسلّی دهم که هر لحظه اندوه من رو به فزونی است ، و بزرگیم در این راه مبدل به خواری شده است می گویند : استخوانهای آدمی خواهد پوسید ، ویřƠمی گویم : که اگر استخوانهایم در میان گور بپوسند دوستی تو از دلم زائل نخواهد شد ، دلم از زمانهای پیش ، حتی در روزگار کودکی ، شراب محبّت تو می نوشید .

در سرم فتنه ای و سودائی است

در سرم شورشیّ و غوغائی است

هر دم از ترک چشم غمّازی

در دلم غارتی و یغمائی

است

پس این پرده دلربائی هست

دل زجا رفتن من از جائی است

ساقیی هست زیر پرده ی غیب

که به هر گوشه مست و شیدائی است

در درون هست خمر و خمّاری

کز برون مستیی و هیهائی است

از تو ای آرزوی دل شدگان

در دل هر کسی تمنائی است

و این گونه آن جوان همراه ما می آمد تا به آن شهر از یمن که مقصد ما بود رسیدیم .

سراغ از کسی که طالب دیدارش بودیم ، گرفتیم و به در خانه اش رفتیم . همینکه در زدیم یکی در باز کرد ، تو گوئی اهل قبور است ، ما را به درون خانه دعوت کرد . آن جوان بر همه سبقت نموده سلام کرد و با او مصافحه نمود . وی جواب سلام داد و با او با نحو دیگری گفتگو کرد ، و با زبان حال او را بشارت داد به امری که گویا نسبت به او روی خواهد داد .

آنگاه آن جوان آغاز سخن نمود و گفت : آقای من ! خدای تعالی شما و مانند شما را طبیب بیماریهای دل و معالجه کننده ی دردهای روحی قرار داده است ، مرا زخم ریشه دار و دردی است در تن که جایگیر و مزمن شده است ، این دردی که از من شناختی به پاره ای از مراهم محبّت و داروی توجّه علاج کن .

آن بزرگ مرد به وی گفت : بپرس آنچه می خواهی تا در علاج این مرض و جواب آن را یک یک به تو باز گویم .

پرسید : ما عَلامَةَ الْخُوفِ مِنَ اللهِ تعالی .

نشانه ی ترس از خدا چیست ؟

جواب داد : أَنْ یُؤمِنُکَ

خَوْفُ اللهِ تَعالی مِنْ کُلِّ خَوْف عَنْ غَیْرِ خَوْفِهِ .

اینکه تو را از هر ترسی جز ترس از مقام خودش ایمنی دهد .

همیـن که جـوان این بیـان را از آن بزرگ شـنید ، حـالش دگرگـون شـده ، نعره ای زد و بیهـوش نقش بر زمین افتـاد ، پس از ساعتی که به هوش آمد ، از آن عارف پرسید : چگونه در دل بنده خوف پروردگار پدید آید ؟

گفت : چون انسان از عوالم دیگر پای به این عالم نهاد ، هرگز راه تنـدرستی نخواهد داشت و به منزله ی علیل و سـقیم خواهد بود و علیل دفع علّت را به ناچار با غذا خوردن کند و بر کراهت دارو ، از خوف گزیدن فنا بر بقا صبر نماید .

چون این سـخن از شـیخ بشـنید ، چنان فریادی کشید که حاضران گمان کردند که روح از بدنش مفارقت نمود . پس از لحظه ای سر برداشت و پرسید :

ما عَلامَهُ الْمُحَبَّهَ للهِ تَعالی ؟

علامت عشق به خدا چیست ؟

گفت :یا حَبیبی إِنَّ دَرَجَهَ الْمَحَبَّهَ للهِ رَفیعَه .

رفیق عزیزم ! مقام دوستی با خدا بس بلند است .

آن جوان از شیخ خواست تا آنچه را گفت توضیح دهد . در پاسخش گفت :

یـا حَبیبی إِنَّ الْمُحِبّینَ للهِ تَعـالی شَقَّ لَهُمْ عَنْ قُلوبِهِمْ فَأَبْصَـرُوا بِنُورِ الْقُلُوبِ إِلی جَلالِ عَظَمَهِ الإِلهِ الْمَحْبُوبِ ، فَصارَتْ أَرْواحُهُمْ رُوحانِیَّهَ ، وَقُلُوبُهُمْ حُجُبَیّه ، وَعُقُولُهُمْ سَماوِیّه تَشَرَّحُ بَیْنَ صُفُوفِ الْمَلائِکَهِ الْکِرامِ ، وَتُشاهِدُ تِلْکَ الأُمُورِ بِالْیَقینِ وَالْعَیانِ فَعَبَدُوهُ بِمَبْلَغِ اسْتِطاعَتِهِمْ لَهُ طَمَعاً فی جَنَّتِهِ وَلا خَوْفاً مِنْ نارِهِ .

« رفیق عزیزم ! قلوب دوستان حق می شکافد ، قدر و بزرگی و

عظمت آن محبوب را به روشنائی دل می گیرند ، جانهایشان صافی شده و دل آنان پرده دار عظمت حق گردد ، و عقلهایشان آسمانی شود ، در میان صفوف ملائکه بزرگوار می روند ، و هرچه خواند به یقین و عیان مشاهده کنند ، در حدّ طاقت بندگی کنند ، و بندگی آنان خالص برای خدا باشد ، نه به طمع بهشت و نه به خاطر ترس از جهنّم » .

جوان چون این حقایق را شنید فریادی زد و گریه راه گلویش را گرفت ، و سپس نقش بر زمین شد . همینکه حاضران نگاه کردند دیدند از دنیا رفته است . آن بزرگ سر آن عاشق جان باخته را به زانو گرفته رویش را بوسه زد و گفت این است حال اهل ترس ، و این است مرتبه ی عاشقان و دوستداران .

به قول عارف وارسته و عاشق دلداده ، فیض بزرگوار :

خوشا آن دل که مأوای تو باشد

بلند آن سر که در پای تو باشد

فرو ناید به ملک هر دو عالم

هر آن دل را که سودای تو باشد

سرا پای دلم شیدای آن است

که شیدای سراپای تو باشد

غبار دل به آب دیده شویم

کنم پاکیزه تا جای تو باشد

خوش آن شوریده ی شیدای بیدل

که مدهوش تماشای تو باشد

دلم با غیر تو کی گیرد آرام

مگر مستی که شیدای تو باشد

نمی خواهد دلم گلگشت صحر

مگر گلگشت صحرای تو باشد

خوشی در عالم امکان ندیدم

مگر در قاف عنقای تو باشد

زهجرانت به جان آمد دل فیض

وصالش ده اگر رأی تو باشد

نسخه ای از عارفان

عاشقی سالك و عارفی الهی می گوید : زمانی گذرم به یکی از شهرها افتاد طبیبی را دیدم

که آثار دانش و آیات بینش از چهره اش ظاهر و در محلّی به معالجت مشغول بود .

گروه زیادی از مرد و زن بر گرد او نشسته و منتظر گرفتن نسخه برای علاج درد خویش بودند .

من نیز در گوشه ای نشستم . چون از معالجه ی بیماران خلاصی یافت روی به من کرده و گفت :

اگر تو نیز مطلبی داری بگوی .

گفتم : سالهاست به مرضی مبتلا هستم ، اگر می توانی مداوایم نمای .

گفت : بیماریت چیست ؟

گفتم : مرض گناه ، اگر برای آن دوایی داری بیان کن .

طبیب لحظه ای سر به زیر افکند ، آنگاه قلم برداشت و گفت : از برای تو نسخه ای بنویسم آن را نیکو فهم نمای و بدان عمل کن .

آنگاه این کلمات را نوشت :

ریشه های فقر را برگیر ، با برگهای صبر ، هلیله ی فروتنی ، بلیله ی افتادگی ، و روغن گل بنفشه ی ترس ، با گل خطمی دوست ، تمر هندی قرار ، با گل سرخ راستی ، چون این دواها را به میزان خود گرفتی ، محل آن را در دیگ دانش قرار ده ، آب بردباری و حقیقت به روی آن بریز ، آتش آرزومندی زیر آن دیگ برافروز ، سوزندگی بر آن بیفزای و آن را با ستام خشنودی حرکت ده ، و سمقونیای زاری و بازگشت بر آن اضافه کن ، و به روی آن مقّل طاعت بریز ، سپس در عمل بکوش ، و آن شربت را در دکان خلوت بنوش ، پس از نوشیدن تلخی دهان را با آب وفا مضمضه کن ،

و نیکو کن مزه ی دهان خود را به مسواک ترس و گرسنگی ، سپس به جهت آنکه قی عارض نگردد ، سیب قناعت را ببوی ، و لبهای خود را به دستمال بازگشت از غیر خدا پاک نمای ، پس این شربت که از ترکیب آن دواها ساخته شد ، گناهان را می زداید و تو را به خدای بزرگ و دانای رازها نزدیک می کند .

چون این کلمات را از آن طبیب دانشمند شنیدم ، حالم دگرگون شد قلم برداشتم این کلمات را برای وی نگاشتم :

خداوند را بندگانی است که درخت گناه را در دیده می نشانند و با آب توبه و بازگشت سیراب می نمایند ، بار آنها اندوه و پشیمانی است ، میوه ی آن را بی جنون می چینند ، و بلادت و بلاهت را بر خود بسته ، بی آنکه درماندگی در کردار یا گنگی در گفتارشان باشد ، این گروه از دانشمندانند و معرفت دار به خدا و رسول که از جام پاک وحدت می نوشند ، و بر درازی بلاـ توانائی پیدا می کنند . دلهای آنها در عالم ملکوت سرگشته و ترسان می شود و بین پرده های جبروت خیالاتشان حرکت می کند .

پناه می برند به سایه ی برگهای پشیمانی ، و مطالعه می کنند کتاب گناهان خود ر ، و روح آنان دمساز شکیبائی و ترس می گردد ، تا آن هنگام که به اعلا درجه زهد برسند ، و هم آغوش با عروس ورع شوند .

شکنجه و تلخی ترک دنیا را به خود می خرند و آنگاه به ریسمان رهائی نجات یابند

و به گوشه ی آسایش و تندرستی می رسند ، روحشان به پرواز درآید ، تا وقتی که در باغهای گشایش و آسودگی اقامت کنند ، در دریای حیات الهی فرو روند ، و خندقهای شکیبائی محکم سازند ، و از پلهای نهرهای بزرگ هواهای نفسانی عبور کنند آنگاه که در کنار بادبانهای آن کشتیهای مراد منزل کنند و در دریای بهبودی حرکت کنند تا وقتی که به ساحل آسایش و معدن و محلّ بزرگی و جلالت برسند .

یافعی می گوید : من نیز نثراً و نظماً در این معانی چیزی نگاشته ام که قسمتی از آن بدین شرح است :

چون از جانب حق به بندگان ، امور معنوی و ترقّیات روحی و عنایات و الطاف خاصه برسد ، آنچه غیر اوست را از خود دور کنند ، و بسوی جایگاه پیوستگی سفر کرده ، و با کرامت و زهد و تقوا یاری جویند ، تقوایی که گویا اجزایش به آب پاکی و یگانگی و پسندیدگی خمیر شده . اسبهایشان در باغ ریاضت در حرکتند ، و پنهان می نماید .

توسن سرکش نفس را آن چنان لجام می زنند که به غیر صاحب خود نتواند به جایی بنگرد ، و آنها را به تازیانه ی ترس بازدارند ، و به اسباب آرزومندی حرکت دهند ، و آنها را به منتهای آرزومندی که رسیدن به حق است ، در پهنه ی سختی و رنج برانند ، تا آنگاه که به محل پاکیزه ی بی مانندی برسند ، و دست یابند .

این راهی را که می پیمایند محل ازدحام لشکر آرزوهای نفسانی است ، ولی اینان آن

لشکر را از هجوم به خود بازدارند ، و نفوس آرزوها را با شمشیرهای خلاف نفس از میان بردارند ، و سواران طبع سرکش را به نیزه های ترک عادات گذشته ، بزنند و با آب دیده ی ناپاکی گناهان خود و بدی ها و سایر برنامه های زشت را بشویند ، تا عبادت آنها بی عیب شود .

و نیاز آنان فقط نیاز به پاکیزگی جان و نماز شود . از دردهای دوستی غلط ، دل آنان علاج شود ، درختهای بدی طبع را به آتش اندوه دل بسوزانند ، و با گلاب وردها و ذکرهای خود را خوشبو نمایند ، تا جایی که با نام خدا مردگان را زنده کنند .

دوری و نزدیکی عارفان

عارفی وارسته گفت : جوان عربی را در طواف کعبه ، با تنی نزار و زرد و ضعیف دیدم که گویی استخوانهایش را گداخته بود . نزدیک رفتم و به او گفتم : گمانم تو محبّی و از محبّت بدین سان سوخته ای . گفت : آری . گفتم : محبوب به تو نزدیک است یا دور ؟ گفت : نزدیک ، گفتم : مخالف است یا موافق ؟ گفت : موافق و مهربان . گفتم : سبحان الله ! محبوب به تو نزدیک و موافق و مهربان و تو بدین سان زار و نحیف ؟ گفت :

ای بی چاره ! مگر تو نمی دانی که آتش وصال و موافقت بسی سوزنده تر از آتش دوری و مخالفت است ؟ چه ، در وصال او بیم فراق است و زوال ، و در میزان او امید وصال . من با شنیدن این توبیخ

، شرمنده شدم و حالم دگرگون شد .

آری ! انسان ممکن است بعد از رسیدن به مقامات الهیّه ، خدای ناخواسته دچار غرور و عجب شود و به پرتگاه هولناک سقوط قرار گیرد ، و آنچه را به دست آورده از دست بدهد !!

عاشق وارسته ای می گوید : یکی از بندگان حق که در سواحل شام به عبادت مشغول بود شنیدم که می گفت :

خداوند بزرگ را بندگانی است که با کمک نور او ، به معرفتی رسیده اند که از آن شناخت تعبیر به یقین می کنند ، دامن همّت به کمر زده به خاطر اینکه قصد او دارند . به امید آنکه نظر دوستانه ای به آنان افکند ، اندوه و سختی را به هر صورت که باشد تحمل می کنند ، روزگار خود را در غم او می گذرانند ، با غم زیاد و اندوه فراوان در آرامش و آسودگی اند . دنیا را به چشم محبّت نمی بینند ، توشه و بهره ی آنان از دنیا همچون توشه ی مسافری است که سرانجام باید مبدأ را به قصد مقصد ترک کند .

از آزمایش و امتحان می ترسند ، ولی به سوی آن با شتاب در حرکتند ، امید نجات از مهلکه ها را دارند ، و لحظه ای از زاری و تضرّع آسوده نیستند .

زهر چه غیر یار استغفر الله

زبود مستعار استغفر الله

دمی کان بگذرد بی یاد رویش

از آن دم بی شمار استغفر الله

زبان کان تر به ذکر دوست نبود

زشرّش الحذار استغفر الله

سرآمد عمر و یک ساعت زغفلت

نگشتم هوشیار استغفر الله

جوانی رفت و پیری هم سرآمد

نکردم هیچ کار استغفر الله

نکردم

یک سجودی در همه عمر

که آید آن به کار استغفر الله

خطا بود آنچه گفتم آنچه کردم

از آنها الفرار استغفر الله

زکردار بدم صد بار توبه

زگفتارم هزار استغفر الله

شدم دور از دیار یار ای فیض

من مهجور زار استغفر الله

جان خود را برای خشنودی مولای خود نثار می کنند و همیشه جهان پس از مرگ را در پیش نظر دارند . آنچه را باید بشنوند به گوش دل می شنوند . چون آنان را ببینی گویی لب بسته و پژمرده حالند . درونشان از غم عشق دوست مجروح ، دلهاشان محزون و بدنهاشان لاغر است و دیده ی آنان گریان . در امور دنیوی چنان سبکبالند که احتیاج به همراه و کمک ندارند ، از دنیا به اندکی قناعت کرده و از لباس به پوشاکی کهنه و ساده . سکونتشان در محلّه های خراب و بی اهل است و از جاذبه های دنیایی درگریز . و از تنهایی خرسند و از معاشرت با مردم که باعث قطع رابطه ی انسان با حقّند گریزانند .

شب را با شمشیر بیداری می کشند ، و اعضای شب را با خنجر رنج در عبادت ، جدا می کنند ، روحشان از تهجّد مجروح است ، و از بی خوابی سرشان گردآلود است . با کوشش در عمل و زاری در شب دمسازند ، و به هنگام فرا رسیدن جل و انتقال از دنیا به آخرت شتابانند .

الهی قمشه ای آن عارف کامل و عاشق دلسوخته می گوید :

الهی از شرار عشق خود آتش به جانم کن

زشور عاشقی وارسته از هر دو جهانم کن

من گمگشته سراندر بیابان فراقت را

کرم فرما به لطفی رهبر

آن آستانم کن

مکن چون سر ومه در عشق خود مشهور آفاقم

نشانم ده زحسن خویش و از خود بی نشانم کن

گدائی بر سر کوی توام محتاج احسانی

اگر شرط است افغان چون نی از آه و فغانم کن

شبانگاهان به درگاهت دلی پر سوز و آهم ده

سحرگاه از کرم برخوان حسنت میهمانم کن

به سوز سینه ی غمگین و اشک دیده ی گریان

شبم نالان سحرتر دامن از اشک روانم کن

به نور معرفت تابان تر از خورشید کن جانم

به اشراق رخت مستغنی از ملک جهانم کن

از آن نوری که در صبح ازل افروخت دلها را

به اشراقی رخت مستغنی از ملک جهانم کن

از آن نوری که در صبح ازل افروخت دلها را

به اشراقی تو تا شام ابد روشن روانم کن

سرم را خاک کویت ساز و پای از لطف بر وی نه

الهی با نوید وصل روزی شادمانم کن

از عارفی بیدار و عاشقی دل داده پرسیدند : عارف کیست و حال او چگونه است ؟ گفت : عارف مردی است از دنیا و جدای از دنی . عارف همیشه در یک حال نیست ; چرا که از عالم غیب هر ساعت است بر وی فرود آید ، تا صاحب حالات بود نه صاحب حالت ، همچنین ادب عارف برتر از همه ی ادبها است زیرا او مؤدّب از معرفت است ، و معرفت بر سه قسم است : اول معرفت توحید ، و این معرفت مؤمنان است ، دوّم معرفت حجج و بیان ، و این معرفتِ حکما و علماست ، سوم معرفت صفات

وحدانیّت ، و این ویژه ی اهل ولایت است ، و آنان جماعتی هستند که با دلهای صافی خود

نظاره گر حقّند ، و پروردگار آنچه را بر عالمیان مستور کرده است بر آنان ظاهر می گرداند .

از آن عاشق دل داده ، مناجاتی نقل کرده اند که اُنس این گروه را با محبوب واقعی نشان می دهد .

نوشته اند هرگاه آماده برای نماز می شد ، سخت می گریست و می گفت : الهی ! به کدام قدم به درگاه تو آیم ، و به کدام دیده به قبله ی تو نگرم ، و به کدام زبان با حضرت تو ، راز گویم ؟ الهی ! از بی سرمایگی ، سراب سرمایه ساختم و به درگاه تو آمدم . الهی ! تو دانی و فضل و کرم رحمت خود . الهی ! اگر امروز ما را اندوهی پیش آید با حضرت تو گوییم ، اگر فردا اندوهی از تو رسد با که گوییم ؟

الهی ! ما را به تاریکی حجاب محجوب مگردان ، و پردهای غفلت از دید بصیرت ما بگردان . الهی ! اگر از کرم خود بیامرزیم زهی امید و آرزومندی ، و اگر عقوبت و عذابم نمایی زهی مستمندی . الهی ! مرا روی نیاز به بخشش توست و چشم امید به رحمت تو . الهی ! اگر گویم مرا در زمره ی نیکان قرار ده هرچه می بینم جز بدی نکرده ام و دل جز به راه خطا نسپرده ام . الهی ! از کرم خود مرا حفظ کن تا به گرد نافرمانی و خلاف نگردم . الهی ! به درگاه تو آمده ام و از کرم تو نومید نخواهم رفت .

از خودی ای خدا نجاتم ده

زین محیط بلا

نجاتم ده

یک دم از من مرا رهائی بخش

از غم ما سوا نجاتم ده

دلم از وحشت جهان بگرفت

زین دیار فنا نجاتم ده

نفس امّاره قصد من دارد

زین سَمِ اژدها نجاتم ده

داد خاکسترم به باد هوس

از بلای هوی نجاتم ده

صحبت عامه سوخت جانم ر

زآتش بی ضیا نجاتم ده

خلقی افتاده در پی جانم

زین ددان دغا نجاتم ده

جهل بگرفته سر به سر عالم

زین جنود عمی نجاتم ده

غرقه در بحر غم شدم چون فیض

می زنم دست و پا نجاتم ده

اوّلین مقام معرفت « یقین » است ; یعنی بنده را یقینی دهند اندر سر ، که اندامهایش بدان یقین بیارامد و توکّلی دهند او را اندر جوارح که بدان توکّل اندر دنیا سلامت یابد ، و حیرتی دهندش اندر دل که بدان حیرت اندر آخرت رستگاری یابد ; یعنی اضطراب کردن اندر طلب ، از ضعف یقین است ، چون بنده صاحب یقین شود که مقدّر به طلب کردن و ناکردن من بیشتر و کمتر نگردد ، از شغل سر و اضطراب جوارح فارغ گردد ، چنانکه حضرت مصطفی صلوات الله علیه وآله فرمود :

واعْلَمْ أَنَّ ما أَصابَکَ لَمْ یَکَنْ لِیُخطیکَ وَأَنَّ ما أَخْطاکَ لَمْ یَکَنْ لِیُصیبَکَ .

« آنچه باید به تو برسد ، هرگز از رسیدن به تو باز نماند ، و هرچه مقدور تو نیست هرگز به تو نرسد » .

گریزی نیست از کوی تو ای دوست

چه سان برگردم از کوی تو ای دوست

مرا در حلقه ی زلف تو افکند

فریب چشم جادوی تو ای دوست

فشاندی زلف مشکین را و پر شد

مشام جانم از بوی تو ای دوست

بکن چندان که خواهی جور بر من

نمی رنجم من از خوی تو ای

دوست

غبار از هر دو عالم چشم پوشید

نمی بیند بجز روی تو ای دوست

عارف : کسی است که همه ی کوششهای خویش را کار بندد اندر ، طاعت و گذاردن ، حقوقهای خداوند تعالی و به حقیقت بشناسد که از خدای تعالی به وی چه آمده است و بازگشتن وی از همه چیز به خدای تعالی درست برگردد ; یعنی هرچند معرفت به کمال تر ظاهر وی به خدمت با نشاط تر باشد و آنچه به وی آمده است از خدای تعالی یا امر باشد یا منّت ، پس امر خداوند را بداند ، و بداند جز گزاردن شکر منّت روی نیست . و بازگشتن به حق تعالی بر دو معنی باشد : یا اندر محنت است به صبر ، و به مولا بازگردد ، یا اندر نعمت است به شکر ، و به خداوند تعالی بازگردد .

فخر دو عالمیم و گدای تو آمدیم

بر درگه تو بهر عطای تو آمدیم

ما را نبود هیچ مهمّی در آب و خاک

در آتش بلا به هوای تو آمدیم

این آمدن برای تو بود و برای تو

بهر تو آمدیم و برای تو آمدیم

با پای سعی خود به کجا می توان رسید

این راه را تمام به پای تو آمدیم

این راه پر فراز و نشیب و خطیر ر

در آرزوی وصل و بقای تو آمدیم

کاری برای خود نکنیم و هوای خود

فرمانبران رای و هوای تو آمدیم

هرجا که رفته ایم زبهر تو رفته ایم

هرجا که آمدیم برای تو آمدیم

تو آنِ خویش باشی و ما نیز آنِ تو

مامای خود نه ایم که مای تو آمدیم

ما را تو می سزی و توئی آبروی ما

ما خاکبان ولی نه سزای

تو آمدیم

ما از کجا و خون جگر خوردن از کج

بر خوان این جهان به صلای تو آمدیم

مراحل عبادت عارفان

تنها محور برنامه های شخصی و اجتماعی عارفان خداست ، آنان که او را به واقعیّت شناخته اند حاضر نیستند لحظه ای از او غافل بمانند و توان کمترین مخالفتی با حضرت او را ندارند .

شریعت طریقت و حقیقت آنان ، فقط و فقط ، در بندگی خالصانه ی او خلاصه می شود آنان فقط دنبال این هستند که در تمام مراحل زندگی خشنودی او را به دست آورند و برای به دست آوردن رضایتش راهی جز اطاعت و عبادت او نمی بینند .

آنها با شناختی که نسبت به او دارند ، به این نتیجه رسیده اند که مؤثّری در عالم جز او نیست و حقیقتی غیر او در دار هستی وجود ندارد . از این جهت عبادات آنان همراه با نتیجه و محصول است .

عارف شهید مرحوم مطهّری رضوان الله تعالی علیه مسئله ی نتیجه ومحصول عبادت خالصانه و عارفانه را این چنین توضیح می دهد :

« اساساً هر موجودی که قدمی در راه کمال مقدّر خویش پیش رود و مرحله ای از مراحل کمالات خود را طی کند ، راه قرب به حق را می پیماید .

انسان نیز یکی از موجودات عالم است ، و راه کمالش تنها این نیست که امروز تمدّن نامیده می شود ، یعنی یک سلسله علوم و فنون که برای بهبود این زندگی مؤثّر و مفید است ، و تنها این نیست که در یک سلسله آداب و مراسم که لازمه ی بهتر زیستن اجتماعی است پیشرفت حاصل کند ، اگر

انسان را تنها در این سطح در نظر بگیریم مطلب همین است، ولی انسان راهی و بُعد دیگری دارد که از طریق تهذیب نفس و با آشنایی آخرین هدف یعنی ذات اقدس احدیت حاصل می گردد .

یا رب بریز شهد عبادت به کام ما

ما راز ما مگیر به وقت قیام ما

تکبیر چون کنیم مجال سوا مده

در دیده ی بصیرت والا مقام ما

ابلیس را به بسمله بسمل کن و بریز

ز امّ الکتاب جام طهوری به کام ما

وقت رکوع مستی ما را زیاده کن

در سجده ساز ذروه ی اعلا مقام ما

وقت قنوت ذرّه ای از ما به ما ممان

خود گوی و خود شنو لب ما پیام ما

در لجّه ی شهود شهادت غریق کن

از ما بگیر مایی ما در سلام ما

هستی زهر تمام خدایا تمام ترا

شاید اگر تمام کنی ناتمام ما

فیض است وذوق وبندگی وعشق ومعرفت

خالی مباد یک دم از این شهد کام ما

آری ! نفس و قوای آن با عبادت خالصانه ، آن هم تحت سرپرستی انسان کامل ، در اختیار حق قرار می گیرد و از این طریق انسان به یک موجود الهی و با کرامت تبدیل می گردد .

در این قسمت لازم است بحثی کوتاه ، از آیات و روایات و کتابهای قابل توجّه اخلاقی و عرفانی و تربیتی ، درباره ی نفس

تقدیم کنیم ، باشد که در دیگری از معرفت و بینش به روی ما باز شود .

از عبودیّت تا ربوبیّت

توضیح

در بـدو امر به نظر می رسـد که تعبیر زننـده ای است : از بنـدگی تا خـدایی !! مگر ممکن است بنـده ای از مرز بنـدگی خارج گردد ، و پا در مرز خدایی بگذارد

؟

أَيْنَ التُّرابُ وَرَبِّ الأَرْبابِ .

به قول عارف شبستری :

سیه رویی زممکن در دو عالم

جدا هرگز نشد والله اعلم

راست است ،ولی مقصود ازربوبیّت خدایی نیست ، ربوبیّت یعنی خداوندگاری نه خدایی .

هر صاحب قدرتی خداوندگار آن چیزهایی است که تحت نفوذ و تصرّف اوست . جناب عبدالمطّلب به « ابرهه » که به قصد خراب کردن کعبه آمده بود گفت :

إِنّی رَبُّ الإِبِلِ وَإِنَّ لِلْبَیْتِ رَبٌّ .

ما تعبیر بالا را (عبودیّت تا ربوبیّت) به پیروی از یک حدیث معروف که در « مصباح الشّریعه » آمده است آوردیم . در آن حدیث می گوید :

الْعُبُودیّهُ جَوْهَرَهٌ کُنْهُهَا الرُّبُوبِیَّهُ .

« همانا بندگی خدا و پیمودن صراط قرب حق ، گوهری است که نهایت آن خداوندگاری یعنی قدرت و توانائی است » .

الهی بر رخم بگشا دری از لطف و احسانت

بدان راهم هدایت کن که پیمودند خاصانت

فروزان سینه ام را از شرار شوق دیدارت

دری بگشا زدام هجر در گلزار رضوانت

در اشکم به دامان ریز از گنجینه ی عشقت

فدای قطره ای زین اشک صد دریای عمّانت

دلم را پادشاهی ده به عزّ فقر در کویت

سرم را تاج دولت نه به فخر ذلّ فرمانت

فراز و شیب عالم را سپای بی حد عشقت

زپیدا و نهان بگرفت دست ما و دامانت

چو مه روشن روانم ساز شب از پرتو ذکرت

چو خور رخشنده روزم کن به اشراقات قرآنت

الهی را الهی ملك زهد و پارسائی ده

که برخیزد به عهد عشق و بنشیند به پیمانت

می دانیم که بشر طالب قدرت است ، همواره در تلاش است تا راهی برای تسلّط بر جهان پیدا کند . درباره ی اینکه چه راههایی را برای این هدف برگزیده ، و

در آن راه کامیاب و یا ناکام شده است ، کاری نداریم .

در میان آن راهها یک راه است که از اهمیت زیادی برخوردار است ، از این نظر که انسان وقتی از این راه استفاده کند و هدفش کسب قدرت و تسلّط بر جهان نباشد ، بلکه هدفی در نقطه ی مقابل این هدف داشته باشد ، یعنی به دنبال تذلّل ، خضوع ، و فنا و نیستی از خود باشد . به مقام بندگی رسیده ، بنابر این آن راه ارزشمند راه عبودیّت است .

آثار عبودیّت

اشاره

کمال و قدرتی که بر اثر عبودیّت و اخلاص در عمل و پرستش واقعی نصیب انسان می شود منازل و مراحلی دارد .

۱ سلطنت بر نفس

تسلّط انسان بر نفس خود یکی از مهمترین آثار عبودیت و اخلاص در عمل است . کمترین نشانه ی قبولی عملِ انسان تو و پروردگار متعال این است که دارای بینشی نافذ ، بصیرتی روشن و بینای حق گردد .

(إِن تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَل لَکُمْ فُرْقَاناً) .

« اگر تقوای الهی داشته باشید ، خداوند مایه ی تمیزی برای شما قرار می دهد » .

و نیز می فرماید :

(وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا) .

« و آنان که در راه ما بکوشند ، ما راههای خویش را به آنان می نمایانیم » .

۲ تقویت اراده

دیگر اینکه انسان با تسلط بر نفس که محصول عبودیّت است به اراده آهنینی دست می یابد و در برابر خواهشهای نفسانی و حیوانی ، نیرومند می گردد ، در این حال آدمی حاکم وجود خویش می شود و مدیریّت دایره ی وجود خود را کسب می کند . قرآن کریم درباره ی نماز که یکی از عبادات است می فرماید :

(إِنَّ الصَّلاَةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ) .

« محققاً نماز انسان را از کارهای زشت و ناپسند باز می دارد » .

و درباره ی روزه می فرماید :

(كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) .

« بر شما روزه نوشته شده ، آن چنان که بر گذشتگان نوشته شد ، بدان جهت که با این عمل تقوا و نیروی خود نگهداری کسب کنید » .

و درباره ی هر دو عبادت می فرماید :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ) .

« ای اهل ایمان ! از نماز و صبر] روزه [کمک

بخواهید و از این دو منبع نیرو استمداد کنید » .

در این مرحله از عبودیّت ، آن چیزی که نصیب انسان می شود این است که خواهشها و تمایلات نفسانی انسان و نیروهای سرکشِ درونی تحت فرمان او در می آید . به عبارت دیگر اوّلین اثر عبودیّت ، ربوبیّت و ولایت بر نفس امّاره است و در اثر این تسلّط ، صفا و روشنایی و روشن بینی نیز پیدا می شود .

مرحله ی دوم تسلّط و ولایت بر اندیشه های پراکنده ، یعنی تسلّط بر نیروی متخیّله است . این قوّه در اختیار ما نیست ; بلکه ما در اختیار این قوّه قرار داریم ، بنابر این هرچه بخواهیم ذهن خود را در یک موضوع معیّن متمرکز کنیم و متوجّه چیز دیگری نشویم برای ما میسّر نیست و بی اختیار قوّه ی خیالْ ما را به این سو و آن سو می کشاند . مثلاً هرچه می خواهیم در نماز «حضور قلب» داشته باشیم ، و این شاگرد گریز پای را بر سر کلاس نماز حاضر نگه داریم نمی توانیم ، یک وقت متوجّه می شویم که نماز به پایان رسیده و این شاگرد در سراسر این مدّت غایب بوده است .

در حدیث آمده :

لِقَلْبِ ابْنِ آدَمَ أَشَدُّ إِنْقِلاباً مِنَ الْقُدْرِ إِذَا اجْتَمَعَتْ غَلَى .

« همانا قلب فرزند آدم از دیگر در حال جوشیدن بیشتر زیر و رو می شود » .

ولی آیا انسان محکوم قوّه ی متخیّله است و این نیروی مرموز که مانند گنجشکی همواره از شاخه ای به شاخه ای می پرد حاکم مطلق وجود او است ؟ یا محکومیّت در

برابر قوّه ی متخیّله از خامی و ناپختگی است و کاملان و اهل ولایت قادرند این نیروی خودسر را مطیع خود گردانند ؟

روشن است که هر گونه انسان محکوم و مجبور در برابر قوّه ی متخیّله ای خویش نیست و این همه از نشانه های خامی و ناپختگی اوست که باید با تمرین و ممارست افسار این لجام گسیخته را به دست گرفت ; چرا که یکی از وظایف بشر تسلّط بر هوسبازی خیال است ، وگرنه این قوّه ی مرموز مجالی برای تعالی و پیمودن صراط قرب نمی دهد .

برای کسب این پیروزی هیچ چیزی مانند عبادت که اساسش توجّه به خداست نمی باشد . بیشتر راهبان و مرتاضان با ریاضت های غیر شرعی به دنبال کسب این امتیاز بزرگند ; امّا از نظر اسلام با راه عبادت بدون نیازی به عُزلت گزینی و ریاضت های حرام ، این نتیجه تأمین می شود . توجّه به خدا ، حضور قلب و تذکّر اینکه در برابر ربّ الارباب ، و خالق و مدبّر کل قرار گرفته ایم ، زمینه ی تجمّع خاطر و تمرکز ذهن را فراهم می کند .

ابن سینا در نمط نهم « اشارات » پس از تشریح عبادت های عوامانه که تنها برای مزد است و ارزش زیادی ندارد ، می گوید :

بندگی از نظر عارف و اهل معرفت ، ورزش همّت ها و قوای و همّیه و خیالیّه است که در اثر تکرار و عادت دادن به حضور در محضر حق ، همواره آنها را از توجّه به مسائل مربوط به طبیعت و مادّه به سوی تصوّرات ملکوتی بکشاند و در

نتیجه این قوا تسلیم سرّ ضمیر و فطرت خداجویی انسان گردند و مطیع او شوند ، تا جایی که هر وقت اراده کند که در پی جلب جلوه ی حق برآید ، این قوا در جهت خلاف فعّالیت نکنند و کشمکش درونی میان دو میل برتر و پست تر ایجاد نشود و سرّ باطن بدون مزاحمت اینها از باطن کسب اشراق نماید .

۳ جدایی روح از بدن

اثر سوّم از آثار عبودیت و بندگی این است که روح در مراحل قوّت و قدرت و ربوبیّت و ولایت خود به مرحله ای می رسد که هرازگاهی از بدن بی نیاز می گردد ، در حالی که بدن صددرصد نیازمند به روح است و بدون روح ثباتی ندارد .

۴ تسلّط بر جسم

اثر چهارم این است که خود بدن از هر لحاظ تحت فرمان و اراده ی شخص درمی آید به طوری که در حوزه ی بدن خود شخص ، اعمال خارق العاده سر می زند . گرچه دامنه این بحث گسترده است ; امّا با نقل یک روایت از آن می گذریم : حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید :

ما ضَعُفَ بَدَن عَمّا قَوِيَتْ عَلَيْهِ النِيَّهُ .

« آنچه که همّت و اراده ی نفس در آن نیرومند گردد و جداً مورد توجّه نفس واقع شود بدن از انجام آن ناتوانی نشان نمی دهد » .

۵ تسلط بر جهان طبیعت

اثر پنجم ، که بالاترین اثر از آثار عبودیّت و بندگی است ، این است که حتّی طبیعت خارجی نیز تحت نفوذ اراده ی انسان قرار می گیرد و مطیع انسان می شود . معجزات و کرامات انبیا و اولیای حق از این مقوله است .

آری ! معجزه بدان جهت صورت می گیرد که به صاحب آن از طرف خداوند نوعی قدرت و اراده داده شده است که می تواند به اذن و امر پروردگار در کاینات تصرّف کند ، عصایی را اژدها نماید ، کوری را بینا سازد ، مرده ای را زنده کند و یا از نهان و درون کسی خبر دهند . این قدرت و آگاهی برای او تنها از طریق پیمودن صراط قرب و نزدیک شدن به خالق هستی پیدا می شود ، و ولایت و تصرّف جز این چیزی دیگری نیست .

همه ی این مراحل نتیجه ی «قرب» به خداست ، و قرب به حق ، یک حقیقت واقعی است نه یک تعبیر مجازی و اعتباری

.

عبادت موجب تقرّب ، و تقرّب موجب محبوبیّت نزد خداست ، یعنی انسان با عبادت نزدیک به خدا می شود ، و در اثر این نزدیکی قابلیّت عنایت خاص می یابد و در اثر آن عنایتها گوش و چشم و زبان و دست او حقّانی می گردد یعنی با قدرت الهی می شنود ، می بیند ، می گوید و درخواست می کند ، آنگاه دعایش مستجاب و خواسته اش برآورده می گردد .

از نظر مذهب تشیّع ، عبودیّت یگانه وسیله ی وصول به مقامات انسانی است ، و پیمودن راه بندگی به صورت کامل و تمام ، جز با عنایت و قافله سالاری انسانی کامل که ولیّ و حجّت خداست میسّر نبوده و نمی شود .

بُنِیَ الاِسْلامُ عَلی خَمْس : عَلَی الصَّلاهِ وَالزَّکاهِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوِلایَهِ وَلَمْ یُنادَ بِشَیْء کَما نُودِیَ بِالْوِلایَهِ .

« اسلام بر پنج پایه بنا شده : نماز ، زکات ، روزه ، حج ، رهبای انسان کامل و حجّت خدا ، و چیزی به اهمیّت رهبری معصوم و انسان کامل نیست » .

آری ! نفس و قوای آن با عبادت خالصانه ، آن هم تحت سرپرستی انسان کامل ، در اختیار حق قرار می گیرد و از این طریق انسان به یک موجود الهی و با کرامت تبدیل می گردد .

در این قسمت لازم است بحثی کوتاه ، از آیات و روایات و کتابهای قابل توجّه اخلاقی و عرفانی و تربیتی ، درباره ی نفس تقدیم کنیم ، باشد که در دیگری از معرفت و بینش به روی ما باز شود .

نفس و هفت مرحله ی آن

مسئله ی نفس در

مباحث عرفانی از مباحث محوری است ، چرا که در تمام مسائلی که عرفان مطرح می کند ، تزکیه و تصفیه ی نفس مورد توجّه قرار گرفته است .

کسی که نفس سرکش را رام نکرده و غرایز و شهواتش را با برنامه های الهی مقیّد ننموده و از خود نگذشته و روی دل به سوی قبله ی حقیقی نکرده باشد ، هرگز نمی تواند در جمع عارفان الهی قرار گیرد .

بی تردید تهذیب و تزکیه ی نفس از اهداف مهم و اساسی انبیای الهی بوده است .

تمام بدبختی هایی که در دوره ی حیات ، گریبانگیر بشر است ، علّت ومنشأیی جز پیروی از هوای نفس نداشته و ندارد .

از صاحب نفس شریره نمی توان توقّع خیر داشت و اگر خیری هم از او صادر شود به دایره ی حبط کشیده می شود .

نفس مهذّب و تزکیه شده ، در آخرت آراسته به چهار سرمایه ی عظیم و ابدی می شود :

۱ علم بدون جهل .

۲ ثروت بدون فقر .

۳ عزّت بی ذلّت .

۴ حیات بی موت .

آراستگی نفس به این چهار ویژه گی ارزشمند از ماده ی فلاح ، که برای تزکیه ی نفس ، در قرآن به کار رفته است استفاده می شود . چنانکه راغب اصفهانی در المفردات متذکّر شده است .

(وَنَفْس وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا) .

« نفوس آلوده که نفوس ناقصه اند ، از خیر و رحمت محروم ، و از رسیدن به عنایت حضرت محبوب ممنوعند » .

از اهمّ وظایف انسان که در رأس وظایف اوست ،

مخالفت با خواسته های غیر مشروع نفس است . در آثار اسلامی از این مخالفت تعبیر به جهاد اکبر تعبیر شده است .

عاشقان حق و ارادتمندان یار و سالکان طریق عشق ، تا زنده بودند از شرّ نفس در وحشت بودند ، تا جایی که بزرگمردی مانند رسول اسلام در دعاهای خود به پیشگاه محبوب عرضه می داشت :

أَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شُرُوُرِ أَنْفُسِنا .

راستی در صورت آلوده بودن نفس به رذایل ، و اسیر بودن به دست انواع گناهان آیا می توان دعوی محبّت حضرت او را اعلام داشت ؟! و آیا می توان خرد را بنده و مؤمن به او معرّفی کرد ؟!

فیض بزرگوار چه نیکو سروده :

ای که سر می کشی زخدمت دوست

چون کنی دعوی محبّت دوست

منفعل نیستی از این دعوی

شرم ناید تو را زطلعت دوست

نبری امر دوست را فرمان

دم زنی آنگاه از مودّت دوست

دعوی دوستی کنی آنگاه

نشوی تابع ارادت دوست

دوستی را کجا سزاواری

نیستی چون سزای خدمت دوست

دوست از دوستیت بیزار است

که نه ای جز سزای لعنت دوست

بر درش بین هزار فرمانبر

سر نهاده برای طاعت دوست

عاشقان بین نهاده جان بر کف

از برای نثار حضرت دوست

ما عبدناک گو ببین بی حد

صف زده بر در عبادت دوست

جمع کروبیان قدس نگر

بر درش می زنند نوبت دوست

نفس و هفت مرحله ی آن

اشاره

مسئله ی نفس در مباحث عرفانی از مباحث محوری است ، چرا که در تمام مسائلی که عرفان مطرح می کند ، تزکیه و تصفیه ی نفس مورد توجّه قرار گرفته است .

کسی که نفس سرکش را رام نکرده و غرایز و شهواتش را با برنامه های الهی مقیّد ننموده و از خود نگذشته و روی دل به سوی قبله ی

حقیقی نکرده باشد ، هرگز نمی تواند در جمع عارفان الهی قرار گیرد .

بی تردید تهذیب و تزکیه ی نفس از اهداف مهم و اساسی انبیای الهی بوده است .

تمام بدبختی هایی که در دوره ی حیات ، گریبانگیر بشر است ، علّت ومنشأیی جز پیروی از هوای نفس نداشته و ندارد .

از صاحب نفس شریره نمی توان توقّع خیر داشت و اگر خیری هم از او صادر شود به دایره ی حبط کشیده می شود .

نفس مهذّب و تزکیه شده ، در آخرت آراسته به چهار سرمایه ی عظیم و ابدی می شود :

۱ علم بدون جهل .

۲ ثروت بدون فقر .

۳ عزّت بی ذلّت .

۴ حیات بی موت .

آراستگی نفس به این چهار ویژه گی ارزشمند از ماده ی فلاح ، که برای تزکیه ی نفس ، در قرآن به کار رفته است استفاده می شود . چنانکه راغب اصفهانی در المفردات متذکّر شده است .

(وَنَفْس وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا) .

« نفوس آلوده که نفوس ناقصه اند ، از خیر و رحمت محروم ، و از رسیدن به عنایت حضرت محبوب ممنوعند » .

از اهمّ وظایف انسان که در رأس وظایف اوست ، مخالفت با خواسته های غیر مشروع نفس است . در آثار اسلامی از این مخالفت تعبیر به جهاد اکبر تعبیر شده است .

عاشقان حق و ارادتمندان یار و سالکان طریق عشق ، تا زنده بودند از شرّ نفس در وحشت بودند ، تا جایی که بزرگمردی مانند رسول اسلام در دعاهای خود به پیشگاه محبوب عرضه می

داشت :

أَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنا .

راستی در صورت آلوده بودن نفس به رذایل ، و اسیر بودن به دست انواع گناهان آیا می توان دعوی محبّت حضرت او را اعلام داشت ؟! و آیا می توان خرد را بنده و مؤمن به او معرّفی کرد ؟!

فیض بزرگوار چه نیکو سروده :

ای که سر می کشی زخدمت دوست

چون کنی دعوی محبّت دوست

منفعل نیستی از این دعوی

شرم ناید تو را زطلعت دوست

نبری امر دوست را فرمان

دم زنی آنگاه از مودّت دوست

دعوی دوستی کنی آنگاه

نشوی تابع ارادت دوست

دوستی را کجا سزاواری

نیستی چون سزای خدمت دوست

دوست از دوستیت بیزار است

که نه ای جز سزای لعنت دوست

بر درش بین هزار فرمانبر

سر نهاده برای طاعت دوست

عاشقان بین نهاده جان برکف

از برای نثار حضرت دوست

ما عبدناک گو ببین بی حد

صف زده بر در عبادت دوست

جمع کروبیان قدس نگر

بر درش می زنند نوبت دوست

مراحل نفس

عارفانِ عاشق ، برای نفس هفت منزل برشمرده اند که باید برای رسیدن به مقصود ، به درجه ی نهایی آن ، که حالت مرضیّه بودن است رسید .

۱ . نفس امّاره

در این مرحله چنانکه در سوره ی یوسف آیه ی ۵۳ به آن اشاره شده است نفس حیوانی در زندگی انسان غلبه ی کامل و سلطه ی شدید دارد . با بودن حالت امّاره بالسّوء ، نفس ناطقه به هیچ وجه نمی تواند رخسارهِ ملکوتی خود را تجلّی دهد .

از نفس امّاره جز آثار حیوانیّت و بهمیّت سر نمی زند . همه ی کارها و حرکات و سکنات انسان در این مرتبه ، نشانی از طبیعت حیوانی است و نفس او همیشه به شرارت و بدی امر

می کند .

انسان آلوده به گناه نباید فراموش کند که رغبت ، میل و اشتهای به گناه ، از نشانه های مهم اسارت نفس امّاره است ، و اجابتِ دعوت نفسی که همواره انسان را به نافرمانی فرا می خواند ، خسارتِ جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت .

از نظر قرآن کریم و روایات معصومان (علیهم السلام) انسان در این حال ، فرق چندانی با حیوان ندارد و بلکه در پاره ای خصوصیّاتِ حیوانی از حیوان نیز بدتر است .

این نفس امّاره ی خطرناک امروزه در میان بیشترِ مردم روی زمین و حتّی در میان ملل به اصطلاح متمدّنی که غرق هوسرانی و شهوت پرستی هستند ، نفوذ و غلبه دارد و آنان در حیوانیّت از بسیاری از حیوانات برترند .

انسان سالک در این مرحله ، با غلبه کردن بر قوّه های حیوانی و مادّیِ جسم که رابطه ی مستقیمی با نفس امّاره دارند سر و کار دارد و باید آنها را براساس فرامین و دستورهای شرعی رام نماید .

۲ . نفس لوّامه

در این مرحله که آیه ی دوم سوره ی قیامت به آن اشاره دارد ، قوای عقلی کم کم شروع به نشو و نما می کند و انسان بیدار شده و میان کارهای نیک و بد تمیز می دهد .در این حال یک حسّ درونی او را از ارتکاب بدی باز می دارد ، ولی این امر درونی هنوز ضعیف است و تأثیر چندانی ندارد ، پس از ارتکاب هرکار بدی انسان را دچار یک نوع پشیمانی می کند .

این توبیخ و ملامت از نفس حیوانی سر نمی زند ; و بطور قطع این

ندا ، صدای نفس ناطقه و یا روح ملکوتی است که انسان را به کسب فضیلت دعوت می نماید .

اینکه بیشتر بزرگـان دین و اولیـای مبین و عرفـای آگاه ، گوشه نشـینی و اشـتغال به مناجات و نماز و روزه و دوری از زنـدگی روزانه را برای چند ساعت توصیه نموده اند ، فقط برای این است که انسان لحظاتی به خود آید و از وسوسه های نفس حیوانی آزاد و فـارغ شود و تحریک های خارجی را فراموش نمایـد و آتش حرص ها و شـهوت های خود را مـدّتی خاموش سازد ، تا بتواند ندای آسمانی روح را از درون خود بشنود .

سالک در این مرحله نیز باید به رام کردن ومطیع نمودن همان نیروهای مرموز نفس مشغول شود .

۳ . نفس ناطقه یا متفکّره

در این مرحله قوّه ی تفکّر و تمیز در نفس انسانی به خوبی ظهور کرده و نشو و نمای محسوسی پیدا می کند .

قدرت نفس در این مرحله ، نتیجه و محصول کوششی است که انسان نسبت به تربیت نفس و تهذیب و تزکیه آن داشته است :

(وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ) .

« هرکس بکوشد ، بطورقطع به نفع خود کوشیده است » .

سه مرحله ی فوق برای سالک ، دوره ی غلبه و تسلّط بر نفس است و وظیفه ی او مراقبت و هدایت و گاهی جنگ با نفس می باشد .

باید سـینه را به سـختی ها و زحمت ها و رنج های فراوان سپر ساخت ، و به این معنا یقین داشت که هیچ رنج و دردی بی سود و بدون مزد نمی ماند .

در این رنج ها و کوشش

ها مقصود کشـتن نفس نیست ; بلکه رام کردن او و انداختن قوایش در مجراهای جدید صالح سودمند و علوی است ، بطوری که همه ی هوس ها و حس ها با الهام گرفتن از وحی ، خادم قلب پاک و اراده ی عقلی و الهی نفس ناطقه شوند

۴ . نفس عاقله یا ملهمه

در این مرحله قوّه ی تعقّل نشو و نمای کامل ، و با قوه ی اراده ی عقلی تجلّی و ظهور می کند .

در این مرحله حاکم اصلی عقل است و به وسیله ی اراده ی عقلی ، احکام و اوامر عقل در همه ی شئون زندگی جاری خواهد گشت .

(وَنَفْس وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) .

این دوره را بنـابر آیـات فوق از این رو مرحله ی نفس ملهمه می توان نامیـد که در نفس سالـک ، نخستین بار پرتو الهام ربّانی افکنده می شود .

مرحله ی چهـارم از آنجـا که در میـان سه مرحله ی اول و سه مرحله ی بعـد برزخی است ، از این رو به موجب قانون تکامل و برزخیّت ، دارای اشکال و صور و قوای هر دو طرف (مراحل ذکر شده و آنچه ذکر خواهد شد) می باشد .

در این مرحله قـوای پست و حیوانی ، آخرین درجـات قوّت و توان خود را به کـار خواهنـد برد تـا موقعیّت خود را نگاهـداری کنند ، و از این حیث هم در دل سالک که مشغول تزکیه ی نفس است ، انقلاب ها و طوفان های بسیار قوی و بلکه خونین سر می زند ، ولی سرانجام قوای پست حیوانی و آمال و هوس های خود پرستانه

ی نفسانی ، مغلوب انوار قاهره ی قوای برتر معنوی گشته ، ظلمت ، جهالت و غفلت مغلوب نور معرفت و فضیلت خواهد شد .

چون این حقیقت در دل عارف ظهور کرد ، سکوت و آرامش ، با نور الهام ، مشام جان او از فیض آسایش درونی و استراحت وجدانی که نتیجه ی پیروزی بر نفس حیوانی است ، برخوردار خواهد گشت و لذّت غلبه ی بر نفس را خواهد چشید .

سالک در این مرحله ی از تزکیه ی نفس ، کم کم شروع به چیدن میوه ی شیرین زحمت ها ، کوشش ها ، ناکامی ها ، ریاضت ها و مقاومت هایی که با متانت و توکّل و ایمان تحمّل نموده می کند .

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) .

« کسانی که در راه ما بکوشند آنان را به راههای خود راهنمائی می کنیم » .

از این زمان است که سالک عملاً وارد مراحل بالاتر شده ، واقعیّت آن همه حقایق را که درباره ی مقام و حالات گوناگون تزکیه ی نفس ، مانند مکاشفات و الهام و جذبه و ذوق و اشتیاق شنیده بود ، حالا از روی یقین احساس می نماید ، و قوّت قلب و قوّه ی توکّل و ایمان و اعتمادش بر الطاف و فیوضات و هدایتِ پروردگار ، روز به روز قوی تر می گردد

۵ .نفس مطمئّنه

در مرحله ی چهارم که شرح آن گذشت ، با وجود تکامل یافتن قوّه ی تعقّل و اراده ی عقلی ، باز زندگی انسان خواه فردی یا اجتماعی ، به کلّی از خطا و گناه محفوظ نخواهد ماند ، چرا که قوای

نفسانی و حیوانی به کلّی ریشه کن نشده و به عبارت درست تر تبدیل به قوای روحانی نگشته و هنوز خام و نرسیده اند .

از این رو در بیشتر اوقات ، همان قوای حیوانی بروز کرده و اظهار حیات و توان و قدرت خواهند نمود .

این حال در مسیر زندگیِ سالک بارها پیش می آید ، و گاهی او را گرفتار وحشت و حیرت و نومیدی می سازد . ولی عارفان بینادلی که این مراحل را پشت سر گذاشته اند ، از پیدایش این احوال ما را آگاهی و دلداری داده اند . پس در این حال و در این حال برگشتها و تنزّلهای ناگهانی ، نباید دل از دست داد ، و نومید و مضطرب گردید ; بلکه باید به مراقبت افزود و با جان و دل آن حوادث ناگوار و حالهای پر اضطراب را پذیرفت و به رفع آنها کوشید . چرا که شرط سلوک و مقتضیّات تزکیه ی نفس همین است .

ولی در این مرحله ی پنجم که نفس عنوان صفت مطمئنّه به خود می گیرد ، طوری در مقام خویش استوار و برقرار خواهد بود که دیگر ترس لغزیدن ، سقوط ، مغلوب هوس ها ، فریب های نفس حیوانی و گرفتار وسوسه های شیطانی شدن باقی نخواهد ماند .

آیینه ی غیب نمای دل عارف و آسمان زندگی اش از ابرهای سیاهِ دریای هوی و هوس ها پاک شده و ماهِ دلربایِ روحِ ملکوتی و با شکوه خود را در آن آسمان پاک تجلّی خواهد داد و نمونه های جلوه های روح سبحانی خواهد شد .

در این مقام است که جنگ

بـا نفس ، بـا پیروزی کامـل عقـل خـاتمه می یابـد ، و نفس حیوانی رام و فرمانبر سالک می شود و عارف از زنجیر هوس ها و تحریک ها و هیجان های شدیـد نفسانی آزاد می شود ، و حتی بدن هم پیرو اراده ی الهی او شده و یک راهوار باربرداری می گردد .

۶. نفس راضیه

این مرحله مقام عشق و وادی هیجان انگیز رضا و تسـلیم است . در این مرحله نفس انسانی به محک امتحان سنجیده می شود ، و در بوته ی مصایب درونی و روحی ، در آتش شک و شـبهه و تزلزل و بیم و امید که آنها را مغلوب کرده بود یک بار دیگر گداخته خواهد شد ; تا به کلّی صافی و خلوص خود را به دست آورد و پایدار شود .

بنـابراین ، این مرحله مقـام فـدای نفس و میـدان جانبـازی است ، نفس نـاطقه ی انسانی بایـد شایسـتگی درک لطف ، محبّت ، عنایت ، فیض جبروتی و لاهوتی را به نمایش بگذارد . و در راه عشق خدایی برای فدا کردن خود نیز حاضـر و بلکه مشـتاق قد باشد .

این مقـام عرصه ی عشق بـازی مجـازی نیست ; بلکه در این جـا با جان بایـد به طور حقیقی بازی کرد ، و حتّی هزاران جان را فدای نام و عشق محبوب نمود ، و پای کوبان و رقصان به پای دار وصل شتافت .

در اینجـاست کـه دیگر فرقی بین مشـیّت آفریـدگار و اراده ی بنـده ی او نخواهـد مانـد ، و انسـان از روی معرفت حقیقی اجرا کننده ی اراده ، بلکه یاری دهنده ی اجرای نقشه

ی آفرینش و تکامل جهان خواهد گشت .

این مرحله از یک طرف مقام فدای نفس و تسلیم و رضای محض است ، و از طرف دیگر هنگام تجلّی انوار کشف ، و الهام ، و وصال است . در این مقام دیگر سایه ی جدایی و پرده ی ناتوانی وجود ندارد ، زیرا نور عشق و معرفت سرتاسر زندگی باطنی و ظاهری عارف را فرامی گیرد و او خطی جز در رضای حق و تسلیم شدن به اوامر و اراده ی او نمی بیند و نمی شناسد .

در این مقام انتظار وصل با شعله ی آتش جانسوز عشق ، همه ی نیروهای مخالف و اضداد طبیعت گداخته و با هم درآمیخته می شود و به قوّه های حیات بخش بندگی می گردند .

۷ . نفس مرضیّه

این مرحله بالاترین و آخرین مقام کمال نفس انسانی است ، این مقام ، مقامِ وصل و یگانگی نفس ناطقه با روح است .

در مرحله ی ششم ، رضا و خرسندی از طرف عاشق بود ، ولی عاشق از رضای معشوق به طور کامل مطمئن نبود و فقط آثاری از خرسندی محبوب را گاهی احساس می نمود ; ولی در مقام هفتم اطمینان قلبی برای نفس ناطقه حاصل می شود ، بدین جهت نفس در این مرتبه ، مرضیّه خوانده شده است ، به این معنی که خدای متعال نیز رضای خود را از نفس ناسوتی اظهار و عشق خود را به وی اثبات و اعلام می نماید .

در این مقام ، نفس ناطقه با یقین عینی و بلکه با حقّ الیقین می داند و می فهمد که عشق دو طرفی است

; یعنی محبوب نیز پـا بسـته ی مهر او بوده است ; بلکه او شوریـده تر از این مجنون نـاسوتی است، چنـانکه در حـدیث قدسـی آمده است : ای فرزند آدم ! من دلباخته ی توأم و این برای تو پنهان است ، پس تو هم دلباخته ی من باش .

آری ! در این مقام ، پرده از روی آن سرّ خفّی ، که آفریدگار شیفته ی آفریده ی خویش است ، از پیش چشم عارف برداشته می شود ، چنانکه از یکی از عارفان عاشق نقل شده که گفته بود : سـی سال خدا را میِ طلبیدم ، سـرانجام به این نتیجه رسـیدم که او طالب بود و من مطلوب .

احسـاس و ادراک رسـیدن نفس به مقـام رضـا ، هر روز و هر سـاعت و بلکه هر دم که سالـک در دل خود ذوق آن را خواهد چشید ، خود بزرگترین حظّ روحانی و فیض آسمانی و سرور جاودانی است .

در این مقام است که نفس ناسوتی نه تنها ندای «أنت الحبیب وأنت المحبوب» را می شـنود ; بلکه در صـفات محبوب شـرکت می کند ، زیرا در این مقام اراده و آرزوی عاشق و معشوق ، یعنی نفس ناطقه و حق ، یکی شده است .

البتّه برای رسیدن به مرحله ی نهایی که مقام رضا است باید اراده و عمل را بعنوان سلاح برداشت . اراده و عمل به قواعدی که تنها از طریق انبیا و امامان به ما رسیده است .

در این سیر و سفر پیروی کردن از دستورهای غیر خدا و مکتب های به اصطلاح عرفانیِ بشر ، عین گمراهی است

و نه تنها آدمی را به جایی نمی رساند ; بلکه در وادی هلاکت انداخته و عمر او را ضایع می کند .

عرفان از زبان پیشوای عارفان

سَأَلَ کُمَیْلُ بْنُ الزِّیاد النَّخعی عَنْ مَولَی الْعارِفینَ ، سَیِّدِ الْمُوَحِّدینَ أَمیرَالْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) : یا عَلِیّ مَا الْحَقیقَهُ ؟ قالَ (علیه السلام) : مالَکَ وَالْحَقیقَهُ ؟ قالَ : أَوَلَسْتُ صاحِبُ سِرِّکَ ؟ قالَ : بَلی وَلکِنْ یَرْشَحُ عَلَیْکَ ما یَطْفَحُ مِنّی ، قالَ : أَوَمِثْلُکَ تُخَیِّبُ سائِل ; فَقالَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ : الحَقیقَهُ کَشْفُ سَبَحاتِ الْجَلالِ مِنْ غَیْرِ إشارَه ، فَقالَ : زِدْنی بَیان ، فَقالَ (علیه السلام) : مَحْوُ الْمُوْهُوم مَعَ صَحْوِ الْمَعْلُوم ، فَقالَ : زِدْنی بَیان ، فَقالَ (علیه السلام) : هَتْکُ السِّتْرِ لِغَلَبَهِ السِّرِّ ، فَقالَ : زِدْنی بَیان ، فَقالَ (علیه السلام) : جَذْبُ الأَحَدِیَّهِ لِصِفَهِ الْتَوْحیدِ ، فَقالَ : زِدْنی بَیان ، فَقالَ (علیه السلام) : نُورٌ یَشْرُقُ مِنْ صُبْحِ الأَزَلِ فَیَلُوحُ عَلی هَیاکِلِ التَّوْحِید آثارُهُ ، فَقالَ : زِدْنی بَیان ، فقال (علیه السلام) : أَطْفِ السِّراجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ .

اخبار مانند کتاب « مجالس قاضی » ، « سفینه البحار » ، « روضات » ، « گلشن راز » ، و کتاب عارف کامل شیخ عبدالرزاق کاشانی ، و حکیم سبزواری ، از قول کمیل از قول امیرالمؤمنان (علیه السلام) نقل شده است . کمیل روزی در محضر امیر مؤمنان (علیه السلام) وقت را غنیمت شمرده و پرسید : حقیقت چیست ؟ قبل از آنکه پاسخ پیشوای عارفان را درباره حقیقت اشاره کنیم لازم به ذکر است که عدّه ای گفته اند : مقصود از حقیقت مقام حقیقه الحقایق و هُو هُوِیَّت وسِرُّ

السرّ وغیب الغیوب است ، که در سوره ی اخلاص به آن اشاره شده است . قُلْ هُوَ ، هُوَ همان مقام هو هویت است که مستور و غیب مطلق است ، و این اسم را عارفان اسم اعظم می دانند ، چنانچه شیخ حرّ عاملی در « فصول المهمّه » از امیرالمؤمنان (علیه السلام) نقل کرده که یک شب قبل از شب جنگ بدر ، حضرت خضر را در خواب دیدم . بدو گفتم مرا چیزی بیاموز که بر دشمنان ظفر یابم گفت : بگو : «یا هو یا من لا هو إلاّ هو» صبح خوابم را به پیامبر عرضه داشتم . فرمود : یا علی دانای اسم اعظم شده ای . بنا بر این اهل الله « هُوَ » را به عنوان اسم اعظم برای اذکار قلبی ، و لسانی به أهل سیر و سلوک تعلیم داده اند .

برخی حقیقت را مقام ظهور مرتبه ی الهیت که در سوره توحید به الله احد تعبیر شده دانسته اند ، وعده ای حقیقت را به حقیقت محمّدیه توجیه کردند .

شاید منظور کمیل از این سؤال ، حقیقت هر چیزی است ، حقیقت مبدأ و معاد ، نبوت و ولایت ، حال مؤمن و کافر ، سرّ مقام خلافت ، حقیقت این که بعد از رسول خدا چرا باب علمش خانه نشین گشته و فرزندانش شهید شدند و حقایق قرآنی و اسرار و لطایف علوم آسمانی که همه بر مردم پوشیده مانده است .

و شاید مراد از حقیقت ، حقیقت ولویه غایب قایم و سرالسرّ عالم و آدم است ، که مظهر حقیقت و حقایق شریعت

و قدرت و عدالت است .

و شایـد مقصود کمیـل حقیقت حـال نفس نـاطقه در سیر و سـلوک به مقامـات عالیه معرفه الله است و در حقیقت می خواسـته بگوید : یا علی حقیقت حال انسان در تزکیه نفس و صفای باطن و مقام نهایی او در سلوک الی الله چیست ، و در چه زمانی از عـالم مجاز و اغراض جسـمانی و اوهام باطل رهیـده ، و حجاب های و ظلمانی از چشم باطن او افتاده و از دنیا و آخرت و تمام اهـداف مجـازی راهی برای رسـیدن به بالاـترین هـدفها را یافته ، و به مقام شـهود حق که بالاترین آرزوی عارفان است خواهد رسـید ، و راه رسیدن به این مقام چیست ؟ و شاید مراد سیر روح و نفس کلیّه الهیه باشد ; که همان معنای سابق است ، لکن از جهت و حیثیت دیگر ; یعنی از سـیری که مابعـد از سـیر تجردی ، و وصول فنـا بلکه در مراتب بی نهایت فنای از فنا که بعـد از طی تمام اسـفار اربعه یعنی : ۱ سـیر من الخلق إلی الحق ۲ ومن الحـق إلی الحق ۳ ومن الحـق فی الحق ۴ ومن الحق إلی الخلق است .

به هر روی شاید مراد ازحقیقت مفهوم کلّی آن است ،که شامل تمام این معانی می گردد .

و باید دانست که حضرت او را بر خود هیچ حجابی نیست ، و تمام هستی از مقام « هو » یعنی هویت ذات یکتا که به مقام غیب الغیوب تعبیر شود ، و مقام تجلّی که مقام الهیت و ذات مستجمع جمیع اسماء

و صفات کمالیه است ، و مقام تجلیات اسمایی که نزد حکیم ، عالم ربوبی و عالم عنایت و نظام ربانی است ، و نزد عارف ، عالم تجلّی فیض اقدس و ظهور علمی ماهیات امکانی در حضرت علمیه یا نشأی اعیان ثابته است ، تا مقامات تجلّیات افعالی فیض مقدس که حقایق آفرینش و ظهورات عینی خلقی است ، یعنی تمام عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت و کرات بی حد و نهایت این فضای نامتناهی کلاً ـ و جزءاً بر ذات او آشکار و هیچ خفا و غیبت در سماوات عوالم ارواح مجرّده و اراضی اشباح مادیه ، بر آن حقیقت محیط بر کل نخواهد بود .

لکن آن ذات یگانه یکتا را از خلق خود حجابهای بسیار بلکه نامتناهی است ، زیرا هریک از وجودات نامتناهی که تجلیات حقند ، و هریک از ماهیات بی نهایت که مظهر تعینات اسماء الهی اند ، بر رخسار آن وجود صرف و حقیقت مطلقه و هستی محض حجاب خواهند بود ، و هیچ یک از مراتب خلقی از مقام عقل اول و حقیقت محمدیه تا سایر قوای ادراکی آن شاهد کل الجمال را بی حجاب نتوانند دید ، و جز خود او هیچ کس آن حسن کلی را بی پرده و به کنه مشاهده نتواند کرد .

اقسام حجاب

به طور کلّی آن حجب بی نهایت بر دو قسم است : نورانی و ظلمانی .

حجاب نورانی و حجاب ظلمانی

حجاب ظلمانی توجه به لذّات و شهوات حیوانی و آرزوها و میل های نفسانی ، و نظر به ماهیات امکانی و توجه به خود و خلق از جهت خلقی

است .

امّا حجاب نورانی دو نوع است : یکی سبحات و انوار جلال که در این حدیث به آن اشاره شده ، و دیگر انوار جمال .

اما انوار جلال آن اشراقاتی است که از فرط عظمت و نورانیت بی نهایت ، عاشق را از خود به عتاب « لَنْ تَرانِی » دور می سازد و معشوق به قهر یُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفْسَهُ عاشق را در حمای حیرات بازمی دارد ، و از آن اشراق ، عارف خود را ابداً در بعد و فراق بیند و مقام وصال را بر خویش ممتنع داند .

و انوار جمال ، آن اشراقاتی است ، که عاشق را امیدوار به وصال کند و عارف را به نوای وَصْلُکَ مِنّی نَفْسِی وَلِقائُکَ قُرَّةُ عَیْنِی مترنّم گرداند و به ندای (فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ) دعوت به مشاهده جمال خود ، در آینه ی آفاق و انفس کند ، وَلا یَسَعَنی أَرْضِی وَلا سَمائِی وَلکِنْ یَسَعَنِی قَلْب عَبْدِیَ الْمُؤمِنِ گوید ، و آینه قلب عارف عاشق را مظهر تجلّی جمال یکتا گرداند .

خلاصه عارف را به اشراق جلال ، حال یأس از وصال دست دهد و حال خوف و حیرت . و بعد از حضرت ذوالجلال ، و به اشراق جمال ، مقام وصل و انس و قرب و شهود آن حسن بی مثال حاصل شود ، و دست عاشق را گرفته ، از آوارگی بیابان حیرت ، به خلوتِ خانه ی وصال خواند ، امّا به مقتضای لِکُلِّ جَلالٍ جَمال باز در هر قهری ، آن معشوق را لطفی است ، و همان سبحات جلال و اشراق عظمت که عاشق

را از معشوق می رانـد ، و به آتش فراق می نشانـد ، در همـان احراق باز لطف او دست عاشق را گرفته و در بهشت لقا و جنّت شهود می کشانـد ; زیرا عـارفِ سالـک ، وقتی خود را در منتهـای بُعْـد و دوری از معشوق حقیقی دیـد که کمال قرب را یافته است ، لـذا چـون در هر قهر لطفی است و در هر جلال جمـالی و بـا هر منع اعطـایی خواهـد بـود ، منع ، تخـدیر و ردع او در حقیقت عطا و رأفت و دعوت اوست .

و مقصود آن سلطان حقیقت شاید ، این باشد ، که آن کس که مشتاق سرالسرّ عالم است و عاشق شهود حقیقه الحقایق وجود ، آنگاه به این مراد نایل توانـد شد که سبحات جلال و ا نوار و اشـراقات جمال الهی ، پرده از روی قلب وی برافکند ، تا عاشق ، حجب اَنِیَّت خود را برانـدازد ، و پرده اغیـار و خودبینی و خودنمایی که مانع چشم حقیقت بین است برطرف سازد ، تا حقیقت خود آشـکار گردد ، چهره ی شاهدِ مقصود را به دیده ی دلِ بی حجابِ ظلمانی مشاهده کند ، امّا بدون اشاره حسّی و عقلی ; زیرا چون آن ذات بی نشـانِ بسیـطِ یکت ، فوق نامتنـاهی الوجود و منزه از جسم و جسـمانیات است ، پس اشـاره ی حسـی که خـاصّ اجسام است ، نسـبت به او محال و چون او را ماهیت نیست ، لـذا اشاره ی عقلی که ویژه ی معانی و ماهیات کلیّه اسـت در او ممتنع است .

وچون تعیّن و تشخّص او عین

ذات مقدّس اوست ، و بینونتش از خلق بینونت وصـفی است نه عزلی ، پس هیچ تمییز و تعیّن وی را نیست ، و هیچ گونه اشاره ی روحی و معنوی هـم ، در مقـام روح سرّ خفی و اخفی ، به آن ذات غیب الغیـوبی نتـوان کرد ، زیرا هرچه به اشـاره حسّ یا عقـل یـا روح درآیـد متمیز و محـدود است ، و در آن اشاره ، حسّ و عقل بر او احاطه کنـد ، در صورتی که خـدا بر همه چیز احاطه دارد .

پس چون بر عـارف سالـک الی الله انوار و اشـراقات الهی کشف شود ، و خـدا را در درون از سـراپرده هـای جلاـل (و جمال) حجب قهر و لطف به چشم قلب مشاهده کند ، این شهود عین وصال و عین فراق است ، و در عین معرفت عجز از معرفت است . زیرا این مشاهده به طوری است که هیچ اشاره حسّـِی و عقلی و روحی و غیره در عین شـهود به او نتوان کرد ، و در حقیقت ، عارف آنجا ادراک شـهودی کنـد که فانی در مُـدرَک است ، و به کلّی از خود فارغ و فانی شـده ، و به حق وجود یابـد ، تا به چشم یار ببیند یار ر .

در اینجـا کمیـل از آن دریای عرفان و موج فنا و بقا درخواست توضـیح بیشتر کرد ، حضـرت فرمود : حقیقت محو الموهوم مع صحوالمعلـوم ، محـو یعنی چیزی را نـابود سـاختن ، یـا نشـان چیزی را نـابود کردن اسـت ، موهـوم در اصـطلاح یعنی آنچه در ادراک قوّه ی وهم درآید ، و

اینجا شاید مراد مطلق ادراکِ قوای باطنه ، از خیال و وهم و عقل باشد .

« صحو » به معنی هشیار گشتن و از مستی به هوش آمدن است ، و « معلوم » به معنی واقع ، و متحقّق ، و یقین ، وثابت الهُوِیَّه ، و حاصل الذّات است ، و مقصود آن بزرگوار ، از این عبارت آن است که عارفان و عاشقان الهی که سالکان دیار حقیقت اند ، و مسافران اقلیم قدس ، باید چشم وَهْم کثرت بین را ببندند ، و دیده ی قلب خدابین را بگشایند ، زیرا آن که طالب وصال معشوق حقیقی است و مشتاق جمال شاهد ازلی ، آنگاه به شهود آن حس کلّ رسد که پرده ی موهوم عالم را از چشم بصیرت براندازد و به شهود معشوق ، خود عالم و عالمیان را در آتش عشق بسوزاند و همه را محو و فانی در حق بیند ، تا معلوم و مشهود که حقیقت است چهره بنماید ، و جمال دل آرای حق را پس از محو حجب موهوم مشاهده کند ، زیرا تا پرده موهوم حجاب ، چشم قلب است . دیده بصیرت از شهود شاهد حقیقت محروم است ، و سالک در سراپرده اوهام که قرقگاه آستان حقیقت و حمای پیشگاه سلطان عزّت است بازماند ، و سرگرم تماشای مظاهر او شده و مفتون به شئون تجلیّات وی گردد ، لذا حسن اعظمِ اتمِّ الهی که بیرون از حجب جسم و جان و پرده صورت و معناست بر او چهره ننماید ، و طالب دیدار بدون محو موهوم و با سرگرم شدن

به نعمت از دیدار منعم باز ماند .

اینجاست که باید همه بدانند ، مقصود از بعثت رسولان حق و بسط سیاسیات الهیه و حکمت وضع احکام و انواع عبادات ، تزکیه و تصفیه نفس و تهذیب روح و ایجاد عواطف و انس و محبّت به نوع است ، و نیز مقصود از رسالت انبیا تشکیل مدینه فاضله و ایجاد جامعه بر اساس قسط و عدل و تأمین سعادت ملّت با پیاده کردن آثار روح و معنویت و صفا و وفا و حقیقت است . همچنین منظور آن بزرگواران تعلیم اخلاق و ادب و نشر علوم و معارف ربانی است ، و نیز این برنامه برای تعالی بخشیدن روح ، و باز غرض نهایی ، وصول به این مقام است که خلق خدا نخست عارف بالله شوند ، و سپس با سیر و سلوک علمی و عملی به مراتب عالیه معرفت خدا رسند ، تا آنجا که مَحْوِ مُوْهُوم که (در کلام امام (علیه السلام)آمده است) عبارت از ماسوی الله است کرده ، و کشف و شهود کلّ الجمال حق و حقیقت کنند ، آن حقیقتی که منتهای آمال عارفان است .

کمیل عطش اشتیاقش افزود ، و تقاضای تشریح مقصود کرد ، حضرت فرمود : هتك الستر لغلبه السر : هتك یعنی پرده دریدن ، و پرده برانداختن و آشکار ساختن چیزی که پنهان در حجاب است ، ستر به معنی پرده و هر ساتری است . سرّ به معنای امر پنهان و پوشیده و چیز مخفی از افکار و ادراک است .

شاید مقصود حضرت این است که : آن کس که جویای مقام

حقیقت و وصل و شهود حضرت احدیّت است ، نخست به غلبه عشق هر پرده و هر مانع را از پیش نظر عقل وَهْمی براندازد و حجب نورانی عقل ، تا چه رسد به ظلمانی وهم ، همه را بردرد ، و در هیچ مرحله از سیر الی الله باز نایستد ، و از هر حجاب نور و ظلمت خلقی و وصفی بگذرد ، تا سرّ احدیّت بر روح او مسلّط و تمام مشاعر و قوای ادراکی او را مقهور و مغلوب گرداند ، و حقیقت را به واسطه ی غلبه سرّ حق بر باطن عارف شهود کند .

در حالی که عارف ، در فنای شهودی تمام مدارک حسّی و عقلی ، به واسطه ی مشاهده ی نور تجلّی وجه الله تعطیل شود ، و از خویش فارغ و از وسوسه های حسّی آسوده ، و از مدرکات و لذّات عقلی هم بی خبر و غافل باشد و به همراهی قلب و همه قوای ادراکی به صقع شتابد ، تا به اشراق انوار جمال و جلال الهی بدون جهت و اشارت و کیفیت نایل شود . پس آن حال که حال غلبه سر الله است بر قلب عارف و بر جمیع قوای ادراکی او ، حال ادراک حقیقت است و در این حال که شاهد حقیقی (کنت سمعه الذی یسمع به ، وبصره الذی یبصر به ویده الذی یبطش به) رخ نماید ، و قهر و غلبه و استیلای کامل سر الهی بر باطن و ظاهر عارف دست دهد ، از خود فانی شده و به چشم حق روی حقیقت را عیان بیند

.

پس تا به واسطه ی غلبه ی سرّ خدا هر فکر و اندیشه از دل بیرون نرود ، و تمام مدارک و حواسّ بشری تعطیل شود ، و جبل انیّت عارف مندك بلکه محترق نگردد ، هنوز سالك را از آن صرف حقیقت ، و حقیقت صرف آگاهی نه ، و در آن سراپرده وحدت راه نیست .

تا بود باقی بقایای وجود

کی شود صاف از کدر جام شهود

تا بود پیوند جان و تن به جای

کی شود مقصود کل برقع گشای

تا بود غالب غبار چشم جان

کی توان دیدن رخ جانان عیان

باز کمیل آن لب تشنه ی حقیقت ، از آن بزرگوار تقاضای تشریح کرد ، حضرت فرمود :

جذبُ الأحدیّه لصفه التوحید .

حقیقت : جذب عشق احدیت است که دل عارف را به سمت اقلیم توحید می کشاند .

جذب ، در لغت به معنی به سوی خود کشیدن و از جایی به جایی بردن و سیر به سرعت است .

صفت توحید ، یعنی پاک شدن از هرگونه شایبه شرک خفی و آشکار ، و از هر توجه جز توجه به خد ، و فراغ کامل قلب از هرچه به غیر عشق و شهود حق ، و مشاهده آن حسن مطلق است .

پس معنی کلام گهربارِ ، آن دریای بی پایان عرفان ، این است که حقیقت را کسی درک خواهد کرد که عشق احدیّت او را مجذوب به خود کند و از توجّه به عالم کثرتش به کلّی فارغ سازد و یک دله به کعبه مقصود کشاند ، و در روایت آمده است ، که تا محبّت و عشق و جذبه ی مقام احدیّت به لطف خاص

ازلی ، شامل حالِ اهل سلوك نگردد ، به كوشش و جدّ و جهدِ تنه ، رسیدن به این مقام میسّر نیست ; و انسان هرگز لطف و عنایت حق به جایی نخواهد رسید .

بنابراین آن حضرت ، كمیل را به این سرّ كه از اسرار الهی است آگاه می سازد كه رسیدن به مقام حقیقت كه بالاترین مقصد سالكان راه خداست ، فقط در پرتو جذب احدیت شود . و تا آن جذبه ی پنهانیِ معشوق ، عاشق را دعوت نكند ، عاشق موفّق به قدم گذاشتن در كوی وصال نخواهد شد . و عشق معشوق چون به عاشق رخصت دیدار دهد ، و لطف پروردگار میسر می شود پس از آن عشق عاشق پدید می آید . سالك تا به پیمودن مراتب عشق و سیر مقامات عاشقی اقدام نكند ، هرگز به مقام وصال نرسیده ، و به خلوتگاه شهود راه پیدا نخواهد كرد ، و خلاصه نخست حبّ حق به خلق و جذبه ی عشق او كه اثر عشق به ذات خود است ، سرآغاز عشق عاشق است . آنگاه عشق و شوقِ عاشق ، نقطه ی شروع سیر و صعود او به درگاه شهود است .

كمیل با شنیدن كلام امام (علیه السلام) آتش اشتیاقش شعله كشید و از حضرت توضیح بیشتری خواست . حضرت فرمود :

نور یشرق من صبح الأزل فیلوح علی هیاكل التوحید آثاره .

یعنی آن حقیقتی كه مورد سؤال توست ، نور الهی است ، كه از صبح ازل ، بر هیاكل توحید اشراق كرد ، یعنی نور حضرت حق بر ماهیات ، كه از خود وجود ندارند و

وجودشان آیت وحدت حق است طلوع کرد .

شاید مراد از صبح ازل می توان عالم عنایت ازلی ، و عالم ربوبیت و نظام ربانی باشد . « پس منظور از تابش نور حق و طلوعِ خورشیدِ حقیقتِ وجود ، و اشراق معشوق مطلق بر هیاکل توحید ، ظهور آثار تجلی در مظاهر و مجالی اوست . و به عبارت دیگر ، مراد از تجلّی نور حق در ماهیّات امکانی و به ظهور پیوستن اشیاء و کلیّه ی مراتب از ذات و ذاتیات ماهیات و جواهر و اعراض و مجرد و مادی و بسیط و مرکب و ملك و ملکوت ، از « صبح ازل » وجه الله و انا الله است .

و برای آن وجود ، جهان به منزله ی آیینه است ، و انسان که در وجودش تمام جهان آفرینش به وحدت و بساطت منطوی است ، آیینه ی دیگری است در مقابل وجه الله که خود در قرآن فرمود :

(سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الآَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ) .

پس عالم و آدم ، ظهورِ نورِ حقیقت عینیه ، و به چشم شهود شاهد ، حضرت ربوبیّت است

و مراد از « هیاکل توحید » حقایق عقلی و ارواح کلّی و نفوس قدسی است ، که که بر این معنی آگاهند ، و شاید منظور کلیّه ی اشیاء باشند به اعتبار ارتباطشان به حق همانگونه که فرمود :

وفی کُلِّ شَیء لَهُ آیهٌ تَدُلُّ عَلی أنّه واحِدٌ .

و ممکن است تربیت شدگان از نفوس قدسیّه ی انبیاء و اولیاء مقصود باشد که مظهر وجه الله اند ، آری آنان هیاکل توحید و مظهر آثار ، و مظهر

توحید و خلیفه الله و رحمه للعالمین اند .

کلام حضرت که به اینجا رسید ، کمیل عاشق حق از آن مظهر ربّ تقاضای اشراق دیگری کرد ، چون پاسخ اِطْفِ السِّراج فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْح را شنید ، چراغ انیّت خود ، و شهود و توجّه و طلب و اراده و اشتیاق خویش را به کلّی خاموش ، و غیر خدا همه را فراموش کرد ، که خورشید معرفت و صبح حقیقت بر او طالع گردید ، و دیجور قلب آن عارف را به نور خویش روشن گردانید .

آری هنگامی که عارف به دیده باطن ، آفتاب وجود حق و اشراق اعظم تام الهی را دید و آن نور را به چشم قلب مشاهده کرد ، دیگر انوار ضعیفِ وجود خود و موجودات نیازمند عالم از نظرش به کلّی ناپدید شده ، و در مقابل آن خورشید جهان تاب ، شمع وجود محدود خلق و چراغ خودبینی خود را خاموش سازد .

نظری که دید در خود به صفای دل خدا را

به خدا دگر نبیند نه خود و نه کدخدا را

بگشای چشم حیرت که جمای یار بینی

که بسوخت برق غیرت پر عقل و هوش ما را

به چراغ عقل کم جوی زبی نشان نشانی

بر آفتاب تابان چه بها بود سها را

رخ یار لن ترانی زهزار پرده بینی

بزدایی ار زآئینه دل تو ماسوا را

آری کمیل خاموش شد و تا اندازه ای که لایق بود از حقیقت آگاه و به معشوق نایل آمد .

تا اینجا به اندازه امکان کلمه عارف که در متن روایت امام ششم آمده بود «نجوی العارفین» و عرفان ، و مقامات و سیر سلوک عارفان ،

و قواعد سیر و سلوک الی الله توضیح داده شد . اینک به ترجمه و توضیح اصل روایت و اوّلین قسمت آن که خوف است و از اصول حال عارفان است برمی گردیم ، و در این زمینه از خدای بزرگ طلب مدد می کنیم ، چرا که بی مدد او هیچ برنامه مثبتی صورت نمی گیرد .

أَزِمَّةُ الأُمُورِ کُلًا بِیَدِهِ

وَالْکُلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ

نَجْوَی الْعارِفینَ تَدُورُ عَلی ثَلاثَهِ أُصُول : الخَوْفُ وَالرّجاءُ وَالْحُبُّ .

خوف

اشاره

عقیده بیداران راه ، و عاشقان الله بر این است که خوف بر سه نوع است :

۱ خوف طبیعی ۲ خوف مذموم ۳ خوف ممدوح .

خوف طبیعی

خوف طبیعی ، هم چون حالات واقعی دیگر ، از خطوط اصلی نفس است . این حالت برای حفظ جان از حوادثی چون بیماری، تصادف ، دور شدن از منطقه خطر، چگونگی مواجهه با حیوانات درنده ، زلزله ، رعد و برق ، سیل ، بادهای خطرناک ، به کار گرفته می شود .

اگر این حالت عالی نفسانی ، به انسان عنایت نمیشد و آدمی در برابر آن گونه حوادث و پیش آمدها بر خود نمی هراسید ، در مقام حفظ نفس برنمی آمد و از هیچ حادثه ای در امان نمی ماند و حیات انسان در کره خاک در معرض نابودی قرار می گرفت .

انسانی که از وقوع بیماری می ترسد ، یا به هنگام بیماری از تلف شدنش وحشت دارد ، از پیش آمدن مرض پیشگیری کرده ، یا به هنگام درد و رنج به علاج برمی خیزد . این ترس باعث می گردد ، انسان اصول بهداشت را در همه ی زمینه ها مراعات نماید و موانع سلامت و عوامل بیماری خود را به دست آورد .

حالت ترس کمک می کند تا کسی که وقوع زلزله ، باد ، سیل ، یا حمله ی حیوانات به خود و برنامه های زندگیش را پیش بینی می نماید ، برای جلوگیری از هر نوع خطر احتمالی به مبارزه برخیزد . هیچ انسانی را در زمینه ی چنین خوفی نباید سرزنش کرد ; زیرا این خوف

یکی از بهترین ابزار مبارزه با حوادث است .

خوف مذموم

خوف مـذموم خوفی است که ارتبـاطی با مسائل خطرآفرین و مسائل عالی الهی از قبیل ترس از عـذاب فردا ، یا ترس از مقام و هیبت حق نـدارد ، بلکه علّت آن تصوّرات باطـل ، وهم وخیالات فاسـده نسـبت به پاره ای از اموری است که انسان با انـدکی تأمّل نسـبت به آن امور که زاییـده خیالات و اوهام است ، حس می کنـد که خوفش امری بیهوده، و حالتی غیر منطقی داشـته است .

معلّم بزرگ اخلاق ، بیـدار راه ، آگاه از خطرات مرحوم « ملاّ مهدی نراقی » ، در جلد اوّل « جامع السعادات »خوف مذموم را مفصّل شرح داده است که اینک خلاصه ای از آن را می خوانید .

۱ ترس از برنامه ای که وقوعش حتمی است ، و انسان به هیـچ عنوان قـدرت جلوگیری از آن را ندارد ، مانند اجل طبیعی ، که برای انسـان ها ، پـدر ، مادر ، خویشان ، هم نوعان ، فرزنـدان ، رفیقان و دوسـتانش حتمی است ، انسانی که از هم اکنون برای چنـان واقعه ای اجتنـاب ناپـذیری در ترس فرو می رود ، از این ترس چه نفعی عایـد او می گردد ، یا چه ضـرری از او دور می شود .

این خوف ، چگونه می توانـد ، او را برای جلوگیری از وقوع حادثه ای که حتمی است کمک کنـد ؟ این گونه خوف جز رنج و مشقت برای بدن ، و عذاب برای روح ، و اضطراب در فکر و اندیشه حاصلی نیست و باید گفت برای این

ترس در وجود انسان ، علّتی جز غفلت و جهل وجود ندارد .

۲ ترس از برنامه هایی که وقوع و عدم وقوعش مساوی الطرفین است ، مثل این که نهالی را بکارد ، و در ترس فرو رود که این نهال ثمر می دهد یا نه .

راستی ترس در این زمینه و امثال آن چه معنا دارد ؟ در این مرحله انسان وظیفه دارد بذر را بنشاند و قواعد کشاورزی را در کنار آن رعایت نماید ، اگر به محصول نشست، از عنایت و فضل اوست و اگر بدون ثمر ماند ، باید به جستجوی علّتش برآمد و مانع به ثمر نشستن نهال را از راه نهال دور کرد . علاوه بر این باید دانست که موجودات این جهان مادی ، در معرض حادثه اند ، و گاهی حادثه متوجه زراعت ومحصول می شود ، و این حادثه خود بابی از ابواب ابتلا از طرف حق برای رشد بندگان است بنا بر این در این جا به جای ترس باید خوشحال بود که خداوند بزرگ انسان را جهت آزمایش انتخاب کرده است . گاهی هم حوادث جریمه ای است برای جرمهایی که از انسان سرزده است ، عاقل کسی است که از حادثه پند گرفته و خود را در میدان رشد و کمال و جبران نواقص قرار بدهد . پس ترس در این گونه امور ، کاری است بیهوده و زیان آن فقط متوجه خود انسان می شود .

۳ ترس از اموری که بدون برهان عقلی و دلیل منطقی ، از زمانهای قدیم زمینه ساز آن شده است . مثل ترسیدن از جنازه

ی میت ، یا جنّ ، یا تنها بودن به وقت شب در خانه ، سبب این ترس مغلوبیّت عقل در برابر قوّه وهم است و راه علاج این ترس ، تمرین و ریاضت است .

۴ ترس از فرا رسیدن مرگ ، که این ترس دارای عللی است و باید با شناخت آن علل و علاجش ، خود را از مسئله وحشت از مرگ نجات داد و نسبت به سفر آخرت حالت شوق پیدا نمود .

اما علل ترس از مرگ

اوّل : وحشت از اینکه با رسیدن مرگ ، همه چیز به پایان می رسد ، البتّه این وحشت مخصوص مادیگران ، دنیاپرستان ، غرق شدگان در شکم وشهوت است ، آنان که با تمام وجود ، به این دنیای محدود دل بسته اند و غیر آن چیزی نمی شناسند و به غیر آن محبّت ندارند و هرچه را می خواهند برای امروز می خواهند ، اینان از مرگ سخت در وحشت اند ; زیرا مرگ به خیال و پندار باطل شان ، افتادن در چاه نیستی است ، و تصوّر می کنند مردن پایان همه پیوندها ، علت گسسته شدن همه روابط و درهم ریختن خطوط اُنس است

ولی علاج این ترس و درمان این خوف ، امر مشکلی نیست ، اینان باید اندکی در قرآن و فرهنگ انبیاء و حیات اولیاء فکر کرده ، تا از مجموع این واقعیات روشن شود ، که بدون شک پس از این جهان ، عالمی دیگر به نام عالم آخرت وجود دارد ، و خط عدل که بر تمام اجزای خلقت گسترده شده است ، اقتضا دارد که وقوع آن جهان

حتمی باشـد و اگر چنین نبود ، خدا در قرآن و صد وبیست وچهار هزار پیامبر صادق القول ، و دوازده امام ، بر وقوع عالم پس از مرگ اصـرار نمیورزیدند ، اینان باید فکر کنند، که معاد و برنامه های پس از مرگ ، یکی از مهم ترین پایه های دین ، و از تجلّیات عدل الهی در میدان آفرینش است .

اعتقاد به جهان پس از مرگد ، از مؤثّرترین عوامل اصـلاح اخلاق و عمل است ، و گمان نمی رود کسـی که مؤمن به عالم بعد است و از ایمان خود در راه تهذیب و تزکیه نفسش بهره برده از مرگ بترسد و به خود وحشت راه دهد .

بنـابراین ترس از مرگ به عنوان پایـان همه چیز ، علّتی جز بی خبری از حقـایق نـدارد ، و این ترسـی است مـذموم و ناروا ، که آیات کتاب و روایات آن را مردود دانسته اند .

دوّم : ترس از مرگ شایـد به این علت باشـد که شـخص فکر کند هنگام انتقال از این جهان و جان دادن ، دچار دردی جانکاه میشـود ، که در دنیـا بی نمـونه بوده است . این ترس هم بیهوده و بی جـاست ، زیرا از امروز برای رنـج فردا ، ترسـیدن صـحیح نیست . با توجه به اینکه درد از عوارض جسم است ، چه انسان بترسد ، چه نترسد ، بدن در معرض درد و الم است ، علّت درد مرض باشـد ، یا علت رنـج خروج جان از بـدن . علاوه براین ، اگر انسان آراسـته به حقایق ایمان و عمل صالـح باشـد ، بهترین ساعت

او هنگـام خروج از این جهـان و ورود به آن جهـان است ، مگر لـذّت برخورد بـا الطـاف دوست ، و شوق لقاء حضـرت جانان زمینه ای برای احساس درد باقی می گذارد .

انسـان مؤمنی که ، وقت مرگ مخـاطب به خطـاب (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ * ارْجِعِى إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَهً مَرْضِيَّهً * فَادْخُلِى فِى عِبَادِى * وَادْخُلِى جَنَّتِى)می شود مگر برایش دردی باقی خواهد ماند ؟

این گونه عین لـذّت و سـرور است و نبایـد در این زمینه به خود ترسـی راه داد ; زیرا عاشق حق فقط به فکر حق است و تحمّل آن مقدار درد به هنگام پرواز به سوی محبوب ، بسیار بسیار آسان است ، و مؤمن از این گونه دردها هیچ گونه نگرانی ندارد .

از درد منالید که مردان ره دوست با درد بسازند و نخواهند دوا را

سوم : وحشت از اینکه مرگ سبب نقصان ، و علت بطلان خط حرکت به سوی کمال است .

این گونه ترس هم ناشـی از جهل به حقیقت مرگ و واقعیت وجودی انسان است کسی که به شناخت حقیقت موت و شناخت واقعیت انسان ، آراسـته شـده باشـد می داند که مرگ متمّم انسان و مکمّل آثار مثبت اوست ; تا جایی که عدّه ای از عاشـقان دوست ، در تعریف انسـان ، موت را جزء تعریف منطقی انسـان گرفته ، و گفته انـد : « الْاِنْسـانُ حَیٌّ نـاطِقٌ مائِتٌ » و این از علل کمـال انسـان است نه نقص و پستی او . مگر در زیارت سـرور آزادگان و سالار شـهیدان نمی خوانیـد : أَشْـهَدُ أَنَّکَ قَـدْ أَقَمْتَ الصَّلاهَ وَآتَیْتَ الزَّکاهَ

وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَطَعْتَ اللهَ وَرَسُولَهُ حَتّى أَتـاكَ اليَقينَ ؟ مگر نـدای عاشـقانه امـام عارفـان را از گوشه ی محراب عبادت ، به هنگام فرا رسـیدن مرگ نشـنیدی که با تمام شوق گفت: فُزت وربّ الکعبه ؟ مگر نمی دانی حضـرت علی اکبر علیه السـلام در برابر شنیدن خبر شهادتش ، به پدر مهربانش عرضه داشت ما را باکی از موت نیست ؟ مگر انبیاء و اولیاء و ائمه بزرگ مشـتاق رسیدن به لقاء حق نبودند ؟ مگر نشنیدی گفته اند «هرکس مُرد تمام شد» سالك راه دوست نه اینکه مرگ را علّت نقصان نمی داند ; بلکه آن را علّت کمال دانسته و عاشق رسیدن به آن است .

برای پاکـان و نیکـان ، صالحـان و عاشـقان رسـیدن مرگ وقت خروج از دار ظلمت و جـدایی از شـرور و ورود به عـالم نور و پیوستن به نتیجه ی نیکی ها و درستی هاست .

هنگام مرگ وقت قرار گرفتن در ارواح طیّبه و پیوند خوردن با عقول قدسیّه و نفوس طاهره است .

کـدام عاقل این زنـدگی چنـد روزه را در برابر آن حیات عالی معامله می کنـد ؟ کـدام خردمند این زندگی پر از درد و رنج ، آغشته به آسیب و مشقّت و دارای نقصان و عیب را با آن حیات جاودانی و کمال انسانی عوض می کند ؟!

چه رنج هایی که باید در این ظلمت کده کشـید ، تا نور لطف حق را در همه ی برنامه های حیات حفظ کرد . چه دردهایی را باید تحمّل کرد تا ضربه ی خطرات ، شخصیّت انسان را نابود نکند . چه مواظبت هایی

را باید داشت ، تا آدمی از خط بندگی حق ، به میدان بردگی شیطان نیفتد ؟ و همه ی این بلاها با رسیدن مرگ تمام شده ، و با پایان گرفتن این سیر و سلوك با همه زحمت و رنجی که داشت ، انسان به الله می رسد ، و در حقیقت باید گفت مرگ نقطه ی وصل و زمان به پایان رسیدن فراق است .

هان ای عزیز ! از خواب غفلت برخیز و از مستی طبیعت به درآی و به تقویت شوق خود نسبت به واقعیّات ، که در ذاتت مایه دارد اقدام کن ، تا عاشق عالم حقیقی و مقرّ اصلی گردی .

از این پوست بی ارزش هیولا۔یی به درآی و روان پر از اضطراب را از غبار کدورتهای مادی بشوی و نفس خدایی ات را از آلودگیهای خاك و غرور دنیایی پاك کن .

این قفسِ خاك تن را بشکن و با بال همّت در آسمان بندگی به سوی عالم رحمت به پرواز درآی ، از پستی جهل آزاد شو ، و به اوج عزّت و معرفت سفر کن ، از تنگنای زندان ناسوتی بیرون آی و به فضای قدس نامحدود قدم نه. وای ، چه شد که عهدت را فراموش کردی و پیمانت را با حضرت ربّ شکستی و به همنشینی با آنچه که آن بقا و دوامی نیست راضی شدی ؟!

با خضر دانش یار شوی ای موسی دل

شاید کزین صحرا کنی طیّ منازل

در چاه تن تا کی برآ ای یوسف جان

مصر تجرّد را تویی سلطان عادل

از شهر تن جانا بباید رخت بستن

زادی طلب تا فرصتی داری به منزل

جز طاعت و

خدمت نباشد زاد این راه

بر دین و دانش کوش و منشین هیچ غافل

لذات جسمانی فانی دانه توست

زو روز رو جاهست دام ای مرغ عاقل

جز ذکر الله است هر ذکری زشیطان

جز عشق حق هر سود و سودائی است باطل

با عشق آن یکتای بی همتا الهی

همت طلب ازهر دو عالم مهر بگسل

چهارم : ترس از اینکه پس از مرگ اولاد و عیالش بی سرپرست شده و دچار گرفتاری ومشقت گردند .

این گونه ترس ، بدون شک از وساوس شیطانی و از امواج خیالات نفسانی است .

راستی مگر مایه ی عزّت ، کمال ، عظمت و شخصیّت دیگران هستیم ؟ مگر انسان در ایجاد قدرت و ضعف ، و قوّت وناتوانی غنی و فقر عزّت و ذلّتِ دیگران علّت تامه است ؟

منشأ این ترس جهل به قضا و قدر الهی و جهل به لطف ، عنایت و مرحمت خداوند به بندگان است .

خدای بزرگ به همه ی شئون موجودات و به خصوص انسان ، کریم است که فیض اقدس و لطف مقدسش اقتضا کرده که هر ذرّه ای از ذرّات عالم را به کمال لایق برساند و او را به هدفی که به خاطر آن خَلقش کرده است برساند و در این زمینه همه ی موجودات عالم و به خصوص بنی آدم را غرق در قوانین لازم ، اعم از تکوین و تشریع ، نموده و هریک را ، به تناسب اتصالشان به آن قوانین ، برای رسیدن به کمال مطلوب کمک می دهد تا جایی که احدی قدرت بر تغییر و تبدیل سنّت های حتمیّه الهی ندارد .

چه بسیار مردمی که برای تربیت فرزندان خود رنج فراوان

بردنـد، امّا آنان بر اثر عدم شایسـتگی پذیرای سـعادت نشدند . چه بسـیار ثروتمندانی که برای راحتی اهل و عیال خود ، ثروت بیکران نهادند ، ولی آن ثروت در مدّت کوتاهی از دست بازماندگان رفت ، و همه را گدای راه نشین کرد !!

چه بسیار فرزندانی که از سایه ی لطف پدر و مادر محروم شدند و کمترین مالی برای آنان نماند ، در عین حال به خاطر لیاقت و شایسـتگی و به کار بردن اندیشه ، و اتصال به مقرّرات پاک الهی ، از نظر تربیت ، به بهترین مدارج آدمیّت رسیده و در سایه سعی و کوشش خود ثروتی به دست آورده آن را با خدای مهربان معامله کردند .

چه بسـیار یتیمـانی که ترقّی مـادی و معنوی آنـان ، بـا کودکـانی که در دامن محبّت پـدران و مـادران ، و در کنـار ثروت زیاد بزرگ شدند ، قابل مقایسه نیست .

تاریـخ بشـر گواه بر این مطلب است که انتقال مال و قـدرت به فرزنـدان و اطمینان به اینکه بعد از مرگ اهل و عیال با ثروت و قـدرتِ باقی مانـده ی از او آرامش و آسایش دارند امری است بیهوده پس چه بهتر که انسان اولاد و عیالش را به ربّ الارباب واگذارد و با فراهم آوردن زمینه ی تربیت ، آنان را به خدا بسـپارد ، که خدای مهربان بهترین وکیل و برترین نگهدارنده است . چه ثروت ها که از پـدران باقی ماند و علّت سـیه روزی فرزندان شد ، چه قدرتها که به نسل بعد منتقل شد و علّت ذلّت نسـل گردید !!

در پایان این قسمت لازم است به

گوشه ای از حکمت های مولای عارفان علی (علیه السلام) که در این زمینه رسیده است اشاره شود تا با توجه به آن ، این ترس مذموم معالجه شده و انسان از قید این ترس غلط آزاد گردد .

حکمت ۳۵۲ : قالَ (علیه السلام) لِبَعْضِ أَصْحابِهِ : لا تَجْعَلَنّ أَکْثَرَ شُغْلَکَ بِأَهْلِکَ وَوَلَدِکَ ، فَإِنْ یَکُنْ أَهْلُکَ وَوَلَدُکَ أَوْلِیاءَ اللهِ فَإِنَّ اللهَ لا یُضیعُ أَوْلِیائَهُ وَإِنْ یَکُونُوا أَعْداءَ اللهِ فَما هَمُّکَ وَشُغْلُکَ بِأَعْداءِ اللهِ ؟!

« امام (علیه السلام) به دسته ای از یارانش فرمود : بیشترین همّت و کوشش خود را برای زن و فرزند قرار ندهید ، اگر آنان از دوستان حقّند که خداوند دوستانش را ضایع نمی کند واگراز دشمنان پروردگارند برای چه همّت وکار خود را صرف دشمنان خدا می کنی؟! »

این کوشش و فعالیت روی چه معیاری است ، مگر نه اینکه تقویت دشمنان خدا باعث کیفری سخت برای انسان است .

حکمت ۴۰۸ : قالَ (علیه السلام) لاِبْنِهِ الْحَسَن : یا بُنَیَّ لا تَخْلِفَنَّ وَراءَکَ شَیْئاً مِنَ الدُّنْیا

فَإِنَّکَ تُخْلِفُهُ لأَحِدِ رَجُلَیْنِ : إِمّا رَجُلٌ عَمِلَ فیهِ بِطاعَهِ اللهِ فَسَعَدَ بِما شَقَیْتَ بِهِ وَإِمّا رَجُلٌ عَمِلَ فیهِ بِمَعْصِیَهِ اللهِ فَتَشْقی بِما جَمَعْتَ لَهُ فَکُنْتَ عَوْناً لَهُ عَلی مَعْصِیَتِهِ وَلَیْسَ أَحَدُ هذَیْنِ حَقیقاً أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلی نَفْسِکَ .

« امام به فرزندش حضرت مجتبی فرمود : چیزی از مال دنیا برای بعد از خود مگذار ; زیرا آنچه پس از تو می ماند نصیب یکی از دو نفر است : یا وارثی است که ثروتِ ارث برده را در راه خدا به کار می بندد ، در این صورت او به وسیله چیزی که

تو بـدان بـدبخت شده ای خوشـبخت شده است و یا وارثی است که با مال تو به میدان معصـیت دویده و دچار هوای نفس می گردد و به سـیه روزی مبتلا می شود ، در این صورت تو با گذاردن مال ، برای او ، به شقاوت و بدبختی اش کمک کرده ای . این را بدان که هیچ یک از این دو وارث ، سزاوار این نیستند که آنان را بر خود مقدّم بداری .

چه بهتر که وارث به خدا سپرده شود ، و خود انسان از مالی که به دست آورده برای آباد کردن قیامتش بهره بگیرد .

حکمت ۴۲۱ : قالَ (علیه السلام) : إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسَراتِ یَوْمَ القِیامَهِ حَسْرَهُ رَجُل کَسَبَ مالاً فی غَیْرِطاعَهِ اللهِ فَوَرَثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فی طاعَهِ اللهِ سُبْحانَهُ فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّهَ وَدَخَلَ الأَوَّلُ بِهِ النّار

« بزرگـترین انـدوه هـا در قیـامت ، انـدوه مردی اسـت کـه از راه حرام کسـب دارایی کرده ، و آن را مردی بـه ارث برد که در طـاعت و بنـدگی خـدا خرج کنـد ، انـدوه برای اینکه به خاطر کسب حرام بایـد به عـذاب رود ، و حسـرت برای اینکه می بیند وارثش برای انفاق مال در راه خدا به بهشت می رود !! » .

راستی عجیب است ، آنجـا که وارث انسـان از مـال حلال آدمی ارث ببرد انسان مسـئول پس دادن حساب آن است و آنجا که وارث از مال حرام ارث ببرد و با معیارهای الهی آن را پاک کرده ، در راه خـدا خرج کنـد ، انسان باید در قیامت به جهنم رفته و شاهد بهشت رفتن وارث خود باشد

.

از این جهت امام می فرماید :

بنابراین ترس از آواره شدن و بی سرپرست ماندن اهل و عیال ترس بی جائی است و این ترس ، هرگز با ارث گذاشتن و انتقال قدرت به زن و فرزند معالجه نمی شود . بنا بر این انسان نباید چنین ترسی به خود راه بدهد ; بلکه کسی باید برای بعد از خود ، بر اهل و عیالش بترسد ، که آنان را با دست خود از مدار بندگی حق خارج و از آراسته شدن به تربیت الهی محروم کرده است !!

بطور کلی این چند نوع ترس و هر آنچه مشابه آن است ، از نظر بیداران راه مذموم است و ریشه و علّت آن تنها جهل به واقعیّات و حقایق است .

خوف ممدوح

خوف ممدوح ، همچون حالات عالی دیگر روانی برای انسان لازم و ضروری است .

بدون این خوف راهی برای ترقی و تعالی وجود ندارد و برای انسانی که از این خوف بی بهره است در پیشگاه قرب حضرت حق جایی نیست .

این خوف از عالی ترین ویژه گی های موقنین و از آثار برجسته ی وجود متّقین و نشانه ای از اتّصال مجبّین به خدای متعال است .

عاشقان حضرتش هرگز از این خوف جدا نبوده و بدون این حالت عالی زیست نداشتند .

خاتم پیامبران (صلی الله علیه وآله) می فرمود :

أَنَا أَخْوَفُكُمْ مِنَ اللهِ .

« خائف ترین شما از خدا من هستم » .

چه مسائل مهمّی که از خوف انبیاء در قرآن و کتب اسلامی نقل شده است و چه برنامه های پر اهمیّتی که در این زمینه ، از اولیای خدا و ائمه هدی

و عارفـان الهی ، به مـا رسـیده است نشـنیده ایـد که عارف عارفان امیر مؤمنان علی (علیه السـلام)شبی چنـد بار از خوفی که از عظمت حق داشت و از اوضاع جهان پس از مرگ نسبت به آنان که مورد لطف نخواهند بود از خود بی خود می شد .

سالکان راه می گوینـد : کمترین درجه ی خوف آن است که در اعمال و رفتار تجلی کند ، آنجا که انسان از هر گناهی کناره گیری می کند ، معلوم می شود از خوف بهره مند است و این خودداری از گناهان در فرهنگ الهی ورع شـمرده شده است ، و چنانچه انسان از شـبهات بپرهیزد دارای تقوا گشته و چون نظر از غیر حق بردارد و هیچ نَفَسی جز به یاد او نکشد ، دارای صدق شده و در جمع صدیقان قرار گرفته است .

خوف پر و بالی است که به وسـیله ی آن بنـدگان حضـرت حق ، به سوی هر مقام شایسـته ای پرواز کرده ، و به سـبب آن ، از منازل وحشت انگیز آخرت با کمال اطمینان عبور می کنند .

کسی که غرق در شهوات با شجاعت کاذبی آلوده به هر لذّت حرام و از افتادن در لجنزار گناه ترسی نداشته باشد ، چگونه می خواهد از عذاب فردا درامان باشد ؟

در روایت مهمّی از حضرت صادق (علیه السلام) آمده است :

لا یَکُونُ مُؤْمِنٌ مُؤْمِناً حَتّی یَکُونَ خائِفاً راجِیاً ، وَلا یَکُونُ خائِفاً راجِیاً حَتّی یَکُونُ عامِلًا لِما یَخافُ وَیَرْجُو .

« کسی را مؤمن نمی گویند مگر اینکه دارای بیم و امید باشد و بیم و امید در کسی نیست مگر آنکه

به مقتضای بیم و امید عمل کند » .

راستی انسان دارای ترس ، از گناه خودداری می کنـد ، و دارنـده ی امیـد برای بهره بردن در دنیا و آخرت ، به دسـتورات حق گردن می نهد .

جمله ای را بدین مضمون از بعضی از حکیمان نقل کرده اند :

من خافَ شَیْئاً هَرَبَ مِنْهُ وَمَنْ خافَ اللّه هَرَبَ إلَیْهِ .

« کسی که از چیزی ترس دارد ، از آن فرار می کند و هرکس از خدا می ترسد با حرص و ولع به سویش می رود » .

آری اگر انسان از گناه و عواقب آن بترسـد از آن فرار می کند و هرکس از مقام خدا بترسد برای تبدیل ترسـش به حالت امید به او پناه می برد .

خلاـصه خوف ممـدوح خوفی است ، که در دنیـا و آخرت به وجود آورنـده ی امنیّت باطن و آرامش فکر وجان است چنانچه در قرآن مجید آمده :

(وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْناً) .

که ایمان و عمل صالح و ترس از خدا و وحشت از گناه و عذاب فردا ، علّت امنیّت در دنیا و آخرت است .

صاحبـان این خوف ، در قرآن مجیـد و روایات و اخبار ، مورد تمجیـد قرار گرفته و از آنان به عنوان بنـدگان شایسـته یاد شـده است .

این خوف در هرکس نباشد ناقص است ، و بنا به فرموده نبی بزرگ اسلام ناقص ملعون است .

اگر این خـوف ، یعنی خـوف از عظمت حق ، و کوچکی خود ، خوف از مقـام خـدا ، خوف از جریمه ی جرم ، خوف از سوء عاقبت بر اثر عدم تربیت صحیح ،

در آدمی نباشد چه علّتی برای رشد و تکامل ، و مصون ماندن از خطرات درونی و بیرونی وجود دارد ؟ اگر این خوف نباشد ، چگونه انسان بنـده ی حق می شود و با کـدام عامل بازدارنـده از گناه خودداری می کنـد و چگونه درصدد دور کردن خود از عذاب فردا برمی آید ؟!

بـدون این خوف چگونه انسـان ، بنـده است ، و با پشتیبانی کـدام یاور می توانـد با دشـمنان شـرافت و فضـیلتش مبارزه کنـد ؟ بنـدگی محصول خوف است و خوف عامل جـذب محافظت و دفاع حضـرت حق ، که بدون آن انسانیّت انسان لکّه دار شده و آرام آرام از مرز آن خارج می شود .

خوف بالاترین حکمت

حـال کـه سـخن از « حکمـت » به میـان آمـده است بهـتر است معنـای حکمت و تعریفش روشن شـود . قرآن مجیـد در آیـات گونـاگونی حکمت را که مجمـوعه ای از واقعیـات الهـامی ، و عقایـد حقّه و اعمـال پسـندیده و نورانیّت الهیّه و حالاـت عـالی درونی است ، از اعظم نعمت ها و بهترین نیکی ها دانسته و اصل حکمت و آراستگان به آن را ستوده است .

در سوره ی بقره آیه ی ۲۶۹ می فرماید :

(یُؤْتِی الْحِکْمَهَ مَنْ یَشاءُ وَمَنْ یُؤْتِ الْحِکْمَهَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْراً کَثیراً) .

« حکمت را به هرکس بخواهیم عطا کرده ، و به هرکس حکمت عنایت شود خیر کثیر داده شده » .

خدای متعال در سوره ی مبارکه ی لقمان یکی از مهمترین ویژگیهای حضرت لقمان را داشتن حکمت برشمرده و می فرماید :

(وَلَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَهَ) .

در سوره ی بقره آیه ی ۲۵۱ می

فرماید :

(وَقَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَآتاهُ اللّهُ الْمُÙ…ُلْكَ وَالْحِكْمَةَ) .

« داود جالوت ستمگر را نابود کرد، مابه داود حکمرانی وحکمت عنایت کردیم » .

در سوره ی نساء آیه ی ۵۴ آل ابراهیم را به آراسته بودن به حکمت ستوده و می فرماید :

(وَاِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ) .

و در سوره ی بقره آیه ی ۱۲۹ ، و در سوره ی آل عمران آیه ی ۱۶۴ و سوره ی جمعه آیه ی ۲ یکی از اهداف بزرگ رسالت رسول گرامی اسلام را تعلیم حکمت قلمداد کرده است .

حکیم کسی است که وجودش به ریشه های قوانین و اصول الهی محکم است و وجودش برای دیگران منبع خیر و فیض است و جامعه حکیم جامعه ای است که قوانین آن براساس ضوابط و معیارهای اسلامی استوار است .

با توجّه به اهمیّتی که قرآن برای حکمت قائل شده است و با توجه به ستایشی که در قرآن و روایات از حکیمان شده است ، می بینیم پیامبر بزرگ اسلام در روایتی ریشه و اصل حکمت را ترس از خدا دانسته و می فرماید:

رَأْسُ الْحِکْمَهِ مَخافَهُ اللّهِ .

« اصل و سر حکمت ترس از خداست » .

و از این کلام نورانی به جایگاه « ترس » از خدا و لزوم آن برای زندگی بندگان شایسته خدا پی می بریم .

در حدیث قدسی از قول خدای متعال آمده است :

رأْسُ الْحِکْمَهِ خَشْیَهُ اللّهِ .

« حقیقت و سر حکمت در خشیت دل از خداست » .

اقسام خوف ممدوح

۱ خوف از پیش آمدن خطر

خوف از پیش آمدن خطر برای جامعه و اعلام آن برای بیداری مردم ، مخصوص انبیا و اولیا ، ائمه ، حکیمان و بندگان

دوراندیش است .

این خوف که برخاسته از دلسوزی آنان نسبت به هم نوعان است ، آنان را وادار می کند که با تمام وجود برای سعادت دنیا و آخرت مردم قیام کنند و آنان را از قرار گرفتن در وادی گمراهی حفظ نمایند .

قرآن کریم درباره ی ترس حضرت نوح از گمراهی قومش می فرماید :

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ مَالَكُمْ مِنْ إِله غَيْرُهُ إِنِّى أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْم عَظِيم) .

« نوح را به سوی قومش فرستادیم ، به آن مردم گفت خدا را بندگی کنید ، غیر او کسی لایق پرستش نیست . من بر شما از عذاب روز بزرگ می ترسم » .

و نیز می فرماید :

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ إِنِّى لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ * أَن لاَ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللَّهَ

إِنِّى أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْم أَلِيم) .

« نوح را به سوی قومش فرستادیم ، به آنان گفت : من برای شما ترساننده آشکارم ، جز خدا را فرمان نبرید و به غیر او کسی را نپرستید ، من از عذاب دردناک روز قیامت بر شما می ترسم » .

قرآن مجید درباره ی ترس حضرت شعیب از آینده ی قومش و خطراتی که آنان را تهدید می کرد می فرماید :

(وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِنْ إِله غَيْرُهُ وَلاَ تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّى أَرَاكُم بِخَيْر وَإِنِّى أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْم مُحِيط) .

« شعیب را به سوی برادرانش در مدین فرستادم به آنان گفت : خدا را عبادت کنید ، کسی جز او لایق پرستش نیست ، از

اجناس وزنی و کیلی کم نکنید ، چون خیانت به مردم است ، من آنچه خیر شماست به شما می نمایانم و بدون شک از عذاب روز فراگیرنده بر همه ی شما می ترسم » .

و درباره ی حضرت هود ، خطاب به قومش چنین می گوید :

(إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْم عَظِیم) .

« من بر شما از عذاب روز بزرگ می ترسم » .

از پیامبر بزرگ اسلام نسبت به ترسی که از آینده ی امّت و قوم خود داشتند چنین نقل شده است :

إِنَّ أَخْوَفُ ما أَخافُ عَلی أُمَّتی اَلْهَوی وَطُولُ الأَمَلِ ، أَمّا الْهَوی فَإِنَّهُ یَصُدُّ عَنِ الحَقِّ وَأَمّا طُولُ الأَمَلِ فَیُنْسی الآخِرَةَ وَهذِهِ الدُّنْیا قَد ارْتَحَلَتْ مُدْبِرَةً وَهذِهِ الآخِرَةُ قَد ارْتَحَلَتْ مُقْبَلَةً وَلِکُلٍّ واحِدَةٌ مِنْهُما بَنُونٌ فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَکُونُوا مِنْ أَبْناءِ الآخِرَهِ وَلا تَکُونُوا مِنْ أَبْناءِ الدُّنْیا فَافْعَلُوا فَإِنَّکُمْ الْیَوْمَ فی دارِ عَمَل وَلا حِسابَ وَأَنْتُمْ غَداً فی دارِ حِساب وَلا عَمَلَ .

« ترسناک ترین چیزی که از آن بر امتّم می ترسم دو چیز است : هوای نفس و آرزوی دراز ، امّا هوای نفس شما را از قرار گرفتن در مدار حق بازمی دارد . و اما آرزوهای طولانی شما را از آباد کردن خانه آخرت بازمی دارد . این دنیا در حال گذشتن و آخرت در حال آمدن است و برای هریک از این دو ، فرزندانی است و اگر می خواهید فرزند آخرت باشید واز ضربه های دنیا مصون بمانید ، به دستورات خداوند عمل کنید ، زیرا امروز در خانه ی عمل هستید و حسابی بر شما نیست ، ولی فردا در خانه ی

حساب هستید و قدرتی بر انجام یک عمل در آن روز برای شما نیست » .

از امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز نقل شده است :

وَإِنَّ أَخْوَفُ ما أَخافُ عَلَيْكُم اتّباعُ الهَوى وَطُولُ الأَمَلِ فَتَزَوَّدُوا فى الدُّنْيا مِنَ الدُّنْيا ما تَحْرَزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَد .

« ترسناک ترین چیزی که مرا نسبت به شما ترسانده ، پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی است ، از دنیا برای رهایی از عذاب فردا توشه برگیرید ، وقت خود را در دنیا به ایمان و عمل صالح تمام کنید » .

پیامبر بزرگ اسلام از سه برنامه ی خطر آفرین برای امّت ، چنین اعلام وحشت می کند :

إِنَّما أَخافُ عَلى أُمَّتى ثَلاثاً : شُحّاً مُطاعاً ، وَهَوىً مُتَّبَعاً وَإِماماً ضال .

« از سه چیز بر امّتم می ترسم : بخلی که بر آنان غلبه کند و نگذارد از مال خویش در راه خدا بهره گیرند ، و هوای نفسی که آنان را آلوده به لذّت گرایی نماید و پیشوای گمراهی که بر آنان سلطه یابد و باعث جدایی امّت از فرهنگ الهی گردد » .

از حضرت سیّدالشهدا (علیه السلام) درباره ی پرسش از کسانی که مسئولیت های خود را در برابر خدا و رسول الهی و خلق مظلوم و مستضعف انجام نمی دهند ، چنین نقل شده است :

« ای کسانی که آرزوی هر نوع لطف و عنایت از خدا دارید ، من بر شما می ترسم که دچار انتقام سختی از جانب خدا شوید و بلایی از بلاهای الهی شما را فرا گیرد ، شما به مقامی از کرامت خدا رسیده اید که نسبت به دیگران بر اثر

این کرامت برتری یافته اید » .

خدای بزرگ بندگان مؤمنِ زیادی دارد که ناشناخته اند و به همین خاطر در بین مردم از احترام آن چنانی برخوردار نیستند . امّا به خاطر اینکه شما را وابسته به خدا می دانند سخت احترام می کنند ، ولی در برابر این لطف حق ، شما به رعایت حقوق الهی برنخاسته اید ; زیرا مشاهده می کنید که در جامعه پیمانها بر باد رفته و شما نه هراسی دارید و نه فریاد برمی کشید با آنکه در برابر یک پیمان شکنی پدران خود به جزع و فزع می افتید و در نظر شما پیمان خدا به اندازه پیمان پدرانتان قیمت ندارد !

ای وای بر شما که تعهّدهای رسول خدا در بین مردم بی مقدار شده و کورها و کرها و زمین گیرها در همه ی شهرها دچار بدبختی گشته و بی سرپرست مانده اند و کسی به آنان رحم نمی کند .

شما به اندازه مقام خود و در خور تکلیف و مسئولیّت خویش عمل نمی کنید و در برابر انسانهای والایی که ادای مسئولیت می نمایند تواضع ندارید ، با مسامحه وسازش با ظالمان ، خویش را آسوده می دارید .

اینها برنامه های عالی آسمانی است که پروردگار عالم شما را به آن فرمان داده و مسائل خطرناکی است که همه ی شما را از آن نهی کرده است ; امّا شما از معروف و منکر معرّفی شده غافلید .

آن هنگام که دست انتقام حق به سوی شما دراز شود ، بدبختی و بیچارگی شما از همه بیشتر است ; زیرا شما منزلت علم و علما را در

جامعه حفظ نكرديد و اگر در اين راه از كوشش و جهاد دريغ نميورزيديد ، هرآينه ستمگران اين جايگاه بلند الهى كه ضامن حفظ حقوق مردم است را اشغال نمى كردند » .

امير مؤمنان (عليه السلام) به فرزندش محمّد حنفيّه مى فرمايد :

يا بُنَىّ إِنّى أَخافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ فى الدِّينِ مُدْهِشَةٌ لِلْعَقْلِ ، داعِيَةٌ لِلْمَقْتِ .

« پسرم بر تو از نـدارى و فقر مى ترسم ، از پيش آمـدن اين مصـيبت به خـداى بزرگ پناه ببر ; زيرا تنگـدستى علّت كم شدن دين انسـان است و بر اثر آن انسـان از آلوده شـدن به گناهـانى چون دروغ ، خيانت ، دزدى و ساير اعمال ناروا مصون نخواهد بود ، و نيز آدم ندار از نظر تعقّل و تفكّر حيران و سرگردان است ، و در معرض دشمنى مردم است » .

همچنين از آن حضرت نقل شده است كه فرمود :

فَإِنَّهُ لا سِواءٌ إِمامُ الْهُـدى وَإِمامُ الرَّدى وَوَلِيُّ النَّبِىّ وَعَـدُوُّ النَّبِىِّ وَلَقَـدْ قالَ لى رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) : إِنّى لا أَخافُ عَلى أُمّتى مُؤمِنـاً وَلا ـ مُشْـرِكاً أَمّـا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللهُ بِإِيمانِهِ ، وَأَمّا الْمُشْـرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللهُ بِشِـرْكِهِ وَلكِنّى أَخافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنافِقِ الْجَنانِ عالِمِ اللِّسانِ يَقُولُ ما تَعْرِفُونَ وَيَفْعَلُ ما تُنْكِرُونَ .

« پيشواى هـدايت ورهبر ضـلالت وتبهكـارى، دوست و دشـمن رسول اكرم مساوى نيسـتند، من بر امّتم از مؤمن ومشـرك نمى ترسم ، زيرا مؤمن را خداوند با كمك ايمانش از تعدّى و جور حفظ مى كند و مشرك را به خاطر شركش قلع وقمع مى نمايد ; اما ترس و وحشت من از مردم منافق و انسانهاى

دو چهره است که دل آنان با ظاهرشان یکی نیست، آنچه را شما می پسندید به زبان جاری می کنند ، آنچه را به ضرر شماست از انجامش خودداری نمی کنند » .

و نیز در نهج البلاغه از قول آن حضرت آمده است :

أَخافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقابِهِ .

« من بر شما از عقاب خدا به خاطر این همه تبهکاری و گناه می ترسم » .

۲ خوف از سوء عاقبت

بیداران راه حق ، بر این عقیده اند که انسان تا آخرین لحظه ی عمر با دو دشمن روبروست : ۱ دشمنان باطنی مانند ریا ، نفاق ، کبر ، نخوت ، غرور ، حسد و غرایز درونی . ۲ دشمنان ظاهری مثل شیطان های جنّی و انسی قدرتهای استبدادی و نیروهای استعماری ، که ممکن است انسان را از صراط الهی منحرف کرده و به وادی ضلالت و گمراهی می کشاند .

بی تردید شک انسان نمی تواند به سادگی از بند این دشمنان برهد ، و نجات از آنها نیازمند شناخت و مبارزه ای سرسخت علیه آنان است .

اولیاء خدا با توجه به مقام و عظمتی که کسب کرده بودند بخاطر وجود این دشمنان از عاقبت خود نگران بودند و نسبت به پایان کار خویش که آیا پیروزی با آنان است ، یا با دشمنان ظاهری وباطنی در وحشت بسر می بردند . همین ترس و وحشت ارزنده بود که به آنان حال مراقبت و مواظبت بخشیده و ایشان را به شناخت دشمنان و مبارزه با آنان وادار می کرد ، و از آنها انسان هایی آگاه و بینا و فعّال و مجاهد می ساخت .

رسول خدا

(صلی الله علیه وآله) در این باره می فرماید :

لا یَزالُ الْمُؤْمِنُ خائِفاً مِنْ سُوءِ الْعاقِبَهِ لا یَتَیَقَّنُ الْوُصُولَ إِلَی رِضْوانِ اللهِ حَتّی یَکُونَ وَقْتَ نَزْعِ روحِهِ وَظُهورِ الْمَلَکِ الْمَوْتِ له .

« ترس مؤمن از بـدیِ عاقبتش زایل نمی شود و تا وقت جان دادن و روبرو شـدن با ملک الموت ، اطمینانی به وصال به رضوان الله نـدارد . (وقتی شـرّ همه دشـمنان و غارتگران ایمان و عمل صالـح و حالات عالی روحی را پشت سـر گـذاشت ، و با کمال سلامت به مقام لِقاء حق رسید به نجات خود مطمئن می گردد) » .

قرآن مجید به سوء عاقبت افرادی از مردم گذشـته و بعضـی از افراد مسلمان اشاره کرده است ، و از مردم می خواهد از داستان اینان عبرت گرفته و به مواظبت ومراقبت خویش توجه داشته باشند ، و خود را از افتادن در جهنّمِ سوءِ عاقبت حفظ کنند.

قرآن و سوء عاقبت

(کَمَثَلِ الشَّیْطانِ اِذْ قالَ لِلْاِنْسانِ اکْفُرْ فَلَمّا کَفَرَ قالَ اِنّی بَریءٌ مِنْکَ اِنّی اَخافُ اللّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ) .

بیشترین مفسران بر این عقیده اند که این آیه درباره ی سوء عاقبت مردی از بنی اسرائیل بنام « برصیصا » است .

داسـتان او بـدین قرار است : مدتی طولانی خدای بزرگ را بندگی کرد ، این بندگی و عبادت کارش را به جایی رساند که به کراماتی دست یافت و به پاره ای از امور غیبی آگاهی پیدا کرد .

آنان را که دچار بیماری های روانی می شدند معالجه می کرد ، و از این راه شهرتی به سزا دست یافت .

زنی صاحب جمال و دارای اصل نسب

و اصالت خانوادگی به مرضی دچار شد وقتی از علاجش به وسیله ی طب نا امید شدند ، توسط برادران نیرومندش به محضر عابد آورده شد ، و قرار شد مدّتی برای معالجه نزد عابد بماند . شیطان که در این موقعیّت ها ، برای جدا کردن انسان از خدا تمام نیرویش را به کار می برد ، به وسوسه آن مرد پرداخت و سرانجام او را وادار به تجاوز و ارتکاب گناه کبیره ی زنا نمود . کم کم آثار حامله گی در آن زن پیدا شد و او را برای فرار از رسوایی ، زن جوان را به قتل رسانید و در گوشه ای دفن کرد .

خبر این برنامه به شهر رسید او را به محاکمه کشیدند ، و طبق قانون آن روز محکوم به مرگ شد به هنگامی که بر بالای دار قرار گرفت ، شیطان در نظرش مجسم شد و به او گفت : این خط سیری بود که من برایت فراهم آوردم ، هم اکنون اگر می خواهی نجات یابی بر من سجده کن ! گفت در حالی که بر دارم چگونه سجده ات کنم ؟ پاسخ داد با حالت اشاره ، چون به اشاره چشم و ابرو شروع به سجده کرد ، طناب دار را کشیدند و با وجود سالها عبادت این گونه به سوء عاقبت و عذاب الیم دچار شد .

(وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الْصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُم مِن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوا وَهُمْ مُعْرِضُونَ * فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فِى قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا

يَكْذِبُونَ) .

مفسّران نوشته اند ، این آیات درباره ی ثعلبه بن حاطب که فردی از انصار بود نازل شده ، و داستان او چنین است :

روزی به پیـامبر بزرگ عرضه داشت : دعـا کن خداونـد به من ثروت عنـایت کنـد ، پیامبر فرمود : ای ثعلبه مقـدار مالی که در اختیـار توست ، اگر به ادای شـکرش برخیزی برای تو بهتر است ، ثروتی که نتوانی مسـئولیت آن را تحمل کنی برایت چه سود دارد ، آیا دوست نداری از کیفیّت زندگی پیامبرت درس بگیری ؟

ای ثعلبه به خدا اگر اراده کنم کوهها برایم طلا و نفقره می شود ، امّا بهترین زندگی آن است که در آن عفاف و کفاف باشـد ، و بهترین مال آن است که انسان بتواند ، شکرش را به جای آورد .

ثعلبه به بیان رسول اسـلام قانع نشد ، و با اصرار از پیامبر تقاضای دعا کرد ، و به حضرت عرضه داشت ، به آن خدایی که تو را مبعوث به رسال تکرده ، اگر ثروتی به من عطا شود ، به هر صاحب حقّی آنچه در ثروت من حق دارد حقّش را ادا خواهم کرد .

پیامبر عزیز دعا کرد ، ثعلبه گوسـپندانی چنـد به دست آورد ، به تدریـج گوسـپندانش زیاد شـد ، اطراف مدینه و خود شـهر از پاسـخ گفتن به نیـاز او عـاجز شـد ، از شـهر به بیابـان رفت، و در آنجا به تدریـج به اموالش اضافه گشت ، بر اثر کثرت کار از جمعه و جماعت و زیارت پیامبر محروم شد ، پس از نزول حکم زکات، به دستور رهبر اسلام مأموران

جمع آوری زکات به سراغ ثعلبه رفتند، و برابر حکم خدا و رسول از او طلب زکات کردند ، از دادن زکات بخل ورزید ، و در جواب گفت : زکات در ردیف جزیه ای است که از اقلیّت های مذهبی می گیرند ، و این برنامه زوری است که بر ما ثروتمندان تحمیل می شود ، من از دادن این گونه مالیّات ها خود را معذور می بینم !!!

چون خبر بخلورزی او به پیامبر رسید دو بار فرمودند : وای بر ثعلبه ، وای بر ثعلبه .

او همچنان به جمع ثروت و اضافه کردن آن مشغول بود ، تا بر اثر برخورد به حوادثی تمام ثروت از کفش رفت ، و همچنانکه قرآن فرموده به سوء عاقبت دچار شد .

زبیر یکی از رجال برجسته اسلام بود ، او در یاری پیامبر بزرگ ، و جهاد فی سبیل الله سهمی به سزا داشت .

در یکی از جنگ ها بر اثر کوشش زیاد شمشیرش شکست ، پیامبر بلافاصله چوبی را برداشت ، و به دو طرف آن دست کشید ، با عنایت خدا تبدیل به شمشیر بسیار خوبی شد ، آن را به زبیر سپرد ، و زبیر به وسیله آن در راه اسلام و پیشبرد اهداف رسالت رشادتها به خرج داد .

می گویند بهترین دفاع کنندگان از اسلام چهار نفر بودند : علی بن ابیطالب ، زبیر بن العوام ، ابودجانه انصاری ، سلمان فارسی .

زبیر جزء چند نفری بود که بعد از وفات پیامبر ، دعوت امیرالمؤمنین را برای دفاع از حق بدون قید و شرط قبول کرد .

زبیر از چهار نفری بود که

علی (علیه السلام) پس از وفات نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) پنجمی برای آن نیافت ، سه نفر دیگر سلمان وابوذر و مقداد بودند .

زبیر در روز دشوار حق خود را واگذار به امام علی بن ابیطالب کرد، و خودش هم مصمّم بود با امام بیعت کند .

زبیر از افرادی بود که دختر پیامبر بزرگ اسلام وصیت کرد ، باید از افرادی باشد که در مراسم تشییع من شرکت کند !

علی (علیه السلام) در نامه ای به اصحابش نوشت : زبیر یکی از شجاع ترین افراد امّت است .

اما با آن همه کرامت وفضیلت ، با آن همه شجات ورشادت ، با آن همه زحماتی که در راه اسلام و خاندان پیامبر کشید ، در پایان کار دچار جاه طلبی شد ، و این مسئله او را از مدار حق خارج کرد ، و به دشمنی با بهترین خلق خدا واداشت !!

او عاقبت به اغوای معاویه پلید ، و تشویق عایشه به گمراه کردن مردم بصره و سایر شهرها برخاست ، و چندین هزار نفر را علیه امیرالمؤمنین که می رفت فرهنگ اصیل اسلام را پس از مدتها ضربه دیدن به مسیر اصلی برگرداند ، تحریک کرد ، و مدّتی آن امام بزرگوار را در میدان جمل به دفع دشمن گرفتار و پس از آن جنگ دچار صفّین و سپس نهروان و آخر در میدان محراب به شرف شهادت نایل آمد و به آرزوی خود ، که اصلاح امت اسلامی بود نرسید .

زبیر در میدان جمل خون هزاران بیگناه را به هدر داد ، و مزاحمت سختی برای دولت حق به وجود آورد ;

و بـدون اینکه از این آشوب کمترین بهره مـادی و دنیـائی ببرد ; در کنار صـحرا به دست یک مرد بیابانی به قتل رسـید ، و آن چنان به سوء عاقبت گرفتار آمد که در کتب اسلامی از او به عنوان فردی از پیشوایان ضلالت و کفر نامبرده شده .

آری بیداران راه خدا ، و عاشـقان حضرت حق ، تا زنده اند ، با توجه به زندگی چنین انسان هایی که در قرآن و تاریخ از آنان یاد شده ، از عاقبت خود در ترس و وحشـتند ، و از برکت چنین خوفی است که همیشه مراقب خود خسـتند و برای دفع خطر از حیات روحانی خود ، در کوشش و فعالیّت اند .

بنابراین خوف از سوء عاقبت ، واقعیّتی است که انسان مؤمن به آن نیازمند است ، و اگر با انسان نباشد ، به دفع خطر اقدام نمی کند .

۳ خوف از مقام خدا

اشاره

از دورترین ایام حیات ، برای پیشـگیری از وقوع جرم ، جریمه وضع شـده ، و همیشه با اعلام جریمه جرم به مردم ، در دل آنان نسبت به ارتکاب جرم ایجاد وحشت شده ، و از این راه برای تقلیل جرم موفّق شده اند .

آئین الهی که حاوی تمام مقررات لازم برای انسان است ، و قوانین آن برای جلب مصلحت و دفع مفسده به نفع بشر وضع شده ، معمولاًـ برای جرم هـا و گناهـان دو جریمه قائـل است ، جریمه دنیایی که مولود خود گناه است ، و جریمه آخرتی که آن نیز زائیده از گناه است .

کتب آسمانی و انبیا و ائمه ، تمام مواضع جرم وجریمه را بیان

کرده ، و در این زمینه چیزی فروگذار نکرده اند .

مؤمنین به خدا و روز جزا تربیت شدگان مکتب انبیا و امامان ، بر اثر خوف از مقام خدا ، که همان قرار دادن جریمه برای حرام است دامن به گناه آلوده نمی کنند ، زیرا به این حقیقت واقفند که گناه علت دور ماندن از رحمت و عنایت حق است .

دل عاشقان دوست هرگز از چنین خوفی خالی نمی ماند ، و به خاطر همین خوف است که زندگی را از ابتدای شروع به پاکی ابتدا کرده و به پاکی به پایان می برند .

قرآن و روایات و اخباری برای چنین خوفی ارزش فوق العاده قائلند ، و صاحبان این خوف را بندگانی حقیقی دانسته ، و آنان را از پاک ترین عباد شایسته حق به حساب آورده اند .

آری علت رشد و کمال ، و سبب طهارت و پاکی جان و دل چنین خوفی است ، و بدون آن رسیدن به مقام قرب امری است محال .

در این قسمت لازم است به بخشی از آیات مربوط به خوف و حالات خائفین اشاره شود، تا ارزش این خوف و موقفی که در پاک نگاه داشتن حیات از آلودگیها دارد ، روشن گردد و معلوم شود که خوف از عذاب و از مقام خدا بهترین علّت برای ایجاد امنیّت در حیات دنیا و آخرت است .

آیات وارده در خوف از عذاب

به پیامبر بزرگ می فرماید به امّت چنین بگو :

(قُلْ إِنِّی أَخَافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذَابَ یَوْم عَظِیم) .

من از اینکه خداوند را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می ترسم ، روی این حساب هرگز تسلیم

خواسته های شما و خواسته های بدون منطق هوای نفس نمی گردم .

به مردم مؤمن می گوید :

(إِنَّمَا ذلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلاَ تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنْتُم مُؤْمِنِينَ) .

این شیطان است که دوستان خود را در برابر امور واهی می ترساند ، و اینان هم چون اربابشان شیطان ، با سخنهای دور از حقیقت می خواهند شما را بترسانند ، و در نتیجه شما را از محور ایمان و عمل صالح خارج کنند ، و دامن پاک شما را به معصیت آلوده سازند . امّا شما ای مردم با ایمان از اینان وحشت نکنید و تنها از من بترسید ، که ترس از خدا بهترین علّت برای پاک ماندن از هر گناهی است .

قرآن مجید درباره اهل بیت پیامبر چنین می فرماید :

(يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً * وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى

حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لاَ نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلاَ شُكُوراً * إِنَّا نَخَافُ مِن رَبِّنَا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً * فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُوراً) .

آنان به نذری که برای خدا بسته بودند وفا کردند ، و می ترسند از روزی که شرّش پر زنان هر خطاکاری را می گیرد ، آنان در راه عشق به خدا غذای مورد نیاز خود را به از کار افتاده ، و یتیم و اسیر خوراندند و به آنان گفتند ما برای خدا به شما محبّت کردیم و توقّع هیچ گونه مزدی از شما نداریم ، ما خدا را از روز دژم خوی و آشفته روی که روز سختی است می ترسیم ، و این خداست

که به مزد ترس آنان از آن روز ، در کنار محبّت و لطفش پناه داده و بـدیشان در روز قیامت خرّمی و شادمانی ارزانی می دارد .

ترس از روز جزا و خـوف از مقـام خـدا بهـترین زمینه سـاز برای قبول احکـام و فرمانهـای الهی است . به همین خـاطر خـداوند بزرگ در قرآن مجید به پیامبر بزرگش می فرماید :

(فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ) .

با آیات قرآن مجید به کسانی که از بیم دادن من نسبت به عذاب فردا می ترسند تذکر بده

آری آنان که از روز حشر و دقت و حساب آن می ترسند ، و می دانند که در آن روز دوست و شفیعی جز خدا نیست ، هماره در راه رشد وتکاملند ، و حرکتشان حرکت به سوی مقام قرب است ، و همینانند که در کمال شوق وعشق به قبول قرآن حاضر شـده ، و تمام شئون حیات خویش را به آیات قرآن آراسـته انـد ، درباره چنین مردمی که از چنان خوف ممـدوحی بهرهورند قرآن می فرماید :

(وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُوا إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) .

به وسـیله وحی و اصول عالی آن کسانی را که از جمع شدن در پیشـگاه حق به فردای قیامت می ترسند انذار نمای ، و آن روز برای آنان دوست و شفیعی جز خدا نیست ، امید است با این انذار به تقوا و خویشتن داری آراسته گردند .

قرآن مجید درباره ی عمل کنندگان به دستورات حق ، و آنان که از مقام پروردگار می ترسند ، و از سوء حساب

در قیامت وحشت دارند چنین می فرماید :

(الَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلاَ یَنقُضُونَ الْمِیثَاقَ * وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ وَیَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَیَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ * وَالَّذِینَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلاَةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَعَلاَنِیَةً وَیَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدَّارِ) .

آنان که به عهد خدا وفا می کنند ، و پیوند با حق را نمی شکنند ، و آنچه را خدا نسبت به آن دستور پیوند داده به آن متّصل می شوند ، و نسبت به حق دلی همراه ترس دارند ، و از سوء حساب در روز قیامت به وحشت اند ، و در راه خدا در برابر پیشامدها استقامت می کنند ، و در آشکار و نهان از آنچه خدا به آن داده به مستحق می پردازند ، و بدی را با عمل شایسته و اخلاق پسندیده دفع می کنند ، در آن جهان دارای عاقبت نیکی هستند .

آری آنان که از خدا می ترسند ، و از سوء حساب وحشت دارند ، سعی می کنند آلوده به گناه نشوند ، و به خاطر جریمه های سنگینی که برای جرم ها مقرر شده می کوشند از آلودگیها برکنار بمانند .

درباره ی بندگان پاک و شایسته اش می فرماید :

(رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَهٌ وَلاَ بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلاَهِ وَإِیتَاءِ الزَّکَاهِ یَخَافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَالأَبْصَارُ) .

مردانی هستند که تجارت و کسب آنان را از یاد خدا جدا نکند و در سرگرمی نسبت به مال و فرزند فرو نبرد ، و به پا دارندگان نماز و ادا کنندگان زکاتند ،

و از روزی که دلها و چشم ها در آن روز بگردند در ترس و وحشت اند .

قرآن مجید با در اختیار گذاردن اوضاع قیامت نسبت به عاصیان ، زمینه ایجاد خوف را در دل عاشقان فراهم کرده ، و از این راه آنان را به میدان هدایت و پاکی سوق می دهد آنجا که می فرماید :

(فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُم مِن دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوْا أَنفُسَهُمْ

وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَلَا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ * لَهُم مِن فَوْقِهِمْ ضُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ) .

هان ای گمراهان ، آنچه را غیر خدا می خواهید پرستش کنید ، به اینان بگو زیانکار کسی است که به خود و اهلش زیان برساند ، و نتیجه این زیان در قیامت آشکار خواهد شد واین است زیان روشن ومعلوم، برای اینان در قیامت پوشش هایی از آتش از بالای سر واز زیرشان وجود دارد، وبا این برنامه هاست که خدا بندگانش می ترساند ، ای بندگان من خویشتن داری پیشه کنید .

و نیز در قرآن می فرماید :

(وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِيَ الْمَأْوَى) .

آن کس که از مقام خدا بترسد ، و به خاطر این ترس نفس را از خواسته های غلط بازدارد ، جایگاه او بهشت است .

روایات خوف

عَنْ حَمْزَهَ بن حَمْرانَ ، قالَ : سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللهِ (علیه السلام) يَقُول : إِنَّ مِمّا حُفِظَ مِنْ خُطَبِ رَسُولِ الله . قالَ : أَيُّهَا النّاسُ إِنَّ لَكُمْ مَعالِمَ فَانْتَهُوا إِلى مَعالِمِكُمْ وَإِنَّ لَكُمْ نَهايَهً فَانْتَهُوا إِلى نَهايَتِكُمْ ،

أَلا ـ إنَّ الْمُؤْمِنَ يَعْمَـلِ بَيْنَ مَخافَتَيْنَ : بَيْنَ أَجَل قَـدْ مَضـی لا يَـدْری مَا اللهُ صانِعٌ فيهِ ، وَبَيْنَ أَجَل قَـدْ بَقِیَ لا يَـدْری مَا اللهُ قاض فِيه فَلْيَأخُذِ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ وَمِنْ دُنْيا لآخِرَتِهِ ، وَفی الشَـيْبَهِ قَبْلَ الْكِبرِ وَفی الْحَياتِ قَبْلَ الْمماتِ فَوَ الَّذی نَفْسُ مَحَمَّد بِيَدِهِ مَا بَعْدَ الدُّنْيا مِنْ مُسْتَعْتَب وَمَا بَعْدَها مِنْ دار إلاّ الْجَنَّهَ وَالنّارَ .

امام شـشم فرمود : از جمله سـخنرانيهايى كه از پيامبر بزرگ ضبط شده اين است كه فرمود : اى مردم براى شما نسبت به برنامه هاى الهى نشانه هايى قرار داده شده ، به آن نشانه ها برسـيد ، و براى شـما پايانى از خير مقرّر شده خود را به آن پايان برسانيد، مؤمن بين دو ترس است : ترس از عمر گذشـته كه نمى دانـد خـدا بـا آن چه مى كنـد ؟ و ترس از عمر باقيمانـده كه نمى داند براى آن چه مقرّر شـده ؟ مـؤمن از وجود خود براى خود ، از دنيـايش براى آخرتش ، از جوانى اش براى پيريش و از حيـاتش براى مرگش بهره مى گيرد . به خـدايى كه جـانم در دست اوست ، پس از دنيـا جاى عـذرى نيست ، و از پس دنيا جز بهشـت وجهنم براى مردم چيزى وجود ندارد .

عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ (عليه السـلام) فی قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ (وَلِمَنْ خَافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ) قالَ : مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللهَ يَراهُ وَيَسْمَعُ مَايَقُولُ وَيَعْلَمُ مَا يَعْمَلُهُ «يَفْعَلُهُ» مِنْ خير أَوْ شَرّ فَيَحْجُزُهُ ذلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الاَْعْمَالِ فَذلِكَ الَّذی خَافَ مَقامَ رَبِّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی .

امام ششم در ترجمه

آیه «ولمن خاف مقام ربّه جنّتان» فرمود : کسی که می داند خدا او را می بیند ، و آنچه می گوید می شنود ، و هرچه از خیر و شر انجام می دهد آگاه است ، و این نحو اطلاع از خدا او را از اجرای برنامه های خلاف حق بازمی دارد ، کسی است که از مقام خدا ترسیده و نفس را از خواسته های غلط بازداشته .

عَنِ الْهِیْثَم بْنِ واقِدِ قالَ : سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللهِ (علیه السلام) یَقُولُ : مَنْ خافَ اللهَ أَخافُ اللهُ مِنْهُ کُلِّ شَیء ، وَمَنْ لَمْ یَخَفِ اللهَ أَخافَهُ اللهُ مِنْ کُلِّ شَیْء .

امام ششم فرمود : هرکس از خدا بترسد ، خداوند هر چیزی را از او می ترساند ، و هرکس از خدا نترسد ، از همه چیز بترسد .

عَنْ أَبی حَمْزَهِ قالَ : قالَ أَبُو عَبْدِاللهِ مَنْ عَرَفَ اللهَ خافَ اللهَ وَمَنْ خافَ اللهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْی .

امام ششم فرمود : هرکس خدا را بشناسد ، خدا ترس می گردد ، و هرکس از خدا بترسد دل از دنیای نامطلوب بردارد .

قالَ أَبُو عَبْدِاللهِ یَا إِسْحاقَ خِفِ اللهَ کَأَنَّکَ تَراهُ وَإِنْ کُنْتَ لا تَراهُ فَإِنَّهُ یَراکَ ، فَإِنْ کُنْتَ تَرَی أَنَّهُ لا یَراکَ فَقَدْ کَفَرْتَ وَإِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ یَراکَ ثُمَّ بَرزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِیَهِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النّاظِرینَ عَلَیْکَ .

امام صادق به اسحاق بن عمّار فرمود : آن چنان از خدا بترس که گویا او را می بینی ، اگر تو او را نمی بینی او تو را به طور مسلّم می بیند ، و اگر تصوّر کنی تو را نمی بیند کافر

شدی ، در حالی که یقین داری تو را می بیند اگر گناه کنی او را از سبک ترین بینندگان به حساب آورده ای !!

عَنْ جَعْفَرِ بنِ مُحَمَّد عَنْ آبائِهِ فی وَصِیَّهِ النَّبیِّ (صلی الله علیه وآله وسلم) لِعَلِیٍّ (علیه السلام) : یا عَلِیُّ ثَلاثٌ مُنْجِیَاتٌ ; خَوْفُ اللهِ فی السِّرِّ وَالْعَلانِیَهِ ، وَالْقَصْدُ فی الْغِنی وَالْفَقْرِ ، وَکَلِمَهُ الْعَدْلِ فی الرِّضا وَالْغَضَبِ .

امام ششم می گوید : پیامبر این چنین به علی وصیّت داشت : سه چیز باعث نجات است : ترس از خدا در آشکار و نهان ، میانه روی در زمان داشتن و نداشتن ، به عدل سخن گفتن به وقت خوشنودی و خشم .

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : قُلْتُ لَهُ : قَوْمٌ یَعْمَلُونَ بِالْمَعاصی وَیَقُولُونَ نَرْجُوا فَلا یَزالُونَ کَذلِکَ حَتّی یَأْتِیَهُمُ الْمَوْتُ فَقالَ : هؤلاءِ قَوْمٌ یَتَرجَّحُونَ فی الأَمانِیّ کَذِبُوا لیْسُوا بِراجینَ ، إِنَّ مَنْ رَجا شَیْئاً طَلَبَهُ وَمَنْ خافَ مِنْ شَیء هَرَبَ مِنْهُ .

مردی به امام ششم گفت گروهی آلوده به گناهند و می گویند امیدوار به رحمت حقّیم ، و این آلودگی تا هنگام مرگ آنان ادامه دارد ، فرمود اینان به آرزوی بیجا دل خوش کرده اند ، اینکه می گویند ما امیدواریم دروغ است ، کسی که امید به رحمت دارد از طریق عمل صالح رحمت می جوید ، و هرکه ترس از عذاب دارد از گناه باز می ایستد .

عن أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : الْمُؤْمِنُ بَیْنَ مَخافَتَیْنِ : ذَنْبٌ قَدْ مَضی لا یَدْری ما صَنَعَ اللهُ فِیهِ وَعُمْرٌ قَدْ بَقِیَ لا یَدْری ما یَکْتَسِبُ فِیهِ مِنَ الْمَهالِکَ فَهُوَ لا یَصْبَحُ إِلاّ خائِفاً

وَلا يُصْلِحُهُ إِلاَّ الْخَوْفَ .

امام شـشم فرمود : مؤمن بین دو ترس زنـدگی می کند : اوّل ترس از گناهی که در عمر گذشـته انجام داده و نمی داند خدا به خاطر آن با او چه خواهـد کرد ، دوّم ترس از آینـده به اینکه نمی داند چه برنامه ای از مهالک خواهد داشت ؟ او زندگی نمی کند ، مگر با ترس ، و چیزی هم جز خوف از حق عامل اصلاح او نیست .

قالَ الصّادِقُ (علیه السـلام) : مَنْ خَلا بِذَنْب فَراقَبَ اللّهَ تَعالی فیه وَاسْـتَحْیی مِنَ الْحَفَظَهِ غَفَر اللّهُ عَزَّ وَجَل لَهُ جَمیعُ ذُنُوبِهِ وَإِنْ کانَتْ مَثْلَ ذُنُوبِ الثَّقَلَیْنِ .

امـام صـادق فرمود : کسـی که در خلوت بـا گنـاهی روبرو گردد ، خـدا را نـاظر بر خود بینـد ، و از حافظـان عمل شـرم کنـد ، خداوند تمام گناهان او را ببخشد ، گرچه مانند گناه ثقلین باشد .

عَن أَمیرالمُؤْمِنینَ قالَ : إِنَّ الْمُؤْمِنَ لا یَصْـبَحُ إِلاّ خائِفاً وَإِنْ کانَ مُحْسِناً ، وَلا یَمْسی إِلاّ خائِفاً وَإِنْ کانَ مُحْسِناً لاَِنَّهُ بَیْنَ أَمْرَیْنِ : بَیْنَ وَقْت قَدْ مَضـی لا یَدْری مَااللّهُ صانِعٌ بِهِ ، وَبَیْنَ أَجَل قَدْ اِقْتَرَبَ لا یَدْری ما یُصـیبُهُ مِنَ الْهَلَکاتِ أَلا وَقُولُوا خَیْراً تَعْرِفُوا بِهِ وَاعْمَلُوا بِهِ تَکُونُوا مِنْ أَهْلِهِ ، صِـلُوا أَرْحـامَکُمْ وَإِن قَطَعُوکُمْ وَعُودُوا بِالْفَضْلِ عَلی مَنْ حَرَمَکَ وَأَدُّوا الأَمانَهَ إِلی مَنِ ائْتَمَنَکُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْـدِ مَنْ عاهَدْتُمْ وَإِذا حَکَمْتُمْ فَاعْدِلُو .

امیرالمؤمنین فرمود : مؤمن شـبش را روز نمی کند مگر در حال ترس ، گرچه همه ساعات شـبش را به نیکی گذرانده باشد ، و روزش را سپری نمی نماید مگر در حال وحشت ، گرچه به

خوبی روزش گذشته باشد ، مؤمن بین دو امر است : زمانی که بر او گذشته و نمی داند خداوند با او چه معامله می کند ، و زمانی که بر او نیامده و نمی داند دچار چه بلا و مهلکه ای خواهد شد ؟!

ای مردم زبان خود را فقط به خیر باز کنید ، به نحوی که شما را جز به گفتار نیک نشناسند ، و خوبی کنید تا خداوند شما را در شمار نیکان آورد ، صله رحم نمائید گرچه رحم با شما قطع رابطه کرده ، و به آن کس که روز نیاز شما از شما دریغ کرد آنچه لازم دارد بپردازید ، امانت آنان که شما را امین دانسته اند برگردانید ، و به عهد خود وفادار باشید ، و به هنگام حکم کردن عدالت را مراعات نمائید .

فی مَناهِی النَّبیِّ (صلی الله علیه وآله) مَنْ عَرَضَتْ لَهُ فَاحِشَةٌ أَوْ شَهْوَةٌ فَاجْتَنَبَها مِنْ مَخافَةِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ حَرَّمَ اللهُ عَلَیْهِ النّارَ وَآمَنَهُ مِنْ فَزَعِ الأَکْبَرِ ، وَأَنْجَزَ لَهُ وَعْدَهُ فی کِتابِهِ فی قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ .

پیامبر بزرگ فرمود : کسی که در معرض فعل قبیح یا شهوت نابه جایی قرار گیرد ، و به خاطر ترس از خدا خودداری کند ، پروردگار آتش جهنم را بر او حرام کرده ، و از هول بزرگ او را امان داده ، و به وعده ای که در قرآن درباره ی کناره گیران از گناه داده عمل می کند . و آن عطای دو بهشت به اهل ترس از خداست .

در حدیث قدسی آمده :

یا موسی خِفْنی فی سَرائِرَکَ أَحْفَظُکَ

فی عَوْراتِکَ .

ای موسی در خلوت هایت از من بترس تا در شرمگاهایت ازتو محافظت کنم.

علی (علیه السلام) درباره ی ترس از معاد و روز حساب ، که یکی از بهترین عوامل بازدارنده از گناه است ، و از جمله اوصاف پاک باختگان شناخته شده ، در پایان نامه ای که به عثمان بن حنیف نوشته چنین می گوید :

فی مَعْشَر أَسْهَرَ عُیُونَهُمْ خَوْفَ مَعادِهِم .

باید در گروهی قرار گرفت که ترس از معاد چشمهایشان را بیدار نگاه داشته .

و نیز در وصف عاشقان می گوید :

وَأَراقَ دُمُوعُهُمْ خَوْفَ الْمَحْشَرِ .

از ترس اوضاع قیامت اشکشان جاری است .

در عهدنامه ای به محمّد بن ابی بکر مردم را نصیحت می کند ، و در ضمن گفتار با ارزش خود می فرماید :

وَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ یَشْتَدَّ خَوْفَکُمْ .

همواره در کوشش باشید که ترس شما از خدا شدید شود .

و در قسمت دیگری از آن نامه می فرماید :

وَإِنَّ أَحْسَنَ النّاسِ ظَنّاً بِاللهِ أَشَدُّهُمْ خَوْفاً لِلهِ .

بهترین مردم از نظر گمان به عنایت خدا خوفناکترین آنها از اوست .

خوف از خدا در دعاهای اسلامی

حضرت علی (علیه السلام) در دعای کمیل از خداوند بزرگ می خواهد که ترسش از پروردگار ترس اهل یقین باشد ، ترسی که از ابتدای ظهورش در انسان ، تا دقایق مرگ ، نمی گذارد آدمی به گناه دچار گردد ، در آن دعا عرضه می دارد : وَأَخافَکَ مَخافَهَ الْمُوقِنین .

حضرت سجّاد (علیه السلام) در ارزش اشکی که به خاطر ترس از حق ، از دیدگان جاری می شود در زیارت امین الله می فرماید : وَعَبْرَهَ مَنْ بَکی مِنْ خَوْفِکَ مَرْحُومَهٌ ، اشک دیده آن کس که

از ترس تو جاری می شود باعث آمرزش صاحب اوست .

امام سجاد (علیه السلام) با پروردگار عالم راز و نیازی دارند ، تحت عنوان راز و نیاز خائفین ، که ترجمه آن بدین قرار است :

پروردگارا آیا پس از ایمانم به وجود مقدّست ، به عذاب فردا دچارم می کنی ، یا بعد از این همه عشقم به حضرتت مرا از خود دور می نمایی ؟

با امیدی که به رحمتت دارم ، و اینکه تو اهل گذشت هستی ، آیا از عنایتت محرومم می داری ؟

ای کسی که به تو پناه آورده ام مرا وامی گذاری ، و از پناه دادنم خودداری می کنی ؟ نه تو آن مولائی نیستی که پناهنده را از پیشگاهت برانی .

ای کاش برایم معلوم بود که مادرم مرا برای بدبخت شدن زاییده ، یا برای کشیدن بار مشقّت ، و تحمّل زحمت بیهوده تربیت کردن ، اگر این است ، که من با سوء اختیار خودم انتخاب می کنم ، ای کاش مرا نمی زایید ، و در دامنش تربیتم نمی کرد .

آرزویم این است که بدانم ، آیا مرا اهل سعادت قرار داده ای ، و برای رسیدن به قرب جوارت انتخاب کرده ای تا چشمم روشن شود و روحم آرام گیرد ؟

آیا چهره هایی که در برابر بزرگیت به خاک مزلّت سائیده شده، درمحشر سیاه و بی آبرو می کنی ، یا زبانهایی که به مدح و ثنایت باز بود لال می گردانی ، یا دلهای پر از محبّت را مُهر کرده و از لطفت محروم می نمایی ، یا گوش هایی که از شنیدن برنامه هایت

به خاطر ارادتی که به تو داشت لـذت می برد از کار می اندازی ، یا دست هایی که به آرزو به پیشگاهت بلند می شد ، و امید عنایت از تو داشت می بندی ، یا قدمهایی که سعی در عبادت تو می کرد ، به عذاب دچار می کنی ؟

پروردگارا درهای رحمتت را به روی بندگان غرق در توحیدت مبند ، و مشتاقان لقای حضرتت را از خود محروم منمای .

خدایا روانی که به توحید تو عزیز کردم ، چگونه به خواری هجرانت ذلیل می کنی ، و درونی که به عشقت گره زدم ، چگونه به آتش جهنم می سوزانی ؟

خداونـدا از رنـج غضـبت پنـاهم ده ای حنّان ای منّان ، ای رحیم و رحمـان ، ای جبّار و قهّار ، ای غفّار و ستّار ، با رحمت و عنایتت مرا از عذاب دوزخ برهان و از رسوایی ننگ نجاتم بده .

خداوندا خوبان از بدان نزد تو امتیاز دارند ، احوال دگرگون شد ، برنامه های تکان دهنده ایجاد فزع و وحشت کرد ، نیکان به تو نزدیک شدند ، و بدان از تو دور گشتند ، هرکسی به جزای عملش می رسد ، و در نزد تو به کسی ظلم نمی شود.

سرگذشت خائفین

امام باقر (علیه السلام) می فرماید : زنی بدکاره به قصد آلوده کردن عده ای از جوانان بنی اسرائیل مشغول فعالیت شد ، زیبایی زن آن چنان خیره کننده بود که گروهی از جوانان گفتند : اگر فلان عابد او را ببیند تسلیم او خواهد شد !!

زن سخن آنان را شنید ، گفت : به خدا قسم به خدا

قسم به خانه نمی روم مگر اینکه آن عابد را گرفتار بند شهوت کنم .

به هنگام شب بر در خانه عابد رفت ، در زد و گفت : مرا راه بده ، عابد از پذیرفتن آن زن تنها در آن وقت شب امتناع کرد ، زن فریاد برآورد ، گروهی از مردان هرزه به دنبال منند ، اگر مرا نپذیری کارم به رسوایی می کشد .

عابد چون سخن او را شنید ، به خاطر ترحّم به او در را باز کرد ، چون وارد خانه شد ، لباس از بدن برون کرد، جمال زن و بدن خیره کننده و عشوه و نازش عابد را مسحور کرد ، دست به بدن زن زد، ولی ناگهان دست خود را کشید ، و در برابر آتشی که زیر دیگ روشن بود قرار داد ، زن به او گفت چه می کنی ، جواب داد دستی که برخلاف خدا به اجرای عملی برخیزد سزاوار آتش است !! زن از خانه بیرون دوید ، و با گروهی از مردم بنی اسرائیل روبرو شد و فریاد زد عابد را دریابید مردم به سراغ آن بنده خائف حق رفتند ، دیدن از ترس عذاب الهی دست خود را به آتش سوزانده !!

یحیی وخوف از خدا

صدوق از پدر بزرگوارش نقل می کند ، یحیی بن زکریّا آن پیامبر بزرگ آن قدر نماز خواند و گریه کرد ، تا گوشت صورتش آسیب دید ، پارچه ای از کرک به جای آسیب صورت گذاردند ، تا اشک دیدگانش بر آن بریزد ، او به خاطر خوف از مقام الهی کم خواب شده بود ، پدر بزرگوارش بدو

گفت : پسرم از خدا خواسته ام چنان به تو عنایت و لطف کند ، که خوشحال شده و چشمت به محبّت حق روشن شود، عرض کرد : پدر ، جبرئیل به من گفت جلوتر از آتش جهنم صحرای سوزانی است که از آن عبور نمی کند مگر آن کس که از خوف حق زیاد گریه کند ، فرمود : پسرم گریه کن ، زیرا گریه از خوف خدا ، حق توست .

در کنار آتش سوزان

امام ششم می فرماید : عابدی در بنی اسرائیل زنی را مهمان کرد ، و در آن شب نسبت به آن زن به قصد سوء نشست ، اما بلافاصله دست به آتش نزدیک کرد ، و از قصد خویش برگشت ، دوباره نیّت سوء بر او غلبه کرد ، باز دست به آتش برد ، تا صبح همین برنامه را داشت ، به وقت صبح به زن گفت : از خانه من بیرون شو که بد مهمانی بودی !

مراعات حقّ خوف

یکی از یاران پیامبر می گوید : در یکی از روزها که گرمای هوا در اوج شدّت بود من و تعدادی از دوستان با پیامبر عزیز اسلام در سایه درختی قرار داشتیم ، ناگهان جوانی رسید ، و لباسهای خود را از بدن بیرون آورده ، با پشت و روی بدن و صورت خود بر ریگهای داغ بیابان غلتید ، و در حال غلتیدن می گفت : ای نفس بچش ، زیرا عذابی که نزد خداست ، خیلی بزرگتر از اعمال توست !

پیامبر عزیز این منظره را تماشا می کرد ، چون کار جوان تمام شد و لباس پوشید و قصد حرکت کرد ، نبیّ اکرم او را به حضور طلبید و فرمود : ای بنده خدا کاری از تو دیدم که از کسی سراغ نداشتم ، چه علّتی سبب این برنامه بود ؟

عرض کرد ک خوف از خدا ، فرمود : حق خوف را به جای آوردی ، خداوند به سبب تو به اهل آسمانها مباهات می کند ، سپس رو به یاران کرد و فرمود : هرکس در این محل حاضر است به نزد

این مرد برود تا برایش دعا کند ، همه نزدیک او آمدند ، و او هم بدین گونه دعا کرد : خداوندا تمام برنامه های ما را در گردونه هدایت قرار ده ، و پرهیز از گناه را توشه ما کن ، و بهشت را نصیب ما فرموده ، جایگاه ما قرار بده .

جوان خائف و مرد عابد

امام چهارم می فرماید : مردی با خانواده خود سوار کشتی شد ، و در دریا به حرکت آمد ، کشتی شکست ، و از سرنشینان آن جز همسر آن مرد کسی نجات نیافت . زن بر تخت پاره ای قرار گرفت ، و موج دریا وی را به یکی از جزیره های میان آب برد . در آن جزیره مرد راهزنی زندگی می کرد که هر حرامی را مرتکب شده بود ، و به هر فعل قبیحی دامن آلوده داشت ، ناگهان آن زن را بالای سر خود دیده به او گفت : آدمی زادی یا پری ; زن گفت : آدمم ، دیگر سخنی نگفت ، برخاست و با زن درافتاد و قصد کرد با او درآمیزد ، زن به خود لرزید ، راهزن سبب پرسید ، با دست اشاره کرد از خدا می ترسم ، راهزن گفت : تاکنون چنین عملی مرتکب شده ای ، زن پاسخ داد به عزّتش سوگند نه ، مرد راهزن گفت : با اینکه تو مرتکب چنین خلافی نشده ای از خدا می ترسی در حالی که من این کار را به زور به تو تحمیل می کنم ، به خدا قسم من برای ترس از حقّ سزاوارتر از توام !

راهزن پس از

این جرقّه بیدار کننده برخاست و در حالی که همّتی به جز توبه نداشت به نزد خاندان خود روان شد ، در راه به راهبی برخورد و به عنوان رفیق راه با او همراه گشت ، آفتاب هر دوی آنان را آزار داد ، راهب به راهزن جوان گفت : دعا کن تا خدا به وسیله ابری بر ما سایه افکند ، ور نه آفتاب هر دوی ما را از پای خواهد انداخت !

جوان گفت : من در پیشگاه خدا برای خود حسنه ای نمی بینم ، تا جرئت کرده از حضرتش طلب عنایت کنیم ، راهب گفت پس من دعا می کنم تو آمین بگو جوان پذیرفت ، راهب دعا کرد ، جوان آمین گفت ، ابری بر آنان سایه انداخت ، در سایه آن بسیاری از راه را رفتند ، تا به جایی رسیدند که باید از هم جدا می شدند ، بناگاه ابر بالای سر جوان به حرکت آمد ، راهب گفت : تو از من بهتری ، زیرا دعا بخاطر تو به اجابت رسید ، داستانت را به من بگو ، جوان برخورد خود را با آن زن گفت ، راهب به او گفت : به خاطر ترسی که از خدا به دل راه دادی تمام گناهانت بخشیده شد ، باید بنگری که در آینده نسبت به خداوند چگونه خواهی بود .

۴ خوف از عذاب گناهان انجام گرفته واینکه این خوف بهترین علّت برای توبه است

توضیح

در مسئله گناه و نافرمانیها ، باید توجّه داشت از چه وجودی نافرمانی شده ، و نسبت به چه کسی آدمی تخلّف کرده و با چه مولائی به ستیز و جنگ برخاسته؟!

همیشه گناه و معصیت در برابر خداوندی است

که به انسان حیات عطا کرده ، و از هنگام شروع خلقتش ، او را غرق در انواع نعمت های مادی و معنوی نموده است . گناه در برابر آقایی که به انسان سلامتی عنایت کرده ، و او را از هر خطری حفظ نموده ، و در تمام گرفتاریها ، به خصوص آنجا که کلیدهای مادّی از حلّ مشکل عاجز بوده ، به داد انسان رسیده .

گناه در برابر پروردگاری که کمال عشق و محبّت را به انسان دارد ، و برای آنکه آدمی دچار دام شیطان نگردد ، صد وبیست وچهار هزار پیامبر و صدو چهارده کتاب آسمانی و دوازده امام و این همه حکیمان و مصلحان ، وعارفان و خیر اندیشان برای انسان قرار داده !!

گناه در مقابل عزیزی که فقط خیر انسان را می خواهد ، و هیچ شرّی را گرچه از ذرّه کمتر باشد به انسان نمی پسندد .

گناه در برابر مولای مهربانی که به محض عذرخواهی و ترک گناه ، از انسان درمی گذرد ، و از عقاب آدمی چشم می پوشد .

گناه در برابر وجود مقدّسی که همه جا با انسان ، و حتّی از رگ گردن نزدیک تر است .

گناه در برابر وجود پاکی که جز او کسی ناز انسان را نمی کشد ، و به غیر او کسی در شدائد و مصائب به فریاد آدمی نمی رسد ، و غیر او هیچ کس خواسته های انسان را اجابت نمی نماید .

گناه در برابر خداوندی که به قول حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) در دعای عرفه :

ای کسی که شکرم در برابر نعمت هایت اندک بود ولی مرا

از لطف محروم نکردی ، و گناهم در برابرت بزرگ بود اما رسوایم ننمودی ، مرا بر معصیت دیدی ولی خلافم را افشاء نکرده و در بین مردم به گناه شهرتم ندادی .

ای خداوندی که در کودکی از هر خطری نگاهم داشتی ، و در بزرگی روزیم دادی ، ای مولایی که به هنگام مرض تو را خواندم و تو شفایم دادی ، و به وقت عریان بودنم مرا پوشاندی ، و در گرسنگیم سیرم کردی ، و در تشنگی ام سیرابم نمودی ، و در ذلّتم عزیزم کردی ، و جهلم را مبدّل به علم و شناخت و آگاهی کرده ، و تنهایم را با زیاد کردن افرادم جبران نمودی .

من غایب را تو برگرداندی ، و نداری و کمبودم را به دارایی مبدّل نمودی ، به وقت نیاز نصرتم دادی ، و آنچه به من عطا کردی از من پس نگرفتی ، و این همه عنایت را تو نسبت به من شروع کردی .

حمد و شکر سزاوار توست ای خدایی که لغزشم را جبران کردی ، و غصّه ام را برطرف ساختی و دعایم را به اجابت رساندی ، و عیبم را پوشاندی ، و گناهم را بخشیدی ، و مرا به خواسته هایم رساندہ ، و بر دشمنم پیروز کردی ، مگر من می توانم نعمتها و منتها و بزرگواریهایت را بر خود بشمارم !!

ای آقای من ، تویی آن کس که بر من منّت داری ، و بر من نعمت مرحمت کردی ، و به من نیکی نموده و لطف و الطافت را از من دریغ نداشتی ، من غرق فضل

و کمال توام ، ای روزی دهنده ام ، ای عطا کننده توفیقم ، تو به من عطا کردی ، تو مرا بی نیاز نمودی ، تو مرا به دست آوردی ، تو پناهم دادی ، تو مرا از هر شرّی نگاه داشتی .

به تو هدایت یافتم ، به تو حفظ شدم ، به تو آبرویم به جا ماند ، تو مرا بخشیدی ، تو مرا جبران کردی ، تو به من تمکّن دادی ، تو مرا عزیز کرده و یاری نمودی ، تو پشتیبان من شدی ، و مرا تأیید فرمودی .

تو مرا یاری کردی ، و شفا و عافیت دادی ، و گرامیم داشتی ، ای خدای تبارک و تعالی حمد دائم و شکر همیشگی سزاوار توست ، سپس ای مولای مهربان در برابر این همه محبّت و نعمت و واقعیّاتی که به من ارزانی داشتی ، منم که به گناه اقرار دارم ، از من بگذر ، من بد کردم ، خطا کردم ، سهل انگاری داشتم ، دچار نادانی گشتم ، به غفلت گرفتار آمدم ، اشتباه کردم ، به خود دلگرم شدم ، دچار برنامه های عمدی گشتم ، با تو عهد بستم ولی عهد شکستم ، با تو بیعت کردم ولی نقض پیمان داشتم ، هم اکنون اقرار و اعتراف دارم که در برابر چه خدای بزرگی و چه مولای مهربانی به گناه و معصیت برخاستم !!

پروردگارا تو به من امر کردی ، من سرپیچی نمودم ، از گناه نهیم کردی ، ولی آلوده شدم ، چه راهی دارم که خود را نسبت به این همه گناه معذور دارم

، و با چه قوّتی خود را از عذاب برهانم ، و با چه پرونده ای به محضرت آیم ؟

با گوش وچشم و زبان و دست وقدم که تمامش نعمت های تو بوده تو را معصیت کردم !!

آری چنـان است خـدا ، و چنین است عبـد ، او بـا آن همه نعمتهایش و با این همه گناهانش ! یک بار دیگر فکر کنیم ، که در برابر چه بزرگواری به گناه و معصیت برخاستیم ، و با چه جرئت و جسارتی حدود او را شکستیم ؟

آیا سزاوار نیست که با این همه آلودگی از عذاب و عقاب و انتقام و سـخط او بترسیم ; آن هم گناهانی که به قول معصوم در دعای بعد از زیارت حضرت رضا: اگر زمین از گناهم با خبر شود ، مرا فرو می برد ، اگر آسمانها آگاه گردند ، به سرم خراب می شوند ، اگر کوهها مطّلع شوند، به رویم می افتند ، اگر دریاها بفهمند غرقم می کنند ;

چه خوف است با دقّت در قرآن ، و روایات و اخبار از عـذاب گناهان و جریمه جرمها آگاه شویم ، شایـد این معرفت وآگاهی سبب ترس ما گردد ، و این ترس باعث شود ، نسبت به معاصـی گذشته توبه کرده ، و در آینده خود را از آلوده شدن به گناه حفظ کنیم .

کیفر گناهان در قرآن

(فَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شَدِیداً فِی الدُّنْیَا وَالاْخِرَهِ وَمَا لَهُم مِن نَاصِرِینَ) .

آنان که کفر ورزیدند در دنیا و آخرت به عذاب شدید دچارشان می کنیم ، و در این زمینه برای آنان یاوری نیست .

(یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ

وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّت وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكَمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) .

روزی که صورتها سپید و درخشان می شود . و چهره ها سیاه می گردد ، سیاه چهرگان کسانی هستند که بعد از ایمان به کفر روی کردند . به آنان گفته می شود بعد از ایمان کافر شدید ; پس به خاطر کفرتان این عذاب را بچشید .

(لاَتَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِن نَعْفُ عَن طَائِفَه مِنكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ) .

عـذرخواهی نکنیـد ، شـما بعد از ایمان کافر شدید ، اگر از گروهی از شـما بگذرم ، گروه دیگر را به خاطر مجرم بودن عذاب می کنم .

بنابر گفتار (ج۲ ص۲۳۸) گروه قابل بخشـش در آیه چهار نفر بودند که پس از شک و تردید در برنامه های حق توبه کردند ، و برای جبران خطـای خود ، از مـال خویش در راه خـدا انفاق می کردنـد و بایـد دانست که این گونه بخشـش خـدا مربوط به کسانی است که در دنیا از کفر توبه کرده وبه اسلام بازگشته اند و بدون شک شامل وضع کفّار در قیامت نیست .

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولئِكَ أَصْحَابُ النَّارِهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

آنان که کافر شدند و به تکذیب آیات حق برخاستند ، اهل آتشند ، و برای همیشه در آنجا می مانند .

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَهُ اللّهِ وَالْمَلاَئِكَهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لاَ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلاَ هُمْ يُنْظَرُونَ) .

آنان که کافر شدند و به حال کفر مردند ، لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر آنان است

، اینان در جهنم ابدی هستند ، و تخفیفی در عذابشان نیست ، و مهلتی هم ندارند .

کیفر بدی ها و خطاها

(بَلَی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ) .

آری ، آن کس که به کسب بدی همّت گماشت ، و خطایش او را احاطه کرد ، یار آتش است ، و در آنجا همیشگی است .

(وَالَّذِینَ کَسَبُوا السَّیِّئَاتِ جَزَاءُ سَیِّئَهِ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُم مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِم کَأَ نَّمَا أُغْشِیَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّیْلِ مَظْلِماً أُولئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ) .

آنان که به کسب بدیها برخاستند ، جزای آنان برابر با بدی آنهاست ، خواری و ذلّت ایشان را فراگیرد ، از سوی خدا حافظ و نگهبانی که آنان را از آتش حفظ کند وجود ندارد ، سیه رویی آنان به مثابه ای است که پاره ای از شب تاریک ، رویشان را پوشانده ، اینان اهل آتشند و در آنجا جاودان هستند .

(وَلَیْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئَاتِ حَتَّی إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّی تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَهُمْ کُفَّارٌ أُولئِکَ اعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِیماً) .

توبه کسی که تا وقت مرگ دست از زشتی ها نشوید ، و به وقت مرگ بگوید الآن توبه کردم و کسی که بر کفر بمیرد قبول نیست ، و ما برای این دو نفر عذاب دردناکی آماده کرده ایم .

(وَالَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَمَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ) .

آنان که به نیرنگ های زشت آلوده شوند ، برای آنان عذاب سختی است ، و مکر آنان تباه و بر باد است .

کیفر نفاق و منافق

(وَعَدَ اللّهُ الْمُنَافِقِینَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْکُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا هِیَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِیمٌ)

.

خداوند به مردان و زنان منافق و کفّار وعده آتش جهنم و خلود در آنجا را داده ، راستی آن عذاب برای آنان بس است ، خدا آنان را لعنت کرد ، و برای آنان عذاب پایداری است

(بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيم) .

مردم دو رو را به عذاب دردناکی بشارت بده .

(إِنَّ اللّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِی جَهَنَّمَ جَمِيعاً) .

خداوند مردم دو چهره و کافر را با یکدیگر در جهنم جمع می کند .

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِی الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً) .

بدون شک مردم دو رو در پست ترین جای جهنم جای دارند ، و هرگز برای آنان یاوری نخواهی یافت .

کیفر شرک و مشرک

(لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً) .

هرآینه خداوند مردان وزنان دو رو، و مردان و زنان مشرک را عذاب خواهد کرد، واز مردان وزنان مؤمن قبول توبه می کند، وخداوند غفور و رحیم است .

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِی نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّهِ) .

از اهل کتاب آنان که کافر شدند ، و هم چنین مردم مشرک در آتش جهنم اند ، و در آنجا همیشگی هستند ، و اینان از بدترین مردمند .

(وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَهُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيراً) .

مردان و زنان دو رو ، و مردان و زنان مشرک دچار عذاب می شوند ، اینان مردمی هستند که به خدا گمان بد دارند ، برای اینان

پیش آمد بدی است ، غضب و لعنت خدا بر آنان باد ، جهنّم برای این دو گروه آماده شده و چه جای بدی است .

کیفر گناهان در روایات

کیفر عبادت های خلاف دستور حق

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ قالَ : عَبَدَ اللهُ حِبْرٌ مِن أَحْبارِ بَنی إِسْرائِیلَ حَتّی صارَ مِثْلَ الْخَلالِ

فَأَوْحَی اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلی نَبِیٍّ زَمانِهِ قُلْ لَهُ : وَعِزَّتی وَجَلالی وَجَبَرُوتی لَوْ أَنَّکَ عَبَدْتَنی حَتّی تَذُوبَ کَما تَذُوبُ الْاِلْیَهَ فی الْقَدْرِ ما قَبِلْتُ مِنْکَ حَتّی تَأتِیَنی مِنَ الْبابِ الَّذی أَمَرْتُکَ .

از امام ششم روایت شده : عابدی از عابدان بنی اسرائیل آن چنان عبادت کرده که به سختی لاغر شد ، خداوند به پیامبر زمانش وحی کرد به او بگو : به عزّت و جلال و جبروتم سوگند ، اگر مرا آن چنان عبادت کنی که بمانند چربی درون دیگ آب شوی ، از تو نمی پذیرم مگر به آن صورتی که خودم معیّن کرده ام به بندگی من برخیزی ، و از آن دری که دستور داده ام وارد شوی .

آری عبادت واقعی ، عبادتی است که براساس فرمانهای الهی استوار باشد ، عبادت بی دستور ، و برنامه های منهای فرمان حق بدعت است ، و بدعت ضلالت است ، و اهل بدعت در آتشند .

کیفر غفلت و سُستی نسبت به فرامین حق

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ قالَ : إِیّاکُمْ وَالْغَفْلَهَ فَإِنَّهُ مَنْ غَفَلَ فَإِنَّما یَغْفَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِیّاکُمْ وَالتَّهاوُنَ لِاَمْرِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّهُ مَنْ تَهاوَنَ بِأَمْرِ اللهِ أَهانَهُ اللهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ .

امام ششم فرمود : از غفلت بپرهیزید ، زیرا غفلت به ضرر خود شماست ، و از سستی نسبت به او امر حق دوری کنید ، زیرا سست شمردن امر حق ، باعث می شود که خداوند در قیامت شما را سبک بشمارد .

کیفر سرپیچی از رهبری اهل بیت

عَنْ أَبی الْحَمْزَهِ قالَ لَنا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ : أَیُّ الْبِقاعِ أَفْضَلُ ؟ قُلْتُ : اللهُ وَرَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ ، قال : إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقاعِ مابَیْنَ الرُّکْنِ وَالْمَقامِ وَلأَنَّ رَجُلًا عَمَرَ ما عَمَرَ نُوحٌ فی قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَه إِلّا خَمْسینَ عاماً یَصُومُ نَهاراً وَیَقُومُ لَیْلًا فی ذلِکَ الْمَقامِ ثُمَّ لَقَی اللهَ عَزَّوَجَلَّ بِغَیْرِ وِلایَتَنا لَمْ یَنْتَفِعْ بِذلِکَ شَیْئ .

ابی حمزه می گوید : حضرت علی بن الحسین از ما بپرسید ، چه سرزمینی برترین زمین هاست ; گفتم خدا و رسول و فرزند رسول می داند ، فرمود : بهترین مکانها بین رکن و مقام است ، اگر مردی بمانند نوح ، نهصد و پنجاه سال در آن مکان روز را به روزه و شب را به عبادت سپری کند ، ولی عبادتش بر محور رهبریهای ما نباشد ، از عبادات خود بهره ای نخواهد برد .

عَنْ أَبى عَبْدِاللهِ قالَ : مِنّا الإمامُ الْمَفْرُوضُ وَمَنْ طاعَتُهُ ، مَنْ جَحَدهُ ماتَ يَهُودِيّاً أَوْ نَصْرانيّاً وَللهِ ما تُرِكَ الْاَرْضُ مُنْذُ قَبَضَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ إِلاّ وَفيها إِمامٌ يَهْتَدى بِهِ إِلَى اللهِ حُجّةً عَلَى الْعِبادَ ، مَنْ تَرَكَهُ هَلَكَ ، وَمَنْ لَزِمَهُ نَجا حَقّاً عَلَى

اللهِ .

امام شـشم فرمود : پیشوایی که اطاعتش واجب است ماییم ، منکر رهبری ما یهودی یا نصرانی خواهد مرد ، به خدا قسم پس از مرگ آدم زمین بـدون پیشوای بر حق نمانـد ، پیشوایی که مردم را به سوی خـدا هـدایت کنـد ، پیشوایی که در تمام برنامه ها حجّت خـدا بود ، آری کسـی که امام هـدایت را رها کنـد هلاك شـده ، و هرکس زندگیش بر محور رهبری حق باشد نجات یافته .

کیفر پیروی از پیشوای ستمکار

عَنْ أَبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : لأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّه فی الْإِسْلام أَطاعَتْ إِماماً جائِراً لَيْسَ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِنْ کـانَتِ الرَّعِيَّهُ أَعْمالَهَا بَرَّةً تَقِيَّةً ، فَلَاعْفُوَنَّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّه فی الْإِسْلام أَطاعَتْ إِماماً هادِياً مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِنْ كانَتِ الرَّعِيَّهُ فی أَعْمالِها ظالِمَةً مُسيئَةً .

امام باقر می گوید : پیامبر فرمود : هر رعیّتی که در اسلام از پیشوای ستمکار ، پیشوایی که از طرف خدا نیست پیروی کند ، او را بـدون شـك دچـار عـذاب می کنم ، گرچه آن رعیّت در اعمـالش نیکوکـار و پرهیزکـار باشـد ، و هر رعیّتی که از پیشوای هدایت کننده به سوی حق ، فرمان ببرد ، او را مشمول عفو قرار می دهم ، گرچه در اعمالش به خود ظلم کرده و مرتکب بدی شده باشد .

این نکته را نباید فراموش کرد که اطاعت از پیشوای برحق ، اراده ی بر گناه را در آدمی به تدریج ضعیف کرده ، و گرایش به مسائل حق را در انسان تقویت می کند ، در این صورت حسنات زیاد ، باعث آمرزش سیّئات شده

، و ریشه گناه را در وجود انسان خشک می کند .

کیفر کسی که به ناحق ادّعای رهبری کند

قالَ أَبُو عَبْدِاللهِ فی قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ : (وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُسْوَدَّهٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْمُتَكَبِّرِينَ) قالَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمامٌ وَلَيْسَ بِإِمام .

امام ششم در ترجمه آیه ای که می فرماید : روز جزا صورت آنان که بر خدا دروغ بستند سیاه می بینی آیا جهنّم جایگاه متکبّرین نیست ؟ فرمود : این آیه نشان دهنده عذاب کسی است که خود را پیشوا بداند ، امّا صلاحیّت پیشوایی را ندارد .

کیفر دشمنان اهل بیت پیامبر

قالَ أَبُو عَبْدِاللهِ مُدْمِنُ الْخَمْرِ كَعابِدِ الْوَثَنِ ، وَالنّاصِبُ لِالِ مُحَمَّد شَرٌّ مِنْهُ ، قُلْتُ جُعِلْتُ فِداكَ وَمَنْ أَشَرُّ مِنْ عابِدِ الْوَثَنِ ؟ فَقالَ إِنَّ شارِبَ الْخَمْرِ تُدْرِكُهُ الشَّفاعَهُ يَوْمَ القِيامَهِ وَإِنَّ النَّاصِبَ لَوْ شَفَّعَ فيهِ أَهْلُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ لَمْ يُشْفَعو .

امام ششم فرمود : معتاد به خمر همانند بت پرست است ، وناصبی که در دشمنی اهل بیت غرق است بدتر از اوست ، راوی می گوید : به حضرت عرض کردم فدایت شوم ، علّت بدتری او از معتاد به مشروب چیست ؟ فرمود : شفاعت شامل شرابخوار می شود ، ولی اگر اهل آسمانها و زمین به شفاعت ناصبی برخیزند ، در مورد او قبول نخواهد شد .

البته باید دانست که شفاعت در قیامت شامل کسی است که با توبه نسبت به گناه از دنیا رفته باشد ، و این واقعیّتی است که قرآن و روایات بر آن دلالت دارد .

کیفر تجاوز ، قطع رحم ، قسم دروغ

عَنْ أَبى جَعْفَر قالَ : فى كِتابِ عَلِيٍّ ثَلاثُ خِصال لا يَمُوتُ صاحِبُها أَبَداً حَتّى يَرى وَبالِهِنَّ ، الْبَغْيُ ، وَقَطيعَهُ الرَّحِمِ ، وَالْيَمينُ الكاذِبَهِ يُبادِرُ بِه .

امام باقر (علیه السلام) از کتاب علی (علیه السلام) نقل می کند : دارنده سه خصلت ، نتیجه خصائلش را قبل از مرگ می بیند ، تجاوز «زنا» قطع رحم ، قسم دروغ .

کیفر متکبّر

قالَ أَبُوجَعْفَر : أَلْعِزُّ رِداءُ اللهِ وَالْكِبْرِياءُ إِزارُه فَمَنْ تَناوَلَ شَيْئاً مِنْهُ أَكَبَّهُ اللهُ فى جَهَنَّمَ .

امام پنجم فرمود : عزّت و کبریائی از خداست ، متکبّر و عزیز بی جهت را در قیامت به جهنّم می اندازند .

کیفر شادی از گناه

عَنْ أَبى جَعْفَر بْنِ مُحَمَّد عَنْ أَبيهِ (علیهما السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) : مَنْ أَذْنَبَ ذَنْباً وَهُوَ ضاحِكٌ دَخَلَ

النّارَ وَهُوَ باكٍ .

امام ششم از پدرش ، از رسول اسلام نقل می کند : گناهکاری که نسبت به گناهش خندان باشد ، در حالی که گریان است وارد جهنّم می شود .

کیفر سبک گرفتن نماز

عَنْ أَبی بَصیر قالَ : دَخَلْتُ عَلی أُمِّ حمیدَه أُعَزّیها بِأَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) فَبَکَتْ وَبَکَیْتُ لِبُکائِها ثُمَّ قالَتْ : یا أَبا مُحَمَّد لَوْ رَأَیْتَ أبا عَبْدِاللهِ عِنْدَ الْمَوْتِ لَرَأَیْتَ عَجَب ، فَتَحَ عَیْنَیْهِ ثُمَّ قالَ : أَجْمِعُوا لِی کُلَّ مَنْ بَیْنی وَبَیْنَهُ قرابَةً قالَتْ : فَلَمْ تُرِکَ أَحَدٌ إِلاّ جَمَعْناهُ قالَتْ : فَنَظَرَ إِلَیْهِمْ ثُمَّ قالَ : إِنَّ شَفاعَتَنا لا تَنالُ مُسْتَخِفّاً بِالصَّلاهِ .

ابوبصیر می گوید : به خاطر تسلیت نسبت به شهادت حضرت صادق با ام حمیده ملاقات کردم ، گریه کرد و من نیز از گریه او گریستم ، به من گفت : اگر به وقت شهادت امام حاضر بودی برنامه عجیبی می دیدی ، حضرت به هنگام انتقال از این عالم دیده باز کرد و فرمود : بین من و هرکس خویشاوندی هست در کنار من حاضر کنید ، همه را حاضر کردیم ، دیده به تمام آنان دوخت و فرمود : کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما نمی رسد .

کیفر رعایت نکردن طمأنینه در نماز

عَنْ زُرارَه قالَ : سَمِعْتُ أَبا جَعْفَر یَقُولُ دَخَلَ رَجل مَسْجِداً فیهِ رَسُولُ الله فَخَفَّفَ سُجُودَهُ دُونَ ما یَنْبَغی وَدُونَ ما یَکُونُ مِنَ السُّجُودِ ، فَقالَ رَسُولُ اللهِ : نَقَرَ کَنَقْرِ الغُرابِ لَوْ ماتَ ، ماتَ عَلی غَیْرِ دینِ مُحَمَّد .

زراره می گوید از حضرت باقر شنیدم : مردی وارد مسجد شد ، و در نماز خود آن چنان که لازم بود سجود را رعایت نکرد ، پیامبر فرمود : مانند کلاغ نوک به زمین زد ، اگر با این وضع بمیرد به دین محمّد نمرده .

کیفر بخل ورزیدن از زکات

عن أَبی عَبْدِاللهِ : مَنْ مَنَعَ الزَّکاتَ فَلْیَمُتْ إِنْ شاءَ یَهُودِیّاً أَوْ نَصْرانیّ .

امام ششم فرمود : کسی که زکات نپردازد ، باید بمیرد ، یا به آئین یهودیّت یا نصرانیّت .

کیفر روزه خواری بدون عذر

عَنْ یُونِس بن حَمادِ الرّازی قالَ : سَمِعْتُ أَبا عَبْدِاللهِ یَقُولُ : مَنْ أَفْطَرَ یَوْماً مِنْ شَهْرِ

رَمَضانَ خَرَجَ روحُ الإیمانِ مِنْهِ .

یونس رازی می گوید : از حضرت صادق شنیدم فرمود : هرکس یک روز از ماه رمضان را بخورد ، روح ایمان از او خارج شده .

کیفر گناه زبان

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : یُعَذِّبُ اللهُ اللّسانَ عَذاباً لا یُعَذِّبُ بِهِ شَیْئاً مِنَ الْجَوارِحِ فَیَقُولُ : أَیْ رَبِّ عَذَّبْتَنی عَذاباً لَمْ تُعَذِّبَ بِهِ شَیئ ، فَیَقُولُ اللهُ : خَرَجْتَ مِنْکَ کَلِمَهٌ ، فَبَلَغْتَ مَشارِقَ الأَرْضِ وَمَغارِبِها فَیَسْفِکُ بِها الدّمُّ الحَرامِ ، وَانْتُهِبَ بِها المالُ الحَرامِ ، وَانْتُهِکَ بِها الْفَرَجُ الْحَرامِ وَعِزَّتی لأُعَذِّبَنَکَ عَذاباً لا أُعَذِّبُ بِهِ شَیْئاً مِنْ جَوارِحِکَ .

پیامبر اسلام فرمود : خداوند زبان را به عذابی دچار کند ، که هیچ کدام از جوارح انسان دچار چنان عذابی نشوند ، زبان عرضه می دارد خداوندا چرا به عذابی مبتلایم کرده ای که هیچ چیز گرفتار چنین عذابی نیست ، پاسخ می رسد : کلمه ای از تو صادر شد که به خاطر آن خون ناحقی ریخت ، و مال محترمی به غارت رفت ، و به آبروی محترمی لطمه خورد ، قسم به عزّتم به عذابی دچارت کنم که هیچ یک از جوارحت را آن گونه عذاب نکنم .

کیفر کسی که دم از عدل می زند ولی مخالفت با قواعد عدل دارد

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) إِنَّهُ قالَ : إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النّاسِ عَذاباً یَوْمَ القِیامَهِ مَنْ وَصَفَ عَدْلاً وَعَمِلَ بِغَیْرِهِ .

امام ششم فرمود : کسی که دم از عدل بزند ، و برخلاف آن عمل کند ، در قیامت دارای

شدیدترین عذاب است .

نتیجه خشم بیج

عَنَ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) الغَضَبُ یُفْسِدُ الإیمانَ کَما یُفْسِدُ الخِلُّ العَسَلَ .

امام ششم فرمود : پیامبر فرمودند : خشم ایمان را فاسد می کند ، چنانچه سرکه عسل را از بین می برد ، بدون شک فاسد الایمان در قیامت اهل نجات نیست .

کیفر تعصّب

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) مَنْ کانَ فی قَلْبِهِ حَبَّةً مِنْ خَرْدَل مِنْ

عَصَبِیَّه بَعَثَهُ اللهُ یَوْمَ القِیامَهِ مَعَ أَعْرابِ الْجاهِلِیَّهِ .

امام ششم از نبی اسلام نقل می کند ، هرکس به اندازه دانه ای از خردل تعصّب داشته باشد ، در قیامت با اعراب جاهلی محشور می شود .

در کتب لغت در باب تعصّب گفته اند : آن کس که از اقوام خود در ستمکاری پشتیبانی کند ، و آن که برای خود و قوم و قبیله خود خشم بیجا نموده از آنان حمایت کند ، و کسی که در باطل خود پافشاری ورزد .

کیفر کسی که مانع حق مؤمن شود

قالَ أَبُو عَبْدِاللهِ : یا یُونِسَ مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ أَقَامَهُ اللهُ یَوْمَ القِیامَهِ خَمْسَ مِأَهَ

عام عَلی رِجْلَیْهِ حَتّی یَسیلَ مِنْ عَرَقِهِ أَوْدِیَهٌ وَیُنادی مُناد مِنْ عِنْدِ اللهِ هذَا الظّالِمُ الّذی حَبَسَ عَنِ الْمُؤْمِنِ حَقَّهُ فَیُوبَخُ أَرْبَعینَ یَوْماً ثُمَّ یُؤْمَرُ بِهِ إِلَی النّارِ .

امام ششم فرمود : ای یونس آن کس که از رسیدن مؤمن به حقّش جلوگیری کند ، در قیامت پانصد سال به روی پا نگاهش می دارند ، تا جایی که ظرفهای از عرق از بدنش جاری گردد ، آنگاه یک منادی از جانب حق فریاد کند ، این است آن ستم پیشه ای که نگذاشته مؤمن به حقّش برسد . سپس به مدت چهل روز او را توبیخ کرده ، آنگاه امر می شود به جهنّم ببرندش .

کیفر پیروی از طاغوت و محبّت بیجا به دنیا

امام ششم می فرماید : عیسی بن مریم با یارانش بر قریه ای گذشتند که مردم آن کوچه ها و خانه ها مرده بودند ، فرمود : اینان به سخط الهی دچار شده اند ، اگر به مرگ طبیعی مرده بودند دفن می شدند ، یاران گفتند : علاقه مندیم داستان آنان را بدانیم ، پروردگار به عیسی فرمود : با مردگان صحبت کن ، عیسی آواز داد ای اهل قریه ، یکی از افتادگان لبیک گفت ، عیسی پرسید داستان شما چیست ؟ گفت : در خوشی زیستیم و به بدبختی دچار هاویه شدیم ، عیسی پرسید هاویه چیست ؟

آن مرد گفت : دریاهایی از آتش که در آن کوههایی از عذاب قرار دارد !

فرمود : چرا گرفتار آنجا شدید ؟ گفت : به خاطر دو گناه بندگی طاغوت ، عشق

به دنی . فرمود : محبّت به دنیا تا کـج ؟ گفت : هماننـد کودکی که به مادر عشق ورزد ، تا دنیا به ما رو می کرد خوشحال می شدیم ، تا از ما برمی گشت محزون می گشتیم .

فرمود : پیروی شما از طاغوت چگونه بود ؟ عرضه داشت : از کلیه برنامه ها و اوامر او شنوایی داشتیم .

فرمود : تو چگونه به من جواب دادی ؟ گفت : بقیه اهل قریبه دهانشان به وسیله دهانه بند آتشین بسته و ملائکه غلاظ و شداد مواظب آنانند ، من گرچه در بین آنان بودم ولی در عمل با آنها نبودم ، امّا وقتی عذاب آمد مرا هم گرفت ، و فعلاً با موئی معلّقم و می ترسم که در آتش قرار بگیرم ! عیسی فرمود : خوابیدن در مزبله ه ، و خوردن نان جو در صورتی که دین انسان برای انسان سالم بماند ، برای انسان آسان است . البته آیات و روایاتی که کیفر گناهان را بیان می کند بیش از این است ، شما می توانید مفصّل آن را در کتابهای « بحار » ، « عقاب الأعمال » ، « کافی » ، « محجّه البیضاء » ببینید .

راستی وقتی انسان از طریق قرآن و روایات صادره از منابع وحی از کیفر و عذاب گناهان آگاه می شود ، به خوف شدیدی دچار شده ، و این خوف بهترین عامل بازدارنده انسان از گناه ، و وسیله ای برای تدارک خطاهای گذشته است ، و این همان خوفی است که در قرآن و روایات به آن اشاره شده ،

و برای هر انسانی لازم و ضروری است :

(وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى) .

دوری از طاغوت به خاطر ترس از خدا

از فضل بن ربیع نقل است که هارون الرشید به زیارت حج بود ، به هنگام شب که من در خواب بودم صدای دق الباب شنیدم ، پرسیدم کیست ؟ پاسخ آمد : امیر را اطاعت کن ، من با شتاب بیرون آمدن و او به راستی هارون بود !

گفتم : ای امیر اگر کسی از دنبالم می فرستادی نزد تو می آمدم ، او گفت : وای بر تو هیجان مرا گرفت که مردی خردمند می تواند آن را فرو نشاند ; مردی را به من بنمای که بتوانم از او سؤالی کنم .

گفتم : سفیان بن عیینه همین جاست ، گفت : مرا به نزد او هدایت کن ، ما نزد وی شدیم و من در زدم و او پرسید : کیست که در می کوبد ؟ پاسخ دادم : از امیر اطاعت کن او با شتاب بیرون آمد و گفت : ای امیر اگر تو کسی از پی من می فرستادی ، نزدت می آمدم ، او گفت : ما برای مهمّی نزد تو آمدیم ، آنگاه هارون زمانی با وی گفتگو کرد و سپس پرسید : آیا تو به کسی بدهکاری ؟ وی پاسخ داد : آری ، هارون گفت : عباسی بدهکاریهای او را بپرداز .

از نزد او بیرون شدیم ، هارون گفت : آشنای تو به هیچ کار من نیامد ! مردی را به من بنمای که از

او سؤالی کنم ، گفتم : عبدالرزّاق بن حمام اینجاست ، گفت : ما را نزد وی بر تا از او سؤالی کنیم ، نزد وی رفتیم و من دقّ الباب کردم ، پرسید : کیست ؟ گفتم : از امیر اطاعت کن ، وی با شتاب بیرون آمد و گفت : ای امیر اگر مرا خبر کرده بودی خود نزدت می آمدم هارون جواب داد : ما برای مهمّی نزد تو آمده ایم ، ساعتی با وی به گفتگو نشست و سپس پرسید : آیا تو به کسی بدهکاری ؟ گفت : آری ، هارون گفت : عباسی بدهکاریهای او را بپرداز .

سپس بیرون شدیم ، هارون گفت : آشنای تو به هیچ کار من نیامد ! مردی را به من بنمای که از او سؤالی کنم ، گفتم : فضیل بن عیاض اینجاست ، گفت : ما را نزد او هدایت کن .

به نزد او رفتیم ، در جایی بلند ایستاده بود و عبادت می کرد ، و آیاتی از کتاب خدا را به تکرار می خواند ، من در کوفتم ، پرسید : کیست ؟ گفتم : از امیر اطاعت کن . در پاسخ گفت : مرا با امیر کاری نیست !! گفتم : الله اکبر آیا تو نباید از او اطاعت کنی ؟ جواب داد : آیا از پیامبر خبرت نیست که گفته است : مؤمن نباید خوار شود ، فضیل پایین آمد در گشود ، سپس بالا شد ، شمع را خاموش کرد و در گوشه ای نشست !!

ما کورمال به جستجوی او پرداختیم ، دست رشید بر دست من

پیشی گرفت و فضیل گفت : چه نرم دستی است امّا آیا فردا از عذاب الهی خلاصی می یابد یا نه ؟ راوی می گوید : با خود گفتم امشب وی با او با زبانی پاک و قلبی صاف گفتگو خواهد کرد .

هارون گفت : ما برای مهمّی نزد تو آمده ایم رحمت خدای بر تو باد ، فضیل لب به سخن گشود و گفت : آنچه تو را به اینجا کشانید خلاف میل تو بود ، و همراهانت نیز برای آمدن با تو رغبتی نداشتند ، و اگر پرده میان تو و آنان را برگیرند ، و تو از آنان بخواهی که اندکی از گناهان تو را بپذیرند ، آنها گردن نخواهند نهاد ، و در واقع از ایشان آن که تو را بیشتر دوست دارد ، بیشتر خواهد گریخت !!

ای هارون همین که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید ، سلیم بن عبدالله و محمّد بن کعب و رجاء بن حیات را فرا خواند و به آنان گفت : من به بلیّات مبتلا شدم تدبیر من چیست ؟ او خلافت را بلیّات می دانست و تو و یارانت سعادت و نعمت ، سلیم بن عبدالله به او گفت : اگر خواهی فردا از عذاب الهی رهایی یابی چون روزه دار دست از دنیا بکش و با مرگ افطار کن .

محمّد بن کعب به او گفت : اگر خواهی فردا از عذاب الهی رهایی یابی ، پیران مؤمنین را پدر دان ، مردان میانه سال را بردار ، و خردتران را فرزند ، به والدین احترام بگذار ، با برادران مهربان باش ، و

به فرزندان نیکویی کن .

رجاء بن حیات به او گفت : اگر خواهی فردا از عذاب الهی رهایی یابی ، آنچه را که برای خود دوست داری برای مؤمنین دوست بدار ، و آنچه بر خود نمی پسندی بر مؤمنین مپسند ، و سپس هر گاه خواستی بمیر .

اکنون من همین را به تو می گویم و برای تو در هراسم ، که روزی پاهایت خواهند لرزید ، چه بر سرت خواهد آمد ؟ آیا در کنار تو این مردم خواهند بود که بر تو مشورتی دهند ؟

هارون چنان گریان شد که از هوش رفت ، من به فضیل گفتم : با امیر نرمتر باش ، پاسخ داد : من با او نرمی می کنم ، امّا تو و یارانت امیر را هلاک می کنید .

چون هارون به هوش آمد ، به فضیل گفت : باز بگو ، فضیل گفت : ای امیر شنیده ام که یکی از حکّام عمر بن عبدالعزیز از بی خوابی به عمر شکایت کرد ، عمر به او نوشت : ای برادر من بی خوابی گناهکاران را در کام آتش دوزخ و طول ابدیّت آن را به یاد آر ، تا در خواب و بیداری راهنمای تو به سوی خدایت باشد ، امّا هشدار که پای تو از این راه نلغزد ، زیرا خدا به تو وعده بیشتری نمی دهد ، و بر تو رحم نخواهد آورد . هنگامی که حاکم نامه او را خواند ، از سرزمین های بسیاری گذشت و نزد عمر آمد عمر از او پرسید چه سببی تو را نزد من آورد ، پاسخ داد : تو

با نامه خود به دل من نیرو بخشیدی ، من دیگر تا به خدا نرسم ولایت تو را اداره نخواهم کرد ، هارون سخت گریست و گفت : باز بگو ، فضیل گفت :

ای امیر بدان که عبّاس نزد پیامبر آمد و گفت یا رسول الله مرا منصب امارت ده پیامبر گفت : یا عبّاس ، یا عم رسول ، نفسی را که تو زنده می داری بهتر از امارتی است که آن را حتّی نمی توانی بخوری ، در واقع امارت یعنی ندامت ، و پشیمانی در روز رستاخیز ، و اگر بتوانی امیر نباشی امیر مباش ، هارون دوباره سخت گریست و گفت : باز بگو خدا تو را رحمت کند .

فضیل گفت : ای امیر پروردگار در روز قیامت ، درباره ی همه ی این مردم از تو بازخواست خواهد کرد ، اگر می توانی روی خود را از آتش دوزخ مصون داری دریغ مکن ، هشیار باش که نه پگاه نه بیگاه ، در دلت نسبت به رعایا فریب نباشد که پیامبر گفته است : آن که بامداد با نیّت فریب نسبت به مردم برخیزد رائحه باغ بهشت به او نرسد ، هارون گریان شد و سپس گفت : آیا تو به کسی بدهکاری ؟ پاسخ داد : آری دین من نزد پروردگار است ، که هنوز به حساب درنیامده ، وای بر من اگر او حساب کند ، وای بر من اگر نتوانم برائت حاصل کنم ، باز گفت : دین خود را در عبادت می دانم ، باز گفت : راستی را که پروردگار چنین امری به من نکرده

، بل امر کرده که وعده های او را باور کنم ، و از اراده ی او اطاعت ، و پروردگار گفته است : من جن و انس را خلق کرده ام تا از من اطاعت کننـد ، و من از آنها قوّت و خوارک نمی خواهم ، به راستی خداوند است که روزی می دهد ، و صاحب نیرو و قدرت است .

هـارون به او گفت : این هزار دینـار دیگر ، صـرف عیـال و اولاـد کن ، و بـا خیـالی آسوده به عبادت پروردگار مشـغول باش ، فضیل گفت : من راه رستگاری به تو نمایاندم ، تو اینها را به من می دهی ؟!

آنگـاه خـاموش شـد و دیگر سـخنی نگفت ، از نزد او بیرون شـدیم ، هـارون به من گفت : اگر تو مردی را به من می نمـایی ، مردی باشد همانند این .

حکـایت کننـد که زنی از زنان فضـیل نزد وی رفت و گفت : می بینی که ما چه تنگـدستیم اگر این نقـدینه را می گرفتی ، می توانستیم کار خود را سروسامان دهیم !

در پاسـخ گفت : من و شـما همانند مردمی هستیم که شتری داشـتند و از کار او نان به دست می آوردند ، هنگامی که شتر پیر شد او را کشتند و گوشتش را خوردند ، ای عیال از گرسنگی بمیر اما فضیل را نکش .

همین که این خبر به هارون رسـید ، گفت : نزد او رویم باشد که دینار بپذیرد ، فضل می گوید : ما رفتیم ، همین که فضـیل ما را شناخت ، بیرون آمد و به روی خاک نشست

، هارون نیز نزد او نشست و لب به سخن گشود اما وی پاسخ نمی داد ، ما در این حالت بودیم که کنیزکی زنگی بیرون آمد و فریاد زد : از دیشب شیخ را آزار می دهید ، برخیزید و بروید ، ما برخاستیم و رفتیم .

ابوالمحاسن درباره ترس فضیل از مقام خد ، حکایتی از قول بشر حافی بدین مضمون آورده ، من با فضیل در حج بودیم ، تا نیمه شب با هم نشستن داشتیم ، سپس او برخاست و تا بامداد به طواف پرداخت ، گفتم : یا ابو علی آیا سر خفتن نداری ؟ گفت : وای بر تو آیا کسی که ذکر آتش دوزخ را می شنود ، روحش آرام است که بخوابد ؟!

در این زمینه باز حکایتی بدین مضمون نقل شده : که تیمور گورکانی یکی از خواصّ خود را نزد شیخ زین الدین تایبادی فرستاد و استدعای ملاقات کرد ، شیخ پاسخ داد ، مرا با امیر مهمّی نیست ، تیمور به ناچار خود به زیارت شیخ رفت ، شیخ زبان به نصیحت او گشود ، تیمور گفت : ای شیخ چرا پادشاه خود ملک غیاث الدین را ارشاد نکردی ، شیخ گفت : او را نصیحت کردم نشنید ، ل جرم خدای تعالی تو را بر وی گماشت ، و اگر تو نیز با بندگان خدا به عدل رفتار نکنی دیگری بر تو مستولی خواهد شد ، تیمور پرسید ، آن کیست که بر من مسلّط شود ، شیخ گفت عزرائیل ؟!

آری این چنین خوف ، که محصول ایمان به قرآن و روایات است ، بازدارنده

انسان از گناه در آینده ، و علّت جبران معاصی در گذشته است ، و عارف هرگز از چنین خوفی جدا نیست .

۵ خوف از نقصان در عبادت ، یا قلّت آن در برابر عظمت حق

این خوف ، یکی از عالی ترین مراحل کمال انسانی ، و از بهترین علل برای حرکت بیشتر ، و به دست آوردن مقام برتر است .

با کمک این خوف ، انسان نسبت به عبادات و اطاعت از مول ، کوشش بیشتری خواهد کرد ، و سعی خواهد نمود ، عباداتش واجد تمام شرایط باشد .

کسی که قلبش به نور شناخت حقّ منوّر گردد ، و خدای خود را به حقیقت بشناسد ، و به عظمت و بزرگی او راه برد ، البته عبادت خود را هرچند زیاد و خالص باشد ، در جنب بزرگی او کوچک دیده ، وبلکه به حساب نخواهد آورد !

راستی در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت او ، انسان دچار وحشت شده ، و برای جبران این وحشت ناچار است هرچه در توان دارد ، مصرف آن عزیز کند.

انسان با آشنایی به قرآن و معارف الهی ، به این نتیجه خواهد رسید ، که علم حضرت دوست به هر چیزی محیط است ، و هیچ ذرّه ای از ذرّات عالم هستی ، از دایره علم آن جناب بیرون نیست ، با این آشنایی و توجّه ، ناگهان به خود آمده و فریاد برمی دارد ، آه شاید در خدمت من و عبادت و اطاعتم نقص وقصوری باشد که من به خاطر محدود بودن علمم از آن بی خبرم ، و ممکن است این نقص باعث شود که عمل من مورد قبول حبیب من نشود ،

و یا اگر نقصی نداشته باشد ، عمل من در برابر بزرگی او ناچیز و یا هیچ است !! با این محاسبه انسان دچار خوف شدید می شود، وبرای جبران آن دست به اطاعت وعبادت گسترده می زند.

از نبیّ اکرم نقل شده ، وقتی در محراب عبادت می ایستاد به پیشگاه حق عرضه می داشت

ما عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ وَما عَبَدْناکَ حَقَّ عِبادَتِکَ .

آن طور که شایسته توست تو را نشناخته و به عبادت تو اقدام نکرده ایم !!

عاشق او هرچه به او نزدیک تر می شود ، به عظمت و جلال او بیشتر پی می برد ، و در این صورت دچار خوف عظیم تر شده و عبادت خود را هرچند زیاد باشد ناچیز می بیند ، این خوف به دنبالش کثرت عبادت هست ، تا وقتی که سالک به مقام قرب نایل شده ، و به وصال و لقاء محبوب می رسد ، آن زمان است که خوف او مبدّل به امن گشته ، و به عالی ترین درجات انسانی رسیده است .

این گونه سیر و حرکت ، و این نحو شور و اشتیاق ، و این شکل خوف و کثرت عبادت را در وجود امام عارفین ، مولای موحّدین ، سرحلقه عاشقین ، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می توان یافت :

در این زمینه بهتر است که به گفتار ضرار بن ضمره ، عاشق دلباخته علی (علیه السلام) ، در برابر معاویه توجه کرد .

معاویه به ضرار گفت : علی را برایم وصف کن ، ضرار گفت : مرا از این برنامه معاف بدار ، معاویه گفت : هیچ راهی جز توصیف علی نداری ،

ضرار گفت : اکنون که ناچارم می گویم .

به خدا قسم ، علی از شناخت عقل و اندیشه ما بسیار دور رس بود ، بر همه چیز توان داشت ، گفتارش میزان شناخت حق و باطل بود ، و جز به عدالت حکمی از حضرتش صادر نگشت .

از سراسر وجود او دانش و علم می ریخت ، و تمامی نواحی هویّت و ماهیّتش گویای حکمت بود .

از دنیا و شکوهش وحشت داشت ، و با تاریکی شب انسی عجیب برقرار می کرد ، اشکش به خاطر ترس از عظمت حق فراوان بود .

همیشه در اندیشه و تفکّر به سر می برد ، و لباس زبر و خشن را دوست داشت ، و غذایش را جز نان جوین ، و مواد بسیار عادی که لذّتی در آن نبود ، چیزی تشکیل نمی داد .

به هنگامی که بین ما بود ، با ما فرقی نمی کرد ، از جواب هر خواسته مشروعی که داشتیم امتناع نداشت ، وقتی از او دعوت می کردیم اجابت می فرمود .

به خدا قسم با اینکه به او نزدیک بودیم ، و او هم با ما نزدیک بود ، ولی انگار از عظمت و بزرگی اش یارای سخن گفتن با او را نداشتیم .

اهل دین را فوق العاده گرامی می داشت و با افتادگان نشست و برخاست می نمود .

در زمان حکومتش هیچ قدرتمندی از ترس عدالت علی ، جرئت اعمال زور و سلطه اش را نداشت ، و هیچ ضعیفی از رسیدن به عدل علی مأیوس نبود .

خدا را به شهادت می طلبم که شاهد شبهای علی بودم ، زمانی که

پرده تاریک شب به رخسار جهان در می افتاد ، و ستارگان در آسمان دنیا به جلوه گری می نشستند او محاسن خود را به دست می گرفت ، و همچون آدم مار گزیده به خود می پیچید و چون انسان غصه دار اشک می ریخت و می گفت : دنیا برو غیر مرا گول بزن ، خود را به من عرضه مکن ، و برای جلب من ، متوسّل به هفت قلم آرایش مشو ، چه دور است ، چه دور است که بتوانی مرا فریب دهی ، من تو را سه طلاقه کرده ام ، و جای هیچ گونه رجوعی برای تو باقی نگذاشته ام ، مدّت تو بسیار کوتاه ، و خطرت برای فرزند آدم بزرگ است ، و عیش و خوشیت اندک !!

آه که توشه ام برای سفر آخرت کم است ، وای که عبادتم برای دفع وحشت از راهی که در پیش دارم اندک است !!

ناگهان معاویه گریست ، و گفت خدا رحمت کند ابوالحسن ر ، که به خدا قسم این چنین بود ، سپس گفت : ای ضرار حزن و اندوهت نسبت به او چگونه است ؟ گفت : مانند کسی که فرزندش را در لانه اش سر بریده ، و گریه گلوگیر او شده ، و از غصه آرام نمی گیرد ، و اندوهش به پایان نمی رسد !!

آری بندگیهای ما هر چند زیاد باشد ، باز معلول لطف و توفیق و عنایت اوست، و بندگی ما کجا و عظمت و بزرگی و جلال وا کجا؟!

بیائید همه ما هم چون پیامبر بزرگ فریاد بزنیم: ما عَبَد ناکَ

حَقُّ عِبادَتِکَ و چون علی بن ابیطالب ناله جانسوز بر آریم که آه مِن قِلِّهِ الزّاد رَبُعدِ السَّفَرِ.

۶ خوف از کوچکی خود، در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت حضرت حق

قسمت اول

انسـان از نظر جسم و روح و عقل موجودی است محـدود، و برای موجود محـدود ادعای عظمت و بزرگی زیبنـده نیست، آنان که ادعـای بزرگی دارنـد علتش خود فراموشـی است، عزت و بزرگی برای انسـان تنها در صورت اتصال به مقام حق که همان اتصال به فرامین الهی.

به خصوص تقواست قابل تحصیل است، و این بزرگی و عظمت ذاتی انسان نیست، بلکه مقامی است که باید اقدام برداشتن در طریق الهی کسب کنـد، وبدون این اتصال و پیوند، انسان همچون ذره ای از ذرات مادی زمین است، زمینی که موجودیتش در برابر منظومه شمسـی و قابـل نظر نیست، منظومه ای که در برابر کهکشان شـیری رنگ فضا قابل ذکر نیست ، کهکشانی که در برابر آسـمان اول و یا سایر کهکشانها و سـحابی ها بیش از ذره ای به حساب نمی آید، آسـمان اولی که در برابر سـماء دوم از ارزن گم شده ای در فضای با عظمت جهان کوچک تر است و هفت آسمانی که در برابر عرش الهی چیزی نیست.

شنید ستم که هر کوکب جهانی است

جداگانه زمین و آسمانی است

زمین در جنب این افلاک مین

چو خشخاشی است اندر قعر دریا

تو خود بنگر کزین خشخاش چندی

سزد تا بر غرور خود بخندی

انسان با این موجودیت نا چیز خود که بدون ارتباط به حق مشتی اسـتخوان پوسیده، و گوشت و پوستی بی قدر است، چه جای آن دارد که خود را بزرگ بنامد؟ انسان واقع بین با توجه به کوچکی خود و عظمت حق چنان دچار وحشت و

ترس میگردد که برای علاج این ترس و چاره و راهی جز آویختن به دامن اوبرای جبران کوچکیش نمی بیند. آری، به قول حضرت حسین در مناجات روز عرفه : بی نیاز خداوندا، من خود را از تو دارم، من خود را ایجاد نکرده ام، مشرف به جهان هستی و هم نیستم به اجبار آمده ام و به اجبار هم خواهم رفت، نیروهای محدودم اجازه فعالیت نامحدود نمی دهد، روشنایی هستی ام در مقابل گرد با مخوف زوال و فنا آن مقدار می تواند مقاومت نشان بدهد که چرا غ ضعیفی در مقابل توفان بنیان کن و وحشتناك صحرایی.

بیایید آیاتی که در قرآن مجید ، صفات بی نهایت در بی نهایت حق را از قبیل اراده ، علم ، قدرت ، احاطه ، امر و خلق و ... را بیان می کند به دقّت مطالعه کنید ، بیایید به خانه با عظمت آفرینش که نمونه ی بسیار کوچك و ناچیزی از پرتو عظمت اوست بنگرید ، بیایید کوچکی بی نهایت در بی نهایت خود را توجه کنید تا ببینید چگونه دچار خشیّت شده و برای جبران این کوچکی وحشت زا ، چگونه به حرکت می آیید تا با ارتباط با او خود را از این خوف رهانیده و از کوچکی به بزرگی رسانده و از خوف به امنیّت نایل آیید .

البتّه این خوف یا به تعبیر لطیف تر این خشیت تنها از طریق آگاهی به جلال و جمال و بزرگی کبریا و اطلاع بر عظمت نامحدود حق حاصل می گردد .

شما به تاریخ زندگی انبیا و اولیا و بندگان خاص الهی بنگرید ، آن عزیزانی

که در همه عمر حتی لحظه ای فکر گناه بر آنان نگذشت ، چگونه در برابر مقام خدای متعال به گریه و استغاثه برمی خاستند و با آن همه اخلاص و عمل خود را چیزی نمی شمردند .

می گویند آدم پس از هبوط به زمین و خروج از بهشت بسیار گریست و نوح همان گونه که از نام مقدّسش پیداست گریه هایی شدید و بس طولانی داشت . ابراهیم عرضه می داشت در مغفرت پروردگار طمع دارم ، آن چنان که میل دارم در قیامت از من بگذرد . فکر کنید ابراهیم با آن مقامی که خداوند در قرآن برایش بیان کرده ، در برابر خدا چه می گفت ; تا به وسیله امین وحی به حضرت او خطاب رسید آیا دیده ای دوست دوستش را دچار رنج و عذاب کند ؟ به جبرئیل گفت : نه ولی هرگاه خطایم را یاد می کنم دوستی را از یاد می برم ، در حالی که قرآن بر عصمت و پاکی همه ی انبیا ، تصریح کرده است . این خطایی که در کلام ابراهیم آمده چیست ؟ همان احساس بی نهایت کوچک بودن در برابر الله است .

به دعاهای وارده از پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام) ، به خصوص دعای کمیل ، مناجات شعبانیه ، مناجات خمس عشر ، دعای عرفه ، دعای ابو حمزه ی ثمالی که انشاء حضرت سجاد است ، بنگرید تا ببینید با آگاهی به عظمت حق و توجه به خدای ب...�...کوچکی خویش ، انسان چگونه دچار خشیت و خوف می شود و برای جبران کوچکی خود چگونه به بندگی با

اخلاص و حرکت معنوی به سوی مقام قرب اقدام می کند ؟

فرق خوف و خشیت در اینجا مناسب است فرق خوف و خشیت را از زبان استاد البشر حضرت « خواجه نصیر الدین طوسی » ذکر کنیم ، تا معلوم شود عاشقان خدا برای چه دچار خشیت و ریزش اشک چشم چون ابر بهاری بودند .

محقّق طوسی می فرماید : « خوف و خشیت گرچه در لغت یک معنی دارند ولی از نظر صاحبدلان میان آنها جدایی است ; زیرا خوف نگرانی دل است از انتظار بد و کیفری که به سبب احتمال ارتکاب خلاف و ترک طاعت باشد و برای بیشتر مردم حاصل است ، اگر چه مراتب بسیاری دارد و مرتبه ی عالی آن برای اندکی از مردم باشد . امّا خشیت حالتی است در نفس که از درک بزرگواری ، هیبت ، خوف محجوبیت و حرمان از لطف و نظر او در دل پیدا می شود . و این حالت به دست نمی آید ; مگر برای کسی که بر جلال کبریا آگاه شود و لذّت قرب را بچشد .

بنابراین گریه و تضرّع ، ندبه و ناله و خشیت و خوف عاشقان حق ، به خاطر آگاهی آنان از عظمت او بوده و این خشیت و زاری و اعمال پر مشقت عبادی برای این است که نیازمندی و فقر و درویشی خود را با رسیدن به قرب او جبران کنند .

مرحوم « ملاـ احمد نراقی » آن عاشق وارسته ، در کتاب « طاقدیس » در باب گریه های اعجاب انگیز حضرت شعیب (علیه السلام) چنین می گوید .

گریه کرد از بس

شعیب تاجدار

روزهای روشن و شبهای تار

هر دو چشمش کور و نابینا نشست

باز دادش چشم سلطان الست

آن که او را دیده از آغاز داد

کور چون شد باز چشمش باز داد

داد چشمش هین به عبرت کن نظر

باز باید دیده عبرت نگر

باز گاه و بیگه و شام و سحر

این قدر بگریست کافتاد از نظر

کور شد باز آن دو چشم پاک بین

باز دادش چشم آن چشم آفرین

بار سیم گریه های زار زار

کرد اندر شهر و دشت و کوهسار

روز و شب بگریست تا بار دگر

کور شد نورش نماند اندر بصر

کور گشت و گریه او کم نشد

ساعتی بی سوز و بی ماتم نشد

شامها در گریه های های های

روزها در ناله های وای وای

این قدر بگریست تا طیر و وحوش

آمدند از گریه اش اندر خروش

تا شبی او را ندایی شد زغیب

تا به کی می گریی آخر ای شعیب

گریه تو خلق را گریان کند

سوز جان مر جسم را سوزان کند

تو چو جانی و رعیت جسم تو

تو چو معنی این خلایق اسم تو

معنی خوش لفظ را هم خوش کند

ذات دلکش اسم را دلکش کند

چون کسی محبوب باشد ای پسر

اسم او هر جای باشد نغز تر

قسمت دوم

هرکسی از بهر یک چیزی گریست

ای شعیب این گریه هایت بهر چیست

گر زبیم دوزخ است و آن جحیم

ما در دوزخ به تو بربسته ایم

آتش دوزخ بود بر تو حرام

هم چو آن جنّت به کفّار لئام

ور بود این گریه ات بهر بهشت

شوق وصل حوریان خوش سرشت

ما بهشت از بهر تو آماده ایم

حوریان را زیب و زینت داده ایم

حوریان از بهر تو در روز و شب

چشم بر راهند و دلها در طرب

ساحت جنّت به رایت روفته

زلف خود از فرقتت آشوفته

قصرها بهر

تو زینت داده ایم

تخت ها در قصرها بنهاده ایم

خوانها بر فرشها آورده ایم

فرشها بر تختها گسترده ایم

این بهشت این حور این تو ای شعیب

هر زمان خواهی برو بی منع و ریب

چون شعیب از عالم غیب این شنید

از دل پر درد آهی برکشید

کای خدا آرام جان مستهام

من که و دوزخ چه و جنّت کدام

دل کجا تا فکر این و آن کنم

یا از آن غمگین به آن شادان دلم

چیست دوزخ تا از آن ترسان شوم

تا زبیم تفّ آن گریان شوم

من خود اندر آتش استم ساله

اندر آتش کرده ام نشو و نما

آتشی کز آن سقر ماندست مات

هفت دوزخ پیش آن آب فرات

آتشی کز آن سعیر آمد به تاب

دوزخ از توفان و حرش یک حباب

آتشی کز آن جهنم در حذر

آتش عالم زسوزش یک شرر

آتش هجران و نیران فراق

سوز مهجوری و نار اشتیاق

آتش حرمان زبزم دلفریب

آتش مهجوری از وصل حبیب

من که عمری شد در این آتش خوشم

کی زدوزخ روی درهم می کشم

اینان با توجه به عظمت الهی ، هر چیزی را کوچک می دیدند و حقیر و ناچیز می دانستند ، چنانچه امیر مؤمنان (علیه السلام) در خطبه « متقین » در اوصاف آن عاشقان می گوید : عَظُمَ الخالِقُ فی أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ ما دُونَ فی أَعْیُنِهِمْ ، خدا را در وجود خود بزرگ می دیدند و غیر حضرتش برای آنان کوچک بود . به همین خاطر دل به هیچ چیز نمی بستند و از آمدن نعمت های دنیا و رفتن آن خوشحال و اندوهگین نمی شدند ، هر مصیبتی برای آنان ، جز مصیبت فراق او ، آسان بود . به خاطر دنیا با کسی نزاع نداشتند . گذشت

آنـان از مـال دنیـا بسـیار بود . گرفتـار هیـچ یـک از زشتی هـای اخلاقی نبودنـد ; زیرا منبع رذائل اخلاقی آلوده بودن انسان به دنیاست و چون آنان دنیا را ناچیز می دانستند آلوده نبودند .

عشـقی به جز عشق نداشـتند . قبله ای غیر کوی او نمی شناختند . امر و نهی غیر او را اطاعت نمی کردند . از هیچ چیز جز مقام او هراس نداشـتند . به هیـچ وجه گرد گنـاه نمی گشـتند و فکر گنـاه هم نمی کردنـد . پـاکترین انـدیشه و عمـل از آنـان بود . وجودشان برای جهان و جهانیان با برکت بود و جز خیر و کرامت از آن بزرگواران توقع نمی رفت . در عین این که آراسـته به تمام خوبی ها و دور از همه زشتی ها بودنـد ، خود را نیازمنـدترین نیازمنـدان و کم عمل ترین عاملان و مهجورترین مهجوران به حساب می آوردنـد . به این خاطر در اجرای دسـتورهای حق و گریه از خشـیت الهی و توبه در پیشـگاه او از فقر و قصور در عمل از همه عالم مقدّم تر بودند .

اینک به شمّه ای از احوال و زبان حال ایشان توجّه کنید :

علی (علیه السلام) با آن همه عظمت و جلال که از طریق بندگی حق کسب کرده بود ، در دعای کمیل می فرماید :

وَأَنَا عَبْدُکَ الضَّعیفُ الذَّلیلُ الحَقیرُ المِسْکینُ المُسْتَکین !!

حضرت سجّاد در صحیفه می فرماید :

وَأَنَا أَفْقَرُ الفُقَراءِ إِلَیْکَ !!

و حضرت حسین (علیه السلام) در دعای عرفه می فرماید :

إِلهی کُلَّمَا أَخرَسَنی لُؤْمی أَنْطَقَنی کَرَمُکَ ،

« یعنی پروردگارا تبهکاریها و دیو صفتی هایم گاهی آن چنان به رخم خیره

می شوند و مرا رو در روی ناشایست خود آن چنان قرار می دهند که یارای سخنگویی از من سلب می گردد » .

با که سخن بگویم ؟ با خود ، زشت سیرتی آن چنان قیافه ام را هولناک نموده است که نمی خواهم با قیافه خود روبرو شوم ، خداوندا با تو سخن بگویم ، هرگونه راه پیوستگی را به روی خود بسته می بینم ، معاصی و گناهانم زبانم را بسته و لالم نموده است ، با دیگران سخن بگویم ، لابد زشت سیرتی نهانی خود را مخفی ساخته ، از نیکی ها و زیباییهای خود سخن خواهد گفت ، در این موقع است که قیافه هولناکم کثیف تر و زشت تر خواهد شد ; زیرا به آن زشتی و پلیدی خود ، دورویی و ریاکاری را هم اضافه خواهم نمود .

با که سخن بگویم ؟ با جهان طبیعت که خاموش و بدون جنجال تسلیم قوانین است ؟ آن موجودی که خود را در مقابل قانون گذار ازل و ابد تسلیم نموده است چه سنخیّتی با من متمرّد دارد که حتّی در راه تمایلاتم به مبارزه ی با خود نیز حاضر شده ام ! ای خدای عزیز و مهربانم ، دیگر کسی نمانده است که این موجود گم گشته با او به گفتگو نشنیده چگونه در عین زشتی و پلیدی راه فراری را که می جوید پیدا کند ؟ فقط یک تکیه گاه باقی مانده است ، آن هم کرم وجود بی نهایت توست . چه قدر خوب بود که به زبان آوردن الفاظ نیازی نداشتم ، تا مفاهیم آن الفاظ بیشتر شرمنده

ام ننماید .

آری این است نظر سالکان راه و توجه بیداران سیر الی الله ، که با همه ی آثار بندگی از حضرت حق ، خود را در برابر عظمت او چیزی حساب نمی کننـد ، تا آثاری بر آنان بار شود و به خاطر این آگاهی و شعور زیاد است که هرچه پیش می روند و به مقام قرب آن جناب نزدیک می گردند ، به لا شیئی خود بیشتر رسیده و خشیت سنگین تری سراپای آنان را احاطه می کند ، اینان به همین گونه سیر خود را ادامه می دهند ، تا وقتی که به دروازه ی عالم پس از مرگ برسند ، آنگاه که خطاب :

(أَلاَّ تَخَافُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ) و (یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ * ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَهً مَرْضِیَّهً) .

به آنان برسد و سراسر خشیت آنان و ترس ایشان مبدّل به حالت امن گردد و با اتّصال به مقام حضرت دوست ، از احساسی که از نقص همه جانبه ی خود می کردند درآیند.

راستی اولیاء الهی نسبت به خود چه نظری دارند ؟ آری انسان که از بسیاری از موجودات برتر است ، هر مقدار به فقر و نداری ، نیاز و احتیاج ولاشیئیّت خود بیشتر آگاه شود، عظمت و بزرگی ، جلال و جمال دوست در خانه ی دلش بیشتر تجلّی می کند و هرچه تجلّی جمـال معشـوق در دل عـاشق بیشـتر شود و عـاشق به بزرگی معشوق واقف و به ذلّت و حقـارت خود در برابر او آگاه گردد ، خشیت بیشتری او را می گیرد و با این

مرکب روحی به حرکت بیشتری ادامه داده و برای برطرف نمودن ذلّت و حقارت خود ، با نزدیک کردن خویش به دوست ، فعالیّت چشم گیرتری می کند .

گفتگوی حضرت سجّاد با جابر در مسئله عبادت

نوشته اند حضرت سکینه جابر بن عبدالله انصاری را احضار کرد ، و به او فرمود : شما مورد محبّت و احترام خانواده ما هستی ، از شما می خواهم با برادرم حضرت سجّاد ملاقات کرده و از قول خودت از او بخواهی در گریه و عبادتش تخفیف دهد ، زیرا همه ما بر جان او ترسناکیم !!

جابر می گوید : به محضر حضرت زین العابدین مشرف شدم و خواسته خود را با آن بزرگوار در میان گذاشتم ، امام به خدمتکار خانه فرمود ، آن کتاب را بیاور خدمتکار کتاب را به امام داد و حضرت سجاد هم کتاب را در برابر من گذاشت و فرمود : در این کتاب از عبادات پدرم علی یاد شده ، آن را بخوان تا از من تقاضای کم کردن عبادت نکنی ، ای جابر عبادت من کجا و عبادت پدرم علی !!

راستی چقدر عجیب است مردی که آن همه عبادت داشت ، امامی که پس از نماز صبح سر بر سجده می گذاشت و هزار بار می گفت : «لا إله إلاّ الله حقّاً حقّ ، لا إله إلاّ الله عبودیّتاً ورقّاً لا إله إلاّ الله إیماناً وتصدیق» .

انسانی که چهل سال پس از واقعه کربلا قسمتی از وقت شب خود را با کشیدن انبان غذا بر دوش به داد بینوایان می رسید ، آقایی که سالی دوبار اضافه پوست پیشانی و زانوی او را از کثرت رکوع

و سجود قیچی می کردند ، بزرگواری که در تربیت کردن انسانهای والا با کمال قدرت و توان کوشید ، آن وقت عبادت خود را در برابر خدا آن قدر ناچیز می بیند ؟! و ناچیز دانستن عبادت در برابر عظمت حق او را به وحشت می اندازد .

جداً این گونه خوف بهترین علت برای رشد و کمال ، و این خود ندیدن از عالی ترین مراحل تواضع در برابر حق و خلق است .

در شب عرفات از فضیل پرسیدند : حال این مردمان چون بینی ، گفت : همه آمرزیده اند اگر من در میان ایشان نبودمی !!

استاد اخلاق ، عارف بزرگوار ، مفسّر قرآن ، مرحوم حاج شیخ محمود یاسری رحمه الله علیه می فرمود : پیامبر اسلام به جبرئیل گفت : از عجایبی که دیده ای برایم بازگو کن .

امین وحی گفت : در زمانهای گذشته ، در حالی که بنا بود به یکی از انبیاء خدا نازل شوم ، عابدی را در جزیره ای دیدم ، که با کمال شوق به عبادت حق مشغول بوده و از خدا می خواست مرگش در حال سجده بر حق فرا رسد !

عبادتش را نیکو یافتم ، زمان بندگیش را چهارصد سال دیدم ، دعایش را مستجاب مشاهده کردم ، علاقه مند شدم وضع قیامتش را ببینم ، برایم اعجاب آور بود !

روز قیامتش نشان می داد که اعمالش مورد قبول حق واقع شده ، به او خطاب می رسد : أُدْخُلْ جَنَّتی بِرَحْمَتی ، عرضه می دارد : أَدْخُلْ جَنَّتَکَ بِعَمَلی ، من به بهشت می روم ولی با دلگرمی به عمل و عبادتم

!

خطاب می رسد ای قاضیان دادگاه اکنون که پای معامله به میان آمده ، تمام نعمت های مادّی و معنویم را که به این عابد عنایت کردم با عبادتش بسنجید ، چنانچه عبادت او گران تر آمد به بهشت رود ، و اگر نعمت های من گران تر شد به جهنم رود !!

از نعمت بینایی شروع کردند ، این نعمت از نظر ارزش خدایی بر تمام عبادتش سنگین تر آمد چون او را به سوی دوزخ بردند ، عرضه داشت : خداوندا برنامه های دیگری هم داشتم محاسبه نشد ، خطاب می رسد چیست ؟ می گوید : امید بر کرم تو ، حسن ظنّ بر عنایت تو ، و از همه بالاتر نیاز و فقر و ناچیزی خودم ، خطاب می رسد او را از مسیر عذاب برگردانده و به خاطر امید و حسن ظنّش به من به بهشت ببرید ، چون در مسیر بهشت قرار می گیرد عرضه می دارد : أَدْخِلْ جَنَّتَکَ بِرَحْمَتِکَ .

عرفان اسلامی جلد ۲

فَالْخَوْفُ فَرْعُ العِلْمِ

توضیح

امام ششم (علیه السلام) علم و آگاهی را ریشه خوف می دانند و این عین واقعیّت و حقیقت است ; زیرا خوف از امور قلبی است و به دست آوردنش اختیاری نیست ، بلکه امری است قهری که حصولش با کمک مقدّمات اختیاری امکان دارد و بهترین مقدّمه یا مؤثّرترین عامل برای به دست آوردن خوف و خشیت علم و آگاهی است .

انسان آگاه به مقام حق و عالم به گناه خویش ، بطور قطع از خدا خواهد ترسید و به سوی توبه و انابه روی خواهد آورد ، عالم به عذاب و جریمه ، سعی در ترک

گناه می کند ، آگاه به نقصان در عبادت ، آن هم در برابر خدای بزرگ ، به جبران نقص خویش برخواهد خواست و آن کس که به وسیله ی تعلیمات انبیا و مطالعه ی قرآن و فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) خدا را شناخته و عظمت حضرتش را یافته و کوچکی و حقارت خود را درک کرده ، البتّه دچار خشیت و ترس می شود . چنانچه خداوند عزیز در قرآن کریم فرموده :

(إِنَّما یَخْشَی اللهُ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماء) .

« این دانشمندان و آگاهانند که در برابر الله دچار خشیت هستند » .

با توجه به اینکه دانش و علم ، آن هم دانش و علم به حق و شئون حضرت او ، پایه خوف است ، به قسمتی از آیات و روایاتی که در باب علم آمده است اشاره می کنیم . قبل از تذکّر این نکته لازم است که شرافت و برتری علم بسته به شرافت موضوع آن دارد و چون خداوند عزیز و برنامه هایش اشرف از هر چیزی هستند ، علم به او و شئونش نیز اشرف علوم است . مصداق کامل آیات و روایات علم ، علم به حق و برنامه های وابسته به حق است ، که آگاهی به الله و مسائل مربوط به او و ریشه ی خوف و خشیت و عالی ترین علّت برای پاکی و تربیت انسان است .

علم در قرآن

(فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن کُلِّ فِرْقه مِنْهُمْ طَائِفَهٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَلِیُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ) .

« چرا از هر طایفه ای ، جمعی برای فهم علوم دین به مراکز فراگیری کوچ نمی

کنند ، تا پس از بیداری و آگاهی و آشنایی با معارف حق به قوم خود بازگشته و آنان را خداترس تربیت کنند ؟ » .

(أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً يَحْذَرُ الآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الأَلْبَابِ) .

« آن کس که در تاریکی شب به خاطر اطاعت از حق ، دارای سجود و قیام و از عذاب الهی ترسان و به رحمت پروردگار امیدوار است (با آن کس که شب و روز به کفر و عصیان مشغول است) یکی است ؟! بگو آیا دانایان با نادانان مساوی اند ؟ آن کس که از پرتو دانایی و از برکت علم ، به تمام برنامه های بندگی اقدام می کند و وجودش منبعی از برکت و رحمت برای خلق خداست ، با آن کس که جاله به مسیر الهی است و جز ضرر و زیان برای انسان ندارد ، در پیشگاه حق یکسانند ؟ فقط اندیشمندان جهان متذکّر و بیدار این مسئله اند ، که چه فرق بزرگی بین دانایان و نادانان است ، آری فرق بین عالم و نادان فرق بین حق و باطل ، نور و ظلمت و هدایت و گمراهی است » .

در این آیه تمام آثار بندگی واقعی از پرتو علم و فهم عبد نسبت به خدا و شئون آن ذات مقدّس است .

(وَمَا يَسْتَوِى الأَعْمَى وَالْبَصِيرُ * وَلاَ الظُّلُمَاتُ وَلاَ النُّورُ * وَلاَ الظِّلُّ وَلاَ الْحَرُورُ * وَمَا يَسْتَوِى الأَحْيَاءُ وَلاَ الأَمْوَاتُ ...) .

کور و بینا ، تاریکی ها و روشنایی ، سایه و آفتاب و

زندگان و مردگان یکسان نیستند .

امامان پاک شیعه این آیه را این گونه ترجمه کرده اند : کافر تاریک جان و کوردل ، با مؤمن روشن روان و بینا یکسان نیست . زندگی روشن از پرتو هدایت ، با حیاتِ آمیخته ی به کفر و شیطنت یکی نیست . بهره مند از سایه ی لطف حق ، یا قرار گرفته ی در سایه ی ایمان به خدا ، با افتاده در آتش عصیان و شقاوت مساوی نیست . و زندگی همراه با علم و ایمان و حیات آراسته به دانایی و آگاهی ، با حیات آلوده شده به جهل و نادانی برابر نمی باشد .

مگر کسی که به شناخت حق ، آگاهی به رسالت انبیا ، امامت امامان و علم به جهان آینده اقدام کرده و از پرتو این معرفت به تمام برنامه های لازم انسانی دست یافته است ، با کسی که چون حیوانات همّتی جز آب و علف ندارد یکی است ؟

(يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَات) .

« خداوند مقام اهل ایمان را رفیع قرار می دهد و در میان اهل ایمان صاحبان دانش و علم ، دارای درجات برترند » .

علم در روایات

... عَنِ الصّادِقِ (علیه السلام) : إنَّ رَسُولَ الله (صلی الله علیه وآله) قالَ : أَعْلَمُ النّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النّاسِ إلی عِلْمِهِ ، وَأَكْثر النّاسِ قِيمةً أَكْثَرُهُمْ عِلْماً ، وَأَقَلَّ النّاسِ قيمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْماً .

« امام صادق (علیه السلام) می فرماید : پیامبر فرمود : داناترین مردم کسی است که دانستنیهای مردم را به خود اضافه کرده باشد و بالاترین قیمت و ارزش از کسی

است که از همه عالم تر باشد و کسی که کمتر می داند ارزش کمتری دارد » .

فی خُطْبَه خَطَبَها أَمِیرُالمُؤْمِنینَ (علیه السلام) بَعْدَ فَوْتِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه وآله) : وَلا کَنْزَ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ .

« علی (علیه السلام) پس از درگذشت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در یکی از خطابه هایش فرمود : گنجی پر منفعت تر از دانش نیست » .

قـالَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ عَلِیُّ بنُ أبی طـالب (علیه السـلام) : تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَاِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَـنَهٌ ، وَمُـدارِ سَـتَهُ تَسْبیـحٌ ، وَالْبَحْثُ عَنْهُ جِهـادٌ ، وَتَعْلیمُهُ لِمَنْ لا یَعْلَمُهُ صَـدَقَهٌ ، وَهُوَ أَنیسٌ فی الْوَحْشَهِ ، وَصاحِبٌ فی الْوَحْـدَهِ ، وَسَـلاحٌ عَلَی الأَعْداءِ ، وَزَیْنُ الأَخِلاّءِ ، یَرْفَعُ اللهُ بِهِ قوماً یَجْعَلُهُمْ فی الخَیْرِ أَئِمَّهً یَقْتَدی بِهِمْ ، تَرْمَقُ أَعْمالُهُمْ ، وَتُقْتَبَسُ آثارُهُمْ تَرْغَبُ الْمَلائِکَهُ فی خُلَّتِهِمْ ، تَمْسَـحُونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ فی صَلاـتِهِمْ لاَـنَّ الْعِلْمَ حَیـاهُ القُلُوبِ وَنُورُ الأَبْصـارِ مِنَ العِمی ، وَقُوَّهُ الأَبْـدانِ مِنَ الضَّعْفِ ، وَیُنَزِّلُ اللهُ حـامِلَهُ مَنـازِلَ الأَبْرارِ ، وَتَمْنَحُهُ مُجالِسَهَ الأَخْیارِ فی الـدُّنْیا وَالاْخِرَهِ ، بِالْعِلْمِ یُطاعُ اللهُ وَیُعْبَدُ ، وَبِالْعِلْمِ یُعْرَفُ اللهُ وَیُوَحِّدُ ، وَبِالْعِلْمِ تُوصَلُ الأَرْحامُ وَبِهِ یُعْرَفُ الْحَلالُ وَالْحَرامُ ، وَالْعِلْمُ أَمامُ الْعَقْلِ ، وَالْعَقْلُ تابِعُهُ ، یُلْهِمُهُ اللهُ السُّعَداءَ وَیُحَرِّمُهُ الأَشْقِیاءَ .

« امیر مؤمنـان علی بن ابی طـالب (علیه السـلام) می فرمایـد : دانش را فرا گیریـد ، زیرا یـاد گرفتن مسائـل لازم ، نیکی است ، تحقیق وکاوش در علم تسبیـح و بحث وگفتگوی از آن جهاد است . یاد دادن به کسـی که نمی دانـد صـدقه در راه خداست ، دانش انیس انسان ، به هنگام وحشت و رفیق آدمی به وقت تنهایی

است . علم اسلحه انسان علیه دشمنان و زینت دوستان است .

خدا به وسیله ی دانش ، گروهی را به مقامات عالی رسانده و آنان را در برنامه های خیر ، پیشوای دیگران قرار می دهد . اعمال دانشمندان مورد نظر دیگران است و آثار آگاهان قابل پیروی است . ملائکه در دوستی با دانشمندان راغبند و وقتی عالمان به نماز می ایستند ، ملائکه بال و پر خود را به بدن آنان می کشند ; زیرا دانش حیات دلهاست . برای اجرای دستورات حق علم ، مایه ی روشنی دیدگان دل از کوری است و قدرت بدنها از ضعف و ناتوانی در عمل است . خدا دانشمندان را در جایگاه ابرار و نیکان بندگانش قرار می دهد و در دنیا و آخرت همنشینی با خوبان را به آنان عطا می نماید . آری در سایه ی دانش ، خدا اطاعت و عبادت می شود و از برکت علم خدای بزرگ شناخته شده و انسان به توحید واقعی می رسد . از منافع علم صله رحم است و به واسط آن آدمی حلال و حرام خدا را خواهد شناخت . دانش ، رهبر عقل است و خرد در تصحیح برنامه هایش تابع علم است . این علم تنها نصیب اهل سعادت است و مردم شقی از آن بهره ای ندارند » .

این روایت یکی از بهترین روایات باب علم است . در این روایت نشان داده شده است که درجات روحی وعملی انسان بستگی به علم دارد . شریف ترین علوم علم به الله ، علم به آخرت ، علم به حلال و حرام است

. علمی که آدمی را با ویژگی های هستی آشنا می کند و چون نردبان ترقی انسان به سوی کمالات واقعی است .

عَنْ رَسُولِ اللهِ (صلی الله علیه وآله) قالَ : أَفْضَلُ الْعِبادَهِ الفِقْهُ وَأَفْضلُ الدِّینِ الوَرَعُ .

« از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود : بهترین عبادت فهم و برترین دین پاکدامنی است » .

عَنْ أَبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : ما مِنْ عَبْد یَغْدُو فی طَلَبِ الْعِلْمِ وَیَرُوحُ إِلاّ خاضَ الرَّحْمَهِ خَوْضاً .

« بنده ای شب و روز در به دست آوردن دانش حرکت نمی کند ، مگر اینکه در رحمت الهی خود را غرق می کند » .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : فَقیهٌ واحِدٌ أَشَدُّ عَلی إِبْلِیسَ مِنْ أَلْفِ عابِد .

« رسول خدا فرمود : یک نفر دانای به اسلام ، وجودش برای ابلیس از هزار عابد سنگین تر است » .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : مَنْ یُرِدِ اللهُ بِهِ خَیْراً یُفَقِّهَهُ فی الدّینِ .

« نبی مکرّم اسلام فرمود :خداوند برای کسی که خیر بخواهد او را دانای در دین می کند »

وقالَ (صلی الله علیه وآله) : مَنْ لَمْ یَصْبِرْ عَلی ذُلِّ التَعلُّمِ ساعَهً بَقِیَ فی ذُلِّ الْجَهْلِ أَبَداً .

« پیامبر بزرگ اسلام فرمود : کسی که یک ساعت سختی یادگیری را تحمّل نکند ، برای همیشه در بدبختی جهل بماند » .

قالَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) : الشاخِصُ فی طَلَبِ الْعِلْمِ کَالْمُجاهِدِ فی سَبیلِ اللهِ ، إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَریضَهٌ عَلی کُلِّ مُسْلِم وَکَمْ مِنْ مُؤمِن یَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلَه فی طَلَبِ الْعِلْمِ فَلا یَرْجِعُ إِلاّ مَغْفُوراً .

« کسی که برای فراگیری دانش

عزیمت کند ، همانند مجاهد در راه خداست . به دست آوردن دانش بر هر مسلمانی واجب است ، چه بسیار مؤمنی که برای یادگیری دانش از خانه درآید ، برنگردد مگر اینکه مورد بخشش حق قرار گیرد » .

وَقالَ (علیه السلام) : لا عِلْمَ کَالتَفَکُّرِ وَلا شَرَفَ کَالْعِلْمِ .

« و نیز آن حضرت فرمود : دانشی به مانند اندیشه در امور نیست و شرفی برای انسان بالاتر از علم نیست » .

قالَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) : یا مُؤْمِنُ إِنَّ هـذَا الْعِلْمِ وَالأَدَبِ ثَمَنُ نَفْسِکَ ، فَاجْتَهِدْ فی تَعَلُّمِهَا فَما یَزیدُ مِنْ عِلْمِکَ وَأَدَبِکَ یَزیدُ فی ثَمَنِکَ وَقَدْرِکَ ، فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَهْتَدی إِلی رَبِّکَ وَبِالْأَدَبِ تَحْسُنُ خِدْمَهَ رَبِّکَ وَبِأَدَبِ الْخِدْمَهِ یَسْتَوْجِبُ الْعَبْدُ وِلایَتَهُ وَقُرْبَهُ ، فَأَقْبَلِ النَّصیحَهَ کَیْ تَنْجُوا مِنَ الْعَذابِ .

« امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود : ای مؤمن ! این دانش و ادب قیمت وجود توست ، هر اندازه به دانش و ادبت اضافه شود ، به قیمت و ارزشت اضافه می گردد . به کمک علم ، به پروردگارت راه می یابی و به ادب نیکو خدمت حق را به جای آوری و به ادب در خدمت ، عبد لایق ولایت و قرب حق می گردد . پس این نصیحت را بپذیر تا از عذاب الهی برهی » .

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ عَنْ آبائِهِ (علیهم السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : طالِبُ الْعِلْمِ بَیْنَ الجُهّالِ کَالْحَیِّ بَیْنَ الأَمْواتِ .

« امام ششم از پدرانش از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کند : خواهنده ی علم ، بین مردم نادان ، همانند زنده در میان مردگان است »

.

قـالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ : إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيـاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمـا جـاؤُوا بِهِ، ثُمَّ تَلا (عليه السـلام) : (اِنَّ اَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهيمَ لَلَّذينَ اتَّبَعُوهُ وَهـذَا النَّبِيُّ وَالَّذينَ آمَنُوا) ، ثُمَّ قالَ : إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّد مَنْ أَطاعَ اللهَ وَإِنْ بَعُـدَتْ لُحْمَتُهُ ، قران عَـدُوِّ مُحَمَّد مَنْ عَصَـى اللهَ وَإِنْ قَرُبَتْ قَرابَتُهُ .

« امـام على (عليه السـلام) مى فرمايـد : نزديـك ترين مردم به انبياء آگاه ترين آنان به فرامين و قوانين و برنامه هاى آنها است . سپس اين آيه را تلاوت كرد :] نزديـك ترين مردم به ابراهيم ، تـابعين او هسـتند و اين پيـامبر و مردم مـؤمن انـد كه به خـاطر شناخت و عمل ، نزديك ترين مردم به ابراهيم انـد [سـپس فرمود : دوست محمّد (صـلى الله عليه وآله) كسـى است كه خدا را اطاعت كند گرچه هيچ گونه خويشاوندى با پيامبر نداشته باشد و دشمن پيامبر كسى است كه از برنامه هاى خدا سرپيچى كند گرچه با پيامبر خويشاوند باشد » .

قـالَ رَسُولُ اللهِ (صـلى الله عليه وآله) : مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فَهُوَ كَالصَّائِمِ نَهارَهُ الْقائِمُ لَيْلَهُ وَإِنَّ باباً مِنَ الْعِلْمِ يَتَعَلَّمَهُ الرَّجُلُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَبُو قُبَيْسُ ذَهَباً فَأَنْفَقَهُ فى سَبيلِ اللهِ .

« پيامبر اسـلام فرمود : آن كس كه طالب علم است مانند كسـى است كه روزش به روزه و شـبش به عبادت بگذرد ، فراگيرى يك رشته علم براى انسان بهتر است از اينكه به اندازه ى كوه « ابو قبيس » در راه خدا طلا انفاق كند » .

فَقَالَ (صلى الله عليه وآله) : مَنْ جاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ لِيُحْيِىَ بِهِ

الْاسْلامَ كانَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ الأنْبیاءِ دَرَجَهً واحِدَهً فی الْجَنَّهِ .

« و نیز آن حضرت فرمود : اگر در حال اندوختن دانش مرگ کسی برسد ، دانشی که برای زنده کردن اسلام فرا می گرفت ، بین او و بین انبیاء در بهشت یک درجه تفاوت است » .

دقّت در آیات و روایات باب علم نشان می دهد که منظور از علم در درجه ی اوّل « علم دین » است ; چنانچه در بعضی از آیات و روایات به طور صریح به آن اشاره شده و این علم است که انسان را در درجه ی عارفین ، عاملین ، متّقین ، خاشعین و خائفین قرار می دهد و با توجّه به این علم است که انسان علاوه بر آگاهی به حلال و حرام و قوانین و مقررات الهی ، حضرت حق را شناخته ، به عظمت و بزرگی او پی می برد و نیز خود را شناخته و کوچکی اش را در برابر بزرگی حق می یابد و برای جبران کوچکی اش که سخت او را به وحشت می اندازد ، اقدام به بهترین عبادت برای رسیدن به مقام قرب کرده ، تا در آن مقام به جبران نقص و نیازمندی و ذلّت و حقارت خویش نایل آید . همچنین به سبب این علم ، به عاقبت اعمال نیک آگاه شده و در پی انجام هر کار نیکی برمی آید و از نتایج اعمال بد مطلع شده و از هر گونه بدی اجتناب کرده ، یا برای جبران بدیهای گذشته اش به توبه آراسته می گردد . چنین شخصی ، که به این علم می

رسد از خوف گناه و نتیجه اش همیشه نگران و اشک ریزان است ، و برای ترس از کوچکی اش در برابر خداوند دچار خشیت شده و متوسّل به عبادت و جهاد و هر کوششی در راه خدا می گردد . او از این راه وجودش همانند وجود انبیاء منبع خیر و برکت می شود . و به همین خاطر است که حضرت صادق (علیه السلام) هرگونه خوف مثبتی را نتیجه این علم دانسته و می فرماید [فَالْخَوْفُ فَرْعُ الْعِلْمِ].

وَالرَّجاءُ فَرْعُ الْیَقینِ

توضیح

دوّمین اصلی که زندگی عارفان بر محور آن می چرخد ، « امید » است . امید به لطف حق . امید به رحمت دوست . امید به عنایت او . امید به خداوندی که بدون درخواست از او ، انسان را از فیض وجود بهره مند نمود و از ابتدای تکوین نطفه ، تا بیرون رفتن از دنیا ، در همه ی شئون حیات ، آدمی را غرق در نعمت و لطف و عنایت خود فرموده است .

امیدِ انسان به حضرت دوست ، میوه ی یقین او به واقعیّاتی است که از خداوند مهربان نسبت به انسان صادر شده است . و این امید یکی از بهترین سرمایه های معنوی است که با کمک آن ، انسان به کمالاتی که مافوق تصوّر است می رسد .

امید شیرین ترین میوه ای است که قلب انسان چشیده و برترین سرمایه ای است که آدمی به وسیله آن سودمندترین تجارت را انجام داده است .

برای به دست آوردن یقینی که سازنده ی امید است باید سه حقیقت را در نظر گرفت :

۱ رفتار خداوند با انسان

.

۲ برخورد حضرت حق با گنهکاران پشیمان .

۳ توجّه به آیات و روایاتی که در باره ی امید رسیده است .

رفتار خداوند با انسان .

در مسئله رفتار خداوند با انسان که چگونه از باب لطف و محبّتش او را آفریده و چه اسراری در آفرینش او به کار برده و چه نعمت هایی بدون اینکه مستحق باشد به او ارزانی داشته هزاران کتاب نگاشته شده است . در حالی که ا ین همه کتاب هر گز نتوانسته حتّی گوشه ای از محبّت های آن وجود مقدّس را نسبت به انسان باز گو کند . چگونه می توان در چند صفحه ی محدود و با فکری ناقص و نارسا عنایت او را نسبت به بندگان بازگو کرد !

در اینجا به خلاصه ای از فرمایشات حضرت صادق (علیه السلام) که نشانگر لطف خدای متعال به بندگان است و آن حضرت برای « مفضّل » بیان کرده اند اشاره می کنیم تا پس از مطالعه این سطور ، از خواب غفلت بیدار شده، و آن همه ابر تیره را از روی چهره آن همه محبّت آن حضرت کنار زده ، و چراغ پر نور امید در دل هایمان روشن گردد . و این امید باعث می شود به دامن رحمتش درآویخته و به سوی مقام قرب جنابش به پرواز آییم .

« ای مفضّل ! اولِ عبرتها تدبیری است که ، حق تعالی در رحم مادر درباره ی جنین مبذول می دارد ، در حالی که او پنهان است در سه ظلمت یعنی تاریکی شکم ، تاریکی رحم و تاریکی بچه دان . هنگامی که در طلب غذایی ، دفع اذیّتی و

بلایی و یا جلب منفعتی و دفع مضرّتی چاره ای ندارد ; پس به سوی او از خون حیض ، آن مقدار که غذای او شود ، جاری می شود . چنانچه آب غذا می شود و پیوسته این غذا به او می رسد تا خلقتش تمام می شود ، و بدنش مستحکم ، پوستش برای تحمّل فشار هوا آماده و آن چنان قدرت می گیرد که از سردی و گرمی درامان بماند . چشمان او قدرت دیدن روشنایی را پیدا می کند . در این حال مادرش را درد زاییدن می گیرد تا طفل متولد گردد . چون از تنگنای رَحِم به میدان جهان درآید و به نوع دیگر از غذا محتاج باشد ، مدبّر حقیقی ، همان خون کثیف را که در رحم مادر غذای او بود به شیر لطیف مبدّل گرداند و کسوت گلگون خون را از او کنده ، لباس سفید شیر بر او می پوشاند و مزه و رنگ و صفاتش را تبدیل کند ; زیرا در این حالت این غذا برای بدن او از غذای سابق موافق تر است و در همان ساعت که به این نوع از غذا محتاج می شود ، به حکم حکیم قدیر غذای شیر برای او مهیاست و به الهام الهی زبان بیرون می آورد و لبها را می جنباند و طالب غذا می شود و در آن وقت دو پستان مادر ، برای او مانند دو مشک کوچک آویخته ، که هر زمان احتیاج پیدا کند برایش مهیا باشد .

تا زمانی که بدنش تر و تازه و نازک و دستگاه گوارشش نرم و

لطیف است و تاب غذاهای غلیظ را ندارد ، به این شـیر اکتفا می کند ، و چون نشو و نما کرد و بزرگتر و قویتر شد و احتیاج به غذای غلیظ پیدا کرد ، تا بدنش بدان وسـیله محکم شود و اعضایش قوت بگیرد ، از برایش دندانهایی که چون آسـیاهای خرد کننـده است روئیده می شود تا با آن غذا را بجود و فرو بردنش آسان گردد . بر این احوال رشد می کند تا به سن بلوغ برسد . هنگام بلوغ اگر مرد است به روی او موی می رویاند که علامت مردان و موجب عزت ایشان است و اگر زن باشد رویش را از موی پاک می نماید تا حسن و طراوتش باقی مانده و موجب میل مردان به سوی او گردد .

به زبان مزه های مختلف را می چشـد و میان آنها فرق می گـذارد که کـدام تلـخ و کـدام شـیرین و کدام ترش و کدام شور و کدام گندیده و پاکیزه است .

زبان ابزاری است برای فرو دادن طعام و آب ، و دندانها شکل دهنده ی لب ها است که از درون دهان حافظ لبهاست تا سست نشوند و نیاویزند . برای هریک از عضوهای بدن انسان فایده های زیادی است .

پلک را ببین که برای چشم به منزله ی پرده است . هر وقت بخواهنـد بیاویزنـد و هرگاه لازم باشـد بالا روند و دیده را در میان گودالی قرار داده و به وسیله پلک و موهای ویژه آن را در بند حفاظت کشیده است .

دل را میان سینه قرار داده و پنهان نموده و پیراهنی که به

منزله ی پرده ای برای دل است به روی آن کشانـده و دنـده هـا را حافظ آن گردانیـده و گوشت و پوست را روی آن دنـده ها قرار داده است ، تا دل از عوارض خارجی محفوظ بماند .

تأمل کن در آب دهن و منفعتی که در آن است ، حق تعالی مقرّر فرموده همیشه جاری باشد ، که دهان و گلو را رطوبت دهد ؛ زیرا بـدون این رطوبت دهان و زبان و گلو فاسـد می شـد و اگر این آب نبود ، غـذا گوارا نمی شـد . این رطوبت به منزله ی مرکبی است که غذا را به معده می رساند . همچنین این رطوبت به زَهْرِه می رسد و موجب سلامت حال انسان می شود » .

آنگـاه حضـرت به بسـیاری دگر از نعت هـای مـادی و معنوی که از جـانب حق به انسان عطا شـده است اشاره می فرمایـد و از انسان دعوت می کند که در برابر این همه لطف و نعمت ، فرمانبر آن وجود مقدس باشد .

آیا این همه نعمت که شـبانه روز در برابر دیدگان ماست که اگر یکی از آنها نبود انسان دچار مشـکلات غیر قابل حل می شد در حـالی که خـدای متعـال همه را از راه لطف و محبّت به آدمی عنایت کرده است بـدون درخواست و خواهش و اصـراری ، سازنده ی یقین در عمق جان و دل انسان نسبت به کرم و عنایت خدا به آدمی نیست ؟!

از هنگامی که بشر نطفه ای در سلب پدر بود ، تا به امروز که غرق در انواع نعمت های غیر قابل شمارش است ، دایم

مورد احسان بوده ، و این احسان حتمی و حسی است که دلیل و راهنمای انسان به سوی « امید » است . و اینکه با وجود چنین خدای کریم و رحیمی که در همه ی امور به خصوص در مسئله قبول توبه و عذر و اینکه تنها حضرت اوست که از باب لطف و کرمش تمام کمبودها را جبران می کند باید به جنابش امید داشت و از یاس و نومیدی ، که طبق آیات سوره ی یوسف کفر محض است ، پرهیز کرد .

البته تذکر یک نکته ی بسیار مهمّ در اینجا ضروری است و آن این است که کسی باید به حضرت حق امید ببندد که فرمان او را اجرا کرده و می کند و برای آینده و آخرتش بذر عمل بکارد و در برابر گناهان انجام گرفته به سلاح توبه مسلح شود ، وگرنه از نظر قرآن و سنّت ، امید انسان به مزد و بخشش پروردگار ، بدون عمل و منهای جبران گناه ، امید بیجایی است .

کشاورزی که زمین در اختیار دارد و در فصل پاییز ، زمین را از سنگ و خار و خاشاک پاک نکرده و آن را شخم نزده و فعالیتهای لازم را انجام نداده و هیچ گونه بذری در آن نکاشته است ، اگر امید برچیدن محصول از آن زمین داشته باشد ، این امید از کمال جهل و بی خردی است . چنین امیدی به خدا نه اینکه از نظر اسلام امید نیست ; بلکه امنیّت از مکر الله است که از گناهان کبیره و علّت عذاب در روز قیامت است .

انسان زمانی که

ساز و برگِ جنگِ با دشمن درونی و بیرونی را مهیّا کرده و به میدان درآمده باشد باید ، امید به پیروزی داشته و یقین کند که حق تعالی او را یاری می دهد .

انسان وقتی که تمام واجبات حق را ادا نموده و از گناهان پرهیز کرده باشد ، باید ، امید به لطف و محبّت حق داشته و به انتظار مزد و اجر و ثواب سرشار ، باشد .

انسان وقتی که نسبت به هر گناهی توبه مخصوص آن گناه را انجام داده باشد ، باید ، امید به بخشش و مغفرت و قبول عذر داشته باشد .

اگر امید بعد از عمل و یا توبه نباشد ، امید نیست و بدون زحمت و اجرای دستورات دوست و کناره گیری از محرّمات ، نباید امید داشت . چنانکه آیات قرآن و روایات و اخبار به طور صریح بیانگر این واقعیّت است که در بخشهای بعد ذکر خواهیم کرد .

آری با تماشای الطاف حق ، یقین به لطف و عنایت دوست به دست می آید یقین نیز عامل ایجاد امید است که روزی انسان مستحق هیچ لطفی نبود ، و از خداوند طلبی نداشت ، و طفل بیچاره و ناتوان ، یا انسان تهیدست و ضعیفی بود ; امّا این همه محبّت و لطف در حق او شد . آری ! امروز که به دستور خدا این همه خود را در رنج عبادت و اطاعت قرار می دهد و برای ارتکاب یک گناه این همه بیداری شب کشیده و ناله و انابه دارد . چگونه امید به مزد عمل و بخشش و مغفرت گناه نداشته باشد

؟!

روزی که عمل و توبه از او نمی خواست ، این همه او را در احسان و نعمت غرق کرد ، امروز که از او مزد ، ثواب ، بهشت و دور شدن از عذاب جهنّم را با عمل و توبه طلب می کند ، چگونه در برابر فرمان بری مزد ندهد ، و در مقابل توبه ، آدمی را غرق در رحمت و مغفرت نکند ؟! پس امید همراه عمل صحیح است . چنانچه به موسی خطاب می کند :

ما أَقَلَّ حَياءً مَنْ يَطْمَعُ فی جَنَّتی بِغَيْرِ عَمَل يا مُوسی كَيْفَ أَجْوَدَ بِرَحْمَتی عَلی مَنْ يَبْخُلْ بِطاعَتی .

« چه کم حیاست کسی که بدون عمل طمع در بهشت دارد چگونه رحمتم را با کسی که در اطاعت من بخل ورزیده معامله کنم » .

خدا و گنه کاران پشیمان

توضیح

راستی چه قدر عجیب است و چه لطف و کرامتی است که به حکم ، الإسلام یجبّ ما قبله ، کسی که همه عمر را به کفر و روگردانی از حق گذرانده و لحظه ای یاد خدا نبوده و عملی برابر با خواسته الهی از او سر نزده ، به محض برخورد با هدایت و قبول ایمان ، تمام گذشته ی او به احترام این ارتباط آمرزیده شده و مورد عنایت حق قرار می گیرد . بطوری که اگر در حال ایمان آوردن بمیرد اهل بهشت است ؟! آه راستی چگوه به چنین خدایی نباید امید بست ؟

در آثار اسلامی آمده است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) آتش پرستی را به مهمانی دعوت کرد . هنگام خوردن غذا به او فرمود : اگر مسلمان شوی در غذا مهمان من خواهی

بود . آن مردِ گبر از جا برخاست و از خانه ی ابراهیم بیرون رفت . خطاب رسید ابراهیم را غذایش ندادی مگر به شرط تغییر مذهبش امّا من هفتاد سال است او را با کفرش روزی می دهم . ابراهیم به دنبال او رفت و وی را به خانه آورد و برایش سفره طعام حاضر کرد ، گبر به ابراهیم گفت : چرا از شرط خود پیشمان شدی ؟ ابراهیم داستان حضرت حق را برای او گفت . آتش پرست فریاد برآورد : این گونه خداوند مهربان با من معامله می کند ؟ ابراهیم ! اسلام را به من تعلیم کن ، سپس قبل از خوردن غذا به خاطر آن لطف و عنایت حق مسلمان شد .

عارف بزرگ مرحوم نراقی در کتاب ارزشمند « طاقدیس » سلوک حق را نسبت به یکی از گنهکاران در زمان موسی چنین بیان می کند :

دید موسی کافری اندر رهی

پیر گیری کافری و گمرهی

گفت ای موسی از این ره تا کج

می روی با که داری مدّعا

گفت موسی می روم تا کوه طور

می روم تا لجّه دریای نور

می روم تا راز گویم با خد

عذر خواهم از گناهان شما

گفت ای موسی توانی یک پیام

با خدای خود زمن گویی تمام

گفت موسی هان پیامت چیست او

گفت از من با خدای خود بگو

گو فلان گوید که چندین گیر ودار

هست من را از خدایی تو عار

گر تو روزی میدهی هرگز مده

من نخواهم روزیت منت منه

نی خدایی تو نه منهم بنده ام

نی زبار روزیت شرمنده ام

زین سخن آمد ل موسی به جوش

گفت با خود تا چه گوید حق خموش

شد روان تا طور با حق راز

گفت

راز با یزدان بی انباز گفت

اندر آن خلوت به جز او کس ندید

با خدا بس رازها گفت و شنید

چون که فارغ شد در آن خلوت زراز

خواست تا گردد به سوی شهر باز

شرمش آمد از پیام آن عنود

دم نزد زانچه از آن بشنیده بود

گفت حق کو آن پیام بنده ام

گفت موسی من از آن شرمنده ام

شرم دارم تا بگویم آن پیام

چون تو دانائی تو می دانی تمام

گفت از من رو بر آن تندخو

پس زمن او را سلامی بازگو

پس بگو گفتت خدای دلخراش

گر تو را عارست از ما عار باش

ما نداریم از تو عار و ننگ نیز

نیست ما را با تو خشم و جنگ تیز

گر نمی خواهی تو ما را گو مخواه

ما تو را خواهیم با صد عزّ وجاه

روزیم را گر نخواهی من دهم

روزیت از سفره فضل و کرم

گر نداری منّت روزی زمن

من تو را روزی رسانم بی منن

فیض من عام است و فضل من عمیم

لطف من بی انتها جودم قدیم

خلق طفلانند و باشد فیض او

دایه ای بس مهربان و نیک خو

کودکان گاهی به خشم و گه بناز

از دهان پستان بیندازند باز

دایه پستانشان گذارد بر دهن

هین مکن ناز این انیس جان من

سر به گرداند دهن برهم نهد

دایه بوسه بر لباش می دهد

چون که موسی بازگشت از کوه طور

طور لخابل قلزم زخار نور

گفت کافر با کلیم اندر ایاب

گو پیامم را اگر داری جواب

گفت موسی آنچه حق فرموده بود

زنگ کفر از خاطر کافر زدود

جان او آیینه پر زنگ بود

آن جوابش صیقل خوشرنگ بود

بود گمراهی زره افتاده بس

آن جوابش بود آواز جرس

جان او آن شام یلدادان جواب

مطلع خورشید و نور آفتاب

سر به زیر افکند لختی شرمگین

آستین بر چشم و چشمش

بر زمین

سر برآورد آنگهی با چشم تر

با لب خشک و درون پر شور

گفت با موسی که جانم سوختی

آتش اندر جان من افروختی

من چه گفتم ای که روی من سیاه

وا حیا آه ای خدا واخجلتاه

موسیا ایمان بر من عرضه کن

کودکم من بر دهانم نه سخن

موسیا ایمان مرا بریاد ده

ای خدا پس جان من بر باد ده

موسی او را یک سخن تعلیم کرد

آن بگفت و جان به حق تسلیم کرد

ای صفائی هان و هان تا چند صبر

یاد گیر ایمان خود زان پیر گبر

گرچه گفتار تو ایمان پرور است

هم سخن هایت همه نغزتر است

ریزد از نطقت مسلمانی همه

هست گفتار تو سلمانی همه

لیک زاعمال تو دارد عار وننگ

اثر شوم خودپسندی

نوشته اند : مردی در بنی اسرائیل چهل سال کارش دزدی بود . روزی عیسی با عابدی از عبّاد بنی اسرائیل که از یاران و ملازمان بود بر او گذشت در حالی که عابد پشت سر عیسی در حرکت بود ، دزد پیش خود گفت : این پیامبر خداست و در کنار او یکی از حواریین است ، اگر من هم با آنان حرکت کنم نفر سوم آنها خواهم شد ، پس به دنبال آنان به راه افتاد ، می خواست به دوست عیسی نزدیک شود ; امّا سخت خودش را خوار شمرد و گفت : من کجا و او کجا . آن حواری با مشاهده ی آن مرد با خود گفت : شخصیّتی مثل من نباید با او در حرکت باشد پس او را عقب انداخت و خود در کنار عیسی قرار گرفت . مرد دزد در حرکتش تنها شد ، خداوند به عیسی وحی کرد :

به هر دو نفر اینان بگو اعمال خود را از سر بگیرند ، امّا حواری به خاطر عجبی که کرد و اعمالش حبط شد و اما دیگری را به خاطر خوار شمردن نفسش بخشیدم . عیسی این واقعه را به هر دو گفت و دزد را با خود همراه کرد . او نیز با جبران گذشته ی خود ، از اصحاب و یاران عیسی شد .

توبه مرد شراب خوار

گفته اند مردی که در شراب خواری افراط داشت ، روزی دوستان شراب خور را دعوت کرد و برای عیش و نوش بیشتر ، چهار درهم به غلام خود داد و گفت : با این مبلغ مقداری میوه بخر . غلام در حال عبور به درب خانه ی « منصور بن عمار » رسید . منصور برای نیازمندی مستحق ، پول طلب می کرد و می گفت هرکس به این فقیر چهار درهم بدهد ، برایش چهار برنامه از خدا می طلبم ، غلام هر چهار درهم را به آن مستحق داد . منصور به غلام گفت : چه می خواهی ؟ گفت : اربابی دارم ، علاقه مندم از دست او رها شوم . دیگر اینکه خداوند مالی روزی من کند تا با او زندگی خود را اداره کنم . سوم اینکه خداوند ارباب معصیت کار مرا ببخشد . چهارم پروردگار بزرگ من و ارباب من و تو و این قوم را مورد رحمت خود قرار دهد . منصور هر چهار برنامه را از خدای مهربان درخواست کرد وقتی غلام به منزل اربابش بازگشت ، ارباب به او گفت : چرا دیر آمدی ؟ داستان را گفت ،

مولا-یش پرسید : به چه دعایی کردی ؟ گفت : اوّل آزادی خود را خواستم ، ارباب گفت : در راه خدا آزادی . گفت : دوّم برای خود مالی خواستم تا با آن زندگی خود را اداره کنم ، ارباب گفت : چهار هزار درهم از مال من برای تو . گفت : سوّم خواستم خدا از سر تقصیرات تو بگذرد و توفیق توبه به تو عنایت کند ، ارباب گفت : توبه کردم . چهارم : خواستم من و تو و منصور بن عمار و مردم را بیامرزد ، مولا-یش گفت : آه که من مستحق این برنامه چهارم نیستم . چون شب رسید و به بستر خواب رفت در خواب شنید گوینده ای می گوید : ای مرد آنچه وظیفه ی تو بود انجام دادی ، آیا در وجود من که خدای مهربان هستم می بینی آنچه مربوط به خدایی من است انجام ندهم ؟ من تو را و غلامت ، منصور بن عمّار و مردم را بخشیدم .

داستان کفن دزد . . .

« معمّر » از « زُهیر » روایت کند که : روزی یکی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله)در سالی که می گریست به محضر آن جناب آمد ، شدّت گریه او به حدّی بود که رسول اکرم از او سؤال کرد چرا گریه می کنی ؟ عرض کرد : جوانی بر در ایستاده و چنان گریه می کند که مرا نیز به گریه درآورده است . فرمود : او را به نزد من آورید . رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به او فرمود : چرا گریه می کنی ؟

گفت : از گناه خود و خشم الهی می ترسم ، فرمود : موحّدی یا مشرک ؟ عرض کرد : موحّد ، فرمود : گریه مکن که خداوند تو را می آمرزد ، اگر چه گناهانت همانند هفت آسمان و هفت زمین باشد ؟!

عرض کرد : گناهم از آن عظیم تر است . رسول اکرم فرمود : گناه عظیم را خدای کریم بیامرزد ، سپس فرمود : مگر گناهت چیست ؟ عرض کرد : از آن شرمنده ام ؛ زیرا از عرش عظیم تر و از کرسی سنگین تر است ؟! فرمود : گناه تو بزرگتر است یا خدا ؟ عرضه داشت : خدا ، فرمود : ای جوان ! خدای عظیم گناه بزرگ را می آمرزد ، این چه گناهی است که تو را به نومیدی کشانده است ؟ گفت : نبّاش بودم و هفت سال گور مردگان را می شکافتم و کفن آنان را می ربودم ، روزی دختری از انصار مُرد ، من گورش را شکافته و کفنش را باز کردم سپس شهوت به من غلبه کرد و بر آن گناه بزرگ واداشت ، پس از انجام گناه گویی ندایی شنیدم که می گفت : ای جوان ! وای بر تو ، از حساب روز قیامت اندیشه نکردی که مرا برهنه گذاشتی و این رسوایی به من نمودی ؟ پیش خدا و رسول اسلام چه خواهی گفت ؟ چون نبی اکرم این موضوع را شنید فرمود : این فاسق را بیرون کنید که کسی به دوزخ نزدیکتر از او نیست . آن جوان از مسجد بیرون آمد و روی به بیابان نهاد

و روز و شب زاری کرد . یـک روز عرضه داشت : الهی به حق پیـامبران برگزیـده ات توبه ی مرا بپـذیر و از من درگـذر . اگر توبه من قبول است آن را به رسولت خبر ده و الاّ آتشـی در من انداز تا نابود شوم . جبرئیل نازل شد و به رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) گفت : خـدای متعـال می فرمایـد : من توبه ی آن جوان را قبول کردم و از جمیع گناهان او گذشـتم . او را بطلب و آتش سینه او را خاموش کن و مرهم مغفرت بر جراحتش بگذار .

گنهکار امیدوار

روایت است که در ایـام « مالـک بن دینـار » مردی بـود که تمـام عمر خـود را در خرابـات به سـر برده و روی به خیر نیـاورد و انـدیشه ی نیکی بر او نگـذشت . نیکان روزگار از او روزی کردنـد ، تا وقتی که فرشـته ی مرگ دست مطالبه به دامن عمرش دراز کرد . او چون دریافت وقت مرگ فرا رسیده نظر در جراید اعمال خود کرد ، نقطه ی امیدی در آن ندید . به جویبار عمر نگریست شـاخی که دست امیـد بر آن توان زد نیافت ، آهی از عمق جان کشـید و به سوی ربّ الارباب روی کرد و گفت : یا مَنْ لَهُ الدُّنْیا وَالآخِرَهُ ارْحَمْ مَنْ لَیْسَ لَهُ الدُّنْیا وَالآخِرَهُ .

این را گفت و جان داد ، اهل شـهر به مرگ او شادی کردند و بر جنازه او به شادی گذشـتند . او را به بیرون شهر برده به مزبله انداختند و خاک و خاشاک بر جنازه اش ریختند .

مالک دینار را در خواب گفتند : فلانی درگذشته و به مزبله اش افکنده اند ، برخیز او را از آنجا بردار غسل بده و در مقبره ی نیکان دفن کن . گفت : پروردگارا او در میان خلق به بدکاری معروف بود ; مگر چه چیز به درگاه کبریای تو آورده که سزای چنین کرامتی شده است ؟ جواب آمد که : چون به حالت جان دادن رسید که نامه ی عمل خود را نظر کرد و چون همه را خطا دید ، مُفلسانه به درگاه ما نالید و عاجزانه به بارگاه ما نظر کرد ، چون دست بر دامن فضل ما زد ، بر دردمندی او رحم کردیم و چنان او را بخشیدم که انگار گناهی نداشته بود از عذاب نجاتش دادیم و به نعمت های پایدارش رساندیم ، کدام درد زده به درگاه ما نالید که او را شفا ندادیم ، و کدام غمگین از ما خلاصی طلبید که خلعت شاد کامی بر او نپوشاندیم ؟!

توبه ی « وحشی »

در «مجمع البیان» در ذیل آیه ی :

(إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذلِكَ لِمَن يَشَاءُ) .

آمده است که وحشی و یارانش پس از به شهادت رساندن « حمزه » عموی پیامبر به مکّه فرار کردند ، سرانجام از عمل خود پشیمان شدند . نامه ای به پیامبر اسلام نوشتند که ما بر کرده خود پشیمانیم و علاقه مندیم به آیین اسلام رو کنیم ; ولی یکی از آیات قرآن مانع ماست آنجا که می فرماید :

(وَالَّذِينَ لاَ يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَلاَ يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللَّهُ

إِلاَّ بِالْحَقِّ وَلاَ يَزْنُونَ) .

چون ما مرتکب گناهِ شرک و قتل و زنا شده ایم ، امید به رحمت نداریم . در جواب نامه ی وحشی این آیه نازل شد :

(إِلاَّ مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَات) .

پیامبر شخصی را مأمور کرد تا به مکّه رفته و این آیه را برای وحشی و یارانش بخواند . پس از آنکه از آیه ی مورد نظر با خبر شدند گفتند : این شرطی شدید و تکلیفی دشوار است ، ما می ترسیم از عمل کننده های این آیه نشویم . حق تعالی این آیه را فرستاد :

(إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذلِكَ لِمَن يَشَاءُ) .

چون پیامبر این آیه را فرستاد گفتند ، می ترسیم از گروه « لِمَنْ يَشاءُ » (برای کسی که بخواهد) نباشیم . در این هنگام این آیه نازل شد :

(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لاَ تَقْنَطُوا مِن رَحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) .

« بگو ای بندگان من ، که بر خود اسراف و ستم کرده اید ! از رحمت خداوند نومید نشوید که همه ی گناهان را می آمرزد ; زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است » .

داستان سه مرد گنهکار در قرآن

در ذیل آیه ی شریفه :

(وَعَلَى الثَّلاَثَهِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لاَمَلْجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاَّ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) .

« و (همچنین) آن سه نفر که (

از شرکت در جنگ تبوک) باز ماندند ، (و مسلمانان با آنان قطع رابطه نمودند تا آن حد که زمین با همه ی وسعتش بر آنها تنگ شد ، (حتّی) در وجود خویش ، جایی برای خود نمی یافتند ، (در آن هنگام) دانستند پناه گاهی از خدا جز به سوی او نیست ; سپس خدا رحمتش را شامل حال آنها نمود (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند ، خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است »
.

در شأن نزول این آیه داستان سه نفر متخلّف از جهاد را می خوانیم که از عمل بسیار بد خود سخت پشیمان شدند و خدای مهربان پس از توبه و انابه ، از کردار زشت آنان درگذشت .

آن سه نفر از مردم مدینه و از طایفه انصار بودند . به نامهای : کعب بن مالك ، فزاره بن ربیع و هلال بن امیّه . و داستان آنان با کمی اختلاف که در بعضی از تفاسیر دیده می شود بدین قرار است :

جنگی به نام « تبوک » برای مسلمانان پیش آمد . در آن جنگ به مسلمانان خیلی سخت گذشت و به قول قرآن در آیه ی ۱۱۹ سوره ی توبه برای مسلمانان ساعت عسرت و هنگامه ی سختی بود ، جابر بن عبدالله می گوید : ما گرفتار در این جنگ سه نوع سختی شدیم ، سختی زاد و توشه ، کمبود آب ، گرسنگی و تشنگی چهارپایان و پیاده ماندن مردم . رهبر اسلام به فرمان خداوند ازمردم برای شرکت در آن جهاد مقدّس دعوت کرد

. منافقان و در مدینه و اطراف آن مشغول تبلیغات سوء شدند ، و برای سست کردن اراده ی مسلمانان از شرکت در جنگ ، به فعالیّت پرداختند و گفتند : این چه بساطی است که هر ماه و هر هفته باید به جهاد رفت ، و مال و جان به هدر داد ، این چه آیینی است که ما را از زندگی بازداشته ، و راحتی را از ما سلب کرده است . تبلیغات آنان در عدّه ای از مردم اثر گذاشت و ایشان بدون عذر شرعی از شرکت در آن جهاد مقدّس خودداری کردند . و اگر پیامبر بزرگ با تبلیغات غلط آنان و خودداری آن سه چهره ی مشهور مبارزه نمی کرد در آینده ، سنّت ناپسندی نداشته می شد و هر کسی به کمترین بهانه ای از شرکت در جنگ فرار می کرد .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پس از بازگشت از جهاد ، مورد استقبال مردمی که از شرکت در جهاد معذور بودند قرار گرفت . آن سه نفر هم که به بهانه ی جمع کردن میوه و انجام کارهای عقب افتاده ، در واقع به خاطر سستی و تنبلی در جهاد شرکت نداشتند به استقبال آمدند . رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دستور اکید دادند که احدی از مسلمانان حق معاشرت و رفت و آمد با آنان را ندارد ؟!

تمام مردم مدینه علیه آنان بسیج شدند . فروشندگان به آنان جنس نفروختند ، معاشران از معاشرت با آنان پرهیز کردند ، دوستان نسبت به آنان آهنگ جدایی زدند ، زن و فرزند نیز از ایشان روی گرداندند

. حتّی زنان آنان به مسجد آمدند و به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) عرضه داشتند ; چنانچه خداوند به ما اجازه معاشرت با آنان را نمی دهد ، ما را طلاق بگویید ، پیامبر بزرگ رضایت به جدایی ندادند ، ولی فرمودند : ترک معاشرت را نسبت به آنان ادامه دهید .

راستی زمین با همه وسعتش بر آنان تنگ شد ، و از این بی توجّهی جانشان به لب آمد . آری ! آنان گناهی بزرگ مرتکب شده بودند ، گناه تخلّف از فرمان حق و خودداری از شرکت در جهاد با کفر .

چون وضع را بدین صورت دیدند ، از شهر و دیار دست کشیده و رهسپار بیابان شدند . چهل شبانه روز گریستند و در آن مدّت همسرانشان به دستور پیامبر وسایل لازم را برای آنان می بردند . پس از آن همه گریه و زاری و عذر آوردن به پیشگاه حق ، خبری از عفو و مغفرت نشنیدند . « کعب » دو رفیق خود را صدا زد و گفت : علّت عدم پذیرش توبه ی ما دوستی ما با یکدیگر است حال که همه از ما بریده اند بیایید ما هم از یکدیگر کناره گرفته و هریک به بدبختی و روسیاهی خود در پیشگاه حق بنالیم . بدین گونه عمل کردند ، سرانجام خدای مهربان آیه ی ۱۱۸ سوره ی توبه را نازل نمود پیامبر عزیز مردم را مأمور بازگرداندن آنان کرد و خود در جلوی مسجد به انتظار آنان قرار گرفت . مردم با احترام ایشان را وارد مدینه کردند ، چون چشم پیامبر به « کعب »

افتـاد او را در آغوش محبّت گرفت و فرمود : ای کعب ! در تمـام مـدّت عمرت ساعتی به ارزش و قیمتِ ساعت قبولی توبه ات وجود ندارد .

امید در قرآن

(فَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) .

« اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود ، از زیانکاران بودید » .

(وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبادِ) .

« خداوند به بندگانش رأفت دارد » .

(وَاللّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّهِ وَالْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) .

« خداونـد است که با اذنش شـما را به بهشت و آمرزش دعوت می کند ، و آیاتش را برای مردم بیان می دارد تا متذکّر حقایق شوند » .

(وَلَقَدْ عَفَا اللّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ) .

« به تحقیق از آنان گذشت ، به حق که خداوند آمرزنده حلیم است » .

(فَأُولئِكَ عَسَى اللّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللّهُ عَفُوّاً غَفُوراً) .

« امید است خداوند از ایشان عفو کند و خداوند چشم پوش و پرده پوش است » .

(فَقُل رَبُّكُمْ ذُورَحْمَه وَاسِعَه) .

بگو خدای شما صاحب رحمت گسترده است .

(قُل لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ) .

« به آنان که کافر شدند بگو اگر دست از کفر بردارند ، از گذشته آنان خواهم گذشت » .

(إِنَّ اللّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) .

« خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند » .

(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لاَ تَقْنَطُوا مِن رَحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) .

« به آن بندگانم که بر خود اسراف کردند بگو

: از رحمت من نا امید مباشید ، خداوند تمام گناهان را می بخشد او آمرزنده و مهربان است » .

امید در روایات

عَنْ جُنْدَبِ الغَفّاری إنَّ رَسُولَ اللهِ قالَ : إنَّ رَجُلًا قالَ یَوْماً وَللهِ لا یَغْفِرِ واللهُ لِفُلان ، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : مَنْ ذَا الَّذی تَألی علی أَنْ لا أَعْفُو لِفُلان ؟ فَإنّی قَدْ غَفَرْتُ لِفُلان وَأَحْبَطْتُ عَمَلَ الْمُتَألّی بِقَوْلِهِ لا یَغْفِرَ اللهُ بِفُلان .

« ابوذر غفاری از نبی اکرم نقل می کند : مردی یک روز مردی گفت : به خدا قسم خدا فلانی را نمی بخشد ، خداوند فرمود : چه کسی قسم خورد که من فلانی را نمی بخشم ؟ حتماً او را آمرزیدم و عمل آن قسم خورده را به خاطر آن کلمه بی جایی که گفته بود حبط کردم » .

« شیخ مفید » به اسنادش از ابو جعفر طائی واعظ ، و او از وهب بن مبنه نقل می کند :

قَرأتُ فی زَبُورِ داوُد اَسْطَرا مِنْها ما حَفِظْتُ وَمِنْها ما نَسَیْتُ فَما حَفِظْتُ قَوْلُهُ : یا داوُدُ ! اِسْمَعْ مِنیِّ ما اَقُولُ مَنْ اَتانی وَهُوَ یُحِبُّنی اَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ یا داوُدُ ! اِسْمَعْ مِنّی ما اَقُولُ وَالْحَقُّ مَنْ أتانی وَهُوَ مُسْتَحْی مِنْ الْمَعاصِی الَّتی عَصانی بِها غَفَرْتُها لَهُ وَاَنْسَیْتُها حافِظِیْهِ یا داوُدُ اِسْمَعْ مِنّی ما اَقُولُ ، وَالْحَقُّ اَقُولُ مِنْ أتانی بِحَسَنَه واحِدَه اَدْخَلْتُهُ الْجَنَّهَ قال داوُدُ : یا رَبِّ وَما هذِهِ الْحَسَنَهُ ؟ قالَ مَنْ فَرَّجَ عَنْ عَبْد مُسْلِم فَقالَ داوُدُ : اِلهی بِذالِکَ لا یَنْبَغی لِمَنْ عَرَفَکَ اَنْ یَنْقَطِعَ رَجاءَ مِنْکَ .

جملاتی در زبور داود خواندم ، قسمتی از آن را از یاد بردم و جملاتی از

آن را به یاد دارم ، آنچه به یاد دارم این است : هرکس به من وارد شود در حالی که علاقه مند به من است او را به بهشت می برم ، ای داود ! کلامم را بشنو که حق است کسی که بر من وارد شود و از گناهانی که کرده خجالت زده است او را ببخشم و گناهانش را از یاد محافظانش ببرم . ای داود ! از من بشنو که قول من حق است ، هرکس با یک خوبی بر من وارد گردد ، او را به بهشت می برم ، داود گفت : این خوبی و حسنه چیست ؟ فرمود : گره ای از کار بنده مسلمانی گشوده باشد ، داود گفت : پروردگار من به همین عنایات تو است که هرکس تو را شناخت سزاوار نیست امیدش از تو قطع گردد !!

عَنْ أَبی بَصیر قالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ (علیه السلام) یَقُولُ : إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الجَنَّهِ الجَنَّهَ بِأَعْمالِهِمْ فَأَیْنَ عُتَقاءُ اللهِ مِنَ النّار .

« ابی بصیر می گوید : از امام پنجم شنیدم که می فرمود : زمانی که اهل بهشت به خاطر اعمالشان وارد بهشت شوند ، پس آزادشدگان خدا از آتش جهنّم کجایند » ؟

إِنَّ اللهَ أَوْحی إِلی نَبِیِّهِ (علیه السلام) إِنّی أَجْعَلُ حِسابَ أُمَّتِکَ إِلَیْکَ فَقالَ : لا یا رَبِّ أَنْتَ أَرْحَمُ بِهِمْ مِنّی فَقالَ : إِذَنْ لا أُخْزیکَ فِیهِم .

« خداوند به پیامبر خطاب فرمود : در قیامت حساب امّت را به تو واگذار می کنم ، عرضه داشت : الهی تو به آنان مهربانتری از من . خطاب رسید : من تو را

در میان آنان سرشکسته نمی کنم » . کنایه از این که از آنان دستگیری می کنم) .

عَنْ جَعْفَرِ بنِ مُحَمَّد عَنْ آبائِهِ (علیهم السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) قالَ اللهُ : إِنّی لاَسْتَحْیی مِنْ عَبْدی وَأَمَتی یَشیبانِ فی الإِسْلامِ ثُمَّ أُعَذِّبُهُما .

« امام ششم از پدرانش از نبی اکرم از خداوند نقل می کند که خداوند فرمود : من از بنده ام چه مرد چه زن که در اسلام پیر شده اند حیا می کنم به عذاب گرفتارشان کنم » .

دَخَلَ (صلی الله علیه وآله) عَلی رَجُل وَهُوَ فی النَّزْعِ فَقالَ : کَیْفَ تَجِدُکَ ؟ قالَ : أَجِدُنی أَخافُ ذُنُوبی وَأَرْجُوا رَحْمةَ رَبّی فَقال (صلی الله علیه وآله) مَا اجْتَمَعا فی قَلْبِ عَبْد فی هذا الْمَوْطِنِ إِلاّ أَعْطاهُ اللهُ ما رَجا وَآمَنَهُ مِمّا یَخافُ .

« رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به مردی وارد شد که در جان دادن بود ، فرمود : تو را چگونه ببینم ؟ عرضه داشت : در ترس از گناهانم و امید به رحمت پروردگارم ، حضرت فرمود : در این هنگامه این دو در دل مؤمن قرار نمی گیرد مگر اینکه خداوند به سبب این دو واقعیّت با بنده اش عمل می کند ، به آنچه امید دارد می رسد و از آنچه می ترسد به او ایمنی می دهد » .

قالَ عَلِیٌّ (علیه السلام) لِرَجُل أَخْرَجَهُ الْخَوْفُ إِلَی القُنُوطِ لِکَثْرَهِ ذُنُوبِهِ : یا هذا یَأْسُکَ مِنْ رَحْمَهِ اللهِ أَعْظَمُ مِنْ ذُنوبِکَ .

« امیر مؤمنان به مردی که زیادی گناهش او را به نا امیدی کشیده بود فرمود : نا امیدی تو

از رحمت الهی از گناهانت بزرگتر است » .

عَنْ أَبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : إِنَّ آدَمَ (علیه السلام) قالَ : یا رَبِّ سَلَّطْتَ عَلَیَّ الشَّیْطانَ وَأَجَرَیْتَهُ مِنّی مَجْرَی الدَّم فَاجْعَلْ لی شَیْئاً فَقالَ : یا آدَمُ جَعَلْتُ لَکَ أَنَّ مَنْ هَمَّ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ بِسَیِّئَه لَمْ تُکْتَبْ عَلَیْهِ فَإِنْ عَمِلَها کُتِبَتْ عَلَیْهِ سَیِّئَهٌ ، وَمَنْ هَمَّ مِنْهُمْ بِحَسَنَه فَإِنْ لَمْ یَعْمَلْهَا کُتِبَتْ لَهُ حَسَنَهٌ وَإِنْ هُوَ عَمِلَهَا کُتِبَتْ لَهُ عَشْراً قالَ : یا رَبِّ زِدْنی قالَ : جَعَلْتُ لَکَ أَنَّ مَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ سَیِّئَهً ثُمَّ اسْتَغْفَرَ غَفَرْتُ لَهُ قالَ : یا رَبِّ زِدْنی قالَ : جَعَلْتُ لَهُمُ التَّوْبَهَ وَبَسَطْتُ إِلَیْهِمْ التَّوْبَهَ حَتّی تَبْلُغَ النَّفَسُ هذِهِ .

« امام باقر (علیه السلام) می فرماید : آدم به حضرت حق عرضه داشت : شیطان بر من تسلّط دارد ، و چون خونی که در بدن من روان است به من راه دارد ، برنامه ای برای من قرار بده ، پروردگار فرمود : عنایت من به شما آدمیان این است که هرگاه گناهی را نیّت کنید من در نامه شما نمی نویسم ، اگر به آن نیّت عمل کردید نوشته می شود ، و هرکدام از شما اراده کار خیری کردید می نویسم اگرچه عمل نکنید ودر صورت عمل ده برابر می نویسم ، عرضه داشت : عنایت بیشتری به من بفرما ، خطاب رسید : چنانچه پس از گناه توبه کنید من توبه ی شما را قبول می کنم واز کرده های بد شما گذشت می نمایم ، عرض کرد : عنایت بیشتری نیازمندم ، خطاب رسید : برای شما توبه را قرار دادم و برنامه توبه

بر شما آن چنان گسترده کردم که تا هنگام خروج روح از بدن توبه را می پذیرم » .

عَنْ أَبی عَبدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : مَرَّ عیسَی بنُ مَرْیَمَ (علیه السلام) عَلی قَوْم یَبْکُونَ فَقالَ : عَلَی ما یَبکی هؤُلاءِ فَقیلَ یَبْکُونَ عَلی ذُنُوبِهِمْ قالَ فَلْیَدْعُوها یُغْفَرْ لَهُمْ .

« امام صادق (علیه السلام) می فرماید : عیسی بن مریم (علیه السلام) بر گروهی گذشت که گریه می کردند فرمود : اینان برای چه می گریند ، به آن حضرت گفته شد برای گناهانشان ، فرمود : دعا کنند تا خدا آنان را بیامرزد » .

قالَ (صلی الله علیه وآله) : إنَّ رَجُلاً یَدْخُلِ النّارَ فَیَمْکُثُ فیها أَلْفَ سَنَه یُنادی یا حَنّانُ فَیَقُولُ اللهُ تعالی جِبْرئیلَ : اِذْهَبْ فَأْتِنی بِعَبْدی قالَ فَیَجیءُ بِهِ فَیُوقِفُهُ عَلی رَبِّهِ فَیَقُولُ اللهُ : کَیْفَ وَجَدْتَ مَکانَکَ ، فَقالَ : شَرُّ مَکان قالَ : فَیَقُولُ رُدُّوهُ إلی مَکانِهِ ، قالَ فَیَمْشی وَیَلْتَفِتُ إلی وَرائِهِ فَیَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إلی أَیِّ شَیء تَلْتَفِتُ فَیَقُولُ : لَقَدْ رَجَوْتُ أَنْ لا تُعیدَنی إلَیْها بَعْدَ إذْ أَخْرَجْتَنی مِنْها فَیَقُولُ اللهُ تَعالی إذْهَبُوا بِهِ إلَی الجَنَّهِ .

« رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می فرماید : مردی به جهنّم می رود و دو هزار سال در آنجا فریاد می کند : یا حنّان یا منّان ، پروردگار به جبرئیل می فرماید : برو بنده مرا از جهنّم بیاور . او را می آورد . خطاب می رسد : جایت را چگونه دیدی ؟ عرضه می دارد : بدترین جایگاه ، خطاب می رسد : او را به همان جا ببرید ، در حالی که او

را می برنـد به عقب نظر می کنـد ، خطـاب می رسـد : دنبال چه هستی ؟ عرضه می دارد : امیـد به این داشـتم که مرا دوباره به جهنّم نبری ، فرمان می رسد : او را به بهشت هدایت کنید !! » .

لمّا قـالَ رَسُولُ الله (صـلی الله علیه وآله) : لَوْ تَعْلَمُونَ مـا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَليلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثيراً وَلَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعُداتِ تَلْدِمُونَ صُدُورَكُمْ وَتَجْأَرُونَ إِلَى رَبِّكُمْ فَهَبَطَ جِبْريلُ فَقالَ : إِنَّ رَبَّكَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ : لِمَ تَقْنُطُ عِبادی فَخَرَجَ فَرِحاً وَبَشَّرَهُمْ .

« زمانی که رسول اکرم (صـلی الله علیه وآله) به اصـحاب فرمود : اگر بدانیـد آنچه را من می دانم کم می خندیـد و زیاد گریه می کنیـد ، و هر آینه به روی خاکها و تپّه ها رفته و از شدّت ناراحتی به سـینه خود چنگ زده و لطمه می زنید و با کمال ذلّت به خدای خود استغاثه می برید ، ناگهان جبرئیل نازل شد و عرضه داشت : خداوند می فرماید : چرا بندگان مرا نا امید می کنی ؟!! پیامبر از مسـجد در حالی که خوشحال بود خارج شد و اصحاب خود را به رحمت الهی و عنایت حضرت باری بشارت داد . »

عَنْ اَبی جَعْفر (علیه السـلام) قـالَ : وَجَدْنا فی كِتابِ عَلِیٍّ (علیه السـلام) اَنَّ رَسُولَ اللهِ قالَ وَهُوَ عَلی مِنْبَرِهِ : وَالَّذی لا اِلهَ اِلاّ هُوَ ما اُعْطِیَ مُؤمِنٌ قَطُّ خَیْرَ الدُّنْیا والاخِرَهِ اِلاّ بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللهِ وَرَجائِهِ لَهُ وَحُسْنِ خُلْقِهِ والْكَفَّ عَنْ اغْتِیابِ الْمُؤمِنینَ ، والَّذی لا إلهَ إلاّ هُوَ لا یُعَذِّبُ اللهُ مُؤْمِناً بَعْدَ التَّوْبَهِ والاسْتِغْفارِ إلاّ بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللهِ وَتَقْصیرِهِ مِنْ

رَجائِهِ وَسُوءِ خُلْقِهِ واغْتِيابِهِ لِلْمُؤمِنينَ ، وَالَّذى لا إلهَ إلاّ هُوَ لا يَحْسُنُ ظَنَّ عَبْدِ مُؤمِن بِاللهِ إلاّ كانَ اللهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤمِنِ ; لأنَّ اللهَ كَريمٌ بِيَدِهِ الْخَيْراتُ يَسْتَحي أنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤمِنُ قَدْ أحْسَنَ بِهِ الظَّنُّ ثُمَّ يُخْلِف ظَنَّهُ وَرَجاءَهُ فَأَحْسَنُوا بِاللهِ الظَّنَّ وَارْغَبُوا إلَيْهِ .

« امام باقر (عليه السلام) مى فرمايد : در كتاب على (عليه السلام) ديديم كه رسول الله (صلى الله عليه وآله) در منبر فرمود : قسم به آن كه غير از او خدايى نيست هرگز خير دنيا و آخرت نصيب مؤمنى نمى شود ، مگر به گمان نيك و اميد به فضل خدا و نيكى اخلاقش و خوددارى از غيبت مؤمنان و قسم به خدايى كه غير از او خدايى نيست مؤمنى را بعد از توبه و استغفار عذاب نمى كند ; مگر به گمان بدى كه به حق و كوتاهى داشتنش از اميد به رحمت حق و سوء خلق و غيبتش از مؤمنان به خدايى كه غير از او خدايى نيست . گمان عبد به خدا هرگاه گمان نيك باشد خداوند با او برابر گمانش معامله مى كند ; زيرا خدا كريم است و نيكى ها به دست اوست ، حيا مى كند كه عبد به او حسن ظن بورزد و او حضرت او رغبت كنيد » .

فى الْحَديثِ أَنَّ أَعْرابيّاً قالَ : يا رَسُولَ اللهِ مَنْ يَلى حِسابَ الْخَلْقِ ؟ فَقالَ : اللهُ تَبارَكَ وَتَعالَى قالَ : هُوَ بِنَفْسِهِ ؟ قالَ : نَعَمْ فَتَبَسَّمَ الأَعْرابِيُّ فَقالَ : رَسُولُ اللهُ (صلى الله عليه وآله) مِمَّ ضَحِكْتَ يا أَعْرابِيُّ ؟ فَقالَ : إنَّ الْكَريمَ إذا قَدَرَ عَفا

، وَإِذا حاسَبَ سامَـحَ فَقالَ النَبِيُّ (صلى الله عليه وآله) صَدَقَ الأَعْرابِيُّ أَلا لا كَريمَ أَكْرَمُ مِنَ اللهِ تَعالى هُوَ أَكْرَمُ الأَكْرَمينَ ثُمَّ قالَ : فَقَّهَ الأَعْرابِيُّ .

« عربی به پیامبر گفت : فردا حساب مردم با کیست ؟ فرمود : با خدای تبارك و تعالی ، عرضه داشت : با خود اوست ؟ فرمود : آری ، عرب خندیـد ، پیامبر فرمود : برای چه خندیـدی ؟ عرض کرد : کریم به هنگام قدرت ، گذشت می کند و زمان حساب سهل انگـاری می نمایـد . پیـامبر فرمـود : اعرابی راسـت گفت ، بدانیـد کریمی کریمـتر از خـدا نیست و اوست بخشـنده ترین بخشندگان ، سپس فرمود : اعرابی به نهایت فهم رسید » .

این روایـات نمونه ای از روایـات زیادی است که سـلوك حق را با بنـدگان خود نشان می دهـد ، نشان می دهـد . که : بحکم الاسلام یجبّ ما قبله ، از گناهان هفتاد ساله کافری که ایمان آورده درمی گذرد ، چنان که در قرآن می فرماید :

(قُل لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ) .

همچنین به محض اینکه ساحران زمان فرعون گفتند : « آمنّا » (ایمان آوردیم) از تمام گذشته های آنان درگذشت و اصحاب کهف را بـا وجود سـابقه ی کفر و شـقاوت به محض اینکه به حقیقت توحیـد دست یافتنـد قبول کرد و به آنان کرامت وعزّت عطا فرمود .

و این گونه آیات و روایات محکم و متین است که انسان را به خداوند عزیز امیدوار می کند . آیاتی که در آن شکّی نیست و انسان از آن

آیات ، که وحی الهی است ، یقین حتمی داشته و امیدش بر پایه یقین استوار می گردد . این است که امام ششم می فرماید : والرجاء فرع الیقین ، (امید فرع یقین است) و راستی که این جمله ، جمله ی استواری است .

این همه فضل و عنایت خدا را انسان به خود و موجودات می بیند و رفتار خدا را با بندگان خود می نگرد و این همه آیات و روایاتی که نشانگر عنایت حق به بندگان است نظر می کند ; چگونه به یقین نرسد و چرا یقین پیدا نکند که او هم اگر به پیشگاه رحمت و عنایت الهی پناه ببرد پناهش می دهند و در دریای رحمت بی نهایت و فضل بی پایان غرقش می کنند .

وَالْحُبُّ فَرْعُ الْمَعْرِفَهِ

اشاره

این یک واقعیّت است که شناخت و معرفت به هر چیزی ریشه ی میل یا تنفّر انسان به آن چیز است .

در صورتی که انسان چیزی را بیابد که در واقع برای او منفعت دارد ، به آن میل و عشق پیدا می کند و برای جلب آن و به دست آوردنش ، یا شکل گیری از آن ، یا کسب رضایتش نهایت فعالیت را می نماید .

انسان به مواد غذایی ، به لباس و پوشاک ، به خانه و لوازم آن و به تمام اشیاء مورد نیاز خود علاقه دارد ، چرا ؟ برای اینکه به حقیقت یافته است که این اشیاء برای حیات او منفعت دارد و در مقابل ، از بسیاری از امور سخت متنفّر است ، چرا ؟ برای اینکه به این حقیقت دست یافته است

که آنها برای زندگی او ضرر دارند .

آنجا که از اشیاء منفعتی دیده باشد درصدد به دست آوردن آنهاست و جایی که اشیایی را ضرری دیده است در راه دور کردن آنها از خط زندگی خویش است .

شما به قرآن مجید و آثار اسلامی مراجعه کنید و از طریق آن آثار ، خدا را بیابید ، که آن وجود مقدّس منبع تمام صفات کمال است . صفاتی کمالی که نامحدود است . و دریابید که همه چیزها به دست اوست و توجّه کنید که حضرتش مبدأ وجود است و به هر چیزی هرچه را که لیاقت داشت عنایت نمود ، وبه انسان بیش از لیاقت واستحقاقش توجّه فرمود .

شما از راه قرآن و آثار اهل بیت (علیهم السلام) عنایتش را به نیکوکاران ; کرم و لطف و محبّتش را به بدکارانِ توبه کار و رحمت و کرامتش را نسبت به دوستان درقیامت بنگرید .

شما آیاتی که وضع نیکوکاران را در بهشت نشان می دهد ملاحظه کنید ; روایات باب توبه و عفو و شفاعت را بنگرید ; محبّت های بی دریغش را در همین دنیا به موجودات زنده و به خصوص انسان تماشا کنید ; قوانین عالی اش را در قرآن مجید ، برای تأمین سعادت انسان ببینید ; به بخش رسالت رسولان و امامت امامان و حکمت حکیمان و عرفان عارفان اندیشه کنید ; ببینید که شخص پیامبر را رحمه للعالمین می خواند و به نیکوکار وعده ی اجر غیر ممنون می دهد و مزد بی حساب و بهشت عالی در برابر اعمال محدود و کم عنایت می کند . و به گنهکاران می

گویـد : هرچه هستی و هرکه هستی بازگرد و گذشـته را جبران کن ، من از تمام گناهانت چشم می پوشم تا بیش از پیش با او آشـنا شده و قهراً پس از این معرفت و آشنایی به دنیای عشق و محبّت ، به خدای خود راه پیدا کند ، و محبّتی برتر از محبّت ها و عشقی والاتر از همه عشق ها برایش حاصل شود .

انسان با این معرفت ، هر عقشـی را دنباله ی عشق خود قرار می دهد و خدای متعال به خاطر او از همه چیز گذشت می کند ، و انسان به هنگام فرا رسیـدن فرمان او ، با کمال محبّت از او فرمان می برد و از آنچه نهی کرده ، با کمال علاقه پرهیز می کنـد و با زبان حال می گوید :

ای زدردت خستگان را بوی درمان آمده

یاد تو مر عاشقان را راحت جان آمده

صد هزاران عاشق سرگشته بینم بر امید

در بیابان غمت الله گویان آمده

سینه ها بینم زسوز هجر تو بریان شده

دیده ها بینم زدرد عشق گریان آمده

پیر انصار از شراب شوق خورده جرعه ای

همچو مجنون گرد عالم مست و حیران آمده

خواجه عبـدالله انصاری می گویـد : « ای عزیز ! هر که عزیمت عاشـقی دارد گو دل از جان بردارد . هر که قصد حرم دارد گو بادیه فرو گذارد . عاشق را دلی باید بی غش و سینه از شور ، آتش .

عشق آتشی سوزان و بحری بیکران است . همه جان و قصّه ی بی پایان است . عقل و ادراک از فهم آن حیران است . دل در ، یافت وی ناتوان

. نهان کننده ی آشکار است و آشکار کننده ی نهان . روح روح است و فتوح فتوح . اگر خاموش باشد دلش چاک کند و از غیر خود پاک کند و اگر بخروشد وی را زیر و بر کند . و شهر را خبر کند . هم آتش است هم آب . هم ظلمت است هم آفتاب . عشق درد است لیکن به درد آورد . چنانکه علّت حیات است ، سبب ممات است هرچند مایه راحت است پیرایه آفت است .

دل عاشق خانه ی شیر است ، کسی درآید که از جان سیر است . از ماجرای درد عشق ، حکایت خطاست و از محنت محبّت اظهار شکایت نارواست . بر هرکه پرتوی از عشق تافت سعادت دنیا و آخرت یافت » .

مقصود دل و مراد جانی عشق است

سرمایه عمر جاودانی عشق است

آن عشق بود کزو بقا یافته خضر

یعنی که حیات جاودانی عشق است

بی تردید عشق منهای معرفت به معشوق ، معنی ندارد و این عشق بدون آگاهی به معشوق حاصل نگردد . البتّه این شناخت از راه دقّت در آیات و آثار اسلامی میسّر است . اینک به قسمتی از آثار اسلامی در راه شناخت حضرت حق توجّه کنید :

صفات حق در دعای جوشن کبیر

یـا سَیِّدَ السَّاداتِ ، یـا مُجیبَ الـدَّعَواتِ ، یا رافِعَ الـدَّرَجاتِ ، یا وَلِیَّ الْحَسَـناتِ ، یا غافِرَ الْخَطیئاتِ ، یا مُعْطِیَ الْمَسْـئَلاتِ ، یا قابِلَ التَّوْباتِ ، یا سامِعَ الأَصْواتِ ، یا عالِمَ الْخَفِیّاتِ ، یا دافِعَ الْبَلِیّاتِ .

ای آقای آقایان ! ای پاسخ دهنده ی خواسته ها ! ای بالا برنده ی درجات ! ای صاحب اصلی نیکی ها !

ای آمرزنده اشتباهات ! ای عطاکننده ی خواسته ها ! ای پذیرنده ی توبه ها ! ای شنونده ی صداها ! ای آگاه بر پنهانی ها ! ای رد کننده بلاها .

یا خَیْرَ الْغافِرینَ ، یا خَیْرَ الْفاتِحینَ ، یا خَیْرَ النّاصِرینَ ، یا خَیْرَ الْحاکِمینَ ، یا خَیْرَ الرّازِقینَ ، یا خَیْرَ الْوارِثینَ ، یا خَیْرَ الْحامِدینَ ، یا خَیْرَ الذّاکرینَ ، یا خَیْرَ المُنْزِلینَ ، یا خَیْرَ الْمُحْسِنینَ .

ای بهترین آمرزندگان ! ای بهترین گره گشایان ! ای بهترین یاری کنندگان ! ای بهترین حکم کنندگان ! ای بهترین روزی بخشان ! ای بهترین وارثان ! ای بهترین ستایندگان ! ای بهترین یادکنندگان ! ای بهترین فرو فرستادگان ! ای بهترین نیکوکاران !

یا غافِرَ الْخَطایا ، یا کاشِفَ الْبَلایا ، یا مُنْتَهَی الرَّجایا ، یا مُجْزِلَ الْعَطایا ، یا واهِبَ الْهَدایا ، یا رازِقَ البَرایا ، یا قاضیَ المُنایا ، یا سامِعَ الشَّکایا ، یا باعِثَ البَرایا ، یا مُطْلِقَ الأُساری .

ای در گذرنده ی از اشتباهات ! ای برطرف کننده ی بلاها ! ای نهایت امیدها ! ای بخشنده ی عطاها ! ای عنایت کننده ی هدیه ها ! ای برآورنده ی آرزوهای قلبی ! ای شنونده ی شکایت ها ! ای برانگیزنده مردمان ! ای آزاد کننده اسیران !

یا عُدَّتی عِنْدَ شِدَّتی ، یا رَجائی عِنْدَ مُصیبَتی ، یا مُونِسی عِنْدَ وَحْشَتی ، یا صاحِبی عِنْدَ غُرْبَتی ، یا وَلِیّی عِنْدَ نِعْمَتی ، یا غِیاثی عِنْدَ کُرْبَتی ، یا دَلیلی عِنْدَ حِیرَتی ، یا غِنائی عِنْدَ افْتِقاری ، یا مَلْجَأی عِنْدَ اضْطِراری ، یا مُعینی عِنْدَ مَفْزَعی .

ای توشه ام در

رنـج و سـختی ! ای امیـدم به هنگـام مصـیبت ! ای مونسم به وقت ترس ! ای رفیقم به هنگـام غربت ! ای سرپرسـتم در نعمت و خوشـی ! ای فریـادرسم زمـان غمزدگی ! ای راهنمـایم به وقت سـر گردانی ! ای سـرمایه ام زمـان نـداری ! ای تکیه گـاهم گاه اضطرار ! ای پشتیبانم در وقت پریشانی .

یا دَلیلَ الْمُتَحَیِّرینَ ، یا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ ، یا صَریخَ الْمُسْتَصْرِخینَ ، یا جارَ الْمُسْتَجیرینَ ، یا أَمانَ الْخائِفینَ ، یا عَوْنَ الْمُؤْمِنینَ ، یا راحِمَ الْمَساکینَ ، یا مَلْجَأَ الْعاصِینَ ، یا غافِرَ الْمُذْنِبینَ ، یا مُجیبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرّینَ .

ای راهنمای سـر گردانان ! ای فریادرس فریاد کننـد گان ! ای دادرس دادرس طلبان ! ای پناه پناه جویان ! ای امان ترسویان ! ای پشتیبان مؤمنان ! ای رحم کننـده ی بر افتادگان ! ای پناهگاه عاصـیان ! ای آمرزنده ی گنهکاران ! ای اجابت کننده ی خواسـته ی بیچارگان !

یا مَنْ إِلَیْهِ یَرْغَبُ الزّاهِدُونَ ، یا مَنْ إِلَیْهِ یَلْجَأُ الْمُتَحَیِّرونَ ، یا مَنْ بِهِ یَسْتَأْنَسُ الْمُریدُونَ ، یا مَنْ بِهِ یَفْتَخِرُ الْمُحِبُّونَ ، یا مَنْ فی عَفْوِهِ یَطْمَعُ الخاطِئُونَ ، یا مَنْ إِلَیْهِ یَسْکُنُ الْموقِنُونَ ، یا مَنْ عَلَیْهِ یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُونَ .

ای آن که زاهـدان به سویش گریزنـد . ای آن که سـر گردانان به او پناه برند ، ای آن که بازآیندگان به سوی او پناه برند ، ای آن که پارسایان بدو میل کنند ، ای آن که سرگردانان به او پناهنده شوند ، ای آن که خواستاران به او انس گیرند ، ای آن که عاشقان به او فخر کنند ، ای آن که اشتباه

کاران در عفوش طمع ورزند ، ای آن که یقین داران به او آرامش یابند . ای آن که تکیه کنندگان به او تکیه کنند .

یـا حَبیبَ البـاکِینَ ، یـا سَیِّدَ الْمُتَوَکِّلینَ ، یا هادِیَ المُضِلِّینَ ، یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنینَ ، یا أَنیسَ الـذّاکِرینَ ، یا مَفْزَعَ الْمَلْهُوفینَ ، یا مُنْجِیَ الصّادِقینَ ، یا أَقْدَرَ القادِرینَ ، یا أَعْلَمَ العالَمینَ ، یا اِلهَ الْخَلْقِ اَجْمَعین.

ای محبوب گریه کنندگان ، ای آقای تکیه کنندگان ، ای رهنمای گمراهان ، ای سرپرست مؤمنان، ای همدم یادکنندگان ، ای پناه دلسوختگان ، ای نجات بخش راستان ، ای تواناترین توانایان ، ای داناترین دانایان ، ای معبود تمام آفریده ها .

صفات حق در دعای کمیل

اَللّهُمَّ مَوْلایَ کَمْ مِنْ قَبیحٍ سَتَرْتَهُ وَکَمْ مِنْ فادِحٍ مِنَ الْبَلاءِ أَقَلْتَهُ وَکَمْ مِنْ عِثارٍ وَقَیْتَهُ وَکَمْ مِنْ مَکْرُوهٍ دَفَعْتَهُ وَکَمْ مِنْ ثَناءٍ جَمیلٍ لَسْتُ أَهْلاً لَهُ نَشَرْتَهُ .

« پروردگارم ، سرورم ، چه کارهای زشتی که از من پوشاندی که اگر قسمتی از آن بر مردم روشن می شد ، تا پایان عمر برایم آبرو نمی ماند ، و چه بسیار بارهای سنگینی از بلا که از دوشم برداشتی و از چه لغزش هائی مرا مصون داشتی ، و چه برنامه های ناخوش آیندی که از من دور کردی ، و چه تعریف های جمیلی که لایقش نبودم ولی از من در بین مردم پخش کردی ، و جامعه مرا از آن دیدگاه نظر می کند ، که این چنین مورد محبّت هستم » .

یا مَنْ اسْمُهُ دَواءٌ وَذِکْرُهُ شِفاءٌ وَطاعَتُهُ غِنی .

« ای آن که نامش دو و یادش شفا و فرمان بردنش ثروت است

» .

یـا سـابِغَ النِّعَمِ ، یـا دافِعَ النِّقَمِ ، یـا نُورَ الْمُسْتَوْحِشـینَ فی الظُّلَمِ ، یـا عالِماً لا یُعَلَّمُ ، صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَافْعَلْ بی ما أَنْتَ أَهْلُه .

« ای سـرشار دهنـده ی نعمت ها ، ای برطرف کننـده ی انتقامها ، ای چراغ وحشت زدگانِ در تاریکی ها ، ای دانای بی تعلیم ، بر محمّد و آلش درود فرست و با من آن چنان که تو اهل آنی معامله کن » .

یا وَلِیَ الْمُؤْمِنینَ ، یا غایَهَ آمالِ الْعارِفینَ ، یا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ ، یا حَبیبَ قُلُوبِ الصّادِقینَ ویَا إِلهَ الْعالَمینَ .

ای سرپرست مؤمنان ! ای نهایت آرزوی عارفان ! ای فریادرس بیچارگان ! ای محبوب دلهای راستان ! ای معبود جهانیان !

در دعای بعد از زیارت حضرت رضا (علیه السلام)

لا تُحْمَدُ یا سَیِّدی إِلاّ بِتَوْفِیقٍ مِنْکَ یَقْتَضـی حَمْداً لا تُشْکَرُ عَلی أَصْغَرِ مِنَّه إِلاّ اسْتَوْجَبْتَ بِها شُکْراً فَمَتی تُحْصی نَعْماءُکَ یا إِلهی وَتُجازی آلاءُکَ یـا مَوْلایَ وَتُکافَئُ صَنایِعُکَ یا سَیِّدی وَمِنْ نِعَمِکَ تَحْمَدُ الحامِدُونَ وَمِنْ شُکْرِکَ تَشْکُرُ الشّاکِرُونَ وَأَنْتَ الْمُعْتَمَدُ لِلذُّنوبِ فی عَفْوِکَ وَالنّاشِرُ عَلَی الْخاطِئینَ جَناحَ سِتْرِکَ وَأَنْتَ الْکاشِفُ لِلضُّرِّ بِیَدِکَ فَکَمْ مِنْ سَیِّئَه أَخْفاها حِلْمُکَ حَتّی دَخِلَتْ وَحَسَنَه ضاعَفَها فَضْلُکَ حَتّی عَظُمَتْ عَلَیْها مُجازاتُکَ ...

« سـتایش تو ای آقای من برایم ممکن نیست ، مگر اینکه خودت قدرت ستایش کردن به من عنایت کنی ، قدرتی که برای آن هم سـتایش دیگری لازم است ، و سپاس نشوی بر کوچکترین منّتی که بر من داری ; مگر اینکه برای آن سپاس مستحقّ سپاس دیگری ، ای معبود من کجا نعمتهایت قابل شمارش است و چگونه ممکن است به

عطایت پاداش داده شود ؟ و به چه صورت در قدرت کسی است که ساخته هایت را اجر کافی دهد به برکت نعمت هایت ستایش کنندگان تو را ستایش گویند و بر سپاس پذیری تو بر تو سپاس گویند ، هرکسی که بر گناهانش بر عفو تو تکیه دارد بال و پر گناه پوشیت بر خطاکاران گسترده شده ، با دست قدرتت بد حالیها برطرف گشتند ، چه گناهانی که بردباریت آن را پنهان نموده تا از بین رفت چه اعمال خوبی که به فضل و عنایتت چند برابر کردی تا پاداش دادنت بر آن بزرگ و عظیم باشد » .

یا مَعْروفَ الْعارِفینَ ، یا مَعْبُودَ الْعابِدینَ ، یا مَشْکُورَ الشّاکِرینَ ، یا جَلیسَ الذّاکِرینَ ، یا مَحْمودَ مَنْ حُمِدَهُ ، یا مَوْجُودَ مَنْ طَلَبَهُ ، یا مَوْصُوفَ مَنْ وَحَّدَهُ ، یا مَحْبُوبَ مَنْ أَحَبَّهُ ، یا غَوْثَ مَنْ أَرادَهُ ، یا مَقْصُودَ مَنْ أَنابَ إِلَیْهِ ...

ای شناخته شده نزد ارباب شناخت ، ای مورد پرستش پرستندگان ، ای سپاس شده سپاس گذاران . ای همنشین یادکنندگان ، ای ستوده آن کس که تو را به حق ستود ، ای محبوب دوستداران ، ای فریادرس کسی که تو را اراده کرد . ای هدف آن که به سویت بازگشت .

ما به همین بسنده می کنیم چرا که اگر بخواهیم نام آیات ، روایات و دعاها را نقل کنیم خود کتاب مستقلّی می طلبد .

آیا با توجّه به این معانی بلند و با دقّت در این مضامین عالی ، که نمایشگر گوشه ای از صفات آن جناب است ، ممکن است دل با تمام وجودش خریدار

عشق او نگردد ؟ آن کـدام دل است که پس از یـافتن این واقعیّت ، غرق در عشق او نگردد ؟ به قول قرآن این دل ، دلی اسـت چون سـنگ یا سـخت تر از سـنگ ، آنان که دلی در گروه عشق او داشـتند و جان و سـر از پی آن عشق روانه کردند ، پس از این معرفت به آن گوهر ارزنده دست یافتند . بدون این معرفت ، آن هم معرفتی که پایه اش قرآن و ریشه اش آثار محمّد و آل محمّـد صـلوات الله علیهم اجمعین است ، آیـا تحصـیل این عشق ممکن است ؟ آری ! آنـان که این چنین عاشق شدنـد با کلید معرفت درب بسته شده ی محبّت و عشق به او را به روی خود گشودند . عاشقان حضرت دوست این چنین مویه می کنند :

دلی کو با تو شد همراه و همبر

چگونه مهر بندد جای دیگر

دلی کو را تو هم جانی و هم هوش

از آن دل چون شود یادت فراموش

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خان و مال را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

ما را سر وسودای کس دیگر نیست

در عشق تو پروای کس دیگر نیست

جز تو دگری جان نگیرد در دل

دل جای تو شد جای کس دیگر نیست

یا رب زشراب عشق سرمستم کن

وز عشق خودت نیست کن و هستم کن

از هرچه زعشق خود تهی دستم کن

یکباره به بند عشق پا بستم کن

تا در ره عشق او مجرّد نشوی

هرگز ز خود خویش بی خود نشوی

دنیا همه بند توست بر درگه

او

در بند قبول باشی تا رد نشوی

مرا دیوانه و شیدا تو دیری

مرا سرگشته و رسوا تو دیری

نمی دونم دلم دارد ج

همیدونم که دروی جا تو دیری

دل بی عشق را از افسردن اولی

هرکه دردی نداره مردن اولی

تنی که نیست ثابت در ره عشق

ذره ذره به آتش سوتن اولی

نگارینا دل و جانم تو داری

همه پیدا و پنهانم تو داری

نمی دونم که این درد از که دارم

همین دونم که درمانم تو داری

عاشق آن بی که دایم در بلایی

ایوب آسابه کرمان مبتلایی

حسن آسا بنوشه کاسه زهر

حسین آسا شهید کربلایی

مرا عشقت زجان آذر بر آره

زپیکر مشت خاکستر بر آره

نهال مهرت از دل گر ببرن

هزاران شاخ هر سو سر بر آره

زعشقت آتشی در بوته دیرم

در آن آتش دل و جان سوته دیرم

سگت گر پا نهد بر چشمم ای دوست

به مژگان خاک راهش رو ته دیرم

بابا طاهر عریان

و نیز زمزمه می کنند :

روضه روح من رضای تو باد

قبله گاه در سرای تو باد

سرمه دیده جهان بینم

تا بود گرد خاک پای تو باد

گر همه رأی تو فنای من است

کار من بر مراد رأی تو باد

شد دلم ذرهوار در هوست

دلم این ذرّه در هوای تو باد

خواجه عبدالله انصاری

همچنین ناله برمی آورند که :

کردیم عاقبت وطن اندر دیار عشق

خوردیم آب بیخودی از جویبار عشق

مستان عشق را به صبوحی چه حاجت است

زیرا که دردسر نرساند خمار عشق

سی سال لاف زدم تا سحر گهی

وا شد دلم چو گل زنسیم بهار عشق

فارغ شود زدرد سر عقل فلسفی

یک جرعه گر کشد زمی خوشگوار عشق

در دامن مراد نبینی گل مراد

بی ترک خواب راحت و بی نیش خار عشق

ای فرّخ آن سری که زنندش به تیغ یار

وی خرّم آن تنی که

کشندش به دار عشق

روزی ندیده تا به کنون چشم روزگار

از دور روزگار به از روزگار عشق

پروانه گر ز عشق بسوزد عجب مدار

کآتش زند به خرمن هستی شرار عشق

آن دم مس وجود تو زر می شود که تن

در بوته فراق گدازد به نار عشق

هرکس که یافت آگهی از سر عاشقی

وحدت صفت کند سر و جان را نثار عشق

وحدت کرمانشاهی

این جهان و آن جهان و هرچه هست

عاشقان را روی معشوق است وبس

گر نباشد قبله عالم مر

قبله من کوی معشوق است و بس

خداشناسی در علم روز

۱ اکسیژن مثال و نمونه ی کاملی است از آثار معجزه آسای نظام عالم خلقت . هوای زمین مرکّب است از اکسیژن ، نیتروژن ، آرگون ، نئون ، زنون ، کریپتون ، و مقداری بخار آب و معادل سه قسمت از ده هزار قسمتِ اسید کربنیک .

از وجود همین گازهای گرانبها است که رنگ های قرمز و آبی و سبز ، بر روی صفحه های اعلان ، در و دیوار به چشم می آید ، و از برکت وجود گاز آرگون است که اشعه ی نورانی الکتریسیته دنیا را روشن ساخته وتمدّن بشری را به این پایه از پیشرفت رسانده است

هفتاد و هشت قسمت از هوا ; از نیتروژن و بیست و یک قسمت آن از اکسیژن است . فشارهای محیط بر سطح کره ی زمین به مقدار تقریباً یک کیلو و نیم در هر اینچ مربع است . بقیّه ی موجودی گاز اکسیژن ، به صورت ذخیره در قشر زمین جمع شده

است ، که آبهای عالم را هم همان گاز تشکیل می دهد .

اکسیژن ریشه ی حیات تمام جانداران زمین است

که جز از هوای محیط زمین ، از هیچ منبع دیگری نمی توان آن را به دست آورد .

باید دید چه شده است که این عنصر حیاتی با همه ی خواص شیمیایی و ترکیب و اختلاط آن با سایر مواد ، مصون مانده است و فقط به همان مقداری که برای ادامه ی حیات موجودات جاندار لازم است که به صورت خالص در هوای محیط ، باقی مانده است ؟

هرگاه مقدار اکسیژن موجود در هوا به جای۲۱ درصد ، ۵۰ درصد می بود کلیه مواد سوختنی این عالم به حالت احتراق درمی آمد . به عنوان مثال اگر جرقه ی برقی با درختی برخورد می کرد ، جنگلی را دچار حریق می کرد و آن را دچار انفجار می ساخت .

و هرگاه مقدار آن به ده درصد کاهش می یافت گرچه هر جان داری خود را با آن تطبیق می نمود ; ولی به طور قطع از بسیاری عناصری که امروزه اساس زندگی ما را تشکیل می دهد ، مثل آتش ، اثری دیده نمی شد .

و خلاصه اگر اکسیژن آزاد ، چنانچه اشاره کردیم که فقط مقدار بسیار کوچک و ناچیزی از مواد متشکّله ی زمین را تشکیل می دهد ، با تأخیر و فاصله جذب گردد ، یا به طور کلّی معدوم شود ، آن وقت حیات ظاهری و حیوانی جانداران از روی زمین رخت بر خواهد بست .

تناسب عجیب و تعادل بسیار دقیقی که میان اکسیژن و اسید کربونیک برقرار است ، از مهمترین علت های دوام و استمرار حیات حیوانی و نباتی به شمار می آید . این اعجاز خدای متعال

است که توجّه متفکران و اندیشمندان را به خود جلب کرده است . اهمیّت حیاتی اسید کربونیک و آثار ، فواید ، خواص و ویژگی هایش هنوز در نظر بسیاری از اندیشمندان کشف نشده است .

اسید کربونیک گاز سنگین و غلیظی است که نزدیک به سطح زمین قرار دارد ، و تجزیه آن از اکسیژن به راحتی امکان پذیر است . بعنوان مثال وقتی بر درختی آتشی افروخته شود ، چوب که خود مرکب از اکسیژن و کربن و هیدروژن است ، بر اثر حرارت تجزیه ی شیمیایی می شود و کربن با نهایت سرعت با اکسیژن آمیخته و تشکیل اسید کربونیک می دهد . هیدروژنِ آن نیز با همان شتاب با اکسیژن آمیخته . تشکیل بخار می دهد . دودی که بر اثر آتش پدید می آید همان کربن خالص وترکیب نشده است .

انسان هنگام تنفّس ، مقداری اکسیژن فرو می برد و خون ، آن را در تمام قسمت های بدن توزیع می کند . اکسیژن ، غذا را در سلولهای مختلف آهسته با حرارتی ضعیف می سوزاند و اسید کربونیک و بخار آبِ پدید آمده ی از آن ، خارج می شود . به همین جهت وقتی از راه شوخی گفته می شود : فلانی مثل تنوره آتش می کشد ، حقیقت درستی اظهار شده است ; چون گاز اسید کربونیکی که بر اثر احتراق غذا در سلول ها ایجاد می شود ، داخل ریه می گردد و با تنفّس بعدی از بدن خارج شده و به هوای محیط برمی گردد .

امام صادق (علیه السلام) در ضمن شناساندن خدای متعال از طریق

آثار خداوندی به مفضّل می فرماید : کیست که شُش ها را چنان آفریده که بدون هیچ درنگ ، پیوسته هوای خارج را بگیرد و به تمام نقاط بدن برساند ؟ ریه اگر اندکی از حرکت باز ایستد و هوای پاک و صاف خارج را به بدن نرساند آدمی تلف می گردد ، آیا ممکن است این اموری که هریک مصلحتی بزرگ و حکمتی سترگ دارد خود به خود و بدون هیچ خالقی حکیم به این نظم و ترتیب صحیح ، موجود شود ؟

بدین ترتیب کلیّه جانوران اکسیژن استنشاق می کنند و اسید کربونیک بیرون می دهند .

از خواصّ دیگر اکسیژن که آن را برای حیات ضروری می سازد آن است که فعل و انفعالاتی ، در سایر عناصر موجود در خون به وجود می آورد .

از طرف دیگر به طوری که می دانیم زندگی نباتات بسته به همان مقدار کم اسید کربونیکی است که در هوا موجود است و نباتات با آن تنفّس می کنند . برگ نباتات در حکم ریه انسانی است که در زیر حرارت آفتاب اسید کربونیک را به عنصر کربن و اکسیژن تجزیه می کند و اکسیژن را در هوا رها می سازد و کربن در تنه ی نباتات باقی می ماند و با هیدروژنی که از ریشه به ساقه و شاخه ها می رسد ترکیب می گردد و بر اثر همین ترکیبات شیمیایی حیرت آور است که طبیعت قند و « سلولز » و هزاران مواد آلی دیگر و میوه ها و گل ها را به وجود می آورد .

از عجایب قرآن مجید در ۱۴ قرن قبل اشاره به

این موضوعات است که علم پس از میلیون ها سال به دست آورده است . قرآن در آیات ۳۳ ۳۵ سوره ی یس اشاره دارد :

(وَآيَةٌ لَّهُمُ الأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبّاً فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ * وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّات مِن نَّخِيل وَأَعْنَاب وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ) .

ببینید خرما و انواع انگور را به فعالیّت درختان در زمین به وسیله ی ریشه که دو نوع مواد قندی و سلولز عالی است نسبت می دهد !!

نباتات خودشان تغذیه می کنند و مقادیر زیادی غذا برای حیوانات روی زمین تدارک می نمایند .

نباتات اکسیژنی را که ما تنفّس می کنیم و بدون آن حتّی پنج دقیقه هم نمی توانیم زیست نماییم به ما می رسانند . به همین جهت نوع بشر باید در این زمینه خیلی شکرگذار باشد .

بنا به شرحی که گذشت همه نباتات و جنگل ها و بوته ها و خزه ها و به طور کلّی تمام روییدنی ها ، ساختمان اصلی وجودشان ترکیبی از آب و کربن است .

حیوانات کربن دفع می کنند و نباتات اکسیژن ، و از این رو هرگاه این دو عملِ موجودات متوقّف می ماند آن وقت یا حیوانات همه اکسیژن ها را مصرف می کردند و یا نباتات کلیّه کربن ها را ، و چون این تقسیم به هم می خورد نسل هر دو به سرعت رو به انقراض و زوال می رفت .

اخیراً کشف شده است که اسید کربونیک به مقدار اندک جزءِ ضروریّات حیات حیوانی است ، همچنان که اکسیژن لازمه ی زندگی نباتات است .

گاز

هیدروژن نیز با آنکه تنفس نمی شود ; اما از لوازم ضروری حیات است . چرا که بدون هیدروژن آب وجود خارجی پیدا نمی کند و به طوری که همه می دانیم قسمت اعظم مواد وجودی نباتات و جانداران را آب تشکیل می دهد .

قرآن کریم در سوره ی انبیای آیه ۳۰ به این واقعیّت چنین اشاره می کند :

(أَوَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْء حَيٍّ أَفَلاَ يُؤْمِنُونَ) .

« آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین بسته بود ، آنها را شکافتیم و از آب هر چیزی را زنده گرداندیم چرا باز به خدا ایمان نمی آورید » .

اکسیژن و هیدروژن و اسید کربونیک و کربن چه به تنهایی و چه در حال ترکیب و اختلاط با یکدیگر ، از ارکان اوّلیه ی حیات جانداران به شمار می روند و اساساً مبنای زندگانی در زمین بر آنها استوار است .

از میان میلیونها احتمال ، حتی یک احتمال هم نمی رود که همه ی این گازها در آن واحد در سیّاره ای جمع شوند ، و مقدار و کیفیّت آنها هم به طوری متعادل باشد که برای حیات کافی به نظر برسد .

از طریق علمی توضیحی درباره ی این راز طبیعت نمی توان داد و اگر هم بخواهیم بگوییم همه ی این نظم و ترتیبات تصادفی است ، آن وقت برخلاف منطق ریاضی که بر دو دو تا چهارتا است (به این معنی که هر نظمی ناظمی دارد و هر حرکتی محرکی) استدلال کرده ایم .

این گوشه ای از اسرار و منافع یک

جزء از اجزای غیر قابل شـمارش جهان یعنی اکسـیژن است ، آیا وقتی با این دید به عنایت و محبّت و لطف و مهربانی به انسان نظر شود ، و از این طریق هم راه معرفت طی شود حاصل عشق به آن وجود مقدّس نمی گردد ؟! و راستی چه عالی است کلام امام صادق درباره ی عارفان و عشق آنان که می فرماید :

وَالْحُبُّ فَرْعُ الْمَعْرَهِ .

۲ تا به حال صدها و هزارها کتاب درباره ی هاضـمه و کیفیّت کار دسـتگاه گوارش نگاشته شده است ; ولی هر سال کشفیّات جدیـدی در این زمینه منتشـر می شود که گویی با موجود جدیدی رو به رو می شویم که در گذشـته هرگز او را تجربه نکرده ایم . موضوع همیشه تازگی دارد و توجّه انسان را به خود جلب می کند .

اگر مـا جهـاز هاضـمه را به یـک آزمایشـگاه شـیمیایی تشـبیه کنیم و مـواد غـذایی را که به درون آن می رود ، مـواد خـام این آزمایشـگاه بـدانیم ، آن وقت حیرت می کنیم که عمـل هضم ما تا آن انـدازه کامل است ، که هر چیز خوردنی را در دسـتگاه هاضمه هضم می شود و به تحلیل می رود مگر خود معده که دست نخورده باقی می ماند .

مـا معمولاًـ مقـداری غـذای متنوّع به صورت مواد خـام به این آزمایشـگاه می ریزیم و اصـلاً به فکر آن نیستیم که این دسـتگاه چگونه می چرخـد ، و فعل و انفعالات شـیمیایی در جهاز هاضـمه با این مواد خام چه معامله ای می کنـد . ما کباب ، گوشت ، گل کلم ، بقولات ،

ماهی سرخ کرده ، نان و سبزیجات را خورده و همه را با چند لیوان آب فرو برده و مخلوط می کنیم ، گاهی نیز به عنوان دارو مواد گوگردی و عصاره های حیاتی را بلع می کنیم ، آن وقت معده ما از میان همه این مواد و اغذیه ، آنچه را که مفید تشخیص بدهد انتخاب و آن را با مواد شیمیایی که خود تولید کرده است خمیر و آسیاب نموده وسپس فضولات آن را دفع می نماید و بقیّه را به پروتئین تبدیل کرده و به مصرف تغذیه ی سلولهای بدن می رساند .

دستگاه گوارش از بین اغذیه ، آهک و گوگرد و یُدْ و آهن و ماده ی دیگری را که مفید و لازم تشخیص بدهد جدا می کند ، و مراقبت کامل به عمل می آورد تا ذرّات اصلی و مفید آن از بین نرود و به مصرف تهیّه هورمونها برسد و مواد حیاتی لازم ، همیشه به مقدار کافی در دسترس باشد که در صورت نیاز به کار گرفته شود .

معده چربی و مواد ضروری دیگر را ذخیره می کند ، تا در صورت عدم دست رسی به غذا ، بدن از گرسنگی تلف نشود . همه ی این اعمال انجام می شود بدون آنکه خود انسان کوچکترین توجّهی به آن داشته باشد ، یا راجع به آن فکر کند .

ما همه این مواد گوناگون را بدون رعایت خوبی و بدی و نیاز معده ، به درون این آزمایشگاه می ریزیم و تنها توجّه ما این است که به وسیله ی خوردن رفع گرسنگی کنیم ; امّا از فعالیت

و سوخت و ساز معده بی خبریم و نمی دانیم که ، پس از آنکه غذا به معده می رسد دوباره فعالیت از سر گرفته می شود و مواد خام پخته و آماده برای تغذیه ی سلول ها می شود .

باید دانست که تعداد سلول های بدن انسان به چند میلیارد می رسد ، یعنی مقدار آن بیش از مجموع نوع بشر در روی کره ی زمین است . مواد غذایی باید مرتّب به سلولها برسد و هر سلولی از اعضای مختلف بدن مثل استخوان ، گوشت ، ناخن ، مو ، چشم ، دندان و امثال آن ، همان غذایی را جذب می کند که به کار پرورش و زندگانی آن می خورد .

بنابراین موادی که در این آزمایشگاه شیمیایی ، تجزیه و ترکیب و تهیه می شود ، بیش از موادی است که آزمایشگاههای ساخت بشر می تواند تهیه کند !! شبکه ی ارتباطات و طریقه ی حمل و رساندن این مواد به سلول ها به قدری جامع و مرتّب است که تا به حال هیچ سیستم حمل و نقلی نتوانسته است چنین نظم و انضباطی را به نمایش بگذارد .

این آزمایشگاه عجیب ، از هنگام طفولیّت انسان ، تا حدود سن پنجاه سالگی مرتکب هیچ اشتباه فاحشی نمی شود . در حالی که بوسیله مواد و مصالحی که به این آزمایشگاه می رسد ، متجاوز از یک میلیون نوع ذرّات مختلف تهیه می شود و غالب این مواد نیز از نوع سموم کشنده است .

وقتی مجاری توزیع و طریق حمل و نقل مواد غذایی بدن ، بر اثر طول مدت استعمال ،

فرسوده و ناهموار شود ، قدرت و توانایی بدن رو به کاهش می رود و سنّ پیری و کهولت فرا می رسد .

هر سلولی که مواد غذایی را جذب می کند ، به وسیله ی احتراق داخلی آن را می سوزاند و برای بدن حرارت ایجاد می کند ، امّا به طوری که همه می دانیم احتراق بدون «گیرانه» صورت نمی گیرد و اوّل باید آتش روشن شود به همین جهت طبیعت بدن ، به وسیله پاره ای ترکیبات شیمیایی ، احتراق تولید می کند که مواد غذایی را در سلولها می سوزاند و اکسیژن و هیدروژن و اسید کربونیک آن را تجزیه می نماید و بدین وسیله گرمای بدن را تأمین می کند ، و چنانکه در مورد آتش معمولی دیده می شود بخار آب و اسید کربونیک از آن جدا می شود .

اسید کربونیک خون را به ریه ها می رساند و بر اثر دفع آن تنفّس که اساس زندگی انسان است ایجاد می شود . بدن انسان در هر روز معادل یک کیلو اسید کربونیک تولید می کند و با طرز معجزه آسایی آن را دفع می کند .

در موقع هجوم میکروب امراض این آزمایشگاه عجیب ، لشکری مجهّز و آماده دارد که با آن به مبارزه برمی خیزد و بیشتر ، آن را منکوب می نماید و انسان را از مرگ یا بیماری های خطرناک نجات می دهد .

همه این قضایا با ترتیب و نظم کامل انجام می گیرد و چنانکه مشهود است ترتیب و نظم همیشه برخلاف تصادف و اتّفاق است .

در این جاست که حضرت سیدالشهداء رهبر آزادگان حضرت

حسین (علیه السلام) در بیابان عرفات در دعای معروفش فریاد برمی آورد :

عَمِيَتْ عَيْنٌ لا تَراكَ .

جداً کور باد چشمی که تو را نمی بیند

به هر روی این هم راز دیگری از گوشه ی بسیار کوچک و ناچیز و پنهان ، از اسرار و شگفتی های آفرینش توجّه به این حقیقت و سایر حقایقی که سرچشمه ی همه ی آنها برای برپایی حیات انسان و قرار گرفتن در راه توحید خداست که هرگز دل متوجّهی نمی تواند خالی از عشق به او بماند . چگونه انسان پس از یافتن حقیقت و اینکه هر خیری دارد ، یا به هر خیری نیازمند است از او و تأمین کننده اش اوست ، می تواند خالی از عشق او بماند ؟ آری معرفت عارفان که در رأس آنان انبیا و امامان بودند ; تمام موجودیّت آنان را نسبت به حضرت او تبدیل به عشق کرده بود ، و حرارت این عشق آنان را در راه او کامل ترین عبادت و قبول هر نوع رنج و مصیبت واداشته است .

هرکه کند روی طلب سوی او

قبله ذرات شود کوی او

عشق که بازار بتان جای اوست

سلسله بر سلسله سودای اوست

گرمی عشاق خراب ات عشق

آتش دلهای کباب است عشق

عشق نه وسواس بود نی غرض

عشق نه جوهر بود و نی عرض

گفت به مجنون صنمی در دمشق

کی شده مستغرق دریای عشق

عشق چه و مرتبه عشق چیست

عاشق و معشوق در این پرده کیست

عاشق یک رنگ حقیقت شناس

گفت که ای محو امید و هراس

نیست در این پرده به جز عشق کس

اول و آخر همه عشق است و بس

عاشق و معشوق زیک مصدرند

شاهد عینیت یکدیگرند

عشق مجازی به حقیقت قوی است

جذبه صورت کشش معنوی است

آتش

عشق از من دیوانه پرس

کوکبه شمع زپروانه پرس

عشق به هر سینه که کاوش کند

خون دل از دیده تراوش کند

عشق کجا راحت و آسودگی

عشق کجا دامن آلودگی

گر تو در این مرحله آسوده ای

عاشق آسایش خود بوده ای

عشق همه عجز و نیاز است و بس

عشق همه سوز و گداز است و بس

گرم ره عشق در آتش خوش است

نقد روان صافی بی غش خوش است

آتش عشق از تو گدازد تو ر

صافتر از آینه سازد تو را

ما که در این آتش سوزنده ایم

کشته عشقیم و به او زنده ایم

عشق کز آن مزرع جان روشن است

یک شررش آتش صد خرمن است

آب خضر گرچه زجان خوشتر است

چاشنی عشق از آن خوشتر است

لوح دل از اشک ندامت بشوی

راه ملامت زسلامت بپوی

اهل ملامت که سلامت روند

راه سلامت به ملامت روند

عشق و شکایت زملامت که چه

عاشقی و زهد و سلامت که چه

معرفت ، حقیقی است که در قرآن مجید و روایات اسلامی تحت عنوان علم ، فقه ، عرفان ، بصیرت از آن یاد شده است . آیین الهی قدر هرکس را در دنیا و آخرت برابر با معرفت او به حقایق می داند . از امام حسین (علیه السلام) روایت شده است که فرمود :

المعروف بقدر المعرفه .

و در قرآن کریم آمده است : دانشمندان به درجاتی از دیگران برترند ، و اهمیّت هر دانشی بستگی به موضوع آن دارد ، و چه موضوعی برتر و بالا-تر از توحید است ؟ و آنان که در این وادی کسب معرفت کرده اند عاشقان واقعی اند . و در پرتو این عشق به والاترین مقام انسانیّت رسیده و وجود آنان برای جهان و انسان بهترین

منبع برکت شده است .

محبت در قرآن

همـان گونه که گـذشت محبّت و عشق محصول معرفت و آگـاهی به حقـایق است . اینـک به ذکر آیـات و روایـات مربوط به محبّت می پردازیم :

(وَلكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ).

« خداوند ایمان و ارتباط با خودش را محبوب شـما گرداند و آن را در دلهای شـما قرار داد ، اینان که به ایمان و ضد آن چنین دل آراسته ای دارند اهل رشد و هدایتند » .

ایمـان خـط ارتباط بین انسان و الله است . خـدای متعال در این آیه به این معنی اشاره می کنـد که وقتی به شـما توفیق شـناخت حقایق را عنایت شود آن حقایق محبوب شما خواهد شد .

(قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) .

« ای پیامبر ! بگو اگر به خدا عشق دارید از من پیروی کنید تا خداوند شـما را دوست داشته باشد ، و گناه شما را ببخشد و خدا آمرزنده و مهربان است » .

ادّعای خدا دوستی بدون شناخت پیامبر و اطاعت از آن حضرت که مبلّغ فرهنگ الهی است ، بی مورد است . قرآن مجید بارها از مردم دعوت کرده است که پیامبر را بشناسـند ، پیامبری که پرونده قبل از بعثتش روشن است ، و از ابتدای ابلاغ نبوّت دلایل و براهین واضحی داشت ، و خدای متعال تمام نشانه های نبوت را با او قرار داده بود تا برای هیچ کس عذری باقی نماند . آنان که براهین و دلایل و حجج او را

دیدنـد ، و برای آنان معلوم شـد که تنها عامل سعادت دنیا و آخرت آنان ، پذیرش رسالت پیامبر بود ، به او علاقه مند شدند . علامت آن علاقه و عشق ، اطاعت از قرآن و سنّت او بود که از همین راه پاک باخته خـدا شدنـد و در راه محبوب از همه چیز خود گذشتند و در تاریخ بشر از بهترین بندگان شایسته ی حق شدند .

سلمان ، ابوذر ، مقداد ، عمّار ، یاسر ، سمیّه ، بلال ، و چهره هایی از این قبیل ، همانان بودند که پیامبر را به حقیقت شناختند و دل در گرو عشق او دادنـد . آنان از طریق تعلیمات آن حضـرت ، خدا را شـناختند و در صف مقدم عاشـقان حق قرار گرفتند . آری عشق به خـدا محصول معرفت به پیـامبر و دین خـداست که بـدون این معرفت ، ادّعـای عشق به خـدا پنـدار و خیالی بیش نیست .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّهُ بِقَوْم يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّه عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّه عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَلاَ يَخَافُونَ لَوْمَهَ لاَئِم ذلِكَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

« ای کسانی که آیمان آورده ایـد ، هرگاه از دین خود برگردیـد ، به زودی خداوند قومی را خواهد آورد که آنان را به شدّت دوست دارد ، و آنان نیز عاشق خدایند ، نسبت به مردم مؤمن متواضع و خاکسارند ، و در برابر کافران مقتدر و مسلّط ، در هر نوع جهادی (جهاد با مال ، نفس ، قلم ، قدم) شرکت می کنند

، و از ملامت ، ملامت کنندگان باکی ندارند . این فضل خداست که به هرکس بخواهد عنایت می کند ، خداوند را رحمت وسیع و بی انتهاست » .

راستی بدون شناخت راه الله چگونه انسان به چنین صفاتی ، که در این آیه ی شریفه آمده است ، آراسته گردد ؟ انسان تا معرفت به صراط مستقیم پیدا نکند ، از راهی غیر از فکر ، اندیشه و معرفت و شناخت ، عشق پیدا نکرده و به مراتب عارفان دست پیدا نمی کند . این راه خداست که انسان پس از مطالعه و دقّت در آن ، می یابد که تنها راه نجات است . بنا بر این چگونه انسان بعد از یافتن راه نجات ، به آن عشق پیدا نکند و به لوازم آن دل نبدد ؟

راه نجات ، راه خداست و سرانجام به او پایان می پذیرد ، پیمودن این راه ، محبّت به اوست و محبّت به او مهمترین راه رسیدن به عشق است . عشقی که از درجات عرفان و مرتبه ی عارفان است بنا بر این هر چه شناخت ومعرفت بیشتر ، عشق شعلهورتر و آتشین تر خواهد بود . این است که آیه ی شریفه می فرماید : وَيُحِبُّونَهُ : انسانهایی که به شدّت به خدای متعال عشق میورزند . همین عشق عامل حرکت آنان به سوی اوست و مرکب این راه همان برنامه هایی است که در آیه ذکر شده است . اینان فراق بین خود و محبوب را با انجام شایسته ترین اعمال ، که دستور خود حق است ، به وصل تبدیل می کنند .

(

وَالَّذینَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبّاً لِلّهِ).

آنان که ایمان آوردند کمال عشق و محبّت را مخصوص به خدا دارند .

ایمان آورندگان چرا نهایت عشق را به خدا نداشته باشند ، مگر خالقی ، بارئی ، مصوّری ، اولی ، آخری ، ظاهری ، باطنی ، رازقی ، بدیعی ، مقدّری ، مدبّری ، حکیمی ، مطهّری ، منوّری ، میسّری ، مبشّری ، منذری ، مقدّمی ، مؤخّری ، عاصمی ، قائمی ، دائمی ، راحمی ، سالمی ، حاکمی ، عالمی ، قاسمی ، قابضی ، باسطی ، غنیّ ، وفیّ ، علیّ ، مَلیّ ، حفیّ ، رضیّ ، زکیّ ، بدیّ ، قویّ ، ولیّ ، احدی ، واحدی ، شاهدی ، ماجدی ، حامدی ، راشدی ، باعثی ، وارثی ، ضارّی ، نافعی ، مانعی ، دافعی ، رافعی ، صانعی ، نافعی ، سامعی ، جامعی ، شافعی ، واسعی ، موسعی ، جلیلی ، جمیلی ، وکیلی ، کفیلی ، دلیلی ، قبیلی ، مدیلی ، منیلی ، مقیلی ، محیلی ، غافری ، ساتری ، قادری ، قاهری ، فاطری ، جابری ، ذاکری ، ناظری ، ناصری ، عفوّی ، غفوری ، صبوری ، شکوری ، رؤوفی ، عطوفی ، مسئولی ، ودودی ، سبّوحی ، قدّوسی ، ناطقی ، صادقی ، فالقی ، فارقی ، فاتقی ، راتقی ، سابقی ، سامقی ، سمیعی ، رمیعی ، منیعی ، کبیری ، قدیری ، خبیری ، مجیری . جز او خبر دارند ؟! مگر انسان با شناخت این صفات به این معنی نمی رسد که همه چیز

انسان اوست و غیر او چیزی نیست ، در این صورت چرا انسان کمال عشق را به قول آیه ی شریفه ، مخصوص به حقّ نگرداند .

این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت : آنان که از طریق معرفت عاشق حقّند ، خداوند هم عاشق آنان است ، و در حقیقت این عشق طرفینی است ، عشق عبد به حق ، و عشق حق به عبد ، خدای بزرگ در قرآن مجید در ده مورد به بندگان عزیزش ، آنان که در عشق و عمل می سوزند ، اعلام محبّت و عشق کرده است . اینک تنها به ذکر موارد محبّت حق به عبد اشاره می کنیم و شرح هر کدام را به تناسب ذکر خواهیم نمود .

(إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ) .

« خداوند آنان که از اعمال ناشایست دست بردارند و به سوی خدا به حرکت آیند و نیز پاکیزگان و دور از هر آلایش را دوست دارد » .

در اینجا باید توجه داشت که منظور از طهارت در آیه ی شریفه طهارتی است که به دستور خدای متعال به دست می آید ، نه اینکه هرکس که خود را شستشو دهد مورد محبّت خدا قرار گیرد .

(فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ) .

« به هنگامی که برنامه ای را تصمیم گرفتی با تکیه بر خدا انجام بده ، به حقّ که خداوند تکیه کنندگان بر الله را دوست دارد » .

(قُلْ إِن کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ) .

« بگو اگر خدا را دوست دارید مرا اطاعت کنید تا خداوند شما را دوست

داشته باشد » .

در این آیه اطاعت از پیامبر علّت محبّت حق به عبد است .

(بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ) .

« آری هرکس به عهد خود وفا کند ، و پرهیزکاری پیشه نماید پس به حقّ ، خدا خویشتن داران را دوست دارد » .

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) .

« آنان که در وسعت و تنگدستی انفاق می کنند و خشم و غضب فرو می خورند واز بدی مردم درمی گذرند چنین مردمی نیکوکارند و خدا دوستدار نیکوکاران است » .

(وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) .

« اگر حکم کردی بین آنان به عدل حکم کن ، به حقّ خداوند آنان که به عدالت حکم می کنند دوست دارد » .

(وَكَأَيِّن مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ) .

« و چه پیامبرانی که مردان الهی در رکابشان مقاتله کردند ، پس از آنچه که در راه خدا به آنان رسید سستی ننمودند ، و ضعیف نشدند و از مبارزه در راه حق باز نایستادند و خداوند عاشق صابران است » .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّهُ بِقَوْم يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) .

« ای اهل ایمان هرکه از شما از دین برگردد به زودی خداوند قومی را که دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند خواهد آورد » .

(إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ) .

«خدا

مردمی که مانند سدّ آهنین در مقابله با کفّار هم دست وپایدارند بسیار دوست دارد »

محبت در روایات

عَنْ رَسُولِ اللهِ : مَنْ عَشَقَ وَعَفَّ وَكَتَمَ وَماتَ ، ماتَ شَهيداً .

« از رسول خدا است : هرکس عاشق شد و خودداری از گناه پیشه کرد ، و عشق خود را از نا اهلان پنهان داشت و مرد ، شهید از دنیا رفته » .

قالَ رَسُولُ اللهِ : أَلا اُنَبِّئُكُمْ قالُوا : بَلى يا رَسُولَ اللهِ فَقالَ أَحاسِنَكُمْ أَخْلاقاً اَلْمُوَطَّئُونَ أَكْنافاً الَّذينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ .

« پیامبر فرمود : شما را خبر بدهم محبوب ترین شما نزد خدا و نزدیک ترین شما به من کیست ؟ عرض کردند : آری ، فرمود : نیکو خلق ترین شما آن کس که دیگران در کنار او از کرامت و سهل بودنش بهره مندند و آنان که با دیگران می جوشند و دیگران نیز با آنان می جوشند » .

وَقالَ (صلى الله عليه وآله) : لَمّا غَرَسَ اللهُ جَنَّةَ الْفِرْدُوسِ غَرَسَ أَشْجارَهاً بِيَدِهِ وَفَجَّرَ أَنْهارَها ثُمَّ قالَ لَها تَحْسُني بِحُسْني فَوَ عِزّتى وَجَلالى لا يُجاوِرُنى فيكَ بِخَيْلٌ .

« رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود : زمانی که خدا بهشت را آفرید ، و به دست قدرتش درختان آن را نشاند ، و نهرهایش را جوشانید به آن خطاب کرد : به زیبایی من زیبا شو ، به عزّت و جلالم در تو بخیل را جای نمی دهم » ! !

راستی چه بخلی بالاتر از این است که انسان از انعکاس عشق حق به خانه دل که خانه خود اوست جلوگیری کند . و از آراستن خود به صفات الهی خودداری کند

و از تابش انوار ملکوت در نفس پیشگیری کند و در مدّت عمر همانند حیوانات همّتی جز شک و شهوت نداشته باشد .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در دعای خود عرضه می داشت :

أَسْأَلُکَ بِحُبِّکَ وَحُبِّ مَنْ یُحِبُّکَ وَحُبِّ عَمَل تُقَرِّبُنی إِلی حُبِّکَ .

« پروردگارا عشق خود ، و عشق کسی که عاشق توست ، و عشق عملی که مرا به عشق تو می رساند نصیبم کن » .

سخنی از بزرگان در باب عشق

یکی از بزرگان در توضیح و تفسیر معنای عشق می فرماید : عشق را در یک تقسیم بندی می توان به پنج قسم تقسیم نمود :

۱ عشق الهی : آخرین و برترین مقام ومرتبه هاست که تنها اهل مشاهده و توحید و حقیقت بدان دست می یابند .

۲ عشق عقلی : مقامی است که نصیب اهل معرفت می شود و مربوط به عالم مکاشفه و ملکوت است .

۳ عشق روحانی : ویژه ی بندگان خاص و برگزیده حضرت حق است که از لطافت و ظرافت بالایی برخوردار است .

۴ عشق بهیمی : از ویژه گی های پیروان رذایل و شهوات نفسانی است .

۵ عشق طبیعی : عموم مردم در آن شریکند و حتّی عقب افتاده ترین مردم در دوردست ترین زمان ها و مکان ها از آن دم می زنند .

برای هر کدام از این پنج قسم توضیحی است که بدان اشاره می کنیم :

عشق بهیمی (حیوانی) از زشتی های خُلق است . شُرب خمر ، فساد ، زَمر ، فسق و ارتکاب معاصی ، جز به تأثیر هوا نیست و این همه از خواسته ها و تحریک

های نفس امّاره است . که بدان فتد تا مهیّج شـهوات مذمومه شود ، تا به حدّی برسد که ضـعف حیوانی که عین شهوت فطری است در اصل خویش ، بعد از صحبت محبوب و الفت آنی که یک دم است از علاقه ی حُرقت آتش شهوت نفس اماره برهند . این در جهان عقول و نزد اهل شریعت ، چون بر خلاف احکام و امر الهی است مذموم می باشد .

عشـق طـبیعی از لطـافت عناصـر اربعه است که از یـک سو تحریـک کننـده ی نفس نـاطقه و از سوی دیگر نفس امّـاره است و همچنین تحت تأثیر نفس کل و نیز نفس فریبنـده است . اگر عقلیّات و روحانیّات غلبه کنند است وگرنه که کشـش و میل طبع جسـمانی است و در نظر عشّاق مذموم است و چون عقل و علم در آن راه ندارد نتیجه ای جز آتش و دوزخ ندارد . اینجا بدین آتش بسوزند که شهوت حیوانی است ، و آنجا بدان آتش بسوزند که آتش جسمانی است .

عشق روحانی آن است که آن خواصّ النّاس را باشد . جواهر صورت و معانیشان صـفای روح مقدّس یافته ، و تهذیب از جهان عقل دیده ، صورتشان همرنگ دل باشد ، هرچه از مستحسـنات ببینند در عشق آن به غایت اسـتغراق برسند ، مادام که به آتش مجاهـدت خبث طبع انسـانی محترق شـده باشـد ، و آتش شـهوات از صرصـر انفـاس خمود یافته باشـد، این عشق به عشق اهل معرفت پیوندد، چون نردبان پایه ملکوت باشد ، لاجرم مستحسن باشد نزد مذهب اهل عشق .

اما عشق عقلی از سیر عقل کلّ در

جوار نفس ناطقه در عالم ملکوت پدید آید از لوایح مشاهده جبروت ، این بدایت عشق الهی است ، امّا عشق الهی ذروه علیاست در حدّ قصوی است و آن را بدایات است ، انبساط و نهایات جز از مشاهده جلالی و جمالی برنخیزد !

تذکّر این نکته نیز ضروری است ، که انسان به انواع محبّتها آراسته است . و این محبّتها ناشی از فطرت و طبیعت و حقیقت انسانی است و مدار زندگی انسان بر آنها استوار است . مانند محبّت به خود ، به پدر و مادر ، به اقوام ، به فرزندان ، به دوستان ، به خانه ، به کسب و کار و به دنیا . باید توجّه داشت که قرآن مجید و روایات ، سخت پافشاری دارند که انواع محبّتها باید با ارتباط با تربیت اسلامی ، تابع محبّت و عشق به خدا باشد ، تا انسان همچنان به راه رشد و کمال و رسیدن به اصل مقصود در حرکت باشد . چنانچه محبّتها در درون انسان قدرتی بیش از محبّت به خدا کسب کنند ، بدون شک انسان در خطر عظیم قرار گرفته ودچار هلاکت ابدی خواهد شد ، چنانچه قرآن در آیاتی به این تصریح کرده :

(قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَاد فِى سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِىَ اللّهُ بِأَمْرِهِ وَاللّهُ لاَ يَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) .

« ای پیامبر به امّت بگو اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و اقوام و اموالی که جمع کرده اید . ومال التجاره ای

که از کسادی آن بیمناکید و خانه هایی که به آن دل خوش دارید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او پیش شما محبوب است منتظر باشید که قضای حتمی الهی برسد و شما دنیاطلبان از عمل خود پشیمان و زیانکار شوید ، و خدا بدکاران و فاسقین را به راه بهشت و سعادت هدایت نخواهد کرد » .

(لاَ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِروح مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّات تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلاَ إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) .

« ای رسول اسلام هرگز مردمی که ایمان آورده اند گرفتار بند دوستی با دشمنان خدا و رسولش نخواهی یافت . هرچند آن دشمنان پدران یا فرزندان ، یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند بر دل این مردم خداوند نور ایمان را حتم کرده و آنان را به روح قدسی مؤیّد و منصور نموده و در قیامت به بهشتی داخل کند که نهرها زیر درختانش جاری است و در آنجا جاودانند ، خدا از آنان خشنود و ایشان هم از خدا خشنودند ; به حقیقت اینان حزب خدایند و حزب خدا رستگاران عالمند » .

آری ! بنا به فرموده ی قرآن ، باید محبّت خدا را اصل و محور ، و سایر محبّتها را سایه و تابع آن قرار داد . به همین مناسبت باب بسیار مهمّی در معتبرترین کتب شیعه تحت عنوان « حبّ فی الله و بغض فی الله

» آمده که روایاتش از اصیل ترین آثار اسلامی و بهترین راهنمای انسان به سوی محبّتهای صحیح است . اینک به نمونه ای از آن روایات توجّه کنید :

محبت در روایات

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ(علیه السلام) قالَ: مَنْ أَحَبَّ لِلّهِ وَأَبْغَضَ لِلّهِ وَأَعْطی لِلّهِ فَهُوَ مِمَّنْ کَمُلَ إِیمانُه .

« کسی که برای خدا و در راه خدا عشق بورزد و برای خدا و در راه خدا دشمنی کند و به خاطر خدا ببخشد ایمانش کامل است » .

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : مِنْ أَوْثَقِ عُرَی الإیمانِ أَنْ تُحِبَّ فی اللهِ وَتَبْغُضَ فی اللهِ وَتُعْطی فی اللهِ وَتَمْنَعَ فی اللهِ .

« امام ششم فرمود : از محکم ترین دست آویزهای ایمان ، دوستی و دشمنی برای خداست ، و بخشش و منع در راه اوست » .

عَنَ أَبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : وُدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فی اللهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الإیمانِ ، أَلا وَمَنْ أَحَبَّ فی اللهِ وَأَبْغَضَ فی اللهِ وَأَعْطی فی اللهِ وَمَنَعَ فی اللهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِیاءِ اللهِ .

« امام پنجم از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کند : دوستی مؤمن با مؤمن از بزرگترین شعبه های ایمان است ، همانا هرکس برای خدا دوستی و دشمنی کند و برای خدا ببخشد و دریغ کند از برگزیدگان خداست » .

عَنَ أَبی بَصیر ، عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : سَمِعْتُهُ یَقُولُ : إِنَّ الْمُتَحابّینَ فی اللهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ عَلی مَنابِرَ مِنْ نُور ، قَدْ أَضاءَ نُورُ وُجُوهِهِمْ وَنُورُ أَجْسادِهِمْ وَنُورُ مَنابِرَهُمْ کُلِّ شَیْء حَتّی یُعْرَفُوا بِهِ فَیُقالَ هؤلاءِ الْمُتَحابُّونَ فی اللهِ .

»

ابو بصیر می گوید : از حضرت صادق شنیدم که فرمود : کسانی که برای خاطر خدا با یکدیگر دوستی می کنند ، روز قیامت بر بلندیهایی از نور می باشند ، نور چهره و تن و بلندیهایی که بر آن ایستاده اند همه چیز را روشن می کند ، به طوری که به وسیله آن نور شناخته شوند ودرحق آنان می گویند ،اینان کسانی هستند که در راه خدا دوستی کردند » .

عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسارِ قالَ : سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ (علیه السلام) عَنِ الْحُبِّ وَالْبُغْض أَمِنَ الإیمانِ هُوَ ؟ فَقالَ : وَهَلْ الإِیمانُ إِلاّ الحُبُّ وَالْبُغْضُ : « ثُمَّ تَلا هذِهِ الآیَهَ ؟ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الایمانَ وَزَیَّنَهُ فی قُلُوبِکُمْ وَکَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْیانَ اوُلئِکَ هُمُ الرَّاشِدُونَ » .

« فضیل بن یسار می گوید : از امام ششم پرسیدم حب و بغض مربوط به ایمان است ؟ حضرت پاسخ داد : آیا ایمان غیر از محبّت و تنفّر است ؟ سپس این آیه را خواند : خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل شما بیاراست ، و کفر و نافرمانی و عصیان را ناپسند شما کرد آنانند هدایت یافتگان » .

عَنَ أَبی عَبْدِاللهِ قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) لاَِصْحابِهِ أَیُّ عُرَیَ الإِیمانِ أَوْثَقُ ؟ فَقالُوا اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ وَقالَ بَعْضُهُمْ الصَّلاهُ وَقالَ بَعْضُهُمْ الزَّکاهُ وَقالَ بَعْضُهُمْ الصِّیامُ وَقالَ بَعْضُهُمْ الحَجُّ وَالْعُمْرَهُ وَقالَ بَعْضُهُمْ الجِهادُ ، فَقالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله)کُلُّ ما قُلْتُمْ فَضْلٌ وَلَیْسَ بِهِ وَلکِنْ أَوْثَقُ عُرَی الإیمانِ الحُبُّ فی اللهِ وَالْبُغْضُ فی اللهِ وَتَوالی أَوْلِیاءِ اللهِ وَالتَبَرّی مِنْ أَعْداءِ اللهِ

.

« امام صادق (علیه السلام) می فرماید : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به اصحابش فرمود : کدام یک از دستاویزهای ایمان محکم تر است ، گفتند : خدا و رسولش داناترند ، بعضی گفتند : نماز ، گروهی گفتند : زکات ، عدّه ای گفتند : روزه ، قومی گفتند : حج و عمره و دسته ای گفتند جهاد . رسول اسلام فرمود : برای هریک از اینها که گفتید فضیلتی است ; ولی پاسخ پرسش من نیست . محکم ترین دستاویزهای ایمان دوستی برای خدا ، و دشمنی به خاطر اوست و پیروی از اولیاء خدا و بیزاری از دشمنان الهی است » .

عَنْ عَلیّ بن الحُسَیْنِ (علیهما السلام) قالَ : إذا جَمَعَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الأَوَّلینَ وَالآخِرینَ قامَ مُناد فَنادی یُسْمِعُ النّاسَ فَیَقُولُ : أَیْنَ الْمُتَحابُّونَ فی اللهِ قالَ : فَیَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النّاسِ فَیُقالُ لَهُمْ إذْهَبُوا إلَی الجَنَّهِ بِغَیْرِ حِساب قالَ فَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِکَهُ فَیَقُولُونَ إلی أَیْنَ ؟ فَیَقُولُونَ نَحْنُ الْمُتَحابُّونَ فی اللهِ قالَ : فَیَقُولُونَ وَأَیُّ شَیْء کانَتْ أَعْمالُکُمْ قالُوا : کُنّا نُحِبُّ فِی اللهِ وَنُبْغِضُ فی اللهِ قالَ : فَیَقُولُونَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ .

« امام چهارم فرمود : چون خدای عزوجلّ اوّلین و آخرین را در محشر گرد آورد ، ندا کننده ای که صدایش را همه بشنوند فریاد می زند : آنان که برای خدا دوستی کردند کجایند ; گروهی از مردم برخیزند ، به آنها گفته شود بدون حساب وارد بهشت شوید . فرشتگان در برخورد با آنها می گویند : کجا می روید ؟ جواب می دهند به بهشت بدون حساب ، می پرسند : شما مگر

شما دارای چه عملی هستید ؟ می گویند : برای خدا دوستی کردیم وبه خاطر اودشمنی ورزیدیم ، فرشتگان می گویند چه نیکوست پاداش اهل عمل »

عَنْ جابِرِ الْجُعْفی ، عَنْ أَبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : إِذَا أَرَدْتُ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فیکَ خَیْراً فَانْظُرْ إِلی قَلْبِکَ فَإِنْ کانَ یُحِبُّ أَهْلَ طاعَهِ اللهِ وَیُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِیَتِهِ فَفیکَ خَیْرٌ ، وَاللهُ یُحِبُّکَ ، وَإِنْ کانَ یُبْغِضُ أَهْلَ طاعَهِ اللهِ وَیُحبُّ أَهْلَ مَعْصِیَتِهِ فَلَیْسَ فیکَ خَیْرٌ وَاللهُ یُبْغِضُکَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ .

« جابر جعفی (که از بزرگان اصحاب و یاران حضرت باقر و صادق (علیهما السلام)است) از امام پنجم نقل می کند که : حضرت فرمود : هرگاه خواستی ببینی که اهل خیر هستی یا نه ، به دلت نظر کن ، اگر اهل طاعت را دوست داری و از آلودگان به گناه متنفری خوبی و خدا دوستدار توست ، و اگر از اهل طاعت متنفری و علاقه مند به اهل گناهی در تو خیری نیست و خدا دشمن توست ، و مرد با هرکه مورد علاقه اوست محشور می شود » .

این روایت یکی از معتبرترین روایات و از بهترین احادیثی است که در مدارک اصیل شیعه آمده .

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : قَدْ یَکُونُ حُبٌّ فی اللهِ وَرَسُولِهِ وَحُبٌّ فی الدُّنْیا فَما کانَ فی اللهِ وَرَسُولِهِ فَثوابُهُ عَلَی اللهِ ، وَما کانَ فی الدُّنْیا فَلَیْسَ بِشَیْء .

« امام ششم فرمود : گاهی دوستی برای خدا و رسول است و گاهی برای دنیا ، محبّتی که به خاطر خدا و رسول اوست پاداشش بر خداست ، و آنچه برای دنیا است

اجر و مزدی ندارد » .

فَدَلیلُ الْخَوفِ الهَرَبُ

توضیح

در قسمتهای گذشته خواندید که : امام ششم فرمودند : زندگی عارفان بر سه اصل استوار است : خوف ، امید و عشق همچنین خواندید که حضرت فرمودند : ریشه خوف در وجود انسان علم است ، علم به خدا ، آگاهی به حساب و کتاب و بینایی نسبت به عقاب گناه . ریشه ی امید ، یقین ، و ریشه ی عشق ، معرفت است . اکنون امام (علیه السلام) به نتیجه عملی هریک از خوف ، امید و عشق اشاره می کنند و ابتدا نتیجه و ثمره ی خوف را بیان می دارند و می فرمایند : دلیل اینکه خوف در دل عارف پدید می آید « گریز » است در اینجا باید دید منظور حضرت از گریز چیست ؟

انسان باید بداند که در زندگی با دو واقعیّت روبه روست :

۱ مجموع مسائل و برنامه هایی که به نفع اوست ، گرچه دارای نفع ظاهری نباشند .

۲ مجموع برنامه هایی که به زیان اوست گرچه در ظاهر سود و منفعت باشد .

بی تردید هیچ خردمندی خواهان زیان نیست و اهل خرد از هر زیانی سخت گریزانند . و این مسئله ثابت شده است که جز خدا و آنچه مربوط به اوست نه اینکه هیچ چیز دیگر برای انسان نفعی ندارد ، بلکه زیانبار است ، به همین خاطر عارفان براساس معیارهای قرآنی زندگی می کنند و دربازار دنیا جز با خدای بزرگ با کسی معامله ندارند ; زیرا می دانند خداوند مهربان تنها خریدار انسان است و از آدمی فقط ایمان و عمل صالح می

خرد و در برابر آن مزد بی نهایت کرامت می کند و غیر خدا تمام هستی انسان را در راه شکم و شهوت خود می برد و در برابر این معامله چیزی به انسان نمی دهد ; زیرا چیزی ندارد که به انسان بدهد . غیر خدا آدمی را به فقر مادی و معنوی می کشد و دنیا و آخرت انسان را به باد می دهد ووسیله ی هلاکت ابدی آدمی را فراهم می نماید بنا بر این عارف از غیر حق ، رسالت انبیا ، امامت امامان ، حکمت حکیمان ، عرفان عارفان واقعی ، اخلاق حسنه و اعمال پسندیده ، سخت گریزان و به شدّت در ترس و وحشت است .

کسی که از امور زیانبار و خسران آورِ غیر قابل جبران گریزان نباشد ، باید بداند که هنوز ترس از مقام خدا ، و وحشت از عقاب فردا ، در دل او جای نگرفته است و گرچه خود را عارف بداند به وادی عرفان اسلامی قدم نگذاشته است . راستی مگر رشد و کمال ، بصیرت و بینایی و یافتن و رسیدن به اصل معرفت با ادّعای بدون عمل و دعوای بدون سرمایه امکان پذیر است ؟!

از چه چیز باید گریخت

بطور کلّی از آیات و روایات و آثار اسلامی استفاده می شود که انسان باید از دو چیز و هرچه وابسته به آن دو چیز است سخت گریزان باشد :

۱ از همنشینی با گناهکار و فاسدی که امید بازگشت و توبه به او نمی رود از آنجا که نشست و برخاست با این افراد مانع راه رشد و کمال انسانی است ، باید تا سر حدّ

ریشه کن شدن ارتباط او با او به مبارزه برخاست .

۲ آنچه از دیدگاه قرآن و اخبار به عنوان گناه و امر حرام معرّفی شده است .

در اینجا به بخشی از آیات و روایاتی که مربوط به این دو واقعیّت است اشاره می کنیم :

آیه اوّل : هوسرانان

(وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَلَهْواً وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللّهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْل لاَيُؤْخَذْ مِنْهَا أُولئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِن حَمِيم وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ) .

« ای رسول ما آنان که دین خود را به بازیچه و هوسرانی گرفتند و حیات مادّی آنان را مغرور کرد و فریب داد به حال خود واگذار ، همین قدر به آنان بگو که هرکس عاقبت به عمل خود گرفتار آید و هیچ کس را جز خدا در دو عالم دادرس و شفیعی نیست و هرچه برای نجات خود از عذاب قیامت فدا بدهد پذیرفته نشود ، آنها همانند که عاقبت هلاک می شوند ، و به کیفرشان به شرابی از حمیم جهنّم و عذابی دردناک گرفتار می شوند » .

آری ! بنا بر با دستوری که خداوند در این آیه به پیامبرش داده است مردم مؤمن و عارفان بالله ، باید از این گونه مردم که دین خدا را به مسخره گرفته اند قطع رابطه کنند و از این بی خردانِ بی خبر ، بگریزند و با آنان هیچ گونه معاشرتی نداشته باشند و به هنگام مبارزه (بنا به دستور قرآن در هر عصری) تا ریشه کن

شـدن آنـان بـا آنـان به جهاد برخاسـته و راه الهی را از لوث وجود اینان پاک کننـد . متأسـفانه در دوران اسـلامی ، گروهی به عنـوان قطب و درویش و فقیر الی الله ، بـا این اعلاـم موجـودیّت کردنـد و افرادی فریب خـورده چهره هـای پلیـد ، که تشـکیل دهنـدگان سـلطنت و شاهنشـاهی و دربارهای کثیف ، و عمودهای حکومت های خائنانه بوده و هسـتند در ارتباط قرار گرفته و حتّی در قـالب اقطـاب و به قول خودشان فقرا ، مقاصـد شوم و پلیـد خود را عملی می کردنـد . اینان قطب برنامه های شـیطانی بوده و ذره ای از عرفان اسـلامی را نچشـیده بودند ; بلکه گرگانی در لباس میش و به قول پروردگار عالم در حدیث قدسـی « قطّاع طریق » بنـدگان حق بودند . عارف واقعی و سـر حلقه ی عارفان حقیقی و قطب عرفان و هدایت یعنی وجود مقدّس مولی الموحّـدین ، امـام العارفین ، امیرالمؤمنین (علیه السـلام)بود که قسـمتی از تمام عمرش را با قلـدران و گردنکشان و سازنـدگان دربار و پایه گذاران شاهی و سـلطنت و زورمداران و مانعان راه خدا ، با سرسـختی هرچه تمام تر مبارزه و جان شـیرین خود را در این راه که راه خـدا بود ، در محراب عبادت نثار کرد ، و چه وقیحنـد آنان که آسوده به گناه و یار گناهکارند ، آنگاه خود را عارف و درویش و وابسته به مولا می دانند !!

آیه دوم : تفرقه اندازان

(إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَکَانُوا شِیَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْء إِنَّما أَمْرُهُمْ إِلَی اللّهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُم بِمَا کَانُوا یَفْعَلُونَ) .

« آنان که

دین را پراکندند و در آن گروه گروه شدند (و با این برنامه شیطانی درصدد تفرقه بین مسلمین برآمدند ، و در کمین درهم شکستن اتّحاد نشستند ، چشم از آنان بپوش ، که چنین کسان به کار تو نیایند ، از دست این ناپاکان غمگین مباش که مجازاتِ جنایات آنان با خداست »

در آیات بعد به عقاب آنچه می کنند سخت آگاهشان می گرداند . در این آیه تعلیم می دهد که عارف به راه از چنین پلیدانی باید گریزان باشد ، و از همکاری با آنان سخت بپرهیزد ، که اینان نابود کننده ی دنیا و آخرت آنانند .

آیه سوم : بازیچه گران

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوا وَلَعِباً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللّهَ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ) .

« ای اهل ایمان با آن گروه از اهل کتاب (یهود و نصاری) و کافران که دین شما را به فسوس و بازیچه گرفتند دوستی نکنید و به خاطر خدا از هر برنامه زیان آوری ، خویشتن دار باشید، اگر مؤمن به خدا و قیامت و رسولان او هستید » .

ملّت اسلام بعد از پنج قرن تجربه ، باید به این نتیجه رسیده باشد ، که از یهود و نصاری و کفّار و به تعبیر روشن تر از غرب و شرق جز زیان چیزی عایدش نشده و نمی شود . بنا بر این امروز ، روز دوستی و ارتباط با آنان نیست ، بلکه روز مبارزه و ریشه کن کردن وجود پلید آنان از سر راه آدمیّت است .

آیه چهارم : ظاهرفریبان

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ

لاَ يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِى الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَوْم آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ يَقُولُونَ إنْ أُوتِيتُمْ هذَا فَخُذُوهُ وَإن لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَن يُرِدِ اللّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَيْئاً أُولئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِى الدُّنْيا خِزْىٌ وَلَهُمْ فِى الاْخِرَهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) .

« ای پیامبر نسبت به گروهی از آنان که به زبان اظهار ایمان می کنند و به دل ایمان نمی آورند و با شتاب به کفر رو می کنند غمگین مباش ، و نیز غمگین مباش نسبت به یهودیانی که جاسوسی می کنند و به آن قومی که از تکبّر نزد تو می آیند به جای کلمات حق تو سخنان فتنه انگیز می رسانند ، آنان به خاطر کینه توزی نسبت به اسلام کلمات حق را پس از آن که به جای خود مقرّر شد ، به میل خویش تغییر دهند و به دروغ و هوای نفس حرام را حلال و حلال را حرام کنند ، می گویند : اگر حکم قرآن به این صورتی که ما می پسندیم آورده شد بپذیرید و از پیامبر اسلام دوری جویید ، آری هرکس را خدا به آزمایش و رسوایی افکند هرگز تو نمی توانی از قهر خدا برهانی ، آنان قومی هستند که خدا نخواسته دلهاشان را از کفر و جهل پاک کند ، آنان در دنیا دچار ذلّت و خواری اند و برایشان در آخرت عذاب بزرگ است » .

در این آیه دوری گزیدن از منافقان و جاسوسان پلید و

متکبران آلوده و هرکس با راه خدا و پیامبر مخالفت داشته و موجودیّتش به زیان امت اسلامی است ، خواسته شده است . ارتباط با اینان ، انسان را چون آنان دچار خسارت دنیا و عذاب آخرت خواهد کرد و کسی که ترس و بیم از خسارت در دنیا و عذاب در آخرت دارد ، از چنین پلیدانی گریزان و با ایشان کاملاً بی ارتباط است .

آیه پنجم : پیمان شکنان سُست عهد

(وَإِن نَكَثُوا أَيْمَانَهُم مِن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ) .

« هرگاه آنان که سوگند و عهد بسته خود را با شما شکستند و در دین شما تمسخر و طعن زدند ، دراین صورت با آنان پیشوایان کفر کارزار کنید تا به برنامه پلیدشان خاتمه دهند » .

آیه ششم : حتی پدر و مادر

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الإِيمَانِ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِنكُمْ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) .

« ای کسانی که ا یمان آورده اید اگر پدران و برادرانتان کفر را بر ایمان برگزینند نباید آنان را دوست داشته باشید ، هرکسی با کفر آنان به ایشان دوستی بورزد بی شک ستمکار است » .

آیه هفتم : منکران معاد

(قَاتِلُوا الَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَد وَهُمْ صَاغِرُونَ) .

« ای اهل ایمان با هرکه از یهود و نصاری ایمان به روز قیامت نیاورده ، و آنچه خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند و

به دین حق نمی گروند قتال و کارزار کنید یا آن که با ذلّت و تواضع به اسلام جزیه دهند » .

راستی این آیه با چه موضع محکمی تکلیف ملّت اسلام را در برابر یهودی ها و نصرانی ها به خصوص جانیان اروپا و آمریکا و اسرائیل معلوم می کند این ملّت اسلام است که باید با تمام قدرت با تکیه بر الله تکلیف خود را ، بنا بر قول خدا در این آیه ، با دشمنان خدا معلوم کند . و خدا لعنت کند آن خائنینی که تحت عنوان سردمداران ممالك اسلامی علیه اسلام و مردم مسلمان با این آدمخواران سازش کردند ، اگر اینان ایمان به خدا و حساب قیامت داشتند ، نه اینکه با آنان دوستی نمی کردند ; بلکه در برابر آنان از اسلام و ملّت مظلوم اسلام دفاع می کردند .

آیه هشتم : منافقان دو رو

(الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِن بَعْض يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * وَعَدَ اللّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِىَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمْ اللّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ) .

« مردان دو رو و زنان دو رو یعنی آنان که به زبان ادّعای مسلمانی دارند ولی به دل هیچ اعتقادی به برنامه های الهی ندارند از همدیگر و طرفدار یکدیگرند ، دست از نیکی برداشته مردم را به کار بد وادار و از کار نیک منع می کنند و چون خدا را فراموش کردند ، خدا هم آنان را به خود واگذاشت تا از هر سعادتی محروم شوند ، در حقیقت منافقان از بدترین زشتکاران عالمند

، خدا مرد و زن منافق و کافران را وعده ی آتش دوزخ و خلود در آن داده ، همان دوزخ برای کیفر آنان کافی است ، و خدا آنان را لعنت کرده و برای آنان عذاب ابد فراهم آورده » .

از این نمونه آیات ، در قرآن مجید فراوان است که استفاده می شود که عارف موظف است در درجه ی اوّل چهره های ناپاکی که در قرآن معرفی شده اند بشناسد و به وظیفه الهی خود عمل کند . اگر وظیفه اش گریز از آنهاست بگریزد که این گریختن بر مبنای ترس از خدا است ، و اگر مسئولیّتش کارزار با آنان است ، در راه جهاد قدم بگذارد ، و شرّ آنان را از راه خدا بردارد ، و توجّه کند که امام ششم درباره واقعیّت و نتیجه خوف عارفان فرموده : وَدَليلُ الخَوْفِ الهَرَبُ ، دلیل و نشانه ی اینکه دل عارف را بیم از مقام خدا احاطه کرده دوری او از اهل معاصی و آلودگان به کفر وفسق ونفاق وعهدشکنی ، ونیز دوری از معاصی شخصی وآنچه خدا از آن نهی فرموده است ، می باشد .

پرهیز از معاصی در روایات

گریز عارف از گناهان ، یکی از اصولی ترین برنامه های زندگی اوست ، برای عارف مصیبتی بزرگ تر از آلوده شدن به گناه نیست . تنفّر قلبی و عملی عارف از گناه تنفّری شدید است .

یکی از مهمترین پایه های اسلام اجتناب و دوری از گناه است ، آن قدر که اسلام بر دوری از گناه پافشاری دارد اصرار بر عبادت ندارد . تازه اگر در آیین عزیز الهی دقت کنیم ،

می بینیم که بزرگترین عبادت و پر ارزش ترین خط بندگی ، دوری جستن از معاصی است . در روایات تقوا و خودداری از گناه به عنوان افضل عبادات و پر پاداش ترین بندگی ها به حساب آمده است .

عارف به اثر وضعی گناه در دنیا و عقوبت سخت آن در آخرت واقف است . براساس این آگاهی کسب خوف کرده و خوف در وجود او ، بهترین عامل وشدیدترین علّت برای گریز از گناه است . اینک به روایاتی در این باب توجه کنید :

آثار شوم گناه

۱ عَنْ أَبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : إِنَّ الْعَبْدَ یَسْأَلُ اللهَ الْحاجَهَ فَیَکُونُ مِنْ شَأْنِهِ قَضاءُها إِلی

أَجَلٍ قَریب أَوْ إِلی وَقْت بَطیئی فَیُذْنِبُ الْعَبْدُ ذَنْباً فَیَقُولُ اللهُ تَبارَکَ وَتَعالی : لِلْمَلَکِ لا تَقْضِ حاجَتَهُ وَأَحْرِمْهُ إِیّاها فَإِنَّهُ تَعَرَّضَ لِسُخْطی وَاسْتَوْجَبَ الْحِرْمانَ مِنّی .

« امام باقر (علیه السلام) فرمود : بنده از خدا حاجتی می خواهد که اقتضا دارد دیر یا زود برآورده شود سپس آن بنده دچار گناهی می شود ، و خدای تبارک و تعالی به فرشته مأمور برآوردن حاجت می فرماید : حاجتش را اجابت مکن و او را از آن محروم دار ، زیرا خود را در معرض خشم من قرار داد ، و سزاوار محرومیّت شد » .

۲ عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : إِنَّ الرَّجُلَ یُذْنِبُ الذَّنْبَ فَیُحْرَمُ صَلاهَ اللَّیْلِ وَإِنَّ الْعَمَلَ السَّیِّئَ أَسْرَعُ فی صاحِبِهِ مِنَ السِّکِّینَ فی اللَّحْمِ .

« امام ششم فرمود : انسان گناه می کند ، از نماز شب با آن همه خصوصیّت و آثار دنیایی و آخرتی محروم می گردد و به حق که اثر گناه

در گنه کار از اثر کارد در گوشت سریعتر است » .

۳ قـالَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ (عليه السـلام) : لاـ وَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الـذُّنُوبِ ، وَلاـ خَوْفَ أَشَـدُّ مِنَ الْمَوْتِ ، وَكَفى بِمـا سَـلَفَ تَفَكُّراً وَكَفى بِالْمَوْتِ واعِظاً .

« اميرمؤمنان (عليه السلام) فرمود : دردی برای قلوب ، دردناکتر از گناهان نيست ، و ترسی سخت تر از ترس برای مرگ نيست ، و گذشته برای عبرت گرفتن کافی است ، و مرگ برای اندرز دادن بس است » .

۴ عَن أَبِى الْحَسَنِ (عليه السـلام) : إِنَّ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ فى كُلّ يَوْم وَلَيْلَه مُنادِياً يُنادى : مَهْلًا مَهْلًا عِبادَ اللهِ عَنْ مَعاصى اللهِ ، فَلَوْ لا بَهائِمُ رُتَّعٌ ، وَصِبْيَةٌ رُضَّعٌ ، وَشُيُوخٌ رُكَّعٌ لَصُبَّ عَلَيْكُمُ الْعَذابُ صَبّاً ، تُرَضُّونَ بِهِ رَضّاً .

« حضـرت رضا (عليه السـلام) فرمود : خداوند يک منادی دارد ، يک شب و روز فرياد می زند : ای بندگان خدا از حركت به سوی نافرمانيها بايستيد ، بايستيد ، كه اگر چهارپايان چرنده و كودكان شـيرخوار ، و پيران ركوع كننده نبودند ، عذابی بر شـما فرو می ريخت كه نرم و كوبيده شويد » .

۵ عَنْ نُعْمانِ الرّازى قال : سَـمِعْتُ أَبا عَبْدِاللهِ (عليه السلام) يَقُولُ : مَنْ زَنى خَرَجَ مِنَ الْإيمانِ وَمَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ خَرَجَ مَنَ الْإيمانِ ، وَمَنْ أَفْطَرَ يَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضانِ مُتَعَمِّداً خَرَجَ مِنَ الإيمانِ .

« نعمان رازی می گويد : از حضـرت صادق شـنيدم كه فرمود : كسـی كه زنا كند و آن كس كه شراب بنوشد ، و شخصی كه يک روز از ماه رمضان را عمداً بخورد از ايمان خارج

شده است » .

عَنْ عُبَیْدَهِ بنِ زُراره قالَ : سَأَلْتُ أَبا عَبْدِاللهِ عَنِ الْکَبائِرِ : فَقالَ هُنَّ فی کِتابِ عَلی سَبْعٌ : الْکُفْرُ بِاللهِ ، وَقَتْلُ النَّفْسِ ، وَعُقُوقُ الْوالِدَیْنِ ، وَأَکْلُ الرِّبا بَعْدَ الْبَیِّنَهِ وَأَکْلُ مالِ الْیَتیمِ ظُلماً ، وَالْفِرارُ مِنَ الزَّحْفِ ، وَالتَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَهِ ، قالَ : فَقُلْتُ : فَهذا أَکْبَرُ الْمَعاصی ; قالَ نَعَمْ قُلْتُ : فَأَکْلُ درهَم مِن مالِ الْیَتیم ظُلْماً أَکْبَرُ أَمْ تَرْکُ الصَّلاهِ قالَ تَرْکُ الصَّلاهِ قُلْتُ : فَما عَدَدْتَ تَرْکَ الصَّلاهِ فی الْکَبائِرِ فَقالَ أَیُّ شَیء أَوَّلُ ما قُلْتُ لَکَ قالَ : قُلْتُ الْکُفْرُ قالَ : فَإِنَّ تارِکَ الصَّلاهِ کافِرٌ یَعْنی مِنْ غَیْرِ عِلَّه .

« عبیده بن زراره می گوید : از حضرت صادق درباره ی گناهان کبیره پرسیدم ، فرمود : در کتاب علی (علیه السلام) هفت گناه از گناهان کبیره است :

۱ کفر به خدا ،

۲ آدم کشی ،

۳ عدم رعایت حقوق پدر و مادر ،

۴ خوردن ربا بعد از دانستن ،

۵ خوردن مال یتیم بناحق ،

۶ فرار از جهاد ،

۷ ایمان بعد از اسلام . عرضه داشتم : اینها بزرگترین گناهانند ؟ فرمود : آری ، گفتم : گناه یک درهم خوردن مال یتیم به ناحق بزرگتر است یا ترک نماز ، فرمود : ترک نماز ، عرضه داشتم : شما که ترک نماز را از کبائر نشمردی ، فرمود : اوّلین چیزی که گفتم چه بود ؟ عرض کردم : کفر ، فرمود : تارک نماز کافر است ، البته بدون علّت و عذر » .

عقیده مرحوم علاّمه ی مجلسی بر آن است که جمله «بدون

عذر و علّت» یا کلام مرحوم کلینی است یا یکی از روایت کنندگان .

گناهان کبیره از نظر بزرگان

مرحوم مجلسی از قول شیخ بهائی در تعریف گناهان کبیره این اقوال را ذکر می کند :

۱ هر گناهی که خداوند در قرآن مجید انسان را به خاطر آن به عذاب تهدید کرده است

۲ هر معصیتی که شارع برایش حدّی معین کرده و در قرآن نسبت به آن تهدید آمده است .

۳ هر گناهی که ارتکاب آن دلالت بر بی اعتنایی به دین داشته باشد .

۴ هر گناهی که حرمتش به دلیل قاطعی ثابت شده باشد .

۵ هر معصیتی که در کتاب و سنّت به شدّت مورد تهدید قرار گرفته باشد .

۶ ابن مسعود می گوید : گناهان از اوّل سوره نساء تا آیه شریفه «اِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ» کبیره است .

۷ هر گناهی کبیره است ، زیرا هر معصیتی مخالفت خداست و کوچک و بزرگی آنها نسبت به بالا و پایین است : مثلاً بوسیدن زن نامحرم نسبت به زنا صغیره و نسبت به نظر کردن به او کبیره است .

سپس علاّمه ی بزرگ ، خدمتگزار بی نظیر مرحوم مجلسی می گوید : گویا نظر کسی که همه گناهان را کبیره دانسته این است که گناه را نباید کوچک و ناچیز شمرد ; چنانچه در اخبار بسیاری آمده است که گناه را کوچک نشمارید ; زیرا نافرمانی شخص بزرگ ، بزرگ است و مخالفت با پروردگار جلیل سنگین ; ولی این موضوع منافات ندارد که برخی از گناهان نسبت به خود بزرگتر از برخی دیگر باشد و به صغائر و کبائر

تقسیم گردد ، که اگر از کبائر کناره گیری شود صغائر آنها آمرزیده گردد ، و ارتکاب کبیره و اصرار بر صغیره با عدالت منافات دارد . امّا راجع به شماره ی گناهان کبیره ، برخی آنها را هفت عدد دانسته اند : ۱ شرک به خدا ۲ آدم کشی ۳ تهمت زنا زدن به زن پاکدامن ۴ خوردن مال یتیم ۵ زنا ۶ فرار از جنگ ۷ عقوق والدین .

و عدّه ای ۱۳ گناه دیگر را به آن اضافه کرده انـد : ۱ لواط ۲ جادو گری ۳ رباخواری ۴ غیبت ۵ سو گند دروغ ۶ شهادت ناحق ۷ میخواری ۸ بی احترامی به کعبه ۹ دزدی ۱۰ پیمان شکنی ۱۱ تعرّب بعد از هجرت ۱۲ نومیدی از رحمت خدا ۱۳ ایمنی از مکر پروردگار .

و بعضی دیگر از علما و بیداران راه حق ، ۱۴ گناه دیگر بر گناهان بالا افزوده اند : ۱ خوردن مردار ۲ خوردن خون ۳ خوردن گوشت خوک ۴ خوردن قربانی برای غیر خدا ۵ خوردن هر حرامی مانند رشوه تحت عنوان سُحْت ۶ قماربازی ۷ کم فروشی ۸ کمک به ظالم ۹ حبس حق مردم بدون دست تنگی ۱۰ اسراف ۱۱ تبذیر ۱۲ خیانت ۱۳ اشتغال به کارهای بیهوده ۱۴ اصرار ورزیدن بر گناهان صغیره .

مجلسی سپس می گوید : برای هیچ یک از این اقوال و تعریف و شماره ی گناهان ، دلیل مطمئنی

نیست و شاید پنهان بودن کبیره یا عدد آن از طرف خدا مصلحتی باشد ، چنانکه در نهان بودن شب قدر و صلاه وُسْطی مصلحت است !

برخی از بیداران می گویند : مصلحت پنهان بودن عدد کبیره ، یا خود کبیره در آن است که انسان در تمام لحظات از هر گناهی خودداری کند ; مبادا که آن گناه کبیره باشد و اتّفاقاً در همان وقت انسان مورد خشم و غضب حق و سخط حضرت حق قرار بگیرد و توبه برایش مشکل شود . چون در روایات آمده است : از هر گناهی بپرهیزید ; مبادا که هنگام ارتکاب گناهی ناگهان مورد سخط قرار گیرید ، و از هیچ عبادتی روی مگردانید که رحمت او در عبادات پنهان است و ممکن است عبادتی باشد که رحمت حق را به سوی شما جلب کند و شما نسبت به آن غافل باشید .

۶ عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : أَرْکانُ الْکُفْرِ أَرْبَعَهٌ : الرَّغْبَهُ وَالرَّهْبَهُ وَالسَّخَطُ وَالْغَضَبُ .

« امام ششم از رسول اسلام نقل می کند که : پایه های کفر چهار چیز است :

۱ دلبستگی به دنیا و شهوات نفسانی ، ۲ ترس از دست رفتن دنیا و ترس از پرداخت جهاد و زکات ، ۳ ناخرسندی از فعل خدا نسبت به خود از تقسیم روزی و قضا و قدر ، ۴ خشم » .

۷ عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : إِنَّ أَوَّلَ مَا عُصِیَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ سِتٌ : حُبُّ الدُّنْیا ،

وَحُبُّ الرِئاسَهِ ، وَحُبُّ الطَّعامِ ، وَحُبُّ النَّوْمِ ، وَحُبُّ الرَّاحَهِ ، وَحُبُّ النِّساءِ .

« امام شـشم از رسول خدا نقل می کند : سـرآغاز نافرمانی از خدا شش چیز است : دوستی دنیا ، ریاست ، خوراک ، استراحت و دوستی (بی مورد) » .

زشتی این شـش برنامه ، در روایت ،در صورت افراط و گرایش بیش از حدّ به آن موارد است به عبارت دیگر ، اسلام نه افراط را می پسـندد و نه تفریـط را ; بلکه اعتـدال از مهمترین ویژه گی هـای این دین الهی است که حتی در مورد عبـادات نیز مورد سفارش قرار گرفته است .

۸ عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السـلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صـلی الله علیه وآله) مِنْ عَلاماتِ الشِّقاءِ جُمُودُ الْعَیْنِ القَلْبِ وَشِدَّهُ الْحِرْصِ فی طَلَبِ الدُّنْیا (الرِّزق) وَالإِصْرارِ عَلَی الذَّنْبِ .

« امام شـشم از نبی اکرم نقل می کنـد که : از نشانه های بدبختی خشک چشـمی و سـخت دلی ، و حرص زیاد در طلب دنیا و اصرار به گناه است » .

۹ عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السـلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صـلی الله علیه وآله) : ثَلاثٌ مِنْ کُنَّ فیهِ کانَ مُنافِقاً وَإِنْ صامَ وَصَـلّی وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ : مَنْ إِذَا ائْتُمِنَ خانَ وَإِذا حَدَّثَ کَذِبَ وَإِذا وَعَدَ خَلَفَ ، إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ قالَ فی کِتابِهِ : (اِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْخائِنینَ) وَقالَ : (أَنَّ لَعْنَهَ اللهِ عَلَیْهِ اِنْ کانَ مِنَ الْکاذِبینَ) وفی قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ (وَاذْکُرْ فی الْکِتابِ اِسْماعیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَکانَ رَسُولاً نَبِیّاً) .

« امام صادق

(علیه السلام) از نبی اکرم نقل می کند که : سه صفت است که در هرکه باشد منافق است اگرچه اهل نماز و روزه باشد و خود را مسلمان بداند : کسی که در امانت خیانت کند ، در سخن گفتن دروغ بگوید و هرگاه وعده دهد خلف وعده کند . خداوند در کتابش فرموده : خدا خیانتکاران را دوست ندارد و لعنت خدا بر او اگر از دروغگویان باشد و فرموده اسماعیل را در کتاب یاد کن همانا او درست وعده و رسول و پیامبر بود » .

آنچه ذکر شد نمونه ای است از ویژه گی های عارفان خائفِ از مقام حق ، و بیم داران از عذاب فردا . آن کس که برای شناخت محرّمات اقدام نکند ، و آن کس که محرّمات را می شناسد و از آن پروا نمی کند امتیازی گریز ندارد از مسلمانی ندارد ، و آن که از گنهکار و گناه پرهیز دارد و چون گوسپندی که از گرگ می گریزد از عاصیان عامد و گنهکاران معاند می گریزد عارفی است که خوف در دل او جایگزین شده است ، فرار و گریزش از گناه و اهل گناه ، دلیل بر خوف اوست این است معنای قول حضرت صادق امام به حق ناطق که فرمود :(فَدَلیلُ الْخَوْفِ الْهَرَبُ).

وَدَلیلُ الرَجاءَ الطَّلَبُ

توضیح

همان طور که در جمله ی قبل ، امام جعفر بن محمّد الصادق (علیه السلام)فرمودند : دلیل بر اینکه انسان دارای خوف است گریز اوست از هرچه که مولا از آن تنفّر دارد ، در این جمله برای مسئله امید دلیل آورده و می فرماید : هرکسی ، نمی

تواند ادّعا کند دارنده ی امید است ، امید سرمایه ی کمی نیست ، امید واقعیّت بزرگی است ، امید یکی از مهمترین علل رشد و حرکت انسان است . دلیل بودن امید در دل امیدوار حالت طلب اوست . طلب کرَن آنچه مولا به آن علاقه دارد . مولا همه ی نیکان عالم را که در قرآن ستوده دوست دارد ، و علائمی برای پاکان بیان می دارد ، تا پاکان به وسیله ی آن نشانه ها در هر دوره ای برای هر طلب حقیقتی ، قابل شناخت باشد . پس باید به دنبال پاکان و نیکان برخاست و ارتباط با آنان را در رأس طلب ها و خواسته ها قرار داد و این خواسته را به سرعت و با شدّت جامه ی عمل پوشاند . مگر نه این است که قرآن مجید به عنوان امر ، از انسان می خواهد تنها با صادقان عالم نشست و برخاست کند :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) .

« ای اهل ایمان خویشتن داری از گناه را به خاطر خدا پیشه کنید و با راستان همراه و همنشین گردید » .

مولاـ طلب آمرزش و مغفرت را دوست دارد ، پس باید یکی از خواسته های مهم انسان طلب بخشش و عفو باشد ، تحقّق بخشیدن به این خواسته ، فقط در سایه بازگشت و توبه میسّر است .

مولاـ تمام عبادات و روشهای صحیح بندگی را دوست دارد ، پس باید برای به دست آوردن بندگی اقدام کرد و کاسه از شراب طهور و حیات بخش عبودیّت را سر کشید .

مولا به تمام

برنـامه های خیر که در قرآن و روایات معرّفی شـده انـد ، عشق میورزد ; پس بایـد به طلب کلیّه ی برنامه های خیر برخاست و برای انجام خیرات خود را به آب و آتش زد .

انسـانی کـه به این امـور بی تفـاوت است ، یـا این برنـامه هـا جزء خواسـته هـای او نیست ، نمی توانـد ادّعـای امیـد کنـد . امید مخصوص کسانی است که در مزرعه ی دنیا به پاشیدن بذر نیکی و عبادت اقدام کرده اند و به هر کار خیری آراسته شده اند و بـه امیـد برداشـت محصـول در ایـن دنیـا و آن جهـان ، زنـدگی می کننـد . ایـن امیـد پس از آن همـه طلب و خواسـته ، امید صحیحی است و بلکه اصل امید است . طلب و خواسته واقعی زاییده این امید است . قرآن می فرماید :

(فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً) .

« کسی که امید به لقاء پروردگار دارد باید برای برنامه های شایسته و اعمال صالحه اقدام کند » .

بیا تا دست از این عالم بداریم

بیا تا پای دل از گل برآریم

بیا تا بردباری پیشه سازیم

بیا تا تخم نیکویی بکاریم

بیا تا همچو مردان ره حق

سراندازی کنیم و سر نخاریم

به ذکر معرّفی چهره های پاکی که لازم است انسان در تمام طول عمر با آنان همراه باشد ، می پردازیم زیرا همراهی با آنان پر منفت ترین تأثیر را در همه ی حیات آدمی دارد . پس از آن به معرّفی پاره ای از برنامه هایی که باید انسان در طلب آنها باشد تا آن برنامه ها را به دست آورد ،

خواهیم پرداخت .

آیه اول : چهره های پاک در قرآن

(لَیسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیوم الآخِرِ وَالْمَلاَئِکَهِ وَالْکِتَابِ وَالنَّبِیِّینَ وَآتَی الْمَالَ عَلَی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ وَالسَّائِلِینَ وَفِی الرِّقابِ وَأَقَامَ الصَّلاَهَ وَآتَی الزَّکَاهَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِینَ فِی الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوْا وَأُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ)

« نیکی روی گرداندن به جانب مشرق و مغرب نیست ، نیک کسی است که ایمان به خدا و روز جزاء و ملائکه و قرآن و انبیا دارد ، و از مال خود در راه عشق به خدا به خویشاوندان مستحق ، و یتیمان ، و افتادگان ، و از راه ماندگان و محتاجان سؤال کننده ، و خلاص کردن گرفتاران پرداخت می کند ، نماز را بپا داشته و زکاه می دهد ، به هنگام پیمان بستن به پیمانشان وفا می کنند و به وقت نداری و رنجوری و شدت و زمان جنگ صبر پیشه می کنند ، اینان در مسئله ایمان و انسانیّت راست گفتند و اینان خویشتن دارانند »

در این آیه دقت کنید ، خدای بزرگ برای معرّفی و شناساندن نیکان روزگار پانزده خصیصه و ویژه گی بیان می دارد ، چنانچه این موارد عالی در وجود کسی پیدا شد ، یا آراسته به این واقعیّات شد ، انسان باید در طلب دوستی با او جدیّت کند و خود را با چنین منبع لطفی پیوند زده و از درخت پر ثمر وجود او همان سود را ببرد که خود او برده است ، آری ! امیدوار ، به چه چیزی امید دارد ، اگر امید به مواد

مـادی عالم است ; و طلب تنها در آن مسیر است ، که این امیـد را همه ی حیوانات و کلیّه جانوران دارنـد . انسان بایـد غیر از امیدهای مادّی به بهترین امیدهای معنوی هم وصل گردد و از پس آن بهترین خواسته را پیدا کرده و سپس به آن خواسته ها جامه ی عمل بپوشاند . این میسّر نیست مگر با چنگ زدن به دامن اولیا و اتّصال به ذیل عنایت پاکان و نیکان .

آیه دوّم : پرهیزکاران

(وَالَّذِی جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ * لَهُم مَا یَشَاؤُنَ عِنـدَ رَبِّهِمْ ذلِکَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِینَ * لِیُکَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِی عَمِلُوا وَیَجْزِیَهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ) .

« آن که راستی و صـدق آورد ، و به تصـدیق و قبول و پـذیرش آن برخـاست گروه پرهیزکاراننـد ، برای آنـان است نزد خـدا هرچه بخواهند ، این جزای نیکوکاران است ، مسلّم خداوند بدترین عملی که به اشتباه از ایشان سرزده محو می کند و به آنان بهتر از آنچه کردند مزد می دهد » .

منظور از راستی در این آیه ی شریفه تمام واقعیّات الهی وایمان به آن و اجرای آن است و به حقیقت اینان صاحبان ارزشند و معاشرت با آنان و دنبال کردن راهشان علّت سعادت دو جهان برای انسان است ،کسی که امید به سعادت دارد باید به طلب اینان وراهشان برخیزد .

آیه سوم : مؤمنان

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ) .

« فقط مردم مؤمن کسانی هستند که ایمان به خدا و رسول آورده ، و هیچ شکی در این زمینه به خود راه ندادند و با مال جان در راه خدا جهاد کردند ، اینان راستگویان و راست کرداران هستند » .

آیه سوم : ذاکران و صابران

(إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِینَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِینَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِینَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِینَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِینَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِینَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاکِرِینَ اللَّهَ کَثِیراً وَالذَّاکِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِیماً) .

« برای مردان و زنان تسلیم به حق ، و ایمان آورده ، و دائم در بندگی و راستگو و شکیبا و دل ترس و صدقه دهنده و روزه دار و نگهدارنده شهوت از حرام و زیاد یاد خدا کنند آمرزش و اجر بزرگ مهیّا شده » .

البتّه باید توجّه داشت که تمام این حقایق در وجود یک آشنای با خدا ، اعم از مرد و زن ، جمع است ، این طور نیست که مرد و زنی یکی از این صفات را داشته باشند و آنگاه برای آنان آمرزش و اجر بزرگ باشد . اصولاً مؤمن همه ی این خصوصیّات را داراست ، زیرا این واقعیّات از توابع ایمـان واقعی است و هرکجـا ایمـان باشـد این حقـایق هم هست . پس چه نیکوست که

انسان در طلب آنان که آراسته به این برنامه ها هستند برآید و البتّه امید واقعی سازنده ی این طلب و خواسته ، در وجود انسان است .

آیه چهارم : مردان روزگار

(رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ) .

« مردانی که آنان را بازرگانی و خرید و فروش از یاد الهی در همه مراحل حیات بازنمی دارد ، نماز را به پا دارند و زکات می پردازند ، از روزی که دیده ها و دلها در آن بگردند بیم دارند » .

این بیم و ترس همان است

که در فصل های گذشته به تفصیل توضیح داده شد ، بیمی که علّت خودداری انسان از هر گناهی است .

آیه پنجم : اوصاف مؤمنان

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلاَّ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) .

« به حق که مؤمنان پیروز شدند ، آنان که در نمازشان دارای حالت انکسار و ذلّتند ، و از هر سخن و عمل لغوی روی گردانند ، و ادا کننده زکات و نگاه دارنده شهوت از حرامند . شهوت آنان در همان راهی است که خدا رضایت دارد و آن مربوط به ازدواج یا کنیزشان می باشد ، که در این زمینه ملامتی متوجّه آنان نیست ، ولی کسانی که از این مسیر دورند متجاوزند . و نیز مؤمنان کسانی هستند که ادای امانت و وفای به عهد را رعایت می کنند ، و نیز نمازشان حفاظت دارند ، اینان وارثند ، فردوس برین را به ارث برده ، در آن جاودانی هستند » .

آیه ششم : برندگان صبر

(إِنَّ الإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ* إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ)

« همه در زیان اند مگر آنان که به خدا گرویدند ، و به اجرای کارهای شایسته برخاستند ویک دیگر را سفارش به حق وتوصیه به پایداری در راه خدا کردند » .

آیه هفتم : مجاهدان

(لکِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) .

« ولی خوبیها و رستگاری و پیروزی از پیامبر و کسانی است که ایمان آورده و با مال و جان در راه خدا کوشش می کنند » .

آیه هشتم : رستگاران

(التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) .

« توبه کنندگان ، دارندگان برنامه های بندگی ، روزه داران ، رکوع کنندگان ، سجده داران ، امر کنندگان به خوبی ، نهی کنندگان از بدی و نگهدارندگان مرزهای الهی مردمی هستند که آنان را به عنایات حق مژده بده » .

آیه نهم : مهاجران

(وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِى اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُم فِى الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَاَجْرُ الآخِرَهِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) .

« آنان که پس از دیـدن سـتم در راه خـدا از همه چیز گذشـته و مهاجرت کردنـد در دنیا جای خوب به آنان داده می شود ، و مزد دنیای بعد آنان بزرگتر است اگر بدانند » .

آیه دهم : ناصحان

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَولِياءُ بَعْض يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاَه وَيُؤْتُونَ الزَّكَاه وَيُطِيعُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ أُولِئِکَ سَيَرْحَمُهُمْ اللّهُ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) .

« مردان بـا ایمـان و زنـان بـا ایمان برخی دوست برخ دیگرنـد ، امر به معروف و نهی از منکر می کننـد ، و به پا دارنـده نماز و پرداخت کننـده زکاتنـد ، و از خـدا و پیامبرش پیروی دارنـد به زودی خداونـد رحمتش را نصـیب آنان کرده ، خداوند به حق غالب غیر مغلوب و حکیم است » .

آیه یازدهم : پروا پیشه گان

(وَمَن يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى) .

« آنان که باایمان وعمل شایسته وارد برخدا شوند برایشان درجات بلندی است » .

آیه دوازدهم : عُبّاد حق

(وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً * وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَاماً * إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً * وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذلِکَ قَوَاماً * وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذلِکَ يَلْقَ أَثَاماً * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً * إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحاً فَأُولئِکَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَات وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً * وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً * وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً * وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمّاً وَعُمْيَاناً * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّهَ أَعْيُنِ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً) .

« و بنـدگان خـاص خـدای رحمـان آنـان هسـتند که به روی زمین ره به تواضع و فروتنی رونـد ، و هرگـاه مردم نـادان به آنان خطاب و عتابی کننـد با سـلامت نفس و خوش زبانی جواب دهنـد و آنان هسـتند که شب را به سـجده و قیام و نماز برای خدا روز کننـد . و آنان هسـتند که دائم به دعا و تضـرّع گویند پروردگارا عذاب جهنّم را از ما بگردان که عذاب آن مهلک دائمی است و آنجا بسیار بد قرارگاه و بدمنزلگاهی است

. و آنان هستند که هنگام انفاق به مسکینان اسراف نکرده و بخل هم نورزند بلکه در احسان میانه رو و معتدل باشند . و آنان هستند که با خدای یکتا کسی را شریک نمی خواهند و نفس محترمی را که خدا حرام کرده به قتل نمی رسانند ، و هرگز عمل زنا نمی کنند که هرکه مرتکب این عمل شود کیفرش را خواهد یافت و عذابش در قیامت مضاعف گردد ، و با ذلّت و خواری به دوزخ مخلّد گردد ، مگر آن کسانی که از گناه توبه کنند و ایمان آورده و عمل صالح به جای آرند ، پس خدا گناهان او را بدل به ثواب کند خداوند در حق بندگانش بسیار آمرزنده و مهربان است . و هرکس توبه کند و نیکوکار بشود البته توبه اش به درگاه خدا قبول افتد ، و بندگان خدا آنان هستند که بنا حقّ شهادت ندهند و هرگاه به عمل لغوی از مردم بگذرند بزرگوارانه از آن درگذرند و آنان هستند که هرگاه متذکّر آیات خدای خود شوند کر و کور در آن ننگرند بلکه با دل آگاه و چشم بینا به مشاهده آن برخیزند تا بر مقام معرفت و ایمانشان بیفزاید . و آنان هستند که هنگام دعا با خدای خود گویند پروردگارا ما را سرخیل پاکان و پیشوای اهل تقوا قرار ده » .

چنین بندگانی که اوصافشان ذکر شد ، پاداش پایداریشان را در راه بندگی خدا ، غرفه های جنّت و حفره های بهشتی یابند که در آنجا با تحیّت و سلام در شادمانی ، یکدیگر را ملاقات کنند و در آن بهشت

که جایگاه بسیار نیکو و مقامی بلند است ; تا ابد جاوید و متنعّم خواهند بود . یک بار دیگر در تمام آیاتی که در این فصل گذشت به خصوص آیات سوره ی « فرقان » دقّت کنید و ببینید چه نوع مردمی قابل دوستی و معاشرت هستند و انسان خواسته و طلب خود را باید در چه مسیری قرار دهد . در حقیقت باید گفت آنان که دارای سرمایه امیدند ، امید به حیات پاک ، امید به آخرت آباد ، امید برای بدست آوردن مایه های انسانی ، امید به بقای حق ، امید به خشنودی الهی ، امید به سعادت دنیا و آخرت ، بهترین حالت طلب را دارند و یک رشته طلب آنان متوجّه یافتن عاشقان خداست ، تا با یاری آنان و از برکت معاشرت با آن وفاداران به مقام قرب خدا و مقام رضایت و خشنودی او برسند :(وَدَلیلُ الرَّجاءِ الطَّلَبُ).

رشد و کمال در روایات

اشاره

در این سلسله روایات ، به مسائل بسیار مهم الهی و انسانی اشاره شده است ، مسائلی که از پیامبر و امامان ، که سرحلقه عارفان اند ، نقل شده است ، مسائلی که اگر انسان امید به سعادت دنیا و آخرت داشته باشد ، در طلب آنها برآمده وتمام جدیّت را در آراسته شدن به آن مسائل خواهد کرد .

کسی که بگوید : من امید به نجات دارم ، امید به سلامت حیات دارم ، امید به خیر دنیا و آخرت دارم ; ولی در طلب این حقایق که سازنده ی سلامت و سعادت انسان است برنیاید ، امید نداشته و در ادّعای خود صادق نیست

. مگر نه این است که امام صادق (علیه السلام) می فرمایند :

وَدَلیلُ الرَّجاءِ الطَّلَبُ .

« نشانه ی امید طلب و درخواست است » .

۱ عزّت در غربت

عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبائِهِ (علیهم السلام) قالَ : قالَ أَمیرالمُؤْمِنینَ مَنْ أَرادَ عِزّاً بِلا عَشیرَه وَهَیْبَهً مِنْ غَیْرِ سُلْطان ، وَغِنًی مِنْ غَیْرِ مال ، وَطاعَهً مِنْ غَیْرِ بَذْل وَفَلْیَتَحَوّلْ مِنْ ذُلّ مَعْصِیَهِ اللهِ إِلی عِزّ طاعَتِهِ فَإِنَّهُ یَجِدُ ذلِکَ کُلَّهُ .

« امام ششم از پدرانش (علیهم السلام) از امیرمؤمنان (علیه السلام) روایت می کند : کسی که بدون قوم و خویش عزّت می خواهد ، کسی که بدون قدرت هیبت می طلبد ، و آن کس که ثروت بدون مال اراده دارد، وآدمی که بدون بذل و بخشش می خواهد فرمانش را ببرند ، تنها راهش خروج از پستی معصیت خدا و ورود به اطاعت از خداست » .

بی تردید عمل به این روایت و طلب این واقعیّت ; یعنی ترک هر گناه ، و اجرای هر فرمان خدا ، برای رسیدن به کمال کافی است ، آری ! امیدوار ، به تمام آن واقعیّاتی که امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید ، تنها در طلب ترک گناه و اجرای فرمان حق میسّر است .

۲ معامله ی با خدا

قالَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) : کانَتِ الفُقَهاءُ وَالْحُکَماءُ إِذا کاتَبُوا بَعْضُهُمْ بَعْضاً کَتَبُوا بِثلاث لَیْسَ مَعَهُنَّ رابِعَهً مَنْ کانَتِ الآخِرَهُ هَمَّهُ کَفاهُ اللهُ هَمَّهُ مِنَ الدُّنْیا ، وَمَنْ أَصْلَحَ سَریرَتَهُ أَصْلَحَ اللهُ عَلانِیَتَهُ ، وَمَنْ أَصْلَحَ فیمابَیْنَهُ وَبَیْنَ النّاسِ .

« امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود : تیزبینان و حکما زمانی که به یکدیگر چیزی می نوشتند ، سه برنامه می نوشتند و هیچ گاه چهارمی نداشت ، می نوشتند : کسی که همّتش آخرت است خداوند برنامه های دنیای او را کفایت می کند ، و کسی که

درونش را اصلاح کند خداوند توفیق اصلاح بیرونش را به او مرحمت می کند ، و آن که بین خود و خدا را اصلاح کند ، خداوند بین او و مردم را اصلاح می نماید » .

۳ شیعیان این گونه اند

عَنْ خُثَیْمَهِ الجُعْفی : قالَ : دَخَلْتُ عَلَی الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد (علیهما السلام) وَأَنا أُریدُ الشُّخوصَ فَقالَ : أَبْلِغْ مَوالینا السَّلامَ وَأَوْصِهِمْ بِتَقْوَی اللهِ وَأَنْ یَعُودَ غَنِیُّهُمْ فَقیرُهُمْ ، وَقَوِیُّهُمْ ضَعیفُهُمْ وَأَنْ یَعُودَ صَحیحَهُمْ مَریضَهُمْ وَأَنَّ یَشْهَدَ حَیُّهُمْ جِنازَهَ مَیِّتِهِمْ وَأَنْ یَتَلاقُوا فی بُیُوتِهِمْ ، وَأَنَّ لِقاءَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً حَیاهً لِاَمْرِنا رَحِمَ اللهُ عَبْداً أَحْیا أَمْرِنا یا خُثَیْمَهَ إِنّا لا نُغْنی عَنْکُمْ مِنَ اللهِ شَیْئاً إِلاّ بِالْعَمَلِ ، إِنَّ وَلایَتَنا لا تُنالُ إِلاّ بِالْوَرَعِ ، وَإِنَّ أَشَدَّ النّاسِ حَسْرَهً یَوْمَ القِیامَهِ مَنْ وَصَفَ عَدْلاً ثُمَّ خالَفَهُ إِلی غَیْرِه .

« خثیمه جعفی می گوید : به محضر حضرت صادق مشرّف شدم در حالی که قصد رفتن از مدینه و خداحافظی داشتم ، امام فرمود : دوستان ما را سلام برسان و آنان را به خویشتن داری از گناه سفارش کن و اینکه دارای آنان از فقیرشان دستگیری کند ، و قدرت دار آنان از ضعیفشان حمایت داشته باشد ، و سالم آنان مریضشان را ببیند ، و زنده آنان مردگانشان را تشییع جنازه کنند ، و یکدیگر را در خانه هاشان دیدن نمایند زیرا این دیدار باعث حیات فرهنگ ماست ، خداوند مورد رحم قرار دهد آن بنده ای که به زنده کردن امر ما اقدام نماید . ای خثیمه ما بجز با عمل صالح شما در پیشگاه حق برای شما کاری نمی توانیم انجام دهیم ، به

ولایت ما نمی رسد مگر به عمل ، حسرت خورترین مردم در قیامت کسی است که ازعدل تعریف کند; ولی خودش دراجرای آن نسبت به مردم تخلف کند »

۴ شرط دوستی با اهل بیت (علیهم السلام)

عَنْ خَلاّد أَبی عَلی قالَ : قالَ لَنا جَعْفَرُ بن مُحَمَّد وَهُوَ یُوصینا : إِتَّقُوا اللهَ وَأَحْسِنُوا الرُّکُوعَ وَالسُّجودَ وَکُونُوا أَطْوَعَ عِبادِ اللهِ فَإِنَّکُمْ لَنْ تَنالُوا وَلایَتِنا إلاّ بِالْوَرَعِ وَلَنْ تَنالُوا ما عِنْدَ اللهِ تَعالی إلاّ بِالْعَمَلِ ، وَإِنَّ أَشَدَّ النّاسِ حَسْرَةً یَوْمَ الْقِیامَهِ لَمن وَصَفَ عَدْلاً وَخالَفَهُ إلی غَیْرِهِ .

« خلاّد ابی علی می گوید : امام صادق به ما گفت و سفارش هم می کرد : پرهیزگار باشید و رکوع وسجود را نیکو به جا آورید ، و مطیع ترین مردم نسبت به فرمانهای الهی باشید زیرا جز با پاکدامنی و پارسائی به ولایت ما نمی رسید، واز خداوند رضایت و بهشت جز از طریق عمل ، دریافت نمی کنید، پر حسرت ترین مردم در قیامت کسی است که از عدل تعریف کند ولی در عمل مخالف عدالت رفتار کند » .

۵ خود را فدا کن

قالَ أَبُو رزّین الْعَقیلی : یا رَسُولَ اللهِ مَا الإیمانُ ؟ قالَ : أَنْ تَکُونَ اللهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَیْکَ مِمّا سِواهُما .

« ابو رزّین عقیلی می گوید : از پیامبر پرسیدم ایمان چیست ؟ فرمود : خدا و رسول پیش تو از هرچیز محبوبتر باشند » .

اگر کسی بخواهد خدا و پیامبر در دلش از هر چیز محبوبتر باشد ، باید در طلب معرفت برخیزد ، چون معرفت طلب کرد ، از آن ، عشق و محبّت حاصل می شود ، و از پرتو عشق به درجات کمال خواهد رسید .

۶ از نشانه های ایمان

قِیْلَ اِنَّ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) مرّ بِقَوْم فَقالَ لَهُمْ ما أَنْتُمْ ؟ فَقالُوا : مُؤْمِنُونَ فَقالَ : مَا عَلامَهُ إِیمانِکُمْ قالُوا : نَصْبِرُ عَلَیَ الْبَلاءِ وَنَشْکُرُ عِنْدَ الرَّخاءِ وَنَرْضی بِمَواقِعِ الْقَضا فَقالَ مُؤْمِنُونَ وَرَبِّ الْکَعْبَهِ .

« رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از گروهی از اصحابش سؤال کرد : کیستید ؟ گفتند : مردمی مؤمن ، فرمود : علامت ایمان شما چیست ؟ گفتند : صبر به هنگام بلاء ، شکر به وقت خوشی ، رضا به مواضع قضای الهی ، فرمود : به پروردگار کعبه قسم ! مؤمنید » .

۷ از موانع لذّت مناجات

فی أَخْبارِ داودَ (علیه السلام) ما لِاَوْلِیایی وَالهَمُّ بِالدُّنْیا إِنَّ ألهَمَّ یُذْهِبُ حَلاوَهَ مُناجاتی مِنْ قُلُوبِهِمْ ، یا داودُ إِنَّ مُحَبَّتی مِنْ أَوْلِیائی أَن یَکُونُوا رُوحانِیّینَ لا یَغْتَمُّونَ .

« ای داود اولیاءِ من وغصّه دنیا برای چه ؟ غصّه دنیا شیرینی مناجاتم را از دل آنان می برد ، ای داود عشق من به اولیائم به خاطر این است که آنان اهل معنی هستند و غصّه برنامه های ظاهری در آنان راه ندارد » .

۸ یاد خدا

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : مِنْ أَشَدِّ ما فَرَضَ اللهُ عَلَی خَلْقِهِ ذِکْرُ اللهِ کَثیراً ثُمَّ قالَ : لا أَعْنی سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ للهِ وَلا إِلهَ إِلَّا اللهَ وَاللهُ أَکْبَرُ وَإِنْ کانَ مِنْهُ وَلکِنْ ذِکْرُ اللهِ عِنْدَ ما أَحَلَّ وَحَرَّمَ فَإِنْ کانَ طاعَةً عَمِلَ بِها وَإِنْ کانَ مَعْصِیَةً تَرَکَها .

« امام ششم فرمود : از برنامه هایی که سخت به خلق خدا واجب شده زیاد یاد او کردن است ، سپس فرمود : منظورم زیاد گفتن سبحان الله ، والحمد لله ، ولا اِله اِلّا اللهُ وَالله اکبر نیست گرچه آن هم یاد خداست ولی یاد او در برابر حلال و حرام است ، اگر موردی در بندگی است عمل کند اگر موردی در معصیت است از آن بپرهیزد » .

۹ پرهیزکاران ، پارسایان و ثروتمندان مسلمان

عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبائِهِ (علیهم السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) اِعْمَلْ بَفَرائِضِ اللهِ تَکُنْ مِنْ أَتْقی النّاسِ ، وَأرْضِ بِقِسْمِ اللهِ تَکُنْ مِنْ أَغْنی النّاسِ ، وَکَفَّ عَنْ مَحارِمِ اللهِ تَکُنْ أَوْرَعَ النّاسِ ، وَأَحْسِنْ مُجاوَرَهِ مَنْ یُجاوِرُکَ تَکُنْ مُؤْمِناً وَأَحْسِنْ مُصاحَبِهِ مَنْ صاحَبَکَ تَکُنْ مُسْلِماً .

« امام ششم از پدرانشان (علیهم السلام) از نبی اکرم نقل می کند : به واجبات الهی عمل کن تا پرهیزگارترین مردم باشی ، به داده ی خدا و قسمت حق راضی باش ثروتمندترین مردمی ، از آنچه حرام شد ، بپرهیز پارساترین خلقی ، به همسایه نیکی کن مؤمن باش ، با دوستت به خوبی رفاقت کن تا مسلمان باشی » .

۱۰ درخت دین

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : قالَ حَبیبی جِبْرئیلُ إِنَّ مَثَلَ هَذَا الدّینِ کَمَثَلِ شَجَرَه ثابِتَه الإِیمانُ أَصْلُها ، وَالصَّلاةُ عُروقُها ، وَالزَّکاةُ ماؤُها ، وَالصَّوْمُ سَعَفُها ، وَحُسْنُ الْخَلْقِ وَرَقُها ، وَالکَفُّ عَنِ الْمَحارِمِ ثَمَرُها ، فَلا تَکْمُلْ شَجَرَةٌ إِلّا بِالثَّمَرِ کَذلِکَ الإِیمانُ لا یَکْمُلْ إِلّا بِالْکَفّ عَنِ الْمَحارِمِ .

« پیامبر بزرگ (صلی الله علیه وآله) فرمود : دوستم جبرئیل گفت : مَثَل دین مانند درخت ثابت است ، ایمان ریشه آن ، نماز رگهای آن ، زکات آب آن ، روزه شاخه آن ، نیک خلقی برگ آن ، خودداری از گناه میوه آن ، و درخت بدون میوه درخت نیست ، همچنین ایمان ، بدون خودداری ، از گناه ایمان نیست » .

۱۱ شروع و ختم با نیکی

قالَ أَبُو عَبْدِاللهِ (علیه السلام) : افْتَحُو أنهارَکُم بِخَیْر ، وَامْلُوا عَلی حَفَظَتِکُمْ فی أَوَّلِهِ وَفی آخِرِهِ خَیْراً یُغْفَرْ لَکُمْ مابَیْنَ ذلِکَ إِنْ شاءَ

اللّه .

« امـام شـشم فرمود : روز خود را بـا كار نيك شـروع كنيـد ، و در اوّل و آخر روز براى حافظان اعمالتان ، نيكى املا كنيـد ، تا بنويسند ، اگر خدا بخواهد مابين آن را بر شما خواهد بخشيد » .

۱۲ شش خصلت ماندگار

عَنْ أَبى عَبْدِاللهِ سِتَّ خِصال يَنْتَفِعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ بَعْدَ مَوْتِهِ ، وَلَدٌ صالِحٌ يَسْتَغْفِرْ لَهُ وَمُصْحَفٌ يُقْرَءُ مِنْهُ ، وَقَلِيبٌ يَحْفُرُهُ ، وَغَرْسٌ يَغْرُسُهُ ، وَصَدَقَهُ ماء يَجْريه ، وَسُنَّهٌ حَسَنَهٌ يُؤْخَذُ بِها بَعْدَهُ .

« امـام شـشم فرمود : مؤمن از شـش برنامه اى كه از او به جا مانـده بعـد از مرگش بهره مى برد : فرزنـد شايسـته اى كه براى او اسـتغفار كنـد ، كتاب هـدايتگرى از او باقى بماند ، چاه آبى كه حفر كرده ، درختى كه كاشـته ، آبى كه جارى نموده و برنامه نيكى كه مردم آن را به اجرا بگيرند و از آن متابعت كنند » .

۱۳ چهار ويژه گى مهم

عَنْ أَبى جَعْفَر أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمُلَ إِسْلامُهُ ، وَأُعينَ عَلى إِيمـانِهِ ، وَمُحِصَتْ ذُنوبُهُ وَلَقى رَبُّهُ وَهُوَ عَنْهُ راض وَلَوْ كـانَ فيمـا بَيْنَ قَرَنِهِ إِلَى قَدَمَيْهِ ذُنُوبٌ حَطَّه...اللهُ عَنْهُ ، وَهِىَ الْوَفـا بِمـا يَجْعَلُ للهِ عَلى نَفْسِهِ ، وَصِدْقُ اللّسانِ مَعِ النّاسِ ، وَالْحَياءُ مِمّا يَقْبَحُ عِنْدَ اللهِ وَعِنْدَ النّاسِ ، وَ حُسْنُ الْخُلْقِ مَعَ الأَهْلِ وَالنّاسِ .

« امام باقر (عليه السـلام) فرمود : چهار چيز در هركس باشـد اسـلامش كامل است ، و بر ايمانش كمك شود ، و گناهش پاك شود ، و خـدا را در حالى كه از عبـدش راضـى است ملاقات كند ، و اگر از فرق تا قدمش داراى گناه باشد خدا همه ى آن را خواهـد ريخت : وفا به تمام برنامه هايى كه به عنوان بنـدگى ، خداوند برايش مقرّر فرموده است ، راستى در زبان با تمام مردم و حيا از آنچه كه نزد خدا و مردم قبيح است ، و

خوش اخلاقی با اهل و عیال و مردم » .

۱۴ از مرگ چه باک

عَنْ أَبی مُحَمَّد الْعَسْكَرِیّ عَنْ آبائِهِ (علیهم السلام) قالَ : قیلَ لأَمیرالْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) مَا الإسْتِعْدادُ لِلْمَوْتِ : قالَ : أَداءُ الفَرائِضِ ، وَاجْتِنابُ الْمَحارِمِ وَالْاِشْتِمالُ عَلَی المَكارِمِ ثُمَّ لا یُبالی أَوَقَعَ عَلَیَّ الْمَوْتِ ، أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَیْهِ وَاللهِ ما یُبالی ابْنُ أَبی طالِب أَوَقَعَ عَلَی الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَیْهِ .

« امام عسكری (علیه السلام) از پدرانش نقل می كند : به امیر مؤمنان (علیه السلام) گفتند : راه آماده شدن برای مرگ چیست ؟ فرمود : ادای واجبات ، دوری از محرمات ، آراسته شدن به مكارم ، بعد از این باكی نیست كه انسان به كام مرگ درافتد ، یا مرگ او را بگیرد ، به خدا قسم پسر ابی طالب باكی ندارد كه در كام مرگ افتد ، یا مرگ بر او قرار بگیرد » .

۱۵ بازجویی از خود

قالَ بَعْضُ الأَئِمَّهِ : حاسَبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحاسَبُوا وَزِنُوا أَعْمالَكُمْ بِمیزانِ الْحَیاءِ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا .

« از بعض امامان نقل شده : قبل از اینكه به حسابتان برسند ، به حساب خود برسید و قبل از اینكه كردارتان را وزن كنند ، در ترازوی حیا وزن كنید » .

۱۶ حفظ از آلودگی

قالَ أَبُوجَعْفَر (علیه السلام) : إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبادَهِ عِفَّهُ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ .

« امام باقر فرمود : برترین عبادت نگاه داشتن شكم و شهوت است » .

۱۷ بالاترین كوشش

عَنْ أَبی بَصیر قالَ : قالَ رَجُلٌ لِاَبی جَعْفَر (علیه السلام) : إِنّی ضَعیفُ الْعَمَلِ قَلیلُ الصِّیامِ وَلكِنّی أَرْجُ أَنْ لا آكِلٌ إلاّ حَلالاً قالَ : فَقالَ لَهُ وأَیُّ الإجْتِهادِ مِنْ عِفَّهِ بَطْن وَفَرْج .

« ابوبصیر می گوید : مردی به امام باقر گفت : من در عمل ضعیفم و روزه هم كم دارم ، اما امیدم به این است كه جز حلال نخورم ، امام فرمود : كدام كوشش بالاتر از حفظ شكم و شهوت از حرام است ؟ » .

۱۸ بهشت در مقابل چهار برنامه

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : مَنْ سَلِمَ مِنْ أُمّتی أَرْبَعَ خِصال فَلَهُ الْجَنَّهِ : مرنَ الدُّخُولِ

فی الدُّنْیا ، وَاتِّباعُ الْهَوی ، وَشَهْوَهُ الْبَطْنِ ، وَشَهْوَهُ الْفَرْجِ .

« امام صادق می گویـد : پیامبر فرمود : از امّتم هرکس از چهار برنامه سالم بماند دارای بهشت است. اسـیر دنیا شدن، پیروی از هوای نفس، شهوت شکم، شهوت عورت » .

۱۹ حفظ زبان

عَنِ الْباقِرِ ، عَنْ آبائِهِ (علیهم السلام) عَنْ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) قالَ : لا حافِظَ أَحْفَظُ مِنَ الْصَمْتِ .

« امام باقر از پدرانش از علی (علیه السلام) نقل می کند : نگهبانی برای انسان بالاتر از سکوت نیست » .

۲۰ تقوای زبان

عَنْ جَعْفَر عَنْ آبـائِهِ (علیهم السـلام) قـالَ : قـالَ رَسُولُ اللهِ (صـلی الله علیه وآله) : إِنَّ عَلی لِسانِ کُلِّ قائِل رَقیباً ، فَلْیَتَّقِ اللهَ الْعَبْـدُ ، وَلْیَنْظُرْ ما یَقُولُ .

« امام شـشم از پدرانش از نبی اکرم نقل می کند: برای زبان هرکسـی محافظی قرار داده شده ، عبد باید نسبت به زبانش دارای تقوا باشد ، و در گفتارش فکر کند » .

۲۱ نشانه های خردمندان

فی وَصایا أَبی ذَرّ قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صـلی الله علیه وآله) : عَلَی الْعاقِلِ أَنْ یَکُونَ بَصـیراً بِزَمانِهِ مُقْبِلًا عَلی شَأْنِهِ ، حافِظاً لِلِسانِهِ ، فَإِنَّ مَنْ حَسِبَ کَلامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ کَلامُهُ إِلاّ فیما یُعْنیه .

« در سـفارشات ابی ذر آمـده که پیـامبر فرمود : سـزاوار شـخص خردمنـد این است که بینای به زمان بوده و روی آور به برنامه هایی باشـد که برایش آبرو دارد ، و نگهـدار زبانش باشـد ، بـدون تردیـد کسـی که گفتارش را از عملش حساب کند کم می گوید مگر آنچه برایش خیر داشته باشد » .

۲۲ عوامل نجات

قالَ رَسُولُ اللهِ : ثَلاثٌ مُنْجیاتٌ تُکَفُّ لِسانَکَ ، وَتَبْکی عَلَی خَطِیئَتِکَ ، وَتُلْزَمُ بَیْتِکَ .

« رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) فرمود : چه چیز عامل نجات است : حفظ زبان از هرچه حرام شده ، گریه بر گناه ، و نشستن در خانه اگر کار خیر و عمل خداپسندانه ای در بیرون نداشته باشی » .

۲۲ مقام سکوت

إنَّ آدَمَ (عليه السلام) كَما كَثُرَ وَلَدُهُ وَوَلَدُ وَلَدِهِ كانُوا يُحَدِّثُونَ عِنْدَهُ وَهُوَ ساكِتٌ ، فَقالُوا يا أَبَهْ مالَكَ لا تَتَكَلَّمُ فَقالَ : يا بَنِيَّ إِنَّ اللهَ جَلَّ جَلالُه لَمّا أَخْرَجَنی مِنْ جِوارِهِ عَهَد إِلَیَّ وَقالَ : أَقِلّ كَلامَكَ تَرْجِعُ إِلی جِواری .

« زمانی كه فرزندان آدم ، و فرزندان فرزندانش زیاد شدند در كنار او با هم سخن می گفتند ولی آدم ساكت بود ، به او گفتند ; پدر چرا سخن نمی گویی ، پاسخ داد : فرزندانم زمانی كه خداوند بزرگ مرا از جوار رحمتش اخراج كرد با من قرارداد بست در زندگی دنیا سخن كم بگو تا به جوارم بازگردی » .

۲۳ ضمانت بهشت

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : تَقَبَّلُوا لی سِتّ خِصال أَتَقَبَّلُ لَكُمْ بِالْجَنَّهِ إِذا حَدَّثْتُمْ فَلا تَكْذِبُوا ، وَإِذا وَعَدْتُمْ فَلا تُخْلِفُوا ، وَإِذا ائْتُمِنْتُمْ وَلا تَخُونُوا وَغُضُّوا أَبْصارَكُمْ وَاحْفَظُوا فُروجَكُمْ وَكَفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَلْسِنَتَكُمْ .

« رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : شش برنامه را از من بپذیرید تا بهشت را برای شما ضمانت كنم : به هنگام سخن گویی دروغ مگوئید ، به وقت رسیدن وفای به عهد خلف وعده ننمایید ، در زمانی كه امین قرار گرفتید خیانت نداشته باشید ، دیده از حرام بپوشانید ، شهوت خود را حفظ كنید ، و دست و زبان از آزار مردم نگاه دارید » .

۲۴ بیدار باش

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : كانَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ (علیه السلام) يَقُولُ : نَبِّهْ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ ، وَجافِ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبَكَ ، وَاتَّقِ اللهَ رَبَّكَ .

« امام صادق (علیه السلام) فرمود : امیر مؤمنان (علیه السلام) بارها می فرمود : دلت را با اندیشه از خواب غفلت بیدار كن ، برای عبادت در تاریكی شب از رختخواب جدا شو ، و خدا را بترس » .

۲۵ بهترین اوصاف ابوذر

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) : كانَ أَكْثَرَ عِبادَهِ أَبی ذَرّ (رحمه الله) عَلَيْهِ التَّفَكُّرُ وَالْاِعْتِبارُ .

« امام صادق (علیه السلام) فرمود : بیشترین عبادت ابوذر ، اندیشه و پند گرفتن بود » .

۲۶ برنامه ریزی

قالَ رَسُولُ الله (صلی الله علیه وآله) : عَلَی الْعاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ ثَلاثُ ساعات : ساعَهٌ يُناجی فيها رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ ، وَساعَهٌ يُحاسِبُ فيها نَفْسَهُ ، وَساعَهٌ يَتَفَكَّرُ فيما صَنَعَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ وَسَاعَهً يَخْلُوا فيها بِحَظِّ نَفْسِهِ مِنَ الْحَلالِ .

« پیامبر بزرگ فرمود : بر عاقل و خردمند است كه ساعاتش را بر سه قسمت تقسیم كند : ساعتی برای مناجات با حق ، و

ساعتی برای محاسبه خویش ، و ساعتی اندیشه در مخلوق الهی ، و ساعتی که در آن سود نفسش را از حلال بنگرد » .

۲۷ جهنم ؟ هرگز

عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بنِ مُحَمَّد (علیهما السلام) قالَ : مَنْ مَلِکَ نَفْسَهُ إِذا رَغِبَ وَاِذا رَهِبَ وَإِذَا اشْتَهی وَإِذا غَضِبَ وَإِذا رَضِیَ ، حَرَّمَ اللهُ جَسَدَهُ عَلَی النَّارِ .

« امام صادق (علیه السلام) فرمود : کسی که به هنگام میل و به وقت ترس و زمان اشتها و وقت غضب و رضا خویشتن دار باشد ، خداوند جسد او را به آتش جهنّم حرام می کند » .

۲۸ دو سفارش مهم

.. قالَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) لِنُوف ، یا نُوفُ صِلْ رَحِمَکَ یَزیدُ اللهُ فی عُمْرِکَ ، وَحَسِّنْ خُلْقَکَ یُخَفِّفُ اللهُ حِسابَکَ .

« امام امیر مؤمنان (علیه السلام) به نوف فرمود : صله رحم کن تا خداوند به عمرت بیفزاید ،و خوش خلقی کن ، تا حسابت را خداوند سبک کند » .

۲۹ خیر دنیا و آخرت

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : أَلا أَدُلُّکُمْ عَلی خَیْرِ أَخْلاقِ الدُّنْیا وَالآخِرَهِ ؟ تَصِلُ مَنْ قَطَعَکَ ، وَتُعْطی مَنْ حَرَمَکَ ، وَتَعْفُو عَنْ ظَلَمَکَ .

« رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : شما را به خیر اخلاق دنیا و آخرت راهنمایی کنم ، وصل کردن با کسی که با تو قطع رابطه کرده ، بخشش به کسی که تو را محروم کرده ، گذشت از کسی که به تو ظلم کرده » .

در زمینه ی معارف ، واقعیّات ، حسنات اخلاقی و آنچه انسان را متخلّق به اخلاق خدا و انبیا می کند ، آن قدر روایت زیاد است ، که اگر در این نوشتار بیاید از چند جلد بیشتر می شود ، و ان شاء الله در ضمن مباحث آینده ، به تناسب هر بحثی ، به روایات لازمه اشاره خواهد شد .

با توجه به آیات و روایاتی که خواندید ، روشن شد که انسان باید به چه کسانی و چه مسائلی طلب و میل داشته باشد ، و اگر این طلب و میل به واقعیّات در انسان باشد ، بدون شکّ آدمی آراسته به آن حقایق خواهد شد . این طلب دلالت بر امید انسان به سعادت دنیا و آخرت دارد و بنا بر قول امام صادق

(علیه السلام) در متن روایت مورد بحث :(وَدَلیلُ الرَّجاءِ الطَّلَبُ .)

وَدَليلُ الحُبّ إيثارُ الْمَحْبُوبِ عَلى ما سِواهُ

قسمت اول

در بخشهای گذشته دانستید که امام صادق (علیه السلام) فرمودند محبّت به خدا و آنچه وابسته به حضرت اوست ، فرع معرفت انسان نسبت به خداست و هرچه معرفت و آگاهی آدمی به وجود مقدّس او بیشتر باشد ، عشق به او بیشتر خواهد بود .

در کلام امام (علیه السلام) همان که برای خوف و رجا دلیلی ذکر شده است و فرمودند : دلیل خوف ، فرار از شیاطین جنی و انسی و گناهان و دلیل امید ، طلب اتّصال با اولیا و عاشقان خدا ، و طلب کلیّه برنامه هایی است که خدا برای انسان می پسندد ; همان طور محبّت و عشق نیز دلیل می خواهد و به ادّعا ثابت نمی گردد ، و هرکسی نمی تواند بگوید من محبّ اویم . دلیل محبّت در کلام امام (علیه السلام) انتخاب محبوب است بر ماسوای او و مقدم داشتن او بر هر چیزی . او را خواستن و هر چیزی را برای او و به خاطر او خواستن است ، وگرنه اگر کسی بگوید خدا محبوب من است ، ولی غیر او را بر او مقدّم بدارد جز پندار و خیالی در سر نداشته و ندارد .

چنانچه قرآن مجید در سوره ی توبه آیه ی ۲۴ به این معنا اشاره دارد :

(قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَاد فِى سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِىَ اللّهُ بِأَمْرِهِ وَاللّهُ لاَ يَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) .

« ای رسول من به امت بگو

: اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان وخویشان خود و اموالی که جمع کرده اید و مال التجاره ای که از کسادی آن بیمناکید و منازلی که به آن دل خوش کرده اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست دارید ، پس منتظر باشید تا قضای حتمی خدا جاری گردد و خدا بدکاران را هدایت نخواهد کرد » .

آری معرفت ، این معنی را نشان می دهد که در همه جا و در همه وقت تنها یار انسان ، و حافظ و نگهدار و خالق و رازق و دستگیر آدمی خداست ، و هرچه غیر اوست وسیله است و او تنها هدف عالم است . روی این حساب اگر به وسائل علاقه دارد به خاطر اوست ، اگر به دنیا و آنچه در اوست دلبستگی دارد به خاطر اوست ، اگر به انسانها محبّت دارد به خاطر اوست ، و محبّتِ آتشین و عشقِ عالیش متوجّه اوست و هرچه او را به او نزدیک کند به خاطر او دوست دارد و از هرچه او را از محبوب حقیقی جدا نماید از آن متنفر است .

امیر مؤمنان (علیه السلام) در خطبه ی متّقین درباره ی این پاکبازان می فرماید :

عَظُمَ الْخالِقُ فی أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مادونَهُ فی أَعْیُنِهِمْ .

« خدا در جانشان بزرگ است و مادون او در چشمشان کوچک » .

آنان در سرّ سویدای دل و جان ، جز او راه ندادند ، چرا که دل حرم اوست و در حرم او غیر او راه ندارد . به تعبیر امام صادق (علیه السلام) در روایتی می فرماید :

اَلْقَلْبُ

حرمِ الله فَلا تُسْكِنْ فِی حرمِ اللهِ غَیْرَ اللهِ .

« قلب حرم خداست ; پس در حرم خدا غیر خدا را راه نده » .

عارف بزرگ مرحوم الهی قمشه ای ، که این واقعیّات را چشیده بود ، در ترجمه این جمله می گوید :

چو آنان را جلال شاه ذوالمجد

عیان شد در دل آگاه پر وجد

جهان دیدند خاک درگه شاه

فشاندند آستین بر ماسوی الله

به چشم دل نه دل عرش خدایی

به حیرت در جمال کبریایی

به تعظیم جلالش از سروجد

همه در نغمه سبحان ذی المجد

هر آن دل روشن از نور الهی است

به چشمش هر دو عالم خاک راهی است

زچشم شاه بین غوغای امکان

به ظلمات عدم رخ کرد پنهان

چو بیند چشمی آن خورشید جان را

نبیند ذرّه ای هر دو جهان را

در آن دریا که عالم زآن سبوئی است

کجا این قطره ها را آبروئی است

چو حسن اعظم یکتای ایزد

بر ایوان دل پاکان علم زد

حجاب آفرینش را دریدند

زالله ماسوی الله را ندیدند

الهی را الهی دیده بگشای

دلش با نقش یاد خود بیارای

به مهر خویش روشن کن روانش

به یاد دوست گلشن ساز جانش

که بر چشم خدا بینش مسلّم

شود خاکی شکوه هر دو عالم

و به قول فیض آن عارف بزرگ :

دل می کنمت فدا و جان هم

از توست اگرچه این و آن هم

دل را برتو چه قدر باشد

یا جان کسی و یا جهان هم

بر روی زمین ندیده چشمی

ماهی چون تو بر آسمان هم

در ملک و ملک نظیر تو نیست

در هشت بهشت جاودان هم

جایی که نهی تو پای آنجا

ما سر بنهیم و قدسیان هم

مهمان شوی ار شبی مرا تو

دل پیش کشم تو را و جان هم

تا بر سر خوان به جز تو نبود

مهمان باشی

و میزبان هم

گم گشته وادی غمت را

بی نام بمان و بی نشان هم

فیض از تو و جان و دل هم از تو

این باد فدای تو و آن هم

من واله جمال فروزان یک کسم

آشفته دو زلف پریشان یک کسم

سامان مرا یکی و سرمن یکی بود

سودا یکی و بی سر و سامان یک کسم

هر جا که روی کنم سوی او بود

بینای یک جمالم و حیران یک کسم

جمعیّتم زجمع کمالات یک کس است

شیدای یک جمیل و پریشان یک کسم

تیغ او کشد بقصد سرم بسملش شوم

در مذبح محبّت قربان یک کسم

مشرک نیم پرستش باطل نمی کنم

حق بین و حق پرست و بفرمان یک کسم

از هر خسی قبول عطایی نمی کنم

مستغرق مواهب احسان یک کسم

چون گرگان به سفره هرکس نمی روم

همچون شتر نواله خور خوان یک کسم

ازخوان هرکه هرچه جوم یا برم چوفیض

روزی خور خدایم و مهمان یک کسم

و باز به قول الهی :

هرکه شد از یک نگاه واله و شیدای دوست

از دو جهان دیده بست بهر تماشای دوست

تا سپه عشق زد خیمه به صحرای دل

دل زد و عالم کشید خیمه به صحرای دوست

صور سرافیل بود یا سخن از لعل یار

شور قیامت بخاست یا قدر عنای دوست

زاهد و حور و بهشت ما و رخ ذات یار

دوست چو خواهی نخواه دنیی و عقبای دوست

هر دو جهان کی بود قیمت کالای جان

جان که چو او گوهری نیست به دریای دوست

ملک دل و گنج عشق دولت پاینده است

کز همه پرداختیم غیر تمنّای دوست

گیتی و خوبان آن در نظر آینه ای است

دیده ندید اندر آن جز رخ زیبای دوست

هرکه به ما می رسد خنده زند کز خیال

دام الهی گرفت شهپر عنقای دوست

صاحب کتاب ارزشمند

«منازل السائرين» در باب محبّت و محبّ و محبوب می گوید :

الْمَحَبَّهُ تَعَلُّقُ الْقَلْبِ بَیْنَ الْهِمَّهِ وَالأُنْسِ فی الْبَذْلِ وَالْمَنْعِ عَلَی الأَفْرادِ .

و شارح بزرگوار آن « کمال الدین عبدالرزاق کاشانی » توضیح می دهد که :

تعلّق قلب به محبوب سرچشـمه اش همّت عالی انسان است و همّت عالی آن همّتی است که از ماسوی بریده و تنها به او متّصل شده است و انس نیز حاصل از تجلّی محبوب پرآیینه وجود انسان ، و بذل و منع هم از مقتضیات تجلی آن وجود مقدس بر دل پـاک است . بـدون شـک تجلّی اقتضا می کنـد فنای در محبوب را و این که وجود ا نسان یک پارچه فـدای محبوب گردد . و انس اقتضـا می کنـد که دل و جـان از انس گرفتن به غیر او و لـذّت بردن از مـاسوای او منـع گردد . بنـابراین عشق و محبّت به محبوب اقتضا می کنـد وصال را و وصال میسّر نمی شود مگر به بذل روح ، انس به جمال هم اقتضا می کند قلب از التفات به غیر او ممنوع شود ; پس محبّان وقـتی در محبّت خود صادقنـد که قلب شـان تعلّق به محبوب داشـته و این تعلّق نتیجه ی همّت باشد ، و از پس این تعلّق غرقه عالم انس و منع گردند .

اوّل میوه ی عشق و محبّت به محبوب ، فنـای خـاطر محبّ از تعلّق به غیر است ، و محبّت واقعی ، و عشق صادقـانه آن است که درون را از تعلّق به دیگران پاک کرده و جز عشق او و شئون حضرتش چیزی در ذات وجود نماند .

پس از آن چون سیل محبّت محبوب به سرزمین وجود جاری گردد ، کاری از انسان جز کاری که محبوب می خواهد سر نزند و این فنای افعال است ، و سپس این سیل و تجلّی کاری می کند که آدمی اخلاقی جز اخلاق الله نداشته باشد و این فنای صفات است ، و آنگاه به جایی می رسد که از خود نیز فراموش می شود و یادی جز یاد حضرتش و فعل و صفتی جز فعل و صفت محبوبش نمی ماند . آن فنای ذات است و این جاست که محبوب ، بر همه چیز مقدّم شده و ایثار محبوب بر غیر او صدق پیدا کرده است . محبّت بدون تردید همان محبّتی است که او از انسان خواسته این است معنای :

وَدَلیلُ الحُبّ إیثارُ الْمَحْبُوبِ عَلی ما سِواهُ .

خوشا آن دل که مأوای تو باشد

بلند آن سر که در پای تو باشد

فرو باید به ملک هر دو عالم

هر آن سر را که سودای تو باشد

سراپای دلم شیدای آن است

که شیدای سراپای تو باشد

غبار دل به آب دیده شویم

کنم پاکیزه تا جای تو باشد

خوش آن شوریده شیدای بی دل

که مدهوش تماشای تو باشد

دلم با غیر تو کی گیرد آرام

مگر مستی که شیدای تو باشد

نمی خواهد دلم گل گشت صحرا

مگر گل گشت صحرای تو باشد

خوشی در عالم امکان ندیدیم

مگر در قاف عنقای تو باشد

قسمت دوم

زهجرانت به جان آمد دل فیض

وصالش ده اگر رأی تو باشد

خوشا آنان که ترک کام کردند

به کام عار ننگ از نام کردند

به خلوت انس با جانان گرفتند

به عزلت خویش را گمنام کردند

به شوق طاعت و ذوب عبادت

شراب معرفت در جام کردند

زبهر

صید معنی دانه ذکر

فکندند و زفکرش دام کردند

به حق بستند چشم و گوش و دل را

محبّت را به فرمان رام کردند

به حق پرداختند از خلق رستند

به شغل خاص ترک عام کردند

نظر را وقف کار دل نمودند

به جان این کار را اتمام کردند

ز دنیا و غم دنیا گذشتند

مهم آخرت انجام کردند

کشیده دست از آسایش تن

به محنت هم چو فیض آرام کردند

آری عاشق واقعی و محبّ حقیقی ، پس از شناخت حضرت او ، قدرتی برایش نمی ماند تا ماسوای او را بر او مقدّم کند ، عاشق موجودی است یکتا بین ، یکتاگو ، یکتاخواه و در یک کلام جز او چیزی نمی بیند تا آن را بر او مقدّم بدارد . قرآن مجید درباره ی مردم مؤمن و تعلّق خاطر آنان به خدا در آیات گوناگونی سخن می گوید و به خصوص به این معنی اشاره دارد که مؤمن واقعی چیزی را بر او مقدّم نمی دارد ، گرچه نزدیکترین فرد او باشد ، در سوره ی مبارکه « مجادله » در آخرین آیه آن چنین می خوانیم :

(لاَ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِروح مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّات تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) .

« ای رسول من هرگز مردمی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده اند ، نخواهی یافت که دوستی با دشمنان خدا و رسول کنند و هرچند آن دشمنان پدران یا فرزندان :

یا برادران یا خویشان آنها باشند ، این مردم پایدارند که خدا بر دلهاشان نور ایمان نگاشته و آنان را به روح قدسی مؤیّد و منصور گردانیده و در قیامت آنان را به بهشتی داخل کند که نهرها زیر درختانش جاری است و در آنجا به طور جاودان متنعّم اند خدا از آنان راضی است ، و اینان از خدا خوشنودند ، اینان به حقیقت حزب خدایند و بدانید که حزب خدا پیروزند » .

و این محبّت و عشق واقعیّتی است که آثارش در تمام وجود انسان آشکار گشته و قدرت پنهان کردن آن را ندارد ، آثار آن بر چهره و تمام حالات آنان ، و کلیه ی حرکات اعضایشان و آه نَفَس شان و اشک چشمشان و گفتار زبانشان و رنگ رویشان ، و لاغری اندامشان ، و آب شدن بدنشان ، سوز دلشان ، و ناچیزی استخوانشان ، و نازکی پوستشان و یاد محبوبشان پیداست !

آیا اینان با چنین آثاری ، می توانند غیر را بر یار ترجیح دهند ؟! رسول خدا (صلی الله علیه وآله)« مصعب بن عمیر » را دیدند در حالی که پوست دباغی نشده گوسفندی را به کمر بسته می آید ، فرمودند : به این مرد نظر کنید که خداوند قلبش را به نور خرد منوّر کرده است . من در مکّه دیدم که در دامن پدر و مادرش از بهترین غذاها و نوشیدنی ها بهره مند بود ; اما عشق خدا و رسول او را به چنین حال انداخت .

مصعب جوانی بود که با تمام وجود عاشق خدا و رسول شده بود ، لحظه ای از

عمل به خواسته های محبوب آسودگی نداشت ، قبل از پیامبر به مدینه آمد و به دستور رسول خدا به تبلیغ فرهنگ الهی پرداخت ، مدینه را آماده پذیرش اسلام و پیامبر اسلام کرد . او در راه خدا سخت ترین حوادث را تحمّل کرد ، رنج هر مصیبتی را به خود خرید و عاقبت در جنگ احد در رکاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به شرف شهادت نایل گشت ، این است مصداق و نمونه ی فرمایش امام صادق (علیه السلام)که فرمود :

دَلیلُ الحُبّ إیثارُ الْمَحْبُوبِ عَلی ما سِواهُ .

عیسی بن مریم به سه نفر گذشت ، لاغر اندام و رنگ پدیده ، فرمود : این چه وضعی است ؟ گفتند : از ترس آتش جهنم ، گفت : بر خدا حق است که خائف را امان دهد ، سپس بر سه نفر دیگر گذشت که لاغری و رنگ پریدگی آنان بیش از سه نفر اوّل بود ، پرسید : شما را چه شده است ؟ گفتند : اشتیاق به بهشت ما را به این وضع کشانده است ، گفت : بر خدا حق است که آنچه را شما به آن امید دارید به شما عنایت کند . سپس به سه نفر دیگر گذشت که لاغری و رنگ پریدگی آنان بیش از سه نفر دوم بود ، پرسید : شما را چه شده که به این گونه تغییر بدن و رنگ مبتلا شده اید ؟ گفتند : عشق خدا ، گفت : شما بندگان مقرّبید ، شما بندگان مقرّبید .

هرم بن خیّان می گفت : مؤمن وقتی خدا را شناخت عاشق او می

شود و چون عاشق شد به سوی او حرکت می کنـد و هنگامی که لذّت حرکت را یافت به دیده شـهوت به دنیا نمی نگرد و به آخرت به چشم رغبت نظر نمی نماید ، جسدش در دنیاست ولی روحش در آخرت است .

یحیی بن معاذ می گفت : مثقال خردلی محبّت پیش خدا محبوبتر است از هفتاد سال عبادت بدون عشق .

از بعضی از گذشتگان نقل شده که خداوند عزیز به بعضی از پیامبران وحی کرد : برای من در میان بندگانم بندگانی است که عاشق من هسـتند و من عاشق آنهایم ، و مشـتاق مننـد و من مشـتاق آنانم ، یاد مnند و من یاد آنهایم و نظر به من دارند و من به آنـان نظر دارم ، اگر راه آنـان را بپیمـائی تو را دوست خواهم داشت ، و اگر از طریق آنـان روی بگردانی تو را هلاـک خواهم کرد .

گفت : خداونـدا آیا آنان را علائمی هست ؟ خداونـد فرمود : در روز مساجـد ، و منازلی که دوسـتان من در آنند برای عبادت من رعـایت می کننـد ، چنانچه چوپان مهربان گوسـپندان را رعایت می کنـد ، و مشـتاقانه به سوی غروب آفتاب و وقت مغرب حرکت می کنند ، چنانچه پرندگان در آن وقت به سوی لانه هاشان پرواز می کنند . زمانی که تاریکی شب آنان را گرفت ، و خیمـه سیاهی همـه جـا را پوشانـده و دیگران برای اسـتراحت رختخـواب پهن کردنـد و پرده هـا را افکندنـد ، و هر دوسـتی با دوستش خلوت کرد ، آنان در برابر من می ایستند ، و زمین را با

چهره ی خود در پیشگاه عظمت من فرش می کنند و با دعایی که خود به آنان تعلیم کرده ام با من مناجات می کنند و مرا در برابر نعمت هایی که به آنان داده ام می ستایند ، کارشان در شب ناله و گریه و آه و شکوه از فراق من است ، گاهی در قیام ، و گاهی در تشهّد ، گاهی در رکوع و گاهی در سجودند ، خریدار آنچه را به خاطر من تحمل می کنند ، هستم و شکوه آنان را از عشقی که به من دارند می شنوم . اول چیزی که به آنان عنایت می کنم سه چیز است :

۱ نورم را در دلشان قرار می دهم تا همچنان که من از آنان خبر دارم آنان در پرتو آن نور از من باخبر شوند .

۲ اگر تمام آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست از آنان باشد آن چنان در نظرشان کوچک می کنم که به خاطر تماشای آنها از من غافل نشوند .

۳ به آنان روی می آورم ، و به هنگامی که به آنان روی آوردم آیا کسی می تواند بفهمد من به آنان چه می خواهم عنایت کنم ؟ !

اگر عبد با چنان زحماتی که در راه بندگی او و عشق به جلال و جمال معبود و اقعی تحمّل می کند ، دلش جایگاه تجلّی او گردد ; پس از آن می تواند غیر او را بر او ترجیح دهد ؟ آیا امکان ترجیح غیر او هرچه باشد بر او امکان دارد ؟! اینجاست که انسان به واقعیّت سخن امام صادق (علیه

السـلام) می رسـد که وقـتی چنین عشـقی دل را مشـغول کنـد ، معشوق آن دل ، و محبوب آن عشق بر همه چیز بـدون اختیـار ترجیح داده خواهد شد .

وَدَليلُ الحُبّ إيثارُ الْمَحْبُوبِ عَلى ما سِواهُ .

و به قول عارف عاشق ، فیض کاشانی :

دل و جان منزل جانانه کردم

می توحید در پیمانه کردم

از این افسانه ها طرفی نبستم

به مستی ترک هر افسانه کردم

زعقل و عاقلان یکسر بریدم

علاج این دل دیوانه کردم

شدم در ژنده پنهان از نظرها

چو گنجی جای در ویرانه کردم

شود تا آشنا آن دوست با من

زهر کس خویش را بیگانه کردم

به هر جانب که دیدم مست نازی

نگاهی سوی او مستانه کردم

به هرجا حسن او افروخت شمعی

به گردش خویش را پروانه کردم

دلم شد فانی اندر عشق باقی

به آخر قطره را در دانه کردم

به هر جای دلم جای بتی بود

به مستی ترک این بتخانه کردم

به یک پیمانه دادم هر دو عالم

چو فیض این کار را مردانه کردم

و به قول حکیم نکته سنج ، اخلاقی کم نظیر ، عارف والا مقدار ، مرحوم الهی قمشه ای :

زدام طبیعت پریدن خوش است

گل از باغ لاهوت چیدن خوش است

به کاخ تجر نشستن نکوست

در آنجا رخ یار دیدن خوش است

می عشق نوشیدن از دست یار

از آن باده جان پروریدن خوش است

نسیمی وزد تاز باغ وصال

چو گل جامه تن دریدن خوش است

تویی خوش نوا مرغ باغ الست

در آن آشیان آرمیدن خوش است

پر و بال دانش گشودن رواست

ز دام علایق رهیدن خوش است

از این شهر و این خانه تا کوی دوست

چو آهوی وحشی دویدن خوش است

از این دیو و دد مردم پر غرور

همی کنج عزلت خزیدن خوش است

همه شب به امید

صبح وصال

چونی ناله از دل کشیدن خوش است

الهی زشوق غزالان عشق

به صحرای وحدت چریدن خوش است

وَفی أَخْبـارِ داوودَ قُلْ لِعبادی الْمُتوجِّهینَ إِلَیَّ بِمَحَبَّتی ما ضـرَّكُمْ إِذ احتَجَبْتُمْ عَنْ خَلْقی إِذا رَفَعتِ الْحِجابُ فیما بَیْنی وَبَیْنَكُمْ حَتّی تَنْظُرُوا إِلَیَّ بِعُیُونِ قُلُوبِكُمْ ، مـا ضـرَّكُمْ مـا زُوِیَتْ عَنْكُمْ مِنَ الـدُّنْیا إِذا بَسَـطْتُ دینی لُكُمْ وَمـا ضَـرَّكُمْ مَسْـخَطُه الْخَلْقِ إِذَ الْتَمَسْـتُمْ رِضایَ !

« در اخبار داوود آمـده است که خـدا به او فرمود : به آنان که روی به عشق من دارند بگو : با برداشـته شدن حجاب بین من و شما و اینکه می توانید مرا با چشم دل ببینید جدایی خلق از شـما به شما ضرری نمی رساند ، و با سایه انداختن دینم بر سر شما ، روی گردانی دنیا برایتان ضرر ندارد ، و در صورت طلب خشنودی من خشم خلق در حق شما کاری نمی تواند بکند » .

در این روایت دقت کنیـد ، عاشـقان خـدا خلـق را هرکه باشـد اگر در راه محبوب نباشـد ، و دنیـا را هرچه باشـد اگر در مسـیر معشوق نباشد و خشنودی خلق را اگر در راه رضای او نباشد ; هرگز بر خدا ترجیح نداده و می داند که از دست دادن هرکدام به خاطر او چیزی از انسان کم نمی کنـد ; بلکه به خاطر معامله ی با خدا ، بهترین سـرمایه که رضایت اوست برای انسان فراهم می گردد . تا اینجا سـخن از عشق انسان به خـدا بود ، اما آنجا که سـخن از عشق خـدا به عبـد است نیز دارای مسائلی است که قسمتی از آن را می خوانید

قرآن کریم انسانی را عشق حق به عبد

به پاک کردن

خود از گناهان ، و شستشوی باطن از آلودگیها اقدام کند محبوب خدا برشمرده است :

(إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ) ، (فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ) .

و آنان که به دروغ ادّعای محبّت خدا می کنند ، و خیال می کنند خدا هم آنان را دوست دارد ، معذّب بودن آنان را ردّ بر آن ادّعا دانسته و می فرماید :

(قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم) ،

اگر شما محبوب خدایید چرا به خاطر گناهانتان به جهنّم عذاب وجدان دچار می شوید این گرفتاری شما به عذاب دلیل بر این است که خدا شما را دوست ندارد ، علامت محبّت حق به عبد ، توبه عبد است و از شرایط محبّت حق به عبد غفران اوست چنانچه فرموده :

(قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ) ،

شما که می گویید عاشق خداییم از برنامه های الهی که به وسیله ی پیامبر به شما رسیده پیروی کنید ; تا خدا شما را دوست داشته و گناهانتان را ببخشد . توبه یکی از مهمترین فرمان های حق است که عاشق خدا برای اجرای آن قیام کرده و به وسیله ی آن تمام نواقص خود را رفع و آلودگی های خویش را پاک می کند . و از این طریق است که محبوب حق می شود .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : أَنَّ اللهَ يُعْطى الْمالَ اَلْبِرُّ وَالْقاجِرُ وَلا يُعْطى الإيمانَ إلاّ مَنْ اَحَبَّ .

« پیامبر بزرگ فرمود : خداوند دنیا را به هرکه دوست دارد و دوست ندارد عطا می کند . ولی

ایمان وعشق را فقط به کسی که علاقه دارد عنایت می کند » .

البته در این زمینه بایـد تـوجّه داشت که سعی و ظرفیّت و شایسـتگی عبـد شـرط است ، در صورت کوشـش و یـافتن ظرفیت و شایسـتگی ، عنایت الهی متوجّه انسان می گردد و خداونـد عبـد را به نور ایمان منوّر می کنـد . این نور دلیل بر محبّت خـدا به عبد است .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : إِذا أَحَبَّ اللهُ تَعالی عَبْـداً اِبْتَلاهُ فَإِنَّ أَحَبَّهُ الْحُبَّ الْبالِغِ اقْتَناهُ ، فَقالُوا : وَما مَعْنا اقْتَناهُ ، قالَ : لا يَتْرُكْ لَهُ مالاً وَلا وَلَداً .

« رسول خـدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : هنگامی که خـدا به بنده اش محبّت ورزد او را مبتلا می کند ، و هنگامی که عشـق حق به عبـد به درجه نهـایی برسـد او را به دست خواهـد گرفت ، عرضه داشـتند : یعنی چه ؟ فرمود : برایش اهـل و مـالی باقی نخواهد گذاشت » . (کنایه از اینکه وضع عبد به جایی می رسد که ذکر و فکری و عمل و اخلاقی و حرکت و سکونی جز او نخواهد داشت ، و هرچه در اختیار اوست فدای محبوب می کند) .

و به قول فیض بزرگوار ، آن عارف ربّانی ، و حکیم صمدانی و عاشق شیدائی ، و فقیه ربّانی :

گرفتم ملک جان الحمد لله

گذشتم از جهان الحمد لله

چه جا و چه جهان چه ملک و چه ملک

شدم تا جان جان الحمد لله

مکان را در نور دیدم به همّت

شدم تا لا مکان الحمد لله

برون کردم سر از عالم نهادم

قدم بر آسمان

الحمد لله

زمهر فانیان دل بر گرفتم

شدم از باقیان الحمد لله

زمحکومان بریدم رو نهادم

سوی آن حکمران الحمد لله

زچاه طبع یوسفوار رفتم

به سوی مصر جان الحمد لله

زخوف عقل یونسوار جستم

به صحرای عیان الحمد لله

زبود فیض و نابودش برستم

نه این ماند و نه آن الحمد لله

قالَ النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) : إذا أَحَبَّ اللهُ عَبْداً ابْتَلاهُ فَإِنْ صَبَرَ اجْتَباهُ وَإِنْ رَضِیَ اصْطَفاهُ .

« رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : هرگاه خدا بنده ای را دوست داشته باشد ، او را دچار آزمایش می کند ، اگر در برابر آزمایشات ربّانی استقامت ورزد او را به عنوان بنده اختیار می کند ، و چون راضی به برنامه های الهی شد ، او را مخصوص خود می گرداند »

و به قول عارف بزرگ الهی قمشه ای :

خواهی اگر روشن شود کاشانه دل

با مهر آن مه کن مشعشع خانه دل

در بزم جان شمع جمالش را بیفروز

تا عشق او سوزد پر پروانه دل

دل پاک دار از ماسوالله تا بنوشی

ناب طهور از کوثر و میخانه دل

زنگار خشم و شهوت از آیینه جان

بزادی تا بینی عیان جانانه دل

پیدا شود صد گنج پنهان در روانت

ار نور عشق افروزی از ویرانه دل

عهد الست یار را پیمان نگه دار

تا سازدت مست رخش پیمانه دل

عشق تو کردستی دلم دیوانه ای یار

کز شوق سازی عالمی دیوانه دل

بردی الهی را به معراج شهودش

تا یار را مهمان کنی در خانه دل

سیره ی عاشقان

در این قسمت باید ابتدا از انبیای الهی و امامان بزرگوار یاد کرد که در تمام مدت عمر به چیزی جز خدا فکر نکردند و هیچ چیز را بر وجود مقدّس او ترجیح ندادند .

داستان انبیای خدا

را در قرآن مجید بخوانید به آیاتی که زندگی ابراهیم ، موسی ، یوسف ، ایوب و سایر پیامبران را بازگو می کند دقت کنید و ببینید که آن بزرگواران جز خدا هدفی و محبوب و معشوقی نداشتند . بذل مال ، ایثار جان و گذشت کردن از آنچه در اختیار آنان بود ; برای خدا ایمان ، عمل و اخلاق آنان را تشکیل می داد . حضرت ابراهیم در این زمینه مکرّر امتحان شد ، سایر پیامبران در این مرحله بارها به شداید و گرفتاری های سخت دچار شدند ; ولی غیر او را نخواستند و جز او ندیدند و به غیر او فکر نکردند و سخنی جز سخن او را نشنیدند .

زندگی امامان شیعه در اکثر کتب اسلامی بازگو شده است . آن بزرگواران نیز همانند انبیای الهی از همه چیز خود در راه الله گذشتند و غیر او را ترجیح ندادند . خداوند بزرگ در قرآن مجید از آنان به عنوان ایثارگران کرده است : داستان عجیب و واقعه ی حیرت انگیز حضرت حسین (علیه السلام) را همه می دانند ، آن بزرگوار در راه خدا از همه چیز گذشت در حالی که دشمن حاضر بود تحت هر شرطی با حضرت سازش کند ; ولی آن انسان آزاده ، تنها با خدا معامله کرد و در این معامله از همه چیز خود دست شست و حاضر نشد دنیا و آنچه در آن است را بر یک لحظه ترجیح دهد . در این زمینه عارف بزرگ الهی قمشه ای رحمه الله علیه چه نیکو سروده است :

از بر زین چون شه عشق

آفرین

کرد زمین مفخر عرش برین

با تن صد چاک و دل سوزناک

ناله همی کرد به یزدان پاک

گفت الها ملکا داور

پادشها ذوالکر ما یاور را

در رهت ای شاهد زیبای من

شمع صفت سوخت سراپای من

عشق تو شد جان و تنم فی هواک

نیست بود در نظرم ماسواک

جز تو جهان را عدم انگاشتم

غیر تو چشم از همه برداشتم

کرد زدل عشق تو هر نقش پاک

ساخت غمت جامه تن پاک چاک

رفت سرم بر سر پیمان تو

محو توام واله و حیران تو

گر ارنی گوی بطور آمدم

خواستیم تا به حضور آمدم

بالله اگر تشنه ام آبم تویی

بحر من و موج و حبابم تویی

تشنه لبم تشنه دریای تو

لایم و آینه الّای تو

تشنه به معراج شهود آمدم

بر لب دریای وجود آمدم

عشق تو شد عقل من و هوش من

گشته همه خلق فراموش من

مهر تو ای شاهد زیبای جان

آمده در پیکر من جای جان

وادی سینای تو شد سینه ام

پرتو عکس تو شد آیینه ام

ای سرمن در هوس روی تو

بر سر نی رهسپر کوی تو

دید رخت دیده دل بی حجاب

لاجرم آمد برهت با شتاب

عشق تو گنجی است به ویرانه ام

غیر تو کس نیست به کاشانه ام

هست کنون در رگ و شریان من

خون تو و شوق تو ای جان من

سرّ غم عشق تو شد رهبرم

گو برود در ره وصلت سرم

ای دل و دلدار و دل آرای من

ای به رخت چشم تماشای من

نیست میان من و رویت حجاب

تاخت به صحرای من آن آفتاب

خوش به تماشای جمال آمدم

غرقه دریای وصال آمدم

نقش همه جلوه نقاش شد

سرّ هو الله زمن فاش شد

آینه بشکست و رخ یار ماند

ای عجب این دل شد و دلدار ماند

منزل معشوق شد این دار من

نیست در این دار به جز یار

من

من گل بستان رضای توام

بلبل دستان قضای توام

ایستادگی تا پای جان

خدای متعال در قرآن مجید ، در یک سوره ی از « اصحاب اخدود » یاد کرده است . از نظر قرآن کریم اینان جرمی جز ایمان به خدا نداشتند .

داستان آنان بنا به نقل تفاسیر چنین است : مردی وارد شهر « صنعا » پایتخت یمن شد و به سوی کاخ حکومتی « ذونواس » حرکت کرد ، دربان کاخ از ورودش جلوگیری نمود و گفت : در این گرمای سوزان به چه علت به درب این خانه آمده ای ؟ گفت : خطر بزرگی پیش آمده است باید ذونواس را از این خطر آگاه کنم .

دربان گفت : پادشاه الآن از پذیرفتن تو معذور است ، فعلاً قتلی را پشت سر گذاشته و از اضطراب شهر صنعا کاسته و مسئله یهودیّت را به مانند زمان تبّع رسانده و اکنون آماده است ، تا در جنگی که در شرق و غرب روی می دهد شرکت کند ، او قصد دارد یهودیّت را دین عمومی نموده و حکم تورات را در زمین حاکم کند .

در هر صورت پادشاه نزدیک غروب آماده ملاقات است ، مسافر گفت : خبر من با برنامه ی شاه فاصله زیادی ندارد و مربوط به همین دین است . دربان گفت : لحظه ای صبر کن تا شاه وارد باغ شود . پس از آن که ذونواس بیرون آمد دربان به او گفت : مردی از « نجران » واقع در کشور حجاز برای ملاقات با شما آمده است و می خواهد خبر از دین جدیدی برهد که خطر بزرگی برای یهودیّت است

.

ذونـواس گفـت : دیـن جدیـد ! کـدام دیـن ؟ او را پیش مـن آوریـد ، مرد آمـد و پس از احـترام گفت : ای پادشـاه ! من برای درخواست کمک نزد تو نیامده ام ; بلکه برای حادثه ی بزرگی که در نجران پیش آمده است به حضورت رسیده ام .

ذونواس گفت : منظورت چیست ؟ گفت : مدّتی است در نجران دین جدیدی پیدا شده و به نام عیسـی مسیح بشارت می دهد ، بت پرسـتان نجران آسایش فکر خود را در این مسـلک یافته و دسـته دسته به این دین می گروند . آنچه مهم است این است که عـدّه ای از یهودیـان از دین خود دست کشـیده و داخـل دینی می گردنـد که بت پرسـتان بـا کمـال اشتیاق به آن روی می آورند ; اگر پادشاه یهودیّت را حفظ نکند به زودی آثار آن از نجران معدوم می گردد .

ذونواس گفت : این دین چگونه به نجران راه یـافت ؟ گفت : در میان عـدّه ای که به نجران آمـده بودنـد دو نفر وارد شدنـد ، یـک مرد رومی به نام « فیمیون » و دیگری مردی به نام « صالـح » یکی از بت پرسـتانی که درخت خرما می پرستیـد فیمیون را خرید ، او را شـخص بزرگواری یافت ، می دید در کار خسـتگی ندارد ، و هیچ گونه شـکایتی از سنگینی کار نمی کند ، تمام روز را کـار کرده و شب را به اتـاقی برای عبـادت پناه می برد . یک روز او را در حال نماز دیـد ، از اتاقش بـدون چراغ نوری مشاهده کرد ، از

کـارش تعجّب کرد ، از او پرسـید : آیا غیر از آن درخت خرما را عبادت می کنی ؟ فیمیون گفت : من خـدایی را پرسـتش می کنم که مالک عالم و اداره کننده ی آن است ، همان خدایی که مسـیح به وجودش راهنمایی کرده و قدرتش را به ما نمایانده است . این درخت مالـک نفع و ضـرر نیست ; بلکه خودش را نمی توانـد حفظ کنـد و ضـرری را از خود دور نمایـد . اگر من بخواهم می توانم از خداوند تقاضا کنم بادی بفرستد و آن را خشک نماید ، یا آتشی فرستاده آن را بسوزاند .

اربـاب گفت : آیـا می توانی چنین کـاری را انجـام دهی ؟ گفت : آری اگر انجام دهم به آیین حق می گروی ؟ گفت : بلی ، فیمیون نماز خوانـد و از خدا خواست تا دعایش را مسـتجاب کند ; بادی بر درخت وزید و درخت خشک شد . در این هنگام ارباب فیمیون به حق ایمان آورد ، این مسـئله در نجران منتشـر شـد و بسـیاری از مردم آیین مسـیح را پذیرفتند . سـپس آن مرد مطـالب دیگری دربـاره ی فیمیون گفت در حـدّی که غضب و خشم ذونواس به جوش آمـد و با لشـکری انبوه به سوی نجران حرکت کرد ، شـهر را محاصـره کرد بزرگـان و صاحبان رأی را جمع نمود و گفت : قبل از اینکه دست به کشـتار شـما بزنم به شما مهلت می دهم که یا را یهودیت قبول کنید و یا اعدام و شکنجه در انتظار شماست .

مردمی که حق را یافته بودند ، مردمی که لذّت

حق پرستی را چشیده بودند ، مردمی که از معرفت الهی برخوردار شده بودند . مردمی که می دانستند در این دنیا جز وجود او چیزی اصالت ندارد ، در پاسخ آن ستمگر گفتند : این دین جدید با جان ما درهم آمیخته و به تار و پود وجود ما راه یافته است ، ما از آن دست برنمی داریم چه به ما مهلت دهی ، چه ما را به کام مرگ دراندازی .

ما با خدای خود معامله کرده ایم و هرگز او را به هیچ چیز ترجیح نمی دهیم . دنیا محلّی است زودگذر و سهم ما از آن بسیار اندک است ، و ما همه چیز خود را که خداست با این سهم اندک عوض نمی کنیم .

ذونواس که پافشاری مؤمنین را به این دین ملاحظه کرد ، دستور داد خندقی حفر کنند و آتشی سهمگین برافروزند از پیرمرد زمین گیر وپیره زن قد خمیده ، از جوان رشید و طفل شیرخوار از خرد و کلان ، چشم نپوشید و همه را در کام آتش افکند و آنان نیز از حقّ دست برنداشته کشته شدن را بر ننگ دنیا ترجیح دادند و جان خود را نثار معشوق حقیقی کردند . و به قول امام ششم از آنان شدند که ایثار محبوب بر ماسوا کردند :

وَدَليلُ الحُبّ إيثارُ الْمَحْبُوبِ عَلى ما سِواهُ .

و به قول عارف بزرگوار فیض کاشانی چه خوش سروده است :

خوشا آن کو انابت با خدا کرد

به حق پیوست و ترک ماسوا کرد

خوشا آن کو دلش شد از جهان سرد

گذشت از هر هوس ترک هوا کرد

خوشا آن کس که دامن چید

زاغیار

بیار واحد فرد اکتفا کرد

خوشا آن کس که فانی گشت از خود

زتشریف بقای حق قبا کرد

خوش آن کو در بلا ثابت قدم ماند

به جان و دل به عهد او وفا کرد

خوش آن کو لذت دار الفنا ر

فدای لذّت دار البقا کرد

خوش آن دانا که هر دانش که اندوخت

یکایک را عمل بر مقتضا کرد

خوشا آن کو به حدس صائب عقل

مهم و نامهم از هم جدا کرد

خوشا آن کو به تنهائی گرفت انس

چو فیض ایام بگذشته قضا کرد

سخا چیست ؟

زنی عارفه و آگاه ، از جماعتی پرسید : به نظر شما سخا چیست ؟ گفتند : بخشیدن مال . گفت : این کار اهل دنیاست ، سخای خواص کدام است ؟ گفتند : بذل طاقت در طاعت ، گفت : به امید ثواب ، گفتند : آری ، گفت : این معامله یک برده است با وجود آیه ی :

(مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) .

سخا کجاست ؟

گفتنـد : عقیـده تـو چیست ؟ گفت : به نظر من سـخا یعنی معـامله ی بـا خـدا نه برای بهشت نه جهنم نه برای ثواب نه خوف از

عقاب .

خدا را بر هر چیز ترجیح می دهم

در تفسیر «روح البیان» آمده است : در زمان های دور ستمگری قصر با شکوهی بنا کرد ، آنگاه از باب تکبّر و غرور فرمان داد کسی به آن قصر نزدیک نشود ، و گفت : مجازات تخلّف از این فرمان قتل است .

او تصوّر می کرد ، جز آشنایان ، هر کس به آن قصر نزدیک شود ، قصد سویی دارد ، از این رو آن فرمان ظالمانه را صادر کرده بود .

یکی از مردان الهی با زحمت زیاد به او راه یافت و او را نصیحت کرده از عقوبت آن همه ظلم ترساند ، ولی نصایح آن سالک راه در او اثری نکرد ، آن مرد از آن شهر که در آن آن همه ظلم می دید و توان جلوگیری از آن را نداشت هجرت کرد و در منطقه ای خارج از آن محدوده از نی و چوب اتاقی برای عبادت و خدمت بنا کرد .

روزی آن ستمگر

با یارانش در قصر بود ، فرشته ی مرگ به صورت جوانی در برابر دیدگان آنان ظاهر شد و دور قصر می گشت و به آنان چشم می دوخت ، بعضی از نزدیکان گفتند : ما جوانی را در حال گردش به دور کاخ می بینیم ، ستمگر جلوی پنجره آمد و او را دید گفت : این راهگذر دیوانه و حتماً غریب است یکی برود و او را از زندگی راحت کند ! یک نفر از آنان برای اجرای فرمانِ شاه حرکت کرد . به محض حمله قبض روح شد و مُرد . به آن ستمگر گفتند : ندیم کشته شد ، سخت برافروخته شد فرمان داد یکی برود و او را بکشد ، دوّمی هم قبض روح شد . ستمگر سخت عصبانی شد و خودش رفت فریاد زد کیستی که علاوه بر نزدیک شدن به قصر من دو نفر از یاران ما را کشتی ؟ گفت : مگر مرا نمی شناسی ، گفت : نه ، گفت : من فرشته ی مرگم ، سلطان از شنیدن نام او بر خود لرزید و شمشیر از کفش افتاد ، خواست فرار کند فرشته ی مرگ گفت : کجا می روی ؟ من مأمور گرفتن جان توام گفت به من مهلت بده برای وصیت و خداحافظی نزد اهل و عیالم بروم ، ملک الموت گفت : چرا کارهای نیکو را در زمانی که مهلت داشتی انجام ندادی ، این را گفت و جان آن ظالم را گرفت . از آنجا نزد آن مرد خدا رفت و گفت : بشارت که من عزرائیل هستم شر آن ستمگر

را از سـر مردم بریـدم ! آنگاه خواست برگردد خطاب رسـید : ای ملک الموت ! عمر بنـده صالـح من سـر آمـده است او را نیز قبض روح کن . ملک الموت گفت : هم اکنون من مأمور قبض روح تو شدم ، گفت : مرا مهلت می دهی تا به شهر رفته با زن و فرزندانم عهدی تازه کنم و با آنان خداحافظی نمایم ؟ خطاب رسـید : به او مهلت بده ، فرمود : مهلت داری ، قدم اول را که برداشت لحظه ای در فکر رفت و از رفتن پشـیمان شد ، گفت : ای ملک الموت من می ترسم با دیدن زن و بچه تغییری در من حاصـل شود و به خاطر آن تغییر از عنایت حق محروم شوم ، من نمی خواهم ملاقات با زن و فرزنـد را به لقاء او ترجیـح دهم ; مرا قبض روح کن که خدا برای زن و فرزند من از من بهتر است !

او صاحب خانه را خواست

همچنین در آن تفسـیر آمـده است که یکی از اولیای خـدا برای انجام فریضه ی حج عازم سـفر شد طفل ده یا دوازده ساله اش گفت : کجا می روی ؟ گفت : بیت الله ، طفل در عالم کودکی تصوّر کرد هرکس بیت را ببینـد صاحب آن را نیز خواهد دید ، روی شوق و عشق به پدر گفت : چرا مرا با خود نمی بری ؟ پدر گفت : زمان حجّ تو نرسیده است . طفل به شدت گریسـت و با اصرار از پدر خواست تا او را همراه خود ببرد . سرانجام پدر پذیرفت و او را

با خود همراه کرد . چون به میقات رسیدند مُحْرم شدند و سپس به سوی کعبه حرکت کردند ، هنگام ورود به مسجد الحرام طفل ، ناله ی جانسوزی کرد و جان داد ، پدر به سوگ او نشست و فریاد می زد آه کودکم کجا رفت ، ناگهان از گوشه ی خانه خدا ندایی شنید که گفت : تو خانه خواستی خانه را یافتی او صاحب خانه خواست صاحب خانه را یافت .

به قول سالك راهِ دوست فیض کاشانی :

دوای درد ما را یار داند

بلی احوال دل دلدار داند

ز چشمش پرس احوال دل آری

غم بیمار را بیمار داند

وگر از چشم او خواهی زدل پرس

که حال مست را هشیار داند

دوای درد عاشق درد باشد

که مرد عشق درمان عار داند

طبیب عاشقان هم عشق باشد

که رنج خستگان غمخوار داند

نوای زار ما بلبل شناسد

که حال زار را هم زار داند

نه هر دل عشق را در خورد باشد

نه هرکس شیوه این کار داند

زخود بگذشته ای چون فیض باید

که جز جانبازی اینجا عار داند

اَنْتَ الرّازِقُ وَاَنَا الْمرزُوق

نوشته اند « شقیق بلخی » سه روز بی غذا ماند ، پس از سه روز در حالی که از زیادی عبادت و گرسنگی ، ضعف گرفته بود ، دست به درگاه حق برداشت و عرضه داشت « اَطْعَمَنِی » خدایا گرسنه ام غذایم بده ، پس از فراغت از دعا شخصی را دید که به طرف او می آید ، به شقیق سلام کرد و گفت : همراه من بیا ، شقیق حرکت کرد و به خانه ای رسید . در آن خانه ظروفی از طعام های رنگارنگ و کارگرانی مشغول پذیرایی را

دید چون از غذا خوردن فارغ شد و قصد رفتن کرد صاحب خانه پرسید : کجا ؟ گفت : مسجد ، گفت : ممکن است نامت را بگویی ؟ گفت : شقیق ، ناگهان فریاد زد این خانه خانه توست و اینان کارگران تواند من خدمتکار و بنده پدرت بودم از طرف پدرت تجارت رفتم ، چون برگشتم مرده بود تو را نمی یافتم تا آنچه هست به تو بدهم ، اکنون که تو را یافتم مال خود و غلامانت را برگیر .

شقیق گفت : اگر اینان غلامان منند همه در راه خدا آزادند و اگر مال از من است بردارید و بین خود تقسیم کنید تا هریک از نداری درآیید ، من نیازی به آنچه در زندگی ام زیاد است ندارم ، نیاز من به بی نیاز است .

فقط خدا

ذکر حقیقی است که هرکس به آن آراسته گردد ، جز به او نیندیشد و جز به خاطر او کاری نکند و اخلاقی جز اخلاق او نداشته باشد .

ابو عبدالله راضی گفت : پیش « ولید سقّا » رفتم و می خواستم که در فقر از او سؤال کنم ، سربرآورد و گفت : فقر به کسی گفته می شود که هرگز جز حق در خاطره او نیامده و در قیامت از عهده ی آن برآید .

آیا به غیر حق چیزی انتخاب کنم

در تفسیر قسمتی از آیات سوره ی « یس » آمده است که چون حبیب نجّار خبر رنج و مشقّت رسولان خدا را از دست مردم « انطاکیه » شنید به شتاب ، از منزل خود که در نقطه ای دور دست از شهر قرار داشت ، به سوی مردم آمد ، این انسان فداکار از مؤمنان واقعی بود . وی از درآمد کسب و کار خود قسمتی را برای اهل و عیال و قسمتی را نیز برای دادرسی تهیدستان خرج می کرد .

هنگامی که با مردم روبرو شد فریاد زد : ای مردم ! از رسولان الهی و انسان های پاکی که در برابر این همه زحمت و رنج ، کمترین پاداشی از شما طلب نمی کنند پیروی کنید . چگونه مرا به خدایان دروغین دعوت می کنید ؟ چرا باید من خدای آفریننده ی خود را نپرستم ; در صورتی که بازگشت شما به سوی اوست ؟ آیا من به جای خدای آفریننده ، خدایی را برگزینم که اگر خدای واقعی بخواهد به من ضربه ای بزند ، (مرا در قیامت ، عذاب دهد یا در

دنیا دچار گرفتاری کند) شفاعت آن خدایان ضرری را از من دفع نکرده و نمی توانند نجاتم دهند ؟ در این صورت آیا من از زیانکاران نخواهم بود ؟ ای رسولان الهی ! گواه باشید ; به خدای فرستنده ی شما ایمان آوردم .

امّا با اینکه می دانست پیروی از رسولان و دفاع از آنان مشقت زیادی به دنبال دارد ، در عین حال خدا و اهداف الهی را مقدم داشت و در میدان مبارزه قدم گذاشت و محبوب خود را بر زن و فرزند ، و مال و جان و همه هستی خود مقدّم داشت . سرانجام بر اثر حمله مردم که با سنگ و آلات قتاله به او هجوم بردند کشته شد ، سپس جنازه او را به دیوار شهر برای تماشای مردم آویختند ، خدای بزرگ در سوره ی مبارکه ی « یس » از او تجلیل کرده و آن چهره ی پاک را یکی از ستارگان درخشان بهشت معرفی کرده است . آری ! این گونه مردمان که در راه حق از همه چیز گذشتند در ادّعای محبّت راستگوترین مردم بودند ، و چنان بودند که محبوب را بر همه ماسوا ترجیح دادند . و به قول امام ششم :

وَدَلیلُ الحُبّ إیثارُ الْمَحْبُوبِ عَلی ما سِواهُ .

اثر معجزه آسای ادب

حرّ بن یزید در روز عاشورا بر سر دو راه قرار گرفته بود : یکی سپهسالاری ، ثروت اندوزی ، زن و فرزند ، مقام و منزلت مادّی و دیگر جان باختن و از هستی گذشتن ; امّا آن انسان عاقل پس از اندکی تأمّل حق تعالی را در پرتو امامت حضرت سیّدالشهدا (علیه

السلام) بر ماسوا ترجیح داده و با خدای عزّوجلّ معامله کرد در این زمینه در کتاب«نقد و تحلیل و تفسیر مثنوی» : ۱/۹۷ می خوانیم :

انسانی که دارای ادب درونی است ، هرچند که مرتکب تبهکاری شود ، هرچند که خود را گاهی ببازد ; ولی سرانجام آن ادب روحی او را از سقوط نجات خواهد داد .

در داستان حرّ بن یزید ریاحی می خوانیم که : این مرد به عنوان مبارزه و دستگیری حسین بن علی و سپردن آن به دست خونخوار تاریخ بشری یعنی « ابن زیاد » بیرون آمد و در برابر حسین (علیه السلام) قرار گرفت . آن چنان که دو دشمن خونی رو در روی یکدیگر می ایستند ، بر سر راهش ایستاد . هنگام نماز حسین (علیه السلام) فرمود : تو برو یک طرف و با لشکرت نماز بخوان تا ما نیز نماز خود را بخوانیم حر گفت : شما جلو بایست تا نمازمان را به امامت تو بخوانیم . حر بن یزید آن روز نماز را پشت سر حسین بن علی (علیه السلام) خواند ، سپس هنگامی که امام (علیه السلام) قصد حرکت داشت حر بن یزید مخالفت کرد و حسین (علیه السلام) با جمله تندی (مادر به عزایت گریه کند) حر را مخاطب قرار داد . حر بن یزید بدون کوچکترین جسارتی گفت : شما می توانید به من این جمله را بگویید ; ولی من با نظر به شخصیت شما نمی توانم چنین جمله را بگویم ؟

این ادب روحی و این شخصیت عالی حرّ بن یزید باعث شد که در روز خونین دشت نینوا سرانجام حقیقت

را تشخیص داده و از پایین ترین درجه به بالاترین درجه ترقی کرده و جانب حسین (علیه السلام) که جانب حق و حقیقت والله است را گرفته و جان خود را در راه او نثار نماید .

اختیار محبوب در سخت ترین شرایط بر ماسوا

« محمد بن ابی عمیر » یکی از برجسته ترین افرادی است که تاریخ نمونه او را کمتر به یاد دارد . کتب رجالی از او مسائل مهمّی نقل کرده اند که در اینجا به ترجمه مقاله ی « رجال کشی » درباره ی او اکتفا می کنیم :

عی بن الحسن می گوید : ابن ابی عمیر به خاطر جانب داری از حق گرفتار و به حبس محکوم و از نابسامانی وضع زندان و شکنجه دچار بلاهای زیادی شد .

آنچه داشت به حکم خلیفه ستمگر مصادره شد ، از بیان اموال او کتاب های گرانبهایی که در حدیث تألیف کرده بود نیز به غارت رفت . او نزدیک به چهل جلد از نوشته هایش را از حفظ داشت که از بازگوشده های آن کتب ، تحت عنوان « نوادر » یاد می شود .

فضل بن شاذان که خود را از کم نظیرترین عاشقان بود می گوید : از محمّد بن ابی عمیر نزد حاکم وقت شکایت شد ، که او نام تمام شیعیان را در عراق می داند ، او را گرفتند و گفتند از تشکیلات شیعه پرده بردار ، امتناع کرد ، عریانش کردند و او را بین دو درخت آویختند و صد ضربه تازیانه زدند ، فضل می گوید : ابن ابی عمیر گفت : وقتی مرا می زدند و تازیانه ها را یکی پس از

دیگری فرود می آوردند درد شدیدی مرا گرفت ، کم مانده بود که اسرار شیعه را فاش کنم ; امّا ناگهان ندای « محمّد بن یونس بن عبدالرحمان » را شنیدم که گفت : ای محمّد بن ابی عمیر ! به یاد ایستادن در برابر محضر الهی باش . از این ندا قوّت گرفتم و بر آنچه بر من رفت استقامت کردم و از این بابت خدای بزرگ را شکر می کنم . فضل بن شاذان می گوید : بر اثر آن گرفتاری بیش از صدهزار درهم به او زیان وارد شد .

همچنین فضل بن شاذان می گوید : وارد عراق شدم ، کسی را دیدم شخصی را مورد عتاب قرار داده و می گوید تو مرد صاحب عیالی و کسب و درآمد تو برای آنان از راه نوشتن است ، می ترسم که طول سجده هایت به دیدگانت ضربه دارد کند !!

چون او سخن خود را تکرار و بر آن اصرار ورزید گفت : چقدر با من حرف می زنی وای بر تو ، اگر بنا بود با سجده ی طولانی چشم کسی از بین برود ; باید تاکنون چشم ابن ابی عمیر از بین رفته باشد !!

چه گمان داری درباره کسی که بعد از نماز صبح سجده شکر می کند و تا هنگام زوال آفتاب سر برنمی دارد .

آری اینان از بی نظیرترین افرادی بودند که محبوبی به جز خدا نداشتند و هر محبّتی را برای او می خواستند و هیچ گاه با همه پیشامدها و سختی ها چیزی را بر حضرت او ترجیح نمی دادند .

آسیه و معبود واقعی

ملاّ فتح الله کاشانی در تفسیر

خود چنین می گوید : آسیه به جهت خلوص ایمان رستگار شد و وصلت او با فرعون به او ضرری نرسانید و نقصی در قرب و منزلت او در نزد حضرت حق پیدا نشد .

نقل است وقتی که ساحران سحر خود را نمایش دادند و موسی (علیه السلام) عصایش را انداخت و اژدها شد و سحر ساحران را باطل کرد آسیه ایمان آورد . و مدّتی ایمان خود را از فرعون پنهان می داشت چون فرعون بر آن مطلّع شد ، به او گفت : از دین موسی (علیه السلام) برگرد ، امّا برنگشت بنا بر این فرعون امر کرد تا او را چار میخ کرده در آفتاب بینداختند ... آنگاه فرعون دستور داد : تا سنگی آوردند تا بر سینه وی نهند ، آسیه چون آن سنگ را دید ; نجات از فرعون و دخول در جنّت از خدای متعال درخواست کرد :

(إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِندَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ وَنَجِّنِی مِن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ) .

خدای بزرگ دعای وی را مستجاب کرد و حجاب از پیش وی برداشت . پیش از آن که سنگ بر او واقع شود خانه وی به وی نمود که از یک درّ سپید بود ، وی خوشحال شد بعد از آن روح وی قبض کرد و آن سنگ بر جسد بیجان آمد و عذاب فرعون را نچشید .

راستی این گونه ایمانها در میان این گونه بشرها از عجایب است ، انسانی که مقام دوم مادی و ریاستی مملکتی است ، زنی که به انواع زیور و آرایش دنیا آراسته است ، فردی که

همه گـونه وسایـل عیش و نـوش مـادی برایش فراهم است ; پس از درک حقیقت ، و یـافتن محبـوب واقعی او را بر هر چیزی ترجیـح دهـد و به آن چه وابسـته است و تعلّق قلبی دارد در راه او از آن بگـذرد و انواع رنـج هـا و مشـقت ها را تحمل کرده و حتّی جان شیرین خود را در شیرین ترین دوران زندگی یعنی جوانی نثار محبوب خود کند ، آری .

وَدَليلُ الحُبّ إيثارُ الْمَحْبُوبِ عَلى ما سِواهُ .

اعتماد و توکل بر حق

در روزگار عیسی بن مریم (علیه السلام) ، زنی بود صالحه و عابده، چون وقت نماز فرا می رسید، هر کاری که داشت رها و به نماز و طاعت مشـغول می شد . روزی هنگام پختن نان ، مؤذّن بانگ از آن داد ، او نان پختن را رها کرد و به نماز مشـغول شد ; چون به نمـاز ایسـتاد ، شـیطان در وی وسوسه کرد «تا تو از نماز فارغ شوی نان ها همه سوخته می شود » زن به دل در جواب داد : اگر همه نان ها بسوزد بهتر است که روز قیامت تنم به آتش دوزخ بسوزد . دیگر بار شـیطان وسوسه کرد که : پسـرت در تنور افتاد و سوخته شد ، زن در دل جواب داد ، اگر خدای تعالی قضا کرده است که من نماز کنم و پسـرم به آتش دنیا بسوزد من به قضـای خـدای تعالی راضـی هسـتم و از نماز فارغ نمی شـدم که الله تعالی فرزنـد را از آتش نگاه دارد . شوهر زن از در خانه درآمد ، زن را دید که به نماز

ایستاده است . در تنور دید همه نان ها به جای خویش دید ناسوخته ، و فرزند را دید در آتش بازی همی کرد و یک تار موی وی به زیان نیامده بود و آتش بر وی بوستان گشته به قدرت خدای عزّوجلّ چون زن از نماز فارغ گشت شوهر دست وی بگرفت و نزدیک تنور آورد و در تنور نگریست ، فرزند را دید به سلامت و نان به سلامت هیچ بریان ناشده ، عجب ماند و شکر باری تعالی کرد ، و زن سجده شکر کرد خدای را عزوجلّ ، شوهر فرزند را برداشت و به نزدیک عیسی (علیه السلام) برد و حال قصّه با وی نگفت . عیسی گفت : برو از این زن بپرس تاچه معاملت کرده است و چه سرّ دارد از خدای ؟

چه اگر این کرامت آن مردان بودی او را وحی آمدی و جبرئیل وحی آوردی او را ، شوهر پیش زن آمد و از معاملت وی پرسید ، این زن جواب داد . گفت : کار آخرت پیش داشتم ، و کار دنیا باز پس داشتم و دیگر تا من عاقلم هرگز بی طهارت ننشستم الاّ در حال زنان و دیگر اگر هزار کار در دست داشتم چون بانگ نماز بشنیدم همه کارها به جای رها کردم و به نماز مشغول گشتم ، و دیگر هرکه با ما جفا کرد و دشنام داد ، کین و عداوت وی در دل نداشتم و او را جواب ندادم و کار خویش با خدای خویش افکندم ، و قضای خدای را تعالی راضی شدم و فرمان خدای را تعظیم داشتم

و بر خلق وی رحمت کردم وسائل را هرگز بازنگردانیدم اگر اندک و اگر بسیار بودی بدادمی و دیگر نماز شب و نماز چاشت رها نکردمی ، عیسی (علیه السلام) گفت : اگر این زن مرد بودی پیغامبر گشتی .

مسئله نسوختن طفل در تنور آتش مسئله ای است که دوبار قرآن مجید بر آن شهادت داده است ، یکی ابراهیم (علیه السلام) در زمان نمرود و دیگر موسی (علیه السلام) در دوران کودکی در عصر فرعون ، و البته هرکس با تمام وجود تسلیم حق گردد ، خداوند هر مشکلی را برایش سهل و هر چیزی را به فرمان او قرار خواهد داد . چنانچه فرموده اند : اَلْعَبُودِیَّهُ جُوْهَرَهٌ کُنْهُهَ الرُّبُوبِیَّهُ ، بندگی حقیقتی است که در ذات آن مالکیت بر هر چیز نهفته است . در این زمینه حکایات بی شماری از انبیا و اولیاء نقل شده است که آیات قرآن مجید هم آن حکایات را تصدیق می کند . از جمله یکی از بزرگان گوید : وقتی در بادیه می رفتم از کاروان بازماندم و راه گم کردم ، در بادیه می گشتم چند روز برآمد ، امید از خود برداشتم ، ناگاه یکی پی دیدم که در آن وقت در روم بود از پی می رفتم تا رسیدم به پشته ای از ریگ . بر آن پشته رفتم محرابی دیدم در او آدمی دیدم نشسته ، شادمانه شدم که آدمی دیدم ، آنجا نشستم و زمانی ببودم آفتاب فرو شد .

وقت نماز شام درآمد ، جوانی دیدم می آمد نیکو روی جامه های نیکو پوشیده و بر این بالا برآمد و

پای بر زمین زد ، چشمه آب روان گشت از آن ریگ ، این جوان مرد بدان آب طهارت کرد و پاره ای آب بخورد ، بدان محراب باز رفت من نیز برخاستم فراز شدم از آن آب بخوردم ، همه تشنگی از من بشد و هم گرسنگی و هم ماندگی از من زایل شد ، پس آب دست بکردم و بایستادم و نماز کردن گرفتم چون جوان ، از نماز فارغ شدم قصد رفتن کرد ، من دست بر وی زدم ، گفتم : از بهر خدای تعالی مرا راه بنمای که من راه گم کرده ام ، گفت : بیا از پس بر اثر وی برفتم هنوز گامی چند نرفته بودم که بانگ اشتر شنیدم و روشنایی مشعله ای دیدم ، روی از پس کرد و مرا گفت : کاروان اینک ! گفتم : به خدای که بر نگویی که تو کیستی ؟ گفت : من زین العابدین ام ... .

و امام علی (علیه السلام) فرمود :

وَاللهِ ما قَلَعْتُ بابَ خَيْبَر وَقَذَفْتُ بِهِ أَرْبَعينَ ذَرْعاً تُحِسَّ بِهِ أَعْضائی بِقُوَّت جَسَدِيَّه وَلا حَرَكه غَذائيّه وَلكِنیِّ أُيِّدتُ بِقُوَّه مَلَكُوتِيَّه وَنَفْس بِنُورِ رَبِّها مُضيئَه .

فَاِذا تَحَقَّقَ الْعِلمُ فی الصَّدْرِ خافَ

زمانی که دانش انسان به خداوند بزرگ و مقام حضرت او ، و به جریمه هایی که در دنیا و آخرت برای جرم ها معیّن فرموده ، و به عاقبت خود که چه خواهد شد ، در دل آدمی تحقّق پیدا کرد و همچون ریشه درخت در قلب انسان ثابت گشت حالت ترس در دل او جای خواهد کرد . از آنجا که این حالت که ریشه

اش دانش انسان به واقعیّات است ، ثابت خواهد شد ، انواع خوف ممدوح که در گذشته در شش قسمت بیان شد برای آدمی حاصل می شود .

۱ خوف از پیش آمدن حوادث ناگوار برای مردم بر اثر بی توجّهی آنان به مسائل تربیتی و اعلام خطر به آنان و درصدد پیشگیری برآمدن از آن حوادث برای نجات خلق .

۲ خوف از سوء عاقبت و فعالیت در جهتی که عمر آدمی به حسن عاقبت خاتمه یابد .

۳ خوف از مقام خدا و در نتیجه پاک ماندن از گناه .

۴ خوف از عذاب گناه انجام گرفته که بهترین علت برای توبه وبازگشت است.

۵ خوف از نقصان در عبادت یا قلّت آن در برابر عظمت حق و در نتیجه کوشش بیشتر برای عبادت بیشتر .

۶ خوف از کوچکی خود در برابر عظمت بی انتهای حضرت حق و در نتیجه ، فعالیت کردن برای اتصال به حضرت او و از طریق عبادات کامل جهت جبران کوچکی خویش .

وَإِذا صَحّ الخَوفُ هَرَبَ ،

چون ترس به واقعیّت در دل جای گیرد و ترس صحیح باشد به دنبال آن مسئله گریز می آید ، گریز از جاهلان ، گریز از بدکارانی که توقع خوبی در آنان نمی رود ، گریز از گناه و معصیت و هرچه که نزد مولا پسندیده نیست .

وَإِذا هَرَبَ نَجا

و زمانی که به خاطر خوف ، انسان از تمام برنامه های خسارت بار بگریزد از شقاوت و بدبختی ، از خزی دنیا و عذاب آخرت ، از ریخته شدن آبرو در دو جهان نجات پیدا کرده و به فوز عظیم و رستگاری

رسیده است .

امام باقر (علیه السـلام) در روایتی می فرمایـد : آنچه انسان را نجات می دهـد سه چیز است : ترس از خدا در آشکار و پنهان ، میانه روی در زندگی به هنگام غنا ، و فقر ، به عدالت سخن گفتن هنگام رضا و خشم .

رسول اسـلام در روایتی می فرمایـد : سه چیز آدمی را نجـات می دهـد : حفـظ زبان ، گریه بر گناه ، در صورت سود نداشـتن نشسـتن در خانه . و امام ششم نیز می فرماید : آنچه مایه ی نجات است عبارت است از : خوراندن به مردم ، افشای سلام ، نماز شب به آن هنگامی که مردم در خوابند .

همچنین رهبر بزرگ اسـلام در ضـمن و صایایش به امیر مؤمنان (علیه السلام) علل گرفتاری و خوشبختی و نجات را چنین بیان می کند :

یا علی تو را از سه خصـلت بزرگ که گناه است نهی می کنم : حسد ، حرص ، دروغ ، که البته انسانی که دارای ترس از مقام خداست دائم از این سه خصلت و مشابه آن در حال گریز است .

یا علی بزرگترین اعمال سه چیز است : انصاف دادن به مردم ، مواسات با برادر در راه خدا ، و یار حق در هر حال .

یا علی خوشحالی مؤمن در دنیا به سه چیز است ملاقات با برادران ، افطار از روزه ، عبادت در آخر شب .

یا علی سه چیز در هرکس نباشـد برای اعمال نیکش پایـداری نخواهد بود ، ورعی که او را از معاصـی حفظ کند ، اخلاقی که بتواند با آن با مردم زندگی

کند ، بردباری و حالی که بتواند جهل جاهل را با آن از خود دور نماید .

یا علی سه چیز از حقایق ایمان است : انفاق به وقت تنگدستی ، انصاف دادن به مردم و بخشش علم به کسی که برای فراگیری آن آمده .

یا علی سه چیز از مکارم اخلاق است ، بخشش به کسی که تو را محروم کرده ، صله رحم با خویشی که با تو قطع رابطه کرده ، و گذشت از کسی که به تو ظلم کرده .

آری انسان اگر از حرص ، حسد ، کذب و سایر صفات رذیله بگریزد و به واقعیّاتی که نبی اکرم به علی (علیه السلام) سفارش کرده آراسته شود نجات پیدا کرده است .

کسی که به حقیقت ، نجاتِ از شر دنیا و آخرت را می طلبد باید از کلیه عوامل شر در گریز باشد ، کتب آسمانی و انبیا و ائمه بزرگوار از آنچه انسان باید بگریزد تانجات بیابد پرده برداشته و آدمی را بگریز از عوامل شر تشویق نموده و علل بدبختی و شقاوت را برای انسان بیان کرده اند .

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) عَنْ أَبیهِ قالَ لا یُؤمِنُ رَجُلٌ فیهِ الشُّحُ وَالْحَسَدُ وَالْجُبْنُ لا یَکُونُ الْمُؤْمِنُ جُباناً وَلا حریصاً ولا شحیحاً .

« امام ششم از قول پدرش فرمود : کسی که بخل و حسد و ترس دارد ایمان ندارد ، مؤمن ترسو و حریص و بخیل نیست » .

امام صادق (علیه السلام) در روایتی می فرماید : سه نفر بدون حساب به دوزخ می روند حاکم ستمکار ، بازرگان دروغگو و پیر زناکار .

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) : قالَ

إِنَّ اللهَ عَزَّوَجِلَّ يُبْغِضُ الغَنِيَّ الظَّلُومَ ، وَالشَّيْخَ الْفاجِرِ وَالصَّعْلُوكَ الْمُختالَ ثُمَّ قالَ ، أَتَدْرى ما الصَّعْلُوكَ الْمُخْتالِ ؟ قالَ : فَقُلْنا القَلِيلَ الْمالِ ، قالَ : لا ، هُوَ الَّذى لا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ بِشَىْءٍ مِنْ مالِهِ .

« امام ششم فرمود : خداوند سه کس را دشمن می دارد ، پول دار ستمکار ، پیرمرد نابکار ، و درویش متکبّر ، سپس فرمود : می دانی درویش متکبّر کیست ؟ گفتم : شخص کم بضاعت ، فرمود : نه ، کسی است که مالش را در راه قرب حق صرف نکند » .

عَنَ أَبى الْحَسَنِ (علیه السلام) قالَ : لَعَنَ رَسُولُ اللهِ ثَلاثَةً الآكِلُ زادَهُ وَحْدَهُ ، وَالرَّاكِبُ فى الفَلاةِ وَحْدَهُ ، وَالنَّائِمُ فى بَيْت وَحْدَهُ .

« امام هفتم فرمود : پیامبر سه نفر را لعنت کرده است : مسافری که توشه خود را تنها بخورد و از همسفرهایش دریغ ورزد ، کسی که در بیابان تنها مسافرت کند ، و هرکس در خانه تنها بخوابد » .

كانَ عَلِيٌّ (علیه السلام) يَقُولُ : العامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعينُ عَلَيْهِ وَالرَّاضى بِهِ شُرَكاءُ ثَلاثَةٌ .

« آن که ستم می کند ، و آن که در آن ستم کمک می دهد و آن که ستم را می پسندد هر سه شریکند » (در این گناه) .

عَنْ أَبى جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : الظُّلْمُ ثَلاثَةٌ : ظُلْمٌ يَغْفِرُهُ الله عَزَّوَجَلَّ وَظُلْمٌ لا يَغْفِرُهُ وَظُلْمٌ لا يَدَعُهُ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذى لا يَغْفِرُهُ اللهُ فَالشِّرْكُ بِاللهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذى يَغْفِرُهُ اللهُ فَظُلْمُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ فيما بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذى لا يَدَعُهُ فَالمُدايِنَهُ بَيْنَ العِبادِ

.

« امام پنجم فرمود : ستم سه گونه است : ستمی که خدای عزوجل می آمرزد و ستمی که نمی آمرزد ، و ستمی که از نظر نمی اندازد ، اما ستمی که نمی آمرزد شرک به خداست ، و ستمی که می آمرزد ستمی است که شخصی درباره خودش کرده و ستمی که از نظر نمی اندازد حقوقی است که بندگان به یک دیگر پیدا می کنند » .

آری وقتی خوف ، در قلب انسان خوف صحیح و واقعیّت داری بود ، انسان از هر گناهی از قبیل آنچه در روایات بالا ذکر شد فرار می کند ، و چون فرار کرد به طور حتم و بدون شک نجات پیدا می کند .

وَإِذا أَشْرَقَ نُورُ اليَقينِ فی الْقَلْبِ شاهَدَ الفَضْلَ

چون نور یقین در دل تابید ، به تماشای عنایتی نایل می شود که قبل از یقین از آن عنایات بی بهره بود ، این چه یقینی است که سود آن بیشتر مشمول الطاف الهی شدن است . این چه یقینی است که حصول آن در قلب و تابش آن در دل باعث می گردد که فاصله بین انسان و خدا کم شود و در نتیجه به مقام قرب رسیده و آنچه را قبل از آن نمی دید می بیند البته برای یافتن این یقین باید به کتاب خدا و روایات که منعکس کننده ی اصول عرفان واقعی هستند مراجعه کرد .

قبل از هر چیز باید دانست که از نظر عارفان ، یقین دارای سه مرتبه است :

۱ علم الیقین .

۲ عین الیقین .

۳ حقّ الیقین .

علم الیقین

به معنای تصوّر و تصدیق

موضوع به صورتی است که در واقع چنان است و البته حصول این یقین جز به کمک دانش و علم و استدلال و منطق میسّر نیست .

عین الیقین

به معنای دیدن و مشاهده کردن واقعیّت است و این مرتبه درجه ای از مرتبه قبل بالاتر است ، چون بین چیزی را به چشم دیدن و باور کردن تا شنیدن و قبول کردن خیلی فرق است .

حق الیقین

به معنای متّحد شدن وجود با واقعیّت است ; به نحوی که هیچ گونه راه شک و تردیدی به آن برای انسان نماند و واقعیّت خارجی یا موجویّت انسان یکی گردد ، به قول بابا طاهر عریان :

بود درد من و درمان از دوست

بود وصل من و هجرانم از دوست

اگر قصابم از تن واکره پوست

جدا هرگز نگردد جانم از دوست.

حق الیقین به معنای فنای در حق و بقای به اوست ، علماً و شهوداً و حالاً ، و مراد از لقای حق در آیات قرآن همین مرتبه است ، مرتبه ای که کار دلیل و برهان کار دیده نیست ، بلکه نتیجه حرکت الهی قلب است ، قلبی که خانه اوست و عرصه تجلّی نور او و چون دیده ی قلب که از آن تعبیر به بصیرت می شود ، به نور یقین روشن گردد انسان مستحقّ عنایات خاصّه و الطاف رحمانیه می گردد و می شنود آنچه را قبل از این یقین نمی شنید و می بیند آنچه را نمی دید ، و می یابد ، آنچه را نمی یافت .

«منازل السائرین» که یکی از بهترین کتب عرفانی است در باب یقین چنین می گوید :

« و یقین را سه درجه است : اوّل علم الیقین و آن قبول چیزی است که از حق ظاهر شده و به ما رسیده و قبول چیزی است که مربوط

به حق است و از ما غایب است ، و استقامت بر چیزی است که قائم به حق است » .

در شرح مطلب فوق می فرماید : « علم الیقین قبول برنامه هایی است که از طریق انبیا از قبیل ایمان و اسلام و احکام و معجزات که همه دلالت دارند از جانب حقّند به ما رسیده ، و نیز قبول آخرت و احوال روز قیامت و بهشت و جهنّم وهرچه که متعلّق به فرد است می باشد .

و نیز ایستادگی و پابرجایی بر اموری است که بندگان به آن هدایت می شوند و یقین آنان تقویت می گردد » .

« درجه دوّم عین الیقین است ، و آن بی نیازی انسان از یافتن واقعیّت به کمک استدلال است و بی نیازی انسان از خبر به وسیله دیدن است و پاره شدن حجاب علم به مشاهده واقعیّت است » .

سپس در شرح می فرماید : « عین الیقین شهود اشیاء به کشف است ، به همان طور که اشیاء هستند و این گونه مشاهده با کمک فطرت پاک و قلب سلیم است و در صورت پاک شدن عالم جان از غبار گناه و کدورت شک و تردید میسّر است . منظور از حجاب علم هم معلوم است که گاهی انسان صورتی مطالب با واقع در ذهن خود تصوّر می کند و در حالی که شیء غایب از او است ; ولی در صورت حضور شیء در برابر انسان و انعکاس آن شیء برابر در قلب این عین الیقین است » .

« درجه ی سوم حق الیقین است و آن تلألؤ نور صبح کشف است ،

سپس راحت شدن از سنگینی تعیّن بر دوش جان سپس فنا در حق الیقین » .

آنگـاه در شـرح این مطلب می فرمایـد : « حـق الیقین به تحقّـق به حقیقت علم حق است بـا فنـا از بود خود و علم خود ، به این معنی که تجلّی نـور حقیقت است بر ظلمت منمیّت انسـان ، به طوری که انسـان بر اثر آن تجلّی از میـان برخیزد ، چون از میـان برخاست و خودی برجای نماند از سـنگینی بار یقین رها می شود ; زیرا قبل از آن تجلّی موجودی بود آراسـته به صفت یقین ، ولی اکنون وجودی نمانـده که حامـل صـفت یقین باشـد و متحمّـِل حقیقی که یقین بر او بـار کرده ، بلکه به جـایی رسـیده که دست حق و گوش حق و چشم حق و علم حق و راه حق و قدم حق شده و او نیست که به سـیرش ادامه می دهد ، بلکه او را در مسیر می برند ، و از خود حرکتی ندارد ، حرکتش می دهند ، آنگاه فنا در حق الیقین که دیگر از او عین و اثری نمی بینی .

همه حـق است و بس ، همه فنـا است و بس ، همه تعلّـق و ربـط است و بس و به قـول امیرالمـؤمنین (علیه السـلام) در مناجـات مسجد کوفه :

مَوْلاـی یـا مَوْلاـی أَنْتَ الْمَوْلی وَأَنَا الْعَبْـدُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْعَبْـدَ إِلاّ الْمَوْلی ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمالِکُ وَأَنَا الْمَمْلُوکُ وَهَلْ یَرْحَمُ الْمَمْلُوکُ إِلاّـ الْمالِکِ ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْعَزیزُ وَأَنَا الـذَّلیلُ وَهَلْ یَرْحَمُ الـذَّلیلُ إِلاّ الْعَزیزُ ، مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْخالِقُ وَأَنَا الْمَخْلُوقُ وَهَلْ

يَرْحَمُ الْمَخْلُوقَ إلاّـ الْخـالِقُ ، مَوْلاىَ يا مَوْلاىَ أَنْتَ الْعَظيمُ وَأَنَا الْحَقيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْحَقيرَ إلاّ الْعَظيمُ ، مَوْلاىَ يا مَوْلاىَ أَنْتَ الْقَوِىُّ وَأَنَا الضَّعيفُ وَهَلْ يَرْحَمُ الضَّعيفَ إِلاّ الْقَوِىُّ ، مَوْلاىَ يا مَوْلاىَ أَنْتَ الغَنِىُّ وَأَنَا الْفَقيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْفَقيرَ إِلاّ الغَنى مَوْلاىَ يا مَوْلاىَ أَنَا السَّائِلُ وَأَنْتَ الْمُعْطى وَهَلْ يَرْحَمُ السَّائِلُ إِلاّـ الْمُعْطى ، مَوْلاى يا مَوْلاى أَنْتَ الْحَىُّ وَأَنَا المَيِّتُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَيِّتَ إِلاّ الْحَىُّ ، مَوْلاىَ يا مَوْلاىَ أَنْتَ الْباقى وَأَنَا الْفانى وَهَلْ يَرْحَمُ الفانِىَ إِلاّ الْباقى ...

آرى به آنجا مى رسـد كه شخصـيتى ماننـد امير مؤمنان كه از نظر سـرمايه ايمانى و عملى و اخلاقى پس از پيامبر در تمام ادوار خلقت بى نظير است ، چنـان فـانى در او مى شـود كه خود را ذليـل ، فقير ، ضـعيف ، ميّت و فـانى مى دانـد ، و اين پرثمرترين حالتى است كه انسان نسبت به حق پيدا مى كند و اين مرحله حق اليقين است

البته با تـدبّر در آيات قرآن و روايات معلوم مى شود كه انسان از طريق علم اليقين به مرتبه عين اليقين و از عين اليقين به مرحله حق اليقين مى رسـد . در علم اليقين فعـاليّت مغزى و عقلى دخالت دارد و در عين اليقين فعاليت قلب و در حق اليقين جـذبه ى الهى و عنايت خداوندى كه همان كشش معشوق به عاشق است مى باشد .

اگر از جانب معشوق نباشد كششى

كوشش عاشق بيچاره به جايى نرسد

قرآن و مسئله يقين

(وَكَذلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ) .

« و چنين ما به ابراهيم ملكوت و حقيقت آسمانها و زمين را ارائه كرديم تا به

مقام اهل یقین رسید » .

حضرت ابراهیم (علیه السلام) دریافت که ربی در عالم و مالك و کارگرانی در هستی به جز حضرت او نیست . او یافت که نظام جهان متّکی به اراده اوست و کلمه کُنْ که فعل وجود مقدس آن جناب است در این عرصه هستی حاکم است ، در چنین دریافتی به هیچ وجه شك و تردید راه ندارد و از این راه انسان مراتب یقین را طی کرده تا به مقام تسلیم و رضا و فنا فی الله و بقاء بالله می رسد این آیه نمایانگر یقین ابراهیم (علیه السلام) به حضرت اوست .

(وَبِالْاٰخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ) .

« اهل تقوا به آخرت یقین دارند » .

یعنی در برپایی ، آن جای که براساس عدل الهی و نظام متقن حرکت در اجزای هستی است ، کمترین شك و ریبی ندارند .

(وَفِی الْاَرْضِ آیاتٌ لِلْمُوقِنینَ) .

« در زمین نشانه هایی است برای صاحبان یقین » .

آری اندیشمندان و متفکّران به هنگامی که در آثار الهی در پهنه ی زمین ، در خشکی ها و دریاها فکر می کنند و به این نتیجه می رسند که بدون خالقی عادل ، عالمی حکیم ، امکان پیدایش و فعالیت ذرّه ای وجود ندارد .

اندیشمندان از تفکّر در صُنْع الهی چنین نتیجه می گیرند که زمین انبار موادی برای موجودات زنده است ، موادی که قدرت ، انسانها و ماشین های حساب ، از شمارش آن عاجز است ; چه رسد به تحقیق در تمام شئون هر ذرّه ای از ذرّات این مواد بی حساب .

مسئله ی جوّ زمین که درباره ی آن

هزاران کتاب نگاشـته شده است ، معادن زمین که درباره ی آن میلیونها جزوه و کتاب منتشـر شده است ، خشـکی ها ، تپه ها ، کوهها ، چشـمه ها ، رودخانه ها ، صـحراها ، جزیره ها ، دریاچه ها ، دریاها ، اقیانوسها و عجایبی که در اقیانوسها وجود دارد و ... همه این آثار ، حرکت دهنـده ی انسان به سوی یقین اند و به سوی مراتب یقین تا جایی که از انسان ها افرادی بزرگ و بی نهایت بزرگ چون انبیا و ائمه و صلحا و عارفان و اولیا به وجود آیند .

روایات و مسئله یقین

قسمت اول

عَنْ جابِرِ قالَ لی أَبُو عَبْدِاللهِ (علیه السلام) یا أَخا جُعْف إِنَّ الإیمانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلامَ وَإِنَّ الْیَقینَ أَفْضَلُ مِنَ الإِیمانِ ، وَما مِنْ شَیْء أَعَزَّ مِنَ الْیَقینَ .

« جابر جعفی می گویـد: حضـرت صادق(علیه السـلام) به من گفت: ای برادر جعفی ایمان از اسـلام برتر است، ویقین از ایمان بالاتر است، وچیزی گرانبهاتر از یقین نیست » .

مجلسـی بزرگ در توضـیح این روایت می گویـد : یقین در وجود هرکه تجلی کنـد ، از او معصـیت صـادر نمی شود ، امّـا در ایمان این طور نیست ، به خصوص که ایمان اکثر مردم تقلیدی و ظنی است و با کمترین وسوسه نفس یا شیطان از بین می رود . نمی بینیـد وقتی طبیب می گویـد : فلاـن غـذا برای فلاـن مرض ضـرر دارد ، یا باعث فزونی مرض یا دیر خوب شـدن است و مردم قول طبیب را سخت عمل می کنند ; امّا با این همه آیات خدا و اخباری که از انبیا و ائمه درباره

ی خطرات و آثار شوم معاصی رسیده تصریح شده است که گناهان باعث هلاکت و عذاب شدید است ، مردم کمتر توجه می کنند و این نیست مگر از ضعف ایمان و نبود یقین .

عَنْ أَبی الْحَسَنِ (علیه السلام) قالَ : سَمِعْتُهُ یَقُولُ : الإیمانُ فَوْقَ الإسْلامِ بِدَرَجه ، وَالتَّقْوی فَوْقَ الإیمانِ بِدَرَجه ، وَالْیَقینُ فَوْقَ التَّقْوی بِدَرَجه ، وَما قُسِّمَ فی النّاسِ شَیْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْیَقینِ .

« از امام رضا (علیه السلام) روایت شده است که فرمود : ایمان درجه ای از اسلام بالاتر است و تقوا درجه برتر از ایمان است ، و یقین به درجه ای فوق تقواست و چیزی در میان مردم کمتر از یقین تقسیم نشده » .

آری یقین پس از عبور از تمام مراحل اسلام و ایمان و تقوا به دست می آید . کسی که این مراحل عالی را به دست آورد و به عرصه یقین قدم بگذارد البته شاهد عنایات مهمی از خدای بزرگ خواهد شد .

عَنْ یُونُس قالَ : سَأَلْتُ أَبی الْحَسَنِ الرِّضا (علیه السلام) عَنِ الإیمانِ وَالإِسْلامِ فَقالَ : قالَ

أَبُوجَعْفر (علیه السلام) : إِنّما هُوَ الإِسْلامُ ، وَالإیمانُ فَوْقَهُ بِدَرَجه ، وَالتَّقْوی فَوْقَ الإیمانِ بِدَرَجه وَالْیَقینُ فَوْقَ التَّقْوی بِدَرَجه ، وَلَمْ یُقَسِّمْ بَیْنَ النَّاسِ شَیْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْیَقینِ قالَ : قُلْتُ : فَأَیُّ شَیْء الْیَقینُ قالَ : التَّوَکُّلُ عَلَی اللهِ ، وَالتَّسْلیمُ للهِ ، وَالرِّضا بِقَضاءِ اللهِ ، وَالتَّفْویضُ إِلَی اللهِ قُلْتُ : فَما تَفْسیرُ ذلِکَ ، قالَ هکذا قالَ أَبُوجَعْفَر (علیه السلام) .

« یونس می گوید : از حضرت رضا (علیه السلام) درباره ی ایمان و اسلام پرسیدم ، فرمود : امام باقر فرموده

: اسلام است و ایمان به درجه ای فوق آن و تقوا فوق ایمان و یقین بالاتر از تقواست و چیزی کمتر از یقین بین مردم قسمت نشده است ، عرضه داشتم یقین چیست ؟ فرمود : تکیه بر خدا ، تسلیم به خدا ، رضایت به قضای الهی ، واگذاردن برنامه به او ، عرض کردم تفسیر اینها چیست ؟ فرمود : این طور امام باقر فرمود » .

در این روایت مهم دقّت کنید ، چگونه ممکن است کسی که در همه حال تکیه بر خدا دارد ، و در همه ی شئون تسلیم حضرت اوست و به تمام داده های خداوند راضی است و امورش را به حق واگذار کرده و به مرتبه یقین رسیده (که این چهار علامت نشان می دهد که به حق الیقین رسیده) گناه از او سر بزند ؟ آنان که به چنین مرتبه ای از یقین به دست می یابند همانان اند که حضرت صادق درباره ی آنان می فرماید :

وَإِذا أَشْرَقَ نُورُ الیَقینِ فی الْقَلْبِ شاهَدَ الفَضْلَ .

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : مِنْ صِحَّةِ یَقینِ الْمَرْءِ الْمُسْلِم أَنْ لا یُرْضی النّاسَ بِسَخَطِ اللهِ ، وَلا یَلُومَهُمْ عَلی ما لَمْ یُؤْتِهِ اللهُ ، فَإِنَّ الرِّزْقَ لا یَسُوقُهُ حِرْصُ حَریص وَلا یَرُدُّهُ کِراهِیَّهُ کارِه ، وَلَوْ أَنَّ أَحَدَکُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ کَما یَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لأَدْرَکَهُ رِزْقُهُ ، کَما یُدْرِکُهُ الْمَوْتُ ثُمَّ قالَ : إِنَّ اللهَ بِعَدْلِهِ وَقِسْطِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَالرّاحَهَ فی الْیَقینِ وَالرِّضا وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ فی الشَّکِّ وَالسَّخَطِ .

« امام صادق (علیه السلام) فرمود : یقین در وجود مرد مسلمان علاماتی دارد و

آن این است که دارنـده یقین به خـاطر دنیـا و شـئون آن خشـنودی مردم را بـا سـخط خـدا معامله نمی کنـد و مردم را به آنچه خداونـد از مـال دنیـا به آنـان نـداده سـرزنش نمی نمایـد ; زیرا یقین دارد که خداونـد بیش از آنچه در دست اوست روزی او نکرده است . رزق چیزی نیست که عامل جلبش حرص حریص باشـد ، یا عوامل ردّش نگرانی شـخص نگران باشد ، اگر یک نفر از شـما از رزق چنانچه از مرگ فرار می کنـد بگریزد بداند که روزی او به او می رسد چنانکه مرگ به او می رسد سـپس فرمود : خداونـد به عـدل و دادش ، آرامش قلب و راحت بـدن را در یقین و رضا قرار داده و غم و غصّه را در شکّ و تردید و ناخشنودی از داده اش قرار داده » .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : رسول خدا نماز بامداد را با مردم گزارد و به جوانی در مسجد نگاه کرد که چرت می زد و سر به زیر داشت ، رنگش زرد شده بود و تنش لاغر و دیده هایش به گودی نشسته بود ، به او فرمود : چگونه صبح کردی ؟ گفت : یـا رسول الله در حـال یقین ، رسول خـدا از گفته او در شـگفت شـد و فرمود : برای هر یقینی حقیقت و علامتی است ، حقیقت یقین تـو چیست ؟ جـواب داد یقین من است که مرا در غم فرو برده و شـبم را به بی خـوابی کشـیده و روز گرمم را به تحمّل تشنگی واداشته ، جانم از دنیا

و آنچه در اوست به تنگ آمده و روی گردان شده تا جایی که می بینم عرش خداوندم برای حساب برپاست و همه مردم بر آن محشورند و من در میان آنانم ، گویا می نگرم به اهل بهشت که در نعمت اند و با یکدیگر در تعارف و به پشتی ها تکیه زده اند و گویا می نگرم دوزخیان را که زیر شکنجهایند و فریاد می کنند ! خیال می کنی من الآن لغزه آتش دوزخ را می شنوم که در گوشم می گردد و می چرخد .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به اصحابش فرمود : این بنده ای است که خدا دلش را به نور ایمان روشن کرده سپس فرمود : ای جوان آنچه داری از آن با شدت نگهداری کن ، سپس جوان گفت : یا رسول الله دعا کن که به همراه تو شربت شهادت بنوشم ، پیامبر برایش دعا کرد ، چیزی نگذشت که در یکی از جنگ ها پس از نه تن شهید شد و او نفر دهم بود .

مجلسی در ذیل این روایت می گوید : در قلب انسان پرده هایی ست تاریک و تیره که نمی گذارند نور حقیقت در آن بتابد ، و با خموشی و بی خوابی و گرسنگی و مراقبت دائم این پرده ها دریده شود و حقیقت تجلی می کند . سپس علامه می فرماید در حدیث نبوی به برخی از این پرده ها اشاره شده است که فرمود : اگر شیاطین گرد دل آدمیزاد نگردند به ملکوت آسمان چشم اندازند .

البته برای از بین بردن این پرده ها و غبار کدورتها

، بهترین راه اجرای فرامین حق و دوری از هر گناه صغیره و کبیره است و اگر انسان بتواند چهل روز وجودش را از غیر حق پاک کند ، این نور تجلی خواهد کرد و چشمه های حکمت از قلب بر زبان جاری خواهد شد ، چنانچه در روایتی به همین معنا اشاره شده :

من أَخْلَصَ للهِ أَرْبَعينَ صَباحاً ظَهَرَتْ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ یَنابیعُ الْحِکْمَهَ .

و چون آن نور درآید انسان موفق به مشاهده الطاف خاصّه ربّانی خواهد شد و به قول حضرت صادق (علیه السلام) :

وَإِذا أَشْرَقَ نُورُ الیَقینِ فی الْقَلْبِ شاهَدَ الفَضْلَ .

وَإِذا تَمَکّنَ مِنْهُ رَجا

چون یقین در قلب انسان جای گرفت ، امید به عنایات الهی ، و ثواب جزیل خداوندی و از همه مهمتر امید رسیدن به مطلوب و معشوق حقیقی و رسیدن به مقام قرب پروردگار پدیدار خواهد گشت .

وَإِذا وَجَدَ حَلاوَهَ الرَّجا طَلَبَ

چون شیرینی و لذّت امید را یافت ، آتش طلب به تمام معنی در دل او شعلهور شود و به طلب مطلوب خود که قرب الهی است با تمام جدیّت برخواهد خواست و آن آتش به سعی او در این زمینه ، قوّت خواهد گرفت و لحظه ای از فعالیّت برای رسیدن به او غافل نخواهد شد ، که گفته اند :

وعده وصل چون شود نزدیک

آتش شوق تیزتر گردد

وَإِذا وَفِقَ لِلْطَّلَبِ وَجَدَ

و چون توفیق طلب مطلوب را یافت و به خاطر طلب به کوشش برخاست و به وسیله ریاضات شرعی و مجاهدات نفسانی و آراسته شدن به حسنات و پاک گشتن از رذائل ، از قیود شیطانی و هواجس نفسانی و پابندی مادّی رهایی یافت ،

معشوق را می یابد و فانی در او می گردد و موجودیّت او تبدیل به یک موجودیّت الهی صرف می گردد . این مقام همان مرحله ی یافتن است که در این زمینه گفته اند :

مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَجَدَّ وَجَدَ وَمَنْ قَرَعَ باباً وَلَجَّ وَلَجَ .

« آن کس که به طلب چیزی برآید و بر آن اصرار و جدیّت کند آن را خواهد یافت » .

وَإِذا تَجَلّی ضِیاءُ الْمَعْرِفَهِ فی الْفُؤادِ هاجَ ریحُ الْمَحَبَّهِ .

هنگامی که عارف حجاب های ظلمانی را بر اثر دستورات الهی از آینه ی دل و نفس زدود ، وقتی که نیّتی برای عارف جز خدا نماند ، زمانی که برای عارف همّتی به جز رسیدن به مقام قرب باقی نبود ، نور معرفت تابیدن می گیرد ; معرفت به اینکه در مملکت وجود جز او دیاری نیست ، و چون نور معرفت در دل تجلّی کند نسیم عشق بوزد ، آن عشقی که اصل اصول است ، و سرمایه ای جز آن نیست عشق به خدا ، عشق به اوامر و نواهی او ، عشق به رسالت انبیا و امامت امامان . عشق به عمل صالح ، عشق به اخلاق حسنه و عشق به حرکت به سوی او ، و قبول تحمل هر مصیبتی در راه رسیدن به مقام قربش .

وَإِذا هَاجَ ریحُ الْمَحَبَّهِ اسْتَأْنَسَ فی ظِلالِ الْمَحْبُوبِ

چون نسیم محبّت به آن کیفیّت که در بالا گفته شد بوزد ، هیچ وحشتی از هیچ چیزی برای انسان نخواهد ماند ، از برکت آن نسیم الهیه در سایه ی محبوب واقعی قرار می گیرد و با معشوق خود مأنوس شده و

همنشین با دوست واقعی و مطلوب حقیقی می گردد . و چون انس به محبوب آمد ، از چیز دیگری لذّت نخواهد برد و هیچ عاملی قدرت بر گرداندن او را از این راه ندارد .

موحد چو در پای ریزی زرش

وگر تیغ هندی نهی بر سرش

نباشد امید و هراسش زکس

بر این است آیین توحید و بس

به خاطر این انس و لذت بردن از آن ، که نتیجه عشق واقعی است ، امام در جمله بعد می فرماید :

قسمت دوم

وَآثَرَ الْمَحبُوبَ عَلی ما سِواهُ .

و این وقت است که محبوب را بر آنچه غیر اوست او ترجیح داده و در زندگی خود او را بر هر چیزی مقدم می دارد . اراده او و خواسته او و همّت او به طور کامل اراده و خواسته معشوق خواهد شد و اگر همه ی دنیا از او برگردند ، او به محبوبش انس بیشتر و عشق شدیدتر پیدا خواهد کرد .

وَباشَرَ أَوامِرَهُ وَاجْتَنَبَ نَواهِيهِ

چون به محبوب برسد ، در حقیقت از اختیار ناس و نفس درآمده و در اختیار مولا ـ قرار گرفته ، امری جز امر و نهی او نمی ماند ; زیرا بریده از نفس و خلق چگونه محکوم نفس و خلق است ؟ و متّصل به او چگونه بریده از امر و نهی است ؟ در آنجا برایش یقینی است که اجرای اوامر و نواهی مولا ـ باعث اتصال بیشتر است ، از این جهت است که بر شدت عبادت افزوده می گردد ، و امر و نهی متوجّه او نخواهد شد ; مگر اینکه آن را به اجرا بگذارد .

وَإِذا اسْتَقامَ عَلی بَساطِ الأُنْسِ بِالْمَحْبُوبِ مَعَ أَداءِ

أَوامِرِهِ

وَاجْتِنابِ نَواهِيهِ وَصَلَ إِلى رُوحِ الْمُناجاه

چون عارف ، متمكّن بر بساط انس با محبوب حقيقی شد ، و اوامر و نواهی او را به اجرا گذاشت روح مناجات را يافته و به جايی می رسد كه ترک عبادت آن هم نه تنها واجبات بلكه سنّتها برايش از قبيل جدا شدن ماهی از آب است و از اين كلام استفاده می شود كه كسالت و كاهلی در عبادت نشانه ی دوری از جناب اوست و ميل و رغبت به آن دليل قرب و علامت توجّه به جلال و جمال اوست . از نبی اكرم نقل شده كه در وقت رسيدن اوقات نماز به بلال می فرمود : أرحنا يا بلال ، يعنی ما را راحت كن ، يعنی اذان بگو تا ما به عبادت حق كه راحت و لذّت ما در آن است مشغول شويم .

حفظ اوامر و نواهی حق بالاترين ادب انسان به مولاست ، و بساط انس با او به وسيله دستوراتش برای آدمی حاصل می گردد .

با ادب به مقام انس می توان رسيد و عنايت انس آن است كه دل به دوست شاد باشد و شاد بودن دل به دوست آن است كه جز دوست او را به كار نيايد .

و اگر به اندازه ی هر دو عالم نعمت پيش او آرند ، او را شادی نشايد ، زيادت شادی به چيزی جز دوست ، نشان نقصان محبّت است .

و اگر هر دو عالم بلا پيش او آرند از جا نرود ، از بهر آن كه چيزی از جا رفتن در وقت دعوی محبت دليل فراغت سر است از محبت .

و معنی

وحشت از غیر گرفتن ، آن است کز بهر خویش ، با دوست ، هیچ انبساط نماند ، نه تقاضای نفع و نه تقاضای دفع ضرر بلکه «مقام تسلیم» .

و با دوست چنان خوش گردد که اگر عطا منع کند نگوید چرا کردی ، و اگر بلا برگمارد نگوید چرا گماشتی .

و چون حق سبحانه و تعالی خواهد ، دل دوستی را با خویش به انس آرد یا مادام نیکی خویش بر او متواتر دارد ، یا بلای غیر خویش به او باز نماید ; تا از غیر او گریزان باشد .

و هر وقت که انس با حق شدت گیرد ، وحشت از خلق فزونی یابد و علامت انس آن است که صاحب او را وحشت پدید آید از دنیا و از خلق ، مگر با اولیای خدای که انس گرفتن با اولیا انس است با خدای و هرکه با خلق انس گرفت بر بساط فرعونیان ساکن شد ، خدای را باش و اگر نه خود مباش ، انس آن است که از ماسوی الله وحشت در تو پدید آید .

و حجاب میان بنده و خدا ، آسمان و زمین و عرش و کرسی نیست خیال و اوهام و منیّت تو حجاب است . از میان برگیر و به خدای بشتاب . باید که اگر در خلوت باشی خدای را ببینی و اگر با خلق باشی خدای را ببینی و هرچه جز حق بود نزدیک تو باطل بوده و تغیّر عالم سر تو را نجنباند و بلای حق مهر تو را کم نکند .

هیبت حسنش چو بر بودت زخویش

پرده حشمت براندازد زپیش

هرکه غیرست از میان

بیرون شود

پس امید از بیم مرد افزون شود

مجلس بخشایش آمد این بساط

عشقبازان را مقام انبساط

مایه سودا از این بازار خاست

پس کلیم الله حق دیدار خواست

چون نسیم این چمن پیدا شود

بلبل جان در قفس شیدا شود

سالک از اول چو بشناسد مقام

انس او با طاعت و ذکرت مدام

آن که صاحب حال باشد نام او

با صفات حق بود آرام او

آن که او را انس با ذات خداست

بحر تمکین است و غواص بقاست

وَمِثالُ هذِهِ الأُصُولِ الثَّلاثَهِ كَالْحَرَمِ وَالْمَسْجِدِ وَالْكَعْبَهِ فَمَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ

آمِنَ مِنَ الْخَلْقِ ، وَمَنْ دَخَلَ الْمَسْجِدِ آمَنَتْ جَوارِحُه أَنْ يَسْتَعْمِلَها فی

الْمَعْصِيَهِ ، وَمَنْ دَخَلَ الْكَعْبَهِ آمِنَ قَلْبُهُ مِنْ أَنْ يَشْغَلَهُ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللهِ

مثال خوف و رجا و محبّت همانند حرم و مسجد و کعبه است . کسی که وارد منطقه حرم می شود از آزار خلق درامان است ، زیرا وارد در حریم ، بسیاری از برنامه های عادی بر او حرام و ممنوع است چه رسد به برنامه ها تحریم شده ، چنانکه وارد شده به حرم از دیگران درامان است ، وارد شده به منطقه خوف از عذاب دنیا و آخرت درامان است ، چرا ؟ برای این که خائف از مقام خدا قائم به امر و نهی الهی است ، و اجرای دستورات خداوند بهترین منطقه امن از خزی دنیا و عذاب آخرت است .

و کسی که وارد مسجدالحرام شود ، در حقیقت وارد مرکز معشوق و منطقه ی محبوب شده است ، قرآن درباره ی وارد به مسجد می گوید : (ومن دخله کان آمناً ...)مهمان دوست ، و وارد به حضور مولا مگر کاری غیر از خواسته مولا انجام می

دهـد ، مگر ممکن است جوارح او آلوده به معصیت شود ، آنجـا که علّتی و سـببی برای گناه یافت نمی شود ، آنجا فقط جای توجه به محبوب و انجـام خواسـته هـای اوست . و به همین خاطر مجری برنامه ی دوست به حضـرت او حُسن ظنّ پیـدا کرده و قلبش از امیـد به رحمت و عنـایت او آکنـده می شود ، و خـدا هم برابر با روایات گذشـته با بنـده اش برابر با حسن ظنّ عبـد و خوفی که از مقام مولا دارد ، عمل می کند .

و کسی که وارد خانه شود ، جز اینکه مشغول به صاحب خانه باشد کاری از او ساخته نیست ، همچنین قرار گرفته در منطقه ی محبّـت ، عشـقی به جز عشـق مولا ـ و محبّـتی جز محبّت به دوست احسـاس نمی کنـد ، و محبّت هرگز از یـاد او نرفته و پس از رسـیدن به این محبّت ، هیـچ محبّتی را نمی تواند مقدّم بر آن بدارد . این است که فقط او را می خواهد و هرچه را هم بخواهد برای او می خواهد .

فَانْظُرْ أَیُّهَا الْمُؤْمِنُ ، فَإِنْ کانَتْ حَالَتُکَ تَرْضاها لِحُلُولِ الْمَوتِ

فَاشْکُرِ اللهَ عَلی تَوْفیقِهِ وَعِصْمَتِهِ

راستی خوب فکر کن ، در خویش دقت نما ، به نفس انـدیشه بنما ، اگر حال تو نسبت به مردم چنین است ، که مرگ برای تو خوشاینـد است پس خـدا را به این حـال و بر اینکه تو را توفیق اجرای واجبـات و ترک محرّمـات داده و تو را از خطـا و گناه و افتادن در چاه هلاکت حفظ فرموده شکر کن که چنین حالی نسبت

به مرگ نتیجه ی عمل صالح و اخلاق حسنه و دوری جستن از گناه است . چنانچه حال اولیاء نسبت به مرگ چنین بوده است . مگر نشنیدی امام عارفان پس از ضربت پسر مرادی گفت : فزتُ وَربِّ الکعبه ، یا علی اکبر به حضرت حسین (علیهما السلام)عرضه داشت : لا نُبالِی بِالْمَوْتِ ، کسی باید از مرگ بترسد که به فکر مولا و در اندیشه عقبی نبوده و نباشد . چنانچه از ابوذر پرسیدند : چرا چنین است که بعضی از مرگ و مردن می ترسند و از حلول آن خائف و هراسانند و بعضی آرزو دارند مرگ برسد و بدان راضی اند ؟ پاسخ داد : آنان که از مرگ می ترسند کسانی هستند که دنیای خود را معمور و آخرتشان را خراب کرده اند و معلوم است که انتقال از آبادی به خرابی موجب ترس است و آنان که از موت راضی اند آخرت ایشان معمور است ، و دنیای آنان پیش آنان بی ارزش و خرابه ای بیش نیست البته انتقال از خرابی به آبادی موجب رضایت است :

الدنیا سجن المؤمن وجنّه الکافر .

وَإِنْ تَکُنْ الأُخْری فَانْتَقِلْ عَنْها بِصِحَّهِ العَزیمَهِ وَأَنْدَمْ عَلی ما سَلَفَ مِنْ عُمْرِکَ فی الْغَفْلَهِ

اما اگر حال تو نسبت به مرگ حال اکراه و تنفّر است با عزمی درست از این حال به آن حال الهی سفر کن ; زیرا کراهت از مرگ نشانه ی قساوت قلب است . بر گذشته ی خود که نسبت به خالق و خلق در غفلت بود ، و به سبب آن غفلت دچار حق الله و حق الناس شدی پشیمان شو

و در تدارک حق الناس و حق الله برآی ، که در دنباله ی حق الله و حق الناس مشکلات و گرفتاری اخروی فراوان است .

وَاسْتَعِنْ بِاللهِ عَلی تَطْهِیرِ الظّاهِرِ مِنَ الذُّنُوبِ ، وَتَنْظیفِ الْباطِنِ مِنَ الْعُیُوبِ

از خداونـد مهربان برای پاک شـدن اعضایت از گناه کمک بخواه ، و برای طهارت باطنت از همه ی عیوب مدد بجوی و بدان که در قرآن و روایات وارد شده که بهشت جای پاکان است در قرآن آمده است : (الطیّبات للطیّبین) و در روایتی آمده است :

والجنّه لا یدخلها إلاّ الطیّب .

وَاقْطَعْ زِیادَهَ الْغَفْلَهِ مِنْ قَلْبِکَ

و زیـادی غفلت را از قلب خود قطع کن ، و هرگز از یاد مرگ و ذکر خـدا غافل مباش . قیـد زیاده در متن روایت اشاره به آن است که بعضـی از غفلت ها از لوازم حالات بشـری است و احتراز از آنها ممکن نیست ، پس غفلتی که امام امر به قطع آن می کند زاید بر غفلت طبیعی است .

وَاطْفِ نارَ الشَّهْوَهِ مِنْ نَفْسِکَ

و آتش شهوت را از نفس خاموش کن ، و با نفس به همان مقدار معامله کن که خداوند مهربان اجازه داده ، نه به آن مقداری که خود نفس از تو می طلبـد ، که اگر خواهش های نفسانی میـدان پیـدا کننـد بزرگترین ضـربه را بر انسان می زنند ; چنانچه نبی اسلام فرموده :

أَعْدا عَدُوّک نَفْسَکَ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیْکَ .

« دشمن ترین دشمنانت همان نفس توست که بین دو پهلویت قرار گرفته » .

خداوند مهربان به همه ما توفیق آراسته شدن به آنچه که در این روایت ذکر شده مرحمت فرماید و

ما را در مسیر انسان الهی شدن و خلیفه الله شدن قرار بدهد .

عرفان اسلامی جلد ۳

باب چهارم :در بیان نیّت

توضیح

قالَ الصَّادِقُ (علیه السلام) : صاحِبُ النِّیَّهِ الصَّادِقَهِ صاحِبُ الْقَلْبِ السَّلیمِ لِاَنَّ سَلامَهَ الْقَلْبِ مِنْ هَواجِسِ الْمَحْذُوراتِ تُخَلِّصُ النِّیَّهَ لِلّهِ تَعالی فِی الْأُمُورِ کُلِّها .

قالَ اللُّه عَزَّ وَجَلَّ : یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونٌ اِلّا مَنْ اَتَی اللهَ بِقَلْب سَلیم .

وَقالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : نِیَّهُ الْمُؤْمِنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَقالَ اَلْاَعْمالُ بِالنِّیّاتِ وَلِکُلِّ امْرِء ما نَوی .

وَلابُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ خالِصِ النِّیَّهِ فی کُلِّ حَرَکه وَسُکُون اِذْ لَوْ لَمْ تَکُنْ بِهذَا الْمَعْنی تَکُونُ غافِلًا .

وَالْغافِلُونَ قَدْ وَصَفَهُمْ اللهُ بِقَوْلِهِ : اِنْ هُمْ اِلّا کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبیلًا ثُمَّ النِّیَّهُ تَبْدو مِنَ الْقَلْبِ عَلی قَدْرِ صَفاءِ الْمَعْرِفَهِ وَتَخْتَلِفُ عَلی حَسَبِ اِخْتِلافِ الْاَوْقاتِ فی مَعْنی قُوَّتِهِ وَضَعْفِهِ .

وَصاحِبُ النِّیَّهِ الْخالِصَهِ نَفَسُهُ وَهَواهُ مَعَهُ مَقْهُورَتانِ تَحْتَ سُلْطانِ تَعْظیمِ اللهِ تَعالی .

وَالْحَیاءُ مِنْهُ وَهُوَ مِنْ طَبْعِهِ وَشَهْوَتِهِ وَمُنْیَتِهِ ، نَفْسُهُ مِنْهُ فی تَعَب وَالنَّاسُ مِنْهُ فی راحَه . قالَ الصَّادِقُ (علیه السلام) : صاحِبُ النِّیَّهِ الصَّادِقَهِ صاحِبُ الْقَلْبِ السَّلیمِ .

نیّت در لغت به معنای : قصد ، تصمیم ، اراده و آهنگ و عزم آمده است .

کلیه حرکات و سکنات انسان ، و آنچه که اعضا و جوارح آدمی انجام می دهند ، ریشه در نیّت و قصد انسان دارد .

انسان تا مقصدی را در نظر نگیرد ، وعزم خود جزم نکند به دنیاب آن حرکت نخواهد کرد ، و عاملی جز نیّت برای حرکات اعضا و جوارح به سوی هدف وجود ندارند .

وجود نیّت ، محرّک انسان و عدمش باز دارنده آدمی است ، چون چیزی را نیّت کند و

نسبت به امری تصـمیم بگیرد ، به سویش به حرکت می آیـد و برای رساندن خود به آن با تمام وجود به فعالیت می ردازد ، و چون قصـد و تصـمیم نداشـته باشد ، عاملی جز عامل جبر او را حرکت نخواهد داد ، و وقتی جبر در کار باشد حرکات انسان و حتی هدفی که عامل زور انسان را به آن می رساند کم ترین ارزشـی نخواهد داشت ، پس با نبودن نیّت و دور بودنِ عامل زور ، انسان به سوی چیزی که نیّت ندارد حرکت نمی کند .

هدف هرچه ارزشـش بیش تر باشد ، به تناسب آن ، ارزش نیّت بیش تر خواهد شد ، و وقتی نیّت از هدف کسب ارزش کند ، بدون شک عملی که بر مبنای آن نیّت انجام می گیرد ، از ارزش آن نیّت کسب ارزش می نماید .

در حقیقت ارزش «هدف» و «نیّت» و «عمل» به هم بسته است ، و بین این سه واقعیت رابطه مستقیم برقرار است .

هدف همیشه مولّد نیّت و نیّت در صورت آماده بودن زمینه مولّد عمل است .

بدون هدف و مقصد ، نیّتی در قلبی پدید نمی آید ، و بدون نیّت عملی از انسان صادر نمی شود .

با توجه به این مقدمه ، که روشن می کند هدف جانِ نیّت و هدف نیّت جانِ عمل است ، اسـلام ، این مکتب سـعادت بخش و این مدرسه انسان ساز ، و این آیین تربیت ، برای هدف و نیّت جایگاه بس مهمی قائل است .

اسلام علاقه دارد مردم ، در تمام زمینه های زندگی مقس ترین و عالی ترین

و والاترین هـدف را انتخاب کننـد ، تا آن هدف عالی تر ، به آنان نیّت عالی تر ببخشد ، و در نتیجه عمل مردم در تمام جهات زندگی عالی ترین عمل باشد .

اگر همه مردم در انتخاب هدف ، مطیع اسلام شوند ، همه دارای نیّت پاک و خالص خواهند شد ، و تمام اعمال و اخلاق آنان بر اسـاس آن نیّت والا تنظیم شـده ، و در نتیجه به بسـیاری از مشـکلات فردی ، خانوادگی ، اجتماعی ، و اخلاقی و اقتصادی و خلاـصه به گرفتـاری های مادی و معنوی آنان خاتمه داده خواهـد شـد ، و در این دنیا به حیات طیبه ای که قرآن مجیـد وعـده داده خواهند رسید ، ودرآخرت از سعادت ابدی نصیب خواهند برد :

(مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِن ذَکَر أَوْ أُنثَی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیَاهً طَیِّبَهً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ)(۱) .

هرکس دارای عمل شایسته باشـد ، مرد یا زن ، در صورتیکه مؤمن به حق و شـئون حق باشـد (از علائم مؤمن این است که در تمام زندگی نیّتی جز خدا ندارد ، و اصولاً ایمان واقعی به حق مولد نیّت پاک در همه شئون است) او را

زنـدگی پاکیزه و حیاتی پاک (حیاتی که در آن حیات به حقوق واقعی خود برسـد ، و کم ترین تجاوزی به حق کسـی ننماید) عطا می کنیم ، و در آخرت از اجر و مزدی بهتر از اعمالی که انجام داده نصیبش خواهیم کرد .

آری ایمان ، که ترکیبی از معرفت و عشق حقیقی انسان به خدا و شئون خداست ، باعث می گردد ، که انسان

در نیّت نسبت به هر عملی خدا را در نظر گرفته و او را به عنوان مقصد انتخاب نماید ، و منظورش از انجام عمل رسیدن به رضا و لقا و قرب او باشد ، در این صورت عملش که بر اساس آن منظور و نیّت انجام می گیرد ، عمل صالح و نتیجه آن عمل صالح حیات طیّبه و نتیجه آن حیات طیّبه سعادت ابدی در عالم آخرت است .

بیایید با کمال خلوص از حضرت دوست بخواهیم ، که از شراب عشق و ایمان ، و معرفت و محبت ، آن چنان که به اولیا و عاشقانش چشانید ، به ما هم بچشاند ، تا از این رهگذر مست شویم ، و رقص کنان به عالم قدس و معنی پا گذاشته و همه وجود را فدای خاک آن آستان مقدّس کنیم .

ما که تا امروز هدفی جز دنیا و شکم و شهوت نداشتیم ، و همه حرکات ما و فعالیت های اعضا و جوارح ما بر اساس این هدف از ما صادر شد چه سودی بردیم ، و به کدام رشد و کمال رسیدیم ، و با صرفِ نقد عمر ، و لحظات غیر قابل جبران ، چه دریافت کردیم ؟!

در فردای نزدیک که پرده ها کنار رود ، روشن می شود ، که از خرج کردن عمر گرامی ، جز حسرت و اندوه ، و پشیمانی و دل سوزی ، و ظلمت و بدبختی دریافتی نداشته ، و محصولی کسب نکرده ایم !

بیایید مانند حکیم بزرگ و عارف عاشق ، و اخلاقی وارسته ، و معلم دل سوخته ، حضرت الهی قمشه ای

که از حسنات دهر بود ، به سوی حضرت بی نیاز دست نیاز برداشته و بگوییم :

الهی زان می پاک الستی

الهی راز هوش آور به مستی

همان مستی که دل هشیار سازد

مرا مخمور چشم یار سازد

چنان مستم کن از صهبای عشقت

چنان مجنونم از سودای عشقت

که هرگز دیده عقلم زمستی

نبیند جز تو در اقلیم هستی

الهی هرچه خواهی کن به جانم

مکن بی نور خود شمع روانم

فروزان سینه ام از آتش عشق

بسوزان هستیم در تابش عشق

دلم چون شمع آتش خانه گردان

به شمعم عالمی پروانه گردان

زقلبم چشمه حکمت برانگیز

روان از قلب گردان بر زبان نیز

حجابی بر من مشتاق بگشا

لبم بر ناله عشاق بگشا

نوای ناله ام را دل نشین کن

زبان خامه ام را آتشین کن

زمهرت بر فروزان نامه من

به دست عشق گردان خامه من

چو خاصانم بده ره در حضورت

دل تاریکم افروزان به نورت

به لطف خویشتن محتاج دارم

به ملک عشق گردان تاجدارم

ز غیر خویش بنما بی نیازم

در اقلیم ابد کن سرفرازم

نیازی ده که دل در بی نوائی

شود سلطان ملک پارسائی

به مهر این ذره ناچیز بنواز

دلم را رشک خورشید فلک ساز

ز خاصانم رفیق راه بنما

دل پر غفلتم آگاه بنما

برون از پرده پندارم آور

چو مشتاقان حق در کارم آور

به راه راستان عزم قوی ساز

ز فکر کج روانم را بپرداز

ز شوق دنیی دون پاک سازم

به کار عشق خود چالاک سازم

اگر دل بسته هر ناپسندم

به زنجیر علایق پای بندم

رهائی ده ز نفس پر فسونم

ز عشق افکن به صحرای جنونم

که از دام هوس آزاد گردم

به گرد کویک ای صیاد گردم

اسلام ، که برای انسان جز هدف برتر ، و نیّت پاک و خالص نمی پسندد ، و راه رسیدن به کمال حقیقی را هم همین می داند

و بس ، راه اصلاح نیّت را که ریشه اعمال است ، در این می دانـد ، که آدمی با چنگ زدن به دامن انبیا و امامان ، این عارفان و حکیمـان واقعی ، دلش غرق در معرفت نسبت به حقـایق اصـیل ، و واقعیـات صـحیح شود ، تـا از برکت این معرفت ، به این حقیقت برسـد که مقصـد واقعی ، و هـدف اصـیل جز خـدا نیست ، و آنچه غیر او از غیب و شـهود ، در اختیـار انسان است جز وسیله و سبب ، چیزی نیست .

تا از برکت این معرفت ، بفهمـد که اگر غیر از خـدا چیزی را به عنوان هـدف انتخاب کند ، و نیّتش را بر اساس رسـیدن به آن هـدف قرار دهـد ، و اعضـا و جوارحش را بر مبنـای آن نیّت به کـار بگیرد ، در راه گمراهی و ضـلالت افتاده ، و عاقبت به جز شقاوت و بدبختی و عذاب الیم از مزرع زندگی محصولی برداشت نخواهد کرد .

تا از برکت این معرفت ، به این نتیجه برسد ، که هرچه را جز خدا به عنوان هدف قرار دهد ، دچار سراب شده و هرچه بکوشد ، و هرچنـد فعـالیت کنـد ، و هرچه از عمر مـایه بگـذارد به چیزی نخواهـد رسـید ، و جز از دست دادن تمام پایه های زنـدگی نصیبی عایدش نخواهد شد :

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَاب بِقِيعَه يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً ...)(۱) .

آنان که بین خود و خدا پرده افکنده ، دست از حق برداشتند ، و از خدا غافل گشته ، هدفی جز

او گرفتند ، اعمالشان هم چون سرابی در زمین هموار است ، که تشنه آن را آب می پندارد هنگامی که به آن جا برسد ، می بیند چیزی نیست .

آری اینان هم در عاقبت حیات می یابند که همه چیز را فدای هیچ و پوچ کرده اند !

مالک حقیقی خداست

اسلام از طریق آیات محکم قرآن ، و براهین روشن تر از آفتاب خدای عزیز را مالک همه چیز می داند ، و ملکیت و مالکیت حضرت حق را ، که به وجود آورنده تمام موجودات است ، اصیل دانسته ، مالکیت غیر او را اعتباری و وهمی می داند . وقتی در این زمینه دقت کنید ، می بینید حق همین است ، احدی در انی عالم دارای ملکیت اصیل نیست ، انسان که جا دارد اشرف مخلوقات گردد ، از مادر عریان و فقیر و ندار متولّد می شود ، و روز رفتن از دنیا هم با دست تهی و خالی از امور مادی به عالم آخرت مسافرت می کند ، وقتی انسان با اینهمه بزرگی و عظمت و جایگاهش در خلقت نسبت به امور مادی و غیر مادی امانت داری بیش نباشد ، دیگر موجودات را ببین که در چه حالی هستند ؟!

انبیا که در سرچشمه اهل معرفت بودند ، بنا به نقل قرآن در تمام لحظات حیات ، در همه زمینه های زندگی چه مادی ، چه معنوی از خود سلب مالکیت کرده ، و تنها خداوند بزرگ را مالک حقیقی دانسته اند ، و به این سبب او را هدف واقعی قرار داده ، و از تمام علل و

وسائلی که در اختیار داشتند برای رسیدن به مقام لقا و قرب و رضای آن جناب استفاده کردند ، قرآن اقرار حقیقی انبیا را به مالکیت واقعی حق در تمام عالم در آیاتی به شرح زیر نقل می کند ، و از قول آنان به همه درس می دهد که مالک حقیقی اوست و جز او مملوکند و مملوک مسلوب الاختیار است ، پس بر شما سزاوار نیست که مملوک را در هر موقعیتی که باشد هدف بگیرید ، و نیّت و عمل خود را برای رسیدن به آن مملوک که هیچ کاری برای شما از دستش بر نمی آید خرج کنید .

(قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ)(۱) .

آدم و همسرش گفتند : ای مالك و پرورش دهنده ما ، ما با توجه نکردن به ارشاد تو در موضوع آن درخت بر خویشتن ستم کردیم ، و اگر تو ما را نبخشی و بر ما ترحّم نیاوری البته از زیانکاران خواهیم بود .

(وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لاَ تَذَرْ عَلَى الأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً * إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلاَ يَلِدُوا إِلاَّ فَاجِراً كَفَّاراً)(۲) .

نوح گفت: ای مالك ومربّی من، هیچ یک از کافران را روی زمین باقی مگذار * اگر بگذاری ، جز این که بندگانت را گمراه کنند کاری نمی کنند ، و اینان جز نسلی بدکار و ناسپاس باقی نگذارند .

(وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

* رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِکَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَهَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)(۳) .

هنگامی که ابراهيم و اسماعيل پايه های خانه را بر افراشتند ، گفتند : ای مالک و مربّی ما ، اين عمل را از ما بپذير ، به درستی که تو شنوا و دانايی (هم دعای ما را می شنوی و هم به درستی و صحّت عمل و خلوص نيّت ما آگاهی) * ای مالک و مربّی ما ، ما دو نفر و نسل ما را بندگانی فرمانبردار قرار داده

و منهاسک ما را به ما بنمای و توبه و بازگشت ما را بپذير که تويی توبه پذير مهربان * ای مالک و مربّی ما ، در اين ملت پيامبری از ايشان برانگيز ، که آيات تو را بر اينان بخواند ، و کتاب و حکمت به ايشان بياموزد ، و نفوس اينان را از آلودگيها و پليديها پاک کند . به درستی که تو شکست ناپذير و حکيمی .

(وَقَالَ مُوسَی يَا فِرْعَوْنُ إِنِّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ)(۱) .

موسی گفت : ای فرعون ، من پيامبری از جانب مالک و مربی همه جهانيانم .

(... فَقَالَ رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْر فَقِيرٌ)(۲) .

موسی گفت : ای مالک من ، به تحقيق که من به آن نعمتی که برايم فرستادی نيازمندم .

(إِنِّی تَوَكَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَرَبِّكُم مَا مِن دَابَّه إِلاَّ هُوَ آخِذُ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاط مُسْتَقِيم)(۳) .

هود گفت : به درستی که من بر خدا که مالک من و شماست توکّل کردم ، هيچ جنبنده ای نيست مگر اين

که زمام امورش به دست خداست ، بحق که مالك من بر راه راست است .

(... هُوَ أَنشَأَكُم مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّی قَرِيبٌ مُجِيبٌ)(۴) .

صالح به قومش گفت : خداست که شما را از زمین پدید آورد ، و آبادانی آن را

به شما واگذاشت . از او آمرزش خواهید ، سپس به حضرتش بازگشت کنید ، به درستی که مالک من به شما نزدیک و اجابت کننده دعاست .

(وَكَذلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)(۱) .

یعقوب به یوسف گفت : به این صورت که خواب دیدی مالك و مربی ات تو را برگزیند ، و تأویل خوابها را به تو تعلیم دهد ، و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تمام کند ، چنان که قبلا بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد ، که مالك تو دانا و حکیم است .

(قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِی إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّی كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَ وَأَكُن مِنَ الْجَاهِلِينَ)(۲) .

یوسف گفت : ای مالك من ، زندان در برابر گناهی که در کاخ مصر مرا به سوی آن دعوت می کنند محبوب تر است ، اگر تو مکر این زنان را از من نگردانی ، به سوی آنان میل کرده ، از نادانان خواهم شد .

(قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَهَبْ لِی مُلْكاً لَا يَنْبَغِی لِأَحَد مِنْ بَعْدِی إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ)(۳) .

سلیمان گفت : ای مالك من مرا بیامرز ، و به من سلطنت

و پادشاهی عطا کن که پس از من کسی سزاوار آن نباشد ، که تو به غایت بخشنده ای .

(هُنالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ)(۱) .

در آن جا زکریا مالکش را خواند و گفت : ای مالک و پروزش دهنده من ، از پیشگاه خودت ، فرزندی پاکیزه به من عطا کن ، به درستی که تو شنونده دعایی .

(إِنَّ اللّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ)(۲) .

عیسی گفت : به درستی که الله مالک من و مالک شماست ، پس او را پرستش کنید که راه راست این است .

(وَقُل رَّبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ)(۳) .

بگو ای پیامبر : ای مالک من ، مرا بیامرز و به من رحمت آر و تو بهترین رحمت آورندگانی .

(قُلْ مَن رَبُّ السَّماوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلاَ تَتَّقُونَ)(۴) .

ای رسول من بگو : مالک آسمانهای هفت گانه و عرش بزرگ کیست ؟ به زودی خواهند گفت مالک خداست ، بگو : آیا پروا نمی کنید ؟

(الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِياً يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّآتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَّنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلاَ تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِنَّكَ لاَ تُخْلِفُ الْمِيعَادَ)(۱) .

آنان که خدا را ایستاده و نشسته و بر

پهلوشـان یـاد می کننـد ، و در آفرینش آسـمانها و زمین می اندیشـند محصول فکرشان این است که ای مالک ما اینها را باطل نیافریـدی ، تو از هر نقصـی منزّهی ، پس مـا را از عـذاب آتش نگاهـدار * ای مالک ما ، تو هر که را در آتش می افکنی ، هر آینه او را خوار کرده ای ، و برای سـتمکاران یاوری نیست * ای مالک ما شـنیدیم نـدا کننـده ای به ایمان فرا می خوانـد که به مالک و پروردگارتان ایمان بیاوریـد ، پس ما ایمان آوردیم * ای مالک و مربی ما پس ما را بیامرز و بدیهای ما را بپوشان و ما را در زمره نیکان بمیران * ای مالک ما ، آنچه به رسولانت وعـده داده ای به ما عنایت فرما و در قیامت ما را خوار مگردان . به درستی که تو خدایی هستی که هرگز خلف وعده نمی کنی .

لفظ مبارک رب و مشتقاتش که به معنای مالک است نزدیک به نهصد و پنجاه بار در قرآن مجید آمده ، تا بکله خیره سران و غافلان دست از لجاجت و جهل برداشته ، از اربابان باطل قطع امید کرده به ربّ حقیقی عالم روی آورند .

تکرار این لفظ در قرآن و روایات و دعاهای اسـلامی ، برای این است ، که انسان در تمام لحظات متـذکر این واقعیت باشد ، و از راه راست الهی منحرف نگردد .

آری ، هیچ چیز به جز مالک حقیقی عالم را هدف نگیرید ، که صد در صد زیان خواهید کرد ، وسائل و علل ، وسائل و عللند نه هدف

، بفهمید که چه می کنید ، بدانید که در کجا و برای که خود را خرج می کنید .

مرحوم الهی قمشه ای ، آن وارسته کامل ، و شیدای عاشق ، چه خوش فرموده :

ای دل هوای خویش بنه در هوای دوست

بگذر ز خواهش دل خود بر رضای دوست

از ماه برتر آئی و از عرش بگذری

بوسی شبی به مسکنت ار خاک پای دوست

ارباب معرفت نشناسند در دو کون

شاهی جز آن که هست به معنا گدای دوست

دل می رود به شوق ز دنبال رهروان

تا بشنود ز قافله بانگ درای دوست

احسان به خلق کن نه پی اجر آخرت

اجری ندارد آنچه نباشد برای دوست

خواهی به آستانه جنت قدم زنی

یکشب به توبه زن درِ دولت سرای دوست

شرمنده باد الهی از این پند بی خلوص

من گمرهی چگونه شوم رهنمای دوست

بازگشت همه امور به خداست

وقتی آیات شریفه قرآن ، با دلائل و براهین روشن ، ملکیت حقیقی و مالکیت واقعی بر همه عالم را از آن خدا بداند ، باید این معنی که بازگشت همه عالم به حضرت اوست بر صاحبان خرد واضح باشد .

زیرا عالم و عالمیان طبیعتاً و ذاتاً در حرکات خود هدفی را دنبال می کنند ، و در دار هستی هدفی جز خدا برای جهان هستی و موجوداتش وجود ندارد .

خبر داری که سباحان افلاک

چرا گردند گرد مرکز خاک

چه می خواهند از این محمل کشیدن

چه می جویند از این منزل بریدن

که گفت این ثابت است آن منقلب نام

که گفت آن را بجنب وین را بیارام

در این محرابگه مقصودشان کیست

وزین آمد شدن منظورشان چیست

همه هستند سرگردان چو پرگار

پدید آرنده خود را طلبکار

اگر بازگشت مهمانان هستی به صاحب خانه نباشد ،

بایـد گفت وجود کوچک ترین جزء تا عظیم ترین موجود هستی باطل و عبث است ، در صورتیکه هیـچ خرمندی این را نگفته و نمی گوید ، و اطوار خود موجودات عالم هم از قبول این مسئله ابا و امتناع دارند .

دقت در وضع هر موجودی نشان می دهد ، که موجود پیچیده به علم و عدل و حکمت و هدف است ، و به قول سـید موحدان و نـور عارفـان امیرمؤمنـان (علیه السـلام) در کمـال وضوح بـا چشم دل می توان خـدا را در آئینه وجود هسـتی مشاهـده کرد . محرک وقتی مسـتجمع جمیع صفات کمال باشد ، متحرک هم باید از آن صفات نشان داشته باشد ، وقتی اراده محرک بر حق باشد حرکت متحرک هم بر حق و برای حق و به سوی حق است .

قرآن پایان تمام حرکات را خدا می داند ، و در آیاتش تصریح دارد که رجوع همه امور به الله است :

(هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ أَن يَأْتِيَهُمُ اللّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلاَئِكَةُ وَقُضِيَ الأَمْرُ وَإِلَى اللّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ)(۱) .

آیا انتظار می برنـد ، مگر این که عـذاب خـدا در سایبانهائی از ابر و ملائکه ایشان را بیایـد و کار گذارده شود ، بازگشت تمام امور به خداست .

(وَلِلّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَإِلَى اللّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ)(۱) .

آنچه در آسمانها و زمین است از خداست و بازگشت همه امور به الله است .

(... لِيَقْضِيَ اللّهُ أَمْراً كَانَ مَفْعُولاً وَإِلَى اللّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ)(۲) .

تا حکم کند خدا کاری را که شده بود و بازگشت همه امور به خداست .

(يَعْلَمُ مَا

بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الأمُورُ)(۳) .

آنچه را میان دستشان و پشت سرشان باشد می داند ، و همه امور به الله باز می گردد .

(وَإِن یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِن قَبْلِکَ وَإِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ)(۴) .

و اگر تکذیب می کنند تو را ، پس به تحقیق رسولان پیش از تو را نیز تکذیب کردند ، و همه امور به خدا بازگشت دارد .

(لَهُ مُلْکُ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَإِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ)(۵) .

پادشاهی آسمانها و زمین برای اوست ، و تمام امور به الله بازگشت می کند .

(اللَّهُ یَبْدَؤُا الخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ)(۶) .

خداوند خلق را به وجود می آورد ، سپس او را باز می گرداند ، آنگاه همه به سوی او بازگشت می کنند .

(وَلِلَّهِ غَیْبُ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَإِلَیْهِ یُرْجَعُ الأَمْرُ کُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَکَّلْ

عَلَیْهِ وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ)(۱) .

نهانی آسمانها و زمین مر خدا راست ، تمام امر به او باز می گردد ، پس او را پرستش کرده و به او تکیه کن ، پروردگارت از آنچه انجام می دهند غافل نیست .

(... وَلِلّهِ مُلْکُ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَإِلَیْهِ الْمَصِیرُ) .

پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است از خداست و او پایان کار است .

(... ذِی الطَّوْلِ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ)(۲) .

اوست صاحب نعمت و جز او خدائی نیست و او عاقبت و پایان همه چیز است .

(لَهُ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ أَلاَ إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الأُمُورُ)(۳) .

مر او راست آنچه در آسمان و زمین

است ، بدانید که پایان همه امور الله است .

در این آیات محکم قرآن دقت کنید ، و واقعیت این مسئله را که بازگشت همه به سوی او ، و پایان و عاقبت هر کاری اوست لمس نمائید ، آنگاه نیات خود را محاسبه کنید ، ببینید در آن روزی که همه چیز به او برگشته و نیات شما هم چون همه چیز به حضرت او بازگشته با نیّت شما چه می کند ، اگر نیّت در همه امور برای او بوده با گزاف ترین قیمت می خرد ، اگر برای غیر بوده آن را به غیر بر می گرداند ، غیری که در دنیا هیچ کاره بوده چه رسد در پایان کار ، با توجه به این

حقیقت چرا و روی چه حساب انسان در کارهایش غیر خدا را نیّت کند ، و غیر حضرت دوست را هدف بگیرد ؟

نیّت برای غیر فاقد ارزش است ، و کاری که بر اساس آن نیّت انجام می گیرد آن هم فاقد ارزش است .

بیایید بر خود مسلّط شویم ، و نیات خود را از تفرقه نجات داده به چهار چوب وحدت بیاوریم ، تا در تمام امور نیّتی جز خدا و هدفی جز حضرت حق نداشته باشیم ، در این صورت است که نیّت و عمل ما از بهترین ارزش برخوردار شده و ما یک مؤمن واقعی خواهیم گردید .

غیر حق فقیر و ذلیل و مسکین و مستکین و مستجیر و حقیر و مملوك و صغیر و عبد و ضعیف و ناتوان است ، و نیّت را برای این غیر قرار دادن عین نادانی است . اسلام

، با توجه دادن مردم به این آیات ، به مردم ثابت می کند که در دار تحقق ، حقیقتی جز الله وجود ندارد ، پس چیزی جز او نمی تواند هدف و مقصد و مصیر باشد ، آنچه غیر حق است شبح و سایه ای بیش نیست ، و اگر بتواند عنوانی بخود بگیرد ، عنوان سبب و وسیله است ، شما بیایید در هر کاری خدا را هدف بگیرید ، تا نیّت شما از آن هدف تبلور پیدا کند ، و در نتیجه نیّت شما نیّت خدایی گردد ، سپس به انجام عمل برخیزید ، که عمل برخاسته از آن نیّت عمل خدایی است ، و عمل خدایی جز خیر و برکت و ثواب و ارزش از پی نخواهد داشت ، و غیر خدا را برای تحقق نیّت و عمل خدایی به عنوان وسیله و سبب گرفته ، چنانچه قرآن مجید به این راه مستقیم انسان را دلالت می کند :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِی سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)(۱) .

ای کسانی که ایمان آورده اید ، تقوای خدا را پیشه کنید ، و برای رسیدن به قرب و لقاء او انتخاب وسیله نمایید و در راه او بکوشید تا رستگار شوید .

(أُولئِکَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّکَ كَانَ مَحْذُوراً)(۱) .

آنان که می خوانند ، بسوی پروردگارشان وسیله می جویند ، هر کدامشان که نزدیک ترند ، و رحمت حق را امید داشته از عذابش می ترسند ، به تحقیق و بدون شک که عذاب

پروردگارت حذر کردنی است .

آری همه انبیا و امامان ، و عارفان واقعی و وارستگان ، و اولیا و عاشقان وسیله آشنایی ما با حضرت یارند ، و مواد و اشیاء دنیا و اعضا و جوارح ما وسایل کمک دهنده به ما برای رسیدن به الله .

هدفی و مقصدی جز او وجود ندارد ، کنار چیزی توقف نکنید ، و گول برنامه ای را به عنوان هدف نخورید ، دست از دامان اولیاء بر ندارید ، و بدون حضر راه و مرشدی حکیم که صد در صد خدایی باشد و عالمی ربانی قدم در راه سلوک نگذارید ، که در این راه بس خطرهاست و عمده ترین خطر اشتباه وسیله به هدف و در نتیجه انحراف در نیّت و در پایان بی ارزش شدن جهاد و عمل است !!

الهی آن عارف پاک باز ، و آن عاشق جانباز در این زمینه فرموده :

ای حسن تو مهر عالم افروز

وی عشق تو آتش جهان سوز

ای مهر تو سر آفرینش

نور تو چراغ اهل بینش

ای درگه تو پناه عالم

مسکین تو پادشاه عالم

ای مبدع نقش عقل و جانها

وی مخترع تو آسمانها

ای برتر از آسمان افکار

مدهوش تو چشم عقل هشیار

ای سر عیان و عین مستور

با جمله جهان و وز همه دور

ای سایه نه سپهر خضرا

از تابش مهر تست برپا

ای محرم سر عشق بازان

گنجینه راز بی نیازان

ای ذکر تو وحی آسمانی

یاد تو حیات جاودانی

ای نام تو نقش خاطر من

یاد تو بهشت و کوثر من

بر من کرمی که خوار و زارم

لطفی که تبه شدست کارم

نیّت در قرآن

قرآن مجید احتمالا در چهار بخش به مسئله نیّت اشاره کرده باشد ، در یک مرحله دعوت می

کنـد ، که در تمام برنامه ها قصـد و نیّت شـما فقط برای خدا باشد ، و جز او منظوری نداشـته باشـید ، و مواظبت کنید که کلیه امور شما فی سبیل و قربهً الی الله باشد .

در قسـمت دیگر از نیّت پاک و منظور و مقصود الهی بنـدگان واقعی خبر می دهد ، و محصول ذات قلب با عظمت آنان را که جز نیّت خالصانه چیزی نبوده در آئینه آیات نشان می دهد .

و در مسئله دیگر به این نکته اشاره می کند ، که آنچه بر دل و سـینه و قلب شـما می گذرد خدا نسبت به آن آگاه و حاضر و ناظر است ، این شمایید که باید توجه کنید در محضر خدا نیّت غیر خدایی نداشته باشید .

و در قسـمت دیگر به نیّت های غیر خدایی و مقاصد ناپاک و آلوده اشاره کرده ، صاحبان آن نیات را ظالم و گمراه دانسته ، و برای آنان عاقبتی جز جهنم معرفی نمی نماید .

اما آیات قرآن ، که به طور تقریب به مسایل چهارگانه اشاره کرده است .

نیّت ، فقط برای خدا

(وَجَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاکُمْ ...)(۱) .

و بکوشید حق کوشش را در راه بدست آوردن قرب و رضای خدا ، او شما را برگزید .

(وَمَا لِاَحَد عِندَهُ مِن نِعْمَه تُجْزَی * إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الأَعْلَی * وَلَسَوْفَ یَرْضَی)(۲) .

نزد خداونـد برای احدی نعمت قابل پاداش نیست * مگر آنچه که در آن انتخاب خوشـنودی و رضای پروردگار اعلی بود * و هر آینه به این زودی خوشنودی خود را از برنامه هایی که برای

خاطر خدا انجام داده بود بدست آورد .

(وَقَاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ وَلاَ تَعْتَدُوا إِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ)(۳) .

در راه خدا و به خاطر خوشنودی حق کارزار کنید ، کارزار با کسانی که با شما سر جنگ دارند و از حدود الهی تجاوز نکنید که خدا متجاوزان را دوست ندارد .

(فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا)(۴) .

سجده کنید فقط برای خدا و او را بپرستید .

نیّت پاک و مخلصانه بندگان واقعی

(إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِیفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ)(۱) .

ابراهیم گفت : به درستی که من توجه کردم و قصد نمودم کسی را که آسمانها و زمین را آفرید قصدی حق و من از مشرکین نیستم .

(وَالَّذِینَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَعَلاَنِیَةً وَیَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدَّارِ)(۲) .

آنان که فقط برای جلب خوشنودی حق در راه دین بر تمام مشکلات صبر کردند ، و نماز را به پا داشته و در نهان و آشکار از آنچه به آنان روزی کردیم در راه خدا انفاق کردند ، و با خوبی در دفع بدی بر می آیند مر آنان راست عاقبت خوشی در سرای دیگر .

(فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ ذلِکَ خَیْرٌ لِّلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)(۳) .

پس حق صاحب قرابت را بده ، و نیز حق از کار افتاده و از راه مانده را ، به آنان واگذار ، برای آنان که در کارهایشان دنبال جلب رضای حق هستند آن بهتر است ، و اینان رستگارانند .

(... وَما آتَیْتُم مِن زَکَاه تُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولئِکَ

هُمُ الْمُضْعِفُونَ)(۴) .

آنچه از زکات دادید و از دادن آن رضای خدا را می خواهید ، پس ایشان با این نیّت فزون کنندگان هستند .

(وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ ...)(۱) .

و آنان که پروردگارشان را در بامداد و شبانگاه بخاطر جلب خوشنودی او می خوانند از خود مران .

(إِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لاَ نُرِیدُ مِنکُمْ جَزَاءً وَلاَ شُکُوراً)(۲) .

خاندان طهارت به یتیم و اسیر و مسکین گفتند ، ما شما را فقط برای رضای خدا اطعام کردیم و از شما پاداش نمی خواهیم .

(وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ ...)(۳) .

و شکیبا گردان خودت را با کسانی که خدای خود را در بامداد و شبانگاه به خاطر کسب رضای او می خوانند .

(وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلی وَالِدَیَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ)(۴) .

و سلیمان گفت ای پروردگارم به من الهام کن که شکر نعمت هایی که بر من و بر والدینم عنایت کردی بجای آورم ، و توفیق انجام عملی که تو را راضی کند به من مرحمت فرما ، و به رحمتت مرا در عبادت شایسته داخل کن .

(حَتَّی إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَهً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلی وَالِدَیَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَإِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ)(۱) .

چون حسین (علیه السلام) به توانایی اش رسید و در مرز چهل سال قرار گرفت گفت : ای پروردگارم به من بیاموز شکر نعمت هایی

که بر من و والدینم عطا کردی ، و این که عمل شایسته مورد رضای تو انجام دهم و شایستگی ده مرا در اولادم ، به درستی که من به تو بازگشتم و منم از تسلیم شدگان در برابر تو .

خداوند از تمام نیّت ها آگاه است

(وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الأَنَامِلَ مِنَ الغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)(۲) .

و چون شما را ملاقات کردند ، گفتند ایمان آوردیم ، و چون از پیش شما رفتند از شدت خشم سر انگشتان خود گزیدند، بگو به خشمتان بمیرید ،که خدا به اسرار سینه ها داناست .

(... وَلِيَبْتَلِيَ اللّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)(۳) .

و تا خدا آنچه در سینه دارند بیازماید ، و هرچه در دل دارند پاک و خالص گرداند ، و خدا از راز درونها آگاه است .

(وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُم بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)(۴) .

و یاد کنید نعمت خدا را که به شما ارزانی داشت و عهد او را که با شما استوار

پاورقی

۱ احقاف (۴۶) : ۱۵ .

۲ آل عمران (۳) : ۱۱۹ .

۳ همان : ۱۵۴ .

۴ مائده (۵) : ۷ .

کرد ، آنگاه که گفتید امر تو را شنیدیم و اطاعت تو پیش گرفتیم پس تقوای خدا پیشه کنید که خدا به نیات قلبی و اندیشه های درونی شما آگاه است .

(أَلاَ إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخفُوا مِنْهُ أَلاَّ حِينَ يَستَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)(۱) .

آگاه

باشید که مافقان روی دلهای خود را از حق می گردانند ، و از حضور در پیشگاه رسول و استماع کلام خدا دوری می جویند ، تا از پیامبر پنهان بمانند ، آگاه باش که هرکه سر در جامه خود به پیچد که از حق پنهان شود ، خداوند هرچه پنهان و آشکار کنند می داند ، که او محققاً بر درون دلها آگاه است .

(وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ)(۲) .

و هرگاه نصرت و ظفری از جانب حق به مؤمنان برسد ، منافقان گویند ما هم با شما بودیم ، آیا خدا بر دلهای همه عالمیان از هرکس داناتر نیست ؟!

(إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)(۳) .

خدا کاملا به غیب آسمانها و زمین آگاه است و به افکار و اندیشه دلها نیز عالم و داناست .

(وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)(۴) .

و شما سخن به پنهان یا آشکار گویید در پیش علم حق یکسان است که خدا بدون شک به اسرار دلها هم داناست .

پاورقی

۱ هود (۱۱) : ۵ .

۲ عنکبوت (۲۹) : ۱۰ .

۳ فاطر (۳۵) : ۳۸ .

۴ ملک (۶۷) : ۱۳ .

(قُلْ إِن تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمهُ اللّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّماواتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَيْء قَدِيرٌ)(۱) .

بگو به اینان : هرچه را در دل پنهان داشته یا آشکار کنید خدا به همه آگاه است ، او هرچه را در آسمانها و زمین است می داند

، و خدا بر همه چیز تواناست .

نیّت های ناپاک و آلوده

(أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّهَ لَهُ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَلاَ نَصِیر)(۲) .

آیا نمی دانند که پادشاهی آسمانها و زمین مختص خداست و برای شما غیر از خدا یار و یاوری نخواهد بود .

(وَمِنَ النَّاسِ مَن یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْدَاداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللّهِ وَالَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً لِلَّهِ وَلَوْ یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِذْ یَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّهَ لِلّهِ جَمِیعاً وَأَنَّ اللّهَ شَدِیدُ الْعَذَابِ)(۳) .

و بعضی از مردم نادان غیر خدا را بمانند خدا گیرند ، دوست دارند غیر خدا را چنانچه باید خدا را دوست داشته باشند ، اما آنان که اهل ایمانند کمال محبت را فقط به الله دارند و اگر فرقه ضد خدا بدانند وقتی که عذاب خدا را مشاهده کنند ، که قدرت و توانایی خاص خداست ، از انتخاب غیر حق پشیمان شوند و عذاب خدا بسیار سخت است .

(لَیْسَ بِأَمَانِیِّکُمْ وَلاَ أَمَانِیِّ أَهْلِ الْکِتَابِ مَن یَعْمَلْ سُوءاً یُجْزَ بِهِ وَلاَ یَجِدْ لَهُ مِن دُونِ اللّهِ وَلِیّاً وَلاَ نَصِیراً)(۱) .

پاورقی

۱ آل عمران (۳) : ۲۹ .

۲ بقره (۲) : ۱۰۷ .

۳ همان : ۱۶۵ .

کار به آمال و آرزوی شما ، و آمال و آرزوی یهود و نصاری درست نشود ، هر آن که کار بد کند کیفر آن را خواهد دید و به جز خدا احدی را یار و یاور خود نخواهد یافت .

(قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ مَا لاَ یَمْلِکُ لَکُمْ ضَرّاً وَلاَ نَفْعاً وَاللّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ)(۲) .

ای پیامبر به

اینان بگو : شما کسی را بجای خدا می پرستید ، که مالک هیچ سود و زیانی درباره شما نخواهد بود ، خداست می شنود و به احوال همه داناست .

(قُلْ أَنَدْعُوا مِن دُونِ اللّهِ مَا لاَيَنْفَعُنَا وَلاَ يَضُرُّنَا ...)(۳) .

بگو : چرا ما خدا را رها کرده و غیر او را که هیچ قادر به سود و زیان ما نمی باشند هدف و مقصود گرفته و آیا دست دعا بسوی غیر او برداریم .

(إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ)(۴) .

جز خدا هر آن کس را که شما می خوانید ، در حقیقت همه آنها مثل شما ، بندگانی و اشایی محتاج و فانی اند ، اگر در ادعای خود راستگویید از آنها بخواهید تا حوایج و مشکلات شما را روا کنند .

(أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ)(۵) .

اف بر شما باد ، و بر آنچه جز خدای عالم را می پرستید ، آیا عقل و اندیشه

پاورقی

۱ نساء (۴) : ۱۲۳ .

۲ مائده (۵) : ۷۶ .

۳ انعام (۶) : ۷۱ .

۴ اعراف (۷) : ۱۹۴ .

۵ انبیاء (۲۱) : ۶۷ .

خود را هیچ بکار نمی بندید ؟!

(ذلکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ)(۱) .

حقیقت این است که خدای یکتا همان حق واقعی است ، و هرچه جز او خوانند باطل صرف است ، و علو مقام و بزرگی شأن مخصوص ذات پاک خداست .

در این زمینه که : جز او

کسی را نخوانید ، غیر او چیزی را به عنوان هدف و مقصد نگیرید ، غیر او مالک چیزی از نفع و ضرر نیست ، هرچه جز او را انتخاب کنید یا بخوانید باطل صرف است . عبارت برای او جز شرک و ستم به خود چیزی نیست ، آیات فراوانی در قرآن دیده می شود . با توجه به این گونه آیات ، که قدرت ، مالکیت ، حکومت ، قدرت بر نفع و ضرر را از غیر حق به کلی سلب می کند ، جایی برای این که انسان به غیر او را هدف گرفته و در اعمالش نیّت قرب به غیر او را نماید نمی ماند .

فیض آن مست جام وحدت و آن پشت پا بر هرچه غیر حق زده و آن فانی باقی در این مرحله چنین شور و نوا داشت :

پاورقی

۱ حج (۲۲) : ۶۲ .

یا رب تهی مکن زمی عشق جام ما

از معرفت بریز شرابی به کام ما

از بهر بندگیت به دنیا فتاده ایم

ای بندگیت دانه و دنیات دام ما

چون بندگی نباشد از زندگی چه سود

از باده چون تهی است چه حاصل زجام ما

با تو حلال و بی تو حرام است عیش ها

یا رب حلال ساز به لطفت حرام ما

جام می عبادت تست این سفال تن

خون می شود ولیک در اینجا مدام ما

این جام دل که بهر شارب محبت است

بشکست نارسیده شرابی به کام ما

رفتیم ناچشیده شرابی زجام عشق

در حسرت شراب تو شد خاک جام ما

عیش منقص دو سه روزه سرای دون

شد رهزن قوافل عیش دوام ما

از ما ببر خبر به بر دوست ای صبا

آن دوست کو به

کام خودست و نه کام ما

احوال ما بگویش و از ماش یاد آر

وز بهر ما بیار جواب پیام ما

از صدق بندگیت به دل دانه ای فکن

شاید که عشق و معرفت آید به دام ما

بی صدق بندگی نرسد معرفت به کام

بی ذوق معرفت نشود عشق رام ما

از بندگی به معرفت و معرفت به عشق

دل می نواز تا که شود پخته خام ما

از تار و پود علم و عمل دامی ار تینم

فیض اوفتد همای سعادت به دام ما

نیّت در روایات

قسمت اول

روایات اسلامی ، هم چون آیات قرآن ، میدان وسیعی را به مسئله نیّت اختصاص داده اند ، که لازم است ابتدا به روایاتی که در غرر الحکم(۱) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده اشاره شود :

اَلاَعْمالُ ثَمارُ النِّیاتِ .

کوشش ها و فعالیت های انسان ، محصولات نیات او هستند .

اَلنِّیَّهُ أَساسُ الْعَمَلِ .

نیّت بنیان و پایه عمل است .

إِحْسانُ النِّیَّهِ یُوجِبُ الْمَثُوبَهِ .

نیکی نیّت موجب پاداش نیکوست .

اَلنِّیَّهُ الصّالِحَهُ اَحَدُ الْعِلْمَیْنِ .

نیّت شایسته یکی از دو علم است .

إِسْتَعِنْ عَلَی الْعَدْلِ بِحُسْنِ النِّیَّهِ فِی الرَّعِیَّهِ وَقِلَّهِ الطَّمَعِ وَکَثْرَهِ الْوَرَعِ .

با نیّت خوب و کم کردن طمع ، و پارسائی زیاد ، به عدالت در رعیت کمک کن .

إِیّاکَ وَخُبْثَ الطَّوِیَّهِ وَاِفْسادَ النِّیَّهِ وَرُکُوبَ الدَّنِیَّهِ وَغُرُورَ الاَمْنِیَّهِ .

از آلودگی باطن وفاسد کردن نیّت وفرومایگی ومغرور شدن به آرزو بپرهیز .

أَفْضَلُ الذَّخائِرِ حُسْنُ الضَّمائِرِ .

برترین اندوخته ها نیکی باطن هاست .

أَقْرَبُ النِّیّاتِ بِالنَّجاحِ أَعْوَدُها بِالصَّلاحِ .

پاورقی

۱ شرح غرر الحکم آقا جمال خوانساری : ج ۷ (فهرست موضوعی) ، از محدث ارموی .

نزدیک ترین نیّت ها به رستگاری ، نیّتی است که بازگشتش به صلاح بیشتر است .

إِنَّ اللهَ تَعالی

يُدْخِلُ بِحُسْنِ النِّيَّهِ وَصالِحِ السَّريرَهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ الْجَنَّه .

خداوند به نیکی نیّت و شایستگی باطن هر کدام از بندگانش را که بخواهد به بهشت می برد .

إِنَّ تخليصَ النِّيَّهِ مِنَ الْفَسادِ أَشَدُّ عَلَى الْعامِلينَ مِنْ طُولِ الإِجْتِهادِ .

خالص کردن نیّت از فساد ، بر عمل کنندگان از طول کوشش شدیدتر و سخت است .

إِذا فَسَدَتِ النِّيَّهُ وَقَعَتِ الْبَلِيَّهُ .

زمانی که نیّت فاسد شد ، بلا واقع می شود .

بِحُسْنِ النِّيّاتِ تَنْجَحُ الْمَطالِب .

با نیات خوب به مطالبت دست می یابی .

جَميلُ النِّيَّهِ سَبَبٌ لِبُلُوغِ الأَمْنِيَّهِ .

نیکی نیّت سبب رسیدن به آرزوست .

حُسْنُ النِّيَّهِ جَمالُ السَّرائِرِ .

نیکی نیّت ، زیبائی باطن هاست .

رُبَّ عَمَل أَفْسَدَتْهُ النِّيَّهَ .

چه بسا عملی که نیّت آن را تباه کند .

رُبَّ نِيَّه أَنْفَعُ مِنْ عَمَل .

چه بسا نیّتی که از عمل با منفعت تر است .

رِزْقُ الْمَرْءِ عَلى قَدْرِ نِيَّتِهِ .

روزی مرد به اندازه نیّت اوست .

سُوءُ النِّيَّهِ داءٌ دَفينٌ .

بدی نیّت مرض پنهانی است .

صَلاحُ الْعَمَلِ بِصَلاحِ النِّيَّهِ .

آراستگی عمل به آراستگی نیّت است .

عَلی قَدْرِ النِّیَّهِ تَکُونُ مِنَ اللهِ الْعَطِیَّهُ .

به اندازه نیّت ، از جانب خدا عطا و بخشش است .

عِنْدَ فَسادِ النِّیَّهِ تَرْتَفِعُ الْبَرَکَهُ .

هنگام فساد نیّت برکت از بین می رود .

مَنْ لَمْ یُقَدِّمْ اِخْلاصَ النِّیَّهِ فِی الطّاعاتِ لَمْ یَظْفَرْ بِالْمَثُوباتِ .

کسی که خلوص نیّت را بر طاعات مقدم ندارد ، به اجر و ثواب دست نمی یابد .

مَنْ حَسُنَتْ نِیَّتُهُ کَثُرَتْ مَثُوبَتُهُ وَطابَتْ عیشَتُهُ وَوَجَبَتْ مَوَدَّتُهُ .

کسی که نیّتش نیک باشد ، اجرش زیاد می شود ، زندگیش پاک و پاکیزه می گردد ، و دوستی با او واجب می شود .

لا عَمَلَ

مِمَّنْ لا نِيَّهَ لَهُ .

برای کسی که نیّت نیست ، عمل نیست .

لا نِيَّهَ لِمَنْ لا عِلْمَ لَهُ .

برای کسی که دانش و معرفت نیست نیّت نیست .

راستی تا کسی خدا و انبیا و امامان و قیامت و قرآن را نشناسد ، چگونه برای او نیّت به معنای واقعی حاصل می شود ؟

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) قالَ : لا عَمَلَ إِلاّ بِنِيَّه(۱) .

امام چهارم حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) فرمود : عمل قابل قبول و قابل ارزش نیست مگر با نیّت واقعی همراه باشد .

عَنْ أَميرِالْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) : لا قَوْلَ إِلاّ بِعَمَل ، وَلا قَوْلَ وَلا عَمَلَ إِلاّ بِنِيَّه وَلا قَوْلَ وَعَمَلَ وَنِيَّهَ إِلاّ بِاِصابَهِ السُّنَّهِ(۲) .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پیامبر نقل می کند ، قول و گفتار نیست مگر به عمل ، و گفتار و کردار نیست مگر با نیّت ، و گفتار و کردار و نیّت نیست مگر این که موافق با سنت انجام گیرد .

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) قالَ : لا حَسَبَ لِقُرَشِيٍّ وَلا عَرَبِيٍّ إِلاّ بِتَواضُع ، وَلا كَرَمَ إِلاّ بِتَقْوى وَلا عَمَلَ إِلاّ بِنِيَّه وَلا عِبادَهَ إِلاّ بِتَفَقُّه(۳) .

امام علی بن الحسین (علیه السلام) فرمود ، برای قریشی و عربی افتخار جز در تواضع نیست ، کرامت و بزرگواری برای کسی نمی باشد مگر به خویشتن داری از گناه ، و عمل نیست مگر به نیّت ، و عبادت نیست مگر به فهم حقایق و توجه به مسائل شرعی .

عَنْ أَبى عَبْدِاللهِ (عليه السلام) قالَ : إِنَّ اللهَ يَحْشُرُ عَلى نِيّاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ(۴) .

امام ششم

(علیه السلام) فرمود : به تحقیق خداوند مردم را در روز قیامت بر اساس نیاتشان محضور می نماید .

پاورقی

۱ وسائل : ۱/۳۳ .

۲ همان .

۳ وسائل /۳۳ : ۱ .

۴ وسائل : ۱/۳۴ .

قالَ (صلی الله علیه وآله) : إِنَّما الْاَعْمالُ بِالنِّیاتِ وَلِکُلِّ امْرِیء ما نَوی ، فَمَنْ کانَتْ هِجْرَتُهُ اِلَی اللهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَی اللهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ کانَتْ هِجْرَتُهُ إِلی دُنْیا یُصیبُها أَوْ إِمْرَءَه یَتَزَوَّجُها فَهِجْرَتُهُ إِلی ما هاجَرَ إِلَیْهِ(۱) .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : فقط اعمال به نیات بستگی دارد ، و برای هرکسی همانست که نیّت کرده ، پس کسی که هجرتش به سوی خدا و رسول است ، هجرتش در همان راه خدا و رسول حساب می شود ، و کسی که هجرتش به سوی دنیاست ، به دنیا می رسد ، یا هرکس برای بدست آوردن همسر هجرت کند ، هجرتش به سوی همان که نیّت داشته حساب خواهد شد .

وَقالَ (صلی الله علیه وآله) : إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لا یَنْظُرُ إِلی صُوَرِکُمْ وَأَمْوالِکُمْ وَإِنَّما یَنْظُرُ إِلی قُلُوبِکُمْ وَاَعْمالِکُمْ(۲) .

و نیز آن حضرت فرمود : خداوند به شکل ها و اموال شما نظر نمی کند ، فقط به دلهای شما که ظرف نیّت هاست و اعمال شما توجه می نماید .

پیامبر عزیز (علیه السلام) فرمود : عبد اعمال نیکوئی بجا می آورد ، و ملائکه آن اعمال را در دفتر مهر شده ای به حضرت حق ارائه می دهند ، خطاب می رسد ، این دفتر را بیندازید ، زیرا صاحبش در اعمالی که داشته به جلب رضایت من و رسیدن به

قرب من کار نداشته ، و نیّتش در این اعمال برای من نبوده است ، آنگاه به ملائکه خطاب می رسد ، برایش فلان چیز و فلان چیز را بنویسید ، عرضه می دارند ، این اعمالی که می فرمائی در حق او بنویسیم انجام نداده ، خطاب می رسد ، به درستی که نیّت کرده ، به تحقیق که نیّت کرده(۳) .

پاورقی

۱ وسائل : ۱/۳۵ .

۲ وسائل : ۱/۳۶ .

۳ محجه البیضاء : ۸/۱۰۳ .

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : نِیَّهُ الْمُؤْمِنِ خَیْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِیَّهُ الْکافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَکُلُّ عامِلٍ یَعْمَلُ عَلی نِیَّتِهِ(۱) .

امام ششم (علیه السلام) : فرمود : پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمودند : نیّت مؤمن از عملش بهتر است ، و نیّت کافر از عملش بدتر است ، و هر عمل کننده ای بر اساس نیّتش عمل می کند .

مجلسی آن مرد کم نظیر و آن عالم با کرامت در شرح این حدیث می فرماید : این حدیث از اخباری است که بین شیعه و سنی دارای شهرت است ، و در توضیح آن مسائلی را ذکر کرده اند :

۱ شاید مراد به نیّت مؤمن اعتقاد بر حقش باشد ، و شکی نیست که اعتقاد حق که به منزله ریشه است از اعمالش بهتر است ، زیرا نتیجه اعتقاد حق خلود در بهشت است ، و نبود اعتقاد حق موجب خلود در آتش است ، در حالی که عمل این آثار را ندارد .

۲ شاید مراد روایت این باشد ، که نیّت بدون عمل

از عمل بـدون نیّت بهتر است ، ولی این احتمال قابل قبول نیست ، زیرا عمل بدون نیّت اصـلا خیری ندارد تا نیّت بدون عمل از آن بهتر باشد .

۳ ابن درید که یکی از علماست فرموده : مؤمن نیکی های زیادی را نیّت می کند انجام دهد ، ولی زمینه ای برای تحقق نیاتش بـدست نمی آورد ، پس ثوابی که از بـاب فضـل الهی بر نیـاتش مترتب است ، از ثوابی که بر اعمـال انجام گرفته اش به او می دهند بیشتر است ، پس نیّت او از عملش بهتر است .

۴ احتمـالی است که بعضـی از محققین در روایت داده انـد و آن این است که : مؤمن نیّت می کنـد عباداتش را به بهترین وجه انجام دهد ، و البته این نیّت به

پاورقی

۱ بحار : ۷۰/۱۸۹ .

مقتضای ایمان اوست ، پس از آن که مشغول عبادت شد ، آن عبادت بر اساس آن نیّت واقع نمی گردد ، و آن طوری که نیّت کرده بود عمـل انجـام نمی گیرد ، پس آنچه را دائمـاً نیّت دارد از عملش بهتر است ، و این معنا را صـدوق در علل الشـرایع بر مبنای یک روایت از امام پنجم (علیه السـلام) نقل کرده ، و به نظر می رسد که این معنی با مفهوم روایت و مراد پیامبر نزدیک تر از سه احتمال قبل باشد .

در همین زمینه زید شـحام می گوید : به امام شـشم عرض کردم : شنیده ام فرموده اید نیّت مؤمن از عملش بهتر است ، چگونه نیّت از عمل بهتر است ؟ فرمود : چون عمل

در معرض دید مردم است و در ورود ریا در عمل به روی عمل باز است ، اما نیّت امری پنهانی است و می تواند به طور خالص برای خدا انجام گیرد ، پس خداوند آنچه را در برابر نیّت خالص می دهد در برابر عمل نمی دهد !!

امام ششم فرمود : عبد در روز نیّت می کند شب را به عبادت بیدار باشد ، اما خواب بر دیدگانش غلبه می کند و موفق به عبادت نمی گردد ، ولی خداوند در نامه عملش نماز شب ثبت می کند ، و نفسش را تسبیح به حساب می آورد ، و خوابش را معادل با صدقه قرار می دهد(۱) .

۵ طبیعت نیّت از طبیعت عمل بهتر است ، زیرا بر نیّت سوء عقابی مترتب نیست ، بلکه اگر خیر باشد از باب عنایت حق ثواب دارد ، بر خلاف عمل که مثقال ذره خیر آن و شر آن عکس العمل خواهد داشت ، به این اعتبار می توان گفت نیّت مؤمن از عملش بهتر است .

۶ نیّت از اعمال قلب است و چون قلب از جوارح دیگر افضل است ، پس عملش از اعضا و جوارح دیگر افضل است ، ندیدید که خداوند در قرآن مجید فرموده :

پاورقی

۱ علل الشرایع : ۲/۲۱۱ .

(اَقِمِ الصَّلاهَ لِذِکْری)(۱) .

نماز را برای یاد من به پا دارید .

در این آیه خداوند نماز را که اکثر اجزاء آن کار اعضا و جوارح است ، وسیله یادش که مربوط به قلب است قرار داده ، و همیشه مقصود و هدف از وسیله برتر است .

۷ مراد

این است که نیّت بعضی از اعمال پر مشقت چون حج و جهاد از اعمال ساده و سبک مثل قرائت قرآن و صدقه بهتر است .

۸ سید مرتضی فرموده : لفظ خیر اسم تفضیل نیست که معنای برتری داشته باشد بلکه مراد این است که نیّت مؤمن هم عمل خیری از اعمال خیر اوست .

قسمت دوم

۹ مراد از نیّت حالتی است الهی که در هنگام شروع عمل و انجام عمل بر وفق اوامر حضرت حق برای قلب ، حاصل می شود ، قلبی که به هنگام طاعت داری انقیاد می شود ، و روی خود را از دنیا برگردانده ، به سوی آخرت متوجه می کند ، و این حالت انقیاد و آخرتی شدن قلب با عبادت جوارح و خودداری اعضاء از گناه شدیدتر می شود ، چون بین جوارح و قلب رابطه شدیدی است ، هریک از دیگری اثر بر می دارد ، شما ملاحظه کرده اید ، وقتی آفت و بلائی به اعضا می رسد ، به قلب سرایت کرده و بر او اثر می گذارد ، و هرگاه حالتی مثلا مانند ترس به قلب عارض شود به اعضا و جوارح اثر کرده و آنان را به لرزه می آورد ، ولی قلب در وجود چون امیر است و اعضا و جوارح چون رعیت ، و هدف از اعمالی که بر جوارح قرار داده اند ، نتیجه ای است که باید برای قلب حاصل شود و آن نتیجه همان روح انقیاد و تسلیم و خشوع و عشق و محبت

پاورقی

۱ طه (۲۰) : ۲۴ .

نسبت به خداست ، شما خیال می

کنید پیشانی بر زمین گذاردن ، برای این است که پیشانی و زمین به هم برسند نه بلکه این عمل اگر با معرفت و بینش انجام بگیرد محصولش ایجاد حالت تواضع در قلب است ، اما اگر بی توجه صورت بگیرد بود و نبود عمل مساوی است ، پس نیّت روح عمل است ، و نیز نیّت نتیجه بخش به عمل است ، در این صورت باید گفت نیّت از عمل بهتر است .

۱۰ نیّت مؤمن است که محرك و باعث بر عمل اوست ، پس نیّت اصل و علت است ، و عمل فرع آن ، عمل حاصل نمی شود ، و ایجاد نمی گردد مگر به تصور مقصود حقیقی ، و تصدیق به مقصود حقیقی ، و برانگیختن نفس به سوی آن ، تا جائی که عزم بر رسیدن به محبوب و بدست آوردن مقصود شدید گردد ، و به خاطر شدت گرفتن عزم ، فعل خیر واقع شود ، و با واقع شدن فعل بر اساس آن نیّت انسان به مقصود برسد ، پس روی این حساب نیّت مؤمن از عملش بهتر ، و نیّت کافر که سبب عمل خبیث اوست از عمل او بدتر است .

۱۱ نیّت روح و جان عمل است ، و عمل به منزله بدن برای این روح است ، خیر و شر بدن که عمل است تابع خیر و شر نیّت است ، چنانچه شرافت و خباثت بدن تابع شرافت و خباثت روح است ، به این اعتبار نیّت مؤمن از عملش بهتر و نیّت کافر از عملش بدتر است

۱۲ نیّت و قصد مؤمن

در مرحله اول خدا و سپس عمل است ، و عمل وسیله ای است که مؤمن را به مقصد می رساند ، پس نیّت و قصد خیر از عمل بهتر است ، و نیّت کافر در مرحله اول غیر خدا و سپس عمل است و با عمل به قصدش می رسد ، پس قصد شر از عمل شر بدتر است .

مجلسی آن مرد بزرگی که در زنده کردن آثار اهل بیت بی نمونه بوده ، پس از نقل این دوازده احتمال ، که در توضیح روایت گذشته آمده می فرماید :

بعضی از این احتمالات را اگر به دقت بنگریم می بینیم بازگشت به بعض دیگر دارد ، و سبب این همه نظر در جنب این روایت به خاطر عدم تحقیق افراد در حقیقت نیّت است .

آنچه که به نظرم پسندیده می رسد این است که تصحیح نیّت از شوائب ، و خالص کردن آن از سخت ترین و پر رنج ترین اعمال است ، سلامت نیّت تابع حالتی است که نفس به آن متصف است ، و کمال اعمال و قبولی و برتری آن منوط به آن حالت است ، و تصحیح نیّت میسر نیست مگر به اخراج حب دنیا و افتخار به آن ، و عزیز شمردن خود به آن از قلب ، آن هم به ریاضت های سنگین و تفکرات صحیحه ، و کوشش های زیاد امکان دارد ، و گرنه شستشوی قلب از این امور کار ساده ای نیست .

قلب فرمانده و حاکم وجود است ، و هرچه بر او استیلا داشته باشد ، سایر جوارح از وضع او پیروی می کنند

، بلکه حصاری است که هر محبتی به آن چیره شود ، سایر اعضا و جوارح انسان آن محبت را به وسیله حرکاتشان به خرج می گذارند ، و باید بدانید که هرگز دو محبت بر قلب غالب نمی شود ، بلکه یک محبت غالب است و سایر محبت ها محکوم محبت حاکم است .

دنیا و آخرت دو حقیقت متقابل است ، البته دنیائی که مقدمه آخرت نیست ، و الا دنیای مقدمه آخرت عین آخرت است ، دنیای مقابل آخرت دنیای مذموم و دنیای حرام و دنیای غافل کننده آدمی از عالم آخرت است .

کسی که عشق به مال تنها بر قلبش حاکم است فکر و خیال و حرکات اعضا و جوارحش جز به سوی مال نیست ، و عملی را انجام نمی دهد مگر این که مقصود واقعی اش مال باشد ، و اگر غیر مال را ادعا کند در ادعای خود دروغگوست ، لذا دنبال کارهائی است ، که در آنها به او وعده مال داده شده ، و توجهی به طاعاتی که وعده قرب ذو الجلال در آن است ندارد ، و همچنین کسی که حب جاه یا سایر محبت ها به قلبش حاکم است ، همه اعمال خود را وسیله ای برای رسیدن به محبوبش قرار می دهد ، پس با این شکل قلب نمی تواند عمل خالصی برای حق داشته باشد ، اگر نیّت پاک و عمل خالص بخواهد ، ناچار است قلب را تصفیه کند ، و تمام محبت ها را بر اساس مرزبندی های حق قرار دهد ، و عشق به مولا را حاکم بر تمام محبت

ها نماید ، و از آنچه سبب دوری از حق است دوری گزیند ، تا به نیّت پاک و عمل صالح دست یابد .

روی این حساب باید گفت نیّت های مردم مراتب مختلفی دارد ، و بلکه باید گفت بر اساس حالات مردم که غیر قابل شمارش است نیات آنها غیر قابل احصاء است .

پاره ای از نیّت ها موجب فساد عمل و بطلان است ، و برخی فقط موجب صحت عمل و بعضی هم موجب صحت و هم علت قبولی است ، و قسمتی از نیّت ها موجب کمال عمل است ، و تازه کمال هم مراتبی دارد که بحسب حالات روحی و قلبی افراد فرق می کند .

علاّمه مجلسی پس از ذکر مقدماتی می فرماید : من به بعضی از منازل و درجات نیّت اشاره می کنم :

اول : نیّت کسی است که از تفکر و تنبه او در شدت عذاب خدا و رنج عقاب حضرت حق سرچشمه گرفته ، این نیّت سبب می شود که دنیا و لذاتش از نظر آدمی بیفتد ، و چنین انسانی از خوف عذاب حق دنبال عمل به حسنات و ترک سیئات است .

دوم : نیّت کسی است که از شوق او نسبت به وعده های حق به نیکوکاران که در بهشت دارای حور و قصور و نعیم اند ، مایه گرفته ، او خدا را برای تحصیل آن وعده ها عبادت می کند ، و سعی دارد از اموری که ، او را از رساندن به وعده های حق محروم می کند بپرهیزد .

مجلسی می گوید برای این دوگونه نیّت هم مراتب مختلفی وجود دارد ،

و اختلاف مراتب بحسب اختلاف حالات نفسی و قلبی مردم است .

بعضی از مردم نیّت شان طلب بهشت است برای رسیدن به مشتهیات جسمانی آن ، و بعضی طالب بهشتند به عنوان این که بهشت دار کرامت و مرکز قرب حق است .

و هم چنین گروهی فراری از آتش اند ، زیرا از سوزاندن و درد حاصل از آن می ترسند ، و گروهی به عنوان این که جهنم مرکز دوری از دوست و هجران و حرمان از مولاست از جهنم گریزانند، چنانچه علی (علیه السلام) دردعائی که به کمیل آموخت عرضه می دارد :

فَلَئِنْ صَیَّرْتَنی لِلْعُقُوباتِ مَعَ أَعْدائِکَ وَجَمَعْتَ بَیْنی وَبَیْنَ أَهْلِ بَلائِکَ وَفَرَّقْتَ بَیْنی وَبَیْنَ أَحِبّائَکَ وَاَوْلِیائِکَ فَهَبْنی یا اِلهی وَسَیِّدی صَبَرْتُ عَلی عَذابِکَ فَکَیْفَ أَصْبِرُعَلی فِراقِکَ. ..

خدونـدا اگر در عقوبات جهنم مرا با دشمنانت قرار بدهی ، و مرا همراه اهل بلاـ گردانی ، و بین من و عاشقان و دوستانت جدائی بیندازی ، ای اله و سید من بر عذابت صبر می کنم ، اما بر فراق و دوری و هجرانت چگونه صبر کنم ؟!!

فیض آن شوریده مست می گوید :

بی خیالت نمی توانم زیست

بی جمالت نمی توانم زیست

تشنه باده وصال توام

بی وصالت نمی توانم زیست

بی جمال تو نیست آرامم

با جمالت نمی توانم زیست

هرچه با بنده می کنی نیکوست

بی فعالت نمی توانم زیست

زان دهان تلخ و شور و شیرین است

بی مقالت نمی توانم زیست

از لبت آب زندگی خواهم

بی زلالت نمی توانم زیست

شربتی زان لبم حوالت کن

بی نوالت نمی توانم زیست

جای جولان تست عرصه دل

بی مجالت نمی توانم زیست

پای دل را به زلف خویش ببند

بی عقالت نمی توانم زیست

غم عشقش کمال تست

ای فیض

بی کمالت نمی توانم زیست

سوم : نیّت کسی است که خداوند بزرگ را از باب شکر نعمت های بی شمارش عبادت می کند ، در حقیقت نیّت او محصول حالت عالی شکر قلب او از خداست .

علی (علیه السلام) می فرماید : قومی عبادت می کنند چون رغبت به بهشت دارند ، این عبادت تاجرانه است ، قومی از ترس عذاب عبادت می کنند این عبادت عبید است ، و قومی از بابت شکر منعم عبادت می کنند ، این عبادت آزادگان است .

چهارم : نیّت کسی است ، که حضرت دوست را به خاطر حیائی که از او دارد عبادت می کند ، زیرا عقلش به حسن حسنات و قبح سیئات حکم می کند ، و متذکر این معناست که رب جلیل در جمیع احوال مطلع بر اوست ، و بر اساس توجه به این اطلاع قلبش مالامال حیاء است ، و عبادت و ترک گناهش به این خاطر است ، در فرمایشات نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده :

الإِحْسانُ أَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَأَنَّكَ تَراهُ ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَراهُ فَإِنَّهُ يَراكَ .

نیکی آن است که خدا را عبادت کنی چنانچه او را می بینی ، و اگر تو او را نمی بینی پس او تو را می بیند .

پنجم : نیّت کسی است که قربه الی الله عبادت می کند ، و این قرب یا به حسب درجه و کمال است ، به این معنی که عبد در نهایت نقص و عاری از جمیع کمالات است ، و رب متصف به جمیع صفات کمالیه ، پس بین عبد و رب از

نظر معنوی فاصله و دوری است ، عبد با عبادت رب هر مقدار از نقص و عیب خود را بر طرف کند ، به همان مقدار به حضرت رب قرب معنوی پیدا می کند .

و یا قرب به حسب یاد دوست و مصاحبت معنوی است ، کسی که دائماً یاد کسی است و در تمام لحظات در خدمت اوست ، گوئی با اوست .

ششم : نیّت کسی است ، که خدا را فقط به خاطر این که ، شأن حضرت اوست عبادت شود ، عبادت می کند ، و این نیّت صدیقین است ، چنانچه سرحلقه عاشقان امیرمؤمنان امام عارفان می گفت :

ما عَبَدْتُکَ خَوْفاً مِنْ نارِکَ وَلا طَمَعاً فی جَنَّتِکَ وَلکِنْ وَجَدْتُکَ أَهْلا لِلْعِبادَهِ فَعَبَدْتُکَ .

خداوندا تو را از ترس آتش و طمع به بهشت بندگی نمی کنم ، تو را اهل این یافتم که باید عبادت شوی پس تو را عبادت می کنم .

هفتم : نیّت کسی است که عبادتش به خاطر عشق به اوست و مسئله عشق به این صورت از برترین درجه مقربین است ، عاشق فقط رضای معشوق را می خواهد ، به ثواب و عقاب کار ندارد ، عشق حق وقتی بر قلب حاکم شود ، قلب را از تمام محبت ها پاک می کند ، و آن قلب جز رضای معشوق چیزی را نمی طلبد .(۱)

فیض آن عاشق بیدار و آن دلداده بینا می گوید :

ای خدا این درد را درمان مکن

عاشقان را بی سر و سامان مکن

درد عشق تو دوای جان ماست

جز به دردت درد ما درمان مکن

از غم خود جان ما را تازه دار

جز به غم

دلهای ما شادان مکن

خان و مان ما غم تو بس بود

خان و مانی بهر بی سامان مکن

ز آب دیده باغ دل سر سبزه دار

چشمه این باغ را ویران مکن

باده عشق ز مستان وا مگیر

مست را مخمور و سر گردان مکن

از سقاهم ربهم جامی بده

تشنه را ممنوع از احسان مکن

شربت وصلت ز بیماران عشق

وا مگیر و خسته را بیجان مکن

رشته جان را به عشق خود ببند

جان ما جز در غمت نالان مکن

مستمر دار آن عنایت های شب *

روز وصل فیض را هجران مکن

پاورقی

۱ آدرس کلام مجلسی .

نیّت پاک در آئینه فضل حق

آئین پاک اسلام ، از انسان می خواهد ،که کلیه نیّت هایش را پاک و برای خدا قرار دهد .

اسلام می خواهد ، که انسان در تمام برنامه هایش اعم از برنامه های مادی و معنوی ، دنیائی و آخرتی ، فردی و اجتماعی و

حتی نسبت به خواب و خوراکش ، نیّتش را برای خدا قرار دهد ، و حتی نسبت به انجام تمام حسنات و نیکی ها برای خاطر حق نیّت داشته باشد ، گرچه موفق به انجام کار نشود .

در روایات زیادی وارد شده که خداوند بزرگ ، از باب فضل و عنایتش به نیّت کار خیر اجر و مزد می دهد ، گرچه صاحبش تا آخر عمر موفق به تحقق نیّتش نگردد . و اگر کسی خدای نخواسته نیّت شر کند ، تا تحقق عملی پیدا نکند خداوند به آن نیّت شر عبد را عقاب نمی نماید .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : إنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنِ الْفَقیرِ لَیَقُولُ : یا رَبِّ ارْزُقْنی حَتّی اَفْعَلَ کَذا وَکَذا مِنَ الْبِرِّ وَوُجُوهِ الْخَیْرِ فَإذا عَلِمَ اللهُ ذلِکَ

مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّه كَتَبَ اللهُ لَهُ مِنَ الْاجْرِ مِثْلَ ما يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ إنَّ اللهَ واسِعٌ كَريمٌ(۱) .

امام شـشم (علیه السلام) فرمود : عبد مؤمن دست خالی به حق می گوید : یا رب به من مالی عطا کن تا با آن کار نیک و امور خیر انجام دهم ، خداونـد وقتی از این مؤمن صـدق نیّت ببینـد ، به همین نیّت اجری به او عنایت می کند ، مانند اجر اجرای آن نیّت که خداوند وسعت دهنده کریم است .

پاورقی

۱ وسائل : ۱/۳۵ .

پیامبر عزیز اسـلام (صلی الله علیه وآله) می فرمود : مردم چهار دسته اند : مردی است که خدا به او علم و مال عنایت کرده و او با کمک عملش از مالش بهره می برد ، و مردی است که او را می بیند و می گوید : اگر خداوند به من هم علم و مال عطا می کرد همانند او از علم و مال اسـتفاده می کردم ، خداونـد اجر این مردی که چنین نیّتی دارد مانـند دارنده علم و مال که علم و مـالش را در راه خـدا خرج کرده قرار می دهـد ، و سوم مردی است که مـال دارد ولی علم به او عنـایت نشـده ، و مـالش را بر اساس جهل در راه غیر حق صرف می کنـد ، و مردی او را می بینـد و می گوید اگر من هم مال داشـتم با مالم همین معامله را می کردم این مرد که چنین نیّتی دارد در وزر گناه با مال دار جاهل یکی است !!(۱)

و نیز حضرت فرمود : دو گروه برای

جهاد با هم روبرو می شوند ، ملائکه برای نوشتن عمل آنان نازل می شوند و این چنین می نویسند : فلانی برای دنیا جنگ کرد ، فلانی برای حمیت ، فلانی برای عصبیت ، نگوئید فلانی در راه خدا کشته شد ، کسی که برای اعلای کلمه حق بجنگد او در راه خدا جنگ کرده(۲) .

باز حضرت فرموده : کسی که برای خدا بوی خوش استعمال کند ، قیامت می آید در حالی که بویش از مشک پاکیزه تر است ، و هرکس نیّتش در استعمال بوی خوش غیر خدا باشد ، قیامت بویش از بوی مردار بد بوتر است(۳) .

روایات شده ، مردی در حالی که گرسنه بود به ریگ زاری عبور کرد ، پیش خود گفت : اگر این رمل ها طعام بود همه را بین مردم قسمت می کردم ، خداوند به پیامبر زمان وحی کرد : به آن مرد بگو صدقه تو و شکر نیّت پاکت را قبول کردم و ثواب اطعام طعام اگر بمانند این ریگ ها نموده بودی به تو عنایت کردم .

پاورقی

۱ محجه البیضاء : ۷۲/۱۰۳ .

۲ محجه البیضاء : ۸/۱۰۵ .

۳ محجه البیضاء : ۸/۱۰۵ .

عَنِ الصَّادِقِ (علیه السلام) : إِنَّما خُلِّدَ أَهْلُ النَّارِ فِی النَّارِ لاَِنَّ نِیّاتِهِمْ کانَتْ فِی الدُّنیا أَنْ لَوْ خُلِّدُوا فیها أَنْ یَعْصُوا اللهَ تَعالی أَبَداً وَإِنَّما خُلِّدَ أَهْلُ الجَنَّهِ لاَِنَّ نِیّاتَهُمْ کانَتْ فِی الدُّنیا أَنْ لَوْ بَقَوْا فیها أَنْ یُطیعُوا اللهَ أَبَداً فَبِالنِّیّاتِ خُلِّدَ هؤلاءِ وَهؤلاءِ ثُمَّ تَلا قَوْلِهِ تَعالی : (قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شَاکِلَتِهِ)(۱) ، قالَ : یَعْنی عَلی نِیَّتِهِ(۲) .

امام ششم حضرت صادق

(علیه السـلام) فرمود : همیشگی بودن اهل آتش در آتش به خاطر این است ، که نیّتشان در دنیا این بود تا هستند نسبت به حق عصـیان داشـته باشـند ، و همیشـگی بودن اهـل بهشت در بهشت به خاطر این است که در دنیا نیّت داشـتند تا هسـتند مطیع حق باشند ، به نیات است که آنان در آتش ابدی و آنان در بهشت جاوید و همیشگی اند ، سپس این آیه را تلاوت کرد : هر کسی بر آنچه در درون دارد عمل می کند یعنی بر نیّتش .

عَنْ أَحَدِهِما (علیهما السـلام) قالَ : إِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالی جَعَلَ لِادَمَ فی ذُرِّیَّتِهِ أَنَّ مَنْ هَمَّ بِحَسَـنَه فَلَمْ یَعْمَلْها کُتِبَتْ لَهُ حَسَـنَهٌ وَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَه وَعَمِلَها کُتِبَتْ لَهُ عَشْراً وَمَنْ هَمَّ بِسَیِّئَه لَمْ تُکْتَبْ عَلَیْهِ وَمَنْ هَمَّ بِها وَعَمِلَها کُتِبَتْ عَلَیْهِ سَیِّئَهٌ(۳) .

از یکی از دو امـام بـاقر و صادق (علیهما السـلام) روایت شـده ، خداونـد تبارک و تعالی به خاطر آدم در فرزنـدانش این گونه قرار داده ، که هریک نیّت عمل خوبی کنند و انجام ندهند برای او حسنه نوشته شود ، و هر کدام نیّت کار خیر کردند و عملی نمودند ده حسـنه برایش نوشـته شود ، و هر کدام نیّت کار بد کردند ولی عمل ننمودند ، چیزی بر او نوشـته نشود ، و اگر نیّت بد کردند و به اجرا گذاشتند یک بدی در حق آنان نوشته شود .

پاورقی

۱ اسراء (۱۷) : ۸۴ .

۲ کافی : ۲/۸۵ .

۳ وسائل : ۱/۳۶ .

عَنْ أَبی الحسن مُوسی (علیه السلام) فی حَدیث أَنَّهُ قالَ : رَحِمَ اللهُ فُلاناً

، يا عَلِيُّ ، لَمْ تَشْهَدْ جِنازَتَهُ ؟ قُلْتُ : لا قَدْ كُنْتُ أَحَبُّ أَنْ أَشْهَدَ جِنازَةَ مِثْلِهِ فَقالَ : قَدْ كُتِبَ لَکَ ثَوابُ ذلِکَ بِما نَوَيْتَ(١) .

امام كاظم (عليه السلام) به على بن ابى حمزه فرمود : خدا فلانى را رحمت كند ، به تشييع جنازه او نيامدى ؟ گفتم : دوست داشتم مثل چنين شخصى را تشييع كنم ، فرمود : براى تو ثواب آنچه نيّت داشتى نوشته شد .

عبدالله بن موسى بن جعفر از پدرش پرسيد : دو فرشته اى كه مأمور ثبت اعمالند ، از نيّت ثواب و گناه آدمى آگاهند ، حضرت فرمود : بوى مستراح و عطر يكى است ؟ گفتم : نه ، فرمود : چون عبد قصد كار نيک كند نفس او خوشبو برآيد ، فرشته دست راست كه مأمور ثبت نيكى هاست به فرشته دست چپ گويد : برخيز زيرا او قصد كار خوب دارد ، چون عبد كار خوب را انجام دهد زبانش قلم ، و آب دهانش مركب ، و بدين وسيله نيكى در دفترش ثبت شود ، و چون قصد گناه كند نفسش بد بو در آيد ، فرشته دست چپ به دست راست گويد او قصد كار بد دارد ، چون عملى سازد آن را ثبت نمايد !!(٢)

از حضرت امام رضا (عليه السلام) روايت شده : در قيامت نامه سيئات مؤمن را نشانش مى دهند و او دچار ترس و لرز مى شود ، حسناتش را نشانش دهند ، چشمش روشن و خوشحال گردد ، آنگاه خداوند مى فرمايد : دفترى كه حسنات بجا نياورده اش در اوست نشان او دهيد ،

چون ببینـد گویـد : پروردگارا به بزرگیت قسم من این حسـنات را بجا نیاورده ام ، خداونـد می فرمایـد : راست می گوئی ولی چون نیّت آنها را داشتی من برای تو ثبت کردم ، آنگاه ثواب آن حسنات نیّت شده را به او می دهند(۱) .

پاورقی

۱ وسائل : ۱/۳۷ .

۲ محجه البیضاء : ۵/۷۴ .

امام هشتم به ریان بن شبیب فرمود : اگر علاقه داری در ثواب شهدای کربلا شریک باشی ، هرگاه یاد کردی بگو : ای کاش با آنها بودم و به سعادت بزرگی می رسیدم .

جابر در زیارت اربعین حضـرت حسـین (علیه السـلام) خطاب به شـهدای کربلا گفت : ما با شـما در ثواب شما شریکیم . عطیه کوفی گفت : ای جابر ، چگونه با آنان شـریکیم در حالی که ما کاری نکرده ایم و رنجی ندیـده ایم ، آنها از زن و فرزند جدا شده و زخم برداشتند تا کشته شدند !!

جابر گفت : از رسول خدا شنیدم که فرمود : هرکه قومی را دوست دارد با آنها محشور می شود ، و هرکه کار قومی را دوست دارد با آنها در ثواب آن کار شـریک است ، به خـدا قسم نیّت من و اصـحاب من بر همان است که حسـین و اصـحابش بر آن رفتند .

امام چهارم (علیه السلام) در دعای چهل و هفتم صحیفه عرضه می دارد :

وَأَعِنّی عَلی صالِحِ النِّیَّهِ وَمَرضِیِّ الْقَوْلِ وَمُسْتَحْسَنِ الْعَمَلِ .

مرا بر نیّت شایسته و گفتار مورد رضایت خود ، و عمل نیک کمک کن .

در دعای مکارم الاخلاق آمده :

وَانْتَهْ بِنِیَّتی إلی أَحْسَنِ النِّیّاتِ وَبِعَملی إلی أَحْسَنِ الْأَعْمالِ اَللّهُمَّ

وَفِّرْ بِلُطْفِکَ نِیَّتی .

پروردگارا ، نیّت مرا به نیکوترین نیّت برسان ، و عملم را نیکوترین عمل کن ، خداوندا به لطفت نیّت شایسته مرا فراوان گردان .

پاورقی

۱ تفسیر قمی ، ذیل آیه (قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شَاکِلَتِهِ) .

این گونه نیّت های پاک است که قلب باید از آن بهره مند باشد ، و برابر روایات گذشته ، اگر آدمی موفق به تحقق عملی آن گردد ، ثواب عظیم می برد ، اگر هم موفق نشود به همان نیّت پاک ثواب بزرگ نصیب انسان خواهد شد .

یکی از اصحاب رسول اسلام (صلی الله علیه وآله) می گوید ، پیامبر بزرگ در جمع مردم یک سخنرانی داشتند ، که مردم از شنیدن آن اشک ریختند ، و دلهاشان ترسید ، آن مقداری که از آن سخنرانی بیاد دارم این است :

ای مردم برترین مردم از نظر بندگی کسی است که در عین بزرگی تواضح کند ، و در عین رغبت به دنیا زهد ورزد ، و با داشتن قوت انصاف دهد ، و به هنگام قدرت بردباری نماید .

ای مردم برترین افراد در بندگی کسی است که از دنیا به اندازه کفاف برگیرد ، و در طول زندگی دارای عفت باشد ، و برای سفر آخرت توشه آماده نماید ، و برای حرکت به آخرت آماده گردد .

ای مردم عاقل ترین انسانها از نظر بندگی کسی است که خدا را شناخته و از حضرت او فرمان برد ، و دشمن را شناخته با او مخالفت نماید ، و خانه همیشگی را آگاه گشته به اصلاح آن اقدام کند ، و سرعت از دنیا گذشتن خویش

را دریافته ، برای آخرت کسب توشه نماید ، آگاه باشید بهترین توشه آن است که همراه با تقوا باشد ، و بهترین عمل آن است که نیّت پاک و خالص همراه آن گردد . و برترین قدر و منزلت از کسی است ، که نزد خدا ترسینده ترین مردم باشد(۱) .

مردان راه دوست ، راستی در قلب پاک خود جز نیّت پاک و شایسته نداشتند ، و به خاطر همان نیّت راستین بود ، که تمام اعمال آنان عین طاعت حق ، و محض فرمان بردن از الله بود .

آنها در هر حال از نیّت خدائی برخوردار بودند ، چنانچه توفیق به اجرا گذاشتن نیّت را پیدا می کردند به احسن وجه عمل می نمودند ، و اگر زمینه تحقق نیّت را نمی یافتند ، از فضل خدا به ثواب عمل به آن نیّت می رسیدند .

پاورقی

۱ بحار : ۷۷/۱۷۹ .

او به خاطر نیّتش با ماست

پس از پیروزی علی (علیه السلام) در جمل ، یکی از یارانش گفت : دوست داشتم برادرم با ما در این صحنه می بود ، حضرت فرمود : آیا میل و نیّت قلبی برادرت با ماست عرضه داشت : آری ، امام فرمود : حقیقتاً با ما حاضر است ، و آنان که هنوز در پشت پدران و رحم مادرانند و به دنیا نیامده اند نیز با ما هستند ، به همین زودی زمان آنان را آشکار می کند ، ایمان به آنان نیرو می گیرد ، و اهل طغیان بدست آنان نابود گردند .

این سهم حق برادر تست

پس از پایان جنگ جمل یا یکی از جنگ ها ، علی (علیه السلام) به تقسیم غنائم مشغول شدند ، هر نفری از برابر حضرت عبور کرد ، مشتی درهم به او عنایت فرمود ، چون گیرنده غنیمت درهم های گرفته را می شمرد ششصد درهم بود ، به تمام افراد ارتش ششصد درهم رسید ، و برای خود حضرت هم ششصد درهم ماند ، ناگهان یکی از سربازان آه کشید ، حضرت سبب آه او را پرسید ، عرضه داشت وقتی خواستم در رکاب مبارک شما شرکت کنم دنبال برادرم رفتم ، او را مریض یافتم ، در موقع خداحافظی شنیدم گفت ای کاش از سلامت برخوردار بودم ، تا می توانستم در کنار علی با دشمنان حق بجنگم ، حضرت بلافاصله ششصد درهم سهم خود را به آن سرباز داد و فرمود چون به دیدار برادرت رفتی این سهم را به او بده و بگو به خاطر نیّتت انگار با ما بودی و این سهم حق تست .

این ضربت را در صفین برداشتم

معلم اخلاق شهید دستغیب در یکی از کتاب هایش از جلد سیزده «بحار» از کتاب «کشف الغمه» علی بن عیسی اربلی نقل می کند :

محی الدین اربلی گفت : روزی در خدمت پدرم بودم ، مردی نزد او بود و چرت می زد ، در آن حال عمامه از سرش افتاد و

جای زخم بزرگی در سرش نمایان شد ، پدرم علت آن زخم را پرسید گفت : این زخم را در جنگ صفین برداشتم ، گفتند : تو کجا و جنگ صفین کجا ؟!!

گفت : وقتی به مصر می رفتم ، مردی از اهل

غزه با من همسفر شد ، در بین راه درباره جنگ صفین صحبت شد ، همسفرم گفت : اگر من در صفین بودم شمشیرم را از خون علی و یارانش سیراب می کردم ، من هم گفتم : اگر من در میدان صفین بودم شمشیر خود را از خون معاویه و یارانش سیراب می کردم و اینک من و تو از یاران علی و معاویه ملعون هستیم بیا با هم جنگ کنیم ، در آن حال با هم در آویختیم و زد و خورد مفصلی کردیم ، یک وقت متوجه شدم که بر اثر زخمی که به سرم رسیده از هوش میروم ، در آن اثنا دیدم شخصی مرا با گوشه نیزه اش بیدار می کند ، چون چشم گشودم از اسب فرود آمد و دست روی زخم سرم کشید ، در آن حال بهبودی یافت و فرمود : همین حا بمان و سپس ناپدید شد ، آنگاه در حالی که سر بریده هم سفرم را در دست داشت ظاهر شد و فرمود : این سر دشمن تست ، تو به یاری ما برخاستی ما هم تو را یاری کردیم چنان که هرکس خدا را یاری کند خدا او را نصرت می دهد ، پرسیدم : شما کیستید ؟ فرمود : صاحب الامر (علیه السلام) ، آنگاه فرمود : هرکس از تو پرسید این زخم چه بوده بگو : این ضربتی است که در صفین برداشته ام !!

این قدم ها را برای خدا نیّت می کنم

استادی که نزد او قسمتی زا مکاسب شیخ و کفایه آخوند را تلمذ می کردم می فرمود : طلبه ای از ایران جهت تحصیل به سامرا رفت

، و در یکی از مدارس آن شهر مقیم شد ، پس از مدتی خبر فوت پدرش را شنید ، از یاران مدرسه سؤال کرد در این مدرسه مرد خدا کیست ، به او گفتند آن شخصی که در کنار حوض آب مشغول آب برداشتن است مرد خداست ، نزد او آمد در حالی که برای مستراح رفتن مشغول آب کردن آفتابه بود ، عرضه داشت پدرم از دنیا رفته ، خواهش می کنم از درگاه خدا برای او طلب مغفرت کن ، آن مرد خدا گفت : وضو ندارم ، ولی این مستراح رفتن و قدم هائی که در این مسیر بر می دارم برای خدا نیّت می کنم و ثوابش را هدیه پدر تو می کنم !!

آن طلبه سخت رنجیده شد ، ولی همان شب پدر خویش را در خواب دید که به او گفت : فرزندم ، از برکت قدم هایی که آن مرد خدا در طریق مستراح برای خدا برداشت ، من از ثواب آن قدمها در عالم برزخ بهره مند شدم .

حقیقت نیّت

انسان زمانی که با کمک انبیا و امامان ، و همت عالی عاشقان ، و دستگیری پیران راه ، به نور معرفت آراسته شد ، و از طریق این نور به این حقیقت دست یافت ، که حول و قوه ای جز حول و قوه او وجود ندارد ، و در تمام هستی مؤثری جز حضرت او نیست ، و مالک و رازق و عالم و قادر و مریدی غیر او وجود ندارد ، و برای او این معنی کشف شد که : لَیْسَ فِی الدّارِ غَیْرُهُ دَیّارٌ

.

از ما سوی الله قطع علایق می کنـد ، و جز دوست و نام و یاد و ذکر دوست چیزی برای او نمی مانـد ، و تمام اشـیاء عالم را جز ابزار وسـیله برای رسـیدن به یار نمی نگرد ، و بود و نبود اشیاء برای او مساوی می شود ، در این هنگام قلب خود را آئینه تجلی عشق دوست و وجود خویش را ظرف انعکاس صفات یار می بیند ، در این وقت ملاحظه می کند که تمام خواسته ها و اراده و تـدبیرش ، خواسـته هـا و اراده و تـدبیر محبوب شـده ، و خودیتش از میان رفت و جز دوست در میانه نمانـده ، و قلب و جان و هستی و وجودش عین نیّت و محض قصـد برای رسـیدن به حقیقت لقـاء و وصـل یار شـده ، و عشـقی جز عشق معشوق حقیقی برایش نمانده ، در اینجاست ، که محرک او برای تمام برنامه ها فقط عشق به محبوب است ، و تنها آرزوی انسان این است که در همه شـئون حیـات رضـای یـار را جلب کنـد ، و این عشـقی که بـا کمک معرفت نسـبت به حضـرت دوست بـدست آورده حقیقت نیّت و جان اراده و قصـد است . با این نیّت است ، که عبادت به مفهوم واقعی اش تحقق پیـدا می کنـد ، و در پرتو این نیّت و این عشق است ، که یار هم عاشق انسان شـده ، و بین عاشق و معشوق آن چنان جاذبه ای ایجاد می گردد ، که اگر همه موجودات عالم بخواهند ، یک لحظه عاشق را از حرکت به

سوی معشوق باز دارند ، قدرت نخواهند داشت . نیّت اگر غیر از این معنی باشد ، چه ارزشی دارد ، و چه حرکتی می تواند در درون و برون انسان ایجاد کند ، و چگونه می تواند آدمی را از حضیض پستی به اوج واقعیت و قله حقیقت برساند ؟

آیـا غیر از این گونه نیّت ، بقیه خطورات قلب را می توان نیّت گفت ؟ آیـا بـدون این طرز نیّت ، می توان به سوی معشوقی که رفیع الدرجات است حرکت کرد ، بدون نیّت رفیع رسیدن به رفیع الدرجات بدون شک بدانید که امکان ندارد !!

عطار آن شیفته کوی دوست می گوید :

مرکب لنگست و راه دور است

دل را چکنم که نا صبورست

این راه بریدنم خیال است

وین شیوه گرفتنم غرورست

صد قرن چو باد اگر به پویم

هم باد بود که یار دورست

با این همه گردمی برآرم

بی او همه فسق یا فجورست

دانی تو که سر کافری چیست

آن دم که همی نه در حضورست

بی او نفسی مزن که ناگاه

تیغت زند او که بس غیورست

بگذر ز رجا و خوف کاین جا

چه جای خیال و نار و نورست

جائی است که صد جهان اگر نیست

ور هست نه ماتم و نه سورست

مردی که بدین صفت رسیدست

دایم هم از این صفت نفورست

هم چون دریا بود که پیوست

لب خشک بماند از قصورست

این حرف ز بی نهایتی رفت

چون زین بگذشت زرق وزورست

یک ذره گی خرید اینجا

بالای هزار خلد و حورست

حضور قلب

قسمت اول

این حضور قلبی که باید در همه عبادات با انسان باشد ، و شاید در مسائل عبادی به چیزی به اندازه آن سافرش نشده باشد بستگی به وضع نیّت و کیفیت قصد و

تصمیم انسان دارد .

از ما نخواسته اند که فقط بدن را در عبادت حاضر کنیم ، حضور بدن تنها چه ارزشی دارد ، و بلکه اگر بدن تها حاضر باشد ، ولی جان و قلب حاضر نباشند ، عین نفاق است .

مثل این که کسی در برابر بزرگی حاضر شود ، و از او تعریف و ستایش کند ، ولی قلبش حاضر در آن تعریف و ستایش نباشد ، با زبان آن بزرگ را مدح کند ، ولی با دل و قلب هیچ توجهی به آن بزگ نداشته باشد !!

حال بنگرید که انسان در برابر مولائی که عالم بکل شیئی است و علیم به ذات صدور است بایستد و از او مدح و تمجید و ستایش کند ولی دلش جای دیگر باشد ، آیا حضور بدن ، و غیبت قلب پسندیده مولاست ؟!!

اصل حضور قلب و جان در پیشگاه با عظمت محبوبست ، و اگر قلب در حضور نباشد بدون شک بدن هم در حضور نیست ، بلکه حضور بدن قلابی و بی ثمر است !!

برای حضور قلب در پیشگاه دوست نه فقط در عبادات بلکه در همه لحظات زندگی باید به تصحیح نیّت اقدام کرد ، چون نیّت به معنای واقعی حاصل شود ، مسئله حضور تمام موجودیت در برابر یار تحقق پیدا می کند ، آن وقت است که انسان به بهترین وجه عبادت را به جای آورده و در غیر عبادت هم در عین عبادت است .

اگر به عالم با صفای معرفت قدم بگذاریم ، با چشم دل به دیدار جمال یار نائل شده ، و به چشیدن شربت حیات بخش عشق

موفق خواهیم شد ، و این عشق برخاسته از معرفت است ، که در عبادت و غیر عبادت ما را با تمام وجود در محضر دوست حاضر نگاه می دارد ، و ما را از گناه خطرناك غیبت که سرآمد همه گناهانست حفظ می کند ، راستی عشق برخاسته از معرفت عجب معجزه عجیبی دارد !!

الهی آن پیر روشن دل ، و آن عاشق واله می فرماید :

مرحبا بر صفای عالم عشق

آفرین بر روان آدم عشق

بارك الله به دفتر توحید

که بود نقش سر خاتم عشق

سر جام جهان نمای شهود

کس نگیرد بدست جز جم عشق

روح قدسی اگر شود ، نشود

جلوه گر جز به قلب مریم عشق

نه بهر دیو و دد ز حق بخشد

رتبه آدم مکرم عشق

هرکه مجروح دل شود ز فراق

رسد از لطف حق به مرهم عشق

دم رحمان شنو که در نی جان

نغمه ها می نوازد از دم عشق

کشور تن بود مسخر جان

عالم جسم و جان مسلم عشق

به نگردد جراحت دل ما

به خدا جز بفیض مرهم عشق

دیده بستم الهی از همه خلق

تا که دل شد ندیم و محرم عشق

عارف وارسته ، عاشق بیدار ، سالک مسلک عرفان ، راه رو راه ایمان ، دارنده دم حیاتی حضرت امام خمینی در زمینه حضور قلب می فرماید :

عبادت و مناسک و اذکار و اوراد وقتی نتیجه کامله دراد که صورت باطنه قلب شود ، و باطن ذات انسان به آن مخمر گردد و دل انسان صورت عبودیت به خود گیرد و از خودسری و سرکشی بیرون آید .

و نیز از اسرار و فوائد عبادات یکی آن است که اراده نفس قوی شود ، و نفس بر طبیعت چیره

شود ، و قوای طبیعت مسخر تحت قدرت و سلطنت نفس گردد ، و اراده ملکوتی در ملک بدن نافذ گردد ، به طوری که قوا چون ملائکه الـeنسبت به حق تالی شوند ، که عصیان آن نکنند و لمحه ای تخلف نورزند و به آنچه فرمان برای آنها صادر می شود عمل کنند .

و اکنون گوئیم که یکی از اسرار عبادات و فوائد مهم آن که همه مقدمه آن است ، این معنی است که جمیع مملکت باطن و ظاهر مسخر در تحت اراده الله و متحرک به تحریک الله شود ، و قوای ملکوتیه و ملکیه نفس از جنود الله شوند و همگی نسبت به حق تعالی سمت ملائکه الله را پیدا کنند ، و این خود یکی از مراتب نازله فنای قوا و اردت و نیّت در اراده حق است ، و کم کم نتایج بزرگ از این مرحله پیدا شود ، و انسان طبیعی الهی گردد ، و نفس ارتیاض به عبادت الله پیدا کند ، و جنود ابلیس یکسره شکست خورده منقرض شوند ، و قلب و قوای آن تسلیم حق شوند ، و اسلام به بعض مراتب باطنیه در آن ، بروز کند ، و نتیجه این تسلیم اراده به حق در دار آخرت آن شود که حق تعالی اراده او را در عوالم غیب نافذ فرماید و او را مثل اعلای خود قرار دهد ، و چنانچه خود ذات مقدس هرچه را بخواهد ایجاد کند ، به مجرد اراده موجود شود ، اراده این بنده را هم آن طور قرار دهد !!

چنانچه بعضی از اهل معرفت روایت نمودند

از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) راجع به اهل بهشت ، که ملکی می آید پیش آنها ، پس از آن که اذن ورود می طلبد وارد می شود ، و نامه ای از جناب دوست به آنها می دهد ، پس از آن که سلام مولا را به آنها رساند و در آن نامه است :

مِنَ الْحَیِّ الْقَیُّومِ الَّذی لاـ یَمُوتُ إِلَی الْحَیِّ الْقَیُّوم الَّذی لاـ یَمُوتُ أَمَّا بَعـدُ فَإِنّی أَقُولُ لِلشَّیِءِ کُنْ فَیَکُونُ وَقَـدْ جَعَلْتُکَ تَقُولُ لِلشَّیِءِ کُنْ فَیَکُونُ فَقَالَ (صلی الله علیه وآله) فَلا یَقُولُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ لِلشَّیْءِ کُنْ إلاّ وَیَکُونُ .

از حی و قیوم که مرگ نـدارد ، به حی و قیومی که نمی میرد ، پس من هرچه را بگویم بشود ، می شود ، و اکنون تو را بـدین گونه قرار دادم که به هر چیزی بگوئی بشود بشود ، حضـرت فرمود احدی از اهل بهشت به چیزی نمی گوید باش مگر این که تحقق پیدا می کند .

و این سـلطنت الهیه ای است که به بنده می دهند ، چرا ؟ چون بنده ترک اراده خود و ترک سـلطنت هواهای نفسانیه و اطاعت ابلیس و جنود او نموده ، و هیـچ کـدام از این نتایج مذکوره حاصل نشود مگر با حضور قلب کامل و اگر قلب در وقت عبادت غافل و ساهی باشد ، عبادت او حقیقت پیدا نکند و شبه لهو و بازی است .

و البته چنین عبـادتی را در نفس به هیـچ وجه تـأثیر نیست ، و عبادت از صورت و ظاهر به باطن و ملکوت بالا نرود ، چنانچه به این معنی

در اخبار اشاره شده ، و قوای نفس با چنین عبادتی تسلیم نفس نشوند ، و سلطنت نفس بر آنها بروز نکند ، و همین طور قوای ظاهره و باطنه تسلیم اراده الله نگردد و مملکت وجود انسان در تحت کبریای حق منقهر نشود !!

از این جهت است که می بینید ، در ما پس از چهل پنجاه سال عبادت اثری حاصل نشده ، بلکه روز به روز بر ظلمت قلب و تعصی قوا افزوده می شود ، و آن به آن اشتیاق ما به طبیعت و اطاعت ما از هواهای نفسانیه و وساوس شیطانیه افزون می گردد ، اینها نیست جز آن که عبادات ما بی مغز و شرایط باطنیه و آداب قلبیه آن به عمل نمی آید ، و الا بنص آیه مبارکه الهی نماز نهی از فحشا و منکر می نماید ، و البته این نهی ، نهی صوری ظاهری نیست ، لابد باید در دل چراغی روشن شود و در باطن نوری فروزان گردد ، که انسان را هدایت به عالم غیب کند ، وزاجر الهی پیدا شود که انسان را از عصیان ونافرمانی باز دارد .

ما خود را در زمره نماز گزارها محسوب می داریم و سالهای سال است اشتغال به این عبادت بزرگ داریم ، و در خود چنین نوری ندیدیم و در باطن چنین زاجر و مانعی برای ما پیدا نشده ، پس وای به حال ما آن روزی که صور اعمال ما و صحیفه افعال ما را در آن عالم به دست ما دهند ، و گویند خود حساب خود را برس ، و ببین آیا چنین

اعمالی قابل قبول درگاه است ، و آیا چنین نمازی با این صورت ظلمانی مقرب بساط حضرت کبریائی است ؟!

و آیا با این امانت بزرگ الهی و وصیت انبیاء و اوصیاء باید این طور سلوک کرد و این طور دست خیانت شیطان رجیم را که دشمن خداست به آن راه داد ؟

و آیا نمازی که معراج مؤمن است و قربان متقین شمرده شده ، چرا باید ما را از ساحت مقدس او تبعید و از درگاه قرب دو کند ؟!

آن روز آیا جز حسرت و ندامت و بیچارگی و بدبختی و خجلت و شرمساری چیزی نصیب ما می شود ؟ حسرت و ندامتی که در این عالم شبیه ندارد ، خجلت و شرمساری که نظیرش را تصور نمی توانیم کرد .

حسرتهای این عالم هرچه باشد مشوب به هزار طور امیدها است ، و شرمساری های این جهان سریع الزوال است ، به خلاف آنجا که روز به روز فقط حسرت و ندامت است چنانچه حق فرماید :

(وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الأَمْرُ)(١) .

مردم را از روز حسرت که دیگر کار از کارشان گذشته بترسان .

آنجا امر گذشته قابل جبران نیست ، و عمر تلف شده را نمی توان برگرداند .

ای عزیز امروز روز مهلت و عمل است ، انبیا آمدند و کتاها آوردند ، و دعوتها نمودند ، با این همه تشریفات و این همه تحمل رنج و تعب که ما را از خواب غفلت بیدار و از سُکرِ طبیعت هشیار کنند ، و ما را به عالم نور و نشئه بهجت و سرور رسانند ، و به حیات ابدی و نعمت های

سرمدی و لذت های جاودانی متصل نمایند ، و از هلاک و شقاوت و نار و ظلمت و حسرت و ندامت رهائی دهند .

تمام اینها برای ماست ، آن ذوات مقدسه احتیاجی به ایمان و اعمال ما نداشتند ، با این وصف در ما هیچ اثری نکرد ، و شیطان مسامع قلب ما را چنان گرفته ، و سلطنت بر باطن و ظاهر ما چنان پیدا نموده که هیچ یک از مواعظ آنها در ما اثر نکرده ، بلکه هیچ یک از آیات و اخبار به گوش قلب ما نرسد ، و از ظاهر گوش حیوانی تجاوز نکند .

به حال خود رحمی کن و از عمر خود نتیجه حاصل نما ، دقت در حال انبیا و اولیای کمل کن ، و اشتهاهای کاذب و وعده های شیطان را پشت پا زن ، گول شیطان را مخور ، و در ورطه فریب نفس اماره مباش ، که تدلیس اینها بسیار دقیق است ، و هر امر باطلی را به صورت حق به انسان تعمیه می کنند و آدمی را فریب می دهند .

گاهی به امید توبه در آخر عمر انسان را به شقاوت می کشانند ، با آن که توبه در آخر عمر و تراکم ظلمات معاصی و بسیاری مظالم عباد ، و حقوق الله امری است بسیار صعب و مشکل .

پاورقی

۱ مریم (۱۹) : ۳۹ .

امروز که اراده انسان قوت دارد ، و قوای جوانی بر قرار است ، و درخت معصیت برومند نیست ، و سلطنت شیطان در نفس مستحکم نشده ، و نفس جدید العهد به ملوکت و قریب الافق به فطرت

الله است ، و شرایط حصول و قبول توبه سهل است ، نمی گذارند انسان قیام به توبه کند ، و این درخت سست را ریشه کن و سلطنت غیر مستقل را منقرض نماید ، وعده ایام پیری را می دهند ، که به عکس دوره جوانی ، اراده ضعیف و قوا ناتوان ، و درخت معاصی گوناگون ، کهن و برومند و سلطنت ابلیس در ظاهر و باطن مستقل و مستقر شده ، و الفت به طبیعت شدید ، و دوری از ملکوت زیاد و نور فطرت خاموش و شرایط توبه سخت و ناگوار شده است .

این نیست جز غرور ، و گاهی به وعده شفاعت شافعین ، انسان را از ساحت قدس آنان دور و از شافعت آنها مهجور می نماید ، زیرا که انغمار در گناهان کم کم قلب را سیاه و منکوس کند ، و وضع انسان را به سوء عاقبت منجر نماید .

طمع شیطان از انسان دزدیدن ایمان است ، دخول در گناهان را مقدمه آن قرار می دهد ، تا به نتیجه مطلوبه برسد .

انسان اگر طمع شفاعت دارد ، باید در این عالم با سعی و کوشش رابطه بین خود و شفعای خود را حفظ کند ، و قدری تفکر در حال شافعان محشر نماید که حال آنان در عبادت و ریاضت به کجا رسیده بود ، فرضاً که ما با ایمان از دنیا برویم ولی اگر بار گناهان و مظالم سنگین باشد ، ممکن است در عذاب های گوناگون برزخ و قبر از ما شفاعت نشود !

چنانچه از حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده ، که برزخ

شما با خودتان است ، و عـذاب های برزخ طرف قیاس با عـذاب های اینجا نیست ، و طول مـدت برزخ را جز خـدا کسـی نمی دانـد ، شایـد میلیـون میلیـون هـا سـال طول بکشـد ، و ممکن است در قیـامت نیز پس از مـدت هـای طولا ـنی ، و عـذاب هـای گوناگون طاقت فرسا ، شفاعت نصیب ما شود ، چنانچه در احادیث به این حقیقت اشاره شده .

پس غرور شـیطان انسـان را از عمـل صالـح بـاز دارد ، و انسـان را یا بی ایمان ، یا با بارهای سـنگین از دنیا ببرد و به شـقاوت و بدبختی گرفتار کند .

و گاهی با وعده رحمت واسـعه ارحم الراحمین دست انسان را از دامن رحمت کوتاه کند ، غافل از این که این همه بعث رسل و ارسال کتب ، و فرو فرستادن فرشتگان و وحی و الهام به پیامبران و راهنمائی طریق حق از رحمت ارحم الراحمین است ، عالم را رحمت واسعه حق فرو گرفته و ما در لب چشمه حیوان از تشنگی به هلاکت می رسیم .

بزرگ تریـن رحمت هـای الهی قرآن است ، تـو اگر به رحمت ارحم الراحمین طمـع داری و آرزوی رحمت واسـعه داری ، از این رحمت اسـتفاده کن ، که حـق طریق وصول به سـعادت را بـاز نموده ، و چـاه را از راه روشن فرموده ، تو خود در چـاه می افـتی و از راه منحرف می شـوی ، رحمت را چه نقصـانی است ؟ اگر ممکن بـود طریق خیر و سـعادت را به مردم به طور دیگر نشان بدهند ، می دانند ، و اگر ممکن

بود اکراهاً مردم را به سعادت برسانند ، می رسانند ، اما هیهات که راه آخرت راهی است که جز با قدم اختیار نمی توان آن را پیمود ، سعادت با زور حاصل نمی شود ، فضیلت و عمل صالح بدون اختیار ، فضیلت و عمل صالح نیست ، و شاید معنی آیه شریفه : (لا إِكْرَاهَ فِی الدِّینِ) باشد .

کلینی از حضرت صادق (علیه السلام) نقل می کند که حضرت فرمود : در تورات نوشته :

یَابْنَ آدَمُ تَفَرَّغْ لِعِبادَتی أَمْلَأُ قَلْبَکَ غِناً .

ای پسر آدم خودت را برای عبادت من فارغ کن ، تا من قلب تو را از غنی پر کنم .

بدان که فراغت برای عبادت حاصل می شود به فراغت وقت برای آن و فراغت قلب ، و این امر از مهمات است در باب عبادات که حضور قلب بدون آن تحقق پیدا نکند ، و عبادت بی حضور قلب مقبول درگاه نیفتد ، چنانچه در روایات اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است .

قسمت دوم

و یگانه علاج برای تحصیل حضور قلب دو امر است : یکی فراغت وقت و قلب ، و دیگر فهماندن اهمیت عبادت به قلب .

مقصود از فراغت وقت آن است ، که انسان در هر شبانه روز برای عبادات خود وقتی را معین کند ، که در آن وقت خود را موظف بداند فقط به عبادت و بس ، و اشتغال دیگری در آن وقت برای خود قرار ندهد .

انسان اگر بفهمد که عبادت یکی از امور مهمی است که از کارهای دیگر ، اهمیتش بیشتر بلکه طرف نسبت با آنها نیست ، البته اوقات

آن را حفظ می کنـد ، و برای آن وقتی معین می کنـد ، همانطور که برای کسب مال و منال و برای برنامه های دیگر وقت قرار می دهد ، برای عبادت نیز وقت قرار دهد ، که در آن وقت فارغ از امور دیگر باشد ، تا حضور قلب که مغز و لب عبادت است برای او میسور باشد ، ولی اگر نماز را با تکلف به جا آورد ، و قیام به عبودیت معبود را از امور زائده بداند ، البته آن را تا آخر وقت امکان به تأخیر می اندازد ، و در وقت اتیان آن نیز بواسـطه آن که کارهای مهمی را به نظر و گمان خود مزاحم با آن می بینـد با سـر و دست شکسـته اتیان می کنـد ، البته چنین عبادتی نورانیّت که نـدارد سـهل است ، بلکه مورد خشم الهی است ، و چنین شخصی مستخف به نماز و متهاون در آن امر است .

عَنْ أَبی جَعْفَر (علیه السـلام) قَالَ : لا تَتَهاوَنْ بِصَـلاتِکَ فَإِنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ لَیْسَ مِنّی مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلاتِهِ لَیْسَ مِنّی مَنْ شَرِبَ مُسْکِراً لا یَرِدُ عَلَیَّ الْحَوْضَ لا وَاللهِ .

امـام بـاقر (علیه السـلام) به زراره فرموده : در امر نمـاز سـستی مکن ، زیرا رسول خـدا وقت مردنش فرمود : کسـی که نمـاز را سبک بشمارد از من نیست ، کسی که مسکری بیاشامد از من نیست و به خدا بر من در کنار حوض وارد نمی شود .

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْاَوَّلِ (علیه السلام) : لَمَّا حَضَرَتْ أَبی الْوَفاهُ قَالَ یَا بُنَیَّ لا یَنالُ شَفَاعَتَنا مَنِ

اسْتَخَفَّ بِصَلاتِهِ .

امام هفتم فرمود : پدرم به هنگام وفات گفت : ای پسرم سبک شمارنده نماز به شفاعت ما نمی رسد .

خدا می داند که انقطاع از رسول اکرم و خروج از تحت حمایت آن سرور چه مصیبت عظیمی است ، و حرمان از شفاعت آن سرور و اهل بیت معظم او چه خذلان بزرگی است ، گمان مکن که بدون سفاعت و حمایت آن بزرگواران کسی روی رحمت حق و بهشت موعود را ببیند .

اکنون ملاحظه کن ، مقدم داشتن هر امر جزئی بکله خیالی را بر نماز که قره العین رسول اکرم و بزرگ تر وسیله رحمت حق است ، و اهمال کردن درباره آن و به آخر انداختن وقتش بدون عذر ، و حفظ ننمودن حدود آن آیا تهون و استخفاف هست یا نیست ؟! اگر هست بدان که به شهادت رسول اکرم و شهادت ائمه اطهار از ولایت آنها خارج و به شفاعت آنان نائل شوی .

اکنون ملاحظه کن ، اگر احتیاج به شفاعت آنها داری ، و مایلی که از امت رسول اکرم باشی این ودیعه الهیه را بزرگ شمار و به آن اهمیت بده ، خدای تعالی و اولیای او از عمل من و تو بی نیازند ، و بدان اگر اهمیت به عبادت ندهی ، بیم آن است که منجر به ترک آن شود و از ترک به جحود رسد ، که در آن وقت کارت یکسره شود و به شقاوت ابدی و هلاکت دائمی رسی .

و از فراغت وقت مهم تر ، فراغت قلب است ، بلکه فراغت وقت نیز مقدمه برای این فراغت است و

آن در حقیقت چنان است ، که انسان در وقت اشتغال به عبادت ، خود را از اشتغالات و هموم دنیائی فارغ کند ، و توجه قلب را از امور متفرقه و خواطر متشتته منصرف نماید ، و دل را یکسره خالی و خالص برای توجه به عبادات و مناجات با حق کند ، و تا فراغت قلب از این امور حاصل نشود تفرغ برای او و عبادت او حاصل نگردد .

ولی بدبختی آن است که ما تمام افکار و اندیشه های متفرقه را ذخیره می کنیم برای وقت عبادت ، همین که تکبیره الاحرام نماز را می گوئیم گوئی در مغازه را باز کردیم ، یا دفتر محاسبات را گشودیم ، یا کتاب مطالعه را مفتوح نمودیم ، دل را به سوی اشتغال به امور دیگر می فرستیم و از اصل عمل به کلی غافل شده ، یکوقت به حسب عادت به خود می آئیم که به سلام نماز رسیده ایم ، حقیقتاً این عبادت فضاحت آور است ، و این مناجات شرم انگیز است .

عزیزم تو مناجات با حق را مثل تکلم با یک نفر از بندگان ناچیز حساب کن ، چه شده است که اگر با یک نفر از دوستان سهل است ، با یک نفر از بیگانگان اشتغال به صحبت داشته باشی ، مادام که با او مذاکره می کنی از غیر غافلی و با تمام توجه به او مشغولی ، ولی به هنگام مکالمه و مناجات با ولی النعم و پروردگار عالمیان به کلی از او منصرف و غافلی و به دیگر امور متوجهی ، آیا قدر بندگان از ذات

مقدس حق افزون است یا تکلم با آنها ارزشش از مناجات با قاضی الحاجات بیشتر است ؟!

آری من و تو مناجات با حق را نمی دانیم چیست ، تکالیف الهیه را سربار امور می دانیم ، البته امری که تحمیل بر شخص شده ، و سربار زندگی گردید در نظر اهمیت نخواهد داشت ، باید سرچشمه را اصلاح کرد ، و ایمان به خدا و فرمایشات انبیا پیدا کرد تا کار اصلاح شود ، همه بدبختی ها از ضعف ایمان و سستی یقین است .

ایمان سید بن طاووس او را به جائی می رساند ، که روز اول تکلیفش را عید می گیرد ، برای آن که حق تعالی اجازه ورود در مناجات به او را مرحمت کرده ، و او را مخلع به خلعت تکلیف فرموده ، حقیقتاً تصور کن این چه قلبی است که این قدر نورانیّت و صفا دارد .

اگر عمل این سید جلیل برای تو حجت نیست ، کار سید الموحدین و اولاد معصومین او که برای تو حجت است ، نظر کن در حالات آن بزرگواران و کیفیت عبادت و مناجات های آنها ، بعضی از آنها در وقت نماز رنگ مبارکشان تغییر می کرد و پشت مبارکشان می لرزید ، از خوف این که مبادا در امر الهی لغزشی شود ، با آن که به تمام معنی معصوم بودند .

در هر صورت فراغت قلب از غیر حق از امور مهمه است ، که انسان باید با هر قیمت است تحصیل آن کند ، و طریق تحصیل آن نیز ممکن و سهل است ، با قدری مواظبت و مراقبت تحصیل

می توان کرد ، بایـد انسـان مـدتی اختیار طایر خیال را به دست گیرد ، و هر وقت خواست ، از شاخه ای به شاخه ای پرواز کند آن را حفظ کند ، پس از مدتی مراقبت ، رام و آرام شود ، و توجه آن از امور متشتته منصرف گردد ، و یخر و صلاح عادت او شود ، و فارغ البال اشتغال به توجه به حق و عبادت پیدا کند .

در هر صورت از همه امور مهم تر که بایـد امور دیگر را مقـدمه آن دانست حضور قلب است ، که روح عبـادت و حقیقت آن بسته به آن است ، و بدون آن هیچ قیمتی برای عبادات نیست و قبول عبادات در درگاه حق منوط به حضور قلب است .

عَنْ أبی جَعْفَر وَأبی عَبْدِاللهِ أَنَّهُما قالا إنَّما لَکَ مِنْ صَلاتِکَ ما أَقْبَلْتَ عَلَیْهِ مِنْها فَإنْ أَوْعَمَها کُلَّها أَوْ غَفَلَ عَنْ آدابِها لُفَّتْ فَضُرِبَ بِها وَجْهُ صاحِبِها .

امام باقر و امام صادق(علیهما السـلام) به فضـیل بن یسار فرمودنـد : از نمازت آنچه توجه قلبت با آن بوده از آن تست ، مکلف اگر تمام نماز را غلط بجا آورد ، یا از آداب آن غافل گردد، آن نماز را می پیچیند وسپس به صورت صاحبش می زنند.

ابو حمزه ثمالی می گوید : حضرت سجاد (علیه السلام) را دیدم نماز می خواند ، عبای آن جناب از شانه اش افتاد ، حضرت تا از نمـاز فـارغ نشـد به عبا دست نزد ، پس از نماز از آن بزرگوار پرسـیدم چرا به عبا توجه نفرمودی ، فرمود : وای بر تو آیا می دانی در

حضور که بودم ؟ همانـا از عبـد قبول نمی شود ، نمـازی مگر آنچه توجه قلب به آن بوده ، عرض کردم پس مـا هلاک شـدیم فرمود : هرگز همانا نقص عبادات را خداوند با نافله ها برای مؤمنین تمام می کند .

قالَ أَميرُالمُؤْمِنينَ (علیه السلام) لا يَقُومَنَّ أَحَدُكُمْ فِى الصَّلاةِ مُتَكاسِلا وَلا ناعِساً وَلا يُفَكِّرَنَ فى نَفْسِهِ فَإنَّهُ بَيْنَ يَدَىْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ إنَّما لِلْعَبْدِ مِنْ صَلاتِهِ ما أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْها بِقَلْبِه .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود : کسی از شما در حال کسالت و چرت به نماز نایستد ، و در پیش نفس اندیشه نداشته باشد ، زیرا که در محضر خداست ، جز این نیست که برای عبد از نمازش همان است که با قلب به آن توجه داشته .

ای کاش در درجه اول به قـدر و قیمت خود پی می بردیم ، و می فهمیدیم از کجائیم ، و در کجائیم و به کجا می رویم و برای کیستیم و سپس به قیمت عبادت ها و مناجاتها آگاه می شدیم تا از همه قیود رها گشته به قید عشق حق مقید می شدیم.

ای کـاش دست از این ظواهر می شـستیم ، و دوبـاره پیمان شکسـته شـده روز الست را با دوست می بستیم ، از این چهارچوب تنگ مادیت به در آمده ، در عالم بیکران معنی به پرواز می آمدیم .

ای کاش با قدرت توجه و معرفت ، از اسارت شـیطان درون و برون آزاد گشـته ، به بارگاه محبوب واقعی و معشوق اصـلی راه می یافتیم .

استاد بزرگ ، عارف پاک دل ، مرحوم شیخ بهائی در مقام نصیحت بی

خبران و گم شدگان می فرماید :

ای مرکز دایره امکان

وی زبده عالم کون و مکان

تو شاه جواهر ناسوتی

خورشید مظاهر لاهوتی

تا کی ز علائق جسمانی

در چاه طبیعت تن مانی

تا چند به تربیت بدنی

قانع به خزف ز در عدنی

صد ملك ز بهر تو چشم به راه

ای یوسف مصری بدر آی از چاه

تا والی مصر وجود شوی

سلطان سریر شهود شوی

در روز الست بلا گفتی

امروز به بستر لا خفتی

تا کی ز معارف عقلی دور

به زخارف عالم حس مغرور

از موطن اصلی نیاری یاد

پیوسته به لهو و لعب دل شاد

نه اشک روان نه رخ زردی

الله الله تو چه بی دردی

یک دم بخودآی و ببین چه کسی

به چه بسته دل و به که هم نفسی

زین خواب گران بردار سری

بر گیر ز عالم اولین خبری

آن عارف بزرگ در صفحه صد و نوزده کتاب «سر الصلاه» می فرماید :

نیّت در نزد عامه عزم بر اطاعت است خوفاً یا طمعاً :

(یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً)(۱) .

پروردگار خود را از باب خوف و طمع می خوانند .

و در نزد اهل معرفت عزم بر اطاعت است هیبتاً و تعظیماً :

فَاعْبُدْ رَبَّکَ کَأَنَّکَ تَراهُ وَإِنْ لَمْ تَکُنْ تَراهُ فَإِنَّهُ یَراکَ .

آن چنان او را عبادت کن ، به مانند این که او را می بینی ، و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند .

پاورقی

۱ سجده (۳۲) : ۱۶ .

و در نزد اهل جذبه و محبت عزم بر اطاعت است شوقاً و حباً :

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : اَفْضَلُ النّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبادَهَ فَعانَقَها وَأَحَبَّها بِقَلْبِهِ ...

با فضیلت ترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد ، و چون عاشقی

که دست در گردن محبوب کند ، با عبادت دست به گردن باشد .

قالَ الصادق (علیه السلام) : وَلکِنّی أَعْبُدُهُ حُبّاً لَهُ عَزَّ وَجَلَّ وَتِلْکَ عِبادَةُ الْکِرامِ .

امام ششم فرمود : اما من عاشقانه او را عبادت می کنم و این عبادت کرام مردم است .

در هر صورت معرفتی که با کمک انبیا و امامان حاصل می شود ، زیر بنای نیّت است ، و این نیّت زیر بنای حضور قلب است ، و این حضور قلب مایه حرکت انسان در تمام شئون حیاتش به سوی عمل صالح است ، ای عزیزان بیائید سعی کنیم ، نیّت را فقط مخصوص به عبادت نکنیم ، بلکه در تمام سکنات و حرکات ، و در تمام روابط خود با خلق ، و در تمام اعمال و اخلاق خود برای خدا نیّت داشته باشیم ، تا از تمام لحظات عمر بهترین سود و منفعت را ببریم .

جداً دنیا و مافیها ارزش آن را ندارد که ما یک لحظه از عمر خود را با آن معامله کنیم ، باید دینا و هرچه در آن است برای ما ابزار و وسیله ای جهت معامله با دوست باشد ، و به قول سعدی آن عالم نکته سنج :

دنیا آن قدر ندارد که بر او رشک برند

یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند

نظر آنان که نکردند بر این مشتی خاک

الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

عارفان هرچه ثباتی و بقائی نکند

گر همه ملک جهان است به هیچش نخرند

تا تطاول نپسندی و تکبر نکنی

که خدا را چو تو در ملک بسی جانورند

دوستی با که شنیدی که به سر برد جهان

حق عیانست ولی

طایفه ای بی بصرند

ای که بر پشت زمینی همه وقت آن تو نیست

دگران در شکم مادر و پشت و پدرند

گوسپندی برد این گرگ مزور همه روز

گوسپندان دیگر خیره در او می نگرند

این سرائی است که البته خلل خواهد یافت

خنک آن قوم که در بند سرای دیگرند

آن که پا از سر نخوت ننهادی بر خاک

عاقبت خاک شد و خلق بر او می گذرند

کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق

تا دمی چند که باقی است غنیمت شمرند

گل بی خار میسر نشود در بستان

گل بی خار جهان مردم نیکو سیرند

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز

مرده آن است که نامش به نکوئی نبرند

قلب سلیم

قسمت اول

امام ششم (علیه السلام)می فرمایند : صاحب نیّت صادقه ، صاحب قلب سلیم است .

آری قلب خانه حقیقی خداست ، و آیات و روایات بر این حقیقت دلالت دارد .

در کتابی خواندم : از عارفی پرسیدند ، اول عضوی که در رحم مادر به هنگام شکل گرفتن انسان تکون یافت چه بود ؟ فرمود

: قلب ، عرض داشتند از معارف الهی چه دلیلی بر این مسئله دارید فرمود آیه شریفه :

(إِنَّ أَوَّلَ بَيْت وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّهَ مُبَارَكاً)(۱) .

دلیل این واقعیت است ، همانطور که در آیه می فرماید : اول خانه ای که برای مردم بنا شد همان خانه مکه برای عبادت حق باشد ، پس باید گفت : به همین دلیل اول عضوی که در وجود ساخته شد قلب است که خانه عشق و محب اوست ، و در حقیقت در مملکت هستی انسان اول جائی که بنا کرد خانه مربوط به خودش بود ، و اعتبار و ارزش و اهمیت و قدر قلب

هم در همین است(۲) .

البته این ارزش و اهمیت ، ارزش استعدادی است ، و ارزش بالقوه ، و این برای انسان کافی نیست ، آدمی باید با توجه به معارف الهی و عمل به حدود و مقررات خداوندی ، سعی کند ، صفت سلامت را برای قلب کسب کند ، و تا جائی بکوشد ، که سلامت با قلب متحد شود ، و به قول قرآن ، قلب آدمی ، قلب سلیم شود .

دقت کنید نفرموده قلب ساالم ، سلامت را به صیغه فاعل استعمال نکرده ، بلکه به صفت مشبهه بیان می کند ، و با این عنوان می خواهد بگوید : سلامت باید با قلب یکی شود ، و صفت و موصوف باید با هم متحد گردند ، چون از طریق

پاورقی

۱ آل عمران (۳) : ۹۶ .

۲ در صفحه ۳۹ کتاب علمی رازهای جهان آفریطنش درباره دوران ماه اول حمل مادر آمده : از عجایب آفرینش آن که نخستین اعضائی که در این موجود تازه انشاء می شود قلب و مغز است که به طور ساده و ابتدائی ظاهر می گردد .

آگاهی و عمل ، چنین قلبی بدست آمد ، این قلب در تمام موارد ، و در تمام شئون علت تجلی نیّت صادقانه است .

بدون شک بدانید ، که نیّت صادقانه ، از قلب مریض ، و دل علیل ، پیدا نمی شود ، قلب برای نیّت همانند ریشه است ، اگر ریشه ضعیف و ناتوان باشد ، اگر ریشه فاسد باشد ، چگونه میوه کامل و سالم خواهد داد ؟!

نیّت صادقانه ، محصول و نتیجه قلب سلیم است

، و فعالیت کردن ، برای بدست آوردن قلب سلیم بالاترین ریاضت و بهترین عبادت است .

راستی باید به ریشه توجه کرد ، اگر ریشه آراسته به صلاح و سداد شود ، تمام محصولات آن الهی خواهد شد ، ولی اگر توجه به قلب نشود ، و عوارض و مفاسد بر در و دیوار این خانه هم چون سیاهی شب حاکم باشد ، از این خانه تاریک چگونه توقع نور و روشنائی ، آن هم نور الهی که همان نیّت صادقانه است خواهید داشت ؟

قلب باید از خیلی از عوارض و بلکه باید از تمام رذائل پیراسته و به تمام فضائل آراسته گردد ، تا به صفت سلیم متصف گردد ، و از چنین قلبی نیّت صادقانه تجلی کند ، و از آن نیّت بهترین عمل آشکار شود ، و در نتیجه از انسان طبیعی ، انسانی الهی و ربانی ساخته شود ، و از این موجود مساوی با حیوان ، موجودی برتر از تمام ملائکه بوجود آید !!

حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی آن حکیم فرزانه می فرماید :

از جان بگذر جانان بطلب

آنگاه ز جانان جان بطلب

با قلب سلیم اسلام بجوی

پس مرتبه سلمان بطلب

از فتنه شرک خفی و جلی

ایمن چون شوی ایمان بطلب

در وادی عشق بزن قدمی

پس دولت بی پایان بطلب

گر گنج حقایق می طلبی

از کنج دل ویران بطلب

در گلشن خندان چه می جوئی

چشمی ز غمش گریان بطلب

گر باده فام تو را باید

دل شو دل سوزان بطلب

گر همت خضر تو را باشد

سرچشمه جاویدان بطلب

سوز غم و ساز سخندانی

از مفتقر نالان بطلب

انسان یا مهم ترین مجموعه آفرینش

در این که وجود انسان نسخه جامع الهی است

شکی نیست ، این موجود بی نظیر شگفت انگیزترین عنصر و موجود خانه خلقت است .

انسان بنا به فرموده قرآن مجید ، ظرف علم اسماء ، هدایت ، کرامت ، و امانت الهی است :

(وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ كُلَّهَا)(۱) .

و خداوند عالم ، همه اسماء را به آدم تعلیم کرد .

(قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّى هُدىً فَمَنْ تَبعَ هُدَاىَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ)(۲) .

گفتیم همه فرود آئید ، تا آنگاه که از جانب من هدایت به شما برسد ، پس هرکس تابع هدایت من شود هرگز در دنیا و آخرت بیمناک و اندوهگین نخواهد گشت .

(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِى آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِير مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً)(۳) .

پاورقی

۱ بقره (۲) : ۳۱ .

۲ بقره (۲) : ۳۸ .

۳ اسراء (۱۷) : ۷۰ .

و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنان را به مرکب بر و بحر سوار کردیم و از هر غذای پاکیزه به آنان روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت بزرگ بخشیدیم .

(إِنَّا عَرَضْنَا الأَمَانَةَ عَلَى السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً)(۱) .

ما بر آسمانها و زمین و کوهها عرض امانت کردیم ، همه از تحمل آن امتناع ورزیده اندیشه کردند ، و انسان آن را پذیرفت ، به درستی که انسان در مقام امتحان بسیار ستمکار و نادان بود .

الهی آن دانای راز ، شیفته جمال بی نیاز ، درباره عظمت و شخصیت و جلال و بزرگی انسان فرموده

:

من همان مرغ عرش آشیانم

طایر گلشن لا مکانم

راز نه پرده آسمانم

آگهم سر غیب جهان را

ذره ای زیر این نه سپهرم

دل فروزنده چون ماه و مهرم

پروردیار خورشید چهرم

تا بیارایم این داستان را

دوش در نزد او باختم دل

جز وی از جمله پرداختم دل

آینه روی او ساختم دل

عاشقم روی آن دلستان را

پاك چون عیسی از نقش و رنگم

مهر ورزم نه با کس به جنگم

عاشقم فازغ از نام و ننگم

حیرت از رندیم آسمان را

شمع وش در رهش سوختم من

برق سان گیتی افروختم من

مشتری گشت و بفروختم من

بر بهشت رخش جسم و جان را

برتر از این معلق اساسم

ماورای عقول و حواسم

پاورقی

۱ احزاب (۳۳) : ۷۲.

منطقی در نیابد قیاسم

عقل نگشوده راز روان را

شیرخواری ز پستان عشقم

کودکی در دبستان عشقم

پیر عقلم زمستان عشقم

رهبرم فکر پیر و جوان را

سر خوشم مست و شاهد پرستم

سرگران از شراب الستم

نظم گردون گر افتد بدستم

طی کنم دور و کور زمان را

جوهر فرد قدسی نژادم

گوهر عشق آتش نهادم

گلبن باغ سبع الشدادم

حالیا خارم این گلستان را

گرچه گویند صرف الوجودم

فوق جوهر ورای حدودم

نیست بودم تو دادی نمودم

تا نشان بدهم آن بی نشان را

قسمت دوم

فارغ از سود و سودای عالم

بی توجه به غوغای عالم

آینه حسن زیبای عالم

شمع خلوتگهم قدسیان را

نقطه ام یا کتاب جهانم

نوع الانواع سر نهانم

آنچه اندیشه نندیشد آنم

قطره ام این یم بی کران را

من الهی هو الله گویم

وز انا الحق به دل های و هویم

ذره ام یا که خورشید از اویم

خود گدایم من آن آستان را

انسان که در حقیقت والاترین موجود جهان است ، و قدرت این معنی را دارد که اشرف تمام مهمانان عالم هستی گردد ، وجودش مرکب از چهار ناحیه بسیار بسیار مهم است

که با توجه به این چهار ناحیه ، راه برتر شدن بر تمام موجودات عالم را خواهد یافت .

۱ جسم

۲ نفس

۳ عقل

۴ قلب

جسم انسان ، مرکز جنبش ها و فعالیت های عملی است ، و به تعبیر دیگر جسم با تمام اعضائی که بستگی به او دارد ، کاسب عمل است ، و در این مرحله لازم است ، انسان ، به حدود و مقررات الهی آگاه شود ، و از حلال و حرام خداوندی مطلع شود ، تا تمام حرکات و فعالیت های جسم را ، با حدود الهی تطبیق نموده ، و به تعبیر قرآن دارنده عمل صالح شود .

نفس انسان ، به فرموده قرآن مرکز فعالیت های اخلاقی است ، و به تعبیر دیگر کاسب واقعیت های معنوی است ، و لازم است انسان به صفات پاک و و حسنات اخلاقی که از طریق الهام و وحی در اختیار آدمی قرار داده شده آشنا شود ، تا نفس را تهذیب و تزکیه کرده ، و از آلوده شدن این حقیقت به رذائل در امان بماند ، و با کسب حسنات به فلاح و رستگاری برسد .

(قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا)(۱) .

عقل انسان ، مرکز ادراک و میدان فعالیت های علمی است ، و به تعبیر دیگر عقل در وجود انسان کاسب علم و دانش و معارف و معلومات است ، و در اسلام برای فرا گرفتن دانش زیاد سفارش شده ، و باید انسان ، سخت مواظب کسب عقل باشد ، که خدای نخواسته ، این ظرف با عظمت الهی مرکز آموزش های شیطانی گردد ، چون

عقل اگر موفق به کسب معارف الهیه شود ، نیرومندترین عامل کمک به انسان برای عبادت حق است ، و مهم ترین کسبش به قول معصوم کسب بهشت خواهد بود .

پاورقی

۱ شمس (۹۱) : ۹ .

قلب انسان ، این عضو حساس ، این عنصر با عظمت ، این ظرف گسترده ای که در تمام عالم به گستردگی او یافت نمی شود ، کاسب محبت ، عشق ، مهر ، عاطفه ، رقت ، ایمان ، یقین و امثال این واقعیات است ، البته در صورتی که انسان در تمام لحظات بیدار قلبش باشد ، قلب به کسب این حقایق که مایه های خیر دنیا و آخرت انسان است اقدام می کند ، و گرنه انسان اگر از این بخش مهم وجود غفلت بورزد ، وقتی بیدار می شود که قلب به کسب ریا ، نفاق ، شرک ، کفر ، جحد ، انکار ، غرور و ... آلوده شده ، آنگاه پاک کردن این بیت که فقط برای تجلی نور دوست خلق شده کار بسیار بسیار مشکلی خواهد بود ، و آدمی وقتی پشیمان می شود که کار از کار گذشته ، و چیزی جز ضرر و زیان و خسارت ابدی برای او نمانده !!

قرآن مجید قلب را مرکز بسیاری از فعالیت ها می داند ، و انسان را در برابر افعال قلب مسئول دانسته ، و از آدمی می خواهد حتماً راهی را بپیماید که منتهی به تحقق حقیقت سلامت ، در ذات قلب گردد ، و تبوان از این قلب برای حضرت یار قلب سلیم ساخت .

قرآن مجید در بسیاری از آیات

، بخشی از روز قیامت را ، دادگاه عدل الهی برای رسیدگی به کسب قلب می داند :

(... وَلكِن يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ)(۱) .

خداوند از آنچه قلوب شما کسب کرده ، شما را بازخواست خواهد کرد .

(وَلاَ تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ)(۲) .

و کتمان شهادت ننمائید ، که هرکس کتمان شهادت کند البته به قلب گناهکار است .

(وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ كُلُّ أُوْلئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً)(۱) .

پاورقی

۱ بقره (۲) : ۲۲۵ .

۲ بقره (۲) : ۲۸۳ .

و هرگز آنه را که به آن علم و اطمینان نداری دنبال مکن ، که در پیشگاه حق ، گوش و چشم و دل مسئولند .

(إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ)(۲) .

آنان که دوست می دارند (دوستی امر قلبی است) که در میان اهل ایمان کار منکری را اشاعه و شهرت دهند ، در دنیا و آخرت دارای عذاب دردناک خواهند بود ، و خدا فتنه گری و دروغشان را می داند و شما نمی دانید .

کسب بدیها بوسیله قلب ، به توسط مقدماتی است ، که خود انسان به اختیار خودش فراهم می کند ، و گناهانی که قلب کسب می کند ، برای قلب بیماری است ، و خطر این بیماری برای انسان ، گاهی مساوی با هلاکت او ، و رسیدن به شقاوت و بدبختی و به قول قرآن خزی دنیا و آخرت است .

(فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ)(۳) .

دلهای آنان مریض است ، پس خدا (به تلافی عناد و سرسختی و تکبر آنان نسبت به حق) بر مرض ایشان بیفزاید و آنها راست عذاب دردناک به سبب این که دروغ می گویند .

قلب را باید از ابتدای تکلیف ، از بیماری های خطرناک مربوط به او حفظ کرد ، و چنانچه مریض باشد ، باید به فوریت به علاج او اقدام نمود .

پاورقی

۱ اسراء (۱۷) : ۳۶ .

۲ نور (۲۴) : ۱۹ .

۳ بقره (۲) : ۱۰ .

پدران و مادران در درجه اول ، و معلمان و استادان در درجه بعد ، و دولت و اجتماع در مرحله دیگر نسبت به افراد چه وظایف سنگین و مسئولیت های خطیری به عهده دارند ، و از طرفی خود انسان در پیشگاه حضرت ذو الجلال از چه تکلیف سنگینی برخوردار است .

شما ای پدران و مادران و معلمان و دولت و اجتماع ، وظیفه سخت دارید که زمینه ایجاد سلامت قلب را با پاک نگاه داشتن محیط خانه از هر نوع گناه ، و خطوط شیطانی ، و سالم نگاه داشتن مدرسه ، و محیط مملکت جهت فرزندان و کودکان فراهم آورید ، و خود شما ای نوجوانان و جوانان وظیفه و رسالت سنگین برای دریافت عوامل سلامت قلب بر عهده دارید .

شما ای پدران و مادران ، و معلمان و دولت مردان ، اگر در ایجاد محیط سالم کوتاهی ورزید ، در قیامت دچار عذاب سختی خواهید شد .

شما ای انسانها ، اگر از محیط های سالم تغذیه ننمائید ، در پیشگاه الهی به رنج فوق العاده

ای دچار خواهدی گشت .

اگر پـدران و مادران و معلمان و دولت مردان ، در ایجاد زمینه سالم ، جهت سـلامت دل شـما کوتاهی ورزیدنـد ، امروز که از موهبت درک و قدرت بر اندیشه کردن برخوردارید ، به فکر خود افتید ، و برای سلامت قلب فعالیت کنید .

اگر از ابتـدا میـدان سـلامت دل برای شـما فراهم شد ، امروز در حفظ سـلامت قلب بکوشـید ، و اگر حس می کنید به بیماری های معنوی قلبی دچار هستید ، با چنگ زدن به دامن عالم ربانی ، و پیری روحانی ، و مردی الهی به علاج قلب خود برخاسـته ، و این بیماری های شـیطانی را از خانه زنده حق بزدائید ، و خانه تکانی سختی بنمائید ، و پس از علاج قلب و پاک کردن این خانه قلب را وادار به کسب حسنات و حقایق نمائید .

تقوای قلب بدست آرید ، که سرمایه ای برای امروز و فردا پر قیمت تر ، و پر منفعت تر از تقوای قلب نیست .

بیماری های قلب سبب بروز مشکلات در حیات دنیا ، و ظهور انواع عذابها در عالم آخرت است .

سلامت قلب ، سـبب بروز حقـایق ، درستی هـا ، راستی هـا ، و راحتی هـا در دنیا ، و ظهور انواع نعم الهی و سـعادت ابـدی در جهان قیامت است .

قلب مریض ، قلب گنهکـار بر تمـام شـئون عقـل ، نفس ، جـان ، اثر منفی گذاشـته ، و سه نـاحیه بـا عظمت وجود انسـان را در معرض خطرهای سخت دنیائی و آخرتی قرار خواهد داد ، قلب رئیس و حاکم وجود آدمی است

، سلامت همه وجود ، و بیماری مجموع هستی آدمی بستگی به سلامت و مرض قلب دارد .

جلال الدین محمد مولوی آن عالم آگاه و عارف معارف گوید :

وای آن دل که بدو از تو نشانی نرسد

مرده آن تن که بدو مژده جانی نرسد

سیه آن روز که بی نور جمالت گذرد

هیچ از مطبخ تو کاسه و خوانی نرسد

وای آن دل که ز عشق تو در آتش نرود

هم چو زر خرج شود هیچ به کانی نرسد

سخن عشق چو بی درد بود بر ندهد

جز به گوش هوس و جز به زبانی نرسد

مریم دل نشود حامل انوار مسیح

تا امانت ز نهانی به نهانی نرسد

حس چو بیدار بود خواب نبیند هرگز

از جهان تا نرود دل به جهانی نرسد

این زمان جهد بکن تا ز زمان باز رهی

پیش از آن دم که زمانی به زمانی نرسد

تیره صبحی که مرا از تو سلامی نرسد

تلخ روزی که ز شهد تو بیانی نرسد

بیماری های مهلک قلب : کفر

قلب گاهی بر اثر بی توجهی انسان نسبت به حقایق ، و دو ماندن از اندیشه صحیح دچار کفر می گردد .

انکار از روی عناد ، انکار بعد از معرفت و ایمان ، خرج کردن نعمت در مسیر شیطان ، از مصادیق کفر است قرآن در این سه زمینه آیات متعددی دارد برای نمونه می خوانیم :

(فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شَدِيداً فِى الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَهِ وَمَا لَهُم مِن نَاصِرِينَ)(۱) .

پس آن گروهی که کافر شدند در دنیا و آخرت به عذابی سخت معذب گردانیم و برای نجاتشان یاری نخواهند داشت .

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً لَن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ)(۲) .

آنان که بعد

از ایمان کافر شدند ، و بر کفر خویش افزودند ، هرگز توبه آنان پذیرفته نیست و اینان در حقیقت گمراهانند .

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ)(۳) .

آیا ندیدی حال مردمی که نعمت خدا را به کفر مبدل ساخته و قوم خود را به دیار هلاک رهسپار کردند .

(... وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ)(۴) .

و هرکه شکر نعمت حق کند به نفع خویش کرده ، و هرکس کفر ورزد پس خدای من بی نیاز و کریم است .

توجه داشته باشید که فقط انکار حق ، یا خرج نعمت در راه غیر خدا ، یا انکار

پاورقی

۱ آل عمران (۳) : ۵۶ .

۲ آل عمران (۳) : ۹۰ .

۳ ابراهیم (۱۴) : ۲۸ .

۴ نمل (۲۷) : ۴۰ .

پس از ایمان کفر نیست ، بلکه انکار معاد ، و انکار نبوت ، و منکر ضروری دین شدن ، و حکم دادن به غیر ما انزل الله همه و همه در مرحله کفر است .

این مرض خطرناک وقتی عارض قلب شود ، انسان را از نظر جایگاه در عالم خلقت بدتر از حیوانات کرده ، و روزنه های نور را به روی آدمی می بندد ، و شاخ و برگ انسانیّت را می خشکاند ، و از انسان درنده ای خطرناک و دیوی مهیب بوجود می آورد .

بیماری های مهلک قلب : نفاق

از دیگر بیماری های قلب نفاق است ، نفاق یعنی دو روئی ، دو رنگی ، و دو چهره بودن ، و برابر با آیات قرآن و روایات نفاق از

بدترین گناهان است ، و منافق در قیامت به بدترین عذابها دچار است :

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِی الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً)(۱) .

البته منافقین را در جهنم پست ترین جایگاه است و برای آنان هرگز یاری نخواهی یافت .

منافقین مردان و زنانی هستند که به زبان و به پاره ای از اعمال خود را مسمان نشان می دهند ، ولی قلباً به هیچ صورت به خدا و پیامبر و احکام الهی ایمان ندارند .

منافقین کور دلانی هستند ، که با آمیزش با مسلمانان ، از اسرار مسلمین آگاه شده و آن اسرار را علیه مسلمین با ثمن بخسی با کفار معامله می کنند .

منافقین در برخوردهای خود با مسلمانان از روباه مکارتر ، از خوک بی غیرت تر ، از سگ پارس کننده تر ، و از گرگ درنده ترند .

پاورقی

۱ نساء (۴) : ۱۴۵ .

قرآن مجید در بسیاری از آیات وضع منافقین را نشان می دهد ، و در کمتر آیه ای است که به عذاب سخت فردای قیامت آنان اشاره نکند .

(بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً)(۱) .

منافقین را بشارت ده ، که برای آنان عذاب دردناکی است .

(... إِنَّ اللّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِی جَهَنَّمَ جَمِيعاً)(۲) .

به حق که خداوند همه منافقین و کفار را در جهنم جمع خواهد کرد .

منافق در مسئله ایمان به خدا و در انجام فرائض الهی با خدا دو روئی می کند ، و با خلق خدا هم در تمام روابطش دو روست .

بیماری های مهلک قلب : شرک

از دیگر گناهان قلب شرک است و شرک دارای اقسامی است ، که در

قرآن و روایات و کتبی که در توحید نوشته شده ، به طور مفصل به شرک اشاره رفته است .

ریا نوعی شرک است ، چیزی را در جنب خدا جهت عبادت قرار دادن شرک است ، پیروی از علمای سوء شرک است ، هوا پرستی از مصادیق بارز شرک است ، و شرک گناه بزرگی است که اگر تا وقت مرگ قلب انسان به آن آلوده باشد ، از آمرزش و رحمت حق محروم خواهد مرد .

(إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْماً عَظِيماً)(۳) .

محقق است که خدا هرکس را که به او شرک آورد نخواهد بخشید ، و سوای مشرک هرکه را خواهد بخشید ، و آن کس که به خدا شرک آورد ، به دروغی که بافته گناه بزرگی مرتکب شده است .

پاورقی

۱ نساء (۴) : ۱۳۸ .

۲ نساء (۴) : ۱۴۰ .

۳ نساء (۴) : ۴۸ .

بیماری های مهلک قلب : شک

از دیگر گناهان قلب شک است ، البته شک در علوم ظاهری چندان عیب ندارد ، ولی در مسائل حقی که حق بودنش با استدلال و برهان عقلی ، یا با قرآن ، یا با روایات صحیحه روشن است ، شک جا ندارد ، و شک کننده از میدان انصاف به طور کامل دور است ، و این حرکت نا صواب قلب بر خلاف حقیقت عقل و فطرت و وجدان است .

شما حساب کنید ، یک پیامبر ، برای اثبات صدق گفتارش به اذن حضرت حق دارای معجزه است ، چنانچه قرآن می فرماید : مرده زنده می

کنـد ، کور مـادر زاد شـفا می دهـد ، مرض پیسـی را از بین می برد ، از غیب خـبر می دهـد ، عصـا به سـنگ می کوبـد از آن دوازده چشـمه آب می جوشـد ، ماه را دو نیمه می کنـد ، از دل کوه شتر زنـده بیرون می آورد ، قطعه خاک را با دم خدائیش تبـدیل به پرنده زنده می کند و در آخرین مرحله قرآن را به عنوان آخرین معجزه و به عنوان معجزه ابدی ارائه می کند ، و می گویـد با این دلائل حقه من فرسـتاده خدایم . آنگاه یک انسان این همه واقعیت های روشن تر از روز را ببیند و در مرز دو دلی قرار بگیرد که آیـا این انسـان راست می گویـد یـا نه ؟!! قلب چنین آدمی واقعاً مریض است ، و شک او در برابر حق زمینه ساز هر نوع بدبختی اوست .

راستی در برابر حق آشـکار ، حق پیچیـده به اسـتدلال ، حق بر مبنـای برهـان و حجت ، حق فروزنـده تر از آفتاب جای شک و تردید است ؟!!

بیماری های مهلک قلب : قساوت

از دیگر بیماری های قلب ، قساوت و سـنگدلی است ، قرآن مجیـد از سـنگدلی سـنگدلان که علت بسـیاری از بـدبختی ها ، و محروم کننده انسان از رحمت الهی است در آیاتی خبر می دهد :

(أَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلاَ یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَکَثِیرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ)(۱) .

آیا نوبت آن نرسیده ، که گرویدگان ظاهری ، با باطن خود بگروند ، و دلهاشان برای

خدا خاشع گردد ، و بر آنچه از حق نازل شده به دل توجه کنند ، و مانند کسانی که پیش این برایشان کتاب آسمانی آمد نباشند ، که دوره طولانی بر آنها گذشته و دلهاشان زنگ قساوت گرفته و بسیاری از آنها فاسق و نابکارند .

(ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجَارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً ...)(۲) .

شما بعد از این که موسی از طرف ما به شما گفت بعضی از اعضاء گاو را به بدن مقتول یزنید تا ببینید خدا این گونه مرده را زنده می کند ، چنان سخت دل شدید ، و از قبول حق امتناع نمودید ، که دلهایتان چون سنگ یا سخت تر از آن شد !!

(فَلَوْلاَ إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلکِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ)(۳)

چرا وقتی که بلا به آنها می رسید توبه و تضرع و زاری نکردند ، تا نجات یابند ، بدین سبب به خدا باز نگشتند که قلوبشان را قساوت گرفت ، و شیطان کار زشت آنان را در نظرشان زیبا نمود .

پاورقی

۱ حدید (۵۷) : ۱۶ .

۲ بقره (۲) : ۷۴ .

۳ انعام (۶) : ۴۳ .

(فَبِمَا نَقْضِهِم مِیثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِیَهً)(۱) .

پس چون پیمان شکستند ، آنان را دچار لعنت خود کردیم ، و از رحمت و عنایت محرومشان نمودیم ، و به خاطر این پیمان شکنی قلوبشان را سخت گرداندیم .

(أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ فَهُوَ عَلَی نُور مِن رَبِّهِ فَوَیْلٌ لِلْقَاسِیَهِ قُلُوبُهُم مِن ذِکْرِ اللَّهِ أُولئِکَ فِی ضَلاَل مُبِین)(۲) .

آیا کسانی را که خدا برای

اسلام شرح صدر عطا کرد ، پس به نور الهی روشن است ، (با مردم تاریک دل یکسانند) پس وای بر آنان که از شقاوت و قساوت دلهاشان از یاد خدا فارغ است ، اینان هستند که دانسته به ضلالت و گمراهی اند .

(لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ)(۳) .

تا خدا به آن القائات شیطان کسانی را که دلهایشان مبتلا به مرض نفاق و شک است ، یا دچار کفر و قساوت اند بیازماید ، و همانا ستمکاران در شقاوت و دور از نجات اند .

قساوت نمی گذارد انسان حق را قبول کند ، قساوت نمی گذارد در برابر مشکلات و مصائب دیگران ، انسان عکس العمل مثبت و انسانی نشان دهد ، قساوت نمی گذارد آدمی به مظلوم و مسکین و افتاده ترحم کند .

پاورقی

۱ مائده (۵) : ۱۳ .

۲ زمر (۳۹) : ۲۲ .

۳ حج (۲۲) : ۵۳ .

قساوت نمی گذارد انسان در برابر خطاهایش از خدا عذر بخواهد ، و جلوی ریختن اشک چشم را می گیرد .

اگر بخواهید بدانید ، علت قساوت و سنگدلی چیست برابر با معارف الهی علت قساوت دو چیز است : دوری از عبادت ، آلوده بودن به گناه .

اگر بخواهید قساوت و سنگدلی را معالجه کنید ، باید به عبادت روی آورده ، و حقیقت با تمام گناهان ترک رابطه کنید .

اگر بخواهدی قساوت را علاج کنید ، زیاد یاد مرگ کنید ، و در مجالس موعظه شرکت کرده ، دست به دامن مردان خدا بزنید ، و با صاحب نفسان

عالم مصاحبت نمائید .

زیاد یاد خدا کنید ، و تا می توانید با کمال عشق و شوق قرآن بخوانید ، و از دعاهای عالی اسلامی به خصوص دعای کمیل ، دعای عرفه ، مناجات خمس عشر ، دعای ابو حمزه غفلت نکنید .

زیاد به قبرستان بروید ، و به ائمه طاهرین توسل جسته ، و قسمتی از شب را با محبوب واقعی و مقصود حقیقی خلوت کرده و از گناهان گذشته و تقصیراتی که در عبادت داشتید یاد کرده و گریه کنید .

با به کار گرفتن این سلسله مسائل به تدریج زنگ دل پاک شده ، و قلب شما به نور الهی صفا می گیرد ، و شیاطین دل شما را رها کرده ، حق در آن خانه تجلی می کند .

بیماری های مهلک قلب : ریا

از دیگر گناهان قلب ریا است . ریاکار در تمام اعمالش ، جز جلب خوشنودی دیگران هدفی ندارد .

ریا در اعمال عبادی به طور قطع باعث باطل شدن عمل ، و در اعمال غیر عبادی علت بی ارزش شدن کوشش انسان است .

ریاکار ، در حقیقت دنیا پرست است ، و خدا خواهی او پوششی برای پرده ننگین دنیا پرستی اوست .

ریاکار می خواهد در میان مردم کسب آبرو کند ، تا از این طریق به نان و نوائی برسد ، و خواسته های شیطانی خویش را اعمال کند .

کسی که دارای خواسته های مادی و معنوی است ، و می بیند برای رسیدن به این خواسته ها ، باید از نیروی مردمی استفاده کند ، و نیروی مردمی جز از طریق جلب رضا و اعتماد آنان بدست نمی آید ، و جلب

رضا و اعتماد مردم ، جز از راه نشان دادن عبادات و خوبی ها میسر نیست ، پس به دایره عبادات قدم می گذارد ، و دست به هر کاری خیری می زند ، باید گفت او پهلوان میدان ریا است ، و در حقیقت برای رسیدن به اهداف پلیدش دست به وسائل پاک زده و این همان راهی است که مادیگران تاریخ در گذشته و کمونیست ها در امروز به آن معتقدند که هدف وسیله را توجیه می کند ، و در آیات و روایات اگر بگویند چنین شخصی مشرک است حق گفته اند .

ما در تاریخ می خوانیم که ستمگران و زورگویانی که بر ملت های دینی حکومت می کردند دست به کارهای خیر می زدند ، مسجد می ساختند ، زیارت می رفتند ، خرج قرآن نوشتن و کتاب دینی نوشتن می دادند ، قرآن چاپ می کردند ، حرم ائمه تعمیر می کردند ، گاهی به نماز جماعت حاضر می شدند ، به فقرا اطعام می کردند ، دار الایتام و مدرسه می ساختند ، و از طرفی مبارزان در راه حق و بی گناهان را به زندان می انداختند ، مظلومان را می کشتند ، حقوق مردم را پایمال می کردند ، و خلق خدا را به انواع شکنجه ها مبتلا می کردند !!

آیا اعمال نیک آنان را جز بر ریا و پوششی بر جنایاتشان به چیز دیگری می توان حمل کرد ؟ قلب اگر از ریا خالی نباشد ، انسان نمی تواند عمل واقعی و با ارزش داشته باشد ، و نمی تواند ، در پیشگاه حق دارای مقام

بنـدگی باشـد ، پـاکی عمـل ، و ارزش آن بسـتگی به قلب سـالم از ریـا دارد ، و انسـان بی ریا از بسـیاری از گناهان در امان و مصونیّت است .

بسـیاری از مردم هسـتند ، که در تمـام جوانب زنـدگی زیاد زحمت می کشـند ، و خیلی کار خیر می کننـد ، اما چون زحمات آنان آلوده به ریا است ، برای زحمات و کوششان عاقبتی نخواهد بود ، و قرآن مجید آنان را از زیانکارترین مردم می داند :

(قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً)(۱) .

ای رسول من به امت بگو ، می خواهید شـما را به زیانکارترین مردم خبر دهم ، زیانکارترین مردم آنها هستند ، که عمرشان را در راه حیات دنیای فانی تباه کردند ، و به خیال باطل می پنداشتند نیکوکاری می کنند .

بیماری های مهلک قلب :عجب

دیگر از گناهان قلب عجب است ، عجب کار نیک را از خود دیدن ، و کار خود را بزرگ شـمردن ، و خویش را صاحب حق دیدن است .

عجب خود بزرگ بینی و بی عیب دانستن خود ، و خود را از همه برتر انگاشتن است .

عجب برای انسان مورث تکبر ، و تکبر مورث بسـیاری از پلیـدیهاست !! معجب هر مقامی را حق خود می داند ، هر موقعیتی را از آن خود حساب می کنـد ، عقیده دارد ، که مام احترامات خاص اوست ، توقع دارد همه او را بزرگ ببینند ، و در برابر مقام او خضوع کنند .

پاورقی

۱ کهف (۱۸) : ۱۰۳ ۱۰۴ .

انسان گرفتار عجب

در هر حدی که از عبادت و نیکوکاری باشد ، بریده از خداست .

انسان باید بداند که تمام نیکی های ظاهر و باطن عنایت و عطای خداست ، و تمام زشتی ها و تقصیرات و عیوب از خود انسان است .

انسان همیشه در عبادات باید خود را مقصر دانسته ، و سراسر عباداتش را آلوده به عیب ، کم اخلاصی ، و کم محتوا بداند ، و نسبت به اعمال نیکش در خوف و رجا باشد .

آدمی اگر خود را خوب بداند ، و به قول قرآن در مقام تزکیه و تعریف خویش باشد و تصور کند عبادات و نیکی ها را او انجام می دهد ، آدمی آلوده و موجودی پلید ، و دارای رنگ شیطانی عجب است ، و این عجب در دنیا و آخرت باعث هلاکت اوست ، قرآن می فرماید ، تمام نیکی ها عطای خداست ، و شما هیچ برنامه مثبتی را از جانب خود ندانید :

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُم بَلِ اللّهُ يُزَكِّيْ مَن يَشَاءُ وَلاَ يُظْلَمُونَ فَتِيلًا)(۱) .

نمی بینی آنان که پاک دلی و نیک نفسی کنند ، و خود را چه قدر پاک می دانند ، در عمل چه ناپاکند ، خداست که هرکس را بخواهد از رذائل پاک و منزه دارد ، و به قدر رشته خرمائی به کسی ستم نشود .

علی (علیه السلام) در مقام تعریف اهل تقوا و عاشقان حق در خطبه همام می فرماید :

وَإِذا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خافَ مِمَّا يُقالُ لَهُ وَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسي مِنْ غَيْري وَرَبّي أَعْلَمُ مِنّي بِنَفْسي اَللَّهُمَّ لا تُؤاخِذْني بِما يَقُولُونَ وَاجْعَلْني أَحْسَنَ مِمَّا

يَظُنُّونَ .

پاورقی

۱ نساء (۴) : ۴۹ .

الهی آن پیر وارسته در ترجمه جمله بالا گوید :

چو آنان را به نیکوئی ستایند

بیندیشند و بر نیکی فزایند

همی گویند در پاسخ که ما را

سریرت هست بر خویش آشکارا

به خود مائیم داناتر ز اغیار

ز ما به داند آن دانای اسرار

پس آن گه با نیاز عشق دمساز

همی گویند کی دانای هر راز

تو با گفتارشان بر ما مپیچی

که هیچی را ستایش کرده هیچی

همی گوید به دل کی پاک یزدان

مرا برتر ز هر پندار گردان

نکوتر ساز ما را زین گمان ها

الا ای از تو نیکو جسم و جانها

ببخشا آنچه مستور است زایشان

ز کار زشت و افکار پریشان

امام چهارم (علیه السلام) در دعای بیستم صحیفه عرضه می دارد :

وَعَبِّدْنی لَکَ وَلا تُفْسِدْ عِبادَتی بِالْعُجْبِ .

الهی مرا بنده خودت گردان ، و عباداتم را به عجب و خودپسندی تباه مکن .

از دیگر گناهان قلب ، کبر ، سوء ظن ، حقد ، حسادت ، حب دنیا ، تصمیم بر گناه و معصیت است ، که شرح آنها و گناهان دیگری که به عنوان گناهان قلب گذشت به طور مفصل در ابوابی که مصباح الشریعه آورده خواهد آمد .

خانه قلب اگر بخواهد تجلی گاه نیّت صادقانه گردد ، باید از تمام انی گناهان پاک شود ، قلب آلوده به این گناهان ، قدرت بر نیّت صادقانه ندارد ، معجب ، ریاکار ، حسود ، متکبر ، دارنده سوء ظن ، بخیل ، چگونه می تواند نیّت صادقانه داشته باشد ؟ باید در گفتار امام ششم که فرمودند :

صاحِبُ النِّیَّهِ الصَّادِقَهِ صاحِبُ الْقَلْبِ السَّلیمِ .

خیلی دقت کرد ، و جداً باید از آلودگی قلب ترسید

، که قلب آلوده خالی از

صداقت در نیّت است ، و عمل خالی از صداقت در نیّت ، در نزد حق تعالی کم ارزش یا فاقد ارزش است ، و انسان چون عملش بی ارزش باشد ، نجاتش بس مشکل است !!

لِاَنَّ سَلامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَواجِسِ الْمَحْذُوراتِ تُخَلِّصُ النِّيَّةَ لِلّهِ تَعالی فِی الأُمُورِ كُلِّها ، قالَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ : يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونٌ اِلاّ مَنْ اَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَليم وَقالَ النَّبِیُّ (صلی الله عليه وآله) : نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَقالَ اَلْاَعْمالُ بِالنِّيّاتِ وَلِكُلِّ امْرِء ما نَوی .

چرا که سلامت قلب از وساوس شیطانی ، و آلودگیهائی که فضای روشن دل را تاریک می کند ، علت خلوص نیّت است ، و خداوند بزرگ فرموده :

روز قیامت روزی است که مال و فرزندان نفع نمی دهند ، آنچه نفع دارد قلبی است که صاحبش آن را سالم نزد خدا آورده باشد ، و پیامبر عزیز اسلام (صلی الله علیه وآله)فرموده : نیّت مؤمن از عملش بهتر است ، و نیز آن جناب فرموده : اعمال به نیات است ، و هر آنچه برای انسان است همان نیّت اوست .

وَلابُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ خالِصِ النِّيَّهِ فی كُلِّ حَرَكَه وَسُكُون اِذْ لَوْ لَمْ تَكُنْ بِهذَا الْمَعْنی تَكُونُ غافِلاً وَالْغافِلُونَ قَدْ وَصَفَهُمْ اللّهُ بِقَوْلِهِ اِنْ هُمْ اِلاّ كَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبيلاً .

عبد نه تنها در عبادات واجبه باید برای خدا نیّت داشته باشد ، بلکه لازم است در تمام حرکات و سکناتش خدا را در نظر بگیرد ، و برای خدا برخیزد و بنشیند ، که اگر در تمام امور برای خدا نیّت کند

، خود را در حصن حصین عنایت حق قرار داده ، و از شرور نفس ، و خطرات شیطان در امان خواهد بود .

و این خلوص نیّت در همه حرکات و سکنات است ، که از انسان موجودی پاک و با ارزش ساخته ، و آدمی را با سعادت دنیا و آخرت روبرو می کند ، و اگر

انسان این طور نباشد جزء اهل غفلت است ، و غافلان همان بدبخت هائی هستند که خداوند در حق آنان فرموده : نیستند مگر مانند چهارپایان بلکه راهی بدتر از آنان دارند ، در جلد دوم شرح به طور مفصل درباره غفلت مسائلی گذشت .

ثُمَّ النِّیَّهُ تَبْدو مِنَ الْقَلْبِ عَلی قَدْرِ صَفاءِ الْمَعْرِفَهِ وَتَخْتَلِفُ عَلی حَسَبِ اِخْتِلافِ الْاَوْقاتِ فی مَعْنی قُوَّتِهِ وَضَعْفِهِ .

دل وقتی از کدورات و اقذار مادی و وساوس شیطانی ، و شکوک و شبهه ها و اضطرابات پاک باشد ، و هم چون آئینه مرکز تجلی فیوضات محبوب باشد ، آن نیّتی که مورد رضایت دوست است از آن دل آشکار می شود ، و صفا و پاکی قلب ، و دور بودنش از کدورات محصول نورانیّت آن به نور معرفت است .

کسی که از طریق تفکر در بساط هستی ، و دقت در آیات قرآن ، روایات ، نسبت به حضرت حق و شئون او معرفت پیدا کرد ، و قیامت را با چشم دل با کمک گیری از قرآن دید ، و برای او این حقیقت روشن شد که دنیای او و عمرش بسیار کوتاه ، و انسان نسبت به آن مسافری زودگذر است ، و فهمید که دیاری غیر حق وجود ندارد

و هرچه هست سایه ای از اوست ، و کاری دست کسی جز خدا نیست ، به نیّت خالصانه می رسد ، و اعمال و رفتارش با ریشه گرفتن از چنین نیّتی دارای ارزش واقعی خواهد شد .

نیّت بر حسب حالات مکلفین فرق می کند ، مکلف در صورت اسیر بودن به بندهای شیطانی و آلوده بودن به رذائل اخلاقی ، نیّتش ضعیف و کم ارزش ، و در صورت آزاد بودن علم و قدرت و اراده اش از هواجس نفسانی نیّتش دارای قوت الهی و نزدیک به حقیقت خلوص یا عین خلوص است .

صاحب نیّت تا راه به حقیقت نبرده باشد ، و پرده های ضلالت و گمراهی و حائل های نفسانی را از خود دور ننموده باشد ، و اسباب تزلزل و اضطراب را از

خود دفع نکرده باشد به نیّت خالص نرسیده و نیّتش با این همه آلودگیها از درجه اعتبار ساقط و ارزش چندانی نخواهد داشت .

وَصاحِبُ النِّیَّهِ الْخالِصَهِ نَفَسُهُ وَهَواهُ مَعَهُ مَقْهُورَتانِ تَحْتَ سُلْطانِ تَعْظیمِ اللهِ تَعالی .

معرفت واقعی به حق ، علت تجلی عظمت حضرت او در قلب است ، تجلی این عظمت باعث می شود ، که غیر حق در نظر انسان کوچک یا به صورت هیچ و عدم گردد ، در اینصورت انسان چون غیر خدا نمی بیند ، نیّتش جز برای خدا نمی شود ، و راهی هم برای خلوص نیّت و صدق نیّت جز راه معرفت نیست ، و وقتی انسان به این منزل والا رسید ، یعنی غیر به کلی از نظر او محو شد ، و عظمتی جز عظمت حق در میان نماند ،

حکومت این عظمت با کمال قـدرت و رحمت نفس و هو را مقهور خود کرده ، و جائی برای ورود شوائب به میـدان نیّت نمی گذارد ، در این منزل با عظمت است ، که صفتی برای نیّت جز صفت صدق و خلوص نمی ماند .

خداونـدا مـا هنوز به تماشـای حضـرت تو موفق نگشـته ایم ، ما هنوز به محضـر مقـدس تو راه پیـدا نکرده ایم ، بین ما غائبان و حاضـران درگاه در تمام شـئون حیات فرق است ، ما در حالت غیبت به سر می بریم ، و در این غیبت است که همه چیز غیر تو را حاضـر می بینیم لـذا همه چیز پیش مـا عظیم است ، و ما هر کاری را می خواهیم انجام دهیم به نیّت غیر تو انجام می دهیم و این کمـال بـدبختی ماست ، راستی ما بـدبختیم که هنوز نتوانسـته ایم در اعمال و رفتار و حرکات و سـکنات خود یک بار نیّت صادقانه داشـته باشـیم ، خداونـدا به عزت و جلالت دست ما را بگیر و ما را به آرزوی واقعی مان که رسـیدن به مقام قرب تو و وصل تو و یافتن عظمت تست برسان .

حکیم بزرگوار ملا عبدالرزاق گیلانی مترجم مصـباح الشـریعه در ذیل جمله بالا می فرماید : «صاحب نیّت خالص کسـی است که مجاهـد و مخالفت نفس اماره کند ، و مباغضت و مخالفت این خداعه غراره را لازم داند ، چرا که جویندگان طریف فوز و نجات در جمیع اطوار و حالات احتراز از شر این دشمن قوی و فریب این غرور غوی نموده ، همت بر مجاهده و مدافعه

آن که افضل اقسام جهاد است گماشته اند ، چنان که از حضرت رسالت پناه (صلی الله علیه وآله) مروی است که آن حضرت فرمود :

أَفْضَلُ الْجهادِ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیْهِ .

برترین جهاد ، مبارزه با نفسی است که بین دو پهلوست .

و از حضرت صادق مرویست که آن حضرت فرموده :

أُحْذُرُوا أَهْوَاءَکُمْ کَما تَحْذَرُونَ أَعْدَاءَکُمْ فَلَیْسَ شَیْئٌ أَعْدا لِلرِّجالِ مِنْ اِتِّباعِ أَهْوائِهِمْ وَحَصائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ ;

از هواها به مانند این که از دشمنانتان می پرهیزید ، بپرهیزید ، چیزی برای مردم دشمن تر از پیروی از هواها و محصولات زبانشان نیست .

مجاهده نفس عبارت از آن است که او را در هواها و خواهش های خود ممکن نداشته ، مسخر و مقهور عقل که فرمانفرمای مملکت بدن است سازند ، و مجال سرکشی و نافرمانی او که موجب اختلال ارکان این بنیان الهی است نداده به معونت جنود عقلیه به دفع طغیان و فساد او بپردازند ، تا سلطان عقل در قلمرو بدن تمکن و استقلال یافته و این قلوب که منزلگاه قوافل فیوض الهیه است از فتن و شرور اهوای نفسانی خالی و به زیور آثار خیر و مرضیات ربانی حالی : (آراسته گردد» .

حیاء

وَالْحَیاءُ مِنْهُ .

هرگاه انسان به توفیق الهی آراسته به نور معرفت شود ، و از طریق این معرفت که از بهترین و پر منفعت ترین فیوضات الهی به انسان است ، متصف به خلوص نیّت گردد ، و باطن و ظاهر و سر و علانیه اش با خدا یکی شود ، دارای حیای از خدا گردد ، و چون حیا در در وجودش پرتو افکند ، حق

الهی را آن چنان که باید انجام خواهد داد ، و از کار مخالف رضای او پرهیز خواهد کرد .

مگر بـا داشـتن معرفت ، و نیّت پـاک ، و اقرار به تمـام برنـامه های الهی می توان مرتکب گناه شـد ، و می توان از حقوق الهیه چشم پوشید ؟

بعضـی از فقها ارتکاب گناه را منافی ایمان دانسـته ، و قائل به خلود فساق در عذاب جهنم اند ، و عمده دلیل آنان نبود معرفت در اهـل گناه و در نتیجه نبود نیّت خالص ، و در حقیقت نبود حیا و شـرم از مولا در وجود آنان است ، وقتی حیا نباشـد ، انسان چگونه از معصیت کناره گیری کند ، بهترین نیروئی که آدمی را از گناه باز می دارد حیا است .

وَهُوَ مِنْ طَبْعِهِ وَشَهْوَتِهِ وَمُنْيَتِهِ .

و این حیـا جبلی و طبیعی خلوص نیّت و آرزوی اوست ، دارنـده نیّت خـالص و صادق از حیا جـدا نیست ، و در حقیقت حیا و خلوص نیّت لازم و ملزوم یک دیگرند و از هم جدائی ندارند .

نَفْسُهُ مِنْهُ فی تَعَب وَالنَّاسُ مِنْهُ فی راحَه .

صاحب نیّت صادقه ، به خاطر این که از خواهش ها و هواهای بی جای نفس و خواسـته های غیر الهی اش پرهیز دارد ، نفسش از او در رنج و دیگران از او در راحتند ، راحتی دیگران از او به خاطر اینست که در تمام کارهایش موافق رضای حق عمل می کند ، و کسی که موافق رضای حق عمل کند ، ظلم و جوری از او صادر نمی گردد ، و هرکس ظلم و جوری و آزار

و اذیتی از او صادر نشود ، دیگران از او در راحتند ، یا معنای جمله این است ، که صاحب نیّت صادقانه ، به خاطر نیّتش دست به هر کار خیری اعم از عبادت و خدمت به خلق می زند ، و این عبادت و خدمت برای او رنج است و برای دیگران راحت .

در پایان شرح حدیث نیّت ، نکته مهمی را که در ایجاد نیّت صادقانه نقش مهمی دارد ، نباید ناگفته گذاشت ، و آن این است که انسان در همه شئون حیات باید نظامات قرار دادی حضرت حق را به احسن وجه مراعات نماید ، تا با مراعات نظامات الهی به واقعیات رسیده ، و از هر برنامه ای نتیجه لازم عاید او گردد .

ما در زندگی خود با سلسله مسائلی از قبیل اعضا و جوارح جسمی ، نفس ، قلب ، عقل ، فقیه ، امام ، نبی ، الله روبرو هستیم ، در این سلسله مسائل تقدم واقعی با کیست و کدامیک از این واقعیات بر دیگری حاکم است ؟

ما باید به دستور حق ، و راهنمائی انبیا و ائمه و اولیا نظامات مربوط به این مسائل را با کمال دقت رعایت نمائیم ، تا از زندگی بهره الهی ببریم .

خداوند در رأس همه امور است و او مفیض فیض و مبدء هر خیری است ، حضرتش دستوراتش را به پیامبر ابلاغ می کند ، و به صورت قرآن و وحی و الهام در اختیار او قرار می دهد ، پیامبر آنچه دارد به امام منتقل می نماید و امام به فقیه ، عقل باید تمام احکام لازم

را از فقیه بگیرد ، زیرا در وجود انسان عقل واسطه دریافت است ، قلب باید دریافت عقل را تفقه کرده و بفهمد ، سپس باید نفس را حاضر به گرفتن یافته های عقل کرد ، و آن گونه باید نفس آگاه را مؤدب نمود که دانسته خود را بوسیله اعضا و جوارح تحقق عملی دهد ، و نتیجه این گونه عمل هم بدون شک حیات جاویدان بهشتی است .

پس باید اعضا و جوارح تابع نفس الهی و نفس تابع نور قلب ، و قلب تابع عقل ، و عقل پیرو فقیه جامع الشرایط باشد ، علم فقیه ریشه در امامت و امامت ریشه در نبوت و نبوت ریشه در ربوبیت حضرت حق دارد ، انسان اگر خود را حاضر کند ، در این گردونه قرار بگیرد ، در تمام امور نیّتی جز خدا ، و اراده ای جز حضرت حق نخواهد داشت .

حکیم صفای اصفهانی ، آن شوریده شیدا در این زمینه فرماید :

شبی که دیده بدیدار دوست باز کنم

دم سپیده ز خورشید احتراز کنم

بود وضوی من از آب چشم و طاعتم این

که رو بقبله ابروی او نماز کنم

پرم به عرش حقیقت ز آشیانه آز

دو بال بسته مرغ نیاز باز کنم

مرا که ساعد سلطان بود مساعد پای

چرا نشیمن خود آشیان آز کنم

شکار نسر حقیقت کنم بقوت سیر

کبوتر دل شوریده شاهباز کنم

هر آنچه یار فزاید بناز گو بفزای

که هرچه هست مرا جمله را نیاز کنم

من ار نیاز کنم خویش را بحضرت دوست

بهرچه هست به تأیید دوست ناز کنم

رسیده ام به میان و به موی دلبر خویش

اگر میان وی از موی امتیاز کنم

ز خاك کوی تو

دل را دهم طراز به روی

دل فسرده چو روی بت طراز کنم

اگر بدست من افتد شکنج طره بخت

ز گرد راه تو آن طره را طراز کنم

ز خاك پای تو آبی زنم بر آتش دل

دل هوائی خود را محل راز کنم

حدیث موی تو گویم دم از غم تو زنم

به گفتگوی تو افسانه را دراز کنم

باب پنجم :در بیان ذکر

توضیح

قَالَ الصَّادِقُ (علیه السلام) : مَنْ کَانَ ذَاکِراً لِلهِ عَلَی الْحَقیقَهِ فَهُوَ مُطیعٌ وَمَنْ کانَ غافِلا فَهُوَ عاص .

وَالطّاعَهُ عَلامَهُ الْهِدایَهِ وَالْمَعْصِیَهُ عَلامَهُ الضَّلالَهِ وَأَصْلُهُما مِنَ الذِّکْرِ وَالْغَفْلَهِ .

فَاجْعَلْ قَلْبَکَ قِبْلَهً لِلِسانِکَ لا تُحَرِّکْهُ إِلاّ بِإِشارَهِ الْقَلْبِ وَمُوافَقَهِ الْعَقْلِ وَرِضَـی الْایمانِ فَإِنَّ اللهَ عالِمٌ بِسِرِّکَ وَجَهْرِکَ وَهُوَ عالِمٌ بِما فِی الصُّدورِ فَضْلا عَنْ غَیْرِهِ .

وَکُنْ کَالنّازِعِ رُوحَهُ أَوْ کَالْواقِفِ فِی الْعَرَضِ الْأَکْبَرِ غَیْرَ شاغِل نَفْسَکَ عَمّا عَناکَ مِمّا کَلَّفَکَ بِهِ رَبُّکَ فی أَمْرِهِ وَنَهْیِهِ وَوَعْدِهِ وَوَعیدِهِ .

وَاغْسِلْ قَلْبَکَ بِماءِ الْحُزْنِ وَلا تَشْغَلْها بِدُونِ ما کَلَّفَکَ وَاجْعَلْ ذِکْرَ اللهِ مِنْ أَجْلِ ذِکْرِهِ لَکَ فَإِنَّهُ ذِکْرُکَ وَهُوَ غَنِیٌّ عَنْکَ فَذِکْرُهُ لَکَ أَجَلُّ وَأَشْهی وَأَتَمُّ مِنْ ذِکْرِکَ لَهُ وَأَسْبَقَ .

وَمَعْرِفَتَکَ بِذِکْرِهِ لَکَ یُورِثُکَ الْخُضُوعَ وَالْاِسْتِحْیاءَ وَالْاِنْکِسارَ وَیَتَوَلَّدُ مِنْ ذلِکَ رُؤْیَهُ کَرَمِهِ وَفَضْلِهِ السّابِقِ وَتَخْلُصُ لِوَجْهِهِ وَتَصْغُرُ عِنْدَ ذلِکَ طاعاتِکَ وَإِنْ کَثُرَتْ فی جَنْبِ مِنَنِهِ .

وَرُؤْیَتُکَ ذِکْرَکَ لَهُ تُورِثُکَ الرِّیا وَالْعُجْبَ وَالسَّفَهَ والْغِلْظَهَ فی خَلْقِهِ وَاسْتِکْثارَ الطّاعَهِ وَنِسْیانَ کَرَمِهِ وَفَضْلِهِ .

وَلا یَزْدادُ بِذلِکَ مِنَ اللهِ إِلاّ بُعْداً وَلا یَسْتَجْلِبُ بِهِ عَلی مُضِیِّ الْأَیّامِ إِلاّ وَحْشَهً . وَالذِّکْرُ ذِکْرانِ : ذِکْرٌ خالِصٌ بِمُوافَقَهِ الْقَلْبِ ، وَذِکْرٌ

صادِقٌ

يَنْفى ذِكْرَ غَيْرِهِ كَما قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) إِنّى لا أُحْصى ثَناءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَما أَثْنَيْتَ عَلى نَفْسِكَ .

فَرَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) لَمْ يَجْعَلْ لِذِكْرِهِ

مِقْداراً عِنْدَ عِلْمِهِ بِحَقيقَهِ سابِقَهِ ذِكْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِنْ قَبْلِ ذِكْرِهِ لَهُ فَمِنْ دُونِهِ أَوْلى .

فَمَنْ أَرادَ أَنْ يَذْكُرَ اللهَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ ما لَمْ يَذْكُرِ اللهُ الْعَبْدَ بِالتَّوْفيقِ لِذِكْرِهِ لا يَقْدِرُ الْعَبْدُ عَلى ذِكْرِهِ .

قَالَ الصَّادِقُ (علیه السلام) : مَنْ كَانَ ذَاكِراً للهِ عَلَى الْحَقيقَهِ فَهُوَ مُطيعٌ وَمَنْ كانَ غافِلا فَهُوَ عاص .

ذکر به حقیقت

قسمت اول

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : کسی که به حقیقت یاد خداست ، بنده ای است مطیع و عبدی است فرمانبردار ، و انسانی است که در مدار اطاعت از حق قرار گرفته ، و جان و قلبش به نور هدایت روشن است ، زیرا یاد حقیقی حق ، این معنا را به انسان توجه می دهد ، که انسان در محضر خداست ، و خداوند تبارك و تعالی به تمام شئون ظاهر و باطن او آگاه است ، و هیچ چیز از نظر حضرتش پنهان و پوشیده نیست ، در اینصورت و در این حال و با این چنین ذکر و یاد ، حیاء انسان ، که از مایه های پر برکت الهی است تجلی کرده ، و بر مملکت ظاهر و باطن آدمی حاکم می گردد ، و انسان را در میدان اطاعت و ترک گناه قرار می دهد .

ذکر به حقیقت است ، که آدمی را مؤدب به آداب دوست نموده ، و از انسان ، موجودی خدائی ، و عنصری الهی می سازد .

ذکر به حقیقت است که انسان را با شئون حق آشنا ساخته و او را وادار به پرواز در ملکوت عالم می کند .

ذکر به حقیقت است ، که باب توبه را

به روی انسان باز کرده ، و آدمی را در گروه تائبین که سخت مورد محبت و عشق دوستند قرار می دهد .

ذکر به حقیقت است ، که در تمام گناهان را به روی انسان می بندد ، و راه نفوذ شیطان های داخلی وخارجی ودرونی وبرونی را به روی انسان مسدود می نماید .

ذکر به حقیقت است ، که زمینه پدید شدن کرامت ، شرافت ، اصالت ، معرفت ، حقیقت ، واقعیت ، درستی ، راستی ، و صفات حسنه ، و اخلاق الهی را در صفحه وجود و هستی آدمی فراهم می کند .

ذکر به حقیقت است ، که آدمی را از بیماریهای مهلك قلب و نفس می رهاند ، و ظرف وجود انسان را منبع تجلی کمالات و حسنات می سازد .

ذکر به حقیقت است ، که آدمی را در راه علم و معرفت ، و بینائی و آگاهی ، قرار داده ، و از این راه وسیله آشنا شدن انسان را ، با انبیا و امامان ، و اولیا و عارفان فراهم آورده ، و آدمی را در مجمع روحانیان قرار داده ، و به سرچشمه های فضیلت رسانده ، و عطش انسان را برای یافتن حقایق تا سرحد بی نهایت بالا می برد .

ذکر به حقیقت است ، که قلب را از قساوت و تاریکی در آورده ، و این عضو پر ارزش را عرش الهی کرده ، و از رقت و عطوفت و مهربانی ، نسبت به بندگان حق مالامال می کندآ

ذکر به حقیقت است ، که مشعلی از نور حق در دل ، روشن می کند ،

و در سایه این روشنی است ، که انسان گذشته بین و آینده نگر می گردد ، و به تدریج ، حجابهای ظلمانی از جلوی دیدگان قلب دور شده ، و سرانجام از انسان یک پارچه نور و گوهری تابناک می سازد .

ذکر به حقیقت است ، که ایمان را در دل استوار ساخته ، و جان را برای پرواز در فضای قدس سبکبال کرده ، و باعث پدید آمدن شرح صدر که از اعظم نعمت های الهی است می گردد .

ذکر به حقیقت است ، که انسان را به وادی محبت دوست کشانده ، و با به یکسو زدن پرده کدورت ها ، زمینه کشف و شهود را برای انسان فراهم می کند ، و در این صورت آدمی با نور قلب ، به مشاهده انوار عظمت و جلال و زیبائی مطلق موفق می گردد ، و سراپای وجودش از دیدن جمال معنوی یار غرق در عشق آتشین شده از کل عالم چشم می پوشد ، و تنها به تماشای شاهد بزم انس مشغول می گردد ، و وجود همین عشق و محبت برخاسته از ذکر به حقیقت است که علاج تمام دردهای معنوی انسان است !!

عارف منصف ، فرزانه به اخلاق اسلامی متصف ، محو دیدار دوست ، عاشق مبتلا به عشق محبوب ، علاء الدوله سمنانی در این زمینه می فرماید :

ای عشق طبیب درد مائی

دیوانه عشق را دوائی

تو آب حیات جاودانی

از کوثر لطف ایزد آئی

سیمرغ هوای لامکانی

ز آشانه خاص کبریائی

در دیده عقل و چشم ایمان

ماننده کحل توتیائی

جوهر چو صدف تو هم چو دری

وین جسم چو مس تو کیمیائی

هم چون عرضند جوهر

و جسم

قائم به تو چون توان مائی

تو همدم خاص اصدقائی

تو محرم راز انبیائی

تو شهپر مرغ جبرئیلی

تو زین براق مصطفائی

تو مصدر عالم وجودی

تو مسطر خط استوائی

مفتاح کنوز علم غیبی

کشاف رموز اولیائی

تو جان جهان ذاکرانی

مجموعه رحمت هدائی

تو چشم چراغ اولیائی

سر دفتر صدقی و صفائی

تو گوهر کان قبض و بسطی

سرمایه خوفی و رجائی

تو قوت جمیع عارفانی

قوت فرق بلا و لائی

در مجلس انس بی دلانش

مانند شمع با ضیائی

در ظلمت عشق عاشقان را

از نور وصال ره نمائی

بر گلبن جان صادقانش

تو بلبل مست خوش نوائی

اندوه دل و بلای جانی

شیرین اندوه و خوش بلائی

در عالم راستی به تحقیق

تو عین عنایت خدائی

ای عشق تو محض لطف حقی

وی عقل به نفس مبتلائی

با چون و چرا و قال و قیلی

پیوسته از آن در ابتلائی

ای عقل خرف برون رو ای عشق

در خانه دل تو کدخدائی

بنشین به مراد و حکم میران

در ملکت جان تو پادشائی

دل خانه تست خوش فرود آی

بیگانه نه ای تو آشنائی

فرزین خرد پیاده شد تا

تو شاه بساط این گدائی

شک نیست که ما توئیم تو ما

گه گاه ز ما چرا جدائی

من ترک هوای خود گرفتم

گرزان که تو بر سر رضائی

شادی دلم توئی نگارا

هرچند که بیش غم فزائی

مرآت مرا که زنگ خوردست

از غایت لطف می زدائی

ذکر به حقیقت است ، که انسان را به یاد عنایات و الطاف و محبت های حضرت حق انداخته ، الطاف و عنایاتی که پر توش از صلب پدر نسبت به آدمی تجلی کرده ، و کران تا کران حیات انسان را در آغوش گرفته ، الطاف و عنایاتی که آثارش ، در روزی انسان ، در سلامت و عافیت جسم و جان ، در محفوظ ماندن آدمی از انواع شرور

و خطرات ظهور دارد .

قسمت دوم

توجه حقیقی به این الطاف و عنایات بدون چون و چرا انسان را در برابر حضرت یار وادار به تسلیم کرده ، و موجودیت انسان را از انوار عبادت و بندگی روشن نموده ، و نمی گذارد آدمی از خواسته های به حق محبوبش تخلف کرده ، دچار گناه و عصیان گردد .

آری ذکر اگر بر پایه حقیقت و درستی باشد ، و رنگ صدق و صفا در آن یافت شود علت مطیع بودن انسان خواهد بود ، طهارت جان و پاکی فکر ، و خلوص نیّت ، و آراستگی در عمل ، محصول ذکر به حقیقت است .

ذاکر واقعی ، هم عامل به دستورات مولاست ، هم پاك از آلودگیها و معاصی ، ذاکر واقعی علاوه بر مطیع بودن خودش نسبت به حضرت حق ، حرارت و جذبه ذکرش غافلان را نیز بیدار کرده ، و گم شدگان راه را به راه الهی هدایت می کند . عارف پاك باخته ، نکته سنج جان سوخته ، شیدای شوریده ، مجنون صحرای عشق ، شب زنده دار دل آگاه ، بینای راه ، آزاد از هوا حضرت الهی قمشه ای ، آن نغمه سرای گلستان جان ، و هزار دستان بوستان مهر و وفا در این زمینه که ذکر به حقیقت ذاکران ، خفتگان را نیز بیدار می کند در کتاب «نغمه الهی» داستانی را بدین مضمون در شرح این جمله از خطبه متقین که حضرت مولی الموالی می فرماید :

أَنْفُسُهُمْ عَفيفَةٌ .

به نظم کشیده :

شنیدستم زنی صاحب جمالی

فقیری بی نوا در قحط سالی

به دامان کودکانی داشت مضطر

که نانشان بود

از آب دیده تر

ز بهرِ کودکان با فکر و تشویش

روان شد بر درِ همسایه خویش

مگر همسایه اش آهنگرِ راد

به بخشد قوت و از غم گردد آزاد

کز آن دارا برآید آرزویش

شود نانِ یتیمان آبرویش

قضا را چشم آن همسایه ناگاه

به هنگام حدیث افتاد بر ماه

چه آهنگر به رخسارش نظر کرد

طمع بر حسنِ آن رشک قمر کرد

به جانش آتشِ شهوت بر افروخت

که این آتش هزاران خانمان سوخت

دلش در دام زلف آن گل اندام *

مسخر شد چو مرغ خسته در دام

شده شیری شکار آهوی چشم

معاذ الله ز دست شهوت و خشم

بسا دل کز نگاهی رفته از دست

سپرلطف حق است ازتیر این شست

نگاه دیده جانها داده بر باد

ز جور دیده دلها گشته ناشاد

غرض مرغ خرد صید هوس گشت

عجب عنقای جان صیدمگس گشت

دلش شد پای بند آن پری چهر

تعالی الله چه زنجیری بود مهر

بداد از کف همه دین و دلش را

که سوزد برق شهوت حاصلش را

چه حاجات زن غمدیده بشنید

به پاسخ با نوید و وجد و امید

بگفت ای جان اگر کامم برآری

تو را بخشم هر آن حاجت که داری

بگفتا شرمی ای منعم خدا را

بگفت ایزد ببخشد جرم ما را

بگفت از شرع و آئین یاد کن یاد

بگفت این دل به وصلت شاد کن شاد

بگفت از راه شیطان باز شو باز

بگفت ای نازنین کم ناز شو ناز

بگفتا پند قرآن گوش کن گوش

بگفت از جام غفران نوش کن نوش

بگفت از آب چشمانم بیندیش

بگفت آتش مزن بر این دل ریش

بگفت آهنگرا آهندلی چند

بترس از آتش قهر خداوند

صفا کن دامن پاکم به یزدان

گناه آلوده شهوت مگردان

جوانمردا جوانمردی کن امروز

بکش نفس آتش عصیان میفروز

جوابش داد کی ماهِ گل اندام

گنه را توبه عذر آمد سرانجام

به آب توبه چشم

ای یار مهوش

نشاند شعله صد دوزخ آتش

چو دید از پند و استعفاف و زاری

نپوشد خیره چشم از نابکاری

زن از بیم هلاک کودکانش

مهیا شد و لیک افسرد جانش

بگفتا حاضرم لکن بدین عهد

که در خلوت تو با من گستری عهد

بجز ما هیچ کس دیگر نباشد

که چشم ناظری بر در نباشد

بگفت ای جان یقین دار کین چنین کار

بخلوت باید از هر یار و اغیار

بساط عیش چو کرد او مهیا

بخلوت خانه با آن یار زیبا

بگفت آن ماه کی مرد وفادار

تو گفتی نیست جز ما و تو دیار

در این محفل کنون الا تو و من

بود ناظر خدای پاک ذو المن

در آن خلوت که حاضر باشد آن شاه

نشاید این عمل ای مرد آگاه

چه بشنیداین سخن زود آن جوانمرد

برآورد آتشین آه از دل سرد

چنان این پند بر جانش اثر کرد

که آن مشتاق را زیر و زبر کرد

پشیمان گشت و افغان کرد و احسان

بر آن نیکو زن پاکیزه دامان

خدایش هم جزای مخلصان داد

به رویش در ز لطف خاص بگشاد

هم آتش رابه دستش سردو خوش کرد

هم آهن برد فرمان در کف مرد

کرامت را وی از ترک هوا یافت

ز بیم آتش قهر خدا یافت

آری ، انسانی که در مدار نورانی ذکر به حقیقت است ، در برخورد به اوامر الهی ، مجری امر است ، و در برخورد به گناه حافظ پاکی و ورع خویش ، و نیز حافظ دیگران از افتادن به چاه تباهی و ضلالت است .

برای بدست آوردن معرفت حق ، و شناخت انبیا و اولیاء و آشنائی با ائمه طاهرین و فراگیری محتویات وحی بکوشیم ، که حاصل این معرفت و شناخت ، و این آشنائی و آگاهی ذکر به حقیقت

است ، و همین گونه ذکر است ، که انسان را در گروه مطیعین قرار داده ، و از جمع آلودگان و عاصیان دور نگاه می دارد .

ذکر اگر محرک انسان به سوی واقعیات نباشد ، عین غفلت است ، و از غفلت جز معصیت نخیزد !! و به قول حضرت صادق (علیه السلام) :

مَنْ کانَ ذاکِراً لِلّهِ عَلَی الْحَقیقَهِ فَهُوَ مُطیعٌ وَمَنْ کانَ غافِلا عَنْهُ فَهُوَ عاص .

توضیح ذکر از زبان عارفان

اهل دل ، یعنی آن عاشقانی که در صراط مستقیم حق به دریافت واقعیات نائل شدند ، و محبوب حقیقی را بر ماسوا برگزیدند ، و تنها قبله آنان وجه جانان بود ، و تا زنده بودند دائم الذکر بودند ، به این معنی که قلب و جانشان تجلی گاه انوار حضرت یار بود ، و سراسر عمر را به مبارزه با هوس ها گذراندند ، و غیر طاعت دوست از آنان دیده نشد ، مسائل مهمی را تحت عنوان ذکر بیان فرموده اند ، که این وجیزه گنجایش بازگو کردن تمام مطالب آنان و توضیحش را ندارد ، و تنها باید به دور نمائی از گفتار آنان که بر اساس آیات و روایات تنظیم شده اشاره رود !

در صفحه پنجاهم مناقب آورده : بدان که حق تعالی اهل حقیقت را به هیچ کار چندان نفرمود که بر ذکر خود که :

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً)(۱) .

ذکر بسیار حضور و دوستی است ، کسی که چیزی را دوست دارد ، همگی خود بدو دهد ، قال رسول الله (صلی الله علیه وآله) :

مَنْ أَحَبَّ شَیْئاً أَکْثَرَ ذِکْرَهُ .

کسی که عاشق چیزی

است از او زیاد یاد کند .

تا در دل محبت حق تعالی پدید نیاید زبان به ذکر او حرکت نکند ، پس ذکر تبع محبت است ، و محبت کار دل است ، حق تعالی چون خواهد که ظاهری را با باطن در دوستی شرکت دهد ، دوستی در باطن بنده نهد ، و ذکر در ظاهر پیدا کند ، تا ظاهر به زبان یاد می کند ، و باطن به دل دوست می دارد ، و چندان که ذکر می افزاید دولت قربت بر درگاه حق می افزاید .

جابر بن عبدالله الانصاری روایت کند که : وقتی نشسته بودیم رسول (صلی الله علیه وآله)بیرون آمد و گفت : ای قوم بر شما باد که در روضه های بهشت بخرامید و تماشا کنید ، گفتیم : یا رسول الله روضه های بهشت کدام است ؟

گفت : مجالس ذکر ، بر شما باد که پیوسته یاد کننده حق باشید ، بامداد و شبانگاه زبان را جز به ذکر خداوند مرانید .

هرکه می خواهد تا بداند که منزلت او به درگاه حق تعالی چگونه است گو : بنگر تا منزلت حق تعالی در دل او چگونه است ، که حق تعالی بندگان را چندان قدر نهد در درگاه خود ، که بنده عظمت حق را دل خود نهد ، و آن قدر در دل به کثرت ذکر پدید آید . و برای این بود که استاد ابو علی دقاق (رحمه الله) گفت :

ذکر منشور ولایت است ، هرکه را توقیع ذکر دادند ، منشور بدو دادند ، و هرکه را در ذکر کاهل گردانیدند وی را معزول

کردند .

و چون کسی به راه ذکر حق سبحانه و تعالی در آمد ، همه علایق از او منقطع گردد ، حق سبحانه و تعالی می فرماید : انا جلیس من ذکرنی و در مجلس او جز او را راه نبود .

ذوالنون مصری (رحمه الله) گوید : هرکه حق را یاد کند ، چنان که حقیقت ذکر است ، همه چیز در ضمن آن ذکر فراموش کند ، و شرفی است ذکر را که هیچ عبادتی دیگر را نیست و آن شرف آن است که ذکر موقت نیست ، و عبادات دیگر موقت است .

جبرئیل به نزدیک رسول (صلی الله علیه وآله) آمد و گفت حق تعالی سلام می گوید و می فرماید که : امت تو را عطائی دادم که هیچ امت را ندادم ، گفت : این چیست ؟ گفت ذکر حق تعالی در همه اوقات و در همه احوال .

ذکر بر سه نوع است : ذکر زبان ، ذکر دل ذکر سرّ ، اما ذکر زبان یکی به ده است ، و ذکر دل را ثواب و جزا معین است ، اما ذکر سر را جزا معدود نیست .

ذکر زبان را منشور این است که :

(فَاذْكُرُوا اللّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً)(۲) .

یاد کنید خدای را هم چون که پدرانتان را یاد می کنید یا شدیدتر .

ذکر سر را طراز این است که :

(فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ)(۳) .

یادم کنید تا یادتان کنم .

ذکر به زبان هرکس را باشد ، اما ذکر به دل خاص است ، جز به خاصگی ندهد . اولیاء الهی دائم با هر سه ذکر همراه اند

، آنچه از زبان آنان جاری شود ، حتی در سخن گفتن با مردم عین ذکر است ، زیرا آنان سخن جز به حق نگویند ، و اینگونه ذکر زبان شعاعی از ذکر دل است و ذکر دل هم چون تبعی از ذکر سر .

ذکر دل که به دنباله ذکر سر است عزی عظیم دارد ، پیامبر بزرگ اسلام می فرمود :

خَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيّ وَخَيْرُ الرِّزْقِ ما يَكْفى .

بهترین ذکرها ، ذکر پنهان است ، و بهترین رزق ها رزقی است که انسان را از هر جهت کفایت کند .

و ذکر پنهان ذکر به دل است ، و دل ذاکر دلی است که به حقیقت تجلی گاه انوار اوست ، و از هر آلودگی پاک است .

اما در ذکر سر که بالاترین ذکر است ، ذاکر با تمام وجود فانی در مفهوم و مصداق ذکر است ، ابن العطار را پرسیدند که ذکر با اسرار چه کند ؟ گفت : ذکر آفتابی است که چون از برج سری برآید آثار بشریت را در ذاکر بسوزد ، تا همه عظمت و جلال مذکور ماند .

عارف سوخته جان ، عاشق افروخته دل ، عالم کم نظیر ، یگانه دوران ، حاج میرزا حبیب الله شهیدی خراسانی در توجه دادن انسان به این معنی چنین فرماید :

بالله که یکی از خود به خود آ

بگذر ز خودی بنگر به خدا

جز ما و توئی کی بوده دوئی

از قول الست تا حرف بلی

من جز تو کیم من جز تو نیم

تو صوت ندا من رجع صدا

با خویشتنم بی خویشتنم

هم با تو منم هم از تو جدا

هر لحظه زند نائی دو نوا

یک نغمه

الست یک نغمه بلی

دارد دل من هر لحظه دو عید

یک عید فنا یک عید بقا

عیدیست سعید لبسی است جدید

هر لحظه مرا هر لحظه تو را

از راه نهان در محفل جان

گویند برو گویند بیا

از دولت روح داریم فتوح

شد وقت صبوح زد حی علا

یا من هولی سر و سرور

یا من هولی نور و سنا

یا من هولی موت و نشور

یا من هولی روح و بقا

انسان زبون با این رگ و خون

بیرون و درون دارد دو سرا

این عالم تن آن عالم جان

این عین فراق آن عین لقا

این دام غرور آن بزم سرور

این کوی نفاق آن بزم صفا

تداوم بر ذکر ، یعنی یاد حق در همه شئون حیات ، و توجه علمی و عملی به دستورات حضرت رب الارباب ، و هم آهنگی با

حقایق اصیل عالم ، آن چنان انسان را از خود بی خود می کند ، که با سرا پای وجود تسلیم حضرت دوست گشته ، و تمام جذبه های غیر محبوب را خنثی کرده ، و در حوزه حیات آدمی جذبه ای جز جذبه یار باقی نمی گذارد ، در این حال است که انسان موجود دیگری می شود ، و نسبت به ملکوت عالم رسانده ، از گردونه کشش های مادی خارج گشته به اعلا علیین حقایق متصل می شود .

در این حال است که انسان تحرک عجیبی به سوی واقعیات پیدا می کند ، و برای پیاده کردن انواع برنامه های الهی سر از پا نمی شناسد .

در این حال است که سخت از معصیت بیزار شده ، و در انجام اعمال صالحه عاشقانه می دود .

در این حال است که از خود فانی

گشته و باقی به بقاء دوست می گردد ، و جز او در وجهه همت انسان نمی ماند .

در این حال است که زن و فرزنـد ، اهل و عیال ، مال و منال ، جاه و مقام ، و هرچه که در ارتباط با اوست همه را چون ابزاری برای کمک دادن به انسان جهت رسیدن به مولا می بیند .

در این حال است که لحظه ای از فقیران و مسکینان ، و تهیدستان و بینوایان ، و دل شکستگان و اهل حال غافل نگشته ، و نمی گذارد دقیقه ای از عمرش به هدر رود .

در این حـال است که از شـنیدن گنـاه دیگران بر خود می لرزد ، چه رسـد به این که خود آلوده به گنـاه گردد ، و از عباداتش لذتی مافوق تمام لذات می برد ، و چون وقت اجرای واجبات رسد از همه کس و همه چیز دست برداشـته به پیشـگاه حضـرت دوست می شتابد .

در این حال است که آثار صفات یار از او پدیدار گشته ، و چون چشمه نوبهاری از همه جوانب وجودش خیر و نیکی می بارد .

در این حـال است که ذاکر از ذکر و به تعـبیر گسـترده تر عابـد از عبـادت مفهومی غیر آنچه توده مردم به آن توجه دارنـد می فهمد .

در ایـن حـال است که محبـوب در دل تجلی کرده ، و انسـان در ضـمیر خـود و در خـانه پر ارزش قلب خـود عشـقی آتشـین و سوزنده نسبت به معشوق واقعی خلقت حس می کند .

در این حال است که انسان شب و روز ، هفته و ماه ، سال

و روزگار نمی شناسد ، آنچه برای او مهم است ، این است که ظرف عمر گرچه یک لحظه از آن باشد ، از رضای محبوب و انس با حضرت او پر شود .

در این حال است که می فهمد ، ذکر برای عبادت به منزله روح است ، و این ذکر است که خلوص در عمل آورده ، و بدون ذکر عبادت فاقد ارزش است .

در این حال است که عبادت فقط به شوق حبیب از انسان سرزده ، و مکلف از عبادت جز ادای شکر و جلب رضای محبوب نظری ندارد ، و تنها این گونه عبادت است که از والاترین ارزش برخوردار است ، و در مسیر این نوع عبادت است ، که تمام استعدادهای الهی نهفته در کارگاه وجود انسان شکوفا می گردد .

عبادت عارفانه

راستی عبادت اگر بر پایه عشق عبد به مولا صورت بگیرد ، عبادت است ، و از راه اینگونه بندگی است ، که تمام درهای خیر دنیا و آخرت به روی انسان باز می شود و تمام درهای شر در دنیا به روی انسان بسته می گردد .

شهید عارف مرحوم مطهری در این زمیه در مقاله بسیار مختصری می فرماید : تلقی افراد از عبادت یکسان نیست متفاوت است ، از نظر برخی افراد عبادت نوعی معامله و معاوضه کار و مزد است ، کار فروشی و مزد بگیری است . همانطور که یک کارگر ، روزانه نیروی کار خود را برای یک کارفرما مصرف می کند و مزد می گیرد ، عابد نیز برای خدا زحمت می کشد و خم و راست می شود و طبعاً

مزدی طلب می کند ، که البته آن مزد در جهان دیگر به او داده می شود .

و همانطور که فائده کار برای کارگر در مزدی که از کارفرما می گیرد خلاصه می شود و اگر مزدی در کار نباشد نیرویش به هدر رفته است فائده عبادت عابد نیز از نظر این گروه ، همان مزد و اجری است که در جهان دیگر به او به صورت یک سلسله کالاهای مادی پرداخت می شود .

و اما این که هر کار فرما که مزدی می دهد ، به خاطر بهره ای است که از کار کارگر می برد ، و کار فرمای ملک و ملکوت چه بهره ای می تواند از کار بنده ضعیف ناتوان خود ببرد و هم این که فرضاً اجر و مزد از جانب آن کار فرمای بزرگ به صورت تفضل و بخشش انجام گیرد ، پس چرا این تفضل بدون صرف مقداری انرژی کار به او داده می شود ، مسئله ای است که برای این چنین عابدهائی هرگز مطرح نیست .

از نظر این گونه افراد تار و پود عبادت همین اعمال بدنی و حرکات محسوس ظاهری است که به وسیله زبان و سایر اعضاء بدن صورت می گیرد .

این یک نوع تلقی است از عبادت که البته عامیانه و جاهلانه است ، و به تعبیر بوعلی در نمط نهم اشارات : خداشناسانه است و تنها از مردم عامی و قاصر پذیرفته است .

تلقی دیگر از عبادت ، تلقی عارفانه است ، بر حسب این تلقی مسئله کارگر و کارفرما و مزد به شکلی که میان کارگر و کارفرما متداول است مطرح

نیست و نمی تواند مطرح باشد ، برحسب این تلقی عبادت نردبا قرب است ، معراج انسان است ، تعالی روان است ، پرواز روح است به سوی کانون نامرئی هستی ، پرورش استعدادهای روحی و وزش نیروهای ملکوتی انسانی است ، پیروزی روح بر بدن است ، عالی ترین عکس العمل سپاس گزارانه انسان است از پدید آورنده خلقت ، اظهار شیفتگی و عشق انسان است به کمال مطلق و جمیل علی الاطلاق ، و بالاخره سلوک و سیر الی الله است .

بر حسب این تلقی ، عبادت پیکری دارد و روحی ، ظاهری دارد و معنائی ، آنچه بوسیله زبان و سایر اعضاء بدن انجام می شود پیکره و قالب و ظاهر عبادت است ، روح و معنی عبادت چیز دیگر است ، روح عبادت وابستگی کامل دارد به مفهومی که عابد از عبادت دارد و به نوع تلقی او از عبادت و به انگیزه ای که او را به عبادت بر انگیخته است و به بهره و حظی که از عبادت عملا می برد و این که عبادت تا چه اندازه سلوک الی الله و گام برداشتن در بساط قرب باشد .

ما وقتی در آیات و روایات و به خصوص در نهج البلاغه دقت می کنیم می بینیم ، تلقی نهج البلاغه از عبادت ، تلقی عارفانه است ، بلکه سرچشمه و الهام بخش تلقی های عارفانه از عبادت ها در جهان اسلام پس از قرآن مجید و سنت رسول اکرم کلمات علی و عبادت های عارفانه علی است .

چنان که می دانیم ، یکی از وجهه های عالی و دور پرواز

ادبیات اسلامی چه در عربی و چه در فارسی ، وجهها روابط عابدانه و عاشقانه انسان است با ذات احدیت .

انـدیشه هـای نـازک و ظریفی به عنوان خطـابه ، دعا ، تمثیل ، کنایه ، به صورت نثر یا نظم در این زمینه بوجود آمـده است که راستی تحسین آمیز و اعجاب انگیز است .

با مقایسه با اندیشه های ماقبل اسـلام در قلمرو کشورهای اسـلامی ، می توان فهمید که اسـلام چه جهش عظیمی در اندیشه ها در جهت عمق و وسـعت و لطف و رقت بوجود آورده است ، اسلام از مردمی که بت یا انسان یا آتش را می پرستیدند و بر اثر کوتاهی اندیشه مجسمه های ساخته دست خود را معبود خود قرار می دادند ، و یا خدای لایزال را در حد پدر یک انسان تنزل می دادند و احیاناً پدر و پسر را یکی می دانسـتند ، و یا رسـماً اهورامزدا را مجسم می دانسـتند و مجسـمه اش را همه جا نصب می کردنـد ، مردمی سـاخت که مجردترین معانی و رفیق ترین انـدیشه ها و لطیف ترین افکار و عالی ترین تصورات را در مغز خود جای دادند !!

اکنون برای این که نوع تلقی نهج البلاغه از عبادت روشن شود به ذکر نمونه هائی از کلمات علی می پردازیم و سـخن خود را با جمله ای آغاز می کنیم که درباره تفاوت تلقی های مردم از عبادت گفته شده است .

إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللهَ رَغْبَةً فَتِلْکَ عِبَادَةُ التُّجّارِ ، وَإِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللهَ رَهْبَةً فَتِلْکَ عِبادَةُ الْعَبِيدِ ، وَإِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللهَ شُكْراً فَتِلْکَ عِبَادَةُ الْأَحْرارِ(۴) .

همانا گروهی خدای

را بـه انگیزه پـاداش می پرسـتند ، ایـن عبـادت تجـارت پیشـگان است ، و گروهی او را از ترس می پرسـتند ، این عبـادت برده صفتان است ، و گروهی او را برای آن که از او سپاس گزاری کرده باشند می پرسند ، این عبادت آزادگان است .

لَوْ لَمْ یَتَوَعَّدِ اللهُ عَلی مَعْصِیَتِهِ لَکَانَ یَجِبُ أَنْ لا یُعْصی شُکْراً لِنِعَمَتِهِ .

فرضاً خداوند کیفری برای نافرمانی معین کرده بود ، سپاس گزاری ایجاب می کرد که فرمانش تمرد نشود .

از کلمات آن حضرت است :

إلهی مَا عَبَدْتُکَ خَوْفاً مِنْ نَارِکَ وَلا طَمَعاً فی جَنَّتِکَ بَلْ وَجَدْتُکَ أَهْلا لِلْعِبادَهِ فَعَبَدْتُکَ .

من تو را به خاطر بیم از کیفرت و یا به خاطر طمع در بهشـتت پرسـتش نکرده ام من تو را بدان جهت پرستش کردم که شایسته پرستش یافتم .

آری وقتی هستی انسان ، تجلی گاه عشق او باشد ، عبادت آدمی جز عبادت عاشقانه و عارفانه نخواهد بود .

بر پـایه این عشـق است ، که تمـام وجود انسـان ، همه ذرات هسـتی آدمی دیوانه وار در طلب اوست ، و در تمـام نواحی وجود انسان جز خدا دیده نمی شود .

با توجه به این حقیقت ، انسان در حصن حصـین توحیـد است ، و هیـچ دشـمنی نمی توانـد در هیچ زمینه ای به او ضـربه بزند ، زیرا انسان غرق در عشق و یاد اوست ، و دشمن هرچه را بخواهد از انسان بگیرد ، انسان چون آن را از محبوب و معشوقش می بیند ، با تمام وجود برای حفظ آن چیز ایستادگی و مقاومت می کند .

در این حالت از انسان جز محبت

به حق و یاد حق و ذکر حق و عبادت برای حق دیده نمی شود ، و هر زخمه ای به هر تاری از تارهای وجود انسان اصابت کند جز صدای یا رب از جسم و جان آدمی شنیده نمی شود ، داستان انسان نسبت به حضرت دوست همانند داستان مجنون می شود که از عشق لیلی تب کرده بود ، طبیب گفت باید رگ زنی بیاید و یک رگ او را بزنند تا پس از گرفته شدن مقداری از خون او ، از حرارت تب راحت شود ، ولی مجنون اجازه زدن هیچ رگی از رگهای خود را نداد ، زیرا رگ زن به هر رگی متوجه می شد می گفت این رگ را نزن ، زیرا این رگ از عشق لیلی پر است !!

فقیه عارف ، فیلسوف عاشق مرحوم ملا احمد نراقی این داستان جالب و پندآموز را این چنین سروده :

از قضا مجنون ز تب شد ناتوان

قصد فرمودی طبیب مهربان

آمد آن فصاد و پهلویش نشست

نشتری بگرفت و بازویش به بست

گفت مجنون با دو چشم خونفشان

بر کدامین رگ زنی تیغ ای فلان

گفت این رگ ، گفت از لیلی پر است

این رگم پر گوهر است و پر در است

تیغ بر لیلی کجا باشد روا

جان مجنون باد لیلی را فدا

گفت فصاد آن رگ دیگر زنم

جانت از رنج و عنا فارغ کنم

گفت آن هم جای لیلای من است

منزل آن سرو بالای من است

می گشایم گفت ز آن دست دگر

گفت لیلی را در آن باشد مقر

درهمی آن گه بهآن فصاد داد

گفت اینک مزدت ای استاد راد

دارد اندر هر رگم لیلی مقام

هر بن مویم بود او را کنام(۵)

من

چه گویم رگ چه و پی چیست آن

سرچه و جان چیست مجنون کیست آن

من خود ای فصاد مجنون نیستم

هرچه هستم من نیم لیلیستم

از تن من رگ چو بگشائی ز تیغ

تیغ تو بر لیلی آید بی دریغ

گو تن من خسته و رنجور باد

چشم بد از روی لیلی دور باد

گو بسوز از تاب و تن ای جان من

تب مبادا بر تن جانان من

گر من و صد هم چو من گردد هلاک

چون که لیلی را بقا باشد چه باک

من اگر مردم از این ضیق النفس

گو سر لیلی سلامت باش و بس

ساختم من جان خود قربان او

جان صد مجنون فدای جان او

یاد حق

ریشه همه آثار معنوی اخلاقی و اجتماعی که در عبادت است در یک چیز است : یاد حق و غیر او را از یاد بردن ، قرآن کریم در یک جا به اثر تربتی و جنبه تقویتی روحی عبادت اشاره می کند و می گوید : نماز از کار بد و زشت باز می دارد ، و در جای دیگر می گوید : نماز را برای این که یاد من باشی به پا دار . اشاره به این که انسان که نماز می خواند و در یاد خدا است همواره در یاد دارد که ذات دانا و بینائی مراقب اوست و فراموش نمی کند که خودش بنده است .

ذکر خدا و یاد خدا که هدف عبادت است ، دل را جلا می دهد ، و صفا می بخشد و آن را آماده تجلیات الهی قرار می دهد ،
علی درباره یاد حق که روح عبادت است در خطبه ۲۲۰ چنین می فرماید :

إِنَّ اللهَ تَعالی جَعَلَ الذِّکْرَ

جَلاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَهِ وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَهِ وَتَنْقَادُ بِهِ الْمُعانَدَهِ وَما بَرَحَ لِلّهِ عَزَّتْ آلائُهُ فى الْبُرْهَهِ بَعْدَ الْبُرْهَهِ وَفى أَزْمانِ الْفَتَراتِ رِجالٌ ناجاهُمْ فى فِكْرِهِمْ وَكَلَّمَهُمْ فى ذاتِ عُقُولِهِمْ .

خداوند یاد خود را صیقل دلها قرار داده ، بدΌ...وسیله دلها از پس کری شنوا و از پس نابینائی بینا و از پس سرکشی و طغیان رام می گردند ، همواره چنین بوده و هست که خداوند متعال در هر برهه ای از زمان و در زمانهائی که پیامبری در میان مردم نبوده است بندگانی داشته و دارد که در سر ضمیر آنها با آنها راز می گوید و از راه عقل هایشان با آنها تکلم می کند .

در این جملات ، خاصیت عجیب و تأثیر شگرف یاد حق در دلها بیان شده است ، تا جائی که دل قابل الهام گیری و مکالمه با خدا می گردد .

در دنباله همین خطبه حالات و مقامات و کرامت هائی که برای اهل معنی در پرتو عبادت رخ می دهد توضیح داده شده است از جمله می فرماید :

فرشتگان آنان را در میان گرفته اند ، آرامش بر دلهاشان فرود آمده است ، درهای ملوکت بر روی آنان گشوده شده است ، جایگاه الطاف بی پایان الهی برای آنها آماده گشته است ، خداوند متعال مقام و درجه آنان را که بوسیله بندگی بدست آورده اند دیده و عملشان را پسندیده و مقامشان را ستوده است .

آنگاه که خداوند را می خوانند بوی مغفرت و گذشت الهی را استشمام و کنار رفتن پرده های تاریک گناه را احساس می کنند .

آری یاد حق اقتضا

دارد ، تجیات و فیوضات ربانی را در آئینه قلب منعکس کند ، و حالی دیگر به انسان ببخشد ، و تغییر کلی و تحولی جامع در تمام زوایای وجود انسان بوجود بیاورد .

یاد حق با دل کاری می کند ، که دل از تمام گناهان به سختی متنفر شود ، و از اطاعت و عبادت حق لذتی فوق العاده ببرد .

از دیدگاه مولای عاشقان امیرمؤمنان ، محور عارفان ، قطب آگاهان ، علی (علیه السلام) ، دنیای عبادت دنیای دیگری است ، دنیای عبادت آکنده از لذت است ، لذتی که با لذت دنیای مادی قابل مقایسه نیست .

دنیای عبادت پر از جوشش و جنبش و سیر و سفر است ، اما سیر و سفری که به مصر و عراق و شام و یا هر شهر دیگر زمینی منتهی نمی شود ، به شهری منتهی می گردد که او را نام نیست ، دنیای عبادت شب و روز ندارد ، زیرا همه روشنائی است ، تیرگی و اندوه و کدورت ندارد ، یکسره صفا و خلوص است ، از نظر علی (علیه السلام) چه خوشبخت وسعادتمند است کسی که در این دنیای پرعظمت عبادت پا گذارد ، و نسیم جان بخش این دنیا او را نوازش دهد ، آن کس که به این دنیا گام نهد دیگر اهمیت نمی دهد که در دنیای ماده و جسم بر دیبا سر نهد یا بر خشت خام .

در این زمینه حضرت می فرماید : چه خوشبخت و سعادتمند است آن که فرائض پروردگار خویش را انجام می دهد الله یار و حمد و قل هو الله کار

اوست .

رنـج ها و ناراحتی ها را مانند سـنگ آسا نسبت به دانه در زیر پهلوی خود خورد می کند ، به هنگام شب از خواب دوری می گزینـد و شب زنده داری می نماید ، آنگاه که سپاه خواب حمله می آورد زمین را فرش و دست خود را بالش قرار می دهد ، در گروهی است که نگرانی روز بـازگشت خواب از چشـمشان ربوده ، پهلوهاشـان از خواب گاهشان جا خالی می کنـد ، لب هایشان به ذکر پروردگارشان آهسته حرکت می کنند ، ابر مظلم گناهشان بر اثر استغفارهای مداوم پس می رود ، آنانند حزب خدا ، همانا آنان رستگارانند

به قول شیدای سوخته مرحوم روشن :

بادیه گردان عشق فخر بنی آدمند

تا شده جویای عشق بی خبر از عالمند

مرحله شوق را نفس نباشد دلیل

گم شدگان رهند راهنمای همند

در بر دردی کشان راز نباید نهفت

زان که به روشندلی معنی جام جمند

با همه آلودگی پاک تر از گوهرند

با همه پژمردگی تازه تر از شبنمند

تیغ ببارد اگر بر سرشان شاکرند

برق بسوزد اگر خرمنشان خرمند

انجمنی کرده اند خیل سماواتیان

بی لب و کام و زبان هم نفس و همدمند

روشن از این در متاب رخ که گدایان او

رنج تو را راحتند زخم تو را مرهمند

اگر گفته شود ، یاد حق و ذکر دوست آن هم یاد به قلب و ذکر به دل اساس تمام واقعیت ها و ریشه تمام کمالات ، و علت العلل حرکت انسان در قوس صعود است ، چیزی به گزاف گفته نشده ، و سخنی خارج از حد حقیقت بیان نگردیده .

یاد حق ، نوریست که در سایه آن نور ، انسان به این

معنی می رسد ، که در این عالم آزاد نیست ، و عبث و بیهوده آفریده نشده ، و تنها برای مصرف کردن نعمت ها و لذت بردن و تمام کردن عمر و مردن به دنیا نیامده .

یاد حق نوریست که مبدء و منتها را به انسان می شناساند ، و عظمت روح انسانی را به انسان نشان می دهد ، و اهداف را روشن می کند ، و آدمی را به بارگاه پر فیض نبوت و امامت و پس از آن به بساط پر برکت عبادت و اطاعت از مولای عالم و آدم می کشاند .

اگر خود را وادار به یاد حق کنید ، و از طریق دل ، غرق در دریای ذکر شوید ، حال دیگری غیر آنچه دارید به شما دست می دهد ، و به راه و روشی غیر آنچه دارید ، قرار خواهید گرفت .

شما برای ایجاد یاد الله در خانه قلب و بهره گرفتن از این یاد و از این ذکر ذکری که به قول قرآن از همه عبدات حتی نماز بزرگ تر است (ولذکر الله اکبر) احتیاج به مقدماتی دارید و در رأس آن مقدمات ترک گناهان صغیره و کبیره است .

زیرا گناه تیرگی و آلودگی و ظلمت و سیاهی است ، و چون این تیره رنگ ، و این پرده ظلمت و تاریکی بر روی آئینه دل باشد انعکاس یاد دوست در خانه دل و بر صفحه پر عظمت آینه قلب غیر ممکن است ، و تا انسان در انی حال ظلمانی است عبادات و افعالش همراه با سردی و هستی و کسالت و بی رغبتی است

، و این نوع عبادت از ارزش الهی خالی است .

ابتدای امر باید سعی شود ، با ترک گناه و تسلط بر نفس اماره ، به آئینه دل جلا داد ، و دل را آماده ظهور تجلیات الهی کرد ، چون دل جلا گرفت ، توفیق رفیق راه می شود ، و انسان در قلب خود احساس عشق به دوست کرده ، و جذبه ای سنگین و روحانی آدمی را از عالم ماده به عالم ملکوت و از عالم خاک به عالم پاک می کشد ، و از همین جاست که به آخرین نقطه قوس نزول که غرق بودن در مادیات صرف است خاتمه داده می شود و نقطه حرکت در قوس صعود که ابتدای آن ترک گناه و ورود به جهان عبادت و اطاعت است ، ظهور کرده و آدمی را به آخرین درجه قوس صعود که آخرین نقطه معراج روحی است یعنی فناء فی الله و بقاء بالله می رساند .

به عقیده سالکان راه منبع معرفت واقعی قلب پاک است و بس ، و بدست آوردن قلب پاک که جایگاه پر قیمت ترین گوهر دریای خلقت یعنی معرفت است در سایه ذکر واقعی میسر است و بس ، آری اگر انسان در تمام شئون یاد خدا کند ، خدا هم در تمام شئون به او نظر لطف کرده و از او یاد می کند (اذکرونی اذکرکم) و یاد خدا از انسان عبارت تجلی همان جذبه الهی در قلب است ، که آن تجلی با قدرت بی نهایت خود انسان را از بند تمام اسارت های مادی و روحی و نفسی و اخلاقی رهانیده

به اوج قدس انسانی می رساند .

قلب انسان آئینه ای است که جمیع صفات الهی باید در آن جلوه گر شود ، اگر دیدید صفات ملکوتی در آن جلوه گر نیست ، بدون شک بدانید که علتش آلودگی آئینه است و باید کوشید تا زنگ و غبار از صفحه آن زدوده شود ، و بدانید که تنها صیقلی که این صفحه پر ارزش را از غبار و زنگ پاک می کند یاد خداست ، زیرا او و نعمت ها و محبت های او آدمی را وادار می کند از گناهان گذشته توبه کند ، و در آینده در مقام ترک گناه قرار بگیرد ، و نیز وادار می کند که فرائض الهی را به جای آورد ، و دائم در راه خدمت به حق و بندگان حق باشد ، همانطور که در ابتدای روایت مورد شرح درباره اثر یاد و ذکر حق حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید :

مَنْ كَانَ ذَاكِراً للهِ عَلَى الْحَقيقَهِ فَهُوَ مُطيعٌ وَمَنْ كانَ غافِلا فَهُوَ عاص .

کسی که به حقیقت یاد خداست ، در گردونه اطاعت از اوامر اوست ، و کسی که از حضرتش غافل است غرق معاصی است .

هنرمند واقعی آن نیست که در مقام تکرار کتب و علوم باشد ، هنرمند و مجاهد واقعی کسی است که پس از فراگیری علوم به خصوص علم دین ، در مقام تزکیه نفس و پاکی جان و صاف کردن آئینه دل از سیاهی گناهان و جهل براید ، تا صفات حق در آن منعکس شود .

قصه پندآموز مجادله نقاشان رومی و چنین را نشنیده اید ، که هر دسته مدعی

شدند که ما نقاش تر و هنرمند تریم .

امیر مملکت برای امتحان به هر دسته اطاقی داد که نقاشی کنند ، تا از روی کار آنها قضاوت شود .

این دو اطاق مقابل و رو به روی یک دیگر بودند ، دو دسته مزبور مشغول کار شدند .

نقاشان چینی هر روز انواع و اقسام رنگها از امیر می گرفتند و نقاشی می کردند ، ولی نقاشان رومی در به روی خود بسته بودند و به هیچ رنگی توسل نجستند و فقط دیوار را صیقل می زدند . چون روز موعود و زمان امتحان فرا رسید امیر حاضر شد ، نقاشی چینی ها را دید ، ولی بهتر از آن عکس های تصاویری بود که رومیها بر دیوارهای صیقل خورده و صاف شده پدیدار ساخته بودند مولانا در این زمینه می گوید :

رومیان آن عارفانند ای پسر

نی ز تکرار و کتاب و نی هنر

لیک صیقل کرده اند آن سینه ها

پاک ز آز و حرص و بخل و کینه ها

اهل صیقل رسته انداز بوی و رنگ

ه ردمی بینند خوبی بی درنگ

نقش و قشر و علم را بگذاشتند

رایت عین الیقین افراشتند

آری ، همانطور که آینه فلزی چون زنگ بگیرد و غبار آلود شود قوه انعکاس آن از میان می رود ، حس روحانی باطنی هم که عرفا «دیده دل» و «عین الفؤاد» و «دیده بصیرت» می نامند چون به تعینات و مفاسد مادی آلوده شود دیگر نمی تواند از نور احدیت حکایت کند ، مگر آن که آن غبار و آلودگی به کلی از میان برود .

و از میان رفتن غبار و زنگ بنابر آیات قرآن ، و روایات

بسیار مهم موقوف بر یاد خداست ، آن هم یادی که علت ترک گناه و انجام فرائض الهی است .

این فقیر در مقام مناجات با قاضی الحاجات در این زمینه گفته ام :

ای تو مرا بزم مناجات شب

ای تو مرا راه نجات از تعب

رنج مرا داروی درمان توئی

قلب و دلم را همه ایمان توئی

یاد تو اندر دو جهان چاره ام

لطف نما لطف که بیچاره ام

گشته دم تیره ز بار گناه

از گنه ای دوست شدم رو سیاه

من به گنه جان و دل آلوده ام

بنده شیطان و هوا بوده ام

پشت من از بار گنه خم شده

نور یقین از دل من کم شده

ای غم تو شادی جان و دلم

عشق تو درهر دوجهان حاصلم

یک نظری بر من شرمنده کن

رحمت خود شامل این بنده کن

کم نشود از تو ، اگر ای حبیب

از کرمت سوی من آری نصیب

من به تو سوگند گدای توام

یکسره ای دوست فنای توام

برق امیدی به دلم برفروز

قلب و دلم را به غم خود بسوز

روشنی معرفتم کن عطا

عفو کن از من تو گناه و خطا

راه بده تا به حضورت رسم

از عمل و علم به نورت رسم

زارم و مسکین و فقیر و حقیر

غیر توام نیست به عالم نصیر

برترین عبادت ذکر است

از آیات کتاب حق ، و گفتار روح بخش انبیا و امامان ، و سخنان اولیاء و عاشقان ، و کلمات عارفان و بیداران ، چنین استفاده می شود که افضل عبادات و اشرف معاملات و پر ارزش ترین اعمال ذکر است .

ذکر عبارتست از به زبان آوردن اسماء حق و تفکر و اندیشه در مفهوم آن ، و آراستن حقیقت خویش به نور آن ذکر ، و به عبارت دیگر

ذکر عبارت است از جبران کردن فقر و خلاء جان و عقل و نفس و قلب با یاد خدا و آن سیر و سفری است الهی که از حرکت زبان شروع شده به منور شدن همه موجودیت انسان ختم می شود .

غزالی بر اساس آیات قرآن می گوید : همه عبادات برای حصول همین نتیجه است که ذکر خداوند باشد ، در کتاب «کیمیای سعادت» در اصل نهم می گوید : بدان که لباب و مقصود همه عبادات یاد کردن حق تعالی است که عماد مسلمانی نماز است و مقصود وی ذکر حق تعالی است چنان که گفت :

(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ)(۶) .

و قرآن خواندن فاضل ترین عبادات است به سبب آن که سخن حق تعالی است که مذکر است و هرچه در آن است همه سبب تازه گردانیدن ذکر حق تعالی است .

و مقصود از روزه کسر شهوات است ، تا چون دل از زحمت شهوات خلاصی یابد صاف گردد و قرارگاه ذکر شود ، که چون دل به شهوات آکنده بود ذکر از وی ممکن نشود و در وی اثر نکند .

و مقصود از حج که زیارت خانه خداست ذکر خداوند خانه است و تهییج شوق به لقای وی .

پس سر و لباب همه عبادات ذکر است ، بلکه اصل مسلمانی کلمه لا اله الا الله است و این عین ذکر است و همه عبادات دیگر تأکید این ذکر است ، و یاد کردن حق تعالی تو را ، ثمره ذکر تست و چه ثمره بود بزرگ تر از این و برای این گفت فاذکرونی اذکرکم

مرا یـاد کنیـد تـا من شـما را یاد کنم ، و این یاد کرد بر دوام می یابـد و اگر بر دوام نبود در بیشتر احوال بایـد که فلاح در این بسته است و برای این گفت :

(وَاذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ)(۷) .

خدا را زیاد یاد کنید تا رستگار شوید .

(الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ)(۸) .

این قوم را ستود زیرا ، ایشان ایستاده و نشسته و در حال خفتن یاد حقند و در هیچ حال غافل نباشند .

(وَاذْکُر رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ والآصَالِ وَلاَ تَکُن مِنَ الْغَافِلِینَ)(۹) .

خدا را در نفست از روی زاری و ترس و بدون فریاد در بامداد و شبانگاه یاد کن و از بی خبران مباش .

آگاهان راه به مسئله ذکر اهمیت بسیار داده اند ، و شروط بسیاری بر آن قائل شده اند ، و دلیل اهمیت دادن به این موضوع آن است ، که از بهترین راههـای تـأثیر در قوای فکری و عقلی و تلقین به نفس و ذهنی سـاختن و ایجـاد ملکه توجه کامـل و جمع قوای نفسی در آن چه مقصود از سیر مقامات و احوال است ذکر است .

ذکر به سالك اطمینان می دهـد و یقین بوجود می آورد و او را برای حال مشاهـده که نهایت احوال و مقصود و مطلوب نهائی سالك است آماده و مستعد می سازد .

برای ذکر مراتب و مراحلی گفته اند ، و برای هر مرتبه از ذکر خصوصیاتی وصف کرده اند .

اول مرتبه ذکر مرحله عام است و آن ذکری است که فائده آن دور

ساختن غفلت است ، و همین که سالك غفلت را ا زخود دور سازد ولو به زبان ساکت باشد ذاکر است .

مرتبه دوم ذکر خاص است که ذاکر در این مقام حجاب عقل و تمیز را دریده ، و با تمام قلب متوجه خداست .

مرتبه سوم ذکر اخص است که مرحله فنای ذاکر است ، که ذاکر از خود فانی و به دوست باقی است .

البته دفعتاً نمی توان وارد ذکر اخص شد ، بلکه باید از ذکر عام شروع کرد تا به توفیق الهی به مرتبه ذکر اخص رسید ، و باید دانست که ذکر گفتن ذاکر عین توفیق الهی و عین جواب حق به ذاکر است و در حقیقت هر بار الله گفتن ذاکر عین لبیت مذکور است .

جلال الدین در این زمینه چه زیبا بیان می کند :

آن یکی الله می گفتی شبی

تا که شیرین گردد از ذکرش لبی

گفت شیطانش خمش ای سخت رو

چند گوئی آخر ای بسیار گو

این همه الله گفتی از عتو

خود یکی الله را لبیك گو

می نیاید یك جواب از پیش تخت

چند الله می زنی با روی سخت

او شکسته دل شد و بنهاد سر

دید در خواب او خضر را در حضر

گفت هین از ذکر چون وامانده ای

چون پشیمانی از آن کش خوانده ای

گفت لبیکم نمی آید جواب

زان همی ترسم که باشم رد باب

گفت خضرش که خداگفت این به من

که برو با او بگو ای ممتحن

نی که آن الله تو لبیک ماست

آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست

نی تو را در کار من آورده ام

نه که من مشغول ذکرت کرده ام

حیله ها و چاره جوئی ها تو

جذب ما بود

و گشاد آن پای تو

ترس و عشق تو کمند لطف ماست

زیر هر یا رب تو لبیک ماست

جان جاهل زین دعا جز دور نیست

زان که یا رب گفتنش دستور نیست

بر دهان و بر دلش قفل است و بند

تا نالد با خدا وقت گزند

ذکر در درجه اول برای این است ، که زبان را از هرچه غیر ضروری است حفظ نماید ، و در درجه بعد برای اینست که قلب به نور ذکر منور گشته و از تمام کدورت ها ، و تاریکی ها و آنچه به عنوان مرض قلب شناخته شده پاک گردد و د رمرحله بعد برای این است که انسان با تمام هویت و هستی اش در دریائی از نور که همان تجلی صفات بر صفحه وجود است غرق گشته و در تمام مراحل و ابعاد حیات جز خدا نبیند و غیر خدا نگوید ، و جز کلام خدا نشنود .

ذکر برای این است که انسان به مسمای ذکر که حضرت حق تعالی است متوجه شود و به حقیقت خویش را در محضر قدس او ببیند ، تا این که جز عبادت و اطاعت و خدمت به خلق از او صادر نشود !!

سالك وقتی از ذکر زبان به ذکر قلب و از ذکر قلب به ذکر عمق هستی رسید ، شیرینی عجیبی از حقیقت ذکر خواهد چشید ، و در این مرحله است که وجود ذاکر منبعی از شرف و خیر گشته ، و اگر همه عالم از خدا برگردند ، توجه او به حضرت حق بیشتر شده ، و اگر او را قطعه قطعه کنند تا لحظه ای غافل گردد ، قطعه قطعه

می شود ولی محال است لحظه ای غفلت به او دست دهد .

جامی در این زمینه در توجه حضرت مولی الموحدین به هنگام نماز به حضرت دوست چه نیکو سروده :

شیر خدا شاه ولایت علی

صیقلی شرک خفی و جلی

روز احد چون صف هیجا گرفت

تیر مخالف به تنش جا گرفت

غنچه پیکان به گل او نهفت

صد گل محنت ز گل او شکفت

روی عبادت سوی محراب کرد

پشت به درد سر اصحاب کرد

خنجر الماس چو بنداختند

چاک بتن چون گلش انداختند

گل گل خونش به مصلا چکید

گشت چو فارغ ز نماز آن بدید

این همه گل چیست ته پای من

ساخته گلزار مصلای من

صورت حالش چو نمودند باز

گفت که سوگند به دانای راز

کز الم تیغ ندارم خبر

گرچه ز من نیست خبردارتر

طایر من سدره نشین شد چه باک

گر شودم تن چو قفس چاک چاک

جامی از آلایش تن پاک شو

در قدم پاک روان خاک شو

شاید از این خاک به گردی رسی

گرد شکافی و به مردی رسی

وَالطَّاعَهُ عَلامَهُ الْهِدایَهِ وَالْمَعْصِیَهُ عَلامَهُ الضَّلالَهِ وَأَصْلُهُما مِنَ الذِّکْرِ وَالْغَفْلَهِ .

هدایت

اشاره

طاعت و عبادت عبد نسبت به حضرت حق علامت این است که نور هدایت الهی اتصال به عبد پیدا کرده ، و معصیت و تخلف و گناه انسان علامت دوری از حق و گمراهی و ضلالت است ، و ریشه هدایت و ضلالت را باید در ذکر و غفلت جستجو کرد .

مسئله هدایت از مهم ترین و ریشه دارترین مسائلی است که در کتب آسمانی به خصوئص در قرآن مجید و روایات و اخبار اسلامی مرود توجه قرار گرفته ، و موضوع هدایت به حدی در خور اهمیت و ارزش است که با هستی تمام موجودات عالم اعم از

غیبی و شهودی بستگی دارد .

هدایت بر تمام هستی و در کل عالم اشراف دارد ، و موجودی از موجودات نیست مگر این که منور به نور هدایت است .

اگر هدایت نبود موجودی بوجود نمی آمد ، و بر فرض بوجود آمدن قدرت ادامه هستی نداشت .

در خانه با عظمت آفرینش اگر عنصری از عناصر از گردونه پر قیمت هدایت بر فرض محال بتواند بگریزد ، هم فاسد می شود هم مفسد .

نظام متین و محکم هستی بر اصل هدایت استوار است ، و هدایت برای موجودات عالم به منزله ریشه زنده و فعال درخت برای تنه و شاخ و برگ و رشد درخت است .

موجودی از موجودات و عنصری از عناصر خلق نمی شوند مگر این که در راه نورانی هدایت قرار گیرند .

اگر هدایت نبود ، هیچ موجودی قدرت حرکت به طرف مقصدی که برایش قرار داده شده نداشت .

آثار پر منفعتی که از موجودات جهان ظهور می کند همه و همه از برکت هدایت است .

هدایت پر ارزش ترین نعمتی است که خالق موجودات به تمام موجودات عنایت فرموده ، و بر تمام انسان ها به خاطر این نعمت گرانمایه در قرآن مجید منت گذارده .

اگر هدایت نبود ، چیزی در عالم نبود ، اگر نور هدایت به وجود موجودات نمی درخشید اثر مثبتی از موجودات پدید نمی آمد .

هدایت برای تمام موجودات عالم امریست ضروری ، و جنبه حیاتی دارد ، و هیچ موجودی در صفحه هستی بی نیاز از هدایت نیست .

هدایت بنابر آیات قرآن و روایات بر دو نوع است ، هدایت تکوین که شامل تمام موجودات هستی حتی

انسـان است ، و هـدایت تشـریع که مجموعه مقررات الهی در چهره قرآن و کلمـات معصومین است و فقط مخصوص به انسان است .

تمام منافعی که از موجودات بروز می کنـد ، و کلیه آثار خیر و اعمال صالحه و برنامه های مثبتی که از انسان پدید می گردد ، به علت هـدایت است ، و اگر عالمیان و آدمیان از هـدایت محروم شونـد ، از آثار مثبت وجود خود محروم و از فیوضات ربانی ممنوع می شوند .

ملائکه ، موجودات سـماوی یعنی تمام سـتارگان ، خورشـیدها ، قمرها ، سـحابیها ، کهکشانها ، نباتات ، حیوانات ، انسانها ، هر کدام مشمول فیض هدایت اند هر دسته و نوعی از هدایتی مخصوص به خود برخوردارند .

ملائکه و هدایت

ملائکه حق بنابر آیات قرآن و روایات اصناف متعدده ای هستند ، و هر دسته در عالم وجود دارای وظیفه و تکلیفی می باشند ، که قسـمت اعظمی از نظام هستی بر اساس کارگردانی آنهاست ، و خداونـد مهربان هریک را به وسـیله نور هـدایت به وظائف خود آگـاه کرده و میـدان فعـالیت و عمـل را در هر زمینه ای که مخصوص به آنـان است برای آنان باز گذاشـته ، و هیـچ یک تخلف و تمرد از فرمان مولای خود ندارند .

قرآن مجید می فرماید :

(لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ)(۱۰) .

ملائکه خدا را نافرمانی نمی کنند و به آنه به آنان امر شود عمل می نمایند .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره عبادت و وظایف ملائکه که پرتو هدایت آنان است در خطبه اول نهج البلاغه می فرماید :

آنگاه میان آسمانهای بلند را باز نمود

و به انواع مختلفه فرشتگان خود پر کرد بعضی از ایشان در حال سجودند ، رکوع نمی کنند ، گروهی در رکوعند بر پا نمی ایستند و گروهی در صف اند از جای خود بیرون نمی روند ، و بعضی در حال تسبیح اند و خسته نمی شوند خواب به چشمشان نمیرود و سهو در عقلشان نمی آید ، سستی و غفلت و فراموشی نمی گیرند ، دسته ای از آنان امین بر وحی خداوندند و برای رسولان الهی زبان و ترجمه وحیند ، و برای رساندن حکم حضرت حق در رفت و آمدند .

جماعتی از ملائکه نگهبان بندگان و دربان بهشتهای اویند ، و عده ای از آنها قدمهاشان در طبقات زیرین زمین ثابت و گردنهاشان از آسمانهای زبرین درگذشته ، و اعضاء ایشان از اطراف جهان بیرون رفته و دوشهای آنان موافق با پایه های عرش می باشد ، در برابر عرش چشم هایشان بزیر افتاده و در زیر آن خود را به بال هایشان پیچیده اند .

میان آن فرشتگان و کسانی که فروترند از ایشان ، حجابهای عزت و پرده های قدرت زده شده ، پروردگارشان را در وهم و خیال به صورتی در نیاورند و اوصاف خلائق را بر او جاری نکنند و او را به مکانها محدود ننمایند و به نظائر و امثال به جنابش اشاره نیاورند .

آری ملائکه الهی هم اهل معرفت و هم اهل طاعت و عبادتند ، و هرگز تخلفی از مسیر هدایت پروردگار عالم ندارند .

سماوات و هدایت

هدایت بر تمام آسمانها حکومت دارد ، و نظام شگفت انگیز سماوات محصول وحی و هدایت است .

مگر بدون هدایت

این رفت و آمد منظم ستارگان و خورشید و قمر و شب و روز امکان داشت ؟

اندازه و حجم و وزن و حرکات منظم این عوالم نورانی که از مجموع آن تعبیر به سماوات شده مولود هدایت خداست .

قرآن مجید در نزدیک به هفتصد آیه به اوضاع منظم جهان آفرینش اشاره می کند ، و در بسیاری از آن آیات انسان را دعوت به تدبر و تفکر می نماید ، تا از راه اندیشه به این نتیجه برسد که بنای عالم و اوضاع محیر العقول آن نتیجه وحی و هدایت پروردگار بزرگ است

(وَأَوْحَى فِی كُلِّ سَمَاء أَمْرَهَا)(۱۱) .

پس از خلقت آسمانها و زمین ، و این که سماوات را در هفت قسمت قرار داد ، در هر آسمانی کار آن آن را وحی کرد .

(وَآيَةٌ لَّهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ * وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لاَ الشَّمْسُ يَنْبَغِی لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلاَ اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِی فَلَكٍ يَسْبَحُونَ)(۱۲) .

برای انسان مسئله شب که روز را از آن بیرون می کشیم پس در آن زمان در تاریکی اند آیه و نشانه ای است از ما .

و آفتاب سیر می کند در جائی که برایش مقرر شده و این سیر قرار داد خدای غالب و آگاه است .

برای ماه منزلهائی مقرر کرده ایم تا وقتی که بازگشت کند چون چوب خوشه خرمای کهنه .

آفتاب را نمی سزد که در یابد ماه را و نه شب پیش از روز است ، همه اینها در گردونه مربوط

به خود به حکم خدا و وحی حق و هدایت او در رفت و آمدند .

بررسی مسئله هدایت در عالم بالا نیاز به مطالعه کتب گرانبهائی دارد که دانشمندان شرق و غرب با زحمات طاقت فرسا نوشته اند ، و نیز نیاز دارد به مراجعه به آیات شریفه قرآن و روایات گرانبهائی که در این زمینه از ائمه بزرگوار رسیده ، و مرحوم علاّمه مجلسی آن عالم کم نظیر در باب سماء و عالم بحار گرد آورده است و این مختصر چاره ای جز اشاره به اصل مسئله ندارد .

نباتات و هدایت

با کدام وقت و با کدام زمان ، و با کدام فکر و عقل ، می توان مسئله هدایت را در جهان بررسی کرد ؟!

سطح کره زمین را اعم از خشکی و دریا در نظر بگیرید ، در بسیاری از مناطق زمین و در قعر دریاها گیاهان گوناگونی وجود دارد ، که هریک در این جهان حیات دارای آثاری هستند ، و این آثار معلول مسائل بسیار زیادی است که گیاه را چون جان شیرین در آغوش گرفته و پیوستگی و نظام این مسائل محصول مسئله با عظمت وحی و هدایت است قرآن می فرماید :

(أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ * ءَأَنتُمْ تَزرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ * لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَاماً فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ * إِنَّا لَمُغْرَمُونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ)(۱۳) .

آنچه را می کارید آیا دیدید ، شما آن را می رویانیدیا ما روياننده هستیم ، اگر بخواهیم آن را خشک می کنیم پس تأسف خورده شوید که ما تاوان زدگانیم بلکه بی بهره گانیم .

آری هر گیاهی باذن حق و به هدایت حضرت او

از زمین می رویـد ، و تمام برنامه های آن از دانه و شـکافته شدن و ریشه کردن و ساق و برگ بیرون دادن و به شـکوفه و گل نشستن و به ثمر آمدنش به هدایت حضرت حق است .

مسـئله ریشه و فعالیت چشم گیر او برای جـذب آب و املاح و رسانـدن آن به آخرین نقطه درخت یا گیاه ، اندازه و وزن تنه و تناسب آن با ریشه ، مقدار شاخه ها و برگ ها ، مسئله گل و شکوفه و عناصر آن اعم از کاسبرگ و گلبرگ و بساک و گرده در آن و کلاله و خامه و تخمدان و تخمک و حرکات و فعالیت های منظم تمام عناصـر گیاه همه و همه از برکت هدایت الهی است ، و راستی اندکی تأمل در وضع گیاهان و حتی یک گیاه بهترین وسیله برای رسیدن به حقیقت توحید است .

یکی از دانشمندان در مقاله کوتاهی که به عنوان یک مقدمه بر یک کتاب علمی نوشته می گوید :

یک برگ ناچیز و یک بزگ خشـکیده ای که از درخت افتاده آن را با دقت نظر ننگرید و آن را بشـکافید و به آثار حیات آن تفکر نمائیـد ، ممکن است در وهله اول پیشـنهاد من بر شـما خوش نیاید ، ولی افرادی که با نظر دقیق سالها به پشت و روی آن خیره شـده و عمری را به مطـالعه و پژوهش شـگفتی های طبیعت و آزمایش گیاهان گذرانـده انـد و از بی اطلاعی و کوتاهی فکر بشر رنج می برند ، برای وقوف به اسرار حیاتی آن برگ کوشش دارند .

آن برگ که هزاران

مانند آن ، زیر لگدهای ما خورد می شود و خروارها از آن پراکنده و در زیر خاک مستور می گردد ، همین برگ بی مقدار را خداوند زندگی و حیات و هدایت داده ، و چه فوائد و خواصی د رآن موجود است که گشایش رموز آن با عقل کوتاه ما مقدور نیست .

سالها و قرنهاست که گیاه شناسان و دانشمندان زمان ، راجع به آزمایش نباتات کتابها نوشته اند ، با وسایل ممکنه و روش های علمی برای کشف و درک آثار حیاتی آن کوشیده اند .

با میکروسکوپ ها یاخته های آن ، با آزمایش ها ترکیبات آن ، با اعمال شیمیائی محتویات آن ، با برق و حرارت خواص آن را سنجیده و در تحقیق آن رنج ها برده اند .

با این وضع و با تمام کتابهائی که راجع به این موضوع نوشته اند ، آیا چه فهمیده اند ، چه حقایقی را برای ما عیان ساخته اند ، کدام رمزی از اسرار زندگی نهفته نباتات را فاش نموده اند ؟

هنوز هیچ ، زیرا آنچه بشر فهمیده و بدست آورده سطحی ظاهری است ، از حقیقت گیاه ، از کیفیت ، از علت رشد و نمو آن ، و بالاخره از جریان مبهمی که روزانه و هر لحظه در درون آن انجام می گیرد اطلاعی نیست ، خبری و نشانی نداده اند .

می دانیم که گیاه می روید ، سبز می شود ، رشد می کند ، شکوفه می دهد ، میوه می سازد ، در حد معینی از رشد که رسید می ایستد ، ولی چه کسی می تواند حقیقت این

مسئله و تغییر و تحولات آن را به خوبی درک کرده و بیان کند ، تنها چیزی که می توان گفت این است که سراسر دنیای با عظمت گیاهان را نور هدایت روشن کرده ، و این همه آثار اعجاب انگیز وجود گیاهان اشعه ای از نور بی نهایت هدایت الهی است .

حیوانات و هدایت

بررسی در وضع حیات اسرارآمیز حیوانات جوی ، دریائی ، زمینی ، ذره بینی ، میکروسکبی ، و حیوانات عظیم الجثه مانند فیل در خشکی و نهنگ در دریا در عهده کسی نیست .

اگر تمام انسانها عمر خود را صرف تحقیق در حیات حیوانات کنند به گوشه ای از حیات حیرت انگیز آنان خواهند رسید .

بررسی وجود یک حیوان از نطفه تا پایان حیات طبیعی عمری دراز و دستگاه های علمی سنگین و حوصله ای به وسعت عالم لازم است .

قرآن مجید خلقت حیوانات و به خصوص سیر حیات آنان و اسرار وجودی آفرینش این موجودات پر فائده را از آیات و نشانه های بارز الهی قرار داده ، و از مردم دعوت می کند در آفرینش حیوانات و منافع وجودی آنان برای شناخت حق اندیشه نمایند .

قرآن مجید تمام حیوانات عالم را مسخر هدایت می داند ، و می گوید راهی را که حیوانات طی می کنند به هدایت خداست .

(مَا مِن دَابَّه إِلاَّ هُوَ آخِذُ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّى عَلَى صِرَاط مُسْتَقِيم)(۱۴) .

اگر مسئله هدایت در حیوانات نبود ، می دانید چه هرج و مرجی در هوا و دریا و در خشکی پدید می آمد ؟

این هدایت خداست که نمی گذارد در عالم حیوانات کمترین بی نظمی رخ بدهد

، و حیوانی باعث افساد در عالم حیات شود .

قرآن مجید بطور صریح مسئله وحی را که عبارت از ارائه هدایت است نسبت به حیوانات مطرح می کند ، چنانچه در آیه ۶۹ ۶۸ سوره نحل به این معنی اشاره دارد :

(وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتاً وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا یَعْرِشُونَ* ثُمَّ كُلِی مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِی سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً یَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِیهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذلِكَ لآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ) .

خداوند به سوی زنبور وحی فرستاد ، که برای خود از کوهها و درخت و آنچه از چوب می سازند خانه بگیر .

سپس از همه ثمرات بخور و راههای پروردگارت را چون رام شدگان برو از شکم زنبور آشامیدنی بیرون می آید با رنگ های گوناگون ، در آن آشامیدنی شفای مردم است ، در داستان زنبور نشانه ای است برای گروهی که اندیشه کنند .

(أَفَلاَ یَنظُرُونَ إِلَى الإِبِلِ كَیْفَ خُلِقَتْ)(۱۵) .

آیا در آفرینش شتر دقت نمی کنند که چگونه به انواع حکمت و منفعت برای بشر آفریده شده .

سنگین ترین بار را در حالیکه خوابیده ، بر او بار می کنند ، و او به راحتی به خاطر این که ساختمان وجودش از نظر فیزیکی هماهنگ با قواعد جراثقای آفریده شده از جای بر می خیزد .وضع ساختمان پایش به نحوی است که در سخت ترین جاده ها و به روی سنگلاخ ها و خارها به راحت ترین وجه راه پیمائی می کند .

در بیابانهای خشک و بی آب و علف ، و سوزنده در حالی که اثری از جاده در

آن بیابان نیست به سوی مقصد حرکت می کند و بدون این که منحرف شود و گیج و سرگردان گردد به مقصد می رسد ، آیا این به مقصد رسیدن جز هدایت حضرت الهی چیز دیگر هست ؟

به اندازه یک هفته ذخیره آب با خود بر می دارد ، و آن آب را به تدریج در مسیر راه مصرف می کند .

شیر و پشم و گوشت و استخوان او برای صاحبانش انواع منافع و حکمت ها را در بر دارد و روی هم رفته این حیوان که با این جثه بزرگش رام انسان است یکی از پر منفعت ترین جانوران روی زمین برای اهل زمین است !!

داستان شگفت انگیز زندگی حیوانات ، چیزی نیست که بتوان در این صفحات منعکس کرد ، مسئله این نوشتار مسئله معارف الهی است ، شرح اوضاع طبیعت نیست .

تاکنون در شرق و غرب از قدیمی ترین زمان با زحمات طاقت فرسای دانشمندان ، درباره زندگی اعجاب انگیز انواع حیواناتی که تاکنون بشر شناخته کتابها نوشته شده ، آمار این کتب گرانبها از هزاران هزار متجاوز است ، مطالعه این کتابها انسان را جداً به این حقیقت آشنا می سازد ، که کوچک ترین و کمترین حرکت حیوانات در سایه هدایت الهی است و جز این حقیقت چیزی را نمی توان باور کرد .

حیوانات عالم چه بحری چه بری چه جوی ، در محدوده زندگی خویش به منافع و مضاری که در راه حیات آنان است به تمام معنی آگاهند ، و بر اساس همان آگاهی به حیات خود ادامه می دهند ، در این قسمت لازم است به چند

نمونه از آشنائی و هدایت حیوانات نسبت به حیات خویش اشاره شود ، تا بدانید که تمام حرکات این موجودات چنان که قرآن مجید می فرماید متصل به هدایت است .

یکی از دانشمندان می نویسد ، موش نر و ماده و عقرب نر و ماده ای را گرفتم و هریک را در جائی مجزای از یک دیگر قرار دادم .

پس از مدتی که هر نوع حیوان جفت گیری کردم ، و مولود هریک پا به عرصه وجود گذاشت بلافاصله نر و ماده موش و عقرب را از آن محل بردم .

بچه هر دو د رآن محل جدای از یک دیگر رشد کردند ، در حالی که جائی و چیزی جز همان جائی که رشد کرده بودند بر خود ندیدند .

سپس شیشه ای تهیه کردم بچه موش را در آن انداختم و شیشه را با پارچه ای پوشاندم ، تا موش جائی را نبیند ، آنگاه بچه عقرب را گرفته و در آن شیشه کردم ، سپس به تماشای اوضاع درون شیشه نشستم ، در چند لحظه بسیار کوتاه موش که چیزی در عالم ندیده بود ، و اولین بار بود چشمش به موجود دیگری افتاد به عقرب خیره شد ، و قبل از این که عقرب به خود بجنبد ناگهان موش با عجله و سرعت به سوی او دوید و دندان تیزش بند آخر دم عقرب را چید و سپس به کناری نشست !!

این مسئله چیست ؟ چرا موش عقرب را نبلعید ، چرا او را از وسط نصف نکرد ، چرا دم عقرب را از بیخ دم دندان نگرفت ، چرا سر عقرب را

جدا نکرد آیا جز هدایت حضرت حق چیز دیگری در این داستان حکم فرماست ، مگر هوش حیوانات چقدر است و تازه این هوش را از کجا آورده اند ؟!!

جا دارد که در برابر پیشگاه با عظمت حضرت دوست با کمال تواضع و خشوع سر عبادت به خاک ذلت نهاده و عرضه بداریم :

دعوی عشق جانان در هر دهان نگنجد

وصف جمال رویش در هر زبان نگنجد

نور کمال حسنش در هر نظر نیاید

شرح صفات ذاتش در هر بیان نگنجد

عز جلال وصلش جبریل در نیابد

منجوق کبریایش در لامکان نگنجد

عکسی ز تاب نورش آفاق بر ندارد

فیضی زفضل جودش در بحر و کان نگنجد

سیمرغ قاف عشقش از بیضه چون برآید

مرغی است کآشیانش در جسم و جان نگنجد

یک ذره بار حکمش کونین بر نتابد

یکنکته راز عشقش در دو جهان نگنجد

یک شعله نار قهرش هفتم سقر بسوزد

یک لمعه نور لطفش در هشت جنان نگنجد

خوناب عاشقانش روی زمین بگیرد

افغان بی دلانش در آسمان نگنجد

آن را که بار یابد در بارگاه وصلش

در هر مکان نیابی در هر زمان نگنجد

شکرانه چون گذارم کامروز یار با من

زان سان شده که مویی اندر میان نگنجد

گویند راز وصلش پنهان چرا نداری

پنهان چگونه دارم کاندر نهان نگنجد

گفتی ز وصل رویش با ما بده نشانی

این خود محال باشد کاندر نشان نگنجد

نجما حدیث وصلش زنهار تا نگوئی

کان عقل در نیابد و اندر دهان نگنجد

از گفت و گو نیابد وصلش کسی محالست

بحر محیط هرگز در ناودان نگنجد

بدن برخی از حیوانات دارای قوه برق است ، آن هم در حدی که اگر به دشـمن بزنند او را خشک می کند ، ولی این حیوانات در تمام برخوردها از این قوه مصرف نمی

کنند ، تنها وقتی به دشـمن خود برخورد می کنند ، آن هم وقتی که حس کنند دشمن قصد سوئی دارد ، به مقدار لازم از بدن خویش برق بیرون می دهند و از چند قدمی با فرسـتادن الکتریسـته به سوی دشـمن ، کار دشمن را ساخته و او را از پای در می آورند .

اینان چرا همه را دشـمن خود نمی دانند ، دشـمن را از کجا می شناسـند ، از قصد دشمن چگونه خبر می شوند ، به چه صورت به اندازه ای که دشمن نابود شود برق از بدن خود بیرون می فرستند ، مولد و کارخانه این برق در کجای بدون آنهاست ، بدن آنهـا که هماننـد سـایر حیوانات گوشت و پوست و خون و اسـتخوان و رگ و پی است ، شـما از وضع این نوع از حیوانات جز کـارگردانی عـالمی مـدبر ، حکیمی آگـاه ، قادری توانا ، چیز دیگری می فهمیـد ، آیا اسم این برنامه و حرکت را جز هـدایت الهی چیز دیگری می گذارید ؟!!

بعضـی از حیوانات که در دریا زندگی می کنند در مقابله با دشمن از خود رنگ پخش می کنند ، در حالت عادی در آب می گردنـد ، همین که از دور چشـمشان به دشـمن می افتد ، و حس می کنند دشـمن به سوی آنها هدف گیری کرده ، در اطراف خود رنگ سیاه پخش می کنند و خویش را در لابلای رنگ از دسترس دشمن دور نگاه داشته و از منطقه دور می شوند !

اینان از کجا دشمن را می شناسند در حالی که در اطراف آنان هزاران هزار جانور

زندگی می کنند و برای هیچ یک رنگ پخش نمی کنند .

کارخانه رنگ سازی در کجای بـدن آنهاست ، این همه معلومات را از کجا آموخته اند آیا مسـئله ای جز هدایت الهی در این نوع از حیوانات و ماهیان دریا چیز دیگری هست .

برخی از ماهیان دریا که در اعماق آب در آنجائی که نور خورشید نمی رسد زندگی می کنند ، اینان برای یافتن طعمه از پس گردن خود تولیـد روشـنائی می کننـد ، به این معنی که وقتی نیازمند به غذا می شوند ، به اندازه کمی گردن خود را پائین می اندازنـد ، اطراف آنان از نوری که از پس گردنشان می درخشـد روشن می شود ، در سایه این روشـنائی شـروع به صـید طعمه می کنند ، چون دشمن را ببینند سر خود را به سرعت بالا برده و اطراف خود را تاریک کرده و در تاریکی فرار می کنند .

کارخانه مولد نور در کجای بدن آنهاست ، از کجا به این نور پی برده اند ، و از کجا فهمیده اند که وقتی سـر خود را به طرف بالا ببرند اتصالی حاصل شده و نور می درخشد ، و از کجا دانسته اند با بالا بردن سر اتصالی قطع می شود و چراغ خاموش می گردد ، دوست و دشمن را از کجا به این خوبی تشخیص می دهند ، آیا جز هدایت الهی منبع دیگری برای فهم این همه مسائل برای آنها هست ؟!!

یکی از کوهنوردان می گویـد در تمـام مـدت سـال از منزلم تـا بالاـترین نقطه تپه ای که در محیط زنـدگیم بود راهپیمائی می کردم .

زمستان

بسیار سردی بود ، برف سنگینی زمین را پوشانده بود ، از محلی که رفته بودم بر می گشتم ، در مسیر راهم در بالای تپه حوضچه ای بود که در آن پر از آب بود ، گنجشک های زیادی هر روز پس از خوردن دانه به کنار آن حوضچه برای آب خوردن می آمدند آن روز سطح حوضچه را یخ ضخیمی پوشانده بود ، گنجشک ها به عادت هر روز کنار حوضچه آمدند نوک زدند ، سطح محل را یخ زده یافتند ، ایستادم ببینم این حیوانات کوچک ولی با حوصله چه می کنند .

ناگهان یکی از آنها روی یخ آمد و به پشت بر سطح یخ خوابید ، پس از چند ثانیه به کناری رفت ، دیگری به جای او خوابید ، و پس از چند لحظه دومی برخاست ، سومی بجای او قرار گرفت ، همین طور مسئله تکرار شد تا با حرارت بدن خود آن قسمت را آب کردند وقتی نازک شد با نوک خود شکستند آب بیرون زد ، همه خود را سیراب کردند و رفتند ، راستی این عمل اعجاب ان گیز چیست ، از کجا فهمیدند یخ با حرارت آب می شود ، و سپس از کجا فهمیدند که بدن خود آنها حرارت مناسب را دارد ، و از کجا دانستند که باید این حرارت با خوابیدن روی یخ به یخ برسد و از کجا فهمیدند که با خوابیدن یک نفر مشکل حل نمی شود ، بلکه باید به نوبت این برنامه را دنبال کرد ، آیا جز هدایت حضرت حق اسم دیگری بر این داستان می توان

گذاشت ؟!!

در کتابی که درباره اسرار حیات حیوانات بری و بحری و جوی نگاشته شده بود خواندم : یکی از کشاورزان می گفت یک روز صبح زود در منزلم که در نزدیکی مزارع قریه بود نشسته بودم ، صدای گربه ای توجهم را جلب کرد ، در خانه را باز کردم دیدم گربه پشت در خانه من در حال فریاد کردن است ، به تصور این که گرسنه است برای او غذا آوردم ولی نخورد ، گوشت و شیر آوردم لب نزد ، دنبال او حرکت کردم آرام شد ، او را تعقیب کردم به کلبه ای گلی در وسط مزرعه که پر از کاه بود رسیدم ، گربه وارد کلبه شد من هم دنبال او رفتم ناگهان چشمم به چند بچه گربه افتاد که هنوز چشم باز نکرده بودند اطراف مادر را گرفتند و در آغوش او رفتند ، چیزی از این مسئله دستگیرم نشد ، به خانه برگشتم تا فردا صبح شد ، به یاد داستان دیروز افتادم ، به خود گفتم به کلبه سری بزنم و احوال مادر و بچه های او را بگیرم ، شاید احتیاجی به غذا داشته باشند ، مقداری غذا با خود بردم وقتی به کلبه رسیدم دیدم بچه ها به سینه مادر چسبیده اند و سینه خشک مادر را می مکند در حالی که مادر آنها مرده ، بلافاصله سرپرستی بچه ها را به عهده گرفتم و عهد کردم آنان را بزرگ کنم . گربه مادر یک روز قبل از مرگ از کجا از تمام شدن عمرش خبردار شد ، و چگونه برای ادامه حیات فرزندانش به

این فکر افتاد که به دنبال سرپرستی گشته و بچه های خود را به او بسپارد ، و سپس راه خانه کشاورز را از کجا پیدا کرد ، و چگونه او را به کلبه آورد ، این عملیات حیرت انگیز واقعاً جوشش وجودی خود حیوان است ، این را می توان باور کرد ، این برنامه های اعجاب آور به قول قرآن مجید جز هدایت حضرت حق چیز دیگری هست ؟!!

این قدر گفتیم باقی فکر کن

فکر اگر جامد بود رو ذکر کن

ذکر آرد فکر را در اهتزاز

ذکر را خورشید این افسرده ساز

ذکر گو تا فکر تو بالا کند

ذکر گفتن فکر را والا کند

انسان و هدایت

انسان در مسئله هدایت تکوین یا هدایت اجباری با تمم موجودات عالم مشترک و در یک صحنه است ، ولی با هدایت تشریع که در رابطه با اختیار و آزادی اوست از بسیاری از موجودات ممتاز است .

او که بنا به قول قرآن مجید خلیفه و جانشین خداست باید منبع تجلی اراده حق که آزادی و اختیار است باشد ، ورنه خلیفه بودن او معنی ندارد .

همین آزادی در اراده و آزادی در اختیار است که سبب شده لایق جانشینی حضرت دوست در زمین گردد .

اختیار و آزادی در اراده است که سبب بوجود آمدن این تمدن عظیم انسانی گشته ، و این همه تحولات شگفت انگیز در روی زمین پدید آمده .

آزادی در اختیار بالاترین سبب ارزش انسان و علت والائی این موجود عظیم است .

اما باید به این نکته بسیار مهم و فوق العاده حساس توجه داشت که رها بودن آزادی در اختیار و اراده ، از آنجا که طبع

آدمی زیاده طلب و بی نهایت خواه است بزرگترین علت فساد و افساد در زندگی خود و دیگران است ، و شما از ابتدای شروع تاریخ بشر تاکنون هرچه ظلم ، جنایت ، غارت ، دزدی ، آدم کشی ، سرکشی ، شهوات و غرائز ، و انواع گناهان و معاصی دیده اید ، یا شنیده اید یا خوانده اید معلول رها بودن آزادی در ارده و عمل بشر بوده .

بشر از آنجا که نزدیک ترین موجود به خداست و بنا به قول قرآن در مملکت هستی او روح الهی نهاده شده دارای صبغه الهی است ، به این معنی که اراده او در طول اراده حضرت حق است و اتصال روح او به حضرت معبود فوق العاده شدید است و این اتصال باعث بی نهایت خواهی اوست ، و این بی نهایتی که او می خواهد در حقیقت خداست ، و این خداجوئی بنا به فرموده قرآن فطری اوست ، و این حالت او اگر هدایت نشود ، و جان آدمی به نور معرفت روشن نگردد وقتی با اراده او عجین شود خود و جهان را به فساد می کشد .

بی نهایت خواهی انسان اگر در گردونه پر نور هدایت قرار نگیرد ، آدمی در بدست آوردن همه جهان قانع نشده و قطعاً به اطمینان واقعی نخواهد رسید .

بی نهایت خواهی اگر هدایت نشود اراده و امیال و غرائز را در میدانی خواهد کشید ، که سیری از پی نخواهد داشت ، آن زمان است که این موجود خاکی فسادی بر پا خواهد کرد ، که آتشش گاهی روی زمین را خواهد سوخت .

اگر

کسی بگوید هدایت تشریع یا راهنمائی برای انسان لازم نیست مثل این است که بگوید انسان برای ادامه زندگی آفتاب ، آب ، هوا ، غذا لازم ندارد .

چگونه است که تمام موجودات عالم بنا به گفته همه آدمیان نیاز به قانون و مقررات و هدایت دارند ، اما انسان ندارد ، مگر انسان موجودی غیر از موجودات این عالم است ، و تافته ای جدا از بافت این جهان است .

اگر بگویند نیاز به راهنمائی و هدایت دارد ولی این نیاز را با عقل و خرد خود پاسخ می گوید ، باید گفت چرا در طول میلیون ها سال برای رفع این همه مفاسد هنوز با عقل و علمش پاسخ به نیازش را نسبت به هدایت نداده ؟!!

آری انسان همانند همه همه موجودات محتاج به هدایت است اما هدایتی مافوق هدایت تکوین .

چون هدایت تکوین فقط شامل ساختمان مادی او و آفرینش نفس و روح و عقل اوست ، شامل رشد و کمال و تربیت و آدمیت و انسانیّت او نیست .

و آن هدایتی که محتاج به آن است و در سایه آن آراسته به تمام حسنات و پاک از تمام سیئات می گردد هم چون هدیات تکوین ارئه و عرضه اش وقف حریم مقدس کبریاست ، و نباید انسان برای رشد و کمال و آراسته شدن به حقایق انسانی به عقل تنها متکی شود ، زیرا عقل از هدایت کامل انسان عاجز است ، واین معنی را در طول حیات بشر ثابت کرده است .

عقل برای نشان دادن حقایق هم چون سایر اعضا و جوارح نیازمند به کمک است ، زیرامیدان فعالیت عقل

مانند سایر عناصر وجود انسان محدود است ، به همین خاطر خداوند مهربان فقط و فقط از باب لطف و عنایت و محبت و مرحمت و عشقی که به خلیفه و جانشین خود داشت ، و برای این که این موجود خاکی را به پاک ترین مرحله یعنی مقام قرب خود برساند به هدایت او عنایت کرد ، و درهای با عظمت کتب آسمانی ، و نبوت و امامت و الهامی را که از پاکی جان و تهذیب نفس سرچشمه می گیرد به روی او باز کرد ، و برای عقلش کمک فرستاد و در این زمینه بنا به فرموده اش در قآرن مجید به بشر اتمام حجت کرد ، و در مقابل عصیان و خطا و تخلف و گناه بشر در هرگونه عذری را در دنیا و آخرت بروی او بست .

اینک در این زمینه به نمونه های بسیار جالبی از آیات قرآن و روایات و اخبار که مسئله هدایت و اتمام حجت و معذور بودن بشر را مطرح کرده است توجه کنید .

(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً)(۱۶) .

ما به حقیقت راه حق و باطل را و نور و ظلمت را و درست و نادرست را با مبعوث کردن پیامبران و نزول کتب آسمانی به انسان نمایاندیم یا با توجه به تمام عوامل هدایت و آراسته شدن به واقعیات شکر گزار است ، یا با پشت کردن به امر عالی هدایت کفر میورزد .

(أَلَمْ نَجْعَل لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَاناً وَشَفَتَيْنِ * وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ)(۱۷) .

آیا برای حفظ حیات و تکمیل رنامه های زندگی به انسان دو چشم عنایت نکردیم

، و زبان و دو لب برای سخن گفتن و حل مشکلات روزمره به او محبت نکردیم ، و برای یافتن سعادت دنیا و آخرت راه خیر و شر و حق و باطل و سعادت و شقاوت را به او ننمودیم ؟!

(وَلَهَدَیْنَاهُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِیماً)(۱۸) .

ما از باب لطف و محبت راه راست را که عاقبتش رضایت حق از عبد و دخول عبد در بهشت همیشگی است به همه انسانها نمایاندیم .

(وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلاَهِ وَإِیتَاءَ الزَّکَاهِ وَکَانُوا لَنَا عَابِدِینَ)(۱۹) .

انبیاء بزرگوار و معصوم و صالح خود را پیشوای خلق قرار دادیم ، تا مردم را به امر ما به راه راست و صراط مستقیم الهی هدایت کنند . و هر کار نیکو از انواع عبادات و خیرات به خصوص اقامه نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم و آنان هم در همه شئون حیات به بندگی ما اقدام کردند .

(إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتی هِیَ أَقْوَمُ وَیُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِیراً)(۲۰) .

همانا این قرآن مردم را به راست ترین و استوارترین راه هدایت می کند ، و اهل ایمان را که انجام دهنده عمل صالحند ، یعنی بر اساس آیات قرآن دارای ایمان و عقیده و اخلاق و عمل شایسته اند به اجر و ثواب بزرگ بشارت می دهد .

(وَاللَّهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ)(۲۱) .

خداوند در تمام زمینه ها سخن حق و استوار می گوید ، و هم اوست که شما را به حقیقت و درستی راهنمائی می کند .

(قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ

قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِن رَبِّكَمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِ)(۲۲) .

ای رسول ما به مردم بگو ، پیامبر و قرآن از جانب خدا برای هدایت شما آمد ، پس از این هرکس هدایت الهی را قبول کرد و به راه راست رفت و حکم قرآن و پیامبر را به کار بست نفعش عاید خود اوست .

راستی هدایت چه واقعیت عالی و پر منفعتی است ، انسان جز در طریق هدایت الهی کجا می تواند کسب نفع واقعی کند ، و منهای هدایت چگونه می تواند به خیر و صلاح برسد ، مگر تهذیب نفس و پاکی جان و روشنائی فکر ، و خلاصه بدست آوردن خیر دنیا و آخرت مگر از غیر هدایت ممکن است ، اگر ممکن است چه کسی بدست آورده و او کیست ؟!

به قول عارف رومی :

دردی است در این دل که هویدا نتوان کرد

سری است در این سینه که پیدا نتوان کرد

تا دیده ما را ندهد حسن تو نوری

در باغ جمال تو تماشا نتوان کرد

تا دیده نپوشیم ز روی همه اغیار

اندیشه آن چهره زیبا نتوان کرد

از مهر تو یک ذره چو خالی نتوان یافت

قطع نظر از دیر مسیحا نتوان کرد

عالم چو همه میکده باده عشق است

مستی می و عشق بیک جا نتوان کرد

چون از دل عاشق خبری نیست کسی را

انکار دل عاشق شیدا نتوان کرد

تا عیسی جان پا ننهد بر سر عالم

یک سیر بر این طارم مینا نتوان کرد

انسان اگر لحظه ای در خود فکر کند ، و به وضع خود بیندیشد ، خود را جز مخلوقی محدود چیزی نمی یابد ، چون خود را مخلوق یافت به دنبال

خالقش می گردد ، تا با کمک نور عقل و اندیشه به این حقیقت می رسد که من دارای آفریننده و خالقی هستم که مرا در این جهان برای هدف و مقصدی آفریده ، چون بیش از این نمی تواند به خالق و هدف او برسد ، صدای قدم پاک انبیا که از طرف حضرت حق برای اعطای معرفت بیشتر مبعوث شده اند در صحنه حیات شنیده می شود ، آن بزرگواران به کمک این موجود محتاج شتافته و زنگ بیدار باش را به صدا در آورده و دریا دریا از معارف در مقابل عقل او به موج می اندازند و به انسان می فهمانند که ای مهمان عزیز بارگاه قدس ربوبی ، با پوشید لباس هدایت آماده حرکت باش تا از نقطه مادیت و محدودیت رها شده و به سوی ملکوت عالم الهی به حرکت آئی و این راه را با پای طهارت جان و عمل صالح طی کرده ، مستعد صفت مقرب بودن گردی و به مشاهده انوار جلال و جمال نائل شده به مقام با عظمتی که برای تو آماده شده و در فهم ذی فهمی نمی گنجد برسی .

انسان اگر به همان مرحله فکری محدود درباره خودش و خالقش اکتفا کند به تدریج دچار وسوسه و اضطراب شده و به تحیر و سرگردانی خواهد رسید و به مرضی گرفتار خواهد شد که علاجی برای او پیدا نیست ، به همین خاطر است که عقل حکم می کند برای دفع این همه ضرر و خطر و ناراحتی و رنج به طبیبان مخصوص مراجعه کن و آن طبیبان چنانچه در تاریخ بشریت ثابت

شـده غیر از انبیـا و امامـان و اولیـاء الهی طـائفه دیگری نیسـتند ، و در هر صورت ضـرورت رجوع به انبیا و قرآن و امامان برای یافتن هدایت در زندگی ما به طور کامل محسوس و آشکار است .

به قول جلال الدین :

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد

نشاط و عیش بباغ بقا توانی کرد

اگر به آب ریاضت برآوری غسلی

همه کدورت دل را صفا توانی کرد

درون بحر معانی نگر نه آن گهری

که قدر و قیمت خود را بها توانی کرد

مگر که درد و غم عشق سرزند در تو

بدرد او غم دل را دوا توانی کرد

اگر بجیب تفکر فرو کنی سر را

گذشته های بقا را قضا توانی کرد

مقربان فلک اقتدا کنند به تو

اگر به پیر بقا اقتدا توانی کرد

ز منزلات هوس گر برون نهی گامی

نزول در حرم کبریا توانی کرد

ولکن این صفت رهروان چالاک است

تو نازنین جهانی کجا توانی کرد

چو عارفان ببراز خلق و گوشه ای بنشین

مگر که خوی خود از خلق واتوانی کرد

چرا تو خدمت آن پادشاه می نکنی

که پادشاهی از آن پادشا توانی کرد

هدایت یا تنها عامل سعادت

قسمت اول

مسئله هدایت انسان از جانب حضرت حق ، بوسیله انبیا و امامان و قرآن مجید از الطاف خاصه پروردگار به انسان است .

کمال ، رشد ، سعادت ، فضیلت ، بصیرت ، حریت ، اصالت ، شرافت ، معرفت ، و کسب مقام قرب ، و بدست آوردن رضای خداوند ، و ابدی شدن در بهشت و نعمت های آن ، و به خصوص نجات از سخط حق و عذاب سخت قیامت فقط و فقط از برکت هدایت است

استعدادهای بسیار پر منفعتی که در وجود انسان قرار داده شده

، جز با حرارت هدایت قابل شکوفا شدن نیست .

انسان در سایه هـدایت الهی تبـدیل به کلمه طیبه و شـجره طیبه می شود ، و به جائی می رسد که ملائکه الله از رسـیدن به آنجا عاجز است .

فقیه عـارف ، اخلاقی کم نظیر ، معلم روحی ، انسـان وارسته ، و عـالم روحانی مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی در کتاب پر قیمت «لقـاء الله» در زمینه توجه به مسـئله هـدایت و این که تنهـا راه سـعادت انسـان اتصـال به این عروه الوثقـای الهی است می فرماید :

بایـد فکر فرزنـدان آدم در شـناخت خودشـان باشـد ، تـا همه حجـاب هـای ظلمانی حتی حجاب خیال و صورت را کنار زده و نفسشان و حقیقتشان بی ماده و صورت برای آنان تجلی کند ، پس اگر به این مرتبه جلیل رسیدند و به این مقام والا فائز شدند باب شناخت رب و شناسائی حضرت دوست به روی آنان باز می شود ، و حقایق عوالم خداوندی و مخصوصاً عوالم مبدأ برای آنـان منکشـف می گردد ، وخود را از پرتو فیض الهی و نور پر قیمت هـدایت بـدون مـاده و صورت می بیننـد . و تفصـیل این اجمال به مقداری که قابل بیان است آن است که انسان دارای سه عالم است :

۱ عالم حس و شهادت یا عالم طبیعت

۲ عالم خیال و مثال

۳ عالم عقل و حقیقت

انسان از آن جهت که شخصـیت مادی و جسـمی اش از عالم طبیعت شـروع شده ، و قرآن مجید در آیات بسیاری بر این مسئله دلالت دارد ، فعلیت وجودش و فعلیت عالم طبیعی برای او

بـا اهمیت و ارزش خاصـی جلوه کرد ، و در ابتـدا خود را در رابطه با این عالـم مادی شـناخت ، و آن چنان غرق در اوضاع این خـانه مـادی شـد ، که اگر از عـارفی یا عالمی بشـنود که او را دو عالم و دو جهان دیگر هست به انکار بر خیزد و آن چنان در انکـارش پافشـاری کنـد که ممکن است خبر دهنـده را به بی خبری و خیال بافی متهم کنـد ، و این انکار به خاطر این است که عالم طبیعت او فعلیت پیدا کرده و هم اکنون عالم حس و شـهادت برای او مشـهود است و دو عالم دیگر برای او در مرحله قوه و استعداد باقی مانده و هنوز برای فعلیت و کشف آن دو عالم جهاد ننموده .

پس از مدتی که در راه زندگی حرکت کرد و مسائلی خواه و ناخواه به گوش او رسید و به تدریج آثاری از عالم خیال و مثال برای او ظهور کرد ، موجودیت عـالم خیـال را اقرار می کنـد و می فهمـد عالم دیگری غیر از عالم حس و عالم ماده هم وجود دارد و تنها این عالم ماده نیست که تمام همت و نیروی خود را صـرف آن کند ، و کاری جز خور و خواب و شـهوت و سـپس مردن نداشته باشد .

و چون سـر تواضع در برابر حقـایق به پیش آرد ، و در مقابـل واقعیات خضوع کنـد به درک عالمی ما فوق عالم خیال که عالم عقل و حقیقت محض است و به تعبیر دیگر عالم نور و روشنائی است نائل آید ، و به این حقیقت

برسد که لذت عالم عقل که عالم آگاهی و بصیرت و عالم ارتباط با حقیقت نبوت و ولایت و ارتباط با حضرت حق و آیات او و ارتباط با حساب و کتاب و قیامت و در عاقبت ارتباط با بهشت ولقاءٔ حق است قابل مقایسه با لذت عالم خیال و عالم حس نیست ، در اینجاست که می گوئیم انسان هدایت یافته و تمام اعضاء و جوارح و موجودیت را فرمانبر عالم نور کرده و به معنای واقعی بنده مولا شده است .

در هر صورت انسانیّت انسان بستگی کامل به عالم عقلی او دارد و گرنه در دو عالم دیگرش با سایر افراد هم جنس خود که حیوانات اند شریک است .

انسان واقعی آن انسانی است که دو عالم حس و خیال را فانی در عالم عقل و عالم الهی خود کند و با تمام هستی اش در برابر حضرت دوست به سجده آید ، چنانچه در دعائی که شب نیمه شعبان رسول عزیز اسلام داشت ، عرضه می کرد :

سَجَدَ لَکَ سَوادی وَخِیالی وَبَیاضی .

الها ، ملکا ، داورا ، حبیبا ، سیاهی من و خیال و سپیدی من بر تو سجده آورده است .

منظور از سیاهی همان عالم بدن و عالم حس و عالم مادی است و به تعبیر دیگر عالمی که در آخرین نقطه از امکان قرار گرفته و جز ظلمت و تاریکی و یا عناصر و اجزاء خاکی به هم پیوسته چیز دیگر نیست ، و منظور از عالم خیال عالم دور از ماده و مرتبه بین عقل و حس است و در حقیقت برزخ وجودی انسان که نه مادی صرف

و نه عقلی محض است ، و منظور از سپیـدی عالم عقل و جهان نور است ، که ودیعه الهی در وجود انسان و محبوب ترین خلق حق در ظرف هستی عالم و آدم است .

سپیدی همان عالمی است که حضرت دوست در وجود انسان فقط به آن عالم نظر دارد و بس ، و اوامر و نواهی و اجر و عقاب پروردگار به خاطر آن عالم نصیب انسان می شود ، همان عالمی که واسطه درک و فهم واقعیات است ، و تمام ترقی و تکامل و رشد انسان در راه خدا بستگی به آن دارد .

بنده واقعی آن کسی است که چراغ عقلش به نور هدایت روشن شده باشد و در تمام امور زندگی ادب در بربر حق را رعایت کند ، و چون به سجده درآید همه هستی و وجودش سجده کند .

این فقیر در مقام مناجات با حضرت دوست در طلب جهان بندگی چنین سروده :

از شهد عشق خود پر کن خداوندا تو کام ما

قبول درگه لطفت نما یا رب قیام ما

به جای خانه دنیا که آن را ارزشی نبود

نما در کوی خود ای جان تو از رحمت مقام ما

در آن وقتی که عشاق درت اندر مناجاتند

تو بشنو از ره رحمت خداوندا پیام ما

بجز یادت به عالم مایه و سرمایه ای نبود

در این محور در انداز این دل و قلب و کلام ما

بهر جرم و به هر عصیان همه آلوده دامانیم

ببخش از راه لطف و رأفتت یا رب تمام ما

بود واجب جواب هر سلامی اندر آئینت

کرامت کن عنایت کن جوابی بر سلام ما

دل مسکین ندارد جز سر کوی تو امیدی

ز شهد

عشق خود پر کن خداوندا تو کام ما

در هر صورت عالم حسی انسان عبارت است از بـدنش که دارای ماده و صورت است و عالم خیال و مثالش عبارت از عالمی است که حقـایق آن عـالم دارای صورت عـاری از ماده هسـتند و عالم عقلی و نوری اش عبارت از عالمی است ، که حقیقت و نفس و شخصیت او نه ماده دارد نه صورت .

و هریک از این عوالم را لوازم و آثار خاصی است که تا به فعلیت نرسد آن لوازم و آثار ظهور پیدا نمی کند .

پس هرکس غرق در عـالم طبیعت و حس گردد و آثـار عالم طبع در او تحقق یابـد و تمام حرکاتش محکوم عالم حس شود ، بدون شک به خاطر این که تمام همتش مصرف عالم طبع شده آثار عالم عقلی در او ضعیف شود و به بیان قرآن : (أَخْلَدَ إِلَی الأَرْضِ)(۲۳) گردد یعنی یـک موجود به تمـام معنی زمینی و مادی شود ، که آثاری که از او ظهور و بروز می کنـد فقط آثار مـادی یـا به قول قرآن کریم حیوانی است ، این چنین انسـان قـدرت پروازش از زمین به سوی عالم ملکوت خاموش می شود و موجودی می گردد که فقط دارای جنبه حیوانی است ، و در عمل و حرکت از حیوانات بدتر و به قول صریح قرآن :

(إِنْ هُمْ إِلاَّ کَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلاً)(۲۴) .

ولی کسـی که با کمک هـدایت انبیاء و اولیاء و ائمه و قرآن به عالم عقلی راه پیـدا کند و آن چنان بکوشد که آثار عالم عقلی به عالم مثال و

حس غلبه پیدا کند و حاکم بر مملکت وجودش عقل هدایت شده باشد ، موجودی روحانی می شود و در طریق تکامل به آنجا می رسد که حقیقت وجود و نفسش و روحش برای او منکشف می شود ، و این وقت است که همه حجاب های ظلمانی و بلکه همه حجاب های نورانی یا اکثرش که میان او و شناخت خدای تعالی است برداشته می شود و فرمایش رسول الهی درباره او تحقق پیدا می کند که فرمود :

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ .

بدان که اگر بی هدایت بمانی و به خاطر عدم هدایت اسیر عالم حس باشی ، در حقیقت گرفتار مرگ و فنا و فقدان و تاریکی و جهالت شده ای .

این نشئه جائی است ظلمانی و گرچه دارای وجود است ولی وجودش بسیار ضعیف است و به خاطر ضعف و ناتوانی اش نیاز به گهواره مکان و دایه زمان دارد و در خارج از زمان و مکان قدرت اظهار وجود ندارد .

کسانی که گرفتار این عالمند و خود را مخصوص به عالم حس و ماده کرده اند عبارت اند از اشقیاء جن و انس و حیوانات و نباتات و جمادات .

در یک حدیث قدسی بسیار جالب و آموزنده و عبرت آور از قول حضرت اقدس احدیت جل و علا آمده :

ما نَظَرْتُ إِلَى الْأَجْسامِ مُنْذُ خَلَقْتُها .

از زمانی که عالم اجسام را آفریده ام برای یک بار به آن نظر نکرده ام .

عالم اجسام که مجموع عالم مادی است و هنوز طول و عرض و عمق آن بر کسی حتی ملائکه کشف نشده از نظر حضرت او دور است ،

تو ای انسان از این مجموعه چه انـدازه در دست داری ؟ جز بـدن ضـعیف و محـدود و پر از رنج و مقداری زمین برای زند گی در آن ، و اند کی غذا چیز دیگری از عالم حس نزد تو موجود است ؟

وای به حـال تـو که به این مقـدار انـدک که در برابر عظمت جهـان حس اصـلا به نظر نمی آیـد چنـان خیره شـده ای که همه حقایق و عوالم و واقعیات ، و توحیـد و نبوت و امامت و معاد و بهشت و رضوان را در برابر آن فروخته و به کلی فراموش کرده ای ، و آن چنـان زیست می کنی که گوئی جز بـدن و خـانه و خوراک و پوشـاکی پـاره چیز دیگری در این عالم هستی وجود ندارد !!

بیچاره آنان که دانش آنان مخصوص همین عالم حس است و چیزی غیر از این عالم نمی دانند .

(يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ)(۲۵) .

خوشا به حال آنان که در خود اندیشه کنند و خویش را بشناسند ، و از طریق خودشناسی هب خداشناسی نائل شوند .

خوشا به حال آن انسانهائیکه خدای مهربان خود را شـناختند ، و به دنبال امر و نهی او رفتند و به پیشـگاه مقدس او سـر بند گی فرود آوردند .

خوشا به حال آنهائی که سـفیران حق را شـناختند و دست به دامان انبیا و اولیاء و ائمه و عاشقان حق زدند و راه نجات را یافتند و با کمال شوق و ذوق در آن راه به حرکت آمدند ، و به میوه و ثمر درخت با عظمت انسانیّت رسیدند و از گلستان

عالم الهی گل ها چیدند .

خوشا به حال آنان که موفق شدنـد حقایق و معارف را درک کننـد ، و وجود خویش را به آن حقایق آراسـتند و از این راه به مقام قرب حضرت دوست رسیدند .

بیائیـد به مقام با عظمت فکر بنشـینیم ، و دامن انـدیشه در حقایق را گرفته و خود را به عالم دیگر برسانیم ، از تکرار خوراک و پوشاک و جمع مال کسـی به جائی نرسـید که ما برسیم بیائید مانند عارف آگاه ، بیدار بینا ، عالم فقیه ، دلداده شیدا ، سرمست از جام عشق دوست ، واله جمال یار ، عاشق سوخته دل مرحوم حاج میرزا حبیب الله شـهیدی خراسانی لحظاتی چند وجودخود را از تمـام اوهـام و خیالات و آثار امور مادی و دنیائی و غوغای جهان حس و شـهادت ، خالی کرده و از مردم نامردی که جز اخلاق دیو و ددی چیزی ندارند کناره گیری کرده و به این گفتار که گفتار خود حاجی است مترنم شویم .

بسته دام رنج و عنایم

خسته درد و فقر و فنایم

سفته دشت کرب و بلایم

خشک شاخی نه بر نی نوایم

چیستم کیستم از کجایم

ناتوانی ز ره باز مانده

بنده ای خواجه از پیش رانده

دیو و غولم سوی خود کشانده

نفس شومم سوی خویش رانده

بند بنهاده بر دست و پایم

رانده از خلد مانند آدم

چون سلیمان ز کف داده خاتم

نزد اصحاب کهف از سگی کم

چیستم کیستم ننگ عالم

چند پرسی ز چون و چرایم

من ز خود هست و بودی ندارم

من ز خود ربح و سودی ندارم

من ز خود تار و پودی ندارم

من که از خود نمودی ندارم

بیخودانه چسان خود نمایم

قسمت دوم

سالها در جهان

زستم من

ره نبردم که خود کیستم من

چند پرسی ز من چیستم من

نیستم نیستم نیستم من

کز عدم زی فنا می گرایم

بنده را پادشاهی نیاید

از عدم کبریائی نیاید

بندگی را خدائی نیاید

از گدا جز گدائی نیاید

من گدا من گدا من گدایم

گر بخواند بخویشم فقیرم

ور براند ز پیشم حقیرم

گر بگوید امیرم امیرم

ور بگوید بمیرم بمیرم

بنده حکم و تسخیر رایم

از عدم حرف هستی نشاید

دعوی کبر و مستی نشاید

خاک را جز که پستی نشاید

از فنا خود پرستی نشاید

من فنا من فنا من فنایم

سست و بیهوش و دیوانه ام من

روز و شب گرد ویرانه ام من

نز حرم نی ز بتخانه ام من

از خرد سخت بیگانه ام من

با سگ کوی او آشنایم

بنده ام ره بجائی ندارم

عقل و تدبیر و رائی ندارم

در سر از خود هوائی ندارم

ره به دولت سرائی ندارم

درگه دوست دولت سرایم

ای غمت مایه شادمانی

یاد روی تو روز جوانی

وصل تو دولت جاودانی

تاز زلفت تو سبع المثانی

لعل دلجویت آب بقایم

بیچاره آنان که جز عالم حس عالمی نیافته اند ، و بدبخت آنان که به نور هدایت منور نشدند ، تا بدانند که غیر از این عالم ، عوالم دیگر هم هست و اصل لذت و شادی در عرصه آن عوالم است .

آنان که به جز این عالم محسوس چراگاهی و جای انسی و وطنی ندارند ، و همه پناهگاه و مقصدشان آن اشیائی است که در این عالم با آنها الفت و انس گرفته اند و اگر قائل به لذتی باشند آن را در خوردن و آشامیدن و امور جنسی و ریاست این عالم می دانند ، و ذکر و فکر و خیال و آمال و علومشان همه و همه به همین محسوسات

تعلق دارد ، و اگر انسی دارند با همین اشیاء ظاهری است ، به فرموده قرآن حزب شیطانند و مصداق واقعی ضلالت و گمراهی اند .

این طایفه به صریح آیات قرآن و حکم عقل در روز قیامت جائی جز آتش جهنم ندارند ، و روز قیامت که روز تمیز حقایق است و هر فرعی به اصل خویش ملحق خواهد شد ، و آنچه در این عالم ماده از سنخ هدایت و نور بوده در آن عالم از سنخ مادیت محض و ظلمت بوده در آن عالم به تاریکی عذاب و ظلمت جهنم ملحق خواهد شد ، این بیچارگان بر طبق این اصل به خاطر این که در دنیا از نظر عقیده و عمل در تاریکی ضلالت بوده اند ، در قیامت به جهنم وارد و در سموم و حمیم برای ابد باقی خواهند ماند ، و صورت قیامتی اعمالشان به صورت عذاب سخت الهی بر آنان مسلط خواهد شد .

به قول جلال الدین :

آن سخن های چو مار و گژدمت

مار و عقرب گردد و گیرد دمت

چون ز دستت زخم بر مظلوم رست

آن درختی گشت از آن ز قوم رست

چون ز خشم آتش تو در دلها زدی

مایه نار جهنم آمدی

وعده فردا و پس فردای تو

انتظار حسرت آمد وای تو

قرآن کریم درباره این دنیاپرستان بدبخت و این گم شدگان وادی ضلالت و این بی خبران سرگردان ، و این حیوانات انسان نما می فرماید :

(مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ * أُولئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِى الْاخِرَهِ إِلاَّ النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)(۲۶)

.

کسانی که خواهان عیش مادی و زینت و شهوات دنیوی هستند ما مزد آنها را نسبت به کار مادی آنان می دهیم و از اجر و عملشان چیزی کم نمی شود * ولی اینان در آخرت نصیبی جز آتش دوزخ ندارند و همه افکار و اعمالشان در راه دنیا ضایع و باطل است .

در هر صورت چون انسان در ابتداء خلقت از مواد همین زمین آفریده شده و سپس به عنایت و لطف دوست دارای روح الهی و عقل نورانی گشته اگر بی توجه به روح و عقل بماند ، و فقط همت بر مسائل زمینی وجود خود بگمارد ، و در همین حال زمینی باقی بماند و با آن انس برقرار کند ، و به لذات فانی آن دل ببندد مصداق اخلد فی الارض شده و در روز قیامت به اسفل الدرکات ملحق خواهد گردید .

ولی اگر به هدایت متصل گردد ، و دست به دامن انبیا و امامان زند ، و از نفس اولیاء و عاشقان بهره بگیرد ، و در ظهور دادن آثار عقل و روح بکوشد ، در قیامت به اعلی علیین خواهد رسید .

به عبارت دیگر خداوند مهربان انسان را در ابتدای خلقت از خلاصه ای از گل آفرید ، و مدتی به صورت همان خلاصه یعنی نطفه و علقه و مضغه و استخوان و خون و گوشت باقی گذاشت ، سپس به او حیات بخشید ، مدتی گذشت که او فقط به صورت موجود زنده ای بود ، تا آن که به او قوه عقل و تمیز عنایت کرد ، قوه ای که بتواند حق و باطل ، نور

و ظلمت ، سیاهی و سپیدی ، بد و خوب ، سودمند و زیان بخش را تشخیص دهد ، در این حال اگر این موجود زمینی که دارای حیات ، اراده ، استعداد ، عقل و روح الهی است ، تمام خواسته هایش را با خواسته های حضرت حق هماهنگ کند و آنچه را او می خواهد بخواهد ، و هرچه را او نمی پسندد نپسندد ، و خلاصه در وجود او اراده ای مخالف اراده خدا باقی نماند ، از برکت هدایت و کوشش و جهادش در راه خداوند به مقام رضا رسیده ، و چنین شخصی در دنیا برای خود و دیگران منبع خیر است ، و در آخرت بدون شک در بهشت الهی همیشگی خواهد بود ، در حدیث آمده :

فَمَنْ عَمِلَ بِرِضایَ أَلْزَمْتُهُ ثَلاثَ خِصال أُعَرِّفُهُ شُکْراً لا یُخالِطُهُ جَهْلٌ وَذِکْراً لا یُخالِطُهُ النِّسْیانُ وَمَحَبَّةً لا یُؤْثِرُ عَلی مَحَبَّتی مَحَبَّةَ الْمَخْلُوقینَ .

هرکس هماهنگ با رضا و خوشنودی من عمل کند ، سه خصلت را ملازم او می کنم : شکری را به او می شناسانم که آمیخته با هیچ جهلی نباشد ، به عبارت دیگر آن چنان توفیقی به او عنایت می کنم که هر نعمت مرا آن طوری که شایسته آن است شکر کند .

و یاد و ذکر خود را آن چنان در او قرار می دهم که نسیانی با آن نباشد ، و محبتی نسبت به خودم به او عطا می کنم که هیچ محبتی را مقدم بر آن ننماید .

پس از رسیدن به مقام رضا ، اگر توفیقی برای او حاصل نشد که به درجه فنای قدرتش در

قـدرت خدا برسد ، و قدرتی جز قدرت حضـرت او نبیند این مقام توکل است ، و اگر پس از رسـیدن به مقام توکل موفق شود که عملش را فـانی در علم حق کنـد ، به طوری که از خود آگـاهی خلاـص گشـته به خـدا آگـاهی برسـد این مقام وحـدت و توحید است که خاص اولیاء خداست .

عارف رومی در این زمینه گوید :

غیر معشوق ار تماشائی بود

عشق نبود هرزه سودائی بود

عشق آن شعله است کو چون برفروخت

هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت

تیغ لا در قتل غیر حق براند

در نگر آخر که بعد لا چه ماند

ماند الا الله و باقی جمله رفت

شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت

خود هم او بود اولین و آخرین

شرک جز از دیده احول مبین

ای عجب حسنی بود جز عکس آن

نیست تن را جنبشی از غیر جان

آن تنی را که بود در جان خلل

خوش نباشد گر بگیری در عسل

این کسی داند که روزی زنده بود

از کف این جان جان جامی ربود

وان که چشم او ندیدست آن رخان

پیش او جانست این تف دخان

انسان وقتی از برکت فکر و انـدیشه ، در خود و احوالش و در عاقبت کارش ، به عروه الوثقای هدایت متصل شد ، و به صـحنه پر شور نبوت و ولاـیت بـا لطف الهی قـدم گـذاشت ، تمـام نیرو و قوا و اسـتعدادهای خود را به تصـرف امر و نهی مولا در می آورد ، و این راه را با پای جان می پیماید ، و سعی می کند از آنچه که دوست نمی پسندد دور بماند ، و هرچه را که مولا می خواهد انجام دهد ، این

زمان است که به قول قرآن درهای برکات آسمان و زمین به روی او باز می شود و جذبه های خاص الهی خانه دلش را روشن می کند ، و جلوه معشوق در آئینه صاف قلب و جان او باعث می شود که نور عشق به حق در دلش روشن شود و هر لحظه که بر او بگذرد آتش این عشق تیزتر و سوزنده تر گشته تا او را به مقام نیستی و فنا بکشاند و همه وجودش جلوه اوصاف و اسماء معشوق گردد .

عشق و محبت که نتیجه هدایت است ، و به قول قرآن مجید در آیه ۵۴ سوره مائده (یحبّهم ویحبونه) طرفینی است ، هم از جانب حق متوجه عبد است و هم از جانب عبد متوجه حق یکی از عالی ترین و مهم ترین و بلکه بالاترین احوال سالک و عارف است ، و از مهم ترین مبانی هدایت و عرفان اسلامی است .

عشق ذاتاً از مواهب الهی است نه از مکاسب بشری ، زیرا نیجه کوشش عبد در راه خداست ، که خداوند به مزد آن کوشش به عبد عطا می کند ، و همان طور که عشق و نور محبت موهبتی الهی است ، اگر جمله کاینات فعالیت خود را متمرکز در خاموش کردن آن کنند از آن عاجز خواهند ماند .

عشق بزرگ ترین سرّ و رمز الهی است و تمام مذاهب و مسالک حق و کتب آسمانی زائیده آن است ، و به جز بنای محبت هیچ بنائی خالی از خلل نیست .

هرچه بر بنیان عشق و محبت استوار باشد حقیقت است و هرچه غیر آن

است وسوسه و قیل و قال و مایه تفرقه و جنگ و جدال است .

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

ارادتی بنما تا سعادتی ببری

با قدرت جاذبه عشق است که عارف از قید هستی رهائی یافته به دریای فقر و نیستی اتصال پیدا می کند ، و در حقیقت مستغرق در عالم پر ارزش وصل می شود ، مقامی که قرآن از آن تعبیر به مقام قرب کرده است .

مولانا در وصف این محبت می فرماید :

از محبت تلخ ها شیرین شود

از محبت مس ها زرین شود

از محبت دردها صافی شود

وز محبت دردها شافی شود

از محبت خارها گل می شود

وز محبت سرکه ها مل می شود

از محبت دار تختی می شود

وز محبت بار بختی می شود

از محبت سجن گلشن می شود

بی محبت روضه گلخن می شود

از محبت نار نوری می شود

وز محبت دیو حوری می شود

از محبت سنگ روغن می شود

بی محبت موم آهن می شود

از محبت حزن شادی می شود

وز محبت غول هادی می شود

از محبت نیش نوشی می شود

وز محبت شیر موشی می شود

از محبت سقم صحت می شود

وز محبت قهر رحمت می شود

از محبت مرده زنده می شود

وز محبت شاه بنده می شود

هدایت بالاترین نعمت خداست

انسان والاـ انسانی است که در تمام برنامه های حیات دارای محاسبه باشد ، در آیات قرآن و روایات مهم اسلامی ، از انسان دعوت شده که در تمام برنامه ها اهل حساب باشد ، محاسبه مسائل زندگی و محاسبه واقعیات از آدمی موجودی منظم و پر منفعت خواهد ساخت .

انسان قبل از ورود به هر کاری ، اگر نسبت به آن کار و نتیجه آن در زندگی دارای حال

محاسبه باشد کمتر زیان خواهد دید و شاید بتوان گفت دامنش به ضرر و خسارت آلوده نخواهد شد .

از مراحلی که انسان واجب است به محاسبه برخیزد ، مسئله نعمت های خدادادی است ، فکر کند و محاسبه نماید پروردگار مهربان چقدر نعمت ، اعم از مادی و معنوی نصیب او کرده ، و این نعمت های ظاهری و باطنی را برای چه هدفی در اختیار انسان قرار داده ؟

از طریق محاسبه نعمت ها آدمی به میدان شکر منعم می رسد ، و هر نعمتی را برای ادای شکر واقعی در همانجائی مصرف می کند که ولی نعمت از او خواسته .

آنان که نسبت به نعمت ها اهل محاسبه نیستند ، نعمت را در غیر محل خودش مصرف می کنند ، و گناه و عصیان و تخلف و تمرد هم غر از مصرف کردن نعمت در جای غیر خودش چیزی نیست .

این که می گویند قدر نعمت را بدانید ، معنایش اینست که نعمت را در همانجائی خرج کنید که خداوند فرمان داده .

مسئله خرج کردن نعمت به جای خودش آن قدر مهم و با عظمت است که اکثر مردم از جاده آن منحرفند تا جائی که خداوند در قرآن مجید می فر ماید :

(وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ)(۲۷) .

اندکند آنان که شکر گذار نعمت اند .

انسان وقتی در آیات قرآن و معارف اسلامی و اوضاع و احوال مردم جهان دقت می کند به حقیقت به این نتیجه می رسد ، که در میان نعمت هائی که خدوند به انسان عنایت فرموده ، هیچ نعمتی بالاتر و پر ارزش تر از نعمت هدایت نیست

.

شما بین اهل هدایت و ضلالت از نظر اخلاق و عمل و راه و روش بسنجید ، و ببینید چه اندازه بین این دو طایفه فرق است .

اهل ضلالت از هر حیوانی شریرتر و درنده تر و پلیدترند ، اهل هدایت یک پارچه نور و فضیلت و بزرگواری و کرامت اند .

سرحلقه اهل هدایت انبیا و امامان و اولیاء حقند و در طول آن بزرگواران اهل ایمان در دوره تاریخ حیات ، شما اعمال و کردار و اخلاق این والا انسانها را با کسانی که در مقابل اینان قرار داشتند بسنجید و سپس قضاوت کنید ، که در میان نعمت ها ، نعمت هدایت از چه جایگاه بلندی برخوردار است .

روایتی در کتب معتبره از قول رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) وارد شده ، که در آن روایت ثواب هدایت نمودن یک نفر بدست یک هادی بیان شده ، عظمت ثواب در حدی است که به محاسبه محاسبه گران عالم نمی آید ، وقتی هدایت کردن یک انسان آنقدر ثواب داشته باشد ، ثواب دارا بودن هدایت چقدر است ؟!

در آن روایت که در جلد دوم «سفینه البحار» صفحه ۷۰۰ آمده چنین می خوانیم :

عَنْ عَلِیٍّ (علیه السلام) قالَ لَمّا بَعَثَنی رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ إِلَی الْیَمَنِ قالَ یَا عَلِیُّ لا تُقاتِلْ أَحَداً حَتّی تَدْعُوهُ إِلَی الإِسْلامِ وَأَیْمُ اللهِ لَئِنْ یَهْدی اللهُ عَلی یَدَیْکَ رَجُلا خَیْرٌ لَکَ مِمّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَلَکَ وِلائُهُ .

علی (علیه السلام) می فرماید : زمانی که پیامبر عزیز اسلام برای تبلیغ دین مرا به یمن فرستاد فرمود : یا علی با کسی مقاتله نکن مگر این که

او را به اسلام دعوت کنی ، قسم به خدا اگر حضرت حق یک نفر را بدست تو هدایت کند ، برای تو بهتر است از آنچه که آفتاب بر آن می تابد ، و تو بر او ولایت پیدا می کنی .

در روایت آمده ، زمانی که نماز جماعت از ده نفر بگذرد ، اگر جن و انس نویسنده شوند ، و درخت ها قلم گردد ، و دریاها مرکب ، از عهده نوشتن ثواب آن بر نخواهند آمد ، در حالی که نماز جماعت رشته کوچکی از عروه الوثقای هدایت است ، بر این حساب فکر کنید که خط هدایت که شامل تمام مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی است از چه ثوابی بهره مند است .

با محاسبه دقیق می توان گفت در میان نعمت های الهی هیچ نعمتی از نعمت هدایت پر ارزش تر نیست .

آنچه آدمی را به مقامات و احوال که در حدود هزار منزل است ، اول آن منزل بیداری و آخر آن مقام فناست می رساند هدایت است .

آنچه آدمی را از آلودگیها پاک و به پاکیها آراسته می نماید هدایت است ، آنچه آدمی را به مقام قرب حق و مقام خوشنودی مولا از عبد و به مقام حیات الهی و انسانی می رساند هدایت است .

عمر گرانمایه ای که بیش از یک بار در اختیار شما نیست بیهوده صرف نکنید ، با عمر آنگونه معامله نکنید که به هنگام مرگ به قول قرآن مجید با یک دنیا حسرت فریاد بزنید پروردگارا ما را برگردان و به ما عمر دوباره کرامت کن تا به عمل صالح دست

بزنیم و در جواب بگویند ساکت شو این حرف بی حقیقتی است که می زنی و به دنبال مرگ عالم برزخ است .

بیائید به انبیاء و امامان رو کنید و دست به دامن معلمی بزنید که شما را بدان طرف رهنمون باشد ، با اشکی روان و دلی سوزان به پیشگاه دوست رو کنید و از حضرتش مقام با عظمت هدایت را بخواهید که سائل از این درگاه هرگز محروم نمی شود .

این فقیر در مقام مناجات با دوست اینچنین سروده :

الهی ای کریم بنده پرور

گدایت را مکن محروم از این در

تو ای صبح امید مانده از راه

مرا هم کن عنایت قلب آگاه

زبانم را به ذکرت باز گردان

دلم با عشق خود دمساز گردان

بخوان دل را به کوی آشنائی

گدایم من کرامت کن نوائی

ز غیر خود دلم را شستشوئی

مشامم را ز عطر عشق بوئی

به الطاف تو من امیدوارم

به جز تو صاحبی دیگر ندارم

ز پا افتاده ای را شاد گردان

تو از بند غمش آزاد گردان

نگردد کم ز الطافت الهی

پذیری گر گدائی گاه گاهی

نوازش کن که من محتاج نازم

سراپا من تو را غرق نیازم

به احسانت روانم زنده گردان

مرا در عشق خود پاینده گردان

بگیر از لطف خود ای دوست دستم

که من از عشق تو مخمور و مستم

اگر گوئی مرا ای بنده من

رود تا عرش اعلا خنده من

هر آن کو با تواش پیوند باشد

همیشه دل خوش و خورسند باشد

الا ای آن که مسکین را پناهی

برونش آور از چاه تباهی

در هر صورت به قول امام ششم در جمله دوم روایت طاعت حق علامت هدایت است ، و کسی که آلوده به گناه است از حبل الله هدایت جداست و اصل و ریشه

هدایت هم ذکر است به آن صورتی که در طول نوشتار معنا شد .

ضلالت

توضیح

تخلف از دستورات حق ، که در قرآن مجید و فرمایشات انبیا و ائمه منعکس است علامت گمراهی و ضلالت است .

ضلالت و گمراهی ناشی از غفلت انسان از حق و از عاقبت زندگی و از نتیجه گناهان و معاصی است .

ضلالت و گمراهی معلول غرور ، و کبر و خودبینی و خودخواهی و برتری جوئی انسان نسبت به عباد حق است .

انسان وقتی تمام میل و خواسته خود را به جانب دنیا برگرداند ، و میدان زندگی را به دست هوای نفس بدهد ، و راه جولان غرائز و امیال و شهوات را باز بگذارد به ضلالت و گمراهی دچار شده و به تاریکی گناه فرو می رود .

گناه وقتی برای انسان آسان شد ، و به تدریج ظرف هستی انسان از گناه دارای زنگ و غبار کدورت شد ، و انسان برای گناه انبار و منبع شد مهر گمراهی و ضلالت بر پیشانی می خورد و بدون شک انسان به کفر و شرک و نفاق و تمام رذائل اخلاقی آلوده خواهد شد .

در این جهان حالی و صفتی خطرناک تر و زیان بارتر و خسارت آورتر از حال ضلالت و گمراهی نیست .

گمراهی و ضلالت ذلتی است ، که انبیا و اولیاء و امامان دائماً بشر را از آن بر حذر داشته ، و خود آنان بنا به نقل کتب معتبره در دعاهای خود از آن به وجود مقدس حضرت حق پناه می برند .

کسی که دچار گمراهی است هم فاسد است ، هم مفسد ، هم مریض

است هم مریض کننده

ضلالت بنا به فرموده قرآن مجید خط پلید شیطان است ، و شیطان بنا بر توضیح کتب معتبر لغت ، منبع شر و خبائث و آلودگیها و جنایات است .

هر انسانی در هر مقامی که باشد ، اگر بر اثر هوای نفس به این خط پلید متصل گردد ، به انواع ناپاکیها دچار شده ، و به وسعت میدانی که در اختیار دارد زیان و خسارت به بار خواهد آورد .

امام ششم در متن روایت عصیان و گناه را علامت ضلالت دانسته و اصل و ریشه گناه را در غفلت از خدا می داند .

آری وقتی انسان از خدا غافل شود خودبین می گردد ، و خودبینی نقطه ورود به میدان جلب لذت ها و شهوات غلط و شیطانی است .

پروردگار بزرگ عالم از مسئله ضلالت و گمراهی اعلام تنفر کرده ، و گمراه و گم شده از راه را مورد بغض خود قرار داده .

آثار و اعمال زیانباری که از افراد بشر ظهور می کند معلول گمراهی آنان است ، و ضلالت علت بدبختی و زبونی و پستی و بیچارگی انسان در دنیا و آخرت است .

انبیاء گرام الهی از مسئله ضلالت بر مردم سخت می ترسیدند ، و تا نقطه شهادت و جان باختن در راه الهی برای نجات مردم از گمراهی می کوشیدند .

انسان گمراه از رحم و مروت ، فتوت و جوانمردی ، اصالت و معرفت ، عقل و فهم ، درک بینائی ، بصیرت و حقیقت به اندازه فاصله بین مشرق و مغرف فاصله دارد ، زیرا پرده سیاه خودبینی تمام وجود او را فرا گرفته و

از خـدابینی و توجه به عباد خـدا محروم است ، او کسـی غیر خود را نمی دانـد و نمی بینـد و نمی خواهد ، به همین خاطر حق خدا و خلق را ندیده گرفته و همه چیز را گرچه بنا حق به سوی خود جلب می کند .

گمراهان تاریـخ دسـتشان به خون انبیاء و امامان و اولیاء خدا آلوده شد ، اهل ضـلالت در طول حیات ، مال مردم را به ناحق به غارت بردند ، و به آبروی احدی رحم نکردند ، و از هیچ گناه و معصیتی به دل خود باک راه ندادند .

نرون به هرگونه آلودگی دست می زنـد ، اسـکندر کتـاب و کتابخـانه و خانه های مردم و خود مردم را به آتش می سوزانـد ، آتیلا از دم تیغ ظلم و جنایت خود هزاران سـر را از بـدن جـدا می کنـد ، تیمور و چنگیز با یورش های چندین ساله خود بساط حیـات بی گناهان را بر می چیننـد ، معاویه در حکومت غاصـبانه و کم مـدت خود صـدها هزار انسان را به جرم عشق علی می کشـد و زنـده به گور می کنـد ، حجاج بن یوسف در یک چهار دیواری هشـتاد هزار مرد و زن را به جرم ایمان به خـدا زندان می کنـد و همه را از وسائل اولیه زنـدگی محروم می کنـد ، یزید در سه سال حکومت سه جنایت هم چون واقعه کربلا ، واقعه مـدینه ، واقعه مکه را مرتکب می شود ، آغا محمـد خان قاجار و نادرشاه از سـر بریـده و چشم های درآورده منار می سازنـد ، ناصر قاجار دست به

خون هزاران بی گناه و مصلح چون امیر کبیر و سید جمال الدین آلوده می کند ، رضا خان و محمد رضا خان پهلوی در مدت حکومت خود نزدیک به نیم میلیون نفر را کشته و هزاران نفر را در زندانها به انواع شکنجه ها مبتلا می کنند ، هیتلر در مدت یازده سال سی و پنج میلیون نفر را با اسلحه گرم قطعه قطعه می کند ، و امثال این حیوانات خطرناک در طول تاریخ نسبت به بشر انواع جنایات را روا می دارند ، در این زمان سردمداران آمریکا و اروپا و شوروی و فرانسه و انگلیس میلیوƠها نفر را در عین بی گناهی نابود می کنند ، میلیون ها نفر را به جرم انسان بودن به بردگی می برند و ... چرا برای این که گمراهند و در ضلالت غرق اند و گمراه رحم و مروت و عاطفه و آقائی و مردانگی و درستی و سلامت ندارد !!

گمراه از تمام فضائل انسانی محروم است ، کرامت ندارد ، اعتباری برای او نیست ، از ارزش دور است ، درونش تاریک ، قلبش سیاه ، عقلش معطل ، و شیطنت و جهل در تمام زمینه ها بر او حاکم است .

اهل ضلالت از همه جهان جز شکم و شهوت ، و تجاوز به حقوق مسلم دیگران چیزی نمی شناسند .

اهل ضلالت در همه امور زندگی مزاحم دیگرانند ، و اصولا نمی خواهند دیگران باشند ، و اگر دیگران را بخواهند ، به نفع شکم و شهوت خود می خواهند .

خطبه سوم نهج البلاغه مشهور به خطبه شقشقیه را بخوانید ، تا بدانید گمراهان

و اهل ضـلالت چه به سر مردم عالم آوردند ، و خطبه پر از مسائل اعجاب آور حضرت زهرا (علیها السلام) را که در مسجد در برابر کارگردانـان خلافت به غصب رفته ایراد کرد دقت کنیـد تا بر شـما معلوم شود وقتی زمام کار به دست گمراهان می افتد حیات بشر به چه مصائب و خسارتهای غیر قابل جبرانی دچار می گردد .

در خطبه هفتم نهـج البلاغه درباره گمراهان و اهل ضـلالت می فرماید : اینان در تمام امورشان به شـیطان تکیه دادند و شـیطان هم آنان را برای ضلالت و گمراهی دیگران شریک و دام خود قرار داد .

با وسوسه ها و افسون های خود در سـینه تاریک این گمراهان تخم کرد و جوجه گذاشت و به تدریج و آهسـته آهسته با آنان آمیزش کرد تا فرمانبردار او شدند ، این شـیطان بود که از شدت اتحاد با آنان با چشم آنها می دید و با زبانشان سخن م یگفت پس این بیچاره ها آن چنان شـیطان و مسائل او را در زندگی خود راه دادند ، که انی دشـمن خدا آنها را بر مرکب ضـلالت و گمراهی سوار و گفتـار باطـل و بیهوده آنـان را در نظرشان زینت داد ، کارهای اینانماننـد کار کسـی بود که شـیطان او را در توانائی خود شریک قرار داده و به زبان او سخن نادرست و باطل می گوید .

قرآن و مسئله ضلالت

قسمت اول

همانطور که امام شـشم (علیه السلام) در متن روایت بیان می کنند معصیت علامت ضلالت است و علت معصیت غفلت است ، قرآن مجید در آیات زیادی معاصی و گناهان مختلفی را ذکر می کند و

آن گناهان را ضلالت و گمراهی معرفی می نماید اینک به نمونه هائی از آیات قرآن مجید در این زمینه دقت کنید :

(وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ)(۲۸) .

آنان که بر اثر امیال بیجا و غرائز شیطانی و خواسته های ابلیسی و هواپرستی و شهوت رانی ایمان خود را به کفر تبدیل سازند ، بی شک راه راست را گم کرده و گرفتار ضلالت شده اند .

تبدیل ایمان این سرمایه پر منفعت الهی به کفر این مایه بدبختی و شقاوت بر اثر انس با گناه و معصیت است و به همین خاطر است که قرآن و روایات مردم را جداً از افتادن در گناه و معصیت می ترسانند .

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلاَلاً بَعِيداً)(۲۹) .

محققاً آنان که کافر شدند و به انکار حقایق و واقعیات برخاستند ، و بین خود و بین برنامه های الهی حجاب افکندند ، و با بی رحمی هرچه تمامتر مردم را از راه خدا باز داشتند ، همانا به گمراهی سخت فرو رفته از راه نجات دور افتادند .

(أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ)(۳۰) .

ای رسول ما می نگری به آن کس که هوای نفسش را معبود خود قرار داد ، و براثر پیروی هوا هر جنایتی خواست مرتکب شد ، خداوند هم به مزد آن جنایاتش پس از اتمام حجت بر او ، او را دچار تاریکی گمراهی کرد و مهر قهر بر دل و گوش او نهاده

است و بر چشم وی پرده ظلمت افکنـده است ، پس او را بعـد از خـدا چه کسـی هدایت می کند ، آیا متذکر این واقعیات نمی شوند .

آری هواپرستی راهی به گمراهی وضـلالت است، وچون انسـان دچار گمراهی گشت بایـد توقع خیر و نفع را از او بریـد ، و به انتظار جنایات و خیانات او نشست .

(يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِيفَةً فِی الأَرْضِ فَاحْکُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلاَ تَتَّبِعِ الْهَوَی فَيُضِلَّکَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ)(۳۱)

ای داود بر روی زمین تو را مقـام خلافـت دادیم ، پس میان خلق خـدا به حق حکم کن و هرگز از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خـدا گمراه می سازد ، و آنان که از راه خـدا گمراه شونـد چون روز حساب را فراموش کرده اند به عذاب سـخت معذب خواهند شد .

در این آیه دقت کنیـد ، عـاقبت پیروی از امیـال و غرائز ناهماهنگ با خواسته های حق گمراهی است ، و علت پیروی از هوا و هوس غفلت و فراموشـی از روز حسـاب است و این فراموشـی نتیجه اش گمراهی و ضـلالت است چنـانچه حضـرت صادق می فرماید :

وَالْمَعْصِيَةُ عَلامَةُ الضَّلالَهِ وَأَصْلُهُما مِنَ الذِّکْرِ وَالْغَفْلَهِ .

گناه و معصیت علامت گمراهی و ریشه گناه و گمراهی فراموشی و غفلت انسان نسبت به حقایق الهی است .

(إِنَّ الَّذِينَ کَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْراً لَن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولئِکَ هُمُ الضَّالُّونَ)(۳۲) .

آنان که بعد از ایمان ، به خاطر هوا و هوس و روی آوردن به متاع قلیل دنیا

، و به خـاطر غرور و کبر و خودپسـندی کـافر شدنـد و بـا کمـال بی حیائی به کفر و گناه خود افزودنـد ، هرگز توبه آنان قبول نخواهد شد و اینان از گمراهان و اهل ضلالت اند .

اهـل ضـلالت بنـا به فرموده قرآن مجیـد دارای اوصـافی از قبیل : معتـد ، کفار اثیم ، ظالم ، مختال فخور ، خوّان اثیم ، مفسـد ، مسرف ، خائن ، و مستکبر هستند که خداوند در آیات کتابش نسبت به همه آنها به ترتیبی که می خوانید اعلام بغض و کینه و تنفر کرده است .

(وَقَاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ وَلاَ تَعْتَدُوا إِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ)(۳۳) .

با گمراهان و اهل ضلالت که با شما به جنگ بر می خیزند بجنگید ، اما ستم نکنید که خداوند ستمکاران را دوست ندارد .

(یَمْحَقُ اللّهُ الرِّبَا وَیُرْبِی الصَّدَقَاتِ وَاللّهُ لاَ یُحِبُّ کُلَّ کَفَّار أَثِیم)(۳۴) .

خداوند سود ربا را نابود سازد ، و صدقات را فزونی بخشد ، و خداوند مردم سخت بی ایمان و گنه پیشه را دوست ندارد .

(وَاللّهُ لاَ یُحِبُّ الظَّالِمِینَ)(۳۵) .

و خداوند هرگز اهل ستم و ظلم را دوست ندارد .

(إِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ مِن کَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً)(۳۶) .

به حقیقت خداوند مردم خود پسند و متکبر را دوست ندارد .

(وَلاَ تُجَادِلْ عَنِ الَّذِینَ یَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ مَن کَانَ خَوَّاناً أَثِیماً)(۳۷) .

هر آینه به خاطر مردمی که با خویش خیانت می کنند با اهل ایمان جدال مکن که همانا خداوند آن را که خیانتکار و بد عمل است دوست ندارد .

(... وَیَسْعَوْنَ

فِی الأرْضِ فَسَاداً وَاللّهُ لاَ یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ)(۳۸) .

و آنان که در روی زمین به فساد مشغولند ، ستمکار بر ناتوان و پیرو شهوت و غضبند و خدا هرگز مردم ستمکار و مفسد را دوست ندارد .

(وَلاَ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاَیُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ)(۳۹) .

و اسراف نکنید که خداوند مردم مسرف را دوست ندارد .

(وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْم خِیَانَهً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلَی سَوَاء إِنَّ اللّهَ لاَیُحِبُّ الْخَائِنِینَ)(۴۰) .

و چنانچه از خیانتکاری گروهی می اندیشی در این صورت تو نیز با حفظ عدل و درستی عهد آنان را نقض کن که خدا خیانتکاران را دوست ندارد .

(لاَ جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعْلِنُونَ إِنَّهُ لاَ یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِینَ)(۴۱) .

محققاً خدا بر باطن و ظاهر آنها آگاه است و آنان را به کیفر اعمالشان می رساند و خداوند هرگز متکبران را دوست ندارد .

(إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لاَ تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لاَ یُحِبُّ الْفَرِحِینَ)(۴۲) .

قوم قارون از باب نصیحت به او گفتند این قدر شادمان و مغرور به ثروت خود مباش که خداوند مردم پر غرور و نشاط نسبت به متاع دنیا را دوست ندارد .

راستی دنیای ضلالت و گمراهی چه درنیای خطرناکی است ، دنیائی که در مرحله اول برای خود انسان و در مرحله بعد برای دیگران ایجاد ضرر و خسارت و خطر می کند .

ضلالت و گمراهی وقتی حاکم بر انسان شود ، تمام اعضا و جوارح و شئون انسان را محکوم خود کرده ، و آدمی را در تمام لحظات حمال تحمیلات شیطانی کرده و خانه دنیا و آخرت انسان را خراب و به تباهی خواهد کشید

، و چه بدبخت و بیچاره و ذلیل است آن کسی که مبغوض خدا و انبیا و امامان و اولیا و عاشقان و عارفان است .

عَنْ سَماعَه عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْلَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ تَبارَکَ وَتَعالی : (مَن قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْس أَوْ فَسَاد فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعاً وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعاً)(۴۳) فَقَالَ مَنْ أَخْرَجَها مِنْ ضَلال إِلَی هُدیً فَقَدْ أَحْیاهَا وَمَنْ أَخْرَجَها مِنْ هُدیً إِلی ضَلال فَقَدْ قَتَلَها(۴۴) .

سماعه می گوید : از حضرت صادق (علیه السلام) درباره آیه ای که می گوید : کسی که کسی را بکشد مانند این است که تمام مردم عالم را کشته و هرکس نفسی را زنده کند مانند این است که تمام مردم جهان را زنده کرده ، پرسیدم حضرت فرمود : هرکس گمراهی را هدایت کند ثوابش مانند این است که تمام بنی آدم را هدایت کرده ، و در مقابل هرکس انسانی را گمراه نماید گوئی تمام انسانها را گمراه کرده است !!

کسی که کسی را گمراه کند بنا به فرموده قرآن مجید در آیات متعددی ، تمام وزر و وبال و گناهانش به گردن گمراه کننده است ، و این مسئله در روایات و اخبار هم زیاد آمده از جمله :

امام صادق (علیه السلام) می فرماید ، شخصی به تنگدستی سختی مبتلا شد ، آنچه فعالیت کرد موفق به اصلاح معاش مادی خود به نحوی که می خواست نشد ، شیطان او را وسوسه کرد تا پایه گذار دینی شود ، و از این راه به نان و نوائی برسد .

دینی را از پیش خود

اختراع کرد و مردم ساده دل و عوام را به آن دعوت کرد ، و بیش از آنچه که می خواست به نان و نوا رسید ، پس از مدتی پشیمان شد و تصمیم به توبه گرفت ، پیش خود گفت آنان که به من ایمان آوردند باید همه را جمع کنم و اعلام نمایم که من در تمام برنامه هایم دروغ گفتم ، همه را جمع کرد و به آنها اعلام نمود ، ملت در جوابش گفتند ، نه دین تو دین صحیحی است ولی خود تو در آئینت دچار شک و وسوسه شده ای ! چون این وضع را دید ، زنجیر غل داری تهیه کرد و به گردن انداخت و پیش خود گفت از گردنم بر نمی دارم تا خدای مهربان مرا بیامرزد ، به پیامبر زمانش خطاب رسید ، به او بگو به عزتم قسم اگر توبه ات تا قطع شدن تمام اعضایت ادامه پیدا کند قبول نخواهم کرد مگر کسانی که به آئین تو مرده اند زنده کنی و آنها را از این گمراهی برهانی !!(۴۵)

از زمان پیامبر بزرگ اسلام راه هدایت تا روز قیامت منحصر به تمسک به قرآن و ائمه طاهرین است ، ائمه (علیهم السلام) مترجمان قرآن و مفسران وحی و حافظ شریعت الهی هستند ، اگر کسی از این دو ثقل جدا زندگی کند ، یا بگوید کتاب خدا ما را کافی است و احتیاجی به علی (علیه السلام) و یازده فرزندش نیست ، به حکم صریح قرآن و گفتار پیامبر اسلام در حدیث ثقلین که تمام کتب روائی سنی و شیعه نقل کرده اند بدون

تردید گمراه و در راه ضلالت است :

إنّی تَـارِکٌ فِیکُمُ الثِّقْلَیْنِ کِتـابَ اللهِ وَعِتْرَتی أَهْلَ بَیْتی لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضِ مَا إنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا مِنْ بَعْـدی أَبَداً ;

من دو شـیء گران پس از خودم در میان شـما گـذاردم ، قرآن و عترت ، این دو هرگز از هم جـدائی ندارنـد تا کنار حوض به من برسـند ، اگر به این دو واقعیت تمسک جوئیـد ، حکومت قرآن و اهل بیتم را بپذیریـد و هماهنگ با آن دو زندگی خود را ترسیم کنید تاروز قیامت روی ضلالت وگمراهی نخواهید دید.

قسمت دوم

آنان که پس از رسول اکرم ، دست از والیان واقعی امر یعنی امامان معصوم برداشـتند و به قول خودشان گفتنـد : کتاب خدا ما را بس است ، هم گمراه شدند و هم تا امروز میلیون ها مرد و زن را گمراه کردند .

داسـتان کشـته شـدن مالك بن نویره و افراد عشـیره او ، و هم بستر شـدن خالـد بن ولیـد و یارانش که از مأموران و کارگزاران حکومت ابوبکر بودنـد با زنانی که شـبانه شوهرانشان به دسـتور خالـد به قتل رسـیده بودند گمراهی نبود ؟! و چون این جانیان خطرنـاك به مـدینه برگشـتند ، برای این که حکومت به قـدرت آنـان برای ادامه حیـاتش محتاج بود همه آنان را در مقابل آن طغیان وحشتناك بخشید ، آیا این بخشش ناشی از ضلالت و گمراهی نبود ؟!

پس از مرگ پیامبر بست در خانه خزانه علم الهی ، وصی بر حق پیامبر ، و مصداق واقعی اولو الامر در قرآن یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عین گمراهی نبود ؟

با زور و

قلدری و قدرت ، مردم را از علی جدا کردن و همه را جز عده ای قلیل به راه دیگر کشاندن گمراهی نبود ؟

از آن زمان تاکنون که اوائل قرن پانزده هجری را می گذرانیم مظالمی که بر اثر نبودن حکومت عدل بوسیله ائمه معصوم و فقهای واجد شرایط بر میلیونها مرد و زن مسلمان رفته عین گمراهی و گمراهی آور سردمداران حکومت های غاصب نیست ؟

شما تاریخ را مطالعه کنید ، تاریخ مظالم حکومت های پس از پیامبر تاکنون را ، و ببینید از دست آن حکومت ها بر سر شیعه چه رفت و بر سر مسلمین چه آمد ، مسائلی که جن و انس از شمارش آن عاجزند و سپس قضاوت کنید که آیا آن حکومت ها گمراه و گمراه کننده نبودند ؟!!

شما ببینید امروز که سال ۱۴۰۴ هجری است از دست بسیاری از حکومت های ممالك عربی که با بی حیائی کامل حافظ منافع آمریکا و شوروی و فرانسه و انگلیس این گرگان خونخوار کم نظیر هستند و از طرفی مهم ترین حافظان اسرائیل غاصب و قاتل در منطقه خاورمیانه هستند ، بر سر مسلمین و اموال مسلمین و نوامیس و اعراض مسلمین چه می آید ، آیا اینها گمراهی نیست ؟

این حکومت ها دنباله حکومت عثمانی و حکومت عثمانی دنباله حکومت های قبل از خود و آن حکومت ها دنباله حکومت بنی عباس و حکومت بنی عباس دنباله حکومت بنی امیه و حکومت بنی امیه دنباله حکومت سقیفه هستند و کل این حکومت ها جدای از قرآن و اهل بیت حکومت راندند ، و نتیجه حکومتشان انواع بلاها و مظالمی بود

که بر سر مسلمین آمد و حساب آن بلاها و مظالم را فقط خدا می داند و بس !!

بیهوده نبود که در روایات زیادی که کتب اهل سنت و شیعه نقل کرده اند پیامبر می فرمود : هرکس تمام روزهای عمرش را روزه بگیرد ، و شبهای عمرش را به قیام به عبادت به صبح آورد ، و این اعمال را بین رکن و مقام به جای آورد ولی بدون قبول ولایت و رهبری علی باشد باطل و در روز قیامت به صورت در آتش جهنم خواهد افتاد .

کتاب با عظمت کافی در باب حجت در جلد اول حدیث بسیار مهمی را از قول زراره آن مرد عادل و عالم و حافظ و امین و ثقه در این باب نقل می کند که توجه شما را به ترجمه آن حدیث فوق العاده و مایه سعادت ابدی جلب می کنم :

زراره می گوید حضرت ابی جعفر امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود : اسلام بر پنج پایه بنا شده : نماز ، زکات ، روزه ، حج ، رهبری ، زراره می گوید : به حضرت گفتم کدامی یک از این پنج مسئله برتر و بالاتر است ؟ حضرت فرمود : رهبری ، زیرا راه رسیدن به حقیقت آن چهار رهبری است ، رهبر است که قدرت هدایت مردم را به نماز و روزه و زکات و حج واقعی دارد .

عرضه داشتم پس از رهبری فرمود : نماز ، که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : نماز عمود دین است ، گفتم : پس از نماز فرمود : زکات ، زیرا ، در همه

جا زکات با نماز ذکر شده ، و رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود زکات پاک کننده گناهان است ، گفتم پس از زکات فرمود : حج ، چنانچه در آیه شریفه وجوبش بر مردم ثابت شده تا جائی که حضرت فرمودند ، بلندی اسلام و عظمت دین ، و کلید تمام مسائل الهی و دروازه تمام حقایق و خوشنودی حضرت حق در پیروی از امام معصوم است ، امامی که پیامبر به دستور خدا معرفی کرده و در هیچ زمینه ای خطا و اشتباه در او راه ندارد ، امامی که پیروی از او دنباله معرفت خداست ، خدائی که در قرآن مجید فرموده :

(مَن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً)(۴۶) .

کسی که رسول ما را اطاعت کند خدا را پیروی کرده ، و هرکس مخالفت کند کیفرش با خداست و ما تو را به نگهبانی آنها نفرستادیم .

«آیا رسول الهی در مدت بیست و سه سالی که در بین مردم بود ، از مردم نخواست پس از من به علی مراجعه کنید ؟»

آیا در روایات بسیار زیادی که کتب فریقین نقل کرده ، نبی اکرم علی را وصی و وزیر و وارث خود معرفی نکرد ؟

در هشتاد و چند حدیث که کتب اهل سنت نقل کرده اند و در رساله الخلافه آیت الله مدنی که از علمای بزرگ شیعه هستند جمع آوری شده پیامبر بزرگ اسلام چه در مکه چه در مدینه علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه و جانشین بعد از خود خطاب کرد .

«آنان کخه از پیامبر اطاعت کردند و پس از

او به علی و یازده فرزندش مراجعه نمودند ، در حقیقت به حکم آیه ۸۰ سوره نساء از خدا اطاعت کرده اند ، و بقیه روی از رسول اکرم برگردانده اند !!»

زراره می گوید سپس امام محمد باقر (علیه السلام) ادامه داد : اگر مردی تمام شبهای عمرش به عبادت قیام کند ، و تمام روزهایش را روزه بگیرد و تمام اموالش را در راه خدا صدقه بدهد ، و جمیع عمرش را حج کند ، ولی رهبری رهبر واجد شرایط را که او را به مسائل الهی رهنمون شود نشناسد ، و جمیع اعمالش به راهنمائی او نباشد ، ثوابی از اعمال او بر عهده حضرت حق نیست و نمی توان او را از اهل ایمان خواند ، سپس اشاره به مردمی که پیرو ائمه معصومین هستند فرمود وگفت: به فضل و رحمت الهی نیکوکاران ایشان داخل بهشت می شوند(۴۷) .

صدوق آن بزرگ مرد کم نظیر که صاحب سیصد جلد کتاب با عظمت اسلامی است در یکی از کتابهای پر قیمتش حدیثی را با سندی بسیار قوی و پر ارزش در باب رهبری امیرالمؤمنین که چهارچوب هدایت خداست ، و جدائی از آن عین ضلالت و گمراهی است نقل می کند که لازم است آن حدیث را با سندش جهت زینت این نوشته و متبرک شدن آن نقل کنم :

عن القطان عن عبدالرحمن بن محمد الحسینی عن محمد بن ابراهیم الفرازی عن عبدالله بن بحر الأهوازی عن علی بن عمرو عن الحسن بن محمّد بن جمهور عن علی بن بلال عن علی بن موسی الرضا عن موسی بن جعفر عن جعفر بن محمد عن

محمـد بن علی عن علی بن الحسن عن الحسـین بن علی عن علی بن أبی طالب (علیهم السـلام) عن النبی (صـلی الله علیه وآله) عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن اللوح عن القلم قال : یقول الله عز وجل

وِلایَهُ عَلِیٍّ بنِ أَبی طالِب حِصْنی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنی أَمِنَ مِنْ عَذابی .

این راویـان بزرگوار که عـده ای از آنـان ائمه معصومین هسـتند از قول پیـامبر از جبرئیل از میکائل از اسـرافیل از لوح از قلم از حضرت حق نقل می کنند : که پروردگار بزرگ فرمود : قبول رهبری علی علیه السلام حصن من است ، پس هرکس وارد این حصن شود از عذاب دنیا و آخرت من در امان است .

طریحی که از دانشـمندان بسیار بزرگ اسـلامی است در کتاب پر قیمت «مجمع البحرین» در ضـمن لغت ولی براساس آیات و روایات ولایت را بدین گونه معنی می کند :

اَلْوَلایَهُ مَحَبَّهُ أَهْلِ الْبَیْتِ وَاتِّباعُهُمْ فِی الدِّینِ وَامْتِثالِ أَوامِرِهِمْ وَنَواهِیهِمْ وَالتَّأَسی بِهِمْ فی الْأَخْلاقِ وَالأعْمالِ .

ولـایت کـه مکرر در قرآن مجیـد و روایـات اسـلامی آمـده به این معنـاست ، عشـق به اهـل بیت و پیروی از ایشـان در دین ، و اطاعت امر و نهی آنان ، و هماهنگ شدن با آن بزرگواران در اخلاق و اعمال .

آیـا برای لغت بـا عظمت هـدایت معنـائی روشن تر از این می یابیـد ، هـدایت یعنی رجـوع به قرآن و ائمه معصـومین برای فهم مسائـل الهی و به اجر گـذاردن آن مسائـل ، و آیـا برای ضـلالت و گمراهی معنـائی واضـح تر و روشن تر از این می دانیـد که ضلالت یعنی جدائی از قرآن و اهل بیت

!!

در جمله دوم روایت مورد شرح حضرت صادق علیه السلام فرمودند :

وَالْمَعْصِیَهُ عَلامَهُ الضَّلالَهِ .

معصیت و گناه علامت گمراهی است ، و علت معصیت غفلت از خدا و قرآن و انبیا و امامان است .

از آنجائی که قصد من با خواست حضرت حق از نوشتن این کتاب و شرح احادیث پر قیمت «مصباح الشریعه» آراسته شدن مردم به تربیت الهی بوده ، و آراسته شدن به تربیت الهی فرع بر معرفت حسنات و سیئات است ، و انسان تا خوبیها و بدیها را نشناسد نمی تواند آراسته به خوبی و بری از آلودگی باشد در این قسمت لازم دانستم در باب ترجمه معصیت که در روایت امام ششم آمده به ترجمه یک سخنرانی بسیار مهم از رهبر بزرگ اسلام نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) که در اواخر عمر خود در مدینه ایراد کرده اند و در آن سخنرانی در بخش اولش به بسیاری از گناهان و معاصی و عقوبت اخروی آنها اشاره فرموده اند بسنده کنم ، شاید عزیزی با مطالعه این قسمت از سخنرانی به خود آمده و اگر در راه ضلالت و گمراهی است از آن راه شیطانی برگشته و نجات ابدی خود را تضمین نماید ، تمام این سخنرانی را دانشمند بزرگ شیعه امین عادل ، و ثقه حافظ حضرت شیخ صدوق (رحمه الله) در پایان کتاب پر قیمت «عقاب الاعمال» آورده ، شما می توانید برای یادگیری همه آن به آن کتاب با عظمت که از بهترین کتب شیعه در مسائل تربیتی و الهی است مراجعه کنید .

خطبه بسیار مهم پیامبر اسلام درباره معاصی و گناهان

قسمت اول

عبدالله بن عباس می گوید : رسول بزرگوار اسلام چند روز قبل

از وفـاتش برای مـا یـک سـخنرانی کرد ، و آن آخرین سـخنرانی حضـرت بود که در مـدینه ایراد کردنـد ، و پس از این خطبه طولی نکشـید که از دنیـا رفت و به جوار رحمت حضـرت حق شـتافت ، نچنان موعظه ای کرد که چشم ها پر از اشک شـد ، و دلها نسـبت به آن طپید ، و بدنها به لرزه افتاد ، و اعصاب شـنوندگان تحریک شد ، نخست به بلال فرمود مردم را دعوت کن ، همه مردم جمع شدند و خود آن حضـرت هم به مسـجد آمد و بالای منبر رفت ، در ابتدای گفتار سه مرتبه به مردم فرمود پیش آئیـد و جای را برای دیگران که پشت سـر هسـتند باز کنید ، همه پیش آمدند ، و به یکدیگر نزدیک شدند آن چنان که جائی نماند ، به پشت سـر نظر کردند ، کسـی را ندیدند ، باز فرمود : نزدیک آئید و دیگران را جای دهید مردی گفت : یا رسول الله برای که جا باز کنیم فرمود : برای فرشتگان آنگاه فرمود :

آنان چون با شما باشند در پیش رو یا پشت سر شما نباشند بلکه در جانب راست و چپ شما قرار خواهند گرفت .

مردی گفت : یا رسول الله چرا و به چه علت آنان پیش رو و پشت سـر ما نباشـند آیا از جهت برتری ما بر ایشان است یا برتری آنها بر ما ؟ فرمود : شـما از ایشان افضل خواهید بود ، پس به آن مرد فرمود : بنشین ، آن مرد نشست . آنگاه رسول خدا شروع به سخنرانی فرمود و

گفت :

خدای را حمد ، او را سپاس گوئیم ، و از او یاری طلبیم ، و به او توکل کنیم ، و گواهی دهیم که جز او معبودی نیست و یگانه و بی همتاست ، و نیز گواهی دهیم که محمد بنده و فرستاده اوست و به خداوند پناه می بریم از خوی های بد خود و کردار زشتمان .

هرکس را که خداوند هادی و راهنما بود ، پس هیچ کس راهزن و گمراه کننده او نخواهد بود ، و هرکس را که خداوند به خود واگذاشت راهنمائی نخواهد داشت .

ای گروه مردم سی تن راهزن عقیده و مدعی باطل در کمین شماست که سرآغازشان صاحب صنعاء و صاحب یمامه است(۴۸) .

ای مردم ، هرکس با اقرار به توحید و کلمه لا اله الا الله مخلصانه و بدون این که چیزی با آن مخلوط کند خدا را ملاقات نماید به بهشت خواهد رفت .

علی (علیه السلام) از جای برخاست و عرض کرد : پدر و مادرم فدایت چگونه این کلمه را مخلصانه بگوید ، و چیزی با آن مخلوط نکند برای ما بیان فرما تا خوب حد آن را بشناسیم ، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : آری برای دنیا خواهی و حرص بر جمع آوری مال و خشنود بودن به همین چیزها این کلمه را نگوید .

مانند آنان نباشد ، که گفتارشان گفتار نیکانست ولی کردارشان کردار ستمکاران و تبهکاران «شهادت به توحید می دهند ولی به هر فسق و فجوری آلوده هستند ، این توحید نیست بلکه شرک است» .

پس هرکس خدای عز وجل را دیدار کند و در او

این خصلت های ناپسند دیده نشود و اقرار به کلمه طیبه قلباً و لساناً داشته باشد اهل بهشت است ، و هرگاه دنیا را بگیرد و آخرت را ترک کند دوزخ جایگاه اوست .

و هرکس در دادگاهی متصدی دفاع از ظالمی شود ، یا او را بر ستم کمک کند ، فرشته مرگ با بشارت به لعنت خدا و ابدی بودن در آتش جهنم به سر وقت او خواهد آمد و این بسیار سرنوشت بدی است .

و هرکس برای درخواست حاجتی خود را نزد پادشاه ستمگری خوار و سبک گرداند همدم و همراز او در آتش خواهد بود .

و هرکس زمامداری را بر جور و ستم راهنمائی کند ، قرین هامان وزیر فرعون خواهد بود . و او و آن زمامدار عذابشان در دوزخ از عذاب همه اهل آن سخت تر باشد .

و هرکس از روی ریا و سمعه یعنی برای خودنمائی و شهرت طلبی خانه ای بسازد ، آن خانه را تا هفتمین طبقه زمین در روز قیامت به دوش خواهد کشید ، سپس آن منزل چون حلقه ای از آتش گداخته بر گردن او افتد ، آنگاه او را با آن حال به آتش دوزخ در افکنند .

راوی گفت پرسیدیم یا رسول الله چگونه خانه ای از روی ریا و شهرت طلبی بنا کند ؟ فرمود : خانه ای بسازد که بیش از مقدار شأن و یا حاجتش باشد ، و یا برای فخر فروشی و بالیدن بر دیگران آن را تهیه کند .

و هرکس در اجرت مزدور و کارگر و کارمند راه ستم پوید ، و حق کارگر را آن چنان که

شایسته اوست ندهد ، خداوند عملش را یکسره نابود و تباه و بی ثمر سازد و بوی بهشت را بر او حرام نماید ، با این که بوی بهشت از مسیر و مسافت پانصد سال راه به مشام می رسد .

و هرکس زمین همسایه خویش را به اندازه یک وجب غاصبانه تصرف کند خدای متعال در روز قیامت آن را تا هفتمین طبقه زمین چون طوقی از آتش بر گردن او حلقه وار بپیچد تا او را به جهنم داخل کند .

و هرکس قرآن را یاد گیرد ، و دانسته آن را فراموش کند ، خدا را در روز قیامت وارد شود ، در حالی که دست نداشته باشد ، و او را غل و زنجیر کرده ، و خداوند به هر آیه ای که یاد گرفته و فراموش کرده است ماری مأمور او کرده باشد !!

«این مسئله روشن باشد ، که مراد از فراموشی قرآن نه در اثر کم هوشی و کم حافظگی است ، بلکه مراد از نسیان عمل نکردن به قرآن و توجه نکردن به دستورات آن در شئون زندگی است .»

و هرکس قرآن را بیاموزد ولی به دستور آن رفتار نکند ، و دوستی دنیا و مظاهر پر فریب آن را بپسندد و بر آخرت ترجیح دهد ، مستوجب غضب الهی شده ، و هم رتبه یهود و نصاری که کتاب خدا را پشت سر انداختند و دستورات آن را نپذیرفتند خواهد بود .

و هرکس با زنی که بر او حرام است از پشت یا با مردی یا پسری نزدیکی کند خداوند سبحان در روز قیامت او را با بوئی که

از بوی مردار گندیده تر است محشور نماید ، به طوری که همه مردم از بوی بد او در رنج باشند تا به جهنم رود ، و پروردگار هیچ توبه و فدیه ای را از او قبول نکند و همه اعمال خیر او را تباه سازد ، و او را در تابوتی که با میخ های آهنین آن را به هم کوبیده اند جای دهد و چندان در آن تابوت تیغ ها و شمشیرها بر او بکوبند که یکباره پیکرش با آن میخ های آهنین د رآمیزد ، و در هم فرو رود ، و چنان عذابش سخت باشد ، که چنانچه شکنجه یکی از اعصاب او را بر چهارصد امت نهند همه در جا جان بسپرند و عذابش از همه اهل دوزخ شدیدتر باشد .

و هرکس با زنی یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه یا مسلمه آزاد باشد یا بنده ، یا هرکس از زنان دیگر به حرامی نزدیک کند ، خداوند سیصد هزار در از درهای دوزخ به قبرش بگشاید که از آنها مارها و کژدم ها و شراره های آتش به گورش هجوم کند ، و او بدین وضع تا روز قیامت بسوزد ، و همه از بوی بد عورتش در رنج باشند ، و نیز بدین بوی بد شناخته شود تا روز قیامت تا امر شود که او را به آتش ببرند . و همه اهل محشر با همه سختی ها و عذابی که دارند از او در رنج و عذاب باشند ، و این به این خاطر است که خداوند کارهای زشت را حرام کرده و هیچ کس با غیرت تر

از خدا نیست ، و از غیرت اوست که هرزگی ها و شهوت رانی ها را غدغن فرموده و برای آن حد و عقوبت مقرر فرموده است .

و هرکس به خانه همسایه سرکشد ، و نظر بر عورت مردی یا موی زنی کند ، یا چیزی از بدن او را ببیند بر خداوند سزاوار است که او را به دوزخ برد و با منافقین ، آنهائی که در دنیا در جستجوی عیوب مردم بودند همدم سازد ، و از دنیا بیرون نرود تا این که خداوند ، او را رسوا و مفتضح کند ، و در قیامت عورت یا عیوب او را د ربرابر مردم آشکار نماید .

و هرکس از جهت تنگی معیشت از خدا ناراضی بباشد و به رزق مقدر او قناعت ننماید و شکایت نزد این و آن کند ، و بردباری پیشه نسازد ، کار نیکی از او به سوی خدا بالا نرود ، و روز قیامت پروردگار را دیدار کند در حالی که خدا بر او خشمگین باشد .

و هرکس لباسی بپوشد و در آن بر خود ببالد و به دیگران فخر فروشی کند ، خداوند او را با قبرش در جانبی از جهنم فرو برد ، و پیوسته تا آسمانها و زمین برقرار است در حال فرورفتن باشد ، همانا قارون جامه ای بپوشید و بدان بر دیگران فخر فروخت و در زمین فرو رفت و تا قیامت هم چنان فرو رود .

و هرکس زوجه ای حلال اختیار کند ، با پول مباح ، اما قصدش خودنمائی و فخر فروشی باشد ، خداوند عز و جل او را جز ذلت

و خواری نیفزاید ، و به قدری که از آن زن کام گیرد او را در کناری از جهنم باز دارند . سپس در اعماق دوزخ اندازند ، آنجا که گودیش به اندازه مسافت هفتاد سال راه باشد .

و هرکس مهر زنی را ندهد ، یا به مهرش خیانت کند ، یا در پرداخت آن ستم پوید ، این شخص حکمش در نزد پروردگار حکم زناکار است ، و در روز قیامت خداوند به او گوید : ای مرد کنیز خود را به همسری به تو دادم و از تو پیمان گرفتم و تو به عهد خود با من وفا ننمودی ، پس خداوند عز و جل خود متصدی گرفتن حق آن زن گردد و چون حسنات او همه به حق آن زن نرسد و کسر آید امر شود آن مرد را به دوزخ برند .

و هرکس از شهادت حقی که داده باز گردد و آن را انکار کند ، خداوند در روز قیامت در حضور خلایق گوشت بدن او را به خوردش دهد و داخل دوزخ شود در حالی که زبان خود را در دهان خویش هم چون کسی که لقمه ای جویده بگرداند .

و هرکس را دو همسر دائمی باشد و میان آن دو در هم خوابگی و نفقه و پرداخت هزینه به عدل رفتار نکند ، روز قیامت غل به گردن و غیر معتدل القامه یعنی مانند کسی که از یک طرف بدن افلیج است محشور شود تا این که وارد جهنم گردد .

و هرکس به ناروا همسایه خود را آزار دهد ، خداوند بو یا نسیم بهشت را بر وی حرام

گردانـد ، و جایگـاه او دوزخ خواهـد بود ، متوجه باشـید که خداونـد عزیز از حق همسایه سئوال خواهـد کرد ، و هرکس حق همسایه را رعایت نکند و آن را ضایع سازد از ما مسلمین نخواهد بود .

و هرکس مسلمان فقیری را برای فقرش اهانت کند و او را کوچک شمارد ، بی گمان حق خدا را ناچیز شمرد ، و همواره مورد نفرت و بیزاری و خشم خداونـد عزیز باشد تا زمانی که آن فقیر را از خود راضـی گرداند . و هرکس مسـلمان فقیری را احترام کنـد ، خداونـد را در روز قیامت دیدار کند در حالی که بر وی خندان است ، «کنایه از این که خداوند از او راضـی و خشـنود است .»

و هرکس د رامری میـان قبول یکی از دنیا با آخرت مخیر شود و او در آن امر ، دنیا را بر آخرت ترجیـح دهـد و دنیا را انتخاب نمایـد ، خداوند را دیدار خواهد کرد ، در حالی که حسـنه ای بر او باقی نباشد ، که خود را به آن از آتش دوزخ نجات دهد ، و هرکس آخرت را برزیند و دنیا را ترک کند روز قیامت خداوند عز و جل را ملاقات کند در حالی که از وی خوشـنود باشد .

و هرکس بر زنی یـا بر کنیزی از راه حرام دسترسـی پیـدا کنـد ، و از ترس خـدا مرتکب حرام نگردد ، و آن زن را رهـا کنـد ، خداوند آتش را برا و حرام گرداند ، و از فزع و هول بزرگ قیامت او را ایمن دارد و به بهشتش داخل سازد ،

ولی اگر پناه بر خدا مرتکب حرام شد خداوند بهشت را بر او حرام و به دوزخش روانه کند .

و هرکس مالی را از حرام بدست آورد ، خداوند هیچ گونه عمل خیری چه صدقه ، آزاد کردن بنده ، چه حج و چه عمره از او نپذیرد ، و به شماره عدد اجر این امور وزر و گناه در نامه عمل او ثبت نماید ، و هرچه از آن مال پس از خود باقی گذارد همان توشه او خواهد بود برای سفر دوزخ ، و هرکس بر مال حرام دست یابد و آن را از ترس خدا نگیرد این شخص مشمول محبت پروردگار و رحمت واسعه او خواهد بود و امر شود او را به بهشت ببرند .

و هرکس با زن نامحرمی دست دهد ، روز قیامت با دست غل شده به گردن محشور شود ، سپس امر شود او را به آتش ببرند .

و هرکس با زنی نامحرم شوخی و مزاح و عشق بازی کند ، به هر کلمه ای که با او در دنیا گفتگو کرده هزار سال در آتش دوزخ او را زندانی کنند و آن زن اگر خود را با رضا در اختیار وی قرار دهد و مرد او را در آغوش کشد یا ببوسد یا با او نزدیکی کند بدون وجه شرعی یا این که شوخی کند تا آن که مرد از او کام گیرد ، بر آن زن همان گناه و کیفر باشد که بر مرد است ، و چنانچه زن راضی نباشد و مرد به زور از او به نحوی کام گیرد ، گناه هر دو بر

مرد است و آن مرد دو عقوبت خواهد دید .

و هرکس در داد و ستد با مسلمانی دغلی کند از ما مسلمین نخواهد بود و با یهود در قیامت محشور خواهد شد ، زیرا هرکه با مردم در معاملات غش کند مسلمان نخواهد بود .

و هرکس از همسایه خهود لوازم مورد لزوم زندگی را که بدان محتاج باشد دریغ کند ، پروردگار نیز فضل و بخشش خود را در قیامت از وی دریغ کند و او را به خود واگذارد ، و هرکس را خداوند به خود واگذارد هلاك شود و هیچ عذری از وی پذیرفته نخواهد شد .

و زنی که مرد خود را آزار دهد ، اگر همه عمر روزه بگیرد ، و شبها را به عبادت پردازد ، و بندگانی را در راه خدا آزاد کند ، و اموالی را در راه خدا انفاق نماید ، خداوند از او نخواهد پذیرفت ، نه نمازی نه کار نیکی مگر این که مردش را از خود راضی و خشنود سازد و او را یاری دهد ورنه نخستین کسی باشد که داخل دوزخ گردد ، سپس رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : بر مرد نیز همین وزر و عذاب خواهد بود اگر به زوجه خود اذیت کند و یا درباره او ستم نماید .

و هرکس به روی مسلمانی سیلی زند ، خداوند در قیامت نخست استخوانهای او را از یکدیگر متلاشی سازد ، سپس آتش بر او مسلط نماید و غل به گردن به محشر آید تا به دوزخ رود .

و هرکس شب را بگذراند و کینه برادر مسلمانش را در دل داشته باشد

، یـا به انجـام خیانت تا ناروائی درباره او بیندیشـد ، شب را در خشم و غضب حق به سـر برده ، و در روز نیز مورد سـخط الهی است ، تـا این که توبه کنـد و از آن فکر بـاز گردد ، و چنـانچه در این حـال در گـذرد بر غیر آئین اسـلام از دنیـا رفته ، سـپس رسول خدا فرمود : متوجه باشید هرکس با مسلمانی غش کند از ما مسلمین نخواهد بود ، و این کلام را سه بار تکرار کرد .

و هرکس تازیانه ای در دسترس فرمانـدار جائری دهـد ، خداونـد آن تازیانه را ماری به طول هشـتاد زراع قرار دهد و تا وی در دوزخ مخلد است آن مار بر او مسلط خواهد بود .

قسمت دوم

و هرکس غیبت برادر مسـلمان خود را بنمایـد روزه اش باطل شود و وضویش بشـکند ، و چنانچه در آن حال بمیرد ، در حالی مرده است که حرام خدا را حلال شمرده .

«مراد از بطلان روزه و وضو تباه شدن ثواب آن است ، نه بطلان به صورتی که قضا و تجدید آن واجب باشد .»

و هرکس به قصـد نمـامی و سـخن چینی میـان دو تن گم بردارد ، خداونـد آتشـی در قبر بر او مسـلط کنـد که او را تـا قیـامت بسوزانـد ، و چون از قبر بیرون آیـد خداونـد اژدهائی بر او مسـلط نماید که پیوسـته گوشت بدن او را بگزد تا این که به دوزخ رود .

و هرکس خشم خود را فرو برد و از تقصیر برادر مسلمانش بگذرد ، و بردباری نماید ، خداوند اجر یک شهید به او عطا

فرماید .

و هرکس بر شخص فقیری درشتی نماید و با او تندی کند و درباره اش تعدی نماید ، و او را کوچک و پست شمارد ، خداوند در روز قیامت او را به صورت مورچه و صورت آدمی محشور کند ، تا این که او را به دوزخ فرستد .

و هرکس در مجلسی بدگوئی و غیبتی درباره برادر مسلمانش می شنود رد کند و از او دفاع نماید ، خداوند هزار باب از شر و بدی را در دنیاو آخرت از او بگرداند ، و چنانچه غیبت راشنید و رد نکرد بلکه او را خوش آمد ، گناه و کیفر او مانند گناه و کیفر آن کس باشد که خود غیبت و بدگوئی نموده است .

و هرکس به مرد یا زن پاک دامنی تهمت زند ، خداوند اعمال نیک او را تباه کند ، و هفتاد هزار فرشته در روز قیامت از پیش رو و پشت سر او را تازیانه زنند ، و مارها و گژدم ها بدن او را بگزند ، سپس امر شود او را به آتش برند .

و هرکس در این جهان شراب نوشد و میگساری کند ، خداوند در جهان دیگر جام شربتی از زهر افعی ها و مارهای سیاه و گژدم ها برای نوشانیدن به او آماده سازد ، که چون به دهان برد پیش از آنکه بنوشد تمام گوشت صورتش در آن جام ریزد ، و چون بیاشامد همه گوشت و پوست بدن او چون مرداری گندیده از هم بگسلد و اهل محشر از پلیدی او در زحمت باشند ، تا این که امر شود او را به

آتش برنـد ، و بـاده نوش و بـاده سـاز و بـاده گیر همه در آتش خواهنـد سوخت ، و فروشـنده و خریـدار و باربر و تحویلـدار و خورنده قیمت آن ، همه در ننگ و گناه آن یکسانند .

آری متوجه باشـید که هرکس آن را به یهودی و نصـرانی ، یا مجوسی یا هرکس دیگر از مردمان بخوراند ، گناه او با خورنده آن مساوی خواهد بود ، و باز شـما را خاطر نشان می سازم که هرکس برای دیگری آن را بخرد یا بفروشد ، خداوند از او نماز و روزه و حـج و عمره را نپـذیرد ، مگر این که توبه کنـد و دست از آن بدارد ، و چنانچه پیش از توبه بمیرد ، بر خداوند حق و سزاوار است که به هر جرعه ای که در دنیا نوشیده ، شربتی از چرک و ریم و ثافات جهنم بدو بنوشاند .

سپس رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) فرمود : آگاه باشـید که خداونـد شـراب را به خصوص و هر مست کننده دیگری را از انواع مسکرات حرام کرده ، آری هر مست کننده و مسکری حرام است .

و هرکس ربا خورد ، خـدا شـکم او را از آتش جهنم پر خواهـد کرد به قدری که ربا گرفته ، و اگر از مال ربا ثروتی به دسـت آورد هیـچ عملی را در آن مال ، خداوند از وی قبول نخواهد کرد ، و پیوسـته مورد لعن خدا و فرشـتگان باشد تا قیراطی از آن مال نزد او باقی است .

و هرکس در این جهان به امانتی خیانت کند ، و آن را به

صاحبش باز نگرداند بر غیر آئین اسلام خواهد مرد ، و خدای عز وجل را ملاقات کند در حالی که بر او خشمگین باشد ، آناه امر شود او را به دوزخ برند ، پس او را در جانبی از جهنم اندازند و برای همیشه در آنجا ماندنی باشد .

و هرکس به ضرر مسلمانی یا کافری از اهل ذمه یا هرکس دیگر از مردم شهادت دروغ بدهد ، در روز قیامت او را به زبانش بیاویزند و با منافقین در درک زیرین جهنم همدم و همراز باشد .

و هرکس به خادم خود بگوید گم شو تو را نمی پذیرم و یا بگوید خوشبخت نباشی ، خداوند عز و جل در قیامت به او بگوید : گم شو ، خوشبخت نباشی و به او گوید در آتش بیفت .

و هرکس به زن دائم خود آنقدر آزار و زیان رساند ، و تحت فشارش قرار دهد ، که او حاضر گردد فدیه دهد یا مهر خود را ببخشد و خویشتن راخلاص نماید ، خداوند نسبت به کیفر او جز به آتش دوزخ رضا ندهد ، چه آن که خداوند درباره زن و حقوق او به خشم آید ، همچنان که نسبت به آزار یتیم غضب می کند .

و هرکس نزد سلطانی از برادر مسلمان خود بدگوئی کند ، چنانچه از آن سلطان نسبت به وی بدی یا چیزی که موجب ناراحتی او شود پدید نیاید ، خداوند عز و جل همه اعمال آن شخص بدگو را تباه سازد ، و اگر بدی یا رنج یا آزاری از جانب سلطان به او برسد خداوند او را در دوزخ

هم طبقه و هم ردیف هامان وزیر فرعون سازد .

و هرکس قرآن را تلاوت کند ، و منظورش شهرت باشد ، تا بدین تلاوت به چیزی غیر خدا و تقرب او رسد ، خداوند عز و جل را در قیامت با صورتی بدون گوشت ملاقات کند و همواره قرآن بر قفای او بزند تا با کسانی که در جهنم سقوط می کنند سقوط کند .

و هرکس قرآن بخواند ولی عمل نکند ، خداوند او را در روز قیامت کور محشور کند ، پس به حضرت حق گوید ، از چه مرا کور بر انگیختی من که خود بینا بودم ، خداوند در پاسخ گوید ، آری چنین است آیات ما به تو رسید و تو آن را ترک کردی و عمل ننمودی ، همین طور امروز ما نیز تو را ترک کردیم ، آنگاه فرمان آید او را به دوزخ ببرید .

و هرکس مال غصبی را با علم به غصب بودن آن خریداری کند ، او با شخص غاصب از نظر ننگ این عمل و کیفر گناه مساوی خواهد بود .

و هرکس زن و مردی را از حرام به هم برساند ، پروردگار سبحان بهشت را بر او حرام گرداند ، و جایگاهش در دوزخ خواهد بود ، و این سرنوشت بدی است برای او ، و در این دنیا موردخشم پروردگار است تا جان دهد .

و هرکس با مسلمانی غش کند ، و خیانت ورزد ، خداوند برکت را از روزیش ببرد ، و زندگی او را پریشان و فاسد سازد ، و او را بخویش واگذارد .

و هرکس مال دزدی را با این

که بداند دزدی است بخرد ، با شخص دزد فرق ندارد ، و هر دو با هم در ننگ این عمل و کیفر آن شریک خواهند بود .

و هرکس به مسلمانی خیانت کند ، او از ما مسلمین نیست ، و ما نیز با او بیگانه ایم هم در این جهان و هم در آن جهان .

وهرکس عمل زشتی را بشنود ، وآن را افشا سازد همانند آن است که آن را مرتکب شده .

و هرکس عمل نیکی را بشنود و آن را انتشار دهد ، مانند کسی است که آن را انجام داده است .

و هرکس زنی را برای مردی وصف کند ، و زیبائی او را چندان نزد وی بستاید ، که آن مرد را فریفته آن زن گرداند ، تا از او به حرام کام برگیرد ، از دنیا نرود تا این که خداوند بر او خشم گیرد ، و هرکس مورد غضب الهی واقع شود ، آسمانهای هفت گانه و زمین های هفت گانه همه بر او خشم گیرند ، و گناهش همانند آن کس باشد که از آن زن کام گرفته پرسیدند یا رسول الله اگر آن زن و مرد توبه کنند و خود را اصلاح نمایند باز بر آن شخص وصف کننده گناهی هست ؟ فرمود : خداوند متعال توبه آن دو نفر را می پذیرد ، ولی توبه شخصی که ایشان را به فتنه انداخته و سبب این ماجرا شده نمی پذیرد .

و هرکس چشم خود را پر کند از دیدن زنی که دیدنش بر او حرام است ، خدای عز و ل در روز قیامت دو دیده

او را با میخ های آتشین پر نماید و آنها را پر از آتش کند تا وقتی که درباره مرد حکم نماید ، آنگاه امر صادر شود که او را به دوزخ برید .

و هرکس ضیافتی کند و مردمی را از روی ریا و طلب شهرت طعام دهد ، خداوند متعال از صدید جهنم به وزن آن طعام بدو خوراند و آن را در شکم وی آتش کند ، تا وقتی که درباره مردم حکم نماید .

و هرکس با زن شوهر داری همبستر شود ، از فرج آن دو در روز قیامت صدید و ریمی بیرون آید ، که بیابانی را که پانصد سال راه مسافت دارد پر کند ، و همه اهل جهنم از بوی تعفن و گند آن به عذاب آیند ، و عذاب آن دو نفر از همه سخت تر باشد .

و خشم و غضب پروردگار عز و جل بسیار سخت و گران است بر آن زن شوهر داری که چشم خویش را پر کند از دیدن مرد اجنبی و نامحرم آن هم به ناپاکی ، و هرگاه چنین کند خداوند اعمال نیک او را که تا آن وقت انجام داده نابود کند ، و اگر به بستر غیر شوهر خود رود بر خداوند متعال حق است که او را به آتش بسوزاند ، پس از آن عذابی که در عالم قبر و برزخ بر او روا داشته .

و هر آن زنی که از روی هوا و هوس از شوهر خویش طلاق خلع بخواد ، و راضی شود که مالی به شوهر خود بذل کند و از وی طلاق گیرد ، پیوسته

مورد لعنت خدا و فرشتگان او و پیغمبرانش و همه مردم خواهد بود ، تا زمانی که ملک الموت برای قیض روح او به سراغش آید و به او گوید : مژده باد تو را به آتش ، و چون روز قیامت شود به او گفته شود به همراه دوزخیان داخل جهنم شود ، به هوش باشد که خدای متعال و پیامبرش از زنان مختلعه یعنی آنها که به زور از شوهر خویش طلاق خواسته اند بیزارند ، و هم چنین آگاه باشید که خدای عز و جل و پیامبرش از کسی که زوجه خود را تحت فشار قرار دهد تا از او طلاق خلع بخواهد متنفر و بیزار است .

پیامبر عزیز اسلام فرمایشات مفصل خود را در بیان ثواب و اجر بسیاری از اعمال صالحه ادامه دادند ، که در آخر کتاب «عقاب الاعمال» ثبت است ، تا جائی که سخنان آن حضرت رو به اتمام بود ، پس جماعتی از انصار پیشدستی کرده قبل از این که حضرت از منبر به زیر آیند جملگی عرض کردند : یا رسول الله خدا ما را فدای تو گرداند ، و یکی از آنها گفت : پدر و مادرم و جانم فدای تو باد یا رسول الله چه کسی را یارای این همه عذاب و مصیباتی است که بیان کردید ، و چگونه زندگی و حیات بر ما پس از این خطبه گوارا باشد !!؟

رسول اسلام (صلی الله علیه وآله) درباره مردم دعا کردند ، و فرمودند : من با پروردگارم راجع به شما بسی گفتگو کردم ، و نجات شما را از آتش دوزخ درخواست

نمودم ، خدایم فرمود : تا روز نفخ صور باب توبه و بازگشت به روی آنها مفتوح و باز است .

مسئله توبه که از اهم مسائل اسلامی است و از اعظم واجبات الهی است ، در حدیث هفتاد و نهم کتاب «مصباح الشریعه» مطرح است ، اگر اجل مهلت داد در آن باب به شرح و بسط آن بر اساس آیات و روایات و کلمات بزرگان و اولیاء اقدام خواهد شد .

با خواندن خطبه بسیار مهم نبی عزیز اسلام یا با شنیدن آن به طور قطع باید پرده تاریک و خطرناک غفلت را به یکسو زد ، و دست از تمام گناهان کشید ، و به حسنات آراسته شد ، آری به قول امام ششم (علیه السلام) معصیت علامت ضلالت ، و ریشه آن غفلت است .

ای کریم بنده پرور ، ای سید و سرور ، ای منعم نعمت ، ای صاحب قدرت و سطوت ، ای رحمان دنیا و رحیم آخرت ، ای انیس ذاکرین ، ای جلیس شاکرین ، ای مصور ، ای مبدع ، ای بخشاینده ، ای معشوق عاشقان ، ای محبوب محبان ، ای نور هستی ، ای چراغ راه گمراهان ما را از این همه آلودگی که بر اثر هوای نفس دچار آنیم نجات بده ، و دست ما عاصیان را گرفته از لجن زار شهوت و حیوانیّت در آور ، قلب و جان و روح و نفس و عقل و اعضاء و جوارح ما را به نور حسنات و پاکیها منور کن ، ما را به حبل الله که قرآن و نبوت و امامت است متصل فرما ،

ما را از زشتی ها باز دار ، و بهنور معرفتت وجود ما را روشن کن ، سعادت دنیا و آخرت نصیب ما فرما ، و ما را از رشته بندگی و عبودیت حتی برای یک لحظه جدا مکن . ای قبول کننده توبه عاصیان ، ما توبه می کنیم ، و به پیشگاه مقدست با عجز و لابه سر ذلت به خاک می نهیم ما را بپذیر ، و در دریای رحمتت از آلودگیها پاک کن ، این فقیر دل شکسته ، و غرق در دریای معاصی و دست و پا بسته ، و دل از غیر محبوب گسسته در گوشه خلوتی در مقام مناجات با حضرت دوست کلمات پریشان زیر را که انعکاسی از قلب محزون و دلی پر اندوه است سروده ام :

ای عفو تو شامل گناهان

کوی تو پناه بی پناهان

بر خسته دلان شفای دردی

محروم نکرده دردمندی

باز است دَرَت بر آزمندان

ای عشقِ دل نیازمندان

جز تو که نظر به حال ما کرد

یا گوش بر این مقال ما کرد

بخشنده هر گناهی ای دوست

بر گم شدگان پناهی ای دوست

مطرود درت نشد گدائی

ای یاور من به بی نوائی

ای رازِ دِلِ شکسته من

ای مرهمِ قلب خسته من

ای مونسِ من انیسِ جانم

ای یار و رفیق در نهانم

ای راهِ مرا چراغ روشن

آب و گل من ز تست گلشن

امّیدِ منی بِهر دو عالم

دروم منما ز خویش یک دم

بنگر ز گنه چه تیره روزم

چون شمع به درگهت بسوزم

باشد که نظر کنی به حالم

بخشی به عنایتت کمالم

یادی ز غریبِ بی نوا کن

از لطف تو درد من دوا کن

مسکین به درِ تو دردمند است

دل خسته و زار و مستمند است

عظمت و بزرگی انسان

قسمت اول

گمان نبرید که

در دار هستی موجودی هم چون انسان دارای مایه کمال باشد ، انسان گرچه در ابتدای ولادت نظیر بسیاری از موجودات عادی به نظر می رسد ، ولی مایه ها و استعدادهائی در اوست که اگر با کمک هدایت الهی به توسط انبیا و امامن به کار گیرد ، و به خصوص از بدترین موانع راه که گناه و عصیان است اگر با قدرت تقوا و خویشتن داری بگذرد ، به جائی می رسد که دست هیچ موجودی به او نخواهد رسید ، آنچه باعث تعطیل مایه ها و استعدادهای الهی در انسان است ، گناه است گناه ، بیائید تمام قدرت خود را برای بر انداختن ریشه گناه و هوا و هوس از سرزمین وجود خود بکار گیریم ، اگر از بند گناه رها شویم تا مقام (فِی مَقْعَدِ صِدْق عِندَ مَلِیک مُقْتَدِر)(۴۹) به پرواز خواهیم آمد !!

در مقام عظمت و بزرگی انسان که در تمام انسانها به صورت قوه و استعداد موجود است ، و همه می توانند به آن عظمت بالقوه با اتصال به هدایت مقام فعلیت بدهند ، تاکنون سخن ها گفته شده و کتابها نوشته اند ، ولی در این زمینه مقاله ای بسیار کوتاه ولی فوق العاده مهم و پر محتوا از عارف بزرگ شیخ نجم الدین رازی در کتاب پر معنایش «رساله عقل و عشق» در دست است ، که این مقاله با استفاده از آیات و روایات اصیل تنظیم شده و می توان گفت نتیجه و عصاره تمام گفته ها و مقالات و کتب و مسائلی است که درباره عظمت انسان به میدان ظهور آمده

، شیخ بزرگ در آن مقاله می فرماید :

به حقیقت بـدان که هرچیزی را یکٔ بار زادنست الا آدمی و مرغ را و آنچه ذوات بیضه اند ، که این ها را دو بار زادنست تا به کمال خود می رسند ، هم چنان که مرغ بیضه می زاید و بیضه مرغ می زاید .

زادن اول بیضه است و در پوست خویش بنـد است ، در فضـای هوا پرواز نتوانـد کرد ، تـا در زیر پر و بال مرغی کامل پرورش نیابد به مقام مرغی نرسد .

همچنین وجود آدم بیضه صـفت (إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَهً)(۵۰) بود ، چه بیضه به حقیقت خلیفه مرغ باشـد ، بنگر که چه شریف مرغی بود که پوست بیضه آن را این عزت بخشیده و این خلعت فرموده که : خَمَرْتُ طینَهَ آدَمَ بِیَدی أَرْبَعینَ صَباحاً .

و زرده وی را گفت : (وَنَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحی)(۵۱) .

و هنوز این مرغ در بیضه بود که به جملگی ملاـئکه مقرب خطـاب رسـید که اگرچه شـما طاوسـان حظایر قدسـیر و بر شاخسار سدره بلبلان خوش نوای (وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ)(۵۲) .

اما آدم بیضه سیمرغ قاف عزت است و آن سیمرغ خلیفه من و سلطان شماست ، پس در برابر گل او سجده کنید که (أُسْجُدُوا لِآدَمَ)(۵۳) .

که در او مرغ (إِنِّی أَعْلَمُ مَـا لاَـ تَعْلَمُـونَ)(۵۴) تعبیه است ، تـا هنوز در بیضه است سـجده او غنیمت شـمرید که چون از بیضـه پرواز کند ، طیران او در عالم : لی مَعَ اللهِ وَقْتٌ لا یَسَعُنی فِیهِ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ

باشد و در دست شما در آن وقت جز حسرت و حیرت لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ نماند و ورد آن وقت شما این بود :

آن مرغک من که بود زرین بالش

آیا که کجا پرید و چون شد حالش

از دست زمانه خاک بر سر باشم

تا خاک چرا نکرد بر دنبالش

ای ملائکه تا این مرغ خاک بر دنبال دارد شما از او بهره مند شوید و تا خاک بشریت بر دنبال اوست شما با او همنشینی (إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ)(۵۵) می توانید کرد . چون این خاک باز افشاند مقام او (فِی مَقْعَدِ صِدْق عِندَ مَلِیک مُقْتَدِر)(۵۶)باشد ، آن وقت شما را پر و بال پرواز آن حضرت نباشد .

آدم تا در بیضه بشریت بند بود ثقل وجود طینت بشریت قصد سفلی می کرد ، اگرچه او را به تکلیف (يَاآدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ)(۵۷) در علو درجات بهشت جای می دادند ، او از خاصیت بشریت میل به دانه گندم هوا می کرد ، و از خصوصیت بیضگی تلون (وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى)(۵۸) می نمود ، مستحق خطاب (اهْبِطُوا مِنْهَا)(۵۹) می بود .

چون بیضه وجود او را در تصرف پر و بال عنایت (فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَات)(۶۰) گرفتند و آدم به انابت (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا)(۶۱) تسلیم آمد مرغ (اصْطَفَى آدَمَ)(۶۲) از بیضه و عصی آدم بیرون آمد و به دو شهپر (ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ)به عالم (وَهَدَى)(۶۳) طیران کرد .

پس حقیقت آن است که هر چیز که آدمی از خود مشاهده می کند از

حیوانی و روحانی آن همه هنوز نقوش بیضه سیمرغ انسانی است ، جسمانی او به مشابت پوست بیضه است ، و حیوانی او به مشابت سپیده ، و روحانیّت و عقل او به مشابت زرده ، و چنانکه مرغ از بیضه به خودی خود بیرون نمی تواند آمد ، سیمرغ انسانی از بیضه بشریت بی مربی انبیا و اولیاء بیرون نتواند آمد و این سری بزرگ است .

نظر هر بیضه صفت که هنوز از قشر هستی خود خلاصی نیافته است بدین حقیقت نتواند افتاد ، و چون به نظر بیضگی نگرد ، مرغان آشیانه هویت را هرگز نتواند دید که : أَوْلِیائی تَحْتَ قَبائی لا یَعْرِفُهُمْ غَیْری .

گرفتار قشر از ایشان جز پوست بیضه نبیند .

«از عارف بزرگی پرسیدند در حق فلان عارف چه می گوئی ؟ گفت هرکس او را ببیند هدایت می شود و متصل به سعادت می گردد ، گفت چگونه است که ابوجهل پیامبر را دید و متصل به سعادت نشد و از شقاوت نجات نیافت ؟! آن عارف آگاه گفت : ابوجهل رسول الله را ندید بلکه محمد یتیم عبدالله را می دید ، اگر رسول الله را می دید بدون شک از شقاوت می رهید و به سعادت می رسید(۶۴) .

(وَتَرَاهُمْ یَنظُرُونَ إِلَیْکَ وَهُمْ لاَیُبْصِرُونَ)(۶۵) .

آنان را می بینی که به تو می نگرند ولی از درک و فهم و دیدن حقیقت تو کورند .»

از ما تو هر آنچه دیده ای سایه ماست

بیرون ز دو کون ای پسر مایه ماست

بی مائی ما ز کار ما مایه ماست

ما دایه دیگران و او دایه ماست

از مرغ بیضه بسیار زاید

اما از صد هزار بیضه یکی را دولت قبول و تسلیم افتد تا از او مرغی زاید .

لاجرم از صد هزار آدمی یکی را «آنهم در صورت خواست خودش و تسلیم بودنش در برابر حق و درویش از گناه» از مقام بیضگی نظر عقلی به کمند جذبه عشق توفیق تسلیم تصرفات مرغان انبیا و اولیاء کرامت افتد .

و ای بسا بیضه که در مقام تسلیم به ادنی حرکتی از زیر پر و بال قبول نبوت و ولایت بدر افتد و آن استعداد بیضگی باطل کرده و به مرتبه مرغی نارسیده ، تا بدان بیضه چه رسد که خود دولت تسلیم نیافته است ، و در مقام تسلیم تا به صبر و سکون در تصرف پر و بال اوامر و نواهی شریعت و طریقت قدم نیفشارده ، تا به مدت معلوم معین در زده روحانیّت مرغ ولایت پیدا آید ، و تا از دورخ ظلمانی هستی بیضگی خلاص نیابد به بهشت نورانی هستی مرغی نرسد که : (وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيراً)(۶۶) .

و تا در آن مقام هستی مدتی مصابرت ننماید در تسلیم تصرّفات احکام ازلی که : (اصْبِرُوا وَصَابِرُوا)(۶۷) وجود مرغی ، کمالیت آن نیابد که به منقار همت پوست وجود آفرینش براندازد و از خود بزاید تا در عالم ملکوت طیران کند که : لَمْ يَلِجْ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَالأَرضِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ .

وارد ملکوت آسمانها و زمین نگردد ، آن کس که دو بار زائیده نشده .

آنان که این قشر شکستند ، و صبر و تسلیم محض در برابر احکام الهی پیشه خود کردند ، و با پر و

بـال بی خودی طیران نمودنـد ، رهبران عـالم حقیقت شدنـد ، و اجـازه دسـتگیری از فرزنـدان آدم یافتنـد : (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ)(۶۸)

اهـل عقـل دیگرنـد ، و اهـل ایمـان دیگرنـد ، و اهـل ایقـان دیگرنـد ، و اهـل عیان عین الیقین دیگرنـد ، و اهل عین حق الیقین دیگرنـد ، آنـان که تمـام این مراحـل را طی کرده انـد و از بیضه هستی خود به کلی خلاصـی یـافته انـد این نغمت را سـرایند : إِنْسَلَخْتُ مِنْ جِلْدی كَما تَنْسَلِخُ الْحَيَّهُ مِنْ جَلْدِها فَإِذا أَنَا هُوَ .

از پوست مـادی ام به در آمـدم چنـانچه مار از پوسـتش به در آیـد ، در این هنگام الهی محض ام . و چون فضای هوای هویت پرواز کردن گیرد این ترنم کنم که : مَا فِي الوُجُودِ سِوَى اللهِ و چون در نشیمن وحدت مقر سازد این ورد پردازد که : فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إلاَّ اللهُ بازمانـدگان بیضه وجود را از شاهبازان عالم نیستی چه خبر ، که در فضای نیستی کدام صـید در چنگال همت می آورند ؟!

اگر وقتی سـر از بیضه وجود برآوری و به پر و بـال بی خودی پرواز کنی در زیر قبـاب غیرت ، مرغان او را مشاهـده کنی و باز دانی که :

مرغان او هر آنچه از آن آشیان پرند

بس بی خودند جمله و بی بال و بی پرند

شهباز حضرتند دو دیده بدوخته

تا جز بروی شاه به کونین ننگرند

بر دست شاه پرورش و زقه(۶۹) یافته

تا وقت صید نیز بجز شاه نشکرند

از تنگنای هفت وشش و پنج و چار و سه

پرواز چون کنند ز دو

کون بگذرند

زان میل هشت دانه جنت نمی کنند

کز مرغزار عالم وحدت همی چرند

چون گلشن بهشت نیاید به چشمشان

کی سر به زیر گلخن دنیا درآورند

ساقی شراب صاف تجلی چو در دهد

خم خانه وجود بیک دم فرو خورند

زان سوی دامن حدثان سر برآورند

وقتی که سر به جیب تحیر فرو برند

جز مکمن جلال نسازند آشیان

چون زین نشیمن بشریت برون پرند

بند طلسم بیضه انسانیّت بی تصرف مرغان انبیا و اولیا کس به عقل نتواند گشود ، و به سر گنج مرغ ولایت نتواند رسید ، تا تسلیم تصرفات مرغان کامل این راه نشود .

بیائید حق را بشناسید ، و به حق تسلیم شوید ، پیش از آن که اعتقادی فاسد استعداد زرده دل به فساد آورد تا به ضربه ملک الموت پوست بیضه انسانی شکسته شود که مرگ واقعاً عبارت از آن است که انسان بمیرد و چیزی با خود به عالم بعد نبرد .

بیائیم تسلیم خدا شویم ، بیائیم درباره خود و عاقبت خود و نسبت به عالم دیگر که ما را چاره ای از آن نیست فکر کنیم ، قرآن بخوانید و هدف شما در درجه اول از خواندن قرآن این باشد که مولای خود و خالق خود را بشناسید ، قرآن مجید خداوند را رؤف و مهربان و کریم و دستگیر و غفور و بخشاینده نسبت به بندگانش معرفی می کند ، روی چه حساب و بر محور کدام استدلال و برهان از خدای مهربان خود که هدفی جز نجات و سلامت و سعادت و کرامت شما ندارد دست بر می دارید ، خدائی که برای خیر دنیا و آخرت شما صد و بیست و چهار

هزار پیامبر فرستاده ، خداوندی که برای راه یافتن شما به بهشت و نجاتتان از جهنم دوازده امام قرار داده ، پروردگاری که بالاترین و برترین نعمتش یعنی قرآن را به شما مرحمت فرموده ، توانائی که برای حرکت شما به سوی مقام قرب ، به شما عقل ، وجدان ، فطرت ، و قدرت عنایت فرموده ، خداوندی که از عنایت هیچ نعمت مادی و معنوی نسبت به شما دریغ نداشته ، چرا او را نمی یابید ، چرا او را نمی شناسید ، چرا در مقام معرفت نسبت به او در نمی آئید ، چرا به دنبال انبیاء و امامان که فرستادگان او هستند نمی روید ، چرا و چرا و چرا ؟!!

قسمت دوم

وجود مقدس او به دشمنانش لطف دارد ، چه رسد به کسی که بر اثر نجات از ضلالت ، و منور شدن به نور هدایت دوست و عاشق او گردد ، به حقیقتی که به صورت شعر در زیر می آید دقت کنید تا بیش از پیش به لطف و مهر و عنایت و عشق خدای خود واقف گردید ، شاید جرقه ای در قلب شما بزند ، و به آتش حب آن جناب شعله ور شوید و به سوی او به حرکت آئید :

مادر موسی چو موسی را به نیل

در فکند از گفته رب جلیل

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه

گفت کای فرزند خرد بی گناه

گر فراموشت کند لطف خدای

چون رهی زین کشتی بی ناخدای

گر نیارد ایزد پاکت به یاد

آب خاکت را دهد ناگه بباد

وحی آمد کاین چه فکر باطل است

رهرو ما اینک اندر منزل است

پرده شک را بینداز

از میان

تا ببینی سود کردی یا زیان

ما گرفتیم آنچه را انداختی

دست حق را دیدی و نشناختی

در تو تنها عشق و مهر مادری است

شیوه ما عدل و بنده پروری است

نیست بازی کار حق خود را مباز

آنچه بردیم از تو باز آریم باز

سطح آب از گاهوارش خوش تر است

دایه اش سیلاب و موجش مادر است

رودها از خود نه طغیان می کنند

آنچه می گوئیم ما آن می کنند

ما به دریا حکم طوفان می دهیم

ما به سیل و موج فرمان می دهیم

نسبت نسیان به ذات حق مده

بار کفرست این بدوش خود منه

به که برگردی به ما بسپاریش

کی تو از ما دوست تر میداریش

نقش هستی نقشی از ایوان ماست

خاک و باد و آب سرگردان ماست

قطره ای کز جویباری می رود

از پی انجام کاری می رود

ما بسی گم گشته باز آورده ایم

ما بسی بی توشه را پرورده ایم

میهمان ماست هرکس بی نواست

آشنا با ماست چون بی آشناست

ما بخوانیم ار چه ما را رد کند

عیب پوشیها کنیم ار بد کنند

سوزن مادوخت هرجا هرچه دوخت

ز آتش ماسوخت هر شمعی که سوخت

کشتیئی زآسیب موجی هولناك

رفت وقتی سوی غرقاب هلاك

تندبادی کرد سیرش را تباه

روزگار اهل کشتی شد سیاه

طاقتی در لنگر و سکان نماند

قوتی در دست کشتیبان نماند

ناخدایان را کیاست اندکی است

ناخدای کشتی امکان یکی است

بندها را تار و پود از هم گسیخت

موج از هرجا که راهی یافت ریخت

هرچه بود از مال و مردم آب برد

زان گروه رفته طفلی ماند خرد

طفل مسکین چون کبوتر پر گرفت

بحر را چون دامن مادر گرفت

موجش اول وهله چون طومار کرد

تندباد اندیشه پیکار کرد

بحر را گفتم دگر طوفان مکن

این بنای شوق را ویران مکن

در میان مستمندان فرق نیست

این غریق خرد بهر غرق

نیست

صخره را گفتم مکن با او ستیز

قطره را گفتم بدان جانب مریز

امر دادم باد را کان شیرخوار

گیرد از دریا گذارد در کنار

سنگ را گفتم بزیرش نرم شو

برف را گفتم که آب گرم شو

صبح را گفتم برویش خنده کن

نور را گفتم دلش را زنده کن

لاله را گفتم که نزدیکش به روی

ژاله را گفتم که رخسارش بشوی

خار را گفتم که خلخالش مکن

مار را گفتم که طفلک را مزن

رنج را گفتم که صبرش اندک است

اشک را گفتم مکاهش کودک است

گرگ را گفتم تن خردش مدر

دزد را گفتم گلوبندش مبر

بخت را گفتم جهانداریش ده

هوش را گفتم که هشیاریش ده

تیرگیها را نمودم روشنی

ترس ها را جمله کردم ایمنی

ایمنی دیدند و ناایمن شدند

دوستی کردم مرا دشمن شدند

کارها کردند اما پست و زشت

ساختند آئینه ها اما ز خشت

تا که خود بشناختند از راه ، چاه

چاهها کندند مردم را به راه

روشنی ها خواستند اما ز دود

قصرها افراشتند اما به رود

قصه ها گفتند بی اصل و اساس

دزدها بگماشتند از بهر پاس

جامها لبریز کردند از فساد

رشته ها رشتند از دو عناد

درسها خواندند اما درس عار

اسبها راندند اما بی فسار

دیوها کردند دربان و وکیل

درچه محضر ، محضر رب جلیل

سجده ها کردند بر هر سنگ و خاک

درچه معبد ، معبد یزدان پاک

رهنمون گشتند در تیه ضلال

توشه ها بردند از وزر و وبال

از تنور خودپسندی شد بلند

شعله کردارهای ناپسند

وا رهاندیم آن غریق بی نوا

تا رهید از مرگ شد صید هوی

آخر آن نور تجلی دود شد

آن یتیم بی گنه نمرود شد

رزم جوئی کرد با من چون کسی

خواست یاری از عقاب و کرکسی

کردمش با مهربانیها بزرگ

شد بزرگ و تیره دل تر شد ز گرگ

برق عجب آتش بسی افروخته

وز شراری خانمان

ها سوخته

خواست تا لاف خداوندی زند

برج و باروی خدا را بشکند

رأی بد زد گشت پست و تیره رای

سرکشی کرد و فکندیمش ز پای

پشه ای را حکم فرمودم که خیز

خاکش اندر دیده خودبین بریز

تا نماند باد عجبش در دماغ

تیرگی را نام نگذارد چراغ

ما که دشمن را چنین می پروریم

دوستان را از نظر چون می بریم

آن که با نمرود این احسان کند

ظلم کی با موسی عمران کند

این سخن پروین نه از روی هواست

هرکجا نوری است ز انوار خداست

قسمت سوم

فَاجْعَلْ قَلْبَکَ قِبْلَةً لِلِسانِکَ لا تُحَرِّکْهُ إلاّ بِإشارَهِ الْقَلْبِ وَمُوافَقَهِ الْعَقْلِ وَرِضَی الْایمانِ فَإنَّ اللهَ عالِمٌ بِسِرِّکَ وَجَهْرِکَ وَهُوَ عالِمٌ بِما فِی الصُّدورِ فَضْلا عَنْ غَیْرِهِ .

در مسئله یاد خدا و ذکر حضرت او ، قلب را قبله زبان کن ، یعنی قبل از این که ذکر را به زبان بیاوری ، قلب را متوجه حضرت دوست کن ، و آگاه باش که قلبی که به تاریکی غل و دغلی و حسد و کینه ، ریا و عجب و نفاق و شرک و بخل و سائر رذائل آلوده است نمی تواند روی خود به جانب محبوب عالم کند ، با چنین قلبی اگر انسان ذکر بگوید ، در حقیقت ذکر

به تاریکی است ، یعنی زبان در حرکت است ، اما قلب پشت به حق دارد ، چنین ذکری مایه حرکت ، و علت روشنائی نیست ، اگر بخواهی قلب به قول امام ششم قلبه زبان شود ، باید همه آلودگیها را با متوجه کردن او به حق از آن پاك کنی ، تا قلب بتواند قلبه زبان شود ، و ذکرت به حقیقت ذکر گردد ، ذکری که

نورش همه وجودت را روشن کند و برای حرکتت به سوی دوست به منزله قدرت و موتور وجودت شود .

و مواظب باش که هر ذکری ذکر نیست ، ذکر باید به دستور انبیا و امامان و قرآن مجید باشد ، پس اول با عقل به سوی درک معارف بشتاب ، سپس با قلب بفهم ، چون عقل و قلب را به کار اندازی به حقیقت مؤمن شوی ، آنگاه ذکر را به اشاره چنین قلب روشنی و با موافقت عقل ، عقل هماهنگ با معارف الهی و از روی رغبت ایمانی شروع کن ، اگر چنین مسیری را حرکت نکنی و ذکر بر این اساس نباشد ، در ذکر تو بهره ای که نیست هیچ ، بلکه ذکرت مورث فتنه و فساد است ، همانند ذکری که صوفیان حقه باز دارند ، ولی اثری مثبت از ذکر گوئی آنان در زندگی و حیاتشان نمی بینی ، من خود صوفیانی را بعد از انقلاب اسلامی ایران به وسیله مدارک بدست آمده شناختم که با دولت ظالم و خائن قاجار و پهلوی و با سفارتخانه های خارجی که لانه جاسوسی استعمارگران بود همکاری داشتند ، و گاهی مصدر کثیف ترین کارها بودند ، که ملت مظلوم شیعه چه ضربه ها از آنان دیدند ، مرد خبیث و کثیفی چون سپهبد نعمت الله نصیری رئیس سازمان امنیّت زمان محمدرضا شاه پهلوی که پانزده سال بر ملت مسلمان ایران و مال و نوامیسشان مسلط بود ، و جنایات او را فقط خدا می داند و بس ، جنایات ناموسی و مالی و آلوده بودن دستش به خون هزاران انسان

مظلوم به خـاطر شـهوت رانی خانـدان پهلوی و آمریکائیـان از یـک خانواده صوفی و درویش مسـلک بود(۱) ، و خـود او هم ادعـای صوفیگری و درویشـی داشت و در سـلک صوفیـان گنابادی بود ، صوفیان دیگری را می شـناسم که مصـدر کار دولتی نیسـتند و نبودنـد ، اما دچار انواع منکرات از همه بدتر دچار بی حجابی زنان و دختران خود بودند و هسـتند ، حجابی که بنا به صریح چند آیه قرآن از ضروریات دین خداست ، این گمراهان از خدا بی خبر که یک خط پلیدشان عقیده ننگین جدائی دین است سیاست است(۲) ، یعنی باز گذاشـتن دست شاهان و اسـتعمارگران در همه شئون مسلمین و به انواع معاصی عده بسیاری از آنان آلوده بودند و هسـتند که اهل ذکرند ، و به خصوص شبهای دوشنبه و جمعه دور هم حلقه زده و حلقه ذکر تشکیل می دهند .

رئیس طـایفه نوربخشـیه در زمـان مـا برابر بـا اسـناد انقلاـب اسـلامی ایران از همکـاران درجه اول سازمان امنیّت بوده و ادعای قطبیت داشت و دارد ، و مقاله هادرباره ذکر نوشـته ، این اذکار گرچه به صورت زیباست اما به قول ائمه طاهرین ذکر شـیطانی است ، و نظیر داسـتانی است که در کتب روائی نوشـته انـد : شـیطان به موسـی گفت بگـو لاـ اله الاـ الله گفت نمی گـویم زیرا ذکری که به دسـتور تو است زیر کـاسه اش نیم کـاسه ای وجود دارد و جز گمراهی و ضـلالت و فته و فسـاد در زیر آن چیزی نیست !!

پاورقی

۱ به کتاب نابغه علم و عرفان بخش صوفیان سمنان مراجعه کنید .

۲ به

مقدمه صالحیه و مکاتیب صالح علیشاه و رفع شبهات مراجعه کنند .

ذکر را باید صاحب قلب سلیم و عقل هماهنگ با معارف انبیا و صاحب ایمان به خدا بگوید تا از آثارش در دنیا و آخرت بهره مند گردد .

هشیار باش که خداوند بزرگ به باطن و ظاهر تو داناست ، که می داند قلب تو و زبان تو در چه حال و در چه کار است ، آنچه را پنهان داشته ای به آن آگاه است چه رسد به آنچه که از تو آشکار می باشد .

ذکر را خالص بگو و در ذکر گوئی مخلص باش تا مخلص شوی با ذکر اعلان جنگ با شیطانهای درون و برون بده . و به راستی از مسئله ذکر هم چون سلاحی برنده در برابر تمام برنامه های غیر خدا ایستادگی کن .

در احوالات اولیا و عاشقان دقت کن ، ببین شاه مردان امیرمؤمنان نزدیک به هفتاد بار در جبهه های جنگ شرکت می کند ، ولی شرکت آن بزرگوار در تمام جنگ ها عین ذکر خدا بود ، و در بقیه اعمالش اندیشه کن ، که تمام اعمال او عین ذکر بود ، و با قوت و قدرت این ذکر و اذکار بود که بر دنیا و ما فیها پشت پا زد ، و از ما سوی الله برید ، و در تمام شئونش جز حضرت معبود چیزی وجهه همت او نبود ، ذکر باید با تمام وجود گفته شود نه با زبان تنها ، اگر منظور از ذکر با زبان تنها باشد ، چه فرقی است بین ذکر انسان و ذکری که به طوطی تعلیم

داده شود تا پس از تعلیم تکرار کند .

به همین خاطر حضرت صادق می فرماید : زبان را جز به اشاره قلب و موافقت عقل و رغبت و خوشنودی ایمانی حرکت مده ، که خدا به باطن و ظاهر تو آگاه است .

قرآن را برای فهمیدن بخوانید ، روایات اصیل اسلامی را برای آگاهی بخوانید ، دست به دامن حکیمی الهی بزنید ، تا قلب شما به نور معرفت روشن شود ، قلب با معرفت به حسنات آراسته و از سیئات پیراسته است ، قلب با معرفت جز به مولا اندیشه ندارد ، و دنیا و عقبا را برای مولا ـ می خواهد ، قلب با معرفت به نبوت انبیا و ولایت ائمه متصل است ، قلب با معرفت روز و شب صاحبش به نور عبادت روشن است ، قلب با معرفت غرق در رضای از خداست ، قلب با معرفت با دو بال خوف و رجا به سوی مولا ـ در حرکت است ، قلب با معرفت هرگز از اوامر دوست روی گردان نیست ، و به نواهی آلوده نمی شود ، قلب با معرفت لحظه به لحظه عمر را غنیمت شمرده و نمی گذارد این لحظات پر قیمت جز در راه الهی صرف شود ، قلب با معرفت آئینه انعکاس حقایق و واقعیات است ، و بنا به روایات حرم خدا و عرش الهی است .

قلب با معرفت دارای چشمه های جوشان حکمت است ، چنانچه در کتاب «عیون اخبار الرضا» صفحه ۲۵۸ و «عده الداعی» صفحه ۱۷۰ و «اصول کافی» ج۲ صفحه ۱۶ و «بحار» در جلد ۱۵ جزء دوم ص۸۵ نقل شده :

مَنْ

أَخْلَصَ لله أَرْبَعينَ صَباحاً ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلى لِسانِهِ .

قلب بـا معرفت پابرجا در مسائل الهی ، و غواص بحار معانی و حقایق است ، قلب با معرفت چراغ روشن الهی در میـدان هستی انسان است ، و رهنمون عبد به ماوراء عالم و مستعد میهمانی بارگاه قدس الهی .

قلب با معرفت از ارزشی برخوردار است که در تمام آفرینش چیزی به مانند آن از ارزش برخوردار نیست !!

قلب با معرفت صاحبش را از حضیض خاک نجات داده و به اوج عالم پاک میرساند .

صاحب قلب با معرفت بنا به روایات از ملائکه الله بالاتر ، و بلکه از ملائکه مقرب حق افضل و برتر است .

چنین قلبی را به دستور حضرت صادق (علیه السلام) قبله زبان قرار بـده ، تا نور معرفت در ذکر تجلی کرده و بفهمی چه می گـوئی و از که می گوئی و برای که می گوئی ، آن وقت است که نور ذکر در تمـام وجودت تجلی می کنـد ، و در آن نور به درک معانی ذکر نائل آمده و در حقیقت به حقیقت صفات دوست آشنتا شده و برای آراسته شدن به آن صفات تا مرز جان دادن حرکت خواهی کرد !!

در این وقت است که ثواب هـائی که در روایـات برای ذکر گفته شـده ، نصیب تو می گردد ، و وجودت عین معـانی ذکر در حد قدرت و امکانت می شود .

جاهـل به معـارف ، کوردل بی بـاطن ، بی معرفت بی حاصل ، گوینـده لا طائل ، بی ادب در حضور دوست ، اگر هم از گفتن ذکر ثواب ببرد ، ثواب

او در حدی نیست که قابل ذکر باشد .

در اسلام قرآن و فهم آن ، روایات و رسیدن به حقایق آن ، تحصیل علم و آراسته شدن به آن ، زیارت مردم مؤمن و هر نوع کمک به آنان ، ترتیب اولاد و اشخاص به آداب الهی و کلیه اموری که الهی است ، یاد گرفتن و عمل کردن به آن ذکر است ، شما را به خدا خیال نکنید ذکر عبارت از لقلقه زبان است ، تا خود را عمری به حرکت زبان مشغول بدارید ، بدون این که جان و قلب و عقل و نفس و هستی شما با آن ذکر حرکت کند ، اگر تصور کنید اسلام و حقایقش این است ، مرتکب گناه بزرگ شده و حق گران و پر ارزش اسلام را ادا نکرده اید .

حافظ در یکی از غزلیاتش در مقام شکایت از بی خبری و بی خردی ، و نفهمیدن حقیقت دین و اسلامی که جز لقلقه زبان چیزی نیست می فرماید :

در همه دیر مغن نیست چو من شیدائی

خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی

دل که آئینه شاهی است غباری دارد

از خدا می طلبم صحبت روشن رائی

نرگس ار لاف زد از شیوه چشم تو مرنج

نروند اهل نظر از پی نابینائی

شرح این قصه مگر شمع برآرد به زبان

ور نه پروانه ندارد به سخن پروائی

جویها بسته ام از دیده به دامان که مگر

در کنارم بنشانند سهی بالائی

کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست

گشت هر گوشه چشم از غم دل دریائی

سخن غیر مگو با من معشوق پرست

که ندارم ز حوادث به جهان پروائی

این حدیثم چه آمد که سحر گه می

گفت

بر در میکده ای با دف و نی ترسائی

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

وای اگر از پس امروز بود فردائی

حضرت سید الشهداء (علیه السلام) در یکی از سخنرانی هایش که در طول راه بین مکه و کربلا داشتند ، از مردم زمانش به سختی شکایت کرد ، به این که اهل دین به معنای واقعی بسیار کمند ، و اکثریتی که ادعای دینداری می کنند ، دین بازیچه زبان آنهاست .

وَالدّينُ لَعِقٌ عَلى أَلْسِنَتِهِمْ .

این همه ثوابی که برای مجالس ذکر نوشته اند ، این همه اجر و مزدی که برای گوینده ذکر گفته اند ، این همه آیات و روایاتی که مردم را ترغیب به معرفت می کند برای چیست ؟ برای این که انسان ذکر را با معرفت بگوید و نیّت و قصدش واقعاً این باشد که به مفهوم و حقیقت ذکر آراسته گردد ، در این جا لازم است به دو فصل اشاره شود : فصل ثواب ذکر ، فصل معنای ذکر تا گوشه ای از این بحر بیکران برای ما معلوم گردد .

عظمت ذکر و مجالس آن

قسمت اول

در صفحات گذشته در حد لازم به مسئله ذکر و این که برای چه باید ذکر گفت ، و چگونه باید گفت و برای که باید گفت ، و از ذکر چه برداشتی و محصولی باید داشت ، و ثوابهائی که در روایات برای ذاکر آمده ، برای چه ذاکری آمده ، مسائلی مطرح شد ، اگر آن مسائل را نخوانده اید ، روایاتی که در این فصل آمده نخوانید ، زیرا خواندنش آن نفعی که باید به شما برساند نمی رساند ، من از شما

می خواهم ابتدا چند بخش گذشته را بخوانید و سپس این روایات را مطالعه کنید .

این روایات را بزرگانی هم چون شیخ بزرگ حضرت صدوق ، محدث ثقه حضرت کلینی در کافه ، علاّمه خبیر ، فیلسوف کبیر ، عارف بصیر ، حضرت ملا محسن فیض کاشانی در کتب پر قیمت خود نقل کرده اند ، و جای تردید در این مسائل برای آگاه با انصاف نیست ، اکثر این روایات در آن کتب همراه اسناد و مدارک است ، که به خاطر عدم لزوم ذکر اسناد ، فقط به اصل روایت اکتفا می شود ، اگر خواستید اسناد و مدارک آن روایات را ببینید به کتب فوق الذکر مراجعه کنید .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : ذَاكِرُ اللهِ فی الْغافِلینَ كَالشَّجَرَهِ الْخَضْراءِ فی وَسَطِ الْهَشیمِ .

پیامبر عزیز اسلام فرمود : متذکر خدا در بین اهل غفلت همانند درخت سبز در میان گیاه و درخت خشک است .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : ذَاكِرُ اللهِ فی الْغافِلینَ كَالْمُقاتِلِ فِی الْفارّینَ .

پیامبر اسلام فرمود : یاد کننده خدا در میان مردم غافل مانند جنگجوی شجاع در بین فراریان و کم طاقتان است .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : ذَاكِرُ اللهِ فی الْغافِلینَ كَالْحَیِّ بَیْنَ الْاَمْوَاتِ .

پیامبر اسلام فرمود : کسی که یاد خداست در بین مردم غافل مانند زنده ای در میان مردگان است .

قَالَ (صلی الله علیه وآله) یَقُولُ اللهُ : أَنَا مَعَ عَبْدی مَا ذَكَرَنی وَتَحَرَّكَ بی شَفَتَاهُ .

پیامبر فرمود ، خدا می فرماید : من همراه بنده ام هستم زمانی که به یاد من است و دو

لبش برای یاد من در حرکت است .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : عملی از اعمال انسان نجات بخش تر از عذاب خدا به مانند ذکر نیست ، گفتند یا رسول الله جهاد در راه خدا هم به این عظمت نیست فرمود : نه مگر این که با شمشیرت بزنی تا شر دشمن قطع شود ، مگر این که با شمشیرت بزنی تا ریشه دشمن کنده شود ، مگر این که با شمشیرت بزنی تا دشمن خاموش گردد !!

قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : مَنْ أَحَبَّ أَنْ یَرْتَعَ فی رِیاضِ الْجَنَّهِ فَلْیَکْثُرْ ذِکْرَ اللهِ .

نبی اکرم فرمود : هرکس عاشق گشت و گذار در باغ بهشت است ، زیاد یاد خدا کنید .

سُئِلَ (صلی الله علیه وآله) : أَیُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ ؟ فَقَالَ أَنْ تَمُوتَ وَلِسَانُکَ رَطْبٌ بِذِکْرِ اللهِ .

از نبی اکرم پرسیدند برترین عمل کدام است ؟ فرمود : بمیری در حالی که زبانت به ذکر خدا تر باشد .

پیامبر فرمود : خداوند فرمود : هنگامی که بنده من در درونش یاد من بود من هم به همان صورت یاد اویم ، و هرگاه در آشکار یاد من کرد ، او را در آشکار یاد می کنم ، و زمانی که یک وجب (با عقیده صحیح و عمل صالح) به من نزدیک شد یک ذرع به او نزدیک می شوم و وقتی یک ذرع به من نزدیک شد یک باع به او نزدیک می شوم ، و زمانی به سوی من قدم برداشت هروله کنان به سوی او می آیم ، کنایه از این که سریع خواسته های او را

اجابت می کنم .

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قَالَ : إِنَّ اللهَ تَعَالی یَقُولُ : مَنْ شَغَلَ بِذِكْری عَنْ مَسْأَلَتی أَعْطَیْتُهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِیَ مَنْ سَأَلَنی .

امام ششم فرمود : خدای تعالی می فرماید : کسی که ذکر من او را از دعا و سئوال باز داد ، به او بیش از آنچه به سئوال کنندگان عطا می کنم مرحمت می نمایم .

وَقَالَ (علیه السلام) : قَالَ اللهُ تَعَالی : مَنْ ذَكَرَنی سِرّاً ذَكَرْتُهُ عَلانِیَةً .

و نیز حضرت صادق (علیه السلام) فرمود ، خداوند فرموده : کسی که مرا در پنهان یاد کند ، من او را در آشکار یاد می کنم .

امام ششم فرمود : خداوند به عیسی فرمود : ای عیسی در ذاتت مرا یاد کن تا در ذاتم تو را یاد کنم ، در آشکارت مرا یاد کن تا در آشکاری بهتر از آشکار آدمیان تو را یاد کنم ، عیسی قلبت را برای من نرم کن ، در خلوت ها زیاد مرا یاد کن ، خوشحالی من به این است که تملق کنان بسویم آئی در این زمینه زنده باش و از مردگی و پژمردگی بپرهیز .

وَعَنْهُ (علیه السلام) : مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللهِ أَظَلَّهُ اللهُ فی جَنَّتِهِ .

امام ششم فرمود : کسی که زیاد یاد خدا کند ، خداوند در بهشتش بر او سایه می کند .

وَعَنْهُ (علیه السلام) : قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللهِ أَحَبَّهُ اللهُ وَمَنْ ذَكَرَ اللهَ كَثیراً كُتِبَتْ لَهُ بَرَاءَتَانِ : بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَبَرَاءَةٌ مِنَ النِّفاقِ .

حضرت صادق (علیه السلام) از پیامبر نقل می کند : کسی که

زیاد یاد خـدا کنـد خداونـد او را دوست خواهد داشت و کسـی که دارای کثرت ذکر باشد دو برائت برای او نوشـته می شود ، براءتی از آتش جهنم و براءتی از نفاق و دوروئی .

وَعَنْهُ (علیه السلام) : شِيعَتُنَا الَّذينَ إِذا خَلَوْا ذَكَرُوا اللهَ كَثيراً ;

امام ششم (علیه السلام) فرمودند : شیعیان ما کسانی هستند ، که هر وقت خلوت کنند ، زیاد یاد خدا کنند .

ای خوشا مستانه سر در پای دلبر داشتن

دل تهی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن

نزد شاهین محبت بی پر و بال آمدن

پیش باز عشق آئین کبوتر داشتن

سوختن بگذاختن چون شمع و بزم افروختن

تن بیاد روی جانان اندر آذر داشتن

اشک را چون لعل پروردن بخوناب جگر

دیده را سوداگر یاقوت احمر داشتن

هرکجا نور است چون پروانه خود را باختن

هرکجا نار است خود را چون سمندر داشتن

آب حیوان یافتن بی رنج در ظلمات دل

زان همی نوشیدن و یاد سکندر داشتن

از برای سود در دریای بی پایان علم

عقل را مانند غواصان شناور داشتن

گوشوار حکمت اندر گوش جان آویختن

چشم دل را با چراغ جان منور داشتن

در گلستان هنر چون نخل بودن بارور

عار از ناچیزی سرو و صنوبر داشتن

از مس دل ساختن با دست دانش زر ناب

علم و جان را کیمیا و کیمیاگر داشتن

به روایت زیر دقت کنید که روایت بسیار با ارزش و پر قیمتی است :

امام ششم فرمود : چیزی نیست . مگر این که برای آن حدی است که انتهای آن همان حد است مگر ذکر خدا که برای آن حد و مرزی نیست .

خداوند فرائض را بر مردم فرض کرد و عبادات را واجب دانست ، کسی که واجبات

را ادا کند ، ادای واجبات همان حد واجبات است .

این ماه رمضان است ، که هرکس روزه بگیرد حدش را ادا کرده ، این حج است که به جای آوردن آن حد آن است .

اما ذکر حقیقتی است که خداوند به قلیل آن رضایت نداده ، و برای آن حدی معین نکرده است ، سپس حضرت این آیه را خواند :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا)(۱) .

و فرمود : با توجه به این آیه ببینید که خداوند برای ذکر حدی معین نفرموده است ، سپس فرمود : پدرم حضرت باقر کثیر الذکر بود ، من با او در راه رفتن همراه می شدم در حالی که او ذکر می گفت ، و با او طعام می خوردم در حالی که او در ذکر بود ، هرگاه مردم در حضور آن جناب گفتگو می کردند ، گفتار مردم آن حضرت را از یاد خدا باز نمی داشت .

قسمت دوم

می دیدم که زبان مبارکش به سقف دهانش متصل بود و می گفت : لا اله الا الله ، آن حضرت پس از نماز صبح همه ما را جمع می کرد و تا بیرون آمدن آفتاب ما را امر به ذکر خدا می فرمود ، و هریک از ما می توانست قرآن بخواند می فرمود قرآن بخوان ، و هرکس نمی توانست به او می فرمود ذکر خدا بگو .

خانه ای که در آن قرائت قرآن است و در آن ذکر خدا گفته می شود ، برکتش زیاد می شود ، و ملائکه در آن حاضر می شوند ،

و شیاطین از آن خانه دور می گردند ، و آن خانه برای اهل آسمان همانند کوکب درخشان می درخشد .

و خانه ای که در آن قرائت قرآن و ذکر نیست ، کم برکت است و از ملائکه خالی و از شیاطین پر است !!

سپس حضرت صادق فرمود : به بهترین اعمال شما را خبر دهم ، که درجات شما را بالاـ ببرد ، و شما را نزد پروردگارتان پاکیزه نشان دهد و برای شما از طلا و نقره بهتر است .

پاورقی

۱ احزاب (۳۳) : ۴۱ ۴۲ .

و از این که به دشمن برخورد کنید و آنان را بکشید و آنها شما را بکشند برای شما بهتر است ؟ گفتند آری فرمود : زیاد ذکر خدا گفتن(۱) .

سپس فرمود ، مردی به محضر پیامبر آمد عرضه داشت بهترین اهل مسجد کیست ؟ فرمود : آن کسی که زیاد ذکر خدا کند .

پیامبر فرمود : به کسی که زبان ذاکر عطا شده ، خیر دنیا و آخرت داده شده و فرمود در قرآن در آیه ششم سوره مدثر آمده : بر عمل خیرت منت مگذار تا آن را زیاد بینی ، واقعاً آنچه برای خدا انجام داده ای آن را زیاد مبین .

وَعَنْهُ (علیه السلام) قَالَ : أَوْحَی اللهُ تَعَالی إِلی مُوسی (علیه السلام) : لا تَفْرَحْ بِکَثْرَهِ الْمَالِ ، وَلا تَدَعْ ذِکْری عَلی کُلِّ حَال ، فَإِنَّ کَثْرَهَ الْمَالِ تُنْسِی الذُّنُوبَ وَأَنَّ تَرْکَ ذِکْری یُقْسِی الْقُلُوبَ .

از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود : که خداوند به موسی وحی کرد : به زیادی مال خوشحال مباش ، و یادم را در هیچ

حال از دست مده ، به حق که زیادی مال گناهان را از یادت می برد ، و تو را غفلت می دهد ، و ترک یاد من برای تو سخت دلی می آورد

قَالَ رَسُولُ اللهِ : مَا جَلَسَ قَوْمٌ مَجْلِساً يَذْكُرُونَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ إِلاّ حُفَّتْ بِهِمُ الْمَلائِكَةُ وَغَشِيَهُمُ الرَّحْمَةُ وَذَكَرَهُمُ اللهُ فِيمَنْ عَنْدَهُ .

پیامبر فرمود : مجلسی نیست که گروهی در آن بنشینند و مشغول ذکر خدا باشند ، مگر این که آن مجلس در محاصره ملائکه نباشد ، و اهلش غرق در رحمت خدا نگردند ، و خدا از آنان در بین ارواح انبیا و شهدا و اولیا و ملائکه یاد نکند .

قَالَ (صلی الله علیه وآله) : مَا مِنْ قَوْم اجْتَمَعُوا يَذْكُرُونَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لا يُرِيدُونَ بِذلِكَ إِلاّ وَجْهَهُ إِلاّ نَادَاهُمْ مُنَاد مِنَ السَّمَاءِ قُومُوا مَغْفُوراً لَكُمْ قَدْ بَدَّلَتْ سَيِّئَاتِكُمْ حَسَنَات .

پیامبر فرمودند : قومی نیستند که برای یاد خدا جمع شوند و نیّت آنان خدا باشد مگر این که یک منادی از آسمان ندا می کند ، بر خیزیزد که آمرزیده اید و بدیهای شما تبدیل به خوبی ها شد .

پاورقی

۱ به همان معنائی که به طور مفصل در فصول گذشته توضیح داده شد .

قَالَ (صلی الله علیه وآله) : مَا قَعَدَ قَوْمٌ مَقْعَداً لَمْ يَذْكُرُوا اللهَ فِيهِ وَلَمْ يُصَلُّوا عَلَى النَّبِيِّ إِلاّ كَانَ عَلَيْهِمْ حَسْرَةُ يَوْمِ الْقِيامَةِ .

و نیز آن حضرت فرمود : گروهی جائی ننشستند ، در حالی که ذکر خدا نگفتند و درود بر پیامبر نفرستادند ، مگر این که آن مجلس برای آنان در قیامت حسرت خواهد بود .

قَالَ دَاوُدُ (علیه السلام) : إِلهی

إذَا رَأَيْتَنى أَجَاوِزُ مَجَالِسَ الذَّاكِرينَ إلى مَجَالِسِ الْغَافِلِينَ فَاكْسُرْ رِجْلى دُونَهُمْ فَإنَّها نِعْمَةٌ تَنْعُمُ بِها عَلَيَّ .

داود به پروردگار عرضه داشت ، هرگاه مرا دیدی روی از مجالس ذاکرین گردانده ، و به سوی مجالس اهل غفلت در حرکتم پایم را بشکن ، که این شکسته شدن پا نعمتی است که به من مرحمت می فرمائی .

قَالَ (صلی الله علیه وآله) : اَلْمَجْلِسُ الصَّالِحِ یُکَفِّرُ عَنِ الْمُؤْمِنِ أَلْفَیْ أَلْفِ مَجْلِس مِنْ مَجَالِسِ السُّوءِ .

پیامبر بزرگ فرمود : یک مجلس شایسته کفاره مؤمن است در برابر دو هزار مجلس بد .

قَالَ أَبُو جَعْفَر : إنَّ ذِکْرَنَا مِنْ ذِکْرِ اللهِ وَذِکْرُ عَدُوِّنَا مِنْ ذِکْرِ الشَّیْطَانِ .

امام باقر فرمودند : مجلسی که در آن یاد ما هست ، و در آن مجلس از زندگی ما و آداب ما و فرهنگ ما و حلال و حرام ما و مسائلی که برای رشد شما ما گفته ایم صحبت است ذکر خداست و ذکر دشمنان ما ذکر شیطان است .

امام باقر (علیه السلام) فرمودند : در تورات واقعی که به موسی نازل شده آمده ، موسی از خداوند پرسید : ای پروردگار من ، به من نزدیکی تا با تو مناجات کنم ، یا دوری تا صدایت بزنم . وحی شد : من همنشین کسی هستم که در ذکر من است ، موسی گفت : روزی که پوششی نیست کدام بنده در پوشش تو است فرمود : آنان که یاد من هستند و من یاد آنانم و به خاطر من با هم در محبت اند و من عاشق آنهایم اینان کسانی هستند که هرگاه اراده کنم عذابی به اهل زمین بدهم

از آنان یاد می کنم تا عذاب از آنان دفع شود .

ای خوشا خاطر ز نور علم مشحون داشتن

تیرگیها را از این اقلیم بیرون داشتن

هم چو موسی بودن از نور تجلی تابناک

گفتگوها با خدا در کوه و هامون داشتن

پاک کردن خویش را ز آلودگیهای زمین

خانه چون خورشید در اقطار گردون داشتن

عقل را بازارگان کردن ببازار وجود

نفس را بردن بدین بازار مغبون داشتن

بی حضور کیمیا از هر مسی زر ساختن

بی وجود گوهر و زر گنج قارون داشتن

گشتن اندر کان معنی گوهری عالم فروز

هر زمانی پرتو و تابی دگرگون داشتن

عقل و علم و هوش را با یک دگر آمیختن

جان و دل را زنده زین جان بخش معجون داشتن

چون نهالی تازه در پاداش رنج باغبان

شاخه های خرد خویش را بار وارون داشتن

هر کجا دیو است آنجا نور یزدانی شدن

هرکجا مار است آنجا حکم افسون داشتن

ابو سعید خدری از نبی اکرم نقل می کند : برای خداوند ملائکه ای است غیر از نویسندگان عمل ، که در سطح زمین در

گردش انـد ، چون قومی را بیابند که در حال ذکر خدایند ، فریاد می کنند : برای یافتن آرزوی خود بشـتابید ، پس به نزد اهل ذکر آیند ، و آنان را تا به آسمان دنیا محاصره کنند ، پس خداوند به آنان

می فرمایـد : بر چه حال بنـدگانم را ترک کردیـد ؟ جواب می دهنـد : در حالی که حمـد و مجد تو را بجا می آوردند و تو را تسبیح می گفتند ، خداوند می فرماید : آیا مرا دیدند ؟ «رؤیت به قلب» عرضه می دارند : نه می فرماید : اگر می دیدند ؟

عرض می کنند : تسبیح و تحمید و تمجید آنان فوق العاده شدید می شد ، به ملائکه می فرماید : از چه پناه می بردند ؟ عرض می کننـد : از آتش ، خطاب می رسـد : آتش را دیـده بودنـد ؟ عرض می کننـد : نه ، می فرماید : اگر می دیدند ؟ عرضه می دارند : هر آینه با شدت هرچه تمام تر از آن فراری و متنفر می شدند ! سپس می فرماید : چه می خواستند ؟ عرض می کنند : بهشـت ، می فرمایـد : بهشت را دیـده انـد ؟ عرض می کننـد : نه ، می فرمایـد : اگر می دیدنـد ؟ می گوینـد : به شـدت به آن حرص میورزیدند ، خطاب می رسد : من شما را شاهد می گیرم که همه آنها را آمرزیدم ، ملائکه می گویند : فلان کس اهل مجلس آنهـا نبود ، بلکه به خـاطر حـاجتی نزد آنهـا آمـده بود او هم آمرزیـده شـده ؟ خطاب می رسـد : اهل ذکر به آن درجه هستند ، که همنشین آنها هم از سعادت آنان فیض می برد ، و از شقاوت دور است .

ثواب با عظمت ذکر

عَنِ النَّبِیِّ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَـِی بْنِ عِمْرَانَ یَا مُوسـی لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَعَامِرِیهِنَّ عِنْدی وَالْأَرَضینَ السَّبْعَ فی کَفَّه وَلا إلهَ إلاّ اللهُ فی کَفَّه مَالَتْ بِهِنَّ لا إلهَ إلاّ الله .

پیـامبر فرمود : خداونـد عز و جـل به موسـی بن عمران فرمود : ای موسـی اگر هفت طبقه آسـمانها و تمـام ساکنینش و مجموع زمین های هفت گانه را در پیشگاه من به یک طرف

ترازو و لا اله الا الله را در طرف دیگر بگذارند ، به راستی که کفه لا اله الا الله بر آن کفه ترجیح خواهد داشت .

آری مجموع آسمانها و زمین در مقابل مسئله توحید که تجلی در قلب داشته باشد ، چه ارزشی دارد ؟

مگر همه عالم با تجلی توحید در قلب قابل مقایسه است ، سماوات و ارضین و سکان آنها ماده ای جز خاک یا آتش یا نور ندارند ، خاک و آتش و نور کجا و حقیقت توحید !!

کسی که به حقیقت می گوید لا اله الا الله ، کسی که به واقعیت قائل به این شعار والای همه انبیا و امامان و عاشقان است ، از قیمتی برخوردار است ، که همه عالم از آن قیمت برخوردار نیست .

عزیزتر و والاتر و پر ارزش تر و با مقام تر از اهل توحید در همه عالم نیست ، اهل توحید ولی توحید به حقیقت ، توحیدی که از آلودگی شرک ولو به اندازه کوچک ترین ذره باشد ، خالص گردیده پر قیمت ترین موجود خدایند !!

کسی که به حقیقت می گوید لا اله الا الله ، کسی است که به قول حضرت زهرا و حضرت سجاد (علیهما السلام) گوشت و پوست و خون و رگ و پی او لا اله الا الله می گوید .

او انسانی است که با تمام قدرت تمام معبودهای باطل درون و برون را از مملکت هستی خود زدوده و جز حضرت دوست معبودی و محبوبی و معشوقی ندارد ، و هرچه را در زندگی بخواهد فقط و فقط برای او می خواهد و بس ، این

توحید و این معرفت و این کفر زدائی و شرک و نفاق زدائی البته قیمتش از آسمانها و سکان آنها و زمین سنگین تر است .

در کتب اهل سنت و شیعه از رسول بزرگ اسلام نقل شده ، که فرموده اند : اگر ایمان علی را در کفه ای و ثقلین را در کفه دیگر بگذارند ایمان علی بر ثقلین سنگینی خواهد کرد ، چرا ؟ برای این که ایمان علی (علیه السلام) ایمان خالص و معرفت آن حضرت معرفت کامل بود ، و اعمال و اخلاق و رفتار تمام عمر آن حضرت انعکاس همان ایمان و معرفت بود ، به همین خاطر بود که حتی درباره یک عمل علی که شمشیر زدن در جبهه احزاب بود پیامبر فرمود :

ضَرْبَهُ عَلِیٍّ یَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبادَهِ الثَّقَلَیْنِ .

یک ضربت علی در روز خندق از عبادت ثقلین برتر بود .

چرا که سرچشمه آن عمل توحید و معرفت و اخلاص بود .

لا اله الا الله یعنی پایان دادن حکومت هوای نفس در وجود ، یعنی پاک کردن تمام رذائل اخلاقی از صفحه نفس ، یعنی آراسته شدن به حسنات اخلاقی ، یعنی خلوص و پاکی ، یعنی بصیرت و بینائی ، یعنی هم چون انبیا با تمام طاغوت ها تا ریشه کن کردن آنان مبارزه کردن ، یعنی ریشه تمام گناهان را از سرزمین وجود خویش در آوردن و به جای آن نهال عمل صالح کاشتن .

لا اله الا الله یعنی از تمام مکتب ها بریدن و به مکتب انبیا و امامان پیوستن ، یعنی فهم قرآن و عمل به تمام دستورات و قوانین الهی ، یعنی

آراسته شدن به صلاح و سداد و عفت و تقوا .

لا ـ اله الا ـ الله یعنی همه روز خود را به پـاکی به سـر بردن و شب خود را به پاکی و طهارت و عبادت به روز آوردن ، یعنی حل مشکلات عباد خدا برای رضای خدا .

این همه ثواب فقط به گفتار تنهای زبان نیست ، و ارجحیت آن بر آسـمانهای هفتگانه و زمین در گفتن تنهای آن خلاصه نمی شود ، بلکه این ارجحیت در تجلی حقیقت لا اله الا الله در هستی و عمل و اخلاق انسان است .

رابطه ما با حقیقت لا اله الا الله در حد قدرت و امکان و تکلیف خودمان باید همانند رابطه انبیا و امامان وعاشقان با آن باشد .

آیات و روایاتی که درباره اهل توحید و اهل ایمان آمده بخوانید و در آن دقت کنید تا به ارزش آنان که در رابطه با توحید به معنای حقیقی آن هستند پی ببرید .

عَنِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه وآله) قَالَ : اَلْمُوْجِبَتَانِ : مَنْ مَاتَ یَشْهَدْ أَنْ لا اِلَهَ إلاّ اللهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ مَاتَ یُشْرِكْ بِاللهِ دَخَلَ النَّارَ .

پیـامبر اسـلام فرمود : دو چیز موجب دو چیز است : یکی مرگ بـا شـهادت به لا ـ اله الا ـ الله که سـبب ورود در بهشت است ، و دیگر شرک که مردن با آن باعث دخول به جهنم است

از مصادیق بارز شـرک ، قبول حکومت هوا و هوس و امیال و غرائز ، و قبول حکومت و دخالت طاغوت ها در زنـدگی است ، پیروان بنی امیه و بنی عباس ، پیروان فرعون و نمرود ، پیوران آمریکا و روس

در هر لباسی که بودند و هستند بنابر صریح آیات الهی مشرکند و به وقول قرآن مجید دچار ظلم عظیم و جایگاهی در قیامت بجز آتش جهنم ندارند .

شرک مبارزه با خدا و حقایق است ، شرک مبارزه با انبیا و امامان است ، شرک مبارزه با حسنات و آشتی با سیئات است ، گناهی بزرگ تر و پلیدتر از گناه شرک وجود ندارد ، شرک ریشه کفر و نفاق و علت آلوده شدن انسان به تمام معاصی و گناهان است ، امام ششم در روایات بسیاری اعمال حسنه وعبادات بنی امیه و بنی عباس و پیروان آنها را به حکم صریح قرآن در بسیاری از آیات باطل اعلام کردند و به اصحاب خود فرمودند گول این گریه ها و طول رکوع ها و سجودها و روزه و حج و زکات را مخورید که اینان به خاطر قبول حکومت بنی امیه و بنی عباس مشرکند ، و عملی از آنان در روز قیامت پذیرفته نیست !!(۱)

جابر جعفی از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند ، که پیامبر فرمود : به مردگان خود کلمه لا اله الا الله را تلقین نمائید ، زیرا باعث آمرزش گناهان آنهاست ، عرض کردند : گفتن آن در حال صحت و سلامت چگونه است ، سه مرتبه فرمود : بیشتر گناهان را منهدم می کند ، برای این که کلمه طیبه لا اله الا الله در زندگی و مرگ و حشر مایه انس است . پیامبر می فرماید : جبرئیل گفت : کاش انسانها را که در محشر دو گروهند می دیدی : یک گویندگان و معتقدان به لا

اله الاـ الله که بـا رویهـای درخشان محشور می شونـد و ذکرشان کلمه طیبه و الله اکبر است ، و دیگر مشـرکین که با صورتهای سیاه به محشر آمده و شیون کنان می گویند ای وای بر ما ، تباه شدیم و هلاک گشتیم !!

پاورقی

۱ نوع این روایات در کافی باب حجت و بحار فراوان است .

قَالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : ثَمَنُ الْجَنَّهِ لا إِلهَ إلاّ اللهُ .

نبی اسلام فرمود : بها و قیمت بهشت لا اله الا الله است .

بنـابر اسـاس آیـات و روایات ، بهشت در برابر تقوا و عمل صالـح به عباد الهی عنایت می شود ، و اتصال به حقیقت کلمه طیبه مورث تقوا و عمل صالـح است ، کسـی که تمام وجودش را نور توحیـد گرفته ، نمی توانـد آلوده دامن زنـدگی کنـد ، و نمی تواند از اجرای واجبات الهی ، و انجام خیرات دور بماند .

انسـان تـا د رمقـام یقین جـای نگیرد ، و تا دل او با سـیر در آیات آفاقی و انفسـی و سـیر در واقعیات شـرع مطهر به نور معرفت روشن نشود ، و تا از تمام محرمات با کمال اراده و سرسـختی کناره نگیرد ، و تا به واجبات و انجام اعمال صالحه آراسته نشود ، لا اله الا الله گفتن او بها و قیمت بهشت نیست .

ارزش توحید به معرفت است

قسمت اول

در روایـات بسـیاری آمـده ، که از رسول اکرم و ائمه طـاهرین کراراً سـئوال شـده افضل اعمال کـدام است ؟ پاسـخ داده انـد : معرفت .

این معرفتی که در پاسخ سئوال کنندگان داده شده ، دارای یک معنای جامع و مطلقی است ،

خودشناسی ، خداشناسی ، جهان شناسی ، انسان شناسی ، زمان شناسی ، همه و همه در مفهوم معرفت مندرج است ، معرفت سبب عشق است ، و عشق سبب حرکت ، و حرکت بر اساس عشق و معرفت کلید سعادت دو جهان و بهای بهشت الهی است .

اگر بنا باشد به طور ساده و عادی ، گفتن لا اله الا الله بهای بهشت باشد ، اکثریت مردم اهل بهشت اند ، در حالی که اکثریت از تقوا و عمل عاری اند ، و وجودشان جداً ننگ عالم و آدم است ، و زندگی و حیات آنان جز مزاحمت و خوردن حق دیگران سود دیگری ندارد !!

به عقیده بیداران راه ، و به خصوص انبیا و ائمه و اولیا و شامخین وعرفای کاملین ، شرف و فضیلت و کرامت ، انسان بر سائر موجودات عالم به خاطر استعداد او به معرفت و بخصوص معرفت و عرفان به خداست .

موضوع معرفت یا عرفان یکی از مهم ترین مسائل دوره حیات انسان در کره زمین ، و بلکه در رأس تمام مسائل بوده و هدف و غرض اصلی خلقت و آفرینش انسان است . این حقیقت یعنی معرفت بالله با چهار ناحیه اساسی وجود انسان ، که انسانیّت انسان به آن است و بقیه نواحی وجود تابع و شعاعی از آن چهار ناحیه است بستگی دارد ، آن چهار ناحیه عبارت از : قلب ، روح ، نفس و عقل می باشد .

۱ قلب به دو معنی استعمال شده : یکی عضو صنوبری شکل مهمی که در طرف چپ سینه قرار گرفته ، با خصوصیاتی که

در علم تشریح و وظائف اعضا و سایر مباحث طبی برای آن شرح داده شده است ، و عارف با این قلب که حیوانات هم آن را دارند ، کاری ندا…j، بلکه عـارف متوجه معنـای دوم این لفـظ است که مقصود از آن لطیفه روحـانی است که عبارت است از حقیقت انسان و این حقیقت است که عالم و مدرک و عارف و مخاطب و معاقب است .

این قلب ، با قلب جسـمانی علاقه و ارتباط اسـرارآمیزی دارد ، که چگونگی آن علاقه و ارتباط بنحو روشنی به وصف در نمی آیـد ، قـدر مسـلم اینست که سـنخ این علاـقه و ارتباط مادی نیست و کاری به گوشت و خون قلب نـدارد ، بلکه از قبیل علاقه وصف به موصوف است ، که فقط اهل کشف به خصوصیات آن واقفند .

قلب به این معنی تقریبـاً همـان است که حکمـا از قـدیم آن را نفس نـاطقه نامیـده انـد ، و وظیفه و عمل آن بیشتر عمل ادراک است تـا احساس ، در حالی که مغز به معرفت حقیقی خـدا نمی توانـد برسـد ، قلب قادر به ادراک باطن و ملکوت و حقیقت و ذات اشیاء است .

از مسائـل اساسـی عارفـان ، و لکه مهم ترین آنهـا همین موضوع عرفـان است ، که به عقیـده عرفا وصول به معرفت کامل و تام ممکن است ، به این معنی که چون قلب به نور ایمـان و معرفت روشن شود ، آدمی از رذائل پیراسـته و به حسـنات و بخصوص تقوا آراسته گردد ، آئینه تجلی همه معارف الهی خواهد شد و به همین خاطر است که پیامبر فرمود

:

لا يَسَعُنی أَرْضی وَسَمائی بَلْ يَسَعُنی قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ .

ولی این صفا و کمال به ندرت حاصل می شود ، زیرا قلب غالباً به واسطه غفلت محجوب و در نتیجه معصیت تاریک است ، یعنی صور و نقوش مادی و شهوانی آن را آلوده می سازد .

قلب بین عقل و هوا در کشمکش است ، به این معنی که قلب انسان معرکه جدائی است بین جنود خدا و شیطان و هر دسته از راهی در تسخیر آن می کوشند ، از یک دریچه معرفت خدا به قلب می رسد ، و از دریچه دیگر وساوس حس ، و این معنی در روایات زیاد آمده و توضیح فراوانی نسبت به این دو مرحله داده شده ، روی این ملاک گفته اند :

آدمی زاده طرفه معجونی است

کز فرشته سرشته و ز حیوان

گر کند میل این شود پس از این

ور کند میل آن شود به از آن

از یک طرف ممکن است پست تر از حیوان شود ، زیرا حیوان فاقد معرفت است و قهراً نمی تواند ترقی کند و کمال یابد ، و از طرف دیگر ممکن است از فرشته بگذرد زیرا فرشته فاقد شهوت است و نمی تواند تنزل کند .

جلال الدین در تفسیر حدیثی که از پیامبر و در بعضی کتب از امیرالمؤمنین (علیه السلام)نقل شده که یکی از این دو بزرگوار (علیهما السلام) فرموده اند :

«خداوند ملائکه را آفرید و عقل را حقیقت آنان ساخت ، و چهارپایان را آفرید و شهوت را در بافت آنان بکار برد ، و آدمیان را آفرید و عقل و شهوت را در آنان ترکیب کرد ، کسی که

عقلش بر شـهوتش غلبه کنـد از ملائکه برتر است ، و کسـی که عقلش مغلوب شـهوت گردد از حیوان پست تر است» ، تفسـیر جالبی به مضمون زیر دارد :

در حدیث آمد که یزدان مجید

خلق عالم را سه گونه آفرید

یک گره را جمله عقل و علم وجود

آن فرشته است و نداند جز سجود

نیست اندر عنصرش حرص و هوا

نور مطلق زنده از عشق خدا

یک گروه دیگر از دانش تهی

هم چو حیوان از علف در فربهی

او نبیند جز که اصطبل و علف

از شقاوت غافل است و از شرف

زان سیم هست آدمیزاد و بشر

از فرشته نیمی و نیمش ز خر

نیم خر خود مائل سفلی بود

نیم دیگر مایل علوی شود

تا کدامین غ غالب آید در نبرد

زین دو گانه تا کدامین برد نرد

عقل اگر غالب شود پس شد فزون

از ملایک این بشر در آزمون

شهوت ار غالب شود پس کمتر است

از بهائم این بشر زان کابتر است

آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب

وین بشر با دو مخالف در عذاب

وین بشر هم زامتحان قسمت شدند *

آدمی شکل اند و سه امت شدند

یک گره مستغرق مطلق شده

هم چو عیسی با ملک ملحق شده

نقش آدم ، لیک معنی جبرئیل

رسته از خشم و هوا و قال و قیل

از ریاضت رسته و ز زهد و جهاد

گوئیا کز آدمی او خود نزاد

قسم دیگر با خران ملحق شدند

خشم محض و شهوت مطلقشدنند

وصف جبریلی در ایشان بود رفت

تنگ بود آن خانه و آن وصف رفت

مرده گردد شخص چون بیجان شود

خر شود چون جان او بی آن شود

زاغ گردد چون پی زاغان رود

جسم گردد جان چو او بی آن شود

زان که جانی کان ندارد هست پست

این سخن حق است

و عارف گفته است

او ز حیوانها فزون تر جان کند

در جهان باریک کاری ها کند

مکر و تلبیسی که او تاند تنید

آن ز حیوان دگر ناید پدید

جامه های زرکشی را بافتن

درها از قعر دریا یافتن

خرده کاریهای علم هندسه

با نجوم و علم و طب و فلسفه

کان تعلق با همین دنیی استش

ره بهفتم آسمان بر نیستش

اینهمه علم بنای آخر است

که عماد بود گاو و اشتر است

بهر استبقای حیوان چند روز

نام آن کردند این گیجان رموز

علم راه حق و علم منزلش

صاحب دل داند آن را با دلش

۲ روح نیز به دو معنی استعمال می شود ، یکی به معنای بخار لطیفی است که منبع آن تجویف قلب جسمانی است و بواسطه حرارت قلب پیدا شده و به واسطه عروق در همه بدن پراکنده شده و سبب حیات جسمانی می شود ، روح به این معنا همان روح حیوانی است و بحث در آن متعلق به علم طب است .

جرجانی که از دانشمندان بزرگ اسلامی است در تعریف این روح می گوید :

اَلرُّوحُ الْحَيَوانى جِسْمٌ لَطيفٌ مَنْبَعُهُ تَجْويفُ الْقَلْبِ الْجِسْمانِيِّ وَيَنْتَشِرُ بِوَاسِطَهِ الْعُرُوقِ الضَّوارِبِ إلى سائِرِ أَجْزاءِ الْبَدَنِ .

معناى ديگر روح كه منظور انبيا و امامان و عرفاى پيرو آنان است ، عبارت است از لطيفه مـدرك‌ه انسان كه مصداق (قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى)(۱) است و از عالم امر نازل شده ، و ابن سينا در آن قصيده معروفش به شرح و بسط آن پرداخته .

روح به اين معنى از اسرار قلب است و عده اى همان معنائى كه از كلمه قلب استفاده مى كنند از كلمه روح استفاده مى كنند ، جرجانى در تعريف اين

روح می فرماید :

الرُّوحُ الْإِنْسَانِیّ هُوَ اللَّطیفَهُ الْعَالِمَهُ الْمُدْرِکَهُ مِنَ الْإِنْسَانِ الرَّاکِبَهُ عَلَی الرُّوح الْحَیَوانِیِّ نازِلٌ مِنْ عَالمِ الْأَمْرِ تَعْجُزُ الْعُقُولُ عَنْ إِدْرَاکِ کُنْهِهِ وَتِلْکَ الرُّوحُ قَدْ تَکُونُ مُجَرَّدَهً وَقَدْ تَکُونُ مُنْطَبِقَهً فِی الْبَدَنِ .

۳ نفس نیز به دو معنا اطلاق می شود ، یکی به معنای جامع قوه غضب و شهوت ، یعنی منبع و اصل صفات مذمومه ، به طوری که جهاد با آن را اسلام واجب دانسته و پیامبر آن را دشمن ترین دشمنان خوانده .

و به معنای دیگر عبارت است لطیفه الهی و عنایت خداوندی و به این معنا حقیقت و ذات انسان است ، و به عبارت دیگر به معنای اول شیطانی و مذموم و به معنای دوم رحمانی و پسندیده .

۴ عقل که به معنای مختلف استعمال می شود ، اهل دل غالباً آن را به معنای مدرک علوم ، یعنی مترادف با معنای دوم قلب به کار می برند ، و به طوری که ملاحظه می شود ، در بین همه این اصطلاحات به قلب توجه بیشتری می شود ، و قرآن مجید هم همین واقعیت را تأیید می کند ، زیرا سلامت قلب علت سلامت سه ناحیه دیگر و مرض آن علت مرض آن سه ناحیه است .

پاورقی

۱ اسراء (۱۷) : ۸۵ .

قلب به معنای لطیفه روحانی و آسمانی و به نحو اجمال آلت مهم ارتباط روحانی ، قلب است ، یعنی قلب به معرفت خدا واصل می شود ، و روح که یکی از اسرار قلب است عاشق و مجذوب خدا می گردد و سرّ که باطن روح است به مشاهده معنوی حضرت

او نایل می شود .

عارف در پی شناختن خداست ، و می خواهد از راه این شناخت خود را هماهنگ با اوامر او و صفات حضرتش کند ، و ماحصل گفتار او اینست ، که انسان بوسیله حواس خود نمی تواند به معرفت الهی برسد ، زیرا وجود مقدس او خارج از زمان و مکان و ماده است ، او وجودیست نامحدود و به فهم و تصور در نمی آید ، و منطق و عقل بشری هیچ وقت ، از محدود نمی تواند تجاوز کند ، فلسفه احول است ، و قیل و قال وجدان را قانع نمی کند ، و قکر حقیقت جو ، با کلمات میان تهی و تکراری تاریک می شود ، و خلاصه انسان مقید به اسم شده از مسمی دور می گردد .

به قول عارف رومی :

خلق اطفالند جز مست خدا

نیست بالغ جز رهیده از هوا

گفت دنیا لعب و لهو است و شما

کودکید و راست فرماید خدا

جنگ خلقان هم چو جنگ کودکان

جمله بی معنی و بی مغز و مهان

جمله با شمشیر چوبین جنگشان

جمله در لا ینبغی آهنگشان

جمله شان گشته سواره بر نئی

قسمت دوم

کاین براق ماست یا دلدل پیئی

جاعلند و خود ز جهل افراشته

راکب و محمول ره پنداشته

باش تا روزی که محمولان حق

اسب تازان بگذرند از نه طبق

یعرج والروح الیه والملك

من عروج الروح یهتز الفلك

هم چو طفلان جمله تان دامن سوار

گوشه دامن گرفته اسب وار

از حق ان الظن لا یغنی رسید

مرکب ظن بر فلك ها کی روید

علم های اهل دل حمالشان

علم های اهل تن احمالشان

علم چون بر دل زند یاری شود

علم چون بر تن زند باری شود

گفت ایزد یحمل اسفاره

بار باشد علم

کان نبود ز هو

علم ان نبود ز هو بیواسطه

آن نپاید هم چو رنگ ماشطه

لیک تو این بار را نیکو کشی

بار برگیرند و بخشندت خوشی

هین مکش بهر خدا این بار عم

تا ببینی در درون انبار علم

تا که بر رهوار علم آیی سوار

آنگهان افتد تو را از دوش بار

از هواها کی رهی بی جام هو

ای ز هو قانع شده با نام هو

از صفت و از نام چه زاید ، خیال

وان خیالش هست دلال وصال

دیده دلال بی مدلول هیچ

تا نباشد جاده نبود غول هیچ

هیچ نامی بی حقیقت دیده ای

یا ز گاف و لام گل گل چیده ای

اسم خواندی رو مسما را بجو

مه ببالا دان نه اندر آب جو

گر ز نام و حرف خوای بگذری

پاک کن خود را زخود هان یک سری

هم چو آهن ز آهنی بیرنگ شو

در ریاضت آینه بی زنگ شو

خویش را صافی کن ازاوصاف خویش

تا ببینی ذات پاک صاف خویش

بینی اندر دل علوم انبیا

بی کتاب و بی معید و اوستا

گفت پیغمبر که هست از امتم

که بود هم گوهر و هم همتم

مر مرا زان نور بیند جانشان

که من ایشان را همی بینم بدان

مدار عرفانی که ناشی از مکتب اصیل انبیا و امامان است سه چیز است :

۱ خداشناسی ، که اصل و ریشه همه حقایق و واقعیات است .

۲ خودشناسی ، یعنی بحث در هویت و شخصیت و نفس انسانی و موضع او در عالم خلقت ، و ویژگی های او و بحث در مصالح و مفاسد انسانی .

۳ انتخاب راه صحیح به سوی کمالات ، یعنی شناخت تکالیف عبادی و وظائف اخلاقی و تشخیص زندگی سالم و رفتار معتدلانه و تصفیه نفس و

تزکیه آن برای وصول به سعادت و خوشی که به ناچار در این زمینه همه جویندگان راه به اسلام واقعی رسیده و با قدرت آن به کمالات و حقایق رسیده اند .

عارف معتقد است که با آراسته شدن به علوم الهی ، و بکارگیری آن ، و بخصوص تصفیه باطن از تمام آلودگی ها ، انسان به مقام کشف نائل شده و از این راه مستقیماً به معرفت خدا واصل خواهد شد ، این علم نتیجه قیل و قال غرور زا نیست بلکه پس از جهاد انسان بسته به اراده و فضل و توفیق حضرت اوست ، که این معرفت را به آنهائی که خود مستعد اخذ معرفت و وصول به حقیقت کرده است عطا می فرماید .

معرفت نور رحمت الهی است که به قلب سالک مستعد و قابل می تابد ، و جمیع تعینات و قوای او را در اشعه نورانی خود محو و مضمحل ساخته و از کار غیر او باز می دارد .

به اعتقاد بیداران راه طالبان خدا بر سه دسته اند :

اول : اهل زهد و عبادت که به امید بهشت و پاداش اخروی یا پاداش روحانی دیگری از قبیل کرامات خدا را پرستش می کنند و خداوند از راه فضل و عنایتش خودش را به آنها در حد جهاد آنان می شناساند .

دوم : حکمای حکمت الهی ، که خداوند از راه جلال و جبروت خود ، خود را به آنها می شناساند ، ولی اینان با استدلال و منطق نمی توانند جلال و جبروت الهی را درک کنند ، و در ادراک صفات و آثار خداوندی سرگردان ، و

از ادراک حقیقت توحید به کلی عاجز و ماحصل گفتارشان این است که ذات الوهیت و حضرت احدیت لا یدرک است و نتیجه علم ما این است که : می دانیم که از ادراک او عاجزیم .

سوم : عرفا که خداوند به وسیله اشراق ، خود را به آنان می شناساند ، یعنی عارف به حالی می رسد که از ما سوی الله منقطع گشته ، از حدود تعینات شخصی خارج می شود ، و فانی محض گشته به خدا باقی می شود .

عارف رومی گوید :

دفتر عارف سواد و حرف نیست

جز دل اسپید هم چون برف نیست

زاد دانشمند آثار قلم

زاد عارف چیست انوار قدم

هم چو صیادی سوی آشکار شد

گام آهو دید بر آثار شد

چندگاهش گام آهو در خور است

بعد از آن خود ناف آهو رهبر است

چون که شکر گام کرد و ره برید

لاجرم زان گام در کامی رسید

رفتن یک منزلی بر بروی ناف

بهتر از صد منزل گام و طواف

آن دلی که مطلع مهتابهاست

بهر عارف فتحت ابواب هاست

سیر زاهد هر مهی تا پیشگاه

سیر عارف هر دمی تا تخت شاه

با تو دیوار است و با ایشان در است

با تو سنگ و با عزیزان گوهر است

آنچه تو در آینه بینی عیان

پیر اندر خشت بیند بیش از آن

پیر ایشانند کین عالم نبود

جان ایشان بود در دریای جود

پیش از این تن عمرها بگذاشتند

پیشتر از کشت بر برداشتند

پیشتر از نقش جان پذرفته اند

پیشتر از بحر درها سفته اند

به عقیـده عرفـای شـامخین که ماحصـل نبوت انبیا و امامت امامان است ، انسان علت غائی آفرینش و نتیجه خلقت و تاج جهان است ، انسان اگرچه بر حسب ترتیب ظهور آخر است

ولی در نظر خداوند و بر حسب مقام شرفی اول است .

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد

جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

عقل می خواست کز آن شعله چراغ افروزد

برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد

مدعی خواست که آید بتماشاگه راز

دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند

دل غم دیده ما بود که هم بر غم زد

جان علوی هوس چاه ز نخدان تو داشت

دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد

حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت

که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

تـا انسـان اسـیر شـهوت و هوس است از خـدا دور است ، ولی چون کشـش حـبیب در او زیـاد شود و پشت پـا به عـالم حس و محسوس بزند و از باطن خود به نور معرفت روشن گردد ، شوق و وجد اتصال به محبوب بر هر چیز فایق آید ، به این معنی که چون میراندن نفس و از میان بردن تعینات انجام یابد ، حلاوت مشاهده جمال الوهیت قلب او را به اهتزاز در آورد .

آری در کنار این معرفت ، قول لا اله الا الله انسان که قول همه وجود او به خصوص قلبش می باشـد بها و قیمت بهشت است و گفتار نبی اکرم بر چنین کسان صادق است که :

ثَمَنُ الْجَنَّهِ لا إلهَ إلاّ اللهُ .

پیامبر عزیز اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : هرکس بگوید لا اله الا الله در بهشت از برای او درختی کاشته می شود

از یاقوت سرخ ، و در زمینی روئیده می شود که مشک سفید است ، در حالی که شیرین تر از عسل و سپیدتر از برف و خوشبوتر از مشک است ، در آن روئیده میوه هائی است مانند پستان دختران بکر که از پس هفتاد حله نمایان است .

جابر جعفی از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : هر چیزی در جهان همتا و نظیری دارد مگر سه چیز :

اول ذات مقدس احدیت که نظیر ندارد ، دوم کلمه شریفه لا اله الا الله که هم

وزن و شبیه ندارد ، سوم اشکی که از خوف خدا از چشم خارج شود که برای آن وزنی نمی توان قائل شد ، و چنانچه بر صورت جاری گردد ، هیچ خواری و ناراحتی پس از آن به آن صورت نخواهد رسید .

ابو طفیل از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کند که فرمود : هیچ بنده مسلمانی نیست که بگوید لا اله الا الله مگر این که این گفتار بالا رود و به هر سقفی (گناهان) که برسد می شکافد ، و به هر گناهی از گناهانش برخورد کند نابودش سازد تا آن که پس از محو گناهان در صف حسنات و کارهای نیک او قرار می گیرد .

عَنْ أَبی حَمْزَهِ الثِّمالی قَالَ : سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرَ (علیه السلام) یَقُولُ : مَا مِنْ شَیْئی أَعْظَمُ ثَواباً مِنْ شَهَادَهِ أَنْ لا إلهَ إلاّ اللهُ لاَنَّ تَعَالی لا یَعْدِلُهُ شَیْئیٌ وَلا یَشْرَکُهُ فِی الْأَمْرِ أَحَدٌ .

ابو حمزه ثمالی می گوید از حضرت باقر (علیه السلام) شنیدم فرمود : هیچ عبادتی از نظر ثواب و

اجر بالاتر از شهادت به کلمه لا اله الا الله نیست ، چون که نه چیزی نظیر و عدیل حق است ، و نه کسی با خدا شریک است .

قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : مَا قُلْتُ وَلا قَالَ الْقَائِلُونَ قَبْلی مِثْلَ لا إله إلّا اللهُ .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : نه من و نه گویندگان قبل از من ، کلمه ای مانند لا اله الا الله نگفتیم .

قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : خَيْرُ الْعِبادَهِ قَوْلُ لا إِلهَ إلّا اللهُ .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : بهترین گفتار لا اله الا الله است .

قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : مَا مِنْ مُؤْمِن يَقُولُ لا إلهَ إلّا اللهُ إلّا مُحِيَتْ مشا فی صَحيفَتِهِ مِنْ سَيِّئات حَتّی تَنْتَهی إلی مِثْلِهَا مِنْ حَسَنات .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : هیچ مؤمنی نمی گوید لا اله الا الله مگر این که گناهان از نامه اعمالش محو می شود تا آن کلمه کنار بقیه حسناتش قرار گیرد .

عَنْ فُضَيْل قَالَ : سَمَعْتُهُ يَقُولُ : أُكْثِرُوا مِنَ التَّهْليلِ وَالتَّكْبيرِ فَإِنَّهُ لَيسَ شَيْئٌ أَحَبَّ إلَی اللهِ مِنَ التَّكْبيرِ وَالتَّهْليلِ .

فضیل بن یسار می گوید : از امام ششم شنیدم فرمود : لا اله الا الله و الله اکبر را زیاد بگوئید چون در نزد پروردگار چیزی از این دو ذکر محبوب تر نیست .

ذکر به اخلاص

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قَالَ : مَنْ قَالَ لا إلهَ إلّا اللهُ مُخْلِصاً دَخَلَ الْجَنَّهَ وَإِخْلاصُهُ بِهَا أَنْ يَحْجُزَهُ لا إلهَ إلّا اللهِ عَمَّا حَرَّمَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ .

امام ششم (علیه السلام) فرمود : کسی که

با اخلاص لا اله الا الله بگوید ، وارد بهشت می شود و اخلاص گوئی به آن است که لا اله الا الله او را از تمام معاصی الهی باز دارد .

قسمت عمده ای از صفحات گذشته شرح این روایت و مشابه آن است . در حقیقت لا اله الا الله را باید با معرفت و با اخلاص گفت زیرا لا اله الا الله گفتن ، بدون این که آثار مثبت الهی آن در انسان تجلی کند علت دخول دربهشت نیست.

عَنْ أَبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : آتَانی جَبْرَئیلُ بَیْنَ الصَّفا وَالْمَرْوَهَ فَقَالَ : یَا مُحَمَّدُ طُوبی لِمَنْ قالَ مِنْ أُمَّتِکَ لا إلهَ إلاّ اللهُ مُخْلِصاً .

امام باقر (علیه السلام) از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کند ، که جبرئیل بین صفا و مروه بر من وارد شد و گفت خوشا به حال کسی که از امت تو لا اله الا الله را با اخلاص بگوید .

حذیفه یمانی که از اصحاب نبی اسلام بود ، می گفت : لا اله الا الله همیشه غضب الهی را از بندگان بر می گرداند ، مادامی که سلامت دین را بر دنیا مقدم بدارند ، ولی هرگاه باکی از نقصان در دین نداشته باشند ، و فقط در فکر تکمیل جهات مادی دنیوی خود باشند . و در عین حال لا اله الا الله بگویند از آنان پذیرفته نیست ، و به آنها گفته می شود : دروغ می گوئید ، و در این کلمه راستگو نیستند .

پیامبر عزیز (صلی الله علیه وآله) فرمود : برای اهل

لا اله الا الله وحشتی در قبور نیست ، و ترسی به هنگام قیامت برای آنان نمی باشد ، گوئی آنان را می بینم که به هنگام صیحه قیامت سر از خاک بر می دارند و می گویند : خدا را حمد که حزن و اندوه را از ما برداشت ، پروردگار ما غفور و شکور است .

پیامبر عزیز اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : به حق که تمام شما داخل بهشت می شوید ، مگر روی گردانان و آنان که از اطاعت حق همانند شتر از اهلش رم کرده گفتند یا رسول الله که سرپیچی می کند ؟ فرمود : کسی که لا اله الا الله نمی گوید ، من شما را سفارش می کنم زیاد لا اله الا الله بگوئید قبل از این که بین شما و این کلمه طیبه جدائی بیفتد این کلمه به حقیقت کلمه توحید ، کلمه اخلاص ، کلمه تقوا ، و کلمه طیبه و دعوت حق و ریسمان محکم الهی و بها و قمیت بهشت است .

از امام صادق (علیه السلام) است : که فقرا خدمت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) رسیدند ، و گفتند : آنان که از مال دنیا نصیبی دارند ، می توانند در راه خدا بنده آزاد کنند ما نمی توانیم ، قدرت بر حج دارند ما نداریم ، صدقه می دهند ما نمی توانیم ، جهاد دارند برای ما میسر نیست ، پیامبر فرمود : کسی که صد بار الله اکبر بگوید بهتر از آزاد کردن صد بنده است ، و کسی که صد بار تسبیح بگوید بهتر از صد قربانی

است ، و کسی که حق را حمد بگوید بهتر از صد اسب با بار و زین و لجام و رکاب است که در راه خدا قرار دهد ، و کسی که صد بار لا اله الا الله بگوید از نظر عمل در آن روز بهتر از همه است مگر کسی زیادتر از او بگوید ، این خبر به گوش اغنیا رسید ، و به گفتار آن حضرت عمل کردند ، فقرا به محضر حضرت برگشتند و داستان را گفتند ، حضرت فرمود این فضل خداست که به هرکس بخواهد عنایت می کند .

در این روایات و ثوابهائی که در آن ذکر شده دقت کنید ، ببینید مسئله ذکر به این سادگی است که هرکس بگوید آن همه ثواب می برد ، یا این ثوابها اختصاص به اهل معرفت و اهل اخلاص دارد ؟!

ذکر اخلاص می خواهد ، شرایطی دارد ، مقدماتی برای آن هست ، مگر بدون شرایط و اخلاص و مقدمات آنهمه بهره الهی دارد ، به روایت زیر که یکی از مهم ترین و صحیح ترین روایات است توجه کنید .

اسحاق بن راهویه گفت : چون حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام)در سفر خراسان به نیشابور رسید ، پس از آن که اراده کوچ کردن به سوی مأمون کرد ، محدثین جمع شدند ، و عرض کردند : ای پسر پیامبر از شهر ما تشریف می برید ، و برای استفاده ما حدیثی بیان نمی فرمائید ؟ پس از این تقاضا حضرت سر خود را از عماری بیرون آورد فرمود :

شنیدم از پدرم موسی بن جعفر فرمود شنیدم از

پدرم جعفر بن محمد ، فرمود شنیدم از پدرم محمد بن علی فرمود شنیدم از پدرم علی بن الحسین فرمود شنیدم از پدرم حسین بن علی ، فرمود شنیدم از پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ، فرمود شنیدم از رسول خدا ، فرمود شنیدم از جبرئیل گفت شنیدم از پروردگار عز و جل فرمود کلمه لا اله الا الله دژ و حصار من است ، پس هرکس داخل دژ و حصار من شود از عذاب من ایمن خواهد بود ، پس هنگامی که مرکب حضرت حرکت کرد با آواز بلند فرمود با شروط آن و من خود یکی از شروط می باشم .

آری لا اله الا الله شرط صحتش اطاعت از امامی است که از جانب خدا معین شده ، مطیعین بنی امیه و بنی عباس ، و هرون و مأمون و آمریکا و روس و انگلیس و هر طاغوتی اگر روزانه هزاران بار لا اله الا الله بگویند طبق روایت گذشته به آنان خطاب می شود دروغ می گوئید .

و نیز به روایت بسیار پر اهمیت زیر توجه کنید که ابو سعید خدری می گوید : روزی رسول خدا نشسته بود و تنی چند از یارانش از جمله علی بن ابی طالب گرد او بودند ، حضرت فرمود : هرکس بگوید لا اله الا الله داخل بهشت خواهد شد ، پس دو تن از یاران گفتند ما نیز می گوئیم لا اله الا الله حضرت فرمود : همانا لا اله الا الله یعنی شهادت به یگانگی خدا از این شخص «اشاره به علی بن ابی طالب» و از شیعیانش قبول می شود ،

بـاز آن دو تن تکرار کرده گفتنـد ما نیز می گوئیم لا اله الا الله پیامبر دست بر سـر علی بن ابی طالب گـذاشت آنگاه بر آن دو نفر فرمـود : نشـانه پیروی از او این است که بیعت او را نشـکنید و در مسـند و مقـام او ننشـینید و گفتـار و کلاـم او را تکـذیب ننمائید .

از مضـمون عالی اینگونه روایات اسـتفاده می شود ، که هر گوینـده لا اله الا الله اهل نجات نیست این ذکر مقدمات روحی ، و اخلاص و جمع بودن شرایط می خواهد .

و باز به روایت بسـیار مهم زیر توجه کنید که ابو الجارود از امام محمد باقر (علیه السـلام)روایت کرده ، که پیامبر اکرم (صـلی الله علیه وآله) فرموده : هرکس بگویـد سـبحان الله خداونـد درخـتی در بهشت برای او می نشانـد ، و هرکس بگویـد الحمـد لله برای او نیز درختی در بهشت میکـارد ، و هرکس بگویـد لا اله الا الله برای او نیز همین طور ، وهرکس بگویـد الله اکبر برای او نیز درختی در بهشت می کارد .

پس مردی از قریش گفت یـا رسول الله سـپس درختـان مـا در بهشت زیـاد است . فرمود بلی ، ولکن بترسـید از این که آتشـی بفرستید و آن درختان را بسوزانید و این فرمایش خدای متعال است که می فرماید :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلاَ تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ)(۱) .

پاورقی

۱ محمد (علیه السلام) (۴۷) : ۳۳ .

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسول او اطاعت کنید و عمل های نیک خود را باطل ننمائید .

از این روایت چه

استفاده می کنید ، معصوم آن هم مانند پیامبر چه می گوید ؟ از روایت حضرت رضا و روایت بعد از آن و روایت بالا چه می فهمید ؟! همانطوری که از مضمون این سه روایت استفاده می شود ، از برای قبولی عمل شرایطی است و امثال این سه روایت مقید می کند مطلقات روایات دیگر را که هر ذکری و هر عملی که اجر و ثواب بزرگی دارد شرایط قبلی و بعدی دارد .

در پایان روایات ذکر لازم است یک بار دیگر به جملات مورد شرح توجه که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : قلب را قبله زبان قرار بده ، زبان را جز به اشاره قلب به ذکر میاور ، در مسئله ذکر عقل را به کار گرفته و از روی رغبت ایمانی ذکر بگو ، پس به حق که خداوندت به ظاهر و باطنت آگاه است ، و او می داند آنچه را که در میدان مخفی سینه ها می گذرد چه رسد به آنچه که در علانیه و آشکار است .

اذان یا یادآور واقعیات الهی

قسمت اول

اذان را می توان از جمله اذکاری دانست که در اسلام به عظمت آن کمتر آمده است .

چهار مرتبه الله اکبر ، آن هم پنج وقت ، آن هم با صدای رسا ، به چه معناست ؟ یعنی ای گم شدگان ، ای غافلان ، ای خفتگان ، و ای غرق شدگان ، در امور مادی و معاش ، و ای آلودگان به گناه ، خدای شما از هرچه فکر می کنید و به آن دل بسته اید ، و به آن تعلق پیدا کرده اید بزرگ تر است

، آنچه به آن وابسته هستید در جنب حضرت دوست هیچ است ، پوچ است ، نمود است ، ناپایدار است ، سست و بی اصل است ، و کوچک و صغیر و بی قابلیت است ، چه سست اراده و کم خرد آن کسی که عظمت بی نهایت در بی نهایت را رها کند ، و از رحمت بی انتها و ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه دست بردارد ، و از اصل و ریشه و بنیان دست کشیده و روی باز گردانده به اموری جزئی و اشیائی تو خالی و از دست رفتنی دل بندد ، و دل بستگی او به حد غرق شدن در این امور برسد !!

عاشقان او جز او بزرگی ندیدند ، و از غیر او یاد نکردند ، و از دنیا و مافیها به اندازه ای که محبوب اجازه داده بود استفاده کردند و راه ورود غیر بر دل بستند .

من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق *** چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

دو بار اشهد ان لا اله الا الله : که در این شهادت باید تمام هستی و وجود انسان شرکت داشته باشد ، و جزئی از اجزاء وجود نماند ، مگر این که به وحدانیّت حضرت دوست شهادت دهد .

به قول عارف واله حضرت فیض :

در صدق جان دری نیست بجز دوست دوست

آن که دل از عشق او زنده بود اوست اوست

مغز در این نه طبق نیست بجز عشق حق

هرچه بجز عشق اوست نیست بجز پوست پوست

قد سهی قامتان زان چمن آراست راست

روی پری پیکران زان گل رو روست روست

عشق مرا پیشه شد در

رگ و در ریشه شد

نیست منی در میان من نه منم اوست اوست

مهر رخ دوست را سینه من جاست جاست

بر سر خاک رهش دیده من جوست جوست

چون رخ مه طلعتان جان من افروختند

چون کمر دلبران این تن من موست موست

اوست همه عز و ناز ما همه ذل و نیاز

خواری ما بهر ما عزت ما زوست زوست

او همه احسان و جود ما همه جرم و جحود

اوست چنان ماچنین کس چه کند خوست خوست

بوی خدا میوزد از نفس اهل دل

نیست سخن شعرفیض عطری ازآن بوست بوست

دو بار اشهد ان محمداً رسول الله : یعنی راه حق ، شناخت حق ، و قبولی عمل در درگاه حق بسته به اتصال هستی انسان به رسول خداست ، آن انسان کریمی که خداوند بزرگ بوسیله او خود و قوانین و حلال و حرام و بهشت و دوزخ و ملک و ملکوت و ائمه طاهرین و قواعد زندگی سالم را به انسان شناساند ، و بدون تعلیم گرفتن از او و منهای اسوه قرار دادن او محال است انسان به جائی و به چیزی برسد ، شهادت به رسالت او در حقیقت نفی تمام مکتب های غیر الهی است ، و عینیّت این شهادت در زندگی و حیات است که انسان را به دو بال علم و عمل آراسته کرده و به سوی مقام قرب به پرواز می آورد .

دو بار به عنوان استحباب مؤکد و به هنگامی که خطری جدی حقیقت اسلام را تهدید کند ، به عنوان واجب الهی : اشهد ان امیرالمؤمنین علیاً ولی الله ، به این معنا که پس از پیامبر راه پیامبر ، و صراط

قرآن ، و شرع الهی ، و جاده مستقیم خداوندی و حقیقت و شیرینی دین و علت العلل اتصال آدمی به حق علی است !!

دو بار حی علی الصلاه : شتاب به نماز کنید ، آن حقیقتی که شما را از فحشاء و منکر باز می دارد ، آن واقعیتی که سبب اتصال شما به حضرت جانان است ، آن عروه الوثقائی که اگر در زندگی شما نباشد در خیر دنیا و آخرت به روی شما بسته است . دو بار حی علی الفلاح ، دو بار حی علی خیر العمل ، و باز دو مرتبه الله اکبر و دو بار هم لا اله الا الله ، این اذکار عالیه را صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا مؤذنین عارف می گویند ، و باید بگویند ، تا با گفتن خود گوش جان عباد را نوازش داده و آنان را به سوی حق بخوانند و از غیر دوست منصرف نمایند ، و می دانند که مستحب است با شنیدن صدای اذان ، انسان با مؤذن هماهنگی کرده با تمام وجود آن جملات نورانی را تکرار کند ، سپس خود را برای حضور در پیشگاه حضرت مولا آماده نماید .

برای درک ثواب مؤذن و آنکه به اعلام مؤذن توجه می کند به روایاتی که در این زمینه در کتب عالی روایتی آمده مراجعه کنید ، در اینجا به عنوان تیمن و تبرک روایتی را در این زمینه از من لا یحضر شیخ صدوق که به خاطر عظمت روایت ، و مطالب بسیار مهمی که نسبت به اذان که دارای مهم ترین اذکار است وجود

مقدس رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی ایران ، مرجع آگاه ، عارف بینا حضرت امام خمینی دام ظله در کتاب «آداب الصلاه» نقل کرده برای عزیزان ثبت می کنم ، و از وجودد حضرت حق می خواهم که همه ما را اهل ذکر به آن معنائی که می پسندد قرار دهد .

شیخ صدوق می فرماید : عبدالله بن علی می گوید : متاع خود را از بصره به مصر بردم تا به فروش برسانم ، روزی در یکی از کوچه های مصر پیری را دیدم بلند بالا ، سبز چهره ، که تمام موهای سر و صورتش سپید بود ، جامه ای از دو قطعه سیاه و سپید بر تن داشت ، سئوال کردم کیست ؟ گفتند : بلال مؤذن پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) .

همین که او را شناختم ، با لوحه هائی که همیشه برای نوشتن مسائل مهم همراه داشتم به نزد او شتافتم و به او سلام کردم ، جواب داد علیك السلام .

گفتم ای مرد بزرگوار ، قسمتی از آنچه از رسول الله (صلی الله علیه وآله) شنیده ای برای من بگو .

گفت : تو چه می دانی من کیستم ؟

گفتم : بلال مؤذن رسول اسلامی .

چون نام رسول خدا را بردم ، گوئی خاطرات الهی زمان آن حضرت برای بلال تجدید شد ، و او را به یاد نوازش های جان فزا و محبت های بی شمار رسول خدا انداخت ، به یاد سیمای ملکوتی پیامبر گریستن آغاز کرد ، من هم تحت تأثیر گریه های او ناله سر دادم ، مردم به تماشای ما آمدند ، و ما

دو نفر همچنان می گریستیم .

آنگاه گفت : ای پسر از کجائی ؟

گفتم : از مردم عراق گفت : به به

سپس ساعتی خاموش شد ، و پس از سکوت فرمود : ای برادر عراقی بنویس : بسم الله الرحمن الرحیم ، از رسول خدا شنیدم می فرمود : اذان گویان امینان مؤمنان اند بر نمازها و روزه هاشان . و بر گوشت هائی که مصرف می کنند ، و بر جانهاشان که در پناه اسلام محفوظ است ، خواسته ای از حضرت حق نخواهند مگر آنکه خداوند برآورده کند ، و درباره هیچ کس شفاعت ننمایند مگر این که مورد پذیرش واقع شود .

«امام خمینی دام ظله در ذیل جملات بالا از یکی از دانشمندان معاصر در توضیح امین بودن مؤذن مطلب زیر را نقل می کند : قبول شدن شفاعت و درخواست مؤذن در برابر تکلیف سنگینی است که بر عهده مؤذن است . مانند این که پلیس در شهر و ژاندارم در بیابان پاس اموال و نفوس مردم را می دهند ، و این پسداری وظیفه بسیار سخت و سنگینی است ولی در مقابل این مسئولیت سنگین امضاء و تصدیق پلیس و ژاندارم در مقامات بالای مملکت دارای ارزش و اعتبار است مؤذن هم همین طور است ، او با اذان خود در شهر یا بخش یا ده و دهکده به سپاه اسلام یا به مردمی که از آن ناحیه عبور می کنند ، اعلام می کند که مردم این ناحیه مسلمان اند ، ای روندگان شما می توانید گوشت بازار اینان را مصرف کنید و از پوست و کفشی که می فروشند

به عنوان جنس حلال بخرید ، و تمام مردم با اعلام اذان مؤذن در ماه رمضان امساک کرده یا افطار می کنند ، و با اعلام اذان او نماز پنج گانه را به وقت معین آن می خوانند ، اینان که اینگونه بر امور مسلمین امین هستند باید تحمل بی خوابی و نظم در امور را همواره برنامه خود قرار دهند و این برای مؤذن دارای رنج و مشقت است ، و در مقابل این رنج است که خدای عزیز شفاعت و درخواست آنان را قبول می نماید» .

صدوق در دنباله روایت می فرماید : عبدالله به بلال گفت : خدایت رحمت کند بیشتر بگو

فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحیم ، از رسول خدا شنیدم فرمود : هرکس چهل سال برای خدا و به حساب خدا اذان گوید ، خداوند در محشر او را بیاورد ، در حالی که برای او همانند عمل چهل صدیق است آن هم عمل مبرور مستقبل ، که خداوند مهربان آن عمل را با اشتیاق از او می پذیرد .

گفتم : بیشتر بگو .

گفت : بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم رسول خدا فرمود : هرکس بیست سال اذان بگوید ، خداوند در قیامت او را همراه نوری هم وزن با آسمان محشور می کند ، آری بیست سال تلقین عظمت و توحید خداوند آن هم هر روز پنج نوبت ، آن چنان در نفوس تأثیری می گذارد ، که با آسمان نورانی به رقابت می افتد .

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتاد

بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

گفتم : بیشتر بگو ، خداوند تو را رحمت کند

، گفت : بنویس بسم الله الرحمن الرحیم ، از رسول خدا شـنیدم ، هرکس ده سال اذان بگوید ، خداوند او را با حضرت ابراهیم خلیل در بارگاه او یا درجه او جای دهد .

گفتم : خداونـد تو را رحمت کنـد ، بیشتر بگو ، گفت : بنویس بسم الله الرحمن الرحیم ، از رسول خدا شـنیدم فرمود : هرکس یکسال اذان بگوید ، در روز قیامت برانگیخته شود ، در حالی که همه گناهانش آمرزیده شود ، اگرچه همانند کوه احد باشد .

گفتم : خدا تو را رحمت کند بیشتر بگو گفت : چشم ، پس تو نیز یاد بگیر و عمل کن ، و به حساب خدا منظور بدا ، شنیدم از رسول الهی که فرمود :

هرکس در راه خـدا ، از روی ایمان ، و به حساب خـدا و به منظور نزدیک شـدن به حضـرت حق برای یک نماز اذان بگویـد ، خداونـد همه گناهـان گذشـته او را می آمرزد ، و در بـاقی مانـده عمر بر او منت نهاده و نیروی خویشـتن داری از گناه ب هاو مرحمت نماید و او را با شهیدان و فداکاران راه حق در بهشت یک جا جمع کند . گفتم : بیشتر بگو خدای تو را رحمت کند ، ای بلال بهترین سخنی که از رسول اسلام شنیده ای برای من بگو .

فرمود : ای وای ، ای پسـر بند دلم را بریدی ، آنگاه گریه سـر داد ، او گریست و من اشک ریختم تا جائی که به خدا قسم دلم به حالش سوخت .

معلوم نیست جذبه بلال از چه بود ، آیا

زا مضمون حدیث ذیل ؟ یا کیفیت سئوال خاطرات دیگری در او زنده کرد و او را آتش زد ، به هر حال پس از آن که از حال جذبه باز آمد فرمود : بنویس بسم الله الرحمن الرحیم ، از رسول خدا شنیدم فرمود : چون روز قیامت فرا رسد و خداوند همه را یکجا جمع کند ، فرشتگانی از نور برای اذان گویان برانگیزد ، که پرچم ها و شعارهائی از نور به همراه دارند ، و مرکب هائی به یدک می کشند که زمامشان از زبرجد سبز و پای آنها از مشک اذفر است .

«اهمیت در معرفی زمام و پا ، در آن است که پا و سر رمز مبدء و منتهاست ، اذانی که با تعظیم خدا شروع ، و با کلمه توحید ختم می گردد ، در عالم تجسم اعمال و تبدل اعراض به جواهر ، بسیار مناسب است که به صورت مرکبی از نور گردد ، که زمام و آغازش جوهری پر ارزش و با عظمت هم چون زبرجد آن هم با رنگ سبز که رنگ نخستین تحول جماد به عالم حیات و منتها و پایش از مشک اذفر باشد ، که رمز عطر افشانی گل توحید در فضای جان است .»

مؤذن ها بر آن مرکب های نوری سوار و با طرز بسیار با شکوهی بر فراز آن مرکب ها می ایستند که اذان را ایستاده گفته اند، و فرشتگان خدا جلودار آنانند و به صدای بلند اذان می گویند .

سپس بلال سخت به گریه افتاد و شیون کنان گریست و من نیز گریستم ، همین که از گریه

آرام گرفت ، گفتم : گریه ات را سبب چه بود ؟ گفت : آه که تو چیزی را به یاد من آوردی .

از حبیبم و صفیّم شنیدم که می فرمود : به حق آن که مرا به پیامبری برانگیخت که مؤذن ها بر زبر مرکب ها ایستاده و الله اکبر گویان بر مردم گذر می کنند ، همین که این را گویند من صدای ضجه و ناله ای از امتم می شنوم ، اسامه بن زید پرسید که این ضجه و ناله چیس ؟ فرمود : غلغله تسبیح و تحمید و تهلیل است و چون گویند اشهد ان لا اله الا الله امت من می گوید : ما در دنیا تنها همان خدای یکتا را می پرستیدیم پس به آنها گفته می شود راست گفتید . همین که گفتند : اشهد ان محمداً رسول الله امت من می گویند : این همان است که پیام پروردگار ما را برای ما آورد و ما هم با آن که او را از نزدیک ندیدیم به او ایمان آوردیم .

پس گفته می شود راست گفتید ، این همان است که وظیفه پیامبری را که از پروردگار شما داشت انجام داد ، و شما به او مؤمن بودید . پس بر خداست که میان شما و او جمع فرماید ، سپس آنان را به منزل هایشان می رسانند و در آن منازل چیزهائی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر دل آدم زاده ای خطور کرده است .

سپس نگاه پر معنائی به من کرد و گفت اگر بتوانی که نمیری مگر آن که

اذان بگوئی ، این کـار را بکن و بـا افتخار منصب اذان گوئی بمیر ، دنباله روایت در وصف بهشت بسـیار مفصل است و ممکن است بخواست خدا در شرح بعضی از روایات ابواب آینده این کتاب از آن استفاده شود .

قسمت دوم

در هر صـورت ذکر واقعی آن است ، که انسـان مفهوم و حقیقت ذکر را بـا کمـک عقـل و قلب درک کنـد ، و از روی رغبت ایمانی بگوید ، و زندگی خود را در تمام شـئون با آن ذکر هماهنگ نماید ، اگر گفت سـبحان الله ، معنایش را نیز درک کند که مولای او از هر عیب و نقصـی منزه است ، پس بایـد عبد چنان مولائی هم در خور امکان و اسـتعدادش از عیب منزه باشد ، اگر گفت الله اکبر ، واقعاً توجه داشـته باشـد که تمـام عـالم و آدم در برابر او کوچـک و تنهـا بزرگ اوست ، دست از بزرگ برنداشـته و محکوم کوچـک گردد ، اگر گفت لا ـ اله الا ـ الله به دنبـال آن بـا همه هستی غیر خـدا را نفی کرده و فقـط عشق و حاکمیت او را در زندگی بپذیرد ، و همین طور با تمام اذکار اعم از واجب و مستحب به همین صورت معامله کند ، تا بتوان به او بگویند ذاکر حقیقی است .

وَكُنْ كَالنَّازِعِ رُوحَهُ أَوْ كَالْواقِفِ فِی الْعَرَضِ الأَكْبَرِ غَيْرَ شاغِل نَفْسَكَ عَمَّا عَناكَ مِمَّا كَلَّفَكَ بِهِ رَبُّكَ فی أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَوَعْدِهِ وَوَعيدِهِ .

به هنگام ذکر ، یا در همه حال مانند انسان محتضر باش ، انسانی که قدرت انجام هیچ گونه عمل لغو و بیهوده ای ندارد ،

انسانی که در آن حال به غیر لطف و حبت و عنایت الهی به برنامه دیگر متوجه نیست ، و از غیر او کمک و یاری نمی خواهند و طمع به غیر جناب او ندارند .

اگر در همه حالات ، چه در خانه ، چه در بیرون ، چه در سفر ، چه در حضر ، چه در وقت کسب ، چه زمان معاشرت ، چه هنگام خوردن و خوابیدن ، خود را همانند آدم محتضر بدانی ، باور کن که لحظه ای حاضر نخواهی شد دست از حسنات برداری ، و چشم به هم زدنی حاضر نخواهی شد به آلودگیها دامن حیاتت آلوده شود !!

یا خود را در همین دنیا و در تمام لحظاتش حاضر در محضر حساب ببین ، آن هم حساب و پرورنده ای که قاضی و حاکمش خداست و عاقبت پرونده یا بهشت و یا جهنم است .

ای عزیز بیدار باش و فرصت گرانمایه عمر را غنیمت بدان ، و دست از عروه الوثقای هدایت برندار ، و با دنیا به عنوان مزرعه آخرت معامله کن ، عمر خیلی زودگذر است ، برزخ و قیامت با تو هیچ فاصله ای ندارند ، دنیا هم مانند آخرت محضر خداست ، و تو ببین در این محضر در چه حالی و در چه کاری ؟ مواظب باش خود را به آنچه از جانب حضرت حق از امر و نهی و وعد و وعید مأمور نیستی مشغول نکنی ، که این شغلی است شیطانی ، و عاقبتی جز حسرت و پشیمانی و ضرر و خسارت ندارد ، عمر را در گردونه اجرای اوامر و

کناره گیری از محرمات و توجه به آنچه که به آن وعده بهشت داده شده و خودداری از آنچه که به آن وعده عذاب داده شده مصرف کن .

به قول عارف با سوز ، مشتاق دل سوز ، مرغ باغ ملکوت ، هزار دستان میدان لاهوت حضرت الهی قمشه ای (رحمه الله) :

برخیز شبی هنگام سحر

بخروش دمی با دیده تر

آهی کش و ساز آهنگ سفر

بشتاب دلا در راه وفا

از خواب گران بردار سری

با سوز نهان با چشم تری

شمعی بفروز جانا سحری

میکن سفری تا ملک بقا

یک عمر شدی سرمست غرور

می نوش شبی از جام طهور

کز خاک رسی در عالم نور

بخرام برون زین شهر فنا

غافل منشین دیوانگی است

در راه شدن فرزانگی است

دزدره عشق چون خانگی است

مندیش زکس جز نفس و هوا

در حضرت دوست گر بنده شوی

از مهر رخش تابنده شوی

خورشید طفت رخشنده شوی

ای ظلمتی از انوار هدا

یک جام زن از صهبای الست

زان باده که جان شدبیخود ومست

چون شیشه دل مستانه شکست

در پاسخ یار بر گوی بلی

ای صوفی شهر نیرنگ زدی

خود شیشه خود بر سنگ زدی

صباغ شدی در رنگ زدی

چون خرقه خود سجاده ما

گر مولوی ای کو دانش و دین

ور بوالحسنی کو شمع یقین

کو نور درون کو داغ جبین

وان سوز و نیاز هنگام دعا

یاری که نکرد اخلاق تو خوش

نور دل او نار تو خمش

مسپار بوی عقل و دل و هش

کان پیسر هواست نی زاهل صفا

شاهنشه دین مقصود جهان

سلطان خرد سر خیل روان

آن رهبر کل تا باغ جنان

آورده بهین آئین خدا

کی گم شدگان این راه شما

در شام جهان این ماه شما

این دفتر عشق از شاه شما

گر مرد رهید این راهنما

صیاد ازل در عالم تن

در نه قفس این چرخ کهن

بر

بسته کنون بال و پر من

سازد زکرم این مرغ رها

از دام جهان آزاد شوم

خاک در آن صیاد شوم

باشد که زغم دلشاد شوم

پایان رسدم اندوه و جفا

یارب برسان آتش نفسی

چون شعله طور سوزان هوسی

آزاد کن مرغ قفسی

کز دام فراق گردیم رها

وَاغْسِلْ قَلْبَکَ بِماءِ الْحُزْنِ وَلا تَشْغَلْها بِدُونِ ما کَلَّفَکَ .

دل خود را از تعلقات به دنیا و امور آن ، و از تمام آلودگی های مربوط به دل با آب اندوه و حسرت بر عمر گذشته و با اشک پر قیمت چشم که در راه خدا بخصوص در دل شبهای تار بر ظاهر صورتت جاری می گردد بشوی ، در روایت آمده یک قطره اشک ندامت دریائی از غضب الهی را خاموش می کند .

در حدیث است که در روز قیامت شخصی را به میزان حساب حاضر می کنند ، که در مدت عمر خود ظاهراً اعمال نیکی انجام داده ، عمل های او را به جناب حق عرضه می کنند ، حضرت باری هریک از اعمال او را به عیبی و تقصیری بر می گرداند ، آنگاه دستور می رسد که آن عبد باید به جهنم برود ، یک موی از مژه چشم او پس از اذن از حضرت حق عرضه می دارد : خداوندا این شخص در شبی از شبها یاد تقصیرات خود کرد ، و دلش سوخت و اشک ندامتش بر چهره جاری گشت به حدی که من در آن اشک غرق شدم ، خداوند مهربان به قیمت آن اشک از بنده اش بگذرد ، و او را از جهنم نجات دهد .

انسان هر چند که تمام لحظاتش را به خوبی گذرانده باشد

، ولی باید در برابر عظمت حق ، خود و اعمالش را هیچ انگاشته و به طور دائم در خلوت دل محزون باشد ، و بر گذشته تأسف خورده ، در حدی که به یاد گذشته و خالی بودن پرونده اش از اعمالی که لایق مولاست گریه کند ، و با اشک چشم جان را صفا دهد ، و مواظبت کند به آنچه مکلف نیست عمر تلف نکند .

به قول حضرت الهی آن عارف فرزانه ، و آن شب بیدار دائم در ترجمه جمله قلوبهم محزونه که در وصف عاشقان حق از امام عارفان امیرمؤمنان نقل شده :

پر انده باشد آن دلهای مشتاق

بلی جفت غم است از یار خود طاق

بهر دل مشتعل تقوا فروزند

چه شمعش در شرار غم بسوزند

کدامین غم ؟ غم دین ، دین دلبر

کز آن غم کس مبادا شاد خاطر

نشان معرفت قلب حزین است

دل اکان به درد غم قرین است

درخت معرفت بار آورد درد

سرشک سرخ بارد بر رخ زرد

ز هر غم خاطری باشد پریشان

غم یار و غم جسم و غم جان

چو مشتاقی زقید جسم وجان رست

بدام عشق جانان باز پیوست

غمش تنها غم درد و فراق است

بچهر اشک خونین زاشتیاق است

غم آن آتش بود کز شعله طور

دل غم دیدگان را کرد پر نور

غم آن نور است کز طور تجلی

دل بشکسته را بخشد تسلی

غم است آن یا نشاط هر دو عالم

که افروزد دل وجان مرحبا غم

خوشا غم آفرین غم کز رخ جان

فشاند گرد غم چون ابر نیسان

غم دین شادی هر دو جهان است

غم دنیای دون خوردن زیان است

چه خوش گفت آن حکیم ذوق پرور

غم دین خور ، مخور اندوه دیگر

غم دین خور که دنیا غم

ندارد

عروس یکشبه ماتم ندارد

عروسی زشت و بی مهر و وفا هم

ندارد از فراقش عاقلان هم

چو کار این جهان کاری است باطل

چرا در غم نشیند مرد عاقل

وَاجْعَلْ ذِكْرَ اللهِ مِنْ أَجْلِ ذِكْرِهِ لَكَ فَإِنَّهُ ذِكْرُكَ وَهُوَ غَنِيٌّ عَنْكَ فَذِكْرُهُ لَكَ أَجَلُّ وَأَشْهى وَأَتَمُّ مِنْ ذِكْرِكَ لَهُ وَأَسْبَقَ .

یاد وجود مقدس او باش ، به خاطر این که او یاد تو است ، و از آنجا که یاد او نسبت به عبد همیشگی و در تمام لحظات است ، و در پیشگاه حضرت او غفلت و نسیان راه ندارد ، پس در مقابل چنین یادی که محبوب از تو دارد ، تو هم در تمام لحظات و آنات و حرکات و سکنات به یاد او باش .

بیدار باش که حضرت دوست چگونه یاد تو است ؟ تو را خلق کرده ، و هرچه لازم داشتی به تو مرحمت فرموده و هرچه احتیاج داری به تو عنایت می کند ، با این که هیچ احتیاج و نیازی به تو ندارد ، کدام لحظه را می شناسی که حضرت جانان از تو غافل بوده و تو را از یاد برده باشد ؟

این خیلی ظلم است که محبوب به طور دائم یاد تو باشد ، و تو از او یاد نکنی ، و بخصوص به امر و نهی او توجه نداشته باشی .

امام سجاد (علیه السلام) ، در دعای ابو حمزه ، که از پر اهمیت ترین دعاهای شیعه است ، درباره عنایات حضرت حق عرضه می دارد :

آقای من ، منم آن کودکی پروردی ، منم نادانی که به من علم و آگاهی آموختی ، و منم گمراهی که

او را هـدایت کردی ، و منم پستی که او را به رفعت و بلندی و آقائی رساندی ، و منم ترسانی که او را راحت و آسوده ساختی ، منم گرسنه ای که سیرش کردی ، و تشنه ای که سیرابش نمودی ، و برهنه ای که پوشاندی ، و فقیر و بی چیزی که توانگرش نمودی ، و ناتوانی که نیرویش دادی ، و خواری که عزیزش فرمودی ، و بیماری که درمانش دادی ، و گدائی که دستش را از عنـایت و لطف پر کردی ، و گنهکـاری که برای حفـظ آبرویش او را پوشانـدی ، و خطـا کاری که از او درگـذشتی ، منم آن اندکی که بسیارم نمودی ، و خوار شده ای که او را کمک کردی ، و رانده ای که منزلش دادی .

قسمت سوم

و سـید مظلومان ، پیشوای شهیدان ، حضرت حسین (علیه السلام) در دعای عرفه که دعای بی نظیری است عرضه می دارد : ای مولاـی من ، تـوئی که بر من منت نهـادی ، توئی که به من نعمت دادی ، توئی که بر من احسـان کردی ، توئی که بر من نیکی نمودی ، توئی که مرا فضیلت دادی ، توئی که کاملم کردی ، توئی که روزیم دادی ، توئی که به من توفیق دادی ، توئی که به من عطـا فرمـودی ، توئی که مرا توانگر نمودی ، توئی که مرا نگه داشـتی ، توئی که مـأوایم دادی و کـارم را کفـایت کردی ، توئی که هدایتم نمودی ، توئی که خود دارم کردی ، توئی که بر من پرده پوشیدی

و مرا آمرزیدی ، توئی که از من درگذشتی و پابرجایم کردی ، و عزیزم داشتی ، توئی که کمکم کردی ، و بازویم را گرفتی ، و تأییدم فرمودی و یاورم شدی و شفایم بخشیدی ، و عافیتم دادی و گرامیم داشتی .

فیض آن عاشق دلباخته در این که هرچه را بنگری و به هرچه فکر کنی ریشه و اصل آن اوست ، می گوید :

عارفان از چمن قدس چو بوی تو کشند

خویش را بی خرد و مست به کوی تو کشند

چون بخورشید فتد چشم حقایق بینان

برقع چشمه خورشید زروی تو کشند

خستگانت بدرون ظلمات ار گذرند

هر طرف دست بیازند که موی تو کشند

عاشقان با جگر سوخته و چشم پر آب

تشنه آب حیاتی که ز جوی تو کشند

هرچه بینند جمال تو در آن می بینند

صورت و معنی هر چیز به سوی تو کشند

سرو را در نظر آرند بیاد قد تو

گرد گلزار برآنند که بوی تو کشند

هر ثنا هرکه کند در حق هرکس همه را

به له الملك وله الحمد بسوی تو کشند

روز ایشان بود آنگه که به رویت نگرند

شب زمانی که در آن طره موی تو کشند

سخن هرکه بهر سوی و بهر روی بود

همه را پخته و سنجیده به سوی تو کشند

لطف و قهر تو بکام دلشان یکسان است

مزه نیشکر از تلخی خوی تو کشند

زاهدان دردکش جام هوا و هوسند

عاشقان باده صافی زسبوی تو کشند

هرکسی روی به سوئی به امیدی دارد

آخر الامر همه رخت بسوی تو کشند

کمر بندگیت بسته سراپای جهان

همه الوان نعم از سر کوی تو کشند

فیض فریاد کنان بر اثر بانگ رود

هرکجا ناله دلسوز ببوی تو کشند

آری او را با این همه محبت و

عنـایتی که در حق تو کرده یـاد کن ، که او را در عین این که از هر جهت بی نیـاز از تو است یاد تو است ، او که تو را یاد می کند ، یاد او نسبت به تو از یاد تو نسبت به او بزرگ تر و مرغوب تر و تمام تر است ، و یاد او همیشه نسبت به تو ، جلوتر از یاد تو نسبت به اوست ، حق نیست که او اینگونه به نظر لطف و عنایت بر تو بنگرد ، و تو او را ندیده بگیری !

وَمَعْرِفَتِكَ بِذِكْرِهِ لَكَ يُورِثُكَ الْخُضُوعَ وَالْاِسْتِحْياءَ وَالْاِنْكِسارَ وَيَتَوَلَّدُ مِنْ ذلِكَ رُؤْيَهُ كَرَمِهِ وَفَضْلِهِ السَّابِقِ وَتَخْلُصُ لِوَجْهِهِ وَتَصْغُرُ عِنْدَ ذلِكَ طاعاتِكَ وَإِنْ كَثُرَتْ فى جَنْبِ مِنَنِهِ .

وقتی به این معنی واقف شدی که وجودمقدس یار لحظه ای از یاد تو غافل نیست ، و اوست که هم چون ماهی دریا تو را غرق در نعمت و آقائی و کرامت کرده و اوست که در تمام مواقف به داد تو رسیده ، و هرگونه وسیله زندگی و خوشی و راحت برای تو فراهم آورده ، این آگاهی باعث و مورث سه حقیقت می شود ، باعث می شود که در تمام جوانب حیات نسبت به حضرت او حال خضوع گرفته ، و در برابر امر و نهی او تکبر نکنی ، و نیز موجب می گردد که در خلوت و آشکار نسبت به تمام امورت از حضرت او حیا کنی ، و علت می شود که در برابر پیشگاه مقدس او سر عجز و انکسار به خاک آوری .

و عباداتت هرچند در برابر نعمت

هـای او به نظرت زیـاد بیایـد بر اثر این آگاهی کوچک و حقیر به نظر خواهـد آمـد ، تا جائی که در برابر عظمت او از عبادات خود با همه کثرتش شرمسار و خجالت زده خواهی شد .

به راستی فعـل موجود ممکن و ضـعیف و حقیر و پست هر چنـد زیاد باشـد ، در برابر عنایت و لطف واجب چه قـدر و ارزشـی دارد ؟

ای عزیز اعمـالی که از تو برای حضـرت دوست صادر می شود و به گمان تو تمام عیار است ، ممکن است دارای عیوبی باشـد که تو راه به آن نبرد باش و از نظر تو مخفی مانـده باشد ، از عطای سـلمی که یکی از مشاهیر اهل حال است نقل شده : که در اوایل حال نساجی داشته و از آن شغل کسب معاش می نموده .

روزی پارچه ای به عمل آورد ، پارچه ای که برای بافت آن وقت بسـیار صرف کرده بود ، و نهایت دقت را در آن به کار برده بود ، و اعتقاد داشت در نهایت محکمی و خوبی است

پـارچه را به بـازار می برد ، و به بزازی که متخصـص پـارچه و قیمت بود ارائه می کنـد ، بزاز از قمیتی که عطـا در نظر داشـت کمتر قیمت می کنـد ، زیرا عیوبی در پارچه بود که بزاز به آن اشاره می کند در حالی که آن عیوب از دید عطا دور مانده بود .

عطا پس از علم به عیوب ، در وسط بازار شروع می کند به بلند گریه کردن ، بزاز از کرده پشیمان می شود و به عطا می گوید مرا

ببخش به هر قیمتی که می خواهی از تو می خرم ، عطا می گوید گریه من از کمی قیمت پارچه نیست ، بلکه از این است که من با وجود سعی بسیاری که در بافت این پارچه کرده ام و به اعتقاد خود آن را بی عیب می دانستم معیوب از آب در آمد و من از عیب آن غافل بودم ، شاید عمل های من هم مثل این پارچه پر از عیب باشد ، و چون روز قیامت به نظر خبیر بصیر برسد ، عیب هایش ظاهر گردد ، در حالی که من از آن غافل بودم ، و آن روز چکنم ؟!!

آیت الله بروجردی یکی از اعاظم علمای شیعه و فقهای بزرگ مذهب بود ، شخصیت ممتاز علمی و عملی ایشان باعث گشت که در زمان وی حوزه قم از چنان عظمتی برخوردار شود ، که صدای دانش و مذهب شیعه به بسیاری از کشورها برسد .

رهبر کبیر انقلاب ، مرجع آگاه حضرت امام خمینی دام ظله برای حضرت آیت الله بروجردی اهمیت خاصی قائل بودند و هستند .

نقل می کنند یک روز عده ای از علمای بلاد در محضر آیت الله بروجردی جمع بودند ، در برابر ایشان صحبت از خدمات ارزنده آن جناب به میان آمد و هرکسی گوشه ای از برنامه های پر اهمیت ایشان را اعم از پربار کردن فقه ، عظمت دادن به حوزه ، چاپ کتب علمی ، تأسیس دار التقریب ، ساختن مساجد و مدارس ، فرستادن مبلغ به ممالک خارجی گوشزد کرد ، و آن جناب به دقت به آن مسائل گوش می دادند

، تنها پیر مرد عالمی که اکثراً او را نمی شناختند و معلوم بود از گوشه ای از کشور به دیدن آن جناب آمده ساکت بود .

آیت الله بروجردی به او فرمودند شما هم چیزی بگو ، ناگهان پیرمرد با حالی پر از خضوع و انکسار عرضه داشت : خَلِّصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصیرٌ بَصیرٌ .

حضرت آیت الله ، آنچه گفتند به درد شما نمی خورد ، عمل خالص کن که زرگری که بناست اعمال را محک بزند بیدار بیدار است .

نوشته اند بهت مجلس را گرفت و به پهنای صورت اشک از دو دیدگان حضرت آیت الله بروجردی سرازیر شد .

آری اعمال ما را با عطا و عنایت او چه نسبت است ، اصولا اعمال ما انسانها قدر و قیمتی ندارد که در برابر یک عطای دوست بتوان از آن حرف زد !!

به قول الهی آن عارف فرزانه ، و بیدار یگانه :

هرچه جز زندگی عشق فنا بود فنا

هرچه جز بندگی یار هوا بود هوا

عاشقان را غم و اندوه صفا بود صفا

عارفان را الم و درد دوا بود دوا

مهر خورشید به ذرات نکو بود نکو

عشق و حیرانی ذرات بجا بود بجا

طاعت ما غلط و نقص و گنه بود گنه

رحمت او کرم و جود و عطا بود عطا

کرم دوست بما در عوض سعی و عمل

در بر عقل چنین نکته خطا بود خطا

بگدایان زره عشق کرم کرد کرم

حسن بی حد رخ یار روا بود روا

یا الهی اگر از لطف نظر داشت نظر

رحمتش عام بهر شاه و گدا بود گدا

وَرُؤْیَتُکَ ذِکْرَکَ لَهُ تُورِثُکَ الرِّیا وَالْعُجْبَ وَالسَّفَهَ والْغِلْظَهَ فی خَلْقِهِ وَاسْتِکْثارَ الطَّاعَهِ وَنِسْیانَ کَرَمِهِ وَفَضْلِهِ .

ذکری که نسبت

به حق داری ، متوجه باش به توفیق خود اوست ، مبادا فکر کنی کار خود تو است ، که تو قدرت بر انجام هیچ کاری نداری ، اگر عنایت و محبت او نباشد ، یک ذکر ، یا یک رکعت عبادت از دست بر نخواهد آمد .

اگر ذکر خود را ببینی به تدریج به ریا و عجب و سفاهت و تندی با خلق دچار خواهی شد ، و طاعت و ذکرت به نظرت زیاد خواهد آمد و کرم و فضل حضرت دوست را فراموش خواهی کرد ، آن زمان که در پرتگاه سقوط قرار خواهی گرفت ، و عاقبت بدی پیدا خواهی کرد .

وَلا يَزْدادُ بِذلِكَ مِنَ اللهِ إِلّا بُعْداً وَلا يَسْتَجْلِبُ بِهِ عَلى مُضِيِّ الْأَيّامِ إِلّا وَحْشَةً .

در صورت دچار شدن به ریا و عجب و سفه و غلظت نسبت به خلق ، نتیجه ای جز دوری از حضرت نخواهی داشت ، و از عمر گذشته ات جز وحشت و نفرت حاصل نخواهد ماند

وَالذِّكْرُ ذِكْرانِ : ذِكْرٌ خالِصٌ بِمُوافَقَةِ الْقَلْبِ ، وَذِكْرٌ صادِقٌ يَنْفى ذِكْرَ غَيْرِهِ كَما قالَ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) إِنّى لا أُحْصى ثَناءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَما أَثْنَيْتَ عَلى نَفْسِكَ . فَرَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) لَمْ يَجْعَلْ لِذِكْرِهِ مِقْداراً عِنْدَ عِلْمِهِ بِحَقيقَةِ سابِقَةِ ذِكْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِنْ قَبْلِ ذِكْرِهِ لَهُ .

ذکر بر دو قسم است : ذکر خالص ، و آن ذکری است که فقط حال الهی قلب بدرقه اوست و مشوب به هیچ غرضی نیست ، و ذکر صادق و آن ذکریست که ذاکر خدا را به هر صفتی ذکر می کند به مقتضای

آن عمل نمایـد ، و این حقیقت را بـدان که به هر قـدرتی از علم و معرفت برسـی ، از ذکری که در خور حضـرت اوست عاجز خواهی بود ، چنـان که حضـرت رسالت پناهی در مقام عجز و انکسار به جناب دوست عرضه می داشت : من توانائی و قـدرت بر احصاء حمد و ثنای تو آن چنان که لایق تو است ندارم .

رسول الله (صـلی الله علیه وآله) بـا وجود منـاعت شـأن و قرب به جنـاب حق اظهـار عجز و قصور می نمودنـد ، و اظهـار عجز و قصور نیست مگر از جهت آن که می دانست که قـدرت بشـری به کنه حقیقت ذکر الهی نمی رسـد ، و ذکر عبد در جنب حق فوق العاده قاصر و ناچیز می باشد .

فَمِنْ دُونِهِ أَوْلی فَمَنْ أَرادَ أَنْ یَذْکُرَ اللهَ فَلْیَعْلَمْ أَنَّهُ ما لَمْ یَذْکُرِ اللهُ الْعَبْدَ بِالتَّوْفیقِ لِذِکْرِهِ لا یَقْدِرُ الْعَبْدُ عَلی ذِکْرِهِ .

پس هرگـاه حضـرت خیر البشـر در برابر ذکر حـق اظهـار عجز و اعـتراف به قصور داشـته باشـد ، غیر او که جهـل محض و فقر خالص ، و لا شیء و عدم است به طریق اولی از ذکری که لایق به جناب اوست عاجز است .

هرگاه بنـده اراده کرد که ذکر خـدا کنـد ، باید بداند مادامی که حضـرت باری ذکر او نکند ، توفیق و توانائی بر ذکر خداوند پیدا نخواهد کرد .

الهی آن عارف فرزانه می فرماید :

ما بتو داریم و بس چشم نیاز ای حبیب

درگه لطف شماست بر همه باز ای حبیب

از تو شهنشاه ناز درگه لطف و نیاز

بر رخ اغیار و یار هست فراز ای حبیب

وه

که شب عمرماست کوته و تا روز حشر

از خم گیسوی تست قصه دراز ای حبیب

کعبه من کوی تست عشق تو آئین من

روی دلم سوی تست وقت نماز ای حبیب

تاب فراق تو نیست با دل بیمار من

یا بکش از تیر ناز یا بنواز ای حبیب

شب همه شب شمعوار خندم و گریم زشوق

در دلم از عشق تست سوز و گداز ای حبیب

دین الهی است عشق ذکر تو تسبیح من

قبله جانم توئی وقت نماز ای حبیب

باب ششم :در بیان شکر

توضیح

قَالَ الصَّادِقُ (علیه السلام) : فی کُلِّ نَفَس مِنْ أَنْفَاسِکَ شُکْرٌ لازِمٌ بَلْ أَلْفٌ أَوْ أَکْثَرٌ وَأَدْنَی الشُّکْرِ رُؤیَهُ النِّعْمَهِ مِنَ اللهِ مِنْ غَیْرِ عِلَّه یَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِها دُونَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالرِّضا بِما أَعْطی وَأَلاّ یَعْصِیَهُ بِنِعْمَتِهِ أَوْ یُخَالِفَهُ بِشَیْئی مِنْ أَمْرِهِ وَنَهْیِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ .

وَکُنْ لِلّهِ عَبْداً شَاکِراً عَلی کُلِّ حال یَجِدِ اللهَ رَبّاً کَریماً عَلی کُلِّ حال ، وَلَوْ کانَ عِنْدَ اللهِ عِبادَهٌ یَتَعَبَّدُ بِها عِبادُهُ الْمُخْلِصُونَ أَفْضَلُ مِنَ الشُّکْرِ عَلی کُلِّ حال لَأَطْلَقَ لَفْظَهُ فیهِمْ مِنْ جَمیعِ الْخَلْقِ بِها ، فَلَمَّا لَمْ یَکُنْ أَفْضَلُ مِنْها خَصَّها بَیْنَ الْعِباداتِ وَخَصَّ أَرْبابَها فَقَالَ تَعالی : وَقَلیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ .

وَتَمامُ الشُّکْرِ إعْتِرافُ لِسانِ السِّرِّ خاضِعاً لِلّهِ تَعالی بِالْعَجْزِ عَنْ بُلُوغ أَدْنی شُکْرِهِ لِاَنَّ التَّوْفیقَ لِلشُّکْرِ نِعْمَهٌ حادِثَهٌ یَجِبُ الشُّکْرَ عَلَیْها وَهِیَ أَعْظَمُ قَدْراً وَأَعَزُّ وُجُوداً مِنَ النِّعْمَهِ الَّتی مِنْ أَجْلِها وُفِّقْتَ لَهُ فَیَلْزَمُکَ عَلی کُلِّ شُکْر شُکْرٌ أَعْظَمُ مِنْهُ إلی مَا لا نِهایَهَ مُسْتَغْرِقاً فی نِعَمِهِ قاصِراً عاجِزاً عَنْ دَرْکِ غایَهِ شُکْرِهِ .

وَأَنّی یَلْحَقُ شُکْرَ الْعَبْدِ نِعْمَهَ اللهِ وَمَتی یَلْحَقُ صَنیعُهُ بِصَنیعُهُ بِصَنیعِهِ وَالْعَبْدُ ضَعیفٌ لا قُوَّهَ لَهُ أَبَداً إلاّ بِاللهِ .

وَاللهُ غَنِیٌّ عَنْ طاعَهِ الْعَبْدِ قَوِیٌّ عَلی مَزیدِ النِّعَمِ

عَلَى الاْبَدِ فَكَنْ للهِ عَبْداً شَاكِراً عَلى هذا الاْصْلِ تَرَى الْعَجَبَ .

قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام) : فِى كُلِّ نَفَس مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لازِمٌ بَلْ أَلْفٌ أَوْ أَكْثَرٌ .

امام ششم (عليه السلام) مى فرمايد : در هر نفسى از نفسهايت شكرى لازم است ، بلكه هزار شكر يا بيشتر !!

در جمله بالا بيشتر دقت كنيد ، جمله اى كه عين حقيقت و حق حقيقت در آن منعكس شده ، شما نفسى مى كشيد و خيال مى كنيد فقط مقدارى اكسيژن بوسيله دستگاه تنفس به بدن ملحق مى كنيد ، و سوخته آن را به نام كربنيك بر مى گردانيد ، نه به اين سادگى نيست ، براى ايجاد شدن يك نفس در وجود شما ميليارد ! ميليارد چرخ در اين كارگاه با عظمت هستى به حركت مى آيد ، يا در حركت است تا نفسى براى شما ساخته شود ، چون فرو رود ممد حيات شود ، و چون بيرون آيد مفرح ذات ، پس در هر نفسى ميلياردها نعمت موجود است و بر هر نعمتى شكرى واجب ، و براى توفيق يافتن به هر شكرى نيز شكرى واجب ، تا جائى كه وجوب تعداد شكر نسبت به حق از نهايت بگذرد ، اينجاست كه فرياد همه انبيا و امامان و بيداران و عاشقان بر آمده كه :

از دست و زبان كه برآيد

كز عهده شكرش بدر آيد

و به قول فيض آن عارف شوريده حال :

كسى كو چشم دل بيدار دارد

نظر پيوسته با دلدار دارد

بهرجا بنگرد چشم خدابين

تماشاى جمال يار دارد

تماشا در تماشا باشد آن را

كه در دل ديده بيدار دارد

دل هشيار هرجا افكند چشم

روان چشم را

بیدار دارد

تماشا باشدش پیوسته آن کو

سرمست و دل هشیار دارد

دلی کو میتواند عشق ورزید

نشاید خویش را بیکار دارد

درون شادست و خرم عاشقان را

برون شان گرچه حال زار دارد

دلش با دوست تن با غیر عاشق

دل خرم تن بیمار دارد

چه پروا دارد از تاریکی زلف

که از شمع رخش انوار دارد

دو روزی فیض رامهلت ده ای عمر

دلش با عشق بازی کار دارد

برای ایجاد شدن یک نفس می دانید باید چه نعمت های عظیمی به کار بیفتد ، تا انسان بتواند یک نفس راحت بکشد .

زمین باید به دور خورشید بگردد تا فصول مهیا شود ، به دور خود بگردد تا شب و روز معتدل بوجود آید ، آفتاب باید بر زمین بتابد ، تا قسمتی از آب ها تبخیر گردد ، تا گیاهان و درختان برویند ، تا موجودات زنده به حیات خود ادامه دهند ، تا میکرب ها و ویروس های مضر نابود شوند ، تا عمل کربن گیری بوسیله هزاران میلیارد گیاه و درخت انجام گرفته ، اکسیژن زمین تأمین گردد ، تا بین اکسیژن و ازت تعادل حاصل شود ، و پس از آن میلییاردها سلول در بدن باید فعالیت هماهنگ کنند ، تا دستگاه تنفس بتواند کار کند ، و بشود یک نفس کشید ، شما تفصیل این فعل و انفعالاتی که یک هزار مش گفته نشد اگر بخواهید در کتب مربوطه ببینید ، باید یک کتابخانه عظیم را از اول تا آخر مطالعه کنید تا ماهیت یک نفس کشیدن برای شما روشن شود ، آنگاه به این معنی پی ببرید ، که برای هر نفس میلیاردها عدد نعمت بکار گرفته می شود ،

پس برای نفس میلیاردها بار شکر لازم است و برای هر شـکری نیز شکری واجب ، و در این آفرینش کدام قدرت است که از عهده شکر آن حضرت برآید ؟!!

ما اگر بخواهیم نسـبت به مسـئله شکر حق انصاف دهیم ، باید بگوئیم نسبت به یک نعمت حق که به نظر ما ساده می آید ادای شکر نکرده ، و حقی بجا نیاورده ایم .

شکر معلول معرفت نعمت است و مـا بخصوص برای کـدام یـک از نعمت هایـالهی قـدم معرفت برداشـته ایم ، تـا پس از آگاه شدن به موقعیت نعمت در زندگی خویش به ادای شکر برخیزیم ؟!!

به قول عاشق عارف حضرت الهی :

گر این بود عمری که از دست ما شد

دریغا که یکسر بباد فنا شد

دریغا که سرمایه زندگانی

هدر گشت و بر باد رفت و هبا شد

بباطل گذشته است ایام عمری

که بی یاد حق رفت و صرف هوا شد

ببازیچه بگذشت دور جوانی

فغان کین چنین گوهری بی بها شد

زچرخ ای جوانان دوران بپرسید

که دور جوانی پیران کجا شد

گلی بر شد از باغ و از جور دوران

گرفتار بیداد خار جفا شد

گلی ناگشوده پی خنده لب را

که گریان بر او بلبل خوش نوا شد

گلی چهره بنمود و خندید و خُرّم

دو روزی زالطاف باد صبا شد

بگریید روز دیگر ابر بر وی

چو دیدش بباد خزان مبتلا شد

پی سود و سودای اوهام عالم

زکف رایگان گوهری پر بها شد

برفت از کفت قیمت وقت ارزان

تو واپس نگر نقد عمرت چه ها شد

خیالی بجا مانده اکنون زعمری

که صرف خیالات چون و چرا شد

رود عمر و ماند بجا حسرت و غم

بر آن دل که غافل زیاد خدا شد

خوشا حال جانی که با یاد

جانان

بسر برد و با شوق او زین سرا شد

الهی زخوبان عالم طلب کن

رفیقی که روشن زنور خدا شد

دستگاه تنفس و عوامل نَفَس

امام ششم (علیه السلام) در ابتدای روایت باب شکر می فرماید : در هر نفسی از نفس هایت شکری لازم ، بلکه هزار شکر یا بیشتر لازم است ، این مسئله جداً احتیاج به توضیح و تشریح دارد ، و در این زمینه لازم است عزیزانی که که دنبال معرفت نسبت به حقایقند ، اطلاعات مهمی در زمینه های مربوط به شکر کسب کنند .

شکر چون در ارتباط با نعمت های معنوی و مادیست ، نعمت هائی که بیواسطه و به واسطه انسان با آن سر و کار دارد ، اگر بخواهد به نحو مفصل مورد بحث قرار بگیرد از چند جلد کتاب و شاید از مجلدات غیر قابل شمارشی تجاوز کند ، و برای یک انسان با این عمر کوتاه و گرفتاریهای گوناگون میسر نیست ، بنابراین باید از حد امکان خود و کمی دقت و مطالعه اهل دل استفاده کرد ، و تا جائی که امکان دارد به مطلب چهره کلی و دور نمائی داد ، در قسمت اول لازم است دور نمای دستگاه تنفس که عامل نفس کشیدن انسان است و حضرت صادق در مرحله اول روایت به مسئله نفس و شکر آن اشاره فرموده توضیح داده شود ، سپس در شرح بقیه حدیث شریف با کمک گیری از آیات قرآن و روایات با خواست حضرت دوست اقدام گردد .

در کتاب پر قیمت «فیزیولوژی انسان» ، که کتابی است تحقیقی و علمی و بر اساس تحقیقات و تجربیات علمی و عملی هزاران فیزیولوژیست به

رشته تحریر کشیده شده ، درباره دستگاه تنفس در بخش نهم آن در صفحه دویست و نود و یک می خوانیم :

ساده ترین تعریف تنفس عبارت است ، از روشی که توسط آن مبادلات گازی بین یک سلول زنده و محیط آن به انجام می رسد .

بنابراین تنفس شامل کیفیت های دیگر به غیر از عمل مکانیکی نفس کشیدن است ، دستگاه گردش خون با همه اهمیتی که دارد ، نمی تواند اکسیژن و انیدرید کربنیک را به سوی سلول و یا بالعکس حمل کند . مگر این که دستگاه تنفس عمل خود یعنی قرار دادن اکسیژن در اختیار خون ، و گرفتن انیدرید کربنیک از آن را انجام دهد ، پس تنفس مجموعه ای از چندین عمل بوده ، همکاری و شرکت تعداد از اعضای اندام را در بر می گیرد .

ابتدا ما تنفس را به دو مرحله متمایز تقسیم می کنیم :

۱ تنفس خارجی

۲ تنفس داخلی

تنفس خارجی شامل حرکت هوا به داخل ریه ها و بالعکس است ، انتقال اکسیژن از ریه ها به خون و انتقال انیدرید کربنیک از خون به ریه ، وسائلی که اکسیژن توسط آن به سلول ها میرسد ، و وسایلی که توسط آنها انیدرید کربنیک از سلول ها به طرف ریه برگردانده می شود .

تنفس داخلی با استفاده از اکسیژن و تولید انیدرید کربنیک توسط سلول ها سر و کار دارد ، و غالباً تنفس سلولی نامیده می شود ، تنفس داخلی در کتابهای شیمی شرح داده می شود و ما از ذکر آن در اینجا خودداری می کنیم .

تنفس خارجی تحت عناوین زیر مورد

بحث قرار می گیرد :

۱ حرکات تنفسی

۲ کنترل تنفس

۳ شیمی تنفس

حرکات تنفسی : دو حرکت اصلی در تنفس وجود دارد ، که عبارتند از عمل دم که در جریان آن هوا به داخل ریه ها آورده می شود ، و عمل بازدم که در جریان آن هوا از ریه ها بیرون رانده می شود .

عمل دم توسط انقباض دیافراگم و عضلات بین دنده ای خارجی شروع می شود ، این انقباض توسط امواج عصبی دستگاه عصبی مرکزی که توسط اعصاب فرنیک به دیافراگم ، و توسط اعصاب بین دنده ای به عضلات دنده ای برده می شود برقرار می گردد .

انقباض دیافراگم سبب می شود که این عضله به طرف پائین حرکت کند و این امر قفسه سینه را از بالا به پائین بزرگ می کند .

عضلات شکمی به تدریج که دیافراگم پائین می آید شل می شوند ، انقباض عضلات بین دنده ای دنده ها را بالا کشیده و در همان زمان آنها را کمی چرخش می دهد ، و به این ترتیب استخوان جناغ را به جلو میراند ، این عمل قفسه سینه را از طرفین و همچنین از جلو به عقب بزرگ می کند .

بزرگ شدن حجم قفسه سینه تولید یک کاهش فشار در این محفظه می کند ، به طوری که فشار در ریه ها کمتر زا فشار جو می شود و در نتیجه هوا به داخل ریه هاهجوم می برد ، جریان هوا به داخل ریه ها آنقدر ادامه می یابد تا فشار در ریه ها برابر با فشار جو گردد .

جریان هوا به داخل ریه ها

بستگی به اختلاف بین فشار جو و فشار هوای داخل حبابچه ها داشته و همچنین به مقاومت مجاری هوایی در برابر جریان هوا نیز بستگی دارد ، بیشترین مقاومت در برابر جریان هوا در بینی وجود دارد !!

عمل بازدم در تنفس آرام یک عمل غیر فعال یا پاسیو است به این معنی که در نتیجه رفع انقباض عضلات دمی و بازگشت ارتجاعی ریه ها کشیده شده حادث می شود و حجم قفسه سینه به تدریج که به حجم استراحت باز می گردد کاهش می یابد . یک انقباض همزمان عضلات شکمی احشاء را به طرف بالاـ رانده و به این ترتیب به بالا رفتن دیافراگم که در هنگام رفع انقباض انجام می شود کمک می کند .

فشار هوا در ریه ها بر اثر این اعمال از فشار جو بیشتر می شود ، چون ریه ها به طور آزاد با محیط خارج ارتباط دارند لذا هوا آنقدر از ریه ها خارج می شود ، تا فشار دوباره با فشار جو برابر گردد و به این ترتیب عمل بازدم کامل می شود ، بازدم عمیق احتیاج به انقباض پر قدرت عضلات تنفسی دارد .

بر اثر حرکات عادی تنفسی قسمتی از هوای موجود در ریه ها با هر عمل دم تجدید شده و هوای مانده در هر عمل بازدم خارج می گردد ، به این ترتیب هوا در داخل حبابچه ها به طور نسبی تازه نگاه داشته می شود !!

«خوانندگان عزیز ، ملاحظه کنید برای یک نفس که به نظر ما چیزی نیست چه اعمال عجیب و غریب ، و مراحل شگفت انگیز انجام می گیرد ؟ راستی

کدام انسان است که بتواند از عهده شکر یک نفس برآید ؟!!

انقباض عضلات تنفسی در هنگام دم موفق به بزرگ کردن حفره سینه می شود ، و این امر سبب جریان هوا به داخل ریه ها می گردد .

هنگامی که عضلات دمی شل شده ، و قفسه سینه حجم استراحت خود را باز می یابد هوا به طرف خارج جریان پیدا می کند ، جریان هوا بستگی به اختلاف فشار بین جو و سینه دارد .

دو ناحیه در سینه وجود دارد که در آنها تغییرات فشار حادث می شود ، یکی در فضای داخل جنبی و دیگری در ریه ها ، شرح بیشتر این تغییرات فشار به درک چگونگی حرکت هوا به داخل ریه ها و بالعکس کمک خواهد کرد .

فشار داخل جنبی فشاری است ، که بین دو لایه جنب یا بین جدارهای قفسه سینه و ریه ها وجود دارد ، فشار داخل جنبی در تنفس عادی همیشه کمتر از فشار جو است ، زیرا قفسه سینه از ریه ها که همیشه به علت خاصیت ارتجاعی شان تمایل به روی هم خوابیدن دارند بزرگ تر است . این عمل بازگشت ارتجاعی ریه به طور دایم کششی بر روی جدارهای سینه اعمال می کند ، به تدریج که قفسه سینه در هنگام دم بزرگ می شود ، فشار داخل جنبی بیشتر منفی می گردد ، زیرا جدار سینه از ریه ها بیشتر دور می گردد ، اما ریه ها باید از حرکت رو به خارج جدارهای سینه تبعیت کند ، و در نتیجه متسع می شوند ، فشار داخل جنبی به تدریج که ریه ها

از هوا پر می شوند کمتر منفی می گردد .

نـاحیه دومی که در آن تغییرات فشـار حـادث می شود مجـاری هوائی و حبـابچه های ریه ها هسـتند ، این فشار موسوم به فشار داخـل ریوی است ، هنگـامی که هیـچ گونه جریان هوا به داخل ریه یا بالعکس وجود نـدارد ، فشار در حبابچه ها برابر با فشار جو است .

در هنگام عمل دم فشار داخل ریوی در نتیجه اتساع ریه ها به تبعیت از بزرگ شدن حجم قفسه سینه از فشار جو کمتر می شود ، و هو آن قـدر به درون ریه ها جریان می یابـد تا فشار داخل ریوی مجـدداً با فشار جو برابر گردد ، به تدریـج که حجم قفسـه سینه بر اثر انقباض عضـلات دمی کاهش می یابد و ریه های ارتجاعی روی هم می خوابند فشار داخل ریوی از فشار جو بیشتر می شود و هو آنقدر به خارج جریان می یابد تا فشار داخل ریوی مجدداً با فشار جو برابر گردد و در اینجا دوره تنفسی تکمیل می شود .

عاملی که اهمیت زیادی در پر کردن ریه ها از هوا دارد ، کشش سطحی است ، هر دو سطح مرطوب به علت کشش سطحی به طور محکم به یک دیگر می چسـبند ، کشش سطحی سبب می شود که دو لایه جنب (لایه ای که ریه را می پوشاند و لایه ای که قفسه سـینه را مفروش می کنـد) هنگام بزرگ شـدن قفسه سـینه از یک دیگر جدا نشوند و بنابراین ریه ها را وادار به اتساع می کند ، یعنی ریه ها باید از حرکات قفسه سینه

پیروی کنند .

کشش سطحی همچنین در سطوح مرطوب داخلی ریه ها اعمال می شود و در نتیجه این سطوح تمایل پیدا می کنند که به یکدیگر چسبیده و اتساع حبابچه ها را محدود کنند .

از اثر این چسبندگی توسط وجود یک ماده لیپوپروتئینی موسوم به ماده کاهش دهنده فشار سطحی یا سرفکتنت که کشش سطحی بین سطوح مرطوب بافت ریه را کاهش داده و به این ترتیب اجازه می دهد حبابچه ها با سهولت نسبی متسع شوند جلوگیر می شود .

هدف نهائی دستگاه تنفس رساندن هوای تازه به حبابچه ها برای انتقال اکسیژن آن به خون از یک طرف ، و خارج کردن هوای مصرف شده از طرف دیگر است .

مبادله هوا در سطح حبابچه ای تهویه آلوئولی نامیده می شود ، البته تمام هوائی که وارد مجاری تنفسی می شود به حبابچه ها نمی رسد و قسمت بزرگی از آن فقط مجاری تنفسی را که برای انتقال هوا و نه برای مبادله گازها بین هوا و خون بوجود آمده اند پر می کند .

یک همگامی زیاد برای انجام انقباض عضلات تنفسی در زمان مناسب و به میزان متناسب برای برآوردن احتیاجات متغیر بدن به اکسیژن مورد لزوم است . یک مرکز تنفسی لازم است تا فعالیت عضلات تنفسی را با یک دیگر مربوط سازد و چنین مرکزی شامل قسمت های دمی و بازدمی در پیاز مغز تیره قرار گرفته است .

مرکز تنفسی می تواند تحت تأثیر امواج عصبی قسمت های مختلف دستگاه عصبی و امواج عصبی صادره از هر نقطه بدن و همچنین توسط ترکیب شیمیائی و درجه حرارت خونی که از آن می

گذرد قرار گیرد ، به عبارت دیگر تنفس ، هم توسط عوامل عصبی ، و هم توسط عوامل شیمیائی کنترل می شود .

می توان کنترل عصبی تنفس را به عنوان یک عامل تنظیم کننده در نظر گرفت زیرا دستگاه تنفس را قادر می سازد که احتیاجات متغیر بدن را برآورده سازد ، از طرف دیگر می توان کنترل شیمیائی را به عنوان یک پایه اصلی در نظر گرفت زیرا شخص را مجبور می سازد که با وجود کوششی که برای کنترل تنفس به طور ارادی به عمل می آورد ، به تنفس ادامه دهد و این عامل حتی هنگامی که کنترل عصبی مثلا در هنگام خواب به حداقل می رسد تنفس را ادامه دهد .

مدت زیادی فیزیولوژیست ها تصور می کردند ، یک مرکز تنفسی در پیاز مغز تیره وجود دارد که مسئول ارسال ریتمیک امواج عصبی از راه اعصاب حرکتی عضلات تنفسی است و بنابراین مرکز کنترل تنفس است .

امروزه ما می دانیم که مراکز مهم دیگری که با مرکز تنفسی پیاز مغز تیره مربوط هستند نیز برای تنفس طبیعی ضروری اند .

امروزه این موضوع مورد قبول عموم است که سه مرکز عمده وجود دارند که می بایستی برای همگام کردن انقباض و انبساط عضلات تنفسی با یک دیگر همکاری کنند و به این ترتیب تجدید هوای تازه و دفع هوای مانده از ریه ها را تأمین کنند .

این سه مرکز عمده عبارتند از :

۱ مرکز پیاز مغز تیره که می تواند حرکات دمی و بازدمی را به طور ریتمیک با توالی مناسب پیش ببرد ، اگرچه این حرکات نمودار آنچه ما حرکات

طبیعی می نامیم نیستند .

۲ مرکز آپنوستیک که در پل مغزی قرار داشته و در صورتی که تحت تأثیر سایر مراکز قرار نگیرد سبب اسپاسم دمی مداوم یا آپنوز می گردد .

۳ مرکز پنوموتاکسیک که آن نیز در پل مغزی قرار گرفته و با همراهی اعصاب واگ برای قطع دوره ای امواج عصبی صادره از مرکز آپنوستیک عمل می کند .

اعصاب واگ نقش زیادی در عمل تنفس دارند ، به این ترتیب که امواج عصبی مرکز بر تولید شده در ریه ها توسط اعصاب واگ به مرکز تنفسی پیاز مغز تیره انتقال می یابند .

غشاء مخاطی که مجاری تنفسی را مفروش می کند ، محتوی گیرنده هائی است که به مواد محرک حساس هستند ، یک ماده محرک از قبیل فلفل در بینی تولید یک عطسه می کند ، وجود یک تکه کوچک نان در حنجره یا نای سبب یک حمله سرفه می شود ، رفلکس هائی که توسط تحریک گیرنده های مخاط مجاری تنفسی ایجاد می شوند از نوع حفاظتی بوده ، و تمایل دارند جسم محرک را از بدن خارج کنند .

اعمال مکانیکی تنفس را که چگونگی حرکت هوا را به داخل ریه ها و بالعکس تعیین می کنند ، و نیز کنترل حرکت عضلات تنفسی توسط دستگاه عصبی مرکزی از راه رفلکس هائی که توسط گیرنده های فشاری و گیرنده های شیمیائی شروع می شوند می توان به طریق زیر خلاصه کرد :

مرکز تنفس پیاز مغز تیره امواج عصبی را از راه اعصاب حرکتی به عضلات بین دنده ای و دیافراگم می فرستند ، میزان تخلیه مرکز پیاز مغز تیره

تحت تـأثیر مراکز مجـاور در پـل مغزی موسوم به مرکز آپنوستیـک و مرکز پنوموتاکسیـک و همچنین تحت تأثیر گیرنـده های حسـی موجود در ریه ها و سـینوس های سـباتی و آئورتی و نیز گیرنده های شیمیائی موجود در پیاز مغز تیره و اجسام سباتی و آئورتی قرار می گیرد .

امواج عصبی مرکز بر این گیرنده ها که تعداد و دامنه تنفس را تعیین می کنند توسط احتیاجات دائماً متغیر بدن ، به اکسـیژن و نیز دفع انیدریدکربنیک تغییر می کند .

کنترل کننـده های متعـدد میزان اکسـیژن و انیدریدکربنیک در خون و بافت ها برای نگاهداری مقادیر مناسب از این گازها در بدن با یک دیگر همکاری می کنند .

خوانندگان عزیز ، این گوشه بسـیار بسیار مختصری از دستگاه با عظمت تنفس بود ، که خداوند مهربان از باب لطف و محبت به انسان عطا کرده ، و کمترین اختلالی در این دسـتگاه باعث زحمت فوق العاده بشـر و رنج و مرارت او خواهد شد ، آیا برای هر نفسی شکری واجب نیست ، یا به قول امام ششم برای هر نفسی هزار شکر یا بیشتر واجب و ضروری است ، اما مسئله نعمت هوا که مورد نیاز دسـتگاه تنفس است ، حقیقتی است که انسان با معرفت به آن غرق در اعجاب گشته و اگر اهل انصاف باشد با کمال عشق حاضر می گردد ، با تمام هستی در برابر عظمت خالق عالم صورت ذلت به خاک عبادت بگذارد

نعمت باعظمت هوا

مسئله هوا که در حیات انسان و موجودات دارای نقش ضروری است از نعمت های بسیار بزرگ خدا است .

قدر دادن این نعمت بزرگ و سایر

نعمت ها آنهائی هستند ، که هماهنگ با خواسته های محبوب زندگی می کنند .

طاغیان و عاصیان ، غاصبانی هستند که به حکم قرآن باید دچار خزی دنیا و عذاب آخرت گردند .

برای شناساندن هوا و ارتباط آن با اقیانوس ها و وضع کره زمین و موقعیتی که در حیات موجودات زنده دارد ، دانشمندان بزرگ مسائلی بسیار مهم مطح کرده اند که دانستن آن مسائل به عنوان معرفت به نعم الهی و در نتیجه شکر آن لازم و واجب است .

نویسنده کتاب «راز آفرینش انسان» که اکثر تحقیقات و مسائل کتابش مطابق با آیات قرآن و بعضی از خطبه های «نهج البلاغه» است ، و انسان با خواندن کتاب او تصور می کند این دانشمند خارجی با قرآن و نهج البلاغه و پاره ای از روایات آشنائی کامل داشته(۱) درباره هوا می گوید : اگر قبول کنیم که حرارت زمین در موقع جدائی از خورشید معادل حرارت خود آفتاب یعنی دوازده هزار درجه بوده است ، در این صورت کلیه عناصر به حالت خالص در آن وجود داشته و هیچ گونه ترکیبات شیمیائی قابل ملاحظه ای در آن یافت نمی شده است .

پاورقی

۱ واقعیاتی که در طبیعت و آفرینش انسان ، با زحمات بسیار مهم دانشمندان کشف شده به صورت کلی یا تفصیلی در قرآن و روایات اسلامی موجود است و این مسئله دلیل بر معجزه بودن و حقانیّت دین مبین اسلام است .

به تدریج که زمین یا قطعات پراکنده آن شروع به سرد شدن کرد ، اختلاط عناصر شروع گردید و هسته مرکزی زمینی که ما امروز آن را می شناسیم آغاز

شد .

اکسیژن و هیدروژن نمی توانستند با هم مخلوط شوند ، تا آنکه حرارت زمین به چهار هزار درجه فارنهایت رسید و آن وقت این دو عنصر به سرعت با یکدیگر مخلوط شده و از ترکیب خود آب را بوجود آوردند .

آنچه ما امروز به تحقیق می دانیم این است که در این دوره از تکوین زمین ، هوای محیط آن بایستی فوق العاده غلیظ و سنگین بوده باشد .

همه دریاها در آسمان بودند و کلیه عناصری که با یکدیگر ترکیب شده بودند ، در جو هوا پراکنده بودند .

آب که در هوای خارج زمین تشکیل شده بود به سمت زمین روانه شد ، اما چون هوای محیط زمین به مراتب گرم تر و سوزان تر از هوای چند هزار کیلومتر خارج از زمین بود ناچار آب تا به مجاورت آن می رسید تبخیر می شد و چیزی از آن به سطح کره زمین نمی رسید ، به تدریج که هوای زمین سردتر می شد ، دریائی که در هوا معلق بود به طرق زمین سرازیر می شد(۱) ، و آن وقت سیلاب های مهیبی که جاری می گردید از قوه تصور و تخمین ما خارج بود ، تا مدت چند میلیون سال انقلابات جوّی و طوفان های عظیم بر سطح کره زمین غوغا می کرد و در گیر و دار این رستاخیز عجیب گاز اکسیژن با مواد دیگری که قشر خارجی زمین را تشکیل می داد ترکیب می شد و از آن جمله با گاز هیدروژن زمین مخلوط شد و تشکیل دریاها را داد .

پاورقی

۱ به آیات ۱۴ تا ۱۶ سوره عمّ و

خطبه اول نهج البلاغه مراجعه کنید .

یقیناً مقادیر هنگفتی از گاز هیدروژن تا قبل از سرد شدن زمین از تحت تأثیر جاذبه زمین فرار کرده و از محیط آن در رفته است و گرنه حجم آب در کره ما به قدری زیاد می شد که تمام سطح زمین را تا ارتفاع چندین کیلومتر فرا می گرفت .

محتمل است که در حدود یک میلیارد سال پیش انقلابات و طوفانهای کره ما آرام شده و در نتیجه وضع فعلی سطح کره زمین سخت و دریاها و هوا به صورتی که امروز دیده می شود پدید آمده است .

ترکیب و اختلاط عناصر به قدری کامل انجام گرفته است که باقیمانده آنها یعنی هوا شامل اکسیژن و نیتروژن فقط یک قسمت از یک میلیون و نیم کلیه وزن زمین را تشکیل می دهد .

اما چرا همه این گازها جذب نشده و از محیط زمین بیرون نرفته است ؟ یا چرا تناسب مقدار آنها خیلی بیش از میزان فعلی نشده است ؟ زیرا در هریک از آن دو صورت حیات انسانی غیر مقدور می شد ، و به فرض آن هم که در زیر چنان فشار سهمگینی حیات بوجود می آمد تازه انسان به شکل و هیئت کنونی تکوین نمی شد ، در این باره ما بیشتر بسط مقال نمی دهیم ، فقط متذکر این نکته می شویم که در این جابجا شدن عوامل طبیعی منتهای دقت و ریزه کاری به کار رفته است .

مثلا اگر قشر خارجی کره زمین ده پا کلفت تر از آنچه هست می بود ، اکسیژن یعنی ماده اصلی حیات وجود پیدا نمی

کرد ، یا هرگاه عمق دریاها چند پا بیشتر از عمق فعلی بود آن وقت کلیه اکسیژن و کربن زمین جذب می شد و دیگر امکان هیچ گونه زندگی نباتی یا حیوانی در سطح خاک باقی نمی ماند .

به احتمال قوی کلیه اکسیژن موجود را قشر زمین و آب دریاها جذب کرده ، و انسان برای نشو و نمای خود باید منتظر بنشیند تا نباتات برویند و از پرتو وجود آنها اکسیژن لازم به انسان برسد .

با حسابهای دقیقی که به عمل آمده معلوم شده است ، اکسیژن برای تنفس انسانی از منابع مختلف ممکن است بیاید ، اما نکته مهم آن است که مقدار این اکسیژن درست به اندازه ای که برای تنفس ما لازم است در هوا پخش شده . اگر هوای محیط زمین اندکی از آنچه هست رقیق تر می بود اجرام سماوی و شهابهای ثاقب که هر روز به مقدار چند میلیون عدد به آن اصابت می کنند ، و در همان فضای خارج منفجر و نابود می شوند ، دائماً به سطح زمین می رسیدند ، و هو گوشه آن را مورد اصابت قرار می دادند .

این اجرام فلکی به سرعت هر ثانیه از شش تا چهل میل حرکت می کنند و به هر کجا برخورد کنند ایجاد انفجار و حریق می نمایند .

اگر سرعت حرکت این اجرام کمتر از آنچه هست می بود ، مثلا به اندازه سرعت یک گلوله بود همه آنها به سطح زمین می ریختند و نتیجه خرابکاری آنها معلوم بود ، از جمله اگ...خود انسان در مسیر کوچک ترین قطعه این اجرام سماوی واقع می

شد ، شدت حرارت آنها که به سرعتی معادل نود برابر سرعت گلوله حرکت می کنند او را تکه پاره و متلاشی می ساخت .

غلظت هوای محیط زمین به اندازه ای است که اشعه کونیه را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به طرف زمین عبور می دهد و کلیه جرثومه های مضر را در همان فضا معدوم می سازد ، و ویتامین های مفیده را ایجاد می نماید .

با وجود ابخره مختلفی که در طی قرون متمادی از اعماق زمین برآمده و در هوا منتشر شده است و غالب آنها هم گاز سمی هستند ، ولی هوای محیط زمین آلودگی پیدا نکرده و همیشه به همان حالت متعادل که برای ادامه حیات انسانی مناسب باشد باقی مانده است .

دستگاه عظیمی که این موازنه عجیب را ایجاد می نماید ، و تعادل را حفظ می کند همان دریا و اقیانوس است که مواد حیاتی و غذائی و باران و اعتدال هوا و نباتات و بالاخره وجود انسان از منبع فیض آن سرچشمه می گیرد(۱) .

خوانندگان عزیز مسئله تشکیل هوا ، تعادل هوا ، سود هوا ، و عظمت این نعمت و موقعیتش را در حیات موجودات زنده و غیر زنده ملاحظه کردید ، و دانستید چه عوامل گوناگونی در طول میلیاردها سال به اراده حضرت حق باعث بوجود آمدن هوا شده ، و به این حقیقت رسیدید که برای یک نفس ما چند میلیارد نعمت مشغول فعالیت است ، پس از این همه واقعیت به حرف امام صادق (علیه السلام) می رسیم که فرمود : در هر نفسی شکری لازم بلکه

هزار شکر یا بیشتر لازم است ، اما کو آن انسانی که بتواند شکر یک نفس را به جای آورد ، ما که نمی توانیم شکر یک نفس را به جا آوریم بیائید لااقل از خرج کردن نفس در راه مخالفت با حضرت دوست پرهیز کنیم و از گناهان گذشته خود در کمال خجالت و شرمساری توبه کنیم .

این فقیر پریشان ، و عذر خواه پیشگاه جانان در مقام انابه به حضرت دوست گفته ام :

بفریادم برس من رفتم از دست

گنه پشت مرا ای دوست بشکست

متاب از من تو روی رحمتت را

مخواه این بنده ات را بیش از این پست

به کام من شراب از عشق خود ریز

که گردم تا ابد از گرمیش مست

دل هرکس به کویت گشت مایل

زقید عالم و از بند خود رست

جهان بی تو بود زندان رندان

خوشا عبدی که در کوی تو بنشست

چه خوش باشد بریدن از دو عالم

از آن خوشتر دلی کو با تو پیوست

هر آن باشد جدا از رحمت تو

بود بیچاره و زار و تهی دست

امید قلب مسکین مقصد من

مرا از عشق خود بنمای سرمست

پاورقی

۱ به آیه ۳۰ سوره انبیا و ۱۴ و ۶۱ سوره نحل مراجعه کنید .

قرآن و مسئله شکر

قرآن مجید به مسئله شکر در آیات با عظمتش اشاره می کند ، و در مسائل گوناگونی به چهره شکر تصریح می نماید .

در قسمتی از آیات وجوب شکر را گوشزد می نماید ، و این که دارنده نعمت باید از دهنده نعمت تشکر کند ، البته اسلام شکر نعمت را به گفتن الحمد لله نمی داند ، الحمد لله لفظ شکر است ، بلکه مهم ترین مرحله شکر عملی است

و آن نعمت را در همان راهی که حضرت حق معین فرموده مصرف کردن است .

در پاره ای از آیات به این معنی اشاره می کند ، که یکی از خواسته های مهم انبیا و اولیا این بوده که خداوند به آنان توفیق شکر عنایت کند .

در برخی از آیات به این حقیقت اشاره رفته که شکر سود بسیاری برای شاکر دارد ، و باعث رضایت حق از عبد ، و ازدیاد نعمت است .

و در قسمتی از آیات به نعمت ها اشاره شده و از اکثریت به خاطر غفلتی که از شکر نعمت دارند سخت گلایه شده ، در اینجا لازم است برای هریک از این موارد نمونه ای از آیات ذکر شود :

(وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ)(۱) .

به حق که ما به لقمان مقام حکمت عنایت کردیم ، و امر کردیم خدا را در

پاورقی

۱ لقمان (۳۱) : ۱۲ .

برابر نعمت های بی نهایتی که به تو داده شکر کن ، به حقیقت که هرکس شکر حق کند به نفع خود اوست ، و هرکه ناسپاسی ورزد ، خدا بی نیاز و ستوده صفات است .

(فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلاَ تَكْفُرُونِ)(۱) .

پس مرا یاد کنید ، تا شما را یاد کنم ، و حتماً شکر مرا به جای آورید و در برابر نعمت های من ناسپاسی نکنید .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ)(۲) .

ای اهل ایمان از روزی حلالی که نصیب شما کرده ایم بخورید

و شکر خدای را به جای آورید و تنها سپاس به پیشگاه او برید اگر به طور خالص خدا را می پرستید .

(فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالاً طَيِّباً وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِن كُنتُم إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ)(۳) .

پس شما مؤمنان از آنچه خدا روزی حلال و پاکیزه قرار داده بخورید ، و اگر حقیقتاً خدا را می پرستید شکر نعمت او را به جای آورید .

(فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)(۴) .

پس از خداوند روزی بطلبید و او را پرستیده ، شکر نعمت وی را به جا آرید ، بدانید که بازگشت شما به سوی اوست .

پاورقی

۱ بقره (۲) : ۱۵۲ .

۲ همان : ۱۷۲ .

۳ نحل (۱۶) : ۱۱۴ .

۴ عنکبوت (۲۹) : ۱۷ .

(كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ)(۱) .

از رزق خدای بخورید و شکر وی را به جا آورید ، که مسکنتان شهری نیکو و خدای شما غفور و مهربان است .

(اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْراً وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ)(۲) .

اینک ای آل داود شکر و سپاس خدا را به جا آورید ، هرچند از بندگان من عده کمی اهل شکرند .

(وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِى أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِى أَنْعَمْتَ عَلَىَّ وَعَلَى وَالِدَىَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِى بِرَحْمَتِكَ فِى عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ)(۳) .

سلیمان از حضرت حق در خواست کرد : مرا توفیق شکر نعمتی که به من و پدرم عنایت کردی مرحمت کن و مرا به عمل صالح و کردار پسندیده ای که مورد رضای تو است موفق بدار ، و مرا در بندگان شایسته

ات داخل کن .

(قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلَی وَالِدَیَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَإِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ)(۴) .

گفت خدایا مرا بر نعمتی که به من و پدرم و مادرم عطا کردی شکر بیاموز ، و به کار شایسته ای که رضا و خوشنودی تو در آن است مرا موفق بدار و فرزندان مرا صالح گردان ، بارالها من به درگاه تو به دعا باز آمده و از تسلیمان فرمان توام .

پاورقی

۱ سبا (۳۴) : ۱۵ .

۲ همان : ۱۳ .

۳ نمل (۲۷) : ۱۹ .

۴ احقاف (۴۶) : ۱۵ .

(وَمَن شَکَرَ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ)(۱) .

سلیمان گفت : و کسی که در برابر نعمت های الهی شکر کند به نفع خودش کرده و هرکس ناسپاسی ورزد به تحقیق خدای من بی نیاز و مهربان است .

(نِعْمَةً مِنْ عِندِنَا کَذلِکَ نَجْزِی مَن شَکَرَ)(۲) .

نجات اهل بیت لوط به نعمت و لطف ما بود ، آری ما شکرگزاران را چنین پاداش می دهیم .

(مَا یَفْعَلُ اللّهُ بِعَذَابِکُمْ إِن شَکَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَکَانَ اللّهُ شَاکِراً عَلِیماً)(۳) .

اگر شما از لطف خدا شکر گزار باشید و به او ایمان آورید ، چه غرضی دارد که شما را عذاب کند ، که خدا در برابر نعمتی که شکر می کنید شکر شما را می پذیرد و عملش به صلاح خلق محیط است .

(وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِن شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَلَئِن کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ)(۴) .

و به خاطر آورید وقتی که خداوند اعلام

کرد ، که شما بندگان اگر شکر نعمت به جای آرید ، بر نعمت شما می افزایم و اگر کفران کنید به عذاب شدید گرفتارتان می کنم .

(... وَلكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)(۵) .

اوست که می خواهد شما را پاکیزه کند ، و نعمتش را بر شما تمام نماید باشد که او را شکر کنید .

پاورقی

۱ نمل (۲۷) : ۴۰ .

۲ قمر (۵۴) : ۳۵ .

۳ نساء (۴) : ۱۴۷ .

۴ ابراهیم (۱۴) : ۷ .

۵ مائده (۵) : ۶ .

(وَلَقَدْ مَكَّنَاكُمْ فِي الأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلاً مَاتَشْكُرُونَ)(۱) .

ما شما را در زمین تمکین و اقتدار بخشیدیم و از هرگونه نعمت برای معاش شما در آن مقرر کردیم اما اندکی از شما شکر نعمت حق را به جای می آورید .

(وَهُوَ الَّذِى سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحماً طَرِيّاً وَتَسْتَخْرِجوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)(۲) .

و هم او خدائی است که دریا را برای شما مسخر کرد تا از گوشت ماهیان حلال آن تغذیه کنید و از زیورهای آن استخراج کرده و تن را بیارائید و کشتی ها در آن برانید تا از فضل خدا روزی طبید ، باشد که شکر خدا به جای آرید .

(وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)(۳) .

خدا شما را از بطن مادران بیرون آورد ، در حالی که هیچ نمی دانستید و به شما چشم و گوش و قلب عنایت کرد تا مگر شکر این نعمت ها

را به جا آرید .

(إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضْل عَلَى النَّاسِ وَلكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَشْكُرُونَ)(۴) .

خدا را در حق بندگان فضل و کرم بسیار است اما بیشتر مردم سپاس گزار حق نیستند .

پاورقی

۱ اعراف (۷) : ۱۰ .

۲ نحل (۱۶) : ۱۴ .

۳ همان : ۷۸ .

۴ بقره (۲) : ۲۴۳ .

قرآن مجید به انواع نعمت های مادی و معنوی حق که از باب فضل و رحمت به انسان عنایت شده اشاره می کند ، و راه مصرف آن نعمت ها را به انسان می آموزد ، و در این زمینه حجت خدا را بر مردم تمام می کند .

حکم عالی عقل اقتضا می کند که انسان در برابر منعم به شکر نعمت هایش اقدام کند ، و نعمت را برابر با خواسته منعم مصرف نماید ، و از هرگونه تخلف و عصیانی نسبت به نعمت حضرت حق بپرهیزید ، و برابر با آیات قرآن بداند ، که اگر شکر نعمت های الهی را به جا آرد ، نعمت بر او افزون شده و ثابت و پایدار خواهد ماند ، و اگر ناسپاسی ورزد ، هم نعمت از دست او می رود ، و هم به مجازات سنگینی دچار خواهد گشت .

وَأَدْنَى الشُّكْرِ رُؤيَهُ النِّعْمَهِ مِنَ اللهِ مِنْ غَيْرِ عِلَّه يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِها دُونَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ .

عادی ترین و پست ترین مرحله شکر این است که تمام نعمت ها را اعم از مادی و معنوی مستقیماً از حضرت حق بدانی ، و قلبت به جز به این حقیقت به مسئله دیگر تعلق و توجه نداشته باشد .

قرآن مجید

درباره تمام بودن و کامل بودن نعمت های حق بر انسان در سوره لقمان می فرماید :

(أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَا فِى السَّماوَاتِ وَمَا فِى الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً ...)(۱) .

آیا شما مردم به حس و وجدان مشاهده نمی کنید ، که خداوند انواع موجوداتی را که در آسمانها و زمین است برای شما مسخر کرده و نعمت های ظاهر و باطن خود را برای شما تمام و فراوان فرمود .

پاورقی

۱ لقمان (۳۱) : ۲۰ .

قرآن مجید علاوه بر این که نعمت مادی و معنوی را بر انسان کامل و تمام می داند ، در بسیاری از آیات متذکر این معنی می شود که تمام این نعمت ها از جانت خداست ، و احدی غیر او در ساختن نعمت و ارائه و مرحمت آن به انسان دخالت ندارد .

قرآن برای شخص انسان و نعمت هائی که در اختیار اوست ، در عالم آفرینش جایگاه بلندی قائل است ، و او را از بسیاری از موجودات غیبی و شهودی از نظر استعداد و قوه برتر می داند .

انسان در خانه خلقت میهمان عزیز خداست ، و سایر موجودات عالم بنا به فرموده قرآن خدمتگزار او در کنار سفره جهانند .

انسان بین خدا و تمام نعمت ها قرار گرفته ، و چیزی بر او مقدم نیست ، و وظیفه و تکلیف و مسئولیت سنگین او در این است ، که نعمت را طبق دستور به خود منتقل کند ، و خویش را با آراسته کردن به نعمت ها که در وجود او تبدیل به قدرت می شود ، به مقام

قرب حضرت دوست برساند .

تمام نعمت های الهی در راه کمالند ، ولی برای رسیدن به کمال باید از کانال وجود انسان بگذرند ، بنابراین تمام نعمت ها به انتظار این هستند که انسان آنها را به خود منتقل کند و خدا به انتظار این است که انسان پس از صرف نعمت ها خویش را به خدا برساند .

در حقیقت نعمت ها باید به حضرت حق برگردند ، و راهی به جز این ندارند ، که دست به دامن انسان بزنند و از طریق او به حق برسند .

وای به حال کسی که از این معنی غافل گردد ، نعمت را از خدا نبیند ، و آن را مصرف کرده ، پس از مصرف در گردونه گناه قرار دهد ، آن زمان است که از رسیدن نعمت ها به کمال جلوگیری کرده ، و در حقیقت به تمام نعمتهائی که مصرف کرده است خیانت ورزیده آن هم خیانت در سطحی که حسابش از عهده انسان خارج است .

اگر کارگاه وجود انسان به نور معرفت روشن باشد ، و به حقیقت تربیت آراستگی داشته و از هدایت الهی بهره مند باشد ، نعمتی که مصرف می کند ، نتیجه آن نعمت نتیجه مثبت خواهد بود .

نعمت در حقیقت نور و روشنائی است ، اگر انسان با تربیت و متوجه حضرت حق از راه شرعی نعمت را کسب کند ، چون راه شرعی هم در حقیقت نور است پس نور را از طریق نور بدست آورده ، چون بدینگونه کسب نعمت کند ، و در راه مصرف کردن نعمت راه نور را بپیماید ، یعنی برابر با

خواسته حضرت حق مصرف کند ، این گونه مصرف در حقیقت عبادت و در ذات نور است ، البته یک چنین انسانی آنچه از او صادر می شود چون برابر با فرمان الهی است ، صادر از او دارای مقام علو است و عمل او که عبارت از عبادات او نسبت به حق و خدمات او نسبت به خلق است میل برتری و حرکت به سوی منبع نور را دارد ، و در نتیجه عمل او خود را به قبولی و رضایت حق می رساند ، و این رضایت در قیامت به صورت بهشت الهی که دارای نعمت های جاوید است به او عنایت می شود ، شخص تا وارد بهشت می شود و چشمش به آن نعمت ها می افتد ناگهان فریاد می زند ، این نعمت همانها هستند که در زمان قبل یعنی در دنیا هم روزی من شده بود !! آری وقتی نعمت تبدیل به عبادت شود ، عبادت تبدیل به قبولی می گردد ، و قبولی تبدیل به بهشت و این همان است که قرآن مجید در سوره بقره آیه ۲۵ می فرماید :

(وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّات تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوْا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَه رِزْقاً قَالُوا هَـذَا الَّذِيْ رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهاً وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) .

مژده ده آنان را که ایمان آوردند و نیکوکار شدند به یقین برای آنهاست

باغهائی که جاریست در آنها نهرهای آب و چون روزی دهند آنها را از میوه های بهشت روزی آماده ، مؤمنین می گویند این مانند همان میوه هائی است

که پیش از این در دنیا به ما دادند و هر میوه و خوردنی برای آنان بیاورند به یکدیگر شبیه است و ایشان را در بهشت جفت های پاک و پاکیزه است و در آن بهشت همیشه جاوید خواهند زیست .

مسأله شگفت انگیز نعمت ها

مسئله نعمت ها ، و به خصوص آنچه انسان با آن در ارتباط است ، از بهت آورترین مسائل و شگفت انگیزترین برنامه هاست .

نه کسی قدرت بر شمردن نعمت ها را دارد ، و نه کسی قادر به درک حقیقت یک نعمت از نعمت های الهی است ، و نه کسی توان ادای شکر یک نعمت را هرچند به اندازه یک ارزن باشد دارد !!

در تمام نعمت ها وقتی دقت شود ، واضح و آشکار با چشم قلب خدا را در آن نعمت می توان دید ، و منظور قرآن هم از بیان نعمت ها ، کسب معرفت و ادای شکر نسبت به آن جناب است ، زیرا هرچه هست از اوست و سرائی خالی از دلبر نیست ، به قول فیض آن مست جام عشق :

ای فدای عشق تو ایمان ما

وی هلاک عفو تو عصیان ما

گر کنی ایمان ما را تربیت

عشق گردد عاقبت ایمان ما

آتش خوف تو آب دیده ها

زآب حکمت آتش طغیان ما

ای به ما آثار صنع تو پدید

وی تو پنهان در درون جان ما

ای تو هم آغاز و هم انجام خلق

وی تو هم پیدا و هم پنهان ما

گوش ها را سمع و چشمان را بصر

در دل و در جان ما ایمان ما

ای جمالت کعبه ارباب شوق

وی کمالت قبله نقصان ما

عاجزیم از شکر نعمت های تو

عجز ما بین بگذر از کفران

ما

ای بدی از ما و نیکوئی زتو

آن خود کن پرده پوش آن ما

فیض را از فیض خود سیراب کن

ای بهشت و کوثر و رضوان ما

نعمت حیات

قسمت اول

البته سرّ حیات بر احدی آشکار نیست ، و تاکنون کسی نتوانسته به حقیقت مسئله حیات برسد ، فقط عقلا می دانند حیات و هستی وجود دارد ، اما حقیقت آن چیست آن را نمی دانند .

صاحب راز آفرینش انسان می گوید : در اسرار پیدایش حیات نکته ای است که علما از درک آن عاجز مانده و بواسطه فقدان دلیل نسبت به توضیح آن سکوت اختیار کرده اند .

درباره خود حیات (یعنی آثار آن) توضیحات بسیار و دلائل کافی علمی بدست داده شده ، اما آغاز حیات یا کیفیت پیدایش آن چنان مرموز و عجیب است و نتایج حاصله از آن به درجه ای مختلف و متفاوت است که از فهم متعارف خارج می باشد ، و حتی دانشمندترین علمای علم الحیات نیز در برابر اسرار آن متحیر مانده اند .

بزرگان از علم بر اثر تجربیات خود و آزمایش دیگران به چشم می بینند که همه موجودات این جهان از یک سلول زنده ذره بینی سرچشمه می گیرند و به تدریج رشد و نمو می کنند .

به این سلول اولیه حیات ، قدرت عجیبی تفویض شده است که با سرعتی وصف ناکردنی به توالد و تناسل بپردازد ، و تولید مثل کند و تمام سطح زمین و گوشه ها و زوایای آن را با هزاران نوع و شکل موجودات زنده انباشته کند .

علما درباره این سلول زنده که اساس و سرچشمه حیات است متفق القولند ، ولی خود این

سلول جهانی اعجاب انگیز و دنیائی محیر العقول است و در خود او حقیقتی است که بنیان حیات بر آن استوار می باشد .

آن چیزی است که از خلقت زمین و سیارات حتی از همه کون و مکان به استثنای وجود مقدس حق که خالق و آفریننده است بالاتر و مهم تر است !!

این شیئی مهم که هستی عالم امکان مدیون آن است ذره بسیار کوچك و نامرئی است به نام «پرتوپلاسم» یا جرثومه حیات که جسمی نرم و شفاف است و قوه حرکت دارد ، و از آفتاب کسب نیرو می کند .

این ذره به وسیله به کار بردن نور خورشید اسید کربنیك هوا را تجزیه می کند و ذرات آن را متلاشی می سازد و ئیدروژن را از آب گرفته هیدروکربن می سازد و به این طریق مواد غذائی خود را از یکی از غامض ترین ترکیبات شیمیائی عالم تحصیل می نماید .

این ذره یك سلولی و این قطره شفاف بخار مانند ماده اصلی حیات را به اذن حق در دل خود می پروراند و قدرت آن را دارد که خلقت حیات را به همه موجودات زندب این عالم از خرد و کلان تفویض نماید و هرکس را به تشریف حیات آراست ، محیط او را متناسب با شرایط دوام و زیست او نماید ، خواه در اعماق دریا باشد ، خواه بر فراز آسمان ها .

زمان و محیط موجودات جاندار زمین را در قالب های متنوع و گوناگون ریخته است تا با مقتضیات اقلیم و هوا جور آیند و با رنگ محیط هماهنگ باشند ، و اگر در این تحولات پاره ای

از خصـایص وجودی خود را از دست می دهنـد در عوض بـا محیـط متنـاسب خویش مأنوس می شونـد و راحت تر به رشـد و توسعه می پردازند .

قـدرت و نیروی این قطره ناچیز حیات یعنی پروتوپلاسم از همه نباتاتی که سـطح کره ارض را می پوشاننـد و از همه جانورانی که هوای زمین را اسـتنشاق می کننـد فزون تر است ، زیرا نشـانه حیات ، خود از این قطره مایه گرفته و بـدون آن هیـچ موجود جانداری به وجود نمی آید .

انسان هم مانند سایر موجودات طفل رضـیعی است که از سرچشـمه حیات سـرمدی اکسـیر زندگانی یافته و هرچند با ضعف و زبونی در عرصه عالم شروع به راه رفتن کرده است معهذا بر همه جانوران و موجودات زنده دیگر برتری دارد .

ساختمان بدن او بی نهایت پیچیده و دقیق است و مغز و دماغ او طوری تعبیه شده است ، که پرتو عقل کل یا آنچه آن را به نام روح می خوانند در آن به سهولت پرتوافکن شده است .

حیات پر از اسرار واقعیتی است الهی ، که در کالبد تمام موجودات دمیده شده و ایجاد و عطایش وقف حریم مقدس کبریاست .

امروز با تمام قواعـد علمی ثابت شـده که هر قـدر محیط مناسب و مساعـد به حال حیات باشد ممکن نیست بتواند ایجاد حیات نماید ، همچنین با هیچ نوع امتزاج و ترکیب مواد شـیمیائی نمی توان جرثومه حیات را بوجود آورد . قبلا گفتیم در آغاز ظهور حیات در کره زمین اتفاق عجیبی رخ داده است که زندگی موجودات زمین اثر فوق العاده داشته است .

یکی از سلول ها دارای این

خاصیت عجیب شده که به وسیله نور خورشید پاره از ترکیبات شیمیائی را تجزیه کند و از نتیجه این عمل مواد غذائی برای خود و سایر سلول های مشابه تدارک نماید .

اخلاف و نوادگان یکی از این سلول های اولیه غذائی که توسط مادرشان تهیه شده بود تغذیه کردند و نسل حیوانات را بوجود آوردند ، در حالی که اخلاف سلولی دیگر که به صورت نبات درآمده بود رستنی های عالم را تشکیل داده و امروز کلیه مخلوقات زمینی را تغذیه می نماید .

آیا می توان باور کرد که فقط بر حسب اتفاق یک سلول منشأ حیات حیوانات و سلول دیگر ریشه و اصل نباتات گردیده است !!

به قول الهی آن عارف وارسته در این که در آئینه وجود موجودات فقط او پیداست :

تو مهر و ماه بینی من رخ یار

تو شام تار و من گیسوی دلدار

تو گل بینی و من روی گل آرا

تو سنبل من خم آن زلف طرار

تو بینی روز و شب من روی و موئی

کزان نقشی است روز و شب نمودار

من و مستی از آن چشم خمارین

تو و صهبای تاک و کوی خمار

از آن شب نزد من باشد به از روز

که چون گیسوی یار آمد شب تار

به عالم جز رخ زیبای دلبر

نمی بینم به چشم دل پدیدار

به هشیاری نگر در نرگس مست

که گردد مست او هر چشم هشیار

جهان در چشم هشیاران عالم

بود آئینه حس رخ یار

ز دام تن رهان سیمرغ جان را

که گیرد آشیان در طرف گلزار

نکوئی کن به خلقان از بد و نیک

الهی گر نشان داری از اخیار

نکته جالب توجه تعادل بسیار دقیق و عجیبی است که بین حیات حیوانی و

نباتی برقرار شده است .

تقسیم سلول ها بین نبات و حیوان یک موضوع بسیار عمده و اساسی برای اصل حیات است و بدون آن ادامه حیات غیر مقدور می شد ، به این معنی که اگر حیات منحصر به حیوانات بود ، اکسیژن زمین تماماً مصرف می شد ، و اگر منحصر به نبات بود همه اسید کاربونیک زمین به کار می رفت و نتیجه این قضیه مرگ و تباهی هر دو طبقه از جانداران می بود .

قبلا اشاره شد که در آغاز پیدایش زمین اکسیژن به صورت آزاد در هوای محیط وجود نداشت و کلیه اکسیژن های زمین در قشر خارجی آن و در آب دریارها و درون اسید کاربونیک نخفی وشناور بود .

بنابراین کلیه اکسیژنی که ما امروز مصرف می کنیم از پرتو وجود نباتات در دسترس ما گذاشته شده است ، زیرا به طوری که می دانیم نباتات اسید کاربونیک مصرف می کنند و اکسیژن بیرون می دهند ، از این عجیب تر آن که در هر دو عالم حیوانی و نباتی از همان روزی که حیات آغاز گردید جنس نر و ماده بوجود آمد .

(سُبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الأَزْوَاجَ کُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لاَ یَعْلَمُونَ)(۱) .

تا بدین وسیله هر طبقه از موجودات موافق خصائص و سنن خود تولید مثل نمایند و نسل آنها ادامه یابد .

ظاهراً دستجات سلول ها اگر در مجاورت همدیگر قرار گیرند بهتر می توانند زیست کنند و از همین رو شروع کردند به اختلاط و امتزاج با یکدیگر در دسته های دوتائی و چهارتائی و صدتائی و هزارتائی و عاقبت در گروه های

چند میلیونی .

برای هر سلول واحدی تکلیف و وظیفه تعیین شده بود و همین که افراد به انجام وظایف خود شروع کردند ، دستجات سلولها نیز به انجام همان تکالیف پرداختند .

پاره ای از این سلول ها موظف به تهیه غذا بودند ، و جمعی دیگر مأمور مصرف آن ، عده ای غذا را از نقطه ای به نقطه دیگر بدن نقل می کردند ، دسته دیگر مسئول حفاظت موجودات شده و مأموریت تشکیل پوست درخت و پوست بدن انسان را به عهده دارند ، جمعی هم استخوان تن انسان و چوب تنه درختان را بوجود می آورند .

قسمت دوم

پاورقی

۱ یس (۳۶) : ۳۶ .

به عبارت دیگر هرچه جنبده و جاندار در روی کره زمین است از یک سلول منفرد بوجود آمده و همین سلول کلیه اعقاب خود را مجبور ساخته است که به تبعیت از قوانین خلقت سلول های تازه با همان شکل و خاصیت و وظایف اولیه تولید نماید .

از مسائل بسیار اعجاب انگیز این است ، که سلول ها ناگریزند شکل و هیئت و حتی طبیعت اصلی خویش را بنا به مقتضیات محیط و احتیاجاتی که با آن زیست می کنند و خود جزئی از آن هستند تغییر بدهند و خود را با آن هم آهنگ سازند .

هر سلولی که در بدن موجودات جاندار بوجود می آید باید خود را آماده سازد که گاهی به صورت گوشت و گاهی به صورت پوست ، و گاهی مینای دندان و گاهی اشک چشم و گاهی به صورت بینی و گاهی ثعالب گوش در آید !!

در هر حال هر سلولی موظف است خود را

به همان شـکل و کیفیتی در آورد که برای انجام وظایف آن مساعد است . «به آیه ۱۴ سوره مؤمنین که از آیات اعجاب انگیز قرآن است مراجعه کنید .»

سلول ها به طور کلی دارای قابلیت انعطاف و رنگ پذیری محیط هستند ، به همین جهت در هر نقطه بدن واقع شدند ، مثلا در گوش چپ یا گوش راست درست به کیفیت ذاتی همان عضو در می آیند و چون گوش های ما یکی در طرف راست و یکی در طرف چپ است سلول های هر دو گوش عیناً مشابه یکدیگرند و اندک اختلافی با هم ندارند .

شرح داسـتان حیات در خور هزاران کتاب هم نیست ، تنها درباره خلقت انسان و سـلول های بدن او و وظایفی که سـلول ها به عهده دارند و هماهنگی تمام نواحی وجود با یکدیگر هزاران کتاب به رشته تحریر کشیده شده ، که این هزاران کتاب از نشان دادن یک گوشه وجود انسان عاجز است قرآن می فرماید :

(هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الأَسْماءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)(۱) .

اوست پروردگار عالم که خالق و موجد و صورت بخش موجودات ، مهم ترین و زیباترین نامها از اوست ، موجودات آسمانها و زمین همواره تسبیح او گویند و او خداوند عزیز و حکیم است .

توضـیح و تشریح همین آیه هزاران صفحه لازم دارد ، آن هم نه به وسیله یک نفر ، بلکه دسته های مختلفی از دانشمندان علوم متعدده لازم است که در مسئله خالقیّت و بارئیّت و مصوریّت کار کنند تا به ظاهری از آیه برسند ،

نعمت حیات ، از اعظم نعم الهی است ، و اسرار و رموز آن فوق العاده زیاد است ، آن قدر هست که ما با این معرفتی که نسبت به دور نمای آن داریم باید به ادای شکر آن برخیزیم و شکر آن به این است که حیات را خرج خود صاحب حیات که حضرت حق است بنمائیم .

کارل در قسمت اول کتاب پر قیمتش «انسان موجود ناشناخته» درباره جهل ما نسبت به این نعمت عظیم که همراه با هزاران مسائل محیّر العقول است می گوید :

محققاً بشریت تلاش زیادی برای شناسائی خود کرده است ، ولی با آن که ما امروز وارث گنجینه هائی از مطالات دانشمندان و فلاسفه و عرفا و شعرا هستیم هنوز جز به اطلاعات ناقص در مورد انسان دسترسی نداریم که آنها نیز زائیده روشهای تحقیقی ماست ، و حقیقت وجود ما د رمیان جمع اشباحی که از خود ساخته ایم مجهول مانده است .

در واقع جهل ما از خود زیاد و نواحی وسیعی از دنیای درونی ما هنوز ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش هائی که مطالعه کنندگان زندگی انسان طرح می کنند بدون پاسخ می ماند پاورقی

۱ حشر (۵۹) : ۲۴ .

چگونه مولکول های اجسام شیمیائی در ساختمان پیچیده و موقتی سلول ها سهم می گیرند و زندگی خود را نگه می دارند ؟

چگونه ژنهای موجوده در هسته سلول های جنسی خصائص ارثی را مشخص و نمودار می کنند ؟

سلول ها با اجتماعات خود چگونه اشکال بافتی و اندامی را بوجود می آورند؟

گوئی اینها نیز مانند زنبور عسل ، و مورچه وظیفه ای را که در اجتماع

به عهـده دارنـد از پیش می داننـد ولی طرقی را که آنها برای ایجاد یک بـدن پیچیده و در عین حال ساده به کار می برند نمی شناسیم .

ماهیت حقیقی عمر انسانی یعنی زمان روانی و زمان فیزیولوژیکی چیست ؟ اگرچه می دانیم که ترکیبی از بافت ها و اندام ها و هومورهـا و نفس عـاقله هسـتیم ، ولی چگـونگی روابـط اعمـال روانی بـا سـلول هـای مغزی بر مـا پوشـیده اسـت و مـا حـتی به فیزیولوژی سلول های مغزی آشنائی نداریم .

در چه حـدودی اراده می توانـد در تغییر وضع موجود مؤثر باشـد ؟ چگونه حـالت اعضاء بر روحیه تأثیر می نمایـد ؟ خصائص عضـوی و روانی که هرکس از پـدر و مـادر خود به ارث می برد ، چطور بـا شـرایط خـاص زنـدگی محیـط و تحت تـأثیر مواد شیمیائی اغذیه و آب و هوا و اصول فیزیولوژیکی و اخلاقی تغییر می کند ؟

ما هنوز برای شـناسائی روابطی که بین رشد اسـتخوان ها و عضلات و اندامها با فعالیت روانی و معنوی ما در کار است ناتوانیم و همچنین عامل تأمین کننده تعادل دستگاه عصبی و مقاومت در برابر بیماریها و خستگی را نمی شناسیم .

اهمیت نسبی فعالیت های فکری و اخلاقی و جمالی و عرفانی تا چه اندازه است ؟

شکل خاصـی از انرژی که موجود تلپاتی می گردد کدام است ؟ بلاشک بعضی عوامل بدنی و روانی وجود دارند که بدبختی و نیک بختی هرکس وابسته به آنهاست ولی این ها برای ما مجهول است .

به خوبی واضح است که مساعی تمام علومی که انسان را مورد مطالعه قرار داده اند ، به جائی

نرسیده است و شناسائی ما از خود هنوز نواقص زیادی دربر دارد .

عزیزان این است صفحه هستی و وجود ما ، که دانشمندان جهان از توضیح و تشریحش عاجزند ، چرا ؟ چون دنیائی است فوق العاده وسیع که فقط خالق آن از تمامی نواحی وجود آن آگاه است ، و این کارگاه عظمت را با نعمت های دیگر در اختیار ما قرار داده که ما د رتمام شئون زندگی بنده او باشیم و این بندگی در حقیقت شکر ما نسبت به عنایت او باشد .

بیائید بر عمر گذشته تأسف خورده ، و از این که نعمت با عظمت حیات را در راه غیر محبوب مصرف کرده ایم زار زار بنالیم ، و شبی در گوشه خلوت زانوی غم بغل گرفته و به این مناجات که سوز دل فقیری دل شکسته است زبان را طراوت دهیم :

دل ز گنه تیره و افسرده شد

گلشن جانم همه پژمرده شد

رفت ز کف عمر گرانمایه ام

لحظه مرگ آمده بی مایه ام

روز و شب و سال و مهم شد تباه

حاصل عمرم نبود غیر آه

کو عمل صالح و ایمان من

کو دل من رفت کجا جان من

از چه اسیرم به کف دیو و دد

از چه گناهم شده بیرون ز حد

از چه شدم غرق به دریای نفس

وای من و وای دل و وای نفس

ای تو مرا چشمه فضل و کرم

سایه لطفت ز وفا بر سرم

خالق من داور من یار من

هر نفس ای دوست تو غمخوار من

ساتر من نور دل و جان من

فیض عمیم من و جانان من

ای تو مرا رب غفور و ودود

ای ز تو برپا شده بود و نبود

ای کرمت نور چراغ

وجود

مرحمتت شامل غیب و شهود

گر تو نگیری ز من خسته دست

پشت وجودم همه خواهد شکست

ای ره من عشق من و دین من

در دو جهان مهر تو آئین من

کن نظری بر من مسکین زار

تا که شود نیک مرا روزگار

خلقت انسان

قسمت اول

در سطور گذشته تا اندازه ای موفق به تماشای دور نمای حیات شدید ، و به این نتیجه رسیدید که مسئله حیات ، مسئله پر غوغائی است که دست تمام موجودات از فهم اسرار آن کوتاه است و به قول حافظ آنقدر هست که بانگ جرسی می آید .

در این قسمت لازم است به نعمت آفرینش انسان باز به اندازه ای که اجمالی از تفصیل کتاب «وجود انسان» دیده شود اشاره گردد ، تا ببینید خالق مهربان شما برای بوجود آوردن شما چه چرخ های عظیمی در عالم خلقت به کار انداخته ، و بر شما واجب است . از حضرت او یاد کرده و شکر عنایاتش را به جای آورید .

در کتاب «رازهای آفرینش» می خوانیم :

در مورد خلقت انسان ، بر اثر پیشرفت دانش اسراری کشف شده که به آن اشاره می شود ، تا از جریان هستی خود آگاه گشته و بدانیم آفرینش انسان که یکی از شاهکارهای بزرگ خلقت است به قدرت و اراده و عنایت و محبت آفریدگار عالم صورت می گیرد .

موقعی که نطفه مرد وارد رحم زن می شود ، یک سلسله تحولاتی صورت می گیرد ، موجود تازه بوجود می آید که جریان تکوین آن تقریباً دوازده ساعت طول خواهد کشید .

نطفه انسان از سلول های مدور ریزی درست شده که قطر آن از یک نقطه هندسی کوچک تر

است ، نطفه مایع لرزان و بی رنگی است که هرگاه شفاف تر می بود هرگز با چشم دیده نمی شود .

برای آن که بتوانیم ، طرز ساختمان نطفه را در نظر مجسم کنیم ، آن را به اندازه و حجم یک عدد توپ بازی پینگ پونگ در نظر می آوریم ، در مرکز نطفه هسته ای مثلا به درشتی نخود وجود دارد که رنگ آن تیره و پوستش ضخیم تر از نقاط دیگر آن است .

آن هسته نقطه پر رنگی است که یک دانه مدور به شکل ساچمه در وسط آن قرار دارد که بیست و چهار کرموزوم است .

کرموزم ها شامل صد هزار ماده مولدند به نام «ژن» که تعداد قطعی آنها هنوز معلوم نشده و با تخم زن جفت می شوند که در نتیجه آمیزش آنها موجودی بوجود خواهد آمد که از حیث شکل ، سرشت ، رنگ چشم ، مو ، وارث پدر و مادر خواهد بود .

در ابتدای عادت ماهانه زنان ، یکی از غده ها (سرآمدگی های روی تخمدان های زن) ترکیده و تخم در آن خارج می شود ، و بقیه برآمدگی ها از بین رفته و تخمدانها به حالت اولیه خود بر می گردند .

زنان دارای دو تخمدان هستند ، شبیه به دو بادام که طول هر یک سه الی چهار سانتی متر است و تخمدانها در قسم بالای حفره لگن خاصره قرار دارند .

زنها در تمام مدت سال هر بیست و هشت روز یک مرتبه تخم می گذارند که جز در موارد استثنائی تعداد تخم از یک عدد تجاوز نمی کند ، این جریان فوق العاده

دقیق است و در سر رسید بیست و هشت روز یک دانه تخم تازه به حد رشد می رسد و از غده بیرون می جهد در فاصله هر بیست و هشت روز درست در سررسید موقع ، یک دانه تخم می رسد و از بین می رود .

همین که تخم از تخمدان زن خارج شد ، آن ذره یا اتم جاندار که از فرط کوچکی و ریزی با چشم دیده نمی شود در فضای مهبل سرگردان و به دور خود می گردد و در حال چرخیدن حرکت می کند تا بالاخره در قسمت علیای یکی از دو خرطوم لوله ای به نام فالوپ وارد می شود ، فالوپ دو لوله ای است که تخمدانهای زن را از دو سمت به رحم وصل می کند .

طول هریک از این لوله ها ده سانتی متر و قطر آن نیم سانتی متر است ، در قسمت داخلی لوله ها موی های نازک ذره بینی روئیده شده ، همین که تخم وارد یکی از آنها شود آن مویها تموج یافته و بر اثر آن تموج حرکت تخم به سوی خرطوم آسان می شود .

خرطوم چون راست و مستقیم نیست و حالت خمیده و پیچ در پیچ دارد ، وقتی که تخم وارد آن شد حالت انقباض و به هم فشردگی در جدار آن پیدا می شود و تخم می تواند در آن راه پر پیچ و خم به جلو برود .

از موقعی که تخم از تخمدان خارج و به راه می افتد تا زمانی که وارد خرطوم لوله ای شود دوازده ساعت طول خواهد کشید و به هر حال

در این محل است که به خواست حضرت حق نطفه مرد با تخم زن به یکدیگر می رسند و زن باردار می شود .

نطفه مرد و زن هر دو سلول های ساده ای هستند که گذشته از وجه شباهت آنها باید دانست چه تفاوتی با هم دارند . تخم یا نطفه زن سی و پنج الی چهل مرتبه بزرگ تر از نطفه مرد است ، اولی خمود و بی حرکت دومی چالاک و زرنگ و با سرعتی مطابق با سه میلی متر در دقیقه حرکت می کند ، در برابر هر نطفه زن چند صد میلیون نطفه مرد وجود دارد .

با میکروسکوپ الکترونی نطفه یا منی را تحت آزمایش قرار داده اند ، این دستگاه نطفه را به حدی بزرگ نشان می دهد که زیر عدسی میکروسکوپ جزئیات ساختمان و شکل آن را معلوم می دارد و بعداً آن را روی پرده سینما می آورند که کوچکترین حرکات آن به خوبی دیده شود .

نطفه مرد شباهت کامل به شکل اولیه قورباغه دارد ، دارای سر بیضی ، اندامی نازک و استوانه شکل و دمی دراز است .

طول دم ده برابر آن است ، و با حرکت مداوم و پیچاپیچ خود تا موقعی که زنده است به جلو می رود .

حرکت نطفه که نسبتاً سریع است تا مدت دو روز ادامه دارد ، و هیچ کدام از عضوهای بدن انسان به اندازه این سلول های ریز ساده و فعال نیستند .

به طوری که ذکر شد تعداد نطفه مرد به صدها میلیون می رسد که به سوی رحم پیش می روند ، به محض ورود به مهبل

(دهـانه بچـه دان) سرگشـته و سـرگردان ، بـا نیروی بیشـتری بـه هر طرف می دونـد تـا راه تنـگ و تاریـک عنـق رحم را که به تخمـدان منتهی می شود بیابنـد ، سـپس طولی نمی کشد که وارد لوله های رحم شده ، در جا حرکات نوسانی نموده یا به دور خود می چرخند .

بسا اتفاق می افتـد که ترشـی رحم بسـیاری از نطفه ها را در ظرف چنـد ساعت نابود می کند به این معنی که از سـیصد میلیون نطفه در حـدود دویست و نود و نه میلیون و هفتصـد هزار آن از میان می رونـد و بقیه آنها که سالم اند وارد عنق رحم شده در آن جای می گیرنـد ، ولی هنوز خط سـیر آنها تمام نشـده باید راه ممتدی را که زیادتر از هفت سانتی متر است به پیمایند تا از لوله های رحم گذشته در یکی از دو خرطوم های فالوپ قرار یابند .

رحم به شـکل یـک گلابی است که وارونه قرار داده باشـند ، قطر عریض ترین قسـمت آن از پنـج سانتی متر جاوز نمی کنـد ، عضو کوچکی است که زمان حاملگی وسعت بیشتری پیدا می کند و برای سکنای نطفه ریز مکان وسیعی خواهد بود .

در هریک از دو خرطوم ، سوراخ عدسی شکل ریزی وجود دارد که در یکی از آنها تخم زن موجود است ، به این خاطر نطفه هـای مرد به طرف آن هجوم می آورنـد و اغلب به خرطوم دیگر که فاقـد تخم است وارد می شود ، آنهـا که به محـل مناسـب رسیده اند باز کارشان تمام نیست .

در راه به موانعی برخورد

می کننـد ، از جمله عبور از جـدار لوله و مصـادف شـدن با انقباض و فشـردگی جـدار لوله ، در این حال نطفه به دور خود می چرخـد و تکـان می خورد و پیش می رود ، بـاز مـانع دیگری پیـدا می شود و آن عبور از میان پست و بلنـدیهای پر چین و خم لوله مخاطی است و بالاخره نطفه ها از این مانع هم می گذرند و در حدود یکصد عدد از آنها به مقصد نهائی می رسـند بدون آن که بین نطفه و تخم زن لقاحی صورت گیرد :

سپس نطفه بایـد از آخرین سـد هم بگـذرد ، و آن سـد عبارت از بقایای غده های تخمدان است که به دور و اطراف رحم زن احاطه دارد که شکافتن و ستردن آن برای نطفه ریز ، کاری بس دشوار است و به ناچار در جای خود متوقف می شود .

اینجـاست که صـانع ازلی و خـالق موجـودات رفـع هرگونه مشـکلی را پیش بینی فرموده ، در این مرحله یـک ذره مـایع به نـام «هیالورونیدار» به نطفه بخشـیده که خاصیت آن این است که پوست محافظ تخم را نرم و شل می سازد ، بعد نطفه با استفاده از آن مایع پوست تخم را می شـکافد و با تخم زن مقاربت می نماید و سر بیضی شکل نطفه داخل تخم زن می شود و دمش قطع می گردد ، در این حال در تخم زن تحولاتی روی می دهـد و غلافی به دور آن بوجود می آیـد و در برابر حمله و هجوم نطفه های دیگر غیر قابل نفوذ می گردد ، در این مسابقات

عمومی نطفه ها ، فقط یکی از آنها برنده شناخته می شود .

از ترکیبات مختلط منی ، جز مایعی رگه رگه در تخم زن باقی نمی مانـد و این همان ماده نامیه و هسته ای است که در نطفه بوده و حال با هسته تخم زن مقاربت می نماید و بعد یک سلول تشکیل و باروری و آبستنی زن محرز می گردد ، و این جریان شگفت آمیز در مـدت دوازده ساعت پایان می پذیرد ، و به قدرت الهی موجودی ساخته می شود ، که به طرز حیرت آور و به سرعتی اعجاب انگیز نمو و رشد پیدا می کند .

پس از تشکیل سلول مذکور ، آن سول به دو قسمت می شود و هریک باز دو بخش شده که چهار عدد می گردد و به همین ترتیب بخش و تقسیم سلول ها ادامه می یابـد تا تعـداد آنها به میلیاردها سلول برای ساختمان اندام جنین برسد و یک سلسله تحولات شگفت آوری در آن دنیای اسرارانگیز رخ می دهـد که سرانجام آن موجود تازه ای به صورت و هیئت انسان تجلی می کند .

دوران ماه اول : نطفه یا بـذر نامیه ، یعنی آن ذره ای که به چشم دیـده نمی شود در ماه اول بارداری موجودیست که قد آن از نیم سانتی متر بیشتر نیست و در ظرف سی روز پنجاه مرتبه بزرگ تر و هشت هزار برابر سنگین تر می گردد .

به تدریج دارای یک سر ، یک بدن و یک دم می شود قلبی دارد که می زند و خون در آن جریان دارد و نیز صاحب دست ، پا

، چشم ، گوش ، معده و مغز خواهد شد .

در این ماه اعضا و اندامی که در تمام عمر به کارش می آید و بعضی دیگر که پیش از تولد گشتن از میان می روند اندکی ظاهر می گردند و این تغییر و تحولات در ماه نخستین صورت می گیرد .

پس از آن که نطفه وارد رحم شد و لقاح تخم های نر و ماده عملی و رحم بارور گشت انقلابات و تحولات عجیبی در آن روی می دهد ، به این ترتیب تخم ماده به دو سلول تقسیم و هریک از آن دو به طوری که ذکر شد باز دو قسمت شده چهار سلول می گردند ، همین قسم سلول ها رو به فزونی می روند تا سلول های کافی برای تشکیل جسم آماده شود .

در حالی که تولید و تکثیر سلول ها انجام می شود ، نطفه جنینی هم شروع به رشد می نماید و در پیرامون انحنای آن قشری از ماده مغذی موسوم به پروفوپلاست پیدا می شود که وارد تخمدان شده نسج آن را می خورد و در آنجا قرار می گیرد ، بعد یک نوع کیسه ای می سازد که عبارت از جفت بچه است و این جفت با ماده پروفوپلاست در تغذیه جنین کمک می کند .

غذای جنین که مواد خوراکی و اکسیژن و آبست به وسیله خون مادر به جفت می رسد ، پرفوپلاست خون را جذب و به وسیله بند متصل به ناف به جنین می رساند ، و آن هم متقابلا مواد رسوب غذائی خون را به جفت بر می گرداند ، و از آنجا

داخل خون مادر شده به وسیله کلیه های مادر دفع می شود !!

بعد از آن که پرفوپلاست وارد تخمدان شد ، شکل و هیئت نطفه تغییر می کند و آن سلول ریز مدور به صورت قلابی که دو سوراخ دارد در می آید ، وسط سوراخ ها در محل تقاطع قلاب دکمه ای ظاهر می شود که در بالا و پائین آن دو پولک ریز وجود دارد . قلاب زیرین یک مخزن خالیست که پرده تخم نامیده می شود و در ماه دوم جدا می گردد و قلاب بالا مبدل به غلاف یا کیسه ای گشته و از مایعی به نام آمیوز پر می شود ، و نطفه جنین را در داخل آن غلاف محافظت می نماید و جنین جز بند ناف در آن غلاف قرار می گیرد و میان مایع آمیوز شناور است و از تصادم و ضربه هائی که ممکن است به شکم مادر وارد آید در امان خواهد بود !!

قسمت دوم

پس از آن که در غلاف جای گرفت و از خطر به دور شد آن قسمت حقیقی جنین که از صورت نطفه به حالت جدید در آمده به وسیله آن دو پولک شروع به فعالیت و نشو و نما می نماید تا به شکل انسان درآید .

از عجایب آفرینش آن که نخستین اعضائی که در این موجود تازه انشاء می شود قلب و مغز است که به طور ساده و ابتدائی ظاهر می گردد .

از روز هفدهم حاملگی اولین سلول ها درست می شوند و این سلول ها به دور هم جمع ، به هم پیوسته و ملحق گردیده در

ناحیه دکمه مذکور تشکیل سر و تارهای قلب را می دهند ، و البته بعدا تحولات بسیاری باید صورت گیرد تا قلب واقعی بوجود آید و پیدایش آن هم زمان زیادی نمی برد .

بر اثر ارتعاش های مکرری که صورت می گیرد ساختمان قلب شروع می شود و در نتیجه انقباض های موزون و مرتب آن ، خون وارد دگمه جنین گشته قلب به حرکت می افتد و مرتب تا روز رسیدن مرگ کار می کند !!

مقارن همین اوقات سلسله اعصاب تشکیل می شود ، در مجاورت پولک های دگمه جنین قشر محکمی ظاهر می شود ، لبه های آن قشر دندانه وار نمو کرده به هم می پیوندد و در پشت دگمه یا مهره جنین لوله ای درست می شود که بعداً در یک سمت آن لوله مغز سر و در انتهای آن مغز حرام تشکیل خواهد شد .

در چهارمین هفته حاملگی این لوله به ساختن سلسله اعصاب و طرح ابتدائی مغز یا مخ که از مهم ترین و ارزشمندترین اعضای رئیسه بدن است می پردازد .

فعالیت خلاقه جنین از این پس متوجه ساختمان لوله هاضمه می گیردد ، وسط مهره جنین آماس می نماید و غلافی که دو سمت آن بسته است تشکیل می گردد و به زودی انتهای قدامی غلاف باز می شود که سر بچه و طرح دهان در آن محل ظاهر گشته و طرف دیگر غلاف تا مدتی بسته خواهد بود .

پس از گذشت بیست و پنج روز از تاریخ حاملگی ، موجود کوچکی که تمام قد آن از نیم سانتی متر کمتر است بوجود می آید که صاحب یک

سر ، یک دم ، یک پشت و یک شکم است ولی دست و پا و گردن ندارد ، و قلب و مغزش به هم پیوسته و با این وضع البته شباهت درستی به انسان ندارد .

سپس دستگاه ماشین داخلی شروع به نمو می نماید : در قسمت مقدم لوله های هاضمه فرورفتگی مختصری پیدا می شود و ریه ها نمو می کنند بعد نوبت پیدایش کبد می شود که از تورم و برآمدگی جدار همین لوله در پشت قلب بوجود می آید ، از آن به بعد نطفه جنین وارد عملیات پیچیده و درهمی می شود و سرانجام پس از یک سلسله تحولات کلیه ها ساخته و پرداخته می گردد !!

تشکیل و ساخت کلیه ها از جمله مسائل شگفت انگیز و حیرت بخش آفرینش است ، نطفه جنین عوض آن که این عضو را یک باره بسازد ، نخست کلیه ساده ای شبیه به کلیه یکی از مخلوقات پست تر مانند ماهی ساخته و بعد آن را خراب می کند ، کلیه دیگری مانند کلیه وزغ که تکامل آن زیادتر از کلیه ماهی است می سازد و آن را مانند دفعه اول از بین می برد و با بقایای آنها کلیه های اصلی را می سازد .

این جریان مشابه کار ساختمان دستگاه جدید لوکوموتیو است که ابتدا آن را مانند نمونه قدیمی تهیه می کنند و پس از بررسی و رسیدگی و آزمایش ، ادوات قدیمی را برداشته و اسباب های تازه ای تعبیه و برآن دستگاه سوار می کند و پس از چند مرتبه امتحان تغییر و تبدیل ادوات بالاخره مدل جدید را

کامل و شاید با فلزات بهتر و محکم تری تکمیل کنند و مورد استفاده قرار بدهند ، به نظر دانشمندان عمل نشو و نمای کلیه ها و تجدید ساختمان آن اختصاص به انسان اشرف مخلوقات دارد .

در پایان ماه اول ، نطفه جنینی تقریباً به نیم سانتی متر می رسد و به شکل دائره ای نسبتاً کامل در آمده انحناء و خمیدگی پیدا می کند ، در این حال دارای یک دم نوک تیز است که زیر شکم قرار گرفته و بریدگی های کوچکی در دو طرف دم وجود دارد که طرح اولیه دست و پا محسوب می شود !!

در اطراف گردن کوچک جنین چهار شکاف مانند گوش ماهی ظاهر می شود ، در این موقع تشکیل اجزاء بدن شروع می گردد : در سر چشم ها نمودار می شود و چروک هائی که مقدمه پیدایش مغز حرام است پدید می آید .

در سطح جلوی سر ، برآمدگی ظاهر می شود ، و از آن بینی بیرون می آید ، نزدیک هریک از دو چشم گوش ها پدیدار می گردد ، که البته نمای ظاهری گوش ها نیستند بلکه نسج های حساس شنوائی است که بعدها حس شنوائی در آن تولید می شود ، خلاصه با پیشرفت جریانات فوق موجود تازه ای به میدان زندگی انسان ها اضافه می گردد .

دوران ماه دوم : در ماه دوم آبستنی اندام موجود تازه از شکل و هیئت وزغ به انسان تغییر می یابد ، ولی آن هیئت گرد و مدور با سر خمیده و دم دراز ، با داشتن طرح دست و پاهای بی قواره . هنوز

به صورت انسـان در نیامـده است ، بـا وجود این در پایـان ماه دوم شـکل آن انـدام به طور روشن تری تغییر می یابـد ، ولی دم درازش هنوز باقی مانده است .

در این ماه جنین شش برابر بزرگ تر می شود ، قدش به چهار سانتی متر می رسد وزنش پانصد مرتبه افزون تر می گردد ، بین پوست و اعضـای داخلی آن اسـتخوان می رویـد ، صورت و گردنش نمو کرده ، دهن تـدریجاً تنگ تر و گونه ها بهتر نمو می کنـد چروک هـای بینی به هم اتصـال می یابنـد و دماغ درشت تر می شود ، چشم ها از روی سـر به سـمت جلو می آینـد و در آخرین هفته این ماه پلک های چشم ساخته می شوند و طولی نمی کشد که به هم نزدیک می شوند .

پیشانی اغلب برآمـدگی پیـدا می کنـد ، در نتیجه مغز درشت تر شـده وسـعت زیادتر از کله سـر را فرا می گیرد ، ممکن اسـت بعدها تا موقعی که طفل به حد بلوغ برسد برآمدگی پیشانی ، تدریجاً رفع شود و تناسب و تعادلی در چهره ظاهر گردد .

تـدریجاً در دست و پا تحولات عجیبی رخ می دهـد ، نخست جوانه هائی ظاهر و کم کم برآمده و بلند می شوند و انتهای آنها صـاف و مسـطح گردیـده به شـکل تخته شـستی رنـگ آمیزی نقاشان در می آیـد ، بر روی سـطح آن پنـج برآمـدگی متوازی درست می شـود که بواسـطه فرو رفتگی هـای کم عمـق از یکـدیگر جـدا ، بعـدا بر اثر شـکافی از هم سـوا و به این وضـع پنج انگشت

روئیده می شوند ، و شیارهائی از پهناوری دست و پا ظاهر و موضع آرنج ، مچ دست ، زانو ، و قوزک پا معلوم می گردد .

در هفته پنجم حاملگی دم به حد اعلای درازا می رسد ، مانند دم حیوانات دارای عضله های محرکه می باشد ، تکان می خورد ، به تدریج طول آن کوتاه تر می شود ، و تا موقع به دنیا آمدن نوزاد از میان می رود ، کاهش درازی دم موقعی است که استخوان ها بروع به رویش می نمایند .

استخوان ها ابتدا به حالت غضروف ، ماده نرم نیم شفاف ساخته می شوند ، و بعد از آن که اطراف آنها را گوشت احاطه نمود ، کم کم حالت استخوان پیدا می کند .

جریان تغییر و تحول و محکم شدن استخوان از موقعی که طفل در شکم مادر است تا وقتی که متولد می شود و بزرگ و به حد بلوغ برسد ادامه دارد و با رسیدن به سن بلوغ استخوان بندی کامل می شود .

از جمله واقعیات جالب ماه دوم پیدایش مسئله جنسیت است ، در آغاز این ماه تشخیص جنسیت جنین معلوم نیست ولی در اواخر ماه دوم دستگاه جنسیت مشخص و قسمت خارجی آن تدریجاً ظاهر می شود و از عجایب آفرینش آن که دستگاه جنسیت پسر و دختر در اوان ظهور با هم شبیه اند ، حتی غده های پستان آنها نیز همانندند .

آفریدگار عزیز و توانا برای تکثیر انواع به هر فرد انسان هر دو نوع اعضاء جنسی را می بخشد که یکی رشد و نمو می کند ، و دیگری به

حال رکود می ماند ، در نتیجه جنین بدون آن که خود مؤثر در عمل باشد به جنس نر یا ماده تبدیل می گردد .

به هر حال دوره دوم ماه حاملگی سپری می شود و نطفه جنینی به صورت انسان مبدل می گردد و از این پس د رهفت ماه آینده آن موجود تازه طفل نامیده می شود و رشد و تکامل آن شروع می گردد !!

راستی چه خبر است ، و این نعمت خلقت دارای چه شگفتی هائی است ، امام ششم می فرماید : کمترین مرحله شکر این است که نعمت را فقط از خدا بینی ، اینک در این مسائل دقت کنید و ببینید این امور جز به اراده حکیمانه حضرت او صورت می گیرد ، و آیا شکر این همه نعمت بر انسان واجب است یا نه ؟ و اگر شکر نکند و از نعمت قدردانی ننماید جزای او چیست ؟!

دوران ماه سوم : پس از آن که ماه دوم سپری شد ، در ماه سوم طرح بیست عدد دندانهای شیری شروع و فرورفتگی آرواره ها معلوم و به تدریج سفت و محکم می شوند ، سپس تارهای صوتی نشو و نما می نمایند ، هرچند که باز شش ماه طول می کشد تا بچه متولد و صدای گریه او شنیده شود و پس از شش ماهگی تارهای صوتی قوی تر و شکل قطعی پیدا خواهند کرد .

تارهای مذکور ، قبل از تولد نوزاد پر پشت و نرم می باشند ، و مدتی که طفل در شکم مادر است هیچ گاه هوا از حنجره به ریه های او وارد نمی شود

، زیرا چنانچه قبلاً ذکر شد جنین در مایعی به نام آمینوز غوطه ور است و هرگاه نفس بکشد ریه هایش از آن مایع پر شده لبریز می گردد .

لوله های هاضمه فعالیت مختصری را شروع می کند ، سلول های بزاقی فی الجمله ترشحاتی دارند ، کبد هم صفرا را به روده ها می ریزد و کلیه ها اولین مواد ادرار را که از مثانه به طرف مایع آمیوز می رود تصفیه می کنند ، با وجود این عمده رسوب و ته نشین هائی که به وسیله جنین تولید می شود به طرف جفت رفته وارد خون مادر می شود .

استخوانها و عضلات با سرعت بیشتری رشد نموده ، اطراف اعضای داخلی را احاطه می کند ، در شکل جنین تغییراتی حاصل می شود ، دور و اطراف آن گرد و مدور می گردد و نیرومندتر می شود .

استخوانهای آرواره و گونه و بینی رشد و نمو یافته ، صورت پلاسیده آن موجود کوچک فیافه انسانی پیدا می کند .

در غضروف های دست و پا مراکز تشکیل استخوان ظاهر می شود ولی در مچ دست و قوزک پا اثری نمایان نیست .

در این حال که پایان ماه سوم است بدون شبهه جنین یک مخلوق زنده ای است و از افراد بشر محسوب می شود ، قب و ریه ها و کبد او شروع به کار می نماید ، ماهیچه های دست و پا استحکام یافته و قوت بیشتری گرفته و کمی به حرکت می افتد .

دوران ماه چهارم : در این موقع طول طفل به پانزده تا بیست سانتی متر می رسد ، و

این اندازه مساوی نصف قد نوزاد به هنگام تولد است ، از آن به بعد رشدش به تدریج کاسته می شود .

در ماه چهارم ، جنین هنوز به یک انسان کوچولو نمی ماند ، بلکه موجودی است که سری بسیار بزرگ و بالا تنه ای خیلی پهن و پاهای کوتاه دارد .

طفل در دو ماهگی سرش به اندازه نصف قد ، در سه الی پنج ماهگی به ثلث ، موقع ولادت به ربع و زمان بلوغ مساوی یک دهم طول قد می گردد .

قسمت سوم

با وجود این جنین چهار ماهه خالی از لطف و زیبائی نیست ، سر و پشت او تقریباً افراشته و شباهت به نوزاد معمولی دارد ، صورتش پهن ولی دارای تناسب است ، چشم ها به خوبی معلوم است ، دست ها و پاها برجسته و نمایان ، انگشت های دست و پا چاق و معمولا انگشت های دست تا شده می باشد ، در انتهای انگشت ها طرح شیارهای پوست پیداست .

ناگفته نماند وضع و شکل خطوط شیارهای پوست بدن تمام ابناء بشر به قدرت بی نهایت ذات احدیت با یکدیگر متفاوت و حتی دو فرد آدمی شیارهای پوست آنها همسان نیست ، بالاخره در ماه چهارم آن موجود کوچک دارای مشخصات ممتازه ای است که محو شدنی نیست .

پوست بدن در این موقع چروک دار و رنگ آن قرمز تند است ، سرخی پوست بدین جهت است که خون صاف و رقیق و شفاف در رگ های بدن جریان دارد و باید متذکر شد که جنین قبل از ماه ششم بدنش عاری از پیه و چربی است .

جنین که

از آغـاز حـاملگی مـادر تـا مـاه چهـارم ساکت و آرام بود از این به بعـد تکان می خورد ، و حرکتش بیشتر می شود و دست و پاهای خود را باز و بسته می نماید .

نخستین حرکت بچه ساده و آرام است ، کم کم تنـدتر می شود و به جـدار رحم مادر ضـربات شدیـدی وارد می آورد و او را متوجه می سازد که انسان کوچکی در بطن وی زندگی می کند !!

دوران ماه پنجم : انسان مانند معجونی است از اجزاء مختلف تشکیل شده و ترکیبات مختلط آن قابل تقسیم نیست .

آدمی از میلیاردها سـلول و صدها عضوهای متفاوت تشـکیل یافته ، که سلول ها دائمپ تبدیل و تجدید می شوند ، می میرند و تعویض می گردند ، با این وضعیت شخصیت مرموز یا روح او ثابت و پایدار است .

انسـان را می توان به یـک شـرکت تعـاونی تشبیه کرد که شـرکاء و اعضـای آن بـا همـدیگر معـاونت و همکاری دارنـد ، و از یکـدیگر حمایت می کنند و در مقابل عوامل خارجی به مبارزه بر می خیزند ، از مزایا و امتیازات شـرکت بهره مند می شوند و در کارها مسئولیت مشترک دارند و در سود و زیان شرکت سهیمند .

همچنان که در اجتماع و جامعه های بشری تقسیم کار ، تخصص افراد ، مبادله محصولات ، مهم و قابل توجه است ، در جامعه سلول ها و اعضای بدن این اصول مجریست و تخلف ناپذیر است .

جهاز هاضمه اغذیه را جذب می کند ، و به صورت مواد لازمه در آورده صرف ساختن سلول ها می نماید ، مایعاتی که

در بدن جاریان دارد شبکه وسیعی برای انتقال آنها بوجود می آید .

پی و اعصاب مانند سیم های تلفن و تلگراف به مغز ، یعنی پست مرکزی اتصال دارند .

غـده هـای ترشـحات داخلی با فعالیت مـداوم خود به بـدن نیرو می رساننـد ، پوست حافظ و نگهبان جامعه سـلول ها و اعضای داخلی بدن است و نیز خبرگزار آنها به شمار می رود !!

تحت این نظـام هریک از اعضای بـدن در محل و جای معینی قرار دارنـد ، پوست هم رشـد و نمو می نمایـد تا شـکل و وضـع قطعی را بدست آورد .

پوست بدن از سلول های سفت و محکمی تشکیل شده که برای بدن ، به منزله حصار است و آن را حفظ و حراست می کند .

سلول های برونی مانند زمان بعد از تولد پوسـته شده از میان می روند ، و جای خود را به سـلول های تازه و نو که بر اثر نشو و نمای دائمی از زیر پوست برون می آیند می دهند .

سپس غـده های عرق و غـده های مولـد چربی بوجود می آینـد و از بن هریک از پرزهای پوست مایع و ماده چرب ترشـح می نماید .

در جریان ماه پنجم آن ماده چرب با سـلول های فرسوده و ضایع شـده مخلوط می شونـد و به پنیر شـباهت پیـدا می کنند ، بعد ورقه ورقه شده اطراف پوست بچه را می پوشانند ، دانشـمندان معتقدند ، حکمت این عمل برای جدا نگاه داشتن جنین از مایع آمینوز است ، زیرا مایع آمینوز که طفل در آن غوطه ور است ، د رماه پنجم دارای رسوب و ته

نشین هائی است که امکان دارد ، در پوست نازک بچه بریدگی و ترک هائی بوجود آورد !!!

مشـتقات پوست هم به طول قابـل ملاحظه ای نشو و نما می نماینـد : در سـر کرک های نازکی می رویـد ، ناخن انگشت های دست و پا بیرون می آینـد ، جوش و جوانه های دنـدانهای شـیری درشت تر می شود ، و اثر کلاهک مرواریدی دندان و مینا و عاج آن در لثه ها مشخص می گردد .

از جمله واقعیـات این مـاه ، راست و افراشـته شـدن مهره پشت است ، به طوری که قبلاً ذکر شـد در آغاز ماه دوم نطفه جنینی گرد و مـدور است ، دارای دمی است که در ازای آن تـا محـاذات کله می رسـد ، و ماه سوم دم درازتر می شود و حال آن که پشت مختصـر خمیـدگی دارد ، در مـاه پنجم سـر به خوبی بر روی گردن تـازه و نو قرار می گیرد و خمیـدگی پشت کمتر می شود .

نوزاد موقع تولد ، سـرش افراخته و مهره های کمر و پشتش راست و کشیده است ، و کشیدگی به همان حال باقی نخواهد ماند و پس از آن که کودک نشسـتن و راه رفتن آموخت مجـدداً خمیدگی ظاهر می شود و به این واسـطه در سـتون فقرات تغییری حاصل خواهد شد که در تناسب اندام طفل بی تأثیر نخواهد بود .

دوران ماه شـشم : در ماه ششم پلک های چشم که از ماه سوم به هم متصل بود باز و گشوده می شود ، تخم چشم در این موقع تشکیل و از ماه هفتم می تواند روشنائی

را درک کند ، مژه ها و ابروها به طور کلی در ماه های ششم و هفتم می رویند .

جوش و دانه هـای ثالیـل که مخصوص درک طعم خوراکی هـاست بر روی زبـان و سـقف دهان و حلق نمو می کننـد ، و این جوش ها بالنسبه خیلی بیشتر از مال کودکان و کهنسالان است .

عجیب است ، جنینی که نیازی به خوردن و چشیدن طعم خوراکی ندارد تا به این حد مجهز و دارای این همه دانه های حساس می باشد !!

اینجـاست که انسـان بـا دقت در این اوضاع عجیب که گوشه ای بسـیار بسـیار کوچک از این عالم عظیم است غرق در اعجاب شده ، بی اختیار با تمام وجود می زند لا اله الا الله ، لا حول و لا قوه الا بالله !!

اینجـاست که انسـان به طور واقع حس می کنـد در تمـام هستی جز خـدا نمی بینـد ، و جز او نمی خواهـد و می خواهـد مـانند عارف عاشق الهی مجذوب در مقابل تمام انسان ها بایستد و فریاد بزند :

بیائید ای رفیقان دوستانه

بکوی دوست گیریم آشیانه

چه صبح از مشرق خاطر برآریم

فروزان مهر آن ماه یگانه

جهان روشن به مهر یار بینیم

که زد الله نور این خوش ترانه

بهم ریزیم اوضاع فلک را

اگر بر عاشقان جوید بهانه

چه شب گردد چراغ مهر خاموش

بیفروزیم شمعی عاشقانه

به گرد شمع بر یاد رخ دوست

سحر سازیم اندوه شبانه

که فیض صحبت و دیدار خوبان

دهد جان را حیات جاودانه

بلطف ایزد و انفاس پاکان

بیاسائیم زآشوب زمانه

مرا ناله شب و آه سحر به

زفریاد نی و چنگ و چغانه

الهی صحبت آن پاکدل جو

که از کوی نگار آرد نشانه

و به قول فیض آن

شوریده یکتا و آن عاشق شیدا :

این جهان را غیر حق پروردگاری هست نیست

هیچ دیاری بجز حق در دیاری هست نیست

عارفان را جز خدا با کس نباشد الفتی

عاشقان را غیر ذکر دوست کاری هست نیست

حق شناسان را که بر باطل فشاندند آستین

غیر کار حق و بارش کار و باری هست نیست

دل به عشق حق ببند از غیر حق بیزار شو

غیر عشق حق و حق کاری و باری هست نیست

مست حق شو تا که باشی هوشیار وقت خود

غیر مستش در دو عالم هوشیاری هست نیست

اختیار خود به او بگذار و بگذر زاختیار

بنده را جز اختیارش اختیاری هست نیست

گر غمی داری بیار و عرض کن بر لطف او

خستگان را غیر لطفش غمگساری هست نیست

روزگار آن است کان با دوست می آید بسر

غیر ایام وصالش روزگاری هست نیست

عمر آن باشد که صرف طاعت و تقوا شود

جز زمان بندگی لیل و نهاری هست نیست

بی غمانی را که جز تن پروری کاری نبود

بنگر اندر دستشان از تن غباری هست نیست

آن که را آگه شد از تقصیر خود در کار حق

جز دل بیمار و چشم اشکاری هست نیست

سعی کن تا سعی تو خالص شود از بهر حق

غیر خالص روز محشر در شماری هست نیست

این عبادت ها که عابد در دل شب می کند

گر نباشد خالص آن را اعتباری هست نیست

فیض در دنیا برای آخرت کاری نکرد

مثل او در روز محشر شرمساری هست نیست

دوران ماه هفتم : جنین با سکون و آرامش به انتظار وصول روز ولادت است

و در مسیر تحولاتی است که سرانجام به آزادی آن ، از آن تنگنای تاریک و رسیدن به دنیای فراخ تر منتهی می شود .

هرچند

دو ماه دیگر بایـد در رحم مادر بمانـد ، با این حال در حالتی است که به اصـطلاح می تواند جل و پلاس خود را از آب بیرون بکشد .

هرگاه طفل هفت ماهه به دنیا آیـد ، در صورت مساعـد بودن شـرایط ممکن است زنده بماند ، پس چرا جنین های نارس زنده نمیماننـد ، تصور می رود به علت نـاقص بودن و تکمیـل نشـدن سلسـله اعصـاب و مخصوصـاً مجرای تنفس باشـد که بایستی عضلات منقبض و دستگاه تولید حرارت به کار افتد .

قسمت چهارم

سلسـله اعصاب شـبکه مفصل و دقیقی است که از پی و عصب تشـکیل یافته و کلیه قسمت های بدن را به مغز و شوک نخاعی که مرکز ارتـداد جریانهای عصبی است مرتبط می سازد ، یعنی جریانهائی که از ناحیه اعضای بـدن و قوای حساسه می رسـد و جریاناتی که به عضلات منتقل می گردد .

از ماه سوم بارداری در مغز سـر ، جای و محل های مخصوصـی نشو و نما می نماید که یکی مکان مخ یا دماغ صـغیر می باشد که محـل توسـعه قوای فکریست و دیگری دو نیم دایره یـا دو غلاـف درشت دو قلو که از مختصات ممتازه قوه عاقله است و از مهم ترین و پر ارزش ترین اعضای بدن است .

در ماه هفتم آن غلاف ها بر تمام وسعت سر احاطه می یابند و سلول های ریز و رشته های عصبی شروع به تغییر و تحول نموده و مغز در حال تکامل و سلسله اعصاب هم آماده فعالیت است .

دوران ماه های هشتم و نهم : طفلی که در شکم مادر است هر چند

که نورس است باز کم کم آماده ورود به دنیای جدیـد می شود ، با این وصف باید دو ماه دیگر که ماه هشـتم و نهم است در آن تنگنای ظلمانی بماند تا شکفته و زیباتر گشته به حد تکامل برسد .

در ماه هشـتم به سـرعت قشری از پیه و چربی زیر پوست نمو و چین و چروك ها را زایل می کند ، کنار و اطراف اندام گرد و مدور می شود ، سرخی رنگ پوست به تدریج محو و به رنگ گلی روشن مبدل می گردد .

رنـگ آمیزی پوست و تغییر آن از جمله مسائـل مرموز و نـامعلوم است ، نبایـد تصور شود که جنین در این وقـتی که به انتظـار ورود به دنیـای خـاکی است آرام و بی حرکت است ، بر خلاـف در بطن مـادر ، در آن مکـان تنـگ و تاریـک حرکت دارد ، دست و پـایش را بـاز و بسـته می کنـد ، موضع خود را تغییر می دهـد ، حرکت و سـکون او متنـاوب است ، مثـل آن است که زمانی به خواب می رود و بعد بیدار می شود .

خلاصـی از زندان رحم : از نظام طبیعی زایمان و جریانی که سـبب رو به راه شدن طفل برای تولد می گردد ، بشر هنوز علم و اطلاع صحیحی ندارد .

مـادر در خلاـل چنـد هفته پیش از وضـع حمـل ، فشـردگیهائی در رحم احسـاس می نمایـد که سـبک و مـوزون است و مـانند ناراحتی هائی است که پس از انجام کار پر زحمت به شخص دست می دهد ، این ناراحتی ها و فشارها موقت است ، و

در چند هفته پیش از زایمان برای مادر ناراحتی زیاد تولید نمی شود .

در موقع معین یک دفعه آن فشارها و به هم فشردگیهای رحم زیاد شده حرکات جنین شدت می یابد و در ظرف چند ساعت طفل سرازیر می شود و قدم به عرصه دنیای جدید می گذارد .

آیا سبب این نزول اجباری جنین که مدتی طولانی به حال انزوا در بطن مادر قرار داشت چیست ؟ این هم از اسرار آفرینش انسان قبل از تولد است که هنوز به درستی معلوم نیست می گویند : تغییرات سریعی که در آخر کار روی می دهد باعث فعل و انفعالات مختلفی در رحم می گردد ، به ویژه عمل غده های نیروبخش ترشحات داخلی که به مجاری و شریان های خون ، هورمون می ریزند

موجب تحریک عضله های زهدان و رحم گشته و در نتیجه فشارهای تند و تیز ، طفل متولد می شود !!

به محض آن که طفل تولد یافت چند نفس می کشد ، هوا به ریه هایش وارد و صدای اولین ونگ او شنیده می شود ، آن صدا یا برای برخوردی است که بر بدنش هنگام وصول به محیط جدید وارد می گردد ، یا بر اثر تماس و دستکاری قابله است که برای ورود او به دنیا کمک می کند .

به هر حال نوزاد به وسیله بند ناف با جفت اتصال دارد ، و پس از تولد بچه و پائین آمدن جفت دیگر وظیفه این دو پایان می پذیرد و بند ناف را می برند و مانده آن هم به زودی می افتد و اثر زخم آن خوب می شود

.

محل و علامت ناف می رسانـد که آدمیزاد مـدتی در شـکم مادر به طور طفیلی زندگی نموده و باید به مادر فوق العاده احترام کنـد ، چنانچه در قرآن و روایات به این موضوع بسـیار اشاره شـده و برای آن به عنوان حکم الهی اهمیت فوق العاده قائل شده اند .

این نوزاد هنوز موجود کامـل نیست ، برای هماهنـگ شـدن وضع گذشـته او بـا وضـعیت محیط به سـرعت تغییر و تحولاتی در وجودش صورت می گیرد .

موقع تولـد ، ریه هایش که در توده کوچکی از نسـج های متراکم و فشـرده بود ، با نخستین فرو دادن هوا مانند بادکنک متورم گشـته و جای خود را در زیر قفسه سـینه می گیرنـد ، و حفره های بیشـمار ریه ها از هوا پر می شونـد و سـبک گردیـده حالت اسفنجی پیدا می کنند

با وجود این هنوز به حـد تکامل نرسـیده و به زودی حفره ها و خانه های تازه تری در ریه ها تشـکیل می شود و آن حفره های قبل از تولد فقط چند روز خوب کار می کنند .

درشتی قلب نوزاد به اندازه مشت بسته اوست ، جریان نبضش به تدریج سبک تر می شود ، تا به حد معمولی برسد ، کمی بعد از تولـد مـدفوعاتش که شـش ماه جمع شـده بود دفع می شود ، و از خصایص نوزاد آن است که مـدفوعش کاملا عقیم اسـت یعنی میکروب ندارد .

نوزاد پس از تولـد غده های اشک آور و بزاقش فعالیتی ندارد گریه می کند ولی بی اشک است ، آب دهانش وقتی می تواند مواد نشاسته ای را حل کند که از

شیر گرفته شده باشد ، به علاوه نمی تواند به نقطه ای ثابت نظر کند و تا مدتی چپ نگاه می کند .

این بود شرح زندگی نه ماه مهمان بطن مادر ، که در قرآن و روایات به طور جدی از انسان خواسته شده نسبت به این دوران مطالعه و دقت کند ، تا از طریق مطالعه و اندیشه در صنع حق به حق رسیده و غرق عشق آن وجود مقدسی شود که در طی نه ماه این همه عنایت و لطف به او داشت ، و جداً عرفان و حال بدون معرفت به خود که راهی به سوی معرفت به حضرت حق است ارزشی ندراد ، شما نگوئید این جزوه درباره عرفان اسلامی است نه فیزیولوژی حیات ، چرا در این نوشتار به مسائل طبیعی حیات اشاره می رود ؟ در جواب شما خواهم گفت یکی از معتبرترین و مهم ترین منابع عرفان و حال دعای پر ارزش عرفه امام عاشقان ، سالار شهیدان حضرت سید الشهداء (علیه السلام) است که در بخشی از آن به عنایات و الطاف حضرت حق نسبت به آفرینش انسان اشاره رفته و من لازم می دانم در این بخش که ترجمه و توضیح گفتار حضرت صادق در این زمینه که نعمت را فقط از خدا بدانی و این رؤیت نعمت از خدا کمترین مرحله شکر است به آن قسمت از دعای عرفه که هزار و چهارصد سال پیش در بیابان عرفات بدون در اختیار بودن انواع ابزار طبی و تجربی از سینه صافی و دل پاک روح عارفان تجلی کرده اشاره کنم و در این زمینه شما را

بـا دریـای معرفت حضـرت او آشـنا کرده ، و این معجزه الهی را برای شـما بیـان نمـایم تـا ملاحظه کنیـد که آخرین تحقیقات دانشـمندان علوم با گفتار حضرت حسین که به صورت دعا القا شده برابر است ، و در ضمن آگاه شوید که روح عرفان و حال ریشه در شناخت صنع حق و عنایات و محبت های حضرت حق به انسان دارد ، و اگر انسان بی خبر از خالقیت حضرت دوست باشـد و ادعـای عرفـان کنـد ، این عرفان نیست بلکه ادعای باطل است ، ممکن است انسان بی خبر از محبت های حق زنـدگی کنـد و عـارف باشـد ؟! عـارف واقعی کسـی است که در حـد خودش از خلقت وجودش و نعمت هائی که در ارتباط با وجود اوست آگـاه باشـد ، و بدانـد حضـرت حـق در حق او چه کرده ، در این صورت است که عشق حق در دل او تجلی کرده و با تمام هستی به عبادت و اطاعت حق کشـیده می شود و حاضـر نیست لحظه ای از یاد دوست غافل شود ، و حاضر نیست آنی از حضرت یار جدا گردد ، مگر می توان به این همه عنایت حق آگاه شد و از او غافل ماند ؟!!

الهی آن عـارف مست که خود از قسـمتی از مسائـل طبیعی خلقت آگـاه بود ، و بر اسـاس این آگاهی از همه روی گردانـده و فقط به حضـرت جانان روی داشت به انسان التماس می کنـد که بیار و آگاه شو ، و بدان که هرچه هست و هرچه داری فقط و فقط از اوست :

دلا به عهد عاشقی وفا

کن

زهر دو کون روی با خدا کن

زشوق روی دوست ناله ها کن

زهرچه غیر اوست دل رها کن

خدای را شبی به آه و زاری

بخوان زشوق و چشم اشکباری

صافی دل طلب شبان تاری

روان به نور عشق با صفاکن

برفت کاروان جرس فغان زد

نوای اَلفراق ناگهان زد

خزان سپه بطرف گلستان زد

چو گل زخواب ناز دیده واکن

تو ای روان تجلی خدائی

زملك عشق و عالم صفائی

چرا به دام خاك مبتلائی

بخاكِ پایِ دوست دل فدا کن

قسم بجام باده اَلَستی

که سر فکن براه عشق و مستی

قسم بپادشاه ملك هستی

که دل زمهر این جهان رها کن

فسانه ای است این جهان فانی

نشانه ای زملك جاودانی

عیان زحسن شاهد نهانی

خدا بجو و ترك ماسوا كن

فسانه ای است دنیی و فسونی

تصوریست دانش و فنونی

تخیلی است شهوت و جنونی

بكوش و دل از این و آن رها كن

قسم به سرو قامت بلندت

بحلقه حلقه زلف چون كمندت

ببرق سیر رفرف سمندت

كه یك حجاب از آن محال واكن

به حال عاشقان بتا وفائی

اگر وفا نمی كنی جفائی

نیاز ما نگاه دلربائی

چو نرگس آن دو چشم ناز واكن

قسم به فرّ حسن رویت ای دوست

قسم برهروان كویت ای دوست

قسم به طرّه نكویت ای دوست

كه یك نظر زلطف سوی ما كن

به آفتاب و ماه و روز و شامت

به آن رسول عشق نیک نامت

به آن فرشته کآورد پیامت

که بوسه ای زلعل لب عطا کن

بجان خستگان زعشق رویت

بحال دل شکستگان بکویت

بعهد بستگان به تار مویت

نظاره ای بحال بی نوا کن

نعمت خلقت انسان در آئینه کلام حضرت سید الشهدا

پسران غالب اسدی روایت کرده اند ، که پسین روز عرفه در عرفات در خدمت امام حسین (علیه السلام) بودیم ، آن جناب از خیمه خود با گروهی از اهل بیت خود بیرون آمدند در حالی که عده ای شیعیان

همراه حضرت بودند ، با نهایت ذلت و خشوع در جانب چپ کوه ایستادند ، و روی مبارک به سوی کعبه کردند ، و دست ها را برابر رو برداشتند مانند مسکینی که طعام طلبد در حالی که در نهایت زاری در پیشگاه حضرت دوست بودند عرضه داشتند :

سپاس خدائی را سزاست که برای حکمش جلوگیری نیست ، و نسبت به عطایش مانعی وجود ندارد ، و همانند صنعت او صنعتی یافت نمی شود ، اوست جواد واسع ، بوجود آورده اجناس پدید شده را و به حکمتش استوار ساخت مصنوعات را ، دسته پیش قراول از نظر او مخفی نیست ، امانت ها نزد او ضایع نگردد ، پاداش دهنده هر کارگری است ، و فراهم آورنده زندگی هر قانعی .

بر هر نالان مهربان است ، نازل کننده منافع و کتاب جامع به نور درخشان است ، دعای دعاکنندگان را می شنود ، گرفتاریها را رفع می کند ، درجات اهل استحقاق را بالاـ می برد ، جباران را ریشه کن می کند ، جز او معبود حقی نیست و چیزی با او برابری نمی کند ، و به مانندش نیست ، او شنوا و بیناست ، لطیف و آگاهست ، و بر هر چیزی تواناست .

پروردگارا من به تو مشتاقم ، و به ربوبیت تو گواهم ، اعتراف دارم که تو پروردگار منی ، و بازگشتم به سوی تو است ، پیش از آن که چیزی باشم به نعمت وجودم را آغاز کردی از خاکم آفریدی و در پشت پدرها ساکنم نمودی در حالی که از شائبه مرگ آسوده ام داشتی ، گردش

دوران و آفات سالها به لطف تو در من اثر سوئی نداشت ، و پی در پی کوچ کردم از پشتی به رحمی در ایام گذشته و قرنهای ره سپر ، به خاطر لطف و احسانی که به من داشتی مرا به جهان نیاوردی ، در دورانی که پیشوایان کفر که پیمانت را شکستند و رسولانت را تکذیب کردند ، حاکم بودند ، ولی به مهر خود مرا به جهان آوردی در روزگاری که به علمت گذشته بود برای هدایت من ، که طریق آن هدایت را برای بنده ات میسر کردی ، در دوران هدایت مرا پرورش دادی و پیش از آن به من مهر و محبت ورزیدی ، با من به خوش رفتاری و نعمت شایانت معامله کردی .

آفرینشم را از قطره منی که ریخته شود پدید آوردی ، و جانم دادی در سه تاریکی میان گوشت و پوست و خون ، مرا شاهد و گواه آفرینشم نکردی ، و کاری از خلقت من به عهده من نگذاشتی ، سپس مرا به خاطر هدایتم به دنیا آوردی ، در حالی که آفرینشم تمام و درست بود ، در حال خردی و کودکی در گهواره نگهداریم کردی ، و از شیر گوارا روزیم دادی ، دل دایه ها را به من مهربان نمودی ، مادران را کفیلم کردی ، و از بلاهای شبانه جان حفظم نمودی ، مادران را کفیلم کردی ، و از بلاهای شبانه جان حفظم نمودی ، و از زیادی و کاستی نگاهم داشتی ، ای مهربان بخشنده برتری تو ، برنامه ام را با لطف به پیش بردی ، تا

زمانی کـه آغـاز سـخن کردم ، بـه فراوانی نعمتت را بر من تمـام کردی ، به فزونی در هر سـال آن چنـان پرورشم را به عهـده گرفتی ، تا کامل گرداندی فطرتم را و اعتدال توانم رسـید ، حجت تو بر من واجب آمد برای آن که شناخت و معرفت خود را به من الهـام کردی ، به عجـایب حکمت خـویش به هراس انـدرم نمودی ، به آنچه در آسـمانت و زمینت از نقشه هـای خلقت آفریدی بیدارم کردی ، و برای شکر و ذکر خودت آگاهم ساختی .

طاعات و عبادات را بر من واجب ساختی ، آنچه رسولانت آوردنـد به من فهماندی ، پذیرش مرضاتت را بر من هموار کردی ، و در همه اینها به من منت نهادی به عون و لطفت ، ای معبودم چون مرا از خاک آفریدی تنها یک نعمت را بر من نپسندیدی ، بلکه از انواع معاشم روزی دادی ، و اصناف و انواع ابزار زندگیم دادی ، به منت بزرگ و بزرگترت بر من و احسان قدیمت به این عبـد ، تـا چون همه نعمـتی را بر من تمـام کردی و هر نقمتی را از من بـاز گردانـدی ، نـادانی و جراتم بر تو مـانع نشـد که دلالـتم کنی به آنچه مرا به تو نزدیـک می کنـد ، و توفیق دهی مرا به آنچه تو را راضـی سـازد ، اگر دعا کردم اجابت کردی ، اگر خواهش نمودم عطا فرمودی ، و اگر فرمانت را بردم از من قـدردانی کردی ، و اگر شـکرت را بجا آوردم نعمتت را بر من فزونی دادی ، همه این ها

پیرو کامل کردن نعمت هایت بود بر من و احسان و محبتت به این عبد ، منزه و منزهی که آغاز کننده و برگرداننده ای ، ستوده و بزرگواری ، نامهایت مقدس است و مهربانیهایت بزرگ است معبودا کدام نعمت تو را در آمار و به یاد بشمارم یا کدام عطایت را توانم شکر کنم ، ای محبوب من نعمت ها و عطاهایت بیش از آن است که شمارندگان بتوانند بشمارند ، یا در دسترس علم حافظان باشد ، پس از این هم آنچه گردانیدی و دفع کردی از من ای خدا از زیان و سختی بیشتر است از آنچه پدید است برایم از عافیت و خوشی .

معبودا من گواهم به حقیقت ایمان خود ، و تصمیمات متیقن و توحید صریح خالص خود ، و باطن نادیدنی نهادم ، و پیوست های جریان نور دیده ام و خطوط صفحه پیشانیم ، و رخنه های تنفسم و نرمه های تیغه بینیم و آوازگیرهای پرده گوشم ، و آنچه بچسبد و بر هم آید بر آن دو لبم و حرکات تلفظ زبانم و گردشگاه آرواره دهان و فکم و محل روئیدن دندانهایم و مایه گوارائی خوردن و نوشیدنم و بارگیری مغز سرم و لوله بلعیدن درون چنبره گردنم و آنچه درون سیه چال سینه من است و حمیل رشته رگ وتینم و آویزه پرده دلم و پاره های گوشه و کنار جگرم و آنچه درون خود گیر و خمیدگیهای دنده هایم و گودی های مفاصلم و بندش اعضای کار کنم ، و اطراف انگشتانم و گوشتم و خونم و مویم و تنم و پِیَم و نِیَم و

استخوانم و مغزم و رگهایم و همه اعضایم و آنچه بر من روئیده از دوران شیرخواریم و آنچه زمین از من بر خود برداشته و خوابم و بیداریم و سکوتم و جنبش هایم و رکوع و سجودم که اگر بخواهم و تلاش کنم در همه اعصار و دوران تاریخ به فرض این که عمرم وفا کند که شکر یکی از این نعمت ها را گذارم باز هم در توان و قدرت من نیست !! جز به منت خودت که باز به خاطر آن منت شکر ابدی دیگر بر من لازم آید ، آری اگر من حریص باشم و تمام شمارندگان هم همین طور که نعمت بخشی تو را در گذشته و آینده بشماریم نه شماره آن را توانیم و نه آمار دوران آن را ، هیهات چگونه شمارش نعمت تو ممکن است در حالی که در قرآنت خبر دادی ، آن قرآن گویا و بیان درست که : اگر شماره کنید نعمت خدا را نتوانید بشماره آرید . ملاحظه کردید ، که حضرت حسین (علیه السلام) به قسمت اعظمی از نعمت هائی که در خلقت انسان به کار رفته اشاره فرمود ، و دو بار در طول بیان نعمت ها عرضه داشت نه نعمت هایت را می توان شمرد و نه احدی قدرت دارد شکر یک نعمت را به جای آورد !!

شما کار مهمی که بر عهده دارید اینست که به قول حضرت صادق (علیه السلام) نعمت را فقط از خدا ببینید و از این معنی غافل نشوید که خود نعمت را از خدا دیدن ادنی مرتبه شکر است .

وَأَدْنَی الشُّکْرِ رُؤیَهُ النِّعْمَهِ مِنَ اللهِ

مِنْ غَيْرِ عِلَّه يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِها دُونَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ .

من باز لازم می دانم از باب ادای وظیفه و ایجاد عرفان بیشتر نسبت به حضرت حق ، به قسمتی از کارگاه های بدن و برخی از نعمت ها که به عنوان روزی قرار داده شده اشاره کنم ، شاید توفیق پیدا کنیم به ادای شکر حق در حد توان خود برآئیم .

نعمت دستگاه گردش خون

مسئله خون و گردش آن در بدن ، و آنچه خون به عهده دارد ، از اصولی ترین مسائل حیات ، و شگفت انگیزترین برنامه های خلقت است ، و تنها دستگاهی که در تمام عالم قدرت بر ساختن خون دارد بدن است و بس !!

دستگاه دوران خون در بدن از کامل ترین و اعجاب انگیزترین خطوط ارتباط حمل و نقل جهان است . طول رگ هائی که به طور مرتب خون از آنها عبور می کند از مجموع طول راه آهنهای عالم زیادتر است !!

این دستگاه خدا ساخته ، به طور خودکار در تمام شبانه روز بدون وقفه و با نظمی حساب شده در کار و فعالیت است .

برای نسج و بافته های بدن ، خونی را که احتیاج دارند آماده نموده و به مقدار خورند هریک ، یعنی مشتری های خود که سلولهای بدن هستند و تعداد آنها از صدها میلیارد متجاوزند می رساند .

ضایعه سلول ها را رفع می نماید ، و گلبول های سپید و قرمز را می سازد ، و در هر ثانیه یک میلیون گلبول قرمز به جای همین مقدار که از بین رفته اند تهیه و آماده می نماید .

وقتی رگ های انتقال خون عیب

کننـد به تنهـائی آنهـا را مرمت و تعمیر می نمایـد ، و هر گـاه سوزن به انگشت فرو رود و رگ های موئی بسـیار ریز را سوراخ نماید فوری آنها را جوش می دهد !!

هنگامی که بریدگی کوچکی در سطح پوست بدن بوجود آید ، به سرعت یک قسم کلاف کرک دار از ماده فیبرین ظاهر می شود و گلبول های قرمز را در میان می گیرد و دکمه ای می سازد که اگر آن دکمه مسـدود کننده نباشد ، بر اثر کوچک ترین زخم خونریزی شروع و عاقبت به مرگ منتهی می گردد !!

دستگاه دوران خون هر دقیقه پنج لیتر و شبانه روز بیش از هفت هزار لیتر خون توزیع می کند .

شریانها فقط لوله های ساده ای نیسـتند ، بلکه رگ های جانداری هستند که دارای قابلیت کشش بوده . موجب طپش و ضربان قلب و نبض می گردند .

قلب خون را کم کم ترشح و به شریان می فرستد و شریانها جریان آن را منظم ساخته و جریان نبض را سبک تر می کنند تا در وسط راه جریان خون به هم متصل ، و مانند جوی باریکی به طور ملایم وارد رگ های موئی شود .

دسـتگاه دوران خون دو کار انجام می دهـد : خون که وارد شـریان ها شد و برای رساندن غذا به سـلول ها به جریان افتاد ، بار یعنی مواد مختلفه ای که عبارتند از اسـیدهای آمینه که برای مرممت بافته های بدن به کار می آیند ، قند که منبع نیرو و قدرت است ، مواد معدنی دیگر مانند ویتامین ها ، هرمونها و اکسیژن همراه خود

می برد !

خونی که به وسیله رگ های وریدی به طرف قلب بر می گردد ، در موقع بازگشت گاز کربنیک ، آب ، رسوب سلول های سوخته و خورده های تغییر و تبدیل پروتئین ها را با خود می آورد .

بیائید ببینیم یک لقمه گوشتی که می خوریم به قدرت حضرت حق چه تغییر و تحولاتی در آن پیدا می شود .

در معده و روده های باریک ، تخمیرهای معدنی پروتئین ها را به اسیدهای آمینه تبدیل می کنند ، در جدار روده مویهای خیلی ریز و کرک دار برآمده ای وجود دارد که در زیر میکروسکوپ شبیه به قالی پر پشم است .

تعداد کرک های مزبور به پنج میلیون می رسد ، و هر کدام به یک رگ موئی قائم اند ، در جدار رگ های موئی خلل و فرج هائی است که ذرات خیلی ریز اسیدهای آمینه را تصفیه می نماید و شیره و جوهر گوشت با این حساب داخل جریان خون می شود ، و نخست با کبد یا جگر سیاه که دستگاه یا آزمایشگاه شیمیائی و منظم کننده خون است برخورد می کند .

کبد به طور دائم مقدار قند ضروری خون را که برای عضلات و همچنین اسید آمینه را که برای ساختن و پرداختن بافته های بدن لازم است کنترل و رسیدگی می نماید .

اگر غذائی که خورده ایم در آن گوشت فراوان بوده ، لذا خونی که وارد کبد می شود اسیدهای آمینه آن زیاد است ، کبد قسمتی از آنها را ذخیره می کند و مقداری از بین می رود ، سپس خون مهیا برای تغذیه سلول

می گردد ، و در هر نقطه بدن مقدار خونی که طرف احتیاج سلول است ، مثلا برای ساختن یک عضله ، یا مرمت انگشتی که سوخته به آن محل می رساند .

قندی که با چائی می خوریم ، همچنین نشاسته نان و سیب زمینی تقریباً همین راه را می پیماید و در روده باریک تبدیل به گلوکز گشته وارد کبد می شود ، هرگاه مقدار گلوکز زیاد باشد کبد آن را تبدیل به گلی کوژن کرده و به این شکل ذخیره می کند .

موقعی که عضلات احتیاج به سوخت دارند آن گلی کوژن مجدداً به گلوکز تبدیل و تدریجاً از کبد بیرون می رود .

هنگام عملیات ورزشی کبد از گلوکز ذخیره دائمی خود که برای مدت دوازده تا بیست و چهار ساعت کفایت می کند برداشت خواهد کرد .

چربی ها نیز از جمله مواد سوخت بدن به شمار می آیند ، وقتی که از روده می گذرند ، به اسیدهای چرب مبدل و وارد شیره غذائی می شوند ، هرگاه ذخیره گلی کوژن کبد تمام شود کبد می تواند تا چند هفته نیروی سوخت بدن را از ذخیره خود تأمین نماید .

به طوری که گفته شد ، خون ، بار یا مواد مختلفه با خود دارد ، که مخصوصاً ماده های پروتئین آن قابل توجه است ، از پروتئین ها یکی ید همراه دارد که برای غده های تیروئید ، دیگری دارای فسفر است که برای استخوانها و سوم کلسیم است که برای استحکام و دوام دندانها ضرورت دارد .

در خون همیشه یک لیتر اکسیژن حل شده هست ، این گاز حیات بخش در

خون با هموگلوبین ترکیب شده و رنگ سرخ قشنگ خون از همین راه حاصل می شود ، هرچند این عمل در ریه ها انجام می گردد ولی عمل معکوس آن در سلول ها و در طول سیستم دوران خون جریان می یابد ، هموگلوبین اکسیژن را به خون رد می کند و گاز کربنیک خون را می گیرد .

قسمت شایان توجه دستگاه دوران خون ، شبکه وسیع رگهای موئی است ، که لوله های ذره بینی ریزی هستند که سرِ شریان و وریدها را به هم وصل می نمایند ، این رگ ها به حدی ریز و باریک اند که گلبول های قرمز خون مجبورند در عبور از میان رگ ها ردیف شده به نوبت بگذرند ، اینجاست که خون وظیفه اصلی خود را انجام می دهد ، و به سلول ها غذا می رساند ، و سلول های ضایع شده را گرفته با خود می برد .

هریک از سلول ها در مایع نمکداری که متوالیاً تجدید می شود زندگی می کنند و آن مایع شور به منزله دایه و پرورش دهنده سلول هاست که سلول ها در میان آن شناورند .

خون وریدی دارای رسوب های مختلفی است ، مانند گاز کربونیک ، آب ، تفاله پروتئین های تغییر یافته ، و دستگاه دوران خون این رسوب ها یا دردها را به کبد و کلیه ها می فرستد .

کلیه ها دستگاه تقطیر و تصفیه ای است که از لوله های خیلی باریک تشکیل شده و طول لوله های آن در حدود یک صد کیلومتر می شود ، شکل آن شبیه لوبیاست و در شبیه روز

قریب به دویست لیتر خون صاف می کنـد ، مواد مضـره و ناپاک خون بویژه اوره ، آمونیاک ، و ته مانـده های نهائی غذا را به پیشاب تبـدیل نموده و دفع می کنـد ، و صـد و هفتاد و هشت لیتر مایع صاف شـده را به خون بر می گردانـد کبد مقدار اسـید آمینه و قند خون را کنترل می کند ، کلیه ها مواد معدنی خون را تعدیل می نمایند .

خونی که وارد کلیه ها می شود ، ممکن است دارای املاح سدیم ، منزیوم و فسفات به مقدار زیادتری باشد ، کلیه ها ملح های مذکور را تحت کنترل قرار می دهند و مقدار هر کدام از آنها را محدود می سازد ، هنگامی که خون کلیه ها را

ترک می کنـد به طور دقیق هر مقـدار ملـح معـدنی که طرف احتیاج اعصای بـدن است و لزوما بایـد آن املاح را داشـته باشـد همراه خود برده به سلول ها می رساند .

مایعات عصبی که از مغز به حرکت می آیند به جدار عضـله شـریانها فرمان سست گشتن می دهند و دریچه های انتظام جریان خون بـاز و بسـته می شود ، مثلاـ شخصـی که کنـار حوض آبی در مقابل آفتاب دراز کشـیده باشـد جریان خون او تقریباً آرام است و رگ های موئین خالی هستند ، زیرا سلول ها موقعی که شخص راحت و آرام است احتیاج زیادی به نیرو ندارند .

به محض این که شـخص داخل آب شود فوراً مرکز محرکه اعصاب و عروق به فعالیت می افتند و عضله ها گلوکز خود را می بلعند و می کوشند رسوب گاز کربنیک

را به سرعت دفع کنند !!

برای کنترل جریان خون مراکز فرعی دیگری هم وجود دارد از جمله یکی در قسمت بالای شکم که شبکه عصبی می باشد ، اگر ضربه ای به این ناحیه وارد آید ، آن شبکه نازک به کلی از هم پاشیده و رگ های موئین خون در شکم منبسط می شوند و آنقدر خون جذب و بلع می کنند که مغز از داشتن خون محروم می ماند و حالت بیهوشی به مصدوم دست می دهد .

یک نفر شخص بالغ مقدار گلبول های قرمز خون او در حدود شش الی هفت لیتر است ، که آن مقدار خون تقریباً دارای سی هزار میلیارد گلبول است !!

این گلبول ها در مغز استخوان به عمل می آیند و در هر دقیقه هفتاد و دو میلیون گلبول به موازات هم بوجود می آیند و از بین می روند و دوره زندگی متوسط کهن ترین آنها سی روز است .

گلبول های قرمز هنگامی که از کبد عبور می کنند مورد حمله دنباله های ذره بینی سلول ها که شباهت به نجم البحر دارند واقع شده از بین می روند ، لکن اعضای بدن همیشه مقدار ۸۵٪ از این گلبول ها را ذخیره دارند و خون این ذخایر را به مغز استخوان می رساند و در آنجا از نو هموگلوبین تهیه می شود .

در برابر گلبول های قرمز ، گلبول های سپیدی در خون موجود است که وظیفه آنها مبارزه با عفونت و فساد خون است ، بعضی از این گلبول ها به میکروب ها حمله می کنند و آنها را می خورند .

در خون ماده ای

برای منعقـد گشـتن وجود دارد که هنوز دانشـمندان نتوانسـته انـد به ماهیت آن پی ببرند ، به علاوه ماده دیگری در خون یافت می شود که بسیار مهم است و آن ماده نوع مخصوص خون هر شخص را معین و معلوم می سازد .

به طوری که مشـروحاً ذکر شد ، ساختمان دستگاه دوران خون و شبکه های رگ های موئی آن و همچنین مایع خون هر کدام عجیب و حیرت آمیر است ، و مواد مرکبه خون هم کمتر از آنها نیست ، چون به دیـده فراست به ساختمان و جریان کار مداوم آن ماشـین فعال بنگریم ناگزیریم سر تعظیم به آستان حضرت حق فرود آورده از روی بصیرت و بینائی او را ستایش و ذات بی همتایش را پرستش نمائیم .

فیض آن شوریده مست می گوید :

جز خدا را بندگی حیف است حیف

بی غم او زندگی حیف است حیف

در غمش در خلد عشرت چون کنم

ماندگی از بندگی حیف است حیف

جز به درگاه رفیعش سر منه

بهر غیر افکندگی حیف است حیف

سر زعشق و دل زغم خالی مکن

بی خیالش زندگی حیف است حیف

عمر و جان در ساعت حق صرف کن

در جهان جز بندگی حیف است حیف

کالبد را پرورش ظلم است ظلم

جان کند جز بندگی حیف است حیف

جان و دل در باز در راه خدا

غیر این بازندگی حیف است حیف

اهل دنیا را سبک کن ناتوان

با گران افکندگی حیف است حیف

یا رب از عشقت بده شوری مرا

فیض را افسردگی حیف است حیف

نعمت کبد

کبـد را اگر کلیـد تنـدرستی بـدن بنامیم چیزی به گزاف نگفته ایم ، کبد یا جگر سـیاه از بزرگ ترین و پر گنجایش ترین غده های

بدن است .

رنـگ آن قرمز تیره و برش سـاخت آن مـدور و وزن آن از یـک چهلم وزن جسم آدمی تجـاوز نمی کنـد و قرارگاه آن بالای سمت راست شکم در زیر پرده دل در قفسه سینه است .

این غده اسـرارآمیز آزمایشـگاه شیمیائی بدن است ، اعمال آن باعث ضربان قلب ، اتساع رگ های خون ، سهولت هضم غذا ، حسن انجام کارهای فکری ، و نیروبخش عضلات بدن است !!

نسج کبد از یک نوع سلول تشکیل یافته و این سلول های ریز که شماره آنها از میلیون ها تجاوز می کند پهلوی هم قرار دارند و یک غده ضخیم تشکیل داده و بر اثر جریان مداوم خون مرطوب و مشروب می شود .

خون هائی که به کبد می ریزد دارای مواد غذائی فراوان است ، قسـمتی از آن از لوله جهاز هاضـمه به وسیله سیاه رگ بزرگ و قسـمتی که دارای اکسیژن است از سمت چپ قلب به وسیله شریان کبدی وارد آن می شود ، و پیش از آن که به سلول های کبد برسند با هم مخلوط و با نیروی واحدی دستگاه شیمیائی کبد را به کار می اندازند !!

سلول های کبـد موادی ترشـح می کنند که کلیه اعضای بدن برای حسن انجام اعمال خود به آن مواد نیازمندند فی المثل کلیه ها بـدون کمک کبـد قادر به دفع ضایعات آزوته نخواهنـد بود و کبـد قبلا آنها را تبـدیل به اوره می نمایـد تا کلیه بتوانـد کار مربوط به خودش را انجام دهد .

کبد مخزن موارد ویتامینه است ، و در صورت فقدان ویتامین مغز استخوان نمی تواند مواد ضروری را

برای خون تهیه و آماده کند .

تمایلات جنسی هرچند کهمنبع نیروی آن غده های تناسلی است ، ولی فعالیت غده ها منوط بر حالت کبد و تنظیم اعمال هورمون های جنسی می باشد .

کبد است که با اسیدهای آمینه ، آلبومین می سازد و مقدار نمک و آب را تبدیل می نماید ، صفرای کبدی است که فعالیت روده ها را مرتب و روبراه می نماید و از مسمومیت غذائی جلوگیری می کند و در صورت بروز خون ریزی بیمار مواجه با خطر مرگ می شود ، علاوه بر این کبد ماده ای بر ضد انعقاد خون ترشح می کند که در صورت آن خطر انسداد شریانهای خون که به مغز می روند وجود دارد .

کبد با میکروب های مضر مبارزه می کند ، و آنها را از بدن خارج می سازد ، و ما را از خطرات اثر داروهائی که به مقدار زیاد خورده ایم و جذب شده می رهاند ، و بالاخره پوست بدن را که آلوده به سموم صنعتی است حفظ و صیانت می نماید .

هنگامی که از پلکان یا سر بالائی بالا می رویم ، عضلات بدن برای یافتن نیرو احتیاج به سوخت پیدا می کنند ، فوراً کبد به فعالیت می افتد و بی درنگ مقداری از ذخیره کلی کوژن خود را به گلوکز تبدیل و آن را وارد خون می نماید .

ارگانیسم بدن در هر ثانیه میلیون ها گلبول قرمز خون را ناچار به هدر می دهد ، طحال آنها را گرفته خراب می کند ولی کبد مواد مرکبه گلبول ها مخصوصاً آهن آنها را جذب نموده برای ساختن

سلول های تازه خون به کار می برد .

هرگاه بریدگی در انگشت پدید شود ، به طوری که خون از آن جاری گردد ، اگر کبد به کمک نرسد و ماده فیبرینوژن که برای بسته شدن خون نافع است نسازد و ترشح نکند وخون در محل بریدگی منعقد نگردد ، آنقدر خون از بدن از طریق آن بریدگی می رود تا مرگ انسان برسد !!

این غده سحرآمیز در هر ثانیه اعمال فوق العاده شگفت آمیزی انجام می دهد ، که تعداد آن خیلی زیاد است و تاکنون در حدود پانصد عمل مختلف از کبد شناخته شده که فهرست آن هنوز کامل نگردیده .

عمل کبد در تعدیل کار غدد هورمونهای بدن بسیار مهم است ، فی المثل غده تیروئید ، هرگاه ترشحات آن خیلی زیاد باشد ، شخص را لاغر ساخته به شکل اسکلت متحرک در می آورد ، کبد مازاد ترشحات را که برای بدن خطرناک است از بین می برد ، و ذخیره ای از ویتامین های D و B و A کمپلکس تهیه و آماده می سازد .

نیرو و قدرت کبد از خوراک و غذائی که شخص می خورد بدست می آید ، کبد از هیدرات دو کربن گلی کوژن تهیه و ذخیره می کند ، بعد آن را به تناسب احتیاجات سلول های بدن به تدریج یا به سرعت به آنها می رساند ، و ضمناً مواد چربی را برای مواقعی که بدن زیاد فعالیت دارد و نیاز به آن خواهد داشت ذخیره می نماید .

از خواص دیگر کبد ، قابلیت کشش و اتساع آن است ، چون تجمع خون زیاد در

قلب باعث خستگی آن می شود ، کبد به واسطه خاصیت ارتجاعی و لاستیکی خود مازاد خون را جذب می کند .

کبد عمل مهم دیگری که فوق العاده مهم است انجام می دهد ، و آن قابلیت تجدید و نشو و نمای سلول های کبدی است ، مثلا در بیماری سرطان که زیاد پیشرفت کرده جراحان مهم تا نود درصد از حجم کبد را برداشته اند ، و پس از چند ماه دوباره به حجم معمولی خود رسیده است .

این فقیر شرمنده ، و اسیر بال و پر شکسته پس از مختصر اطلاعی بر لطف و عنایت حضرت دوست در محضر مقدسش سروده ام :

سر به خاک قدم عشق تو انداخته ام

دل و دین بر سر سودای تو درباخته ام

آتش هجر تو پا تا به سرم سوخت ولی

من به این آتش و این سوختنم ساخته ام

تا شدم معتکف کوی تو ای مهر جهان

رایت عشق تو در جان و دل افروخته ام

گشتم آزاد به لطف تو ززندان هوس

همتی کرده به کویت چو صبا تاخته ام

من زروز ازل ای آتش دلهای کباب

جز تو و مهر تو و لطف تو نشناخته ام

به رخ و زلف تو سوگند که در بزم وجود

از همه دست کشیده بتو پرداخته ام

گفت مسکین به تو ای نور شبستان صفا

سر به خاک قدم عشق تو انداخته ام

نعمت اعصاب

موقعی که به دستگاه های مخابرات تلفن های خودکار نزدیک می شویم از مشاهده دستگاه و اسباب و ادوات مفصل و در هم پیچیده آن مبهوت می گردیم .

سرعت انتقال اخباری که در ظرف چند ثانیه و دقیقه از دورترین نقاط گیتی می رسد باعث شگفتی ما

می گردد ، و حال آن که شبکه ارتباطی و مخابراتی دقیق و حساس و کاملتری با حجم بسیار اندکی در بدن خودمان داریم که از اندیشه در آن غافلیم .

آن دستگاه عجیب و شگرف سلسله اعصاب ماست که شبانه روز میلیون ها پیام به میلیاردها سلول بدن ما می رساند و از ضربان قلب ، دم زدن ریه ها ، و حرکات و جریان تمام اعضاء و اجزای بدن به مغز خبر می رساند .

اگر این وسائل ارتباط و مخابرات وجود نداشت در بدن انسان و سلول های آن یک حالت بی نظمی و اغتشاش ایجاد می شد .

زبان : که مزه خوراکیها را معلوم می دارد ، دارای سه هزار برآمدگی است که هریک به وسیله عصب مخصوص به مغز متصل می شوند .

طرز کار این اعصاب هنوز به درستی کشف نشده ، گویا جزئی از ماده خوراکی در آن برآمدگی ها قرار می گیرد و مانند فیش های برق که جریان الکتریسیته را از محلی گرفته به نقطه دیگر وصل می کند ، برق آسا تحریک شده به مغز می رسانند و آناً مغز طعم و مزه خوراکی را تشخیص می دهد .

گوش : دارای یکصد هزار سلول شنوائی است و در قسمت داخلی گوش عصب های بسیار ریزی وجود دارد که ارتعاش صوت را به طور مخصوصی می گیرند و مانند ساقه های گندم که با وزش باد موج می زنند اعصاب مذکور هم لرزش یافته جریان صوت در آن ها حادث می شود که ابتدا خیلی ضعیف و فوراً به چندین هزار برابر تقویت گشته و هنگامی که آن اصوات

به مرکز دماغ می رسند مانند نت های موسیقی منظم و رسا می باشند و با آن که اصوات مخلوطی از صداهای آنی و فوریست با وجود این به سرعت درک می کنیم که صدا از جانب دوست یا خویشاوند یا بیگانه است و به این نحو صداها را از داخل مغز به وسیله گوش هایمان به کمک آن اعصاب می شنویم .

چشم : هر چشم دارای صد و سی میلیون اعصاب گیرنده نوری است ، که تأثیر و انفعالات نور را به مغز منتقل می کند ، شاخ و برگ های درخت ، و گل و گیاه را چشم تشخیص می دهد ولی زیبائی آنها را مغز نمایش می دهد .

گاهی اعصاب بینائی طور دیگر جلوه گر می شوند ، موقعی که در تاریکی غفلتاً سرمان به مانعی بر می خورد می بینیم برق خیره کننده ای معادل روشنائی سی و شش شمع از چشمهایمان جستن می کند ، علت آن است که بر اثر آن ضربه اعصاب بینائی تحریک می شوند و موجهای الکتریسته به مغز می رسانند و جریان واقعه به شکل یک شلیک آتش زا و نورانی نمودار می شود .

تشکیلات مربوط به چشم را باید به دقت مطالعه کرد ، این تشکیلات عبارتند از : کاسه چشم ، کره چشم ، عضلات خارجی چشم ، پلک ها ، ملتحمه و دستگاه اشکی .

کاسه چشم یک حفره مخروطی شکل است که جدارهای آن توسط استخوانهای جمجمه و صورت تشکیل می شود ، استخوانهای تشکیل دهنده جدار کاسه چشم عبارتند از : استخوان پیشانی ، فک فوقانی ، گونه ای ، شپ

پره ، پرویزنی ، اشکی و کامی .

کره چشم یک پنجم قدامی حفره کاسه چشمی را اشغال می کند ، باقی این حفره با چربی ، نیام ها ، اعصاب ، رگهای خونی ، عضلات و غده اشکی پر می شود .

عضلات خارجی کره چشم از رأس کاسه چشم شروع شده و بر روی کره چشم می چسبند . این عضلات توسط نیام هائی پوشیده شده اند که در آنها استطاله هائی به جدارهای کاسه چشم کشیده می شود ، چهار عضله راست موسوم به راست فوقانی ، تحتانی ، داخلی و خارجی و دو عضله مایل موسوم به مایل فوقانی و مایل تحتانی وجود دارند .

پلک ها پرده های متحرکی هستند که در جلو کره چشم قرار دارند ، و فضای بین آنها شکاف پلکی نامیده می شود ، پلک فوقانی و تحتانی در زاویه خارجی و داخل چشم به یکدیگر می رسند ، تارس صفحه ای از بافت همبندی متراکم است که به پلک شکل می دهد ، غدد سباسه موسوم به غدد میبومیوس در تارس قرار دارد ، مژه ها موهائی هستند که در لبه پلک ها قرار گرفته اند ، غدد سباسه همراه با مژه ها وجود دارند و غدد عرق در پوست بین مژه ها یافت می شوند .

ملتحمه یک غشاء مخاطی است که سطح پلک ها را مفروش کرده و بر روی بخشی از کره چشم نیز منعطف می شود .

دستگاه اشکی شامل غده اشکی و مجاری آن است ، جدار کره چشم از سه پرده صلبیه ، مشیمیه و شبکیه تشکیل می شود ، صلبیه که نام دیگر

آن سفیدی چشم است ، صلبیه پوشش خارجی و محافظت کننده و نگاه دارنده کره چشم است .

مشیمیه پرده میانی یا یک پرده بسیار عروقی بوده و یک عمل تغذیه ای را به انجام می رساند .

عنبیه قسمت رنگی چشم است و سوراخی که در مرکز آن قرار دارد مردمک نامیده می شود ، و کار آن تنظیم مقدار نور داده شده به چشم است .

چشم با این مسائل قابل شناخت نیست ، این کره بسیار کوچک دنیای بسیار بزرگی است که فقط خالقش از آن خبر دارد و بس ، وظیفه ما در برابر این نعمت بزرگ ، شکر کردن در برابر عطا کننده اوست ، و شکر آن هم به این است که با این عضو مرتکب گناه نشویم

پوست : دارای شبکه عظیمی از پی و عصب است که بعضی از آنها گیرنده ، برخی گرماسنج وتعداد فراوانی هم عصب های حساس لامسه می باشند .

شماره اعصاب گرماسنج در حدود سی هزار است ، چون شیء داغ روی پوست بدن بیاید فوراً این عصب ها اعلام خطر می نمایند .

بر پوست بدن دویست و پنجاه هزار نقطه حساس از سرما و پانصد هزار حس لامسه موجود است ، موقعی که آب سرد روی بدن می ریزد خنکی در بدن احساس می شود ، که به وسیله اعصاب مربوطه به مرکز دماغ اطلاع داده می شود ، و بدن شروع به لرزش می کند ، به سرعت شریانهای مجاور پوست باز می شوند ، تا خون بیشتری که منبع حرارت است به بدن برسد ، موقع گرما عکس این جریان صورت می گیرد ،

اعصاب گرماسنج به مغز خبر می دهند و به دستور مغز سه میلیون غده های عرق شروع به ترشح می نمایند و عرق از بدن خارج و شخص خنک می شود .

مغز و جریان کار آن : بدن انسان دارای دو دستگاه عصبی است : یکی دستگاه مرکزی یا مغزی نخاعی که مرکز هوش و شعور و اراده است و به عضلات نیز فرمان می دهد .

دیگری دستگاه سمپاتیک خودکار غیر ارادی که به احشاء فرمانروائی دارد و دستگاه دومی وابسته به اولی است ، به کمک این دو دستگاه بدن ما ضرورت عمل در دنیای خارج را به دست می آورد .

دستگاه عصبی مرکزی شامل : مغز و مخچه و نخاع شوکی است که مستقیماً به عضلات و به طور غیر مستقیم به دیگر اندام ها رشته های عصبی می فرستد .

مغز از جسمی نرم و سفید رنگ و فوق العاده ظریف ساخته شده و محفظه های استخوان جمجمه و ستون مهره ها را پر می کند .

اعصاب حسی بدن از سطح پوست و اندامها حس به آنجا می رود و مغز ما به واسطه این ها دائما با جهان بزرگ در ارتباط است و در عین حال به وسیله رشته های اعصاب حرکتی با تمام عضلات و به وسیله رشته هائی که از آن به دستگاه سمپاتیک خودکار می رود با احشاء و اندامهای دیگر مربوط می شود .

به این ترتیب رشته های عصبی ما تعداد بی شمارشان از هر سو ، مانند شبکه ای بدن ما را فرا می گیرند .

شاخه های انتهائی ریز اعصاب ، بین سلول های پوستی و در

اطراف ساختمان های غددی و مجاری ترشحی غدد و در غلاف شریانی و وریدی و در پوشش انقباضی معده و روده ها ، در سطح رشته های عضلانی و غیره وارد می شوند ، همگی و تمامی این اعصاب از سلول هائی که در دستگاه عصبی مرکزی جای دارند و از دو زنجیره عقده های سمپاتیک و از توده های ریز عقده هائی که در اندامها پراکنده اند سرچشمه می گیرند .

سلول های عصبی شریف ترین و ظریف ترین سلول های بدن است ، و جثه آنها درشت و بعضی از آن سلول ها که در قشر مغزی جای دارند ، هرمی شکلند و ساختمان و اعمال پیچیده آنها هنوز بر دانشمندان جهان معلوم نگشته است !!

از بدن این سلول ها رشته های نازکی جدا می شود که بعضی بین سطح دماغ و ناحیه تحتانی نخاع را بدون انقطاع طی می کنند .

این رشته های نازک و لطیف بدن سلول را در اصطلاح علمی نورون می گویند ، نورون ها به دو دسته تقسیم می شوند : یک دسته نورونهای گیرنده و حرکتی که تحریکات را از دنیای خارج یا اندام ها می گیرند و به عضلات هم فرمان می دهند .

دسته دیگر نورونهای ارتباطی که تعداد بیشمار آنها سبب پر کاری و پیچیدگی مراکز عصبی آدمی می گردد ، فهم ما همانطوری که نمی تواند به عظمت جهان آفرینش پی ببرد ، همین طور برای شناسائی وسعت مغز ناتوان است .

سطح قشر مغزی چون موزائیکی از سلول های عصبی مفروش است و هر قسمت از آن با ناحیه های مختلف بدن ارتباط دارد .

مثلا

ناحیه جانبی مغز ، حرکات گرفتن ، راه رفتن ، صحبت کردن را اداره می کند ، در پشت این ناحیه مرکز بینائی قرار گرفته است .

در قشر مغزی حرکات غیر ارادی یا انعکاسی انجام می گیرد و هرگاه آن قشر را بر داریم دیگر حرکات مزبور انجام پذیر نخواهد بود .

برای شناسائی روابط اراده ، فعالیت عصبی و اثرات روحی و مغزی هیچ وسیله ای در دست نیست ، ما نمی دانیم چگونه واقعه ها و پدیده هائی که در سلول های هرمی اثر می گذارد تحت تأثیر حوادث گذشته و آینده قرار می گیرد ، و چگونه اثر تحریکات در آنها باقی می ماند ، همچنین واقف نیستیم که چگونه کیفیات غیر منتظره در مغز انجام می گیرد و فکر و اندیشه از آن به وجود می آید !!

به نظر می رسد که کار فکری به وسیله انقباضات مرتب عضلات تسهیل می گردد ، و بعضی از ورزش های بدنی محرک فکرند .

شاید به این جهت بود که ارسطو و شاگردانش هنگام بحث در مسائل غامض فلسفی و علمی گردش کنان سخن می گفته اند ، گویا هیچ یک از قسمت های سلسله مرکزی اعصاب جداگانه کار نمی کنند ، مثلا هنگام کارهای عضلانی نه تنها نواحی وسیعی از مغز و نخاع فعالیت می کنند ، بلکه احشاء متعددی نیز در این زمینه سهم دارند ، زیرا عضلات هنگام انقباض فرمان خود را از مغز و نیروی خود را از قلب و ریه و غدد مترشحه محیط داخلی دریافت می دارند و برای پیروی از فرمان مغز به کمک مجموعه بدون نیازمندند .

نعمت غده ها و لوزه ها

هرمون هائی که در خون ما شناور می باشند به سبب نیروی فوق العاده ای که دارند ، می توان آن ها را به بمب های هیدروژنی کوچکی تشبیه نمود .

این کارگاه های کوچك که باعث تعادل قوای بدنی ما می شوند ، هنوز بسیاری از اسرار و اعمال طبی آنها فاش نشده است .

در نتیجه بررسی هائی که دانشمندان علم طب درباره غده ها و لوزه های انسان به عمل آورده اند ، یك دسته هورمونهائی شناخته شده اند ، که فوائد عجیبی دارند .

این هورمونها بیماری های چشم و التهاباتی که سابقاً باعث نابینائی می گردید و امراض دیگری که قبلا غیر قابل علاج بود و همچنین رماتیسم مفصلی و دردناك را به طور مؤثری بهبودی می بخشند .

و بعضی از این هورمونها برای تجدید قوای از دست رفته جوانی مفید است و بنابر نظریه اطباء و با پیشفت علم طب بالاخره آنچه از فوائد هورمونها که تاکنون مجهول مانده به تدریج کشف و برای معالجه بیماریهای سرطان ، تصلب شریان و امراض قلب و کلیه مورد استفاده واقع خواهد شد .

به حکمت بالغه حضرت حق غده هائی در بدن انسان وجود دارد ، که تراوشات داخلی و عملیات آنها حیرت آور است ، و تمام حرکات بدنی ما بستگی به کار آنها دارد .

کوچك ترین حرکات مژه ها ناشی از مداخله و تراوش ترشحات هورمونهاست ، انقباض عضلات و مقدار قندی که در خون برای جریان انقباض لازم می شود ، به وسیله این غده ها تأمین می گردد .

مختصر خراشی که به انگشت وارد می آید ، برای التیام بریدگی آن

فورپ هورمونها دخالت نموده سدی برای جلوگیری از عفونت زخم می سازند .

غـده ها دو دسـته اند : دسـته ای که ترشـحات خود را به خارج دفع می کنند مانند غده های بزاق که باعث هضم و تحلیل غذا می شوند با غده های مولد عرق که حرارت و گرمای اضافی را کم کرده و بدن را خنک می نمایند .

دسته دیگر که ترشحات خود را به دستگاه دوران خون می ریزند و اینها جمعاً هشت غده می باشند که وزن تمام آنها از پنجاه گرم تجاوز نمی کند !!!

این سـلول های کوچک در مملکت بدن به منزله هیئت وزیران بدن محسوب می شوند و اعمال گوناگون جسم را تحت انتظام در می آورنـد و به انـدازه ای با یکـدیگر هماهنگی دارنـد که هنگام لزوم ، کمبود احتیاجات غده های دیگر را فراهم و جبران می کنند .

از هشت غده مذکور چهار عدد آنها عبارت اند از :

اول لوزه المعـده که اعمال آن به خوبی معلوم شـده و میلیونها سـلول هائی هسـتند کهماننـد جزیره های کوچک در معده قرار دارند و مایعی به نام انسولین می سازند .

دوم غـده هـای پاراتیروئیـد کـه چهـار غـده ریز می باشـند و به غـده تیروئیـد آویخته شـده انـد و برای تهیه کلسـیم ، فسـفر ، و الکترولیت های خون به کار می روند و به ندرت موجب اختلال می شوند .

سوم غده صنوبری که در زیر معده سر قرار دارد و عمل و خاصیت آن هنوز به خوبی معلوم نشده است .

چهارم غده ای به نام تیموس که در بالای سینه است و برای

رشد جسم وظیفه عادی خود را انجام می دهد .

و چهار غده دیگر عبارتند از غده های : هیپوفیز ، سورنال ، تیروئید ، غدد تناسلی ، که به منزله استادهای آزمایشگاه شیمیائی بدن بوده و ترشحات فوق العاده مهمی تولید می نمایند

۱ غده هیپوفیز یا غده نخاع بدون شک از ممتازترین غده های بدن است ، این غده عملیات غده های دیگر را تحت انتظام قرار می دهد و حجم آن به اندازه یک نخود درشت است که در محفظه استخوانی زیر مغز در حوالی مرکز سر قرار دارد و این دانه کوچک نقطه نهائی پنجاه هزار تارهای عصبی است و چون گردش و دوران خون در این نقطه زیادتر است به سهولت می تواند پیام و دستورهای شیمیائی و ترشحات هورمون ها را به سایر نقاط بدن برساند .

از خواص عجیب این غده نخاعی ، ترشحات هورمون برای رشد انسان است ، افراد کوتاه از داشتن آن محروم و اشخاص رشید با قامت رسا بیشتر از آن بهره مندند .

۲ غده های سورنال سه گوش و نخودی رنگ می باشند و روی کلیه قرار دارند ، و خیلی فعال اند ، دوران خون در این غده ها زیاد است و در هر دقیقه معادل شش برابر وزن خود خون در آنها وارد شده و عبور می کند .

در مواقع خطر و حالت سخت و بحرانی انسان این غده ها تأثیرات عجیبی دارند ، مثلاـ هوانوردی که هواپیمای او در حال سقوط است و با چتر نجات خود را به خارج پرتاب می کند به واسطه ترشح همان غده هاست که قدرت

اقدام تهورآمیز در آو پدید می آید . شخصی که به واسطه آتش سوزی خود را از فراز ساختمان به زمین می افکند عمل او در نتیجه تأثیر هورمون این غده هاست .

غـده های سورنال وقت ضـرورت می تواننـد مقـدار ترشـحات خود را ده برابر کننـد ، و نیز جریان قلب را سـریع تر و تنفس را شدیدتر و مقدار قند خون را که برای سوخت بدن لازم است افزایش دهند و پیوسـته مترصدند که هنگام مجروح شدن جسم و بریدگی پوست بدن ، در کمترین مدت خون را منعقد ساخته و از خونریزی جلوگیری نمایند .

هرگاه خراش یا بریدگی کمی در غده های لطیف و شکننده پیدا شود صاحب آن علیل و در معرض ابتلای بیماریهای مختلف واقع می گردد و اگر به هر علت و جهتی مقدار ترشح غده ها نقصان یابد اختلال هائی در وضع جسـمانی شخص پدید خواهد گشت که جوان برومندی را به پیرمردی لرزان مبدل خواهد ساخت .

از پوسته غده های سورنال هورمون های مختلفی تولید می شود ، که تاکنون بیست و هشت نوع آن شناخته شده است .

یکی از آنها درتغییر املاح معدنی خون و یکی در تحریک تخمدان زنان و دیگری برای انگیزه مراحل تناسلی مردان مؤثرند .

۳ غده تیروئید ، به شـکل پروانه است و روی حلقوم در پائین گردن قرار دارد ، این غده می تواند فعالیت بدنی ما را کم و زیاد نمایـد ، رخوت و تنبلی و خمدی ، یا برعکس زرنگی و توان و شـهامت در جسم ایجاد کند و این کیفیت به واسـطه ترشـحات این غده است که معمولا

روزی یک سانتی گرم تراوش دارد .

۴ فعالیت محیر العقول غـده های تناسـلی هم که در مرد و زن است و خدای بزرگ برای بقای نوع قرار داده ، احتیاج زیادی به شرح و بسط ندارد .

نعمت پوست بدن

پوست بدن به منزله حصار و نگهبان بدن است و برای ترمیم ضایعات و تجدید ، و نشو و نمای خود خاصیت جالبی دارد .

مختصـر خراش یـا بریـدگی که به پوست وارد می آیـد ، برای مرمت و تعویض آن عملی انجـام می دهـد که از کار ساختمان بنای آسمان خراش دقیق تر و دشوارتر است ، اما به نظر ما عمل مزبور طبیعی است و متوجه نیستیم اگر خاصیت ترمیم و جوش خوردن زخم در پوست نبود ، هیـچ گونه عمـل جراحی برای التیـام زخم ممکن نمی شـد و کوچک ترین جراحت برای انسان عواقب وخیم داشت .

هرگاه بریدگی عمیق یا شکافی در این غلاف حادث شود ، سـلول های پوست پاره و تارهای عصبی و رگ های موئی جریان خون از هم گسسـته می شوند ، و این رشته های گسیخته که پر از مواد حیاتی هستند در هم و بر هم می گردند و ناچار باید به جای خود قرار یابند و بریدگیها به هم متصل یا پیوند داده شوند .

چنان که شکاف و پارگی مهم و خطیر باشد از باشگاههای چهارگانه زیر اعلام خطر می گردد :

۱ درجه فشار خون برای جلوگیری از خونریزی پائین می آید .

۲ مدت انعقاد خون کمتر شده و ظرف چند ثانیه خون بسته و دلمه می شود .

۳ طحال ، خون ذخیره خود را

برای جبران ضایعات وارد دستگاه دوران خون می نماید .

۴ گلبول های سفید خون زیادتر گشته و مقدار تولید آنها به ده برابر معمول می رسد .

چون سلول ها در میان ترشحات نسوجی غوطه ورند ، و لازمه موجودیت و حیات آنها بودن در محل مرطوب است ، به محض بروز جراحت با هوای خشک مواجه می شوند که برای آنها قابل تحمل نیست ، رگ های موئی که گسیخته شوند خون داخل آنها که پر ارزش ترین مایع آلی بدن است خارج و به هدر می رود و راه برای حمله و هجوم میکرب ها به داخل بدن باز می شود که فوراً باید در رفع حمله و دفع خطر اقدام گردد .

در وهله اول مواد شیره غذائی و ترشحات نسوجی و پلاسما وارد زخم می شوند و رطوبت لازم به آن می بخشند ، سپس خون در کنار زخم منجمد و راه نفوذ آن به بیرون بسته می شود !!

موقعی که خون در رگ های موئی جریان دارد ، منعقد و بسته نمی شود ، زیرا اگر بسته شود راه عبور خون مسدود و مانع رسیدن مواد حیاتی به سلول ها می گردد ، ولی وقتی که به هم سطح زخم رسید بر خلاف حالت اولی به سرعت منعقد و قدرت و خاصیت انعقاد خون به این نحو ظاهر می شود .

معمولا در خون سلول های ذره بینی وجود دارد که به محض کوفتکی یا بریدگی و بروز زخم ، آن سلول ها در معرض هوای آزاد قرار می گیرند ، در این حالت شکافته شده ، از میان آنها چند مایع

شیمیائی که ماهیت آنها نامعلوم است تراوش می نماید ، و فعل و انفعالاتی در مواد مرطوبی صورت می گیرد و با فیبرینوژن مخلوط شده ماده سفید رنگ پرز داری به اسم فیبرین می سازد و این ماده حلقه و شبکه های بیشماری دارد و گلبول های قرمز خون را به میان خود گرفته آنها را به تله می اندازد و مقطع بریدگی و رگ های موئی و عروق لنفاوی را که میکروب ها از آنجا وارد بدن می شوند مسدود می کند !!

شما را به حقیقت حق فکر کنید ، اگر نعمت این فعل و انفعالات در پوست و خون نبود چه می شد ، و یا با کدام قدرت می توانستیم جلوی این همه خطر و ضرر و خسارت را بگیریم .

ای حسرت بر آن اسنانهائی که غرق در این همه نعمت اند ولی از منعم این نعمت ها بی خبرند !!

ای تفو بر آن انسان هائی که دریا دریا نمک صاحب عالم را می خورند و نمکدان می شکنند .

ای بدبخت و پست ، بیچاره و ذلیل آن بی خبرانی که در هر ثانیه و لحظه در میان میلیون ها نعمت متنعم اند ، ولی از ادای شکر یک نعمت غافل اند !

چه بی هویت و بی اعتبار و بی ارزشند ، آن مفت خورانی که سر سفره کارگاه با عظمت بدن و کارخانه وسیع جهان نشسته اند ، و در نعمت ها فکر نکرده و اندیشه نمی کنند . و از خالق نعمت ها و دهنده روزی ها خبر نمی گیرند ، حیوانات با خوردن غذا یا آشامیدن آب سری به

عنوان شکر به پیشگاه خالق خود بر می دارند ، ولی این پست تر از حیوانات ، توجهی به حقیقت و ریشه و اصل جهان نکرده و یادی از آن مولا و آقائی که این همه نعمت در اختیار آنان گذارده نمی کنند ، اینان همانهائی هستند که قرآن مجید آنها را دچار خزی دنیا و عذاب آخرت معرفی کرده است .

بر خلاف این دیو صفتان و آلودگان آن انسان هائی که در برابر هر نعمتی از ولی نعمت خود یاد کرده و به حضرت محبوب عرضه می دارند ، ما اگر به پهنای جهان تو را عبادت کنیم به ادای شکر یک نعمت تو موفق نشده ایم !!

آن انسانهائی که از نعمت به خاطر رسیدن به ولی نعمت استفاده می کنند . آن انسانهائی که حرم دل آنها مالامال از عشق به خداست ، آن بزرگوارانی که در برابر حضرت دوست خاضع و خاشع بوده ، و همیشه احساس شرمساری و حیا می کردند و به جناب محبوب با تمام هستی عرضه می داشتند :

بی خانمانی از سر کویت کجا رود

دولت در این درست از این در چرا رود

محروم هر قبیله و مردود هر دیار

بی دولتی کزین در دولت سرا رود

جامی که غیر ذوق تو بخشد مباح نیست

کامی که جز طریق تو پوید خطا رود

چشم و چراغ ماست شب افروز عارضت

آن روز ظلمت است که از چشم ما رود

از سلطنت چه کم شود آن پادشاه را

کز مرحمت بپرسش حال گدا رود

مسکین دلی ، غریب دلی ، بی نوا دلی

کز ره ببوی آن سر زلف دوتا رود

پس از آن فعل و انفعالات که منتهی به

ساخته شدن آن ماده سفید رنگ می شود ، رگ های مجاور زخم منبسط و از هم باز می شوند و جدار آن باریک تر شده ، از میان آن جدار ، فاگوسیت ها یعنی سلول خورها و گلبول های سفید خارج می شوند و سلول های مرده و باکتری ها یا هر ماده دیگری را که باعث تعویق جوش خوردن زخم می شوند می بلعند !!

این فاگوسیت ها یا سپورهای کوچولو از خود زهری ترشح می نمایند که میکروب ها را می کشد ، بعد آن میکرب ها را در چین و حلقه های خود فرو می برند و هر کدام از این سلول خورها می توانند تا بیست میکروب را ببلعند .

کوچک ترین زخم هزارها سلول را ضایع می کند ، و سلول خورها آن ضایعات را برای دفع به خارج ، به کلیه ها می رسانند و سعی می کنند ، جرمهای زخم را که حجم آنها هزاران مرتبه از جثه خودشان بزرگ تر است بخورند ، و اگر نتوانند بلع نمایند ترشحاتی بیرون می دهند تا نسج و بافته های مجاور زخم حل شود و محلول آن کلیه جرم های خارجی را به جلو رانده به سطح پوست می رساند .

سلول خورها خیلی پر خور و اکول اند و به واسطه زیاد خوری شان به قدری ورم می کنند تا بترکند و در نتیجه لاشه آنها به چرک و خون تبدیل می شود .

بسا اتفاق می افتد که میکروب ها برای غلبه به سلول خورها شروع به حمله می کنند در این حال برای حمایت سلول خورها و برای آن که

مبارزه و پیکار با آنها پیشرفت کند یک جریان حیرت آمیز دیگری صورت می گیرد .

به این نحو که میکروب های مهاجم که تحریک شده اند ماده ای تولید می کنند که سبب نابودی خودشان می شود .

آن جریان مهاجمه که بسیار جالب و حیرت بخش است فقط تدابیر فوری انجام می شود ، ولی کار عمده پوشش زخم تمام نمی شود .

در این موقع سلول های زنده موسوم به فیبروپلاست وارد عمل می شوند ، و در میان حلقه و شبکه های فیبرین ها (همان ماده سفید رنگ پرزدار) وارد و به روی هم جمع می شوند و برای پر کردن گودی زخم به روی آن مرهم موقتی می گذارند !!

به طوری که سابقاً ذکر شد ، میلیاردها سلول بدن به وسیله دستگاه دوران خون تغذیه می نمایند ، حال که رگ های موئی مجاور زخم پاره و گسیخته شده اند البته به زخم ها از این راه غذا نخواهد رسید .

برای چاره جوئی ، فیبروپلاست ها یعنی همان سلول های زنده ، که به طریقه حیوانات دریائی از مایع الیاف خود تغذیه می نمایند ، از چرک و خون زخم استفاده خواهند نمود و چند روزی بیش نمی گذرد که در زخم ریشه دوانده و دیگر به الیاف خود نیازی ندارند و الیاف هم حل می گردد و مبدل به مایعی می شود که این مایع برای سلول های در حال رشد غذای مناسبی است ، معمولا زخم هائی که در حال التیام و جوش خوردن هستند از جرم ها و مایع های آنها چیزی به هدر نمی رود !!

جریان التیام زخم و

عمل تجدید و نو شدن پوست یکی از شگفت آمیزترین شاهکارهای آفرینش است که به حکمت عالیه آفریدگار و صانع علیم و به اراده حضرت او سلول ها مطیع و تابع قواعد مرموزی هستند و این بافته های لا شعور در پیروی از نظام مزبور به طور منظم و با اشکال هندسی ردیف و هم سطح یکدیگر قرار می گیرند و شروع به آرایش پوست می نمایند .

برای تغذیه پوست نورس ، چون مقدار معینی خون ضرورت دارد ، به ناچار لازم می آید که رگ های موئی در زیر پوست برای جریان خون ایجاد و آماده شوند .

دانشمندان برای پی جوئی این جریان ، روی خرگوش بررسی نموده و بر روی گوش آن حیوان زخمی پدید آوردند ، بعد متوجه شدند در مجاورت زخم رگ های نازك و لطیفی وجود دارد که به مختصر اشاره ای خون از آنها بیرون آمده به میان نسج های تازه می ریزد و سپس بن رگ ها بسته می شود که خون های جاری به هدر نرود .

به همین صورت رگ های موئی زخم از هر سوی زخم نمو می کنند تا به یکدیگر برسند و دو سر رگ ها به طور سحر آسائی حل گشته و به هم پیوند بخورند و شبکه ای برای دوران خون تشکیل دهند ، سپس تار و رشته های عصبی با طرز عجیب تری در داخل نسج نورس می رویند !!

این جریان در وسط گودی زخم صورت می گیرد ، و زیر قشر زخم پوست نو بوجود می آید ، در گرداگرد و کنار زخم ، سلول ها دست به کار عملیات

اصلی خود می شوند و به مرکز زخم که عریار است گسترش می یابند و پوست را آرایش می دهند و این کار ، درست مشابه به آرایش پوست درختی است که زخم برداشته باشد !!

تقریباً یک هفته پس از بروز جراحت زخم جوش می خورد ، ولی برای چاق شـدن آن ، عملیات دیگری هم به لطف خـداوند صورت می گیرد .

در ظرف چند ماه تارهای زیر عضـلات زیادتر شده و از حاشیه زخم به طرف مرکز آن پیشروی نموده و به هم ملحق می شوند و به یکـدیگر می پیچنـد ، پیه و چربی ها روی هم قرار یافته و نسـج های ملتحمه به نسـج های مجاور خود وصل می گردنـد ، بالاخره در طی یکسال یا کمتر محل زخم با پوست نو بنیاد مفروش و عمل اصلاح زخم و جدید ساختمان پوست آن پایان می پذیرد !!

نعمت مقاومت بدن در برابر میکرب ها

آفریـدگار توانا ، خداوند بزرگ و مهربان ، یک سیسـتم اسـتحفاظی برای دفاع و مقابله با حملات و یورش میلیاردها میکروب در بدن ما آفریده است .

در آفرینش انسـان ، و زنـدگی روزمره او چیزی که شـگفت انگیز است بیمـاری و ناخوشـی نیست ، بلکه سـلامتی و تنـدرستی است .

هرگـاه به وضع حـال و تنـدرستی خود فکر کنیم متوجه می شویم که همه روزه میلیاردهـا میکروب که اغلب آنهـا بسـیار هول انگیزند به بدن ما حمله می آورند ، اما ما بیمار نمی شویم بلکه سالم و تندرستیم !!

چه بسـیار میکروبهـای موذی ، به وسـیله خوراکی که می خوریم یا هوائی که تنفس می کنیم یا محیطی که درآن زنـدگی می کنیم وارد بدن ما

می شوند ولی بازسالم وتندرستیم !!

بعضـی میکروب ها در دهان ، بینی ، گلو و روده ها قرار می گیرند ، و به سرعت فوق العاده زاد و ولد می نمایند ، پس چگونه در مقابل هجوم و حملات مداوم این موجودات ذره بینی حفظ و حراست می شویم .

نکته ای است که پس از سـال ها تحقیق و تفرس ، دانشـمندان پی به علل آن برده انـد و به عقیـده آن ها این جریان به واسـطه وجود یک دستگاه دفاعی ماهرانه ای است که ما را از گزند میکروب ها حفظ و صیانت می نماید .

ممکن است غباری که آلوده به میکروب است داخل چشم شود ، ولی اثر ناگواری نداشته باشد ، در چشم یک رطوبت دائمی قرار دارد که مولد اشک است ، و در اشک چشم ماده ای به نام لیسوزیم هست که کشـنده میکروب است و این ماده به حدی قوی است که هرگاه یک قطره اشک را در دو بطری آب بریزیم می تواند جرم میکروب را از بین ببرد .

در بزاق و آب دهـان و ترشـحات سـلول هـای بـدن مـا همین ماده و بعضـی سـموم های دیگر نیز وجود دارد ، پوست بـدن هم قدرت زیادی برای دفع میکروب دارد .

چنانچه میکروب اسهال خونی را در قطره آبی بیندازیم و در لوله امتحان قار دهیم چند ساعت رنده خواهد ماند و هرگاه آن را در کف دست که پاک و نظیف باشد بگذاریم در ظرف بیست دقیقه از بین می رود .

میکروبهائی که وارد دهان می شوند ، ابتدا با ماده پلشت بر آب دهان روبرو می گردند

، چنانچه بتوانند داخل معده شوند ، شیره معدی در انتظار دفع آنهاست و جز تعداد کمی از آنها آن هم به ندرت ، زنده وارد روده ها نخواهند شد . میکروب هائی که داخل دهلیز پر پیچ و خم سوراخ های بینی شوند ، به واسطه رطوبت چسبنده ای که در جدار بینی است ، مانند مگس که پایش به کاغذ مگس گیر می چسبد به دام می افتند .

با این که جدار بینی تحریک می گردد و آنها با عطسه یا بر اثر بروز زکام بیرون ریخته می شوند و اگر فرضاً به مجرای تنفس بسند در رطوبت مخاطی آن گیر افتاده با تکان سرفه به خارج پرتاب می گردند ، و یا تارهای ذره بینی که در مجرای تنفس قرار دارند و دائماً در ارتعاش و لرزش اند ، آن رطوبت لزج آلوده به میکروب را به حلق می رسانند و از آنجا در لوله هاضمه سرازیر و دفع می گردند .

اگر میکروبی از میان سائیدگی پوست رد شده وارد بدن گردد ، شاید فکر کنند خطراتی بوجود خواهد آورد ، اما این طور نخواهد شد .

فرضاً میخ آلوده به میکروب به پای ما فرو رود ، هر میکروبی که داخل نسج بدن شود ، پس از بیست دقیقه به دو نیم می گردد و به دنبال آن هر نیمی به دو قسمت بخش می شود ، اگر به همین ترتیب پیش رود و به دنبال آن هر نیمی به دو قسمت بخش شود در ظرف هفت ساعت تعداد زاده های میکروب به یک میلیون و روز بعد به میلیاردها خواهد رسید

.

در این حـال وجود ما تحت استیلای آنها غوطه ور در میکروب می شود ، اما خوشـبختانه پیش از بروز خطر یک نیروی دفاعی به کمک می رسـد و محل فرورفتگی میـخ ورم می کنـد ، در آن محل میکروب ها پخش می شوند و مبارزه و پیکار میکروب ها با سـلول های بدن شروع می شود و از سلول ها مواد شیمیائی ترشح و در موضع پخش می گردد تا به رگ های موئی خون می رسد ، و به مجرد رسیدن ، رگ ها منبسط و جدار آنها بازتر می شود ، و خونابه یا ماده پلاسما مخلوط با گلبول های سفید و مواد شیمیائی دیگر از رگ ها بیرون می آید و مانع نشو و نمای میکروب ها می گردد .

گلبول های سپیـد که به منزله پاسـبان بـدن می باشـند ، مانند موجودات ذره بینی در آب ، از جمله حیوانات یک سـلولی اند و می تواننـد در یـک آن به سـرعت جابجا گردنـد ، به واسـطه جـذب آهن ربائی خود به طرف میکروبها یورش آورده آن ها را جذب و از میان می برند

طرز پیکار گلبول های سپید خون با میکروب ها به طوری که زیر میکروسکپ مشاهده شده خیلی جالب و تماشائی است .

گلبول سپید به نزدیک ترین میکروب می رسد ، در حالی که برای خود نقطه اتکائی اختیار می کند ، میکروب را احاطه کرده ترشـخی از خون بیرون می دهد ، و میکروب را جذب نموده آن را می بلعد ، و پس از یک لحظه به طعمه دیگر دست اندازی می کند .

ورم و آماس موضعی

هم با این جریان کمک نموده ، در پیشرفت و تسلط گلبول ها همکاری می کند ، در این حال فیبرینوژن خون ماده پلاسما برای انجماد خون می سازد ، که به سرعت به شکل بافته مشبکی در می آید بعد پلاسما و گلبول ها در هم شده ، دیواره ای تشکیل و در پشت آن مبارزه علیه میکروب ها شروع می شود !!

دمل و کورک نمونه بارز این مبارزه و پیکار است که در برابر میکروبهای عفونی سد محکمی می سازند تا میکروب ها نتوانند به بدن راه یابند .

البته بدن هم به همین کار که استیلای به میکروبهاست اکتفا نمی کند بلکه تجهیزات دیگری را نیز به کار می اندازد !

بعضی مواد شیمیائی که هنگام جنگ و ستیز آزاد گشته وارد خون می شوند ، در نقطه ای که محل تجمع گلبول های سپید است اعلام خطر می کنند ، طی چند دقیقه میلیون ها گلبول وارد خون می شوند و میکروب ها را به سمت نسج پوست می رانند در این موقع مغز استخوان برای تولید گلبول های قرمز خون و تأمین ذخیره شروع به فعالیت می نمایند .

بعضی میکروب ها ماده ای در خود دارند ، که گلبول را دفع و برخی ماده سمی ترشح می نمایند که آنها را از پای در می آورند ، و گلبول ها در حالی که می میرند و از بین می روند ، مایع های تخمیری که دارای خاصیت قتاله میکروبهاست از خود ترشح می کنند .

هرگاه گلبول ها خود موفق به دفع میکروب ها نشوند ، سلول های بزرگتری البته ذره بینی ،

که آنها را ماکروفاژ یعنی میکروب خوار می نامند به کمک می رسند ، اینها قادرند میکروب ها و گلبول هائی را که در حین کارزار گرفتار شده اند ببلعند !!

بسا اتفاق می افتد که بر اثر داروی آنتی بیوتیک که پزشک تجویز نموده ، میکروب هائی به علت برکنار بودن از پیکار زنده بمانند ، در این حال بدن برای دفع آنها خود را آماده می سازد ، و بافته های مشبک لنفاوی که تارهای موئی می باشند و زهکشی نسوج بدن را عهده دارند وارد عمل می شوند ، گلبول های سپید ، سلول های میکروب خوار و ذرات بی فایده دیگر وارد آن تارهای موئین گشته به طرف غده لنفاوی روی می آورند .

این غده ها چون در سر چهارراه لشگر کشی بدن قرار دارند ، مشغول تصفیه شیره غذائی می گردند ، و آن میکروب ها و ذرات موجوده و ته نشین شده در شیره غذائی از غده ای به لوزه دیگر عبور می کنند تا به غده های گردن برسند و از آنجا وارد دستگاه دوران خون می شوند ، در این مقام شیره غذائی به طور کامل از لوث میکروبها صاف و پاک می گردد .

هرگاه چند میکروبی موفق به ورود در گردش خون شود ، باز در مقابل آنها خط دفاعی دیگر کشیده می شود ، فوراً مغز استخوان کبد ، طحال و چند عضو کوچک دیگر که دارای میکروب خوارند به همان طریقه ای که غده ها شیره غذائی را پاک و تصفیه می کنند ، شروع به پاک کردن خون از آن میهمانان ناخوانده می نمایند

.

حال باید فهمید چگونه گلبول های سفید و سلول خوارها بین میکروب ها که جزء افراد دشمن اند ، با سلول ها و ملکول های بدن فرق می گذارند ؟

بدن انسان دارای یک سیستم تشخیص و همسان شناسی است ، می توانـد ذرات نو و تازه کار را نشان گذارد و به مهاجمین نشانه دشمن بدن یا «آنتی کور» بچسباند گلبول ها و سلول خورها میل مفرطی به خوردن مهاجمینی که دارای برچسب و نشانه آنتی کورند دارند .

در بعضی از بیماریهای عفونی ، بهبودی مرض به واسطه ظهور همین آنتی کورهاست ، که میکروب های مهاجم را نشانه می گذارند ، مثلا اگر شخصی یا طفلی به مرض مخملک مبتلا شده باشد بدنش فاقد آنتی کور خواهد بود ، موقعی که آنتی کور برای نشانه گذاری مهاجم در بدن ظاهر شود ، تا چند روز شروع به تولید و تکثیر می کند ، در این حال بیماری مخملک شدت یافته پس از آن که تعداد و مقدار آنتی کور افزون شد ، آنها به حرکت می افتند خود را به استرپتوکوک و میکروب های بیماری می چسبانند ، به محض آن که میکروب ها نشانه پیدا کردند ، گلبول ها و سلول خورها بر میکروب ها می تازند ، و آنها را می بلعند و در نتیجه بیمار شفا می یابد ، مضافاً به این که خون هم دارای یک ماده مکمله ای است که برای زایل ساختن میکروب هائی که برچسب بیگانه دارند ، مفید و مؤثر است .

در بسیاری از بیماری ها به واسطه وجود همین آنتی کورهاست ، که بیمار مصونیّت

داشته و مرض عود نمی کند .

پس از بروز مخملک و سرخک ، ابتدا کارخانه آنتی کور سازی بدن چند روز معطل می شود تا بتواند ملکول هائی مناسب و منطبق با نوع میکروب جدید تهیه و آماده کند و بعد از آن که از نوع میکروب اطلاع یافت شروع به کار نموده تولید و تکثیر به سرعت انجام می شود و مقادیر زیادی آنتی کور حاضر و آماده برای عمل می گردند .

به یقین اگر ارگانیسم و ساختمان بدنی ما مجهز به سیستم دفاعی حیرت آمیز ، مشروح در صفحات گذشته نمی بود ، ابناء بشر در مقابل حمله و هجوم میکروب های موذی ، زود تباه می شدند .

خوبست با تفکر و با دیده بصیرت به رازهای خلقت ساختمان بدنی خود بنگریم و سر تعظیم و تکریم به آستان خالق و صانع موجودات فرود آورده و با دلی پاک به نیایش و ستایش ذات بی همتایش مشغول شده ، و جز از حضرت او از دیگری اطاعت نکرده و به عبادت غیر او بر نخیزیم(۱) .

قرآن مجید و روایات علاوه بر نشان دادن دورنمای خلقت انسان که توام با میلیون ها مسئله است و هر جزء از بدن را با فعالیتی که دارد و در زیر قوی ترین میکروسکپ ها نمی توان دید ، نعمت خدا دانسته و از انسان می خواهد به این معنی توجه داشته باشد به نعمت های بی شمار دیگری که انسان برای ادامه حیات خود متکی به آنهاست اشاره کرده ، و از بنی آدم می خواهد ، در آن نعمت ها اندیشه و تفکر کنند تا به

میدان پر قیمت معرفت رسیده و وجود خود

و نعمت های وابسته به آن را در مسیر حضرت حق که خالق نعمت ها و عطا کننده آنهاست قرار دهند ، این فقیر در اینجا لازم می داند به پاره ای از آن نعمت ها که حیات انسان در گرو آنهاست اشاره کند زیرا قرآن و روایات برای شناختن آن نعمت ها و به جا آوردن شکرش اصرار دارد .

پاورقی

۱ برای بدست آوردن مطالب مشروح تر ، در زمینه خلقت بدن و اسرار و رموز آن ، که در این بخش از کتاب به گوشه بسیار ناچیزی از آن اشاره رفت ، به کتابهای فیزیولوژی انسان ، رازهای جهان آفرینش ، مجلات طبی و بهداشتی ، انسان موجود ناشناخته مراجعه کنید .

نعمت زمین

قسمت اول

قرآن عزیز در بسیاری از آیات مسئله زمین و منافع بیشماری که برای موجودات زنده و بخصوص انسان دارد ، مطرح کرده ، و زمین را یکی از بزرگ ترین نعمت های حضرت حق دانسته .

(الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأَرْضَ فِرَاشاً وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَکُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلّهِ أَنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ...)(۱) .

اوست خدائی که زمین را جهت زندگی برای شما گستراند و آسمان را برافراشت و از آسمان بر زمین آب جاری کرد ، پس به وسیله آن آب و زمین برای شما میوه ها و اثمار و محصولات و نتایج زیادی روزی کرد .

اگر کسی بخواهد همین یک آیه را مو شکافی کند ، به این معنی که مسئله باران و کلیه میوه ها و سبزیجات و داروهائی که به وسیله آن از

زمین می روید توضیح دهد ، از چند هزار جلد کتاب قطور تجاوز می کند .

قرآن مجید کلی مسائل را ذکر می کند ، تحقیق و کشف اسرار و رموز آن مسائل بر عهده خود انسان است .

پاورقی

۱ بقره (۲) : ۲۲ .

وقتی انسان به کتب که درباره زمین و خاک و کوه و معادن و کتبی که درباره میوه جات و سبزیجات و حبوبات و داروهای گیاهی نوشته شده مراجعه می کند به جهان های بهت آور و اعجاب انگیزی بر می خورد . و بی اختیار در برابر حضرت حق تعالی خود را مکلف و موظف می بیند که سر عبادت و پرستش به خاک بساید .

با ارزش ترین و سودمندترین ماده زمین چیست ؟ شاید فکر کنید طلا یا نقره یا فلز دیگری باشد که به صورت معادن وسیع موجود است ، محققاً این فلزات بسیار مفیدند و ما بدون آنها در زحمت خواهیم افتاد ، اما بیشتر ثورت و منفعت ما در خاک است .

موجودات زنده برای بقای خود به خاک احتیاج دارند ، گیاهان آب و مواد کانی را مستقیماً از خاک می گیرند ، انسان و جانوران دیگر از گیاهان تغذیه می کنند ، غذاهائی که به بدن ما می رسد از خاک بدست می آید .

در طی هزاران سال ، کشاورزی یکی از صنایع اساسی انسان بود ، امروزه جمعیت زمین به سرعت زیاد می شود ، و بیش از همه به محصولات کشاورزی احتیاج است نه فقط خوراکمان را از کشاورزی تهیه می کنیم ، بلکه بعضی از مواد لازم برای تهیه البسه و دارو و

ساختمان و بسیاری از چیزهای مفید دیگر هم از خاک بدست می آید .

نیروهای طبیعی سنگ ها را خرد می کنند ، جویبارها و یخچالهای طبیعی این ذرات را برداشته و به جای دیگر می برند ، تمام این عوامل به تشکیل خاک کمک می کنند ، و این خاک برای حیات موجودات زنده منبعی از منافع می گردد !!

خاک موجودات زنده بسیاری در بر دارد ، یک مشت خاک ممکن است شامل میلیون ها موجود میکروسکبی به نام باکتری باشد ، بسیاری از باکتری ها برای رشد گیاهان عالی تر مفید است ، علاوه بر باکتری ها بسیاری از کپک ها و جلبک ها و انواع مختلف جانوران در خاک یافت می شوند ، بسیاری از این موجودات زنده خاک را متخلخل می کنند و بدین طریق آن را برای رشد گیاهان آماده تر می کنند ، ضمناً به تغییر ذرات معدنی و کود کمک می نمایند به قسمی که آنها را قابل حل شدن در آب می سازند .

اگر مقداری خاک از زمین حاصل خیز بردارید ، چیز غیر عادی در آن نخواهید دید ، ولی عده ای موجودات زنده در آن هست که تعداد آنها احتمالا بیش از جمعتی تمام جهان است !!

بعضی دانشمندان که در پی کشف داروهای جدیدند ، تکه ای از خاک را در یک لوله آزمایش وارد می سازند و آب مقطر به آن اضافه می کنند و آن را تکان می دهند ، سپس قدری از مخلوط در یک جعبه پتری (بشقاب مخصوصی است که برای رویاندن کولونی کپک ها و باکتری ها به کار می رود)

وارد می سازند .

پس از آن که کلنی کپک ها و باکتری ها رشد کردند فرآورده های شیمیائی مخصوصی را که برای از بین بردن یا متوقف ساختن رشد موجودات زیان آور تهیه کرده اند روی آنها اثر می دهند .

پیدا کردن یک دارو با این روش از مشتی خاک ، درست مانند پیدا کردن یک سوزن در یک دسته علف خشک است ، ولی با این روش بود که داروهای معجزآسائی نظیر پنی سیلین ،اورئومایسین واسترپتومایسین ،از بین برنده مولدهای امراض انسانی کشف گردید !!

بشر مدتی دراز است که بر روی زمین زندگی می کند ، یک چند نیازمندیهای وی کم بود و خوراک و پوشاک و مسکن برای او کفایت می کرد ، امروز احتیاجات وی دم به دم افزون می شود ، و او برای تأمین آنها چیزهای تازه ابداع و اختراع می کند و آنها را به مقادیر زیاد و زیادتر آماده می سازد ، ما در دوران وفور نعمت زندگی می کنیم و هزاران ماشین و وسائل فنی در اختیار خود داریم اما برای ساختن آنچه مورد نیاز ما است به منابع دائمی مواد اولیه مانند فلزات ، زغال ، نفت و سنگ احتیاج داریم تمام این مواد را از قشر زمین بیرون می آوریم .

زمین گنجینه عظیمی است که مقادیر فوق العاده ای ثروت در گوشه و کنار آن نهفته است ، یکجا آهن دارد ، و جای دیگر زغال ، و نفت ، و باز جای دیگر آلومینیوم و سایر فلزات ، بشر وسائلی در اختیار دارد که محصول زحمات مخترعین است که با آنها مواد مختلف را

از دل معدن بیرون می کشد ، معدنچیان و دانشمندان و مخترعان و صنعتگران مواد خام را از زمین بیرون می آورند و به صورت آنچه که مورد نیاز ماست در می آورند(۱) .

(أَلَمْ نَجْعَلِ الأَرْضَ مِهاداً * وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً * وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً * وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً * وَجَعَلْنَا الَّيْلَ لِبَاساً * وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً * وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً * وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً * وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجاً * لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَنَبَاتاً * وَجَنَّات أَ لْفَافاً) . (۲)

در این آیات بسیار مهم ، قرآن مجید به نعمت با عظمت زمین و قسمتی از نعمت ها که در ارتباط با زمین است ، و نعمت های دیگر که در تداوم حیات انسان نقش مهمی دارد اشاره کرده که با استفاده از بعضی از تفاسیر بخصوص تفسیر نوین به توضیح مختصر هریک از آیات لازم است توجه کنید .

قرآن مجید مکرر از زمین نام برده و در هر مورد به مناسبت مقام صفتی و فائده ای از آن را بیان کرده است .

در ماده لفظ مهاد که ابو الفتوح رازی «گسترده» و کشف الاسرار میبدی «آرامگاه» ترجمه کرده اند کتب لغت سه معنای «تسویه» و «تسهیل» و «اصلاح» را آورده اند ، بنابراین لفظ مذکور به تنهائی ما را توجه می دهد که زمین هموار و استفاده از آن آسان ، و برای زندگی صالح است .

پاورقی

۱ علم و زندگی : ۱۳۳ .

۲ نبأ (۷۸) : ۱۶ ۶ .

اگر به جای تسویه و مسطح بودن قدم به قدم کوههای بسیار بلند و دره های خیلی عمیق بود و به جای

سهولت ، سطح زمین را سنگ های بسیار سخت پوشیده یا باتقلاق هائی گرفته بود که با قدم نهادن در آن همه را در خود فرو می برد و حفر چاه ها و کاریزها و ساختن خانه و امر زراعت در آن ممکن نمی شد و اگر به جای صلاحیت قشر زمین مشتعل و داغ و یا به عکس بسیار سرد و پوشیده از یخ بود آیا نباتی و جانوری در آن موجود می شد ؟

(أَلَمْ نَجْعَلِ الأَرْضَ مِهَاداً) .

جبال اوتاد زمین است ، اوتاد جمع وتد به معنای میخ های بزرگ است ، گفته می شود که مرکز زمین آتش مشتعل است که گاهی از دهانه کوه های آتش فشان مقدار کمی از مواد گداخته درونی به سطح زمین پرتاب شده و شهری عظیم مانند پمپی را نابود می سازد ، روی این کره آتش پوسته نازکی است البته نسبت به حجم زمین که جانداران بر آن زندگی می کنند ، در فاصله های کم یا زیاد ، کوه ها قرار دارند که هر قطعه ای از قشر زمین به آنها اتصال می یابد ، اگر کوه ها تکیه گاهی برای این قطعات مختلف نباشند یکسره سطح زمین در نتیجه فشار مواد منفجره از داخل در حرکت و اضطراب می افتد ، و گرفتار زلزله های ویران کننده و پی در پی می شود ، پس خیمه سطح زمین را میخ های محکم کوه ها آرام نگه می دارند .

و نیز کسانی که اندك اطلاعی از علم هواشناسی دارند ، می دانند که شدت بادها هنگامی که به سطح زمین می رسد

به وسـیله کوهها شکسـته می شود و گرنه همواره بادهای بسیار شدید طوفانهای عجیب ایجاد می کرد و آرامش سکنه زمین را بر هم می زد و درخت هـای بسـیار بزرگ را از ریشه می کنـد و جـانوران را پرتـاب کرده زنـدگی را بر همه زنـدگان نباتی و حیوانی دشوار بلکه محال می ساخت ، پس به این لحاظ نیز می توانیم کوه ها را میخ زمین بنامیم که موجب سکون و آرامش سطح زمین و اهل زمین هستند !!

(وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً) .

و شـما را جفت ، جفت آفریدیم ، و این جفت آفریده شدن انسان و همه موجودات از اعظم نعمت های الهی است ، و شما می توانیـد با انـدک انـدیشه به این معنی توجه کنیـد که اگر برای موجودی جفتی نباشـد ، زندگی برای اوچه سـخت و گاهی غیر قابل تحمل است !

قرآن مجید در سوره حج آیه ششم ، شعرا آیه هفتم ، لقمان آیه دهم ، ق آیه هشتم ، رعد آیه چهارم ، الذاریات آیه پنجاهم به جفت بودن تمام موجودات عالم تصریح دارد .

بایـد به آنـان که کشـف این حقیقت بزرگ را به دانشـمندان قرون اخیر نسـبت می دهنـد گفت : که این مسـئله از اکتشافـات جدید و تازه نیست ، قرآن مجید در هزار و چهارصد سال پیش این معنی را بازگو کرده است .

یکی از فلاسـفه بزرگ اروپـا به نـام مومنیه جفت بودن تمام موجودات را یکی از بهترین دلائل وجود حق دانسـته آنجا که می گوید :

اگر ما فرض کنیم جهان آفرینش به طور خارق العاده که عقل بشر به آن دسترسی ندارد ،

بـدون آفریننـده با اختیار و اراده ای خلق شده و اتفاقات پی در پی منجر به وجود یافتن مردی گشـته است ، آیا عقل این را هم می تواند بپذیرد که باز هم تصادفات و اتفاقات موجود دیگری را که در ظاهر و صورت همانند او در ترکیبات داخلی مقابل و مباین او باشد اینجاد نموده باشد ، تا نسل بشر باقی بماند و زمین آباد گردد ؟

آیـا همین یـک دلیـل به تنهـائی کـافی نیست تـا مـا بپـذیریم که هستی آفریننـده ای مختـار دارد که کائنات را ابـداع فرموده و گوناگون ساخته و قوا و غرائز و حواس و الهامات فطری و ابزار و انـدام متناسب به هر نوع عنایت فرموده تا به زنـدگی خویش ادامه دهند و به کمال لایق خود برسند .

(وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً) .

مسـئله خواب هم از نعمت های بزرگی است که قـدرتش برای همگان مجهول است ، لفظ سـبات در آیه شـریفه به معنای قطع است ، یعنی خواب را بـاعث قطع حواس از ادراک و احساس و تعطیل کار و فعالیت شـما ساختیم تا با آن تجدیـد قوا نموده با نشاط و راحتی به کار بپردازید .

به راستی خواب از نعمت های بزرگ پروردگار است و اگر نبود نیروها و اعصاب به سـرعت فرسوده می شد و از کار می افتاد ، بـدترین شـکنجه ای که بتـوان برای کسـی تصـور کرد همین جلـوگیری از خواب است ، و نیز از فوائـد معنوی و اخلاقی آن انقطاع از این عالم است که ما را به طور منظم و مستمر به یاد خواب ابدی و انقطاع کلی می اندازد ، زیرا

خواب برادر مرگ است .

به علاوه رؤیاهای صادقه که برخی از آنها فوق العاده شگفت انگیز است وجود جهانی دیگر را برای آنها که درک و دقت و انصاف دارند به روشنی اثبات می نماید ، چنان که بسیاری از دانشمندان از طریق خواب هائی که وقایع مدت ها بعد ، جزء به جزء در آنها دیده می شود کتابها در اثبات روح و مابعد الطبیعه نوشته اند .

همچنین بیدار شدن از خواب ، برخاستن از گور را در قیامت به یاد می آورد ، چنانکه نبی اسلام فرمود : همانطور که می خوابید می میرید و همچنان که بیدار می شوید برانگیخته خواهید شد !!

قسمت دوم

(وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً) .

و به دنباله این آیه به مسئله شب که راستی از اعظم نعم الهی است اشاره رفته ، و می فرماید شب را برای شما لباس و پوشاننده قرار دادیم .

همانطور که مادری دل سوز یا پدری مهربان وقتی کودک بازی گوش را می خواهد بخواباند تا سلامت و نشاطش محفوظ بماند ، و در بازی بیش از حد قوایش را به هدر ندهد ، رویش را با پتو یا لحافی می پوشد ، پروردگار مهربان تر از مادر و پدر ، آدمیزادگان و بسیاری از جانوران را با پوشاک نیلگون شب فرو می پوشد تا از لهو و لعب زندگانی و تلاش معاش آنها بیش از حد لزوم جلوگیری کند .

اگر شب نبود انسان این موجود حریص و شاید بسیاری از جانوران دیگر نیز از استراحت و خواب خودداری نموده به سرعت فرسوده و ناتوان می گشتند ، و نیز نعمت شب پوشاکی

است که گیاه و حیوان را از گرمای سوزان روز محافظت می کند ،

(وَجَعَلْنَا الَّيْلَ لِبَاساً) .

به دنبال مسئله شب به نعمت روز اشاره می کند ، شمردن منافع روز احتیاج به شرح و بسط مفصل دارد ، و این جزوه استعداد برگرداندن توضیح روز را ندارد .

پس از بیان روز به نعمت با عظمت آسمانهای هفتگانه اشاره می کند می فرماید : و هفت آسمان را بالای سر شما استوار ساختیم .

برای درک منافع آسمان لازم است به کتب هیئت ، کتب نجومی ، و مجلات ارزنده علمی مراجعه کنید ، تا بر شما معلوم گردد چگونه مانند ماهی دریا غرق در نعمت حق هستید .

اگر حوصله بررسی و مطالعه کتب علمی در این زمینه را ندارید به کتاب مختصر ولی فوق العاده ارزنده «خدا در طبیعت» نوشته کامیل فلاماریون و پاورقیهای ارزنده آن مراجعه کنید تا از طریق اکتشافات علمی پی به نعمت با عظمت آسمانها ببرید و از طرفی به کتاب پر قیمت و معجزه آسای «هیئت در اسلام» نوشته فیلسوف و علاّمه بزرگ مرحوم هبه الدین شهرستانی رجوع نمائید تا مسئله آسمانها و زمین به طور مفصل از طریق وحی بر شما روشن شود !!

(وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً) .

پس از بیان خلقت آسمانها به نعمت پر قیمت و حیات بخش خورشید اشاره می کند و آن را به عنوان سراج وهاج معرفی می نماید .

وهج به معنی فروزندگی و به عبارت دیگر نور و حرارت دادن است ، در آیه شریفه می فرماید : و چراغی با فروغ و گرمی ساختیم ، بعد از بیان آماده شدن

مسکن و سقف آن اینک چراغی در سقف قرار می دهد تا به زندگی همگان گرما و روشنی بخشد .

هزاران موجبات فراهم آمده تا ما از نور زیبا و حیات بخش و مفرح خورشید بهره مند شویم .

اگر فاصله زمین تا خورشید زیادتر یا کمتر از آنچه هست می بود و اگر حرکت زمین کندتر یا تندتر می شد و اگر ... و بالاخره اگر به جای خورشد ، دیگری از این ستارگان فراوان قرار می گرفت زندگی حیوان و نبات و انسان محال می شد چه در میان میلیون ها ستاره تنها و تنها خورشید ما است که برای ایجاد حیات مناسب می باشد !!

(وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً) .

آنگاه اشاره به نعمت با عظمت باران کرده می گوید : و از آب افشارها (ابرها و بادها) آبی سخت ریزان فرو فرستادیم .

(وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجاً) .

عصر به معنی فشردن است ، مثل کسی که جامه ای را می فشارد و از آن آب می ریزد به این مناسبت ابرها را معصرات نامید ، و لفظ ثج به معنای پی در پی و به شدت ریختن است

بعد از آن که مسکن و سقف و همسر و وسیله آسایش چون شب و وسیله معاش چون روز و نور را برایمان فراهم فرمود ، با نزول باران خوراکمان را آماده می سازد ، از ابرها آبی سخت ریزان فرو فرستادیم ، نیاز جانداران به آب پیش تر و بیش تر از همه چیز است ولی باران علاوه بر تأمین آب آشامیدنی موجب تهیه دیگر خوراک است از قبیل آنچه در دو آیه بعد

می فرماید :

آنچه از زمین می روید یا تنه دارد یا ندارد ، و آنچه تنه ندارد یا دانه اش قابل استفاده است یا خودش ، اولی اشجار و دومی حبوبات و سومی بقولات است و همه اینها در دو آیه کوتاه جمع است :

(لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَنَبَاتاً * وَجَنَّات أَ لْفَافاً) .

لفظ جنت به معنی باغی است بسیار آباد و لف هم به معنای پیچیده است و این لف صفت درخت هاست ، یعنی باغ ها و بوستانهائی که درختانش از کثرت فراوانی به یکدیگر پیچیده اند !!

این است رحمت واسعه الهی و لطف بیش از حد حضرت حق نسبت به بندگان تا که در برابر این همه نعمت سپاس گذاری کند و چه کسی ناسپاسی کرده و کفران بورزد ، ولی به قول قرآن در نزدیک به هزار آیه روزی برای رسیدگی به پاداش و کیفر عموم مردم عالم هست و در بپا شدن آن روز شک و تردیدی وجود ندارد .

چطور می توان در این جزوه کوچک به نعمت هائی که حضرت دوست فرموده : اگر بخواهید بشمارید از عهده شمردن آن عاجزید اشاره کرد ؟ بیائید مقداری از اوقات خود را صرف کتبی که درباره نعمت های درونی و برونی ، ظاهری و باطنی ، مادی و معنوی ، دنیائی و آخرتی نوشته شده صرف کنیم ; بیائید بخصوص در نعمت های معنوی ، که عبارت است از وجود انبیاء ، وحی ، کتب آسمانی و بخصوص قرآن ، ائمه ، عقل ، روح ، وجدان ، فطرت ، الهامات ، خوشنودی حق ، حسنات اخلاقی و بالاخره بهشت

فکر کنیم ، و همیشه به یاد داشته باشیم که این نعمت ها از خداست و باید به دستور حضرت او این نعمت را مصرف کنیم .

ما تاکنون به شناخت نعمت ها و صاحب نعمت ها اقدام نکرده ایم ، معرفت ما نسبت به نعمت ها و خالق و معطی آن بسیار بسیار کم است ، از این جهت ما در مصرف نعمت ها در بسیاری از اوقات دچار گناه و معصیت شده ایم ، هم اکنون با مطالعه این صفحات بیائید از حضرت حق عذر خواسته و به پیشگاه وجود مقدس او رو آورده و از حضرتش به طور جدی توفیق توبه بخواهیم و در محضر آن جناب چنانچه این فقیر بال و پر شکسته و گنهکار دل خسته به عنوان مناجات عرض ادب کرده عرض ادب کنیم :

یا رب بنواز این گدا را

محروم مکن تو بی نوا را

ای نور دل سیاه عاصی

از نامه من بشو معاصی

رحمی تو بر این غریب خسته

این خسته زار دل شکسته

ازدیده من سرشک جاری است

سرمایه من امید و زاری است

ای روشنی دو دیده دل

ای بر دل من غم تو حاصل

ای خاك درت سرای جانم

از یاد تو زنده شد روانم

از لطف و کرم بگیر دستم

از باده عشق کن تو مستم

ای عضشق تو مایه دل و جان

از عشق روان و دل بسوزان

در رحمت خود بده پناهم

رحمی بنما به سوز و آهم

گر آتش آه من فروزد

یکجا همه هستیم به سوزد

لطفی به اسیر کوی خود کن

روی دل من به سوی خود کن

محتاج تو در کجا کند رو

محروم شود رود بهر سو

من در غم تو کشیده ام رنج

در مخزن دل غم تو شد گنج

ای

محور عشق قلب مسکین

عشق تو مراست دین و آئین

وَالرِّضا بِما أَعْطی .

رضـایت به آنچه خداونـد بزرگ از نعمت هـا به انسـان عنایت فرموده ، از بهترین حالات است ، انبیاء و ائمه و شاکران از عباد حق ، از حال رضای عبد نسبت به داده حق تعریف فوق العاده کرده اند .

هیـچ گاه نعمت حق به نظر شـما کوچك نیایـد ، هر نعمتی که بدست شـما می رسد ، با کمك هزاران موجب و علت بدسـت شما می رسد ، و به خاطر هدفی مقدس و والا ، آن نعمت به شما عنایت می شود ، شما اگر تجلی رحمانیّت و رحیمیت و رکم و لطف حضرت او را در نعمت ببینید ، آن را عظیم خواهید یافت .

ما در عین این که از حضـرت حق طلبکار نیستیم ، و اسـتحقاق هیچ گونه نعمتی نداریم ، اما حضرت دوست آن به آن و لحظه به لحظه ما را غرق در نعمت نموده ، و از هیچ برنامه یا منفعتی نسبت به ما مضایقه نفرموده .

هر گز کمیت نعمت را نبینید به کیفیت آن بیندیشید ، حقیقت نعمت را در نظر بگیرید ، صاحب نعمت را و محبت و عشق او را تماشا کنید .

اگر به ما چیزی نمی داد ، باید به واقع از او رضایت داشتیم ، چه رسد به وضع فعلی ما که پیچیده به هر نوع نعمتی هستیم !!

همین نعمت شـناخت خـدا ، و معرفت به انبیاء و ائمه و اولیاء ، و نعمت ایمان ، و این که اجازه داریم نام مقـدس او را ببریم ، و در پنج وقت به پیشگاه

او به نماز بایستیم ، و در ماه رمضان روزه بگیریم و ... مگر برنامه کمی است ؟

برنامه های معنوی که تأمین کننده خیر دنیا و آخرت ماست ، برنامه ایمان و عبادت که ما را در قیامت از عذاب ابد میرهاند چقدر مهم است ، با وجود این برنامه ها آیا عدم رضایت و دلتنگی از حضرت حق صحیح است ؟!

عبدی که از مولایش راضی نیست ، بیچاره عبدی ، و بدبخت انسانی و فلک زده آدمی است !!

راضی به نعم حق ، چه نعمت اندك باشد چه نباشد ، عبدی پر ارزش ، و بنده ای والا ، و انسانی بزرگوار و با کرامت است .

عبد باید بداند کمی یا زیادی نعمت های مادی بر وفق مصلحت او و از این بالاتر برای امتحان اوست .

اگر کسی در مضیقه مادی است مصلحت او و کل جامعه اقتضا کرده که در محدودیت از امور مادی باشد و این عین لطف حضرت حق به اوست ، نشنیده اید که موسی به مناجات می رفت ، مردی را دید تا کمر به خاك فرو رفته ، سبب پرسید گفت : از شدت فقر و تنگدستی است به خدا بگو مشکل مادی مرا حل کند ، موسی در طور به او دعا کرد ، درهمی چند نصیب او شد ، اما او با آن چند درهم معامله بدی کرد ، وقتی موسی از طور برگشت جمعیتی را در گوشه ای دید ، سئوال کرد چه خبر است ; گفتند کسی مست کرده و شکم بی گناهی را دریده ، چون جلو آمد دید همان مردی است که

تا ناف در خاک فرو رفته بود !!

اگر تنگ دستی ، حساب کن که این تنگدستی از باب لطف خدا به توست ، همه جا که وسعت و گشایش نعمت نیست ، آنان که در وسعت و گشایش به قول قرآن دچار طغیان و عصیان اند ، در نقمت اند نه در نعمت ، و سخت منفور و مبغوض حضرت حقند نه مورد محبت و عنایت !!

قسمت سوم

تنگدستی و وسعت نسبت به عبد مورد توجه حق ، مقام با عظمت و پر ارزش امتحان است ، بهداده حق در مرحله تنگدستی راضی باش تا ایمان و عمل صالحت حفظ شود ، و در وسعت هم به نعمت حق راضی باش و از نعمت در راه دوست استفاده کن تا ایمان و کردار شایسته ات از خطر مصون بماند .

نشنیده ای که در روایات بسیار مهم آمده تنگدست صابر ، و دارای با سخاوت و کریم و انفاق کننده هر دو اهل نجات اند .

در هر دو صورت خود را سرباز الهی حساب کن ، تنگدستی و وسعت را سنگر بدان ، و در هر دو موقعیت گوش به فرمان مولاـ باش : در تنگدستی صبر پیشه کن و برای جبران سختی به گناه آلوده نشو ، در وسعت به انفاق و صدقه و حل مشکل مردم بکوش و ثروت را در راه امیال و غرائز و شهوات شیطانی مصرف نکن ، فقط به عنایت او راضی باش و بس ، این فقیر در این زمینه سروده ام :

شراب عشق او در کام کردم

خود و جان و دلم بی نام کردم

گرفتم جا در آغوش خوش یار

سراپا

خویش را گمنام کردم

من از خم خانه عشق و ولایش

چه شیرین جرعه ها در جام کردم

دل و حشی تر از وحش بیابان

به عشق حضرتش در دام کردم

پیام وصل او را چون شنیدم

دل گریان خود آرام کردم

زدم بر سینه نامحرمان دست

جدائی من زخاص و عام کردم

زغیر او بردیم دل به عالم

همین یک کار را اتمام کردم

چو مسکین در ره عشقش فتادم

پس آن گه ترک کام و نام کردم

راستی بدترین انسان ، آن کسی است که از حضرت حق ناراضی باشد ، و از جناب مقدس او گله و شکایت داشته باشد .

انسان نباید برای کم شدن یا سخت شدن امور مادی بنالد ، این ناله به طور حتم ناله شیطانی است .

نباید چشم و گوش بسته زندگی کرد ، ما از ادای شکر یک نعمت او عاجزیم ، چه رسد به این همه نعمت که در آن غرقیم ، مانند نعمت سلامتی ، شنوائی ، بینائی ، چشائی ، گردش خون ، ضربان صحیح قلب ، دست و پا ، عقل سالم ، انسان نباید برای نبود یک لقمه نان که گاهی برای امتحان و رشد انسان از آدمی منع می شود زبان به شکایت باز کند ، اگر هم شکایتی دارید شکوه و گله را به پیشگاه با عظمت خود او ببرید ، نه این که از حضرت او نزد دیگران گله کنید .

سعی کنید به حقیقت از جناب دوست راضی باشید ، رضایت شما صرف ادعا نباشد ، او شما را در این ادعا امتحان خواهد کرد ، مواظب باشید در امتحان شکست نخورید ، مصائب و بلاها گاهی عطای اویند ، مانند مصائب

و بلاهائی که در مقام امتحان و ابتلاء انبیاء و اولیاء کشیدند ، آن بزرگواران که آن همه مصیبت و بلا دیدند ، به خاطر دین و به حرکت آمدن فرهنگ الهی و رشد و کمال خودشان بود ، آنان در عین آن همه مصائب و در شدت ابتلاـ و سختی به حضرت دوست فقط یک کلمه گفتند : و آن این بود : إِلهی رِضاً بِقَضائِکَ .

یکی از شاگردان با معرفت عارف ربانی ، فیلسوف الهی ، حکیم صمدانی ، حضرت الهی قمشه ای نقل کرد : آن جناب سفری به آستانه بوسی عبد راضی حضرت رضا (علیه السلام) به مشهد مشرف شد .

شبی در حرم حضرت رضا عرضه می دارد یابن رسول الله شما دارای مقام رضای کامل هستید ، از حضرت حق بخواهید ذره ی از این مقام به این فقیر عنایت کند .

وقتی از حرم خارج می شود ، ماشینی در خیابان به او می زند ، وقتی چشم باز می کند خود را روی تخت بیمارستان می بیند ، سئوال می کند چه شده ، می گویند تصادف کرده اید ، و راننده ای که به شما زده دستگیر شده و اینجاست ، می فرماید کاغذ و قلمی به من بدهید ، یک رضایت نامه کامل می نویسد و دستور می دهد ، راننده را آزاد کنید ، زیرا من چند لحظه قبل در حرم حضرت رضا از خداوند عزیز طلب مقام رضا کردم ، و این مصیبت برق اول این مقام جهت امتحان استعداد و ادعای من است ، اگر در همین مرحله اول زبان و دل به گله

و شکایت باز کنم از بدست آوردن این عنایت محروم خواهم گردید !!

در هر صورت عبد شاکر کسی است ، که در هر مقامی که هست در کمال عشق و شور از وجود مقدس دوست راضی باشد .

سالی برای زیارت عارف کامل ، فقیه بصیر ، متکلم دانا ، مجمع فضائل حضرت آیت الله حاج آقا رحیم ارباب که از حسنات روزگار بود ، به اصفهان رفتم ، من زمانی خدمت این مرد بزرگ رسیدم که نزدیک به هفت سال بود چشمش را بر اثر کهولت سن از دست داده بود ، مردی در همان وقت به محضر ایشان مشرف شد ، و گفت : فلان آشنا از حال مشا و چشم شما جویا شد ، فرمود حالم بسیار عالی است و چشمم مربوط به او نیست ، محبوب من علاقه داشت هشتاد سال ببینم و اکنون مصلحت دیده بدون بینائی باشم و من صد در صد به مصلحت محبوبم راضی هستم !!

امام سجاد (علیه السلام) سراسر عمر پنجاه و هفت ساله اش به سخت ترین مصیبت ها و رنج ها گذشت ، رنج هائی که به قول حضرت زهرا (علیها السلام) اگر به روز روشن میزدند تبدیل به شب تاریک می شد ، اما در میان این موج سنگین حوادث و بلاها از حضرت حق دو برنامه می خواست : طول عمر برای عبادت ، و زبان و دل بیدار برای شکر گذاری !!

شما ای عزیزان در تمام لحظات و از هر جهت در محضر مقدس خدائید ، سعی کنید فقط متوجه و بیدار او باشید ، وقتی همه چیز را تابع عشق و

علاقه بـه او قرار داديـد و غير عظمت و هيبت و جلال او نديديـد جز مقـام شـكر و رضـايت به داده او كه عين علم و عـدل و حكمت و عنايت اوست نخواهيد داشت .

در كتـاب «فيه مـا فيه» آمـده : يكى گفت : كه اينجـا چيزى فراموش كرده ام ، بيـدارى گفت : كه در عـالم يـك چيز است كه فراموش شـدنى نيست ، اگر همه چيز را فراموش كنى و آن را از يـاد نبرى بـاك نيست اما اگر همه چيز را به جاى آرى و هيچ چيز را فراموش نكنى ولى او را فراموش كنى هيچ كار نكرده اى .

چنان چه كسـى تو را به جائى براى كار معين بفرسـتد و تو در آنجا صد كار انجام دهى و آن را به جاى نياورى چنان است كه كارى نكردى ، او تو را به دنيا آورد براى يك كار و آن دوستى با خودش و اين كه او مقصود باشد ، تو را اگر هزاران مقصد باشد و هزاران كار و او نباشد انگار هيچ كار نكرده اى !!

در ادعا دينـدار بودن و شاكر بودن و راضـى بودن كار بسـيار آسانى است ، و هر حيوانى را مى توان تعليم كرد كه اين ادعا را داشته باشد ، شاكر بودن و راضى بودن به داده حق به نحو حقيقت مهم و پر ثمر است .

صاحب تفسـير مثنوى در ذيل يك بيت جلال الـدين مى گويـد : اگر تمام زندگى را شب و روز خدا خدا بگوئيم ، مادامى كه گرايش واقعى پيدا نكنيم ، يعنى زندگى را به فرمانهاى اصيل او وصل

نکنیم و به تهذیب خود بر نخیزیم تلفظ به کلمه خدا خدا شخصیت ما را به کمال مطلوب نخواهد رساند .

اگر روزی گرایش واقعی به حق پیدا کنیم و اتصال به حق و حقیقت به ما دست دهد ، امکان ندارد که آن روز برای منافع خود دروغی بگوئیم و دست به فحشا بزنیم .

اگر روزی گرایش واقعی به حق و حقیقت به ما دست دهد ، محال است که دیگران را وسیله و خود را هدف بپنداریم و برای یک دستمال قیصریه را به آتش بکشیم و برای حفظ موقعیت خود جانهای انسان ها را بازیچه هوس های خود قرار دهیم !!

اگر روزی گرایش واقعی به حق و حقیقت به ما دست دهد ، کلمات ابوذر را در برابر نیرومندان دورانش که کلمه حقی در برابر پیشوایان منحرف بود ، با عظمت ترین ذکر خداوندی خواهیم یافت ، آن وقت بهذکر معمولی قانع نمی شویم ، و از ذکری که به منافع ما لطمه می زند نمی گریزیم ، و همان ذکر را شکر زبان به حساب آورده گرچه سر ما و جان ما در راه شکر برود !! و به این سر و جان فدا کردن که از دل شکر حق و ذکر او زائیده می شود با تمام هستی رضایت خواهیم داد !

وقتی به حق و حقیقت گرایش پیدا کنیم خواهیم یافت که درخشان ترین ذکر خداوندی ، و شکر الهی و رضایت از حق همان بود که نیایش گر حقیقی حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) به زبان آورد و جان خود را در همان راه و همان ذکر از دست داد تا

به بارگاه جانان قدم بگذارد ، او شب عاشورا که به ظاهر سخت ترین شب عالم بود با یارانش در حال ناله و گریه از خدا می خواستند ، ای خدا ما را از بندگان شاکرت قرار بده وَاجْعَلْنا مِنَ الشّاكِرينَ !!

این عبد فانی و غرق بحر معاصی در زمینه اظهار ارادت به حضرت دوست چنین سروده ام

عشق روی تو بود مدرسه و مکتب من

بندگی بر سر کوی تو بود مطلب من

در غم هجر تو ای کوکب رخشنده جان

گذرد سال و مه و هفته و روز و شب من

تا بدامان وصالت برسد دست دلم

هر شب از بام فلک درگذرد یا رب من

ذکر تو نور شب و یاد توام مونس روز

عاشقم عشق تو باشد بجهان مذهب من

وارهان از غم هجرم که بجان تو قسم

جان رسیدست زبار غم تو بر لب من

رندی و باده پرستی و سراپا مستی

در ره عشق تو ای دوست شده مشرب من

وعده وصل توام جان دگر داد به من

رهروم سوی تو و عشق بود مرکب من

از غم هجر تو مسکین شده در سوز و گداز

رحمی آخر تو نما بر من و تاب و تب من

بیائید برای کسب حقایق و آراسته شدن به فضائل دست به دامان انبیاء و امامان و اولیاء بزنیم ، باشد که نور معرفت قلب و جان ما را روشن کند ، و ما از این لجن زار متعفن مادیت و خود خواهی و خود پرستی نجات پیدا کرده ، در صف بندگان شایسته

دوست قرار بگیریم ، و از مقامات عالی الهی هم چون ذکر و شکر و رضا بهره مند گشته ، به خیر دنیا و آخرت برسیم

، دنیا جز تکرار خوردن و پوشیدن و خوابیدن چیزی نیست ، این سرمایه گرانبهای عمر و هستی را که با تمام جهان نمی توان عوض کرد صرف تکرار مکررات نکنید ، به عاقبت خویش بیندیشید ، و از جریمه های سنگینی که برای مجرمان آماده شده بترسید به قول بابای شوریده حال ، دل سوخته خوش مقال ، آرزومند وصال بابا طاهر همدانی :

امان روزی که قاضی مون خدا بو

سر پُلّ صراطم ماجرا بو

بنوبت بگذرند پیر و جوانان

وای آن وقتی که نوبت آنِ ما بو

اگر زرّین کلاهی عاقبت هیچ

اگر چون پادشاهی عاقبت هیچ

قسمت چهارم

اگر ملک سلیمانت ببخشند

در آخر زیر خاکی عاقبت هیچ

بگورستان گذر کردم صباحی

شنیدم ناله و افغان و آهی

شنیدم کلّه ای با خاک می گفت

که این دنیا نمی ارزد به کاهی

بگورستان گذر کردم کم و بیش

بدیدم حال دولتمند و درویش

نه درویشی بخاکی بی کفن ماند

نه دولتمند برد از یک کفن بیش

دنیا خوان بی و مردم میهمان بی

امروز لاله بی و فردا خزان بی

سیه چالی کنن نامش نهند گور

بمو واجن که اینت خانمان بی

امان روزی که در قبرم نهند تنگ

ببالینم نهندخشت و گل و سنگ

نه پای آن که بگریزم به جائی

نه دست آن که با موران کنم جنگ

دلا غافل زسبحانی چه حاصل

مطیع نفس و شیطانی چه حاصل

بود قدر تو افزون از ملایک

تو قدر خود نمیدانی چه حاصل

دلم زار و حزینه چو نالم

وجودم آتشینه چون نالم

بمن واجن که چون و چند نائی

چو مرگم در کمینه چون نالم

وَأَنْ لا یَعْصِیَهُ بِنِعْمَتِهِ أَوْ یُخَالِفَهُ بِشَیْئی مِنْ أَمْرِهِ وَنَهْیِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ .

در این قسمت از روایت ، که قطعه بسیار بسیار مهمی است حضرت صادق (علیه السلام) می

فرمایـد ، عبد شاکر آن انسانی است که با کمک نعمت خدا معصـیت نکند ، و با تکیه بر نعمت با امر و نهی حضـرت او که به مصلحت انسان تنظیم شده به مخالفت با وجود مقدس پروردگار بر نخیزد .

راستی چه جنـایت بزرگ و سـنگینی است ، که انسـان نعمت الهی را که عبارت از تمام اعضا و جوارح انسانی و زمین و هوا و خوراک پوشـاک و تمام مواد مادی است صـرف گناه و مخالفت با حضـرت دوست که از باب کرم و لطف و عنایت این همه نعمت در اختیار آدمی گذارده بنماید !!

گنـاه کـار برای گنـاه ابزاری جز نعمت هـای الهی در اختیار نـدارد ، کسـی که می خواهـد به نامحرم نظر کنـد و راه خیانت به نـاموس یـک مملکت را به روی خود بـاز کنـد جز این که بایـد از نعمت چشم و قـدم و مـال و شـهرت برای رسـیدن به امیـال شیطانی و جهنمی اش مایه بگذارد .

کسـی که می خواهـد از صـدای حرام و آواز محرم و لهو و لعب و موسـیقی هـای ایمان برانـداز لـذت ببرد جز این که بایـد از گوش و مال که هر دو نعمت حقند مایه بگذارد .

کسـی که می خواهـد دروغ بگویـد ، تهمت بزند ، اسـتهزاء کند ، افترا ببندد ، و دو به هم زنی نماید ، نفاق افکنی پیشه سازد ، فحش بدهـد ، باطل بگویـد ، حق را ناحق کند ، زورگوئی کند ، شـهادت ناحق بدهد ، جز این که باید از نعمت زبان اسـتفاده کند .

کسی که می خواهد کار خلاف خدا انجام دهد ، مگر

نباید تمام هستی خود را برای افتادن در حرام به کار بگیرد ؟!

معنای واقعی شکر چیست ؟ داود پیامبر از خدا پرسید : ای مولای من اگر بخواهم شکر تو را در آن حدی که خوشنودی تو در آن است انجام دهم چه کنم ؟

جواب آمد ، آنچه نعمت به تو عنایت کردم در همان راهی خرج کن که به آن دستور داده ام که خرج نعمت در جائی که برای آن معین شده عین شکر من است .

پس هر گناهی برابر این روایت عین ناسپاسی و کفران نعمت اوست ، و حق این است که خدای بزرگ نعمت های خود را از ناسپاسان سلب کند .

بیائید د رمرحله اول خالق نعمت ها را بشناسیم ، سپس به شناخت نعمت ها و این که تمام نعم عنایت و مرحمت اوست اقدام کنیم ، آنگاه به شکر نعمت ، که خرج کردن آن در راه اوست دست زده و از این راه ، هم به تثبیت نعمت برخیزیم ، هم در خیر دنیا و آخرت را به روی خود باز کنیم .

نعمت خدا را خرج هوا و هوس و خواسته های غلط شیاطین درون و برون نکنیم ، از نعمت ها برای آبادی دنیا و آخرت استفاده کنیم ، وگرنه به عذابی دچار خواهیم شد که هیچ قدرتی ما را از آن عذاب نتواند نجات دهد .

مواظب باشیم نعمت عامل غفلت و بدبختی ما نشود ، تمام این نعمت ها را خداوند مهربان برای خوشبختی ما قرار داده ، قدرشناس نعمت باشید ، و راه خرج کردن نعمت را از انبیا و ائمه و قرآن بیاموزید

.

در برابر نعمت های معنوی بیشتر احساس مسئولیت کنید ، با اتصال به نعمت های معنوی و به کارگیری صحیح آنها ، خود را به رشد و کمال و خیر دنیا و آخرت برسانید .

بی تفاوتی در برابر قرآن ، نبوت انبیا ، امامت امامان ، فقه فقیهان ، عرفان عارفان ، عین ناسپاسی و کفران است .

روز قیامت روزی است که از همه انسانها نسبت به نعمت هائی که در اختیار داشتند سئوال خواهد شد ، روایت زیر یکی از نمونه روایات بسیار مهمی است که در این زمینه وارد شده :

قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) لا یَزُولُ قَدَمُ عَبْد یَوْمَ الْقِیامَهِ مِنْ بَیْنَ یَدَیِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتّی یَسْأَلَهُ عَنْ أَرْبَعَ خِصال : عُمْرُکَ فِیما أَفْنَیْتَهُ وَجَسَدُکَ فیما أَبْلَیْتَهُ وَمَالُکَ مِنْ أَیْنَ اکْتَسَبْتَهُ وَأَیْنَ وَضَعْتَهُ وَعَنْ حُبِّنا أَهْلَ الْبَیْتِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ وَما عَلامَهَ حُبِّکُمْ یا رَسُولَ اللهِ فَقالَ مَحَبَّهُ هذا وَوَضَعَ یَدَهُ عَلی رَأْسِ عَلِی بْنِ أَبی طالِب(۱) .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : قدم بنده ای در برابر حضرت حق حرکت نمی کند مگر این که از چهار چیز از او سئوال شود : ثروتت را از کجا آوردی و در کجا خرج کردی و از عشق ما اهل بیت از او سئوال می شود ، مردی به حضرت گفت : علامت حب شما چیست ؟ حضرت فرمود : عشق به این مرد ، آنگاه دست بر سر علی بن ابی طالب گذاشت .

شکر نعمت عمر به این است که این گوهر گرانبها خرج طاعت حق گردد ، و شکر بدن عبادت حق و خدمت به

خلق و شکر مال از حلال بدست آوردن و در حلال و خیر خرج کردن و شکر نعمت امامت ، فرمان بردن از امر و نهی امام (علیه السلام)و عشق به اوست .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در سفارشی به فرزند عزیزش امام مجتبی می فرماید :

أُوصیکَ بِتَقْوَی اللهِ وَإقامَ الصَّلاهِ لِوَقْتِها وَایتاءَ الزَّکاهِ عِنْدَ مَحَلِّها وَأُوصیکَ بِمَغْفِرَهِ الذَّنْبِ وَصِلَهِ الرَّحِم وَالْحِلْم عِنْد الجاهِلِ وَالتَّفَقُّهِ فِی الدّینِ وَالتَّثَبُّتُ فِی الأَمْرِ وَالتَّعَهُّدُ لِلْقُرآنِ وَحُسْنِ الْجَوارِ وَالأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاجْتِنابِ الْفَواحِشِ کُلِّها فی کُلِّ ما عُصِیَ اللهُ فیهِ(۲) ;

فرزندم تو را به خویشتن داری از گناه و نماز به وقت ، و پرداخت زکات در محل خودش سفارش می کنم .

از تو می خواهم از گناه دیگران چشم بپوشی و صله رحم به جا آوری ، و در برابر جاهل بردبار باشی و در دین راه فهم پیش بگیری ، و در امر خود پای برجا باشی ، و نسبت به قرآن متعهد بوده و با همسایه نیک رفتاری پیشه کنی ،

پاورقی

۱ بحار : ۲۷/۱۰۳ .

۲ تحف العقول .

امر به معروف و نهی از منکر کن ، از تمام فواحش ، در آنچه خدا در آن معصیت می شود بپرهیز .

در این زمینه هائی که حضرت امیر به امام مجتبی می فرماید اگر عمر صرف شود ، به حقیقت شکر عمر به جا آورده شده ، و وقت و نعمت در گناه حق مصرف نشده .

در اینجا لازم است تذکر داده شود ، که انسانها در برابر نعمت های حق بخصوص نعمت های معنوی بر چهار دسته اند :

اول : گروهی که از ابتدا از

قبول نعمت حق روی گردانـده و از ریشه نعمت مادی یا معنوی را قبول نکرده انـد ، تن به کار نداده و تنبلی پیشه رده و سـربار مردم شده و دچار فساد شده اند، یا دین خدا را نپذیرفته و راه ضلالت و گمراهی و جنایت و خیانت پیشه کردند .

دوم : گروهی که نعمت مادی یا معنوی را پـذیرفته ولی از خرج آن بخل ورزیـده و نعمت خـدا را معطل گذاردند در مال قرار گرفتند و انفاق نکردند ، عالم شدند و به خاطر عافیت طلبی به گوشه ای خزیده و از خرج نعمت دانش دریغ ورزیدند !

سوم : گروهی که نعمت را قبول کردند ولی در راه غیر دوست مصرف کردند ، مانند ثروتمندان طاغی و عالمان درباری .

چهـارم : گروهی که نعمت مـادی و معنوی را پذیرفتنـد ، و خویش را نسـبت به مال و علم یا نعمت دیگر امین خـدا دانسـتند و برابر با خواسـته حضـرت حق به مصـرف کردن نعمت اقـدام کردند ، اینان همان دسـته ای هسـتند که قرآن مجید از آنها تحت عنوان بنـدگان شاکر یاد کرده است در هر صورت حضـرت صادق می فرماید : وَأَنْ لا یَعْصِیَهُ بِنِعْمَتِهِ أَوْ یُخَالِفَهُ بِشَیْئی مِنْ أَمْرِهِ وَنَهْیِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ .

شکر به این است که با نعمتش معصیت نکنی ، و از قدرت و قوت نعمت در امر و نهی او به مخالفت برنخیزی .

این بنده شـرمنده ، و از درگاه دوست رانده ، که امید کامل به رحمت حضـرت او جهت توبه و بازگشت به پیشگاه او دارم در این زمینه گفته ام :

من وزین پس به راه خدمت

یار

دل و جانم فدای حضرت یار

چشم بندم ز دیدن عالم

تا ببینم جمال طلعت یار

پاک سازم دل از ارادت غیر

کنمش تابع ارادت یار

جام قلب از جهان تهی سازم

پر کنم یکسر زا مودت یار

بنمایم اطاعت از جانان

دور سازم ز خویش لعنت یار

دست شویم ز هرچه بیگانه

سر نهم در مقام طاعت یار

دور گردم ز کوی نفس و هوا

تا شوم در خط عبادت یار

نشناسد کسی در این عالم

ذره ای از مقام و رفعت یار

سر نپیچد کسی بهر دو جهان

از امور و هم از مشیت یار

بس کن ای نفس طاعت شیطان

شو فنا در فضای طاعت یار

گر نجاتی طلب کنی مسکین

شو روان در صراط و خدمت یار

وَکُنْ لِلّهِ عَبْداً شَاکِراً عَلی کُلِّ حال یَجِدِ اللهَ رَبّاً کَریماً عَلی کُلِّ حال .

قسمت پنجم

در این جمله وجود مقدس امام ششم (علیه السلام) به قاعده ریشه دار و بسیار مهمی اشاره می کند ، که در قرآن مجید به طور مکرر به این قاعده اشاره رفته ، و آن این که مسئله برخورد حق با عبد در ارتباط مستقیم با وضع عبد است ، اگر عبد در امور خودش تابع مسائل الهی باشد در رحمت و عنایت و لطف حضرت دوست چه در دنیا و چه در آخرت به روی بنده باز است ، در قرآن مجید آمده :

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَات مِنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ وَلكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)(۱) .

اگر اهل شهر به حق ایمان می آوردند و پرهیز از گناه پیشه می ساختند ، هر آینه درهای برکات آسمانها و زمین را به روی آنها می گشادیم .

در آیه شریفه ایمان و تقوای مردم

را علت باز شدن درهای برکات آسمان و زمین از جانب خدا دانسته ، و این حقیقتی است که در تاریخ به اثبات رسیده .

قوم یونس در قرآن آمده عذاب به آنان نزدیک شده بود ، و این عذاب معلول عصیان و طغیان آنها بود ، ولی بیدار شدند و دست به توبه واقعی زدند ، عذاب از آنها برداشته شد و به جای آن عنایت و رحمت قرار گرفت .

و اگر عبد در امور خودش تابع هوا و هوس باشد ، و از شیاطین درونی و برونی پیروی کند ، دچار اضطراب ، ناامنی ، خوف ، تنگدلی ، ضیق صدر ، مشکلات و رنج ها خواهد شد ، و تا در گردونه پیروی از هوا و هوس است دچار بلاست قرآن در این زمینه می فرماید :

(ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَهً أَنْعَمَهَا عَلَی قَوْم حَتَّی یُغَیِّرُوا مَابِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ)(۲) .

خداوند نعمتی که به بندگان عنایت کرده تغییر دهنده نیست تا زمانی که مردم آراستگی ها و حسنات و ایمان و تقوا را از خود دور سازند ، به محض آلوده شدن مردم نعمت ها نسبت به آنان تغییر داده می شود ، امنیّت به ناامنی بر می گردد ، راحتی به ناراحتی ، سلامتی به ناخوشی ، درستی به نادرستی و خوشبختی به بدبختی تغییر موضع می دهد !!

(إِنَّ اللَّهَ لاَ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْم حَتَّی یُغَیِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْم

پاورقی

۱ اعراف (۷) : ۹۶ .

۲ انفال (۸) : ۵۳ .

سُوءاً فَلاَ مَرَدَّ لَهُ)(۱) .

آنچه از نعمت های الهی با گروهی است

به تحقیق خدا آن را تغییر نمی دهد ، مگر این که آن گروه دست از درستی و فضیلت و کرامت بردارد ، و چون قومی به بدی گرائیدند و خداوند در حق آنان اراده سوء کرد و برای جرم آنان جریمه گذاشت ، هیچ قدرتی نمی تواند اراده حق را تغییر دهد .

امام ششم در جمله مورد شرح می فرماید : تو در همه حال عبد شاکری باش ، چه در حال غنا ، چه در حال فقر ، چه روز داشتن ، چه روز نداشتن ، چه روز سلامت چه روز مرض ، چه روز خوشی چه روز ناخوشی ، وقتی در تمام احوالت شاکر باشی خدایت را در همه حال نسبت به خود کریم خواهی یافت .

نوشته اند وقتی پیامبر از امور دنیا بی نیاز بود می گفت : الحمد لله رب العالمین ، و وقتی دچار تنگدستی سخت بود می گفت ، الحمد لله علی کل حال ، در هر حالی که بود شاکر بود ، خدای مهربان هم در هر حال نسبت به آنجناب رب کریم بود ، و کرم او با هرکه باشد ، اقتضا می کند ، که آن شخص از نظر دین در عین سلامت بود ، و از شر هر گناه و پلیدی در امان باشد و تنگی معیشت یا ناراحتی های دیگر او را از یاد خدا غافل نکند !!

راستی خوشا به حال آن انسانهائی که در هر حال در راه ذکر و شکر حقند ، در هیچ لحظه ای از یاد خدا غافل نیستند ، و به خاطر توجه به او در برابر نعمت

هایش در حال شکرند ، چون نمی شود انسان یاد خدا و عنایات او باشد ، ولی شکر گذار نعمت او نباشد ، این افتاده پریشان حال ، و فقیر در خانه جانان در این زمینه سروده ام :

پاورقی

۱ رعد (۱۳) : ۱۱ .

آن که گردید مقیم در این خانه منم

آن که شد مست از آن جلوه مستانه منم

آن که اندر غم تو سوخت ولی هیچ نگفت

ای همه سوز دلم ای مه دردانه منم

از ازل عشق تو شد مونس این قلب حزین

آشنای توام و دور زبیگانه منم

خرمن زآتش عشق تو همه سوخت حبیب

به طواف رخت ای شمع چو پروانه منم

همه گویند دلم گشته گرفتار جنون

حق بود چون زغم عشق تو دیوانه منم

جلوه ای کن که به لب آمده ای دوست نفس

که گدای تو و آن جلوه جانانه منم

خبرم نیست به غیر غمت ای داروی درد

آن که افتاده در این بزم و شفاخانه منم

ای غمت شادی من روی توام آب حیات

آن که مست است تو را بی می و پیمانه منم

گفت مسکین که دلم خانه عشق تو شده

آن که گردید مقیم در این خانه منم

شما را به خدا از این مسائل آسان نگذرید ، بیائید با شکر نعمت با خدای مهربان خود معامله کنید ، و به سود این معامله سنگین و پرمنفعت برسید ، ای کاش عده ای از مردم که غافل از این حقایق زندگی می کنند ، برای یک بار هم که شده به عنوان امتحان ، به معامله خالصانه با خدای خود برخیزند ، با ببینند چه نتایج مهمی عاید آنان می گردد ، افسوس که عده زیادی در جهل و

غفلت بسر می برند !!

وَلَوْ كانَ عِنْدَ اللهِ عِبادَةٌ يَتَعَبَّدُ بِها عِبادُهُ الْمُخْلِصُونَ أَفْضَلُ مِنَ الشُّكْرِ عَلى كُلِّ حَال لَأَطْلَقَ لَفْظَهُ فيهِمْ مِنْ جَميعِ الْخَلْقِ بِها ، فَلَمّا لَمْ يَكُنْ أَفْضَلُ مِنْها خَصَّها بَيْنَ الْعِباداتِ وَخَصَّ أَرْبابَها فَقَالَ تَعالی : وَقَليلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّكُورُ .

اگر در پیشگاه با عظمت حضرت حق ، عبادتی که به آن عباد مخلصش او را عبادت می کنند بالاتر از شکر در تمام حالات وجود داشت ، نام آن عبادت را می برد ، و به آن اشاره می فرمود ، مردم را به آن آگاهی می داد ، اما چون عبادتی بالاتر و مافوق شکر وجود ندارد «شکر یعنی نعمت را بجا مصرف کردن ، و نعمت را صرف گناه و مخالفت با امر و نهی او نکردن است» آن را در بین تمام عبادات به عنوان یک برنامه ویژه قرار داد ، و شکر گزاران را هم به عنوان بندگان خاص یاد کرد ، آنجا که در قرآن مجید فرمود :

و چه کم و اندک اند بندگان شکر گزارم .

وَتَمامُ الشُّكْرِ إِعْتِرافُ لِسانِ السِّرِّ خاضِعاً لِلّهِ تَعالی بِالْعَجْزِ عَنْ بُلُوغِ أَدْنی شُكْرِهِ لِاَنَّ التَّوْفيقَ لِلشُّكْرِ نِعْمَةٌ حادِثَةٌ يَجِبُ الشُّكْرَ عَلَيْها وَهِیَ أَعْظَمُ قَدْراً وَأَعَزُّ وُجُوداً مِنَ النِّعْمَهِ الَّتی مِنْ أَجْلِها وُفِّقْتَ لَهُ فَيَلْزَمُكَ عَلى كُلِّ شُكْر شُكْرٌ أَعْظَمُ مِنْهُ إِلی مَا لا نِهايَهَ مُسْتَغْرِقاً فی نِعَمِهِ قاصِراً عاجِزاً عَنْ دَرْكِ غايَهِ شُكْرِهِ .

شکر تمام و کامل به این است که ذات هستی و سر قلب به حقیقت اعتراف کند و خاضعانه در پیشگاه حضرت حق بگوید که من از بجا آوردن کمترین شکر کوچک ترین نعمت تو عاجز

و ناتوانم ، زیرا توفیق شکر او ، خودش یک نعمت جدیدی است که به تو عنایت شده ، و بر خود این توفیق شکر که نعمتی است از جانب او شکری واجب است ، و این توفیق شکر قدرش بزرگ تر و وجودش

عزیزتر از نعمتی است که به خاطر آن موفق به شکر شدی ، روی این حساب بر هر شکری ، شکری بر تو لازم است و می دانی که این موضوع یعنی برای هر شکری یک شکر به جا آوردن سر به بی نهایت می زند ، در حالی که تو غرق در نعمتی از درک غایت و حقیقت شکر او ناتوان و عاجزی .

این عاجز از شکر و قاصر از درک نعمت ، و عاصی بی نوا به محضر حضرت دوست عرضه داشته ام :

از غمت دوش ز دل نعره مستانه زدم

شکر کردم که در آن شب در این خانه زدم

گرمی لطف تو ای ملک دلم را سلطان

داد فتوا که زعشقت دو سه پیمانه زدم

من به هر در که شدم راه ندادند مرا

جام برداشته یکسر در میخانه زدم

چون دلم خانه عشق تو شد ای ماه وجود

من به صد شور و نوا ساغر شکرانه زدم

گفت ای دل ز چه در شور و نوا غرق شدی

گفت من دست بر آن طره جانانه زدم

بنهادم قدم اندر ره عشق تو به جان

این قدم را به ره عشق تو مردانه زدم

سوخت جان وتنم از آتش هجران چون من

با غم عشق تو خود شعله به کاشانه زدم

از ازل دست بدامان تو ای دوست شدم

تا ابد دست بهر سینه بیگانه زدم

مست ومخمور وخرابم من مسکین نه عجب

که صبوحی

زصفای خم و خم خانه زدم

راستی کدام انسان تاکنون موفق به ادای شکر او شده ، شاید با کرم و لطفش و با رحمت و عنایتش اقرار ما را به عجز از شکر به عنوان شکر به حساب آورد .

وَأَنّی یَلْحَقُ شُکْرَ الْعَبْدِ نِعْمَةَ اللهِ وَمَتی یَلْحَقُ صَنیعُهُ بِصَنیعُهُ بِصَنیعِهِ وَالْعَبْدُ ضَعیفٌ لا قُوَّةَ لَهُ أَبَداً إلاّ بِاللهِ .

شکر عبد کجا و نعمت حق کجا ، چگونه شکر عبد به نعمت حق می رسد ، نعمت آنقدر دارای عظمت و منفعت است ، و شکر عبد آنقدر بی قدر و بی ارزش است ، که بین نعمت حق و شکر عبد قابل مقایسه نیست .

ساخته عبد که آنهم به توفیق خدا و با کمک ابزار الهی است با ساخته او کجا با یکدیگر مقایسه می شوند ، بنده سخت عاجز و ضعیف و ناتوان است ، برای او جز با تکیه بر حضرت حق برای ابد قوتی وجود ندارد .

وَاللهُ غَنِیٌّ عَنْ طاعَهِ الْعَبْدِ قَوِیٌّ عَلی مَزیدِ النِّعَمِ عَلَی الأَبَدِ فَکُنْ للهِ عَبْداً شاکِراً عَلی هذا الأَصْلِ تَرَی الْعَجَبَ .

خداوند بزرگ از اطاعت عبد بی نیاز است ، برای همیشه قدرت بر ازدیاد نعمت دارد ، تو برای خدا بنده ای شاکر باش ، که بر این اصل از وجود مقدس او برنامه های اعجاب انگیز بینی ، شکر او را بجای آور ، تا نعمتش ، اعم از مادی و معنوی هم چون باران بهاران بر تو ریزش کند و ببینی آنچه تو را به عجب آورد .

خوانندگان عزیز اگر آن چنان که باید از عهده شرح روایت نیّت و ذکر و شکر برنیامدم

به خاطر این بود که قسمتی از شرح این سه روایت در اقلید شیراز ، و قسمتی در اصفهان ، و قسمتی در تهران و آخرین بخش کتاب در جوار حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به رشته تحریر درآمد و من در این شهرها به خاطر کثرت مشاغل دیگر دسترسی به منابع و مصادر لازم نداشتم ، در عین حال از ادای شکر یک خط از این نوشته که به توفیق حضرت حق بود عاجزم و امیدوارم اقرار به عجزم را نسبت به شکر این نعمت به عنوان شکر بپذیرد ، و به همه ما توفیق نیّت خالص در هر عمل ، و ذکر در همه شئون و شکر نسبت به تمام نعمت های مادی و معنویش عنایت بفرماید .

پایان ۱۰/۵/۱۳۶۳

۳ ذی القعده ۱۴۰۴

فقیر : «حسین انصاریان»

عرفان اسلامی جلد ۴

باب هفتم

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

أَزْیَنُ اللِّباسِ لِلْمُؤْمِنینَ لِباسُ التَّقْوی وَأَنْعَمُهُ الإیمانُ قالَ اللهُ تَعالی وَلِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ .

وَأَمّا لِباسُ الظّاهِرِ فَنِعْمَةٌ مِنَ اللهِ تَعالی یُسْتَرُ بِها الْعَوْراتُ وَهِیَ کَرامَةٌ أَکْرَمَ اللهُ بِها ذُرِّیَّهَ آدَمَ (علیه السلام) ما لَمْ یُکْرِمْ بِها غَیْرَهُمْ .

وَهِیَ لِلْمُؤْمِنینَ آلَهٌ لِاَداءِ مَاافْتَرَضَ اللهُ عَلَیْهِمْ .

وَخَیْرُ لِباسِکَ ما لا یَشْغَلُکَ عَنِ اللهِ تَعالی بَلْ یُقَرِّبُکَ مِنَ شُکْرِهِ وَذِکْرِهِ وَطاعَتِهِ .

وَلا یَحْمِلُکَ فیها إلَی الْعُجْبِ وَالرِّیاءِ وَالتَّزَیُّنِ وَالْمُفاخَرَهِ وَالْخُیَلاءِ فَإِنَّها مِنْ آفاتِ الدّینِ وَمُوَرِّثَهُ الْقَسْوَهِ فِی الْقَلْبِ .

فَإذا لَبِسْتَ ثِیابَکَ فَاذْکُرْ سَتْرَ اللهِ عَلَیْکَ ذُنُوبَکَ بِرَحْمَتِهِ وَأَلْبِسْ باطِنَکَ بِالصِّدْقِ کَما أَلْبَسْتَ ظاهِرَکَ بِثَوْبِکَ وَلْیَکُنْ باطِنُکَ فی سَتْرِ الرَّهْبَهِ وَظاهِرُکَ فی سَتْرِ الطّاعَهِ .

وَاعْتَبِرْ بِفَضْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ حَیْثُ خَلَقَ أَسْبابَ اللِّباسِ لِتَسْتُرَ الْعَوْراتِ الظّاهِرَهِ ، وَفَتَحَ أَبْوابَ التَّوْبَهِ وَالإنابَهِ لِتَسْتُرَ بِها عَوْراتِ الْباطِنِ

مِنَ الذُّنُوبِ وَأَخْلاقِ السُّوءِ .

وَلا تَفْضَحْ أَحَداً حَيْثُ سَتَرَ اللهُ عَلَيْكَ أَعْظَمُ مِنْهُ وَاشْتَغِلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ وَاصْفَحْ عَمَّا لا يُعْنيكَ أَمْرُهُ وَحالُهُ وَاحْذَرْ أَنْ يَفْنى عُمْرُكَ بِعَمَلِ غَيْرِكَ وَيَتَّجِرُ بِرَأْسِ مالِكَ غَيْرُكَ وَتَهْلِكَ نَفْسُكَ ، فَإِنَّ نِسْيانَ الذَّنْبِ مِنْ أَعْظَمِ عُقُوبَهِ اللهِ فِى الْعاجِلِ وَأَوْفَرِ أَسْبابِ الْعُقُوبَهِ فِى الْآجِلِ وَاشْتَغِلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ .

در بیان لباس

قالَ الصَّادِقُ (علیه السلام) :

أَزْيَنُ اللِّباسِ لِلْمُؤْمِنينَ لِباسُ التَّقْوى وَأَنْعَمُهُ الإيمانُ قالَ اللهُ تَعالى وَلِباسُ التَّقْوى ذلِكَ خَيْرٌ .

لباس ظاهر و لباس باطن

از متن این روایت که از سرچشمه حقایق ، امام به حق ناطق ، حضرت جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) نقل شده ، استفاده می شود که انسان را به تناسب وجودش ، که دارای جسم و روح می باشد دو نوع لباس است .

یک نوع لباس جهت جسم که از مواد طبیعی بافته می شود ، و نوع دیگر لباسی برای روح و باطن که از حقایق عالی و حسنات اخلاقی و صفات الهی ، و اسرار عرشی ساخته می گردد .

لباس ظاهر برای زینت ظاهر ، و پوشش جسم ، و حفظ عیوب بدن ، و لباس باطن برای زیبائی روح و حفظ جان از خطرات نفس اماره و شیاطین جنی و انسی است .

انسانی که عاری از لباس ظاهر است ، منظره ای کریه ، و صورتی بدنما ، و هیولائی زشت است ، و تمام مردم با خفت و خواری به او نظر کرده و وی را یا مجنون یا انسانی به تمام معنی بی حیا می دانند .

به همین نسبت ، انسانی که عاری از لباس باطن است ، سماواتیان ، و اهل دل ، و عارفان بیدار ، او را بسیار زشت دیده ، و گوئی درون او را همچون جنگلی پر از حیوانات وحشی و درنده می نگرند .

انسان به همان گونه که برای پوشش ظاهر خود ، دست به انواع فعالیت های مادی می زند ، و برای آرایش ظاهر خود به وسیله لباس از انواع محصولات

طبیعی استفاده می کند ، و عریان بودن ظاهر را از لباس برای خود بسیار زشت می داند ، باید برای لباس معنوی خود بیش از آن که برای ظاهر خود می کوشد بکوشد .

جسم در میدان حیات انسان به منزله مرکب ، و روح عالی انسانی که از عالم الهی است به منزله راکب است .

جسم برای انسان به منزله یک نقطه محدود بیش نیست ، ولی روح برای انسان عالمی است بی منتها و جهانی است گسترده تر از جهان ظاهر !!

فعالیت انسان برای جسم باید در حد عفاف و کفاف و در محدوده صفت عالی قناعت باشد ، ولی برای عظمت و اعتلای روح باید حریصانه کوشید ، و تا لحظه آخر عمر به دریا دریا سرمایه معنوی قناعت نکرد .

چه بدبخت و بیچاره و پست اند آن آدمیان و انسانهائی که در امور معنوی به حداقل برنامه و گاهی به کمتر از حداقل یعنی به نماز و روزه واجبی قناعت کرده ، ولی در امور مادی برای خود مرز توقفی نمی شناسند .

چون صبح از خواب سنگین جسم بر می خیزند ، برای بدست آوردن ثروت ، و تکاثر آن تمام وجود را مایه می گذارند ، و نیمه شب با آنکه در روز بیش از خرج چند سال خود و اهل و عیال خویش را به دست آورده اند ، بدون آرامش دل به خانه باز می گردند و با حرص هرچه تمام تر به آرزوی رسیدن صبح اند ، تا دوباره به ثروت مادی هجوم برده و از راه حلال و حرام ، و غصب و سرقت و پایمال

کردن حقوق دیگران بر ثروت بیفزایند !!

این گرسنگان سفره مادی که اگر همه جهان را در اختیار آنان بگذارند سیر نمی شوند ، با پر شدن خاک گور در دهانشان به قناعت دست می یابند ، و آنجاست که دچار حسرت و اندوه فراوان گشته و آرزوی برگشت به دنیا به آنان دست می دهد اما از طرف حضرت حق به آنان خطاب می شود که برگشتی برای شما نیست !!

این تهیدستان و حمالان و زر و وبال در عالم برزخ نگران اموال و ثروت کران خود هستند که فعلا بدست وارثان عیاش افتاده ، و آنان با کمال بی رحمی به جان اندوخته های او افتاده و مشغول خرج کردن ثروت در راه شهوت و شکم و گناه و معصیت اند ، بیچاره در عالم برزخ آه از نهاد می کشد ، که تمام عمر گرانمایه را خرج بدست آوردن مال و انباشتن ثروت کردم ، و خود از آن لذتی نگرفته ، و اکنون محصول حمّالی و عملگی مرا دیگران صرف عیش و نوش می کنند و من و زر و وبال آنان را به عنوان کمک کار به اهل معصیت به دوش می کشم !!

و چه خوشبخت آن انسانهای بیدار و بینائی که اندکی از وقت را صرف بدست آوردن مال حلال به قدر احتیاج می کنند ، و بقیه وقت را برای اعتلایِ روح که کلمه حق است مصرف می نمایند .

زبان حال اینان که در صراط مستقیم حقند ، و سیری جز سیر الی الله ندارند ، و راهی جز راه خدا نمی شناسند ، و محبوبی جز حضرت الله

انتخاب نکرده اند همان است که عارف رومی می فرماید :

بنمای رخ که باغ و گُلستانم آرزوست

بگشای لب که قندِ فراوانم آرزوست

ای آفتابِ حسن برون آ ، دمی زابر

کان چهره مشعشع تابانم آرزوست

بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز

باز آمدم که ساعدِ سلطانم آرزوست

گفتی زناز بیش مرنجان مرا برو

آن گفتنت که بیش مرنجانم آرزوست

این نان و آب چرخ چو سیلی است بیوف

من ماهیم ، نهنگم ، عمانم آرزوست

یعقوب وار وا اسفاها همی زنم

دیدار خوب یوسفِ کنعانم آرزوست

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت

شیرِ خدا و رستمِ دستانم آرزوست

جانم ملول گشت زفرعون و ظلم او

آن نورِ روی موسیِ عمرانم آرزوست

جسمی که دو روز دیگر با یک کفن ، می خواهد در جائی تنگ و تاریک ، و در خانه وحدت و وحشت منزل بگیرد ، و خوراک موران و ماران گردد ، چه ارزشی دارد ، که خارج از حدود مقررات الهی برای او کار کرد ؟

منزلی در حد نیاز ، خوراکی برای بدست آوردن توان و قدرت ، لباسی برای پوشیدن در زمستان و تابستان ، و محل کسبی برای ادای حقوق جسم و اهل و عیال و خرج کردن در راه خیر برای انسان کافی است .

به رشـد و کمـال روح بپردازیـد ، لباس تقوا برای امروز و فردا فراهم کنیـد ، ما را پس از این جهان عقبات سـنگینی است ، که برای عبور از آن عقبات لباس تقوا لازم است .

فقط به فکر بـدن نباشـید ، فقط در جمع وسـیله برای عیش بـدن نکوشـید ، شـما را برای اداره امور بـدن تنها نیافریـده اند ، اگر هدف از خلقت انسان فقط رسیدگی به

جسم بود انبیاء الهی بر این معنی خبر می دادند ، دیگر این همه کتاب و حساب و قانون و مقررات و حلال و حرام لازم نبود .

انبیاء و امامان برای و تعالی عقل و روح ، و آراسته نمودن انسان به صفات الهی ، و متخلق کردن بشر به اخلاق الله آمدند ، و اگر در دستورات آن بزرگواران که بر اساس وحی است دقت کنید چیزی جز این نمی یابید .

حتی در دستوراتی که برای حیات جسمی داده اند سراسر حال و معنویت و صفا و روحانیت دیده می شود و اصولا آراستگی ظاهر از نظر آنان مقدمه آراستگی باطن است ، و رسیدگی به جسم و زندگی مادی برای تقویت حیات روح و زندگی معنوی است .

انسان در مدت بسیار بسیار کوتاهی که در دنیا زیست دارد ، بر او لازم است با بیداری و بصیرت زندگی کرده ، و خود را و عقل و جان خود را برای این چند روزه محدود تباه نکند ، او باید سعی داشته باشد آخرتش را با دنیا بسازد ، و آخرت ساختن با دنیا در گرو ایمان و عمل صالح است . و ایمان و عمل جز از طریق دستورات الهی برای کسی میسر نیست .

رسیدگی به امور ظاهر را مقدمه ساختن آخرت قرار دهید

کسی را خبر دارید که بعد از تولد نمرده باشد ، آیا برای کسی در این دنیا حق حیات ابد قرار داده شده ؟ انبیاء و امامان که در تمام امور سرچشمه های معنی و فضیلت بودند گاهی از کوتاه ترین عمر برخوردار بودند .

عیسی در سی و سه سالگی عروج می کند ، و یحیی در همین

حدود سر مبارک در راه جانان نثار می نماید ، حضرت زهرا (علیها السلام) در هیجده سالگی از دنیا رحلت می کند ، و پیامبر بزرگ اسلام با آن همه عظمت و مقام در شصت و سه سالگی تسلیم مرگ می گردد !!

امام جواد (علیه السلام) در سن بیست و پنج سالگی به شرف شهادت نائل می گردد و سایر انبیاء و امامان نیز از نظر طول عمر در همین حدود و سنین از دنیا رخت بر می بندند .

آن بزرگواران راستی و به حقیقت دنیا را مزرعه آخرت حساب می کردند ، و بر اساس همین محاسبه زندگی کردند ، و زندگی از نظر سلامت و خیر بنا به فرموده آیات قرآن از بهترین زندگی ها و میدان تجلی رضایت و عنایت حضرت دوست بود .

گاهی به گورستانها سر بزنید ، و کمی در غسال خانه ها مکث کرده و به انواع آدمیان از قبیل رئیس جمهور ، سلطان ، وکیل ، وزیر ، رئیس ، ملك التجار ، قدرتمند که روی سنگ غسال خانه ها خاموش و ساکت افتاده اند تا نوبت غسل آنان برسد فکر کنید تا روح و عقل شما از غوغای مادیگری نجات پیدا کرده و از اسارت هوای نفس ، و شیطانهای داخلی و خارجی آزاد گردد !!

تا به خود آیید و بدانید و بفهمید که در دنیا ماندنی نیستید ، همه پایه های حیات شما بر ضربان قلب است ، و ضربان قلب در اختیار شما نیست ، در اختیار حضرت اوست ، اگر نخواهد بی معطلی از کار افتاده و شما را روانه خانه گور می کند

!!

چه بسا که شب در خواب راحت و نازی ، ناگهان با یک زمین لرزه تمام هستی و زنـدگی تو زیر و زبر شده و اسم و نشانت از جهان برای همیشه به باد فنا رود !

چه بسـا که بـا برخورد به یـک حـادثه غیر قابـل پیش بینی لباس عاریت از وجودت کنـده شود و لحظات بعـد در خانه قبر قرار بگیری !

بیشتر فکر کن ، و راستی به خود آی ، و دنیـا را برای سـاختن آخرت انتخاب کن ، و از امور ظاهر برای عمارت و آبادی باطن کمک بخواه .

انبیاء و امامان ، اولیاء و عاشـقان ، عارفان و بیـداران ، مصـلحان و مؤمنان در این زمینه چه نصـیحت های دلپـذیر و چه پنـدها و عبرت های تکان دهنده از خود به یادگار گذاشته اند .

در روایت آمده وقتی ابوذر غفاری به مکه مشـرفه آمد کنار درب بیت الله ایسـتاد و از مردمی که از اطراف ممالک اسـلامی به حج آمده بودند دعوت کرد برای شنیدن سخنان او اجتماع کنند .

پس از اجتماع مردم فرمود : ای مردم می دانید من جندب غفاری هستم ، من نسبت به شما خیرخواه و مهربانم .

ای مردم هرگاه یکی از شـما اراده سفر کند ، هر آینه از زاد و توشه آنقدر بر دارد که در آن سفر به آن محتاج و نیازمند است ، و از برداشـتن زاد و راحله و بردن با خود هیـچ چاره ای ندارد ، هرگاه امر سـفر دنیا که خیلی معمولی است چنین باشد ، پس برداشتن زاد و توشه برای سفر آخرت سزاوارتر است .

مردی در میان جمعیت

گفت : ابوذر ما را به زاد و توشه سفر آخرت راهنمائی کن .

فرمود برای عظائم امور حج واقعی گذارید ، و برای دفع رنج روز نشور روزه بگیرید ، و برای بر طرف کردن وحشت قبر در دل شب دو رکعت نماز خالص برای حضرت رب به جای آورید .

امام مجتبی در مرض خود که در آستانه حرکت به سفر آخرت بود به اول چیزی که جناده بن امیه را نصیحت کرد این بود :

برای سفری که در پیش داری آماده شو ، و برای راهی که پیمودن آن را ناچاری زاد و توشه برگیر ، قبل از اینکه چنگال مرگ گریبانت را بگیرد و از تو کاری ساخته نباشد !!

در روایت آمده : امیرالمؤمنین (علیه السلام) در هر شب ، هنگامی که مردم به خوابگاه خود می رفتند ، صدای نازنینش بلند می شد ، در حدی که اهل مسجد و کسانی که همسایه مسجد بودند صدای آن حضرت را می شنیدند که می فرمود :

تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللهُ فَقَدْ نُودِيَ فيكُمْ بِالرَّحيلِ .

ای مردم آماده شوید و اسباب سفر مهیا کنید ، خداوند شما را رحمت کند ، اینک منادی مرگ است که در بین شما ندای کوچ کردن سر داده ، دلبستگی خود را به دنیا کم کنید ، آماده کوچ کردن از دنیا باشید ، از اعمال صالحه برای دنیای دیگر خود زاد و توشه بردارید ، در برابر شما عقبه های بسیار دشواری است ، و منزل هائی که سخت هولناك است .

در هر صورت می توان از تمام نعمت های الهی برای ساختن آخرت آباد استفاده کرد ، و

راه آن منحصر به این است که در کلیه مسائل مادی و دنیائی از برنامه های وحی استفاده کرد .

خوشبخت آن انسانهای با بصیرتی که ، یک لحظه از عمر خود را هدر نمی دهند ، و دمی از یاد مرگ و عقبات آن غافل نمی مانند ، سعدی در زمینه یادآوری مسائل مرگ می فرماید :

دو بیتم جگر کرد کباب

که میگفت گوینده ای با رباب

دریغا که بی ما بسی روزگار

بروید گل و بشکفد لاله زار

بسا تیر و دیماه و اردیبهشت

بیایند و ما خاک باشیم و خشت

پس از ما بسی گل دمد بوستان

نشینند با یک دگر دوستان

کسانی که از ما بغیب اندرند

بیایند و بر خاک ما بگذرند

زدم تیشه یک روز بر تل خاک

بگوش آمدم ناله ای دردناک

که زنهار اگر مردی آهسته تر

که چشم و بناگوش و رویست و سر

خبر داری ای استخوان قفس

که جان تو مرغیست نامش نفس

چو مرغ از قفس رست و بگسست قید

دگر ره نگردد به سعی تو صید

نگهدار فرصت که عالم دمی است

دمی نزد دانا به از عالمی است

حکیم فرزانه و عارف بزرگوار مرحوم ملا عبد الرزاق گیلانی در ترجمه جمله اول روایت چنین توضیح می دهد :

امام صادق (علیه السلام) می فرماید که : زیباترین لباس از برای مؤمن لباس تقوا است ، چرا ؟ که لباس چیزی است که عورت ظاهری آدمی را بپوشد و از شدت سرما و گرما انسان را محافظت کند .

و چون تقوا انسان را از رسوائی روز قیامت و از شداید و رنج ها و عذاب آن روز حفظ می کند ، پس زیباترین لباس برای آدمی است .

و نیز می فرماید که : نرمترین

لباس برای مؤمن لباس ایمان است ، ایمان یعنی اعتقاد جازم و ریشه دار به حضرت حق و نبوت انبیاء و هرچه از احوال مبدء و معاد از جانب حضرت حق رسیده .

اما نکته ای که در اینجا هست این است که ایمان با گناه و عصیان و فسق و فجور قابل جمع است ، پس ایمان با گناه و عصیان و فسق و فجور قابل جمع است ، پس ایمان داشتن کمال مطلق نیست ، بلکه با نقصان صاحبش را مستحق دخول در عذاب می کند ، به خلاف تقوا که کمال مطلق است و با گناه و عصیان و استحقاق دخول در عذاب قابل جمع نیست پس تقوا ازین لباس است ، و ایمان کمال فی الجمله است و به همین خاطر خدای بزرگ در قرآن مجید فرمود : لباس تقوا از هر لباسی بهتر است چرا که لباس ظاهر عورت ظاهر را می پوشاند و لباس تقوا هم ظاهر و هم باطن را از هر نوع رجس و آلودگی محافظت کرده و پاک نگاه می دارد .

لباس در قرآن

اشاره

کتاب الهی از پنج نوع لباس در آیات نورانی اش نام می برد :

۱ لباس مادی ظاهری .

۲ لباس طبیعی .

۳ لباس معنوی .

۴ لباس بهشتی .

۵ لباس جهنمی .

۱ لباس مادی ظاهری

از لباس ظاهر که مردم بر بدن می پوشانند به عنوان نعمت یاد فرموده ، و از انسان می خواهد ، به این معنی توجه داشته باشد ، که میلیون ها چرخ به اراده حضرت حق در این خانه با عظمت آفرینش به گردش می آید تا برای بشر لباس فراهم گردد ، انسان باید نسبت به این نعمت شاکر باشد ، و سعی کند از لباس و پوشش بدن خود ، در راهی که مولای او از او خواسته استفاده کند .

(وَهُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِیّاً وَتَسْتَخْرِجوا مِنْهُ حِلْیَهً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَی الْفُلْکَ مَوَاخِرَ فِیهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ)() .

اوست خدائی که دریا را برای شما مسخر کرد تا از گوشت ماهیان حلال آن تغذیه کنید و از زیورهای آن مانند در و مرجان

و خز و سـنجابش (که از پوست این حیوان پوسـتین و بالاـ پوش و لبـاس دیگر می سازنـد) اسـتخراج کرده و تن را بیارائیـد ، و کشتی ها در آن برانید تا به تجارت و سفر از فضل خدا روزی طلبید ، باشد که شکر خدای را به جای آورید .

ملاـحظه می کنیـد که یکی از منابع مهم لباس برای پوشـش بـدن دریا است ، و خـدای بزرگ در آخر آیه شـریفه از مردم می خواهد به این نعمت با عظمت خدای بزرگ را شکر کنند ، و شکر لباس

به این است که انسان از آن لباس در راه خدا و خیر رساندن به مردم استفاده کند .

(وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَناً وَجَعَلَ لَكُم مِن جُلُودِ الأَنْعَامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثاً وَمَتَاعاً إِلَى حِين * وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِمَّا خَلَقَ ظِلالاً وَجَعَلَ لَكُم مِنَ الْجِبَالَ أَكْنَاناً وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ) .

و خداوند برای سکونت همیشگی شما منزلهایتان را مقرر داشت ، و برای سکونت موقت در سفر از پوست و موی چهارپایان خیمه ها برای شما قرار داد تا وقت حرکت و سکون سبک وزن و قابل انتقال باشد ، و از پشم و کرک و موی گوسپندان و شتران اثاثیه منزل مانند گلیم و نمد و قالی و متاع و اسباب زندگانی و لباسهای فاخر برای شما خلق فرمود تا در حیات دنیا از آن استفاده کنید .

و خدای عالم برای آسائش شما از گرما سایه بان ها از درخت و سقف و دیوار و کوهها مهیا ساخت و از غارهای قرار گرفته در کوهها پوشش و اطاقها برایتان قرار داد ، تا از سرما و گرما پناهی گیرید ، و نیز از نباتات و حیوانات و کرم ابریشم لباسی که شما را از گرمای آفتاب و سرمای زمستان بپوشاند خلق فرمود ، و نیز برای آن که در جنگ محفوظ بمانید لباس آهن مقرر نمود ، چنین نعمت ها را بر شما تمام و کامل کرد تا مگر منعم را شناخته و تسلیم و مطیع او باشید .

یک بار دیگر در این

دو آیه و آنچه به عنوان نتیجه در پایان آن ذکر شده دقت کنید ، لباس مادی نعمت خداست ، پوششی است که حضرت حق مقرر فرموده ، تا از سرما و گرما محفوظ مانده و برای شما زینت زندگی باشد ، و شما با بدست آوردن آن از هر رنجی دور مانده و خیالتان آسوده باشد ، تا با سلامت کامل و آسودگی خیال به اطاعت از اوامر و نواهی جناب او اقدام کنید .

فکر کنید ، که تاکنون با لباس هائی که در اختیار شما قرار گرفته چه برخوردی داشتید ، و از آنها در چه راهی استفاده کردید ، برای چه بدست آوردید و برای که پوشیدید ، و برای چه به تن کردید ، آیا به لباس خود به عنوان نعمت حضرت دوست نظر کردید ، آیا به خاطر او بدست آوردید و به خاطر او پوشیدید ، و در مقام قدردانی و تشکر از حضرت او بر آمدید ، و این لباس ظاهر را مقدمه بدست آوردن لباس باطن قرار دادید ، در این لباس به تواضع حرکت کردید ، یا دچار کبر و خوشحالی زودگذر شدید ، از این لباس در راه عدل و حکمت استفاده کردید یا در آن لباس به ظلم آلوده شدید ، و یا در آن لباس به پایمال کردن حقوق معطی لباس و حقوق مردم دچار شدید ؛

(يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاساً يُوَارِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشاً ...).

ای فرزندان آدم ما لباسی که ستر عورت شما کند و جامه های نرم و زیبا که به آن تن را بیارائید برای شما فرستادیم

.

(وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوس لَكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِن بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنتُمْ شَاكِرُونَ).

و ما به داود صنعت زره ساختن را که نوعی لباس برای پوشش شما جهت محفوظ ماندن در میدان جنگ است آموختیم ، آیا شکر نعمت های بی حساب حضرت حق را به جا می آورید ؟!

۲ لباس طبیعی

قرآن مجید از مسئله شب ، و وضع زندگی مرد و زن نسبت به یکدیگر و اینکه هریک برای دیگری در جهاتی از زندگی به منزله پوششند تعبیر به لباس فرموده و شب و پوشش زن و مرد را نسب به یکدیگر از اعظم نعمت های الهی شمرده ، باشد که انسان به این نعمت های پر منفعت توجه کرده و در مقام شکر حضرت منعم برآید .

(وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الَّیْلَ لِبَاساً وَالنَّوْمَ سُبَاتاً وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً) .

و اوست خدائی که شب را برای شما لباس گردانید ، تا همه در سیاه جامه شب مستور شوید و این قسمت از وقت را به خوشی و استراحت بگذرانید ، و خواب را مایه آرامش و آسایش و ثبات شما قرار داد و روز روشن را برای جنبش و کار مقرر نمود .

(أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَهَ الصِّیَامِ الرَّفَثُ إِلَی نِسَائِکُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّکُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ ...) .

برای شما در شبهای رمضان مباشرت با زنان حلال شد که آنها جامه ستر و عفاف شما هستند ، و شما نیز لباس عفت آنها هستید .

از آنجائی که زنان به وسیله بهره گرفتن از شوهران خود از بسیاری از گناهان محفوظ می مانند و مردان نیز به خاطر همسران خویش از بسیاری از معاصی در امان می

مانند ، و زن و مرد به وسیله یکدیگر در پوششی از عفت و حیا و کرامت قرار می گیرند ، خداوند بزرگ از زن نسبت به مرد و از مرد نسبت به زن تعبیر به لباس و جامه فرمود ، همان طور که لباس مادی پوشاننده عیوب ظاهر است ، لباس طبیعی هم پوشاننده بسیاری از عیوب و حافظ انسان از بسیاری از گناهان است !!

۳ لباس معنوی

لباس معنوی که اظهر و اتم آن تقوا است از عظیم ترین و پر منفعت ترین نعمت های الهی نسبت به عبد است .

این لباس است که در دنیا انسان را از تمام آلودگیهای اعتقادی ، عملی و اخلاقی حفظ کرده و در آخرت از عذاب الهی در امان حضرت حق برده و بالاترین درجات بهشت را نصیب انسان می نماید .

در سوره اعراف آیه بیست و شش می فرماید :

(وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذلِكَ خَيْرٌ).

بر شما باد به لباس تقوا که تقوا نیکوترین جامه شماست .

۴ لباس بهشتی

خداوند مهربان در قرآن مجید به آن انسانهائی که دارای ایمان و عمل صالح و آراسته به حسنات اخلاقی هستند ، وعده لباسهای فاخر بهشتی داده و فرموده به جزای عمل آنان در بهشت آراسته به لباسهائی هستند که عنایت و لطف حضرت دوست برای آنان مقرر فرموده است .

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لاَ نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً * أُولئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْن تَجْرِى مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَب وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِن سُندُس وَإِسْتَبْرَق مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقاً) .

آنان که به خدا ایمان آوردند و نیکوکار شدند ما هم اجر نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد ، بهشت های عدن که نهرها زیر درختانش جاریست برای آنهاست در حالی که در آن بهشت بر تن زیورهای زرین بیارایند و لباسهای سبز حریر و دیبا درپوشند و بر تخت ها به عزت و نشاط تکیه زنند که آن بهشت ، نیکو اجری خوش آرامگاهی است .

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِى مَقَام أَمِين * فِى جَنَّات وَعُيُون *

يَلْبَسُونَ مِن سُندُس وَإِسْتَبْرَق مُتَقَابِلِينَ) .

در آن روز اهل تقوی در بهشت ابد مقام امن و امان یافته اند، در باغها و کنار چشمه ها و نهرها آرامیده اند، بر تن لطیف ترین لباس از سندس و استبرق بیاراسته روبروی هم بر تخت ها تکیه زده اند .

(إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّات تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَب وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ) .

آنان که ایمان به خدا آوردند و نیکوکار شدند ، البته خدا همه را در بهشت هائی داخل گرداند که زیر درختانش نهرها جاری است و در آنجا طلا و لؤلؤ بر دست به عنوان زیور بندند و تن به جامه حریر بیارایند .

۵ لباس جهنمی

اما آنان که انسانیت و آدمیت را فراموش کنند ، و روزگار به غفلت و جهل وپستی و دنائت و بردگی نسبت به شکم و شهوت بگذرانند ، و کاری جز مخالفت با خدا و خلق خدا و زورگوئی و ستم نداشته باشند در دنیا دچار لباس جوع و خوف و در آخرت گرفتار لباس و پوششی از سخت ترین عذاب خواهند شد .

(وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَداً مِن كُلِّ مَكَان فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ)() .

و خدا بر شما حکایت کرد و مثل آورد شهری را که در آن امنیت کامل حکمفرما بود و اهلش در آسایش و اطمینان زندگی می کردند و از هر جانب روزی فراوان به آنها می رسید تا آن که اهل آن شهر نعمت خدا را کفران کردند ، خدا

هم به موجب آن کفران و معصیت طعم گرسنگی و بیمناکی را به آنها چشاند .

این چنین مردم که از نعمت های حضرت حق قدردانی نکرده و به شکر در برابر آن نعمت ها بر نمی خیزند ، و بلکه راه عصیان و کفر در پیش گرفته و خود و محیط خود را آلوده به فساد می کنند ، در قیامت به آنان لباس عذاب پوشانده می شود ، چنانچه در قرآن مجید آمده است :

(وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذ مُقَرَّنِينَ فِى الأَصْفَادِ * سَرَابِيلُهُم مِن قَطِرَان وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ)

و در آن روز بدکاران و گردنکشان را زیر رنجیر قهر خدا مشاهده خواهی کرد و بینی که پیراهنهای از مس گداخته آتشین بر تن دارند و در شعله آتش چهره آنها پنهان است .

این بود نوع لباسهائی که قرآن برای فرزندان آدم اسم می برد ، چه نیکوست که این چند روزه کوتاه عمر را ملبس به لباس تقوا شویم ، و از لباس ظاهر هم جهت عبادت و خدمت به خلق و شکر حضرت حق استفاده کنیم ، و از لباس طبیعی هم برای رضای دوست بهره بگیریم تا در جهان آخرت از لباس بهشتی بر ما بپوشانند ، و از لباس عذاب در امان بمانیم .

سراج قمری شاعر پر مایه قرن ششم در این زمینه در مقام نصیحت به انسان می فرماید :

ای باز پس فتاده تر از جمله جهان

هین راه پیش گیر که رفتند همرهان

از راه باز مانده ای بی نور و خاکسار

چون آتشی که باز بماند زکاروان

امروزه راه راست نیاری شدن دلیر

فردا ره صراط سپردن کجا توان

آخر چگونه طاقت درد سفر

بود

آن را که درد سر بودش بوی بوستان

پیری برانده است جوانیت هم چو دود

رانده شود زشعله آتش بلی دخان

مانند شمع شعله شیب است بر سرت

زان زرد وتن ضعیفی چون موی وریسمان

زین پس چو خنگ پیر تو اندر سر آمدست

گلگون اشک بیشتر و پیشتر بران

پیش از تومنزلی دوسه شاید که سوی دوست

آن گه که بارگیر دل آمد شود روان

چون لاله کی سیه دل و آتش دهان بود

آن که فشاند نرگس او خون ارغوان

سوی تو کرده چرمه پیری لگام ریز

سوی رکاب باده تو برتافته عنان

چون از سرت سپیده برآمد سپید شد

گلگونه می ار سیهش کرد خان و مان

پیری چو خاک بر سرم افشاند شد یقین

کان آتش جوانی من مرد بی گمان

آتش چو مرد یا به ستم یا به طبع خویش

بر فرق او زمانه کند خاک در زمان

همچون قلم دراز چه داری زبان طعن

تا چون قلم زبانت ببرند این و آن

هرگز سیاه کام نگشتی اگر چنانک

نگشایدی دوات به طعن قلم دهان

روشن شود معانی غیبی تو را چو آب

گر چون قلم برآئی از این تیره خاکدان

از پوست هم چو معنی روشن برون شدند

بهر تو حرفها چو قلم بر سر زبان

خداوندا ما فرزندان ضعیف و ناتوان آدم را از قید اسارت تن برهان ، که هرکس اسیر تن شد ، بزرگترین خیانت را به ابدیت خویش کرد ، و از تمام حقایق و فضائل و حسنات الهی محروم گشت ، بارالها اسیر تن پست ترین و زبون ترین موجود این کره کوچک خاکی است ، موجودی است که تمام درهای رحمت و مغفرت را به روی خویش بسته است !!

خداوندا اسیران تن و بردگان شکم و شهوت ، از حیات

چه فهمیدند ، و از هستی که خیر محض است ، چه خیری دیدند ، و از عنایات و الطاف خاصه تو چه بهره ای بردند ؟

صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بزرگوار تو ، امامان عزیز ، مصلحان ، اندیشمندان ، عارفان ، حکیمان ، برای هدایت انسان چه فریادها که نکشیدند ، و چه حکمت ها که از خود بروز ندانند ، و چه جانهای شیرین که در این میدان زندگی برای بیداری انسان نثار راه تو نکردند ، ولی این بدبخت اسیران تا آخر عمر انگار کر و کور زیستند ، و گوئی در این خط پر فیض هستی خبری و ندائی و صدائی نبوده ، و برقی برای روشن شدن محیط زندگی اینان ندرخشیده .

این بیچاره ها چه با فضاحت زندگی کردند ، و چه تهیدست و دست خالی و بدون برداشت محصول مثبت از حیات و زندگی روز و شب گذراندند ، اینان بالاترین مایه وجود را که عمر است و در دریای خلقت گوهری پر قیمت تر از آن یافت نمی شود ، با شیطان معامله کردند ، ولی در مقابل از این دشمن غدار و دیرین انسانیت چیزی نگرفتند !

اینان جهان را که بر عدل و علم و حکمت حق استوار است به بازیچه گرفتند ، و والاترین انسانها را مسخره کرده و به آنان پوزخند زدند ، و ندانسته یا دانسته راهی که نباید بروند رفتند ، و با این خط سیرشان هم خود را تباه کردند ، هم آنان که در اشراف آنان می زیستند .

اینان خود را از پیشگاه مقدس تو دور کردند ،

و لعنت ابدی برای خویش خریدند ، و آخرت پر نعمت را با دنیای دون عوض کرده و در این معامله جز غضب و سخط و عذاب تو سودی نبردند .

وَأَمَّا لِباسُ الظّاهِرِ فَنِعْمَةٌ مِنَ اللهِ تَعالی یُسْتَرُ بِها الْعَوْراتُ وَهِیَ کَرامَةٌ أَکْرَمَ اللهُ بِها ذُرِّیَّهَ آدَمَ (علیه السلام) ما لَمْ یُکْرِمْ بِها غَیْرَهُمْ . وَهِیَ لِلْمُؤْمِنینَ آلَهٌ لِاَداءِ مَاافْتَرَضَ اللهُ عَلَیْهِمْ .

با توجه به وضعی که انسان دارد ، و با توجه به موقعیتی که در میان موجودات زمین و بلکه موجودات عالم ، انسان دارد ، اگر از نعمت لباس ظاهر محروم بود چه می کرد ، و چه صحنه ای در زندگی داشت و حیات پر قیمت و اصیل او به کجا می کشید ؟

لحظه ای فکر کنید ، و در نظر بگیرید که اگر میدان زندگی که دارای همه چیز است ، تنها از لباس ظاهر خالی بود مسئله پاکی ها و فضائل چه می شد ، و آیا نسیم تربیت جای وزیدن داشت ؟

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : لباس ظاهر نعمتی است از حضرت حق به سوی انسان که با آن عیوب و عورات آدمی پوشیده می شود ، و این لباس ظاهر کرامت الهی است ، که فرزندان آدم را به آن گرامی داشته ، کرامتی که غیر آدمیزاد را به آن آراسته نفرموده است و این لباس برای مردم مؤمن وسیله ادای واجبات خداست .

اسلام که در تمام جوانب حیات مقرراتی بس پر ارزش وضع نموده و نقطه ای از نقاط زندگی بشر را از هنگام ولادت تا مرگ از نظر دور نداشته و مسئله ای

نبوده مگر اینکه برای آن قانونی وضع نموده ، درباره لباس هم مقررات بسیار ارزنده ای چه نسبت به ظاهر لباس ، چه نسبت به مسائل معنوی آن ارائه نموده که دقت در آن مقررات انسان را متوجه حقیقت دین و کمال آن نموده و به این نکته واقف می کند ، که اسلام دلسوزترین مکتب برای سعادت بشر ، و جامع ترین مدرسه برای اداره حیات و زندگی انسانها است

لباس در روایات

اسلام عزیز ، بر وفق مصلحت جامعه اسلامی ، لباس زربفت ، حریر ، ابریشم ، و لباسی که از پوست حیوان مرده می سازند ، و لباسی که از پوست حیوانات حرام گوشت بدست می آید و انواع این گونه البسه ها را حرام اعلام کرده ، و پوشیدن این نوع لباس ها را در خور شأن انسان نمی داند ، انسان با خصوصیاتی که دارد ، والاتر و آقاتر از آن است که به لباس حریر ، یا ابریشم ، یا طلاباف روی آورده ، و خود را با آنها بیارایـد ، وجود انسان عزیزتر از آن است که در لباسی که از پوست حیوان مرده ، یا حرام گوشت بدست می آید پوشیده شود .

انسان منبع کرامت ، و محل شرافت ، و مرکز فضائل ، و آئینه تجلی اسماء و صفات ربوبی است ، این موجود پر ارزش نباید محکوم بدن و جسم گشته ، و به پوشاندن مقداری گوشت و پوست با انواع لباسها و زینت ها ، عمر گرامی را تلف کند !!

در زمینه لباس باید توجه به طرح ونقشه حضرت دوست کند ، و آنچه را جناب

او می پسندد بپوشد ، جسم به آن اندازه موقعیت ندارد ، که آدمی شئون گرانمایه خویش را فدای آن کند .

علاّمه بزرگوار ، روایت شناس کم نظیر مرحوم مجلسی در کتاب پر قیمت «بحار» در آداب زی و تجمل روایاتی را نقل می کند که لازم است به پاره ای از آن روایات که بیانگر مسئله لباس است اشاره شود .

پیامبر بزرگ به امیرالمؤمنین فرمود جامه حریر مپوش ، تا در بهشت جامه حریر بر تو بپوشانند .

در حدیث دیگر آمده هرکس جامه حریر بپوشد ، پوستش در قیامت به آتش سوزانده می شود .

به سند معتبر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که : جامه پنبه ای بپوشید . که آن پوشش رسول خدا و پوشش ما اهل بیت است ، و نبی اسلام جامه موئی و پشمی نمی پوشید مگر به علت و جهتی و حضرت صادق (علیه السلام) فرمود جامه موئی و پشمی نپوشید مگر عذری اقتضا کند .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمود : کتان از پوشش پیامبرانست و حضرت صادق (علیه السلام)می فرمود کتاب بدن را فربه می کند .

در چند حدیث از نبی اسلام آمده : جامه سپید بپوشید که پاکیزه ترین و نیکوترین جامه هاست .

امام ششم می فرماید : امیرالمؤمنین (علیه السلام) اکثر اوقات جامه سپید می پوشید . حفص مؤذن می گوید : حضرت صادق (علیه السلام) را در حرم پیامبر بین قبر و منبر دیدم ، که جامه ای زرد به رنگ به پوشیده بود و نماز می خواند .

در حدیث حسن از حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده : جامه سرخ تیره پوشیدن کراهت

دارد ، مگر برای تازه داماد .

ابو العلاـ که یکی از راویـان حـدیث است می گویـد : حضـرت صادق (علیه السـلام) را در حال احرام دیـدم که خود را با برد یمنی سبز پوشانده بود .

رسول اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمود : سیاه پوشیدن مکروه است ، مگر در سه چیز : کفش ، کلاه ، عبا .

اسـلام مردم را از پوشـیدن جامه ای که از حد معمول بلندتر است و علت فخر و کبر بر دیگران می شود منع کرده ، امام ششـم می فرماید : امیرالمؤمنین به بازار رفت و سه پارچه خرید ، به قیمت یک اشرفی ، یکی را پیراهن کرد تا نزدیک بند پا ، و یکی را لنـگ تـا نیمه سـاق ، و یکی را ردا تا پائین تر از کمر ، آنگاه دست به آسـمان برداشت و پیوسـته حمـد الهی کرد تا به خانه باز گشت .

امـام موسـی کـاظم (علیه السـلام) فرمود : ترجمه ظـاهر (وثیابک فطهر) این است که جامه های خود را پاک گردان با توجه به اینکه جـامه هـای حضـرت رسول همیشه پـاک بود ، مراد الهی این است که جامه را کوتاه کن تا آلوده نشود (آلوده به کثافت ظاهر ، و آلوده به کبر و غرور و خود پسندی) .

از حضـرت باقر نقل شده که حضرت رسول به شخصی وصیت کرد ، که زینهار که پیراهن و ازار خود را بلند میاویز که این از تکبر است و خدا تکبر را دوست نمی دارد .

نبی اسلام به ابوذر فرمود : هرکه از روی تکبر جامه اش را بر زمین کشد حق

تعالی در قیامت نظر رحمت به او نفرماید .

اسلام مردان را از پوشیدن لباس زنان ، و زنان را از پوشیدن لباس مردان منع می کند و همچنین مسلمانان را از پوشیدن که مخصوص به کفار است نهی می نماید .

امام باقر (علیه السلام) می فرماید : جایز نیست زنان شبیه به مردان شوند زیرا رسول خدا لعنت کرد مردانی که خود را شبیه زنان کنند ، و زنانی که خود را شبیه مردان بیارایند .

امام ششم می فرماید : خدای عز و جل وحی فرمود به پیامبری از پیامبرانش که به مؤمنان بگو : جامه دشمنان مرا مپوشید و طعام دشمنان مرا نخورید ، و به مسلک دشمنان من سلوک ننمائید ، که شما هم جزء آنان قرار خواهید گرفت .

از مجموع روایات استفاده می شود ، که مردان باید از لباس حریر ، ابریشم و طلاباف بپرهیزند ، و از پوشیدن لباسی که از پوست حیوانات حرام گوشت تهیه شده خودداری کنند ، و از پوشاندن بدن به لباس زنان و کفار خودداری کنند و مرد و زن سعی کنند از پوشیدن لباسهائی که اسلام به هریک از آنان حرام نموده کناره گیری نمایند ، و همچنین بر مردان و زنان لازم بلکه واجب است از پوشیدن لباس بدن نما و لباس تنگ و خلاصه لباسی که محرک شهوت نامحرمان است جداً خودداری نمایند .

زندگی ما در این جهان مادی مگر چند روز است ، ما تا چه مدت در این دنیای دو نیم ، و تا کی می توانیم خیمه و خرگاه زندگی را در این زمین که سیاره ای بسیار کوچک

و کم حجم است سرپا نگهداریم ، و تا چه زمان قدرت داریم در این جهان استقرار داشته باشیم و رحل اقامت تا کی می توان در اینکه نه سرا انداخت ؟!

این چه بدبختی است که گریبان گروهی از مردان و زنان را گرفته ، که تمام ساعات پر ارزش خود را وقف فراهم آوردن غذا و لباس برای جسم بی ارزش می کنند ، عزیزان ارزش و اعتبار شما به عقل و روح و باطن و قلب شما است ، جسم را در گرما و سرما با اندک پارچه ای معمولی بپوشانید و این ظواهر کم ارزش را وقف باطن پر ارزش کنید ، به خدا قسم در برزخ و قیامت به حسرتی دچار شوید که مافوق آن تصور ندارد ، و به روزی گرفتار آئید که پشیمانی در آن روز به شما سودی ندهد ، به خود آئید ، و از خواب گران غفلت برخیزید ، برای روزی که با دو متر پارچه کم ارزش به خانه گور و به دنیای برزخ می روید فکری کنید ، دست به دامن خضر راهی بزنید تا از برکت وجود او از ظلمات مادی گری نجات پیدا کنید .

جمال الدین اصفهانی در نصیحت به غافلان می فرماید :

ترا زمشرق پیری دمید صبح مخسب

که خواب تیره نماید چو صبح شد روشن

شب جوانی ناگاه روز پیری زاد

که دید زنگی هرگز به رومی آبستن

اگر سلامت جوئی حقیقت ای مسکین

مساز در بن دندان اژدها مسکن

حیات دنیا خوابست و مرگ بیداری

زکان حکمت محض است این بلند سخن

هر آن که بیش خورد کم شود بمعنا زآنک

چراغ کشته شود چون بشد زحد روغن

میان

جامه دلی زنده گر نداری پس

بنام خواه کفن خوان و خواه پیراهن

زبهر دنیا چندین عناگری نکند

که می نیرزد این مرده خود بدین شیون

اگر نباشی مردم دد و ستور مباش

وگر فرشته نباشی مباش اهریمن

مباش غره بدین گنده پیر دانا زآنک

هزار شوهر کشت و هنوز بکر آن زن

بمیر پیشتر از مرگ تا رسی جائی

که مرگ نیز نیاردت گشت پیراهن

اگر انسان لحظه ای در منزلگاه با عظمت فکر ننشیند ، و مرغ ملکوتی عقل را در میدان پهناور با عظمت هستی به پرواز آورد ، و از قله مرتفع اندیشه حقایق را بنگرد ، و به خود آمده به این نتیجه برسد ، که دنیا کاروانسرائی بیش نیست ، و این مکان برای اقامت در اختیار او قرار نگرفته ، و عن قریب باید توشه مادی را بگذارد ، و به جهان دیگر برود ، که در آن جهان جز توشه معنوی مایه دیگری برای دستگیری وجود ندارد ، و در آنجا باید در دادگاه حضرت الهی حاضر گشته و تمام برنامه های خویش را در محضر حضرت حق جواب گو باشد ، در این صورت زندگی مادی را ساده و آسان گرفته و حاضر نیست لحظه ای از عمر را فدای فراهم آوردن پوشاکی و خوراکی غیر ضروری برای جسم کند ، سعی می کند ، بپوشد و بخورد و فعالیت کند ، اما برای خدا و برای تحصیل رضا و خوشنودی حضرت دوست ، در چنین حالتی حاضر نیست جز در راه او قدم بردارد ، و می کوشد از آنچه که خلاف خواسته محبوب اوست دوری کند .

خود را در تمام حالات مواظبت می کند

، و همچون واعظی دلسوز ، و ناصحی حکیم خود را نصیحت و موعظه کرده ، و برای دیگران هم از بهترین نمونه هـای عالی حسنات اخلاقی خواهد بود .

آری اندیشه در وضع خویش ، با کمک گیری از اولیاء خدا ، انسان را بیدار کرده و به علم حقیقی رسانده ، و به سعادت ابدی متصل می کند .

زبده عالمان ، معلم حکیمان ، محور باهنران ، عالم فرزانه ، شیخ بهائی در نصیحت به انسان می فرماید :

ای مانده ز مقصد اصلی دور

آکنده دماغ زباد غرور

از علم رسوم چه می جوئی

اندر طلبش تا کی پوئی

تا چند زنی زریاضی لاف

تا کی بافی هزار گزاف

زدوائر عشر و دقائق وی

هرگز نبری به حقایق پی

وز جبر و مقابله و خطائین

جبر نقصت نشود فی البین

در روز پسین که رسد موعود

نرسد زعراق و رهاوی سود

زایل نکند زتو مغبونی

نه شکل عروس و نه مأمونی

در قبر بوقت سئوال و جواب

نفعی ندهد بتو اسطرلاب

زان ره نبری بدر مقصود

فلسش قلب است و فرس نابود

علمی بطلب که به دل نور است

سینه ز تجلی آن طور است

علمی که از آن چوشدی محفوظ

گردد دل تو لوح المحفوظ

علمی که نسازدت از دونی

محتاج به آلت قانونی

علمی بطلب که نماید راه

وز سر ازل کندت آگاه

علمی بطلب که جدالی نیست

حالی است تمام و مقالی نیست

علمی که مجادله را سبب است

نورش زچراغ ابولهب است

علمی بطلب که گزافی نیست

اجماعی است و خلافی نیست

به علوم غریبه تفاخر چند

زین گفت و شنود زبان دربند

سهل است نحاس که زر کردی

زرکن خویش تو اگر مردی

از جفر و طلسم به روز پسین

نفعی نرسد به تو ای مسکین

بگذر ز همه به خودت پرداز

کز پرده برون نرود آواز

آن علم

تو را کند آماده

از قید جهان کند آزاده

عشق است کلید خزائن جود

ساری در همه ذرات وجود

غافل تونشسته به محنت ورنج

وندر بغل تو کلید گنج

جز حلقه عشق مکن در گوش

از عشق بگو ، در عشق بکوش

لباس در نماز

قسمت اول

مسئله لباس نمازگزار چه مرد چه زن از مسائل بسیار مهم اسلامی است ، لباس نمازگزار از هر جهت باید مباح و حلال و پاک و پاکیزه باشد .

لباسهائی که پوشیدن آن را فرهنگ با عظمت اسلام حرام اعلام کرده ، یعنی لباس زربفت و حریر و ابریشم خالص برای مردان و آنچه از حیوانات حرام گوشت ساخته می شود و آنچه از راه غیر مشروع بدست می آید برای مردان و زنان ، نماز در آن باطل است .

انسان به هنگام نماز باید به این نکته توجه داشته باشد ، که به محضر مقدس حضرت رب العزه می رود ، و می خواهد در پیشگاه با عظمت حضرت ذوالجلال بایستد ، و قصد دارد در برابر صاحب عالم و آدم قرار بگیرد ، باید از لباسی که در خور شأن محضر آن جناب نیست پرهیز کرد ، و از پوشیدن لباسی که آن حضرت از آن متنفر است دوری جست ، بخصوص در مسئله لباس در همه جا و در برابر حضرت مولا ـ به طریق اولی باید توجه داشت که لباس تن از حق مظلومان و خون دل مسکینان بافته نشده باشد ، و هر تار و پودش متعلق به محرومی نباشد ، و آن لباس از طریق فروش مواد احتکاری ، مواد حرام ، و خدعه و حیله با مسلمین و غصب و زور و ظلم و تجاوز

بدست نیامده باشد ، و داستان لباس ، داستان گوهر تاج شاه نباشد که هر ذره اش از خون دل یتیم و فقیر و محروم و مسکین و بیوه زن ساخته شده باشد .

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی

فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست

پرسید زان میانه یکی کودک یتیم

کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست

آن یک جواب داد چه دانیم ماکه چیست

پیداست آنقدر که متاعی گرانبهاست

نزدیک رفت پیره زنی گوژپشت و گفت

این اشک دیده من و خون دل شماست

ما رابه رخت و چوب شبانی فریفته است

این گرگ سالهاست که با گله آشناست

آن پارسا که ده خرد و ملک ، رهزن است

آن پادشا که مال رعیت خورد ، گداست

بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن

تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست

پروین به کج روان سخن از راستی چه سود

کو آنچنان کسی که نرنجد زحرف راست

آری لباس نمازگزار مسئله بسیار مهمی است ، لباس نمازگزار تار و پودش بافته شده از مایه قناعت ، انصاف ، درستی ، صدق ، رعایت حلال حق است ، و لباسی است که از غصب ، ظلم ، دزدی ، تجاوز به حقوق دیگران ، رشوه ، احتکار ، بی انصافی ، کلاه برداری به دور است .

لباس نمازگزار ، لباسی است که بر اساس خواسته مولا بدست آمده ، و برای رضای مولا پوشیده شده ، و از هر پیرایه ای جز عنایت و لطف دوست پاك و پاکیزه است و خلاصه لباس نمازگزار لباس عبودیت است و بس !

در تفسیر ابو الفتوح رازی آمده : که مردی به بازار برده فروشان رفت برای خرید برده ، برده ای

را در مغازه ای دید ، و قبل از خرید از او سئوال کرد غذا و لباس و اندازه کار تو چیست ؟ او به سئوالات پاسخ گفت خریدار او را نپسندید ، به مغازه دیگر رفت برده ای را دید از او پرسید : چه نوع غذائی خوراك تو است ؟ گفت : هرچه مولا محبت کند ، پرسید : چه اندازه کار می کنی ؟ پاسخ داد : آنچه مولا بخواهد ، سئوال کرد : چه لباسی می پوشی ؟ جواب داد : آنچه مولا بپسندد .

ای مردان ، ای زنان ، ای مسلمانان ، ای نمازگزاران از پوشیدن لباسی که مولا نمی پسندد بپرهیزید و لباس خود را بخصوص به وقت عبادت از نوعی قرار دهی محبوب مولاست ، در پیشگاه مقدس حضرت او در غذا و کار و اخلاق و لباس از یک برده کمتر نباشید !

جامه خود را جامه غرور و تکبر و فخر فروشی قرار ندهید ، از جامه ای که شما را به سوی رذائل اخلاقی می کشد خودداری کنید ، جامه خود را جامه ادب ، وقار ، محبت ، خدمت ، شرف ، پاکی ، فضیلت و تواضع و انکسار و عرفان قرار دهید ، آری جامه عارفانه بپوشید

به قول شاعره شهیر پروین اعتصامی :

به درویشی بزرگی جامه ای داد

که این خلقان بنه کز دوشت افتاد

چرا بر خویش پیچی ژنده و دلق

چو می بخشند کفش و جامه ات خلق

چو خود عوری چرا بخشی قبا ر

چو رنجوری چرا ریزی دوا را

کسی را قدرت بذل و کرم بود

که دیناریش در جای درم بود

بگفت ای دوست از صاحبدلان باش

بجان

پرداز و با تن سرگران باش

تن خاکی به پیراهن نیرزد

وگر ارزد به چشم من نیرزد

ره تن را بزن تا جان بماند

ببند این دیو تا ایمان بماند

قائی را که سر مغرور دارد

تن آن بهتر که از خود دور دارد

از آن فارغ ز رنج انقیادیم

که ما را هرچه بود از دست دادیم

از آن معنی نشستم بر سر راه

که تا از ره شناسان باشم آگاه

مرا اخلاص اهل راز دادند

چو جانم جامه ممتاز دادند

گرفتیم آنچه داد اهریمن پست

بدین دست و در افکندیم زآندست

شنیدیم اعتذار نفس مدهوش

از این گوش و برون کردیم زان گوش

در تاریک حرص و آز بستیم

گشودند ارچه صد ره باز بستیم

همه پستی زدیو نفس زاید

همه تاریکی از ملک تن آید

چو جان پاک در حد کمال است

کمال از تن طلب کردن وبال است

چو من پروانه ام نور خدا ر

کجا با خود کشم کفش و قبا را

کسانی کاین فروغ پاک دیدند

از این تاریک جا دامن کشیدند

گران باری زبار حرص و آز است

وجود بی تکلف بی نیاز است

مکن فرمانبری اهریمنی ر

منه در راه برقی خرمنی را

چه سود از جامه آلوده ای چند

خیال بوده و نابوده ای چند

کلاه و جامه چون بسیار گردد

کله عُجب و قبا پندار گردد

چوتن رسو است عیبش را چه پوشم

چو بی پرواست در کارش چه کوشم

شکستیمش که جان مغز است و تن پوست

کسی کاین رمز داند اوستاد اوست

اگر هر روز تن خواهد قبائی

نماند چهره جان را صفائی

اگر هر لحظه سر جوید کلاهی

زند طبع زبون هر لحظه راهی

در هنگـام ورود به جهـان پر منفعت نمـاز بایـد توجه داشت ، که بیـداران راه حق و عاشـقان واصـل ، و عارفان کامل بر اساس استفاده از مسائل وحی و گفتار

نوربخش انبیاء و امامان معتقد به پوشش دو نوع لباس بوسیله نمازگزارند ، یکی برای پوشش ظاهر به عنوان ستر عورت و دیگر برای پوشش باطن به عنوان آراستگی جان ، در این زمینه عارف وارسته حضرت خمینی در کتاب «معراج السالکین و صلاه العارفین» می فرماید :

فصل پنجم در ستر عورت است ، و آن نزد عامه ستر مقابح بدن است از ناظر محترم و در حال صلاه ، و در نزد خاصه ستر مقابح اعمال است به لباس تقوا که خیر البسه است مطلقاً ، و در وقت حضور در محضر بالخصوص ، و در نزد اخص خواص ستر مقابح نفوس است به لباس عفاف ، و در نزد اهل ایمان ستر مقابح قلوب است به لباس طمأنینه ، و در نزد اهل معرفت و کشف ستر مقابح سر است به لباس شهود ، و در نزد اهل ولایت ستر مقابح سر سراست به لباس تمکین ، و سالك چون بدین مقام رسید ستر جمیع عورات خود را نموده ، و لایق محضر شده و از برای او دوام حضور است .

و حق تعالی جلت رحمته و وسعت ستاریته ستار جمیع عورات و مقابح خلق است به کرات

این نوع بشر را به البسه گوناگون که آنها را از مقابح ظاهریه بدنیه ستر نماید مورد محبت قرار داده ، و مقابح اعمال او را به پرده ملکوت ستر فرموده ، و اگر این پرده ستاریت ملکوتیه بر صور اعمال ما بندگان نبود و صور غیبیه آنها ظاهر می شد ، در همین عالم رسوا و خوار می شدیم .

به قول نکته سنج کم نظیر

، حکیم آگاه نظامی گنجوی :

ای به ازل بوده و نابوده م

وی به ابد زنده و فرسوده ما

حلقه زن خانه بدوش توایم

چون در تو حلقه بگوش توایم

بی طمعیم از همه سازنده ای

جز تو نداریم نوازنده ای

از پی تست این همه امید و بیم

هم تو ببخشای و ببخش ای کریم

چاره ما ساز که بی داوریم

گر تو برانی به کو رو آوریم

این چه زبان و چه زبان رانی است

گفته و ناگفته پشیمانی است

در صفتت گنگ فرو مانده ایم

من عرف الله فرو خوانده ایم

چو خجلیم از سخن خام خویش

هم تو بیامرز به انعام خویش

پیش تو گر بی سر و پای آمدیم

هم بامید تو خدای آمدیم

یار شو ای مونس غم خوارگان

چاره کن ای چاره بیچارگان

قافله شد واپسی ما ببین

ای کس ما بی کسی ما ببین

بر که پناهیم توئی بی نظیر

در که گریزیم توئی دستگیر

جز در تو قبله نخواهیم ساخت

گر ننوازی تو ، که خواهد نواخت

درگذر از جرم که خواننده ایم

چاره ما کن که پناهنده ایم

ای شرف نام نظامی به تو

خواجگی اوست غلامی تو

آری اگر رحمت و عنایت و لطف و کرم و آقائی و بزرگواری او نسبت به ما نبود ، ما در میان خلق جائی و محلی برای زندگی نداشتیم ، اما حق تعالی جلت عظمته با ستاریت خود قبائح اعمال ما را از انظار اهل عالم مستور فرموده و ستر نموده مقابح اخلاقی و ملکوت خبیثه ما را به این صورت معتدله مستقیمه ملکیه ، و اگر هتک فرموده بود این ستر را و صور ملکات اخلاق ظاهر می شد ، هریک به یک با آن ملکیه باطنیه بودیم ، چنانچه در غیر این عالم که وقت

ظهور سرایر امت و یوم بروز ملکات است چنین خواهد گردید .

وفی الحدیث :

يَحْشُرُ بَعْضُ النَّاسِ عَلى صُوَر تَحْسُنُ عِنْدَهَا الْقِرَدَهُ وَالْخَنَازِيرُ .

گروهی از مردم به شکلی وارد محضر می شوند که صورت میمون و خوک بهتر از آنهاست !!

در کافی شریف است که متکبر محشور شود به صورت مورچه ضعیفی و پایمال خلایق گردد ، تا مردم از حساب فارغ شوند ، بالجمله این صورت انسانیه پرده ستاریت حق است به روی عورات باطنیه ، چنانچه ستر مقابح قلوب و اسرار را فرماید به ستاریت افعالیه و اسمائیه و ذاتیه ، از همه موجودات ملکیه و ملکوتیه به حسب مراتب آنها .

و بر سالک سبیل آخرت و مجاهد فی سبیل الله لازم است که ستر عورات باطنیه و سریه خود را بنماید به تمسک به مقام غفاریت و ستاریت حق ، و به تحقق به حقیقت توبه و ورود به منزل انابه خود را و عورات خود را مستور نماید .

سالک الی الله و مجاهد طریق معرفت در هیچ حالی از احوال و طوری از اطوار از وظیفه عبودیت و حفظ محضر ربوبیت جلب عظمت غفلت نکند ، حتی در امور عادیه و آداب معاشرت ، حظ قلوب و ارواح را عطا کند ، و حق تعالی و نعم و عطیات او را در هر چیز مشاهده کند .

قسمت دوم

پس در وقت پوشیدن لباس ظاهر از لباس تقوا و ایمان که خیر البسه هستند غفلت نکند ، و چنانچه با لباس ظاهر ستر عورت ظاهری کند ، با آن البسه ستر عورات باطنه نماید ، که قباحت و زشتی آنها بالاتر است .

و کرامات

حق تعالی و الطاف آن ذات مقدس را منظور کند ، و لباس ظاهر را برای ادای عبودیت و لباس باطن را برای آداب حضور در محضر ربوبیت بپوشد و در البسه ظاهریه و باطنیه ، بهترین آنها آن را داند که او را به یاد حق آورد ، و از ذکر او غافل نکند .

پس در ماده و هیئت لباس ظاهر ، اختیار چیزی کند که اسباب سرکشی نفس نشود ، و مورث غفلت از حق نگردد و او را در زمره اصحاب عجب و ریا و مفاخرت و تکبر و تزین منسلک نکند ، و ملتفت باشد که رکون به دنیا حتی در این امور ، در قلب تأثیرات غریبی می گذارد که موجب هلاکت آن است .

و بداند که این آثاری که در نفس به واسطه بعض البسه فاخره حاصل می شود از آفات دین و قسوت قلب است که خود از امهات امراض باطنیه است .

و در البسه باطنیه خیلی اهتمام کند که شیطان و نفس اماره را در آنها تصرفی نشود ، و او را مبتلا به عجب و ریا و سرکشی و افتخار نکند ، و بر بندگان خدا به دین خود و یا تقوا و طاعت و کمال و معرفت و علم افتخار ننماید و تکبر نفروشد ، و از عواقب امر خود و مکر الله ایمن نباشد ، و بندگان خدا را هرچند در لباس اوباش و اهل معصیت هستند حقیر نشمارد ، که اینها از مهلکات نفس است و موجب عجب به ایمان و اخلاق و اعمال است که سرچشمه همه مفاسد است .

و در وقت

پوشیدن لباس متذکر حق شود و رحمت های ظاهره او را که از جمله آنها شر ذنوب و فضایح است به یاد آرد ، و با حق تعالی به اخلاص و صدق معامله کند و ظاهر را به ستر طاعت و باطن را به ستر خوف و رهبت مزین نماید ، و متذکر عنایات حق شود که اسباب ستر عورات ظاهره و باطنه را مرحمت فرموده و راه توبه و انابه را به روی بندگان مفتوح فرموده ، که به ستر ستاریت و غفاریت حق خود را مستور کرده و عیوب خویش را بپوشانند و چنانچه حق تعالی ستار عیوب بندگان است ، ستاران را دوست دارد و از هتک ستور بیزار است .

پس سالک الی الله ستار عیوب بندگان خدا است و عمر خود را در کشف سر مردم تلف نکند ، و چشم خود را از عورات و عیوب بندگان خدا بپوشد و هتک ستر نکرده و پرده ناموس احدی را ندرد ، چنانچه خداوند ستار ، ستر عیوب او را که از دیگران بزرگ تر و فضیح تر است فرموده ، و بترسید از اینکه اگر پرده عیوب کسی را بدرد ، حق تعالی پرده ستاریت از بعض اعمال و اخلاق او بردارد و در میان جمع او را رسوا و خوار گرداند .

و مسافر طریق آخرت مطالعه در عیوب و عورات ، او را از عیوب دیگران مشغول می کند ، و تجسس اموری که به حال او فائده ندارد یا ضرر دارد نمی کند ، و عمل خود را رأس المال تجارت دیگران قرار نمی دهد آن هم به واسطه

غیبت و هتک ستر ، و از عیوب و ذنوب خود هیچ گاه نسیان نمی کند ، که نسیان گناهان از بزرگ ترین عقوبات حق است در دنیا که انسان را از جبران آنها باز می دارد ، و از بزرگ ترین اسباب عقاب در آخرت است ، و تا بندب خدا به طاعت حق و مداقه در اعمال خود و مطالعه در معایب نفس مشغول است و از آنچه در دین خدا عار است برکنار است ، از آفات دور و در دریای رحت حق مستغرق و به گوهرهای حکمت فائز است ، و اگر نسیان ذنوب خود کرد ، و از معایب خود غفلت ورزید و خودبین و خودخواه شد ، و اعتماد به حول و قوه خود کرد ، رستگاری نخواهد دید و به فلاح نائل نخواهد شد .

ای محبوب محبان ، ای خالق مهربان ، ای آمرزنده گناهان ، سراسر وجودم ، و تمام خانه هستیم ، و همه موجودیتم از عیب و علت و از عوامل عار و ننگ موج می زند ، اگر پرده پوشی تو نبود ، اگر لباس ستاریت و غفاریت ر من نمی پوشاندی ، کدام یک از بندگانت حاضر بودند جواب سلام مرا بدهند ، و کدام یک آماده بودند با من معاشرت کنند ، و چه انسانی حاضر بود به من خدمت نماید ؟

پرده پوشی تو باعث شده که من در بین خلق تو صاحب وجاهت و آبرو باشم ، و بندگانت خیال کنند که من هم بنده ای از بندگان خوب توام ، وای بر من ، آه بر من ، حسرت و

انـدوه و غم از من ، که دچـار چه بلاـی بزرگی هسـتم ، بلاـی دو صـورت بودن ، سـیرتم غرق در خبث و پلیـدی و آلودگی ، صورتم غرق در ادب و وقار و بنـدگی ، در حالی که تو از من خواسـته ای باطنم از ظاهرم بهتر باشـد ، وای بر من از روزی که پرده ها برداشته شود ، و تمام عیوب و نواقص باطن آشکار گردد ، آه بر من از روزی که در دادگاه تو حاضر شوم و قاضی من تو و انبیـاء و ائمه معصومین باشـند ، ای معشوق عاشـقان ، همانطور که در دنیا آبرویم را حفظ کردی و لباس سـتاریت بر باطن من پوشانـدی ، در آخرت هم آبروی این عبـد ذلیـل را حفـظ کن ، و مگـذار در میان بنـدگانت ، بخصوص در محضـر انبیاء و اولیاء رسوا گردد .

بیائیـد هماننـد عـارف بزرگ ، اخلاـقی سترگ ، فیلسوف عظیم الشأن ، سوخته آتش عشق ، ملاـ احمـد نراقی ، گوشه خلوتی گرفته و در دل تاریک شب با حضرت مولا بدینسان به مناجات و اظهار درد دل برخیزیم :

ای خدا ، ای ناامیدان را امید

ای زتو شام سیه صبح سپید

ای زآغازت ازل آگاه نی

وی به انجامت ابد را راه نی

ای چراغ زندگی روشن زتو

سبز و خرم شاخسار تن زتو

ای تو روزی بخش هرجا زنده ای

ای تو عذرآموز هر شرمنده ای

ای تسلی بخش هر غمگین دلی

ای زتو آسان بهرجا مشکلی

ای بهشت و روضه رضوان من

ای تو هم جانان من، هم جان من

ای زشوقت گردش این نه سپهر

پرتوی از عکس رویت ماه و مهر

ای بنامت جنبش هر زنده ای

ای

بیادت زنده هر جنبنده ای

از تو گل ها در گلستان سرخ رو

نافه ها در ناف آهو مشکبو

گل زچهرت چهره گلگون ساخته

نرد با مهر تو بلبل باخته

چار جو از چشمه جودت نمی

هفت یم از نیم فیضت شبنمی

هرچه هستی پرتوی از هست تو

نیستی و هستیش در دست تو

چشم نرگس از تومست ودر خمار

از تو سرو آزاد و لاله داغدار

سرو قد در خدمتت افراخته

قمری اندر راه تو جان باخته

ای خلاصی بخش در زندان اسیر

ای زپا افتادگان را دستگیر

ای دوای درد بیدرمان زتو

ای شفای سینه سوزان زتو

بی زبانان را عطایت ترجمان

هم تو دانی هر سخن را بی زبان

این غریب دربدر را یاد کن

فارغش از محنت و بیداد کن

رحم بر این ناله و فریاد او

بنگر این بیداد و بستان داد او

غرقه ای را سوی ساحل راه بخش

سرنگونی را نجات از چاه بخش

یک اسیری را زبند آزاد کن

خاطر ناشاد او را شاد کن

بی پناهی را درآور در پناه

گمرهی را سوی خود بنمای راه

آتشی از خرمنی خاموش کن

بنده ای را حلقه اندر گوش کن

مؤمنی از دست کافر باز خر

بر زهر درمانده ای بگشای در

رشته بگشا از شکار بسته ای

رحم کن بر دل فکار خسته ای

پر گشا از بسته مرغی یک نفس

چو گشادی باز کن در را قفس

قوت پرواز او را باز ده

چون که دادی رخصت پرواز ده

در بر او بگشای از بستان دمی

تا پر افشاند دمی با همدمی

لحظه ای بر شاخساری پر زند

یک گلی از گلبنی بر سر زند

ور نمی خواهی پر افشانی کند

یا که بر شاخی نواخوانی کند

رخصتش ده تا به دیوار چمن

سرکشد در زیر بال خویشتن

گاه گاهی دیده بر گل افکند

شورها در جان بلبل افکند

گاه بیند روی هم پروازه

گوش بر

آواز آن آوازها

گر زند سوی هم آوازی صفیر

گویدش احوال جان غم پذیر

ای خدا ای لطفت از اندازه بیش

دست لطفت مرهم دلهای ریش

آن غریب گمره غافل منم

این غریق بحر بی ساحل منم

این منم مسکین خرمن سوخته

آتش اندر خانمان افروخته

این منم یا رب زهر در رانده ای

مؤمنی در دست کافر مانده ای

ای خدایا آن شکار بسته من

ای خدا آن مرغ پر بشکسته من

بی کسم ای بی کسان را دستگیر

بی نوایم ای نوای هر فقیر

من غلط کردم در اول بی شمار

اهرمن را راه دادم در حصار

دل حصار تست مگذارش خراب

طایر قدس است مپسندش کباب

اای خدا این خانه را خود ساختی

خود در و دیوار آن پرداختی

این کجا باشد روا ، ای ذوالمنن

خانه یزدان مقام اهرمن

یک نظر در کار این ویرانه کن

دشمن خود را برون زین خانه کن

دشمن اندر خانه مپسند و کسی

خانه را ویرانه بینند و کسی

خاصه صاحبخانه ای چو تو جلیل

هر جلیلی با جلیل تو ذلیل

خانه هرکس زتو آباد شد

خانه خود را ببین بر باد شد

این وصیت عالی اسلام را هم از یاد نبرید که از شما می خواهد از اسراف و تبذیر در کل برنامه ها که یکی از آنها لباس است بپرهیزید ، که خدا مردم مسرف را دوست ندارد و مبذرین برادران شیطانند .

خرج های گزاف برای خرید و دوخت و پوشش لباس از نظر اسلام اسراف و کار نابجائی است ، وجدان مسلمان و انصاف یک انسان قبول نمی کند ، که بدن خودش ، پوشیده به انواع البسه پر قیمت باشد ، ولی در جامعه عده ای زندگی کنند ، که از فراهم آوردن حداقل لباس برای خود و فرزندانشان عاجز باشند !!

اندازه

گیری در مسائل مالی و اندازه نگاه داشتن در برخورد به مال برای هر مؤمنی لازم است ، مراعات عدالت و میانه روی ، حقیقتی است که اسلام بر آن تأکید فراوان دارد :

عَنْ عَلِیٍّ (علیه السلام) قَالَ : لا یَذُوقُ الْمَرْءُ مِنْ حَقیقَهِ الْایمانِ حَتّی یَکُونُ فیهِ ثَلاثُ خِصال : اَلْفِقْهُ فِی الدّینِ ، وَالصَّبْرُ عَلَی الْمَصائِبِ وَحُسْنُ التَّقْدیرِ فِی الْمَعَاشِ .

علی (علیه السلام) فرمود ، مرد حقیقت ایمان را نمی چشد ، مگر در او سه خصلت باشد : فهم در دین ، ایستادگی در برابر مصائب ، نیکو اندازه نگاه داشتن در معاش .

عَنْ أَبی عبدالله (علیه السلام) قَالَ : إِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ یُحِبُّهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّ السَّرْفَ یَبْغُضُهُ حَتّی طَرْحِکَ النَّواهَ فَإِنَّها تَصْلِحُ لِشَیْئ وَحَتّی صَبِّکَ فَضْلَ شَرابِکَ .

امام ششم (علیه السلام) فرمود : میانه روی حقیقتی است که محبوب خدا است ، و زیاده روی برنامه ای است که مبغوض حق است تا جائی که حصه ای را به دور بیندازی ، حصه ای که به درد کاری می خورد و تا جائی که زیادی که آب آشامیدنی خود را بر زمین بریزی

لباس زنان

قسمت اول

مسئله جنس زن در تاریخ حیات مسئله بسیار عجیبی است ، آزاری که این جنس عالی الهی از دست دور افتادگان از مکتب انبیاء کشیده وحشتو تصورش مشکل و تصدیقش سخت تر و مشکل تر است .

انسان با وجداو وقتی تاریخ رقت بار جنس زن را می خواند ، و هنگامی که جنایات رفته بر این موجود پاک سرشت را مطالعه می کند ، از شدت ترس وخجالت بر خود می لرزد !

ملت های جدا از مکتب

الهی در هیچ زمینه ای بـا جنس زن رفتار درست و صـحیح نداشـتند ، و قضاوت آنان نسـبت به این موجود شـریف و اعمال و رفتاری که در برابر او داشتند از حدود آدمیت و کرامت و شرف خارج بود !!

در این زمینه کتابهای زیادی در شـرق و غرب و بخصوص به وسیله متفکران اسلامی نوشته شده ، و توضیح وضع زن از حدود این رسـاله که در بـاطن امور بحث دارد خـارج است ، ولی به تناسب نظر اسـلام درباره جنس زن و لباس و زینت او و اینکه به چـه کسـانی محرم اسـت و چـه افرادی می تواننـد او را نظر کنـد ، و بـه چه افرادی نـامحرم است و بر او حرام است خـود را در معرض تماشـای آنان قرار دهـد ، لازم می دانم دور نمائی از زنـدگی او را در میان اقوام از حق بی خبر در این جزوه و نوشـتار بیاورم ، تا بر خوانندگان عزیز معلوم شود که تنها مکتبی که شخصیت والای زن را در تمام شئون و جهات حیات حفظ کرده و علاقه شدید به تکامل این جنس در راه الهی دارد مکتب حیاتبخش و سعادت آفرین اسلام است .

در کتب زیادی که در این زمینه نوشـته شـده می خوانیم : که ملل بی خبر از مکتب وحی درباره زن می گفتند : زن وسـیله ای است برای اداره زنـدگی مرد که همچون یکی از وسایـل در اختیـارش گذاشـته شـده و وظیفه او تهیه کردن اسـباب خوشـی و هوس رانی مرد و زائیدن فرزند و خدمت در خانواده است !!

برای این جنس خواندن و نوشتن خطرناک

تعلیم و تعلم و فهمیدن خطرناك است ، از خانه بیرون رفتن او مطلقاً موجب فساد است ، برای او جائی بهتر از چهار دیوار خانه نیست ، نباید هیچگونه اختیاری داشته باشد ، در برابر مرد که فعال ما یشاء است باید موجودی بی اراده باشد !

در ممالك مسیحی کار تفریط در نظریه نسبت به جنس زن به جائی رسیده بود که می گفتند : زن را باید مانند دهان سگ دهنه بند زد ، و می گفتند روح زن از روح ملکوتی جداست و بحث داشتند که آیا روح او بشری هست یا نه ؟!

در آفریقا زن حکم کالا و ثروت را داشت و برای مرد به منزله گاو و گوسپند بود .

هرکس زن بیشتری داشت در حقیقت ثروتمندتر بود ، خرید و فروش زن و بکار گرفتن او برای شخم زدن زمین امری عادی بود !

در کلده و بابل زنان را مانند سایر کالاها می فروختند ، و هر سال بازاری برای این کار داشتند که دختران به سن ازدواج رسیده را بفروشند .

در ایران تنها معادل بیست من جو برای زن حق ملکیت بود و از حق دیگری جز بهره کشی مرد برخوردار نبود !

در هندوستان دختر را از سن پنج سالگی شوهر می دادند و برای آنها حق قائل نبودند ، حیات زن و هستی او از طفیل حیاتِ مرد بود ، و گاهی او را با جسد شوهرش یکجا می سوزاندند !!

در چین و تبت زن را به جز کارهای سنگین در خانه حقی نبود ، و برای کم کردن قدرت راه رفتن او از ابتدا پایش را در

قالب آهنی می گذاشتند که از رشد و نمو باز بماند !!

در یونان جنس زن وضع بسیار بدی داشت ، در صورت سه بار پشت سر هم دختر زائیدن محکوم به اعدام گشته و به چوبه دار سپرده می شد !!

در عربستان که بعداً نور اسلام از آن تابید و بزرگ ترین کانونهای دینی شد ، زن پست ترین مخلوق بود ، و اصولاً دختر ننگی بود که دامنگیر پدر می شد و باید با کشتن یا زنده به گور کردن او این ننگ شسته می شد :

(وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالأُنثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُون أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ...) .

هرکس از آنها دختری برایش متولد می شد رو سیاه و خشمگین بود ، از مردم خود را پنهان می کرد ، نمی دانست او را نگاه دارد و این ننگ را به خود هموار نماید ، یا زنده به گور کند !!

تعدد زوجات بسته به تمکن و اندازه شهوت رانی مرد بود ، زن از ارث و تمام حقوق محروم بود و چون شوهرش می مرد خود او جزء ماترک میت به پسر بزرگ می رسید و او اختیار داشت زن پدر را برای خود بگیرد ، یا به هرکس میل دارد ببخشد ، مردم عرب برای این موجود بزرگ ارزشی بیش از اسب و شتر قائل نبودند ، زن در این قوم یکی از آلات آسایش و وسایل خوش گذرانی و عیش و عشرت مرد بود !!

این مسائل گوشه ای از وضع زن در دنیای قبل از اسلام

بود ، و اما بلائی که امم و ملل بی دین و به قول معروف متمدن از قرن هیجدهم بر سر زن آوردند ، و این بلا دامنگیر تمام ممالک شرقی و غربی شد بسیار بسیار بدتر از بلاهائی بود که جوامع قبل از اسلام بر سر زن آوردند .

زن در این قرون اخیره فقط و فقط به منظور کالای شهوت و بهره گرفتن از او برای جاسوسی و پر کردن جیب بی غیرتان ملل و ستمگران و زورمندان مورد توجه قرار گرفت ، آزادی بدون قید و شرط به او داده شد ، از خانه برای ارضای اهداف شیطانی به کوچه و بازار ، به مدرسه و اداره ، و به مراکز خوشگذرانی و عیش و نوش کشیده شد !! برای انواع بهره کشی ها به رادیو ، تلویزیون ، تأتر ، پرده سینما کشیده شد ، به عالیترین برنامه الهی او که حجاب و پوشیده بودن از نامحرمان بود و در سایه این حقیقت شرف و غیرت و عفت و حیا و پاکی و ادب و وقار او حفظ می شد ، حمله شدید شد ، و بی فضیلتان و بی غیرتان همچون خوک و گرگ گرسنه به پرده الهی حجاب او حمله کردند ، و از این رهگذر ضربات غیر قابل جبران به تمام شئون آدمیت زدند ، فساد را از طریق بی حجابی و بی عفتی به تمام شئون آدمیت زدند ، فساد را از طریق بی حجابی و بی عفتی به تمام شئون آدمیت زدند ، فساد را از طریق بی حجابی و بی عفتی به تمام شئون حیات کشاندند

، و نظـام عالی حیات را از این رهگـذر دسـتخوش انواع خطرات قرار دادنـد ، هجومی که تمـدن جاهلی از طریق بی حجابی به انبیاء و فرهنگ الهی برد در تمام ادوار تاریخ بی سابقه بود ، بسـیاری از شکست های مادی و معنوی بشر معلول بی بند و باری جنس زن شد ، وای کاش در تمام جهان این جنس والای به پستی کشیده بفهمد که چه بلای بزرگی به سر او آمده ؟!

محمـد قطب که از دانشـمندان به نام کشور مصـر است و در بسـیاری از مسائل اسـلامی تألیفات ارزنـده ای دارد ، و مردی دنیا دیده و بینا بود در این زمینه در کتاب پر قیمت «جاهلیت قرن بیستم» که یکی از بهترین نوشته های اوست می نویسد :

در این زمانهای اخیر فساد اخلاقی در زمینه مسائل جنسـی تا اعماق پی و درون استخوان اجتماع فرانسوی نفوذ کرده ، و جنگ جهانی دوم به هنگامی شـروع شد که کشور فرانسه به صورت مرکز فحشاء بزرگی در مرداب فساد جنسی غوطه ور شده بود و در نتیجه بروز چنین وضع اسف بار بود که فرانسه در ظرف چنـد روز از پا در آمـد ، و این سـقوط و زبونی نه از آن جهت بود که فرانسه اسلحه و ساز و برگ جنگ نداشت ، زیرا در آن تاریخ تازه ترین و مؤثرترین سلاح های جنگی در اختیار آن کشور بود ، و اسـتحکامات خـط «ماژینو» اسـتوارترین سـدی بود که تا آن زمان پدیـد آمـده بود ، آری این سـقوط ارتباطی به ساز و برگ جنگ و استحکامات جنگی نداشت بلکه مربوط به فقدان

روحیه رزم جوئی و ضعف احساس شرف و غیرت و عزت بود ، مربوط به ترس و وحشت از ویران شدن شرف و غیرت و عزت بود ، مربوط به ترس و وحشت از ویران شدن رقاصخانه ها و کاباره های پاریس زیر بمب های نیروی هوائی آلمان بود و به همین جهت در ظرف مدتی کوتاه که از دو هفته تجاوز نمی کرد به زانوی خضوع و تسلیم درآمد .

اما آمریکا : کندی رئیس جمهور فقید ایالات متحده در تصریح خطیر خود به سال ۱۹۶۲ م خاطر نشان ساخت که آمریکا در خطر است ، زیرا نسل جوان این سرزمین سست و تنبل و فاسد و مستغرق در غرقابه شهوات است ، و قدرت تحمل بار مسئولیتی را که بر دوش آن نهاده اند ندارند ، و در میان هر هفت جوانی که برای سربازی عرضه می شود شش تن از آن هفت تن فاقد صلاحیتند ، زیرا شهوترانی لیاقت مزاجی و روحی ایشان را تباه کرده است .

اما انگلستان : شاید برای نشان دادن شاخص فساد در این امپراتوری اشاره به لایحه قانونی شناختن هم جنس بازی و به خطر افکندن اسرار نظامی دولت در برابر کام گرفتن وزیر جنگ بریتانیا از زنی روسپی کافی باشد !!

اما روسیه : رئیس روسیه در سال ۱۹۶۲ م خاطر نشان ساخت که آینده روسیه در خطر است ! و آینده جوانان روس اطمینان بخش نیست زیرا نسل جوان در این مملکت دستخوش سستی و فساد شده و در منجلاب شهوات غوطه گشته است .

اما مترقی ترین کشورهای جهان یعنی دولت های شمال اروپا : در این

کشورها با جوانانی عاصی و بی بند و بار مواجه می شویم که با استعمال حشیش و افیون قدرتهای خلاقه خود را تباه می سازند و با تشکیل باندهای خطرناک به منظور دزدی و قتل و هتک ناموس امنیت دولت و خاطر علماء اجتماع را پریشان می کنند .

این مفاسد که نمونه هائی از آن را مورد اشاره قرار دادیم تنها در یک جنبه از جوانب حیات ، یعنی جنبه جنسی بود ، ولی از این رهگذر خطرناک این مفاسد از این حد و جنبه گذشته و به سائر شئون حیات هم سرایت کرده .

در آمریکا باندهائی از بزرگان و دانشمندان از طبقه وکلای دادگستری و پزشکان و نویسندگان و رجال قانون وجود دارند که کار و برنامه ایشان فراهم ساختن وسائل زنا برای مقاصد و اغراض قانونی است .

چنان که می دانیم در استیت های کاتولیکی امریکا اقدام به طلاق جز در مورد ارتکاب زنا از طرف زن یا شوهر روا نیست ، و تنها در این صورت است که زن یا شوهر به استناد آنکه همسرش مرتکب آن عمل ناروا شده می تواند مطالبه طلاق کند .

روی همین اصل هریک از زوجین که مایل به ادامه زندگی زناشوئی نباشد متوسل به آن باندها می شود تا همسرش را به ارتکاب زنا وادارند و در همان حال او را تسلیم پلیس کنند و مدارک قانونی طلاق گرفتن را در اختیار او قرار دهند و دستمزد خود را در برابر انجام آن خدمت دریافت نمایند .

همچنین در آمریکا باندهائی وجود دارند که کارشان فروختن دختران است ، فروختن دختران به توانگران و ثروتمندان از اهالی

اروپا که طالب این متاعند و ثمن مطلوب و مرغوبی در برابر آن می پردازند .

و این همه از برکات هجوم به شخصیت والای زن و دریدن پرده عفت و عصمت و حیا و شرم و حجاب او نصیب بشریت در این دوره ها گشته ، انقلاب صنعتی و آثار و تبعات آن ، از قبیل پاشیده شدن خانواده و نظامات خانوادگی ، هجرت جوانان مجرد از ده به شهر و از میان رفتن حدود و قیود سابق و عدم قدرت جوانان بر تشکیل خانواده به علت کمی درآمد و سقوط جوانان در ورطه زنا به علت سهولت این عمل قبیح و دشواری ازدواج از عوامل مهیم است که فساد را توسعه داد ، و در این زمینه از جنس زن کمک مهمی گرفته شد !!

ورود و شرکت زن در کارها و کارخانه ها و ابتذال اخلاقی و آلودگی زن در راه تحصیل معیشت ضروری و مبارزه اش در راه تأمین مساوات کامل با مرد حتی مساوات در فسق و فجور این وضع خطرناك را برای بشریت به ارمغان آورد ، صهیونیزم بین المللی با فراهم آوردن انواع و بخصوصی با کمك گیری از جنس زن چه در عالم نظریات و چه در زندگی واقع بر ابعاد فساد و جنایت افزود !!

مارکس و فروید و درکایم که از این باند مخوف بودند ، به عنوان ارائه نظریات علمی به فرو کاستن و خوار شمردن اخلاق همت گماشتند و هریك به نوبه خود و از طریق مخصوص به خود زن را به بیرون شدن از حریم حیا و فعالیت جنسی فرا خواندند تا او را به

آسانی در دسترس مرد قرار دهند و در منجلاب شهوات حیوانی غوطه ور سازند .

سپس سینما که خود اساساً صنعتی یهودی است با همکاری تلویزیون و رادیو در افزایش انواع بی بند و باری جنسی و سقوط در غرقابه شهوات حیوانی نقش مؤثر را ایفا نمود و سالن های مد و آرایش و آداب اجتماعی قائم بر اساس اختلاط و آمیزش پسران و دختران لاابالی گری و عنان گسیختگی را به منتهای شدت و حدت خود رهبری کرد !!

قسمت دوم

آمار خودکشی ها بر اثر شکست در روابط عشق ، آمار فحشا و منکرات ، آمار زنا ، فرار دختران و پسران از خانه و خانواده ، به هم پاشیدن نظامات خانوادگی ، روابط نامشروع زنان شوهر دار با مردان بی غیرت ، سقط جنین ، اعتیادهای خطرناک و بسیاری از مفاسد و بلاهای خانمانسوز ، به حق حق قسم نود و نه درصدش معلول وضع غیر الهی و غیر انسانی زن در ممالک عالم است ، و این وضع خطرناکی که برای زن پیش آمده معلول فرهنگ قرون اخیره و بی بند و باری این جنس لطیف و شریف در جوامع است .

اسلام وضع زن را در دنیای قبل از خودش ، و اوضاع زن را پس از تمدن قرون اخیره به هیچ صورت قبول ندارد ، اسلام برخورد مردان را نسبت به جنس زن به این صورت خیانت بزرگ می داند ، و مردان را در این زمینه گناهکار دانسته و زن را هم به خاطر اینکه خود را وسیله هوسرانی قرار داده مجرمی بزرگ و خائنی بی نظیر می شناسد !!

اسلام زن را

نیمی از پیکر انسانیت دانسته ، و بقاء حیات را از برکت وجود او می داند .

اسلام شخصیت فطری و وجدانی و انسانی زن را همانند مردان به حساب آورده ، و ازدواج او را مرد واجد شرایط به عنوان پیوند الهی یاد کرده .

اسلام می گوید : مردی که دختر دارد ، و در تربیت الهی او بکوشد ، تا آن دختر زنده است ، معادل عمر هر روزش ثواب یکسال عبادت در نامه پدر ضبط می شود .

اسلام می گوید : مادری که به دهان فرزند خود پستان می گذارد ، در برابر هر مکیدنی که از طرف طفل صورت می گیرد ، مادر معادل ثواب آزاد کردن یک بنده از اولاد اسماعیل در راه خدا دارد !!

اسلام می گوید : دختر به منزله در رحمت الهی است که به روی یک خانه باز شده ، اسلام برای زن حقوقی مقرر فرموده که مطالعه آن حقومی آدمی را به اعجاب سخت وامیدارد .

اسلام برای ایمان و عمل زن در فردای قیامت مزد و اجر ثوابی معادل با ثواب ایمان و عمل مرد قرار داده .

شخصیت زن در پیشگاه الهی بستگی به ایمان و اسلام و عمل صالح او دارد و در این زمینه بین زن و مرد فرقی نیست .

زن در اسلام استعداد یافتن مقام با عظمت عصمت را دارد ، و اسلام در این زمینه نمونه های با عظمتی همچون مریم کبری ، فاطمه زهراء زینب بزرگوار نشان می دهد .

قسمتی از آیات قرآن و روایات اسلامی نشان دهنده شخصیت زن و تربیت یافتگانی از جنس زن است ، که آدمی در

دقت کردن در آن آیات و روایات ، به شخصیت والای زن و عظمت این موجود عالی بیش از پیش پی می برد .

اسلام توجه به زن را از هنگام ولادت او تا همسر بودنش در خانه ، و به هنگام رعایت حق از اخلاق عالی انبیاء می داند .

اسلام تجاوز به حقوق زن و شخصیت او را از اعظم گناهان شمرده و بد رفتاری با زن را ظلم فاحش می داند .

اسلام بهشت را زیر پای مادران می داند ، و عاق مادر و پدر را از رحمت حق محروم معرفی کرده است .

اسلام فقط و فقط برای پاک ماندن محیط پر قیمت خانه ، و پاک ماندن محیط با عظمت اجتماع از هر نوع گناه و آلودگی از زن می خواهد که ادب ، عفت ، وقار ، کرامت ، اصالت ، شرافت ، و آداب الهی و انسانی خود را حفظ کند ، و برای اینکه بستر فساد و گناه و شهوت گسترده نگردد از خود نمائی ، و عشوه گری و جلب توجه نامحرمان ، جداً و جداً خودداری کرده و تقوای الهی را مراعات نماید .

در اسلام ارزش و شخصیت زن به پاکی و تقوا و عفت اوست ، و حضرت زهرا قیمت و اعتبار زن را در این می دانند که با نامحرمان در رابطه نباشد !!

زنان باید بدانند که قوانینی که در مسئله عفت و عصمت و در مسئله لباس و زینت از طرف مولای عالم حضرت حق برای آنان وضع شده در درجه اول به مصلحت خود آنان و در مرحله بعد به مصلحت خانه و اجتماع

بوده ، و بایـد توجه کننـد که گریز از آن قوانین این همه بلاـ و مصـیبت و ضـربه های غیر قابل جبران برای امت اسـلامی به بار آورد .

یک زن اسـلامی واجب است همچون خدیجه و زهرا و زینب کبری و آسـیه ومریم زندگی کرده و در همه شئون حیات حافظ شرف و غیرت و حمیت و عفت و تقوا باشد .

شخصیت زن بستگی به علم و تقوا و سلامت و پاکی او در همه شئون حیات دارد .

زن ، زن است یعنی انسـان و آدم اسـت ، یعنی خلیفـه خـدا در روی زمین است ، یعنی مـادر است ، یعنی منبـع تربیت بنی آدم است یعنی مـادر انبیاء و امامان ، و رحم پاک او جایگاه رشـد حکیمان و عارفان و فیلسوفان ، و اندیشـمندان و مؤدبان به آداب الهی اسـت . و چـه فرق عظیم و بزرگی است بین این گـونه زنـان و آنـان که عروسـک شـهوات بی غیرتـان و بی شـرف هـای روزگارند !!!

قرآن مجیـد اجازه نمی دهـد زنان لباس و زینت خود را در معرض دید نامحرمان بگذارند ، و حتی اجازه نمی دهد آن گونه با مرد نامحرم حرف بزننـد که دل نامحرم را از حالت طبیعی خارج کننـد ، و اجازه نمی دهـد آن گونه راه بروند که غریبه ها از داشتن زینت آنان آگاه شوند، واجازه نمی دهد از منزل معطر خارج گشته تا جلب توجه مردان غریبه کنند !!

زن در اسـلام موجودی الهی است ، و در خـانه و اجتمـاع بایـد رنـگ خـدائی او حفظ شود ، و از دسـتبرد نامحرمان و صاحبان شهوت و رذائل مصون

بماند ، در این زمینه به آیات قرآن کریم و روایات پر ارزش اسلامی مراجعه کنید .

زن در اسلام موجودی اصیل و حقیقی است نه وجودی طفیلی و تبعی ، از این جهت دارای حقوق عالی است ، و مردان ملزم هستند حقوق مالی ، فطری ، طبیعی ، زناشوئی ، ارثی ، اخلاقی ، اسلامی زن را به احسن وجه رعایت کنند ، نفقه ، لباس ، مسکن ، ادای حق زناشوئی واقعیاتی هستند که بر مرد واجب است نسبت به زن رعایت نمایند .

زن حق پوشیدن لباس زربفت ، حریر ، ابریشم و ... و زینت نمودن به انواع اشیاء گرانبها را دارد ، ولی بایداین امور به طور حتم از راه مشروع بدست آمده باشد ، و روزی مزین به این زنیت ها شود که در جامعه عده ای در مضیقه و سختی نباشند ، و به هیچ عنوان حق ندارد لباس و زینت و زیبائی خود را در معرض دید آنان که خدا اجازه نمی دهد بگذارد ، زن برای ادای احترام به فرامین الهی و مل کردن به دستورات حضرت حق چاره ای جز حجاب برای خودش و اهل خانه و بخصوص جامعه قابل شمردن واحصاء نیست .

رعایت حجاب یعنی رعایت وحی ، رعایت زحمات صد و بیست و چهار هزار پیامبر ، رعایت کوشش های امامان و فقیهان و عارفان و حکیمان !!

رعایت حجاب یعنی رعایت عفت ، عصمت ، اخلاق ، شرف ، عظمت ، شخصیت !!

رعایت حجاب یعنی پیش گیری از به هم خوردن نظام خانواده ها ، یعنی پیش گیری از زنا ، یعنی پیش گیری

از فحشا و منکرات ، یعنی پیشگیری از روابط نامشروع یعنی جلوگیری از ازدیاد طلاق ، یعنی پیشگیری از تمام امور شیطانی .

حجاب حکم صریح قرآن در آیات متعددی در سوره نور ، حجرات ، و انعام است ، و منکر آن به خاطر انکار ضروری اسلام بدون شک کافر و نجس و خارج از حدود اسلام و ایمان است .

(وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاَّ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلاَ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاَّ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلاَ يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) .

و بگو به زنان مؤمنه چشم از نامحرم فرو پوشند و حفظ عفت کنند ، و آرایش خود را جز آنچه مانند سرمه چشم و از قبیل آن که پوشیدنش مشکل است آشکار نکنند ، و روسری و مقنعه خود را بر روی سینه و گریبان خویش قرار دهند ، و زینت های تحریک کننده را آشکار ننمایند مگر در برابر این چند دسته که محرم اند :

۱ شوهران ، ۲ پدران ، ۳ پدر شوهران ، ۴ فرزندان ، ۵ فرزندان شوهر ، ۶ برادران ، ۷ پسر برادران ، ۸ پسر خواهران ، ۹ زنان ،

۱۰ مملوک های خودشان ، ۱۱ طفیلی

هائی که با زن کاری ندارند ،

۱۲ بچه هائی که از امور جنسی بی خبرند ، و به وقت راه رفتن پا به زمین نکوبید تا از زینت شما خبردار شوند ، و توبه کنید ای همه مؤمنین ، باشد که رستگار شوید .

از آنجا که خاندان رسالت و زنان پیامبر برای تمام امت و بخصوص زنان معیار هستند ، دستوراتی که در قرآن به زنان رسول اکرم داده شد در حقیقت به تمام زنان داده شد ، در قرآن مجید به زنان پیامبر بزرگ دستور صریح و اکید نسبت به حجاب می دهد و رعایت وجوب مسئله پوشش در آن حدی که ناظر و بیننده به طمع نیفتد ، و نحوه سخن گفتن در کیفیتی که قلوب مریضه حالی به حالی نشوند نسبت به زنان پیامبر و تمام زنان امت عمومیت دارد ، و بر زنان مسلمان واجب حتمی است که از دستورات حق نسبت به زنان پیامبر در مسئله حجاب و عفت و گفتار و دستورات حق نسبت به خودشان پیروی کنند .

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذلِكَ أَدْنَى أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً) .

ای پیامبر به زنان خویش و دخترانت و زنان مؤمنین بگو پوشش های خود را بر تمام قامت خویش فرو پوشند ، تا شناخته نشوند و از آزار دور بمانند ، خدا آمرزنده مهربان است .

اینکه در ترجمه آیه بدین گونه آورده شد : پوشش های خود را بر تمام قامت بپوشید بر اساس ترجمه لغت جلباب از کتاب معتبر لغوی «المنجد» است ، آنجا که

می گویـد : الجلبـاب : القمیص او الثوب الواسع : جلبـاب : پیراهن یـا پوشـش گشاد است ، و عـده ای فرموده انـد به طور دقیق جلباب پوششی است از روسری بزرگ تر و از عبا کمی کوچک تر .

در هر صورت زن آنچه از لبـاس و زینت برایش حلال است می توانـد ، به انـدازه شأنش بپوشـد ، ولی عشوه گری و طنازی و خودآرائی نکنـد و بدانـد خود نشان دادن به دیگران و آن کسانی که اسـلام آنان را محرم نمی دانـد به طور قطع برای او حرام است ، و در صورت توجه نکردن به دسـتورات سـعادت آفرین اسـلام مبغوض حق و در قیامت اهل عـذاب خواهد بود ، زن به هنگام خروج از خانه ، و به وقت روبرو شدن با نامحرمان باید از جلباب اسـتفاده کرده و در لباس زیبا پوشیدن و زینت ، و بدن و آنچه مرد را به تحریک سوق می دهد حتی در حرف زدن از دسـتورات الهی پیروی کرده و از محرمات خودداری نماید ، و بداند که تمام دستورات الهی و انبیاء و امامان و حکیمان و ناصحان و عارفان و اولیاء خدا به نفع اوست ، و آنان جز خیر دنیا و آخرت او نظری ندارنـد ، و تـوجه داشـته باشـند کـه طی راه انسـانیت و رسـیدن به مـدارج کمـال ، و فراهم آوردن زمینه برای شکوفائی استعدادهای خدادادی جز با طی طریق الهی به کمک انبیاء و امامان راهی ندارد .

و بدانند در تمام اعصار و قرون خداوند بزرگ در میان تمام اقوام و ملت ها برای همگان در هر شأنی که

هستند حجت و گواه و دلیل و راهنما قرار داده ، و فردای قیامت در مقابل آنچه جرم داشته اند بخصوص در مسئله بی بند و باری و بی حجابی که ریشه نود درصد از مفاسد خانوادگی و اجتماعی است عذر قابل قبولی نخواهد داشت .

آری خداوند فیض بخش توانا ، از روی حکمت و رحمت بی پایان خود ، برای اینکه افراد موجودات و بخصوص نوع انسان راه کمال مطلوب مقدر خویش را به آسانی پیدا کند ، همیشه به نزد هر قومی سرمشق هائی و راهنمایانی فرستاده تا احکام او را تعلیم و آنان را به راه تکامل و ترقی ارشاد و هدایت کنند .

حکمت کامله خداوندی که دانا به استعدادها و قابلیت آفریدگان است هرگز تکلیفی که مافوق طاقت و توانائی ایشان باشد تحمیل نمی کند و هرگز راهی که نرفته اند بی بدرقه و راهبر نمی گذارد .

بدین جهت دست تقدیر و عنایت خداوندی در هر دوری و در نزد هر ملتی مثال های درخشانی از کمال مطلوب جسمی و روحی در پیش چشم افراد و ملت ها گذاشته است تا آنان را سرمشق و نمونه پیروی خود قرار دهند و آن راهی را که ایشان می روند و نشان می دهند بروند .

قسمت سوم

اگر به دیده دقت و بصیرت تاریخ حیات و اقوام و ملل را تدقیق و مطالعه کنیم می بینیم که پیوسته هریک از ادوار تاریخ و بخصوص در روزهای تاریک آن که ظلمت خودپرستی و نادانی افق افکار مردم را فرا گرفته است نورهای درخشنده ای از علم و معرفت و فداکاری و فضیلت برای هدایت و

حمایت مردم افروخته شده است .

هیچ ملت و قومی پیدا نمی شود ، که در میان خود افراد ممتاز و نفوس کامل در هریک از تکامل جسمی و قلبی و عقلی نداشته باشد .

همواره در هریک از رشته های اخلاق و علم و معرفت ، رجالی که برتری دیگران و سمت معلمی و تربیت و رهنمائی داشته باشند در هر قرنی موجود بوده است ، خواه در قلمرو دین و مذهب و خواه در منطقه سیاست و حکومت ، و خواه در دایره علم و معرفت و اخلاق و صنعت ، هریک از ملت ها ، نابغه ها و سرآمدان و پیشوایان بزرگ داشته است که او را در شاهراه تکامل رهنمائی کرده اند . هر مرد متفکر منصف هر قدر هم ماده پرست باشد ، اعتراف و تصدیق می کند ، که در تاریخ بشر گاهی افرادی ظهور کرده اند که از حیث فضل و دانش و قوت و قدرت و علم و شجاعت و هنر و صنعت و شرافت و فضیلت درجه مافوق بشری را دارا بوده ، به طوری که امتیاز ایشان بر مردمان مانند امتیاز انسان نسبت به حیوان می باشد .

این مردان خدائی که سرآمد ایشان به نام انبیاء و اولیاء و حکما و عرفا و هادیان بشر معروفند ، ارواح کامله ای بوه اند که صفات خدائی را در نفس خود به اندازه ای پرورش داده بودند که از آنان به عنوان مثال خدا ، یا انسانهای فوق بشر ، یا نفوس ملکوتی نام برده اند !

از آن جهت تشنگان باده معرفت بیانات ایشان را زلال حقیقت شمرده و

حیات ایشان را سرمشق زندگی خود قرار داده اند .

دانایـان بینـادل جهـان و نفوس بیـدار شـده انسان همواره آرزو داشـته انـد که پیروی از تعلیمات و حیات آن هادیان بشـر و آن مجریـان قضـا و قـدر کننـد ، و مس وجود و نفس خود را بـا اکسـیر معرفت و فضـیلت آن صـاحب نظران کیما اثر مبـدل به زر خـالص جمال و کمال الهی سازنـد ، این پیروی راه ایشان را بزرگ ترین سـعادت دانسـته و اکتساب اخلاق و صـفات ایشان را بهترین وسیله رسیدن به کمال مطلوب مقدر شمرده اند .

گمـان نمی رود که در میـان علمای فنون مادی و مثبت هم ، امروز کسـی پیـدا شود که در عمق دل خود حرمتی نسـبت به این برگزیدگان بشـر احساس نکند و یا مقام بلند و صـفات کمالیه این پیشوایان نوع انسان را انکار نماید و رسیدن به مقام ایشان را برای خود و نوع بشر آرزو نکند و مایه خوشبختی نشمارد .

اینکه مردانی و نفوسـی از میان نوع بشـر بدین مقام رسـیده اند و آثار و عظمت و ابهت و قدرت از خود به یادگار گذاشـته اند خود دلیل است بر اینکه این راه بر همه افراد انسانی باز است و بلکه یگانه راهی است که همه باید آن را بپیمایند تا به سـعادت دو جهان نائل آیند .

این کمـال مطلوب که در تظـاهرات سه گانه جسـمی ، قلبی ، و عقلی تجلی می کنـد چیزی بر خلاف قانون طبیعت نیست بلکه خود نتیجه تکامل و میوه شیرین طبیعت است ، زیرا که خود طبیعت هم راه پیمای کمال است ، و انسان به طور

جدی مأمور و ملکف است که به وسیله قدرتهای بی کران خدائی که دارد ، به تکمیل طبیعت نیز یاری کند ، ولی در ادای این تکلیف خود ، وقتی می توانـد کامیـاب گردد که قبلاـ بـا کمـک انبیـاء و امامان و چهره های ملکوتی به تربیت و تکمیل نفس خود بپردازد .

عقل بی شائبه از هواها به وجود این کمال مطلوب و به وجوب پیروی آن حکم می دهد .

اگر مـادل های خود را از آلایش هوی و هوس نفسانی و اغراض و منافع خود پرسـتانه پاک سازیم یقیناً یک اشتیاق بزرگ در نهـاد خودمـان نسـبت به این کمال مطلوب که هـدف همه بزرگان عالم بوده حس خواهیم کرد ، زیرا که روح مجرد ما که در دقایق مخصوص زنـدگی ، موجودیت خود را برای ما محسوس می سازد ، از آن مقام بلنـد عالم ملکوتی پائین آمـده و ذوق و شـادی جـاودانی و نافـانی آن عالم ، همیشه در کام او زنـده است ، و یاد آن ایام الفت و محبت و آن حظوظ روحانی را هرگز فراموش نمی تواند کرد .

بنـابراین رسـیدن به درجه کمـال مطلوب مقـدر یـک احتیاج فطری و یک اشتیاق غریزی و درونی روح انسانی است ، و اساساً غرض از هبوط روح از عـالم ملکوت به عـالم نـاسوت و پیمودن مراحل ترقی از میان مراتب و طبقات عالم مادی همین تکمیل نفس و اکتساب انتباه و معرفت و تحصیل ادراک حقیقت یعنی رسیدن به درجه کمال مطلوب است ، زیرا فرق است میان بودن و میان هشیار و توانا بودن .

انسان ابتداء در این عالم فاقد همه چیز

جز جسم و روح خالی از تمام معارف است ، باید به تدریج در ضمن طی مراحل تکامل در آغوش این جهان به مقام قدرت فعاله خالقه و معرفت مدرکه بالغه ذات خود ، یعنی به کمال مطلوب مقدر خویش که اکتساب قدرت و صنعت خدائی است برسد ، یعنی صعود نماید ، تا بتواند به نیابت از خداوند به ذاته خالق عوالمی نو گردد ، و به وسیله عبودیت و طاعت به مقام ربوبیت برسد ، چنانچه حضرت صادق (علیه السلام) فرموده : عبودیت جوهری است که ریشه آن ربوبیت است ، و به گفته عارفان حقیقت بین دو گانگی را از میان بردارد و به مقام وحدت برسد .

از روی این حقایق که در اوراق قبل خواندید بای...گفت : که تربیت کننده حقیقی کسی است که در نهاد خود یک حس لطیف عالی برای خدمت به تهیه وسایل تکامل جسمی و قلبی و عقلی نفوس بشر احساس کند ، و این احساس یک حس مسئولیت و یک اشتیاق قوی و سوزان با یک قدرت بیکران فداکاری در دل او تولید نماید ، و این حقیقت به طور کامل در نهاد انبیاء و امامان (علیهم السلام)بود و هم اینان بودند که با عمق وجود اتصال به وحی داشته و از عمق وجود برای نجات بشر دل می سوزاندند ، تمام مردان و زنان باید بدانند که جز با طی طریق این بزرگواران به کمال مطلوب مقدر نمی رسند ، دور افتادگان از این وادی چه مردان چه زنان با بار سنگین جهل و بی تربیتی به عمق بیشتری از منجلاب مفاسد فرو رفته و

عـاقبت از اسـفل سـافلين جهنم سـر در مى آورنـد ، بـا اين وضـعى كه گروهى از مردان و بخصوص بعضـى از زنان در لباس و خوراك و اعمـال و اخلاق دارنـد ، مگر توقع خير و فلاح برا...آنـان مى توان داشت ، مردى كه ابزار و عامل شـيطان و زنى كه برده هوس و شهوات مردان بى غيرت ، و در هر ساعت عروس شيطانى از شياطين است مگر روى خير و سعادت مى بينند ، اين انبيـاء و امامـان هسـتند كه با بيان پاك تر از گوهر خود مى خواهنـد شـما را به اوج كمال مطلوب مقـدر برساننـد ، اين هاديان راهند كه در تمام زمينه هاى زندگى دلسوز شـمايند ، اگر به فرهنگ پاك آنان بنگريد ، و دستورات و فرامين و حلال و حرام و قواعد اخلاقى آنان را توجه كنيد ، مى يابيد كه فقط از اين طريق است كه تمام درهاى سـعادت به روى شـما باز است ، پس بيائيـد اطـاعت از صاحبـان زر و زور و قـدرت و مـال و شـهوت و گناه را كنار گذاشـته و از دام هوا و هوسـهاى حيوانى خود ، خويش را برهانيد و دست توسل به دامن اين برگزيدگان الهى بزنيد تا هماى سـعادت بر سر شما به پرواز آمده و تاج (كَرَّمْنَا) بر فرق شما گذاشته شود و نشان (إِنِّى جَاعِلٌ فِى الأَرْضِ خَلِيفَةً) به بازوى جان شما بسته شود !

اى اسير دام پر آلام خويش

بى خبر زآغاز و از انجام خويش

تو روانى نور يزدانى درست

شاهباز قدرتى چالاك و چست

خيز و بفكن پرده از رخسار پاك

جلوه اى بنماى

دراین توده خاک

پرتو امید و مهر بیکران

ساز روشن در دل آوارگان

وارهان خود را زقید بندگی

دور ساز از خویشتن افسردگی

چون یکی انسان کامل در جهان

ذات سبحانی خود بنما عیان

ترجمه و توضیح جمله عالی روایت هفتم مصباح الشریعه که در باب لباس است طولانی شد از این جهت برای نزدیکی ذهن به آن لازم است ترجمه تحت اللفظی آن آورده شود :

لباس ظاهر نعمتی است از جانب خدای تعالی به بندگان خود ، برای پوشاندن جسم و عیوب و عورات و این لباس ظاهر کرامت و عزتی است که خداوند بزرگ به لطف و مرحمت خودبینی آدم کرامت فرموده ، و این لباس ظاهر برای مردم مؤمن وسیله ادای واجبات الهی است .

آری مردم مؤمن و در حقیقت عاشقان حق همه چیز را در راه عشق او می خواهند ، لباس که چیزی نیست ، آنان برای او زنده اند و برای او می میرند ، و غیر او را نمی خواهند ، و به غیر او فکر نمی کنند ، و اگر چیزی به مصرف عشق او نرسد ، گرچه همه عالم باشد ، پشیزی برایش ارزش قائل نیستند .

به قول حکیم بزرگ ، عارف نامدار سنائی غزنوی :

صف دیگر که خاص تر بودند

بیدل و دست و پا و سر بودند

فارغ از صورت مراد همه

برتر از کثرت تضاد همه

خمشانی زجان به آئین تر

ترشانی زشهد شیرین تر

ما عبدناک اجتها همه

ماعرفناک اعتقاد همه

همه در نیستی به قوت هست

قابل قائل بلی والست

جسته از قسمت مآت والوف

رسته از زحمت حدوث و حروف

چشم وحدت ندیده چشم یکی

علم آدم نخوانده اسم یکی

جان فروشان بارگاه عدم

خرقه پوشان خانقاه قدم

بنده لیکن چو سایه عنق

زنده

لیکن چو صخره صما

در کمال مقدر تقدیر

چار تکبیر کرده بر تکبیر

طوق دارانش بر نبشته زشوق

فلک الامر کله بر طوق

ساخته هریک از میان ضمیر

از قل الله ثم ذرهم تیر

معبد خاک کوی تل کرده

منفذ آب روی پل کرده

یفعل الله ما یشاء از هوش

ساخته بنده وار حلقه گوش

خورده یک باده بر رخ ساقی

هرچه باقی است کرده در باقی

جان ایشان میان آن کبراء

دفتر نقش آثم الفقراء

همه از روی افتقار ولاه

لا شده در کمال الا الله

وَخَيْرُ لِباسِكَ ما لا يَشْغَلُكَ عَنِ اللهِ تَعالى بَلْ يُقَرِّبُكَ مِنَ شُكْرِهِ وَذِكْرِهِ وَطاعَتِهِ .

و بهترین لباس تو ، لباسی است ، که تو را از خداوند عزیزت غافل ننماید ، بلکه آن لباس وسیله ای باشد ، که تو را بنده ای شاکر ، و ذاکر و مطیع قرار دهد .

ملا عبدالرزاق گیلانی در توضیح بسیار مختصری که بر این جمله دارد می فرماید :

قسمت چهارم

آن لباسی که تو را از حق غافل نکند ، لباسی است که اولا تحصیل و بدست آوردنش راحت باشد ، و ثانیاً قیمتش سبک و ارزان تمام شود ، چرا که لباس وقتی عزیز الوجود باشد ، و قیمتش از حد معمول بیشتر باشد ، برای تهیه آن عمری بیشتر و اوقاتی زیادتر و برای خریدنش مال سنگین تری لازم است ، و بدون شک صرف وقت زیاد ، و پول سنگین برای بدست آوردن دو قطعه پارچه برای جسم ناقابل موجب غفلت از دوست است ، علاوه بر این وقتی چنین لباسی با آن همه زحمت و صرف وقت زیاد و پول فراوان بدست آمد و بر بدن پوشانده شد موجب کبر و خودخواهی خواهد شد !!

اما

لباسی که بدست آوردنش وقت زیاد نخواهد ، و پول فراوان هم لازم نداشته باشد و در حقیقت از پارچه عادی و ارزان بدست آمده باشد ، باعث تواضح در برابر خلق خدا و همسان شدن با فقیران و مسکینان و محبوبان خداست ، و در این لباس عادی است که انسان میلش به اطاعت از دوست و شکر و ذکر او قوی و زیاد است .

انسان وقتی پوشاک و خوراک و محل زندگی را ساده گرفت ، از بسیاری از گناهان در امان خواهد ماند و به بسیاری از فضائل آراسته تر خواهد شد .

عاشقان زندگی با تجمل ، برای فراهم آوردن تجمل هرگز قناعت به داده حق نمی کنند ، بلکه برای ارضای هوی و هوس به انواع محرمات کسبی ، سپس به انواع محرمات اخلاقی و عملی آلوده می شوند ، ولی عاشقان حق همیشه بر اساس عشقشان قانع به داده حقند و به خاطر لباس و خوراک و محل زندگی به گناه و آلودگی و خباثت دچار نمی شوند ، خداشناسان در گرسنگی و سیری ، در دارائی و نداری ، در سلامت و در مرض شاکر و ذاکر و مطیعند ، و برای رسیدن به وصال در آرزوی پایان عمرند ، تا جام شیرین مرگ را در کشیده و مست کنان به سوی یار و لقای حضرت او حرکت کنند .

به قول شوریده میدان عشق ، و عارف وارسته حافظ شیرازی :

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم

راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

گرچه دانم که بجائی نبرد راه غریب

من ببوی سر آن زلف پریشان بروم

دلم از وحشت زندان سکندر

بگرفت

رخت بربندم و تا ملک سلیمان بروم

چون صبا با تن بیمار و دل بی طاقت

به هواداری آن سرو خرامان بروم

در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت

با دل زخم کش و دیده گریان بروم

نذر کردم گر ازین غم بدر آیم روزی

تا در میکده شادان و غزلخوان بروم

به هواداری او ذره صفت رقص کنان

تا لب چشمه خورشید درخشان بروم

تازیان را غم احوال گرانباران نیست

پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم

ورچو حافظ زبیابان نبرم ره بیرون

همره کوکبه آصف دوران بروم

علی (علیه السلام) در زمانی که عهده دار امور مملکت پهناور اسلامی بود ، به قنبر فرمود : برای من و تو پیراهن لازم است ، چون لباس هر دو نفر ما در حدی کهنه شده که قابل استفاده نیست ، به بازار پیراهن فروشان رفتند ، و دو پیراهن قیمت کردند یکی به سه درهم و یکی به چهار درهم و هر دو را خریدند ، چهار درهمی را به قنبر مرحمت کرد فرمود بپوش ، عرض کرد علی جان شما عهده دار ریاست کل کشوری پیراهن قیمتی تر زیبنده شماست ، فرمود قنبر من به پیری نزدیک شده ام و تو جوانی ، پیراهن کم قیمت تر برازنده من و پر قیمت تر زیبنده تو است !!

بیائید روش زندگی را در برابر جسم و این بدن خاکی ، بدنی که فردا در قبر خوراک ماران و موران است از اولیای خدا بیاموزیم ، بیائید قدری هم رای صفحه دیگر حیاتمان که صفحه آخرت است فکر کنیم ، بیائید با نور هدایت مردان راه حق از ظلمتکده جسم خود را نجات داده و به ساحل

کرامت و عظمت و شخصیت برسانیم ، بیائیـد خود را از رسوائی و تنگ نظری نجات داده و میدان فکر و اندیشه را به وسعت عالم وسعت دهیم !

به قول حیکم بزرگ ، و نکته سنج کم نظیر ، و واعظ با عظمت سعدی بزرگوار :

توانگری نه بمال است نزد اهل کمال

که مال تا لب گور است و بعد از آن اعمال

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

محل قابل و آن گه نصیحت قائل

چو گوش هوش نداری چه سود حسن مقال

بچشم و گوش و زبان آدمی نباشد شخص

که هست صورت دیوار را همین تمثال

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است

بگوش مردم نادان و آب در غربال

دل ای حکیم بر این معبر هلاک مبند

که اعتماد نکردند بر جهان عقال

مکن بچشم ارادت نگاه در دنی

که پشت مار به نقش است و زهر او قتال

نه آفتاب وجود ضعیف انسان ر

که آفتاب فلک را ضرورتست زوال

چنان به لطف همی پرورد که مروارید

دگر بقهر چنان خرد می کند که سفال

به عمر عاریتی هیچ اعتماد مکن

که پنج روز دگر می رود به استعجال

برفت عمر و نرفتیم راه شرط ادب

براستی که ببازی برفت چندین سال

کنون که رغبت خیراست روزطاعت نیست

دریغ روز جوانی که صرف شد به محال

زمان توبه و عذر است و وقت بیداری

برآر دست دعائی و رو بخاك بمال

وصال حضرت جان آفرین مبارك باد

که دیر و زود فراق اوفتد در این اوصال

کنون هوای عمل می پزد کبوتر نفس

که دست جور زمانه نه پر گذاشت نه بال

چنان شدم که به انگشت می نمایندم

نماز شام که بر بام می روم چو هلال

بزیر

بار گنه گام بر نمی گیرم

که زیر بار بآهستگی رود حمال

چنان شدست که دیگر امید خیر نماند

مگر به عفو خداوند منعم متعال

بزرگوار خدایا بحق مردانی

که عارفان جمیلند و عاشقان جمال

مبارزان طریقت که نفس بشکستند

بزور بازوی تقوا و للحروب رجال

مراد نفس ندادند از این سرای غرور

که صبر پیش گرفتند تا بوقت مجال

قفا خورند و ملالت کشند و خوش باشند

شب فراق بامید بامداد وصال

به سر سینه این دوستان علی التفصیل

که دستگیری و رحمت کنی علی الاجمال

رهی نمی برم و چاره ای نمی دانم

بجز محبت مردان مستقیم احوال

مرا به صحبت نیکان امید بسیار است

که مایه داران رحمت کنند بر بطال

بود که صدر نشینان بارگاه قبول

نظر کنند به بیچارگان صف نعال

توقع است زانعام دائم المعروف

زبهر آن که نه امروز می کنند افضال

همیشه در کرمش بوده ایم و در نعمش

زآستان مربی کجا روند اطفال

سئوال نیست مگر بر خزائن کرمش

سئوال نیز چه حاجت که عالم است بحال

من آن ظلوم جهولم که اولم گفتی

چه خواهی از ضعفا ای حکیم و از جهال

مرا تحمل باری چگونه دست دهد

که آسمان و زمین برنتافتند و جبال

ختام عمر خدایا بفضل و رحمت خویش

بخیر کن که همین است غایه الآمال

ثنای حضرت عزت نمی توانم گفت

که ره نمی برد آنجا قیاس و وهم و خیال

بر آستان عبادت وقوف کن سعدی

که وهم منقطع است از سرادقات جلال

خداوندا لباس با عظمت تقوا بر روح و جان و بر قلب و نفس ما بپوشان ، پروردگارا لباس عبودیت بر تمام قامت هستی ما درانداز ، که هرکس عریان از این دو لباس زندگی کند دچار خزی دنیا و آخرت خواهد شد .

برای صحیح زندگی کردن ، و مؤدب شدن به آداب

، تمام انسانها نیاز به انسانهای ملکوتی دارنـد ، نیاز به علم و فرهنگ آنان ، علم و فرهنگی که سرچشـمه اش وحی الهی است ، بـا آموختن این علم و فرهنـگ و بکـارگیری اراده برای عمل به این علم و فرهنگ ، انسان در صـراط مسـتقیم حق قرار خواهد گرفت و از گناه دور خواهد ماند .

ورنه با این عقل و علم محـدود ، چگونه می توان به تمام حسـنات وسـیئات احاطه پیدا کرد ؟ و چگونه می توان دارای زندگی صحیح شد .

انبیاء و امامان آمدند تا خواسـته های حق و اوامر و نواهی حضـرت او و خلاصه راه صـحیح زندگی را به انسانها بیاموزند ، اگر انسان توجه به تعلیمات الهی آنان ننمایـد ، در چاهی از ضـلالت سـقوط خواهـد کرد ، که در آمـدنش گاهی محال می شود ، سعی کنیـد لبـاس تقوا و عبودیت را از این خیاطـان عـالی معنوی دریافت کرده و بپوشـید و مواظب باشـید که تا آخر عمر هیچ قدرتی نتواند این لباس را از اندام هستی شما در آورد .

جز آئین وحی کـدام مکتب می توانـد شـما را به لباس فضائل و حسـنات بپوشاند ، تنها مکتبی که از معنویت کالم و روحانیت حقیقی و قواعد جهان شمولی برخوردار است مکتب با عظمت الهی است که با نبوت پیامبر و امامت امامان برای همیشه تمام و کامل شد و هم اکنون تجلی آن کمال در قرآن و روایات پیامبر و اهل بیت عزیز اوست .

اثر معنویات این آئین پرورش انسان حقیقی و افراد درست و نیکوکار است ، افراد موحد ، دانشمند ، راستگو ، درست

کردار ، عادل ، کارگر ، خیرخواه ، فداکار ، زاهد ، افراد خاندان رسالت از زن و مرد ، خدیجه ، علی ، زهرا ، زینب ، حسن ، حسین و ... و گروهی از صحابه و یاران مانند ، سلمان ، ابوذر ، مقداد ، عمار ، عبدالله رواحه ، از بهترین نمونه پرورش یافتگان مدرسه اسلامند و در این میانه دسته ای از زنان پاکدامن بزرگ هم مانند : ام سلمه ، ام ایمن ، دختر جحش ، خنساء ، از نمونه های عالی تربیتی در جنس زنانند .

وَلا يَحْمِلُكَ فيها إِلَى الْعُجْبِ وَالرِّياءِ وَالتَّزَيُّنِ وَالْمُفاخَرَهِ وَالْخُيَلاءِ فَإِنَّها مِنْ آفاتِ الدّينِ وَمُوَرِّثَهُ الْقَسْوَهِ فِى الْقَلْبِ .

بدترین لباس

قسمت اول

امام صادق (علیه السلام) در این قسمت از روایت می فرماید : لباست لباسی نباشد که به گناه خودپسندی ، ریا ، آراسته نشان دادن ، مباهات بر دیگران ، فخر فروشی ، آلوده کند ، که تمام این پلیدیها آفت دین و موجب سنگدلی است .

عجب : عبارت از خود برتر دیدن ، خود پسندیدن ، از خود راضی بودن است ، و دارنده این صفت فردیست احمق و موجودیست نادان ، زیرا انسان از خود چیزی ندارد ، و مالك ذره ای از ذرات نیست ، آنچه دارد از خدا است ، و در نار سفره ای که نشسته از برکت عباد شایسته الهی نشسته ، به کدام برنامه خود را برتر می داند ، به کدام ملکیت و کدام برنامه مستقل خود را پسندیده و با کدام عمل و مسئله از خود راضی است ، مملوك و عبد که از خود چیزی ندارد

، موجودات نسبت به وجود حضرت او عدم محضند ، و هستی آنها تابع هستی اوست به اراده او زنده اند ، و به اراده او مالک وسائلی بسیار ناچیزند ، برای انسان چه جای عجب و خودپسندی است ؟ خودپسند احمق و نادان و جاهل و نفهم است دو متر پارچه بی ارزش ، که از لعاب دهان کرمی یا بوته گیاهی ، یا پشم گرده حیوانی بدست آمده د رمقابل عظمت اشیاء هستی چیست ؟ که انسان با پوشیدن آن خود را به پسندد یا از خود راضی شود ، لباسی که در غسال خانه از تن بیرون می کنند و برای اینکه دیگران از پوشیدن آن آلوده نشوند آن را می سوزانند !!

ریا : عبارت است از خودنمائی و جلب خوشنودی مردم به واسطه آن خودنمائی ، انسان مگر از خود خودیتی دارد تا خود را بنمایاند ، ممکن در برابر واجب قابل حرف نیست ، موجودی که ابتدایش نطفه و پس از آن مقداری گوشت و پوست و استخوان و سپس در خانه قبر جیفه ای بیش نیست جای خودنمائی و جلب خشنودی دیگران برایش وجود ندارد ، تو و دیگران کسی نیستید که خود را به یکدیگر بنمایانید و خوشنودی یکدیگر را جلب کنید ، مگر مردم کارگردان امور حیات تواند که برای جلب نظر آنان لباس به تن کنی و خود را با لباس عالم و عابد و زاهد و سردار و قوی و دولتمرد جلوه دهی و دل آنان را به خود مایل نمائی ؟!

تزین : برای که خود را می آرائی ، برای که خود را جلوه

می دهی ، با لباس برای که آرایش می کنی و آراسته می شوی اگر برای غیر محرم این کار را می کنی در حقیقت زمینه ارتباط نامشروع فراهم می کنی ، و اگر نظری نداری پس کار بیهوده می کنی ، در هر دو صورت وقت و عمر عزیز خود را به آلودگی یا به بیهودگی صرف می کنی ، و از تو انسان صاحب عقل و وجدان و صاحب قلب و روح زمینه سازی گناه ، یا عمل بیهوده بسیار بسیار قبیح است .

مفاخره : بزرگی به یکدیگر فروختن دلیل بر آلودگی باطن است ، مگر ما بزرگیم که به یکدیگر بزرگی بفروشیم ، ما نسبت به عظمت ظاهری قابل گفتگو نیستیم و نسبت به عظمت معنوی عالم اصلا قابل حرف نیستیم ، اگر هم بزرگی در ما باشد فقط از جنبه معنا می تواند باشد ، آن هم عنایت خداست ارتباطی به ما ندارد ، چون هرچه خیر است از ناحیه او به ما می رسد ما مالك خیر نیستیم ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْئى قَديرٌ .

بنابراین جائی برای بزرگی فروشی به یکدیگر نداریم ، و علتی برای مباهات بر یکدیگر تا ابد در وجود ما نیست .

خیلاء : کبریائی و بزرگی مخصوص ذات مبارکی است که مستجمع جمیع صفات کمالیه است ، غیر او از خود چیزی ندارد که به آن کبر ورزند و بزرگی نشان دهند ، غیر او فقیر اویند و این فقر نسبت به همه آنها ذاتی است و قابل جدائی از آنها نیست . ما سوی الله فقر محضند ، تعلق و ربطند ، اثری

از خود ندارند ، اراده و خواسته ای برای آنان نیست .

روی این حساب هرکس گرفتار عجب ، ریا ، تزین ، مفاخره ، خیلاء شود در حقیقت گرفتار آفات دین شده و با دست خود برای درهم ریختن عالیترین ساختمان معنوی که ایمان است وسیله فراهم کرده ، و این گناهان باطنی چه خطرات سنگینی است که اگر بر دوش جان بار شود کمر هستی انسان را خم کرده ، و با این بارهای سنگین به جهنم خواهد افتاد !!

کمال انسان و زینت او در معنویت و روحانیت و ملکوتی بودن اوست ، انسان با پوشیدن لباس معنی زینت می شود ، و با پوشیدن لباس حق آراسته می گردد ، بزرگی آدمی در لباس زهد و عفت و تقوا و حمیت و غیرت و ایمان و سلامت ، صلاحیت و درستی و پاکی و اصالت و شرافت و معرفت و تواضع و خشوع است .

انسان با سالک شدن در راه حضرت حق عظمت پیدا می کند و به بزرگی دست می یابد ، قیمت و ارزش و اعتبار فقط منحصر به اهل سلوک است ، اهل سلوک از هر لباسی که مورث آلودگی باطن یا آزار مردم ، یا تحقیر دیگران است به سختی برحذرند ، اهل سلوک عاشق جمال و جلال حضرت یارند ، و هرگز به پایمال شدن حق حضرت حق و حقوق مردم ، اگرچه به قیمت جان آنان تمام شود راضی نخواهند شد .

به قول سعدی :

هرکسی را نتوان گفت که صاحب نظر است

عشقبازی دگر و نفس پرستی دگر است

نه هر آن چشم که بینی که سیاهست و سپید

یا

سیاهی و سفیدی بشناسند بصر است

هرکه در آتش عشقش نبود طاقت سوز

گو بنزدیک مرو کآفت پروانه پر است

گر من از دوست بنالم نفسم صادق نیست

خبر از دوست ندارد که زخود با خبر است

آدمی صورت اگر دفع کند شهوت نفس

آدمی خوی شود ورنه همان جانور است

شربت از دست دل آرام چه شیرین و چه تلخ

بده ای دوست که مستسقی از آن تشنه تر است

من خود از عشق لبت فهم سخن می نکنم

هرچه زان تلخ ترم گر تو بگوئی شکر است

گر بتیغم بزنی با تو مرا خصمی نیست

خسم آنم که میان من و تیغت سپر است

من از این بند نخواهم بدر آمد همه عمر

بند پائی که زدست تو بود تاج سر است

دست سعدی بجفا نگسلد از دامن تو

ترک لؤلؤ نتوان گفت که دریا خطر است

صاحب کشف الحقایق درباره سالکان الی الله و تشریح سلوک می فرماید : بدان که سلوک در لغت عرب رفتن است علی الاطلاق ، پس سالک رونده و سلوک رفتن بود مطلقا ، و به نزدیک اهل شریعت و اهل طریقت و اهل حقیقت سلوک رفتن مخصوص است و همان رفتن است از جهل به علم ، و از اخلاق بد به اخلاق نیک و از هستی خود به هستی خدای .

پس به نزدیک اهل شریعتت سالک محصل و سلوک تحصیل باشد . و به نزدیک اهل طریقت سالک مجاهد و سلوک

مجاهده باشد ، و به نزدیک اهل حقیقت سالک فانی و مثبت و سلوک نفی و اثبات باشد ، یعنی نفی خود و اثبات حق تعالی ، این است لا اله الا الله و آن عزیز از سر همین نظر گفته

است :

یک قدم بر نفس خود نه دیگری بر کوی دوست

هرچه بینی نیک بین با این وآنت کار نیست

آن عزیز دیگر گفته است :

تو خود را حجاب خویش مگذار

حجاب خود توئی از پیش بردار

و لفظی که هر سه معنا را شامل است طلب باشد که تحصیل بی طلب نباشد ، و نفی و اثبات هم بی طلب نباشد ، پس سالک طالب و سلوک طلب باشد اگر فهم نکردی روشن تر بگویم :

بدان که سلوک بر دو نوع است : یکی به طریق تحصیل و تکرار است و این ها سالکان کوی ظاهرند ، و یکی به طریق ریاضت و اذکار است و اینها سالکان کوی حقیقت و معنویت اند .

سالک آن است که هر روز چیزی بگیرد یاد ، و یکی آن است که هر روزی چیزی فراموش کند ، در یک طریق وظیفه آن است که هر روز چیزی از کاغذ سپید سیاه کند ، و در یک طریق آن است ورد ایشان که هر روز از دل سیاه سپید کنند .

و بعضی گفته اند حرفت کحال بیاموزیم و چشم های خود را به کحل جواهر و شیاف روشنائی علاج کنیم تا نور چشم ما تیزبین و دور بین گردد ، تا هرچه در عالم موجودات است ببیند ، و بعضی گفته اند که صناعت صیقلی بیاموزیم و آینه دل خود را به مصقل مجاهده و ریاضت جلا دهیم تا دل ما شفاف و عکس پذیر شود تا هرچه در عالم موجودات است ، عکس آن در وی پیدا آید ، بعضی چشم دل را دوربین و تیزبین کردند تا نامه نانوشته را

برخوانند ، و بعضی گوش دل را تیز شنو و دور شنو کردند تا سخن ناگفته را بشنوند .

در سلوک راه دوست چهار چیز باید رعایت شود :

۱ تجرید به اندرون و بیرون .

۲ امتثال امر به اندرون و بیرون

۳ ترک اعتراض به اندرون و بیرون .

۴ ثبات به اندرون و بیرون .

سالك اول بایـد مجرد شود و از هرچه هست و هرکه هست جز حضـرت دوست و این تعلیمی است که همه انبیاء و اولیاء داده انـد ، در حقیقت سالـک بایـد حقیقت لا اله الا الله را در قلب خود تحقق دهـد و بیابـد که رب و مالك و خالق و باریء و همه کاره عالم اوست .

چون مجرد شد فرمانبردار محض شود ، یعنی در فرمان بردن از حضرت یار چون مرده در دست غسال و همچون گوی در پای چوگان باشد و هرگز به فکر و اندیشه خود کاری نکند .

و چون مجرد گشت و فرمانبردار شد ، بر اقوال و افعال حضرت حق اعتراض نکند ، و در مقام رضای مطلق نسبت به جناب حق قرار بگیرد .

و علامت ترک اعتراض آن است که جمله گفتار و افعال مولا را نیک بیند و نیک داند . و چون مجرد شد و فرمانبردار گشـت و ترک اعتراض نمود ، بر این هر سه کـار تـا آخر عمر ثبات و مـداومت داشـته باشـد و ملالتی برایش نیایـد ، که اگر بی ثباتی کند و ملول شود ، جمله کارهای او بی ارزش شود .

ای عزیز با ارزش ترین لباس برای دنیا و آخرت تو لباس سلوک است ،

این لبـاس برای تو مورث ورع ، زهـد ، تقوا ، ایمان ، و همه فضائل و حسـنات است و ترا از بیرون آراسـته به تواضع و از درون آراسته به خشوع می کند ، و این لباس لباسی است که حضرت دوست بر تو می پسندد .

فیض آن شوریده بزم قرب می فرماید :

خوشا آن سر که سودای تو دارد

خوشا آن دل که غوغای تو دارد

ملک غیرت برد افلاک حسرت

جنوبی را که شیدای تو دارد

دلم در سر تمنای وصالت

سرم در دل تماشای تو دارد

فرود آید بجز وصل تو هیهات

سر شوریده سودای تو دارد

دلم کی باز ماند چون به پرواز

هوای قاف عنقای تو دارد

چو مرغی می طپم بر ساحل هجر

قسمت دوم

ه جانم عشق دریای تو دارد

دل و جان را کنم مأوای آن کو

دل و جان بهر مأوای تو دارد

نهم در پای آن شوریده سر کو

سر شوریده در پای تو دارد

فدایت چون کنم بپذیر جان

چرا کین سر تمنای تو دارد

چگونه تن زند از گفت و گویت

چو در سر فیض هیهای تو دارد

لباسی برای وطن اصلی تهیه کنید ، که آن لباس شما را از عذاب جهنم حفظ کند ، و در بهشت ابدی سازد .

«اهل ظاهر ، وطن ، شهر مصور معین را می دانند مثل قونیه و آقسرا و قیصریه ، غلط فهم کرده اند ، زیرا تمامت شهرها از مغرب تا مشرق یک زمین است ، اولیاء و محققان ، وطن آن عالم را می دانند که ارواح پیش از اشباح به چندین هزار سال در آن رحمت بی زحمت آسوده بودند ، و از آنجا اینجا آمدند ، عاقبه الامر همه را باز

رجوع بدان خواهد بودن ، آه و حسرت که انسانها پس از هبوط به این جهان مادی و ظلمانی ، وطن اصلی خود را از یاد برده و به نعمت های مادی و گذرای جهان خاک دل خوش کرده اند»() .

چون انسان گرفتار بند مادیات وطن اصلی را از یاد ببرد ، در مقام تهیه لباس برای وطن اصلی بر نخواهد آمد ، و فقط به لباس پارچه ای این جهان که تنها بدن را می پوشاند ، دل خوش می دارد و با آن لباس که پس از چند روز کهنه می شود به عجب و ریا و تزین و خیلاء آلوده می گردد ، و از اثر این آلودگی قلبش سیاه و از رابطه خود با حضرت حق جدا گشته در اعمال و اخلاق چون حیوان پست و درنده ای خواهد شد !!

عارف رومی می فرماید :

اگر تو عاشق عشقی و عشق را جوی

بگیر خنجر تیز و ببر گلوی هوا

طریق عشق همه مستی آمد و پستی

چو سیل پست رود کی رود سوی بالا

بگوش جان بشنو از غریو مشتاقان

هزار غلغله در جو گنبد خضرا

دهل بزیر گلیم ای پسر نشاید زد

علم بزن چو دلیران میانه صحرا

بدان که صحبت جان را همی کند همرنگ

زصحبت فلک آمد ستاره خوش سیما

پس الله الله زنهار ناز یار بکش

که ناز یار به از صد هزار من حلوا

اگر زمین به سراسر بروید از توبه

به یک دم آن همه را عشق بدرود چو گیا

مرا بجمله جهان کار کس نیاید خوش

که کار عشق ندیدم مناسب و همتا

کسی که نوبت الفقر فخر زد جانش

چه التفات نماید به تاج و تخت و لوا

و نیز فرموده

:

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد

بزیر آن درختی رو که آن گل های تر دارد

درین بازار عطاران مرو هر سو چو بیکاران

بدکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد

ترازو گر نداری پس ترازو ره زند هرکس

یکی قلبی بیاراید تو پنداری که زر دارد

ترا بر در نشاند او به طراری که می آیم

تو منشین منتظر بر در که آنخانه دو در دارد

نه هر کلکی شکر دارد نه هر زیری زبر دارد

نه هر چشمی نظر دارد نه هر بحری گهر دارد

بنال ای بلبل دستان ازیرا ناله مستان

درون صخره صما اثر دارد اثر دارد

بنه سر گر نمی گنجی که اندر چشمه سوزن

اگر رشته نمی گنجد از آن باشد که سر دارد

فَإذا لَبِسْتَ ثِیابَکَ فَاذْکُرْ سَتْرَ اللهِ عَلَیْکَ ذُنُوبَکَ بِرَحْمَتِهِ وَأَلْبِسْ باطِنَکَ بِالصِّدْقِ کَما أَلْبَسْتَ ظاهِرَکَ بِثَوْبِکَ وَلْیَکُنْ باطِنُکَ فی سَتْرِ الرَّهْبَهِ وَظاهِرُکَ فی سَتْرِ الطّاعَهِ .

امام ششم (علیه السلام) در این جمله می فرماید : هرگاه لباس ظاهر را پوشیدی و به وسیله آن عیوب و نقائص بدنت را از دیدگان همه پنهان کردی ، به یادآور که در این مدت عمرت ، خداوند مهربان با رحمتش گناهانت را مخفی داشت ، و اجازه نداد کسی از آنچه بر خلاف او انجام دادی آگاه شود ، که اگر آگاه می شد آبرویت می رفت و کسی حاضر نبود کمترین احترامی به تو بگذارد ، ولی مولا ـ و سید تو بزرگ تر از آن است که پرده از عیوب باطنت برگیرد ، و گناهان و خطاهایت را برملا کند ، بر توست که در هر مرتبه ای که لباس می پوشی از این عنایت و

لطف خاص حضـرت او یاد کنی ، و از اینکه در ظاهر غرق لباس مادی و در باطن غرق پوشـش رحمت هستی شکر به حقیقت کنی و به راستی و درستی در مدار بندگی او قرار بگیری ودر همین حال لباس پوشـیدن ویادآوری پوشـش رحمت حضرت او بـا خضوع و خشوع از جنابش بخواهی ، ای آقائی که در دنیا بـدنم را به لباس ظاهر پوشانـدی و عیوب و گناهانم را از مردم با لباس رحمتت مخفی داشتی ، در قیامت هم عیوب باطنم و گناهانی که از من صادر شـده به کرم و لطف و رحمتت بپوشان ، و اجـازه مـده و مخواه که این عبـد ذلیـل ، و وامانـده از راه ، و نـاتوان از هر در رانـده و در مرز عشق تو مانـده ، در میان مردم و بخصوص در حضور انبیاء و اولیاء و وجود مقدس ائمه طاهرین رسوا شود و آبروی ناقابل او بریزد .

آنگاه در دنباله کلام خود ، حضـرت صادق (علیه السلام) می فرماید : چنان که ظاهر بدن را به لباس ظاهر پوشی ، باطن را نیز به لباس صـدق و راستی بپوشان ، باطن صادق باطنی است که از مکر و حیله و خـدعه و تزویر و ریا و غل و غش و دغلی پاک باشد ، باطن صادق باطنی است که از تخیلات ردیه و اعتقادات سـخیفه مخلی شده و به حلیه آراء صحیحه و علوم حقه مزین و محلی باشد ، باطنت باید با پرده خوف از خدا و ظاهرت باید با پرده اطاعت از حضرت حق پوشیده باشد .

راستی چه دنیای پر بهائی

است ، دنیای خوف از مقام حضرت او ، و دنیای اطاعت از فرامین حضرتش ، به حقیقت خودش قسم دنیائی برای انسان بهتر از این دنیا نیست ، خوف از مقام او علت ترک گناه ، و شوق به وصال او علت اطاعت از حضرت اوست .

وقتی مقام خوف و حضرت شوق آمد ، همه جهان مادی برای انسان به اندازه یک بال مگس ارزش ندارد ، و آنچه در دست انسان است همان را آدمی فقط برای او می خواهد و آنچه را نمی پسندد ، انسان ابداً خیال آن را هم نمی کند !!

به قول عارف عاشق جلال الدین رومی :

همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم

همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم

حرام دارم با مردمان سخن گفتن

وگر حدیث تو آید سخن دراز کنم

هزارگونه بلنگم به هر رهم که برند

رهی که آن بسوی تست ترکتاز کنم

اگر بدست من افتد چو خضر آب حیات

زخاک کوی تو آن آب را طراز کنم

زآفتاب و زمهتاب بگذرد نورم

چو روی دل سوی آن شاه دلنواز کنم

چو آفتاب شوم آتش و زگرمی دل

چو ذره ها همه را مست و عشق باز کنم

پریر عشق مرا گفت من همه نازم

همه نیاز شو آن لحظه ای که ناز کنم

چو ناز را بگذاری همه نیاز شوی

من از برای تو خود را همه نیاز کنم

آری به عشق او دم زدن ، و به ذکر او زیستن ، و به یاد او بودن و ظاهر و باطن را برای او آراستن ،مقصد اعلا وهدف والا است ، و بعثت انبیاء و زحمت امامان به همین خاطر بوده .

راهنمایان راه آمدند تا بشر

این جهان مادی را با همه دستگاهی که دارد ، وسیله ای برای رسیدن به مقام قرب قرار دهند ، و تدریجاً مقام به مقام را طی کرده ، خیمه هجر از سرزمین دل برکنده و عمارت وصل بنا کنند ، و از دوئیت گذشته به مقام وحدت رسند ، و از بقاء خود دست برداشته به فنا افتند ، و به قول حضرت صادق (علیه السلام) بر درون خویش لباس صدق پوشند ، که هرکس لباس صدق بپوشد از همه چیز بگذرد و فانی در حضرت باقی شود .

عارف نامدار روزبهان بقلی شیرازی در این مسئله با عظمت براساس آیات کتاب و روایات دقیق توضیحی بدین صورت دارد :

توحید ذروه علیای احوال است و عروه وثقای مقامات است ، و تیجان انبیاء است ، و حلیه اولیاء است ، و حقایق توحید نه هر رهروی که راه یافت یافت ، که سر توحید لباس ربوبیت است که «جان جان» بدان ملبس است ، تا واحد در واحد نشود سالک در عین عیان توحید نرسد . اگر کسی به مقام فنا نرسد به جائی نرسیده ، مقامی که خود و جهان را به حقیقت نفی کرده و در نفی خود و جهان ، جان خود و جهان را اثبات نماید و در حقیقت واقعیت لا اله الا الله را در تجلی ببینند و بس به قول عارف شیدا و واله والا مرحوم حاج میرزا حبیب الله شهیدی خراسانی :

ساقی بزم مجلس آرا شد

می گلگون زخم به مینا شد

نرگس دوست می فروش آمد

لعل دلدار باده پیما شد

می که در شیشه بودپرده نشین

در قدح بی حجاب پیدا

شد

پرده شرم را درید شراب

راز دل از زبان هویدا شد

غیر را غیرت از میان برداشت

چون مسمی حجاب اسما شد

جسم گردید جان و جان جانان

خاک شد تاک و تاک صهبا شد

قطره شدجوی وجوی چشمه وباز

چشمه را روی سوی دریا شد

نفی و اثبات از میان برخاست

هرچه لا بود عین الا شد

وحدت و کثرت از میان برداشت

ازل و لم یزل بیک جا شد

قسمت سوم

هرچه معنی نمود صورت بود

هرچه صورت نمود معنا شد

ما سرودیم وهو جواب آمد

این ندا باز خود منادا شد

گر نیابی تو سر این اسرار

یک سخن حل این معما شد

گر نیابی تو سر این اسرار

یک سخن حل این معما شد

که سحرگه بکوی باده فروش

ساقی و جام و باده گویا شد

که همه هرچه بود و هست توئی

شیخ مستور و رند و مست توئی

اصل توحید سه قسم است ، قسمی توحید عام است ، و قسمی توحید خاص ، و قسمی توحید خاص الخاص :

اما آن که توحید عام است ، بعد از ارشاد حق ، سیر کردن در آیات و جستن حق بوسیلت عقل و نور ایمان و شواهد حدثان ، تا ساکن باشنداز اضطراب شک و یقین ، و در اثبات وحدانیت حق افتند و از خطرات نفس (با اجرای دستورات حضرت او) باز رهند و تقدیس ذات قدیمش بیابند ، و تنزیه صفات عزیزش بدانند ، و معلوم کنند که حق سبحانه واحد است من کل الوجوه ، ذاتش در صفات یکتاست و صفاتش در ذات یکتاست ، قدمش از حدوث جدا کنند و دانند که وجود جلیلش متعلق نیست به شیئی از اشیاء و از دل خیال محال بیرون کنند و حضرت الله را سبحانه

و تعالی منزه دانند از جواهر و اعراض ، و زمان و مکان ، و تشبیه و تعطیل ، و کیف و حیث ، و قیل و بعد ، و جهات وحد ، و حدود و صورت ، و قرب و بعد و حلول و ضد و ند و مثل و جزء و کل و خردگی و بزرگی و جرم و جسم و ارکان و جارحه و قدمش را اول ندانند و ابدش را آخر نشناسند و هرچه در وهم و فهم آید از آن بیرون شوند ، و به قول حضرت صادق (علیه السلام) باطن را با لباس صدق (که مصداق اتمش ایمان به وحدانیت حق و ذات حضرت او و صفات علیا و اسماء حسنایش هست) بپوشانند ، و صدق باطن در مرحله عالی و اعلایش جز این نیست ، باطنی که با او همراه نیست باطن نیست ، منبعی از تیرگی و ظلمت ، و ظرفی پر از وساوس و شک و تردید است ، این توحید در حقیقت توحید علمی و به عبارت دیگر توحید معرفتی است که بر دلیل و برهان و استدلال استوار است و مرحله اول توحید یا مرتبه دانی آن است .

به قول حکیم بزگوار سخن سنج شیرین بیان نظامی گنجوی :

ای نام تو بهترین سرآغاز

بی نام تو نامه کی کنم باز

ای یاد تو مونس روانم

جز نام تو نیست بر زبانم

ای کارگشای هرچه هستند

نام تو کلید هرچه بستند

ای هیچ خطی نگشته زاول

بی حجت نام تو مسجل

ای هست کن اساس هستی

کوته زدرت دراز دستی

ای خطبه تو تبارک الله

فیض تو همیشه بارک الله

ای هفت عروس و نه عماری

بر درگه

تو به پرده داری

ای هرچه رمیده و آرمیده

در کن فیکون تو آفریده

ای واهب عقل و باعث جان

با حکم تو هست و نیست یکسان

ای تو به صفات خویش موصوف

ای نهی تو منکر امر معروف

ای بر ورق تو درس ایام

زآغاز رسیده تا به انجام

ترتیب جهان چنان که بایست

کردی بمثابتی که شایست

خاکستری ار زخاك سودی

صد آینه را بدان زدودی

حرفی به غلط رها نکردی

یك نکته در او خطا نکردی

در عالم عالم آفریدن

به زین نتوان رقم کشیدن

ای عقل مرا کفایت از تو

جستن زمن و هدایت از تو

تا در نفسم عنایتی هست

فتراک تو کی گذارم از دست

احرام گرفته ام به کویت

لبیک زنان به جستجویت

یک ذره زکیمیای اخلاص

گر بر مس من زنی شوم خاص

از ظلمت خود رهائیم ده

با نور خود آشنائیم ده

تا چند مرا زبیم و امید

پروانه دهی بماه و خورشید

از خوان تو با نعیم تر چیست

وز حضرت تو کریمتر کیست

از خرمن خویش ده زکاتم

منویس به این و آن براتم

اما توحید خاص آن است که تمام عوالم به جملگی نزد وجود عظمت حق محو بینند ، و موجودات را در ربوبیت الله تعالی معدوم یابند ، از غلبات انوار قدم ، و چنان که در قدم حق تعالی موجود بود و موجودات معدوم ، اکنون همچنان دانند ، و در وجود ، هیچ چیز نبینند که نه آن در امر حق مستغرق باشد ، به مشاهده بعد از علم که علم عام راست و مشاهده خاص راست ، و عالم را چنان بینند که گوئی نزد صولجان قدرت باری تعالی در میدان خدائی که از ازل به ابد می برد و از ابد به ازل .

و مبادی توحید خاص سیر کردن است

در شواهد صورت و روح و عالم صغری که جند حق و باطل آنجایند ، چون لشگر عقل و لشگر جان و لشگر دل و لشگر نفس ، و حجاب قهر و لطف ، و غرایب اشکال مقدورات که در آن عالم موجود است و ظهور حق عز و جل که در اسرار حقایق ملکوت به چشم جان ببینند ، که توحید عام از عالم ملك و شهادت رفتن است به حق ، که به صورت آن عالم کبری است .

و توحید خاص از خود رفتن است به حق که به صورت آدم ، عالم معانی و سرای تجلی است و آن آیت کبری است اگرچه در جنب جهان کوچك است .

و فرق میان خاص و عام در توحید آن است که عام به شواهد و عقل باز مانند ، و خاص چون حق را بدانستند از شواهد عالم صغری و کبری فنا شوند ، و فنای خود در بقای حق بیابند ، و پیوسته در وجود حق مضمحل باشند ، تا احکام قدیمش برایشان می گذرد ، و ایشان به طوع محکوم می باشند .

به قول عارف رومی که از قول فانیان در حق و مطیعان وارسته فرموده :

ما در ره عشق تو اسیران بلائیم

کس نیست چنین عاشق بیچاره که مائیم

بر ما نظری کن که در این ملك غریبیم

بر ما کرمی کن که در این شهر گدائیم

زهدی نه که در کنج مناجات نشینیم

وجدی نه که بر گرد خرابات برآئیم

نه اهل صلاحیم و نه مستان خرابیم

اینجا نه و آنجا نه چه قومیم و کجائیم

ترسیدن ما چون که هم از بیم بلا بود

اکنون زچه ترسیم که

در عین بلائیم

ما رابه تو سریست که کس محرم آن نیست

گر سر برود سر تو با کس نگشائیم

ما را نه غم دوزخ و نه حرص بهشت است

بردار ز رخ پرده که مشتاق لقائیم

بر رحمت خود بین و مبین بر گنه م

ما غرق گناه از سر تا ناخن پائیم

اما توحید خاص الخاص : آن است که از حق به حق اسیر کنند ، و آن اسر آنگه باشد که روح مقدس از همه مراکب حدوث پیاده شود ، و علوش سفل شود و سفلش علو گردد ، و جهات و مکان و سیر و زمان نزد او معزول شود ، و حمر خیال از اصطبل مرکب نور براند ، و فهم و وهم را میل نایافت در دیده کشد ، و حس حواس و ضمیر بی عقل را معطل کند ، و عقل را به مقراض تنزیه زبان فضول ببرد ، و نفس رعنا را در بازار غیرت توحید سر بردارد ، و لشگر هوی و شهوت را که حزب شیطانند به صدمه عشق بشکند ، و دل که شهر خدایست عمارت عبودیت نگذارد ، و خانه طبایع که مملو است از اخلاق انسانی به طوفان نیستی و معول هستی ویران کند ، و هستی صغری و کبری را با شواهد و دلایل در هم پیچد و در کتم عدم اندازد ، تا بی اثقال حدوث در قدم گامی چند بردارد ، و چون از ازدحام خلقیت بیاساید خود را به دریای نیستی دراندازد ، تا او از او فنا شود ، پس از بحر بقای حق سر برآورد و بی خود حق را به حق

بیند ، و بداند که این یک خطوت است از نیستی به هستی ، پس آن قدم بردارد ، و به قوت عبودیت به جناح ربوبیت در هوای هویت پرواز کند .

حکیم صفای اصفهانی در زمینه فنای عاشق در معشوق گوید :

ما رهرو فقریم و فنا راهبر م

بی خویشتنی کو که شود هم سفر ما

ای آنکه زخود با خبری در سفر عشق

زنهار نیائی که نیابی خبر ما

در پای دلم پای منه باک زجان کن

کاین خانه بود فرش زخون جگر ما

در کشور فقر آمده مهمان فنائیم

لخت گر و پاره دل ما حضر ما

رنج تن ما از تب عشق است چه حاصل

از رنج طبیبی که دهد دردسر ما

قسمت چهارم

امشب گذر از گوش کند خون که شب دوش

از چشم روان گشت و گذشت از کمر ما

فاسد شود ار خون به رگ از طبع گرانبار

خار ره تجرید بود نیشتر ما

ما خاک نشین در میخانه عشقیم

تاج سر خورشید بود خاک در ما

موران ضعیفیم ولی ملك سلیمان

باد است درین بادیه پیش نظر ما

ما خسرو فقریم و نپاید سر جمشید

گر سر کشد از خط سر تاجور ما

پی گم مکن ای سالك اگر طالب مائی

کز اشک روان سرخ بود رهگذر ما

دنبال صفا گیر که گر بگذری از چرخ

تا نگذری از خویش نبینی اثر ما

در آراستن باطن به صدق و رهبت و ظاهر به طاعت ، خواجه بزرگ نصیر المله و الدین خواجه طوسی در اخلاق ناصری می فرماید :

قومی گفته اند که بر اقرار به ربوبیت او و اعتراف به احسان و تمجید او بر حسب استطاعت اقتصار نماید .

و طایفه ای گفته اند : که تقرب حضرت او به احسان باید نمود

، اما با نفس خود به تزکیه، وحسن سیاست، واما با اهل ونوع خود به مواسات وحکمت وموعظت.

و جماعتی گفته اند که حرص باید نمود بر تفکر و تدبر در الهیات و تصرف در محاولاتی که موجب مزید معرفت باری سبحانه بود تا به واسطه آن معرفت به کمال رسد و توحید او به حد تحقیق انجامد .

و طبقه ای از متأخرین حکما گفته اند که عبادت خدایتعالی در سه نوع محصور تواند بود :

اول : آنچه تعلق به ابدان دارد مانند ، صلاه و صیام ، وقوف به مواقف شریفه از جهت دعا و مناجات .

دوم : آنچه تعلق به نفوس دارد مانند اعتقادات صحیح چون توحید ، و تمجید حق تعالی و تفکر در کیفیت افاضه وجود و حکمت او بر عالم و آنچه از این باب بود .

سوم : آنچه واجب شود در مشارکات خلق مانند ، انصاف در معاملات و مضارعات و مناکحات و ادای امانات و نصیحت ابنای جنس و جهاد با اعدای دین و حمایت حریم .

و از ایشان گروهی که به اهل تحقیق نزدیک ترند گفته اند : که عبادت خدای تعالی سه چیز است :

اول : اعتقاد حق .

دوم : قول صواب .

سوم : عمل صالح .

و بباید دانست که نوع انسان را در قرب به حضرت الهیت منازل و مقامات است و آن مقام چهار است :

مقام اول مقام اهل یقین است که ایشان را موقنان خوانند و آن مرتبه حکمای بزرگ و علمای کبار باشد .

مقام دوم مقام اهل احسان است که ایشان را محسنان گویند و این مرتبه کسانی بود که با کمال علم

به حلیه عمل متحلی باشند و به فضائلی که بر شمردیم موصوف .

مقام سوم مقام ابرار بود ، و ایشان جماعتی باشند که به اصلاح بلاد و عباد مشغول باشند و سعی ایشان بر تکمیل خلق مقصور بود .

مقام چهارم مقام اهل فوز بود که ایشان را فائزان و مخلصان گویند و نهایت این مرتبه منزل اتحاد بود و ورای این نوع انسان را هیچ مقام و منزلت صورت نبندد و استعداد این منازل به چهار خصلت باشد :

اول : حرص و نشاط در طلب .

دوم : اقتنای علوم حقیقی و معارف یقینی .

سوم : حیاد از جهل و نقصان قریحتی که نتیجه اهمال بود .

چهارم : ملازمت سلوک طریق فضائل به حسب طاقت و این اسباب را اسباب اتصال به حضرت حق خوانند .

و اما اسباب انقطاع از آن حضرت که آن هم چهار بود :

اول : سقوطی که موجب اعراض بود و استهانت به تبعیت لازم آید .

دوم : سقوطی که مقتضی حجاب بود و استخفاف به تبعیت لازم آید .

سوم : سقوطی که موجب طرد بود و مقت به تبعیت لازم آید .

چهارم : سقوطی که موجب خساست بود یعنی دوری از حضرت و بغض به تبعیت لازم آید .

و اسباب شقاوت ابدی که مؤدی بود بدین انقطاعات نیز چهار بود :

اول : کسل و بطالت و تضییع عمر تابع آن افتد .

دوم : جهل و عبادتی که از ترک نظر و ریاضت نفس به تعلیم خیزد .

سوم : وقاحتی که از اهمال نفس و خداعت و خلاعت غدار او در تتبع شهوات تولد کند .

چهارم : از خود راضی شدن به

رذایلی که از استمرار قبایح و ترک انابت لازم آید و در الفاظ بهتنزیل ، زیغ و رین و غشاوه و ختم آمده است .

چون این چهار رذیلت کسی از خود دور کند ، از آن چهار سقوط در امان بماند ، و چون آن چهار حقیقت به کار بندد به آن مقامات عالی برسد و چون به آن مقامات عالی برسد به صدق ظاهر و باطن رسیده است .

به قول عارف شوریده ، و عالم دل سوخته حاج میرزا حبیب الله خراسانی :

از داغ غمت هرکه دلش سوختنی نیست

از شمع رخت محفلش افروختنی نیست

گرد آمده از نیستی این مزرعه را برگ

ای برق مزن خرمن ما سوختنی نیست

در طوف حریمش زفنا جامه احرام

کردیم که این جامه بتن دوختنی نیست

یک دانه اشک است روان بر رخ زرین

سیم و زر ما شکر که اندوختنی نیست

در مدرسه آموخته ای گرچه بسی علم

در میکده علمی است که آموختنی نیست

خود را چه فروشی بدگر کس ، بخود ای دل

بفروش اگر چند که بفروختنی نیست

گویند که در خانه دل هست چراغی

افروخته کاندر حرم افروختنی نیست

یک بار دیگر به جملات نورانی حضرت صادق درباره لباس پوشیدن دقت کنید :

زمانی که لباست را پوشیدی ، به یادآور که خداوند بزرگ با لباس رحمت خود گناهان تو را پوشاند و آبروی تو را حفظ کرد ، به شکرانه حفظ آبرویت ، باطنت را با لباس صدق بپوشان ، چنانچه ظاهرت را با لباس مادی پوشاندی ، و باید باطنت در

پوشش خوف ، و ظاهرت در پوشش اطاعت و عبادت قرار بگیرد .

وَاعْتَبِرْ بِفَضْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ خَلَقَ أَسْبابَ اللِّباسِ لِتَسْتُرَ الْعَوْراتِ الظّاهِرَهِ

، وَفَتَحَ أَبْوابَ التَّوْبَهِ وَالإِنابَهِ لِتَسْتُرَ بِها عَوْراتِ الْباطِنِ مِنَ الذَّنُوبِ وَأَخْلاقِ السُّوءِ .

امام ششم در دنباله بیانات سعادت آفرین خود می فرماید : با نظر عبرت ، و چشم بصیرت ، و دیده تحقیق به فضل حضرت حق بنگر ، که وسائل پوشش را برای پوشاندن عیوب و نواقص ظاهره برای تو خلق کرده ، و درهای توبه و بازگشت را برای پوشیده شدن عیوب باطن و گناهان و اخلاق ناپسند به روی تو باز کرده !!

بر تو لازم است از لباس ظاهر استفاده کنی و شکرش را به جای آوری ، و شکر لباس ظاهر به این است که لباست لباس حرام و لباس ظلم و لباس ریا و لباس تزین و مفاخرت و مباهات نباشد ، بلکه این لباس در بدن تو برای عبادت و خدمت به خلق قرار داشته باشد ، تا در سایه این عبادت و خدمت به سعادت دو جهان برسی .

و بر تو واجب و لازم و ضروری است که برای علاج و پوشاندن گناهان و از بین بردن اخلاق سوء از در توبه و انابه به حضرت حق وارد شوی و تلخی درد هجر را به شیرینی قرب و وصال حضرت او تبدیل کنی .

به قول حضرت فیض آن انسان والا و عارف مشتاق :

وصل با دلدار می باید مر

فصل از اغیار می باید مرا

چون نی ام از اصل خود ببریده اند

ناله های زار می باید مرا

من کجا و رسم عقل و دین کج

مست یارم ، یار می باید مرا

بی وصال او نمی خواهم بهشت

دار بعد از جار می باید مرا

عشق از نام نکو ننگ آیدش

عاشقم من

، عار می باید مرا

عقل دادم بستدم دیوانگی

شیوه این کار می باید مرا

تا به کی این راز را پنهان کنم

مستی و اظهار می باید مرا

گفتگو بگذار فیض و کار کن

در ره او کار می باید مرا

وَلا تَفْضَحْ أَحَداً حَيْثُ سَتَرَ اللهُ عَلَيْكَ أَعْظَمُ مِنْهُ وَاشْتَغِلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ وَاصْفَحْ عَمَّا لا يُعْنيكَ أَمْرُهُ وَحالُهُ وَاحْذَرْ أَنْ يَفْنى عُمْرُكَ بِعَمَلِ غَيْرِكَ وَيَتَّجِرُ بِرَأْسِ مالِكَ غَيْرُكَ وَتَهْلِكَ نَفْسُكَ ، فَإِنَّ نِسْيانَ الذَّنْبِ مِنْ أَعْظَمِ عُقُوبَهِ اللهِ فِى الْعاجِلِ وَأَوْفَرِ أَسْبابِ الْعُقُوبَهِ فِى الْآجِلِ وَاشْتَغِلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : کسی را به بدیهائی که از او خبر داری رسوا و بی آبرو مکن ، خود تو همان انسانی هستی که خداوند غفار قبایحی بدتر از آنچه که از دیگران خبر داری بر تو پوشانده و نگذاشته آبرویت به باد رود !

آبرو و شخصیت دیگران را محترم بدان ، و سعی کن از اعتبار دیگران کم نکنی ، به عیب خود مشغول باش و برای آن بکوش که رفع عیب از اعظم مسائل زندگی و از بهترین کارهاست ، و هرچه برای تو انجامش و برنامه اش سود ندارد از آن درگذر ، و بترس از اینکه با مشغول شدن به عیب دیگران از طریق غیبت و تهمت و افترا عمرت را فنا کنی و این سرمایه گرانبهای هستی را از دست بدهی ، در حدیث است ، که غیبت موجب عذاب غیبت کننده ، و کفاره گناهان غیبت شونده است ، آنچنان عمل مکن که خوبیهای تو سرمایه دیگران شود ، و دیگران به عمل تو از عذاب نجات پیدا کرده و تو به

خاطر بدیهائی که در حق دیگران کردی به عذاب مبتلا شوی !

در این جملات نورانی چهار موضوع بسیار مهم مطرح است :

۱ حرمت اشتغال به عیوب دیگران .

۲ وجوب اشتغال به عیوب خود .

۳ چشم پوشی از آنچه سود برای دنیا و آخرت ندارد .

۴ خسارت نسیان ذنوب .

ستر عیب وکشف سر

انسان ها از نظر قوت و ضعف روحی ، و از نظر قوت و ضعف علمی ، و از نظر قوت و ضعف عقلی ، و از نظر قوت و ضعف ایمانی به دسته های مختلفی نقسیم می شوند .

از مقام عصمت که مقام با عظمت انبیاء و امامان و تعدادی بسیار کم از اولیاء مثل قمر بنی هاشم و زینب کبری که بگذریم بقیه انسانها در معرض گناه و خطایند .

گاهی علت گناه ضعف اراده ، و گاهی ضعف عقل و گاهی ضعف علم و گاهی ضعف ایمان است .

اگر گناه در حدی است که خود گناهکار در میدان جامعه برای خویش آبرو نگذاشته و خود باعث کشف سر خود شده ، و گناهش علنی و برای تربیت مردم موجودی مضر است ، باید با او مبارزه کرد ، و نحوه مبارزه با او را قرآن مجید و فقه و رساله مرجع تقلید بیان کرده است .

اگر گناهکار انسانی است مؤمن ، و بخصوص آبرومند ، و در میان مردم و اهل محل و اهل مسجد ، و اقوام دارای اعتبار است ، و همه او را به نیکی می شناسند و به نیکی می ستایند ، و اتفاقاً کسی از گناه پنهانی او با خبر شد ، و گناه او

از قبیل توطئه بر علیه مسلمین و کشور اسلامی نبود ، بلکه گناهش گناه بین خود و خدا بود ، پرده دری نسبت به او از بزرگترین محرمات الهی است ، و این پرده دری را قرآن مجید شدیداً نهی فرموده ، و به مسلمانان دستور اکید می دهد عیب و لغزش و گناه برادر مسلمانت را بپوشان ، و نسبت به او از پرده دری بپرهیز ، و از فاش کردن سر او و عیب او و خطای او برحذر باش ، قرآن و روایات ستر عیب و کتمان سر مسلمان را عبادت دانسته و هرکس عیب مسلمانی را بپوشد در پیشگاه خدای بزرگ از اجر بزرگ بهره مند خواهد شد .

همه ما مسلمانان و مؤمنان بر اساس امر : تخلقوا باخلاق الله باید از فاش کردن عیب پنهانی ، و گناه نهانی یکدیگر بپرهیزیم ، چنانچه خداوند عزیز و پروردگار مهربان از فاش کردن گناه ما ابا دارد ، و دوست دارد بنده اش در میان مردم با آبرو و عزت و با اعتبار و با کرامت زندگی کند .

آری پوشاندن گناه از اخلاق خداست و در زمینه این مسئله در دعای مهم اسلامی جملاتی عالی نقل شده :

حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در دعای بسیار مهم روز عرفه که در صحرای عرفات با گریه و ناله خوانده اند به پیشگاه مقدس حضرت حق عرضه می دارند :

وَلَوْلاَ رَحْمَتُکَ لَکُنْتُ مِنَ الْهالِکِینَ، وَأَ نْتَ مُقِیلُ عَثْرَتِی، وَلَوْلا سَتْرُکَ إِیَّایَ لَکُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِینَ ...

اگر رحمتت نبود از هلاک شدگان بودم ، و تو لغزش مرا نادیده گرفتی ، و اگر پرده پوشیت نسبت به من

نبود ، هر آینه از رسواشدگان بودم .

و در جمله ای دیگر عرضه می دارد :

یَا مَنْ سَتَرَنی مِنَ الْابـاءِ وَالْاُمَّهـاتِ أَنْ یَزْجُرُونِی، وَمِنَ الْعَشـائِرِ وَالاِْـخْوانِ أَنْ یُعَیِّرُونی، وَمِنَ السَّلاطِینِ أَنْ یُعاقِبُونی ، وَلَوِ اطَّلَعُوا یَا مَوْلایَ عَلی مَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنِّی إِذاً مَا أَ نْظَرُونی، وَلَرَفَضُونِی وَقَطَعُونی ...

ای آنکه مرا با تمام عیوبم از پـدران و مادران پوشانـدی ، از اینکه مرا با تنـدی از پیش خود براننـد ، و از چشم خویشاونـدان و برادرانم دور نگـاه داشتی از اینکه به من عیب گیری کننـد ، و از حکومت هـا پنهـانم داشتی از اینکه مرا مجـازات نماینـد ، ای مولا ـیم چنـانچه اینـان بر آنچه تـو از من می دانی آگـاه می شدنـد ، در این صـورت مهلتم نمی دادنـد ، و هر آینه به دورم می انداختند و از من قطع رابطه می کردند .

در جمله دیگر عرضه می دارد :

اللّهُمَّ یَا مَنْ مَلَکَ فَقَدَرَ ، وَقَدَرَ فَقَهَرَ ، وَعُصِیَ فَسَتَرَ ، وَاسْتُغْفِرَ فَغَفَرَ

ای پروردگـار جهانیـان ، ای آنکه مالك شـد و توانست ، و توانست ، و توانست و چیره گشت ، و از حضـرت او نافرمانی شـد پس پرده کشید ، و از او طلب آمرزش شد پس آمرید .

رئیس گریه کنندگان ، آقای ساجدان ، آوای عاشـقان ، محبوب عارفان ، حضرت زین العابدین (علیه السلام) در مناجات سحر ماه رمضان در دعای معروف به ابوحمزه ثمالی در پیشگاه مقدس حضرت ربوبی در زمینه پرده پوشی حق نسبت به گناه عرضه می دارد :

وَالذَّلِیلُ الَّذِی أَعْزَزْتَهُ ، وَالسَّقِیمُ الَّذِی شَفَیْتَهُ ، وَالسَّائِلُ الَّذِی أَعْطَیْتَهُ ، وَالْمُذْنِبُ الَّذِی سَتَرْتَهُ ، وَالْخاطِئُ الَّذِی

أَ قَلْتَهُ .

منم آن ذلیلی که او را عزیز کردی ، و آن دردمنـدی که درمـانش نمودی ، و آن سـائلی که عطـایش کردی ، و آن گنهکاری که به گناهش پرده پوشاندی ، و خطاکاری که خطایش را نادیده گرفتی .

و در جمله ای دیگر عرضه می دارد :

سَیِّدِی أَ نَـا أَسْـأَ لُـکَ مَـا لاَـ أَسْـتَحِقُّ ، وَأَنْتَ أَهْـلُ التَّقْوی وَأَهْـلُ الْمَغْفِرَهِ فَـاغْفِرْ لِی وَأَلْبِسْـنِی مِنْ نَظَرِکَ ثَوْبـاً یُغَطِّی عَلَیَّ التَّبِعاتِ وَتَغْفِرُها لِی وَلاَ أُطالَبُ بِها، إِنَّکَ ذُو مَنٍّ قَدِیم ، وَصَفْح عَظِیم ، وَتَجاوُز کَرِیم .

ای سرور من ، از تو می خواهم آنچه را مستحق آن نیستیم اما تو شایسته تقوا و شایسته آمرزشی ، پس بیامرز مرا ، و بپوشان مرا از تو جهت جامه ای را که بپوشانـد بر من بـدیها را ، و بیامرزی مرا به طوری که من به خاطر آن گناهان آمرزیـده شده تعقیب نشوم زیرا تو دارای منت دیرینه و چشم پوشی بس بزرگ و گذشت بی حد کریمانه ای هستی .

کسی که نسبت به برادران و خواهران مسلمان و مؤمن خود ، همانند حضرت حق ، پرده پوشی کند و عیوب آنان را بپوشاند ، به رحمت پروردگار اتصال پیدا کرده ، و از عنایت و لطف او برخوردار شده است ، در این زمینه روایات بسیار مهمی در کتب معتبره روائی و اخلاقی نقل شده که دانستنش بر هر مسلمانی لازم و واجب است .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : مَنْ سَتَرَ عَلی مُسْلِم سَتَرَهُ اللهُ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ ;

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : کسی که بر

مسلمان پرده پوشی کند ، خداوند در دنیا و آخرت بر او پرده پوشی می کند .

وَقالَ : لا يَسْتُرُ عَبْدٌ عَيْبَ عَبْد إلاّ سَتَرَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ ;

و آن حضرت فرمود : عبد پرده بر عیب عبدی نمی پوشد ، مگر اینکه خداوند در قیامت به خاطر این عملش بر او پرده پوشی کند .

وَقالَ : لا يَرَى امْرُؤٌ مِنْ أَخيهِ عَوْرَةً فَيَسْتُرُها عَلَيْهِ إلاّ دَخَلَ الْجَنَّهَ ;

و فرمود : مرد از برادرش عیبی نمی بیند مگر آن را بپوشد ، که بواسطه این عمل داخل بهشت می شود .

وَقالَ : إِنَّ مِنَ الْخِيانَهِ أَنْ تُحَدِّثَ بِسِرِّ أَخيکَ ;

و نیز آن حضرت فرمود : گفتگو از سر برادرت از خیانت است .

قالَ رَسُولُ اللهِ : مَنْ أَذاعَ فَاحِشَةً كانَ كَمُبْتَدِئِها وَمَنْ عَيَّرَ مُؤْمِناً بِشَيْئى لَمْ يَمُتْ حَتّى يَرْتَكِبَهُ ;

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : کسی که افشای بدی کند مانند کننده آن است ، و هرکس مؤمنی را به چیزی سرزنش کند ، از دنیا نرود تا مرتکب آن مورد شود .

وَقالَ : كُلُّ أُمَّتى مَعافى إلاّ الْمُجاهِرينَ ;

و نیز فرمود : همه امت من در سلامت است ، مگر آنان که عیوب پنهان مردم را آشکار می کنند .

وَقالَ (صلی الله علیه وآله وسلم) : مَنِ اسْتَمَعَ خَبَرَ قَوْم وَهُمْ لَهُ كارِهُونَ صُبَّتْ فى أُذُنَيْهِ اَلاْنُکُ يَوْمَ الْقِيامَهِ ;

و نیز آن حضرت فرمود : هرکس خبر قومی را بشنود ، آن خبری که قوم از آن کراهت دارند ، در قیامت در گوشش قطعه ای از عذاب می ریزند ، آری نشستن در مجلسی که می خواهند عیوب پنهان گروهی

را آشکار کنند خلاف اسلام ، و شنیدن آن عیوب از محرمات الهی و باعث عذاب است .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : یا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسانِهِ وَلَمْ یُسْلِمْ بِقَلْبِهِ لا تَتَّبِعُوا عَثَراتِ الْمُسْلِمینَ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَثَراتِ الْمُسْلِمینَ تَتَّبَعَ اللهُ عَثْرَتَهُ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللهُ عَثْرَتَهُ یَفْضَحْهُ ؛

پیامبر اسـلام فرمود : ای جمعیتی که به زبان ایمان آورده و به قلب تسلیم خدا نشده ، عیوب و لغزشهای مسلمین را دنبال نکنید ، کسـی که دنبال لغزشـها و عیوب مردم باشـد ، خداونـد عیوب او را دنبال خواهـد کرد ، و خدا او را رسوا خواهد نمود از این روایت استفاده می شود ، که دنبال کننده عیوب مسلمین ، به حقیقت مسلمان نیست .

قالَ الْباقِرُ (علیه السـلام) : مِنْ أَقْرَبِ ما یَکُونُ الْعَبْـدُ إِلَی الْکُفْرِ أَنْ یُؤاخِیَ الرَّجُلُ الرَّجُلَ عَلَی الـدّینِ فَیُحْصی عَلَیْهِ زَلاّتِهِ لِیُعَیِّرَهُ بِها یَوْماً مَ ؛

امام باقر (علیه السلام) فرمود : نزدیکترین حالت عبد به کفر این است که با مردی برادر دینی باشد ، پس لغزشهای او را شماره کند تا روزی او را به آنها سرزنش نماید .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : مَنْ أَنَّبَ مُؤْمِناً أَنَّبَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَهِ ؛

امام ششم فرمود : هرکس مؤمنی را توبیخ کند ، خداوند او را در دنیا و آخرت توبیخ خواهد کرد .

قِیلَ لِلصّادِقِ (علیه السـلام) شَـیْئٌ یَقُولُهُ النّاسُ عَوْرَهُ الْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ حَرامٌ فَقالَ لَیْسَ حَیْثُ تَذْهَبُ إِنَّما عَوْرَهُ الْمُؤْمِنِ أَنْ یَراهُ یُتَکَلَّمُ بِکَلام یُعابُ عَلَیْهِ فَیَحْفَظُهُ عَلَیْهِ لِیُعَیِّرَهُ بِهِ یَوْماً إِذا غَضِبَ ؛

به امام صادق (علیه السلام) گفته شد چیزی مردم می گویند

و آن اینکه عـورت مـؤمن بر مردم حرام است ، حضـرت فرمـود : آن طـور نیست که فکر می کنی ، عورت به این معنـاست که کلامی را از مؤمنی ببینـد که به خاطر آن بر او عیب بگیرند ، و آن کلام را شـنونده نگه دارد تا روزی که بر مؤمن غضب کرد از او عیب جوئی کند .

قـالَ رَسُولُ اللهِ (صـلی الله علیه وآله وسـلم) : إِنَّ أَسْـرَعَ الْخَیْرِ ثَوابـاً اَلْبِرُّ وَأَسْـرَعُ الشَّرِّ عُقُوبَهً اَلْبَغْیُ وَکَفی بِالْمَرْءِ عَیْباً أَنْ یُبْصِـرَ مِنَ النَّاسِ مَا یَعْمی عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ أَوْ یُعَیِّرَ النَّاسَ بِما لا یَسْتَطیعُ تَرْکَهُ أَوْ یُؤْذی جَلیسَهُ بِما لا یُعْنیهِ ;

امـام باقر (علیه السـلام) فرمود : راستی ثواب خوش رفتاری و کار نیک زودتر از هر کار خیری باشـد ، و کیفر شورش و دسـت اندازی زودتر از هر کار بدی آید ، و این عیب برای مرد بس که در مردم ببیند آنچه را که درباره خودش نسبت به دیگران ور باشـد و مردم را سـرزنش کنـد به کـاری که خودش تـارک آن نیست ، یـا هم نشـین خود را اذیت و آزار کنـد بـدانچه برایش سودی ندارد .

بـا توجه به آیـات قرآن و روایـات و اخبـار و دعاهـای وارده از معصومین ، معلوم می گردد ، که پرده پوشـی نسـبت به گناهان پنهان عبد ، که در بین مردم آبرودار است ، از اعظم واجبات ، و پرده دری نسبت به عباد الهی از اعظم محرمات است .

راستی حیف است ، که ارزش های والای انسانی خرج گناه شود ، و آدمی عمله از بین بردن آبرو و حیثیت و شخصیت

دیگران گردد .

ای کاش از ارزش و قیمت و عظمت خویش آگاه می شدیم ، و قدر گوهر گرانبهای وجود خویش را نگاه داشته ، و از جلال و جبروت روحی و عقلی خود نگهداری می کردیم .

مبین حقایق شهیدی قمی در خطاب به انسان که اشرف مخلوقات است می فرماید :

ای تو آئینه تجلی ذات

نسخه جامع جمیع صفات

در نمود تو ذات مستور است

ذات مخفی صفات مذکور است

جز تو کس قابل امانت نیست

وین امانت بجز خلافت نیست

بتو از ملک ماه تا ماهی

نامزد شد خلیفه اللهی

هرچه در آسمان گردان هست

در تو چیزی مقابل آن هست

خویش را گرز خود فرو بیزی

بدو چنگال در خود آویزی

آنکه جوئیش آشکار و نهفت

خویشتن را به پرده تو نهفت

اندرین پرد بایدش نگری

که خوش آیند نیست پرده دری

تو که آئینه جمال ولی

بچه محروم از کمال ولی

از تو تا آن که طالب آنی

یک دو گام است و تو نمیدانی

هم متاعی و هم خریداری

با خودت هست طرفه بازاری

وجوب اشتغال به عیوب خود

از صفات بسیار بد انسان عیب جوئی از دیگران است ، و این عیب جوئی در اکثر موارد منتهی به ضربه خوردن به اعتبار و آبروی دیگران می شود .

عیوبی کهانسان در دیگران می بیند ، گاهی بدتر از آن عیوب یا مساوی آن عیوب در خود انسان است و این عیب جوئی از دیگران علتی جز حسد و کینه و حقد در قلب انسان نسبت به دیگران ندارد .

و از صفات بسیار بسیار عالی انسان این است ، که به جای عیب جوئی از دیگران مشغول معالجه عیوب خود گردد ، و به تزکیه نفس و رفع عیوب از وجود خود سرگرم شود .

رفع عیوب از

نفس و تزکیه جـان ، و علاج امراض عقلی و قلبی خویش بایـد گفت از بهترین کارهائی است که خداونـد بزرگ توفیق آن را به انسان عنایت می فرمایـد ، و عبد مؤمن در حقیقت کسـی است که به رفع نقائض خود برخاسـته و برای طهارت جان و تزکیه نفس زحمت بکشد .

نفس و قلب وقتی تصـفیه شد ، و عیوب وقتی از جان و دل برداشـته شد ، آدمی مستحق تجلی انوار ربوبی شده ، و در فیوضات ربانی و الهامات ملکوتی به روی قلب باز می گردد ، و در حقیقت انسان مظهر مقام خلافه اللهی می شود !!

داود پیغمبر (علیه السلام) گفت : الهی تو را کجا طلب کنم و تو کجا باشی ؟ جواب داد :

أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَهِ قُلُبِهِمْ لِاَجْلی .

من نزد آنانم که دلشان برای خاطر من شکست .

از بهر آن که هرکه چیزی دوست دارد ذکر آن بسیار کند :

مَنْ أَحَبَّ شَيْئاً أَكْثَرَ ذِكْرَهُ .

أَنَا جَليسُ مَنْ ذَكَرَنی .

لا يَسَعُنی أَرْضی وَلا سَمائی وَوَسَعَنی قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ .

آسمان با او چه معرفت دارد که حامل او باشد ، و زمین با او چه قربت دارد که موضع او بود ؟!

قلب مؤمن هم مونس اوست و هم محب اوست و هم موضع اسرار اوست :

قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللهِ .

هرکه طواف قلب کند مقصود یافته ، و هرکه راه دل غلط و گم کند چنان دور افتاده که هرگز خود را باز نیاید .

عارفی بیدار ، شبی در ابتدای حالت و راه به حضرت دوست عرضه داشت :

الهی راه به تو چگونه است ؟ جواب آمد «به الهام قلبی» .

إِرْفَعْ نَفْسَكَ

مِنَ الطَّريقِ فَقَدْ وَصَلْتَ .

تو ز راه برخيز كه رسيدى ، چون به مطلوب رسيدى طلب نيز حجاب راه بود ، تركش واجب باشد .

گفتم ملكا تو را كجا جويم من

وز خلعت تو وصف كجا گويم من

گفتا كه مرا مجو به عرش و به سم

نزد دل خود ، كه نزد دل پويم من

در مدح و تعريف اشتغال به عيوب خود ، روايات بسيار مهمى از اولياء الهى و واصلان كامل و عارفان عاشق يعنى نبى اكرم و ائمه طاهرين (عليهم السلام) رسيده كه اشاره به بعضى از آنها واجب است :

قالَ اميرالمؤمنين (عليه السلام) فى بَعْضِ خُطَبِهِ : يا أَيُّها النّاسُ طُوبى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النّآسِ وَطُوبى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَأَكَلَ قُوتَهُ وَاشْتَغَلَ لِطاعَهِ رَبِّهِ وَبَكى عَلى خَطيئَتِهِ فَكانَ مِنْ نَفْسِهِ فى شُغْل وَالنّاسُ مِنْهُ فى راحَه .

اميرالمؤمنين (عليه السلام) در بعضى از سخنرانى هايش فرمود : اى مردم خوشا به حال كسى كه در رفع عيب خودش از عيب جوئى نسبت به مردم باز ماند ، و خوشا به حال كسى كه ملتزم خانه اش شد ، و قوت و غذاى خود را خورد و به طاعت خداوندش مشغول و بر گناهش گريست ، پس مشغول خود شد و مردم از او راحت بودند .

وَقالَ (عليه السلام) لِاِبْنِهِ الْحُسَيْنِ أَىْ بُنَىَّ إِنَّهُ مَنْ أَبْصَرَ عَيْبَ نَفْسِهِ شَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ .

و به فرزندش حضرت حسين (عليه السلام) فرمود : اى پسر من ، به حقيقت كسى كه بيدار عيب خودش بود از عيب جوئى نسبت به ديگران باز مى ماند .

اشتغال به عيوب خود در حقيقت همان خود سازى است ، كه

زیربنا و اساس عرفان و کار عارفان است ، و در تمام ادوار تاریخ هرکس به هرکجا رسید از خودسازی رسید .

چون عیوب از وجود انسان رفع شود ، صفحه حیات و هستی آدمی تجلی گاه صفات و اسماء حضرت یار شود .

به قول حکیم عارف و فرزانه عاشق حکیم صفای اصفهانی :

تجلی گه خود کرد خدا دیده ما ر

در این دیده در آئید و ببینید خدا را

خدا در دل سودا زدگانست بجوئید

مجوئید زمین را و مپوئید سما را

گدایان در فقر و فنائیم و گرفتیم

بپاداش سر و افسر سلطان بقا را

خیالات و هواهای بد خود نپسندیم

بخندیم خیالات و ببندیم هوا را

جم عرش بساطیم و سلیمان اولو الامر

هوا گر نشود بنده نشانیم هوا را

بلا را بپرستیم و به رحمت بگزینیم

ارگ دوست پسندید پسندیم بلا را

طبیبان خدائیم و بهر درد دوائیم

بجائی که بود درد فرستیم دوا را

ببندید در مرگ وز مردن مگریزید

که ما باز نمودیم در دار شفا را

گدایان سلوکیم و شهنشاه ملوکیم

شهنشاه کند سلطنت فقر گدا را

گذشت از سر سلطانی و شد بنده درویش

شه ار دید فر مملکت فقر و فنا را

بهل بار گل از دوش که بر دل نبود بار

اسیر زن و فرزند و عبید من و ما را

حجاب رخ مقصود من و ما و شمائید

شمائید ببینید من و ما و شما را

صفا را نتوان دید که در خانه فقر است

درین خانه بیائید و ببینید صفا را

چشم پوشی از آنچه سود برای دنیا و آخرت ندارد

این چشم پوشی بستگی به این دارد ، که انسان از قیمت و ارزش عمر آگاه شود ، و به نبوت صد و بیست و چهار هزار پیامبر و امامت دوازده امام ، و فقاهت فقیهان ، و

حکمت حکیمان و علم عالمان ، و عرفان عارفان عالم گردد ، و بفهمد و بداند که این بزرگواران در صحنه حیات انسانی ، زحمات طاقت فرسائی که متحمل شدند ، برای این بود که عمر انسان به باطل نگذرد ، و بدون سود و منفعت از دست نرود ، در روایات بسیاری به مردم سفارش شده ، آنچه برای شما سودی در جهت دنیا و آخرت شما ندارد ترک کنید .

انسان تا زمانی که دچار حکومت خطرناک نفس اماره است ، از افعال و اعمال بیهوده بر حذر نیست ، و از اینکه عمر و وقت پر ارزش خود را در ساعات روز و ساعات شب به بطالت و سرگرمیهای بیهوده بگذارند خودداری نمی کند .

گذراندن عمر در کارهای بیهوده و آنچه نفعی برای دنیا و آخرت انسان ندارد در آینده مورث حسرت و پشیمانی سخت است ، حسرتی که برای هیچ کس قابل جبران نیست !!

بیهوده گذرانی انسان را به کسالت ، تنبلی ، خوش گذرانی ، عافیت طلبی مبتلا می کند ، و توبه و بازگشت از این حالات ، پس از اینکه مدتی بر انسان بگذرد کار بسیار مشکلی است .

از تماشای آنچه برای شما سود ندارد ، و شنیدن آنچه برای شما منفعت ندارد ، و انجام آنچه برای شما نفعی نمی آورد بپرهیزید .

عمر را صرف برنامه های باطل ، و مسائل بیهوده و معاشرتهای غلط نکنید ، و بیدار باشید که این گوهر پر بهای خلقت را مفت از دست شما نگیرند !!

خسارت نسیان ذنوب

قسمت اول

گناه و عصیان ، خطر بسیار سنگینی است ، که هویت و شخصیت و شئون

انسانی انسان را تهدید به فنا و نابودی می کند .

اوامر و نواهی حضرت دوست بر وفق مصلحت انسان تنظیم شده ، و اجرای آن اوامر و نواهی ، و فرامین حضرت حق ، مولد سعادت دنیا و آخرت آدمی است .

جرأت بر گناه و جسارت بر حضرت مولا ، از بدترین صفات انسان ، و پلیدترین حالات آدمی است .

بشر تاکنون از هیچ گناهی سود مادی و معنوی ندیده ، و بلکه از گناه گرچه صغیره بوده ضرر و ضربه و خسارت و زیان دیده است .

انبیاء خدا و ائمه طاهرین و اولیاء بزرگوار ، دائماً مردم را از گناه بر حذر داشته ، و ترک گناه را به انسان در تمام شرایط سفارش می کردند .

اساسا بعثت انبیاء و امامت امامان برای این بوده که انسان را با اوامر و نواهی حق آشنا کرده و زمینه اجرای دستورات الهی را برای آدمیان فراهم کنند .

گناه به تدریج روح و قلب را به تاریکی و قساوت سوق داده ، و گاهی برای انسان زمینه ای از کدورت فراهم می کند ، که تصفیه و تزکیه جان و قلب از آن کدورت امری محال می نماید !!

گناهکار منفور حضرت دوست و مبغوض ملائکه و مطرود انبیاء و امامان و اولیاء خداست ، و به خاطر او بسیاری از مردم از فیوضات ربانی محروم می گردند .

پیامبر بزرگ اسلام در روایتی می فرمایند : فجر صادق طلوع نمی کند ، و شفق پنهان نمی گردد ، مگر اینکه دو ملک چهار مسئله را فریاد می کنند :

یکی از آنها می گوید : ای کاش این مردم

خلق نمی شدند ، دیگری می گوید : ای کاش می دانستند برای چه خلق شدند ، آن دیگر می گوید : ای کاش اکنون که هدف از خلقت خود را نمی دانند ، به آنچه که می دانستند عمل می کردند ، و آن دیگر می گوید : ای کاش اکنون که عمل نمی کنند به آنچه نمی دانند ، از آنچه انجام دادند توبه می کردند !!

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : وَاعْلَمُوا أَنَّ الْعَبْدَ لَيُحْبَسُ عَلى ذَنْب مِنْ ذُنُوبِهِ مِأَهَ عام وَأَنَّهُ لَيَنْظُرُ إلى أَزْواجِهِ فِى الْجَنَّهِ يَتَنَمَّعْنَ .

رسول خدا فرمود : بدانید عبد به خاطر گناهی از گناهانش صد سال محبوس می شود ، در حالی که به ازواجش که در بهشت متنعم به نعمت اند با حسرت و اندوه نظر می کند .

قالَ الْباقِرُ (علیه السلام) : ما مِنْ شَيْئى أَفْسَدُ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطيئَه إنَّ الْقَلْبَ لَيُواقِعُ الْخَطيئَهَ فَما يَزالُ بِهِ حَتّى يَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصيرُ أَعْلاهُ أَسْفَلَهُ .

امام باقر (علیه السلام) فرمود : چیزی برای قلب فاسد کننده تر از گناه نیست ، گناه از افسد مفاسد برای قلب است ، قلب در آغوش گناه قرار می گیرد تا جائی که گناه بر قلب حاکم گردد ، آنگاه قلب بر اثر گناه زیر و رو می شود !!

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : يَقُولُ اللهُ تَعالى : إنَّ أَدْنى ما أَصْنَعُ بِالْعَبْدِ إِذا آثَرَ شَهْوَتَهُ عَلى طاعَتى أَنْ أُحرِمَهُ لَذيذَ مُناجاتى .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : خداوند می گوید : به هنگامی که عبد شهوتش را بر اطاعت من برگزیده کمترین معامله ای که با او

می کنم این است که شیرینی مناجاتم را از او می گیرم !!

وَقالَ (علیه السلام) : أَما إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ عِرْق یُضْرَبُ ، وَلا نَکْبه وَلا صُداع وَلا مَرَض إلاّ بِذَنْب وَذلِکَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فی کِتابِهِ : (وَمَا أَصَابَکُم مِن مُصِیبَه فَبِمَا کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَیَعْفُوا عَن کَثِیر) .

و نیز آن حضرت فرمود : رگی زده نمی شود ، و نکبت و بدبختی برای کسی نمی آید ، و سر دردی عارض نمی شود ، و مرضی به آدمی مسلط نمی گردد ، مگر اینکه همه اینها از طریق گناه به انسان می رسد ، و این است گفتار خداوند که در سوره شوی آیه سی ام می فرماید : آنچه به سر شما می آید از دست خود شما است و تازه پروردگار عالم از بسیاری جریمه ها شما را عفو می کند .

وَقالَ (علیه السلام) : إِنَّ الرَّجُلَ یَذْنُبُ الذَّنْبَ فَیَحْرُمُ صَلاهَ اللَّیْلِ وَإِنَّ الْعَمَلَ السَّیِّئِ أَسْرَعُ فی صاحِبِهِ مِنَ السِّکّینِ فِی اللَّحْمِ .

و نیز آن حضرت فرمود : مرد مرتکب گناهی می شود ، نتیجه آن محروم شدنش از نماز شب است ، به تحقیق عمل بد اثرش در صاحبش از اثر کارد در گوشت سریع تر است .

وَقالَ الکاظِمُ (علیه السلام) : حَقٌّ عَلَی اللهِ أَلاّ یُعْصی فی دار إِلاّ أَضْحاها لِلشَّمْسِ حَتّی یُطَهِّرَها .

و از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده : بر خداوند لازم است ، خانه ای که در آن گناه و معصیت صورت گرفته با نور آفتاب پاک کند . کنایه از اینکه خانه را لازم است خراب کند تا آفتاب بر آن زمین

بتابد .

در روایت آمده ، حضرت آدم دچار ترک اولائی شد ، به محض ارتکاب ترک اولی ، تمام لباس هایش که زینت بدن او بود از او شد ، و عریان گشت ، آنگا امین وحی آمد و تاج کرامت را از سر او برداشت ، و زیور طرفین بدنش را از او گرفت ، از فوق عرش ندا آمد از جوارم به زمین روید ، که عاصی و گناهکار حق مجاورت مرا ندارد ، آدم به گریه به حوا رو کرد و گفت ، این اولین بدیمنی و نحسی گناه بود که گریبان ما را گرفت !! ما را از جوار حبیب دور کرد .

و در روایت آمده به آدم خطاب رسید : من چگونه هم جواری برای تو بودم ؟ عرضه داشت هم جواری نیک خطاب رسید از جوارم بیرون رو ، و تاج عظمت از سرت بردار ، که عاصی نمی تواند مجاور من باشد ، و روایت شده که آدم دویست سال بر همان ترک اولی گریست تا توبه اش قبول شد .

دقت کنید ، ملاحظه نمائید ، با دیده بصیرت بنگرید ، وقتی مؤاخذه آدم از طرف حق برای تنزیه و تصفیه او چنین باشد ، در حالی که عصیان او ترک اولی بوده ، پس با ما چگونه معامله خواهد کرد در حالی که عصیان ما ارتکاب محرمات است ، محرماتی که گاهی اثر ناگوارش برای یک فرد یا یک خانواده ، یا یک اجتماع ، یا یک کشور ، یا یک ملت ، یا اثر سوءش برای فرهنگ مقدس خداست !!

سپهر کاشانی در این زمینه به نصیحت

مردم برخاسته می فرماید :

یک قدم بیرون زن آخر از کنار خویشتن

شرم از این کردار بادت تا بکی این ما و من

یک قدم تا کوی آن شه بیشتر نبود و لیک

آن قدم بگذاشت باید بر وجود خویشتن

مرد آن باشد که از خود بگذرد در راه دوست

تا تو در بند خودی نی مرد باشی و نه زن

این خودی در هم شکن تا می نماند جز خد

بت شکستن گرت باید خودشکن شو، خودشکن

سر بده خندان که مرد راه در میدان عشق

غلط غلطان می رود خندان لبی و خونین کفن

عقل تو مغلوب نفس تست کی جوئی تو ملك

تا سلیمان تو در حبس است و بر تخت اهرمن

گنج الا الله را دانی که دارد دسترس

آن که اژدهای لا را کام دارد در دهن

راه حق کردار باید کار با گفتار نیست

چون بیاموزیش هم طوطی نکو گوید سخن

مشک تو کافور گون و سیب آبی گشت و باز

شرم نازی زلف مشکین بوئی و سیب ذقن

آری نتیجه گناه ، محروم شدن انسان از سعادت دنیا و آخرت است ، و دور شدن از بارگاه قدست حضرت ذو الجلال .

و بدتر از بعضـی از گناهان ، بی توجهی انسان ، به حال گناه و به وقت معصـیت و به زمان خطا است ، به این معنی که در گناه غرق باشـد ، ولی یاد خود و یاد گناه و یاد خدا نباشد ، و این فراموشـی از خود و در نتیجه فراموشـی از وضع خود همان اسـت که قرآن مجیـد از آن تحت عنـوان اسـتدراج یـاد کرده ، یعنی غرق بـودن در انـواع وسائـل زنـدگی ، و وسائـل زنـدگی را در خدمت گناه گرفتن

، و به یاد خود و خـدا نبودن ، چون انسان در این جاده قرار بگیرد ، راهش را بی توجه و بـدون احساس درد ادامه می دهد ، تا به درک اسـفل بیفتـد ، و به نقطه ای برسـد که بیـداری و هشـیاری کمترین فایـده ای نداشـته باشد ، و به عذاب های دردناک گرفتار آید و دادرس و فریادرسی برای او نباشد .

قرآن و روایات می گوینـد ، صاحبان گناه و معصـیت که خود را و خـدا را فراموش کرده ، و در غفلت از این معنی هسـتند که غرق در انواع آلودگی هاینـد ، و انواع وسائـل و وقت و مهلت در اختیـار آنهـا است ، خیـال نکننـد ، آنچه در اختیـار آنها قرار گرفته به نفع آنهاست ، بلکه اینان به میدان اسـتدراج رسیده و این وسائل بیش از پیش عامل کوری دل و کری گوش باطن ، و گنگی آنها از حق است !!

(وَلاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْماً وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ) .

و البته آنـان که به راه کفر رفتنـد ، گمـان نکننـد مهلتی که به آنهـا می دهیم به حالشـان بهتر است ، بلکه مهلت از باب امتحان است تا به سرکشی و طغیان خود بیفزایند .

(فَلَمَّا نَسُوا مَاذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْء حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُبْلِسُونَ) .

قسمت دوم

پس چون آنچه از نعم الهی که به آنها داده شد همه را فراموش کردند ، ما هم درهای هر نعمت را به روی آنان باز کردیم ، تا به نعمت

هائی که به آنها داده شد شاد شدند پس ناگاه آنها را به کیفر اعمالشان گرفتار کردیم !!

(فَذَرْهُمْ فِی غَمْرَتِهِمْ حَتَّی حِین * أَیَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّال وَبَنِینَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْرَاتِ بَل لَّا یَشْعُرُونَ) .

ای رسول من ، بگذار که این بی خبران در جهل و غفلت خود به سر برند تا هنگامی معین ، آیا اینان می پندارند که ما آنها را به مال و فرزندان مدد می کنیم ؟ برای آن که می خواهیم در حق ایشان مساعدت و تعجیل به خیرات دنیا کنیم ؟! نه چنین است آنان نمی فهمند .

(فَذَرْنِی وَمَن یُکَذِّبُ بِهذَا الْحَدِیثِ سَنَسْتَدْرِجُهُم مِنْ حَیْثُ لاَ یَعْلَمُونَ * وَأُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ) .

ای رسول من تو کیفر مکذبان و منکران قرآن را به من واگذار ، که ما آنها را از آنجا که نفهمند و گمان نعمت برند ، نسبت به آنچه در دست آنهاست به عذاب سخت در افکنیم ، و آنها را مهلت دهیم که البته کید من قوی و قهر من بسیار سخت است .

امام ششم (علیه السلام) در این زمینه ، یعنی مسئله استدراج که یکی از شدیدترین عوامل هلاکت است ، یعنی در وسائل عیش و نوش غرق بودن ، و مرتکب هر گناهی شدن و توجه نداشتن ، می فرماید :

ملکی از جانب حق روزگاری دراز در زمین زیست ، سپس به مقام بلند خویش برگشت ، به او گفته شد چه دیدی ؟ گفت عجایب زیادی مشاهده کردم ، عجیب تر چیزی که دیدم ، عبدی را غرق نعمت یافتم ، رزقت را

می خورد و ادعای خدائی داشت ، از جرئت او نسبت به تو ، و حلم تو نسبت به او تعجب کردم ، خداوند جل و علا فرمود : از حلم من عجب آمدی ؟ عرضه داشت : آری ، خطاب رسید : چهارصد سال به او مهلت دادم ، رگی از او زده نشد ، و چیزی از دنیا نخواست مگر اینکه به او عنایت کردم ، طعم غذا و آشامیدنی را در مذاق او بر نگرداندم !!

پیامبر عزیز فرمود : وقتی خداوند اهل سرزمینی را ببیند که در گناه و معصیت زیاده روی می کنند ، و در میان آنان سه نفر مؤمن وجود دارد ، خطاب می کند : ای اهل عصیان و گناه اگر به جلال من مؤمنین دوستدار یکدیگر نبودند ، آن مؤمنینی که زمین و مساجد من به نماز آنان آباد است ، آن مؤمنینی که در وقت سحر از خوف من به توبه قیام می کنند ، بر شما عذابی نازل می کردم و باک نداشتم !!

قالَ امیرالمؤمنین (علیه السلام) : کَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ بِالْاِحْسانِ إلَیْهِ ، وَمَغْرُور بِالسَّتْرِ عَلَیْهِ ، وَمَفْتُون بِحُسْنِ الْقَوْلِ فیهِ وَمَا ابْتُلِیَ اللهُ أَحَداً بِمِثْلِ الْاَمْلاءِ لَهُ .

چه بسیار گنهکاری که با عطای نعمت و نیکی به سوی او به طرف عذاب رفت ، و چه بسیار انسانی که با پرده پوشی بر گناهش تصور کرد مورد عفو است و مغرور شد ، چه بسیار انسانی که بر اثر قول نیک در حقش از سوی مردم به بدبختی و فتنه افتاد ، و کسی را خدا به مانند مهلت دادن به او نسبت

به گناه امتحان و آزمایش نکرد !!

انسـان اگر در سـایه تعلیمـات انبیاء و ائمه و اولیاء گرام حق قیمت خود را بفهمـد ، و ارزش خود را بیابـد ، برای یک لحظه هم حاضر نخواهد شد که دامن به گناه ، گرچه گناه صغیره باشد آلوده کند .

فاضل ارجمند نکته سنج بزرگوار احمد خوشنویس در ارزش انسان می فرماید :

ای نسخه جامع الهی

از خود بطلب هر آنچه خواهی

سیمرغ حق و عرش جایت

آوارگی فلک برایت

هم مرکز عالم وجودی

هم شاهد حجله شهودی

یکتا گهری زبحر لاهوت

گردیده اسیر کنج ناسوت

در تست حقایق جهان جمع

از پرتو تو فروغ نه شمع

تو مغزی و اینجهان بود پوست

کالای شریف محفل دوست

یک صورت و یک جهان معانی

یک حرف و نقوش دو جهانی

از عالم بی نشان نشانی

فهرست نهان و هم عیانی

تو مظهر لیس مثله شیء

از پرتو آفتاب حق فیء

ای بر تو فروغ حق دمیده

این خوان همه بهر تست چیده

ای ذات تو هیکل حقایق

بر قافله وجود سایق

اسرار وجود از تو مبهم

آمیخته در تو هر دو عالم

از ذروه قدس تو همائی

هم بر تو سزد که خودستائی

از خود بفشان غبار کثرت

تا بهره بری زنور وحدت

تا آینه دل است زنگی

کی نور ازل دهدش رنگی

وَمادامَ الْعَبْدُ مُشْتَغِلا بِطاعَهِ اللهِ وَمَعْرِفَهِ عُیُوبِ نَفْسِهِ وَتَرْكِ ما یَشینُ فی دینِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ بِمَعْزَل عَنِ الْافاتِ غائِضٌ فی بَحْرِ رَحْمَهِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ یَفُوزُ بِجَواهِرِ الْفَوائِدِ مِنَ الْحِکْمَهِ وَالْبَیانِ وَمادامَ ناسِیاً لِذُنُوبِهِ جاهلا لِعُیُوبِهِ راجِعاً إلی حَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ لا یُفْلِحُ إذا أَبَداً .

امام ششم (علیه السلام) در پایان این فصل لسیار مهم و در آخر این روایت بسیار عالی می فرماید : زمانی که عبد اشتغال به طاعت حق و شناخت عیوب

نفسـش دارد ، و از اسباب نقص دینش و آفات مربوط به آخرتش در گریز و ترک است ، غواص دریای رحمت خداوند عز و جل است ، و به گوهرهای حکمت الهی از علوم ربانیه و فیوضات سبحانیه نائل می شود .

و زمانی که عبد از گناهان خود غافل باشد ، و توجهی به معصیت خود نداشته باشد ، و در پی اصلاح نفس نباشد ، و متکی به حول و قوت خود بوده از حول و قوت حضـرت دوست غافـل بمانـد ، و کارهایش را تفویض به جناب او ننمایـد ، هرگز روی رستگاری نبیند ، و از عذاب الهی خلاصی نداشته باشد .

بیائیـد به فریـاد خود برسـیم ، و دست به دامن انبیاء و امامان بزنیم ، و در حیطه حول و قوت خـدا برآئیم ، و خود را با اتصال به حبل الله از مهالک دنیا و آخرت برهانیم .

به قول علاء الدوله سـمنانی : جمله انبیاء برای این آمده اند تا چشم خلق را بگشایند به عیب خود و کمال حق و به عجز خود و قدرت حق و به ظلم خود و عدل حق و به جهل خود و علم حق و به مذلت خود و عزت حق و به بندگی خود و خداوندی حق و به فقر خود و غنای حق ، و به تقصیر خود و نعمت های حق و به فنای خود و بقای حق .

فیض آن شوریده با حال و مست جلال ، و فانی در صفات ، و آتش عشق می فرماید :

هر آنکس که خود را پسندیده باشد

به هر مویش ابلیس خندیده باشد

نباشد

پسندیده جز آن که حقش

در آیات قرآن پسندیده باشد

ز انوار ایمان و اسرار عرفان

فروغی به سیماش تابیده باشد

زدیدار او حق به دیدار آید

که نور خدا زو تراویده باشد

در آئینه روی آن صاحب دل

خدای جهان را عیان دیده باشد

خلایق ز حق سوی باطل گرایند

زحق سوی حق او گرائیده باشد

بود مردمان را همه ترس از هم

خدا بین ز جز خود نترسیده باشد

نخسبد دو چشم دو بینان همه شب

یکی بین دو چشمش نخسبیده باشد

پسندیده دشمنان نیز باشد

زبس دوست او را پسندیده باشد

خنک آن که چون فیض گلهای قدسی

زگلزار لاهوت می چیده باشد

باب هشتم

در آداب مسواک کردن

قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام) : قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) : اَلسِّوَاکُ مُطَهِّرَةٌ لِلْفَمِ وَمَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ وَجَعَلَهَا مِنَ السُّنَّهِ الْمُؤَكَّدَهِ وَفيها مَنَافِعٌ كَثيرَةٌ لِلظَّاهِرِ وَالْباطِنِ ما لا يُحْصى لِمَنْ عَقَلَ .

وَكَما تُزيلُ ما تَلَوَّثَ مِنْ أَسْنَانِکَ مِنْ مَطْعَمِکَ وَمَأْكَلِکَ بِالسِّواکِ كَذلِکَ أَزِلْ نِجاسَهِ ذُنُوبِکَ بِالتَّضَرُّعِ وَالْخُشُوعِ وَالتَّهَجُّدِ وَالْاِسْتِغْفارِ بِالْأَسْحارِ .

وَطَهِّرْ ظاهِرَکَ وَباطِنَکَ مِنْ كُدُوراتِ الْمُخالِفاتِ وَرُكُوبِ الْمَناهى كُلِّها لِلّهِ تَعالى فَإِنَّ النَّبِيَّ (عليه السلام) أَرادَ بِاسْتِعْمالِها مَثَلا لِاَهْلِ الْيَقْظَهِ .

وَهُوَ أَنَّ السِّواکَ نَباتٌ لَطيفٌ نَظيفٌ وَغُصْنُ شَجَرِ عَذْبٍ مُبارِکٍ وَالْأَسْنانُ خَلْقٌ خَلَقَهُ اللهُ تَعالى فِى الْخَلْقِ آلَهً وَآداهً لِلْمَضْغِ وَسَبَباً لِاشْتِهاءِ الطَّعامِ وَإِصْلاحِ الْمِعْدَهِ وَهِىَ جَوْهَرَهٌ صافِيَهٌ تَتَلَوَّثُ بِصُحْبَهِ تَمْضيغِ الطَّعامِ وَتَتَغَيَّرُ بِها رَائِحَهُ الْفَمِ وَيَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْفَسادُ فِى الدِّماغِ .

فَإِذا اسْتاکَ الْمُؤمِنُ الْفَطِنِ بِالنَّباتِ اللَّطيفِ وَمَسَحَها عَلَى الْجَوْهَرَهِ الصَّافِيَهِ أَزالَ عَنْها الْفَسادَ وَالتَّغَيُّرِ وَعادَتْ إِلى أَصْلِها .

كَذلِکَ خَلَقَ اللهُ الْقَلْبَ طاهِراً صافِياً وَجَعَلَ غِداءَهُ الذِّكْرَ وَالْفِكْرَ وَالْهَيْبَهَ وَالتَّعْظيمَ وَإِذا شيبَ الْقَلْبُ الصَّافى فى تَغْذِيَتِهِ بِالْغَفْلَهِ وَالْكَدَرِ وَصُقِّلَ بِمَصْقَلَهِ التَّوْبَهِ وَنُظِّفَ بِماءِ الْإِنابَهِ لِيَعُودَ عَلى حالَتِهِ الْأُولى وَجَوْهَرِيَّهِ الْأَصْلِيَّهِ الصَّافِيَهِ قالَ اللهُ تَعالى إِنَّ

اللهَ يُحِبُّ التَّوابينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهَّرينَ

قَالَ الصَّادِقُ (علیه السلام) :

قَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه وآله وسلم) : اَلسِّوَاكُ مُطَهِّرَةٌ لِلْفَمِ وَمَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ وَجَعَلَهَا مِنَ السُّنَّهِ الْمُؤَكَّدَهِ وَفيها مَنَافِعٌ كَثيرَةٌ لِلظَّاهِرِ وَالْباطِنِ ما لا يُحْصى لِمَنْ عَقَلَ .

بهداشت دهان و دندان

امام ششم حضرت صادق (علیه السلام) در جمله اول روایت از قول نبی بزرگوار اسلام نقل می کند ، که حضرت فرمود : مسواک کردن باعث پاک شدن آلودگیهای دهان از غذاهای مانده در لابلای دندانها و در سطح و گوشه و کنار فضای دهان است و سبب تحصیل رضای پروردگار عالم است .

آری وقتی فضای دهان از آلودگی پاک باشد ، و لابلای دندانها تمیز بماند ، لثه ها از دچار شدن به مرض خطرناک پیوره در امان خواهد بود ، در نتیجه بزاقی که از دهان به معده و سایر دستگاههای گوارشی می رود ، از میکروب و اشیاء خسارت بار پاک و در نتیجه سلامت انسان پابرجاست ، و هر مؤمنی اینگونه در حفظ سلامت بدن بکوشد ، بدنی که باید در بسیاری از عبادات ، امثال ، نماز ، حج ، روزه ، جهاد ، امر به معروف ، نهی از منکر ، دستگیری از مستمندان ، یتیمان ، فقیران شرکت داشته باشد ، البته مورد رضا و عنایت و خوشنودی و لطف حضرت دوست است .

کسی که به بهداشت و بخصوص به بهداشت دهان و دندان اهمیت ندهد و باعث هجوم امراض به بدن گردد ، و در نتیجه بدن او علیل و زار و ناتوان شود ، تا حدی که از بسیاری از امور مهمه الهیه باز بماند ، محبوب خدا نیست !!

گروهی

تصور می کننـد ، جلب عنایت و خوشـنودی حق ، فقط در پرتو عبادات معنوی است ، در حالی که تصور آنان صـحیح نیست ، اسـلام برای ظاهر و باطن ، مادیت و معنویت ، دنیا و آخرت فرامین و قوانینی اصیل و ریشه دار دارد ، که یک مسلمان و مؤمن بایـد به تمـام آن قوانین توجه کنـد ، و در همه شـئون حیات ، خود را با اسـلام عزیز هماهنگ نمایـد ، روگردانی از دسـتورات ظـاهری اسـلام ، مخصوصـاً مسائـل بهـداشتی عمـل بسـیار بـد و خطرناکی است . و ضـرر این روگردانی هم دنیائی است و هم آخرتی !!

مؤمن در هر حال باید پاک و نظیف و طیب و تمیز باشد ، خانه مؤمن ، لباس مؤمن ، شهر مؤمن ، کوچه و خیابان و راه مؤمن و حتی گورستانی که مربوط به مؤمنین است باید کاملا تمیز و بهداشتی باشد .

مسئله دهان و دندان در زندگی مسـلمان و مؤمن فوق العاده مهم است ، بهداشت این دو ناحیه باید ، خیلی سـخت مورد توجه باشد ، زیرا از برکت بهداشت دهان و دندان هر شئون جسم و جان سالم ، و دیگران هم از دست انسان به اذیت نخواهند بود .

اما اگر دهان و دنـدان پاکیزه نباشـد ، اولا دندانها زود از بین می رود ، ثانیاً دهان انسان بدبو و متعفن شده باعث آزار همسـر و فرزنـدان و دیگران خواهـد بود ، و آزار به دیگران به هر شـکل ممنوع و از مصادیق ظلم است ، ثالثاً پس از مدتی کوتاه انسان دچار امراض مختلف جسمی و گوارشی شده و علیل

و ناتوان خواهد شد ، و از این رهگذر ، همچون باری بر دوش همسر و فرزندان و مردم مؤمن سنگینی خواهد کرد ، و اینکه انسان خود را در معرض رنج و دیگران را هم در معرض زحمت بیندازد از عدالت و حکمت به دور است !!

اسلام برای مسواک ، و به تعبیر گسترده تر برای بهداشت دندان و دهان قواعد محکم و متینی دارد که اطلاع از آن دستورات آسمانی و حکیمانه برای هر مرد و زن مسلمانی لازم است .

اولا مسواک زدن از پیامبران الهی شروع شده و ثانیاً دستور اکید فرهنگ خداست .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلسِّواکُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلینَ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : مسواک از آداب انبیاء است .

وَقالَ أبُو عبدالله (علیه السلام) : مِنْ أَخْلاقِ الْأَنْبِیاءِ السِّواکُ .

و نیز امام ششم (علیه السلام) فرمود : مسواک از اخلاق پیامبران خداست .

وَقالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : أرْبَعٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلینَ : التَّعَطُّرُ وَالسِّواکُ وَالنِّساءُ وَالْحَناءُ .

و نیز حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : چهار چیز از روش فرستادگان خداست : بوی خوش ، مسواک ، ازدواج ، خضاب با حنا .

قالَ أبُو عبدالله : نَزَلَ جِبْرَئیلُ عَلی رَسُولِ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) بِالسِّواکِ وَالْخِلالِ وَالحَجامَهِ .

امام ششم (علیه السلام) فرمود : جبرئیل بر سه چیز بر پیامبر اسلام فرود آمد : مسواک ، خلال دندانها ، و خون گرفتن .

عَنْ أَبی عبدالله (علیه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ : اَوْصانی جَبْرَئیلُ بِالسِّواکِ حَتّی خِفْتُ علی أَسْنانی .

امام ششم فرمود : پیامبر فرمود : جبرئیل آنچنان مرا به مسواک سفارش کرد

، در حدی که من بر دندانهایم ترسیدم «که عجب عضو مهم و حساسی است» .

عَنِ الصّادِقِ (علیه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) مازالَ جِبْرَئیلُ یُوصینی بِالسِّواکِ حَتّی ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَیَجْعَلُهُ فَریضَهً .

امام صادق نقل می کند ، پیامبر فرمود به طور دائم جبرئیل مرا به مسواک سفارش کرد ، تا جائی که گمان کردم از امور واجب خواهد شد .

عَنْ أبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : قالَ النَبِیُّ (صلی الله علیه وآله وسلم) : مازالَ جِبْرَئیلُ یُوصینی بِالسِّواکِ حَتّی خِفْتُ أَنْ أُحفِیَ أَوْ أُدْرِدَ .

امام باقر (علیه السلام) می فرماید : پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : جبرئیل دائماً مرا به مسواک سفارش می کرد ، تا جائی که ترسیدم دندانهایم بدون مسواک سائیده شود یا از بین برود .

ببینید رسول عزیز اسلام مسئله مسواک را در این روایات با ذکر نام مبارک جبرئیل یک امر الهی و متکی به وحی دانسته ، و روشن می کند ، که مسئله مسواک دندان و بهداشت دهان یک امر الهی است ، و البته پیروی از این امر موجب خشنودی صاحب امر است ، به همین خاطر در ابتدای روایت امام ششم (علیه السلام) از قول رهبر اسلام آورده : مسواک باعث جلب خشنودی خداست .

قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : فِی السِّواکِ ثَمانِیَهَ خِصال : یَطیبُ الْفَمَ ، وَیَشُدُّ الَّثَّهَ ، وَیَجْلُوا الْبَصَرَ ، وَیَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ ، وَیَفْرَحُ الْمَلائِکَهَ ، وَیُرْضِی الرَّبَّ ، وَیَزیدُ الْحَسَناتِ ، وَیَصِحُّ الْمِعْدَهَ .

پیامبر اسلام فرمود : در مسواک هشت خصلت است :

دهان را پاکیزه می کند ، لثه

را محکم می نماید ، به چشـمان جلا و روشـنائی می دهد ، بلغم را از بین می برد ، و فرشـتگان را شاد و خداوند را خشنود می سازد ، به حسنات می افزاید ، و بهداشت معده است .

اما کلمه طیب از نظر مفهوم وسـیع تر از لغت طاهر است ، در حقیقت پیامبر می خواهنـد بفرماینـد : مسواک نفعش شامل پاکی دندان ، قسمت های جوار دندان ، پاکیز گی دهان ، و زیبائی مینای دندان و زیبائی چهره انسان است .

استحکام لثه بـا مسواک زدن به علت برطرف شـدن آلودگیهـائی است که در شـیار بین دنـدانها و لثه ها وجود دارد ، و همین آلودگی هـاست که بـا مسواک برطرف می شود و لبه لثه را که مرتب در آلودگیها غرق بوده از بین برده و لثه محکم و نو می رویاند .

اما جلاء چشم : شـما وقتی غبار نشسـته خود را خوب پاک می کنید ، یا سـربازی که تفنگ خود را خوب تمیز می کند می گویند جلا یافت ، و آنچه در طب وارد است ، همین کلمه جلا است .

اگر در حوالی چشم ها هر عامل عفونی و آلودگی بر طرف شود جلا و جلوه خاصـی می یابـد ، و بر عکس اگر دچار همسایه بد شود رو به کدورت می رود ، تا آنجا که ممکن است یک دندان چرکین یا یک سینوس عفونت یافته چشم را تار و حتی به طرف کوری بکشاند و چه بسا وجود یک کانون عفونی در دندان یا ... بر کلیه یا کبد اثر غیر مستقیم جلا و روشنائی چشم

را کم نماید .

نبی اکرم در هر مطلبی حتی در مورد جلای چشم به ذکر خواص مسواک زدن و اثر آن ...Ṣِاعضاء مجاور پرداخته اند ، گویا اصطلاحات طبی است که از دهان حضرت خارج می شود .

مثلاـ برای دهان کلمه طیب انتخاب می فرماید ، و برای لثه کلمه شدت و برای چشم کلمه جلاـ ، و پس از اینکه انگشت بر دگمه احساسات و عواطف پیروان خود می گذارند و می گویند :

ای مسلمانی که خود جزو جامعه مسلمانانی ، و اگر فردی هستی ، تشکیل دهنده اجتماع هم هستی ، تو اگر دهانت را طیب و لثه ات را شدید و چشمت را جلا دادی ، و برادرت و افراد دیگر خانواده ات و بالاخره همه اینکار را کردند به سلامتی اجتماع مسلمانان افزوده شده ، و پیشبرد اجتماع مسلمین به طرف یک بهداشت صحیح و اصولی نه تنها فرشتگان را شاد می سازد ، بلکه آن که خالق فرشتگان و دهان و لثه و چشم است راضی می گردد .

با توجه به اینکه هرکس خدا از او راضی است ، بهداشت روحی و روانی بسیار جالبی هم دارد ، علاوه بر اینکه از این راه بر حسنات خود افزوده و مأجور و مثاب است معده خود را صحت بخشیده است .

نمی دانم به این معجزه حضرت توجه فرمودید ، که چرا جلای چشم و طیب بودن دهان و جلا داشتن چشم را اول آورده و بعد به خشنودی و رضای فرشتگان و خدا پرداخته و در آخر به بهداشت معده فرموده است ؟

مگر نیست که در اسلام همیشه و همه جا

رعایت ترتیب شـده ، و مطالب بر حسب اهمیت ، از مهم ترین شـروع کرده و به آخر می رسـد ، یا از قدمت آغاز نموده ، ابتدا قدیمی ترین را آورده و به زمان حال ختم می نمایند ، اما در اینجا چه شد که بهداشت دهان و دندان آغاز سخت است ، و در میان خشنودی خدا و فرشتگان ، و در پایان از صحت معده صحبت می شود !!

اگر بهداشت روانی شـما درست نباشد ، «یعنی مجری دسـتورات روحی و عبادی و معنوی حضرت حق نباشید» مسواک دندان ها را پاک و دهان را خوشبو و لثه را محکم می سازد ، اما با روان نادرست و روحیه مضطرب ، ناحیه هیپوتالاموس و سایر غدد و اعضاء اجازه نمی دهنـد گوارش درست باشـد ، از این رو مسواک و خشـنودی خـدا با هم عامل معـده اند آری به قول قرآن مجید :

(إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ) .

خداونـد به تـائبین ، یعنی آنـان که بـا تمـام وجود متوجه بـازگشت به سـلامت روان و نفس و عمل انـد ، و به آنان که هر نوع طهارت اعم از ظاهری و باطنی رعایت می کنند علاقه و محبت دارد .

این مسـئله را نیز باید توجه داشت ، که طبیبان بزرگ مربوط به دندان ، سـفارش می کنند مسواک را از عرض دندان بزنید ، و این مطلبی است که در چهارده قرن قبل نبی بزرگ اسلام سفارش کرده اند .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : إِذا اسْتَکْتُمْ فَاسْتاکُو عَرَضاً .

پیامبر عزیز فرمود : چون خواستید مسواک کنید ، از

عرض دندان ها مسواک بزنید .

وقت مسواک

قبـل از خوابیـدن وقت بسـیار منـاسبی برای مسواک است ، برای اینکه سـاعت هامحیـط دهان در آرامش است ، عمل تخمیر به راحتی در آن محوطه مساعد می تواند انجام گیرد ، یا اگر میکربی باشد قدرت دارد فعل و انفعالاتی صورت دهد .

و بعـد از خواب وقت بسـیار خوبی است ، زیرا هرچه در زمـان استراحت بوجود آمـده ، و حاصـل رشـد میکربها یا عمل تخمیر است باید پاک کرد .

برای آنـان که کمی محتـاط ترنـد ، مسواک کردن قبل از غـذا که در اثر تماس غـذا با آلودگی ها حتی یک ذره کثافت وارد گوارش نشود . و مسواک زدن بعد از غذا تا چیزی نماند که برای عمل تخمیر یا آلودگی کانونی باشد ، بسیار مناسب است .

نبی گرامی به حضرت علی (علیه السلام) فرمود :

وَعَلَيْكَ بِالسِّواكِ عِنْدَ كُلِّ وُضُوء .

یا علی بر تو باد که با هر وضو مسواک کنی .

و در روایـتی فرمود : یـا علی بر تو بـاد بـا هر وضوئی که نمـاز می خواهی بخوانی به مسواک زدن ، و از آن حضـرت است که مسواک زدن نصف وضوست .

و نیز آن حضرت فرمود : اگر امتم به رنج نمی افتادند ، به آنان دستور می دادم که با هر وضو مسواک کنند .

سفارش مسواک زدن را با وضو درگذشـته آنقـدر رعایت می کردنـد ، که مردی قبل از وضو فراموش کرد مسواک بزند . نزد حضـرت صادق آمد و جریان را به عرض حضـرت رساند ، حضرت فرمود اکنون که قبل از وضو مسواک را فراموش کرده ای بعد از نصف

وضو است .

پیامبر فرمود :

یا عَلی عَلَیْکَ بِالسِّواکِ لِکُلِّ صَلاه .

یا علی بر تو باد که با هر نماز مسواک بزنی .

قالَ الصَّادِقُ (علیه السلام) : رَکْعَتانِ بِالسِّواکِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعینَ رَکْعَهً بِغَیْرِ سِواک .

امام ششم فرمود : دو رکعت نماز با مسواک ، از هفتاد رکعت نماز بدون مسواک بالاتر است .

در روایت آمده نبی اسلام هر نوبت از خواب بر می خاستند مسواک می کردند ، امام ششم می فرماید : هرگاه شب بلند شدی مسواک بزن ، که فرشته می آید و دهان بر دهانت می گذارد ، و هر حرفی می زنی و می خوانی ملک از آسمانها بالا می برد ، پس دهانت باید خوشبو باشد .

از حضرت باقر (علیه السلام) است : هرگاه از رختخوابت برخاستی به اطراف آسمانها نظر کن و بگو الحمد لله و بر تو باد به مسواک زدن که مسواک زدن در سحر پیش از وضو از مقررات است ، سپس وضو بگیر .

نبی اکرم فرمود : دهانهای شما یکی از راههای نزدیک شدن به خداست ، پس محبوب ترین دهانها خوشبوترین آنهاست ، هر اندازه می توانید دهان را خوشبو نگه دارید .

در دنباله جملات مورد شرح امام ششم می فرماید : پیامبر اسلام مسواک را از سنت های سخت و آداب مهم دین خود شمرده ، و در مسئله مسواک برای ظاهر و باطن بدن ، یا برای ظاهر جسم و باطن جان منافع زیادی است ، که صاحبان عقل از شمردن آن عاجزند .

وَکَما تُزیلُ ما تَلَوَّثَ مِنْ أَسْنانِکَ مِنْ مَطْعَمِکَ وَمَأْکَلِکَ بِالسِّواکِ کَذلِکَ أَزِلْ نِجاسَهِ ذُنُوبِکَ بِالتَّضَرُّعِ وَالْخُشُوعِ وَالتَّهَجُّدِ وَالْاِسْتِغْفارِ بِالْأَسْحارِ

.

امـام شـشم (علیـه السـلام) می فرمایـد : چنـانکه چرک دنـدان را بـا مسـواک از غـذاهای مانـده شب پـاک می کنی ، همچنین آلودگیهـای نفس و وجود خویش را که به سـبب گناه و عصـیان فراهم آورده ای با گریه و خشوع قلب و نماز شب و اسـتغفار در سحر پاک کن .

در این جمله به چهار موضوع بسیار مهم ، که در پاکسازی وجود انسان از اهم عوامل است اشاره رفته است :

۱ گریه و زاری .

۲ خشوع .

۳ شب زنده داری به عبادت .

۴ استغفار در سحر .

گریه

گریه و زاری در پیشـگاه حضـرت حق ، چه از شوق ، چه از خوف چه از عشق ، چه به هنگـام دعا یا قرائت قرآن ، یا خوانـدن مطالب و اشـعاری که آدمی را به یاد دوست می اندازد ، چه برای فراق از حضرت یار ، در قرآن مجید و روایات عالی اسلامی از موضع بسیار بسیار مهمی برخوردار است .

گریه و زاری برای خدا ، از مهم ترین ارزش ها ، و از بهترین کارها ، و از والاترین عبادت هاست .

مؤمن در پیشگاه حضرت دوست دارای علائمی است ، و از علائم مهم او گریه و اشک چشم است .

گریه بر فقدان دنیا و مادیات ، گریه به هنگام شکست از عشق های مادی و موسمی ، دلیل بر پستی روح و دنائت نفس است .

گریه برای جنـاب او ، بخصـوص در خلوت و مخصوصـاً به هنگـام عبـادت ، و گریه بر فقـدان اولیـاء بخصوص حضـرت سـید الشهداء (علیه السلام) و گریه برای مرگ عزیزانی که از ارزش

ایمانی برخوردار دارند ، گریه صحیح و گریه ای است که انسان به خاطر آن مأجور است ، البته اجر انسان به تناسب موضوع گریه است ، اگر گریه برای خدا یا برای حضرت حسین (علیه السلام) باشد ، در صورتی که انسان از شرایط ایمانی برخوردار باشد ، اجرش عظیم و مزدش بی پایان است .

گریه از اعظم نعمت های معنوی خداوند به انسان است ، و چشمی که جداً اشک ندارد صاحبش از ارزش والا برخوردار نیست ، و جمود چشم او علامت قساوت قلب است ، چنین انسانی حتماً باید در رفع عیب خود بکوشد .

در باب اینکه گریه از علائم الهی بودن عبد است ، در قرآن مجید می خوانیم :

(وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ) .

و چون آیاتی که به رسول فرستاده شد بشنوند ، از دیدگان آنان اشک جاری می شود ، زیرا حقانیت آنچه بر رسول نازل شده شناخته گویند : بارالها ما به رسول تو محمد و کتابت قرآن ایمان آوردیم ، ما را در زمره گواهان صدیق او بنویس .

(... إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً) .

حال آنها در بندگی چنان است ، که هرگاه آیات رحمان بر آنان تلاوت شود ، با گریه شدید روی اخلاص برخاک نهند .

گریه برای خدا ، دلیل حال درون و خشوع قلب ، و خضوع اعضاء و جوارح انسان در پیشگاه مقدس ربوبی است .

مسئله گریه در پیشگاه حضرت احدیت آنقدر با ارزش است ، که حضرت سجاد

(علیه السـلام) ، در یکی از دعاهـای خود عرضه می دارد : الهی روزی که چشم من از گریه در خانه تو بخواهـد باز بمانـد آن روز را روز مرگ من قرار بده .

و در زیارت امین الله عرضه می دارد :

وَعَبْرَةَ مَنْ بَكَى مِنْ خَوْفِكَ مَرْحُومَةٌ .

اشکی که از برای خوف تو بریزد مورد ترحم تو است .

در مقدمه دعای عرفه حضرت سید الشـهداء (علیه السـلام) آمده : پس شـروع فرمود آن حضـرت در سئوال از حق ، و اهتمام نمود در دعا و آب از دیده های مبارکش جاری بود پس بدینگونه دعا را ادامه داد ...

آری گریه و زاری در پیشگاه حضرت دوست از روی خضوع و تذلل و مسکنت و فقر ، و به هنگام دعا و نیایش ، و بخصوص در وقت نماز و عبادت ، یکی از مهم ترین کارهای انبیاء و امامان (علیهم السلام) بود .

جلال الدین مولوی بلخی در دفتر پنجم می فرماید :

تا نگرید ابر کی خندد چمن

تا نگرید طفل کی نوشد لبن

طفل یک روزه همی داند طریق

که بگریم تا رسد دایه شفیق

تو نمی دانی که دایه دایگان

کم دهد بی گریه شیرت رایگان

گفت ولیبکوا کثیراً گوش دار

تا بریزد شیر فضل کردگار

گریه ابر است و سوز آفتاب

استن دنیا همین دو رشته یاب

گر نبودی سوز مهر و اشک ابر

کی شدی اجسام مازفت و سطبر

کی بدی معمور این هر چار فصل

گر نبودی این تف و این گریه اصل

سوز مهر و گریه ابر جهان

چون همی دارد جهان را خوش دهان

آفتاب عقل را در سوز دار

چشم را چون ابر اشک افروز دار

چشم گریان بایدت چون طفل خرد

کم خور این نان را

که نان آب تو برد

در قسمت دیگری از دفتر پنجم می فرماید :

گریه با صدق بر جانها زند

تا که چرخ و عرش را گریان کند

گریه بی صدق بی شورش بود

دیو زان بر گریه اش خندان شود

روایات و دعاهای اسلامی چه ارزش والائی برای گریه قائل شده اند ، روایات مربوط به گریه عموماً در معتبرترین کتب حدیث و روایت است ، که لازم است به نمونه هائی از آن روایات عالی اشاره شود :

پیامبر بزرگ اسلام به علی (علیه السلام) می فرماید : تو را برای خودت به خصلت هائی سفارش می کنم سپس فرمود : خدایا او را در این امور کمک کن .

اول : به صدق و راستی ، از دهانت هرگز دروغ خارج نشود ، دوم : به ورع و پاکدامنی هیچگاه جرأت به خیانت در خود راه مده ، سوم : خوف از خدا ، به گونه ای که و را می بینی ، چهارم : زیاد گریه کردن از خشیت خدای عز و جل ، که به هر قطره اشکی بیتی در بهشت برایت بنا می شود ، پنجم : بخشیدن مال و جان در راه خدا و حفظ دین ، ششم : پیروی از روش من در نماز و روزه و صدقه ، اما نماز پنجاه و یک رکعت ، اما روزه در هر ماه سه روز ، پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه وسط ماه و پنج شنبه آخر ماه ، اما صدقه در حدی که بگویند اسراف در بخشش دارد ولی اسراف نکرده باشی .

ترا به نماز شب سفارش می کنم ، تو را به نماز شب سفارش

می کنم ، تو را به نماز شب سفارش می کنم و ترا به نماز زوال شمس سفارش می نمایم ، در هر حال قرآن بخوان ، در نماز دست را بلند کرده و در پیشگاه حق آن را دگرگون و واژگون کن ، با هر وضو و نمازی مسواک کن ، و به تمام حسنات اخلاقی آراسته شو ، و از تمام سیئات اخلاقی دوری نما ، اگر این برنامه ها را انجام ندادی و دچار انواع خسارت ها شدی خود را سرزنش کن .

أَنَّهُ (صلی الله علیه وآله وسلم) كَانَ يَبْكی حَتّی يُغْشی عَلَيْهِ .

رسول گرامی اسلام در برابر حضرت حق آن قدر گریه می کرد ، تا جائی که از حال می رفت !!

در روایت آمده ابوذر از خشیت حضرت رب به حدی گریه کرد که چشم درد گرفت ، گفتند اگر از خدا رفع چشم دردت را می خواستی ، شفا می یافت ، گفت : چه علتی تو را از درد چشم منصرف کرده ؟ گفت دو موضوع بزرگ : بهشت و جهنم !!

پیامبر اسلام به ابوذر فرمودند : علمی که باعث گریه انسان نشود ، علم با منفعت نیست خداوند در قرآن مجید عالمان را بدین گونه ستوده :

(إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً * وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً * وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعاً) .

البته آنها که پیش از این به مقام علم و دانش رسیدند ، هرگاه این آیات ، بر ایشان تلاوت شود همه با کمال خضوع و فروتنی سر طاعت بر حکم آن

فرود آوردند ، و گویند پروردگار ما پاک و منزه است ، البته وعده خدای ما محقق الوقوع است ، و آنها با چشم گریان سر بر خاک عبودیت نهاده ، پیوسته بر ترسشان از خدای بیفزاید .

و نیز پیامبر بزرگ فرمود : ای ابوذر کسی که می تواند گریه کند ، پس گریه کند ، اگر نمی تواند قلباً محزون شود و به صورت گریه کن درآید که قلب سخت و قاسی ، از خدا دور است ...

پیامبر فرمود : علامت بدبختی ، خشکی چشم ، سنگ دلی ، شدت حرص در طلب رزق ، و اصرار بر گناه است .

در روایات آمده چیزی از عمل خیر برابر با گریه از خوف خدا نیست .

و نیز در حدیث آمده : چشمی که از خوف خدا گریست در قیامت گریان نیتس ، و قطره ای از اشک چشم برای خدا دریائی از آتش را خاموش می کند ، و اگر گریه کننده ای در امتی بگرید به همه رحم خواهد شد ، و خوشا به حال بنده ای که خداوند او را در گریه ببیند ، و گریه کنندگان در قیامت در رفیق اعلا هستند ، و نزدیکترین مرحله عبد به رب گریه در سجده است .

آری گریه در سجده چه گریه پر ارزش و با قیمتی است ، و راستی کاری همچون او در میان برنامه های عبادتی نمی توان یافت .

انسان توفیق پیدا کند در کنج خلوتی به وقت سحر با توجه به عظمت دوست و حقارت خود ، و با توجه به پرونده سیاه و پر از وزر و وبال ، عصیان

و خطائی که نسبت به حضرت یار داشته ، سر به سجده گذارد و با توجه کامل و دل شکسته و اشک ریزان بخواند و با خواندن و گریه تمام وجود خود را شستشو دهد .

خوش آن سروی که بستانش تو باشی

خوش آن گل که گلستانش تو باشی

چمن گاه دل و بستان جانم

بود خرم چو دهقانش تو باشی

خوشا آن بلبل سرمست عاشق

که در هر صبح دستانش تو باشی

خوشا آن دل که دلبر در بر اوست

خوشا آن جان که جانانش تو باشی

دلم چون گوی در چوگانت افتاد

خوشا گوئی که چوگانش تو باشی

خوشا انسان که در عینش تو باشی

خوشا عینی که انسانش تو باشی

خوش آن مسلم که اسلامش تو دادی

خوش آن محسن که احسانش تو باشی

سر و سامان من جز عشق تو نیست

خوشا آن سر که سامانش تو باشی

یقین در ملک جان سلطان توئی بس

خوشا ملکی که سلطانش تو باشی

خوش آن مؤمن که ایمان تو دارد

خوش آن عارف که عرفانش تو باشی

خوشا شادی وقت آن که دائم

غم پیدا و پنهانش تو باشی

چو تیر غمزه ات خورد این دلم گفت

خوشا تیری که پیکانش تو باشی

بخونم کرده ای تو دست رنگین

خوشا خونی که تاوانش تو باشی

تو مهمان دل اشکستگانی

خوشا آن دل که مهمانش تو باشی

خوشا آن صاحب گنج جوان بخت

که گنج کنج ویرانش تو باشی

خشوع

بسیاری از سالکـان راه و عارفـان بیـدار ، و عاشـقان وصال عقیـده دارنـد ، خشوع امری است که اکثراً مربوط به قلب است ، و یکی از عالی ترین حالات دل انسانی است . و راه تحصیلش معرفت بالله است .

تفسیر شریف «المیزان» در توضیح آیه شریفه سوره حدید : (أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ

آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ) می فرمایـد : خشوع اثر برداشـتن قلب از عظمت و جلال وجود مقـدس حضـرت اوست . انسانی که به درک صفات او توفیق پیدا کند ، بدون شک قلب خاشعی نصیب او خواهد شد .

صاحب «قاموس قرآن» در جلد دوم صفحه ۲۴۹ می فرماید :

آنچه مسلم است این است که خشوع به معنی تذلل و تواضع است و آن با سکوت و آرامی و اطاعت و سر به زیر انداختن قابل جمع و تطبیق است .

و این حقیقت هم دربـاره قلب به کار رفته هم درباره سایر اعضاء و به عبارت دیگر دارای معنای وسـیعی است ، هم شامل حال درون است و هم شامـل وضع بیرون آدمی است . در آیه شانزدهم حدیـد درباره قلب به کار رفته و در سوره طه صـد و هشـت برای صدا :

(وَخَشَعَتِ الأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ فَلاَ تَسْمَعُ إِلاَّ هَمْساً) .

صداها برای مذلت در پیشگاه خدا ، بیفتد و آرام شود ، و جز صدای خفیف نشنوی .

در هر صورت بیشترین استعمال خشوع در مسئله قلب است ، چنانچه آیات و روایات نشان می دهد :

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : خداوند عز و جل به موسی خطاب کرد ، می دانی چرا از میان این همه افراد خلقم تو را به صحبت خود انتخاب کردم ، عرضه داشت یا رب برای چه ؟ پاسـخ شـنید : ای موسـی بندگانم را زیر و رو کردم ، کسـی را در مقام نفس متذلل تر از تو نسبت به خودم نیافتم ، ای موسی هرگاه نماز می خواندی صورتت را بر خاک

می گذاشتی .

خشوع نمی گذارد ، انسان از عبادت و بیداری شب و گریه در گوشه خلوت راحت باشد ، دل خاشع پر قیمت ترین دل در بارگاه قدس حضرت دوست است :

قلب مهم ترین و حساس ترین و پر ارزش ترین عضو است ، در صورتی به صفت خشوع ، اخلاص ، یقین ، محبت ... آراسته باشد ، عین القضاه در بیان عظمت قلب می فرماید :

دریغا هرگز ندانسته ای که قلب لطیفه است و از عالم علوی است ، و قالب کثیف است و از عالم سفلی است .

خود هیچ الفت و مناسبت میان ایشان نبود و نباشد ، واسطه و رابطه میان دل و قالب بر گماشتند که : (أَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ) .

تا ترجمان قلب و قالب باشد ، تا آنچه نصیب دل باشد دل با آن لطیفه بگوید ، و آن لطیفه با قالب بگوید .

دریغا از (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) چه فهم کرده ای ، اگر قلب را مجرد در قالب تعبیه کردندی ، قلب با قالب قرار و انس نگرفتی و قالب به احوال قلب طاقت نداشتی و گداخته شدی .

این لطیفه حقیقت آدمی را واسطه و حایل کردند میان قلب و قالب ، دریغا این قدردانی که قلب ملکوتیست و قالب ملکی ، در ملک کسی زبان ملکوت نداند ، اگر زبان جبروتی نباشد اگر خواهی مثالش بشنو .

عجمی زبان عربی فهم نکند الا به واسطه ترجمانی که هم عربیت داند و هم عجمیت آخر معلوم باشد که جز این پنج حواس صورتی ، پنج حواس معنوی و باطنی هست

، اکنون این همه در نهاد تو تعبیه است .

دریغا ای زیز که قلب نداری ، که اگر داشتی آنگاه با تو بگفتی که قلب چیست ، کار دل دارد ، دل را طلب کن و با دست آر ، دانی کـه دل کجـاست ، دل را بیـن اصـبعین من اصـابع الرحمن طلب می کن . دریغـا اگر جمـال اصـبعین من اصـابع الرحمن حجاب کبریا برداشتی ، همه دلها شـفا یافتنـدی ، دل داند که دل چیست و دل کیست منظور الهی دل آمد و خود دل لایق بود که : إِنَّ اللهَ لا يَنْظُرُ إلى صُوَرِكُمْ وَلا أَعْمالِكُمْ وَلكِنْ يَنْظُرُ إلى قُلُوبِكُمْ .

ای دوست دل نظرگاه خداست ، چون قالب رنگ دل گیرد و هم رنگ دل شود قالب نیز منظور باشد .

دریغـا ، (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْح مَحْفُوظ) ابن عبـاس گفت : این لوح محفوظ دل مؤمنـانست مگر که مصـطفی (علیه السلام) از اینجا گفت که :

إِنَّ الْعَرْشَ يَنالُ جَميعَ ما خَلَقَ اللهُ .

یعنی عرش مجیـد ، محیـط جمله مخلوقـات و موجودات آمـده است ، باش تا بـدانی که : ما وَسِعَنی أَرْضی وَلا سَمائی وَلكِنْ وَسَعَنی قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ .

زمین مرا بر نتابـد ، و آسـمان طاقت ما نـدارد ، عرش در خور ما نیاد و دل مؤمن را ما را قبول کرد ، نخست ما او را قبول کرده بودیم .

روزی یکی از مصطفی پرسید که : أین الله ؟

گفت : فی قُلُوبِ عِبادِه .

در دل بندگان ، خود باید جست .

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَما كُنْتُمْ .

این معنا باشد ، چون دل تو را حاصل آمد و

دل را بـاز یـافتی روح خود جمال عزت با تو نمایـد ، در هر صورت خشوع یکی از مهم ترین عوامل تطهیر دل و ارتقاء قلب به مدارج کمال است .

به قول عارف شوریده دل ، و حکیم سالک صفای اصفهانی :

ساقی جان بجام من ریخت می مدام دل

گشت زپای تا سرم مست مدام جام دل

ملک دل است رام من ، سکه دل به نام من

دل همگی بکام من ، من همگی به کام دل

صدر جلال پادشه شاه بر اوست متکی

کوه و زمین و آسمان صف زده در سلام دل

عقل ستاده پشت در عشق بگاه مستقر

نوبت سلطنت زند بر طبقات بام دل

عرش بدان معظمی گشت به پای دل زمی

دولت عرش اعظمی یافت زفیض عام دل

داده به بحر جوش راهوش وخرد سروش ر

چرخ گشاده گوش را تا شنود کلام دل

گفتم ماه من توئی دلبر و شاه من توئی

جز تو که داد خواهدم شرح دل و پیام دل

گفت که فاش می کند دعوی مستواللهی

ارض وسماست و اله وکون و مکان غلام دل

گفتم من گدای تو خاک در سرای تو

میدهدم ندای تو فیض علی الدوام دل

کعبه توئی مراد را ، راه توئی معاد ر

اینکه دهی جماد را سرعت سیر گام دل

دید به طوع بنده ام مرده شاه زنده ام

داد بدست سر من سلطنت تمام دل

مالك ملك دل شدم رسته زآب و گل شدم

آدم معتدل شدم از شرف مقام دل

مست مدام حق منم باده جام حق منم

سر تمام حق منم از سر اهتمام دل

شب زنده داری

مسئله شب ، از اعظم نعمت های الهی است که با تمام منافعش به بندگان عنایت شده .

خلوت شب برای عارفان و عاشقان ، و

عابدان وس اجدان ، از بهترین ساعات ایام دهر و تمام روزگار است .

بسیاری از اولیاء و عاشقان با مرکب شب به مقام قرب و میدان وصال حضرت دوست رسیدند .

معراج بزرگ انسان روزگار ، عقل کل ، هادی سبل حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) در شب بود .

مهمانی خاص حضرت موسی در کوه طور ، در پیشگاه حضرت دوست در چهل شب بود

نزول قرآن مجید در شب قدر بود ، و بسیاری از اتفاقات الهیه و ریزش فیوضات ربانیه در شب بود .

به قول عارف واله ، حافظ شیراز در معنویت شب :

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

وندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بیخود از شعشعه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شب

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

بعد از این روی من و آینه وصف جمال

که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

من اگر کام روا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند

هاتف آن روز بمن مژده این دولت داد

که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند

اینهمه شهد و شکر کز سخنم می ریزد

اجر صبریست کز آن شاخ نباتم دادند

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود

که زبند غم ایام نجاتم دادند

قرآن مجید برای شب بیداران ارزشی بس بلند قائل است ، و بیداری شب را برای عبادت از علائم عاشقان و والهان و عابدان و متصفان به محبت محبوب حقیقی عالم می داند .

(أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً يَحْذَرُ الآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ

أَولُوا الأَلْبابِ) .

آیا کسی که پاسی از شب را به طاعت خدا به سجود و قیام پردازد و از عذاب آخرت ترسان و به رحمت خدا امیدوار باشد ، با کسی که روز و شب به کفر و عصیان مشغول است یکسان است ؟ بگو ای رسول آنان که اهل دانش اند با مردم جاهل یکسانند ؟ منحصراً خردمندان عالم متذکر این مسئله هستند .

بسیاری از مفسران عقیده دارند ، این آیت در شأن آنان که شب را به عبادت دوست مشغولند نازل شده است .

(إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّات وَعُیُون * آخِذِینَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ کَانُوا قَبْلَ ذلِکَ مُحْسِنِینَ * کَانُوا قَلِیلاً مِنَ اللَّیْلِ مَا یَهْجَعُونَ) .

آن روز پرهیزکاران همه در بهشت و بر لب چشمه های آب غنوده اند ، همان نعمت ها که خدا به آنها عطا کند فرا گیرند ، چرا که در دنیا مردم نیکوکاری بودند ، و از شب اندکی را می خوابیدند و بقیه آن را به عبادت مشغول بودند .

انبیاء گرام الهی و ائمه طاهرین و بیداران راه ، و عاشقان جمال و عارفان به حضرت مولا قسمت عمده ای از ساعات شب خود را به قیام و سجود و رکوع و قنوت و گریه می گذراندند ، و بالاترین لذت را از این برنامه عظمی و مسئله والا می بردند .

بیداری شب و عبادت و مناجات رسول عزیز اسلام داستانی است ، که هر انسانی زا شنیدن آن تعجب می کند ، و گاهی انسان طاقت استماع عبادات رسول مکرم الهی را ندارد .

علی (علیه السلام) اعبد مردم و سید عابدین و مصباح

متهجدین بود ، نمازش از همه کس بیشتر و روزه اش فزون تر بود ، تمام بندگان الهی پس از او از آن جناب نماز شب و ملازمت در اقامت نوافل را آموختند ، و شمع یقین را در راه دین از مشعل او فروختند . پیشانی نورانی اش از کثرت سجود پینه کرده بود و محافظت آن بزرگوار بر ادای نوافل به حدی بود که نوشته اند :

در لیله الهریر در جنگ صفین در بین دو لشکر نطعی برایش گسترده بودند ، و بر آن نماز می کرد ، و تیر از راست و چپ او می گذشت و بر زمین می آمد و ابداً آن حضرت را تزلزلی نبود ، و وحشتی در ساحت وجود مقدسش راه نداشت ، به هنگام شب آنچنان در عبادت و گریه غرق بود ، که گاهی غش می کرد ، و مهم تر از همه اینکه ، حضرت علی بن الحسین با آن کثرت عبادت و نماز می فرمود :

وَمَنْ يُقْدَرُ عَلى عِبادَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبيطالِب عَلَيْهِ السَّلامُ ؟!!

چه انسانی را توانائی عبادت علی بن ابیطالب است ؟!!

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : امام حسن (علیه السلام) در زمان خود از همه اهل زمان عبادت و زهدش بیشتر بود .

هرگاه یاد مرگ و قبر و بعث و نشور و گذشتن بر صراط می کرد گریه می کرد ، و چون عرض اعمال را بر حضرت حق توجه می نمود نعره می کشید و مدهوش می گشت ، و چون به نماز می ایستاد بندهای بدنش می لرزید ، برای اینکه خود را در برابر حضرت ذوالجلال

می دید ، و چون یاد بهشت و دوزخ می کرد ، مضطرب می شد مانند اضطراب کسی که دچار گزش مار و عقرب شده ، در آن حال از خداوند طلب بهشت می کرد و به حضرت او از عذاب جهنم پناه می برد .

ابن بابویه به سند معتبر از امام مجتبی (علیه السلام) روایت می کند که حضرت فرمود : که در شب جمعه مادرم فاطمه (علیها السلام) در محراب خود ایستاده و مشغول بندگی حق تعالی گردید و پیوسته در رکوع و سجود و قیام و دعا بود تا صبح طالع شد !!

ابن عبد ربه که از علمای اهل سنت است در کتاب «عقد الفرید» روایت کرده که خدمت حضرت علی بن الحسین عرض شد چرا اولاد پدر شما کم است ؟ فرمود تعجب است که چگونه مثل من اولادی از برای او باشد ؟ چه آن که پدرم در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گذارد پس چه زمان فرصت رفتن پهلوی زن داشت ؟!!

امام چهارم (علیه السلام) عابدترین مردم اهل روزگار بود ، و کسی از مردم عالم طاقت عبادت او را نداشت !!

آن حضرت در شبانه روز هزار رکعت نماز می گذاشت ، و به وقت نماز بر بدنش لرزه می افتاد ، و رنگش زرد می شد ، و چون به نماز می ایستاد مانند ساق درخت بی حرکت بود ، و چون به مالک یوم الدین می رسید چندان آن را تکرار می کرد که نزدیک بود قالب تهی کند ، و وقتی که به سجده می رفت سر بر نمی داشت تا عرق از جبین

مبارکش جاری شود ، و شب ها را به عبادت به روز می آورد .

از حضرت صادق روایت شده که پدرم امام باقر فرمود : روزی که بر پدرم علی بن الحسین (علیه السلام) وارد شدم ، دیدم که عبادت در آن حضرت بسیار تأثیر کرده و رنگ مبارکش از بیداری زرد گردیده و دیده اش از بسیاری گریه مجروح گشته ، و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه کرده ، و قدم شریفش از زیادی قیام در نماز ورم کرده ، چون او را بر این حال مشاهده کردم خودم را نتوانستم از گریه حفظ کنم ، بسیار گریستم ، آن حضرت متوجه تفکر بودند ، بعد از زمانی به من نظر انداختند و فرمودند که بعضی از کتابها که عبادت علی (علیه السلام) در آنجا نوشته شده به من ده چون بیاوردم و پاره ای بخواندند ، بر زمین گذاشتند و فرمودند چه کسی یارای آن را دارد که مانند علی بن ابیطالب عبادت کند .

به قول عارف نکته سنج ، مرغ خوش الحان باغ ملکوت الهی قمشه ای در وصف حال عاشقان :

زبیم هجر جانان خسته جانند

بدرد عشق زار و ناتوانند

زاندوه فراقش لاغر اندام

هراسان تا چه پیش آید سرانجام

مبادا روی جانان را نبینند

بهجرش تا ابد دلخون نشینند

تن لاغر زدرد عشق جان یافت

زلطف دوست روح جاودان یافت

کسی کش بیم هجران نیست در دل

کند فربه تن خاکی چه حاصل

کمال گوسپندان فربهی دان

تو فربه خواه جان گر هستی انسان

توئی آدم خلیفه ایزد پاک

به نیرومندی جان نزتن خاک

بکاه از جسم و جان را فربهی بخش

به سر عشق دل را آگهی بخش

هم آنان را زاندوه جدائی

تو پنداری

مریض بی دوائی

تو پنداری که آنان دردمندند

چو پر بشکسته مرغی در کمندند

ولیکن نیست در تنشان گزندی

زعشق آمد بجانشان دردمندی

خوشا دردی که عشق آرد بجانه

بمیرد بی چنین دردی روانها

خوشا بر جسم و جان بیماری عشق

خوشا فریاد و آه و زاری عشق

مکن محروم از این دردم خدا ر

ببخشا بر مس من کیمیا را

الهی در تب عشقم بسوزان

چو شمعم چشم دل بیدار گردان

به درد عشق جانم مبتلا ساز

ز لعل یار دردم را دوا ساز

دوای درد جانم عشق یار است

مرا با جان بیجانان چکار است

برای هریک از ائمه دیگر به همین گونه عباداتی بخصوص به وقت شب نوشته اند ، که انسان از خواندن یک سطر آن از عبادات تمام عمرش دچار خجالت می شود !

حالاتی که برای شب عاشقان نوشته اند ، آدمی را به حیرت انداخته و گاهی تصورش برای انسان مشکل است چه رسد ، به تصدیقش !

ابو اسحاق سبیعی از اصحاب حضرت زین العابدین و اوثق ثقات و خواهر زاده بریر یکی از شهدای پر قیمت کربلاست .

درباره او نوشته اند ، در زمان وی عابدتر و صادق از او نبود و چهل سال تمام با وضوی شام نماز صبح را خواند !!

عـارف بزرگ ، اخلاقی کم نمونه مرحوم حـاج میرزا جواد آقا ملکی در اسـرار الصـلاه خود درباره تهجـد و بیـدرای شب می فرماید :

از جمله نوافلی که خیلی بر انجام آن تأکیر شـده نماز شب است ، و تو از بزرگی و عظمت این حقیقت بی خبری ، این واقعیت نوری است در برابر تاریکی ، و انسی است از وحشت و خلوتی است از کثرت .

از امام ششم رسیده : نماز شب

علت خوشنودی حق و عشق ملائکه و سنت انبیاء و نور معرفت و ریشه ایمان ، و راحت بدن و موجب تنفر شیطان ، و سلاح علیه دشمنان ، و موجب قبولی دعا ، و پذیرش اعمال و برکت در روزی ، و واسطه و شفیع بین انسان و ملک الموت ، و چراغ قبر و فرش گور ، و جواب منکر و نکیر ، و مونس آدمی در قبر تا قیامت است . و به وقت قیامت سایه بالا سر ، و تاج سر ، و لباس بدن ، و نوری که پیشاپیش انسان در حرکت است .

و نماز شب پوششی بین انسان و آتش ، و حجتی بین آدمی و خداوند ، و مایه سنگینی میزان و گذرنامه عبور از صراط و کلید بهشت است .

و نیز در روایت آمده خانه هائی که در آن نماز شب خوانده می شود و قرآن تلاوت می گردد ، به همان گونه که ستارگان بر اهل زمین می درخشند ، این بیوت هم بر اهل آسمان می درخشند .

رسول خدا سه بار علی (علیه السلام) را در یک مجلس سفارش به نماز شب کردند و فرمودند : آیا به آنان که نماز شب می گذارند نمی نگرید ، اینان زیباترین مردم هستند ، زیرا که آنها در شب برای پروردگار نماز گذاردند ، و خداوند هم از نور خود بر آنها پوشاند .

معلوم باشد غیر آیات قرآن روایاتی که در فضیلت نماز شب رسیده آنقدر زیاد است که به حد تواتر است و اگر جز این آیه درباره نماز شب در قرآن نبود که می فرماید

:

(وَمِنَ الَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحمُوداً) .

و بعضـی از شب را بیـدار و نمـاز شب که برای تو است بجـای آور ، باشـد که خـدایت به مقـام محمود مبعوث گردانـد ، برای عظمت این حقیقت کافی بود .

عبد برای آماده کردن خود جهت تهجد باید مراقب وضع خود باشد ، و از وظایف و آداب آنچه را مناسب حال خود می نگرد و تشخیص می دهد عمل کند ، گذشتگان ما از اهل الله سعی و کوششان در تحصیل رقت و نرم ساختن دل بود ، و برای دست یـافتن به آن و سایر حالات عالیه به بعضـی از حالات ، مثل پوشـیدن لباسـهای زبر و خشن و ... و در خاک غلطیـدن ، و اعضاء بـدن را نزدیـک آتش بردن ، و پاشـیدن خـاک بر سـر و روی خود و دخول در گورهـا ، و نـداء مردگان و ملامت خویش ، و خطاب به خود به عقاب های قرآنی و اختیار دعاها و مناجاتهائی که به دل آتش می زند متوسل می شدند .

نماز شب آبروی عبد نزد مولا ، و مرکب حرکت به سوی مقام قر و وصال حضـرت دوست است ، شب را از خوراک و خواب کم کن ، تـا بتوانی برخیزی ، و چون برخـاستی بـا کمال خضوع و خشوع به پیشـگاه مولایت بشـتاب و از حضـرت او آنچه می خواهی بخوا ، که اگر شـرایط اسـتجابت دعـا در تو جمع باشـد بـدون شـک دعایت مسـتجاب و به تمام خواسـته های دنیوی و اخروی خود خواهی رسید ، علاوه بر این همانطور

که حضرت صادق در متن روایت فرموده اند نماز شب علت پاکی و طهارت درون تو است .

استغفار در سحر

مسئله استغفار در سحر که حضرت صادق (علیه السلام) در متن روایت مطرح کرده اند از مسائل بسیار مهم الهی است .

استغفار همیشه مطلوب است ولی در هنگام سحر مطلوب تر و قدر و اعتبارش بیشتر است .

(الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ) .

صابران ، راستگویان و راست کرداران ، و فرمانبردان و استغفارکنندگان در سحرگاهانند .

(وَبِالأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) .

و سحرگاهان از درگاه خدا طلب آمرزش کنند .

در آیات نود و هفت و نود و هشت سوره یوسف امام ششم می فرمایند تأخیر استغفار برای رسیدن سحر شب جمعه بود .

(قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) .

فرزندان یعقوب گفتند پدر از خداوند برای گناهان ما آمرزش بطلب ، زیرا ما خطا کاریم ، فرمود : به همین زودی از خدایم برای شما طلب آمرزش می کنم که خداوند آمرزنده و مهربان است .

در روایت و حدیثی که منهج نقل می کند آمده : یعقوب بیش از بیست سال در هر شب جمعه برای فرزندان استغفار می کرد تا حق از گناهان آنان گذشت .

بعضی از علمای تفسیر می گویند چون یعقوب به مصر آمد و از عفو یوسف از برادران آگاه شد ، شب به نماز برخاست و بعد از تهجد رو به قبله ایستاد و یوسف را در پشت سر خود ، و برادران را پشت سر یوسف قرار داد و دعا کرد و آنان آمین گفتند

و خداوند دعای آنان را مستجاب کرد .

یکی از اصحاب می گوید : سحرگاهی به در حجره عبدالله بن مسعود می گذشتم ، شنیدم می گفت :

اللّهُمَّ إِنَّکَ دَعَوْتَنی فَأَجَبْتُ وَأَمَرْتَنی فَأَطَعْتُ وَهذا سَحَرٌ فَاغْفِرْلی .

پروردگارا مرا دعوت کردی به پیشگاهت بیایم آمدم ، و امر به اطاعت کردی اطاعت کردم ، هم اکنون هنگام سحر است مرا بیامرز .

دعای ابوحمزه ثمالی که از حضرت سجاد ، برابر با اصح روایات نقل شده ، بهترین مناجات و استغفار در وقت سحر است ، سحر وقتی توأم با بیداری ، اشک استغفار شود عالیترین عامل برای زوال ناپاکیها از روح و نفس و عقل و جان و اخلاق و عمل است .

عارف مؤمن علاء الدوله می فرماید :

در باز کن در باز کن پرواز کن پرواز کن

وز بهر یاران دعوتی خوش ساز کن خوش ساز کن

شب تا سحر با یار خود همراز شو همراز شو

آن وعده ها را یک بیک آغاز کن آغاز کن

ورنه بکلی خویش را تسلیم کن چون بندگان

چون بنده مخلص شدی هرچند خواهی ناز کن

بی عشق حتی یک قدم در کوی جست و جو منه

گر عاشقی چون صادقان اول تو ترک آز کن

هست این تنت همچون قفس بر هم شکن بندش به کل

در عالم روحانیان پرواز چون شهباز کن

سیمرغ قاف قرب را در آشیان تن چه کار

بیرون بر از این آشیان چشم دلت را باز کن

وَطَهِّرْ ظاهِرَكَ وَباطِنَکَ مِنْ کُدُوراتِ الْمُخالِفاتِ وَرُکُوبِ الْمَناهی کُلِّها لِلّهِ تَعالی .

امام ششم در دنباله فرمایشان خود ، در روایت مورد شرح و در تأکید جملات سابق می فرماید :

ظاهر و باطن خود را از کدوراتی که به

وسـیله ارتکاب معاصـی به هم رسـیده از روی اخلاص و محض تقرب الی الله پاك کن و از اینکه مناهی حق مرکب زنـدگیت باشد بپرهیز .

به طور حتم از نتایج شوم گناه ، پدید آمدن تاریکی و کدورت بر صفحه قلب و جان است ، و ادامه گناه این سیاهی و تاریکی را وسعت داده تا جائی که نعود بالله همه صفحه هستی انسان را بگیرد و از توبه محروم شود .

عَنْ أبی بَصیر قالَ : سَمِعْتُ أبا عبدالله (علیه السلام) یَقُولُ : إذا أذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فی قَلْبِهِ نُکْتَةٌ سَوداءٌ فَإِنْ تابَ إنْمَحَتْ وَإِنْ زَادَ حَتّی تَغْلِبَ عَلی قَلْبِهِ فَلا یُفْلِحُ بَعْدَها أَبَد .

ابو بصـیر میگوید از امام شـشم شـنیدم که می فرمود : وقتی مرد گناهی مرتکب می شود در قلبش نقطه سـیاهی پیدا می شود ، اگر توبه کند از بین می رود ، و اگر بر گناه افزوده شود آن نقطه سـیاه اضافه می شود ، تا بر قلب غلبه کند و همه دل را بگیرد ، آنگاه انسان بعد از فرو رفتن قلب در تاریکی ، روی رستگاری را هرگز نخواهد دید .

این بنده ضعیف ، و فقیر دل شکسته ، در درد دوری از مقام دوست گفته ام :

خبر ز درد و غم دل به آشنا بدهید

که من مریض فراقم بمن دوا بدهید

فروغ خانه من یار دلنواز برفت

شما به کلبه احزان من صفا بدهید

نگاه بر من افسرده حال زار کنید

دلم گرفته عزیزان بمن شفا بدهید

چومن کسی نبودمستحق جرعه وصل

باین فقیر از آن جرعه از وفا بدهید

گره فتاده بکارم کجاست راه نجات

نشان زکوی حبیب گره گشا بدهید

خموش گشته زهجران نوای

نای دلم

چه می شود که باین نای من نوا بدهید

هرآنچه این دل مسکین طلب زیار کند

کسی به یار بگوید که آن بما بدهید

فَإِنَّ النَّبِیَّ (علیه السلام) أَرادَ بِاسْتِعْمالِها مَثَلا لِاَهْلِ الْیَقْظَهِ .

اینهمه پافشاری پیامبر بزرگ اسلام در مسئله مسواک و طهارت دهان و دندان ، مثل و راهنمائی است برای بیداران ، که وقتی برای یک فضای کوچکی مثل دهان و چند عدد دندان این همه سفارش برای طهارت دارم ، پس سفارش من چقدر زیاد و فوق العاده است برای طهارت باطن که عالمی گسترده و جهانی وسیع است .

وَهُوَ أَنَّ السِّواکَ نَباتٌ لَطیفٌ نَظیفٌ وَغُصْنُ شَجر عَذْب مُبارک وَالْأَسْنانُ خَلْقٌ خَلَقَهُ اللّٰهُ تَعالی فِی الْخَلْقِ آلَةً وَآداهً لِلْمَضْغِ وَسَبَباً لِاشْتِهاءِ الطَّعامِ وَإِصْلاحِ الْمِعْدَهِ وَهِیَ جَوْهَرَهٌ صافِیَهٌ تَتَلَوَّثُ بِصُحْبَهِ تَمْضیغِ الطَّعامِ وَتَتَغَیَّرُ بِها رَائِحَهُ الْفَمِ وَیَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْفَسادُ فِی الدِّماغِ .

این جمله اشارتیست به راه انتقال از ظاهر به باطن و از صورت به معنی و از محسوس به معقول همان که حضرت صادق فرمود پیامبر از این همه تأکید نسبت به ظاهر اراده حرکت از ظاهر به باطن نسبت به همه را داشته اند و تأکیر آن حضرت بر طهارت باطن قابل مقایسه با ظاهر نیست در هر صورت حضرت صادق (علیه السلام) می فرمایند : چوب مسواک چوبی است لطیف و پاکیزه و از شاخه درخت مبارکی است ، و دندان خلقی از مخلوقات حضرت اوست که به حکمت بالغه پدید آورده تا وسیله و عاملی برای جویدن و آسان شدن هضم غذا باشد و معده در پرتو آن به راه صلاح باشد .

و دندان در اصل خلقت جوهریست در نهایت صفا

و جلا ، که با هم نشینی با مواد غذائی چرک و کثیف می شود و به سبب ماندن کثافت در دندان در دهان عفونت به هم می رسد ، و عفونت دهان موجب فساد دماغ می گردد .

وقتی طعام مانده در بن دندانها و در فضای دهان ، این همه خسارت به بار آورد ، پس چه خسارتی ، گناهان مانده در دل و در عقل و در روح و در اعضا و جوارح به جای خواهد گذاشت ؟!

فَإِذا اسْتاكَ الْمُؤمِنُ الْفَطِنِ بِالنَّباتِ اللَّطیفِ وَمَسَحَها عَلَی الْجَوْهَرَهِ الصَّافِیَهِ أَزالَ عَنْها الْفَسادَ وَالتَّغَیُّرِ وَعادَتْ إِلی أَصْلِها .

مؤمن زیرک هرگاه به چوب لطیف مسواک بر دندان کشید ، از دندان چرک و کثافت پاک شده به صفت اصلی خود که صفا و جلاست بر می گردد .

همچنین دل مؤمن در اصل خلقت و پیش از ارتکاب معاصی در غایت صفا و جلاست و از کدورت جسمانی و تعلقات شهوانی و غواشی هیولانی ، عاری و مجرد است و به سبب مجاورت با بدن ظلمانی و اشتغال به تعلیقات جسمانی ظلمت و تیرگی به هم رسانده و مثل دندان آلوده به غذا چرکین شده و از غذای اصلی و قوت روحانی که ذکر خدا و عبادت و حال است دور مانده ، و بر تو است که آن را با توبه و زاری و خشوع و تضرع و استغفار در سحر و ذکر خدا جلا داده به حال اول برگردانی چنانچه حضرت صادق در بخش دیگر روایت بدین گونه هشدار می دهد :

کَذلِکَ خَلَقَ اللهُ الْقَلْبَ طاهِراً صافِیاً وَجَعَلَ غَداءَهُ الذِّکْرَ وَالْفِکْرَ وَالْهَیْبَهَ وَالتَّعْظیمَ وَإِذا شیبَ الْقَلْبُ

الصَّافى فى تَغْذِيَتِهِ بِالْغَفْلَهِ وَالْكَدَرِ وَصُقِّلَ بِمَصْقَلَهِ التَّوْبَهِ وَنُظِّفَ بِماءِ الْاِنابَهِ لِيَعُودَ عَلى حالَتِهِ الْاولى وَجَوْهَرِيَّهِ الْاَصْلِيَّهِ الصَّافِيَهِ قالَ اللهُ تَعالى إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوابينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرينَ

همچنین خداونـد دل آدمی را مانند دندان ، در اصل خلقت پاک و صاف و منزه از تیرگی و ظلمت آفریده ، و غذای واقی آن را ذکر و فکر جناب خودش قرار داده ، و هرگاه آلوده شود با خوردن غفلت و کدورت به کثافت و ظلمت دچار می گردد .

در این حال باید با صیقل توبه و آب انابه ، قلب را از ظلمات گناه و کدورات معاصی پاک کرد و به حال اول و جوهر اصلی و صافی خودش برگردانـد ، تا با برگرداندن قلب عبد مورد محبت دوست گردد ، چنانچه حضـرت حق می فرماید : به حق که خداوند توابین و متطهرین را دوست دارد .

وَقالَ النَبِیُّ (صلی الله علیه وآله وسلم) : عَلَیْکُمْ بِالسِّواکِ ظاهِرَ الْاِسْنانِ وَأرادَ هذا الْمَعْنى .

و پیامبر فرمود بر شما باد به مسواک ظاهر دندان ، مرادش تطهیر ظاهر است با تطهیر باطن و تشبیه معقولست به محسوس .

وَمَنْ أَناخَ تَفَکُّرَهُ عَلى بابِ عَتَبَهِ الْعَبْرَهِ فى اِسْتِخْراجِ مِثْلِ هذِهِ الْاَمْثالِ فِى الْاَصْلِ وَالْفَرْعِ فَتَحَ اللهُ لَهُ عُیُونَ الْحِکْمَهِ وَالْمَزیدِ مِنْ فَضْلِهِ وَاللهُ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ .

و هرکس مرغ بلنـد پرواز فکرت را بر آسـتانه در عبرت بنشـانت ، و به حقـایق و مخلوقـات نظر کنـد و بخواهـد از اصـل و فرع مسائل این رموزات را اسـتخراج نمایـد ، خداوند چشـمه های حکمت و معرفت را به روی دل او می گشاید و عنایات و الطاف بیرون از حد

گفتگو به او کرامت می فرماید ، وبه یقین و تحقیق که خداوند مزد نیکوکاران را ضایع نمی کند .

و راستی کدام کار نیک بهتر از اینکه آدمی دنبال یافتن حقایق برود ، و با کشف رموز و اسرار مسائل الهی بر شخصیت الهی خود افزوده و شوق و عشق بیشتری برای عبادت و اطاعت از حضرت مولا پیدا کند .

باب نهم

در بیان مبرز

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : إنَّما سُمِّیَ الْمُسْتَراحُ مُسْتَراحاً لِاسْتِراحَهِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَثْقالِ النَّجاساتِ وَاسْتِفْراغِ الْکَثیفاتِ وَالْقَذَرِ فیها وَالْمُؤْمِنُ یَعْتَبِرُ بِها عِنْدَها أَنَّ الْخالِصَ مِنْ حُطامِ الدُّنْیا کَذلِکَ یَصیرُ عاقِبَتُها فَیَسْتَریحُ بِالْعُدُولِ عَنْها وَتَرْکِها وَیُفْرِغُ نَفْسَهُ وَقَلْبَهُ عَنْ شُغْلِها وَیَسْتَنْکِفُ عَنْ جَمْعِها وَأَخْذِهَا اسْتِنْکافَهُ عَنِ النِّجاسَهِ وَالْغائِطِ وَالْقَذَرِ .

وَیَتَفَکَّرْ فی نَفْسِهِ الْمُکَرَّمَهِ فی حال کَیْفَ یَصیرُ ذَلیلُهُ فی حال وَیَعْلَمُ أَنَّ التَّمَسُّکَ بِالْقَناعَهِ وَالتَّقْوی یُورِثُ لَهُ راحَهَ الدّارَیْنِ .

وَأَنَّ الرّاحَهِ فی هَوانِ الدُّنیا وَالْفَراغِ مِنَ التَّمَتُّعِ بِها وَفی إزالَهِ النَّجاسَه مِنَ الْحَرامِ وَالشُّبْهَهِ فَیُغْلِقُ عَنْ نَفْسِهِ بابَ الْکِبْرِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إیّاها وَیَفِرُّ مِنَ الذُّنُوبِ وَیَفْتَحُ بابَ التَّواضُعِ وَالنَّدَمِ وَالْحَیاءِ .

وَیَجْتَهِدُ فی أَداءِ أَوامِرِهِ وَاجْتِنابِ نَواهیهِ طَلَباً لِحُسْنِ الْمَآبِ وَطیبِ الزُّلْفِ وَیَسْجُنُ فی سِجْنِ الْخَوْفِ وَالصَّبْرِ وَالْکَفِّ عَنِ الشَّهَواتِ إِلی أَنْ یَتَّصِلَ بِأَمانِ اللهِ فی دارِ الْقَرارِ وَیَذُوقُ طَعْمَ رِضاهُ فَإِنَّ الْمَقُولَ عَلی ذلِکَ وَما عَداهُ لاتَشیء .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : إنَّما سُمِّیَ الْمُسْتَراحُ مُسْتَراحاً لِاسْتِراحَهِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَثْقالِ النِّجاساتِ وَاسْتِفْراغِ الْکَثیفاتِ وَالْقَذَرِ فیها .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : به محل تخلیه کثافات شکم به این خاطر مستراح می گویند ، که نفوس مردم از سنگینی نجاسات پس مانده از غذای خورده شده و کثافات و آلودگیها راحت می شوند .

خوراکیهائی که

انسـان می خورد ، بـدن به آن انـدازه ای که برای قـدرت و قوت و ادامه حیات لازم دارد بر می دارد ، و مازاد آن را تبـدیل به نجاست و کثافت کرده ، و به انسان فشار می آورد که به مستراح رفته و آن را از بـدن بیرون براند ، و اگر انسان به ندای شـکم در این زمینه پاسخ نگوید آبروی آدمی را می برد !!

خوراکیها هرچه سنگین تر و رنگین تر و خوشمزه تر باشد ، کثافت و نجاسات و تعفن و بوی آن بیشتر ، و ضربه و خسارتش به بدن سنگین تر است .

به انـدازه خوردن یـا کمتر از حـد خوردن ، و سـاده خوردن ، کم خرج تر ، و حملش آسـان تر و کثـافتش کمتر و پس دادنش راحت تر است .

آه : خوراکی که بیشترش در شـکم می خواهـد تبـدیل به نجاست شود ، نجاستی که هر موجود زنده ای از آن فراری است ، و حملش باعث زحمت آدم است ، بر چه حسابی انسان برای بدست آوردنش این همه ظلم و جور ، غل و غش ، خدعه و حیله ، نسبت به دیگران بورزد ؟!

چرا انسان راه حلال را طی نکنـد ، چرا برای خدا به محل کسب نرود ، چرا در خرید و فروش رعایت فرامین حق را نکند ، چرا برای بیشتر بدست آوردن دزدی کند ، احتکار جنس نماید ، ظلم بورزد و تا جائی پیش برود که برای لقمه نانی دست به خون مظلوم یا مظلومانی بیالاید ؟!!

امیرالمؤمنین درباره مردمی که از تربیت الهی دورند ، و همتی جز

شکم و شهوت ندارند ، و از هر راهی که قدرتشان اقتضا می کند ، پیدا می کنند و می خورند می فرماید :

قیمت اینان با آنچه از شکمشان می ریزد مساوی است !!!

آری اینان بیش از این قیمت و ارزش ندارند ، و هم ایناننـد که خداوند آنان را در قرآن به عنوان بدتر از حیوانات و درندگان وصف فرموده است .

مواد خوراکی قبل از اینکه به انسان برسند ، طیب و طاهر و پاکیزه است ، طعم عالی و رنگ های چشمگیر دارند ، چون به شکم برسند قسمتی از آنها تبدیل به انرژی برای جسم و بقیه تبدیل به کثافات و فضولات می شوند ، اگر انسان در بدست آوردن مواد و خوردن آن عبد حضرت حق باشد خوشا به حالش ، و اگر بنده شیطان و برده شکم باشد ، در حقیقت باید گفت وجود او با تمام شئونش کارخانه کود سازی است .

ابوسعید و مسئله پند و عبرت

ابوسعید ابوالخیر با جمعی از اصحاب از کنار دهی از مناطق اطراف نیشابوبر به طرف مقصدی می گذشتند .

مردی کناش مشغول خالی کردن چاه مستراح بود ، اصحاب از بوی تعفن کثافات دماغ خود را گرفتند و به سرعت از آن محل گذشتند ، ولی مشاهده کردند شیخ نیامد .

چون نظر کردند دیدند شیخ با حالت تفکر کنار کثافات ایستاده فریاد زدند استاد بیا ، فرمود می آیم ، پس از مدتی تأمل در کنار کثافات به سوی اصحاب روان شد ، چون به آنان رسید عرضه داشتند : ای راهنما برای چه کنار کثافات ایستادی ؟

فرمود چون شما دماغ خود گرفتید و به سرعت حرکت خود

افزودید ، آوازی از کثافات و فضولات برخاست که هان ای روندگان دیروز گذشته ما با حالتی طیب و طاهر و پاکیزه و رنگ و بوئی بسیار عال بر سر بازار به صورت سبزیجات و میوه جات و حبوبات قرار داشتیم و شما بنی آدم به خاطر بدست آوردن ما بر سر و بار یکدیگر می زدید و به انواع حیله ها و خدعه ها متوسل می گشتید ، و از هیچگونه تقلب و زوری خودداری نمی کردید ، چون ما را بدست آوردید خوردید ، ما بر اثر چند ساعت همنشینی با شما تبدیل به این حال گشته و به این سیه روزی افتادیم ، به جای اینکه ما از شما فرار کنیم ، شمائی که باعث این تیره بختی برای ما شدید ، شما از ما فرار می کنید ای اف بر شما !!!

من کنار کثافات ایستاده و به پند و نصیحت آنان گوش فرا داده تا شاید عبرتی از آنان بگیرم !

ناصر خسرو به راهی می گذشت

مست و لایعقل نه چون میخوارگان

دید قبرستان و مبرز روبروی

بانگ بر زد گفت ای نظارگان

نعمت دنیا و نعمت خواره بین

اینش نعمت ، آنش نعمت خوارگان

مال جهان به باغ تنعم شکوفه ایست

کاول بجلوه دل برباید زاهل حال

یک هفته نگذرد که فرو ریزد از درخت

بر خاک ره شود چو خس و خاک پایمال

اهل کمال در دل خود جا چرا دهد

آن را که دمبدم زپی است آفت زوال

این جهان بر مثال مرداریست

کرکسان گرد او هزار هزار

این مر او را همی زند مخلب

آن مر این را همی زند منقار

آخر الامر بگذرند همه

وز همه باز ماند این مردار

جد تو آدم بهشتش

جای بود

قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه چون کرد گفتندش تمام

مذنبی مذنب برو بیرون چرا

تو طمع داری که با چندین گناه

داخل جنت شوی ای رو سیاه

در هر صورت ، نباید با توجه به شکم و مواد غذائی دچار غفلت از حقایق بلند آسمانی و انسانی شد ، خوردن را باید وسیله بدست آوردن قدرت برای عبادت و تفکر قرار داد ، همت اگر شکم باشد انسان بدون شک از آدمیت و انسانیت خارج خواهد شد .

انسان در برخورد با هر برنامه ای باید به عاقبت آن بیندیشد ، و با کمال دقت نتیجه و محصول هر کاری را توجه کند و بداند عاقبت مرگ است و پس از مرگ بازپرسی از عمل و مزد عمل .

غزالی در کیمیای سعادت در رکن اول می فرماید :

اما آنچه مهم است در هر روز آن است که در مرگ و نزدیکی اجل تفکر کند و با خود گوید که : ممکن است که از اجل یک روز بیش نمانده است . که فایده این فکرت عظیم است ، که این خلق که روی به دنیا آورده اند از درازی امل است . و اگر به یقین دانندی که تا یک ماه یا یک سال بخواهند مرد ، از هرچه بدان مشغولند دور باشندی و باشد که تا یک روز بخواهند مرد و ایشان به تدبیر کاری مشغولند که تا ده سال به کار خواهد آمد و برای این گفت حق تعالی :

(أَوَ لَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللّهُ مِن شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَن يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ) .

آیا نظر نکرده اند در سلطنت

آسمان و زمین و آنچه را خدا آفریده است از چیزها و در اینکه شاید اجل آنان نزدیک شده باشد .

و ون دل صافی کند و این تأمل کند رغبت ساختن زاد آخرت در دل حرکت کند ، و باید تفکر کند تا درین روز چند خیر میسر تواند بود وی را ، و از هرچه معصیت است حذر می باید کرد ، و در گذشته چه تقصیر کرده است که می تدارک باید کرد ، و این همه را به تدبر و تفکر حاجت بود .

پس اگر کسی را راه گشاده بود ، تا در ملوک آسمان و زمین نگرد ، و در عجایب صنع نگرد ، بلکه در جمال و جلال حضرت الهیت نگرد ، این تفکر از همه عبادات و از همه تفکرها فاضل تر ، که تعظیم حق تعالی بر دل غالب شود ، و تا تعظیم غالب نشود محبت غالب نشود ، و کمال سعادت در کمال محبت است ، لیکن این هرکسی را میسر نباشد .

لیکن در بدل این باید که در نعمت های حق تعالی که بر وی است تفکر کند ، و در محنت ها که در عالم است از بیماری و درویشی و انواع عقوبات که ورا از آن خلاص داده اند ، تا بدانند که شکر بر وی واجب است و شکر بدان بود که فرمانها بجای آرد و از معصیت ها دور باشد و در جمله ساعتی در آنها تفکر کند .

بهاء الدین ولد فرزند عارف رومی می فرماید :

گفت احمد هرکه دو روزش یکی است

هست مغبون و گرفتار شکی است

بی یقینی می زند

در ابلهی

پر ز بادی هم چو انبان تهی

هر دمی پس میرود از پیش صف

می شود صافیش دردی هم چو کف

رنج او هر لحظه بدتر می شود

هر دمی او زشت و ابتر می شود

سوی دوزخ می رود آن رد باب

بی عذاب بحر در بحر عذاب

پیش از آن که کار تو آنجا رسد

هر دمی غفلت تو را واپس برد

رو به سوی اصل خود همچون خلیل

بگذر از استاره و چرخ نبیل

پای همت بر خور و بر ماه نه

سر بر آن ایوان و آن درگاه نه

این خودی را خرج کن اندر خد

تا نمانی هم چو ابلیسی جدا

آب جان را ریز اندر بحر جان

تا شوی دریای بی حد و کران

شهوت شکم یا تنور جهنم

قسمت اول

جاذبه شکم و جاذبه مواد چرب و شیرین و خوش طعم غذائی بسیار قوی است ، در حدی که بسیاری از اهل عالم با قوت و قدرت این دو جاذبه با سرعتی فوق العاده به هلاکت و فنا ، به شقاوت و بدبختی ، به تیره روزی و عاقب سوزی افتادند .

گرسنگی در تمام ایام عمر ، و خوش مزه بودن مواد غذائی ، دو علت قوی برای حرکت انسان به سوی بدست آوردن مواد و خوردن و سیر شدن است و پس از سیر شدن ...

راستی اگر انسان مقید به تربیت الهی نباشد ، و دست به دامان اولیاء خدا نداشته باشد در مقابل شکم و مواد غذائی چه خواهد کرد .

محجه البیضاء نوشته عارف بیدار ، محقق عالیقدر ، عاشق وارسته مرحوم فیض کاشانی در جلد پنجم در ابتدای کتاب کسر شهوت و شکم می نویسد :

از بزرگترین عوامل هلاکت برای فرزند آدم شهوت شکم است ، به

خاطر همین مسئله آدم و حوا از خانه قرار به خانه مذلت و بیچارگی در افتادند .

اینان را خداوند مهربان از خوردن آن درخت نهی کرد ، اما شهوت شکم بر هر دو غلبه کرد و از آن درخت خوردند و پس از آن عریان از لباس بهشتی شده و بیرون رانده شدند

شکم بدون شک چشمه شهوات و مرکز آلام و بیماریها و همه گونه آفات است .

شهوت جنسی ، و شدت میل به زن از آثار شکم و شهوت خوراک می باشد .

میل شدید به خوراکیها و میل فوق العاده به شهوت جنسی و شدت رغبت به مال و جاه ، وسیله هائی هستند که آدمی را در توسعه دادن به زمینه برای بدست آوردن خوراک و عامل شهوت به حرکت شدید وا می دارند !

به دنبال شکم است که انسان به جمع مال و بدست آوردن جاه خودکشی کرده ، و دچار سستی در مسائل الهی گشته ، و به چاه فخر فروشی و حسد ورزی خواهد افتاد ، و از همین زمینه های شیطانی است که آفت ریا و غائله تفاخر و تکاثر و خود بزرگ بینی به انسان هجوم می کند .

حسد ، حقد ، عداوت ، کینه و دشمنی از آثار بندگی شکم است ، و تمام این موارد انسان را به غرق شدن در دریای تجاوز و فحشاء و منکرات کمک می نماید .

اگر عبد نفسش را رام جوع کند ، و مجاری شیطان را ببندد ، در اطاعت خدا خواهد افتاد ، و راه طغیان و سرکشی بر او بسته خواهد شد .

شکم پرست مجبور است آخرت را

به دنیا ، معنی را به ظاهر انسانیت را به حیوانیت ، خدا را به شیطان بفروشد !

روایات در زمینه شکم مسائل بسیار بلند و قابل توجهی دارند ، که لازم است به پاره ای از آنها اشاره شود :

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : جاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ بِالْجُوعِ وَالْعَطَشِ فَإِنَّ الْأَجْرَ فی ذلِكَ كَأَجْرِ الْمُجاهِدِ فی سَبیلِ اللهِ وَإِنَّهُ لَیْسَ مِنْ عَمَل أَحَبُّ إِلَی اللهِ تَعالی مِنْ جُوع وَعَطَش

پیامبر اسلام فرمود : با گرسنگی و تشنگی به مبارزه با نفس برخیزید ، اجر این مبارزه مانند اجر رزمنده در راه خداست ، به تحقیق عملی در پیشگاه خدا محبوب تر از گرسنگی و تشنگی نیست .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : لا یَدْخُلُ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ قَلْبُ مَنْ مَلَأَ بَطْنُهُ .

پیامبر فرمود : قلب کسی که شکمش پر است وارد ملکوت آسمانها نمی شود .

قیلَ یا رَسُولَ اللهِ أَیُّ النّاسِ أَفْضَلُ ؟ قالَ : مَنْ قَلَّ طُعْمَهُ وَضِحْكَهُ وَرَضِیَ بِما یَسْتُرُ بِهِ عَوْرَتَهُ .

گفتند یا رسول الله از مردم کدامیک برترند ، فرمود : کسی که غذا و خنده او کم باشد ، و به آنچه عیوب او را می پوشاند خشنود باشد ، «شاید کنایه از آراسته بودن انسان به حسنات اخلاقی باشد .»

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله وسلم) : الْفِكْرُ نِصْفُ الْعِبادَهِ وَقِلَّهُ الطَّعامِ هِیَ الْعِبادَهُ .

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : اندیشه نصف عبادت است ، و کمی طعام خود عبادت .

وَقالَ رَسُولُ اللهِ : إِنَّ اللهَ یُباهِی الْمَلائِكَهَ بِمَنْ قَلَّ طُعْمَهُ فِی الدُّنْیا یَقُولُ : أُنْظُرُوا إلی عَبْدی اِبْتَلَیْتُهُ بِالطَّعامِ وَالشَّرابِ فِی الدُّنْیا

فَتَرَكَهُما لِاَجْلی أَشْهِدُوا یا مَلائِکَتی مَا مِنْ أَكْلَه تَرَكَها لِاَجْلی إِلاّ أَبْدَلْتُهُ بِها دَرَجات فِی الْجَنَّهِ .

رسول خدا فرمود : خداوند به کسی که غذایش در دنیا مختصر است به ملائکه مباهات می کند می فرماید : به بنده ام بنگرید ، او را به طعام و آشامیدنی آزمایش کردم ، هر دو را به خاطر من رها کرد ، ای ملائکه شاهد باشید غذائی را برای خاطر من ترک نمی کند مگر اینکه به جای آن درجاتی در بهشت به او عطا می کنم .

وَقالَ (صلی الله علیه وآله وسلم) : لا تُمیتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَهِ الطَّعامِ وَالشَّرابِ فَإِنَّ الْقَلْبَ كَالزَّرعِ یَمُوتُ إِذا كَثُرَ عَلَیْهِ الْماءُ .

و نیز آن حضرت فرمود : دلها را با طعام و آشامیدن زیاد به مرگ و نابودی نکشید ، حقیقتاً قلب مانند زراعت است ، وقتی آب فراوان به او برسد از بین می رود .

قالَ الصَّادِقُ (علیه السلام) قالَ رَسُولُ اللهِ : بِئْسَ الْعَوْنُ عَلَی الدِّینِ قَلْبٌ نَخیبٌ ، وَبَطْنٌ رَغیبٌ وَنَعْظٌ شَدیدٌ .

امام ششم فرمود : پیامبر فرمود : چه عامل بدی است برای از بین بردن دین ، ترسوئی ، پرخوری ، و کثرت شهوت رانی .

عَنْ أبی جَعْفَر (علیه السلام) : ما مِنْ شَیْئی أَبْغَضُ إِلَی اللهِ مِنْ بَطْن مَمْلُوءٌ .

امام باقر فرمود : چیزی از شکم پر ، در پیشگاه حق مبغوض تر نیست .

وَقالَ داوُدُ (علیه السلام) : تَرْكُ لُقْمَه مَعَ الضَّرُورَهِ إِلَیْها أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ قِیامِ عِشْرین لَیْلَه .

داود (علیه السلام) فرمود : ترک یک لقمه در کمال احتیاج به آن برای من از بیداری و عبادت بیست شب محبوب تر است

.

قالَ النَبِيُّ (صلى الله علیه وآله وسلم) : وَيْلٌ لِلنَّاسِ مِنَ الْقَبْقَبَيْنِ فَقيلَ : وَما هُما يَا رَسُولَ اللهِ ؟ قَالَ الْحَلْقُ وَالْفَرْجُ .

پیامبر فرمود : وای بر مردم از قبقبین ، گفتند آن دو چیست ؟ فرمود دهان و شهوت .

لقمان به فرزندش فرمود :

يا بُنَيَّ إِذَا امْتَلَئَتِ الْمِعْدَهُ نَامَتِ الْفِكْرَهُ وَخَرَسَتِ الْحِكْمَهُ وَقَعَدَتِ الأَعْضاءُ عَنِ الْعِبادَهِ .

پسرم هنگامیکه معده پر شود ، فکر می خوابد ، زبان حکمت لال می شود ، و اعضاء از عبادت باز می مانند .

بزرگان فرموده اند : جوع و گرسنگی در نزد خدا در خزینه اوست ، و آن را تنها به کسی می دهد که به او علاقه داشته باشد .

کم خوری و گرسنگی دارای فوائد بسیاری است از جمله :

۱ صفا و روشنی قلب .

۲ رقت و دل رحمی .

۳ انکسار و ذل در پیشگاه حضرت حق .

۴ توجه به آزمایشات الهی و عذاب آخرت .

۵ شکستن شهواتی که علت گناهان است .

۶ کم خوابی و دوام بیداری بخصوص بیداری شب .

۷ آسان شدن مواظبت بر عبادت .

۸ صحت بدن و سلامت اعضاء و جوارح .

۹ راحت بودن در کسب و کار و عدم خدعه و حیله و گناهان مربوط به مال .

۱۰ تمکن از ایثار اضافه مال و خوراکی به مستحق شرعی .

فیض کاشانی و غزالی در ذیل این در فائده بیاناتی بس مهم دارند ، عاشقان حقایق بیشتر می توانند به جلد پنجم محجه البیضاء مراجعه کنند .

عارف رومی در فضیلت جوع میفرماید :

رنج جوع از رنج ها پاکیزه تر

خاصه در جوع است

صد فضل و هنر

رنج جوع اولی بود خود زان علل

هم به لطف و هم به خفت هم عمل

جوع خود سلطان داروهاست هین

جوع بر جان نه چنین خوارش مبین

جوع نور چشم باشد در بصر

جوع باشد قابلیت در نظر

جمله ناخوش از مجاعت خوش شود

جمله خوش ها از مجاعتهاست رد

در پایان ترجمه جمله اول حدیث باید گفت : اولا به هر قیمتی که تمام می شود ، خوراک خود را از حلال تهیه کنید ، و به هنگام خوردن یا به اندازه یا اگر بتوانید کم بخورید ، زیرا عاقبت خوراکیها بخصوص اگر بیش از اندازه خورده شود مریضی و همچنین فضولات و کثافات است . و چیزی که عاقبتش چنین است ، ارزش این را ندارد که انسان برای بدست آوردنش از صراط مستقیم دور مانده ، و دست به گناه و عصیان بیالاید .

برای خدا تهیه کنید ، و برای خدا بخورید ، و برای خدا عبادت کنید ، و برای خدا عمر گرانمایه را صرف کنید ، و برای خدا قسمتی از انرژی گرفته شده از غذا را صرف خدمت به خلق خدا کنید .

قسمت دوم

حمال کثافت و فضولات نباشید ، و به نحوی زندگی نکنید که درباره شما بگویند اول او نطفه و حال او حمال فضولات ، وآخر او جیفه متعفن و بدبوست!! و آه که از آدمیت و انسانیت در وجود او خبری و اثری نیست .

وَالْمُؤْمِنُ يَعْتَبِرُ بِها عِنْدَها أَنَّ الْخالِصَ مِنْ حُطامِ الدُّنْيا كَذلِكَ يَصيرُ عاقِبَتُها فَيَسْتَريحُ بِالْعُدُولِ عَنْها وَتَرْكِها وَيُفْرَغُ نَفْسَهُ وَقَلْبَهُ عَنْ شُغْلِها وَيَسْتَنْكِفُ عَنْ جَمْعِها وَأَخْذِهَا اسْتِنْكافَهُ عَنِ النِّجاسَةِ وَالْغائِطِ وَالْقَذَرِ .

امام ششم می فرماید : مؤمن

را سزاوار و لایق است که در مبرز در وقت دفع شدن کثافات ، به چشم عبرت نظر کند و به نفس خود خطاب نماید که : ای نفس زبده و خلاصه لذتهای دنیا عاقبتش این است که تا از تو دفع نمی شود در آزار و زحمتی ، و اکنون که دفع شده به این عفونت و بدبوئی است ، و هرگاه خلاصه لذات دنیا نتیجه اش این باشد ، کجا دنیا قابل این است که برای اضافه بدست آوردنش این همه متحمل زحمت شوی ، و عزیزترین سرمایه خود را که عمر تو است برای آن تلف کنی ؟!

مؤمن وقتی در این گونه اوقات خود به خود فکر کند ، رفته رفته دوستی دنیا و جمع مال دنیا و علاقه به آن در نظر او کم و بی اعتبار می شود ، و همت و محبت خود را از آن قطع می کند و دیگر متوجه آن نمی شود ، مگر برای ضرورت ، و ننگش می آید که پیرامون آن بگردد ، مثل اینکه از جمع کردن نجاست ننگ دارد .

در روایت است که انسان وقتی به مستراح میرود ، فرشته ای سر او را به پائین متمایل می کند تا به محصول شکم خود نظر کند و ببیند و بداند که چه بوده و چه شده ، و از این منظره عبرت بگیرد!!

خوشا بحال آن انسانهائی که در تمام امور حیات به حساب خود رسیدند ، خود را در این جهان و کناره این سفره مسافر و مهمان دیدند ، و وطن اصلی خویش را مقام قرب و آخرت دانستند ،

انبیاء را شناخته و ائمه بزرگوار را هادی راه حساب کرده و بر اساس این واقعیات عالی حیات و زندگی را استوار کردند .

به قول یک اهل حال :

برخیز تا که رو به در آشنا کنیم

باشد گره ز کار فروبسته وا کنیم

آنجا که کاروان محبت کند گذر

بر دیده خاک مقدمشان توتیا کنیم

هرکس در این جهان به کسی اقتدا کند

ما پیروی ز مذهب اهل صفا کنیم

در قسمت زمانه اگر زهر یا که شهد

شرط طریق نیست که چون و چرا کنیم

تا نشکنیم رونق بازار مشک ناب

این عقده های زلف ببوئیم و وا کنیم

گر دیگران نهند سر اندر هوای یار

ما طی راه عشق به ترک هوا کنیم

وَيَتَفَكَّرْ فی نَفْسِهِ الْمُكَرَّمَهِ فی حال كَيْفَ يَصيرُ دَليلُهُ فی حال وَيَعْلَمُ أَنَّ التَّمَسُّكَ بِالْقَناعَهِ وَالتَّقْوى يُورِثُ لَهُ راحَهَ الدّارَيْنِ .

نفسی که فی الجمله صفا و جلا دارد نفس مکرم است و چنین نفسی دارای قدرت تفکر است ، و می تواند در حالی که در آن است اندیشه کند تا از برکت اندیشه از آن حال به حالت عالی تر راه برد ، و به همین خاطر امام ششم(علیه السلام) در این جمله می فرماید و اندیشه و تعقل کند در نفس مکرمه در حالتی که فعلا دارد ، چگونه راهنمای او نسبت به حال شریف تر و عالی تر می گردد ، در این صورت می فهمد و می داند که وقتی حاصل مواد غذائی با همه ارزشش فضولات و کثافات است ، باید به قناعت و تقوا تکیه کرد : که این دو حقیقت بهترین علت راحت دو دنیاست .

آری اهل قناعت و تقوا سبک بار و سبک بالند

، زیرا در برنامه ظاهر به خاطر قناعتشان و تقواشان کم خوراک و کم مؤونه ، و در برنامه باطنشان از گناه معصیت سبک بار و راحتند .

وَأَنَّ الرّاحَهِ فی هَوان الدُّنیا وَالْفَراغ مِنَ التَّمَتُّعِ بِها وَفی إِزالَهِ النَّجاسَه مِنَ الْحَرامِ وَالشُّبْهَهِ فَیُغْلِقُ عَنْ نَفْسِهِ بابَ الْکِبْرِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِیّاها وَیَفِرُّ مِنَ الذُّنُوبِ وَیَفْتَحُ بابَ التَّواضُعِ وَالنَّدَمِ وَالْحَیاءِ .

و به این نتیجه خواهد رسید ، که راحت انسان و توشه قیامت در سبک گرفتن امور مادی است ، و جدائی از تمتعات غلط دنیا و همچنین تمتعات غیر ضروری . و همچنین راحت دنیا در ازاله نجاست حرام و شبهه از زندگی است ، و چون کم اعتباری دنیا و پستی آن ظاهر شد هرگز عجب و تکبر بخود راه نمی دهد و ملازم عجز و شکستگی و ذلت و افتقار در پیشگاه محبوب خواهد شد ، آری پس از شناخت مهالک و آفات دنیا برای عجب و کبر و سایر صفات رذیله جائی نمی ماند ، در این حال از معاصی مانند گوسپندی که از گرگ فرار می کند می گریزد و در تواضع و پشیمانی و حیا به روی خود باز می کند .

وَیَجْتَهِدُ فی أَداءِ أَوامِرِهِ وَاجْتِنابِ نَواهیهِ طَلَباً لِحُسْنِ الْمَآبِ وَطیبِ الزُّلْفِ وَیَسْجُنُ فی سِجْنِ الْخَوْفِ وَالصَّبْرِ وَالْکَفِّ عَنِ الشَّهَواتِ إِلی أَنْ یَتَّصِلَ بِأَمانِ اللهِ فی دارِ الْقَرارِ وَیَذُوقُ طَعْمَ رِضاهُ فَإِنَّ الْمَقُولَ عَلی ذلِکَ وَما عَداهُ لاتَشیء .

پس از شناخت دنیا و صورت و سیرت و محصول آن ، برای ادای واجبات حق و دوری از نواهی آن جناب ، جهت عاقبت بخیری و رسیدن به درجات عالیه به کوششی

سخت برخواهد ساحت ، و نفس سرکش و طاغی را در زندان ترس از مقام حق و پایداری در اعمال صالحه و اخلاق حسنه و خودداری از شهوات حبس خواهد کرد ، تا اتصال به امان حق در دارالقرار قرار گیرد و طعم خشنودی دوست را بچشد که تنها ماندنی از انسان همین عبادت و اطاعت است و غیر از آن چیزی نیست .

مگر ادای واجبات ، و بخصوص ترک محرمات کار ساده ای است ، ادای فرائض و کناره گیری از معاصی مهم ترین کاری است که در دوره تاریخ بشر انجام داده ، و تمام انبیاء خدا و ائمه طاهرین به همین خاطر به سوی انسان فرستاده شدند، که انسان حیات وزندگی خویش را منطبق بر فرامین حضرت حق قرار دهد.

اگر همه به دستورات انبیاء و ائمه آگاه شوند ، و همه پس از آگاهی در مقام عمل برآیند ، به قسمت اعظمی از مشکلات مادی ، خانوادگی ، اجتماعی و معنوی جامعه خاتمه داده خواهد شد .

اگر رندگی و شئونش را در این ناحیه قرار دهید ، از لذتی برخودار خواهید شد که مافوق آن تصور نیست ، علاوه حرکت مثبت شما ابدی خواهد شد و از لحظه به لحظه این حرکت عشقی به شما دست می دهد که حتی ملائکه از درک آن عاجزند ، این راه ، راه خداست و این منزل ، منزل عشق است و آن را پایانی نیست .

از سید برهان الدین محقق ، شیخ مولانا قدسنا الله بسرهما پرسیدند که : راه خدا را حدی و آخری هست ؟ فرمود که : راه را آخر هست

اما منزل را پایانی و کرانی نیست زیرا راه خدا توئی و ترا واجب است که از خود و هستی بگذری ، لابد که این را آخری هست الا ـ چون به حق رسیدی طلب و سیر حقیقی آن است که بعد از یافت است راه وصال را پایان نیست ، اولین را که از خودی گذشتن است «سیر الی الله» گویند ، و آخرین که بعد از وصل است ، «سیر فی الله» خوانند .

پس یقین دان راه بعد وصل هوست

اولیا را راه اندر عین اوست

سیر الی الله را بود پایان و حد

سر فی الله را نه حد باشد نه عد

اینچنین سیری فن آن بنده است

کاو زخود مرده است و از حق زنده است

مرده را کش سیل هر سو می برد

او ندارد زآن خبر جو می برد

سیر سیل است آن و مرده بی خبر

می رود بر روی آب ای نامور

همچنین چون بنده مرد از هست خود

او نماند و گشت فانی در احد

غیر حق بعد از فنا در کار نیست

یار حق حقست و حق را یار نیست

پس بود در راه وصلت سیر حق

اوست تنها گژ مخوان اینجا ورق

غیر سیر حق مدان آن سیر ر

زو ببین آن طاعت و آن خیر را

باب دهم

در طهارت

قـالَ الصّادِقُ (عليه السـلام) : إِذا أَرَدْتَ الطَّهارَهَ وَالْوُضُوءَ فَتَقَدَّمْ إِلَى الْماءِ تَقَدُّمَکَ إِلى رَحْمَهِ اللهِ ، فَإِنَّ اللهَ قَدْ جَعَلَ الْماءَ مِفْتاحُ قُرْبِهِ وَمُناجاتِهِ وَدَليلا إلى بَساطِ خِدْمَتِهِ .

فَكَما أَنَّ رَحْمَتَهُ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ الْعِبادِ كَذلِکَ نِجاساتُ الظّاهِرِ يُطَهِّرُهَا الْماءُ لا غَيْرُ قالَ اللّهُ تَعالى : (وَهُوَ الَّذِى أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْـراً بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِ وَأَنزَلْنا مِنَ السَّماءِ مَاءً طَهُوراً) وَقالَ اللّهُ تَعالى : (وَجَعَلْنا مِنَ

الْمَاءِ كُلَّ شَيْء حَيٍّ) .

فَكَما أَحْيا بِهِ كُلَّ شَيْى مِنْ نَعيمِ الدُّنْيا كَذلِكَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَهُ حَياةَ الْقُلُوبِ .

وَتَفَكَّرْ فى صَفاءِ الْماءِ وَرِقَّتِهِ وَطَهُورَتِهِ وَبَرَكَتِهِ وَلَطيفِ امْتِزاجِهِ بِكُلِّ شَيْئى وَفى كُلِّ شَيْئى .

وَاسْتَعْمِلْهُ فى تَطْهيرِ الأَعْضاءِ الَّتى أَمَرَكَ اللهُ بِتَطَهُّرِها وَاْتِ بِأَدائِها فَرائِضَهُ وَسُنَنَهُ فَإِنَّ تَحْتَ كُلِّ واحِد مِنْها فَوائِدٌ كَثيرَةٌ إِذا اسْتَعْمَلْتَها بِالْحُرْمَهِ انْفَجَرَتْ لَكَ عَيْنُ فَوائِدِهِ عَنْ قَريب .

ثُمَّ عاشِرْ خَلْقَ اللهِ كَامْتِزاجِ الْماءِ بِالأَشْياءِ يُؤَدّى كُلَّ شَيْئى حَقَّهُ وَلا يَتَغَيَّرْ عَنْ مَعْناهُ مُعْتَبِراً لِقَوْلِ رَسُولِ اللهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) : مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْخالِصِ كَمَثَلِ الْماءِ .

وَلْتَكُنْ صَفْوَتُكَ مَعَ اللهِ تَعالى فى جَميعِ طاعاتِكَ كَصَفْوَهِ الْماءِ حينَ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّماءِ .

وَطَهِّرْ قَلْبَكَ بِالتَّقْوى وَالْيَقينِ عِنْدَ طَهارَهِ جَوارِحِكَ بِالْماءِ .

قالَ الصَّادِقُ (عليه السلام) : إِذا أَرَدْتَ الطَّهارَةَ وَالْوُضُوءَ فَتَقَدَّمْ إِلَى الْماءِ تَقَدُّمَكَ إِلى رَحْمَهِ اللهِ ، فَإِنَّ اللهَ قَدْ جَعَلَ الْماءَ مِفْتاحُ قُرْبِهِ وَمُناجاتِهِ وَدَليلا إِلى بَساطِ خِدْمَتِهِ .

امام ششم (عليه السلام) مى فرمايد :

هرگاه اراده طهارت و وضو كردى ، چه مستحب ، و چه واجب ، پس توجه كن به طرف آب ، مثل توجه كردن به سوى رحمت الهى .

به تحقيق كه خداوند مهربان آب را در جهت طهارت و وضو كليد در قرب و مناجات خود قرار داده ، و دليل و راهنما به سوى بساط خدمتش .

چنانچه قرب به بزرگان دنيا و نزديكى به بساط ايشان موقوف است به طهارت ظاهر از اوساخ و كثافات ، قرب الهى و قرب به بساط حضرت او موقوف است به طهارت ظاهر از لوث نجاسات و طهارت باطن از كثافات گناه و نجاسات تعلقات غير حق .

كلمه وضو در متن

روایت بعد از کلمه طهارت ظاهراً ذکر خاص بعد از عام است به این معنی که کلمه طهارت شامل تیمم ، وضو و غسل است و با اینکه اکثراً در عبادات احتیاج مردم به وضو بیش از تیمم و غسل است ، و تیمم و غسل جز در موارد خاصی اتفاق نمی افتد ، امام صادق (علیه السلام) بعد از لغت طهارت به مسئله وضو اشاره می نماید ، و در اینجا لازم است به هر سه مسئله از نظر فقهی و عرفانی در حدی که این نوشته اقتضا دارد اشاره شود .

وضو ، تیمم ، غسل ، در قرآن مجید

وضو ، تیمم ، غسل ، سه مورد از موارد طهارت هستند ، که خداوند مجید در قرآن کریم نسبت به آنها دستور دارد ، و این هر سه طهارت ، مقدمه برای ورود به مهم ترین عبادت و برترین کار یعنی نماز است و مقدمه برای بسیاری از عبادات واجبه و امور مستحبه .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِن كُنتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَإِن كُنتُم مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَر أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنكُم مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِنْ حَرَج وَلكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) .

ای اهل ایمان چون خواهید برای نماز برخیزید ، صورت و دست ها را تا مرفق بشوئید ، و سر و پاها را تا برآمدگی پا مسح کنید ، و اگر جنب هستید پاکیزه شوید «غسل کنید» و اگر بیمار یا مسافر باشید و

یا یکی از شـما را قضاء حاجتی دست داده باشـد یا با زنان مباشـرت کرده اید و آب نیابید ، یا از اسـتعمال آب زیان ببینید ، در این صورت به خـاک پـاک و پـاکیزه تیمم کنیـد ، به آن خاک صورت و دست ها را مسـح کنیـد ، خداونـد در دین هیچگونه سختی برای شـما قرار نخواهد داد ، و لکن می خواهد شـما را پاکیزه کند ، و نعمت را بر شـما تمام گرداند ، باشد که شـکر او بجای آورید .

آب و خاک دو نعمت بسیار با عظمت هستند ، که اکثر مردم به ارزش و قدر و قیمت آن بی توجهند .

یـک لحظه در دنیـای ذهن خود ، زنـد گی را از آب و خـاک خـالی و جـدا ملاحظه کنیـد ، تا به قیمت و ارزش این دو نعمت بزرگ بیشتر توجه کنید .

مراکزی که بعضی از سالها به کم آبی و خشک سالی دچار می شوند ، با چه بلاها و خطرهای سنگین و گاهی غیر قابل جبران روبرو می شوند ؟!

آب مساوق با حیات و حیات مساوق با آب است ، آنجا که حیات هست آب هست ، و آنجا که آب هست حیات هست .

قسـمت عمـده ای از زندگی شاید نزدیک به نود در صدش بسـتگی به آب دارد ، و اگر موجودات زنده به کم آبی یا بی آبی دچار شوند ، با مرگ و نیستی روبرو خواهند شد .

قرآن در آیات کریمه اش کراراً به نعمت آب و خاک اشاره کرده ، و هر دو را منبع انواع برکات برای بشر معرفی می کند .

(وَهُوَ الَّذِی

أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْء) .

و هم اوست خدائی که از آسمان آب فرو بارد ، پس هر نبات را به آن آب برویانیم .

(إِذْ يُغْشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِنَ السَّماءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ) .

آيه شريفه در ارتباط با جنگ بدر است ، به آن هنگامی که مسلمانان دچار کم آبی بودند ، و قدرت و قوت و تدارکات آنان در برابر مشرکین قابل توجه نبود ، که در آن هنگامه عظیم با عنایت خدا باران سختی بارید و همان باران از عوامل بسیار مهم پیروزی آنان شد ، در آیه شریفه می فرماید :

یاد آر آن وقتی که خواب راحت شما را فرا گرفت ، برای اینکه از جانب خدا ایمنی یافتید ، و از آسمان رحمت خود آبی فرستاد ، که شما را به آن آب پاک گرداند ، و وسوسه و کید شیطان را از شما دور سازد ، و دلهای شما را به رابطه ایمان با هم متحد گرداند ، تا در کار دین ثابت قدم و استوار باشید .

(وَهُوَ الَّذِی يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحاباً ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَد مَيِّت فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) .

و اوست خدائی که بادها را به مژده باران رحمت خویش در پیش فرستد ، تا چون بار ابرهای سنگین را بردارند ، ما آن را به شهر و دیاری که از بی آبی مرده است برانیم و بدان سبب آب نازل

کنیم ، تا هرگونه ثمره حاصل از آن برآریم ، هم اینگونه مردگان را هم از خاک برانگیزیم ، باشد که شما متذکر شوید .

(اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمـاوَاتِ وَالأَـرْضَ وَأَنزَلَ مِنَ السَّمـاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَّکُمْ وَسَـخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَکُمُ الأَنْهَارَ) .

خـداست آن که آسـمانها و زمین را آفرید . و باران را از آسـمان فرو باراند ، تا انواع ثمرات و حبوبات را برای شـما برآورد و کشتی ها را به امر خود به روی دریا ، و نهرها را به روی زمین به اختیار شما جاری گردانید .

آب نعمت بسیار مهمی است که به مناسبت هـای گونـاگون در قرآن و روایـات از آن یـاد شـده ، و از خاک هم که از اعظم نعمت هـا است به همان گونه یاد شـده ، و از ترکیب این دو حقیقت است که به اراده حضـرت حق انواع برکات و نعمت ها به انسان می رسد .

آب در طهارت و بهـداشت زندگی از اعظم وسائل و انفع عوامل است ، و آنچه را آب در زندگی موجودات و در عالم هستی به عهده دارد ، نعمت دیگر به عهده ندارد .

نقش آب ، نقش بسزائی است ، و یک قطره آن گاهی به اندازه قیمت حیات یک موجود است .

زمین و کوه و هوا و دریا و بیابان و هامون و کویر و نبات و حیوان و انسان و همه و همه زنده آب هستند!!

طهارت و بهداشت جسم و جان

توضیح

لفظ طهارت در حدیث حضرت صادق (علیه السلام) لفظ عامی است . و همانطور که از اصل روایت استفاده می شود

و خود حضرت صادق (علیه السلام) توضیح می دهند ، منظور از طهارت در آیات قرآن و روایات هر دو نوع از طهارت است ، طهارت ظاهری و طهارت باطنی ، طهارت و بهداشت جسم و طهارت و بهداشت روح و روان ، و به نظر می رسد که در این زمینه گفتار بیشتری لازم است ، تا مطالعه کنندگان به این واقعیت آگاه شوند که اسلام به بهداشت جسم و جان چقدر اهمیت داده است .

طهارتی که در جسم و جان اسلام منظور دارد ، گاهی با آب زمانی با غسل ، وقتی با تیمم ، و در مرحله ای با تقوا ، و در جائی با پرهیز غذائی ، و در موردی با ترک گناه ، و در مرتبه ای با توجه به دستورات طبی نسبت به آب و هوا و غذا ، و در قسمتی با روزه و در جانبی با اجرای فرائض برای انسان حاصل می شود ، و نیز مراعات حسنات اخلاقی و دوری از رذائل دو عامل بسیار مهم برای بهداشت روح و تزکیه نفس است .

یکی از نویسندگان گذشته ، در جزوه ای که فعلا در گوشه بعضی از کتابخانه ها است ، و از دسترس مردم خارج است . ده اصل در بهداشت جسم و تن ، و ده اصل در بهداشت نفس و روح ذکر می کند ، که خلاصه هر یک از ده اصل از نظر شما می گذرد ، تا دورنمائی از دو بهداشت بر اساس قرآن و روایات و مسائل علمی در اختیار شما قرار بگیرد ، و در ضمن مطالب آن

جزوه از زوایای فراموشی خارج گشته و با خوانده شدن و عمل به آن ثوابی به روح نویسنده آن برسد .

۱ بهداشت غذا

اکثر مردم از رموز و کیفیت و کمیت و اسرار غذا بی خبرند ، گمان می کنند سفره های رنگین و لقمه های چرب و نرم بهترین غذاست ، و حال آن که سفره های رنگارنگ بیش از میدان جنگ موجب اتلاف نفوس است .

غذاهای بد و فاسد و مانده ، و آن غذاهائی که در معرض حشرات کثیف بوده ، نیز موجب مرض و هلاکت است .

تا گرسنه نشوید غذا نخورید ، و هنوز که اشتها باقی است دست از غذا بردارید ، غذا را کاملا بجوید ، سحق و صلایه کنید ، تا توده خمیری شکل حاصل شود ، آنگاه بلع کنید .

از تمام جهاز هاضمه فقط دهان در اختیار شماست ، پس آهسته بخورید و از پرخوری اجتناب جوئید ، از قدیم گفته اند : پرخورها با دندان گور خود را می کنند .

رسول اکرم بر قبرستانی گذشت ، اشاره ای به قبرها کرد ، و فرمود : اکثر اینان با دندان خود گور خود را کنده اند .

غذای خوب آن است که از حیث وزن و حجم کم و از نظر دارا بودن ویتامین و سلولز و چیزهائی که باید بدل ما یتحلل قرار گیرد زیاد باشد و الا پر کردن شکم از غذاهای پر حجم ولی کم انرژی جز خسران و ضرر چیزی عاید انسان نمی کند .

بیش از سه وعده غذا نخورید ، بهنگام غذا دارای حالت شاد باشید ، چون حالات مثبت روحی در هضم غذا مؤثر

است ، سعی کنید در هنگام خوردن از افکار حزن آور دور باشید ، و از غصه و عوامل هیجان انگیز بر حذر بمانید .

اگر سن شما از چهل افزون است ، شب ها از خوردن گوشت و تخم مرغ خودداری کنید ، حتی المقدور از کنسروها اجتناب نمائید ، سعی کنید غذای تازه بخورید .

بهترین سفره ها آن است که در آن کلم ، و کاهو ، پیاز ، میوه ، سالاد روغن زیتون ، سبزی ، هویج ، پنیر کهنه ، و سرکه دیده شود .

نان در صورتی بسیار خوب است که آرد آن را نبیخته باشند زیرا سبوس نان دارای سلولز و انواع ویتامین ب است .

در هوای گرم مواد گوشتی و چربی و قندی کمتر استعمال نمائید . کالری غذا باید متناسب با سن و شغل و مقدار کار و آب و هوا باشد ، یعنی اگر کم کار هستید کمتر بخورید . ظروف غذا باید تمیز باشد ، اگر مسی است باید ماهی یک بار به سپیدگری برود ، معده بنا بگفته رسول اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) جایگاه تمام امراض است که در نتیجه پرخوری و شکم پرستی حاصل می شود ، اغلب بیماریهای کبدی ، کلیوی ، فشار خون ، و امراض معده ای در اثر عدم بهداشت غذائی است ، بیهوده و نابهنگام نخورید از محرکات بپرهیزید ، گاه گاهی روزه بگیرید و امساک کنید تا اعضاء گوارشی استراحت کنند .

۲ بهداشت هوا

هوای جو ، غذای حیات است ، بزرگترین عامل مهم بهداشت انسان هوا است ، هوا باید پاک و بی آلایش نگاه داشته شود .

هوا

در زندگی موجودات آنقدر ضروری است که آفریدگار مهربان آن را رایگان در اختیار گذاشت .

عده ای از مردم از روی جهل و ناآگاهی ، هوا را آلوده می کنند و اهمیتی به پاکی و طهارت آن نمی دهند ، در نتیجه خود و دیگران را به ضعف مزاج مبتلا می کنند و خویش را در پیشگاه حضرت حق مسئول می نمایند .

وقتی هوای تمیز تنفس نشد ، و بخار سمی از بدن خارج نگشت ، اشتها از بین می رود ، و بر اثر از بین رفتن اشتها سوء تغذیه پیش می آید ، و سوء تغذیه باعث از بین رفتن تاب و توان می گردد ، و جسم میدان بروز امراض می شود .

بخاری های نفتی و دود چراغ برای تنفس مضر است ، زیرا هر دو باعث آلودگی هوا هستند ، در صورتی که سه دقیقه به انسان هوا نرسد ، مرگ آدمی حتمی است .

هوا در بدن اثر فیزیکی و شیمیائی دارد و از دو طریق مختلف نفوذ و دخول می نماید : و آن عبارت است از ریتین و جلد ، چون آدمی هر دقیقه شانزده مرتبه شهیق و شانزده مرتبه زفیر می آورد ، پس در هر شبانه روزی بیست هزار مرتبه تنفس و در هر تنفس نیم لیتر هوا اخذ می کند ، که مجموعاً در شبانه روز معادل ده متر مکعب هوا داخل ریتین می گردد ، و در شبانه روز معادل ده هزار لیتر خون با این ده هزار لیتر مجاورت پیدا می کند .

از این ارقام به سهولت روشن می شود ، که هوا به

نسبت بسیار عظیمی عمل تصفیه خون را به عهده دارد ، بنابراین اندک تغییر شیمیائی این غذای حیاتی موجب سستی و فتور بدن می شود .

اسلام آلوده کردن هوا را حرام دانسته و هر مسلمان موظف است در حفظ سلامت هوا بکوشد ، و از آلوده کردن هوا که نتیجه آن آلوده شدن بدن بخصوص اطفال و مخصوصاً بیماران است بپرهیزد .

حفظ محیط حیات ، و رعایت بهداشت آن از اهم تکالیفی است که اسلام عزیز بر عهده مردم مؤمن گذاشته است .

۳ بهداشت آب

آب نعمت با عظمتی است که ارزان و مفت در اختیار موجودات زنده قرار گرفته ، و رعایت پاکی و پاکیزگی آن بر تمام مردم واجب و لازم است .

آب خوراکی باید شفاف ، خنک ، بی بو ، بی طعم و هشت تا پانزده درجه حرارت داشته باشد ، و اکسیژن در آن محلول باشد ، پس آب جوشیده وقتی قابل شرب است که مثل دوغ آن را تکان دهند .

آبهائی که در کنار آن شاهی آبی می روید ، یا ماهی قزل آلا در آن وجود دارد برای شرب دارای کمال صلاحیت است .

آب چشمه ها و رودخانه ها و آبی که در آن ماهی و حلزون یافت شود بسیار نیکو است .

آب دریا و رودخانه هائی که کمتر از یک متر عمق و هشت متر عرض باشد برای آشامیدن خوب نیست .

آب سرد اگر کم کم آشامیده شود اعمال هضم را تحریک نموده ، حرارت بدن را تنزل می دهد ، اما اگر استعمال آب سرد متمادی و به افراط صورت گیرد موجب اسهال و عوارض معدی می شود

.

آبهای معدنی به علت زیادی املاح چندان قابل شرب نیست ، اما استحمام آنها و شرب موقت آن برای بعضی از امراض خوب است .

آلوده کردن آب آشامیدنی مردم ، گناهی بس بزرگ و در پیشگاه حضرت حق مسئولیت بسیار سنگینی دارد ، سعی کنید از آلوده کردن آب آشامیدنی مردم سخت بپرهیزید .

۴ بهداشت خواب

یکی از ضروریات زندگی خواب است ، قرآن مجید خواب را یکی از نعمت های الهی بر بشر معرفی می کند .

یک لحظه فکر کنید ، اگر خواب از شما گرفته شود ، یا جائی گرفتار شوید که نگذارند بخوابید ، چه بر سر شما می آید .

البته استراحت و خواب باید به اندازه باشد ، زیاده روی در خواب و در هر چیزی برای جسم و جان مضر است .

اسلام خواب زیاد را همچون پر خوری مضر دانسته و مردم مؤمن را از افراط در خواب منع می کند ، مزاحمت فراهم کردن برای کسانی که در استراحت خلاف شرع و دور از انسانیت است .

مردم بالغ در بیست و چهار ساعت اگر هشت سات بخوابند رعایت اعتدال در خواب را کرده اند .

از اینکه تمام شب را بیدار بمانید پرهیز کنید ، زیرا قرآن مجید از بیدار ماندن در تمام شب منع فرموده ، بی خوابی بر اعصاب و قلب فشار می آورد ، بهترین وقت بیداری در شب هنگام سحر است آن هم برای مناجات و استغفار .

اطاق خواب باید از سر و صدا و مزاحمت دیگران دور باشد ، و حداقل لازم است حدود دو ساعت در روز در اطاق باز باشد تا از نور آفتاب بهره

بگیرد .

می گوینـد : تمام علم بهـداشت را می توان در سه جمله خلاصه کرد : غذای منظم ، کار منظم ، خواب منظم ، این سه دسـتور شما را با صحت و سلامت هم آغوش می کند .

۵ بهداشت غریزه

ازدواج برای کسـانی که احتیاج دارنـد امر بسـیار مهم و در سـلامت آنان نقش بسـیار مهمی دارد ، پیامبر اسـلام می فرمودنـد : نکاح سنت من است و هرکس از این سنت روی گردان شود از من نیست .

لازم است به هنگام ازدواج ، زن و مرد از سـلامت کامل برخوردار باشند ، و امروز بهترین راه تشخیص سلامت گرفتن تصدیق صحت مزاج از طبیبان حاذق و متعهد است .

در اعمال مسائل جنسی حتماً به مقررات الهی که در قرآن و روایات منعکس است مراجعه کنید .

در انجام مسائل جنسی از افراط بپرهیزید که نیروی انسان را به خاک می ریزد و منبع بدبختی و پریشان حالی است .

جسم و جان خود را در آسـتان افراط در شـهوت قرار ندهید و عصیاره حیات را با زیاده روی در برنامه جنسی به آتش شهوت مسوزانید .

اعتدال در این امر شما در از خطرات دور می کند ، گفته اند : افراط در هر نوع لذت نوعی از خودکشی است .

ازدواج پیش از بلوغ برای زن و مرد خطرناک است ، برای سالم ماندن از خطرات غریزه جنسـی به همسـر خود قناعت کنید ، و از چشم چرانی و شـرکت در مجـالس گنـاه و مجالسـی که محرک شـهوات حیـوانی است بپرهیزیـد ، چشم مقـدمه بسـیاری از گناهان است ، و گناهان مقدمه سقوط جسم و جان و دروازه

ورود به محیط خشم و غضب خداست ، و عاقبت گناهان آتش جهنم و عذاب دردناک دوزخ و خلاصه دور ماندن از سعادت دنیا و آخرت است .

خوشا به حال آن انسانی ه لـذت واقعی خود را در ارتباط با حضـرت دوست قرار داده و از سایر لذات آن هم لذات مشـروع به اندازه ضرورت استفاده می کنند .

به خـدا قسم ساعتی برای انسان ، خوشتر از ساعت ارتباط با دوست نیست ، آن ساعتی که قلب با حضـرت مولا در ارتباط قرار گرفته و صـدای پر سوز انسـان در گوشه خلوت برای مناجـات از نـای جـان بیرون آمـده و اشک دیـده بر رخسار آدمی جاری گشته ، و به قول الهی عارف وارسته و شیدای سوخته در پیشگاه حق بدین گونه مناجات می کند چه ساعت خوشی است :

مرا یکشب بوصل خود کنی شادان چه خواهد شد

دمی جانم رهانی از غم هجران چه خواهد شد

بیاد خود دلم از غیرپردازی چه می گردد

روانم را نگه داری بر این پیمان چه خواهد شد

نکاهد حسن بی پیانت ای ماه از نگاه من

رخت بی پرده بنمائی بچشم جان چه خواهد شد

به شکر آن که در ملک نکوئی شاه یکتائی

گذاری یک قدم در کوی مسکینان چه خواهد شد

گرفتار بلای دشمنی چون نفس خونخوارم

نگهداری گرم زین خصم بی ایمان چه خواهد شد

به نزهتگاه انسم گر دهی مأوا چها گردد

به خلوتخانه وصلم کنی مهمان چه خواهد شد

رقیبان را بحکم عشق با ما مهربان سازی

نکویان را رهانی از غم دوران چه خواهد شد

هزاران یوسف مصری تو ای مه مشتری داری

مرا هم گر شماری از خریداران چه خواهد شد

خشا بی خانمانی کش تو

در کویت دهی منزل

کنی دل جوئی از دل های بی سامان چه خواهد شد

الهی را به نازی با نگاه لطف بنوازی

که سوزان شمع گریان راکنی خندان چه خواهد شد

۶ بهداشت مسکن

در انتخاب و تعیین مسکن محل زندگی باید توجه کامل داشت زیرا خانه و محل سکونت از عوامل بسیار مهم بهداشت جسم و جان است .

منزل باید از مجاورت مرداب ها ، مزبله ها ، و کارخانجات و مراکز شلوغ و پر جمعیت دور باشد ، اگر نزدیک باغستانها و بیشه ها و در محیطی که از سرسبزی و خرمی برخوردار است باشد ، در سلامت انسان بسیار مؤثر است .

در سردترین شبهای زمستان درجه حرارت اطاق خواب باید بین دوزاده و شانزده درجه باشد .

ساختمان منزل نباید از سه طبقه بیشتر باشد ، و خانه انسان نباید مزاحم آب و هوا و آفتاب خانه دیگران باشد .

خانه ای که محل زندگی است باید خشک و بدون رطوبت باشد ، بهترین روشنائیها برای منزل برق است ، زیرا چراغ نفتی هر قدر هم تمیز نگاهداشته شود بوی نفت می دهد و برای تنفس مضر است ، روزی سه چهار مرتبه درها باید باز شود تا هوای ساختمان به کلی عوض شود .

در موقع نظافت ساختمان کاری کنید که گرد و غبار ، کم برخیزد زیرا بیم آن می رود که میکروب سل و سایر میکروبها به شما آزار برساند ، جلوی بینی خود را به هنگام تنظیف منزل بگیرد ، با آزار برساند ، جلوی بینی خود را به هنگام تنظیف منزل بگیرید ، با کفشی که در معابر رفت و آمد می کنید به اطاقها

نروید ، اخلاط سینه و آب بینی را روی زمین و بخصوص روی زمین منزل نیندازید .

دستورات عالی اسلام را در پاکیزه نگاه داشتن خانه و محل سکونت کاملا مراعات کنید ، خداوند مهربان انسان را برای عبادت و تکامل آفریده ، با جسم مریض و روح کسل نمی توان هدف حضرت دوست را تأمین کرد .

رعایت بهداشت در تمام زمینه ها در اسلام واجب شرعی و اخلاقی است ، پیامبر بزرگ اسلام در جمله معروف پر قدر و قیمتش نظافت را از ایمان دانسته و فرموده اند : النِّظافَةُ مِنَ الإِیمانِ .

انسانهای آلوده ، افراد کثیف ، مردمی که به بهداشت خود در تمام امور و زمینه ها توجهی ندارند ، چگونه می توانند ادعای مسلمانی کنند ، مƏęŘ…Ơکسی است که از دستورات حق و فرامین پیامبر ، و خواسته های سعادتبخش ائمه طاهرین پیروی کند ، و در هیچ برنامه ای جدای از مقررات الهی و حلال و حرام خداوندی زیست نکند .

۷ نور آفتاب

زندگی و سکونت باید در اطاقهای آفتاب رو باشد ، آفتاب منبع مهم ترین انرژیها و میدان مهم ترین منافع برای موجودات زنده است .

آفتاب همچون آب و هوا در زندگی موجودات امری ضروری است ، موجودات زنده ای که در تاریکی نشو و نما می نمایند ، نحیف ، پژمرده ، و غمناک و خونشان رقیق ، و گیجی و کسالت رفیق آنهاست .

اثر نور اول روی جلد و سپس روی سلسله اعصاب است ، خانه ای که آفتاب ندارد نیازمند طبیب است !

در و پنجره باید عریض و مرتفع ساخته شود ، تا آفتاب از طریق آنها به

تمام اطاق بتابد ، و نقطه تاریکی بجا نماند .

روزی چند دقیقه در آفتاب قدم بزنید ، که بهترین قدرت برای از بین رفتن میکروبها در آفتاب است .

۸ بهداشت عمومی بدن

پوست بدن دارای سه عمل است :

اول : اعتدال و سلامتی سلسله اعصاب و کلیه کارهای دستگاه های حیاتی در ارتباط با سلامت پوست بدن است ، همین که در پوست اخلالی پیدا شود به روی تمام آن دستگاه ها اثر منفی می گذارد .

دوم : تنفس از مهم ترین برنامه های پوست است ، کثیف بودن پوست عمل تنفس را کند و برای درون بدن ضرر و خسارت دارد .

سوم : تعدیل و تنظیم حرارت بدن و حفظ دائمی آن که بر سبیل استمرار رطوبت خود را که قریب یک لیتر می شود به سطح بدن آورده بخار می نماید و موجب خنکی بدن می گردد .

پوست باید همیشه نفوذپذیر باشد ، چون که محصولات جامد عرق با محصولات ترشح غدد پیوسته در سطح بشره با غبارهای خارج و کرک لباس مخلوط شده و اندود مستحکمی که چرک بدن باشد تولید می نماید .

سلول های مرده بدن دائمپ از بشره جدا شده و تولید یک قشر می کنند و محصول این قشر متمادی با محصول غدد مختلفه مخلوط شده لعابی می سازد و بر ضخامتش افزوده می گردد آنگاه به عمل پوست زبان سخت وارد می سازد و از اینجا علت تأکید در وضو و اغسال مستحبه از طرف اسلام روشن می شود .

پاکیزگی بدن اولین شرط سلامتی است ، زیرا آمارها نشان می دهد که مرگ و میر در نزد طائفه های تمیز کمتر

و پیش توده های کثیف بیشتر است .

بـدن را بـا آفتاب و هوای تمیز و آب آشـنا کنیـد ، عادت کنیـد از بینی تنفس کنیـد ، قبل از غـذا دست و ناخن ها را با صابون بشوئید . بعد از قضای حالت دست خود را با مواد صابونی شسـتشو دهید ، ناخن ها را کوتاه کنید که ناخن بلند خانه میکرب و آلودگیها است

انسان بر اثر عمل نکردن به قواعـد بهـداشتی در حقیقت خودکشـی می کند ، اگر بهداشت را مراعات کنید پیری و مرگ را به عقب انداخته اید .

۹ بهداشت ورزش

ورزش سبب حسن جریان خون در اعضاء و عضلات شده ، سلولهای بدن بهتر تغذیه می شوند .

ورزش کسـالت و تنبلی را از بین می برد ، ورزش بایـد در هوای آزاد و تمیز انجـام گیرد ، بهـترین ورزش مفیـد و لازم تنفس عمیق است که دهان بسته باشد .

در هنگـام ورزش بایـد لبـاس تنـگ نباشـد ، تا حرکات ورزشـی به خوبی انجام گیرد ، و نیز از بهترین ورزش ها راه رفتن و به فرموده اسلام اسب سواری ، تیراندازی ، شنا و شکار و نیکوتر از اینها باغبانی و کشاورزی و خلاصه فعالیت و کار و بخصوص کار منزل برای کمک به اهل خانه است .

روزهای تعطیل را در صـحاری و دامن کوهها بسر برده و روح و جسم را از مشاهده آثار دلکش طبیعت و آنچه لطف و کرم و عنایت حضرت حق اقتضا کرده نیرو ببخشید .

پیاده روی در آفتاب به اندازه متوسط نیز ورزش خوبی است ، افراط در ورزش های مختلفه صحیح نیست ، تمام این برنامه ها

برای این است که جسم و روح نیرومند و با نشاط شوند ، تا تکالیف الهیه با نشاط و با حال انجام گیرد ، تمام امور ظاهر مقدمه امور باطن است . حرکت انسان با توجه به فرامین حضرت حق همیشه باید حرکت از ظاهر به باطن باشد ، اکتفا کردن به دنیای محض کار بسیار غلطی است ، و اکتفا کردن به آخرت محض هم کار غلطی است . تغذیه جسم و جان لازم است ، و در این زمینه باید عدالت را رعایت کرد و با توجه به خواسته های حضرت مولا در هر دو زمینه حرکت نمود .

ورزش را به این هدف انجام دهید که جسم برای اجرای مقررات الهی نیرومند شود ، اگر انی هدف در کار نباشد ، در حقیقت ورزش عامل پروراندن ناحیه حیوانی وجود است !

بهداشت روان

به اندازه ای که به سلامت جسم اهمیت می دهیم ، بیش از آن باید به سلامت روح و روان اهمیت دهیم .

جسم و جان به هم پیوسته است و در یکدیگر مؤثرند ، آن که درد روحی دارد بالطبع این درد در جسمش اثر خواهد گذاشت .

بعضی از دانشمندان بروز بسیاری از امراض را علت روحی می دانند ، و این مسئله به تجربه ثابت شده است .

غم و غصه و بار بدبینی و نارضایتی از زندگی ، خیالات واهی و مالیخولیائی ، زیان خیز و موجب بیماری است ، مخصوصاً اگر سن غصه دار از چهل سال بیشتر باشد ، همانطور که آیات و روایات می گویند در زندگی صابر و ثابت قدم و با حوصله و با حلم باشید

، و در هیچ برنامه ای بردباری را از دست ندهید ، نگذارید اندوه و غم و تندخوئی بر شما حاکم شود .

در مجالس لهو و لعب و شهوت انگیز وارد نشوید ، از معاشرت با مردمی که شما را به گناه آلوده می کنند بپرهیزید .

از خدا غافلان نمانید ، قرآن و روایات و سرگذشت انبیاء و امامان و چهره هایپاک تاریخ را زیاد مطالعه کنید .

اتصال روح را با حضرت دوست حفظ کنید ، و از یاد جناب او غافل نمانید ، غفلت از حق موجب پریشانی و اضطراب روح و دل است ، و این اضطراب مایه بسیاری از امراض است

اصول بهداشت روان ، نیز مانند جسم بر ده اصل استوار است ، که توضیح آن ده اصل در شرح روایات کتاب شریف «مصباح الشریعه» مندرج است ، و هریک در این فصل به طور جداگانه شرح لازم ندارد ، اصول ده گانه بهداشت روان عبارت است از :

۱ ایمان به حق و روز قیامت .

۲ صبر و شکیبائی در برابر حوادث .

۳ دوری از ترس و خوف .

۴ حذر از تمام رذائل اخلاقی .

۵ خو کردن به خوشبینی .

۶ محبت ورزیدن و کمک به خلق خدا .

۷ پرورش اراده و عزم .

۸ بطور دائم فعالیت سودمند کردن .

۹ خویشتن شناسی و مراقبه و محاسبه .

۱۰ پیوسته به یاد مرگ بودن .

مردان حق همیشه از سلامت روح و جان برخوردار بودند ، و از پرتو سلامت روح دارای توانائی جسمی بودند ، و از برکت این دو سلامت در تمام شئون حیات

به بهترین صورت به بندگی حضرت حق مشغول بوده و وجودشان برای شمع هدایت و چراغ راه بود .

مردان خدا پرده پندار دریدند

یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند

هر دست که دادند همان دست گرفتند

هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند

یک فرقه بعشرت در کاشانه گشودند

یک زمره بحسرت سر انگشت گزیدند

فریاد که در رهگذر آدم خاکی

پس دانه فشاندند و بسی دام تنیدند

همت طلب از باطن مردان سحرخیز

زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند

زنهار مزن دست به دامان گروهی

کز حق ببریدند و بباطل گرویدند

چون خلق درآیند به بازار حقیقت

ترسم نفروشند متاعی که خریدند

طهارت را در اسلام شرح بسیار مفصل است ، در این زمینه فقیهان بزرگ اسلامی کتابهای پر ارزشی نوشته اند ، مراجعه به آن کتب انسان را به این نتیجه می رساند ، که در تمام ادوار تاریخی مکتبی به اندازه اسلام بر طهارت و بهداشت در دو ناحیه جسم و جان اصرار نورزیده در این نوشتار ، چون بیشتر بر جنبه معنویت مسائل تکیه شده از توضیح مفصل مسئله طهارت چشم پوشیده ، و به معنویت مسئله لازم است توجه شود .

تیمم معنوی

قسمت اول

چون آب برای غسل و وضو یافت نشـد ، و یا آب برای بـدن ضـرر داشت به حکم قرآن برای تحقق طهارت جهت عبادت باید روی به خاک آورد .

ابتـدا بایـد به خاک به دیده عبرت نظر کرد ، خاک منبع انواع برکات برای موجودات زنده است ، تو هم از خاک درس بگیر ، برای تمام مردم منبع خیر و برکت باش ، خاک بستر شکفته شدن گلها و صحنه بوجود آمدن مرغزارها و مراکز با صفا و با

طراوت است ، تو نیز میدان شکفته شدن دیگران باش ، بگذار خلق خدا در جنب تو از غصه درآیند ، از رنج راحت شوند ، از بلا نجات پیدا کنند و گره از کار بسته آنان باز شود ، و چهره آنان چون گل در جنب تو بشکفند .

خاک با این همه قدر و قیمت خیلی سهل و آسان در اختیار مردم است ، تو هم مانند خاک سهل و آسان در اختیار مردم باش .

خاک با همه ارزشی که دارد زیر پای تمام موجودات قرار گرفته و این از کمال تواضع اوست که تکویناً دارا است ، تو نیز مانند خاک ، خاکی باش و با داشتن انواع شئونات مادی و معنوی خود را کسی به حساب میاور ، و در کمال تواضع و فروتنی با مردم زندگی کن .

به قول سعدی علیه الرحمه :

به طاعت بنه چهره بر آستان

که این است سجاده راستان

اگر بنده ای سر بر این در بنه

کلاه خداوندی از سر بنه

به درگاه فرمانده ذوالجلال

چو درویش پیش توانگر بنال

چوطاعت کنی لبس شاهی مپوش

چو درویش مخلص برآور خروش

که پروردگارا توانگر توئی

توانا و درویش پرور توئی

نه کشور گشایم نه فرمان دهم

یکی از گدایان این درگهم

چه برخیزد از دست کردار من

مگر دست لطفت شود یار من

تو برخیز و نیکی دهم دسترس

و گرنه چه خیر آید از من به کس

خدایا تو بر کار خیرم بدار

و گرنه نیاید ز من هیچ کار

دعا کن بشب چون گدایان به سوز

و گر می کنی پادشاهی به روز

چون به دیده عبرت و پندگیری بر خاک نظر کردی ، نیت کن ، و پس از نیت پاک و خالص دو

دست خود بر خـاک بزن سـپس تمام پیشانی را با خاک مسـح کن ، آنگاه روی دو دست را ، در این حال است که به طهارت ظاهر آراسته شده ای ولی هنوز لایق ایستادن در آستانه حضرت او را نداری ، زیرا عمده برنامه در طهارت باطن است .

فیلسوف بزرگ ، عارف کم نظیر ، عابـد شب زنـده دار ، مربی نفوس ، معلم اخلاق ، مرحوم حاج ملا هادی سبزواری در جلد دوم اسرار الحکم در باب وضو و غسل و تیمم می فرماید :

چنانکه با احداث ظاهره نتوان داخل در نماز شد ، همچنین با آلایش باطنه نتوان ادعای محبت بلکه طالبیت حق کرد .

غوطه در اشک زدم کاهل طریقت گویند

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

بالجمله طهارت را چهار مرتبه است :

اول : تطهیر ظاهر از احداث و اخباث .

دوم : تطهیر جوارح و اندام ها از جرایم و ذنوب چون دست اندازیهای بیجا و کج روشی اندامها به خلاف شرع مطهر .

سوم : تطهیر قلب از اخلاق رذیله و خویهای بد .

چهارم : تطهیر لطیفه سریه از تعلق به ماسوی الله تعالی .

و این طهارت انبیاء و صدیقین از اولیا است ، و به هر مرتبه عالیه از این مراتب رسـیده نمی شود مگر به طی مرتبه سافله پیش از آن .

پس نمی رسـد به طهارت لطیفه سـریه از ما سوی الله و تنویر آن بمعرفه الله مادامی که فارغ نشود مطهر از تطهیر قلب از اخلاق رذیله و تزیین آن به اخلاق حمیده .

و همچنین نمی رسد به طهارت قلبیه مادامی که فارغ نشود از طهارت

جوارح از مثالب و تبعات و تنظیف آنها به مناقب و طاعات پس امر تطهیر خطیر است نه همین به تطهیر ظاهر تیسیر است .

عارف کم نظیر ، مرحوم سید حیدر آملی که از اعاظم علمای شیعه و از مفاخر عالم انسانیت است ، و دارای کتب عرفانی بسیار مهمی است تمام مسائل عالی الهی را به سه درجه تقسیم کرده است ، عمل به مسائل بر وفق ظاهر احکام تحت عنوان عمل اهل شریعت ، عمل به مسائل بر وفق باطن احکام تحت عنوان عمل اهل طریقت «راه یافتگان به باطن» عمل به مسائل بر وفق باطن باطن احکام ، تحت عنوان عمل اهل حقیقت ، که در اینجا به ترجمه مختصری از مقالات او اکتفا می شود .

در باب تیمم در کتاب «اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه» صفحه صد و چهل و شش می فرماید :

تیمم نزد اهل شریعت عبارت از طهارت ترابیه است و آن عملی است به جای وضو و غسل ، به هنگامی که انسان از آب معذور باشد .

عذر هم در سه صورت حاصل است : اول پیدا نکردن آب بعد از گشتن دنبال آن به مقدار لازم ، دوم نداشتن وسیله جهت آب مانند پول ، یا دلو و طناب و امثال آن ، سوم ترس بر جان و مال در صورت استعمال آب .

چون شرایط تیمم جمع شود ، تیمم صحیح نیست مگر بر زمین با آنچه به اسم زمین است مانند خاک ، یا گل یا سنگ ، زیرا گل و سنگ هم در حقیقت همان خاک است که بر اثر عوامل طبیعی

محکم شده .

و شکل و کیفیت تیمم هم بر همه معلوم است ، اگر بـدل از وضو است ، یک بار دست بر خاک بزند و دو دست را پس از به خـاک زدن بتکانـد ، آنگـاه به پیشـانی بکشـد سـپس با باطن دست چپ به پشت دست راست و با باطن دست راست به پشـت دست چپ بکشـد ، و اگر بـدل از غسل است یکبار دیگر دست به خاک زده و پشت دو دست را مسـح کنـد ، و از مباح بودن آنچه در وضو گفته شده در تیمم هم هست .

اما تیمم اهل طریقت ، فهم این گونه تیمم محتاج به دو مقـدمه است : مقدمه اول تحقیق در آب حقیقی ، مقدمه دوم تحقیق در خاک حقیقی .

آب حقیقی به حکم عقل و نقل عبارت از علوم و معارف الهیه است ، که از آن تحت عنوان حیات حقیقی اسم می برند .

همچنان که آبها از نظر شـیرینی و تلخی با هم متفاوت انـد ، علوم هم از نظر شـرافت و خست با هم تفاوت دارند ، همه علوم با هم یکی نیسـتند ، معـارف الهیه کجـا و علوم ظـاهری و رسـمی کجا ، به همین خاطر عقل و نقل از معارف الهیه تعبیر به حیات حقیقی می کنند .

و هیـچ موجودی در این عـالم به حسب اسـتعداد و اسـتحقاق و قـابلیت از این علم که در حقیقت حیات اوست خالی نیست ، و نمی تواند خالی باشد ، چون در صورت خلو ، عدم خواهد بود ، موجودیت موجود در هر شأنی که از وجود قرار دارد بسـته به این

علم است ، و حیات هر ذی حیاتی در گرو این علم است چنانچه در آیه شریفه :

(وَإِن مِن شَيْء إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) .

توضیح دادم و گفتم برای شیئی تسبیحی نیست مگر بعد از معرفت و اقرار بوجود مقدس حضرت مولا ـ و این معرفت و اقرار قابل صدور نیست مگر از موجودی که زنده باشد به حیات صوری یا حیات معنوی پس صحیح است که بگوییم : برای هر شیئی در وجود سه چیز است : علم ، معرفت ، حیات .

و گفتار حضرت پروردگار در آیه شریفه :

(أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا) .

خدا از آسمان آبی نازل کرد ، که در هر رودی به قدر وسعت و ظرفیتش سیل آب جاری شد .

به اتفاق اکثر مفسرین محقق اشاره به این معنی است ، آب به معنی علم ، اودیه به معنی قلوب ، (بقدرها) به معنی استعداد و قابلیت هر موجود است .

و گفتار پروردگار : (وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ) دلالت بر همین معنای حقیقی دارد ، زیرا بین عرش صوری و آب صوری نه بر طریق شرع و نه بر ترتیب موجودات و نه بر طریق عقل و تحقیق مخلوقات هیچ مناسبتی وجود ندارد ، منظور از آب در این آیه علم و حیات حقیقی و معرفت است .

در هر صورت آب در این گونه آیات به معنی آن حقیقت ساریه در کل شیئی به اندازه ظرفیت هر شیئی است .

(ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ) .

این تعبیر در حقیقت بهترین تعبیر است زیرا عرش و غیر عرش قیامی جز به

حقیقت نـدارد ، و حیـات حقیقی چیزی جز علم نیست ، پس حیـات واقعی هر شـیئی به علم است ، و معنای آیه معنای مطابقی است و ذکر عرش بخصوصه در آیه شریفه به خاطر این است که اعظم اجسام و اقرب اشیاء به مقامات بالای مجرده است .

قسمت دوم

وقتی اعظم اشیاء مخصوص به شیئی از اوصاف که مشترک بین کل است شد ، به ناچار احقر اشیاء هم از این وصف برخوردار استآ

در گفتار حضـرت حق : (الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی) نیز همین معانی را باید گفت ، زیرا اسـتوا به معنای استیلا است و ذکر خصوص عرش برای این است که اعظم اشـیاء و اعظم اجسام است ، و استیلا بر اعظم اشیاء مستلزم استیلا بر احقر اشیاء است به طریق اولی ، و در اینجا مباحثی از معقول وجود دارد که جایش نیست ، این مسئله آب حقیقی .

امـا مسـئله خاک حقیقی : که در برابر و ازاء آب حقیقی است ، به حکم عقل و خاک حقیقی عبارت از علوم ظاهری است که به منزله خاک صوری در برابر آب صوری است و به منزله پوست در برابر مغز است .

همچنان که مراد از آب حقیقی علوم روحانی و معارف قدسی است ، مراد از خاک حقیقی علوم حسی کسبی و معارف فکری حدسی است .

همه جـا خـاک به معنـای خـاک صوری نیست ، آنجـا که خداونـد در قرآن می فرمایـد : مثل عیسـی مثل آدم است ، از خاک آفریده شده ، آیا تمام هستی عیسی از خاک آفریده شده یا از خاک و عناصر دیگر ، در

حـدی که خاک هم جزئی از اجزاء جسم اوست ؟ البته از خاک و غیر خاک آفریده شده ولی بنابر اغلبیت به خاک اشاره شده ، پس دز این آیه خاک به معنای واقعیات دیگر هم آمده .

پس از بیان این مطلب باید گفت : هر دانشـی که منبع و منشأش حواس ظاهره و باطنه باشد مانند علوم کسبی که قبلا ذکر شده نسبت دادن این علوم به خاک اولی و انسب است .

و هر علمی که منبع و منشـأش کشف و فیض است که عبارت از علوم الهیه و معارف ربانیه ، آن علومی که به آن وحی و الهام و علم لدنی اطلاق می شود نسبتش به آب اولی و انسب است .

و به این دو مرحله خداوند بزرگ در قرآن مجید اشاره فرموده ، آنجا که می گوید :

(وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِم مِن رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ) .

و اگر آنان به دسـتورات تورات و انجیل خودشان و قرآنی که بر تو نازل شـده قیام می کردنـد ، البته به هرگونه نعمت از بالا و زیر ، برخوردار می شدند .

که مراد از این فوق عالم روحانی و علوم نازله از اوست و مراد از تحت عالم جسمانی و علوم حاصله از اوست .

و قول مفسرین که می گویند مراد از فوق باران و مراد از تحت نبات است بر اصل صحیحی استوار نیست .

زیرا بـاران و نبـات به کسـی که قائم به تورات و انجیل و قرآن است می رسـد و به کسـی که قائم نیست از انسانهای بی دین و همچنین

حیوانات نیز می رسد ، پس این معنی که معنای معمولی است ظاهراً درست به نظر نمی رسد ، آیه شریفه حصول این دو نوع خوراک را موقوف به قیام به تورات و انجیل و قرآن می داند ، البته وجود مشروط بدون شرط محال است و این معنی بر دانای زیرک پنهان نیست .

اما نتیجه بحث و تحقیق در آب و خاک حقیقی : اهل طریقت هرگاه با آب حقیقی یعنی علوم الهیه و فیوضات ربانیه امکان طهارت باطن را به خاطر موانعی نداشتند ، باید به خاک حقیقی که قواعد ظاهری برای تصفیه باطن و صفای آن به اندازه استعداد است مراجعه کنند .

چون قواعد و مسائل ظاهری شریعت ، و علوم باطنی طریقت و آنچه برتر از این دو معنا است حقیقت است .

مراجعه به خاک حقیقی که قواعد و علوم است ، برای پاکی و طهارت مقدمه ای است برای رسیدن به طهارت باطن ، چون از آب حقیقی برای تصفیه باطن ذات محروم و معذور بودی به قواعد و علوم مراجعه کن .

خداوند بنده اش را امر فرموده با کمک بدن که خاک پاک است به طهارت جان رجوع کن ، کمک گیری از بدن به این است که جسم را به وظائف شرعیه در تمام شئون وادار کنی آنجا که قدرت طهارت جان را با آب حقیقی نداری ، که طهارت ظاهر اگر ادامه پیدا کند کم کم زمینه طهارت باطن را برای تو فراهم می کند ، فعلا وظیفه تو تیمم بر خاک حقیقی است ، یعنی لمس و مس علوم ظاهری و قواعد شرعی و بکارگیری آن

علوم و قواعـد ، چون ظاهر را با خاک حقیقی آراستی باطن لیاقت رسـیدن به آب حقیقی پیـدا می کنـد ، آنجاست که به انوار حق و فیوضات الهی منور شده و به عالم دیگری قدم می گذاری و لایق قرار گرفتن در بساط قرب می شوی .

سالـک وقتی تمکن از اسـتعمال آب حقیقی نـدارد و نمی توانـد به تحصـیل طهـارت بـاطن برخیزد به خلقت خـاکیش بنگـرد ، خاکی که از دل اشیاء و اخس آنهاست ، تا با توجه به خاک وجود به مقام شکستن بت خودی و ذلت تامی که خصیصه وجود او است برسد و به مقام فقر و انکسار که دو علت مهم برای ورود به حضرت عزت است دست یابد آن مقامی که ز آن تعبیر به جنت ذات شده ، که حضرت حق فرموده : أَنَا عِنْدِ الْمُنْکَسِرَهِ قُلُوبِهِمْ .

در هر صورت تیمم به این شـکل به هنگـام فقـدان ماء حقیقی بر سالک واجب است تا زمانی که به آب حقیقی برسـد و با آن طهارت برقرار کند .

و ترتیب این تیمم چنین است که : سـر و حقیقتش را از آلودگی هر تعلقی و پلیـدی هر محبوبی جز حق پاک کند ، و ظاهرش را به اعمال شـرعی و قوانین نبوی بیاراید ، سپس طرف راست واقعی وجودش یعنی قلب را از علقه به آخرت و نعیم آن و حور و قصورش ببرد ، سـپس طرف چپ حقیقی وجودش یعنی نفس را از تعلق به دنیا و مال و جاهش و تعریف و تمجید مردم جدا سازد ، که طهارت قلب و نفس جز به این گونه میسر

نیست ، چون به این نحو تیمم کرد به صف آزادگان می پیوندد و عبادتش در حدی قیمت پیدا می کند !! این است تیمم بر مسلک اهل طریقت .

اما تیمم اهل حقیقت : تیمم نزد ایشان عبارت از فنای محض از تمام عالم ظاهر است ، زیرا این فنا است که آنان را از انیت و غیریت که لازمه تعلق به دنیا و مافیها است پاک می نماید .

به عبارت دیگر عالم ظاهر که همه جا از آن تعبیر به ملک شده به منزله خاک است ، و عالم باطن که از آن تعبیر به ملکوت شده به منزله آب است .

حق تعالی از عالم ملک تعبیر به ارض و از ملکوت تعبیر به سماء فرموده ، و ارض است که با خاک تناسب دارد برای سنگینی و کثافتش ، بلکه زمین در حقیقت همان خاک است ، و سماء تناسب با آب دارد برای لطافت و سبک بودنش و بلکه آب در حقیقت همان سماء است ، و اهل حقیقت از ملک به تمام معنی گذشته و در ملکوت آنچنان غرقند ، که از آن هم انصراف داشته ، جز محبوب چیزی توجه آنها را معطوف نمی دارد .

اینان وقتی با فنای روحانیات باطن که مانند نیت است در طهارت و مانند استعمال آب در پاکی از طهارت باطن فارغ شدند ، با فنای جسمانیات که مانند فعل است در طهارت و مانند خاک است در تیمم شروع به طهارت می کنند و این همان است که در زبان اهل الله تعبیر به فناء الفنا شده ، در حقیقت تیمم اهل حقیقت فنای

از جان و جسم است ، فنای از جان به منزله نیت و استعمال آب در طهارت و فنای از جسم به منزله عمل در طهارت برای ایشان است .

و فرق بین اهل طریقت و اهل حقیقت در این زمینه این است که اهل طریقت در دو طهارت جسم و جان ، خود را از اخلاق ذمیمه و ملکات پست نجات داده به اخلاق حمیده و ملکات حسنه می آرایند ، و اهل حقیقت در طهارت جسم و جان از انانیت و بقاء و بودن که به دوئیت و غیریت می رسد خود را پاک می کنند .

در هر صورت طهارت مائیه و طهارت ترابیه که از آنها تعبیر به افناء عالم ملکوت و افناء عالم ملک می کنند ، و تکاندن دو دست که اشاره به جدا شدن از دو عالم و اتصال صرف به مولا است ، کیفیت تیمم اهل حقیقت است .

و ترتیب این طهارت چنین است : زدن دو دست که عبارت از عقل و نفس است به خاک عالم ظاهر و عالم باطن و نفی هر دو از نظر به تمامه ، سپس تکاندن دو دست یعنی عقل و نفس از دیدن این نفی و فنا ، آنگاه با عقل و نفس مسح وجه حقیقی که عبارت است از سر و روح ، تا جائی که بفهمد از محبت دو عالم برایش چیزی باقی نمانده سپس مسح عقل با باطن نفس و مسح نفس با باطن عقل تا برایش روشن شود که برایش ذره ای تعلق نسبت به همه عالم نمانده ، که تعلق به غیر کم یا زیاد از

طهارت حقیقی منع می کند ، چه طهارت مائیه باشد چه ترابیه !!

بر سالک به حقیقت واجب است که بعد از افنای ظاهر و باطن باز در مقام جستجو باشد که آیا علقه ای نسبت به دو عالم برایش مانده یا نه ، که رهبر بزرگوار اسلام فرمودند :

الدُّنْیا حَرامٌ عَلی أَهْلِ الآخِرَهِ ، والآخِرَهُ حَرامٌ عَلی أَهْلِ الدُّنْیا وَهُما حَرامانِ عَلی أَهْلِ اللهِ .

دنیا بر اهل آخرت است ، و آخرت بر اهل دنیا ، و هر دو بر اهل الله .

برای اهل حقیقت محبت دنیا و آخرت حجاب و شرک است ، و با حجاب و شرک حصول طهارت محال است ، و به قول قرآن شرک نجس است و طهارت و نجاست دو ضدند و هیچ کجا قابل جمع نیستند ، واجب است اول رفع نجاست کرد ، سپس به میدان طهارت قدم گذاشت و از آنجا به بساط قرب دوست راه یافت ، و توفیق این گونه طهارت را فقط باید از او خواست .

به قول عارف سوخته دل ، فیض کاشانی :

نگاهی کن که شیدای تو گردم

خرابم که مأوای تو گردم

سراپا در سراپای تو محوم

بقربان سراپای تو گردم

چو بالایت بلائی کس ندیده

بلا گردان بالای تو گردم

حدیثی زان لب شیرین بفرم

که شورستان سودای تو گردم

بغمزه آب ده تیغ نگه ر

فدای چشم شهلای تو گردم

بیفکن سایه خود بر سر فیض

اسیر قد رعنای تو گردم

غسل معنوی

قسمت اول

مسئله غسل که گاهی برای انسان اتفاق می افتد ، از مسائل مهم الهی و شرعی است ، در مسئله غسل باید تمام بدن شسته شود ، زیرا تمام بدن در امر شهوت دخالت داشته .

غسل معمولا در

حمـام انجـام مـی گیرد ، و لازم است انسـان به هنگـام ورود به حمام نظر عبرت بین خود را باز کرده از حمام و وضع آن برای بیداری و توجه خود عبرت بگیرد ، فیض در حقایق می فرماید :

از امیرالمـؤمنین (علیـه السـلام) روایـت شـده : حمـام خـوب خـانه ای است ، زیرا حرارت آن آتش جهنم را به یـاد می آورد و چرک بدن را می برد .

این فرموده اشـاره به این است که انسان خردمنـد هیچگاه آخرت را فراموش نمی کنـد ، و همیشه به فکر آن دنیا و ورود به آن می باشد ، بنابراین با دیدن هر آب و آتش و تاریکی ، برای خود آئینه عبرت بسازد ، و بالاتر از آن هرچه می بیند از آن درس و پنـد بگیرد ، اگر تاریکی ببینـد به یاد تاریکی گور افتد ، اگر مار ببیند به یاد افعی جهنم افتد ، اگر صدای خوفناک بشـنود به یـاد نفخه صور افتـد ، اگر زیبـائی ببینـد به یاد نعمت بهشت افتـد ، اگر کلمه رد و قبول اسـتماع کنـد متـذکر رد و قبول حساب آخرت شود .

حمام شبیه ترین اماکن به جهنم است چون زیر آن آتش فروزان است ، بنابراین سـزاوار است کسـی که وارد حمام می شود به یـاد حرارت آتش دوزخ افتـد و حـال خود را در ظرف سـاعتی که به اختیـار خودش در خانه گرمی محبوس است با حبس در آتش دوزخ که بدون اختیار است مقایسه کند .

امام ششم می فرماید چون وارد صحن حمام شدی بگو :

نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ النَّارِ وَنَسْأَلُهُ الْجَنَّهَ .

خدایا از آتش جهنم پناه

به تو می برم و از تو می خواهم که مرا لایق بهشت گردانی .

حـاج ملاـ هادی سبزواری حکیم بزرگ در اسـرار غسل می فرمایـد : غسل ترتیبی سـلوک را مانـد ، و ارتماسـی جـذبه را که : جَذْبَهٌ مِنْ جَذَباتِ الْحَقِّ تُوازی عَمَلَ الثَّقَلَیْنِ .

فیض می فرمایـد : در غسل باید تمام بدن شسـته شود زیرا نزدیک ترین حالات انسانی و اسـتوارترین آنها به ملکات شـهوانی ، حال نزدیکی با زنان و فراهم کردن اسباب غسل است ، و شکی نیست که تمام اعضای بدن در این عمل مداخله می کنند ، به همین جهت رسول اکرم فرمود : زیر هر موئی موجبـات جنـابت موجود است و چون در حـال هم خوابی بـا زنـان تمـام بـدن از مرتبه روحانی خود دور افتاده و به لـذت ناچیز دنیوی متوجه گردیـده بایستی تمام بدن را غسل داد و این مهم شـرعی را عملی ساخت تا بتواند متوجه حضرت حق گشته به عبادت بپردازد .

و نظر به اینکه قلب آدمی بیش از اعضای دیگر از نعمت عبادت بهره ور می گردد ، بایستی آن را شستشوی کامل داد و آن را به تمـام معنی از رذائـل و امـوری که مـانع از وصول به حقیقت است پـاکیزه نگـاه داشت ، و اگر نتوانسـتیم او را از خوی هـای ناپسـند بـاز داریم آن را در مقـام سـرزنش و اسـتهزاء در آوریم و به عتـاب و تحقیر تـأدیبش کنیم ، زیرا ممکن است هنگـامی مولای رحیم و سید کریم بدان التفاتی کند و او با کمال انکسار و فروتنی باشد و بدین مناسبت افاضه ای از نور درخشان او به

وی تابش کند ، چون فیض او به طوری که در خبری آمده در دلهای شکسته است .

با توجه به این بیانات مدارج ترقی و کمال را طی کن و موجبات خوشبختی خود را تحصیل و اعمال گذشته را جبران کن .

عارف بالله مرحوم حاج میرزا آقا در «اسرار الصلاه» در باب غسل می فرماید : انسان از شستشوی تمام بدن در غسل به این حقیقت باید برسد که تطهیر به قدر نجاست و کثافت است ، و از این امر تکلیفش را در تطهیر قلب و روح و باطن خود از آنچه که باعث پلیدی است در می یابد .

در غسل مستحب است که ابتدا بسم الله گفته شود و در اثناء آن این دعا را متذکر گردد .

اللّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِی وَاشْرَحْ لِی صَدْرِی وَأَجْرِ عَلَی لِسانِی مِدْحَتَکَ وَمَحَبَّتَکَ وَالثَّناءَ عَلَیْکَ اللّهُمَّ اجْعَلْهُ لِی شِفاءً وَنُوراً إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ .

خداوندا قلبم را پاک کن ، شرح صدرم عطا کن ، مدح و ثنایت را بر زبانم جاری ساز ، غسلم را پاکی و شفا و نور قرار بده ، تو بر هر چیز توانائی .

در همین دعا دقت کنید ، فلسفه و حکمت غسل از متن دعا پیدا است ، این مکلف است که با توجه کامل به عمل غسل و حقیقت غسل باید خود را به واقعیت برنامه ها برساند ، از غسل به طهارت قلب ، شرح صدر ، مدح و ثنای حق ، طهارت نفس ، شفای امراض روحی و منور شدن به نور الهی !!

و پس از فراغت از غسل بگوید :

اللّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِی وَزَکِّ عَمَلِی وَتَقَبَّلْ سَعْیِی

وَاجْعَلْ ما عِنْدَکَ خَیْراً لی اللّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوابِینَ وَاجْعَلْنِی مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ .

پروردگارا دلم را پاک کن ، عملم را خالص کن ، سعی و کوششم را قبول کن ، خیر را برای من قرار بده ، مرا جزء توبه کنندگان و پاکیزگان مقرر فرما .

و دعاهای دیگری هم در این زمینه رسیده ، و این دعاها همان گونه که می بینی نشان دهنده این حقیقت است که غرض و مقصود مهم تر از همه اینها ، طهارت قلب و شرح صدر است ، و آن بنابر آنچه که از رسول خدا روایت شده ، نوری است که در دل افکنده می شود و شرح صدر ثمره و میوه آن است ، و علامت آن نور کناره گیری از دار غرور ، و آماده شدن برای بازگشت به سرای جاودانی است .

بعضی از اهل معرفت فرموده اند : مراد از آن نور همانا نور معرفت نفس است و آن عبارت از این است که آدمی حقیقت نفس خود را که مجرد از صورت و ماده است و نوری دارای زندگی و علم است ببیند ، و همین نور است که در آخر مناجات شعبانیه به آن اشاره فرموده :

وَأَلْحِقْنی بِنُورِ عِزِّکَ الأَبْهَجِ فَأَکُونَ لَکَ عارِفاً .

و مرا به نور عزتت که فروزنده تر است ملحق کن تا عارف به تو گردم .

بعضی از مشایخ فرموده اند : هرگاه به عبد نور معرفت نفس که به توسط آن امکان وصول به معرفت ذات اقدس حق برای انسان حاصل می شود عطا شد ، با این نور ملکوت همه این عوالمی که برای مردم محسوس است خواهد

دیـد ، و انسـانی ملکـوتی خواهـد شـد ، و بـه خـاطر غلبـه روحـانیت بر او در دار خلـود وارد خواهـد گشـت ، و مراد از انـابه و بازگشت به سرای جاوید همین است .

و همـان گونه که طهـارت اعضـا و ججوارح موانعی را که بر سـر راه انسـان برای دخول در مساجـد و نمـاز است بر می دارد ، همچنین طهارت سر و درون هم از آنچه که این عالم محسوس که عالم طبیعت و عالم ظلمانی است آن را اقتضا می کند ، که موانع بازگشت انسان به دار الخلود که دار السلام و سـرای زنـدگی و جوار حضـرت حق تعالی است از میان بر می دارد ، و با دخول عبد در آن سرای ، عبد به خدا نزدیک شده و از طریق کشف و شهود معرفت برایش حاصل می شود ، و آن زمان است که آنچه را که نزد خـدا است ، بهتر از آنچه نزد خود او و دیگران است می بینـد ، و در می یابد که این عالم و این سـرائی که در او زندگی می کند و به آن دل بسته دار غرور است .

به قول فیض آن شوریده مست :

خوش آن که به عشق تو گرفتار بمیرم

بیدار در این منزل خونخوار بمیرم

زین خوابگه بی خبران زنده برآیم

واقف ز سراپرده اسرار بمیرم

مستغرق دیدار شده در بر جانان

آسوده ز اقرار و ز انکار بمیرم

در سر هوس ساقی و در دست می لعل

در پای خم و خانه خمار بمیرم

کاری چو به از خدمت معشوقه و می نیست

ساقی مددی کن که درین کار بمیرم

بشتاب و بده یک دو سه ساغر

ز پی هم

مپسند که در میکده هشیار بمیرم

خونین جگر و خسته دل از محنت هجران

جانا تو پسندی که چنین زار بمیرم

آن یار بکس رخ ننماید چه توان کرد

بگذار که در حسرت دیدار بمیرم

گفتار خود ای فیض بکردار بیار

مگذار که در زخرف گفتار بمیرم

عارف بیدار دل ، حکیم فرزانه مرحوم سید حیدر آملی مسئله غسل را به سه کیفیت ترسیم کرده ، غسل بر طریق آنان که جز به ظاهر قواعد نمی نگرند ، غسل بر طریق آگاهان ، غسل بر طریق حقیقت بینان .

امام غسل اهل شریعت : غسل نزد آنان مشتمل بر واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات است ، که شرح هریک مفصل است .

مقصود اصلی از غسل ، غسلی است که بر انسان ایجاد طهارت جهت اعمال واجبه می کند . در چنین غسلی باید نیت کرد . سپس ترتیب فقهی غسل که سر و گردن ، و طرف راست و طرف چپ بدن است در شستشو مراعات نمود .

و اما غسل آگاهان و اهل طریقت ، یعنی آنان که به معنویت مسائل نظر دارند : طهارت آنان پس از غسلی که شستشوی سر و گردن و راست و چپ بدن است ، طهارت از جنابت حقیقی است .

قسمت دوم

و آن جنابت محصول عشق غلط به دنیا است ، دنیائی که در حقیقت مانند زنی است که هر ساعت در آغوش شوهری است ، آن دنیائی که برای علی (علیه السلام) به مانند یک زن عشوه گر ممثل شد و حضرت به او خطاب کرد .

قَدْ طَلَّقْتُکَ ثَلاثاً لا رَجْعَهَ فیها .

من تو را سه طلاقه ردم و رجوعی در کار

نیست .

و اگر دنیا مانند زن یا در حکم زن نبود ، شخصیتی چون حضرت مولی الموحدین اینچنین به آن خطاب نمی کرد !

بر اساس این حقیقت هرکس با چنین دنیائی جمع شود ، و این مجامعت به کمک نفس یا روح یا قلب باشد جنب حقیقی است و این جنابت در حقیقت عبارت از دوری از حضرت اوست ، آری عاشق دنیا بعید از خدا است که به محبت و قرب دنیا با محبت و قرب خدا دو ضدی هستند که قابل جمع نیستند ، چنانچه قرآن آمده :

(مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْأخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِی الآخِرَهِ مِن نَصِيب) .

هرکس حاصل مزرعه آخرت را بخواهد ما بر تخمی که کاشته می افزائیم ، و هرکه تنها حاصل کشت دنیا را بخواهد او را هم از آن نصیب می دهیم ولی در آخرت هیچ نصیبی نخواهد یافت .

و امام عارفان و سرحلقه عاشقان اینچنین می فرمایند :

إنَّ الدُّنْيا وَالآخِرَه عَدُوّانِ مُتَفاوِتانِ وَسَبيلانِ مُخْتَلِفانِ ، فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيا وَتَوَلّاها أَبْغَضَ الآخِرَهِ وَعاداها وَهُما بِمَنْزَلَهِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَماش بَيْنَهُما كُلَّما قَرُبَ مِنْ واحد بَعُدَ مِنَ الآخَرِ وَهُما بَعْدُ ضَرَّتانِ .

دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت و دو راه مختلفند ، کسی که عاشق دنیا است ، دشمن آخرت است ، دنیا و آخرت به مانند مشرق و مغربند ، رونده بین این دو به هریک نزدیک شود از دیگری دور می گردد ، این دو مانند دو هوو هستند .

غسل و طهارت از این جنابت به ترک دنیا و مافیها است ، به طوری

که به اندازه یک مو تعلقی در انسان نسبت به دنیا نماند .

مگر نمی دانید که در غسل ظاهری اگر بر بدن یک موئی باشد که مانع از رسیدن آب به پوست گردد آن غسل صحیح نیست و صاحبش از جنابت بیرون نمی آید ، برای تعلق به دنیا هم همین حکم جاری است ، اگر ذره ای علقه غلط با انسان باشد بعید از خدا است ، تعلق در هر صورت تعلق است چه کم چه زیاد چنانکه گفته اند : محجوب بالاخره محجوب است می خواهد بین او و محبوب یک حجاب باشد یا هزار حجاب .

اما ترتیب این غسل : سالک اول باید قلبش را به آب حقیقی که از دریای قدس نازل می شود از آلودگیهای اهواء مختلفه و آراء متشتته متعلقه به دنیا و محبت دنیا بشوید ، آن محبتی که موجب ورود به هاویه است .

هوا وقتی بر دل غالب شد ، صاحبش را به بندگی بتان داخلی و خارجی می کشد ، خارجی مانند عبادت و بندگی نسبت به ستمگران ، مال ، جاه و داخلی مانند عبادت غرائز و امیال و شهوات چنانچه حق فرموده :

(أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) .

آری عاقبت هواپرست دخول در آتش است ، چنانچه حضرت حق می فرماید :

(وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ) .

کسی که میزانش از علم و عمل صالح که محصول عقل شرعی و نفس الهی است سبک باشد در قعر هاویه جهنم است .

اله الله که اهل علم حقیقی و عمل صالح اند و از عقل سالم الهی برخوردارند دائماً موصوف به سکینه

و وقار و طمأنینه واجبات و امثال این حقایق اند ، چنانچه قرآن دارد :

(فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ * فَهُوَ فِی عِیشَه رَاضِیَه).

اما اهل هوا و بدعت موسوم به خفت و کم عقلی و عدم سکینه و وقارند ، و همین حالات در انسان از اخبث خبائث و از پلیدترین پلیدیهاست و آلوده به این رذائل از هر جنبی جنب تر و از هر آلوده ای آلوده تر است .

قرآن مجید راه مستقیم الهی را به عباد نشان می دهد ، و راه عمل صالح را به آنان می آموزد ، و طریق بهشت رفتن را به آنان ، تعلیم می دهد :

(وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوَی* فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوَی) .

خداوند مهربان به مصلحت انسان ، در این آیه تشویق به منع نفس از هوا می کند ، و راه دخول در بهشت را به آدمی ارائه می دهد ، بهشتی که ماورای اصلی و وطن حقیقی انسان است ، بهشتی که جای سبکباران و پاکان است ، چنانچه علی (علیه السلام) می فرماید :

تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا .

از سنگینی هوای نفس ، خویشتن را سبک سازید تا به کاروان بهشتیان ملحق شوید .

سپس طرف راست وجود را غسل بدهد ، یعنی روحی که از جانب یمین به اودمیده شده ، یمینی که در روایات از آن تعبیر به روحانیات یا تعبیر به آخرت یا تعبیر به جنت شده .

سپس چپ را غسل دهد ، آن جانبی که از آن تعبیر به جسمانیات و سفلیات و نفسانیات یا تعبیر به دنیا شده .

در این دو شستشو آب ترک

و تجرید لازم است که از علقه به دنیا و آخرت پاک شده و فقط اتصال به مولا پیدا کنی ، چرا که دنیا مخصوص اهل شمال و آخرت مخصوص اهل یمین است ، اما خدا مخصوص به سابقون و مقربون است .

اما غسل اهل حقیقت : و آن طهارت از جنابت حقیقی است که عبارت از مشاهده غیر است مطلقاً .

در قسمت قبل گذشت که جنابت به معنای بعد و دوری از حق است ، و کدام دوری بدتر از مشاهده غیر حق است ، امکان ازاله این دوری جز با قرب نیست ، آن هم قرب به توحید حقیقی که مشاهده حق است با چشم دل من حیث هو هو ، در قرآن نخوانده ای :

(شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَهُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ لاَ إِله إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) .

ترتیب این غسل چنین است : شستن رأس و سر حقیقی که روح مجرد است به آب توحید ذاتی از آلودگی مشاهده غیر .

زیرا عشق به حق وظیفه باطن است که از آن تعبیر به نفس مطمئنه شده و معرفت این عشق و محبت و توحید وظیفه قلب و مشاهده اش وظیفه روح است چنانچه وصول وظیفه سر است که باطن روح می باشد و به همین ترتیب امام ششم (علیه السلام) در یکی از دعاهایش اشاره فرموده :

اللّهُمَّ نَوِّرْ ظاهِری بِطاعَتِکَ وَباطِنی بِمَحَبَّتِکَ وَقَلْبی بِمَعْرِفَتِکَ وَرُوحی بِمُشاهَدَتِکَ وَسِرّی بِاسْتِقْلالِ إِتِّصالِ حَضْرَتِکَ یا ذَا الْجَلالِ وَالإِکْرامِ .

و این غسل تحقق نمی یابد مگر به فناء عارف در معروف و شاهد در مشهود که از آن تعبیر به فناء در توحید

شـده و آن مشاهـده حق است من حيث هو هو يعنى مشاهـدى به نحوى كه غير ديـده نشود ، يعنى در وجود جز وجود واحد و ذات واحده كه مجرد از جميع اعتبارات و تعينات است نبيند و به همين معنا قرآن اشاره دارد :

(كُلُّ شَيْء هَالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) .

و در آيه ديگر :

(كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَان * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلاَلِ وَالإِكْرَامِ) .

توحيد ، در حقيقت همان صـراط مسـتقيمى است كه شخصـيتى مانند پيامبر بزرگ اسلام مأمور به ايستادگى و استقامت در راه آن بود ، و آن حد وسطى است كه قرآن مجيد مردم را به آن دعوت مى كند .

توحيـد اجمـالى طرف تفريـط و تفصـيل طرف افراط است ، طهارت در اينجا دورى از دو جانب افراط و تفريط است كه افراط جانب ايمن و تفريط جانب ايسر است و هر دو را بايـد خلاص شدن از افراط و تفريط و قرار گرفتن در راه وسط كه جمع بين اين دو است پاک نمود و آراسته به طهارت كبرى شد .

به قول فاضل بزرگ ، حكيم فرزانه حاج ميرزا حبيب الله خراسانى :

دوش اندر بزم خاصش بار بود

محفى خاص و تهى زاغيار بود

ما و دل بوديم و غير از ما نبود

نه ، نه من بودم ، نه دل ، دلدار بود

هر سخن كز لعل دلجويش گذشت

صد هزاران دفتر اسرار بود

روى او چون شمس طالع بزم م

از رخ او مطلع الانوار بود

زلف پر چينش كمندى پر گره

كه به هر چينش دو صد تاتار بود

بسکه بشنیدیم از فرخار نام

بزم ما از روی او فرخار بود

بوستانی

دلگشا بی باغبان

غنچه بشکفته بی خار بود

چشم گردون رفته در خواب گران

لیک چشم بخت ما بیدار بود

بر رخش جز زلف پیرایه نبود

آفتابی بود و جز سایه نبود

وضوی معنوی

قسمت اول

وضو از اعظم مسائل شرعی ، و از اهم مسائل الهی است ، وضو علت طهارت ، و ایجاد کننده نورانیت ، و مقدمه ای برای ورود در واجبات و در نتیجه عاملی معنوی برای لایق شدن انسان برای ورود در بساط قرب است .

از میان سه نوع طهارت ، انسان با وضو بیش از دو نوع دیگر سر و کار دارد ، و چه بهتر که ملکف همیشه با وضو باشد .

به هنگام انجام وضو پس از مفروض بودن اباحیت آب و داشتن نیت خالص ، باید مسائلی را توجه کرد ، تا به قول رسول عزیز اسلام انسان موفق به وضوی اسباغی شود .

در رساله های عملیه آمده :

کسی که وضو می گیرد ، مستحب است به هنگام نگاه به آب بخواند :

بِسْمِ اللهِ وباللهِ وَالْحَمْدُ للهِ الَّذی جَعَلَ الْماءَ طَهُوراً وَلَمْ یَجْعَلْهُ نَجِساً .÷

به نام خدا ، و به خدا و شکر خدای که آب را پاک کننده قرار داد نه نجس .

و پیش از وضو که دست را می شوید بگوید :

اللّهُمَّ اجْعَلنی مِنَ التّوّابینَ واجْعَلنی مِنَ المُتطهّرینَ .

پروردگارا مرا از توبه کنندگان و پاکان قرار ده .

و به هنگام گرداندن آب در دهان بخواند :

اللّهُمَّ لَقِّنی حُجَّتی یَومَ القاکَ واَطْلِقْ لِسانی بِذِکْرِکَ .

پروردگارا روز ملاقات حجتم را بر من تلقین کن و زبانم را با ذکرت آزاد بگذار .

و زمان استنشاق آب در بینی بگوید :

اللّهُمَّ لا تُحَرِّمْ علیَّ رِیحَ الجَنَّهِ واجْعَلنی مِمَّنْ

يَشُمُّ ريحَها وَرَوْحَها وَطِيبَهَا .

خداوندا بوی بهشت را بر من حرام مکن ، و مرا از آنان قرار ده که بو و نسیم بهشت را استشمام کنم .

و در وقت شستن صورت بگوید :

اللّهُمَّ بَيِّضْ وجْهی يَومَ تَسْوَدُّ فِيهِ الوُجُوهُ ولا تُسَوِّدْ وجْهی یوم تَبْيَضُّ فِيهِ الوُجُوهُ .

پروردگارا روزی که چهره ها سیاه می شود رویم را سپید گردان، و روز سپیدی چهره ها رویم را سیاه مکن .

و در وقت شستن دست راست بخواند :

اللّهُمَّ اَعْطِنی کِتابی بِيَمينی والخُلْدَ فی الجِنانِ بِيَساری وحاسِبْنی حِساباً يَسيراً .

خداوندا کتابم را به دست راستم ده و خلد در جنان را در دست چپم قرار ده و به آسانی از من حساب بگیر .

و در موقع شستن دست چپ بخواند :

اللّهُمَّ لا تُعْطِنی کِتابی بِشِمالی ولا مِنْ وَرآءِ ظَهری ولا تَجْعَلْها مَغْلُولَةً اِلی عُنُقی وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ مُقَطَّعاتِ النّيرانِ .

پروردگارا پرونده ام را به دست چپم مگذار ، و کتابم را از پشت سر به من مده ، و دستم را به گردنم غل مکن و از قطعات آتش جهنم به تو پناه می برم .

و به وقت مسح سر بگوید :

اللّهُمَّ غَشِّنی بِرَحْمَتِکَ وبَرَکاتِکَ وعَفْوِکَ .

پروردگارا مرا در پرده رحمت و برکات و عفوت بپوشان .

و به وقت مسح پا بگوید :

اللّهُمّ ثَبِّتْنی عَلی الصِّراطِ يَومَ تَزِلُّ فيهِ الأقدامُ واجْعَلْ سَعْيی فيما يُرْضِيکَ عَنّی يا ذا الجلالِ والإکرامِ .

خداوندا مرا بر صراط ثابت قدم بدار ، در آن روزی که قدمها می لغزد ، و کوشش مرا در راه خشنودی خود قرار ده ای صاحب جلال و اکرام .

حاجی در اسرار الحکم در باب اسرار وضو می

فرماید :

از آلودگی دنیا و الواث اخلاق رذیله دست قلب را بشوی .

ما را خواهی ز خویشتن دست بشوی

خود را یله کن پس آنگهی ما را جوی

و آبروئی نزد حبیب پیدا کن و متفطن شو به اینکه هرگاه تطهیر جوارح که مانند خوادمند برای قلب به جهت حضور در نزد سلطان لازم باشد ، پس تطهیر سپهدار الزم خواهد بود ، که اقبح چیزی است که بزرگی به خدمت سلطان عظیمی مشرف شود و خدم و حشم او منظف و مطهر باشند ولی خود او ملوث باشد !!

و نیز ملتفت شو که هرگاه قشر اقرب که بدن باشد و قشر ابعد که جامه باشد واجب التطهیر باشد ، لب که قلب باشد تطهیرش از هواجس و وساوس اوجب خواهد بود .

علی (علیه السلام) می فرماید : چگونه است که دینت را به هر رجسی نجس می پسندی ، اما لباس بی ارزش دنیائیت را همیشه پاک نگاه می داری ؟!!

و معلوم است که محل ایمان و ایقان قلب و فؤاد است فی الحدیث .

إِنَّ اللهَ لا یَنْظُرُ إلی صُوَرِکُمْ وَإِنَّما یَنْظُرُ إلی قُلُوبِکُمْ .

و مضمضه ، اذاقه حلاوت ذکر است ، و استنشاق ، استشمام روایح نسیم حدیقه اوست ، فی الحدیث .

إِنَّ لِلهِ فی أَیّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحاتٌ أَلا فَتَعَرَّضُوا لَها .

بینی آن باشد که آن بوئی برد

بوی او را جانب کوئی برد

چنان که اخشم صوری می باشد ، اخشم معنوی نیز می باشد .

بدان که چنانکه قالب را روئی است ظاهر ، و صورت همه مشاعر پنجگانه در آن آشکار است ، و باید اینها را در نزد اراده حضور ، به محضر نور

النور تعالی شست که توجه به غیر کرده اند ، همچنین قلب را روئی است که مقاطع باشد ، چه حروف و کلماتی که معرب عما فی الضـمیرند به مقاطع و مخارج انجام پذیرنـد ، و حروف روی معانی قلبند ، و زینت و آرایش مقاطع اند ، و مقاطع منابع آب حیـات جاریاتنـد ، که حروف و کلماتنـد و به وجهی منـازل بیست و هشت گـانه قمر دم و نفس مکرم آدمنـد که ماده حروف است : (وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ) .

و کلمه از کلم به معنی جرح و تأثیر است و مظهر قـدرت است که امور سـیاست و افادت و اسـتفادت در کشف ضـمایر به این بیست و هشت حرف و ترکیب از اینها است ، بلکه در فرس مستحدث به سی و دو حرف چنان که بیاید .

پس باید به مضمضه ، مقاطع را که روی قلبند و مؤدی حروفند از یاد غیر شستشو داد .

هرکه نه گویا به تو خاموش به

هرچه نه یاد تو فراموش به

مقیدان تو از یاد غیر خاموشند

بخاطری که توئی دیگران فراموشند

و بینی را نیز به اسـتنشاق ، چه بینی چون دهـان مجرای هوا است که ماده نفس است که نفس حامل حروف لفظیه است ، چون وجود منبسط که نفس رحمانی است و حامل حروف تکوینیه است که عقول کلیه اند که غیر مستقل بالآنیه اند و حامل کلمات اسـمیه است که نفوسـند و حامل کلمات فعلیه است که موجودات متجـدده زمانیه انـد ، و بعـد دست راست و چپ را بشوید از تصرف در دنیا ... بلکه اهل الله و طالبان قربت محضه هر دو دست را

بشویند از مطلوبات اصحاب یمین و اصحاب شمال .

مسح سر اشارت است به اینکه سر و دماغ راتر و تازه می کنیم در طلب دوست ، و مسح پا به اینکه پای استقامت می خواهم در پیمودن راه دوست که تلوین مردود است و استقامت و تمکین مقبول ، که در هر مقامی خطرها است و حال و ملکه و استقامت این است که در مسح پا گوئی : اللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَيَّ عَلَى الصِّراطِ .

و تر کردن پا به مسح اشارت است به آنکه لینت و سرعت می خواهم در پیمودن راه دوست که لینت در اعضاء موجب سهولت حرکت و ارسال و انعطاف آنهاست که : الْمُؤْمِنُونَ لَيِّنُونَ هَيِّنُونَ وَالْمُؤْمِنُ لَيِّنُ الْعَريكَهِ .

و اینکه باید دست راست را تا میان شست که مرفق باشد که آلت رفق و مدارا است اشارت است به میانه روی در امور دنیا که بالمره دست از امور دنیا کشیدن که متضرر شود خوب نیست .

عارف بزرگ سید حیدر آملی پس از بیان وضو بر طبق مسائل شرعی و فقهی می فرماید :

وضو در نزد اهل راه پس از وضوی فقهی عبارت است از پاک کردن نفس از رذائل اخلاقی و برنامه های پست و فرومایه ، و پاک کردن عقل از افکار هلاک کننده ، و آنچه باعث گمراهی و گمراه کردن است ، و نیز عبارت است از پاک کردن سر درون از نظر اغیار ، و پاک کردن تمام اعضاء از کارهائی که عقلا و شرعاً ناپسند است .

اما افعال این وضو : در مرحله اول باید مکلف به قل و سرش نیت کند که کاری

مخالف رضای دوست انجام ندهد ، و تمام عباداتش برای حضرت یار خالص باشد چنانچه در قرآن مجید آمده :

(إِنَّ صَلاَتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ * لاَ شَرِیکَ لَهُ وَبِذلِکَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ) .

سپس روی قلب را از آلودگی تعلق به دنیا و آنچه در اوست بشوید ، که دنیا جیفه است و خواهنده او سگ و خواهان و خواسته شده هر دو نجس اند ، به همین خاطر حضرت رسالت پناهی فرمودند : حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطیئَه وَتَرْکُ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ عِبادَه .

و علی (علیه السلام) فرمود : یا دُنْیا غُرّی غَیْری فَإِنّی قَدْ طَلَّقْتُکِ ثَلاثاً لا رَجْعَهَ فیها .

و شستن دو دست به این است ، که دست از نقود دنیا و جنس مربوط به دنیا و آخرت بشوید ، که دو دست جز به این نحو پاک نخواهد شد .

«معنای شستن دست از دنیا و جنس و نقد آن جدائی محض از حرام دنیا و اکتفا به ضرورت ، و معنای شستن دست از آخرت ، بریدن طمع از نعمت های اوست ، که عبد واقعی کسی است که جز به خشنودی حضرت دوست به چیزی فکر نکند .»

به قول نظام وفا :

بنام دوست گشائیم دفتر دل ر

بفر عشق فروزان کنیم محفل را

زاشک چشم و ز خون جگر به هر فصلی

خوش آب و رنگ توان داشت غنچه دل را

امان ز برق نگاهش که هر کجا که گذشت

بسوخت خرمن و بر باد داد حاصل را

بجز هوای تو نقشی دگر نمانده به دل

که زان زدوده ام اندیشه های باطل را

به عشق کوش گرت عقده ای بود مشکل

که عشق

باز کند عقده های مشکل را

نظام می رسد آن کس به ساحل مقصود

که زیر پای نهد موج های حایل را

مسح سر در حقیقت مسح سر حقیقی است که از آن تعبیر به عقل یا نفس می کنند ، و وقتی مسح واقعی انجام می گیرد که از محبت دنیا و مال و جاهش چیزی در بساط وجود نماند .

مسح دو پا به این است که هر دو از حرکت در راه غیر خدا ظاهراً و باطناً منع شوند ، البته مراد از دو پای ظاهر معلوم است ، و مراد از دو پای باطن به نظر عده ای عبارت از دو قوه نظریه و عملیه است و به نظر عده ای دیگر عبارت از دو قوه شهوت و غضب است .

آری وقتی وضوی فقهی را گرفتی و این وضو را نیز به آن ضمیمه کردی ، مصداق آن روایت می شوی که پیامبر بزرگ اسلام فرمود : الْوُضُوءُ عَلَی الْوُضُوءِ نُورٌ عَلی نُور .

یعنی وقتی صفای ظاهر با باطن جمع شود نور علی نور است ، به عبارت دیگر وقتی نور شرع که از وضوی فقهی حاصل می شود ، و نور بصیرت که از توحید و توجه و عمل خالص بدست می آید نور علی نور و سبب ثبات و استقامت سالک در طریق مستقیم در دنیا و آخرت است چنانچه در قرآن کریم آمده :

(یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ) .

اما وضو نزد اهل حقیقت ، که از آن به طور مطلق تعبیر به طهارت شده ، عبارت است از طهارت سر از مشاهده غیر مطلقاً

.

نیت در آن به این است که سالک در سرش نیت کند برای ابد غیر او نبیند ، و به غیر او توجه نکند ، زیرا هرکس در باطن به غیر او توجه کند مشرک به شرک خفی است و مشرک چنانچه در قرآن آمده نجس است ، و طهارت جز به این نیت و عمل به آن که عبارت از تحقق توحید حقیقی است میسر نیست ، توحیدی که با تمام قدرت شرک را از همه نواحی وجود دفع و رفع می کند .

اما شستن صورت در حقیقت شستن صورت حقیقی وجود یعنی سر باطن از آلودگی توجه به غیر است ، همانطوری که غیر وجه کریم حضرت او مشاهده نشود که در قرآن آمده :

(فَأَيْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ) .

و غیر ذات محیط او را نشناسد ، ذاتی که قرآن می فرماید :

(أَلاَ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْء مُحِيطٌ) .

از چنین توحیدی است که قرآن از زبان ابراهیم خبر می دهد :

(إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِيفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) .

و غسل و شستن دو دست عبارت است از بی التفاتی نسبت به متاع دنیا و آخرت . متاع دنیا مانند مال و جا ، و اهل و ولد ، و متاع آخرت مثل علم و زهد و طاعت ، البته آن التفاتی که عبد را از مولا دور کند .

زیرا التفات به طاعت و خود را به خاطر آن مستحق تعظیم شمردن نزد اهل الله معصیت است ، که در روایات آمده ، گناهی که تو را ناراحت کند ازعبادتی که عجب آور باشد بهتر

است ، و تو اگر پس از گناه دارای توبه شوی ، دارای بهترین عمل شـدی و دنیا بر اهل آخرت حرام و آخرت بر اهل دنیا حرام ، و هر دو بر اهل الله حرام است .

و مسح سر عبارت از تنزیه سر و تقدیس باطن که سر حقیقی است از انانیت و حدث غیریت است ، غیریتی که حاجز بین انسان و بین محبوب است ، چنانچه بعضی از عارفین فرموده اند :

بَیْنی وَبَیْنَکَ إِنّیی یُنازِعُنی

فَارْفَعْ بِفَضْلِکَ إِنّیی مِنَ الْبَیْنِ

بین من و تو انیت من فاصله است ، به فضل و لطفت این انیت را از میان من و خود بردار . گفته اند : وُجُودُکَ ذَنْبٌ لا یُقاسُ بِهِ ذَنْبٌ .

با این آلودگیها ، بخصوص آلودگی انیت ، راهی برای ورود به حریم عالم قدس نیست .

و مسـح دو پـا عبـارت از تنزیه قوه علمیه و عملیه از سـیر در غیر الی الله و بـالله و فی الله است ، که انسان با این دو قوه سـعی در طلب حق می کنـد و با آن دو قوه به مقام وصل محبوب می رسـد ،اگر دچار آلودگی باشد، چگونه به طلب برخیزد ، وچگونه به مقام وصل برسد ؟

و با دیده تحقیق باید گفت : (فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ) .

قسمت دوم

اشـاره به این دو قوه است ، به این معنا که وقتی به واسـطه این دو قوه به ما رسـیدی از هر دو خالی شو ، زیرا با رسـیدن به مقام وصل احتیاج به توجه به غیر نیست ، و در صورت عدم احتیاج توجه به غیر اگر توجه شود عین شرک است

!!

و نزد بعضی مراد از نعلین دنیا و آخرت است و نزد بعضی عالم ظاهر و باطن است ، و نزد بعضی نفس و بدن است و تمام این نظریات به طور مسلم صحیح است ، و نسبت به چنین حالتی است که در حدیث قدسی آمده :

لا يَزالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوافِلِ حَتّى أُحِبُّهُ فَإِذا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَلِسانَهُ وَيَدَهُ وَرِجْلَهُ ، فَبِيَ يَسْمَعُ وَبِيَ يَبْصُرُ وَبِيَ يَنْطِقُ وَبِيَ يَبْطُشُ وَبِيَ يَمْشي .

عبد همیشه با اجرای مستحبات به من نزدیک می گردد ، تا حدی که من به او علاقه پیدا کنم ، چون محبوب من شد ، گوش و چشم و زبان و دست و پای او می شوم ، آن هنگام است که به من می شنود ، و به من حرف می زند و به من کار انجام می دهد و به من راه می رود .

به قول عارف مؤمن علاء الدوله سمنانی :

هر آن جان کز غمش بر وی رقم نیست

ندیمش در دو عالم جز ندم نیست

دلی کز درد او درمان نسازد

وجود او به معنا جز عدم نیست

سری کز سر معنی با خبر شد

در آن گنجایش شادی و غم نیست

جهان از عکس رویش گشته روشن

اگر ابله نبیند هیچ غم نیست

تو محرم نیستی محروم از آنی

ره نامحرمان اندر حرم نیست

حجاب تست این هستی موهوم

که هرگز نور با ظلمت به هم نیست

چو در دریای وحدت گم نگشتی

از آنت در معنی در شکم نیست

اگر فانی شوی در بحر توحید

عیان بینی که آنجا کیف و کم نیست

چو باز ار چشم همت بستی از گل

مقر عز تو جز دست جم نیست

بجز همت نیابد راه

مقصود

همای همت آنجا متهم نیست

علا چون همت عالی نداری

ترا گامی به کویش لاجرم نیست

فَکَما أَنَّ رَحْمَتَهُ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ الْعِبادِ کَذلِکَ نِجاساتُ الظّاهِرِ یُطَهِّرُهَا الْماءُ لا غَیْرُ . قالَ اللّهُ تَعالی : (وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّماءِ مَاءً طَهُوراً) (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَیْء حَیٍّ) . فَکَما أَحْیا بِهِ کُلَّ شَیْی مِنْ نَعیمِ الدُّنْیا کَذلِکَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَهُ حَیاةَ الْقُلُوبِ .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : همچنان که رحمت آن جناب گناهان بندگان را از پرونده آنان پاک می کنند ، به همان صورت نجاسات ظاهر را آب پاک می کند و لاغیر . حصر لاغیر به احتمال زیاد حصر اضالی است .

خداوند متعال فرموده : و او خدائی است که بادها را به مژده باران رحمت خویش در پیش فرستد و از آسمان آبی طاهر و مطهر برای شما نازل کردیم و هر موجود زنده ای را از آب قرار دادیم .

و به تناسب اینکه هر موجود زنده ای از آب است ، پس برای ادامه حیات و زندگی ، نیاز ضروری به آب دارد ، در حقیقت می توان گفت حیات موجودات مساوق با آب است .

و همان طوری که به وسیله آب هر نعمتی از نعیم دنیا را زنده کرد همچنان به فضل و رحمتش آب را از جهت اینکه مقدمه بسیاری از عبادات واجب است ، و بدون آن نمی توان راه به بساط قرب پیدا کرد ، حیات قلوب قرار داده .

حکیم بزرگوار ملا عبدالرزاق گیلانی در تشریح این جمله می فرماید :

و اندیشه کن در خلقت آب که حکیم

علی الاطلاق به حکمت کامله خود آن را خلق کرده ، و به چند صفت آنرا موصوف کرده ، که هر کدام از آن صفات برای ترتب فواید آب دخل عظیم دارد :

اول : صفای آب است ، که اگر چرکین و کثیف خلق می شد ، باعث تنفر طبع می بود ، و صلاحیت وساطت حیات قلب که جوهر لطیف است نمی داشت ، چه تناسب میان سبب و مسبب شرط است .

دوم : رقت و تنکی است ، که اگر غلیظ القوام می بود مثل عسل ، تطهیر چیزها خصوص چیزهای لزج به او نمی شد و آب هم محتاج به آب دیگر می شد و نیز غلظت مانع می شد از نفوذ کردن در عمق اجسام شخیه با وجود احتیاج به نفوذ ، و نیز بردن آن به جاهای دور نیز متعسر بلکه متعذر می شد !!

سوم : وفور و بسیاری اوست که اگر عیاذاً بالله با عموم احتیاج خلایق به او کم می بود و به زحمت بدست می آمد فقرا و ارباب حاجت در تحصیل آن به زحمت می افتدند و رنج می کشیدند .

چهارم : پاک بودن ، که اگر در اصل خلقت طهارت نمی داشت ، تطهیر نجاسات به او نمی شد و بر وجودش فایده تمام مترتب نمی بود و به این فواید عظیمه در روایت اشارت رفته ، چنانچه حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید :

وَتَفَکَّرْ فی صَفاءِ الْماءِ وَرِقَّتِهِ وَطَهُورَتِهِ وَبَرَکَتِهِ وَلَطیفِ امْتِزاجِهِ بِکُلِّ شَیء وَفی کُلِّ شَیء .

اندیشه کن در صفا و رقت و تنکی آب و در پاکی و پاک کنندگی آن و

نفوذ کردن و ممزوج شدن آن به هر چیزی و در هر چیزی .

و این همه گفتار لطیف و مسائل عالی در جنب آب برای این است که به انسان توجه داده شود ، که در صفای باطن و رقت قلب و آمیزش با مردم مؤمن همچون آب باش و از همه مهم تر همچنان که آب اصل مطهرات و بهترین عامل برای پاکی و پاکیزگی است ، تو نیز در جامعه پاک و پاک کننده باش ، به این معنی که در تمام شئون زندگی سعی کن پاک باشی و با عمل و اخلاق و امر به معروف و نهی از منکر دیگران را نیز از آلودگیها پاک نمائی .

جلال الدین در زمینه مطهریت آب و قلب چنین می فرماید :

آب گفت آلوده را در من شتاب

گفت آلوده که دارم شرم از آب

گفت آب این شرم بی من کی رود

بی من این آلوده زایل کی شود

ز آب هر آلوده گر پنهان شود

الحیاء یمنع الایمان بود

دل ز پایه حوض تن گلناک شد

تن ز آب حوض دلها پاک شد

گرد پایه حوض دل گرد ای پسر

هان ز پایه حوض تن می کن حذر

بحر تن بر بحر دل بر هم زنان

در میانشان برزخ لا یبغیان

وَاسْتَعْمِلْهُ فی تَطْهیرِ الأَعْضاءِ الَّتی أَمَرَکَ اللهُ بِتَطَهُّرِها وَآتِ بِأَدائِها فَرائِضَهُ وَسُنَنَهُ فَإِنَّ تَحْتَ کُلِّ واحِد مِنْها فَوائِدُ کَثیرَةٌ إِذا اسْتَعْمَلْتَها بِالْحُرْمَهِ انْفَجَرَتْ لَکَ عَیْنُ فَوائِدِهِ عَنْ قَریب .

و به جای آور فرائض و واجبات و مستحبات تطهیر را ، مثل ازاله نجاست از بدن و لباس و مواضع وضو از برای نماز و طواف .

در کنار هریک از صفات و آثاری که برای

آب گفته شد فوائد بسیاری است که به شرط فکر و تأمل و عدم قساوت قلب فایده هر کدام از این صفات برای متأمل منفجر و ظاهر می گردد .

ثُمَّ عاشِرْ خَلْقَ اللهِ کَامْتِزاجِ الْماءِ بِالْأَشْیاءِ یُؤَدّی کُلَّ شَیْئی حَقَّهُ وَلا یَتَغَیَّرْ عَنْ مَعْناهُ مُعْتَبِراً لِقَوْلِ رَسُولِ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْخالِصِ کَمَثَلِ الْماءِ .

این جمله اشارت است به فوائدی که از برای اهل بصیرت از جوهر آب ظاهر می شود ، امام (علیه السلام) می فرماید : لطف امتزاج آب به همه چیز اشارت است به طریق سلوک هر شخص انسان با بنی نوع خود ، یعنی اختلاط و معاشرت هر شخص با مردم باید مثل امتزاج آب باشد به اشیاء ، یعنی معاشرت باید در نهایت همواری و آسانی باشد ، و چنان که ملاقات آب به هر چیزی مناسب آن چیز است و از حقیقت خود به در نمی رود مثلا با اجسام متخلخله که ملاقات می کند مثل دوشاب و گل و غیر اینها به ظاهر و باطن ملاقات می کند و اثر خود را به هر جزء آن می رساند ، و به اجسام صلبه که ملاقات می کند مثل سنگ و مانند آن به ظاهر آن ملاقات می کند و بس ، پس آدمی نیز باید چنین باشد و اختلاطش با هرکس مناسب حال آن کس باشد ، اگر اختلاطش با مؤمنین خلص و صحیح الاعتقاد و یا با دوستان صادق العقیده باشد مجارات ظاهری و باطنی مجوز است یعنی به ظاهر و باطن با او می توان آشنائی و رفاقت و ملاقات داشت

و اگر با غیر اینان پس ملاقات ظاهری کافی است تا وقتی که بر اثر این ملاقات ظاهری آنان هم مانند انسان اهل باطن و عقیده و دین شوند .

خلاصه انسان باید مانند آب نسبت به خودش طاهر و نسبت به فرزندان و خانواده و اجتماعش مطهر باشد ، تا روی سعادت بیند ، و به خیر دنیا و آخرت برسد .

خداوند بزرگ انسان را در اصل خلقت برابر با آیه فطرت پاک خلق فرموده ، و انسان وظیفه و مسئولیت دارد که این پاکی را در سایه توحید و عمل به دستورات الهی حفظ کرده و در مقام پاک کردن دیگران نیز فعالیت کند .

وای به حال کسی که در قیامت در محضر حضرت دوست حاضر شود ، در حالی که با گناه و عصیان ، خود را نجس و دیگران را نیز نجس کرده باشد !!

نجس و منجس زندگی کردن از شأن انسان به دور است ، که انسان در زمین جانشین خدا است و باید در گردونه طهارت بگردد و این طهارت را با دو بال امر به معروف و نهی از منکر به دیگران هم سرایت دهد و با تربیت و تزکیه کردن مردم اثر نیکی از خود در عالم بگذارد .

به قول شاعر خوش بیان عباس شهری :

قصه شنیدم که یکی نیک مرد

منزل ، در خانه سقراط کرد

گفت به سقراط که ای هوشیار

از چه بود خانه تو تنگ و تار

از چه بود خانه تو ای حکیم

تنگ تز از کاسه چشم لئیم

گفت به سقراط نگر ، خانه چیست

خانه اگر تنگ بود عیب نیست

تیره اگر خانه تنگ من است

شکر خدا را که

دلم روشن است

نیست در این خانه چو ما را درنگ

غم نخورم گر که بود خانه تنگ

باهمه این خانه که مشتی است خاک

پر نتوان کرد ز یاران پاک

در پی آن باش که در روزگار

از تو بماند اثری یادگار

نیست هنر نقره و زر داشتن

خانه بنا کردن و بگذاشتن

قدرت شاهان بلند اقتدار

چند صباحی است درین روزگار

لیک بود تا فلک چیره دست

سلطنت و حکمت سقراط هست

وَلْتَکُنْ صَفْوَتُکَ مَعَ اللهِ تَعالی فی جَمیعِ طاعاتِکَ کَصَفْوَهِ الْماءِ حینَ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّماءِ . وَطَهِّرْ قَلْبَکَ بِالتَّقْوی وَالْیَقینِ عِنْدَ طَهارَهِ جَوارِحِکَ بِالْماءِ .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : باید طاعت و بندگی تو برای خدا ، در صفا و خلوص و پاکی و عدم غش به اغراض مزیفه مضیعه مثل صفای آب باشد در وقت فرود آمدن از آسمان ، چرا که عمل مغشوش مقبول درگاه حضرت او نیست ، چنانکه در حدیث آمده روز قیامت به ریاکار می گویند : مزد عملت را از کسی که به خاطر او این عمل را انجام دادی بگیر !!

و پاک کن دل خود را از آلایش کدورات و اوساخ ذنوب و معاصی ، و محلی و مزین ساز آن را به تقوا و یقین ، خلاصه در وقت تطهیر اعضاء از کثافات ظاهری غافل از تطهیر کثافات باطنی نباش ، چنانکه آلودگیهای ظاهر را به خاطر نظر خلایق پاک می کنی ، آلودگیهای باطن را به خاطر نظر حق پاک کن که پاکی باطن اهم از ظاهر و قابل مقایسه با آن نیست .

از خداوند بزرگ بخواهیم که بعد از فراگیری این روایات پر قیمت که از دریای مواج علم حضرت صادق (علیه السلام)

به ما رسیده به عمل به این روایات اقدام کنیم ، که اثر در عمل است نه در علم تنها .

گروهی فرا می گیرند و می آموزند ، برای اینکه به دیگران بیاموزند ، اینان تیره بخت و بیچاره اند ، حمالی علم کار مهمی نیست ، فرا گرفتن و عمل کردن و یاد دادن ارزش دارد

قالَ الْخِضرُ لِمُوسی (علیهما السلام) : یا مُوسی تَعَلَّمِ الْعِلْمَ لِتَعْمَلَ بِهِ وشلا تُعَلِّمْهُ لِتُعَلِّمَهُ فَیَکُونُ بُورُهُ وَلِغَیْرِکَ نُورُهُ ثُمَّ تُوارِی الْخِضْرُ وَبَقِیَ مُوسی یَبْکی .

خضر به موسی فرمود : علم را برای عمل بیاموز نه برای یاد دادن تنها ، که در یاد دادن تنها برای تو هلاکت و برای دانش آموز تو نور است ، آنگاه خضر موسی را رها کرد و رفت و موسی در تنهائی گریه کرد .

باب یازدهم

در آداب خروج از منزل

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : إِذا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِکَ فَاخْرُجْ خُرُوجَ مَنْ لا یَعُودُ ، وَلا یَکُنْ خُرُوجُکَ إلاّ بِطاعَه أَوْ فی سَبَب مِنْ أَسْبابِ الدّینِ .

وَأَلْزِم السَّکینَهَ وَالْوقارَ وَاذْکُرِ اللّه سِرّاً وَجَهْراً ، سَئَلَ بَعْضُ أَصْحابِ أَبی ذَرٍّ أَهْلَ دارِهِ عَنْهُ فَقالَتْ : خَرَجَ ، فَقالَ : مَتی یَعُودُ ؟ قَالَتْ مَتی یَرْجِعُ مَنْ رُوحُهُ بِیَدِ غَیْرِهِ وَلا یَمْلِکُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَلا ضَرّاً .

وَاعْتَبِرْ بِخَلْقِ اللهِ تَعالی بِرّهِمْ وَفاجِرِهِمْ أَیْنَما مَضَیْتَ وَاسْئَلِ اللّه تَعالی أَنْ یَجْعَلَکَ مِنْ خاصِّ عِبادِهِ وَأَنْ یَلْحَقَکَ بِالْماضینَ مِنْهُمْ وَیَحْشُرَکَ فی زُمْرَتِهِمْ .

وَاحْمَدْهُ وَاشْکُرْهُ عَلی ما عَصَمَکَ عَنِ الشَّهَواتِ وَجَنَّبَکَ عَنْ قُبْحِ أَفْعالِ الْمُجْرِمینَ . وَغُضَّ بَصَرَکَ عَنِ الشَّهَواتِ وَمَواضِعِ النَّهْیِ وَاقْصُدْ فی مَشْیِکَ وَراقِبِ اللّه فی کُلِّ خُطْوَه کَأَنَّکَ عَلَی الصِّراطِ جائِزٌ وَلا تَکُنْ لَفّاتاً وَافْشِ السَّلامَ لِأَهْلِهِ مُبْتَدِئاً وَمُجیباً وَأَعِنْ

مَنِ اسْتَعانَ بِکَ فی حَقٍّ وَارْشِدِ الضّالَّ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلینَ .

وَإِذا رَجَعْتَ وَدَخَلْتَ مَنْزِلَکَ فَادْخُلْ دُخُولَ الْمَیِّتِ فِی الْقَبْرِ حَیْثُ لَیْسَ لَهُ هِمَّهٌ إلاّ رَحْمَهَ اللهِ تَعالی وَعَفْوِهِ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : إِذا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِکَ فَاخْرُجْ خُرُوجَ مَنْ لا یَعُودُ .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : هنگامی که از خانه ات بیرون رفتی ، تصور کن که دیگر به خانه بر نمی گردی .

مسئله بیرون رفتن از خانه و برنگشتن تاکنون برای میلیون ها نفر اتفاق افتاده ، و باید هر انسانی از این اتفاق عبرت گرفته و پند بیاموزد .

چه تاجرانی که با هزاران نقشه تجارتی از خانه بیرون رفتند و برنگشتند ، چه امیرانی که با هزاران نقشه سیاسی از منزل خارج شدند و برنگشتند ، چه آرزودارانی که با هزاران آرزو از خانه رفتند و به خانه نیامدند ، چه دامادها و نوعروس ها که با میلیونها آمال و خواسته از خانه به در آمدند و به خانه بازنگشتند ، چه عالمان و دانشمندانی که از منزل برای هدفی والا بیرون رفتند و به خانه نیامدند ، شاید تو هم یکی از این قافله باشی که از خانه خارج شوی به امید اینکه پس از رسیدن به آرزوهایت به خانه برگردی ولی برای ابد برنگردی !!

چه می دانی ساعت مرگت چه وقت است ؟ مگر به تو ضمانت داده اند که چون از خانه بیرون روی به خانه برگردی ؟

عمرو لیث صفاری با چند هزار نیروی رزمی و هزاران آمال و آرزو برای جنگ با امیر اسماعیل سامانی از خانه بیرون رفت .

هنوز آتش جنگ شعلهور نشده بود ،

که اسب عمرو سرکشی کرده او را نزدیک اردوی امیر اسماعیل آورد ، و به چنگ سربازان امیر اسماعیل سپرد !!

به دستور امیر اسماعیل عمرو را در خیمه ای در کنار لشگر زندانی کردند ، چون شب شد ، از امیر اسماعیل دستور غذا برای عمرو خواستند ، بنا شد غذائی گرم در یک سطل معمولی برای عمرو ببرند ، سطلی از غذای داغ در حالی که بخار از بر می خواست برابر عمرو گذاشتند ، در این حال سگی گرسنه سر رسید ، سر به سطل برد ، از داغی غذا پوزه اش بسوخت ، با عجله سر از سطل بیرون کرد ، دسته سطل به گردن سگ افتاد ، سطل را با خود برداشته و با شتاب به بیبان روان شد ، عمرو خنده بلند و تلخی کرد ، زندانبان از او سبب خنده پرسید ، پاسخ گفت : شب قبل رئیس آشپزخانه ام از کمبود مرکب جهت حمل آشپزخانه ناله داشت دستور دادم صد شتر برای حمل وسائل به شترانش اضافه کنند ، شب گذشته دویست شتر از حمل آشپزخانه ام عاجز بودند ، امشب سگی ظرف غذایم را به راحتی برد ، از این جهت خنده ام گرفت ، عمرو مدت کمی اسیر امیر بود تا کشته شد و دیگر به خانه برنگشت .

به قول فروغ الدین اصفهانی :

بنگر بچرخ و گردش وارونش

گردن منه ببازی گردونش

غره مشو به صلح سحرگاهش

غافل ممان زجنگ شبیخونش

بگسل بقهر رشته طنبورش

بشکن به سنگ ساغر گلگونش

زهر است در عصاره تریاقش

درد است در خمیره معجونش

رنگی که او بحیله بیامیزد

نتوان همی سترد بصابونش

دنیا متاع بازی طفلانست

تف بر چنین متاع

و بمفتونش

اگر انسان خروج از منزل را همچون سفر قابل بازگشت به حساب آورد ، آنچه لازمه سفر غیر قابل برگشت است از وصیت و تحصیل برائت ذمه از حقوِ الله و حقوِ الناس بجا آورد ، چون در هر نفسی احتمال موت می رود ، و انسانی که در تمام امور زندگی خود نسبت ه حق و خلق پاك و پاکیزه است ، اگر پس از بیرون رفتن از منزل به کام مرگ افتد برای او پشیمانی و حسرت و اندوه و غبن نخواهد بود .

ملکیت خانه ملکیت اعتباری است ، اولا به خاطر بدست آوردن ملك اعتباری خود را آلوده به حرام مکن ، در ثانی به ملکی که قبل از تو صدها نفر در آن زندگی کردند و مردند و عن قریب از دست تو هم خواهد رفت دل مبند !!

خانه را نعمتی از نعم حق و وسیله ای از وسایل الهی بدان ، که برای عبادت و راحت در اختیار تو گذاشته اند ، و این وسیله مانند همه وسائل از دست رفتنی است .

در حد لازم و ضرورت عمر و مال را خرج خانه کن ، از اسراف در این زمینه بپرهیز ، که در دادگاه الهی جواب از خطا و عصیان کار مشکل بلکه محال است .

خوشا به حال مردمی که خانه و کوچه و بازار و خیابان ، و در هر کجا هستند ، برای آنان مسجد و محل ذکر و مرکز عبادت است ، و خلاصه از هر قطعه و نقطه زمین به عنوان مرکز کار برای دنیا و آخرت استفاده می کنند ، و در هر

کجا که قرار می گیرند یاد خدا نموده ، و آن را وسیله ای برای رسیدن به محبوب واقعی قرار می دهند .

و چه بدبخت و تیره روز آن مردمی که در خانه و کوچه و خیابان و مغازه و در هر نقطه از زمین که هستند ، آن را محل فساد ، و افساد و معصیت و عصیان و گناه و خطا قرار می دهند ، اینان تا زمانی که از قطعات زمین ، این چنین خائنانه استفاده می کنند منفور و مبغوض حقند و جزضرر و زیان و خسارت مادی و معنوی چیزی نصیب آنان نمی گردد !!

انسان بنا به فرموده امیرالمؤمنین در نهج البلاغه نسبت به قطعات زمینی که در اختیار دارد مسئول خدا است .

خانه را برای خود و زن و فرزند محل تربیت ، فضیلت ، کرامت ، همت ، درستی ، عبرت آموزی و عبادت قرار دهید .

سعی کنید از خانه شما ، افرادی پاک ، خوش اخلاِ ، درستکار ، بصیر ، با بینش بیرون بیایند .

خانه را مرکز توجه حضرت معبود قرار دهید ، خانه باید خانه اسلام و خانه قرآن ، و خانه انبیاء و خانه اهل بیت وحی باشد .

سعی کنید فضای خانه شما از غیبت ، دروغ ، خطا ، گناه ، مهمانیهای خلاف شرع و وسائل معصیت خالی باشد .

اهل خانه باید اهل الله بوده ، و چون بیرون می روند ، فضائل و حسنات را با خود به بیرون برده و به دیگران منتقل کنند .

خانه از آن خانه هائی نباشد که هر ساعت و هر لحظه و هر روز و هر

شب از دست ساکنانش به حضرت دوست بنالد و بگوید خداوندا من از اعظم نعمت های تو هستم که در دست این مردمم ولی شاهد باش که اهل من از من در راه مخالفت و جنگ با تو بهره برداری می کنند !!

سعی کنید به قول رسول اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) ، خانه شما برای اهل سماوات همچون درخشنده ترین ستاره برای اهل زمین بدرخشد .

در خانه خود ساعتی در هر شب ، در آن وقتی که همه خواب اند و مشغول استراحت ، با حضرت دوست خلوت کنید و بر عمر گذشته اندوه خورده و اشکی بریزید که آن قطعه از زمین در قیامت به نفع شما شهادت دهد .

وقتی به خانه و بیرون خانه و تمام دنیا و مافیها به نظر وسیله بنگری ، و توجه داشته باشی که آنچه در دست تو است از دستت می رود ، از تعلق قلبی و محبت خارجی از حد نسبت به آنها آزاد می شوی و به جای افتادن در موج خطرناک گناه ، پروانهوار به دور معشوِ حقیقی به گردش آمده و دائم نسبت به حضرت او احساس فقر و نیاز و احتیاج کرده از ضربه و زیان و خسارت استغناء که بدترین مرض و مهلک ترین آفت است دور خواهی ماند ، و با قدرت احساس فقر نسبت به حضرت حق به آنجائی خواهی رسید که دست ملک مقرب از آن کوتاه است .

به قول عارف نیشابوری :

در کلاه فقر می باید سه ترک

ترک دنیا ، ترک عقبا ترک ترک

گر کلاه فقر خواهی سر ببر

از خود و هر دو جهان یک

سر ببر

این کلاه بی سران است ای پسر

کی دهندت تا تو می نازی به سر

شعر وشرع وعرش از هم خاستند

این دو عالم زین سه حرف آراستند

ترک دنیا گیر تا سلطان شوی

ورنه گر چرخی تو سرگردان شوی

باچنین عمری که بیش ازبرِ نیست

گر بخندی ور بگویی فرِ نیست

کار بیرون است از تصویر تو

چند جنبانم سر زنجیر تو

کاملی گفت است می باید بسی

علم و حکمت تا شود گویا کسی

یا که باید عقل بی حد و قیاس

تا شود خاموش یک حکمت شناس

آری دنیـا و آنچه در اوست به هنگـام مرگ از دست تو گرفته می شود ، عاقلانه نیست که خود را برای از دست رفتنی به رنج حرام و ظلم و جور افکنی ، آنچه برای تو می مانـد همـان است که برای حضـرت دوست خالصـانه بجای آورده ای که فرموده اند :

الدُّنیا کُلُّها ظُلُماتٌ إلاّ مَوْضِعُ الْعِلْمِ وَالْعِلْمُ کُلُّهُ هَباءٌ إلاّ مَوْضِعُ الْعَمَلِ ، وَالْعَمَلُ کُلُّهُ هَباءٌ إلاّ مَوْضِعُ الإِخْلاصِ .

دنیا تاریکی ها است مگر جای علم ، و تمام علم بر باد است مگر جای عمل ، و تمام عمل بر باد است الا عمل خالص .

و در خبر است :

لَمّا ماتَ مُوسى (علیه السلام) قالَتِ الْمَلائِکَهُ : لَمّا ماتَ مُوسى کَلیمُ اللهِ فَأَیُّ الْخَلْقِ لا یَمُوتُ ؟ إخْوانی لابُدَّ مِنَ الْمَوْتِ وَإنْ طالَ الْعُمُرُ لاَِنَّ حَیاتَنا عارِیَهٌ فَلابُدَّ أَنْ تُؤْخَذَ مِنّا الْعارِیَهُ کَما قالَتِ الْحُکَماءُ الْعیشُ عارِیَهٌ وَالرُّوحُ عارِیَهٌ وَالدُّنْیا عارِیَهٌ وَالْمالُ عارِیَهٌ وَسَتُؤْخَذُ الْعارِیَهَ .

زمانی که موسی از دنیا رفت ، ملائکه گفتند : وقتی موسی کلیم خدا بمیرد ، پس چه کسی نمی میرد ؟ برادران از مرگ چاره ای نیست گرچه عمر

طولانی شود ، برای اینکه حیات ما عاریتی است و به ناچار این حیات عاریت از ما گرفته می شود ، چنانکه حکما گفته اند : زندگی و روح و دنیا و مال همه عاریت است ، و به همین زودی این عاریت از دست گرفته خواهد شد !!

بیا کزین قفس تنگ خاکدان برویم

گشوده پر به تماشای گلستان برویم

دل از ملازمت تنگنای تن بگرفت

خوشا دمی که به خلوتسرای جان برویم

برای پرورش روح ما مکان تنگ است

بیا به عرصه میدان لامکان برویم

خوشا مصاحبت اهل حال و مجلس انس

که مهربان بنشینیم و مهربان برویم

دو روز عمر تمتع نمی دهد برخیز

که هم چو خضر پی عمر جاودان برویم

نتیجه معرفت است از وجود ما حیف است

چنانکه آمده بودیم آنچنان برویم

خوش آن بود که گذاریم در جهان اثری

به یادگار از آن پیش کز جهان برویم

دلیل اهل سعادت نشان بندگی است

بدا بدا گر از این نشئه بی نشان برویم

هنوز پرده زاعمال بر نداشته اند

نعوذ بالله اگر پای امتحان برویم

عذاب روح بود صحبت فلان و فلان

بیا به گوشه ای از دست این و آن برویم

از این عناصر فرتوت کار ساخته نیست

بیا به جستجوی عنصر جوان برویم

آری به قول حضرت صادِ(علیه السلام): إِذا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِكَ فَاخْرُجْ خُرُوجَ مَنْ لا يَعُودُ .

زمانی که از منزل خارج شدی ، خروجت خروج کسی باشد که اصلا امید بر گشت به خانه ندارد !!

که پایه دنیا و اساس زنـد گی بر یک نفس است ، اگر اجازه آمـدن آن نفس را ندادنـد به ناگاه رابطه ات با تمام برنامه ها قطع می شود ، و به عالم دیگر برده می شوی ، برای اینکه به تمام لحظات عمرت

رسیدگی شود ، چه بهتر که بطور دائم آماده خروج از دنیا باشی ، خروجی که برگشتی برایش نیست !!

خانه از نظر اسلام

اسلام این فرهنگ جامع و پر برکت الهی نسبت به تمام شئون حیات و زندگی انسان دارای نظریات مهم و قابل توجهی است .

اسلام برای سعادت انسان در تمام جوانب زندگی قانون وضع کرده ، و برنامه از برنامه های انسان را از دیده دور نگاه نداشته .

برای انسان چیزی نیست ، پا چیزی پیش نمی آید ، مگر اینکه اسلام برای آن برنامه ای سازنده و نقشه ای الهی دارد .

شاید مسئله خانه و منزل و مسکن و سکنی از نظر مردم چیزی نباشد ، ولی اسلام برای خانه و محیط خانه و اهل خانه و مسئولیت انسان نسبت به خانه مسائل بسیار بسیار مهمی دارد .

اسلام علاقه دارد مرد با زن و فرزندش دارای خانه باشد ، و داشتن خانه وسیع با به قدر حاجت و ضرورت را از سعادت و خوشبختی مرد می داند .

اسلام برای خانه و ساختن آن و ورود به آن و خروج از آن شرایط بسیار مهم و قابل توجهی دارد که لازم است در این بخش به بخشی از شرایط اسلام نسبت به خانه و ورود و خروج آن و اساساً نظر پاک اسلام درباره منزل اشاره شود ...

روایاتی که در این بخش ذکر می شود از جلد هفتاد و شش و هفتاد و پنج و هفتاد و چهار کتاب با عظمت «بحار» است ، خوانندگان عزیز برای دیدن روایات مفصل این مسائل به این چند مراجعه کنند .

فیما أَوْصی بِهِ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله وسلم)

عَلِيّاً (عليه السلام) : يا عَلِيُّ الْعيشُ فى ثَلاثَه : دارٌ قَوْراءٌ ، وَجارِيَةٌ حَسْناءٌ وَفَرَسٌ قَبّاءٌ .

در سفارشات پیامبر به علی (علیه السلام) است : یا علی زندگی در سه چیز است : خانه وسیع ، زن زیبا ، اسب شکم لاغر . «اسب نژاد تازی» «مرکب خوب» .

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : ثَلاثَةٌ لِلْمُؤْمِنِ فیهِنَّ راحَةٌ : دارٌ واسِعَةٌ تُوارِی عَوْرَتُهُ وَسُوءَ حالِهِ عَنِ النّاسِ ، وَامْرَأَةٌ صالِحَةٌ تُعینُهُ عَلی أَمْرِ الدُّنْیا وَالآخِرَه ، وَابْنَتٌ أَوْ أُخْتٌ یَخْرُجُها مِنْ مَنْزِلِهِ بِمَوْت أَوْ بِتَزْویج .

امام ششم (علیه السلام) فرمود : در سه چیز برای مؤمن راحت است ، خانه وسیعی که عیب و بدحالی او را از مردم بپوشاند ، همسر شایسته ای که او را بر برنامه های دنیا و آخرت کمک کند ، دختر یا خواهری که به مرگ یا به ازدواج از خانه او بیرون رود . کنایه از اینکه به فساد اخلاقی کشیده نشود .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله وسلم) : مَنْ بَنی بُنْیاناً ریاءً وَسُمْعَةً حَمَلَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ مِنَ الأَرْضِ السّابِعَهِ وَهُوَ نارٌ تَشْتَعَلُ ، ثُمَّ یُطَوِّ فی عُنُقِهِ وَیُلْقی فِی النّارِ ، فَلا یُحْبَسُهُ شَیئٌ مِنْها دُونَ قَعْرِها إِلاّ أَنْ یَتُوبَ قیلَ : یا رَسُولَ اللهِ کَیْفَ یَبْنی رِیاءً وَسُمْعَةً ؟ قالَ : یَبْنی فَضْلا عَلی ما یُکْفیهِ إِسْتِطالَةً مَنْهُ عَلی جیرانِهِ وَمُباهاةً لِاِخْوانِهِ .

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : کسی که برای خودنمائی و شهرت خانه ای بسازد ، آن خانه را تا طبقه هفتم زمنیش در قیامت به دوش خواهد گرفت ، و آن آتش شعلهوری است که طوِ گردن اوست

و به همان صورت به جهنم خواهـد رفت ، چیزی در این زمینه از او فروگـذار نمی شود مگر اینکه توبه کنـد ، گفتند ای رسول خدا چگونه برای ریا و شـهرت بنا کند ، فرمود اضافه از اندازه بنا کند تا نسـبت به همسایگانش سرفرازی کرده و با آن خانه به برادرانش فخرفروشی کند .

در روایت آمده در پیشـگاه حضرت صادِ (علیه السلام) درباره شومی سخن گفته شد ، حضرت فرمود : شومی در سه چیز است : زن ، مرکب ، خانه .

اما بـدی زن در مهر زیاد و عاِ بودن نسـبت به شوهر است ، اما بدی مرکب ، در چموشـی و سواری ندادن است ، اما بدی خانه در تنگی و کوچکی محیط آن و بدی همسایه و زیادی عیب و نقص آن است .

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : مِنَ السَّعادَهِ سِعَهُ الْمَنْزِلِ .

امام ششم (علیه السلام) فرمود : وسعت خانه از سعادت است .

... إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ (علیه السلام) سُئِلَ عَنْ أَفْضَلِ عیشِ الدُّنْیا فَقالَ : سِعَهُ الْمَنْزِلِ وَکَثْرَهُ الْمُحِبّینَ

از ابا الحسن (علیه السلام) پرسیدند : بهترین لذت دنیا چیست ؟ فرمود : خانه وسیع و دوستداران زیاد .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله وسلم) : مِنْ سَعادَهِ الْمَرْءِ الْمِرْءَهُ الصّالِحَهِ ، وَالْمَسْکَنُ الْواسِعُ ، وَالْمَرْکَبُ الْبَهِیُّ ، وَالْوَلَدُ الصّالِحُ .

پیامبر فرمود : از سعادت مرد زن شایسته ، خانه وسیع ، مرکب زیبا و فرزند صالح است .

علی (علیه السـلام) در بصـره برای عیادت علاء بن زیاد آمد ، چون خانه وسـیع او را دید ، فرمود : چنین خانه وسیعی را در دنیا برای چه می

خواهی ، تو در آخرت به خانه وسیع محتاج تری ، آری اگر به وسیله این خانه وسعت خانه آخرت بخواهی ، در آن از مهمان پذیرائی کن ، و صله رحم بجای آر ، و حقوِ شرعیه را از آن آشکار کن ، چون چنین عمل کنی به خانه وسیع آخرت رسیده ای .

مسمع که یکی از یاران حضرت صادِ است می گوید : امام ششم نامه ای به من نوشت که دوست دارم در بعضی از اطاقهایت در منزل جائی را به عنوان مسجد انتخاب و اتخاذ کنی ، آنگاه دو جامه کهنه زبر بپوشی سپس آزادی از آتش جهنم و ورود به بهشت را از خداوند بخواهی ، و در آنجا کلمه باطل و سخن خارج از حدود شرعی از تو صادر نشود .

شرایط ورود به منزل و خروج از آن در اسلام

اسلام برای ورود به منزل و خروج از آن آداب بسیار مهمی دارد ، که رعایت آن آداب بر هر فرد مسلمانی لازم است .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید : هرگاه یکی از شما داخل در خانه خود شد بر اهل خانه سلام کند ، اگر نبودند بگوید : سلام بر ما از جانب پروردگار و نیز سوره اخلاص را بخواند ، که زداینده فقر است .

در روایت بسیار مهمی آمده :

وقتی قصد خروج از منزل کردی بگو :

بِسْمِ اللهِ وَلا حَوْلَ ولا قُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ .

چون گفتی : بسم الله ملکی می گوید راهنمائی شدی ، چون گفتی : لا حول و لا قوه الا بالله می گوید از هر شری حفظ شدی ، چون گفتی : توکلت علی الله ، می گوید خداوند

تو را کفـایت کرد ، در این حـال است که شـیطان می گویـد ، چه کنم بـا بنـده ای که راهنمائی شـده و حفظ گردیـده و او را کفایت کرده اند .

سپس قل هو الله را از جانب راست و چپ و روبرو و پشت سر و بالای سر و زیر پا بخوان ، که در تمام روز در امان خدا باشی .

و وقتی وارد منزل شدی بر اهل بیت خود سلام کن اگر نبودند بگو :

بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَالسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللهِ وَالسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلی عَبادِ اللهِ الصَّالِحینَ .

در جمیع برنامه هایت تقوا پیشه کن ، خلقت را نیکو گردان ، در معاشرت با بزرگ و کوچک جانب اعتدال را رعایت کن ، با اهـل علم و دین متواضع بـاش ، با آن کسـی که در یـد قـدرت تو است مـدارا کن ، با برادران ایمانی هم پیمان باش ، در قضاء حاجت و حل مشکل آنان سرعت به خرج بده .

از غیبت و سـخن چینی و سوء خلق با زن و فرزندت بپرهیز ، با همسایه نیکی کن ، که خداوند از تو نسبت به همسایه می پرسد !

از پیامبر عزیز اسلام آمده که خداوند از تو نسبت به همسایه سفارش کرد ، در حدی که گمان بردم از من ارث می برد !!

امام صادِ (علیه السلام) فرمود : کسی که وقت خروج از منزل ده بار قل هو الله را بخواند در حفظ و مراقبت خداست تا بر گردد .

امام هشتم (علیه السلام) می فرماید : پدرم هر گاه از منزل خارج می شد می گفت :

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ خَرَجْتُ بِحَوْلِ اللهِ وَقُوَّتِهِ

لا بِحَوْلی وَقُوَّتی بَلْ بِحَوْلِکَ وَقُوَّتِک یا رَبِّ مُتَعَرِّضاً لِرِزْقِک فَإِنَّنی بِهِ فی عافِیَه .

امام هشتم (علیه السلام) از پدرش از حضرت صادِ (علیه السلام) نقل می کند : هر گاه از منزلت بیرون رفتی بگو :

بِسْمِ اللهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللهِ ما شاءَ اللهُ لا قُوَّهَ إلاّ بِاللهِ اللّهُمَّ إِنّی أَسْئَلُکَ خَیْرَ ما خَرَجْتُ لَهُ وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ ما خَرَجْتُ إِلَیْهِ ، اللّهُمَّ وَسِّعْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ وَأَتِمَّ عَلَیَّ نِعْمَتَکَ وَاسْتَعْمِلْنی فی طاعَتِکَ وَاجْعَلْنی راغِباً فیما عِنْدَکَ وَتَوَفَّنی فی سَبیلِکَ وَعَلی مِلَّتِکَ وَمِلَّهِ رَسُولِکَ .

عَنْ أبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : مَنْ قالَ حینَ یَخْرُجُ مِنْ بابِ دارِهِ :

أَعُوذُ بِاللهِ عاذَتْ بِهِ مَلائِکَهُ اللهِ وَرِسُولِهِ مِنْ شَرِّ هـذَا الْیَوْمِ الْجَدیدِ الَّذی إذا غابَتْ شَمْسُهُ لَمْ تَعُدْ ، مِنْ شَرِّ نَفْسی وَمِنْ شَرِّ غَیْری وَمِنْ شَرِّ الشَّیاطینِ وَمِنْ شَرِّ مَنْ نَصَبَ لاَِوْلِیاءِ اللهِ وَمِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالإِنْسِ وَمِنْ شَرِّ السِّباعِ وَالْهَوامِ وَمِنْ شَرِّ رُکُوبِ الْمَحارِمِ کُلِّها ، أُجیرُ نَفْسی مِنَ اللهِ مِنْ کُلِّ سُوء .

امام باقر (علیه السلام) فرمود : کسی که این دعا را هنگام خروج از منزل بخواند ، خدا او را می آمرزد ، و به او توجه می کند و مهم او را کفایت کرده ، و از بدی و شر او نگهداری می کند .

خانه و همسایه در اسلام

قسمت اول

اسلام برای همسایه منزل ارزش فوِ العاده قائل شده ، و دوست دار آنان که با هم همسایه هستند مقررات اسلام را نسبت به همسایه رعایت کرده و باب عواطف و محبت را به روی خویش باز گذارده و غم خوار و دوستدار و معین یکدیگر باشند .

در این زمینه در جلد هفتاد و چهارم بحار

صفحه صد و پنجاه به بعد روایات مهمی نقل شده که لازم است به بعضی از آنها اشاره شود :

پیامبر عزیز اسلام فرمود : کسی که یک وجب از زمین به همسایه خیانت کند ، خداوند آن یک وجب را تا هفتم مرحله زمین در قیامت به گردن او آویزد مگر اینکه توبه کند و از خیانتش دست بردارد ، و فرمود : هرکس همسایه را بیازارد بوی بهشت بر او حرام می شود ، و جایش در جهنم است و بد جائی است ، و هرکس حق همسایه اش را ضایع کند از ما نیست ، جبرئیل مرتب سفارش همسایه را به من می کرد تا جائی که گمان بردم از او ارث می بردم .

عَنْ أَبی بَصیر قالَ : سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللهِ (علیه السلام) یَقُولُ : مَنْ کَفَّ أَذاهُ عَنْ جارِهِ أَقالَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَثْرَتَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ ، وَمَنْ عَفَّ بَطْنَهُ وَفَرْجَهُ کانَ فِی الْجَنَّهِ مَلِکاً مَحْبُوراً وَمَنْ أَعْتَقَ نَسِمَهً مُؤْمِنَهً بَنَى اللهُ لَهُ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ .

ابی بصیر می گوید از حضرت صادِ (علیه السلام) شنیدم فرمود : کسی که از آزار همسایه اش خودداری کند ، در قیامت خداوند از لغزشهایش می گذرد ، و هرکس شکم و شهوتش دارای عفت باشد در بهشت ملک مسروری خواهد بود ، و هرکس انسان مؤمنه ای را از راه خدا آزاد کند ، خداوند در بهشت خانه ای برای او بنا می کند .

پیامبر در فرمایشاتش به علی (علیه السلام) فرمود : چهار چیز کمرشکن است ، پیشوائی که معصیت خدا کند و ملت از او فرمان ببرند ، زنی که شوهرش از

هر جهت او را مراعات کنـد ولی او به شوهر خیانت کند ، فقری که دوائی برای آن نباشد ، همسایه بد در خانه ای که اقامتگاه انسان است .

علی(علیه السلام) فرمود : حریم مسجد چهل ذرع است ، وهمسایه از هر طرف چهار خانه .

قالَ الرِّضا (علیه السلام) : لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یَأْمَنْ جارَهُ بَوائِقَهُ .

امام هشتم (علیه السلام) فرمود : از ما نیست کسی که همسایه اش از شرش در امان نباشد .

به پیـامبر عزیز اسـلام گفتنـد : غیر زکـات در مال حقی هست ؟ فرمود : آری ، نیکی با مال با رحمی که به انسان پشت کرده ، صله نسبت به همسایه مسلمان ، به من ایمان ندارد کسی که شب را سیر بخوابد و همسایه اش آن هم همسایه مسلمانش گرسنه باشد سـپس فرمود : جبرئیل آنقدر سفارش همسایه را کرد در حدی که گمان کردم از او ارث می برم . راوی می گوید مردی از انصار خدمت رسول اسـلام آمد عرض کرد : خانه ای در بنی فلان خریده ام نزدیکترین همسایه ام کسـی است که امیدی به خیر او نیست و از شـرش در امان نیسـتم ، حضـرت به سلمان و اباذر و یک نفر دیگر که یادم نیست گمان می کنم مقداد باشد امر فرمود در مسـجد فریاد بزنند در کمال فریاد ، که هرکس همسایگان از شـرش در امان نباشد ایمان ندارد و این مسئله را سه مرتبه فریاد کردند ، آنگاه فریاد کشیده شد از هر طرف خانه تا چهل خانه همسایه است .

قالَ امیرُالْمُؤْمِنین (علیه السلام) فی وَصِیَّتِهِ عِنْدَ وَفاتِهِ اللهُ اللهُ

فی جیرانِکَمْ فَإِنَّهُ وَصِیَّهُ نَبِیِّکَمْ مازالَ یُوصی بِهِمْ حَتّی ظَنَنّا أَنَّهُ سَیُوَرِّثُهُمْ .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به هنگام ساعت وفاتش فرمود : خدا را خدا را نسبت به همسایگان که سفارش پیامبر شماست ، به طوری وصیت نسبت به آنان کرد که گمان بردیم از آنان ارث می بریم .

این بود قسمتی از مسائل مهمی که درباره اصل خانه و ورود به آن و خروج از آن ، و حقوِ همسایه آن در اسلام آمده که به مناسبت لفظ «دار» در اصل روایت به آن اشاره شد .

امید است خانه همه ما خانه عبادت ، تربیت ، فضیلت ، کرامت ، اجرای حقوِ الهی باشد و خروج ما از منزل همراه با عبرت و به نیت خدمت به تمام مسلمین و گره گشائی از گرفتاران عالم باشد ، و همانطور که حضرت صادِ فرمودند : به گونه ای از خانه خارج شو که گوئی دیگر به آن بر نمی گردی !!

جداً آنان که به این خانه های از دست رفتنی و به این خشت و گل ناقابل دل بسته اند ، و برای بدست آوردن و حفظ آن خود را به هر آب و آتشی می زنند ، و مراعات حلال و حرام خدا را نمی کنند ، از نور عقل محجوب و از بارگاه قدس دور و از فیوضات ربانی آئینه دل آنان مستور است .

به قول یکی از ادباء درباره دنیا :

بیابانست و کوه و خانه ای چند

درون خانه ها دیوانه ای چند

نه مردی بینی اینجا نه حقیقت

سراسر کودک و افسانه ای چند

همه پیر خراباتش بنامند

کهن رندی که زد پیمانه ای چند

ز روی سالکانش

چشم بد دور

پری جویان زهم دیوانه ای چند

بسوزد شمع اینجا خویشتن ر

برای خاطر پروانه ای چند

نه گنجی هست و نه جویای گنجی

همه در کاوش ویرانه ای چند

چه خوش بودی گر این دارالمجانین

شدی خلوتگه فرزانه ای چند

و کمال الدین اسماعیل در این زمینه فرموده :

دل بر این گنبد گردنده منه کاین دولاب

آسیائی است که بر خون عزیزان گردد

حرص تست اینکه همه چیز تو را نایاب است

آز کم کن تو که نرخ همه ارزان گردد

کار دنیا که تو دشوار گرفتی بر خود

گر تو بر خویشتن آسان کنی آسان گردد

وَلا یَکُنْ خُرُوجُکَ إلاّ بِطاعَه أَوْ فی سَبَب مِنْ أَسْبابِ الدّینِ .

امام ششم (علیه السلام) روایت می فرماید ، بیرون رفتنت از خانه یا برای طاعت از حق و انبیاء و امامان باشد ، یا علت خروجت مسئله از مسائل دین الهی .

آنچه در اسلام خیر و نیکی شناخته شده ، انجام آن اطاعت از امر حق ، و بجای آوردن آن عبادت و بندگی خداست .

خروج از منزل اگر به نیت کار خیر ، و انجام یک برنامه نیک و گره گشائی از کار مسلمین باشد ، در حقیقت گردش و حرکت در مدار طاعت خداست .

در زمینه هر کـار خیر ، و هر عمل نیکی که انسان به هنگام خروج از خانه نیت انجام آن را داشـته باشـد روایات بس مهمی در کتب معتبره حـدیث چون «اصول کافی» ، و «من لا یحضـر» ، و «وسائل» و «بحار» آمده که لازم است به قسـمتی از آن احادیث به نقل از کتاب شریف «کافی» جلد دوم و «بحار» جلد هفتاد و چهار و هفتاد و پنج و هفتاد

و شش اشاره شود :

قالَ رَسُولُ اللهِ مَنْ أَصْبَحَ وَلا يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِم .

نبی اکرم فرمود : هرکس صبح کند و تصمیم به قیام جهت امور مسلمانان نداشته باشد مسلمان نیست .

قالَ رَسُولُ اللهِ (علیه السلام) أَنْسَکُ النّاسِ نُسْکاً أَنْصَحَهُمْ جَیْباً وَأَساَلَمَهُمْ قَلْباً لِجَمیعِ الْمُسْلِمینَ .

پیامبر خدا فرمود : خداپرست ترین مردم آن کس است که نسبت به مردم خیرخواه تر و دل پاک تر برای تمام مسلمانان باشد .

قالَ : سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللهِ (علیه السلام) یَقُولُ : عَلَیْکَ بِالنُّصْحِ للهِ فی خَلْقِهِ فَلَنْ تَلْقاهُ بِعَمَل أَفْضَلَ مِنْهُ .

امام ششم (علیه السلام) به راوی فرمود : چنانچه راوی می گوید از حضرت شنیدم : بر تو باد که خیرخواه خلق باشی و اندرزگوی آنان که به کاری بهتر از آن با حضرت حق برخورد نکنی .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : الْخَلْقُ عِیالُ اللهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَی اللهِ مَنْ نَفَعَ عِیالُ اللهِ وَأَدْخَلَ عَلی أَهْلِ بَیْت سُرُوراً .

امام ششم فرمود : رسول خدا فرمودند : خلق روزی خور و عیال خدایند ، و محبوبترین مردم نزد خدا کسی است که به عیال خدا سود دهد و برای خانواده ای سرور و شادی فراهم کند .

سُئِلَ رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه وآله وسلم) : مَنْ أَحَبُّ النّاسِ إِلَی اللهِ ؟ قَالَ أَنْفَعُ النّاسِ لِلنّاسِ .

از پیامبر پرسیدند : محبوبترین مردم نزد خدا کیست ؟ فرمود : سودمندترین مردم برای مردم .

قسمت دوم

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْم مِنَ الْمُسْلِمینَ عادِیَهَ ماء أَوْ نار وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّه .

پیامبر اسلام فرمود

: کسی که از مسلمانان ضرر هجوم آبی یا آتشی را بگرداند ، بهشت بر او واجب می شود .

آری به نیت این برنامه ها نسبت به مسلمین هرکس از خانه خارج شود ، خروج او خروج در طاعت و عبادت خداست ، اگر تمام مرد و زن مسلمان در بیرون رفتن از خانه با چنین قصد و نیتی خارج گردند بسیاری از مشکلات مردم حل خواهد شد و زندگی بر همگان آسان خواهد گشت .

در روایات مهم اسلامی آمده کسی که از خانه خود برای صله رحم و رسیدگی به مشکلات اقوام وخویشان خود قدم بردارد ، ثواب آن قدم در پیشگاه حضرت دوست ثوابی عظیم و فوِ العاده است .

فی مَناهِی النَّبِیِّ قالَ : مَنْ مَشی إلی ذی قَرابَه بِنَفْسِهِ وَمالِهِ لِیَصِلَ رَحِمَهُ أَعْطاهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَجْرَ مِأَه شَهید وَلَهُ بِکُلِّ خُطْوَه أرْبَعُونَ أَلْفَ حَسَنَه وَیَمْحی عَنْهُ أرْبَعُونَ أَلْفَ سَیِّئَه وَیَرْفَعُ لَهُ مِنَ الدَّرَجاتِ مِثْلُ ذلِکَ وَکَأَنَّما عَبَدَ اللهَ مِأَه سَنَه صابِراً مُحْتَسِباً .

پیامبر فرمود : کسی که با جان و مال برای صله رحم حرکت کند ، ثواب صد شهید در نامه عملش نوشته می شود ، و برای او به هر قدمی چهل هزار حسنه و پاک شدن چهل هزار گناه است ، و به همین صورت دارای درجات است ، و گوئی خدا را صد سال صابر و محتسب عبادت کرده است .

امام چهارم (علیه السلام) فرمود : هیچ قدمی نزد خداوند محبوبتر از دو قدم نیست ، قدمی که مؤمنی بر می دارد و با آن صف جهاد را محکم می کند ، و قدمی را که برای

صله رحم بر می دارد .

امام ششم فرمود : صله رحم و نیکی به مردم حساب قیامت را آسان و آدمی را از گناه حفظ می کند ، به رحم خود برسید ، و با برادران نیکی کنید ، گرچه به خوبی سلام کردن و جواب سلام باشد .

امام باقر (علیه السلام) فرمود : علی (علیه السلام) می فرمود : ما اهل بیتی هستیم که دستور داریم اطعام طعام کرده ، و به داد مصیبت زده رسیده ، و به هنگامی که مردم در خوابند نماز بخوانیم .

امام ششم (علیه السلام) فرمود : برای نماز از خانه درآمده و به مسجد حاضر شوید ، برای مردم همسایه نیکی باشید ، اقامه شهادت کنید ، و در تشییع جنازه حاضر گردید ، شما را جز زندگی با مردم چاره ای نیست ، که حیات کسی بی نیاز از مردم نمی باشد ، ما آنقدر با مردم خون گرمیم که حتی در کنار جنازه آنان حاضر می شویم ، بر شماست که با مردم به مانند ما ائمه رفتار کنید ، تا مردم اهل اسلام و ایمانند ، اگر بخواهید از مردم جدا گردید از هواپرستان جدا شوید ، سپس حضرت فرمود : نماز را نیکو بجا آورید ، و برای آخرت و به نفع خویش عمل کنید ، که مردی نسبت به امر دنیا زرنگ است می گویند فلانی زرنگ است ولی زرنگ واقعی فقط زرنگ نسبت به آخرت است .

پیامبر فرمود : اگر کسی شما را دعوت کرد اجابت کنید ، به عیادت مریض بروید ، هدیه را بپذیرید ، و به احدی از مسلمانان

ظلم نکنید .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : سائِلُوا الْعُلَماءَ ، وَخالِطُوا الْحُكَماءَ ، وَجالِسُوا الْفُقَراءَ .

پیامبر عزیز خدا فرمود : از علما بپرسید ، با حکما همنشین شوید ، و با فقرا مجالست کنید .

معلی بن خنیس به حضرت صادِ (علیه السلام) عرضه داشت : حق مؤمن بر مؤمن چیست ؟ حضرت فرمود : هفت حق واجب است که مخالفت با هریک خروج از ولایت خدا و طاعت اوست !!

عرضه داشتم : چیست ؟ فرمود : ای معلی دوست توام و بر تو می ترسم که این حقوِ را بگویم و تو ضایع کنی و در مقام حفظش بر نیائی و بدانی و عمل ننمائی ، عرضه داشتم لا قوه الا بالله فرمود : آسانترین حق این است که دوست بداری برای او آنچه را برای خود دوست داری و نخواهی برای او آنچه را برای خود نمی خواهی .

حق دوم این است که در برآوردن حاجتش حرکت کرده و کوشش کنی ، و خشنودی و رضای او را بجوئی و با گفتارش مخالفت ننمائی .

حق سوم این است که با نفس و مال نسبت به او توجه کنی ، و با دست و قدم و زبان به او یاری دهی .

حق چهارم این است که دیدبان و دلیل و آئینه و پوشش او باشی .

حق پنجم اینکه تو سیر نباشی او گرسنه ، تو پوشیده نباشی او برهنه ، تو سیراب نباشی او تشنه .

حق ششم این است که اگر برای تو زن و خدمتکار هست ولی او بدون زن و خدمتکار است ، خدمتکار خود را به خانه او

فرستی ، که لباسش را بشوید ، و طعامش را آماده کند ، و رختخوابش را پهن نماید که اینها حقوِ بین تو و اوست .

حق هفتم این است که قسمش را تصدیق کنی ، دعوتش را اجابت نمائی ، به تشییع جنازه اش حاضر شوی ، و در مرضش از او عیادت نمائی ، بدنت را برای حل مشکلش آماده کنی ، کاری کنی که حاجتش را مجبور نشود از تو بخواهد ، بلکه به محض فهمیدن حاجت او به قضای حاجتش اقدام کنی ، چون این حقوِ را به جای آوردی ولایت و دوستی ات را به او متصل و از آن جانب به ولایت حق متصل شده است !!

قالَ أبُوعَبْدِاللهِ (علیه السلام) : أَحْسِنْ یا إسحاَ إلی أَوْلِیائی ما اسْتَطَعْتَ فَما أَحْسَنَ مُؤْمِنٌ إلی مُؤْمِن وَلا أَعانَهُ إلاّ خَمُشَ وَجْهُ إبلیسَ وَقَرَّحَ قَلْبُهُ .

امام ششم فرمود : ای اسحاِ به دوستانم تا جائی که می توانی نیکی کن ، که مؤمن به مؤمن نیکی نمی کند مگر اینکه صورت ابلیس لطمه خورده و قلبش پر از هم و غم می گردد .

امام ششم (علیه السلام) فرمود : مؤمن برادر مؤمن و چشم او و راهنمای اوست ، به او خیانت نمی کند ، و خذلان او را نمی خواهد ، مؤمن برای مؤمن برکت است ، دو مؤمن وقتی وارد منزل مؤمنی می شوند و آن مؤمن گرسنگی آنها را برطرف می نماید بهتر از آزاد کردن یک بنده است ، وقتی مؤمنی به مؤمنی قرض بدهد به خاطر خدا ، اجرش همانند صدقه است ، و وقتی مؤمن برای حل مشکل

مؤمن قدم بردارد ، به هر قدمی حسنه ای به او عنایت می شود ، و سیئه ای از او محو می گردد ، و درجه ای از او بالا می رود ، و پس از آن به ده حسنه رسیده و ده حاجتش برآورده می گردد ، و مؤمنی که پشت سر مؤمن دعا کند ، ملکی می گوید همانند این برای خود تو است ، و مؤمنی که غمی زا دل مؤمن بر دارد خدا غمی از غم های آخرت او بر می دارد ، و مؤمنی که مظلومی را کمک دهد برایش از روزه یک ماه و اعتکاف در مسجد الحرام بالاتر است ، و هرگاه مؤمنی مؤمن را یاری دهد خدا در دنیا و آخرت او را یاری دهد .

در این زمینه ها روایت و حدیث به قدری زیاد است ، که اگر نسبت به هر فصلی به دو روایت اشاره شود خود کتاب جامع و کاملی خواهد گشت ، روایاتی که خواندید دور نمائی از روایات بسیار مهمی است ، که وظیفه انسان را به هنگام خروج از خانه معین کرده ، و می خواهد انسان مسلمان به هنگام خروج از خانه فقط برای طاعت یا امری از امور دین خارج گردد ، چون به این نیت خارج شود ، و نیت خود را در تمام زمینه ها عملی سازد خروجش خروج طاعت ، و موقعیتش در پیشگاه حضرت ربوبی بهترین موقعیت خواهد گشت .

راستی چه پر ارزشند آن بزرگوارانی که به قصد خدمت به اسلام و مسلمین از خانه خارج می شوند .

به قول یکی از رهروان راه :

خواندیم

در کتاب و شنیدیم باره

کاندر جهان فضیلت اصل سعادت است

خرم کسی که در ره تقوا نهاد گام

خوشبخت آنکه پیرو حق و حقیقت است

انسان به نام و ثروت و جاه و مقام نیست

فضل بشر به راستی و آدمیت است

گفتند کسب فضل و ادب کن که هرکه کرد

عمرش قرین شادی و اقبال و عزت است

جر راه حق مپوی و بجز حرف حق مگوی

اینست آنچه شیوه اهل طریقت است

من جز بسوی حق و شرف رو نمی کنم

هرچند کس نه طالب حق و فضیلت است

آزادگان به راه حقیقت دهند جان

آنجا که مرد فضل و شرف مرگ راحت است

در راه خدمت به خلق

قسمت اول

یکی از دانشمندان بزرگ این زمان داستان مهمی برایم نقل کرد که در اوائل جنگ جهانی اول در تهران اتفاِ افتاد ، داستان مهم ، که در آن درس و عبرت و پند برای همگان است .

مردی بود متقی ، با فضیلت ، بزرگوار ، و آراسته به تربیت الهی ، و دارای روح ملکوتی ، که در بازار تهران دارای یک مغازه بود .

درآمد مالی خود را به دو تقسیم کرده بود ، قسمتی را برای مخارج خانه خود گذاشته بود و سهم دیگر را برای رفع نیاز

نیازمندان .

بدون انجام کار خیر راحت نبود ، دلش مالامال از غم برای مسلمین بود ، کار نیکی نبود مگر آنکه در آن سهم داشته باشد .

از خانه جز برای کار خیر و طاعت حق و امری از امور اسلام خارج نمی گشت

روزی از خـانه مطابق با نیت همیشـگی خود خارج شـد ، ولی آن روز به کار خیری برنخورد ، با کمال انـدوه و تأسف به خانه برگشت ، به همین

سبب میلی به غذا نداشت ، خوابش نمی برد ، ناراحت و رنجیده بود .

ساعت ها از شب می گذشت ، شهر به خواب رفته بود ، اما دیده او بیدار بود ، لباس پوشید و به همسرش گفت من به قصد حل مشکل مسلمانی یا انجام کار خیری از خانه می شوم .

خانه را ترک کرد از این کوچه به آن کوچه ، از این محل به آن محل ، از این خیابان به آن خیابان در حرکت بود ، از خدای مهربان توقع داشت در آن وقت شب کار خیری نصیبش شود !!

مشغول گشتن بود ، صدای ناله ای توجه او را جلب کرد ، به سوی صاحب ناله رفت ، جوانی را دید سر به دیوار گذاشته ، آه می کشد و اشک می ریزد .

به جوان سلام کرد ، دردش را پرسید ، از گفتن درد و رنجش ابا داشت به او گفت : جز برای رفع حاجت و برطرف کردن درد دردمند از خانه بیرون نیامده ام دردت را بگو .

جوان در پاسخ گفت : اینجا حول وحوش محله بدکاران است ، مرا قدرت ازدواج نیست ، به تازگی دختر جوان زیباروئی را به این خانه که خانه بدکاران است آورده اند ، من مایل به آن دخترم ، به خاطر پول کم من ، رئیس این خانه که خانم نسبت مسنی است از ورود من به خانه و دیدار دختر جلوگیری می کند !

آن مرد بافضیلت به جوان گفت ، اکنون که دختر در معرض فساد مفسدین قرار نگرفته ، اگر به او علاقه شدید داری و حاضر به

ازدواج با او هستی من وسائلش را فراهم کنم .

جوان باور نمی کرد ، بهت زده شده بود ، در پاسخ آن مرد گفت : اگر این خدمت را نسبت به من انجام دهی کار بزرگی کرده ای .

آن مرد با کرامت خانه را در زد ، خانم رئیس در را باز کرد ، چشمش به قیافه ای الهی و چهره ای ملکوتی افتاد ، سخت تعجب کرد ، فریاد زد : ای مؤمن می دانی اینجا کجاست ؟ اینجا محله بدکاران است ، شما را چه شده به این ناحیه گذر کرده ای ؟

جواب داد : دختری که جدیداً به خانه شما آورده اند برای این پسر می خواهم ، چنانچه میسر است این خدمت را انجام داده و دلی را از اندوه و رنج بدر آر .

جواب داد : این دختر جهت ماندن در این خانه نزدیک به پنجاه تومان ضمانت سپرده ، شما حاضری آن پنجاه تومان را بپردازی ؟

گفت : آری ، با آنکه پنجاه تومان در آن زمان پول فوِ العاده ای بود ، و با آن می توانستند کار عمده ای انجام دهند ، ولی آن مرد با کرامت در راه رضای محبوب حاضر به پرداخت آن پول بود .

آری عاشق الله جان و مال را فقط برای حضرت او می خواهد مال و جان اگر در راه او نباشد مال و جان نیست و بال و بار شیطانی است .

عاشق جز به معشوِ و محب جز به محبوب فکر نمی کند ، جان و مال عنایت خداست ، و باید خرج خدا شود .

در صورتی که مال در

راه دوست مصرف شود برای انسان سودمند است ورنه در برزخ و قیامت جز بار سنگین و عذاب مهلک چیز دیگری برای انسان نیست .

اهل حال و اهل خدا جز خدا نمی شناسند ، و سراپائی جز دلبر نمی دانند ، آنان هرچه می خواهند برای او می خواهند ، و هرچه انجام می دهند برای او انجام می دهند .

عمر و وقت و زمان را فقط برای او می خواهند ، فدا کردن مال و جان در راه او برای آنان کاری آسان است .

عشق برای آنان چیزی جز خدا باقی نگذاشته ، آنچه مربوط به محبوب آنان نیست از آن روی گردانند ، و هرچه در ارتباط با محبوب آنان است ، به جان و دل به طرف آن می دوند .

به قول یکی از شعرای معاصر :

بجان دوست که گر عالم و هر آنچه در اوست

دهند من ندهم نقد دولت غم دوست

نهاده پا به ره پیشگاه عشق کسی

که پشت پا زده بر روزگار و آنچه در اوست

تفاوتی نکند خواه درد ، خواه دو

ز دوست هرچه رسد در مذاِ جان نیکوست

وجود دلبر و من حکم جان و تن دارد

تمام قدرت من در کف اراده اوست

به روی دوست گر افتد نگاه عاشق مست

که دردمند تو را درد بی دوا داروست

تو دوست باش چه پروا زیک جهان دشمن

تو یار باش چه اندیشه از ملامت گوست

از آن شبی که به زلف تو عقد دل بستم

تمام حلقه من در جهان به یک سر موست

غریب نیست اگر پا نهی به چشم ترم

که هرچه سر و سهی دیده ام بر لب جوست

آن مرد کریم و بافضیلت پنجاه تومان را

داد ، و آن دختر را گرفت و همراه پسر به خانه خود برد ، از پسر درخواست کرد جهت کار نزد خودم باش ، و از همسرش درخواست نمود به دختر تعالیم اسلامی بیاموزد .

پس از مدت کمی که دختر آراسته به فضائل شد ، و پسر در نزد آن مرد رموز کار را یاد گرفت ، عروسی مفصلی جهت آنان برگزار کرد .

مدت ها گذشت ، روزی پسر به نزد آن مرد باکرامت آمد عرضه داشت تو مانند یک پدر جهت من حق پدری بجای آوردی ، و بالاترین خدمت را نسبت به من انجام دادی ، هم اکنون از تو می خواهم به من اجازه دهی همراه همسرم از تهران کوچ کرده و به محل اصلی خود شهر منجیل بروم .

آن مرد بزرگوار به او رخصت سفر داد ، پسر همراه با همسرش به شهر اصلی خود آمد ، در آنجا ماندگار شد ، رابطه او با آن مرد بزرگ به توسط نامه بود .

جاده های آن زمان به وضعی نبود که زود به زود بتواند به تهران آمده و به آن یار خدمتگذار نایل گردد .

سالها گذشت ، برای آن مرد باکرامت سفری به سوی رشت و بندر انزلی اتفاِ افتاد ، هنگام غروب به شهر منجیل رسید ، جمعیت کثیری را کنار نانوائی دید ، که همه جهت نان گرفتن گرد آمده ولی نان کم و مقداری گران است .

سئوال کرد چه خبر است ؟ گفتند : ایام جنگ جهانی اول است ، آذوقه خیلی کم شده ، علاوه مهاجرین زیادی در شهر مقیم شده و جای آنان در مسجد

و حسینیه است و از کمبود نان رنج می برند !!

پرسید : گندم و آرد این ناحیه در اختیار کیست ، گفتند : فلان شخص ، به محض شنیدن نامش معلوم شد ، همان جوانی است که سالها پیش آن خدمت بزرگ را در حق او کرده ، نشانه خانه او را پرسید ، به درب خانه او رفت ، در زد ، خدمتکار گفت کیست ؟ گفت : صاحب خانه را می خواهم ، صاحب خانه به درب درآمد ، تا چشمش به آن مرد باکرامت افتاد از شوِ فریادی کشید و محبوب خود را در آغوش گرفت و زن و فرزندش را به دیدار او صدا زد ، به آن مرد خوش آمد گفت و از او دعوت کرد به درون خانه بیاید ، ولی او گفت : من قدم به این خانه نمی گذارم مگر اینکه مشکل نان در این منطقه حل شود !!

آن پسر به انباردار خبر داد در انبارها را باز کن و نثار قدم این عزیز گندم و آرد را به نازل ترین قیمت ممکن همین امشب در اختیار نانوایان شهر قرار بده ، و به نانوایان از قول من بگو امشب تا نیمه شب یا سحر پخت کنند ، اگر مخارج اضافی در برداشت به عهده من ، شب به نیمه نرسیده بود که بر تخت نانوایان منجیل نان فراوانی قرار داده شد ، ولی مشتری برای بردن نداشت .

راستی بعضی از انسانها چه وجود با برکت و پر منفعتی هستند ، چون در خانه قرار می گیرند شمع خانه اند ، چون قدم از خانه به بیرون

می گذارند برای خلق خدا منبع خیرند .

بیائید در تمام برنامه ها چنانچه قرآن مجید در بسیاری از آیات دستور می دهد فکر کنیم ، نور فکر نمی گذارد ، کار خیر و عمل نیکی از ما فوت شود ، نور فکر نمی گذارد که فقط به فکر خود بوده ، و هر چیزی را برای خود بخواهیم ، فکر آفتاب زندگی و منبع بسیاری از امور الهی در حیات انسان است ، فکر ریشه عمل و بلکه بالاتر از عمل است ، چون هر عمل نیکی محصول فکر پاک است .

سلطان ولد در کتاب «رباب نامه» صفحه سی و دو می فرماید :

فکر بالای عمل است ، زیرا عمل فعل جوارح است و فکر عمل باطن ، عمل در دست آدمی است اما فکر مقدور آدمی نیست مگر آن را حق تعالی بخشد .

و غرض از فعل جوارح جوشش فکر است که :

تَفَکُّرُ ساعَه خَیْرٌ مِنْ عِبادَهِ سَبْعینَ سَنَه .

عمل همچون درخت است و فکر همچون میوه درخت ، زیرا می فرماید :

مَنْ أَخْلَصَ للهِ أَرْبَعینَ صَباحاً ظَهَرَتْ یَنابیعُ الْحِکْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ .

پس معلوم شد که حکمت ثمره عمل است ، اگر عمل باشد و ثمره نباشد معلوم شود که آن عمل می نمود اما در حقیقت عمل نبود چنانکه درم قلب به صورت درم می نماید و در حقیقت درم نیست .

آری فکر علت عمل و عمل علت حکمت و حکمت علت حل تمام مشکلات اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی ، مادی و معنوی است .

خداوند حکیم قرآن حکیم را برای ساخته شدن فرد و جامعه حکیم نازل کرده و آن کس

که از فکر و عمل و حکمت بهره ندارد ، ارتباطی با خداوند و فیوضات حضرت او ندارد ، و چنین کسی نباید توقع خیر دنیا و آخرت داشته باشد ، که سعادت دنیا و آخرت نصیب آن کسی است که دارای فکر الهی و عمل اسلامی و حکمت ربانی باشد .

بی فکر ، دچار دنیای غلط می شود ، دنیائی که او را از تمام حقایق و معارف غافل کرده ، و به بدبختی و شقاوت می کشد .

زندگی و حیات و دنیائی که عامل رشد و کمال و بالا رفتن شخصیت انسان نباشد ، و آدمی در گرفتار بودن به آن دنیا از یاد حق و ذکر دوست غافل بماند پشیزی ارزش ندارد .

سلمه الاحمر می گوید : بر هارون الرشید وارد شدم ، او را در کنار کاخها و قصرها دیدم ، این شعر را خواندم :

اما بیوتک فی الدنیا فواسعه

فلیت قبرک بعد الموت یتسع

خانه هایت در دنیا وسیع است ، ای کاش بعد از مرگت نیز خانه قبرت وسیع باشد .

هارون گریه کرد و گفت : ای سلمه به نحو مختصر مرا موعظه کن ، گفتم : ای هارون اگر در بیابانی خشک و بی آب و علف قرار بگیری ، و تشنگی تو را تا سرحد مرگ ببرد ، با چه قیمتی حاضری آب بخری آن هم به اندازه یک شربت ؟ گفت : با نصف آنچه در اختیار دارم !

گفتم : اگر آب را به این قیمت خریدی و خوردی ، ولی از تو دفع نشد و دچار مرض حبس البول شدی ، چه قیمت حاضری بپردازی که از

این رنـج راحت شوی ؟ گفت : نصف دیگر ثروتم را ، گفت : خدا لعنت کند دنیائی را که به شـربت آب و بولی از دست می رود !!

بیائید آنچه در دست داریم همه را در راه خشـنودی حضـرت حق قرار دهیم ، بیائید برای خدا باشیم و برای خدا بمیریم ، بیائید برای خـدا به خـانه خود برویم و برای خـدا از خـانه خـارج شویم ، و کـاری کنیم که از ما نسـبت به حضـرت حق جز طاعت و نسبت به خلق خدا جز خدمت کاری صادر نشود ، بیائید به حضرت حق عرض کنیم :

جز هوای تو ندارم سر سودای دگر

نیست غیر توام ای دوست تمنای دیگر

بندم از پا بگشا زان که اسیر تو دمی

از سر کوی تو هرگز نرود جای دیگر

رفتن آن روز میسر شود از کوی توام

که جز آنم دل دیگر بود و پای دیگر

هر شبم مژده فردا دهی از وصل و کنی

باز فردا چو شود وعده به فردای دیگر

در پی سلسله موی تو ای مونس جان

هر طرف می نگرم واله و شیدای دیگر

من نه آنم که بغیر از سر آن کوی صبور

باشدم چون دگران منزل و مأوای دیگر

وَأَلْزِمِ السَّكينَةَ وَالْوِقارَ وَاذْكُرِ اللّهَ سِرّاً وَجَهْراً .

چون از خانه خارج شـدی ادب در راه رفتن را مراعات کن ، و ادب در این است که با آرامش دل و آرامش بدن حرکت کنی ، از افراط و تفریط در راه رفتن اجتناب کن ، از حرکت های لغو و بیهوده و اعمال ضـد حق بر حـذر باش ، و در درون و برون خود متذکر حضرت حق باش ، که با

متذکر بودن نسبت به حق و شئون حضرت او که انبیاء و ائمه و اولیاء و حلال و حرام و قبر و برزخ و قیامت و حساب و کتاب است از تمام خطرات بیرون از منزل که عبارت از نگاه به نامحرم ، رابطه نامشروع ، ظلم به زیردست ، مال حرام ، احتکار جنس ، تقلب و خدعه و حیله و مکر با مردم و ... مصون خواهی بود .

در روایات آمده که روزگاری بر مردم بیاید که مؤمن از خانه خارج شود ، ولی کافر و بی دین به منزل برگردند !!

چون سراً و جهراً یاد حضرت او باشی ، شیطان و شیاطین از حمله به تو و ضربه زدن به شئون معنوی تو عاجز خواهند بود .

و اگر بخواهی مسئله ذکر و یاد خدا سراً و جهراً به وقت بیرون بودن از خانه در تو قوی و با شدت باشد ، لازم است هر روز در هنگام خروج از خانه یا هرچند روز یکبار خدمت یکی از مردان الهی و عالمان ربانی رسیده و از نفس پاک او همت گرفته روح و جان ، و

قسمت دوم

قلب و سر خود را قوت بخشی ، و بدان که بدون توسل به ذیل عنایت انبیاء و ائمه ، یا جانشینان آن بزرگواران به پایان راه نخواهی رسید و همای سعادت بر سرت به پرواز نخواهد آمد .

گفته اند : اصل عبادت و مسلمانی روی آوردن است به مردان حق ، اگر به هزاران نوع طاعت آراسته باشی و به علوم و اخلاِ پیراسته ، چون منکر ایشان شوی ، مردود حق گردی ، دلیل بر

آن در زمان مصـطفی (علیه السـلام) هرکه به او رو نیاورد و منکر حال او گشت حق تعالی طاعت ها و عبادت های آن کس را از سلک معصیت شمرد ، بلک از کافران و مردودان گشت و در آخر علف دوزخ شد() .

بی وجود مصطفی آن طاعتت

هست ناخوشتر زفسق و معصیت

زان که عاصی دارد امید نجات

بعد توبه می رسد او را صلات

لیک آن طاعت که بی احمد بود

آدمی از کرد آن کافر شود

نیست کافر را امیدی از خد

زانکه باشد کفر را دوزخ جزا

پس بگیر آن مرد را و دم مزن

تا کشد از چاه کفرت بی رسن

او کند کار تو رو فارغ نشین

گرچه بد باشی شوی از وی بهین

طفل چون محکوم والد می بود

کار او هر دم نکوتر می شود

والدش می پرورد بی سعی او

با هزاران گونه نعمت ها نکو

می زید در ظل والد بی حرج

هر دمی دارد از او صدگون فرج

ظل والد همچو کشتی مر ور

می برد هر لحظه ای از جا به جا

تو هر روز و هر ساعت محتاج به تذکری ، چون هر لحظه در معرض بزرگترین خطرهائی ، چه بهتر که برایت خضر راهی باشد و تو به وقت خروج از خانه در ابتدای روز او را ببینی و به وقت برگشتن به منزل هم او را ملاقات کنی ، که همت و نفس و نصیحت و حکمت او تو را از افتادن در قیود سخت و خطرناک شیطانی حفظ کند ، و حداقل در کسب و کار و رابطه با مال و پول که سخت ترین جاذبه ها و کشش را دارد ، تو را از حرام خدا حفظ نماید

، که روزی انسان با توجه به سعی و کوشش و کار و فعالیتی که دارد از حلال و رزِ طیب و طاهر مقرر شده و آدمی باید به حلال خدا که از راه کسب مشروع بدست می آورد قانع باشد .

پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : ای مردم می دانید خدای شما چه می گوید ؟ گفتند : خدا و رسول او بهتر می داند فرمود : در استوای بر عرش و نظر بر خلق می فرماید : بندگان من شما مخلوِ من و من خالق شمایم و روزی شما بدست من است ، در آنچه من برای شما تکفل کرده ام خود را به رنج و مشقت و بخصوص بلای حرام دچار نکنید ، روزی را از من بخواهید و خود را برای من قرار دهید ، حوائج خود را به من اظهار نمائید ، من روزی شما را بدون افتادن در رنج و مشقت حرام و رنج اضافی می رسانم .

ای مردم می دانید خدای شما چه گفته ؟ گفتند : خدا و رسول بهتر می داند ، فرمود : خداوند می فرماید : انفاِ کنید تا بر شما انفاِ کنم ، و وسعت به اهل و عیال و مردم بدهید تا بر شما وسعت بدهم ، تنگ نگیرید که بر شما تنگ خواهم گرفت ، ابواب رزِ به عرش من در شب و روز باز است من رزِ را به بنده ام بر اساس نیت و بخشش و صدقه و انفاقش نازل می کنم ، هرکس دست باز داشته باشد ، من هم نسبت به او دست

باز خواهم داشت ، و هرکس سخت بگیرد و کم خرج کند نسبت به او سخت خواهم گرفت() !!

چه نیکوست که انسان با مال حرام روبرو شد ، هرچند زیاد باشد برای خاطر خدا صبر کند و استقامت ورزد که به حرام آلوده نشود .

محاسبی می گوید : لِكُلِّ شَيْئِى جَوْهَرٌ الإِنْسانِ العَقْلُ وَجَوْهَرُ العَقْلِ الصَّبْرُ .

برای هر چیز حقیقتی است و حقیقت انسان عقل است و حقیقت عقل صبر و پایداری و استقامت است .

کسی که در حرام خدا صبر پیشه کند دلش به انوار معرفت روشن گشته و جانش ظرف تجلی صفات خواهد شد ، و کششی در قلب او نسبت به حضرت یار پیدا خواهد شد ، که از طرفی نسبت به تمام امور به آرامش خواهد رسید ، و از طرفی نسبت به محبوب تا رسیدن به مقام وصل واله و حیران و بی قرار خواهد گشت .

این دل شکسته در این زمینه خطاب به محبوب واقعی سروده :

ای نور دل و فروغ جانم

رویت بنما که جان فشانم

در آتش هجرت ای دل آرام

سوزد همه مغز استخوانم

بردی دل من به یک اشارت

رحمی بنما که در فغانم

تا روی تو بینم ای مه حسن

بنشسته بخاک آستانم

درمان نشود اگر غم هجر

برگو که چگونه زنده مانم

باز آی و به من عنایتی کن

تا دل زغم تو وارهانم

احوال مرا چگونه خواهی

آنسان که تو خواهیم من آنم

با قوت عشق گیر دستم

مسکنیم و زار و ناتوانم

سَئَلَ بَعْضُ أصْحابِ أَبی ذَرٍّ أَهْلَ دارِهِ عَنْهُ فَقالَتْ : خَرَجَ ، فَقالَ : مَتی یَعُودُ ؟ قَالَتْ مَتی یَرْجِعُ مَنْ رُوحُهُ بِیَدِ غَیْرِهِ ؟! وَلا یَمْلِکُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَلا ضَرّاً .

بعضی از یاران ابوذر

، آن مرد بزرگ الهی به درب خانه اش آمدنـد و از همسر او پرسیدند کجاست ؟ گفت : بیرون رفته . گفتند : کی می آید ؟ گفت : چه سئوالی است ، کسی که روحش و جانش به دست دیگری است کی بر می گردد ؟ شاید برنگردد ، کی بر می گردد کسی که مالك خود نسبت به نفع و ضرری نیست .

بعضی از زنان تربیت شده معارف الهی ، راستی از چه معرفتی برخوردار بودند گاهی زنان با معرفت ، و آنان که در مدرسه انبیاء و امامان تربیت شدند برای تمام انسانها در تمام زمینه درس و عبرت اند .

فیض آن عارف بزرگ و عالم سترك و فقیه پر ارزش در کتب اخلاقی اش می فرماید :

بعضی از زنان ، اول صبح تا کنار درب خروجی منزل به بدرقه شوهر می آمدند ، و به وقت خداحافظی می گفتند : ای مرد خانه مطمئن باش که من و فرزندانت به توفیق الهی به گونه ای تربیت شده ایم که حاضریم به حداقل غذا و لباس و مسکن قناعت کنیم ، مبادا به وقت کسب ما را در نظر گرفته و بگوئی باید به زندگی گشایش بدهم تا زن و فرزندم راحت باشند آنگاه حدود و مقررات الهی را شکسته دست به حرام آلوده کنی ، من و فرزندانت در قیامت مسئولیت خطا و اشتباه و به حرام افتادن تو را قبول نخواهیم کرد ، و چنانچه به عنوان ما دست به حرام بیالائی ما در محضر حضرت حق عرضه خواهیم داشت : بار خدایا ما در دنیا قناعت کردن خود

را به این مرد اعلام کردیم و او بدون اطلاع ما دست تجاوز به قانون تو دراز کرد ، و ما امروز مشارکت در خطای او را قبول نداریم !!

چه بسیار زنان بیدار دل و با معرفتی بودند که علت سعادت شوهران و فرزندان گشتند .

چه بسیار زنانی بودند که در کنار همسرانشان با سختی ها و مشکلات زندگی ساختند ، و شوهران خود را تشویق به استقامت کرده ، از انحراف آنان از صراط مستقیم الهی جلوگیری کردند .

درسی که در درب خانه زن ابوذر به دوستان ابوذر داد ، یک جهان معرفت و یک دنیا علم است .

آری هیچکس مالک نفع و ضرر نسبت به نفس خود نیست ، و زمام حیات و زندگی فقط و فقط بدست خداست .

خوشا به حال آن انسانهائی که در تمام شئون حیات متذکر حق و متوجه حضرت محبوبند و حضرت محبوب متوجه آنان به قول عارف عالم ، شیخ مصلح الدین شیرازی :

خرم صباح آن که تو بر وی نظر کنی

فیروز روز آن که تو بر وی گذر کنی

آزاد بنده ای که بود در رکاب تو

خرم ولایتی که تو زان جا سفر کنی

دیگر نبات را نخرد مشتری بهیچ

یک بار اگر تبسم همچون شکر کنی

ای آفتاب روشن و ای سایه هم

ما را نگاهی از تو تمناست گر کنی

من با تو دوستی و وفا کم نمی کنم

چندان که دشمنی و جفا بیشتر کنی

مقدور من سری است که در پایت افکنم

گر زان که التفات بدین محتضر کنی

دانی که رویم از همه عالم به سوی تست

زنهار اگر تو روی به روی دگر کنی

عمریست تا بیاد تو شب روز می کنم

تو

گفته ای که گوش به آه سحر کنی

گفتی که دیر و زود به حالت نظر کنم

آری کنی چو بر سر خاکم گذر کنی

شرط است سعدیاکه بمیدان عشق دوست

خود را به پیش تیر ملامت سپر کنی

وَاعْتَبِرْ بِخَلْقِ اللهِ تَعالی بِرّهِمْ وَفاجِرِهِمْ أَیْنَما مَضَیْتَ وَاسْئَلِ اللّهَ تَعالی أَنْ یَجْعَلَکَ مِنْ خاصِّ عِبادِهِ وَأَنْ یَلْحَقَکَ بِالْماضینَ مِنْهُمْ وَیَحْشُرَکَ فی زُمْرَتِهِمْ .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : به نیکان و بدان خلق خدا به نظر پند و عبرت بنگر ، و فکر کن که کجا رفتند و چه شدند ، عاقبت نیکان به کجا رسید ، و عاقبت بدان و بدکاران به کجا کشید ؟

بر تو هم که یکی از مخلوقات خدائی همان خواهد رفت که بر آنان رفت ، اگر نیکی بر تو عاقبت نیک خواهد آمد و اگر زشتی و بدخو و بی ایمانی بر تو همان خواهد شد که بر بدان و آلودگان روزگار رفت !

کوشش کن از وضع زندگی گذشتگان ، چه نیکان چه بدان پند گرفته و عبرت آموزی ، تا پس از مرگ همچون خوبان عالم خوشحال باشی ، و چون بدان و بدکاران دچار اندوه و تأسف و حسرت نباشی .

اصولا خداوند بزرگ قصدی از بیان سرگذشت خوبان و بدان در قرآن مجید جز پند دادن به آنان که در دنیا زندگی می کنند ندارند ، در قرآن کریم در اواخر سوره مبارکه یوسف می فرماید :

(لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبَابِ) .

هر آینه در داستان گذشتگان پند است برای صاحبان اندیشه و فکر .

آری در دو چهره نیکان روزگار و بدان تاریخ برای اهل خرد درس ها

و عبرتها است ، یوسف برای حکمرانی که بخواهد اهل عدل باشد درس و عبرت است ، و فرعون برای کسی که بخواهد از مسیر حق منحرف باشد و به ملتی که زیر دست اویند ستم کند پند و درس است و این دو نمونه ای از نیکان و بدان تاریخ قرآنند که خداوند هر دو را برای همگان عبرت قرار داده .

به قول جمال انسانیت که یکی از بهترین تفاسیر سوره یوسف است :

یوسف صدیق در تاریخ بشریت یکی از شخصیت های ممتاز و کم نظیری است که عملا مکتب تربیت و ارشاد و هدایت را باز کرده است ، و داستان زندگی آموزنده وی برای عموم طبقات درس سعادت و موفقیت است یعنی : برای جوانان نورس که در معرض طغیان غرائز حیوانی و شهوات سرکش قرار دارند ، نیکوترین راهنمای ایمان و تقوا است که بر تمایلات حیوانی غلبه کنند ، و دامن عفت و طهارت خود را از هرگونه آلودگی پاک نگهدارند .

و برای بانوان و دوشیزگان ، که ممکن است در مسیر آلودگی های رسوا کننــدده واقع شوند کامل ترین وسیله پند و اندرز است که : از عاقبت شرم آور عیاشی و هوس رانی بپرهیزند و همواره در پناه ایمان و پرهیزکاری ، طهارت نفس و پاک دامنی خویش را حفظ کنند .

و برای زمامداران دلسوز و خیرخواه ، بهترین برنامه عملی است : که تمام نیروها و امکانات خود را در راه خیر و سعادت مردم بکار ببرند و با کمال اخلاص و خضوع ، جامعه را به سوی کمال و خوشبختی رهبری نمایند .

قرآن مجید در سوره

یوسف آیه ۱۰۹ و روم آیه ۹ و فاطر آیه ۴۴ و مؤمن آیه ۲۱ و ۸۲ و محمّد آیه ۱۰ به مردم می فرمایـد : در زمین بگردید و به عاقبت افراد ، ملت ها ، دولت ها ، ثروتمنـدان ، که از شـما گاهی دارای جمعیت بیشتر و قـدرت برتر ، و ثروت افزون تر بودند فکر کنیـد که با همه قوت و قـدرت چه شدنـد و کجا رفتند و عاقبت مخالفت آنان با حق به کجا کشید ، آیا در زندگی برنده شدند ، یا با کمال وقاحت و رسوائی و شرمساری با زنده گشتند ، و در پایان کار به عذاب الهی دچار گشته و نفرت و غضب و لعنت خدا و انبیاء و ملائکه و نیکان را برای خود خریدند !!

آری به فرمان امام به حق ناطق حضـرت جعفر بن محمـد الصادِ ، در اوضاع و احوال گذشـتگان چه نیکان و چه بـدکرداران به دیده عبرت و پند گرفتن بنگر و از هر دو طایفه برای رسیدن به کمال و رشد ، جهت خود درس و پند بساز .

سپس از خداونـد مهربـان درخواست کن والتماس نما : که ای مهربان مولای من ، ای کریم و رحیم ، ای دادرس و فریادرس ، ای رؤف به عبـاد ، و ای یاور مسـتمندان ، و امیـد دردمنـدان ، مرا از بنـدگان شایسـته و خالصت قرار بـده و به من توفیق ملحق شدن به آن بزرگواران را عنایت کن و چون بمیرم مرا در زمره ایشان محشور کن ، که تو ارحم الراحمینی و گدای بی نوا را از درگاه لطف و

کرمت دست خالی و ناامید بر نمی گردانی .

نگار من توئی و یار غمگسار توئی

وگر بهار نباشد مرا بهار توئی

قسمت سوم

چگونه یابم با درد فرقت تو قرار

که جان و دل را آرامش و قرار توئی

شکار کردی جانا دل مرا و مر

زدام عشق بدست آمده شکار توئی

چو جویبار است از اشک دیده من زآنک

به قدبر شده چون سرو جویبار توئی

مباد عمر من و روزگار من بی تو

که شادی و طرب و عمر و روزگار توئی

مرا نه جان هست امروز و نه جهان بی تو

از آن که جان و جهان من ای نگار توئی

به قول امام عاشقان ، تاج عارفان ، امید بیداران ، روح زنده دلان ، جان جهان و جهان جان امیرمؤمنان (علیه السلام) در دعای کمیل :

لِاَیِّ الْاُمُورِ إِلَیْکَ أَشْکُو ، وَ لِمَا مِنْها أَضِجُّ وَأَبْکِی ، لِاَلِیمِ الْعَذابِ وَشِدَّتِهِ ، أَمْ لِطُولِ الْبَلاَءِ وَمُدَّتِهِ . فَلَئِنْ صَیَّرْتَنِی لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدائِکَ ، وَجَمَعْتَ بَیْنِی وَبَیْنَ أَهْلِ بَلاَئِکَ ، وَفَرَّقْتَ بَیْنِی وَبَیْنَ أَحِبَّائِکَ وَأَوْلِیائِکَ ، فَهَبْنِی یَا إِلهِی وَسَیِّدِی وَمَوْلاَیَ وَرَبِّی ، صَبَرْتُ عَلَی عَذابِکَ ، فَکَیْفَ أَصْبِرُ عَلَی فِراقِکَ ؟!

برای کدامیک از برنامه هایم به سوی تو شکوه برم و برای کدامیک از مسائل و مراحل زندگیم به تو ناله کنم ، برای عذاب دردناکی که جریمه گناهان است ، یا برای بلای دائمی که در قیامت ممکن است گریبانم را بگیرد .

ای مولای من ، اگر مرا در عذاب فردا با دشمنانت قرار دهی ، و مرا با صاحبان بلاء همنشین کنی و بین من و عاشقان و دوستانت جدائی بیندازی ، من بر تمام این عذاب ها و دردها و رنج

ها صبر میورزم ، ولی در فراِ تو مرا صبری نیست .

چون شمع نیمه جان بهوای تو سوختیم

با گریه ساختیم و به پای تو سوختیم

اشکی که ریختیم به یاد تو ریختیم

عمری که سوختیم برای تو سوختیم

پروانه سوخت یکشب و آسود جان او

ما عمرها زداغ جفای تو سوختیم

دیشب که یار انجمن افروز غیر بود

ای شمع تا سپیده بجای تو سوختیم

کوتاه کن حکایت شبهای غم رهی

کز برِ آه و سوز نوای تو سوختیم

چه نعمتی از این بالاتر ، که خداوند بزرگ به انسان ایمانی محکم ، عمل صالح ، اخلاِ حسنه ، فکر دوراندیش عنایت کند ، و این نعمت های بزرگ و پرارزش را بر انسان تداوم بخشد ، آنگاه در لحظه مرگ آدمی را در زمره انبیاء و اولیا و نیکان محشور فرماید .

خداوندا ما بندگان تهیدست و بی خبر را از فقر و تهیدستی و بی خردی و بی خبری نجات بخش ، و درهای عنایت و فیض و رحم و لطف و رأفت خود را به روی ما بینوایان باز کن ، و سعادت دنیا و آخرت را نصیب ما بفرما .

این فقیر بی نوا و افتاده در گوشه محنت و بلا در عرض مناجات به درگاه باعظمت حضرت قاضی الحاجات سروده ام :

یا رب تو علاج درد مائی

بر درد درون ما شفائی

ما خسته دل و فسرده حالیم

از بار گنه شکسته بالیم

غرقیم همه به بحر عصیان

هستیم گدای لطف و احسان

با اینکه زکبر خودنمائیم

در اصل فنای در فنائیم

هستی و خودیتی نداریم

از خویش منیتی نداریم

بر درگه تو ذلیل و خواریم

سرمایه بجز گنه نداریم

ای غوث و غیث بی پناهان

بخشنده جمله گناهان

یا رب تو ببین اسیر نفسیم

عمریست

همه هواپرستیم

از باده کبر جمله مستیم

آلوده هر گناه و پستیم

شد تیره زمعصیت دل م

شد نار جحیم حاصل ما

بگشای دری زتوبه ای یار

ما را تو زمعصیت نگهدار

ما گرچه به عهد بیوفائیم

لکن بدر تو ما گدائیم

بر سائل خود عنایتی کن

از غم زدگان حمایتی کن

ای مایه آبروی مسکین

ثابت قدمم نمای در دین

خداوندا شب و روز ما را در عبادت و اطاعت غرِ کن ، و آنی ما را به خود وامگذار ، که اگر لطف و محبت و عنایت تو نباشد ما از هر نظر بیچاره و بدبختیم .

وَاحْمَدْهُ وَاشْكُرْهُ عَلى ما عَصَمَكَ عَنِ الشَّهَواتِ وَجَنَّبَكَ عَنْ قُبْحِ أَفْعالِ الْمُجْرِمينَ وَغُضَّ بَصَرَكَ عَنِ الشَّهَواتِ وَمَواضِعِ النَّهْيِ .

از اینکه فقط و فقط خداوند بزرگ بنا بر لطف و عنایت و مهرش تو را از شهوات : شهوت شکم ، شهوت غریزه جنسی ، شهوت مال ، شهوت قدرت ، شهوت خیال حفظ کرده ، و نگذاشته در این امور به لغزش و عثرت دچار شوی ، و سعادت دنیا و آخرتت پایمال شود ، آن وجود مقدس و عطا کننده فیض اقدس را شکر و حمد کن ، گرچه از عهده کوچکترین و کم ترین نعمت او بر نخواهی آمد .

به وقت بیرون بودن از خانه حتماً دیده ات را از مورد شهوت و آنچه خدای بزرگ به مصلحت تو نهی فرموده فرو پوش ، که فرو پوشیدن دیده مقدمه کرامت و بزرگواری و عامل حفظ انسان از خواهش های بیجای نفس ، و افتادن در انواع گناهان و

معاصی و کبائر است ، چنانچه زنده بمانم در باب فرو پوشیدن چشم که از ابواب مهم مصباح الشریعه است

، شرح مفصلی در این زمینه خواهم داد .

در هر صورت به نامحرمان نگاه مکن ، به صورت هرکس چه مرد چه زن که تو را به شهوات حیوانی بکشد نظر مینداز .

در کوچه و خیابان از نگاه کردن به خانه های مردم به هر شکلی که هست بپرهیز ، در حدیث است که حضرت رسالت پناه (صلی الله علیه وآله وسلم) از جائی می گذشت و شخصی در آنجا از شکاف درب خانه کسی نگاه می کرد ، چون حضرت را دید گریخت ، حضرت فرمود : اگر به تو دست می یافتم چشمهایت را از حدقه بیرون می کشیدم .

وَاقْصُدْ فی مَشْیِکَ وَراقِبِ اللّهَ فی کُلِّ خُطْوَه کَأَنَّکَ عَلَی الصِّراطِ جائِزٌ وَلا تَکُنْ لَفّاتاً وَافْشِ السَّلامَ لِاَهْلِهِ مُبْتَدِئاً وَمُجیباً .

در راه رفتن میانه روی را رعایت کن ، نه تند برو نه کند قدم بردار و در هر قدمی و گامی که بر می داری متوجه مراقبت و حکم خدا باش ، فکر کن که به قدم دیگر نمی رسی ، خدای نخواسته اگر در قدم معصیت باشی و به قدم بعد برای توبه نرسی ، خدای نخواسته اگر در قدم معصیت باشی و به قدم بعد برای توبه نرسی چه می کنی ؟

در حرکت در کمال احتیاط نسبت به امور الهی باش ، مانند کسی که از پل صراط می گذرد ، چنانکه او آناً فآناً گویا در شرف افتادن است و به جناب احدیت در کمال جزع و استغاثه ، تو نیز آنچنان باش ، در هیچ حال از یاد حضرت حق غفلت مکن که مبادا اجل برسد و تو از

او غافل باشی .

و در مسیر راه به هریک از برادران مسلمان که بر می خوری سلام کن ، و اگر سلام کنند جواب بده ، که پاسخ سلام واجب و ابتدا کردن آن مستحب است .

در اسلام از جمله عمل های مستحب که ثوابش از واجب بیشتر است سلام است ، و مقصود شارع در هر صورت افشای سلام می باشد که در حدیث آمده :

مِنْ خَصائِصِ الْمُؤْمِنِ إِفْشاءُ السَّلامِ وَإِطْعامُ الطَّعامِ وَالصَّلاةُ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيامٌ .

از جمله خصائص مؤمن افشاء سلام است خواه به بزرگ یا کوچک ، عبد یا آزاد ، و خوراندن به مردم و نماز خواندن در دل شب آنگاه که همه درخوابند .

راستی کدام لذت از این برنامه بالاتر است ، به وقتی که تمام مردم در رختخواب عافیت درخوابند و عبد در پیشگاه حضرت مولا سر ذلت به خاک عبودیت گذاشته و به یاد گناهانش در حال اشک ریختن و مناجات است که :

سر نهادیم به سودای کسی کاین سر از اوست

نه همین سر که تن و جان و جهان یکسر از اوست

گر گل افشاند و گر سنگ زند چتوان کرد

مجلس و ساقی و مینا و می و ساغر از اوست

گر بطوفان شکند یا که به ساحل فکند

ناخدائی است که هم کشتی و هم صرصر از اوست

من به دل دارم و شاهد به رخ و شمع به سر

آنچه پروانه دلسوخته را در پر از اوست

هوس خام بود شادی دل جز به غمش

خنک آن سوخته کش سود و غمی بر سر از اوست

چه نویسم که سزاوار سپاسش باشد

معنی و لفظ و مداد و قلم و دفتر از اوست

در هر

صورت در سلام کردن نسبت به کسی تکبر و بخل مکن که در حدیث آمده : بخیل ترین مردم کسی است که در سلام به مردم بخل داشته باشد .

وَأَعِنْ مَنِ اسْتَعانَ بِکَ فی حَقٍّ وَارْشِدِ الضّالَّ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلینَ .

و به هرکس در مسیر حق و در امری از امور زندگی از تو کمک و یاری خواست یاری بده ، و کسی که راه را گم کرده او را به راهی که نسبت به آن قصد دارد هدایت و ارشاد کن و از اهل جهل و لهو و لعب بپرهیز .

در این جمله سه موضوع بسیار مهم تذکر داده شده :

۱ یاری آن کس که یاری می طلبد .

۲ نشان دادن راه به کسی که راه یا نشانی جائی را گم کرده .

۳ اعراض از جاهل .

۱ قضای حاجت مؤمن امر بسیار بسیار مهمی است ، به طوری که ائمه بزرگوار گاهی برای ادای حاجت یک نیازمند حاضر به قطع طواف بودند .

امام ششم برای قضای حاجت یک مؤمن ، طواف خود را قطع کرد ، ابان بن تغلب عرضه داشت : قطع طواف کردید ؟ فرمود : من از پدر و جد خود شنیده ام : ثواب قضای حاجت مؤمن با ثواب هفتاد طواف برابر است .

راوی می گوید : سالی برای حج آماده شدم ، خدمت حضرت صادِ (علیه السلام)رسیدم ، فرمود : قصد کجا داری ؟ گفتم : حج ، فرمود : می دانی برای حاجی چه اندازه از ثواب است ؟ عرضه داشتم : نمی دانم برایم بگو ، فرمود : هرگاه عبد هفت مرتبه خانه

را طواف کنـد ، و دو رکعت نماز بجای آورد ، و صـفا و مروه را سـعی کند خداوند بزرگ شـش هزار حسـنه به او عنایت می کند ، و شـش هزار سـیئه از او محو می نماید ، و شش هزار درجه به او می افزاید ، و شش هزار حاجت از او روا می کند ، آن هم حـاجت دنیا و آخرت ، عرض کردم : فـدایت شوم خیلی ثواب است . فرمود : به ثواب بیشتر از این تو را خبر دهم ؟ عرض کردم : آری ، فرمود : فضاء حاجت انسان مؤمنی بالاتر از حج و حج و حج و خلاصه تا ده برابر حج است !!

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : مَنْ سَرَّ مُؤْمِناً سَرَّنی وَمَنْ سَرَّنی فَقَدْ سَرَّ اللهَ .

پیامبر خـدا فرمود : هرکس مؤمنی را خوشـحال کنـد مرا خوشـحال کرده ، و هرکه مرا خوشـحال کنـد خدا را خوشـحال کرده است .

امام صادِ (علیه السـلام) فرمود : هرکس بر مؤمنی سرور وارد کند ، «کنایه از اینکه او را از گرفتاری نجات دهد ، قرضش را ادا کنـد ، به عیادتش برود ، حاجتش را روا نمایـد» ، خداونـد عمل او را مجسم کند تا وقت مرگش به او بگوید : ای دوست خدا بشـارت بـاد تو را به کرامت و رضوان الهی ، این عمل مجسم با او هست تا داخل قبر شود باز همان بشارت را بدهـد ، چون به محشر درآید باز هم همان بشارت را بدهد ، و در هر هولی با او هست و همان بشارت را می دهد

، مؤمن از این چهره بشارت دهنده می پرسد کیستی ؟ پاسخ می دهد سروری هستم که رای فلان کس آوردی.

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : مِنْ أَحَبِّ الأَعْمالِ إلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ إدْخالِ السُّرُورِ عَلَی الْمُؤْمِنِ : إشْباعُ جَوْعَتِهِ أَوْ تَنْفیسِ کُرْبَتِهِ أَوْ قَضاءِ دَیْنِهِ() .

از امام ششم (علیه السلام) است : که محبوبترین عمل نزد حضرت حق وارد کردن خوشحالی به مؤمنی است : سیر کردن گرسنگیش ، رفع غصه و رنجش ، قضاء دین و قرضش .

در زمینه قضاء حاجت برادران ، و کمک به مؤمنان آنقدر آیات و روایات زیاد است ، که هرکس همه آن آیات و روایات را بخواهد ببیند باید به قرآن ، بخش آیات اخلاقی و به روایات بخصوص کتاب «کافی» جلد دوم و «بحار» و «وسائل» و «امالی صدوق» و «محاسن برقی» مراجعه کند .

انبیاء و اولیاء شامخ الهی ، و خلاصه تربیت شدگان مکتب الهی جهت حل مشکل مردم و قضاء حاجت مؤمنان و رفع سختی و رنج از زندگی دیگران سر از پا نمی شناختند .

حدیثی در این زمینه درباره دختر گرامی پیامبر در کتب معتبره حدیث رسیده که آن را از کتاب «زیر درختان سدر» در این نوشته نقل می کنم :

برکت یک گردن بند

قسمت اول

گرسنگی بر دودمان پیغمبر اسلام حکومت می کرد ، روزها می گذشت و گرده نانی که خود را به آن سیر کنند یافت نمی شد .

دیر زمانی بود که نان گندم از میان ایشان سفر کرده بود ، اخیراً هم نان جو در پی برادر ارجمندش روان شده بود !!

فشار گرسنگی روز به روز افزوده می گشت ، و خاندان

رسول خدا همچنان استقامت می ورزیدند ، و خم به ابرو نمی آوردند .

لبخند شیرین همچنان بر لب های مقدس پیغمبر رحمت باقی بود ، چهره مبارک هنوز می درخشید ، کسانی که از نزدیک با حضرتش سر و کار نداشتند گمان نمی کردند خود و خاندانش در جوع به سر می برند .

نادانانی که صورت ظاهر را ملاک تشخیص قرار می دهند ، احتمال نمی دادند که پیغمبر بزرگ چنین وضعیتی دارد .

چیزی که کار را بر حضرتش بسیار دشوار و سخت می کرد ، این بود که دستهای امید نیازمندان به سویش دراز بود ، درماندگان امیدوار بودند که حضرتش به آنها نظر مرحمتی کند .

بیچارگان به کویش سفر می کردند ، و از راه دور و نزدیک به خدمتش می رسیدند ، تا از خرمن احسانش خوشه ای برگیرند .

گاه گرسنگی بر وجود مقدسش آنقدر فشار می آورد که شکمش به پشت می چسبید ، که بر آن سنگ می بست ولی ابداً به آن توجهی نداشت .

چیزی که روان نازنینش را می آزرد ، گرسنگی خاندان بود ، گرسنگی یاران بود ، و تقاضای امیدواران .

با این حال کسی از در خانه اش ناامید بر نمی گشت ، بزرگواریش اجازه نمی داد ، که نیازمندی از کویش دست خالی برگردد و بیچاره ای وا بماند .

حضرتش نماز عصر را به جای آورده بود ، و در مسجد نشسته بود ، مسجدی که دیوارهایش از خشت و گل بالا رفته بود ، و بیش از یک قامت انسان ارتفاع نداشت ، سقف مسجد از پوشال خرما و شاخه های آن پوشیده بود

، و کمتر گل در آن به کار رفته بود .

سقف فقط نمازگـذاران را از آفتاب محفوظ می داشت ، ولی از ریزش باران نمی توانست جلوگیر باشد ، سـتونهای مسـجد را الوارهای درخت خرما تشکیل می داد .

حضـرتش هرچنـد روی زمین می نشـست و میز نـداشت ، ولی نشسـتن آن حضـرت با یاران بطور میزگرد بود و شخصـیتش در موقع نشستن از دگران ممتاز نبود ، ناشناسی که وارد می شد می پرسید که کدامیک از شماها محمد می باشید ؟

پیرمردی ژولیـده مو ، گردآلود ، رنـگ پریـده ، وارد مسـجد شـد ، جامه ای کهنه بر تن داشت ، ضـعف و ناتوانی چنان بر وی چیره شده بود که خویشتن داری نمی توانست ، حالش حکایت می کرد ، که راه دوری را پیموده است .

پیامبر مهربان با لبخندذ مهر ، پرسش حالش کرد ، پیرمرد بی نوا نفس زنان با سه جمله کوتاه ، حقیقت حال خود را بیان داشت :

گرسنه ام ، برهنه ام ، بی نوایم !

رسول خدا فرمود : چیزی در دست ندارم ، ولی نشان دادن خیر مانند انجام دادن آن است .

برو به سراغ دخترم فاطمه .

آنگـاه به بلال روی کرده فرمود : او را به در خانه فاطمه برسان ، خانه فاطمه کنار مسـجد قرار داشت و درش به مسـجد باز می شـد ، برای پیرمرد بینوا زحمت راه پیمائی نـداشت ولی فاطمه سه روز بود که با شوهرش علی و فرزندانش نانی بدست نیاورده بود و به گرسنگی به سر برده بودند .

مرد بی نوا که با استراحتی توانسته بود ، اندک قدرتی بدست آورد

همراه بلال به در خانه فاطمه رسید سلام داد و گفت :

ای دودمان پیغمبر ، شما مردمی هستید که فرشتگان نزد شما رفت و آمد می کنند ، جبرئیل کتاب خدا را در خانه شما فرود آورده است .

جواب آمد و علیک السلام ای مرد ، که هستی و از کجائی ؟ از عرب هستم واز تنگی و سختی گریخته ام ، به کوی پدرت پناه آورده ام ، شکمی گرسنه دارم ، بدنی برهنه دارم به من رحم کن خدای به تو رحم کند .

دختر پیغمبر ، گلوبندی در گردن داشت که دختر عمویش حمزه برایش هدیه آورده بود ، به زودی از گردن باز کرد به او داد و گفت :

این را بگیر و بفروش ، امید است که خدای به تو بهتر از این بدهد ، مرد بی نوا از در خانه فاطمه بازگشت ، چشمانش می درخشید ، چهره اش خندان بود و قیافه پژمرده اش عوض شده بود .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) هنوز در مسجد بود و یاران در حضورش بودند ، همه می دانستند که زن و فرزند علی در گرسنگی به سر می برند ، حس کنجکاوی در آنها تحریک شده و می خواستند بدانند که این مرد چگونه بازگشته و چه آورده است .

چگونه رسول خدا وی را به خانه علی هدایت کرد ؟ فاطمه چگونه با وی رفتار کرد ، چرا به این زودی بازگشت ؟ پرسش هائی بود که به خاطر همه می رسید .

زود بازگشتن نشانه نومیدی است ، لبخندی که آن مرد بر لب داشت نشانه موفقیت بود .

تحیری فوِ

العاده به همه دست داده بود ، تا خطاب مرد بی نوا به رسول خدا آن را برطرف کرد :

یا رسول الله ، دخترت گردن بندش را داده که بفروشم ...

آیا منظور از این سخن ، استجازه فروش گردن بند بود ، یا منظور عرضه کردن آن برای فروش بود ؟

روشن نشـد ، زیرا پیامبر بزرگ فوری جواب داد ، بفروش ، آیا ممکن است خـدای بـدین وسیله برای تو خیری فراهم نسازد ؟ در صورتی که دخترم فاطمه آن را به تو بخشیده و او پیشوای همه دختران آدم می باشد .

به زودی مردی از میـان حلقه یـاران برخـاست ، مردی که دارای قـامتی کشـیده ، چهره ای گنـدم گون ، چشـمانی شـهلا بود ، قامت رسا ، و شانه های پهن او توجه بینوا را جلب کرد ، و به او نگریست دید موهای سرش ریخته و فقط چند دانه مو در پیش سر و چند دانه در پشت سر دارد و حکایت می کند که رنج بسیار دیده است .

مرد بینـوا او را نشـناخت و نـدانست کـه برای چه از جـای برخاسـته ولی یـاران همگی او را می شـناختند و به خـوبی از سـوابق درخشانش آگاه بودند .

آنها می دانستند که در میان خودشان ، کسی به اندازه او در راه حق رنج نبرده و استقامت به خرج نداده است .

هنوز آثار شکنجه هائی که دست تبهکاران بر او وارد کرده در پیکرش باقی است ، بدن او از بی رحمی بشر داستانها دارد .

آنها می دانستند که خاندان این مرد از نسختین کسانی هستند که به اسلام گرویده اند وقتی که

اسلام ناتوان بود و همه از آن روی گردان بودند .

در آن موقع کسی که اسلام می آورد در خطر قرار می گرفت ، نخستین مردمی که اسلام را پذیرفتند ، ناتوانان و ستم کشان بودند ، قدرتمندان قریش آنچه نیرو داشتند در شکنجه و آزار آنان به کار می بردند !!

اصحاب پیغمبر می دانستند که این خانواده ، چه رنج ها دیده و چه شکنجه ها چشیده اند و چه قربانیها داده اند .

پدر و مادر عمار نخستین مرد و زنی بودند که در راه خدا شهید شدند ، ابوجهل این خانواده ضعیف و بینوا را در آفتاب سوزان حجاز لخت و عریان به روی سنگریزه هائی که از حرارت آفتاب گداخته شده بود می خوابانید و بر سینه های آنها سنگ های بسیار بزرگی می نهاد ، تا از ایمان به خدا و رسول دست بردارند !!

گاه بر پیکر برهنه آنها آنقدر تازیانه می نواخت که گوشت بدنشان به این سو و آن سو می پرید .

وقتی آتش خشمش شعلهور گردید ، زوبینی به دست گرفت و در پیش مادر عمار فرود کرد و آن زن با ایمان را شهید ساخت !! آنگاه یاسر پدر عمار را به شهادت رساند ، و عبدالله برادر عمار را از بام خانه بر زمین پرتاب کرد ، پیکر جوان خورد شد و از دنیا رفت .

خود عمار ، که در آفتاب سوزان در زیر شکنجه قرار داشت ، همه این جنایات را به چشم می دید و ناظر بود که با پدر و مادر و برادرش چه کردند ، او منتظر بود که نوبت وی کی

رسد ؟

در این موقع ظرف بزرگی را آوردند که از پوست بود ، آنرا پر از آب کردند ، و عمار را با پیکر مجروح در میان آن انداختند و سپس از این سو به آن سویش می کشیدند و هل می دادند ، گاه عمار را در میان آب فرو می کردند ولی عمار استقامت می کرد .

اکنون سالها از آن روزهای سیاه می گذرد . و هنوز آثار آن شکنجه ها که بزرگترین نشان افتخار است در تن عمار باقی می باشد .

عمار بسیار مورد لطف و عنایت رسول خدا بود و در میان مسلمانان موقعیتی به سزا داشت و همه با دیده تقدیس و احترام به او می نگریستند .

وقتی که از جای برخاست چشمها به او دوخته شد تا بدانند چه می خواهد بکند ، و چه می خواهد بگوید .

عمار عرض کرد ، یا رسول الله اجازه می فرمائید که من این گردن بند را بخرم ؟ پیغمبر فرمود : بخر و هرکس با تو در خرید آن شرکت کند خدای در آتش دوزخ عذابش نخواهد کرد .

عمار به مرد بینوا روی کرد پرسید : گردن بند را چند می فروشی ؟

بینوا گفت : به غذائی که از نان و گوشت باشد و سیرم کند ، و پارچه ای که تنم را بپوشاند ، و دیناری که به منزلم برساند .

عمار گفت : هشت دینار زر ، و دویست درهم سیم ، بردی از یمن ، چارپائی که تو را به خانه برساند می دهم ، و ترا از نان و گوشت سیر خواهم کرد .

مرد بینوا از این نیکوکاری

عمار در تعجب شده گفت : ای مرد تو چقدر جوانمرد هستی !!

عمار و مرد بینوا از مسجد خارج شدند ...

این بار سومی بود که بینوا ، حضور پیغمبر مهربان شرفیاب می شد ، در هر بار حالش از گذشته بهتر بود ، اکنون شکمش سیر است ، جامه ای از برد یمانی به تن کرده ، زر و سیم بسیاری همراه دارد و زبانش به ثنای رسول خدا گویاست .

عرض می کند :

یا رسول الله گرسنه بودم سیرم کردی ، برهنه بودم پوشیده ام کرده ای ، پیاده بودم سواره ام نمودی ، بینوا بودم توانگرم کردی پدر و مادرم به قربانت . آنگاه دست به دعا برداشت و چنین گفت :

پروردگارا جز تو کسی را نمی پرستم ، توئی که روزی رسانی ، پروردگارا به فاطمه پاداشی بده که چشمش ندیده باشد و گوشی نشنیده باشد .

پیامبر فرمود : آمین .

آنگاه به یاران روی کرده فرمود :

خدای به فاطمه چنین چیزی داده است : من پدر فاطمه هستم و پدری مانند پدر فاطمه نمی باشد ، علی شوهر فاطمه می باشد و اگر علی نبود ، فاطمه را شوهری نبود ، خدای حسن و حسین را به فاطمه داده که سرور اهل بهشتند و مانند آنها کسی یافت نمی شود .

جبرئیل به من خبر داد :

وقتی که فاطمه از دنیا می رود و به خاک سپرده می شود ، دو فرشته به قبرش می آیند و از او می پرسند : خدای تو کیست ؟ فاطمه می گوید : الله خدای من است .

می پرسند : پیغمبرت کیست ؟ می گوید : پدرم

، می پرسند : امام تو کیست ؟ می گوید : این کسی که سر قبر من ایستاده علی بن ابی طالب .

قسمت دوم

عمار گردن بند مقدس را به مشک آلود و در بردی از یمن پیچید و به غلامش داده گفت

برو حضور رسول خدا ، این را و تو را نثار مقدمش کردم ...

غلام شرفیاب شد و پیام خواجه خود را حضور خواجه کاینات رسانید ، حضرتش فرمود :

برو نزد دخترم تو را و گردن بند را به وی بخشیدم .

غلام به سوی دخت رسول شده و سخن پدر را به دختر ابلاغ کرد ، فاطمه گلوبند را بگرفت و به غلام گفت : برو تو را در راه خدا آزاد کردم .

غلام می خندید و می رفت ، از وی سبب پرسیدند ، گفت :

خنده ام از این گردن بند است که چقدر بابرکت بود ...

گرسنه ای را سیر کرد ، برهنه ای را پوشانید ، پیاده ای را سوار کرد ، بینوائی را به نوا رسانید ، بنده ای را آزاد کرد ، و خود به جای خویش بازگشت .

در مدح بانوی دو سرا فاطمه کبری شاعر شیرین کلام حبیب حسان سروده :

ای زینت آسمان هستی

ای عمر جهان و جان هستی

ای نوگل شرمگین عصمت

ای رونق بوستان هستی

ای آینه جمال یزدان

ای در گران کان هستی

ای جان گرانبهای احمد

ای هستی کاروان هستی

ای صبح امید تیره بختان

ای مادر مهربان هستی

ای چشمه فیض بی نهایت

پیوند نبوت و ولایت

ای جلوه آیه های قرآن

ای چهره دلگشای قرآن

زد بوسه بدست تو محمد

زیرا که توئی لقای قرآن

لبخند تو آیتی است از نور

صوت تو بود صدای قرآن

دردانه نازنین احمد

آئینه قد نمای

قرآن

ای شاخه نوربخش طوبی

ای گوهر پر بهای قرآن

در راه علی بخانه وحی

آخر تو شدی فدای قرآن

کردی چو بمصطفی شکایت

لغزیده بچهره اشکهایت

هرکس که بمهرت آشنا نیست

آگاه زرحمت خدا نیست

بی نور تو قلبهاست تاریك

بی مهر تو روح را صفا نیست

هر منظری از بهشت زیب

جز نقش محبت شما نیست

غیر از توکه آیت جمالی

همتای علی مرتضی نیست

مانند توای ملیکه حسن

با قلب علی کس آشنا نیست

افسوس که دشمنت ندانست

باچون توگلی ستم روا نیست

برخاست بناله چون صدایت

عالم بگریست از برایت

افسوس که حرمتت شکستند

افسوس که خاطر تو خستند

افسوس ره نفاِ شد باز

افسوس که باب علم بستند

هنگام دفاع از حریمت

یکعده به خانه ها نشستند

یک عده دیگر از ره کین

بر ضد خدای عهد بستند

بر خانه تو هجوم بردند

باب حرم خدا شکستند

آداب حرم چگونه دادند

آنان که زحب جاه مستند

آتش چو زدند بر سرایت

کردی تو خود از علی حمایت

ای شاهد بارگاه اسرار

ای تخت نشین کاخ انوار

ای راز حریم (لن ترانی)

ای پرده نشین جمال دادار

تا بود پدر عزیز بودی

در سایه لطف خیر الابرار

افسوس پس از رسول اکرم

گستاخ شد آن عدوی مکار

در خانه وحی آتش افروخت

با دست جماعتی زاشرار

شد محسن چند ماهه تو

مقتول میان درب و دیوار

گویند شکست دنده هایت

ای کاش نبود این روایت

افسوس بسی گناه کردیم

عمری به هوس تباه کردیم

در پیش تو جمله شرمساریم

چون نامه خود سیاه کردیم

با این همه رو سیاهی ام

مهر تو چراغ راه کردیم

سوی کرم تو چون گدایان

با چشم طمع نگاه کردیم

هرگز نشویم از تو نومید

هرچند بسی گناه کردیم

زیرا زمودت حسینت

جبران هر اشتباه کردیم

ای جان حسان شود فدایت

بنمای به بندگان عنایت

۲ ارشاد ضال ، یعنی کسی که جاده و طریق را گم کرده ، از عبادات و کارهای پر بهره در اسلام است

، تا جائی که پیامبر بزرگ اسلام ، ارشاد ضال را از نظر ثواب مساوی با صدقه دانسته است ، این ثواب مربوط به کسی است که راه ظاهری را گم کرده باشد ، اما کسی که راه باطن را گم کرده ، اگر انسان با امر به معروف و نهی از منکر ، و موعظه حسنه ، و اخلاِ اسلامی ، او را به طریق هدایت دلالت کند به فرموده حضرت صادِ (علیه السلام) همانند این است که تمام بشریت را از گمراهی نجات داده است .

تمام انسان ها استعداد قبول تربیت و هدایت الهی را دارند ، زیرا درون و سر همه با مسئله فطرت عجین شده ، و مایه های الهی در خلقت و آفرینش انسان به کار رفته .

نا امید از هدایت بنی آدم نباید بود ، با توجه به آیات و روایات به نظر می رسد ، که بزرگترین و مهم ترین و پر سودترین عبادت ، هدایت گمراه است .

اگر انسان مردم را در گمراهی ببیند و اقدام به نجات آنان ننماید ، بدترین گناه را در تمام دوره عمرش مرتکب شده است .

ای مربی دل به شفقت ساز کن

دیده بر اسرار خلقت باز کن

در دل هر زادب نوع بشر

بین زروح القدس یزدان یک شرر

چند روزی ماند این آتش نهان

پس شود خورشید وش پرتو فشان

بچه بی بهره از هوش و زبان

می نماند جاودان بس ناتوان

زود او هشیار و هم گویا شود

سر جان و نفس خود جویا شود

باشد اندر این تن نرم و صغیر

روح رخشانی و دنیائی کبیر

روح چون گنجی است زیر دره ای

آفتابی در دل یک ذره ای

ریشه و منشأ

تحولات جسمی و مخصوصاً تحولات نفسی یا روحی انسان بی اندازه محکوم است ، و حیات انسان با تولد از مادر شروع نمی شود ، بلکه مقدمات طولانی دارد ، و حتی از روز انعقاد نطفه هم آغاز نمی کند ، بلکه پیش تر از آن است ، زیرا که نفس یا روحی که به وسیله یک جسم ، تجلی در این عالم می کند یک حیات و سرنوشت خاصی با خود همراه می آورد ، که تار و پود آن در اعماِ زمان و ابدیت تنیده شده است ، ولی اسرار آن برای مردمان امروزی هنوز پوشیده می باشد() .

ولی وظیفه بزرگ و مهم ماست که : با حس مسئولیت وجدانی و الهی و شفقت و مهربانی به هدایت وی در صراط مستقیم بکوشیم .

۳ اعراض از جاهل : عده ای هستند ، با اینکه از گوش شنوا و چشم بینا و عقل و قلب مدرک برخوردارند ولی به خاطر کشش ها و جذبه های سخت مادی ، متأسفانه با حق و حقیقت و حدود و مقررات و بخصوص مسائل و معارف الهی برخورد نامناسب و ناشایسته ای دارند .

اینان در میان مردم و در کوچه و بازار و خیابان و در جمع دوستان و اقوام ، فراوان هستند ، درگیری با این جهال در مسائل و معارف ، برای آبرو و شخصیت خود انسان ضرر دارد .

امام ششم (علیه السلام) براساس یکی از آیات قرآن ، به ما نصیحت می کنند چون از خانه خارج شدی ، سعی کن از جاهل بپرهیز ، و مواظبت کن که اینگونه افراد به آبرو و

حیثیت تو لطمه نزنند ، مدارای با جاهل با اخلاِ حسنه و روش الهی برای هر فرد عاقل لازم است ، مقابله کردن با جاهل به مانند عمل خودش ، در شرع مطهر پسندیده نیست .

وَإذا رَجعْتَ وَدَخَلْتَ مَنْزِلَکَ فَادْخُلْ دُخُولَ الْمَيِّتِ فِی الْقَبْرِ حَيْثُ لَيْسَ لَهُ هِمَّهٌ إلاّ رَحْمَهَ اللهِ تَعالی وَعَفْوِهِ .

هر گاه به خانه بازگشتی ، و داخل آسایشگاه خود شـدی ، دخولت در خانه به ماننـد دخول میت در قبر باشد ، میتی که در قبر آرزوئی به جز رحمت و عفو حضرت دوست ندارد ، خانه را همانند آنجا بدان و فوت و موت را در خانه نصب العین قرار داده و تصور کن دیگر راه خروج از منزل برای تو نیست ، چون اینگونه فکر کردی خانه برای تو هماننـد مسـجد ، جایگاه عبادت و بندگی می شود .

باب دوازدهم

در آداب وارد شدن به مسجد

قالَ الصّادِقُ (علیه السـلام) : إذا بَلَغْتَ بابَ الْمَسْجِدِ فَاعْلَمْ أَنَّکَ قَصَدْتَ بابَ بَيْتِ مَلِک عَظيم لا يَطَأُ بَساطِهِ إلاَّ الْمُطَهَّرُونَ وَلا يُؤذَنُ لِمُجالَسَتِهِ إلاَّ الصِّدِّيقُونَ .

فَهَبِ الْقُـدُومَ إلی بَسـاطِ خِـدْمَهِ الْمَلِکِ فَإنَّکَ عَلی خَطَر عَظيم إنْ غَفَلْتَ ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلی ما يَشاءُ مِنَ الْعَـدْلِ وَالْفَضْلِ مَعَکَ وَبِکَ .

فَإنْ عَطَفَ عَلَيْکَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضْلِهِ قَبِلَ مِنْکَ يَسيرَ الطّاعَهِ وَأَجْزَلَ لَکَ عَلَيْها ثَواباً کَثيراً .

وَإنْ طالَبَکَ بِاسْتِحْقاقِهِ الصِّدْ وَالإخْلاصَ عَدْلا بِکَ حَجَبَکَ وَرَدَّ طاعَتَکَ وَإنْ کَثُرَتْ وَهُوَ فَعّالٌ لِما يُريدُ .

وَاعْتَرِفْ بِعَجْزِکَ وَقُصُورِکَ وَتَقْصيرِکَ وَفَقْرِکِ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَإنَّکَ قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلْعِبادَهِ لَهُ وَالْمُؤانَسَهِ بِهِ .

وَأَعْرِضْ أَسْرارَکَ عَلَيْهِ وَلْيُعْلَمْ أَنَّهُ لا يَخْفی عَلَيْهِ أَسْرارَ الْخَلائِقِ أَجْمَعينَ وَعَلانِيَتِهِمْ .

وَکُنْ کَأَفْقَرِ عِبادِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَخِلْ قَلْبَکَ عَنْ کُلِّ شاغِل يَحْجُبُکَ عَنْ رَبِّکَ فَإنَّهُ

لا يَقْبَلُ إِلاَّ الأَطْهَرَ وَالأَخْلَصَ .

وَانْظُرْ مِنْ أَيِّ ديوان يَخْرُجُ إِسْمَکَ فَإِنْ ذُقْتَ مِنْ حَلاوَهِ مُناجاتِهِ وَلَذيذِ مُخاطِباتِهِ وَشَرِبْتَ بِکَأْسِ رَحْمَتِهِ وَکَرامَتِهِ مِنْ حُسْنِ إِقْبالِهِ وَإِجابَتِهِ فَقَدْ صَلُحَتْ لِخِدْمَتِهِ فَادْخُلْ فَلَکَ الإِذْنُ وَالأَمانُ .

وَإِلاّ فَقِفْ وُقُوفَ مُضْطَرٍّ قَدِ انْقَطَعَ عَنْهُ الْحِيَلُ وَقَصُرَ عَنْهُ الأَمَلُ وَقُضِیَ الأَجَلُ ، فَإِذا عَلِمَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَلْبِکَ صِدْقَ الإِلْتِجاءِ إِلَيْهِ نَظَرَ إِلَيْکَ بِعَيْنِ الرَّأْفَهِ وَالرَّحْمَهِ وَاللُّطْفِ وَوَفَّقَکَ لِما يُحِبُّ .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) : إِذا بَلَغْتَ بابَ الْمَسْجِدِ فَاعْلَمْ أَنَّکَ قَصَدْتَ بابَ بَيْتِ مَلِکٍ عَظيمٍ لا يَطَأُ بَساطِهِ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ وَلا يُؤْذَنُ لِمُجالَسَتِهِ إِلاَّ الصِّدِّيقُونَ .

مسجد

این باب که باب دوازدهم کتاب «مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه» است ، یکی از مهم ترین ابواب و پرمعناترین فصول است .

من وقتی در کلمات و در جملات نورانی این فصل دقت می کنم ، به خدا قسم خود را از ترجمه تحت اللفظی این روایت اجز و درمانده و سرخورده و وامانده می بینم ، نمی دانم و نمی فهمم چگونه به شرح این روایت اقدام کنم .

در اینگونه مسائل و برخورد با این معارف است ، که انسان فقر و ضعف و ناتوانی و کوچکی خود را احساس می کند .

شرح و توضیح این روایت برای چون منی که به حق حق قسم مزه علم را نچشیده ام ، تا چه رسد به خود علم ، بسیرا مشکل است ، ابواب دیگری بعد از این باب خواهد آمد که به درجات از این باب توضیح و شرحش مشکل تر است .

خداوندا من عاشق خدمت به دین و راه توام ، ولی خمدت به دین تو که از اعظم عبادات

و اشرف برنامه ها است ، مقدماتی لازم دارد ، مقدماتی از قبیل :

عقل فعال ، دوراندیشی ، نورانیت ، قلب سلیم ، ایمان ، علم ، سلامت سر ، اخلاِ حسنه ، بیداری جان ، معرفت ، محبت ، خوف از هیبت ، امید ، شوِ و عشق ، اخلاص ، صداقت ، امانت ، راستی و درستی ! من هرچه فکر می کنم از این مقدمات محرومم و می ترسم شرح همین کتاب را در قیامت در دادگاه عدلت به عنوان جریمه ای بزرگ مطرح کنی و آن را برای محکومیت من در پیشگاهت کافی بدانی ، بدین سان که در آن دادگاه بفرمایی ، شرح روایاتی که از دریای بینش و فضیلت و معدن نور و کرم ، و منبع عشق و حقیقت سرچشمه گرفت ، نیاز به آن مقدمات داشت و تو از تمام آن ها عاری بودی و چرا دست به کاری که در خور شأن تو نبود زدی !

پروردگارا من از پاسخ تو عاجزم ، تنها جوابی که در آن محضر به تو خواهم داد این است : ای مولای من و ای سرور و آقای من ، تو در قرآن فرموده بودی بر بندگان من تکلیفی نیست مگر به اندازه وسع آنان ، و وسع من در خدمت به دین تو به همین اندازه بود که دورنمایی به عنوان شرح بر معارف الهی بنگارم ، و اگر دست به این خدمت نمی بردم ، تمام ساعات عمرم به هدر رفته بود ، و از عمر گرانمایه کم ترین بهره ای نمی بردم ، و در این کار به

فضل و رحمت و عنایت تو امید داشتم ، و به خاطر عجز و تقصیر و قصورم ، این برنامه را گناه دانسته از حضرت تو طلب عفو و مغفرت می کنم ، که رحمت تو وَسِعَتْ کلّ شیء است و من هم شیء ناچیز هستم که رحمتت اقتضا دارد مرا هم دریابد .

به قول عارف دل آگاه فیض بزرگوار :

سرم زمستی عشق توهای و هو دارد

دل از خیال تو با خویش گفتگو دارد

شراب از آن ید بیضا حلال و شیرینست

طهور باد که طعم سقاهم او دارد

چه سان طرب بکنددل که ساقیش لب تست

چرا طلب نکند جان چو جان گلو دارد

زپای تا سر عشاِ شد گلو همگی

از آن که ساقی جان بانگ اشربوا دارد

پیاله چون طلبم چون که ساقی مستان

خمی به دست و به دست دگر سبو دارد

بیار هرچه دهی می خورم زدولت تو

فرا خور می عشقت دلم گلو دارد

چه لطف هاست که آن یار می کند با م

تبارک الله هی هی چه خلق و خو دارد

چه رفعت است و جمال و کمال و جود و کرم

که آسمان و زمین گفتگوی او دارد

نظر به لاله ستان کن به داغ ها بنگر

گذر فکن به گلستان ببین چه بو دارد

به هر طرف نگری صنعت الهی بین

به جان خویش نگر بین چه جستجو دارد

همان طور که در زیارت جامعه کبیره از قول حضرت هادی (علیه السلام) درباره کلام ائمّه می خوانیم : کلامکم نور ، ترجمه این کلام نورانی و شرح آن احتیاج به عقل و قلب و روح نورانی دارد ، چگونه کسی که به انواع ظلمت گرفتار است ، امکان دارد به حقیقت این کلمات برسد

، من در تحیّر و تعجّبم چه شد که به سوی این مسأله کشیده شدم ؟!

با چه علمی ، با کدام نور ، با کدام پاکی ، خداوندا به فضل و کرمت بر ما بنگر ، ما را از بلای خودبینی و خودپسندی برهان ، رذائل را از ما دور کن ، و نفس ما را به حسنات و فضائل بیارای ، و از سرچشمه پاک علمت ، شربتی هم به این تشنگان بچشان که بدون آن علم فهم مسائل الهی امکان ندارد .

محمد بن افضل بلخی می فرماید : العلوم ثلاثه : علم من الله ، و علم مع الله ، و علم بالله ، علم بالله علم معرفت است که همه اولیا ، او را به او دانسته اند و تا تعریف و تعرّف او نبود ایشان وی را ندانستند از آن چه همه اسباب اکتساب مطلق از حق تعالی منقطع است . و علم بنده مر معرفت حق را علت نگردد ، که علت معرفت وی تعالی و تقدّس ، هم هدایت و اعلام وی بود .

و علم من الله علم شریعت بود که در آن از وی به ما فرمان و تکلیف است ، و علم مع الله ، علم مقامات طریق حق ، و بیان درجات اولیا بود ، پس معرفت بی پذیرش شریعت درست نیاید ، و ورزش شریعت بی اظهار مقامات راست نیاید که :

الْعِلْمُ نُورٌ یَقْذِفَهُ اللهُ فی قَلْبِ مَنْ یَشاءُ .

الهی دل ما را به نور تصفیه بیارای ، تا ظرف جاذبه علوم تو گردد ، و جان ما را به جان انبیا و امامان پیوند

ده ، تا اعضا و جوارح ما ظرف عمل به دستورهای تو شود .

عارف دل داده محیط قمی فرماید :

ای دل زغنا کم گو از فقر و فنا دم زن

سلطان حقیقی شو پا بر همه عالم زن

این ملکت فانی را با دون طلبان بگذار

در دولت باقی چنگ چون زاده ادهم زن

ربّ اَرِنی گویان در طور تقرّب شو

بی واسطه با جانان ای موسی جان دم زن

این قالب تن بفکن این قید روان بشکن

در چرخ تجرّد گام چون عیسیِ مریم زن

ای رشک ملک روزی از پرده بیا بیرون

وز عارض گندم گون راه دل آدم زن

جمعیت دلها را آشفته اگر خواهی

آشفته نما گیسو این سلسله بر هم زن

مسجد خانه خدا و محل عبادت ، و برترین و شریف ترین مکان روی زمین است ، مسجد مرکز اتّصال قلب و روح به محبوب حقیقی ، و جای شنیدن دعوت حضرت دوست به سوی خیر و کمال است .

مسجد ، آباد کننده دل ، تصفیه کننده جان ، و مرکز تجلّی انوار ربوبی بر قلب مؤمنان است .

مسجد ، خانه هدایت و مرکز تربیت ، و جایگاه اهل معرفت ، و محل سوز و گداز عاشقان الهی است .

مسجد جای خرمندان ، خانه برکت برای مستمندان ، و جای مناجات دردمندان ، و سرزمین برآورده شدن قضای حاجت مندان است .

مسجد خانه قرآن ، مدرسه عشق ، مکتب دانش ، مرز بینش ، و محل گرفتن فیوضات ربانی از عالم قدس است .

مسجد جایگاه نزول برکات ، مرکز تدارک مافات ، و صحنه پیکار با عوامل شیطان و جای نجات از درکات است .

مسجد پلی به سوی بهشت ، و

راهی به سوی فضیلت ، و طریقی به طرف هدایت و دلیلی به سوی نقطه وصال برای فراِ زدگان است .

مسجد ، جایی است که عبادت و بندگی در آن ، افضل و برتر از سایر مکان ها است ، و آباد نگاه داشتن آن از اعظم عبادت و قربانت است .

مسجد جایگاه بسیج عباد خدا برای عبادت و خدمت به خلق ، امر به معروف و نهی از منکر ، حلّ مشکلات مسلمین ، و آمادگی جهت جهاد و مبارزه با دشمنان خدا و انسانیت است .

مسجد مرکزی است که امروز قدرش مجهول ، و فردای قیامت برای آنان که حقّش را ادا نکردند علت بزرگ ترین اندوه و حسرت ، و واسطه شرمساری و خجالت در پیشگاه حضرت دوست است !

مسجد در قرآن

کتاب خدا برای مسجد فضیلتی بس بلند و مقامی بس ارجمند قائل است ، که توجه به عمق آن آیات ، انسان را به معنویت و روحانیت و ارزش مسجد آگاه می نماید .

آنان که با مسجد دشمنی بورزند ، و دست به خرابی ظاهر و باطن مسجد بیالایند ، و سعی در تعطیل بنای مسجد یا متوقّف شدن مسائل الهی در آن کنند ، بنا به فرموده قرآن از ستمکارترین مردم روی زمینند .

(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللّهِ أَنْ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ وَسَعَی فِی خَرَابِهَا أُولئِکَ مَا کَانَ لَهُمْ أَنْ یَدْخُلُوهَا إِلاَّ خَائِفِینَ لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ وَلَهُمْ فِی الْاخِرَهِ عَذَابٌ عَظِیمٌ) .

کیست ستمکارتر از آن که مردم را از ذکر خدا در مساجد باز دارد ، و کوشش در خرابی آن نماید ، چنین گروه در مساجد درنیایند

، جر آن که بر خود از اعمال زشت خویش ترسان باشند ، این گروه را در دنیا ذلت و خواری نصیب است و در آخرت دارای عذاب بزرگی هستند .

تفسیر پرتوی از قرآن با استفاده از آیات و روایات و مسائل تاریخی و طبیعی وغریزی ، در ذیل این آیه چنین می گوید :

مگر جز این است که غرائز و قوای حیوانی در آدمی منشأ هر ستم و تجاوز است ؟

تنها محیطی که این غرائز را محدود ، و وجدان حق جویی و عدالت خواهی را بیدار و فعال می گرداند ، همان محیط هائی است که به نام خدا ، و حق و عدل بر پا گشته و به نام مسجد ، که محل سجده برای خدا و اخضاع سرکشی هاست نامیده شده است .

اگر خودبینی و امتیاز جوئی آدمی و صورتها و اندیشه های ناشی از آن در حریم مساجد راه یافت ، صورت و معنای خدائی مسجد را ویران می کند و ظاهر آن را از رونق می اندازد .

چون مساجد ویران گردید ، بند وحدی برای سرکشی غرائز نمی ماند و جلو هر ستمی باز می گردد ، پس آنان که دیگران را از مساجد ممنوع و به خود محدود می سازند و نور فطرت خدائی را خاموش و نام غیر خدا را بلند می کنند از هر ظالمی ظالم ترند !!

بعضی از مفسران این آیه را نازل در پیش آمد حدیبیه و منع مشرکین عرب ، رسول اکرم و اصحابش را از ورود به مکه دانسته اند ، گرچه اول آیه با این داستان تطبیق می کند ولی آخر

آیه (وَسَعَى فِي خَرَابِهَا) بـا این شأن نزول درست نمی آیـد ، چون مشـرکین عرب هیچگاه در خرابی کعبه نکوشـیدند ، بلکه همیشه به پا نگهدارنده و آباد کن دب آن بودند ، مگر آن که مقصود ، تنها خرابی معنوی و از جهت ذکر خدا باشد .

به هرحال ظاهر آیه را نمی توان ناظر به واقعه مخصوصـی دانست ، و هیـچ قرینه ای برای چنین تطبیقی در میان نیست ، این آیه بیـان حقیقی است کلی و شامـل حوادث گذشـته ماننـد خرابیهای بیت المقـدس و زمان نزول آیه ماننـد منع مشـرکین در واقعه حـدیبیه و آینـده مانند خرابیهای صـلیبی ها و قرامطه از مساجد و همچنین بی رونق شدن معابد و مساجد امروز که همه نتیجه و آثـار شوم اختلاـف و تضاد منتسبین به ادیان است که معابـد و مساجـد را سـنگری برای انشاء و ابراز اختلافات و تأمین هواها و منافع خود ساخته اند .

شایسته مقام مساجد و پاسداری پایه گذاران و طرفداران آن این است که با قلبی هراسناک از خوف خدا و مسؤولیت نسبت به مساجد در آن درآیند تا دیگران را به خشوع و سجده وادارند .

نه آن که بر خدا و خلق سرکشـی نمایند ، و مساجد را به صورت پایگاه تحمیل اندیشه ها و سنگر جنگ آراء و عقاید شخصی خود گردانند .

یـا چون مساجـد را از صورت اصـلی خود خـارج کردنـد ، و نسـبت به آن خائن گشـته ، و چون وظیفه پاسـداری آنها را انجام ندادند ، در حقیقت از آن بیگانه و رانده شدند و جز در حال ترس و نگرانی نبایستی در

آن وارد شوند .

یـا آن که با اختلافات خود ، چون مانع باطنی برای مردم در مساجـد پیش آوردنـد و به خرابی آن کوشـیدند و آن را از وضع اولی منحرف ساختند ، یگانه پایگاه خود را سست و راه را برای غلبه دیگران باز کردند ، تا آنجا که در مساجد که محل امن و آرامش است ، خود جز با هراس و نگرانی نتوانند وارد شوند .

آن گروه هـائی کـه رابطـه و اجتماعاتشـان بر اسـاس دیـن ، و پایگـاه قــدرتشان مســجد اسـت ، همیـن کـه اسـاس و مرکزیت پایگاهشـان سـست و بی پـا گردیـد ، قـدرتشان به ضـعف و عزتشـان به ذلت بر می گردد ، و بیش از زبونی در دنیـا عـذابهای بزرگتری در پیش دارند .

مسؤولیت مسلمانان نسبت به مسجد خیلی مهم و سنگین است ، مسلمان باید در حفظ ظاهر و باطن مسجد بکوشد ، و وجودش کانون جاذبه مردم به سوی مساجد باشد .

ائمه مساجد لازم است آراسته به علم ، تقوا ، بینش ، شم پرقدرت سیاسی ، و پیراسته از صفات مذموم و دارای حسنات اخلاقی باشند ، تا در سایه کمالات آنان مردم به مساجد هجوم کرده ، بر غرائز و سرکشیهای آنان زمام و مهار الهی بخورد .

(قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ وَأَقِیمُوا وُجُوهَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِد وَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ).

بگـو پروردگـار من شـما را به عـدل و درسـتی و رعـایت میـانه روی در همه امـور امر کرده ، و نیز فرموده در هر مسـجد روی عبادت به حضرت او آرید و آن جناب را از سر اخلاص بخوانید ، چنانکه

شما را اول آفرید دیگر بار به سویش باز می گردید .

(إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّهِ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلاَةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلاَّ اللّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ) .

منحصراً عمارت مساجد خدا به دست کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده ، و نماز به پا دارند ، و زکات مال بدهند ، و از غیر خدا نترسند ، آنها امیدوار باشند که از هدایت یافتگان اند .

(لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْم أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ) .

هر آینه مسجدی که از اول اساس و بنیانش بر تقوا استوار شده ، سزاوارتر است در آن به عبادت قیام کنی ، در آن مردانی هستند که عاشق پاک شدن اند ، و خداوند دوستدار پاک شوندگان است .

از آیات شریفه ای که ذکر شد ، روشن می شود که خداوند بزرگ به مساجدی که به دست مردم مؤمن بنیان گذاری شده ، و مسلمانان در آن مساجد خود را به تربیت و فضیلت می آرایند ، و از این مراکز به تزکیه نفس و محدود کردن غرائز و آبادی دنیا و آخرت اقدام می کنند سخت علاقه مند است ، و در مرحله بعد استفاده می شود که اگر مساجد از نظر هدایت آباد شد ، و آبادی هدایت آن هم بستگی به عمل مردم و علما به شرایط مسجد دارد ، مسلمین در تمام جبهه های حیات و زندگی بر دشمنان خود پیروز و دارای عزت دارین خواهند بود !!

مسجد در روایات

روایات و

احادیث اسلامی ، در زمینه مسجد مسائل بسیار مهمی را طرح کرده اند ، که جداً بر تمام مسلمین لازم است آن مسائل را رعایت کرده و از این خشنودی حضرت حق و پیامبر و ائمه را جلب کنند .

سَمِعْتُ أَباعَبْدِاللهِ (علیه السلام) یَقُولُ : شَکَتِ الْمَساجِدُ إِلَی اللهِ تَعالی الَّذینَ لا یَشْهَدُونَها مِنْ جیرانِها ، فَأَوْحَی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَیْها : وَعِزَّتی وَجَلالی لا قَبِلْتُ لَهُمْ صَلاةً واحِدَةً وَلا أَظْهَرْتُ لَهُمْ فِی النّاسِ عَدالَةً وَلا نالَتْهُمْ رَحْمَتی وَلا جاوَرُونی فی جَنَّتی .

راوی می گوید از حضرت صادِ (علیه السلام) شنیدم ، مساجد به پروردگار عالم از همسایگانی که در آن شرکت نمی کنند ، شکایت بردند ، خطاب رسید ، به عزت و جلالم سوگند ، در صورت استخفاف به مساجد یک نماز از آنان قبول نمی کنم ، و آنان را به عدالت در بین مردم آشکار نمی نمایم ، و به رحمتم نمی رسند ، و در بهشت مجاور من نخواهد بود .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) : کُونُوا فِی الدُّنْیا أَضْیافاً ، وَاتَّخِذُوا الْمَساجِدَ بُیُوتاً وَعُودُوا قُلُوبَکُمُ الرِّقَّةَ وَأَکْثِرُوا مِنَ التَّفَکُّرِ وَالْبُکاءِ مِنْ خَشْیَةِ اللهِ ، وَاجْعَلُوا الْمَوْتَ نَصْبَ أَعْیُنِکُمْ وَما بَعْدَهُ مِنْ أَهْوالِ الْقِیامَةِ تَبْنُونَ ما لا تَسْکُنُونَ وَتَجْمَعُونَ ما لا تَأْکُلُونَ فَاتَّقُوا اللهَ الَّذی إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ .

پیامبر خدا فرمود : در دنیا مهمان باشید ، این دلبستگی ها و آرزوها شایسته مهمان نیست ، مساجد را به عنوان خانه اصلی خود بگیرید ، دلها را به رقت عادت دهید ، زیاد اندیشه کنید ، و از خشیت حق گریه داشته باشید ، موت و اهوال قیامت

را نصب العین قرار دهید ، این چه زندگی غلطی است که ساختمانی کرده اید که در آن سکنی ندارید ، و آنقدر جمع کرده اید که برای شما قدرت خوردن نیست ، از خدائی که به سوی او باز می گردید پروا کنید !

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود : رفت و آمد به مسجد یکی از هشت منفعت را دارد :

برادری که برادریش سود خدائی دارد ، تحصیل علم جدید و تازه ، دانستن آیه محکمه ، برخورد به رحمت منتظره ، یاد گرفتن کلمه هدایت که انسان را از گمراهی برهاند ، شنیدن کلامی که راهبر به سوی راه خداست ، ترک گناه از ترس حق یا حیاء از حضرت باری .

قالَ عَلِيٌّ (علیه السلام) : لَيْسَ لِجارِ الْمَسْجِدِ صَلاةٌ إِذا لَمْ يَشْهَدِ الْمَكْتُوبَةَ فِى الْمِسْجِدِ إِذا كانَ فارِغاً صَحيح .

علی (علیه السلام) فرمود : همسایه مسجد اگر از هر جهت فراغت و صحت داشته باشد ، باید برای نماز واجب به مسجد بیاید ، که با بودن فراغت و صحت حق نماز در جای دیگر برای او نیست .

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : هرکس به مسجدی از مساجد خدا برود ، برای هر قدم او تا به منزل برگردد ، ده حسنه و محو ده سیئه و بالا رفتن ده درجه است .

عَنِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله وسلم) قالَ : يَجيىءُ يَوْمَ الْقِيامَةِ ثَلاثَةٌ يَشْكُوَ : الْمُصْحَفُ ، وَالْمَسْجِدُ ، وَالْعِتْرَةُ ، يَقُولُ الْمُصْحَفُ : يا رَبِّ حَرَّقُونى وَمَزَّقُونى وَيَقُولُ الْمَسْجِدُ : يا رَبِّ عَطَّلُونى وَضَيَّعُونى ، وَتَقُولُ الْعِتْرَةُ : يا رَبِّ قَتَلُونا وَطَرَدُونا وَشَرَّدُونا ، فَأَجْثُوا لِلرُّكْبَتَيْنِ فِى

الْخُصُومَهِ فَيَقُولُ اللهُ أَنَا أَوْلی بِذلِکَ .

رسول خدا فرمود: در قیامت سه چیز به حضرت حق شکایت برند: قرآن ، مسجد ، عترت .

قرآن می گوید پروردگارا مرا از نظر معنی تغییر داده و پاره کردند ، مسجد می گوید : پروردگارا مرا بیکاره گذاردند و ضایع نمودند ، عترت می گوید : الهی ما را کشتند ، و راندند و آواره کردند ، پیامبر می فرماید : من برای احقاِ حق اینها در پیشگاه حضرت حق زانو می زنم ، خداوند می فرماید : من به محاکمه خائنان به این سه برنامه سزاوارترم .

در شرح این حدیث آمده : مراد از مصداِ اتم مسجد در این روایت مسجد پیغمبر است که در حقیقت در زمان آن حضرت مرکز حکومت اسلامی بود و باید از آنجا عدالت و احکام حقیقی قرآن به همه جای جهان پراکنده شود .

و مصداِ کامل طرف خصومت این سه چیز غاصبین خلاف اسلام اند ، که قرآن مجید را به رأی خود تفسیر کردند ، و احکام آن را که متضمن نظام عدالت عمومی بود پاره پاره کردند ، و استفاده از مزایای آن را به عرب و اشراف قریش و بنی امیه اختصاص دادند و دیگران را محروم کردند .

با اینکه قرآن برابری و برادری را برای همه بشر آورده ، و همه نژادها و تیره ها در پیشگاه او برابر ، و فضیلت وابسته به تقوا است .

پاره پاره شدن احکام الهی قرآن در حقیقت پس از مرگ پیامبر به دست غاصبیت شروع شد ، و خلیفه دوم در طول مدت خود جامعه اسلامی را طبقه طبقه کرد

:

عرب ها را طبقه اشـراف قرار داد و بر سـر مردم مسلط ساخت ، قانونهائی وضع کرد که مسلمانان غیر عرب را از حقوِ اجتماعی اسـلامی محروم کرد ، و به همـدستی همکـاران و احزاب هم فکر خود نظامات عمومی اسـلامی را تکه تکه کرد ، و در دوران بنی امیه که با حکومت عثمان آغاز شـد نظریات خلیفه دوم به اوج ترقی رسـید ، و بنی امیه در دوران صـد ساله حکومت خود آن نظریات را قانون اساسی خود قرار دادند !!

بنی امیه در آن نظریات به انـدازه ای پافشاری کردنـد ، که قرآن و اسـلام و مساجد و عترت به کلی تنهای از جامعه ماندند ، و جز سلطنت غاصبانه و دیکتاتوری به وسیله نژاد بنی امیه و سپس بنی عباس برای مسلمین چیزی نمایند !!

حتی ظاهر قرآن در زمان عثمان سوزانده شد و در زمان ولید به وسیله ولید قرآن مجید تیرباران و تکه تکه گشت .

و مسـجد که رمز حکومت اسـلامی و اساس پخش تعلیمات الهی بود در زمان بعد از پیامبر تعطیل و حکومت عادلانه تبدیل به حکومت عربی دیکتاتوری گردید و با تعطیل مسـجد پیامبر در حقیقت همه مساجد عالم از هویت اصـلی و ذاتیش تعطیل شد ، و از مساجد جز یک سلسله برنامه های خشک و ظاهر چیزی نماند .

و اما عترت پیامبر ، آن چنان دچار سـختی و فشار زنـدگی شدند ، که عترت و اهل بیت هیچ پیامبری و هیچ مسـلمانی به اندازه آنان رنج و زحمت ندید ، داستان کربلا ، و واقعه طف و حره و سایر حوادث که در تاریخ ضبط است

نشانگر سختی های طاقت فرسائی است که عترت نبی اکرم از دست مردم به ظاهر مسلمان کشیدند .

پیامبر اسلام فرمود : در تورات نوشته شده : خانه های من در زمین مساجد است ، خوشا به حال بنده ای که در خانه اش تطهیر کند و در مسجد به زیارت من آید ، بر من است که کرامت نصیب زائرم کنم ، آنان که در تاریکی شب به مساجد می آیند ، بشارت به نور درخشان در قیامت بده .

پیامبر فرمود : برای مساجد مردمی است که از شدت علاقه و توجه به مسجد ، گویی مانند میخهای کوبیده به مسجدند ، ملائکه همنشین آنانند ، چون غایب شوند ، از آنان جستجو کنند ، و به هنگام بیماری از آنان عیادت نمایند ، و به وقت حاجت به آنان کمک دهند .

امام صادِ (علیه السلام) از پدرانش از علی (علیه السلام) نقل می کند : همسایه مسجد را نماز نیست مگر در مسجد ، مگر اینکه برای او عذری یا علتی باشد ، عرض کردند : همسایه مسجد کیست یا امیرالمؤمنین فرمود : کسی که اذان را می شنود .

پیامبر فرمود : نشستن در مسجد به انتظار صلات ، عبادت است .

پیامبر فرمود : هرگاه خداوند اهل قریه ای را ببیند که در گناه اسراف می کنند ، ولی سه نفر مؤمن در آنهاست خطاب می کند ، ای اهل گناه اگر در میان شما مؤمنین متحابین به جلالم نبودند که به خاطر نماز آنان زمین و مساجدم آباد است و از ترس من در سحر در حال استغفارند هر آینه عذابم را بر

شما نازل کرده و باکی نداشتم .

پیامبر فرمود : نشستن در مسجد به انتظار نماز عبادت است ، اگر حدثی در آن نباشد ، گفتند : حدث چیست ؟ فرمود : غیبت .

پاکان و صدیقان

قسمت اول

تا اینجا به مناسبت کلمه مسجد ، شرحی که از نظر آیات و روایات نسبت به مسجد لازم بود دانستید . اکنون به خواست الهی به شرح روایت پرداخته می شود .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید :

چون به در مسجد رسیدی ، به حقیقت بدان که ، قصد و نیت کرده ای که به در خانه سلطان بزرگ و عظیم الشأنی ببروی و به بساطی راه یابی که در آن بساط جز برای پاکان راهی نیست ، و برای غیر صدیقان برای احدی اذن جلوس در آن بساط و بارگاه وجود ندارد .

مگر در کتاب «مناقب ابن شهرآشوب» و «روضه الواعظین» فتّال نیشابوری نخوانده ای :

وجود مقدس حضرت امام حسن مجتبی چون وضو می ساخت بند بند بدنش می لرزید و رنگ مبارکش زرد می شد ، چون سبب این حالت را از حضرت می پرسیدند می فرمود : سزاوار است کسی که می خواهد در پیشگاه حضرت ربّ العرش به بندگی بایستد ، رنگش زرد شود ، و در مفاصلش رعشه افتد !

و چون به مسجد می رفت ، وقتی درِ مسجد قرار می گرفت سر به جانب آسمان بر می داشت و می گفت :

إلهی ضَیْفُکَ بِبابِکَ یا مُحْسِنُ قَدْ أَتاکَ الْمُسیءُ فَتَجاوَزْ عَنْ قَبیحِ ما عِنْدی بِجَمیلِ ما عِنْدکَ یا کریم .

ای خدای من ، این مهمان تو است که به درگاه لطف و کرم و مرحمت و

محبّتت ایستاده ، ای مولای نیکوکارم بنده ای تبه کار به نزدت آمده از کردار زشتش به خوبی هایت درگذر ای بزرگوار .

خداوند بزرگ را از دیدگاه قرآن مجید در نظر بگیرید :

(لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ) ، (اللّهُ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ) ، (لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) ، (لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ يُحْيِی وَيُمِيتُ) ، (فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ) ، (اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) ، (لَهُ الْحَمْدُ فِی الأُولَی وَالآخِرَهِ) ، (وَمَا مِنْ إِله إِلاَّ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) ، (وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ) ، (وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) ، (وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) ، (وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) ، (وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) ، (وَاللّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ) ، (وَكَانَ اللّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ مُحِيطاً) ، (وَكَانَ اللّهُ غَنِيّاً حَمِيداً) .

او رحمان و رحیم است ، او حی و قیوم است ، او عزیز و حکیم است ، او زنـده کننـده و میراننـده است ، برتر است ملک حق ، او صـاحب عرش عظیم است ، حمـد در دنیـا و آخرت برای اوست ، الهی جز الله واحـد قهار نیست ، او حکیم و علیم است ، او صاحب فضل عظیم است ، او شـنوا و دانا است ، او آمرزنده و مهربان است ، او وسـعت دهنده و دانا است ، او به هر چیزی دانا است ، او به هر چیزی محیط است ، اوست غنی

حمید .

سایر اوصاف جمال و جلال و کمال او را نیز در قرآن ببینید ، آنگاه به روایات بسیار مهم اسلامی در باب توحید و اوصاف حضرت حق بنگرید ، سپس با حوصله ای کامل و دقتی وافر در صنع و آفرینش حضرت دوست نظر کنید : در آفرینش خود ، و آنچه به شما عنایت شده ، در آفرینش موجودات ارضی ، سمائی ، بحری ، بری ، ذره بینی و خلاصه از عرش تا فرش ، در کتبی که با استناد به قرآن و روایات ، یا پیشرفتهای علمی نوشته شده توجه بیشتری نمائید تا در حد ظرفیت عقلی و وجدانی خود به عظمت حضرت حق پی برده ، آنگاه بفهمید وقتی به مسجد می روید در خانه کدام ملک عظیم هستید ، و بدانید که کدام قدم در آن پیشگاه مقدس و بارگاه قدس راه دارد ؟!

آیا با بار گناه ، و دل سیاه ، و آلوده بودن به رذائل نفسی و دور بودن از نیت پاک و عمل صحیح و خلاصه بدون پاک بودن درون و برون و مستقیم بودن ظاهر و ...ỚٰṢامکان ورود به مقام حضرت دوست هست ؟!

بـا این نحوی که اکثر مردم زندگی می کنند که : آلوده به انواع گناهان و تخلفات اعضا و جوارح اند ، و اکثراً حقوِ حقه یکدیگر را رعایت نمی نمایند ، و به مسائل الهی و معارف حقه اهمیت نمی دهند ، و در مقام کسب نو نیستند ، امکان ورود به محضر حضرت یار به حق یار قسم نیست ، مگر اینکه از تمام آلودگیهای ظاهر و باطن دست بردارند

، آنگاه به سوی حریم حضرت او حرکت کنند .

به قول عارف حکیم ، بینای دقائق صفای اصفهانی :

دلی که زیر پر باز زلف دلبر نیست

اگر به ساعد شاهست بازکش پر نیست

سری که نیست گدایان عشق را در پای

بپای زن که گر از پادشه بود سر نیست

گمانم از نظر آفتاب بی خبر است

کسی که هندوی آن آفتاب منظر نیست

سکندری فتد از عکس روی مات به دل

ولی چه سود که آئینه ات برابر نیست

بجو زخشت من ای تشنه لب زلال حیات

که خشت من کم از آئینه سکندر نیست

برون زخویش مزن خیمه ای مسافر عشق

که جز به خلوت دل دستگاه دلبر نیست

به گنج باد کف خاک کوی او ندهم

که کیمای مرا دست و کمتر از زر نیست

توانگریم و گدائیم و در طریقت ما

کسی که نیست گدای دری توانگر نیست

قرآن مجید ، راه به سوی حریم قرب را به روی پاکان و دارندگان مل صالح باز می داند ، آنجا که می فرماید :

(مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ) .

هر کس خواهـان عزت و سـربلندی است بدانـد ، که همانـا در ملك هستی تمام عزت خاص خـداست ، روح پاك آسـمانی به سوی خدا بالا رود و بالا برنده آن عمل صالح است ، و هر آن که به مکر و تزویر اعمال بد انجام دهد بر او عذاب سخت است ، و فکر مکرشان به کلی نابود است .

در مقدمه رباب نامه سلطان ولد به هفت مسأله بر می خوریم ، که به عنوان حرکت عملی به سوی

پاکی و صداقت از آیات قرآن و روایات گرفته شده که با تلخیص و کمی تصرف در بعضـی از لغات و عبارات آن لازم است بدانیم .

۱ اندیشیدن در هر کار : پیامبر اسلام یک ساعت اندیشیدن را از یک روز ، «وبه استناد یک نقل از یک سال و به استناد نقل دیگر از هفتاد سال» عبادت برتر دانسته «اندیشه در صنع الهی ، چه در عالم نفس چه در عالم آفاِ چه در عالم شرع ، اندیشه در ظاهر و باطن عالم ، اندیشه در عمل و عاقبت آن ، اندیشه در آخرت و حساب و کتاب و بهشت و عقاب» ، از علل راهبر به سوی پاکی و زندگی صحیح است .

۲ پاکی نیت : بیداران راه حق از لحاظ آفرینش و با توجه به قرآن و احادیث ، انسان را دارای دو جنبه جدا از هم می شناسند : یکی جسم تاریک و فانی و بی ارزش ، و دیگری روشنائی ایزدی یا روح خدائی که بخش ارزشمند وجود انسان است ، و چون جسم ها اصولا یکسان است ، ضابطه تعیین ارزشها همان باطن و نیروهای غیر مادی است .

روی همین اصل ظاهر در نظر عارفان بهای خود را از دست می دهد ، زیرا که با تظاهر می توانیم ظاهر خود را نیکو جلوه دهیم ، یا کاری را برای جلب توجه دیگران انجام دهیم ، بی آنکه قلباً کوچکترین اعتقادی به عمل خود داشته باشیم .

اتفاقاً حدیثی هم از پیغمبر باقی است ، مبنی بر اینکه خداوند به نیت ها توجه دارد نه به ظاهر و

اعمال ظاهر انسانها ، چه بسا ممکن است که کسی ما را به زبان ستایش کند ، اما دلی لبریز از نفرت و کینه نسبت به ما داشته باشد .

پس دلهای پاک و نیات صادقانه معیار ارزشیابی در کارها است و خداوند به دلهای پاک توجه می کند .

گفت حق من ننگرم اندر عمل

نی در این جسم کثیف پر دغل

لیک دارم دائماً در دل نظر

زان که جز دل نیست از من باخبر

دل بود چون آینه شاهد منم

جز در آئینه نظر می نفکنم

غیر آئینه نخواهد خوب رو

کی بود چیزی چنان مطلوب او

اهمیت و ارزش دل و آنچه در آن می گذرد تا بدان جاست که پیامبر اسلام فرموده :

مَنْ أَحَبَّ قَوْماً فَهُوَ مِنْهُمْ .

۳ دعا ، که باید با حرکت و عمل همراه باشد : اصل ، قرار دادن نیت در خصوص کارها ممکن است این اشتباه را در پی آورد ، که گروهی بی هیچ کاری ، دست روی دست بگذارند و به امید اینکه نیت فلان کار نیک را دارند ، دل خوش سازند .

متأسفانه بسیاری از مردم برای کارها کلاه شرعی درست می کنند ، مثلا اگر دروغ مصلحت آمیز را جایز بدانیم ، اما حدود «مصلحت» را تعیین نکنیم ، آیا کدام دروغ است که در آن مصلحتی ملحوظ نباشد ؟

پس باید توجه داشت که ، اصل ، قرار دادن نیت ، از آن روست که اگر کاری را با نیت درست شروع کنیم اما امکانات و قدرت ما برای کمال آن کافی نباشد یا مثلا به منظور اصلاح امری آن را خراب تر کنیم از لحاظ شرعی و اخلاقی مسئولیتی

متوجه ما نیست ، در صورتی که امکان اصلاح آن از دست ما برود ، و گرنه در یک جا نشستن و دست روی دست گذاشتن هیچ مشکلی را حل نمی کند ، حتی اگر نیت انجام کاری را داشته باشیم ، چرا که نیت راه رفتن به تنهائی کافی نیست که ما را از جائی به جائی ببرد ، مگر اینکه راه رفتن و حرکت را با نیت همراه سازیم .

در مورد دعا نیز وضع همین طور است ، درخواست چیزی از خداوند بی آنکه در جهت کسب آن کوشش کنیم ، کوچکترین اثر مثبتی نخواهد داشت .

دعا در حقیقت یعنی اقدام و کوشش در جهت مطلوب ، و این درست همان مطلبی است که به صورت مثل سایر درآمده است که می گویند :

«از تو حرکت از خدا برکت» .

سلطان ولد برای روشن ساختن مطلب تمثیلی زیبا آورده است :

ساده مردی بود در یک مدرسه

احمقی بی حاصلی پر وسوسه

روز و شب در حجره گفتی ای خدا

عالمم گردان و بر من در گشا

دیگران در حجره ها پهلوی او

جمله در تکرار بودند و غلو

پر شده از بانگ هریک صحن و بام

جمله در بحث اصولین و کلام

بحث ایشان را مدرس می شنید

بر در و بر بام هریک می دوید

روز و شب تا بیند ایشان در جهاد

چون همی کوشند در علم و رشاد

حرصشان چونست در تحصیل ها

تا از ایشان کیست افزون در ذکا

او همی گفتی همه شب کای خدا

عالمم ساز و بزرگ و مقتدا

قسمت دوم

پس مدرس گفتش از روزن که هان

روز و شب تکرار کن درست بخوان

او چنان پنداشت کان گفت از خداست

حرص تحصیلش زجان چون موج

هاست

گشت از آن پس روز و شب مشغول او

همچو یاران دیگر در جستجو

خواندن و تکرار او بسیار کرد

پند را بشنید و با آن کار کرد

بعد اندک مدت اندر علم دین

گشت او دانا و استاد گزین

باز می گوید : خواجه ای برای خریدن غلام به بازار رفت ، یکی از غلامان ، بسیار از خود تعریف کرد و گفت : من محاسن زیادی دارم و یکی از آنها این است که نیازهای خواجه را بدون آنکه بگوید درک می کنم .

خواجه او را خرید و به خانه برد . پس از چند روزی ، خواجه تشنه شد ، اما هرچه منتظر نشست غلام آبی نیاورد .

بر غلام بانگ زد که تشنه ام آبی بیاور ، اما او پاسخ نداد و حرکتی نکرد ، تا آنکه خواجه از تشنگی برخاست و کوزه ای آب را به چنگ آورد و نوشید ، آنگاه غلام گفت : ای خواجه اکنون بر من معلوم شد که تشنه ای زیرا علامت نیاز به چیزی حرکت در رفع آن است .

۴ کشتن هواهای نفس و دوری از شهوات : در وجود آدمی دو نیروی متضاد فرمان رواست .

نخست نیروئی که اعمال نیک و شایسته را در نظر آدمی جلوه می دهد و عارفان بر اساس اصول الهی آن را عقل نام نهاده اند ، و دیگر نیروئی که از آن تعبیر به نفس و هواهای آن شده که در برابر آن نیروی ایزدی است ، و این نیرو راهبرنده به شهوات و بدیها است و در حقیقت نیروی شیطانی و اهریمنی به شمار می رود .

نفس تمایلات حیوانی را در وجود

آدمی ، می آراید و آنگونه که کودکان را با شیرینی می فریبند ، انسان را به راه نادرست می کشاند که پایان آن جز تلخی و رنج نخواهد بود !!

مهم ترین اصل در مبارزه با نفس شناختن نیروهای گوناگون آن است و گرنه هر لحظه این امکان وجود دارد که یکی از جنبه های اهریمنی نفس ، خود را در چشم انسان بیاراید و نیکو جلوه دهد ، و آن وقت گمراهی انسان قطعی است .

سلطان ولد نیروهای ظاهری و باطنی نفس را به دیو سیاه و سپید تشبیه کرده است .

او می گوید : دیوان سپید و سیاه در نفوس مردمند ، حالهای بد مثل ، زنا و قتل و حرام خوردن و غیر آن دیوان سیاهند ، و آن را همه کس می بینند و می دانند ، و حال های نیک مثل ترک دنیا کردن ، و به طاعت و عبادت و خیر مشغول شدن از روی ظاهر به غرض آنکه خلق قبول کنند دیوان سپیدند ، آن را هرکس نتواند دیدن و دانستن مگر که اولیاء که ایشان را دائم نظر در باطن است و تمامت دیوان سیاه و سپید را در خود دیده اند و کشته اند ، و در همه هم می بینند و می دانند .

شهوات لذایذ خارج از حدود و مقررات الهی است ، که در امروز گرچه ظاهر شیرین و خوش مزه ای دارد ، ولی فردا که باطنش آشکار شد ، به صورت رنج ابدی و عذاب همیشگی گریبان انسان را خواهد گرفت !

در حدیث نبوی آمده :

حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكارِهِ وَالنّارُ بِالشَّهَواتُ .

در تقریر

این حدیث در رباب نامه می فرماید : هرچه تو را آن رنج و تلخ و ناخوش می نماید همچون خارستان ، آن راه بهشت است ، و هرچه تو را شیرین و گوارنده و خوش می نماید ، مثل خوردن ، و شهوت راندن و عیش و عشرت کردن ، همچون گلشن و سبزه زار آن راه دوزخ است .

پس هرکه راه رنج را گزید ، به گنج جنت رسید ، و هرکه راحت را اختیار کرد در محنت ابد افتاد و به نار دوزخ پیوست !

۵ مجاهده ، رنج کشیدن ، گرسنگی : گرفتار ماندن در دنیای مادی و فراموش کردن جوار حق موجب پرداختن به گمانها و اندیشه های نفسانی است ، و هریک از این نوع اندیشه ها در حقیقت نوعی بت به شمار می روند که برای رسیدن به کمال ، باید آنها را از میان برداشت .

سلطان ولد ، این گونه بت های فکری را به پرده هائی تشبیه می کند که میان بنده و حق کشیده شده است و باید به نیروی ریاضت و مجاهده آنها را از میان برداشت .

۶ عبادت : کشتن هوای نفس و ترک خود و ریاضت و مجاهدت هنگامی سودمند است که با عبادت و خدمت در راه حق همراه شود و گرنه به استناد آیه پنجاه و شش سوره ذاریات :

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ) .

چون مقصود حق از خلقت انسان عبادت بود ، هرکه اینجا نکند در دوزخ گرفتار خواهد آمد .

۷ پیروی از ولی حق : اگر کسی شش مرحله گذشته را بدون ولی

و راهنمای الهی طی کند بدون شک به جائی نمی رسد .

اگر کسی فی المثل هزاران سال عبادت کند ، و در ریاضت و مجاهده باشد و دائم در حال اندیشه دیده شود ، و به مبارزه با نفس سخت کوشا باشد ولی به پیامبر اسلام نگرود ، هم به جائی نمی رسد ، هم عباداتش مقبول نخواهد بود .

تمام برنامه های انسان در زمان پیامبر باید زیر نظر راهنمائی پیامبر و در زمان امام باید زیر نظر امام معصوم و در زمان غیبت باید زیر نظر عالم ربانی باشد .

چون این هفت مرحله را گذر کنی ، به مرز پاکی و صداقت می رسی ، و آن ارزش و اعتبار الهی را کسب کرده لایق ورود به بساط خدمت جانان ، و نشستن در مقام قرب او خواهی گشت که حضرت صادِ (علیه السلام) می فرماید : لا يَطَأُ بَساطِهِ إلاَّ الْمُطَهَّرُونَ وَلا يُؤذَنُ لِمُجالَسَتِهِ إلاَّ الصِّدِّيقُونَ .

پاکان و صدیقان را علائمی است که در قرآن مجید و روایات و آثار اسلامی آمده ، و این نوشتار گنجایش بیان تمام آن علائم را ندارد ، ولی لازم است به برخی از آن علائم اشاره رود :

(الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ) .

صبر کنندگان در تمام حوادث و ابتلائات و آزمایشات الهی ، راستگویان و راست کرداران ، فرمانبرداران از خدا و رسول با لحاظ حال تسلیم ، انفاِ کنندگان علم و مال و مقام و قدرت و آبرو در راه خدا و توبه کنندگان در سحرگاهان .

با طی این مراحل گروهی از فرزندان با برکت آدم ، خود را به نقطه رضایت

حق ، و بساط خدمت و مقام قرب رساندند ، و به جائی خود را متصل کردند که درِ تمام فیوضات ربانی به روی آنان گشوده شد و آنچه را باید ببینند دیدند ، و آنچه را باید بشنوند شنیدند ، و آنچه را باید بگیرند گرفتند .

کوردلان و نادانان و احمقان و راه نرفتگان چه می دانند در این بزم چه خبر است ، و چه می فهمند که این واقعیات پر ارزش یعنی چه .

به قول عارف دل سوخته و شیدای جان افروخته حاج میرزا حبیب الله خراسانی :

ای که گوئی شاه خوبان را وفائی نیست هست

وی که گوئی درد هجران را دوائی نیست هست

ای که گوئی خضر و اسکندر همه افسانه بود

در جهان سرچشمه آب بقائی نیست هست

این همه رخشنده گوهر از کجا گردد پدید

در جهان گوئی اگر بحر صفائی نیست هست

بس گهر شد سنگ وزر شدخاک وتن شد جان پاک

شمس معنا را مگر نور و ضیائی نیست هست

بس فقیر آمد توانگر بس گدا شد پادشاه

شاه جانها را مگو جود و عطائی نیست هست

دوش در گوش دلم گفتا سروش ای دل مگو

شاه را چشم عنایت با گدائی نیست هست

گر تو زر صافی بیغش ندیدی در جهان

از ره باطل چه گوئی کیمیائی نیست هست

این شهیدان را که اندر زیر تیغش بسمل اند

از لب لعلش مفرما خون بهائی نیست هست

(يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِى الْخَيْرَاتِ وَأُولئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ) .

ایمان واقعی و یقین حقیقی به حضرت حق و روز قیامت ، و امر به معروف و نهی از منکر برای اقامه فرهنگ الهی در زمین ، و

سرعت در تمام برنامه های نیک ، آنان را در صف عباد شایسته و بندگان صالح قرار داده .

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ وَالَّذِينَ آوَوا وَنَصَرُوا أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُم مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ) .

آنان که ایمان آورند ، و از دیار کفر هجرت کردند ، و در راه خدا کوشش و جانفشانی نمودند و آنان که مهاجران فی سبیل الله را پناه دادند و یاری نمودند ، آنها به حقیقت اهل ایمانند و هم آمرزش خدا و روزی نیکوی بهشتی مخصوص آنها است .

(التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ) .

از گناه پشیمانان ، خداپرستان ، شکرگذاران نعمت ، روزه داران ، رکوع کنندگان ، سجده داران ، امر به معروف و نهی از منکر کنندگان و نگهبانان حدود الهی همه اهل ایمانند ، و آنان را ای رسول ما به ثواب و سعادت و بهشت بشارت بده .

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ) .

مؤمنان واقعی آن کسانی هستند که به خدا و رسول ایمان آوردند و سپس هیچ شک و ریبی در خود راه ندادند و در راه خدا به مال و جان جهاد کردند ، اینان به حقیقت اهل صدِ هستند .

آیاتی که در آن آیات می توان علائم پاکان و صدیقین را دید زیاد است ، کمتر صفحه ای از صفحات قرآن است که در آن علائم و نشانه های این دو طایفه ذکر نشده باشد .

روایات بسیاری هم در این زمینه آمده

که در آن روایات به علائم پاکان و صدیقین اشاره است .

برای یافتن علائم این دو چهره پاک به روایات باب اخلاق مراجعه کنید ، که در آن باب دریائی بی کران از معارف الهی مشاهده خواهید کرد و در یک کلمه ، اگر بخواهید بدانید صدیقین از چه خصائصی برخوردارند ، به صفات پاک مولی الموحدین امیرالمؤمنین مراجعه کنید ، که در روایت بسیار مهمی آمده منظور از صدیقین در قرآن مجید علی (علیه السلام) است .

و می دانید که وجود مقدس مولا حاوی و جامع تمام اصول و کمالات بود تا جائی که خلیل بن احمد پس از اندکی شناخت از علی (علیه السلام) می گوید :

إِسْتَغْناءُهُ عَنِ الْکُلِّ وَاحْتِیاجُ الْکُلِّ إِلَیْهِ دَلیلٌ عَلی أَنَّهُ إمامُ الْکُلِّ .

بی نیازی علی در همه امور از همه ، و احتیاج همه در تمام برنامه ها به او دلیل بر این است که آن حضرت پیشوای همه است !!

در روایت آمده منظور از صادِ و مصدِ و صدیق در قرآن مجید علی (علیه السلام)است .

روی این حساب برای شناخت پاکان و صدیقان بهترین و نزدیکترین راه مطالعه حیات و شناخت اوصاف علی (علیه السلام) است .

علی (علیه السلام) منبع و سرچشمه علم ، عدل ، عفت ، عصمت ، عبادت ، کرامت ، شرف ، غیرت ، فضیلت ، احسان ، جود ، سخا ، عطا ، و تمام فضائل و کمالات است ، این چنین انسان و هرکس که به اندازه استعداد و قدرتش از این اوصاف برخوردار است به حریم مقدس دوست و بساط جناب یار راه دارد ، و برای او اذن مجالست

هست ، زیرا از پاکان و صدیقان است .

صـدای عـدالت انسانیت به ترجمه آقای خسـروشاهی در مقـدمه جلد اول درباره کمالات علی (علیه السـلام) در جهت ایمان ، عصمت ، محبت ، وفا ، حکومت به حق و عدل ، امارت ، عدالت ، بزرگواری ... مطالبی دارد که خلاصه آن به این شرح است

کمالات علی (علیه السلام) پاک مرد بزرگ و صدیق اکبر

قسمت اول

آیا در تاریخ بشـر از ثبات عقیده ای سـراغ گرفته ای ، که هیچ سـستی در آن راه نیابد ، و از آتش فشانیها و زلزله ها بر او لرزه نیفتد ، و کدام زلزله ای برای عقیده شدیدتر از اجتماع دشمنان بسیار ، و نیرومند برای تخطئه و تکفیر ، و هرگونه گناهی که از این دو دارند ! می تواند وجود داشته باشد ، و کدام آتش فشانی برای عقیده سوزنده تر از تهدید به مرگ محتوم و در انتظار و یا خود مرگ می توانـد باشـد ؟ و علاوه آیا هیچ پرسـیده ای که مبارزه فقط به خاطر ایمان و عقیده ، که سـستی و انحراف در آن راه ندارد و در راه سود و نفع نیست و به دور ثروت و مال و جاه طلبی نمی چرخد چگونه می تواند بود ؟

او یعنی پسـر ابوطالب در تمام جوانب حیات فقط به خدا و شـئون حق عشق میورزید ، و در تمام لحظات حیات جز به حضـرت دوست اندیشه نکرد ، و سـخت ترین حوادث و مصائب کمترین اثری در عقیده و ایمان او به جا نگذاشت ، و بلکه آن حضرت برای تمام بشریت تا قیامت اسوه ایمان و امیرمؤمنان گشت .

آیا ، از دنیا خواسته

ای برای تو از مهر و عاطفه ای سخن گوید ، که از قلبی سرچشمه می گیرد که مالامال از مهر و شفقت است ، و از زبانی بیرون می آید که جز صلح و سلامت بر آن جاری نگردد ، و از اینجا است که او قدرت پیروزمندی است که در پای آن ، فریبندگیهای زمین شکست می خورند ، و این در آن دورانی است که سودپرستی و آزمندی ، استثمار و احتکار منافع بر مردم حکومت می کند، و دشمنان علی به خاطر آنها با هم می جنگند و سپس در برابر صاحب این قلب و زبان پرمهر و محبت و برای نبرد با آن یکی می شوند و متحد می گردند .

آیا در قاموس لغات و کلمات معنی عصمت و بی گناهی را دریافته ای ، لغت ها و کلمه ای که مردم آن را به کار می برند ، می نویسند و در زندگی خود کم یا زیاد با آن به سر می برند و هرکسی به حکم تکوین خود ، چیزی از آن بهره می برد و همه هم زادان آن از قبیل : پاکی دل ، صفای نیت ، صفای محض به سوی آن می خوانند .

و اگر بخواهی که آن را در چیزی محسوس و مادی نشان دهی و به اشک های شب و شبنم صبح دم آن را تشبیه کنی ، کار درستی نکرده ای ، زیرا بی گناهی و عصمت پاکی انسان است نه مولود شب و صبح ، بی گناهی محض و عدم آلودگی از قلب سلیم و دل پاک سرچشمه می گیرد ،

قلبی که چنان بر صاحب خود تکیه دارد ، که زمستان بر حرارت خورشید !!

و چنان بر آن بستگی و پیوند دارد که زمین بر آب ، تا آن را زنده و سرسبز و خزم سازد !

آیا بزرگ مردی را شناخته ای که از عوامل محبت و وفا بیش از آنچه دیگران فهمیده اند درک کرده بود .

و این محبت و این وفا در چهارچوب سرشت خالص او و آمیخته با جان و دل او بود ، همه را دوست داشت ، و آن را به خود می بست .

و در وفا نیز بر خود تکلیف روا نمی داشت و از صمیم دل دریافته بود ، که آزادی قداستی دارد که هستی و جهان خواستار آن است و هیچ چیز را به جای آن نمی پذیرد ، و در محور آن هر عاطفه و هر فکری دور می زنند و بر محور آن محبت و وفا آزاد و بی قید می گردند ، و از اینجا است که : بدترین برادران آن کسی است که برای او تکلف باید کرد ، و طبعاً بهترین آنها کسی است که چنین نباشد .

آیا از فرمانروائی خبر داری که خود را از نان سیر خوردن دور نگهدارد ، چه در آنجا یعنی در مملکت او کسانی یافت می شوند که سیر نمی شوند ، و جامه نرم نپوشد در حالی که در میان افراد ملت هستند ، کسانی که لباس خشن و درشت می پوشند و درهمی را اندوخته خود نسازد که در بین مردم نیاز و فقر وجود دارد و به فرزندان و یاران خود وصیت کند

که غیر این راه و روش را نپیمایند و از برادر خود به خاطر یک دینار که بدون حق از بیت المال طلب می کرد بازخواست کند و یاوران و پیروان و فرماندارانِ خود را به خاطر یک گرده نان که به رشوت از ثروتمندی گرفته و خورده اند به محاکمه بکشد و تهدید کند و بیم دهد و به یکی از فرماندهانش پیغام دهد که :

سوگند صادقانه بر خداوند که اگر او به کوچکترین چیزی از مال ملت خیانت ورزد ، چنان بر او سخت گیرد که به اندک مال ، گران بار و بی آبرو گردد و دیگری را بدین سخن کوتاه و زیبا و نغز مخاطب قرار دهد :

به من خبر رسید که زمین را درو کرده ، و هرچه زیر پایت بود برگرفته ای و آنچه را به دست رسیده خورده ای ، بایست حساب دهی و وضع خود را به من گزارش کنی .

و بر سومی از کسانی که رشوه می گرفت و به نام بینوایان جیب و کیسه خود را پر می کرد ، و به عیاشی و خوشگذرانی می پرداخت چنین وعده می دهد :

از خدا بترس ، مال مردم را به خود آنان برگردان و تو اگر این کار را نکنی و خداوند تو را به دست من برساند ، وظیفه ای که در پیشگاه خداوند دارم درباره تو انجام می دهم و با شمشیرم تو را می زنم ، شمشیری که آن را بر کسی نزدم مگر آن که به دوزخ سرنگون شد !!

آیا از میان مردم ، سردار و امیری را شناخته ای که در

زمان و مکان ریاست ، به دست خود آسیاب بچرخاند ، و نانی خشک درست کند که آن را به زانو می شکند ، و کفش خود را به دست خود وصله می زند ، و از مال دنیا کم یا زیاد چیزی را اندوخته و پس انداز خود نسازد ، زیرا هدف وی در زندگی آن است که حق بینوایان و ستم دیدگان و بیچارگان را از استثمارگران و احتکارچیان باز ستاند و زندگی سالم و خوشی را برای آنان فراهم آورد .

او در فکر سیر شدن و خوب پوشیدن و آرام خوابیدن نبود ، در حالی که در قلمرو حکومت او ، کسی است که امید قرص نانی ندارد ، شکم های گرسنه و جگرهای تشنه وجود دارند و می گفت ، و چه سخن ارج دار و نیکوئی است :

آیا فقط به این اکتفا کنم که به من پیشوای مسلمانان بگویند ، ولی در سختی های روزگار با توده شریک نباشم ؟!

و البته با این منطق کم ارزش ترین چیزهای دنیا در نزد او حکومت بر مردم است ، اگر نتواند حقی را برپا داشته و ستم و باطلی را نابود سازد .

آیا در مهد عدالت ، بزرگی را می شناسی که همیشه بر حق و حقیقت بود ، ولو آن که همه مردم روی زمین بر ضد او متحد می شدند ، و دشمنان او اگرچه کوه و بیابان را هم پر می ساختند بر باطل و گمراهی بودند ، که عدالت در او یک مذهب و یک امر اکتسابی نیست گو اینکه بعداً خود روش و مکتبی شد ،

و برنامه ای نیست که سیاست دولت آن را تشریح کرده و بوجود آورده باشد ، ولو اینکه این نقطه هم در مد نظر وی بود ، و راهی نیست که به طور عمد آن را بپیماید تا در نزد مردم به مقام صدارت برسد ، ولو اینکه او این راه را رفت و در دلهای پاکان برای همیشه جا گرفت .

بلکه عدالت در بنیاد و مبادی اخلاقی و ادبی او اصلی است که با اصول دیگری پیوند دارد ، و طبیعی است که ممکن نیست او خود را بر ضد آن وادارد ، تا آنجا که گوئی این عدالت ماده ای است که در ارکان جسمی و بنیان بدنی او مانند مواد دیگر به کار رفته و وجود او را تشکیل داده اند و در واقع عدالت خونی باشد در خونش و روحی باشد در روحش .

مسیح بر فلک و شاه اولیا به تراب

دلم زآتش این غصه گشته بود کباب

سئوال کردم از این ماجرا زپیر خرد

چو غنچه لب به تبسم گشود وداد جواب

به حکم عقل به میزان عدل سنجیدند

مقام و مرتبه این دو گوهر نایاب

نشست کپه میزان مرتضی به زمین

به آسمان چهارم مسیح شد پرتاب

آیا در مرکز دشمنی ها بزرگی را شناخته ای که سودپرستان که در میان آنها گروهی از نزدیکان و خویشان وی هم بودند ، با وی جنگیدند و آنها که بر وی غلبه یافتند شکست خوردند و او که شکست خورد پیروز گردید ؟!

زیرا مفاهیم انسانیت ، پیروزمندان بر وی را منکوب و رسوا ساخت ، چون که پیروزی آنها با حیله و مکر و توطئه و به خاطر به

دست آوردن دنیا با شمشیر ستمکارانه بود ، و او که شکست خورد مقام بلندی یافت ، چون شکست او در روشنائی عقل و قلب ، متضمن جوهر شهادت ، در راه شرافت و فضیلت انسان و حقوِ بشر ، و به خاطر وصول به عدالت و مساوات بود ، و از اینجا است که پیروزی آنان شکست بود و شکست او پیروزی بزرگی برای ارزش های انسانی انسان بود .

آیا تاریخ ، درباره جنگوی دلاوری که فوِ العاده شجاع است ، پرسیده ای که رزم جویان بر ضد خود را به خاطر اینکه انسان هستند دوست بدارد ، و تا آنجا در این مهرورزی پیش برود که به یاران خود ، آنها را توصیه کند ، در حالی که او مصلح بزرگ و لایق و صالحی است که مورد مکر و حیله و نیرنگ آنان واقع شده است ، و بگوید : تا آنها شروع نکنند با آنها نجنگید ، و اگر به یرای خدا شکست خوردند ، آن که را پشت کرد نکشید ، و آن که را فرار می کند تعقیب ننمائید ، و زخمی شدگان را زخم نزنید و کمک کنید و زنان را آزار نرسانید .

سپس ده ها هزار نفری که جمع شده اند و به ناحق به خون وی تشنه اند ، آب را به روی او ببندند و به او پیغام دهند که آب را تا مرگ وی به روی او خواهند بست و او آنها را از مرکز آب عقب براند و آن را اشغال کند ، و آنگاه همان دشمنان را بر این آب بخواند ،

تا از آن بخورند ، همچنان که خود و یارانش و مرغان هو از آن می خوردند ، و کسی مانع نمی شد !!

و می فرمود : پاداش مجاهد شهید در راه خدا ، بزرگتر از آن کسی نیست که قدرت یابد و عفو کند ، شاید کسی که عفو می کند و می بخشد از فرشتگان باشد !!

و تا آنجا پیش می رود که بعد از آن که دست جنایتکاری او را مورد سوء قصد قرار داد که زندگی را به سبب آن بدرود گفت ، به عزیزان خود درباره قاتل خود چنین می گوید : اگر ببخشید به تقوا نزدیکتر است .

جنگجوی شجاعی که عوامل شجاعت عجیب ، و مردانگی بی نظیر او با عوامل و محبت شگفت انگیزش ارتباط دارند .

او از کسانی که علیه او توطئه می چیدند ، در حالی که قدرت داشت آنها را از بین ببرد ، فقط انتقاد نمود و آنها را توبیخ کرد ، و هنگامی که برای توبیخ نزد آنها رفته بود ، تنها و سر برهنه و بی سلاح بود ، ولی آنها همه غرِ در سلاح بودند ، به طوری که صورت آنها از خلال اسلحه به سختی پیدا بود ، پس با آنان از برادری انسانی ، و دوستی ها ، سخن می گوید ، و بر حال آنها گریه می کند که چرا در این راه گام بر می دارد ، تا آن که آنان فقط خون وی را خواستار شدند ، او که شمشیر بی نوایان و محرومان است صبر و شکیبائی به خرج داد تا آنان جنگ را شروع

کننـد ، آنگاه آنان را از جایشان کنـد ، تکان داد ، درهم کوبیـد و مانند گردبادی سـهمناک که ریگ های بیابان را بر هوا می برد ، صفوفشان را از هم پاشید و پراکنده ساخت .

او فقـط کسانی را که یاغی و متجاوز و سـتمگر بودنـد و قصـدی جز فساد و بـدی و دشـمنی نداشـتند به خاک افکنـده و نابود سـاخت ولی در آن حـال که پیروز شـد ، بر کشـته های آنها گریه کرد ، در صورتی که آنها کشـتگان خودپرستی و هوسـرانی بودند وهمین زشتی و پستی بود که آنان را به این راه کج و منحرف کشانده بود .

آیا هیچ رهبر جامعه ای را شـناخته ای که همه وسائل قدرت و ثروت در نزد وی گرد آید به طوری که بر دیگران فراهم نباشد ، آنگـاه او از همه آنهـا در حسـرت و دوری دائمی باشـد ، و بـا اینکه حسب و نسب والا ـئی دارد ، بگویـد : هیـچ حسبی چون تواضع نیست و دوسـتدارانش او را دوست بدارنـد و او بگویـد : آن کس که مرا دوست دارد پوشـاک فقر را آمـاده سازد ، در دوستی او غلو کردند و او گفت : کسی که مرا به طور غلوآمیز دوست بدارد اهل نجات نیست و این را وقتی گفت که نخست خود را مخاطب قرار داده بود : خدایا بر من ببخشای آنچه را که مردم نمی دانند .

بر گروه دیگری که او را دوست نداشـتند ، همانند نصـیحت گوی خوش اخلاقی نصـیحت کرد ، پند و اندرز داد ، او را دشنام دادند رفقا و یارانش ناراحت شدند ،

و به ناسزاگوئی متقابل پرداختند به آنها گفت : من دوست ندارم که شما ناسزا بگوئید .

قسمت دوم

بر او بـدی کرده و به دشـمنی برخاسـتند و در غیاب او حق وی را ادا نکردنـد و بر ضد وی توطئه چیدند و او می گفت : برادر خود را بـا نیکی کردن عتاب و توبیـخ کن و با نیکوکاری وی را باز گردان ، و برادر تو در دوری از تو ، قوی تر از تو بر پیوند با او نباشد ، و در بدی نیرومندتر از تو بر نیکی نباشد .

به او گفتنـد که با بعضـی از تبهکاران ولو برای مـدتی کم کنار آیـد تا حکومتش محفوظ بمانـد و او گفت : دوست تو کسـی است که تو را از زشتی باز دارد و دشـمن تو آن باشد که تو را اغفال کند و سپس افزود : راستی را اگر هم بر ضرر تو باشد بر دروغ اگر هم تو را سود رساند ترجیح بده .

به کسـی که نیکی کرده بود به جنگش آمد ، و او خود را مخاطب ساخت : کسـی که سپاسگزار نباشد تو را از نیکی و احسان باز ندارد .

از نعمت های زمین بر او تعریف کردند به گوینده نظری افکند و گفت : حسن خلق چه نعمت خوبی است .

سپس خواسـتند او را به پیروزی به هر وسـیله ای که مقدور باشد مایل سازند ، چنانکه دیگران می کنند و او فرمود : کسـی که گناه و زشتی بر او غلبه داشته باشد پیروز نگشته و آن کس که با بدی و شر غالب گردد در واقع شکست خورده

است .

از زشتی ها و بدیهای دشمنانش چیزهائی می دانست که دیگران نمی دانستند ، و او از آنها چشم پوشیده و گفت : بهترین اعمال مردان شریف چشم پوشی از چیزهائی است که می داند .

دشمنان و پیروان نادانش روزگار را بر او تنگ ساختند و چیزها می گفتند که در هر قلبی ایجاد بدبینی می کرد و او در عوض همیشه تکرار می کرد : در گفتاری اگر بتوانی احتمال نیک بدهی گمان بد مبر !!

آیا آن پیشوای دینی و رهبر مذهبی را شناخته ای که به فرماندارانش درباره مردم چنین توصیه می کند : مردم یا برادر دینی شما هستند ، یا انسانی نظیر شما می باشند ، با آنان از گذشت و اغماض خود چنان روا دارید که دوست دارید خداوند از شما عفو و اغماض کند ، و آیا صاحب قدرتی را شناخته ای که به خاطر برقراری عدل و داد در میان توده ، بر قدرت خود شورید !! و آیا صاحب ثروتی را می شناسی که از ثورت و مال دست بشوید ، و فقط به قرص نانی اکتفا کند ، که زندگی او را حفظ کند ، و زندگی در نزد وی فقط سود رساندن به برادران انسان اوست ، اما دنیاهای او باید کسی غیر او را بفریبد .

این است آثار وجودی پاکان و صدیقان ، آن هم مشتی از خروار و قطره ای از اقیانوس ، و وجبی از دو جهان !

اینان به خاطر پاکی و صداقت در بساط حضرت حق راه داشته و مأذون در مجالست با حضرت اویند .

این فقیر شکسته بال و

خسته احوال در مدح حضرت ساقی کوثر چنین سروده :

علی تنها ولی کردگار است

حریم کبریا را پرده دار است

علی بُد مقصد و مقصود عالم

هم او بُد افتخار بزم آدم

علی باشد قسیم جنت و نار

همان شیر شجاعت روز پیکار

علی یعنی جمیع ماسوی الله

که بر اسرار عالم هست آگاه

علی مردان حق را رهرو راه

که بُد بزمش مناجات سر چاه

علی نور چراغ آفرینش

علی حق و علی عقل است و بینش

علی مصدر برای هرچه مشتق

همه در قید او او مرد مطلق

علی صبح امید دردمندان

وجود او پناه مستمندان

علی قرآن ناطق بعد احمد

بلافصل او وصی بعد محمد

علی روشنگر تاریخ عالم

گهر بر تاج فرِ اول آدم

علی عنوان قلب مؤمن پاک

علی نوری به خاک و روح افلاک

علی برج هدایت را بود ماه

خدایش گفته در قرآن توئی راه

علی عدل و علی علم و علی داد

جهان هرگز ندارد همچو او یاد

علی اصلی بود ثابت به قرآن

میان حق و باطل اوست فرقان

علی حق را زهر سو ساعد آمد

نبی را در نبوت شاهد آمد

علی یعنی بهشت جاودانی

فروغ پر بهای زندگانی

علی بستان عالم را گل عشق

جهان را حضرت او بلبل عشق

علی بنیان اسلام است و آئین

به میزان قیامت اوست شاهین

علی باشد نشان وجه داور

همه پیغمبران را یار و یاور

علی مسکین گدای خاک کویت

سیه روئی چو خال پاك رویت

آری پاکـان و صـدیقان را اوصـافی دیگر و حیثیت و هویتی غیر آن است که دیگران را ، پاکان و صـدیقان را قلبی و روحی و نفسی و عملی غیر عموم است .

اینان از هنگام شروع بیداری و بینائی به تصفیه تمام وجود برخاستند ، و در خانه هستی خود غیری باقی نگذاشتند ، کمال ذلت را یافتند تا عزیز شدند

، کمال خضوع و خشوع را آوردند تا سرور و امیر گشتند ، به مرگ اختیاری مردند ، تا زنده شدند ، حقیقت بهشت و جهنم را در اعمال یافتند ، تا از جهنم برای ابد آزاد ، و مستعد ورود به بهشت الهی در قیامت شدند .

جلال و جمال و کمال و حقیقتی جز حضرت احدیت نیافتند و آنچه غیر او یافتند ، از شئون حضرت دوست یافتند .

و تا این گونه نمی شدند به بساط خدمت راه نمی یافتند ، و اذن مجالست برای جلوس در مقام قرب نمی یافتند .

سعید الدین سعید فرغانی در شرح تائیه ابن فارض در شرح این بیت که به عنوان مقول قول حق است :

أَتَيْتَ بُيُوتاً لَمْ تَنَلْ مِنْ ظُهُورِها

وَأَبْوابُها عَنْ قَرْعِ مِثْلَكَ سُدَّتْ

می فرماید :

که راه به بارگاه عشق و وصل حضرت ما ، جز نیستی و فنای حقیقی نیست ، و خانه های اسماء و صفات حضرت ما که مراتب وصل حقیقی اند ، با آشیانه هایوجود مقید مجازی ، و اسماء و صفات مستعار امتیازی تو ، پشتاپشت افتاده اند ، من جهه القدوم و الحدث .

پس تا یک سر موی از هستی مقید تو و اضافت اسماء و صفات از قول و فعل و علم و عمل و غیر آن ، به خودی خودت در تو باقی و ثابت است ، و تو در بند آنی ، که آن را وسیلت وصول به جناب وصل ما سازی ، چنان است که می خواهی که در خانه های مراتب وصل حضرت ما ، از راه پشت بام درآئی ، و هرگز کسی این را

میسر نشود ، و از این راه بی راهی بقای هستی و آگاهی مضاف به تو که پشت و بام این خانه هاست ، هیچکس به این خانه های مراتب وصل ما نرسیده است و نتواند رسید .

چه اطراف این بارگاه از باروی عزت :

(إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً) .

و سد محکم :

(وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِن أَبْوَابِهَا) .

حصنی عظیم منیع دارد ، و باز درهای آن خانه های اسماء و صفات که مراتب وصل مااند و آن درهای محض فنا و محو آثار و حظوظ است ، بالکلیه از کوفتن چون توئی که هنوز از سر حظوظ خود برنخاسته ای و لذت وصال ما به قیتی از هستی خود می طلبی چنان بسته است که هرگز به این کوفتن تو گشاده نشود !!

به قول فیض آن مست جام عشق :

دل بکن جانا از این دیر خراب

کآسمان در رفتنت دارد شتاب

گر نکندی بسته ماند اینجا دلت

تو بمانی بیدل آنجا در عذاب

حسرتی ماند به دل آن را که داد

دل بچیزی کو نشد زان کامیاب

هست دنیا چون سرابی تشنه را

تشنه کی سیراب گردد از سراب

آیدت هر دم سرابی در نظر

سوی آن رانی به تعجیل و شتاب

آن نباشد آب و دیگر همچنین

هرگز از دنیا نگردی کامیاب

خل غیر الله اقبل نحوه

هرچه بینی غیر حق زان رو بتاب

درد را بگذار و صافی را بگیر

بگذر از قشر ای دل و بستان لباب

تا شوی با جان عالم متصل

تا شوی از روح عالم کامیاب

گفت با تو فیض اسرار سخن

فهم کن والله اعلم بالصواب

چون نفس از شوائب رذایل و ملکات شیطانی ،

و هواجس ابلیسی پاک گردد ، و به حسنات و محامد آراسته شود ، و در تمام شئون حیات جانب صدِ و صداقت پیش گیرد لایق قرب و مأذون در مجالست با حضرت دوست خواهد گشت .

قسمت سوم

عمده عاملی که راه انسان را به جانب آن جناب باز می کند تزکیه نفس و تصفیه جان از برنامه هائی است که مورد پسند حضرت مولا نیست .

در مشارِ در شرح یکی از ابیات قصیده گوید :

بدان که نفس را به حسب سه حالت سه صفت است :

اول : اماریت بالسوء قال الله تعالی :

(إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ) .

و این صفتش در حالی است که هنوز او را از پس پرده طبع به الوهیت الله تعالی که خالق و مبدء اوست و لابدی عود و رجوع به حکم :

(إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً) .

به او هیچ شعوری حاصل نشده است ، تا لاجرم مطمح نظرش به کلی طلب حظوظ و لذات حسی و وهمی و دنیوی است ، و همت و طلبش به کلی بر انهماک در آن نوع مقصور .

دوم : صفت لوامیت ، قال الله تعالی :

(وَلاَ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ) .

و این به حسب حاتی است که او را از پس حجب و پرده های طبیعت از لابدی عدد و حقیقت : منه بدأ و الیه یعود ، آگاهیئی که عبارت از آن اسلام است حاصل آید ، تا در اقوال و افعال و حرکات و سکنات ، و استیفای حظوظ و لذات شرع را که ضابط آن آگاهی است ، قبله خود سازد و از مقتضای او هیچ تجاوز ننماید

.

اما اگر وقتی احکام حجب قوی و غالب شود ، و حکم آن آگاهی پوشیده گردد ، تا در مباشرت افعال و استیفای لذات از آن ضابط که شرعست مجاوزت کند ، و صاحبش را بر ترک شهوات و ارتکاب لذات ملامت نماید ، و لکن باز چون به استحظار آن آگاهی اثری از او سر برزند و به حکم شرع ، او اعنی نفس را در طلب آن شهوت و لذت بیرون از آن ضابط عصیان کننند و از استیفای آنش منع کنند در حال به حکم و اثر آن آگاهی ، آن عصیان و منع را مطیع شود و بر آن مباشرت اولین ملامت آغازد ، و این صفت را به حسب لطافت و کثافت حجب و حکم مراتب اعنی ، اسلام و ایمان و احسان ، سه مرتبه است :

اولش که به حکم مرتبه اسلام است ، و این درجه اول از لوامیت در آن که به قوت و غلبه حجب از حد شرع مجاوزت نماید با اماریت بالسوء مشارکند ، اما در طاعت عند المنع متبایننند ، چه نفس اماره هرگز یمنع ممتنع نشود و در طلب شهوت لجاج کند .

و دومش به حکم مرتبه ایمان آن است ، که لومش از طلب و ترک لذات به ملامت معاملات و خیرات و طاعات خالصاً لوجه المحبوب و سیر در احوال و اخلاِـ و مقامات ترقی کند ، تا در حال اتیان هر طاعتی و معاملتی یا تخلق و تحقق به هر خلقی و مقامی ، یا بر عقب آن نظرش بر معاملتی یا خلقی یا مقامی اشرف و اعلا افتد ،

و خود را بر قصور و حرمان از آن ملامت کند ، و به تحصیل آن مشغول گردد .

وسوم : مرتبه لوامیت به مقتضای مقام احسان آن است که متعلق است به سفر السیر فی الله .

و اما صفت سوم نفس اطمینان است . قال الله تعالی :

(يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی ...) .

و این صفت مترتب است بر حالتی که سالک تمام از صفات نفسانی و لذات و آمال و امانی اعراض کند و صاحبدل شود ، و سالک را رجوع و عود به مبدء بر این موقوف است قال الله تعالی :

(ارْجِعِی إِلَی رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً) .

صدقی افغانی در عرض فقر و نیاز به محضر حضرت دوست فرماید :

ساقی به یکی جرعه مرا تاب و توان بخش

زان می که در او راز نهان است از آن بخش

زان نفخه که بر خاک دمیدی و بشر شد

کاری کن و بر کالبد مرده دلان بخش

سوزنده تر از شعله شوم سوز عیان ده

سازنده تر از نغمه شوم رطل گران بخش

با یک نظر لطف فروغی به دل افروز

با یک سخن تازه به تن روح و روان بخش

بر خامه من قدرت انشای سخن ده

تا حرف ریا کم شنوم گوش گران بخش

این مهره مهر تو که در سینه نهان است

بردار و به پاداش دل من به عیان بخش

اندیشه پارینه دلم سخت زبون کرد

ایام جوان گشته مرا فکر جوان بخش

صدقی که سخن تازه نباشد نسراید

گر رفت خطاای مه جانبخش توجان بخش

فَهَبِ الْقُدُومَ إلى بَساطِ خِدْمَهِ الْمَلِكِ فَإِنَّکَ عَلى خَطَر عَظیم إِنْ غَفَلْتَ ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ قَادِرٌ عَلى ما یَشاءُ مِنَ الْعَدْلِ وَالْفَضْلِ مَعَکَ وَبِکَ .

چنانچه از بزرگ

و صاحب مقامی عالی به خاطر هیبت و عظمت و شخصیتش می ترسی ، و این ترس معلول کوچکی تو و بزرگی اوست ، از رفتن و قدم گذاشتن به بساط حضرت ذوالجلال آنچنان در هیبت و ترس باش ، که به وقت ورود به مسجد که بساط مالک الملوك است اگر کمترین غفلتی نسبت به حضرت او داشته باشی در خطر بزرگی هستی .

و بدان که جناب او بر هر چیزی توانا است ، بخواهد نسبت به تو اجرای عدل می کند ، و بخواهد ، نسبت به تو ارائه فضل می فرماید .

برای ما که در مرحله پائینی از عقل و درایت و درك قرار داریم ، توجه به غظمت حضرت دوست ، از راه توجه و دقت در آثار او ، که در کتاب «آفاِ و انفس» منعکس است میسر می باشد .

ما را آن دل و آن چشم نیست که بتوانیم بدون واسطه به عظمت او بنگریم آن هم عظمتی که نهایت برای آن نیست .

و راستی دیده کم نور قلب ما ، کجا می تواند بدون واسطه به جمال حضرت مولا بنگرد ؟! قرآن و روایات برای درك هیبت و جلال و عظمت حضرت حق ما را دعوت به تماشای آثار می کنند ، که آثار گوشه ای بسیار بسیار از عظمت حضرت عظیم است .

شاید با دیدن آثار بتوان همت را بالاتر برده ، و برای دیدن بزرگی آن بزرگ با چشم دل به کوشش برخیزیم .

که بلند همتی از صفات برجسته نفس ناطقه قدسیه است ، مرحوم الهی در توضیح فصل سی و سوم فصوص الحکم معلم ثانی

ابونصر فارابی در آثار نفس ناطقه می فرماید :

یکی از صفات نفس ناطقه قدسیه صفت نباهت و بلند همتی است ، در جهان هرکس به هر مقامی رسید از نظر بلند و همت عالی رسید ، روح بزرگ همیشه به امور عالی و کارهای ستوده و استعلای معنوی و محاسن بزرگی آمیخته است ، و هرگز به پستی همت و قبایح و زشتی های اخلاقی و دنائت و ذلت برای نیل به مقاصد خود تن در نخواهد داد ، و این نیروی عالی خوی نفوس مستعلیه است ، و از خواص این خلق و این قوه جود و سخاوت و احسان به خلق است ، و کریم النفس و با شجاعت و غیرت و عزت نفس زیستن است .

و هرچه انسان همتش عالیتر است ، مال و جاه دنیای بی ثبات در نظرش بی قدرتر است ، بدین جهت اگر غنی است سخی و اگر فقیر صبور است ، و در هر حال : فقر و غنا خود را را بزرگ می داند ، و در عین بزرگی با کوچک و بزرگ خلق تواضع و فروتنی می کند ، و با فقیران با ایمان ، و مستمندان با علم و معرفت متواضع تر خواهد بود ، و هرگز به چشم حقارت به کس نمی نگرد ، از کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) است :

الشَّرَفُ بِالْهِمَمِ لا بِالرِّمَمِ البالِيَهَ .

شرف و بزرگی به همت بلند است ، نه به استخوان پوشیده پدران .

خلاصه صفت علو همت و عظمت روح که بسیاری از اوصاف ستوده و محامد اخلاقه لازمه اوست ، یکی از نیروهای نفس ناطقه قدسیه است

و

شاید مراد از نباهت تنبه و انتقالات دفعی و قوت حدس و فراست و بیداری است .

وَلَیْسَ لَهَا انْبِعاثٌ وَهِیَ أَشْبَهُ الأَشْیاءِ بِالنُّفُوسِ الْمَلَکِیَّهِ وَلَها خاصِیَّتانِ النَّزاهَهِ وَالْحِکْمَهِ .

و منبعث از جسمانیات نیست مانند نفس نباتی و حیوانی که از کبد و قلب برانگیخته می شود ، بلکه نفس قدسی از عالم تجرد و نشانه ملکوت است و منزه از ماده و مادیات و برتر از جهان حس و محسوسات و شبیه ترین چیز به نفوس فرشتگان عالم بالا است و این نفس را دو خاصیت است ، یعنی دو چیز از مختصات اوست یکی نزاهت و یکی حکمت .

ممکن است غرض از نزاهت راجع به کمال عقل نظری ، و جنبه دانش او باشد ، یعنی تنزه ذات و ادراکات ذاتی او از ماده ، و غرض از حکمت راجع به کمال عقل عملی و جنبه کنش او باشد ، یعنی صدور افعال مناسب مقام انسانیت و اعمال واقع در طریق تکامل روح قدسی .

یا مراد از نزاهت مقام تجلیه به آداب شرع و تخلیه از رذائل اخلاِ است و مراد از حکمت مقام تحلیه و آراستن نفس به فضائل و کمالات انسانیت ، یا مراد از حکمت و نزاهت حکمت علمی یا عملی است ، علی ما هی علیه به قدر طاقه البشری که در کلام رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) است :

رَبِّ أَرِنَا الأَشْیاءَ کَما هِیَ .

و نزاهت تزکیه نفس است که فرمود :

(قَدْ أَفْلَحَ مَن زَکَّاهَا) .

یا مراد از حکمت تشبه به اله عالم یعنی به اخلاِ الله است و نزاهت زهد و تنزه نفس از علائق

جهان مادی و خلاصه مراد از حکمت و نزاهت عشق و علاقه علمی و عملی به عالم قدس و تجرد است .

به هر حال این دو صفت نزاهت و حکمت به هریک از معانی مذکوره که مآل همه یکی است به روح قدسی ناطقه انسان اختصاص دارد ، چنانکه نمو لازمه نفس نباتی و شهوت و غضب لازمه نفس حیوانی است ، این وصف هم مخصوص برای نفس قدسی انسان است .

پس از مقام نفس ناطقه قدسیه ، مرتبه نفس کلیه الهیه است ، و این نفس جوهر لاهوتی و حقیقت ظلیه الهیه است ، و چنان که نفس نباتی و حیوانی منطوی است در نفس ناطقه قدسیه که بعد از آنها در قوس صعود است ، همین گونه نفس کلیه الهیه هم بعد از ناطقه قدسیه و اشرف و اکمل از آن است ، و نفس قدسی منطوی در اوست و خواص و کمالات او را دارا است .

اما معنی کلیه الهیه روحی است که از حدود ماده و مدت و حد و نهایت مکان و زمان بزرگتر است ، یعنی از سرحد مکان و زمان بیرون است بلکه از ماده به معنی اعم که مهیت امکانی است نیز قدم فراتر نهاده و به قاعده اشراِ :

النَّفْسُ وَما فَوْقَها إِنِّیاتٌ صِرْفَهٌ .

گوئی وجود صرف و هستی بی حد و نهایت گردیده است و لازمه این مقام شهود حضرت احدیت است که کل وجود و وجود کل است و در کلیه موجودات که : در هرچه نظر کردم سیمای تو می بینم .

ما رَأَیْتُ شَیْئاً إلاّ رَأَیْتُ اللهَ فیهِ .

آن روحی است که عرض و

طول زمین و آسمان را که حدود ماده جسمانی است زیر شهپر عظمت خود فراگرفته ، روحی است که ازل و ابد ، گذشته و آینده را که حدود زمان است در هم پیچیده و در فضای بی انتهای عالم سرمد و جهان بی پایان نامقید پر و بال قدرت گشوده ، روحی است که دو عالم مادی و مجرد ، عالم دنیا و آخرت ، عالم جسم و جان را به یکبار از محوطه خاطر بیرون کرده است .

قسمت چهارم

روحی است که از علو مقام و بلندی همت پشت پا به کون و مکان زده تا در آن روان کلی برتر از قیود جزئی ماده ، جز عشق نیاید و غیر شهود حسن مطلق هیچ در وی نگنجد .

«آری وقتی انسان نظری بلند و همتی والاـ داشت ، از برکت این نظر و همت بلند که محصول ارتباط با انبیا و امامان و اولیا الهی است مقصدی و هدفی جز حضرت حق نخواهد داشت ، و برای نیل به این مقصد ، ابتدا از تماشای آثار به یقین رسیده ، آنگاه با کوشش در جنب یقین به نفس قدسی نائل گشته ، سپس در حرکتی دیگر به نفس کلیه الهیه رسیده ، در آن مقام به شهود جمال موفق می شود ، و هیبت و عظمت و جلال حضرت دوست را یافته ، از ناچیزی خود دچار ترس شده ، و به مراقبت و مواظبت خویش می کوشد ، که مبادا از حضرت او دور افتد ، و در آن مقام به قول حضرت صادِ (علیه السلام) به غفلت دچار گشته و به بلای

خطر عظیم گرفتار آید» !!

مسجد خانه و بساط اوست ، و بدون گذشتن از نفس اماره و رسیدن به نفس ناطقه قدسی و آراسته شدن به نفس کلیه الهیه ، درک هیبت و عظمت ملک الملوک میسر نیست که ساده و عادی به مسجد رفتن ، و این رفت و آمد کردن به صورت عادت در آمدن ثواب چندانی برای اهل مسجد ندارد .

بکوشید تا آن روح عالی را به دست آورده ، و لایق مقام آن جناب گشته و به فیض دیدارش با چشم دل نایل آئید ، و در بساط آن جناب به درک عظمت و هیبت او موفق شده غرِ ترس و شرم شوید ، و در شعله ترس و شرم آنچنان بسوزید که اثری از هستی شما نماند ، چون اثر از هستی و انیت نماند به مقام فنا رسیده و به بقای او باقی و ابدی خواهید شد و به حضرت دوست در آن مقام خواهید گفت :

دو عالم را به یک بار از دل تنگ

برون کردیم تا جای تو باشد

این روح که به واسطه آن انسان به بساط حضرت او راه می یابد و آنچه باید ببیند در آنجا می بیند ، روحی است که غیر خدا که هستی حقیقی است همه چیز در نظرش ناچیز است و به قول سرور مؤمنان و قبله عارفان علی (علیه السلام) :

عَظُمَ الْخالِقُ فی أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَادُونَهُ فی أَعْیُنِهِمْ .

روحی است که بر خلاف ارواح جزئیه به هیچ چیز از نظر انتفاع شخصی و استفاده مادی نمی نگرد ، بلکه چون ظل حق است و مستغنی به حق بر همه موجودات معطی

و مشفق و مهربان است ، و انتفاع خلق منظور اوست .

روحی است که پیوسته دارای عصمت و قدس و نزاهت و محفوظ از هر خطا و لغزش علمی و عملی است و دوریش از عصیان حق ذاتی و اشتیاقش به طاعت وی فطری است .

روحی است که امیال جزئی به کلی از او زائل شده و میل کلی و عشق به نظام کل جایگزین او گردیده است .

روحی است که تحت تأثیر لـذات حسـی زمانی نیست و آرزوهای موقت فانی و اوهام خیالات شـیطانی در آن روح پاك مؤثر نخواهد بود .

روحی است که او را عبـدالله ، عین الله ، یدالله ، و بیت الله و خلیفه الله و ظل الله و وجه الله بتوان گفت ، روحی است که از خود فنا و به حق بقا یافته و در عین محرومیت از هر نعمت به لقای منعم و لذت شـهود وی شـتافته از خود پرستی رهیده ، به حقیقت پرستی رسـیده . خود پرستیدن را نقص ذات و پرستش خدا را کمال مطلوب یافته ، روحی است که در عین فقر غنی است و از همه چیز عالم و تمام علل و اسباب آفرینش جز حضرت دوست خود را مستغنی یافته و از هرچه مورد نیاز خلق است خویش را بی نیاز می شناسد و به زبان ذات گوید :

گرما به فقر و فنا کمتر زخاك رهیم

از مجد و عز و غنی بر خلق پادشهیم

و چون به گنج معرفت و سلطنت شهود وصال الهی رسیده به کلی بی نیاز از غیر خداست یعنی همه چیز جز خدا را از خود بی اثر

و معزول از تأثیر شناخته است ، بلکه معدوم و فانی و باطل الذات می داند :

(ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ) .

خدا موجود حقیقی و غیر او همه هویت باطل و معدوم بالذاتند ، و به حق که او بلند مرتبه و بزرگ است .

روحی است که چون خلق او را ذلیل و خوار شمارند به عز عبودیت الهی خود را بالاتر و برتر از شاهان عالم و ذلیل و حقیر در پیشگاه عظمت الهی داند و به زبان ذات گوید :

در بلا من دیده ام لذات او

مات اویم مات اویم مات او

ای بلای تو زدولت خوب تر

انتقام تو زجان محبوب تر

و به لسان استعداد سراید :

بلائی کز تو ای پرناز آید

به راهش دل به چشم باز آید

کجائی ای بلا بنواز ما را

به اوج وصل ده پرواز ما را

آن روحی است که از مختصات وی مقام رضا است و مقام تسلیم ، و این روح است که مبدء وجودش خدا است بیوساطت علل طولیه و عرضیه و بازگشت آن هم به سوی خدا است بیواسطه اغیار و بی هیچ توجه به حجاب ظلمانی ممکنات و حجاب نورانی مظاهر اسماء و صفات از بین و امید بهشت و دوزخ رهیده و به وصال معشوِ و معبودش ، آن حسن بی حد رسیده ، این همان روحی است که ایزد متعال فرموده :

(وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی) .

من از روح خود و تجلی خاص خود در او دمیدم .

این همان روحی است که باز فرموده :

(يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ * ارْجِعِى إِلَى

رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً) .

ای روح کلیه الهیه که از پیشگاه وصال محبوب حقیقی به دیار هجران و سرای امکان آمدی ، باز با کمال شوِ و بهجت و نشاط و خشنودی به کوی آن معشوِ الهی باز آی .

خلاصه نفس کلیه الهیه ، نفس مقدس و روح پاک حضرت ختمی مرتبت آن حضرت از امیرالمؤمنین تا مهدی قائم (علیهم السلام) است و ارواح ناطقه قدسی پیروان آن بزرگوارند از بدو خلقت تا انتهای عالم بشریت !!

در اول این مقال و ترجمه مورد بحث گفته شد که ما را آن قدرت عقلی و روحی نیست که یک باره به تماشای او برخاسته و از این تماشا به دل و قلب هیبت گرفته و در آن مقام از غفلت که مورث خطر عظیم است پاک باشیم .

بر ما لازم و واجب است که از طریق تماشای آثار ، تماشای عقلی و علمی و روحی و عملی به آن بارگاه مقدس راه پیدا کرده و به آنچه باید برسیم .

و در میان آثار ارزنده تر و گسترده تر و پر منفعت تر از وجود محمد ائمه طاهرین (علیهم السلام) نیست ، که این بزرگواران مظاهر کامل و جامع اسماء و صفاتند ، و هرکس از طریق قلب و عقل و عمل به آن بزرگواران پیوست بی شک توفیق راه یافتن به مقام قرب و بساط انس را پیدا می کند و به تماشای جمال یار حقیقی موفق می گردد و به آن هیبتی که باید همیشه یا به وقت عبادت در دل پیدا کند می رسد ، در آن صورت حق عبادت به طور عام و حق

مسجد به طور خاص ادا خواهد شد .

و چون حق عبادت و جایگاه عبادت ادا شود منظور نظر مولا گردی ، و عشق جناب او هر لحظه در دلت فزونی گیرد و به زبان حال در پیشگاه آن صاحب جلال به طور دائم چنین گوئی :

جز هوای تو به سر نیست هوای دگرم

تا خبردار شدم از تو ، زخود بی خبرم

جان که در روز وصالت نسپردم دانم

نفزاید شب هجران تو جز درد سرم

نفسی بیش نماندست اگر می آئی

زودتر آی که در دادن جان منتظرم

تو به بر آی که سروم ندهد باروری

با فروغ رخ تو جلوه ندارد قمرم

گر بمیرم زخماری به دو چشمت سوگند

بی تماشای رخت باده گلگون نخورم

روی بنمای که نازی زگلستان نکشم

چشم بگشای که تا منتی از می نبرم

همه بینند که چون لاله به کف دارم جام

غافلند از دل پر خون وز داغ جگرم

چون به آن مقام رسی ، کمال رضایت از مولا و حبیبت به تو دست دهد ، و آنجا را از عدل و فضل بی نهایت بینی ، و اختیار کامل را از صاحب و محبوبت دانی که با تو از روی فضل رفتار کند به این معنی که از روی معدلت فراخور عمل تو با تو معامله کرده به تو ثواب دهد ، در هر صورت به فضل یا به عدل تسلیم او خواهی بود ، و بر دلت از جناب او چیزی که تو را از آن مقام دور کند نخواهد گذشت .

در آن مقام که مقام تحیر و کمال دل دادگی است ، جز وصل جانان چیزی برای تو مطرح نخواهد بود ، و چیزی هم جز فضل

و کرامت و عنایت و لطف نسبت به تو برای او مطرح نخواهد بود !!

آنجاست که تمام وجودت یک پارچه فریاد می زند :

یار برداشت زرخ پرده برای دل من

برد از من دل و بنشست بجای دل من

نتوان گفت زمین است وسما خلوت دوست

خلوت سلطنت اوست سرای دل من

دل من بارگه سلطنت فقر و فناست

آسمان است و زمین است گدای دل من

عشق با آن که هوای من و آب من ازوست

تربیت یافته از آب و هوای دل من

پنجه حسن که معمار بنای ابدی است

کرد از آب و گل عشق بنای دل من

ای که از غرب افق می طلبی کرد اشراِ

آفتاب ازل از شرِ سمای دل من

دل من کشتی نوحست به دریای فنا

ناخدای دل کشتی است خدای دل من

من که اینگونه نحیف هستم وبیمار وضعیف

حق غذای دل من گشت و دوای دل من

به رخ زرد من آن نرگس بیمار گشود

یار بگشود در دار شفای دل من

فَإِنْ عَطَفَ عَلَيْکَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضْلِهِ قَبِلَ مِنْکَ یَسیرَ الطّاعَهِ وَأَجْزَلَ لَکَ عَلَیْها ثَواباً کَثیراً ، وَإِنْ طالَبَکَ بِاسْتِحْقاقِهِ الصِّدْقِ وَالإِخْلاصَ عَدْلا بِکَ حَجَبَکَ وَرَدَّ طاعَتَکَ وَإِنْ کَثُرَتْ وَهُوَ فَعّالٌ لِما یُریدُ .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : اگر خداوند با تو با رحمت و فضلش رفتار کند بدون شک طاعت کم و قلیل را از تو قبول کرده و در مقابلش ثواب زیاد به تو عنایت خواهد کرد .

و اگر خداوند عالم فراخور عظمت و بزرگی خودش از تو درستی افعال و اعمال و صدِق بخواهد ، و در این زمینه با تو با عدلش معامله کند ، به او راه پیدا نخواهی کرد و طاعت و عبادت تو مردود

خواهد شد اگرچه بسیار زیاد باشد که آن حضرت هرچه بخواهد انجام خواهد داد .

رحمت و فضل الهی

از آیات کریمه قرآن ، و مهم ترین روایات عالی اسلامی استفاده می شود که اگر عبد از روی تسلیم و اخلاص به اجرای فرمان حضرت دوست اقدام کند ، و از کبائر اجتناب نماید ، یا اگر به اغوای شیطان ، و اضلال هوای نفس مرتکب کبائر شده ، به پیشگاه مقدس حضرت او توبه آورد ، و سر اقرار ظلم به نفس و ذلت و خضوع بر خاک آستان گذالرد ، بدون هیچ تردید و بدون هیچ شک و ریب و به طور قطع و یقین مورد رحمت و فضل حضرت جانان قرار می گیرد ، و خداوند با اینکه فعال ما یشاء و فعال ما یرید است با عدل با او معامله نخواهد کرد ، زیرا اگر با بندگانش با عدل معامله کند برای احدی حتی مقربین چیزی نخواهد ماند ، که عبادت کل موجودات را اگر روی هم بریزند و یک جا بخواهند تقدیم محضر مقدس او کنند ، لایق و شایسته آن بزرگوار و خالق مهربان نیست .

که تمام عبادات ما با همه رنجی که برای اقامه آن برده ایم ، در مقابل عنایات و الطاف او قابل سخن نیست .

که تمام عبادات ما با همه مشقتی که برای برپا داشتنش کشیدیم در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت او پشیزی نیست و بلکه معصیت است .

و به قول فیض آن شوریده هوای وصال و آن عاشق جمال :

الهی زعصیان مرا پاک کن

در اعمال شایسته چالاک کن

چو آبی به سر ریزم از بهر غسل

دلم

را چو اعضای تن پاک کن

هجوم شیاطین زدل دور دار

قرین دلم خیل املاک کن

شراب طهوری به کامم رسان

سراپای جان را طربناک کن

گنه شاد اگر سازدم العیاذ

پشیمانیم بخش و غمناک کن

بگریان مرا در غم آخرت

از این درد آهم بر افلاک کن

زخوفت به خون دلم ده وضو

زاحداث باطن دلم پاک کن

بریزان زمن اشک تااشک هست

چو آبم نماند مرا خاک کن

به عصیان سراپای آلوده ام

سراپا زآلودگی پاک کن

چو پاکیزه گردد زلوث گنه

دلم آینه صاف ادراک کن

دلم را بده عزم بر بندگی

نه چون بی غمانم هوسناک کن

به خاک درت گرنیارم سجود

مکافات آن بر سرم خاک کن

دلم را زپندار دانش بشوی

به جان قابل ما عرفناک کن

به عجب عمل مبتلایم مساز

زبان ناطق ما عبدناک کن

نگه دارم از شر آفات نفس

دل لشگر دیو غمناک کن

به حشرم بده نامه در دست راست

زهولم در آن روز بی باک کن

زیمن ولای علی فیض را

قرین مکرم به لولاک کن

کدام موجود ، با هر قدرت و عظمتی که داشته باشد ، می تواند حق عبادت آن جناب را به جای آورد ؟!

و اصولاـ در برابر عظمت و بزرگی او کدام موجود را عظمت و بزرگی هست ؟ که تمام عالم وجهان هستی و کلیه موجودات خلقت در برابر او همچون نقطه صفر در برابر وجودی بی نهایت در بی نهایت است .

تنها کاری که ما باید در پیشگاه مقدس او انجام دهیم ، اقرار به کوچکی و حقارت ، و عظمت و بزرگی اوست ، و بخصوص بر ما واجب است از خود و همه شئون خود چشم پوشیده و فقط به عظمت و جلال آن جناب خیره شویم که به قول عارف وارسته ، عاشق دل

شکسته فیض بزرگوار :

خدایا مرا از من آزاد کن

ضمیرم به عشق خود آباد کن

سرم را به یاد خودت زنده کن

روان مرا منبع یاد کن

به روی خودت باز کن دیده ام

دلم را به نظاره ات شاد کن

خرابم کن از مستی و بی خودی

وجودم به ویرانی آباد کن

به فردوس اعلای راهی نما

به علم لدنیم ارشاد کن

درونم به اسرار معمور دار

برونم به طاعات آباد کن

ز شیطان و نفسم پناهی بده

زجور اعدایم آزاد کن

بس اندوه و غم بر سر هم نشست

گشادی بده سینه را شاد کن

بود فیض در بند خود تا به کی*

خدایا دلی از من آزاد کن

قرآن کریم به صراحت و قطعیت دلالت دارد ، بر اینکه هرکس در حد ظرفیت و امکان و استعدادش در خط پر برکت بندگی

و مسیر عبادت و دایره اطاعت قرار گیرد مشمول رحمت و فضل است :

(إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَهَ اللّهِ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ) .

آنان که به حق و حقایق «خدا و قیامت و رسالت و امامت و کتب آسمانی و ملائکه» گرویدند ، و به خاطر دین از وطن هجرت کردند ، و در راه خدا با مال و جان و علم به جهاد برخاستند ، امیدوار و منتظر رحمت خدا باشند ، که خدا بر آنان بخشاینده و مهربان است .

(وَأَمَّا الَّذِینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِی رَحْمَهِ اللّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ) .

آنان که به خاطر سیر در مقام عبودیت و اطاعت و فرمانبردای و توبه از گناه ، در آن روز دارای چهره سپید «آبرومند» هستند در رحمت خدایند و در آن همیشگی و جاویدند .

(فَأَمَّا الَّذِینَ

آمَنُوا بِاللّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَه مِنْهُ وَفَضْل وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً) .

پس آنان که به خدا گرویدند ، و بر او توسل جستند به زودی در جایگاه رحمت و فضل خود قرار دهیم و خداوند آنان را به راه راست هدایت و رهبری فرماید .

(... فَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) .

اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نمی شد ، البته از زیانکاران بودید .

(قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ) .

بگو ای مردم ، فقط به فضل و رحمت خدا شادمان شوید ، رحمت و فضل حق از آنچه جمع می کنید برای شما مفیدتر است .

(... وَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنكُم مِن أَحَد أَبَداً وَلكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّی مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) .

و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود ، احدی از شما پاک و پاکیزه نشدی ، لکن خداوند هرکس را بخواهد منزه و پاک گرداند ، که خدا شنوا و داناست .

در باب رحمت و فضل حضرت حق روایات زیاد و بسیار مهمی وارد شده ، که در طول مباحث آینده کتاب بخصوص در باب توبه به آنها اشاره خواهد شد ، و در اینجا از باب نمونه به یک روایت اکتفا می شود :

عَنِ الصّادِ (علیه السلام) : إِذا كانَ يَوْمَ الْقِيامَهِ نَشَرَ اللهُ تَبارَكَ وَتَعالی رَحْمَتَهُ حَتّی يَطْمَعَ إِبْليسُ فی رَحْمَتِهِ .

از امام ششم (علیه السلام) آمده : زمانی که قیامت شود ، از جانب حضرت حق آنچنان نشر رحمت شود که ابلیس هم در رحمت آن

جناب طمع کند !!

در هر صورت بر انسان لازم است که وسائل رسیدن خود را به رحمت و فضل جناب دوست آماده کند ، که بخل در رحمت و عنایت و ارائه فضل در رحمت او نیست ، این انسان است که از عبودیت بخل میورزد و با پرده ظلمانی بخل خویش را از رحمت و فضل در حجاب سنگین فرو می برد !

به قول شیخ بزرگوار اخلاقی و عارف روشن ضمیر حاج شیخ حسن مصطفوی در رساله کم حجم و پر معنای لقاء الله در صفحه هفتاد و سه :

«راه دیگر برای تحصیل رضا عبودیت است ، عبودیت عبارت است از اطاعت کردن که توأم با خضوع و تذلل باشد ، عبودیت سالک به اختلاف مراحل فرِ پیدا می کند .

عبودیت در مرحله دوم : در جهت اعمال و طاعات و عبادات است که وظائف و فرائض را به نیت اطاعت امر پروردگار متعال و قرب او به جا آورد .

عبودیت در مرحله سوم : گذشته از مرحله طاعات و عبادات ، از نظر باطن و قلب نیز از صفات بر خلاف بندگی پرهیز کرده ، و هیچگونه صفات ریا و خودستائی و تکبر و تعلق به دنیا و حب جاه و غفلت و افساد ، در دل او دیده نشود .

عبودیت در مرحله چهارم : گذشته از مراحل عبادات و صفات ، نفس خود را نیز مغلوب و مقهور و فانی کرده ، و حتی عملی یا نیتی به عنوان نفس خود و انانیت انجام ندهد ، و برنامه او فقط و فقط برای مولا و به قصد اطاعت او بوده و از

ظاهر و باطن و از صمیم دل به جز مولای خود چیزی نمی بیند .

و در اینجـا سالک به حقیقت عبودیت نائل می شود ، و هرگز کوچکترین نظر و غرض و کمترین مقصود و هـدفی به جز انجام وظائف بندگی ندارد ، و حتی توجه ندارد که به مقامی برسد ، قربی پیدا کند ، مورد توجه و عنایت قرار بگیرد ، از فیوضات و الطاف مولا بهره مند گردد .

در اینجا قرب و بعـد ، و وصل و هجران ، درد و درمان ، فرقی از نظر او نداشـته ، و آنچه پیش آید خواه ملایم یا ناملایم باشـد همه خوب و مرضی خواهد بود .

و این مقام عبودیت آخرین درجه سالک است ، که در قرآن مجید ، از این مرتبه به تعبیرات «عباد مخلصین ، و عباد مصطفین ، و عباد مؤمنین ، و عباد مرسلین ، و عباد صالحین ، تعبیر آورده است ، هر تعبیری به لحاظی مخصوص» .

چون عبد بر اساس قدرت و توان ، و وسع و حال خود این راه باعظمت و بابرکت ، یعنی راه عبودیت را طی کرد ، بدون شـک و ریب مشمول رحمت و فضل حضرت جانان خواهد شد .

به قول حکیم ارجمند صفای اصفهانی :

دردیست زعشق او به جانم

پیداست زجسم ناتوانم

این سوز زجان رسید بر پوست

از پوست به مغز استخوانم

از نام و نشان خود گذشتم

من بنده شاه بی نشانم

برهان جلالت من اینست

پیرم به تجلی و جوانم

با آن که جوانم آسمان را

چون تیر گذشته از کمانم

چون قاصد کعبه حضورم

مقصود زمین و آسمانم

تابنده آستان فقرم

چرخ است گدای آستانم

با آن که تنم زعشق موئی

است

در پهلوی نفس پهلوانم

در وادی ایمنم چو موسی

بر گله خویشتن شبانم

من باز سپیدم و مهیاست

بر ساعد شاه آشیانم

پرورده نعمت حکیمم

برخوان وجود میهمانم

از کوزه عیسی است آبم

از سفره احمد است نانم

با این همه قدر و جاه ، فانی

در مهدی صاحب الزمانم

طاعت قلیل و اجر جزیل

قبول طاعت کم ، و عطای اجر بزرگ تنها مختص به حضرت حق است ، و اوست که از باب لطف و کرم و عنایت و فضل عمل یسیر را در برابر مزد جزیل و اجر بی نهایت قرار می دهد !

در مدتی محدود ، انسان در دنیا عبادت می کند ، و از معاصی و گناهان پرهیز می نماید ، و در آخرت از ثواب و اجر بی حساب بهره می برد و این نیست جز فضل و رحمت واسعه حضرت دوست .

امام عاشقان ، سید ساجدان حضرت زین العابدین (علیه السلام) در دعای سحر ماه رمضان بدین گونه از عنایات و کرم بی پایان حضرت باری تعالی سخن می گوید :

پروردگارا ، عمل مرا از من بپذیر ، که پذیرنده ای جز تو نیست ، و یادم را والا و بلند گردان ، که کسی غیر تو یاد آدمی را به اعلاء مرتبه نمی رساند ، مرا درجه رفیعه عنایت کن که فضل و رحمت و محبت و لطفت ، علو درجه مرا اقتضا می کند ، بار گناهم را فرو ریز ، که با یک نظر مرحمت گناهانم بر باد رفته ، و پرونده ام پاک می شود ، مرا با خطا و عصیانم یاد مکن ، و

بهره نشستنم را در یادت و گفتارم را در مسائلت و دعایم را در

هنگام حال نیازم خشنودی و بهشت خود قرار داده .

آنچه از پیشگاه لطف و کرمت درخواست دارم به من مرحمت فرما ، و از فضلت بر من فزونی بخش ، من بنده ای هستم ، که به سوی تو رغبت و میل شدید دارم ای صاحب تمام جهانیان .

پروردگارا در کتابت اعلام کرده ای از کسی که به مال ستم کرده بگذریم ، به خود ستم کرده ایم و جز تو کسی ما را عفو نمی کند ، تنها توئی که باید از گناهان ما درگذری پس ما را ببخش ، دستور داده ای نیازمند را از در خانه خود نرانیم ، و اکنون خود ما نیازمندانه به پیشگاهت آمده ایم ، ما را جز با روا شدن حاجت از در خانه لطفت برمگردان .

تو به ما امر کرده ای به زیر دست احسان کنیم ، هم اکنون ما بردگان و زیردستان توایم ما را از آتش دوزخ رهائی ده ، ای پناهم به هنگام غمزدگی ، ای فریاد رسم به وقت سختی ، به تو پناه آورده ام و از تو فریادرسی می طلبم ، در پناه تو شدم که در پناه دیگری نروم ، گشایش جز زتو نجویم ، پس به فریادم رس و مرا گشایش ده ، ای آزاد کننده اسیر و عفو کننده از گناه زیاد ، عمل اندک مرا بپذیر و گناه بسیارم را عفو کن که تو بخشنده و آمرزنده ای .

آری اقتضای کرم حضرت حق این است که در برابر عمل یسیر اجر کبیر و مزد بی نهایت عنایت کند ، شما در آیات قرآن مجید ، و

روایات و اخبار و معارف الهی دقت کنید ، ببینید صریحاً اعلام شده ، در برابر عبادت محدود بندگان د ردنیائی که زمانش بسیار بسیار کم است ، بهشت جاودان ، و عیش ابدی قرار داده شده !

راستی کمال شقاوت و بدبختی و بی حیائی است ، که انسان چنین مولای کریم و خداوند مهربان وعبادت و پرستش او را بگذارد ، و به دنبال هوای نفس یا امیال و غرائز و هوای دیگران برود !

انسان لازم است نسبت به همه امور راه تفکر و اندیشه پیش گیرد ، و قدمی بدون تعقل و تفکر در عاقبت کار برندارد ، و به قول عارف نیشابوری :

در نگر تا تو چرائی در جهان

با که همراهی و با که هم عنان

در نگر تا تو زبهر چیستی

وندر این منزل برای کیستی

در نگر خود راتو گم در خویش شو

مرهم درد دل درویش شو

در نگر او را به بین شیطان دگر

ره بکن در سوی رحمان درنگر

در نگر عین یقینت باز کن

با خدا در خلوت دل راز کن

در نگر نور محمد را ببین

تا کند بر تو ملایک آفرین

در نگر نور ولایت همره است

بر ضمیر سر جانت آگهست

در نگر چون یار باغ جنتی

اندرین ویرانه پر در زحمتی

در نگر خود را خلاصی ده زدهر

ورنه می نوشی درآن صد جام زهر

در نگر بر این جهان بیوفا

می دهد بازی تو را ای مبتلا

در نگر شاهان زتخت افتاده اند

سر بجای پای خود بنهاده اند

در نگر کو حشمت و درگاه او

جملگی بر باد رفت از دست او

در نگر این خواجگان دهر را

جمله رفتند از جهان واحسرتا

در نگر ای کوربخت اینجا تو گور

زیر آنی طعمه ماران و مور

در

نگر حالت در آخر چون بود

نصرتت از او دل پر خون بود

در نگر بر این جهان ای مرد پاک

بهر او خود را نگردانی هلاک

در نگر ما را در اینجا گاه تو

چند با شیطان شوی همراه تو

در نگر دنیا ندارد حالتی

همچو باغی باشد او در غارتی

در نگر دنیاکه اوچون دوزخی است

بر سر گور لئیمان آوخی است

در نگر اینجا و کوری دور کن

دیده معنی خود پر نور کن

در نگر روشن دل معنی ببین

تا نمانی کور در روی زمین

در نگر امروز ای نادیده روز

زان که فردایت ندارد سود سوز

وَاعْتَرِفْ بِعَجْزِکَ وَقُصُورِکَ وَتَقْصیرِکَ وَفَقْرِکِ بَیْنَ یَدَیْهِ ، فَإِنَّکَ قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلْعِبادَهِ لَهُ وَالْمُؤانَسَهِ بِهِ .

چون به مسجد وارد شدی ، به ناتوانی ، و قصور ، و تقصیر و فقرت در مقابل حضرت او اعتراف کن ، که روی به عبادت و بندگی حضرت او آورده ای و می خواهی در مقام انس با آن جناب قرار بگیری ، و این مقام را با غنا و خودبینی و خودپسندی ، و از خود کمال و جمال دیدن هیچگونه مناسبتی ندارد ، و با این حالات شیطانی که ناشی از خودخواهی است ، کسی را به پیشگاه مقدسش راه نیست !!

عجز

این مطلب از طریق معارف الهی و مسائل علمی به اثبات رسیده که انسان یکی از عاجزترین و ناتوان ترین موجودات روی زمین و بلکه عالم خلقت است .

روزگاری که در رحم مادر قرار داشت ، قدرتی برای حفظ خود جز عنایت حضرت حق نداشت ، روزی که می خواست متولد شود از خود در برابر حوادث احتمالی قوت دفاع نداشت .

چند سالی که در گهواره و دامن مادر

و آغوش پدر و ایام صباوت بود ، ارزیاب هیچ برنامه ای نبود ، و با مواظبت و محبت و لطف دیگران خود را به جوانی رساند .

در ایام جوانی در مقابل پیش آمدها چنان ناتوان بود که اگر وسائل علمی و پزشکی و اجتماعی نبود جان سالم به در نمی برد !

و به وقت پیری ضعف و عجز و ناتوانی حکومتی کامل بر او برقرار می کند ، و در یک لحظه ناگهان چراغ پر فروغ عمرش خاموش می شود .

این عاجز ناتوان ، اگر وسائل مادی در اختیارش نبود ، هیچ کاری از پیش نمی برد ، و تمام ادعاهای او و کبر و نخوت و خودبینی و خودخواهیش ، طبل توخالی ، و کیسه ای نازک پر از باد هوا است .

عجز واقعیتی است که با آب و خاک انسان عجین است ، و در مقام مقایسه با موجودات زنده ، شاید بتوان گفت انسان از عاجزترین جنبندگان صحنه خاک است !

عجز جسمی ، عجز عقلی ، عجز نفسی ، از همراهی انسان دست بردار نیست ، و راه جبران عجز پناه آوردن به مسائل مادی و برنامه های دنیائی نیست ، بلکه راه جبران عجز اتصال معنوی به قدرت حضرت لایزالی است ، همان راهی که تمام انبیاء و امامان و اولیا و عاشقان در آن سیر کردند ، خلاء این مسأله ، یعنی مسأله قدرت فقط با عنایت حضرت دوست قابل پر کردن است و بس ، که تمام وسائل قدرت ظاهری باد آورده و باد برنده است !!

برای رفع عجز و ناتوانی ، باید به پیشگاه مقدس او به

التماس و لابه و دعا و زاری نشست و عرضه داشت :

یا الهی دردمندان توئیم

پای بند بند و زندان توئیم

د ، خلاصی ام از این زندان و بند

رحم کن بگشای این صید از کمند

پادشاها حکم و فرمان آن تست

این گدا یک لحظه ای مهمان تست

بخششی کن میهمان خویش را

از کرم کن مر غنی درویش را

کن خلاصش از غم و اندوه دل

اندرین دنیا مکن او را خجل

بخشش تو هست انعام همه

کوس سلطانیست بر بام همه

رحم کن بر حال من ای پادشاه

این چنین سرگشته را بنمای راه

جمله را پشت و پناهی در جهان

از تو می گوید در اینجا گه لسان

جمله را درمان دردی ای حکیم

وارهانم در جهان از درد و بیم

انسان در قصور و تقصیر و فقرش نیز موجود عجیبی است ، که اگر برای جبران این سه مرحله مانند مرحله عجز دست توسل به

دامن عنایت او نزند ، و سر بندگی بر آستان با عظمت آن جناب نگذارد ، جبرانش با هیچ برنامه دیگر امکان ندارد !!

وَأَعْرِضْ أَسْرارَکَ عَلَیْهِ وَلْیُعْلَمْ أَنَّهُ لا یَخْفی عَلَیْهِ أَسْرارَ الْخَلائِقِ أَجْمَعینَ وَعَلانِیَتِهِمْ .

در کمال شکستگی و انکسار ، و رقت قلب و اشک چشم ، اسرار خود را بر حضرت او عرضه بدار ، و به تحقیق بدان که نهان و آشکار تمام خلائق به هیچوجه از جناب او مخفی نیست ، و ظاهر و باطن تمام عالم و کلیه موجودات و همه هستی و آفرینش در پیشگاه علم آن حضرت حاضر است ، و این معنی را قرآن و روایات با صراحت کامل بیان کرده و تمام جوانب این مسأله را روشن کرده اند :

(إِنَّ اللّهَ لاَ

يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِى الأَرْضِ وَلاَ فِى السَّماءِ) .

به حق كه در آسمان و زمين چيزى از خدا پنهان نيست .

(رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِى وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِن شَىْءٍ فِى الأَرْضِ وَلاَ فِى السَّماءِ)

پروردگارا تو بر آنچه كه ما پنهان يا آشكار كنيم آگاهى ، و در آسمان و زمين البته چيزى بر خدا پنهان نيست .

(يَوْمَ هُم بَارِزُونَ لاَ يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) .

آن روز تمام انسانها پديد آيند ، و هيچ چيز آنان بر خدا پنهان نباشد ، در آن روز سلطنت از كيست ؟ با خداى قاهر است .

(إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى) .

اوست كه آشكار و هرچه نهان است مى داند .

(إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِى آيَاتِنَا لاَ يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَن يُلْقَى فِى النَّارِ خَيْرٌ أَم مَن يَأْتِى آمِناً يَوْمَ الْقِيَامَهِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) .

آنان كه در آيات ما ، سخت راه كفر و عناد پيمودند ، هرگز از نظر ما پنهان نيستند ، آيا كسى كه در قيامت به آتش دوزخ افتد بهتر است ، يا آن كس كه از عذاب الهى ايمن است ، امروز كه در دنيائيد به اختيار خود هرچه بخواهيد انجام دهيد ، كه خدا به تمام اعمال شما آگاه است .

(... وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنتُمْ وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ) .

من به اسرار و اعمال آشكار شما از هركس داناترم ، هركس از شما با دشمنان من و مردم مؤمن در پنهانى سر و سرى داشته

باشد ، سخت به راه ضلالت شتافته است .

(قُلْ إِن تُخْفُوا مَا فِی صُدُورِکُمْ أَوْ تُبْدُوهُ یَعْلَمهُ اللّهُ وَیَعْلَمُ مَا فِی السَّماواتِ وَمَا فِی الأَرْضِ وَاللّهُ عَلَی کُلِّ شَیْء قَدِیرٌ) .

بگو هرچه را در سینه پنهان یا آشکار کنید خداوند می داند ، و او به آنچه در آسمانها و زمین است دانا است ، و خداوند بر هر چیزی توانا است .

(لِلّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ وَإِن تُبْدُوا مَا فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحَاسِبَکُم بِهِ اللّهُ) .

آنچه در آسمانها و زمین است ملک خدا است ، و آنچه در درون شما است آشکار کنید یا مخفی همه را خداوند نسبت به شما محاسبه خواهد کرد .

علم حق

قسمت اول

در این مسأله که از دیرزمان میدان بحث فلاسفه بزرگ و عارفان عالم ، و اندیشمندان چیره دست بوده ، و هریک به فراخور دانش بسیار بسیار محدود خود ، و عقل مدار بسته خویش مطالبی گفته اند ، لازم بلکه واجب و فریضه است ، که به کتاب حضرت حق یعنی قرآن مجید و روایات بسیار اصیل باب با عظمت توحید مراجعه شود ، که مراجعه کننده ، در این مسأله از سردرگمی و دچار شدن به تناقض و تفصیل در علم به کلیات و جزئیات مصون و محفوظ خواهد ماند .

آنان که معارف را از قرآن و روایات چشیده اند ، و با ریاضیات شرعیه راه را پیموده اند درباره علم حق تعالی به موجودات و باطن و ظاهر آنان می گویند :

ذات حضرت احدیت آگاه و عالم به تمام موجودات کلیه و جزئیه و بسیط و مرکب و فلکی

و عنصری و زمانی و دهری ، و سرمدی و مجرد و مادی و برزخی است ، و از احاطه علم او ذره ای از ذرات «غیب و شهود» و آفرینش خارج نیست .

(وَمَا يَعْزُبُ عَن رَبِّكَ مِن مِثْقَالِ ذَرَّه فِي الأَرْضِ وَلاَ فِي السَّماءِ وَلاَ أَصْغَرَ مِن ذلِكَ وَلاَ أَكْبَرَ إلاَّ فِي كِتَاب مُبِين) .

هیچ ذره ای در تمام زمین و آسمان از خدای تو پنهان نیست ، کوچکترین ذره و بزرگتری آن در علم الهی است .

(يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ السَّماءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ) .

او هرچه بر زمین فرو رود و هرچه از زمین برآید ، و هر آنچه از آسمان فرو آید ، و هرچه در آسمان بالا رود همه را می داند ، اوست که با شما است هرکجا باشید .

در کتاب آیه الکرسی صفحه دویست و هشتاد و یک در توضیح این آیه چنین آمده : تفسیر تبیان ذیل این آیه چنین توضیح داده است : تمام چیزهائی که در زمین داخل می شود ، و در آن پنهان می گردد مانند حبه و هسته و آنچه که از زمین خارج می شود از نباتات و حیوانات و جمادات بر ذات اقدس الهی پوشیده نیست ، و خداوند به همه آنها دانا و خبیر است .

همچنین آنچه که از آسمان فرود می آید از باران و غیر باران و آنچه که به آسمان بالا می رود از فرشتگان و اعمال مردم ، خداوند به همه آنها عالم و آگاه است .

از حضرت سجاد درباره

توحیـد سئوال شـد در جـواب فرمود : خـدا می دانست که در آخر زمـان افراد عـالم و مردان دقیق و کنجکـاو خواهنـد آمـد ، خداوند قل هو الله احد و چند آیه از سوره حدید را تا (وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) نازل فرمود .

جمله (وَمَا يَنزِلُ مِنَ السَّماءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا) از سوره حدیـد ، و جزء آیات پیش از (عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) است که در حـدیث حضرت علی بن الحسین آمده است .

اینکه امام سجاد در فهم این آیه به عمق دانش مردمی در آخر زمان اشاره می کنـد شایـد ناظر به مطلبی باشد که دنیای امروز بدان متوجه شده است .

در فیزیک زیستی می گوینـد : هوائی که کره زمین را در بر گرفته و قطر آن در حدود ۸۰۰ کیلومتر است و با سرعت صدهزار کیلومـتر در سـاعت ، بـا حرکت زمین حرکت می کنـد ، یکی از بزرگـترین عواملی است که از جهـات متعـدده حافـظ حیـات موجودات کره زمین است ، و یکی از آن جهات سوزاندن ، و متلاشی کردن سنگ هائی است که علی الدوام دور دست وارد اتمسفر زمین می شوند .

فرانك آلن استاد فیزیک زیستی می گوید :

جوی که از گازهای نگاهبان زندگی بر سطح کره زمین تشکیل شده ، آن اندازه ضـخامت و غلظت دارد ، که بتواند همچون زرهی زمین را از شر مجموعه مرگبار ، بیست میلیون سنگ های آسمانی در روز که با سرعتی در حدود پنجاه کیلومتر در ثانیه به آن برخورد می کنند در امان نگاه دارد .

در اطراف خورشید و زمین میلیون ها و

هزارها میلیون سنگ های شهابی وجود دارد که به دور خورشید مانند زمین می گردند ، و چون سرد و منجمد هستند ، فقط در نور خورشید می درخشند ، ولی چون کوچک هستند مقدار نور منعکس آفتاب کافی نیست که ما آنها را ببینیم .

زمین به علت قوه جاذبه ای که دارد هر روز میلیونها از این سنگ های سماوی را که به دور خورشید می گردند جذب می کند ، بدین ترتیب که آنها را به طرفی کشیده و مجذوب خود می سازد .

سرعت این سنگ ها به قدری زیاد است ، که گاهی تا هفتاد کیلومتر در ثانیه می رسد و به علت همین سرعت پس از برخورد با هوا ، نه تنها داغ بلکه از حرارت سفید می شوند ، به این جهت است که ما آنها را گلوله های آتشین می بینیم .

امام سجاد (علیه السلام) در زمینه سئوال توحید ، به آیات اول سوره حدید اشاره کرده ، و از مردم نکته سنج و عمیق دوره آخر زمان نام برده است .

این آیات حاوی نکات بزرگ کتاب آفرینش است ، در این آیات از خلقت کیهان ، از موجودات ارضی و سماوی ، از زندگی و مرگ از آغاز و انجام ، از ظاهر و باطن ، از واردات و صادرات زمین و خلاصه از مطالبی سخن گفته که هریک از آنها ، در دنیای کنونی به عناوین :

کیهان شناسی ، زمین شناسی ، گیاه شناسی ، حیوان شناسی ، بیوشیمی ، و بیوفیزیک ، یک موضوع اساسی علمی دانشگاهی است ، بسیاری از دانشمندان الهی امروزه ، با

مطالعه و تحقیق در یکی از این مسائل بوجود آفریدگار جهان ایمان آورده اند .

در این آیات خداوند بزرگ به صفات : حکیم ، حیات بخش ، مرگ آفرین ، توانا ، بینا و دانا یاد شده است ، درباره علم باری تعالی می گوید :

(يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا) .

دیروز برای آنچه از آسمان بر زمین نازل می شود ، به باران ، ابرها مثل می زدند ، و همان طور که در ادعیه و اخبار آمده است ، خداوند ، به عدد قطرات باران آگاه و عالم است ، ولی امروز با توجه به روایت امام سجاد (علیه السلام) و با توضیحی که درباره سنگ های سماوی و سوختن آنها در جو زمین داده شد ، می توان باریدن سنگهای کیهانی را نیز به عنوان مثال دیگری برای علم الهی ذکر کرد .

دانشمندان می گویند : هر روز در حدود بیست میلیون سنگهای کوچک و بزرگ از آسمان به زمین نازل می شود ، بیست میلیون یک عدد تقریبی است ولی خداوند به عدد واقعی آنها عالم و آگاه است .

دانش امروز می گوید : گاهی سنگ های بزرگی وارد جو زمین می شوند ، که قسمتی از آنها بر اثر برخورد با جو می سوزد ، و باقی مانده اش در خشکی یا دریا فرود می آید و کسی از عدد آنها و محل فرود آمدن آنها آگاهی ندارد ولی خداوند از عدد واقعی و نقطه فرودشان آگاه است .

جالب آن که سنگ های سوخته به صورت ذرات کوچک خاکستر

در جو زمین پراکنده می شوند ، بعضـی از آن ذرات به زمین می رسـند ، و بعضـی همچنان در جو زمین سـر گردان می مانند ، عدد سرسام آور آن ذرات بر احدی آشکار نیست ، ولی خداوند از عدد آنها نیز آگاه است .

دانش امروز می گویـد : کره زمین بـا نیروی جـاذبه خود تمـام اجسـام کوچک و بزرگ را به طرف خود جـذب می کنـد و با نیروی جاذبه تمام اشیاء و ذرات در سـطح کرب زمین یا در جو آن ، که میـدان جاذبه زمین است نگاهـداری می شونـد ، ولی گـاهی اتفـاً می افتـد که بر اثر شـرایط ناشـناخته و وضع و محـاذات مخصوصـی پاره ای از ذرات از محیط جاذبه زمین فرار می کنند و راه فضای بی کران کیهان را در پیش می گیرند .

با نویدی که حضـرت سـجاد (علیه السـلام) داده است امید می رود در آینده با پیشرفت های سریع علمی ، بشر به واقعیت های دیگری پی ببرد ، و بسیاری از مسائل مجهول و ناشناخته امروز برای مردم فردا معلوم گردد ، در آن موقع دانشمندان الهی جمله :

(وَمَا یَنزِلُ مِنَ السَّماءِ وَمَا یَعْرُجُ فِیهَا) .

را از دیـده وسـیع تری خواهنـد دیـد ، و در پیشـگاه ذات اقـدس الهی با خضوع بیشتری مراتب عبودیت و بنـد گی خود را ابراز خواهند داشت .

درباره علم خداونـد به ساختمان طبیعی انسان ها و تفاوت های گوناگونی که از نظر عقل ، هوش ، حافظه ، اندام ، سـرشت ، و منش دارند و در رحم مادر پایه گذاری می شود قرآن شریف می گوید :

(اللَّهُ

يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أَنثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيء عِندَهُ بِمِقْدَار) .

خداونـد از آنچه زنان باردار در شـكم دارند آگاه است ، خدا مى داند آنچه را كه رحم كم و فاسد مى كند و آنچه را كه مى افزايد و همه چيز نزد پروردگار اندازه معين دارد .

در كتاب «همبستگى» امور صفحه ۱۱۹ مى خوانيم :

به طورى كه تحقيقات اخير دانشمندان اثبات كرده است :

هر سـلول جنسـى مربوط به انسان ۲۳ كرومـوزوم دارد ، و هر كرومـوزوم داراى قريـب يكصـد هزار ژن و هر ژن داراى يك مولكول درشت است و هر كدام از اين مولكولها ده هزار پله داشته و هر پله مى تواند يك حالت به خود بگيرد .

پس با اين حساب مى توان گفت كه حداكثر صـفات و مشـخصات ارثى نوع انسان ۲۳/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰=۱۰۰۰۰×۱۰۰/۰۰۰×۲۳ خواهـد بود . اين عـدد فقـط مربوط به مسأله كروموزوم است ، تعـداد سـلول ها ، و كليه امورى كه حيات انسان بر آن اسـتوار است اعم از امور ظاهرى كه تشـكيل دهنـده آنها اتم ها است و امور باطنى را در نظر بگيريـد ببينيـد چه عدد مى شود ، عددى كه هيـچ ماشـينى و ملتى و جمعيتى و حتى تمام انسانهاى ادوار تاريخ و تمام ملائكه از احصاء آن عاجزند ، ولى براى حضـرت حق تمام واقعيات با وزن و جرم و عدد كاملا روشن است .

مگر دنيـاى اتم هـا كم دنيائى است ، دنياى اتم ها از بهت آورترين دنياهائى است كه بشـر در صـحنه عناصـر و اجزاء ذره بينى عالم ديده است .

در كتاب «از اتم تا ستاره» صفحه هشت از

قول مؤلف که از دانشمندان بنام این علم است می خوانیم :

خیال می کنم درباره بزرگی این اتم ها فکر می کنید ، اگر به شما بگویم که اتم همچون چیزی است که قطر آن نزدیک دو میلیونیم میلی متر است ، شاید از این بیان زیاد به حقیقت اندازه آن پی نبرید .

به همین جهت به ذکر مثالی می پردازم ، به سکه یک ریالی توجه کنید و بدانید که در کلفتی آن می توان ده میلیون اتم را روی یکدیگر قرار داد ، در یک انگشتانه پر از هوا بیست و پنج میلیارد میلیارد اتم وجود دارد .

من راجع به میلیارد با شما سخن می گویم و می ترسم که به عظمت این عدد متوجه نباشید .

فرض کنید که در سال اول میلاد مسیح نیاکان شما ثروتی قارونی معادل بیست و پنج میلیارد میلیارد فرانک دارا بوده اند ، و نیز فرض کنید در خرج کردن این دارائی گشادبازی شده و در هر ثانیه چهارصد و هشت میلیون از آن به مصرف رسیده باشد با همه این احوال این ثروت شصت و یکسال دیگر تمام خواهد شد .

اگر بیست و پنج میلیارد میلیارد اتم را پهلوی یکدیگر قرار دهیم ، زنجیری ساخته می شود که می تواند شصت بار دور کره زمین بپیچد !!

حالا خوب درک می کنید که اشیائی به این اندازه کوچکی را هرگز نمی توان زیر قوی ترین ذره بین ها تماشا کرد .

با ریزبین های خیلی قوی که اکنون داریم نمی توانیم چیزهای دقیق تر از ۲ ده هزارم میلی متر را ببینیم و این دو ده هزارم میلی

متر نسبت به یک اتم همچون موجود غول آسائی جلوه می کند !!

شما حساب کنید که تمام عوالم ظاهر از اتم تشکیل شده و عدد آنها چه اندازه است ؟ قرآن مجید می گوید به تمام این اعداد و ارقام فقط خداوند عزیز آگاه و بینا و عالم است .

(إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) .

این شیئی که اسمش بسیار عظیم است ، خود بس خرد می باشد ، در هوای گرم اگر لیوان آبی بدست بگیرید چقدر اتم در این لیوان است .

جواب این سئوال تقریباً عددی است مساوی با یک و در برابر او بیست و چهار صفر !!

این عدد برای هیچکس معنای صحیحی ندارد ، برای روشن تر شدن مسأله این طور باید گفت : به فرض چند صد میلیون از اتمی که در لیوان است بگیرید و آن را روی مربعی که دو و نیم سانتی متر مربع مساحت دارد قرار دهید ، این کار را تکرار کنید ، چندین بار صدها میلیون اتم را از لیوان گرفته و روی یک مربع دیگر به همین اندازه قرار دهید تا لیوان خالی شود . به زودی خواهید دانست که به این ترتیب با اتم های محتوی یک لیوان کلیه سطح زمین را پوشانیده اید !!

آن وقت حساب کنید چه اندازه آب در عالم است ، و چقدر موجود که وجود همه آنها از اتم مرکب است در صفحه هستی است ، عدد این اتم ها را خیلی راحت و آسان خداوند بزرگ می داند آن هم به علم تفصیلی نه اجمالی !

قسمت دوم

بحث در علم الله فقط در اعداد و اوزان نیست

، بلکه پروردگار بزرگ عالم به همه چیز با تمام خصوصیاتش به طور تفصیل آگاه و بینا است .

قرآن درباره علم حق در آیات متعددی مسائل مهمی را طرح می کند ، از جمله می فرماید

(إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِى الْأَرْحَامِ) .

حضرت حق از ساعت به پا شدن قیامت آگاه است ، و هم اوست که باران می بارد ، و اوست که می داند در رحم زنان چه فرزندانی با چه خصوصیاتی رشد می یابند .

درباره علم خداوند به تمام اعمال خوب و بد و کارهای روا و ناروای مردم قرآن شریف می گوید :

(إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ) .

درباره علم پروردگار به سرائر و ضمائر مردم و اینکه خداوند از نیات و افکار آنان آگاه است در قرآن مجید آیات متعددی آمده است :

(يَعْلَمُ خَائِنَهَ الأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِى الصُّدُورُ) .

خداوند به گردش خائنانه چشم های خلق و اندیشه های پنهان مردم آگاه است .

راوی حدیث از حضرت صادِ (علیه السلام) معنی خائنه الاعین را پرسید ، حضرت در پاسخ فرمود : آیا ندیده ای که گاهی انسان چیزی را به طوری نگاه می کند که گوئی آن را نمی بیند ، این خائنه اعین است .

محمد بن مسلم از امام ششم معنی آیه (يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفى) را پرسید ، حضرت فرمود : سر آن چیزی است که در ضمیرت وجود دارد ، و آن را پنهان نگاه می داری و اخفی آن چیزی است که زمانی به دلت خطور کرده ، آنگاه آنرا فراموش کرده ای !

شما اگر بخواهید به

علم حضرت او آگاه شوید ، ابتدا باید به قسمتی از هویت و هستی موجودات واقف گردید ، و دنیای اعجاب انگیز بعضی از مخلوقات را دقت کنید ، آنگاه آنها را نمونه کل هستی گرفته ، و با نظر به هستی و اینکه وسعت آن را تا قیامت و بعد از آن کسی آگاه نمی شود به دورنمائی بسیار بسیاردوراز علم حق به موجودات آگاه شوید !!

عَنْ سُلَيْمانِ بْنِ سُفْيانِ ، قالَ : حَدَّثَنى أَبُوعَلِيِّ الْقَصّابِ قالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبى عَبْدِاللهِ (عليه السلام) فَقُلْتُ : أَلْحَمْدُ للهِ مُنْتَهى عِلْمِهِ فَقالَ : لا تَقُلْ ذالِكَ فَإِنَّهُ لَيْسَ لِعِلْمِهِ مُنْتَهى .

سلیمان بن سفیان می گوید : ابو علی قصاب گفت : در محضر حضرت صادِ (علیه السلام) بودم ، پس گفتم : حمد خدای را به منتهای علمش ، حضرت فرمود : این گونه مگو ، زیرا برای علم او نقطه منتها نیست .

امام ششم بنابر نقل صدوِ در کتاب «توحید» می فرماید : خداوند به تمام کائنات قبل از آفرینش آسمانها و زمین آگاه بود .

برای درک صفات حق بخصوص علم ، قدرت ، اراده ، نیازی به رجوع به بعضی از کتب فلسفه نیست ، قبل از رجوع به این گونه کتب ضروری است به قرآن مجید و روایات اصیل اسلامی مراجعه کرد ، آنگاه برای پی بردن به نقص و عیب کلام بعضی از فلاسفه در صفات حضرت حق به کتب فلسفه مراجعه نمود .

برای درک این گونه مسائل به نحو تفصیل به حکیمان و فیلسوفانی مراجعه کنید ، که تشنگی علمی خویش را از چشمه پر برکت علم انبیاء و امامان

سیراب کرده اند .

این بزرگواران آنچه در کتب خود آورده انـد ، نتیجه زحمـات و کوشـش آنان ، در آیات قرآن و روایات و آیات آفاِ و انفس است .

در هر حـال به قول حضـرت صـادِ (علیه السـلام) : اسـرار خود را به جناب او از باب عجز و شکسـتگی عرضه بـدار و به یقین و حقیقت بدان که بر حضرت او چیزی از آشکار و نهان پنهان نیست .

او در عین اینکه واقف به اسـرار و تمام اوضاع کیفی و کمی موجودات است ، ولی علاقه دارد ، عبد در پیشگاهش به تضرع و زاری برخیزد ، و ملتمسانه به دربارش اشک بریزد ، و با زبان سر ، حال دل و روح خویش را به مولایش عرضه بدارد . چنانچه به مسأله دعا در قرآن اشاره رفته ، و از بندگانش می خواهد به درگاهش بنالند ، و در حال دعا و زاری و توبه و انابه باشند .

این فقیر دل پریشان به عنوان عرض حاجت و دعا به پیشگاه مولای عالمیان عرضه داشته :

ای یاور و یار من به عالم

محروم درم مکن تو یک دم

ای آن که پناه هر گدائی

تاریک دل مرا ضیائی

لطف و کرمی به بی نوایت

یک لحظه مران زدر گدایت

مشتاِ وصال تو دل من

جز عشق تو نیست حاصل من

ای بر کرمت امید محروم

لطف تو شفای قلب مغموم

ای یاد تو گنج رازداران

ای محرم ما نیازداران

تو مرهم زخم قلب مائی

بر درد درون ما شفائی

یا رب دل ما سیاه گشته

عمر همه ما ت.....Ṣِگشته

بگذر تو زما که ما گدائیم

محتاج به خاک این سرائیم

ای ذکر تو راحت روانم

یاد تو حیات جسم و جانم

جانم بگداز زآتش

عشق

کن بهرهورم زتابش عشق

بنمای علاج غفلت دل

دل را تو زغیر خویش بگسل

ایمان و یقین من فزون کن

هر وسوسه ام زدل برون کن

مسکین تو بی نوا و زار است

رحم ار نکنی اسیر وخوار است

وَکُنْ کَأَفْقَرِ عِبادِهِ بَیْنَ یَدَیْهِ وَأَخْلِ قَلْبَکَ عَنْ کُلِّ شاغِل یَحْجُبُکَ عَنْ رَبِّکَ فَإِنَّهُ لا یَقْبَلُ إِلاَّ الأَطْهَرَ وَالأَخْلَصَ وَانْظُرْ مِنْ أَیِّ دیوان یَخْرُجُ إِسْمَکَ .

امام ششم (علیه السلام) در دنباله روایت می فرماید : چون به مسجد وارد شدی به حقیقت و راستی باید این معنی را نسبت به خود حس کنی ، که تو نیازمندترین فقیران و محتاجان و نیازمندان به پیشگاه او هستی ، و دل از آنچه تو را از مولایت مانع می شود ، و بین تو ومحبوبت پرده می اندازد خالی کنی ، که حضرت او جز پاک ترین و خالص ترین عباد و برنامه ها را نمی پذیرد ، و مسأله مهم دیگر آن است ، که ببینی عاقبت نامت از کدام دفتر ، و از کدام دیوان ، دفتر و دیوان اهل سعادت یا دفتر و دیوان اشقیاء خارج می شود !!

در جملات نورانی بالا سه موضوع بسیار مهم گوشزد شده ، که با توجه به آن سه موضوع می توان خویش را لایق حضور محضر آن جناب کرد :

۱ احساس فقر و نیاز در نقطه نهائی آن در پیشگاه حضرت حق .

۲ خالی کردن دل از آنچه که مانع بین انسان و خدا است .

۳ با بینائی کامل نظر کردن به خود ، که نام انسان از کدامیک از دو دیوان سعدا یا اشقیا در عاقبت کار خارج خواهد شد .

قبل از اینکه انسان با معارف عالیه الهیه روبرو شود ، و با تذکرات بسیار پر ارزشی که در آن معارف متوجه انسان است روبرو شود ، اگر اندکی تأمل و مختصری فکر در حق خود کند در می یابد ، که به هیچ وجه مالك ملکی نیست ، و به هیچ وجه برای او به اندازه سر سوزنی قدرت و قوت نمی باشد .

از هنگام ولادت تا وقت خروج از دنیا غرِ در فقر محض ، و آغشته به نیاز صرف ، و محکوم احتیاج به دیگری است .

نه در خلقت و آفرینش خود ، او را اختیاری است ، و نه خروجش از دنیا به دست اراده اوست ، و نه آنچه در این مبدء و منتها بر او می گذرد مایه های اولی و استعدادهای اصلی اش در اختیار اوست .

این همه که در خط تاریخ ، در خود احساس غنا کرده اند ، غنائی که متولد از حالات ابلیسی است ، غنائی که منبع شرور و معاصی و گناهان و تخلفات و پستی ها است ، همه و همه ناشی از غفلت انسان نسبت به خویش و خدای خویش است .

انسان اگر خود را بشناسد ، و اگر اندکی معرفت به خدای مهربان خویش پیدا کند هرگز در هیچ امری احساس غنا و بی نیازی نمی کند ، بلکه به این معنی واقف می شود که در کمال فقر و در اوج نیازمندی و در نقطه کمال احتیاج است .

چون به این حقیقت واقف شود ، و به این معنی برسد ، که از خود ، منیت و خودیتی ندارد

، و هویت و شخصیت او از او نیست ، بلکه مملوك ضعیف و مسکینی ناتوان ، و نیازمندی دردمند ، و گدائی بی چیز در برابر مـالکی قوی و آقـائی عزیز ، و بی نیازی جمیل و صاحب غنائی بزرگ است ، به آن جناب متوسل شـده و برای بیشتر شـناختن فقر خود و مالك غنی خویش دنبال معارف الهیه رفته ، و با تمام وجود به توفیق حضـرت دوست به آنچه باید برسد ، می رسد ، و آن حجـاب و پرده که بایـد از خانه قلبش کنار رود ، کنار می رود ، آن زمان است ، که تمام لحظاتش متوجه حضـرت یار شده و با تمام هستی و وجودش به پیشگاه مقدس او عرضه می دارد :

خداوندا چو توفیقم فزودی

ره تحقیق را با من نمودی

همی خواهم بدین راهم بداری

به فضل خویش آگاهم بداری

که تا گردد نهانی ها عیانم

به فضل خویش گویا کن زبانم

به نورحق چوبینا شد مرا چشم

نیاید باطلم دیگر فراچشم

به حکمت ها مزین کن دلم را

گشاده کن تمامت مشکلم را

بده در راه شرعم استقامت

که تا یابم در آن امر و سلامت

بر اسرار شریعت ده وقوفم

مکن موقوف یکسر در حروفم

منور کن به نور شرع چشمم

مقدر از عبودیت کن اسمم

زچرک شرک صافی کن تو دینم

زیادت کن تو هر لحظه یقینم

مگر دانم مقید در خیالات

به فضل خودرسان جانم به حالات

رفیق راه من گردان عنایت

که تا بفزایدم هردم هدایت

جدائی ده وجودم را زهستی

رهائی ده مرا از خودپرستی

حیاتم بخش از آب معانی

که تا باشم زآن باب معانی

ملغزان پای جهدم را در این راه

به فضل خود مرا می دار آگاه

چون وارد دریای معرفت شود ، با

تمام وجود خود گوش گشته و صدای دلربای یار را در قرآن مجید وفرقان حکیم می شنود ،که حضرت دوست به تمام انسانها خطاب می فرماید :

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) .

ای تمام مردم شما نیازمند واقعی در تمام شئون حیات نسبت به خدا هستید ، و خداوند غنی و حمید است .

این زمان است که برای جبران فقر و شکستگی ، و ضعف و مسکنت ، و ذلت و حقارت ، و نداری و پستی به دامن حضرت جانان می آویزد ، و آن دامن پر مهر و مرحمت و پر لطف و عنایت را رها نمی کند ، تا مولای مهربان و آقای بزرگوارش ندای او را به غنای خود جبران نماید .

این زمان است که دگرگونی عجیبی در او پدید می آید ، و دل و قلب و جان و روحش حال دیگری پیدا کرده ، و از چیزی جز اتصال به حضرت دوست و مناجات با او لذت نمی برد ، و در این زمان است که جز او نخواهد و جز او نگوید ، و برای غیر او کاری نکند ، و به هر کاری دست بزند به عشق او دست بزند ، این ضعیف پریشان حال در مقام مناجات با آن جناب و اظهار فقر و نیاز عرضه داشته :

قسمت سوم

ای لطف توام حیات جاوید

ای بر دل ناامید امید

ای درد مرا شفا و درمان

دستی تو بگیر زین پریشان

ای لطف توام چو صیقل روح

بر من در توبه کن تو مفتوح

آخر به کجا رود گدایت

مرهون عنایت و عطایت

سرمایه و مایه ای ندارم

جز عفو

تو سایه ای ندارم

عهدی که هزار بار بستم

ناکرده وفا به آن شکستم

افسوس که حاصلی ندارم

گردیده سیاه روزگارم

احسان تو را زخویش راندم

کردم گنه و زراه ماندم

من گرچه بدی نمودم اول

آلوده نموده جان مفصل

بنما تو رهم زلطف هموار

رحمی که منم زغصه بیمار

ای روشنی جهان زنورت

بپذیر مرا تو در حضورت

رویم تو ببین خجالت آلود

از آه دلم جهان پر از دود

من بلبل باغ اشتیاقم

لطفی که در آتش فراقم

مسکینوغریب وخسته حالم

لطف ار نکنی شکسته بالم

برای یافتن فقر و مسکنت خویش ، به دعای با عظمت عرفه حضرت امام حسین (علیه السلام) و دعای ابوحمزه ثمالی در ارتباط

بـا سـحر مـاه رمضـان ، و دعـاى كميل مراجعه كنيـد ، كه در اين سه دعا عاشـقان حق و شـيفتگان حقيقت ، وضع انسان را آن طورى كه هست بيان كرده اند .

۲ خـالى كردن دل از آنچه كه مانع بين انسان و خـدا است ، به تحصـيل ايمان به خـدا و روز قيامت از طريق آيات و روايات و معـارف الهيه ميسـر است ، كه چون قلب به تحصـيل اين دو حقيقت از طريق نبوت و امـامت موفق شود ، تمام حجابها از قبيل : كفر ، شـرك ، نفاِ ، كينه بى جا ، بغض و عداوت بى مورد ، حسد ، بخل ، غرور ، و ساير اوصاف رذيله از دل برداشته شود ، و بين انسـان و مقـام قرب حضـرت دوست بـدون مـانع مى گردد ، در اين زمان است كه دل مهبط انوار ، و منبع معرفت و سـراى عشق معشوِ حقيقى خواهد گشت .

اگر به دل برسيد به همه چيز رسيده ايد ، و اگر دل

را رها کنید به جائی نرسیده ، و این صفحه پاک الهی و میدان آماده برای فیوضات ربانی را محل بدترین صفات و رذائل کرده و با دست خود وسیله فنا و هلاکت خویش را فراهم کرده اید !

راه رسیدن به مقام قرب از طریق دل می گذرد ، و بدون توجه به قلب راهی برای رسیدن به کمالات نیست .

در حدی که قرآن مجید و روایات روی مسأله قلب توجه دارند نسبت به عضو دیگری از اعضاء وجود توجه ندارند ، و آنقدر که برای تزکیه و تصفیه دل از انبیاء و ائمه و حکما و عرفا مطلب رسیده برای چیزی نرسیده .

تنها محور بحث عاشقان وعارفان در طول تاریخ قلب بوده ، قلب در عقیده آنان ، عقیده ای که از وحی سرچشمه گرفته اگر به جانب صلاح رود ، تمام هستی انسان رو به صلاح می رود ، اگر به جانب فساد روی آرد ، همه هستی و موجودیت انسان به فساد کشیده می شود !!

عطار نیشابوری در شرح عظمت دل و نتایج بسیار مهمی که برای انسان دارد ، در کتاب«مفتاح الاراده» می فرماید :

به جد و سعی خود آن را طلب کن

اگر یابی دل آنگاهی طرب کن

همی جو دل اگر دل بازیابی

که خود را محرم هر راز یابی

چو روی دل ببینی شاد گردی

به یک ره از خودی آزاد گردی

برآید جمله کار تو از دل

مراد تو شود زو جمله حاصل

تو جان از دل بجز نامی ندانی

که در قالب همیشه قلب خوانی

مدان جانا تو دل آن گوشت پاره

که کافر را بود چون سنگ خاره

بود هر خوک و سگ را آنچنان دل

از آن

دل هیچ نتوان کرد حاصل

بود دل نور الطاف الهی

نماید از سپیدی تا سیاهی

بود منزلگهش آن گوشت بی شک

بگیرد نور او از پوست تا رگ

همان نور لطیف روشن پاک

بدین منزل فرود آمد بدین خاک

جمالش چون که بنماید زبالا

در این منزل شود نورش هویدا

بود چون قالبی آن قلب روحش

بود زان روح هردم صد فتوحش

منور گردد اعضاها از آن نور

وجود تو شود زان نور مسرور

نماید نورش اول پاره پاره

پس آنگه جمع گردد چون ستاره

پس آنگه همچو مهتابی نماید

در او هر لحظه نوری می فزاید

ببینی آنگهی چون آفتابش

شود روشن وجود از نور تابش

بگیرد نور او نزدیک و هم دور

شود کار تو زان نور علی نور

فرو گیرد تمامی سینه تو

شود شادی غم دیرینه تو

بود آئینه وجه الهی

درو بینی هر آن چیزی که خواهی

نزول لطف حق را منزل اوست

اگر تو طالبی دل را دل اوست

چو وصعت یابد از نور الهی

بود منظور لطف پادشاهی

گهی ارضی بود گاهی سمائی

گهی صدقی بود گاهی صفائی

از آن خوانند قلب او را که هردم

بگردد صد ره اندر گرد عالم

زوجهی قلب انوار آمد آن نور

بدین اسم او شد اندر جمع مشهور

هم او شد ملک خاص حضرت شاه

نباشد دیو را هرگز در او راه

بود آئینه کل ممالک

نماید اندر او رضوان و مالک

هرآنکس را که بخشیدند آن دل

مراد او شود یکسر به حاصل

اگر داری خبر از دل تو مردی

وگرنه از معانی جمله فردی

وجودی را که از خود آگهی نیست

سزای حضرت شاهنشهی نیست

به دل یابی خبر از سر هر کار

به دل گردی قرین جمله احرار

تو صاحبدل شو ای مرد معانی

که تا اسرار هر کاری بدانی

بگوش دل شنیدن جمله اسرار

به چشم عقل دیدن سر هر کار

اگر آن گوش و آن چشمت نباشد

بجز

شیطان در آغوشت نباشد

اگر از اهل دل آگه نباشی

یقین میدان که جز گمره نباشی

تو غافل دان هرآنکس راکه پیوست

بود از حب مال و جاه سرمست

به جمع مال دنیا هرکه کوشد

چنین کس چشم عقل خویش پوشد

تو عاقل آن کسی را دان که عقبا

گزیند بر نعیم و ملک دنیا

۳ اصولاـ از آیات و روایات استفاده می شود که برای انسانها دو نوع دیوان و دفتر هست : دفتر سعدا ، دفتر اشقیا یا به تعبیر قرآن دیوان نعیم و دیوان سجین .

انعکاس نام انسان در هریک از این دو دیوان به تمام معنی بستگی به اختیار و انتخاب خود انسان دارد .

وجود مقدس حضرت حق کلیه وسائل هدایت را اعم از نبوت ، امامت ، کتاب ، عقل ، فطرت ، وجدان ، اختیار و اراده برای انسان آماده فرموده است ، و به تمام معنی راه را از چاه برای تمام افراد نمایانده است ، و رشد را از غی روشن کرده است ، این انسان است که باید با حسن اختیار ، راه سلامت و سعادت و خیر را انتخاب کند و آن را تا لحظه خروج دنیا حفظ کرده و نسبت به آن ثابت قدم باشد تا نامش در دیوان اهل سعادت ثبت و از دفتر اشقیا محو گردد ، ورنه به خاطر رها گذاشتن تمایلات ، غرائز ، خواسته ها ، شهوات و افتادن در انواع گناهان و معاصی ، از رحمت و عنایت حضرت حق محروم و ممنوع گشته و زمانی خواهد آمد که توفیق توبه را از دست نهاده و نامش در دیوان اشقیا ثبت خواهد شد !!

در وضع قلب

و نحوه انـدیشه ، و عمـل و آنچه در آن هستی بـا دقت کامـل و بصـیرت تمام انـدیشه کن ، سـپس خود را با ترازوی عالی حق یعنی قرآن مجید بسنج تا بر تو معلوم گردد ، نامت جزء کدامیک از دو دیوان است ، اگر جزء اشقیائی سعی کامل کن خویش را از این سـیه روزی و تیره بختی نجات دهی ، و اگر نامت جزء دیوان سـعدا است ، در این زمینه هم کوشش تمام به خرج بده که تا هنگام خروج از دنیا این نام را در آن دفتر حفظ نمائی !

آری این انسان است که به دست خود نامش را در دفتر اهل سعادت می برد ، و از دیوان اشقیاء اسمش را محو می کند ، و نیز این انسان است که با اراده و اختیار خودش نامش را از دفتر اهل سـعادت محو کرده به دیوان اشقیا ثبت می کند ! در این زمینه یعنی در مسـأله حسن اختیار و سوء اختیار داسـتانهای بسـیار مهمی در تاریـخ بشـر ، بخصوص در تاریـخ اسـلام اتفاق افتاده که راستی عبرت انگیز است .

شقاوت ابدی

صاحب کتاب با عظمت «مکاتیب الائمه» ، عالم خبیر ، دانشـمند بصـیر ، علم الهـدی فرزنـد عارف عظیم ، محدث کبیر ، مفسـر بصـیر مرحوم فیض کاشانی در جلـد اول صـفحه دویست و چهل داسـتانی را نقل می کنـد ، که هر انسانی نسـبت به آن مات و مبهوت می شود :

می نویسد زمانی که عثمان کشته شد و از دار دنیا به عالم بقا منتقل گشت ، مردم با امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت کردند .

مردی بود به

نام حبیب بن منتجب که از طرف عثمان فرماندار قسمتی از نواحی یمن بود ، امام (علیه السلام) او را بر مقامش ابقا کرد و نامه ای به این مضمون به او نوشت :

به نام خداوند بخشاینده مهربان ، از بنده خدا امیرمؤمنان علی بن ابی طالب به حبیب بن منتجب :

درود بر تو ، من خدائی را که جز او خدائی نیست سپاس می گویم و بر عبد و فرستاده اش محمد صلوات می فرستم .

ای حبیب بن منتجب تو را بر کاری که داری ابقا می کنم ، بر عمل و برنامه ات پابرجا باش ، و سفارشم به تو این است که با رعیت به عدالت رفتار کن ، و اهل مرز و بومت را زیر پوشش احسان بگیر ، و بدان که اگر کسی سرپرست ده مسلمان شود و عدالت را در میان آنان رعایت نکند ، در قیامت در حالی که دو دستش به گردنش بسته محشور می شود ، و تنها راه نجات در این مهلکه عدالت است ، چون نامه ام به تو رسد بر کسانی که از اهل یمن می پذیرند بخوان ، و از آنان برای من بیعت بگیر ، اگر همانند بیعت رضوان با تو عمل شد ، بر فرمانداریت پابرجا باش ، دو ده نفر از عقلا و فصحا و افراد مورد اطمینان ، و آنان که در فهم و شجاعت بهترین کمک مردمند ، و عارف به حق و عالم به دین و آگاه به نفع و ضرر و خوش رأی ترین آنان است به سوی من گسیل کن بر تو و بر

ایشان سلام .

نامه را بست و مهر کرد و به دست عربی داد تا به والی یمن برساند ، عرب نامه را رساند ، حبیب نامه را گرفت ، و آن را بوسید و بر چشم و سرش گذاشت ، آنگاه بر فراز منبر قرار گرفت ، پس از حمد و ثنای حضرت حق و درود بر پیامبر و آلش گفت :

ای مردم عثمان از دار دنیا درگذشت ، مردم پس از او با عبد صالح ، امام ناصح ، برادر و خلیفه رسول اکرم که از همه سزاوارتر به خلافت بود ، آن کسی که پیامبر با او عقد اخوت بست ، آن مردی که غم و رنج از چهره پیامبر دور کرد ، شوهر دخترش و وصیش ، و پدر دو سبطش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بیعت کردند ، اکنون شما مردم یمن نسبت به این بیعت چه می گوئید و چه نظر دارید ؟

راوی می گوید صدای ناله مردم برخاست ، اشک شوِ بر چشمشان دوید ، از شدت خوشحالی به صدای بلند گریه کردند و گفتند : سمعاً و طاعه و حباً و کرامه لله و لرسوله و لاخی رسوله !!

مردم به عنوان علی (علیه السلام) با حبیب بیعت کردند ، پس از بیعت از آنان خواست طبق شرایط امیرالمؤمنین ده نفر را انتخاب کنند ، شرایط این چنین بود :

عاقل ، فصیح ، ثقه ، فهیم ، شجاع ، عارف بالله ، عالم به دین ، آگاه به نفع و ضرر ، تیز رأی تا پس زا انتخاب از یمن به مدینه روند و محضر مقدس مولای عاشقان را

جهت دستور گرفتن برای اوضاع یمن درک کنند .

انتخابات شروع شد ، از میان مردم صد نفر واجد شرایط انتخاب شدند ، از صد نفر هفتاد نفر ، از هفتاد نفر سی نفر ، از سی نفر ده نفر که در میان آن ده نفر یکی از چهره های شاخص عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود !!!

و او هم به عنوان سخنگوی هیئت ده نفره شناخته شد ، از یمن حرکت کردند ، و در مدینه به حضور پیشوای پرهیزکاران رسیدند و بر او به خلافت و حکومت سلام کرده و تهنیت گفتند ، حضرت جواب آنان را داد و به همه خوش آمد گفت ، آنگاه پسر مرادی از جای برخاست و به عنوان سخنگوی هیئت چنین گفت :

سلام بر تو ای امام عدالت پیشه ، و چهره نورانی کامل ، و شیر بیشه شجاعت و سخاوت ، و ای قهرمان نیرومند ، و ای سوار دریادل ، و ای کسی که خداوند بزرگ او را بر تمام مردم برتری داده ، درود خدا بر تو و آل بزرگوارت ، به صدِ و حقیقت شهادت می دهم که تو پیشوای تمام مؤمنانی ، و تو جانشین پیامبری ، و خلیفه پس از اوئی ، و وارث علم رسول اسلامی ، خدا لعنت کند کسی که حق تو را انکار کند ، و مقامت را منکر باشد ، چه نیکوست که امروز امیر مردم و پایه حیات و زندگی هستی ، عدلت در میان مردم چون خورشید می درخشد ، و فضل و عنایتت چون باران پی در پی بر مردم می بارد ، ابر رحمت

و رأفتت بر سر مردم سایه افکنده ، حبیب بن منتجب ما را به سوی تو فرستاده ، و ما از این آمدن سخت خوشحالیم و امید است در این دیدار برای ما و تو مبارک باشد .

امیرالمؤمنین پس از شنیدن این سخنرانی و بیانات جالب و فصیح دو چشم بر پسر مرادی دوخت ، آنگاه نظری به هیئت انداخت ، سپس به آنان خیلی نزدیک شد ، و نامه فرماندار خود را از آنان گرفت و باز کرد و خواند و خوشحال شد ، آنگاه امر کرد به هریک از آن ده نفر یک حله یمانی و رداء عدنی عنایت شود ، و دستور داد آن ده نفر را با کمال محبت پذیرائی کنند ، وقتی هیئت از نزد امام برخاست ابن ملجم بلافاصله سه خط شعر عالی در مدح حضرت سرود که مضمونش این است :

تو بزرگوار و پاکیزه و صاحب بخششی ، و فرزند شیران نر در مرحله عالی و بلند شجاعتی ، ای وصی محمد خداوند تو را به واقعیات مختص فرموده ، و فضل و مقام تو را در قرآن مجیدش ستوده ، زهرا آن بلند مرتبه عالی همت و دختر نبی گرامی را خداوند بزرگ جهت همسری تو قرار داده .

سپس گفت : یا علی ، آنچه از برنامه های الهی و اجتماعی از ما می خواهی بخواه ، تا ببینی که چگونه اطاعت ما از تو باعث خوشحالی تو خواهد شد ، به خدا قسم در بین ما نیست مگر قهرمان پر قوت ، و با اندیشه زرنگ ، و رزم جوی پیکارگر ، ما این صفات را

از آباء و اجداد خود به ارث برده و به فرزندان شایسته خویش به ارث داده ایم ، امام در میان آن هیئت ده نفره از سخنرانی او بسی خشنود شد و کلام او را در تمام زمینه ها پسندید ، سپس به او فرمود : نامت چیست ؟ گفت : نامم عبدالرحمن است ، فرمود : فرزند کیستی ؟ گفت : پسر ملجم مرادی هستم ، حضرت فرمود : تو مرادی هستی ؟ عرض کرد : آری یا امیرالمؤمنین ، امام فرمود :

إِنّا للهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلاّ بِالله الْعَلِيِّ الْعَظيم .

حضرت مرتب چهره او را نگریست و دست روی دست زد ، و کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد ، سپس فرمود : آه تو مرادی هست ، عرضه داشت : آری !!

راستی چه اندازه عجیب است ، فردی از اهل یمن ، این گونه نسبت به علی (علیه السلام)دارای معرفت باشد ، و از این طریق تمام وسائل سعادت و هدایت در اختیارش باشد ، ولی در عاقبت کار نام نجس و کثیفش در دیوان اشقیا آن هم تحت عنوان اشقی الاشقیا ثبت شود ، و برای او شقاوت ابدی ، و ننگ همیشگی بماند !!

بلاهای عجیب و غریبی که هوای نفس بر سر انسان می آورد قابل شمردن نیست ، چاه نفس چاهی است که هرکس در آن افتاد ، نجاتش مشکل یا غیرممکن شد .

هوای نفس وقتی بر انسان غلبه کند ، تمام حقایق را از انسان می پوشاند ، و خودش به تنهائی یکه تاز میدان حیات آدمی می گردد !

عطار نیشابوری در کتاب

«مفتاح الاراده» درباره نفس می فرماید :

نباید بود از او غافل زمانی

اگر غافل شوی یابی زیانی

بصورت گرچه او بیگانه تست

به معنا در میان خانه تست

چو خصم اندر میان خانه باشد

از او غافل مگر دیوانه باشد

هزاران مر و تلبیس آورد پیش

که گرداند تو را از صورت خویش

مخالف باش و با او جنگ می کن

بجنگش هر نفس آهنگ می کن

مگر با وبه راه تو درآید

مسلمان گردد و کارت برآید

اگر از خواب غفلت گردد آگاه

بسا یاری کز او یابی درین راه

اگر از طبع تو میلش بگردد

بسا منزل که با تو در نوردد

بضرب چوب تقوایش ادب کن

پس آنگاهی از او یاری طلب کن

بسا زحمت کز اول رو نماید

به آخر چون درآید خوش برآید

ولی تا گردد او مرتاض در راه

بسی زحمت نماید گاه و بیگاه

نشاید از خود او را دور کردن

صفت های ورا نتوان شمردن

ولکن اصل آن اوصاف بسیار

بصر باشد برادر گوش می دار

چو باشد دشمنت اماره باشد

زدستش هر کسی بیچاره باشد

خلاف او همی کن در همه کار

ولکن بر طریق شرع زنهار

تو تقوا با شریعت یار می کن

بر این تقوا تو با او کار می کن

مخالف چون شدی میلش بگردد

بساط دشمنی اندر نوردد

بگیرد بر تو هر دم صد غرامت

کند گاهیت جنگ و گه ملامت

بود لوامه نامش اندرین وقت

بری خواهد شدن از کبر و از مقت

لجام تقویش درکش تو ای دوست

که دراصل اوست تند وسرکش ای دوست

به دست دل عنانش سخت میدار

مبادا روی برگرداند از کار

در این منزل بماند مدت دیر

بکلی گردد او از طبع خود سیر

زتقوا و شریعت کار گیرد

وزین هر دو به تن او بار گیرد

مسلمان گردد او بر دست جانت

رساند او به کام دوستانت

پس آنگه مطمئن و رام گردد

به

کام قلب تو خوش کام گردد

تو او را مطمئن می خوان درین حال

که گردیدست بر وی یکسر احوال

بود هم یار و هم پشتت درین راه

شوی از خاصگان حضرت شاه

مقامات آورد در زیر معراج

نهد پای اضافت بر سر تاج

ندای خاص حضرت را بشاید

چو بشنید این ندای یک دم نپاید

سعادت ابدی

قسمت اول

دنیا محیط بسیار عجیبی است ، وقایع فوِ العاده مهمی که در آن اتفاِا افتاده برای اهل دل بهترین عبرت و پند است ، گاهی افرادی بسیار نیک و آراسته به صلاح و سداد و عفت و تقوا دچار شقاوت ابدی و ننگ همیشگی شدند ، و گاهی افراد شقی و آلوده به فساد و افساد ، اتصال به سعادت ابدی و آبروی دنیا و آخرت پیدا کردند !

در داستان بهت انگیز و حیرت آور کربلا با وضوحی چون روز روشن این دو نوع چهره را می بینیم .

افرادی که مرغ سعادت ابدی بر بالای سرشان پرواز می کرد ، و درهای بهشت به روی آنان باز بود ، و بلکه در یک قدمی بهشت بودند ، ولی با سر به درکات جهنم درافتادند !

و افرادی که باز شکاری و پر قدرت شقاوت برای ربودن آنان آماده بود ، ولی با نهیب عشق و ایمان و بیداری و بصیرت از خطر آن جستند و برای ابد نامی پاک و جاویدان از خود باقی گذاشتند ، به داستان زیر بنا به نقل پیشوای شهیدان صفحه دویست و هفده با دقت توجه کنید :

حسین (علیه السلام) پس از تنها شدن ، و از دست دادن بهترین یاران و عزیزانش یک تنه بر سپاه دشمن زد و جناح راست کوفیان

را مورد حمله قرار داد و فریاد زد :

مرگ از زندگی ننگین بهتر است و ننگ از دوزخی شدن برتر ... چون شیر ژیان می غرید و شمشیر می زد .

سربازان دشمن چون مور و ملخ از پیش تیغش می گریختند ، ابن عمار می گوید : حسین را دیدم وقتی که یکه و تنها شده بود و کوفیان گردش را گرفته بودند ، چنان سخت بر جناح راست سپاه کوفه بتاخت که همگی گریختند ، به خدا سوگند رنج کشیده و مصیبت چشیده ای چون حسین ندیدم که فرزندانش جلو رویش کشته شده باشند و یارانش همگی کشته شده باشند و اینقدر نیرومند و قوی قلب باشد !!

حسین دگرباره حمله کرد و این بار بر جناح چپ دشمن بتاخت ، در جنگ هم عدالت را پیشه ساخت ، دوباره به جناح راست حمله نکرد ، حضرت رجز می خواند و فریاد می کرد

من حسین هستم پسر علی ، سوگند می خورم که راه خود را ادامه خواهم داد ، سپاه دشمن بر وی حمله کرد ، همه را با شمشیر پراکنده گردانید ، و گروهشان را تار و مار کرد و به جای خود برگشت و گفت :

لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيمِ .

حسین که تنها ماند ، ندا در داد : آیا کسی هست مرا یاری کند ؟ آیا کسی هست از حرم رسول خدا دفاع کند ؟

این ندا ابوالحتوف و برادرش سعد را به خود آورد ، آن دو از فرقه خوارج بودند و دشمن علی پدر حسین ، با سپاه یزید برای کشتن حسین به کربلا آمده بودند .

با

خود گفتند : شعاد ما این است : لا حکم الا لله و لا طاعه لمن عصی الله ، این حسین است پسر پیغمبر ، در قیامت امید شفاعت جدش داریم چرا با او بجنگیم ؟

آیا شایسته است یکه و تنها در برابر دشمنش قرار دهیم به حضور حسین شرفیاب شده اجازه جهاد گرفتند ، پس شمشیر کشیده به جهاد پرداختند ، عده ای را کشتند و عده را زخمی کردند ، تا به شهادت رسیدند !!

آری این است سعادت ابدی که گاهی در لحظات آخر عمر انسان نصیب فرزندان آدم می شود .

در همان کتاب صفحه سیصد و هفتاد و پنج می خوانیم :

مسعود تیمی از شیعیان بنام بود ، پسرش عبدالرحمن نیز ، پدر و پسر از شخصیت های برجسته کوفه بودند ، هر دو شجاع ، هر دو دلیر و در جنگ های مسلمانان از خود نامی به یادگار گذارده بودند ، خواستند به سوی حسین شتابند راه را بسته یافتند ، نقشه ای طرح کرده و آن را خوب پیاده کردند ، و خود را به حسین رسانیدند ، یاران حسین زیرک بودند و هشیار و مردم با ایمان چنین بوده و هستند .

خود را در زمره سپاه یزید قرار دادند ، از کوفه با سپاه بیرون شدند ، به کربلا رسیدند و در برابر حسین قرار گرفتند و منتظر فرصت بودند و غفلت همکاران را خواهان ، تا آن ساعت فرا رسید و فرصت پیدا شد و آن سه روز قبل از شهادت بود ، فرصت را مغتنم شمرده به سوی حسین دویدند و به خدمتش رسیدند .

فرصت را مغتنم

شمردن از شایستگی های عالی انسانیت است ، بیشتر موفقیت کسان در اثر بهره برداری از فرصت است ، بسیاری از شکست ها در اثر غفلت از فرصت می باشد .

وقتی که پسر و پدر شرفیاب شدند ، سلام کردند ، حسین جواب داد ، این سلام و جواب نشانه موفقیت در نقشه بود ، آمادگی خود را برای شهادت عرضه داشتند ، و در خدمت حسین بماندند .

روز شهادت به جانبازی پرداختند ، آن دو در زمره مدافعان نخستین حمله سپاه یزید قرار داشتند ، سخت کوشیدند ، پایداری کردند ، تا هر دو شربت شهادت نوشیدند .

جابر بن حجاج تیمی نیز چنین کرد ، از کوفه به کربلا آمد ، در زمره سپاه یزید قرار گرفت ، و به کوی شهادت رهسپار شد ، در ساعت فرصت خود را به حسین رسانید و در خدمتش بماند تا شهید گردید !!

از دو نفر دیگر بشنوید ، که یکی نامش را در دفتر نیک بختان برای ابد ثبت کرد و دیگری اسمش را با ننگی بزرگ در دفتر اشقیا در حالی که هر دو برادر بودند آن هم از یک پدر و مادر !

یکی به نام عمرو و دیگری به نام علی ، پدرشان قرظه انصاری از یاران رسول خدا بود ، و پس از وفات آن حضرت در زمره یاران امیرالمؤمنین شد و در رکاب علی جهادها کرد ، و از طرف آن حضرت به فرمانفرمائی فارس منصوب گردید ، هر دو برادر از کوفه به کربلا آمدند ، راه هر دو یکی بود ولی هدف آنها دو تا !!

عمرو به سوی حسین آمد

و علی به سوی یزید ! آن براخی خدا گام برداشت و این برای خرما !

عمرو تحت فرماندهی عباس قرار گرفت و علی تحت فرماندهی عمرو ! آن بهشت را برگزید و این به دوزخ رفت !!

برادری دوستی متقابل است ، از شدت دوستی دو تن که بخواهند خبر دهند ، گویند : برادرند ، برادرها از یک ریشه هستند و جدائی پذیر نیستند و هر کدام یار دیگری است .

عرب به نژاد و تابر پای بند است و تعصب نژادی در وی قوی است ، و برادری در میان عرب استحکامی بیشتر و نفوذی عمیق تر دارد .

عمرو ، و علی از این قانون جدا بودند و تبصره استثنائی آن هستند ، هر دو برادر برودند ولی در دو صف قرار گرفتند ، صف حق و صف باطل .

شهادت راه کربلا نمونه ای از اجتماع بزرگ بشری است و الگوئی است از آزادی مذهب ، و راهنمائی است برای نشان دادن آنکه سعادت و شقاوت هرکس در دست خود اوست تا کدام را بخواهد ، و میلش به چه باشد و مذهب جبر باطل است .

عمرو به سپاه حسین ملحق شد ، و در خدمتش بماند تا به شهادت رسید ، در آغاز از طرف آن حضرت به مأموریت سیاسی رفت و پیامبر حسین به سوی عمر سعد بود و چند بار میان دو لشکر کوفه و حجاز رفت و آمد داشت و وظیفه سیاسی انجام می داد .

روز شهادت اجازت گرفت و به میدان شتافت و ساعتی بجنگید پس به سوی حسین بازگشت و خود را در برابر تیرها سپر حسین قرار داد

و نگذاشت تیری به پیشوای شهیدان اصابت کند .

عمرو سراپا سپر حسین بود ، سپر زنده ، سپر به پای خود ایستاده ، سپر با اراده ، چهره اش سپر بود ، دستش سپر بود ، تنش سپر بود ، جانش سپر بود ، تیر می خورد ولی شمشیر نمی زد ، زخمی فراوان برداشت ، مقاومتش که پایان یافت بر زمین افتاد ، و عرض کرد : ای فرزند رسول خدا آیا من وفا کردم ؟!!

حسین فرمود : آری تو در بهشت پیش روی من خواهی بود ، سلام مرا به جدم رسول خدا برسان و بگوی من از پی تو خواهم آمد ، عمرو به زودی جان داد تا سلام حسین و پیام حسین را به نیای حسین برساند .

اینجا نیز پیامبر حسین بود ، پیامبری که رفت و برنگشت ، چقدر زود ترفیع درجه یافت ! و یکشبه ره صد ساله رفت ، نخست پیامبر حسین به سوی عمر بود به سوی جهنم بود ، پس پیامبر حسین به سوی رسول خدا به سوی بهشت شد ، سرعت سیری از سرعت نور بیشتر از آخرین نقطه بی نهایت به اولین نقطه بی نهایت !!

برادرش علی از شهادت برادر آگاهی یافت به میدان آمد و فریاد زد : حسین ای کذاب برادرم را گول زدی و کشتی !!

پاسخ حسین چنین بود : من برادرت را گول نزدم ، خدای او را هدایت کرد ، و تو را گمراه ساخت .

علی گفت : خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم و یا کشته شوم و سوی حسین تاخت آورد ، یکی از یاران حسین

راه بر او گرفت و با نیزه به او حمله کرد و بر زمنیش انـداخت کوفیان رسـیدند و از مرگ نجاتش دادند و بردند ، و زخمش را درمان کردند .

آن برادر زخمی برداشت و این برادر زخمی ، درمان آن برادر گونه ای بود و درمان این برادر گونه ای ، صـدها سال از هر دو می گـذرد . آن در خوشـبختی به سر می برد ، خوشـبختی ابـدی و جاویـدان ، این در بدبختی به سـر می برد بدبختی پایدار و همیشگی .

هر دو برادر بودند ، هر دو از یک پسـتان شـیر خورده بودند ، هر دو نام اسـلام بر خود نهاده بودند ، هر دو کربلا آمده بودند ، هر دو با حسین سخن گفته بودند ، ولی این کجا ؟ و آن کجا !!

عقـل و عشق و دین و معرفت و بینائی وقتی به هم درآمیزنـد ، انسان را از حضـیض عالم خاک تا آخرین مرحله عالم پاک می برنـد ، و وقتی حمـاقت بر انسـان مسـلط شود ، و بنـد هوا و هوس و لـذت گرائی بر گردن جان بیفتـد آدمی را از عالم پاک به آخرین مرحله درکات جهنم می کشاند .

عارف نیشابوری درباره ایمان و اسلام می فرماید :

از ایمان است اصل جمله ای یار

تو او را هم چو جان در دل نگهدار

بسان بیخ باشد اصل ایمان

بود اسلام شاخش میوه احسان

از آن بیخ قوی شاخی کشد سر

که اسلامش بود نام ای برادر

زجوی شرع آبش ده تو زنهار

که تا می روید و می آورد بار

فرو گیرد تمامت سینه ات ر

دهد شادی غم دیرینه ات را

قسمت دوم

درخت بارور گردد

به ایام

که از بارش تو را شیرین شود کام

مزین کن به اقرارش زبان ر

مسجل کن بدان اقرار جان را

چو خواهی میوه ات بی بر نگردد

جدا باید زیکدیگر نگردد

اگر اسلامت از ایمان شود دور

نماند هیچ ایمان تو را نور

چو امیان تو بی اسلام باشد

حقیقت دان که کارت خام باشد

در اسلامت چو ایمان نیست یاور

سیه رو باشی اندر پیش داور

نه هرگز شاخ بی برگی کشد سر

نه هرگز بیخ بی شاخی دهد بر

مقارن باشدت اسلام و ایمان

که تا پیدا شود از هر دو احسان

چو حاصل گشت احسان دوگانه

توان گفتن تو را مرد یگانه

و درباره حقیقت و نتیجه عقل فرماید :

خرد شد کاشف سر الهی

به نور او شود روشن سیاهی

خرد شد پیشوای اهل ایمان

هم او شد رهنمای جمله نیکان

خرد شد قهرمان خانه تن

اگرچه هست او بیگانه تن

از او گر نور نبود در دماغت

زنادانی خلل گیرد چراغت

ندانی خالق خود را نه خود ر

شناسا می نگردی نیک و بد را

دلیل و رهبر آمد مرد ره ر

به نور او توانی دید ره را

نگردد هیچ چیزش مانع نور

بود روشن برو نزدیک و هم دور

گهی شعله زند بالای افلاک

گهی گردد به گرد توده خاک

نهایت ها به نور خود ببیند

سعادتهای هریک برگزیند

بپای خود بپوید گرد عالم

گشاید مشکلاتش را به یک دم

کند معلوم اسرار معانی

شود روشن بر او راز نهانی

بود محکوم احکام شریعت

شود منعم به انعام شریعت

به نور علم و عقل آگاه باشی

اگرنه تا ابد گمراه باشی

تو با روحانیان همره به عقلی

مرایشان را تو اندر خور به عقلی

بدان جوهر هر آنکو نیست قائم

بود اندر صف جمع بهائم

تو محکوم شریعت بهر آنی

که داری در دماغ از در کانی

جدا گر مانی زا وی روزگاری

شریعت را نباشد با تو

کاری

زهی گو هرکه او محکوم شرع است

اساس بندگی زان اصل و فرع است

سزای معرفت از بهر آنی

که آن جوهر تو داری در نهانی

همان جوهر اگر یارت نبودی

بدرگاه خدا بارت نبودی

عجب نوریست نور عقل ای جان

شود پیدا زنورش جمله پنهان

همه چیزی به نور خود بداند

دگر در راه عشق او خیره ماند

خوشا مرغی که اصل کیمیا شد

بصورت درد و در معنی دوا شد

نشاید زندگی بی عشق کردن

نه هرگز بندگی بی عشق کردن

و همان عارف در شرح عشق که قوه محرک انسان و شئون او به سوی هدف است می فرماید :

عجب مرغیست مرغ عشق جان

زبان او نداند هیچ دانا

همیشه او هوای جان نوردد

به جز اندر فضای دل نگردد

به هر جان و دلی گر گوشه گیرد

دو اسبه نفس از آنجا گوشه گیرد

نجوید از تو هرگز آب و گل ر

ولی قوت از تو خواهد جان و دل را

فرو هرگز نیاید از عمارت

نگنجد شرح وصفش در عبارت

نگردد هرگز او گرد علایق

به جز نامی ندانند زو خلایق

بود او طالب مرد مجرد

پسندش نیست جز فرد مجرد

نصیب خویش را از خویش جوید

همیشه راز خود با خود بگوید

به گوش او توان رازش شنیدن

بدوش او توان بارش کشیدن

گهی درمان و گاهی درد باشد

گهی چون خار و گاهی ورد باشد

گهی شادی و گاهی غم بود عشق

گهی ریش و گهی مرهم بود عشق

به خودهم دانه ودام است وهم صید

به خود صیاد و هم مساح و هم قید

به بویش جمله خودمدهوش گشتند

همه بی طافت و بیهوش گشتند

بشر گردد ملك از بهر آن بوی

به عشق عشق باشد در تك و پوی

همه با طالب خود می ستیزد

به تیغ شوِ خون او بریزد

بود مفتون راه عشق زنده

حقیقت شاید او را خواند

بنده

چو باز عشق در پرواز آید

همه صیدی به پیشش باز آید

به جز خونین دلی و جان درویش

نه بیند هیچ صیدی لایق خویش

آری چون ایمان و اسلام و عقل و عشق تمام هستی آدمی را مسخر کنند ، انسان برای ثبت نام خویش در دفتر سعدا به جهد و کوشش خواهد آمد .

در هر صورت به قول حضرت صادِ (علیه السلام) به هنگام ورود به مسجد فکر کن و دقت به خرج بده و اندیشه نما و با بصیرت تام نظر کن که نامت از کدام دیوان بیرون خواهد آمد ؟ از دیوان سعدا یا العیاذ بالله از دیوان اشقیا !!

بدون شک وقتی با توسن اندیشه در میدان حیات به حرکت آمدی ، و در خود نیک نظر کردی به خود واقف شده و به نقص و عیب پی می بری ، در این حال به خاطر تأمین سعادت دنیا و آخرتت به رفع عیب برخواهی خاست ، و به حسنات آراسته خواهی شد و بدین صورت از دفتر اشقیا درآمده و به دیوان اهل سعادت اسم و رسمت با عظمت ثبت خواهد شد .

فَإِنْ ذُقْتَ مِنْ حَلاوَةِ مُناجاتِهِ وَلَذیذِ مُخاطِباتِهِ وَشَرِبْتَ بِكَأْسِ رَحْمَتِهِ وَكَرامَتِهِ مِنْ حُسْنِ إِقْبالِهِ وَإِجابَتِهِ فَقَدْ صَلُحَتْ لِخِدْمَتِهِ فَادْخُلْ فَلَكَ الإِذْنُ وَالأَمانُ .

امام ششم (علیه السلام) در دنباله روایت می فرماید :

پس از آراستن وجودت به طهارت و صداقت ، و اعتراف به عجز و قصور و تقصیر و ارائه اسرار به حضرت دوست و توجه به اینکه آن جناب به ظاهر و باطن تمام هستی آگاه است ، و نظر به اینکه نامت از کدام دیوان بیرون خواهد آمد ، اکنون

در جنب درب ورودی مسجد اگر در دل خویش شیرینی مناجات با او را درک می کنی ، و از مخاطبات حضرت او به نحو حقیقی احساس لذت می کنی ، و می یابی که در حال چشیدن از شربت رحمت او هستی و صاحب بیت با این همه کوچکی و ناتوانی و عیب تو به جانب تو اقبال دارد ، و آماده پاسخ گفتن به خواسته تو است ، پس در تو صلاحیت خدمت به پیشگاه آن جناب هست ، اکنون داخل مسجد شو و پای بر بساط قرب گذار که همه اینها علامت رخصت و اجازه ورود به محضر اوست ، و بدان که به هنگام دخول به مسجد پس از تحقق آن همه واقعیت از سخط او در دنیا و آخرت در امان خواهی بود .

قسمت سوم

انسان اگر از مناجات با او ، در کام خود شیرینی حس نکند ، و از خطابات حضرت دوست لذت نبرد ، باید گفت به وادی معرفت نرسیده و در نتیجه عاشق آن جناب نگشته ، که درک شیرینی و حلاوت مناجات و لذت مخاطبات مخصوص عاشقان است ، و بدون شک بدون اتصال به عشق ، چشیدن حلاوت مناجات و لذت بردن از مخاطبات امکان ندارد .

البته برای تحقق عشق معشوِ حقیقی طی مراحل و قطع منازل و مقدماتی لازم است که اهم آن تزکیه نفس از رذائل و آراستن آن به حسنات است ، و برای این مسأله هیچ راهی جز رجوع به شرع مطهر نیست ، و شرع مطهر مجموعه آیات قرآن و روایات و اراده از معصومین (علیهم السلام) است .

در رساله

شریفه لقاء الله در صفحه چهل وهشت در مسأله تحلیه و صفات روحانی می خوانیم :

چون سالک در اثر مجاهدت و توفیق ربانی از قسمت اول که تنزیه و تطهیر باطن از صفات خبیثه و مکروهه بود ، فراغت پیدا کرد ، و توانست در این جهت تسلط و حکومت خود را بر جنود شیطانی و قوای او بدست آورد ، اتصاف به صفات روحانی شروع می شود .

به طوری که معلوم گردید : صفات رذیله خبیثه ، به مناسبت و به اقتضای زندگی مادی محدود تاریک صورت می گرفت ، و هرچه سالک از تعلق و وابستگی و محبت حیات دنیا منقطع گردید ، زمینه برای حیات آخرت روحانی ونورانی فراهم می شود .

در اینجا سالک از مضیقه و محدودیت عالم مادی تخلص پیدا کرده ، و وارد می شود به جهان وسیع روشن روحانی .

اینجا منزل منور و آزاد و دور از ابتلائات و قیود جهان مادی بوده ، و مسافر آن با کمال انبساط روحی و آزادی در عمل و روشنائی محیط و امن خاطر و دور از اضطراب و وحشت وناملائمات وابتلائات عالم ماده زندگی کرده و مهیای آموزش و شناسائی معارف الهی و حقایق غیبی و جذبات روحانی خواهد شد .

پس به مقتضای خصوصیات و صفاتی که برای عالم روحانی هست ، صفاتی در قلب انسان پدید و آشکار می شود .

در اینجا مقام فتح و ظفر به جنود کفر و ابلیس ظاهر شده و آغاز مرتبه عین الیقین در ایمان خواهد بود .

(تِلْكَ الدَّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لاَ يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الأَرْضِ وَلاَ فَسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) .

عالم

آخرت برای کسانی است که در زندگی دنیا خودپسندی نداشته و در پی فساد نباشند و عاقبت امر برای اهل تقوا است .

(إِنَّما هذهِ الْحَیاهُ الدُّنْیا مَتاعٌ وَإِنَّ الآخِرَهَ هِیَ دَارُ الْقَرَارِ) .

این زندگی دنیا لذت اندکی بیش نیست ، عالم آخرت محل دائم و قرار است .

(وَجَعَلْنَا فِی قُلُوبِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَهً وَرَحْمَهً) .

در دل پیروان او رأفت و رحمت قرار دادیم .

(وَاللّهُ یَدْعُوا إِلَی الْجَنَّهِ وَالْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ) .

خداوند شما را به سوی بهشت و مغفرت که با اذن و نظر او صورت می گیرد دعوت می کند .

(وَاللَّهُ یَدْعُوا إِلَی دَارِ السَّلَامِ) .

خداوند شما را به سوی دار سلامت می خواند .

آری در عالم آخرت اثری از خودبینی و بزرگ منشی و تکبر نیست ، در آنجا سوء نیت و قصد فساد و خرابکاری نباشد ، آنجا جای برقرار شدن و پاینده بودن و مقام گرفتن است ، در آنجا قلوب و دلها با همدیگر با کمال مهربانی و عطوفت و محبت خالص رفتار کرده و اثری از کدورت و اختلاف و نفاِ نباشد ، در آنجا خطاها و لغزش های گذشته آمرزیده شده ، و از عصیان و تمرد و خلاف اثری نیست ، آنجا محیط سلامتی و صفا بوده و هرگز کدورت و گرفتگی و ناراحتی دیده نخواهد شد .

پس به اقتضای این چنین محیط روحانی ، قهراً صفات و حالات هر انسانی نیز لازم است با وضع آن محیط سازش داشته باشد .

مالکیت مطلق و حکومت و بزرگواری تمام ذاتی پروردگار متعال در عالم آخرت ظاهر و هویدا می شود ، و

قهراً کسی به مقام خودبینی و خودنمائی و خودستائی و مباهات کردن و افتخار نمودن و خود را بالا گرفتن برنیامده و بالطبع صفات فروتنی و خضوع و خشوع و تعظیم و تجلیل پروردگار متعال و حقیقت و خوف و خشیت در وجود او ظاهر می شود .

این همه نمونه ای بسیار اندک از اوضاع عالی روز قیامت است که در ارتباط با اهل بهشت است و در این دنیا به صورت صفات الهی در باطن انسان که آخرت وجود انسان است ظهور می کند ، و در آن عالم به صورت جامع و کامل آشکار گشته و آدمی به خاطر آن در نعمت ابدی حق قرار می گیرد .

چون آلودگیها از نفس شسته شود ، و صفات الهی به جایش نقش بندد ، آدمی حلاوت مناجات را چشیده و لذت مخاطبات را درک می کند ، و شربت رحمت و کرامت از دست دوست می نوشد و حضرت یار به انسان اقبال کرده و آغوش قبول باز می کند ، و انسان را در بساط خدمت پذیرفته و اذن و امان می دهد .

این فقیر دل شکسته و مسکین دست و پا بسته در این زمینه از قول عاشقان حضرت دوست گفته ام :

شراب عشق او در کام کردم

خود و جان و دلم بی نام کردم

گرفتم جا در آغوش خوش یار

سراپا خویش را گمنام کردم

من از خم خانه عشق و ولایش

چه شیرین جرعه ها در کام کردم

دل وحشی تر از وحش بیابان

به عشق حضرتش در دام کردم

پیام وصل جانان چون شنیدم

دل گریان خود آرام کردم

زدم بر سینه نامحرمان دست

جدائی من زخاص و عام کردم

زغیر

او بریدم دل به عالم

همین یک کار را اتمام کردم

چو مسکین در ره عشقش فتادم

پس آنگه ترک کام و نام کردم

وَإلاّ فَقِفْ وُقُوفَ مُضْطَرٍّ قَدِ انْقَطَعَ عَنْهُ الْحِيَلُ وَقَصُرَ عَنْهُ الأَمَلُ وَقُضِيَ الأَجَلُ ، فَإذا عَلِمَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَلْبِكَ صِدْقَ الإلْتِجاءِ إلَيْهِ نَظَرَ إلَيْكَ بِعَيْنِ الرَّأْفَهِ وَالرَّحْمَهِ وَاللُّطْفِ وَوَفَّقَكَ لِما يُحِبُّ وَيَرْضى فَإنَّهُ كَريمٌ يُحِبُّ الْكَرامَةَ لِعِبادِهِ الْمُضْطَرّينَ إلَيْهِ الْمُحْدِقينَ عَلى بابِهِ لِطَلَبِ مَرْضاتِهِ قَالَ اللهُ تَعالى (أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ) .

در پایان روایت امام صادِ (علیه السلام) می فرماید :

اگر شیرینی مناجات را نچشیدی ، و لذت مخاطبات را نیافتی ، و شربت رحمت و کرامت از دست حضرت محبوب ننوشیدی ، و آن جناب را حس کردی به تو اقبال ندارد ، کنار در مسجد بایست که تو لایق دخول به آن محیط مقدس و مبارک نیستی ، در جنب در مانند متحیر و مضطر باش و همانند کسی که چاره کار نداند ، و امیدش از همه جا قطع شده باشد ، و مدت عمرش رو به اتمام است ، در این حالت اگر صاحب خانه بر دلت نظر کند و ببیند که تو از دل و جان و با کمال اخلاص و تضرع و زاری و توبه و انابه به او ملتجی شده ای از باب آقائی و بزرگواریش با چشم مهربانی و رحمت و لطف به تو نظر خواهد کرد و تو را به آنچه دوست داری و راضی هستی ، موفق خواهد کرد ، چرا که حضرت حق کریم و بزرگوار است ، و کرامت نسبت به بیچارگان و آویختگان به بابش

را دوست دارد در قرآن مجید فرموده : اجابت کنید خواسته مضطر و برطرف کننده سوء از بنده غم دیده کسی غیر او نیست .

این مضطر شکسته بال و ضعیف پریشان احوال در مقام مناجات با حضرت محبوب عرضه داشته :

ای لطف تو سایه بر سر من

مهرت به سر من افسر من

ای مزرع جانم از تو گلشن

وی دیده قلبم از تو روشن

ای نور چراغ آفرینش

بالاتر از عقل و فکر و بینش

ای نور امید تیره بختان

ای عشق وجود نیک بختان

هستی وجود از دم تست

امنیت خاطر از غم تست

آنان که امید بر تو بستند

از غیر تو جان و دل گسستند

یا رب به صفای بزم رندان

یا رب به قلوب اهل ایمان

یا رب به شرار جان عاشق

یا رب به سحر به صبح صادِ

یا رب به نوای نای مستان

یا رب به وجود حق پرستان

یا رب به غم شکسته بالان

یا رب به درون خسته حالان

یا رب به نبوّت و ولایت

بنما تو به عاصیان عنایت

بخشای زبندگان معاصی

ای داروی درد قلب عاصی

مسکین که اسیر کوی یار است

جز یار به دیگرش چه کار است

خداونـدا ما را از غوغای مادیت نجات بخش ، و ما را از ظلمات وساوس و خیالات رهایی ده ، آلودگی ها را از جان ما بشوی ، و روان مـا را به حسـنات اخلاـقی بیـارای ، که اگر لطف و کرامت تو نباشـد در بساط ما چیزی نخواهـد بود و چیزی نخواهد ماند ، خداوندا ، توفیق ادامه شرح کتاب «مصباح الشریعه» را از این گدای درگاه دریغ مدار . آمین یا ربّ العالمین

عرفان اسلامی جلد ۵

در آداب شروع نماز

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

إذا استَقْبَلْتَ الْقِبْلَهَ فَآیِسْ مِنَ الدُّنیا وَما فیها وَالْخَلْقَ وَماهُمْ فیهِ وَفَرِّغْ

قَلْبَکَ عَنْ کُلِّ شاغِلِ شَغَلَکَ عَنِ اللهِ تَعالى وَعايِنْ بِسِّرکَ عَظَمِهِ اللهِ عَزَّوَجلَّ وَاذْکُرْ وقُوفَکَ بَيْنَ يَدَيْهِ قالَ اللهُ تعالى : هُنالِکَ تَبْلوُ کُلُّ نَفْس ما اَسْلَفَتْ وَرُدوُّا اِلَى اللهِ مَوْلاهُمُ الْحَقُّ وَقِفْ علىٰ قَدَمِ الْخَوْفِ وَالرَّجا فَإِذا کَبَّرْت فَاسْتَصْغِرْ ما بَيْنَ السَّماواتِ الْعُلى وَالثَّرى دُونَ کِبْريائِهِ .

فَإنَّ اللهَ تَعالى إذا اطَّلَعَ عَلى قَلْبِ الْعَبْدِ وَهُوَ يُکَبِّرُ وَفى قَلْبِهِ عارِضٌ عَنْ حَقيقَهِ تَکْبيرِهِ فَقالَ : يا کاذِبُ أَتَخْدَعُنى وَعِزَّتى وَجَلالى لَأحْرِمَنَّکَ حَلاوَهَ ذِکْرى وَلَأحْجُبَنَّکَ عَنْ قُرْبى وَالمَسَرَّهَ بِمُناجاتى .

وَاعْلَمْ أَنَّهُ غَيْرُ مُحْتاجٍ إلى خِدْمَتِکَ وَهُوَ غَنِىٌّ عَنْ عِبادَتِکَ وَدُعائِکَ وَإِنَّما دَعاکَ بِفَضْلِهِ لِيَرْحَمَکَ وَيُبْعِدَکَ عَنْ عُقُوبَتِهِ وَيَنْشُرَ عَلَيْکَ مِنْ بَرَکاتِ حَنانِيَّتِهِ وَيَهْدِيَکَ إلى سَبيلِ رِضاهُ وَيَفْتَحَ لَکَ بابَ مَغْفِرَتِهِ .

فَلَوْ خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلى ضِعْفِ ما خَلَقَ مِنَ الْعَوالِمِ اَضْعافاً مُضاعَفَهً عَلى سَرْمَدِ الْأَبَدِ لَکانَ عِنْدَهُ سِواءٌ کَفَرُوا بِهِ بِاَجْمَعِهِمْ اَوْ وَحَّدُوهُ .

فَلَيْسَ لَهُ مِنْ عِبادَهِ الْخَلْقِ إلاّ إظْهارُ الْکَرَمِ وَالْقُدْرَهِ فَاجْعَلِ الْحَياءَ رِداءً وَالْعَجْزَ إزارا وَاَدْخِلْ تَحْتَ سَريرِ سُلْطانِ اللهِ تَغْنَمْ فَوائِدَ رُبُوبِيَّتِهِ مُسْتَعيناً بِهِ وَمُسْتَغيثاً اِلَيْهِ .

شرح حديث

قال الصادق (عليه السلام) :

إذا استَقْبَلْتَ الْقِبْلَهَ فَآيِسْ مِنَ الدُّنيا وَما فيها وَالْخَلْقَ وَماهُمْ فيهِ وَفَرِّغْ قَلْبَکَ عَنْ کُلِّ شاغِلِ شَغَلَکَ عَنِ اللهِ تَعالى وَعايِنْ بِسِّرکَ عَظَمِهِ اللهِ عَزَّوَجلَّ وَاذْکُرْ وقُوفَکَ بَيْنَ يَدَيْهِ قالَ اللهُ تَعالى : (هُنَالِکَ تَبْلُوا کُلُّ نَفْس مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللهَ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ) وَقِفْ عَلى قَدَمِ الْخَوْفِ وَالرَّجا فَإذا کَبَّرْت فَاسْتَصْغِرْ ما بَيْنَ السَّماواتِ الْعُلى وَالثَّرى دُونَ کِبْريائِهِ .

در جملات عالى بالا امام ششم (عليه السلام) مى فرمايد :

چون براى اداى نماز به سوى قبله ايستادى ، از دنيا و آنچه در اوست ، از مردم و آنچه در

دست آنـان است بطور کامـل ناامیـد و مـأیوس شو ، و دل از آنچه که ترا از حضـرت او بـاز می دارد پـاک کن ، و بـا حقیقت باطنت که ایمان و عشق و چشم بصـیرت است عظمت حضـرت او را معاینه خود قرار ده ، و بیاد روزی که در برابر او باید برای حساب بایستی باش ، آن روزی که در باره آن فرموده :

در روز قیـامت روبرو می شود هر نفسـی به آنچه از پیش فرسـتاده و برگردانـده می شونـد به سوی خـدای خود که مولای حق آنان است .

قیـام و ایسـتادنت به هنگـام نمـاز در برابر حضـرت حق بر قـدم خوف و رجا باشـد ، و چون تکبیر نماز گفتی آنچه مخلوق بین آسـمانها و زمین است ذلیل و زبون و ناچیز بدان ، و تنها عظمت و بزرگی را در خور جناب او دانسته و مخصوص آن حضرت حساب کن .

در این جملات معنوی و ملکوتی چند مسئله بسیار مهم مورد توجه قرار گرفته :

۱ قبله .

۲ حال قلب .

۳ قدم خوف و رجا .

۴ حقیقت تکبیره الاحرام .

پیش از توضیح و شرح این چهار قسمت لازم است به چهره با عظمت نماز که این چهار حقیقت و دیگر حقایق آینده از اجزاء آن است اشـاره شود ، تـا اهمیت و ارزش اصـل نمـاز و نمـازگزار آگـاهی داده شود ، تا اهمیت و ارزش اصل نماز و نمازگزار روشن شود ، آنگاه به شرح اجزاء آن پرداخته گردد .

چهره با عظمت نماز

نماز : محکم ترین رشته الفت بین بندگان و خداست ، و وای بر آن بدبختی که

از این پیوند پر صفات الهی جداست ، و حیات و زندگیش از نور این عبادت پر قیمت بی بهره است .

نماز : واقعیتی است که خداوند مهربان از باب عشق و محبت از انسان خواسته ، و نورانی ترین حکم در شبستان حیات بندگان شایسته الهی است .

نماز : ریسمان اتصالی است ، که همه هستی ، و موجودیت آدمی را ، به ملکوت پیوند داده ، و مانند این رشته پر ارزش و منبع فیض ، برنامه را برای ایجاد ارتباط بین بشر و حق مطلق نمی توان یافت .

نماز : پناه بی پناهان ، سنگر دردمندان ، گلستان روح افزای عاشقان ، چراغ پرفروغ نیمه شب مشتاقان ، صفای دل مستان ، و سیر و سلوک آگاهان است . نماز : برتر از همه عبادات ، منعکس کننده تمام واقعیات ، منبع برکات ، و کلید گشاینده کل مشکلات ، و شستشو دهنده خطرات و خاطرات از قلب ، و نور و روح عارفان و خالصان است .

نماز : زنده کننده جان ، صفابخش حیات جاودان ، روشنی راه رهروان ، تکیه گاه سالکان ، راز و نیاز عارفان ، سرمایه مستمندان ، دوای درد بی درمان ، شعله دل بیداران ، نوای قلب بی دلان ، دلیل گمراهان ، امید امیدواران ، مایه شادی سحرخیزان ، سوز جان سوختگان ، حرارت روح افسردگان ، مایه بقای جان ، و دستگیر انسان به مقوع خطر و نجات آدمی از شر ، و درمان وجود از تمام بدبختی هاست .

نماز : عمود دین ، عصمت یقین ، در رأس کل احکام دین ،

آیت مبین ، نور جبین ، زداینده اندوه غمین ، برطرف کننده شرم شرمگین علاج کننده طوفان روحی سهمگین ، دلگرمی دل سنگین ، و شادی جان اندوهگین است .

نماز : مایه ایست که بدون داشتن آن ، کسی لایق بارگاه قریب نیست ، و زمینه ایست که بدون آن ، جلب فیض خاص از پیشگاه با عزت ربوبی برای هیچ کس امکان ندارد .

نماز : حقیقتی است ، که کیمیای حیات بدون آن بی سود است ، بی خبران از نماز بی خردانند ، و محرومان از این مقام اسیر دست شیطانند ، ثروتمندان بی نماز تهیدستند ، و فقیران با نماز ثروتمندان بزم وجودند .

نماز : روزنه ای به سوی بهشت ، و انسان فاقد آنه هیزم جهنم است ، میدان زندگی بدون نماز ، همچون منطقه ای بدون خورشید ، و خانه ای که خالی از این حقیقت است ، از رحمت خاص حضرت دوست جدا است ، دل بی نماز جایگاه کبر و غرور و جان بی نماز ، تراکمی از ظلمت ها و پستی هاست .

نماز : حقیقت بندگی ، اصل پایندگی ، نبود آن مایه شرمندگی ، و سستی از آن علت سرافکندگی ، و نور آن حرارت بخش زندگی ، و فرار از آن ریشه شر و افسردگی ، و اجرای آن عین آزادگی ، و اتصال به آن رها شدن از بردگی ، و وجود آن در میدان حیات عین سازندگی ، و نمازگزار واقعی بدون شک دور از هر آلودگی است .

نماز : رهبری بسوی خوبی ها ، ظهور دهنده درستی ها ، نجات دهنده از

پستی ها ، علاج کننده نادرستی ها ، شفای مستی ها ، و درمان همه دردها است .

نماز : راهبر و رهبر ، و انجام آن اجرای فرمان خدا و پیامبر ، وسیله قرب به داور ، و نسبت به عبادات دیگر همچون جوهر ، و در دنیا و آخرت ناصر و یاور ، و بر تمام خوبیها مصدر ، و واجب بر جمله افراد بشر است .

نماز : برای زندگی بهترین حاصل ، و فاقد آن موجودی ناقابل ، و کشتی نشینان حیات را ساحل ، و برای راهروان راه بهترین منزل ، و دل عشاق حقیقی به آن مایل ، و روح در حال پرواز را محمل ، و شمع روشنی بخش هر محفل ، و ثروت و غنای سائل ، و بین انسان و عذاب فردا حائل .

نماز : برای زندگی بهترین حاصل ، و فاقد آن موجودی ناقابل ، و کشتی نشینان حیات را ساحل ، و برای راهروان راه بهترین منزل ، و دل عشاق حقیقی به آن مایل ، و روح در حال پرواز را محمل ، و شمع روشنی بخش هر محفل ، و ثروت و غنای سائل ، و بین انسان و عذاب فردا حائل .

نماز : در فرهنگ الهی ریشه و بنیان ، و برای صورت حیات به منزله جان ، و بهترین دستور و حکم قرآن ، و امر واجب حضرت سبحان ، و اجرایش بر همه کس سهل و آسان ، و نور صفابخش دل با ایمان ، و میوه باغ عرفان ، و از جانب حق به بندگان عالی ترین احسان ، و

صحیفه حق را بهترین عنوان ، و دردها را علاج و درمان و راه انسان به سوی رضوان الله اکبر است .

نماز : عین هدایت ، مغز ولایت ، بهترین عنایت ، برترین کفایت ، محکم ترین

وصایت ، عالی ترین روایت ، ریشه درایت ، قابل رعایت ، از عذاب الهی هر کس را کفایت ، قرآن مجید را شدیدترین آیت ، رساننده انسان به حقیقت بی نهایت ، و خواننده و برپا دارنده اش ، برای گرفتن فیض الهی دارای قابلیت .

مو شکافی و تحلیل از حقیقت نماز ، نیاز به نگاشتن کتابها دارد ، انسان گوئی با برخورد به نیت ، تکبیره الاحرام ، حمد ، سوره ، رکوع ، سجود ، تشهد ، سلام ، به دریائی بیکران و بحری بی ساحل برخورد کرده است .

تنها برای سوره مبارکه حمدش کتابها نوشته شده ، که هنوز جمیع این کتب به گوشه ای از این میدان با عظمت معنوی نتوانسته اند برسند ! !

شرح و توضیح حقایق نماز ، و این سیر پرارزش معنوی فقط درخور پیامبر عزیز و امامان با کرامت است ، و دست ما تهیدستان از میوه این حقیقت کوتاه است.

این فقیر ناچیز ، و عاصی عاجز ، و شرمنده ناتوان ، و حقیر مسکین ، علاقه داشت ، می توانست نماز را با گستردگی اش به رشته تحریر می کشید ، اما کم مایگی و عجز قلم مانع از نوشتن است .

نماز را یک انسان منور به نور الهی ، و یک متصل به ملکوت عالی عالم ، و یک آراسته به تحیله ، و تخلیه و تجلیه ،

و یک غرق گشته در صحو و محق و فنا ، و یک شربت عشق او چشیده ، و یک نمازگزار واقعی باید تجزیه و تحلیل کند ، تهی دست بی نوا را کجا رسد ، که چهره اصلی و ملکوتی این عبادت را نشان دهد ، باید گفت این نوشتار ، فقط راهنمائی به ظاهر نماز ، و دورنمائی از این حقیقت کامل و سرچشمه پرفیض خداست .

امید است همانگونه که سالار شهیدان ، سر حلقه عاشقان امید عارفان ، عشق محبّان ، نوای بی نوایان ، یار مستمندان ، دوای درد دردمندان ، حضرت حسین بن علی(علیه السلام) در ظهر عاشورا، در آن لحظه ای که ابو تمامه صیداوی از حضرت خواست نماز ظهر را در آن باران اسحله در حال جماعت با آن حضرت بجای آورد و آن

جناب به او فرمود: خداوند ترا جزء نمازگزاران محسوب بدارد، همه ما وفرزندان ما را موفق به نماز واقعی و در قیامت کبری در صف نمازگزاران قرار دهد .

نماز در آئینه تاریخ

تفسیر علی بن ابراهیم قمی ، در قرن سوم هجری به رشته تحریر کشیده شده ، نویسنده تفسیر در جلد اول صفحه چهل و چهار در توضیح آیه :

(فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمَات)(۱) .

روایتی را از قول پدرش ابراهیم قمی ، از ابن ابی عمیر ، از ابان بن عثمان ، از امام ششم (علیه السلام) نقل می کند ، که آن روایت با توجه به اینکه کتب رجالی شیعه ، از قبیل : معجم الرجال ، قاموس الرجال ، رجال کشی ، جامع الرواه اردبیلی افراد قرار گرفته در سندش را صددرصد معتبر

دانسته ، نمایشگر این معنی است که مسئله نماز از جانب حضرت ذوالجلال به عنوان عبادتی بزرگ ، و طاعتی عظیم در عصر حضرت آدم ابوالبشر مطرح شده ،وپروردگار عزیزآئین ومکتب مربوط به آدم را همراه با نماز قرار داده است ! !

برگردان فارسی روایت ، تا آنجا که لازم می باشد و نقطه شاهد است از نظر خوانندگان عزیز می گذرد .

آدم پس از اینکه بر اثر نزدیک شدن به درخت منهیه ، از بهشت رانده می شود ، و به زمین هبوط می کند ، به مدت چهل شبانه روز در کوه صفا واقع در مکه نزدیک به محل بیت اقامت می نماید .

در آن مدت به خاطر دوری از بهشت ، در حالی که سر به سجده داشت سرشک از دیده می سفت ، و به خاطر دوری از جنت و بخصوص دچار شدن به

۱ سوره بقره (۲) : ۳۷ .

مقام فراق از محبوب به شدت می گریست ! !

او شب و روز سر به زانوی غم داشت ، و آتش دل در سرشک دیده آشکار می ساخت ، و گاهی جبین بر خاک درگاه حضرت معبود سائیده به عنوان اظهار فقر و عجز در پیشگاه آن غیاث مستغیثین عرضه می داشت :

ای خدا ای رهنمای گمرهان

ای تو دانا هم به پیدا و نهان

ای تو پیدا جز تو ناپیدا همه

وی تو بینا جز تو نابینا همه

ای منزه از چه و از چند و چون

وی فزون ازو هم زاندیشه برون

ای صفات ذات و ای ذات صفات

ای بتو قائم بقای کاینات

ای تو هست مطلق و صرف وجود

ای بر ما غیب و در واقع

شهود

ای دلیل راه هر گم کرده راه

ای ضیابخش چراغ مهر و ماه

اندرین پیدای ناپیدا کران

من یکی گم کرده راهم ناتوان

راه روشن من ز ره افتاده ام

هم عنان خود به رهزن داده ام

راه بس هموار و روشن یکسره

من فتادستم به صد کوه و دره

دره های پر زغول و راهزن

گرد گشته جملگی بر دور من

می کشندم رهزنان در هر کنار

در تلال و دره ها و کوهسار

می برندم هر دم از ره دورتر

می زنندم گه به کوه و گه کمر

می کشندم ای خدا بر خار و خس

می زنندم بر قفا از پیش و پس

یا غیاث المستغیثین الغیاث

ای نشاط جان غمگین الغیاث

الغیاث ای بیکران دریای لطف

الغیاث ای موج طوفان خیز لطف

می برد رهزن ز راهم دور دور

دست بسته پا شکسته لوت و عور

دور گشتم گم شد آواز جرس

ای امیر کاروان فریادرس

ای دلیل راه هر گم کرده راه

بی پناهان جهان را تو پناه

من یکی وامانده ام از کاروان

در عقب افتاده لنگ و ناتوان

در میان رهزنان ماندم اسیر

گه به بالا می کشندم گه به زیر

مرکبم بردند و آبم ریختند

خون من با خاک ره آمیختند

بر کنار ره نگاهی باز کن *

این کنار افتاده را آواز کن

ازو یک آواز و از من صد جواب

از تو خواندن سوی خود از من شتاب

ای تو کشتیبان این بحر شگرف

ناخدای کشتی این یم ژرف

کشتیم بشکست و من گشتم غریق

اندرین دریای ذخار و عمیق

آن چنان از عمق دل ناله کرد ، و خاک زیر صورت ، از اشک دیده تر نمود که امین وحی بر او نازل شد ، و سبب ناله جانسوز او را از او پرسید ؟ در پاسخ فرشته حق گفت :

چرا نگریم ، برای

چه ننالم ، که من باید تا جان در بدن دارم در آتش اشک بسوزم ، و از حسرت جان بکاهم ، مگر نه این است که مولای عزیز من ، و یار دلنواز من حضرت حق بخاطر عصیان من مرا از جوار قرب بیرون کرده و از بهشت عنبر سرشت خود که جایگاه عزیزان اوست رانده و از پیشگاه رحمت بی نهایتش محروم نموده و جایم را بر فراز خاک تیره در این بیابان پر از سنگ و خار قرار داده ، و از من ضعیف ناتوان ، و فقیر دل شکسته روی برگردانده .

بر من است که تا می توانم بنالم ، و تا قدرت دارم اشک بریزم ، و در آتش حسرت و اندوه و پشیمانی بسوزم ! !

فرشته وحی به او گفت :

به پیشگاه لطف حق برگرد ، و وجود خویش را به زینت توبه بیارای ، که تو به جبران کننده گناه گذشته است ، و علت جذب عنایت حق به سوی تائب ، رو به پیشگاه او کن و با زبان حال و قلبی سوزان به حضرت او عرضه بدار :

ای به ازل بوده و نابوده ما

وی به ابد زنده و فرسوده ما

حلقه زن خانه بدوش توایم

چون در تو حلقه بگوش توایم

بی طمعیم از همه سازنده ای

جز تو نداریم نوازنده ای

چاره ما ساز که بی داوریم

گر تو برانی به که روی آوریم

این چه زب ان وین چه زبان رانی است

گفته و ناگفته پشیمانی است

دل زکجا وین پر و بال از کجا

من که و تعظیم جلال از کجا

جان به چه دل راه در این بحر کرد

دل به چه گستاخی ازین

چشمه خورد

در صفتت گنگ فرو مانده ایم

من عرف الله فرو خوانده ایم

چون خجلیم از سخن خام خویش

هم تو بیامرز به انعام خویش

پیش تو گر بی سر و پای آمدیم

هم به امید تو خدای آمدیم

یار شو ای مونس غم خوارگان

چاره کن ای چاره بیچارگان

قافله شد واپسی ما ببین

ای کس ما بی کس ما ببین

بر که پناهیم توئی بی نظیر

در که گریزیم توئی دستگیر

جز در تو قبله نخواهیم ساخت

گر ننوازی تو که خواهد نواخت

درگذر از جرم که خواننده ایم

چاره ما کن که پناهنده ایم

خداوند مهربان چون اراده آدم را بر جبران گذشته راسخ دید ، و میل او را به بازگشت و توبه ، میل حقیقی یافت ، قبه ای از نور که جایگاه بیت را مشخص می کرد ، و تابش نورش حدود جغرافیائی حرم را معلوم می نمود ، فرو فرستاد ، و به امین وحی فرمان داد محل بیت را نشانه گذاری کند .

چون بوسیله آن نور الهی ، محل بیت و حدود و حرم معلوم شد ، فرشته وحی از آدم خواست آماده شود ، تا مراسمی را به

جای آورده و در ضمن آن مراسم دست نیاز به سوی بی نیاز برای توبه بردارد .

آدم روز اول ذوالقعده هبوط داشت ، و پس از طی مقدماتی روز ترویه برنامه لازم را شروع کرد .

پدر آدمیان به فرمان فرشته وحی ، غسل کرد و احرام بست ، پس از آن در روز

هشتم ذوالحجه به سرزمین منی رفت و دستور گرفت که شب را در منی بماند .

صبح روز نهم به عرفات آمد در حالی که زبان پاکش مترنم به تلبیه بود ، آفتاب

عرفات از ظهر می گذشت ، امین وحی به او گفت از ادامه تلبیه خودداری کن ، و دو مرتبه خود را به غسل زینت ده و مشغول نماز عصر شو ، پس از نماز خواندن ، فرشته حق به وی گفت در این سرزمین بپاخیز ، چون برخاست کلمات توبه را به دستور حق به وی تعلیم کرد ، آنگاه آدم به شرف با عظمت توبه ، پس از ادای فریضه عصر مشرف شد ، و عظمت از دست داده را بازیافت .

از این روایت پر قیمت که علاوه بر تفسیر علی بن ابراهیم ، کتابهای دیگر هم نقل کرده اند ، استفاده می شود ، که فرهنگ آدم و آئین این پیامبر بزرگ ، دارای نماز بوده ، ولی چگونگی و کیفیت و شرایط ، و عدد رکعات ، و اوقات آن چسان بوده ، از ما پوشیده است و دانستن آن هم برای ما چندان لزومی ندارد ، آنچه مهم است ، این است که معارف اسلامی بطور قاطع می گویند : آدم برای بجای آوردن نماز دارای مسئولیت بوده .

« بحارالانوار » چاپ جدید جلد ۱۱ ص ۲۶۰ از کتاب پر اعتبار « تهذیب » شیخ طوسی ، که از اصول چهارگانه شیعه است ، روایت می کند که امام ششم فرمود :

به هنگامی که آدم ابوالبشر از دنیا رفت ، فرزندانش از جانب حق دستور گرفتند که قبل از دفن آدم بر او نماز بگذارند .

فرزندش هبه الله به امین وحی گفت : ای فرستاده حق پیش قدم شو تا بر جنازه این مرد نماز گذارده شدو ، فرشته پاسخ

داد : خداوند ما را به سجده بر پدرت امر کرد ، و هم اکنون در شأن ما نیست که بر نیکوترین فرزند وی مقدم شویم ، شما بر ما پیشی گیر ، و پنج تکبیر بر جنازه بخوان ، پس از عمل هبه الله ، نماز خواندن بر جنازه تمام انسانها در همه ادیان الهی امری واجب شد .

در هر صورت مسئله نماز حتی بر جنازه انسان ، از اولین روزگار جزء

واجبات دینی و فرائض الهی بوده ، و این نیست جز اینکه گفته شود ، این برنامه از مهم ترین برنامه های حضرت حق در میان عبادات و برنامه هاست .

ادریس و نماز

امام ششم (علیه السلام) می فرماید :

به وقت ورود به شهر کوفه از مسجد سهله دیدن کن ، و در آن جایگاه با عظمت نماز بگذار ، و حل مشکلات دینی و دنیائی خود را در آنجا از خدای مهربان بطلب .

مسجد سهله خانه ادریس است ، پیامبری که در آنجا به پیشه خیاطی مشغول بود و نمازش را در آن جایگاه اقامه می کرد .

آری کسیکه در آنجا دست نیاز به سوی بی نیاز بردارد ، بی جواب نمی ماند ، و در قیامت در جنب حضرت ادریس از مقام بلندی برخوردار خواهد بود ، و به خاطر عبادت و نیازمندی در آن محل مقدس از رنج دنیا و شر دشمنان ، در پناه حق قرار خواهد گرفت(۱) .

ادریس از قدیمی ترین پیامبران خداست ، تا جائی که مفسر بزرگ قرآن مرحوم طبرسی در جلد ششم مجمع صفحه ۵۱۸ او را جد پدری نوح می داند .

نوح و نماز

امام پنجم حضرت باقر (علیه السلام) می فرماید :

پرستش خداوند بزرگ ، و اخلاص به پیشگاه او ، و بی همتا دانستن حضرت حق ، که خداوند فطرت مردم را بر آن قرار داده ، اصول آئین نوح را تشکیل می داد ، و پروردگار مهربان از نوح و همه انبیاء پیمان گرفت ، که او را فرماند

۱ بحار جدید ۱۱ / ۲۸۰ .

ببرند ، و از شرک دوری جویند ، و نیز خداوند عزیز حضرت نوح را به نماز و امر به معروف و نهی از منکر و رعایت حلال و حرام دعوت کرد(۱) .

ابراهیم و نماز

ابراهیم بزرگ که از او به عنوان قهرمان توحید ، و پیامبر بت شکن یاد می شود ، به فرمان الهی ، هاجر و اسماعیل را حرکت داد و به دلالت حضرت حق راه پیمود ، تا به جایگاه کعبه رسید ، آن طفل شیرخوار و مادرش را بنا بخواست خدا ، در آن سرزمین بی آب و علف با مختصری طعام و پیمانه ای از آب پیاده کرد .

سپس از همسر مهربان خود خداحافظی کرد و اراده باز گشت نمود ، در این وقت هاجر دامن ابراهیم را گرفت و عرضه داشت : چرا می روی ؟ و به کجا می روی ؟ و به کجا خواهی رفت ، ما را در این دشت هولناک و زمین بی آب و علف به که وامی گذاری ؟ !

ابراهیم زاری هاجر را ندیده گرفت ،وبا آرامشی که خاص مردان خداست به هاجر گفت :

اینکه تو و این طفل گرسنه را در این بیابان می گذارم فرمان خداست ، هاجر

چون این آهنگ گرم و دلپذیر را شنید به جای خویش بازگشت و در برابر حکم حکیمانه حق تسلیم شد ، و پیش خود گفت :

اگر مانـدن من با این کودک در این بیابان وحشت زا فرمان خـداست باک ندارم زیرا هم او حافظ و نگهبان من و کودک من است .

حاجت به عرض حاجت واظهار حال نیست

آنجا که جود اوست مجال سئوال نیست

۱ بحار ۱۱ / ۳۳۱ .

از پیشگاه عشق مثالی رسیده است

جستم زعقل چاره به جز امتثال نیست

دل داده ایم سر به کمندت نهاده ایم

سر را مجال از تو و دل را ملال نیست

سرتاسر جهان همه دشمن اگر بود

ما را بغیر دوست کسی در خیال نیست

این یار پنج روزه غم آرد نشاط او

دل با کسی سپار که او را زوال نیست

ابراهیم بازگشت ، گو اینکه فراق فرزنـد که تنها چراغ زنـدگی او بود قلبش را سـخت فشار می داد ، اما ایمان او به خداوند نیز او را از آن منطقه بـا کمـال اطمینـان دور می سـاخت و در حـالی که مرکب به جلـو می رانـد ، دست به سـوی حق برداشت و چنانچه قرآن مجید در سوره ابراهیم آیه ۳۷ می فرماید : عرضه داشت :

(رَبَّنَا إِنِّی أَسْکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوَاد غَیْرِذِی زَرْع عِندَ بَیْتِکَ الْمفحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُوا الصَّلاَه)(۱) :

بار پروردگارا ، من زن و فرزنـدم را در بیابانی خشک و سوزان ، در کنار جایگاه خانه تو قرار دادم ، و به این خاطر اینان را در این منطقه می گذارم که نماز را بپای دارند .

و نیز در آیه چهلم همان سوره نقل می کند که حضرت ابراهیم

به حضرت حق عرضه داشت :

(رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلاَهِ وَمِن ذُرِّیَّتِی رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ) .

پروردگارا من و فرزندانم را بپا دارنده نماز قرار بده ، و درخواست مرا به

۱ سوره ابراهیم (۱۴) : ۳۷ .

پیشگاه لطف و عنایتت بپذیر .

اسماعیل و نماز

قرآن مجید در سوره مریم ، آیات ۵۴ ۵۵ می فرماید :

(وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَکَانَ رَسُولاً نَّبِیّاً * وَکَانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاَهِ وَالزَّکَاهِ وَکَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِیّاً) :

به یاد آر زندگی اسماعیل را که دارای اوصافی پسندیده بود : وفادار به پیمان ، فرستاده حق ، و امر کننده زن و فرزند به نماز و زکات ، و بنده ای که خداوند بزرگ از او در تمام شئون زندگی و برنامه های حیات راضی بود .

اسحاق و یعقوب و نماز

قرآن کریم در سوره انبیا آیات ۷۱ ۷۳ می فرماید :

(وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ نَافِلَهً وَکُلاًّ جَعَلْنَا صَالِحِینَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلاَهِ وَإِیتَاءَ الزَّکَاهِ وَکَانُوا لَنَا عَابِدِینَ) :

ما به ابراهیم ، اسحاق و فرزندزاده اش یعقوب را عطا کردیم و همه را صالح و شایسته و لایق مقام نبوت قرار دادیم ، و آنان را به پیشوائی خلق برگزیدیم تا مردم را هدایت کنند ، و هر کار نیکو را از انواع عبادات و خیرات مخصوصاً اقامه نماز و ادای زکات را به آنان وحی کردیم و ایشان برای ما بندگان سر بفرمان بودند .

تذکر این نکته لازم است که حضرت یعقوب بنابر آیات قرآن فرزندانش را به هنگام مرگ سفارش و وصیت به عمل به آئین اسلام که آئین ابراهیم بود نمود

و در جملات گذشته دیدید که آئین ابراهیم همراه با نماز بود ، بنابر این آئین یوسف و تمام پیامبران از نسل او دارای نماز بود ، و هیچ کدام از انبیاء و امت انبیاء از اجرای این حکم

با عظمت الهی استثناء نشده بودند .

نماز حقیقت جامعی است ، که دین الهی بدون آن ناقص و بندگی بندگان منهای این اصل عالی الهی ناتمام است .

قسمت عمده ای از رشد و کمال انسان در پرتو نماز تأمین می شود ، و انسان بی نماز، در حقیقت از اصل عالم دور واز رحمت حضرت دوست مهجور است.

نماز راه مستقیم انسان به سوی او و علامت عشق عبد به مولا و مرکب تندرو روح به سوی عالم ملکوت ، و حقیقتی است که تمام موجودات هستی بوسیله او ، البته هر یک با کیفیتی که متناسب با وجود اوست به جانب حضرت حق در حرکت اند .

هر چه بینی و نبینی در جهان

هر چه هست از آشکارا و نهان

ذره ذره از ثریا تا ثری

حبه حبه از سمک هم تا سما

آتشی از عشق یار مهربان

در سویدا جمله باشد در نهان

گر دل هر ذره بشکافی در آن

آتشی از عشق می بینی نهان

گر هیولا جفت آمد با صور

عشق صورتگر همی دارد به سر

راه پیماید به سوی کوی دوست

بندر صورت ره عمان اوست

ور بسیط آمد مرکب ای رفیق

مرکبی جوید پی قطع طریق

ور به اقلیم ثبات آمد جماد

ره بسوی کشور هستی گشاد

جانب حیوان گر آید یا نبات

راه جوید سوی او بحر حیات

ور همه حیوان زحیوانی جهد

رو به شهرستان انسانی نهد

عشق دیدار حبیبش اندر است

کاندر انسان پرتوی از آن مضمر است

جمله اینها طالب یک مطلبند

بهر آن مطلب زخود در مهر بند

می گریزد هر یک از خود سوی دوست

جملگی را مطلب و مهرب هم اوست

آنچه می بینی در اقلیم شهود

جمله رو دارند در ملک وجود

لنگ لنگان از عدم بربسته بار

بار امکانشان بدوش

افتقار

جانب اقلیم هستی ره سپر

سوی آن صقع مقدسشان نظر

چون که نامی اندرین ره پیش تر

هم نشان هستی آنجا پیش تر

آن جمادی سوی او پوید همی

قرب هستی را از او جوید همی

هم به حیوان چون نشان افزونتر است

و آن حیات آن هستی آن را زیور است

پویه دارد جانب او آن نبات

تا بخود یابد نشانی زان حیات

هست انسان اندر اقلیم شهود

آخرین منزلکه راه وجود

اندر آن آثار هستی بیحد است

هر چه بشمارم از آن یک در صد است

رو به او دارند اهل این سفر

سوی او هستند جمله پی سپر

چون ندید انسان به سلطان وجود

از خود اقرب اندرین ملک شهود

هم بر آب خویش نقشی تازه زد

غیب را پس حلقه بر دروازه زد

بلق همت بزیر ران کشید

از شهادت جانب غیبت دوید

از شهادت مرد و زنده شد به غیب

رخش راند از روم تا یثرب صهیب

عشق سلطان ازل گشتش دلیل

تا گذشت از مصر جسم و رود نیل

بار خود بگشاد در بطحای جان

خیمه زد در یثرب روحانیان

ای بسا منزل کزین مردن برید

از قفس مرغی سوی گلشن پرید

عشق او را برد تا اقلیم جان

شد نهان از جسم و در جان شد عیان

بیضه بشکست و برآمد زان خروس

وه خروسی خوشتر از سیصد عروس

از فضای لا مکان پرواز آن

طایران عرش هم آواز آن

آشیانش لنگر ایوان غیب

جلوه گاهش ساخت میدان غیب

بار دیگر هم زجان پران شود

داخل گلزار جان جان شود

بار دیگر هم آنجا پر زند

خیمه اش را عشق بالاتر زند

عشق سرکش می کشد بازش عنان

تا بجائی کان نیاید در بیان

اینقدر دانم که عشق ای مرتجا

راندش لیکن ندانم تا کجا

می برد او را ولیکن زین سپس

می نیاید در بیان هیچ کس

عقل را ادراک آن میسور نیست

ور بود هم

شرح آن مستور نیست

بی نهایت راه تا مصر وجود

تا به عمان بقا و بحر جود

رخش عشق سرکشش در زیر پا

می برد او را خداوندا کجا

شعیب ونماز

در سوره مبارکه هود از آیه ۸۴ ۸۷ چنین می خوانیم :

(وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُم مِنْ إِله غَيْرُهُ وَلاَ تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّى أَرَاكُم بِخَيْرٍ وَإِنِّى أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيط * وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلاَ تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلاَ تَعْثَوْا فِى الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظ * قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَن نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَو أَن نَفْعَلَ فِى أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لأَنتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ) :

ما برای راهنمائی مردم مدین ، برادرشان شعیب را فرستادیم ، او به مردم از طرف ما چنین گفت :

ای جامعه خدای جهان آفرین را بپرستید ، زیار خدائی جز او نیست و آنچه را بوسیله پیمانه به مردم می فروشید از آن کم مگذارید و در ترازو خیانت نکنید ، شما از نعمت های الهی برخوردارید ، چرا می خواهید از راه تقلب و خیانت به ثروت خود بیفزائید ، من شما را از عذاب روز فراگیرنده می ترسانم ، هان ای ملّت ، پیمانه را پر بدهید ، و جنس ترازوئی را بدون کم گذاشتن به مشتری ارائه

دهید ، از گناه و تجاوز به حق مردم چشم بپوشید و فساد نکنید و مفسد نباشید .

مردم بدون تردید آنچه را خداوند در سایه مقرراتش به شما حلال دانسته به نفع شماست اگر مؤمن هستید . من نیروی بازداشتن

شما را از تجاوز ندارم وظیفه و مسئولیت من تبلیغ دین خداست .

جامعه مـدین در جواب او گفتنـد : ما در پرسـتش معبودهای پـدران خود ثابت قـدمیم و در برنامه های مالی ، خود را آزاد می دانیم ، از هر راهی که بخواهیم ثروت کسب می کنیم ، و به هر صورت که میل داشته باشیم جنس می فروشیم ! !

ای شعیب به نظر ما آنچه ترا تحریک کرده ، ما را از آئین خود و نیاکانمان برگردانی و مسیر خرید و فروش و شکل زندگی ما را عوض کنی نمـاز تست ، راستی ما ترا مرد بردبار و درستی می دانستیم چه شـد که با ما سـر ستیز برداشتی ، به گمان ما تو از عقل و خرد دور شده و از مسیر متعادل زندگی بیرون رفته ای ! !

آری نماز شـعیب ، نماز بازدارنده از فحشاء و منکرات بود ، و نمازگزاری چون شـعیب نمی توانست در برابر کفر و شـئون آن بی تفـاوت باشـد ، به همین خـاطر نمـازگزار واقعی بری از انـواع منکرات ، و جهـادگری اسـتوار در برابر آلودگیهـاست ، و بر معنای همین حساب ، مردم مدین امر به معروف و نهی از منکر شعیب را به نماز او نسبت می دادند .

موسی ونماز

در کتاب الهی سوره طه آیات ۱۱ ۱۴ می خوانیم :

(فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَامُوسَى * إِنِّى أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً * وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى * إِنَّنِى أَنَا اللهُ لاَ إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدْنِى وَأَقِمِ الصَّلاَهَ لِذِکْرِى) .

چون موسی به آن آتش نزدیک شد ، ندائی شنید

، من پروردگار تو هستم ، کفش از پای بیرون کن « از همه جز من قطع علاقه بنما » هم اکنون در وادی مقدسی .

من ترا به مقام شامخ رسالت برگزیـده ام ، بنابر این به برنامه وحی گوش فرا ده : منم خدای یکتا ، خدائی جز من نیست ، پس مرا پیروی کن و نماز را بخاطر یاد من بر پای دار .

امام باقر (علیه السلام) ، بنا بر نقل بحار جلد سیزده ص ۸ می فرماید :

خداوند به موسی فرمود ، می دانی چرا از میان بندگانم ترا برای شنیدن کلامم به نحو مستقیم انتخاب کردم ؟ عرضه داشت نه ، خطاب رسید بخاطر اینکه در عبادت و بندگی همانندت را نیافتم ، که نسبت به من در نفس خود به این اندازه با تواضع باشد ، ای موسی تو بنده ای هستی که در پیشگه من به وقت نماز صورت بر خاک می گذاشتی .

یقول فروغی :

گر زغلامیش نشانت دهند

سلطنت کون و مکانت دهند

بنده او شو که به یک التفات

خواجگی هر دو جهانت دهند

سر به خط ساقی گلچهره نه

تا زقضا خط امامت دهند

باده مستانه بنوش آشکار

تا خبر از راه نهانت دهند

تا نرسد جان تو بر لب کجا

نوشی از آن گنج دهانت دهند

گر نگری لعل گهربار او

دیده یاقوت فشانت دهند

گر به دری پرده تن را زهم

ره به سرا پرده جانت دهند

در عوض خاک در او مگیر

گر همه گلزار جنانت دهند

کاش فروغی شب هجران دوست

تا به سحر تاب و توانت دهند

لقمان و نماز

در قرآن مجید سوره لقمان آیه ۱۷ می خوانیم :

(يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى

مَا أَصَابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزِمِ الاْمُورِ) :

فرزندم ، نماز را بر پای دار ، و دو برنامه بزرگ و اصلاح کننده جامعه ، یعنی امر به معروف و نهی از منکر را عملی کن ، و بر حوادثی که پیش می آید بردبار و صبور باش که تحمل و صبر در راه ارشاد مردم از عزم ثابت و بلند همتی است .

داود ونماز

علامه مجلسی ، محدث کم نظیر شیعه در کتاب بی مانند « بحار » جلد ۱۴ در توضیح آیات مربوط به داود . روایاتی در باره فضائل و محاسن و کثرت عبادت ، و به خصوص بسیاری نماز آن مرد الهی نقل می کند ، که بخاطر رعایت اختصار ، خوانندگان عزیز را به آن بخش از بحار ارجاع می دهم .

سلیمان و نماز

« بحارالانوار » جلد ۱۴ از صفحه ۹۸ باب ۸ تا صفحه ۱۰۴ در باره سلیمان بحث شیرین و مفصلی دارد ، به خاطر فنی بودن بحث از برگردان فارسی آن صرف نظر شد آنچه مهم است ، این است که در این بحث در جهت نماز حضرت سلیمان مسائلی ذکر شده که از آن مسائل استفاده می شود ، نماز در رأس تمام عبادات سلیمان بوده و آن رادمرد بزرگ الهی ، در میان مردم به کثرت نماز شهرت داشت .

چگونه انبیاء بزرگ الهی دارای کثرت نماز نباشند ، در حالیکه نماز رابطه

عاشقانه و عارفانه بین بندگان و خداست ، و کسی که موفق به نماز است ، مشرف به برترین شرف شده ، و نشانه قبولی او از جانب محبوب و معشوق حقیقی هستی است .

تا خبردار زسر لب جانان شده ایم

خبر اینست که سر تا به قدم جان شده ایم

تا بیاد لب او جام لبا لب زده ایم

واقف از خاصیت چشمه حیوان شده ایم

جام جم گرطلبی مجلس ما را دریاب

کز گذائی در میکده سلطان شده ایم

همه اسباب پریشانی ما جمع آمد

تا زمجموعه آن زلف پریشان شده ایم

همه از حیرت ما و اله و حیرت زده اند

بسکه در صورت زیبای توحیران

شده ایم

تو همان چشمه خورشیدی و ما خفاشیم

که زپیدائی انوار تو پنهان شده ایم

داغ و دردت زازل تا بفروغی دادند

فارغ از مرهم و آسوده زدرمان شده ایم

زکریا و نماز

در قرآن کریم سوره آل عمران آیات ۳۸ و ۳۹ می خوانیم :

(هُنالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِن لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ * فَنادَتْهُ الْمَلاَئِکَهُ وَهُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیَی مُصَدِّقاً بِکَلِمه مِنَ اللهِ وَسَیِّداً وَحَصُوراً وَنَبِیّاً مِنَ الصَّالِحِینَ) :

در آن هنگام که زکریا عنایات حق را نسبت به مریم مشاهده کرد ، عرضه داشت : پروردگارا مرا از لطف خویش فرزندانی پاک سرشت عطا فرما ، همانا تو اجابت کننده خواسته بندگانی .

زکریا در حالی که در محراب عبادت به نماز ایستاده بود ، فرشتگان به او مژده دادند ، همانا خداوند ترا به ولادت یحیی مژده می دهد ، فرزندی که به پیامبری عیسی گواهی خواهد داد ، و خود نیز می دهد ، فرزندی که به پیامبری عیسی گواهی خواهد داد ، و خود نیز در راه هدایت پیشوا و پارساست و نزد ما از

پیامبران شایسته است .

عیسی و نماز

در کتاب الهی سوره مریم آیات ۳۰ تا ۳۳ چنین می خوانیم :

(قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً * وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ وَأَوْصَانِی بِالصَّلاَهِ وَالزَّکَاهِ مَادُمْتُ حَیّاً * وَبَرّاً بِوَالِدَتِی وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیّاً * وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً) :

عیسی گفت همانا من بنده خدایم ، به من کتاب آسمانی عنایت شده ، و به شرف نبوت آراسته ام ، و هر کجا باشم بر جهانیان برکتم و تا زنده ام دستور دارم نماز را بپای داشته و زکات مال بپردازم .

من مأمورم به مادر نیکی کرده و از ستم و شقاوت

دورم . سلام بر من روز ولادتم ، و روز مرگم و روز بپا خاستنم در قیامت .

یونس و نماز

قرآن کریم در سوره صافات آیات ۱۴۳ و ۱۴۴ می فرماید :

(فَلَوْلاَ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ) :

اگر یونس اهل تسبیح نبود ، هر آینه تا قیامت در شکم ماهی مانده بود :

« مجمع البیان » در جلد هشتم صفحه ۴۵۹ از قول قتاده می نویسد : منظور از تسبیح و ستایش یونس نماز او بوده و همین حقیقت با عظمت علت نجاتش از شکم ماهی شد .

از آیات ذکر شده به این نتیجه می رسیم ، که تمام پیامبران الهی در میان امم و ملل مبعوث به نماز بودند ، و خداوند مهربان از باب عشق به بندگان هیچ جامعه ای را جدای از این تکلیف نگذاشته ، زیرا نماز در رشد و کمال روحی انسان نقش مهمی را برعهده دارد ، و بدون اتصال و پیوند به این تکلیف با ارزش الهی ، انسان مورد عنایت و رضای حق قرار نخواهد گرفت .

نماز جهانی از اسرار الهی است ، که می توان با قدرت تقوا و خلوص به آن اسرار رسید .

نماز ، دنیای با عظمتی است که دیدگاه آن تا اعماق جنات الهی و رضوان اکبر است .

نماز شرف و فضیلت انسان ، و مایه حرکت او به سوی حضرت جانان است .

به سبب نماز درهای رحمت و برکت الهی به روی عباد باز است ، و یکی از مهمترین علل نجات عبد در قیامت نماز است .

خدا را از طریق قرآن مجید بشناسید ، اسماء

و صفات حضرت او را درک کنید ، به نعمت های مادی و معنوی که به شما عنایت فرموده اندیشه کنید ، و از این راه به کسب عشق و محبت به حضرت حق برآئید ، چون آتش عشق از باطن قلب شما زبانه کشید ، این عشق را در عمل خود و بخصوص نماز که بقول حضرت رضا ادای شکر منعم است آشکار خواهید دید و در این صورت نماز شما در پیشگاه معبود نماز عالمانه و عارفانه و عاشقانه خواهد شد ، و این نماز پرقمیت ترین نماز در بارگاه حضرت اوست .

بقول عارف بسطام مرحوم فروغی :

خوش آن که نگاهش به سراپای تو باشد

آئینه صفت محو تماشای تو باشد

صاحب نظر آنست که در صورت و معنی

چشم از همه بر بندد و بینای تو باشد

این سحر که چشم همه را بسته بیک بار

سحریست که در نرگس شهلای تو باشد

آن ناقه که بویش همه را خون به جگر کرد

در چنین سر زلف چلیپای تو باشد

چون طره بی تاب تو آرام نگیرد

هر دل که سراسیمه سیمای تو باشد

در مستی آن باده خماری ندهد دست

کز چشمه لعل طرب افزای تو باشد

خاک قدمش تاج سر تاجوران است

مردی که سرش خاک کف پای تو باشد

تو خود چه متاعی که به بازار محبت

هر لحظه سری را سودای تو باشد

من روی ندیدم به همه کشور خوبی

گاو خوب تر از طلعت زیبای تو باشد

من بر سر آنم که گرفتار نباشم

الا به بلائی که زبالای تو باشد

پیدا بود از حال پریشان فروغی

کآشفته گیسوی سمن سای توباشد

نماز در آئینه حیات مؤمن

قسمت اول

قرآن مجید و کتب گرانقدر روائی ، مؤمن را همراه با نشانه ها و علائم و

ویژگیهائی معرفی می کنند ، نشانه ها و علائم نشان دهنده طهارت جان و صافی روان ، و قداست نفس و پاکی عمل و حقیقت وجود مردم مؤمن است .

در میان این علائم و نشانه ها ، نماز جایگاه مخصوصی دارد ، به این معنی که از آیات و روایات استفاده می شود ، نماز با تمام شرائط ظاهری و باطنی اش در رأس تمام فعالیت های عملی مردم مؤمن است .

این کتاب اگر بخواهد ، از هر آیه یا روایت ، جمله مخصوص به نمازش را ذکر کند ، ممکن است از زیبائی آیه یا روایت بکاهد ، علاوه خوانندگان محترم از معارف ارزنده دیگری که در آیه یا حدیث است محروم شوند ، بناچار تمام آیه یا روایت نقل می شود ، تا بهره بیشتر و منفعت گسترده تری نصیب پویندگان راه و جویندگان حضرت الله گردد .

(ذلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ * الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَمِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ)(۱) :

علت و موجب شکی در این کتاب بلندمرتبه نیست و این کتاب برای پرواداران از حق کتاب هدایت است ، آنان که به غیب عالم ایمان دارند و نماز بپا می دارند و از آنچه به آنان روزی شده در راه خدا انفاق می کنند .

در توضیح جمله با عظمت و یقیمون الصلاه در « تفسیر پرتوی از قرآن » می خوانیم :

« قیام بدن حالتی است که اعضاء هر یک در وضع طبیعی خود قرار می گیرند ، و هر کدام وظیفه ای که در بپا داشتن بدن دارند ، انجام می دهند ، و اندام چنان

که هست می نماید :

مراکز ادراک ، و سر ، بالای بدن ، و بدن تکیه بر فقرات پشت و همه بر ستونهای پا ایستاده اند ، و اعصاب ادراک و تحریک به آسانی فرمان می گیرند ، و خبر می دهند ، چشم و گوش و دست و پا به آسانی به هر سو متوجه می گردد ،

۱ سوره بقره (۲) : ۳۲ .

اراده بر اعصاب و اعصاب بر عضلات و عضلات بر بندها و ستونهای بدن غلبه و فرماندهی کامل دارد .

قیام بدن مرتبط به قیام فکر و تصویر است ، تا مطلوبی درست تصویر نشود ، برای انجام و رسیدن به آن شخص اراده نمی نماید و بدن بر خلاف میل طبیعی راست و مستقیم نمی گردد .

آمادگی برای نماز آنگاه است که امر و اراده پروردگار همت را برانگیزد ، و ذهن را ، که توجه به حواس و شهوات خمیده یا خفته اش داشته ، بپا دارد ، در این وقت قوای نفسانی به وضع طبیعی قرار می گیرد و مانند اعضای بدن قیام می نماید .

در سازمان درونی جسم انسان ، مرکز تفکر و ادراک بالا ، و محل بروز عواطف که قلب است پائین ، معده و امعاء که دیگ شهوت غذا است پائین تر ، و دستگاه تناسلی که انگیزنده شهوت جنسی است زیر قرار گرفته .

در سازمان درونی نفس که از این قوا ترکیب یافته باید چنین باشد .

اقامه ، که معنایش لغویش بپاخاستن ، راست داشتن و تکمیل نمودن است ، کمال آن در انسان برپاداشتن ظاهر و باطن بدن و قوای

نفسانی است .

تکمیل این قیام در صورت اجتماع آنگاه است که افراد از هواهای اختلاف انگیز و نظام طبقاتی « شیطانی » به سوی یگانگی برگردند . و در یک صف قرار گیرند ، و به امام عادل عالم که تقدم طبیعی دارد اقتدا نمایند .

چون تحقق و کمال صلاه به اقامه است ، قرآن در هر جا که نماز کامل را دستور داده ، یا توصیف نموده است ، آن را مقارن الفاظ ، اقام ، اقم ، یقیمون ، مقیم آورده ، و برای نمازگزارانی که از حقیقت نماز غافلند ویل را وعده داده و مصلین را تنها آورده : (

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ)(۱) .

۱ سوره ماعون (۱۰۷) : ۴ .

در سوره معارج که مصلین را از دیگر مردم بی ثبات مستثنی کرده ، دوام صلاه را متمم آن آورده :

(إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ)(۱) :

انسان بی ثبات و بی قرار آفریده شده ، چون شری به او رسد نالان شود ، و چون خیری به او رسد خود را می گیرد ، مگر نمازخوانان ، آنان که بر نمازهای خود مراقبت دارند و پیوسته انجام می دهند .

در آیه سوره بقره فعل مضارع « یقیمون » کوشش پیوسته را می رساند تا هر چه بیشتر نماز را بپا دارند ، چون اقامه نماز ، اقامه و مستقیم شدن انسان است ، باید متدرجاً و پیوسته باشد تا در تمام عمر یک نماز کامل و مستقیم که شایسته مقام انسان است انجام شود

، چون این وظیفه نهائی درست و کامل انجام یافت و حقیقت انسانیت مستقیم گردید ، مأموریتش در این جهان تمام شده ، رخت برمی بندد ، « گویا برای همین به این عالم آمده که یک عمل کامل و شایسته انجام دهد » .

آری نماز را با شرایطی که دارد به جای آرید تا مستقیم شوید ، به نماز متوسل گردید ، تا شما را به اوج شخصیت رسانده ، و فحشا و منکرات را از آئینه حیات شما پاک کند .

نماز بخوانید تا از شیطان رها شده ، و از شیطنت نجات یابید ، و در نور آن ، حقیقت و حقایق را ببینید .

نماز بخوانید تا دل از تعلقات غلط برهد ، و جان به برق عشق جانان منور گردد ، و پیوند شما از آنچه غیر خداست جدا شود .

۱ معارج (۷۰) : ۱۹ ۲۳ .

نماز بخوانید ، تا از مادیگری برهید ، و به دنیای با عظمت معنی راه پیدا کنید .

بقول عارف بزرگ و حکیم گرامی سنائی غزنوی :

خیز تا ما یک قدم بر فرق این عالم زنیم

وین تن مجروح را از مفلسی برهم زنیم

تیغ هجران از کف اخلاص بر حکم یقین

در گذار مهره اصل بنی آدم زنیم

جمله اسباب هوا را برکشیم از تن سلب

پس تبرا را بر او پوشیم و کف بر هم زنیم

از علایق ها جدا گردیم و ساکن تر شویم

بر بساط نیستی یک چند گامی کم زنیم

تیغ توحید از ضمیر خالص خود برکشیم

بر قفای ملحدان زان ضربتی محکم زنیم

بیش تا با عمر ما حالی زمانه کم زند

با سبکباری یکی ما با زمانه کم زنیم

آتش

نفس لجوج از هیچ گون تیزی کند

ما به آب قوت علوی برو برنم زنیم

بار خدمت را به کشتی صفا همبرکنیم

پس خروشی برکشیم وکشتی اندریم زنیم

اسب شوق اندر بیابان محبت تازییم

گوی بربائیم و لبیک اندرین عالم زنیم

پیش تا سفله زمانه بر فراقم کم زند

خیز تا بر فرق این سفله زمانه کم زنیم

(لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْیوم الآخِرِ وَالْمَلاَئِکَهِ وَالْکِتَابِ وَالنَّبِیِّینَ وَآتَی الْمَالَ عَلَی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ وَالسَّائِلِینَ وَفِی الرِّقابِ وَأَقَامَ الصَّلاَهَ وَآتَی الزَّکَاهَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِینَ فِی الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوْا وَأُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ)(۱) .

نیکی این است که به وقت عبادت عبادت روی به شرق و غرب کنید ، بلکه حقیقت نیکی و نیکوکاری ایمان به خدا و روز جزا و فرشتگان و کتاب آسمانی و انبیاء الهی ، و مال را با علاقه ای که به آن هست و خویشان و یتیمان و از کار افتادگان و واماندگان در راه ، و سائلان و بردگان انفاق کردن است .

۱ سوره بقره (۲) : ۱۷۷ .

نیکوکاران هستند که نماز را برپا داشته و زکات می پردازند و به عهد خود به وقت عهد بستن وفا می نمایند و در برابر محرومیت ها و بیماریها و در میدان جهاد استقامت میورزند ، اینان راست می گویند ، چون اعمال و رفتارشان با عقا.....و ایمانشان هماهنگ است و همینانند پروا پیشگان .

آری با ادعای تنهایی از ایمان و عمل ، هیچ کس اهل خیر و سعادت نمی شود ، آنچه موجب فلاح و رستگاری است ، باطن

پاک و عمل خالص است .

مشکلات امروز انسان و فردای او جز در پرتو اعتقاد صحیح و عمل شایسته قابل حل نیست

تمام ارزش آدمی به ایمان و عمل اوست ، انسان جدای از ایمان و عمل قطعه ای از گوشت واستخوان متحرک است ، که جز رحمت ومزاحمت برای دیگران حاصلی ندارد .

در آثار الهی و معارف اسلامی آمده که : انسان از جمله موجودات برتر این صحنه با عظمت حیات و صفحه شگفت آور هستی است ، ولی باید بدانید که این برتری و فضیلت به صورت مایه و قوه و استمداد در وجود هر انسانی است ، انسان مکلف است ، وظیفه واجب دارد این قوره را به فعلیت برساند ، البته به خاطر اینکه نسبت به طریق به فعلیت رساندن این قوه جاهل است ، خداوند بزرگ انبیا و امامان و کتب آسمانی را برای هدایت او قرار داده و راه رساندن ارزش بالقوه را به فعلیت بوسیله فرستادگانش به او نشان داده است .

آیه مورد بحث یکی از نقشه های جامع الهی برای به فعلیت آوردن مایه ارزش است .

به عقیده بیداران و آگاهان ، و آنان که عمر عزیز خویش را صرف قرآن مجید کرده اند ، این آیه کاملترین نسخه از میان دستورات قرآن برای حرکت انسان به سوی خیر و سعادت و رشد و کمال است .

کسانی که علماً و عملاً از قرآن و دستورات حضرت حق دورند ، بالاجبار به تمام شهوات و غرائز و امیال میدان داده و صحنه حیات را تبدیل به چراگاه شکم و تمتع شهوت کرده اند ، اینان برعکس تمام حقایق در

حركتند ، و از تمام جوانب وجودشان فساد و شر می بارد ! !

اینان عقل و فطرت و وجدان و انصاف را در آتش شهوات سوزانده ، و از خویشتن خود جز مشتی استخوان و گوشت و رگ و پی متحرك باقی نگذاشته اند ، حركت آنان حركتی بی ارزش وخوی و خلق آنان از خوی و خلق حیوانات پست تر ورذیلانه تر است .

ولی مردمی كه علماً و عملاً با نسخه های درمان بخش الهی سر و كار دارند ، مردمی وزین ، آبرومند ، با تربیت ، با شخصیت و مؤدّب هستند .

ایشان در تمام شئون حیات بر بال ملائكه در حركتند ، و خواسته های آنان در تمام جوانب هماهنگ با خواسته های خداست .

خداوند مهربان در ملكوت هستی و نزد ملائكه بوجود چنین بندگانی مباهات می كند .

اینان مجمع فضائل ، و منبع بركات ، و میدان خیرات ، و سرچشمه نیكی ها و نیكوكاری ها هستند .

اینان حلال مشكلات مردم ، و تأمین كننده نیاز نیازمندان ، و چراغ پر فروغ خانه یتیمان ، و دستگیر مستمندان ، و آبروی صاحبان آبرویند .

اینان از بركت ایمان به خدا و روز جزا و ملائكه و كتب الهی و انبیاء و انفاق مال در راه خدا به محتاجان و برپا داشتن نماز و ادای زكات و آراسته بودن به اخلاق حسنه دارای ارزشی هستند كه جز خدا احدی بر آن ارزش آگاهی ندارد .

فردای قیامت و حتی در عالم برزخ بهشت برین از اینان و جهنم آتشین از آنان است .

پیامبر عزیز اسلام در روایت مهمی در باره این دو طایفه می

فرماید :

اِذا وُضِعَ الْعَبْدُ فی قَبْرِهِ وَانْصِرَفَ اَصْحابُهُ حَتّی لَیَسْمَعَ خَفْقَ نِعالِهِمْ اَتاهُ مَلَکانِ یُحاسِبانِهِ ، فَاِنْ کانَ مُؤمِنا اَریاهُ مَکانَهُ مِنَ الْجَنَّهِ وَاِنْ کان کافِراً ضَرَباهُ بِمِطْرَقَه مِنْ حَدید بَیْنَ اُذُنَیْهِ فَیَصیحُ صَیْحَهً یَسْمَعُها مَنْ یَلیهِ اِلاّ الثَّقَلَیْنِ(۱) :

زمانیکه عبد را در قبرش بگذارند ، و کسانش او را رها کرده و برگردند ، میت صدای کفش آنان را در بازگشتشان می شنود ، در این وقت دو ملک حق برای رسیدگی به حساب او سر می رسند ، اگر او بنده مؤمن خدا باشد ، مکانش را در بهشت به او نشان می دهند ، و اگر بنده ای باشد که نسبت به نعمت های الهی ناسپاسی و راه کفر پیش گرفته با پتکی از آهن جهنم بین دو گوشش می زنند که هر چه جز جن و انس است صدای وحشت آور و دهشت زای آن را می شنوند ! !

با توجه به مسائل عالی الهی واجب است انسان خود را بشناسد و به موقعیت و موقف و وظیفه هر یک از قوای درون و برون آشنا شده ، و هر یک را بر اساس خواسته های الهی بکار گیرد ، تا درخت وجودش هم چون شجره طیبه برای ابد ، مثمر ثمر گردد .

عرفا می گویند :

بدان که عقل است ، که آدم است ، و روح است که حوا است و طبیعت است که ابلیس است و شهوت است که طاوس و غضب است که مار است .

و اجتماع و ترکیب آن جمله آمدن است به دنیا ، و افتراق آن جمله رفتن است از دنیا ، یعنی اجتماع این

جمله آمدن است از عالم غیب به عالم شهادت و از عالم عقل به عالم غیب و از عالم حس به عالم عقل .

۱ دین و تمدن ۱ / ۶۶ .

ای درویش(۱) در ملکوت ، ملك و شیطان هست ، در ملکوت عقل و ملك است و طبیعت شیطان .

قسمت دوم

چون عقل و طبیعت هر دو مصور شدند ، از هر دو صورت آدم در ملك ظاهر شد ، پس آدم مرکب آمد از ملك و شیطان یعنی از عقل و طبیعت ، پس در هر که عقل غالب آمد ملکی است بلکه بهتر از ملائکه است اگر چه صورت انسان دارد ، و در هر که طبیعت غالب آمد شیطانی است یا حیوان ، بلکه از حیوان بدتر . . .

این بود مراتب ملك و ملکوت و این بود بیان کتاب الله و کلام الله و کتاب الله به صورت ، کلمه است و کلام الله به مثابه معنی کلمه و تمامی اسامی بسیار دارد ، زیرا که جمله اساسی وی است اما اسم او یکی است که آن را اسم اعظم و اسم اعلی می گویند و آن اسم رب است ، پس اگر این کلمه موجودات را به درخت تشبیه کنی ، میوه این درخت موجودات ، آدمی دانا است ، و آدمی دانا را هم کلمه گویند زیرا که هر چه درخت دارد ، میوه درخت هم دارد ، پس آدمی دانا میوه درخت موجودات باشد .

و اگر این کلمه موجودات را به انسان تشبیه می کنی ، دل این انسان موجودات هم آدمی دانا است ، پس آدمیی دانا

دل موجودات باشد .

بعضی گفته اند : که انسان کامل هم کتاب الله هم کلام الله است ، زیرا که انسان کامل مجموع هر دو عالم است ، و بعضی گفته اند : که انسان کامل کتاب الله است و سخن انسان کامل کلام الله است .

شما خود انصاف دهید که برای رسیدن به نقطه با عظمت کمال ، آیا راهی به جز پاکی از آلودگی ها و آراسته شدن به حسنات وجود دارد ؟

بقول پیر روشن ضمیر ، عارف فرزانه ، عاشق دلباخته ، مرحوم الهی قمشه ای :

۱ از این کلمه معنای اصطلاحی آن که به معنی خانقاهی است مقصود نیست بلکه معنای لغوی آن که به معنای تهیدستی از مال یا علم است منظور است .

زود بینی چو بگذشتی به چشم دل خدا بینی

در آن وجه الله باقی فنا عین بقا بینی

برون آی از حجاب تن قدم در کشور جان زن

که هر جا بنگری سری زاسرار خدا بینی

زاوهام طبیعت دور شو تا دل صفا یابد

صفای دل طلب تا حسن یار دلربا بینی

گدای درگه سلطان وحدت شو که شه گردی

خلوص آور در آن حضرت که اقلیم صفا بینی

زخواب عالم غفلت اگر بیدار دل گردی

شب هجران رخ خورشید تابان برملابینی

زرنگ و بوی گل بگذر رخ گل آفرین بنگر

که گویا ، هر سر خاری به تسبیح خدا بینی

چو یوسف گر غلام حضرت سلطان عشق آئی

شه مصر بقا گردی و مه فرخ لقا بینی

زدل کبر و غرور و کینه شو تا اهل دل گردی

بکوی اهل دل بازآ که بزم اولیا بینی

زصهبا محبت نوش کن تا جسم جان گردد

چو جان گشتی رخ جان آفرین را بی

خفا بینی

بذکر یار یار ارعاشقی همت طلب هر شب

که دل عرش خداسازی جلال کبریا بینی

شبی گر بشنوی سبوح و قدوس ملائک را

هزاران عرش و کرسی را در این بیحد فضا بینی

قدم در محو و حیرانی گذار از صحو و هشیاری

که شور عشق و غوغا و نشاط انبیا بینی

اگر عاشق شوی عالم همه بزم طرب بینی

فلک مشتاق حسن خلق ، ملک محو لقا بینی

گدای عشق را گو عرض دل با شاه شاهان کن

که آن سلطان کل را همنشین با هر گدا بینی

در اول دل ز مهر دنیی دون پاک کن وانگه

براه عشق گامی نه که یهدی من یشاء بینی

در این غفلت سرای عمر در خواب گران بودی

شبی بگشای چشم دل که یار دلربا بینی

به درد عشق خو کن کز همه دردی شفا یابی

در آنجا هر غمی شادی و هر دردی دوا بینی

زمهرش گر فتد یک ذره بر دل برتر از ماهی

نگر کان ذره را خورشید تابان بی خفا بینی

پشیمان از گنه شو کآتش دوزخ خمش سازی

درون آتش دل چشمه آب بقا بینی

طلب علمی که سازد زنده دل چون آب حیوانت

که در ظلمات حیرت نور خض رهنما بینی

به اخلاص ار شبی بر درگهش با اشک و آه آئی

همه دردت دوا گردد همه حاجت روا بینی

زصهبای محبت جرعه ای گر نوش جان کردی

سرت پر شور و دل سر مست تا روز جزا بینی

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)(١) .

به اتفاق مفسرین عامه و خاصه ، این آیه در شأن امیرمؤمنان ، قلب عارفان ، جان عاشقان ، حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) نازل شده ، و چنانچه در

آیه شریفه می نگرند ، خداوند بزرگ بپا داشتن نماز را از ویژگیهای آن حضرت شمرده و آن را به عنوان علامت و نشانه آن محور ایمان ، قرار داده است ، در متن آیه شریفه می خوانیم :

همانا همه کاره شها تنها خدا و رسول ، و آن گرویدگانی هستند ، که نماز را بپا داشته و در حال رکوع ادای زکات می کنند !

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَعَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)(٢) .

مؤمنان آن مردمی هستند که چون یاد خدا شود ، از جلال و بزرگی حق ، دلشان ترسان شود ، و چون آیات الهی را بر آنان بخوانند ، بر ایمانشان افزوده شود ، و بر خدای خویش در تمام امور تکیه کنند ، نماز را بپا داشته ، و از آنچه روزی آنان شده انفاق نمایند .

(وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلاَةَ إِنَّا لاَنُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ)(٣) .

در این آیه بسیار مهم دو موضوع ریشه دار و یک نتیجه مورد بحث است :

موضوع اول تمسک به کتاب

١ سوره مائده (٥) : ٥٥ .

٢ انفال ٢ ٣ .

٣ سوره اعراف (٧) : ١٧٠ .

موضوع دوم اقامه نماز و نتیجه ، مصلح شدن انسان به خاطر اتصال به آن دو موضوع .

تمسک به کتاب به معنای الصادق و اتصال به قرآن مجید است ، قرآنی که نقشه جامع الهی برای هدایت انسان به سوی هر خیر و کمالی است .

قرآنی که درمان

دردها ، علاج امراض ، حلال مشکلات ، رافع نیازها ، و راهبر انسان به سوی خداست .

و این الصاق و اتصال ، حاصل نمی شود مگر با رعایت سه برنامه :

۱ قرائت قرآن

۲ فهم قرآن

۳ عمل به قرآن

چون کسی به قرائت و خواندن قرآن مجید برخیزد ، و برای فهم این کتاب مجاهده کند ، و در عمل به آیات آن بکوشد ، و بر این راه ثابت قدم باشد ، مصداق واقعی متمسک به کتاب است .

در این زمینه در شرح حدیث چهاردهم کتاب مصباح الشریعه ، بخواست حضرت الهی توضیح بسیار مفصل و قابل توجهی داده خواهد شد .

آری از خصوصیات بسیار مهم مؤمن تمسک به کتاب و سپس اقامه نماز است ، چون عبد در اتصال به قرآن و عمل عظیم نماز قرار گرفت ، مصلح خواهد شد ، به این معنی که در مرتبه اول در اصلاح خویش و سپس اصلاح زن و فرزند ، آنگاه اصلاح جامعه برخواهد آمد ، و اجر چنین مصلحی ، که اصلاح گری او از قرآن و نماز سرچشمه گرفته ضایع نخواهد شد .

این چنین انسان ، در پیشگاه خداوند مهربان از اعتبار و قیمت خاصی برخوردار است ، و انسانی است که به توفیق حضرت دوست خیر دنیا و آخرتش تأمین است .

تمسک به کتاب نتیجه عشق به قرآن وعشق به قرآن نتیجه معرفت انسان به کتاب خداست

معرفت در این زمینه مولد همت و عشق ، و عشق و همت مولد حرکت و عمل است ، پیروز و بهروز انسانی که غرق عشق به حق است ، و در این

عشق ثابت و استوار و محکم قدم است .

هر دل که در او بلای عشق است

آن جایگه خدای عشق است

هر ناله که بر دلی نشیند

از نای روان فزای عشق است

خوشتر ز صفای صبحگاهی

شامی که در او صفای عشق است

جانبخش تر از پیام امید

نائی که در او نوای عشق است

سوزنده تر از فراق و حرمان

آه دل مبتلای عشق است

هر چند که عشق می گذارد

از آتش مهر و نای عشق است

هر نقش که شاهکار ذوق است

طرح خوشی از نمای عشق است

تا هست جهان و ملک هستی

در گوش فلک صدای عشق است

هر جلوه که زندگی نماید

خود گوشه ای از بقای عشق است

بر توده سیم و خرمن زر

کی یک نظر گدای عشق است

باقی است همیشه عشق و عاشق

زیرا که بقا بقای عشق است

تا بوده و هست ملک هستی

در زیر پر همای عشق است

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ)(١) .

آنان که اهل ایمان و عمل شایسته اند ، و نماز را بر داشته و زکات می پردازند ، نزد خداوند دارای اجر و بر آنان ترس و غصه ای نخواهد بود .

١ سوره بقره (٢) : ٢٧٧ .

(فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْم يَعْلَمُونَ)(١)

بد کرداران هرگاه از برنامه های زشت خویش بازگردند ، و نماز را بپای دارند و زکات مال بدهند . برادران دینی شما خواهند بود ، و ما آیات خود را برای آنانکه بدانند بطور مشروح بیان خواهیم داشت .

(إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللهِ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلاَةَ وَآتَى الزَّكَاةَ

وَلَمْ يَخْشَ إِلاَّ اللهَ فَعَسَى أُولئِکَ أَن يَکُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ)(۲) .

منحصراً آباد کردن مساجد خدا ، بدست کسانی است که به خدا و روز جزا ایمان آورده و نماز بپا دارند و زکات بپردازند ، و از غیر حق نترسند ، اینان امیدوار باشند که اهل هدایتند

آیـاتی که خوانـدیـد ، نمونه هـایی از آیـات کتاب خـداست ، که نماز را به عنوان یکی از خصوصـیات بارز مردم مؤمن معرفی کرده ، قسمت دیگری از آیات کتاب خدا که همین هدف را دنبال کرده ، برابر با نام سوره ها و شماره آیات بدین قرار است :

انعام ۹۲ ، توبه ۷۱ ، رعد ۴۲ ، ابراهیم ۳۱ ، حج ۳۵ ۴۱ ، مؤمنون ۲ ، نور ۳۷ ، نمل ۳ ، لقمان ۴ ، فاطر ۱۸ ۱۹ ، شوری ۳۸ ، بینه ۵ ، معـارج ۲۳ ، روی هم رفته در حـدود بیست و پنـج آیه در سوره هـای مختلف قرآن نمـاز را از نشـانه هـای مردم با ایمان و انسانهای شایسـته قرار داده ، و بر مبنای این آیات ، اگر مرد و زنی از حوزه با عظمت نماز بی بهره باشـند ، بایـد گفت از مدار ایمان واقعی خارج ، و از مراتب

۱ سوره توبه (۹) : ۱۱ .

۲ سوره توبه (۹) : ۱۸ .

عالی الهی و انسانی دورند ، و اینان همان مردمی هسـتند که خداوند در قرآن مجید به خاطر عدم ایمان و ضـعف عمل از آنان تحت عناوین : انعام ، شردواب ، فاسق ، اصحاب نار یاد کرده است ! !

نماز در آئینه روایات

پس از قرآن مجید

، وقتی به مسئله نماز در احادیث اسلامی مراجعه می کنیم ، می بینیم ، انبیاء گرام الهی و امامان معصوم (علیهم السلام) به اندازه ای که نسبت به مسئله نماز پافشاری دارند ، نسبت به هیچ یک از احکام به این اندازه شدت عمل نشان نداداه اند .

نماز به تنهائی جامع بسیاری از عبادات و حقایق است ، و متصل به آن ، در حقیقت در اتصال با عنایات و الطاف حضرت حق است .

اینکه در کلمات ارباب معرفت ، و صاحبان دل ، و سالکان راه ، و عارفان عاشق و بیداران وارسته آمده :

نماز پوششی برای انسان است ، که تمام زیورها و زینت های معنوی و ملکوتی با آن است ، و انسان چون نماز را با تمام شرایطش بجای آورد ، در آئینه غیب عالم ، به زیباترین چهره ممکن در جهت شخصیت و آدمیت تجلی می کند .

و اینکه در سخنان کاملان صادق ، و رهسپران راه دوست ، و شناگران دریای عشق ، و آوارگان کوی محبوب آمده :

ایمان خرقه ستاری است ، اصل ایمان عنایت حق است ، حقیقت ایمان ترک ماسوی الله است ، سر ایمان کلمه شهادت است ، جان ایمان قرآن است ، تاج ایمان طاعت است ، تخم ایمان علم است ، برکت ایمان تقواست ، پوست ایمان شرم است ، بیخ ایمان خوف است ، تنه ایمان توبه است ، میوه ایمان معرفت

و صدق است ، کمال ایمان تسلیم است ، مسکن ایمان قول مؤمن است ، پاکی خرقه حیات است ، جان خرقه ثناست ، فریضه خرقه صحت است ، غسل

خرقه ترک و تجرید است ، این همه در نماز قابل تحقق است ، سخنی است از روی صدق و کلمه ای است از روی حق ، که در حقیقت نماز آئینه تمام این حقایق و میدانی برای این وقایع عالی الهیه است .

کسی این جام معنی می کند نوش

که کردست او سر خود را فراموش

به گرد پرده اسرار کم گرد

که نبود مرد این اسرار هر مرد

اگر خواهی که این در بازیابی

به عجز اقرار کن تا بازیابی

کسی کو اندرین اسرار بشناخت

همه درها بدین دریا در انداخت

بسی این درد را درمان بجستیم

کنون در گریه دست از جان بشستیم

زهی دردی که درمانی ندارد

زهی شوری که پایانی ندارد

دریغا در هوس عمرم تلف شد

که عمر از ننگ چون من ناخلف شد

تهی دستم زراد راه جاوید

به فضل تو دلی دارم پر امید

خداوندا امیدم را روا کن

دلم را از کرم حاجت روا کن

منو دار جانم را به نوری

دلم را زنده گردان از حضوری

مرا از من نجاتی ده به توفیق

زنور خود براتی ده به تحقیق

دلم را محرم اسرار گردان

زخواب غفلتم بیدار گردان

چو جان را از جهان شد منقطع دم

مرا با نور ایمان دار آن دم

نفس چون برکشیدم هم نفس باش

در آن درماندگی فریاد رس باش

نماز و کودکان

مسئله نماز از نظر اسلام به درجه ای از اهمیت و عظمت است ، که در آثار اسلامی و معارف الهی ، و روایات و احادیث ، آمده که فرزندان خود را به چند

سال قبل از تکلیف با این فریضه پر ارزش الهی آشنا کنید ، و آنان را با تشویق و ترغیب ، در اتصال با این دریای خروشان رحمت حق قرار دهید .

عَنْ مُعاوِیَهِ بْنِ

وَهَب قالَ : سَاَلْتُ اَبا عَبْدِاللهِ (علیه السلام) فی كَمْ یُؤْخَذُ الصَّبِیَّ بِالصَّلاهِ ؟ فَقالَ : فیما بَیْنَ سَبْعَ سِنینَ وَسِتَّ سِنینَ(۱) :

معاویه بن وهب كه از راویان بسیار پر اهمیت احادیث اسلامی است ، می گوید :

از حضرت صادق (علیه السلام) پرسیدم ، كودك را باید چه وقت در ارتباط با نماز قرار داد ؟ حضرت فرمودند بین شش تا هفت سالگی ! !

عَنْ عَلِیّ بْنِ جَعْفَر ، عَنْ اَخیهِ مُوسی (علیه السلام) قالَ : سَاَلْتُهُ عَنِ الْغُلامِ مَتی یَجِبُ علیْهِ الصَّوْمُ وَالصَّلاهُ ؟ قالَ : اِذا راهَقَ الْحُلُمَ وَعَرِفَ الصَّلاهَ وَالصَّوْمَ(۲) :

علی بن جعفر از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسید ، چه زمانی نماز و روزه به پسر بچه واجب می شود ؟ حضرت فرمود : چون به مرز تكلیف برسد و نماز و روزه را بشناسد .

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) ، عَنْ اَبیهِ قالَ : اِنّا نَاْمُرُ صِبْیانَنا بِالصَّلاهِ اِذا كانُوا بَنی خَمْسَ سِنینَ ، فَمُرُوا صِبْیانَكُمْ بِالصَّلاهِ اِذا كانُوا بَنی سَبْعَ سِنینَ(۳) :

امام ششم از پدرش حضرت باقر (علیه السلام) نقل می كند ، كه آن حضرت فرمود : ما فرزندان خود را در پنج سالگی امر به نماز می كنیم ، پس شما در سنین هفت سالگی ، آنان را نسبت به نماز تمرین بدهید .

به روایت زیر دقت كنید ، كه روایت بسیار مهمی است :

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ قارُونَ اَنَّهُ قالَ : سَاَلْتُ الرِّضا (علیه السلام) اَوْ سُئِلَ وَاَنَا اَسْمَعُ عَنِ الرَّجُلِ

۱ وسائل ۳ / ۱۲ .

۲ وسائل ۳ / ۱۲ .

۳ وسائل ج۳ ، ص ۱۲ .

یَجْبُرُ وَلَدَهُ وَهُوَ

لا يُصَلّي الْيَوْمَ وَالْيَوْمَيْنِ فَقالَ : وَكَمْ اُتِيَ عَلَى الْغُلامِ ؟ فَقُلْتُ ثَمانِيَ سِنينَ فَقالَ : سُبْحانَ اللهِ يَتْرُكُ الصَّلاهَ قالَ : قُلْتُ يُصيبُهُ الْوَجَعُ قالَ : يُصَلّى عَلى نَحْوِ ما يَقْدِرُ(۱) :

حسن بن قارون می گوید : من از حضرت رضا (علیه السلام) پرسیدم ، یا یک نفر پرسید و من گوش می دادم ، که مردی فرزندش را به نماز وامیدارد ولی یک یا دو روز نماز نمی خواند ، حضرت فرمود بر آن پسر بچه چند سال گذشته گفتم هشت سال ، حضرت تعجب کرد و فرمود : هشت سال و ترک نماز ، عرضه داشتم ، برای او سخت و رنج آور است ، فرمود به اندازه تاب و توانش نماز بخواند .

عَنْ عَلِيّ فى حَديثِ الْاَرْبَعَ مِاَهَ قالَ : عَلِّمُوا صِبْيانَكُمُ الصَّلاهَ وَخُذُوهُمْ بِها اِذا بَلَغُوا لَمانِيَ سِنينَ(۲) :

در حدیث چهار صدگانه از علی (علیه السلام) آمده : نماز را به فرزندان خود تعلیم دهید ، و چون به هشت سالگی برسند ، آنان را وادار به خواندن این فریضه الهی نمائید .

حرمت سبک شمردن نماز و سستی نسبت به آن

کران تا کران جهان با عظمت هستی را ، تا آنجا که چشم شما قدرت دارد ، بنگرید ، و از آنجا به بعد که قدرت تماشا ندارید ، با سلاح با عظمت علم هیئت و نجوم ملاحظه کنید ، آنگاه تا آنجا که میسر است بنای شگفت انگیز موجودات را که از چند عنصر و چگونه تشکیل شده دقت کنید ، به این نتیجه می رسید که شناخت طول و عرض و حجم جهان هستی ، تا پایان عالم برای احدی ، هر چند از قوی

ترین عقل ، و پرقدرت ترین وسائل علمی بهره مند باشد میسر نیست ،

۱ وسائل ۳ / ۱۳ .

۲ وسائل ۳ / ۱۳ .

و نیز همه انسانها از پی بردن به حقیقت یک عنصر از عناصری که در ساختمان یک موجود ، مانند سلول یا اتم یا ریزترین جزء عالم بکار رفته ، با تمام وجود عاجزند .

قرآن مجید در بسیاری از آیات ، از آسمانهای هفت گانه نام می برد ، که بر اساس آیات و روایات و تحقیقات علمی دانشمندان بزرگ در طول هزاران سال ، آنچه در باره هیئت و نجوم گفته شده مربوط به آسمان اول است ، که قرآن مجید از آن تعبیر به آسمان دنیا کرده است .

و این آسمان با اینکه قسمتی از آن با چشم عادی قابل رؤیت است بشر را از درک ستارگان ، سحابیها و کهکشانهایش با این همه پیشرفت دانش و وسائل علمی به تمام معنی عاجز و ناتوان کرده است ! !

شاید تاکنون صدها هزار کتاب در محور مسائل آسمان دنیا نوشته شده باشد ، و هزاران نوع وسائل علمی جهت تماشای مناظر دلفریب این صفحه پهناور اختراع شده باشد ، ولی انسان با همه کوشش و جهاد علمی اش ، خود را از درک طول و عرض و حجم همین آسمان اول ناتوان و ضعیف معرفی کرده است .

اگر به اظهارات دانشمندان شرق و غرب در باره عجز علم از درک واقعیات مراجعه کنید دچار شگفتی و تعجب می شوید ، و در ضمن به انصاف اهل انصاف و تواضع متواضعین پی می برید .

در اینجا لازم است به گوشه

ای از اظهارات دانشمندان علم نجوم در باره وضع گوشه ای بسیار کوچک و محدود نسبت به آسمان سیاره تشکیل شده باشد .

گفته او پس از دو هزار سال بوسیله گالیله با کشف و اختراع دوربین نجومی تأیید شد .

او وقتی در ژنو ، دوربین خود را ساخت به این مسئله رسید که : کهکشان عبارت از توده ای از ستارگان است .

و امروز دانشمندان بزرگ این علم می گویند : کهکشان توده ای از ستارگان است که تعداد آن حدوداً نزدیک به دو میلیارد ستاره است ! !

فاصله هر ستاره تا ستاره دیگر چهار سال نوری است و عرض این کهکشان نزدیک به دویست هزار سال نوری تخمین زده شده و دارای سی هزار منظومه شمسی است ، که منظومه ما یکی از آنهاست .

این کهکشان دارای یک حرکت دورانی است که در مدت سیصد میلیون سال انجام می گیرد ، و این همه وضع کلی یک کهکشان است .

تاکنون در همین گوشه از عالم توانسته اند نزدیک به صد میلیون کهکشان پیدا کنند ، که فاصله هر یک با دیگری دو میلیون سال نوری است ! !

نزدیک ترین کهکشان به کره زمین المرءه المسلسله است که فاصله آن تا زمین هشتصد هزار سال نوری است و با چشم غیر مسلح به شکل ستاره کم نوری دیده می شود .

بعضی از کهکشانها تا زمین هزار میلیون و بعضی نهصد و برخی هشتصد و بعضی هفتصد و تعدادی ششصد میلیون سال نوری فاصله دارند .

اسحاق نیوتن که خود یکی از بزرگترین متخصصان علم هیئت و ریاضی است ، می گوید

جهان آفرینش چون اقیانوسی است که

ما در طی اکتشافاتی که داشته ایم ، همانند طفلی هستیم که در کنار آن سنگی به این طرف و آن طرف انداخته ایم ! !

انیشتن می گوید : اکنون که پیر شده ام ، خیال می کنم هر چه را آموخته ام ، ولی می دانم که کیفیت ذره بی مقدار را نمی دانم ، ولی در جوانی تصور می کردم همه چیز می دانم .

و نیز می گوید : بشر در علم اگر چه خیلی پیش رفته ، ولی در دوران کودکی علم ، و ابتدای دالان خانه بزرگ است .

لدژ از فلاسفه بزرگ است ، می گوید : آنچه را می دانم در مقابل دانستنی ها خیلی ناچیز است ، من این را با تمام اعتقاد می گویم ، گرچه بعضی اعتقاد ندارند .

ابن سینا می گوید : طول و عرض و حجم اشیاء را می توان حساب کرد ، ولی به حقیقت اشیاء نمی توان پی برد .

در هر صورت زمین و تمام موجوداتش ، آسمانهای هفت گانه و تمام عناصر و اشیائش ، عالم ملکوت و ملائکه و جن با تمام شئونش ذره ای بسیار بسیار اندک و کوچک و ناچیز ، در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت خالق هستی است ، و در حقیقت این کجا و آن کجا ؟

دستور حضرت حق و صد و بیست و چهار هزار پیامبر و دوازده امام و اولیاء مقرب الهی است ، که انسان بوسیله نماز در برابر عظمت حضرت رب الارباب به تواضع و خضوع قیام کند ، کسیکه این حکم با عظمت را سبک بشمارد ، انسان بسیار

سبک و بی قدری است ، انسان پست و زبونی است ، موجود پلید و کثیفی است ، کسیکه با این ناچیزی و کوچکی اش ، حاضر نباشد در برابر بزرگی حضرت الله ، با این همه لطف و محبت و احسانی که نسبت به او مبذول داشته ، سر تواضع فرود آورد ، البته کثیف و پست و از هر موجودی بدبخت تر و زبون تر است .

سبک شمردن بزرگ ترین و پر منفعت ترین و عرفانی ترین حکم الهی ، دلیل بر جهل و ذلّت و شقاوت و کوردلی و احمقی .

اهل معرفت و عاشقان حضرت حق ، و اولیاء کامل و بینایان راه ، و دلدادگان به معبود حقیقی ، و دلباختگان به مقصود واقعی عالم با چشمی غیر از همه چشم ها به نماز می نگریستند .

آنان با نماز رفتاری عاشقانه و ربطی عارفانه و پیوندی آگاهانه داشتند ، نماز چشم و چراغ آنان ، و روشنی قلب و دل آن سرباختگان کوی محبوب بود ، آنان

بدون نماز زندگی نمی کردند ، و بی نماز زنده نبودند ، و منهای نماز حرکت نداشتند .

جهان را بی نماز نمی خواستند ، و برای ره بردن به عالم ملکوت راهی جز نماز نمی دانستند و محصول و میوه هستی را در نماز می دیدند .

در برابر نماز از خود بیخود می شدند ، و به هنگام ورود به نماز سر و جان نمی شناختند ، و تنها مستی و وجد و شور و سماع آنان از نماز بود .

آنان با نماز جان و دل می آراستند ، و نفس خود با نماز از

رذائل پاک می کردنـد ، و وقت نماز از خود بیخود می شدنـد ، و در مقـدمه نماز به مستی کامل فرو می رفته و با زبان حال به محضر حضرت جانات عرضه می داشتند :

ما را سفری فتاد بی ما

آنجا دل ما گشاد بی ما

آن شه که زما نهان همی شد

رخ بر رخ ما نهاد بی ما

مائیم همیشه مست بی می

مائیم همیشه شاد بی ما

درها همه بسته بود بر ما

بگشود چو راه داد بی ما

مائیم ز خیر و شر برسته

از طاعت و از فساد بی ما

بیائید آن طور که قرآن مجید فرموده به نماز بنگریم ، یعنی نماز را در رأس تمام احکام حضرت دوست ببینیم .

دوست به ما اجازه داده ، تا بوسـیله نماز به محضـر مبارک او ، و پیشـگاه قـدس و کوی پاکش مهمان شویم ، و گرنه ما که بی نهایت در بی نهایت کوچکیم کجا و پیشگاه آن جناب ، که بی نهایت در بی نهایت عظیم است .

اینکه حضرت ذوالجلال از ما انسانها نماز خواسته ، دلیل بر کمال عشق و محبت او نسبت به ماست .

اگر مسـئله عشق خـالق به مخلوق نبود ، مسـئله ای به نـام نمـاز مطرح نمی شـد ، نمـاز فریادی عاشـقانه و راهی عارفانه ، بسوی جناب اوست ، اگر نماز را آن چنان

که هست و به آن نحوی که دسـتور داده انـد بجـای آری ، آنچه حجـاب بین قلب و روح تو و حضـرت محبوب است برداشـته شود ، و به مشاهده عظمت او نائل گردی .

ستان آن جام و آن هستی الله

دمی زن هم چون مردان از هو الله

چون آن می

در کشی از جام وحدت

کجا بینی تو مر دیدار کثرت

شود زان می ترا اسرارها فاش

حقیقت نقش گردد عین نقاش

فنا را در بقا بین و فنا شو

در آن عین فنا کلی بقا شو

در حرمت سبک شمردن نماز و سستی نسبت به این امر با عظمت الهی روایاتی در کتب عالی روائی آمده ، که دانستن بخشی از آن بر همگان لازم است .

عَنْ زُرارَه عَنْ اَبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : لا تَتَهاوَنْ بِصَلاتِکَ فَاِنَّ النَّبیَّ (صلی الله علیه وآله) قالَ عِنْدَ مَوْتِهِ : لَیْسَ مِنّی مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلاتِهِ ، لَیْسَ مِنّی مَنْ شَرِبَ مُسْکِراً لا یَرِدُ عَلَیَّ الْحَوْضِ لا وَاللهِ :

زراره از امام پنجم نقل می کند ، که حضرت فرمود : نسبت به نمازت سستی مکن ، پیامبر به هنگام مرگش فرمود :

کسی که نماز را سبک انگارد از من نیست ، کسی که مست کننده بنوشد بر من وارد نخواهد شد .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید :

والله قسم پنجاه سال بر کسی می گذرد و خداوند یک نماز از او قبول نمی کند ، و چه برنامه ای برای انسان سخت تر از این است ؟

بخدا قسم از همسایگان و یارانتان می شناسید کسی را که اگر برای بعضی از شما نماز بخواند از او قبول نخواهید کرد ، چون نماز را سبک انگاشته ، خداوند جز

عمل نیکو قبول نمی کند ، چگونه کسی که یک عمل الهی را سبک گرفته از او قبول کنند(۱) ؟

قَالَ اَبُوالْحَسَنِ الْاَوَّلِ (علیه السلام) : لَمّا حَضَرَتْ اَبی الْوَفاهُ قالَ لی : یا بُنَیَّ اِنَّهُ لا یُنالُ شَفاعَتَنا مَنِ اسْتَخَفَّ بِالصَّلاهِ(۲) :

موسی بن جعفر (علیه السلام)

فرمود :

پدرم حضرت صادق به وقت مرگ فرمود : پسرم ، کسی که نماز را سبک بشمار ، به حقیقت که به شفاعت ما نمی رسد .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : لِکُلِّ شَیء وَجْهُ وَوَجْهُ دینِکُمُ الصَّلاهُ فَلا یَشینَنَّ اَحَدُکُمْ وَجْهَ دینِهِ وَلِکُلِّ شَیء اَنْفٌ وَاَنْفُ الصَّلاهِ التَّکْبیرُ(۳) :

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : برای هر چیزی صورتی است « که نمایانگر هویت و زیبائی و حیثیت آن چیز است » و صورت دین شما نماز است ، کسی از شما صورت دین را خوار و سبک نشمارد ، و برای هر چیزی مقدمه ای است و مقدمه نماز تکبیر است .

امام ششم می فرماید :

برای نماز از میان ملائکه موکلی است که کاری غیر آن ندارد ، چون مکلف از نماز فراغت پیدا کند ، آن را به طرف خدا می برد ، اگر قابل قبول باشد قبول می شود ، و اگر از طرف حق قبول نشود ، خطاب می رسد ، این نماز ار به بنده ام بازگردان ، ملک نماز را باز گردانده و به صورت صاحبش می زند و می گوید وای

۱ وسائل ۳ / ۱۵ ۱۶ .

۲ وسائل ۳ / ۱۵ ۱۶ .

۳ وسائل ۳ / ۱۵ ۱۶ .

بر تو که همیشه عملی داری که باعث سرشکستگی من است(۱) .

و نیز از ابو بصیر نقل شده که : بر ام حمیده وارد شدم ، تا او را در عزای صادق (علیه السلام) تسلیت بگویم ، او گریه کرد و من بر اثر گریه اش گریستم . سپس گفت

ای ابو محمد اگر حضرت صادق را به وقت مرگ می دیدی تعجب می کردی ! دو چشمش را باز کرد و فرمود ، همه کسانی که با من آشنائی دارند دور من جمع کنید ، کسی نماند مگر این که به محضر آن جناب آمد ، آنگاه به همه نظر ک رد و فرمود : شفاعت ما شامل کسانی که نماز را سبک بشمارند نمی شود(۲) !

عَنْ اَبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : اَلصَّلاةُ عَمُودُ الدّینِ مَثَلُها کَمَثَلِ عَمُودُ الْفُسْطاطِ اِذا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَ الْاَوْتادُ وَالْاَطْنابُ وَاِذا مالَ الْعَمُودُ وَانْکَسَرَ لَمْ یَثْبُتْ وَتَدٌ وَلا طَنَبٌ(۳) :

امام باقر (علیه السلام) فرمود :

امام باقر (علیه السلام) فرمود : نماز ستون دین است ، و برنامه آن برای دین همانند ستون خیمه است ، وقتی ستون ثابت و پا برجا باشد ، میخها و طنابها پابرجاست ، ولی وقتی ستون از ثبوت بیفتد و بشکند میخ و طنابی پا برجا نمی ماند .

حرمت ضایع کردن نماز و وجوب حفظ آن

قسمت اول

مسئله وجوب نماز و حفظ این ودیعه الهی در زندگی به درجه ای از اهمیت و ارزش است ، که در دستورات عالی دینی ضایع گذاشتن آن از محرمات و ممنوعات شدیده شمرده شده ، و بر حفظ آن از نظر کمیت و کیفیت سفارش زیاد شده است .

۱ عقاب الاعمال ص ۱۸ .

۲ وسائل ۳ / ۱۷ .

۳ محاسن برقی ص ۴۴ .

عارف معارف الهیه حضرت امام خمینی در « اسرار الصلاه » خود می فرماید : اکتفا نمودن به صورت نماز و قشر آن ، و محروم ماندن از برکات و کمالات باطنیه آن موجب سعادات ابدیه ، بلکه

باعث جوار رب العزه و مرقاه عروج به وصال محبوب مطلق که غایت آمال اولیاء و منتهای آرزوی اصحاب معرفت و ارباب قلوب بلکه قره العین سید رسل (صلی الله علیه وآله وسلم) است ، از اعلی مراتب خسران و زیانکاری است ، که پس از خروج از این نشئه ، و ورود در محاسبه الهیه موجب حسرتهائی است ، که عقل ما از ادراک آن عاجز است .

ما تا در حجاب عالم ملك و خدر طبیعت هستیم از آن عالم نمی توانیم ادراکی نمائیم و دستی از دور بر آتش داریم .

کدام حسرت و ندامت و زیان و خسارت بالاتر از آن است که چیزی که وسیله سعادت انسان و دوای نقایص قلبیه است و در حقیقت صورت کمالیه انسانیه است پس از چهل پنجاه سال تعب در راه آن به هیچوجه از آن استفاده روحیه نکرده ، سهل است مایه کدورت قلبیه و حجابهای ظلمانیه شود و آنچه قره العین رسول اکرم است موجب ضعف بصیرت ما گردد .

(يَاحَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ)(١) .

به قول فیض آن سرمست باده عشق الهی :

گنج ابدی پیروی حق و عبادت

مفتاح در خیر نمازی به جماعت

معنای نماز است حضور دل احباب

زنهار به صورت مکن ای دوست قناعت

١ سوره زمر (٣٩) : ٥۶ .

راضی مشو از بندگیش تا ننمائی

آداب و شرایط همه را نیک رعایت

هر چند که وسواس کنی سود ندارد

خود را ندهی تا به دل و جان به عبادت

خواهی به عبادت خللی راه نیابد

میکن دولت از وسوسه دیو حمایت

خواهی که زدستت نرود وقت فضیلت

مگذار که تا کار کشد وقت طهارت

از دست مده

راتبه ورد شبانروز

تا آن که نویسند ترا زاهل عبادت

برخیزی و وتری بگذاری به سحرگاه

مفتوح شود بر رخت ابواب سعادت

هرگز نتوانی که تلافی کنی آن را

گر از تو شود فوت نمازی به جماعت

طاعت نپذیرند در آن نیست چو تقوا

زنهار مکن معصیتی داخل طاعت

این کار به عادت نشود راست خدا را

هنگام عبادات بپرهیز زعادت

هر رنج که در راه عبادت کشی ای فیض

در آخرت آن یابد تبدیل به راحت

پس ای عزیز دامن همت به کمر زن و دست طلب بگشای و با هر تعب و زحمتی است حالات خود را اصلاح کن ، و شرایط روحیه نماز اهل معرفت را تحصیل کن و از این معجون الهی که با کشف تام محمدی (صلی الله علیه وآله) برای درمان تمام

دردها و نقصهای نفوس فراهم آمده استفاده کن و خود را تا مجال است از این منزلگاه ظلمت و حسرت و ندامت و چاه عمیق دوری از ساحت مقدس ربوبیت جل و علا کوچ ده و مستخلص کن ، و به معراج وصال و قرب کمال خود را برسان که اگر این وسیله از دست رفت وسایل دیگر منقطع است .

اِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ ما سِواها وَاِنْ رُدَّتْ رُدَّ ما سِواها .

عارف روشن ضمیر مرحوم حاج میرزا عبدالحسین تهرانی که از اعاظم تلامذه مرحوم حجه الاسلام شفتی اصفهانی است در کتاب اسرار الصلاتش در صفحه بیست و شش می فرماید : نماز مستجمع صفات سایر عبادات است ، چون صیام که امساک از مفطرات است . و چون حج که احرام بستن از میقات ا ست و چون زکات که بذل نفیس نفقات است . و چون جهاد که محاربه با

جنود شیاطین و مخالفین است ، و محراب عبادت نیز معدن وسوسه شیطان است .

پس نماز ، کل و سایر اعمال بسته به او به منزله اجزاء و او اعلی و سایر نسبت به او ادنی ، و مشخص است که چون کل منتفی شود جزء نیز منتفی گردد و چون متاع اعلی مردود شود ادنی به طریق اولی نابود شود .

و این در مثل چنان است که : پادشاهی از رعیت تحفه خواهد و در حفظ او مبالغه نماید ، و رعیت نیز از راه دور متاعی بردارد و تا به درگاه سلطان هدید آورد ، و دشمنان بسیار و دزدان خونخوار بسیار نیز در راه برخورند ، و با همه ، کشش و کوشش نماید و متاع را از چنگ دزدان رباید و صحیح و سالم تسلیم بارگاه سلطان و پادشاه کند .

ولکن در این تحفه ها یکی از همه مرغوب تر و نزد سلطان از همه مطلوب تر و ایجاب آن از سایرین بیشتر و تأکید سلطان در باره او فزون تر باشد ، معلوم است که اگر تحفه به صفتی که سلطان امر فرموده موصوف باشد و به اسم صحت

معروف باشد مقبول طبع شاه شود و سایرین را نیز به تبع آن قبول فرماید و اما اگر آن متاع اعلی که نفیس تر و طبع سلطان به آن حریص تر است ، به دزدان داده ، یا آنکه به صفتی که سلطان خواسته موصوف نباشد ، سلطان همه را رد نماید ، و سایر تحفه ها اگر چه خوب است بد نماید .

آری نماز اعلاترین و برترین حکم خداست ، و

در راه بردن آن به نزد محبوب واقعی خطرات زیادی از جانب شیاطین برونی و درونی متوجه آن است ، باید مواظب بود که این تحفه نفیس ضایع نشود و به دست دزدان و نابکاراان نیفتد ، و جهت رساندن آن به معشوق حقیقی لازم است تمام آداب و شرایط و اوصاف آن را حفظ کرد ، که با حفظ آداب و به جا آوردن شرایط ، زمینه ورود به مقام قرب و بساط انس برای انسان فراهم می گردد .

توجه داشته باش که به دقت حضور نماز لباس منیت از وجود خویش به خاك افکنی ، و برای ورود به بارگاه محبوب احرام تقوا دربندی ، و از تمام گناهان و معاصی ظاهر و باطن به حالت روزه درآئی ، و با شمشیر فکر و توجه و نیت پاك با شیاطن باطنی و ظاهری تا مرز پیروزی درافتی ، ، و به محضر آن مولای مهربان همه وجود و هستی را تسلیم کرده به قربانگاه فنا برای یافتن بقا درآئی ، و در برابر آن جناب با تمام وجود بگوئی :

در خم زلف تو پایند جنون شد دل من

بی خبر از دو جهان غرقه به خون شد دل من

چون که با رشته گیسوی تو پیوندی داشت

مو به مو بسته به زنجیر جنون شد دل من

این همه فتنه مگر زیر سر چشم تو بود

که گرفتار دو صد سحر و فسون شد دل من

قسمت دوم

آنچه گفتم به دل از روی نصیحت نشنید

عاقبت عشق تو ورزید و زبون شد دل من

بعد مرك من اگر بر سر خاکم گذری

دهمت شرح که از دست تو چون شد دل من

سالها

سخت تر از کوه گران بود ولیک

در سر عشق تو بی صبر و سکون شد دل من

نقطه خال تو تا دید به پرگار وجود

یکسر از دایره عقل برون شد دل من

در مسئله حرمت تضییع نماز و وجوب مواظبت بر این امانت بی نظیر الهی روایاتی بس مهم رسیده ، که لازم است به گوشه ای از آن روایات اشارت رود :

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ قالَ : سَئَلْتُ عَبْداً صالِحا (علیه السلام) عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ : اَلَّذینَهُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ قالَ : هُوَ التَّضْییعُ(۱) :

محمد بن فضیل می گوید : از عبد صالح (علیه السلام) پرسیدم معنای آیه ای که می گوید اینان از نماز خود غافلند ، چیست ؟ فرمود به معنای ضایع کردن نماز است .

بی توجهی به واقعیات نماز ، صحیح بجا نیاوردن ارگان نماز ، سرسری خواندن حمد و سوره و رکوع و سجود ، رعایت نکردن ترتیب و طمأنینه از عوامل ضایع کردن این ودیعه الهی است .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : لا یَزالُ الشَّیْطانُ ذَعْرا مِنَ الْمُؤمِنِ ما حافَظَ عَلَى الصَّلَواتِ الْخَمْسِ لِوَقْتِهِنَّ ، فَاِذا ضَیَّعَهُنَّ تَجَرَّاَ عَلَیْهِ فَاَدْخَلَهُ فِی الْعَظائِمِ(۲) .

پیامبر اسلام فرمود : شیطان همیشه از مؤمن بیمناک است ، تا زمانی که بر نماز

۱ وسائل ۳ / ۱۸ .

۲ وسائل ۳ / ۱۸ .

پنج وقت محافظت دارد ، اما وقتی نماز پنج وقت را ضایع کرد ، بر او جرئت پیدا می کند و وی را در گناهان بزرگ می اندازد !

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : فی حَدیث اِنَّ مَلَکَ الْمَوت یَدْفَعُ الشَّیْطانَ عَنِ الْمُحافِظِ عَلَى الصَّلاهِ ویُلَقِّنَهُ شَهادَةَ اَنْ لا

اِلَهَ اِلاّ اللّهُ وَاَنَّ مُحَمَّدا رَسُولُ اللهِ فی تِلکَ الْحالَهِ الْعَظیمَهِ(۱) .

امـام صـادق (علیه السـلام) فرمود : در حـدیثی است که ملـک الموت به وقت جای گرفتن ، شـیطان را از ایجاد خطر نسـبت به محـافظت کننـده بر نماز باز می دارد و شـهات به وحـدانیت حق و رسالت پیامبر را به او تلقین می کنـد ، آنهم در چنان حالت بزرگ و فوق العاده ای .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صـلی الله علیه وآله) : اِذا کانَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یُدْعی بِالْعَبْدِ فَاَوَّلُ شَـیء سُـئِلَ عَنْهُ الصَّلاهُ فَاِذا جاءَ بِها تامَّهً وَاِلاّ زُخَّ فِی النّارِ(۲) :

پیـامبر خـدا فرمود : به دقت قیامت بنـده را به دادگاه الهی طلب می کننـد و اول چیزی که از او می پرسـند در باره نماز است ، اگر نماز تمام و جامع و کاملی ارائه داد اهل نجات و گرنه با خشم او را به دوزخ می اندازند .

قـالَ رَسُولُ اللهِ (صـلی الله علیه وآله) : لا ـ تُضَـیِّعُوا صَـلاتَکُمْ فَاِنَّ مَنْ ضَـیَّعَ صَـلاتَهُ حُشِـرَ مَعَ قارُونَ وَهامانَ وَکانَ حَقّا عَلَی اللهِ اَنْ یُدْخِلَهُ النّارَ مَعَ الْمُنافِقینَ فَالْوَیْلُ لِمَنْ لَمْ یُحافِظْ عَلی صَلاتِهِ وَاَداءِ سُنَّتِهِ (سُنَّهَ نَبِیِّهِ)(۳) :

پیامبر خدا فرمود : نماز خود را ضایع مکنید ، که هر کس نمازش را ضایع کند ، با قارون و هامان محشور می شود ، و سـزاوار است که خداوند او را با منافقین

۱ وسائل ۳ / ۱۹ .

۲ وسائل ۳ / ۱۹ .

۳ وسائل ۳ / ۱۹ .

به آتش جهنم ببرد ، وای بر کسیکه بر حفظ نمازش اقدام نکند و به ادای سنت حق یا سنّت پیامبر

برنخیزد .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کلامی که اصحابش را وصیت می کرد ، فرمود :

نسبت به مسئله نماز متعهد باشید و بر آن محافظت کنید ، و آن را زیاد بجای آرید و به وسیله آن به حضرت حق تقرب جوئید ، زیرا نماز بر مردم مؤمن واجب شده ، شما جواب گرفتاران به عذاب الهی را نشنیده اید وقتی از آنان می پرسند علت جهنم آمدن شما چه بود ؟ می گویند از نمازگذاران نبودیم ! !

نماز گناهان نمازگزار را هم چون برگ درخت می ریزد ، و او را از اسارت هوا و عذاب نجات می دهد .

نبی اسلام نماز را تشبیه به حمام در خانه مرد فرموده که شبانه روز پنج ب ار خود را در آن شستشو دهد ، که با چنین برنامه ای هیچگونه چرکی در بدن نمی ماند .

مؤمنین حقیقی حق با عظمت نماز را شناخته اند ، که زینت متاع دنیا و آنچه از مال و اولاد نور چشم آنان است از نماز بازشان نمی دارد خدای بزرگ فرموده :

(رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ)(۱) .

نبی بزرگ اسلام بعد از اینکه به خاطر نماز به بهشت بشارت داده شد ، خود را برای نماز در زحمت و رنج می انداخت ، چون در قرآن مجید آمده بود :

(وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا)(۲) .

آن حضرت اهل خود را امر به نماز می فرمود و خودش در میدان نماز استقامت

۱ سوره نور (۲۴) : ۳۷ .

۲ سوره طه (۲۰) : ۱۳۲ .

و صبر می ورزید(۱) .

امام باقر

می فرماید : پیامبر عزیز اسلام در مسجد نشسته بودند که مردی وارد شد ، و به نماز ایستاد ولی رکوع و سجودش را آنچنان به سرعت خواند ، که در حقیقت رکوع و سجود نبود ، پیامبر فرمود همانند کلاغی که نوک بزند نماز را بجای آورد ، اگر با این نماز از دنیا برود بر غیر دین من از دنیا رفته !(۲) !

امام ششم می فرماید : وقتی نمازگزار به نماز می ایستد از پهنه های آسمان بر زمین رحمت بر او نازل می شود ، و به محاصره ملائکه الهی درآمده و ملکی فریاد می زند :

اگر این نمازگزار آگاه شود که در نماز چیست ، هرگز آن را بهم نمی پیچد(۳) .

هارون بن خارجه می گوید مردی از یاران خود را نزد حضرت صادق تعریف کردم و به خوبی ثنای او را گفتم حضرت به من فرمود نماز او چگونه است(۴) ؟

امام باقر (علیه السلام) می فرماید : پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود :

زمانی که بنده مؤمن به نماز برمی خیزد ، خداوند به او نظر می کند ، یا فرمود خداوند تا پایان نماز به او روی می آورد و از بالای سر او تا افق آسمان سایه رحمت قرار می دهد ، و از حول و حوش او تا بالای آسمان پر از ملائکه می شود ، و ملکی موکل او می گردد ، که بالای سرش بایستد و به او بگوید : ای نمازگزار اگر می دانستی چه وجودی ترا می نگرد و با که مناجات می کنی رو برنگردانده و هرگز از جایت حرکت نمی

کردی(۵) !

۱ نهج البلاغه باب وصایا .

۲ محاسن ص ۷۹ .

۳ وسائل ۳ / ۲۱ .

۴ وسائل ۳ / ۲۱ .

۵ وسائل ۳ / ۲۱ ۲۲ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

هرگاه نماز واجب بجای آوردی آن را به وقت خودش بجای آر و تصور کن این آخرین نماز توست ، نمازی که دیگر آن را به دست نخواهی آورد ، چشم به جایگاه سجودت داشته باش ، اگر بدانی در راست و چپ تو چه خبر است هر آینه نمازت را نیکو بجای آوری ،بدان در برابر وجود بزرگی ایستاده ای که تو را می بیند ولی تو او را نمی بینی(۱) .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

وقتی عبد وارـنماز می شود و نمازش را سبک بجای می آورد و ادب و وقار و طمأنینه را آنطوری که باید مراعات نمی کند ، خداوند به ملائکه می فرماید : بنده ام را نمی بینید ، مثل اینکه نیازهایش به دست غیر من است ، آیا او نمی داند که هر چه نیاز دارد در ارتباط با من است(۲) ؟

قالَ عَلِيٌّ (علیه السلام) : اِنَّ اَسْرَقَ النّاسِ مَنْ سَرَقَ مِنْ صَلاتِهِ(۳) :

علی (علیه السلام) فرمود : دزدترین مردم کسی است که از نمازش بدزدد ! !

محبوب ترین عمل

قسمت اول

انسان برای ورود به جهان با عظمت نماز ، و دست یافتن به حقیقت عالی آن ، ناچار است مراحل و منازلی را طی کند ، و دارای سیر و سلوکی بس گرانقدر و پر منفعت گردد .

۱ وسائل ۳ / ۲۱ ۲۲ .

۲ وسائل ۳ / ۲۴ .

وسائل ۳ / ۲۴ .

در مرحله اول و نخستین منزل ، باید در مسئله لباس و مکان ، و آب وضو و غسل و خاک تیمم از حق و حقوق تمام مردم و بیت المال مسلمین پاک باشد .

اگر ذره ای از اجزاء لباس یا قسمتی از مکان و محل نماز ، یا قطره ای از آب وضو و غسل ، یا مقداری از خاک تیمم غصبی یا حرام باشد ، با آن لباس ، و در آن مکان و با آن آب و خاک ، به هیچ عنوان نمی توان به بارگاه قدس نماز قدم گذاشت ، و به میهمانی حضرت دوست مشرف شد .

نماز با لباس حرام یا غصبی و با آب و خاک غیر مباح و با مکان غیر شرعی نماز نیست ، هر چند مکلف برای بجای آوردن آن خود را به انواع مشقات و زحمات و رنجها دچار کند .

مگر امکان دارد ، کسی با آلودگی به مال حرام ، یا قرار گرفتن در مقام حرام ، یا با اتصال به غسل و وضو و تیممی که آب و خاکش از راه حرام است ، به بارگاه عزت آن عزیز راه یابد .

آنجا مقام پاکان ، و نیکان است ، آنجا منزل بینایان و دانایان است ، آنجا راه عارفان و عاشقان است .

عارف و عاشق محال است در مسئله لباس و مکان و طهارت از دستور معشوق و محبوب سرپیچی کند .

مگر مؤمن قدرت دارد به مال کسی چشم بدوزد ، تا چه رسد که آن مال را غاصبانه تصرف کند .

مگر برای مؤمن امکان دارد با آب

غصبی یا خاک حرام غسل یا وضو یا تیمم بسازد ، آن وضو و غسل و تیمم مگر طهارت است ؟

چون عبد از محصول زحمت و کوشش خود لباس و عامل طهارت و مکان به دست آورد . و در این زمینه سیر و سلوکش را به پایان برد ، وارد مرحله بعد و منزل دیگر می شود ، و آن منزل عبارت است از بیرون آوردن لباس گناه از

وجود و به تن کردن لباس تقوا ، و پاک کردن غبار و خاک شیطنت از صفحه نفس ، و تیمم بر خاک کوی محبوب ، و بیرون ریختن لجن هوا و رذائل از قلب و شستشوی وجود با آب عشق یار ، و رها کردن زمین دو روئی و مکر و حیله و قرار گرفتن در مقام تسلیم ، آن مقامی که جز پاکی و طهارت ظاهر و باطن نماند ، و جز ترک سر و در باختن جان برای رسیدن به وصال جانان هوسی نباشد .

نقد جان را دربهای زلف جانان می دهم

عاشقم وز بهر سودائی چنین جان می دهم

ای که از حال من آشفته می پرسی مپرس

کز پریشانی خبرهای پریشان می دهم

پیش آن لب زار می میرم زهی حسرت که من

تشنه لب جان بر کنار آب حیوان می دهم

این چنین کز چشم من هر گوشه می بارد سرشک

عاقبت از گریه مردم را به طوفان می دهم

دور از او هجران اگر قصد هلاک من کند

عمر خود می بخشم و جان را به هجران می دهم

هر که روزی دل به خوبان داد آخر جان دهد

وای جان من که آخر دل به ایشان می دهم

در غم

هجران هلالی از فغان منعم مکن

زآن که من تسکین درد خود به افغان می دهم

آنگـاه که لبـاس تقوا به تن هستی خود کردی ، و بـا آب عشق دوست غسـل یا وضو بجای آوردی ، و یا با غبار کوی محبوب دست و صورت صفا دادی و در مقام تسلیم قرار گرفتی ، به مرحله دیگر سفر کن و آن مرحله خالی کردن دل

است از آنچه غیر اوست ، که اگر دل از غیرش خالی نکنی چگونه امکان نیت خالص و اراده پاک برای تو خواهد بود ؟

همه حواس و مشـاعر و ذهنیات خویش را از تفرقه نجات ده و بر محور عشق جانان جمع کن و بر این حقیقت مراقب و مواظب باش که در آستانه معراج هستی و در این سفر مسئله درمان فراق با داروی وصال مطرح است ! !

عارف بالله حضرت امام خمینی در این زمینه می فرماید :

بـدان که اهل معرفت و اصـحاب مراقبه را به قـدر معرفت آنها به مقام مقدس ربوبیت ، و اشتیاق آنها به مناجات حضـرت باری عز اسمه از اوقات صلوه که میقات مناجات و میعاد ملاقات با حق است ، مراقبت و مواظبت بوده و هست .

آنـان که مجـذوب جمال جمیل و عاشق و دلباخته حسن ازلنـد و از جام محبت سـرمست و از پیمانه الست بیخودنـد ، از هر دو جهان رسـته و چشم از اقالیم وجود بسـته و به عز قدس جمال الله پیوسـته اند برای آنها دوام حضور است ، و لحظه ای از فکر و ذکر و مشاهدت و مراقبت مهجور نیستند ، و آنان که اصحاب معارف و ارباب

فضایل و فواضلند و شریف النفس و کریم الطینه اند چیزی را به مناجات حق اختیار نکنند و از خلوت و مناجات حق ، خود او را طالبند .

عز و شرف و فضیلت و معرفت را همه در تذکر و مناجات با حق دانند ، اینان اگر توجه به عالم کنند و نظر به کونین اندازند نظر آنها عارفانه باشد و در عالم ، حق جو و حق طلبند و تمام موجودات را جلوه حق و جمال جمیل دانند .

اینان اوقات صلوه را به جان و دل مواظبت کنند و خود را برای میقات گاه حق حاضر و مهیا کنند و دل آنها حاضر است و از محضرحاضر را طلبند و احترام محضر را برای حاضر کنند و عبودیت را مودت و معاشرت با کامل مطلق دانند ، و اشتیاق آنها برای عبادت از این باب است .

الهی آن حکیم فرزانه ، و آن دلباخته عشق یار ، و آن مست جام محبت در این

مقام می فرماید :

ایزدپرستان را نظر بر ما سوا نیست

خورشید رویان را به ذرات اعتنا نیست

نازم به ناز چشم آن معشوق عالم

کز حسن خویش او را نظر بر ما سوا نیست

چشم نکویان بیند آن روی نکو را

هر ذره را آن حسن گل برقع گشا نیست

گوش رسولان بشنود وحی خدا را

جز گوش پاکان در خور این خوش نوا نیست

تسلیم فرمانند عشاق جمالش

در کار عشق ای دل ره چون و چرا نیست

دار الامان درگاه الله است و ما را

از فتنه دوران پناهی جز خدا نیست

تا شد خیالش رهبر دل مونس جان

با هیچ کس جز یاد او دل آشنا نیست

شب تا سحر چون بلبل

افغان کن الهی

ما را در آن حضرت رهی غیر دعا نیست

آنان که مؤمن به غیب و عالم آخرت و شیفته کرامات حضرت حق جلاله اند و نعمت های ابدی بهشتی و لذت ها و بهجت های دائمی سرمدی را با حظوظ دائره دیناویه و لذائذ ناقصه موقته مشوبه ، مبادله نکنند ، نیز در وقت عبادات که بذر نعم اخرویه است قلوب خود را حاضر نمایند و از روی دل چسبی و اشتیاق قیام به امر کنند و از اوقات صلوه که وقت حصول نتائج و کسب ذخائر است انتظار کشند و چیزی را به نعم جاویدان اختیار نکنند ، اینان نیز چون قلب آنها از

عالم غیب با خبر است ، ایمان قلبی به نعم همیشگی و لذات دائمه عالم آخرت آورند ، اوقات خود را غنیمت شمارند و تضییع اوقات خود نکنند ، اولئک اصحاب الجنه و ارباب النعمه هم فیها خالدون . این طوایف که ذکر شد و بعض دیگر که ذکر نشد خود عبادات نیز برای آنها لذاتی است به حسب مراتب آنها و معارف آنان و کلفت تکلیف برای آنها به هیچوجه نیست .

عارف نکته سنج نشاط با نشاط در این زمینه می فرماید :

محفل عشق چو می آراستند

اول از بیگانگان پیراستند

ساقی آنگه باده در گردش فکند

باده ها را در سینه ها آتش فکند

باده شوق انجمن افروز شد

آتش می باز عالم سوز شد

دست جذبه دامن جانها گرفت

اشک حیرت راه دامانها گرفت

آسمانها و زمین ها سر خوشند

کز حریفان همان بزم خوشند

از یکی جرعه زمین سر مست شد

هم زپا افتاد و هم از دست شد

مست افتادست از خود بی خبر

نی شناسد سر زپا

نی پا زسر

طاقت چرخ از زمین چون بیش بود

در بساط قرب حق زان پیش بود

دورها خور دست و اکنون سرخوش است

از پی دور دیگر در گردش است

شخص انسان کز همه کامل تر است

ذات او را لطف حق شامل تر است

جرعه ها نوشیده و پیمانه ها

جرعه نه ، پیمانه نه ، خمخانه ها

جنبش گردون و آرام زمین

گشته در شخص وجود او ضمین

گر بجنبد ، عرش فرش راه اوست

از حد امکان برون خرگاه اوست

ور گراید سوی تمکین رای او

کوه کی جنباندش از جای خود

ولی ما بیچارگان گرفتار آمال و امانی و بسته زنجیرهای هوا و هوس و فرو رفتگان در سجن مسجور ظلمانی طبیعت که نه بوئی از محبت و عشق به شامه روحمان رسیده ، و نه لذتی از عرفان و فضیلت را از ذائقه قلبمان چشیده ، نه اصحاب عرفان و عیانیم و نه ارباب ایمان و اطمینان .

عبادات الهیه را تکلیف و کلفت دانیم و مناجات با قاضی الحاجات را سربار و تکلف شماریم ، جز دنیا که معلف حیوانات است ، رکون به چیزی نداریم و جز به دار طبیعت که معتکف ظالمان است است تعلقی نداریم ، چشم بصیرت قلبمان از جمال جمیل کور و ذائقه روح از ذوق عرفان مهجور است ! !

عمر خود را در چه پایان برده ای

قوت و قوت در چه فانی کرده ای

گوهر دیده کجا فرسوده ای

پنج حس را در کجا پالوده ای

گوش و چشم و هوش و گوهری عرش

خرج کردی چه خریدی تو زفرش

بلی سر حلقه اهل معرفت و خلاصه اصحاب محبت و حقیقت :

اَبیتُ عِنْدَ رَبّی یُطْعِمُنی وَیُسْقینی .

فرماید : خدایا این چه بیتوته است

که در دارالخلوت انس ، محمـد را با تو بوده و این چه طعام و شـراب است که با دست خود این موجود شـریف را چشاندی و از همه عوالم وا رهاندی .

آن سرور را رسد که فرماید :

لی مَعَ اللهِ وقْتٌ لا یَسَعُهُ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ .

آیا این وقت از اوقات عالم دنیا و آخرت است ؟ یا وقت خلوت گاه قاب قوسین و طرح الکونین است ؟

قسمت دوم

چهل روز موسی کلیم صوم موسوی گرفت و به میقات حق نایل شد و خدا فرمود :

(فَتَمَّ مِیقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیْلَةً)(۱) .

با این وصف به میقات محمدی نرسد و با دقت احمدی تناسب پیدا نکند به موسی در میعادگاه :

(فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ)(۲) .

خطاب رسید و آن را به محبت اهل تفسیر کردند ، و به رسول ختمی ، امر به حب علی شد ، در قلب از این سر جذوه ای است که دم از او نزنم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل ! !

۱ سوره اعراف (۷) : ۱۴۲ .

۲ سوره طه (۲۰) : ۱۲ .

در دل بی خبران جز غم عالم غم نیست

در غم عشق تو ما را خبر از عالم نیست

خاک آدم که سرشتند غرض عشق تو بود

هر که خاک ره عشق تو نشد آدم نیست

از جنون من و حسن تو سخن بسیار است

قصه ما و تو از لیلی و مجنون کم نیست

گر طبیبان زپی داغ تو مرهم سازند

کی گذاریم که آن داغ کم از مرهم نیست

بس که سودای تو دارم غم خود نیست مرا

گر ازین بیش غمی بود کنون آنهم نیست

منکه امروز هلاک

دم جان بخش توام

دم عیسی چه کنم چون دم او این دم نیست

غنچه خرمی از خاك هلالی مطلب

که سر روضه او جای دل خرم نیست

ای عزیز تو نیز به قدر میسور و مقدار مقدور این وقت مناجات را غنیمت شمار و به آداب قلبیه آن قیام کن و به قلب خود بفهمان که مایه حیات ابدی اخروی و سرچشمه فضایل نفسانیه و رأس المال کرامات غیر متناهیه به مراودت و مؤانست با حق است و مناجات با او خصوصاً نماز که معجون روحانی ساخته شده با دست جمال و جلال حق است و از جمیع عبادات جامع تر و کامل تر است ، پس از اوقات و شرایط آن حتی الامکان محافظت کن و اوقات فضیلت آن را انتخاب نما که در آن نورانیتی است که در دیگر اوقات نیست .

اشتغالات قلبیه خود را در آن اوقات کم کن ، بلکه قطع کن ، و این حاصل شود به این که اوقات خود را موظف و معین کنی و برای نماز که متکفل حیات ابدی

توست و قتی خاص تعیین کنی که در آن وقت کارهای دیگر نداشته باشی و قلب را تعلقاتی نباشد ، و نماز را با امور دیگر مزاحم قرار مده ، تا بتوانی قلب را راحت و حاضر کنی .

در احادیث در احوال معصومین تدبر کن و در حالات آن بزرگواران تأمل نما ، شاید تنبهی حاصل آید و ما نیز بتوانیم به قلب مهجور خود بفهمانیم که اوقات صلوه اوقات حضور در بارگاه قدس حضرت ذوالجلال است ، اوقاتی است که حق تعالی که مالك الملوك و عظیم مطلق است بنده

ضعیف ناچیز را به مناجات خود دعوت فرموده و بـدار الکرامه خود اذن دخول داده تا فوز به سعادتهای ابـدی و سرور بهجت های دائمی پیدا کند

از دخول وقت نماز به مقـدار معرفت خود بهجت و سرور داشته باشیم و اگر قلب استشعار عظمت و خطر مقام کند به مقدار فهم عظمت ، خوف و خشیت حاصل می شود و چون قلوب اولیـاء مختلف و حالات آنها متفاوت است ، به حسب تجلیات لطفیه و قهریه و استشمار عظمت و رحمت و جمال آنها را به سرور و بهجت وادار کند وارحنا یا بلال گویند و گاهی تجلیات به عظمت و قهر و سلطنت آنها را از خود بیخود کند و رعشه و رعده برای آنها دست دهد ! !

هر که را جامه زعشقی چاک شد

او زحرص و عیب کلی پاک شد

جمله معشوق است و عاشق پرده ای

زنده معشوق است و عاشق مرده ای

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد

عشق آن زنده گزین کاو باقی است

وز شراب جان فزایت ساقی است

عشق آن بگزین که جمله انبیا

یافتند از عشق او کار و کیا

بـالجمله ای ضعیف آداب قلبیه اوقـات آن است که خود را مهیـا کنی برای ورود به حضور مالك دنیا و آخرت ، و مخاطب و مکالمه با حضرت حق جل و علا پس با نظری توجه به ضعف و بیچارگی و ذلت و بینوائی خود و عظمت و بزرگی

و جلال و کبریـای ذات مقـدس جلت عظمته که انبیـاء مرسلین و ملائکه مقربین در بارگاه عظمتش از خود بیخود شودن و اعتراف به عجز و مسکنت و ذلت کنند

و چون این نظر را کردی و به دل فهماندی استشعار خوف کند و خود او عبادات خود را ناچیز شمارد .

و بـا نظری توجه به سـعه رحمت و کمال عطوفت و احاطه رحمانیت آن ذات مقـدس کن که بنـده ضـعیفی را به بارگاه قـدس خـود بـا همه آلودگی و بیچـارگی که دارد بـار داده و او را بـا همه تشـریفات فرو فرسـتادن فرشـتگان و نـازل نمودن کتابهـای آسـمانی و فرسـتادن انبیاء مرسلین فرشتگان و نازل نمودن کتابهای آسمانی و فرستادن انبیاء مرسلین دعوت به محفل انس خود فرموده ، بدون آنکه سابقه اسـتعدادی از برای ممکن بیچاره باشد ، و یا در این دعوت و حضور برای حضرتش یا ملائکه الله یا انبیاء سودی تصور شود .

البته قلب را با این توجه انسـی حاصل شود و استشـعار رجا و امیـدواری کند پس با قدم خوف و رجا و رغبت و رهبت خود را مهیای حضور کن و عده و عده حضور مهیا کن که عمده آن ، آن است که با قلب خجل و دل و جل و استشعار انکسار و ذلت و ضـعف و بیچارگی وارد محضر شوی و خود را به هیچ وجه لایق محضر ندانی و لایق عبادات و عبودیت نشماری ، و اذن در عبادت و عبودیت را فقط از شـمول رحمت و عمیم لطف حضرت احدیت جلت قدرته بدانی ، که اگر ذلت خود را نصب عین خـود کردی و به جـان و دل تواضـع برای ذات مقـدس حق نمودی و خود و عبودیت خود را نـاچیز و بی ارزش دانسـتی ، حق تعالی با تو تلطف فرماید و

ترا مرتفع کند و به کرامات خود مخلع فرماید ! !

این همه سود و منفعت ، این همه عشق و محبت ، این همه لطف و کرامت ، این همه رأفت و رحمت که در سطور گذشته دیدی گوشه ای از آثار و نتائج نماز است .

اگر بگویند نماز باب رحمت ، بارگاه قدس ، میقات عاشقان ، معراج مؤمنان ، عشق عارفان ، راه نادایان ، صراط بینایان ، جان متحیران و وسیله قرب جانان ، و همه دردها را درمان است به خدا قسم چیزی به گزاف نگفته اند ، و اگر در روایات عالی شیعه آمده که نماز محبوب ترین عمل در پیشگاه خداست ، به حقیقت قسم که سخن حق است و عین واقعیت در ملک و ملکوت است .

عَنْ مُعاوِیَهِ بْنِ وَهَب قالَ : سَاَلْتُ اَبا عَبْدِاللهِ (علیه السلام) عَنْ اَفْضَلِ ما یَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبادُ اِلی رَبِّهِمْ وَاَحَبُّ ذلِکَ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ ما هُوَ ؟ فَقالَ : ما اَعْلَمْ شَیْئا بَعْدَ الْمَعْرِفَهِ اَفْضَلُ مِنْ هذِهِ الصَّلاهِ اَلا تَری اَنَّ الْعَبْدَ الصّالِحِ عیسیَ بْنَ مَرْیَمَ (علیه السلام) قالَ : وَاَوْصانی بِالصَّلاهِ وَالزَّکاهِ مادُمْتُ حَیّا(۱) :

معاویه بن وهب که از راویان بزرگوار ماست می گوید : از حضرت صادق (علیه السلام)پرسیدم برترین چیزی که وسیله قرب عباد به حق است و محبوبترین عمل نزد خداوند چیست ؟ فرمود پس از معرفت به حق چیزی را محبوب تر از نماز نمی شناسم ، ندیدی بنده شایسته حق حضرت عیسی بن مریم گفت : خداوند مرا به نماز و زکات تا زنده ام سفارش فرموده .

امام ششم (علیه السلام) فرمود :

محبوب ترین اعمال نزد

حضرت حق نماز است ، و آن آخرین وصیت انبیاء خداست .

چه نیکوست مرد غسل کند یا وضوی کامل بگیرد سپس آهنگ جائی کند که کسی او را نبیند ، پس پروردگار مهربان او را در حال رکوع و سجود بنگرد ، عبد زمانی که سجده کند و سجودش طول بکشد ابلیس فریاد برمی دارد ، وای بر من انسانها اطاعت کردند ولی من معصیت و آنان سجده کردند ولی من از این عمل با

۱ فروع کافی ۱ / ۳۷ .

عظمت سرباز زدم !(۱) !

عَنْ اَبی بَصیر قالَ : قالَ اَبُو عَبْدِاللهِ (علیه السلام) صَلاةٌ فَریضَةٌ خَیْرٌ مِنْ عِشْرینَ حِجَّةٌ وَحِجَّةٌ خَیْرٌ مِنْ بَیْت مَمْلُوٌّ ذَهَباً یَتَصَدَّقُ مِنْهُ حَتّی یُفْنی(۲) :

ابوبصیر از حضرت صادق (علیه السلام) نقل می کند ، یک نماز واجب از بیست حج بالاتر است و یک حج بهتر است از خانه ای که پر از طلا باشد و همه آن در صدقه مصرف شود

امام ششم می فرماید :

پیرمردی را در قیامت حاضر می کنند ، سپس پرونده او را به دستش می دهند ، پرونده به صورتی است که مردم آن را می بینند و در آن جز بدیهای او را نمی نگرند ، این برنامه به طول می انجامد تا پیرمرد به حضرت حق می گوید : امر می کنی که مرا به آتش ببرند ، خطاب می رسد ای پیرمرد من حیا می کنم ترا عذاب کنم در حالی که در دنیا برای من نماز خواندی ، ای ملائکه من بنده مرا به بهشت ببرید .

این عبد مسکین و شرمنده مستکین ، و افتاده ناتوان در مقام مناجات

با حضرت قاضی الحاجات به دنباله حدیث بالا که عجیب حدیثی است به پیشگاه با کرم حضرت مولا عرضه داشته ام :

ای کرمت یاور افسردگان

زنده بیادت دل ، دل مردگان

تیره شبم نور تو روشن کند

خاک مرا عشق تو گلشن کند

ای تو شفای دل مجروح من

پاکی جان منی و روح من

هست دو دستم به گدائی دراز

سوی تو ای با کرم بی نیاز

۱ وسائل ۳ / ۲۶ .

۲ وسائل ۳ / ۲۶ .

چشم امیدم به کرامات توست

روی دلم سوی عنایات توست

روشنی ظلمت دل نور توست

دل که زالطاف تو مخمور توست

هست به درگاه تو فریاد من

لطف تو گیرد زعدو داد من

صاف تر از آینه کن جان من

جان من و مذهب و ایمان من

باز کن از عشق دری بر دلم

تا که شود مهر رخت حاصلم

روز و شبم مونس و همدم تو باش

راه نجات از الم و غم تو باش

خاک درت بستر جان من است

مرحمت و لطف تو خوان من است

یاد تو ای دوست شفای من است

عشق تو آوای بقای من است

می نرود یاد تو از خاطرم

چون که توئی در دو جهان ناصرم

بنده تو یکسره مسکین توست

بسته مهر تو و آئین توست

عَنِ النَّبیِّ (صلی الله علیه وآله) : اِنَّ اَحَبَّ الْاَعْمالِ اِلیَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ اَلصَّلاهُ وَالبِرُّ وَالجِهادُ(۱) :

پیامبر اسلام فرمود : محبوب ترین کارها نزد حضرت الله نماز ، نیکی و جهاد است .

عَنْ یُونُسِ بْنِ یَعْقُوبَ قالَ سَمِعْتُ اَبا عَبْدَاللهِ (علیه السلام) یَقُولُ : حِجَّهٌ اَفْضُ مِنَ الدُّنْیا وَما فیها وَصَلاهٌ فَریضَهٌ اَفْضَلُ مِنْ اَلْفِ حِجَّه(۲) :

یونس بن یعقوب می گوید : شنیدم امام ششم می فرمود : یک حج از دنیا و آنچه در آن است

برتر است و یک نماز واجب از هزار حج بالاتر است .

ازرش نمازگزاران

قسمت اول

انسان نمازگزار ، ظرف ارزش الهی است ، و از آنجا که در آیات قرآن نماز ، به

۱ وسائل ۳ / ۲۷ .

۲ وسائل ۳ / ۲۷ .

عنوان یک عمل بسیار پر قیمت الهی قلمداد شده ، و در روایات اصیل ، از نماز به عنوان محبوب ترین عمل در پیشگاه حضرت عزت یاد شده ، باید گفت متصل به نماز و بپا دارنده آن از این فیض عظمی و چشمه پر ارزش الهی کسب ارزش می کند .

نمازگزار از دو ناحیه واجد عالی ترین ارزش است ، از طرفی به خاطر برپاداشتن نماز واجد شرایط مجبور است ، بسیاری از محرمات ظاهری از قبیل مال حرام ، لباس غصبی ، مکان غصبی ، آب و خاک غیر مباح و لقمه حرام را ترک کرده و از جهت دیگر ملزم است قسمت اعظمی از محرمات باطنی را از قبیل کبر و حسد و ریا و نفاق و خدعه و شر و عجب و حقد و کینه را ترک نماید .

و از طرفی با اتصال به آداب قلبیه و روحیه نماز ، به کسب حسنات و فضائل از قبیل مراقبه ، محاسبه ، توجه ، ذکر ، خلوص ، پاکی ، صافی نایل می گردد و این بهره ها که از برکت نماز نصیب او می شود بهره های الهی است ، پس با ترک محرمات واجد تقوا و با اقامه نماز دارنده نیکی ها می گردد ، و تقوا باعث این است که گرامی ترین بنده شود و نیکی ها باعث

این است که به مقام لی مع اللهی برسد و چه ارزشی در عالم وجود بالاتر از مقام تقوا و مقام لی مع اللهی است ؟ ! !

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللهَ أَتْقَاكُمْ)(۱) .

به حق گرامی ترین شما در پیشگاه پروردگار پرهیزکارترین شماست .

(إِنَّ اللهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُم مُحْسِنُونَ)(۲) .

بحق که خدا با اهل تقوا و نیکوکاران است .

آری به قول قرآن مجید ، نماز بازدارنده انسان از فحشا و منکرات و به قول

۱ سوره حجرات (۴۹) : ۱۳ .

۲ سوره نحل (۱۶) : ۱۲۸ .

معصوم (علیه السلام) نماز معراج مؤمن است .

توجه واقعی به حقیقت و آداب و شرایط نماز ، از طرفی انسان را از تمام گناهان کبیره و بعضی از صغائر حفظ می کند ، و با توفیق الهیه آدمی را به مرتفع ترین قله تقوا و خویشتن داری از گناه می برد ، و از طرفی به خاطر حقایقی که در نیت و تکبیر و حمد و سوره و رکوع و سجود و قنوت و تشهد است آدمی را به معراج واقعیات سوق می دهد ، و این دو طرف نماز است که بالاترین ارزشها را نصیب نمازگزار می کند ، و طبق محاسبه دقیق بر اساس آیات و روایات و تحقیقات اولیاء کامل و عرفای جامع و بینایان راه و دانایان دل آگاه اگر گفته شود نمازگزار واقعی وجودش از تمام امت پر ارزش تر است سخنی به گزاف گفته نشده ! !

آری ای مقصود پویندگان و ای سرمایه عاشقان ، و ای نوای ناله داران ، و ای راز و نیاز نیازمندان

، و ای سرور مشتاقان ، و ای انیس دل باختگان و ای مونس عارفان ، آنان که تو را می طلبند ، پس از معرفت به مقام تو باید با قدرت نماز به سوی تو حرکت کنند ، که بدون نماز آنهم نماز واجد شرایط رسیدن به وصال تو میسر نیست ، آنان که طالب راز و نیاز عاشقانه با تو هستند با تمام وجود خود باید در نی نماز بدمند ، که بدون این دمیدن روزگار وصل بدست نمی آید ، آری ای محبوب محبان با معرفت :

ای در دل مشتاقان از عشق تو دستانها

وز حجت بی چونی در صنع تو برهانها

در ذات لطیف تو حیران شده فکرت ها

بر علم قدیم تو پیدا شده پنهانها

در بحر کمال تو ناقص شده کامل ها

در عین قبول تو کامل شده نقصانها

در سینه هر معنی بفروخته آتش ها

بر دیده هر دعوی بر دوخته پیکانها

مستان تو از شوقت در کوی تو سرگردان

از خلق جدا گشته خرسند به خلقانها

از سوز جگر چشمی چون حقه گوهرها

وز آتش دل آهی چون رشته مرجانها

چه خوش بود آن وقتی کز سوز دل از شوقت

در راه تو می کارند از دیده گلستانها

ای پایگه امرت سرمایه درویشان

وی دستگه نهیت پیرایه خذلانها

صد تیر بلا پران بر ما زهر اطرافی

ما جمله بپوشیده از مهر تو خفتانها

حقا که فرو ناید بی شوق تو راحت ها

والله که نکو ناید بی علم تو دستانها

گاه طلب از شوقت بفکنده همه دلها

وقت سحر از بامت برداشته الحانها

ای کرده دوا بخشی لطف تو بهر دردی

من در تو می خواهم دور از همه درمانها

کی نام کهن گردد مجدود سنائی را

نونو چو می آراید در

وصف تو دیوانها

در ضمن احادیث قدسیه که در کتب معتبره روائی نقل شده مسائلی در بیان ارزش وجود نمازگزاران آمده که لازم است به برخی از آنها اشاره رود :

لَوْ لا شُيُوخٌ رُكَّعٌ وَشَبابٌ خُشَّعٌ وَصِبْيانٌ رُضَّعٌ وَبَهائِمٌ رُتَّعٌ لَصَبَبْتُ عَلَيْكُمُ الْعَذابَ صَبّا(۱) :

ای ملت های نافرمان و مردم عاصی ، و جمعیت های گنهکار ، اگر پیران رکوع کننده و جوانان اهل تضرع و زاری ، و کودکان شیرخوار ، و چهارپایان علف خوار نبودند ، هر آینه به جرم گناهانتان عذابی بر شما فرو می ریختم که حق فرو ریختنش ادا شود ! !

یا اَهْلَ مَعْصِيَتی لَوْلا مَنْ فیكُمْ مِنَ الْمُؤمِنینَ الْمُتَحابیّنَ بِجَلالی اَلْعامِرینَ بِصَلَواتِهِمْ اَرْضی وَمَساجِدی وَالْمُسْتَغْفِرینَ بِالْاَسْحارِ خَوْفا مِنّی لَاَنْزَلْتُ عَذابی ثُمَّ لا اُبالی(۲) :

ای اهل معصیت اگر در بین شما اهل ایمان نبودند ، آن انسان هائی که به واسطه جلال من دوستدار یکدیگرند و زمین و مساجد من با نمازشان آباد است و از خوف من به وقت سحر در حال استغفارند ، هر آینه عذابم را بر شما نازل می کردم و هیچ باکی هم نداشتم .

این روایت و روایت سابق دلالت دارد ، که ارزش نمازگزار واقعی در حدی است که به احترام او عذاب دنیا بر یک ملت بخشیده می شود . در این زمینه در باره زکریا بن آدم که از اصحاب بزرگوار حضرت رضا (علیه السلام) است می خوانیم :

که علی بن مسیب به حضرت رضا (علیه السلام) عرضه داشت : راهم به شما دور است و هر وقت بخواهم دسترسی به شما ندارم ، مطالم دینم را از چه کسی تعلیم بگیرم ؟

حضرت فرمودند از زکریا بن آدم قمی که بر دین و دنیای شما از جانب من امین است(۳) .

زکریا بن آدم به حضرت رضا (علیه السلام) عرضه داشت : یابن رسول الله نیت دارم از

۱ کلمه الله ص ۷۶ .

۲ کلمه الله ص ۷۶ .

۳ سفینه البحار ۱ / ۵۵۰ ۵۵۱ .

مردم شهرم جدائی کرده و به جای دیگر روم ، زیرا در میان آنان نادان زیاد است ، حضرت فرمود : این کار را نکن زیرا به احترام تو بلا از اهل قم دفع می شود ، چنانچه به احترام حضرت موسی بن جعفر بلا از اهل بغداد رفع می گردد(۱) .

زکریا بن آدم انسان بزرگوار و با کرامتی است که از جانب ائمه بزرگوار بسیار بسیار احترام و اکرم می شد ، و ائمه دین برای او هدیه ها و تحفه ها و کفن فرستادند(۲) .

آری مؤمن در پیشگاه حضرت حق و انبیاء و ائمه بزرگوار دارای کرامت و احترام خاصی است ، در حدی که خداوند مهربان بوسیله او برکاتش را بر مردم نازل و عذابش را از آنان دفع می کند .

چه نیکوست که همه ما ، آهنگ زندگی خود را در همه شئون هماهنگ با انبیاء و ائمه و اولیاء و اهل کرامت قرار دهیم .

چه نیکوست که ما قدر خود را شناخته ، و از استعدادهای عالی درون خود آگاه شویم و با ایمان و عمل صالح به رشد و کمال عقل و قلب و نفس اقدام کرده و خویش را از این ظلمتکده جهل و غفلت و بی خبری نجات داده به میدان نور

و مقام قرب و نقطه با عظمت وصال برسانیم .

نمی دانی دلا راحت کدام است

همه میل تو اندر ننگ و نام است

قسمت دوم

بمیر از خویش و بگذر تو زصورت

که تا دایم بود اینجا حضورت

اگر از خود بمیری جان شوی کل

یقین این جایگه جانان شوی کل

برون رو زین بهشت آباد دنیا

میاور بعد از این تو یاد دنیا

بدو کن پشت و رویت در حق آور

زدنیا هر چه اندر اوست منگر

تمام انبیا گشتند از او دور

زظلمت آشنا گردند در نور

۱ سفینه البحار ۱ / ۵۵۰ ۵۵۱ .

۲ سفینه البحار ۱ / ۱۵۳ .

بمیر ای دل چو ایشان نیز از خود

که تا فارغ شوی از نیک و از بد

بت نفس و هوا و آز بشکن

که تا رسته شوی از ما و از من

به یک ره محو کن اینجا نمودار

چو مردان باش تو پیوسته بیدار

چو مردان باش بیدار حقیقت

چو میثم باش بر دار حقیقت

درین دم هیچ غیری در نگنجد

جهان دون به یک ذره نسنجد

در این دم ، دم مزن جز از دم یار

چو گشتی در حقیقت همدم یار

در این دم ، دم مزن جز از حقیقت

نگه می دار اسرار شریعت

درین دم ، دم مزن جز ذات بیچون

برافکن عرش و فرش و هفت گردون

حقیقت یار ما ذات و صفات است

صفاتش بی شکی دیدار ذات است

< و جان جملگی نمود

پنهان جمله در ما یار>

درین دم جمله مردان زنده جانند

جز آن محبوب عالم را نخواهند

باز در ارزش اهل نماز ، و کرامت و هویت آن بزرگواران در حدیث با عظمت قدسی می خوانیم :

اِنَّ اَحَبَّ الْعِبادِ اِلَیَّ الْمُتَحابُّونَ بِجَلالی اَلْمُتَعَلِّقَهُ قُلُوبُهُمْ بِالْمَساجِدِ وَالْمُسْتَغْفِروُنَ بِالْاَسْحارِ اُولئِکَ الَّذینَ اِذا اَرَدْتُ بِاَهْلِ الْاَرْضِ

عُقُوبَهً ذَكَرْتُهُم فَصَرَفْتُ الْعُقُوبَه عَنْهُمْ(۱) :

به حقیقت که محبوبترین بنـدگانم نزد من ، آنـان هسـتند که در پرتو جلال من با یکـدیگر دوستی دارنـد ، دلهای آنان تعلّق به مساجـد دارد و در سـحرها در حـال توبه انـد ، اینـان کسـانی هسـتند که به وقت عقوبت اهـل زمین به خـاطر آنان عقوبت را بر گنهکاران می بخشم .

در این روایت آمده : پیامبر اسلام وارد مسجد شد ، گروهی از اصحاب آنجا

۱ کلمه الله ص ۲۷ .

بودند ، فرمودند :

می دانید خدای شما چه می گوید ؟ عرضه داشتند خدا و پیغمبر بهتر می دانند فرمود : پروردگار شما می فرماید :

این است نمازهـای پنجگانه ، هر کس آنها را به وقتش به جای آورد و بر آن محافظت کنـد ، مرا در قیامت ملاقات می کنـد ، در حالی که از او عهدی بر من است که به سبب آن عهد او را داخل در بهشت می کنم .

و هر کس به وقتش آن نمازهـا را به جـای نیـاورد ، و بر آن محـافظت نکنـد ، بر من است که اگر بخـواهم او را عـذاب کنم یا بیامرزم(۱) .

در روایت بسیار مهمی که در کتاب پر قیمت امالی صدوق نقل شده چنین می خوانیم :

برای خداوند ملکی است به نام « سیخائیل » برای نمازگزاران از پیشگاه حضرت حق برات آزادی می گیرد .

چون مردم مؤمن وارد صـبح شونـد و وضو بگیرنـد و نماز صـبح را بجای آورند ، از خداوند مهربان برای آنان براتی می گیرد که بر آن نوشته :

من خدای ابدی و باقی هستم ، بندگان و کنیزان من ،

شما را در حفاظت خود قرار می دهم ، قسم به عزت و جلالم شما را منکوب نمی کنم ، گناهان شما را تا ظهر بخشیدم . وقتی نماز ظهر را می خوانند براتی برای آنان می گیرد که بر آن نوشته شده :

من خدای قادرم ، بندگان و کنیزان من ، سیئات شما را به حسنات تبدیل کردم ، و گناهانتان را آمرزیدم ، وبا رضا و خشنودی خود شما را به خانه جلالم وارد کردم .

۱ کلمه الله ص ۲۶۳ .

چون عصر شود و برای وضو و نماز عصر برخیزند و نماز را بجای آرند برای آنان براتی می گیرد که روی آن نوشته شده :

من خداوند بزرگم ، نامم و حکومتم بزرگ است ، بندگانم و کنیزانم ، بدنهای شما را بر آتش جهنم حرام کردم ، و شما را در جایگاه نیکان جای دادم و به رحمتم شر اشرار را از شما دفع کردم .

چون مغرب شود و برای وضو و نماز برخیزند ، و نماز را بجای آرند برای آنان براتی می گیرد که بر آن نوشته :

من خدای جبار بزرگ متعالم ، بندگان و کنیزانم ، ملائکه من با خشنودی از نزد شما به نزد من آمدند ، بر من است که شما را خشنود کنم و در قیامت شما را به آرزوهایتان برسانم .

چون وقت عشا رسد و برخیزند و وضو گرفته و نماز را بجای آرند براتی برای آنان می گیرد که بر آن نوشته :

من خدا هستم و خدائی جز من نیست ، و پروردگاری غیر من نمی باشد ، بندگان و کنیزانم در خانه

های خود طهارت کردید و به مساجد آمدید و در یاد من غرق شدید و حقم را شناختید و واجب مرا ادا کردید ، ای سیخائیل تو را و سایر ملائکه را به شهادت می گیرم که از بندگان و کنیزانم راضی و خشنود شدم ! !

با آیات و روایاتب که در ارزش نمازگزاران واقعی رسیده باید گفت : خوشا بحال آن انسانهائی که به حضرت حق معرفت پیدا کرده ، و پس از عرفان به وسیله عمل به پیشگاه آن جناب شتافته اند .

آنان که در راه عبادت حضرت معبود سر از پا نمی شناسند ، و لذتی همانند لذت عبادت نمی چشند .

آنان که به وقت رسیدن نماز ، از همه چیز دست می کشند و با کمال اشتیاق به سوی پیشگاه آن حضرت روانه می شوند ، و با تمام هستی خود به مملکت نماز

وارد می شوند و در محضر حضرت حق به وسیله نماز با زبان حال عرضه می دارند :

ساقیا بده جامی زآن شراب روحانی

تا دمی برآسایم زین حجاب جسمانی

بهر امتحان ای دوست گر طلب کنی جان را

آنچنان بر افشانم کز طلب خجل مانی

بی وفا نکار من می کند به کار من

خنده های زیر لب عشوه های پنهانی

دین و دل به یک دیدن باختیم و خرسندیم

در قمار عشق ای دل کی بود پشیمانی

ما زدوست غیر از دوست مطلبی نمی خواهیم

حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

رسم و عادت رندی است از رسوم بگذشتن

آستین این ژنده می کند گریبانی

زاهدی به میخانه سرخ رو زمی یدم

گفتمش مبارك باد بر تو این مسلمانی

زلف و کاکل او را چون به یاد می

آرم

می نهم پریشانی بر سر پریشانی

خانه دل ما را از کرم عمارت کن

پیش از آن که این خانه رو نهد به ویرانی

ما سیه گلیمان را جز بلا نمی آید

بر دل بهائی نه هر بلا که بتوانی

کدام نماز مورد قبول حق است ؟

قسمت اول

بر اساس آیات شریفه قرآن ، و روایات کتب معتبره حدیث روشن شده که خداوند مهربان بر مبنای مصلحت خواهی و عشق به انسان و رشد و کمال او ، مسئله نماز را به عنوان یک فریضه و واجب حتمی از بندگانش خواسته ، و در این زمینه هیچ امت و ملتی استثنا نشده است .

نماز امر خداست و امر مسئله ای نیست که از طرف انسان ساده و عادی و معمولی و سبک انگاشته شود .

آمر این امر خداست ، خدای رحیم و کریم و رحمان و خالق و باری و مصور و رزاق و جلیل و قهار و ودود و غفور... .

ارزش این امر به تناسب ارزش آمر اوست ، و عظمت بزرگی این امر در ارتباط با عظمت و بزرگی آمر است .

پیروی از امر این آمر واجب و لازم است ، و لزوم وجوبش به خاطر این است که تجلی صلاح و دور بودن فساد ، و به پا بودن نظام متین و نظم دقیق حیات ، مرهون پیروی از امر اوست .

مسئله تجلی نظم و صلاح در حیات که محصول پیروی انسان از امر مولاست ، اختصاص به انسان تنها ندارد ، بلکه به عقیده قرآن مجید برپائی نظام احسن هستی ، در کل جهان خلقت و در ذره ذره ساختمان کوچک ترین عنصر ، تا گسترده ترین موجود ، معلول پیروی و اتباع

از امر الهی است ! !

ثُمَّ اسْتَوی اِلَیَ السَّماءِ وَهِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَلِلْاَرْضِ اءْتِیا طَوْعا اَوْ کَرْها قالَتا اَتَیْنا طائِعینَ فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماوات فی یَوْمَیْنِ وَاَوْحی فی کُلِّ سَماء اَمْرَها :

آنگـاه به آفرینش آسـمانها تـوجه فرمـود ، در حـالی که تـوده ای از دود بـود ، امر کرد ای آسـمان و زمین « وای قوای غیب و شهود » همه به سوی حق و اطاعت از فرمان او به شوق و رغبت یا جبر و کراهت بشتابید ، همه امر خدا را پذیرفتند

و بـا کمال اشتیاق در مسـیر اطاعت از امر از حالت تودهماننـد به این صورت شـگفت انگیز و بر اساس این نظام عالی و احسـن درآمدند .

پس نظام هفت آسمان را در دو دوره استوار کرد ، آنگاه نظام هر آسمانی را به آن وحی کرد .

مسـئله تجلی نظام در سایه امر الهی نه تنها در زنـدگی انسان و آسـمان و زمین معلوم است ، بلکه در اصـناف موجودات هستی اعم از غیب و شهود ، این برنامه هم چون آفتاب روز روشن است .

اصولاً می توان گفت نظام دقیق وجود هر موجودی از اتم و هسـته های آن گرفته ، تا عرش خدا در حقیقت همان امر خداست !

کدام آمر بالاتر و برتر از خداست ، مگر نه این است که وجود مقدس او مالک ملک هستی و پروردگار عالمیان است ؟

مگر نه این است که مهنـدس و بانی و بوجود آورنده کل هستی حضـرت اوست ، و مصـلحت تمام موجودات در اختیار جناب اوست ، و کسی جز حضرتش صاحب هستی نیست ؟

مگر نه این است که تمام هستی

مملوک او و در ید قدرت و در آغوش رحمت و عنایت اوست ؟

آیا جز حضرت او کسی سزاوار امر کردن به موجودات است ، و آیا موجودات جهان هستی حق دارند از امر کسی جز او پیروی کنند ؟ !

انبیاء گرام الهی و ائمه طاهرین و اولیاء کامل الهی ، در خط سیر نبوت و امامت و ولایت جز تبلیغ امر و نهی حضرت او برنامه ای نداشتند ، آن بزرگواران مأمور رساندن امر حق به خلق بوده و تکلیف داشتند زمینه برپا شدن امر او را در تمام شئون زندگی بشر اعم از عبادت ، سیاست ، اقتصاد ، اخلاق ، اجتماع ، و خانواده فراهم آورند .

در این زمینه اوامر حضرت حق نسبت به انسان ، آن هم در میان احکام شرعیه هیچ امری شدت و اهمیت و عظمتش هم چون امر به نماز نیست .

نماز امر خداست ، نماز خواسته پروردگار عالم ، عادل و حکیم است ، نماز بر اساس مصلحت خواهی او نسبت به انسان امر شده .

پیروی از این امر ضامن سعادت و باعث خیر دنیا و آخرت ، و عامل رشد و کمال آدم است . و بر هر مرد و زن و عالی و دانی اطاعت از این امر واجب و لازم ، و سرپیچی از آن مایه خواری و ذلت در دنیا و آتش و عذاب در عالم آخرت است .

نماز برنامه ای است الهی ، که برای انسان سود مادی و معنوی دارد و برای حل بسیاری از مشکلات زندگی به منزله بهترین کلید است . پیروی از این امر پر اهمیت ، پاک

کننده صفحه حیات از انواع رذائل و پلیدیها و آلودگی هاست .

نمونه ای از آیات قرآن که در آن امر به نماز شده ، لازم است از نظر شما بگذرد :

(وَأَقِيمُوا الْصَّلاَهَ وَآتُوا الْزَّكَاهَ وَارْكَعُوا مَعَ الْرَّاكِعِينَ)(۱) :

نماز را بپای دارید و زکات مال خود را ادا نمائید و در پیروی از امر خدا با خداپرستان دمساز گردید .

(وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِى إِسْرَائِيلَ لاَتَعْبُدُونَ إِلاَّ اللهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَذِى الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَأَقِيمُوا الصَّلاَهَ وَآتُوا الزَّكَاهَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلاَّ قَلِيلاً مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ)(۲) :

به یاد آر آن هنگام که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را بندگی نکنید ،

۱ سوره بقره (۲) : ۴۳ .

۲ سوره بقره (۲) : ۸۳ .

و در حق پدر و مادر و خویشان و ایتام و از پاافتادگان احسان نمائید ، و با زبان خوش با مردم سخن بگوئید ، و نماز را بپا داشته و ادای زکات کنید ، سپس گروهی از شما یهودیان جز تعدادی کم از اوامر حق روگردانده و پیمان شکستید ، و شما یهودیان روگردانان از عنایت خدا هستید .

(حافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلاَهِ الْوُسْطَى وَقُومُوا للهِ قَانِتِينَ)(۱) :

بر نمازها محافظت کنید و بخصوص بر نماز میانه و برای فرمان بردن از خداوند در تمام زمینه های زندگی قیام کنید .

(فَأَقِيمُوا الصَّلاَهَ إِنَّ الصَّلاَهَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً)(۲) :

پس نماز را بپای دارید . به تحقیق که نماز در وقت معینش بر مؤمنین حکمی قاطع و برنامه ای واجب است .

(وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاَهِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لاَ نَسْأَلُكَ رِزْقاً نَّحْنُ

نَرْزُقُکَ وَالْعَاقِبَهُ لِلتَّقْوَی)(۳) .

همه کسانت را به نماز امر کن ، و بر این مسئله ثابت و پایدار باش ، ما از تو روزی کسی را نمی خواهیم ، ما هستیم که روزی دهنده به همه موجوداتیم و عاقبت خوش مخصوص مردم خویشتن دار است .

(فَأَقِیمُوا الصَّلاَهَ وَآتُوا الزَّکَاهَ وَاعْتَصِمُوا بِاللّه هُوَ مَوْلاَکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَی وَنِعْمَ النَّصِیرُ)(۴) .

پس نماز را اقامه کنید و زکات مال بپردازید و به حق چنگ بزنید که او مولا

۱ سوره بقره (۲) : ۲۳۸ .

۲ سوره نساء (۴) : ۱۰۳ .

۳ سوره طه (۲۰) : ۱۳۲ .

۴ سوره حج (۲۲) : ۷۸ .

و یار شماست پس نیکو مولا و نیکو مددکاری است .

در سوره های نور آیه ۵۶ و عنکبوت آیه ۴۵ و روم آیه ۳۱ و احزاب آیه ۳۳ و جمعه آیه ۹ نسبت به نماز امر مؤکّد شده و بطور جدب و قاطع از همه مرد و زن خواسته شده که نماز را بپا دارند و مواظب باشند از این حکم حکیمانه حضرت حق غفلت نورزند .

قسمت دوم

اکنون که عظمت مسئله نماز در پرتو امر حضرت ذوالجلال روشن شد و موقف و موضع این برنامه حیاتی در میان احکام و اوامر خداوند معلوم گردید ، جای این سؤال است که در میان اجراکنندگان این امر و عمل کنندگان به این مسئله ، عمل کدام طایفه از میان همه عمل کنندگان مورد پذیرش خداست و نماز کدام دسته از نمازگزاران به مرحله قبولی حضرت حق می رسد ؟

در این زمینه باید گفت : بر اساس آیات کتاب خدا و روایات و اخبار

، نمازی که مقرون به سه شرط است بدون شک مورد قبول خداست :

۱ ایمان .

۲ تقوا .

۳ جمع بودن شرایط ظاهری و باطنی نماز در حد وسع مکلف ، از قبیل طهارت صحیح ، نیت خالص ، وقت ، مکان مباح ، صحت قرائت ، ترتیب ، موالات ، طمأنینه ، قبله و سایر شرایط .

نماز کسی که اعتقاد صحیحی به حق و قیامت و نبوت و کتاب و ملائکه ندارد قابل قبول نیست .

نماز کسی که از گناه و پلیدی وظلم و ستم وپایمال کردن حقوق ابا ندارد قبول نیست که :

(إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)(۱) .

و نماز کسی که به شرایط صحت عمل نکند ، یا به ارکان نماز لطمه بزنند قبول نیست .

عزیزان توجه داشته باشید که به هنگام نماز ، به پیشگاه چه آقائی قرار می گیرید ، و در برابر کدام مولا می ایستید ، و آقا و مولای شما از شما چه می خواهد ، آیا نمازی که شما می خواهید ، یا دلخواه شماست باید تقدیم محضر او کنید ، یا نمازی که او می خواهد و به آن امر کرده باید بجا آورید ؟ !

آن نمازی که او به آن امر فرموده ، بجا آوردنش باید انسان را از همه فحشا و منکرات باز دارد ، و آدمی را تا پیشگاه قرب حضرت او رهنمون گردد ، و برای دین و ایمان انسان به منزله عمود خیمه باشد ، و باطن آدمی را به معراج برده و به نقطه وصل برساند .

در روایتی از رسول اسلام آمده : خداوند به نمازی

که قلب نمازگزارش با بدنش هماهنگ نباشد نمی نگرد .

و در جای دیگر فرموده : در نمازت فروتنی و تواضع پیشه کن و با ناله و تضرع و حال پشیمانی و التماس دستهایت را بردار ، و از او آنچه می خواهی بطلب که هر کس نمازش این نباشد نمازی ناقص بجا آورده .

عارف معارف الهی ، و متخلّق به اخلاق انسانی مرحوم ملکی تبریزی در کتابش به چند روایت که نمایانگر حال نمازگزاران واقعی است به این مضمون اشاره فرموده :

ابراهیم (علیه السلام) به وقت نماز ، سینه اش هم چون دیگ جوشان در اضطراب بود .

پیامبر اسلام به وقت نماز حال عجیبی داشت که کسی را به آن حال ندیده

۱ سوره مائده (۵) : ۲۷ .

بودند .

یکی از همسران حضرت می گوید : پیامبر با ما سخن می گفت و ما با آن جناب حرف می زدیم ، ولی به محض رسیدن وقت نماز ، گوئی اصلاً ما را نمی شناسد و ما هم او را نمی شناسیم .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی وضو می گرفت ، رنگ چهره اش از خوف خدا تغییر می کرد و به وقت نماز بدنش می لرزید ، و رنگ می باخت ، به او می گفتند شما را چه می شود ؟ می فرمود : وقت اداء امانتی رسیده که خداوند آن را بر آسمانها و زمین و جبال ارائه کرد و آنها از قبول آن امتناع کردند ! !

زهرا (علیها السلام) به وقت نماز ، از هیبت و عظمت حضرت ذوالجلال ، نفس نفس می زد .

امام مجتبی (علیه السلام) هرگاه از وضو فارغ می

شـد رنگ به صورتش نبود ، می پرسـیدند این چه حال است ؟ می فرمود : هر کس بر صاحب عرش وارد شود و به خـدمت او رسد ، سزاوار است این چنین شود .

در باره حضـرت سـجاد (علیه السلام) آمده : هرگاه وضو می گرفت رنگ از چهره مبارکش می پرید ، به آن جناب می گفتند چرا در وقت وضو این چنین می شوی ؟ می فرمود : می دانید در مقابل چه کسی می خواهم قرار بگیرم .

روزی در حال نماز رداء از دوش مبارکش افتاد و آن جناب اعتنا نکرده تا از نماز بیرون شـد ، عرضه داشـتند چرا جلوی افتادن ردا را نگرفتی ؟ فرمود : می دانیـد در مقابل چه کسـی ایسـتاده بودم ؟ ! بـدان که نماز عبـد جز به همان مقدار که دارای توجه بوده قابل قبول نیست راوی می گوید ، به حضرت عرض کردم فدایت شوم پس همه ما در هلاکت هستیم فرمود نه خداوند از باب رحمت و لطفش این نمازهای ناقص را با نوافل و نمازهای مستحبی کامل می سازد .

از حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده : که هرگاه علی بن الحسین (علیه السلام) به نماز

می ایسـتاد رنگ از چهره اش می رفت ، و هرگاه سـر به سـجده می گـذاشت تا عرق از سـر و رویش جاری نمی شـد ، سـر از سجده برنمی داشت .

و نیز در روایت آمـده که امـام فرمود : پـدرم علی بن الحسـین هرگـاه برای نماز برمی خاست چنان بود که گویا شاخه درختی است که جز آنچه که باد حرکت می دهد حرکتی از خود

ندارد .

از ما دعوت نمی کنند که وضو و نماز ما به تمام معنی مانند نماز آن بزرگواران باشد ، بلکه از ما می خواهند که در وسع خود پس از ایمان و تقوا حداقل به شرایط صحت نماز و مقدمات و مقارنات آن پای بند بوده ، و نمازی در خور لیاقت مولای خود بجای آریم ، تا پس از اتمام آن به مهر مبارک قبولی آن جناب برسد .

در باره طائفه ای که نمازشان مورد قبول خداوند مهربان است کتاب با عظمت محاسن و کتاب پرقیمت کلمه الله صفحه ۲۶۴ حدیثی قدسی نقل کرده اند ، که در میان احادیث باب یکی از بهترین احادیث است ، که لازم است به متن عالی آن اشاره رود :

اِنَّما اَقْبَلُ الصَّلاةَ یَتَواضَعُ لِعَظَمَتِی وَیَکُفُّ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَواتِ مِنْ اَجْلی وَیَقْطَعُ نَهارَهُ بِذِکْری وَاَلْزَمَ قَلْبَهُ خَوْفی وَکَّ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَواتِ مِنْ اَجْلی وَلا یَتَعاظَمُ عَلی خَلقی وَیُطْعِمُ الْجائِعَ وَیَکْسُوالْعاری وَیَرْحَمُ الْمُصابَ وَیُؤوی الْغَریبَ فَذلِکَ یُشْرِقُ نَورُهُ مِثْلَ الشَّمْسِ اَجْعَلُ لَهُ فی الظُّلُماتِ نُوراً وَفی الْجَهالَهِ عِلْماً اَکْلاَهُ بِعِزَّتی وَاَسْتَحفِظُهُ مَلائِکَتی یَدْعُونی فَاُلَبّیهِ یَسْاَلُنی فَاُعْطِیَهُ فَمَثَلُ ذلِکَ عِنْدی مَثَلُ الْفِرْدَوْسِ لا یَسْمُو لَمَرُها وَلا یَتَغَیَّرُ وَرَقُها :

نماز را از کسی قبول می کنم که برای بزرگی من تواضع کند ، و به خاطر من از شهوات شیطانی خویشتن دار باشد ، و روزش را به یاد من تمام کند ، و دلش ملازم خوف از من باشد ، و نفسش را از شهوات ، برای خاطر من حفظ نماید ،

و بر خلق من بزرگی نکرده و گرسنه را سیر کند ، و برهنه را بپوشاند ، و

به مصیبت زده ترحم آرد ، و غریب را پناه دهد ، نور چنین آدمی همانند نور خورشید می درخشد ، من برای او در تاریکیها نور قرار می دهم و جهلش را مبدل به علم کرده و به عزتم پناهش می دهم ، و بوسیله ملائکه از حوادث نگاهش می دارم ، دعا می کند دعایش را اجابت می نمایم ، از من طلب حاجت می کند ، حاجتش را می دهم ، او نزد من مانند فردوس است که میوه اش از دسترس خارج نمی شود و برگش تغییر پیدا نمی کند .

کدام نماز مردود است ؟

چه بسیار مردمی که ، عمری به خود زحمت می دهند و به اجرای برخی از احکام خدا قیام می کنند ، ولی زحمات آنان به قول قرآن مجید هباء ...Ṣjِ...ř می گردد .

اینان کسانی هستند که یا از ایمان برخوردار نیستند مانند منافقین ، یا اهل هر نوع گناه و معصیت اند مانند فاسقین ، یا شرایط صحت و قبولی عمل را رعایت نمی کنند مانند مردمی که به احکام الهی اهمیت نمی دهند .

قرآن مجید در سوره ماعون می فرماید :

(فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَن صَلاَتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ)(۱) .

وای بر نمازگزاران ، آنان که از نماز و حقیقت و شرایط صحت و قبولی آن بی خبرند ، آنان که در نماز ریاکارند و مانع زکاتند .

بدون شک منافقان و فاسقان و آنان که شرایط صحت و قبولی نماز را رعایت

۱ سوره ماعون (۱۰۷) : ۴ ۷ .

نمی کنند از مصادیق بارز آیات سوره ماعون هستند .

نماز را هر

کسی در فراخور قدرت و استعدادش ، باید با صورت و سیرت کامل به محضر حضرت حق ببرد ورنه از طرف معبود عالم مردود است .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید :

وقتی عبد نماز را به وقت خودش بجای آورد ، و بر شرایط و حقیقت آن محافظت نماید به صورت نوری پاکیزه به مقام قرب حرکت می کند ، و به صاحبش می گوید : مرا حفظ کردی خداوند تو را حفظ کند .

و اگر نماز را به وقتش نخواند و بر آن و شرایطش محافظت ننماید ، به صورت سیاه و تاریکی به او برمی گردد و می گوید : مرا ضایع کردی خداوند ضایعت کند .

پیامبر اسلام فرمودند :

دو نفر از افراد امت من برای نماز بپا می خیزند و رکوع و سجود نماز هر دو یکی است ولی بین دو نماز آنان فاصله هم چون بین آسمان و زمین است ، آنگاه اشاره به مسئله خشوع شد .

در قسمتی از یک روایت قدسی آمده :

وَرُبَّما صَلَّی الْعَبْدُ فَاَضْرِبُ بِها وَجْهَهُ وَاَحْجُبُ عَنّی صَوْتَهُ اَتَدْری مَنْ ذلِکَ ؟

یا داوُدَ ذاکَ الَّذی یَکْثُرُ الاِلْتِفاتَ اِلی حَرَمِ الْمُؤمِنینَ بِعَیْنِ الْفِسقِ وَذاکَ الَّذی یُحَدِّثُ نَفْسَهُ اَنْ لَوْ وُلّیَ اَمْراً لَضَرَبَ فیهِ الرِّقابَ ظُلْماً(۱) :

چه بسا عبدی که نماز می خواند و من آن نماز را به صورتش می زنم ، و بین خود و صدایش حجاب قرار می دهم ، می دانی چنین عبدی کیست ؟

۱ کلمه الله ص ۷۲ ، وعده الداعی ابن فهد حلی .

ای داو د آن نمازگزار کسی است که به ناموس مردم مؤمن زیاد با دیده گناه نظر می

کند ، و به خودش می گوید اگر صاحب قدرتی شدم گردن مردم را می زنم آنهم به ستم ! !

یـا مُوسـی لا ـ اَقْبَلُ الصَّلاه اِلاّ مِمَّنْ تَواضَعَ لِعَظَمَتی وَاَلْزَمَ قَلْبَهُ خَوْفی وَقَطَعَ نَهارَهُ بِـذِكْری وَلَمْ يَبُتْ مُصِـرّاً عَلَی الْخَطيئَهِ وَعَرِفَ حَقَّ اَوْليائی وَاَحِبّائی(۱) :

ای موسـی نماز قبول نمی کنم مگر از کسـی که برای عظمت من فروتنی کنـد ، و دلش ملازم با خوف من باشـد ، و روزش به یاد من تمام شود ، و شب را در حال اصرار بر گناه صبح نکند ، و عارف به حق اولیا و عاشقان من باشد .

می توان گفت نماز مردمی که حقوق خدا و انبیا و امامان و شهیدان و امت اسلام را پایمال می کنند قبول است ؟

می توان گفت نماز اهل فسق و فجور وغرق شدگان در دریای معصیت و گناه نماز است ؟

تـا پیونـد ایمـانی و اتصال اسـلامی انسان به پروردگار عزیز عالم و شـئون حضـرت حق محکم نباشـد ، تا انسان در تمام شـئون حیات تقوا و خویشـتن داری از گناه را مراعات ننماید ، تا آدمی عملا به شـرایط صحت و قبولی نماز توجه نکند ، نماز او قابل قبول حضرت حق نخواهد بود ! !

امیرالمؤمنین بنا بر نقل خصال صدوق می فرماید :

از شـما با حالت کسالت یا خواب آلودگی یا با افکاری که او را به خود مشـغول می سازد ، به نماز نایسـتد ، زیرا او در پیشگاه پروردگار می باش دو جز این نیست که بهره و نصیب عبد از شمارش به همان اندازه است که از روی قلب توجه به خدا داشته ، و

نیز آن حضرت از رسول اسلام نقل می کند : که دو

۱ کلمه الله ص ۹۷ به نقل از امالی صدوق .

رکعت نماز مختصر ولی با تفکر بهتر است از یک شب زنده داری !

وضو یا غسل ، یا تیمم را مطابق با فتوای مرجع واجد شرایط بجای آرید و به قول معروف ، برابر با دستورات رساله عملیه طهارت تحصیل کنید ، آنگاه در مکان مباح یا بهتر از آن در مسجد جای بگیرید ، سپس وقت را بخصوص اول وقت را مراعات کنید ، آنگاه با تمام هستی یعنی با عقل و روح و قلب و نفس و بدن به طرف قبله بایستید ، سپس دل و جان را همانجا و برای همیشه از رذائل اخلاقی از قبیل ریا ، حسد ، بخل ، حقد ، کینه ، عجب ، نفاق و ... پاک کنید ، و مواظب باشید که شکم و شهوت و لباستان آلوده به حرام نباشد ، آنگاه تمام حواس خود را در نیت خالص متمرکز کرده با قرائت صحیح تکبیره الاحرام را گفته و با عربی صحیح و حال الهی مسیر نماز را حرکت کرده و با غم و غصه به خاطر پایان گرفتن نماز سلام نماز را ادا نموده از نماز خارج شوید و تصمیم قاطع شما بر این باشد که تا رسیدن به نماز دیگر از هر گناهی دوری جوئید ، آن وقت بطور حتم امیدوار به قبولی این چنین نماز باشید .

امام خمینی آن عارف عالی شأن در زمینه یکی از حالات معنوی نماز یعنی خشوع که در قرآن مجید آمده و از شرایط قبولی

نماز است بیانی دارند که می خوانید :

حقیقت خشوع عبارت است از خضوع تمام ممزوج با حب یا خوف و تفصیل این اجمال آن است که : قلوب اهل سلوک به حسب جبلت و فطرت مختلف است ، پاره ای قلوب عشقی و از مظاهر جمالند و به حسب فطرت متوجه به جمال محبوب هستند ، و چون در سلوک ادراک ظل جمیل یا مشاهده اصل جمال کنند ، عظمت مختفیه در سر جمال ، آنها را محو کند و از خود بیخود نماید ، چون در جمالی جلالی مختفی و در هر جلالی جمالی مستور است ، چنانچه ممکن است اشاره به این معنی داشته باشد گفتار حضرت مولی العارفین

و امیرالمؤمنین و السالکین صلوات الله علیه وعلی آله اجمعین آنجا که می فرماید :

سُبْحانَ مَنِ اتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِاَوْلِيائِهِ فى شِدَّهِ نِقْمَتِهِ وَاشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ لِاَعْدائِهِ فى سِعَهِ رَحْمَتِهِ .

پس هیبت و عظمت و سطوت جمال آنها را فرو گیرد ، و حالت خشوع در مقابل جمال محبوب برای آنها دست دهد .

پرتو شمع رخت عکس بر افلاک انداخت

قرص خورشید شد و سایه برین خاک انداخت

برقی از شعشعه طلعت رخشان تو سوخت

شعله در خرمن مشتی خس و خاشاک انداخت

خوش بر آن رخش که عشقت فلک سرکش را

طوق در گردن از آن حلقه فتراک انداخت

می خرامیدی و ارواح قدس می گفتند

ای خوش آن پاک که سر در ره این پاک انداخت

ذوق مستان صبوحی زده بزم تو دید

صبح در اطلس فیروزه خود چاک انداخت

طوطی ناطقه را سیر خط و عارض تو

زنگ تشویر در آئینه ادراک انداخت

جامی اهلیت اندیشه عشق تو نداشت

همتش رخت درین موج خطرناک انداخت

و این حالت

در اوائل امر موجب تزلزل قلب و اضطراب شود و پس از تمکین ، حالت انس رخ دهد و وحشت و اضطراب حاصل از عظمت و سطوت مبدل به انس و سکینه شود و حالت طمأنینه دست دهد چنانچه حالت قلب خلیل

الرحمان چنین بوده .

و پاره ای از قلوب خوفی و از مظاهر جلالند ، آنها همیشه ادراک عظمت و کبریا و جلال کنند و خشوع آنها خوفی باشد ، و تجلیات اسماء قهریه و جلالیه بر قلوب آنها شود ، چنانچه حضرت یحیی علی نبینا و آله و علیه السلام چنین بوده ، پس خشوع گاهی ممزوج با حب است و گاهی ممزوج با خوف و وحشت است گرچه در هر حبی وحشتی و در هر خوفی حبی است .

و مراتب خشوع به حسب مراتب ادراک عظمت و جلال و حسن و جمال است و چون امثال ما با این حالات پستی که داریم از نور مشاهدات محرومیم ناچار باید در صدد تحصیل خشوع از طریق علم یا ایمان برآئیم :

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ)(۱) .

خشوع در نماز را از حدود و علائم ایمان قرار داده ، پس هر کس در نماز خاشع نباشد به حسب فرموده ذات مقدس حق از زمره اهل ایمان خارج است . و نمازهای ما که پیچیده به خشوع نیست از نقص ایمان یا فقدان آن است ، و چون اعتقاد و علم غیر از ایمان است ، از این جهت این علمی که به حق و اسماء و صفات او و سایر معارف الهیه در ما پیدا می شود غیر از ایمان

است .

شیطان به شهادت ذات اقدس حق علم به مبدء و معاد دارد و مع ذلک کافر است .

(خَلَقْتَنِی مِن نَار وَخَلَقْتَهُ مِن طِین)(۲) .

گوید پس حق تعالی و خالقیت او را طبق این آیه اقرار دارد و :

۱ سوره مؤمنون (۲۳) : ۲ ۱ .

۲ سوره اعراف (۷) : ۱۲ .

(أَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ)(۱) .

گوید پس طبق این آیه معاد را معتقد است ، علم به کتب و رسل و ملائکه دارد با این وصف خداوند او را کافر خطاب کرده و از زمره مؤمنین خارج نموده است ! !

پس اهل علم و ایمان از هم ممتازند ، هر اهل علم اهل ایمان نیست ، پس باید پس از سلوک علمی ، خود را در سلک مؤمنین داخل کرده و عظمت و جلال و بهاء و جمال حق جلت عظمته را به قلب رساند ، تا قلب خاشع شود ، ورنه مجرد علم خشوع نمی آورد ، چنانچه در خود می بینید که با اعتقاد به مبدء و معاد و اعتقاد به عظمت و جلال حق قلب شما خاشع نیست !

بالجمله سالک طریق آخرت مخصوصاً با قدم معراج صلاتی ، لازم است قلب خود را با نور علم و ایمان خاشع کند و این رقیقه الهی و بارقه رحمانیه را در قلب هر اندازه ممکن است متمکن نماید ، بلکه بتواند در تمام نمازهایش و در سراسر هر نماز این حالت را حفظ نماید .

حالت تمکن و استقرار در اول امر گرچه برای امثال ما قدری دشوار و مشکل است ولی با مقداری ممارست و ارتیاض قلب

امری ممکن است .

عزیزم ، تحصـیل کمال و زاد آخرت ، طلب و جدیت می خواهد ، و هر چه مطلوب بزرگ تر باشد جدیت در راه آن سزاوارتر است ، البته معراج قرب الهی و تقرب جوار رب العزه با این حال سـستی و فطور و سـهل انگاری دست ندهـد ، مردانه باید قیام کرد تا به مطلوب رسید .

این فقیر دل غمین با حالت عجز و انکسار در پیشگاه رب العزه به مناجات برآمده و از آن حضرت این چنین مسئلت کرده ام :

۱ سوره اعراف (۷) : ۱۴ .

ای محرم قلب راز داران

امید دل نیاز داران

ای گرمی روح پاک بازان

مشتاق رخ تو عشق بازان

ای یار و رفیق مستمندان

محبوب قلوب دردمندان

برگم شدگان تو ره گشائی

بر این دل تار من ضیائی

خالی زعمل ببین دو دستم

از قید گنه دلم نرستم

یا رب چه کند ضعیف خسته

این عبد ذلیل دل شکسته

برگو به کجا برد غم دل

رحم ار نکنی بر او چه حاصل

افتاده بار ذلتم من

غرق گنه مذلتم من

کس نیست چو من دچار عصیان

محتاج و گدا به لطف و غفران

بنواز که بنده ای فقیرم

بر دامن لطف مستجیرم

غرق است به ننگ و عار نامم

تلخ است زدوری تو کامم

ای غوث و غیاث ره نشینان

ای نور و صفای دل غمینان

از من تو ببخش هر گناهی

ای رب غفور یا الهی

مسکین تو و فقیر کویم

از جرم و گناه زشت رویم

چهره پلید و زشت بی نماز

در نعمت های مادی و معنوی حضرت رب العالمین اندیشه کنید و ببینید ، خداوند مهربان در اعطای این دو گونه نعمت چیزی از انسان فروگذار نکرده است .

از زمانی که نطفه انسان بسته می شود ، تا روزی که نوبت زندگیش

در این جهان به اتمام می رسد ، بر اساس تمام نیازهایش ، بر سفره کرم و احسان حضرت و نعمت می بیند .

وجود مقدس حضرت حق بر اساس اسم رحمان ، تمام موجودات کارگاه

هستی را مشمول نعم مادی و انسان را علاوه بر نعم مادی ، بر اساس رحیمیش مشمول نعم معنوی قرار داده است .

در جائی از قرآن مجید می فرماید نعمت های مادی و معنوی را بر همه شما کامل و تمام قرار داده ام :

(وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً)(۱) .

و در جای دیگر می فرماید ، از آنچه به طور فطری و طبیعی یا به صورت دعا و درخواست از من خواستید ، به شما عنایت کردم ، و اگر در مقام شمارش نعمت های من برآئید قدرت شمردن آن را ندارید :

(وَآتَاكُم مِن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللهِ لاَ تُحْصُوهَا)(۲) .

آنگاه در بسیاری از آیات قرآن مردم را نسبت به مصرف کردن نعمت ها بر دو دسته تقسیم می کند :

آنان که هماهنگ با قوانین عالی الهی نعمت ها را به مصرف گذاشته و در نتیجه تمام نعمت های حق را تبدیل به عقاید صحیحه ، اخلاق حسنه ، و اعمال صالحه کردند و از این راه به خیر دنیا و آخرت نائل شدند ، و به عبارت دیگر بر اساس برنامه های الهی ، نعمت های حق را شکرگذاری کردند ، به این معنا که هر نعمتی را در همان موردی به مصرف گذاشتند که دستور حضرت رب الارباب بود .

و آنان که نعمت های مادی و معنوی حق را بر اساس هواها

و هوس هـا ، و در راه محافظت با قوانین الهی خرج کردنـد ، و در نتیجه نعمت حق را تبـدیل به عقایـد باطله ، اخلاق رذیله ، و بـدترین عمل کردنـد ، و به عبارت دیگر به کفران نعمت برخاسـتند ، و خود و عده ای را به هلاکت دچار کرده ، و از زندگی جز ننگ

۱ سوره لقمان (۳۱) : ۲۰ .

۲ سوره ابراهیم (۱۴) : ۳۴ .

و عار و شقاوت و بدبختی چیزی نصیب آنان نشد ، قرآن مجید در این زمینه می فرماید :

(أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهَ کُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ)(۱) .

آیـا ندیـدی آن کسـانی که نعمت های خـدا را در تمام شـئون زنـدگی تبـدیل به برنامه های کافرانه کردنـد ، و قوم خود را به سرای هلاکت فرود آوردند ؟ !

بر اساس این آیات ، بی نماز آن انسانی است که در انواع نعمت های مادی و معنوی غرق است ، و قـدرت شـمردن عطای حق را نسبت به خویش ندارد ، ولی چهره کثیف و پلیدی است که نعمت های الهی را به جای اینکه به دایره شکر بکشد ،به مرحله کفرآورده است .

در معارف ما در ضمن بیان علل احکام در کتاب « علل الشرایع » جناب صدوق آمده که حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند : علت و فلسفه نماز ، ادای شکر حق تعالی نسبت به این همه نعمت های اوست .

بی نماز چه موجود نمک به حرامی است ، مفت و مجانی بر سر سفره الهی و خوان کرم حق تعالی نشسته ، و به هر کیفیت که

می خواهـد از نعمت اسـتفاده می کنـد . آنگـاه به جـای تبـدیل نعمت به عبـادت ، که در حقیقت شـکر نعمت است ، نعمت را تبـدیل به کفر و مخالفت می کنـد ، در اینجا لازم است چهره آلوده و وضع نکبت بار بی نماز را از آیات قرآن و روایات عالی اسلامی بنگرید .

(كُلُّ نَفْس بِمَا كَسَـبَتْ رَهِينَهٌ * إِلاَّ أَصْـحَابَ الْيَمِينِ * فِى جَنَّات يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِى سَقَرَ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ *

۱ سوره ابراهیم (۱۴) : ۲۸ .

حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ * فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَهُ الشَّافِعِينَ)(۱) .

هر کسـی در گرو کاری است که در دنیا انجام داده مگر اصـحاب یمین که در بهشت ها از مجرمین می پرسـند ، علت به سـقر آمـدن شـما چیست ؟ پاسخ می دهنـد ، از نمـازگزاران نبودیم ، و درمانـدگان را اطعـام نکردیم ، و با بازیگران و مردم بیهوده معاشـر و هم مسـلک بودیم ، و روز قیامت را از باب عناد و تکبر تکـذیب کردیم تا مرگ ما رسـید ، شـفاعت شافعین در بازار قیامت به حال آنان سودی ندارد ! !

در روایت آمده روزی پیامبر عزیز اسـلام همراه جمعی از اصـحاب از راهی می گذشتند ، ناگهان سگی شروع به صدا و پارس کرد ، حبیب خـدا ایسـتاد تا سـر و صـدای آن حیوان تمام شـد ، آنگاه روی مبارک به جانب یاران کرد ، و فرمود دانستیـد این سگ چه گفت عرضه داشتند نه ، فرمود : این

حیوان گفت یا رسول الله من همیشه خدای مهربان را شکر می کنم که بهره ام از هستی ، سگ شدن بود ، اگر انسان بی نماز بودم چه می کردم ؟ ! !

در کتاب لئالی در باب نماز آمده ، یک کشتی با جمعی سرنشین در زمان انبیاء بنی اسرائیل بر دریای نیل در حرکت بود ، ناگهان ماهیان دریا احساس حرارت و فشار کردند ، به درگاه حضرت حق نالیدند ، و عرضه داشتند الهی مگر قیامت رسیده ؟ خطاب رسید نه ، در میان مسافران این کشتی که به روی آب در حرکت است یک بی نماز نشسته ، دندان او درد گرفت و سپس از دهانش جدا شد ، و او آن دندان را در آب انداخت ، نحسی و نجسی دندان یک بی نماز باعث شد ، که بر شما هم فشار وارد شود ! !

در یک قسمت از حدیثی بسیار مهم از حضرت باقر آمده :

۱ سوره مدثر (۷۴) : ۳۸ ۴۸ .

اِنَّ تارِکُ الْفَریضَهِ کافِرٌ(۱) :

به حق که ترک کننده نماز واجب کافر است .

شخصی از حضرت صادق (علیه السلام) پرسید ، چرا زناکار را با آن گناه بزرگ کافر نمی گویند ولی تارک الصلاه را کافر می گویند ، دلیل بر این مسئله چیست ؟

حضرت فرمود :

زناکار و هر کس مشابه با اوست ، عملش را به خاطر شهوت و فشار و غلبه هوا انجام می دهد ولی کسی که ترک نماز می کند به خاطر سبک گرفتن این امر عظیم الهی آن را ترک می کند ، زناکار در بستر یک زن به خاطر

لـذت شـرکت می کنـد ، ولی بی نمـاز ترک نمـازش برای لـذت بردن نیسـت چـون ترک عمـل لـذت نـدارد ، بلکـه به خـاطر استخفاف به نماز است ، وقتی لذت نبود ، پس سبک انگاشتن است ، و وقتی سبک گرفتن عمل باعث ترک شد ، این حالت سبک گرفتن کفر است(۲) .

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ قالَ : اِنَّ تارِکَ الصَّلاهِ کافِرٌ(۳) :

امام ششم (علیه السلام) فرمود : به تحقیق که ترک کننده نماز کافر است .

شخصـی به نبی اسلام عرضه داشت : مرا سفارشی بفرمائید حضرت فرمود : عمداً نماز را رها مکن ، کسی که عمداً ترک نماز کند ملت اسلام از او بیزار است(۴) .

خدای بزرگ برای هدایت بندگان ، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و صد و چهارده کتاب آسمانی و دوازده امام ، و هزاران عالم ربانی و حکیم صمدانی

۱ وسائل ۳ / ۲۸ .

۲ وسائل ۳ / ۲۸ ۲۹ .

۳ وسائل ۳ / ۲۸ ۲۹ .

۴ وسائل ۳ / ۲۸ ۲۹ .

و عـارف عـاشق قرار داده ، و نماز را در رأس تمام برنامه های آنان معرف فرموده ، چه پست و زبون است و چه پلیـد و زشـت است و چه شـقی و آلوده است ، آن انسـانی که در محاصـره این همه عوامـل هـدایت باشـد ، و ببینـد که نماز در رأس احکام راهنمایـان راه الهی است ، ولی او به همه بانیـان هـدایت پشت کرده و دسـتورات آنـان به خصوص مسـئله نماز را چنان سـبک انگارد ، که از ادای آن رو برگرداند .

مگر تمام دنیا چقدر ارزش

دارد ، که آن را با عافیت طلبی و خوشگذرانی با آخرت دائم و عیش جاودان معامله کرد ؟

بخدا قسم اگر همه افلاک و تمام عالم و همه روی زمین را به تو ببخشند ، و تو آن چنان غرق در آن شوی که در تمام مدت عمرت دو رکعت نماز واجب از دست برود ، ارزش ندارد .

بلای بی نماز در برزخ و عالم آخرت بلای بزرگی است ، و عذاب تارک نماز در برزخ و در قیامت عذاب عظیمی است .

آری همه دنیا در مقابل ترک یک سجده مستحب ارزش ندارد ، چه رسد که واجبی از واجبات حضرت معبود را از باب تکبر یا غرور یا عناد ، یا عجب ترک کنی .

هلالی در این زمینه که تمام افلاک خود سرگشته دیگری هستند ، و انسان بالاتر از این است که سرگشته مشتی جماد شود ، بلکه بر انسان است که در راه حضرت حق حرکت کند بیانی به مضمون زیر دارد :

خطایی دوش کردم با دل ریش

که ای مشغول فکر باطل خویش

نشاید جهل خود اثبات کردن

فلک را قبله حاجات کردن

زنان مر چرخ را سازند گردان

چرا سرگشته ای چرخند مردان

گر او کس را به مقصود رساندی

درین سرگشتگی چندین نماندی

فلک جام است و ساقی خالق دهر

وزو در کام ما که نوش و گه زهر

ترا گر تلخ و گر شیرین شود کام

هم از ساقی شناس او را نه از جام

بدستت گر ، می امید دادند

مگو کز ساغر خورشید دادند

جوی کز مزرع بیچون رسیدست

مگو کز خرمن گردون رسیدست

نه جوزا جو دهد نه کهکشان کاه

نه کس را خوشه بخشد خرمن ماه

فلک را اختیاری هست شک نیست

ولی

این کارها کار فلکٔ نیست

فلکٔ گوئی است دائم در تک و پوی

فضای لامکان چوگان آن گوی

بخود این گوی در میدان نگردد

که هرگز گوی بی چوگان نگردد

بود چوگان او در دست تقدیر

درین گشتن ندارد هیچ تقصیر

ولی زین نکته واقف نیست هر کس

همین اهل هدایت داند و بس

خداوندا دلیل راه ما شو

به اقلیم هدایت رهنما شو

هدایت را رفیق راه ما کن

محمد را شفاعت خواه ما کن

موانع نماز

توضیح

در راه حرکت انسان به سوی نماز ، این واقعیت پر برکت الهی ، موانعی هست ، که لازم است ، عاشق نماز ، با تمام وجود با این موانع به مبارزه برخیزد ، سستی در مقابل این موانع ، انسان را از فیض با عظمت نماز باز داشته و از رحمت حضرت حق محروم می کند ، در متن قرآن مجید در باره موانع نماز در ضمن چند آیه می خوانیم :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِى الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللهِ وَعَنِ الصَّلاَةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ)(۱) .

ای کسانی که ایمان آورده اید جز این نیست که شراب و قمار و بت ها و تیرهای قرعه ، برنامه های پلیدی است از عمل

شیطان ، دوری از آنها بر شما واجب است ، که رستگاری شما در گرو دوری از آنهاست .

بطور حتم شیطان می خواهد میان شما در مسئله خمر و قمار دشمنی و کینه بیندازد و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد ، آیا این کارها را ترک می کنید ؟

(

قُلْ أَنفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَن يُتَقَبَّلَ مِنكَمْ إِنَّكَمْ كُنتُمْ قَوْماً فَاسِقِينَ * وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلاَّ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللهِ وَبِرَسُولِهِ وَلاَ يَأْتُونَ الصَّلاَهَ إِلاَّ وَهُمْ كُسَالَی وَلاَ يُنفِقُونَ إِلاَّ وَهُمْ كَارِهُونَ)(۲) .

به منافقين دو رو و پست بگو :

انفاق كنيد به حال رغبت يا اكراه ، اين انفاق از شما پذيرفته نخواهد شد ، به حقيقت كه شما گروهی فاسق هستيد .

چه مانع شد اينان را كه انفاقشان پذيرفته نشود مگر كفرشان به خدا و رسول خدا ، اينان به نماز حاضر نمی شوند مگر با حال كسالت ، و انفاق نمی كنند مگر از روی بی رغبتی !

آنچه به عنوان موانع نماز از آيات ذكر شده استفاده می شود می توان در چهار قسمت خلاصه كرد :

۱ شراب

۲ قمار

۳ بت پرستی

۱ سوره مائده (۵) : ۹۰ ۹۱ .

۲ سوره توبه (۹) : ۵۳ ۵۴ .

۴ تظاهر و خودنمائی

در اينجا لازم است به توضيح هر يک از اين چهار مانع اقدام شود ، باشد كه گمراهی با خواندن آن از خواب غفلت بيدار گردد .

۱ شراب

مشهور است كه مخترع شراب شيطان رجيم بود ، او با اختراع اين ماده فساد كه اهل دل آن را ام الخبائث ناميده اند ، به عقل و قلب و روح و ايمان و عمل و ادب و تربيت انسان حمله برد ، و در اين حمله ناجوانمردانه هم در طول تاريخ موفق بود ، زيرا آنان كه به اين ماده فساد آلوده شدند ، قوای عاقله را از دست دادند ، و در نتيجه تبديل به

حیوانی بی فکر شدند ، و چون از اندیشه در عواقب امور بازماندند ، از اثر بی فکری به انواع گناهان و معاصی آلوده شدند ، و در آلودگی به معاصی حرکت الهی قلب و روح را از دست داده خود را به هلاکت ابدی دچار کردند !

امتیاز انسان بر سایر موجودات عالم به عقل اوست ، چون عقل را از دست بدهد ، از تمام موجودات بی ارزش تر و پست تر می گردد .

عقل حوزه جاذبه ، تکالیف و مسؤولیت های الهی و انسانی است ، وقتی جاذبه این حوزه نورانی از دست برود ، خود بخود ظرف وجود و صفحه حیات از تابش نور پر فروغ تکلیف و مسئولیت محروم می گردد .

کسی که از نور عقل و تفکر بهره مند است ، جز به سوی خیر دنیا و آخرت حرکتی ندارد ، عقل محبوب ترین خلق خداست ، و عاقل که عقلش را بکار گیرد محبوب ترین بنده الهی است .

در آثار « طبسی » صفحه سی و یک آمده :

بدان که تفکر سیر انسانی است از مبادی به مقاصد ، و نظر را همین معنا

گفته اند .

و هیچ کس از مرتبه نقصان به مرتبه کمال نتواند رسید الا به سیری ، و به این سبب اول واجبات تفکر و نظر است .

و بدان که مبادی سیر ، که از آنجا حرکت باید کرد ، آفاق و انفس است ، و سیر استدلال است از آیات هر دو ، یعنی از حکمت هائی که در هر ذره از ذرات هر یکی از این دو کون یافته شود ، بر عظمت و

کمال مبدع هر دو ، تا مشاهده نور ابداع او در هر ذره ذره کرده شود :

(سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ)(۱) .

تفکر اسباب را به حق قائم دیدن است ، و فاضل ترین اعمال ، فکرت است و ورع .

بدان که هر که را سخن نه از سر حکمت است آن عین آفت است ، و هر که را خاموشی نه از سر فکرت است آن همه شهوت و غفلت است ، و هر نظر که نه از سر عبرت است آن همه سهو و زلت است .

قالَ النَّبِيُّ تَفَكُّرُ ساعَه خَيْرٌ مِنْ عِبادَهِ سَبْعينَ سَنَهً .

بعثت انبیاء و امامت امامان بنا به فرموده علی ۷ در خطبه اول نهج البلاغه برای حرکت فکری انسان بوده .

اگر بخواهید آثار و نتائج و محصولات و ثمرات اندیشه و فکر را در طول تاریخ به حساب بیاورید ، در هیچ کتاب و کتابخانه ای گنجایش نخواهد داشت .

تمام کتب علمی ، و تمدن با عظمت انسانی بر این صفحه خاک و در این میدان تابناک نتیجه اندیشه انسان در امور مادی و معنوی است .

شما خود فکر کنید که شراب این دو ماده فساد ، چه تیشه ای به ریشه

۱ سوره فصلت (۴۱) : ۵۳ .

انسانیت ، که عبارت از قوه اندیشه اوست می زند ، و چگونه آدمی را از دست راه راست الهی و صراط مستقیم ربانی به کجی و ضلالت می برد ، حرکت در راه راست چه سودها ، و سیر در راه ضلالت چه ضررها و خسارتها برای انسان دارد ؟

بیا ای صبح

دولت را طلبکار

چو صبح اهل دولت صدق پیش آر

به راه راست رو تا می توان رفت

که می باید بجای راستان رفت

مرو کج این حدیث راست بشنو

که بر یک جانب افتادست کج رو

کجا را ره نباشد در میانه

که تیر راست آید بر نشانه

الف بر آسمان نون بر زمین است

زکج تا راست فرق آری همین است

به است از زلف کج آن قامت راست

بلی هر کس بقدر راست برپاست

همیشه راست کاران رستگارند

که غیر از راستی کاری ندارند

شود دل در حضور راستان جمع

حضور جمع باشد پرتو شمع

زبان آبدار سوسن تر

نماید از کجی شمشیر و خنجر

چو دم زد صبح کاذب از گواهی

کشید از دعوی خود روسیاهی

تجلی کرد صبح صادق از طور

بیک دم کرد عالم را پر از نور

بلی از صدق بهتر نیست کاری

اگر دم می زنی از صدق باری

الهی از چه کذبم برون آر

براه کشور صدقم درون آر

که در هر حالتی بهبودم این است

ره سر منزل مقصودم این است

امام باقر (علیه السلام) می فرماید :

شراب خوار با روی سیاه ، دهان کج ، زبان بیرون آمده ، و با ناله و فریاد سخت از شدت تشنگی وارد قیامت می شود ، و از چاهی که چرک بدن زناکاران در آن است به او می آشامانند !

امام ششم (علیه السلام) به یونس بن ظبیان فرمود :

از طرف من که به مردم لطف و محبت دارم بگو : هر کس یک جرعه شراب بنوشد ، خداوند و ملائکه و انبیاء و مؤمنان او را لعنت می کنند ، مستی شراب روح ایمان را از کالبد برده و بجایش روح پست و کثیف و لعنت شده قرار می دهد .

پیامبر بزرگ در مسئله

شراب ده طائفه را لعنت کردند :

غرس کننده مُو ، نگهبان آن ، فشار دهنده انگور جهت شراب ، خورنده ، ساقی ، حمل کننده ، تحویل گیرنده ، خریدار ، فروشنده ، دریافت کننده پول .

پیامبر فرمودند :

از اولین برنامه هائی که خداوند منع فرمود ، عبارت است از بت پرستی ، شرابخواری .

و نیز آن حضرت فرموده :

شراب خواری مبدء تمام گناهان است(۱) .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید :

شراب منع تمام آلودگی هاست و شراب خوار ، تکذیب کننده قرآن است ، زیرا اگر قرآن را باور داشت ، حرامش را حرام می دانست ! !

امام باقر (علیه السلام) می فرماید :

خداوند به چیزی همانند شرابخواری معصیت نشده ، برای شراب خوار مست زنای با مادر و دختر و خواهر امری است عادی ، زیرا به هنگام مستی ، آنان را

۱ تمام این روایات در وسائل ۱۷ / است .

تشخیص نمی دهد که چه کسی هستند و نیز برای مشروبخوار ترک نماز برنامه ای است سهل و آسان .

به امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرضه داشتند ، شما فرموده اید شراب از دزدی و زنا بدتر است فرمود : آری ، زناکار ممکن است گناه دیگری مرتکب نشود ، ولی شراب خوار چون مست شد زنا می کند ، آدم می کشد ، و نماز را ترک می نماید(۱) .

در این روایات ملاحظه کردید ، که از جمله موانع راه نماز آلوده بودن به شراب است .

دانا نخورد شراب و مستی نکند

با طبع بلند میل پستی نکند

خوشبخت کسی بود که اوقات عزیز

صرف هوس و هواپرستی نکند

مضرات شراب و شرابخواری ، و خسارتهائی که

از این ناحیه به تاریخ حیات خورده قابل شمردن نیست ، همین بس که در باره شراب در روایات خواندید که شراب ریشه همه خبائث و آلودگی ها و گناهان است .

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی

آراسته با شکل مهیبی سر و بر را

گفتا که منم مرگ اگر خواهی زنهار

باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را

یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار

یا بشکنی از مادر خود سینه و سر را

یا آن که بنوشی و سه جامی تو از این می

تا آن که بپوشم زهلاک تو نظر را

۱ وسائل ۱۷ / ۲۵۰ .

لرزید از این بیم جوان بر خود و جا داشت

کز ترس فتد لرزه بتن ضیغم نر را

گفتا پدر و مادر من هر دو عزیزند

هرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را

لکن چو به می دفع شر از خویش توان کرد

نوشم دو سه جامی و کنم دفع خطر را

نوشید دو جامی و چو شد خیره زمستی

هم مادر خود را زد و هم کشت پدر را

ای کاش شود خشک بن تاک ، خداوند

زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

۲ قمار

قمار عمل پلیدی است که مانند شراب مخترعش شیطان است ، و از جمله علل کینه و دشمنی بین مردم است .

مالی که از قمار بدست می آید بر اساس آیات و روایات حرام است ، و با آن مال هیچ برنامه ای نمی توان داشت ، و بر بدست آورنده مال واجب است ، آن مال را به صاحبش بازگرداند .

قمار برنامه کثیفی است که برای دو طرف آن مایه دشمنی و علت رنجش ، و کینه توزی است .

قمارباز اگر ببازد

دشـمن برنده می شود و اگر ببرد ، بازنده دشمن او می گردد ، کمتر مجلسی برای قمار تشکیل می شود که در آن نزاع و کینه برنخیزد ، و چه بسا بازنـده مال به خاطر مالی که با حسـرت و انـدوه نسـبت به باختنش مواجه شـده دست به خودکشـی بزنـد . قمارباز موجودی به تمام معنی بی رحم است ، زیرا مالی

که بایـد نفقه زنـد و فرزنـد شـدو ، و در راه خدای مهربان به انفاق و صدقه و خیرات و مبرات خرج گردد ، مفت به یک مفت خواری مانند خودش می بازد ، و زن و فرزند را از نفقه و خویش را از رحمت حضرت حق محروم می کند .

بعید نیست که قمارباز بخاطر باختن مال و بدست آوردن مایه جدید ، دست به دزدی ، خدعه ، مکر و حیله و آدم کشی بزند .

ساختن و نگاه داشتن و خرید و فروش جمیع ادوات قمار از نظر مکتب عالی اسلام حرام است .

روایات حرمت قمار ، همانند حرمت شراب در کتاب وسائل قرار دارد ، شما می توانید به این منبع ارزنده الهی مراجعه کنید :

امام ششم می فرماید :

فروش شـطرنج و خوردن پولش و نگاه داشـتنش کفر و بازی با آن شـرک ، و سـلام به بازی دهنده اش گناه و یاد دادن آن به مردم معصیت بزرگ است .

که دست به شـطرنج می زنـد ، هماننـد این است که دست در گوشت خوک فرو برده ، و کسـی که به آن بنگرد ، همانند نظر کردن بر عورت مادر است ! !

بازی کننده با وسیله قمار و سلام

دهنده بر بازیگر ، و تماشاگر بازی ، در گناه مساوی هستند ، و هر کس به بازی با شطرنج بنشیند برای خود در دوزخ جا تهیه می کند ، و در زندگی آن جهان دچار حسرت می گردد .

از همنشینی با قماربازان بپرهیزید ، زیرا اهل آن مجلس محل خشم خدایند و هر ساعت در معرض غضب حقند ، اگر عذاب خدا نازل شود ، شما را هم خواهد گرفت(۱) .

قمار بازان چون به قمار بنشینند همه حواس آنان متوجه بردن مال و ثروت

۱ وسائل ۶ / ۲۴۱ باب ۱۰۳ .

طرف مقابل است ، و این برنامه اکثراً از سر شب تا صبح یا از صبح تا شب به طول می انجامد و پس از پایان کار قمار ، قماربازان با خستگی مفرط و اعصاب کوبیده و فکر از کار افتاده مواجهند و مجبورند برای جبران این همه رنج و خستگی به خواب روند و مدتها در بستر غفلت و خواب مرگ بمانند و نماز آنان ضایع گردد .

و چه بدبخت انسانی با اتصال به این عمل شیطانی دچار رجس روحی و پلیدی نفس شود و از طرف دیگر به خاطر ضایع شدن نمازش از برکات و عنایات الهی محروم گردد .

۳ بت پرستی

بت پرستی یعنی بریدن از حق و تعلق قلبی و عملی پیداکردن به اشیاء یا احوال .

بت هائی که معمولاً مورد پرستش قرار گرفته اند بر دو دسته اند :

۱ بیجان

۲ جاندار

جاندار همانند طواغیت و ستمگران تاریخ که خویش را بر جان و مال ملت ها مالک می دانستند ، و گروهی بدنبال این رشته غرق در پیروی از

آنان می شدنـد ، البته کسـی آنان را خالق نمی دانست ، بلکه از خالق دست برداشـته و خود را مملوک آنان می کرد ، و به هر چه آنان امر می کردند اینان بدون چون و چرا از امر آن پلیدان و ستمگران پیروی می کردند .

اینگونه بت هـای جانـدار ، همیشه بوسـیله پیروانشـان به راه کثیف و تحمیل اراده خود بر مردم ادامه می دادنـد ، و اگر در میان ملت ها اینگونه پیروان و مطیعان و بقول قرآن بت پرستان را نداشتند ، هرگز حکومت و سلطه آنان پایه نداشت

و ادامه زندگی ننگین و شیطانی آنان برایشان میسر نبود .

بت ، جاندار یا بی جانش بخودی خود قدرت ندارد ، فرعون یک نفر بود ، نمرود یک شـخص بود ، معاویه و یزید ، ابوسـفیان و ابولهب هر کدام یک نفر بودند ، آنچه باعث حکومت و سلطه و جنایت و خیانت آنان شد ، بت پرستی بت پرستان بود .

امـام شـشم (علیه السـلام) به مردی که از کـارگزاران حزب کـثیف اموی بود ، فرمودنـد ، شـما پیروان بنی امیه بـاعث این همه جنایت در میدان حیات مردم شدید ، ورنه بنی امیه قدرتی نداشتند و عده زیادی نبودند ! !

با توجه به این واقعیت ببینیـد بت پرست چه گناه عظیمی را مرتکب می شود و حمایت چه گناهان عجیب و غریبی در عالم می شود . امروز شرق و غرب به مثابه همان فرعون و نمرود و ابو سفیان و معاویه و یزید هستند یعنی بت جاندار .

ما برای قدرتهای ظالم جهان معنائی جز این نمی توانیم داشته باشیم ، قرآن

مجیـد اینان را ائمه کفر می داند و امام کفر طاغوت و طاغوت صـنم یا بت است و پیرو طاغوت و امام کفر بت پرست و کثیف ترین موجود روی زمین است ! !

بت بی جان همانند خورشید ، ماه ، ستاره ، درخت ، پول ، ریاست ، و از همه بدتر هوای نفس و غرائز و شهوات است .

آری انسان وقتی دچار بت بیرونی یا درونی شود از حرکت فکری و روحی باز مانـده و در تمام عبادات که باعث سـعادت دنیا و آخرت آدمی است به روی انسان بسته می شود .

اینکه به هنگام گرفتار آمدن به پرستش بت های جاندار و بی جان ، یا درونی و بیرونی ، آدمی ازهمه فضائل مخصوصاً عبادت حق وبخصوص نماز باز می ماند جای تردید نیست .

ولی در میان اینها ، بت هوای نفس از همه زیانبارتر و خسارت آورتر است ،

و دچار شدن به پرستش هوای نفس و شهوات و غرائز ، و زیانهای این پرستش ، مسئله ای است که عمیقاً در خور تحقیق است و کتابی جداگانه می خواهد .

زیرا به طور قطع می توان گفت منشأ پرستش بت های جاندار و بیجان درون خود انسان است .

آدمی اول هواپرست می شود سپس فرعون پرست یا آمریکاپرست یا شوروی پرست یا شاه پرست یا پول پرست یا زن پرست ! !

این قلب و روح است که اگر بـا قواعـد عـالی الهی و معـارف حقه و قرآن مجیـد و بیانات پیامبران و ائمه و اولیاء تزکیه نشود ، آدمی دچار بت پرستی می گردد و اگر تصفیه شد و با تعالیم الهی

زنده گردد ، آدمی را از اسارت بت های درون و برون حفظ کرده و به اوج کمال می رساند . اما با خواب رفتن دل و افسردگی جان ، وجود آدمی در تنگنای پرستش های غلط قرار خواهد گرفت ، و در این صورت است که از انسان نباید توقع نیکی و شرف و فضیلت و انسانیت داشت ، چگونه می توان پس از اسارت در بند بت پرستی در مدار عبادت و به خصوص نماز که رمز حریت و آزادی است قرار گرفت ؟ !

خوش ترین حال انسان ، حال آزادی و حریت از بت های درونی و بیرونی است و این حال بدست نمی آید ، مگر با دنبال کردن خط با عظمت معرفت .

معرفت به اینکه در دار وجود اصالت از خداست و بقیه موجودات چه غیبی و چه شهودی نمودی بیش نیستند ، و هیچ کدام لیاقت آن را ندارند که انسان آنان را اصل بداند چه رسد به اینکه دست وجود خویش را به پرستش سنگ و چوب یا یک ظالم ستمگر یا حیوانی همانند گاو و گوساله آلوده و نجس کند ! !

معرفت به اینکه در دار حقیقت فقط و فقط حق مطلب خداست و کل موجودات سایه و تجلی اسماء و صفات او هستند ، و حیثیتی جز علت و سبب آنهم نه علت و سبب مستقل ، ندارند .

معرفت به اینکه او اگر بخواهد وجود موجود اثر می بخشد و اگر نخواهد از هیچ موجودی هیچ اثری ظاهر نمی شود .

اگر تیغ عالم بجنبد زجای

نبرد رگی گر نخواهد خدای

برد کشتی آنجا که خواهد خدای

اگر جامه بر

تن درد ناخدای

معرفت به اینکه وجود مقدس حضرت او ، موجودات و بخصوص جنس انسان را در این صفحه پهناور هستی ، سرخود و عبث رها نکرده ، بلکه حکمت بالغه او اقتضا کرده که هر موجودی برای ظهور آثار وجودیش در چارچوب شرایط و مقررات خداوندی باشد .

و این چهارچوب و شرایط در کنار حیات انسان عبارت از کتاب و نبوت و امامت و فقاهت است .

معرفت به اینکه این دنیای چند روزه بی اعتبار و کم ارزش پایان حیات نیست ، بلکه این زندگی محدود اگر مطابق با روش انبیاء و قواعد قرآن و سنت امامان و فقه فقیهان پایه گذاری شود مقدمه ای برای پدید آمدن سعادتی ابدی در جهان بعد است که جهانی است جاویدانی و همیشگی .

معرفت به اینکه عشق و محبت در قلب انسان باید وقف حریم مقدس او باشد و بقیه محبت ها سایه ای و ظلی از این محبت باشد .

معرفت به اینکه مقصود و محبوب و معبود و معشوق یکی است و باید دل و جان و قلب و روح و نفس و عقل در گرو عشق و محبت او باشد ، و تمام حرکات و اعمال انسان پرتو آن محبت و شعله فروزان آن عشق باشد ، که بدون این عشق ، پیداکردن معنای حیات محال و آدم شدن و به انسانیت رسیدن و مقصد اصلی را پیدا کردن امری صد در صد غیر ممکن است .

جهان یک قطره از دریای عشق است

فلک یک سبزه از صحرای عشق است

مقام عشق بس عالی فتادست

اساسش از خلل خالی فتادست

زکار عشق بهتر پیشه ای نیست

به از سودای عشق

اندیشه ای نیست

اسیر عشق آزادی نخواهد

گر از غم جان دهد شادی نخواهد

زیان و سود عالم سر بسر هیچ

همین عشق است در عالم دگر هیچ

محبت گر چه شورانگیز باشد

غم و دردش نشاط آمیز باشد

بهار عشق را پژمردگی نیست

شراب شوق را افسردگی نیست

دلا پروانه ای شمعی برافروز

بداغ عشق او می ساز و می سوز

گدای عشق و شاه انجمن باش

برو سلطان وقت خویشتن باش

چو عشق آمد مخور غم شاد بنشین

زغم های جهان آزاد بنشین

خطاب عاشقان دور از عتاب است

نوای عارفان عین صواب است

۴ ریا

ریا علامت نفاق است ، و قرآن و روایات به شدت به ریاکاران حمله آورده و آنان را از حریم انسانیت دور می دانند .

کسی که آلوده به ریا است بـدون شک اگر بیننـده ای نباشد ، به نماز برنمی خیزد ، و چون نماز بخواند بقول قرآن ظاهرش با

کسالت و باطنش محضر جلب توجه دیگران است .

آری ریا هم چون شراب و قمار و بت پرستی از موانع راه نماز است و به خواست خدا ، این مسئله در ضمن ابواب آینده مصباح الشریعه که یک فصلش مخصوص ریا است توضیح بیشتری داده خواهد شد .

نماز یا مهم ترین تجارت پرسود

در میان احکام با عظمت اسلام کمتر حکمی را می توان یافت که به اندازه حکم نماز در وضع دنیا و آخرت ، اعتقاد و عمل و اخلاق و روحیه انسان همانند نماز اثر بگذارد .

یک نمازگزار واقعی ، از طریق اتصال به نماز به فضائل و محسنات بسیار زیادی آراسته می گردد ، که هر یک از آن فضائل و محسنات ، بابی و منبعی برای واقعیات دیگر هستند .

به آیات سوره مبارکه معارج دقت کنید :

(إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً * إِلاَّ الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلاَتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِى أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ * وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ * وَالَّذِينَ هُم مِنْ عَذَابِ رَبِّهِم مُشْفِقُونَ (١)) .

(وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلاَّ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُم بِشَهَاداتِهِمْ

قَائِمُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولئِكَ فِي جَنَّات مُكْرَمُونَ)(۲) .

قبل از توضیح آیات چه نیکوست مقدمه کوتاهی را که در ذیل این آیات از مفسر بزرگ قرن ، فیلسوف عالی قدر ، حکیم صمدانی ، عارف عاشق حضرت علامه طباطبائی رسیده نقل شود :

این آیات مبارکات به حسب ظاهر می خواهند این مطلب را برسانند که :

خلقت و آفرینش اولیه انسان هلوعیت است که همان بی صبری و بی ثباتی و شتاب زدگی و بی قراری است .

که لازمه اش در مواردی که به او عنایتی شود و مالی به دست آورد و یا صاحب

۱ سوره معارج (۷۰) : ۱۹ ۲۷ .

۲ سوره معارج (۷۰) : ۲۹ ۳۵ .

قدرت و اعتباری گردد منوعیت است ، که همه را برای خود برداشته و از اعطاء به دیگران امساک می ورزد .

و در مواردی که شری به او برسد و مصیبتی وارد گردد و یا مالی از دست بدهد جزوعیت است که ناله و غوغا سر می دهد و فریادش بلند می گردد .

فقط نمازگزاران هستند که از این قاعده کلیه و خلقت اولیه انسان استثناء شده اند .

کدام نمازگزاران ، آنان که چنین و چنانند ، در نماز و زکات اهتمام دارند ، و از عذاب خدا در هراسند و به روز قیامت و باز پسین تصدیق دارند و خود را از زنا و اعمال شنیعه حفظ می کنند و امانت دار بوده و عهد خود را مراعات می نمایند و بر گواهی و شهادت استوار و قائم هستند .

در این آیات تمام اعمال حسنه را یکایک شمرده

است و چیزی را فروگذار نکرده است .

در آیات بعد بلافاصله می فرماید :

(فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ * عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ * أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ كَلَّا)(۱) .

این کفاری که اطراف تو را گرفته انـد ، و از این فضائل و اخلاق انسانی و اعمال روحی و حقیقی خبر ندارند چه می گویند ؟ و چه می خواهند ؟

آیا اینان چنین می پندارنـد که بدون نمازی که دارای چنین آثار و خصائصـی بوده باشد ، می توانند به مقام انسانیت رسـیده و داخل در بهشت نعیم گردند ؟ نه چنین نیست ، آنان هرگز به چنین مقامی راه نخواهند یافت .

در این آیات مصلین از قاعده خلقت اولیه انسان که هلوعیت است و لازمه آن

۱ سوره معارج (۷۰) : ۳۶ ۳۹ .

منوعیت و جزوعیت است اسـتثنا شـده انـد بنـابراین در ذات انسـان عنوان صـلاه که دارای چنین آثاری است به نحو سـرشت و فطرت نهاده شده و باید به مقام بروز و ظهور رسد و حس خفته الهیه بیدار گردد .

و بنابراین مراد از خلقت انسان به حالت هلوعیت ، خلقت یکی از حالات و مقامات انسان است نه حاق سرشت اصلی انسان ، و آیه بیان آفرینش حالات عادی و عمومی انسان را می نماید نه اصل نفس ناطقه و روح قدسی را .

به نظر علامه بزرگوار ، عنوان صـلاه به نحو سـرشت در وجود تمام انسانها نهاده شده و این انسان است که باید این قوه الهیه را به فعلیت برساند ، تا به آن آثاری که از تبع صلاه است برسد

، و اگر انسـان این راه را طی نکنـد ، بـا دست خودش تیشه به ریشه خودش زده ، و خویش را از سـعادت دنیا و آخرت محروم کرده است .

اما آثاری که در آیات سوره مبارکه معارج به عنوان آثار نماز ذکر شده است عبارت است از :

۱ دوام در نماز

۲ انفاق مال در راه خدا به محروم

۳ تصدیق به روز جزا

۴ ترس از عذاب قیامت

۵ حفظ شهوت جنسی از محرمات

۶ رعایت امانت

۷ وفای به عهد

۸ قائم به گواهی و شهادت بر اساس عدل

۹ محافظت بر آداب ظاهریه و باطنیه نماز

در این آثار نه گانه دقت کنید ، ببینید هر یک از این آثار و حسنات مایه حسنات

دیگر است و در حقیقت ببینید یک نماز واقعی انسان را چگونه تصـفیه و تزکیه می کند ، و او را با حسنات الهیه همراه کرده و از این طریق چه بهره هائی در دنیا و آخرت نصیب انسان می نماید ، اینک ترجمه آن آیات :

بدرستی که انسان بی صبر و ثبات و بی تحمل و حریص آفریده شده است ، زمانی که به او بدی و شـری اصابت کند ، سـخت جزع کرده و فریاد برمی آورد ، و زمانی که به او خوبی و خیری برسد به شدت منع کننده و بازدارنده آن خیر از دیگران است .

مگر نمازگزاران ، آنان که به طور پیوسـته بر نماز دوام دارنـد ، و آنان که در اموال خود حقی برای فقیر و سائل و فقیر محروم معین می کنند و آنان که به روز پاداش تصدیق دارند

، و آنان که از عذاب پروردگارشان در بیم و ترسند ، چون کسی از عذاب پروردگار در امان نیست .

و آنان که شهوت جنسی خود را از آمیزش با دیگران محفوظ و مصون نگاه می دارند ، مگر برای جفت هاشان یا برای کنیزی که مالک هستند ، که در این صورت به خاطر آمیزش با آنان مورد ملامت قرار نمی گیرند ، و کسانی که با شهوت جنسی غیر از این معامله کنند حقا از متجاوزان هستند .

و آنان که رعایت حق امانت و عهد را می نمایند و آنان که به شهادت های خود استوار و قائم هستند و آنان که بر نمازهای خود محافظت دارند ، این گروه هستند که در بهشت منعم و مکرم بوده و با اعزاز و اکرام سکونت دارند .

قرآن مجید عقیده دارد ، در بسیاری از مشکلات « اخلاقی ، اجتماعی ، خانوادگی ، طبیعی ، مادی ، معنوی » می توان از نماز کمک گرفت ، آری عملاً ثابت شده که نماز یاری دهنده انسان برای رفع و دفع و حل بسیاری از مشکلات است .

(وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَهٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ)(۱) .

از خداوند مهربان بوسیله صبر و نماز در برخورد با مشکلات و حوادث مدد جوئید و نماز بر دوش مردم بس گران است مگر آنان که دل خاشع دارند .

پرتوی از قرآن توضیح مختصری نسبت به این آیه دارد که تا اندازه ای گرچه خیلی مختصر است ولی از رخسار الهی آیه پرده می گشاید .

یاری جستن و کمک خواستن در برابر قدرت ، وصف و هجوم دشمن است .

گرچه

در ظاهر این آیات میدان جنگ و جهادی محسوس نیست ، ولی در خلال معانی و اشارت آن میدان جنگ هراس انگیزی مشهود است ، که جنگ های بیرونی شراره و ظهور این جنگ های درونی است ، و پیروزی و شکست آن هم اثر پیروزی و شکست در همان جنگ های نفسانی است . کارزاری که میان عقیده و ایمان و هواهای نفسانی و عصبیت ها و علاقه به مقام و برتری در گیر است ، آن عقیده و ایمانی که بیشتر محصول وراثت و تقلید است نه اثر برهان و درک درست .

این عوامل نفسانی در برابر چنین ایمان و عقیده ای سنگرهای محکم وصف مجهزی دارند و تا آنجا میدان را به حکم و حکومت ایمان می دهند و دستورات آن را می پذیرند ، که سنگرهای هواها و شهوات به جای خود باشد .

در آیات قبل از این آیه ، تذکر نعمت ، وفای به عهد خداوند ، تنها ترس از او ، حق را چنان که هست آشکار کردن ، اقامه نماز ، ایتاء زکات ، رکوع یا راکعین ، عمل به آنچه خود می داند و به دیگران می گوید ، از خود غافل نشدن ، همه نمونه های حکومت کامل ایمان بر نفوس است .

آمال و هواهای نفسانی متضاد همی خواهد تا مراکز نفسانی این امور را بیشتر

۱ سوره بقره (۲) : ۴۵ .

به دست گیرد ، تا هواها نعمت ها را از یاد ببرد ، و آرزوها عهدها را سست و بی پایه گرداند ، و سنگر اراده را شکست دهد و دل را پر از ترس

و هراس برای دنیا کند .

شرط و علت پیروزی در میدانهای جنگ بیرونی و پیروزی در این جنگ داخلی نفسانی است ، سلاح و سپاه وسیله محدودی است که ضامن فتح نهائی نیست .

برای اینکه ایمان فطری ، یا میراثی و تقلیدی بر این عوامل نفسانی حاکم و نافذ گردد ، باید به صبر و صلاه امداد گردد .

پس این صبر نه به معنای تسلیم شدن و ناله سر ندادن است ، چنان که عامه مردم می پندارند ، نه چشم پوشی و نادیده گرفتن پیش آمدها است ، صبر قدرت اراده ایمانی و تسلط آن است بر هیجانها و انفعال های نفسانی که منشأ آن آمال و آرزوها و تأثرات بیرون از نفس می باشد .

هر چه هدف و چشم انداز ذهن بالاتر باشد قدرت و مقاومت در برابر عوامل نفسانی بیشتر می گردد ، چنان که هر اندازه مقصد رهروان دورتر باشد دشواریهای راه آسان تر می گردد .

صلاه ، گشودن چشم عقل ، تجدید عهد و استمداد از مبدء است ، این صلاتی که قدرت صبر بیفزاید و عوامل نفسانی و هیجانها را محکوم سازد بسی دشوار و سنگین است .

این سنگینی بر کسانی است که چشم انداز ذهنشان بسی محدود است و دنیا و نمایش های آن آنان را چنان گرفته که مغرور و خودباخته اند ، و استعداد باطنی شان از حرکت افتاده ، آنها که چنین نیستند و دارای خشوعند صبر و صلاه بر آنها آسان و سبک است .

در کتاب شریف کافی از امام صادق (علیه السلام) آمده : هنگامی که موضوع وحشتناکی

علی (علیه السلام) را به وحشت

می انداخت ، مشغول نماز می شد . سپس این آیه را تلاوت می کرد :

(وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ)(۱) .

دانشمند بزرگ شیخ الرئیس ابو علی سینا می گوید :

هر زمان برایم مشکلی علمی پیش می آمد و از حل آن عاجز می ماندم به مسجد شهر رفته و دو رکعت نماز بجای می آوردم ، سپس از خداوند می خواستم مرا به وسیله نور آن نماز یاری دهد تا گره از مشکلم باز کنم ، پس از ادای آن دو رکعت ، راه حل مشکل برایم آسان می گشت و به آنچه می خواستم می رسیدم .

مشکل قحطی را با نماز گشود

شهر قم در گیر و دار جنگ دوم از قحطی و خشکسالی ناله داشت ، زمین ها خشک بود ، باغات در شرف انهدام قرار داشت ، مردم دچار مضیقه و سختی بودند ، عوامل مادی از حل مشکل به عجز نشسته بودند ، تنها راهی که برای نزول باران وجود داشت ، یکی از دستورات بسیار مهم اسلامی بود و آن هم نماز باران .

کمتر کسی بخود جرأت می داد به این مهم اقدام کند ، کسی را می خواست که قلبش به نور یقین منور و جانش در اتصال با عالم ملکوت باشد .

آن کس که به خویش با کمال اطمینان جرئت قدم نهادن در این میدان را داد ، مرجع بزرگ آن زمان مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری بود ، مردی که بارها برای دفع استعمارگران ، غرق در اسلحه به میدان جهاد رفته بود ، و برای احقاق حق مسلمین پافشاری داشت .

۱ سوره بقره (۲) : ۴۵

.

جمعیت زیادی با چشم گریان و دلی بریان و سر و پای برهنه به رهبری و پیشوائی آن مرد الهی به سوی خاک فرج قم حرکت کردند .

زمانی است که متفقین در شهر قم قوا دارند ، و از نزدیک ناظر اوضاعند . ارتش کفر تصور دیگر اشت و حزب حق مقصدی دیگر ، قوای کفر پس از خبر شدن از حقیقت حال ، سخت در تعجب شد ، مگر ممکن است جمعیتی به سرپرستی یک مردی عالم با انجام عملیاتی چند از آسمان باران به زمین بیاورد ؟ ! !

پس از انجام مراسم باران در سه روز ، اشک آسمن بر زمین هم چون سیل باریدن گرفت ، به عنوان خبری مهم در همه جا پخش شد ، من خودم چند نفر از آنهائی که در آن نماز شرکت داشتند دیده ام و از زبان آنان داستان را شنیده ام ، بر سنگ مزار او در مسجد بالای سر حرم حضرت معصومه این واقعه را ثبت کرده اند ، تا همه بدانند که نماز این دستور بسیار مهم الهی قدرت حل بسیاری از مشکلات را دارد ، چه اگر نداشت خدای متعال امر نمی فرمود :

(وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ)(۱) .

از راه نماز به بهترین حقیقت رسید

قسمت اول

عالم بزرگ ، عارف عاشق ، فقیه بی بدل مرحوم ملا احمد نراقی در کتاب پرنور « طاقدیس » داستانی را در محور نماز به مضمون زیر به صورت نظم نقل کرده :

در کنار شهری خارکنی زندگی می کرد ، که فقر و فاقه او را به شدت محاصره کرده بود

۱ سوره بقره (۲) : ۴۵ .

روزها در بیابان گرم ، همراه

با زحمت فراوان و بی دریغ خود مشغول خارکنی بود ، و پس از بدست آوردن مقداری خار ، آن را با پشت خود به شهر می آورد و به ثمن بخس به خریداران می فروخت .

روزی در ضمن کار صدای دور شو کور شو شنید ، جمعیتی را با آرایش فوق العاده در حرکت دید ، برای تماشا به کناری ایستاد ، دختر زیبای امیر شهر به شکار می رفت و آن دستگاه و عظمت از آن او بود .

در گیر و دار حرکت دختر امیر چشم جوان خارکن به جمال خیره کننده او افتاد ، و به قول معروف دل و دین یکجا در برابر زیبائی خیره کننده او سودا کرد .

مأموران شاه سر رسیدند ، به او نهیب زدند که از سر راه کناری برو ، اما جوان خارکن که طاقتش را از دست داده بود به حرف آنان توجهی نکرد .

قافله عبور کرد و جوان ساعت ها در سنگر اندوه و حسرت می سوخت . توان کار کردن نداشت . لنگ لنگان به طرف شهر حرکت کرد .

آمد اندر شهر با صد درد و سوز

روز آوردی به شب ، شب را به روز

یک دو روزی با غم و اندوه ساخت

روزها می سوخت شبها می گداخت

عقلش از سر برگ رفتن ساز کرد

صحتش از تن سفر آغاز کرد

پایش از رفتار و دست از کار ماند

جای سبحه بر کفش زنار ماند

به حال اضطراب افتاد ، دل خسته و افسرده شد ، راه بجائی نداشت ، میل داشت بدون هیچ شرطی ، وسیله ازدواج با دختر شاه برایش فراهم شود ، دانشوری آگاه او را

دید ، از احوال درونش باخبر شد ، تا می توانست او را نصیحت کرد ، پند دانشور بی فایده بود ، نصیحت آن آگاه اثر نداشت آنچه او را آرام می کرد فقط رسیدن به وصال محبوب بود .

دانشور به او گفت باید چه کرد ، تو که از حسب و نسب ، جاه و مال ، شهوت و اعتبار و بخصوص جمال و زیبائی بهره ای نداری ، این خواسته تو از جمله

برنامه هائی است که تحققش محال است ، اکنون که راه به بن بست رسیده ، برای پیدا شدن فرج و چاره شدن دردت ، راهی جز رفتنت به مسجد و قرار گرفتن در محراب عبادت نمی بینم ، مقیم عبادت گاه شود ، شاید از این طریق به کسب اعتبار و شهرت نائل شوی و فرجی در کارت حاصل شود .

من نمی بینم غمت را چاره ای

جز نماز و خلوت و سی پاره ای

رشته تسبیح در گردن فکن

دست اندر دامن سجاده زن

خرقه صد وصله و تحت الحنک

بوریای کهنه و نان و نمک

تا مگر بفریبی از این عامه ای

گرم سازی بهر خود هنگامه ای

خارکن فقیر پند دانشور را بکار بست ، کوه و دشت و کار و کسب خویش را رها کرد و به مسجدی که نزدیک شهر بود ، و از صورت آن جز ویرانه ای باقی نمانده بود آمد و بساط عبادت خود را جهت جلب انظار در آنجا پهن کرد .

روزها در روزه شبها در نماز

در دعا گه آشکار و گه به راز

خرقه اش پشمینه و نانش جوین

از سجودش داغ ها بس بر جبین

جز رکوع و جز سجودش

کار نه

جز ضرورت باکش پیکار نه

کثرت عبادت و بخصوص نمازهای پی در پی بتدریج او را در میان مردم مشهور کرد ، آهسته آهسته ذکر خیرش دهان به دهان گشت و همه جا سخن از او به میان آمد .

ذکر خیرش آیه هر محفلی

طالب او هر کجا اهل دلی

شد دعایش دردمندنان را دوا

منزلش بیچارگان را مرتجا

کلبه اش شد قبله حاجات خلق

او همی خندید بر خود زیر دلق

می شدی در کوی او غوغای عام

او نمی گفتی کلامی جز سلام

خاک پایش ارمغان عامه شد

بهر آب دست او هنگامه شد

تا شد آگه پادشه از کار او

شد زهر سو طالب دیدار او

آری سخن از عبادت و پاکی و رکوع و سجود او در میان مردم آن چنان شهرت گرفت که آوازه مسئله به گوش شاه رسید ، و شاه با کمال اشتیاق قصد دیدار با او کرد ! !

شاه روزی از شکار بازمی گشت ، مسیرش به کلبه عابد افتاد ، برای دیدن او عزم خود را جزم کرد و بالاخره همراه با ندیمان ، با کوکبه شاهی قدم در مسجد خرابه گذاشت .

آمد و دید آن جوان را در نماز

عالمی بر گرد او با صد نیاز

محو طاعت گشته چون عشاق مست

ملتفت نی که تا که رفت و گه نشست

بر سرش مو افسر و خاکش سریر

نی خبر از شاه او را نی وزیر

جلوه کرد اندر بر شه حال او

مرغ جانش شد اسیر چال او

گاه و بیگاهش زیارت می نمود

وز زیارت بر خلوصش می فزود

پس سر صحبت بر او باز کرد *

گفتگو از هر طرف آغاز کرد

عاقبت گفتش که ای زیبا جوان

ای ترا در قاف طاعت آشیان

هر چه آداب سنن شد

از تو راست

غیر یک سنت که تا اکنون بجاست

مصطفی گفت النکاح سنتی

من رغب عن سنتی لا امتی

پادشاه در ضمن زیارت خارکن فقیر و دیدن وضع عبادتی او ، به ارادتش افزوده شد ، شاه تصور می کرد به خدمت یکی از اولیاء بزرگ الهی رسیده ، تنها کسی که خبر داشت این همه عبادت و آه و ناله قلابی و تو خالی است خود خارکن بود .

در هر صورت سر سخن را با آن جوان عابد باز کرد ، و کلام را به مسئله ازدواج کشید ، سپس با یک دنیا اشتیاق داستان دختر خود را مطرح کرد ، که ای عابد شب زنده دار ، تو تمام سنت های اسلامی را رعایت کرده ای مگر یک سنت مهم و آن هم ازدواج است ، می دانی که رسول اسلام بر مسئله ازدواج چه تأکید

سختی داشت ، من از تو می خواهم به اجرای این سنت هم برخیزی و فراهم آوردن وسیله آنهم با من ، علاوه بر این من میل دارم که تو را به دامادی خود بپذیرم ، زیرا در پرده خود دختری دارم آراسته به کمالات و از لطف الهی از زیبائی خیره کننده ای هم برخوردار است ، من از تو می خواهم به قبول پیشنهاد من تن در دهی ، تا من آن پری روی را با تمام مخارج لازمه در اختیار تو قرار دهم ! !

چون جوان خارکن این را شنید

هوشش از سر رفت و دل در پر طپید

آنچه دیدم آندم جوان خارکن

من چه گویم چون تو می دانی و من

آری آن داند که بعد از انتظار

مژده ای او

را رسد از وصل یار

جوان پس از شـنیدن سخنان شاه در یک دنیا حیرت فرو رفت ، در جواب شاه سکوت کرد ، شاه به تصور اینکه حجب و حیا و زهد و عفت مانع از جواب اوست چیزی نگفت ، از جوان خارکن خداحافظی کرد و به کاخ خود رفت .

قسمت دوم

ولی تمـام شب را در این فکر بـود ، که چگـونه بـا این مرد الهی وصـلت کنـد ، و چگونه این مرد راه را به ازدواج بـا دخـترش حاضر نماید ؟ !

صبـح شـد ، شاه یکی از دانشوران تیزبین و با بصـیرت را خواست داسـتان عابـد را با او در میان گذاشت و گفت بخاطر خدا و برای اینکه از قدم او زندگی من غرق برکت شود نزد او رو و وی را به این ازدواج و وصلت حاضر کن .

عالم آمد و پس از گفتگوی بسیار و اقامه دلیل و برهان و خواندن آیه و خبر ، جوان را راضی به ازدواج کرد .

سپس نزد شاه آمد و قبولی عابد را به سلطان خبر داد ، سلطان از این مسئله آن چنان خوشحال شد که در پوست نمی گنجید .

با بشارت باز گردید آن رسول

کرد آگه پادشه را از قبول

پس به امر شاه بزم آراستند

هم خطیب و شیخ و قاضی خواستند

در زمانی از نحوستها بری

عقد زهره بسته شد با مشتری

پس به خلوتگاه خاص از بهر سور

زیب و زیور یافت کاخی از بلور

تخت زرین اندر آن بگذاشتند

پرده های زرنگار افراشتند

شهر را بهر قدوم آن جوان

داده زینت جمله بازار و دکان

شمع و مشعل هر قدم افروختند

عود و صندل را بهر ره سوختند

مأموران شاه به

مسجد آمدند ، و با خواهش و تمنا لباس شاهی به او پوشاندند ، و او را در محاصره مأموران با کبکبه و دبدبه شاهی به قصر آوردند ، در آنجا غلامان و کنیزان دست به سینه برای استقبال او صف کشیده بودند و امیران و دبیران و سپاهیان جهت احترام به داماد شاه گوش تا گوش ایستاده بودند !

وقتی قدم در بارگاه شاه گذاشت و چشمش به آن همه جلال و شکوه و سطوت و عظمت افتاد غرق در حیرت شد و ناگهان برق اندیشه درون جان تاریکش را روشن کرد ، و به این مسئله توجه نمود ، من همان جوان فقیر و بدبختم ، من همان خارکن مسکین و دردمندم ، من همانم که مردم عادی حاضر نبودند سلامم را جواب بدهند ، من همان گدای دل سوخته ام که از تهیه قرص نانی جوین و پارچه ای کهنه عاجز بودم ، من همان پریشان عاجز ، و بینوای مستمندم ! !

چون قدم در بارگاه شه نهاد

آمدش از روزگار خویش یاد

روزگار ذلت و پستی خویش

بینوائی و تهیدستی خویش

روزهای گرم و آن هیزم کشی

شامهای سرد و آن بی آتشی

نکبت و ادبار بیش از پیش خود

خاطر زار و دل پر ریش خود

آن پریشانی و آن بیچارگی

از در هر خانه و آوارگی

از دل پر درد و دست کوتهش

رنج بی اندازه سال و مهش

ناله شبها و درد روزها

ساختن در روز و شب با سوزها

وآنچه می خواهد زبهر خود کنون

آنچه از وصف و بیان باشد فزون

پادشاهی از پس هیزم کشی

از پس آن ناخوشیها این خوشی

شمع کافور و چراغ زرنگار

از پس تاریکی و شبهای تار

محفلی و گلستان در

گلستان

وصل جانانی چه جانان جان جان

قصر شاهنشاهی و وصل حبیب

خلوتی خالی زاغیار و رقیب

زین تفکّر روزنی بر دل گشاد

نوری از آن روزنش بر دل فتاد

فکرت آمد قفل دلها را کلید

در گشاید چون کلید آمد پدید

فکرت آمد همچو باران بهار

ساحت دلها بود چون کشت زار

زین سبب گفت آن رسول سرفراز

فکر یک ساعت به از سالی نماز

بلکه باشد بهتر از هفتاد سال

این سخن مهمل ندانی ای همال

آری ، جوان بر اساس آیات الهی بفکر فرو رفت ، اندیشه در امور در درون انسان ایجاد قدرتی می کند ، که آدمی با آن قدرت می تواند از صفحه خاک به عالم پاک پرواز کند

اندیشه در امور ، انسان را از ذلّت به عزّت ، از پستی به بلندی ، از مذلّت به رفعت ، از جهنّم به بهشت می برد .

اندیشه در امور ، عالیترین حال الهی است که به انسان دست می دهد ، و بهترین کمک برای انسان جهت رهائی از هلاکت و حرکت به سوی سعادت است .

آری فکر کرد ، که من همان خارکنم که بر اثر عبادت میان تهی و طاعت ریائی به این مقام رسیدم ، آه بر من ، حسرت و اندوه از من ، اگر به عبادت حقیقی و طاعت خالص اقدام می کردم چه می شدم ؟ ! !

پس دل بیهوش او آمد به هوش

گفت در گوش دلش آنگه سروش

کانچه می بینی زعز و مال و جاه

وصل معشوق و نیاز پادشاه

دستبوس شاه و پابوس امیر

روی بوس آن نگار دلپذیر

سر بسر تأثیر رسم طاعتست

رسم طاعت را چنین خاصیت است

خود نتیجه صورت طاعات تست

مزد طاعتهای بی نیات تست

قیمت کالای روی اندود

تست

اجرت سعی غرض آلود تست

میوه بید و صنوبرهای تست

سود سوداهای پر صفرای تست

آمدی این دستمزد پای تست

این جواب لفظ بی معنای تست

این بهای آن مبارک مژده است

این گلاب آن گل پژمرده است

هیچ کاری نزد ما بی اجرا نیست

هیچ صبحی نه که او را فجر نیست

گرچه کالای تو بس نابود بود

لیک نزد ما کجا مردود بود

خویشتن را وانمودی آن ما *

آن ما کی رفته بی احسان ما

گر نه از ما بودی اما ای فتی

پیش مردم خویش را خواندی زما

هین بگیر این مزد صورت کاریت

این ثواب و اجر ظاهر داریت

در غوغای پر از آرایش ظاهری دربار ، چشم دیگر خارکن باز شد ، جمال دوست در آئینه دلش تجلی کرد ، با قدم اراده و عزم استوار ، پای از دربار بیرون گذاشت و از کنار آغوش آن پریوش کناره گرفت و برای آراستن وجودش به علم و عمل واقعی به سوی زیبای مطلق عالم بحرکت آمد .

وقتی نماز میان تهی ، و الفاظ بی معنا ، و نیت آمیخته با شائبه ریا ، اینگونه برای حل مشکل مدد کند ، نماز واقعی ، و عبادات خالصانه ، و طاعت بی ریا چه خواهد کرد ؟

با چهل روز نماز به مقام ملکوتی رسید

کنار مرقد مطهر حضرت ثامن الائمه ، نیازمند به مسجدی آبرومند ، جهت عبادت زائران و طاعت مطیعان ، و تدریس مدرسان بود .

قرعه این فال الهی به نمام خانمی دیندار و آگاهی دلسوز ، موسوم به گوهرشاد خانم همسر شاهرخ میرزا افتاد .

او تمام خانه ها و زمین های اطراف را جهت ساختن مسجد خرید ، تنها یک پیرزن حاضر نشد محل مسکونی خود را بفروشد در حالیکه منزل او

وسط مسـجد می افتاد ، گوهرشاد خانم از خرید آن منصـرف شد ، زیرا نمی خواست در ساخته شدن مسجد به احدی کمترین ظلمی شود .

پس از ساخته شدن مسجد ، آن پیرزن هم خانه خود را بعنوان محل عبادت وقف کرد و سالیان دراز در وسط مسجد گوهرشاد به نام مسـجد پیرزن تجلی داست . از طرفی دسـتور داد ، در آوردن مصالح ساختمانی ، کسی حق ندارد حیوان بارکشی را تند براند ، یا با تازیانه و چوب بزند ، علاوه دسـتور داد در مسیر آورده شدن مصالح ساختمانی جهت حیوانات باربر ، آب و علوفه بگذارند ، و به معماران و اسـتادکاران دسـتور داد با کارگران و زیردسـتان در کمال محبت رفتار کنند و به زیردسـتان خود در برنامه کار تحکم نکنند و سعی کنند کارگران را در کمیت کار آزاد بگذارند .

آری ، برای سـاختن خـانه خـدا ، بایـد تمام جهات حقوق خـدائی و مردمی را رعایت کرد به همین خاطر است که این مسـجد یکی از پر برکـت تریـن مساجـد روی زمین است ، و سـاعتی در شـبانه روز نیست مگر اینکه خداونـد مهربـان ، در آن مسـجد بوسیله مردم و اولیاء خدا بوسیله نماز و قرآن و دعا و تعلیم و تعلم عبادت نشود .

در هر صورت مسـجد شـروع شـد ، گوهرشـاد خانم هر چنـد روز یکبار جهت سرکشـی به ساختمان به محوطه کار می آمـد و دستورات لازم را به معماران و استادکاران می داد .

روزی برای سرکشی ساختمان آمد ، باد مختصری وزیدن گرفت ، گوشه چادر

خانم بوسیله باد کنار رفت . یکی از عمله ها چهره

او را دید ، دلباخته آن زن شد .

جرأت اظهار نظر برای او نبود ، زیرا بیم آن داشت که او را اعدام کنند ، عمله و اظهار عشق به ملکه مملکت ! !

دو سه روزی نگذشت که عمله بیچاره مریض شد ، پرستارش تنها مادر دردمندش بود .

طبیب از علاج او عاجز شد ، مادر مهربان کنار بستر تنها فرزندش گریه می کرد ، فرزند چاره ای ندید جز اینکه دردش را به مادر اظهار کند . مادر ساده دل و ساده لوح ، برای رفع این مشکل به گوهر شاد مراجعه کرد ، و درد فرزندش را با او در میان گذاشت و علاج را از آن زن بزرگوار خواست و به او گفلت اگر اقدام نکنی تنها پسرم از دستم می رود ، و در قیامت دامن ترا جهت خونخواهی فرزندم خواهم گرفت .

گوهر شاد خانم ، از این داستان بسیار ناراحت شد و به آن مادر دل سوخته گفت ، چرا این مشکل را زودتر با من در میان نگذاشتی تا بنده ای از بندگان خدا را از گرفتاری نجات دهیم ، آنگاه گفت ای مادر به خانه برو و سلام مرا به فرزندت برسان و بگو من حاضرم با تو ازدواج کنم ، ولی شرطی را باید من رعایت کنم و شرطی را تو باید رعایت کنی ، اما شرطی که من باید رعایت کنم جدائی از شاهرخ میرزاست ، اما شرطی که تو باید رعایت کنی پرداختن مهریه به من است قبل از اینکه در خط این ازدواج قرار بگیری ، و آن مهریه این است که چهل شبانه

روز در محراب زیر گنبد مسجد نماز بخوانی و ثوابش را ، بعنوان مهریه من قرار دهی .

مادر ، به خانه برگشت و تمام مسائل را با پسر خود در میان گذاشت ، پسر از شدت تعجب خیره شد ، و از این خبر آن چنان شادمان شد که به زودی از بستر رنج برخاست و با کمال اشتیاق پرداخت این مهریه را به عهده گرفت ، و پیش

خود گفت چهل روز که چیزی نیست اگر چند سال به من پیشنهاد می شد حاضر به اجرای آن بودم .

در هر صورت به محراب عبادت رفت ، چهل شبانه روز نماز خواند ، اما برای رسیدن به وصال گوهرشاد خانم ، ولی بتدریج به توفیق حضرت الهی به راه دیگر افتاد .

پس از چهل شبانه روز ، نماینده گوهرشاد خانم ، به محراب عبادت آمد ، تا از حال او خبردار شود ، چون با او سخن گفت ، ملاحظه کرد اهمیتی به مسئله نمی دهد ، گفت من نماینده گوهرشاد هستم ، جهت خبر گرفتن از حال تو و گزارش به خانم آمده ام ، گفت به خانم بگو من نمی تونم برای رسیدن به وصال تو ، دست از محبب واقعی عالم حقیقی جهان بردارم برو به او بگو :

اگر لذت ترک لذت بدانی

دگر لذت نفس لذت نخوانی

راستی عجیب است ، راهنمائی آن زن بزرگوار را ببینید ، که برای علاج هوای نفس چه نسخه ای می دهد ، و اثر نماز را ببینید که با اینکه در اول کار از معنی دور است ولی در عاقبت کار چه نتیجه خوشی می دهد .

منم

زعشق سر از عرش برتر آورده

به زیر پای ، سر نه فلک درآورده

به بحر نیستی از بی خودی فرو رفته

سرخودی ز در بیخودی درآورده

نهاده پای طرب بر سر بساط نیاز

گرفته دست تمنا و سر برآورده

همای همت من باز کرده بال طرب

دو کون و چرخ درو زیر یک پر آورده

اساس قصر جلالم عنایت ازلی

بسی زکنگره عرش برتر آورده

عراقی شوریده حال گوید :

عشق در پرده می نوازد ساز

عاشقی کو که بشنود آواز

هر نفس نغمه ای دگر سازد

هر زمان زخمه ای کند آغاز

همه عالم صدای نغمه اوست

که شنید این چنین صدای دراز

راز او از جهان فرو افتاد

خود صدا کی نگاهدار راز

سیر او از زبان هر ذره

خود تو بشنو که من نیم غماز

و در جای دیگر گوید :

در حسن رخ خوبان پیدا همه او دیدم

در چشم نکورویان زیبا همه او دیدم

در دیده هر عاشق او بود همه لایق

وندر نظر وامق عذرا همه او دیدم

دل دار دل افکاران غم خوار جگرخواران

یاری ده بی یاران هر جا همه او دیدم

مطلوب دل درهم او یافتم از عالم

مقصود ، من پر غم زاشیا همه او دیدم

دیدم همه پیش و پس جز دوست ندیدم کس

او بود همه او بس تنها همه او دیدم

آرام دل غمگین جز دوست کسی مگزین

فی الجمله همه او بین زیرا همه او دیدم

دیدم گل بستانها صحرا و بیابانها

او بود گلستانها صحرا همه او دیدم

هان ای دل دیوانه بخرام به میخانه

کاندر خم و پیمانه پیدا همه او دیدم

در میکده و گلشن می نوش می روشن

بی بوی گل و سوسن کاینها همه او دیدم

در میکده ساقی شو می درکش و باقی شو

جویای عراقی شو کو را همه او دیدم

قرآن مجید یک بار

دیگر برای کمک گیری از استقامت و نماز ، برای حل مشکلات می فرماید :

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَبْرِ وَالصَّلاَهِ إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِینَ)(۱) .

ای اهل ایمان از صبر و نماز کمک بخواهید ، حقاً که خدا با صبر کنندگان است .

و در جای دیگر در عظمت سود نماز می فرماید :

(اتْلُ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ الْکِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلاَهَ إِنَّ الصَّلاَهَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ)(۲) .

رسول من آنچه از کتابم قرآن بر تو وحی شده بر مردم بخوان و نماز را بپای دار که به حقیقت نماز ، اهلش را از هر کار زشت و منکری باز می دارد . بدون شک بین نمازگزاران واقعی و حتی آنان که با نماز برخوردی عادی دارند ، ولی تا اندازه ای شرایط ظاهری آن را رعایت می کنند و بین بی نمازان و سبک انگاران نماز ، در تمام برنامه های ظاهری و باطنی فرق است .

نمازگزار به خاطر وجوب نمازهای یومیه ناچار است از تمام آلودگی های ظاهر و در حدی از آلودگیهای باطن خود را حفظ کند ، ولی بی نماز خود را ملزم به رعایت بهداشت و ترک بسیاری از گناهان نمی داند .

نمازگزار به خاطر آب وضو یا غسل یا خاک تیمم و به خاطر لباس و به خاطر مکان ، ناچار است از بسیاری از محرمات ، و لگدکوب کردن حق مردم چشم بپوشد و در حقیقت خود را از فحشا و منکرات ظاهری و باطنی حفظ کند ، اما بی نماز خود را ملزم به این امور نمی داند .

نمازگزار علم دارد که خداوند مهربان نماز

احدی را با آب حرام ، لباس حرام ،

۱ سوره بقره (۲) : ۱۵۳ .

۲ سوره عنکبوت (۲۹) : ۴۵ .

مکـان حرام ، روح بی تقوا قبول نمی کنـد ، از این جهت بر خود لازم می بینـد که پاکی ظاهر و باطن را حفظ کرده و در این خط با عظمت که صراط مستقیم الهی است ثابت و پایدار بماند .

البته این نکته در تمام عبادات و واقعیات اسلامی ملاحظه شده ، به این معنی که اسلام قسمت مهمی از عبادات را جهت حفظ حقوق مردم و رام شدن نفس سرکش ، و طبیعی ماندن امیال و غرائز و حالات و شهوات قرار داده .

البته یک دین جامع و کامل بایـد چنین باشـد ، خودخواهی منشأ تمام مفاسـد است بایـد در مرحله اول ریشه عموم بیماریهای روحی را چاره کرد ، هم چنان که اساس همه ترقیات معنوی و روحی ، و اصلاحات فردی و اجتماعی خداشناسی و خداپرستی است ، و خودخواه و خودپرست ، نمی توانـد خـداجوی و خـداپرست باشد ، پس امید صـلاح و اصـلاحی تا زمانی که در چاه خودپرستی است نباید از او داشت !

نماز که جامع بسـیاری از عبادات است از جمله علل علاج خودپرستی و هواپرستی است . نمازگزار واقعی خـدا را دوست دارد و خـدا هم او را دوست دارد ، آیـا دوستی خـدا بـا خودخواهی و افراط در حب مـال و حب جاه که اصل هر گناه و هر خطایی است قابل جمع است ؟

نمازگزار یکبار در بسم الله و بار دیگر در سوره حمد خدا را به دو صفت رحمان و رحیم

می ستاید ، اگر از نمازش غافل نباشد قهراً در مقام کسب این صفت الهی و تخلق به اخلاق خدائی خواهد کوشید ، مهربان ترین مردم خواهد شد ، و از سنگ دلی و بی رحمی و بی مهری پاک خواهد ماند .

نمازگزار واقعی می داند ، که خداوند در سوره مؤمنون خطاب به پیامبران فرموده : که اول از مال حلال و پاک بخورید ، سپس به عبادت قیام کنید(۱) .

۱ مؤمنون (۲۳) : ۵۱ .

نمازگزار می داند که پیامبر عزیز اسلام فرموده :

خداوند را بر فضای بیت المقدس فرشته ای است که هر شب ندا می کند : هر کس از مال حرام بخورد ، واجب و مستحبی از او قبول نمی شود(۱) .

و می داند که پیامبر فرموده : کسی که لباسی را به ده درم خریده و در پول آن لباس درهمی از حرام باشد ، خداوند در آن لباس نماز را نخواهد پذیرفت(۲) .

نمازگزار می داند ، که امام ششم فرمود : کسی که دوست دارد بداند نمازش قبول شده یا نه ، ببیند آیا نمازش او را در فحشا و منکرات باز می دارد یانه ، به اندازه ای که نمازش توان نگهداری نمازگزار را از آلودگی ها داشته باشد مورد قبول است .

ملت نمازگزار ملتی پاک ، و کشور با نماز کشوری است نمونه ، در آن مملکتی که همه اهل نمازند از دزدی و غارت و چپاول خبری نیست ، در آن مرز و بوم که مردمش در رابطه با نمازند از دادگستریهای عریض و طویل و عرض حالهای بی محتوا و پرونده های جنائی و

جزائی اثری نیست ، در آن آب و خاک که نماز سایه افکن است از نزاع و جنگ و جدل و از طلاق های فراوان ، و شکایات مردم از یک دیگر و فحشا و منکرات سراغی نگیرید .

کشور با نماز چرا برای حفظ مال و ناموس مردم احتیاج به ادارات و مأموران با آن همه خرج گزاف داشته باشد ، اگر همه ملت به حقیقت اهل نماز باشند زندان و زندانی برای چه ، در میان ملت با نماز کسی از کسی آزار نمی بیند ، بدهکار مال مردم را می دهد ، و طلبکار از دست بدهکار آسایش و امنیت دارد .

عاشق نماز در حقیقت عاشق خداست ، و عاشق خدا امر مولا را به آن کیفیت که مولا از او خواسته اجرا می کند .

۱ محجه البیضاء : ۳/۳۰۴ .

۲ محجه البیضاء : ۳/۳۰۴ .

راستی نماز عالی ترین محرک انسان به سوی حقایق و واقعیات است ، و سودی که در دنیا و آخرت از نماز به آدمی می رسد از برنامه دیگر متوجه انسان نیست .

تاریخ حیات نمازگزاران ، تاریخ پر نور ، پر حقیقت ، پر منفعت و پر سودی است ، آنان که حقیقت توحید را یافته بودند ، و حفظ آن را در گرو عمل صالح می دانستند ، عاشقانه با نماز برخورد داشتند ، و در احوالات آن بزرگواران آمده که ای کاش همه عالم یک شب بود و آن شب را به نماز سپری می کردند ! !

امام زین العابدین در آئینه نماز

مسئله نماز حضرت زین العابدین از عجائب برنامه های روزگار است ، احدی در عالم طاقت

نماز آن حضرت را جز آنان که در حقیقت و هویت وجودی با او یکی بودند نداشت .

آن جناب در هر شبانه روز دارای هزار رکعت نماز بود و چون وقت نماز می رسید بدنش را لرزه می گرفت و رنگش زرد می شد و چون به قرائت مالک یوم الدین می رسید آنقدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود قالب تهی کند . شبها را پس از مختصری خواب ، در حدی که بدن مبارکش از تعب نیاساید به عبادت می گذراند و روزها را غرق نور ، در عبادت به معنی وسیع کلمه می کرد .

تمام ماه رمضانش از پس آن همه نماز به دعا و تسبیح و استغفار می گذشت و برای خود کیسه ای چرمی داشت ، که تربت عالی و پاک حضرت سیدالشهداء را در آن ریخته بود و به گاه سجده بر آن تربت پر قیمت سجده می کرد .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : پدرم حضرت باقر (علیه السلام) فرمود : روزی بر پدربزرگوارم حضرت زین العابدین وارد شدم ، دیدم که عبادت بسیار به آن وجود نازنین تأثیر کرده ، رنگ مبارکش از بیداری زرد شده و دیده اش از بسیاری

گریه مجروح گشته و پیشانی نورانی اش از کثرت سجود پینه بسته و قدم شریفش از زیادی قیام ورم نموده ، چون او را بر این احوال مشاهده کردم خود را از گریه نتوانستم حفظ کنم ، به شدت گریستم ، آن جناب غرق در اندیشه بود ، بعد از زمانی به جانب من نظر افکند و فرمود : بعضی از نوشته ها که

عبادت امیرالمؤمنین در آن نوشته شده به من بده ، چون به حضورش آوردم قسمتی از آن را خواندند ، سپس بر زمین نهادند ، و فرمودند : چه کسی یارای آن را دارد که مانند امیرالمؤمنین عبادت کند ! !

نوشته اند وقتی در حال سجده بود ، در حالی که حالت سجده او را احدی نداشت ، در آن حال غرق در دریای عشق و محبت و محو جمال محبوب عالم بود ، ناگهان آتشی در خانه گرفت ، اهل خانه فریاد زدند : یابن رسول الله النار النار حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد ، پس از زمانی سر برداشتند در حالی که داستان را به آن جناب عرض کردند و پرسیدند چه چیز شما را از توجه به این آتش بازداشت ؟ فرمود : آتش کبرای قیامت مرا از آتش اندک دنیا غافل گذاشت .

ابوحمزه ثمالی می گوید : دیدم حضرت زین العابدین وارد مسجد کوفه شد ، و در کنار ستون هفتم کفش مبارک از پای بیرون کرد ، و آماده نماز شد ، دستهای مبارک خود را تا محاذی گوش بالا برد ، و تکبیری گفت که جمیع موهای بدن من از ترس شنیدن و عظمت آن تکبیر بر بدنم راست شد ! ! و چون شروع به نماز کرد لهجه ای پاکیزه تر و دلرباتر از او ندیدم .

طاووس یمانی می گوید : شبی وارد حجر اسماعیل شدم دیدم حضرت زین العابدین در سجده است و کلامی را تکرار می کند ، گوش کردم دیدم می گوید :

اِلهی عُبَیْدُکَ بِفِنائِکَ ، مِسْکینُکَ بِفِنائِکَ ، فَقیرُکَ بِفِنائِکَ .

طاووس می

گوید : آن جملات را حفظ کردم ، و پس از آن هر گونه بلا و المی

مرا گرفت ، در سجده نمازم آن جملات نورانی را گفتم برایم خلاصی و فرج پیش آمد ! !

قطب راوندی و دیگران از حماد بن حبیب کوفی روایت کرده اند : که گفت : سالی آهنگ حج کردم ، همینکه از منزل زباله حرکت کردیم بادی سیاه و تاریک وزیدن گرفت بطوری که اهل قافله را از هم متفرق کرد ، من در آن بیابان متحیر و سرگردان ماندم ، بالاخره خود را به یک وادی بی آب و گیاه رساندم تا تاریکی شب مرا گرفت ، خود را به پناه درختی بیابانی گرفتم ، در آن تاریکی شب جوانی را با جامه سپید و بوی مشک دیدم ، گفتم او از اولیاء خداست و ترسیدم مرا ببیند و بخاطر من جایش را عوض کند ، تا می توانستم خویش را پنهان نگاه داشتم ، ناگهان آن جوان مهیای نماز شد ، چون ایستاد ، به پیشگاه مقدس حضرت دوست عرضه داشت :

یا مَنْ حاذَ کُلَّ شَیء مَلَکُوتا وَقَهَرَ کُلَّ شَیء جَبَرُوتا صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَاَوْلِجْ قَلْبی فَرَحَ الْاِقبالِ عَلَیْکَ وَاَلْحِقْنی بِمَیدانِ الْمُطیعینَ لَکَ .

آنگاه آماده نماز شد ، منهم برخاستم و به نزدیک او رفتم دیدم چشمه آبی می جوشد بسرعت آماده طهارت و نماز شدم ، چون پشت سرش ایستادم گویا محرابی برای من ممثل شد و می دیدم هرگاه به آیه ای می گذشت ، که در آن وعد یا وعید بود با ناله و آه آن را تکرار می کرد ، چون تاریکی

شب به نهایت رسید از جای برخاست و گفت :

یا مَنْ قَصَدَهُ الضّالُّونَ فَاصابُوهُ مُرْشِداً وَاَمَّهُ الْخائِفُونَ فَوَجَدُوهُ مَعْقِلاً وَلَجَاَ اِلَیْهِ الْعابِدُونَ فَوَجَدُوهُ مَوْئِلاً مَتی راحَهُ مَنْ نَصَبَ لِغَیْرِکَ بَدَنَهُ وَمَتی فَرَحَ مَنْ قَصَدَ سِواکَ بِهِمَّتِهِ اِلهی قَدْ تَقَشَّعَ الظَّلامُ وَلَمْ اَقْضِ مِنْ خِدْمَتِکَ وَطَراً وَلا مِنْ حِیاضِ مُناجاتِکَ صَدَراً صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَافْعَلْ بی اَوْلَیَ الْاَمْرَیْنِ بِکَ یا اَرْحَمَ

الرّاحِمینَ .

حماد بن حبیب می گوید : این وقت ترسیدم که مبادا شخص او از من ناپدید شود و اثر امرش بر من پوشیده ماند ، پس دامنش را گرفتم و عرضه داشتم ترا به آن کسی که در عبادت رنج و تعب و ملال و خستگی را از تو گرفته و لذت رهبت را در کامت نهاده بر من رحمت آر و مرا در گلستان مرحمت و عنایت جای ده که من مردی ضال و گم گشته ام و آرزو دارم که هماهنگ تو شوم و گفتار ترا پیروی کنم ، فرمود اگر تکیه ات بر خدا از روی صدق و راستی باشد گم نخواهی شد ، در هر صورت بر اثر من باشد ، پس به کنار آن درخت شد و دست مرا گرفت ، چنین به نظرم آمد که زمین زیر قدمم در حرکت است ، همین که صبح طلوع کرد به من فرمود بشارت باد بر تو که این مکان معظمه است ، پس من صدای ضجه و ناله حجاج را شنیدم ، عرض کردم ترا سوگند می دهم به آن که نسبت به او امیدواری ، و در قیامت به حضرت او چشم داری کیستی ؟ فرمود : اکنون

که مرا قسم دادی من علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب هستم ! !

تصور شما این نباشد که عشق به نماز و مناجات ، و این حرکت الهی و عارفانه مخصوص به انبیاء و ائمه طاهرین (علیهم السلام) بوده ، بلکه شاگردان این مکتب از عاشقان این راه و تربیت شدگان این بزم ، نیز در حد قدرت و وسع و توان فکری و روحی خود سالک این مسلک بوده ، و راه رو این طریق و دلباخته این وضعیت ، و سرباخته این حالت گردیدند .

اویس قرن در آئینه عبادت

او انسان بزرگواری است که وی را از زهاد ثمانیه دانسته اند و پیامبر بزرگوار اسلام سخت مشتاق ملاقات با او بود و در حق او فرمود : بوی خدا را از جانب یمن استشمام می کنم ! !

کارش شتربانی و اجرت آن را صرف نفقه مادر پیر و نابینای خود می کرد ، زمانی که در طلب صحبت رسول خدا شد ، و عشق آن جناب او را مهیای سفر مدینه کرد ، نزد مادر رفت و اجازت سفر گرفت ، مادر گفت ترا اذن می دهم که بدیدار معشوقت بشتابی و بیش از نیم روز در مدینه نمانی و اگر حضرت را در مدینه نیافتی بیش از این اجازت ماندن نمی دهم .

اویس به مدینه آمد و یار خود را ندید چون روز به نیمه رسید برگشت ، وقتی نبی اسلام از سفر آمد فرمود : این نور چیست که در اینجا می نگرم ، عرضه داشتند شترچرانی بنام اویس بدین سرا آمد و مشتاق زیارت جنابت بود ، چون ترا نیافت مراجعت کرد ،

حضـرت فرمود : این نور را در این خانه به هدیه گذاشت و برفت ، سلمان عرضه داشت او کیست که دارای چنین منزلت است فرمود : مردی است در یمن بنـام اویس قرن که چون قیامت شود یک تنه برانگیخته شود و به شـمار موی مواشـی و گوسـپندان قبیله ربیعه و مضـر از مردمان شفاعت کند ، هر کس از شما او را دیدار کرد سلام مرا به او برساند و از وی دعای خیر خواستار شود و بردی به امیرالمؤمنین عنایت کردند و فرمودند : بعد از من اویس به مدینه آید این جامه را بر او بپوشان .

در زمان حکومت عمر به مدینه آمد ، جناب ولایت مآب او را به خلعت پیامبر بپوشاند .

عمر او را سـتود و نزد وی اظهـار زهـد کرد و گفت که کیست که این خلافت را از من به یـک قرص نـان جـو بخرد ؟ اویس گفت : آن کس را که عقـل نباشـد ، و اگر تـو راست می گوئی چرا می فروشـی بگـذار و برو تـا حق هر کس هست برگیرد ، عمر گفت : مرا دعـائی کن اویس گفت : از پس هر نمـاز مؤمنین و مؤمنـات را دعـا می کنم ، اگر با ایمان باشـی دعایم شامل حالت می شود وگرنه دعایم ضایع نکنم . عمر گفت : مرا وصیتی کن ، گفت : ای عمر ! خدای راشناسی و او ترا آگاه است ،

گفت : آری ، گفت : اگر غیر او را نشناسی و بجز او ، دیگری ترا نداند بهتر است ، عمر گفت : زیادت کن . گفت

: قیامت نزدیک است و من به ساختن زاد آن روز مشغولم . این بگفت و برفت .

چون از مدینه بازگشت اهل یمن از حال او آگاه شدند و عظمت و شخصیت الهی او را یافتند و نسبت به او از در احترام برآمدند و او از آنجا که طالب این شئونات نبود از یمن گریخت و به کوفه آمد و هویت خویش را از خلق پنهان داشته ، مشغول بندگی حق در همه شئون و استفاده کردن از فیض وجود مولای عارفان شد .

حرم بن حیان که او نیز از زهاد ثمانیه اتس و از اتقیا و عاشقان حضرت امیرالمؤمنین می گوید : چون من از رسول خدا شنیدم که درجه شفاعت اویس تا چه مرتبه است پیوسته جویای او بودم ، و آرزوی زیارت او بر من غالب شده بود ، تا نشان وی را به کوفه یافتم و به طلب وی شتافتم ، روزی در کنار فرات شخصی را دیدم ، جامه خود می شوید ، سخت ضعیف و لاغر اندام ، از روی نشانه هائی که داشتم وی را شناختم . بر او سلام کرد . جواب باز داد که علیك السلام یا حرم . خواستم دستش ببوسم ، نگذارد ، لختی بر ضعف او گریستم . گفت : ترا که به من راه نمود ؟ گفتم آن کس که نام من و پدر من به تو آموخت یا اویس . گفت : ای پسر حیان ترا بدین جایگاه چه آورد ؟ گفتم : آمده ام تا با تو انس گیرم و بیاسایم . گفت : هرگز خبر نداشتم که کسی

حق شناس شود و با غیر او انس گیرد و بیاساید . گفتم : مرا وصیتی فرماد . گفت : ای پسر حیان فریفته دنیا مشود ، و خویشتن را دریاب ، و ساخته مرگ باش و اعداد زاد و راحله کن که سفری بس دراز در پیش داری . گفتم : ای اویس اراده کجا داری ؟ گفت : در طلب من خویش را به زحمت میفکن و نشان مکان من مجوی . گفتم : معیشت تو چگونه باشد ؟ گفت : اف باد بر این دلها که شک بر آنها غالب است و پند نپذیرد ،

دیگر بار از او تمنای وصیت کردم . گفت : تا توانی در تحصیل معرفت سعی کن و برای یافتن حقیقت کوشش نمای که لحظه ای از پروردگار غافل نباشی ، که اگر خدای را به عبادت آسمانیان و زمینیان پرستش کنی تا به او یقین نداشته باشی از تو پذیرفته نخواهد شد . گفتم : چگونه باورش کنم ؟ گفت : ایمن باشی بدانچه ترا موجود است و در پرستش او به چیز دیگر مشغول نباشی . این بگفت و روانه شد و من از قفای او همی نگریستم و همی گریستم تا از نظر من غایب گشت ، و دیگر کسی او دیدار نکرد تا زمانی که علی (علیه السلام) آهنگ جنگ با معاویه ستم پیشه کرد ، آن وقت در لشکرگاه حاضر شد و به ملازمت مولای عارفان درآمد . علی (علیه السلام) به قدوم او شاد خاطر گشت . در رکاب امیرالمؤمنین به جهاد و پیکار در راه خدا برخاست تا به فیض عظیم

شهادت در راه دوست نائل آمد .

این مرد بزرگ الهی و تربیت شده مکتب رسول اسلام و فیض گرفته از امیر مؤمنان در معرفت و شناسائی حضرت رب العزه بجائی رسیده بود که بعضی از شبها را به رکوع بسر برد و برخی از شبها را به سجود به پایان رساند . به او گفتند این چه زحمت است که بر خود می داری . گفت : این راحت من است . ای کاش از ازل تا ابد یک شب بودی و من به یک رکوع یا به یک سجود به پایان می بردمی ، و این به این خاطر می کنم که شاید مثل آسمانیان خدا را پرستش کرده باشم .

بقول الهی آن بلبل گلستان عشق و آن سر مست باده محبت :

به ره دوست عاشقانه رویم

توبه از هر چه غیر یار کنیم

ناله چون بلبلان در این گلزار

از سر شوق ، زار زار کنیم

شاید از توتیای خاک درش

روشن این چشم اشکبار کنیم

با تو ای پادشاه ملک وجود

شکوه از جور روزگار کنیم

دست ما گیر گر سر مهرت

پای بر عهدت استوار کنیم

خواری ما ببین و یاری کن

تا کی افغان به شام تار کنیم

چند در راه لطف و احسانت

هر طرف چشم انتظار کنیم

من و رندی و مستی و ره عشق

خوشتر از عاشقی چه کار کنیم

گر به سلطان عشق سر سپریم

چرخ را چتر اقتدار کنیم

فرس چرخ زیر زین آریم

شیر گردون دون شکار کنیم

شب تاریک هجر را شاید

روز روشن بوصل یار کنیم

آری ، این مردان خودساخته ، فیض تربیت ، و شریعت معرفت ، و راه وصل ، و درد عشق ، و تصفیه نفس و تزکیه جان ،

همه و همه را از برکت نماز بدست آوردند .

کسی در این عالم شهود و در عالم غیب جز خدا وجود ندارد که بتواند سود نماز را بیابد و منفعت این کار بزرگ الهی را درک کند .

عارف معارف حقه ، حضرت امام خمینی در باره سود نماز می فرماید :

یکی از اسرار و نتائج عبادات و ریاضات آن است که اراده نفس در ملك بدن نافذ گردد ، و مملکت وجود انسان ، یکسره در تحت کبریاء نفس منقهر و مضمحل شود ، و قوای منبثه و جنود منتشره در ملك بدن از عصیان و سرکشی و انانیت و خودسری باز مانند و تسلیم ملکوت باطن قلب شوند ، بلکه کم کم تمام قوا فانی در ملکوت شوند ، و امر ملکوت در ملك جاری و نافذ شود و اراده نفس قوت گیرد ، و زمام مملکت را از دست شیطان و نفس اماره بگیرد ، و جنود نفس از ایمان به تسلیم ، و از تسلیم به رضا ، و از رضا به فنا سوق داده شوند . در این حالت است که عبد شمه ای از اسرار عبادت را بوسیله نفس دریابد و از تجلیات فعلیه شمه ای حاصل گردد .

آداب ظاهریه وباطنیه نماز

مشهور در میان اهل دل این است ، که از شروع مقدمات نماز تا پایان آن

حاوی چهار هزار مسئله است ، کثرت مسائل در حول و حوش یك حکم نمایانگر ارزش و اهمیت و منفعت مادی و معنوی آن حکم نیست .

انسان وقتی به مسائل ظاهری و باطنی نماز می نگرد ، گوئی خود را در کنار دریای با عظمتی می

بیند که کران تا کرانش عالم هستی را در تصرف گرفته .

برای این حقیقت پر مایه الهیه دو نوع آداب و شرایط ذکر شده ، که تفصیل و توضیح آن شرایط و آداب از حوصله یک جلد کتاب خارج است ، شرح این ماجرا چندین جلد کتاب لازم دارد ، شما می توانید برای به دست آوردن تفصیل این شرایط و آداب چه ظاهرش و چه باطنش به کتابهای زیر مراجعه کنید : صلاه وسائل ، فروع کافی ، مستدرک الوسائل ، وافی فیض ، محجه البیضاء ، اسرار الصلاه امام خمینی ، اسرار الصلاه حاج میرزا جواد آقا ، اسرار الصلاه شیخ عبدالحسین تهرانی و کتب دیگری که در این زمینه از عالمان و عارفان و کاملان و واصلان به یادگار مانده است .

شخص کم مایه ای مانند من که هنوز از درک کلمات ظاهری این عبادت عاجزم ، و در تمام این مدتی که از حضرت حق عمر گرفته ام ، برای یکبار به فیض حضور حضرت جانان نرسیده ام ، و نتوانسته ام نمازی با حداقل شرایط ظاهری و باطنی ادا کنم ، قدرت بازگور کردن حقایق ظاهریه و بخصوص اسرار باطنیه نماز را ندارم . آنچه در این جزوه می بینید قسمتی از آن محصول فکر کوتاه ، و جملاتی از آن با استفاده از نورانیت اهل الله است .

من در این زمینه چاره ای جز اینکه به نحو اختصار به شرایط ظاهری و باطنی نماز اشاره کنم ندارم ، امیدوارم خود شما با همت عالی و قلب پاک و روحی الهی به اسرار باطنی این عبادت بی نظیر برسید ،

و ذائقه وجود شما از شیرینی این فعل ملکوتی آن طور که هست بچشد .

وضو ، غسل ، تیمم ، پاکی بدن ، طهارت لباس ، مباح بودن محل ، احتراز از ،لباس ابریشم و طلا ، و لباسی که آلوده به پوست و موی حیوانات حرام گوشت است ، مراعات وقت ، توجه به قبله ، ادای کلمات نماز با قرائت صحیح ، از آداب ظاهریه نماز است ، گرچه هر یک از اینها دارای اسرار و حقایقی است که به قسمتی از آن در جلد چهارم اشاره رفته .

خواندن بعضی از آیات مانند : وجهت وجهی للذی... و بعضی از از اوراد و اذکار در مقدمه نماز ، برداشتن دو دست تا محاذی گوش در حالیکه دو کف به طرف قبله باشد ، مؤدب ایستادن ، و چشم به محل سجده داشتن ، و با کمال ادب و وقار و طمأنینه نماز را شروع کردن نیز از آداب ظاهریه نماز است .

اما آداب باطنیه

توضیح

نماز مناجات با قاضی الحاجات و وسیله تقرّب به حضرت اوست ، و بسیاری از مسائل و معارف الهیّه در این عبادات با عظمت گنجانده شده ، اگر نمازگزار در خور استعداد و وسعش به مراتب ظاهریه و باطنیه آن توجه ننماید ، در حقیقت مناجات با او نکرده و به حریم قدسش راه نیافته و متوسل به وسیله تقرّب نشده است .

در صورت توجه به آداب ظاهریه و باطنیه ، می توان از منافع این عبادت بزرگ بهره مند شد .

متکلّم بوسیله نماز به هیچ عنوان نباید از حضرت مستمع غافل باشد ، که غفلتش مایه تاریکی و راحتش علّت

رنج خواهد شد .

نماز نزدیک کننده عبد به آثار ظاهری و باطنی حضرت دوست ، و بازدارنده انسان از همه فحشا و منکرات است ، و این میسر نیست مگر اینکه مکلّف به اندازه وسع و قدرتش علما و عملاً در رابطه با آداب ظاهریه و باطنیه نماز باشد .

فیض کاشانی آن مرد بزرگ و عارف عاشق به نقل از اهل دل در کتاب با قیمت

محجه البیضاء می فرماید : روح نماز در ابتدای کار بستگی به شش مرحله دارد ، که بر مکلّف نمازگزار لازم است به مراعات این حقایق اقدام کند ، این فقیر تا جائی که لازم باشد به شرح این شش قسمت اقدام می نماید :

۱ حضور قلب :

۲ تفهم .

۳ تعظیم .

۴ هیبت .

۵ امید .

۶ حیاء .

۱ حضور قلب

حقیقتی است که از تمرکز فکر در برنامه های نماز و توجه عمیق ا نسان به حق پدید می آید ، چنانچه در نماز ، فکر انسان می دانی برای جولانگاه غیر حق باشد ، برای قلب محال است که بتواند روی به جانب معشوق حقیقی کند و از عالم ملکوت کسب فیض و نور نماید .

اگر قلب با کمک فکر در نماز حاضر نباشد ، و روی دل که روی حقیقی انسان است به سوی قبله روی محبوب نباشد ، آن نماز را می توان نماز گفت ؟ در صوریت که قلب در نماز با محبوب عالم سخن نگوید ، و از عشق او نجوشد ، و در اتصال با ملکوت عالم نباشد ، آن نماز جسمی است بی روح و چراغی است بی نور

، و الفاظی است بی معنا .

تکرار لا تکن من الغافلین در آیات قرآن مجید ، متوجه این معنای با عظمت است که در هیچ عبادتی غافل از اسرارش مباش و در هیچ طاعتی نسبت به محبوب حقیقی عالم بی توجه مباش .

غفلت در حال عبادت گناهی بزراست و علامت غیبت مکلّف ازحضور دوست .

حدیثی در عظمت نماز ، و اسرار و منافع آن از رسول بزرگوار اسلام روایت شده که جداً طرفه حدیثی است ، حضرت می فرماید :

نماز از احکام دین خداست ، و کسی که خوشنودی حضرت حق را می طلبد ، باید در نماز جستجو کند ، نماز راهی است که همه انبیاء ره سپر آن بودند ، و عشق ملائکه الهی متوجه نمازگزار است .

نماز هدایت و ایمان اتس و چراغ معرفت فرا راه انسان ، نماز باعث برکت در رزق و راحت بدن ، و علت ناراحتی و رنج شیطان رجیم و اسلحه ای علیه کفر کافران .

نماز اجابت دعا ، قبولی اعمال و زاد و توشه مؤمن از دنیا و آخرت اوست ، نماز شفیع بین نمازگزار و ملك الموت و انیس و رفیق در قبر ، و فرش زیر پهلو ، و جواب منکر و نکیر ، و تاج سر مکلّف به روز قیامت است .

نماز نور چهره در محشر و لباس بدن ، و حجاب بین انسان و آتش جهنم و حجت و برهان ایمان انسان بین انسان و خداست .

نماز باعث نجات از عذاب و جواز عبور از صراط و کلید بهشت و مهریه حورالعین و بهای بهشت است .

با نماز آدمی به درجات بلند

ملکوتی می رسد ، چرا که نماز عین تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر و تقدیس و گفتار حق و دعوت الهیه است(۱) .

حیف نیست انسان در چنین دینای با عظمتی با این همه سود و منفعت قرار بگیرد و از آن و مستمعش که خدای مهربان و پروردگار عزیز است غافل باشد .

حیف نیست بدن آدمی که ظاهری بی ارزش است در نماز شرکت داشته باشد ولی قلبش که حقیقت وجود اوست از این دنیای پرفیض الهی و از این سرای پرشور ملکوتی و از این میدان عشق و عرفان بیرون باشد .

۱ اسرار الصلاه شیخ عبدالحسین تهرانی : /۳۵ .

انسان دارای دو نوع سفر و دو شکل حرکت است : سفر عادی و سفر معنوی ، در سفر مادی منافع زیادی نصیب انسان می شود که با آن منافع کسب راحت و تحصیل امنیت در زندگی می کند ، علی (علیه السلام) می فرماید : برای سفر پنج خاصیت و منفعت است :

۱ رفع غم و غصه .

۲ کسب معیشت و نجات از فقر .

۳ تحصیل علم و دانش .

۴ بدست آوردن آداب .

۵ پیدا کردن دوست بزرگوار .

آنان که از سفر دوری می جویند ، در حقیقت در بسیاری از منافع را به روی خود می بندند و اینان افرادی بدبخت و تهیدستند .

اما منافع سفر معنوی با سفر مادی قابل قیاس نیست ، که سفر معنوی حرکت از عقل و قلب و روح بوسیله حرارت ایمان و عشق به سوی حضرت رب الارباب است که با رسیدن به مقام وصل رسیدن به

همه چیز است ، چرا که حضـرت دوست مستجمع جمیع صفات کمالیه است و هر کس در سیر سفر معنوی به حضرت او برسد به همه چیز رسـیده و در میـان طرق سـفر هیـچ طریقی نزدیـک تر و پرسودتر و رساننـده تر به مقـام وصـل و مرتبه قرب از نماز نیست .

در این زمینه عارف وارسته مرحوم شیخ عبدالحسین تهرانی در اسرار الصلاتش چه نیکو فرموده :

در نزد اربـاب خرد مقرر است که ترقی و کمال هر شـیء به سـفر است ، چنانچه شـیخ الرئیس فرموده : که کمال محـدثات در غربت است ، از جهت اینکه جمیع محدثات در بلده اصـلیه و مسـکن اولی که عالم عدم است معدوم بودند ، و معلوم است که انسان مادامی که در آن عالم است در حضیض نقصان و مرکز حرمان

است ، پس چون از مقر عـدم به سوی غربت عالم وجود مسافرت نمود از برای او انواع کمالات و اقسام کرامات حاصل شـد و این دلیـل آن است که کمال حاصل نشود مگر به غربت ، و هم چنین بعـد از دخول در وجود همه تراب محض بودنـد چنانچه حضرت خداوندی فرموده :

(إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِندَ اللهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَاب)(۱) .

پس مادامی که بر صفت ترابیه باقی است در مسکن اصل و معدن اول است که به نظر همان خاک است به دارای صفات عالی ، پس چون مفارقت نمود از آن مسـکن و ممتزج شـد به ماده بـدن مختلط شـد به طبایع غریبه که آنها نسـبت به او بیگانه انـد ، مستعد شد از برای قبول سلطان روح و منفتح شد

بر او ابواب فتوح چنانچه خدای تعالی فرموده :

(ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ)(۲) .

و همچنین مستقر صلب است چنانچه خدای تعالی فرموده :

(فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ)(۳) .

مادامی که آن قطره باقی است در صلب مستقر است و منحقر و قذر ، پس چون مسافرت نمود به سوی رحم منتقل می شود به سوی انواع کرم و متصل گردد به انواع نعم ، پس ثابت شد که جمیع خیرات حاصل می شود به سفر .

شما می دانید که ظهور و قوت دین مبین سید المرسلین (صلی الله علیه وآله) نیز به سبب مسافرت شد نه توقف و مجاورت . پس چون این ثابت شد ، ثابت می شود که مرگ هم برای مؤمن مسافرت و پیروزی است .

۱ سوره آل عمران (۳) : ۵۹ .

۲ سوره مؤمنون (۲۲) : ۱۴ .

۳ سوره انعام (۶) : ۹۸ .

پس عنایت الهیه اقتضا کرد ، که عالم عدم منقضی شد ، و حقایق اشیاء را از صحرای عدم رخت سفر به عالم وجود بستند و در عالم عقل در منازل قدس نشستند و از عالم عقل به عالم ارواح و از آنجا به عالم اشباح و از عالم اشباح به عالم عناصر و از آنجا به عالم جمادی و از آنجا به عالم نباتی و از آنجا به عالم حیوانی و از آنجا به عالم انسانی و از آنجا به عالم برزخ و مثال انتقال دهند و از مثال به حشر آورند و از آنجا به سرای جاودانی منزل دهند .

(كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ)(۱) .

چون مشخص شد که انسان مسافر عالم امکان است باید

بدانـد که بر اسـاس معـارف الهیه ، در این سـفر او را ده منزل است که او را در این منـازل به منزل دنیـا پأ در گل است و چون منازل عشـره را طی نماید به سر منزل جاوید رسد و از نقطه مبدء قوس نزول به منتها الیه قوس صعود آید و در آن مرکز مستقر گردد و اجزاء صلاتیه منطبق بر این منازل و عوالم است که حضرت شارع حکیم آن را چنان مرتب فرموده که هرگاه کسی که دو رکعت نماز به جای آورد چنان باشد که همه منازل مبدء و معاد را طی نماید و در حقیقت این چنین هم هست .

پس قیـام اشـاره به عـالم عقل است و قرائت اشاره به عالم ارواح و رکوع اشاره به عالم ذر و سـجده اشاره به عالم خاک و سـر برداشـتن اشـاره به عـالم دنیـای دنی است که دار غرور و معاصـی است و هر یـک از اجزاء دیگر نماز اشاره به عالمی است ، و شما خود انصاف دهید که اگر در نماز حضور قلب نباشد سفر از عالم سفلی به عالم علوی و عبور از منازل به سر منزل مقصود امکان دارد .

سعی کنیـد از ابتـدای نمـاز تا آخر آن از پریشانی فکر بپرهیزیـد و قوه انـدیشه را در حقیقت نماز و توجه به عالم غیب متمرکز نمائید تا با تمرکز فکر قلب بر

۱ سوره اعراف (۷) : ۲۹ .

عرش حضور در مقابل نور بنشیند و تا قدرت دارد از فیوضات آن جناب بهره بگیرد .

وای بر ما که در این مدت گذشته ، نماز را سبک انگاشتیم ، و

به این دریای پر فیض الهی به دیده عادی نظر کردیم ، و از حقیقت و حقایق آن غافل ماندیم و به جای سفر با قدرت نماز به سوی معبود در جا زدیم ، هم اکنون بیائید دست دعا و تضرع و انابه و زاری به پیشگاه مقدس او برداشته و از نمازهائی که خواندیم به دربار حضرتش توبه آورده و عرضه بداریم :

ای دوای درون خسته دلان

مرهم سینه شکسته دلان

مرهمی لطف کن که خسته دلم

مرحمت کن که بس شکسته دلم

گرچه من سر به سر گنه کردم

نامه خویش را سیه کردم

تو در این نامه سیاه مبین

کرم خویش بین گناه مبین

من خود از کرده های خود خجلم

تو مکن روز حشر منفعلم

با وجود گناه کاری ها

از تو دارم امیدواری ها

زان که بر تست اعتماد همه

ای مراد من و مراد همه

تو کریمی و بی نوای توام

پادشاهی و من گدای توام

نه گدائی که این و آن خواهم

کام دل آرزوی جان خواهم

بلکه شاید گدائیم دردی

اشک سرخی و چهره زردی

تا براهت زاهل درد شوم

برنخیزم اگر چه گرد شوم

چون به خاک اوفتم به صد خواری

تو زخاکم به لطف برداری

گرچه در خورد آتشم چو شرر

نظری گر به من رسد چه ضرر

من نگویم که لطف و احسان کن

بنده ام هر چه شایدت آن کن

عاقبت بگسلد چو بند از بند

بند بند مرا به خود پیوند

۲ تفهم

مراد از تفهم چشیدن معنا و مفهوم نماز با ذائقه قلب و جان و مغز

است ، و دریافت کردن لطائف الهی نماز ، که اتصال به آن لطائف آدمی را مست عشق محبوب می کند ، و قدرت عجیبی برای حرکت به معراج الهی نصیب انسان می کند ، مسئله

مفهوم و معنای واقعیات نماز تا اندازه ای که توان این فقیر اجازه بدهد ، بخواست حضرت مولا در بخش ترجمه و تفسیر جملات نماز خواهد آمد . در آن باب روشن خواهد شد که نماز چیست و همراه با چه واقعیات اصیل و بلندی است و نمازگزار اگر به آن واقعیات متصل شود چه بهره ها نصیب قلب و جان او می گردد ، آنچنان که با تمام هستی خود با زبان حال به پیشگاه مقدس آن جناب عرضه می دارد :

خواهم که بزیر قدمت زار بمیرم

هر چند کنی زنده دگر بار بمیرم

دانم که چرا خون مرا زود نریزی

خواهی که به جان کندن بسیار بمیرم

من طاقت نادیدن روی تو ندارم

مپسند که در حسرت دیدار بمیرم

خورشید حیاتم به لب بام رسیدست

آن به که در آن سایه دیوار بمیرم

گفتی که زرشک تو هلاکند رقیبان

من نیز برآنم که از این عار بمیرم

چون یار به سر وقت من افتاد هلالی

وقت است اگر در قدم یار بمیرم

۳ تعظیم

خداونـد عزیز باید برای نمازگزار از هر چیزی بزرگ تر و عظیم تر باشد ، هستی با تمام شئونش در برابر عظمت او چون قطره ای غیر قابل حرف در برابر عظمتی بی نهایت در بی نهایت است .

امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) در وصف پاکان می فرماید :

عَظُمَ الْخالِقُ فی اَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مادُونَهُ فی اَعْیُنِهِمْ .

در عمق وجود آنان خالق سماوات و ارض و همه اشیاء و عناصر بزرگ است و غیر او در دیده آنان کوچک .

ما سوی الله آنقدر برای پاکان کوچک است ، که فقط از برابر دیده خود عبور

می دهند و آن را هم کوچک می

داننـد ، مـا سوی الله را از نهـایت کوچکی به دنیای قلب و جان راه نمی دهنـد ، درون پاک خود را جای تجلی حضـرت او می دانند و جز او را در دنیای قلب و جان نمی نگرند ! !

نمـازگزار تـوجه دارد کـه اسـمع السـامعین مسـتمع اوسـت و در برابر ارحـم الراحمیـن و اکرم الاـکرمین و احسـن الخـالقین و اشدالمعاقبین است .

چگونه ممکن است مستمع عزیز خود را عادی ببیند ، مگر در نماز خود نمی خواند :

(اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ)(۱) .

مگر در حمد نمی گوید :

(مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ)(۲) .

نمازگزار با معرفت به وجود مقدس حضـرت او از طریق آیات و روایات در حد اسـتعدادش به درک عظمت او نائل آمده و از این طریـق همیشه و بخصـوص وقت نمـاز در برابر بزرگی او قرار می گیرد و خـود را در پیشـگاه حضـرت او حقیرترین موجود حس می کند و با زبان حال به محضر آن عزیز عرضه می دارد :

سر نهادیم به سودای کسی کین سر از اوست

نه همین سر که تن و جان و جهان یکسر از اوست

گر گل افشاند و گر سنگ زند چه توان کرد

مجلس و ساقی و مینای و می و ساغر از اوست

گر به طوفان شکند یا که به ساحل فکند

ناخدائی است که هم کشتی و هم صرصر از اوست

۱ سوره حمد (۱) : ۲ .

۲ سوره فاتحه (۱) : ۴ .

من به دل دارم و شاهد به رخ و شمع به سر

آنچه پروانه دل سوخته را در بر از اوست

از من ای باد بگو خیل گنه کاران را

غم مدارید اگر جرم

زما آذر از اوست

هوسی خام بود شادی دل جز به غمش

خنك آن سوخته كش سود غمی بر سر از اوست

چه نویسم كه سزاوار سپاسش باشد

معنی و لفظ و مداد و قلم و دفتر از اوست

خرم از دولت حق تا به ابد باد جهان

كین فروغی است كه بر خلق ضیاگستر از اوست

۴ هیبت

حالت ترس از مقام الهی است كه ممكن است از دو طریق برای انسان حاصل شود : یا توجه به عظمت و بزرگی حضرت او ، یا توجه به عقاب و عذابی كه برای گنهكاران حرفه ای مقرر فرموده .

در هر صورت نمازگزار به وقت شروع به نماز باید با توجه به عظمت دوست ، یا انتقامش از مجرمان دلی غرق از هیبت پیدا كند و آن حال را تا آخر نماز با خود داشته باشد ، البته اولیاء خدا را در نماز نظر به نعم بهشت و عذاب آخرت نبود ، آنچه به آن نظر داشتند فقط و فقط حضرت مولا بود ، و هیبتی كه در دل آنان بود محصول معرفت آنان نسبت به حضرت دوست بود .

به قول فیض آن عارف وارسته ، و دل از تمام مادیات پیراسته و بر سر راه حضرت یار نشسته :

خم ابروی تو محراب ركوع است و سجودم

بی خیال تو نباشد نه قیامم نه قعودم

جلوه حسن تو دیدم طمع از خویش بریدم

تا كه شد محو در انوار وجود تو وجودم

می كند تازه به تازه سپه حسن شهیدم

چشم و ابرو و لب و خال و خط تست شهودم

شیر مهرت به ازل داده مرا دایه لطفت

نرود تا به ابد مهر تو بیرون زوجودم

با تو در عیشم و

عشرت همه سودم همه نورم

بی تو در رنجم و محنت هم آهم همه دودم

خود همه فقرم و حاجت همه بخلم همه حاجت

زتو بخشایش وجودم ز تو سرمایه و سودم

جاهل و مرده بخود ، زنده و دانا به تو باشم

به خودم هیچ نباشم به تو باشم همه بودم

روی بر رهگذر دوست به اخلاص نهادم

بر ملک منزلت خویش بدینگونه فزودم

آنچه را علم گمان داشتم از سینه ستردم

عقده جهل بلا حول و لا قوه گشودم

یکدم ار بگذردم بی تو سراپای زیانم

بگذرانم نفسی با تو سراسر همه سودم

هیچ بودم به خودم بود چو پندار وجودی

همه گشتم چو شدم بی خبر از بود و نبودم

توبه کردم زخود و نامه اعمال دریدم

نیک اگر گشتم و گر بد همه را نیک درودم

فیض را نعمت بسیار چو دادی مددی کن

تا کند شکر عطایای تو بر رغم حسودم

۵ امید

نمازگزار با توجه به کرم و لطف و عنایت حضرت باری و اینکه جهان عین محبت و مرحمت اوست ، و وجود مقدسش عمل

احـدی را ضایع نمی کند ، و کار صاحب کاری را بدون مزد نمی گذارد باید به این عبادت اقدام کند و بداند که نماز بهترین عمـل و برترین کـار و پر ثواب ترین و پر سودترین برنـامه ای است که عبـد در محضـر حضـرت مولاـ انجام می دهـد ، در این صورت کاملاًـ و بـدون تردیـد به عنـایت او امیـدوار باشـد ، که این امیـد خود به خود نوریست الهی و فروغی است رحمانی و فیضی است ربانی که اگر قلب نمازگزار از آن تهی باشد وای بر حال او .

مگر نمی دانی ، که خداوند مهربان در سوره مبارکه یوسف

، در آنجا که داستان خطاب یعقوب غم زده را به پسرانش نقل می کند ، از قول آن پیامبر بزرگ می فرماید : ای فرزندان من به جستجوی یوسف گم شده و برادرش حرکت کنید و از رحمت حضرت حق مأیوس مباشید که از رحمت جناب او مأیوس نمی شوند مگر قوم کافر(۱) .

البته منشأ رجا و امید در قلب مؤمن ، معرفت به لطف خداوند و رفق و عنایت او در معامله با بندگان و کرم و عفو و بخشش و قدرت او ، و غنای حضرتش می باشد ، از اینکه از معصیت عباد ضرری متوجه او نیست و اگر عبد با تمام گناهش به پیشگاه لطف او رو کند بطور قطع قابل آمرزش و رحمت است ، مسئله رحمت و لطف حق را با خواست حضرتش در باب توبه کتاب مصباح الشریعه بطور مفصلف طرح کرده ، و در آنجا از طریق آیات و روایات و داستان توبه کنندگان به این اصل اشاره خواهد رفت .

عزیزم ذره ذره وجود خبر از لطف و عنایت او می دهد ، و از هر گوشه هستی نسیم لطف او میوزد ، چگونه باشد که تو با زحمت و رنج مقدماتی به عنوان طهارت به امر او فراهم آوری آنگاه با همه وجود به امر حضرت او به دنیای با عظمت نماز وارد شوی و با اذن او به بساط میهمانی او قدم گذاری و او به تو و عمل تو توجهی نکند ؟ ! !

مگر چنین چیزی آنهم از منبع قدرت و رحمت و لطف و مرحمت و محبت و عشق و مهر ممکن

است ؟ ! !

این عبد ذلیل به درگاه آن رب جلیل از باب امید و رجا عرضه داشته ام :

ای سند عزت پویندگان

روشنی دیده جویندگان

ای تو صفابخش شب مستمند

گرمی قلب و دل هر دردمند

ای به گدایان درت ستگیر

باز در رحمت تو بر فقیر

از در لطف تو کجا رو کنم

جز گل مهرت چه گلی بو کنم

سفره احسان تو خوان همه

تیر غمت مایه جان همه

هر که زدرگاه تو گردید دور

دیده جانش زگنه گشت کور

مانده ام از راه تو جایم بده

آبرو و نور و صفایم بده

زنگ غم از قلب و دلم پاک کن

بنده خود بسته فتراک کن

شام گنه از کرمت روز کن

هستیم از عشق تو پر سوز کن

از در لطفت تو مران این گدا

دور مکن بنده ات از این سرا

مونس من در دو جهان یاد تست

این دل افسرده من شاد تست

گر تو برانی نروم ای حبیب

درد مرا جز تو نباشد طبیب

درگذر از جرم من ای یار من

ای زوفا دلبر و دلدار من

جز تو به مسکین نبود کس پناه

غیر تو او را نبود دادخواه

۶ حیاء

منشأ این حقیقت در قلب نیز معرفت است ، معرفت به اینکه ذره ای ناچیز با یک جهان تقصیر در برابر عظمتی بی نهایت در بی نهایت ایستاده است :

ذره ای که وجودش عین عجز و عبادتش مساوی با عدم است ، ذره ای که علم حضرت حق از هر طرف او را احاطه کرده و بر درون و برونش به تمام معنی آگاه است .

مرحوم ملکی می فرماید : منشأ شرمساری و حیاء معرفت به عظمت پروردگار و نعمت های او و حقی که او بر گردن بندگان دارد ، و از طرف دیگر

تقصیر بندگان نسبت به او ، و توجه به آفات عمل و ناخواه در حیا و شرمساری اثر می گذارد ، و چطور می شود که کسی توجه به این امور داشته باشد و خود را در محضر سلطانی بزرگ که نهایت احسان و انعام را در تمام مدت عمر بنده به بنده مبذول داشته ، و در عین حالی که به تقصیر و سوء باطن او آگاه است ، با بزرگواری روی به او نموده و با بردباری در مقابل آن همه خطا ، باز او را به توبه و بازگشت به سوی خود فرا می خواند ! !

مولائی که با این همه جنایت عبد و با این همه خطای بنده ، و با این بار سنگین گناهان گناه کار به قبول توبه اش وعده می دهد ، و او نفس خود را که به گناه عادت داده ، از قیام به پاسخ دعوت او کسل و سست می بیند .

چگونه می شود که بعد از این همه لطف و مرحمت از طرف حضرت حق ، و این همه گناه و خطا و روی گرداندن از طرف بنده ، باز شرمساری و حیا برای انسان ، آن هم به وقت قرار گرفتن در محضر حضرتش بوسیله نماز در قلب پدید نشود ؟

کمال و حیا و شرمساری به این است که خود را محضر حضرت ذوالجلال جز عدم و فنا نبینی ، حتی ضمائری که در جملات نماز در ارتباط با تست به هیچوجه در نظر نیاوری ، و حقیقت زهد را که اعلا مرتبه آن است بوقت نماز در

تمام هستی و هویتت تجلی دهی

.

در جلد دهم تفسیر میبدی در صفحه ۶۲ آمده :

از عـارفی پرسـیدند زهـد چیست ؟ گفت : تنعم دنیـا بگذاشـتن زهـد نفس است . و نعیم آخرت رهـاکردن زهـد دل ، و ترک خویشتن گفتن زهد جان .

عارفان فرموده اند : سعادت عبد در سه چیز است :

۱ اشـتغال زبان به ذکر حق ۲ اسـتغراق دل به مهر حق ۳ پر بودن سـر از نظر حق ، ذکر صورت یعنی ذکر به زبان بایـد در باطن تجلی کنـد ، دل بـا کسب معرفت از مهر حق پر شود ، نظر خـدا بـا طهـارت باطن جلب شود و این همه را بایـد قبل از نماز و با نماز تحصیل کرد این خسته حال و شکسته بال از باب حیا و شرمساری به محضر آن جناب گفته ام :

ای نور امید قلب سالک

بنمای رهایم از مهالک

از چاه طبیعتم برون آر

بار گنهم زدوش بردار

از رحمت خود دلم صفا ده

دردم به عنایتت شفا ده

از لطف و کرم بشوی جانم

در روز جزا بده امانم

من جز غم عشق تو نجویم

من لوح دلم به اشک شویم

جز ذکر تو بر زبان نگویم

من لطف ترا به اشک شویم

رحمی که ترا فقیر گویم

لطفی که به جز رهت نپویم

من بی دل و بی نوا و خسته

پشتم زغم گنه شکسته

تنها و غریب و خوار و زارم

از بهر تو من عمل ندارم

بنمای زغفلتم تو بیدار

از شر و گنه مرا نگهدار

من قدرت و طاقتی ندارم

بر غیر تو حاجتی ندارم

توفیق رفیق راه من کن

لطفی به من و به آه من کن

بگشای گره زمشکل من

بزدای سیاهی از دل من

مسکین به ثنای تست الکن

ای نور دلم خدای ذوالمن

سوره یوسف (۱۲): ۸۷.

نماز در آئینه شریعت

در سطور گذشته مسئله با عظمت نماز ، از نظر تاریخ حیات انسان ، و نماز از نظر قرآن و روایات ، و حرمت سبک شمردن نماز ، و حرمت ضایع کردن نماز ، و اینکه نماز محبوب ترین عمل است ، و نماز مقبول و مردود ، و چهره پلید و کثیف بی نماز ، و موانع نماز ، و اینکه نماز پرسودترین تجارت در راه خداست ، و اینکه نماز حلال بسیاری از مشکلات است ، و آداب ظاهریه و باطنیه نماز ، مسائلی مطرح شد و به موقف و موقعیت با عظمت نماز در میدان حیات انسان اشاره رفت ، در این بخش به این حقیقت توجه داده می شود ، که عارفان عاشق و سالکان صادق نماز را بر اساس وضع عقلی و روحی و قلبی اهل نماز به سه مرحله تقسیم کرده اند : نماز اهل شریعت ، نماز اهل طریقت و نماز اهل حقیقت ، و هر یک را به تناسب موضوع شرح داده و به تفصیل و تفسیر کشیده اند ، ولی در این جزو سعی می شود نماز بر این سه مرحله بطور مختصر توضیح داده شود .

قبل از بیان مسئله لازم است که توجه به این حقیقت مهم کنید که سه مرحله شریعت و طریقت و حقیقت به هیچ عنوان از نظر ریشه و تقسیم در ارتباط با دراویش و صوفیه نیست ، بلکه سه واقعیتی است که قرآن مجید و فرمایشات معصومین و اعمال و اخلاق آنان ناظر بر آن است .

شرع در لغت به معنای سنت و قانون و بازکردن

راه حرکت صحیح به وسیله ارائه مقررات است .

طریقت در لغت به معنانی روش و کیفیت و حالت است که مفهوم واقعی آن بر اساس حقیقت لغوی حرکت و عمل بر طبق قانونی خاص یا مقررات معلومی است .

حقیقت در لغت به معنای حق یعنی ثابت کردن یا ثابت بودن و راستی و درستی و پی بردن به کنه یک واقعیت است .

بنابراین حدیث بسیار مشهور :

أَلشَّريعَةُ اَقْوالی وَالطَّريقَةُ اَفْعالی وَالْحَقيقَةُ اَحْوالی .

که از قول پیامبر عظیم اسلام در کتب نقل شده معنایش چنین می شود :

شریعت گفتار و سنت و مقررات الهی من است ، و طریقت مجموع اعمال و حرکات و اخلاقیات من ، و حقیقت ، حال و احوال ثابت و درست و استوار و صادقانه من است .

عرفای بزرگ الهی در ترجمه این سه موضوع فرموده اند :

شریعت راه خداست که آن راه عبارت است از مجموعه اصول و فروع ، و حلال و حرام و برنامه های حسن و احسن .

طریقت عبارت است از عمل به آن قوانینی در کمال احتیاط و اخذ به احسن و اقوم آن .

حقیقت عبارت از پا برجا کردن واقعیات الهی در روح و قلب و در مرحله عمل است با معرفت و تکرار برنامه ها و ریاضت های شرعیه الهیه تا سر حد کشف وعیان یا سرحد حالتی استوار و دریافت برنامه ها به صورت یقین(۱) .

قرآن مجید در آیاتی متعدد به این سه منزل و این سه مرحله و این سه برنامه این چنین اشاره دارد و در باره شریعت می فرماید :

(شَرَعَ لَكُم مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحاً وَالَّذِى أَوْحَيْنَا

إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلاَتَتَفَرَّقُوا فِيهِ)(۲) .

۱ اسرار الشریعه واطوار الطریقه وانوار الحقیقه ص ۸ .

۲ سوره شوری (۴۲) : ۱۳ .

قوانین و مقررات و سننی از دین برای شما مقرر فرمود ، همان که به نوح سفارش کرد و آنچه به تو وحی کردیم ، و آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپای دارید و از آن جدائی نکرده و نسبت به آن دچار تفرقه نشوید .

و در باره طریقت می گوید :

(وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً * وَأَ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَاءً غَدَقاً)(۱) .

و اما آنانکه در عمل و اخلاق و شئون زندگی سر از راه حق و قوانین الهی باز زدند ، هر آینه از برای جهنم هیزمند ، و آنان اگر در عمل و اخلاق و عقیده ، حرکتشان بر اساس دین خدا بود و بر آن استوار می بودند ، از نعمت سرشار مادی و معنوی بهره مندشان می کردیم .

و در باره حقیقت می فرماید :

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَعَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَهَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُوْلئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَهٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ)(۲) .

جز این نیست که گرویدگان به خداوند آنانی هستند که چون یاد خدا شود ، مهابت حق دل آنان را لبریز از خوف کند ، خوف از حقارت خویش و بزرگی بی نهایت در بی نهایت حضرت حق

، و زمانی که آیات خداوند بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید ، آنان در تمام شئون حیات و تمام امور مادی و معنوی

۱ سوره جن (۷۲) : ۱۵ ۱۶ .

۲ سوره انفال (۸) : ۲ ۴ .

خود بر حضرت او تکیه دارند ، بر پا دارندگان نماز و ادا کننده زکاتند ، اینان به حقیقت مؤمند ، به حقیقت واقعیات را کشفا و شهوداً و عیاناً و حالاً ـ و وجداناً یافته اند ، برای آنان در نزد خداوند مراتبی است ، و هم اینان در معرض نسیم جانفزای مغفرت و رزق کریمانه حضرت حقند ! !

پس از این مقدمه بیائید ، به بررسی نماز بر وفق قواعد و نماز بر وفق حرکت عقلی و روحی و نماز بر وفق کشف و عیان بپردازیم .

نماز بر مذاق اهل شریعت اولاً عمل بر وفق قواعد است چه اینکه همراه با حرکت الهی قلب یا روح باشد چه نباشد ، به قول اینان آنچه مهم است اسقاط تکلیف و یا رعایت شرط صحت است .

نماز بر این مذاق بار سنگینی بر دوش مکلّف است که هر وقت می خواند از اینکه از باری آسوده شده نفسی راحت می کشد و به زبان هم می آورد که وای راحت شدم ! !

و ثانیاً نماز برنامه ای است که از سه جنس ترکیب شده :

۱ افعال ۲ کیفیات ۳ تروک .

و هر یک از آن مشتمل بر دو جهت است : واجبات ، مستحبات بطوری که با توجه به نمازهای پنجگانه ، اگر همه این امور را به حساب بیاوریم تمام

نمازهای واجب یومیه عبارت از هزار و سیصد و شصت و سه فعل و کیفیت و ترک است .

تحقیق در تمام این امور بحث بسیار گسترده ای است و لزوم چندانی هم ندارد .

آنچه مهم است بیان ترکیب کلی نماز به مذاق این طایفه است ، اما افعال واجبه نماز در اول رکعت از نماز سیزده فعل است .

۱ و ۲ قیام در صورت قدرت و قائم مقام آن در صورت عدم قدرت .

۳ نیت .

۴ تکبیره الاحرام .

۵ قرائت .

۶ و ۷ رکوع و ذکر آن .

۸ و ۹ سجود و ذکر آن .

۱۰ سر برداشتن از سجود .

۱۱ و ۱۲ سجود دوم و ذکر آن .

۱۳ سر برداشتن از سجود دوّم .

و اما کیفیات واجبه هیجده مرحله است :

۱ مقارنت نیت با تکبیره الاحرام .

۲ استدامه نیت تا پایان برنامه .

۳ تلفظ صحیح الله اکبر .

۴ قرائت حمد به نحو صحیح .

۵ قرائت سوره .

۶ جهر در موضع جهر .

۷ اخفاف در جای اخفاف .

۸ طمأنینه در رکوع .

۹ طمأنینه در ایستادن بعد از رکوع .

۱۰ تا ۱۶ سجده بر هفت موضع .

۱۷ طمأنینه در سجود .

۱۸ طمأنینه در حالت برخاستن از سجود .

جمیع افعال و کیفیات بر اساس این امور سی و یک مرحله است بر این امور باید جلوس در تشهد و طمأنینه در آن و شهادتین و صلوات بر محمد و آل او و رکعت سوم و چهارم و سلام آخر نماز را اضافه کرد ، این چنین نماز

که در مقررات عـالی شـرع و در کتب فقهی بطور مفصـل بیـان شـده ظـاهری از اصل نماز و پوستی از مغز نماز است که گروه کثیری آن را به عنوان نماز شـرعی به جای می آورند و همانطور که در سطور گذشته بیان شد در اینگونه نماز جهتی جز ادای دین یا اسقاط تکلیف یا عمل به شرائط صحت چیز دیگری دیده نمی شود ، البته برای چنین نمازی در صورتی که ایمان انسان « گرچه در حـداقل » صـحیح باشـد و به سایر واجبات هم عمل شـده باشد ، و از محرمات هم پرهیز شده باشد ، در روز قیامت بدون شک اجر و مزد هست و نمازگزار این چنین نماز به مقدار کیفیت نمازش از بهشت بهره خواهد داشت .

ولی چنین مکلفی بایـد بدانـد ، که بیش از این برای او میـدان پرواز هست ، و قـدرت و اسـتطاعت دارد راهی مافوق این راه را برود ، مگر اینکه از نظر فکری و روحی و قلبی فردی مستضـعف باشد ، که در این صورت تکلیفی جز آنچه در قدرت و وسع اوست ندارد .

نماز در آئینه طریقت

نماز در مذاق اهل طریقت و سالکان راه عشق ، و سائران راه محبت تقربه به سوی حضرت اوست .

از نبی بزرگ اسلام نقل شده :

اَلصَّلوهُ قُرْبانُ كُلِّ مُؤمِنٍ .

و می دانیـد که مراد از این قرب ، قرب معنوی است ، و قرب معنوی وقتی حاصـل می شود که انسان فرائض را با کمال اشتیاق به جای آورد ، و محرمات را به خاطر خشنودی حق ترک کند ، و با تقوا و پرهیزکاری و هر عمل نیکوئی

و هر کار

خداپسندانه ای ملازم باشد .

در آثار اسلامی وارد شده :

إنَّ الصَّلاهَ خِدْمَهٌ وَقُرْبَهٌ وَوُصْلَهٌ .

خدمت : همان نماز خواندن بر وفق قواعد و سنن شرعی است و به عبارت دیگر بپا کردن پیکره نماز ، بدون روح و حقیقت آن است :

قربت : نماز بجا آوردن به خاطر بدست آوردن قرب معنوی حضرت دوست است .

وصلت : به جای آوردن نماز برای فنا شدن در حقیقت حق و بیرون رفتن از هستی خویش و ترک انانیت و مندک شدن در حضرت اوست . و گفته اند : شریعت عبادت است ، طریقت حاضر شدن در محضر حضرت او ، و حقیقت مقام شهود است .

تقرب به حق موقوف بر سجده حقیقی است ، و آن بجا آوردن نمازی است که از آن تعبیر به فنا شده ، فناء در اوصاف که مخصوص اهل طریقت است ، و فناء در ذرات که مخصوص به اهل حقیقت است و به همین معنی قرآن مجید اشاره فرموده است :

(وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ)(۱) .

خداوند بزرگ ، نماز را برای رشد و کمال بندگانش به صورتی و سیرتی زیبا تصویر فرموده است .

نیت و اخلاص و حضور قلب روح نماز است ، اعمال بدن نماز ، و ارکان اعضاء اصلیه آن است ، و بعض دیگر اعضاء عناصر کمالیه آن .

اخلاص و نیت در نماز جاری مجرای روح ، قیام و قعود جاری مجرای بدن ،

۱ سوره علق (۹۶) : ۱۹ .

رکوع و سجود جاری مجرای دست و سر ، تمام به جای آوردن رکوع و سجود و مراعات طمأنینه و نیکو انجام دادن برنامه های جاری

، مجرای زیبائی اعضا ، و شکل و رنگ ، و اذکار و تسبیحات جاری مجرای گوش و چشم ، و معرفت به مفاهیم بلند اذکار و حضور قلب جاری مجرای مشاعر و احساسات است .

فرض کن ، اگر می خواستی غلامی را که هنوز به سن بلوغ نرسیده ، جهت خدمت نسبت به برنامه های کریمانه ، به حضور سلطانی بزرگوار ببری ، چه غلامی را انتخاب می کردی ؟ آیا غلام گوش بریده و کور و کر و زشت و کریه ، و بی دست و پا و لال را برای هدیه به خدمت سلطان می بردی ؟ هرگز ، مسئله نماز هم که هدیه و تقدیمی عبد به سلطان واقعی عالم است به همین گونه حساب کن .

فقد نیت و اخلاص در نماز به منزله فقد روح در غلام است ، مرده را تقدیم سلطان کردن ، استهزاء به سلطان و مسخره کردن او نیست ؟ آیا کسی که جنازه منفعتی را به عنوان هدیه خدمت سلطان ببرد مستحق اعدام نیست .

فقد رکوع و سجود واقعی جاری مجرای فقد اعضاء ، و فقد ارکان جاری مجرای فقد دو چشم و دو گوش و بینی است .

عدم حضور قلب و غفلت از معانی بلند آسمانی نماز مانند فقد مشاعر و احساسات عالی است ، اگر کسی غلامی را با فقد این همه اوصاف برای تقدیم به حضور سلطان ببرد چه خواهد شد ، نماز را هم با فقد اوصاف واقعی به همین صورت حساب کن ، ما مکلف به نماز زنده ، متحرک ، دارای شرایط و اوصاف هستیم نه مکلف به جنازه

نماز ! !

نماز ناقص ، صلاحیت برای اینکه آدمی را به مقام قرب حق و نیل به کرامت الهیه برساند ندارد ! و چه بسا که چنین نمازی به صاحب بدبختش برگشت داده شود ، و باعث زجر و مشقت و رنج و ناراحتی او گردد .

نماز در حقیقت تعظیم و تکریم به حضرت حق تعالی است ، و سستی کردن در آداب و شرایط ظاهریه و باطنیه آن منافات با احترام و تعظیم نسبت به حضرت او دارد چه رسد به اینکه قبول شود و برای ادا کننده اش تحصیل قرب و کرامت نماید .

بر تمام مکلفین به نماز واجب است که روح نماز را که اخلاص و حضور قلب است تا جائی که ممکن است حفظ نمایند ، رکوع و سجودشان با قلب خاشع باشد ، تکبیره الاحرام را نگویند مگر اینکه ، به حقیقت ، خداوند علی اعلا در قلبشان از هر چیزی بزرگ تر باشد ، خود را همراه با قسمت به قسمت نماز با حفظ حقایق لازم حرکت دهند ، و بدانند که عاجزی به تما معنی و فقیری از هر جهت فقیر در برابر توانائی مطلق و وجودی مستغنی از همه چیز ایستاده ، و می خواهند تا جائی که برایشان ممکن است ، هدیه ای مورد پسند مولا به حضور حضرت او تقدیم کنند .

در هر صورت ، اهل طریقت پس از قیام به نماز بر وفق تمام قواعد شرع ، و به جای آوردن افعال و کیفیات و تروک به نحو کامل ، دارای توجهی دیگر ماورای توجه اهل شریعت هستند ، و آن توجه قلبی به

قبله حقیقی و کعبه معنوی است که عبارت از قلب حقیقی است ، آن قلبی که در آثار الهیه از آن تعبیر به بیت الله الحرام شده آن بیتی که حضرت حق در باره آن فرموده :

لا یَسَعُنی اَرْضی وَلا سَمائی وَلکِنْ یَسَعُنی قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤمِن .

زمین و آسمانم ، گنجایش تجلی حقیقی مرا ندارد ، اما دل بنده مؤمنم دارای چنین گنجایش و وسعتی است .

و پیامبر اسلام فرموده :

قَلْبُ الْمُؤمِنِ بَیْتُ اللهِ ، بِالنِّیَّهِ الْخالِصَهِ وَالْإِخْلاصِ التّامِّ وَالْحُضُورِ الْکامِلِ .

قلب مؤمن خانه خداست ، در صورت نیت خالص و اخلاص تام و حضور کامل .

تأیید این حقیقت روایتی است که فرمود :

لا صَلاهَ إلاّ بِحُضُورِ الْقَلْبِ .

نماز جز با حضور قلب نماز نیست .

و خداوند بزرگ فرموده :

(أَلاَ للهِ الدِّینُ الْخَالِصُ)(۱) .

بدانید که آنچه از دین برای خدا قرار می گیرد خالص آن است .

و به قول حضرت حق در یک حقیقت جامع :

(قُلْ إِنَّ صَلاَتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی للهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ)(۲) .

چنین نمازگزاری ، به وقت تکبیره الاحرام ، آنچه مخالف امر حضرت اوست ، و اقوال و افعالی که تناسب با رضایت جانان ندارد ، بر خود حرام می کند .

و با گفتن الحمد لله رب العالمین در مقام شکر نعمت ها و قیام به وظائف عبادت در جهات گوناگونش ، و اقرار به وحدانیت حضرت او در مقام جمع بدون میل به جانب افراط و تفریط برمی خیزد .

و در ایاک نعبد وایاک نستعین به توحید فعلی و وصفی اشاره می کند ، در جمله اول به توحید فعلی و در قسمت دوم به توحید وصفی

.

به همین خاطر است که پس از این جمله ، آیه شریفه اهدنا الصراط المستقیم قرار گرفته ، آیه ای که تجلی هدایت را بر انبیاء و جمیع عالم از او می داند ،

۱ سوره زمر (۳۹) : ۳ .

۲ سوره انعام (۶) : ۱۶۲ .

و توحید حقیقی در حقیقت همین است .

معنای اهدنا نزد اهل تحقیق ، در خواست ثبوت و پابرجائی بر صراط مستقیم است ، زیرا این صراط است ، که انبیاء و رسل رهرو آن بودند ، و از جانب حضرت حق در تمام نعمت های معنوی غرق ، و آراسته به حایق بودند .

تأکید عبد برای ثابت ماندن در صراط مستقیم ، بخاطر اینست ، که دچار غضب حق و گمراهی نشود ، آن غضب و انحرافی که باعث خروج بسیاری از مردم از صراط مستقیم شد .

گروهی عقیده دارند ، مغضوبین یهود و ضالین نصاری هستند ، البته همین است ، ولی این جمله صادق بر هر منحرفی و دور افتاده ای از صراط مستقیم الهی است . صراطی که در جانب افراط است و نه در جهت تفریط ، بلکه تنها راه حد وسط است .

آنگاه رکوع می کند ، یعنی در برابر حضرت دوست به تواضع بر می خیزد ، و با حالت رکوع به مذلت و فقر و شکستگی وجودش که مقتضای ذات اوست برمی گردد ، چرا ، که رکوع برگشت به عدمیت خویش و مرحله امکانی ذات است . رکوع حرکتی افقی یعنی حرکتی حیوانی در برابر حرکت مستقیمی که حرکت انسانی است می باشد .

رکوع در حقیقت رجوع به اصل است

، آن اصلی که حق در قرآن فرموده :

(وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً)(۱) .

ترا از قبل خلق کردم در حالیکه چیزی نبودی .

آری رکوع رجوع به اصل عدمیت و لا شیء و دنیای حیوانی است ، تا با رکوع به این حقایق پی نبری رکوعت رکوع نیست ، چون با رکوع به این واقعیات پی

۱ مریم (۱۹) : ۹ .

ببری بسیاری از رذائل بوسیله رکوع از صفحه جانت پاک گشته و به قسمتی از حسنات آراسته می گردی .

و مکلف در سجود به بیش از آنچه در رکوع رسید ، می رسد ، زیرا سجود حرکتی نکسی است یعنی سر بزیری حقیقی و رسیدن به ذات نقطه اصلی که لا شیئیت محض و عدم و فنای حقیقی است .

با مشاهده مقام عدمیت و لا شیئیت ، ترک محرمات ولذات شیطانی و شهوات حیوانی آسان می گردد .

سپس سر از سجده برداشته ، و در مقام فناء ظاهری و باطنی با تمام وجود به وحدانیت حضرت او و رسالت فرستاده عزیزش شهادت داده ، و پس از آن خود را در پیشگاه او و عباد صالحش حاضر یافته به مسئله سلام اقدام می کند .

نماز در آئینه حقیقت

نماز در نزد اهل حقیقت ما فوق نماز اهل طریقت است ، چرا که نماز اهل طریقت برای تقرب به حضرت اوست ، ولی نماز اهل حقیقت وصلت و شهود حقیقی است ، و وصلت و شهود کجا و مقام قرب و تقرب کجا ؟

نماز اینان مشاهده محبوب به چشم خود محبوب است ، مگر نمی دانی رسول عظیم الشأن فرموده :

رَأَیْتُ رَبّی بِعَیْنِ رَبّی وَعَرَفْتُ

رَبّی بِرَبّی .

او را با چشم او دیدم و حضرتش را بوسیله خودش شناختم .

جمال یار که پیوسته بی قرار خود است

چه در قفا و چه در جلوه در قرار خود است

همیشه واله نقش و نگار خویشتن است

مدام شیفته زلف تابدار خود است

هم اوست آینه هم شاهد است هم مشهود

بزیر زلف و خط و خال پرده دار خود است

هم اوست عاشق و معشوق و طالب و مطلوب

به راه خویش نشسته در انتظار خود است

برای خود بود و عندلیب گلشن خود

هوای کس نکند سبزی و بهار خود است

به کام کس نشود هرگز آن که خود کام است

به حال غیر نپردازد آنکه یار خود است

مگوی فیض سخن ها که کس نمی فهمد

بقدر دانش خود هر کسی بکار خود است

مدام خون جگر می خورد زپهلوی خود

چو لاله این دل سرگشته داغدار خود است

در روایت از جناب رسول (صلی الله علیه وآله) وارد شده :

حَبَّبَ إلَیَّ مِنْ دُنْیاکُمْ ثَلاثٌ : الطّیبُ وَالنّساءُ وَجُعِلْتُ قُرَّهُ عَیْنی فِی الصَّلوه .

از دنیای شما سه چیز محبوب من است ، اول قیام به شریعت علما و عملا ، که نتیجه آن پاکی اخلاق و حسن عمل است ، دوم ، قیام به طریقت ذوقاً و وجداناً که معنای آن یا محبت به نفس است برای تجلی دادن معانی و حقایق یا محبت به زن معمولی است برای بقای نسل جهت عبادت رب و سوم قیام به نماز حقیقی است ، که مشاهده محبوب و نور چشم است .

شنیده ای که و قتی معنی احسان را از حضرتش سؤال کردند ، فرمود :

الإِحْسانُ أنْ تَعْبُدَ اللهَ كَأَنَّكَ تَراهُ وَإنْ لَمْ تَراهُ فَإِنَّهُ يَراكَ .

اینکه

جمله قره عینی فی الصلاه را به مشاهده معنا کردیم ، حقیقتی است که دیگر آثار اسلامی ناطق به آنست .

در روایت بسیار مهمی آمده : که نماز بین حق و بین عبد تقسیم شده ، نصف این حقیقت در رابطه با حق و نصف دیگر در رابطه با عبد است . حضرت حق فرموده :

نماز را بین خود و عبدم بر دو قسمت تقسیم کرده ام : نصف از من و نصف از بنده من است ، بنده ام آنچه را از من می خواهد بخواهد .

عبد وقتی می گوید :

بسم الله الرحمن الرحیم .

حق می فرماید : عبدم از من یاد آورد .

چون بگوید :

الحمد لله رب العالمین .

حضرت حق می فرماید : عبدم مرا ستایش کرد .

چون بگوید :

الرحمن الرحیم .

حضرت حق بگوید : بنده ام مرا ثنا گفت .

چون عبد بگوید : مالک یوم الدین .

حق بفرماید : بنده ام از من تمجید کرد .

چون بگوید :

ایاک نعبد و ایاک نستعین .

حضرت حق بگوید : اینست بین من و بنده من ، بخواهد هرچه از من

می خواهد .

وقتی عبد بگوید :

اهدنا الصراط المستقیم ، صراط الذین انعمت علیهم ، غیرالمغضوب علیهم ولا الضالین .

حق می فرماید :آنچه خواستی برای تو باشد ، وهر چه غیر از این می خواهی از من بخواه .

از این روایت وجوب قرائت حمد بطور صریح استفاده می شود ، و روشن است اگر کسی حمد را نخواند نماز نخوانده .

و از آنجا که نماز مناجات عبد با حضرت حق است و مناجات در حقیقت ذکر است و هر کس ذکر حق کند جلیس حق شده و

حق هم جلیس او شده ، و هر کس به مقام مجالست با دوست برسد با دیده پر قدرت قلب جلیس را می بیند ، پس نماز او در حقیقت مقام شهود و حضور و مشاهده است .

اینان در نماز خود ، علاوه بر آنچه اهل شریعت و طریقت دارند ، به حقایقی دیگر آراسته اند ، که انسان از دانستن آن حقایق مبهوت می شود ، چه رسد به اینکه با توفیق حضرت دوست به آن حقایق برسد .

قیام این بزرگواران به نماز قیام به استقامت در صراط مستقیم توحیدی است ، و انجام مأموریت جانانه ایست که در آیه شریفه آمده :

(فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ)(١) .

این استقامت و پابرجائی ، استقامت کامل در مقام تکمیل وجود است ، و استقامت در سیر بالله پس از اتمام سیر الی الله و سیر فی الله است .

و این قیام عبارت از برداشتن توجه از حضرت فعلیت و وصفیت و متوجه

١ هود (١١) ١١٢ .

شدن به حضرت احدیت ذاتیت است که قبله عارفین و کعبه محققین است ، به نیت اینکه در وجود جز او را مشاهده نکند .

بقول عاشق سوخته و عارف جان افروخته حضرت حکیم الهی قمشه ای :

روی از خدا مگردان کز غیر بی نیازی

هر گه بیاد اوئی پیوسته در نمازی

عقل است و فکر و تدبیر در کار و عشق گوید

یا ترک هر دو عالم یا ترک عشق بازی

عاشق خبر ندارد از حکم جبر و تفویض

عشق است صرف تسلیم بی فکر و برگ و سازی

معشوق هر دو عالم آن شاهد دل آراست

بگسل علاقه عشق از عالم مجازی

سلطان به عدل و احسان

دریافت قرب سبحان

شایسته بهشت است هر بی نوا نوازی

ای شاه ماهرویان دل را نوید وصلی

ای شاهد نکویان جان را جفا و نازی

هرگز دلی نیارد کز وصل او شکیبد

با حکم عشق کس را پنهان نماند رازی

بر ما تفقدی کن ای ترک خو به لطفی

بر حال مستمندان تا چند ترک تازی

گفتی الهی از یار روزی رسی بدیدار

ای ماه لن ترانی جان می دهم به نازی

تکبیره الاحرام در نماز آنان بمعنای بستن تمام درها بروی خود الا در اوست ، و حرمت هر فعلی الا آنچه موجب خوشنودی اوست .

(وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ)(۱) .

حمد در نماز آنان تجلی حضرت او و ملکوت سماوات و ارض در صفحه قلب و جان آنان است ، چنانچه قرآن مجید فرموده :

(وَكَذلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ)(۲) .

رکوع اینان تجلی حقیقت تواضع است ، تواضعی که همراه آن ملک و ملکوت به خضوع بر خیزند ، چرا که انسان کامل خلیفه حضرت حق در ملک و ملکوت است ، و وقتی خلیفه و نایب مناب به رکوع رود ، بدنبال او باید تمام اشیاء به رکوع روند .

آری انسان خالص بر ملک و ملکوت دارای اشراف است ، و تمام اشیاء با حقیقت او در هماهنگی و هم سوئی است .

اقتداء موجودات به نماز اهل حقیقت

گذشته از این که در روایات ما آمده ، هرگاه مؤمن به تنهائی به نماز به ایستد ، خداوند بزرگ به صفوفی از ملائکه دستور می دهد به عبدم اقتدا کنید ، و اقتدای آنان را به حساب ثواب و اجر و مزد عبد می گذارد .

در

آثار اهل تحقیق بر اساس آیات و روایات وارد شده که هرگاه مؤمنی خالص به پیشگاه حضرت او به مناجات برخیزد ، بسیاری از موجودات با او هم

۱ انعام (۶) : ۷۹ .

۲ انعام (۶) : ۷۵ .

ناله و هم آهنگ در مناجات می شوند .

فیلسوف بزرگ عارف عاشق مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی کمپانی ، درسی از حکمت الهی و عرفان اشراقی در منزل داشت ، بیش از شش نفر را در این درس نپسندیده بود ، دو نفر از آنان یکی عارف دل آگاه ، فقیه مجاهد حضرت آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی بود که این فقیر از محضر اخلاق و عرفانش استفاده ها برده و از او دارای اجازه روایتی هستم ، و دیگر مرحوم ایروانی بود که من کراراً خدمت فرزند عالم و دانشمندش رسیده ام ، فرزند مرحوم ایروانی از پدرش و از پنج شاگرد دیگر کمپانی نقل کرد ، که شبی برای حضور در درس به خانه استاد رفتیم ، ظاهراً از وقت مقرر زودتر رسیدیم ، استاد در جنب اطاق درس مشغول نماز بود ، ناگهان متوجه شدیم ، آنچه در حول و حوش ماست ، با استاد بزرگوار ما در نماز هم آهنگ شده و آهنگ نماز از تمام اشیاء اطاق و در و دیوار ، بدنبال نماز استاد بگوش ما می رسد .

از جان گذشته ایم و به جانان رسیده ایم

از درد رسته ایم و به درمان رسیده ایم

ما را به سر توقع سامان خویش نیست

از سر گذشته ایم و به سامان رسیده ایم

ناصح مگو ملامت شوریدگان عشق

ناخوانده ما نه سر

این خوان رسیده ایم

زین رو به بوی طره مشکین دلفریب

مسکین و دلفکار و پریشان رسیده ایم

از پیشگاه میکده تا بارگاه یار

صد بار بیش مست و غزلخوان رسیده ایم

تا تیغ خصم را سپر آرم زجام دوست

ساقی بیار می که به میدان رسیده ایم

نیروی عشق بین که در این دشت بی کران

گامی نرفته ایم و به پایان رسیده ایم

بر لمعه سراب رواننند همرهان

زین ره که ما به چشمه حیوان رسیده ایم

یکی از تربیت شدگان علمی و عملی مرحوم آخوند کاشی ، فیلسوف و فقیه و حکیم بزرگ مرحوم آقای حاج آقا رحیم ارباب بود .

این فقیر دو بار برای زیارت این مرد بزرگ به اصفهان رفت ، و هر بار از خرمن فیض آن جناب بهره ها گرفت .

این مرد بزرگ از حالات معنوی و روحی استاد عالیقدرش مرحوم آخوند کاشی مسائلی بس مهم نقل می کرد .

یکی از طلبه های مدرسه صدر ، محل سکونت آخون کاشی ، که دارای حالات معنوی و عرفانی بود می گوید :

شبی برای عبادت و مناجات با قاضی الحاجات از خواب برخواستم ، وقتی وضو گرفتم و آماده برای برنامه حال شدم ، ناگهان دیدم تمام در و دیوار مدرسه و سنگ ریزه ها و برگ درختان در پاسخ ناله انسانی دل سوخته که به نوای سبوح قدوس رب الملائکه والروح مترنم است در ترنمند .

خداوندا اصل ناله و صدا از کیست ، و این چه صدائی است که تمام موجودات مدرسه با او هم آهنگند .

مشغول تحقیق شدم نزدیک حجره آخوند رسیدم ، دیدم محاسن سپید روی خاک گذاشته ، در حالیکه چون سیلاب از دو

دیده اشک می

بارد این ذکر شریف را می گوید :

سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنا وَرَبُّ الْمَلائِکَهِ وَالرُّوحِ .

و در و دیوار مدرسه و درختان و نباتات بدنبال او این ذکر را می گویند ، از هیبت ذاکر و ذکر و مذکور نعره ای زدم و غش کردم ، چون به هوش آمدم به حجره خود برگشتم ، وسط روز خدمت استاد رسیدم ، با حالتی پر از اعجاب و بهت و حیرت به حضرت استاد عرضه داشتم داستان دیشب چه بود که مرا سخت به تعجب انداخت ؟ آخوند کاشی در کمال سادگی به من گفت : تعجب از توست که به چه علت گوش تو باز شد ، تا چنین برنامه ای را شنیدی ، هان تو چه کرده بودی ، که در برابر این برنامه توفیق شنیدن یافتی ؟ !

در عشق تو گم شدم بیک بار

سر گشته همی شدم فلک وار

گر نقطه دل بجای بودی

سرگشته نبودمی دیگر بار

دل رفت زدست و جان بر آبست

گر می برود زهی سر و کار

ای ساقی آفتاب پیکر

بر جانم ریز جام خون خوار

خون جگرم به جام بفروش

کز جانم جام را خریدار

جامی پر کن نه جام و نی می

زیرا که نه مستم و نه هوشیار

در پای فتادم از تحیر

در دست تحیرم به مگذار

جائی دارم که در حقیقت

انکار می کنم نه اقرار

نفسی دارم که از جهالت

اقرار نمی دهد نه انکار

می نتوان بود بیش از این نیز

در صحبت نفس و جان گرفتار

تا چند خورم زنفس و تن خون

تا کی باشم از این و آن زار

درمانده ای از وجود خویشم

پاکم به عدم رسان بیک بار

چون با عدمم نمی رسانی

از روی وجود پرده بردار

تا کشف شود در

آن وجودم

اسرار دو کون و علم اسرار

من نعره زنان چو مرغ در دام

بیرون جهم از مضیق پندار

هرگاه که این میسرم شد

پر مشک شود جهان زعطار

این بیداری اگر بیاید

عطار شود زخواب بیدار

چون به سجود روند ، سجودشان عبارت از فنا دانستن کل موجودات و فنای وجود خودشان و فنای فنای وجودشان می باشد ، چون به چنین حالی برسند جز مشاهده محبوب چیزی را مشاهده نکنند چون غیر او چیزی نیست که مشاهده کنند ، در حقیقت این بزرگواران در حال سجده به مشاهده این حقیقت که قرآن مجید به آن ناطق است نائل می شوند :

(كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَان * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)(۱) .

رکوع و سجود ، با این کیفیت ، در حقیقت حرکت واقعی به سوی آزادی و حریت است

وقتی انسان از طریق رکوع و سجود حقیقی به این حقیقت برسد ، که موجودات در برابر پیشگاه حضرت او فنای محضند ، دلش از همه چیز رسته و تنها پیوسته به عشق و محبت او می شود ، و تعبیر دیگر ، تمام کشش ها و جذبه ها در برابر او باطل و تنها جذبه حضرت او می ماند و بس ، در این صورت است که انسان تبدیل به یک موجود الهی صد در صد شده و در هستی و هویت و موجودیت او جز خدا چیزی نمی ماند .

رفت دلم هم چو گوی در خم چوگان دوست

وه که زمن برگرفت رفت به قربان دوست

نی متصور مراست خوبتر از صورتش

ماه بر آرد اگر سر زگریبان دوست

۱ سوره رحمن (۵۵) : ۲۶ ۲۷ .

گر برود سر زدست

پای نخواهم کشید از سر میدان دوست

گر همه عالم شوند دشمن آن نور محض

دوست رها کی کند دست ز دامان دوست

پر شده پیمانه ام گر چه زخون جگر

بالله اگر بشکنم ساغر پیمان دوست

من نه به خود گشته ام فتنه آن روی و مو

فتنه جان و دل است نرگس فتان دوست

گر به علاج دلم آمده ای ای طبیب

درد دلم را به جوی چاره زدرمان دوست

آنگاه به چنین توحیدی با قلب و روح سلام می دهند ، و سلام به احدیت وجودیه صرفه ، که تمام اعتبارات به کل اعتبارات در پیشگاه حضرت او منفی و عدم محضند ، برابر با قول خودش و قول اکمل عبادتش :

(شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَهُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ لاَ إِله إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)(۱) .

آنگاه به چنین توحیدی با قلب و روح سلام می دهند ، و سلام به رسول و عباد صالح که ائمه طاهرین و به قول قرآن مجید اولوالامرند همان سلام و تسلیم به حضرت حق است ، و آیات کتاب بر این حقیقت ناطق است(۲) .

از خداوند مهربان بخواهیم ، توفیق بپا داشتن نماز را همراه با شرایط شریعت و حقایق طریقت و واقعیات حقیقت به ما عنایت کند ، و در این زمینه به ما ترحم

۱ سوره آل عمران (۳) : ۱۸ .

۲ اسرار الشریعه سید حیدر آملی : /۱۸۱ ۱۹۶ به نحو اختصار .

آورد ، که بدون عنایت و رحمت او ، دست ما از هر گونه عمل با ارزشی خالی خواهد ماند ، و در بازار برزخ و قیامت دچار افتضاح

و رسوائی خواهیم شد ! !

قبله

اگر به یاد داشته باشید در ترجمه جملات اول حدیث به این حقیقت اشاره رفت ، که این جملات به چهار مسئله بسیار مهم توجه می دهند :

۱ قبله ۲ حال قلب ۳ قدم خوف و رجا ۴ حقیقت تکبیره الاحرام ، این همه که از توضیح این چهار مرحله دور افتادیم ، به خاطر این بود که در مقدمه برنامه ، تا جایی که توفیق رفیق راه بود چهره معنوی نماز ملاحظه شود ، آنگاه به اصل مسائل پرداخته گردد ، و اینک از شما عزیزان دعوت می شود ، به قلبی پاک و روحی عاشقانه ، و دلی غرق صفا به ترجمه و توضیح حدیث توجه کنید .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَهَ فَایِسْ مِنَ الدُّنْیا وَما فِیها وَالْخَلْقَ وَما هُمْ فیهِ .

امام به حق ناطق ، حضرت جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) می فرماید :

به هنگامی که برای نماز به جانب قبله ایستادی ، از دنیا و آنچه در آن است مایوس شو ، و نسبت به خلق و آنچه در آننـد در کمال نومیدی باش .

چرا که رو به جانب حضرت او داری و پشت به دنیا و خلق دنیا و آنچه در دنیا و خلق است .

بدون شک صحیح نیست در پیشگاه حضرت حق دارای دو حالت باشی در یک حال توجه به او و در یک حال توجه به دنیا و خلق دنیا ! !

قبله به منزله نشان دادن جهت است ، و جهت در این مرحله وجود مقدس محبوب عالم و جمال مطلق است ،

وقتی در برابر حضرت او قرار گرفتی باید به

نحو یقین بدانی که در برابر رحمت واسعه قرار داری و دنیا و مافیها و خلق جهان و ما هم فیه در برابر این رحمت وجودی ندارند ، تا تو بر آنان توجه کرده و دل ببندی .

وقتی اجازه یافتی در محضر مقدس او قرار بگیری ، قرار داشته باشد و در حالت آرامش کامل باشد ، و جز به عنایت حضرت او توجه مکن ، که مولای مهربان تو نمی پسندد در برابر حضرت او که غنای بی نهایت در بی نهایت است قرار داشته باشی ولی دلت جای دیگر باشد ! !

صابونی را بازگردانید

در آثار اسلامی آمده ، مردی مؤدب به آداب در بازار بغداد بر سقط فروشی وارد شد و از او طلب کافور کرد .

سقط فروش پاسخ داد کافور ندارم ، آن مرد الهی گفت داری ولی فراموش کرده ای ، در فلان بسته و در کنار فلان قفسه است .

مرد سقط فروش برابر با گفتار آن چهره پاک به سراغ کافور رفت و آن را به همان صورتی که آن رجل نورانی فرموده بود یافت .

از این معنی تعجب کرد ، پرسید شما از کجا دانستید در مغازه من کافور هست ، در صورتی که من مدتهاست به خیال اینکه این جنس را ندارم ، مشتریان خود را جواب می کنم !

آن مرد الهی فرمود : یکی از دوستان وجود مبارک حضرت ولی عصر از دنیا رفته و حضرت اراده داردن خود متکفل غسل و دفن باشند ، مرا به حضور خواستند و فرمودند ، در تمام بازار بغداد به یک نفر اطمینان

هست و او کـافور دارد ، ولی داشـتن کـافور را فراموش کرده ، شـما برای خریـد کافور به نزد او برو ، و آدرس کافور فراموش شده را در اختیار او بگذار ، منهم به نشانی های ولی امر به در مغازه تو آمدم ! !

سقـط فروش بنـای گریه و زاری گـذاشت ، و از آن مرد الهی به التمـاس درخواست کرد ، که مرا برای دیـدار مولا ـیم ، گرچه یک لحظه باشد با خود ببر ! !

آن مرد الهی درخواست او را پذیرفت ، و وی را همراه خود برد ، به بیابانی رسیدند که خیمه یوسف عدالت در آنجا برپا بود ، قبـل از رسـیدن به خیمه ، هوا ابری شـد و نم نم باران شـروع به فرو ریختن کرد ، ناگهان سـقط فروش به یاد این معنی افتاد که مقـداری صابون ساخته و برای خشک شدن بر بام خانه ریخته اگر ایان باران ببارد ، وضع صابون چه خواهد شد ؟ در این حال بود ، که ناگهان صدای حجت حق برخاست صابونی را برگردانید که با این حال لایق دیدار ما نیست ! !

اینجا که پیشگاه عبدی از عباد صالح خدا بود ، زائر را به خاطر داشتن دو حال نپذیرفتند ، آه و حسرت اگر انسان برای نماز در محضـر حق حاضـر شود ، و رو به قبله آرد ولی دانش از قبله حقیقی غافـل و به هزار جـا غیر از پیشـگاه حضـرت محبوب مایل باشد .

آری چون به طرف قبله ایستادی ، توجه داشته باش که در دریای بی نهایت در بی نهایت کرم ، لطف ، عنایت ،

محبت ، وفا ، غفران و . . . غرقی و معنا ندارد با رسیدن به غنای محض و رحمت صرف ، باز قلبت رو به دنیا و اهل دنیا داشته باشد !

برخیز تا نهیم سر خود را به پای دوست

جان را فدا کنیم که صد جان فدای دوست

در دوستی ملاحظه مرگ و زیست نیست

دشمن را به از کسی که نمیرد برای دوست

حاشا که غیر دوست کند جا به چشم من

دیدن نمی توان دگری را به جای دوست

از دوست هر جفا که رسد جای منت است

زیرا که نیست هیچ وفا چون جفای دوست

با دوست آشنا شده بیگانه ام زخلق

تا آشنای من نشود آشنای دوست

دست دعا گشاد هلالی به درگهت

یعنی به دست نیست مرا جز دعای دوست

امام خمینی در باره قبله از یکی از آگاهان معاصرش در آداب الصلاه نقل می کند : نکته باریکی در واژه قبله هست که باید از آن غافل نبود .

آیا قبله اسم خانه است یا عمل مواجهه کردن و روبرو ایستادن مکلف قبله است ؟ در حقیقت عمل ما قبله است نه اینکه خانم قبله باشد ، قبله در اصل لغت عرب اسم عمل ماست نه اسم خانه ، ولی چون این عمل رو بروی با آن خانه انجام می گیرد و باید بگیرد ، کم کم اسم خود خانه شده است ، بنابراین کلمه قبله کلمه ای است که در اصل لغت اسم خانه نیست ، قبله بر وزن « جلسه و وجهه » طرز ایستادن و روبرو شدن با چیزی است ، که با حضور ذهن انجام گیرد .

مواجهه ای است که انسان به حال خبردار می ایستد

، که گوئی رژه و سان می دهد ، نهایت باید این رژه و سان نسبت به خانه خدا با همه اعضا و کل اندام بدن بوده آن هم به حال خبردار و با نظم و احترام و باید با حضور ذهن کلی باشد .

این عمل را قبله می گویند ، پس قبله به معنای اقبال کردن به چیزی است ، اما طوری که اقبال به آن و رو به او آوردن با گسستن از غیر باشد ، که رنگ پیوستن به آن و گسستن از غیر آن در عمل آشکار باشد .

عرب برای هیئت جلسه (به کسر جیم) معنائی فوق نشستن محض در نظر می گیرد ، ولی برای جلسه (به فتح جیم) نشستن به هر وضع باشد اراده می کند .

جلسه (به کسر جیم) طرز نشستن مخصوص و جلوس خاصی است ، از قبیل نشستن صیاد در انتظار صید ، یا شکارچی در هنگام تیر انداختن به شکار که اندام وضع خاصی به خود می گیرد .

حضور ذهن و هشیاری هم در قبله برای آن طرز ایستادن علاوه شده ، تا مگر گوئی برای ملتفت شدن به خبری یا پیامی یا سخنی یا رمزی است ، که باید هشیاری و حضور ذهن داشت ، و آیا چه رازی است که قبله روزانه پنج نوبت ، آن را به گوش مردم می رساند ، و به گوش هزاران هزار جمعیت بشر می کشد و باید به آن متوجه بود ؟ ! !

این تکلیف سنگین ، که جمعیت کل روی زمین ، هر کدام هر جا هستند باید روبرو

با آن جایگاه بشوند و می شوند برای سر بزرگی است ، گوئی برای این است که به گوش هوش خود سخنانی را یا فرمانی را دریابند و سخنان خود را در برابر آن و با آن بگویند ، یا خود را از صمیم دل به او بدهند ، آنجا مقبول آنهاست یا مقبول آنها در آنجا است ، آن جایگاه محبوب آنهاست ، یا محبوب آنها در آن جایگاه است و دل از محبوب مقبول نباید برداشت .

عمل حج برای جمعیت محدودی است آن هم عمرانه یک بار ، ولی این عمل ، یعنی صف کشیدن در برابر محبوب با هشیاری کامل بوسیله جمعیت غیر محدودی از همه نقاط دنیا در بر و بحر هر روز انجام می گیرد ، و باید برای همه بشر انجام بگیرد و همه ساله و همه ماه ، و همه روزه انجام بگیرد .

هر کس از شهر و دیار خود بیرون می رود باید تا هر جا رفته ، همینکه موسم این سال رسید ، همانجا بایستد و روی خود را رو به آن بقعه برگرداند و احترام کند و عمل سان مقدس را انجام بدهد و سپس دنبال کار خود برود .

راستی برای چه فرمان ، ایست می دهند ، و قافله را نگاه می دارند ، آن بقعه

اسرارآمیز چه سری در دل دارد که باید حتی در حال احتضار هم رو به آنجا دراز بکشند و بمیرند ، یعنی به هوای آنجا بمیرند ، مگر حتی مرده ها هم در قبر باید اعتراف کنند که ما در حیات رو به اینجا بودیم و رو بدین جا

اکنون آرمیدیم ؟

ذبح گوسپند و گاو و شتر و هر حیوان اگر چه مرغی باشد ، باید رو بروی آنجا انجام گیرد تا ذبح قانونی شده باشد وگرنه مردار و نجس است و گوشت آن حرام ! !

در هر مفصلی که به منزله گردنه ای است باید بشر برگردد و مراسم استقبال با آن را انجام دهد تا تجدید عهدی بنماید ، تا در پایان در حال احتضار هم رو بدان سو دراز بکشد و از حرکت مطلقا بایستد .

سپس باید روبروی این خانه بدن بیجان او را بشویند و روبروی آن ، مراسم دعای ختم حیات را بر او انجام دهند ، و او را معرفی به این مقام نمایند و در آرامگاه ابدش با وضع مواجهه او را استراحت بدهند .

شهید ثانی آن مرد بزرگ و فقیه عالیقدر می فرماید :

استقبال عبارت از آن است که ظاهر روی خود را از هر سو به سوی خانه خدا برگردانی ، آیا پنداری که روی دل از سایر چیزها به سوی امر خدای تعالی برگرداندن از تو خواسته نشده است ؟

هرگز و هرگز ، بلکه جز همین را از تو نخواسته اند ، و این ظواهر از برای برانگیختن باطن ها و وسایلی است از برای آنها تا برای آنان نردبان ترقی گردند ، تا بر دل تعدی نکنند ، زیرا اگر اعضاء بدن در حرکاتشان و التفاتشان به این سو و آن سو تعدی و ظلم کنند دل نیز به دنبال آنها روانه شود و از وجهه الهی روگردان گردد ، پس باید روی دل به همراه روی پیکر باشد و از این جهت

پیغمبر گرامی فرمود : آیا آن که روی خود را در نماز برمی گرداند نمی ترسد که خداوند روی او را همچون روی خر گرداند ؟ !

این فرمایش رسول خـدا نهی از آن است ، که انسان از خدای تعالی و ملاحظه عظمتش در حال نماز روگردان باشد ، زیرا آن که به راست و چپ التفات دارد ، از خداونـد التفات می کنـد ، و از مطالعه انوار کبریا و عظمت غافل می شود ، و هر کس که این چنین باشـد ، بیم آن می رود که این غفلت ادامه یابـد و هر صورت ملکوتی دل او هم چون صورت خر گردد ، که نسـبت به امور عالم بالا تعقلی ندارد ، و علوم و معارف و قرب خدای تعالی را به چیزی نشمارد .

و بـدان همانطور که روگردانـدن ، به سوی خانه خدا امکان پذیر نیست مگر به آن که از غیر آن سو روگردان باشد ، روی دل را نیز به سوی خدا کردن امکان ندارد ، مگر به آنکه با تضرع و زاری از هر چه جز اوست روگردان شوی .

پیامبر خـدا (صـلی الله علیه وآله) فرمود : هرگاه بنـده ای به نماز ایسـتد و خواسـته او و روی دل او به سوی خـدا باشد ، از نماز فارغ نمی شود ، مگر مانند روزی که از مادر زائیده شده

به قول عارف سوخته مرحوم الهی قمشه ای آن شیدای مست باده وصال :

گر بشکند سیمرغ جانم دام تن را

بخشم بدین زاغ و زغن باغ و چمن را

تا چند چون جغدان در این ویران نشینم

منزل کنم زندان تنگ ما و من

را

چون باز پر بشکسته در دام علائق

برد از دل ما چرخ دون یاد وطن را

یاری کند گر گریه و آه شبانه

ویران کنم بنیان این چرخ کهن را

مرغان آزاد از هوای آب و دانه

منزل گرفتند ای فغان دام فتن را

در آتش عشق تو شد پروانه دل

دل سوخت این پروانه شمع انجمن را

چون زر در آتش گر درافتم پاک گردم

آتش نسوزد عاشق وجه الحسن را

کاش این بدن دست از من دل خسته می داشت

تا باز می جستم روان خویشتن را

شاید الهی مرغ هشیار روان باز

با شهپر جان بشکند دام بدن را

حال قلب

وَفَرِّغْ قَلْبَکَ عَنْ کُلِّ شاغِل یَشْغُلُکَ عَنِ اللهِ تَعالی وَعایِنْ بِسِّرِکَ عَظَمَهِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَاذْکُرْ وُقُوفَکَ بَیْنَ یَدَیْهِ قالَ اللّهُ تَعالی : (هُنَالِکَ تَبْلُوا کُلُّ نَفْس مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَی اللهِ مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ)(۱) .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید :

از آنچه دلت را از حضرت او باز می دارد فارغ و آسوده کن و با چشم باطنت به تماشای عظمت او برخیز ، و ایستادنت را در قیامت در برابر حضرتش به یاد آر ، خداوند می فرماید : در آن روز هر شخصی جزای اعمال نیک و بدی که از پیش انجام

داده خواهد دید و همه به سوی مولای واقعی خود باز می گردند .

مسئله قلب و حالات آن از مسائل بسیار مهم الهی و انسانی است ، در باره قلب آمده که عرش رحمان ، مرکز انوار ، آئینه صفات ، کانون مهره مرکز عشق ، و خانه حق است ، و از طرف دیگر آمده ، خانه شیطان ، جایگاه ظلمت ، کانون

۱ سوره یونس (۱۰) : ۳۰ .

قساوت

، بیت مرض ، و مرکز فساد است ، و این دو گونه بودن قلب بسته به وضع صاحب قلب دارد ، اگر صاحب قلب تسلیم هدایت ، و متواضع در برابر حق ، و اهل انصاف و وجدان باشد ، دارای قلبی پاک و خاشع و سالم خواهد بودن ، ورنه دچار بیماری دل و کفر و نفاق خواهد گشت .

نمازگزار قبل از اتصال به نماز باید به مسئله قلب و حالات آن با توجه خاصی بنگرد و سعی و کوشش او بر این باشد ، که این خانه را از ظلمت و تاریکی و از ضعف ایمان و عشق و از صفات ناپاک شیطانی برهاند ، و به گونه ای این عضو بسیار مهم را وارد نماز کند ، که بتواند تجلی گاه انوار و آئینه انعکاس صفات حضرت دوست گردد .

نمازگزار باید بر اساس معرفت و توجه به قرآن مجید و آثار اسلامی تمام محبت هائی را که کانونش قلب است و تمام نفرتهائی را که مرکزش دل است ، در سیطره امر و نهی حضرت الهی درآورد ، و در یک کلمه دل را از مشغولیت نسبت به غیر حق آزاد کند و آن را از جانب افراط و تفریط در هر حالتی حفظ نماید .

قلب اگر در نماز حاضر نباشد ، فکر و ذهن و روح و نفس و اراده و نیت هم در نماز حاضر نیستند ، و با چنین وضعی باید گفت نمازگزار بازیگری است که در کمال بی حیائی در برابر حضرت حق قرار گرفته .

تقوای قلب در نماز از اموری است ، که باید همچون رکنی

از ارکـان که بـدون آن نماز باطل است ، به آن نگریست ، و تقوای قلب آن است که قلب نمازگزار ، بایـد از تمام رذائل و در رأس آنها ریا و تظاهر خالی و به حسنات که در رأس آنها اخلاص است ، آراسته باشد .

بـا چنین قلب پـاک و مطهری ، نمـاز ارزش واقعی خود را به دست آورده و صـاحبش را به مقام قرب و خالی شـدن از هوی و هوس و رها شدن از اسارت نفس و شیطان می رساند ، در چنین نقطه ای است که حق به عبد مباهات کرده

و عبد در تمام شئون حیات به حضرت او متوجه است .

سلطان ملک فقرم و عشق است لشگرم

ترک دو کون تاجم و کونین لشگرم

هم غرق بحر نیستیم ساخت عشق وهم

در حفظ فلک هستی و کونین لنگرم

حق را ولی مطلق و دین را صراط حق

گر غیر حق بدانمش الحق که کافرم

افکنده بودم از ره از این پیش دیو نفس

ظل خدا به راه هدی گشت رهبرم

فردا که پرده دور شود از جمال قرب

یا رب مدار دور زآل پیمبرم

هر چه آن سزای آل علی نیست در جهان

گر گنج عالم است مبادا میسرم

جز با هوای دوست اگر سر برم نشاط

از خاک سر برآورم ای خاک بر سرم

قدم خوف و رجاء

اگر در اعمال الهیه و اخلاق فاضـله انسانیه دو قدم خوف و رجا نباشد ، حرکت بسوی کمال برای انسان یا سخت یا غیر ممکن

خواهد بود .

عامل یک عمل الهی بخصوص اعمال واجبه ، از طرفی باید بداند که مولای مهربان او اجر هیچ عملی را ضایع نمی گذارد ، و از طرفی باید بداند که

اولاً ـ عملش در برابر عظمت بی نهایت مولا ـ قابل ذکر نیست ، و ثانیاً اگر عمل علت غرور و عجب گردد هباء منثوراً شده ، و عمل و صاحبش مستحق جریمه می شوند . بر این حساب از طرفی باید امید حتمی به نتیجه و محصول عمل داشت ، و از طرفی باید از سوء عاقبت و نقص عمل ، سخت در وحشت و ترس بود .

برای یافتن قدم خوف و رجا مراجعه به کتاب الهی و ادعیه وارده و آثار اسلامی بخصوص روایات این باب در کتاب شریف کافی و بحار و شافی و وافی لازم است .

توجه به نقص خویش و نقص و عیوب در عمل خویش و توجه به آیات و روایات مربوطه به خوف یا آیات و روایات بازگوکننده عذاب و جریمه مجرمین ، بهترین راه بدست آوردن خوف مطلوب است . خوف از مقام حق و از عذاب فردای قیامت ، آدمی را از بسیاری از اعمال ناپسند و رذائل اخلاقی حفظ می کند ، در روایت آمده :

اِنَّ حُبَّ الشَّرَفك وَالذِّكْرِ لا يَكُونانِ فى قَلْبِ الْخائِفِ الْهارِبِ .

آنکس که از مقام حق و عذاب الهی در ترس و بیم است ، عاشق برتری و نام آوری نیست

امام ششم به اسحاق بن عمار فرمودند :

ای اسحاق آنچنان از خدا بترس که گویا در برابر دیده توست ، و اگر از تو پنهان است ولی تو از او غایب نیستی ، چنانچه بپنداری که تو را نمی بیند ، بدون شک کافر شدی ، و اگر بدانی که تو را می بیند و با علم به این حقیقت معصیت کنی پس

او را از هر فریبنده ای پست تر فرض کرده ای !

امام سجاد (علیه السلام) عرضه می دارد :

منزهی تو ، عجب است از آن که تو را می شناسد ، چگونه از تو باک ندارد !

در روایت آمده : قطره اشکی که از خوف خدا ریخته شود ، دریاهائی از آتش را خاموش می کند ، و نیز در آثار اسلامی آمده : هیچ مؤمنی نیست که از ترس خدا قطره اشکی ، گرچه به اندازه سر مگسی بر چهره اش بریزد ، مگر اینکه خداوند آتش جهنم را بر او حرام کند .

در روایت آمده : هرگاه قلب مؤمن از خوف خدا بلرزد ، گناهانش همچون برگ درخت که از شاخه برگیرند بریزد .

از امام باقر (علیه السلام) آمده :

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آنگاه که در عراق بود ، روزی پس از نماز ، صبح به وعظ و نصیحت پرداخت و از خوف خدا گریست ، و دیگران هم از گریه حضرت به گریه نشستند ، آنگاه فرمود :

بخدا قسم که از زمان دوستم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اقوامی را به یاد دارم که صبح می نمودند ، و شب می کردند ، در حالی که چهره ها گرفته ، و احوالشان پریشان و شکمها از گرسنگی به پشت چسبیده ، و پیشانی آنان از اثر سجده چون زانوی شتر بود ! !

شب را در حال سجده و قیام برای پروردگارشان به روز می آوردند ، گاهی می ایستادند و گاهی پیشانی به خاک می نهادند ، و با خدای خود سرگرم گفتگو و مناجات بودند و آزادی خویش را از

آتش جهنم از حضرت او می خواستند ، بخدا سوگند با همه این احوال آنان را می دیدم که بیمناک و هراسانند ! !

و در بعضی از روایات به دنباله این گفتار آمده : که آنان چنان بودند که گویا صدای افروخته شدن آتش در گوش آنها است ، هرگاه نزد آنان نام خدا برده می شد ، چون درخت خم می شدند ، و چنان بودند که گویا شب را در غفلت به روز آورده اند .

راوی می گوید : پس از این سخنان ، دیگر آن حضرت را خندان ندیدند ، تا به

جوار رحمت حضرت حق منتقل شد .

در حدیث موسی آمده : اما کسانی که از خدا می ترسند ، اینان را رفیق اعلی و برتری است که دیگران را مشارکتی در آن نیست .

در روایت آمده : جوانی از انصار خوف و خشیت خدا بر او غالب شد ، به گونه ای که این ترس وی را در خانه محبوس کرد ، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نزد او آمد و بر او وارد شد در حالی که او می گریست ، پیامبر او را در آغوش گرفت و او در آغوش پیامبر جان به جان آفرین تسلیم کرد .

از حالات بعضی از خائفین نقل شده : که چهل سال سر به جانب آسمان برنداشت ، تا روزی روی به آن جانب کرد ، چنان منقلب شد که از پای افتاد و جراحتی بر شکمش رسید ، شبها دست به بدن خود می کشید از ترس اینکه مبادا مسخ شده باشد ، و اگر مردم به بلائی دچار می شدند

و بادی یا رعد و برقی به آنان می رسید ، می گفت این بخاطر من است . اگر میمردم این مردم از این همه مصیبت خلاص می شدند .

در احوالات اویس آمده که در مجلس وعظ حاضر می شد و از سخنان گوینده می گریست ، چون نام آتش می شنید فریادی می زد و برمی خاست و شروع به دویدن می کرد ، و مردم از پی او روان می شدند و فریاد می زدند : دیوانه ، دیوانه .

روایت بسیار مهمی از رسول خدا به این مضمون رسیده : آنگاه که خداوند عزیز ، خلق اولین و آخرین را در وعده گاه روز معلوم جمع کند ، ناگهان صدائی برخیزد ، که دورترین مردم ، همچون نزدیک ترین آنان بشنود ، و آن صدا این است :

ای مردم ، من زمانی که شما را آفریدم ساکت بودم ، پس امروز شما ساکت شوید ، و به من گوش فرا دهید ، این است و جز این نیست که اینک اعمال شماست که به شما باز می گردد ، ایها الناس من نسبی قرار دادم و شما هم برای خود نسبی قرار دادید ، پس نسب مرا پست داشتید و نسبت خود را بالا بردید ، من گفتم گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است ، و شما از پذیرفتن این حقیقت سرباز زدید و گفتید فلان ، پسر فلان ، و فلانی از فلانی ثروتمندتر است !

پس امروز من هم نسب شما را پست گردانم و نسب خود را بالا برم ، کجایند پروا پیشگان ، پس برای آنها پرچمی برافراشته

شود و آنان بدنبال آن بسوی منازل خود براه افتند و بدون حساب داخل بهشت شوند .

آری پروا پیشگان که متقیان هستند ، خوف و رجا و دوری از حرام ، و اجرای واجبات از لوازم تقوای آنان است ، و حق است که بی حساب وارد بهشت شوند ، بهشت جزای عشق آنان به حضرت حق و خوف ایشان از مقام خداست و برای عاشق جائی جز بهشت و حالی جز حال رضایت حضرت یار نیست .

به قول عارف معارف و سالك مسالك و عاشق وارسته الهی قمشه ای :

من نه آن دیوانه عشقم که زنجیرم کنند

یا بجز در دام زلف یار تسخیرم کنند

من نه آن مرغم که صیادان عالم به افسون

دانه افشانند و در دامی به تزویرم کنند

من نه آن رندم که این رندان پر شید و ریا

خوش خوشم سر در کمند آرند و نخجیرم کنند

خوب رویان مشك مویان سر و قدان گل رخان

مشکل اندر حلقه زلف گره گیرم کنند

گرچه دل در اختیارم نیست پیش گلرخان

گلرخان بسی بیوفا طبعند دلگیرم کنند

دل سپردم بر بت زیبای گل رخ آفرین

تا نشان ابرو کمان ترکان نه با تیرم کنند

من نه آن بالانشین عرشیم تا آسمان

یا نظام اختران با گردشی زیرم کنند

در جهان با هر چه پیش آید خوشم کز لطف یار

روزی آخر دولت دیدار تقدیرم کنند

طایر عشقم من آن عنقای قدس لا مکان

برترم از هر چه در اندیشه تصویرم کنند

من نه آن مستم که جز با باده روز الست

گر خم نه چرخ پر گردد زمی سیرم کنند

با وجود فتر عشق آن کتاب حسن دوست

شیخ و صوفی از چه دعوت بر اساطیرم کنند

لطف ایزد کی گذارد تا

به دام مال و جاه

خاکیانم در کمند آرند و تحقیرم کنند

شیر گردونم الهی یا غزال آفتاب

من نه آن دیوانه عشقم که زنجیرم کنند

در مناجات حضرت سجاد (علیه السلام) است

بارالها اگر در پیشگاه تو آن اندازه بگریم که صدایم قطع شود ، و آنقدر در مقابلت بپای ایستم تا اینکه از پای در آیم ، و آن اندازه برایت رکوع نمایم که استخوان پشتم در آید ، و به مقداری برایت سجده کنم که چشمانم از حدقه درآید و تمام عمرم را جز خاک چیزی نخورم ، و جز آب خاکستر چیزی نیاشامم ، و در طول این مدت آنقدر بیاد تو باشم و نام تو را ببرم که زبانم از گفتن باز ایستد ، و با همه اینها به خاطر حیا و شرمساری از تو ، نگاه به جانب آسمان نکنم ، مستوجب محو و بخشایش گناهی از گناهانم نمی شوم ! !

روایت شده که در غزوه بنی المصطلق بود که شبانگاهی آیه اول سوره حج بر پیامبر نازل شد ، در حالی که مسلمین در حال حرکت بودند :

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ«١» يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَة عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْل حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَاهُم بِسُكَارَى وَلكِنَّ عَذَابَ اللهِ شَدِيدٌ)(١) .

ای مردم خدا ترس و پرهیزکار باشید ، که زلزله روز قیامت حادثه بسیار بزرگ و واقعه سختی است .

چون حادثه و هنگامه آن روز بزرگ را مشاهده کنید ، هر زن شیرده طفل خود را از هول و ترس فراموش کند ، و هر آبستن بار رحم خود را بیفکند و مردم را از وحشت آن روز

بیخود و مست بنگری در صورتی که مست نیستند ، ولکن عذاب خدا سخت است ! !

پیامبر نـدا داد و مردم را امر به ایستادن کرد ، تـا اینکه گرد و شـمع وجود مقدسـش جمع شدنـد ، آیه را بر آنان قرائت کرد ، راوی می گویـد : من هیـچ وقت به انـدازه آن شب گریه کننده ندیدم ، چون صبح شد زین از چهارپایان نمی گرفتند و خیمه برپا نمی نمودند ، مسلمانان را می دیدی که یا گریه می کنند یا محزون و غمگین به فکر فرو رفته اند !

مرحوم حـاج میرزا جواد آقـای ملکی ، آن انسـان والا ـو متخلق به اخلاـق ملکوتیان و عارف وارسته پس از نقل احادیثی ، در باب خوف در کتاب اسرار الصلاتش می فرماید :

۱ سوره حج (۲۲) : ۲ .

این خوف و ترس انبیـاء و اولیـاء و مؤمنین است ، پس بنگر که حال تو چگونه است و از چه دیوانی نامت خارج می شود ، آیا نامت در دفتر مقربین و مؤمنین ثبت شده ; چرا که حالت خوف و رجا بهشت و دوزخ را برای تو بزرگ می دارد ، یا در دیوان اشـقیاء ! راستی برحـذر بـاش از اینکه وضـعت همچون ملحـدین باشـد ، که وجود و عـدم جهنم برای آن نابکـاران و ناکسـان یکسان است !

و مبادا به ظواهر عقایـد حقه ، از ایمان به خـدا و روز آخرت ، بـدون اینکه از این ایمان خوف و رجا برایت حاصل شود مغرور گردی ، زیرا آن موجودی که اثری بر آن مترتب نباشد همچون معدوم است .

پس نفس خود را

اگر ادعـای خوف نمود در بوته آزمـایش درآور ، چرا که برای خوف آثـاری است ، اما اثرش در بـدن ، رنگ چهره ، و گریه بسیار و در جوارح به خودداری از معاصـی و مقیـد بودن به طاعات و تلافی گذشـته و آمادگی برای عبادت حقیقی در آینـده است .

و اثر خوف در قلب به خشوع و استکانت و دوری از کبر و غرور و کینه و حسد است .

خلاصه مسئله خوف آن چنان بایـد در دل تجلی داشـته باشـد ، که محلی برای سایر هموم باقی نماند ، و یا لااقل آنقدر خوف باشـد که در ردیف سایر هموم بر دل حکومت کند ، زیرا خوف ، آنگاه که بر دل غلبه نمود و قلب را فرا گرفت هر شـهوت و میلی خـدا را می سوزانـد ، و جـائی برای غیر بـاقی نمی گـذارد و کمترین درجه خوف اثرش خودداری از گناهان است و این مرتبه را ورع گویند . و مرتبه متوسط آن ترک مشتبهات است و این مرتبه را مرتبه مقتین خوانند ، و بالاتر از این ، ترک اموری است که انجام آن مانعی نـدارد ، چون عبادت انسان ضـمیمه این مرتبه شود ، انسان آنچه را در آن مسـکن نگزیند بنا نکند ، و به آنچه نیـاز نـدارد جمع ننمایـد ، و به دنیـا جز به ضـرورت آن التفـاتی نکنـد و یک نفس از عمر خود را صـرف غیر محبوب ننماید ، چنین انسانی سزاوار لقب با عظمت صدیق است .

آری وقتی انسان از طریق قرآن و آثار الهی به عقاب اهل گناه و جریمه اهل جرم واقف شد

دارای قدم خوف می گردد ، و از پی این خوف به ترک گناه و عمل به خواسته حق برمی خیزد ، تا از عذاب در امان رود .

اما قدم امید که باید هماهنگ قدم خوف در وجود انسان تجلی کند ، آن هم از طریق معرفت نسبت به کتاب حق و آثار اهلبیت قابل تحصیل است .

البته امید خالی و رجاء منهای عمل ، امیدی احمقانه و رجائی باطل است ، امیدی که قرآن از انسان می خواهد در جنب عمل و کوشش و ریاضت می خواهد ، غزالی در بخشی از احیاء خود می گوید :

نزد ارباب دل و صاحبان بصیرت روشن است ، که دنیا مزرعه آخرت است و قلب به منزله زمین و ایمان به مانند بذر ، و طاعات به منزله آماده ساختن زمین و کندن جویها ، و رساندن آب به مزرعه است .

قلبی که به غیر حق آلوده شده ، و در مادیت صرف و امور دنیائی محض غرق گشته چون زمین سنگلاخی است که بذر در آن نمی روید ، و روز قیامت که روز درو کردن است ، آن کس که به پاشیدن بذر ایمان در زمین مستعد قلب و طاعات الهیه اقدام نکرده چیزی درو نمی کند ، زیرا چیزی ندارد .

با خباثت قلب و سوء خلق ، ایمان برای صاحبش سودی ندارد ، همچنان که بذر در زمین سنگلاخ به نتیجه و محصول نمی نشیند .

(مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا)(۱) .

آن کس که کشت آخرت می خواهد ، ما آن را

زیاد گردانیم ، و هر کس کشت

۱ سوره شوری (۴۲) : ۲۰ .

این دنیا را بخواهد ما به او خواهیم داد .

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی سَبِيلِ اللهِ أُولئِکَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللهِ)(۱) .

آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند ، و در راه خدا به جهاد برخاستند اینان به رحمت خدا امیدوارند .

چون در این آیه شریفه رجاء و امیدواری به چنین افرادی منحصر شده ، و آیات سوره والشمس دلالت بر این حقیقت دارد که بدون داشتن نفسی تزکیه شده بهره ای برای کسی نخواهد بود و رسول اسلام فرموده اند : احمق کسی است که از هوای نفسش پیروی کند و از خداوند آرزوی بهشت داشته باشد ، و به امام ششم گفته شد ، جماعتی از دوستان و موالیان شما مرتکب گناه می شوند و می گویند ما امیدواریم ، حضرت فرمود : بخدا قسم دروغ می گویند . آنان از دوستان و شیعیان ما نیستند ، اینان مردمی هستند که آرزوها بر آنان غالب گشته ورنه اگر کسی اهل امید باشد برای رسیدن به هدفش می کوشد ، و اگر از چیزی بترسد از آن می گریزد ، بنابر این آیات و روایات باید توجه داشت که به هنگام عمل پاک و اخلاق حسنه باید امید به عنایت و رحمت دوست داشت ، و باید به وقت توبه و ترک گناه آرزوی بخشش معاصی گذشته کرد ، و گرنه امید بدون عمل و رجاء بدون اخلاق و آرزوی غفران بدون توبه باطل و مردود است .

در هر صورت اگر دارای عمل هستید ، به فضل و

عنایت حضرت او توجه کنید و به آن جناب امید ببندید ، و اگر داری گناه هستید در صورت توبه از آن حضرت توقع و غفران داشته باشید و به رحمت و کرم او امیدوار باشید ، و برای معرفت بیشتر نسبت به خوف و رجاء به آیات و روایات و داستان امیدواران

۱ سوره بقره (۲) : ۲۱۸ .

و خائفان مراجعه کنید ، با خواست الهی در باب توبه و حسن ظن مصباح الشریعه مفصل این مسائل خواهد آمد :

حکیم فرزانه ، فیض وارسته در عرض حاجت و نیاز ، و اعلام امید به درگاه بی نیاز می گوید :

ای کوی تو برتر از مکانها

وی گم شده در رهت نشانها

سرگشته به بر و بحر گردند

اندر طلب تو کاروانها

ای غرقه بحر بی نشانی

وی گمره وادی نشانها

هر غمزده ای است از تو محزون

وز توست نشان شادمانها

از توست زمین فتاده بیخود

وز شوق تو شور آسمانها

راهی به تو نیست جز ره عشق

خاصان کردند امتحانها

در عالم عشق سیر کردیم

دیدیم یکان یکان نشانها

دل بر سر دل فتاده مدهوش

تن بر سر تن سپرده جانها

نزد دلدار رفته دلها

سوی جانان روان روانها

جانها همه پا کشیده از تن

دلها همه کنده دل زجانها

سر بر سر نیزه های حسرت

تن ها بر خاک جان فشانها

هر کو از عشق گفت حرفی

افتاد چو فیض بر زبانها

حقیقت تکبیره الاحرام و شرح آن

قسمت اول

فَإذا كَبَّرْتَ فَاسْتَصْغِرْ ما بَيْنَ السَّماواتِ الْعُلى وَالثَّرى دُونَ كِبْرِيائِهِ فَاِنَّ اللهَ تَعالى إذا اطَّلَعَ عَلى قَلْبِ الْعَبْدِ وَهُوَ يُكَبِّرُ وَفى قَلْبِهِ عارِضٌ عَنْ حَقيقَهِ تَكْبيرِهِ فَقالَ : يا كاذِبُ اَتَخْدَعُنى وَعِزَّتى وَجَلالى لَاُحَرِّمَنَّكَ حَلاوَهَ ذِكْرى وَلَاَحْجُبَنَّكَ عَنْ قُرْبى وَالْمَسَرَّهَ بِمُناجاتى :

وجود مقدس حضرت صادق در این جملات حالت نمازگزار را به وقت

گفتن تکبیره الاحرام بر دو صورت تصویر کرده :

۱ حال توجه به اینکه در تمام عالم وجود بزرگی جز حضرت حق وجود ندارد ، و عبد بر این مبنا دل بغیر خدا ندارد ، و تمام کشش ها و جذبه ها در برابر جذبه عشق او نسبت به عبد صفر و بی قدرت و ناتوان است ، و عبد در این حوزه جاذبه از آلودگیها دور و به حسنات الهیه با تمام وجود آراسته است .

۲ حال غفلت و بی خبری و نسیان نسبت به حقیقت موضوع ، در این حال ، عبد و مکلف هنوز غرق در اوهام و خیالات و گرفتار تصویرهائی از امور مادی و شهوانی است ، و به درک عظمت و جلال و جبروت حضرت دوست نائل نشده و در کمال درماندگی و بیچارگی کوچکی است ، و راهی به سوی قرب برای خود باز نکرده ، و گفتن او با نگفتنش یکی است ! !

امام صادق (علیه السلام) در این جملات زیبا و نورانی به هدایت بندگان برخاسته ، و خواسته آنان را در راهی قرار دهد که از عمل خود بهره ببرند ، و به حقایق وقایع دست یابند ، و راهنمائی نمازگزاران به سوی تکبیره الاحرام واقعی و دور ماندن از تکبیر قلابی و بی فایده می فرماید :

به وقت تکبیره الاحرام ما بین آسمانها و زمین آنچه موجود وجود دارد و خود آسمانها و زمین را بسیار کوچک بدان ، و جز به عظمت و بزرگی حضرت دوست که جز عظمت او عظمتی اصلاً وجود ندارد توجه نداشته باش .

به حقیقت بدان که خداوند

بزرگ که احاطه به تمام موجودات و وضع ظاهر و باطن آنان دارد ، چون به وقت تکبیر به ذات قلبت بنگرد و ببیند روی دلت از مفهوم و حقیقت تکبیر بجای دیگر است ، و گرفتار عارضه غفلت و نسیان و سهو از واقعیت هستی فریاد می زند :

ای دروغگو با من مکر و حیله می کنی به عزت و جلالم تو را از سه واقعیت بسیار بسیار عالی ، بخاطر زنده نبودن تکبیرت محروم می کنم :

۱ شیرینی یادم را بر تو حرام می کنم !

۲ از رسیدنت به مقام قرب جلوگیری می نمایم !

۳ از اینکه به مناجات با من مسرور شوی تو را منع می کنم !

ای عباد خدا ، ای بندگان حضرت حق ، ای دوستداران واقعیت ، ای نمازگزاران ، ای مسافران کوی محبوب ، ای سالکین راه ، شما را بخدا قسم عذابی برای عاشق از این سه عذاب بالاتر می شود ؟ ! !

الهی آن پروانه شمع جمال به پیشگاه مقدسش عرضه داشته :

ای دلبر با شکوه پرناز

از دیده خود مرا مینداز

ما بر کرم توایم مغرور

وز لطف تو غرق نعمت و ناز

با نام تو می کنم همه شب

بر کاخ فلک زشوق پرواز

بر خاک در تو سر نهادیم

گشتیم به عالمی سرافراز

یک در به جفا رقیب اگر بست

صد در به رخ از حبیب شد باز

جز حق همه باطلند و فانی

بر خوان زکتاب عشق این راز

در بازی طاق و جفت گیتی

خواهی ببری تو عشق می باز

گر بست الهیا در وصل

از درگه یار کی شوم باز

در احادیث قدسیه آمده که خداوند به موسی بن عمران فرمود :

به فلان

کس بگو تو را دچار چنان بلائی کرده ام که ما فوق آن نیست ، عرضه داشت خداوندا من او را بر بلائی ندیدم ، خطاب رسید لذت مناجاتم را از او گرفته ام ! !

آه و دریغ اگر حضرت مولا ما را از پیشگاه قدسش براند ، وای اگر جناب او ما را از نظر بیندازد ، وا اسفا اگر حضرت یار به هنگام تکبیر ، قلب ما را در شغل

دیگر ببیند .

این شرمنده شرمسار ، و دل خسته از گناه از باب عرض مناجات به پیشگاه والای او گفته ام :

ای لطفِ تو در وجود موجود

خلقت همه قاصد و تو مقصود

ای خالقِ مهربانِ عالم

مرهونِ عنایت تو آدم

ای یاد تو مایه گدایان

مست کرمِ تو بی نوایان

در آینه جهان عیانی

گویند اگر چه در نهانی

پیدائیِ ممکنات از توست

سر پائیِ کائنات از توست

کونین زنور توست روشن

هستی زعنایت تو گلشن

مستور نه ای زدیده جان

مهجور نه ای از این و از آن

در دست کفایتت امور است

با یاد تو قلب غرق نور است

اکنون که دلی فسرده دارم

جانی زگناه مرده دارم

دورم زدرت نموده عصیان

مهجور شدم زجرم و طغیان

راهی به کس دیگر ندارم

افتاده و ناتوان و زارم

دل در گرو تو داده ام من

بر خاک درت فتاده ام من

بنمای قبول خویشم ای دوست

هرگز تو مران زپیشم ای دوست

یا رب تو مریز آبرویم

مسکین تو و اسیر کویم

خلاصه سخن حضرت صادق (علیه السلام) و توضیحی که اهل حال به این سخن داده اند این است ، که به وقت تکبیر باید همه عالم و خود را فراموش کرده و به قول معروف انیت و موجودیت و هویت و شئون خویش را در عظمت و جبروت

حضـرت او فنا نموده و حتی برای یک لحظه هم در هنگام قرار داشـتن در پیشـگاه او خود را و همه عالم و عالمیان را ننگری ، که این نگریستن عین گناه و محض توهین به حضرت یار است .

و این حـال نه تنهـا در نمـاز بایـد رعایت شود ، که رعایت آن و تمرین آن در نماز بخاطر این است که در همه حال و در همه وقت و در هر شأنی رعایت گردد ، که این مقام بالاترین مقام و نقطه عروج واصلان متقیان است .

درین مقـام سـخنی جز سـخن خـدا نیست ، و کاری جز محض خـدا صورت نمی گیرد و هر لحظه از عمر انسان پر ارزش تر از قیمت تمام این جهان است ، و مقام حقیقی وحدت همین مقام است .

عارف نامدار مرحوم محمد طبسی که در قرن هشتم می زیسته و از شیعیان خالص مولی الموحدین حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده در این زمینه می فرماید :

قالَ اللّٰهُ تَعالی :

(كُلُّ شَيْء هَالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ)(۱) .

در وحدت ، سالك و سلوك و سیر ، و مقصد و طلب و طالب و مطلوب نباشد . كل شیء هالك .

قسمت دوم

و اثبات این سخن و بیان هم نباشد ، و نفی این سخن و بیان هم نباشد ، و نفی و اثبات متقابلانند و دوئی مبدء کثرت است .

آنجا نفی و اثبات نباشـد و نفی ، نفی و اثبات اثبات هم نباشـد ، و آن را فنا خواننـد که معاد خلق با فنا باشد . همچنان که مبدء از عدم بود :

(كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ)(۲) .

و معنی فنا

را حدی با کثرت است .

(كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَان * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)(۳) .

۱ سوره قصص (۲۸) : ۸۸ .

۲ سوره اعراف (۷) : ۲۹ .

۳ سوره رحمن (۵۵) : ۲۶ ۲۷ .

فنا به این معنی هم نباشد ، هر چه در نطق آید و هر چه در وهم آید ، و هر چه عقل به آن رسد جمله منتفی باشد .

(إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ)(۱) .

بدان که فنا ، فنای بنده باشد در حضور الهی که چون بنده از خود فانی شود ، به حق باقی شود .

و فنا آن است که نفس خود را در بوته فنا بگذاری و از هر چه مادون اوست فانی شوی و سرت به حضرت حق باشد ، چنانچه به هر طرف که نگری او را بینی .

بقول عاشق واله جناب فیض کاشانی :

در چهره مه رویان انوار تو می بینم

در لعل گهر باران گفتار تو می بینم

در مسجد و میخانه جویای تو می باشم

در کعبه و بتخانه انوار تو می بینم

بتخانه روم گر من تا جلوه بت بینم

چون نیک نظر کردم دیدار تو می بینم

هر کو زتو پیدا شد هم در تو شود پنهان

پیدا و نهان گشتن هم کار تو می بینم

از کوی تو می آیم هم سوی تو می آیم

در سیر و سلوک خود انوار تو می بینم

هم کشته این عیدم هم زنده جاویدم

منصور صفت خود را بردار تو می بینم

۱ سوره هود (۱۱) : ۱۲۳ .

گاهی تو مرا گاهی گه قیمتم افزائی

در سود و زیان خود را بازار تو می بینم

هر کس شده در

کاری سرگشته چو پرگاری

سرگشتگی جمله در کار تو می بینم

هر جا که روم ناله چون بلبل شوریده

سر تا سر عالم را گلزار تو می بینم

خون در جگر لاله از داغ تو می بینم

چشم خوش نرگس را بیمار تو می بینم

پروانه بگرد شمع جویای جمال تو

بلبل به گلستانها هم زار تو می بینم

از خود نه خبر دارم نه عین و اثر دارم

در نطق و بیان فیض گفتار تو می بینم

و چون بنده از صفات خود فانی گشت و به کلیت حق را گشت ، محال باشد که حق او را معیوب گرداند به مخالفات .

و عصمت آن باشد که بنده را از بنده بستاند تا در او قدرت خلاف کردن نماند .

و چون بنـده فانی گشت از آنچه او راست باقی گردد به آنچه حق راست ، چون این بقا از پس فنا پدیـد آید درست گردد که آن فنا حق بوده ، و بنده در آن فنا محمود بوده ، و آن فنا از غلبات حق بوده است .

و چون صفت فنا پدید آید از صفات خویش و فنا پدید نیاید به صفات حق ، آن هواجس نفس باشد یا وساوس شیطان .

و برترین مقام آن باشد که بنده را نه بلا و نه نعمت از حق مشغول نگرداند ، و به هیچ وقت خدا را فراموش نکند و چون یاد او کند در وقت یاد کردن او ، همه

هستی را مقدار نماند ، خلاف کردن را راه کجا ماند .

هر آن کو غایب از وی یک زمان است

حقیقت کافر است اما نهان است

وگر خود غایبی پیوسته باشد

در اسلام بر وی بسته باشد

حضوری بخش ای

پروردگارم

که من غایب شدن طاقت ندارم

و باید که در عبادات مراد خویش نطلبی تا از حظ خویش فانی باشی ، لکن بزرگداشت امر حق نگری تا به حق باقی باشی .

و در معاملات به بمد خویش نجوئی ، تا از حظ خویش فانی باشی ، لکن به آمد خلق نگری تا به حظ غیر باقی باشی .

و باید که در سر بنده چندان بزرگداشت حق پدید آید که او را فراغت شغل غیر حق نماند .

و چون بنده فانی گردد از حظوظ خویش و فانی گردد از دیدن ذهاب حظوظ ، و فانی گردد از دیدن و نادیدن ذهاب خطوط ، باقی گردد به دیدن آنچه از حق است ، و آنچه حق راس...، داند که من او را ام و همه کون او راست . و مالک در ملک خویش هر چه خواهد کند ، چون این بدید همه خصومت و منازعت از میانه برخیزد .

و بداند هر چه از حق آید همه حق است ، و جز موافقت ، روی ندارد ، و خلاف از میانه برخیزد ، همه تسلیم ماند بی خصومت ، و همه موافقت ماند بی خلاف . بقای او به حق به این معنی باشد که حق را باشد ، چنان که حق خواهد . و چون بنده را نه مراد ماند نه اختیار ، هر چه در او پدید آید مراد و اختیار حق باشد . باید که از نظاره خویش و نظاره افعال خویش فانی گردی ، و صفت تو که موجودست همچنان گردد که آن وقت که معدوم بود ، از صفات بشریت کلی فانی باید

شد تا به حق باقی گردی . و فانی گشتن از صفات بشریت این باشد که معانی مذموم از تو برود . و باقی گشتن به صفات الهی این باشد که صفات محمود در تو قائم شود و به توفیق و عنایت الهی این معنی میسر شود .

و بدان که تا سر بنده به حق مشغول است غیر حق به آن سر راه نیابد ، و چون سر خویش به غیر حق مشغول کرد سر او آلوده گشت و آلوده حق را نشاید .

نیستی جولانگه اهل دل است

شاهراه عاشقان کامل است

چون که عارف دوست را طالب شده

نور حق با هستیش غالب شده

فعل حق دست مرادش تافته

نفس او ترک ارادت یافته

پرتو ذات حجاب کبریا

کرده او را غرقه بحر فنا

تیغ وحدت رانده بر هستی او

برده او را بیخود از مستی او

نیستی بر نیستیش افزوده بس

هم بخود هستیش داده هر نفس

شور عشق افتاد بر آب و گلشن

نی غم دنیا و عقبی در دلش

توضیح ظاهر و باطن تکبیره الاحرام

گفته شده به وقت گفتن تکبیره الاحرام دستها را به صورتی که روی دست به طرف قبله و پشت دست به سوی پشت سر باشد تا محاذی دو گوش بردارید .

اهل دل در معنای این عمل گفته انـد : تمام ما سوی الله را بر پشت دست بگـذار و به قدرت و حول و قوه الهی از جای بردار و از دل برکن و از جـان ریشه کن نمـا ، سـپس تمـام آنهـا را به پشت سـر بریز ، بنحوی که در مقـابلت چیزی از ماسوا نمانـد ، و بخصوص با کمک گرفتن از حضرت دوست شیطن را در پشت سر با زنجیر نفی ابد

به بنـد آر که نه در نمـاز و نه در غیر آن به تـو دست پیـدا نکنـد ، و روی دست را به عنـوان نمـونه ای از روی هسـتی و وجود خویش که به تمام معنی خالی و تهی

است ، برای گدائی از محضر حضرت او به طرف او نگاهدار و با توجه جامع و کامل و با قلبی مملو از عشق و نشاط ، و با دلی پر از اخلاـص و صـفا ، و بـا حـالی متصـل به ملکوت ، و با چشـمی گریان و دلی بریان و خضوع و خشوع ، و در کمال وقار و ادب و طمأنینه بگو :

آری در حال گفتن تکبیر از تمام گذشـته ات نادم و شـرمسار و نسبت به آینده ات غرق امید باش ، و با اعتراف قلبی به گناه و پاک کردن آینه قلب از وساوس شـیطانی وارد حرم قدس و پیشگاه با عظمت حضرت او شو ، که تکبیره الاحرام مقدمه ورود ، و علت رسیدن به درگاه ، و کلید بازکننده در رحمت دوست است .

کاشکی خاک حریم حرمت می بودم

می خرامیدی و من در قدمت می بودم

بی غم عشق تو صد حیف زعمری که گذشت

پیش از این کاش گرفتار غمت می بودم

گر به پرسیدن من لطف نمی فرمودی

همچنان کشته تیغ دو دمت می بودم

گر سر رشته مقصود رسیدی دستم

دست در سلسله خم به خمت می بودم

گر مرا حشمت کونین میسر می شد

همچنان بنده خیل و حشمت می بودم

چون مریضی که دلش مایل صحت باشد

عمرها طالب درد و المت می بودم

هر چه خواهی بکن ای دوست که من از دل و جان

آرزومند جفا

و ستمت می بودم

تا تو یک ره به کرم سوی هلالی نگری

سالها چشم به راه کرمت می بودم

الله اکبر ، یعنی اینکه از علایق رستم ، و دل به درگاه تو بستم ، و از بند تمام معاصی جستم ، و قلب شیطان پلید برای همیشه خستم ، و در حقیقت نیت مکبر این باشد ، که اکنون می خواهم این حیثیت ناقابل و هویت ناچیز خود را نثار راه دوست کنم ، و آنچه خاطرخواه آن جناب است آن نمایم ، و تو سن بندگی در میدان خضوع و خشوع تازم و در ساحت کبریائی و عشق او جان بازم که :

ألصَّلاةُ قُرْبانُ کُلِّ تَقیٍّ .

معنی تکبیر این است ای اثیم

که خدا پیش تو ما قربان شویم

و بخاطر همین است که قبل از تکبیره الاحرام دعای قربانی خوانند و آن این آیه شریفه است :

(وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِیفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ)(۱) .

یعنی چون با معرفت و شوق در عالم ملکوت در آید و مشاهده عظمت و جبروت حی لا یموت نماید و همهمه ملائکه گوش کند ، خود را نیست و هستی خود را فراموش کند که خود را دیگر موجود نداند ، بلکه معدوم و نابود خواند که :

(کُلُّ شَیْء هَالِکٌ إِلاَّ وَجْهَهُ)(۲) .

آری به هنگام تکبیر اگر قدم معرفت و شوق و بال حال و ذوق نباشد این همه

۱ سوره انعام (۶) : ۱۷۹ .

۲ سوره قصص (۲۸) : ۸۸ .

حقیقت از آیه قربانی و تکبیر نصیب انسان نشود .

شوق ، شهباز محبت را پر است

در حریم انس جان را رهبر است

شوق

داروخانه اهل بلاست

کلبه او نور مشتاق خداست

دوستی بی شوق نپذیرد کمال

زان که بی چوگان نشد گوئی به حال

شوق را گرچه بلند آمد مقام

نیست یکسان اندر او هر خاص و عام

سالکان را در حقیقت هر زمان

همتی بخشد خدای مهربان

در طلب یاد نهایت نارواست

زان که مطلوب همه بی منتهاست

از می شوق آن که پر شد جام او

در جهان با حق بود آرام او

در تفسیر از اهل بیت عصمت و تطهیر (علیهم السلام) دو روایت وارد است یکی آن که :

اَللهُ اَکْبَرُ مِنْ کُلِّ شَیء .

و این معنی مقتضی آن است که انسان چون مشاهده عظمت و کبریائی الهی نماید ، خود را بسیار صغیر و حقیر شمارد و هستی خود را هیچ نداند و خویش را کان لم یکن انگارد .

و دیگر اینکه :

اَللهُ اَکْبَرُ مِنْ اَنْ یُوصَفَ .

و این تفسیر بلندتر از تفسیر اول است ، چه آن که در تفسیر اول رایحه یک نوع تحدید است که از ساحت حضرت کبریائی بعید است ، بخلاف تفسیر دوم که غایت تنزیه و تمجید است و کمال معرفت توحید .

ای زلال زوصف تو زبانها

کوته زثنای تو زبانها

با آنکه تو در میان جانی

جویای توایم در کرانها

هر گوشه فکنده تیر فکرت

زه کرده به هر گمان کمانها

گاهی به بتی شویم مفتون

جوئیم جمالت از نشانها

گاهی از چشم و گاه ابرو

گاهی از لب گهی دهانها

گاهی از لطف و گاه از قهر

گاهی پیدا گهی نهانها

گه سیر کنیم در خط و خال

جوئیم تو را در آن میانها

گاه از سخنان توی بر توی

گاهی زکتاب و گه بیانها

القصه به هر طریق پوئیم

با بال دل و پر روانها

گیریم سراغت از که و مه

گاه از پیارن گه جوانها

ما

را با تو سری و سریست

پنهان زتن و دل و روانهاست

سودای تو هر که راست چون فیض

دارد بس سود در زیانها

در تصحیح معنای اول می توان گفت : از اینکه قاطبه عالم اکوان به محض اراده خالق موجود شده ، و وجود رشحه ای از فیض حق و فیاض مطلق است و هیچ نسبت ما بین طرفین نیست مگر نسبت خالقی که منتهای مرتبه اعلا درجه جلال و اعلا درجه کمال است ، و مخلوقی که غایت مرتبه دنائت و منتها درجه ذلّت است ، پس با وجود این ، در مقام تعظیم سزاوار است که گویند حق تعالی بزرگتر از مخلوقات خود است ، اگر چه این معنی به حسب وضع لغوی انسب است ، و التفات به هر یک از معنیین مقتضی این است که بنده ، مشاهده جبروت پروردگار کند و جان خود را در راه بندگی نثار نماید .

چنانچه حضرت صادق (علیه السلام) در متن روایت فرموده :

هرگاه تکبیر گفتی خود را در جنب عظمت او حقیر و خرد شمار و در برابر کبریائی او هر چه در آسمان و زمین است کوچک انگار ، که حق چون بر دل تکبیرگوی نظر کند و ببیند که عبد چیز دیگری در جنب حق بزرگ می بیند به او فرماید :

ای دروغگو آیا تو مرا فریب می دهی ، قسم به عزت و جلالم که تو را از شیرینی ذکرم محروم و از بساط قربم ممنوع و از شادی در مناجاتم مردود می کنم .

وای بر ما که اکثر ما روی ظاهر در نماز ، و دل در لهو و لعب داریم ،

و اینگونه عبادت بدون شک اطاعت از شیطان است نه عبادت خالق عالمیان .

راه بیرون شدن از هر دو جهانم هوس است

خیمه بیرون زدن از کون و مکانم هوس است

تن ناپاکم و این جهان هوسناکم گشت

زندگانی نفسی بی تن و جانم هوس است

خلوتی کو که برآرم نفسی دور از خویش

نه همین دوری از ابنای جهانم هوس است

خرقه در خانه نهم موزه و دستار به راه

گذری تا به در دیر مغانم هوس است

سود بازار جهان گر همه اینست نشاط

من سودا زده زین مایه زیانم هوس است

در داستان اولیاء الهی آمده ، سالی عارفی وارسته و عاشقی دل سوخته به حج رفت ، در محل قربانی هر کس بهیمه ای برای قبولی حج نثار راه حق کرد ، اما آن عارف اهل دل در آن سر منزل در پیشگاه حضرت محبوب و برخاک راه حضرت معشوق رو به قبله خفت و گفت :

الهی من ذبیحه ای ندارم تا قربان کنم ، لاجرم نفس ناقابل خود را نثار کرده تا به وعده خود نسبت به تو وفا کرده باشم این بگفت و سر بر زمین نهاد و از روی شوق و معرفت و حال و اخلاص جان خود را نثار حضرت جانان کرد ! !

الهی آن انسان وارسته و عاشق دل داده در این زمینه می گوید :

حدیث از عشق گو ، یا باش خاموش

خدا را یاد کن خود را فراموش

به درد عشق مردن زندگانی است

چنین گفتند عشاق قدح نوش

به گرد کعبه جانان به جای آر

طوافی با نکویان دوش بر دوش

به جان هم داستان با اهل دل باش

به دل در راه وصل یار می کوش

دلا صیاد عشق اندر

کمین است

تو صید یار شو وین راز کن گوش

نبینی چرخ و انجم می خروشند

تو نیز ار عاقلی مستانه بخروش

همه ذرات عالم می دهند پند

گشا چشم خرد زین خواب خرگوش

به اصلاح روان بشتاب از آن پیش

که بردارند از سر تو سرپوش

مزن چون کژدم از کین بر دلی نیش

شو از رحمت به کام نیک و بد نوش

سحر بر یاد یار از خواب برخیز

خدا و مرگ را کم کن فراموش

الهی رهروان بیدار گشتند

تو تا کی خفته ای سر مست و مدهوش

شیخ صدوق قدس الله روحه روایت نموده :

که مردی از سید العارفین امیرالمؤمنین علیه صلوات الله الملک العلام پرسید ، معنای دست بلند کردن در حالت تکبیره الاحرام به وقت نماز چیست ؟

حضرت فرمود : معنایش این است :

خداوند اکبر و واحد و احد است ، همانند ندارد ، با دست لمس نمی شود ، و با حواس درک نمی گردد .

عارف معارف الهیه و سالک مسلک ولویه مرحوم حاج میرزا عبدالحسین تهرانی ، در توضیح این روایت گفتاری دقیق و لطائفی رقیق دارد ، آن جناب می فرماید : مخفی نماند ، که این بیان دقیق انیق که صادر شده از مورد تحقیق ، یعنی آفتاب

عالمتاب حضرت ولایت مآب حضرت امیر (علیه السلام) در سر رفع یدین در حال تکبیره الاحرام اشاره است به پنج مطلب از مطالبه غامضه توحید .

لطائف توحیدیه در تکبیره الاحرام

قسمت اول

۱ دست برداشتن تا محاذی گوش ، یعنی بنده حقیر فقیر سراپا تقصیر در

حال تکبیر باید به دو زبان سخن گوید : یکی به زبان حال و دیگری به لسان مقال ، که هر یک با دیگری موافق باشد ، تا صدق دعوی عبد

در توحید صادق آید .

پس تکبیر گفتن مقال است و دست بلند کردن زبان حال ، و هر یک از این دو عبارت اخرای یکدیگرند .

چون عبد تکبیر گوید ، پروردگار خود را به عظمت و کبریائی یاد نماید ، و ذات علیا را به الوهیت که صفت خاصه است بستاند ، و اعتراف نماید که او را کس نتواند توصیف نماید ، و بر دامن کبریائی او که از هر چیز بلندتر است گرد توصیف و غبار تشبیه ننشیند ، چه جای اینکه قلوب و ابصار او را مشاهده نماید .

و مقارن این تعبیر که مدلول علیه تکبیر است ، همین مضمون را نیز به لسان حال ادا سازد ، فکانه بر طبق مدعای خود ببیند و برهان اقامه نماید ، پس دست راست بلند کند .

و اشاره به واحدیت وبساطت ذات غیب الغیوبی نه اسمی است نه رسمی و نه نسبتی است و نه حدی و نه اضافه و ناتشبیهی ، چه آنکه او اجل از این است که او را بتوان وصف نمود که :

كَمالُ التَّوْحيدِ نَفْيُ الصِّفاتِ عَنْهُ(۱) .

و این مرتبه معرفت مقربین است که هر چه مشاهده جبروت الهیه بیشتر نمایند ، عجز و حیرت بیشتر می افزایند ، چنانچه مضمون :

أللّهُمَّ زِدْنی فیكَ تَحَيُّراً .

بر این معنا ناطق و شاهدی صادق است ، پس از برای ذات هیچ صفتی را نفی و اثبات نتوانند ، و علاوه چون معرفت کنه ذات ذوالجلال ممتنع و محال است ،

۱ نهج البلاغه خطبه اول .

و از طرفی بندگان مکلف به تحصیل وجه از معرفت افعال و صفات و اسماء و تفسیر

آیات حاصل شود ، این است که به لسان حال ، پنج صفت از صفات جمالیه و جلالیه حضرت ذوالجلال را بیان می نماید .

اول واحـدیت که اشاره به وحدت ذات است ، که در آن مرتبه شائبه هیچ نحو تعدد و تکثر و ترکیب متصور نیست پس به رفع ید یمنی اشاره به این مطلب می کند ، چون و احد اسم فاعل است و به معنای ثبوت می باشد :

ذاتٌ ثَبتَ لَهُ الْوَحْدَه .

و بر این اساس واحد اشاره به وحدت ذات مقدس حضرت ربوبیت است .

سحرگاهی شدم سوی خرابات

که رندان را کنم دعوت به طامات

عصا اندر کف وسجده بردوش

که هستم زاهدی صاحب کرامات

خراباتی مرا گفتا که ای شیخ

بیاور تا چه داری از مهمات

بدو گفتم که کارم توبه تست

و گر توبه کنی یابی مکافات

مرا گفتا برو ای زاهد خشك

که تر گردد زدردی خرابات

اگر یك قطره دردی بر تو ریزند

زمسجد باز مانی و زمناجات

برو مفروش زهد و خودنمائی

که نه زرقت خرند اینجا نه طاعات

کسی را کی فتد بر روی این رنگ

که در کعبه کند بت را مراعات

بگفت این و یکی دردی بمن داد

خرف شد عقلم و رست از خرافات

برآمد آفتابی از درونم

درون من برون شد از سماوات

چو من فانی شدم زان جام کهنه

مرا افتاد با جانان ملاقات

چو از فرعون هستی باز رستم

چو موسی می شدم هر دم به میقات

چو خود را یافتم بالای کونین

بدیدم خویشتن را آن مقامات

بدو گفتم که ای داننده راز

بگو تا کی رسم در قرب این ذات

مرا گفتا که ای مغرور غافل

کسی هرگز رسد هیهات هیهات

بسی بازی ببینی از پس و پیش

ولی آخر فرو مانی به شه مات

در آن موضع که

تابد نور خورشید

نه موجود و نه معدوم و نه ذرات

همه ذرات عالم مست عشقند

فرو مانده میان نفی و اثبات

چه می گوئی تو ای عطار آخر

که داند این رموز و این اشارات

۲ احدیت است ، و این نام یعنی احد ، چون افعال صفتی است ، پس مراد از آن وحدت در صفاتست و به برداشتن دست چپ اشاره به این مطالب می نماید ، که پروردگار من چنانچه در مرتبه ذات شریک و شبیه ندارد ، هم چنین در مرتبه فعل و صفات نیز شریک ندارد ، بلکه صفاتی که از برای ذات اثبات می نماید همه آنها از خصایص ذاتند و در آن هیچ اشتراکی ندارد .

و اطلاق بعضی صفات چون ، حی و سمیع و بصیر بر ممکنات از باب اطلاق لفظ مشترک است که لفظ متحد و معنی متعدد است ، چه حیات ممکن متعلق روح حیوانی است به قالب عنصری و سمع و بصر و سایر قوای ممکنات هر یک به آلت خاصه ای است که بدون آنها نتواند تحقق پذیرد ، و ذات اقدس علیا ، اجل از این است که تعلقی به ماده و آلتی داشته باشد و سمع و بصر باری جل مجده از این باب نیست بلکه :

بِالَّذی یَسْمَعُ بِهِ یَری وَبِهِ یَتَکَلَّمُ فَیَأمُرُ وَیَنْهی .

به آن واقعیتی که می شنود ، بهمان می بیند و بهمان سخن گفته امر و نهی می نماید .

به آن واقعیتی که می شنود ، به همان می بیند و به همان سخن گفته امر و نهی می نماید .

خلاصه ذات مقدسش قائم مقام همه صفات خاصه اوست و هیچ

چیز نه به

حسب ذات و نه بحسب صفات به او شباهت ندارد .

واحد یکتائی است به حسب ذات و واحد یگانگی به حسب صفات و این دو صفت از صفات جمالیه اند ، چنانچه سه صفت دیگر از صفات جلالیه اند ، و مراد از صفات جمالیه صفات ثبوتیه ، و مراد از صفات جلالیه صفات سلبیه است که از ساحت قدس حضرت او دور است .

ترا در ره خراباتی خراب است

گر اینجا خانه ای گیری صواب است

بگیر این خانه تا ظاهر تو بینی

که خلق عالم و عالم سراب است

در آن خانه ترا یکسان نمایم

جهانی گر پر آتش گر پر آب است

خراباتیست بیرون از دو عالم

دو عالم در بر آن هم چو خواب است

ببین کز بوی آن درد خرابات

فلک را روز و شب چندین شتاب است

به آسانی نیابی سر این کار

که کاری سخت و سری تنگ یاب است

به عقل(۱) این راه مسپر کاندرین راه

جهانی عقل چون خر در خلاب است

مثال تو در این کنج خرابات

مثال سایه ای در آفتاب است

چگونه شرح این گویم که جانم

زعشق این سخن مست و خراب است

اگر پرسی ز سر این سؤالی

چه گویم من که خاموشی جواب است

برای جست و جوی این حقیقت

هزاران خلق را سر در طناب است

زدرد این سخن پیران ره را

محاسن ها به خون دل خضاب است

جوانمردان راه را زین مصیبت

جگرها تشنه و دلها کباب است

زشرح این سخن در خصلت خویش

دل عطار در صد اضطراب است

۳ نفی مثل است و آن از صفات جلالیه است و برداشتن دو دست با هم اشاره به این مطلب است که دو دست با هم در تباین هستند .

۱ مقصود

از این عقل همان عقل جزئی ناچیز است که اگر کمک انبیاء و اولیاء نباشد راه به ماوراء یک عنصر نمی برد تا چه رسد به هستی و حیات .

پس بلند کردن آنها اشاره به نفی مثل از برای جناب احدیت است ، به تقریب اینکه این صفت چون در مخلوق موجود باشد ، دلالت کند بر این که این صفت در خالق نباشد ، از اینکه مبرهن است که خالق از جنس مخلوق نباشد .

به همین خاطر است که حضرت او بر منبر مسجد کوفه فرمودند :

بِتَشْعيرِهِ الْمَشاعِرَ عُرِفَ أنْ لا مَشْعَرَ لَهُ وَبِتَجْهيزِهِ الجَواهِرَ عُرِفَ أنْ لا جَوْهَرَ لَهُ وَبِمُضارَبَتِهِ بَيْنَ الْاَشْياءِ عُلِمَ أنْ لا ضِدَّ لَهُ وَبِمُقارِنَتِهِ بَيْنَ الْاُمُورِ عُرِفَ أنْ لا قَرينَ لَهُ(۱) .

که اثبات این صفات در ممکنات دلیل انتفاء آن در علت موجودات است ، چه نقصانات خلایق دلیل کمالات خالق و کثرت آنها شاهد وحدانیت اوست .

پس هر دو دست برمی دارد و اشاره می کند به اینکه پروردگار من اکبر و اجل از این است که او را در مخلوق مثلی و شبهی بوده باشد .

بعضی گویند : که دست برداشتن در تکبیر اشاره است به اینکه در دریای معصیت غرق شدم ، برای نجات من دستم را بگیر .

قسمت دوم

و این وجه اگر چه خالی از مناسبت نیست ، ولیک خلاف مدلول روایت است و اگر در روایت دیگر این مضمون آمده باشد مضایقه نیست که :

إنَّ لِلصَّلاهِ أرْبَعَهُ آلافَ باب .

برای ما افراد عادی این مضمون بسیار عالی است ، راستی همه ما غرق در گناه و معصیت هستیم و برای نجات خویش چاره ای

جز دستگیری حضرت دوست نداریم .

این فقیر عاجز و دردمند پر شکسته و غریق بحار معصیت به حضرت حق به عنون عرض نیاز عرضه داشته ام :

۱ نهج البلاغه خطبه اول .

ای بنده نواز و بنده پرور

بر من دو جهان تو یار و یاور

ای داغ غمت حیات جاوید

زین در نشود فقیر نومید

ای زار و نیاز صبح و شامم

چون شهد زعشق توست کامم

من روسیه و گناه کارم

امید به غیر تو ندارم

رانی تو مرا اگر زدرگاه

آیم به درت به هر سحرگاه

تا لطف کنی ، که روسیاهم

بخشی به کرامتت گناهم

تو یاور و یار دردمندی

تو نور دل نیازمندی

تو راز دل امیدواری

جز لطف به بندگان نداری

تو محور عشق عاشقانی

تو صدق و صفای صادقانی

چشم همگان به رحمت توست

نور دلم از کرامت توست

یار من بی نوا ، توئی ، تو

امید من گدا توئی تو

از هجر تو سخت من ملولم

در بزم وصال کن قبولم

افروز دلم ز گرمی عشق

پر کن تو وجودم از می عشق

از بنده خود حمایتی کن

مسکین توام عنایتی کن

۴ نفی جسمیت است و آن نیز از صفات جلالیه است و به بلند کردن دست راست اشاره می کند ، به اینکه پروردگار من بلندمرتبه تر از این است که قوه لامسه او را ادراک نماید و چون حواس ظاهره پنج است :

اول : قوه لامسه که مدرک برودت و رطوبت و حرارت و یبوست ولینت و خشونت اجسام است .

دوّم : قوه باصره که مدرک الوان اجسام است .

سوّم : قوه سامعه که مدرک اصوات اجسام است .

چهارم : قوه شامه که مدرک روایح اجسام است .

پس به هر انگشتی اشاره به نفی ادراک یکی از این حواس ظاهره می

کند ، و به

لسان حال بیان می نمایـد ، که پروردگار من از قبیل هیـچ قسم از اقسام اجسام و لوازم آن نیست که بتوان او را به چیزی از این قوا ادراک نمود .

آنها که در هوای تو جانها بداده اند

از بی نشانی تو نشانها بداده اند

من در میان هیچ کسم وز زبان من

این شرحها که می رود آنها بداده اند

آن عاشقان که راست چو پروانه ضعیف

از شوق شمع روی تو جانها بداده اند

با من بگفته اند که فانی شو از وجود

کاندر فنای نفس روانها بداده اند

عطار را که عین عیان شد کمال عشق

اندر حضور عقل عیان ها بداده اند

۵ نفی ادراک حواس است ، چنانچه مراد از :

لا يُدْرِكُ بِالْحَواسِّ .

در حدیث همین معنی است ، چون حواس باطنیه نیز پنج است :

۱ قوه متصرفه

۲ حس مشترک

۳ وهم

۴ خیال

۵ حافظه

و هر یک از اینها آلات و ادوات و ادراکات نفسند ، چون انگشتان که آلات افاعیل وجود اشیاءاند .

چون دست چپ خود بردارد ، اشاره به این است که : نفس و قوای نفسانیه ادراک ذات و صفات جلالیه نکنند .

چون تکبیر گفت و اعتراف نمود ، که الله جل جلاله اجل از این است که او را بتوان وصف نمود ، مقارن آن نیز رفع دو دست کند ، در حقیقت به لسان حال اقامه بینه نماید و بر طبق مدعای خود شاهد و برهان آورد که نفوس و حواس از

درک او عاجزند ، چون از درک عاجزند ، پس تشبیه او به چیزی نتوانند کنند ، که تشبیه و توصیف فرع ادراک است .

و این

همه برای این است که خدای خود را با معرفت عبادت کرده و روی از غیر او بر تابی ، که بهترین مقام برای عبد مقام عبودیت و شیرین ترین حال برای انسان حال عبادت است .

عبادت در رحمت ، و نقطه جلب رأفت ، و معیار حق و باطل و نردبان ترقی و زمینه شکوفائی قوای درون و جای بروز استعدادهای روح و نفس ، و مایه خیر دنیا و آخرت و سعادت دارین ، و روشن کننده شمع عشق محبوب در خانه دل است .

دلی کز عشق جانان دردمندست

هم او داند که قدر عشق چندست

دلا گر عاشقی از عشق بگذر

که تا مشغول عشقی عشق چندست

وگر در عشقی از عشقت خبر نیست

ترا این عشق ، عشق سودمند نیست

زشاخ عشق برخوردار گردی

اگر عشق از بن و بیخت بکندست

هر آن مستی که بشناسد سر از پا

از او دعوی مستی ناپسندست

حقیقت دان که دایم مذهب عشق

ورای مذهب هفتاد و اندست

سرافرازی مکن رو پست شو پست

که تاج پاکبازان تخت بندست

چو تو در غایت پستی فتادی

زپستی بگذری کارت بلندست

خرابی دیده ای در هیچ گلخن

که خود را در خرابی او فکندست

مرا نزدیک او بر خاک بنشان

که میل من به مستی مستمندست

بخند ای زاهد خشک ار نه ای سنگ

چه جای گریه و چه جای خندست

مرا با عاشقان مست باید

چه جای زاهدان پر گزندست

نگار روز ، روز ماست امروز

که در کف باده و در کام قندست

می و معشوق و وصل جاودان هست

کنون تدبیر ما لختی سپندست

بیا گو نفس اندر حلقه ماست

که حلق نفس ما اندر کمندست

حریفی نیست ای عطار امروز

وگر هست از وجود خود نژندست

وَاعْلَمْ أَنَّهُ غَيْرُ مُحْتاجٍ إلى خِدْمَتِكَ وَهُوَ غَنيٌّ

عَنْ عِبادَتِکَ وَدُعائِکَ وَإِنَّما دَعاکَ بِفَضْلِهِ لِیَرْحَمَکَ وَیُبْعِدَکَ عَنْ عُقُوبَتِهِ وَیَنْشُرَ عَلَیْکَ مِنْ بَرَکاتِ حَنانِیَّتِهِ وَیَهْدِیَکَ إِلی سَبیلِ رِضاهُ وَیَفْتَحَ لَکَ بابَ مَغْفِرَتِهِ .

امام ششم (علیه السلام) در دنباله روایت می فرمایند :

این مسئله برای تو روشن باشد ، که وجود مقدس حضرت حق احتیاجی به خدمت و حرکت و مجاهده و کوشش تو ندارد ، که او از عبادت تو بی نیاز است ، این تو هستی که سراپا نیازمند به خدمت و ادای عبادت در برابر حضرت اوئی ، و بخاطر همین نیازمندی و فقر تو به عبادت و آثار با عظمت عبادت است ، که تو را از باب فضلش بوسیله عبادت دعوت کرده تا بر تو رحم آرد ، و از عقوبت و عذابش دور بدارد و از برکات عطوفت و رأفتش بر تو پخش کند و تو را به راهی بدارد که خوشنودیش در آن است و درهای مغفرت و آمرزش را به روی تو بگشاید .

آری عبادت به این خاطر وضع شده که فقر و نیازمندی و پستی و بدبختی عبد با آثاری که در عبادت است جبران شود ، باید گفت : خوشا بحال آن انسانی که خود و خدای خود را شناخت ، و عمر گرانمایه را با عبادت حق معامله کرد ، و پست و بدبخت آن بیچاره ای که زندگی و حیات را در امور مادی این چند روزه خلاصه کرد ، و با روی تافتن از عبادت خود را از تمام موجودات عالم پست کرد .

سگ از تارک بندگی بهتر است

داستانی آموزنده به این مضمون در کتابهای عرفانی نوشته اند : پادشاهی در راه شکار در حالیکه وزیرش

او را همراهی می کرد ، دیوانه ای را دید سگی را پهلوی خود بسته و با او خوش و خرم نشسته .

به وزیرش گفت بیا لختی با دیوانه دل خوش کنیم ، وزیر گفت : ای پادشاه این مرد از اطوارش پیداست دیوانه است ، ممکن است به ساحت شاهی جسارت ورزد ، و این از شأن سلطنت به دور است !

شاه گفت : باکی نیست ، نزدیک دیوانه شدند ، شاه گفت ای مرد این سگ بهتر است یا تو ؟

دیوانه جواب داد ، این سگ هرگز از فرمان من بیرون نیست ، پس شاه و گدا اگر از حضرت حق اطاعت کنند از سگ بهترند ، وگرنه سگ از هر دو ! !

فَلَوْ خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلی ضِعْفِ ما خَلَقَ مِنَ الْعَوالِمِ اَضْعافاً مُضاعَفَةً عَلی سَرْمَدِ الْاَبَدِ لَکانَ عِنْدَهُ سِواءُ کَفَرُوا بِهِ بِاَجْمَعِهِمْ اَوْ وَحَّدُوهُ .

اگر بر سبیل فرض ، خداوند بزرگ در اطوار زمان تا انقراض عالم چند برابر آنچه آفریده عالم ها بیافریند و همه مشرک و کافر باشند ، به وجود مقدس او نقصان راه نیابد ، و برای ذات و صفات او فرقی نکند .

و اگر همه مسلم و مؤمن باشند ، و در کمال اطاعت و انقیاد زندگی کنند به هیچوجه نفعی و کمالی برای حضرت او حاصل نگردد ، چرا که هر چه کمال اوست و به جنابش لایق است برای او حاصل است ، و قوه و تحصیل و انتظار نقص است و هیچکدام لایق او نیست ک او از صفات نقیصه منزه و پاک است .

فَلَیْسَ لَهُ مِنْ عِبادَهِ الْخَلْقِ إلاّ إظْهارُ الْکَرَمِ وَالْقُدْرَهِ

.

در عبادت بندگان ، از برای حضرت او چیزی نیست مگر اظهار کرم و توانائی ، تا تمام خلایق بدانند که پروردگار آنان به چه مرتبه بزرگوار و صاحب

قدرت است ، که به عبادت ضعیف معدودی درجات عالیه غیر معدود کرامت کند ، و بدانند که قدرت حضرت دوست آخر ندارد ، و ثوابش را برای عبادت بندگان پایانی نیست !

هر کس هزار آیه از قرآن تلاوت کند ، ملائکه برای او در نامه حسناتش یک قنطار نیکوئی ثبت می کنند و قنطار الهی چنانچه در احادیث آمده پانزده هزار مثقال است و هر مثقال بیست و چهار قیراط و هر قیراطی کوچکترش نزد خداوند مساوی با کوه احد و بزرگترش به آن اندازه که میان زمین و آسمان را پر کند .

پس اگر همه مکلفین از ذکور و اناث و حر و عبد یا اکثر این عمل را بجای آورند و مکرر به تلاوت برخیزند باید ملاحظه کرد چقدر می شود ، و از این قبیل ثواب بلکه زاید بر این به ازای عملها در احادیث ذکر شده .

فَاجْعَلِ الْحَياءَ رِداءً وَالْعَجْزَ إزارا وَاَدْخِلْ تَحْتَ سَريرِ سُلْطانِ اللهِ تَغْنَمْ فَوائِدَ رُبُوبِيَّتِهِ مُسْتَعيناً بِهِ وَمُسْتَغيثاً اِلَيْهِ .

امام ششم (علیه السلام) در پایان این حدیث شریف که در رابطه با ورود به نماز است می فرماید :

حیای از او را رد او نشان دادن عجز و فقر و تهیدستی حقیقی را لباس خود قرار داده ، هیچوقت از حیا و شرم و از اظهار عجز و تقصیر که شعار عرفا و عاشقان و دوستان حضرت مولاست فارغ مباش ، که اگر در اتیان اوامر قصوری راه

یابد ، و کما ینبغی عملت و عبادتت انجام نگیرد فی الجمله در پیشگاه او که پیشگاه مغفرت و گذشت است عذر داشته باشی خود را در تحت حمایت و سلطنت حضرت دوست در آر و به الطاف و عنایات صمدی و سرمدی دست نیاز بزن ، و خود را در حفظ و حمایت او قرار ده تا از شرور و مکاید دیو لعین

هوای نفس و شیطان رجیم در امان بمانی و از فوائد الهی غنیمت ها بدست آری ، ای ضعیف ناتوان از حضرت او در همه امور مدد بخواه و به جناب او استغاثه کن ، که او فریادرس بیچارگان و چاره ساز دردمندان است .

این سرشکسته مقصر ، و ناتوان از راه مانده ، و تهیدست فقیر ، به هنگام ترجمه این حدیث شریف به پیشگاه حضرت او عرضه داشته ام :

تو ای بزم مرا روشن تر از روز

بیا جانم به عشق خود برافروز

زمهجوری دلم آزاد گردان

به لطفت خاطرم را شاد گردان

مرا در بحر رحمت خود درانداز

زپشتم بار عصیان را بینداز

دل و جانم پر از نور کرم کن

زعشقت این دلم باغ ارم کن

اگر لطفی کنی پروردگارم

در اینجا و در آنجا رستگارم

دلم با عشق تو پیوسته باشد

چرا بر روی من در بسته باشد

دل غایب زتو اندر زیان است

بر این معنی کتابت در بیان است

دل و جانم نگردانم ز کویت

نگیرم دیده قلبم زرویت

منم مست رخ جانانه تو

توئی شمع و منم پروانه تو

که من دست از تو ای جان بر ندارم

زخاك کوی تو سر برندارم

بخواهی یا نخواهی بنده ام من

پذیری یا که رد شرمنده ام من

غریبم بی نوایم دردمندم

کرامات تو را من مستمندم

هوای کوی تو آب

حیاتم

به خاک درگهت باشد مماتم

از این درگه تو مسکین را مکن دور

که از غم روز او شد شام دیجور

باب چهاردهم

در آداب قرائت قرآن

قال الصّادِقُ (علیه السلام) : مَنْ قَرَءَ الْقُرانَ وَلَمْ یَخْضَعْ لِلهِ وَلَمْ یَرِقَّ قَلْبُهُ وَلَمْ یُنْشِئْ حُزْنا وَوَجَلاً فی سِرِّهِ فَقَدِ اسْتَهانَ بِعَظِمِ شَأْنِ اللهِ وَخَسِرَ خُسْراناً مُبیناً . فَقارِی الْقُرْآنِ یَحْتاجُ إلی ثَلاثَهَ اَشْیاء قَلْب وَبَدَن فارِغ وَمَوْضِع خال فَإذا خَشَعَ لِلهِ قَلْبُهُ فَرَّ مِنْهُ الشَّیْطانُ الرَّجیمُ قالَ اللهُ تَعالی فَإذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم . وَإذا تَفَرَّغَ نَفْسُهُ مِنَ الْاَسْباب تَجَرَّدَ قَلْبُهُ لِلْقَراءَهِ فَلا یَعْتَرِضُهُ عارِضٌ فَیَحْرِمَهُ بَرَکَهَ نُورِ الْقُرْانِ وَفَوائِدَهُ . وَإذا اتَّخَذَ مَجْلِسا خالیا وَاعْتَزَلَ الْخَلْقَ بَعْدَ أنْ أتی بِالخَصْلَتَیْنِ خُضُوعِ الْقَلْبِ وَفَراغِ الْبَدَنِ إسْتَأنَسَ رُوحُهُ وَسِرُّهُ بِاللهِ عَزَّوَجِلَّ وَوَجِدَ حَلاوَهَ مُخاطَباتِ اللهِ عَزَّوَجِلَّ عِبادَهُ الصّالِحینَ وَعَلِمَ لُطْفَهُ بِهِمْ وَمَقامَ اخْتِصاصِهِ لَهُمْ بِفُنُونِ کَراماتِهِ وَبَدائِعِ إشاراتِهِ . فَإذا شَرِبَ مِنْ هذَا الْمَشْرَبِ حینَئِذ لا یَخْتارُ عَلی ذلِکَ الْحالِ حالاً وَلا عَلی ذلِکَ الْوَقْتِ وَقْتا بَلْ یُؤثِرُهُ عَلی طاعَه وَعِبادَه لاِنَّ فیهِ الْمُناجاهَ مَعَ الرَّبِّ بِلا واسِطَه . فَانْظُرْ کَیْفَ تَقْرَءُ کِتابَ رَبِّکَ وَمَنْشُورَ وِلایَتِکَ وَکَیْفَ تُجیبُ أوامِرَهُ وَنَواهیهِ ، وَکَیْفَ تَمْتَثِلُ حُدُودَهُ فَإنَّهُ کِتابٌ عَزیزٌ لا یَأتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزیلٌ مِنْ حَکیم حَمید . فَرَتِّلْهُ تَرْتیلاً وَقِفْ عِنْدَ وَعْدِهِ وَوَعیدِهِ وَتَفَکَّرْ فی أمْثالِهِ وَمَواعِظِهِ ، وَاحْذَرْ مِنْ اِقامَتِکَ حُرُفَهُ فی إضاعَهِ حُدُودِهِ .

قال الصّادِقُ (علیه السلام) : مَنْ قَرَءَ الْقُرانَ وَلَمْ یَخْضَعْ لِلهِ وَلَمْ یَرِقَّ قَلْبُهُ وَلَمْ یُنْشِئْ حُزْنا وَوَجَلاً فی سِرِّهِ فَقَدِ اسْتَهانَ بِعَظِمِ شَأْنِ اللهِ وَخَسِرَ خُسْراناً مُبیناً .

راوی پر مایه و عارف کتاب با عظمت مصباح الشریعه پس از باب

سیزدهم که در آداب افتتاح و شروع نماز است . به تناسب مسئله پر اهمیت قرائت حمد در نماز که از سوره های با عظمت قرآن بلکه فاتحه و ام الکتاب است ، این روایت پر مغز و حدیث پر معنا و ملکوتی را به عنوان آداب قرائت قرآن ، از امام به حق ناطق حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه صلوات الله الملك العلام نقل می کند .

بخواست حضرت حق و با توفیق جناب او ، و با یاری و مدد حضرتش در این روایت بسیار مهم عرفانی سیر کرده ، و به تماشای مفاهیم گسترده این کلمات نورانی با چشم لطف حضرت دوست برخاسته ، باشد که به عظمت قرآن و دورنمائی از این دریای بی کران نائل گشته ، سپس به قدر طاقت به ترجمه سوره مبارکه حمد ، جهت درک آنچه در شبانه روز به نحو واجب می گوئیم و می خوانیم اقدام خواهد شد .

در جملات نورانی اول روایت به چند موضوع بسیار مهم اشارت رفته که شرح آن را در ضمن فصولی در معرفی قرآن کریم می خوانید .

۱ قرائت قرآن .

۲ خضوع عبد در برابر حق .

۳ رقت قلب .

۴ لزوم مسئله حزن و ترس در هنگام قرائت .

۵ حرمت سبك انگاشتن عظمت حق .

۶ حرمت سبك انگاشتن عظمت حق .

در پیشگاه قرآن

مسئله نزول قرآن ، امین وحی ، روز بعثت ، اعجاز قرآن ، شماره حروف ، شماره کلمات ، شماره جملات ، تعداد آیات ، حزب و جزء ، شماره سور ، زبر و بینات ، مطلق و مقید ، خاص

و عـام ، ناسـخ و منسوخ ، محکم و متشـابه و . . . از مسائـل بسـیار مهمی است ، که جـا دارد نسـبته به هر یـک بحث مفصـل و گسترده ای مطرح گردد ، ولی از آنجا که این نوشـته مباحث عالی عرفان اسـلامی و اخلاق الهی و روش انبیاء و اولیاء را دنبال می کند ، از عهده اش خارج و خوانندگان و محققان می توانند به کتب مفصلی که در این زمینه نگاشته شده مراجعه کنند .

قرآن :

کلام جاوید حق ، و معجزه ابدی رسالت پیامبر ، و نور الهی ، و کتاب با عظمت خداوندی است .

قرآن :

ریسمان محکم الهی ، منشور حیات طیبه ، خیر دنیا و آخرت و سعادت آور جهت انسان در این جهان و آن جهان است .

قرآن :

رمز حقایق ، به حقیقت ناطق ، و گفتار صادق ، و محبوب قلب عاشق ، و برای

ایجاد سلامت دنیا و آخرت برای همه انسانها لائق است .

قرآن :

کلید خوشبختی ، پیش گیر از بدبختی ، صفای باطن ، آرایش ظاهر ، امید امیدوار ، و مرکز اسرار الهی است .

قرآن :

چراغ هدایت ، شاهد نبوت ، ضامن رسالت ، عین دلالت ، کمال آدمیت ، و رهنمای تمام انسانها به سوی خیر و سعادت است .

قرآن :

شفای دردها ، صفای باطن ، عشق عاشق ، عرش معنوی ، و کرسی علم الهی است .

قرآن :

میزان شناخت حق از باطل ، بیانگر حقایق ، پند و عبرت برای اهل دل ، و معلم جاهل است .

قرآن :

نوید وصل ، وعده دهنده به بهشت ، مبشر نیکان و منذر بدان

و تیره بختان ، و ترساننده بدکاران ، و تکیه گاه نیکوکاران است .

قرآن :

راه حق ، صراط مستقیم ، دشمن فاسق ، خسارت فاجر ، غنیمت اهل حال ، و مایه دلدادگان ، و سرمایه نیک بختان است .

قرآن :

بزرگترین نعمت خداوندی ، و شیرین ترین میوه درخت هستی ، و یاری

دهنده مردان خدا ، و نجات دهنده انسان از تمام بدبختی هاست .

قرآن :

آئینه صفات و اسماء حق ، راه خد به سوی بهشت ، مانع انسان از افتادن در عذاب ، و سرچشمه آب حیات ، و ثمره عشق حق به عبد است .

قرآن :

کتاب حدود ، برنامه قصاص ، منبع اوامر و نواهی ، صفحه امثال و حکم ، بازگو کننده سرگذشت نیکان ، و بیانگر حالات ستمگران برای عبرت گرفتن آیندگان و حاضران است .

قرآن :

وجه خدا ، تمثل انبیاء و امامان ، و برنامه زندگی ، و مایه پایندگی ، و روح ملکوت ، و جان جبروت ، و روشنی بخش عالم ناسوت است .

ای ساقی جان برخیز پر کن قدح ما را

پر باده وحدت کن این جام مصفا را

ایام بهار آمد شد عهد خزان کهنه

بنگر چو بهشت عدن خوش ساحت دنیا را

ای مغبچگان نو بر کهنه میاویزید

شد تازه دم بلبل زد نغمه شیوا را

تا چند زو ندیدا وز پشت سخنرانی

قرآن قلم بطلان زد پشت اوستا را

اندیشه انسانی چون راه تکامل یافت

رونق نبود زین پس پندار و فسونها را

قرآن که بهمین گوهر از قلزم توحید است

روشن کند از نورش یکتائی یکتا را

این در یتیم آمد چون در صف صرافان

بشکست بهای آن مقدار گهرها را

چون دولت قرآنی پا زد به

سر پا زند

از شرک مصفا کرد این صفحه غبرا را

ذرات جهان رقصان در پرتو یک نورند

شری به جهان نبود تا زوج بود تا را

نوری زفراز قدس گر جان تو دریابد

آتش بزند نورش اهریمن ادنا را

انجیل و اوستا چون ذرات نظام شمس

خورشید بود قرآن نبود خبر اعما را

زین خوان حقیقت ما چون نقد خرد چیدیم

کی گوش دهیم از دل افسانه آبا را

صد شکر که ایزدمان بنواخت به فضل خویش

تا رهبر ما فرمود احمد شه بطحا را

بر عالمیان نازیم از پیروی قرآن

کز ساحت دین بردیم ما سبقت اعلا را

گر راه خدا خواهی زین راه حقیقت رو

از دست مهل جانا این عروه وثقا را

با نفس مشو همره کاین غول فریبنده

بسیار نکو داند رسم و ره اغوا را

در روشنی خورشید از شمع مدد جستن

جز راه سفه نبود مر عاقل دانا را

قدسی چو تو می دانی کین ره ره ایمان است

بر بند لب از گفتار کین نکته بس ایما را

قرآن :

نجات دهنده انسان از ضلالت و گمراهی ، و شرك و فسق ، و عصیان و طغیان ، و فجور و شرور ،ورهبر آدمیان به سوی حضرت حق و زمینه ساز ورود انسان به بهشت الهی است .

قرآن :

سخن حق با انسان ، از بین برنده تاریکی و ظلمت جان ، علاج وسوسه دل ، و سرور جان ، و مبین واقعیات ، و گشاینده گره مشکلات و نصرت دهنده انسان در برابر تمام آلام و حوادث است .

قرآن :

برطرف کننده ملالت ، پدید آرنده جلالت ، بخشنده کمال ، و سازنده رشد و محکمتین دستگیره نجات برای تمام افراد بشر ، و فرزندان حضرت آدم است .

قرآن :

علم حق

، بازگوکننده مسائل روح ، معراج عقل ، شکوفاکننده فکر ، صفا دهنده جان ، آوای دوست ، ندای ملکوت ، و پوشاننده لباس خلافت به انسان است .

قرآن :

مایه حیات ، سرمایه نجات ، راهگشای راهروان راه الهی ، مدرس تقوا ، معلم وفا ، و ناظم امور حیات انسانهاست .

کلیاتی از مسائل قرآن

شناخت حقایقی که در قرآن مجید آمده ، بر عهده پیامبر و ائمه بزرگور است ، و تا آنجا که ظرفیت انسان تا قیامت اجازه می داده در توضیح حقایق این کتاب از آن بزرگواران مسائلی در کتب معتبره ، حدیث و تفسیر نقل شده ، و آن عزیزان بر اساس بسیاری از آیات قرآن از مردم عالم دعوت به تفکر در اصول و معارف قرآن کرده اند .

انسان با تمام علومی که دارد ، وقتی در برابر قرآن مجید می ایستد ، بطور جدی خود را در برابر دریائی بی ساحل و بحری بی کران ، که آن را بدایت ونهایت معلوم نیست می بیند ! !

در بازگو کردن مسائلی که در قرآن شریف مطرح است ، کسی را توانائی نیست ، زیرا کثرت مسائل به اندازه ای است که شمارش آن ، و توضیح و تفسیرش عمر دهر را لازم دارد .

من با همه حقارت و کوچکی ام می خواستم به شمار مسائل و برنامه هائی که در قرآن مجید آمده برخیزم و آن را به طور فهرستوار در این نوشتار بیاورم ، ولی به این نتیجه رسیدم که این برنامه باید به صورت مستقل صورت گیرد و تحت عنوان برنامه موضوعی بررسی گردد .

در این زمینه شما را به تحقیق

بسیار بسیار مختصر ولی پر مغزی که عارف بزرگ قرن حضرت خمینی در آداب الصلاتش دارد راهنمائی کرده و از شما می خواهم که در مقاله آن جناب در این زمینه دقت کافی مبذول دارید .

خدای تبارک وتعالی بواسطه سعه رحمت بر بندگان ، این کتاب شریف را از مقام قرب در قدس خود نازل فرموده ، و به حسب تناسب عوالم تنزل داده ، تا به این مقام ظلمانی و سجن طبیعت رسیده و به کسوه الفاظ و صورت حروف درآمده .

قرآن برای استخلاص مسجونین در این زندان تاریک دنیا ، و رهائی مغلولین در زنجیرهای آمال و امانی ، و رساندن آنها از حضیض نقص و ضعف و حیوانیت به اوج کمال و قوت و انسانیت ، و از مجاورت شیطان به موافقت ملکوتیین بلکه به وصول به مقام قرب و حصول به مرتبه لقاء الله که اعظم مقاصد و مطالب اهل لقا الله است آمده .

از این جهت این کتاب ، کتاب دعوی به حق و سعادت است و بیان کیفیت وصول بدین مقام می باشد .

مندرجات آن اجمالاً آن چیزی است که در این سیر و سلوک الهی مدخلیت دارد و یا اعانت می کند سالک و مسافر الی الله را ، و بطور کلی یکی از مقاصد مهمه آن دعوت به معرفه الله و بیان معارف الهیه است ، از شئون ذاتیه و اسمائیه و صفاتیه و افعالیه و از همه بیشتر در این مقصود ، توحید ذات و اسماء و افعال است که بعضی از آن به صراحت و بعضی به اشارت مستقصی مذکور است .

و باید دانست که

در این کتاب جامع الهی بطوری این معارف از معرفت ذات تا معرفت افعال مذکور است که هر طبقه به قدر استعداد خود از آن ادراک می کند ! !

چنانچه آیات شریفه توحید و خصوصاً توحید افعال را علماء ظاهر و محدثین و فقها رضوان الله علیهم طوری بیان و تفسیر می کنند که به کلی مخالف و مباین است با آنچه اهل معرفت و علماء باطن تفسیر می نمایند ، و نویسنده هر دو را در محل خود درست می داند ، زیرا که قرآن شفای دردهای درونی است و هر مریض را بطوری علاج می کند .

چنانچه کریمه :

(هُوَ الْاَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ)(١) .

و کریمه :

(اللهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْاَرْضِ)(٢) .

و کریمه :

(هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَفِی الْاَرْضِ إِلهٌ)(٣) .

و کریمه :

(هُوَ مَعَکُمْ)(۴) .

و کریمه :

(فَأَیْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ)(۵) .

الی غیر ذلک در توحید ذات و آیات کریمه آخر سوره حشر و غیر آنها در توحید صفات و کریمه :

(وَمَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلکِنَّ اللهَ رَمَی)(۶) .

و کریمه :

(اَلْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعالَمِینَ)(٧) .

١ سوره حدید (۵٧) : ٣ .

٢ سوره نور (٢۴) : ٣۵ .

۳ سوره زخرف (۴۳) : ۸۴ .

۴ سوره حدید (۵۷) : ۴ .

۵ سوره بقره (۲) : ۱۱۵ .

۶ سوره انفال (۸) : ۱۷ .

۷ سوره فاتحه (۱) : ۲ .

و کریمه :

(یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ)(۱) .

در توحید افعال ، که بعضی به وجه دقیق و بعضی به وجه ادق عرفانی دلالت دارد

برای هر یک از طبقات علماء ظاهر و باطن و برای هر یک شفای امراض است .

و در عین حال که بعضی آیات شریفه مثل آیات سوره توحید و آیات اول سوره حدید به حسب حدیث شریف کافی برای متعمقان از آخر الزمان وارد شده ، اهل ظاهر را نیز از آن بهره کافی است و این از معجزات این کتاب شریف و از جامعیت آن است ! !

و دیگر از مقاصد و مطالب آن دعوت به تهذیب نفوس و تطهیر بواطن از ارجاس طبیعت و تحصیل سعادت است .

و بالجمله کیفیت سیر و سلوک الی الله و این مطلب شریف به دو شعبه مهم منقسم است : یکی تقوا به جمیع مراتب آنکه مندرج است در آن تقوای از غیر حق و اعراض مطلق از ماسوی الله .

و دیگر ایمان به تمام مراتب و شئون که در آن مندرج است اقبال به حق و رجوع و انابه به آن ذات مقدس ، و این از مقاصد مهمه این کتاب شریف است که اکثر مطالب آن بلاواسطه یا مع الواسطه به این مقصد شریف رجوع کند .

و دیگر از مطالب این صحیفه الهیه قصص انبیاء و اولیاء و حکماء است و کیفیت تربیت حضرت حق نسبت به آنان و تربیت آنان خلق خدا را ، که در این قصص فوائد بی شمار و تعلیمات بسیار است و در آنها بقدری معارف الهیه

۱ سوره حشر (۵۹) : ۲۴ .

و تعلیمات و تربیت های ربوبیه مذکور و مرموز است که عقل را متحیر کند .

در همین قصه خلق آدم (علیه السلام) و امر به سجود ملائکه

و تعلیمات اسماء و قضایای ابلیس که در کتاب خدا مکرر ذکر شده به قدری تعلیم و تربیت و معارف و معالم است برای کسی که :

(لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ)(۱) .

که انسان را حیران کند .

و اینکه قصص قرآنیه مثل قصه آدم و موسی و ابراهیم و دیگر انبیاء مکرر ذکر شده برای همین نکته است که این کتاب ، کتاب قصه و تاریخ نیست بلکه کتاب سیر و سلوک الی الله و کتاب توحید و معارف و مواعظ و حکم است ، و در این امور تکرار مطلوب است تا در نفوس قاسیه تأثیری کند و قلوب از آن موعظت گیرد .

بالجمله ذکر قصص انبیاء و کیفیت سیر و سلوک آنها و چگونگی تربیت آنان از بندگان خدا و حکم و مواعظ و مجادلات حسنه آنها ، از بزرگترین ابواب معارف و حکم و بالاترین درهای سعادت و تعالیم است که حق تعالی جل مجده به روی بندگان خود مفتوح فرموده .

و چنانچه ارباب معرفت و اصحاب سلوک و ریاضت را از آنها حظی وافر و بهره ای کافی است ، کسانی دیگر را نیز نصیبی وافی و قسمتی بی پایان است .

چنانچه از کریمه شریفه :

(فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأى كَوْكَباً)(۲) .

مثلاً اهل معرفت کیفیت سلوک و سیر معنوی حضرت ابراهیم (علیه السلام) را ادراک

۱ سوره ق (۵۰) : ۳۷ .

۲ سوره انعام (۶) : ۷۶ .

می کنند ، و راه سلوک الی الله و سیر الی جنابه را تعلیم می نمایند و حقیقت سیر انفس و سلوک معنوی را از منتهای ظلمت طبیعت

که بن جن علیه اللیل در آن مسلک تعبیر شده تا القات مطلق انیت و انانیت و ترک خودی و خودپرستی و وصول به مقام قدس و دخول در محفل انس که در این مسلک اشارت به آن است :

(وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماوَاتِ . . .)(۱) .

از آن دریابند .

و دیگر از مطالب این صحیفه نورانیه ، بیان احوال کفار و جاحدین و مخالفان با حق و حقیقت و معاندین با انبیاء و اولیاء و بیان کیفیت عواقب امور آنها و چگونگی بوار و هلاک آنها ، چون قضایای فرعون و قارون و نمرود و شداد و اصحاب فیل و دیگر از کفره و فجره است ، که در هر یک از آنها موعظت ها و حکم و بلکه معارفی است برای اهلش .

و دیگر از مطالب این کتاب با عظمت قضایای غزوات رسول خداست ، که در آنها نیز مطالب شریفه مذکور است ، که یکی از آنها کیفیت مجاهدات اصحاب رسول خدا است ، برای بیدار کردن مسلمین از خواب غفلت و برانگیختن آنها است برای مجاهدت فی سبیل الله و تنفیذ کلمه حق و اماته باطل .

یکی دیگر از مطالب قرآن شریف بیان قوانین ظاهر شریعت و آداب و سنن الهیه است ، که در این کتاب نورانی کلیات و مهمات آن ذکر شده و عمده در این قسمت دعوی به اصول مطالب و ضوابط آن است ، مثل باب صلاه و زکوه و خمس و حج و صوم و جهاد و نکاح و ارث و قصاص و حدود و تجارت و امثال آن ، و چون این قسم

که علم ظاهر شریعت است عالم المنفعه و برای جمیع

۱ سوره انعام (۶) : ۷۹ .

طبقات از حیث تعمیر دنیا و آخرت مجعول است و تمام طبقات مردم از آن به مقدار ظرفیت خود استفادت کنند از این جهت در کتاب دعوت به آن بسیار است ، و در احادیث و اخبار نیز خصوصیات و تفاصیل آنها به حد وافر است و تصانیف علماء شریعت در این قسمت بیشتر و بالاتر از سایر قسمت ها است .

و یکی دیگر از مطالب قرآن شریف احوال و معاد و براهین بر اثبات آن و کیفیت عذاب و عقاب و جزا و ثواب آن و تفاصیل جنت و نار و تعذیب و تنعیم است .

در این قسمت حالات اهل سعادت و درجات آنها از اهل معرفت و مقربین و از اهل ریاضت و سالکین و از اهل عبادت و ناسکین و همینطور حالات و درجات اهل شقاوت از کفار و محجوبین و منافقین و اهل معصیت و فاسقین مذکور است .

ولی آنچه به حال عموم بیشتر فایده داشته باشد ، بیشتر مذکور و با صراحت لهجه است ، و آنچه برای یک طبقه خاصه مفید است به طریق رمز و اشاره مذکور است مثل :

(رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ)(۱) .

و آیات لقاء الله برای آن دسته و مثل :

(كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يَوْمَئِذ لَمَحْجُوبُونَ)(۲) .

برای دسته دیگر ، و در این قسم یعنی در قسم تفصیل معاد و رجوع الی الله معارفی بی شمار و اسراری بس دشوار مذکور است ، که اطلاع بر کیفیت آنها جز به سلوک برهانی یا نور عرفانی نتوان

پیدا کرد .

۱ سوره توبه (۹) : ۷۲ .

۲ سوره مطففین (۸۳) : ۱۵ .

قرآن بـا روشن ترین و واضـح ترین طرزی وجود خـدای یگانه را در سوره های ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۱۷ ۱۸ ۳۴ ۳۹ ۴۰ ۴۲ ۵۹ ۱۱۲ تعلیم می دهد .

خداوند آفریننده همه اشیاء است سوره های ۱۶ ۱۷ نیکو و رحیم است سوره های ۳ ۶ ۱۰ ۴۰ و حتی کسانی را که نسبت به او سپاسـگزار نیستند حفظ و حمایت می کند سوره های ۳ ۹ ۶۴ و از کسـانی که به او تعرض می کننـد در صورتی که توبه کنند عفو می کنـد سوره های ۲۵ ۱۱۰ حاکم و قاضـی روز قیامت است سوره های ۲ ۱۴ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۲۲ و به هر کس مطـابق عملش پاداش می دهـد سوره های ۲ ۳ ۴ ۱۰ ۲۸ یعنی به خوبان و به آنان که در راه او جهاد می کننـد و می میرند سـعادت ابد عنایت می شود ، و شـرح این سعادت و نعمت ها به صورتی داده شده که هر کسی از روی اراده و تحقیق تصدیق می کند سوره های ۴ ۷ ۱۳ ۱۵ ۱۸ ۳۲ ۳۵ و مضامینی که در باره بدکاران و اشرار و مجازاتی که در جهنم مخوف و مهیب به آنها داده خواهد شد در سوره های

۲۷ ۳۸ ۴۵ ۵۲ ۵۵ ۵۶ ۷۶ ۸۸ آمده است .

قرآن مجید هر نوع فسق و فجور و افراط در آن سوره های ۴ و ۱۷ و رباخواری سوره ۲ و حرص و غرور سوره های ۴ و ۱۷ و ۱۸ ، افتراء و تهمت سوره ۱۰۴ و طمعورزی سوره های ۴ ۳۳ نفاق سوره ۴ و ۶۳ ، شهوت در جمع آوری اشیاء از بین رفتنی سوره های ۱۰۰ و ۱۰۲ را تقبیح و در مقابل انفاق سوره های ۲ ۳ ۳۰ ۵۰ ۷۰ ۹۰ ، محبت به نوع سوره های ۴ ۱۷ ۲۹ ۴۶ سپاسگزاری از خدا اکثر سوره ها ، وفای به عهد سوره های ۵ ۱۶ ، صفا و خلوص ، سوره های ۵ ۶ ، محبت به ایتام و دستگیری از آنان در موارد متعدد ، تقوا و عفت در همه امور سوره های ۲۴ و ۲۵ ، آزادی بردگان سوره های ۱۳ ۹۰ ، صبر در صد و سه مورد ، تسلیم و رضا در موارد متعدده ، عفو از دیگران سوره های ۳ ۱۶ ۲۴ ۴۳ ،

و کلیه کارهای نیک را اکیداً به مرد و زن دستور می دهد(۱) .

قرآن ریسمان محکم الهی برای صعود به اوج کمال است

قسمت اول

قرآن مجید از موجودیت و حقیقت خود تعبیر به ریسمان می کند ، ریسمانی که از مبدء عالی عالم تا کناره این چاه طبیعت کشیده شده ، تا انسان ، این موجودی که آراسته به هر نوع استعداد و قوه است ، با دست زدن

به آن قوا و استعدادهای ذاتی و حقیقی اش رشد کرده و همراه این طناب الهی به لقاء حضرت حق برسد .

چنانچه انسان در برابر قرآن میجد بی تفاوت بماند ، با سر و با تمام موجودیت و هویتش به قعر چاه طبیعت سرنگون شده و تمام ارزش های خود را از دست خواهد داد و از هر هستی او چیزی جز خطی از حیوانیت و پستی نخواهد ماند .

(وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلاَّ خَسَاراً)(۲) .

جلال الدین مولوی در این زمینه مضمون جالبی دارد :

زان که از قرآن بسی گمره شدند

زان رسن قومی درون چه شدند

مر رسن را نیست جرمی ای عنود

چون ترا سودای سر بالا نبود

شارح مثنوی در این زمینه می فرماید :

یکی از عالی ترین مضامین انسانی ، فردی ، و اجتماعی ، روانی و اخلاقی و اقتصادی و سیاسی و طبیعی ، همین مضمون است که جلال الدین در دو بیت مورد تحلیل گوشزد کرده است .

۱ محمد و قرآن : /۱۰۶ .

۲ سوره اسرا (۱۷) : ۸۲ .

آنچه را که در دو بیت فوق مطرح می کند ، می توان به عنوان یک اصل کلی در تمام شئون بشری تلقی نمود .

به توضیح اینکه انسان در هر موقعیتی هم که قرار بگیرد ، پیرامون او را پدیده ها و قوانین و وسائل فراوانی احاطه کرده است .

آن پدیده ها و قوانین و وسائل بخودی خود ، در راه تعیین سرنوشتی که انسان با دست خود باید بسازد ، آمادگی فعالیت خود را اعلام کرده اند ، بدون اینکه این اعلام

موجب اجبار انسانی بوده باشد .

مثلاً- نور یکی از آن پدیده ها و وسائل است که تمام جایگاه های حیات ما را روشن ساخته است ، در عین حال ما را به هیچ یک از هدف های حیاتی که باید آن را به دست بیاوریم مجبور نمی سازد .

پدیده نور تاکنون هیچ قماربازی را مجبور نساخته است که در روشنائیش بنشیند و قماربازی کند ، چنانکه هیچ پارسائی را مجبور نساخته است که در روشنائیش بنشیند و به عبادت خداوندی پردازد .

آب ، آن ماده حیاتی کره خاکی به وجود و جریان خود ادامه می دهد ، بدون اینکه کسی را مجبور کند شخص دیگری را در استخر آب بیندازد و او را غرق کند ، یا جهاز هاضمه و دستگاه مربوط بدن را به آشامیدن خود مجبور بسازد و نه تنها او را از مرگ نجات بدهد ، بلکه سلولها و اعصاب مغزی را آماده اندیشه و رؤیا و تخیل و تداعی معانی و خودآگاهی نماید .

آری ماده آب هیچگونه مأمور اجرائی بالای سر استعمال کنندگان آب نگماشته است .

این انسان است که حیات خود را می خواهد ، و آن آب را با انواع گوناگون مورد بهره برداری قرار می دهد .

این مسئله مورد تردید نیست ، آنچه که جای تأسف است ، این است که این

انسان روی چه عواملی به جای داشتن سودای سر به بالا ، همواره میل به سر به پائین می کند .

افسوس بر آن انسانهائی که با بودن نبوت و امامت و بخصوص حبل الله متینی چون قرآن ، در این قفس خاکی خود را حبس کرده و

چون درب این قفس باز شود جائی جز جهنم برای آنان نخواهد بود .

نه پای آنکه از کره خاک بگذرم

نه دست آنکه پرده افلاک بردرم

بی آب و دانه در قفسی تنگ مانده ام

پرها زنم چو زین قفس تنگ برپرم

از بسکه همچو نقطه موهوم شد دلم

سرگشته تر زدایره بی پا و بی سرم

تا روح و نفس هر دو بهم باز مانده اند

گاهی فرشته طبعم و گه دیو پیکرم

بر ملک کاینات سلیمان وقتمی

گر دیو نفس یک نفس استی مسخرم

یا رب بسی فضول بگفتم زراه رسم

استغفرالله از همه گردان مطهرم

بی بحر رحمت تو مرا موت احمرست

سیرم بکن که تشنه آن بحر اخضرم

زین هفت حلقه فلکم بگذران که من

چون مهره فتاده درین تنگ شش درم

روزی که خاک گور شوم رحمتی کن

سختم مگیر زان که من آن صید لاغرم

روزی که سر زخاک برآرم به بوی غیب

رسوا مکن میانه غوغای محشرم

گر رد کنی مرا و اگر در پذیریم

خاک سگان کوی توام بلکه کمترم

تا هست عمر ، چون سگ اصحاب کهف تو

سر بر دو دست بر در کویت مجاورم

بر خاک درگه تو شفاعت گری کند

از خون دیده گر سر یک موی شد ترم

فریادرس مرا که تو دانی که عاجزم

و آزاد کن مرا که تو دانی که مضطرم

آزادم از گنه کن و از بندگیت نه

کز بندگیت خواجگی آید میسرم

عطار بر در تو چو خاکی است منتظر

یا رب درم مبند که من خاک آن درم

قرآن را برای رشد و تکامل و رسیدن به عالی ترین مقام الهی نفس و هستی خود بخواهید ، آن را فرا گرفته و برای رفع عیوب درون و برون خود عمل کرده و از خویشتن به وسیله قرآن مجید

انسان نمونه ای بسازید .

قرآن را برای تخدیر خود از ملامت ها و خستگی ها و از اینکه آن را شفیعی جهت پول یافتن و شفای امراض بدنی و برکت خانه و مغازه قرار دهید سخت بپرهیزید ، که دین برای جبران ملالت جسمی و علاج ترس از حوادث مادی نیامده ، جلال الدین در ضمن آثارش به اینان که برداشت غلط از قرآن دارند حملهور شده و می گوید :

خویشتن مشغول کردن از ملال

باشدش قصد از کلام ذوالجلال

کاتش وسواس را و غصه را

زان سخن بنشاند و سازد دوا

شارح مثنوی در ذیل این ابیات می فرماید :

یکی از پرده های ضخیمی که به روی دین و منابع و شئون آن افتاده و مردم را از این حقیقت حیات بخش محروم ساخته است همین نکته است که جلال الدین متذکر می شود

می گویند : قرآن و بطور کلی دین ساخته آلام و ناگواریهایی است که دامنگیر افراد انسانی است .

خشونت و تلخی رویدادهای زندگانی دائماً انسانها را در اندوه و وسوسه و اضطراب و ترس غوطهور می سازد ، وقتی که بشر در مقابل این خشونت و تلخی ها به ناتوانی خود پی می برد ، به وسائل گوناگونی پناه می برد ، مانند عوامل تخدیر مادی از افیون گرفته تا موسیقی و از آراستن و پیراستن موضوعات به عنوان زیبا دوستی گرفته تا هنرهای گوناگون و بالاخره عامل دین را برای خود وسیله ای قرار می دهد و از واقعیات فرار می کند .

این داوری « ظالمانه و خائنانه » به هیچوجه با واقعیت تطبیق نمی کند ، زیرا نخست این مسئله را باید در

نظر بگیریم که فرق زیادی وجود دارد میان علت اصلی یک جریان ، و فایده ای که می توان از آن بهره برداری نمود .

شما در باغچه خانه خود گل زیبای گران قیمتی را می کارید ، و گربه ای که گرمای تابستان ناراحتش کرده از بالای دیوار سایه آن گل زیبا را می بیند و پائین می آید و در سایه شاخه و برگ گل پهن می شود و ساعتی آسایش می کند ، آیا صحیح است که بگوئیم :

هدف شما و علت اصلی آن که شما پولی خرج کرده و روزها و شاید ماهها زحمت کشیده گل زیبائی را پرورده اید ، همان آسایش گربه در سایه آن است ؟ !

لباسهائی را که پوشیده اید برای حفظ بدن از ناملایمات جوی است فرض کنیم که سیل خروشانی در معرض ورود به خانه شماست ، و شما چیزی ندارید یا آنچه دارید برای جلوگیری سیل از ورود به خانه کفایت نمی کند ، مجبور می شوید که لباسهای خود و خانواده تان را به جای گونی ریگ در جلوگیری از سیل مورد بهره برداری قرار بدهید .

قسمت دوم

این دو مثال اگر چه صد در صد با مسئله ما تطبیق نمی شود ، ولی برای توضیح علت اصلی یک شیء و فائده عارضی آن مناسب به نظر می رسد ، این حماقت که قرآن و سایر شعائر دینی و به جای آوردن دستوراتش علت اصلی دین تلقی شود سابقه دیرینه ای دارد و در خود قرآن در چند آیه مورد توبیخ قرار گرفته است ، مانند آن آیه که می گوید :

وقتی که ضرری به

انسان متوجه شود به خدا می گراید و دست به دعا بلند می کند .

لـذا جمـال الـدین در ابیـات مورد تحلیـل می گویـد : اگر تو قرآن را برای رفع ملالـت خـاطر می خوانی چه تفـاوتی با کلیله و شاهنامه خواندن ارد ؟

قرآن را برای خـدا فرا گیریـد و برای خـدا عمـل کنیـد ، تا به نقطه ای که برای شـما معلوم کرده انـد و آن مقام خلافت از حق است برسـید ، قرآن را برای کسب سـعادت دنیـا و آخرت بخوانیـد و عمـل کنیـد ، قرآن را برای رفـع دردهـای عقلی و روحی تلاوت کنید ، قرآن را برای خدا بخواهید ، و برای خدا فرا گیرید و برای خدا به اجرا بگذارید .

با قرآن آشنا شوید و به قرآن آگاه شوید ، و به آیات خدا آراسته گردید تا به مقام والای ملکوتی و الهی برسید .

تا هستید خود را به قرآن عرضه کنید .

قرآن همانطور که خودش می فرمایـد : کتاب هـدایت ، کتاب شـفا ، کتاب زمینه ساز رشد و کمال و مبین تمام مسائل مثبت و منفی است .

غرض از نزول قرآن آراسته شدن انسان به مقام شامخ انسانیت و رسیدن او به مقام لقاء و وصال است .

قرآن برای بیداری قلب و توجه دادن انسان به واقعیات و متصل نمودن آدمی به ملکوت سماوات و ارض آمده .

بر ما لازم است بطور مسـتمر در ضـمن قرائت قرآن با توجه به مفاهیم عالی آیات خود را بر کتاب الهی عرضه کرده و در مقام تطبیق خود با آیات الهیه برآئیم ، تا اگر آنچه قرآن می خواهد در ما باشد

به حفظ آن بکوشیم و آنچه نمی خواهد اگر در ما هست به علاج آن اقدام نمائیم .

عارف بزرگ حضرت امام خمینی در این زمینه می فرماید :

یکی از آداب مهمه قرائت قرآن که انسان را به نتائج بسیار و استفادات بی شمار نائل کند تطبیق است و آن چنان است که در هر آیه از آیات شریفه که تفکر می کند ، مفاد آن را با حال خود منطبق کند و نقصان خود را بواسطه آن مرتفع نماید و امراض خود را به آن شفا دهد .

مثلاً در قصه شریفه حضرت آدم ببیند سبب مطرود شدن شیطان از بارگاه قدس با آن همه سجده ها و عبادتهای طولانی چه بوده ، خود را از آن تطهیر کند ، زیرا مقام قرب الهی جای پاکان است ، با اوصاف و اخلاق شیطانی قدم در آن بارگاه نتوان گذاشت .

از آیات شریفه استفاده می شود که مبدء سجده ننمودن ابلیس خودبینی و عجب بوده که کوس :

(أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِن نَار وَخَلَقْتَهُ مِن طِين)(۱) .

زد و این خودبینی اسباب خودخواهی و خودفروشی که استکبار است شد ،

۱ سوره اعراف (۷) : ۱۲ .

و نتیجه استکبار خودرأیی و استقلال و سرپیچی از فرمان دوست گشت ، و به این خاطر او را مطروف درگاه نمودند .

آه بر عده ای از ما که از اول عمر شیطان را ملعون و مطرود خواندیم و خود به اوصاف خبیثه او متصف هستیم ، و در فکر آن نشدیم که آنچه سبب مطرودیت درگاه قدس است در هر حال از خود دور کنیم ، شیطان خصوصیتی ندارد

، آنچه او را از درگاه قرب دور کرد ، اگر در ما باشد ما را هم نگذارد به آن پیشگاه پاک راه یابیم ، بترسیم از اینکه لعن هائی که به ابلیس می کنیم خود در آن شریک باشیم !

و نیز تفکر کنیم در همین قصه شریفه و سبب مزیت آدم و برتری او از ملائکه الله ، ببینیم چه بوده ، که خود نیز به قدر طاقت به آن آراسته گردیم ، می بینیم تعلیم اسماء سبب برتری او گشت و مرتبه عالیه تعلیم اسماء تحقق به مقام اسماء الله است چنانچه مرتبه عالیه از احصاء اسماء که در روایت شریفه است :

إنَّ للهِ تِسْعٌ وَتِسْعينَ أسْماءٌ مَنْ أحْصاها دَخَلَ الْجَنَّهَ .

تحقّق به حقیقت آنها است که انسان را به جنت اسمائی نایل می کند ، انسان با ارتیاضات قلبیه می تواند مظهر اسماء الله و آیات کبرای الهیه شود و وجود او وجود ربانی و متصرف در مملکت او دست جمال و جلال الهی باشد ، و در حدیث قریب به این معنی است که :

همانا روح مؤمن اتصالش به خدای تعالی شدیدتر است از اتصال شعاع خورشید به خورشید .

در هر صورت کسی که بخواهد از قرآن شریف حظ وافر و بهره کافی بردارد باید هر یک از آیات شریفه را با حال خود تطبیق کند ، تا استفاده کامله کند مثلاً در آیه شریفه سوره انفال آمده :

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَعَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ)(۱) .

شخص سالک باید این اوصاف ثلاثه را ببیند با او منطبق است یا نه

؟ آیا وقتی یاد خدا به میان می آید قلبش فرو می ریزد و ترسناک می شود ؟ و وقتی آیات شریفه الهیه بر او خوانده می شود نور ایمان در قلبش افزایش پیدا می کند ، و اعتمادش بر خداست ؟

یا در هر یک از مراتب راجل و از هر یک از این خواص محروم است ؟ اگر بخواهد بفهمد که از حق ترسناک است و قلبش ازترس او فرو می ریزد به اعمال خود نظر کند ، انسان ترسناک در محضر کبریائی جسارت به مقام مقدسش نکند و در حضور حضرت حق هتک حرمات الهیه ننماید ، اگر با آیات الهیه ایمان قوی شود نور ایمان به مملکت ظاهرش نیز سرایت کند .

ممکن نیست قلب نورانی باشد و زبان و کلام و چشم و نظر و گوش و استماع نورانی نباشد ، بشر نورانی آن است که تمام قوای ملکیه و ملکوتیه اش نوربخش باشد و علاوه بر آنکه خود او را هدایت به سعادت و طریق مستقیم کند به دیگران نیز نورافشانی نموده ، آنها را به راه راست هدایت کند .

چنانچه اگر کسی به خدای تعالی توکل و اعتماد داشته باشد قطع طمع از دست دیگران کند ، و بار احتیاج خود را به درگاه غنی مطلق افکند ، و دیگران را که چون خود او فقیرند مشکل گشا نداند ، پس وظیفه سالک الی الله آن است که خود را به قرآن شریف عرضه بدارد .

چنانچه میزان در تشخیص صحت و عدم صحت و اعتبار ولا اعتبار حدیث و روایت آن است که آن را به کتاب خدا عرضه دارند

و آنچه مخالف آن است باطل و زخرف شمارند ، میزان در استقامت و اعوجاج و شقاوت و سعادت آن

۱ سوره انفال (۸) : ۲ .

است که در میزان کتاب الله درست و مستقیم درآید .

و چنانچه خلق رسول خدا قرآن بود ، امت هم باید خلق خود را با قرآن موافق کند تا با خلق ولی کامل نیز مطابق گردد ، و اخلاقی که مخالف با کتاب خداست زخرف و باطل است ، و همچنین جمیع معارف و احوال قلوب و اعمال باطن و ظاهر خود را باید با کتاب خدا تطبیق کند تا به حقیقت قرآن متحقق گردد و قرآن مجید صورت باطنی او شود .

کسی کو هر چه دید از چشم جان دید

هزاران عرش در مویی عیان دید

عدد از عقل خواست اما دل پاک

عدد گردید در گفت و زبان دید

چو این آن است و آن اینست جاوید

چرا پس عقل احول این و آن دید

چو دریا عقل دایم قطره بیند

به چشم او نشاید جاودان دید

کسی کو بر احد حکم عدد کرد

مجال بی نشانی را نشان دید

به جان بین هر چه می بینی که توحید

کسی کو محو شد از جسم و جان دید

چو دو عالم زیک جوهر برآمد

در اندک جوهری بسیار کان دید

ازل را و ابد را نقطه ای یافت

همه کون و مکان و لامکان دید

یقین می دان که جسم و جان چنانست

که ذره ، بر زمین هفت آسمان دید

ولی هر ذره ای از آسمان نیز

بعینه هم زمین هم آسمان دید

چه جای آسمان است و زمین است

که در هر ذره ای هر دو جهان دید

چه می گویم که عالم صد هزاران

ورای هر دو

عالم می توان دید

همی در هر چه خواهی هر چه خواهی

به چشم جان توانی بی گمان دید

تو در قدرت نگر تا آشکارا

ببینی آنچ عین تو نهان دید

چو هر دو کون در جنب حقیقت

بسی کمتر زتار ریسمان دید

اگر یک ذره بوی گل پذیرد

عجب نبود چنین باید چنان دید

دو عالم چیست از یک سایه توست

که آنجا ذره را خط امان دید

دلی کان گنج پی برد از طلسمش

فنا شد تا دو عالم طیلسان دید

زخود گم گردی ای عطار اینجا

که تا خود را توانی کامران دید

سه وظیفه بسیار مهم در برابر قرآن

تمام افراد مسلمان از مرد و زن در برابر کتاب با عظمت الهی دارای سه مسئولیت بسیار مهم هستند :

۱ یاد گرفتن قرآن

۲ فهم معانی و مفاهیم قرآن

۳ عمل به قرآن

در شرح این سه وظیفه سنگین و پر منفعت باید گفت : از ابتدای بعثت رسول گرامی اسلام تا شروع غیبت که همزمان با ولادت امام عصر (عج) نزدیک به دویست و شصت و هشت سال است .

در این مدت پیامبر بزرگ و ائمه طاهرین تا سر حد باختن جان تمام همت خودر بر تعلیم و تفهیم قرآن و زمینه سازی برای عمل به کتاب خدا صرف کردند شما می دانید که هر دقیقه و ثانیه از عمر این بزرگواران برتر از تمام عالم است .

ضَرْبَهُ عَلیّ یَوْمَ الْخَنْدَقِ أفْضَلُ مِنْ عِبادَهِ الثَّقَلَیْنِ .

یک ضربت زدن مگر چه اندازه وقت می گیرد ؟ همین مقدار وقت و عمل در آن بنا به فرموده نبی اسلام از عبادت ثقلین بالاتر است ، دقایق عمر پیامبر و همه ائمه به همین میزان است و این بزرگواران این مدت پر بها را خرج

این سه برنامه با عظمت کردنـد ، بر ماست که زحمات آن عزیزان الهی را قدردانی کنیم و قدردانی زحمات آنان به این اسـت که این سه برنامه را نسبت به کتاب الهی تحقق دهیم .

روشـی که پیامبر بزرگ و ائمه طاهرین نسبت به قرآن در میان مردم داشـتند به دستور خود قرآن بود ، قرآن است که تاکید بر تعلیم قرائت و تفهیم مفاهیم و عمل به آیات خداوندی دارد .

در آخرین آیه سوره مزمل که احتمالاً سوره سوم یا چهارم قرآن از نظر نزول است در مسئله قرائت می خوانیم :

(فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرآنِ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللهِ هُوَ خَيْراً وَأَعْظَمَ أَجْراً وَاسْتَغْفِرُوا اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ)(۱) .

به آن اندازه که برای شـما آسان و بی مشـقت است قرآن بخوانید خدای بر احوال شما آگاه است ، که برخی مریض و ناتوانید و عده ای به سـفر برای کسب و تجارت برای به دست آوردن روزی حق در طلب و کوشـش هستید ، و گروهی در راه خدا به روز و شب در جهاد هستید ، پس در هر حال آنچه برای شـما میسـر است به قرائت قرآن بپردازید و نماز بپا دارید و زکات مال بدهیـد و به خـدا قرض نیکو بپردازید و بدانید هر عمل نیک برای آخرت خود پیش می فرستید ، پاداش آن را نزد خداوند می یابید ، این کار

خیر شما از متاع دنیا بسی بهتر و بزرگتر است و از خداوند طلب آمرزش کنید که خدا بسیار مهربان و آمرزنده است .

در این آیه کریمه دو مرتبه امر به قرائت شده ، و عمل به این امر مهم الهی مستلزم یادگیری ظاهر قرآن مجید است ، روی این حساب برای کسانی که بتوانند قرآن را تعلیم بگیرند ، لازم است به این مسئله توجه کنند و سپس خویش

۱ سوره مزمل (۷۳) : ۲۰ .

را به قرائت کتاب الهی عادت دهند .

و در مسئله با عظمت فهم مفاهیم عالی قرآن که محصول تفکر و مطالعه در آثار اسلامی است در قرآن مجید سوره حشر آیه ۲۱ می خوانیم :

(لَوْ أَنزَلْنَا هذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَل لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَتِلْكَ الأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) .

اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم ، هر آینه آن را از ترس خدا خاشع و متلاشی می دیدی ، این مثلها را برای مردم می زنیم تا اندیشه کنند .

آری گوه با اتصال به قرآن از ترس خدا خاشع و متلاشی می شد ، وای بحال انسان اگر با این عقل و فطرت و وجدان در ارتباط با قرآن قرار نگیرد ، و در مقام فهم قرآن و اندیشه و تفکر در آن برنیاید .

قرآن کریم به کسانی که همت خود را در فهم آیات کتاب مصرف نمی کنند سخت حمله کرده و می فرماید :

(أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوب أَقْفَالُهَا)(۱) .

آیا در قرآن اندیشه نمی کنند ، یا بر دلهاشان قفلها زده اند ، و در مسئله

بسیار مهم عمل ، سوره ای نیست مگر اینکه ترغیب و تشویق به عمل می کند و اساس نجات را پس از فهم قرآن عمل به قرآن می داند .

(إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً)(۲) .

به تحقیق این قرآن مردم را به راست ترین و استوارترین طریقه هدایت می کند

۱ سوره محمد (۴۷) : ۲۴ .

۲ سوره اسری (۱۷) : ۹ .

و اهل ایمان را که دارای عمل صالح باشند به اجر بزرگ بشارت می دهد .

البته عمل صالح آن عملی است که بر اساس آیات کتاب خدا و با نیت خالص از انسان صادر شده باشد .

اگر انسان به قرائت و فهم و عمل به قرآن بپردازد و این روش را تا هنگام خروج از دنیا ادامه دهد فلاح و رستگاری او حتمی است .

در سوره اعراف آیه هشتم می خوانیم :

(وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

میزان در قیامت حق است ، پس کسانی که در آن میزان از نظر نیکی عمل و زین و سنگین برآیند اهل فلاحند .

برای خدا در قیامت میزانهائی است : انبیاء ، ائمه ، صلحاء ، و در رأس همه آنها قرآن مجید است .

آری در قیامت همه را با قرآن می سنجند ، اگر اعمال و اخلاق آنان با کتاب خدا یکی باشد سنگین عمل و اهل نجات و اگر مطابق نباشد سبک عمل و اهل عذابند .

(وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولِئكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُم بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ)(۱) .

قرآن سند بهترین فرهنگ و برترین نظام است

قسمت اول

اگر کسی بخواهد به نحو حقیقت اسلام

و انسان و جهان را بشناسد ، چاره ای جز مراجعه به کتاب الهی ندارد .

در این کتاب جاوید ، آنچه آمده هماهنگ با تمام شئون انسان و منطبق بر نظام احسن خلقت است .

۱ سوره اعراف (۷) : ۹ .

مرا یارای آن نیست که این حقیقت را توضیح دهم بیائید این مسئله را با هم از قول مفسر بزرگ قرن و فیلسوف عظیم القدر و عارف جلیل مرحوم علامه طباطبائی از نظر بگذرانیم ، این مرد بزگ در رساله قرآن در اسلام در بخش اول می فرماید :

با تأمل در چند مقدمه زیرین می توان معنی واقعی اشتمال قرآن مجید بر برنامه زندگی بشر را دریافت :

۱ انسان در زندگی خود هرگز هدفی جز سعادت و خوشبختی و کامروائی خود ندارد .

« خوشبختی و سعادت شکلی است از زندگی که انسان آرزوی آن را داشته ، شیفته آن است ، مانند آزادی و رفاهیت و وسعت معاش و جز آنها » .

و چنانچه گاهی افرادی را می بینیم که از خوشبختی و سعادت خود روگردان می باشند ، مانند کسی که با انتحار به زندگی خود خاتمه می دهد ، یا از مزایای زندگی اعراض می کند ، اگر در حال روحی شان دقیق شویم خواهیم دید ، که بواسطه عوامل ویژه ای ، سعادت زندگی را در آنچه تعقیب می کنند می دانند ، مثلاً کسی که خودکشی می کند در اثر حمله و هجوم ناملایمات ، راحتی خود را در مرگ می بیند و مثلاً کسی که به زهد و ریاضت پرداخته ، لذائذ مادی را بر خود تحریم می

کند سعادت را در شیوه ای که پیش گرفته می داند .

پس فعالیت زندگی انسان پیوسته برای دست یافتن به سعادت و پیروزی در آن راه می باشد ، خواه در تشخیص سعادت واقعی خود مصیب باشد مخطی .

۲ فعالیت زندگی انسان هرگز بدون برنامه صورت نمی گیرد ، و این مسئله ای است بدیهی و اگر احیاناً خفا پیدا می کند از کثرت وضوح است ، زیرا در یک طرف انسان با خواست و اراده خود کار می کند و در نتیجه تا کاری را به سبب شرائط موجوده « کردنی » تشخیص ندهد به انجام دادن آن اقدام نمی کند ، یعنی کار را به دنبال دستور علمی درونی انجام می دهد ، و از طرف دیگر کارهائی را که انجام می دهد برای « خود » یعنی برای رفع حوائجی که درک می کند بوجود می آورد و در نتیجه میان اعمال و افعال وی ارتباطی است مستقیم .

خوردن ، و نوشیدن ، و خواب و بیداری و نشستن و برخاستن ، و رفتن و آمدن و غیر اینها هر کدام جائی و اندازه ای دارد ، در حالی لازم و در حالی غیر لازم در شرایطی ناف و در شرایطی مضر می باشد ، و در نتیجه انجام دادن هر کاری طبق دستوری است درونی که در درک انسان کلیات آن ذخیر شده و به حسب انطباق به مورد ، جزئیات آن تحقق می پذیرد .

هر فرد از انسان در کارهای فردی خود به منزله کشوری است که فعالیت های اهالی آن تحت قوانین و سنن و آداب معینه ای

کنترل می شود و قوای فعاله کشور نامبرده موظفند که اعمال خود را اول با دستورات لازم الرعایه آن تطبیق نموده پس از آن انجام دهند .

فعالیتهای اجتماعی یک جامعه نیز حال فعالیت های فردی را دارد ، و پیوسته یک نوع مقررات و آداب و رسومی که مورد تسلیم اکثریت افراد می باشد باید در آنها حکومت کند ، وگرنه اجزاء جامعه به واسطه هرج و مرج در کمترین وقت و کوتاه ترین فرصتی درهم و متلاشی خواهد شد .

نهایت اگر جامعه ، جامعه مذهبی باشد حکومت از آن احکام مذهب خواهد بود و اگر جامعه غیر مذهبی متمدن باشد ، فعالیت ها از قانون پیروی خواهد کرد ، و اگر جامعه غیر مذهبی و متوحش و همجی باشد آداب و رسومی را که حکومت فردی و مستبد وضع و تحمیل نموده ، یا مراسمی را که در اثر برخورد و کسر و انکسار عقاید گوناگون در جامعه پیدا شده اجرا خواهد کرد .

پس در هر حال انسان در فعالیت های فردی و اجتماعی خود از داشتن هدفی گزیر ندارد ، و از تعقیب هدف خود از راهی که مناسب آن است و بکار بستن مقرراتی که برنامه کار است هرگز مستغنی نیست .

قرآن مجید نیز نظر نامبرده را تأیید نموده می فرماید :

(وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ)(۱) .

برای هر کدامتان وجهه و هدفی است که آن را پیش می گیرد ، پس در کارهای نیک به همدیگر پیشی و سبقت بگیرید تا به هدفی عالی برسید .

اساساً در قرآن ، دین به راه و رسم زندگی اطلاق می شود و

مؤمن و کافر و حتی کسانی که اصلاً صانع را منکرند بدون دین نیستند ، زیرا زندگی انسان بدون داشتن راه و رسمی خواه از ناحیه نبوت و وحی باشد ، یا از راه وضع و قرارداد بشری ، اصلاً صورت نمی گیردم ، خدای متعال در وصف ستمگران که با دین خدائی دشمنی دارند از هر طبقه و صنف بوده باشند می فرماید :

(الَّذِینَ یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللهِ وَیَبْغُونَهَا عِوَجاً وَهُم بِالآخِرَهِ کَافِرُونَ)(۲) .

کسانی که مردم را از راه خدا برمی گردانند ، و راه و رسم خدا را ، راه و رسم زندگی فطری را ، به کجی و انحراف می کشانند آنها به قیامت ایمان ندارند .

وجه دلالت آیه این است که « سبیل الله » در عرف قرآن دین است و آیه شریفه دلالت دارد بر این که ستمکاران حتی آنان که به خدا معتقد نیستند دین خدا « دین فطری » را با صفت تحریف اجرا می کنند بنابراین برنامه زندگی که آنان اجرا می کنند دین ایشان است .

۳ بهترین و پابرجاترین راه و رسم زندگی آن است که آفرینش انسان به سوی آن هدایت کند ، نه آنچه از عواطف و احساسات فرد یا جامعه سرچشمه گیرد .

۱ سوره بقره (۲) : ۱۴۸ .

۲ سوره اعراف (۷) : ۴۵ .

هر یک از اجزاء آفرینش را مورد دقت و کنجکاوی قرار دهیم خواهیم دید که در هستی خود هدف و غایتی دارد ، که از نخستین روز آفرینش خود بسوی آن متوجه است ، و از مناسب ترین و نزدیک ترین راهی که به

آن هـدف منتهی می شود بسوی هـدف خود سـیر می کند و در اندرون و بیرون ساختمان خود با تجهیزاتی مجهز می باشد که مناسب با هـدف خودش و منشأ فعالیت های گوناگونش می باشـد ، رویه آفرینش در هر آفریـده جانـدار و غیر جانـدار همین گونه است .

مثلاًـ بوته گنـدم از همان روز نخستین پیـدایش خود ، که در بستر خاک با نوک سـرسبز خود از شـکم دانه سـر در می آورد ، متوجه پیـدایش یک بوته گنـدم دارای سـنبل های متعدد می باشد و با قوائی که مجهز است اجزاء عنصـری را از زمین و هوا با نسـبت ویژه ای گرفته ، ضـمیمه وجـود خود سـاخته روز بروز بزرگـتر و برومنـدتر می شود و از حـالی به حـالی و از شـکلی به شکلی منتقل می شود تا به شکل بوته کامل دارای سنبل های متعدد در می آید و در همانجا به سیر خود خاتمه می دهد .

یک درخت گردو را نیز اگر مورد بررسـی قرار دهیم ، خواهیم دید که آن نیز از نخستین روز پیدایش متوجه هدفی مخصوص بـه خـود می باشـد ، که یـک درخت گردوی برومنـد و نیرومنـد می باشـد ، و برای رسـیدن به آن راه منـاسبی را بـا موجـودی تجهیزات خود می پیمایـد ، و ملازم روش زنـدگی خودش بوده هرگز روزی در تعقیب هدف خود مثلاً راه بوته گندم را نمی رود ، چنانکه بوته گندم نیز در تعقیب هدف خود روزی روش درخت گردو را اختیار نمی کند .

همه انواع آفریده ها که جهان مشهود را تشکیل می دهند ، محکوم همین قاعده کلیه می

باشند ، و هیچ دلیلی نیست که نوع انسان از این قاعده « هر نوعی هدفی دارد که سعادتش در رسیدن به آن است و راهی مناسب تجهیزات وجودی خود به هدف خود دارد » مستثنی باشد بلکه تجهیزات وجودی انسان بهترین دلیل است بر اینکه انسان نیز مانند سایر انواع آفرینش هدفی دارد که متضمن سعادت اوست و مناسب تجهیزات وجودی خود راهی به هدف و سعادت خود دارد .

بنا بر آنچه گذشت آفرینش ویژه انسان و همچنین آفرینش جهان که انسان جزء غیر قابل تفکیک آن می باشد انسان را بسوی سعادت واقعی اش هدایت می کند ، و مهمترین و ریشه دارترین و پا برجاترین مقررات را که بکار بستن آنها سعادت را برای انسان تضمین می کند به انسان گوشزد می نماید .

خدای متعال در تأیید بحث گذشته می فرماید :

(رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَى كُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)(١) .

خدای ما کسی است که به هر چیز ، به هر آفریده ای ، آفرینش ویژه آن چیز را عطا فرمود . آنگاه به سوی سعادت و هدف ویژه اش هدایت و راهنمایی کرد .

و باز می فرماید :

(الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدَى)(٢) .

خدائی که اجزاء آفریده را ، گرد آورده ، درست کرد ، خدائی که اندازه گرفت و هدایت نمود .

و باز می فرماید :

(وَنَفْس وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا)(٣) .

سوگند به نفس و آنکه آن را درست نمود ، سپس بدکاری و پرهیزکاری را به او

١ سوره طه (٢٠) :

. ۵۰

۲ سوره اعلی (۸۷) : ۲ ۳ .

۳ سوره شمس (۹۱) : ۷ ۱۰ .

الهام فرمود ، رستگار شد کسی که نفس خود را رشد و نمو خوب داد و نومید شد کسی که نفس خود را آلوده و تباه کرد .

و باز می فرماید :

فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَهَ اللهَ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لاَ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللهَ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ)(۱) .

روی خود را برای دین استوار کن با تمام توجه دین را بپذیر در حالیکه اعتدال را پیش گیری و از افراط و تفریط بپرهیزی دینی که همان آفرینش خدائی است ، آفرینش خدا تغییر ندارد ، آن است دینی که به اداره زندگی انسان توانائی دارد .

و باز می فرماید :

(إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللهِ الْإِسْلاَمُ)(۲) .

دین و روش زندگی پیش خدا تسلیم شدن است در برابر اراده وی یعنی در برابر آفرینش وی که انسان را به مقررات خاصی دعوت می کند .

و می فرماید :

قسمت دوم

(وَمَن یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلاَمِ دِیناً فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ)(۳) .

و هر که جز اسلام تسلیم اراده خدا دینی را طلب کند و پیش گیرد از وی پذیرفته نخواهد شد .

محصل آیات فوق و آیات دیگری که به همین مضمون است ، این است که

۱ سوره روم (۳۰) : ۳۰ .

۲ سوره آل عمران (۳) : ۱۹ .

۳ سوره آل عمران (۳) : ۸۵ .

خدای متعال هر یک از آفریده های خود را از آن جمله انسان را به سوی سعادت و هدف آفرینش ویژه خودش از راه

آفرینش خودش راهنمائی می فرمایـد و راه واقعی برای انسـان در مسـیر زنـدگی همان است که آفرینش ویژه وی به سوی آن دعوت می کنـد و مقرراتی را در زنـدگی فردی و اجتمـاعی خود بایـد بکـار بنـدد ، که طـبیعت یـک انسـان فطری بسوی آنها هدایت می کند ، نه انسانهائی که به هوی و هوس آلوده و در برابر عواطف و احساسات اسیر دست بسته می باشند .

مقتضـای دین فطری (طـبیعی) این است که تجهیزات وجودی انسـان الغـا نشود و حق هر یـک از آنهـا ادا گردد ، و جهـازات مختلف و متضادماننـد قوای گوناگون عاطفی و احساسـی که در هیکل وی به ودیعه گـذارده شـده تعدیل شده به هر کدام از آنها تا اندازه ای که مزاحم حال دیگران نشود رخصت عمل داده شود .

و بالاخره در فرد انسان عقل حکومت کنـد ، نه خواست نفس ، و نه غلبه عاطفه و احساس ، اگر چه مخالف عقل سـلیم باشد و در جامعه نیز حق و صـلاح واقعی جامعه حکومت نمایـد نه هوا و هوس یک فرد توانای مسـتبد و نه خواسـته اکثریت افراد اگر چه مغایر حق و خلاف مصلحت واقعی جماعت باشد .

از بحث بالا نتیجه دیگری نیز گرفته می شود و آن این است که : زمان حکم در تشریع تنها به دست خداست و جز او را نشاید که تشـریع قانون و وضع مقررات و تعیین وظیفه نمایـد ، زیرا چنانکه روشن شـد ، تنها مقررات و قوانینی در صـراط زنـدگی به درد انسان می خورد که از راه آفرینش برای او تعیین شده باشد ،

یعنی علل و عوامل بیرونی و درونی انسان را به انجام دادن آن دعوت نمایند و آن را اقتضا کنند ، یعنی خدا آن را خواسته باشد ، زیرا مراد از اینکه خدا چیزی را می خواهد این است که علل و شرایط انجام یافتن آن را بوجود آورده است ، نهایت اینکه گاهی علل و شرایط طوری است که پیدایش جبری چیزی را ایجاب می کند ، مانند حوادث طبیعی روزانه و در این صورت اراده را اراده تکوینی می گویند ، و گاهی طوری است که اقتضا می کند انسان عمل را از راه اختیار و آزادانه انجام دهد مانند خوردن و نوشیدن و در این صورت اراده را اراده تشریعی می گویند ، خدای متعال در چندین جا از کلام خود می فرماید :

(إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلهِ)(۱) .

نیست حکم مگر از آن خدا .

پس از روشن شدن این مقدمات باید دانست که قرآن مجید با رعایت این مقدمات سه گانه ، یعنی با عطف نظر به اینکه انسان در زندگی خود هدفی دارد (سعادت زندگی) که باید در راه بدست آوردن آن در طول زندگی تلاش و کوشش نماید و این فعالیت بدون برنامه نتیجه بخش نخواهد بود و این برنامه را نیز باید از کتاب فطرت و آفرینش خواند و به عبارت دیگر از تعلیم الهی فرا گرفت .

قرآن مجید با عطف نظر به این مقدمات شالوده برنامه زندگی انسان را به این نحو ریخت :

اساس برنامه خود را خداشناسی قرار داد و اعتقاد به یگانگی خدا را اولین اساس دین شناخت و پس از شناسانیدن خدا

معادشناسی « اعتقاد به روز رستاخیز که در آن پاداش و کیفر کردار نیک و بد انسان داده خواهد شد » را از نتیجه گرفت و اصل دیگر قرارداد و پس از آن پیغمبرشناسی را از معادشناسی نتیجه گرفت زیرا پاداش اعمال نیک و بد بدون ابلاغ قبلی طاعت و معصیت و نیک و بد از راه وحی و نبوت صورت نمی بندد ، و آن را نیز اصل دیگر قرار داده سه اصل نامبرده :

اعتقاد به یگانگی خدا و اعتقاد به نبوت و اعتقاد به معاد را اصول دین اسلام

۱ سوره انعام (۶) : ۵۷ و سوره یوسف (۱۲) : ۴۰ و ۶۷ .

شمرد .

پس از آن در مرتبه تالی اصول اخلاق پسندیده و صفات حسنه مناسب اصول سه گانه را که یک انسان واقع بین با ایمان باید واجد آنها و متصف به آنها باشد بیان نمود ، و پس از آن قوانین عملی که در حقیقت حافظ سعادت حقیقی و زاینده و پرورش دهنده اخلاق پسندیده و بالاتر از آن عامل رشد و ترقی اعتقادات حقه اصول اولیه می باشند تأسیس و بیان داشت .

زیرا هرگز قابل قبول نیست کسی که در مسائل جنسی یا در دزدی و خیانت واختلاس مال و برداشتن کلاه مردم هیچگونه بند و باری ندارد ، صفت عفت نفس داشته باشد ، یا کسی که شیفته جمع آوری مال است و مطالبات مردم و حقوق واجبه مالی را نمی دهد با صفت سخاوت متصف شود ، یا کسی که به عبادت خدا نمی پردازد ، و هفته و ماه بیاد خدا نمی افتد واجد ایمان به

خدا و روز رستاخیز و دارای سمت بندگی باشد .

پس اخلاق پسندیده همیشه با یک رشته اعمال و افعال مناسب زنده می ماند ، چنانکه اخلاق پسندیده نسبت به اعتقادات اصلیه همین حال را دارند ، مثلاً کسی که جز کبر و غرور و خودبینی و خودپسندی سرش نمی شود ، اعتقاد به خدا و خضوع در برابر مقام ربوبی را نباید از وی توقع داشت ، و کسی که یک عمر معنی انصاف و مروت و رحم و عطوفت را نفهمیده است نمی شود ایمانی به روز رستاخیز و بازخواست داشته باشد .

خدای متعال در خصوص ارتباط اعتقادات حقه و اخلاق پسندیده « که خود نوعی از اعتقاد هستند » به عمل می فرماید :

(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ)(۱) .

۱ سوره فاطر (۳۵) : ۱۰ .

سخن « اعتقاد » پاک بسوی خدا صعود می کند و عمل صالح بلندش می کند یعنی در صعود اعتقاد کمک می کند .

و در خصوص ارتباط اعتقاد به عمل می فرماید :

(ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ« ۱۰»)(۱) .

پس از آن سرانجام کار کسانی که کار بد می کردند ، به اینجا کشید که آیات خداوند را تکذیب کردند و به آنها استهزاء نمودند .

خلاصه قرآن مجید به ریشه های اصلی اسلام که سه بخش کلی را تشکیل می دهد . مشتمل است بدین ترتیب :

۱ اصول عقاید اسلامی که نوعی از آن اصول سه گانه دین است : توحید ، نبوت ، معاد ، و نوعی عقاید متفرع بر آنها مانند لوح

و قلم و قضا و قدر و ملائکه و عرش و کرسی و خلقت آسمان و زمین و نظائر آنها .

۲ اخلاق پسندیده .

۳ احکام شرعیه و قوانین عملی که قرآن کریم کلیات آنها را بیان فرموده و تفاصیل و جزئیات آنها را به بیان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) واگذار نموده است و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز به موجب حدیث ثقلین که همه فِرَق اسلامی بنحو تواتر نقل نموده اند ، بیان اهل بیت خود را قائم مقام و جایگزین بیان خود قرار داده است .

با توجه به مسائل این بخش لزوم سه مسئله بخش قبل یعنی وجوب فراگیری قرائت و ظاهر قرآن و فهم مفاهیم آیات بلند و آسمانی این کتاب و به اجرا گذاشتن آن در همه شئون زندگی بیشتر روشن می گردد .

۱ سوره روم (۳۰) : ۱۰ .

خلاصه سعادت و سلامت و رشد و کمال و خیر دنیا و آخرت در اتصال به قرآن مفهوم دارد ، جدای از قرآن و پیامبر و اهل بیت که مبین قرآنند هیچ برنامه مثبتی در زندگی مفهوم نداشته ، و محال است انسان بدون چنگ زدن به این ریسمان الهی به سعادت واقعی برسد و مزه شیرین بندگی حضرت حق را درک کند .

ای خدای بزرگ ، ای آنکه جز سعادت و کمال انسان چیزی برای انسان نمی خواهی در مرحله اول عرفان نسبت به قرآن و در مرحله بعد توفیق عمل به تمام مبانی قرآن به تمام بندگان عنایت کن ، که محصول این عنایت عشق پر قیمت عبد به تو و علاقه او به

عروج به سوی لقاء تو خواهد بود .

من نمی گویم که عاقل باش یا دیوانه باش

گر بجانان آشنائی از جهان بیگانه باش

گر سر مقصود داری مو به مو جوینده شو

ور وصال گنج خواهی سر به سر ویرانه باش

گر زتیر غمزه خونت ریخت ساقی دم مزن

ور بجای باده زهرت داد در شکرانه باش

چون قدح از دست مستان می خوری مستانه خور

چون قدم در خیل مردان می زنی مردانه باش

گر مقام خوشدلی می خواهی از دور سپهر

شام در مستی سحر در نعره مستانه باش

گر شبی در خانه جانانه مهمانت کنند

گول نعمت را مخور مشغول صاحبخانه باش

یا به چشم آرزو سیر رخ صیاد کن

یا به صحرای طلب در جستجوی دانه باش

یا مشامت را زبوی سنبلش مشکین مخواه

یا هم آغوش صبا یا همنشین شانه باش

یا گل نورسته شو یا بلبل شوریده حال

یا چراغ خانه یا آتش بجان پروانه باش

یا که طبل عاشقی یا کوس معشوقی بزن

یا به رندی شهره شو یا در جمال افسانه باش

یا به زاهد هم قدم شو یا به شاهد همنشین

یا خریدار خزف یا گوهر یکدانه باش

یا مسلمان باش یا کافر دو رنگی تا به کی

یا مقیم کعبه شو یا ساکن بتخانه باش

این بود دور نمائی از مسائلی که لازم بود در محور قرآن مجید بیان شود ، تا خوانندگان عزیز به قدر طاقت از هدف نزول قرآن مجید آگاهی پیدا کرده ، و در همه شئون در اتصال با این کتاب ، جهت کسب خیر دنیا و آخرت برآیند .

قرآن از دیدگاه روایات

علی (علیه السلام) در نهج البلاغه شریف در باره کتاب الهی نظریات بسیار عمیق و جالبی دارد ، که لازم است به قسمتی از آنها

اشاره رود و سپس به برخی از روایات وارده در این مسئله :

وَكِتابُ اللهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ ناطِقٌ لا يَعْيى لِسانُهُ وَبَيْتٌ لا تُهْدَمُ أَرْكانُهُ وَعِزٌّ لاتُهْزَمُ أعْوانُهُ . .(۱) .

کتاب خدا که در میان شماست ، گوینده ای است که زبانش از گفتن حقایق

۱ کتاب : ۱۳۳ .

خسته نمی شود ، و خانه ای است که ارکانش تا ابد از تند باد حوادث در امان است ، و عزیزی است که پیروان و یارانش هرگز شکست نمی خورند .

کتابی است که بوسیله آن حق و حقیقت را می بینید و می گوئید و می شنوید ، قسمتی از آن گویای قسمت دیگر است و بعضی از آن گواه بعض دیگر ، این کتاب در معارف و احکام حضرت حق اختلاف ندارد و مطیع خود را از خدا جدا نکرده ، بلکه او را به صراط مستقیم هدایت می نماید .

تَعَلَّمُوا الْقُرآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَتَفَقَّهُوا فيهِ فَإِنَّهُ رَبيعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفاءُ الصُّدُورِ وَأَحْسِنُوا تِلاوَتَهُ فَإِنَّهُ اَنْفَعُ الْقَصَصِ(۱) .

قرآن را فرا بگیرید که به حق نیکوترین گفتار است ، آن را بفهمید که بهار دلهاست ، از نورش شفا بخواهید ، که علاج درد سینه هاست آن را قرائت کرده و عمل کنید که پر سودترین داستانهاست .

إِنَّ اللهَ سُبْحانَهُ أَنْزَلَ كِتاباً هادِياً بَيَّنَ فيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ فَخُذُوا نَهْجَ الْحَقِّ تَهْتَدُوا وَأَصْدِفُوا عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصُدُوا .

همانا خداوند پاک کتاب هدایت کننده فرستاد ، که تمام خوبیها و شرور را برای رشد شما در آن بیان کرد ، بیائید راه خیر را پیش بگیرید تا هدایت شوید ، و از جانب شر بپرهیزید

تا به یک زندگی عادلانه برسید .

پیامبر عزیز اسلام را فرستاد ، در حالی که قرآن مجید را تصدیق کننده رسالت او قرار داد ، و نوری که از پی آن تمام مردم حرکت کنند تا به ساحل نجات برسند .

از قرآن آنچه می خواهید بپرسید ، البته جوابش بر عهده من است ، من به شما بگویم که چهار منفعت بسیار عظیم در اتصال به این کتاب نصیب شما می شود :

۱ خطبه ۱۰۹ .

۱ آگاهی به آینده

۲ علم به حقایق گذشته

۳ علاج دردها

۴ ایجاد نظم در شئون حیات(۱) .

قرآن مجید نصیحت کننده ای است که کلاه سر کسی نمی گذارد ، و هدایت کننده ای است که گمراهی از دنبال ندارد ، و گوینده ای است که هرگز دروغ نمی گوید ، همنشین با قرآن را دو منفعت است : اضافه شدن بر هدایتش و کم شدن از کوری گمراهیش .

با قرآن محال است دچار سختی و پریشانی شوید ، و بدون قرآن محال است به بی نیازی برسید ، از این کتاب برای علاج دردها کمک بگیرید ، و رنج ها را با آن برطرف نمائید ، در قرآن مجید راه علاج بزرگترین دردها معرفی شده و آن درد کفر و نفاق و کوری و ضلالت است .

بر محور قرآن از خدا آنچه می خواهید بخواهید ، و با عشق به کتاب الهی به حضرت او توجه کنید(۲) .

عَنْ أبی عَبْدِالله (علیه السلام) قالَ . . .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : ألْقُرْآنُ هُدیً مِنَ الضَّلالَهِ وَتِبیانٌ مِنَ الْعَمی وَإسْتِقالَهٌ مِنَ الْعَثْرَهِ وَنُورٌ مِنَ الظُّلْمَهِ

وَضِياءٌ مِنَ الْاَحْزانِ وَعِصْمَهٌ مِنَ الْهَلَكَهِ وَرُشْدٌ مِنَ الْغوايَهِ وَبَيانٌ مِنَ الْفِتَنِ وَبَلاغٌ مِنَ الْدُّنْيا إلىَ الْاخِرَهِ وَفيهِ كَمالُ دينِكَمْ فَهذِهِ صِفَهُ رَسُولِ اللهِ لِلْقُرآنِ وَما عَدَلَ أحَدٌ عَنِ الْقُرْآنِ إلاّ إلىَ النّارِ .

امام ششم می گوید پیامبر فرمود :

۱ خطبه ۱۵۸ .

۲ خطبه ۱۷۶ .

قرآن هدایت از ضلالت و روشنائی از کور دلی و حافظ از لغزش و نور از ظلمت و روشنائی و برطرف کننده از ناراحتی ها و نگاه دارنده از هلاکت و رشد از غوایت و بیانگر فتنه ها و رساننده از دنیا به آخرت و کمال دین شماست ، این است آنچه در باره قرآن از رسول الهی رسیده ، کسی از قرآن منحرف نشد مگر اینکه خود را به آتش الهی رساند !

پیامبر اسلام فرمود : همانا قرآن نور آشکار است ، و ریسمان محکم خدا ، و دستگیره نجات ، و درجه برتر ، و مافوق تمام شفادهندگان ، و فضیلت بسیار بزرگ ، و سعادت عظمی .

آنکس که از آن نور بخواهد ، خداوند به نور آن آن منورش کند ، و هر کس امورش را به آن ببندد ، از مهالک حفظ می گردد ، و هر کس متمسک به آن شود خدایش نجات بخشد ، و هر کس ملازم احکامش باشد به درجه بلند می رسد ، و هر کس دردش را به آن عرضه کند علاج می شود و هر کس آن را بر ما سوا مقدم کند به هدایت الهی رسد ، و هر کس از غیر آن هدایت بخواهد گمراه گردد ، و هر کس آن را شعار و دثار

خود کند به سعادت الهیه رسد ، و هر کس آن را پیشوای زندگی و تکیه گاه خود قرار دهد ، خداوندش در بهشت پناه دهد ، و حیاتی سالم نصیب او گرداند ، به همین خاطر نسبت به قرآن گفت : « هدی » .

و از طرفی قرآن برای مردم مؤمن بشارت است ، بشارت برای آخرت ، به این معنی که قرآن در قیامت مرد لاغر رنگ پریده ای را می آورد و به خداوند عرضه می دارد ، این است آن کسی که روزش را روزه داشت و شبش را به بیداری گذراند و طمعش در رحمت تو قوی گشت ، و امیدش به مغفرتت گشاده شد ، با او با گمان من و گمان خودش معامله کن ، خداوند خطاب می کند : ملک به راستش قرار بگیرد ، و بهشت در چپش ، و او را به حورالعین برسانید و پدر و مادرش را لباسی از حله بهشت بپوشانید که دنیا و مافیها در برابرش چیزی نباشد .

خلائق به آن پدر و مادر نظر می کنند و از آنان احترام می گیرند و آنان به وضع خود می نگرند و از آن کرامت تعجب کرده می گویند ، خداوندا این همه عنایت نسبت به ما برای چیست ما را عملی در خور این محبت و کرامت نیست ؟

خداوند می فرماید : با این همه تاج کرامت از آن شماست ، که بیننده ای نظیرش را ندیده ، و شنونده ای مانندش را نشنیده ، و نسبت به چنین خیری کسی فکر نکرده ، و این همه برای خاطر این است

که شما دو نفر وسیله تعلیم قرآن به فرزندتان بودید ، و شما او را به اسلام رساندید ، و با زحمت شما او عاشق محمد و علی شد و فقه آن دو را دریافت ، ولایت این دو نفر واسطه قبول عمل است و دشمنی با دشمنان آنان سبب نجات .

اگر کسی از زمین تا عرش طلا پر کند و در راه خدا صدقه دهد ولی ولایت محمد و علی را نداشته باشد ، هیچ عملی از او قبول نمی کنم .

این است بشاراتی که قرآن به آن اشارت می دهد و در قرآن نسبت به این حقیقت فرموده : « بشری للمؤمنین » که مؤمن شیعه محمد و علی و یازده امام (علیهم السلام)است(۱) .

قرآن در آئینه عرفان

قسمت اول

در سوره مبارکه واقعه می خوانیم :

(لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)(۲) .

جز با دست پاکان به آن نرسد .

۱ بحار : ۹۲/۳۱ .

۲ سوره واقعه (۵۶) : ۷۹ .

بدون شک منظور از پاکان در این آیه شریفه پاکان از خبائث ظاهر نیست ، که در دست نهادن به ظاهر قرآن تمام مردم عالم یکسانند ، پاک از خبائث ظاهر و ناپاک هر دو قدرت دست زدن به ظاهر کتاب را دارند ، و منظور از مس کتاب در این آیه مس با حس لامسه نیست .

منظور از پاکان ، پاکان از نظر عقیده ، عقل ، روح ، نفس اخلاق ، و عمل است ، و منظور از مس ، مس با قدرت قلب و قوت روح و ادراک عقل الهی است .

مفاهیم بلند قرآن ، و معانی آسمانی و ملکوتی این کتاب به گونه

ای است ، که جز آنان که در جهت معنویت از هر حیث پاک و منزه اند به آن نمی رسند .

عقل مغلوب ، و نفس معیوب ، و قلب محجوب ، چگونه قدرت راه یافتن به این بارگاه مقدس و والا را دارد .

منافق و مغرور ، متکبر و خائن ، سهل انگار و سست بنیان ، به چه صورت در این پیشگاه مقدس راه یابند ؟

اینجا جایگاه مقربان ، اصحاب یمین ، سابقون ، صالحون ، مؤمنون ، متوکلون ، صابرون ، و مجاهدان فی سبیل الله است .

اینجا جایگاه آن انسانهای والائی است که عمری با طاغوت درون و برون جنگیده و بر هر دو غلبه کرده اند .

اینجا جایگاه آن عاشقانی است که دست از ماسوا بریده و جز عشق حضرت او محوری قبول نکرده ، و غیر او را در زندگی حاکم نمی دانند اینجا جایگاه فرزانه مردمی است ، که دل از غیر او پاک کرده ، و خویش را برای لقاء و وصول آماده ساخت و حقوق حق و خلق را در حد شئون مراعات نموده ، و سراسر وجود هستی و موجودیت آنان فریاد یا الله و یا رب می زند .

اینجا جایگاه والهان و عاشقان و مستان می عشق جناب اوست ، که از خود و از هستی بی خبر و تنها از حضرت جانان خبر دارند ، و در این خبر با تمام وجود واله و سرگردان و غرق در حیرت و شورند .

اسرار تو در زبان نگنجد

اوصاف تو در بیان نگنجد

اسرار صفات جو هر عشق

دانم که درین زبان نگنجد

خاموش شوم که وصف عشقت

اندر خبر

و نشان نگنجد

آن جای که جان توئی دل من

موئی شد و در میان نگنجد

از عالم عشق یک سر موی

درسش جهت مکن نگنجد

یک شمه زنور بارگاهت

اندر سه صفت زمان نگنجد

یک دانه زدام عالم عشق

در حوصله جهان نگنجد

رقتم زجهان برون زاندوه

کاندوه تو در جهان نگنجد

عطار چو در یقینت گم شد

در پیشگه عیان نگنجد

اینجـا جایگـاه برافروختگـان ، و دل سوختگـان ، و یـاران یار ، و ناصـران حق ، و فقیران کوی ، و دردمنـدان جمال محبوب ، و مستمندان خـاک حضـرت جانـان است ، جـای آن مردان والاـ و زنـان ارزنـده ای است که چهره آنـان چراغ حیـات ، و شـمع وجودشان ، نور راه ، و دل پاکشان آئینه انعکاس صفات است ، و با تمام هستی در برابر آن جناب غرق در فکرت و حیرتند .

جانا فروغ رویت در جسم و جان نگنجد

و آوازه جمالت اندر جهان نگنجد

وصلت چگونه جویم کاندر طلب نیابد

وصفت چگونه گویم کاندر زبان نگنجد

هرگز نشان ندادند در کوی تو کسی را

زیرا که راه کویت اندر نشان نگنجد

آنجا که عاشقانت یک دم حضور یابند

دل در حساب ناید جان در میان نگنجد

آهی که عاشقانت از حلق جان برآرند

هم در زمان نیاید هم در مکان نگنجد

اندر ضمیر دلها گنج نهان نهادی

آن دل اگر برآید در آسمان نگنجد

عطار وصف عشقت چون در عبادت آرد

زیرا که وصف عشقت اندر بیان نگنجد

اینجا جایگاه عارفان و آگاهان و بیدارانی است که دل از هر رنگ پاک نموده و جان از هر کدورت صفا داده و نفس از هر رذیلتی پیراسته اند .

اینجا جایگاه علی (علیه السلام) و امثال اوست که بنا بر نقل شیخ سلیمان بلخی در ینابیع

الموده به ابن عباس فرمود :

اگر سوره حمد را برای شما تفسیر کنم ، و شما تفسیر مرا بنویسید ، برای حمل آن نوشته ها هفتاد شتر لازم افتد .

عین القضات در « تمهیدات » می فرماید :

ای عزیز از این آیت چه فهم کرده ای که حق تعالی می گوید :

(لَوْ أَنزَلْنَا هذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَل لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَهِ اللهِ)(۱) .

و مصطفی (علیه السلام) گفت :

أَلْقُرْآنُ غِنىً لا فَقْرَ بَعْدَهُ وَلا غِنَىً دُوْنَهُ .

ای عزیز چون قرآن نقاب عزت از روی خود برگیرد ، و برقع عظمت بردارد ، همه بیماران فراق لقای خدا را تبارک و تعالی شفا دهد و جمله از درد خود نجات یابند .

از مصطفی (علیه السلام) بشنو که گفت :

أَلْقُرآنُ هُوَ الْدَّواءُ .

دریغا قرآن حبلیست که طالب را می کشد تا به مطلوب رساند ، قرآن را بدین عالم فرستادند در کسوت حروف ، در هر حرفی هزار هزار غمزه جان ربا تعبیه کردند ، آنگه این ندا در دادند :

۱ سوره حشر (۵۹) : ۲۱ .

(وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ)(۱) .

گفت تو دام رسالت و دعوت بنه ، آنکس که صید ما باشد دام ما خود داند ، و در بیگانگان مرا خود هیچ طمعی نیست .

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ)(۲) .

هر چه هست و بود و خواهد بود ، جمله در قرآن است که :

(لاَ رَطْب وَلاَ يَابِس إِلاَّ فِي كِتَاب مُبِين)(۳) .

اما تو قرآن کجا بینی ، هیهات هیهات قرآن در چندین هزار حجاب است ، تو محرم نیستی

و اگر در درون پرده ترا راه بودی این معنی که می رود بر تو جلوه کردی دریغا .

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)(۴) .

قرآن خطاب لم یزل است با دوستان خود ، و بیگانگان را در آن هیچ نصیبی جز حروفی و کلماتی که به ظاهر شنوند ، زیرا که سمع باطن ندارند :

(إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ)(۵) .

و جای دیگر گفت :

(وَلَوْ عَلِمَ اللهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ)(۶) .

۱ سوره زاریات (۵۱) : ۵۵ .

۲ سوره بقره (۲) : ۶ .

۳ سوره انعام (۶) : ۵۹ .

۴ سوره حجر (۱۵) : ۹ .

۵ سوره شعرا (۲۶) : ۲۱۲ .

۶ سوره انفال (۸) : ۲۳ .

اگر می دانستی که ایشان را سمع باید دادن خود داده شدی اما هرگز « بخاطر عناد و کبر و مادیگری صرف » از بیگانگی خلاص نیابند .

دریغا بر راه سالک مقامی باشد که چون بدان مقام رسد ، بداند که همه قرآن در نقطه باء بسم الله است و یا در نقطه میم بسم الله است ، و همه موجودات در نقطه باء بسم الله بیند ، مثالش را گوش دار .

اگر گوئی :

(لِلّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ)(۱) .

آنچه در آسمان و زمین است هر دو بگفته باشی ، اما اگر هر چه در آسمان و زمین است ، یکان یکان ، مفرد نامش برشماری ، روزگاری بی نهایت بکار باید ، باش تا دولت دست دهد .

خود را بینی در دایره :

(إِنَّهُ بِكُلِّ شَیْء مُحِیطٌ)(۲) .

او محیط بنده باشد و

بنده محاط او تا وجود خودبینی در نقطه ای که در زیر باء بسم الله است و جلالت باء بسم الله را بینی که خود را بر محرمان چگونه جلوه می دهد از نقطه باء اما این هنوز نامحرمی باشد اگر جمال سین با میم بینی آنگاه بدانی که محرمیت چه باشد ؟

هر زمان سوزی دیگر دارم زتو

هر نفس دل بسته تر دارم زتو

بر بساط عشق تو هر دو جهان

می ببازم تا خبر دارم زتو

خاک بر فرقم اگر جز خون دل

هیچ آبی در جگرم دارم زتو

۱ سوره بقره (۲) : ۲۸۴ .

۲ سوره فصلت (۴۱) : ۵۴ .

چون ندارم هیچ آبی در جگر

پس چگونه چشم تر دارم زتو

نی که چشم من پر از خون دلست

زان که دل خون تا بسر دارم زتو

این دل یکتای من شد توی توی

هر توئی عشقی دیگر دارم زتو

نی خطا گفتم که در دل توی نیست

هم توی توئی اگر دارم زتو

گفته بودی دل زمن بردار و رو

دل چو خون شد من چه بردارم زتو

هر شبی چون صبح به صبح رخت

سوز و تفی تا سحر دارم زتو

چون برآید صبح همچون آفتاب

زرد روئی در بدر دارم زتو

همچو چنگی هر زمان در پرده ای

سوی دردی راهبر دارم زتو

همچو نی دل پر خروش و تن به زار

جزو جزوم نوحه گر دارم زتو

ماهرویا کار من از دست شد

تا کی آخر دست بردارم زتو

کوه غم برگیر از جانم از آنک

دست با غم در کمر دارم زتو

خیز ای عطار سر در عشق باز

تا کی آخر دردسر دارم زتو

دریغا ما از قرآن جز حروف سیاه و سپیدی کاغذ نمی بینیم ، چون در وجود باشی جز سواد

و بیاض نتوانی دیـدن ، چون از وجود بدر آمدی ، کلام الله تو را در وجود خود محو کند ، آنگاه تو را از محو به اثبات رساند ، چون به اثبات رسی دیگر سواد نبینی همه بیاض بینی برخوانی :

(وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ)(۱) .

قسمت دوم

جوانمردا قرآن را در چنـدین هزار حجـاب به خلق فرسـتادند ، اگر جلالـت نقطه بـای بسم الله بر عرش آمـدی یا بر آسـمانها و زمینها در حال ، پست و گداخته شدندی :

۱ سوره رعد (۱۳) : ۳۹ .

(لَوْ أَنزَلْنَا هذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَل لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّه)(۱) .

همین معنا باشد .

نوش باد آن کس را که بیان این همه کرد و گفت :

كُلُّ حَرْف فی اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ أعْظَمُ مِنْ جَبَلِ قاف .

گفت هر حرفی از قربن در لوح محفوظ عظیم تر از کوه قـاف است ، این لوح خود دانی که چه باشـد ، لوح محفوظ دل بود ، این قاف دانی که چیست ق و القرآن المجید باشد .

دریغا در هر عالم از عالم های خدا قرآن را به نامی خوانند که در آن عالم دیگر نخوانند .

در پرده ای قرآن را « مجید » خوانند که :

(بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ)(۲) .

در پرده دیگر « مبین » خوانند که :

(وَكِتَابٌ مُبِينٌ)(۳) .

در پرده دیگر « عظیم » خوانند :

(وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ)(۴) .

در پرده دیگر عزیز خوانند که :

۱ سوره حشر (۵۹) : ۲۱ .

۲ سوره بروج (۸۵) : ۲۱ .

۳ سوره مائده (۵) : ۱۵ .

۴ سوره

حجر (۱۵) : ۸۷ .

(وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ)(۱) .

در عالمی دیگر « کریم » خوانند که :

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ)(۲) .

در جهانی دیگر « حکیم » خوانند که :

(آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ)(۳) .

قرآن را چند هزار نام است ، به سمع ظاهر نتوانی شنید ، اگر سمع درونی داری در عالم « حم عسق » این نامها پوشیده با تو در صحرا نهند .

دریغا مگر مصطفی (علیه السلام) از اینجا گفت :

اِقْرَؤوا الْقُرْآنَ وَالْتَمِسُوا غَرائِبَهُ .

غرایب قرآن جستن کار هر کسی نباشد ، ای دوست باش تا به کتابخانه :

أوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ نُوری .

رسی ، آنگاه استاد :

أدَّبَنی رَبّی فَأحْسَنَ تَأْدیبی .

قرآن را بلا واسطه بر لوح دل تو نویسد که :

(وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِى عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ)(۴) .

در این کتابخانه بدانی که ن و القلم چیست ؟

۱ سوره فصلت (۴۱) : ۴۱ .

۲ سوره واقعه (۵۶) : ۷۷ .

۳ سوره یونس (۹) : ۱ .

۴ سوره علق (۹۶) : ۳ ۵ .

آه ای قرآن ، ای کتاب عزیز حق ، ای قانون اساسی حیات ، ای چهره زیبای علم دوست ، ای فرمان مولا ، ای صحیفه نور ، ای دفتر عشق ، ای چراغ راه ، ای مهرجان افروز :

من خراب نگه نرگس شهلای توام

بیخود از باده جام و می و مینای توام

تو به تحریک فلک فتنه دوران منی

من بتصدیق نظر محو تماشای توام

می توان یافتن از بی سر و سامانی من

که سراسیمه گیسوی سمن سای توام

اهل معنی همه از حالت من حیرانند

بسکه حیرت زده صورت زیبای

توام

تلخ و شیرین جهان در نظرم یکسان است

بسکه شوریده دل از لعل شکر خای توام

مرد میدان بلای دو جهان دانی کیست

من که افتاده بالای دل آرای توام

سر موئی بخود از شوق نپرداخته ام

تا گرفتار سر زلف چلیپای توام

بسکه سودای تو از هر سر مویم سرزد

مو به مو با خبر از عالم سودای توام

زیر شمشیر تو امروز فروغی می گفت

فارغ از کشمکش شورش فردای توام

از دامن رحمت الهی که قرآن مجید است ، دست برمدارید ، از این جام پر از می عشق دوست غافل مشوید ، مملکت وجود خویش را با نور قرآن بیارائید ، با

داروی شفابخش این داروخانه تمام امراض روحی ، عقلی ، اخلاقی ، خانوادگی و اجتماعی و مادی و معنوی خود را علاج کنید .

آنچه مایه سعادت دنیا و آخرت شما و خانواده و اجتماع شما است ، قرآن است .

با اتصال به این کتاب تمام درهای برکات آسمان و زمین به روی شما باز می شود .

برای عمر خود ارزش قائل شوید ، حیف است عمری که بیش از یک بار در اختیار شما قرار نمی گیرد ، صرف برنامه های باطل و بیهوده و بی نتیجه شود .

برای برزخ و قیامت و دادگاه روز محشر فکری کنید ، فردا در پیشگاه قرآن مسئولیت بسیار سنگین خواهید داشت .

راهی به خدا و پیامبر و ائمه جز از طریق قرآن نخواهید داشت ، بهتر است برای کمال و رشد خود ، از باقی مانده وقت در سایه

قرآن مجید بهترین بهره را برده و با حقایق مسلم عالم آشتی کنید .

آنچه در راه خیر دنیا و آخرت و رشد و کمال

و سلامت و سعادت بخواهید در قرآن مجید هست ، قرآن جامع حقایق و فضائل و درستی ها و واقعیت هاست .

ذکر آدم گندم و ابلیس و مار

ذکر هود و باد و ابراهیم و نار

ذکر نوح و کشتی و طوفان تن

ذکر کنعان و سر از خط تافتن

ذکر یوسف ذکر زلف پر خمش

ذکر یعقوب و زلیخا و غمش

ذکر اسماعیل و ذبح و جبرئیل

ذکر قصه کعبه و اصحاب فیل

ذکر بلقیس و سلیمان و سبا

ذکر داود و زبور و اوریا

ذکر طالوت و شعیب و صوم او

ذکر یونس ذکر لوط و قوم او

ذکر حمل مریم و نخل و مخاض

ذکر یحی و زکریا ، ریاض

ذکر صالح ناقه و تقسیم آب

ذکر ادریس و مناجات و جواب

ذکر الیاس و عزیز و موت او

ذکر قارون و زمین رفتن فرو

ذکر ایوب و صبوری در بلا

ذکر اسرائیلیان در تیه لا

ذکر موسی و شجر طور و عصا

خلع نعلین و خطابات و عطا

ذکر عیسی و عروجش بر سما

ذکر ذوالقرنین و خضر و ارمیا

ذکر فضل احمد و خلق عظیم

که قمر از معجزاتش شد دو نیم

ظاهر است و هر کسی پی میبرد

کوبیان که گم شود در وی خرد

گفت اگر آسان نماید این به تو

این چنین آسان یکی سوره بگو

جنیان و انسیان و اهل کار

گو یکی آیت از این آسان بیار

حرف قرآن را مدان که ظاهر است

زیر ظاهر باطنی هم قاهر است

تو زقرآن ای پسر ظاهر مبین

دیو آرام را نبیند غیر طین

ظاهر قرآن چو شخص آدمی است

که نقوشش ظاهر و جانش خفی است

تو مبین زافسون عیسی حرف و صوت

آن ببین کز وی گریزان گشت موت

تو مبین مر آن عصا را سهل یافت

آن ببین که بحر اخضر را شکافت

تو زدوری دیده

ای چتر سیاه

یک قدم پا پیش نه بنگر سپاه

تو زدوری می نبینی غیر گرد

اندکی پیش آ ببین در گرد مرد

دیده ها را گرد او روشن کند

کوهها را مردی او بر کند

تا قیامت می زند قرآن ندا

کای گروهی جهل را گشته فدا

مر مرا افسانه می پنداشتید

تخم طعن و کافری می کاشتید

خود بدیدید ای خسان طعنه زن

که شما بودید افسانه زمن

تا بدیدید ای که طعنه می زدید

که شما فانی و افسانه بدید

من کلام حقم و قائم به ذات

قوت جان جان و یاقوت زکات

نور خورشید فتاده بر شما

لیک از خورشید ناگشته جدا

نک منم ینبوع آن آب حیات

تا رهانم عاشقان را از ممات

نسبت به این منبع با عظمت الهی ، تاجر بیداری باشید ، نگذارید سرمایه ای عظیم و ابدی از دست شما ، بدون اینکه نفعی از آن ببرید برود ، روز برزخ و ساعت قیامت دچار حسرت سنگینی خواهید شد که راه خلاصی از آن برای شما نخواهد بود .

امام ششم (علیه السلام) در منفعت اتصال به قرآن می فرماید :

در قیامت سه نوع کتاب است :

۱ کتاب نعمت

۲ کتاب حسنات

۳ کتاب سیئات

دیوان نعمت را با حسنات مقابل کنند ، تمام حسنات انسان در برابر دریای نعمت هائی که به او عنایت شده غرق می شود و گوئی چیزی از آن باقی نمی ماند .

تنها چیزی که از انسان بازمانده دیوان سیئات است ، در این وقت مؤمن را جهت حسابرسی می خواهند ، پس قرآن مجید در نیکوترین صورت جلوی اوست ، عرضه می دارد ای پروردگار من قرآنم و این بنده مومن توست ، که خودش را برای تلاوت من به رنج

انـداخت و شـبش را با قرائت من طولانی کرد ، و به وقت عبادت از دو چشـمش اشک بارید ، از او راضـی باش آنطور که مرا راضـی کرد ، از طرف عزیز جبار خطاب می رسد ، بنده ام دو دست نیاز باز کن ، پس وجود او را از رضوان خود پر کرده ، و رحمتش را نصـیب گردانـده سـپس می فرماید : این است بهشت که از آن توست بخوان و برو ، پس به هر آیه ای درجه ای را طی می کند(۱) .

آداب قرائت قرآن

قسمت اول

۱ محجه البیضاء : ۲/۲۱۶ .

قرائت کـار سـاده و آسـانی نیست ، منظور از قرائت خوانـدن الفـاظ و گذشـتن نیست ، بلکه منظور از قرائت هماهنگ شـدن با قرآن در مدار عمل و حرکت است .

محـدث خبیر ، عالم علیم ، عارف بزرگ فیض کاشانی از غزالی نقل می کنـد که قاری قرآن در قرائت کتاب خـدا ده حقیقت را باید منظور داشته باشد .

۱ فهم اینکه با کلامی که روبروست ، وبا نزول قرآن مجید چه عنایت و لطفی به اوشده ؟

۲ توجه به عظمت متکلم که وجود مقدس او خالق تمام هستی است ، و هستی با همه عظمتش در برابر او نقطه ای بیش نیست بلکه نقطه هم نیست .

۳ حضور قلب و ترک حدیث نفس و توجه کامل به قرآن و مفاهیم بلند ملکوتی و آسمانی آن .

۴ تدبر در آیات و مو شکافی در کلمات حضرت دوست .

۵ تفهم واقعیات قرآن با عمق قلب و دل بخصوص احوال انبیاء و صلحا و صدیقین و مؤمنین و

احوال معاندان و مستکبران و مکذبین .

۶ خالی کردن عقل و نفس و فهم و قلب از موانع فهم کتاب با عظمت دوست .

۷ تخصیص : به اینکه بطور جدی تصور کند که قرآن با تمام اوامر و نواهیش بخصوص او نازل شده و مقصودی جز او نبوده .

۸ تأثر : و آن اثر گرفتن قلب او از واقعیات و حقایقی است که قرآن ناطق به آن است .

۹ ترقی : و آن این است که قرآن را از زبان صاحب قرآن بشنود نه از جانب زبان و صوت خودش ، و حالش بوقت قرائت حال ابتهال و سئوال و تضرع باشد .

۱۰ تبری : و مقصود از آن تحقق به حقیقت لا حول ولا قوه الا بالله است ،

و اینکه هر گاه آیات مربوط به شایستگان از عباد خدا را خواند خود را جزو آنان نداند ، و چون در باره مجرمان و گنهکاران آیه خواند ، به حقیقت خویش را از گروه آنان شمرده ، و در پیشگاه او سر عجز و تقصیر و فقر و مسکنت فرود آورد و به درگاه حضرت او عرضه بدارد :

الهی دلی ده که جای تو باشد

لسانی که در آن ثنای تو باشد

الهی بده همتی آن چنانم

که سعیم وصول ثنای تو باشد

الیه چنانم کن از عشق خود مست

که خواب و خورم از برای تو باشد

الیه عطا کن به فکرم تو نوری

که محصول فکرم دعای تو باشد

الهی عطا کن مرا گوش و قلبی

که آن گوش پر از صدای تو باشد

الیه چنان کن که این عبد مسکین

برای تو خواهد برای تو باشد

الهی عطا کن

بر این بنده چشمی

که بینائیش از ضیای تو باشد

الهی چنانم کن از فضل و رحمت

که دایم سرم را هوای تو باشد

الهی چنانم کن از عیب خالی

که هستیم محو و فنای تو باشد

الهی مرا حفظ کن از مهالك

که هر کار کردم رضای تو باشد

الهی ندانم چه بخشی کسی را

که هم عاشق و هم گدای تو باشد

الهی بر این بنده خود دلی ده

که مستغنی از ماسوای تو باشد

الهی به طوطی عطا کن بیانی

که نطقش کلید عطای تو باشد

تا اینجا تفسیر و توضیح شش مسئله ای که در جمله اول روایت آداب قرائت قرآن بود یعنی :

۱ قرائت

۲ خضوع

۳ رقت قلب

۴ حزن و ترس در هنگام قرائت

۵ حرمت سبک انگاشتن حق

۶ خسارت سنگین در عدم توجه به قرآن

به اتمام می رسد ، برای یادآوری برنامه ها لازم است یکبار دیگر به ترجمه جمله اول اشاره رود .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید :

کسی که قرآن بخواند ولی وجودش در برابر خدا تواضع نکند ، و قلبش با اتصال به کتاب خدا رقت نیابد و حزن و ترسی از آیات حق در درونش ظاهر نگردد ، عظمت حضرت حق را سبک شمرده و دچار خسران آشکار شده است .

فَقارِی الْقُرْآنِ یَحْتاجُ إلی ثَلاثَهَ اَشْیاء قَلْب وَبَدَن فارِغ وَمَوْضِع خال فَإذا خَشَعَ لِلّهِ قَلْبُهُ فَرَّ مِنْهُ الشَّیْطانُ الرَّجیمُ قالَ اللّهُ تَعالی فَإذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ .

بر تمام عباد حق ، واجب عینی است که در شبانه روز ، ده مرتبه قسمتی از قرآن مجید را که حمد و یکی از سوره های قرآن بعد از حمد است قرائت کنند .

و

این قرائت در ارتباط با نماز است ، و قاری اگر بخواهد بر اساس خواسته حق ، به قرائت قرآن اقدام کند ، به فرموده حضرت صادق (علیه السلام) باید سه واقعیت را مراعات کند :

۱ قلب خاشع

۲ بدن آسوده

۳ جائی که حواس و مشاعر آزاد از تشویش و اضطراب باشد .

خشوع قلب که تواضع و تسلیم بودن او در برابر خداست ، و ترس او از مقام و عذاب حق با معرفت نسبت به حضرت او بدست می آید ، و این معرفت از طریق قرآن و آثار عترت قابل تحصیل است .

بدن آسوده با مراعات بهداشت تن و روان بدست می آید ، اگر انسان مراعات قواعد بهداشت تن و روان را ننماید ، در عبادت نشاط و حواس جمع نخواهد داشت ، و بخصوص موفق به قرائت و فهم واقعی قرآن نخواهد گشت .

محل قرائت قرآن هم باید جائی خالی از کشش های مادی و شیطانی و غریزی باشد ، که در میان جمع این کشش ها و عوامل ، امکان قرائت قرآن ، بنحوی که حضرت او خواسته وجود ندارد ، جائیکه از هر گوشه آن صدائی بلند ، و عاملی انسان را بسوی خود می کشد ، جای قرائت قرآن و به عبارت دیگر خواندن نماز نیست .

بهترین محل برای قرائت واقعی مساجد و در میان مساجد بهترین مسجد آن مسجدی است که از زر و زیور و آرایش های فریبنده ، و جلب کننده حواس خالی است .

برخی از مساجد از نظر ساختمان برون و درون ، و زینت و آرایش ، و جمال و جلال

ظاهر ، آدمی را به یاد ساختمانهای مادیگران و اهل دنیا می اندازد ، و در تمام وقتی که انسان در نماز است ، بجای یاد خدا ، مشغول آرایش و زیور محراب و در و دیوار و وضع مسجد است .

مسجد در زمان پیغمبر بزرگ اسلام ، عبارت از یک زمین محصور بود ، و هیچگونه زر و زیور و آرایش در آن وجود نداشت .

در مسجدی که پیامبر بنا کرده بود ، جز ریگ بیابان فرش نداشت و جز آسمان برای آن سایبانی نبود .

در همان مسجد بود که مردان و زنان بزرگی به جامعه انسانیت تحویل داده شد ، و از همانجا بود که نور اسلام به تمام کره زمین تابید ، و تمام امور مسلمین از سیاست و قضا و اقتصاد ، و امور خانوادگی و اجتماعی ، از آنجا سرچشمه گرفت ، و فیوضات الهی از آن مکان شریف بود که بر روح و جان و نفوس مستعده تابید و از تابش آن کسانی بوجود آمدند که فخر کائنات شدند .

در اینجا حضرت صادق (علیه السلام) به یک نکته عملی بسیار مهم اشاره می فرمایند و آن اینکه چون قلب دارای حالت خشوع شد ، شیطان که عبارت از هر گونه شر درونی و برونی است ، با تمام وجود از انسان فرار می کند ، گوئی قلب خاشع همانند شهاب ثاقبی است ، که شیاطین از ترس آن به انسان نزدیک نمی شوند ، و اگر بخود جرأت نزدیک شدن بدهند ، بر اثر آن با تمام وجود فرار می کنند .

(إِنَّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِزِينَه الْكَوَاكِبِ *

وَحِفْظاً مِن كُلِّ شَيْطَان مَّارِد * لاَّ يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلاَِ الاْعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِب * دُحُوراً وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ)(۱) .

ما آسـمان دنیا را به انجم آراستیم ، و آن انجم و کواکب را مایه نگهداری آسـمان از تسـلط هر شیطان سرکش قرار دادیم ، بر اثر آن کواکب است که شـیاطین قدرت شـنیدن وحی و سخنان فرشتگان ملأ اعلی را ندارند و از هر طرف به قهر رانده شوند ، هم به قهر و جبر براننـدشان و هم به عـذاب دائم قیامت گرفتار شونـد ، اگر این شـیاطین بخواهنـد از خبرهای عالم بالا بربایند ، آنها را به تیر شهاب فروزان تعقیب کنند .

آری نماز آسـمان معنوی الهی است و قلب خاشع کوکب آن آسـمان است ، با بودن این کوکب و این شـهاب ثاقب شیطان از دسترسی به قاری قرآن و خواننده فاتحه الکتاب که اصل نماز است محروم است ، و چنانچه بخواهد به نمازگزار ، جهت بر هم زدن نمـاز او ، و خبرگیری از حقیقت نمـاز و بهم زدن آن حقیقت ، نزدیـک شود ، خشوع قلب همچون شـهاب ثـاقب او را از نمازگزار و دسترسی به حقیقت نماز رجم می نماید ، به همین خاطر خداوند متعال در قرآن مجید

۱ سوره صافات (۳۷) : ۶ ۹ .

قسمت دوم

فرموده : زمانی که مشـغول قرآن خوانـدن شـدی از شـیطان رانـده شده به حضـرت حق پناه ببر ، با توجه به حقایقی که در این چند سطر خواندید ، معلوم می شود که استفاده به زبان تنها نیست و پناهگاه و حصن حصین الهی فقط به گفتن ، اعوذ

بـالله من الشـيطان الرجيم نيست بلكه اين پنـاه بايـد پنـاه عملی باشـد ، به اين معنی كه در وجود انسان ، بايـد خلوص ، تواضع ، خشوع ، معرفت ، عشـق ، تـوجه ، انكسـار ، فقر ، ذلت تجلی كنـد ، كه اين تجلی همـان پناهگـاه است ، و چون در اين سـنگر پناهگـاه قرار گرفت ، بـدون شـك دست شـيطان از دسترسـی به او مخصوصـاً به وقت نمـاز كوتاه می گردد ، وقتی با زبان می گوئی پناه می برم به خداونـد از شـيطان رجيم ، اگر بخواهی گفتارت مساوق با حقيقت باشـد ، بايد عملاً برای قرار گرفتن در پناهگـاه حركت كرده ، و خويش را در حالا ـتی كه از دسترس شـيطان بيرون است قرار دهی ، كه هر چه بوسـيله آن حالات به خدای متعال نزديك شوی ، به همان نسبت شيطان از تو دور شده و فاصله می گيری .

اما اگر آراسـته به آن واقعيات نباشـی ، پس از تكبيره الاحرام هزاران بار هم بگوئی اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ، اثری نداشته و نمـاز و قرائتت از دسـتبرد او در امـان نخواهـد مانـد ، آری خداونـد مهربـان از بـاب لطف و عنـايتی كه به انسان دارد وسائل هـدايت و كمـال را در هر جهت برای انسـان فراهم آورده ، و او را برای دور كردن خطرات ، بخصـوص از شـئون معنـويش به انواع وسائـل مجهز هـدايت برافروزد ، و بطور دائم برای رانـدن خطر دست به اسـلحه باشـد ، و بـا توفيق و عنايت حضـرت حق زمين وجود خود را برای پديد آمدن محصولات الهی و فيوضات ربانی مستعد

و آماده نگاه دارد ، و از اینکه بـدست شـیاطین این زمین پر برکت تبـدیل به شوره زار گردد ، سـخت مراقبت نماید ، که زمین شوره ، سنبل بر نیارد عارف خبیر ، حکیم آگاه ، کبوتر عشق مرحوم ملا احمد نراقی چه نیکو فرموده :

لیک می باید زمین از شوره پاک

هم نظر باید زمهر تابناک

تخم گر در شوره زاران کاشتی

بالله ار یک حبه زان برداشتی

ور بریزی تخم را در سایه ای

نی از آن سودی بری نی مایه ای

معجز احمد که مه را می شکافت

در دل بوجهل جاهل ره نیافت

جمله قرآن را به آواز بلند

خواند بر او و زخاک آن را نکند

جلوه اش افکند لیکن بی سخن

شور در جان اویس اندر قرن

جذبه اش سلمان بسوی خویش خواند

جانب یثرب ز اصطخرش دواند

از عنایت خواجه چون معیار داشت

بشر بود و با بشارت کار داشت

آن دم استاد در وی در گرفت

افسر آزادی از سر برگرفت

شعله ای در پنبه زارش اوفتاد

خرمنش را دانه دانه برد باد

برقی آمد خانمانش را بسوخت

نوری آمد شمع او را برفروخت

یک نسیمی خواست از اتلال مجد

زان نسیمش جان به رقص افتاد و وجد

گوشه چشمی به رویش باز شد

پر شکسته صعوه اش شهباز شد

نعره ای از دل کشید او بی درنگ

زد گریبان چاک افسر زد به سنگ

از تن خود زیور و زینت فکند

بانگ زد آنگه به آواز بلند

کی گدایان جانب ما الصلا

خانه بشر است یغما الصلا

خانمان بشر را غارت کنید

بر دم استاد من رحمت کنید

این سر من بی کلاه و تاج به

خانه من غارت و تاراج به

خانمان من همه بر باد باد

بندگانم جملگی آزاد باد

این شما این خانه این گنج گهر

هر که خواهد هرچه خواهد

گو ببر

پس عیان اکنون مرا کاری فتاد

رفتم و ایزد شما را یار باد

این بگفت و لرز لرزان همچو بید

پا برهنه جانب حضرت دوید

قطره خود را سوی قلزم کشید

ذره ای تا مهر نور افشان رسید

سر برهنه پا برهنه جان نژند

خویش را در پای آن سرور فکند

سیل اشک از دیدگان بر رو گشاد

سر به پای آن شه دوران نهاد

کی چراغ دین و مصباح هدا

ای سفینه دین حق را ناخدا

ای دمت عیسی منم عظم رمیم

ای من آن قبطی تو موسای کلیم

این عظام مرده را دادی حیات

دادی از فرعون قبطی را نجات

توبه کردم توبه سلطان دین

توبه کردم ای امام مؤمنین

توبه کردم زآنچه می کردم همه

زد رهم دیو از فسوس و دمدمه

توبه از آزادی و از خواجگی

صد هزاران توبه ها از راجگی

بنده گشتم بنده فرمان پذیر

خواهیم قنبر بخوان خواهی بشیر

من زبهر بندگی اولاستم

بنده کاکای آن آقاستم

بنده هستم حلقه کن در گوش من

بر جبنیم داغ و مهرم بر دهن

گفت با وی آن شه عالی جناب

خیز از جان ان لک حسن ماب

توبه مقبول است در درگاه حق

تا دم مرگست یاد راه حق

چون که مشغول گناهی و خطا

او بسوی خویش می خواند ترا

تو همی پس روی او از عقب

آیدت گوید الی این الهرب

می گریزی تو از او او از قفا

آید و گوید که بس کن این جفا

تو گریزی او چو مام مهربان

هم بغل بگشوده دنبالت روان

برده پستان عنایت را بکف

از قفایت می دود از هر طرف

بین زبهرت شیر این پستان بجوش

باز گرد و شیر این پستان بنوش

باز گرد ای بنده ما یاز گرد

بیش از این گرد جفا کاری نگرد

تا بکی جوئی زفضل ما فراق

ابغض الاشیاء عندی الطلاق

گر طلاق وصل ما دادی بیا

باز گرد

و کن رجوع ای بی وفا

هست رجعی این طلاق ای تندخو

زانکه بیزاری زتو باشد نه او

صد طلاق ار گفته ای نبود قراق

نیست اینجا سه طلاق و نه طلاق

می گریزی گر تو از ما کو به کو

ما ترا از هر طرف در جستجو

گر شکستی تو به صد بار از هزار

توبه ات را می خرم بازش بیار

گر تو تخم جنگ با ما کاشتی

نیست ما را با تو غیر از آتشی

دل را با تصفیه کردن از دسترس شیطان خارج کنید

دل وقتی در تصرف دشمن خدا باشد ، چه دشمن درونی ، چه دشمن بیرونی ، رسیدن به حقیقت محال ، و دست یافتن به ملکات الهیه غیر ممکن ، و آدمی از بهره گیری از فیوضات ربانیه محروم ، و از چشیدن شیرینی حقایق ، بخصوص واقعیات عبادات و مخصوصاً نماز و علی الخصوص سوره حمد ممنوع است .

اگر می خواهید به بزم دوست راه پیدا کنید ، اگر می خواهید از می عشق او بنوشید ، اگر میل دارید ، آن حضرت شما را به پیشگاه قدس راه دهد ، خانه او را که دل شماست از دست دشمن او بگیرید ، تا هم چون باز شکاری ، به شکار وصل او به پرواز آئید .

از او بخواهید که برای نجات دل شما از دسترس شیطان و دخالت طالوت و تصرف ابلیس به شما توفیق داده ، و در این مهم شما را یاری و مدد کند .

به قول فیض آن شوریده شیدا و مست باده صفا :

یا رب این مهجور را در بزم وصلت بارده

از می روحانیانش ساغر سرشار ده

دل بجان آمد مرا زین عالم پر شور و شر

راه بنما سوی قدسم عیش بی

آزار ده

سخت می ترسم که عالم گردد از عشقم خراب

یا رب این سیلاب خون را ره به دریا بار ده

در فراغت مردم ای جان جهان رحمی بکن

یا دلم خوش کن به وعدی یا به وصلم بار ده

دل همی خواهد که قربانت شود در عید وصل

جان لاغر را بپرور شیوه این کار ده

تیره شد جان و دلم از امتزاج آب و گل

سینه را اسرار بخش و دیده را انوار ده

عقل جزئی از سرم کن دور و عقل کل فرست

زنگ غم بزدای از دل شادی غمخوار ده

تا بکی مخمور باشند از می روز الست

عاکفان کوی خود را باده اسرار ده

هر گروهی را زفضلت نعمتی شایسته بخش

زاهدان را وعد جنت عاشقان را بار ده

یا رب آن ساعت که از دهشت زبان ماند زکار

فیض را الهام حق کن طاقت گفتار ده

بدان که دل آدمی را یک روی وی در عالم روحانیت است ، و یک روی در عالم جسمانیت ، تا هر مدد و فیض که از روح می ستاند در آن عالم قسمت کند ، چه از دل به هر عضوی عرقی پیوسته است . تا مدد فیض روح به جمله اعضا برسد ، و حس و حرکت یابد ، و اگر فیض روح به یک عضو نرسد ، به سبب سده ای که در آن عرق ، که مجاری فیض است پدید آید ، آن عضور از حرکت فرو ماند و مفلوج شود ، و اگر این سده در دل پدید آید و فیض روح یک طرفه العین از دل منقطع

شود قالب از کار فرو ماند و حیات منقطع گردد .

و دل موصوف می شود به

صفات روح ، یعنی حیات و علم و بصر و سمع و دیگر صفات .

و استعداد آن دارد که اگر تصفیه یابد بر قانون طریقت ، محل استوای صفت روحانیت شود ، و چون پرورش و تصفیه و توجه به کمال رسد ، محل ظهور تجلی جمله صفات الوهیت گردد ، با آنکه جمله کائنات در مقام پرتو تجلی ، نوری از انوار و صفتی از صفات حق نتوانند بود .

اما آن که دل چیست و تربیت و تصفیه او به چیست و کمال او در چیست ؟

بدان که دل را صورتی هست و آن است که مضغه خوانند ، و او گوشت پاره ای است صنوبری در جانب پهلوی چپ زیر سینه که جمله حیوانات را هست ، و او را جانی است روحانی که عقل نتیجه آن است ، و اآن مخصوص انسان است .

و دل را صلاحی و فسادی هست ، صلاح او در صفای اوست ، و فساد او در کدورت او ، و صفای دل در سلامتی حواس اوست و کدورت او در بیماری و خلل حواس او .

زیرا که دل را پنج خاصه است ، چنانکه قالب را ، چنانکه صلاح تن در سلامتی حواس او می باشد ، تا همگی عالم شهادت را بدان پنج حس ادراک نماید ، همچنین دل را پنج حس می باشد ، اگر آنها به سلامت باشند جملگی عالم غیب را از ملکوتیان و روحانیات بدان ادراک می نماید .

چنانکه دل را چشمی است که مشاهدات غیبی به او می بیند ، و گوشی که استماع کلام اهل غیب و کلام حق بدو

می کند ، و مشامی دارد که روایح غیبی به او استشمام کند ، و گامی دارد که ذوق محبت و حلاوت ایمان و طعم عرفان بدان یابد ، و همچنان که حس لمس قالب را در همه اعضاست بالجمله اعضا را ملموسات منتفع می گردد ، دل را عقل بدان نهج است ، تا به جملگی دل بواسطه عقل از کل معقولات نفع می برد .

پس هر که را این حواس دل به سلامت نیست ، فساد دل او را در آن است ، و هر که را در حواس دل خلل هست دوزخ و درکات وی از برای اوست که :

(وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَايَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَايَسْمَعُونَ بِهَا أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ)(۱) .

و دل را اطوار مختلف است که :

(وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً)(۲) .

طور اول : دل را صدر گویند : و آن معدن گوهر اسلام است .

(أَفَمَن شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُور مِن رَبِّهِ)(۳) .

و هر وقت که از نور اسلام محروم ماند معدن ظلم و کفر است که :

(وَلكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)(۴) .

و محل وساوس شیطان و تسویلات نفس ، صدر بیش نیست که :

(يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ النَّاسِ)(۵) .

و صدر پیوست دل است و در اندرون دل اینها را راه نیست ، زیرا که دل خزینه حق است و آسمان صفت است ، اینها را به آنجا راه نیست کما قال :

۱ سوره اعراف (۷)

: ۱۷۹ .

۲ سوره نوح (۷۱) : ۱۴ .

۳ سوره زمر (۳۹) : ۲۲ .

۴ سوره نحل (۱۶) : ۱۰۶ .

۵ سوره ناس (۱۱۴) : ۵ .

(وَحَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ شَيْطَان رَّجِيم)(۱) .

طور دوم : از دل را قلب خوانند و آن معدن ایمان است که :

(كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ)(۲) .

و محل نور عقل است به مفاد :

(لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا)(۳) .

طور سوم : شفاف است و آن معدن عشق و محبت و شفقت است بر خلق :

(قَدْ شَغَفَهَا حُبّاً)(۴) .

و محبت خلق از شفاف نگذرد .

طور چهارم: فؤاد است و آن معدن مشاهده و محل رؤیت است که :

(مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى)(۵) .

طور پنجم : را حبه القلب گویند که معدن محبت حضرت عزت است و خاص آن محبت راست ، که محبت مخلوق را در آن گنجایش نیست .

هوای دیگری در ما نگنجد

در این سر بیش از این سودا نگنجد

طور ششم : را سویدا گویند و آن معدن مکاشفات غیبی و علوم لدنی است ، ومنبع حکمت و گنجینه اسرار الهی و محل علم اسماء :

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْاَسْماءَ كُلَّهَا)(۶) .

۱ سوره حجر (۱۵) : ۱۷ .

۲ سوره مجادله (۵۸) : ۲۲ .

۳ سوره حج (۲۲) : ۴۶ .

۴ سوره یوسف (۱۲) : ۳۰ .

۵ سوره نجم (۵۳) : ۱۱ .

۶ سوره بقره (۲) : ۳۱ .

و در وی انواع علوم کشف شود که ملائکه از آن محرومند .

اگر کرده غمت غارت هوش دل ما

درد تو شده خانه فروش دل ما

سری که

مقدسان از آن محرومند

عشق تو فرو گرفت بگوش دل ما

طور هفتم : را مهجه القلب گویند ، در آن معدن انوار تجلی های صفات الوهیت است و سر :

(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ)(۱) .

این است ، و این جنس کرامت با هیچ نوعی از انواع موجودات نکردند .

پس تمامی صحت و سلامت و صفای دل در آن است که به کلی از آفت بیماری :

(فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ)(۲) .

خلوص یابد و همگی آن اطوار سر بر خط عبودیت نهند و هر طور به خاصیت آن معنی که در آن مودع است مخصوص گردد ، بر وفق فرمان و طریق متابعت ، و چنانکه قالب را هفت عضو است ، و بر هفت عضو سجده فرموده اند که :

اُمِرْتُ أنْ أسْجُدَ عَلی سَبْعَهِ أعْضاء .

دل را نیز سجده بر هفت طور واجب است ، و سجده اول آن است که روی از همه مخلوقات بگرداند ، و از تمتعات دنیوی و اخروی اعراض کند ، و به همگی وجوه متوجه حضرت شود و از حق جز حق هیچ نطلبد(۳) .

۱ سوره اسراء (۱۷) : ۷۰ .

۲ سوره بقره (۲) : ۱۰ .

۳ مراحل السالکین : /۶۱ .

ما زدوست غیر از دوست مطلبی نمی خواهیم

حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

تمام درهای ورودی شیطان را نسبت به خود ببندید

شیطان و عوامل ضد الهی و انسانی برای دست یافتن به انسان و از دست گرفتن سرمایه های معنوی او ، و نابود ساختن قوا و استعدادهای الهی اش ، و زیر صفر بردن اعتبار و ارزش خدائی اش ، راه های گوناگون دارند ، که خود انسان علت

باز بودن آن راههاست ، و نیز با توفیق حضـرت محبوب و رعایت قواعد الهیه علت بسته شدن آن جاده ها ، و سد جلوگیری از نفوذ دشمنان دیرینه و براندازنده حقایق و درستی هاست .

راستی نسـبت به خود آسوده نباشید ، و از شرور و رفتن و علل اغوا و وسوسه غافل نباشید ، که تا زنده اید خطر بر شما نزدیک است ، و بر شـماست که همیشه در حـالت دفـع خطر باشـید ، راه دفع تمـام خطرات ابلیسـی و شـیطانی و طـاغوتی پنـاه بردن به خداست ، که اگر عملاً پناه ببرید از خطر در امان خواهید بود ، گفتن (اعوذ بالله) و اینگونه استعاذه را چندان قدری و کمالی نیست ، استعاذه حقیقی آن است که هر در ورود آن دیو و طریق اغوا و اضلال او بازشناسی و از هر راه که قصد تو کند سر راه در وی دربندی .

ارباب مجاهده که عنان اختیار از دست این مکار برده اند ، فرموده اند که او از ده باب درمی آید .

اول : از باب حرض و آن را به قناعت می توان بست و کریمه :

(وَمَا مِن دَابَّه فِی الْأَرْضِ إِلاَ عَلَی اللهِ رِزْقُهَا)(۱) .

۱ سوره هود (۱۱) : ۶ .

را نصب العین خود ساخت .

دوم : از باب طول امل درمی آید ، و آن را به خوف از موت می توان مسدود کرد و التجا به کریمه :

(کُلُّ نَفْس ذَائِقَهُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَـا تُوَفَّوْنَ أُجورَکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَمَن زُحْزِحَ عِنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَـدْ فَازَ وَمَا الْحَیَاهُ الـدُّنْیَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ)(۱)

.

هر نفسی شربت مرگ را خواه چشید ، و محققاً همه شما روز قیامت کاملاً به مزد اعمال خود خواهید رسید ، پس هر کس خود را از آتش جهنم دور داشت و به بهشت ابدی برده شد ، چنین کسی پیروزی ابدی یافت و بدانید که زندگانی دنیا جز متاع فریبنده چیزی نیست .

سوم : از ممر طلب راحت و نعمت در می آید ، و آن را به زوال نعمت و یاد کردن صعوبت و سختی حساب مقابله می توان کرد و تأدیب او به وعید :

(ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)(۲) .

اینان را به خورد و خواب طبیعی و لذات حیوانی واگذار تا آمال و اوهام دنیائی آنان را غافل کند پس زود است که نتیجه کامرائی بیهوده و بی ثمر خویش را بیابند .

چهارم : از ممر عجب و خودبینی در می آید ، و آن راه را به خوف از عاقبت مسدود باید ساخت و تقویت از آیات :

(يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلاَّ ما شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذ)(۳) .

در آن روز هیچکس جز به فرمان خدا سخن نگوید ، پس مردم بر دو فرقه شوند ، برخی شقی و بد روزگار ، و بعضی سعید و خوشوقت .

اما اهل شقاوت همه را در آتش دوزخ در حالی که آه و

ناله حسرت می کشند در افکنند ، آنها در آتش دوزخ تا آسمان و زمین باقی است مخلدند مگر آنکه مشیت خدا بخواهد نجاتشان دهد ، که البته خدا هر آنچه را بخواهد انجام می دهد .

و اما اهل سعادت در بهشت اند تا آسمان و زمین باقی است مگر آنچه مشیت حق باشد ، که عطایش ابدی و نامقطوع است .

پنجم : دخل و تصرف وی از ممر استخفاف برادران مؤمن است آن را به رعایت حرمت و مبادرت ایشان قطع باید نمود .

ششم : عبور او از راه حسد است ، آن را به رضا دادن به قسمت الهی و عدل در حکم او باید مقابله نمود ، و استدلال به آیات شریفه سی و دوم تا سی و نهم سوره مبارکه زخرف باید نمود آنجا که می فرماید :

آیا آنان که راضی از اوضاع عادلانه جهان نیستند ، باید رحمت و عنایت خدای را تقسیم کنند !

در صورتی ک...ما خود معاش حیات و روزی آنان را در دنیا تقسیم کرده ایم و بعضی را بر بعض دیگر به انواع عنایات برتری داده تا با کمک گیری از یک دیگر چرخ زندگی بگردد ، و رحمت الهی از آنچه جمع می کنند بهتر است .

۱ سوره آل عمران (۳) : ۱۸۵ .

۲ سوره حجر (۱۵) : ۳ .

۳ سوره هود (۱۱) : ۱۰۵ ۱۰۸ .

مردم یک نوع و یک رشته و امتند چند روزی در این دنیا هستند و به اندازه معیشت در اختیار آنهاست ، اگر نه این بود که مردم یک امتند ، ما آنان که به

حق کافر می شدنـد ، « از پستی دنیا و بی قدری آن به مال فراوان » سـقف خانه هایشان را از نقره خام قرار می دادیم و چندین طبقه که با نردبان بر سقف بام روند .

و نیز بر منازلشـان درهـای بسـیار « کنـایه از وسـعت خـانه » و تخت هـا که بر آن تکیه زننـد و عماراتشـان را به زر و زیـور می آراستیم ولی اینها همه متاع پست و فانی دنیاست ، اگر دارای ارزش بود بر آنان آن می کردیم که گفتیم :

هر کس از یاد خدا رخ برتابد شیطان را برانگیزیم که یار و همنشین او باشد .

« آری تمام متاع دنیا در نزد خـدا بی ارزش است ، اگر همه آنهم بر فرض نزد یک نفر باشـد ، ارزش حسـد ورزیدن ندارد ، و ارزش اینکه شیطان همنشین دل انسان گردد .

شیاطین مردم را از راه خدا بازدارند و به گمراهی افکنند ، و آنان پندارند که به راه درست می روند .

تـا زمـانی که از دنیـا بسوی ما باز آینـد ، آنگاه با حسـرت گویـد ای کاش میان من و آن شـیطان فاصـله ای به دوری مشـرق و مغرب بود ، که او برای من همنشین و یار بسیار بدی بود .

آن روز حسـرت و پشـیمانی برای شـما سودی نـدارد ، زیرا در دنیا از حـدود الهی تجاوز کردیـد و امروز با شـیاطین در عذاب دوزخ شریک هستید .

هفتم : از راه ریـا و سـمعه و طلب خودنمـائی در می آیـد ، و آن طریق را به اعمـال اخلاـص در اعمال بایـد گرفت و اعتماد بر کریمه :

(

وَلاَ يُشْرِكْ بِعِبَادَهِ رَبِّهِ أَحَداً«۱۱۰»)(۱) .

۱ سوره کهف (۱۸) : ۱۱۰ .

هشتم : از راه بخل در می آید ، دل را به فنای :

ما فی اَیْدِی النّاسِ یَنْفَدُ .

قرار باید داد و به بقای :

(مَا عِندَ اللّه بَاق)(۱) .

اقرار باید کرد :

نهم : کبر و آن را بقوت بازوی تواضع مسدود باید ساخت و به حکم :

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللّهَ أَتْقَاكُمْ)(۲) .

بزرگی و کرامت را در تقوا باید دانست .

دهم : آمد و شد او از راه طمع است ، پس دست طمع از خلق کوتاه باید ساخت ، و روی همت بر خزانه کرم نامتناهی الهی باید آورد ، و آیت عالی رایت :

(وَمَن يَتَّقِ اللّه يَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ)(۳) .

را بدرقه راه و اعتماد کار خود ساخت .

حاصل آنکه از برای اهل هوش و بصیرت چه در وقت قرائت قرآن و چه در غیر وقت قرائت بستن راههای مدخل آن غاوی مغوی به تذکار آیات قرآنی و مواعظ سبحانی با توفیق ربانی سهل است .

حقیقت و فوائد استعاذه

قسمت اول

۱ سوره نحل (۱۶) : ۹۶ .

۲ سوره حجرات (۴۹) : ۱۳ .

۳ سوره طلاق (۶۵) : ۲ ۳ .

این مسئله را می دانید ، که شیطان از ابتدای به وجود آمدن انسان ، همراه با اعوان و انصارش ، برای گمراهی و جدائی انسان از حقایق ، بر سر راه انسان نشست ، و در زمینه دشمنی با انسان از هیچ برنامه ای فروگذار نکرده ، و قصد محبث به انسان و آشتی با او را تا روز قیامت

ندارد .

انسان اگر در تمام جوانب حیات ، در پناه خدا نباشد ، و در پناه حضرت او نرود ، از خطر مصون نمانده و از شرّ ذی شر در امان نخواهد بود .

به همین خاطر ، حضرت حق و تمام انبیاء و امامان و اولیاء ، به انسان سفارش و وصیت اکید دارند ، که در تمام شئون حیات ، خویش را در پناه حضرت او قرار دهد ، که این دشمن و اعوان و انصارش را به پناهگاه الهی راهی نیست ، و پناهگاه خداوند و قرقگاه حضرت او عبارت است از ایمان ، تقوا ، حیا ، عفت ، معرفت ، عبادت ، ریاضت ، مجاهده و . . .

چون با زبان گفتی اعوذ بالله عملاً ـ هم این معنا را به ظهور برسان ، که بدون شک در پناه او خواهی رفت ، و از ضربه های مهلک تمام شیاطین درونی و برونی در امان خواهی بود .

از ابن عباس مرویست اجلال قرآن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ومفتاح آن بسم الله الرّحمن الرّحیم است .

عارفان فرموده اند : این حقیقت یعنی استعاذه « البته حقیقت عملی آن » وسیله مقربین و نزدیکان و ملجأ و ملاذ هاربین و فرار کنندگان و سرور و انبساط محبین و دوستان و امتثال اوامر رب العالمین و خدای جهانیان است ، و این همه جز عملاً میسر نیست ، و نظر بزرگان از فقهاء و اولیاء و عرفا در مسئله استعاذه جز این نیست .

شهید ثانی در کتاب « اسرار الصلاه » و محدث خبیر و عالم بزرگ و عارف واله مرحوم ملا محسن فیض

کاشانی در رساله « ترجمه الصلاه » می فرمایند :

استعاذه فی الحقیقه : پاکیزه کردن زبان و رفتن خانه دل است از غبار اغیار ، و صفا دادن آن از برای درآمدن یار .

به قول عارف نیشابوری :

دلی کز عشق تو جان برفشاند

زکفر زلف ایمان برفشاند

دلی باید که گر صد جان دهندش

صد و یک جان به جانان برفشاند

نیارد کار خود یک ذره پیدا

ولی صد جان پنهان برفشاند

اگر یک ذره درد عشق یابد

هزاران ساله درمان برفشاند

وگر جان هیچ دامن گیرش آید

بیک دم دامن از جان برفشاند

چه می گویم که از یک جان چه خیزد

که خواهد تا هزاران برفشاند

چو دوزخ سوز گردد سوز عشقش

بهشت از پیش رضوان برفشاند

نه این عالم نه آن عالم گذارد

که این برپا شد و آن برفشاند

اگر صد گنج دارد در دل و جان

زراه چشم گریان برفشاند

چو جز یک چیز مقصودی نباشد

دو کون از پیش آسان برفشاند

چو آن یک را بیابد گم شود پاک

نماند هیچ تا آن برفشاند

بغرد همچو رعد و بر سر جمع

همه نقدش چو باران برفشاند

چو سایه خویش را عطار آنجا

بر آن خورشید رخشان برفشاند

و مثل کسی که استعاذه می کند ، ولی خاطرش متعلق است به غیر حق ، و در دلش فکرهای نفسانی و وساوس شیطانی است ، مثل کسی است که بر در قلعه محکمی ایستاده و حیوانی هیولا و درنده متوجه اوست که به او حمله کند و او به زبان گوید پناه می برم از شر این حیوان به این قلعه محکم اما بر جای خود ایستاده و بدرون قلعه نمی رود تا از شر آن دشمن در امان بماند ، اینگونه استعاذه که جز لقلقه زبان

نیست ، دردی دوا نکرده و از هیچ شری انسان را در امان نمی برد .

تا زهر بد زبانت کوته نیست

یک اعوذت اعوذ بالله نیست

بلکه آن نزد صاحب عرفان

نیست الا اعوذ بالشیطان

گاه گوئی اعوذ و گه لا حول

لیک فعلت بو مکذب قول

سوی خویشت دو اسبه می خواند

بر زبانت اعوذ می راند

طرفه حالی که دزد بیگانه

گشته همراه صاحب خانه

می کند همچو او فغان و نفیر

در بدر کو بکو که دزد بگیر

اولاً : امتثال فرمان حق است ، آن مقـدار مبالغه که در مطاوی کلمات نورانی قرآن به جهت تسبیح واقع شده ، در باب اسـتعاذه به همان ترتیب دستور صادر گشته ، مثلاً کلمات تسبیح را به چهار نوع ذکر می کند :

مصدر : چون سبحان ربک .

ماضی : چون سبح الله .

مضارع : چون یسبح الله .

امر : چون سبح اسم ربک .

همچنان کلمات منطوی بر استعاذه با وجوه اربعه مذکور است .

مصدر : چون معاذ الله .

ماضی : چون عذت بربی .

مضارع : چون اعوذ بالله .

امر : چون استعذ بالله .

ثانیاً : استعاذه سبب معرفت به دو حقیقت است ، پی بردن به عجز نفس ، و آگاهی به عزت و قدرت کامله زبانی .

ثالثاً : استعاذه انتساب و تشابه است به دوستان ، جهت آنکه محبان حق جلا و علا از انبیاء عظام چون نوح و یوسف و موسی و حضرت مصطفی ، و همچنین بندگان مقرب خداوند مانند زن عمران و حضرت مریم استعاذه نمودند ، و با ظهور این حقیقت در تمام شئون زندگی از خطر شیاطین انسی و جنی در امان ماندند و در نتیجه حضرت نوح به سلامت

و حضـرت موسی به کرامت ، و حضرت یوسف به عصمت و زن عمران به اجابت و حضرت مریم به بشارت و حضرت ابراهیم به دوستی و خلت و حضرت مصطفی به شفاعت نایل گردیدند .

رابعاً : استعاذه دعائی است به اجابت مقرون چنانکه مادر مریم گفت :

(وَإِنِّی أُعِیذُهَا بِکَ)(۱) .

و این به قبول مقرون افتاد .

(فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُول حَسَن)(۲) .

خامساً : استعاذه سبب ایمن شدن از آفت هاست ، چنانکه اگر مخلوقی ، مخلوقی را ملجأ و ملاذ سازد ، و اگر کسی به اهل قدرت و جاه پناه برد ، آنکس از روی حمیت او را به حمایت گیرد ، خداوند کریم به طریق اولی ، اگر بنده ای از روی عجز و اخلاص به او پناه برد ، پناهش می دهد و از شر شیطان مصونش می فرماید :

در این مسئله بسیار مهم به یک نکته باید توجه داشت و آن اینکه ، همانطور که برای تشرف به حضور بزرگان تشریفات خاصی ، از قبیل لباس مخصوص ، و تحصیل اجازه و تعیین وقت و غیره لازم است ، برای حضور در پیشگاه رب الارباب و ملک الملوک نیز علاوه بر طهارت لباس و تن ، طهارت روح و نفس و دل می باید ، از این جهت است که هنگام قرائت قرآن ، بخصوص خواندن سوره حمد در نماز ، امر آمده که :

۱ سوره آل عمران (۳) : ۳۶ .

۲ سوره آل عمران (۳) : ۳۷ .

(فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ)(۱) .

یعنی دل و جان و عمل خود ، با آراستن به

حقایق الهی پاک کن ، که از گرو شیطان بیرون آمده و از قیود او خلاص گردی ، و به مقام با عظمت آشنائی رسی ، که چون آشنا شدی ، به دربار او راه یابی ، بدون اینکه سگ های اطراف درگاه به تو حمله آرند ، که سگ های اطراف پیشگاه سلطان را با آشنایان کاری نیست ، و جرأت حمله بر دوستان و محبان از برای آنان نمی باشد . مگر در قرآن نخوانده ای که حضرت رب العزه به این سگ هار رانده شده فرمود :

(إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِینَ)(۲) .

اما دیگران را که به انواع معاصی آلوده اند ، و با اعمال زشت و صفات ناپسندیده موصوفند ، جرئت پیش رفتن به پیشگاه او نباشد ، مگر اینکه از روی اخلاص به درگاه خداوند بی نیاز ، برای خلاصی از قیود اخلاق رذیله و افعال ذمیمه و تسویلات شیطانی و شهوات نفسانی استعاذه کنند .

صدر المتألهین، آن متفکر بزرگ و فیلسوف گرانقدر ، می فرماید :

شیطان با اینکه به محضر حضرت آدم ابوالبشر سوگند یاد کرد ، که نسبت به او ناصح و خیر اندیش است ، چنانکه خداوند عزوجل در قرآن حکایت می کند :

(وَقَاسَمَهُمَا إِنِّی لَکُمَا لَمِنَ النَّاصِحِینَ)(۳) .

ولی آنقدر سعی و کوشش کرد تا او را از بهشت بیرون کرد ، پس در حق اولاد او که به عکس قسم خورده ، که آنها را گمراه و اغوا خواهد کرد چنانکه حق از

۱ سوره نحل (۱۶) : ۹۸ .

۲ سوره حجر (۱۵) : ۴۲ .

سوره اعراف (۷) : ۲۱ .

قسمت دوم

قول او می فرماید :

(فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ)(۱) .

چه خواهد کرد ؟

فخر رازی در تفسیر خود می گوید :

اعوذ بالله سیر و سلوک از خلق به خالق و از ممکن به واجب است ، کلمه اعوذ اشاره به عجز و فقر و احتیاج تام است ، و کلمه بالله اقرار و اعتراف به دو امر است ، یکی اینکه خداوند قادر و توانا است به اعطای کل خیرات و دفع جمیع آفات و دیگر آنکه جز خدای متعال احدی به این صفت متصف نیست ، پس قاضی حاجات و معطی خیرات نیست مگر خداوند و نماز خوان هنگام مشاهده این حال ، از خود و تمام ما سوی الله فرار می کند و در این سر :

(فَفِرُّوْا إِلَی اللَّه)(۲) .

را مشاهده می نماید ، و این حالت که با گفتن اعوذ حاصل می شود ، غرق در نور حلال حق گشته رمز :

(قُلِ اللُّه ثُمَّ ذَرْهُمْ)(۳) .

برایش مکشوف گردد ، و در این موقع گوید بالله ، و نیز گوید ، یکی از نکات استعاذه اینکه نمازگزار با گفتن اعوذ بالله ، اذعان به عجز و ناتوانی خود ، و اعتراف به قدرت کامله خالق می کند ، و همین امر ، دلالت دارد بر اینکه برای تقرب به خدا راهی جز اظهار عجز و انکسار نیست ، که گفته اند : خودبین خدابین نشود .

۱ سوره ص (۳۸) : ۸۲ .

۲ سوره زاریات (۵۱) : ۵۰ .

۳ سوره انعام (۶) : ۹۱ .

و نکته دیگر اینکه چون قلب انسان

بواسطه تعلق به غیر خدا و همچنین زبان او با ذکر غیر خدا آلوده می شود ، و به موجب :

(لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)(۱) .

بایـد قبـل از شـروع نماز و قرائت حمـد با گفتن اعوذ بالله و متحقق شـدن به حقیقت آن قلب و زبان پاک کنـد تا خود را برای تجلی حقیقی که عبارت از ذکر خداست .

(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللهِ أَكْبَرُ)(۲) .

آماده کند .

از امام صادق (علیه السلام) آمده :

أَغْلِقُوا أَبْوابَ الْمَعصِيَهِ بِالْاسْتِعاذَهِ وَافْتَحُوا أَبْوابَ الطّاعَهِ بِالتَّسْمِيَهِ .

درهای گناه و معصیت را با استعاذه ببندید ، و ابواب ثواب و طاعت را با کلید بسم الله باز کنید .

کاشفی در تفسیرش گوید :

مسـتعیذ یا عامی است ، و یا عارف ، استعاذه عوام آن است ، که از وسوسه شیطان پناه به حضرت باری برند ، و استعاذه عارفین آنکه از حال شـیطان به حق پناه جوینـد ، یعنی صـفت عجب که موجب طعن و لعن ابلیس شـده و او را از اوج قرب و عزت به حضـیض بعد و ذلت افکند اعاذه نمایند ، و التجا کنند به حضـرت ذوالجلال از پندار کمال و تصور حسن حال که نتیجه انانیت است و انانیت سبب اتصاف به صفات شیطان .

۱ سوره واقعه (۵۶) : ۷۹ .

۲ سوره عنکبوت (۲۹) : ۴۵ .

حق تعالی گفت با موسی به راز

آخر از ابلیس رمزی جوی باز

چون بدید ابلیس را موسی به راه

گشت از ابلیس موسی رمز خواه

گفت دایم یاد دار این یک سخن

من نگو تا تو نگردی همچو من

استعاذه صادقان ، احتراز است از مشاهده خلق

و تطهیر دل از هر چه مانع باشد از استغراق در شهود حق .

و شیطان و هم دیده محجوبان بی بصیرت را ، که از مضیق صورت ، قدمی به فضای صحرای معنی ننهاده اند ، به نقوش و الوان ظهورات مختلفه و تعینات متنوعه ، که بواسطه تجلیات متکثره بر لوح نمایش جلوه گرند ، مشغول ساخته تا از ملاحظه نور وحدت ، که در نظر روشندلان ما حی نقش و لون و کثرت مرهوم است ، غافل مانده اند و تا چشم این دیوان به تیر استعاذه حقیقت که قطع نظر از شهود ماسواست دوخته نگردد ، جمال وحدت صرف روی نخواهد نمود .

سالک هرگاه به مقام تجلی افعال برسد و این نکته مشهود وی گردد ، که هیچ فعل در صور مظاهر ظاهر نشود مگر از فاعل حقیقی :

(وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ)(۱) .

استعاذه او در این مرتبه از افعالی باشد، که آثار تجلیات جلالی است چون عقاب و انتقام به افعالی که نتایج تجلیات جمالی اند چون عفو و اکرام .

و هرگاه به رتبه تجلیات صفاتی رسد ، بر او روشن گردد که هیچ صفت کمال ثابت نیست مگر حق را و نسبت آنها به اهل عالم عاریتی است ، استعاذه وی از صفات قهریه باشد چون سخط و غضب به صفات لطیفه چون رضا و رحمت و از مقتضیات اسم المضل که ابلیس و اشیاع او مظاهر آثار آنند پناه برد به اسم الهادی که انبیاء و اتباع ایشان مطارح انوار آنند .

۱ سوره صافات (۳۷) : ۹۶ .

و باز هر وقت به درجه ای ترقی کند که

لمعات تجلیات ذات پرتوی افکنده نشانه :

(كُلُّ شَيْء هَالِكٌ)(۱) .

حق الیقین وی شود ، استعاذه هم از ذات به ذات خواهد بود :

« هم خود الست گوید و هم خود بلی کند » .

و حضرت خاتم انبیا صلوات الله وسلامه علیه در استعاذه به این هر سه مرتبت اشاره فرمودند ، در وقت تجلی انوار توحید افعال :

أعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقابِكَ .

و در زمان طلوع اشعه توحید صفات :

أعُوذُ بِرِضاكَ مِنْ سَخَطِكَ .

و به هنگام ظهور عظمت ذات :

أعُوذُ بِكَ مِنْكَ .

و لمعه این نکته سوم جز در زمان سعادت نشان آن حضرت درخشان نشد چه هر مستعیذی از اعاظم انبیاء (علیهم السلام) استعاذه از آنجا کردند که ایشان بودند ، و حضرت ختمی منقبت اعوذ از آنجا گفت که نه او بود ، همه می گفتند پناه به تو از غیر تو و آن صاحب همت دیده غیرت از غیر فرو بسته می گفت : پناه به تو از تو .

این بود که خداوند تبارک و تعالی حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را فضایل بی کران و خصایص بی پایان عطا فرمود ، از آن جمله حضرتش را رحمت عالمیان ساخت .

۱ سوره قصص (۲۸) : ۸۸ .

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ)(۱) .

و طاعتش را به اطاعت خود قرین گردانید :

(مَن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ)(۲) .

و بیعت او را به بیعت خود :

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَکَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ)(۳) .

و عزت او را به عزت خود :

(وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ)(۴) .

و رضاء و خوشنودی او را به رضای خود .

(وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ

أَحَقُّ أَن يُرْضُوهُ)(۵) .

و اجابت او را به اجابت خود :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا للهِ وَلِلرَّسُولِ)(۶) .

و محبت او را به محبت خود :

(قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ اللهُ)(۷) .

۱ سوره انبياء (۲۱) : ۱۰۷ .

۲ سوره نساء (۴) : ۸۰ .

۳ سوره فتح (۴۸) : ۱۰ .

۴ سوره منافقون (۶۳) : ۸ .

۵ سوره توبه (۹) : ۶۲ .

۶ سوره انفال (۸) : ۲۴ .

۷ سوره آل عمران (۳) : ۳۱ .

و نيز آن حضرت را با خلق عظيم تعريف فرمود(۱) .

و اين همه نتيجه استعاذه حقيقى عبد است و تحقق او به حقايق ملكوتى و آسمانى ، پس با زبان تنها استعاذه كفايت نمى كند ، كه عملاً ـ به حضرت دوست پناه برد و خود را از حول و قوه غير به فضاى عنايت و حول و قوه او برسانيد ، و از حضرتش با عجز و انكسار اين معنى را بخواهيد .

به قول الهى آن شوريده مست ، و بلبل گلزار الست :

يا رب از لوح دلم غير غم خويش ببر

بجز انديشه عشق از من دلريش ببر

هر خيال از دل و هر فكرتم از صفحه ذهن

جز خيال رخت اى يار وفاكيش ببر

یک تجلی کن و از قلب محبان تا حشر

به تماشای رخت هر غم و تشویش ببر

با کم و بیش دل خاک پرستان خوش باد

یا رب از خاطر ما فکر کم و بیش ببر

ناز چشمان تو غارتگر ملک دل ماست

چشم نازی بگشا هستی درویش ببر

لشکر عشق بگو کشور عشاق بگیر

گوی سبقت زرقیبان بد اندیش ببر

به الهی رخ

زیبا بنما وزدل او

یاد زشتی رقیبان جفا کیش ببر

۱ منهاج النجاه .

شیطان یا خطرناک ترین مانع راه کمال

مسئله خطر خانمان برانداز شیطان و اعوان و انصار جنی و انسی و درونی و برونی او را قرآن مجید بطور مکرر تذکر داده ، و انبیاء الهی و امامان معصوم و اولیاء خدا ، در تمام فرصت ها ، انسان را از شرور او و یارانش برحذر داشته اند !

غزالی که در زمینه شناخت مسائل تا حدی موفق بوده ، در این زمینه می گوید : بر تو باد ای برادر که به محاربت شیطان کنی و در قهر کردن او باشی از برای دو خصلت : یکی آنکه او دشمنی است که هیچ طمع مصالحت با او نتوان داشت ، پس باید که بر او ابقاء نکنی که او به غیر از هلاک تو قانع نشود ، پس از مثل چنین دشمنی ایمن نشاید بود و از تدبیر دفع او غافل نتوان بود ، در این دو آیت تأمل کن که حق جل جلاله می فرماید :

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۱) .

و آیت دوم :

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۲) .

و این غایت پرهیز فرمودن است از شیطان .

خصلت دوم آنکه چون او را بر دشمنی تو آفریده اند(۳) ، پیوسته به محاربت

۱ سوره یس (۳۶) : ۶۰ .

۲ سوره فاطر (۳۵) : ۶ .

۳ البته هیچ موجودی در اصل خلقت دشمن انسان آفریده نشده ، تمام موجودات در ریشه وجودشان جهتی جز جهت منفعت ندارند ، این

موجودات با اختیار و اراده هستند که بر اثر سوء اختیار برای انسان قیافه دشمنی می گیرند و شیطان که هر موجود با اراده ضد خدائی است از این قبیل است ، جمله بالا را روی این حساب باید حمل بر مجاز کرد .

تو میان در بسته است ، و او تیر در تو می اندازد و تو غافل ، پس بنگر که حال چگونه باشد .

پس این جایگه نکته ای دیگر هست و آن آنست که تو روز در عبادت می گذرانی و خلق را با در خدای می خوانی به فعل و به قول و این معنی ضد پیشه و خلاف کار شیطان است .

پس تو میان بسته ای و پیوسته او را به چشم می آری و او نیز همچنین به قصد هلاک تو میان بسته است ، و او خود با دوستان خویش از کافران و اهل ضلال و راغبان دنیا قصد هلاک دارد و دشمنی می کند فکیف با تو که مخالفت او را نمی کنی و او را به خشم می آری چگونه دشمنی نکند ؟

پس او را با مردم دشمنی و عداوت عام هست و با تو که مجتهدی در عبادت عداوت خاص .

و او عظیم کار تو را مهم گرفته است و او را یاران هستند بر قصد تو قویتر از همه ، نفس تو و هوا ; او اسباب و مداخل بسیار دارد و تو از آن غافل .

راست گفت یحیی معاذ : تو مشغولی و شیطان فارغ و او تو را می بیند و تو او را نمی بینی ، و تو شیطان را فراموش

می کنی و او تو را فراموش نمی کند ، و از نفس تو شیطان را به تو یار و یاور .

اگر گویند به چه چیز محاربت شیطان کنیم ، و دفع و قهر او به چه کنیم ؟ بدان که اهل این صناعت را در این صدرت دو طریق است :

بعضی گفته اند تدبیر دفع شیطان استعانت است از خدا و هیچ دیگر نه ، برای آنکه شیطان سگی است که خدای تعالی او را سگ می داند ، اگر تو به محاربت او مشغول شوی و به معالجت او متوجه گردی ، وقت بر تو ضایع شود ، و خود را به رنج آورده باشی ، و وقت باشد که او بر تو ظفر یابد و تو را مجروح کند ، پس رجوع با خدا کردن تا او را از تو دفع کند اولی تر بود .

و بعضی دیگر گفته اند : که تدبیر او طریق مجاهدت است و به رد و دفع او برخاستن .

گفتم آنچه در خاطر من می آید آن است که میان هر دو طریق جمع کند پناه گیرد به خدا از شر او چنانکه فرموده است ، تا اگر بر ما غلبه کند بدانیم که ابتلا است از خدای تعالی ، تا صدق ما در مجاهدت معلوم فرماید و قوت ما در دفع او ، و صبر ما در محاربه با او ببیند ، همچنان که کفار بر ما مسلط شوند ، با آنکه خداوند قدرت دارد که شر ایشان را از ما کفایت کند ، می خواهد تا ما را از جهاد و صبر و تمحیص و

شهادت بهره حاصل شود چنانکه فرمود :

) وَلِيَعْلَمَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ ((١) .

و همچنين فرمود :

) أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ((٢) .

اينجا نيز همچنين باشد و محاربت و قهر او به قول علما در سه چيز است :

يكى آن مكائد و حيلت هاى او بدانى و تعرف كنى ، تا بر تو دليرى نتواند كرد ، همچون دزد كه چون بدانست كه خداوند سراى آگاه شد بگريزد .

دوم آنكه به دعوت او استخفاف كنى و دل بدان متعلق نكنى ، كه او چون سگ است بانگ بر تو دارد و سخت باشد ، و چون از او اعراض كنى خاموش شود .

سيم آنكه ذكر خدا پيوسته به دل و زبان مى دارى كه رسول الله(صلى الله عليه وآله) فرموده است:

إنَّ ذِكْرَاللهِ تَعالى فى جَنْبِ الشَّيْطانِ كَالاْكِلَهِ فى جَنْبِ إبْنِ آدَمَ .

١ سوره آل عمران (٣) : ١۴٠ .

٢ سوره آل عمران (٣) : ١۴٢ .

و اگر گويى مكائد و حيل او چون بدانيم و طريق معرفت آن چيست ؟ بدان كه او را وساوس بسيار است كه به منزلت تير است كه مى اندازد ، و آن را به معرفت خاطرها بتوانى دانست كه درآيد . . .

اما اصل خواطر : بدان كه حق تعالى و تقدس ، فرشته اى بر دل آدمى موكل كرده است كه پيوسته او را به خير دعوت مى كند او را ملهم مى گويند ، و دعوت او را الهام و در مقابل آن شيطانى است كه او را به شر دعوت مى كند و

او را وسواس گویند و دعوت او را وسوسه ، ملهم الا به خیر نخواند ، و وسواس الا به شر نخواند .

این دو داعی انـد بر دل بنـده ایسـتاده و پیوسـته به دعوت مشـغول و دل از آن آگاه و با خبر که در اخبار آمده است که رسول صلوات الله علیه فرمود :

زمانی که فرزند آدم بدنیا می آید ، خداوند ملکی بر او قرین نماید و شـیطان شیطانی ، شیطان کنار گوش چپ قلب می خوابد و ملک کنار گوش راست دل و این دو بطور مرتب مشغول دعوت کردن انسان به خیر و شرند .

پس خـدای تعالی در بنیت آدمی ترکیب کرده است طبیعتی که میل به شـهوات دارد و لـذات به هر کیفیت که باشد از نیکو و زشت و آن هوای نفس است که روی به آفت دارد ، این سه دعوت است . پس بـدان که این خاطرها اثرهاست که در دل بنده حادث می شود ، و او را بـدان که کاری بکند ، یا ترک کاری بکند و پدید آمدن به حقیقت از خدای تعالی است در دل بنده ، لکن آن بر چهار قسم است .

یکی آنکه خـدای تعالی در دل بنـده افکند به ابتدا ، آن را خاطر گویند و بس ، قسم دوم آنکه در دل پدید آورد و موافق طبع آدمی باشد ، آن را هوای نفس گویند و به دو نسـبت کنند ، و قسمی دیگر در پی دعوت ملهم پدید آرد و به دو نسبت کنند ، و آن را الهام گویند ، و قسمی دیگر در پی دعوت شیطان

پدید آرد و آن را به دو نسبت کنند و وسوسه خوانند و خاطر شیطان گویند .

پس بـدان که خاطری که از قبل خدای تعالی ابتدا باشد ، شاید که به خیر باشد ، اکرام را و الزام حجت را و باشد که به صدمه و رنج باشد امتحان را ، و تغلیظ محنت و آزمایش را .

و خـاطری که از قبـل ملهم باشـد نباشـد الا ـ به خیر که او ناصـح و مرشـد است و نیست الا برای این کار ، و خاطری که از قبل شیطان باشد الا به شر نباشد تا اغوا و استزلال کند .

و وقت باشـد که به خیر خوانـد ، مکر و اسـتدراج را و خـاطری که از قبل هوای نفنس باشـد شـر را باشـد و تمتع را ، و بعضـی سلف گفته اند : که هوای نفس همچنین به خیر خواند و مقصود از آن شر باشد ، چنانکه شیطان ، این است انواع خاطرها .

پس تو محتاجی که بعد از این معرفت سه فصل حاصل کنی که لابد است از آن ، و مقصود در ضمن آن است .

یکی فرق میان خاطر خیر و شر علی الجمله ، دوم فرق میان خاطر شـر ابتدائی یا شیطانی یا هوائی که هر یکی را دفعی است از نوعی دیگر ، سـیم فرق میان خاطر خیر ابتـدائی یا الهامی یا شـیطانی یا هوائی تا پیروی آن کنی که از خدای است یا از ملهم و حذر کنی از آنچه از شیطان است .

اما فصل اول : علماء ما (رحمهم الله) گفته اند : که چون خواهی که خاطر خیر از خاطر

شر بدانی و فرق کنی آن را ، به چهار گونه میزان برکش :

اول آن کار را بر میزان شرع عرض کن ، اگر موافق جنس آن باشد خیر باشد و اگر بر ضد آن باشد یا رخصه باشد یا شبهه شر باشد .

و اگر بدین میزان معلوم نشود عرض کن بر اقتدا ، اگر موافق اعمال سلف باشد ، در کردن آن اقتدا به صالحان بود . پس خیر باشد ، و اگر به ضد آن باشد ، شر باشد ، و اگر بدین میزان نیز معلوم نشود بر نفس و هوا عرض کن ، اگر نفس از آن نفرت گیرد ، نفرت طبع نه نفرت خوف بدان که خاطر خیر است ، و اگر نفس بدان مایل باشد میل طبیعی و جبلی نه میلی که از تقرب به خدا و ترغیب به ثواب باشد ، بدان که خاطر شر است ، که نفس اماره به سوء است ، به اصل طبع خود به خیر میل نکند ، چون به یکی از این موازین برکشیدی ، خاطر خیر از خاطر شر بدانستی والله ولی الهدایه .

اما فصل دوم : چون خواهی که فرق کنی میان خاطر شری که از قبل شیطان باشد و خاطر شری که از هوای نفس باشد ، یا از خدا باشد ابتداء از سه وجه در او نظر کن :

اگر مصمم یابی بر یک حال ایستاده بدان که از خدای تعالی است ، یا از هوای نفس ، و اگر مترددد یابی و مضطرب بدان که از شیطان است ، و بعضی از عارفان گفته اند :

مثل هوای نفس مثل

پلنگ است الا به قمع و قهر بالغ باز نگردد ، یا مثل خارجی که جنگ برای تدین کند ، هرگز باز نگردد تا کشته شود ، و مثل شیطان مثل گرگ است ، اگر از یک جانب برانی از دیگر جانب درآید .

دوم آنکه این خاطر اگر در عقب گناهی باشد که کرده باشی ، بدان که از حق تعالی عقوبتی است و اهانتی و خوارئی که از شومی آن گناه بوده باشد ، در قرآن مجید چنین می فرماید که :

) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ((۱) .

شیخ من امام رحمه الله فرمود : که گناه چنین بدین شکل به سخت دلی و قساوت انجامد ، اول خاطر باشد بعد از آن به قسوه ورین ادا کند .

و اگر نه در عقب گناهی باشد که واقع شده باشد ، بلکه به ابتدا باشد ، بدان که

۱ سوره مطففین (۸۳) : ۱۴ .

از شیطان است ، این حکم اکثری است که در بیشتر احوال چنین باشد ، زیرا که شیطان الا به د عوت شر ابتدا نکند ، به هر حال اغوا و اضلال طلبد .

سیم آنکه اگر این خاطر به ذکر خدا جل جلاله ضعیف نشود و یا کم نیاید ، و زائل نگردد ، بدان که از هوای نفس است ، و اگر به ذکر خدایتعالی ضعیف شود ، بدان که از شیطان است ، چنانکه در تفسیر :

) مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ((۱) .

یاد کرده آمده است ، شیطان در قلب خوابیده چون ذکر خدا کنی خناسی کند ، و اگر غافل شوی وسوسه نماید .

اما فصل

سیم : چون خواهی که فرق کنی میان خاطر چیزی که از خدا باشد و آنکه از ملک باشد هچنین از سه وجه نظر کن :

اگر قوی و مصمم باشد از خدای تعالی است ، و اگر متردد از ملک ، که او به منزلت ناصحی است ، از هر جانب درآید و روی به تو آرد ، و هر نصیحت که بر تو عرضه کند به امید آنکه تو اجابت کنی و رغبت خیر کنی .

دوم آنکه اگر در عقب طاعتی و اجتهای پدید آید ، از خدای تعالی باشد چنانکه فرمود :

) وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ((۲) .

و اگر این خاطر به ابتدا باشد از ملک باشد در اغلب احوال .

سوم اینکه این خاطر اگر در اصول و اعمال باطن باشد از خدای تعالی است ، و اگر در فروع و اعمال ظاهر است از ملک است ، در بیشتر احوال چه فرشته را ، راه نیست به معرفت باطن بنده به قول بیشتر علما ، اما خیری که از شیطان باشد

۱ سوره ناس (۱۱۴) : ۴ .

۲ سوره عنکبوت (۲۹) : ۶۹ .

که آن استدراج باشد ، شیخ ما گفتی رحمه الله علیه نظر کنی اگر نفس خود را در فعلی که به خاطرت آمد به نشاط بینی نه با ترس و خشیت ، و با تعجیل بینی نه به آهستگی و با ایمنی بینی نه با خوف و به عاقبت نااندیشیدن بینی نه با بصیرت و تفکر ، بدان که آن خاطر از شیطان است و اگر نفس را به ضد این بینی با خشیت و ترس نه

با نشاط و به تانی ، نه با شتاب و با خوف ، نه با امن و عاقبت اندیشی نه با بی عاقبتی بدان که از خدای تعالی است یا از ملک .

پس من گفتم پنداری که نشاط سبکی است که در آدمی پدید آید در کاری که بی بصیرت باشد ، یا نه در ذکر ثواب آن مذموم باشد .

اما تأنی نیک است و پسندیده الا در چند جای معدود ، که در حدیث نبوی است علیه الصلاه والسلام ، تزویج بکر چون رسیده شد ، و گزاردن وام چون قدرت باشد ، و تجهیز میت چون شکی نباشد و مهمانی کردن در وقت نزول ، و توبه از گناه چون گناه کرده شد ، « که این امور را تأنی جایز نیست » .

اما خوف واجب است از برای تمامی عمل باشد ، تا برای اداء آن به وجه خویش و حق خویش یا خوف قبول حق .

اما بصارت عاقبت به آنکه ببینند تا یقین شود که آن خیر و رشد است و امید ثواب عاقبت هم ، این است جمله فصول سه گانه که لازم است تو را معرفت آن در باب خاطرها نیک بدان و نیک ببین که از اسرار لطیف شریف است .

فصل حیلت ها و مکرهای شیطان

قسمت اول

بدان که کیدهای شیطان با آدمی در باب طاعت از هفت وجه است .

اول او را از طاعت نهی کند به هر طریق که تواند کرد ، اگر خدای نگاه دارد و الهام دهد و شیطان را رد کند ، بدان که گوید من محتاجم به طاعت ، که لابد زاد آخرت از این دنیای فانی برمی

باید داشت ، چون بدانست دیگر باره به تسویف

بفریبد گوید ، لحظه دیگر بکن این طاعت ، یا فردا بکن یا وقتی دیگر .

اگر عصمت خدای تعالی در رسد و گوید : اگر عمل امروز به فردا اندازم . از آن فردا کی کنم ؟ چون هر روزی را طاعتی و عملی جداگانه هست چون از این کید ناامید شود گوید اکنون تعجیل کن زود زود تا فارغ شوی .

اگر خدای تعالی الهام دهد و گوید : عمل اندک تمام به از عمل بسیار ناتمام پس دیگر بار بر آن دارد که عمل تمام کند برای ریا مردمان را و مرایات ایشان را ، پس خدای تعالی الهام دهد ، دیدن خلق چه فایده دارد ، دیدن خدا مرا کفایت است ، پس دیگر باره در عجب اندازد بنده را ، گوید : تو عظیم بزرگ کسی و بیدار بنده ای ، پس اگر خدای تعالی عصمت و توفیق دهد گوید : اگر چنین است المنه لله والحمدلله و این توفیقی است که خدای تعالی مرا بدان مخصوص کرده عمل مرا به فضل خود قیمتی نهاده است ، و اگر نه فضل او بودی قیمت عمل مرا به فضل خود قیمتی نهاده است ، و اگر نه فضل او بودی قیمت عمل من در جنب نعمت او که بر من است و در جنب معصیت من او را هیچ نبودی ، پس از دیگر در آید و این در ششم است و حیلت عظیم که الا مرد سخت بیدار که بدان مطلع گردد و آن ، آن است که بنده را گوید تو در سر

جهد میکن و مجاهده فرو مگذار که خدای بر خلق ظاهر کند و عمل هر کسی چنانچه باشد پیدا کند و شیطان بدین طریق نوعی از ریا در عمل بنده بازدید کند ، اگر خدای تعالی معصوم دارد این بنده را و شیطان را رد کند و گوید ای ملعون این ساعت از وجه اخلاص عمل به من می آیی تا عمل مرا به فساد آری و من بنده ام و او خداوند است ، اگر خواهد عمل مرا ظاهر کند و اگر خواهد پوشیده دارد ، اگر خواهد مرا بزرگ کند و اگر خواهد حقیر دارد و من از مردم چه باک دارم چون به دست ایشان کاری نیست پس دیگر باره از در هفتم درآید گوید :

ترا بدین عمل هیچ حاجت نیست برای آنکه اگر تو را سعید آفریده است ترک عمل تو را زیانی ندارد و اگر شقی آفریده است کردن عمل فائده ای ندهد ، اگر خدای تعالی بنده را نگهدارد ، شیطان را گوید من بنده ام و بر بنده آن است که فرمان بجای آورد ، و خدای تعالی خداوندی بداند .

يَفْعَلُ اللهُ ما يَشاءُ وَيَحْكُمُ ما يُريدُ .

الا آن است که به همه حال مرا عمل ، سود دارد که اگر سعید باشم محتاج زیادتی ثواب باشم و اگر شقی باشم نعوذ بالله ، هم تا خود را ملامت نکنم ، با آنکه خدای تعالی هرگز به اطاعت عقوبت نکند ، و طاعت ، مرا به هیچ حال زیان ندارد که اگر من در آتش روم و مطیع باشم دوست تر از آن دارم که در بهشت روم

و عاصـی باشم فکیف که وعـده او صدق است و قول او حق است ، و طاعت را به ثواب وعده است ، هر که خدای را به ایمان و طاعت ببیند در آتش نرود و در بهشت رود نه بدان سـبب که او به عمل اسـتحقاق بهشت گرفت بلکه به وعده صدق حق ، و طاعت خود علامات و امارات سعادات است .

نیک بـدان ای برادر و بیـدار شو وفقک الله تعالی بفضـله و منه وحق تعالی از وعـده صدق خویش از زبان سـعدا چنین خبر می دهد که الحمد الله الذی صدقنا وعده پس بیدار شو ای برادر که کار چنین است که دیدی و شـنیدی و دیگر کارها بدین قیاس کن و استعانت به خدای تعالی کمن و استعاذت هم که کار بدست اوست(۱) .

صاحب تفسـیر « فاتحه الکتاب » که از بزرگان زمان فیض بوده از تفسـیر « جواهر التفسـیر » نقل می کنـد که : اسـتعاذه مصـباح ظهور مرادات است و مفتـاح حصول برکات و سـعادات است ، زادرونـدگان راه است . بـدرقه قافله یقطه و انتباه است ، تباشـیر صبح هدایت از افق تلقین الهی ظاهر شده تا ظلمت فریب نفس و هوا را

۱ منهاج العادبین : ۴۳ .

که کارگران شـیطانند منتفی گردانند ، لمعه شـهاب ثاقب محبت است که از آسمان ایمان درخشان گشته تا دیودنی را به شعله افتراق در کوره احتراق بسوزاند . . .

نقاب اسـرار غیرت است تا جمال حال قاری قرآن بدان محتجب شده از چشم زخم وسوسه شـیطان محفوظ ماند و صـیقل انوار مکاشفت است تا آینه سینه را از زنگ غفلت

مصـفی ساخته قابل انعکاس انوار کلام گرداند ، بدرقه راه سـلامت است تا سالک منهاج قرائت را از کمین گاه نزعات نفسانی و همزات شیطانی بدار الامان فوز و فلاح رساند ، صدای پاسبان مراقبت است تا دزد وساوس از حوالی خزانه جوهر معرفت که عبارت از دل است بواسطه آن رمیده شود .

و دور بـاش چاوشـان ایوان عظمت است تـا آن بیگانه (ابی و اسـتکبر) به سـبب صولت حمله ایشان پیرامن حریم دل آشـنایان طوف ننماید ، لشگر هوا و هوس که حزب شیطانند ، جز به خدمت فارسان میدان استعاذه منهزم نشوند .

یک بار دیگر آن جمله نورانی را که حضرت صادق فرموده اند دقت کنید : قاری قرآن محتاج به سه واقعیت است :

۱ قلب خاشع

۲ بدن فارغ

۳ موضعی دور از تمام جذبه ها جز جذبه حق

و چون قلب خاشع شود ، شیطان با تمام قدرت از انسان فرار می کند .

آری وقتی دل و جـان و نفس و روان و مغز و قلب ، را در پنـاه حقایق و واقعیات و حال الهی قرار دادیـد ، و در حصن حصـین محبوب عـالم قرار گرفتیـد ، از دسترس شـیطان بیرون رفته و در نور لطف غرق گشـته و از دام هوا و هوس رهـائی یافته ، و جز معشوق نبینید و جز معشوق نخواهید و جز معشوق نگوئید .

بقول عارف مقتول :

ای روی تو شمع پاکبازان

زلف تو کمند سرفرازان

عشاق به روی هم چو ماهت

چون صبح بر آفتاب نازان

از مهر رخت چراغ گردون

چون شمع همی رود گدازان

از بهر شکار روی گلگونت

شبرنگ رخ تو تیزتازان

وان حلقه دام زاغ زلفت

افتاده

به حلق جره بازان

یک موی ززلف پیچ پیچت

بشکسته طلسم کارسازان

از زلف مشعبدت چو مهره

در شش دره مانده حقه بازان

تسبیح رخت کنند دایم

در پرده حسن دل نوازان

وصل تو درون پاک خواهد

پاکی سوی توست دست یازان

وصلت که زکات اوست خورشید

هرگز نرسد به بی نمازان

جانی باید زخویشتن پاک

نه غرق منی چو نونیازان

گفتی برهانمت زعطار

شد عمر و دلت نبود یازان

قسمت دوم

وَإذا تَفَرَّغَ نَفْسُهُ مِنَ الْاَسْبابِ تَجَرَّدَ قَلْبُهُ لِلْقَراءَهِ فَلا يَعْتَرِضُهُ عارِضٌ فَيَحْرِمَهُ بَرَكَهَ نُورِ الْقُرْانِ وَفَوائِدَهُ .

فائده فراغ خاطر را در وقت قرائت قرآن حضرت صادق چنین بیان می فرمایند :

هرگاه دل قاری از اسباب تشویش خاطر فارغ باشد ، و نفس از ما سوی الله حالت آسودگی همراهش باشد ، خاطر او با تمام وجود متوجه تلاوت و حقایق الهی گشته ، و از عروض آنچه مانع ادراک برکت نور قرآن و محرومی از آن است ایمن شود ، در آن حال می داند که چه می خواند و چه می گوید ، و با که سخن دارد ، و اگر تلاوتش محض حرکت زبان باشد و با یاد

دنیا و شغل به دنیا قرآن خواند هر آینه از منافع تلاوت ممنوع و از ادراک نور قرآن محروم خواهد بود .

وَإذا اتَّخَذَ مَجْلِسا خالِيا وَاعْتَزَلَ الْخَلْقَ بَعْدَ أنْ أتى بِالخَصْلَتَيْنِ خُضُوعِ الْقَلْبِ وَفَراغِ الْبَدَنِ إسْتَأنَسَ رُوحُهُ وَسِرُّهُ بِاللهِ عَزَّوَجَلَّ وَوَجَدَ حَلاوَةَ مُخاطَباتِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عِبادَهُ الصّالِحينَ وَعَلِمَ لُطْفَهُ بِهِمْ وَمَقامَ اخْتِصاصِهِ لَهُمْ بِفُنُونِ كَراماتِهِ وَبَدائِعِ إشاراتِهِ .

قاری قرآن ، هنگامی که مجلس قرائت را از کشش ها و جاذبه های غیر و ما سوای الله خالی کرد ، و قلب و دل از خلق برداشت ، و خضوع

قلب و فراغ بـدن آورد ، روح و سـرش با حضـرت دوست انس گرفته ، و شـیرینی خطابات آن جناب را با عباد صالحش درک می کند و لطف حضرتش را به آنان در می یابد ، و فنون کرامت ها و انحاء عزت ها را که مخصوص آنان فرموده می یابد ، و با آن شرایط به اشارات بدیعه و رموزات عجیبه قرآن مجید خواهد رسید .

آری روح تصـفیه شده ، و نفس تزکیه یافته ، و عقل منور بنور حضـرت دوست گشـته ، و دل آغشـته به تواضع و عشق ، لیاقت قرار گرفتن در بسـاط انس دارد ، و در آنجاست که حقایق قرآن مجیـد بر او مکشوف شـده ، و رابطه حضـرت حق را از طریق مخاطبـانش بـا عاشـقانش درک می کنـد ، و علت می گردد که قـاری از عبـاد صالـح حق گشـته ، و تمام هستی خود را با آن جناب یک جا معامله کند ، و از حضرت دوست جز حضرت دوست را نخواهد .

هر دمم موجی زبحر لامکان آید پدید

هر دمم گنجی دگر از گنج جان آید پدید

هر زمانم میوه دیگر به کام جان رسد

هر دمم بسوی دگر زان بوستان آید پدید

هر دمم صد موسی عمران و طور جلوه ای است

گه زدل سر بر زند گاهی زجان آید پدید

فَإذا شَرِبَ مِنْ هذَا الْمَشْرَبِ حینَئِذ لا یَخْتارُ عَلی ذلِکَ الْحالِ حالاً وَلا عَلی ذلِکَ الْوَقْتِ وَقْتا بَلْ یُؤْثِرُهُ عَلی طاعَه وَعِبادَه لِاَنَّ فیهِ الْمُناجاهَ مَعَ الرَّبِّ بِلا واسِطَه .

چون قاری جامی از این شراب روحانی چشید ، و سرش از محبت الهی گرم شد ، هیچ حالی را

بر این حال اختیار نخواهد کرد ، و بر این کار ، کاری را ترجیح نخواهد داد ، و وقتی جز این وقت نخواهد گرفت ، بلکه چنین برنامه ای را بر اکثر طاعات و عبادات مقدم خواهد داشت ، چرا که تلاوت کتاب ، مناجات بیواسطه با حضرت اوست ، و انس با جنابش بدون حاجب و مانع .

زشراب وصل جانان سر من خمار دارد

سر خود گرفته دل هم سر آن دیار دارد

چه کند دگر جهان را چو رسید جان به جانان

چو رسید جان به جانان به جهان چه کار دارد

سر من ندارد این سر غم من ندارد این دل

که به این سر و به این دل غم کار و بار دارد

ببر از سرم نصیحت ببر از برم گرانی

نه سرم خرد پذیرد نه دلم قرار دارد

سر من پر از جنون و دل من پر است از عشق

نه سرم بحال عقل و نه دل اختیار دارد

سر پر غرور زاهد به خیال حور خورسند

دل بی قرار عاشق سر زلف یار دارد

فَانْظُرْ كَيْفَ تَقْرَءُ كِتابَ رَبِّكَ وَمَنْشُورَ وِلايَتِكَ وَكَيْفَ تُجيبُ أو امِرَهُ وَنَواهِيهِ ، وَكَيْفَ تَمْتَثِلُ حُدُودَهُ ؟

فَإنَّهُ كِتابٌ عَزيزٌ لا يَأتيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزيلٌ مِنْ حَكيم حَميد فَرَتِّلْهُ تَرْتيلاً .

ای قاری قرآن دقت کن ، که کتاب خدا و منشور ولایت آن جناب را چگونه می خوانی ، آیا اوامر و نواهی این کتاب را که به مصلحت تو وضع شده عمل می کنی و حدود آن را رعایت می نمائی ؟

که این کتاب با عزت است ، در آن باطلی از هیچ جهت راه ندارد ، از جانب حکیم حمید

برای هدایت بندگان نازل شده است .

آن را شمرده بخوان تا بتوانی آنچه لازم است از آن درک کرده ، و برای خویش زمینه عمل فراهم آوری .

وَقِفْ عِنْدَ وَعْدِهِ وَوَعیدِهِ وَتَفَکَّرْ فی أمْثالِهِ وَمَواعِظِهِ ، وَاحْذَرْ مِنْ اِقامَتِکَ حُرُفَهُ فی إضاعَهِ حُدُودِهِ .

بوقت قرآن چون به بشارت ها و انذارهای قرآن رسیدی بایست و خود را با آن آیات تطبیق کن و به وضع خویش آشنا شو ، و در امثال و مواعظ کتاب خدا اندیشه کن ، تا بتوانی به علاج دردهای خویش برسی ، و از اینکه در حروف قرآن بمانی ولی حدود آن را ضایع گردانی سخت بپرهیز ، که در حدیث آمده چه بسا کسانی که قرآن می خوانند ولی قرآن مجید آنها را لعنت می کند .

باید دانست که تلاوت قرآن با شرایط ذکر شده ، فضیلت بسیار دارد ، در حدیث قدسی آمده که : هر که مشغول تلاوت قرآن شود ، و بخاطر اشتغال به آن نتواند دعا کند ، و به من عرض حاجت آورد ، من بهترین مزد شاکران را به او عطا کنم ، و نام او را در زمره صابران و حامدان ثبت کنم ، و حاجت او را روا نمایم .

عبدالله مسعود از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که : قرآن مجید سفره احسان خداست ، که جمیع بندگان را به آن دعوت نموده ، پس از خوان نعمت اوبهره مند شوید ، و هر چند توانید فایده آن را فرا گیرید ، چه آن ریسمانی است محکم ، که هر که دست در آن زند ، هرگز

از رحمت واسعه او محروم نشود ، و نوری است روشن که گمراهان را به سر منزل مقصود رساند ، و شفائی است به غایت سودمند که دردمندان و مستمندان جهل از دارالشفای معرفت آن عارف می شوند و کانی است که هر که تابع آن می شود به مرتبه ارجمند می رسد ، پس تلاوت آن نمائید تا حضرتش به هر حرفی از آن ده حسنه در دیوان حسنات شما بنویسد ، نمی گویم که « الم » ده حسنه دارد ، بلکه الف را ده حسنه و لام را ده حسنه ، و میم را نیز ده حسنه است .

آری این است قرآن و این است شرایط قرائت قرآن و این است بزرگی و عظمت قاری قرآن !

انسان در ارتباط به قرآن دارای قلب سلیم ، اخلاق حسنه و عمل صالح می شود ، و از خزی دنیا و عذاب آخرت رهائی می یابد .

انسان در ارتباط به قرآن ، انسانی شایسته ، فردی با فضیلت موجودی نورانی ، و حقیقت محض می شود .

اکنون که در شرح این حدیث به عظمت قرآن و قاری آن آگاه شدید ، و به شرایط قرائت واقف گشتید ، لازم است بدانید که باید در نماز خود به نحو واجب قسمتی از قرآن کریم را تحت عنوان حمد و سوره قرائت نمائید ، بر شماست که هنگام قرائت حمد و سوره دارای موضعی خالی از کشش های مادی و بدنی فارغ و قلبی خاشع باشید ، و ترتیل در قرائت و اندیشه در آیات سوره مبارکه حمد و هر سوره ای که بعد از حمد می

خوانید نصب العین خود قرار دهید ، و لحظه ای از لحظات ، غفلت از واقعیات قرآن در ضمن نماز ننمائید ، که غافل محروم از رحمت و مطرود از درگاه است .

در این زمینه لازم است به توضیح سوره مبارکه حمد اشاره رود ، تا نمازگزاران عزیز به دورنمای حقایقی از این سوره واقف شوند ، و توجه داشته باشند ، که در مقابل چه کسی ایستاده و برای چه ایستاده و چه می خوانند و چه می خواهند .

سوره حمد یا میدان برکات الهی

مکلف چون آراسته به قیام شد ، باید بداند که قیام او اشاره به عالم عقل است ، و قرائت او اشاره به عالم نفس کلیه الهیه که تنزل اول عقل است .

و چون مرتبه نفس کلیه الهیه که تعبیر از آن به عالم ارواح می شود مرتبه دوم عقل است ، از این جهت سوره حمدی که اشاره به آن است به سبع المثانی مسمی شده ، و چون همه خیرات در آن مندرج و همه برکات در تحت آن مندرج است مسیم به کلیه الهیه شد . پس حمدی که اشاره به اوست نیز جامع جوامع خیر و حکمت است .

چنانچه فضل بن شاذان از حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) روایت نموده ، که آن جناب در علت وجود سوره مبارکه حمد در نماز فرموده اند :

اینکه در نماز ابتدای به سوره حمد شده ، و سایر سوره ها را این مزیت نیست ، به خاطر این است که آنچه از جوامع خیر و حکمت در این سوره جمع است در سایر سوره ها نیست .

(اَلْحَمْدُ لِلّهِ) :

برای شکر

حضرت او نسبت به تمام نعمت ها .

(رَبِّ الْعالَمِینَ) .

توحیدی است از برای او و تحمید و اقراری است به اینکه او خالق و مالک است نه غیر او

(الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ) .

استعطاف و ذکر آلاء و نعماء اوست بر همه خلق او .

(مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ) .

اقرار است از برای او به بعث و حساب و مجازات و ایجاب ملک آخرت از برای او مثل ایجاب ملک دنیا .

(إِیّاکَ نَعْبُدُ) .

رغبت و تقرب به سوی الله تعالی است ، و اخلاص است در عمل از برای او نه غیر او .

(وَإِیّاکَ نَسْتَعِینُ) .

طلب زیاده نمودن توفیق از جانب حضرت اوست ، جهت عبادت و استدامه نعمتی که بر بنده مرحمت فرموده و درخواست کمک و یاری از جناب اوست .

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ) .

طلب رشد و راهنمائی دین او و اعتصام به حبل او و طلب زیاده نمودن معرفت حضرت اوست .

(صِرَاطَ الَّذِینَ أَ نْعَمْتَ عَلَیْهِمْ) .

تأکید در سئوال و رغبت است ، و یاد نمودن ما تقدم از نعمت های اوست بر اولیاء و میل کردن در این نعمت ها .

(غَیْرِ اŞşP□ę…řΘ□ □ □عَلَیْهِمْ وَلاَ الضَّآلِّینَ) .

پناه به اوست از اینکه از طایفه معاندان و کافران و استخفاف کنندگان به اوامر

او باشد .

(وَلاَ الضَّآلِّینَ) .

طلب عصمت ، از اینکه از گمراهان باشد ، و از طایفه جاهلان و بی معرفتان به حساب آید

روی این حساب در سوره حمد ، انواع خیر و حکمت از امر دنیا و آخرت ، جهت انسان جمع است .

آری چون الحمد لله رب العالمین گوید ،

ملتفت باشد که چه کسی را ستایش ، و اثبات ربوبیت از برای که می نماید ؟ برای کسی که مستحق جمیع محامد است ، وشایسته حمد و ثنای هر ممدوح و حامد است .

و چون الرحمن الرحیم گوید ، متذکر گردد ، که هر چه سوای اوست ، پیوسته پرورده قدرت اوست ، و خوان احسانش نزد هر دشمن و دوست گسترده ، و رحمت واسعه او در دنیا و آخرت دستگیر ضعیفان است و عنایتش فریاد رس هر ناتوان .

چون مالک یوم الدین گوید ، خود را در قیامت در محضر آن جناب ، و در دادگاه عدل آن حضرت حاضر بیند ، و مشاهده ثواب و عقاب نماید .

چون ایاک نعبد و ایاک نستعین گوید ، متوجه این معنا باشد که دل و جان و قلب و زبان و سایر اعضا و جوارحش در عبودیت دارای توحید ، و در درخواست توفیق و کمک از حضرت او دارای هماهنگی باشند .

و چون اهدنا الصراط المستقیم ، صراط الذین انعمت علیهم گوید ، نظری دقیق به تمام انبیاء و اولیاء و امامان اندازد ، و فاصله بین خود و آنان را سنجیده ، با کمال وجود وجدیت سعی در رساندن خویش به آنان نماید .

و چون غیر المغضوب علیهم ولا الضالین گوید : درون کافران و گمراهان

و زندیقان و فاسقان و یهودیان و مسیحیان را بنگرد ، و به اعمال قبیحه آنان نظری بیندازد ، و عذاب برزخ و آخرت آنان را مشاهده کند ، به نحوی که ترس از گمراهی و ضلالت تمام وجود او را پر کند ، و این ترس

برای همیشه مانع از افتادن او در دامن پلیدی و گمراهی گردد .

در تفسیر « تیسیر » آورده : که تمامی معانی کلماتش به دو چیز باز می گردد :

الحمدلله : حمد ، دو حمد است : یکی بر صفات الهی ، و یکی بر نعما و آلای نامتناهی ، یا یکی به واسطه و دیگری بدون واسطه .

رب العالمین : عالم دو عالم است : یکی عالم بقا و یکی عالم فنا ، یا یکی عالم علوی و دیگری عالم سفلی .

الرحمن الرحیم : رحمت دو رحمت است ، یکی در دنیا و دیگری در عقبی یا یکی شامل همه خلقان و دیگری خاص به مؤمنان .

مالک یوم الدین : جزاست و جزا دو چیز است ، یکی بر وفا و یکی بر رجا ، یا یکی در رجعت صغری و دیگری در رجعت کبری .

ایا نعبد : عبادت دو عبادت است ، یکی پوشیده و دیگری پیدا ، یا یکی عبادت اجرا و بندگان ، و دیگری عبادت احرار و مخلصان .

ایاک نستعین : استعانت بر دو مرحله است ، یکی بر آداب امر ، و دیگری بر تحمل قضایا ، یکی استعانت در امور دنیا و دیگری طلب اعانت در یوم نشور و جزا .

اهدنا : هدایت بر دو نوع است ، یکی ابتدااى آن و دوم ثبات بر آن ، یا یکی هدایت صوری و دیگری هدایت معنوی .

صراط : دو صراط است ، یکی راه اهل سعادت ، و دوم طریق ارباب شقاوت ، که اول طریق مستوی و ثانی طریق منحنی است .

المستقیم : مستقیم راه راست است ،

و راه راست نیز دو راه است ، یکی راه

اصحاب شریعت ، و دیگری ارباب طریقت ، یا یکی راه کوتاه و آبادان ، و دیگری راه دور و بیابان .

انعمت علیهم : سعداءاند و ایشان دو فرقه اند : یکی انبیاء و دیگری اولیا و یا یکی سید ابرار و دیگری اهلبیت آن بزرگوار .

غیر المغضوب علیهم ولا ـ الضالین : اشقیاءاند و ایشان نیز دو گروهند ، یکی یهود و دیگری نصاری یا یکی علمای معاندان و دیگری مقلدان آن بی دینان و چون هر یک از اینها به دو قسم انقسام یافته بدین سبب او را مثانی گویند .

علل ذکر بسم الله در ابتدای سور قرآن

مفسران بزرگ و حکماء و عرفای اسلامی ، بر اساس معارف اسلامی برای ذکر بسم الله در ابتدای هر کار وجوهی آورده اند که جمع آن وجوه را صاحب کتاب پر قیمت انیس اللیل در پانزده مورد اشارت کرده است :

اول :

شاید به جهت حدیثی است که شاه اولیاء از حضرت رسالت (صلی الله علیه وآله) از حضرت اقدس باری جل اسمه روایت نموده که :

کُلُّ أمْرِ بال لَمْ یُبْدَءْ فیهِ بِبِسْمِ اللهِ فَهُوَ أبْتَرٌ .

و این معنی در اخبار صحیحه متواتره وارد شده که حضرت رسالت فرموده : که هر کار بزرگی که در او ابتدا به نام خدا نکنند آن کار ابتر و ضایع شود و تمامت پیدا نکند .

دوم :

به جهت فراهم نمودن اسباب استجابت است چه اینکه در حدیث آمده :

لا یُرَدُّ دُعاءٌ أوَّلُهُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ .

سوم :

به جهت آنکه رد اهل شرک و ضلال بوده باشد ، که در ابتداء هر امری به نام آلهه خود ابتدا

می کردند و بسم اللات و بسم العزی می گفتند ، پس باید اهل توحید به اسم خداوند یکتای بی همتا ابتدا نمایند .

چهارم :

شاید به این جهت باشد که خداوند به اسم اعظم خوانده شود ، چه اینکه از حضرت رضا مروی است که بسم الله الرحمن الرحیم اقرب است به اسم اعظم از سیاهی چشم به سفیدی آن .

پنجم :

شاید برای مداوای امراض باطنی انسان باشد ، تا بتواند پس از علاج آن امراض متوجه حرم مقدس کبریائی گردد .

غسل در اشک کنم که اهل طریقت گویند

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

ششم :

شاید به این جهت باشد که این اسم مبارک پناهی و امانی باشد برای بنده غرق گناه و مردود از درگاه حق تعالی .

هفتم :

شاید به خاطر این باشد ، که به برکت این اسم مبارک از نوزده زبانه آتش جهنم نجات یابد ، بنده ای که دچار گناه گشته ، چنانچه از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مرویست که فرمود : هر که خواهد حق تعالی او را از زبانه آتش دوزخ که نوزده اند نجات دهد باید که به قرائت بسم الله الرحمن الرحیم اشتغال نماید ، که نوزده حرف است تا حق تعالی هر حرفی را سپری و حاجبی گرداند برای دفع هر یک از آن ، چه اینکه نوزده زبانیه نشانه غضب الهی و نوزده حرف علامت رحمت نامتناهی است .

آری کسی که به حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم گوید ، از رذائل شسته و به حسنات آراسته می گردد ، و گناهانش را تدارک نموده ، و مافات را جبران می نماید

، و به همین خاطر از نوزده زبانه آتش در امان می ماند .

هشتم :

شاید جهت این باشد ، که بوسیله این کلمه مبارکه ، قبایح اعمال و افعال گوینده آمرزیده شود ، و قدم در مقام مناجات گذارد ، چنانچه توضیح داده شد .

نهم :

شاید اشاره باشد ، به اینکه از آنجا که خداوند کتابی به توسط پیغمبر رحمت (صلی الله علیه وآله) ارسال فرموده و در عنوان آن بسم الله ثبت فرموده ، بنده مؤمن از حضرت حق به خاطر این عنوان بخواهد ، خداوندا با همین حقیقتی که در ابتدای کتابت بمده با ما معامله فرما ، در دنیا به رحمت رحمانیت ، و در آخرت به رحمت رحیمیت ، که به مغفرت و آمرزش بوده باشد .

نقل است : که عارفی وصیت کرد که بسم الله بر کفن او نویسند ، تا چون روز قیامت قائم شود ، همه مردم از قبور خود برخیزند ، گوید خداوندا برای ما کتابی فرستادی و در عنوان آن بسم الله را ثبت کردی ، امروز به عنوان کتاب خود با ما معامله فرما .

دهم :

شاید بدین جهت باشد که قبل از دخول در حریم مناجات برات آزادی بگیرد .

مروی است از حضرت رسالت (صلی الله علیه وآله) : که هرگاه معلمی به کودکی بگوید ، و امر کند به گفتن بسم الله ، حق تعالی برات آزادی از دوزخ برای آن کودک و پدر و مادر و معلم او بنویسد .

در اینجا باید به این نکته توجه داشت ، که لازم است در حفظ این برات

مجاهدت و کوشش کرد ، که انسان تا در

دنیاست ، در محاصره انواع خطرهاست ، اگر در مقام دفع خطر با عبادت و تقوا نباشد ، دچار دوزخ خواهد شد .

یازدهم :

شاید اشاره به این باشد که چگونه کسی خود را رحمان و رحیم بنامد و به رسائل در خانه خود رحم نکند .

دوازدهم :

شاید اشاره باشد به گفتار نوح به وقت سوار شدن بر کشتی که از برکت آن خود و یارانش نجات پیدا کردند : بسم الله مجراها ومرساها .

سیزدهم :

ابتدا نمودن به این کلمه مبارکه به جهت تعظیم الهی است ، در بعضی از تفاسیر است :

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : کسی که کاغذی را که بسم الله نوشته شده به احترام حق از روی زمین بردارد ، جزء صدیقین به حساب آید ، و در عذاب پدر و مادرش تخیفی داده می شود ، گرچه مشرک باشند .

نقل است که بشر حافی در ابتداء که مست باده دنیا بود ، روزی در بین راه می رفت ، کاغذی یافت ، روی آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم ، عطری خرید و آن کاغذ را معطر کرد و آن را در جای محترمی نهاد ، بزرگی آن شب به عالم خواب دید که گفتند بشر را بگو :

طَیَّبْتَ إسْمَنا طَیَّبْناکَ وَبَجَّلْتَ إسْمَنا فَبَجَّلْناکَ وَطَهَّرْتَ إسْمَنا فَطَهَّرْناکَ فَبِعِزَّتی لَاُطَیِّبَنَّ إسْمَکَ فی الدُّنْیا الْاخِرَهِ .

نامم را معطر کردی ، معطرت کردیم ، بزرگ دانستی ، بزرگت شمردیم ، یا

پاکیزه کردی ، پاکیزه ات کردیم به عزتم قسم نامت را در دنیا و آخرت پاکیزه گردانم .

آن بزرگ پس خود گفت : بشر مردی فاسق است مگر به غلط

دیده ام ، وضو گرفت و نماز بگذارد و به خواب رفت ، باز همان خواب را دید ، تا بار سوم ، که مسئله را مطمئن شد ، صبح به در خانه بشر رفت و او را طلبید ، گفتند به مجلس لهو و لعب رفته ، به در آن مجلس رفت و بشر را خواست گفتند : مشغول است گفت او را بگوئید پیغامی دارم ، به بشر خبر دادند ، گفت بپرسید از که پیغام داری ؟ جواب داد از خداوند ! .

بشر گریان شد گمان کرد پیام عذاب و عقاب است پس برخاست و روی به یاران کرد ، و با همه خداحافظی نمود و گفت هرگز مرا در مجلس معصیت نخواهید دید ، پس به نزد آن شخص آمد ، و پیغام را شنید و مستعد توبه و انابه گشت و بدست حضرت موسی بن جعفر راه خدا یافت .

چهاردهم :

شاید به این جهت باشد که به این کلمه مبارکه داغ عبودیت بر بنده نهاده شود تا دشمن بزرگ که شیطان باشد در او طمع ننماید ، از حضرت رضا مروی است که فرمود :

بِسْمِ اللهِ یَعْنی أَسِمُ نَفْسی بِبِسمَه مِنْ سِماتِ اللهِ وَهِیَ الْعَلامَهُ .

در این حدیث تنبه است بر اینکه گوینده بسم الله باید جد و جهد کند در وقت گفتن این قول تا اینکه نشانه عبودیت و بندگی در خود مشاهده کند ، و اینکه فرمود سمه یعنی علامت ، شاید اشاره به این باشد به اینکه عبد در وقت گفتن این قول سزاوار است که از انانیت و مالکیت و اختیار خود بیرون رود ، و

خود را تحت اوامر پروردگار مقهور و مغلوب بیند ، تا اینکه در گفتن این کلمه شریفه

صادق باشد .

پانزدهم :

شاید اشاره باشد به اینکه بنده باید در جمیع اقوال و افعال و احوال متذکر خدا باشد ، چنانچه حضرت یعقوب در وصایای خود به حضرت یوسف فرمود :

پسرم در هیچ حالی خدا را فراموش مکن .

به هر حال سالک الی الله بایـد حق تعالی را در هیـچ حالی از احوال فراموش نکند چه در حال نعمت ، و چه در حال نقمت چه در حال راحت و چه در حال شدت به قول عاشق عارف فیض کاشانی :

هر کجا داغ و درد و غم باشد

کاش بر جان من رقم باشد

توبه تو مرهمی است بر دل ریش

درد و داغی که دم به دم باشد

زآتش عشقم ار بسوزد جان

یا شود شعله دل چه غم باشد

خام افسرده را چو باید بخت

آتش عشق مغتنم باشد

هر که در عشق می تواند سوخت

به جهنم رود ستم باشد

دارم امید آنکه در غم عشق

دل من ثابت القدم باشد

وه که گلزا داغهای دلم

خوشتر از روضه ارم باشد

هر که در دل نباشدش عشقی

حاصلش حسرت و ندم باشد

فیض را بخت اگر کند یاری

در ره عشق حق علم باشد

معنی و فایده بسم الله

قسمت اول

توضیح و تفسیر بسم الله و تمامی آیات قرآن ، به آن حقیقتی که هست کار پیامبر و امامان بزرگوار است ، در این گونه نوشته ها جز دورنمائی از مفاهیم بلند آسمانی آیات ، آن هم با استفاده از آثار آن بزرگواران کار دیگری نمی توان انجام داد .

بسم الله الرحمن الرحیم مفهومی برتر و گسترده تر از آفرینش دارد ، ابن عباس می گوید :

حضرت امیر

(علیه السلام) از اول شب تا آخر شب ، از برای من تفسیر فاتحه الکتاب می گفت ، هنوز از تفسیر فاتحه الکتاب می گفت ، هنوز از تفسیر باء بسم الله نگذشته بود ، و بعد از آن فرمود : من آن نقطه ام که در تحت باء بسم الله است .

و ایضاً از آن حضرت منقول است که : آنچه در جمیع کتب الهی است در قرآن است و آنچه در همه سور قرآنی منطوی است در بسم الله محتوی است ، و آنچه در بسم الله مندرج است باء بسم الله بر آن مشتمل است ، و آنچه که در باء بسم ثابت است نقطه باء بر آن دال است ، و منم آن نقطه ای که در تحت باء بسم الله است ! !

بعضی فرموده اند که حضرت عزت لفظ اسم در اینجا ذکر فرمود ، تا چون زبان بنده جاری گردد داند که نام دوست خواهد گفت ، دل را مصفی و روح را منقی گرداند ، تا به باطن صافی ذکر ملک وافی تواند کرد ، و تا سینه را از لوث تعلق پاکیزه نسازد و زبان را به آب استغفار از یاد کردن اغیار شستشوی ندهد ، نام حق بردن غایت گستاخی و یاد او کردن نهایت جرأت و بی ادبی است .

هزار بار بشویم دهان به مشک و گلاب

هنوز نام تو بردن کمال بی ادبی است

و گفته اند : حضرت حق سبحانه در اعلی مراتب تنزه و تقدس است و بنده خاکی در ادنی مقام تدنس و تعلق ، بیواسطه از حضیض رذالت به اوج عزت و

جلالت ترقی نتوانـد نمود ، پس لفظ اسم را رابطه ساخت تا در وقت تلفظ بـدین کلمه قدم همت بر مصاعد رفعت نهاده ، پرتو قابلیت مشاهده انوار اسم بزرگوار از روزنه غیب بر او تابد .

در کـافی و توحیـد و معانی و عیاشـی از جناب صادق (علیه السـلام) منقول است ، که هر حرفی از این حروف ثلاثه ، اشاره به اسمی از اسماء حسنی است .

باء بهای خداست ، و سین سنای اوست و میم مجد اوست ، و در روایتی وارد است که میم ملك اوست .

و برخی چنین دانسـته انـد که بـاء ، اشـاره به بصـیر است ، و سـین سـمیع است و میم محصـی ، گوئیا قاری را تنبیه می کنـد که بصـیرم و می بینم کردار تو را ، در قرائت اخلاص ورز تا جزای به سزا دهم ، سمیعم ، می شنوم گفتار تو را ، از غرض ریا دور شو تا خلعت فیض و صفا دهم ، محصیم می شمارم انفاس روزگار تو ، یك لحظه غایب مشو تا عوض آن حضور لقاء دهم .

خلاصه در هر یك از این حروف چنـدان معانی مندرج است که عشـر عشـیر آن به هزاران قرن در صد هزار دفتر نگنجد ، و از آن معانی کسـی بهره گیرد که بر باء بلای دوست صبر کند ، و سـین سـر خود را به سـلوك طریق فنا مشغول گرداند ، تا وقتی که به میم مشاهده رسد و جمال وجه باقی بر منظر نظرش جلوه گر آید .

ارباب لطایف گفته اند : الله اسم اعظم است ، بدان دلیل که اساس توحید

بر اوست ، و کافر به سبب گفتن این کلمه از حضیض کفر به اوج ایمان انتقال یابد .

هرگاه به جای لا اله الاّ الله ، لا اله الاّ الرحمن گوید ، با آنکه از صفات خاصه است ، از کفر بیرون نیاید و داخل دایره اسلام نشود ، فلاح بندگان متعلق به ذکر این نام است .

) وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ((۱) .

منقبت کمال ذاکران به شرف این اسم تمام است :

) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ ((۲) .

ابتدا بدو درست آید که بسم الله و اختتام بدو انتظام یابد که :

۱ سوره انفال (۸) : ۴۵ .

۲ سوره آل عمران (۳) : ۱۹۱ .

) وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ ((۱) .

تاکید معاقد وحدت از اوست که لا اله الاّ الله ، تشیید قواعد رسالت بدوست که محمّد رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ، تأیید عواید ولایت به اوست که علی ولی الله .

نامت انیس خاطر و ورد زبان ماست

نه گلشن سپهر پر از داستان ماست

از سلطان العارفین پرسیدند : که اسم اعظم کدام است ؟ گفت شما اصغر به من نمائید تا من اعظم به شما نمایم ، کدام نامست که نه در عظمت تمام است ، چه قطره در نظر آید که نه از بحر محیط بزرگ تر آید(۲) .

الله : ذات پاک مستجمع جمیع صفات کمال است ، و آدمی با روی آوردن به او به نهایت بزرگواری و کرامت ، و شرف و فضیلت ، و حقیقت و عزت رسد ، و به رفع نیازمندی ها و عیوب و نقائصش موفق گردد ، و اگر با این

وسیله نتواند علاج خود کند ، باید بداند که اتصال به مفهوم و حقیقت این نام پیدا نکرده بلکه لفظی عربی را تکرار کرده است .

ارتباط اگر حقیقی باشد ، رفع عیوب و خلاءها گردد و آثار فیض و عنایت و صفات الهی در انسان نمودار شود ، همچون تشنه که با خوردن آب تشنگی اش برطرف شود ، و گرسنه با خوردن نان گرسنگی اش .

آنکه ناقص است ، در صورت اتصال واقعی به حضرت حق ، نواقص فکری و روحی و عملی و اخلاقی اش برطرف شده ، و با فنای در صفات و اسماء کامل می شود .

الرحمن : به تمام موجوداتی که آفریده ، به مقتضای استعداد و لیاقت هر یک عنایت و لطف دارد .

۱ سوره یونس (۱۰) : ۱۰ .

۲ تفسیر فاتحه الکتاب : ۵۱ .

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد

هر کسی را هر چه لا یق بود داد

ادیم زمین سفره عام اوست

بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

زفضلش خاک آدم گشت گلشن

زفیضش هر دو عالم گشت روشن

در مقصد اقصی آورده که : حظ بنده از اسم رحمان آن است که بر غفلت زدگان به وادی جرم و عصیان رحم کند ، و به طریق وعظ و نصیحت از روی لطف و ملایمت ، ایشان را به راه راست خواند ، و از هر که معصیتی صادر گردد ، چنانکه داند که از او واقع شده مهما امکن در ازاله او بکوشد از روی شفقت ، که مبادا متعرض سخط الهی گردد و بر عاصیان و درماندگان به چشم رحمت نگرد ، نه بدیده خواری و

ذلّت .

در اخبار آمده ، که روزی عیسی (علیه السلام) با جمعی از حواریان به راهی می گذشت ، ناگاه گناه کاری ، تباه روزگاری که در آن عصر به فسق و فجور معروف و مشهور بود ایشان را بدید ، آتش حسرت در سینه اش افروخته گشت ، آب ندامت از دیده اش روان شد ، از صفای وقت عیسی (علیه السلام) و مصاحبان او بر اندیشید ، تیرگی روزگار و تاریکی حال خود را معاینه دید ، آه جگرسوز از دل پر خون برکشید و با زبان حال گفت :

یا رب که منم دست تهی چشم پر آب

جان خسته و دل سوخته و سینه کباب

نامه سیه و عمر تبه کار خراب

از روی کرم به فضل خویشم دریاب

قسمت دوم

پس با خود اندیشه کرد که هر چند در همه عمر قدمی به خیر برنداشته ام و با این آلودگی قابلیت همراهی پاکان ندارم ، اما چون این قوم دوستان خدایند ، اگر به موافقت ایشان دو سه گامی بروم ضایع نخواهد بود ، پس خود را سگ اصحاب ساخت و بر پی آن جوانمردان فریادکنان می رفت ، یکی از اصحاب باز نگریست و آن شخص را که به نابکاری و بدکاری شهره شهر و دهر بود دید ، که بر عقب ایشان می آید گفت : یا روح الله ، ای جان پاک این مرده دل بی باک را چه لایق همراهی ماست ، و بودن این پلید ناپاک در عقب ما در کدام طریق رواست ، ای عیسی او را بران تا از قفای ما بازگردد که مبادا شومی گناهان او در ما

رسـد ، عیسـی (علیه السـلام) متأمل شـد تا به آن شـخص چه گویـد ، و به چه نوع عـذر او را خواهـد ، که ناگاه وحی الهی در رسـید که یا روح الله یار با عجب و پندار خود را بگوی تا کار از سـر گیرد که هر عمل خیری که تا امروز از او صادر شده بود به یک نظر حقارت که بدان مفلس بدکار کرد ، مجموع را از دیوان او محو کردیم .

الرحیم : به مردمی که در میـدان ایمان و عمل صالحنـد و از هـدایت حضـرت او در جهت سـلامت عقیده ، عمل ، اخلاق بهره گرفته اند ، دارای عنایت است ، و این عنایت در قیامت نسبت به آنان تجلی کند که در قرآن فرموده :

) وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً ((۱) .

گفته اند که بنده را سه حالت است :

اول آنکه معدوم بود به هستی احتیاج داشت .

دوم آنکه هست شد به اسباب بقاء حاجت دارد .

سوم به عرصه گاه قیامت حاضر شود به مغفرت خداوند متعال محتاج خواهد بود .

و ذکر این سه حـال در این سه اسم منـدرج است : ای بنـده الله اوست ، تفکر کن که تـو را چگـونه از کتم عـدم به حیز وجـود آورد ، رحمـان اوست بنگر تـا چگونه اسباب زنـدگی مهیا کرد ، رحیم اوست باش تا فردا ببینی که تو را در پناه عنایت آرد و پرده مغفرت به روی گناهان تو فرو گذارد .

در مفاتیح الغیب آورده ، که مداخل وساوس شیطان در نفوس انسان سه است : شهوت و غضب و هوا .

۱ سوره احزاب

(۳۳) : ۴۳ .

از شهوت حرص و بخل زاید ، و از غضب کبر و عجب آید ، و نتیجه هوا ، کفر و بدعت باشد .

پس حق سبحانه این سه اسم فرستاده تا سد مداخل این ثلاثه نموده ، آدمی را از سلوک بادیه غوایت باز دارد ، هر که بشناسد که الله اوست از فرمان هوا که معبود گمراهان است و آیه کریمه :

) مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ ((۱) .

شاهد بر آن است سر ارادت به پیچد ، و هر که داند که رحمان اوست و ملک از اوست از غضب که منشأ کبر و عجب است احتراز کند ، و هر که عارف گردد به آن که رحیم است ، به واسطه تشبه به بهایم که سرکردگان بیابان شهوتند بر نفس خود ظلم نکند .

توجه عملی به این سه نام مقدس ، علاوه بر اینکه انسان را از رذائل اخلاقی پاک می کند ، کفه حسنات را هم سنگین می نماید .

از جناب مستطاب نبوی (صلی الله علیه وآله) روایت است که چون امت مرا در روز قیامت به موقف حساب بدارند و عملهای ایشان را در ترازوی عمل نهند ، حسنات ایشان بر سیئات بیفزاید ، امتان پیغمبران گذشته گویند که امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را با وجود کمی عمل چرا کفه حسنات ایشان افزون شد ؟

پیغمبران ایشان گویند ، به جهت آنکه ابتدای کلام ایشان سه نام از نامهای الهی بود ، که اگر همان سه نام در کفه نهند و همه حسنات و سیئات فرزندان آدم را در کفه دیگر گذارند آن سه نام بر همه

زیادتی کند و آن نامها نامهائی است که در بسم الله است .

در تفسیر کشف الاسرار است : اما حکمت در آنکه ابتدا به الله کرد سپس به

۱ سوره فرقان (۲۵) : ۴۳ و سوره جاثیه (۴۵) : ۲۳ .

رحمان ، پس به رحیم است ، آن است که این بر وفق احوال بندگان فرو فرستاد و ایشان را سه حال است :

اول آفرینش ، پس پرورش ، پس آمرزش ، الله اشارت است به آفرینش در ابتدا به قدرت ، رحمان اشارت است به پرورش در دوام نعمت ، رحیم اشارت است به آمرزش در انتها به رحمت .

چنان است که الله گفتی اول بیافریدم به قدرت ، پس پروریدم به نعمت ، آخر بیامرزم به رحمت .

بسم الله آغاز تمام سوره های قرآن جز سوره توبه است ، مردم مسلمان مأمورند در ابتدای تمام برنامه های خود ، آن را بگویند ، و گفتن این جمله و توجه به مفهومش به خاطر این است که روی دل و فکر انسان از غیر خدا برگردد ، و هر کار و عملی به یاد خدا و به نام او شروع شود ، تا همچنان که آغازش با اتصال به خیر مطلق است ، انجامش به محصول و ثمر نشیند ، و آدمی از امید به مبدء کمالات و توجه به سرچشمه خیرات و فیوضات از کارش بهترین سود را برده و برترین منفعت را کسب کند و نیز نام هر ضعیف و زبون و فقیر و مسکین و ذلیلی که خود را مقصد و مقصود قرار داده و برای انسان جز شر حاصلی ندارد

، و همچنین قهرمانان مادی و اربابان طاغوتی و سلاطین ستمگر و قلدران و زورگویان را از میدان زندگی براند و جز با نام و یاد کمال مطلق و خیر محض سر و کاری نداشته باشد .

چشم بگشا که جلوه دلدار

متجلی است از در و دیوار

نحن اقرب الیه آمده است

دور افتاده ای تو از پندار

کل شیء محیط می بینم

آنچه می بینمش به نقش و نگار

او به پیش تو ایستاده چو سرو

سر فرو برده ای تو نرگسوار

سرمه ای گر زنور بی بصری

نکشی در دو چشم بر سر کار

اندرون و برون نشیب و فراز

از پس و پیش و از یمین و یسار

شاهد لا اله الاّ هو

پیش تو پرده گیرد از رخسار

کاروان نفخت من روحی

به سرای تو برگشاید بار

ثم وجه الله آیدت به نظر

وهو معکم نمایدت دیدار

این تماشا چو بنگری گوئی

لیس فی الدار غیره دیار

گر تو علم الیقین بدست آری

سوی عین الیقین بیابی بار

عشق او در دلت کند منزل

روز روشن نمایدت شب تار

محو گردی چنانکه از مستی

نشناسی همی سر و دستار

کار کن کار پیش از آنکه اجل

بدر آرد زهستی تو دمار

قلم راستی بدست آور

بر ورق های جان و دل بنگار

معنا و مفهوم حمد

شکر ، سپاسگزاری در برابر نعمت است بدون توجه به مقام صاحب نعمت .

مدح ، ستایش ممدوح است به خاطر جمال و کمالی که دارد بدون توجه به نعمت و احسان او .

حمد ، جامع معنای سپاس و مدح است ، حمد یعنی سپاسگزاری در برابر تمام نعمت های داده شده و احسان و عنایت دوست ، با توجه به مقام عالی او که جامع تمام صفات کمالیه است .

در اینجا هر شکر و مدحی چه با زبان

بیان ، چه با زبان وجود ، مخصوص ذات با کمالی است که مالك و تربیت کننده همه عالم هاست .

بایـد حمـد و سـتایش را تنهـا برای مبـدئی دانست که لطف تربیتش سراسـر جهان و همه موجودات را فرا گرفته ، هر ناتوانی را توانا می گرداند ، هر بی جانی را جان

می بخشـد و فراخور احتیاجش ساز و برگ زنـدگی به او می دهـد ، و از آنچه هست برترش می سازد ، تا به جمال عقلش می آراید ، آنگاه برای تکمیل تربیت ، پیغمبران و خردمندان عالیقدر را برمی انگیزد ، و شـرایع و قوانین در جلو راهش می گذارد و تربیت تکوین را با تشریع تکمیل می نماید .

بـدین جهت در قرآن کریم که ظهور تربیت و اراده حق است ، آیـات تکوین و تشـریع با هم آمـده و همه را آثار قانون تربیت رب العالمین می شمارد .

بـا بیـان این حقیقت کلمه حمـد به انـدازه پهنـای جهان بزرگ توسـعه دارد ، و هر چه بیشتر اسـرار جهان باز شود و خرد انسان پیش رود ، مجهولاـت نظـام طبیعت و حیوانات ریز و درشت و بعـد اختران و سازمان درونی و بیرونی جانـداران معلوم گردد ، حقیقت حمد و توجه به ربوبیت جهان بیشتر تحقق می یابد و معنا و واقعیت آن عمیق تر و وسیع تر می گردد .

به هر انـدازه که انسـان آشـنای به سازمـان وجودی عـالمین و حـداقل دنیـای کیهـان و نبات و حیوان و انسان می شود ، از نظر آفرینش آنان و منافع بی شمارشان بیشتر حیرت زده می شود ، و لزوم و وجوب حمد

و اینکه ستایش و شکر و مدح و حمد مخصوص مالک و پرورش دهنده عالمیان است روشن تر می گردد .

در اینجا لازم است به گوشه ای بسیار محدود و میدانی ناچیز از اوضاع عالم کیهان و عالم نبات و عالم حیوان و عالم انسان اشارت رود ، تا نیاز ما به حمد و ثبوت آن برای حق بیش از پیش آشکار گردد .

عالم کیهان

فیزیک نجومی به ما می آموزد که آسمان صاف و بی ابر ، مجموعه پهناوری است مرکب از خورشیدهای بی شمار ، که مانند مولکولهای گازی که به جنبش آورند در جهات بسیار متفاوت شتابان رفت و آمد دارند .

نسر واقع با سرعت ثانیه ای ۱۳ کیلومتر به ما نزدیک می شود ، الدبران ثانیه ای ۵۳ کیلومتر از ما دور می شود ، سماک رامح با سرعت ثانیه ای ۱۳۵ کیلومتر مسیر موربی را می پیماید ، دو ستاره آخرین دب اکبر به یک سو می روند ، در عین اینکه ستارگان دیگر این صورت فلکی با سرعت غیر قابل تصوری به جهت مخالف روانند .

منظومه شمسی ما نیز از این سرنوشت مستثنی نیست ، خورشید با سرعت ثانیه ای ۱۹ کیلومتر واله و حیران به سوی کناره کهکشان ما روان است ، و در این راه بی پایان زمین و سیارات دیگری که موکب او را تشکیل می دهند با خود می برد ، و در همین حین دستگاه منظومه شمسی همراه کهکشان ، که یک پارچه مانند چرخ و فلک آتش بازی عظیمی ، به دور خود می چرخند ، قوس عظیمی به سرعت ثانیه ای ۲۴۰ کیلومتر

طی می کند ! !

عالمی که ما در این لحظه می بینیم آنچنان نیست که در واقع وضع کنونی آن باشد ، بلکه دورنمائی است از وضع گذشته .

خورشیدی که هم اکنون مقابل دیدگان ماست ، در حالی است که نسبت به عمر کهکشان یا عالم هشت دقیقه پیش بوده ، با توجه به اینکه زمین خیلی جوانتر از خورشید است و ۳ میلیارد و پانصد میلیون سال از عمرش گذشته ! !

شعرای یمانی نه سال جوانتر به نظر می رسد ، خوشه پروینی که تماشا می کنیم منظره پانصد سال پیش اوست .

در شب صاف بی ماه با چشم بی سلاح در صورت مرأه المسلسله قطعه ابر مانندی به بزرگی قرص ماه می توان تشخیص داد که نور ضعیفی می پراکند ، این توده ابر ، مانند ستارگان سحابی است خارج از کهکشان ها .

وضعی که اکنون از آن به نظر ما می رسد ، آنچنان است که در دو میلیون سال پیش داشته ، از آن زمان تاکنون بر ستارگان بی شمار آنچه گذشته در این باره هیچ چیز نمی توان گفت ، کهکشان مراه المسلسله آخرین مرز دید بشر است ، اما با کمک تلسکوپ می توانیم میلیاردها سال نوری پیش برویم .

انواری که اجرام این عالم دور می پراکنند به نور فسیل موصوف شده اند ، البته این انوار بر بیشتر فسیل هائی که در زمین بدست آمده اند مقدمند ، شگفت آنکه نوری آنچنان ضعیف که ورقه شفاف نازکی ، یا ذره غباری مانع تابش آن می شود با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه صد میلیون راه پیموده ،

ظهور همین انوار که از بسیار دور به ما می رسند خلاء نسبی فضا را ثابت می کند و تصویری از عظمت دستگاه آفرینش را آشکار می سازد ، در اینجاست که باید سر تعظیم و تکریم و سپاس و شکر و مدح و حمد به پیشگاه او برداشت و با همه وجود فریاد زد .

) اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ ((۱) .

با تقسیم آسمان به چندین بخش ، و عکسبرداری از هر بخش ممکن خواهد بود که ستارگان گنبد نیلگون را شماره کرد .

در رصدخانه ها این کار می شود ، در رصدخانه کالج هاروارد کلیشه ای که ۳۵ در ۴۵ سانتی متر مساحت دارد ، بیش از دو هزار کهکشان را نمایان می سازد اما عده کهکشانهائی که جهان را تشکیل می دهند از حدود پانصد میلیون متجاوز است .

در هر کهشکان چند ستاره است ؟ قطاع های چندی از کهکشان منظومه شمسی را شمرده اند ، یک منجم جوان هاروارد ، بیش از دو میلیون ستاره جدا از یکدیگر را شمرده است ، و به موجب این رصدها و آزمایشهای دقیق شماره ستاره های کهکشان ما فقط بالغ بر صدها میلیارد می باشد ، که تمام این امور در

۱ سوره فاتحه (۱) : ۲ .

زندگی ما دخیل است ، و در حیات ما سهمی از منافع عالم بالا وجود دارد ، آیا جا دارد که با تمام هویت خود علما و عملاً فریاد برآریم .

) اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ ((۱) .

تمام انسانها ، اگر بخواهند ، به بررسی وضع ظاهر و کلی موجوداتی که در حیات ما سهیم اند اقدام کنند بدون

شک عمر همه آنها و قدرت عملی شان کفاف این برنامه را نمی کند چه رسد به اینکه بخواهند نظام باطن و ظاهر موجودی را موشکافی کنند ، و نعمت وجود او را به تحقیق آورند ! !

جواب سؤالات زیر ، در باره وضع کلی پاره ای از عناصر که در زندگی ما دخالت ضروری یا مستقیم یا بواسطه دارند ، هزاران سال عمر و هزاران هزار کتاب لازم دارد .

هوا از چه چیزهائی تشکیل شده است ؟

چرا اجسام می سوزند ؟

چگونه هوا برای ما کار می کند ؟

آب به چه شکل هائی یافت می شود ؟

آب از چه چیز ترکیب شده ؟

چگونه آب برای ما کار انجام می دهد ؟

چگونه آب در هوا وارد می شود و چگونه از آن خارج می گردد ؟

موجبات وزش باد چیست ؟

چگونه رطوبت هوا در وضع جوی تأثیر می کند ؟

موجب اختلاف آب و هوا در نقاط مختلف چیست ؟

عمر زمین چقدر است ؟

۱ سوره فاتحه (۱) : ۲ .

چه نیروهائی باعث تخریب زمین می گردد ؟

چه نیروهائی باعث پیدایش کوهها می شود ؟

خاک چگونه تشکیل می گردد ؟

چه فلزات سودمندی از زمین بدست می آیند ؟

چه سوخت هائی از زمین بدست می آوریم ؟

کدام مصالح ساختمانی را از زمین بدست می آوریم ؟

حرارت چطور بوجود می آید و چگونه اندازه گرفته می شود ؟

چگونه حرارت از جائی به جای دیگر منتقل می شود ؟

حرارت چگونه اداره می شود ؟

نور چیست ؟

اشیاء را چگونه می بینیم ؟

چرا اشیاء رنگ دارند ؟

الکتریسیته ساکن از کجا می آید ؟

چگونه از مغناطیس استفاده می کنیم ؟

جریان برق چگونه تولید می

شود ؟

چگونه جریان برق به ما می رسد ؟

چگونه صوت بوجود می آید ؟

صداها با هم چه تفاوت هائی دارند و چرا تفاوت دارند ؟

چگونه می توانیم بشنویم ؟

چگونه در خشکی و روی آب مسافرت می کنیم ؟

موجب پیدایش فصول چیست ؟

گیاهان و جانوران از چه ساخته شده اند ؟

بدن گیاهان و جانوران چگونه ساخته شده است ؟

جانوران و گیاهان چه کارهائی می توانند انجام دهند ؟

گیاهان چگونه برای انسان مفیدند ؟

جانوران چگونه برای انسان مفیدند ؟

گیاهان چگونه تکثیر می شوند ؟

جانوران چگونه تولید مثل می کنند ؟

چرا ما به غذا احتیاج داریم ؟

به چه نوع غذاهائی نیازمندیم ؟

چگونه گیاهان سبز غذای ما را می سازند ؟

غذای ما چگونه هضم می شود ؟

غذای هضم شده چگونه به تمام اعضای بدن ما می رسد ؟

انرژی چگونه در بدن تولید می شود ؟

جواب هر یک از این سؤالات کتاب یا کتابهای مفصلی لازم دارد و به قول فخر رازی دانشمند قرن پنجم در صفحه ۲۲۹ تفسیرش ، کند ، و این سخن فقط مربوط به شمارش نعمت هاست که در قرن پنجم گفته شده ، امروزه که تا حدی علوم مختلفه گسترش پیدا کرده برای شمردن و برای تحقیق در نظام تکوینی موجودات و عناصر شناخته شده چه اندازه زمان و چه مقدار کتاب لازم است ؟

وظیفه ما در برابر این همه عنایت و رحمت چیست ، و پس از شناخت نعمت و مصرف کردن آن ، برای عطاکننده اش چگونه باید سپاس گفت : حداقل شکر و سپاس حق مراعات کامل تقوا و رعایت جانب عبادت و با تمام وجود این جمله مبارکه را فریاد زدن

است :

) اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ((١) .

١ سوره فاتحه (١) : ٢ .

عالم نبات

عالم اعجاب انگیز نباتات ، راستی عالم عجیبی است ، و پای علم هنوز که هنوز است در ابتدای راه آن است ، و شرح هر زاویه ای از وضع یک نبات کتابی جداگانه می خواهد ، در این قسمت فقط و فقط به عناوین کلی مسئله اشاره می رود ، تا با توجه به این عناوین به مالک و مربی نباتات و اینکه وجود مقدس او از این طریق چه احسان و عنایتی به بشر نموده توجه شود :

حس و حیات نباتات سلول نبات عناصر تشکیل دهنده سلول خاصیت هر یک از عناصر ترکیب هسته غشا و سلول اعمال فیزیکی آن کیفیت تولید نیرو چگونگی تغذیه اسرار مرموز نمو متناسب تولید و تکثیر نسوج نباتی جهازات داخلی هر یک خواص طبیعی آنها کیفیت ساختمان ریشه ها طبقات ریشه ها استواری آنها کیفیت جذب آب و املاح جریان شیره خام دفع مواد زائد کیفیت دفع و مبارزه ریشه ها با هم ساختمان کلاهک یا سپر بر سر آنها عناصر ترکیب کننده آنها عملیات فیزیکی هر یک تأثیر خواص رطوبت و حرارت و نور در نباتات دستگاه های گیرائی این قوا در گیاه وسائل تنفس گیاه ساختمان برگ ترکیبات و طبقات و انواع آنها برگ های خاردار عمل لقاح ابزار و وسائل لقاح کیفیت های گوناگون آن در انواع آنها

حشرات و مگس های مامور لقاح بادها و امواج مأمور حساسیت خاص برخی از نباتات تعاون گیاه ها نسبت به هم درخت های گوشت خوار نظام توارث در نباتات اسرار میوه ها اشکال گلها و گلبرگ ها و شکوفه ها و گیاهان آبی و صحرائی مقاومت گیاهان در برابر امراض امراض گیاه مرگ گیاه ، که هر یک از این عناوین موضوع علم خاصی است و دارای میلیاردها قانون و نظام مستحکم می باشد ، نقشی که گیاهان در زندگی شما دارند چه نقش عظیمی است ، و شما در برابر استفاده کردن از این سفره و صاحب آن چه وظایفی دارید ؟

حداقل وظیفه شما شکر است ، و شکر عبارت از خرج کردن نعمت در راه حق است و حداقل آن با دل و جان گفتن :

) اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ ((۱) .

و بجاست چون فیض شوریده حال به پیشگاه مقدس او عرضه بداریم :

خواهم که خاک راه شوم زیر پای تو

تا ذره ذره ام همه گیرد هوای تو

آیم چو گرد بر سر راه تو اوفتم

شاید که بوسه ای بربایم زپای تو

جان در رهت فدا کنم و منتت کشم

ای صد هزار جان گرامی فدای تو

جان صد هزار کاش بود هر دمی را

تا جمله را نثار کنم از برای تو

خوش آن دمی که سوی من آئی زروی لطف

تا جان زمن طلب کنی و من لقای تو

یابم حیات تازه به هر جان فشاندنی

گر صد هزار بار بمیرم برای تو

در تو کسی به حسن و ملاحت کجا رسد

تو پادشاه حسنی و خوبان گدای تو

تو هم چو

آفتابی و من همچو سایه ام

آیم به هر کجا که روی در قفای تو

۱ سوره فاتحه (۱) : ۲ .

هستم برای تو من و هستی برای خود

هستی تو خود برای خود و من برای تو

هر چند لطف بیشتر کنی تشنه تر شوم

سیراب کی شوم زشراب لقای تو

از درگه تو دور نگردد به تیغ سر

هر کو چشید چاشنه ای از عطای تو

در آسمان ملائکه گویند آمین

آن دم که فیض روی کند در دعای تو

عالم حیوانات

در قسمت حشره ، تنها تاکنون حشره شناسان نزدیک به هفتصد هزار قسم حشره احصاء کرده اند .

شماره حشرات به اندازه ای است که ارقام برای بیان آن قاصر است ، یک روز تابستانی که هوا صاف باشد ، شماره حشراتی که در بریدگی های تپه ای برای نظام حیات در تکاپو هستند ، از عده نفوس یک قاره بیشتر است ، اگر ناگهان نژاد بشر به کلی از روی زمین معدوم شود ، مخلوقات دیگری که به روی زمین می لولند به زحمت متوجه غیبت او خواهند شد .

ژان هانری فابر دانشمند نامی فرانسه همیشه می گفت : تدبر در ساختمان پیکر یک حیوان کوچک چون مور و تشکیلات منظم حیاتی آن میلیاردها انسان را به سوی خدا رهبری می کند .

همان تحیر و اعجابی که در جهان فضا و کواکب و عالم نباتات بر آدمی چیره می شود ، چندین برابر آن در جهان حیوانات به آدمی دست می دهد اینکه می گوئیم چندین برابر آن ، بخاطر آن است که خورشید با آنهمه عظمت فاقد عنصر حیات و حس و اراده است .

اما در جهان حیوان عنصر ناشناخته

حیات با همه پیچیدگی و ابهامش و با تشکیلات وسیع و عظیمش بر سایر عجایب عالم ماده افزون گردیده و در جهان حیوان تشکیلات وسیع موجوداتی ذره بینی چون :

ویروس ها و باکتری ها و سایر موجودات دیگر ذره بینی و گروه های گوناگون آنها آثار مختلف حیاتی آنها نقش یکایک اصناف آنها در سازمان این عالم خاصه در وضع حالات بشری میکربهای امراض میکربهای زحمت کش و خدمتگزار حشرات ریز سازمان حیاتی آنها قدرت احساس آنها کیفیت توالد و تناسل گوناگون تمام جانداران تخمگذاری تلقیح یا ترکیب تخم نر و ماده حمل با تقسیم اسرار اسپرماتوزوئید اسرار پستانداران حیوانات آبی چهارپایان سازمان و ساختمان یکایک آنها نظامات زندگی آنها عواطف و احساسات آنها و میلیاردها میلیارد موضوع دیگر ، که هر یک از اینها رشته ای است طولانی و بس پر پیچ و خم که علوم گوناگونی به بیان اسرار و نظامات این موجودات و سازمان های آنها پرداخته اند ، که ادای حق صاحب و خالق و مالک آنان حداق این است که با تمام خلوص و فروتنی به پیشگاهش ایستاد ، و با همه هستی و وجود فریاد زد :

) اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ ((۱) .

و چه نیکوست ، که در برابر این همه عنایت و نعمت ، تسلیم او شده ، و اوامر ا و را طاعت کرده و از محرمات او کناره گیری نمائیم ، و قلب را از آلودگی پاک کرده و نفس را از بد خلقی ها پیراسته نموده

و به صفات حضرت او آراسته شویم و با زبان حال در کوی آن جناب عرضه بداریم :

۱ سوره فاتحه (۱) : ۲ .

ای خدای بزرگ بر اثر عدم درک حقایق ، و بخاطر دور افتادن از وادی معرفت ، و به علت اسارت در دام شیطان ، از شناخت حقیقی تو عاجز ماندیم ، و نعمت هائی که به ما لطف فرمودی در غیر خواسته تو مصرف کردیم ، و اکنون برای توبه و انابه و عذرخواهی به درگاه لطفت ملتجی شده ، و از تو درخواست عفو و گذشت داریم .

این عاصی روسیاه به پیشگاه نورانی آن جناب عرضه داشت :

من که زبار گنهم در غمم

تا به ابد ننگ بنی آدمم

تیرگی قلب و دلم از گناه

کرده مرا نزد خدا روسیاه

جان به تباهی زدرش دور شد

دیده بینای دلم کور شد

خسته شد از ظلمت دل جان من

رفته زدستم سر و سامان من

ای که تو را عاصی و شرمنده ام

مرحمتی کن که تو را بنده ام

با کرمت کن تو مرا سرفراز

کن نظری بر من و این سوز و ساز

دیده حق بین تو عطا کن مرا

لطف نما غرق صفا کن مرا

گوشه نشین را زغم آزاد کن

خاطر افسرده او شاد کن

گر چه گناهش همه سو شد عظیم

لیک دلش گشته پر از ترس و بیم

هر چه بود بنده درگاه توست

می شود آن گونه که دلخواه توست

توبه کند بر در تو ناگزیر

پس تو زاو از کرمت دستگیر

زآتش حسرت دل او سوخته

جان به غم عشق تو افروخته

ناله عذر از دل و جانش نوشت

جز در تو هر در دیگر بهشت

گشته به درگاه تو مسکین و زار

توبه و زاریش شده کسب و

کار

عالم انسان

قسمت اول

شاهکارها و تمامی اسرار خلقت انسان را ، تنها آفریدگار جهان آگاه است ،

و این مقداری که دانش وسیع بشر موفق به کشف آن شده ، از صدها هزار کتاب قطور متجاوز است ، به گوشه ای از عناوین دستگاه وجودی بشر توجه کنید ، و ببینید خالق عالمیان در خلقت این موجود شگفت انگیز چه صنعتی به خرج داده .

نظامات و قوانین استخوانها اشکال گوناگون استخوان استخوانهای مسطح استخوانهای دراز و کوتاه با مفصل و بی مفصل مفصل ها حفرات استخوانی جدارهای استخوانی نسبح اسفنجی استخوانها تغذیه استخوانها ترکیبات شیمیائی آنها غضروف ها شکلهای گوناگون و عناصر ترکیبی آنها شرح یکایک عضلات بدن ماهیچه ها کیفیت عمل انقباض و انبساط در عضلات عضلات جبهه ها عضلات بالا کشنده یا جمع کننده ابروان عضله پلک ها عضلات دماغ عضلات لب ها شرح نظامات و سازمان گیرائی حواس پنج گانه لامسه : برجستگی های زیر پوست یا مراکز قوه لامسه اسرار درون این برجستگی های زیر پوست یا مراکز قوه لامسه اسرار درون این برجستگی ها یا پیل ها حس ذائقه : مراکز گیرائی آن پاپیل های زبان قوه سامعه : تشکیلات گوش خارجی خیمه گوش لاله گوش سوراخ متناسب گوش پرده صماخ مایع سمی درون آن عناصر ترکیبی این مایع دریچه های گوش و سطحی مجرای شیپور استاش استخوانهای چکشی سندانی عدسی رکابی گوش

داخلی دهلیز آن سه نیم دایره استخوانی لوله مارپیچی مایعات درون هر یک عناصر ترکیب کننده هر یک از مایعات قوه شنوائی صوت اسرار صوتی امواج ارتعاشات موجی قوه باصره تشکیلات ظاهری چشم پلک صفوف مژه غدد اشک مجاری ده گانه اشک انتراشک شست و شوی چشم با اشک کره چشم حلبیه قرنیه شفافی قرنیه کیفیت عبور نور مشیمیه عنبیه پرده مدور عنبیه سوراخ مجرای عبور نور مردمک رنگ عنبیه اسرار

این رنگ و رنگ ها شبکیه جلیدیه نقش مایع زلالیه مایع زجاجیه عناصر ترکیب کننده مایعات اسرار درون یکایک طبقات چشم کیفیت دید بحث نور معمای نور دستگاه عظیم گوارش معده روده ها غده های ترشحی مرکز صفرا دهان حلق لوله هاضمه تشکیلات یکایک آنها کیفیت جذب اکسیژن علل احتراق تولید حرارت مقدار حرارت اسرار و تشکیلات یکایک آنها خون اسرار خون کیفیت پیدایش خون گلبولهای سفید گلبولهای قرمز عدد هر یک دستگاههای گردش خون قلب اسرار قلب شریانها وریدها مویرگها گردش بزرگ خون گردش کوچک خون دستگاه دفع مواد زاید سازمان آن لوله کشی بدن دستگاه تولید نطفه سازی ماهیت نطفه و . . . که هر یک موضوع علم خاصی است

و تشکیل دهنده میلیاردها میلیارد اسرار .

البته آنچه می بینیم و می خوانیم عبارت است از ظاهری از بدن و جسم ، ولی قوای کارگران این جسم که عبارت از نفس و روح و وجدان و اندیشه و هزاران قدرت نامرئی است ، و در هیچ لا براتواری قابل تجزیه و با هیچ میکروسکبی قابل رؤیت نیست ، برای ما قابل شرح و درک نمی باشد ، تنها در برابر این دستگاههای با عظمت بدن و روح و نفس که قرار می گیریم ، به قدرت کامله صاحب این عالم پی برده و به گوشه ای از عدل و حکمت و علم او آشنا شده و در برابر جناب او که این همه احسان به ما نموده با همه وجود خود فریاد برمی آوریم :

) اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ((١) .

) الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ (.

با اینکه دو کلمه مبارکه در بسم الله بود ، ولی تکرارش بعد از رب العالمین

١ سوره فاتحه (١) : ٢ .

لطف مخصوصی دارد ، که ربوبیت حق از جهت قهر و غلبه و فشار بر موجودات نیست ، بلکه از جهت رحمت عام و خاص است ، به این معنی که تمام موجودات در پرتو این دو حقیقت پرورش می یابند ، و این مسئله معلوم است ، که هر مربی و معلم و حاکمی آنگاه تربیتش به ثمر می رسد که با مهر و محبت توأم باشد . ربوبیت حق نسبت به موجودات و بخصوص انسان که اتصالی است دائم و همیشگی و شامل دنیا و آخرت نه بر سبیل قهر و غلبه بلکه از راه عنایت و

لطف و مرحمت و محبت است ، پس مدح و شکر آن وجود مقدس در حقیقت پاسخگوئی به ندای فطرت است در برابر رحمانیت و رحیمیت او .

) مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (.

انسان دارای گوهر پربهای آزادی است ، آزادی در نیت و عمل ، و همین آزادی باعث ارزش نیت و عمل است .

در جو این گوهر پرعظمت اگر نیت و عمل انسان ، بر مقتضای قواعد الهی از انسان صادر گردد ، از پی آن ثواب و جزای نیک خواهد بود ، و اگر نیت عمل بر اساس هوای نفس و دعوات شیاطین درونی و برونی ، از آدمی ظاهر گردد ، از پی آن عقاب و رنج و مشقت خواهد بود ، و چون دنیای محدود گنجایش ثواب نیکان و عذاب بدان را ندارد ، خداوند بزرگ مزد نیکان و بدان را به جهان دیگر منتقل کرده ، که ابتدای آن جهان پایان این جهان است و یا آن جهان محصول این عالم است و یا به قول پیامبر این جهان مزرعه آن جهان است .

اما اینکه می گوید : مالك روز جزاست ، جای این پرسش است که مگر خداوند مالك هر روز نیست ، و مگر جزای عمل نیک و بد مخصوص به دنیای دیگر است ، و مگر انسان در همه لحظات چه از طریق وجدان و چه از طریق عکس العمل اعمال خویش در دنیای برون و درونش در معرض اجر و عقوبت نیست ؟

باید گفت چرا ، خداوند مالك همه لحظات است ، اختصاص مالکیت به روز جزا برای این است که در دنیا به اجازه و

اذن خود او نحو مالکیتی برای موجودات زنده هست ، ولی در آخرین جز مالکیت حضرت او مالکیتی حتی مالکیت اعتباری و نبسی هم وجود ندارد ، و آدمی هم در برابر عمل خود عکس العمل می بیند و آن این است که در برابر نیکی انبساط درون و در برابر بدی دچار تازیانه وجدان می گردد و یا در برابر کار خوب اعتبار اجتماعی کسب کرده و در برابر کار بد ممکن است دچار عقوبت قانون گردد ، ولی این اجر و عقوبت بطور قطع نسبت به عمل او کامل نیست ، علاوه بر این چه بسا نیکی ها که به دور از نظر مردمان انجامی می دهد و مزدی نمی بیند و چه بسا اعمالی که شیطانی ا ست و انجام می دهد و از عقوبت آن می گریزد ، بدون شک در برابر اینگونه نیکی ها و بدیها جهان دیگری لازم است تا نیکان به اجر نیکی و بدان به عقوبت بدی برسند .

شما انبیاء و امامان و اولیاء خدا را در نظر مزد کارشان چه می گوئید ، آیا آن بزرگواران به مزد آن همه نیکی ها و نیکوکاری ها و صبری که در برابر آزار دشمنان کردند رسیدند ؟

و طاغوت ها که تا لحظه آخر خوش زیستند و خوش مردند ، به عقوبت یک عمل ناپسند خود رسیدند ؟

پس جهانی دیگر لازم است که به مقتضای عدل و حکمت حضرت حق برپا شود ، تا همه نیکان و بدان به نتیجه عمل خود برسند و آن روز ، روز دین یعنی روز جزاست و مالک حقیقی و مطلق آن روز

خداست : مالک یوم الدین .

قرآن مجید متجاوز از هزار آیه در باره تمام شئون آن روز دارد ، می توانید به کتاب خدا و روایاتی که در این زمینه در کتب معتبره حدیث آمده مراجعه کنید .

) إِیّاکَ نَعْبُدُ وَإِیّاکَ نَسْتَعِینُ (.

عبادت و بندگی مفهوم وسیع و گسترده ای دارد ، که خضوع و تواضع در برابر حق و آزادی واقعی ، آزادی از اسارت هوا و طاغوت باطنی و ظاهری در این مفهوم قرار گرفته و یا لازمه آن است .

انسان وقتی از برکت اندیشه به ربوبیت و مالکیت و رحمت و محبت بی پایان ناظم و مدبر و معمار هستی پی ببرد ، هیچگاه تسلیم غیر او نمی شود ، و بند بندگی دیگران را به گردن نمی نهد .

وقتی بداند جز حضرت حق ، وجودی بالاستقلال در عالم وجود و هستی نیست ، چه معنا دارد که غیر او را مورد پرستش قرار دهد ، غیر او اگر جماد است عاملی است از عوامل مادی عالم ، اگر حیوان است موجودی است در مسیر نظام حیات ، اگر انسان است که مانند خود تو موجودی است در مسیر نظام حیات ، اگر انسان است که مانند خود تو موجودی محتاج و نیازمند به قدرت بی نهایت در بی نهایت عالم است ، پس مفهومی برای پرستش غیر نمی ماند ، و روی آوردن به غیر حق یا پرستش جماد و نبات و یا حیوان و یا انسان و یا پیروی از فرمان غیر حق ، عین کفر و شرک و کمال پستی و بی شخصیتی است ، و این عبادت

که با جمله ایاک نعبد در نماز اعلام می گردد ، عبارت است از به اجرا گذاشتن تمام دستورات الهی و پیامبران و امامان و فقیهان که همه هادیان راه الله اند ، و کناره گیری از محرمات و آنچه خداوند بر انسان نمی پسندد ، باز عین عبادت است که با همان جمله اعلام می شود .

اوامر و نواهی الهی که به اجرا گذاشتنش عبادت و تضمین کننده خیر دنیا و آخرت است در کتاب و سنت قرار دارد ، و آگاهی و به اجرا گذاشتنش برای تحقق مهفوم عبادت بر هر مکلفی واجب است .

و بدون تردید ، پیمودن این راه که مرکب از علم و عمل است ، بدون رفع موانع و رهائی از قید و بند اوهام و مکتب های غلط و آزادی از هوای نفس و غرائز خارج از حد و همچنین منهای جدا زیستن از بند اوامر و نواحی گردنکشان و طاغوت ها و قلدران و سلاطین و شاهان ستمگر و دزدان راه انسانیت امکان ندارد .

و انسان با این عجز و فقری که دارد بدون کمک خواهی از خداوند نمی تواند با این همه موانع به مبارزه برخیزد ، این است که در راه عبادت باید از او کمک خواست ، تا امور معنوی و مادی را برای جبران ضعف و ناتوانی انسان با انسان همراه کند ، و البته توجه به او و کمک خواهی از حضرتش در حقیقت جلب کشش و لطف و دستگیری اوست .

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) .

هدایت ، راهنمائی با مهر و محبت و صلاح است به سوی مطلوب و مقصود ، و

آن بر چند نوع است :

هدایت طبیعی یا تکوینی که شامل کلیه موجودات کیهان و عناصر کاخ شگفت انگیزی آفرینش است .

هدایت غریزی و احساسی که مخصوص به موجودات جاندار و یا شامل موجودات صاحب نفس است .

هدایت وجدانی ، عقلی ، احساسی ، دینی ، که شامل انسانهاست و هدایت دین کامل ترنی هدایت برای آدمی است ، که او را به سوی سعادت دنیا و آخرت سوق می دهد .

صراط : جاده عمومی رو به خیر است ، و اضافه شدنش به مستقیم اسراری دارد که از حوصله این جزوه بیرون است .

صراط مستقیم در برابر راه کجی است که رهروش را به خزی دنیا و عذاب آخرت دچار می کند .

صراط مستقیم در حقیقت عبارت است از راه دین ، مرز حق ، راه عدل ، و حوزه و حدود و مقررات الهی که در قرآن و سنت ترسیم شده ، و اجرای مقرراتش آدمی را به قرب حق رهنمون شده و از فیض و عنایت و رحمت الهی در دو جهان بهره مند خواهد کرد .

انسانی که می خواهد در این راه پیش رود ، باید مجذوب و منطبق با محیط و محکوم آن نگردد ، و پیوسته محیط فکری و روحی خود را تغییر دهد ، و در خط مستقیم که همان دین خداست و ضامن خیر دنیا و آخرت قرار گیرد ، و از انحراف بیندیشد ، چون پیوسته در معرض گمراهی و غفلت است ، این دعا و در خواست را هم : اهدنا الصراط المستقیم ، همیشه بیاد داشته باشد ، تا مشمول عنایت و مشیت مخصوص

مبدء کمال و هستی گردد .

(صِرَاطَ الَّذِينَ أَ نْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) .

راه آنـان که نعمت مادی و معنوی به آنان عنایت کردی ، و آنان هم به توفیق تو و هـدایت و عنایتت تمام نعمت های تو را در راه تو مصـرف کردنـد و از این طریق خیر بردنـد و خیر رساندنـد ، و از این راه تمام حقوق تو و عباد تو را رعایت کردنـد ، در رأس اینان ، انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین اند .

(وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ)(۱) .

(غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ) .

غضب شدگان مردمی هستند ، که با شناخت حق و یافتن راه به عناد و لجاج

۱ سوره نساء (۴) : ۶۹ .

و دشمنی با حق برخاسته ، و مسیری غیر راه الهی انتخاب کردند .

از آیـات کتـاب الهی اسـتفاده می شود ، که مصـداق کامـل این جمله یهودیـان انـد ، که دانسـته راه خطـا می رونـد و به انواع آلودگی های اخلاقی ، سیاسـی ، اجتماعی و خانوادگی آلوده اند . مطالعه در وضع حزب ننگین صهیونیسم و اوضاع اسرائیل و جنایاتش نمایشگر این معناست که این گروه دچار غضب حقند .

آن مردمی که کج فهمند ، به رأی خود راه خدا را تفسیر می کنند و دین را غلط می فهمند و مسیر کمال را در آنچه خدا نمی پسندد می انگارند ، و برای شناخت حق ، سر از میزان و معیار برتافته ، و آنچه خود می خواهند انجام می دهند گمراهند ، و از مصادیق بارز گمراهان نصاری

هستند .

غرور علمی و صنعتی آنان به خصوص در این روزگار ، شما را به این معنی رهنمون می شود ، که اینان مسیر را آن می پندارند ، که با تکیه بر دانش و صنعت خود ترسیم می کنند ، و به راه خود ساخته یا به آنچه که از آئین به رأی خود توجیه می کنند عمل می نمایند .

البته غضب شدگان و گمراهان فقط یهود و نصاری نیستند ، بلکه هر قشر و طایفه ای که از راه خدا جدا باشد ، و سر از معیارهای الهی برتابد به نسبت شدت و ضعفش غضب شده و گمراه است ، و بدون تردید اگر نمازگزار دارای آثار و اخلاق یهود و نصاری باشد ، و نشانه هائی از مردم منحرف در او باشد گمراه و مورد غضب است .

علامت اتصال به نماز حقیقی ، داشتن آثار و صفات چهار طایفه ای است که در آیه گذشته مطرح شده اند : انبیاء ، صدیقین ، شهداء ، صالحین .

امام موحدین حضرت علی (علیه السلام) جمله اهدنا الصراط المستقیم را بدین گونه توضیح می دهد : آن توفیق که در گذشته ما را به پیروی و اطاعت از تو موفق کرد ، پیوسته دار تا در آینده هم از تو اطاعت کنیم .

قسمت دوم

امام ششم در توضیح آن می فرماید : ما را به ملازمت راهی رهنمائی نما ، که به دوستی تو و به بهشت رساند ، و از هوا و آرائی که ما را دچار رنج و فنا می گرداند باز دار ، از پیامبر و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) روایت شده : صراط

مستقیم یعنی قرآن ، از امام ششم آمده یعنی معرفت امام و حضرت می فرماید صراط مستقیم به خدا مائیم .

به این معنی که ما در تمام شئون حیات بر میزان حقیم و از هر جهت در پیشگاه حضرت محبوب مورد پسند و رضایتیم ، و بر شماست که تمام زوایا و جوانب حیات خویش را با هماهنگ نمائید .

روی هم رفته در سوره مبارکه حمد حقایقی از قبیل توحید ، قیامت ، عبادت ، اتکاء به الله ، دلالت انسان را به راه خدا ، نفی چهره های ضد الهی به چشم می خورد ، که نمازگزار باید در این سفر و معراجی که دارد به تمام آثار و نتائج این سفر و معراج توجه کند .

چون شرایط و مقدمات نماز را مراعات کردی ، و مفهوم تکبیره الاحرام و سوره حمد را یافتی ، سوره ای از سوره های قرآن را بخوان و بهتر این است که سوره اخلاص را قرائت کنی .

(قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ)(۱) .

حقیقت عبادت ، اظهار بندگی ، و خضوع و خشوع قلبی داشتن ، و شکر انعام و احسان و اکرام نمودن است .

با این معنی و حقیقت ، پرستش به معنای جامعش جز در برابر مولا و پروردگار و اربابی که جمیع نعمت ها از اوست ، و همه طور قادر بر سود و زیان رساندن است جائز نیست .

۱ سوره اخلاص (۱۱۲) : ۱ .

بنابراین باید وجود مقدس و محبوبی را بندگی کرد ، که به تمام موجودات وجود بخشیده ، و پرورانده و روزی دهنده آنهاست . و آفریدن و خلق کردن

و عطا کردن حیات و شعور وقف حریم مقدس اوست ، ، و این همه مستلزم داشتن قدرت و حیات و اراده و علم و حکمت بی نهایت در بی نهایت است ، و این معانی هم از آثار قدرتش در میدان پرعظمت حیات آشکار است ، و این همه از مفهوم الله پیداست .

چون این مفهوم را به حقیقت دریابی ، و توفیق درک آن از ناحیه آن جناب نصیب تو شود ، شعله عشق فطری به وجود مقدس او در تو زبانه کشد ، و عالی ترین و قوی ترین تحرک ، برای ادای خالصانه ترین عبادت برای تو حاصل گردد ، آن وقت است که بر اثر این عشق از والا ترین ارزش برخوردار خواهی شد ، و خدای نخواسته ، اگر در زمره بی معرفت ها بمانی ، از این عشق محروم خواهی شد و در آن صورت برای تو محرکی جهت ورود در فضای پرمعنای عبادت نخواهد بود ، و از اعتبار و آبرو هم در پیشگاه او نصیب نخواهی نداشت .

یکی از حواریون بزرگ عیسی در این مسئله داد حقیقت داده می گوید :

اگر من با زبان بشر و ملائکه حرف می زدم ولی محبت نداشتم یک پاره مسی می شدم که به صدا درآید ، اگر من دانای غیب و آگاه از همه اسرار و علوم می شدم و تمام ایمان کامل را که کوه ها را از جا بر کند دارا می گشتم ولی محبت نداشتم چیزی نمی بودم .

اگر من همه اموال خود را می بخشیدم و تن خودم را برای سوزاندن تسلیم می کردم ولی محبت

نداشتم به دردی نمی خوردم ، محبت دارای متانت و شفقت است ، محبت حسد نمی شناسد ، محبت تفاخر و خودستائی نمی کنـد ، و خود را آلوده به غضب نمی سازد و بـدی را به حسـاب نمی آورد ، از بی عـدالتی شاد نمی شود ، محبت متحمل می شود و به همه چیز امید می بندد ، و به همه چیز صبر می آورد . و هرگز نابود نمی شود .

عارفان بینادل و مرادن حق و واصـلان بزم فضـیلت و مقیمان حضرت حقیقت در نزد همه ملت ها یک شراره کوچکی از آتش این عشق در کـانون دل داشـته انـد و تنها یک جرعه و بلکه یک قطره از این باده جان بخش خورده بودنـد ، و با وجود این از این یک شراره دل ایشان جهانبین گشته و از این یک قطره جان ، ایشان سرمست دو عالم شده بودند .

این عشـق است که در دل همه انبیـاء و اولیـاء و عرفـا جـایگزین بـوده و تجلی نموده و از زبـان همه ایشـان گویـا و پرتو افشـان گردیده است .

تا عشق تو خیمه زد به جانم

از عرش برین گشته شانم

شد عالم و آدمم فراموش

از یاد تو یار مهربانم

می نوشم از آن دو نرگس مست

تا مست ابد شود روانم

عشق است و وفا و مهربانی

ارکان و عناصر روانم

گم گشت دلی که خود نشان داشت

از لطف زیار بی نشانم

یک مشت گل است تن ولی جان

صد باغ گل است در نهانم

رحم آر به عاشقی چنین زار

می پرس زحال ناتوانم .

خون شد دل آسمان بحالم

چون دید دو چشم خون فشانم

بگسست دل از جهان الهی

پیوست به یار دلستانم

)

أَحَدٌ) .

یعنی یگانه ، و خدای مطلق و حقیقی که به هیچ صورت قابل تعدد و کثرت نیست ، علی (علیه السلام) می فرماید :

واحِدٌ لا بِعَدَد .

وحدت حضرت او ، وحدت عددی نیست زیرا واحد یعنی بیشتر از نصفل و کمتر از دو و این بر خدا روا نیست .

واحد بودن خدا یعنی بی جزء و بی شریک و بی مانند ، و اینکه وجود مقدس او در ذات و افعالش یکتا و یگانه است .

بنابر این (الله احد) متشمل بر تمام صفات ثبوتیه و سلبیه است ، لفظ الله بر همه صفات ثبوتیه و کمالیه از علم و قدرت و حیات و ادراک و تدبیر دلالت می کند .

و لفظ احد منزه بودن خدا را از صفات سلبیه و از عیب و نقص می رساند و می فهماند که جسم نیست ، و مرکب و حادث نمی باشد ، حلول کننده در چیزی و محل برای چیزی و محتاج به کسی و چیزی نیست و مانند و شریک و ضد و ند برای او نمی باشد .

(اللهُ الصَّمَدُ)(۱) .

آقای عزیز و بزرگواری که در تمام نیازها روی به او آورند و بر حضرتش تکیه کنند و توجه نمایند ، و بدون او کاری انجام نگیرد .

به قول حضرت سید الشهداء و حضرت سجاد و امام باقر و حضرت صادق (علیهم السلام) کسی که آقائی و بزرگی و شرف و سیادت ، در او در نهایت کمال است ، کسی که دائم و همیشگی است و هماره بوده و خواهد بود ، فرمانروای بزرگی که فوق او ، امر

دهنده و نهی کننده نیست و قائم به ذات و بی نیاز از غیر است .

علامه مجلسی در کتاب پرقیمت « مراه العقول » در تفسیر حدیثی از اصول کافی در این زمینه می گوید :

این معنا در حقیقت عبارت است از وجوب وجود ، و بی نیازی مطلق او

۱ سوره اخلاص (۱۱۲) : ۲ .

و احتیاج عموم کائنات در جمیع امور به اوست ، یعنی مبدء کل و مرجع عموم و پناهگاهی که هر کس هر حاجتی دارد و هر چه بخواهد او قادر به انجام حاجت و بخشیدن خواسته اش هست ، و از آنچه همگان نیاز به آن دارند چیزی را فاقد نمی باشد و سزاوار است که همه کس به خشوع و پرستش متوجه وی شوند ، و روی نیاز به دربار بی نیاز او آرند .

(لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ)(۱) .

نزاده است ، و زاده نشده است ، شکی نیست که اگر فرزندی داشت لازمه اش این بود که طبق قوانین طبیعی خودش از دیگری زاده شده باشد و اگر از دیگری زاده شده بود محدود بود و معنائی برای ازلیت نبود ، این جمله نورانی رد بر تمام مشرکان و اهل کتاب است ، زیرا آن بدبخت های جاهل مدعی فرزند داشتن خدا بودند :

مشرکین فرشتگان را دختران او و یهود عزیز را و مسیحیان مسیح را پسران خدا می گفتند ، این است که در رد عقاید این بی خبران فرمود : نزائیده نه پسر نه دختر نه چیز دیگر و بعد چون اینان برای همین فرزندان مقام خدائی قائل شده به پرستش آنان پرداختند می

گوید زائیده نشده .

(وَلَمْ يَكُن لَهُ كُفُواً أَحَدٌ)(۲) .

و هیـچ کس همتا و مانند و برابر او نیست ، چون همه موجودات در همه برنامه ها محدودند و او در ذات و صـفات بی نهایت در بی نهایت است و کسی را در هیچ برنامه ای یارای برابری با او نیست ، بلکه تمام جهانیان وجود و حرکت و حیاتشان متکی به اراده و قدرت اوست و لیس کمثله شیء .

۱ سوره اخلاص (۱۱۲) : ۳ .

۲ سوره اخلاص (۱۱۲) : ۴ .

این بود توضیح بسیار مختصری از آداب و مقدمات و شرایط و حمد و سوره نماز که در ضمن دو حدیث آداب شروع نماز و قرائت قرآن آمد . اگر از اول تا به آخر این جلد را به دقت مطالعه کنید ، با توفیق حضرت حق پیوندی با نماز برقرار می کنید که تا هستید گسستنی نخواهد بود .

در پایان این بخش لازم است به حدیثی چند از قول پیامبر بزرگ نسبت به بی نماز که پست ترین و بدبخت ترین انسان است اشاره رود :

نبی اسلام فرمود :

هر کس نماز را ترک کند خدای تعالی او را به پانزده عقوبت مبتلا کند شش بلا در دینا و سه بلا نزدیک مرگ و سه در قبر و سه در قیامت .

اما شش بلای ایام زندگی :

۱ نور از روی او بردارد .

۲ برکت از مالش برود .

۳ عمر و مالش ناقص ماند .

۴ خیرات او قبول حق شود .

۵ دعای او مقبول نیفتد .

۶ دعای صالحان نصیبش نشود .

اما سه بلای نزدیک

مرگ :

۱ سکرات مرگ بر او سخت گردد .

۲ اگر همه طعام دنیا در حلقش ریزند سیر نشود .

۳ تشنگی او کم نگردد تا بمیرد .

اما سه بلای قبر :

۱ با درد و غم باشد .

۲ گور وی در تاریکی محض باشد .

۳ تا روز قیامت در عذاب معذب گردد .

اما سه بلای قیامت :

۱ حساب بر وی دشوار شود .

۲ گور وی در تاریکی محض باشد .

۳ تا روز قیامت در عذاب معذب گردد .

اما سه بلای قیامت :

۱ حساب بر وی دشوار شود .

۲ خداوند دشمنش شده و به او عذاب دردناک رسد .

۳ مثل حیوان چهار دست و پا از قبر بیرون آید . خلق بر وی بنگرند تا در عذاب رود .

و نیز فرمود :

لا ایمانَ لِمَنْ لا صَلاۀَ لَهُ .

کسی که نماز ندارد ایمان ندارد .

و نیز فرمود :

لا حَظَّ فی الْاسْلامِ لِمَنْ لا صَلاهَ لَهُ .

کسی که بی نماز است بهره ای از برکات و فیوضات اسلام ندارد .

و نیز فرمود :

مَنْ تَبَسَّمَ فی وَجْهِ تارِکِ الصَّلاهِ فَکَأَنَّما هُدَمَ بَیْتَ الْمَعْمُورِ سَبْعَ مَرّات وَقَتَلَ سَبْعینَ مَلَکاً مِنَ الْمَلائِکَهِ الْمُقَرَّبینَ وَالْانْبیاءِ الْمُرسَلینَ .

آن کس که در صورت بی نماز بخندد ، مانند این است که هفت بار بیت المعمور را خراب کند و هفتاد ملک مقرب و نبی مرسل را به قتل برساند .

و نیز فرمود :

إنَّ تارِکَ الصَّلاهِ لا یَجِدُ ریحَ الْجَنَّهِ .

تارک نماز بوی بهشت به مشامش نرسد .

ای هستی عالم ، ای جان جهانیان ، ای معشوق تمام ذرات ، ای بنده پرور ، ای

حکیم و عادل ، به حقیقت انبیاء و امامان و عاشقان و اولیائت ، ما را از فهم حقایق و عمل به دستورات نورانیت محروم مکن ، که محروم از فهم حقایق و ممنوع از عمل صالح ، تمام درهای رحمت به رویش بسته ، و همه درهای شر و بدبختی به رویش باز است ، و تو ای اکرم الاکرمین بسته بودن درهای رحمت و باز بودن درهای شر را در دنیا و آخرت به روی این بندگان دردمند و مسکین و نیازمند مپسند ، آمین یا رب العالمین .

عرفان اسلامی جلد ۶

باب پانزدهم در آداب رکوع

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

لا یَرْکَعُ عَبْدٌ لِلّهِ رُکُوعاً عَلَی الْحَقیقَهِ إلاّ زَیَّنَهَا بِنُورِ بَهائِهِ وَأَظَلَّهُ فی ظِلالِ کِبْرِیائِهِ وَکَساهُ کِسْوَهَ أَصْفِیائِهِ .

وَالرُّکُوعُ أَوَّلٌ وَالسُّجُودُ ثان فَمَنْ أتی بِالاْوّلِ صَلُحَ لِلثّانی .

فَارْکَعْ رُکُوعَ خاشِع لِلّهِ بِقَلْبِهِ مُتَذَلِّل وَجِل تَحْتَ سُلْطانِهِ خافِض لَهُ بِجَوارِحِهِ خَفْضَ خائِف حَزین عَلی ما فاتَهُ الرّاکِعینَ .

یُحْکی أنَّ الرَّبیعَ بْنِ خُثَیم کانَ یَسْهَرُ بِاللَّیلِ الْفَجْرِ فی رُکُوع واحِد فَإذا أصْبَحَ زْفُرُ وَقالَ : آه سَبَقَ الْمُخْلِصُونَ وَقُطِعَ بِنا .

وَاسْتَوْفِ رُکُوعَکَ بِاسْتِواءِ ظَهْرِکَ وَانْحَطَّ عَنْ هِمَّتِکَ فی الْقِیامِ بِخِدْمَتِهِ إلاّ بِعَوْنِهِ ، وَفِرَّ بِالْقَلْبِ مِنْ وَساوِسِ الشَّیْطانِ وَخَدائِعِهِ وَمَکایِدِهِ فَإنَّ اللّهَ تَعالی یَرْفَعُ عِبادَهُ بِقَدْرِ تَواضُعِهِمْ لَهُ وَیَهْدیهِمْ إلی اُصُولِ التَّواضُعِ وَالْخُضُوعِ وَالْخُشُوعِ بِقَدْرِ إطِّلاعَ عَظَمَتِهِ عَلی سَرائِرِهِمْ .

قال الصّادِقُ (علیه السلام) : لا یَرْکَعُ عَبْدٌ لِلّهِ رُکُوعاً عَلَی الْحَقیقَهِ إلاّ زَیَّنَها بِنُورِ بَهائِهِ وَأَظَلَّهُ فی ظِلالِ کِبْرِیائِهِ وَکَساهُ کِسْوَهَ أَصْفِیائِهِ .

رکوع از ارکان عظیمه نماز است ، و بدون آن نماز باطلب و بی ثمر و بی حاصل است .

رکوع حالت تواضع عبد در پیشگاه مقدس مولاست ، و از

بهترین حالات عبادتی بنده در بارگاه قدس حضرت اوست .

رکوع جلب کننـده توجه خداوند به بنده عابد ، و راهی از راههای نجات انسان از عذاب فرداست ، چرا که رکوع نمایانگر این معناست که عبد از آلودگی به کبر و منیت و خودخواهی و خودپرستی پاک است .

رکوع نشان دهنـده این حقیقت است ، که عبـد سر سرپیچی از مولا را ندارد ، و جز طاعت و فرمانبری راهی را انتخاب نکرده است .

رکوع اظهـار ذلت ذلیـل به طور عملی ، در برابر حضـرت عزیز است ، عزیزی که بـا کمال کرامت جبران کننـده ذلت عبـد ، و عزت بخشنده به بنده صالح است .

راکع از نور رکوعش دل روشن کند ، و آلودگی قلب بریزد ، و به کسب آبروی از خاک در محبوب نائل گردد .

راکع رکوع در نماز ، از افتادن به بنـد هوا و شـیاطین باطنی و ظاهری در حـدی محفوظ و چون به سـجود حقیقی رود ، با تمام وجود از تمام خطرات در امان حضرت حق قرار خواهد گرفت .

رکوع معالج کبر ، شکننده کمر شیطان ، راهی به سوی ملکوت ، و نوری برای جان و آرامشی برای اضطراب خاطر است :

أَلاَ بِذِکْرِ اللهَ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۱) .

امام صادق (علیه السلام) در جمله اول روایت می فرماید :

عبـد برای حضـرت الله به حقیقت رکـوع نمی کنـد . مگر اینکه خداونـد عـالم او را به نـور بهـای خود ، نوری و زیب و زینـتی عنایت کند ، که ملائکه با همه لطافت و نورانیت از نور او در شگفت آیند و او را در سایه اش جای دهد

و کسوت اصفیا بر او پوشاند .

و رکوع به حقیقت آن است که راکع به وقت رکوع ، حق عظمت خدا را و حقارت تمام موجودات را نسبت به او نگه دارد .

در رکوع حقیقی نه تنها بدن و اعضاء وابسته به آن در رکوع است ، بلکه عقل و قلب و نفس هم در رکوع است ، که رکوع عقل خالی بودن آن از اوهام و شوائب فرهنگهای شیطانی و خیالات و تصورات باطل ، و تصمیمات غلط نسبت به بندگان خداست .

و رکوع قلب خالی بودن آن از محبت ها و نفرت های غلط و آراسته بودنش به محبت الهی و شئون آن جناب است .

و رکوع نفس خالی بودن آن از سیئات اخلاقی و آراسته بودنش به حسنات الهیه است .

اگر بدن در رکوع ولی قلب و عقل و نفس بیرون از این مدار باشند ، در حقیقت انسان در صحنه قیام علیه واقعیات الهی است ، و در مرز تکبر نسبت به

۱ سوره رعد (۱۳) : ۲۸ .

حقایق جهان هستی !

به وقت تکلم به ذکر رکوع :

سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَبِحَمْدِهِ .

باید از مرض غفلت نسبت به حقیقت این ذکر دور بود ، و با تمام وجود علماً و عملاً در مقام ادای این ذکر بود ، که وقتی نور این ذکر و حقیقت این واقعیت در وجود انسان جلوه کند ، تنزه حق را از تمام عیوب لمس کرده ، و عظمت حضرتش را درک نموده ، و حمد و ستایشش را با زبان هستی اش ادا خواهد کرد .

انسان وقتی با توجه باطن و با اخلاص کامل و با

تمام هستی خود ، ذکر رکوع را ادا کند ، در حقیقت به صف ذاکران پیوسته و به درمان دردهای روحی و اضطرابات نفسی نزدیک شده است .

این مسئله مسلم است و حقیقت آن برای احدی قابل انکار نیست و به تجربه هم ثابت شده که :

یکی از بهترین طرق درمان دردهای درونی و عقلی و قلبی و نفسی ذکر و یاد خداست .

زیرا ذکر است که قلوب را صفا و صیقل می دهد و خوف موجود در آن را به امن و عداوت را به محبت ، و اضطراب و بی تابی را به آرامش و هراس را به اطمینان مبدل می سازد :

فَعَلِمَ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً (۱) .

خداوند متعال به آنچه در دلهای آنها وجود داشت آگاه بود ، لذا اطمینان و آرامش را بر آنها فرو فرستاد ، و فتح و پیروزی نزدیکی را « به عنوان پاداش

۱ سوره فتح (۴۸) : ۱۸ .

حالتی که در دل آنها وجود داشت » نصیب آنان ساخت .

از طریق ذکر است که روحانیت و بعد معنوی فرد بر بعد خاکی و زمینی و مادی او غلبه می کند ، و در می یابد که شک و دو دلی نسبت به حقایق خاطره ای شیطانی است ، و اضطراب و پریشانی درون از وسوسه های شیطان ریشه می گیرد ، و همه حالات نابسامان روحی او « برای اینکه انسان در جو و فضائی از بیم و هراس بسر می برده از تهدید و تخویف شیطان مایه می گیرد .

آنگاه که انسان در عبودیت خویش دارای اخلاص باشد و

در جهت اطاعت از پروردگار خویش بکوشد ، و در سر وجود خویش نیاز به مولا و خدای خویش را به حقیقت احساس کند ، خداوند متعال از او سرپرستی کرده و هم و غم او را زایل می سازد ، در چنین وضعی فردی که به یاد خداست در معیت خدا بسر می برد ، و آن کس که توفیق معیت با حق پیدا کند به همه چیز رسیده .

به قول عارف شوریده حال شیخ فخرالدین عراقی :

منم زعشق سر از عرش برتر آورده

بزیر پای سر نه فلک درآورده

به بحر نیستی از بیخودی فرو رفته

سر خودی ز در بیخودی درآورده

نهاده پای طرب به سر سر بساط نیاز

گرفته دست تمنا و بسر سر آورده

همای همت من باز کرده بال طرب

دو کون و هر چه درو زیر یک پر آورده

اساس قصر جلالم عنایت ازلی

بسی زکنگره عرش برتر آورده

برید شوق من از خلعت صفات مرا

بملک وصل مثالی مقرر آورده

زآسمان یمن از روح قدس هر نفسی

برید جانم روح معطر آورده

به بوستان جهان بهر گلبنان حیات

هزار جوی روان به زکوثر آورده

برای صدر نشینان درگهم رضوان

زشاخ طوبی صد چتر بر سر آورده

فلک به مشغله داری در گهم هر شب

دو صد هزار مشاغل زاختر آورده

به حضرتم خضر آب حیات جان افزا

بهر صبوح به جام اسکندر آورده

محیط خاطر من هر زمان به هر موجی

هزار گوهر الهام بر سر آورده

زمین فهم من از فیض تازه بردارد

درخت فضل من از غیب نوبر آورده

رسید شمه ای از طیب خلق من به صبا

از آن به صبح نسیم معطر آورده

هزار خم زمی صاف عشق نوشیده

از آن به دردکشان یک دو ساغر آورده

خراب کرده رسوم جهان بی معنی

ورای

رسم جهان رسم دیگر آورده

بنزد اهل معانی نکرده یک دعوا

هزار شاهد معنی به محضر آورده

رسیده بر سر گنج جواهر عزت

از آن خزانه دمی بس توانگر آورده

آنگاه که ابتلائات و گرفتاریها بر یک انسان ذاکر یورش می آورد و زندگانی با رنجها و آلامش بر او سنگینی می کند از رهگذر ذکر به رفاه و اطمینان دست می یابد ، و از قناعت و رضایت خاطر برخوردار می شود و می فهمد که گله و شکوه به غیر خدا بردن ، خواری و فرومایگی است ، و احساس می کند که با خدا و همراه او است و همواره بدو نیازمند است . از این پس یأس و نومیدی ، او را در اختیار خود نمی گیرد ، و هیچ غمی او را ناراحت و عبوس نمی سازد ، زیرا او خود را در معیت صاحب امر و یار و یاور ، و خدای رهائی بخش خویش احساس می کند ، و خویشتن را بدو واگذار کرده ، و مهمان او تلقی می کند .

بنابراین با احساس حضور در پیشگاه خداوند مهربان ، هیچ گونه ناله و شکایت و ناراحتی و اضطراب و ترس و بیم ، جائی در وجود او برای خود نمی یابد .

وقتی راههای زندگانی انسان دچار تنگنا می شود ، و ابواب حیات فراسوی او به بن بست می رسد و پاهای انسان در طریق تلاش و کنگاش و کاوش از روزی و هزینه زندگانی از کار می افتد و به ستوه می آید ، خداوند متعال در ظل ذکر او گنجینه های جود و بخشش خود را در برابر وی می

گشاید ، و بخاطر رفتار نیک وی ، که از برکت نورانیت ذکر بدست آمده ، بدو پاداش می رساند ، و با نعمت

و احسان خویش به او تفضل می نمایـد ، در نتیجه می فهمد که هدف های غیر خدائی او قبلاً ناچیز و بی ارزش بوده ، زیرا در طی ذکر و یاد خـدا حلاوت صبر را می چشد ، و جمال و زیبائی و خوش آیند بودن توکل خویش را شـهود می کند ، و قلبش با محبت روشن می گردد ، و نفس او از رضا و امن سرشار می شود .

اگر انسـان دنیـا را بـا تمـام رنجها و زحماتش بر دوش خود بیفکنـد و در نتیجه ببینـد که سـلامت و مقام و منزلت خویش را از دست داده ، سپس به یاد خـدا افتـد ، می فهمـد که هیـچ مقام و منزلتی جز مقام الهی در میان نیست ، و درک می کند که در معیت خداوند متعال برای جاه و مقام انسان پایگاهی وجود ندارد .

از طریق ذکر همه مخـاوف و ترس و بیم هـا از میـان برمی خیزد ، و همه ناراحتی ها از آدمی سترده می شود ، آنگاه که فرد به یاد خدا می افتد قلبش با طمأنینه معمور و آباد گشته و مالامال از رضا می شود ، قلبی که آکنده از ترس و یأس بوده است .

لطف و توجه پروردگـار ، قلب ذاکر را زیر سـایه خود قرار می دهـد ، و انسـان به این یقین و قـاطعیت می رسـد که رهیـدن از ناراحتی های درونی سهل و هموار است و می توان وسوسه

ها را در هم کوبید ، و تخیلات باطل را از خود بدور ساخت .

چنین فرد ذاکری با خداست و از هیچ امری بیمناک نبوده و از هیچ چیزی نمی ترسد و به هیچ عارضه روانی دچار نمی گردد ، این حالت بخاطر ثباتی که خداوند متعال در دل او ایجاد می کند بهم می رسد :

وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً (۱) .

خداوند متعال برای مردان و زنانی که او را فراوان یاد می کنند مغفرت و پاداش

۱ سوره احزاب (۳۳) : ۳۵ .

عظیمی آماده کرده است .

از توأم آتش عشق آمد و در جان افتاد

کار این سوخته دل باز به جانان افتاد

بنده ات این سر کرده جانبازان بود

اولین کشته که در عشق به میدان افتاد

وه که تنها نتوان رفت ره وادی عشق

وز پی این دل ره گم شده نتوان افتاد

تیره روزیش به هر حال خوش افتاد چو من

هر که را کار به این زلف پریشان افتاد

چه خرابیست دل ما که برون می نرود

هر که را راه به این منزل ویران افتاد

آنکه زو گریه کنان نمره زنان است سحاب

دیده ماست که بر آن گل خندان افتاد

آنچه از پیش رقیبان زغم عشق تو رفت

دعوی بیهده ای بود که آسان افتاد

هر کسی نامزد کار دگر شد زقضا

عشق بازی به من بی سر و سامان افتاد

دامن افشان بگذر راه حقیقت بسپر

گذرت چون به سر خاک شهیدان افتاد

مسئله رکوع در قرآن مجید

قسمت اول

کلمه رکوع در قرآن مجید به نظر مفسـرین گاهی به معنای رکوع و گاهی به معنای نماز و گاهی به معنای تواضع در برابر حق آمده ، ولی بهتر این است که در آیات شریفه

ای که کلمه رکوع و مشتقات آن آمده به معنای جامع آن گرفته شود ، که عبارت است از سر تسلیم فرود آوردن در برابر خداست و حالت رکوع بدنی یا رکوع در نماز دلالتی بر آن است .

خداوند بزرگ در قرآن مجید ، نسبت به انسانهائی که رکوع ندارند ، به شدت برخورد کرده و آنان را مجرم و مکذب قلمداد کرده است .

كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلاً إِنَّكُم مُجْرِمُونَ * وَيْلٌ يَوْمَئِذ لِلْمُكَذِّبِينَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لاَ يَرْكَعُونَ (۱) .

ای گرفتاران خوی حیوانیت در مدت عمر کوتاه خود بخورید و تمتع برید که شما در پیشگاه حضرت حق مجرم و گنهکارید ، وای در روز قیامت بر آنان که آیات خدا را تکذیب کردند ، آن پست فطرت و بدخو مردمی که هرگاه به آنان گفته شد نماز و طاعت به جای آرید و سر تسلیم در برابر حضرت او فرود آرید ، توجه نکردید و از رکوع در برابر مولای خود سر باز زدند .

در برابر اینگونه نابخردان و مردم نمک به حرام ، از رکوع کنندگان آنقدر با عظمت یاد فرموده که از تمام مکلفین می خواهد که با تمام وجود به صف رکوع کنندگان بپیوندند :

وَأَقِيمُوا الْصَّلاَةَ وَآتُوا الْزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الْرَّاكِعِينَ (۲) .

و شما ای تمام مردم نماز را بپای دارید و زکات مال خود بپردازید ، و در زمره تسلیم شوندگان در برابر حق داخل شده و همراه راکعان در پیشگاه او رکوع کنید .

راکعانی که قرآن مجید می فرماید ، عاشقانی هستند که از برکت معرفت به مقام

۱ سوره مرسلات (۷۷) : ۴۶ ۴۸ .

سوره بقره (۲) : ۴۳ .

فنای صفات و افعال خود در افعال و صفات حضرت احدیث رسیده اند و مافوق ارزشها رفته اند ، و واسطه رسیدن فیض از بارگاه فیاض به عباد و بندگانند .

راکع با در آمدن به حالت رکوع از تمام صفات و افعال فانی شده و چون فنای فعل و صفت برایش آمد باقی به بقاء الله می شود ، که این بقاء در ابتدای روایت تعبیر به قرار گرفتن راکع در ظل کبریائی شده !

عارف کامل حضرت امام خمینی از عارف معروف قاضی سعید قمی نقل می کند که : رکوع در نظر من اشاره به مقام توحید اسماء و صفاتاست و پیش از این دانستی که قیام عبارت بود از مقام توحید افعالی ، و چون نمازگزار به مقام توحید فعلی متحقق شد از طرفی چون همه افعال از آثار اسماء است مشاهده می کند که اسماء با وجود کثرتی که دارند ، همگی در تحت یک اسم واحد که جامع حقایق آنها است قرار دارند ، و خود را نیز در تحت سلطنت همان اسم جامع می بیند و فانی از استقلال فعلی خود شده و بلکه فانی از فعل خود می شود و حقیقت خود را جمله حقایقی می بیند که در تحت همان اسم جامع مندرج می باشد ، و چون به این حقیقت پی برد به علامت خضوع خم می شود و با این خم شدن اشاره بدان می کند که هرگونه فعلی را از خود نفی کند ، و به افتخار بقاء اسمش در اسماء به طور مربوبیت اکتفا می نماید ، لذا

اسم رب را که بدنبال اسم جامع الله در سوره الحمدی که برای بیان صدور حقایق از تأثیر اسماء بود ، می آورد و آن اسم را به خود نسبت می دهـد « ربی » تا اشاره به اینگونه بقا کرده باشد ، یعنی مظهریت این اسم که از امهات اسـماء است و نیز رعایت ادب الهی را کرده باشد که خدایتعالی این اسم را به کاف خطاب اضافه فرموده است ، آنجا که فرمود :

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ (۱) .

بخاطر همین آیه است که عبد در رکوع رب را به خود اضافه کرده می گوید :

سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَبِحَمْدِهِ .

که با گفتن این جمله در حالت رکوع اظهار مقام فنا و بقاء بالله کند .

با پرتو جمالت برهان چه کار دارد

با عشق زلف و خالت ایمان چه کار دارد

با عشق دلگشایت عاشق کجا برآید

با وصل جانفزایت هجران چه کار دارد

در بارگاه دردت درمان چه راه یابد

با جلوه گاه وصلت هجران چه کار دارد

با سوز بیدلانت مالک چه طاقت آرد

با عیش عاشقانت رضوان چه کار دارد

گرنه گریخت جانم از پرتو جمالت

در سایه دو زلفت پنهان چه کار دارد

چون در پناه وصلت افتاد جان نگوئی

هجری بدین رازی با جان چه کار دارد

آری عجب نباشد گر در دلم نیائی

در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد

من نیز اگر نگنجم در حضرتت عجب نیست

آنجا که آن کمال است نقصان چه کار دارد

۱ سوره واقعه (۵۶) : ۷۴ .

در تنگنای وحدت کثرت چگونه گنجد

در عالم حقیقت بطلان چه کار دارد

آری ولی چو عاشق پوشید رنگ معشوق

آندم میان ایشان دربان چه کار دارد

جائی که در میانه معشوق هم نگنجد

مالک چه

زحمت آرد رضوان چه کار دارد

هان خسته دل عراقی با درد یار خو کن

کانجا که دردش آمد درمان چه کار دارد

خمینی بزرگوار در دنباله گفتار پر مغز قاضی سعید در مسئله رکوع می فرماید :

بدان که عمده احوال صلاه سه حال است که سایر اعمال و افعال مقدمات و مهیئات آنها است :

اوّل : قیام

دوّم : رکوع

سوّم : سجود

اهـل معرفت این سه را اشاره به توحیـدات ثلاثه داننـد ، و چون صـلاه معراج کمالی مؤمن و مقرب اهل تقوا است متقوم به دو امر است که یکی مقدمه دیگری است :

اوّل : ترک خودبینی و خودخواهی که آن حقیقت و باطن تقوا است .

دوّم : خداخواهی و حق طلبی که آن حقیقت معراج و قرب است و لذا در روایات شریفه است که :

ألصَّلاهُ قُرْبانُ کُلِّ تَقِّی .

چنانچه قرآن مجید نیز نور هدایت است ولی برای متقین :

ذلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ (۱) .

و بـالجمله در سه مقـام که قیـام و رکوع و سـجود است این دو مقـام به تدریـج حاصـل شود ، پس در حال قیام ترک خودبینی است به حسب مقـام فـاعلیت ، و رؤیت فـاعلیت حق و قیومت حق مطلق است و در رکوع ترک خودبینی است ، به حسب مقام صفات و اسـماء ، و رؤیت اسـماء و صـفات حق است ، و در سـجود ترک خودبینی است مطلقاً خـداخواهی و خـداطلبی اسـت مطلقاً و جمیع منازل سالکین از شئون آن مقام ثلاثه است ، چنانچه بر اهل بصیرت و اصحاب عرفان و سلوک واضح است .

و چون سالک در این مقامات توجه به این نمود ، که سر

این اعمال توحیدات ثلاثه است ، هر یک از مقامات که دقیق تر و لطیف تر است ، سالک را مراقبت بیشتر ضرور است ، و البته خطر مقام بالاتر و لغزشش بیشتر است ! پس در مقام رکوع چون سالک را دعوی آن است که در دار وجود ، علم و قدرت و حیاه و اراده ای جز از حق نیست و این دعوی بسیار بزرگ و مقام بسیار دقیقی است و از امثال ما این دعوی نشاید ، به باطن ذات باید به درگاه مقدس حق روی تضرع و مسکنت و ذلت آوریم و عذر قصور و تقصیر خواهیم و نقصان خود را به عین عیان و شهود وجدان دریابیم ، شاید که از مقام مقدس او توجهی و عنایتی شود و حال اضطرار اسباب دستگیری او از ما بندگان شود :

أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ (۱) .

قرآن مجید در سوره حج مردم را به چهار برنامه سازنده دعوت می کند ، و محصول آن برنامه ها را فلاح و رستگاری و پیروزی در دنیا و آخرت اعلام می نماید ، که از جمله آن برنامه ها رکوع است :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲) .

ای اهل ایمان خداوند را رکوع و سجود آرید ، و حضرت او را در تمام شئون حیات بنده فرمانبردار باشید و هر کار خیری را انجام دهید ، تا به رستگاری و فلاح و پیروزی و نجات برسید .

قرآن مجید در بسیاری از آیات ، پیروزی و رستگاری را معلول اجرای قوانین الهی در جوانب مختلف حیات می

داند ، و برای فلاح و فوز راهی جز این ارائه نمی کند ، و سالکان غیر این مسیر را شقی و گمراه ، و اهل ضلالت و بدبختی ، و هیزم جهنم می داند .

آنان که سعادت را در ریاست و ثروت ، و شهرت و علم بدون معنویت می دانند ، کور دل می خواند ، و چشم بصیرت آنان را بسته می داند . و این ارزیابان محدود نگر را غافل به حساب می آورد .

يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۳) .

به امور ظاهر زندگی دنیا آگاهند ، و از باطن جهان و عالم آخرت و ثواب و عقاب و حساب و کتاب و ارزشهای معنوی به کلی بی خبرند .

۱ سوره نمل (۲۷) : ۶۲ .

۲ سوره حج (۲۲) : ۷۷ .

۳ سوره روم (۳۰) : ۷ .

اسلام انسان را در میان موجودات عالم فردی مسئول می شناسند ، و مسئول بودن او را معلول عقل او می داند .

بعثت انبیاء و امامت امامان را جهت آگاهی دادن به انسان نسبت به مسئولیت هایش می شناسد ، و آن بزرگواران را برای او طبیبان معالج می داند .

بر انسان است که به دامن این طبیبان دست توسل بزند ، و از آن بزرگواران راه حقیقت را فرا گیرد ، و مسئولیت های مهمی که دارد بوسیله آنان بشناسد .

بالاترین مسئولیت انسان نسبت به خداست ، و ادای این مسئولیت با قرار گرفتن انسان در مدار بندگی امکان دارد ، و قواعد و شرط بندگی را در درجه اول کتب آسمانی و بخصوص قرآن

مجید بیان کرده انـد و انبیاء و امامان به توضیح و تبیین آن قواعـد اقـدام کرده ، و بشـر را به حقایق لازم آشـنا کرده انـد ، آیه هفتـاد و هفت سوره مبارکه حـج از مهم ترین دسـتورالعمل های حق برای ادای بنـد گی است ، و روایات باب نماز که حـدوداً نزدیـک به چهـار هزار روایت است و ابواب دیگر که در کتبی چون کـافی ، وسائـل ، وافی ، من لا یحضـر ، مسـتدرک آمـده توضیح و تبیین آن آیه است .

در مسئله رکوع و راکعین در سوره مبارکه آل عمران می خوانیم :

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (۱) .

مریم از خـانواه ای معتبر ، و دارای سـلامت ایمـان و عمـل بود ، این زن بـا کرامت سالهـا در معبـد بزرگ شـهر قـدس در سایه تربیت پیامبری چون زکریا مدارج عالی روحی و تربیتی و بندگی را طی کرد .

قلب الهی او و روح پـاک و نورانی وی ، و شـدت اخلاص و عمل صالـح وی ، او را در گروه مقربان از بنـدگان حضـرت حق قرار داد ، و مشمول عنایات خاصه

۱ سوره بقره (۲) : ۴۳ .

حضرت حق فرمود .

عیسی مسیح بر اثر شدت پاکی او به او مرحمت شد ، و لیاقت شنیدن وحی الهی را از زبان ملائکه پیدا کرد ، چنانچه آیه چهل و سوم سوره مبارکه آل عمران می گوید ، ملائکه به او گفتند :

ای مریم فرمـانبردار خـدا بـاش ، و سـجده برای حضـرت حق بجـای آر ، و بـا اهـل رکـوع و عبـادت به رکـوع و بنـدگی برای پروردگارت برخیز .

قسمت دوم

مریم

از پی این فرمان در عبادت و اطاعت و رکوع و سجود و عبادت شدت بیشتری به خود گرفت ، و راه حضرت دوست را آنچنان عاشقانه طی کرد که مشرف به خطاب های دیگری در زمینه پیدا کردن ارزش بیشتر و عظمت بالاتر از جانب حضرت حق شد .

آری ارزش های واقعی پیش خداست ، و هر کس بخواهد ، باید از طریق عبادت و فرمانبرداری از حضرت دوست ، به کسب آن ارزش ها برخیزد .

من بنده آن غم که به من یار فرستاد

وین لطف که پوشیده زاغیار فرستاد

گفتم بفرست از غم خود بخش دل من

از لطف فرستاد و چه بسیار فرستاد

صد خار شکستم به دل و دیده و طالع

یک برگ گلم تحفه زگلزار فرستاد

فارغ شدم از کار دو عالم که محبت

کاری زبرای من بیکار فرستاد

صد بار صبا خواند به او قصه دردم

تا شربتی آن لعل به بیمار فرستاد

پیش من مخمور به از هر دو جهان است

آن یک دو قدح باده که خمار فرستاد

چون کرد فلک دل شکنی ساز محبت

دلهای عزیزان سوی دلدار فرستاد

عاشق گلی آورد به کف گر زگلستان

از رحم به مرغان گرفتار فرستاد

و نیز در قرآن مجید سوره ص در باب عظمت رکوع و انابه به درگاه حق و منافع آن می خوانیم :

وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعاً وَأَنَابَ«۲۴» فَغَفَرْنَا لَهُ ذلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآب (۱) .

داود دانست که ما او را سخت امتحان کردیم ، در آن حال از حضرت حق طلب مغفرت کرد ، و با رکوع و تواضع و فروتنی و انابه و ناله به درگاه خداوند روی آورد ، خداوند هم

او را سرافراز به مغفرت فرمود ، و داود نزد ما بنده ای است مقرب و نیکو منزلت .

در عظمت رکوع حقیقی همین بس ، که قرآن مجید پس از خداوند ، ولایت و سرپرستی بندگان را به عهده راکعان واقعی می داند ، آنانکه رکوع را با تمام شرایط ظاهر و باطنش بجای آوردند ، و حق عبادت حق را با تمام جهات و شئون رعایت کردند ، و آنان پس از پیامبر دوازده نفرند که اول آنها علی(علیه السلام) وآخر آنان حضرت صاحب الامر است .

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۲) .

سرپرست و ولی شما خدا و رسول اوست و مؤمنانی که نماز بپا داشته و فقیران را در حال رکوع زکات می دهند .

در سوره مبارکه توبه وقتی علائم و نشانه های اهل ایمان را ذکر می کند ، رکوع را از علائم حتمیه عاشقان حق شمرده می فرماید :

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۳) .

۱ سوره ص (۳۸) : ۲۵ .

۲ سوره مائده (۵) : ۵۵ .

۳ سوره توبه (۹) : ۱۱۲ .

آنانکه برای علاج گناه روی به درگاه الله آرند ، خداپرستان ، شکر نعمت گزاران ، روزه داران ، رکوع کنندگان ، سجده آرندگان ، امر به معروف و نهی از منکر کنندگان و نگهبانان حدود الهی ، همه اهل ایمانند و آنان را ای رسول من به ثواب و سعادت ابدی و بهشت و رضوان الهی بشارت و مژده بده .

دهمین برنامه را یعنی بیان این

حقیقت را بعنوان نشانه مؤمن در سوره مبارکه فتح بدین صورت دنبال کرده :

مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَرِضْوَاناً سِيماهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ (۱) .

محمد فرستاده خداست و یاران و همراهانش بر کافران بسیار سخت دل و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند ، آنان را در حال رکوع و سجود بسیار بینی که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را می طلبند ، بر رخسارشان از اثر سجده نشانه پدیدار است .

در سوره مبارکه بقره ، یکی از اهداف مهم بر پا کردن خانه کعبه و طهارت آن را که به ابراهیم و اسماعیل دستور می دهد جهت رکوع راکعان می داند :

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْناً وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲) .

و بیاد آر زمانی که کعبه را مقام امن و مرجع امر دین مردم قرار دادیم و امر شد که مقام ابراهیم را جایگاه نماز و عبادت قرار دهید ، و از ابراهیم و اسماعیل

۱ سوره فتح (۴۸) : ۲۹ .

۲ سوره بقره (۲) : ۱۲۵ .

پیمان گرفتیم که حرم خدا را پاکیزه دارید برای اینکه اهل ایمان به طواف و اعتکاف و رکوع و سجود آیند .

و همین معنی را در آیه بیست و ششم سوره حج بیان می دارد و با این آیات عظمت مسئله رکوع و اینکه رکوع دلالت بر تواضع روحی انسان نسبت به حق دارد ، و منافع عالی رکوع را بیان کرده ، و مردم را

به این حقیقت عالی تشویق می نماید .

باید گفت خوشبختی حقیقی و سعادت ابدی از آن مردمی است که خود را در سنگر عبادت الهی به معنای وسیعش قرار داده ، و بدبختی و شقاوت ابدی در خور کسانی است که از حق روی گردانده و به آلودگی تکبر از عبادت خو گرفته اند .

بیائید به دو خصلت الهی ، جهت تأمین سعادت دنیا و آخرت خویش آراسته شویم :

اول در مسئله عبادت بخصوص رکوع و سجود و در دینداری به ما فوق خود نظر کرده و به او اقتدا کنیم ، و این مافوق را جز پیامبر و امامان کسی ندانیم ، کوشش خود را در زمینه عبادت در این قرار دهیم که در صف آن بزرگواران قرار بگیریم و در دنیا و آخرت در طول آنان باشیم .

دوم در دنیا و مادیت خود به مادون خود نظر کنیم ، تا به آنچه که از حلال در دست آریم قناعت ورزیم و از حرص و طمع و آز و دور افتادن از میدان پر منفعت عبادت در امان بمانیم ، که اگر در این زمینه به مافوق خود بنگریم ، دچار طول امل و آرزوهای دور و دراز و حرص و طمع خواهیم شد ، و از عبادت به معنای واقعی محروم خواهیم گشت ، چون به این دو خصلت آراسته شویم بنا به فرموده پیامبر از طایفه شاکران و صابران خواهیم شد .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله وسلم) : خِصْلَتانِ مَنْ کانَتا فیهِ کَتَبَهُ اللهُ شاکِراً صابِراً ، مَنْ نَظَرَ فی دینِهِ إلی مَنْ هُوَ فَوْقَهُ فَاقْتَدی بِهِ ، وَنَظَرَ فی دُنْیاهُ

إلى مَنْ هُوَ دُونَهُ فَحَمِدَ اللهَ عَلى ما فَضَّلَهُ اللهُ عَلَيْهِ كَتَبَهُ اللهُ شاكِراً صابِراً .

وَمَنْ نَظَرَ فی دینِهِ إلی مَنْ هُوَ دُونَهُ وَنَظَرَ فی دُنْیاهُ إلی مَنْ هُوَ فَوْقَهُ فَأسَفَ عَلی ما فاتَهُ مِنْهُ لَمْ یَکْتُبْهُ اللهُ شاکِراً وَلا صابِراً(۱) .

نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : دو خصلت است ، در هر کس باشد خداوند او را جزء شاکران و صابران حساب خواهد کرد .

کسی که در دینش به مافوقش نظر کند و به او اقتدا نماید ، و در دنیایش به مادونش نظر کند و خداوند را بر فضلش بر او سپاس گوید .

و کسی که در دینش به مادونش نظر کند و در دنیایش به مافوقش نظر کند و بر آنچه مانند مافوقش بدست نیاورده تأسف بخورد ، از شاکران و صابران به حساب نیاید .

بیائید به این معنی توجه کنیم که ما مهمان خدائیم ، و زمین و تمام نعمت ها سفره حضرت اوست ، و ما وظیفه داریم از این خوان نعمت برای رشد و کمال خود بهره بگیریم .

ایها الناس جهان جای تن آسائی نیست

مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر

حیوان را خبر از عالم انسانی نیست

داروی تربیت از پیر طریقت بستان

کآدمی را بتر از علت نادانی نیست

۱ مواعظ العددیه : ۴۰/ .

روی اگر چند پریچهره و زیبا باشد

نتوان دید در آئینه که نورانی نیست

شب مردان خدا روز جهان افروز است

روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

پنجه دیو به بازوی ریاضت بشکن

کاین به سرپنجگی ظاهر جسمانی نیست

طاعت آن نیست که بر خاك نهی پیشانی

صدق پیش آر که اخلاص به

پیشانی نیست

حذر از پیروی نفس که در راه خدا

مردم افکن تر از این غول بیابانی نیست

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند

مرد اگر هست به جز عالم ربانی نیست

با تو ترسم نکند شاهد روحانی روی

کالتماس تو بجز راحت نفسانی نیست

خانه پر گندم و یک جو نفرستاده به گور

غم مرگت چو غم برگ زمستانی نیست

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند

بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست

آخری نیست تمنای سر و سامان را

سر و سامان به از این بی سر و سامانی نیست

آن کس از دزد بترسد که متاعی دارد

عارفان جمع نکردند و پریشانی نیست

آنکه را خیمه به صحرای قناعت زده اند

گر جهان زلزله گیرد غم ویرانی نیست

یک نصیحت زسر صدق جهانی آرزد

مشنو ار در سخنم فایده جانی نیست

حاصل عمر تلف کرده و ایام به لهو

گذرانیده به جز حیف و پشیمانی نیست

سعدیا گر چه سخندان و مصالح گوئی

به عمل کار برآید به سخندانی نیست

تا به خرمن برسد کشت امیدی که تراست

چاره کار بجز دیده بارانی نیست

گر گدائی کنی از درگه او کن باری

که گدایان درش را سر سلطانی نیست

یا رب از نیست به هست آمده لطف توایم

و آنچه هست از نظر لطف تو پنهانی نیست

گر برانی و گرم بنده مخلص خوانی

روی نومیدیم از حضرت سلطانی نیست

ناامید از در لطف تو کجا شاید رفت

تو ببخشای که درگاه ترا ثانی نیست

مسئله رکوع در روایات

مسئله رکوع که از واجبات حتمیه نماز است ، خواهی نخواهی بوسیله مکلف در نماز ادا می شود ، آنچه در روایات نسبت به آن پافشاری شده بجای آوردن شرایط آن است ، که از جمله آن وقار و ادب و طمأنینه و ادای ذکر

رکوع با توجه به حقیقت آن است .

و نیز در روایات سفارش زیاد شده که رکوع خود را طولانی کنید ، که طول رکوع محبوب خدا و به شدت مورد غضب و سخط شیطان است :

عَنِ الصّادِقِ (علیه السلام) : وَعَلَیْکُمْ بِطُولِ الرُّکُوعِ وَالسُّجُودِ فَإنَّ أحَدَکُمْ إذا طالَ الرُّکُوعَ وَالسُّجُودَ هَتَفَ إبْلیسُ مِنْ خَلْفِهِ فَقالَ یا وَیْلَهُ أطاعَ وَعَصَیْتُ وَسَجَدَ وَأبَیْتُ(۱) .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : بر شما باد به طول رکوع و سجود ، که هرگاه یکی از شما رکوع و سجودش طول بکشد شیطان بدنبال او فریاد می زند : وای بر من او اطاعت کرد و من معصیت کردم ، او سجده کرد و من سر باز زدم .

قالَ أبُو جَعْفَرُ (علیه السلام) مَنْ أتَمَّ رُکُوعُهُ لَمْ یَدْخُلْهُ وَحْشَهَ الْقَبْرِ(۲) .

امام باقر (علیه السلام) فرمود : کسی که رکوعش تمام و کامل باشد ، دچار وحشت قبر نمی شود .

از مسائلی که عاشقان خدا در رکوع داشتند ، حالت پر قیمت خشوع بود ، خشوعی که از نتائجش جاری شدن اشک از چشم است ، اشکی که بخصوص در رکوع یا در سجده از قیمت بسیار مهمی در پیشگاه خداوند مهربان برخوردار است . در باب گریه در روایات آمده :

قالَ اللهُ لِعیسی (علیه السلام) یا عیسی هَبْ لی مِنْ عَیْنِکَ الدُّمُوعَ وَمِنْ قَلْبِکَ الْخَشْیَهَ وَقُمْ عَلی قُبُورِ الاْمْواتِ فَنادِهِمْ بِالصَّوتِ الرَّفیعِ فَلَعَلَّکَ تَأْخُذُ مَوْعِظَتَکَ مِنْهُمْ وَقُلْ إنّی لاحِقٌ فی اللاّحِقینَ(۳) .

خداوند به عیسی (علیه السلام) فرمود : برای من از دو دیده اشک بریز ، و قلب خود را

۱ مواعظ العددیه : ۲۴۳ .

۲ مواعظ العددیه : ۲۴۳

.

۳ مواعظ العددیه : ۲۴۳ .

برای من از خشیت پر کن ، بر کنار قبور مردگان بایست و آنان را با فریاد رسا صدا بزن ، باشد که موعظه مؤثری از آنان برداری و بگو منهم به آنان ملحق خواهم شد .

عَنْ أميرِ الْمُؤمِنينَ (علیه السلام) لَمّا كَلَّمَ اللهُ مُوسى (علیه السلام) قالَ : إلهی ما جَزاءُ مَنْ دَمَعَتْ عَيْناهُ مِنْ خَشْيَتِکَ ؟ قالَ : يا مُوسى أقی وَجْهَهُ مِنْ حَرِّ النّارِ وَآمَنَهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْاَكْبر(۱) .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید ، زمانی که موسی با پروردگار سخن گفت عرضه داشت : پروردگارا جزای کسی که از دو چشم برای خشیت از تو اشک بریزد چیست ؟ خطاب رسید ، چهره اش را از آتش جهنم نگاه دارم و از فزع روز بزرگ امانش دهم .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : چیزی نیست مگر آنکه دارای کیل یا وزنی است ، مگر اشک های چشم ، به حق یک قطره آن دریائی از آتش را خاموش می کند ، و چون سرازیر بر صورت گردد ، آن صورت دچار پستی و ذلّت نمی شود ، و وقتی زیاد شد به آتش جهنم حرام می گردد ، و اگر در امتی گریه کنی باشد ، آن امت مورد رحمت قرار خواهند گرفت(۲) .

چون عبد این چنین به رکوع رود ، منور بنور بهاء حق می شود و خداوند او را به کسوت اصفیا می پوشاند ، کسوت اصفیا در این روایت حضرت صادق عبارت از روحیات و اخلاقیات آن برگزیدگان خداست ، و ما برای شناخت اصفیاء راهی جز مراجعه به قرآن و روایات

نداریم .

اصفیاء الهی در قرآن مجید

قسمت اول

کتاب حق ، از چهره هائی بعنوان برگزیدگان خدا یاد می کند ، که فلسفه یاد از ایشان این است که تمام مردم عالم از کرامت و اخلاق و سنت و روش آن بزرگواران درس بگیرند .

علت برگزیده شدن آنان به توسط حضرت حق ، ایمان و عمل صالح و پاکی نفس و سلامت قلب و علم و دانش و عبادت و بندگی خالص آنان بود ، و بدون شک هر کسی راه آنان را طی کند در حد ظرفیت خودش از برگزیدگان خدا خواهد شد .

إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱) .

بدرستی که خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید ، شما وقتی حیات آدم و نوح و آل ابراهیم که عبارت از اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران بعد از آنان هستند و همچنین آل عمران را در قرآن می خوانید ، این واقعیات را در همه آنان می بینید .

ایمان ، عمل صالح ، خضوع ، خشوع ، حیاء ، صدق ، صبر ، امر به معروف ، نهی از منکر ، نماز ، روزه ، حج ، انابه ، علم ، هشیاری ، بصیرت ، روشن دلی ، شجاعت ، جهاد ، خدمت به خلق خدا ، بیزاری از دشمنان حق ، خوف از مقام حق ، درستی ، پاکی ، تزکیه نفس ، ترک گناه ، اقامه عدل ، شهادت ، امامت ، توکل ، توجه عمیق به قیامت ، ذکر خدا ، یاد مرگ .

با این صفات چگونه در مدار اصطفا و انتخاب

قرار نگیرند ، و چرا محبوب حق و همه عالم نباشند ؟

خداونـد بزرگ در قرآن مجیـد به برگزیدگان از عبادش که از شـر دنیا و آخرت ، بخاطر صـفات پاکشان در امان اند ، از قول رسول گرامش سلام داده آنجا که

۱ سوره آل عمران (۳) : ۳۳ .

می فرماید :

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى ءَاللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ (۱) .

ای رسول مـا بگو سـتایش و حمـد مخصوص خـدا است ، و سـلام خاص بر بنـدگان برگزیـده خـدا ، آیا خداونـد بهتر سـزاوار پرستش است یا آنچه شریک خدا می شمارید ، که موجودات ضعیف و ناتوان و بی قدرت و بی منفعتی هستند .

آری سـلامت همه جـوانب وجـود ، برگزیـدگان الهی اقتضـا کرده ، که خداونـد بزرگ از قـول پیـامبرش به آن عزیزان سـلام برسانـد ، راستی انسان تا کجا قـدرت پرواز و همسانی و هماهنگی با عالم ملکوت را دارد ، و تا چه انـدازه می توانـد از ارزش هـای والای الهی بهره منـد گردد ، تا جائیکه بر اثر شـدت اتصال به آن جناب اسم و رسـمی و نام و نشانی جز عین عبودیت از انسان باقی نماند !

چنان به روی تو آشفته ام به بوی تو مست

که نیستم خبر از هر چه در دو عالم هست

دگر به روی کسم دیده برنمی باشد

خلیل من همه بتهای آرزو بشکست

مجال خواب نمی باشدم زدست خیال

در سرای نشاید بر آشنایان بست

در قفس طلبد هر کجا گرفتاری است

من از کمند تو تا زنده ام نخواهم رست

غلام همت آنم که پای بند یکی است

بجانبی متعلق شد از هزار برست

۱ سوره نمل (۲۷)

. ۵۹ :

مطیع رأی توأم گر دلم بخواهی سوخت

اسیر حکم توام گر تنم بخواهی خست

نماز شام قیامت بهوش باز آید

کسی که خورده بود می زبامداد الست

گاه من بتو و دیگران بخود مشغول

معاشران زمی و عارفان زساقی مست

گر تو سرو خرامان زپای ننشینی

چه فتنه ها که بخیزد میان اهل نشست

برادران و عزیزان نصیحتم مکنید

که اختیار من از دست رفت و تیر از شست

حدر کنید زباران دیده سعدی

که قطره سیل شود چون بیکدیگر پیوست

ش است نام تو بردن ولی دریغ بود

ازین سخن که بخواهند برد دست بدست

خداوند بزرگ در قرآن مجید سوره مبارکه فاطر مردم را به سه دسته تقسیم می کند ، یک دسته را ظالم و در صورت ادامه ظلم دود ، و دسته دیگر را میانه رو و مقبول و دسته دیگر را سبقت برنده در خیرات و به عنوان عباد برگزیده معرفی می کند .

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۱) .

پس آنان را که از بندگان خود برگزیدیم وارث علم کتاب گرداندیم ، پس عده ای

۱ سوره فاطر (۳۵) : ۳۲ .

از بنـدگان بر خود سـتم کردنـد ، و گروهی راه عـدل و میانه روی پیمودنـد ، و برخی به هر عمل خیری به دسـتور حق سـبقت گیرنده شدند ، این رتبه در حقیقت همان فضل بزرگ خداست .

قرآن مجید از عده ای از برگزیدگان الهی نام برده و آنان را بعنوان معیار و میزان ، و تابلوی حیات الهی معرفی می نماید .

وَاذْکُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِیمَ وَإِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ أُولِی الْأَیْدِی وَالْأَبصَارِ * إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَه ذِکْرَی

الدَّارِ * وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ (۱) .

و یاد کن ای رسول من از بندگان خاص ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب ، که بر انجام رسالت و عبادت ما صاحب اقتدار و بصیرت بودند ، آنان را خالص و پاک دل برای تذکر سرای آخرت گرداندیم . و آنان نزد ما از برگزیدگان خوبان بودند .

وَمَن يَرْغَبُ عَن مِلَّهِ إِبْرَاهِيمَ إِلاَّ مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِی الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۲) .

هیچ کس از آئین پاک ابراهیم روی نگرداند بجز سفیه بی خرد ، ما ابراهیم را در دنیا وبه شرف رسالت و عبادت و خلت برگزیدیم و البته در آخرت هم از شایستگان است .

قَالَ يَا مُوسَی إِنِّی اصْطَفَيْتُکَ عَلَی النَّاسِ بِرِسَالاَتِی وَبِکَلاَمِی فَخُذْ مَاآتَيْتُکَ وَکُنْ مِنَ الشَّاکِرِينَ (۳) .

خداوند فرمود : ای موسی من تو را برای اینکه پیامم را به مردم برسانی

۱ سوره ص (۳۸) : ۴۵ ۴۷ .

۲ سوره بقره (۲) : ۱۳۰ .

۳ سوره اعراف (۷) : ۱۴۴ .

برگزیدم ، و به کلام و هم صحبتی خویش انتخاب کردم ، پس آنچه را به تو فرستادم اخذ کن و در زمره شاکران نسبت به نعمت من قرار بگیر .

قَالَ إِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْکُمْ وَزَادَهُ بَسْطَهً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللهُ يُؤْتِی مُلْکَهُ مَن يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱) .

پیامبر آنان در جوابشان گفت خداوند طالوت را که به حکومت شایسته تر است برگزید ، و در دانش و توانائی او را فزونی بخشید و خداوند ملک خود را به هر که خواهد می بخشد . که او به حقیقت توانگر و داناست

.

إِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۲) .

و فرشتگان گفتند : ای مریم همانا خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید و بر زنان جهانیان برتری بخشید .

آری به قول حضرت صادق (علیه السلام) هر کس رکوع به حقیقت کند ، یعنی تمام هستی و وجودش ، جسم و جان ، و عقل ، و نفس ، و همه قوایش در رکوع و اطاعت و تسلیم نسبت به حضرت حق قرار بگیرد منور بنور بهاء حق و پوشیده به کسوت برگزیدگان شود . یعنی به مزد رکوع و اطاعت و تسلیمش از آثار الهیه که عبارت از ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه و سایر حقایق دینیه و کمالیه باشد بهره مند خواهد شد ، و به دریائی از معارف و واقعیات خواهد رسید و دل و جان و قلب و عقلش مرکز تجلی انوار جانان خواهد گردید .

به قول الهی آن عاشق وارسته و آن مقیم کوی عشق :

عاشقیم و رندیم و می پرستیم

سر خوشیم و مست از می الستیم

۱ سوره بقره (۲) : ۲۴۷ .

۲ سوره آل عمران (۳) : ۴۲ .

غیر عشق یاری به کعبه دل

هر چه بود بت بود و بت شکستیم

جز کمند گیسوی آن پری رخ

شکر ایزد از هر کمند جستیم

دل زهر چه جز عشق حق بریدیم

دیده از رخ غیر یار بستیم

غیر عشق بازی زهر گناهی

توبه کرده وز هر جریمه رستیم

در رخ نکویان وفا ندیدیم

وز همه بجز یار خود گسستیم

سالکان راه حجاز وصلیم

سوی کعبه احرام عشق بستیم

کس چه داند از نیک و بد الهی

چیستیم ازوئیم هر چه هستیم

وَالْرُّكُوعُ أَوَّلٌ وَالسُّجُودُ

ثان فَمَنْ أتی بِالْاوّلِ صَلُحَ لِلثّانی .

صادق (علیه السلام) می فرماید : رکوع حقیقت اول و سجود حقیقت دوم است کسی که منزل اول را با شرایط لازمش طی کرد ، صلاحیت برای ورود به منزل دوم را دارد . آری عبادت حق چه در باطن چه در ظاهر همانند نردبان است ، که با طی پله اول می توان به پله دوم رسید ، و معلوم است که بدون طی مرحله اول رسیدن به مرحله دوم ممکن نیست .

کسی که می خواهد به نتایج و محصولات عالی عبادت برسد باید ترتیب در منازل را رعایت کند ورنه به هیچ نتیجه و سودی نخواهد رسید .

قسمت دوم

مثلاً ـ وضو یا غسل یا تیمم مقدمه برای ورود به عبادت است ، کسی که منزل طهارت را طی کند صلاحیت ورود به منزل عبادت دارد ، ولی کسی که از طهارت غفلت کرده اگر هزاران رکعت نماز بخواند ، یا بدون غسل هزاران روز وارد روز ماه رمضان شود ، یا بدون طهارت وارد طواف گردد ، بدون شک به منزل با عظمت نماز ، و روزه و حج وارد نشده ، و زحمت بی نتیجه و کوشش بی ثمر متحمل شده است . کسی که شرایط تکبیره الاحرام را رعایت نکرده به مملکت سوره حمد نرسیده ، و آنکه حقایق این سوره را متحقق نگشته به سوره نرسیده ،

و هر کس هماهنگ با سوره نشد به رکوع وارد نگشته ، و آنکه رکوع به حقیقت نکرده گرچه به سجده رود به سجده نرفته .

همه مراحل و منازل و مسائل از همین قبیل است ، مثلاً کسی که

دنیا را مقدمه آخرت یا مزرعه عالم قیامت قرار نداده به آثار و نتائج و محصول عالی قیامت که رضایت حق و ملاقات با عباد شایسته خدا ، و بهشت الهی و جنت و کوثر و رضوان است نمی رسد .

منغمر در دنیا و آنکه دنیا برایش قبله و هدف بوده ، به وقت مرگ حالتی جز حالت مادیت ندارد ، و در برزخ چشمی جز چشم دنیابین برای او نیست ، و بخاطر نداشتن وسائل مادی در عالم برزخ ، در غربت و تنهائی و تاریکی به سر می برد ، و در قیامت بخاطر نداشتن وسائل زندگی مطابق آنجا ، جز حسرت و اندوه و پریشانی و اضطراب و شقاوت و در پایان جز عذاب جهنم حاصلی نخواهد داشت :

در ترجمه « الذریعه الی مکارم الشریعه » راغب اصفهانی می خوانیم :

انسان از جهتی در دنیا مانند کشاورز است ، عمل وی کشت او ، دنیا کشتزار او ، هنگام مرد وقت درو کردن و عالم آخرت خرمنگاه او خواهد بود .

او جز آنچه کاشته است درو نخواهد کرد ، و جز آنچه درو کرده است پیمانه نخواهد نمود .

چنانکه در خرمنگاه پیمانه ، ترازو ، امنا ، حافظان ، گواهان ، و دفتر وجود دارد ، همچنان در آخرت امثال آنها وجود نخواهد داشت ، چنانکه خدای تعالی می فرماید :

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ فَلاَ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّه مِنْ خَرْدَل أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (١) .

ما در روز قیامت ترازوی عدالت می گذاریم ، به هیچ کس چیزی ستم نمی شود ، و اگر کسی به

اندازه سنگینی دانه خردلی عملی داشته باشد آن را حاضر می کنیم و کافی است که ما حساب کننده خواهیم بود .

و می فرماید :

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَاماً كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۲) .

و البته نگهبانها بر مراقبت احوال و اعمال شما مأمورند ، که آنان نویسندگان اعمال شما و فرشتگان مقربند ، شما هر چه انجام دهید آنان همه را می دانند .

و می فرماید :

وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ (۳) .

و نامه اعمال شما در پیشگاه حق نهاده شود ، و انبیاء و شهداء بر گواهی احضار شوند ، و میان خلق به حق حکم کنند و ابداً بر کسی ستم نخواهد شد .

چنانچه در خرمنگاه دانه و کاه از هم جدا می شود ، در آخرت نیز اعمال حسنه و گناهان از هم جدا خواهد شد ، در این زمینه خدای متعال می فرماید :

لِيَمِيزَ اللهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْض فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۴) .

تا خداوند قادر بد و خوب را از یکدیگر جدا سازد و خبیث را پاره ای بر بالای

۱ سوره انبیاء (۲۱) : ۴۷ .

۲ سوره انفطار (۸۳) : ۱۰ ۱۲ .

۳ سوره زمر (۳۹) : ۶۹ .

۴ سوره انفال (۸) : ۳۷ .

پاره ای گذارد ، پس تمام را انباشته و سپس در جهنم قرار دهد ، آری آنان زیان کارانند .

در باره کار و کوشش کافران بدبخت که هم و غمی جز دنیا ندارند ، و ابداً به آخرت توجه نداشته و برای آنجا کاری

نکردند می فرماید :

مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ کَرَمَاد اشْتَدَّتْ بِهِ الِّریحُ فِی یَوْم عَاصِف لاَّ یَقْدِرُونَ مِمَّا کَسَبُوا عَلَی شَیْء ذلِکَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِیدُ (١) .

داستان اعمال کسانی که کافر شدند ، به خاکستر می ماند ، که در روز تندباد به فنا رود ، این بیچارگان از کوشش و زحمت خود هیچ فایده ای و سودی نبرند ، این همان ضلالت بعید و دوری از راه نجات است .

و نیز می فرماید :

وَقَدِمْنَا إِلَی مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَل فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُوراً (٢) .

ما بسوی آنچه بجا آورده اند خواهیم آمد وآن را مانند ذرات پراکنده ای قرار خواهیم داد

کسی که برای عالم آخرت عمل کند در کیل و وزن او برکت داده خواهد شد ، و عمل او توشه آخرتش واقع خواهد گردید چنانچه خداوند متعال می فرماید :

وَمَنْ أَرَادَ الْاخِرَةَ وَسَعَی لَهَا سَعْیَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ کَانَ سَعْیُهُم مَّشْکُوراً (٣) .

کسی که آخرت را بخواهد و برای آن سی و کوشش شایسته ای کند ، از سعی آنان قدردانی خواهد شد .

١ سوره ابراهیم (١۴) : ١٨ .

٢ سوره فرقان (٢۵) : ٢٣ .

٣ سوره اسرا (١٧) : ١٩ .

ولی کسی که فقط برای دنیا عمل کند ، سعی او ضایع و عملش باطل خواهد بود ، چنانچه خدای تعالی می فرماید :

مَن کَانَ یُرِیدُ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِیهَا وَهُمْ فِیهَا لاَ یُبْخَسُونَ * أُولئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْاخِرَةِ إِلاَّ النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِیهَا وَبَاطِلٌ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ (١) .

کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند ، ما کارهای آنان را تمام

به آنان خواهیم داد ، و در دنیا نسبت به آنان کسر نخواهیم گذاشت ، ولی در آخرت برای آنان جز آتش نخواهد بود ، آنچه در دنیا کرده اند نابود و آنچه را می کنند باطل خواهد شد .

مثال کارهای انسان برای دنیای صرف و مادیگری محض مانند درخت « خلاف » یا « خرزهره » و « هندوانه ابوجهل » است که در فصل بهار سبز و خرم دیده می شوند ولی هنگام چیدن آن سودی عاید نمی کند ، و به وقت خرمن بهره برداری ندارد .

کارهائی که در دنیا انجام می گیرد ولی برای خدا و بعنوان مقدمه آخرت مانند درخت خرما و انگور است که در فصل زمستان منظره ای ندارد ولی موقع چیدن زاد و توشه فراوان می دهد ، و ذخیره کافی از آن پس انداز خواهد ماند .

خداوند مهربان در قرآن مجید به این دو حقیقت اشاره فرموده است :

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَه طَيِّبَه أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّماءِ * تُؤْتِى أُكُلَهَا كُلَّ حِين بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَه خَبِيثَه كَشَجَرَه خَبِيثَه اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الْأَرْضِ

۱ سوره هود (۱۱) : ۱۵ ۱۶ .

مَالَهَا مِن قَرَار (۱) .

ای رسول ما ندیدی که خداوند چگونه کلمه پاکیزه و روح پاک و عمل صحیح را به درخت پاکیزه ای مثل زده ، کلمه پاکیزه مانند درخت پاکیزه ای است که ریشه آن ثابت و شاخه اش به بالا رفته است و همه وقت میوه خود را به اذن پروردگار می دهد ، خدا مثالها برای مردم می

زند ، شاید آنان بیاد خداوند بیفتند .

و کلمه ناپاک مانند درختی پلید است که از زمین روئیده و ثبات و قرار ندارد .

چون ظاهر دنیا و آرایش و زینت آن در صورتی که مقدمه آخرت قرار نگیرند ، زیبا و با رونق ولی باطنش خبیث و تلخ و ضرر زننده است ، خداوند متعال از مغرور شدن به آن نهی فرموده است .

وَلاَ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۲) .

هرگز چشم آرزو به متاع ناچیزی که به قومی بدبخت و جاهل و کافر برای امتحان داده ایم مینداز ، رزق خدای تو بسیار بهتر و پاینده تر است .

در هر صورت ، نمازگزار وقتی وارد سجده می شود ، که از منزل رکوع گذشته باشد و گذشتن از منزل رکوع وقتی میسر است که به قول حضرت صادق (علیه السلام)نمازگزار رکوع به حقیقت کرده باشد .

رکوع مقام خضوع و محل خشوع قلب است ، در این مقام نسبت به محبوب نهایت تواضع مطلوب است ، و بنده در آن حال مستغرق بحر حیاء از حضرت علام الغیوب است ، که چون در قیام به مقام خطاب به ایاک نعبد بود ، و مشاهده

۱ سوره ابراهیم (۱۴) : ۲۴ ۲۶ .

۲ سوره طه (۲۰) : ۱۳۱ .

عظمت حضرت معبود جلت عظمته نمود ، آنگاه مرحله عجز و نقص و ذلت و قصور و خست و دنائت و معصیت و فتور موفور خود پیمود ، لاجرم بی اختیار با روی شرمساری سر خجلت بزیر آورد و اعتراف به تقصیر کند و

متذکر روایتی شود که در حال بقره وارد شده که چون بنی اسرائیل گوساله پرستیدند ، و عجل را به الوهیت برگزیدند ، دیگر بقره از شرم نیاسود ، و سر از خجلت بالا ننمود و پیوسته سر شرمساری بزیر دارد ، و چشم به عالم علوی برنیارد .

پس این آدم که به اکل شجره منهیه مبغوض نظر پادشاه هستی و رانـده درگاه اله است ، و سراپا تقصیر و اسیر گناه است و خود بر خودگواه است که گوساله نفس اماره پرستیده و در مراتع غفلت و معالف(۱) خسارت چریده ، و خنزیر شهرت و کلب عقور غضب بر ملك عقل برگزیده و پیوسته در مأمن بی شرمی آرمیده و از مضمار شیران مصاف عبودیت گوسالهوار رمیده ! ! با این حساب چرا سر شرمساری به حالت رکوع به زیر نینـدازد ، و در خجالت از آقای خود قرار نگیرد ، و با تمام وجود در برابر آن بی نیاز محسن فریاد نزند :

سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَبِحَمْدِهِ .

من چه در پای تو ریزم که سزای تو بود

سر نه چیزیست که شایسته پای تو بود

خرم آن روی که در روی تو باشد همه عمر

وین نباشد مگر آن وقت که رای تو بود

ذره ای در همه اجزای من مسکین نیست

که نه آن ذره معلق به هوای تو بود

قسمت سوم

۱ علفزارها .

تا ترا جای شد ای سرو روان در دل من

هیچ کس می نپسندم که به جای تو بود

به وفای تو که گر خشت زنند از گل من

همچنان در دل من مهر و وفای تو بود

غایت آن است که سر در سر کار تو رویم

مرگ ما

باک نباشد چون بقای تو بود

من پروانه صفت پیش تو ای شمع چو گل

گر بسوزم گنه من نه خطای تو بود

عجب است آنکه ترا دید و حدیث تو شنید

که همه عمر نه مشتاق لقای تو بود

خوش بود ناله دل سوختگان از سر درد

خاصه دردی که به امید دوای تو بود

ملک دنیا همه با همت سعدی هیچ است

پادشاهیش همین بس که گدای تو بود

فَارْكَعْ رُكُوعَ خاشِعِ لِلّهِ بِقَلْبِهِ مُتَذَلِّل وَجِل تَحْتَ سُلْطانِهِ خافِض لَهُ بِجَوارِحِهِ خَفْضَ خائِف حَزِين عَلى ما فاتَهُ الرّاكِعِينَ .

امام صادق (علیه السلام) در دنباله روایت می فرماید :

رکوع کن اما رکوعی که خشوع قلب و بیم و ترس بسیار از مقام حضرت رب العزه همراه آن باشد ، مانند بیم و ترسی که به مجرمی در زیر شمشیر سلطان دست دهد ، و تمام اعضا و جوارحت را با خضوع و فروتنی همراه کن ، و آنها را از حرکت های لغو باز دار ، تا در حقیقت شغلی بجز رکوع برای تو نباشد و از فوائد رکوع محروم نگردی .

با صاف نگاه داشتن خود رکوعت را کامل کن و بدان که تو آن همت نداری تا به خدمت او قیام کنی مگر با یاری او ، و از صمیم دل از وسوسه ها و حیله ها و نیرنگ های شیطان فرار کن ، که خداوند درجه بندگانش را به هر اندازه که برای او تواضع کنند بالاـ می برد ، و به هر مقدار که عظمت خداوند بر عمق جانشان ریشه دواند ، آنان را بر اصول تواضع و خضوع رهبری فرماید ، از جملات عالی روایت اشارات و لطایفی استفاده

می شود :

اول : آنکه رکوع عبارت است از خشوع و اظهار ذلت و اقرار بر اینکه در قیام به خدمت حق تعالی ، حق خدمت را بجای نیاورده ، پس با این هیئت پناهنده به خدا می شود ، و به از دست دادن فوائدی که خداوند به فضل خود بر رکوع کنندگان عنایت فرماید اظهار تحسر کند .

دوم : آنکه مستحب است در رکوع پشت خود را مستوی نگه دارد و این استوا ، اشاره به آن است که هر چند در قیام به خدمت تقصیر نموده ، ولی با خضوع و ذلت و بدون اعوجاج و انحراف در اینکه به احدی بجز خدای تعالی اظهار نیاز کند و یا آنکه دلش بجائی و به چیزی بجز خدا بستگی داشته باشد به پیشگاه حضرت او آمده .

و نیز مستحب است علاوه بر استواری ظهر ، تجنیح نیز بنماید ، یعنی آرنج ها را همچون بال مرغ باز کند ، و به نشانی نفی هر قدرت و نفی اتکال و اتکاء به هر نیروئی بازوها را که در جسم مظهر قدرت است از جسم خود جدا نگاه دارد .

سوم : انحنای رکوعی رمز انحطاط از مرتبه ای است که بود و آن مرتبه را در حال قیام برای خود انگاشته بود ، و در صف قیومیت با قیوم حقیقی ولو در اسم مشارکت کرده بود ، با اظهار خضوع و ذلت و خلوص اعتقاد ، بر اینکه این قیام تنها برای خدمت باری تعالی است و در عین حال به جز با حول و قوه الهی امکان پذیر نیست .

چهارم : آنکه انحنای رکوعی

رمز آن است که عابد متأله به صـمیم قلب از وسوسه های شیطانی فرار کند ، زیرا ممکن است در حال قیام نوعی از استقلال و مشارکت و مـدخلیت در امور برای خود در دلش خطور کند ، که همگی از وساوس نفس و شیطان پلید است ، و چون از این وسوسه ها فرار کرده و با خضوع و ذلت به درگاه خداونـد پناه برد ، خدای عزوجل او را در تحت صـفات خود قرار می دهد و به مقدار ذلتش مقام او را بالا می برد که :

مَنْ تَواضَعَ لِلهِ رَفَعَهُ اللهُ .

از علی (علیه السـلام) سـئوال شد ، گردن کشیدن در رکوع چه معنی دارد ؟ فرمود تأویلش آن است که نمازگزار به زبان حال می گوید :

خدایا من به تو ایمان آورده ام هر چند در این راه گردنم با شمشیر زده شود .

انسـان بـا توجه به این حقایق می فهمـد ، که با این همه حقارت و ذلت و کوچکی اش ، چگونه مورد لطف و احسان حضـرت حق شـده ، و چگونه عنـایت حضـرت او دسـتش را گرفته و چگونه محبت او اجـازه داده که عبـد برای اظهار تواضع و ذلت به پیشگاهش برای عبادت قیام کند ؟ !

سحر هاتفی آمد از کوی دوست

مرا گفت کای عاشق روی دوست

توئی مرغ لاهوت عرش آشیان

توئی بلبل باغ مینوی دوست

نشین بر سر سرو باغ بهشت

به یاد قد سرو دلجوی دوست

توئی یوسف مصر از این چه برآی

بزن چنگ در تار گیسوی دوست

دو چشم از تماشای عالم بپوش

گشادیده بر روی نیکوی دوست

نه جغدی به ویرانه منزل مکن

قفس بشکن و بال زن سوی دوست

چو از

دام تن بر پرد مرغ جان

زند بال بر طرف مشکوی دوست

چو من گر خطاکار و زشتی مترس

که لطف است و عفو و کرم خوی دوست

الهی مشو غافل از کار خویش

که جان سازی آئینه روی دوست

يُحْكى أنَّ الرَّبيعَ بْنِ خُثَيم كانَ يَسْهَرُ بِاللَّيلِ الْفَجْرِ فى رُكُوع واحِد فَإذا أصْبَحَ زْفُرُ وَقالَ : آه سَبَقَ الْمُخْلِصُونَ وَقُطِعَ بِنا .

نقل شده که ربیع بن خثیم که یکی از عباد و زهاد ثمانیه است ، شب را به یک رکوع به روز می آورد ، و با وجود این فریاد می زند و ناله می کرد و می گفت دریغ که مخلصان کار خود را پیش بردند ، و من هنوز در اول جاده مانده ام .

آراء علما و دانشمندان در باره ربیع مختلف است ، گروهی او را شیعه واقعی و مخلص و از موثقین شمرده اند مانند مولا سلطان حسین واعظ استرآبادی که معاصر با شیخ بهائی بوده .

او در کتاب فارسی خود موسوم به تحفه المؤمنین می گوید : او از اصحاب امام حسن (علیه السلام) است ، و چون خبر شهادت آن حضرت به او رسید چندان گریست که چشمانش معیوب شد ، یکی به او گفت چرا علاج چشمان خود نکنی گفت من مشغول از ایشانم ، آن شخص گفت دعا کن تا بینا شود ربیع گفت اهم از این مطلب هست که در آن باب دعا کنم و گفته اند ربیع بن خثیم سخن کم می گفت و به هر فضولی در محاورات دنیا متکلم نمی شد ، هر چه می فرمود همه موعظه بود و نصیحت و چون خبر شهادت شاه شهیدان

یعنی حسین (علیه السلام) را شنید سه مرتبه از دل پاک آه دردناک کشید و بی خود افتاد و کسی دیگر تا آخر عمر او را سخنگو و خنده روی ندید و الحق جای آن بوده(۱) .

و این همه در وقتی بوده ، که در ارض طوس زندگی می کرده ، و مردم را به

۱ سفینه البحار : ۱/۵۰۶ .

مسائل الهیه آشنا می کرده است .

راوی بزرگوار ، محدث خبیر ، زاهد کم نظیر مرحوم حاج شیخ عباس قمی در صفحه ۷۳۲ سفینه البحار حدیث بسیار مفصلی در باب علائم شیعه و اهل تقوا نقل می کند ، و از آن روایت استفاده می کند که ربیع مردی موثق و شیعه و قابل اطمینان است ، چنانچه در جمله مختصری در صفحه ۵۰۶ همان کتاب به این معنا اشاره می کند .

از متأخرین از علما و دانشمندان و فقها ، مرحوم آیت الله حاج سید هبه الدین شهرستانی صاحب کتابهای بسیار مهم علمی از جمله کتاب با عظمت الهیه والاسلام ، استدلالاتی ذکر می کند ، که صحت ایمان و عمل و تشیع و وثاقت ربیع را ثابت می نماید ، و سخن مخالفین از علما را رد می نماید ، من مقاله آن مرد بزرگ را به صورت تابلویی کنار قبر ربیع در مشهد مقدس دیده و همه آن را به دقت خوانده ام ، تنها چیزی که علت شده بعضی از علما روی توجه از وی برگردانند جمله ای است که نصر بن مزاحم در کتاب صفین نقل می کند : که ربیع نسبت به حقانیت جنگ امیرالمؤمنین در واقعه صفین شک

داشت ، و از حضرت در خواست کرد که او را به جنگ با کفار در مرزها بفرستد ! !

در هر صورت جنبه مثبت قضیه و بخصوص توجه بسیاری از علمای بزرگ شیعه از بار منفی قضیه سنگین تر است ، و می توان به وثاقت و ایمان و درستی ربیع مطمئن شد .

اما اینکه نام او در ضمن چند روایت حضرت صادق در کتاب مصباح الشریعه آمده ، دو احتمال نسبت به آن می توان داد .

یکی آنکه بر اساس موثق بودن ربیع حضرت نام او و گوشه ای از اعمالش را ذکر کرده اند ، تا پند و درسی برای دیگران باشد و این مسئله در روایات نسبت به بسیاری از اصحاب ائمه زیاد است که ائمه برای هدایت مردم از ایمان و اعمال اصحاب خود یاد می کردند .

و احتمال دیگر آنکه مؤلف بزرگوار مصباح الشریعه به عنوان روشن تر شدن مطلب روایت و اینکه اولیاء خدا چگونه بوده اند از او نام برده ، و در حقیقت جمله ای را به عنوان جمله ای در پرانتز ذکر کرده است و این احتمال به عقیده من از احتمال اول مناسب تر است والعلم عندالله .

وَاسْتَوْفِ رُکُوعَکَ بِاسْتِواءِ ظَهْرِکَ وَانْحَطَّ عَنْ هِمَّتِکَ فی الْقِیامِ بِخِدْمَتِهِ إلاّ بِعَوْنِهِ ، وَفِرَّ بِالْقَلْبِ مِنْ وَساوِسِ الشَّیْطانِ وَخَدائِعِهِ وَمَکایِدِهِ فَإنَّ اللهَ تَعالی یَرْفَعُ عِبادَهُ بِقَدْرِ تَواضُعِهِمْ لَهُ وَیَهْدیهِمْ إلی اُصُولِ التَّواضُعِ وَالْخُضُوعِ وَالْخُشُوعِ بِقَدْرِ إطِّلاعِ عَظَمَتِهِ عَلی سَرائِرِهِمْ .

در پایان این روایت بسیار مهم ، حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید : پشت خود را به وقت رکوع به حالت استوا و مساوی بودن سطح پشت با

یکدیگر قرار بده ، چنانچه اگر قطره آبی بر آن گذارند به هیچ طرف میل نکند ، و به خاطر گذران که این رکوع را به مدد و یاری حضرت او انجام می دهی نه به قوت و قدرت خود .

و با یاری گرفتن از حضرت حق وسوسه و فریب و خدعه شیطان را از دل پاک کن چرا که مراتب بندگان نزد حق تعالی به قدر تواضع و فروتنی آنان است ، هر که را عجز و انکار بیشتر قدرش نزد محبوب افزون تر است ، و تواضع و خشوع دل محصول پاکی آن از وساوس ابلیسی است ، چون عبد این واقعیات را لحاظ کند به اندازه معرفتش به عظمت حضرت حق به اصول تواضع و خضوع و خشوع راهنمائی می شود ، و عظمت حق هم در حد امکان مکلف تجلی نمی کند ، مگر اینکه عبد به عجایب و اسرار و غرائب مصنوعات حضرت او پی ببرد .

باب شانزدهم در آداب سجود

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

ما خَسِرَ وَاللهِ مَن أتی بِحَقیقَهِ السُّجُودِ وَلَوْ کانَ فی الْعُمْرِ مَرَّهً واحِدَهً .

وَما أفْلَحَ مَنْ خَلا بِرَبِّهِ فی مِثْلِ ذلِکَ الْحالِ شَبیها بِمُخادِعِ لِنَفْسِهِ غافِلِ لاه عَمّا أعَدَّ اللهُ لِلسّاجِدینَ مِنَ الْبِشْرِ الْعاجِلِ وَراحَهِ الْاجِلِ .

وَلا بَعُدَ عَنِ اللهِ أبَداً مَنْ أحْسَنَ تَقَرُّبَهُ فی السُّجُودِ وَلا قَرُبَ إلَیْهِ أبَداً مَنْ أساءَ أدَبَهُ وَضَیَّعَ حُرْمَتَهُ وَیَتَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِسِواه .

فَاسْجُدْ سُجُودَ مُتَواضِعِ للهِ ذَلیل عَلِمَ أنَّهُ خُلِقَ مِنْ تُراب یَطَأَهض الْخَلْقُ وَأنَّهُ اتَّخَذَکَ مِنْ نُطْفَه یَسْتَقْذِرُها کُلِّ أحد وَکُوِّنَ وَلَمْ یَکُنْ
.

وَقَدْ جَعَلَ اللهُ مَعْنَی السُّجُودِ سَبَبَ التَّقَرُّبِ إلَیْهِ بِالْقَلْبِ وَالسِّرِّ وَالرُّوحِ فَمَنْ قَرُبَ مِنْهُ بَعُدَ مِنْ غَیْرِهِ .

ألا تَری

فی الظّاهِرِ أَنَّهُ لا یَسْتَوی حالُ السُّجُودِ إلاّ بِالتَّواری عَنْ جَمیعِ الْأَشْیاءِ وَالْاحتِجابِ عَنْ کُلِّ ما تَراهُ الْعُیُونُ کَذلِکَ أرادَ اللهُ الْأمْرَ الْباطِنِ .

فَمَنْ کانَ ظَنُّهُ مُتَعَلِّقاً فی صَلاتِهِ بِشَیْء دُونَ اللهِ فَهُوَ قَریبٌ مِنَ ذلِکَ الشَّیْءِ بَعیدٌ عَنْ حَقیقَهِ ما أرادَ اللهُ مِنْ صَلاتِهِ قالَ اللهُ تَعالی : ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُل مِنْ قَلْبَیْنِ فی جَوْفِهِ .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : قالَ اللهُ تَعالی : لا أَطَّلِعُ عَلی قَلْبِ عَبْد فَاعْلَمَ فیهِ حُبَّ الإخْلاصِ لِطاعَتی لِوَجْهی وَابْتِغاءِ مَرْضاتی إلاّ تَوَلَّیْتُ تَقْویمَهُ وَسِیاسَتَهُ .

وَمَنِ اشْتَغَلَ فی صَلاتِهِ بِغَیْری فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَهْزِئینَ بِنَفْسِهِ مَکْتُوبٌ إسْمُهُ فی دیوانِ الْخاسِرینَ .

قال الصّادِقُ (علیه السلام) : ما خَسِرَ وَاللهِ مَن أتی بِحَقیقَهِ السُّجُودِ وَلَوْ کانَ فی الْعُمْرِ مَرَّهً واحِدَهً .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

والله قسم کسی که حق سجود را به جای آورد ، و سجده حقیقی کند ، به هیچ عنوان زیان متوجه او نشده ، گرچه در تمام مدت عمر چنین سجودی را یکبار به جای آورد ! !

داستان سجده در معارف پرقیمت الهی داستان شگفت انگیز و عظیمی است .

در میان تمام عبادات ، چیزی همانند سجده مورد توجه حضرت حق قرار نگرفته ، و هیچ برنامه ای در پیشگاه حضرت الهی به اندازه سجده واقعی که با حضور قلب انجاام شود ، ثواب و اجر و مزد و منفعت ندارد .

سجده با شرایط ، سجده با خضوع و خشوع ، سجده با حال ، سجده با حقیقت ، سجده ای که همه هستی انسان آن را همراهی کند ، نشانگر کمال تواضع و بندگی عبد نسبت به حضرت دوست ،

و علامت فنای ذات و صفات و افعال عبد ، در نور خداوند متعال می باشد .

سجده اظهار عبودیت و بندگی ، و عشق و محبت ، و تذلل و ذلت به پیشگاه مقدس حضرت اوست .

عبد به هنگامی که سر به سجده می گذارد ، می خواهد بگوید نه برای جهان و نه برای خود به هیچ عنوان ، هیچ گونه استقلالی قائل نیستیم ، و جز تو را

نمی بینم و جز تو را نمی خواهم ، و جز تو را نمی گویم .

در این ره گر به ترک خود بگویی

یقین گردد تو را کو تو ، تو اوئی

سر موئی زتو تا با تو باقیست

درین ره در نگنجی گرچه موئی

کم خود گیر تا جمله تو باشی

روان شو سوی دریا زانکه جوئی

چو با دریا گرفتی آشنائی

مجرد شو زسر بر کش دو توئی

درین دریا گلیمت شسته گردد

اگر یکبار دست از خود بشوئی

زبهر آبرو یک رویه کن کار

که آنجا آبرو ریزد دو روئی

چو با توست آنچه می جوئی بهر جا

به هرزه گرد عالم چند پوئی

نخستین گم کنند آنگاه جویند

تو چون چیزی نکردی گم چه جوئی

تو را تا در درون صد خار خارست

ازین بستان گلی هرگز نبوئی

پس درهم چو جادوئی که پیوست

میان در بسته بهر رفت و روئی

تو را رنگی ندادند از خم عشق

از آن در آرزوی رنگ و بوئی

درین میدان همی خور زخم چون تو

فتاده در خم چوگان چو گوئی

نیابی از خم چوگان رهائی

عراقی تا به ترک خود نگوئی

در زمینه مسئله با اهمیت سجود ، لازم است جوانب مسئله را در درجه اول ا ز قرآن مجید ، سپس از دیدگاه روایات موردبررسی قرار داد ، تا

در خور فهم و ظرفیت ما ضعیفان ارزش و منفعت مسئله روشن گردد ، قبل از بررسی برنامه از طریق معارف الهی لازم است به معنای معنوی و جامع سجود که شکل بدنی آن جزئی از آن است اشاره رود .

معنای معنوی سجود

توضیح

اهل لغت ، و بخصوص مفسرین بزرگ قرآن مجید ، و همچنین حدیث شناسان معروفی مانند علامه بزرگ و محدث کم نظیر مرحوم مجلسی

برای لغت سجده و سجود معنای جامعی بیان فرموده اند ، و آن عبارت است از :

نهایت خضوع و تذلل و انقیاد ، در پیشگاه مقدس حضرت رب الارباب ، چه اینکه با اراده و اختیار صورت گیرد ، یا با قهر و جبر و اضطرار .

اما جمادات عالم در هر کجای خلقت و آفرینش که وجود دارند ، از آنجا که بی اراده محضند در انقیاد و خضوع کامل نسبت به مولای خود و مقررات عالی او قرار دارند .

آنان بنا بر اراده حضرت حق تا هستند در سجود و انقیاد و تسبیح نسبت به معبودند ، و با زبان حال و کیفیت زیست و شکل حیات و موضع و موقف و منافع وجودی خویش در خانه خلقت ، اظهار ذلت و امکان افتقار دارند ، و اما حیوانات که به خاطر حیات حسی به درجه ای یا درجاتی از جمادات برتر و بالاترند ، همانند جمادات ، ولی با معنا و مفهوم وسیعتری در برابر حضرت حق ، با تمام وجود خود در حال سجود یعنی ذلت و افتقار و عجز و پیروی از دستورات حضرت او هستند .

اما صاحبان عقل و اراده ، چون انسان از جهت مبانی

آفرینش خویش و اصول خلقت و اموری که در حیات و در وجودشان از کف اراده آنان بیرون است ، یعنی امور تکوینیه مثل ولادت ، مرگ ، ضربان قلب ، گردش خون ، و سایر واقعیات وجودی در سجده محضند .

و اما از جهت ارادی و جنبه تکلیفی بر دو دسته اند :

دسته ای از آنان ملائکه هستند که تمام آنان معصوم از خطا و با سراپای وجود خود و همه شئون و جوانب حیاتشان در سجده محضند ، یعنی در برابر مولای خود ، در کمال خضوع و تذلل و ذلت و افتقارند ، و هرگز از فرمانهای حضرت او به هیچ عنوان سرپیچی و عصیان ندارند .

و اما دسته دیگر مردمند ، که آنان نیز بر دو طایفه هستند ، گروهی از آنان مطیع

حضرت حق ، و پیرو فرامین و دستورات و حلال و حرام آن جناب اند ، اینان را بندگان مؤمن و صادق ، محسن ، مطیع و به قول قرآن ساجدان می گویند .

و گروه دیگر مردمی هستند که از خضوع و تذلل و انقیاد نسبت به حضرت حق در سرپیچی هستند ، و با کمال بدبختی پیرو هوای نفس و شهوات حیوانی اند که در مسائل آینده بطور مشروح از دیدگاه قرآن نسبت به هر دو طایفه مباحثی خواهد آمد .

بنابراین سجود یعنی نهایت خضوع و تواضع و فروتنی ، و فرمانبرداری از تمام دستورات حق ، که بوسیله کتب آسمانی و انبیاء گرام الهی و امامان معصوم و فقهای بزرگ اعلام شده ، و سجده در نماز جزئی کوچک از این معنا و مفهوم وسیع است .

در

مباحث آینده سجده به همین معنا و مفهوم گسترده مورد توجه است ، امید است خداوند مهربان ، با لطف و عنایت و رأفت و محبتش به همه ما توفیق رسیدن به چنین سجودی را عنایت فرماید . تا ما هم هماهنگ با تمام اجزاء آفرینش به سوی او حرکت خویش را ادامه دهیم .

قرآن مجید مسئله با عظمت سجود را در چند مرحله متذکر شده است :

۱ سجود موجودات .

۲ سجود اهل طاعت و عبادت .

۳ تکبر ابلیس از سجود و عاقبت شوم او .

۴ تکبر انسانهای بی معرفت از سجود به حق و عاقبت آنها .

۵ نهی از سجود به غیر خدا .

بخواست حضرت حق ، تا آنجا که توفیق او رفیق راه باشد . و مانعی در این مسیر دقیق و راه لطیف ایجاد نگردد به بررسی هر چهار قسمت به همان معنائی که ذکر شد پرداخته می شود .

۱ سجود موجودات

قرآن کریم در آیات متعددی تمام موجودات عالم را در حال سجده بر حضرت حق معرفی می کند ، و نظام احسن و اتقن عالم را ، و گردش تمام موجودات را در مدار مخصوص به خود و پخش منافع بی شمار و عظیم را از موجودات عالم اعم از سماوی و ارضی و بحری و بری معلول سجود آنان در برابر حضرت رب العزه می داند .

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَه یَسْجُدُ لَهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَمَن فِی الأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَکَثِیرٌ مِنَ النَّاسِ وَکَثیرٌ حَقَّ عَلَیْهِ الْعَذَابُ وَمَن یُهِنِ اللهُ فَمَا لَهُ مِن مُکْرِمٍ إِنَّ اللهَ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ (۱) .

آیا با

چشم بصیرت و دیده حق بین مشاهده نکردی ، که هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است ، و خورشید و ماه و ستارگان ، و کوهها و درختان ، و جنبندگان و بسیاری از انسانها در سجده و سجودند ، و در حال انقیاد و اطاعت و خضوع در برابر حضرت حقند ، و بسیاری از مردم هم در اثر کفر و طغیان و عصیان و گناه مستوجب عذاب حقند ، هر کس خدا را سبک گرداند ، یعنی از اطاعت و فرمانبرداری از او و خضوع و خشوع و تذلل و سجده در پیشگاه او سرباز زند ، کسی او را گرامی نتواند کرد ، که البته خدای مقتدر بر هر چه مشیت و اراده اش تعلق بگیرد همان را انجام خواهد داد .

خداوند عزیز در پایان این آیه ، تمرد از سجود یعنی سرپیچی از اطاعت و عبادت خودش را سبک انگاشتن حق حساب کرده و سبک انگاری حق در حقیقت سبک کردن شخصیت انسان به دست خویش است ، و هر کس به خفت

۱ سوره حج (۲۲) : ۱۸ .

و خواری و سبکی که معلول سرپیچی از فرمان خداست گرفتار شود ، راهی برای مکرمت و بزرگواری و شخصیت ندارد .

آری عزت و نظم و منفعت دهی و تداوم حیات موجودات غیر انسانی عالم گرچه خالی از اراده اند در پرتو سجده آنان در محراب عبادت نسبت به حضرت دوست است .

و چه زشت و قبیح و بدکردار و بدسیرت ، و شقی و پست و دنی و بدبخت اند آن دسته ای که در پایان آیه

شریفه می فرماید : به خاطر عدم سجده و اطاعتشان عذاب بر آنان حتمی گشته .

لاـ اقل از باب شکر در برابر احسان ها و نعمت های او بیائید سر ذلت و انقیاد در برابر حضرتش به خاک عبادت و مذلت بگذاریم .

نفس می نیارم زد از شکر دوست

که شکری ندارم که در خورد اوست

عطائی است هر موی از او بر تنم

چگونه به هر موی شکری کنم

ستایش خداوند بخشنده را

که موجود کرد از عدم بنده را

که را قدرت وصف احسان اوست

که اوصاف مستغرق شأن اوست

بدیعی که شخص آفریند ز گل

روان و خرد بخشد و هوش و دل

زپشت پدر تا به پایان شیب

نگر تا چه تشریف دادت زغیب

چو پاک آفریدت بهش باش و پاک

که ننگست ناپاک رفتن به خاک

پیاپی بیفشان از آئینه گرد

که صیقل نگیرد چو زنگار خورد

نه در ابتدا بودی آب منی

اگر مردی از سر بدر کن منی

چو روزی به سعی آوری سوی خویش

مکن تکیه بر زور و بازوی خویش

چرا حق نمی بینی ای خودپرست

که بازو به گردشت درآورد و دست

چو آید بکوشیدنت خیر پیش

زتوفیق حق دان نه از سعی خویش

به سرپنجگی کس نبردست گوی

سپاس خداوند توفیق گوی

تو قائم به خود نیستی یک قدم

زغیبت مدد می رسد دم به دم

نه طفلی دهن بسته بودی زلاف

همی روزی آمد به جوفت زناف

چو نافت بریدند و روزی گسست

به پستان مادر گرفتی دو دست

غریبی که رنج آردش دهر پیش

به دارو دهند آبش از شهر خویش

پس او در شکم پرورش یافته است

زانبوی معده خورش یافته است

دو پستان که امروز دلخواه توست

دو چشمه هم از پرورشگاه توست

کنار و بر مادر دلپذیر

بهشت است و پستان درو جوی شیر

درختی است بالای جان پرورش

ولد میوه

نازنین در برش

نه رگهای پستان درون دلست

پس ار بنگری شیر خون دلست

به خونش فرو برده دندان خویش

سرشته در آن مهر چون جای خویش

چو بازو قوی کرد و دندان سطبر

که پستان و شیرش فرامش کند

تو نیز ای که در توبه ای طفل راه

به صبرت فراموش گردد گناه

و باز در قرآن مجید در باره سجود موجودات می فرماید :

أَوَ لَم یَرَوْا إِلَی مَا خَلَقَ اللّهُ مِن شَیْء یَتَفَیَّؤُا ظِلاَلُهُ عَنِ الْیَمِینِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّداً لِلّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ * وَللّهِ یَسْجُدُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ مِن دَابَّه وَالْمَلاَئِکَهُ وَهُمْ لاَ یَسْتَکْبِرُونَ * یَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ (۱) .

آیا چشم نگشودند که آثار قدرت حق را در هر چیز مشاهده کنند ، ببینند که هر موجودی چگونه آثار و سایه خود را به هر جانب می فرستد ؟ !

از راست و چپ همه به سجده خداوند با کمال فروتنی و تواضع مشغولند .

هر چه در آسمانها و زمین است از جنبندگان و فرشتگان همه و همه بدون

۱ سوره نحل (۱۶) : ۴۸ ۵۰ .

تکبر و با کمال تذلل به سجده و عبادت خدا مشغولند .

تمام موجودات آفرینش از مافوق خود که خدای بزرگ است در بیم اند ، و به هر چه مأمورند اطاعت می کنند .

و نیز در قرآن مجید می فرماید :

وَللّهِ یَسْجُدُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَکَرْهاً وَظِلاَلُهُم بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ (۱) .

هر که در آسمانها و زمین است ، با همه آثار وجودیش به رغبت و اشتیاق و به جبر و الزام ، شب و روز به طاعت خدا مشغول و در برابر حضرت او به انقیاد و تذلل

و سجده است .

وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۲) .

۲- سجود اهل طاعت و عبادت

قسمت اول

آنان که به وادی با عظمت معرفت قدم گذاشته ، و از نور بصیرت بهره مند شده اند ، و در نتیجه به الوهیت حضرت حق و به بندگی و مملوکیت خویش ، با تمام وجود به اقرار و اعتراف برخاسته اند ، بر خود لازم و حتم می بینند که از پی دستورات انبیا و امامان به عبادت قیام کرده و از حضرت حق اطاعت نمایند و به پیشگاه او سجده به معنای حقیقی برند ، یعنی کمال انقیاد و خضوع و تذلل را نسبت به عظمت و فرامین و دستورات او رعایت کنند ، قرآن مجید یاد آنان را گرامی داشته و از وجود مبارک آنان به عنوان بندگان با کرامت حق یاد می کند ، و آنان را عباد شایسته و سارع در خیرات می داند :

۱ سوره رعد (۱۳) : ۱۵ .

۲ سوره رحمن (۵۵) : ۶ .

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ * يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱) .

همه اهل کتاب یکسان نیستند ، طایفه ای از آنها قیام به حق دارند ، در دل شب به تلاوت آیات خدا مشغولند ، و دارای سجده یعنی خضوع و تذلل در برابر حضرت حقند .

به خدا و روز قیامت ایمان آرند ، و امر به معروف و نهی از منکر کرده و به سوی نیکوکاری شتابانند ، آنان مردم شایسته اند .

از این دو آیه استفاده می شود که گروهی از اهل

کتاب مانند دوستان و هم کیشان خود پافشاری بر باطل نکرده ، بلکه تسلیم پیامبر و قرآن شدند و به راه راست و صراط الهی آمدند .

در قرآن مجید در باره بندگان واقعی خود می فرماید : در چهره آنان اثر سجود خالصانه و واقعی مشاهده می شود :

سِيَماهُمْ فِى وُجُوهِهِم مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ (٢) .

و نیز در قرآن مجید در باره عباد مورد رضایت خود می گوید :

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ (٣) .

آیا کسی که شب به اطاعت خداوند ، به سجود و قیام پردازد ، و از عذاب

١ سوره آل عمران (٣) : ١١٣ ١١۴ .

٢ سوره فتح (۴٨) : ٢٩ .

٣ سوره زمر (٣٩) : ٩ .

آخرت ترسان و به رحمت خدا امیدوار باشد ، و آنکس که شب و روز به کفر و عصیان و طغیان مشغول است برابرند ؟ بدون شک یکسان نیستند .

و نیز در نشانه های عباد واقعی می فرماید :

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً (١) .

و آنان هستند که شب را به سجده و قیام برای رضای خدا روز کنند . و باز در قرآن مجید می فرماید :

إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً (٢) .

آنـان که پیش از این به مقـام علم و دانش و آگـاهی و بصیرت رسیدند ، هرگـاه آیات ما بر آنان تلاوت شود ، همه با کمال خضوع و فروتنی سر طاعت در مقابل حکم حق فرود آرند .

و در قسمتی از آیه ای از سوره مریم می فرماید :

إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمنِ

خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً (۳) .

حـال آنان در بنـدگی چنان است که هرگاه آیات رحمان بر آنان تلاوت شود با گریه شوق روی اخلاص بر خاک نهاده و در برابر حضرت او سجده کنند و هستی خود را به خضوع و تذلل و انقیاد نثار او نمایند .

آری لـذتی که اینـان از معرفت به حق و عظمت او ، و از معرفت به خود و کوچکی خویش می یابنـد و از پی مستی این لـذت کمال تواضع و خضوع و نهایت تذلل و سجده در پیشگاه او برند ، برای غیر اینان قابل وصف و درک نیست .

۱ سوره فرقان (۲۵) : ۶۴ .

۲ سوره اسرا (۱۷) : ۱۰۷ .

۳ سوره مریم (۱۹) : ۵۸ .

حدیث فقر در دفتر نگنجد

حساب عشق در محشر نگنجد

عجب می آیدم کین آتش عشق

چه سودائی است کاندر سر نگنجد

برون نه پای جان از پیکر خاک

که جان پاک در پیکر نگنجد

شرابی کان شراب عاشقانست

ندارد جام و در ساغر نگنجد

برو مجمر بسوز ار عود خواهی

که عود عشق در مجمر نگنجد

دلی کز دست شد زاندیشه عشق

در او اندیشه دیگر نگنجد

هر آن دل کآتش عشقش برافروخت

چنان گردد که اندر بر نگنجد

چه خوش جانان و جان با هم نشینند

سر موئی میانشان در نگنجد

درین ره پاک دامن بایدت بود

که اینجا دامن تر در نگنجد

رهی کان راه عطار است امروز

در آن ره جز دلی رهبر نگنجد

و نیز در قرآن مجید در دو آیه سجده و بعضی از حقایق عالی الهی را از نشانه های بندگان حقیقی خود دانسته می فرماید :

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّداً وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ

* تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۱) .

تنها به آیات ما آنان ایمان می آورند ، که چون متذکر خدا شوند به سجده رخ بر خاک نهند و به تسبیح و تنزیه ، ستایش حق نمایند و به کبر و نخوت سر از فرمان حق نکشند .

شبها پهلو از بستر خواب حرکت دهند و در دل شب با بیم و امید خدای خود را بخوانند و از آنچه روزی آنان کردیم در راه حق انفاق کنند .

فیلسوف بزرگ اسلامی و عارف معارف الهی مرحوم صدر المتألهین شیرازی

۱ سوره سجده (۳۲) : ۱۵ ۱۶ .

در توضیح این دو آیه می فرماید :

در این دو آیه سه خصوصیت علمی قلبی و به خصوصیت عملی جسمی برای مؤمن ذکر شده ، تا در پرتو این شش برنامه روشن شود ، که کلمه شهادت بدون معرفت برهانی یا کشفی موجب آزادی از شقاوت ذاتی علمی نیست و به عبارت دیگر علم تنها که محصول یادگرفتن یک سلسله الفاظ است بدون تعمق برهانی یا کشفی در مفهوم و حقیقت آن علت نجات نیست ، و مجرد اعمال بدنی بدون تهذیب و تزکیه باطن و تصفیه قلب موجب نجات از عذاب الیم نیست .

اما سه صفت علمی قلبی که صاحبش به حقیقت آن رسیده عبارت است از :

۱ ذکر خدا .

۲ تسبیح و حمد به حقیقت .

۳ آزادی از تکبر و در برابر حق .

اما سه صفت و سه خصوصیت علمی جسمی عبارت است از :

۱ بیرون آمدن از رختخواب به وقت نیمه شب جهت عبادت .

۲ دعا

در دل تاریک شب .

۳ انفاق از آنچه روزی شده در راه خدا .

اما شرح هر یک از این سه خصوصیت علمی قلبی و عملی جسمی .

۱ ذکر حقیقی باعث سجده واقعی است ، به این صورت که عبد بر اثر کثرت برخورد به معارف الهیه که در قرآن و روایات است ، و فایده گرفتن از حقایق ایمانیه و موعظه شدن به تقوا و زهد حقیقی ، دارای حالت تذکر دائم می گردد ، و به طور مرتب نور مواعظ و امثال در دلش تجلی می کند ، و در حقیقت عقل و روح او با معارف وحدت پیدا می کند ، در این حال از مواعظ و نصایح و قرآن و تقوا فایده ها گرفته و به این نتیجه می رسد که ظاهر دنیا بی ارزش ، و راه فقط راه خدا و صراط مستقیم است ، و در این نقطه ای است که بر اثر برخورد قلب

صافش به معارف و فطرت پاکش به حقایق ، با تمام هستی در برابر حضرت دوست به سجده افتاده و سر تواضع و انقیاد و ذلت بر خاک پیشگاه ربوبی می ساید و از نقشه حیوانیت ، با کمک این سجود به مقام انسانیت سفر می کند .

و این نتیجه دل دادن به معارف الهیه و حقایق ربانیه است . و برای لقلقه زبان و علم بدون برهان و مکاشفه این همه اثر نیست ، این مراتب از آثار و خواص علم عارفین بالله و آیات خداست ، و این علم اساس دین و ریشه بقیه حسنات و نیکی هاست .

۲ پس از

تجلی این علم و آراسته شدن عبد به معرفت برهانی یا کشفی در مقام تسبیح و تقدیس و تحمید حضرت حق برخواهد آمد ، چرا که از طریق این معرفت به این حقیقت می رسد که وجود اقدس حق منزه از هر عیب و نقص و دارای کمال بی نهایت در بی نهایت است ، پس فقط ذات او استحقاق تسبیح و تحمید دارد .

قسمت دوم

این تسبیح و حمد در حقیقت عبارت از تنها نمودن ذات از اوصاف مادی و اتصاف به صفات ملائکه الله و تشبه و تخلق به اخلاق الله است و به حقیقت این است تسبیح و حمد مؤمنین ، چنانچه بزرگان از علم و عرفان اشاره فرموده اند .

آری کثرت تمرین تسبیح و حمد بر اساس معرفت ، و رسوخ در اتصاف به صفت کمال ، آدمی را حقیقت آن تسبیح و جنس آن صفت می کند .

آیا ندیدی کثرت آتش گیری آهن در مجاورت آتش او را به صورت یک پارچه شعله و آتش در می آورد ، و آنوقت است که آن آهنکار آن آتش را می کند ، پس تعجب ندارد که مؤمن بر اثر معرفت و تسبیح و تحمید حق موجودی خالص از عوارض ظاهر دنیا شود ، و همانند ملائکه مقربین که شانی جز تسبیح و تقدیس ندارند مسبح و حامد گردد !

آری مؤمن از برکت تداوم معرفت و ذکر و تسبیح و حمد حق تبدیل به یک

موجود خالص الهی می شود ، که از وجود مقدس او جز انقیاد و تسلیم و سجده واقعی در پیشگاه با عظمت حضرت حق بروز نکند .

و این اخلاق

عرفا و حکماست که حقایق را از زوائد و مشخصات خالص کنند ، و به تنقیح مقاصد از فضول و زواید اقدام نمایند ، و بین ذاتی و عرضی را در هر باب جداسازی کنند .

چگونه با ذکر و معرفت و تسبیح و حمد این عمل را نسبت به خود روا ندارند ، و خویشتن را از عوارض غیر الهی و از فضول دنیا و زوائد مادی خالص ننمایند ؟ اینان بر اثر کثرت برنامه تجرید و توحید به مرتبه تجرد از خلائق می رسند ، تا جایی که حقیقت را به حقیقت شناخت به مشاهد آن با نور بصیرت موفق می شوند ، و آنجاست که با تمام هستی مسبح و منزه و حمدگو می کردند .

الهی واقعی و متصفان به حقایق و معارف زبانیه ایناننند ، به قول عارف زنده دل ، حکیم شوریده حال حضرت الهی قمشه ای :

گر پسندی غیر او یاری الهی نیستی

ور کشی جز عشق او باری الهی نیستی

غیر آن زیبای مطلق غیر آن معشوق کل

گر ببازی دل به دیاری الهی نیستی

چون نشینی طرف گلزاری به یاد گلرخی

خاطرت گر رنجد از خاری الهی نیستی

گوهر عقل و دل و دانش نبخشی گر به عشق

در هوای ماه رخساری الهی نیستی

گر به راه چشمه حیوان چو خضر زنده جان

نگذری از مهر مرداری الهی نیستی

بینی از آئینه آفاق و انفس جلوه گر

غیر حسن یار دیاری الهی نیستی

گر به گنجی بدهی آن اشکی که از شوقش شبی

ریزی از چشم گهرباری الهی نیستی

سینه ای بی کینه گر داری تو از اهل دلی

ور دلی از خود بیازاری الهی نیستی

چون خلیل عشقی اندر آتش نمرودیان

آتشت گر نیست

گلزاری الهی نیستی

زآتش نمرود کسی ترسد خلیل پاک جان

نوری از بگریزی از ناری الهی نیستی

گر به دوزخ یا بهشتت می برد لطف حبیب

گر کنی بسر کارش انکاری الهی نیستی

چون به نام یار الهی در دو عالم دل خوشی

گر نداری شوق دیداری الهی نیستی

۳ محصول معرفت برهانی و کشفی اینان و تسبیح و حمدشان خلاصی از تکبر در برابر حق و شئون حق است .

اینان در برابر خلق هم به صفات نفس و ظهور انانیت تکبر نمی کنند ، چرا که وقتی انسان در مقام فناء ذات و صفت نسبت به مولاـ باشد ، و غرق در شهود حضرت رب و صفات او ، چگونه تکبر کند ، در برابر چشم دل اینان وجود منحصر به حق و صفات و افعال اوست ، پس بر که تکبر کنند ، در حقیقت با این معرفت و تسبیح و حمد بر مقام نیستی رسیده اند و آن کسی که به نیستی رسیده و هر چه غیر حق را نیست می داند ، در برابر که تکبر نماید ؟ !

این بزرگواران در اخلاق خود آنقدر متواضع اند ، که در میان هر جمعیت یا در

هر شهری که زندگی می کنند ، خود را از همه بدتر و از مقام انسانیت دورتر می دانند ، در این زمینه از زبان عارف شیراز سعدی بشنوید :

چنین یاد دارم که سقای نیل

نکرد آب بر مصر سالی سبیل

گروهی سوی کوهساران شدند

به فریادخواهان باران شدند

گرستند از گریه جوئی روان

بیاید مگر گریه از آسمان

به ذوالنون خبر برد از ایشان کسی

که بر خلق رنج است و سختی بسی

فروماندگان را دعائی بکن

که مقبول را رد نباشد

سخن

شنیدم که ذوالنون به مدین گریخت

بسی بر نیامد که باران بریخت

خبر شد به مدین پس از روز بیست

که ابر سیه دل بر ایشان گریست

سبک عزم باز آمدن کرد پیر

که پر شد زسیل بهاران غدیر

بپرسید از او عارفی در نهفت

چه حکمت در این رفتنت بود گفت

شنیدم که بر مرغ و مور و ددان

شود تنگ روزی زفعل بدان

در این کشور اندیشه کردم بسی

پریشان تر از خود ندیدم کسی

برفتم مبادا که از شر من

به بندد در خیر بر انجمن

بهی بایدت لطف کن کان مهان

ندیدندی از خود بتر در جهان

تو آنگه شوی پیش مردم عزیز

که مر خویشتن را نگیری به چیز

بزرگی که خود را به خردی شمرد

به دنیا و عقبی بزرگی ببرد

از این خاکدان بنده ای پاک شد

که در پای کمتر کسی خاک شد

۴ تجافی از مضاجع در ظاهر ، خالی گذاشتن رختخواب از بدن و رها کردن خواب برای نماز شب است ، چرا که مردم مؤمن و اهل معرفت دارای تهجد شبانه و قائم به صلاه در تاریکی شبند .

و در باطن آزاد کردن ارواح است ، به حسب قوای عملیه از تاریکیهای مادیت و شواغل جسمی پست ، و قیام از رختخواب بدن و خروج از عالم اجسام به قطع

تعلقات غیر الهی و محو آثار غیر ربانی است ، یا خروج از عالم امکان به محو صفات امکانی و منور شدن به نور الهی و فیض ربوبی است .

معاذ بن جبل می گوید : در غزوه تبوک خدمت رسول الله (صلی الله علیه وآله) بودیم ، گرمای سختی بود ، در حدی که مردم از هم جدا شده بودند ، من از همه به پیامبر

نزدیک تر بودم ، نزدیک تر شدم و گفتم یا رسول الله عملی به من بیاموز که داخل بهشت شوم و از آتش دوزخ دور گردم ، فرمود مسئله بزرگی پرسیدی ، ولی آسان است در صورتی که خداوند بر بنده اش آسان کند ، آنگاه فرمود ، خدا را عبادت کن و به او شرک نورز ، نماز واجب را ادا کن و زکات مفروضه را بپرداز و روزه ماه رمضان را بگیر .

آنگاه فرمود ترا به درهای بهشت آگاهی دهم ؟ عرضه داشتم آری ، فرمود : روزه سپر است ، صدقه کفاره عطا است ، و برخاستن مرد در دل تاریک شب جهت کسب رضایت حق ، سپس آیه شریفه تتجافی جنوبهم را قرائت کرد .

۵ و اما دعای آنان توجه قلب ایشان است به توحید حقیقی یعنی لیس فی الدار غیره دیار ، و نظر به مقام عندیت است ، و عبادت و دعای آنان به مقتضای خوف از سخط رب و افتادن در میدان طرف و بعد از جناب دوتس ، و طمع به عنایت و لطف و محبت و اجر و ثواب اوست .

۶ و اما انفاق آنان مربوط به تمام نعمت هائی است که حضرت رب العزه در اختیار آنان گذاشته از مال ، علم ، آبرو ، قدرت ، شخصیت .

۳ تکبر ابلیس از سجود و عاقبت شوم او

قسمت اول

داستان تکبر ابلیس از سجده بر آدم ، که امر حضرت حق به تمام ملائکه بود ، و در حقیقت انجام آن مأموریت انجام خواسته امر بود ، و واقعیت آن سجده به

قول حضرت صادق (علیه السلام) بر خدا بود(۱) در ده سوره قرآن

ذکر شده :

بقره ، نساء ، اعراف ، حجر ، اسراء ، کهف ، طه ، فصلت ، فرقان ، ص .

مفصل این مسئله در سوره مبارکه اسراء در آیات کریمه زیر آمده :

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِکَهِ اسْـجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِیناً * قَالَ أَرَأَیْتَکَ هذَا الَّذِی کَرَّمْتَ عَلَیَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إِلَّا قَلِیلاً * قَالَ اذْهَبْ فَمَن تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُکُمْ جَزَاءً مَّوْفُوراً * وَاسْـتَفْزِزْ مَنِ اسْـتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِـکَ وَأَجْلِبْ عَلَیْهِم بِخَیْلِـکَ وَرَجِلِکَ وَشَارِکْهُمْ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ □ř□…□□□И□Θşوَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطَانُ إِلَّا غُرُوراً * إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ وَکَفَی بِرَبِّکَ وَکِیلاً (۲) .

و یاد آر زمانی که به فرشتگان امر کردیم به آدم سجده کنند ، همه سجده کردند جز ابلیس که اعراض کرده گفت : آیا من سر اطاعت به آدمی که از خاک آفریدی فرود آورم ، من هرگز به آدم سجده نخواهم کرد .

آنگاه ابلیس در مقام مجادله بر آمد که ای خدا با من بگو این آدم خاکی را بر من فضیلت و برتری دادی که مسجود من باشد ؟ ای خدا اگر اجل مرا تا قیامت به تأخیر افکنی جز قلیلی از اولاد او « انبیا ، امامان ، مخلصین » همه را مهار کرده به دام افکنم ! خداوند به او گفت : از پیشگاه رحمت من برو ، هر کس از اولاد آدم از تو پیروی کرد با تو به دوزخ که پاداش کامل شماست کیفر خواهد شد !

برو و با ارتش پیاده و سواره ات بر آنان احاطه کن ، و با آنان در اموال و

اولاد مشارکت نما و با وعده های دروغ آنان را بفریب و مغرور کن ، آری وعده تو جز غرور و فریب چیزی نیست ولی این را بدان که بر بندگان من تسلط نداری و تناه محافظت و نگهبانی خدا آنها را کافی است .

۱ سفینه البحار : ۱/۵۹۸ .

۲ سوره اسراء (۱۷) : ۶۱ ۶۵ .

نتیجه این آیات به شرح زیر است :

۱ سر تافتن ابلیس از سجده بر آدم که امر حضرت حق بود .

۲ عجب و خودبینی شیطان و برتری جوئیش نسبت به آدم که حق او نبود .

۳ اسائه ادب و جرأت و جسارت نسبت به حق در باره بنی آدم و مجادله با پروردگار .

۴ بیرون شدن او از پیشگاه رحمت به خاطر اعراضش از سجود .

۵ حتمیت به جهنم رفتن او و تمام پیروانش .

۶ سرسختی او برای فریب انسان با تمام قوایش از طریق مال و اولاد و وعده های دروغ و فریبنده و غرورآور .

۷ عدم توانائی او در حکومت بر بنی آدم ، و اینکه همه قدرت او فقط در وعده و نیرنگ و آرایش مال و اولاد است ، و اینکه خداوند بزرگ با قدرت نبوت ، امامت ، قرآن ، عقل ، فطرت ، وجدان ، توبه ، انسان را مجهز فرموده ، و در قیامت نسبت به فریب خوردن از شیطان عذر موجهی در پیشگاه مقدس حضرت رب الارباب ندارند ! !

و در سوره مبارکه اعراف می خوانیم :

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِنَ

السَّاجِدِينَ .

قَالَ مَا مَنَعَکَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِن نَار وَخَلَقْتَهُ مِن طِين .

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَکَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّکَ مِنَ الصَّاغِرِينَ * قَالَ أَنظِرْنِی إِلَی يَوْم يُبْعَثُونَ * قَالَ إِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِيمَ . ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ .

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُوماً مَدْحُوراً لَمَن تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ أَجْمَعِينَ (١) .

و همانا شما آدميان را بيافريديم و آنگاه که بدين صورت کامل آراستيم ، فرشتگان را به سجده و تواضع بر آدم مأمور کرديم ، همه در برابر آدم سجده و خضوع کردند مگر ابليس که از سجده کنندگان نبود ، خداوند به او فرمود چه چيز تو را مانع از سجده بر آدم شد که چون تو را امر کردم نافرمانی کردی ؟ جواب داد من بهتر از اويم ، که مرا از آتش و او را از خاک آفريدی .

خداوند به شيطان فرمود از اين مقام با عظمت فرود آ ، و تمام حيثيت و شخصيت و کرامت را از دست بگذار ، که تو را نيامده در برابر من تکبر و نخوت ورزی ، بيرون شو که تو از جمله فرومايگانی .

شيطان گفت مرا تا روز جزای اعمال مهلت ده ، خطاب رسيد : البته مهلت خواهی داشت .

آنگاه گفت « در حالی که مذهب فاسد جبر را پايه نهاد » چون مرا گمراه کردی من نيز به تلافی آن بندگانت را از راه راست گمراه می کنم .

آنگاه از پيش روی ،

و از پشت سر ، و طرف راست و چپ آنـان در می آیم « کنـایه از اینکه تمـام قای آدمیان را به سوی باطل می کشم » تا بیشتر آنان را از طایفه شاگردان خارج ببینی .

خداونـد به او فرمود از درگـاه مـا بیرون شو ، که رانـده درگـاهی ، هرکس از فرزنـدان آدم از تو اطاعت کنـد جهنم را از تو و آنان به یقین پر می کنم !

۱ سوره اعراف (۷) : ۱۱ ۱۸ .

نتایجی که از آیات سوره مبارکه اعراف به دست می آید :

۱ آفرینش انسان از نظر قوای ظاهری و باطنی کامل است ، بنابراین با این قـدرت کامل محکوم ضـد خـدا نیست ، مگر خودش بخواهد محکوم باشد .

۲ به خـاطر کمـالش به ملائکه و ابلیس امر به سـجده و خضوع شـد ، ملائکه همه فرمان حق را اطاعت کردنـد ، ولی ابلیس از حکم خدا به خاطر کبر و عجب خودداری کرد .

۳ عجب و کبر ابلیس علت محرومیت او از دربار رحمت حضرت رب الارباب شد .

۴ به خـاطر مزد عبادات گذشـته اش تا قیامت از خـدا مهلت گرفت ، تا از طول این زمان جهت گمراهی فرزنـدان آدم اسـتفاده کند .

۵ مـذهب فاسـد و خطرنـاک جبر را پـایه گـذاری کرد ، به این صـورت که فرود آمـدنش را از عزت و شخصـیت و کرامت و بزرگی به حضـرت حق نسـبت داد ، در حالیکه خداونـد بزرگ جز عزت موجودات چیزی نخواسـته ، و از گمراهی و بـدبختی آنان متنفر و شکست کسی را نمی خواهد .

۶ تهدید

کرد که تمام قوای بنی آدم ، اعم از عقل ، فطرت ، وجدان ، علم ، شهوت ، مشاعر ، غرائز ، و احساسات آنان را به راه باطل می کشم و اینگونه آیات هشداری از جانب حضرت دوست به انسان است که با کمال دقت و با تکیه بر قواعد الهی و ایمان به خدا و روز جزا ، از خویشتن در برابر این دشمن خطرناک محافظت کند .

۷ ابلیس در حالیکه در معرض مذمت و شماتت و خواری و سرافکندگی قرار گرفت از پیشگاه رحمت رانده شد .

۸ به او وعده حتمی داده شد که خود و پیروانش به خاطر سرپیچی از فرمان خدا اهل جهنم خواهند بود .

و در سوره مبارکه ص این داستان شگفت انگیز را با عنوان های شدیدتر می خوانیم :

إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِین * فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ * فَسَجَدَ الْمَلاَئِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلاَّ إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ .

قَالَ یَا إِبْلِیسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنتَ مِنَ الْعَالِینَ * قَالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِن نَار وَخَلَقْتَهُ مِن طِین * قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ * وَإِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلَی یَوْمِ الدِّینِ .

قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ * إِلَی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ .

قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ * إِلاَّ عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ * قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکَ وَمِمَّن تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ .

ای رسول ما یاد آر هنگامی که خداوند به فرشتگان گفت : من بشری از گل می آفرینم

، پس آنگاه که او را با خلقت کامل بیاراستم و از روح خود در او بدمیدم بر او به سجده افتید .

پس به فرمان خدا تمام ملائکه بی استثناء سجده کردند ، مگر ابلیس که غرور و تکبر ورزید و از زمره کافران شد .

خداوند به ابلیس فرمود : علت سجده نکردنت بر موجودی که به دست قدرت و علم و عدل و حکمتم آفریدم چه بود ، آیا تکبر و نخوت ورزیدی یا از بلند پایگان بودی ؟

ابلیس گفت مرا از آتش نورانی و آدم را از خاک تیره آفریدی ، بنابراین من از او برترم و مرا نرسد که به او تواضع کنم .

خداوند به او فرمود : اینک از مقام قرب ما بیرون رو ، که سخت رانده درگاه

مائی ! و بر تو باد لعنت من ، که این لعنت تا روز جزا بر تو حتمی و مسلم است . عرضه داشت تا آن روز مرا مهلت بده خطاب رسید مهلت دادم . گفت به عزتت قسم تمام خلق را به گمراهی خواهم کشید مگر آن بندگانی که برای تو خالص شدند .

خداوند فرمود : به حق سوگند و کلام من حق و حقیقت است که جهنم را از تو و پیروانت پر خواهم کرد .

آیات بالا ما را به این مسائل آگاه می کند :

۱ عظمت و شخصیت آدم بخاطر نفخه الهی در اوست ، که از آن تعبیر به روح الهی شده ، و همان روح است که علت قرار گرفتن عقل و فطرت و قوای انسانی در انسان شد ، و آدمی به مقام علم الاسمائی و

خلافه اللهی مشرف گشت .

۲ این عظمت و شخصیت اقتضا کرد ، که ملائکه به امر حضرت رب العزه در برابر او سر تواضع و سجده فرود آرند .

۳ این عظمت و کرامت ، سبب حسد ابلیس به آدم و ظهور غرور و کبر در او شد ، و باعث گشت که از فرمان حضرت حق سرپیچی کند ، و در زمره کافران قرار بگیرد .

۴ عدم سجده او باعث رجم و طرف او از پیشگاه عزت ربوبی گردید .

۵ عدم سجده او باعث گرفتار شدنش به لعنت و سخط حق گشت .

۶ تکبرش باعث ادامه نافرمانیش شد تا جائیکه قسم خورد و تهدید کرد تا روز قیامت ، دست از گمراه کردن انسان برندارد !

۷ با تمام شدت به او خطاب شد که جهنم را از تو و پیروانت پر خواهم کرد . در هر صورت سر باز زدن ابلیس از سجده باعث رجم و طرد او از پیشگاه حق ، و دچار شدنش به لعنت در دنیا و آخرت و بطور حتم جهنمی شدن او در قیامت گشت ، و صفت پلید کبر او به او اجازه توبه و بازگشت نداد و با علم به این مسئله

که دورماندن از عنایت حق باعث عذاب آخرت و خزی دنیاست ، به علو و کبرش ادامه داد و با پی گرفتن گمراهی انسان دقیقه به دقیقه بر بار سنگین گناه و معصیت و طغیانش می افزاید .

راستی چه درس ها و عبرت ها و پندها و موعظه ها که در این آیات برای تمام انسانها جلوه گر است !

خدا کند

ما را دیـده بصـیرت و گوش شـنوا باشـد ، تا با دیـدن این آیات در قرآن مجید با دیده عقل و قلب ، و شـنیدن امثال و عبرتهای قرآنی بخود آئیم ، و از صفات و اخلاق این دشمن آشتی ناپذیر خود و اهل و عیال و اطرافیان خویش را پاک نگاه داریم .

خـدا کنـد ، فرمایشات حضـرت حق را در قرآن با جان و دل قبول کرده ، و بر این دیو رجیم ، و موجود پلید و لعین تا به لحظه خروج از دنیـا کفر ورزیم ، و در راه ایمـان و عشق به خـدا سـیر خود را ادامه دهیم ، و از غفلت و سـهو و جهـل و نادانی پرهیز کرده ، و دل را به نـور حـق منـور داشـته ، و عقـل و جـان و نفس و دل از دسـترس شـیطان دور نگـاه داریم ، که اگر مراقب و محاسب ، و مواظب و بیدار نباشیم ، تمام هستی ما بوسیله این دشمن غارتگر به غارت خواهد رفت .

تا کی ای مست خواب غفلت و جهل

گوش سوی مقلد نا اهل

تا به مقصد در این طریق تو را

کی رساند دلیل نابینا

ساز ده یار گیر دانش و عقل

رخت بر بند از این سراچه نقل

نفسی از همه تبرا کن

ساعتی چشم خویشتن وا کن

لحظه ای درگذر از این پس و پیش

لمحه ای در نگر به عالم خویش

چند مانی تو این چنین خفته

همره از راه منزلی رفته

به طلب در جهان چه می پوئی

چو تو گم گشته ای چه می جوئی

دیده بگشای ای که در خوابی

خویشتن را طلب مگر یابی

چند از این اشتغال بی حاصل

دیگران را و

خود ز خود غافل

تا که در خویشتن نظر نکنی

وانگه از خویشتن گذر نکنی

نرسانی نظر به عین کمال

نشناسی فراق را زوصال

قسمت دوم

ایزد آخر نیافریدت تن

همه از بهر خوردن و خفتن

اندر این صورت ضعیف اساس

جان معنی است سعی کن بشناس

تا کی ای همچو گاو سر در پیش

طعمه ای گرگ نفس را چون میش

تن تو خاک تیره را شد فرش

دل و جان تو تاج و قبه عرش

صورتی را که جان معنی هست

منجنیق اجل اگر بشکست

مغز او را زپوست به بینند

بازگشتن بدوست به بیند

ای که غافل زحال خود شده ای

چون بدانجا روی که آمده ای

از تو آخر بپرسد ایزد پاک

گوید ای جرم کرده ناپاک

کرده بودی به مردمی دعوا

حاصلت کو زصورت و معنا

روزی اندر سراچه شاهی

کار ناکرده مزد می خواهی

هر که دل در امور سفلی بست

ببلاهای جاودان پیوست

هر دلی کو هوای دنیا خواست

در تن افزود لیک از جان کاست

هر که در ملک جان امین نبود

خازن نقد ماء و طین نبود

گوهری پیش مفلسی ننهند

این بلندی بهر کسی ندهند

عاشقان راست این مقام آری

عاشقان را سزد چنین کاری

قرآن مجید شیطان و جنود او را دشمن آشتی ناپذیر انسان دانسته ، و او را منبع هر شری معرفی نموده ، و وی را مانع وصول انسان به رشد و کمال و لقاء حضرت او می داند و بطور مرتب آدمی را از خطرات و جنایات و خرابکاریهای او برحذر داشته ، و هشدار می دهد ، که هدف این موجود پست و پلید ، این است که شما را از رفتن به بهشت منع کرده ، و بطور حتم شما را به عذاب الهی بکشاند .

از همان زمانیکه آدم و حوا به فضل حضرت

حق به بهشت مذکور در قرآن رفتند ، خداوند عزیز به آنان هشدار داد که شیطان دشمن حتمی شماست ، و تمام هدف وی بیرون راندن شما از بهشت است ، به آیه ای از آیات کتاب الهی توجه کنید :

فَقُلْنَا يَاآدَمُ إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (١) .

به آدم گفتیم : ای آدم به حقیقت بدان که این شیطان با تو و جفت تو دشمن است ، و هشیار باش که مبادا شما را از بهشت بیرون آرد ، که از آن پس به ناراحتی و بدبختی دچار می شوید .

به آدم گفتیم ، ای آدم به حقیقت بدان که این شیطان با تو و جفت تو دشمن است ، و هشیار باش که مبادا شما را از بهشت بیرون آرد ، که از آن پس به ناراحتی و بدبختی دچار می شوید .

و در جای دیگر به تمام فرزندان آدم هشدار می دهد ، که همان بلائی که سر پدر و مادر شما آورد قصد حتمی دارد بر سر شما هم بیاورد ، در این آیه دقت کنید :

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَاتَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ (٢) .

ای فرزندان آدم مبادا که شیطان شما را فریب دهد ، چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد ، جامه عزت از تن آنها برکند ، و قبایح آنان را در نظرشان

١ سوره طه (٢٠) : ١١٧ .

٢ سوره اعراف (٧) : ٢٧ .

پدید آورد ،

همانا آن شیطان و بستگانش شما را می بینند ، در صورتی که شما آناه را نمی بینید ، ما نوع شیاطین را دوستدار آنان که ایمان نمی آورند قرار دادیم .

لعنت شیطان اسم جنس است ، و ابلیس و جنود ، و هر مانعی در راه خدا ، از مصادیق آن است .

شما هر موجود ذی شر و هر جن و انسی که با وسوسه یا با خناسی خود ، یا با آرایش ظاهر دنیا نزد شما بخواهد شما را از حضرت حق جدا کند شیطان و دشمن حقیقی خود بدانید .

شیطان برای فریب انسان دارای اعوان و انصاری است ، که اعوان و انصارش اعم از جماد و حیوان و انسان است .

او از هر طریقی که بتواند به فریب انسان اقدام کرده ، و آدمی را به ظواهر زندگی مغرور نموده ، و از راه خدای بزرگ باز می دارد .

پیامبر عزیز اسلام می فرماید شیطان پس از هبوط از مقام عزت و نورانیت برای فریب انسان متوسل به وسائلی شد از جمله :

۱ حمام های عمومی «کنایه از اینکه گاهی افراد آنجا را برای معصیت انتخاب می کنند » .

۲ محل کسب و کار « جهت پر کردن جیب مردم از حرام » .

۳ طعامی که بر آن نام خدا برده نشده .

۴ کلیه مسکرات .

۵ موسیقی .

۶ اشعار بیهوده و باطل از قبیل تصنیف های مجالس لهو .

۷ کتب ضلال .

۸ دروغ گوئی .

۹ سحر و شعبده و جادو و ساحران .

۱۰ و خطرناک ترین دام ، او زنان طناز و عشوه

گراند که هر قدرتمندی را که در برابر شهوت ضعیف است در این صحنه به زانو آورد .

قرآن مجید در باره اقوامی که هلاک شدند ، می فرماید شیاطین و دشمنان خدا از اعمال زشت و وسائل گناه را در برابر آنان زیبا جلوه داد و از این طریق آنان را به هلاکت و خزی دنیا و عذاب آخرت رساند .

وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (۱) .

آنان با آنکه بینا و هشیار بودند « دارای عقل و وجدان و فطرت و قانون و پیامبر بودند » چون شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان جلوه داد ، در نتیجه آنان را از راه حق بازداشت ، بطوری که همه هلاک و نابود شدند .

بیائید به هشدارهای حضرت حق ، که محب و عاشق و دوستدار واقعی ماست توجه کنیم ، بیائید سخن حق خدای خود را باور کنیم ، بیائید به دلسوزی های حضرت او ارج نهیم ، فریب دشمنان خدا را نخورده و از صراط مستقیم حضرت الله منحرف نشویم ، مدت عمر کوتاه ، و مرگ همچون سایه به دنبال ماست ، سعی کنیم در تمام لحظات بیدار باشیم ، تا بیدار بمیریم ، اگر در غفلت بسر بریم ، ممکن است بطور ناگهانی و بی خبر از ما مرگ فرا رسد ، و دست ما از همه برنامه های حق کوتاه باشد !

وقت کوچ است الرحیل ای دل از این جای خراب

تا زحضرت سوی جانت ارجعی آید خطاب

۱ سوره عنکبوت (۲۹) : ۳۸ .

بال و پر ده مرغ جان را تا میان این قفس

بر دلت پیدا شود در

یک نفس صد فتح باب

عقل را و نقل را همچون ترازو راست دار

جهد کن تا در میان نه سیخ سوزد نه کباب

چون زعقل و نقل ذوق عشق حاصل شد تو را

از دل پر عشق خود آتش زن اندر نان و آب

گر چه عالم می نماید دیگران را آب خضر

تو چنان گردی که گردد پیش تو همچون سراب

گر چنان گردی جدا از خود که باید شد جدا

ذره ای گردد به پیش نور جانت آفتاب

گر صواب کار خواهی اندرین وادی صعب

از خطای نفس خود تا چند بینی اضطراب

رو در این وادی چو اشتر باشد و بگذر از خطا

نرم می رو ، خار می خور ، بار می کش بر صواب

از هوای نفس شوقت در حجابی مانده ای

چون هوای نفس تو بنشست برخیزد حجاب

در شراب و شاهد دنیا گرفتار آمدی

ای دل مست و خراب نفس تا چند از شراب

خیز کاجزای جهان موقوف یک آه تواند

از دل پر خون بر آر آهی چو مستان خراب

هر نفس سرمایه ملکی تو زانی بی خبر

خیز و رو از حسرت دل کن بخون دل خضاب

درد و حسرت بین که چندین گاه فکرت می کنم

هیچ کاری را نمی شایم دمی از هیچ باب

چون نیامد از تو کاری کان بکار آید ترا

برخود و بر کار خود بنشین و بگری بی حساب

تو چنان دانی که هستی با بزرگان هم عنان

باش تا زین جای فانی پای آری در رکاب

این زمان تا توست حرصی و ندانی این نفس

تا نیاری زیر خاک تیره رویت در نقاب

چون اجل در دامن عمرت زند ناگاه چنگ

تو زچنگ او بمانی دست بر سر چون ذباب

ای دریغا می ندانی کز چه دور افتاده ای

آخر

آن شوقی است در تو ذوق این معنی بیاب

چون چراغ عمر تو بی شک بخواهد مرد نیز

خویشتن را همچو شمعی زآتش شهوت متاب

آخر ای شهوت پرست بی خبر گر عاقلی

یک دمی لذت کجا ارزد به صد ساله عذاب

توشه این ره بساز آخر که مردان جهان

در چنین راهی فرو ماندند چون خر در جلاب

غره دنیا مباش و پشت بر عقبی مکن

تا چو روی اندر لحد آری نمانی در عقاب

شب چو مردان زنده دار و تا توانی شب مخسب

زانکه زیر خاک بسیاریت خواهد بود خواب

بسکه تو در خواب باشی و ازین طاق کبود

بر سر خاک تو می تابد به زاری ماهتاب

چون نمی دانی که روز واپسین حال تو چیست

در غرور خود مکن بیهوده تو چندین شتاب

کار روز واپسین دارد ، که روز واپسین

از سیاست آب گردد زهره شیر از عتاب

تکیه بر طاعت مکن زیرا که در آخر سبو

هیچ کس را نیست آگاهی که چون آید زآب

چون به یکدم جمله چون شمعی فرو خواهیم مرد

پس چرا چون شمع باید دید چندین تف و تاب

زیر خاک از حد مشرق تا به مغرب خفته اند

بنده و آزاد و شهری و غریب و شیخ و شاب

دل منه بر چشم و دندان بتان کین خاک راه

چشم چون بادام و دندان است چون در خوشاب

آنکه از خشمش طناب خیمه منه می گسست

در لحد اکنون کفن در گردن او شد طناب

آنکه پیراهن زخود از تاب می نگشاد باز

تا کفن سازند از وی باز کردندش زتاب

وانکه رویش همچو گل بشکفته بودی این زمان

ابر می ریزد به زاری بر سر خاکش گلاب

وانکه زلفش همچو سنبل تاب در سر داشتی

خاک تاریکش نه سر بگذاشت ، نه سنبل

، نه تاب

یا رب از فضل و کرم عطار را بیدار کن

تا به بیداری شود در خواب تا یوم الحساب

توبه کردم یا رب از چیزی که می بایست کرد

روی لطف خویش را از تائب مسکین متاب

هر که این شوریده خاطر را دعا گوید به صدق

یا رب آن خورشید خاطر را دعا کمن مستجاب

۴ تکبر انسانهای بی معرفت از سجود به حق و عاقبت آنها

قرآن مجید ، انسانهائی که از طاعت و عبادت ، و انقیاد و تسلیم و سجود در برابر حضرت حق روی گردانند دنباله رو شیطان و مطیع ابلیس دانسته ، و برای آنان عاقبتی جز خزی دنیا و عذاب آخرت نمی داند .

قرآن مجید انسان را موجودی برتر می داند ، و برتری او را از برکت فطرت و عقل می داند .

قرآن مجید انبیا را برای هدایت بشر مبعوق می داند ، و بهشت را جایگاه انسان می داند .

قرآن مجید در برابر این همه وسائل هدایت ، از انسان سخت انتقاد می کند ، که چرا متوسل به وسائل هدایت نمی شود ، و در برابر حق واضح و روشن چرا تسلیم نشده ، و از جناب حق و انبیاء چرا اطاعت نمی کند ، و سجده بر خداوند و عبادت او را بر خود روا نمی دارد ؟ !

قرآن مجید درباره متکبران از سجود می فرماید :

فَمَا لَهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ * وَإِذَا قُرِئَ عَلَیْهِمُ الْقُرْآنُ لاَ یَسْجُدُونَ * بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُکَذِّبُونَ * وَاللّهُ أَعْلَمُ بِمَا یُوعُونَ * فَبَشِّرْهُم بِعَذَاب أَلِیم (۱) .

یاد کنند ، این آوارگان وادی ضلالت ، و گم شدگان از راه حقیقت روز سختی را که دامن بر کمر زنند و با کوشش و جدیت

برای نجات خود بکوشند اما بجائی نرسند و در آن روز این حیرت زدگان پست به سجده بر خدا خوانده شوند ، ولی قدرت آن را ندارند

چشمانشان ذلیل و ترسان و روی آنان را ذلت و حسرت گرفته ، اینان را در دنیا با توجه به اینکه از هر جهت سالم بودند به انقیاد و اطاعت در برابر حق و سجود در برابر حضرت الله دعوت کردند ، ولی نسبت به اجابت این دعوت تکبر ورزیدند و از جواب به خدا و انبیاء سرباز زدند .

آری اگر انسان در دنیا تا وقت مرگ به طاعت و عبادت و به رکوع و سجود بپردازند ملکه او گشته و با همان حال در قیامت محشور شود ، و اگر به کبر و نافرمانی مشغول باشد تا بمیرد ، و کبر و تکبر از حق ملکه او گردد با همان حال وارد محشر شده و به عذاب الیم دچار گردد !

۵ نهی از سجود به غیر خدا

در زندگی انسان دو مسئله بسیار مهم مطرح است ، که پایه های سعادت یا شقاوت را این دو مسئله تشکیل می دهند :

۱ بهره دهی

۲ بهره بری

انسان بر اثر پیروی از فرامین حضرت رب العالمین که به وسیله پیامبران بزرگ و انبیاء الهی و امامان اعلام شده ، و با صحیح بکار گرفتن عقل و فطرت

۱ سوره انشقاق (۸۴) : ۲۰ ۲۴ .

و تمام نعمت هائی که به انسان عطا شده ، می تواند کمال منفعت را در این عالم کسب کرده و در آخرت از آن منفعت ها لذت ابدی ببرد ، ولی در صورت تسلیم شدن به غیر خدا ،

و عبادت شیطان ، و تواضع و خضوع و انقیاد در برابر غیر الله و در یک کلمه به فرموده قرآن مجید در صورت سجده به غیر خدا تبدیل به یک موجود بهره دهی خواهد شد که تمام منافع وجودی او را دیگران به نفع شکم و شهوت خود برده و در پایان کار جز دستی خالی ، و بدنی عریان ، و پرونده ای سیاه ، و باری بر دوشت از گناهان همچون کوهها چیز دیگری برای او نخواهد ماند .

عمله های فرعون ها و نمرودها و شدادها و نرون ها و هیتلرها و آتیلاها ، در هر لباسی ، و عمله های طاغوت های این زمان در انواع لباس ها ، وزارت ، وکالت ، مقامات نظامی ، اقتصادی و . . . از همین قبیل هستند ، اینان با روح انقیادی که از شیاطین بزرگ که بصورت دولت های ظالم و طاغوتی جلوه گرند دارند ، تمام منافع وجودی خود ، اعم از منافع فطری ، عقلی ، عاطفی ، انسانی ، علم و قدرت را در اختیار دستگاه بهره کشی ستمگران گذاشته ، و آنان با قدرت اینان در سطح کره زمین به هر جنایت و خیانتی مشغول ، و روز و شب با ظلم بی حد و ستم بی پایان خود بلائی نیست که بر سر ملت های مظلوم و اموال و نوامیس آنان در نیاورند !

امروز نزدیک به پانصد سال است از عمر استثمار غرب می گذرد ، و نزدیک به هزاران سال است از عمر استعمار بعضی از قدرت های شرقی و دولت های ستمگر نسبت به ملت

هایشان می گذرد ، شما می بینید در طول این مدت ها ستمگران پر رو و زورگویان خائن ، و جنایت پیشگان حرفه ئی بوسیله قدرت همین سجده کنندگان بر خویش و منقادان و مطیعان ، و متملقان و چاپلوسان ، بر سر این انسان مظلوم چه بلاها آورده اند .

اینکه قرآن و آئین پاک الهی در هر زمان ، پافشاری بر سجده به خدا و عدم سجده بر دیگران و بر غیر خدا اعم از جماد و نبات و حیوان و انسان داشت ، بخاطر همین بود که انسان تبدیل به حیوان بارکشی برای اهل ستم نگردد ، و بوسیله قدرت او بر دیگران و بر مظلومان ظلم نرود .

اینان که وجودشان جز بهره دهی برای زورگویان چیزی ندارد ، بفرموده قرآن در شب و روز برزخ دچار آتش غضب حق ، و در قیامت گرفتار عذاب شدیدند :

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ .

وَإِذْ يَتَحاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنتُم مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيباً مِنَ النَّارِ .

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ .

آتش دوزخ را در برزخ صبح و شام بر کارگردانان دستگاه فرعونی « در تمام دوره ها » عرضه می کنند و چون روز قیامت شود ، خطاب آید که تمام فرعونیان را در شدیدترین عذاب جهنم وارد کنید .

در آتش دوزخ تمام کارگزاران ستمکاران با اربابان خود به احتیاج و مجادله برآمده می گویند : ما در دنیا از تمام دستورات شما پیروی کردیم ، که امروز اینگونه دچار عذاب و

غضب الهی شده ایم ، آیا شما امروز قدرت دارید ، در عوض آن همه بهره دهی ما به شما از عذاب ما بکاهید و بر خود بیفزائید ، پیشوایان متکبر به این بدبخت ها و متواضعان و سجده کنندگان در برابر خویش می گویند : که ما و شما همه باید در عذاب جهنم معذب باشیم که خداوند به عدل و داد میان بندگان حکم کرده است .

خداوند مهربان به مصلحت بندگان ، و برای نجات ایشان از عذاب فردا ، و برای رهائی از بردگی نسبت به غیر که جز بهره دهی به نفع ظلم سودی ندارد ، در قرآن مجید انسان را از پرستش غیر خود ، و سجده بر هر شیئی و هر کسی نهی اکید فرموده ، که سجده بر غیر جز نکبت و خزی در دنیا و عذاب شدید در آخرت سودی ندارد !

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لاَ تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلاَ لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا للهِ الَّذِی خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱) .

و از جمله نشانه های قدرت الهی خلقت شب و روز و خورشید و ماه است ، و هرگز نباید پیش خورشید و ماه که دو مخلوق ضعیفند سجده برد ، بلکه خدائی را سجده کنید که آفریننده شمس و قمر است ، اگر در حقیقت اهل پرستش حق هستید .

و در جای دیگر در باره عبادت غلط و بی ثمر آنانکه تواضع به غیر و اطاعت از بیگانه است می گوید :

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ مَا لاَ يَنفَعُهُمْ وَلاَ يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيراً (۲) .

این نادانان خدا را رها کرده و بجای او

چیزهائی را می پرستند ، که سود و زیانی به آنان نمی رساند ، کافر از باب عناد و جهل و تکبر و نادانی و حماقت پشت به امر خدا دارد . و نیز می فرماید :

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمنُ انَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُوراً (۳) .

۱ سوره فصلت (۴۱) : ۳۷ (در ضمن آیه شریفه حاو سجده واجبه است) .

۲ سوره فرقان (۲۵) : ۵۵ .

۳ سوره فرقان (۲۵) : ۶۰ .

چون به این متکبران از حق بی خبر گوئی بیائید در پیشگاه حضرت رحمان سجده کنید با کمال بی شرمی پاسخ می دهند خدای رحمان کیست ، آیا به آنچه تو امر می کنی سجده کنیم ، چه بدبخت هستند که دعوت به خدا را به جای اینکه اجابت کنند ، بر نفرتشان از پیمودن راه حق می افزاید ! !

در قرآن مجید سوره نمل آمده ، که وقتی هدهد از مملکت سبا به بارگاه سلیمان بازگشت از قومی خبر داد که به خورشید سجده می کردند ، و از این راه مسخر شیطان پلید بودند و بخاطر سجده بر غیر خدا به راه بدبختی و پستی می رفتند .

وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لاَ يَهْتَدُونَ * أَلاَّ يَسْجُدُوا للهِ الَّذِى يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِى السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۱) .

هدهد گفت من در مملکت سبا دیدم که زنی بر آنان حکومت می کند ، و آن زن و قومش خدا را از یاد برده و بر خورشید سجده می کردند

، و شیطان اعمال زشت آنان را در نظرشان زیبا جلوه داده بود و در نتیجه همه آنان را از راه خدا که راه خیر دنیا و آخرت است باز داشته بود ، تا به حق هدایت نشوند .

و خداوند مهربان را که نورش در آسمان و زمین هر پنهان را به عرصه ظهور آورد و بر نهان و آشکار خلق آگاه است پرستش نمی کردند .

ضرر و ضربه های پرستش غیر خدا ، هر چه که باشد برای حسابگران عالم قابل ارزیابی نیست .

خداوند مهربان به ما توفیق نجات از شرک خفی و جلی عنایت کند و ما را به راهی که رضا و خوشنودی و عشق او در آن است هدایت کرده و سپس ثابت قدم بدارد .

۱ سوره نمل (۲۷) : ۲۴ ۲۵ .

در روایات اسلامی آمده منفورترین معبودی که در زمین عبادت شده ، هوای نفس است ، و همین هوای نفس است که منشأ گرفتار کردن انسان به عبادت انواع بت هاست ، و شدیدترین مبدأ برای وقوع سجده بر غیر خدا .

خوشا به حال آنان که در حد ظرفیت و استعداد خود ، حقایق را شناختند ، و از عبادت و پرستش غیر رسته دل به عبادت حضرت حق بستند .

از رهن شیطان درآمده و به بندگی حق پیوستند ، از خری دنیا و عذاب آخرت رستند ، و جان و دل از بندهای شیطانی گسستند ، و برای همیشه به تواضع و سجده بر دو دوست نشستند و دست از غیر حضرت او با همه وجود شستند .

عشقی جز عشق او نخواستند ، و پیشانی جز

بخاک بندگی او نگذاشتند ، تمام درهای رحمت حق را به روی خود باز کرده و هر در شری را به روی خویش بستند و با تمام هستی خود به پیشگاه حضرت او عرضه داشتند :

زنده عشق تو آب زندگانی کی خورد

عاشق رویت غم جان و جوانی کی خورد

هر که خورد از جام دولت درد دردت قطره ای

تا که جان دارد شراب شادمانی کی خورد

جان چو باقی شد زخورشید جمالت تا ابد

ذره ای اندوه این زندان فانی کی خورد

گر فصیح عالمی باشد به پیش عشق تو

گرنه لال آید زلال جاودانی کی خورد

دل که عشقت یافت بیرون آمد از بام دوکون

هر که سلطان شد قفای پاسبانی کی خورد

گر کسی گوید شرابی خورده ام از دست دوست

پادشا با هر گدائی دوستگانی کی خورد

جان ما خوش نوش داری غم عشق تو خورد

با یقین عشق ز هر بدگمانی کی خورد

چون دل عطار در عشقت غم صد جان نخورد

پس غم این تنگنای استخوانی کی خورد

سجود عارفان

ما از کیفیت سجود عارفانی چون انبیا و امامان (علیهم السلام) اطلاعی نداریم که سجود آنان موازی با معرفت و عشق آنان به جمال و جلال محبوب بوده .

دورنمـائی از سـجود عارفـانی که خالص شاگرد مکتب انبیا و امامان بودنـد ، و جز بوجود مقـدس آنان سـر نسپرده و غیر آنان معلم و راهبری نداشتند ، و از بازیهای اهل خانقاه و مراسم آنان بدور بودند تا حدی برای ما قابل درک است .

اینان از پی انبیا و امامان و چنگ زدن به دامان عالمان ربانی و عارفان عاشق چون ابن فهد ، سید حیدر آملی ، سید بن طاووس ، شیخ محمد علی شاه

آبادی ، حاج میرزا جواد آقای ملکی ، مرحوم قاضی ، آخوند ملا حسینقلی همدانی ، در حد خود به معرفت الله رسیدند ، و از طریق نور معرفت دیاری جز او در عالم وجود نیافتند ، و آنچه در عالم وجود بود ، از شئون و پرتو او دیدند ، روی این حساب با هستی خود سر به تراب فنا گذاشته و هماهنگ با تمام موجودات ، فریاد سبحان ربی الاعلی و بحمده سر دادند !

اینان در وجود امکانی خود ، همچون واجب الوجود که منزه از هر عیب

و نقص است بخاطر جلب عشق دوست و محبت و نظر یار خویش را از لوث آلودگیها و از خبث امکانیت و انانیت پاک کرده و بر اساس :

صِبْغَةَ اللهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (۱) .

در عبودیت خالص و محض رنگ ربوبیت بخود گرفتند .

یعنی مالک قوای وجودی خود شده و تمام غرائز و مشاعر و احساسات و هواها را تحت سلطنت سلطان دو عالم حضرت رب العزه درآوردند ، و به مقام با عظمت فنا و بقاء بالله رسیدند .

سجود آنان سجودی دائم و سجودی همه جانبه و در همه شئون در برابر حضرت دوست بود .

آنان جز روح انقیاد ، تسلیم ، عبادت ، اطاعت ، بندگی ، خضوع ، خشوع ، تواضع ، وفا ، صفا ، درستی ، صدق ، نسبت به حضرت مولا چیزی از خود باقی نگذاشتند .

ای رخت آفتاب عالمتاب

در فضای تو کاینات سرآب

پیش از این بی درخت چه بود جهان

سایه ای در عدم سرای خراب

زاستوا مهر طلعت تو بتافت

سایه از نور مهر یافت خضاب

مهر

چون سایه از میان برداشت

ما چه باشیم در میان دریاب

اول و آخر اوست در همه حال

ظاهر و باطن اوست در همه باب

گر صد است ار هزار جمله یکی است

در نیاید بجز یکی به حساب

برف خوانند آب را چو ببست

باز چون حل نشود چه گویند آب

آب چون رنگ و بوی گل گیرد

لاجرم نام او کنند گلاب

بر زبان فصیح هر ذره

می کند عشق لحظه لحظه خطاب

۱ سوره بقره (۲) : ۱۳۸ .

که همه اوست هر چه هست یقین

جان و جانان و دلبر و دل و دین

روی جانان به چشم جان دیدن

خوش بود خاصه رایگان دیدن

خوش بود در صفای رخسارش

آشکارا همه نهان دیدن

جز در آئینه رخش نتوان

عکس رخسار او عیان دیدن

بوی او را بدو توان دریافت

روی او را بدو توان دیدن

دیدن روی دوست خوش باشد

خاصه رخساره ای چنان دیدن

خود گرفتم که در صفای رخش

نتوانی همه نهان دیدن

می توان آنچه هست بود و نبود

در رخ او یکان یکان دیدن

در خم زلف او چه خوش باشد

دل گم گشته ناگهان دیدن

اندر آئینه جهان باری

می توانی به چشم جان دیدن

که همه اوست هر چه هست یقین

جان و جانان و دلبر و دل و دین

در پرواز ملکوت قسمت دوم آورده : در نزد اهل معرفت سجده ، اشاره است به مقام توحید ذات و حکم به استهلاک همه افعال و اسماء و صفات در ذات ، و مشاهده فناء همه موجودات بجز ذات باقی احدیت که بقای ابدی و سرمدی دارد .

و توضیح این مطلب به اختصار آن است که برای عابد متأله در نماز ، که معراج حقیقی و نردبان وصول است ، مراتب کمال یکی پس از دیگری دست می

دهد ، پس در حال قیام که تجلی افعالی حضرت معبود حاصل شود ، نمازگزار مشاهده نماید که مبدء و منتهای وجود از خدا و بسوی اوست ، و تمام قوت و اراده مختص ذات حضرت قیوم است و هیچ جریانی و رویدادی در ملک او بدون مشیت او امکان وقوع ندارد و فعال ما یشاء در ملک هستی فقط اوست و لا غیر :

لا مُؤَثِّرَ فی الْوُجُودِ إلاّ اللهُ .

و در این مقام است که توحید افعالی برای سالک متأله دست دهد ، سپس که مجالت رکوع رسید ، از این مرتبه بالاتر رفته مشاهده می کند ، که همه اشیاء تجلی اسماء و صفات حضرت حق متعالند ، و متجلی در اشیاء اوست که به کمال و بهاء خود در همه اشیاء جلوه گری کند .

وَللهِ الأَسْماءُ الْحُسْنَى (١) .

و این مقام ، مقام توحید صفات است .

سپس از این مقام ترقی نموده ، و در سجده که مقام فناء است مشاهده می کند ، که ذوات اشیاء همه فانی و هالک اند ، و حقیقت ذاتشان بجز فقر و تدلی و نفس ربط چیز دیگری نیست و حقیقت :

كُلُّ شَيْء هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (٢) .

بر قطب او متجلی می گردد .

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده

بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست

و اگر در تسبیح و تنزیه حق تعالی ، در این حال اسم مبارک رب را که از امهات اسماء است به یاء متکلم اضافه می کند ، از راه مراعات ادب حضور ، و محضر است و تأدیبی است که رب العالمین فرموده ، چنانچه نبی اسلام

فرمود :

أَدَّبَنِیی رَبّی وَأَحْسَنَ تَأْدیبی .

و عابد متأله و متأدب به ادب الهی را نرسد که تجری نموده و بر خلاف دستور :

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی (۳) .

۱ سوره اعراف (۷) : ۱۸۰ .

۲ سوره قصص (۲۸) : ۸۸ .

۳ سوره اعلی (۸۷) : ۱ .

پرده دری کند .

و نیز گرچه سجده مقام فنای ذوات است ، لکن این اضافه رب به یا اشاره به آن است ، که خدای سبحان همانگونه که خالق همه اشیاء است ، بر همه موجودات نیز وکیل است و نایب مناب همه اشیاء است .

اللهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ (۱) .

و اما ذکر صفت اعلی برای رب از آن جهت که چون به تجلی ذاتی فنای کلی دست دهد و حقیقت :

کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَان (۲) .

جلوه کند ، علو ذاتی حضرت حق بر همه اشیاء مشهود گردد و حقیقت :

وَیَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ (۳) .

را درک کند و می بیند که علو واقعی و استعلاء حقیقی به نحوی که همه ذوات را فانی و مستهلک نموده است مخصوص ذات علی اعلی است .

فَلَهُ الْعُلُوُّ الْأعْلی فَوْقَ کُلِّ عالٍ .

و اما تقارن تسبیح به حمد از آن روست ، که در رکوع گفته شد که چون مرجع تسبیح حق تعالی به سعه وجودی او من جمیع الجهات است . لذا تسبیحش عین حمد و ثنا است .

و نیز برای آنکه ساجد ، که همه ذوات وجودات را بجز وجود حق تعالی نفی

۱ سوره زمر (۳۹) : ۶۲ .

۲ سوره رحمن (۵۵) : ۲۶ .

۳ سوره رحمن (۵۵)

کرد مستشعر آن شود که هر چه می بیند حق سبحان قائم مقام اوست و او است ظاهر به نفس .

أَلْغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیْسَ لَکَ حَتّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرِ لَکَ مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتاجَ إلی دَلیل(۱) . هُوَ الاْوَّلُ وَالاْخِرُ وَالظّاهِرُ وَالْباطِنُ (۲) .

پس خدای را به این موهبت عظمی ثنا گوید :

هر دمش با من دل سوخته لطفی دگر است

این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد

امام خمینی این عارف بیدار دل در سر جمعی سجده می فرماید :

سجده نزد اصحاب عرفان و ارباب قلوب ، ترک خویشتن و چشم بستن از ما سوی و به معراج یونسی « که به فرو رفتن در بطن ماهی حاصل شده متحقق شدن به توجه اصل خویش بی رؤیت حجاب .

و در سر برتر آب نهادن اشارت به رؤیت جمال جمیل است در باطن قلب خاک و اصل عالم طبیعت .

و آداب قلبیه آن یافتن حقیقت خویش و اصل ریشه وجود خود است و نهادن ام الدماغ که مرکز سلطان نفس است و عرش الروح است به ادنی عتبه مقام قدس و دیدن عالم خاک است ، عتبه مالک الملوک است .

پس سر وضع سجودی ، چشم از خود شستن است ، و ادب وضع رأس بر تراب اعلی ، مقامات خود را از چشم افکندن و از تراب پست تر دیدن است ، و اگر در قلب از این دعاوی که به حسب اوضاع صلاتی اشارت به آنهاست علتی

۱ قسمتی از دعای عرفه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) .

۲ سوره حدید (۵۷) : ۳ .

باشد ، پیش ارباب معرفت نفاق است ! و

چون خطر این مقـام بالاترین خطرات است سالک الی الله را لازم است به جبلت ذاتی و فطرت متمسک به ذیل عنایت حق جل و علا گردد و با ذلت و مسکنت عفو تقصیرات را طلب کند ، که این مقامی مخطور است که از عهده امثال ما خارج است .

و بالجمله سـجده نزد اهل معرفت و اصـحاب قلوب چشم فروبسـتن از غیر و رخت بر بسـتن از جمیع کثرات اسـماء و صـفات و فنای در حضـرت ذات است ، و در این مقام نه از سـمات عبودیت و نه از سلطان ربوبیت در قلب اولیا اثری است ، و حق تعالی خود در وجود عبد قائم به امر است :

فَهُوَ سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ بَلْ لا سَمْعَ وَلا بَصَرَ وَلا سِماعَ وَلا بَصیرَهَ وَإلی ذلِکَ الْمَقامِ تَنْقَطِعُ الْاشارَهُ

و بدان که در سـجود چون سایر اوضاع صـلاتی هیئتی و حالی و ذکری و سری است ، و این امور برای افراد کامل طوری است ، و برای متوسـطین ، هیئت آن ارائه خاکساری و ترک اسـتکبار و خودبینی است ، و ارغام انف که از مسـتحبات مؤکده ، بلکه ترک آن خلاف احتیـاط است ، اظهـار کمـال تخضع و تـذلل و فروتنی است ، و نیز توجه به اصل خویش و یادآوری از نشـئه خود است .

و رؤسای اعضای ظاهره که محال ادراک و ظهور تحریک و قدرت است ، که عبارت از همین صـفت یا هشت عضو است ، بر زمین است و خارج شدن از خطیئه آدمیه ، و چون تذکر این معانی در قلب قوی شد ، کم کم قلب از آن منفعل شده

، حالي دست دهد که آن حالت فرار از خود ، و ترک خودبینی است ، و نتیجه این حالت حصول حالت انس است و دنباله آن خلوت تام حاصل شود و محبت کلی بیاید .

زنده کدام است بر هوشیار

آنکه بمیرد به سر کوی یار

عاشق دیوانه سر مست

پند خردمند نیاید به کار

سر که بکشتن بنهی پیش دوست

به که به گشتن بنهی در دیار

ای که دلم بردی و جان سوختی

در سر سودای تو شد روزگار

شربت زهر ار تو دهی تلخ نیست

کوه احد گر تو نهی نیست بار

بندی مهر تو نیابد خلاص

غرقه عشق تو نبیند کنار

درد نهانی دل تنگم بسوخت

لاجرمم عشق بود آشکار

در دلم آرام تصور مکن

وز مژده ام خواب توقع مدار

دل چه محل دارد و دینار چیست

مدعیم گر نکنم جان نثار

سعدی اگر زخم خوری غم مدار

فخر بود داغ خداوندگار

سجودکنندگان عاشق

در میـان عبـاد عـاشق حـق ، افرادی را می یـابیم ، کـه از شـدت عشـق و معرفـت ، دارای سـجده هـائی در شب و روز و پس از نمازهای یومیه بودنـد ، که برای بعضـی از ما شاید تاکنون نمونه یکی از آن سـجده ها اتفاق نیفتاده باشد ، برای نمونه به یکی چند مورد از آنها لازم است اشاره رود ، تنبهی برای ما و تشویقی جهت عوض شدن وضع بندگی ما باشد .

اولاً اهل معرفت برای طول سـجود اهمیت سـنگینی در باب سـلوك قائلند چنانچه در احادیث بسـیاری نظر آن بزرگواران تایید شده است .

طُولُ السُّجُودِ مِنْ دینِ الْأئِمَّهِ وَإِنَّهُ مِنْ سُنَنِ الْأوَّلینَ .

طول سجود از دین امامان و راه و رسم اوابین است .

و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در جواب کسی که

از آن حضرت شش چیز تقاضا کرد ، و تقاضای ششمش محشور شدن با آن حضرت بود فرمود :

این شش خواسته ای که تو داری ، نیاز به شش خصلت دارد و برای تقاضای ششمت که محشور شدن با من است به تو می گویم سجده خود را در پیشگاه خدای واحد قهار طولانی کن .

لذا بندگان واله حق و بلکه اولیاء کمل را مواظبت تام بر طول سجود بود ، همچون ولی کامل حق امام علی بن الحسین (علیه السلام) که به سید ساجدین لقب یافت ، که راوی می گوید دیدم حضرت پیشانی مبارک بر سنگ سختی نهاد و با گریه و زاری هزار مرتبه به دربار حضرت رب العزه عرضه داشت :

لا إلهَ إلاّ اللهُ حَقّاً حَقّا ، لا إلهَ إلاّ اللهُ عُبُودِیَّتاً وَرِقّا لا إله إلاّ اللهُ ایماناً وَتَصْدیقا .

و در کافی شریف از حفص بن غیاث نقل می کند ، که حضرت صادق (علیه السلام) را دیدم که در بستانهای کوفه قدم می زد ، تا به درخت خرمائی رسید ، در نزد آن نخل وضو ساخت ، و سپس در رکوع رفت ، آنگاه سر به سجده گذاشت پس شمردم پانصد بار در سجده اش تسبیح گفت ، سپس بر نخل تکیه کرد و مشغول دعا شد .

و در باره حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) رسیده :

حَلیفُ السَّجْدَهِ الطَّویلَهِ .

آن جناب هم پیمان سجده طولانی بود .

از اولیای کمل حق و ائمه دین که بگذریم ، اصحاب ائمه و عبادالله صالحین را مشاهده می کنیم که به پیروی از انبیاء و اولیاء مراقب این عمل الهی بودند ،

مانند محمد بن ابی عمیر ثقه جلیل القدر ، که از فضل بن شاذان روایت شده که گوید به عراق رسیدم و دیدم کسی رفیق خود را سرزنش می کند و می گوید : تو مرد عایله داری هستی و برای معیشت آنان به کسب و کار نیاز داری و من بیم آن دارم

که بر اثر طول سجده هایت نور چشمت از دست برود :

چون اینگونه فراوان سخن گفت ، فریاد زد مرا فراوان سرزنش کردی وای بر تو اگر چشم کسی در اثر سجده از دست می رفت . هر آینه چشم ابن ابی عمیر از دستش رفته بود ، چه گمان داری به مردی که پس از نماز صبح به سجده شکر می رفت ، پس برنمی داشت مگر به هنگام ظهر .

فضل گوید : نزد محمد بن ابی عمیر رفتم دیدم به سجده است ، پس سجده را طولانی کرد ، چون سرش را برداشت ، و فضل طولانی شدن سجده را تذکر داد ، گفت : اگر جمیل دراج را می دیدی چه می کردی ؟

می گوید به نزد جمیل دراج رفتم ، او را در سجده یافتم ، جدا سجده اش را طولانی نمود ، چون جمیل سر از سجده برداشت گفتم محمد بن ابی عمیر مرا گفته که سجده را طولانی می کنی ، جمیل در جواب گفت : اگر معروف خربوزه را می دیدی چه ؟

عارف واصل مرحوم حاج میرزا جواد ، ملکی می فرماید :

مرا شیخی بود بزرگوار ، عامل و عارف کامل که من مانند او را در مراتبی که گفته شد . ندیده ام ،

از او پرسیدم که در اصلاح و جلب معارف چه عملی را به تجربه رسانده است ؟

او گفت : من عملی را در این که گفتی مؤثرتر ندیدم از اینکه در هر شبانه روزی یکبار بر سجده طولانی مداومت شود و در آن سجده بگوید :

لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّی كُنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ (۱) .

و به هنگام گفتن ذکر ، خود را در زندان طبیعت زندانی و به زنجیرهای اخلاق رذیله بسته بیند ، آنگاه اقرار کند که بارالها اینکار را تو بر من نکردی و تو بر من

۱ سوره انبیاء (۲۱) : ۸۷ .

ستم روا نداشتی ، بلکه این من بودم که بر خود ستم کردم و خود را به اینجا انداختم .

آری این است راه و رسم عاشقانه واله و مجذوبان کامل ، و عارفان واصل و زنده دلان متصل ، و شوریدگان از مادیت منفصل !

تا بهشت رخت ای دوست تماشا کردیم

پشت بر باغ گل و سبزه و صحرا کردیم

نوگل حسن تو دیدیم چو در باغ ازل

تا ابد خون به دل بلبل شیدا کردیم

دل زاغیار گسستیم و به گیسوی نگار

باز بستیم چه خوش با دل شیدا کردیم

برق عشق آمد و بر خرمن جان آتش زد

وه چه خوش حاصل این مزرعه پیدا کردیم

خواست تا مشتری چرخ فریبد دل ما

بارک الله که به کالای تو سودا کردیم

طوبی و سدره و سرو چمن دنیا را

به ره قامت آن نو گل رعنا کردیم

سجود در آئینه روایات

در معارف و آثار اسلامی مسائلی نسبت به سجود ذکر شده ، که نمایشگر عظمت این عمل الهی و این عبادت بی نظیر است در اینجا به پاره ای از آن روایات

اشاره می شود :

شخصی به رسول خدا گفت بهشت را برای من به عهده بگیر ، حضرت فرمود تو نیز مرا با زیاد سجده کردن یاری کن .

در روایت آمده از شدیدترین اعمال بر شیطان سجده است ، و سجده گناهان انسان را همچون برگ درخت می ریزد .

و نیز فرموده اند : نزدیک ترین حالات بنده به پروردگار ، حالت سجده است .

از امام صادق (علیه السلام) سئوال شد ، چرا خداوند ابراهیم را خلیل خود ساخت ؟ فرمود : بواسطه اینکه زیاد بر زمین سجده می کرد .

و در روایت صحیح رسیده ، چون عبد نماز بجای آورد ، سپس به شکرانه سر بر زمین نهد ، خدای تبارک و تعالی حجاب میان بنده و فرشتگان را برمی دارد ، سپس می فرماید : ای فرشتگان من ، بنده مرا بنگرید که وظیفه ای را که بر او قرار داده بودم ادا کرده ، و عهدی که با او بسته بودم تمام نموده ، سپس به شکرانه ا ین نعمت که به او عنایت کرده ام به سجده افتاده است ، فرشتگان من به نظر شما او را چه پاداشی نزد من است ؟

فرشتگان می گویند : پروردگار ما ، پاداش او رحمت توست ، سپس خداوند بزرگ می فرماید پس از آن چه ؟

عرضه می دارند کفایت مهماتش ، می فرماید پس از آن چه ؟

امام می فرماید چیزی از خیر نمی ماند ، مگر آنکه فرشتگان می گویند ، و خداوند می فرماید پس از آن چه ؟

پس فرشتگان عرضه می دارند ، پروردگارا ما دیگر چیزی نمی دانیم ، خداوند

می فرماید : به پاداش او ، همانگونه که او مرا سپاس گفت ، من نیز او را سپاس گویم و رو به او کنم و وجه خود را به او بنمایانم(۱) ؟

پس از این مقدمات یک بار دیگر به جمله اول روایت مصباح الشریعه بنگرید ، که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود :

والله قسم آنکه سجده حقیقی گرچه در تمام عمر یک بار آورد زیان نکرد !

۱ مجموع این روایات را در بحار و سفینه : ۱/۵۹۸ ملاحظه می کنید .

بشارتهای الهی به بندگان مؤمن

وَما أَفْلَحَ مَنْ خَلا بِرَبِّهِ فی مِثْلِ ذلِکَ الْحالِ شَبیها بِمُخادِعٍ لِنَفْسِهِ غافِلٍ لاه عَمّا أَعَدَّ اللهُ لِلسّاجِدینَ مِنَ الْبِشْرِ الْعاجِلِ وَراحَهِ الْآجِلِ .

امام صادق (علیه السلام) بدنبال گفتار نورانی خود می فرماید :

در چنین حال با عظمتی که حال سجده و حال خلوت با حضرت رب العزه است ، اگر عبدی در مقام گول زدن نفس و خدعه و فریب خود باشد ، و از بشارتهای حضرت دوست که به هنگام احتضار به مؤمن می دهند ، و راحت قیامت که محصول عبادت خالص و بندگی با حقیقت است غافل بماند ، و امر سجده با آنهمه اهمیتش برایش بازیچه و سرگرمی باشد ، و از جذب درجاتی که برای سجده کنندگان مقرر شده عاجز بماند به فوز و فلاح و رستگاری و نجات نرسد ! !

آری در قرآن مجید و روایات بسیار مهم اسلامی ، می خوانیم ، که مؤمن به هنگام احتضار ، به مزد اعمال صالحه و ایمان پر قیمتش مشرف به بشارتهای الهی و ارواح طیبه پیامبر و ائمه می گردد ، و بر این اساس مرگ

و جان دادن برای او از عسل شیرین تر می نماید .

انسانی که عمری رعایت حلال و حرام حضرت حق را کرده ، و واجبات خود ، بخصوص نماز را بنحوی که مولا از او خواسته به انجام رسانده ، و از کبائر و لذتهای شیطانی یا همه سختی هایش دست کشیده ، باید مشرف به شرف بشارتهای حق و ملائکه و اولیاء گردد . و سجده کنندگان حقیقی از اتم مصادیق اینگونه آیات و روایاتند ، و اینان پس از انتقال به عالم بعد به روح و ریحان و راحت الهی برسند ، و از نعیم ابد حضرت دوست ، به مزد بندگیشان بهره مند شوند .

بسیار بسیار نابجاست که عبد ، از چنین بشارتهای قرآنی و روائی نسبت به مؤمن بوقت احتضار ، و راحت قیامت بوقت ورود به محشر غافل و لاهی بماند ، و بر اثر این غفلت ، از سجده حقیقی باز مانده و سجده اش بازی و خدعه و فریب نفس و خلاصه ارضای هوس باشد !

چه نیکوست که به نمونه ای از بشارتهای وارده در معارف اسلامی اشاره رود تا بیش از پیش به محصول و نتیجه موقف و موضع عبادت و بخصوص سجده و درجات الهی آن واقف شویم .

در قرآن مجید می خوانیم :

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ .

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللهِ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱) .

آگاه باشید برای اولیاء و عاشقان خدا هیچ ترس و حزنی نیست ، آنانکه ایمان آوردند و در برخورد به هر برنامه

ضد حق خویشتن دار بودند .

آنها را از خدا پیوسته بشارت است هم در حیات دنیا و هم در آخرت در سخنان و حقایق الهیه تغییر و تبدیلی نیست ، که این پیروزی بزرگ نصیب دوستان خداست .

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلاَئِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ .

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَهِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ

۱ سوره یونس (۱۰) : ۶۲ ۶۴ .

وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ . نُزُلاً مِنْ غَفُور رَحِيم (۱) .

آنان که گفتند صاحب و مولاـ و مالك و همه کاره و پروردگار ما خداست و بر آن در برابر آن همه حوادث روزگار ثابت قدم ماندند . فرشتگان رحمت بر آنان نازل شوند ، و مژده دهند ك هیچ ترسی و حزنی بر شما نباشد ، ما شما را به آن بهشتی که خدا و انبیا وعده دادند مژده می دهیم .

ما در دنیا و آخرت یاران و دوستان شمائیم و برای ابد هر چه مایل باشید آرزو و تقاضا کنید ، این سفره احسان را خدای غفور و مهربان برای شما گسترده است .

در روایات آمده پیامبر بزرگ به علی (علیه السلام) فرمود : مرگ برای عاشقان ما ، مانند آب سرد گوارائی است ، که تشنه در تابستان گرم آن را بنوشد !

از حضرت صادق (علیه السلام) سئوال شد مرگ از برای مؤمن چگونه است فرمود خروج روح از بدن برای مؤمن بسیار سهل تر و آسان تر است از کشیدن مو از آرد ، و در روایت دیگر مو از ماست .

از حضرت سید الساجدین

پرسیدند مرگ برای مؤمن چیست ؟ فرمود مثل آدم چرکی که به حمام رود و خود را شستشو دهد و پس از بیرون آمدن جامه های خوش بو و نظیف بپوشد .

و در روایت دیگر از حضرت سید الساجدین از مرگ سئوال کردند ، فرمود : مانند خوابی است که هر شب شما را می گیرد . مگر آنکه مدت آن طولانی تر است .

و امام صادق (علیه السلام) فرمود : مرگ برای مؤمن مانند بوی خوشی است که استشمام

۱ سوره فصلت (۴۱) : ۳۰ ۳۲ .

کند و عطسه ای بزند ، بدین نحو روح از بدنش مفارقت کند و از الم و درد دنیا راحت شود !

در روایت آمده حضرت امام علی النقی (علیه السلام) به عیادت یکی از شیعیان خود آمد ، و حال او را مشرف به موت دید ، ولی در چهره اش حزن و افسردگی بود ، حضرت فرمودند از مرگ می ترسی و از ملاقات با موت افسرده خاطری ؟ مگر نمی دانی مرگ برای مؤمن مثل آن است که با بدن چرکین وارد حمام شود و پس از تمیز کردن بدن لباسی نظیف بپوشد ، آیا کسی از تمیز شدن و لباس نظیف پوشیدن ناراحت است ؟ بدان که مرگ برای تو چنین است ، آن شخص صورتش برافروخته شد و ترسش مرتفع گشت و چشم برهم گذاشت ، چون او را حرکت دادند از دنیا رفته بود .

در روایت آمده : حضرت ابراهیم به ملک الموت فرمود : دوست دارم تو را به آن صورتی که نزد مؤمن می آئی ببینم ، عرضه داشت صورت

برگردان سپس گفت مرا ببین ، چون ابراهیم وی را دید ، صورتی زیبا بمانند یک جوان مشاهده کرد که در بهترین لباس ها آراسته شده ، ابراهیم (علیه السلام) فرمود : اگر برای مؤمن لذتی نباشد مگر جمال تو ، سزاوار است که تقاضای مرگ کند تا جمال تو را مشاهده کند .

مؤمن ممکن است از مرگ کراهت داشته باشد ، برای رفع کراهت او در حدیث بسیار مهمی مسائلی ذکر شده به اینصورت :

به ملك الموت می فرمایند : مانند بنده ای که جلوی آقای خود حاضر شود ، به بالین بنده من حاضر شود ، و از طرف من به او سلام برسان و به او بگو خداوند منتظر لقاح روح توست ، اگر بنده من به مرگ راضی شد و اجازه قبض روح داد او را به عالم بعد منتقل کن ورنه برای عبورش از عالم مادی به عالم آخرت و جلب رضایت او و وسیله دیگر فراهم کنم .

چون ملك الموت به بالین مؤمن محتضر آید و سلام حق را برساند ، و از او اجازه قبض روح خواهد ، مؤمن می گوید میل دارم در دنیا بمانم و به عبادت حق مشغول باشم ، ملك الموت عرض مؤمن را به حق عرضه می دارد ، خداوند می فرماید از جای او در بهشت دسته گلی چیده و برای بو کردن به او عطا کن ، سپس پرده را کنار بزن تا جای خویش را در بهشت ببیند ، اگر به مشاهده کردن مقام خود و بوئیدن بوی گل از گلستان بهشتی راضی به موت شد او را قبض روح

کن ورنه وسیله دیگری برای رضایتش فراهم کنم .

مؤمن چون آن اوضاع را ببیند راضـی به موت شود ، ولی بعضـی از مؤمنین که از مقامات روحی بلندتری برخوردارند با دیدن بهشت و بوئید آن دسته گل راضی به موت نمی شوند ، و علاقه دارند جهت تهیه توشه بیشتر برای آخرت خود در دنیا بمانند .

چون ملک الموت عـدم رضـایت آنـان را به موت اعلام می کنـد خداونـد می فرمایـد به بـالینش حاضـر شو که این بار برای حرکت به آخرت آمده است ! چون ملک الموت برای مرتبه سوم به بالین مؤمن می آید ، می بیند پیامبر اسلام از طرف راست و علی (علیه السلام) از طرف چپ و حسن و حسـین از دو طرف پـای محتضـر و حضـرت زهرا و سایر ائمه گرداگرد او صـف کشـیده و روح پاک افرادی چون سـلمان و ابوذر آنجا حاضر است ، ملک الموت می گوید خوشا بحال تو ای مؤمن که پیامبر و اوصـیاء او همه بدیدنت آمده اند ، اگر اجازه دهی تو را قبض روح کنم که با آنها در بهشت برین قدم گذاری ، محتضر می گویـد زود مرا قبض روح کن زیرا بـا آمـدن موالیانم موت بر من گوارا است ، پس ملک الموت در کمال محبت و آسانی وی را قبض روح می کند !

صفائی ده ای عشق آئینه ام را

فروزان زمهر بتان سینه ام را

بکن خار و خاشاک خود بینی از دل

به رویش بیارای آئینه ام را

نشان در دل و جان نهال محبت

بدل کن به صلح و صفا کینه ام را

در آتش فکن ای شرار محبت

کهن جامه زهد

پشمینه ام را

فریب جهان کم خور و عهد مشکن

دلا یاد کن عهد دیرینه ام را

بنازم به لعل و در اشک چشمان

که بر خاک ره ریخت گنجینه ام را

چه سازم که نفس فریبا نسازد

هدف پیش تیر بلا سینه ام را

حضور معصوم بر بالین مؤمن محتضر

قسمت اول

در کتاب پرقیمت « سفینه البحار » جلد اول صفحه دویست و سی و هشت نقل می کند ، از حارث اعور همدانی :

که در نخلستان کوفه حضور مبارك علی (علیه السلام) مشرف شدم و پیرمردی را حضور آن جناب دیدم ، از حضرت پرسیدم این پیرمرد کیست که تاکنون او را ندیده ام فرمود خضر است ، از من می پرسد از عمر دنیا چقدر باقی مانده و من از او سئوال می کنم از عمر دنیا چه اندازه رفته ، و من به آنچه از آن پرسید داناترم .

ای حارث خداوند مهربان طبق رطبی برای ما فرستاد ، خضر هر چه از خرماها می خورد هسته های آن را به دور می افکند ، ولی من هسته های آن را در کف خود جمع نمودم ، حارث عرض کرد به من عنایت کنید ، حضرت هسته ها را به من داد و من آنها را کاشتم پس از اندك مدتی تبدیل به نخل باآور شد که هرگز مانند آن را کسی ندیده بود .

سپس به حضرت علی (علیه السلام) عرض کردم : دوست دارم به من لطف و محبت کرده در منزل من صرف غذائی بنمائید ، حضرت فرمود می آیم به شرط آنکه خود را به زحمت نیندازی ، بطوری که خواسته باشی از خارج چیزی تهیه کنی !

حارث می گوید قبول کردم

، حضرت با یک دنیا صفا و صمیمیت به خانه مب بمد ، مقدار نان خشکیده جلوی حضرت گذاشتم ، حضرت مشغول خوردن

شد ، سپس مقداری پول از آستین خود بیرون آوردم ، عرض کردم اگر اجازه بدهید با این وجه چیزی تهیه کنم فرمود : عیبی ندارد این وجه از چیزهائی است که در خانه توست ، گفتم از خارج خودت را به زحمت نینداززی ! آنگاه عرض کردم ای مولای من ، از آنچه از مردم در باره شما می شنوم خیلی ناراحت هستم . فرمودند چه می شنوی ؟ عرضه داشتم مردم نسبت به شما سه دسته اند :

۱ دسته ای از غلواند و نسبت به شما قائل به الوهیت اند !

۲ دسته ای شما را به امامت و خلافت قبول ندارند !

۳ و یک دسته از مردم مانند من شما را جانشین پیامبر حجت خدا می دانند .

حضرت فرمود ای حارث بهترین این سه دسته آنانی می باشند که قدم در حد وسط گذارده و از افراط و تفریط در پرهیزند ، مرا از حد بندگی خدا بالا نمی برند و از مقام خلافت الهی و امامت پائین نمی برند مانند تو و امثال تو .

بعد فرمود ای حارث تو را بشارت باد که در نزد مرگ و نزد صراط و نزد کوثر ، و نزد مقاسمه مرا خواهی دید .

عرض کردم مقاسمه کدام است ؟ فرمود نزد جهنم ، زیرا من مردم را به دو قسمت تقسیم می کنم ، به آتش می گویم بگیر این را که دشمن من است ، و رها کن آن را

که دوست و ولی من است .

ای حارث چنانچه من دست ترا گرفته ام روزی پیامبر دست مرا گرفته بود و به من فرمود :

چون روز قیامت شود من دست می اندازم و قائمه عرش حق را می گیرم ، و تو دست می اندازی و دامن مرا می گیری ، و اولاد تو دست می اندازند و دامن تو را می گیرند ، و شیعیان دست می اندازند و دامن اولاد تو را می گیرند ، پس خداوند امر می نماید پیغمبر خود را با آنهائی که به او متمسک اند داخل بهشت شوند ، چون حارث این حدیث را از علی (علیه السلام) شنید ، از خدمت او مرخص شد در حالی

که از شدت خوشنودی دامن قبای او به زمین کشیده می شد و می گفت دیگر مرا باکی نیست که چه وقت مرگ به سراغم بیاید !

در « فروع کافی » آمده که : حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند :

مؤمن در وقت مرگ چشمش اشک آلود می شود ، آن وقتی است که چشم او به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) می افتد ، آیا شما ندیده اید هرگاه کسی چشمش به محبوبی که سالها او را ندیده بیفتد بی اختیار گریه می کند .

در « کشف الغمه » از حضرت باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود :

حرام است روحی از جسدی مفارقت کند تا آنکه پنج تن آل عبا ، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را نبیند ، اگر محتضر از دوستان آنها باشد به ملک الموت می گویند با او مدارا کن که

از موالیان ماست ، و اگر از دشمنان باشد می گویند به او در قبض روح سخت گیری کن !

دوستان عزیز آنچه بشارت از آیات قرآن و روایات معتبره در این صفحات خواندید ، نتیجه اعمال خود انسان و بخصوص عبادتهای او و مخصوصاً سجده های پاك و خالصانه و با حقیقت اوست ، امام صادق (علیه السلام) در متن روایت مصباح اعلام می دارند ، که بی خبر از این بشارتها و غافل و لاهی از این حقایق ، که طبعاً سجده اش در خلوت با رب شبیه مخادع با نفس است ، چهره رستگاری و فوز و فلاح را از دست داده و روی سعادت و نجات را نخواهد دید !

و چه تلخ است ساعتی که انسان دیده باز کند و ببیند بخاطر بی خبری و غفلتش از آوردن سجده حقیقی عاجز بوده و اکنون چه منافع مهم آسمانی و ملکوتی و معنوی را از دست داده و از چه درجات بلندی محروم شده است ! که اگر به این بشارتهای عاجل و راحت آجل آگاهی داشت ، سجده واقعی می آورد و از آن درجات بلند الهی بهره مند می گشت .

اکنون که مهلت حیات در اختیار ماست ، بیائید به توفیق خداوند این مهلت را غنیمت دانسته ، در پی معرفت نسبت به حقایق پس از مرگ و بخصوص بشارتهائی که قرآن و روایات به مؤمن محتضر داده برخیزیم شاید این آگاهی در عوض شدن حال و عمل ما اثر کرده ، و عبادتی و سجودی در خور حضرت او به پیشگاه مقدسش هدیه کنیم .

برخیز تا به عهد امانت وفا

کنیم

تقصیرهای رفته بخدمت قضا کنیم

بی مغز بود سر که نهادیم پیش خلق

دیگر فروتنی به در کبریا کنیم

دارالشفای توبه نبسته است در هنوز

تا درد معصیت به تدارک دوا کنیم

روی از خدا به هر چه کنی شرک حاصل است

توحید محض اگر همه رو در خدا کنیم

پیراهن خلاف بدست مراجعت

یکتا کنیم و پشت عبادت دو تا کنیم

چند آید این خیال ورود در سرای دل

تا کی مقام دوست به دشمن رها کنیم

چون برتر از مقام ملایک توان گزید

چندان بدست دیو زبونی چرا کنیم

سیم دغل خجالت و بدنامی آورد

خیز ای حکیم تا طلب کیمیا کنیم

سعدی گدا بخواهد و منعم به زر خرد

ما را وجود نیست بیا تا دعا کنیم

یا رب تو دستگیر که آلا و مغفرت

در خورد توست و در خور ما هر چه ما کنیم

وَلا بَعُدَ عَنِ اللهِ أبَداً مَنْ أحْسَنَ تَقَرُّبَهُ فی السُّجُودِ وَلا قَرُبَ إلَیْهِ أبَداً مَنْ أساءَ أدَبَهُ وَضَیَّعَ حُرْمَتَهُ وَیَتَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِسِواه .

آنکس که به پیشگاه با عظمت او سجده آورد ، و از حقیقت سجده غفلت نداشت ، و بیدار بورد که چه می کند ، و بساط و خاک درگاه که رامی بوسد و نعمت و حمد و کرامت که را به زبان گفته و با تمام وجود دنبال می کند ، از حضرت او و رحمت و عنایت و لطفش دور نیست .

و هر کس که سجودش ادب به حق نیست ، بلکه برای ارضاء میل نفس است ، و کارش فقط برای این است که گفته شود نمازی خوانده ، و حرمت و عزت مولای مهربانش را با سر هم کردن چند لغت عربی بدون توجه به صاحب عالم ضایع کرده

، و در حال سجده بدنش در برابر او بوده ولی دلش به هزار جا مسافرت کرده ، به جناب دوست نزدیک نشده و قطعاً از رحمت و کرامت حضرت حق دور مانده است .

فَاسْجُدْ سُجُودَ مُتَواضِعِ لِلّهِ ذَلیل عَلِمَ أَنَّهُ خُلِقَ مِنْ تُراب یَطَأَهض الْخَلْقُ وَأَنَّهُ اتَّخَذَکَ مِنْ نُطْفَه یَسْتَقْذِرُها کُلِّ أحد وَکُوِّنَ وَلَمْ یَکُنْ .

خداوند بزرگ آن وجود مقدس و عظمت بی نهایت در بی نهایت را سجده تواضع و ذلت کن .

آری در آیات قرآن بخصوص در آیات مربوط به خلقت و روایات و اخبار این باب و کتبی که تاکنون با معلومات کشف شده و با وسائل بسیار مجهز علمی

نوشته اند دقت کن تا از طریق آثار پی به عظمت مؤثر ببری .

با اینکه آیات و روایات باب خلقت و کتب بسیار مهم علمی در این زمینه بیش از جزء بسیار اندکی از وضع خلقت و اوضاع آفرینش را منعکس نکرده اند ، باز مطالعه در همین جزء اندک که چون مشتی بعنوان نمونه از خروار است ، آنچنان نسبت به عظمت جان آفرین انسان را مبهوت و متحیر می کند ، که سرگشته وادی اعجاب می شود ، آنگاه در برابر عظمت خلقت به کوچکی و حقارت خود بنگر ، سپس لطف بی نهایت او را در حق خویش توجه کن ، آنگاه پس از کسب این معرفت ، با تمام وجودت نسبت به حضرت او سجده تواضع و ذلت برو .

قسمت دوم

به گوشه ای از یک روایت برای تماشای دور نمای عظمت حضرت دوست توجه کن .

در آسمان ملکی است بنام خرقائیل دارای هیجده هزار بال پر قدرت ،

ما بین هر بال او تا بال دیگر پانصد سال راه ملکوتی است .

روزی بخاطرش گذشت آیا در فوق عرش چیزی هست ، خداوند قادر بالهای او را دو چندان کرد و به او امر به پرواز فرمود ، آن ملك راه پریدن گرفت بیست هزار سال به سالهای ملکوتی پرید بجائی نرسید ، باز بالها و قدرت او مضاعف شد ، و به امر حق به پریدن ادامه داد ، سی هزار سال دیگر به ملکوتی پرید ولی به سر یک ستون از ستونهای بی شمار عرش نرسید ، خداوند عالم به او وحی کرد اگر تا قیامت دنبال پریدن خود را ادامه دهی به آخر یك قائمه عرش نخواهی رسید ، ناگهان ملك فریاد زد :

سُبْحانَ رَبِّیَ الْاَعْلی وَبِحَمْدِهِ .

آری در برابر چنین خدای با عظمتی که صاحب عرش و فرش و لوح و قلم و کرسی و هفت آسمان و میلیاردها میلیارد ملائکه و جن و انس و بحر و بر و موجودات ذره بینی و غیر ذره بینی است سجده تواضع و ذلت کن ، سجده کسی که در نهایت خضوع و خشوع است و توجه به این نکته دارد که از خاك آفریده شده همان خاکی که قبل از جسم شدن برای او فرش زیر پای انواع حیوانات و مخلوقات بود .

در سجده به مواد خلقت خود توجه کن ، و بیدار باش همانطور که از خاك آفریده شدی به خاك بازگشته و در قیامت از خاك بدر خواهی شد ، تا کبر و نخوتت بخاك رود و باد عجب و خودبینی از دماغت بیرون شود !

و در وقت سجده

بیاد آر که نطفه ای بیش نبودی ، آن نطفه و آب گندیده ای که همه آن را آلوده و پلید و نجس و ناپاک می دانستند و همان هم روزی نبود به اشاره اراده او بوجود آمد !

این قسمت از روایت شاید اشاره به آن حدیث قدسی باشد که حضرت حق می فرماید :

كَيْفَ يَضْحَكُ ابْنُ آدَمَ وَأَوَّلُهُ نُطْفَةٌ مَذِرَةٌ وَآخِرُهُ جيفَةٌ قَذِرَةٌ وَأوْسَطُهُ حَمّالٌ عَذِرَةٌ نَجِسْةٌ .

پسر آدم به چه چیز خوشحال و خندان است که اولش نطفه نجس و پلید بود ، و آخرش مردار نجس است و بین این دو حالت حمال نجاسات شکم است !

کسی که اطوار خلقت ظاهر او چنین باشد ، انانیت و منیت و خودبینی و عجب و تکبر بخود راه دادنش از کمال سفاهت و حماقت و بی باکیست !

خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم

دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم

بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم

پهلوی کبائر حسناتی ننوشتیم

ما کشته نفسیم بس آوخ که برآید

از ما بقیامت که چرا نفس نکشتیم

افسوس بر این عمر گرانمایه که بگذشت

ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم

دینا که در او مرد خدا گل نسرشته است

نامرد که مائیم چرا دل بسرشتیم

ایشان چو ملخ در پس زانوی عبادت

مأمور میان بسته روان بر در و دشتیم

پیری و جوانی چو شب و روز برآمد

ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم

واماندگی اندر پس دیوار طبیعت

حیف است و دریغا که در صلح بهشتیم

چون مرغ بر این کنگره تا کی بتوان بود

یک روز نگه کن که بر این کنگره خشتیم

ما را عجب از پشت و پناهی بود آنروز

که امروز کسی را

نه پناهیم و نه پشتیم

گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت

شاید که زمشاطه نرنجیم که زشتیم

باشد که عنایت برسد ورنه مپندار

با این عمل دوزخیان کاهل بهشتیم

سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان

یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم

وَقَدْ جَعَلَ اللهُ مَعْنَى السُّجُودِ سَبَبَ التَّقَرُّبِ إلَیْهِ بِالْقَلْبِ وَالسِّرِّ وَالرُّوحِ فَمَنْ قَرُبَ مِنْهُ بَعُدَ مِنْ غَیْرِهِ ألا تَرى فی الظّاهِرِ أَنَّهُ لا یَسْتَوی حالُ السُّجُودِ إلاّ بِالتَّواری عَنْ جَمیعِ الْاَشْیاءِ وَالْاِحتِجابِ عَنْ کُلِّ ما تَراهُ الْعُیُونُ کَذلِکَ أرادَ اللهُ الْاَمْرَ الْباطِنِ .

خداوند مهربان حقیقت و معنویت سجود را سبب تقرب عبد به درگاه رحمتش قرار داده ، که قلب صافی و سرپاک و روح متصف به صفات حسنه وسیله رساندن انسان به این تقرب اند ، با این وضع هر کس به او نزدیک گردد ، از غیرش دور می شود .

نمی بینی در ظاهر امر وقتی سجود تحقق پیدا می کند که از تماشای جمیع اشیاء متواری شوی و بین تو و آنچه دیده ات می بیند حجاب برقرار گردد ، ممنوع شدن از تماشای مظاهر و قرار گرفتن حجاب بین انسان و اشیاء اقتضای کیفیت و وضع سجود است ، چون وقتی پیشانی و شش عضو دیگر به زمین رسید انسان از تمام اشیاء محجوب و دارای حالت تواری می شود ، همانطور که شکل سجود اقتضا دارد از تماشای همه چیز محروم گردی ، مراد خداوند از حقیقت سجود این است که دیده باطن از غیر او پوشیده شود ، و حضرت او در تمام شئون زندگی تو هدف و محور گردد !

فَمَنْ کانَ ظَنُّهُ مُتَعَلِّقاً فی صَلاتِهِ بِشَیْء دُونَ اللهِ فَهُوَ قَریبٌ مِنَ ذلِکَ الشَّیْءِ

بَعيدٌ عَنْ حَقيقَةِ ما أرادَ اللهُ مِنْ صَلاتِهِ قالَ اللهُ تَعالی : ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُل مِنْ قَلْبَیْنِ فی جَوْفِهِ .

پس هر کس در وقت نماز ، و سجود به حضرت دوست دلش متعلق به غیر معبود باشد و دنیا و شغل دنیا وی را مشغول کند ، گویا نمازی که وسیله قرب و نردبان رسیدن به حضرت رب العزه است ، معراج تقرب به غیر و وسیله

نزدیک شدن به دیگری قرار داده ، گوئی قصد دارد به غیر حق نزدیک شود این چنین سجده کننده از مراد الهی دور افتاده و این چنین سجده محصول نادانی و سفاهت و عین شقاوت نفس و نافرمانی انسان از مراد و مقصود خداست .

خداوند در قرآن مجید فرموده : برای هیچ کس در باطنش دو دل قرار نداده ام تا با دلی متوجه من و با دل دیگر متوجه غیر گردد پس هر کس متوجه خداست بیگانه از غیر و هر که آشنای غیر بیگانه از خداست .

و این آیه به این معنی نیست که انسان حق ندارد چیزی جز خدا را دوست داشته باشد ، بلکه متوجه این معناست که تمام دوستی ها باید تابع دوستی و عشق به حضرت حق باشد .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : قالَ اللهُ تَعالی : لا أَطَّلِعُ عَلی قَلْبِ عَبْد فَاعْلَمَ فیهِ حُبَّ الإخْلاصِ لِطاعَتی لِوَجْهی وَابْتِغاءِ مَرْضاتی إلاّ تَوَلَّیْتُ تَقْویمَهُ وَسِیاسَتَهُ .

وَمَنِ اشْتَغَلَ فی صَلاتِهِ بِغَیْری فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَهْزِئینَ بِنَفْسِهِ مَکْتُوبٌ إسْمُهُ فی دیوانِ الْخاسِرینَ .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از جناب احدیت نقل می کند : که آن جناب فرمود :

هرگاه من مطلع شوم

بر دل مؤمن و بدانم که او بندگی مرا دوست می دارد و در اطاعت من ثابت و راسخ است ، من مباشر تقویم و سیاست او می شودم یعنی او را در نظر خلائق عزیز و محترم می دارم و هیبت و سیاست او را در نظر خلائق عزیز و محترم می دارم و هیبت و سیاست او را در دل مردم می اندازم ، یا آن که متکفل احوال او شده و جمیع ما یحتاج او را از قلیل و کثیر و جلیل و حقیر ، در دنیا و آخرت برایش مقرر می نمایم .

و هر کس در نماز مشغول به غیر من باشد و از یاد من در غفلت بسر برد گویا به من استهزاء کرده ولی بداند که خودش را مسخره کرده و باعث شده از رحمت

من دور بماند ، و نیز باید بداند که من چنین غافل و بی خبری از حقایق نماز را در دیوان زیانکاران می نویسم و در قیامت با اهل خسران محشور می کنم .

این سرگشته وادی غفلت ، و گرفتار آمده به زیان و خسارت به عنوان عرض درد دل به محضر آن حضرت عرضه داشته ام :

شفای درد بی درمان توئی تو

دوای غصه هجران توئی تو

به روز لطف و احسان و عنایت

عزیزا بحر بی پایان توئی تو

شب تاریک عاشق را چراغی

بهشت و روضه رضوان توئی تو

قراری بر دل زارم نباشد

قرار این دل و هم جان توئی تو

ندیدم من وفا در طرف بستان

که من را لاله و بستان توئی تو

بود عشق تو آئین من ای دوست

مرا دین و مرا ایمان توئی تو

به دل جز تو

تمنائی ندارم

که دل را از ازل جانان توئی تو

دل مسکین تو از آغاز بردی

بر این دل دلبرا پایان توئی تو

باب هفدهم در آداب تشهد

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

ألتَّشَهُّدُ ثَناءٌ عَلَی الله فَکُنْ عَبْداً لَهُ فی السِّرِّ خاضِعاً لَهُ فی الْفِعْلِ کَما أنَّکَ لَهُ عَبْدٌ بِالْقَوْلِ وَالدَّعْوی .

وَصِلْ صِدْقَ لِسانِکَ بِصَفاءِ صِدْقِ سِرِّکَ ، فَإنَّهُ خَلَقَکَ عَبْداً وَأمَرَکَ أنْ تَعْبُدَهُ بِقَلْبِکَ وَلِسانِکَ وَأنْ تُحَقِّقَ عُبُودِیَّتَکَ لَهُ وَرُبُوبِیَّتِهِ لَکَ .

وَتَعْلَمَ أنَّ نَواصِی الْخَلْقِ بِیَدِهِ ، فَلَیْسَ لَهُمْ نَفَسٌ وَلا لَحْظَهٌ إلاّ بِقُدْرَتِهِ وَمَشِیَّتِهِ وَهُمْ عاجِزونَ عَنْ إتْیانِ أقَلِّ شَیْء فی مَمْلَکَتِهِ إلاّ بِإذْنِهِ وَمَشِیَّتِهِ وَإرادَتِهِ .

قالَ اللهُ تَعالی . . .) وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ سُبْحَانَ اللهِ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ

فَکُنْ لِلّهِ عَبْداً شَکُوراً بِالْقَولِ وَالدَّعْوی وَصِلْ صِدْقَ لِسانِکَ بِصَفاءِ سِرِّکَ .

فَإنَّهُ خَلَقَکَ فَعَزَّ وَجَلَّ أنْ تَکُونَ إرادَهٌ وَمَشِیَّهٌ لاِحَد إلاّ بِسابِقِ إرادَتِهِ وَمَشِیَّتِهِ ، فَاسْتَعْمِلِ الْعُبُودِیَّهَ فی الرِّضا بِحِکْمَتِهِ وَالْعِبادَهِ فی أداءِ أوامِرِهِ وَقَدْ أمَرَکَ بِالصَّلاهِ عَلی نَبِیِّهِ مُحَمَّد ۹ فَأوْصِلْ صَلاتَهُ بِصَلاتِهِ وَطاعَتَهُ بِطاعَتِهِ وَشَهادَتَهُ بِشَهادَتِهِ .

وَانْظُرْ أنْ لا یَفُوتَکَ بَرَکاتُ مَعْرِفَهِ حُرْمَتِهِ فَتُحْرَمُ عَنْ فائِدَهِ صَلاتِهِ وَأمْرِهِ بِالاْسْتِغْفارِ لَکَ وَالشَّفاعَهِ فیکَ ، إنس أتَیْتَ بِالْواجِبِ فی الاْمْرِ وَالنَّهْیِ وَالسُّنَنِ وَالاْدابِ وَتَعَلَّمْ جَلیلَ مَرْتَبَتِهِ عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

ألتَّشَهُّدُ ثَناءٌ عَلَی الله فَکُنْ عَبْداً لَهُ فی السِّرِّ خاضِعاً لَهُ فی الْفِعْلِ کَما أنَّکَ لَهُ عَبْدٌ بِالْقَوْلِ وَالدَّعْوی .

امام صادق (علیه السلام) در این باب بسیار مهم سخن از تشهد و حقیقت آن ، و اینکه عبد باید چگونه تشهد بگوید و چسان ظاهر و باطنش با تشهد هماهنگ شود ، و اینکه این کلمات و الفاظ و اقوال فقط و

فقط نشانه ای و علامتی جهت هدایت به مفاهیم و حقایق است و خود این الفاظ هدف نیست ، بلکه وسیله و وسایلی برای رسیدن و رساندن به اصل مقصود است که خدای متعال و اجرای اوامر اوست سخن بمیان آورده است .

امام صادق در این فصل به انسان تفهیم می کند که به ادراک حقیقت تشهد به این معنی برس ، که قدرتی و اراده ای و مشیتی و حول و قوه ای و یار و یاوری و معین و ناصری و معبود و معبود و مقصودی در این صحنه پهناور خلقت جز خدای مهربان نیست و این همه از یک قسمت از تشهد که « لا ـ اله الا ـ الله » است استفاده می شود و این تو هستی که در درجه اول با زبان سپس با عملت باید حقیقت را در تمام شئون حیات و زندگیت تجلی دهی ، اگر بخواهی زحمت ادای کلمات را با زبان تنها متحمل شوی ، ولی در اتصال با مفهوم و معنی و مصداق و حقیقت آن کلمات پیدا نکنی کاری صورت نداده و عملی از تو انجام گرفته و در حقیقت نماز نخوانده ای یا تشهد بجای نیاورده ای .

امام صادق در این روایت بسیار مهم می خواهند بگویند ، چون نسبت به حضرت حق دارای عرفان قلبی شدی حتمیت این مسئله و ضرورت این موضوع بر تو روشن می گردد که باید نسبت به تمام نعمت های الهی به اداء شکر عملی قیام کنی ، و حضرت معبود را عملاً سپاس و ثناگوئی . و نیز در این روایت تعلیم و ادای شکر واقعی ،

توسل به پیامبر عزیز اسلام و وصله و اتصال اعتقادی و اخلاقی و عملی به آن جناب است ، و بدون شناخت او و نگاهداشت حرمت او ، امکان شناخت حق و نگاه داشت حرمت حق و جلب رضایت و خوشنودی حق وجود ندارد .

و می خواهند بگویند ، پیغمبر از جانب حضرت حق نسبت به امت مأمور به دو امر بسیار مهم اند :

۱ استغفار جهت است .

۲ شفاعت از امت .

و تو اگر به حضرت او معرفت پیدا نکنی ، و مجذوب حوزه با عظمت نبوت او نگردی ، و هماهنگ با او در حرکت نباشی ، به جلب رضایت او موفق نگردی ، از این دو فایده عظیم چگونه بهره مند خواهی شد ؟ !

این است عظمت مسئله تشهد و در صورت تحقق حقایق تشهد در شخص نمازگزار عظمت تشهد خوان .

و این است بزرگی و جلالت و قدر و شأن رسول الله (صلی الله علیه وآله) و جلالت قدر آن کسی که موفق به شناخت حضرت شد ، و خویش را در حدود امکان با شئون اعتقادی و اخلاقی و عملی آن جناب هماهنگ کرده است .

حقیقت تشهد

قسمت اول

واقعیت و حقیقت تشهد همانطور که حضرت صادق (علیه السلام) در ابتدای روایت

بیان فرموده اند ثناء و حمد و سپاس حضرت حق است . البته گوینده این ثنا و اقرار کننده به این حقیقت وقتی در ادعای خود راستگو و صادق است که عملش با قولش موافق باشد و در باطن خود نسبت به تمام برنامه های حق قلب خاضع و دل راضی داشته باشد .

أشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاّ اللهُ وَحْدَهُ

لا شَریکَ لَهُ .

باید با معرفت کامل ، و عرفان واضح ، و قلبی نورانی و دلی خاضع ، و عقلی سالم ، وارد این فضای لا یتناهای ملکوتی شد .

بالقلقه زبان و دل خالی از عرفان ، و قلب ظلمانی ، و روح آلوده ، و نفس ظالم ، و هوای خائن ، و اعضا و جوارح عاصی ، راه به این مقصد اعلی و هدف والا غیر ممکن است .

کسی که می خواهد تشهد بخواند و در ضمن تشهد مورد تصدیق آن شاهد عالم آرا قرار بگیرد ، باید تمام هویت و هستی و وجودش قائم به تشهد شود .

یعنی معبودی و مولائی و معشوقی جز حضرت او نداند ، و تمام الهه های باطل و معبودهای قلابی را با همه جذبه و کشش ظاهری که دارند با تمام وجود با قدرت شهادتش که برخاسته از تمام هویت اوست دفع کند و فضای با عظمت حیات را جهت حکومت تشریفی و فرمان فرمائی قانونی حضرت او از بیگانه خالی نماید .

به آلودگی به پلیدی ریا که خود خطی از شرک است ، با آلودگی و ابستگی به طاغوت که عین شرک است ، با پلیدی اتصال به بت هوا که سخت ترین رشته شرک است ، با توسل به بت های بی جان و جاندار ، که حقیقت شرک است ، اگر در نماز با تمام قدرت فریاد برآید :

أشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ .

از جانب معبود حقیقی و مقصود واقعی فریاد برخواهد آمد ، ای دروغگو حیا نمی کنی که در عین شرک ، و با اتصال

به بت هوا ، و با تمسک به بت های جاندار و بیجان برای این چند روزه بی قیمت زندگی مادی ، خود را در سلک موحدان قلمداد کرده و با اینکه خطی از توحید و اثری از موجد بودن در تو نیست شهادت به وحدانیت و بی شریکی خدا می دهی ! !

تو که دارای این همه معبود باطلی ، تو که در جنب حضرت او این همه شریک بی جان و با جان گذاشته ای ، چگونه می گوئی :

أشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَريکَ لَهُ .

اگر کسی به حقیقت بخواهد بگوید :

أشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَريکَ لَهُ .

باید تمام معبودهای باطل را عملاً نفی کند و از این جهت به فضای با عظمت آزادی و استقلال کامل برسد ، به فضای باز و آزادی که عقل از شوائب و اسارت نسبت به جادوگریهای مکتب های ضد خدا ، و روح از حالات شیطانی ، و نفس از رذائل اخلاقی ، و قلب از نفاق و ریا ، و عمل از گناه و معصیت به تمام م عنی آزاد گردند ، و این همه با تمام وجود تسلیم خدای واحد بی شریک شده و در مدار بندگی حضرت او به گردش آیند .

شما روایات وارده در اصول معتبره را به دنبال آیات قرآن مجید دقت کنید ، که اولیاء دین تمام اعمال عبادی بنی امیه و کارگزارانشان و بنی عباس و عمالشان و هر طاغوتی با دستیارانشان را با کمال شدت باطل اعلام کرده اند ، و عاقبت آنان را عاقبتی شوم و پایان کارشان را

جهنم می دانند ، چرا که در تشهد در نماز شهادت به حق و وحدانیت و بی شریکی او می دادند ولی در جنب حق عبادت

و اطاعت و مالکیت حضرت حق ، بنی امیه و بنی عباس و طاغوت های گوناگون را عبادت واطاعت می کردهوبرای آنان حق مالکیت بر نفوس و اعراض قائل بودند.

در حالی که حق عبادت و اطاعت و مالکیت انحصاری است و آن هم مخصوص به ذات اقدس احدیت و خداوند بدون ضد و ند و بی شریک است .

رعایت این حقوق بطور قطع با اقرار تنهای زبان میسر نیست ، تحقق این حقوق که بقول حضرت سجاد در رساله حقوقیه اکبر حقوق است به عبادت میسر است آنهم عبادت همراه با شرایط ، که شرایطش عبارت است از عبادت به دستور خدا و برای خدا و صحیح بجا آوردن مسائل فقهی آن است ، و این عبادت دارای مفهوم وسیعی به وسعت حیات و زندگی است و آن عبارت از رعایت عملی تمام حقوق الله و حقوقی است که به دستور حضرت حق نسبت به مردم باید ادا شود .

چون انسان به چنین عبادت وسیعی در حد تکلیف و قدرتش موفق شد ، موحد است ، و در تشهد خود در شهادت به اینکه خدائی جز خدای عالم نیست و وحدت مخصوص اوست و برایش شریکی نمی باشد راستگوست ، و به قول حضرت صادق (علیه السلام) در سر باطن عبادت کرده ، و در فعل ظاهر خضوع به خرج داده و عملش با قول و ادعایش مساوی شده و تشهدش تشهد حقیقی ، و باز به فرموده حضرت صادق

(علیه السلام) آن تشهد ، ثناء خدا و سپاس و حمد آن حضرت است .

ثنـاء واقعی و سپاس و حمـد و اقرار حقیقی از کسـی صـادر می گردد ، که اولاً از طریق قرآن و معارف و آثار عالم با عظمت خلقت ، حضـرت حق ، و اسـماء حسـنی و صـفات علیایش را شـناخته باشـد ، ثانیاً از پس آن شـناخت به ادای واجبات و ترک محرمـات قیام نموده ، ثالثاً به اراده خـدای مهربان در تمام انـدازه گیریها و تقـدیرات و قضاها در حق خودش و دیگران و تمام موجودات خوشنود و راضی باشد ،

و امتحانات و ابتلائات را هر چند به وزن کوه ها بر انسان فشار وارد کند ، عنایت او دانسته و علت رشد و کمال خود و رسیدن به مقام قرب حضـرت جانان بدانـد ، و در این اعتقاد و معرفت و در این مجاهدت و کوشـش سـر از پا نشـناخته و عاشـقانه سـر تواضع به کوی محبوب گذاشـته و به حمـد و ثنـا و اقرار به وحـدانیت و عـدل و حکمت حضـرت رب العزه مشغول باشـد ، و کلمات نماز بخصوص ذکر رکوع و سـجود و تشهد را با کمال معرفت و نشاط ، و از کانون گرم قلبی مملو از عشق و محبت و رضـایت به حضـرت مولاـ محبـوب خم به ابرو نیـاورده ، و ترش نکنـد ، و آنچه ظـاهرش تلـخ و بـاطنش رشـد و کمـال است ، همچون شیر به شکر آمیخته و عسل انگبین از دست با محبت محبوب نوش جان کند .

یا رب آن لعل شکرین چه خوش است

یا رب آن روی نازنین چه

خوش است

با لبش ذوق هم نفس چه نکوست

با رخش حسن هم قرین چه خوش است

از خط عنبرین او خواندن

سخن لعل شکرین چه خوش است

ور زمن باورت نمی افتد

بوسه زن بر لبش ببین چه خوش است

مهرِ جانان به چشم جان بنگر

در میانِ گمان یقین چه خوش است

من زخود گشته غایب او حاضر

عشق با یار هم چنین چه خوش است

آنکه اندر جهان نمی گنجد

در میانِ دل حزین چه خوش است

تا فشاند بر آستان درش

عاشقی جان در آستین چه خوش است

در جهان غیر او نمی بینم

دلم امروز هم برین چه خوش است

که همه اوست هر چه هست یقین

جان و جانان و دلبر و دل و دین

بیدلی را که عشق بنوازد

جانِ او جلوه گاه خود سازد

دلِ او را زغم به جان آرد

تنِ او را زغصّه بگدازد

به خودش آنچنان کند مشغول

که به معشوق هم نپردازد

چون کند خانه خالی از اغیار

آن گهی عشق با خود آغازد

زلفِ خود را به رخ بیاراید

رویِ خود را به حسن بترازد

بر لبِ خویش بوس ها شمرد

با رخِ خویش عشق ها بازد

چون درون را همه فرو گیرد

ناگهی از درون برون تازد

با عراقی کرشمه ای بکند

دل او را به لطف بنوازد

تا به مستی زخویشتن برود

به جهان این سخن در اندازد

که همه اوست هر چه هست یقین

جان و جانان و دلبر و دل و دین

مگر اقرار حقیقی به وحدانیت او ، و نفی شریک از جناب او ، و شهادت به اینکه حضرتش مستجمع جمیع صفات کمال است

و خلاصه مگر تحقق تشهد حقیقی بدون قلب سلیم ، و دل پاك و جان آراسته ، و نفس پیراسته ممکن است ؟

ای رفیقان ، ای همسفران ، ای عزیزان ،

ای دردمندان ، ای مستمندان ، ای فقیران ، ای بیچارگان ، ای آوارگان ، بیائید به دور هم حلقه زده و مدتی با چشم سر و دل ، بر حقارت و ذلت و مسکنت و آن همه بار گناه درونی و برونی خود اشک بریزیم ، و دامن آلوده جان و قلب و نفس و عقل و فطرت را با این حزن درون و اشک برون پاک کنیم ، و با درخواست توفیق از او قدم از میدان گناه بیرون نهیم ، و از این منجلاب خطرناک محدودیت و مادیت و عصیان خود را نجات داده ، به کوی او روی آوریم ، و پس از بهره گیری از دریای معارف الهی به تشهد بنشینیم ، باشد که تشهد ما با دعا و گفتار ما یکی شود و تا اندازه ای از این راه رضای محبوب و خوشنودی معشوق را جلب کنیم ، ای امید دل نا امیدان ، ای داروی دردمندان ، ای جلیس ذاکران ، ای مونس خسته دلان ، ما را از غرقاب گناه و ظلمت عصیان نجات داده ، و جان و دل ما را به نور عشقت روشن کن ، و سر ما را بر خاک آستانت فرود آر ، و خود با آن عنایت و کرم و لطف و محبت تشهد را ازعمق وجود ما ، با زبان ما بگو که ما را برای تحقق تشهد حقیقی و ثنای واقعی تو غیر از این راهی نیست .

تشهد انسان با معرفت و هماهنگ با خواسته های حق و راضی به قضا و قدر الهی قیمت دارد و آن تشهد

چه در نماز چه با زبان حال و چه در هر موقعیت دیگر ثنا و سپاس الهی است .

شب عاشورا را در نظر بیاورید ، گرگان درنده صحرای ضلالت و سکان وادی ظلمت ، و وحشیان بیابان پستی و دنائت گروه گروه برای کشتن بهترین فرزند آدم وادر کربلا- می شوند ، در خیام عاشقان الهی و تربیت یافتگان مکتب ربوبی قحط آب است ، صدائی جز صدای اسلحه ها و عربده های دشمن ، و مناجات و گریه های دوستان حق و ناله زن و فرزند پیامبر شنیده نمی شود ، بر حسین عزیز این عارف عاشق و محب صادق ، و سرحلقه شهیدان و یارانش مسلم است که از طلوع آفتاب فردا تا بعد از ظهر قطعه قطعه خواهند شد و بدن عریان آنان در تف آفتاب خواهد ماند ، و زن و بچه آنانکه عیال و ناموس خدای جهان آفرین اند به اسارات برده خواهند شد ، در وسط چنین دریای پر موج ، و بیابان پر حادثه ای ، در کمال انبساط و نشاط و عشق و محبت و رضایت و خشنودی از مولا و محبوب خود و یاران و زن و فرزندش تا صبح به نماز ایستادند و حتی نماز شب خود را پس از اینکه شب از نیمه گذشت به بهترین وجه ادا کردند و این پاکان و هماهنگان با حق و عاشقان جان برکف ، در تشهد تمام رکعات به عالی ترین وجه ممکن به این معنی شهادت دادند که معبودی به حقیقت جز وجود مقدس خدای عالم آفرین وجود ندارد ، و وحدانیت و بی شریکی مخصوص

ذات اقـدس اوست ، و به قول حضـرت صـادق : در بن ورطه هولنـاک با تمام وجود و از سـر عشق و محبت و سوز و ساز ثنای خدا گفتند ، و معرفت والا و عمل خالص و اقرار به وحدانیت حق را نثار پیشگاه معشقو کرده و با نماز اول

شب تا سـحرشان رضایت و خشـنودی خود را نسبت به آن همه ابتلاء و مصیبت که عامل رشد و کمال آنان و بیداری جهانیان تا قیامت بود اعلام نمودند .

أشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ .

قسمت دوم

ای عزیزان ، ای همسـفران ، ای جوانـان ، ای مو سپیـدان ، ای مردان ، ای زنـان آیـا مـا در تمـام مـدت ع مر خود با این هزاران رکعت نمـاز واجب و مسـتحبی که خوانـده ایم ، یک بار اتفاق افتاد که بـدین گونه تشـهد گفته و ثنای حق را بنحو حقیقت از خود بروز داده و سپاس آن جناب را تحقق واقعی بخشیده باشیم .

حسـین (علیه السـلام) در شب عاشورا ، آن شب پر از حادثه و آبسـتن به تمام حوادث ، در دریائ از اسلحه های دشمن و کینه هـای گرگـان آدم خوار ، بـا کمال رضایت و خشـنودی از حق ، و با روحی پاک و قلبی مملوم از عشق ، و زبانی پر از نور ، و وجودی پر از صدق ، در برابر اصحاب کرامش ، آن اصحابی که در اولین و آخرین نمونه نداشتند ، موجودیت خود و یارانش را در پیشگاه خداوند عزیز اینگونه نشان داد .

أُثْنی عَلَی اللهِ أحْسَنَ الثَّناءِ وَأحْمَدُهُ عَلَی السَّرّاءِ والضَّرّاءِ أحْمَدُکَ اللّهُمَّ

عَلی أنْ أکْرَمْتَنا بِالُّنبُوَّهِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْانَ وَفَفَّهْتَنا فی الدینِ وَجَعْلتَ لَنا أسْماعا وَأبْصارا وَأفئِدَهً فَاجْعَلْنا مِنَ الشّاکِرینَ .

خدا را ثنا و سپاس می گویم به نیکوترین و کامل ترین سپاس بر تمام خوشی ها و هر چه رنجه و مصیبت و مشکل در راه رسیدن به لقاء اوست ، با تمام وجودم حضرت حق را شکر می گذاردم .

بار الها حمد و ثنا مخصوص به وجود مقدس توست ، که ما را به نور نبوت و آشنایی با پیامبر و عمل به دستور او ، و آگاهی به قرآن و فهم دین گرامی داشتی ، و برای ما گوش ها و چشم ها و قلب ها برای درک حقایق قراردادی

و توفیق عنایت کردی که تا امشب که شب پایان زندگی محدود دنیائی ماست از تمام این وسائل در راه بندگی تو بهره مند شویم ، پس ای محبوب و معشوق من همه ما را از گروه بندگان شاکرت به حساب آور .

راستی مست معرفت و شیدای عمل برای محبوب ، و عاشق وارسته و عارف جان باخته و عالم عامل و آگاه بصیر ، و دانای خبیر و پروانه شمع وجود حق ، با جان و مال و زن و فرزند و زبان و بیان و فکر در راه معشوق و برای محبوب چه می کند ؟

آیا چنین انسانی جز محبوب می بیند ، و غیر معشوق می شناسد ، و چیزی غیر او می طلبد و غیر او می گوید ، و جز راه او می پوید ، به حقیقت معشوق قسم است نه ، عاشق با همه وجود ، همه وجود معشوق را

می بینـد و می خواهـد و بس و جز از او از کسـی دم نمی زنـد و هر چـه را در دنیـا می بینـد تجلی او می بینـد و هر چـه را می خواهـد برای او ، به عشق او و در راه او می خواهـد و مرام مقـدس و عقیـده پـاک او ، همـان است که سـر حلقه عارفـان ، امام عاشـقان ، پیشوای واصـلان ، امیر مؤمنـان ، مظهر العجـائب و مظهر الغرائب ، غـالب کل غالب حضـرت علی بن ابی طالب بیان داشت ، بیانی به وسعت همه عالم ، و به وسعت همه وجود و هویت و موجودیت بی نهایتش .

مأ رَأیْتُ شَیْئاً إلاّ وَرَأیْتُ اللهَ قَبْلَهُ وَمَعَهُ وَبَعْدَهُ .

چیزی را در عالم ندیدم مگر اینکه خدا را قبل از او و با او و بعد از او دیدم !

بیائید در این زمینه ترکیب بند عارف شـیدا ، فخرالدین عراقی را با هم زمزمه کنیم و با دلی پر از سوز ، و چشمی پر از اشک و جـانی پر از آه به درگـاهش بنـالیم و از حضـرتش که عطـابخش به تمـام موجودات است و هیـچ بخلی در ذاتش وجود نـدارد بخواهیم ، که ما را از این محدودیت و ظلمت طبیعت رها کرده به مسلک آن عاشقان عارف ملحق کند .

در جام جهان نمای اول

شد نقش همه جهان مشکل

جام از می عشق برتر آمد

گشت این همه نقش ها ممثل

هر ذره از این نقوش و اشکال

بنمود همه جهان مفصل

یک جرعه و صد هزار ساغر

یک قطره و صد هزار منهل

بگذر تو از این قیود مشکل

تا مشکل تو همه شود حل

با این همه

این نقوش و اشکال

بگذار اگر چه نیست مهمل

کین نقش و نگار نیست الا

نقش دومین چشم احول

معلوم کنی که اوست موجود

باقی همه نقش ها مخیل

خواهی که به نور این حقیقت

چشم دل تو شود مکحل

اخلاق و نقوش خود بدل کن

چون گشت صفات تو مبدل

خود را به شراب خانه انداز

کانجا شود این غرض محصل

زان غمزه نیم مست ساقی

گر بتوانی به وجه اکمل

بستان قدحی و بی خبر شو

از هر چه مفصل است و مجمل

پس هم به دو چشم مست ساقی

می کن نظری به چشم اجمل

می بین رخ جان فزای ساقی

در جام جهان نمای باقی

عشق است که هم می است و هم جام

عشق است می حریف آشام

این جام جهان نمای اول

عکسی بود از صفای آن جام

وین غمزه نیم مست ساقی

نوشد هم از این می غم انجام

این جام بسر نرفت و زین فیض

گشت آب حیات در جهان عام

زین آب پدید شد حیاتی

شد هجده هزار عالمش نام

آغاز جهان ببین چه چیزست

بنگر که چه باشدش سرانجام

هر چیز از آنچه گشت پیدا

آن چیز بود به کام و ناکام

آن را که زمی سرشت طینت

بی می نفس نگیرد آرام

وآنکس که هنوز در خمار است

هم مست شود ولی به ایام

خرم دل آنکه از لب یار

جام می ناب می کند وام

ای بی خبر از شراب مستی

ننهاده زخویشتن برون گام

در صومعه چند دیگ سودا

پختیم و هنوز کار ما خام

در میکده نیز روزکی چند

بنشین تو زوقت روز تا شام

می نوش به کام دوست باده

پس هم بدو چشم آن دل آرام

می بین رخ جان فزای ساقی

در جام جهان نمای باقی

پیش از عدم و وجود عالم

وز کاف کن و کتاب مبرم

از عشق ظهور عشق درخواست

اظهار حروف اسم اعظم

برداشت بجای خامه انگشت

زد در

دهن و نوشت در دم

برکف بنوشت نام و چه نام

نامی که طلسم اوست آدم

در همزه او وجود مدرج

در نقطه او حروف مدغم

بنوشت و بخواند و باز پوشید

از دیده هر که نیست محرم

ای طالب اسم اعظم این نام

خواهی که تو را شود مسلم

مفتاح جهان گشا بدست آر

بگشا در این طلسم محکم

بینی که همه به تو مضاف است

معنی صریح و اسم مبهم

چون بند طلسم واگشودی

بینی که توئی خود اسم اعظم

اسمی که حقیقت مسماست

گر دانستی اصبت فالزم

ورنه کم نام و ننگ خود گیر

می زن در میکده دمادم

چون بگشایند ناگه آن در

بگشای دو چشم شاد و خرم

می بین رخ جان فزای ساقی

در جام جهان نمای باقی

پیش از عدم و وجود اغیار

وز سلطنت و ظهور اظهار

سلطان سرای عشق فرمود

پاکست سرای ما زاغیار

یعنی که بجز حقیقت او

در دار وجود نیست دیار

واجب شود از شهادت و حکم

کز غیر نه عین بد نه آثار

لیکن چو به غیر کرد اشارت

اغیار ظهور کرد ناچار

چندان که همه گواه گشتند

بر هستی وحدتش بیک بار

دیدند عیان که اوست موجود

ویشان همگی بحال و پندار

گشتند همه گواه و رفتند

هم با سر نیستی دگر بار

این بود شهادت اولوالعلم

وین بود فرشته را هم اقرار

این بود همه بدایت خلق

وین بود همه نهایت کار

این کثرت نفس بهر آن بود

تا وحدت از آن شود پدیدار

چون ظاهر شد که جز یکی نیست

چه فایده از ظهور بسیار

گر در نظر تو کثرت آید

قسمت سوم

وحدت بود آن ولی به اطوار

چون سر کثیر جمله دیدی

کثرت همه نقش وحدت انگار

فی الجمله زغیر دیده بر دوز

این است طریق اهل انوار

می بین رخ جان فزای ساقی

در جام جهان نمای باقی

عشق از سر کوی خود سفر کرد

بر مرتبه ها همه گذر کرد

صحرای وجود گشت

در حال

هر کتم عدم که پی سپر کرد

می جست نشان صورت خود

چون در دل تنگ ما نظر کرد

وا یافت امانت خود آنجا

آنگه چو نظر به بام و در کرد

خود آن سر کوی بود که اول

زآنجا به همه جهان سفر کرد

جان را به امانت خود آنجا

وا داشت لباس خود بدر کرد

در جان پوشید و باز خود را

آن بار لباس مختصر کرد

و آنگاه چو آفتاب تابان

سر از سر هر سرای در کرد

اول که بخود نمود خود را

انسان شد و نام خود بشر کرد

فی الجمله به چشم بند اغیار

ظاهر شد و نام خود دگر کرد

تغییر صور کجا تواند

در نعت کمال او اثر کرد

تقلیب و ظهور او در احوال

اظهار کمال بیشتر کرد

ای دیده تو نیز دیده بگشای

ما را چو زخویشتن خبر کرد

می بین رخ جان فزای ساقی

در جام جهان نمای باقی

عشق از پس پرده روی بنمود

کردم چو نگاه روی من بود

پیش رخ خویش سجده کردم

آن لحظه که او جمال بنمود

خود را به کنار در کشیدم

آنگاه که او کنار بگشود

دادم همه بوسه بر لب خویش

آندم که لبم لبانش می سود

بودیم یکی دو می نمودیم

نابود شد آن نمود در بود

چون سایه به آفتاب پیوست

از ظلمت بود خود برآسود

چون سوخته شد تمام هیزم

پیدا نشود از آن سپس دود

گویند که عشق را بپوشان

خورشید به گل نشاید اندود

آن کس که زیان خویش خواهد

پند من و تو نداردش سود

پروانه که ذوق سوختن یافت

نبود به شعاع شمع خشنود

این حال اگرت عجب نماید

بشنو زمن ار توانی اشنود

برخیز اگر حریف مائی

آهنگ شراب خانه کن زود

می باش خراب در خرابات

ور بتوانی به چشم مقصود

می بین رخ جان فزای ساقی

در جام جهان نمای باقی

یاری ست مرا ورای پرده

انوار رخش سوای

پرده

برداشت زرخ نقاب و گفتا

می بین رخ من بجای پرده

هرچ از دو جهان ترا خوش آید

میدان که منم ورای پرده

عالم همه پرده مصور

اشیا همه نقش های پرده

در پرده چو من سخن سرایم

چون خوش نبود نوای پرده

این پرده مرا زتو جدا کرد

اینست خود اقتضای پرده

نی نی که میان ما جدائی

هرگز نکند عطای پرده

تو تار ردای کبریائی

ما را نبود ردای پرده

جای تو همیشه در دل ماست

بیرون زدرست جای پرده

من مردم دیده جهانم

دیده نبود سزای پرده

گر غیر من است پرده خود نیست

ورنه منم انتهای پرده

تو هم به سزای پرده برخیز

وز دیده خود گشای پرده

می بین رخ جان فزای ساقی

در جام جهان نمای باقی

آن مرغک نازنین پر و بال

گشتی همه گرد کوه اقبال

بودی شب و روز در تکاپوی

کردی همه ساله کشف احوال

جائی برسید او به یک دم

کانجا نرسد کسی به صد سال

در اوج فضای عشقورزی

پرواز گرفت و من به دنبال

ناگاه عقابی اندر آمد

آورد شکسته را به چنگال

او را چه محل که هر دو عالم

چون باز کند زهم پر و بال

در قبضه او چنان نماید

کاندر رخ خوب نقطه خال

خالی است جهان شکار وحدت

کثرت عدم محال در حال

این حال ترا چو گشت روشن

بگذر زحدیث پارو امسال

گرد سر کوی حال می گرد

خاک در او به دیده می مال

تا کشف شود ترا حقیقت

از آینه عدوم اعمال

ظاهر گردد ترا به تفصیل

این راز که گفته شد به اجمال

دیدی چو یقین که می توان دید

پس بر در دل نشین چو ابدال

می بین رخ جان فزای ساقی

در جام جهان نمای باقی

معرفت به حق ، و شناخت حضرت او ، و توجه به مبدأ عالم ، و محبوب و معشوق واقعی جهان هستی که به قول حکیم متأله

و محدث خبیر و عاشق واصل و عارف کامل ، با اندیشه و دقت و پیگیری در هشت مسئله حاصل می شود :

۱ وجود حق تعالی .

۲ توحید حضرت او « نظری و عملی » .

۳ تنزیه وجود مقدس او .

۴ صفات علیای حضرت حق .

۵ نعوت جناب او .

۶ اسماء حسنای حضرتش تقدس و تعالی .

۷ افعال و قضا و قدر او جلّ اسمه .

۸ آثار رحمت و آیات عظمت او جل جلاله .

از اعظم واجبات و در رأس فرائض و هدف اصلی بعثت انبیاء و نزول کتب و تنها مایه سعادت دنیا و آخرت انسان است ، که توضیح هر یک از این هشت بخش با کمک آیات قرآن و معارف اصیل اسلامی و حالات و اخلاق عرفای کامل ولو بطور اختصار از هشت جلد کتاب ضخیم و پر حجم هم تجاوز می کند ،

و بهتر این است که عزیزان خواننده ، و عاشقان معارف با قلبی پاک و روحی آراسته ، و سینه ای مالامال از نور ، این هشت فصل را در کتاب تکوین ، و تشریع دنبال کرده و از این طریق به کسب معرفت نسبت به توحید برخاسته و خیر دنیا و آخرت خویش را تأمین نمایند ، و چون این معرفت برای شخص حاصل شود ، و به دنبال آن اقدام به حکمت عملی نماید ، بطور حقیقی و جدی و با تمام اخلاص و صدق امکان دارد در نماز خود بگوید :

أَشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ .

بدون این معرفت و بدون عمل بر اساس

آن معرفت البته در حد وسع و بقدر تکلیف ، امکان ثنای حقیقی و سپاس واقعی وجود ندارد ، راستی انسان ثنای حقیقتی که در نزدش مجهول است چگونه بگوید . و سپاس وجودی را که برایش ناشناخته است چگونه بجای آورد ، و چیزی که نمی شناسد و از او خبری ندارد چگونه اقرار کند ؟

آری بر اثر عدم معرفت و جهل به حقیقت که ناشی از تعطیل فکر ، و عدم توسل به انبیاء و امامان است ، مسئله کفر ، شرك ، و بقول قرآن مجادله در حق پیش می آید ، و انسان غرق در تاریکی و ظلمت شده به دارالبوار رهسپار گشته و اطرافیان خود را هم به هلاکت و نابودی و خری دنیا و عذاب آخرت می کشد !

قرآن مجید می فرماید :

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدىً وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ .

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ

كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۱) .

قسمت چهارم

آیا شما مردم به حس مشاهده نمی کنید ، که خداوند انواع موجوداتی را که در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده است ، و نعمتهای ظاهر و باطن خود را کامل و فراوان در اختیار شما قرار داده ، با وجود این برخی از مردم ، بدون اتکاء به دانش فکری و عقلی و بدون نور هدایت که از انبیاء و امامان بگیرند و بدون تکیه بر کتاب روشن حق در الوهیت و

ربوبیت و وحدانیت حق مجادله می کنند .

چون به این مردم گفته شود ، که بیائید و از کتابی که خدا برای هدایت خلق فرستاده پیروی کنید ، در جواب می گویند : ما تنها از طریقی که پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم ، ای رسول ما به آنان بگو آیا اگر پدرانتان را شیطان از طریق غفلت و گمراهی به دوزخ کشیده باشد ، باز شما از آنان اطاعت می کنید ؟

از آیه اول این دو آیه استفاده می شود که معرفت به خدا ، با تکیه بر علم فکری و عقلی و نظری ، و توسل به انبیاء و امامان و رجوع محققانه به کتاب خدا حاصل می شود ، و چون این معرفت حاصل شد ، ثنای انسان نسبت به او چه در تشهد چه در غیر تشهد ثنای حقیقی و سپاس واقعی و شکر صادقانه است .

اما توجه به آثار و آیات و خلقت آسمانها و زمین و موجودات مسخر شده برای انسان که در ابتدای آیه است معرفت به وجود حق و توسل به انبیا و امامان و تکیه بر کتاب معرفت به اسماء و صفات و نعوت و تنزیه و قضا و قدر ، و وحدانیت حضرت حق می آورد ، بدون سیر در این سه مرحله تحصیل معرفت واقعی میسر نیست .

۱ سوره لقمان (۳۱) : ۲۰ ۲۱ .

در زمینه توجه به آثار و آیات خلقت و آفرینش مطالعه هزاران کتاب لازم است ، که دورنمائی از آن کتب را در ضمن یکی از قصائد مفصل توحیدیه سعدی می خوانید .

فضل خدای

را که تواند شمار کرد

یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد

آن صانع لطیف که بر فرش کائنات

چندین هزار صورت الوان نگار کرد

ترکیب آسمان و طلوع ستارگان

از بهر عبرت نظر هوشیار کرد

بحر آفرید و بر و درختان و آدمی

خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد

الوان نعمتی که نشاید سپاس گفت

اسباب راحتی که ندانی شمار کرد

آثار رحمتی که جهان سر بسر گرفت

احمال منتی که فلک زیر بار کرد

معمار کوهسار بنطع زمین بدوخت

تا فرش خاک بر سر آب استوار کرد

اجزای خاک مرده به تشریف آفتاب

بستان میوه و چمن و لاله زار کرد

ابر آب داد بیخ درختان تشنه را

شاخ برهنه پیرهنش نوبهار کرد

چندین هزار منظر زیبا بیافرید

تا کیست کو نظر زسر اعتبار کرد

توحیدگوی او نه بنی آدمند و بس

هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

شکر کدام فضل به جای آورد کسی

حیران بماند هر که در این افتکار کرد

گوئی دوام روح که در کالبد دمید

یا عقل ارجمند که با روح یار کرد

لال است در دهان بلاغت زبان فضل

از غایت کرم که نهان آشکار کرد

سر چیست تا بطاعت او بر زمین نهیم

جان در رهش دریغ نباشد نثار کرد

ای قطره منی سر بیچارگی بنه

که ابلیس را غرور منی خاکسار کرد

بخشندگی و سابقه لطف و رحمتش

ما را به حسن عاقبت امیدوار کرد

پرهیزکار باش که دادار آسمان

فردوس جای مردم پرهیزکار کرد

هر کو عمل نکرد و عنایت امید داشت

دانه نکشت ابله و دخل انتظار کرد

نابرده رنج گنج میسر نمی شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

دنیا که جسر آخرتش خواند مصطفی

جای نشسته نیست بباید گذار کرد

دارالقرار خانه جاوید آدمی است

این جای رفتن است نشاید قرار کرد

چند استخوان که هاون دوران

روزگار

خردش چنان بکوفت که خاکش غبار کرد

ظالم بمرد و قاعده زشت از او بماند

عادل برفت و نام نکو یادگار کرد

عیسی به عزلت از همه عالم کناره جست

محبوبش آرزوی دل اندر کنار کرد

قارون زدین برآمد و دنیا بر او نماند

بازی رکیک بود که موشی شکار کرد

ما اعتماد بر کرم مستعان کنیم

کان تکیه عار بود که بر مستعار کرد

بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست

بی دولت آنکه بر همه هیچ اختیار کرد

این گوی دولتی است که بیرون نمی برد

الا کسی که در ازلش بخت یار کرد

بیچاره آدمی چه تواند به سعی و رنج

چون هر چه بود نیست قضا کردگار کرد

سعدی همه نفس که برآورد در سحر

چون هر چه بود نیست قضا کردگار کرد

هر بنده ای که خاتم دولت به نام اوست

در گوش دل نصیحت او گوشوار کرد

وَصِلْ صِدْقَ لِسانِکَ بِصَفاءِ صِدْقِ سِرِّکَ ، فَإِنَّهُ خَلَقَکَ عَبْداً وَأمَرَکَ أنْ تَعْبُدَهُ بِقَلْبِکَ

وَلِسانِکَ وَأنْ تُحَقِّقَ عُبُودِيَّتِکَ لَهُ وَرُبُوبِيَّتِهِ لَکَ .

راستی ادعا و گفتارت را در اقرار به الوهیت و ربوبیت و وحدانیت حضرت او با صفا و پاکی و خلوص نیت متصل کن ، که تمام بهره و منفعت تو از توحید از برکت این اتصال حاصل می شود : چرا که خداوند تو را بنده و مملوک خود آفریده ، و اینکه زمینه بندگی در تو قرار داده عین لطف اوست ، و از تو به وسیله انبیا و کتب آسمانی خواسته است که حضرت او را با قلب و زبانت توأماً و با روح و جسمت و با ظاهر و باطنت عبادت کنی ، و سعی نمائی بندگی حقیقی و عبودیت واقعی نسبت به او بیاوری و

ربوبیت و خداوندگاری او و اسماء و صفاتش را با این بندگی در هستی و شئون و همه جوانب حیات خود تجلی دهی .

در مسئله عبادت و عبودیت و اینکه کنه عبودیت ربوبیت است ، بخواست حضرت حق و به شرط حیات در باب بیست و پنجم یا صدم کتاب شریف مصباح الشریعه توضیح و شرح مفصلی داده خواهد شد .

وَتَعْلَمَ أنَّ نَواصِی الْخَلْقِ بِیَدِهِ ، فَلَیْسَ لَهُمْ نَفَسٌ وَلا لَحْظَةٌ إلاّ بِقُدْرَتِهِ وَمَشِیَّتِهِ وَهُمْ عاجِزونَ عَنْ إتْیانِ أقَلِّ شَیْء فی مَمْلَکَتِهِ إلاّ بِإذْنِهِ وَمَشِیَّتِهِ وَإرادَتِهِ .

قالَ اللهُ تَعالی . . . وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحَانَ اللهِ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ (۱) .

برای تو به طور مسلم معلوم و روشن باشد که زمام امور تمام موجودات هستی ، اعم از غیبی و شهودی به دست با کفایت اوست . برای کسی توانائی نفس زدن و نظر کردن برای کمترین لحظه نیست ، مگر با کمک قدرت و مشیت حضرت او ، تمام موجودات از انجام کمترین کاری در مملکت حضرت ربوبی

۱ سوره قصص (۲۸) : ۶۸ .

جز به اذن و مشیت و اراده او عاجزند ، در قرآن مجید آمده :

جنبنده ای نیست مگر آنکه زمام اختیارش در قدرت صاحب اختیار حقیقی اوست(۱) و خداوند فرموده :

و خدای تو قادر مطلق است ، هر چه بخواهد بیافریند و هر چه و هر کس را صلاح بداند برگزیند ، و دیگران را در خلقت و نظم عالم و انتخاب افرادی که باید به عنوان سرپرستی است انتخاب شوند هیچ اختیاری نیست ، و ذات پاک او منزه و برتر از

آن است که به او شرک آورند .

أشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ .

که تمام واقعیات این جملات نورانی فقط و فقط در کلمه الله جمع است ، که این کلمه مبارکه یعنی : ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال و اسماء حسنی و نعوت علیا است .

البته در مسئله قدرت مطلقه و مشیت و اراده حضرت حق تعالی مباحث بسیار بسیار ارزنده ای در معارف اصیل اسلامی هست ، و کتب بسیار مهم کلامی و بخصوص فلسفی در مباحث وجود به معنی الخاص و توحید باری ، در این زمینه های با عظمت مقالات بسیار مهم و مباحث بسیار شیرین و مجادلات بسیار عالی با مخالفان دارند که اولاً از حوصله این کتاب که به نحو خالص کتاب تربیتی است خارج و ثانیاً این فقیر عاجز و دردمند بی علم از فهم دقایق این مسائل ناتوان است ، به کتب کلامی و کتب صدرالمتألهین شیرازی صاحب اسفار و بعضی از حواشی جلد اول کفایه ، و رسالات مرحوم حاج ملا هادی سبزواری و از همه بهتر به آیات قرآن و باب توحید کتب اخبار و نهج البلاغه علی (علیه السلام)مراجعه کنید ، و در تفاسیر قرآن در زمینه این مسائل به تفسیر پر قیمت المیزان

۱ سوره هود (۱۱) : ۵۶ .

مراجعه نمائید و برای توضیح مشکلات این تفسیر در اینگونه مباحث به کتب علمی شهید بزرگوار مرحوم استاد مطهری رجوع کرده و بخصوص پاورقی های روش رئالیسم مخصوصاً جلد پنجم آن را مطالعه کنید ، و برای درک مشکلات روایات در زمینه این مباحث به کتاب بحار بخش بیان

ها و توضیحات حدیث شناس بی نظیر ، محدث خبیر ، عالم جلیل ، یگانه دهر ، حافظ دین ، مدافع نبوت و ولایت حضرت ملا محمد باقر علامه مجلسی مراجعه نمائید .

فَكُنْ للهِ عَبْداً شَكُوراً بِالْقَولِ وَالدَّعْوی وَصِلْ صِدْقَ لِسانِكَ بِصَفاءِ سِرِّكَ .

فَإنَّهُ خَلَقَكَ فَعَزَّ وَجَلَّ أنْ تَكُونَ إرادَهٌ وَمَشِيَّهٌ لِاحَدٍ إلاّ بِسابِقِ إرادَتِهِ وَمَشِيَّتِهِ ، فَاسْتَعْمِلِ الْعُبُودِيَّهَ فی الرِّضا بِحِكْمَتِهِ وَالْعِبادَهِ فی أداءِ أوامِرِهِ .

برای حضرت حق بنده بسیار شاکری باش و شکرت فقط با زبان و ادعا نباشد ، بلکه باید قول و گفتارت با پاکی نیت و حالات عالی درون هماهنگ شود .

پس چون خداوند مهربان تو را آفریده و تو مملوك و عبد اوئی ، چنان کن که خواسته تو ورای خواسته حضرت او نباشد ، بلکه خواسته و اراده او را برخواسته و اراده خود مقدم بدان ، و اصولاً برای تو خواسته و اراده ای جز خواسته او نباشد ، اراده او نسبت به تو این است که برای همیشه در ذکر و شکر و عبودیت او باشی ، و لحظه ای از حضرت او غافل نمانی ، خدای نخواسته اگر به زبان دعوی بندگی کنی ، ولی در عمل آنچه لازمه بندگی است به جا نیاوری پس کاذب و منافق خواهی بود و کذب و نفاق با مولای حقیقی موجب خسران دارین است .

و چون با مطالعه معارف و آثار و نظر در آیات خلقت و برنامه های آفرینش و طبیعت دانستی که هیچ کس قدرت بر هیچ چیز ندارد ، و همه چیز منوط به حکمت و مصلحت اوست ، و وابسته به قدرت و مشیت

پروردگاری است ، پس

بندگی واقعی تو و عبودیت درونی تو باید در رضایت و خشنودی تو به مقدرات و قضا و قدر و مصلحت خواهی او نسبت به تو باشد ، و در اتیان اوامر او آنچه شرط بندگی است به جای آری .

وَقَدْ أمَرَکَ بِالصَّلاهِ عَلی نَبِیِّهِ مُحَمَّد (صلی الله علیه وآله) فَأوْصِلْ صَلاتَهُ بِصَلاتِهِ وَطاعَتَهُ بِطاعَتِهِ وَشَهادَتَهُ بِشَهادَتِهِ .

از اوامر بسیار مهم پروردگار امر به صلوات بر پیامبر بزرگ اسلام است که در قرآن مجید این امر را صراحتاً اعلام فرموده :

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیماً (۱) .

ای مردم مؤمن بر شما لازم است به پیامبر صلوات فرستید ، و با تمام وجود تسلیم برنامه ها و خواسته های او شوید ، که او را برنامه و خواسته ای جز برنامه و خواسته من نیست .

وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی (۲) .

و چیزی از پیش خود نمی گوید و نمی خواهد ، گفته و خواسته او جز وحی ما که به او وحی می شود چیز دیگر نیست .

وجوب صلوات بر پیامبر و آل او در تشهد

با توجه به امری که حضرت الله در مسئله صلوات بر پیامبر در قرآن دارد و با توجه به اینکه شدیداً دستور می دهد تسلیم او باشید ، و با توجه به اینکه می فرماید تمام خواسته های پیامبر عین وحی است ، و با توجه به اینکه تفسیر اوامر خداوند در قرآن به عهده پیامبر و معصوم است ، و کسی از پیش خود

۱ سوره احزاب (۳۳) : ۵۶ .

۲ سوره نجم (۵۳) : ۳ ۴ .

نمی تواند چگونگی و کیفیت اوامر

حق را در قرآن بیان کند ، خلاصه با توجه به تمام این مراتب باید دقت داشت که صلوات در تشهد را به همان صورتی ادا کرد که پیامبر عزیز اسلام مطابق با اصح روایات شیعه و سنی توضیح داده اند .

اصح روایات فریقین می گوید : وقتی امر به صلوات بر نبی اکرم نازل شد حضرت چگونگی صلوات را بدینگونه بیان کردند :

أللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد .

و وقتی شنیدند بعضی گفته بودند و علی آل محمد ، از این مسئله نهی کرده و فرمودند با حرف علی بین من و آل من جدائی نیندازید ، که بین من و آل من جدائی نیست .

برابر با امر قرآن که فرموده :

وَسَلِّمُوا تَسْلیماً .

اگر کسی بخواهد مسئله تسلیم را که امر خداست نسبت به پیامبر تحقق دهد باید در تشهد نماز به همان گونه که خواسته پیامبر است و در حقیقت وحی خداست صلوات بفرستد .

أللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد .

و اگر کسی در تشهد صلوات را منحصر به پیامبر کند بدون شک نماز او باطل است ، چون از تشهد واجب مقداری نخوانده ، و هر کس از واجبات نماز چیزی کسر کند نمازش باطل است .

عموم برادران اهل سنت هم باید بدانند ، که انحصار صلوات بر پیامبر در تشهد نماز خلاف فتوا و حکم بزرگترین فقهای اهل سنت است و بزرگان از علما و مفسران اهل سنت در فتاوی خود گفته اند صلوات بر پیامبر بدون صلوات بر آلش مبطل نماز است .

الغدیر علامه امینی که از معجزات مؤلفات اسلامی است در جلد دوم صفحه سیصد و دوم روایاتی از

کتب بسیار مهم اهل سنت نقل می کند ، که در آن روایات تصریح شده که صلوات واقعی بدینگونه است :

أللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد .

ناقلان روایات از اعاظم علما و مفسران اهل سنت اند که درالغدیر به این ترتیب ذکر شده :

ابن حجر در الصواعق ص ۸۷ در ذیل توضیح آیه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلاَئِكَتَهُ . . .) و نیز در ص ۱۳۹ بنا به اخراج دار قطنی و بیهقی آمده که پیامبر فرمود : هر کس بر من صلوات بفرستد و بر آل من نفرستد صلواتش قبول نیست .

و بر استناد به همین حدیث شافعی گفته : صلوات بر آل مانند صلوات بر خود پیامبر واجب است .

و فخر رازی در تفسیرش جلد هفتم ص ۳۹۱ تصریح کرده که پیامبر صلوات بر خود و آلش را در خاتمه تشهد قرار داده .

نیشابوری در تفسیرش در ذیل آیه : (قُل لاَ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی) آورده : تمام کردن تشهد به صلوات بر آل پیامبر بعد از صلوات بر پیامبر در تمام نمازها شرف آل رسول است .

محب الدین طبری در ذخایر ص ۱۹ همین معنی را از جابر نقل می کند و می گوید جابر فرموده صلوات بر پیامبر بدون آل قبول نیست .

ناقلان دیگر عبارتند از : قاضی عیاض در کتاب « شفا » ، و شرح شفای قاضی خفاجی جلد ۳ ص ۵۰۰ ۵۰۵ و تقی الدین اسبکی در شفاء السقام ص ۱۸۱ ۱۸۷ و حافظ هیثمی در « مجمع الزوائد » جلد ۱۰ ص ۱۶۳ و طبرانی در « اوسط »

و

بیهقی و ابن عساکر همین معنا را از علی (علیه السلام) نقل کرده اند و نیز شبلنجی در « نورالابصار » ص ۱۱۲ و صاحب کتاب « الاسعاف » در حاشیه « نورالابصار » ص ۱۰۷ نقل کرده اند که صلوات بدون آل مردود و باطل و در پیشگاه حق غیرقابل قبول است .

در شبهای پیشاور می گوید بخاری در جلد سوم صحیح و مسلم در جلد اول و شیخ سلیمان بلخی در « ینابیع الموده » و ابن حجر متعصب در « صواعق » از کعب بن عجزه نقل می کنند :

چون آیه (إِنَّ اللهَ وَمَلاَئِکَتَهُ . . .) نازل شد عرض کردیم یا رسول الله طریقه سلام بر تو را دانستیم ، چگونه صلوات بفرستیم حضرت فرمودند به این طریق :

أللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد .

و سید ابی بکر شهاب از صفحه ۲۹ تا ۳۵ ضمن باب دوم کتاب « رشفه الصادی » بیاناتی در وجوب صلوات بر محمد و آل محمد دارد و دلائلی از نسائی و دار قطنی و ابن حجر و بیهقی از ابوبکر طرطوسی از ابو اسحاق مروزی ، از سمهودی و نووی در تنقیح و شیخ سراج الدین قصیمی یعنی آورده که : صلوات بر آل محمد بعد از نام مبارك محمد در تشهد نماز واجب است(۱) .

این بود نظریه جمعی بزرگ از فقهاء و مفسران و محدثان اهل سنت ، که با روایات و دلایل و فتاوی وجوب صلوات را به این نحو :

أللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد .

اثبات کرده اند و مسئله را به عنوان بیان امر مجمل قرآن از پیامبر نقل

کرده اند ، و تسلیم بودن به آن حضرت اقتضای واجب دارد که صلوات را به همان صورتی که دستور داده شده در تشهد بیاورند .

۱ شبهای پیشاور : ص ۱۸۱ .

شیعه از همان زمان پیامبر به پیروی از پیامبر و اولین فرد شیعه که وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود ، در تشهد نماز به همین نحو صلوات فرستاده و تا قیامت این برنامه و سایر برنامه های خدا و پیامبر و ائمه را ادامه خواهد داد .

امام صادق (علیه السلام) در دنباله جمله مورد شرح می فرماید : پس از اینکه نمازت را به صلوات بر پیامبر « به همان نحوی که پیامبر خواسته » متصل کردی ، دقت کن که طاعت حق را نیز به طاعت پیامبر متصل کنی که در قرآن مجید در سوره های مختلف آمده :

أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ (۱) .

و نیز شهادت بر خدا را به همانگونه که توضیح داده شد بر شهادت به رسالت پیامبر متصل کن :

أَشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ وَأَشَهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ .

البته شهادت به رسالت وقتی شهادت حقیقی است ، که شهادت دهنده دارای معرفت نسبت به پیامبر و اطاعت از اوامر او باشد .

وَانْظُرْ أنْ لا يَفُوتَكَ بَرَكاتُ مَعْرِفَهِ حُرْمَتِهِ فَتُحْرَمُ عَنْ فائِدَهِ صَلاتِهِ وَأمْرِهِ بِالْاسْتِغْفارِ لَكَ وَالشَّفاعَهِ فيكَ ، إنس أَتَيْتَ بِالْواجِبِ فى الْأمْرِ وَالنَّهْىِ وَالسُّنَنِ وَالْآدابِ وَتَعَلَّمْ جَليلَ مَرْتَبَتِهِ عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

امام صادق (علیه السلام) در این جملات پایانی روایت چند مسئله مهم را بیان می فرماید :

۱ استغفار پیامبر برای امت .

۲ مقام شفاعت پیامبر .

۱ سوره

نساء (۴) : ۵۹ ، مائده (۵) : ۹۲ ، نور (۲۴) : ۵۴ ، محمد (۴۷) : ۳۳ ، تغابن (۱۲) : ۶۴ .

۳ وجوب معرفت نسبت به مقام پیامبر .

که این هر سه در ترجمه فارسی جملات متن چنین است : اگر واجبات پیامبر و امر و نهی و سنن و آداب او را به جای آری از برکات وجود آن وجود نازنین محروم نشوی ، برکات مهمی که دو قسمت آن منفعت بردن از استغفار پیامبر و شفاعت اوست ، و بر تو لازم است مرتبه عظیم و بزرگ او را نزد خداوند معرفت پیدا کنی .

استغفار پیامبر برای امت

با توجه به قرآن و معارف الهی ، این مسئله معلوم می شود ، که اگر گنهکار به حضرت حق رو کند قطعاً پس از توبه با شرایط مورد عفو و غفران قرار می گیرد ، و کمک یک آبرومند واقعی در این زمینه برای شخص گناهکار یا مؤمن مستحق غفران ، برای رسیدن به مغفرت الهی ، امری است که خداوند بزرگ آن را پذیرفته است ، و استغفار دیگری برای علتی از علل جلب آمرزش است .

در قرآن مجید آمده که ملائکه الله برای اهل ایمان و شب بیداران و اهل توبه استغفار می کنند و خداوند استغفار آنان را موجب آمرزش و غفران اهل ایمان و اهل سحر و تائبان قرار می دهد :

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۱) .

فرشتگانی که عرش با عظمت الهی را متحمل اند ،

و آنانکه پیرامون عرشند ، به تسبیح و ستایش حق مشغولند ، هم خود به حضرت رب ایمان دارند ، هم برای

۱ سوره غافر (۴۰) : ۷ .

اهـل ایمـان از خـدا طلب آمرزش می کننـد ، که ای پروردگـار ، رحمت و علم بی منتهـایت همه اهـل عالم و کل شـیء را فرا گرفته ، با لطف و کرمت گناه آنان که توبه کرده و راه رضای تو را پیموده اند ببخش و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ بدار .

در آیه شـریفه دقت کنیـد ، که اسـتغفار ملائـکه برای همه کس منفعت نـدارد ، منفعت اسـتغفار برای اهل ایمان ، اهل توبه ، و روندگان راه رضایت است .

ما باید با حفظ شـرایط دلگرم به دعا و اسـتغفار دیگران باشیم ، نه اینکه بطور مداوم غرق معصیت بوده و امید به دعا یا استغفار دیگران داشته باشیم .

در سوره یوسف آمده که برادران پس از بازگشت به حق و توبه از گناه از پدربزرگوار و آبرومند خود درخواست توبه کردند .

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّى إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱) .

برادران یوسف با تضـرع و التماس عرضه داشـتند : ای پـدر برای خطاهای ما از خداونـد طلب آمرزش کن ، یعقوب فرمود : به زودی از درگاه خدا برای شما طلب آمرزش می کنم که او بسیار آمرزنده و مهربان است .

و به نبی بزرگوار در قرآن مجید دستور می دهد برای امت « واجدان شرایط » طلب مغفرت کن .

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ (۲) .

از ایشان در اشتباهاتی که دارند عفو کن

و برای آنان از خداوند طلب مغفرت کن .

۱ سوره یوسف (۱۲) : ۹۷ ۹۸ .

۲ سوره آل عمران (۳) : ۱۵۹ .

و به پیامبر اسلام می فرماید اگر گنهکاران به نزد تو آمدند و روی توبه آوردند ، و از تو خواستند برای آنان استغفار کنی هر آینه من تواب و رحیم هستم ، و طلب غفران تو را برای آنان قبول کرده از گناهشان گذشت می کنم و آنان را مورد عفو و آمرزش قرار می دهم .

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاءُوكَ فَاسْتَغْفَرَوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّاباً رَحِيماً (۱) .

و اگر آنان که بر خود ستم کردند ، و مرتکب گناه شدند ، از کردار خود به خدا توبه کنند و نزد رسول من آیند و او از من درخواست مغفرت جهت آنان نماید ، هر آینه خدا را تواب و رحیم خواهند یافت .

بنابراین یک منفعت پیامبر برای امت ، استغفار او جهت گناهکاران تائب است، که در سرعت جذب عنایت و مغفرت خدا به سوی گناهکار بسیار مؤثر است .

این نکته را هم فراموش نکنید که استغفار پیامبر برای منافق و مشرک و کافر در صورتیکه در نفاق و شرک و کفر بمانند سودی ندارد .

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِر لَهُمْ لَن يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ إِنَّ اللهَ لاَ يَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۲) .

ای رسول من وجود مقدس تو برای آنان آمرزش بخواهد ، یا نخواهد به حال آنان یکسان است ، خداوند هرگز آنان را نمی بخشد ، که همانا قوم نابکار فاسق را هیچگاه خداوند هدایت نمی کند .

۱ سوره

نساء (۴) : ۶۴ .

۲ سوره منافقون (۶۳) : ۶ .

به قول حضرت صادق در جملات پایانی روایت ، اگر کسی پیامبر را بشناسد ، و امر و نهی و سنن و آداب رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را پیروی کند از استغفار پیامبر بهره مند خواهد شد ، بی خبرانی که درخواست اینگونه حاجات را از آبرومندان درگاه خدا ، که در صریح قرآن مجید به آن اشاره شده ، منافات با توحید می دانند ، از حماقت و بی خردی و جهل به معارف الهی نصیب کامل دارند ، و قرآن و اسلام را نفهمیده یا اگر فهمیده باشند جیره خوار و نوکر استعمارند(۱) .

مسئله با عظمت شفاعت

مسئله شفاعت در قرآن مجید و روایات و اخبار به عنوان یک اصل مهم اسلامی و در عالم طبیعت به عنوان یک اصل مهم تکوینی مطرح است و انکار هر یک از دو اصل تشریعی و تکوینی ، ناشی از جهل و بی اطلاعی نسبت به حقایق الهی و مسائل عالی طبیعی و تکوینی است .

در عالم طبیعت چه در نظام سماوی چه در عالم جمادی ، چه در جهان نبات و حیوان موجودات مکمل یکدیگرند و کمبود و نقص موجودی ، با مایه گذاشتن موجود دیگر در صورتی که موجود اول استعداد و لیاقت و پذیرش خود را از دست نداده باشد ، قابل برطرف شدن است ، و این معنای شفاعت در عالم تکوین است .

درخت در صورتی که ریشه فعال و زنده ای داشته باشد وقتی جفت زمین شود ، و همبستگی با خاک پیدا کند با شفاعت زمین ، نیاز خود را

نسبت به آب

۱ مکتب ساختگی وهابیت که قسمتی از مردم امروز عربستان و حجاز پیرو آن هستند ، درخواست حاجت و دعا و طلب استغفار و شفاعت را از اولیاء الهی و آبرومندان پیشگاه ربوبی منافی با توحید می دانند .

و املاح تأمین می کند ، اما اگر ریشه اش خشک و فعالیت تنه و ساق و برگ و پیوندها و آوندها متوقف شده باشد ، شفاعت زمین برای او سودی ندارد .

طفل با شفاعت سینه مادر ، مواد لازم را جذب و از شیر که همراه با مواد مورد نیاز بدن اوست استفاده می کند ، ولی اگر طفل آنقدر مریض و بی حال و خلاصه در شرف مرگ باشد ، شفاعت سینه مادر نفعی به حال او ندارد .

ما با شفاعت هوا به وسیله دستگاه تنفس ، از هوای آزاد استفاده کرده و ادامه حیات می دهیم ، اما اگر دستگاه تنفس ما از کار بیفتد از شفاعت هوا چه سودی عاید ما می گردد .

در عالم تشریع هم شفاعت از همین قبیل است ، ما اگر از توحید با خبریم ، از حلال و حرام خدا مطلعیم ، و اگر از ایمان به قیامت و ملائکه و کتب آسمانی بهرهوریم و اگر در مسیر رشد و کمالیم ، همه و همه از برکت پیامبر و امامان است ، و شفاعت آنان در دنیا نسبت به ما در پیشگاه حضرت حق معنائی جز این ندارد ، به عبارت دیگر اگر ما تنهای از نبوت و امامت بودیم ، از حقایق بی خبر می ماندیم و راه رشد و کمال و ایمان و

اسلام و عمل صالح و اخلاق حسنه به روی ما بسته بود ، ولی اکنون که در کنار نبوت و امامت قرار دادیم از آن همه حسنات برخورداریم و این معنای شفاعت پیامبر و امامان نسبت به مرحله زندگی دنیائی ماست ، در آخرت نیز قضیه شفاعت از همین قرار است ، به این معنی وقتی ما مؤمن وارد آخرت شومی و تا حدی دارای عمل صالح باشیم ، و وضع ما نشان بدهد که در دنیا از گناهان خود پشیمان بودیم ، شفاعت پیامبر و ائمه به اذن خدا نصیب ما گشته ، ما را از معطلی و یا هلاکت نجات می دهد .

وقتی انسان با مقام توبه وارد محشر شود ، و حقیقت ایمان در او تجلی داشته باشد و در حد خودش به واجبات عمل کرده باشد ، و خلاصه قدرت پذیرش واقعیات و استعداد قبول حقایق در او زنده باشد ، چرا شفاعت شفیعان نصیب او نگردد .

مگر در آیات استغفار که در فصل قبل گذشت نخواندید ، خداوند در سوره نساء آیه ۶۴ فرمود وقتی گنهکاران پشیمان به خدا رو کنند و به جانب رسول من آمده از او بخواهند برایشان مغفرت کند خدا را تواب و رحیم خواهند یافت ، مگر در آیات سوره یوسف نخواندید برادران بیدار شده و پشیمان به نزد یعقوب آمده از او برخواستند برایشان از خدا طلب مغفرت کند ، شفاعت در قیامت یا در دنیا معنائی جز این ندارد .

شفاعت اسلامی از قبیل پارتی بازی های دنیا در نزد ستمگران و زورگویان نیست ، که نتیجه اش تقویت ظالم و گنهکار و ستمکار

باشد ، و مجرم را بر ادامه جرم تشویق و ترغیب نماید ، بلکه شفاعت در اسلام معالج و سازنده و دستگیر و قطع کننده جرم و گناه است و اگر داستان شفاعت آبروداران در پیشگاه حق چه در دنیا چه در آخرت نبود برای گناهکار جز روح یأس و ناامیدی از رحمت خدا و از علاج درد گناه چیزی باقی نمی ماند ، در اینصورت بود که گناه و گناهکار به خاطر یأس از رحمت و آمرزش به گناهش ادامه می داد و فساد و آلودگی در اجتماع غوغا کرده و تمام درهای سلامت را می بست ، و تمام گناهکاران و مجرمان با تکیه بر این جمله که آب از سر ما گذشت چه یک نی چه صد نی زمین را و زندگی را تا گلو غرق در گناه و فساد و افساد می کردند .

پس شفاعت در حقیقت داروی علاج و راه نجات ، و زمینه امید و شفای درد و باب رحمت واسعه حق است .

منکرین شفاعت ، به خیال خود برای علاج توحید از شرک به انکار برخاستند ، و شفاعت خواستن از اولیاء را بدعت دانسته و این اصل را مردود خواندند ، در حالی که اگر در معنا و مفهوم و مصداق شفاعت اندیشه می کردند ، منکر این اصل اسلامی نمی شدند .

علی (علیه السلام) در حکم نهج البلاغه از مسئله با عظمت توبه به عنوان پر قدرت ترین شفیع یاد می کند آنجا که می فرماید :

وَلا شَفیعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَهِ .

هیچ شفیعی برای گنهکار پیروزکننده تر و رستگار کننده تر از توبه نیست ، راستی

اگر شفاعت توبه نبود ، گنهکار برای گناه خود چه می کرد و گنهکار تائب و عاشق اصلاح و علاقه مند به ترک گناه اگر مورد قبول پیامبر یا امامان نبود چه می کرد .

در هر صورت نه برای شافع که معلوم است پیامبر یا امام معصوم است ، بلکه برای شفاعت شونده شرایطی است ، که اگر همراه با آن شرایط باشد بطور قطع شفاعت شفیع با اذن خدا چه در دنیا و چه در آخرت نصیب او خواهد گشت و بدون تردید با شفاعت توبه و عمل صالح و ایمان و شفاعت پیامبر و امام معصوم از هلاکت نجات یافته و اهل بهشت خواهد شد .

عمده مسئله در باب شفاعت ، شرایط شفاعت شونده است ، که باید همه علاقه مندان به شفاعت به آن شرایط توجه داشته باشند .

به قول تفسیر نمونه در جلد اول ص ۲۲۸ : آیات شفاعت به خوبی نشان می دهد ، که مسأله شفاعت از نظر منطق اسلام یک موضوع بی قید و شرط نیست بلکه قیود و شرایطی از نظر جرمی که درباره آن شفاعت می شود از یک سو ، شخص شفاعت شونده از سوی دیگر ، و شخص شفاعت کننده از سوی سوم دارد ، که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می سازد .

مثلاً گناهانی همانند ظلم و ستم به طور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می گوید : ظالمان « با همان حیثیت اگر وارد قیامت شوند » شفیع مطاعی ندارند .

و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه آنچنان که در بعضی از احادیث بعداً

خواهد آمد تفسیر کنیم شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود نادمند و پشیمان ، و در مسیر جبران و اصلاحند ، و در این صورت شفاعت پشتوانه ای خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه و اینکه بعضی تصور می کنند با وجود ندامت و توبه نیازی به شفاعت نیست اشتباه است .

طبق آیه بیست و هشتم سوره انبیاء ، تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می شوند که به مقام « ارتضاء » رسیده اند و طبق آیه ۸۷ سوره مریم دارای « عهد الهی » هستند

این دو عنوان همانگونه که از مفهوم لغوی آنها و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده استفاده می شود ، به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده ، ایمانی که در فکر ، و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد و نشانه اش این است که شفاعت شونده خود را از صفت ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدسی را به رسمیت نمی شناسد بیرون آورد و به تجدیدنظر در برنامه های خود وا دارد ، چنانچه در آیات مربوط به استغفار گذشت ، که ستمکاران بر نفس و ظالمان بر دیگران از ستم و ظلم خود پشیمان شده و راه اصلاح پیش گرفتند و از حضرت یعقوب و پیامبر درخواست شفاعت برای قبول توبه در پیشگاه خدا کردند .

روایات باب شفاعت هم بیش از این نمی گویند ، در تفسیر برهان از حضرت موسی

بن جعفر از علی (علیه السلام) نقل شده که می فرماید :

از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم :

شَفاعَتی لاِهْلِ الْکَبائِرِ مِنْ اُمَّتی .

شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره است .

راوی حدیث که ابن ابی عمیر است می گوید : از امام کاظم پرسیدم چگونه برای مرتکبان گناهان کبیره شفاعت ممکن است در حالی که خداوند می فرماید :

وَلاَ یَشْفَعُونَ اِلاَّ لِمَنِ ارْتَضَی (۱) .

مسلم است کسی که مرتکب کبائر شود مورد ارتضاء و خشنودی خدا نیست .

امام در پاسخ فرمود : هر فرد با ایمانی که مرتکب گناهی می شود طبعاً پشیمان خواهد شد و پیامبر فرموده : پشیمانی از گناه توبه است ، و کسی که پشیمان نگردد مؤمن واقعی نیست ، و شفاعت برای او نخواهد بود ، و عمل او ظلم است و خداوند می فرماید ظالمان دوست و شفاعت کننده ای ندارند .

مضمون اول حدیث این است که شفاعت شامل مرتکبان کبائر می شود ، ولی ذیل حدیث روشن می کند که شرط اصلی پذیرش شفاعت واجد بودن ایمانی است که مجرم را به مرحله ندامت و خودسازی و جبران برساند ، و از ظلم و طغیان و قانون شکنی برهاند .

در کتاب « کافی » از امام صادق (علیه السلام) در نامه ای که به صورت متحدالمال برای اصحابش نوشت چنین نقل شده :

لحن این روایت نشان می دهد که برای اصلاح اشتباهاتی که در زمینه شفاعت برای بعضی از یاران امام خصوصاً و جمعی از مسلمانان عموماً رخ داده است صادر شده و با صراحت شفاعت تشویق کننده به گناه در آن نفی شده است و می گوید

:

هر کس دوست دارد مشمول شفاعت گردد ، باید خشنودی خدا را جلب کند .

خلاصه شفاعت مکتب سازندگی ، امیدآور ، معالج ، و اصلاحی است نه یک

۱ سوره انبیاء (۲۱) : ۲۸ .

مسئله قراردادی و پارتی بازی .

برمی گردیم به جملات آخر روایت مصباح در باب تشهد که حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید :

اگر واجبات پیامبر را ادا کنی ، و امر و نهیش را اطاعت نمائی و به آداب و سنن او مؤدب گردی و حرمت آن حضرت را شناخته و مرتبه اش را نزد خداوند درک کنی از فوائد صلوات بر او ، که شمول استغفار و شفاعتش نسبت به توست محروم نخواهی ماند .

الهی آن عارف روشن دل در مدح پیامبر و عظمت مرتبت او می گوید :

باز آی و فروغ حسن بی حد بین

آن شاهد مطلق مجرد بین

از هر چه به غیر یار دل بگسل

وانگه رخ آن بهشت سرمد بین

بگشای به باغ ارجعی شهپر

یک شعشعه از جمال احمد بین

از آدم و نوح تا به روح الله

دردی کش باده محمد بین

در زیر لوای حمد محمودش

صد موسی و عیسی مجرد بین

ختم رسل و طلیعه ایجاد

می طلعت آن نبی امجد بین

آن عرش سریر ماه سیما را

آئینه حسن پاک ایزد بین

آن طایر قدسی الهی را

لاهوت مکان و عرش مسند بین

آن طرفه همای باغ وحدت را

بر سایه سدره مخلد بین

بر سایه شهپر همایونش

روح القدس آن سفیر ایزد بین

سیمرغ تجرد آشیانش را

لاهوت نشین قاف سرمد بین

هر دل که زهر دو عالم آزاد است

در طره دلبرش مقید بین

عالم همه در لوای توحیدش

فرزند عنایتش اب وجد بین

آن سرور عالم تجرد را

مخدوم فرشتگان بی حد بین

هم شرع

مطهرش جهان را

هم رأی منورش مسدد بین

آن روح اصیل و عقل کلی را

در جسم مقدسش مجسد بین

ظل الله و امرو نور وجه الله

عین الله ویدالله و آن ید بین

قوسین صعودی و نزولی را

زان حلقه گیسوی مجعد بین

جبرئیل مؤید امین در وحی

در خدمت حضرتش مؤبد بین

آن دفتر عشق معجز آیاتش

خورشید سپهر وحی ایزد بین

اوتیت جوامع الکلم قدر است

پاکان جهان الیه یصعد بین

از عشق جمال او الهی را

بر مدح و ثنای او مؤید بین

باب هیجدهم در آداب سلام

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

مَعْنَی السَّلامِ فی دُبُرِ کُلِّ صَلاه مَعْنَی الْامانِ ، أیْ مَنْ أدّی أمْرَ اللهِ وَسُنَّهَ نَبِیِّهِ ۹ خاضِعاً لَهُ خاشِعاً مِنْهُ فَلَهُ الْامانُ مِنْ بَلاءِ الدُّنْیا

وَبَراءَةٌ مِنْ عَذابِ الْاخِرَهِ .

وَالسَّلامُ إسْمٌ مِنْ أسْماءِ اللهِ تَعالى أوْدَعَهُ خَلْقَهُ لِيَسْتَعْمِلُوا مَعْناهُ فى الْمُعامِلاتِ وَالْاماناتِ وَالْانْصافاتِ وَتَصديقِ مُصاحَبَتِهِمْ وَصِحَّهِ مُعاشَرَتِهِمْ .

وَإنْ أرَدْتَ أنْ تَضَعَ السَّلامَ مَوْضِعَهُ وَتُؤَدّى مَعْناهُ فَاتَّقِ اللهَ وَلْيَسْلَمْ مِنْكَ دينُكَ وَقَلْبُكَ وَعَقْلُكَ أنْ لا تُدَنِّسَها بِظُلْمَهِ الْمَعاصى وَلْتَسْلَمْ حَفَظَتُكَ أنْ لا تُبْرِمَهُمْ وَتُمِلَّهُمْ وَتُوحِشَهُمْ مِنْكَ بِسُوءِ مُعامَلَتِكَ مَعَهُمْ ثُمَّ صَديقَكَ ثُمَّ عَدُوَّكَ فَإذا لَمْ يَسْلَمْ مَنْ هُوَ الْاقْرَبُ فَالْابْعَدُ اُولى .

وَمَنْ لا يَضَعُ السَّلامَ مَواضِعَهُ هذِهِ فَلا سَلامَ وَلا تَسْليمَ وَكانَ كاذِباً فى سَلامِهِ وَإنْ أفشاهُ فى الْخَلْقِ .

وَاعْلَمْ أنَّ الْخَلْقَ بَيْنَ فِتَنٍ وَمِعَنٍ وَمِحَنٍ فى الدُّنْيا إمّا مُبْتَلى بِالنِّعَمِ لِيَظْهَرَ شُكْرُهُ وَإمّا مُبْتَلى بِالشِّدَّهِ لِيَظْهَرَ صَبْرُهُ وَالْكَرامَهُ فى طاعَتِهِ وَالْهَوانُ فى مَعْصِيَتِهِ ، وَلا سَبيلَ إلى رِضْوانِهِ بِفَضْلِهِ وَلا سَبيلَ إلى طاعَتِهِ إلاّ بِتَوفيقِهِ وَلا شَفيعَ إلَيهِ إلاّ بِإذْنِهِ وَرَحْمَتِهِ .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) : مَعْنَى السَّلامِ فى دُبُرِ كُلِّ صَلاه مَعْنَى الْامانِ ، أىْ مَنْ أدّى أمْرَ اللهِ وَسُنَّهَ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله)خاضِعاً لَهُ خاشِعاً

مِنْهُ فَلَهُ الْامانُ مِنْ بَلاء الدُّنْیا وَبَراءَهٌ مِنْ عَذابِ الْاخِرَهِ .

در پایان هر نمازی سه سلام قرار داده شده ، سلام بر پیامبر ، سلام بر عباد شایسته که عبارت از انبیا و امامان و اولیاء و شایستگان اند ، و سلام بر همه اهل اسلام از تمام ملائکه و عباد حقیقی حق .

در هر سه سلام ، آنچه قابل توجه است ، جنبه حضوری سلام شوندگان است ، السلام علیک ایها النبی و رحمه الله وبرکاته ، السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ، السلام علیکم و رحمه الله و برکاته ، در سلام اول (علیک) و در سلام دوم (علینا) و در سلام سوم (علیکم) دلالت بر این دارند ، که نمازگزار واقعی ، با رعایت شرایط ایمان و عمل و عبادت و اخلاق دارای مقام قرب معنوی نسبت به رسول اکرم و عباد صالح و همه ملائکه الله و شایستگان از جن و انس شده و اکنون به خاطر رعایت آن شرایط راه در حضور همه آنان پیدا کرده ، و از باب ادب باید به آن بزرگواران سلام حضوری دهد ، و همین حضور و سلام ، در حقیقت همان حصار امن الهی است ، و هر که وارد در این حصار شود از بلای دنیای و عذاب آخرت در امان است .

به قول حضرت صادق (علیه السلام) در متن روایت : معنای سلام در دنباله هر نماز عبارت از امان است .

یعنی هر کس تمام اوامر حق و سنت پیامبر را از سر خضوع و خشوع ادا کرده ، تحصیل امنیت کرده ،

و در این وادی از بلای دنیا و عذاب آخرت مأمون خواهد بود .

در قرآن مجید آمده :

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْم أُوْلئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُم مُهْتَدُونَ (۱) .

آنـانکه ایمـان آوردنـد ، و این حقیقت عـالی الهی را و عمل بر مبنای آن را به سـتم و ظلم و گناهان بزرگ نیالودنـد ، ایمن از خزی دنیا و عذاب آخرت اند ، و به سر منزل هدایت راه یافته اند .

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لاَ يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَن يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَم مَن يَأْتِي آمِناً يَوْمَ الْقِيَامَهِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲) .

آنـانکه در عمـل به دسـتورات مـا و اعتقـاد به حقایق راه کفر و عناد پیمودنـد ، هرگز از نظر ما پنهان نیسـتند ، آیا کسـیکه روز قیامت به آتش دوزخ درافتد بهتر است یا آن کس که به خاطر ایمان و عمل صالح و اخلاق شایسته از عذاب الهی ایمن است .

باری امروز که در دنیا هستید به اختیار خود هر چه می خواهید انجام دهید که خداوند به تمام اعمال شما آگاه است .

لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلاَئِكَهُ هذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ (۳) .

و هیچگاه فزع اکبر و هنگامه بزرگ روز قیامت آنان را محزون نخواهد

۱ سوره انعام (۶) : ۸۲ .

۲ سوره فصلت (۴۱) : ۴۰ .

۳ سوره انبیاء (۲۱) : ۱۰۳ .

ساخت ، فرشـتگان رحمت با آنان ملاقات کنند و گویند این است آن روز سـعادت شـما که رسولان حق در دنیا به شـما وعده دادند .

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُم مِن فَزَع يَوْمَئِذ آمِنُونَ (۱) .

کسی

که نیکی ها را با خود به قیامت آورد ، پاداش بهتر از آن خواهد یافت ، و از هول و هراس قیامت در امان خواهد بود .

در هر صورت سلام نماز هم مانند رکوع و سجود و تشهدش باید دارای حقیقت و صدق باشد ، به سلام حقیقی و به قول حضرت صادق (علیه السلام) به امنیت که سلام نماز اعلامی نسبت به آن است کسی می رسد که دارای ایمان و بطور حتم عمل صالح و اخلاق حسنه باشد ، در غیر این صورت سلام ، لفظ خشکی خواهد بود که نمازگزار با زبانش ادا می کند ، و قلب و روح و اعضاء و جوارحش در آن شرکت ندارند ، و بر این سلام جوابی واجب نیست .

بیائید در مسیری قرار بگیریم ، که اولاً تحصیل قرب حضور کنیم و ثانیاً سلام ما از طرف ملائکه و انبیاء و عباد صالح بی جواب نماند .

اگر دردت دوای جان نگردد

غم دشوار تو آسان نگردد

که دردم را تواند ساخت درمان

اگر هم درد تو درمان نگردد

دمی درمان یک دردت نسازم

که بر من درد صد چندان نگردد

که یابد از سر زلف تو بوئی

که دایم بی سر و سامان نگردد

که یابد از سر کوی تو گردی

که همچون چرخ سرگردان نگردد

که نوشد از می عشق تو جامی

که جانش مست جاویدان نگردد

ندانم تا چه خورشیدست عشقت

که جز در آسمان جان نگردد

دلا هرگز بقای کل نگردی

که تا جان فانی جانان نگردد

اگر قربان نگردی نیست ممکن

که بر تو عمر تو تاوان نگردد

یقین میدان که جان در پیش جانان

نیابد قرب تا قربان نگردد

اگر آدم کفی گل بود گو باش

به گل خورشید تو

رخشان نگردد

چو خفاشی بمیری چشم بسته

اگر خورشید تو رخشان نگردد

در آن خورشید حیران گشت عطار

چنان جائی کسی حیران نگردد

وَالسَّلامُ إسْمٌ مِنْ أسْماءِ اللهِ تَعالی أوْدَعَهُ خَلْقَهُ لِيَسْتَعْمِلُوا مَعْناهُ فی الْمُعامِلاتِ وَالْأماناتِ وَالْأنْصافاتِ وَتَصديقِ مُصاحَبَتِهِمْ وَصِحَّةِ مُعاشَرَتِهِمْ .

دقت در جملات بالا ما را به این حقیقت متوجه می کند که منظور از این اسمی که خداوند مهربان در بین بندگانش جهت استعمال در معاملات و امانات و اخلاقیات و مصاحبت صادقانه و معاشرت صحیح قرار داده بدون تردید اسلام است .

چرا که ما بندگان در تمام نواحی زندگی مأموریت واجب داریم که از اسلام پیروی کنیم ، و معاملات و معاشرت و مصاحبت و امانت داری خویش را با این دین جهانی و قوانین ابدی و سعادت بخش هماهنگ نمائیم ، تا از برکت این حقیقت به سلامت در ولایت ، سلامت در حیات ، سلامت در شئون حیات ، سلامت قلب ، و سلامت در ممات و سلامت در قیامت برسیم ، چنانچه در باره حضرت یحیی و عیسی در قرآن مجید فرموده :

در باره یحیی گفته :

وَسَلامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيّا .

و در باره عیسی فرموده :

وَالسَّلامُ عَلی يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أمُوتُ وَيَوْمَ ابْعَثُ حَيّا .

تمام انبیا و امامان و اولیاء و پاکان به خاطر اتصال به این امانت از سلامت کامل برخوردار بودند ، و برابر با آیات کتاب حق هر کس در این دنیا از این سلامت برخوردار باشد ، بدون تردید در عالم قیامت هم از سلامت معنوی برخوردار خواهد بود ، و به خاطر این سلامت مشمول رضای حق و برای ابد اهل بهشت سرمدی

می باشد .

در باره اسلام و منافع دنیائی و آخرتی آن در ضمن توضیح بقیه احادیث مصباح مسائلی خواهد آمد .

وَإنْ أَرَدْتَ أنْ تَضَعَ السَّلامَ مَوْضِعَهُ وَتُؤَدّی مَعْناهُ فَاتَّقِ اللهَ وَلْيَسْلَمْ مِنْکَ دينُکَ وَقَلْبُکَ وَعَقْلُکَ أنْ لا تُدَنِّسَها بِظُلْمَهِ الْمَعاصی وَلْتَسْلَمْ حَفَظَتُکَ أنْ لا تُبْرِمَهُمْ وَتَمُلَّهُمْ وَتُوحِشَهُمْ مِنْکَ بِسُوءِ مُعامَلَتِکَ مَعَهُمْ ثُمَّ صَديقَکَ ثُمَّ عَدُوَّکَ فَإذا لَمْ يَسْلَمْ مَنْ هُوَ الْاَقْرَبُ فَالْاَبْعَدُ اُولی .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

اگر بخواهی سلام را در موضع حقیقی خودش قرار دهی و دارنده سلام به حق باشی ، و معنای واقعی سلام را از خود بروز دهی مسائل بسیار مهمی را باید رعایت کنی .

آن مسائل عبارت است از :

۱ رعایت تقوا .

۲ حفظ سلامت دین و قلب و عقل از آلوده شدن به معاصی .

۳ حفظ حافظان پرونده ات که کرم کاتبین اند از ملالت و وحشت به سبب عملهای زشت .

۴ رعایت حق دوستان و دشمنان با به اجرا گذاشتن عدالت در باره آنان ، که هر یک از این چهار مورد در ضمن بعضی از احادیث آینده کتاب آمده ، که در جای خودش بخواست حضرت مولا به شرح خواهد آمد .

وَمَنْ لا يَضَعُ السَّلامَ مَواضِعَهُ هذِهِ فَلا سَلامَ وَلا تَسْليمَ وَكانَ كاذِباً فی سَلامِهِ وَإنْ أفشاهُ فی الْخَلْقِ .

و آن کس که در زمینه های یاد شده سلامت را رعایت نکند ، یعنی راعی تقوا نباشد ، و دین و قلب و عقل را از معاصی حفظ نکند ، و کاتبان عمل را از خود با خوبی هایش خوشنود نسازد ، و با دوست و دشمن به عدالت رفتار

ننماید ، سلامی نداشته ، و تسلیم حق نبوده ، و در سلام های خود چه در نماز ، چه در غیر نماز دروغگوست اگر چه با صدای بلند و با روی خوش در بین مردم سلام کند .

وَاعْلَمْ أنَّ الْخَلْقَ بَيْنَ فِتَن وَمِعَن وَمِحَن فى الـدُّنْيا إمّـا مُبْتَلى بِـالنِّعَمِ لِيَظْهَرَ شُـكْرُهُ وَإمّا مُبْتَلى بِالشِّدَّهِ لِيَظْهَرَ صَبْرُهُ وَالْكَرامَهُ فى طاعَتِهِ وَالْهَوانُ فى مَعْصِيَتِهِ .

امام صادق (علیه السلام) در این قسمت بسیار مهم روایت به دو موضوع قابل توجه اشاره می کنند و آن اینکه تمام مردم در این حیات دنیا بین دو مرحله از جانب خداوند به عنوان ابتلا و آزمایش قرار دارند :

۱ در نعمت اند ، تا از پی آن شکر حق را آشکار کنند .

۲ در شدت و رنجند ، تا قدرت مقاومت و صبرشان ظاهر گردد .

امتحانات الهی

انسان در ظرف خلقت و حیاتش ، از نیروها و استعدادها و قوای مرموزی برخوردار است ، که وجود این نیروها اولاـ معلول محبت خدا به انسان و ثانیاً برای رشد و تکامل انسان است

این نیروها در وجود انسان همانند دانه ها و حبه های نباتی است که در ظرفی قرار داده و در جائی گذاشته اند ، اگر باغبان به سراغ این حبه ها و دانه ها برود ،

و آنها را در زمین مستعد بکارد ، آن حبه ها و دانه ها با تمام قدرت شروع به فعالیت کرده و با عوامل مخالف به مبارزه برخاسته و در این راه از هیچ کوشش و مقاومت و مجاهدتی کوتاهی نمی کنند تا به ثمر بنشینند و تمام منافع خود را آشکار کرده

و رشد و کمال خود را نشان دهند .

اما اگر این دانه ها در سرزمین مستعد قرار نگیرد و این حبه ها کاشته نشود ، پس از مدتی می پوسد و جز آنکه آنها را بعنوان دانه ها و حبه های فاسد کنار بریزند چاره ای نیست .

نیروها و استعدادهای عالی انسانی حتماً و بدون شک در برخوردهای انسان به حوادث و آلام و مصائب و شدتها و مجاهدتها و کوشش ها و زحمت ها و نعمت ها و نقمت ها ، شکوفا می گردد ، و پس از این شکوفائی به نتایج بسیار مثبت دنیائی و آخرتی می رسد .

و چون راهی برای شکوفائی قوای روحی و عقلی و دفاعی و نفسی بشر جز با حوادث و رنجها و به قول قرآن ابتلاء نیست ، خداوند مهربان در قرآن مجید ابتلا و امتحان را جهت انسان ضروری و حیاتی اعلام فرموده ، و احدی را از این فضای پرقیمت و پرسود استثنا ننموده است .

أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لاَ يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (۱) .

آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف اینکه گفتند ما ایمان به خدا آوردیم رهاشان کنند و بر این دعوی جهت رشد و کمال آنان به امتحان در نیایند ؟

ما تمام امت های قبل را امتحان و آزمایش کردیم تا راستگویان از دروغگویان معلوم شوند .

۱ سوره عنکبوت (۲۹) : ۲ ۳ .

به این نکته باید توجه کنید که امتحان حضرت حق مانند امتحان مدارس در دنیا نیست که برای معلم شاگردان درس خوان از

تنبل معلوم شونـد ، خـدای جهـان بی امتحـان به وضع ظـاهر و باطن تمام هستی آگاه است ، این امتحان فقط برای بخاطر خود انسان و جهت رشـد و کمال و شـکوفائی اسـتعدادهای اوست ، چیزی که هست انسان بایـد با آشـنائی و توجه به قواعد الهی و حلال و حرام خداونـدی و روح خـدائی و اخلاق حسـنه با ابتلائات و آزمایشات برخورد کنـد ، تا محور آزمایش را بر اثر این معرفت و حوصله صـد در صـد به نفع خود برگردانـد ، در صورت جهل به معارف انسان در برخورد به حوادث چه نعمت چه شدت نه اینکه نمی تواند از حادثه اسـتفاده کند ، بلکه در برابر حادثه از پای درآمده و به شـکست مفتضحانه دچار خواهد شد ، اگر حادثه نعمت است از پی نعمت مست شـده و لا ابالی و بیـدین و طاغی خواهد شد ، اگر شدت است برای رفع آن ممکن است دچار دین فروشی ، شرف فروشی و افتادن در دامن دشمن گردد .

در هر صورت انسـان از حـادثه و بلا و ابتلاء و آزمایش چاره ای نـدارد ، و فکر اینکه آزمایش نشود را از خود بایـد جـداً دور کند .

به قول علی (علیه السلام) دعا نکنید آزمایش نشوید ، دعا کنید از آزمایش سرافراز بیرون آئید .

أَوَلاَ یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عَام مَرَّهً أَوْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ لاَیَتُوبُونَ وَلاَ هُمْ یَذَّکَّرُونَ (۱) .

آیـا اینـان نمی بیننـد که هر سـالی بطور حتم یـک بار یا دو بار آزمایش و امتحان می شونـد « تا در این جهت به سـلامت الهی دست یابند » باز هم از کردار

زشت

۱ سوره توبه (۹) : ۱۲۶ .

خویش پشیمان نشده و خدا را به حقیقت یاد نمی کنند ؟

در برخورد صحیح به ابتلائات الهی و آزمایشات ربانی ، انسان دارای قدرت روحی و بینش عقلی ، و صفای نفس ، و سلامت قلب و نفس مطمئنه و مالکیت بر هوا و نیز راهبر و رهنمای دیگران می گردد .

وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَات فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً (۱) .

ما انسانها ، از جانب خدا به عقل ، به نفس ، به قلب ، به نبوت انبیا ، به امامت امامان ، به فقاهت فقیهان ، به حوادث اجتماعی ، به انقلاب اسلامی ، به طاغوت ، به ثروت ، به فقر ، به مرض ، به صحت به زن و فرزند ، به رفیق و دوست ، به اقوام و خویشان ، به نعمت ، به شدت ، به مصیبت ، امتحان می شویم و از این امتحانات و ابتلائات گریزی نداریم ، تنها مسئله ای که در این زمینه ها باید رعایت کنیم برخورد صحیح ما با امتحان است ، که این برخورد صحیح را می توان از قرآن و تعلیمات اسلامی فرا گرفت ، و در برخورد صحیح است که جزء نیکان قرار گرفته و در صف صابران و شاکران رفته و مفتخر به بشارتهای عالی الهی خواهیم شد .

(وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْء مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْص مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ) .

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا للهِ وإِنّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ.

أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِن رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۲) .

آری سلامت انسان به فرموده حضرت صادق (علیه السلام)

در برخورد به نعمت و شدت بعنوان ابتلاء و کرامت آدمی در طاعت از خداست ، و به تعبیر دیگر در

۱ سوره بقره (۲) : ۱۲۴ .

۲ سوره بقره (۲) : ۱۵۵ ۱۵۷ .

برخورد صحیح به موارد ابتلاء و خواری و بدبختی و شقاوت انسان در برخورد به ابتلائات در معصیت خدا و تخلف از مقررات الهی است .

جان اگر می ندهی صحبت جانان مطلب

گر نه ای خضر برو چشمه حیوان مطلب

چرا تو را دیو هوی نیست بفرمان باری

طمع خام به سر ملک سلیمان مطلب

دعوی عشق کنی و سر و سامان طلبی

لایق عشق نباشد سر و سامان مطلب

شادی دل زغم عشق پراکنده مجوی

راحت جان زخم جعد پریشان مطلب

جور او می برو زو چشم وفا هیچ مدار

درد او می کش و زو دارو و درمان مطلب

گذرگاهی خطرناک تر و در عین حال لطیف تر از گذرگاه امتحان و ابتلاء نیست ، انسان برای دست یافتن به قدرتهای عالی معنوی امتحان می شود . و چون در این امتحان پیروز و سربلند شد . برای ورود به عالم آخرت با سرمایه ای سنگین و حالاتی ملکوتی و الهی آماده می گردد ، و بوقت ورود مورد استقبال ارواح طیبه صالحان قرار گرفته و برزخ او شعبه ای از بهشت خدا خواهد بود .

چون قیامت گردد برای شرکت در عالیترین مسابقه که هدفش جنات الهی است وارد می شود ، و در آنجا مورد استقبال ملائکه رحمت و خشنودی خدای مهربان قرار می گیرد و در وقت ورود به بهشت مخاطب به این خطاب عاشقانه می گردد :

وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ

. (۱)

خازنان بهشتی به آنان به تهنیت گویند : سلام بر شما باد ، که چه عیش ابدی نصیب شما شد ، اکنون در بهشت درآئید و برای همیشه در آن متنعم باشید .

۱ سوره زمر (۳۹) : ۷۳ .

آری بهشت و نعمت جاوید آن ، و تهنیت خزنه بهشت ، مزد آن صبر و حوصله و برخورد صحیحی است که به ابتلائات و آزمایشات الهی داشتند .

وَالْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِن كُلِّ بَاب * سَلامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۱) .

ملائکه الهی از هر دری به آنان وارد شده و به تهنیت می گویند : سلام بر شما « که در طاعت و عبادت خدا و رنج و آلام و پیش آمدها و حوادث و مصائب و ابتلائات و آزمایشات » صبر پیشه کردید ، و در نتیجه منزلگاه نیکو یافتید .

مسئله حتمیت امتحان و ابتلاء باید بطور دائم بوسیله پدران و مادران متعهد ، و معلمان دلسوز ، و بخصوص خطیبان و واعظان و ناصحان و پنددهندگان به فرزندان و جوانان و مردم گوشزد شود ، و به تمام عباد خدا برای برخورد صحیح به آزمایشات الهی و ابتلائات ربانی آمادگی داده شود .

رها گذاردن فرزندان و شاگردان کلاس و مردم از تعلیم این حقیقت دور از انصاف و مخالف با قواعد الهی است .

آنان که در این زمینه آمادگی لازم را ندارند ، در برخورد به کمترین حادثه ، محکوم حادثه می گردند ، و نیروهای الهی آنان در مدار برنامه های ابلیسی و شیطانی قرار می گیرد ، امتحان گذرگاه لطیف و در عین حال گذرگاه و عقبه ب

بسیار پرخطری است .

تا درین زندان فانی زندگانی باشدت

کنج عزلت گیر تا گنج معانی باشدت

۱ سوره رعد (۱۳) : ۲۳ ۲۴ .

این جهان را ترک کن تا چون گذشتی زین جهان

این جهانت گر نباشد آن جهانی باشدت

کام و ناکام این زمان در کام خود درهم شکن

تا بکام خویش فردا کامرانی باشدت

روزکی چندی چو مردان صبر کن در رنج و غم

تا که ب عد از رنج گنج شایگانی باشدت

روی خود را زعفرانی کن به بیداری شب

تا به روز حشر روی ارغوانی باشدت

گر به ترک عالم فانی بگوئی مردوار

عالم باقی و ذوق جاودانی باشدت

صبحدم در پای دولت خانها بگشاده اند

عرضه کن گر آن زمان راز نهانی باشدت

تا کی از بی حاصلی ای پیرمرد بچه طبع

در هوای نفس مستی و گرانی باشدت

از تن تو کی شود این نفس سگ سیرت برون

تا بصورت خانه تن استخوانی باشدت

گر توانی کشت این سگ را به شمشیر ادب

زان پس ار تو دولتی جوئی نشانی باشدت

گر بمیری در میان زندگی عطاروَرا

چون درآید مرگ عین زندگانی باشدت

وَلا سَبیلَ إلی رِضْوانِهِ بِفَضْلِهِ وَلا سَبیلَ إلی طاعَتِهِ إلاّ بِتَوفیقِهِ وَلا شَفیعَ إلَیهِ

إلاّ بِإذْنِهِ وَرَحْمَتِهِ .

در پایان این بخش امام صادق (علیه السلام) می فرماید : هیچ وسیله ای برای تحصیل رضای الهی مگر توسل به فضل و کرم وی نیست ، و هیچ راهی برای راه بردن به طاعت حضرتش جز توفیق او ، و مهیا شدن وسائل معرفت و عبادت از طرف او نمی باشد ، و برای ما ناقصان و بدکاران و گنهکاران تائب راه فراری از عذاب و جریمه جز شفاعت انبیا و ائمه آنهم به اذن و اجازه خود او

و رحمت بی منتهایش وجود ندارد .

خداوندا به عزتت تکبیره الاحرام ما و حمد و سوره و رکوع و سجود و تشهد و سلام ما را به همان صورتی که می پسندی قرار بده ، و ما را از سستی و کسالت و تنبلی در فراگیری معرفت و انجام عبادت و اطاعت نجات بده ، که اگر لطف تو نباشد هیچ عمل و سخن مثبتی از ما سر نمی زند ، و اگر عنایت و رحمت تو نباشد ، هیچ راه نجاتی برای ما از عذاب دوزخ وجود ندارد .

باب نوزدهم در آداب دعا

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

وَحَقِّقْ عَظَمَهِ اللهِ وَكِبْرِيائَهُ وَعاينْ بِقَلْبِکَ عِلْمَهُ بِما فی ضَميرِکَ وَإِطِّلاعِهِ عَلى سِرِّکَ وَما تَكُنُّ فيهِ مِنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ .

وَاعْرِفْ طُرُقَ نَجاتِکَ وَهَلاكِکَ كَيْلاً تَدْعُوالله بِشَىْء عَسى فيهِ هَلاكُکَ وَأنْتَ تَظُنَّ أنَّ فيهِ نَجاتَکَ قالَ اللهُ تَعالى :

وَيَدْعُ الْإنسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإنْسَانُ عَجُولاً (١) .

وَتَفَكَّرْ ماذا تَسْئَلُ وَلِماذا تَسْئَلُ .

وَالدُّعاءُ إسْتِجابَهُ لِلْكُلِّ مِنْکَ لِلْحَقِّ وَتَذْويبُ الْمُهْجَهِ فی مُشاهَدَهِ الرَّبِّ وَتَرْکُ الْاخْتِيارِ جَميعاً وَتَسْليمُ الْامُورِ كُلِّها ظاهِرِها وَباطِنِها إلَیَ اللهِ .

فَإنْ لَمْ تَأْتِ بِشَرائِطِ الدُّعاءِ فَلا تَنْتَظِرِ الْاجابَهُ فَإنَّهُ يَعْلَمُ لسِّرَّ وَأخْفى فَلَعَلَّکَ تَدْعُوهْ بِشَیْء قَدْ عَلِمَ مِنْ نَيَّتِکَ خِلافَ ذلِکَ .

وَاعْلَمْ أنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ أمَرَنَا اللهُ بِالدُّعاءِ لَكُنّا إذا أخْلَصْنَا الدُّعاءَ تَفَضَّلَ عَلَيْنا بِالْاجابَهِ فَكَيْف* وَقَدْ ضَمِنٌ ذلِکَ لِمَنْ أتى بِشَرايطِ الدُّعاءِ .

سُئِلَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) عَنْ إسْمِ اللهِ الْاعْظَمِ قالَ : كُلُّ اسْم مِنْ أسْماءِ اللهِ ، فَفَرِّغْ قَلْبَکَ عَنْ كُلِّ ما سِواهُ وَادْعُهُ بِأیِّ اسْم شِئْتَ فَلَيْسَ فی الْحَقيقَهِ لِلهِ اسْمٌ دُونَ اسْم بَلْ هُوَ الْواحِدُ الْقَهّارُ .

وَقالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله)

: إنَّ اللهَ لا يَسْتَجيبُ الدُّعاءَ عَنْ قَلْب لاه .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

۱ سوره اسرا (۱۷) : ۱۱ .

إذا أرادَ أحَدُكُمْ أنْ لا يَسْئَلَ رَبَّهُ إلاّ أعْطاهُ فَلْيَيْأسْ مِنَ النّاسِ كُلِّهِمْ وَلا يَكُنْ رَجاؤُهُ إلاّ مِنْ عِنْدِاللهِ عَزَّوَجَلَّ فَإذا عَلِمَ اللهُ تَعالى ذلِکَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْئَلْهُ شَيْئاً إلاّ أعْطاهُ .

قالَ النَّبيُّ (صلی الله علیه وآله) : قالَ اللهُ تَعالى مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرى عَنْ مَسْئَلَتى أعْطَيْتُهُ أفْضَلَ ما اُعْطِيَ لِلسّائِلينَ .

وَقالَ الصّادِقُ (عليه السلام) : لَقَدْ دَعَوْتُ اللهَ مَرَّةً فَاسْتَجابَ لى وَنَسيتُ الْحاجَهَ لاِنَّ إسْتِجابَتَهُ بِإقْبالِهِ عَلى عَبْدِهِ عِنْدَ دَعْوَتِهِ أعْظَمُ وَأجَلُّ مِمّا يُريدَ مِنْهُ الْعَبْدُ وَلَوْ كانَتِ الْجَنَّهُ وَنَعيمُها الاْبَد .

وَلكِنْ لا يَعْقِلُ ذلِکَ إلاّ الْعالِمُونَ الْمُحِبُّونَ الْعارِفُونَ الْعابِدُونَ بَعْدَ صِفْوَهِ اللهِ وَخَواصِّهِ .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

إحْفَظْ آدابَ الدُّعاءِ وَانْظُرْ مَنْ تَدْعُو وَكَيْفَ تَدْعُو وَلِما ذا تَدْعُو ؟

دعا حقیقتی است که در تمام موجودات عالم ، اعم از غیبی و شهودی سریان ذاتی دارد ، و اگر این حقیقت همراه موجودات آفرینش نبود ، از عنایت و رحمت حضرت حق بی بهره بودند .

دقت در وضع موجودات ، و بخصوص بافت ذاتی و معنوی آنان ما را به این نکته واقف می کند ، که حقیقت موجودات واصلف و ریشه آنان دعا است . اگر دعا حقیقت ذات آنان را تشکیل نمی داد ، این همه فیض الهی را چگونه و از چه راهی دریافت می کردند .

دهان ذات موجودات جهت درخواست نیازهاشان از مصدر بی نیاز باز است ، و کلیه مهمانان خلقت بطور دائم از جناب او با زبان حال در حال درخواست و طلب گدائی و مسکنت هستند

، و این حیثیت در موجودات عالم عبارت از دعا است .

ذات ما انسان ها و بنای وجود ما ، جهت تأمین تمام نیازمندیهایش ، عین دعا و طلب و درخواست و گدائی است ، درخواست و گدائی از حضرت حق جهت پرکردن کمبودها ، مقتضای درونی و برونی موجودات و در حقیقت عین دعا و اصل دعا و ریشه دعا و ذات دعا است ، و این مسئله برای احدی قابل انکار نیست و نمی تواند باشد .

اگر دعا نبود ، و اگر طلب و درخواست نبود ، ادامه حیات برای هیچ موجودی امکان پذیر نبود .

دعای تکوینی و تشریعی

قسمت اول

وجود تمام موجودات ، در ظاهر و باطن خود ، عین خواستن و طلب هستند ، و طبیعت خلقت هیچ موجودی از این خلقت جدا نیست .

هیچ موجودی ذاتاً و طبعاً استعداد و لیاقت و قدرت کوس استقلال زدن ندارد ، و نمی تواند داشته باشد .

ذات موجودات ، و طبع خلقت آنان ، و سازمان هستی و شئونشان در برابر ذات بی نیاز عین نیاز ، و در برابر غنی مطلق فقر مطلق است .

وقتی ثابت باشد موجودات بدون استثناء ، عین ربط و تعلق و عین تجلی ، و محض امکان و فقرند ، و یک جزء غیر قابل دیدن و جزء دیدنی هیچ موجودی در هیچ نشانی مستقل و بی نیاز نیست ، چه راهی برای ادعای استقلال و عدم نیازمندی برای موجودات هست ؟

در ادعای بی نیازی و استقلال به روی بزرگ ترین موجود معنوی عالم ، و شاخص ترین عنصر خلقت ، و زیباترین چهره هستی ، و دارنده مقام جمع الجمعی

حضرت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بسته است ، چه رسد به موجودات دیگر که طفیل هستی او و سایه مصداق :

لَوْلاکَ لَما خَلَقْتُ الْاَفْلاکَ .

هستند .

او از همه عـالم آگـاهی و وقوفش به مسئله فقر ذاتی و نیـاز طبیعی و حتمی موجود بیشتر بود ، و توجه به این نیاز همه جانبه را نسبت به حضرت بی نیاز ، و فقر ذاتی

را نسبت به غنی حمیـد فخر خـود می دانست ، و بالا ـترین مقـام را برای خـویش سـلطنت فقر به حسـاب می آورد ، و در برابر حضرت دوست با زبان حال و تمام وجودش عرضه می داشت :

اَلْفَقْرُ فَخْری .

در زمینه این نوع دعا و این شکل درخواست و طلب ذات موجودات یکسان است ، و کل عالم هستی بیوقفه در زمینه فقر ذاتی و امکانیش ، حتی تمام کفار و بت پرسـتان و همه فاجران و فاسقان و ملحدان در حال دعایند ، و اگر این خط و ربط در وجود آنان نسبت به حضرت او نبود ، امکان ادامه زندگی برای کمترین لحظه برای هیچ کدامشان وجود نداشت .

از ایـن طلـب ذاتی و درخـواست طـبیعی ، کـه سراسـر هسـتی موجـودات و شـئون آنـان را فرا گرفته ، و هیچیـک را برای ادامه زنـدگی چـاره ای جز آن نیست تعبیر به دعـای تکوینی می شود، که در این دعـا زبان و صـدا و اشک و ناله و زاری مـدخلیت ندارد و نسبت به این دعا هم دستوری نیست ، که چرا این قسم از دعا ذاتی موجودات و بافت وجودی و طبیعی آنان است .

اما قسمتی دیگر در زمینه دعا

وجود دارد ، که به آن دستور داده شده ، و از جن و انس و ملائکه ، خواسته اند که این حقیقت را بالاراداه بدستور حضرت رب العزه تحقق دهند .

درست است که خداوند عزیز به تمام خواسته های عبادش آگاه و عالم و آشناست ، اما همین خدای مهربان و آشنای به نیازهای ارادی عباد از آنان خواسته ، خواسته های خود را با سوز دل و با حرکت زبان و اعلام نیازمندیهای دنیا و آخرت ، همراه با اشک چشم و سودن پیشانی به خاک درگاه من ابراز کنید که من عاشق این حال و علاقه مند به این زاری و درخواست و اشک چشم شمایم .

این معنا را جداً بیاد همه نیازمندان ، که همه انسانها هستند و بخصوص گناهکاران از عباد ، که در بدر دنبال آشتی با دوست هستند رعایت کنند و باید بدانند ، همانطور که گفته شد اگر دعا و درخواست و طلب و گدائی و نیازمندی در ذات موجودات نبود ، به کمترین فیض و عنایت از جانب دوست نمی رسیدند ، همانطور اگر برای آمرزش گناه و قبولی توبه ، و رسیدن به آنچه به خیر انسان است و دست یافتن به سعادت دنیا و آخرت دعائی در کار نباشد ، هیچ فیض و عنایت و کرامت و لطف و رحمت و رأفت و بسط رزق و آمرزش گناه ، و خیر دنیا و آخرت نصیب انسان نمی گردد .

این نوع دعا که در قرآن و روایات و به وسیله همه انبیا و امامان دستور داده شده دعای تشریعی است .

از این دعا تکبر نکنید

، و از جبهه بر خـاک در دوست گذاشـتن روی مگردانیـد ، و بر این مسـئله که خـدا همه چیز مـا را آگـاه است نیاز به گفتن و اعلام کردن و درخواست نمودن نیست تکیه نکنیـد ، و العیـاذ بـالله در پیشـگاه حضـرت رب العزه که تمام خیر در یـد اوسـت حالت اسـتغناء و بی نیازی نگیرید ، که این حال تحقق حقیقی پیدا نمی کند و جز گناه و جرم در برابر حضرت او چیزی نیست ، و خداوند بزرگ از این حال شیطانی و خط ابلیسی در قرآن مجید تعبیر به طغیان و استکبار فرموده است .

گنهکار با سکوت خود ، و خشـکی حال و اشک چشـمش به جائی نمی رسد ، و به فیضـی از طرف حضـرت الله مشرف نمی گردد .

خواسـتار سعادت دارین ، با سکوت از خواسته و عدم تحرک در بدست آوردن سرمایه دنیائی و آخرتی ، چیزی نصیبش نمی شود .

اینجاست که بایـد گفت دعا بهترین عمل و قوی ترین حرکت و برترین حالتی است که به توفیق حضـرت ربوبی انسان را یاری کرده ، و از مهالک وی را می رهاند .

دعا این رابطه معنوی و فطری که بطور اکثر در مواقع دردمنـدی و حوادث و مصائب وخلاءها و پیش آمـدها در حال و زبان و قیافه و اشک سوزان انسان تجلی می کنـد ، معشوق انبیا و امامان و محبوب اولیاء و عارفان بوده ، این جزوه اگر بخواهـد همین حقیقت را از زندگی پاکان عالم فقط از طریق قرآن و روایات بررسـی کند ، از چند جلد کتاب ضخیم افزون خواهد شد ، البته امتیاز

پاکان و عاشقان و عارفان در این مسئله نسبت به سایر انسانها در این بود ، که آنان همه وقت چه در هنگام داشتن بهترین آرامش چه وقت حوادث در پیشگاه حضرت رب الارباب در حال دعا بودند ، که به دعا و اظهار نیازمندی و فقر در هر وقت در بارگاه قدس او عشق میورزیدند ، ولی بقیه انسانها معمولاً برای رفع حوادث و مشکلات یاد خدا می کنند ، و این معنی را خداوند مهربان در قرآن مجید از انبیا و سایر انسانها خبر می دهد .

در هر صورت قرآن مجید از پیامبران بزرگ دعاهائی به وقت سراء و ضراء نقل می کند که توجه به وضع انبیاء و دعاهای آنان بر ما لازم است ، تا اهل دعا شده و مقام و موقعیت دعا و اینکه چگونه باید دعا کرد را دریابیم .

قرآن مجید فقط برای نمونه و بخصوص تعلیم دادن به بندگان از بعضی از انبیا به ترتیب زیر نام برده ، که وضع نامبردگان ، دلیل بر وضع همه آنها است .

۱ از آدم در سوره اعراف آیه ۳۳ .

۲ از نوح در سوره نوح آیه ۲۸ .

۳ از ابراهیم در سوره ابراهیم آیه ۴۰ .

۴ از سلیمان در سوره نمل آیه ۱۹ .

۵ از یونس در سوره انبیا آیه ۸۷ ۸۸ .

۶ از یوسف در سوره یوسف آیه ۳۳ .

۷ از مخوسی در سوره قصص آیه ۲۱ ۲۲ .

۸ از زکریا در سوره آل عمران آیه ۳۸ .

۹ از پیامبر اسلام در سوره طه آیه ۱۱۳ .

و برای

درک دعـا و نیـایش امامان بزرگوار شـیعه ، که دعاهای آنان بهترین مکتب تزکیه و تصـفیه ، و عالی ترین داروی علاج دردها می باشد به کتب زیر مراجعه کنید : « بلدالامین » کفعمی ، « عده الداعی » ابن فهد ، « مصـباح الزائر » ، « زاد المعاد » مجلسی ، « کتاب دعاء کافی » ، « کتاب دعاء بحار » ، « صحیفه سجادیه » ، بخشی از « نهج البلاغه » ، و از همه رایج تر « مفاتیح الجنان » محدث قمی رضوان الله علیه .

شمـا وقتی به دعاهـای نقل شـده از انبیا در قرآن و دعاهای وارده از معصومین بخصوص دعای کمیل ، عرفه ، ابوحمزه ثمالی ، مناجات شـعبانیه ، دعای مکارم الاخلاق ، دعای بعـد از زیارت حضـرت رضا مراجعه می کنید به این نکته واقف می شوید که دعـا بهترین عامـل حرکت برای انسـان به سوی ارزش ها ، درستی ها ، آراسـتگی ها ، پیراسـتگی ها ، تزکیه ، تصـفیه ، تجلیه ، تخلیه و تحلیه ، و آمرزش گناه و علاج دردهای شیطانی و ابلیسی است .

مسـئله اهمیت و ارزش دعا و آثار آن بقدری روشن و آشـکار است ، که حتی دانشـمندان بیگانه از اسلام هم بر اساس هدایت فطری ، به این مسـئله اشـاره کرده و بـا یـک دنیـا انصـاف و وجـدان دعـا را عامـل حرکـت و از ضـروری ترین نیازهـای بشـر و داروهـای درمـان حتی برای دردهای جسـمی شـمرده ، و در زمان ما در حال پایه گـذاری مطب هائی هسـتند که طبیبان تربیت شده در این فن حتی

سخت ترین بیماریهای جسمی را از این طریق معالجه کنند ، کارل بن دانشمند بزرگ فرانسوی که مورد قبول تمام دانشمندان عالم است در این زمینه کتاب مستقلی بنام « نیایش » دارد و در لابلای کتب دیگرش چون انسان موجود ناشناخته مسائلی در این زمینه دارد ، من قسمتی از گفتار او و برخی دیگر از عالمان را در زمینه دعا از کتاب دعا عامل پیشرفت یا رکود برای شما بازگو می کنم :

کارل می گوید :

در موقع دعا نه فقط انسان یک فورمول واحدی را پیش خود می خواند ، بلکه وجدان او چنان در عالم تجرد و انقطاع فرو می رود که خودش تصور آن را نمی تواند بکند ، این حالت عجیب را نباید فقط به ترقی و پیشرفت قوای روحی نسبت داد ، حالت دعا و مناجات اثراتی در اعضای بدن ما بجا می گذارد ، که در نوع خود بی سابقه است ، در روز اول آنقدرها جالب توجه نیست ، اما کم کم وقتی که عادی شد ، هیچ لذتی در مقابل آن برابری نمی کند .

قسمت دوم

انسان در این حالت خود را به طرزی به خدا تسلیم می نماید ، مثل اینکه تخته ای سنگ مرمر در مقابل سنگ تراش ، بی اختیار است ، و در همان حال از خدای خود رحمت و ترحم را طلب می نماید .

کپلر سخت معتقد به دعا بود در حدی که در کتاب « هیئت در مکتب اسلام » مناجات زیر از او نقل شده .

من قبل از ترک کردن این میز ، که تمام تجسسات خود را در روی

آن نموده ام تنها کاری که مانده و باید انجام دهم این است که چشم ها و دستهای خود را به سمت آسمان بلند کرده و با خلوصی هر چه تمامتر ، سپاس خویش را به درگاه خالق این کواکب درخشان تقدیم نمایم .

ای خداوندی که با این تجلیات جهان تاب ، تمام صحنه طبیعت را منور ساخته ای و افکار ما را با نور ابدی و وجود سرمدی خود سیر می دهی .

ای مولد و آفریننده من ، من تو را سپاس می گزارم و اگر اتفاقاً این بنده ناچیز ، چیزی گفته باشم که در خور مقام تو نباشد مرا آگاه ساز تا آن را محو نمایم .

آوه ! ! اگر چنین است ، مرا به رحمانیت و رحیمیت خود ببخش و بر این بنده

منت گذار ، تا کاری که انجام داده ام هرگز موجب کبر و خودپسندی من نگردد ، بلکه فقط در راه کمک به شناسائی عظمت تو و راه رستگاری بکار رود .

گلن کلارک که از دانشمندان غرب و باصطلاح مؤسس گروه نیایش گر ، و پیشوای اردوگاه « بسیح دعا » است چنین می گوید :

امروز در آمریکا بزرگترین احتیاج ما به دعا است ، ارتش عظیم ، مردمان گوشه نشین ، پیرمردانی که فکر می کنند زندگیشان به سر رسیده ، بیماران بستری که در پی فرصتی هستند تا زندگیشان ارزش و مفهومی پیدا کند ، اینها همه بزرگترین منابع دست نخورده و بشریت هستند ، اگر شما آدمی منزوی هستید ، آیا در بزرگترین جهاد روحانی که تاکنون در دنیا آغاز شده با ما تشریک مساعی نمی

کنید ؟

در خلوت خانه سفینه فضائی توسط سرنشینان آپولوی ۸ دعائی صورت گرفت که گواه زنده ای بر نیازمندی بشر به نیایش با اوست ، آنان گفتند :

ای خدای بزرگ به ما بینش عطا کن تا بتوانیم اسم تو را در جهان ببینیم ، و علاقه به تو را با وجود خطاهای بشری درک کنیم ، ای خدای بزرگ به ما ایمانی عطا کن تا با وجود نادانی و ضعف خود به نیکی متکی باشیم .

به ما دانشی عطا کن ، تا بتوانیم وجودت را درک کنیم و شکرگزارت باشیم و به ما نشان ده که برای گسترش صلح جهانی چه وظایفی را باید انجام دهیم .

در هر صورت دعا امری است ضروری و فطری ، و مسئله ای است که خداوند به آن دستور داده ، و جزء حتمی اخلاق انبیاء گرام الهی قلمداد شده ، و با اینکه خدای بزرگ به تمام خواسته های محتاجان آگاه است ولی انسان با دعا شایستگی گرفتن عطای حق را پیدا می کند .

دعا خواستن است ، و خواستن اگر حقیقت داشته باشد ، انسان با کمال شوق دنبال تحقق دادن آن حرکت می کند ، دعا به این نیست که کسی فقط بگوید ، بلکه

دعا مجموعه ای از خواستن و دنبال کردن و تحقق دادن و حفظ کردن است .

بیا تا برآریم دستی زدل

که نتوان درآورد فردا زگل

برآرد تهی دستهای نیاز

زرحمت نگردد تهیدست باز

قضا خلعتی نامدارش دهد

قدر میوه ای در کنارش نهد

نه پندار از آن در که هرگز ببست

که نومید گردد برآورده دست

همه طاعت آرند و مسکین نیاز

بیا تا به درگاه مسکین نواز

چو شاخ برهنه برآریم

دست

که بی برگ ازین بیش نتوان نشست

خداوندگارا انظر کن به جود

که جز جرم ناید زما در وجود

گناه آید از بنده خاکسار

به امید عفو خداوندگار

کریما به رزق تو پرورده ایم

به انعام عام تو خو کرده ایم

گدا چون کرم بیند و لطف و ناز

نگردد زدنبال بخشنده باز

چو ما را به دنیا تو کردی عزیز

به عقبی همین چشم داریم نیز

عزیزی و خواری تو بخشی و بس

عزیز تو خواری نبیند زکس

خدایا به عزت که خوارم مکن

به ذل گنه شرمسارم مکن

مرا شرمساری زروی تو بس

دگر شرمسارم مکن پیش کس

مسلط مکن چون منی بر سرم

زدست تو ، به گر عقوبت برم

به گیتی بتر زین نباشد بدی

جفا بردن از دست همچون خودی

گرم بر سر افتد زتو سایه ای

سپهرم بود کمترین پایه ای

اگر تاج بخشی سرافرازدم

تو بردار تا کس نیندازدم

این جانب ، که دائم در پیشگاه حضرت او سر شرمساری در پیش دارم و از خوردن نمک او به اندازه یک ذره ، یک دنیا در خجالتم ، و آرزو داشتم در همه عمر یک گناه نداشتم ، ولی به حق او با تمام وجود ، خویش را غرق در گناه

و عصیان می بینم ، و از طاعت و بندگی به غایت عاجز و در نهایت شرمگینم ، بخش دعا را در این جلد از شرح مصباح مقارن غروب آفتاب شب جمعه در ایام بیست و سوم ذوالقعده که ایام زیارت مخصوصه حضرت رضا است ، نزدیک به حرم مطهر حضرت ثامن الائمه (علیه السلام) شروع کردم ، و از پیشگاه حضرت رضا درخواست نمودم که در این شب جمعه که شب رحمت و مغفرت است ، در پیشگاه حضرت حق شفیع شده

، و آمرزش این عاصی را در دنیا و آخرت از جناب دوست بخواهد ، در آن دقایق با کمال عجز و ذلت ، به عنوان دعا و مناجات به درگاه قدوسی حضرت الله عرضه داشتم :

الهی ای فروغ هر دو عالم

الهی ای امید و عشق آدم

الهی ای طبیب و علت روح

در رحمت به رویم کن تو مفتوح

الهی در ضلالت رفته جانم

شده بر باد یک سر خانمانم

الهی جاهلم ، بشکسته بالم

ترحم کن خداوندا به حالم

الهی ناله دارم در سحرگاه

به توفیق تو ذکر الله الله

الهی روح و جانم خسته گشته

در رحمت به رویم بسته گشته

الهی بی نوایم ، مستمندم

فقیر و بی نوا و دردمندم

الهی ای رفیق بی نوایان

نظر بنما تو بر حال گدایان

الهی ای حبیب قلب صادق

به الطافت دلم گردیده شائق

الهی جز تو نبود تکیه گاهی

کرامت کن دلم را سوز آهی

الهی من نه عبدی نیک بختم

زعصیان من غمین و تیره بختم

الهی کن عطا نوری تو بر دل

که دل گیرد زبزم عشق حاصل

الهی جان زنورت زنده تر کن

زبان در وصف خود گوینده تر کن

الهی عاشقم در سوز و سازم

منم مسکین تو بنما سرفرازم

قرآن و مسئله دعا

قرآن مجید ، دعا را در جهات مختلفی طرح می کند ، که دانستن آن لازم است :

۱ به مسئله دعا امر می کند ، و از بندگانش می خواهد ، از این خیر با عظمت ، که علت رسیدن به فیوضات الهیه و خیر دنیا و آخرت است غفلت نکنند .

وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (۱) .

و خدای شما فرمود : مرا با خلوص دل بخوانید که من دعای شما را مستجاب می کنم

، و آنانكه از دعا و عبادت سركشى كنند با ذلت و زور و خوارى داخل جهنم شوند .

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْيَةً إِنَّهُ لاَيُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۲) .

خدا را به تضرع و زارى و در پنهانى بخوانيد و بر خلق ستم روا مداريد كه خدا ستمكاران را دوست ندارد .

قُلِ ادْعُوا اللهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنَى (۳) .

خدا را به اسم الله ، يا اسم رحمان ، به هر اسمى بخوانيد ، همه اسماء نيكو مخصوص خداست .

۲ دعا را علت گشايش كار ، و نجات از هر هم و غم و رنجى مى داند ، و در ضمن اين مسئله از بعضى از دعاكنندگان گلايه كرده مى فرمايد ، به وقت گرفتارى با كمال زارى دعا مى كنيد و استجابت آن را به سختى از خدا مى طلبيد و با

۱ سوره غافر (۴۰) : ۶۰ .

۲ سوره اعراف (۷) : ۵۵ .

۳ سوره اسراء (۱۷) : ۱۱۰ .

پروردگار عهد و پيمان مى بنديد در صورت نجات شكرگزار حق شويد ، ولى پس از نجات از گرفتارى به شرك كه ظلم عظيم است باز مى گرديد .

قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِن ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِن هذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ .

قُلِ اللهُ يُنَجِّيكُم مِنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْب ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۱) .

بگو آن كيست كه شما را از تاريكى ها و سرسختى هاى بيابان و دريا نجات دهد ، كه او را به زارى و از باطن قلب مى خوانيد ، كه اگر ما را از اين مهلكه نجات دهد ، پيوسته شكرگزاريم .

بگو

خداست که شما را از آن سختی ها و از هر اندوه نجات می دهد ، ولی شما باز هم به او شرک می آورید .

۳ دعا را از علائم و کارهای پسندیده عباد صالح می داند ، و آنان را در همه شئون حیات با این واقعیت عالی همراه و هماهنگ معرفی می کند .

إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَباً وَرَهَباً وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ (۲) .

آنان در تمام کارهای خیر سرعت و عجله داشتند ، و در حال بیم و خوف در رابطه با دعا بوده ، و نسبت به ما در همه امور خشوع داشتند .

۴ استجابت را صورت تحقق شرایط دعا لازمه دعا می داند ، و مسئله استجابت دعا را هم خاص حضرت حق دانسته ، و از بندگان الهی می خواهد به این معنا توجه داشته باشند .

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ

۱ سوره انعام (۶) : ۶۳ ۶۴ .

۲ سوره انبیا (۲۱) : ۹۰ .

فَلْيَسْتَجِيبُوا لِيْ وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱) .

چون بندگان من از دوری و نزدیکی من پرسند ، بدانند که من به آنها نزدیکم ، هر که مرا خواند ، دعایش را اجابت کنم ، پس بایست دعوت مرا بر هدایت بپذیرند ، و به من ایمان آورند ، تا به رشد و سعادت راه یابند .

۵ به این نکته بسیار مهم توجه می دهد ، که اگر دعا نبود ، روی توجهی از جانب خداوند به بندگان نمی شد .

قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلاَ دُعَاؤُكُمْ (۲) .

به امت بگو اگر دعا و

ناله و زاری و انابه و توبه شما نبود ، خداوند به شما توجه و اعتنائی نداشت .

۶ دعا را برای بشر امری فطری و ضروری می داند ، چه اینکه انسان در دریائی از محدودیت ها و گرفتاریها و مشکلات و رنجها دچار است ، و برای رهائی از این امور ، چاره ای جز دعا به پیشگاه حضرت او ندارد ، و دعا را در این زمینه عامل هدایت و آشنائی با خدا دانسته ، در عین اینکه عده ای را پس از دعا نسبت به حضرت حق فراموشکار و ناسپاس می داند .

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳) .

و مردم هرگاه رنج و المی سخت به آنان برسد ، در آن حال دست به دعا بردارند ، و به درگاه او به تضرع و اخلاص روی کنند ، پس از آنکه خداوند مهربان رحمت خود را به آنان چشاند ، و از آن سختی نجاتشان داد ، آنگاه باز

۱ سوره بقره (۲) : ۱۸۶ .

۲ سوره فرقان (۲۵) : ۷۷ .

۳ سوره روم (۳۰) : ۳۳ .

گروهی از آنان به خدای خود مشرک شوند .

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۱) .

مردم چون به کشتی نشینند ، خدا را با اخلاص بخوانند و چون با عنایت خدا از خطر دریا به ساحل نجات برسند ، باز به خدای یکتا شرک آورند .

وَإِذَا غَشِيَهُم مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُم

مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلَّ خَتَّار كَفُور (۲) .

و هرگاه موجی مانند کوه ها آنها را فرا گیرد ، در آن حال خدا را با عقیده پاک و اخلاص کامل می خوانند ، چون به ساحل نجاتشان رسانید ، بعضی بر قصد طاعت و شکر خدا می ماند و بعضی به کفر شتابند و آیات ما را انکار نمی کنند ، جز آن کسانی که خدا را کافر و ناسپاس هستند .

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳) .

و هرگاه آدمی به رنج و زیانی افتد ، همان لحظه به هر حالت باشد ، از نشسته و خفته و ایستاده فوراً ما را به دعا می خواند ، آنگاه که رنج و زیانش برطرف شود ، باز به حال غفلت و غرور چنان باز می گردد ، که گوئی هیچ ما را برای دفع ضرر و رنج خود نخوانده است ، همان کفران و غفلت است که اعمال زشت تبه کاران را در نظرشان زیبا نموده است .

۱ سوره عنکبوت (۲۹) : ۶۵ .

۲ سوره لقمان (۳۱) : ۳۲ .

۳ سوره یونس (۱۰) : ۱۲ .

روایات و مسئله دعا

مسئله دعا و آثار آن در زندگی به اندازه ای مهم است که محدث مشهور شیعه ، و حدیث شناس بزرگ ، ثقه الاسلام کلینی در کتاب با عظمت اصول کافی نزدیک به شصت باب در زمینه دعا برنامه مطرح کرده است ، که لازم است به قسمتی از آن ابواب اشاره رود .

فضیلت دعا

قُلْتُ لِابى جَعْفَر (عليه السلام) : أَيُّ الْعِبادَهِ أَفْضَلُ ؟ فَقالَ : ما مِنْ شَيْء أَفْضَلُ عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أنْ يُسْئَلُ وَيُطْلَبُ مِمّا عِنْدَهُ وَما أَحَدٌ أَبْغَضُ إلىَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِمَّنْ يَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبادَتِهِ وَلا يَسْئَلُ ما عِنْدَهُ .

راوی می گوید : به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم برترین عبادت کدام است ؟ فرمود چیزی نزد خداوند افضل از این نیست ، که از او از آنچه نزد اوست در خواست شود ، و کسی نزد خداوند مبغوض تر نیست از انسانی که از عبادت حق کبر ورزد ، و از آنچه نزد اوست نخواهد .

عَنْ أبى عَبْدِاللهِ (عليه السلام) قالَ : قالَ لى : يا مَيْسِرُ ادْعُ وَلا تَقُلْ إنَّ الْامْرَ قَدْ فَرَغ مِنْهُ إنَّ الله عَزَّوَجلَّ مَنْزِلَهً لا تَنالُ إلاّ بِمَسْئَلَه وَلَوْ أنَّ عَبْداً سَدَّ فاهُ وَلَمْ يَسْئَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئاً فَسَلْ تُعْطَ يا مَيْسِرُ إنَّهُ لَيْسَ مِنْ باب يُقْرَعُ إلاّ يُوشِكُ أنْ يُفْتَحَ لِصاحِبِهِ .

میسر می گوید : حضرت صادق (علیه السلام) به من فرمود ، در پیشگاه حضرت حق دعا کن و مگو کار از کار گذشته ، آنچه مقدر شده همان می شود و برای دعا اثری نیست .

همانا نزد خداوند عزوجل منزلت و مقامی است که به آن نتوان رسید مگر به د

عا

و گـدائی ، اگر بنده ای دهان خود را ببندد و دعا نکند چیزی نصـیبش نمی شود ، پس دعا کن تا به تو عنایت شود ، ای میسـر هیچ دردی نیست که کوبیده شود مگر اینکه امید آن هست که به روی کوبنده باز شود .

مجلسـی آن حـدیث شـناس بی نظیر در کتـاب پرقیمت و کم نظیر مرآه العقول ، که از شاهکارهـای ارزنـده مکتب عالی تشـیع است ، در توضیح این حدیث می فرماید :

اینکه حضرت فرموده : « مگو کار از کار گذشته ، این نهی حضرت نسبت به این گفتار دو وجه دارد :

یکی اینکه این گفتار باطل است ، زیرا ریشه در کلام یهود و بعضـی از حکماء جـدای از نبوت دارد ، بلکه باید انسان ایمان به بداء داشـته باشد ، و به اینکه خداوند سبحان هر روز در کاری است ، و هر چه را خواهد محو ، و هر چه را بخواهد ثبت کند ، و قضا و قـدر مانع دعا نیسـتند ، چون تغییر در لوح محو و اثبات ممکن است ، گذشـته از این که خود دعا نیز از اسـباب قـدر و قضا است و امر به دعا نیز از همانهاست .

دیگر اینکه درست است ، که علم خداونـد به هر چه تعلق گرفته همـان شود ، ولی این مـانع از دعـا نیست ، و اینکه امـام (علیه السلام) او را از این گفتار نهی فرموده ، نهی از این است که این کلام در جای خود صحیح است ، ولی نباید این کلام صحیح را به باب دعا کشید و آن را مانع از

دعا قرار داد ، که نتیجه اش سبب بی اعتقادی به دعا گردد ، و خلاصه حاصل جواب حضرت به دو مرحله باز می گردد :

اول اینکه : دعا به خودی خود مطلوب است ، چون عبادت بزرگی است ، و انسان را نزد خداوند به مقام بلندی می رساند ، که جز به وسیله زاری و دعا رسیدن به آن درجه بلند ممکن نیست .

دوم اینکه : مقدرات گاهی کم و زیاد می شود ، و چه بسا که به خاطر شرطی از میان برود مثلاً در تقدیر الهی گذشته که عمر فلان کس سی سال باشد ، به شرط اینکه صله رحم نکند ، و اگر کرد شصت سال مقدر شمرده ، و روزیش در فلان روز به یک درهم مقدر شده اگر دعا نکند ، ولی اگر دعا و درخواست کند ، دو درهم مقدر شده و همچنین سایر چیزها ، و حاصل اینکه برای وجود تمام کائنات و عدم آنها شرایط و اسبابی است ، و خداوند سبحان نخواسته کارها بدون اسباب و شرایط انجام گیرد و از جمله اسباب برای برخی از چیزها دعا است ، که اگر دعا نکند آن چیز به او داده نمی شود .

و اما علم خداوند ، پس آن تابع معلوم است ، و علت پیدایش چیزی نیست ، و قضا و قدر حتمی و لازم نیستند ، و گرنه ثواب و عقاب و امر و نهی باطل گردند .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ مَنْ لَمْ یَسْئَلِ اللهَ عَزَّوَجَلَّ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ إفْتَقَرَ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : هر که از فضل خداوند

درخواست نکند ، بیچاره و فقیر گردد .

سیف تمار گوید : از امام صادق (علیه السلام) شنیدم ، که می فرمود : بر شما باد به ملازمت دعا ، زیرا به هیچ چیز مانند آن به خداوند نزدیک نشوید ، و هیچ حاجت کوچکی را به خاطر کوچکی اش رها نکنید ، از اینکه برای آن به درگاه حق دعا کنید ، زیرا آن کس که حاجات کوچک به دست اوست ، همان کس است که حاجات بزرگ به دست اوست .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : قالَ أمْیرُ المؤمِنینَ (علیه السلام) : أحَبُّ الاْعْمالِ إلیَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فی الاْرْضِ ألدُّعاءُ وَأفْضَلُ الْعِبادَهِ ألْعِفافُ قالَ : وَکانَ أمیرُالْمُؤمِنینَ رَجُلاً دَعّاءً .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : امیرالمؤمنین می فرماید : محبوبترین اعمال در روی زمین نزد خداوند دعا است ، و بهترین عبادت پرهیزکاری و پارسائی است ، و امیرالمؤمنین مردی بود که دعایش بسیار بود .

اسلحه مؤمن دعا است

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالُ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : ألدُّعاءُ سِلاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدّینِ وَنُورُ السَّماواتِ وَالاْرْضِ .

امام صادق (علیه السلام) می گوید : پیامبر فرمود : دعا سلاح مؤمن و پایه دین ، و روشنی آسمانها و زمین است .

قالَ : قالَ أمیرُالْمُؤمِنینَ (علیه السلام) : ألدُّعاءُ مَفاتیحُ النَّجاحِ وَمَقالیدُ الفَلاحِ وَخَیْرُ الدُّعاءِ ما صَدَرَ عَنْ صَدْر نَقِیٍّ وَقَلْب تَقِیٍّ وَفی الْمُناجاهِ سَبَبُ النَّجاهِ وَبِالإخْلاصِ یَکُونُ الْخَلاصُ فَإذا اشْتَدَّ الْفَزَعُ فَإلیَ اللهِ الْمَفْزَعُ .

و نیز حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : امیرالمؤمنین فرمود : دعا کلیدهای نجات و گنجینه های رستگاری است ، و بهترین دعا آن دعائی است که

از سینه پاک و دلی پرهیزکار برآید ، و وسیله نجات در مناجات است و خلاصی به اخلاص به دست آید ، و چون فزع و بی تابی سخت شود ، مفزع و پناهگاه خداست .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : ألدُّعاءُ أنْفَذُ مِنَ السِّنانِ الْحَدیدِ .

امام ششم حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : دعا از نیزه تیز نافذتر است .

پشت در روی جهان خواهیم کرد

قبله روی دلستان خواهیم کرد

سود ما رسوائی عشقش بس است

گرچه دین و دل زیان خواهیم کرد

خاصه عشقش را که سلطان دل است

موکبی از خون روان خواهیم کرد

دل اگر خون شد زعشقش باک نیست

کاینچنین کاری بجان خواهیم کرد

گر در اول روز خون کردیم دل

روز آخر جان فشان خواهیم کرد

ذره ذره در ره سودای عشق

پایه های نردبان خواهیم کرد

چون به یک یک پایه برخواهیم رفت

پایه زیرین جهان خواهیم کرد

تا کسی چشمی زند بر هم به حکم

ما دو عالم در میان خواهیم کرد

آن روش کز هر چه گویم برتر است

برتر از هفت آسمان خواهیم کرد

وان سفر که افلاک هرگز آن نکرد

ما کنون در یک زمان خواهیم کرد

گر کند چرخ فلک در قرن سیر

ما به یک دم بیش از آن خواهیم کرد

پس به یک یک ذره و یک یک وجود

خویشتن را امتحان خواهیم کرد

شبنمی بی پا و سر خواهیم شد

قصد بحر جاودان خواهیم کرد

تا ابد چندان که ره خواهیم رفت

منزل اول نشان خواهیم کرد

نیست از پیشان ره ، کس را خبر

پس خبر از کاروان خواهیم کرد

کس جواب ما نخواهد داد باز

گرچه بسیاری فغان خواهیم کرد

گر بسی معشوق را خواهیم جست

هم وجود خود عیان خواهیم کرد

ور شود معشوق بر ما آشکار

ما همه خود را

نهان خواهیم کرد

چون فرید اینجا دو عالم محو گشت

پس چگونه ره عیان خواهیم کرد

دعا باعث دفع بلا و قضا است

عَنْ حِمادِ بْنِ عُثْمانَ قالَ : سَمِعْتُهُ : إنَّ الدُّعاءَ يَرُدُّ الْقَضاءَ يَنْقُضُهُ كَما يُنْقُضُ السِّلْكُ وَقَدْ أبْرِمَ إبْراماً .

حماد بن عثمان می گوید : شنیدم فرمود : همانا دعا برگرداننده قضا است ، و رشته قضا را از هم واتاباند و بزند ، چنانچه رشته نخ از هم باز شود ، گرچه به سختی تابیده شده باشد .

عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزيدَ قالَ : سَمِعْتُ أبَاالْحَسَنَ (عليه السلام) يَقُولُ : إنَّ الدُّعاءَ يَرُدُّ ما قَدْ قُدِّرَ وَما لَمْ

يُقَدَّرْ ، قُلْتُ وَما قَدْ قُدِّرَ عَرَفْتُهُ فَما لَمْ يُقَدَّرْ قالَ : حَتّى لا يَكُونَ .

عمر بن یزید می گوید از امام کاظم شنیدم می فرمود : همانا دعا برمی گرداند آنچه را مقدر شده و آنچه را مقدر نشده ، عرض کردم مقدر شده را دانستم مقدر نشده کدام است ؟ فرمود : تا اینکه تقدیری در باره آن نشود .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (عليه السلام) قالَ : إنَّ الدُّعاءَ يَرُدُّ الْقَضاءَ وَقَدْ نَزَلَ مِنَ السَّماءِ وَقَدْ اُبْرِمَ إبْراماً .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : دعا قضائیکه از آسمان نازل شده برمی گرداند ، اگر چه آن قضا به سختی مبرم و محکم شده باشد .

كانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (عليهما السلام) يَقُولُ : ألدُّعاءُ يَدْفَعُ الْبَلاءَ النّازِلَ وَما لَمْ يَنْزِلْ .

حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید : حضرت علی بن الحسین فرمود : دعا بلائی را که نازل شده و نازل نشده دفع می کند .

مصداق این روایت در قرآن مجید ، قوم یونس اند ، که بلای الهی تا بالای سر آنان آمد

ولی به راهنمائی آن عالم ربانی به بیابان رفته و سر بر خاک مذلت نهادند ، و از پیشگاه خداوند در خواست رد بلا کردند و درخواست آنان اجابت شد .

دعا درمان هر دردی است

عَنْ عَلاءِ بْنِ کامِل : قالَ لی أَبُوعَبْدِاللهِ (علیه السلام) : عَلَیْکَ بِالدُّعاءِ فَإِنَّهُ شِفاءٌ مِنْ کُلِّ داء .

علاء بن کامل می گوید : حضرت صادق (علیه السلام) به من فرمود : بر تو باد به دعا که دعا درمان هر دردی است .

آری ، دعا درمان هر دردی است . وقتی دل به حضرت محبوب بسته شود ، و جان آئینه انعکاس اوصاف معشوق گردد ، و آدمی در رحمت را از هر سو به

سوی خود باز ببیند ، و قلب بر اثر اتصال مالامال از امید گردد ، روح دارای قدرت و تسلط و مالکیت شود ، و به هنگام هجوم دردها علی الخصوص دردهای معنوی ، از محبوبش بوسیله دعا درخواست رد بلا و شفای مرض کند ، و محبوب هم بیماری عاشق را هر چه باشد شفا دهد .

در اینجا مناسب است به سه قضیه بسیار مهم که خودم در سطر اول و دوم آن هستم اشاره کنم .

اما داستانی که واسطه اولش هستم : دوستی داشتم عاشق دین ، و دلسوز مسائل الهی ، دارای هفتاد سال عمر ، به من گفت وقتی که عمرم قریب به ده سال بود ، گرفتار تب سوزنده سختی شدم ، طب و طبیب از علاجم عاجز شد ، پدرم مرا در آغوش گرفت ، و نزد سیدی بیدار و صاحب نفسی با حال برد ، و داستان رنج مرا برای او بازگفت

، آن مرد با حال سری به جانب آسمان برداشت ، آنگاه روی به من کرد و گفت ای تب سوزنده او را رها کن ، لحظه ای نگذشت که تب مرا رها ک رد و تا این زمان که هفتاد سال از عمرم گذشته تب به سراغم نیامده .

اما دو داستانی که واسطه دومش هستم : فرزند مرحوم محدث قمی صاحب کتب ارزنده ای چون سفینه ، مفاتیح و الکنی و الالقاب و . . . برایم نقل کرد ، پدرم دچار چشم درد شدیدی شد ، اطبای عراق از علاجش عاجز شدند ، روزی از مادرم خواست کتاب « اصول کافی » را به او بدهد ، کتاب را از دست همسرش گرفت و گفت این کتاب مایه از اهل بیت رسول الله دارد ، و امکان ندارد خداوند به وسیله مالیدن این کتاب به چشم مرا از درد دیده خلاص نکند ، چشم به حق دوخت و با دلی سوخته کتاب کافی را بر چشم مالید ، دیده او از درد و الم رهائی یافت .

دیگر اینکه پدرم دچار مرض سختی شد ، دارو نسبت به او از اثر افتاده بود ، پس از رنج بسیار به مادرم گفت این انگشتان من سالهاست ، آثار اهل بیت را

می نویسد ، اگر اثری الهی در این انگشتان نباشد باید آن را قطع کرد ، ظرفی پاک بیاورد و مقداری آب در کنار آن بگذارد ، آب و ظرف را بحضور آن مرد الهی آورد ، انگشتانش را در آن ظرف گرفت و آب بر روی آن ریخت و آن آب را در حالیکه

به سبب آن از خداوند طلب شفا کرد خورد و از بیماری برخاست .

آری تو دل بر او بند ، و از مقام دعا دست بر مدار ، که در صورت رابطه با حضرت او به وقت دچار شدن به درد ، در صورتی که کلیدهای ظاهری از باز کردن قفل درد عاجز باشند ، با کلید دعا دردت را شفا دهد .

دلبرا پیش وجودت همه خوبان عدمند

سروران در ره سودای تو خاک قدمند

شهری اندر طلبت سوخته آتش عشق

خلقی اندر هوست غرقه دریای غمند

خون صاحب نظران ریختی ای کعبه حسن

قتل اینان که روا داشت که صید حرمند

گاه گاهی بگذر بر صف دل سوختگان

تا ثنایت بگویند و دعائی بدهند

هر خم زلف پریشان تو زندان دلی است

تا نگوئی که اسیران کمند تو کمند

حرفهای خط موزون تو پیرامن روی

گوئی از مشک سیه بر گل سوری رقمند

در چمن سرو ستادست و صنوبر خاموش

که اگر قامت زیبا به چمانی بچمند

زین امیران ملاحت که تو بینی بر خلق

به شکایت نتوان رفت که ایشان حکمند

بندگان را نه گریزست زحکمت نه گریز

چه کند ار بکشی ور بنوازی خدمند

جور دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست

گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند

تو سبکبار قوی حال بجان دریابی

که ضعیفان غمت بارکشان ستمند

سعدیا عاسق صادق زبلا نگریزد

سست عهدان ارادت زملامت برمند

دعا کننده دعایش مستجاب است

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : ألدُّعاءُ کَهْفُ الْاجابَهِ کَما أنَّ السَّحابَ کَهْفُ الْمَطَرِ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : دعا خزانه و گنجینه اجابت است . چنانچه ابر مخزن باران است .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : ما أبْرَزَ عَبْدٌ یَدَهُ إلیَ اللهِ الْعَزیزِ الْجَبّارِ إلاّ إسْتَحْیی

اللهُ عَزَّوَجَلَّ أنْ يَرُدَّها صِفْراً حَتّى يَجْعَلَ فيها مِنْ فَضْلِ رَحْمَتِهِ ما يَشاءُ فَإذا دَعا أحَدُكُمْ فَلا يَرُدُّ يَدَهُ حَتّى يَمْسَحَ عَلى وَجْهِهِ وَرَأسِهِ .

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : هیچ بنده ای دست به درگاه خدای عزیز و جبار نگشاید ، جز اینکه خدای عزوجل شرم کند که آن را تهی برگرداند ، تا اینکه از فضل و رحمت خود آن دست را پر کند ، پس هرگاه یکی از شما دعا کرد ، دستش را برنگرداند تا آن را به سر و روی خود بکشد .

علامه مجلسی آن بزرگ مرد عالم اسلام در شرح این حدیث می فرماید : شرم و حیا گرفتگی نفس است از کار بد ، بخاطر بیم نکوهش و چون به خدای بزرگ

نسبت داده شود ، مقصود لازمه آن است که ترک باشد ، یعنی خداوند آن کار را نکند .

و در اینجا شبهه ای است که باید آن را دفع کنیم ، و آن شبهه بخاطر بسیاری از مردم بیاید و آن این است که ، چگونه خداوند سبحان وعده اجابت داده و خلف وعده او محال است و دروغ از خدای تعالی و حجج او ممتنع است ، پس چگونه است که بسیاری از دعاها به اجابت نرسد .

جواب از این شبهه را به چند وجه ممکن است بیان کرد :

اول اینکه وعده خداوند مشروط به مشیت است ، یعنی اگر بخواهم اجابت کنم و به همین مسئله گفتارش در سوره انعام آیه ۴۱ دلالت کند .

دوم اینکه مقصود از اجابت که خداوند و حجج او فرمودند لازمه آن است که آن توجه و استماع

دعـا است ، یعنی فـوراً شـنیده شود و مورد توجه قرار گیرد ، ولی در دادن آنچه را که خواهـد تـا خیر کنـد ، تـا عبـد بـاز او را بخواند و او از عبد را خدا بشنود ، که خدا صدای بنده را دوست دارد .

سوم اینکه اجابت مشروط به مصلحت و خیر بودن برای دعا کننده است ، زیرا خدای حکیم به دلخواه بندگان ، از آنچه خیر و صلاح آنها است دست برندارد .

چهارم لازم نیست اجابت دعا فوری باشد ، و ممکن است دعا مستجاب شده باشد ، ولی ظهور آثار آن روی پاره ای از مصالح به مدت زیادی تأخیر افتد ، چنانچه در تفسیر گفتار خدای تعالی در سوره یونس آیه ۸۹ در حدیث آمده ، که میان این خطاب و میان غرق فرعون و نابودی او و همراهانش که موسی و هارون برای آن دعا کرده بودند چهل سال طول کشید .

عَنْ سُلَیْمانِ بْنِ عَمْرو قالَ : سَمِعْتُ أبا عَبْدِاللهِ (علیه السلام) یَقُولُ : إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لا یَسْتَجیبُ دُعاءً بِظَهْرِ قَلْب ساه فَإذا دَعَوْتَ فَأقْبِلْ بِقَلْبِکَ ثُمَّ اسْتَیْقِنْ بِالْاجابَهِ .

سلیمان بن عمرو می گوید : شـنیدم حضـرت صادق (علیه السـلام) فرمود : خداوند دعائی که از روی دل غافل باشد مسـتجاب نمی کنـد ، پس هرگـاه برای دعـا به پیشـگاه مقـدس او روی آوردی به دل توجه کن و یقین داشـته بـاش که قلبی که در دعا مشغول مولاست دعایش مستجاب می شود .

توجه قلب در دعا لازم است

و نیز دعا کننده لازم است دارای رقت قلب باشد ، قلب با قساوت دعای صاحبش مستجاب نیست .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه

السلام) قالَ : إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لا يَسْتَجيبُ دُعاءً بِظَهْرِ قَلْبٍ قاس .

امام صادق (عليه السلام) فرمود : خداوند دعائی که از روی دل سخت و با قساوت باشد مستجاب نمی کند .

در دعا پافشاری و اصرار لازم است

عـده ای از مردم دعا را سـبک می کنند ، اولاً خیلی ساده و با شـتاب و با عجله دعا می کنند ، ثانیاً خیلی سـریع و بدون در نظر گرفتن مصـلحت اجابت آن را می خواهند ، در این باب ائمه بزرگوار اعلام می کنند که اولا در دعا اصرار و الحاح و پافشاری داشته باشید ، ثانیاً اجابت آن را مشروط به مصلحت خویش از جانب خدا و در گرو وقت لازم برای اجابت بدانید .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السـلام) قالَ : إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ كَرِهَ إلْحاحَ النّاسِ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْض فی الْمَسْئَلَهِ وَأحَبَّ ذلِكَ لِنَفْسِهِ ، إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ أنْ يُسْألَ وَيُطْلَبَ ما عِنْدَهُ .

امام صادق (علیه السـلام) فرمود : خداونـد دوست نـدارد مردم در انجام حاجت به همـدیگر اصـرار ورزنـد ، ولی این اصـرار و الحاح را برای خودش دوست دارد ، او می خواهد که از او بخواهند ، و آنچه نزد اوست از او خواهش کنند .

عَنْ أبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : لا وَاللهِ يُلِحُّ عَبْدٌ عَلیَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ إلّا اسْتَجابَ اللهُ لَهُ .

امام باقر (علیه السـلام) فرمود : بخـدا سوگنـد هیـچ بنده ای به درگاه خدای عزوجل اصـرار نورزد جز اینکه خداوند دعایش را مستجاب فرماید .

در دعا حاجات خود را ذکر کنید

وجود مقدس حضـرت حق ، به تمام غیب و شـهود و آنچه گذشته و آنچه هست و آنچه خواهد گذشت به تمام جهات آگاه و عالم است ، و حاجات مشـروعه بنده و آنچه را عبد می خواهد برای حضرت او آشکار است ، ولی خود حضرت او علاقه دارد که عبد به وقت دعا حاجاتش را به زبان

بیاورد .

عَنْ أبی عَبْدِاللهک (علیه السلام) : إنَّ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالی یَعْلَمُ ما یُریدُ الْعَبْدُ إذا دَعاهُ وَلکِنَّهُ یُحِبُّ أنْ تَبُثَّ إلَیْهِ الْحَوائِجُ فَإذا دَعَوْتَ فَسَمِّ حاجَتَکَ وَفی حَدیث آخَرَ قالَ : قالَ : إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یَعْلَمُ حاجَتَکَ وَما تُریدُ وَلکِنْ یُحِبُّ أنْ تَبُثَّ إلَیْهِ الْحَوائِجَ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : خداوند تبارک و تعالی می داند که بنده اش بوقت دعا چه می خواهد ، ولی دوست دارد که حاجت ها به درگاهش گفته شود ، پس هرگاه به دعا برخاستی حاجتت را بگو ، و در روایت دیگری آمده : خداوند حاجت و خواسته ات را آگاه است ، ولی دوست دارد حاجات خود را به درگاهش بازگو کنی .

ارزش دعای پنهان

عَنْ أبی الْحَسَنِ الرِّضا (علیه السلام) قالَ : دَعْوَةُ الْعَبْدِ سِرّاً دَعْوَةً واحِدَةً تَعْدِلُ سَبْعینَ دَعْوَةً عَلانِیَةً .

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود : یک دعای عبد در پنهانی مساوی با هفتاد دعای آشکار است .

سرش این است ، که دعای در پنهان به خلوص و اخلاص و پاکی در نیت نزدیک تر است ، و عمل هر چه خالص تر باشد قیمت و ارزشش بیشتر است .

اوقاتی که امید اجابت دعا در آن هست

قالَ أبُوعَبْدِاللهِ (علیه السلام) : اُطْلُبُوا الدُّعاءَ فی أرْبَعِ ساعات : عِنْدَ هُبُوبِ الرِّیاحِ وَزَوالِ الْاَفْیاءِ وَنُزُلِ الْقَطْرِ وَأوَّلُ قَطْرَه مِنْ دَمِ الْقَتیلِ الْمُؤْمِنِ فَإنَّ أبْوابَ السَّماءِ تُفْتَحُ عِنْدَ هذِهِ الْاَشْیاءِ .

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : در چهار وقت دعا کنید ، هنگام وزش بادها ، و هنگام ظهر ، و به وقت آمدن باران ، و هنگام ریخته شدن خون مؤمن ، زیرا در این اوقات درهای رحمت حق باز می شود .

و نیز آن حضرت فرمود : در چهار مرحله دعا به اجابت می رسد : در نماز وتر ، و پس از سپیده دم ، و بعد از ظهر و بعد از مغرب .

حضرت صادق از امیرالمؤمنین نقل می کند : در چهار مورد دعا را غنیمت بدانید ، بوقت قرائت قرآن ، و هنگام اذان ، و وقت باران ، و وقت برخورد صف حق علیه کفر در میدان جهاد .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : إذا أحَدُکُمْ فَلْیَدْعُ ، فَإنَّ الْقَلْبَ لا یَرِقُّ حَتّی یَخْلُصَ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : هرگاه دل یکی از شما نرم شد ، در آن حال دعا کند ، و دل تا پاک نشود رقت

نکند .

مجلسی در شرح این حدیث می فرماید : رقت ضد قساوت است ، و نشانه و علامت رقت قلب گریه است ، و حاصل اینکه رقت نشانه پاکی دل از دغلی و حسد و افکار باطله و خیالاتی است که انسان را از توجه به خدای تعالی سرگرم کند ، و خلوص و پاکی دل نشانه و سبب اجابت دعا است .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : هرگاه بدنت لرزید ، و اشکت ریخت ، پس خود را باش که به تو توجهی شده .

و در بابی از ابواب دعا آمده است ، در دعا چند برنامه لازم است :

۱ رغبت .

۲ رهبت .

۳ تضرع .

۴ تبتل .

۵ ابتهال .

۶ استعاذه .

۷ مسئلت .

رغبت به معنای میل و شوق و رهبت به معنای ترس و بیم ، و تضرع و به معنای فروتنی ، و تنبل به معنای بریدگی و انقطاع از غیر حق ، و ابتهال به معنای زاری کردن و استعاذه به معنای پناه جستن و مسئلت به معنای دعا و درخواست است ، چون این حالات به وقت دعا در عبد تجلی کرد دعا کند و به دعایش برای رسیدن به اجابت امید داشته باشد .

اشک ریختن به درگاه حق

گریه برای خدا و در راه خدا و بر مصائبی که در راه خدا به اولیاء خدا رسیده ذاتاً مطلوب است .

قرآن مجید گریه برای خدا از علائم عاشقان حق دانسته ، و آنکس که اشک چشم ندارد مریض است .

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّbمْعِ مِمَّا عَرَفُوا

مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا

مَعَ الشَّاهِدِینَ (۱) .

و چون آیاتی را که به رسول ما فرستاده شد بشنوند اشک از دیده آنها جاری می شود ، زیرا حقانیت آن را شناخته ، گویند بارالها ما به رسول تو محمد و کتاب آسمانیش ایمان آوردیم ، پس ما را در زمره گواهان راستین او ثبت فرما .

گریه به وقت دعا از ارزش خاصی برخوردار است ، و اشک چشم که نشانی از صفای باطن است ،آدمی را به رحمت حضرت حق نزدیک کرده و از بار گناهان سبک می کند .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : چیزی نیست مگر اینکه برای آن پیمانه و وزنی است مگر گریه ، که یک قطره اش دریاهائی از آتش را خاموش سازد ، و چون اشک در دیده حلقه بزند ، چهره صاحبش خواری و ذلت نبیند ، و چون بر رخسار بریزد ، بر آتش دوزخ حرام گردد ، و اگر هر آینه در امتی یک نفر گریان باشد همه آنان مورد ترحم قرار می گیرند .

عَنْ أبی جَعْفَر قالَ : ما مِنْ قَطْرَه أحَبُّ إلیَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَطْرَهِ دُمُوع فی سَوادِ اللَّیْلِ مَخافَهً مِنَ اللهِ لا یُرادُ بِها غَیْرُهُ .

امام باقر (علیه السلام) فرمود : قطره ای نزد خداوند محبوب تر از آن قطره اشکی که در تاریکی شب از ترس خدا بریزد و جز خدا چیز دیگری منظور نداشته باشد نیست .

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود :

خدای عزوجل به موسی (علیه السلام) وحی فرمود : که همانا بندگان من به چیزی محبوب تر از سه خصلت به من تقرب نجستند عرضه داشت خداوندا کدام است ؟

۱ سوره

مائده (۵) : ۸۳ .

فرمود : زهـد در دنیـا ، ورع و پارسائی در برابر معاصـی ، و گریه از خوف من ، عرضه داشت خداونـدا پاداش دارنـده این سـه خصلت چیست ؟

خداونـد فرمود : ای موسـی امـا آنـان که در دنیـا زهـد ورزیدنـد در بهشت باشـند ، و امـا آنـان که از ترس من گریه کننـد در بلندترین منازلند ، و احدی با آنان در آن منازل شـریک نباشد ، و اما آنها که از نافرمانیهای من بپرهیزند ، پس من به وقتی که در قیامت همه مردم را تفتیش و بازرسی کنم ، از آنان بازرسی و تفتیش نکنم .

مجلسـی در شرح این حدیث می فرماید : رفیع اعلا آن امکان بلندی است که در بهشت بلندترین منزلهاست ، و آن مسکن انبیا و اولیاء است ، و مقصود از عدم بازرسی یعنی بی حساب وارد بهشت شدن .

آنان که در دعا و غیر دعا مثل ذکر مصائب اهل بیت علاقه مند به گریه هسـتند ، ولی گریه برای آنان دشوار است به راهنمائی زیر توجه کنند :

اسـحاق بن عمار می گوید : به حضـرت صادق (علیه السلام) عرض کردم ، من دعا می کنم و میل دارم گریه کنم ، ولی گریه ام نمی آیـد ، و چه بسـا به یـاد برخی از مردگان خانواده ام می افتم پس رقت می کنم و اشک می ریزم ، آیا این کار درسـت است ؟ فرمود آری آنها را به یاد آر و چون رقت کردی گریه کن و پروردگار تبارک و تعالی را بخوان و به درگاه حضـرتش دعا کن .

علی بن ابی

حمزه می گوید : حضرت صادق (علیه السلام) به ابی بصیر فرمود : اگر از وقوع چیزی ترس داشته باشی ، یا حاجتی خواستی ، به نام خدا دعا آغاز کن ، و او را چنانچه شایسته اوست تمجید و ستایش کن و بر پیامبر صلوات فرست و حاجت خود را بخواه و خود را به گریه وادار کن اگر چه بسا اندازه سر مگسی باشد ، همانا پدرم همیشه می فرمود : نزدیک ترین حالی که عبد به پروردگار عزوجل دارد آن زمانی است که در سجده باشد در حالی که اشک می ریزد .

قبل از دعا خدا را ستایش و ثنا گوئید

عَنِ الْحارِثِ بْنِ الْمُغَيْرَهِ قالَ :

سَمِعْتُ أبا عَبْدِاللهِ (علیه السلام) يَقُولُ : إيّاكُمْ أنْ يَسْئَلَ مِنْ رَبِّهِ شَيْئاً مِنْ حَوائِجِ الدُّنْيا وَالْاخِرَهِ حَتّى يَبْدَءَ بِالثَّناءِ عَلَى اللهِ عزَّوَجَلّ وَالْمَدْحِ لَهُ وَالصَّلاهِ عَلَى النَّبيِّ ثُمَّ يَسْئَلُ اللهَ حَوائِجَهُ .

حارث بن مغیره می گوید :

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : مبادا چون یکی از شما بخواهد از پروردگار خویش چیزی از حاجات دنیا و آخرت مسئلت کند ، بدان مبادرت ورزد ، تا به ستایش او و صلوات بر پیامبر دعایش را آغاز کند ، سپس حاجات خود را بخواهد .

محمد بن مسلم گوید : حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : همانا در کتاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است ، که ستایش پیش از درخواست است ، پس هرگاه خدای عزوجل را خواندی و به درگاهش دعا نمودی او را تمجید کن ، عرض کردم چگونه تمجیدش کنم فرمود : می گوئی :

يا مَنْ هُوَ أقْرَبُ إلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ ، يا فَعّالاً لِما يُريدُ ، يا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ

، يا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْاَعْلى ، يا مَنْ هُوَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ .

ای کسی که از رگ گردن به من نزدیک تری ، ای کسی که هر چه را بخواهی انجام دهی ، ای کسی که میان مرد و دلش حائل شوی ، و ای کسی که در برترین نظر اندازهائی ، و ای آنکه به مانندش چیزی نیست .

مجلسی در شرح :

یا مَنْ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ .

چند وجه فرموده :

اول اینکه کنایه از نزدیکی خداوند به بندگانش می باشد ، زیرا کسی که حائل بین دو چیز شد ، بدان چیز نزدیک تر از دیگر است .

دوم اشاره به این است که او بر مکنوناتی از دلها آگاه است که شاید صاحبان آنها از آن بی خبر باشند ، و در روایتی هست ، که فرمود : معنای این جمله اینست که دلها نتوانند چیزی را از خداوند مخفی و پنهان دارند .

سوم یعنی بوسیله مرگ بین انسان و دلش جدائی اندازند ، و این جمله دعا برای وادار کردن مردم است به اینکه به پاک کردن دلهاشان مبادرت ورزند ، پیش از آنکه خداوند به سبب مرگ بین آنها و دلهاشان جدائی اندازد .

چهارم کنایه از این است که مالک دلها خداست ، هر تصمیمی که بندگان گرفته باشند ، به هم زند و مقاصد آن را تغییر دهد ، و دل را به حالات مختلف بگرداند ، از ذکر به فراموشی ، و از فراموشی به ذکر ، از ترس به آسودگی و از آسودگی به ترس ، و در حدیث است که دل مؤمن میان

دو انگشت اوست ، به هر سو که بخواهد بگرداند ، و در دعاست :

یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ .

پنجم آنچه از دو حدیث از تفسیر عیاشی آمده ، که معنایش این است که حایل شود میان انسان و میان اینکه باطل را از حق تمیز دهد .

« البته این حالت در وقتی است که گناه و بی حیائی عبد به حد نهائی رسیده و خود باعث محرومیت خود از رحمت و عنایت حق شده باشد » .

ششم یعنی او را از آنچه در دلش نهفته است غافل کنی .

و در جمله :

یا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الاْعْلی .

فرموده : در قاموس گفته « منظر » چیزی است که بدان نگاه کنی و شاید حضرت (علیه السلام) مکانت و درجه رفیعه معنویه را به مکانهای بلند ظاهری تشبیه فرموده ، پس این یا کنایه از اطلاع او بر تمامی مخلوقات است ، زیرا کسی که در جای بلندی بود ، مشرف بر پائین آن است و اطلاع بر جوانب امر دارفد ، و یا کنایه از تسلط و اقتدار او بر ممکنات است ، و یا کنایه از نرسیدن خردها و اندیشه ها به ساحت معرفت اوست ، و محتمل است ، « منظر » از نظر به معنای فکر باشد ، یعنی او بالاتر و برتر از این است که اندیشه و افکار این مخلوقات بسیار ضعیف به حضرت او برسد .

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : إِنَّما هِیَ الْمِدْحَةُ ، ثُمَّ الثَّناءُ ثُمَّ الاْقْرارُ بِالذَّنْبِ ثُمَّ الْمَسْئَلَةُ إِنَّهُ وَاللهُ ما خَرَجَ عَبْدٌ مِنْ ذَنْب إِلاّ بِالاْقْرارِ .

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : جز

این نیست که آداب دعا همان مـدح و سـتایش و اقرار به گناه است ، آنگاه درخواست از خـدا ، به خـدا قسم هیـچ بنـده ای از گناه بیرون نشده جز به اقرار به آن .

دسته جمعی دعا کنید

حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید :

هیچ چهل نفری برای دعا نزد هم اجتماع نکنند و خدای عزوجل را در کاری نخوانند جز اینکه خداوند دعای آنها را مستجاب کنـد ، پس اگر چهل نفر نبودنـد ، و چهار نفر بودند نزد هم جمع شوند ، و ده بار خدای عزوجل را بخوانند ، خداوند دعایشان را اجـابت کنـد ، و اگر چهـار نفر با هم نباشـند و یک نفر باشـد که چهل مرتبه خـدا را بخوانـد ، خـدای عزیز جبار دعایش را اجابت کند .

برای همه دعا کنید

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : إذا دَعا أحَدَکُمْ فَلْیَعُمَّ فَإنَّهُ أوْجَبُ لِلدُّعاءِ .

امام صادق (علیه السـلام) از رسول اکرم نقل می کند : هرگاه یکی از شـما دعا کرد ، همه را دعا کند ، زیرا به اجابت نزدیک تر است .

از تأخیر در اجابت نهراسید

احمد بن محمد بن ابی نصر می گوید : به حضرت رضا (علیه السلام) عرض کردم :

قربانت ، من چند سال است ، از خداوند حاجتی خواسته ام ، از تأخیر اجابتش در دلم شـبهه و نگرانی آمده ، فرمود : ای احمد مبادا شیطان بر دلت راهی باز کند ، تا تو را به میدان ناامیدی ببرد ، همانا امام باقر (علیه السلام) فرمود :

هر آینه مؤمن از خـدا حـاجتی بخواهـد ، و اجـابت آن تـأخیر افتـد ، این تـأخیر برای محبـوبیت آواز و صـدای گریه او در نزد خداست ، سپس فرمود : به خدا سوگند آنچه خدای عزوجل برای مؤمنین از آنچه خواهند پس انداز کند بهتر است برای آنان از آنچه زود عطا شود ، دنیا مگر چه اندازه ارزش دارد ؟ امام باقر (علیه السـلام) می فرمود : سـزاوار است دعای مؤمن در حال آسایش همانند دعای او در حال سـختی باشد ، و آنچه به او داده شد او را از دعا سست نکند ، پس تو از دعا خسته مشو ، زیرا د عا در نزد خدا منزلتی بس بزرگ دارد .

بر تو باد به شکیبائی ، و دنبال روزی حلال رفتن ، ، و صله رحم ، مبادا با مردم اظهار دشمنی کنی ، زیرا

ما خاندانی هستیم که پیوند کنیم با هر که از ما ببرد و نیکی کنیم هر که به ما بدی کند ، پس به خدا سوگند در این کار سرانجام نیکوئی ببینم چه در دنیا چه در آخرت .

همانا کسی که در این دنیا دارای نعمت است اگر هرگاه درخواست چیزی از خدا کند و به او داده شود حرصش زیاد گردد و جز آن را نیز بخواهد و در نتیجه نعمت خداوند در چشم او کوچك و خوار گردد و از هیچ چیز سیر نشود ، و چون نعمت فراوان شود مسلمان از این راه به خطر افتد ، و این خطر به خاطر آن حقوقی است که بر او واجب شود ، و به خاطر آن چیزی است که بیم رود بواسطه این حقوق در فتنه و آزمایش افتد و در اداء آنها کوتاهی نماید .

بگو بدانم اگر من به تو چیزی گفتم به آن اعتماد داری ؟ عرض کردم فدایت گردم اگر به گفته شما اعتماد نکنم پس به گفتار چه کسی اعتماد کنم ، با اینکه شما حجت خداوند بر خلق او هستی .

فرمود : پس تو به خدا و وعده ها و گفتارهای او اعتمادت بیشتر باشد ، زیرا خداوند به تو وعده اجابت داده است ، یا اینکه اجابت دعای تو به موعدی واگذار شده .

آیا خداوند در قرآن مجید سوره بقره آیه ۱۸۶ نفرموده :

هرگاه بندگانم مرا از تو بپرسند ، پس همانا من نزدیکم و اجابت کنم دعای آنکه مرا بخواند .

و در سوره زمر آیه ۵۳ فرمود :

از رحمت خدا نومید مباشید .

و در سوره بقره

آیه ۲۶۸ فرموده :

خداوند به فضل و آمرزش نویدتان دهد .

پس تو به خدای عزوجل اعتمادت از دیگران بیشتر باشد و در دل خود جز خوبی راه ندهید که آمرزیده اید .

مجلسی آن محدث بزرگ در ضمن شرح قسمت های حدیث وجوهی برای

تأخیر در اجابت دعا از آن استفاده کرده ، که تا هشت وجه آن را ذکر کرده است .

اول حقارت و پستی دنیا و اینکه تأخیر اجابت به عالم آخرت بهتر است .

دوم از شرایط اجابت دعا این است ، که در هر حال عبد نباید دست از دعا بردارد ، چه در آسودگی چه در سختی .

سوم شکیبائی در تأخیر کند .

چهارم کسب خود را حلال نماید ، یا دعائی به اجابت رسد که حرامی در بر نداشته باشد

پنجم قطع رحم نکند .

ششم اظهار دشمنی با مردم ننماید « خوش اخلاق باشد » .

هفتم اگر زود به اجابت رسد موجب حرص بر دنیا گردد ، و نعمت های خدا در نظرش کوچک و خوار نماید .

هشتم بواسطه فراوان شدن مال و ثروت و قدرت در خطر ادا نکردن حقوق آنها افتد ، سپس در آخر شرحش گوید : در این حدیث فوائد بسیار و حقایق فراوانی است ، برای آنکه به چشم یقین و حقیقت در آن بنگرد .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : إنَّ المُؤْمِنَ لَیَدْعُوالله عَزَّوَجَلَّ فی حاجَتِهِ فَیَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أخِّرُوا إجابَتَهُ شَوْقاً إلی صَوْتِهِ وَدُعائِهِ فَإذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَهِ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : عَبْدی دَعَوْتَنی فَأَخَّرْتُ إجابَتَکَ وَثَوابُکَ کَذا وَکَذا وَدَعَوْتَنی فی کَذا وَکَذا فَأَخَّرْتُ إجابَتَکَ وَثَوابُکَ کَذا وکَذا

قالَ : فَيَتَمَنَّى الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ لَمْ يَسْتَجِبْ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيا مِمّا يَرى مِنْ حُسْنِ الثَّوابِ .

حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید : همانا مؤمن خداوند را در حاجتش بخواند ، و خدای عزوجل فرماید اجابت او را به تأخیر اندازید که به صدا و دعای او شوق دارم ، چون روز قیامت شود خدای عزوجل فرماید : ای بنده من مرا خواندی و من اجابت دعایت را به تأخیر انداختم ، اکنون به جای آن تأخیر

ثواب تو چنین و چنان است ، و باز در باره فلان چیز و فلان چیز مرا خواندی ولی من اجابت دعایت را عقب انداختم ، اکنون پاداش تو چنین و چنان است ، سپس حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : مؤمن آرزو می کند ای کاش هیچ دعائی از او در دنیا مستجاب نمی شد ، به خاطر آن ثوابی که در آخرت می بیند .

دعا را با صلوات بر پیامبر و اهل بیتش شروع کنید

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : كُلُّ دُعاء يُدْعَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مَحْجُوبٌ عَنِ السَّماءِ يُصَلّى عَلى مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : هر دعائی که خداوند عزوجل به آن خوانده شود از رفتن به آسمان محجوبست تا صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

هر گاه کسی به درگاه خدای عزوجل حاجتی دارد ، باید با صلوات بر محمد و آلش شروع کند ، سپس حاجت خود را بخواهد ، و در آخر هم به صلوات بر محمد و آل محمد پایان دهد ، زیرا خدای عزوجل کریم تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد و وسط دعا را واگذارد

، زیرا صلوات بر محمد و آل محمد محجوب نیست .

آنانکه دعایشان مستجاب می شود

عَنْ عیسیَ بْنِ عَبْدِاللهِ الْقُمّی قالَ : سَمِعْتُ أبا عَبْدِالله (علیه السلام) یَقُولُ : ثَلاثَةٌ دَعْوَتُهُمْ مُسْتَجابَةٌ : أَلْحاجُّ فَانْظُرُوا کَیْفَ تَخْلُفُونَهُ ، وَالْغازی فی سَبیلِ اللهِ فَانْظُرُوا کَیْفَ تَخْلُفُونَهُ ، وَالْمَریضُ فَلا تُغیظُوهُ وَلا تُضْجِرُوهُ .

عیسی بن عبدالله قمی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می کند : سه دسته اند که دعایشان مستجاب است :

آنکس که به حج رود ، پس دقت کنید که با بازماندگانش چگونه رفتار می کنید ، آنکه به جهاد در راه خدا رود ، پس مواظب رفتارتان با بازماندگانش در غیاب او باشید ، سوم بیمار و مریض ، پس او را به خشم نیاورید و دلتنگش نکنید « مبادا به شما نفرین کند » .

و نیز حضرت می فرماید : پدرم فرمود : پنج دعا است که از پیشگاه حضرت حق برنگردد ; دعای رهبر و پیشوای عادل ، دعای ستمدیده که خدا در حقش فرموده ، هر آینه انتقامت را می گیرم اگر چه پس از زمانی باشد ، دعای فرزند صالح برای پدر و مادر ، دعای پدر صالح برای فرزند ، دعای مؤمن برای برادر مؤمن در پشت سر او که خدا فرماید : برای تو باد مانند آن .

آنان که دعایشان به اجابت نمی رسد

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : چهار کس هستند که دعایشان به اجابت نرسد .

۱ مردی که در خانه خود نشسته و می گوید : خدایا به من روزی برسان ، به وی گفته می شود ، آیا به تو دستور نداده ام که دنبال روزی بروی ؟

۲ مردی که زنی دارد و برای راحت شدن از آزار غیر قابل تحمل

زن به زن نفرین کند . که به او گفته شود اختیار طلاق و رها کردن او به دست توست ، اینجا جای دعا نیست .

۳ مردی که مالی روزی او شـده و او آن را از بین برده و فاسـد کرده و اکنون می گویـد : خدایا به من روزی ارزانی ده ، به او گفته می شود ، آیا به تو دسـتور میانه روی نـدادم ، آیا به تو دسـتور اصـلاح مالت را نـدادم ، سـپس حضـرت به آیه ۶۷ سوره فرقان استشهاد کرد .

۴ مردی که مالی را بدون شاهد و گواه به دیگری وام دهد ، سپس به انکار

مـدیون برخورد کنـد و برای دریافت طلب از مـدیون منکر به درگاه خدا رد کند و از او اسـتمداد جوید ، که به او گفته شود : آیا به تو دستور ندادم به هنگام دادن وام شاهد بگیر .

این بود مسائلی در آداب دعا ، که بر دعا کننـدگان رعایتش لازم است ، و اگر انسانی در رعایت این مسائل کوتاهی کنـد ، به راستی نباید توقع استجابت دعایش را از حضرت حق داشته باشد .

امام صادق (علیه السلام) در جمله اول روایت باب دعا می فرماید :

شرایط و آداب دعا را توجه کن و دقت داشته باشد که از پیشگاه که می خواهی ، و چگونه می خواهی و برایچه می خواهی ؟

دعا کننده در درجه اول باید نسبت به حضرت او دارای معرفت باشد ، و ثانیاً به کیفیت دعا آگاهی داشته و بداند برای چه دعا می کند ، آیا برای چیزی که به مصلحت دنیا و آخرت

اوست ، یا چیزی که خیری برایش ندارد .

وَحَقِّقْ عَظَمَهِ اللهِ وَكِبْرِيائَهُ وَعايِنْ بِقَلْبِكَ عِلْمَهُ بِما فى ضَميرِكَ وَإِطِّلاعِهِ عَلى سِرِّكَ وَما تَكُنُّ فيهِ مِنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ .

با توجه عقل و قلب به قرآن ، و آثار با عظمتی که حضرت او در صفحه پهناور گیتی قرار داده عظمت و کبریائی او را در وجودت محقق کن و با چشم دلت آگاهی او را بر آنچه در ضمیرت هست ببین ، و بطور حتم بدان که وجود مقدس او بر سر باطن تو و آنچه در آن از حق و باطل می گذرد عالم و دانا است ، چون به این مقام رسیدی ، برایت حالت انس و معاینه عظمت می آید ، و در اینجاست که با اطمینان می توانی دعا کنی و به اجابت دعایت امیدوار باشی ، بدون معرفت و تحقق عظمت چگونه دعا خواهی کرد ، آیا عبادت در برابر آنچه برای تو مجهول است ، و از کبریائی و عظمتش خبر نداری عبادت است ، و دعا در پیشگاه مقدسی که از او خبر نداری دعا است ، و انس با وجود مقدسی که هنوز از او غایبی انس است .

علی (علیه السلام) در نهج البلاغه رابطه صحیح اهل معرفت و اهل عشق را با حضرت حق شرح داده که لازم است به دو قسمت از فرمایش آن عارف بی نظیر و عاشق وارسته اشاره رود :

۱ در آن زمان که ذغلب یمانی از حضرت می پرسد ؟

چنین پاسخ می دهد :

هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ(۱) .

آیا عبادت کنم چیزی را که نمی بینم ؟

ذغلب پرسید ، چگونه خدا را می

بینی فرمود : خدا را چشم ها با مشاهده عینی نمی بینند ، ولی دلها با حقایق ایمان او را درمی یابند .

آری وقتی انسان در وادی معرفت قدم گذاشت ، و آن معرفت را با تمام اعضا و جوارح به عمل کشید ، و راه تقوا پیشه کرد ، و تمام محرمات الهیه را ترک نمود ، عظمت و کبریائی او در دلش محقق می شود ، و حضرت او را با تمام اسماء و صفاتش با دیده دل معاینه می بیند .

غیر از جمال شاهد حق در میانه کیست

جز شاهباز حسن در این آشیانه کیست

این نقش های خوش همه نقشی بود بر آب

نقاش بی زوال در این کارخانه کیست

با زلف و خال داد که پیوند جان و دل

نیرنگ ساز عشوه این دام و دانه کیست

۱ خطبه ۱۷۹ .

خوبان که آفت دل و جانند و حاضرند

آنکس که ساخت کار جهان غایبانه کیست

بر باد رفت تخت سلیمان و تاج جم

آن را که ماند سلطنت جاودانه کیست

روزی که بگسلد زهم این رشته خیال

روشن شود که غیر تو اندر میانه کیست

ذرات جمله حمد تو دارند بر زبان

آن را که گوش و هوش نه بر این ترانه کیست

بر روی من مبند در رحمت ای کریم

بنگر بر آستان کرم بی بهانه کیست

عاشق زبان مبند برین درگه از سؤال

شاید کند سؤال که بر آستانه کیست

۲ در خطبه ۲۲۷ می فرماید :

خداوندا توئی مأنوس ترین مأنوس ها با اولیائت ، و توئی حاضرترین حاضران برای کفایت به امور توکل کنندگان بر تو ، توئی که نهانی درون آنان را می بینی و به حال آنان در درونشان آگاهی ،

انـدازه بینائی های آنان را می دانی ، اسـرار پوشـیده آنان برای تو آشـکار ، و دلهاشان شـیفته و بی قرار توست ، اگر تنهائی در این دنیا به وحشـتشان انـدازد ، بیاد تو انس می گیرنـد ، و اگر مصائب روزگار بر سـر آنان فرو ریزد پناه به سوی تو می برنـد ، زیرا آنان می دانند که زمام همه امور به دست توست و مبانی آنها مستند به قضای توست .

شـارح بزرگوار « نهـج البلاغه » ، فیلسوف شـهیر آقای جعفری در توضـیح این کلمات مسائلی دارنـد ، که از کل آن مسائل به نقل توضیح جمله اول که شاهد بحث است اکتفا می شود :

هر اندازه که بر رشد شخصـیت آدمی بیفزاید ، انس وی با خدا بیشتر و سازنده تر ، می گردد ، زیرا این یک قاعده کلی اسـت که :

عقل باشی عقل را دانی کمال

عشق گردی عشق را یابی جمال

انس بـا عقل و عظمت و شـکونه آن ، بـدون به فعلیت درآوردن تعقل امکان پـذیر نیست ، درک زیبائی و لـذت عشق ، بـدون ورود به جاذبه معشوق محال است .

هیـچ رابطه ای برای انس بـا خداونـد متعـال جز برخورداری از اوصـاف عـالیه انسانی که نمونه هائی از اوصاف خداونـدی می باشد ، وجود ندارد ، در حقیقت وقتی می گوئیم :

انسان باید با خدا انس بگیرد

قسمت اول

یعنی انسـان بایـد عادل باشـد ، صادق و راسـتگو و راسـتکار باشـد ، بردبار و حق بین و ناظر بر اعمال خویشـتن و ایفاکننـده به تعهدها باشد ، علم و جهان بینی را جزء حیات معقول برای تلاش تا آخرین لحظات زندگی بداند .

با توجه کافی به

این مبنای رابطه انس است ، که پوچ بودن پندار بعضی از متفکران مغرب زمینی که می گوید : تکیه بر خدا دلیل ناتوانی است ، به خوبی آشکار می گردد ، اینان نه خدا را بطور صحیح دریافته اند ، و نه عظمت انسانی را می شناسند ، اینان نمی فهمند یا نمی خواهند بفهمند که خدا مانند آن کانون نور و جاذبه است که اشعه های آن ، نیروها و ابعاد والای انسانی را روشن می سازد و با به فعلیت رسیدن آنها در منطقه جاذبیت الهی پیش می رود و با او انس و الفت می گیرد .

پس انس با خدا یعنی به فعلیت رسیدن امتیازات عالی انسانی مانند ، علم و قدرت و عدل و صدق و احساس تعهد که همه آنها عامل جذب شدن به کمال می باشند .

آنان که در این دنیا در جستجوی انس و الفت با خدا نیستند ، همان کسانی هستند که اگر از آنان بپرسید آیا شما به حیات معقول که زندگی شما و هدف بن را از روی منطق واقعی می تواند تفسیر کند ، انس و الفت دارید ؟

پاسخی برای شما جز این نخواهند داد ، که کجاست آن تیمارستانی که بدون معالجه کامل تو را رها کرده است که امروز بیائی و سؤالی از ما بکنی که زندگی انتخاب شده ما را مشکوک جلوه بدهی !

اینان هرگز نمی توانند به فکر امکان انس با موجود برتر از جماد و نبات و حیوان و انسانهائی مانند خودشان بیفتند ، زیرا هرگز درباره خودشان نیندیشیده اند تا بفهمند که آشنای قابل انس و الفت

آن خود کیست و بیگانه از آن خود کدام است ؟

این یک قاعده کلی است که هر اندازه شخصیت « خود » رشد پیدا می کند ، قوه دافعه پستی ها و رذالت ها و مردم پست و رذل او را از خود دفع نموده ، و بیگانگی خود را برای شخصیت رشد یافته بیشتر اثبات می کنند ، چنانکه جاذبه عظمت ها و کمالات و انسانهای با عظمت و کمال ، او را بیشتر به خود جذب می نمایند .

یک قاعده کلی دیگر این است که انسان موجودی است که نمی تواند ، از پستی ها و رذالت ها بریده و عمری را از عظمت ها و کمالات انسانی مهجور و دور زندگی کند ، زیرا اگر این بریدن از پستی ها روی آگاهی و نفرت از آنها بوده باشد ، خود کاشف از آن است که جاذبیت عظمت ها و کمالات او را به سوی خود تحریک می کند و می کشاند .

حافظ که می گوید :

سینه مالا مال درد است ای دریغا مرهمی

جان زتنهائی به لب آمد خدایا همدمی

بریدگی او را از پستی ها و رذالت ها و مردم پست و رذل به خوبی نشان می دهد ، لذا در صدد قرار گرفتن در جاذبه عظمت ها وکمالات و انسانهای رشد یافته برآمده و می گوید :

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست

عالمی دیگر بباید ساخت و زنو آدمی

انسان چون با طی مراحل معرفت و عبودیت به مقام انس برسد ، عظمت و کبریائی در سراسر وجودش محقق می گردد و اوصاف و صفات و اسماء حضرت او را در خود

و همه عالم به معاینه می نگرد ، آن وقت است که دعا می کند اما دعای همراه با آداب و شرایط و دعای بر وفق مصلحت دنیا و آخرت و دعای بر اساس آگاهی و معرفت ، که اینگونه دعا دستور داده شده به قول حضرت صادق (علیه السلام) :

وَاعْرِفْ طُرُقَ نَجاتِکَ وَهَلاکِکَ کَیْلاً تَدْعُوالله بِشَیْء عَسی فیهِ هَلاکُکَ وَأنْتَ تَظُنَّ أنَّ فیهِ نَجاتَکَ قالَ اللهُ عَزّوَجَلَّ . وَیَدْعُو الْاْنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَیْرِ وَکانَ الْاْنْسانُ عَجُولاً وَتَفَکَّرْ ماذا تَسْئَلُ وَلِماذا تَسْئَلُ .

و راه های نجات و هلاک خود را قبل از دعا ، با سیر در وادی معرفت بشناس تا خدا را به چیزی که هلاک تو در آن است و تو گمان می کنی راه نجات توست نخوانی و به دعائی بر علیه خودت برنخیزی .

خداوند می فرماید :

انسان با شوق و رغبتی که خیر خود را می جوید ، چه بسا به نادانی با همان شوق و رغبت شر و زیان خود را دعا کند ، و انسان بسیار بی طاقت و شتابکار است .

بنابراین در آنچه از حضرت او می خواهی فکر کن ، که مشروع است و فکر کن از جهت مشروع طلب می کنی ، مثلاً اگر مال یا قدرت یا علم خواستی ، تأمل کن که اینها را از جهت توسعه زندگی و ادای حق می خواهی یا از برای شهوت و شهرت و زورگوئی و دنیاطلبی ؟

وَالدُّعاءُ إسْتِجابَهُ لِلْکُلِّ مِنْکَ لِلْحَقِّ وَتَذْویبُ الْمُهْجَهِ فی مُشاهَدَهِ الرَّبِّ وَتَرْکُ الْاْخْتِیارِ جَمیعاً وَتَسْلیمُ الْاُمُورِ کُلِّها ظاهِرِها وَباطِنِها إلیَ اللهِ .

حقیقت و واقعیت دعا ، پاسخ گفتن به تمام نداهای حضرت

الهی است ، که در قرآن مجید و فرمایشات پیامبر و امامان منعکس می باشد .

حقیقت دعا گداختن دل در آتش محبت او برای مشاهده اوست ، واقعیت دعا ترک هوا ، اراده ، اختیار ، شهوات در راه او و تسلیم تمام امور ظاهر و باطن به حضرت حق است .

آری این است دعا و آن عبادتی که قرآن بر آن دستور دارد ، دعا و عبادت عبارت از اجرای مشتی الفاظ بی جان و خشک نیست .

عده ای گمان می برند عبادت عبارت است از مقداری الفاظ و حرکاتی معین که با شرایطی خاص و در اوقات مشخصی باید انجام بگیرند .

اینان فکر نمی کنند که آیا این کارهای ناچیز مخصوصاً در آن مواقع که جنبه حرفه ای یا اعتیادی یا ریائی به خود می گیرند ، می توانند هدف خلقت جهان هستی و انسان با آن همه اسرار و عظمت بوده باشند ؟

چگونه می توان تصور کرد که به کار افتادن گردونه هستی و میلیونها کهکشانها و به وجود آمدن میلیاردها میلیارد حقایق و واقعیات با یک نظم بهت انگیز و ظهور انسان در روی زمین با آن همه ابعاد و استعدادها و تکاپوها و جریان لذایذ و آلام و ستم و جورهای رقت انگیز و دانش و بینش و خوشی ها و عدالت ها

و آرمانها و هدف گیریهای والا فقط و فقط برای این بوده است که عده ای معدود الفاظ و حرکات و سکنات ناچیزی را انجام بدهند که یک صدم انگیزه های آنان الهی و واقعی نمی باشد .

عبادت که در آیه :

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۱)

.

بطور صریح هدف آفرینش جن و انس معرفی شده است ، آگاهی و گرایش به کمال مطلق است که صفت خداوندی است ، این آگاهی و گرایش می توانـد همه روابط انسان را با هم نوعان خود و با جهان و همه گفتار و کردار و فعالیت های مغزی و روانی آدمی را معنای عبادت ببخشد ، این بیت زیر را دقت فرمائید :

چیست دین برخاستن از روی خاک

تا که آگه گردد از خود جان پاک

آغاز عبادت آگاهی از جان پاک است که شعاعی از اشعه خداوندی است ، و پایان آن رسانیدن این جان به جاذبه ربوبی .

دوام این آگاهی اساسی ترین عامل کمال آدمی است ، خواه در محراب عبادت باشد ، خواه در میدان جنگ با تبهکاران ضد انسان ، چه در تفریح و خوشیهای معقول باشد و چه در ناگواریها و تلاش برای نجات زندگی ، خواه در خنده ها ، خواه در گریه ها .

آگاهی از جان پاک ، مغز عبادت است ، این آگاهی چه بطور آگاهانه و چه بطور ناآگاه و ارتکازی در روان ، همه لحظات عمر آدمی را که در جریان قانون معقول حیات سپری می شود عبادت می نماید .

بنابراین از ناچیزترین حرکت علمی تا فوق دانشگاهها عبادت و جاهائی که

۱ سوره زاریات (۵۱) : ۵۶ .

تکاپوی علمی در آنها صورت می گیرد خود معبدی است .

از ناچیزترین کاری که برای آسایش مادی و معنوی انسانی صورت می گیرد ، تا منظم ترین کارهای عضلانی و فکری عبادت ، و کارگاهی که کار در آن بوجود می آید خود معبدی است .

همچنین جایگاههائی که

برای رابطه مستقیم با خدا ساخته شده است و مساجد نامیده می شوند ، همه اینها معابدی هستند که کره خاکی ما را به صورت معبد کل یعنی رصدگاهی که برای نظارت و انجذاب به بی نهایت نصب شده اند درآورده اند .

یک دانش آموز ابتدائی همان مقدار که بفهمد برای آگاهی از واقعیت در کلاس درس حاضر شده ، مانند آن محقق بزرگ است که مشغول خواندن کتاب هستی برای شناخت راه حیات معقول است دو رکوع انجام می دهد .

رکوع یکم خم شدن در حال نماز است ، رکوع دوم خم شدن به روی کتاب است . چه شبیه است خیره شدن یک دانش پژوه به دهان استاد که چه خبری از واقعیت برای او می دهد ، با خیره شدن یک نمازگزار راستین در نمازگاهش به عالم ملکوت .

قسمت دوم

بنابراین معنای عبادت خیلی والاتر از آن است که عامیان گمان می برند و خیلی با معناتر از آن است که متفکران سطح نگر و بی خبر از آب حیات جان آدمی می پندارند(۱) .

هر که در راه حقیقت از حقیقت بی نشان شد

مقتدای عالم آمد پیشوای انس و جان شد

هر که موئی آگه است از خویشتن یا از حقیقت

او زخود بر سر نیامد در پی او کی توان شد

۱ یادنامه هزاره نهج البلاغه ۴۴ .

او خبر دارد از او کو در حقیقت بی خبر گشت

وان اثر دارد که او در بی نشانی بی نشان شد

تا تو در اثبات و محوی مبتلائی فرخ آن کس

کو از این هر دو کناری جست و ناگه از میان شد

گم شدن از محو پیدا

گشتن از اثبات تا کی

مرد آن را دان که چون مردان ورای این و آن شد

هر که از اثبات آزاد آمد و از محو فارغ

هر چه بودش آرزو تا چشم برهم زد عیان شد

هست بال مرغ جان اثبات و پرش محو مطلق

بال پر فرعی است بفکن تا توانی اصل جان شد

تن در اثبات است جان در محو ازاین هر دو برون شو

کانک از هر دو برون شد او عزیز جاودان شد

آنک بیرون شد از این هر دو نهان و آشکارا

کی توان گفتن که این کس آشکارا یا نهان شد

تا خلاصی یافت عطار از میان این دو دریا

غرقه دریای دیگر گشت دایم کامران شد

فَإنْ لَمْ تَأْتِ بِشَرائِطِ الدُّعاءِ فَلا تَنْتَظِرِ الْاجابَهُ فَإنَّهُ یَعْلَمُ لسِّرَّ وَأخْفی فَلَعَلَّکَ تَدْعُوهْ بِشَیْء قَدْ عَلِمَ مِنْ نَیَّتِکَ خِلافَ ذلِکَ .

اگر شرایط دعا را به جای نیاوری ، توقع اجابت مکن و به انتظار جواب منشین ، چرا که جناب عزت عز شانه عالم سر و خفیات است و می داند که تو شرایط دعا را به جا نیاورده ای ، و استعداد و قابلیت از برای افاضه آنچه طلبیده ای به هم نرسانده ای ، و با فقد شرط و عدم استعداد ، وجود مشروط معقول نیست .

پس سبب عدم اجابت تقصیر خودست که قابل باشد ، نه نقصان فاعل که جواد مطلق است

مترجم مصباح مرحوم ملا عبدالرزاق گیلانی در ذیل این جمله می فرماید :

از جمله اسباب اجابت دعا ، زمان دعا است « غیر از شرایط مهمی که باید در دعاگو باشد » مثل شب جمعه یا روز جمعه ، حدیث است که پروردگار عالم در هر شب جمعه

از اول شب تـا طلوع فجر نـدا می کنـد به بنـدگان خود از فوق عرش که : آیا نیست بنـده مؤمنی که بخوانـد مرا در این وقت و حـاجتی از من خواهـد ، خواه حـاجت دنیـا و خواه حـاجت آخرت که تـا من حاجت او را برآرم و مطلب او را روا کنم ، و آیا نیست بنـده مؤمنی که در این وقت از گناهان خود توبه کند و به من بازگشت نماید ، تا من بیامرزم او را و توبه او را قبول کنم ، آیا نیست بنده مؤمنی که معاش او تنگ باشد و از من بخواهد وسعت معاش را ، تا من اجابت کنم او را ، و آیا نیست صاحب دردی که از من سؤال کنـد صـحت خود را ، تـا من او را صـحت بخشم و عـافیت کرامت فرمـایم . و یـا محبوس باشـد تا او را خلاصی دهم ، یا ظلم کسی به او رسیده باشد ، تا او را از ظلم ظالم نجات دهم .

و از جمله اوقات دعا اول وقت زوال جمعه است و آخر روز جمعه در هنگام غروب که نصف قرص غایب و نصف ظاهر باشد .

و نیز از جمله اسباب اجابت دعا خصوصیت مکان است مثل عرفه ، چنانکه حـدیث است که حضـرت باری تعالی در آن روز ندا می کند به ملائکه آسـمان که ببینید بندگان مرا که از اطراف عالم سـر برهنه و خاک آلود از برای محض بندگی و اطاعت فرمان من به این مکان آمده اند ، آیا می دانید که مطلب ایشان چیست و چه می خواهند ؟ ملائکه

می گویند : مطلب ایشان نیست مگر مغفرت و آمرزش تو ، حق عز اسمه گوید که : شما شاهد باشید که من آمرزیدم ایشان را و از تقصیر ایشان گذشتم .

و از جمله امکـان اجـابت دعا مرقـد شـریف حضـرت امام حسـین (علیه السـلام) است . حـدیث است که جناب عزت به عوض شهادت آن حضرت چهار خصلت به او کرامت فرمود :

۱ استشفا از آن تربت مبارکه .

۲ اجابت دعا در زیر قبه او .

۳ بودن ائمه از ذریه او .

۴ حساب نشدن مدت زیارت از عمر زوار .

وقتی شـرایط انسانی و زمانی و مکانی در دعا جمع باشـد ، اجابت دعا حتمی است ، و دعاگو می توانـد همراه با شـرایط لازم ، خود را به میدان اجابت برساند .

مردم در زمـان کم آبی و قلت باران به شـیخ عارفی تکلیف نماز استسـقا کردنـد ، شـیخ فرمود : که شـما منتظر بارانیـد و متوقع رحمتید ، و من نظر به افعال و اعمال خود مستحق سنگ بارانم ، مقارن این حال ابر پیدا شد و باریدن گرفت !

وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَوْ لَمْ یَکُنْ أَمَرَنَا اللهُ بِالـدُّعاءِ لَکُنّا إذا أَخْلَصْـنَا الـدُّعاءَ تَفَضَّلَ عَلَیْنا بِالْاجابَهِ فَکَیْف* وَقَدْ ضَـمِنٌ ذلِکَ لِمَنْ أتی بِشَـرایِطِ الدُّعاءِ .

اگر حضـرت او امر نفرمـوده بـود ، و مـا را تشویق و ترغیب به دعـا ننموده بود ، و مـا از روی خلوص نیت دعـا می کردیم ، به مقتضای کرم و لطف اجابت می شد ، چه رسد به اینکه دستورش را به دعا عمل کنیم و تمام شرایط دعا را در دعا جمع کنیم ، که اینگونه

دعا بدون شک و تردید ضمانت اجابت در ذاتش متجلی است .

سُئِلَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) عَنْ إسْمِ اللهِ الْاَعْظَمِ قالَ : کُلُّ اسْمٍ مِنْ أسْماءِ اللهِ ، فَفَرِّغْ قَلْبَکَ عَنْ کُلِّ ما سِواهُ وَادْعُهُ بِأَیِّ اسْمٍ شِئْتَ فَلَیْسَ فی الْحَقیقَهِ للهِ اسْمٌ دُونَ اسْمٍ بَلْ هُوَ الْواحِدُ الْقَهّارُ .

از رسول اکرم پرسیدند اسم اعظم کدام است ؟ فرمود نامهای حضرت او همه عظیم و بزرگ است ، تو خاطرت را از ما سوی الله خالی کن ، سپس به هر اسمی که خواستی او را بخوانـد ، که برای او نامی عظیم تر از نام دیگر نیست ، تفاوت در نامها به اعتبار زیادتی و کمی توجه توست ، و تأثیر و عدم تأثیر دعا بستگی به توجه و عدم توجه تو دارد ، او واحد قهار است .

وَقالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : إنَّ اللهَ لا یَسْتَجیبُ الدُّعاءَ عَنْ قَلْب لاه قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : إذا أرادَ أحَدَکُمْ أنْ لا یَسْئَلَ رَبَّهُ إلاّ أعْطاهُ فَلْیَیْأسْ مِنَ النّاسِ کُلِّهِمْ وَلا یَکُنْ رَجاؤُهُ إلاّ مِنْ عِنْدِاللهِ عَزَّوَجَلَّ فَإذا عَلِمَ اللهُ تَعالی ذلِکَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ یَسْئَلْهُ شَیْئاً إلاّ أعْطاهُ .

و از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده ، خداوند دعائی را که از دل غافل نشأت گرفته مستجاب نمی کند .

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : هرگاه یکی از شما بخواهد که از پروردگار خود چیزی نخواهد مگر آنکه پروردگارش به او مرحمت کند ، پس باید از همه مردم قطع امید کند ، و تنها امیدش به خدا باشد و بس .

پس هنگامی که خدای تعالی این حال

دل کندن از خلق و دل بستن عبد را به خود دید تمام دعا و مسئلتش را اجابت می نماید .

فَإذا أتَيْتَ بِما ذَكَرْتَ لَكَ مِنْ شَرايِطِ الدُّعاءِ أخْلَصْتَ سِرُّكَ لِوَجْهِهِ فَأبْشِرْ بِإحْدى ثَلاث .

إمّا أنْ يُعَجِّلَ لَكَ ما سَئَلْتَ وَإمّا أنْ يُدَّخِرَ لَكَ ما هُوَ أعْظَمُ مِنْهُ وَإمّا أنْ يَصْرِفَ عَنْكَ مِنَ الْبَلاءِ مالَوْ أرْسَلَهُ عَلَيْكَ لَهَلَكْتَ .

هرگاه شرایط دعا را آوردی ، و دل از رنگ کدورت و خطا پاک کردی و از غیر قطع امید نمودی و به جانب حضرت جانان متوجه شدی ، یکی از سه برنامه نصیب تو خواهد شد :

یا بـدو تأخیر به مطلوب می رسی ، یا به جای مطلوبت ، ثواب عظیم برای قیامتت ذخیره می گردد ، یا به سبب دعایت ، بلائی که سبب هلاکتت بود از تو دفع می شود .

قالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه وآله) : قالَ اللّهُ تَعالى مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرى عَنْ مَسْئَلَتى أعْطَيْتُهُ أفْضَلَ ما اُعْطِيَ لِلسّائِلينَ .

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) از جناب احـدیت نقل می کنـد که فرموده : هر که به خاطر استغراق در ذکر من و یاد من به وقت دعـا ، از طلب خواسـته اش باز بمانـد ، من به فضل و کرم خود مایحتاجش را بهتر و برتر از آنچه به درخواست کننـدگان می دهم عنایت می کنم .

وَقالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : لَقَدْ دَعَوْتُ اللهَ مَرَّةً فَاسْتَجابَ لى وَنَسيتُ الْحاجَةَ لاِنَّ إسْتِجابَتَهُ بِإقْبالِهِ عَلى عَبْدِهِ عِنْدَ دَعْوَتِهِ أعْظَمُ وَأجَلُّ مِمّا يُريدَ مِنْهُ الْعَبْدُ وَلَوْ كانَتِ الْجَنَّةُ وَنَعيمُها الاْبَد .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : یک بار مولایم را برای مطالبی خواند ، پیش

از آنکه در دعـایم عرض حـاجت کنم از وجود مقـدس او جواب شـنیدم ، از لـذت این جواب ، به حـاجتم به اتمام وجودم بی توجه گردیـدم ، چرا که اقبال مولا به عبـد ، به وقت دعای عبـد بزرگتر و برتر از آن چیزی است که عبـد می خواهـد ، گر چه بهشت و نعیم ابد آن باشد .

کلمه (نسیت) در روایت به معنای بی توجهی و خالی کردن ذهن از مطلوب است نه به معنای فراموشی !

وَلکِنْ لا یَعْقِلُ ذلِکَ إلاّ الْعالِمُونَ الْمُحِبُّونَ الْعارِفُونَ الْعابِدُونَ بَعْدَ صِفْوَهِ اللهِ وَخَواصِّهِ .

حضـرت می فرمایـد این مرتبه هر چنـد در نهایت علو شأن و رفعت مکان است ، یعنی لذت جواب شـنیدن ، ولی درکش برای همه کسـی میسـر نیست ، درک این حقیقت برای روحی است که تمام صـفات رذیله آزاد و به تمام محسـنات آراسـته باشـد ، ماننـد نفوس انبیـا و ائمه و نفوس عالمـان عـارف و عاشـقان عابـد ، که غرض ایشـان از عبادت تقرب به جناب اوست ، و اینان بندگان برگزیده و خواص حقند .

باب بیستم در آداب روزه

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : ألصَّوْمُ جُنَّهٌ أیْ سَتْرَهٌ مِنْ آفاتِ الدُّنْیا وَحِجابٌ مِنْ عَذابِ الْآخِرَهِ .

فَإذا صُمْتَ فَانْوِ بِصَوْمِکَ کَفَّ النَّفْسِ عَنِ الشَّهَواتِ وَقَطْعَ الْهِمَّهِ عَنْ خُطُواتِ الشَّیْطانِ .

وَ أنْزِلْ نَفْسَکَ مَنْزِلَهَ الْمَرْضی لا تَشْتَهی طعاماً وَلا شَراباً مُتَوَقِّعاً فی کُلِّ لَحْظَه شِفاءَکَ مِنْ مَرَضِ الذُّنُوبِ :

وَطَهِّرْ باطِنَکَ مِنْ کُلِّ کَدَر وَغَفْلَهوَظُلْمَه یَقْطَعُکَ عَنْ مَعْنَی الْاخْلاصِ لِوَجْهِ اللهِ تَعالی .

قیلَ لِبَعْضِهِمْ إنَّکَ ضَعیفٌ وَاِنَّ الصِّیامَ یُضْعِفُکَ قالَ : إنّی اُعِدُّهُ بِشَرِّ یَوْم طَویل وَالْصَبْرُ عَلی طاعَهِ

اللهِ تَعالى أهْوَنُ مِنَ الْصَّبْرِ عَلى عَذابِهِ :

قَالَ رَسُولُ اللهِ ٩ : قـالَ اللهُ تَعـالى : ألصَّوْمُ لى وَأنـا أجْزى بِهِ ، فَـالصَّوْمُ يُميتُ هَوَى النَّفْسِ وَشَـهْوَةَ الطَّبْعِ وفيهِ حياةُ الْقَلْبِ وَطَهارَةُ الْجَوارِحِ وَعِمارَةُ الظّاهِرِ وَالْباطِنِ .

والشُّكْرُ عَلَى النِّعَمِ وَالاْحسانُ إلِىَ الْفُقَراءِ وَزِيادَةُ التَّضَرُّعِ وَالْخُشُوعِ وَالْبُكاءِ .

وَحَبْلُ الاْلْتِجاءِ إلَى اللهِ وَسَبَبُ إنْكِسارِ الشَّهْوَهِ وَتَخْيفُ الْحِساب وَتَضْعيفُ الْحَسَناتِ .

وَفيهِ مِنَ الْفَوائِدِ ما لا يُحْصى وَكَفى ما ذَكَرْنا مِنْهُ لِمَنْ عَقَلَ وَوُفِّقَ لِاسْتِعْمالِهِ .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) : ألصَّوْمُ جُنَّهٌ أىْ سَتْرَهٌ مِنْ آفاتِ الدُّنْيا وَحِجابٌ مِنْ عَذابِ الاْخِرَهِ .

روزه پیونـدی روحی و قلبی از جـانب عبـد با مولاست ، و در این پیونـد ، در صورتی که به عمق آن توجه شود ، جان و دل به سوی تصفیه از رذائل حرکت کرده ، و به حسنات و صفات الهی آراسته می گردد .

انسـان وقتی با عمق روح و دل به این حکم اسـتوار و عظیم و پر منفعت الهی نظر می کنـد ، عشق بی نهایت حضـرت حق را به عباد و بندگان در این حکم و خواسته مشاهده می کند .

انسان وقتی به مسئله روزه با دید الهی می نگرد ، می باید که خداوند بزرگ از باب لطف و احسان و کرم و محبتش خواسته ، درهائی از رحمت بی نهایتش به روی عباد باز شود .

علاقه به این حکم پر ثمر در انبیا و امامان به قـدری شدید بوده ، که در بسـیاری از ایام غیر رمضان هم به عنوان یک مسـتحب بسیار پسندیده روزه می گرفتند .

اولیاء الهی اول و وسط و آخر هر

ماه و بعضی از آنان تمام ایام رجب و شعبان روزه دار بودند .

پیامبر اسلام پس از سپری کردن عید فطر ، نزدیک به شش روز از ماه شوال را روزه می گرفتند ، زیرا طاقت این معنی را نداشتند که یکباره از ماه رمضان قطع رابطه کنند .

ماه رمضان ، ماه رحمت ، ماه برکت ، ماه کرامت ، ماه مغفرت ، ماه توبه ، ماه آمرزش ، ماه آموزش ، ماه پرورش ، ماه تربیت ، و ماه پیراسته شدن از رذائل و آراسته شدن به فضائل است .

در بین دوازده ماه قمری ، تنها ماهی که قرآن مجید از آن یاد می کند ، ماه مبارک رمضان است ، و این یادآوری از ماه رمضان در قرآن مجید دلالت بر عظمت آن دارد ، و اگر کسی بتواند با ماه رمضان به آن معنائی که قرآن فرموده ، و همراه با آن هدفی که از بودن رمضان بیان داشته پیوند قرار کند ، خود را به خیر دنیا و آخرت آراسته کرده است .

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَبَیِّنَات مِنَ الْهُدی وَالْفُرْقَانِ (۱) .

ماه رمضان ، ماهی که قرآن مجید در آن نازل شده برای هدایت بشر به خیر و سعادت و حفظ او از خزی دنیا و عذاب آخرت ، و برای روشن کردن حق از باطل و باز شناساندن تمام درستی ها از نادرستی ها است .

ماه رمضان بنا بر آیه شریفه ماه قرآن ، ماه هدایت ، ماه بازشناخت حق از باطل است .

اگر کسی در این ماه دلش به نور قرآن منور نگردد ، و

جانش به هـدایت قرآن ، آراسـته نشود ، و عقلش قدرت تشـخیص حق از باطل پیدا نکند ، از این ماه بهره ای جز گرسـنگی و تشنگی شکم نبرده .

کسـی که از خصوصـیات و امتیـازات معنوی رمضان بهره منـد شود ، جـداً برای خود سپری جهت حفظ از آفات دنیا و عـذاب آخرت ساخته است .

۱ سوره بقره (۲) : ۱۸۵ .

ماه رمضان ماه عظیمی است که خداوند مهربان آن ماه و عمل در آن را به خود نسـبت داده ، پس متصل به معنویت و حقیقت این مـاه ، متصل به حضـرت اوست . هیـچ عملی از اعمال به انـدازه ماه رمضان رنگ خالص خـدائی نـدارد ، چرا که اولا یک عمل درونی و پنهانی است و انسان مجبور نیست کسـی را از این عمل درونی خبر کنـد ، و کسـی هم قـدرت تشـخیص این را ندارد که بفهمد انسان در این عمل هست یا نه ، در ثانی روزه در تمام جهاتش بر محور ترک است ، ترک خوردن ، آشامیدن ، فضـول در کلاـم ، ترک شـهوت ، و . . . یعنی دارای صـفات سـلبی است ، و از این جهت روزه دار ، مزین به رنـگ و صـبغه الهی است .

آثـار معنوی روزه که در قلب و عقل و جان و نفس تجلی می کنـد و منافعش در دنیا و آخرت ظاهر می گردد ، قابل مقایسه با آثاری که به جسم می بخشد نیست .

روزه برای جسم آثار نیکی دارد ، بسیاری از آلام و رنجها و ناراحتی ها را که معلول خوردن و آشامیدن مداوم ، و

معلول رسوبات غذائی در معده ، و ازدیاد چربی و عوره و ناراحتی های دیگر و بخصوص چاقی بیش از اندازه است مداوا می کند ، ولی این منافع عالی با منافع معنوی آنکه برای انسان در دنیا ایجاد نظم و تربیت و وقار و کرامت و در آخرت ایجاد سعادت ابدی و خشنودی حضرت سرمدی می کند قابل قیاس نیست .

قرآن مجید روزه را به خاطر منافع فوق العاده ای که در آن برای انسان دارد ، حکمی می داند که برای تمام ملل و امم بوده ، و آئینی از آئین انبیاء الهی از این حکم سودمند جدائی نداشته ! !

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (١) .

روزه درخت رحمت الهی است ، که ریشه در اراده و خواسته حق دارد ، و شاخ

١ سوره بقره (٢) : ١٨٣ .

و برگ در خانه هستی ، و دوام در بهشت ابدی حضر حق .

انسان اگر چه شاخه وجودش به این درخت پیوند بخورد ، از رحمت حق بهره مند شده ، و به اجرای حق موفق گشته ، و لایق ورود به بهشت الهی شده است .

گرچه تمام موجودات عالم مهمان حقند ، ولی ماه رمضان ماه مهمانی خصوصی است . و این خیمه مهمانی را برای خاصان و نیکان و مؤمنان سرپا می کنند ، باید سعی کرد که در این مهمانی راه پیدا کرد ، و از منافع ابدی آن بهره مند شد .

شب قدر از هزار ماه برتر و بالاتر است ، و این شب که شب نزول قرآن و ظرف با عظمت وحی است

در ماه رمضان قرار داده شده ، پس ماه رمضان ظرف قرآن ، ظرف هدایت ، و جای تربیت و فصل پرورش و دروازه ورود به فضای رحمت بی منتهای حضرت اوست .

برای اهل دل ، و اهل نظر و اهل عشق ، به سوی دلبر و به سوی معشوق ، راهی جانانه تر و عاشقانه تر از راه رمضان نیست ، هر کس این راه را برابر با شرایطی که برای رونده در آن قرار داده شده سیر کند به لقای معشوق می رسد ، و جان از تمام آلودگیها پاک می نماید :

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ .

ره عشاق راه بی کنار است

از این ره دور اگر جانت به کار است

وگر سیری زجان در باز جان را

یکی جان را عوض آنجا هزار است

وگر در یک قدم صد جان دهندت

نثارش کن که جانها بی شمار است

به هر وقتی که جانی بر فشانی

هزاران جان تو بر تو نثار است

چو خواهی کرد خود را نیم جانی

چو دایم زندگی تو به یار است

کسی کز جان بود زنده در این راه

زجرم خود همیشه شرمسار است

درآمد دوش در دل عشق جانان

خطابم کرد که امشب روز بار است

کنون بی خود بیا تا بار یابی

که شاخ وصل بی باران به بار است

چو شد فانی دلت اندر ره عشق

قرار عشق جانان بی قرار است

تو را اول قدم در وادی عشق

به زاری کشتن است آنگاه دار است

وزان پس سوختن تا هم تو بینی

که نور عاشقان در مغز نار است

چو خاکستر شوی و ذره گردی

برقص آئی که خورشید آشکار است

تو را از کشتن و از سوختن هم

چه غم چون آفتابت غم گسار است

کسی سازد رسن از نور

خورشید

که اندر هستی خود راهوار است

کسی کاندر وجود خویشتن ماند

مده پندش که بندش استوار است

در این مجلس کسی باید که چون شمع

سر ببریده او در کنار است

شبانروزی در این اندیشه عطار

چو گل در خون چو نرگس بس نزاراست

خردمندا مکن عطار را عیب

اگر زین شوق جانش بی قرار است

روزه در آئینه روایات

روایات عالی شیعه مسائل مهمی را در باب روزه مطرح می کنند ، که دانستن آن برای پی بردن به ارزش این عمل الهی ، برای عباد خدا لازم است .

در روایتی وارد شده که حضرت رضا (علیه السلام) در جواب مسائل محمد بن سنان در قسمت روزه نوشتند :

علت روزه درک رنج گرسنگی و تشنگی است ، تا عبد از این طریق در پیشگاه حضرت حق ذلت و مسکنت نشان دهد ، و از عوارض سیری و سیرابی که غفلت و غرق شدن در عیش و نوش است درآید ، و از اجر و حساب حق برخوردار گشته ، به مقام صبر و استقامت برسد ، و از این راه مزه شدائد آخرت را درک

کرده ، و قدرت خطرناک شهواتش بشکند ، روزه واعظ او در دنیا ، و دلیلش به سوی رضای حق در آخرت باشد ، و برای اینکه شدت این مراحل را از اهل فقر و مسکنت در دنیا و آخرت دریابد(۱) .

هشام بن حکم فلسفه روزه را از حضرت صادق (علیه السلام) پرسید ، حضرت فرمود : وجوب روزه برای ایجاد مساوات بین غنی و فقیر است ، به این معنا که غنی تا شدت نبیند ، در گذرگاه رحمت نسبت به فقیر قرار نمی گیرد ، این غنی است که هر

چه بخواهد برایش فراهم است ، باید مزه سختی را بچشد تا به عنایت خدا بین او و فقیر فاصله کم شود ، رنج گرسنگی و تشنگی را به او می چشاند تا بر ضعیف رقت آرد ، و بر گرسنه ترحم کند(۲) .

در روایات بسیار مهمی آمده که روزه دار در ماه رمضان ، باید تمام حیثیت و وجود و شئون و اعضاء و جوارحش روزه باشد ، به این معنی که شکمش از آب و غذا و تمام موجودیتش از گناه و معصیت ورنه روزه اش دارای اعتبار و ارزش نخواهد بود .

قالَ أبُوعَبْدِاللهِ (علیه السلام) : إذا صُمْتَ فَلْیَصُمْ سَمْعُکَ وَبَصَرُکَ وَشَعْرُکَ وَجِلْدُکَ وَعَدَّدَ أشْیاءً غَیْرَ هذا قالَ وَلا یَکُونُ یَوْمُ صَوْمِکَ کَیَوْمِ فِطْرِکَ(۳) .

امام ششم حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : هرگاه روزه گرفتی باید گوش و چشم و مو و پوستت روزه باشد ، اعضاء و جوارح دیگر را نیز شمرد و فرمود روز روزه داشتنت مانند روز عادی و خوردنت نباشد .

عَنْ أبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) لِجابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ یا جابِرُ هذا شَهْرُ رَمَضانُ مَنْ صامَ نَهارَهُ وَقامَ وَرْداً مِنْ لَیلِهِ وَعَفَّ بَطْنُهُ وَفَرْجُهُ وَکَفَّ لِسانُهُ خَرَجَ

۱ وسائل : ۳۷/۲ .

۲ وسائل : ۳۷/۲ .

۳ وسائل : ۷/۱۱۶ .

مِنْ ذُنُوبِهِ کَخُرُوجِهِ مِنَ الشَّهْرِ فَقالَ جابِرُ یا رَسُولَ اللهِ ما أحْسَنَ هذا الْحَدیثِ فَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ : یا جابِرُ ما أشَدَّ هذِهِ الشُّرُوطُ .

امام باقر (علیه السلام) فرمود : پیامبر به جابر بن عبدالله گفتند : ای جابر این است

ماه رمضان ، هر کس روزش را روزه بگیرد ، و شبش را به عبادت برخیزد ، و شکم و شهوتش دارای عفت باشد . و زبانش را از تمام گناهان زبان حفظ کند ، مانند بیرون آمدن از ماه از گناهانش بیرون می رود ، جابر عرضه داشت چه حدیث خوبی است ، پیامبر فرمود چه شرایط شدید و سنگینی است(۱) .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : روزه فقط خودداری از خوردن و آشامیدن تنها نیست ، سپس فرمود ، مریم گفت :

إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْماً (۲) .

یعنی من نذر سکوت کرده ام .

زمانی که روزه گرفتید زبان را حفظ کنید و چشم از نامحرمان بپوشید ، و از نزاع و حسد نسبت به یکدیگر بپرهیزید ، پیامبر اسلام شنیدند زن روزه داری خدمتکار خود را ناسزا گفت ، حضرت طعام خواستند و به آن زن فرمودند بخور ، گفت من روزه ام ، فرمود چگونه روزه ای در حالی که به خدمتکارت ناسزا گفتی ، روزه فقط خودداری از طعام و آشامیدنی نیست ، سپس حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : وقتی روزه گرفتی گوش و چشمت نیز از حرام روزه بگیرد ، جدال را رها کن و خادم خود را آزار مده ، وقار روزه با تو باشد و سعی کن روزه ات مانند ایام غیر روزه نباشد(۳) .

۱ وسائل : ۷/۱۱۶ .

۲ سوره مریم (۱۹) : ۲۶ .

۳ فروع کافی : ۱/۱۸۷ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

روزه ، فقط روزه از خوردن و آشامیدن نیست ، برای روزه شرط هست که باید آن را حفظ کنی تا

روزه ات روزه تمام و کاملی شود ، و آن شرط سکوت وجود توست ، نشنیدی مریم بنت عمران گفت نذر کردم روزه باشم و با انسانی امروز سخن نگویم ، یعنی در حال سکوتم ، پس چون روزه گرفتید ، زبان از دروغ حفظ کنید ، و چشم از نامحرمان ببندید ، با هم دعوا نکنید ، به هم حسد نبرید ، از هم غیبت نکنید ، با یکدیگر دشمنی ننمائید ، به هم دروغ نگوئید ، مباشرت خلاف نداشته باشید ، با هم مخالفت نکنید ، از غضب و ناسزا و شماتت و مسخره کردن و جدال و دشمنی و ظلم و سبک سری و زجر دادن به یکدیگر بپرهیزید .

از یاد خداو نماز غفلت نکنید ، صمت و سکوت از هر گناه مربوط به زبان را رعایت نمائید ، بردباری و استقامت و صدق را مراعات کنید و دوری از شر و اجتناب از قول زور و کذب وافتراء و خصومت و ظن سوء وغیبت و سخن چینی را نصب العین خود قرار دهید .

خود را مشرف به آخرت ببینید ، و منتظر آن ایام باشید ، چشم داشت به وعده خدا داشته و در راه ریسدن به لقاء او قرار گیرید ، آرامش و وقار و خشوع و خضوع به خرج دهید ، و ذلت عبد خائف از مولا را در خود تحقق دهید ، در مقام خوف و رجا و رغبت و رهبت باشید ، به نحوی که دلهای خود را از عیوب پاک کرده و درون را از حقه بازی پیراسته باشید ، و جسم را از آلودگیها شسته

باشـید ، تا از ما سوی الله آزاد شـده و با این روزه که دارای چنین سـکوتی از همه گناهان است به ولایت خدا پیوسـته باشـید ، گناهانی که خداوند شما را در ظاهر و باطن از آن نهی کرده است .

حق خشیت او را در نهان و آشکار به جای آر ، و در ایام رزه وجودت را به حق

ببخش ، به نحوی که قلب را برای او فـارغ کنی و دل را برای اجرای امر او منصوب نمائی ، چون چنین کردی به حقیقت روزه دار شـدی ، و امر مولایت را اطاعت کردی ، و هر چه از این برنامه کم بگـذاری به مقدار آن از ارزش روزه ات کم می شود ، تا اینکه حضـرت صادق (علیه السـلام) فرمود : روزه فقط خودداری از خوردن و آشامیدن نیست ، خداوند روزه را حجاب بین عبـد و تمـام گناهـان فعلی و قولی قرار داد ، آن کس که این شـرایط را عمل کنـد روزه را افطار کرده ، که روزه داران چقـدر اندک اند و گرسنگان چه زیادند .

امام باقر (علیه السلام) فرمود :

خداونـد تعالی را ملائکه ای است که موکل بر روزه داران اند ، از روز اول ماه تا آخر آن برای روزه داران طلب مغفرت کنند ، و هر شب به وقت افطار فریاد می زننـد ، ای بنـدگان خـدا شـما را بشارت باد ، که گرسـنگی کمی کشـیدید ، و به دنبال آن سیری شما زیاد است ، مبارک شدید و مبارک شد در شما ، چون شب آخر شود فریاد کنند ، ای عباد خدا بر شما

بشارت باد که خداوند شما را آمرزید و توبه شما را قبول کرد ، بنگرید که پس از ماه زندگی را چگونه از سر می گیرید(۱) .

عَنْ يُونُسِ بْنِ حَمْدانِ الرّازی قالَ : سَمِعْتُ أبا عَبْدِالله (علیه السلام) يَقُولُ : مَنْ أفْطَرَ يَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمضانِ خَرَجَ رُوحُ الْايمانِ مِنْهُ(۲) .

یونس بن حمدان رازی از حضرت صادق روایت می کند که : هر کس یک روز ماه رمضان روزه بخورد روح ایمان از وجود او جدا می شود .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : شَهْرُ رَمَضانِ شَهْرٌ فَرَضَ اللهُ عَلَيكُمْ صِيامَهُ فَمَنْ صامَهُ

۱ محاسن : ۳۳ .

۲ وسائل : ۷/۱۷۶ ۱۷۷ .

ايماناً وَاحْتِساباً خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيوم وَلَدَتْهُ اُمُّهُ(۱) .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : این است ماه رمضان ، ماهی که روزه آن بر شما واجب است ، هر کس از روی ایمان و حساب روزه بگیرد ، همانند روز ولادت از مادر از گناهان خارج می گردد .

و نیز آن حضرت فرمود : ماه رمضان آمد ، ماه مبارک ، ماهی که روزه آن بر شما واجب است ، درهای بهشت به روی شما باز است ، و شیطانها در این ماه در زنجیرند ، شبی که از هزار ماه بهتر است در این ماه است ، هر کس به این ماه ارج بگذارد به ارج گذاشته می شود .

قالَ أميرُ المؤمِنينَ (علیه السلام) : عَلَيكُمْ فی شَهْرِ رَمَضانِ بِكَثْرَةِ الْاسْتِغْفارِ وَالدُّعاءِ فَأمَّا الدُّعاءُ فَيَدْفَعُ الْبَلاءَ عَنْكُمْ وَأمَّا الْاسْتِغْفارُ فَتُمْحى بِهِ ذُنُوبُكُمْ(۲) .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود : بر شما باد در ماه رمضان به استغفار و

دعای زیاد ، اما دعای شما دافع بلا از شماست ، اما استغفار شما از بین برنده گناهان است .

خطبه بسیار مهم پیامبر اسلام در شناساندن ماه رمضان

حضرت رضا (علیه السلام) از پدرانش از علی (علیه السلام) نقل می کند ، که یک روز پیامبر اسلام برای ما سخنرانی کرد .

فرمود : ای مردم ماه خدا با برکت و رحمت و مغفرت فرا رسید ، ماهی که نزد حضرت حق بهترین ماه است ، روزهایش برترین روزها و شبهایش از بهترین شبهاست ، ساعاتش در تمام ساعات همانند ندارد ، ماهی است که همه شما به مهمانی خدا دعوت شده اید ، و در این ماه به همه شما کرامت و بزرگواری ارزانی شده .

۱ وسائل : ۷/۱۷۶ ۱۷۷ .

۲ وسائل : ۷/۲۲۵ .

در این ماه نفسهایتان تسبیح ، خوابتان عبادت ، عملتان قبول ، و دعایتان مستجاب است .

خدا را با نیت صادقانه و قلب های پاک بخوانید تا شما را به روزه این ماه و تلاوت قرآنش موفق کند .

بدبخت و بیچاره آن انسانی است که در این ماه بزرگ از غفران حق محروم شود ، با گرسنگی و تشنگی در ماه رمضان به یاد گرسنگی و تشنگی قیامت باشید .

به فقرا و مساکین صدقه دهید ، و به بزرگان احترام کنید ، و به کوچکترها ترحم آرید . صله رحم نموده ، و زبان از گناهان مربوط به آن احترام کنید ، و چشم از حرام حق ببندید ، و گوش از استماع حرام نگه دارید .

به یتیمان مردم رحم آرید تا به یتیمانتان رحم آرند ، از گناهان خود به درگاه حضرت او توبه کنید

، و به وقت هر نماز دستها را به دعا در پیشگاه او بردارید ، که بهترین ساعت ، وقت نماز است ، وقتی است که خداوند با دیده رحمت به عبادش نظر می کند ، و دعای آنان را پاسخ داده و ندای ایشان را جواب می دهد ، و عطایش را از سائل در این وقت دریغ نمی نماید ، و دعوت دعاکننده را اجابت می کند .

ای مردم شما در گرو اعمال بد خود هستید ، با توبه واقعی خود را آزاد کنید ، با طولانی کردن سجده ، پشت سنگین خود را از بار گناه سبک نمائید ، و بدانید که خداوند مهربان قسم یاد کرده مصلین و ساجدین را عذاب نکند ، و روز بیرون آمدن مردم از قبر نمازگزار و ساجد را به آتش نترساند .

ای مردم اگر یکی از شما مؤمنی را در این ماه افطار دهد ، ثوابش مانند بنده آزاد کردن در راه خداست ، و گناهان گذشته اش به خاطر این عمل بخشیده می شود .

عرضه داشتند همه ما قدرت بر افطار دادن نداریم حضرت فرمود خود را از عذاب فردا برهانید گرچه به نصف خرما یا شربتی از آب باشد .

ای مردم ، هر کس در این ماه خود را به حسنات اخلاقی بیاراید ، روز لغزش قدمها به راحتی از صراط می گذرد ، و هر کس کار خدمتکارش را در این ماه سبک کند ، حسابش را در قیامت سبک کنند ، و هر کس شر خود را از مردم حفظ کند ، روز جزا از غضب حق محفوظ خواهد ماند .

هر

کس در ماه رمضان یتیمی را اکرام کند ، در روز لقا از جانب حق اکرام می شود ، و هر کس صله رحم به جای آرد ، در قیامت به رحمت حق متصل گردد ، و هر کس قطع رحم کند ، از رحمت حق در قیامت قطع گردد .

نماز مستحب در این ماه برائت از عذاب فرداست ، و ادای واجب ثوابش هفتاد برابر بیش از معادل آن در ماه دیگر است .

صلوات بر من در این ماه سنگینی شماست ، روزی که میزانها سبک است ، و هر کس در این ماه آیه ای از قرآن تلاوت کند ، مانند ختم یک قرآن در غیر این ماه است .

ای مردم درهای بهشت در این ماه باز است ، از خدا بخواهید بر شما نبندد ، و درهای جهنم به روی شما بسته است ، از او بخواهید بر شما باز نکند ، شیاطین در این ماه گرفتارند ، از حق بخواهید بر شما سلطه پیدا نکنند .

امیرالمؤمنین می فرماید من از جا برخاستم و عرضه داشتم یا رسول الله بهترین عمل در این ماه چیست ؟ فرمود یا اباالحسن بهترین عمل در این ماه اجتناب از محارم الهی است(۱) .

دعای بسیار مهم حضرت زین العابدین در هر روز ماه رمضان

۱ وسائل : ۷/۲۲۶ امالی : /۵۷ ۵۸ عیون اخبار الرضا (علیه السلام) : /۱۶۳ ۱۶۴ .

امام سجاد حضرت زین العابدین (علیه السلام) در هر روز ماه رمضان دعائی داشتند که نشانگر عظمت ماه رمضان و موقعیت آن ماه در پیشگاه خداست ، و از طرفی دارای بهترین تعالیم و درسها برای تربیت انسان و مؤدب شدن

او به آداب الهی است ، و به عبارت دیگر این دعا می خواهد مردم را به این حقیقت راهنمائی کند ، که بر شما واجب است در ماه رمضان دارای یک حرکت کامل روحی و عقلی و نفسی و عملی شوید ورنه از ماه رمضان هیچ بهره ای جز گرسنگی و تشنگی نصیب شما نخواهد شد ، ترجمه دعا بدین قرار است :

بارپروردگارا این است ماه رمضان ، ماه روزه ، ماه انابه ، ماه توبه ، ماه مغفرت و رحمت ، ماه آزادی از عذاب و رسیدن به بهشت .

خداوندا مرا برای آن سلامت بدار ، و آن را از من سالم قرار داده ، به برترین کمکت مرا در این ماه کمک ده ، بر طاعتم موفق کن ، برای عبادت و دعا و تلاوت قرآن فراغتم بخش .

برکتم را در این ماه عظیم قرار بده ، و عافیتم را در این ماه نیکو فرما ، و بدنم را از هر خطری به سلامت بدار ، روزیم را در این ماه گشایشی ده ، و مرا در امورم کفایت فرما . دعایم را مستجاب کن ، و به آرزویم که رسیدن به لقاء توست برسان .

پروردگارا در این ماه چرت و کسالت و دلگیری و دلتنگی و سستی و سخت دلی و غفلت و غرور را از من بردار ، که تمام این امور مانع از رشد و تکامل و سد راه بندگی و اطاعت است .

خداوندا مرا در این ماه از رنج ها ، مرض ها ، غصه ها ، حزن ها پیش آمدها ، دردها ، خطاها ، گناهان حفظ

کن ، و مرا از بدی و فحشاء و خستگی ، و بلا و تعب و عناء نگهدار که تو شنونده دعائی .

خدایا در این ماه مرا از شیطان رانده شده و عیب جوئی و هرزه زبانی او و سحر و دم خطرناکش ، و وسواس و کید و مکرش ، و حیله و آرزویش و خدعه و غرور و فتنه اش ، و گروه و قوم و دام و اعوانش و اتباع و اخوانش و احزاب و اشیاعش و اعوان و یارانش و شرکاء و همه کیدشان محافظت کن .

خداوندا به روزه تمام ماه رمضان مرا موفق بدار ، به آرزویم که قیام در آن و اتمام برنامه های مورد رضایت تو در آن است همراه با صبر و ایمان و یقین حساب برسان .

با اجر عظیم و چند برابر شدن ثواب برنامه ها اعمالم را قبول کن ، در این ماه جدیت و کوشش و قوت و نشاط و انابه و توبه و امید و ترس ، و جزع و رقت و راستی در زبان و ترس از خود و تکیه و امید بر رحمتت و اطمینان به وجودت و ورع از محرمات همراه با قول صالح ، و سعی مقبول ، و عمل مرفوع ، و دعای مستجاب به من عطا فرما .

بین من و بین این همه امور مثبت الهیه با حادثه و مرض و غم و غصه جدائی میناداز به رحمتت ای بهترین رحم کنندگان(۱) .

دعاهائی از این قبیل که تمام آن تعلیم و تربیت و راهنمائی به سوی سعادت و آخرت است زیاد است ، که نقل آنها کتابی

مفصل و شرح و توضیح آنها مجلدات بسیار می خواهد ، به زادالمعاد مجلسی ، بلدالامین ، دعای بحار ، مفاتیح محدث قمی مراجعه کنید ، بخوانید و بفهمید و عمل کنید ، که خواندن تنها هیچ دردی را دوا نمی کند ، خواندن را مقدمه فهم و فهم را حقیقتاً مقدمه عمل و عمل را مقدمه رسیدن به رضایت و لقاء حق قرار دهید ، که اگر در ماه رمضان و بقیه ایام در برخورد به قرآن و دعاها غیر از این راهی بپمائید و الله به جائی نمی رسید ! و این همه را هم از حضرت یار درخواست کنید ، که اگر با تمام وجود رسیدن به فیوضات الهیه را بخواهید ، از عطای آن نسبت به شما به هیچوچه دریغ نخواهد

۱ فروع کافی : ۱/۱۸۳ من لایحضر : ۱/۳۷ وسائل : ۷/۲۳۷ . کرد .

یارم اگر یاری کند از دام نفس دون پرم

زین آهنین دام و قفس بی یاری او چون پرم

با آنکه پر بشکسته ام در دام تن بنشسته ام

با یاری آن ماهرو چون ماه بر گردون پرم

حاشا که یار دلنواز از جان من غافل شود

داند که نتوانم من از دام قدر بیرون پرم

من در ازل حیران او در حسن بی پایان او

او تا ابد معشوق من بر کاخ وصلش چون پرم

بر خاک کویش نیمه جان چون مرغ بسمل خونفشان

بر عرش قرب حضرتش چون با پر پرخون پرم

زین دامگه یاران من رفتند در باغ و چمن

من در قفس روزان شبان با خاطر محزون پرم

چشم امیدم تا ابد بر لطف بی پایان او

با یاد آن حسن ازل و

آن شاهد بی چون پرم

شهباز عشقم ای مهان عنقای قدسی آشیان

حیف است الهی چون شهان در عالم مادون پرم

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : خداوند فرموده هر برنامه نیکی به ده برابر تا هفتصد برابر مزد دارد ، مگر روزه ماه رمضان که برای من است ، و جزایش بر عهده من است(۱) .

و نیز آن حضرت فرمود : به آن کسی که جانم در قبضه قدرت اوست ، بوی دهان روزه دار در پیشگاه خدا پاکیزه تر از بوی مشک است ، خداوند می فرماید

۱ محجه البیضاء : ۲/۱۲۱ ۱۲۲ .

برای خاطر من از شهوت و طعام و نوشیدنی دست برداشت ، پس روزه برای من است و جزایش بر عهده من است(۱) .

و نیز آن حضرت فرمود : برای بهشت دری است به نام سیرآب نهائی از آن در جز روزه داران وارد نمی شوند ، لقاء خدا در جزای روزه به روزه دار وعده داده شده(۲) .

و نیز آن حضرت فرمود : برای روزه دار دو خوشحالی هست : یکی وقت افطار و دیگر وقت لقای با حق(۳) .

و آن جناب فرمود برای هر چیزی دری است و در عبادت روزه است(۴) .

قالَ أَبُو جَعْفَر (علیه السلام) : بُنِیَ الْاسْلامُ عَلی خَمْسَهِ أَشْیاء عَلَی الصَّلاهِ وَالزَّکاهِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلایَهِ(۵) .

امام باقر (علیه السلام) فرمود : بنای اسلام بر پنج چیز است : نماز ، زکات ، حج ، روزه ، رهبری امام معصوم .

پیامبر اسلام فرمود : روزه دار در حال عبادت است گرچه خواب باشد تا وقتی در حال غیبت کردن مسلمان نباشد(۶) .

نبی اکرم به اصحاب

فرمودنـد : شـما را به چیزی خبر دهم که اگر عمـل کردیـد شیطان از شـما دور شود بهماننـد دوری مشـرق از مغرب ؟ عرضـه داشـتند آری فرمودنـد : روزه رویش را سـیاه می کند ، صدقه پشـتش را می شـکند ، حب فی الله و کمک به عمل صالح او را مستأصل و بیچاره می کند ، استغفار رگ قلبش را می گیرد ، و برای هر چیزی زکات است زکات بدنها روزه است(۱) .

۱ محجه البیضاء : ۲/۱۲۱ ۱۲۲ .

۲ محجه البیضاء : ۲/۱۲۱ ۱۲۲ .

۳ محجه البیضاء : ۲/۱۲۱ ۱۲۲ .

۴ محجه البیضاء : ۲/۱۲۱ ۱۲۲ .

۵ محجه البیضاء : ۲/۱۲۳ .

۶ محجه البیضاء : ۲/۱۲۳ .

یک بار دیگر با این همه مقدمه به جمله اول روایت مصـباح توجه کنید تا مفهومش آنچنان که هست برای شما روشن گردد ، امام صادق (علیه السلام) در جمله اول می فرمایند ، رسول خدا فرمود :

روزه سپر است ، یعنی حایـل بین شـما و آفـات دنیـا و حجـاب بین شـما و عـذاب آخرت است ، آری روزه بـا شـرایطی که در روایات و دعاهای گذشته بیان شد اگر تحقق در عبد پیدا کند ستر از آفات دنیا و حجاب از عذاب آخرت است .

فَإذا صُمْتَ فَانْوِ بِصَوْمِکَ کَفَّ النَّفْسِ عَنِ الشَّهَواتِ وَقَطْعَ الْهِمَّهِ عَنْ خُطُواتِ الشَّیْطانِ .

امام صادق (علیه السلام) در جمله بالا می فرماید : چون خواستی روزه بگیری ، نیتت در حقیقت از ورود به این مقام با عظمت الهیه این باشد که نفس را از تمام شهوات « شهوت خوردن و

آشامیدن خارج از حدود الهی ، شـهوت جنسـی شـیطانی ، شـهوت مقام و جاه و ریاست ، شـهوت مال پرستی ، شهوت غرور و کبر و ریـا ، شـهوت عجب و خودبینی و خودپسـندی ، شـهوت شـهرت و سـلطه طلبی » نگاه داری و با کمال قـدرت و اراده از جولان نفس در میادین خطرناک گناه با کمک گیری از روزه جلوگیری کنی .

و همچنین به این نیت وارد روزه شو ، که همت و اراده ات را از قرار گرفتن در جای پای شیطان حفظ کنی .

اگر با روزه ماه رمضان عادی برخورد کنی ، و مسیر این مقام را بدینگونه که حضرت صادق می فرمایند نپیمائی ، و وقت سحر و افطار هماننـد همه اوقات از لذیـذترین غذاها بهره گیری و از زیاد خوردن بر کنار نمانی ، از منافع معنوی ماه مبارک رمضان محروم خواهی شد .

۱ محجه البیضاء : ۲/۱۲۳ .

مـاه رمضان ماه مبارزه با شـهوات غلط و هواهای نفس و خطوات شـیطان و کشـش ها و جـذبه های غیر خـدائی است ، در این کلاس ریاضت و تمرین و جهـد و کوشـش سـنگین لازم است ، تا در پایان به قله مرتفع تقوا برسـی و از عنایت و لطف او که شامل حال پرهیزکاران است بهره مند گردی .

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ .

ماه مبارک رمضان ماه تهذیب نفس و تزکیه جان و رشد عقل و ترغیب امیال و خواسته ها به سوی خواسته های خداست .

ماه رمضان ماه علم ، ماه تعلم ، ماه تعلیم ، ماه تلاوت کتاب ، ماه فهم حقایق ، ماه آراسته شدن به حسنات و پیراسته

شدن از سیئات و ماه مؤدب کردن نفس به آداب الهی است .

شما اگر ماه رمضان تجاوزات نفس و سرکشیهای غرائز و طغیان آمال و آرزوها را تعدیل نکنید و شعله های شیطانی هوا را خاموش ننمائید و به آداب الهیه آراسته نشوید ، پس از ماه رمضان با آن همه عظمت و جلالش چه بهره ای برده اید ؟

مایه سعادت و سلامت و نجات انسان به قول تمام انبیاء و امامان و کتب آسمانی و عقلا و صلحا و اولیاء ادب است ، ادب عبارت از مجموعه خواسته های حضرت حق در همه زمینه ها از انسان است ، و ماه رمضان بهترین کلاس برای آموزش آداب و بهترین زمان برای آراسته شدن به مبانی الهی است .

پیش ارباب خرد مایه ایمان ادب است

لاجرم پیشه مردان سخندان ادب است

بی ادب را به سماوات بقا منزل نیست

در سماوات بقا منزل مردان ادب است

دامن عقل و ادب گیر که در راه یقین

بر سر گنج وجود تو نگهبان ادب است

آدمیزاده اگر بی ادب است آدم نیست

فرق در جنس بنی آدم و حیوان ادب است

کردم از عقل سئوالی که بگو ایمان چیست

عقل در گوش دلم گفت که ایمان ادب است

عاقب هر چه کند خواجه پشیمان گردد

آنکه از وی نشود هیچ پشیمان ادب است

چشم بگشا و ببین جمله کلام الله را

آیه آیه همگی معنی قرآن ادب است

گر تو خواهی که قدم بر سر ابلیس نهی

با ادب باشد ببین قاتل شیطان ادب است

چند روزی که در این خانه تن مهمانی

با ادب باش که خاصیت مهمان ادب است

اولیاء الهی ، عارفان عاشق ، وارستگان با فضیلت ، از هر فرصتی برای

تهذیب نفس و تزکیه دل ، و مؤدب شدن خویش به آداب الهی استفاده می کردند .

در این راه تلخی ها می چشیدند ، ریاضت های شرعیه می کشیدند ، تمرین ها می کردند ، و آنچه را ملاک کار و عمل قرار می دادند فقط و فقط رضایت حضرت حق بود .

داستانی شگفت از مبارزه با نفس

سال هزار و سیصد و شصت و چهار شمسی در شهر با عظمت و شهید پرور اصفهان برای تبلیغ دعوت شده بودم .

می دانستم اصفهان روزگاری مرکز زندگی بسیاری از اولیاء خدا و عالمان کامل بود .

شهر ، شهر حکیمان ، فقیهان ، فیلسوفان ، عارفان ، عاشقان ، کاملان ، و شهیدان خداست ، بر همگان واجب شرعی و اخلاقی است که شهری که دارای این حیثیات و سرمایه ها و مایه هاست ، به همین صورت آن را حفظ کنند .

در مدتی که در آنجا بودم ، عاشقانه به دنبال زیارت چهره های الهی ، یا آنان که چهرهای الهی را زیارت کرده بودند بودم .

بیشتر گشتم ، کمتر موفق شدم ، سرمایه های عظیم از دنیا رفته بودند ، در گوشه و کنار شهر به ندرت کسانی پیدا می شدند ، که یا خود اهل حال بودند یا با اهل حال گذشته سر و سری داشتند .

یک شب چهره ای نورانی در جلسه ای که برای تبلیغ بپا بود حضور یافت ، قیافه ملکوتی او مرا جذب کرد ، از احوالاتش پرسیدم ، گفتند ع…ęř…بزرگوار و سیدی کریم النفس و شخصیت گمنام است ، و به مدت سی سال محضر فیلسوف بزرگ عالم ربانی ، عارف صمدانی مرحوم حاج

آقا رحیم ارباب را درک کرده است . گرچه خودم دو بار آن مرد بزرگ را دیده بودم ولی از حالات و روحیات و اخلاقیاتش آنچنان که باید آگاه نبودم .

به زیارت آن مرد شتافتم ، تا با یک تیر دو نشان را زده باشم . هم از معنویت او بهره ببرم ، هم از اوصاف و کمالات استادش از او بشنوم .

مجالسی با او نشستم ، گفتگوها بین این شرمنده و او رفت ، می گفت : معمولاً یک هنرمند بخصوص یک عالم مخصوصاً عالمی که شهرت فوق العاده دارد ، علاقه مند است بیش از پیش شناخته شود ، و چهره کند ، طبع علم طبع

خودنمائی ، غرور ، خودشناساندن و شهرت است ، یک عالم می خواهد تمام مردم از علمش ، از تألیفاتش ، از حسن عملش و بخصوص از قدرت درس دادنش مطلع شوند ، تا از این اطلاع لذت ببرد و نیز سبیلی از چربی مادیت چرب کند ، دنبال جائی می گردد ، که درسش و حضور شاگردانش در برابر دیدگان مردم چشمگیر باشد ، تا در بین مردم مشار با لبنان گردد ، ولی استادم حضرت حاج آقا رحیم ارباب به مدت پنجاه سال در مسجدی برای بهترین فضلا و طالبان علم درس می گفتند ، اما وقت درس اکیداً دستور می دادند پرده کنار درب مسجد را بیفکنند ، و آن چنان با صدای آرام درس می گفت که فقط صدایش را طلاب بشنوند ، تا کسی نفهمد و نبیند که چه کسی در این مسجد درس می دهد ، این اخلاق مردی بود که در

زمـان خودش در علوم اسـلامی بخصوص فقه و تفسـیر و فلسـفه و در عمل و اخلاص و در خـدمت به جهان علم و تربیت و در مایه های الهی و عرفانی کم نظیر یا بی نظیر بود !

آری این است حقیقت عینی کف نفس از شهوات ، و حفظ خویش از افتادن در خطوات شیطان ، و این از برکت ایمان ، یقین ، اخلاص ، عبادت و بخصوص روزه حقیقی در ماه مبارک رمضان است .

راستی چه لـذت دارد ، کـاری که فقـط و فقط برای انجام بگیرد ، چه سودمنـد است عملی که محض تقرب به او از انسان سـر بزند ، چه پرقیمت است نفسـی که از هوا و شـهوات تزکیه شده و به مقامات معنوی آراسـته گشته ، و به آداب انبیاء و امامان و اولیـا مؤدب به مقامات معنوی آراسـته گشـته ، و به آداب انبیا و امامان و اولیاء مؤدب شـده است ، صاحب این نفس ، صاحب حقیقت و معنویت و فضیلت است ، و راه پیدا کردنش به مقام قرب و انس بسیار بسیار آسان است .

این را بدانید که از هر عبادتی باید در جهت آراسته شدن و پیراسته شدن استفاده کرد ، و گرنه آن عبادت ، عبادت نیست .

روزه مـاه رمضان برای رسـیدن به تقوا و روح پرهیزکاری و قـدرت خویشـتن داری از هر گناهی است ، اگر در شب و روز ماه رمضان مانند بقیه ایام آلوده باشید ، اگر پس از پایان ماه رمضان به اعمال و کردار و اخلاق ناپسند قبل از ماه رمضان برگردید ، چه اتصالی به ماه رمضان

پیدا کرده اید ، و چه نفعی از ماه رمضان عاید شما شده ، و با چه برکت و رحمت و مغفرت و انابه و توبه ای برخورد داشته اید ؟

اندکی در وضع زندگی اولیا بیندیشید ، و کمی در هدف پاك و مقدس عبادات تفکر کنید ، تا از این محدودیت ها و غرائز سرکش ، و شهوات بنیان کن و خطوات شیطان رهیده به فضای معنوی ملکوت برسید ، و در آن فضای غیر قابل توصیف با دو بال ایمان و عمل و پاکی و شایستگی برای رسیدن به مقام قرب و لقای دوست به پرواز آئید .

آنها که پای در ره تقوی نهاده اند

گام نخست بر در دنیی نهاده اند

آورده اند پشت بر این آشیان دیو

پس چون فرشته روی به عقبی نهاده اند

آزاد گشته اند زکو نین بندهوار

خود را همی نه ملك و نه مأوی نهاده اند

چون کار بخت و صورت تقوی بدیده اند

حالی قدم زصورت و معنی نهاده اند

ایمان به توبه و به ندم زنده کرده اند

وین تازه را لباس زتقوی نهاده اند

فرعون نفس را به ریاضت بکشته اند

وانگاه دل بر آتش موسی نهاده اند

از طوطیان ره چو قدم برگرفته اند

طوبی لهم که بر سر طوبی نهاده اند

زاد ره و ذخیره این وادی مهیب

در طشت سر بریده چو یحیی نهاده اند

اول به زیر پای وفا خاک گشته اند

آخر چو باد سر سوی مولا نهاده اند

عطار را که از سخنش دیده گشت جان

معلوم شد که همدم عیسی نهاده اند

به این صورت که حضرت صادق فرموده اند نیت روزه کن ، و وارد میدان صوم شو ، به حقیقت وارد شود و نیت

کن ، و معنویات و برکات این ماه را به توفیق حق با ادای واجبات و ترک محرمات بخود منتقل کن ، که این چنین روزه شکننده قدرت دشمن خدا یعنی شیطان است ، چرا که مهمترین وسیله شیطان برای ربودن عباد از مدار بندگی حضرت جانان شهوات است ، و شهوات در وجود انسان با خوردن و آشامیدن قدرت می گیرند ، به همین خاطر پیامبر اسلام فرمود :

إنَّ الشَّیْطانَ لَیَجْری مِنْ إبْنِ آدَمَ مَجْرَی الدَّمِ فَضَیِّقُوا مَجاریهِ بِالْجُوعِ(۱) .

جریان حرکت و سلطه شیطان نسبت به وضع انسان همانند جریان خون است ، راه حرکت او را با گرسنگی ببندید .

چون روزه واقعی ماه رمضان قلع و قمع کننده قدرت او ، و سد ورود او از طرق مختلف به حیات انسان ، و تنگ کننده مجاری آن دشمن خطرناک است به حضرت حق نسبت داده شده .

۱ محجه البیضاء : ۲/۱۲۵ .

ألصَّوْمُ لی .

شما روزه حقیقی بگیرید ، تا به راندن و رجم شیطان قدرت پیدا کنید ، شما خدا را با اجرای اوامرش به نحو حقیقت یاری دهید تا وجود مقدس او شما را یاری دهد .

إِن تَنصُرُوا اللهَ یَنصُرْکُمْ وَیُثَبِّتْ أَقْدَامَکُمْ (۱) .

شما اول کوشش واقعی در راه او را برای تهذیب و تزکیه خود شروع کن ، تا حضرت او به جزای آن کوشش تو را به بهترین حقایق روحی و عملی هدایت کند .

وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا (۲) .

شما با پیشگیری از شهوات غلط و غریزه های ناباب و هواها و هوسهای شیطانی و خیالات و اوهام باطل در خود ایجاد تغییر ده ، تا وضع حضرت

دوست از نظر عنایت و لطف و محبت نسبت به تو تغییر کند که :

إِنَّ اللهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ (۳) .

و چه تغییری بالاتر از تغییر وضع شهوات از باطل خرج شدن به راه حق و حقیقت است .

شهوات چراگاه لذیذ شیاطین است ، و تا زمانی که در این مرتع آب و علف زیاد ببینند رها کننده نیستند !

و تا این ناکسان خطرناک در این مرغزار در تردد و رفت و آمدند ، جلال

۱ سوره محمد (۴۷) : ۷ .

۲ سوره عنکبوت (۲۹) : ۶۹ .

۳ سوره رعد (۱۳) : ۱۱ .

و جمال او برای عبد کشف نمی شود ، و عبد به مقام با عظمت شهود نمی رسد ، و عبد در کمال بیچارگی و بدبختی محجوب از زیارت دوست و لقاء اوست ، بقول پیامبر اسلام :

لَوْلا الشَّياطينَ يَحُومُونَ عَلى قُلُوبِ بَنى آدَمَ لَنَظَرُوا إلى مَلَكُوتِ السَّماءِ(۱) .

به همین خاطر در روایاتی که گذشت از روزه به عنوان باب عبادت و سپر از آفات دنیا و عذاب آخرت یاد شده است :

اقسام روزه

بیداران راه خدا ، بر اساس آیات کتاب حکیم و روایات وارده در معارف الهیه روزه را به سه درجه تقسیم کرده اند :

۱ روزه عموم

۲ روزه خصوص

۳ روزه خصوص الخصوص

اما روزه عموم

حفظ شکم و شهوت از خوردن و آشامیدن و بهره گیری از غریزه جنسی است ، و رعایت آداب ظاهری .

اما روزه خصوص

حفظ گوش و چشم و زبان و دست و پا و سائر جوارح از گناهان و آثام است .

۱ محجه البیضاء : ۲/۱۲۵ .

اما روزه خصوص الخصوص

قسمت اول

روزه قلب از هموم دنیویه و افکار پست و کف او از ماسوی الله است افطار این روزه به فکر در ماسوی الله و روزه قیامت است و توجه به دنیا و متاع آن است مگر دنیائی که مقدمه دین باشد ، که اینگونه دنیا زاد آخرت است و فکر در آن نیکو و مستحسن می باشد

ارباب قلوب می گویند : تحرک همت در وقت روزه و روزه برای تدبیر معاش افطار خطای قلب است و این خطا ناشی از عدم اطمینان به جناب مولاست ، البته اینگونه روزه مخصوص به انبیا و صدیقین و مقربین و رتبه و مقام با عظمت آنهاست .

قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ .

روزه حقیقی کشنده هوای نفس و از بین برنده شهوت غلط طبع است ، روزه صفای دل ، طهارت جوارح ، عمارت ظاهر و باطن ، و شکر نعم حق و وسیله احسان به فقرا ، و آورنده تضرع و خشوع و بکا و ریسمان التجاء به حق ، و سبب شکستن اراده غیر خدائی و تخفیف دهنده حساب و چند برابر کردن حسنات است .

ما را یارای روزه خالص الخاص نیست ، که این روزه در شأن و در قدرت انبیاست ، آنان هستند که در مقام فناء فی الله و بقاء بالله بسر می برند ، و در هیچ شأنی جز حضرت او نیستند ، و غیر او نمی بینند و نمی دانند و نمی خواهند ، موجودیت و حیثیت و

حقیقت آن بزرگواران مترنم به این معناست :

آتش عشق تو در جان خوشترست

دل زعشقت آتش افشان خوشترست

هر که خورد از جام عشقت قطره ای

تا قیامت مست و حیران خوشترست

تا تو پیدا آمدی پنهان شدم

زان ك با معشوق پنهان خوشترست

درد عشق تو که جان می سوزدم

گر همه زهر است از جان خوشترست

درد بر من ریز و درمانم مکن

زان که درد تو زدرمان خوشترست

می نسازی تا نمی سوزی مرا

سوختن در عشق تو زان خوشترست

چون وصالت هیچ کس را روی نیست

روی در دیوار هجران خوشترست

خشك سال وصل تو بینم مدام

لاجرم در دیده طوفان خوشترست

همچو شمعی در فراغت هر شبی

تا سحر عطار گریان خوشترست

اما روزه خصوص که روزه شایستگان و صالحان از عباد خداست و آن عبارت از حفظ جوارح از آثام است با شش مرحله

قابل تحقق است :

اول نگاهـداری چشم از وسـعت نظر نسبت به آنچه مـذموم و مکروه است ، و نسبت بهر چیزی که دل را از توجه به حضـرت دوست باز دارد .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صـلی الله علیه وآله) : أَلنَّظْرَهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهامِ إِبْلیسَ فَمَنْ تَرَکَها خَوْفا مِنَ اللهِ اتاهُ اللهُ ایماناً یَجِدُ حَلاوَتَهُ فی قَلْبِهِ(۱) .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : نگاه تیر مسمومی از تیرهای شیطان است ، هر کس آن را ترک کند ، خداوند ایمانی به او مرحمت کند که لذت آن ایمان را در قلب خود بیابد .

و از آن حضرت است که :

خَمْسٌ یُفْطِرْنَ الصّائِمَ : أَلْکِذْبُ وَالْغیبَهُ وَالنَّعیمَهُ وَالْیَمینُ الْکاذِبَهُ وَالنَّظَرُ بِشَهْوَه(۲) .

پنج چیز روزه را باطل می کند : دروغ ، غیبت ، سخن چینی ، قسم دروغ ، نظر به

شهوت .

۱ محجه البیضاء : ۲/۱۳۲ .

۲ محجه البیضاء : ۲/۱۳۲ .

دوم حفظ زبان است از هـذیان ، دروغ ، غیبت ، نمامی ، فحش ، جفا ، خصومت ، مراء ، که در این زمینه ها باید زبان را وادار به سکوت کرد ، یا مشغول ذکر حق یا تلاوت قرآن ، که ذکر و تلاوت و یا سکوت از آن همه گناه سنگین روزه زبان است .

در خبر است که دو زن روزه دار در عهـد رسول خدا ، بر اثر گرسـنگی و تشـنگی موجب تلف اجازه افطار خواسـتند حضـرت قـدحی نزد آنان اسـتفراغ کرد در حـدی که نصف قـدح را گرفت ، و آن دیگر هم همانطور در حـدی که قـدح پر شد ، مردم تعجب کردنـد حضـرت فرمودنـد : اینـان از آنچه خـدا حلال کرده بود « خوردن ، آشامیـدن ، سـر زیر آب بردن و . . . » روزه بودند و به آنچه حضرت حق حرام فرموده بود افطار کردند ، یکی از آنکه پیش دیگری نشست و از مردم غیبت کرد ، یعنی از گوشت مردم خورد .

صدوق به اسنادش از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل می کند :

مَنِ اغْتابَ مُسْلِما بَطَلَ صَوْمُهُ وَنَقَضَ وُضُوءُهُ فَإنْ ماتَ وَهُوَ كَذلِكَ ماتَ وَهُوَ مُسْتَحِلٌّ لِما حَرَّمَ اللهُ(۱) .

هر کس از مسلمانی غیبت کند روزه اش باطل و وضویش شکسته شده و اگر به این حال بمیرد حلال شمارنده حرام خدا مرده .

سوم حفظ گوش از شنیدن برنامه های حرام است ، و شنیدن برنامه حرام ، که عبارت از شنیدن دروغ در حق مسلمان

، تهمت و افترا در حق مؤمن ، و غیبت مردم است و هم چنین شـنیدن موسـیقی و آواز زنان ، به اندازه ای از نظر دیانت مقدسـه گناهش سنگین است که هم ترازوی با خوردن حرام شمرده شده :

۱ محجه البیضاء : ۲/۱۳۳ .

سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکّالُونَ لِلسُّحْتِ (۱) .

نبی اسلام (صلی الله علیه وآله) فرموده :

أَلْمُغْتابُ وَالْمُسْتَمِعُ شَریکانِ فی الْاْثْمِ(۲) .

غیبت کننده و شنونده در گناه شریک هستند .

چهـارم حفظ بقیه جوارح از دست و پا از مکاره و شـکم از شـبهات است ، که معنا نـدارد انسان از حلال روزه بگیرد ، با حرام افطار کند .

کسی که از حلال روزه بگیرد و با حرام افطار کند ، مانند شخصی است که خانه ای بسازد ولی شهری را خراب کند .

غذای حلال اگر زیاد خورده شود مضر است ، روزه برای تقلیل حلال است ، وای بر کسی که آلوده به حرام است .

اگر کسـی بوسـیله روزه حلال را کم کند ، ولی از طرفی دچار به حرام شود ، یعنی شکم را از خوردن حفظ کند ، ولی اعضاء و جوارحش در گناه آزاد باشـند ، مثل کسـی است که از خوردن دوای زیاد به خاطر ضررش پناه بخوردن سم ببرد ، آیا با این عمل نتیجه جهل و بی خردی نیست ؟

حرام سـمی است که هلاـک دین در آن است و حلاـل داروئی است که کم آن سودمنـد و بسـیارش مضـر است ، و منظـور از روزه تقلیل در خوردن حلال است و آنچه روزه ای است که حلال در آن کم خورده شود ، و حرام در آن

بسیار انجام بگیرد !

پنجم در وقت افطار قناعت به کم خوردن از حلال کند ، مواظب باشد شکم

۱ سوره مائده (۵) : ۴۲ .

۲ محجه البیضاء : ۲/۱۳۳ .

را از غذا پر نکند ، که ظرفی در پیشگاه حضرت او مبغوض تر از شکم پر آن هم از حلال نیست ، حرام خوردن که کار روزه دار و مردم مؤمن نمی باشد ، تا نسبت به آن قضاوت شود .

کسی که هر چه بخواهد به وقت افطار بخورد ، چگونه می تواند با روزه اش دشمن خدا را مقهور و قدرت شهوت را بشکند ؟

مقصود از روزه خالی شدن شکم از طعام و تعدیل شهوت است ، اگر بنا باشد سفره ماه رمضان رنگین شود ، تمام همت انسان قبل از رمضان و در رمضان معطوف جمع کردن غذاهای رنگارنگ می شود ، آن وقت خوراک انسان در سحر و افطار ماه رمضان بیشتر از اوقات دیگر گردد ، در این صورت آدمی به اهداف پاک روزه نخواهد رسید !

شما در ماه رمضان باید سعی کنید با کم خوردن قدرت و سلطه شیطان را نسبت به خود ضعیف کنید ، و نیروی شهوت را مهار نمائید ، و از طغیان هوا و هوس و غرائز سرکش بکاهید .

ششم دلش پس از افطار مردد بین بیم و امید باشد ، زیرا نمی داند روزه اش قبول شده تا از مقربین باشد ، یا مردود شده و از مغضوبین است ، و در آخر هر عبادتی باید مؤمن در چنین حالی باشد .

روایت شده وجود مقدس حضرت امام حسن مجتبی روز عید فطر

به گروهی گذشت که در حال خنده بودند فرمود :

خداوند عزوجل ماه رمضان را میدان تمرین برای عبادش قرار داد ، تا در مسابقه طاعت شرکت کنند ، گروهی مسابقه را بردند و رستگار شدند ، و دسته ای تخلف کردند و هلاک شدند . عجب است کل عجب از خنده کننده بازیگری که در چنین روزی که برندگان فائز شدند و بازندگان هلاک گشتند ، این چنین بی خبر است بخدا قسم اگر پرده برگیردن ، نیکوکار به نیکی اش ادامه می دهد ، و بدکار از بدیهایش دست می شوید(۱) .

بیداران راه خدا می فرمایند : مقصود از صحت روزه قبولی آن و مقصود از قبولی وصول به مقصود و مقصود از وصول به مقصود تخلق به صفتی از اوصاف حضرت حق که صمدیت است می باشد .

و نیز می فرماید مقصود از روزه اقتداء به ملائکه الهی است و این اقتدا با کف از شهوات حاصل می شود ، چرا که ملائکه منزه از شهواتند و انسان که رتبه اش به خاطر نور عقل مافوق بهائم و بخاطر داشتن شهوت مادون ملائکه است ، می تواند از طریق شکستن شهوت بوسیله روزه و مجاهدت و کوشش برای تسلط به شهوت شبیه ملائکه گردد .

کسی که منغمر در شهوات است در اسفل سافلین بسر می برد ، و غبار حیوانیت بر چهره انسانی او نشسته ، ولی کسی که مالک نفس و مسلط بر شهوات است ، تا اعلی علیین ارتفاع معنوی گرفته و به افق ملائکه رسیده ، و از آنجا که ملائکه بندگان مقرب اند مقرب به ملائکه هم مقرب خداست

.

نبی اسلام در عظمت روزه می فرماید :

إنَّمَا الصَّوْمُ أمانَةٌ فَلْيَحْفَظْ أحَدُكُمْ أمانَتَهُ(۲) .

روزه امانت است ، باید هر یک از شما به حفظ امانت اقدام کند و هر زمان این آیه را می خواند :

إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا (۳) .

دست بر گوش و چشم می گذاشت و می فرمود : گوش امانت است ، چشم امانت است(۱) .

۱ محجه البیضاء : ۲/۱۳۵ .

۲ محجه البیضاء : ۲/۱۳۶ .

۳ نساء (۴) : ۵۸ .

با روزه ای که اعضا و جوارح هم از گناه روزه اند می توان امانات را به صاحب اصلی اش که حضرت حق است . بازگرداند ، در صورت گرفتار بودن به گناه در امانت خیانت می شود و خیانت گر جزایش آتش است !

بیائید با تضرع و خضوع و خشوع به درگاه حضرت او به انابه برخیزیم و از جنابش با کمال صدق و صفا بخواهیم که اولا تمام گناهان ما را که در گذشته از ما صادر شده و نقائص عبادات ما را ببخشد و در بقیه عمر توفیق عمل خالص در تمام زمینه های عبادی به ما عنایت کند ، به قول الهی آن عاشق وارسته و عارف دل سوخته :

قسمت دوم

خداوندا چو دادی گوهر جان

عطا کن تاج علم و گنج ایمان

بجانم پرتو صدق و صفا بخش

مقام صبر و تسلیم و رضا بخش

مرا بخش آنچه زیب جسم و جانست

سعادت آنچه در هر دو جهان است

من از غیر تو بیزارم الها

بدرگاه تو زارم پادشاها

شد از کف رایگان عمر عزیزم

سزد خون دل از چشمان بریزم

دریغا عمر ضایع کردم ای داد

شدم دور از امید وصل

فریاد

دریغا حسرتا نقد جوانی

همه رفت از کف من رایگانی

کنون سرمایه جانم امید است

که از لطف تو هر جان را نوید است

گناهم گرچه بسیار است بسیار

چه باشد قطره پیش بحر ذخار

گناهانم چه در فریادم آرد

لبت لا تقنطوا در یادم آرد

بیک جام از می ایزد پرستی

نصیبم کن نشاط عشق و مستی

دمی آگاه ساز این قلب غافل

مران از درگهت این جان جاهل

توئی یا رب طبیب دردمندان

شفابخش درون مستمندان

۱ محجه البیضاء : ۲/۱۳۶ .

توئی یا رب حیات جاودانم

بیادت زنده ملک جسم و جانم

عطا بخشی به شاهی یا گدائی

تو را شاید که عالم را خدائی

جهان هر گه کند تاریک جانم

بود یاد تو خورشید روانم

توئی در ملک هستی پادشاهم

بدرگاه تو یا رب عذر خواهم

اگر غیر تو معبودی ستایم

به هر آنگاه دوزخ باد جایم

توئی یا رب بهین باغ بهشتم

قلم کش بر خط زیبا و زشتم

فقیری را نوازی گر به نانی

و گر بخشی تو صد ملک جهانی

زملک بیحدت ای ذات بی چون

یقین دارم نه کم گردد نه افزون

به راه خویش ما را رهبری کن

کرم فرما و لطف و یاوری کن

بما ای کام بخش دشمن و دوست

نگاه مهر فرمائی چه نیکوست

که تاب قهرت این مشتی گنه کار

نداریم ایزدا ما را مکن خوار

اگر بخشی تو را نبود زیانی

ولی ما راست سود این خود تو دانی

وَ أنْزِلْ نَفْسَکَ مَنْزِلَهَ الْمَرْضی لا تَشْتَهی طعاماً وَلا شَراباً مُتَوَقِّعاً فی کُلِّ لَحْظَه شِفاءَکَ مِنْ مَرَضِ الذُّنُوبِ :

در ماه مبارک رمضان خود را به حقیقت به منزله مریضی که اصلاً اشتهاء به طعام و آشامیدنی ندارد قرار بده ، یعنی آنچنان به روزه حقیقی متصل شو که گویا از دنیا و ما فیها بریده ای ، در چنین حالی

هر لحظه فقط و فقط متوقع شفای خود از مرض گناهان باش .

گناهان عقل ، قلب ، روح ، نفس ، اعضا و جوارح که براستی مریضی و نسخه تو روزه حقیقی و طبیعت خداست ، در گرفتاری بودنت به این مرض توجه به اشتهایت نداشته باش ، که توجه به اشتها اولا به صلاح تو نیست ثانیاً قاتل توست :

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : أَيُّهَا النّاسُ أَنْتُمْ كَالْمَرْضى وَرَبُّ الْعالَمينَ كَالطَّبيبِ فَصَلاحُ الْمَريضِ فيما يَعْمَلُهُ الطَّبيبُ وَيُدَبِّرُهُ لا فيما يَشْتَهيهِ الْمَريضُ وَيَقْتَرِحُهُ :

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : ای مردم شما مانند مریضان هستید ، و پروردگار عالم برای شما چون طبیب است ، پس صلاح مریض در آن است که طبیب عمل می کند ، و تدبیر می نماید ، نه در آنچه که مریض آن را میل دارد و می پسندد .

آری هر کس با دقت به خویش مراجعه کند می بیند که عقلش دچار جهل ، قلبش دچار بسیاری از امراض مانند وسوسه ، غرور ، حسد ، کبر ، ریا ، حب جاه ، و حب شهوت و دیده و گوش و دست و پا و شکم و شهوت هر یک دارای امراضی هستند ، و طبیب این امراض و معالج این دردها قطعاً خود انسان نیست ، این خدای مهربان است که با توجه و عنایت و بوسیله انبیا و امامان و کتب آسمانی معالج انسان می باشد ، و این انسان است که برای درمان دردها باید به نسخه های شفابخش الهی عمل کند که از جمله آن نسخه ها روزه همراه با

شرایط است . بخود مغرور نباشید ، و در باره خود تصور سلامت نداشته باشید ، تا هستید خود را مریض و خدای مهربان خود را طبیب خود بدانید که در همه کره زمین ، سالم اندک و مریض بسیار زیاد است ، به داستان واقعی زیر که نمایشگر این واقعیت است واقعاً توجه کنید :

عیسی بن مریم (علیه السلام) ، شبی در شهر ناصریه بود ، صاحب خانه به محضر حضرت عرضه داشت شهر را بیمارانی است که طبیبان مادی از علاج آنان عاجزند ، اگر اجازه دهید ، همه را برای شفا به خدمت شما بیاورند ، عیسی قبول کرد ، چون صبح شد ، بیماران را به سر راه عیسی آوردند تا آنان را با دم الهی خود شفا دهد ، تعداد آنان را حدود ده نفر دید ، فرمود بیماران شما همین ده نفر هستند ، عرضه داشتند آری ، فرمود اگر سالم های این شهر به این تعداد باشند برایم اعجاب آور است !

این است نظر یک پیغمبر اولوالعزم در باره اهل سلامت و در باره بیماران که سالم ها بسیار بسیار اندکند و بیماران بسیار بسیار زیاد .

اگر بیماران به مصلحت طبیب واقعی خود ، حضرت احدیت توجه کنند ، سلامت آنان تضمین می شود .

هر که درین درد گرفتار نیست

یک نفسش در دو جهان بار نیست

هر که دلش دیده بینا نیافت

دیده او محرم دیدار نیست

هر که از این واقعه بوئی نبرد

جز به صفت صورت دیوار نیست

خوار شود در ره او هم چو خاک

آنکه در این واقعه خونخوار نیست

پرده این راز که در جان ماست

جز قدح دردی خمار نیست

ای

دل اگر دم زنی از سر عشق

جای تو جز آتش و جز دار نیست

آنکه سزاوار در گلخن است

در حرم شاه سزاوار نیست

گلخنی مفلس ناشسته روی

مرد سراپرده اسرار نیست

وصلت جانان اگرت آرزوست

درگذر از خود ره بسیار نیست

گرچه حجاب تو برون از حدست

هیچ حجابیت چو پندار نیست

پرده پندار بسوز و بدانک

در دو جهانت به از این کار نیست

چند کنی از سر هستی خروش

نیست شو اندر طلب یار نیست

از طمع خام در این واقعه

سوخته تر از دل عطار نیست

وَطَهِّرْ باطِنَكَ مِنْ كُلِّ كَدَر وَغَفْلَهوَظُلْمَه يَقْطَعُكَ عَنْ مَعْنَى الْاخْلاصِ لِوَجْهِ اللهِ تَعالى . قيلَ لِبَعْضِهِمْ إنَّكَ ضَعيفٌ وَاِنَّ الصِّيامَ يُضْعِفُكَ قالَ : إنّى اُعِدُّهُ بِشَرٍّ يَوْم طَويل وَالْصَبْرُ عَلى طاعَهِ اللهِ تَعالى أهْوَنُ مِنَ الْصَّبْرِ عَلى عَذابِهِ :

در ماه رمضان که فرصت بسیار نیکوئی ایت ، با رعایت شرایط روزه ، و دقت در وضع خود ، قلب و جانت را از هر کدورت و غفلت و ظلمتی که تو را از حقیقت اخلاص جدا می کند پاک و طاهر کن .

به بعضی گفتند ناتوانی ، و روزه تو را ناتوان می کند ، پاسخ داد من روزه و نتیجه معنوی آن را برای جلوگیری و دفع شر و

سختی روز قیامت ذخیره می کنم ، و شکیبائی و صبر بر طاعت و عبادت خدا برای من خیلی آسانتر از قرار گرفتن در عذاب اوست .

قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : قالَ اللهُ تَعالی : ألصَّوْمُ لی وَأنَا أجْزی بِهِ ، فَالصَّوْمُ یُمیتُ هَوَی النَّفْسِ وَشَهْوَةَ الطَّبْعِ وفیهِ حیاةُ الْقَلْبِ وَطَهارَةُ الْجَوارِحِ وَعِمارَةُ الظّاهِرِ وَالْباطِنِ والشُّکْرُ عَلَی النِّعَمِ وَالاْحسانُ إلیَ الْفُقَراءِ وَزِیادَةُ التَّضَرُّعِ وَالْخُشُوعِ وَالْبُکاءِ وَحَبْلُ الاْلْتِجاءِ

إِلَى اللهِ وَسَبَبُ إِنْكِسارِ الشَّهْوَهِ وَتَخْيفُ الْحِسابِ وَتَضْعيفُ الْحَسَناتِ وَفيهِ مِنَ الْفَوائِدِ ما لا يُحْصى وَكَفى ما ذَكَرْنا مِنْهُ لِمَنْ عَقَلَ وَوُفِّقَ لِاِسْتِعْمالِهِ :

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : خداوند تعالی می فرماید : روزه برای من است و جزایش بر عهده من .

روزه خواهش های غلط نفس و هوا و هوسهایش را برطرف می کند ، چرا که مبدأ و منشأ همه فتنه ها و شرور شکم است ، چون شکم پر شد و به پری عادت کرد و بر انسان حاکم شد ، کیسه شهوت هم پر می شود و به پری عادت می کند ، آن هنگام ببینید شکم و شهوت پر چه توقعاتی از انسان دارند ، و چه خواسته هائی طلب می کنند و اگر انسان بخواهد مقاومت کند که نمی تواند ، چه بلاهائی به سر انسان می آورند .

روزه حیات دلهاست و پاکی جوارح ، چون عمل به شرایط روزه نتیجه اش زنده شدن دل به نور معرفت ، و قرار گرفتن اعضا و جوارح در مدار پاکی عمل است ، آبادی ظاهر و باطن انسان مرهون روزه حقیقی است .

از فوائد دیگر روزه این است که با چشیده شدن طعم گرسنگی و تشنگی قدر و قیمت نعمت معلوم می گردد ، و انسان به داشتن آن حضرت منعم را شکر می گزارد و هم چنین با چشیدن رنج گرسنگی و تشنگی ، به رنج فقرا و مساکین آگاه می شود ، و در صدد جبران رنج آنان و علاج درد آنان به احسان و انفاق و صدقه به آنان برمی آید .

و از طرفی چون

روزه باعث قلت کدورت و تخفیف تیر گی دل و موجب صافی جان و تزکیه نفس است ، عامل پدید آمدن تضرع و خشوع و گریه است ، و روی این حساب ایجادکننده حالت التجا نسبت به حق و سبب درهم شکسته شدن قدرت شهوت است .

روزه روزه دار باعث تخفیف حساب قیامت ، و تضعیف حسنات عبد است ، در روزه ماه رمضان آنقدر فائده و منفعت هست که حسابگران از حساب آن عاجز ، و شماره کنندگان از شمارش آن ناتوانند ، این مقدار که بیان شد برای هر کس که صاحب عقل و هوش و درایت و آراسته به توفیق عمل است کافی می باشد .

باب بیست و یکم در آداب زکات

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

فَزَکاهُ الْعَیْنِ النَّظَرُ بِالْعِبَرِ وَالْغَضُّ عَنِ الشَّهَواتِ وَما یُضاهیها وَزَکاهُ الْاُذُنِ اسْتِماعُ الْعِلْمِ وَالْحِکْمَهِ وَالْقُرانِ وَفوائِدِ الدّین مِنَ الْمَوْعِظَهِ وَالصَّیحَهِ وَما فیهِ نَجاتُکَ بِالْإعراضِ عَمّا هُوَ ضِدُّهُ مِنَ الْکِذْبِ وَالْغیبَه وَأشْباهُها .

وَزَکاهُ اللِّسانِ النُّصْحُ لِلْمُسْلِمینَ وَالتَّیَقُّظُ لِلْغافِلینَ وَکَثْرَهُ التَّسْبیحِ وَغَیْرُهُ وَزَکاهُ الْیَدِ الْبَذْلُ وَالْعَطاءُ وَالسَّخاءُ بِما أنْعَمَ اللهُ عَلَیْکَ بِهِ ، وَتَحْریکُها بِکِتابَهِ الْعِلْمِ وَمَنافِعَ یَنْتَفِعُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ فی طاعَهِ اللهِ ، وَالْقَبْضُ عَنِ الشُّرُورِ .

وَزَکاهُ الرِّجْلِ السَّعْیُ فی حُقُوقِ اللهِ تَعالی مِنْ زِیارَهِ الصّالِحینَ وَمَجالِسِ الذِّکْرِ وَإصْلاحِ النّاسِ وَصِلَهِ الرَّحِمِ وَالْجِهادِ وَما فیهِ صَلاحُ قَلْبِکَ وَصَلاحُ دینِکَ .

هذا مِمّا یَحْتَمِلُ الْقُلُوبُ فَهْمُهُ وَالنُّفُوسُ اسْتِعْمالُهُ وَما لا یُشْرِفُ عَلَیْهِ إلاّ عِبادُهُ الْمُقَرَّبُونَ الْمُخْلِصُونَ أکْثَرُ مِنْ أنْ یُحْصی وَهُمْ أرْبابُهُ وَهُوَ شِعارُهُمْ دُونَ غَیْرِهِمْ .

قال الصّادِقُ (علیه السلام) : عَلی کُلِّ جُزْءِ مِنْ أجْزائِکَ زَکاهٌ واجِبَهٌ لِلّهِ تَعالی ، بَلْ عَلی کُلِّ شَعْرَه مِنْ شَعْرِکَ بَلْ عَلی کُلِّ لَحْظَه مِنْ لَحَظاتِکَ .

با توضیحاتی که

قرآن و روایات و بخصوص این روای...بسیار مهم مصباح الشریعه در باره زکات داده اند ، معلوم می شود ، زکات از مسائل بسیار بسیار مهم الهی است .

از آنجائی که وجود مقدس حق نسبت به نیاز و احتیاج تمام مخلوقات غیب و شهود عطا و سخای محض است ، و در عطای هیچ کدام از مراحل معنوی و مادی بخلی و امساکی در حضرت او نیست ، خواسته است بندگانش در این زمینه همرنگ و همراه و هماهنگ با او باشند ، و این خواسته نیز ریشه در سخا و کرم وجود و عطای او دارد ، به همین خاطر حکم زکات را برای بندگانش وضع کرد ، و مفهوم آن را آنچنان وسیع قرار داد که شامل تمام نعمت های ظاهر و باطنی که در اختیار بندگان است شود .

در قرآن و روایات وقتی به مفهوم و مورد زکات برمی خوریم ، می بینیم ، زکات حکم لازمی است ، که شامل تمام نعمت های الهی که در دسترس انسان است می باشد ، بقول حضرت صادق (علیه السلام) زکات حقیقی است که حتی شامل هر مویت و هر لحظه ای از لحظات عمرت می شود .

و شما به حقیقت ملاحظه کنید ، زکات با این معنا و مفهوم وسیعش اگر بدست هر متدینی بدین اسلام عمل شود ، چه منافعی در دنیا وآخرت عاید انسان و جامعه اسلامی می شود ! !

خوشبختی دنیا و آخرت انسان در این است ، که همرنگ حق باشد ، این همرنگی در سایه اطاعت از دستورات حضرت رب العزه بدست می آید .

زکات برای قلب و

روح ثمر بخش ، و برای دنیا و آخرت انسان چراغی روشن ، و برای جامعه پرکننده خلاءهاست .

زکات شامل تمام نعمت های مادی و معنوی است ، و بخل ورزی نسبت به آن عامل عذاب انسان در قیامت است .

بخل یا خطرناک ترین مرض

خیلی عجیب است که تمام نعمت های لازم به اراده حضرت حق ، از تمام جوانب خلقت ، بدون کمترین بخل و امساکی به انسان برسد ، و بر انسان لازم اخلاقی و شرعی و طبیعی باشد ، که از آنچه به او می رسد ، به نیازمندان برساند ، ولی در رساندن نعمت های مادی و معنوی حق ، که مالك واقعی اش خداست به نیازمندان ، آدمی گرفتار امساك و بخل باشد ! !

چه عجیب است که انسان بگوید چون نیازمند به نعم مادی و معنوی هستم باید به من برسد ، ولی وقتی خودش با این قضاوتی که نسبت به خود دارد در برابر نیازمندان به امور مادی و معنوی برسد ، از علاج نیاز آنان امساك کند ، باید به تخیل گفت : اگر به هنگام نیازمندیت به امور مادی و معنوی تمام عوامل پرداخت کننده نعم . از عنایت و لطف به تو باز بایستند در چه وضعی قرار می گیری و آیا متوقع این هستی ، که به وقت احتیاج به فریادت نرسند ؟

پس از بخل و امساك بپرهیز و خدا را در تمام امور مادی و معنوی محور قرار ده ، و چنگ به ریسمان محکم عبادت و اطاعت زن ، و باعث زحمت و رنج خود و افتضاح و رسوائیت در دنیا و آخرت مباش .

قرآن و مسئله بخل

کتاب خدا که کتاب حکمت و کتاب ارشاد و هدایت و کتاب آموزش و پرورش است ، انسان را از بخل برحذر می دارد ، و بخیل را منفور حق و لایق عذاب روز قیامت می داند :

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً

إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَّحْسُوراً (۱) .

هرگز دست خود را در مسئله احسان و انفاق بسته مدار ، و از طرف دیگر آنقدر گشادگی نداشته باش ، که در هر دو صورت به نکوهش و حسرت دچار خواهی شد .

وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذلِكَ قَوَاماً (۲) .

و عباد رحمان آنان هستند که به هنگام انفاق به نیازمندان اسراف نکرده و دچار بخل هم نباشند ، بلکه در مسئله احسان معتدل و مقتصد و میانه رو هستند .

افراط و تفریط در این مسئله و در تمام مسائل نهی شده ، نه آنقدر باید دست عطا باز باشد که خود فقیر و نیازمند گردی و زن و فرزندت در شدت و سختی قرار گیرند ، و نه آنقدر دچار بخل و امساک باشی که احدی از وجودت کمترین نفعی نبرد !

بخل نتیجه افراط در محبت و عشق به دنیاست ، عاشق دنیا که عشقش از حد مرز بندی های الهی گذشته ، از طرفی برای جمع مال دنیا شدیداً دچار حرص و از طرف دیگر برای حفظ مال دنیا شدیداً دچار بخل است .

۱ سوره اسراء (۱۷) : ۲۹ .

۲ سوره فرقان (۲۵) : ۶۷ .

تسلط این دو مرض ، انسان را از مقام قرب و انس و از راه رشد و کمال باز داشته ، و لایق هم آغوش شدن با شیطان ، و افتادن در عذاب جهنم خواهد کرد .

الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً (۱) .

گروهی که بخل میورزند ، و از پستی و

دنائت دیگران را به بخل می خوانند ، و آنچه از فضل خدا به آنان عنایت شده پنهان می دارند ، البته به کیفر آن خواهند رسید و خدا برای کافران عذابی خوار کننده مهیا کرده است .

وَلاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ هُوَ خَيْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَللهِ مِيرَاثُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲) .

آنان که از مال عنایت شده بفضل خدا ، در حق نیازمندان بخل ورزیدند ، گمان نکنند این بخل ورزی بنفع آنهاست ، بلکه بطور حتم به ضرر آنان است ، چه آن که مال و ثروتی که در آن بخل ورزیدند روز قیامت زنجیر گردن آنان شود ، در آن روزی که تنها وارث آسمانها و زمین خداست ، و خداوند به کردار همه شما آگاه و خبیر است .

روایات و مسئله بخل

در زمینه بخل در روایات اسلامی آقدر مسائل مهمی عنوان شده ، که انسان از عظمت مکتب اسلام و توجه دقیقی که به تربیت مردم در همه شئون حیات مادی و معنوی دارد دچار شگفتی می گردد .

۱ سوره نساء (۴) : ۳۶ .

۲ سوره آل عمران (۳) : ۱۸۰ .

قالَ رَسُولُ الله (صلی الله علیه وآله) : ايّاكُمْ وَالشُّحَّ فَإنَّهُ أَهْلَكَ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ وَحَمَلَهُمْ عَلى أنْ سَفِكُوا دِماءَهُمْ وَاسْتَحَلُّوا مَحارِمَهُمْ .

پیامبر اسلام فرمود : شما را از بخل بر حذر می دارم ، بخل اقوام قبل از شما را دچار هلاکت کرد ، و آنان را بر خونریزی و حلال دانستن محارم نشاند .

وَقالَ لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بَخيلٌ وَلا خِبٌّ وَلا خائِنٌ

وَلا سَیِّءُ الْمَکَهِ .

و نیزآن حضرت فرمود : بخیل و حقه باز ، و خائن و بد اخلاق وارد بهشت نمی شوند .

وَقالَ : الْبَخیلُ بَعیدٌ مِنَ اللهِ ، بَعیدٌ مِنَ النّاسِ بَعیدٌ مِنَ الْجَنَّهِ ، قَریبٌ مِنَ النّارِ وَجاهِلٌ سَخِیٌّ أَحَبُّ إِلَی اللهِ مِنْ عابِد بَخیل وَأَدْوَی الدّاءِ الْبُخْلُ .

و نیز :ن حرضت فرمود ، بخلی بخاطر بخلش منفور و دور از خداست ، و بخاطر دست بستگی اش دور از مردم است ، و بخاطر این مرض خطرناکش دور از بهشت است ، و بعلت این پلیدیش اهل آتش است ، جاهل سخی نزد خداوند از عابد بخیل محبوب تر است ، و بدترین بیماری در این عالم بخل است .

وَقالَ : الْمُوبِقاتُ ثَلاثٌ : شَحٌّ مُطاعٌ ، وَهَویً مُتَّبَعٌ وَإِعْجابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ .

و نیز آن جناب فرمود : هلاک کننده ها سه چیز است ، بخل پیروی شده ، هوای متابعت شده ، و خود دیدن و خود بینی و شگفتی انسان از خودش که به به من کیستم و چه بزرگ و با واقعیتم ! !

وَقالَ إِنّ اللهَ یَبْغُضُ الشَّیْخَ الزّانی ، وَالْبَخیلَ الْمَنّانِ وَالْمُعیلَ الْمُخْتالِ .

و نیز آن حضرت فرموده خداوند دشمن سه کس است ، پیرمرد زناکار ، بخیل منت گذار ، زن و بچه دار فریبکار .

و نیز ازآن حضرت فرمود : از بخل بپرهیزید ، که پیشینیان شما را هلاک کرد ، آنها را به دروغ و ظلم و قطع رحم واداشت و آنان هم دچار این سه بلای خطرناک شدند .

وَقالَ : أَلْبُخْلُ شَجَرَهٌ تَنْبُتُ فِی النّارِ فَلا یَلِجُ النّارَ إِلاّ بَخیلٌ .

و نیز آن جناب

فرمود : بخل درختی است که در آتش می روید ، و داخل در آتش نمی شود مگر بخیل .

و نیز آن حضرت فرمود : بخل آفریده شده از دشمنی است ، و سر بخل استوار و پا بر جا در ریشه درخت زقوم است ، که از درخت های روئیده شده در جهنم می باشد ، قسمتی از شاخه های این درخت سرکشیده در دنیاست هر کس متصل به شاخه ای از آن شود ، آن شاخه او را به آتش می کشد .

از اصحاب رسول خدا شخصی در جبهه جهاد شهید شد ، زنی بر او نگریست و فریاد زد وا شهیداه ، پیامبر فرمود : از کجا می دانی شهید است ، شاید سخن بی معنی گفته باشد یا از آنچه که از او کم نمی شد بخل ورزیده باشد !

قالَ (صلی الله علیه وآله) : إنّ اللهَ یَبْغُضُ الْبَخیلَ فی حَیاتِهِ وَیُحِبُّ السَّخِیَّ عِنْدَ مَوْتِهِ .

پیامبر فرمود خداوند بخیل را در زنده بودنش دشمن دارد ، و سخی را به وقت مرگش دوست دارد .

وَقالَ : ألشُّحُّ وَالْایمانُ لا یَجْتَمِعانِ فِی قَلْب واحِد .

و نیز آن حضرت فرمود ، بخل و ایمان در یک دل جمع نمی شوند .

وَقالَ : خِصْلَتانِ لا تَجْتَمِعانِ فِی مُؤْمِن : ألْبُخْلُ وَسُوءُ الْخُلْقِ .

و نیز فرمود ، دو خصلت در مؤمن قرار نمی گیرد ، بخل و بد خلقی .

پیامبر بزرگ اسلام در دعاهایشان به پیشگاه پروردگار عرضه می داشتند :

ألّلّهُمَّ إنّی أعُوذُ بِکَ مِنَ الْبُخْلِ .

برخورد بسیار شدید پیامبر اسلام با بخیل

در روایت آمده ، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) خانه خدا را طواف می کردند ، ناگهان

مردی را دیدند به پرده کعبه آویخته و می گوید : الهی به حرمت این خانه مرا بیامرز !

پیامبر فرمودند گناهت چیست ؟ عرض کرد بالاتر از این است که برای شما بگویم !

فرمود : وای بر تو گناه تو بزرگتر است یا زمین ها ؟ گفت : گناه من ، فرمود وای بر تو گناه تو بزرگتر است یا کوهها ؟ گفت گناه من !

فرمود : گناه تو بزرگ تر است یا دریاها ؟ گفت : گناه من !

فرمود : گناه تو بزرگ تر است یا آسمانها ؟ گفت : گناه من !

فرمود : گناه تو بزرگ تر است یا عرش ؟ گفت : گناه من !

فرمود : گناه تو بزرگ تر است یا خدا ؟ گفت : خدا بزرگ تر و برتر و جلیل تر است . فرمود وای بر تو گناهت چیست ؟ گفت مردی ثروتمندم ، هرگاه نیازمندی به من مراجعه کند گوئی شعله ای از آتش به استقبالم می آید !

حضرت فرمود : مرا واگذار ، به آتشت مرا دچار مکن ، به خدائی که مرا به هدایت و کرامت مبعوث کرد ، اگر قائم بین رکن و مقام باشی و سپس هزار هزار سال نماز بخوانی و آنقدر گریه کنی که از گریه ات چشمه ها راه افتند و درختان سیراب شوند آنگاه بمیری و در لئامت و پستی این چنین باشی ، خداوند با رویت به آتش درافکند وای بر تو قول حق را نشنیدی که فرمود :

وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَفْسِهِ (۱) .

و آنکس که نسبت به عطای نعمت حق که در دست اوست به نیازمندان

بخل ورزد بر نفس خود بخل ورزیده(۲) .

و در قرآن فرموده :

وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳) .

قرآن و مسئله زکات و انفاق

قسمت اول

قبل از ذکر بعضـی از آیات زکات ، لازم است به این نکته توجه شود ، که در اکثر آیات کتاب حق مسئله زکات همراه با نماز آمده ، تا مردم توجه داشـته باشند که عبادت منحصر به مسائل بدنی و روحی تنها نیست ، و مسلمان حق ندارد نسبت به اوضاع ملت اسلام و گرفتاریهای گوناگون آنان بی تفاوت باشد ، مسلمانان به نظر رسول گرامی اسلام یک پیکرند ، و بر آنان واجب است در همه امور به یکدیگر کمک داده ، وبه علاج دردهائی که پیش می آید اقدام نمایند .

بـافت یـک جـامعه جـدای از مشـکلات و گرفتاریهـا و سـختی هـا و رنجها و مصائب نیست ، که حل قسـمت عمـده ای از این مشـکلات با انفاق و صدقه و زکات است ، و اگر اهل اسـلام بخواهند ، نسبت به مصائب و دردهای مسلمین بی تفاوت باشند ، بار سـنگین مصائب ضـربه های جبران ناپذیر به مردم وارد می کند و بدون شک گناه فروریختن بنای یک خانواده ، و دست و پا زدن در رنج و مشکل ، عده ای ضعیف به گردن کسانی است که توان علاج داشتند و به معالجه برنخاستند ! !

۱ سوره محمد (۴۷) : ۳۸ .

۲ مجموع روایات بخل را در جامع السعادات : ۲/۸۴ ۸۵ و کتب روائی دیگر ببینید .

۳ سوره حشر (۵۹) : ۹ .

حکمت خدا چنین اقتضا کرده که مردم از لحاظ درجه با هم دگرگون باشند

. مثلاً در ثروت و فقر مختلف اند ، و باید جمعی در سایه جمعی دگر نان بخورند و برای آنان کار کنند .

بر مبنای یک چنین نظام اجتماعی است که کارها صورت گرفته ، جنبش ها رو به تزاید می نهد ، و برای بدست آوردن تکامل و راحتی رقابت ها صورت می گیرد .

شرط این تزاید و تکامل این است که مردمان از بخل و امساک بپرهیزند ، چه بخلی که در سرشت آدمیان نهفته ، از این تفاوتی که در میان استعداد و یافته های آنان است ، یک نوع بیماری حادی بوجود می آورد که ثروتمندان در اشتغال به ثروت و اندوخته های خود غافل از حال مستمندان می شوند .

در آیات شریفه سوره تکاثر می خوانیم :

کثرت مال و خویشاوند شما را سخت به غفلت فرو برد ، تا جائی که به بازدید گورها رفتید ، آه ، چه فکر باطلی ، و شما به زودی به آن پی خواهید برد ، راستی اگر بطور یقین می دانستید ، دوزخ را به عیان مشاهده می کردید ، و سپس به دیده قطع آن را می نگریستید ، آنگاه از نعمت های خدا بر شما سئوال می شود ! !

فقیر از مشاهده ثروت کلان به دست ثروتمندان بخیل ، چنان در سینه خود احساس تنگی می کند ، که برای نجات از آن به جستجوی راهی می پردازد .

اما چون این راه را نیافت ، درد در سینه اش می پیچد و روزی بر اثر انفجار این عقده ، آتشی بر جان ثروتمند خواهد افروخت .

این بیماری در بعضی از ملت

ها سبب شد که عده ای ندای الغای مالکیت فردی ساز کنند ، و در نتیجه رشته اجتماع گسیخت و تعادلش را از دست داد و کار به الحاد و انکار ادیان نیز کشانده شد و در این راه میلیون ها نفوس بشر در خون خود غلتیدند ! !

تمام اینها جز سستی در ادای حقوق مستمندان و سودجوئی از آنان در راه تأمین منافع شخصی سبب دیگری نداشت .

اسلام در اولین مراحل دعوت خود ، برای آن که دلها بهتر آمادگی درك قوانینش را پیدا کنند زیان اینکار را که تضییع حقوق مستمندان باشد سنجید ، چنان که زیان الغای مالکیت فردی را نیز محاسبه نمود .

آنگاه مالکیت فردی را تثبیت نموده ، و در حالی که این ناموس جهان را به مجرای طبیعی خود باقی گذاشت راه هائی هم برای پیش گیری از مفاسد بحران اقتصادی پیشنهاد کرد .

راه هائیکه به زورگوئی ارباب زر و سیم بر طبقه فقیر خاتمه می داد ، اسلام با این روش هم قوانین جاری را محفوظ نگاه داشت و هم اصول اجتماعات و حقوق فردی را رعایت کرد ، و هم از فتنه بحران کمونیستی ممانعت بعمل آورد .

پس اسلام حد میانه ای بین افراط و تفریط در این باب اتخاذ نموده همانسان که رفتارش در تمام قوانین این چنین است .

قرآن اعلام داشت که مال در دست ثروتمند ، چیزی جز امانت خدا نیست ، که او را به حفظ و اداره و توزیع در راه های خوب و مفید موظف گردانیده .

قرآن وحدت ملی را به مردم گوشزد کرد که شامل همکاری و هم پایندگی بوده

و اینکه اگر مال بدست برخی افتد ، باز باید طوری باشد که به تمام اجتماع نیرو و ایستادگی ببخشاید .

قرآن با بخل و امساک که مانع دلسوزی و کمک بر ضعیفان ومستمندان است مبارزه کرد و بخل را از مهم ترین آفاتی دانست که اجتماع انسانی را متضر و زندگی ملت ها را و برنامه های عمرانی آنان را درهم می پاشد ! !

بخل مانع اظهار همدردی و تعاون است و نهال کینه کشت می کند و از آن در نفوس توده ، انقلابی پدید می آید که همه جا را به ویرانی می کشد .

قرآن مجید ثروتمندان را بخاطر تقصیر در ادای حق فقیر تهدید می کند و اینکه چرا نیازمندیهای او را به نفع منافع شخصی خود تصاحب می کنند ، در جائی می گوید :

نفرین فقرا بر صاحبان ثروت !

در قرآن مجید آمده از ربا دست بکشید ، اگر دست برندارید به جنگ با خدا و رسول برخاسته اید .

این جنگی که خدا در آیه شریفه بیان داشته و نفرینی که از جانب فقرا بر جان اغنیا می نشیند و تفسیر ورطه های بدی ، همه و همه را واگذار می کنیم به آنچه که اکنون در میان ملل متمدن از جنگ طبقاتی برپاست و این همه حوادث و دشواریهائی که خود از هر ناطق زیر دستی گویاترند .

قرآن عواطف و وجدان انسانی را در این باره برانگیخته و پاداش و زندگی خوشی هم در برابر آن وعده داده است .

برای بدست آمدن این موضوع که مستمند و بیچاره چه اندازه در اسلام مورد عنایت قرار گرفته ، کافی است که

بدانید نامشان تقریباً در تمام سوره های قرآن ذکر گردیده و بر دستگیریشان تشویق و امر مؤکد شده است .

ثروتمندان اگر به وظائف اسلامی خود عمل کنند ، بسیاری از مشکلات اجتماعی حل می شود ، و خود آنان در دنیا و آخرت از کارشان بهره کافی خواهند برد ، اما اگر به وظیفه الهی و انسانی خود عمل نکنند ، ضعیفان در رنج و مصیبت مانده و خود آنان از قهر الهی در دنیا و آخرت در امان نخواهند ماند .

ندارد آن توانگر آدمیت

که بی همت بود یا بی حمیت

سر و کارش اگر با احتکار است

توانگر نیست دزدی کهنه کار است

چو هستیش از طفیل این و آنست

خوراکش خون جمعی نیمه جانست

رباید هستی مردم به بازی

میان روز با گردن فرازی

نباید حسرت آن مال خوردن

که پشت این شکم رانی است مردن

ببین امروز و کاخ بی نظیرش

مزین با اساس دل پذیرش

که پای آبشار افتاده سرشار

کنارش گلرخی در پیش گلزار

مگر خوش فارغ البال آرمیدست

بگو این بنده از مولا رمیدست

تماشائی است جانا آخر کار

که بن جانی ببوسد چوبه دار

فلسـفه عالی اجتماعی زکات و سایر شـقوقش ، صـدقات ، و کفارات و زکات فطر ، توسط خود قرآن مجیـد بیان گردیده ، که آن اجتناب از خطریست که مبادا عده ای مال را در انحصار خود بیاورند و پیوسته آن را تنها میان خود به جریان اندازند .

و نتیجه آن شود ، که فقرا پس از مـدتی انباشـتن کینه و رنج محرومیت در دلهای خود ، با حالی عصـیانگر و عصـبانی ضـربتی کاری بر آنان وارد آورند ، خداوند در آیه تقسیم غنیمت می فرماید :

مَا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ

مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لاَ يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱) .

آنچه از کـافران دیـار خداونـد به رسولش غنیمت داد متعلق به خـدا و رسول و ذوی القربی و یتیمان و از کار افتادگان و از راه ماندگان است ، تا مال میان توانگران شما دست بدست نگردد ، آنچه را رسول به شما دستور می دهد ، با

۱ سوره حشر (۵۹) : ۷ .

کمال جدیت عمل کنید ، و از آنچه نهی می کند بپرهیزید ، تقوای خدا پیشه کنید ، خداوند شدید العقاب است ! !

شفقت بر حال مستمندان یکی از شئون نیکوکاری است که بر صدق و ایمان و تقوا گواهست .

اسلام بطور کلی زبان به ستایش صدقات گشوده و آن را چه پنهانی داده شود یا آشکار برای اجتماع خیر می انگارد .

اسـلام در باره یتیمان و بیچارگان سـفارش می کند و این سـفارش را در سیاق امر به یکتاپرستی و احسان به پدر و مادر آورده این معنا را در آیات بیست و سه تا بیست و شش سوره اسراء ببینید .

قرآن مجید مردم را به اموری که باعث اهمال در ادای حق مسـتمندان است توجه داده و نام خسـیسان را همراه با عذاب سختی که برای دلهای خالی از عاطفی و شفقت آماده گردیده یاد می کند !

و از طرفی چـون بیهـوده خرج کردن مـال بر بـاد رفتن آن و حرمـان مسـتمندان است ، شدیـداً نکـوهش کرده و سـرانجام شوم ولخرجان را خاطر نشان ساخته است

.

إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً (۱) .

اسرافگران برادران شیطانند ، و شیطان به پروردگار خود کافر شد .

قرآن مجید سیر کردن شکم های گرسنه مردم بیچاره و ناتوان را به گردنه دشواری تشبیه کرده که هرگاه آدمی توفیق عبور از آن را یافت ، به چنان نیکبختی واقعی رسیده ، که هرگز رنج و کدورتی به آن در نمی آمیزد(۲) .

۱ سوره اسراء (۱۷) : ۲۷ .

۲ سوره بلد (۹۰) : ۱۱ ۱۶ .

این موضوع خود باید دلخوشی مستمندان گردد ، که خدا در هیچ جای قرآن امری را به عنوان گردنه که معنایش گذرگاه تنگ و صعب است یاد ننموده ، مگر آنجا که سخن از رابطه فقیر و غنی به میان آمده است .

قسمت دوم

بیائید قرآن بخوانید و در آیات آن تدبر کنید تا به میزان مهرورزی آن نسبت به مستمندان و ناتوانان و بیچارگان آگاه شوید .

تدبر در آیات قرآن ، آفریننده معرفت ، و سازنده عشق حقیقی در قلب و جان است ، چون معرفت و عشق آمد ، بناچار میوه شیرینش که عمل و حرکت است بدنبال می آید ، و انسان با تمام وجود ، در گردونه حق در همه شئون به گردش خواهد آمد .

عاشقی دانی چه باشد جان و تن بگداختن

غیر مهر دوست را از دل برون انداختن

از خودی بیزار گشتن دوست را جستن و بجان

ترک درمان کردن و با درد عشقش ساختن

خانه حق است دل جز آن نباشد جای حق

پس بباید خانه را از غیر حق پرداختن

مرگ را بر زندگی بگزیدن و شادان شدن

در فنا دیدن بقا را سوی

بی سو تاختن

بیمرادی برگزیدن نفس را گردن زدن

در هوای آن سرا مردانه این سر باختن

رایت مردی شکستن ، نیست گشتن در رهش

و آنگه اندر نیستی رایات نو افراختن

ببینید قرآن مجید در سوره مبارکه ماعون ، چگونه کسی را که به اطعام بی نوایان همت نمی گمارد در زمره مخالفان دین بشمار آورده است ، کسانی که هیچ گونه نماز و عبادتی بحالشان نفعی نمی بخشد .

آیا کسی که روز جزا را انکار می کند دیده ای ؟ همانست که یتیم را از خود می راند ، و به غذا دادن مستمند ترغیب نمی کند ، وای بر آن نمازگزاران که از نماز خویش غافلند ، آنان که ریا می کنند و از دادن زکات منع می نمایند .

در اینجا به کلام خدا در باره افرادی که به انباشتن گنج های طلا و نقره « و امروز اسکناس » پرداخته و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند دقت کنید :

وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَهَا فِی سَبِيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَاب أَلِيم * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هذَا مَا كَنَزْتُمْ لأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَاكُنْتُمْ تَكْنِزُونَ«۳۵ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَهَا فِی سَبِيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَاب أَلِيم * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هذَا مَا كَنَزْتُمْ لأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَاكُنْتُمْ تَكْنِزُونَ (۱) .

کسانی که از طلا و نقره گنج می اندوزند و آنها را در راه خدا انفاق نمی کنند به عذاب دردناکی نویدشان ده ، روزی که آن طلا و نقره در آتش گداخته شود و پیشانی و پشت و پهلوی آنان را

به آن داغ کنند و به آن گویند این است نتیجه آنچه از زر و سیم برای خود ذخیره کردید ، اکنون بچشید عذاب سیم و زری که اندوخته می کردید .

و در سوره مبارکه فجر می فرماید :

شما یتیم را نوازش نمی کنید و به اطعام بیچارگان کسی را ترغیب نمی نمائید ، و مال موروث را تماماً می خورید ، و سخت فریفته دنیا هستید ، هرگز چنین نیست که دنیا طلبان می انگارند ، چون روزی که زمین در هم متلاشی شود ،

۱ سوره توبه (۹) : ۳۳ ۳۵ .

و امر خدا و صفوف فرشتگان به محشر درآیند و در آن روز جهنم را بیاورند آدمی متذکر کارهای خود خواهد شد ولی چه سود ، او می گوید : ای کاش برای زندگی ابدی خود کار خیری انجام می دادم و در آن روز هیچ کس را مانند او عذاب نمی کنند .

و در سوره مدثر می فرماید :

فِی جَنَّات یَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِینَ * مَا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ * قَالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ * وَلَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ . . . (۱) .

در روز رستاخیر اهل بهشت از گناهکاران سئوال می کنند ، چه چیز شما را به دوزخ کشید ، می گویند : نمازگزار نبودیم و به مستمند غذا نمی دادیم .

اسلام عواطفی را در نهاد ثروتمندان تحریک می کند که بی اختیار بخش عمده ای از اندوخته های مهر و عطوفت خویشتن را بر سر و روی مستمندان نثار می کنند . این بخاطر آن است که کوشش طبقه ثروتمند در راه آراستن وضع نابسامان فقرا

از ضروریات هر اجتماعی است ، تا سرانجام منجر به آراستگی وضع عمومی آن جامعه گردد .

اسلام برای اجرای این منظور به ترغیب و تهدید مردم را وادار به عمل می کند هر جا که کار بدست مسلمانان افتد و دلها پذیرای قانون حق شود ، مستمندان واقعی دارای حقوق جاری می گردند .

حقوق جاری گاهی بصورت کفاره ، گاهی بصورت صدقه ، گاهی به صورت فطریه ، گاهی به صورت انفاق ، و گاهی هم به عنوان زکات که از واجبات مهم دینی است .

آیا ثروتمندان دوست ندارند زکات اموالی که بدست می آورند بپردازند ؟

۱ سوره مدثر (۷۹) : ۴۰ ۴۴ .

به این سئوال پاسخ دهید ، ببینیم آیا اینان مایلند که این حق را که بر عهده شان از واجبات حتمی بشمار آمده ادا کنند ، و به راه سامان بخشیدن بوضع تنگ دستان بذل مال نمایند ، تا در نتیجه قلوبشان از کینه تهی گردد ، آخر سود این کردار پسندیده آن است که فقیر به جای ابراز دشمنی با او دوستش گردد و از دل و جان برایش کار کند . آیا این باعث آرامش و صلح همگانی در جامعه نیست ؟

گر از این چاه طبیعت که جهان من و توست

به در آئیم جهان جمله از آن من و توست

آسمان پهنه خوانی است میان تو و من

مهر و مه قرصه نانی که بخوان من و توست

از ازل خلقت تشریف بدوش تو و من

تا ابد آیت تعظیم به شأن من و توست

کلک فرمان فلک نامه نویس تو و من

پیک شاهین قضا نامه رسان من و توست

کهکشان دیو براند به

شهاب ثاقب

تا کجا فرق ببین بین کمان من و توست

آسیای فلکی روز و شبش نوبت ماست

که تنور مه و مهر از پی نان من و توست

نیست جز سرو و گل و لاله در این باغ و چمن

کز بهار تو و من یا که خزان من و توست

این چه نام ازلی و ین چه نشان ابدی

کز ازل تا به ابد نام و نشان من و توست

عقل نامحرم عشق است نیاری به میان

با وی از عهد ازل آنچه میان من و توست

شهریارا چه کنی هجر بیان باز بیان

که عیانست و چه حاجت به بیان من و توست

آیا اغنیا هوای آن را ندارند که با پرداخت زکات ، کارخانه و بیمارستانهائی را بنیان گذار شوند ، و از این راه گامی که احیاناً در حدود امکانات بودجه دولت اسلامی نیست خیرخواهانه بردارند و مردم را از عفریت بیماری و بیکاری نجات بخشند ، عفریتی که در پیکر یک مشت ولگرد و بیکاره خزیده و آنان را متمرد و جانی پروریده و حتی جمعی از دانش آموزان را به ترک تحصیل و عدم موفقیت در درس و فرهنگ سوق داده است .

آیا اینان نمی خواهند با پرداخت زکات ، کار این همه درمانده را اصلاح کنند و در میان ملت خویش جمع کثیری را شرافتمند و فعال پرورش دهند .

آیا ممکن است اینان دست در دست کارکنان امور مالی نهاده با هم سازمانی برای به مصرف رسانیدن زکات تشکیل دهند تا تمام کشور از شر فقر و بیکاری رهیده و هم اجتماع به زندگی خود دلگرم و امیدوار گردد ؟

این است موقعیت زکات از نظر شئون اجتماعی که چون

آسه آسیا آن را به گرد خود می چرخاند ، این است موقعیت اسلام که توسط تشریع زکات برای خود احراز کرده و با آن از فشار گامهای اغنیا که بر گرده فقرا می سایند می کاهد و در نتیجه این طبقه در برابر ثروتمندان روح سازش و جنبه مسالمت آمیز پیدا می کنند .

اسلام با تشریع زکات ، دریچه افکار شوم و بحرانهای ضد امنیتی را بر بسته و کشور را از خطر تزلزل و ترور رهائی می بخشد .

بهوش باشید که بر ما راه چاره جوئی برای آنچه که از پیشامدش واهمه داریم

بسته است ، مگر آنکه معمای هراس انگیز رابطه فقیر و ثروتمند را حل کنیم ، این معما هنگامی گشوده می شود که ثروتمندان وظایف الهی را در باب زکات مراعات کنند و بدانند اگر فوائد زکات را که خیر و صلاح جامعه و باعث امنیت و رفاه همگانست به نظر آورند ، اعتراف خواهند کرد ، که زکات گرچه پرداخت مال است ولی در عوض ، منابع سرشاری از رفاه و آسایش و صلاح و معنویت را عایدشان خواهد کرد(۱) .

به حریم قرب خدا کسی زسر هوس ننهاده پا

اگر آیت هوسی برو اگر آفت هوسی بیا

تو که مستی از می خودسری تو که گشته ای زخدا بری

زچه نام قرب خدا بری تو کجا و قرب خدا کجا

زخدا اگر بودت ادب چه کنی جهان و جنان طلب

همه رب طلب که رسی به رب چه در این سرا چه در آن سرا

پی مال و مکنت و سیم و زر چه کنی به راه خطا گذر

مفکن بغیر خدا نظر که نیفتی از نظر

خدا

گر از این جهالت و این جنون خردت برون نکند کنون

نه زکام فتنه فنی برون نه زدام غصه شوی رها

چون تو خود زنی بخود این ضرر چه زنی زدست فلک به سر

مکن این قدر گله از قدر مکن اینقدر سخن از قضا

نبری سعادت سرمدی نرسی به فیض موحدی

مگر آن زمان که چو مقتدا به موحدی کنی اقتدا

تو گلی و عقل تو باغبان تو چو برده ای و خردشبان

تو زری و دین تو پاسبان تو مسی و کیش تو کیمیا

۱ سیری در تعالیم اسلام : ۱۰۰ .

قرآن مجید در سوره های بقره ، نساء ، مائده ، اعراف ، توبه ، کهف ، مریم ، انبیاء ، حج ، مؤمنون ، نور ، نحل ، روم ، لقمان ، احزاب ، فصلت ، مجادله ، مزمل ، بینه ، به تفصیل در باره وجوب زکات ، منافع دنیوی و اخروی زکات ، حرمت منع زکات آیاتی نازل کرده که بحث در هر یک از آیات مقاله مفصلی می شود ، و آن هم از عهده این اوراق خارج است .

یک بار دیگر به جمله اول روایت باب زکات کتاب پر قیمت مصباح نظر کنید ببینید حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید :

به هر جزئی از اجزاء وجودت ، به هر چه که در اختیار توست ، بر هر نعمتی که به آن آراسته ای زکاتی واجب است ، بلکه بر هر موئی از موهایت ، و بلکه بر هر لحظه ای از لحظات زندگیت زکاتی واجب است .

با توجه به این جملات نورانی ، بر شماست که زکات تمام نعمت های الهی اعم از نعمت

های مادی یا معنوی را بپردازید ، و از بخل نسبت به این حقیقت به سختی بپرهیزید .

روایات و مسئله زکات

روایات باب زکات به اندازه ای است که محدثین بزرگ شیعه از مجموعه آن کتابی تحت عنوان کتاب زکات ترتیب داده اند ، نقل همه آن روایات در امکان این نوشته نیست ، ولی تا جائی که لازم باشد به پاره ای از روایات اشاره می شود .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

فلسفه وجوب زکات آزمایش اغنیا و باز شدن در کمک و یاری به روی محتاجان است .

اگر تمام مردم ادای زکات کنند ، مسلمان فقیر و نیازمندی پیدا نمی شود ، و هر محتاجی به آنچه خداوند واجب کرده بی نیاز خواهد شد .

فقر و احتیاج و گرسنگی و برهنگی مردم معلول گناه ثروتمندان است ، آن کس که حقوق الهی را از دارائی اش منع کند ، بر خدا سزاوارست که وی را از رحمتش محروم نماید !

قسم به خدائی که مخلوق را آفرید ، و سفره روزی را گستراند ، در خشکی و دریا مالی از بین نمی رود مگر به ترک زکات ، و صیدی در دریا و خشکی صید نمی شود مگر به ترک تسبیح حق در آن روز .

محبوبترین مردم در پیشگاه خدا ، سخی ترین و دست بازترین آنان است ، و سخی ترین مردم ادا کننده زکات مال است .

آن کس که از پرداخت حقوق مالی اش به مؤمنین بخل نورزد ، سخی ترین انسانهاست(۱)

قالَ رَسُولُ الله (صلی الله علیه وآله) : داوُوا مَرْضاكُمْ بِالصَّدَقَهِ وَحَصِّنُوا أمْوالَكُمْ بِالزَّكاهِ(۲) .

پیامبر اسلام فرمود : بیماران خود را با صدقه

علاج کنید ، و اموالا خود را با زکات از خطرات حفظ نمائید .

قالَ عَلِیٌّ (علیه السلام) : سَوَّسُوا ایمانَکُمْ بِالصَّدَقَهِ وَحَصِّنُوا أمْوالَکُمْ بِالدُّعاءِ وادْفَعُوا أمْواجَ الْبَلاء بِالدُّعاءِ .

علی (علیه السلام) فرمود : ایمان خود را به صدقه جلوه دهید ، و اموال خویش را با زکات حفظ کنید ، و امواج پر خروش بلا را با دعا دفع نمائید .

عَنْ أبی جَعْفَر (علیه السلام) : إنَّ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالی قَرَنَ الزَّکاهَ بِالصَّلاهِ فَقالَ : أقیمُوا الصَّلاهَ وَاتُوالزَّکاهَ فَمَن أَقامَ الصَّلاهَ وَلَمْ یُؤْتَ الزَّکاهَ فکَأنَّهُ لَمْ یُقِمِ الصَّلاهَ(۳) .

امام باقر (علیه السلام) فرمود : خداوند زکات را به نماز مقرون کرده در قرآن می فرماید :

۱ وسائل : ۶/۴ .

۲ قرب الاسناد : /۵۵ .

۳ فروع کافی : ۱/۱۴۳ .

نماز بپا دارید و زکات بپردازید ، کسی که نماز بپا دارد ولی ادای زکات نکند نماز نخوانده .

عَنْ أبی بَصیر قالَ : سَمِعْتُ أبا عَبْدِاللهِ (علیه السلام) یَقُولُ : مَنْ مَنَعَ الزَّکاهَ سَألَ الرَّجْعَهَ عِنْدَالْمَوْتِ وَهُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ : رَبِّ ارْجِعُونی لَعَلّی أعْمَلُ صالِحاً فیما تَرَکْتُ(۱) .

ابی بصیر می گوید : شنیدم حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : کسی که منع زکات کند ، وقت مرگ تمنای بازگشت به دنیا می کند و این است قول خدای عزوجل : پروردگارا مرا باز گردان تا عمل صالحی که ترک کردم به جای آرم ! !

عَنْ أبی الْحَسَنِ الرِّضا (علیه السلام) قالَ : إذ کَذَبَتِ الْوُلاهُ حُبِسَ الْمَطَرُ وَإذا جارَ السُّلْطانُ هانَتِ الدُّلَهُ وَإذا حُبِسَتِ الزَّکاهُ ماتَتِ الْمَواشی(۲) .

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود : چون والیان امر دروغ گویند ، باران نبارد ،

و وقتی حاکم کشور ستم کند ، دولت و حکومت او سست گردد ، و وقتی مردم منع زکاه کنند چهارپایان بمیرند ! !

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : مَنْ مَنَعَ قیراطاً مِنَ الزَّکاهِ فَلْیَمُتْ إنْ شاءَ یَهُودِیّاً أوْ نَصْرانِیّاً

امام صادق (علیه السلام) فرموده : هر کس قیراطی از زکات خود را منع کند باید بمیرد یا یهودی یا نصرانی !

آری مسئله زکات به قدری پر اهمیت است که حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید : به هر موئی از موهایت و هر لحظه ای از لحظاتت زکاتی واجب است !

موی خود را در راه جهاد انفاق کرد

قسمت اول

زمان رسول گرامی اسلام است ، مکتب الهی با تمام قامت رو در روی کفر قرار گرفته ، از هر طرف دشمنان غدار قصد نابودی آئین الهی را دارند ، مسلمانان با کمال قدرت و قوت و صبر و استقامت در برابر کفر مبارزه می کنند ، استقامت آن روز مردم مؤمن باعث پابرجائی دین خدا شد ، اگر آن روز در برابر آن همه حوادث و پیش آمدهای تلخ صبر نمی کردند ، امروز صدای اسلام و ندای حق شنیده نمی شد .

بین مسلمین و کفار درگیری شدیدی در شرف وقوع بود ، سردار رشید اسلام ابو قدامه از جانب پیامبر مأمور بسیج نیرو و تدارکات جهت آرایش جبهه مسلمین بود .

می گوید : برای اعلام برنامه و جمع نیرو ، و فراهم آوردن تدارکات در حرکت بودم ، زنی مرا صدا زد ، اهمیت ندادم ، دوباره صدا کرد گوش نکردم ، بار سوم کلماتی گفت که مرا مجبور به ایستادن کرد .

نزدیکم آمد ، بسته ای را به من داد

، گفت : ای ابو قدامه کمک به جبهه حق علیه باطل را واجب می دانم ، دستم به کلی از مال دنیا تهی است ، در کمال مشقت و سختی بسر می برم ، یارای تحمل عدم کمک به جبهه را نداشتم ، بالاخره قسمتی از موی سرم را چیده و آن را همچون طناب به هم تنیده ام ، شاید در جبهه جهت بستن رکاب یا دهنه مرکب رزمنده ای به کار رود ، آن را قبول کن و با خود همراه داشته باش تا به موقع لازم از آن استفاده کنی ! !

ابو قدامه می گوید به جبهه رفتم ، آتش جنگ شعلهور شد ، در گرماگرم حملات طرفین طفلی در حدود ده یا یازده ساله به نبرد من آمد ، گفت : تیرهایم تمام شده سه چوبه تیر به من قرض بده ، تا در قیامت در محضر پیامبر تحویلت دهم ، پرسیدم کیستی گفت : اهل مدینه ام ، گفتم چرا به جبهه آمدی ؟ گفت عشق خدا مرا به جبهه کشید ، سه تیر به او دادم با هر یک سربازی از دشمن را کشت ،

تیری از جانب کفر بر پیشانیش نشست ، به سرعت بالای سر او آمدم ، بسته ای را به من داد ، گفت مدینه به مادرم برسان ، همان زنی که قسمتی از موی سرش را جهت کمک به جبهه به تو داد ، نشانی منزلش را گفت ، و در لحظات آخر اصرار کرد به محض رسیدن به مدینه سلام مرا به رسول اکرم برسان ، چون به مدینه برگشتم ، در خانه

او را دق الباب کردم ، دختر کوچکی از خانه در آمد به او گفتم مادر را بگو اقدامه ام ، زنی موقر بیرون آمد ، به محض دیدن به من گفت : برای تبریک یا تسلیت آمده ای ، گفتم کدام یک را به محضر شما تقدیم کنم گفت اگر فرزندم زنده برگشته تسلیت بگو و اگر شربت شیرین شهادت را از دست ساقی عالم نوشیده تبریک بگو ! !

با عرض تبریک خبر شهادت عزیزش را اعلام کردم ، مرا به داخل خانه دعوت کرد ، اطاقی را نشان داد ، که از وسائل خالی بود ، زنجیری کنار اطاق افتاده بود ، در حالی اشک می ریخت گفت این اطاق فرزند من است ، پدر او در جبهه شهید شد ، پس از شهادت پدر هر شب به این طاق آمده ، زنجیر به گردن می انداخت و پس از فصلی عبادت و گریه از خدای خودش طلب شهادت در عرصه پیکار می کرد ، و اکنون به آرزویش رسید !

ای خدای مهربان ، به این گدایان دل شکسته ، و محتاجان پر بسته عنایتی کن که اولاً حقیقت احکام و دستورات و فرامین تو را بفهمند ، و در ثانی با کمال شوق به اجرای دستورات سعادتبخشت اقدام کنند ، که اگر عنایت و توفیق تو نباشد از ما کمترین کاری برای خیر دنیا و آخرت ساخته نیست .

ای کرمت هم نفس بی کسان

جز تو کسی نیست کس بی کسان

بی کسم و هم نفس من توئی

رو به که آرم که کس من توئی

ای زجمال تو جهان غرق نور

نور به طرق تو حجاب

ظهور

کون و مکان مظهر نور تواند

جمله جهان محض ظهور تواند

در دل هر ذره بود سیر تو

نیست در این پرده کسی غیر تو

جز تو کسی نیست به بالا و پست

ما همه هیچیم توئی هر چه هست

بزم بقا را می و ساقی توئی

جز تو همه فانین و باقی توئی

ای دو جهان محو تماشای تو

جز تو کسی نیست شناسای تو

کیست که قابل به ثنای تو نیست

کیست که مایل به لقای تو نیست

ما همه مشغول ثنای توایم

واله و مشتاق لقای توایم

روزن جان بر دل ما باز کن

دیده ما را صدف راز کن

فَزَكاهُ الْعَيْنِ النَّظَرُ بِالْعِبَرِ وَالْغَضُّ عَنِ الشَّهَواتِ وَما يُضاهيها .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : زکات چشم ، نظر کردن به عبرت است و چشم پوشی از شهوات و هر آنچه که مورث شهوت است .

در مسئله نظر به عبرت ، با خواست حق در حدیث سی و چهارم مصباح و مسئله غض بصر از شهوات و عوامل شهوت در حدیث چهل و دوم مصباح شرح مفصلی خواهد آمد ، کتاب با عظمت مصباح برای هر یک از این دو مسئله بسیار مهم تربیتی و اخلاقی و عرفانی فصل جداگانه و حدیث مستقل دارد .

وَزَكاةُ الاُذُنِ اسْتِماعُ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَهِ وَالْقُرانِ وَفَوائِدِ الدّين مِنَ الْمَوْعِظَهِ وَالصَّيحَهِ وَما فيهِ نَجاتُكَ بِالْاِعراضِ عَمّا هُوَ ضِدُّهُ مِنَ الْكِذْبِ وَالْغيبَه وَأَشْباهُها .

امام صادق (علیه السلام) در این بخش بسیار مهم از روایت می فرمایند زکات گوش توجه به پنج مسئله حیاتی است :

۱ فرا گرفتن دانش .

۲ آموختن حکمت .

۳ شنیدن قرآن برای فهم و عمل .

۴ گوش دادن به مواعظ و نصایح دینی .

۵ اعراض حتمی

از شنیدن دروغ و غیبت و باطل ، و لغو و تهمت و افترا و شایعه .

طلب هر دانشی که برای ملت اسلام دارای منفعت است ، از نظر اسلام واجب کفائی است

اسلام جهت سامان یافتن معاش ملت اسلام آنان را ترغیب و تشویق به فراگیری علم بخصوص علم طب ، هیئت ، صنعت ، کشاورزی ، دامداری ، و تجارت نموده است ، و زمان دانش را از گهواره تا گور دانسته ، و پیمودن مسافت های سخت را برای فراگرفتن علم گرچه در چین باشد عبادت دانسته !

استماع علم نافع و بهره گیری از آن در راه خدمت به خلق خدا بنا به فرموده علی (علیه السلام) از علائم اهل تقوی است .

وَقَفُوا أَسْماعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النّافِعِ لَهُمْ .

روزی که پیامبر عزیز اسلام ، از کوه حراء برای اعلام اسلام وارد شهر مکه شد ، احدی از مردم عربستان سواد خواندن و نوشتن نداشت ، کشورهای دیگر عالم هم آنچنان که باید از علوم مختلفه آگاهی نداشتند ، چون نور مکتب الهی بر مغزها تابید ، درهای علوم به روی مردم عرب و سپس جهانیان باز شد ، و دگرگونی عجیبی در تمام امور زندگی برای مردم جهان پدیدار گشت ، بدون شک سفره دانش امروز جهانیان را می توان مرهون اسلام عزیز دانست . زیرا تشویق پیامبر و قرآن و ائمه طاهرین بود ، که مردم را به فراگیری علوم و فنون تحرک داد ، و این چنین انسان را به لب دریای دانش رهنمون گشت .

این مسئله که علم و تمدن امروز مرهون اسلام است به تصدیق بزرگ ترین دانشمندان اروپا

رسیدهه ، و همانان هستند ، که با کمال حریت و آزادی در

نوشته های خود آورده اند : اروپا از قرن هیجدم به بعد بر سر سفره گسترده دانش که به همت مسلمین پهن شده بود نشست ، و باید تمام دانشمندان اروپا خود را مدیون حرکت علمی مسلمین بدانند .

پایه های بسیاری از علوم معنوی و مادی را مسلمین از برکت بعثت پیامبر و نزول قرآن مجید ریختند .

اگر پس از پیامبر انحرافی در دستگاه رهبری راه نیافته بود ، و اگر مسلمین نسبت به پیشرفت های خود ادامه حرکت می دادند ، و اگر بر اثر نعمت فراوان و ثروت و مکنت زیاد ، غرق در شهوات نمی شدند ، و اگر آزاد از فرمانروایان پست و دنیاپرست و آلت دست استعمار بودند ، بدون شک وضع جهان امروز و خود مسلمین غیر از این بود که هست .

قسمت دوم

متأسفانه مسلمانان پس از دو قرن فعالیت و حرکت های علمی شگفت انگیز ، بر اثر فتوحات بسیار زیاد که همراه با ثروت فراوان ولی عدم معنویت و تربیت بود ، دچار شهوات شده و به اسارت هوا و هوس در آمدند ، و به تدریج حرکت علمی و فکری و تربیتی و معنوی خود را از دست داده و تمام نیروی خود را صرف جنگ های بی محتوا ، و فتوحات بی ثمر ، و کشمکش های داخلی و طایفه ای و مذهبی کردند ، و از طرف دیگر مسحور عیش و نوش ظاهر گشتند ، و در نتیجه به خواب سنگین غفلت و شهوت فرو رفتند ، و از آنچه که باید

در راه خیر دنیا و آخرت به دست آورند ، محروم شده و به دست آورده ها را هم به تاراج اجانبی چون مغولان ، تیموریان ، و استعمارگران اروپا و امریکا دادند .

اکنون که در قرن بیستم به سر می برند ، از آراسته بودن به بسیاری از علوم و صنایع و هنرها محرومند ، و اکثر آنان دچار فاسدترین دولت ها و رجال خودباخته و خودفروخته هستند ، و در تمام امور نیازمند خارجیان استعمارگران و گرگان آدم خوار اروپا و امریکا می باشند .

شاید نور انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی که از فرزندان علی و زهرا (علیهما السلام) است ، و ایران را از بلاهای گوناگون مادی و معنوی و از جنگ استعمارگران نجات داد به دیگر مسلمانان جهان بتابد و آنان را نیز از غفلت و اسارت و حکومت های فاسد نجات دهد ، و مجد و عظمت گذشته و تحرک و فعالیت صدر اول اسلام را به آنان بازگرداند ، و ما را این امید هست که در آینده نزدیک مسلمانان جهان از برکت انقلاب ما بیدار شوند و به تدریج زمینه حکومت واحد جهانی را به دست امام دوازدهم فراهم آورند که قرآن مجید به این مسئله بسیار مهم نوید داده و عملی شدن آن را حتمی خوانده است .

أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۱) .

برای اینکه بدانید مسلمانان چه حرکت عظیمی در انواع علوم ایجاد کردند ، به کتابهای الفهرست ، الذریعه ، اعیان الشیعه ، و تاریخ تمدن اسلام ، و نام کتابخانه های گذشته مسلمین و تعداد کتب آنها در جلد سوم تاریخ تمدن

صفحات ۶۳۷ تا ۶۴۰ مراجعه کنید .

در آن روزگـار تمـام مراکز مسـلمان نشـین دارای کتابخانه های بسـیار مجهز بود که بعضـی از آنها بیش از چهار میلیون کتاب داشت مانند کتابخانه بیت الحکمه بغداد .

علاوه بر آن کتابخانه ها ، مساجد و بیمارستانها و ادارات و منازل شخصی دارای کتابخانه بود ، و درب آن به روی مراجعان به راحتی بـاز بود ، و غیر از آن ، هر کس از دانش و علم بهره داشت در منزل خودش دارای کتابخـانه ای مخصوص بود ، که در هنر مربوط به خودش از آن کتب استفاده می کرد .

ایران آن روز از تمام مناطق مسلمان نشین کتابخانه و دانشمند بیشتر داشت ،

۱ سوره انبیاء (۲۱) : ۱۰۵ .

و فعالیت ایرانیان در علوم به قدری چشمگیر بود که اکثر کتب علمی اسلامی در تمام فنون به دست ایرانیان تألیف شده .

جرجی زیـدان می گویـد : خراسان بیش از تمام ممالك اسـلامی دارای مـدرسه و کتابخانه شد و از آن رو به دیار علم و ادب معروف گشت ، با این وصف اطلاعات مهمی از کتابخانه های خراسان در دست نیست ، فقط یاقوت حموی می گوید در سال ۶۱۶ هجری در مرو شـاه جهان از شـهرهای نامی خراسان ده کتابخانه عمومی دیـدم کهماننـد آن در هیـچ جای دنیا یافت نمی شد !

کتابهـای بسـیار عالی در آنجا بود و تنها در یکی از آن کتابخانه ها دوازده هزار جلـد کتاب موجود بود ، یاقوت در پایان مقاله اش می گوید من معلومات خود را آن کتابها استفاده کردم .

در ماوراء النهر نیز کتابخانه هائی بوده است

، از آن جمله کتابخانه بخارا که از قرار مشهور ابن سینا علم خود را از آنجا اقتباس نمود و مؤسس آن نوح بن منصور بود ، شیخ الرئیس می گوید : کتابهائی در آن کتابخانه دیدم که مردم نامش را هم نشنیده اند و مانند آن را من ندیده بودم !

خواجه طوسی در مراغه کتابخانه ای دایر کرد که چهار صد هزار جلد کتاب در آن بوده است .

تا آنجا که ما تحقیق کرده ایم کتابخانه های عمومی اسلامی اینها بوده و البته مسجدها و بیمارستانها و مدرسه ها کتابخانه هائی داشتند که بعضی از آنان از حیث شماره کتاب مهم تر از کتابخانه های عمومی بوده است و از خود مدیران و کتابدارهائی داشته است و فهرست ها و صورت هائی برای کتابهای آن تهیه کرده بودند .

به علاوه بزرگان و دانشمندان نیز کتابخانه های مهم خصوصی داشته اند از آن جمله کتابخانه مشهور صاحب بن عباد که چهار صد شتر آن را حمل می کرد .

افرایم طبیب مصری پس از مردن خود بیست هزار جلد کتاب از خود باقی گذاشت و موفق به مطران ده هزار جلد کتاب از خود بر جای گذاشت ، بعلاوه سه کاتب برای او کتاب استنساخ می کردند ، در کتابخانه امین الدوله بیست هزار جلد کتاب بوده است و همین طور در کتابخانه فتح بن خاقان و ابن قفطی و غیره کتابهای بسیار بوده است .

در اینجا برای قدردانی از مسلمین صدر اول و زمان کمی بعد از آنان لازم است به نام بعضی از کتابخانه ها و تعداد کتب آنها آن هم در شرایط بسیار

سخت آن اشاره شود .

بیت الحکمه بغداد

۰۰۰،۴۰۰۰

سلطنتی قاهره

۰۰۰،۱۰۰۰

طرابلس شام

۰۰۰،۳۰۰۰

الحکمه قرطبه

۰۰۰،۴۰۰

مراغه

۰۰۰،۴۰۰

دارالحکمه قاهره

۰۰۰،۱۰۰

شاپور بغداد

۰۰۰،۱۰

گوستاولوبون فصل مهمی از کتابش را اختصاص به زحمات طاقت فرسای مسلمین به تشویق پیامبر و قرآن و اولیای اسلام نسبت به علم داده و می گوید مسلمانان در علومی چون :

زبان ، فلسفه ، ادب ، تاریخ ، رجال ، ریاضی ، هیئت ، جغرافیا ، فیزیک ، شیمی ، ساختن کاغذ ، انواع اسلحه ، علم طب ، صنعت ، نقاشی ، فنون متعلقه به فلزات و احجار کریمه ، عملیات متعلقه به چوب و عاج ، فن خاتمکاری ، شیشه آلات ، صنعت ساختن اشیاء و ظروف ، قماش و پارچه ، و علوم منشعب از قرآن به پیشرفت های شگرفی نائل شدند ، در حدی که در تمام علوم اروپائیان محتاج به آنان شدند ، و از سفره پر برکت آنان بهره ها برده و علت پیشرفت تمدن کنونی شدند ! !

در هر صورت به قول حضرت صادق (علیه السلام) یک مرحله از زکات گوش ، استماع علم است ، علمی که باعث بیداری ، اکتشاف ، کمک به خلق و تنظیم معیشت ، و به قول پیامبر اسلام آبادکننده دنیاست .

۲ آموختن حکمت بخشی دیگر از زکات گوش است ، حکمت یعنی واقعیات بسیار بلند و محکمی که برای تربیت و رشد و تکامل و رفعت مقام انسان در درجه اول به توسط وحی به انسان ارائه شده و در درجه دوم به توسط تصفیه و تزکیه جان و قلب به صورت الهام از درون انسان جوشش پیدا می کند که :

مَنْ أخْلَصَ للهِ أرْبَعینَ صَباحاً جَرَتْ مِنْ

قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ یَنابیعُ الْحِکْمَهِ .

آن کس که چهل روز برای خدا از هر جهت خالص گردد ، چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری گردد .

حکمت به قول قرآن مجید خیر کثیر است ، و دارنده این خبر سعادتمند دنیا و آخرت است .

آموختن حکمت از حکیمان که به ترتیب انبیا و امامان و اولیاء و عرفای حقیقی و حکیمان که سرحلقه آنان لقمان است ، برای تحصیل کمالات و یافتن دنیا و آخرتی آباد لازم بلکه واجب است ، و هر کس در این زمینه از خرج کردن گوش خویش بخل ورزد ، نسبت به خود ظلم و خیانت کرده ، و گناه عظیم مرتکب شده ، و در سعادت دو سرا را به روی خویش بسته ، و خود و هر کس را که در حوزه تصرف اوست از فیوضات عالی الهی محروم نموده است .

در اینجا لازم است به بخش هائی از حکمت های قرآنی و روائی و حکمت هائی که با کمک قرآن و روایات ، و اتصال به انبیا و ائمه و تصفیه دل و جان برای اهل حکمت ظاهر گشته اشاره رود ، شاید با خواندن این سطور و دقت در این واقعیات به فیوضات ربانیه نائل شده ، از غیب دری و درهائی به روی دل ما گشوده شود .

حکمت های قرآنی

قرآن مجید در سوره مبارکه لقمان آیات ۱۲ تا ۱۹ مسئله عطای حکمت به لقمان و توضیح حکمت را بدینگونه بیان می دارد :

ما به لقمان مقام حکمت عطا کردیم ، و دستور دادیم به شکر خدا برخیز ، که هر کس شکر حق گوید به

سود خود اوست ، و هر کس ناسپاسی کند به زیان اوست ، که خدا بی نیاز و ستوده صفات است .

قسمتی از حکمت های لقمان دستورات و پندهائی بود که به فرزندش داد ، آن مرد حکیم به فرزندش فرمود :

فرزند عزیزم هرگز به خداوند شرک میاور که شرک ستم بزرگی است ، از سفارشات حضرت حق به انسان است که در حق پدر و مادر نیکی کن ، خصوصاً

مادر که چون بار حمل فرزند برداشته تا مدت دو سال که طفل را از شیر باز گیرد ، هر روز بر رنج و ناتوانیش افزوده شده است به همین خاطر به مادر بسیار نیکی کن ، نخست شکر مرا که خالق تو و پدر و مادر و جهان هستی هستم به جای آر آنگه از پدر و مادر تشکر کن که بازگشت همه به سوی من است .

و اگر پدر و مادر تو را به شرک به خدا که حق نمی دانی وادار کنند ، در این زمینه از آنان اطاعت مکن ، اما در زندگی دنیا بـا آنان با حسن خلق مصاحبت نما و از راه آن کس که به درگاه ما رجوع و انابه اش بسیار است پیروی کن که پس از مرگ رجوع شما به سوی من است و من شما را به تمام اعمالتان آگاه خواهم کرد .

ای فرزند عزیزم بدان که خداوند اعمال بد و نیک خلق را اگر چه به مقدار خردلی باشد در میان سنگی یا در طبقات آسمانها یا زمین پنهان باشد ، همه را در روز محاسبه می آورد ، که خدا بر همه چیز

دانا و آگاه است .

فرزنـد عزیزم نمـاز را به پـای دار ، و امر به معروف و نهی از منکر کن و در این زمینه از مردم نـادان هر آزاری بینی صبر پیشـه کن و اسـتقامت نمـا ، که این حوصـله و اسـتقامت و صبر و پایـداری در راه تربیت مردم و هـدایت آنـان نشانه ای از عزم ثابت مردم بلنـد همت در امور لازم عـالم است . هرگز با تکبر و ناز از مردم رخ متاب و در زمین با غرور و تبختر قـدم برمـدار ، که خداوند مردم متکبر خودستا را دوست ندارد .

در کلیه شـئون حیات میانه روی اختیار کن و سخن آرام بگو نه با فریاد بلند ، که منکر و زشت ترین صداها صدای الاغ است « شاید مراد از صدای الاغ در این حکمت هیاهو و جنجال و یاوه گوئیهای مردم نادان و مغالطه کار باشد » .

حکمت : در روایات

قسمت اول

از انبیاء خـدا و ائمه طاهرین دریا دریا حکمت نقل شـده ، که از باب نمونه به گوشه ای بسـیار انـدک از آن دریاهای بی پایان اشاره می رود :

قـالَ عَلِیٌّ (علیه السـلام) : أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا اللهَ الَّذی إنْ قُلْتُمْ سَـمِعَ وَإنْ أَضْـمَرْتُم عَلِمَ وَبادِروُا الْمَوْتَ الَّذی إنْ هَرَبْتُمْ مِنْهُ أدْرَکَکُمْ وَإنْ أقَمْتُمْ أخَذَکُمْ وَإنْ نَسیتُمُوهُ ذَکَرَکُمْ(۱) .

امام علی (علیه السـلام) فرمود : ای مردم تقوا پیشه کنید خدائی را که اگر بگوئید می شنود ، و اگر پنهان نمائید می داند ، و به عبادت و بندگی بر مرگ پیشی گیرید ، که اگر بگریزید شما را دریابد ، و اگر بایستید شما را می گیرد ، و اگر

فراموشش کنید او شما را یاد می آورد .

وَقالَ (علیه السلام) : إتَّقُوا اللهَ تَقِيَّةً مَنْ شَمَّرَ تَجْريداً وَجَدَ تَشميراً وَأكْمَشَ فى مُهَل وَبادَرَ عَنْ وَجل وَنظَرَ فى كَرَّهِ الْمَوْئِلِ وَعاقِبَهِ الْمَصْدَرِ وَمَغَبَّهِ الْمَرْجَعِ(۲) .

و نیز فرمود از خدا بترسید ترسیدن کسی که دامن به کمر زده و خود را مجرد و تنها ساخته و کوشش و تلاش نموده و خویش را چست و چالاک کرده است ، و در مهلت عمرش به نیکوکاری شتاب کرده و از ترس از دست دادن فرصت پیش دستی به انجام برنامه های لازم نموده ، در رو آوردن به قرارگاهش اندیشه کرده ، و در پایان آمد و رفتش فکر نموده است .

در حکمت ۲۱۵ می فرماید :

بِكَثْرَهِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَهُ وَبِالنَّصَفَهِ يَكْثُرُ الْمُواصِلُونَ وَبِالْإفْضالِ تَعْظُمُ الْاَقْدارُ وَبِالتَّواضُعِ تَتِمُّ النِّعْمَهُ وَبِاحْتِمالِ الْمؤنِ يَجِبُ السُّودَدُ وَبِالسَّيرَهِ الْعادِلَهِ يُقْهَرُ الْمُنادى وَبِالْحِلْمِ عَنِ السَّفيهِ تَكْثُرُ الْاَنْصارُ عَلَيهِ .

به خاموشی و سکوت از هر حرف لغو و بیهوده و باطلی هیبت و بزرگی پدید آید که خاموشی از لغو نشانه عقل و خردمندی است .

۱ نهج البلاغه صفحه حکمت ۱۹۴ .

۲ حکمت ۲۰۱ .

و با انصاف و برابری ، پیوستگان و دوستان بسیار گردند ، و با نیکی کردن منزلت ها بزرگ شود ، و با فروتنی و تواضع نعمت حق بر انسان تمام شود ، و با تحمل رنج ها و سختی ها بزرگی لازم و واجب گردد ، و با رفتار خوب و پسندیده دشمن شکست می خورد . و با حلم و بردباری در برابر سفیه و نادان ، یاوران انسان بسیار می شوند .

علی (علیه السلام)

بر پیامبر وارد شد عرضه داشت پدر و مادرم فدایت بر مجلسی که مربوط به قریش بود گذر کردم چنین بودند ، سپس بر مجلسی که مربوط به اوس و خزرج بود گذر کردم چنین بودند سپس بر مجلسی که مربوط به اوس و خزرج بود گذر کردم چنین بودند ، همه آنان هم مؤمن هستند ، ای رسول خدا مرا به اوصاف مؤمن آگاهی ده .

پیامبر سر برداشت و فرمود بیست خصلت در مؤمن است ، اگر در او نباشد ایمانش کامل نیست .

۱ یا علی از اخلاق مؤمنین آن است در نماز حضور پیدا کنند .

۲ در ادای زکات سرعت بخرج دهند .

۳ مساکین را اطعام نمایند .

۴ مهرورزی و عاطفه نسبت به یتیم داشته باشند .

۵ پاکیزگی در لباس را رعایت کنند .

۶ کمر برای کار خیر و انجام دستورات حق محکم بندند .

۷ به هنگام سخن دروغ نگویند .

۸ خلف وعده ننمایند .

۹ خائن در امانت نباشند .

۱۰ در کلام راستی و درستی را مراعات کنند .

۱۱ راهبان و عابدان شب اند .

۱۲ شیران پیکار در روزند .

۱۳ روزه دار روزند .

۱۴ قائم به عبادت در شبند .

۱۵ آزاردهنده به همسایه نیستند .

۱۶ همسایه از آنان راحت است و در جنب آنان خوش است ، و خلاصه بی تفاوت نسبت به امور همسایه نیستند .

۱۷ راه رفتن آنان در زمین متواضعانه و آسان است .

۱۸ به خانه بیچارگان جهت رسیدگی قدم می گذارند .

۱۹ به تشییع جنازه حاضر می شوند .

۲۰

اهل تقوا هستند ، خدا ما و شما را در زمره پرهیزکاران قرار دهد .

عَنِ السَّجّادِ (علیه السلام) : لِلْعَبْدِ أرْبَعه أعْیُن : عَیْنانِ یَبْصُرُ بِهِما أمْرَ دینِهِ وَدُنْیاهُ وَعَیْنانِ یَبْصُرُ بِهِما أمْرَ آخِرَتِهِ فَإذا أرادَ اللهُ بِعَبْد خَیْراً فَتَحَ لَهُ العَیْنَینِ اللَّتَینِ فِی قَلْبِهِ فَأبْصَرَ الْغَیْبَ وَاَمْرَ آخِرَتِهِ(۱) .

حضرت سجاد امام زین العابدین (علیه السلام) فرمود : برای عبد چهار چشم است ، دو چشم که بوسیله آن دو دین و دنیایش را می نگرند ، و دو چشم که بوسیله آن دو آخرتش را نظر می کند ، پس وقتی خداوند خیری را برای بنده اش بخواهد ، دو چشم دلش را باز می کند تا با آن دو غیب و امر آخرتش را ببیند .

مِنْ کَلِماتِ مَوْلینا السَّجّادُ (علیه السلام) قالَ : ثَلاثٌ مَنْ کُنَّ فیهِ مِنَ الْمُؤمِنینَ کانَ فِی کَنَفِ اللهِ وَأظَلَّهُ اللهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَآمَنَهُ مِنْ فَزَعِ یَوْمِ الاْکْبَرِ : مَنس أعْطَی النّاسَ مِنْ

۱ مستدرک سفینه البحار : ۷/۵۲۲ .

نَفْسِهِ ما هُوَ سائِلُهُمْ لِنَفْسِهِ ، وَرَجُلٌ یُقَدِّمْ یَداً وَرِجْلاً حَتّی یَعْلَمَ أنَّهُ فی طاعَهِ اللهِ قَدَّمَها أمْ فی مَعْصیَتِهِ وَرَجُلٌ لَمْ یَعِبْ أخاهُ بِعَیْب حَتّی یَتْرُکَ ذلِکَ الْعَیْبَ مِنْ نَفْسِهِ .

از فرمایشات مولای ما حضرت سجاد (علیه السلام) است : سه چیز است در هر مؤمنی باشد در پناه خداست ، و در قیامت حضرت حق سایه بر سرش افکند ، و از فزع روز بزرگ امانش دهد :

کسی که به مردم عطا کند آنچه را خود از مردم برای رفع حوائج و نیازمندیهایش می خواهد ، و مردی که دست و پا حرکت ندهد مگر اینکه بداند در

طاعت یا معصیت خداست ، و مردی که برادرش را عیب نگوید تا آن عیب را از خودش دور کند .

خلاصه این حکمت ها این است ، که انسان ظرف کرامت ، درستی ، فضیلت ، علم ، هدایت ، و حقایق و فیوضات الهیه است ، و بایـد خود را بـا تصـفیه از گنـاه و آلودگی تجلی گـاه این واقعیـات کنـد و این چنـد روزه محـدود عمر را به فساد و تباهی و آلودگی و عیش و نوش و غفلت و جهل از دست ندهد .

عارف بزرگوار ، و سالک مسالک عرفان ، خواجوی کرمانی می فرماید :

توئی نمونه نقش نگارخانه کن

مکن صحیفه دل را سواد نقش و نگار

توئی یگانه شش منظر و سه روح دو کون

مشو فسانه این هفت گوی و نه مضمار

زهفت منظر زنگار خورد آینه گون

مهل که آینه دل بگیردت زنگار

مباش غره بدین پنج روز نقد حیات

که عمر بر سر پایست و چرخ بر سر کار

زبان سوسن آزاد از آن دراز آمد

که همچو بلبل بیدل نمی کند گفتار

چو در مششدر این کعبتین شش سوئی

بریز مهر و هم آزاد شو زپنج و چهار

مجاوران زوایای عالم ملکوت

ندا دهند تو را بالعشی والابکار

که تا برون نروی زین مضیق جسمانی

چگونه بار دهندت به صدر صفه یار

گرت به مهره فریبد زمانه چون افعی

بدین فسون مشو ایمن زمهره بازی مار

ترا چو سرو به آزادگی برآید نام

چو نرگس ار ننهی دیده بر زر و دینار

قسمت دوم

مکن به چشم حقارت نظر به مردم زانک

زخوار کردن مردم شوند مردم خوار

برای یافتن حکمت های روائی به کتاب های شافی ، محجه البیضاء ، جلد دوم اصول کافی ، باب عشرت بحار

، جلد یازدهم وسائل الشیعه ، مکارم الاخلاق طبرسی ، حکمت الهی قمشه ای ، مکارم راغب اصفهانی مراجعه کنید .

خداوندا ما را برای فهم حکمت و آراسته شدن به حکمت عملی توفیق رفیق راه کن ، که اگر فیض و عنایتت در این راه دستگیر بندگان نباشد ، ذره ای از حکمت را نخواهند چشید ، و در آن صورت بدبخت دنیا و آخرت خواهند شد .

کوی عشق است این و در وی صد بلا

راه عشق است این و در وی صد خطر

آسمان اینجا ببوسد آستان

جبرئیل اینجا بریزد بال و پر

جان دهند اینجا برای درد دل

سر نهند اینجا برای درد سر

دیده بر دوز از خود و او را ببین

خود مبین اندر میان او را نگر

خود بسوز و هر چه می خواهی بساز

خود بباز و هر چه می خواهی ببر

در کلاه فقر می باید سه ترک

ترک نفس و ترک دنیا ترک سر

بوالعجب طوریست طور عاشقان

جمله با هم دوست تر از یک دگر

جای در زندان و دائم در سرود

پای در دامان و دائم در سفر

در فراق یک دیگر اشکند و آه

در مذاق یک دگر شیر و شکر

نامه و پیغام گو هرگز مباش

می دهند اینجا به دل از دل خبر

در حکمت های قدسی از قول پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است :

ما مِنْ یَوْم یَمُرُّ إلاّ وَالْباری عَزَّوَجَلَّ یُنادی : عَبْدی ما أنْصَفْتَنی أذْکُرُکَ وتَنْسی ذِکْری وَأدْعُوکَ إلی عِبادَتی وَتَذْهَبُ إلی غَیْری وَارْزُقُکَ مِنْ خَزائِنی وَآمُرُکَ لِتَتَصَدَّقَ لِوَجْهی فَلا تُطیعُنی وَأفْتَحُ عَلَیکَ أبْوأبَ الرِّزْقِ وَأسْتَقْرِضُکَ مِنْ مالی فَتَجْبَهُنی وَأذْهَبُ عَلَیْکَ الْبَلاءَ وَأنْتَ مُعْتَکِفٌ عَلی فِعْلِ الْخَطایا یَابْنَ آدَمَ ما یَکُونُ جُوابُکَ لی غَداً إذا

أجَبْتَنی(۱) .

روزی نمی گذرد مگر اینکه خداوند عزوجل ندا می کند ، بنده من با من از در انصاف نیامدی ، یادت کردم ولی تو مرا از یاد بردی ، به بندگیم دعوتت کردم به سوی غیر من رفتی ، از خزائنم روزیت دادم و تو را امر کردم از آنچه در اختیار نهاده ام در راه من صدقه بده گوش نکردی ، درهای روزی را به رویت باز کردم و از مال خودم از تو قرض خواستم « در جهت رفع حوائج مؤمنین » کراهت نشان دادی ، بلا را از تو دفع کردم ، تو مقیم خانه گناه شدی ، ای فرزند آدم روزی که بخواهی در دادگاه عدالت جوابم را بدهی چه می گوئی ؟ !

به حضرت داود خطاب فرمود :

پنج چیز را در پنج چیز قرار داده ام مردم در پنج چیز دیگر می جویند اما نمی یابند ، بی نیازی را در قناعت قرار داده ام اینان در سیری و راحت می طلبند ولی نمی یابند .

عزت را در طاعتم قرار داده ام اینان در خدمت به شاه می جویند اما نمی نیابند ، بی نیازی را در قناعت قرار داده ام اینان در کثرت مال می خواهند ، نمی یابند ، رضا و خشنودیم را در غضب مردم قرار داده ام اینان در رضای نفس می طلبند نمی جویند ، راحت را در بهشت قرار داده ام اینان در دنیا می جویند پیدا نمی کنند ، آری آنچه هست پیش خدا است ، و نزد غیر او چیزی نیست ، جسم و جان ، و فکر و قلب ،

و روح و دل را صرف غیر او نکنید ، که چیزی تحصیل نخواهند کرد ، وجود خود را خرج معرفت و کسب عشق حق کنید تا سعادت دنیا و آخرت نصیب شما شود ، که جز عشق و معرفت و ریاضت و عمل ، آنهم بر حول محور حضرت او هیچ عمل و فکری سود ندهد ، و هیچ موجودی به محصول شیرین نرسد .

به قول عارف معارف و واقف مواقف غزالی مشهدی :

خاک دل آن روز که می بیختند

شبنمی از عشق بر او ریختند

دل که بدان رشحه غم اندود شد

بود کبابی که نمک سود شد

دیده عاشق که دهد خون ناب

هست همان خون که چکد زان کباب

بی اثر مهر چه آب و چه گل

بی نمک عشق چه سنگ و چه دل

دل که زعشق آتش سودا در اوست

قطره خونی است که در یاد اوست

سبحه شماران ثریا گسل

مهره گل را نشمارند دل

به که نه مشغول به این دل شوی

کش ببرد گربه چو غافل شوی

آهن و سنگی که شراری در اوست

بهتر از آن که نه یاری در اوست

نیست دل آن دل که در او داغ نیست

لاله بیداغ در این باغ نیست

نازکی دل سبب قرب توست

گر شکند کار تو گردد درست

دامن از اندیشه باطل بکش

دست زآسودگی دل بکش

کار چنان کن که در این تیره خاك

دامن عصمت نکنی چاك چاك

قدر دل آنها که قوی یافتند

از قدم پاکروی یافتند

عشق بلند آمد و دلبر غیور

در ادب آویز و رها کن غرور

چرخ در این سلسله پا در گل است

عقل در این میکده لا یعقل است

جان و جسد خسته این مرهمند

ملك و ملك سوخته این غمند

ای به نظاره شده ای دیده باز

سهل مبین

در مژه های دراز

کان مژه در سینه چو کاوش کند

خون دل از دیده تراوش کند

ناله زبیدرد نباشد پسند

چند دل و دین چو نه ای دردمند

حکمت : در معرفی انسان کامل

پوشیده نماند که انسان کامل را به اسامی مختلفه می خوانند ، و از وجهی و مناسبتی مسمی به اسمی می نمایند .

چون از عالم حقایق خبر می رساند جبرئیلش گویند ، و چون از معارف و مکارم به طالبان رزق بخش است میکائیلش نامند ، و چون مریدان را از معاد و بازگشت آگاه می کند اسرافیلش خوانند ، و چون قطع تعلق نفس اماره از شهوات جسمانی نماید عزرائیلش دانند .

آدمش گویند که معلم طالبان راه هداست ، و نوحش گویند که نجات دهنده از طوفان بلاست ، ابراهیمش خوانند چرا که از نار هستی گذشته و نمرود خویش را کشته و خلیل حضرت حق گشته .

او را موسی نیز گفته اند که فرعون هستی را به نیل نیستی غرق نموده و در طور قربت الله در مناجات است .

و نیز خضر نام کرده اند که آب حیوان عالم لدنی خورده و به حیات جاودانی پی برده و نیز الیاس لقب نهاده اند که غریق بحر ضلالت را به ساحل نجات دلالت می نماید .

داود زمان نیز می گویند که جالوت نفس را به قتل رسانیده و خلیفه الله شده ، لقمان نیز گویند زیرا که حکیم الهی است و او را بر حقیقت اشیاء آگاهی است .

افلاطون نیز نامند زیرا که طبیب نفوس و در تشخیص امراض باطنی مانند جالینوس است .

سلیمانوار زبان مرغان داند ، عیسی کردار مرده را زنده گرداند ، امامش نیز گویند زیرا

که پیشوای مقتدیان طریقت است و اهل طاعت و عبادت حقیقت مقلد آن و پیروان اویند .

جام جهان نمایش نیز خوانند چرا که اسرار هستی در او پیدا و کمابیش عالم کون و فساد بر رأی صائبش هدیه است .

و اکسیر اعظمش گویند چرا که اکسیروار وجودش کمیاب و نحاس قلب اهل حواس از مساسش زرناب است .

گوگرد احمرش نیز خوانند که وجدان وجودش مشکل و طالبان کیمیای معرفت را از عدم تحصیلش خون در دل است .

هادیش لقب کرده اند که گم گشته گان فیافی بی خبری و غفلت را به شهرستان دانائی و آگاهی هدایت می کند .

مهدیش نام نهاده اند که دجال جهل و شهوت را گردن می زند(۱) ، این است موقعیت و مقام انسان که حکما و عرفا در مقام بیانش برآمده اند ، و چه پر ارزش گوشی که این مقامات را بشنود و صاحبش برای آراسته شدن به این حقایق با تمام وجود بکوشد و در این راه از سر و جان بگذرد .

۱ ریاض العارفین ۲۴ .

جامع علوم ظاهریه و باطنیه و حاوی فضایل عقلیه و نقلیه امیرحسین بن عالم بن الحسن الحسینی الهروی در بیان مقام با عظمت انسان فرموده :

ای قطره تو غافلی زدریا

در جوی تو می رود هویدا

آئینه هر دو عالمی تو

بندیش که با که همدمی تو

ای صورت خوب و زشت با تو

هم دوزخ و هم بهشت با تو

در برج تو ماه و آفتاب است

لیکن پس پرده سحاب است

داری تو زمین و آسمانی

گر یافته ای بده نشانی

پیدا و نهان و بود و نابود

در لوح تو هست جمله موجود

گردیده دیده را گشائی

در خود همه

را به خود نمائی

دانی چو به بینی از چپ و راست

کاین هیجده هزار عالم اینجاست

ای بی خبر از جهان معنی

با تو چه کنم بیان معنی

تا در نظرت امید و بیم است

راهت نه صراط مستقیم است

عمری سر و پا برهنه رفتی

لیکن قدمی به ره نرفتی

چندین تک و پوی تو دو گام است

بردار قدم که ره تمام است

اول زتو رفتن است و دیدن

آخر همه بردن و رسیدن

فانی شو اگر بقات باید

بگذر ز خود ارخدات باید

گر مردن تو زتو تمام است

حشر تو هم اندرین مقام است

مردان که ره خدا سپردند

در عالم زندگی بمردند

اوصاف ذمیمه چون بدل شد

هر عقده که بود در تو حل شد

در شیب و فراز این مقامات

صد گم شده بینی از کرامات

مردان همه اصل پاک دارند

نسبت نه به آب و خاک دارند

چون آب روند بی علایق

آمیخته با همه خلایق

این ره نه به خرقه و گلیم است

اول قدمش دل سلیم است

حکمت : در مسئله فنا

قسمت اول

ارباب یقین و سالکان طریق ، و عارفان وارسته و زبدگان پیراسته در معنای فنا گفته اند : تسلیم محض ، و محض تسلیم نسبت به تمام خواسته های حضرت حق و از خود غیر برنامه های او در دل و نفس و اعضا و جوارح اظهار نکردن مقام فناست .

وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً (۱) .

همه چیز را برای او و به خاطر او خواستن ، همه کاری را برای او و به خاطر او انجام دادن ، و خلاصه حیات و ممات را با تمام شئونش برای او قرار دادن ، و به تمام معنی بی خبر شدن از انانیت و منیت مقام فنا است ، و این مقام با عظمت با اجرای تمام حقوق حق و

خلق همسان و هماهنگ بلکه ریشه و محرک اجرای حقوق است ، که حقوق خلق ، اعم از زن و فرزند و پدر و مادر و تمام مردم اعم از نیک و بد امر مولاست ، و خواستن امر مولا و اجرا کردن آن بدون کمترین تعلل مقام فناست .

خوردن و خوابیدن ، گفتن و شنیدن ، حرکت و سکون ، طلب علم و فضل ، تشکیل خانواده ، شرکت در اداره امور اجتماع و غم خوردن برای مسلمین و مبارزه با دشمنان و منکرات ، و تمام امور ، اگر محض خاطر او و جلب خشنودی و رضایت حضرتش باشد مقام فنا است .

این مقام اگر منحصر به دنیای ذهن و خیال و دنیای نظر و ادعا باشد به حقیقت بدان که مرز شرک است و عین بازیگری .

تا از غم هر چه هست بی غم نشوی

تا خاک ره مردم عالم نشوی

تا قطع نظر از خودی خود نکنی

این نکته یقین بدان که آدم نشوی

حیات انبیا و امامان که فقط و فقط محض حضرت حق بود ، و کاری جز برابر با خواسته او انجام نمی دادند نشان دهنده مقام فنای آنان بود ، و همین فنا علت بقای آنان تا عمق ابدیت گشت .

سالکان راه ، و عاشقان جمال فنا را بر چهار مرحله شمرده اند :

۱ فنای آثاری .

۲ فنای افعالی .

۳ فنای صفاتی .

۴ فنای ذاتی .

در فنای آثاری می فرمایند : سالک در مرحله معرفت و توجه و خلوص و پاکی باید در این مقام قرار بگیرد ، که آثار تمام موجودات را اعم از غیبی و

شهودی در آثار وجود حقیقی مضمحل ببیند ، چنانکه به غیر آثار او آثاری نبیند .

محقق را چو از وحدت شهود است

نخستین نظره بر نور وجود است

دلی کز معرفت نور و صفا دید

به هر چیزی که دید اول خدا دید

زهی نادان که او خورشید تابان

به نور شمع جوید در بیابان

جهان جمله فروغ نور حق دان

حق اندر وی زپیدائیست پنهان

بود در ذات حق اندیشه باطل

محال محض دان تحصیل حاصل

عدم آئینه هستی است مطلق

کزو پیداست عکس تابش حق

شد این کثرت از آن وحدت پدیدار

یکی را چون شمردی گشت بسیار

چو ممکن گرد امکان برفشاند

به جز واجب دیگر چیزی نماند

زمن بشنو حدیث بی کم و بیش

زنزدیکی تو دور افتادی از خویش

تو را غیر تو چیزی نیست در پیش

ولیکن از وجود خود بیندیش

تو می گوئی مرا خود اختیار است

تن من مرکب و جانم سوار است

ندانی کین ره آتش پرستی است

همه این آفت شومی زهستی است

کدامین اختیار ای مرد جاهل

کسی را کو بود بالذات باطل

چو بود توست یکسر هم چو نابود

نگوئی کاختیارت از کجا بود

مؤثر حق شناس اندر همه جای

منه بیرون زحد خویشتن پای

در فنای افعالی می فرمایند : تمام حرکاتت و مجاهدات و ریاضات و کوششت باید مضمحل در فعل حق باشد ، به عبارت دیگر آنچنان خالص و هماهنگ با خواسته او عمل کنی که یک عمل بیشتر در بین نباشد و آن هم عمل و فعل خدا باشد .

چون در مرحله عمل از خود باشی هنوز در بساط شرکی ، به همین خاطر در معارف اسلام ریا نوعی از شرک شناخته شده ، سالک به هنگامی که کمال خلوص را در نیت و هماهنگی با فرمان را در

عمل رعایت کند به مقام فنای افعالی رسیده است .

نظامی آن حکیم نکته سنج در مقام درخواست این مقام از حضرت رب العزه گوید :

ملکا و پادشاهی روشی کرامتم کن

که بدان روش بگردم زبدی و بدگمانی

دل و دین شکسته آنگه هوسم زنام جوئی

سر و پا برهنه آنگه سخنم ز مرزبانی

ادبم مکن که خردم خللم مبین که خاکم

ببر از نهاد طبعم دو دلی و ده زبانی

حرم تو آمد این دل زحسد نگاهدارش

که فرشته با شیاطین نکند هم آشیانی

زگناه و عذر بگذر بنواز و رحمتی کن

به خجالتی که بینی به ضرورتی که دانی

به طفیل طاعت تو تن خویش زنده دارم

چو نباشد این سعادت نه من و نه زندگانی

همه ممکن الوجودی رقم هلاک دارد

تو که واجب الوجودی ابدالابد بمانی

در فنای صفاتی می فرمایند : باید تمام صفات و اخلاقیات و نفسانیات و حالات سالک مضمحل در صفات حضرت او شود ، تا جائی که صفتی در سالک جز صفت الله نماند ، و آن هم با معرفت به تمام رذائل و فضائل ، و پیراسته شدن از کلیه رذائل و آراسته شدن به تمام حسنات و فضائل میسر است ، و این راه بسیار دور و پر پیچ و خم و خطرناکی است که سالک باید با کمک معرفت و خلوص و همت گرفتن از نور انبیا و امامان و علمای ربانی بپیماید ، و به آنجا برسد که مظهر اسماء و صفات گردد .

خورشید آسمان ظهورم عجب مدار

ذرات کاینات اگر گشته مظهرم

ارواح قدس چیست نمودار معنیم

اشباح انس چیست نمودار پیکرم

بحر محیط رشحه ای از فیض فایضم

خلق کریم شمه ای از لطف گوهرم

از عرش تا به فرش همه

ذره ای بود

در پیش آفتاب ضمیر منورم

روشن شود زروشنی ذات من جهان

گر پرده صفات خود از هم فرو درم

آبی که زنده گشت ازو خضر جاودان

آن آب چیست قطره ای از حوض کوثرم

آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد

یک نفخه بود از نفس روح پرورم

بحر ظهور و بحر بطون قدم به هم

در من ببین که مجمع بحرین اکبرم

با جمله مظهر همه اسماست ذات من

بل اسم اعظمم به حقیقت چو بنگرم

و در فنای ذاتی می فرمایند : که به حقیقت موجودیت و هویت و ذات و انیت

خود را به هیچ وجه در میان مبین ، و در این مسئله برترین توضیح و بهترین شرح فرمایشات وجود مقدس حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) است ، که به صورت دعای عرفه در کتب بسیار مهم ادعیه ثبت شده است ، و در این نوشتار لازم است به قسمتی از آن اشاره رود .

إلهی أنَا الْفَقیرُ فی غِنایَ فَکَیْفَ لا أکُونُ فَقیراً فی فَقْری . . .

پروردگارا در عین بی نیازیم سخت نیازمندم ، چگونه در نیازمندیم نیازمند و ندار نباشم ، و ای اله من در عین دانائیم نادانم ، چگونه در نادانیم نادان نباشم ؟ معبود من رفت و آمد تدبیرت و تیزنوردی تقدیراتت بندگان عارفت را از اطمینان به بخشش و ناامیدی از تو در وقت بلا باز داشته .

الهی از من همان که می سزد به فرومایگیم ، و از تو همان می سزد به کرمت ، اله من تو خود را به مهربانی و لطف به من وصف کرده ای پیش از پیدایش ناتوانی من ، پس آیا دریغ داری آن دور را از من

پس از پیدایش ناتوانیم ؟

معبود من چنانچه از من زیبائی هائی نمایان شود ، بدون شک از فضل توست و نسبت به آن بر من منت داری ، و چنانچه زشتی هائی نمایان گردد ، با من به عدلت معامله کن که تو را بر من حجت و دلیل تمام است .

قسمت دوم

معبود من ، چگونه مرا وا می گذاری و حال آن که عهده دار من شده ای ، و چگونه مظلوم شوم و حال آنکه تو یار منی ، و چگونه وسیله گیری کنم به سویت با آنچه محال است که آن به تو برسد ، یا چگونه از حالم به حضرت تو شکایت کنم و حال اینکه بر تو پوشیده نیست یا چگونه با گفتارم از حالم ترجمه کنم و حال آنکه از توست آشکارا به تو ، یا چگونه آرزوهایم را نومید کنی و حال آنکه حاجت خواهانه بر تو وارد شده ، یا چگونه احوال مرا نیک گردانی و حال آنکه آنها با تو قائم و سرپاست ؟

معبود من چه اندازه به من لطف داری با وجودی که جهلم بزرگ است و با وجود زشتی کردارم چقدر به من رحم کنی .

معشوق من چقدر تو به من نزدیکی و چقدر از تو دورم آه چقدر به من مهربانی ، با این همه آنکه مرا از تو بازداشته چیست ؟ !

اله من از رفت و آمد آثار و جابجائی تغییرات احوال دانستم که خواسته تو از من این است که خود را در همه چیز به من بشناسانی(۱) تا نسبت به تو در چیزی بی معرفت نباشم .

مولای من هر زمان

فرومایگیم لالم کرد ، کرمت مرا به سخن آورد ، و هرگاه صفاتم آزمندم کرد ، منت هایت امیدوارم نمود .

معبود من کسی که زیبائیهایش زشتی است چگونه زشتی هایش زشت نباشد و کسی که حقایقش ادعا است چگونه ادعاهایش ادعا نباشد(۲) .

پروردگارا قانون نافذ و مشیت چیره ات برای صاحب سخنی سخن نگذاشته و برای صاحب حالی حال باقی نگذارده .

معبودا چه بسیار طاعتی که بنا کردم ، و حالتی که سخت و استوار نمودم ، که همه آنها اعتمادم را در کنار عدالتت ویران کرد ، بلکه فزون بخشی ات عذر مرا پذیرفت .

محبوب من تو به حقیقت می دانی که گرچه طاعتم به صورت کار قطعی ادامه نداشته ولی به صورت محبت و تصمیم تداوم داشت .

مولای من در برابر قاهریت تو چگونه تصمیم بگیرم ، و چگونه تصمیم نگیرم در حالی که تو امر کننده ای ، الها دو دلیم در آثار موجب دوری دیدار است ،

۱ فنای ذات .

۲ سلب منیت و انانیت و اینکه ذوات در حقیقت اویند و حقایق نیستند ، حقیقت در دار وجود یکی است و ما سوی الله سایه آن است .

معبود من با خدمتی که مرا به تو بپیوندم من را با خود قرار ده .

بر تو چگونه استدلال شود با موجودی که در وجودش با تمام هویت نیازمند به توست .

آیا حقیقتی غیر از تو آن روشنائی را دارد که بتواند تو را به من آشکار کند ، آیا تو پنهان بوده ای تا به دلیلی که به سوی تو رهنمونم گردد محتاج باشم ، از من چه وقت دور بوده

ای که نمودهای جهان مرا به تو رساند .

کور است آن دیده ای که نظارت تو را بر خود و آثار هستی درک نمی کند ، کالای آن بنده دچار خسارت شده ، اگر از محبت خود چیزی نصیبش نکرده ای .

معشوق من به من دستور داده ای که در پدیده های جهان هستی دقت و بررسی نمایم ، اکنون مرا با انوار بینائی به سوی خود فرا خوان ، تا از آنها روگردان شده به سوی تو متوجه شوم ، چنانکه اولین بار از آن موجودات بوجود تو پی برده بودم ، دیگر نیازی به نگریستن به سوی آنها نداشته باشم و همتم از اعتماد به آن موجودات ناچیز بالاتر بوده باشد .

جمعی ز کتاب و سخنت می جویند

جمعی ز گل و نسترنت می جویند

آسوده جماعتی که دل از همه چیز

بر تافته از خویشتنت می جویند

خداوندا این است ناچیزی و عدم استقلال من در مقابل تو(۱) ، موجودیت و کیفیت آن به هیچوجه بر تو مخفی نیست .

وصول به بارگاه بی نهایتت را از تو می خواهم ، برای دریافت وجودت به تو استدلال می کنم ، با انوار فروزانت هدایتم کن و با صدق بندگی در کوی جلال و جمالت مقیمم فرما .

توفیقت را شامل حالم کن تا با صدق نیت به بندگی تو قیام کنم و زندگانی خود را در این دنیای رو به فنا بیهوده استهلاک ننمایم .

معبودا از علم مخزونت تعلیمم ده ، و با پرده پوشاننده ات محفوظم دار ، وجودم را ای محبوب من با حقایق اهل تقرب مزین فرما و روش اهل گرایش به سویت را به

من بیاموز .

با تدبیرت ای معبود من از تدبیرهای ناقصم بی نیازم کن و از اختیار خود بهره مندم ساز و مرا به نقاط اضطرارم آگاه فرما .

معبودا ، مرا از ذلت نفس بر کنار و از اضطراب شک و کثافت شرک پاکیزه کن .

الهی از تو یاری می جویم یاورم باش ، اعتماد و توکلم بر توست مرا به خود وا مگذار ، گدای توام مأیوسم مکن ، رغبتم به فضل و احسان توست محروم و ناامیدم منما ، من به تو منسوبم مرا از خود دور مکن ، و به درگاهت ایستاده ام طردم مفرما .

خداوندا رضای تو پاکیزه تر از آن است که علتی از خود برای آن وجود داشته باشد ، کجا رسد که علت رضای تو از من بوده باشد ، تو بی نیازتر از آن هستی که سودی از خود تو به تو برسد ، کجا مانده که سودی از طرف من عاید تو شود ؟

پروردگارا قضا و قدر به آرزوها وادارم می کند ، هوا و هوس با طنابهای محکم شهوات اسیرم نموده ، یاورم باش تا یاریم کنی و بینائیم بخشی ، با فضل و احسانت مستغنیم فرما تا از هر گونه خواهش و سئوال از دیگران بی نیاز گردم .

معبودا ، توئی که انوار ربوبی خود را در دلهای اولیاء خود فروزان نمودی تا اینکه تو را شناختند و توئی که از دلهای آنان اغیار را محو ساختی تا به غیر تو محبت نورزیدند و به غیر تو پناه نبردند .

آن هنگام که از آنان از بی پایگی جهان و جهانیان(۱) به وحشت افتند تو مونس

۱

هستی بـا تمـام شـئونش بیش از تعلق و ربط و سایه و موج و بقول دعاهای مأثوره یک تجلی بیش نیسـتند ، و در دار تحقق غیر آن حقیقت حقیقتی نیست آنچه غیر اوست در کنـار او عـدم و فنـاست ، و درک این حقیقت است که انسـان را از تمـام رذائل اخلاقی بالمره پاک می کند . و یاور آنهائی .

هنگامی که برای آنان نشانه های با عظمت تو آشکار گشت آنان را رهبری کردی .

آن کس که تو را از دست داد چه به دست آورد ، و کسی که تو را پیدا کرد چه از دست داده ؟

آن کس که غیر تو را عوض از تو گرفت مأیوس شد ، و کسی که غیر از تو را از موجودات متغیر جستجو نمود خسارت برد .

به غیر تو چگونه می توان امیدوار شد ،در صورتی که صفت احسان تو تبدیل پذیر نیست .

ای وجود مقدسی که به محبوبانت شیرینی همدمیت را چشاندی ، پس آنان از نتیجه این مرحمت پیشاپیشت به تملق ایستادند ، ای آن که بر عاشقانت جامه های هیبت پوشاندی تا در برابرت به جستجوی آمرزش قیام کردند .

توئی یادکننده پیش از یادکنندگان ، توئی آغازکننده به احسان پیش از روی آوردن بندگان ، توئی جود کننده به عطا پیش از خواستن خواستاران توئی بسیار بخشنده و سپس نسبت به آنچه به ما بخشیده ای ، از وام طلبانی .

الها مرا با رحمتت بخواه تا به تو برسم ، و مرا با منتت جذب کن تا به تو روی آرم ، الهی جدا امیدم از تو بریده نشود ،

گرچه نافرمانی کنم ، چنانکه ترسم از من جدا نشود گرچه اطاعت کنم .

جهانیان مرا به تو ناچار کرده اند ، دانشم مرا به کرمت انداخته ، توئی آرزوی من چگونه از تو نومید شوم ؟ و توئی تکیه گاه من چگونه سبک شمرده شوم ، چگونه دعوی عزت کنم و حال اینکه در ذلت مرکزم داده ای ، و از طرفی چگونه دعوی عزت نکنم و حال آنکه مرا به خود نسبت داده ای ، معبودا چگونه نیازمند نباشم و حال آنکه مرا در میان تهیدستان نشاندی و از طرفی چگونه نیازمند باشم و حال آنکه مرا با جودت بی نیاز گرداندی ؟

توئی که غیر تو معبودی نیست ، به هر موجودی خود را شناساندی ، در نتیجه موجودی نسبت به تو بی معرفت نماند ، توئی آنکه خود را در همه چیز به من شناساندی در نتیجه در همه چیز نمایان دیدمت .

با توجه بسیار عمیق به این جملات نورانی و با نظر کردن به محتویات این مسائل با دیدی الهی و عارفانه روشن می شود که وجود مقدس حضرت حسین (علیه السلام) در مقام فنای آثار و افعال و صفات و ذات بودند ، و اگر این نبود ، این چنین کلمات که محصول نور جان و روشنائی قلب است از او آشکار نمی شد .

و هر مکلفی موظف است به دنبال انبیا و امامان ، به اندازه قدرت تکلیفی خود در مقام به دست آوردن این چهار مقام برآید .

اگر زخویش برآئی و در جهان نگری

اگر چه عرش مجید است مختصر یابی

چنان به عالم صورت دلت بر آشفته است

که گر به

عالم معنی رسی صور یابی

طوافگاه تو بر گرد عالم صورت

چو این قدر طلبی لابد اینقدر یابی

به هرزه بانگ چه داری که دردمند نه ای

تو دردجوی که درمانش بر اثر یابی

چو مطمح نظر تو جهان قدس بود

وجود را همه خاشاك رهگذر یابی

به پای فکر سفر کن در آفرینش خویش

بسا غنیمت ها کاندرین سفر یابی

به ذوق تو سخن حق اگر چه تلخ بود

فرو برش که از آن لذت شکر یابی

کشیده دار به دست ادب عنان نظر

که فتنه دل از آمد شدن نظر یابی

بدین صفت که تو گم کرده ای طریق نجات

زپیروی بزرگان راهبر یابی

حکمت : در سیر الی الله

آنچه حضرت معشوق از حدود و قیود بر موجودیتم قرار داده اولاً عین دوستی و محبت حضرت او به من بوده ، ثانیاً این حدود و قیود فقط و فقط در جهت رشد و کمال من است ، که به عشق او از هر قیدی با توجه به عمل به دستورات حضرت او رها شوم به منزلی از کمال رسیده ام .

آنان که حدود و قیود را نسبت به خود صحیح نمی دانند و از این طریق تصور می کنند عالم ملکوت به آنان بی مهری کرده ، دلالت بر جهل کامل آنان نسبت به حقایق امور است .

اگر با دیـده دل و بصـیرت قلبی به حـدود و قیود نظر شود ، معلوم می گردد که تمام آن عین محبت محبوب به محب است ، و محب را لازم است نسبت به تمام عنایات مولا گرچه سخت ترین تلخی ها و مصائب باشد شکر وافر کند .

سعیدالدین فرغانی در این زمینه در توضیح دو سه بیت ابن فارض می فرماید :

پس من شکر

تمام بسیار می گویم حضرت معشوق را که حال آن است که هیچ دشمنی از پیش با من نکرده است ، به داشتن من مدتی در مقام حجابیت و حضرت معشوق نیز عطا می دهد مرا نیکوئی ، از جهت راستی و درستی و ثبات من در محبت .

من شکر می گویم حضرت معشوق را بر این مددی که نفس مرا اکنون می دهد ، به سرایت حکم وحدت و عدالت در او ، تا مرا نصیحت می کند به حضرت او ، و بر تهاونم تقریع و ملامت می کند .

و چون حال آن است نیز که معشوق پیش از این مدتی مرا در حجاب و قید مراتب داشت ، تا نفس من به صورت کثرت و نقایص پیدا شد ، و آن در نظر وحدت به حکم غلبه او بر احکام کثرت نسبی ، عین ابعاد و اضلال بود ، و از این جهت ناملایم می نمود و به صورت دشمنی پیدا می بود ، چون به این حضرت جمع وجودی و وحدت حقیقی و کثرت نسبی او متحقق شدم و از اینجا نظر کردم ، آن جمله صور کثرت که آنگاه در مراتب به صفت نقص ظاهر بودند ، اکنون همه را اینجا به صورت کمال ظاهر دیدم ، چه آن جمله صور کثرت و انحرافات در این شهود مقام جمعی در بایست بودند از جهت کمال احاطت و پیدائی ، لاجرم اکنونم معلوم شد که آن اقامت معشوق نفس مرا در حال حجاب و قید مراتب دشمنی نبوده است از او در حق من ، بلکه آن را عین دوستی یافتم

، چه مدد و مکمل من بودند .

پس بر آن اقامتش شکر بسیار می گویم ، و چون این کمالات مذکور همه به حضرت معشوق و کمال پیدائی او عاید بودند و حصول و ظهور این نظر کمال نیز سبب اتحاد مذکور بود ، و اتحاد ثمره صدق و ثبات من بود در محبت و صبر بر مقامات شداید او ، و علامت صدق من در محبت این شکر بسیار است که می گویم بر آن نعمت اقامت مرا در مراتب و رؤیت آن نعمت ، لاجرم حضرت معشوق نیز به حکم وعده :

لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ (۱) .

مرا به مزید بِرّ و انعام از جهت آن مخصوص گردانید ، و این اذن رجوع باز به مقام تفرقه که مستلزم کمالات بسیار است ، به جهت ارشاد طالبان و تحقق به مقام تمکین و الهام بخشیدن ، تا به شرائط و آداب ارشاد تمام قیام نمایم ، از جمله آن انعام وبر است .

و از آداب ارشاد یکی آن است که اینک من به آن قیام می نمایم ، و اول درس مسترشد آن ذکر مجاهدت و تحقق به مقامات و ثمرات آن بر وجهی کلی اجمالی تقدیم کنم ، تا هم سبب تسهل تجرع مرارات ناکامیهای سالک شود ، در سلوك راه فنا و تحقق به آن ، و هم موجب مزید انبعاث و قوت داعیه او گردد در آن ، چه سیر و سلوك عبارت از راه فنا رفتن است .

زیرا که آدمی در مبدء ظهور در این نشئات عنصری به نعت فعال لما یریدی و مباشرت تصرفات و ظهور به صفات کثرت منحرف

، قولا و فعلاً منعوت می باشد و به این سبب از عالم وحدت و عدالت دور می افتد .

پس اولا شریعت که معین و مبین حکم وحدت و عدالت است فی جمیع الحرکات قولا و فعلاص ، و میزان آن به فنای بعضی از آن اوصاف متکثر منحرف . بر وی حکم می کند و به وحدت و عدالتش دلالت می فرماید :

و ثانیاً طریقت به حکم ارادت ، به قیود زیادت مقیدش می گرداند ، تا بعضی از آنچه شریعت به حل و اباحت آن با او مسامحت می کرد ، طریقت در آن مسامحت بر وی در بندد ، و به ترک و فنای افعال مباح و حلال نیز بر وی حکم کند ، چنان که صدیق اکبر « ولی الله الاعظم ، امیرالمؤمنین (علیه السلام) » فرمود که :

إنّی لَأَدْعُ سَبعین باباً مِنَ الْحَلالِ مَخافَةَ أنْ أقَعَ فِی الْحَرامِ .

۱ سوره ابراهیم (۱۴) : ۷ .

هفتاد باب از حلال را رها می کنم ، از ترس آنکه در حرام افتم ! ! و این طریق فنا را منازل و مقامات بسیار است جامع ایشان دو مقام کلی است که مشتمل بر باقی آید .

یکی تسویه ، و آن رجوع است از کثرت اقوال و افعال و تصرفات متکثر و ظهور به صفات منحرف ، به وحدت و عدالت به حکم تعیین شریعت و طریقت و عزم تحقق به حقایق اسلام و ایمان .

و دوّم مقام زهد است ، و آن ترک و عدم تطلع و التفات است به هر چه رقم خلقیت و غیریت بر آن کشیده است . اوّلاً

از جواهر و اعراض دنیوی و هر خطی که بدان متعلق است و ثانیاً از نعیم و حظوظ و لذات اخروی . جواهرها و اعراضها ، با توجه و التجاء در هر چه از اینها عند الضروره بدو محتاج شود به موجد و خالق اشیاء و آخرین مقام زهد ، مقام فقر است که خالی بودن است قلباً و قالباً و نظراً و همت از هر چه جز حق باشد و باقی مقامات دیگر چون تسلیم و محاسبه و مراقبه و تفویض و توکل و مثلها در این دو مقام کلی مذکور مندرجند .

چه نیکوست چشم از هر چیزی برداریم ، و محبت از هر شیئی قطع کنیم ، همه چیز را با خدا ببینیم و هر چیزی را برای او بخواهیم ، به وادی معرفت قدم نهیم ، و در مقام تحصیل عشق او برآئیم ، که جز این طریق سعادت دارین قابل کسب نیست .

عمر را بیهوده صرف نکنیم ، و نقد ایام مفت از دست ننهیم ، بازیگری نکنیم ، و سرگرم تحصیل آنچه منفعت ندارد نشویم ، از عبادت و طاعت و خلوص و استقامت دور نیفتیم ، و راهی جز راه خدا نرویم ، که بیراهه رفتن جز ضرر و خسارت محصولی ندارد .

حکیم نکته سنج ، نظامی گنجوی از باب نصیحت فرماید :

این چه زبان این چه زبان دانی است

گفته و ناگفته پشیمانی است

نقد غریبی و جهان شهرتست

نقد جهان یک به یک از بهر توست

با همه چون خاک زمین پست باش

وز همه چون باد تهی دست باش

یک درم است آنچه بدان بنده ای

یک نفس است آنچه بدان زنده

ای

هر چه در این پرده نه میخی است

بازی این لعبت زرنیخی است

سایه خورشید سواران طلب

رنج خود و راحت یاران طلب

حکم چو بر عاقبت اندیشی است

محتشمی بنده درویشی است

حجله همان است که عذراش بست

بزم همان است که وامق نشست

حجله و بزم اینک تنها شده

وامقش افتاده و عذرا شده

صحبت گیتی که تمنا کند

با که وفا کرده که با ما کند

هر ورقی چهره آزاده ای است

هر قدمی فرق ملک زاده ای است

گفته گروهی که به صحرا درند

کی خنک آنان که به دریا درند

وان که به دریا در سختی کش است

نعل در آتش که بیابان خوش است

چون نظر عقل به غایت رسید

دولت شاهی به نهایت رسید

غافل منشین ورقی می خراش

گر ننویسی قلمی می تراش

با نفس هر که درآمیختم

مصلحت آن بود که بگریختم

هست در این دایره لاجورد

مرتبه مرد به مقدار مرد

لعبت بازی پس این پرده هست

ورنه بر او این همه لعبت که هست

دیده و دل محرم این پرده ساز

تا چه برون آید از این پرده باز

ختم سفیدی و سیاهی توئی

محرم اسرار الهی توئی

راه دو عالم که دو منزل شده است

نیم ره یک نفس دل شده است

تن چه بود ریزش مشتی گل است

هم دل و هم دل که سخن در دل است

بنده دل باش که سلطان شوی

خواجه عقل و ملک دل شوی

سرو شو از بند خود آزاد باش

شمع شو از خوردن خود شاد باش

بر در او شو که ازینان به اوست

روزی از او خواه که روزی ده اوست

هر چه خلاف آمد عادت بود

قافله سالار سعادت بود

خاک تو آمیخته رنج هاست

در دل این خاک بسی گنج هاست

زآمدنت رنگ چرا چون می است

کامدنی را شدنی در پی است

جهد بدان که خدا را شوی

خود

نپرستی و هوا را شوی

خاک دلی شو که وفائی دروست

وز گل انصاف صفائی در اوست

حکمت : در تحلیه و صفات روحانی

قسمت اول

در رساله شریف لقاء الله صفحه چهل و هشت در باب این حقیقت بسیار مهم می خوانیم :

چون سالک در اثر مجاهدت و توفیق ربانی از قسمت اول که تنزیه و تطهیر باطن از صفات خبیثه و مکروهه بود فراغت پیدا کرد ، و توانست در این جهت تسلط و حکومت خود را بر جنود شیطانی و قوای او به دست آورد ، اتصاف به صفات روحانی شروع می شود .

بطوری که معلوم گردید ، صفات رذیله خبیثه ، به مناسبت و به اقتضای زندگی مادی محدود تاریک صورت می گرفت ، و هر چه سالک از تعلق و وابستگی و محبت حیات دنیا منقطع گردید ، زمینه برای حیات آخرت و روحانی و نورانی فراهم می شود .

در اینجا سالک از مضیقه و محدودیت عالم مادی تخلص پیدا کرده ، و وارد می شود به جهان وسیع روشن روحانی .

اینجا منزل منور و آزاد و دور از ابتلائات و قیود جهان مادی بوده ، و مسافر آن با کمال انبساط روحی و آزادی در عمل و روشنائی محیط و امن خاطر و دور از

اضطراب و وحشت و ناملائمات و ابتلائات عالم ماده زندگی کرده ، و مهیای آموزش و شناسائی معارف الهی و حقایق غیبی و جذبات روحانی خواهد شد .

پس به مقتضای خصوصیات و صفاتی که برای عالم روحانی هست صفاتی در قلب انسان پدید و آشکار می شود .

در اینجا مقام فتح و ظفر به جنود کفر و ابلیس ظاهر شده و آغ......مرتبه عین الیقین در ایمان

خواهد بود .

تِلْکَ الدَّارُ الْاخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لاَ یُرِیدُونَ عُلُوّاً فِی الْاَرْضِ وَلاَ فَسَاداً وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ (۱) .

عالم آخرت را برای کسانی قرار می دهیم ، که در زندگی دنیوی خود ، خوی خودپسندی نداشته و در پی فساد نباشند و عاقبت امر برای اهل تقواست .

إِنَّمَا هذهِ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْاخِرَهَ هِیَ دَارُ الْقَرَارِ (۲) .

این زندگی دنیا لذت مختصر و اندکی بیش نیست ، و عالم آخرت به حقیقت محل قرار و دائمی است .

وَجَعَلْنَا فِی قُلُوبِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَهً وَرَحْمَهً (۳) .

در دل پیروان واقعی او مهربانی و رحمت قرار دادیم .

وَاللهُ یَدْعُوا إِلَی الْجَنَّهِ وَالْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ (۴) .

خداوند شما را دعوت می کند به بهشت و مغفرت که با نظر و اذن او صورت گرفته .

۱ سوره قصص (۲۸) : ۸۳ .

۲ سوره مؤمنون (۴۰) : ۳۹ .

۳ سوره حدید (۵۷) : ۲۷ .

۴ سوره بقره (۲) : ۲۲۱ .

وَاللهُ یَدْعُوا إِلَی دَارِ السَّلَامِ (۱) .

خداوند شما را به سوی دارالسلام می خواند .

آری در عالم آخرت اثری از خودبینی و بزرگ منشی و تکبر نیست ، در آنجا سوء نیت و قصد فساد و خرابکاری نباشد ، آنجا جای برقرار شدن و پاینده بودن و مقام گرفتن است .

در آنجا قلوب و دلها با همدیگر با کمال مهربانی و عطوفت و محبت خالص رفتار کرده و اثری از کدورت و اختلاف و نفاق نباشد . در آنجا خطاها و لغزش های گذشته آمرزیده شده و از عصیان و تمرد و خلاف اثری نیست ، آنجا محیط سلامتی و صفا بوده و هرگز کدورت و گرفتگی

و ناراحتی دیده نخواهد شد .

پس به اقتضای این چنین محیط روحانی ، قهراً صفات و حالات هر انسانی نیز لازم است با وضع آن محیط سازش داشته باشد .

مالکیت مطلق و حکومت و بزرگواری تمام ذاتی پروردگار متعال در عالم آخرت ظاهر و هویدا می شود ، و قهراً کسی در مقام خودبینی و خودنمائی و خودستائی و مباهات کردن و افتخار نمودن و خود را بالا گرفتن بر نیامده و بالطبع صفات فروتنی و خضوع و خشوع و تعظیم و تجلیل پروردگار متعال و حقیقت خوف و خشیت در وجود او ظاهر می شود .

الْمُلْكُ يَوْمَئِذ للهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ (٢) .

مالکیت در آن روز برای خداست و در میان آنان به اقتضای حاکمیت مطلق و حق حکم می کند .

١ سوره یونس (١٠) : ٢٥ .

٢ سوره حج (٢٢) : ٥٦ .

يَوْمَئِذ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لاَ عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ فَلاَ تَسْمَعُ إِلاَّ هَمْساً (١) .

در آن روز از دعوت کننده پیروی کرده و انحرافی دیده نمی شود ، و همه آوازها در مقابل پروردگار متعال خشوع و سکوت می کند .

در آنجا سرائر و بواطن آشکار است و نفوذ حق و حکم و برنامه الهی چنان در ظاهر و باطن جاری می شود که موردی برای نیت سوء و نفاق و قصد فساد باقی نمانده ، و صفات صفا و حیا و عزم راسخ و حسن نیت و وفا و صدق و تقوا و حلمت جلی می کند .

يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ * فَمَا لَهُ مِن قُوَّه وَلاَ نَاصِر (٢) .

روزی که پنهان ها آشکار می شود و برای آدمی قوت

و یاری نخواهد بود که او را نیرو بیفزاید .

فَاللهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ (۳) .

حاکم و حکم کننده شما روز قیامت خداست .

در آن روز حیات حقیقی و پاینده ظاهر شده ، و حقیقت و احکام حق بدون کوچکترین پرده و پوشش اجرا می گردد ، پس اضطراب و وحشت و تزلزل و تردید و شک و آرزوهای بیهوده و هوسهای باطل و عجله و بی طاقتی از میان برداشته شده . و صفات اطمینان و صبر و یقین و سرور و حیات و تفکر و ادب جاری می شود .

۱ سوره طه (۲۰) : ۱۰۸ .

۲ سوره طارق (۸۶) : ۹ ۱۰ .

۳ سوره نسا (۴) : ۱۴۱ .

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱) .

وزن و سنجش در آن روز حق است و کسانی که موازین سنگین دارند رستگارانند .

وَإِنَّ الدَّارَ الْاخِرَهَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲) .

و عالم آخرت عالم زنده ای است اگر متوجه باشید .

در آن روز نفوس مطمئن که در مقام حق و روحانیت پا برجا و برقرار شده اند ، مستعد لقای پروردگار بوده ، و در جهان روحانی با کمال توجه و علاقه و خلوص نیت ادامه زندگی می دهند . و به اقتضای این حالت صفات توکل و تفویض و تسلیم و رضا و اخلاص و انبساط و فنا و شهود و ارتباط پیدا خواهد شد .

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ * ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَهً مَرْضِيَّهً (۳) .

ای نفس مطمئن برگرد بسوی پروردگارت به حالت خشنودی که مورد رضای حق هستی .

حکیم شفائی اصفهانی در فضایل انسان

کامل و اینکه هر انسانی لایق عالم ملکوت و بزم روحانی است می فرماید :

ای تو آئینه تجلی ذات

نسخه جامع جمیع صفات

در نمود تو ذات مستور است

ذات مخفی صفات مذکور است

هم تو مخصوص لطف کرمنا

هم تو منصوص علم الاسماء

خلقت ایزد بصورت خود کرد

دست ساز محبت خود کرد

دادت از جامه خانه تکریم

خلقت خاص احسن التقویم

جز تو کس قابل امانت نیست

وان امانت بجز خلافت نیست

زان تو را کار مشکل افتادست

که صفاتت مقابل افتادست

این ظلومی چو از تو یافت حصول

لقبت کرد کردگار جهول

تا ابد زین خطر ملومی تو

هم جهولی و هم ظلومی تو

بتو از ملک ماه تا ماهی

نامزد شد خلیفه اللهی

مرحبا ای خلیفه الرحمن

حبذا ای ودیعه السبحان

افضل از زمره ملک زآنی

که ولایت بتوست ارزانی

معتدل بود چون مزاج جهان

از وجود تو یافت در تن جان

زنده از توست شخص عالم پیر

گر نمانی تو می نماند دیر

تا تو را پرده تو ساخته اند

عالم از کرده تو ساخته اند

هر چه در آسمان گردان هست

در تو چیزی مقابل آن هست

نسخه عالم کبیر توئی

گرچه در آب و گل صغیر توئی

کبریای تو از ره دیگر است

از تو جز وی جهان مختصر است

جنس عالی یکان یکان منزل

طی کند تا رسد سوی سافل

غایت این تنزل انسان است

برزخی بر وجوب و امکان است

وحدت از مطلعت هویدا شد

در تو گم گشت و از تو پیدا شد

ابتدای ظلام کثرت تو

و انتهای صباح وحدت تو

گر شب کثرتی و بس تاری

مطلع الفجر هم توئی باری

خویشتن را نکرده ای غربال

زانی از خود فتاده در دنبال

قسمت دوم

خویش را گر زخود فرو بیزی

بدو چنگال در خود آویزی

تو امانت نگاهدار حقی

سر بپوشان که رازدار حقی

آنکه جوئیش آشکار و نهفت

خویشتن را به پرده تو نهفت

اندرین پرده بایدش

نگری

که خوش آینده نیست پرده دری

آنکه شوقت براش دربدر است

از تو پنهان به خانه تو در است

دل که جا داده ایش در سینه

در کف اوست همچو آئینه

در تو انوار خویش می بیند

عکس رخسار خویش می بیند

تو که آئینه جمال ویی

از چه محروم از کمال ویی

از رخ خویش پرده کن یکسوی

گلی از روی آفتاب بشوی

از تو تا آنکه طالب آنی

یک دو گام است و تو نمی دانی

هم متاعی و هم خریداری

با خودت هست طرفه بازاری

پس کسی که بسوی عالم لقا سلوک کرده و طالب زندگی جاویدانی روحانی است ، می باید با حالات و صفاتی که مناسب و ملائم با زندگی آخرت باشد خود را متصف کند .

و این جهت در این مرحله لازم و بایستنی است ، و سالک می باید به اختیار این حالات و صفات را با مقدمات و برنامه هائی که ذکر شد در نفس خود تحصیل کند ، تا پیش از رسیدن به عالم آخرت خارجی در امتداد همین زندگی ظاهری ، موت اختیاری از عالم ماده و توفیق وصول به عالم آخرت ماورای ماده و بلکه شرف وصول به مقام بالای لقاء الله را داشته باشد .

فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلاَ يُشْرِكْ بِعِبَادَهِ رَبِّهِ أَحداً (١) .

کسی که امیدوار به لقاء پروردگار متعال است ، اعمال صالح انجام داده و با خلوص تمام بندگی خدا را بجا آرد .

١ سوره کهف (١٨) : ١١٠ .

يَاأَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاَقِيهِ (١) .

ای انسان تو مجاهدت می داری بسوی پروردگارت به تمام مجاهدت پس به لقاء او موفق خواهی شد .

وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ وَإِنَّهَا

لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ * الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاَقُوا رَبِّهِمْ (۲) .

از بردباری و نماز یاری بطلبید ، و نماز موضوع بسیار مهم و مؤثر و بزرگی است مگر برای کسانی که حالت خشوع پیدا کرده و امیدوارند به لقاء حق خواهند رسید .

در این سه آیه کریمه برای طالبین و سالکین مقام لقاء رب تعالی چند مقدمه ذکر فرموده است :

۱ علم صالح : که شامل تمام آداب و فرائض و سنن عقلی و شرعی می شود .

۲ اخلاص در عمل : و آن روح عمل است و ارزش هر عملی با بودن و داشتن روح آن عمل می باشد ، و تحقق این صفت در همین قسمت تحلیه و صفات روحانی اجمالاً معلوم گردید .

و حقیقت اخلاص ، خالص کردن عمل است از هر غرض و نظر و فکر و آلودگی به امری غیر از اطاعت امر پروردگار متعال و انجام وظیفه عبودیت و بندگی او و آلوده بودن نیت ، خواه به غرضهای دنیوی باشد ، مانند خودنمائی و کسب اعتبار و عنوان و بدست آوردن فوائد مادی یا بر غرض های روحانی باشد مانند در نظر گرفتن بهشت و نعمت های بهشتی و آثار طبیعی عبادت از نورانیت و مکاشفه و غیر آنها .

و تافقط برای خدای متعال و خالصاً لوجهه ، صورت نگرفته است به حساب خود خداوند عزیز نمی شود آورد ، و در این صورت انتظار توقع لقای او را نمی توان داشت .

أَلاَ لِلّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ (۱) .

۳ مجاهده و کوشش کردن : این کدح و مجاهده به هر صورت ، اختیاری یا قهری

در مسیر لقا بایستنی است ، و تا انسان زنجیرهای تعلقات مادی را پاره نکرده و از محدودیت ها و قیود جهان طبیعت آزاد نشود به سر منزل لقاء مقصود که در ماوراء عالم دنیا است نخواهد رسید ، پس بدون مجاهده و تحمل زحمت و رنج کسی نتواند قدم فراتر نهد .

۴ صبر : در این مسیر صبر و تحمل و بردباری از اهم لوازم است ، و سالک در همه حال می باید صابر و حلیم و متحمل باشد ، و در مقابل حوادث گوناگون و تحول حالات و اختلاف مردم و سخنان و نظرهای متفاوت و ابتلائات زمان و رنگهای متلون دوران ، چون جبل راسخ ، هیچگونه متأثر و متلون نبوده و تغییر شکل و رنگ و حال و عمل نداده و از سلوک مستقیم خود هرگز توقف و تسامح و غفلتی بخود راه ندهد .

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ (۲) .

آری صبر مانند وجود و هستی در ماهیات است ، و هر موضوع و مفهومی از ابتداء سلوک تا پایان آن ، هنگامی نتیجه بخش و مفید و مؤثر می شود که توأم با صبر باشد .

۱ سوره زمر (۳۹) : ۳ .

۲ سوره فصلت (۴۱) : ۳۰ .

در مقام تحقیق از مبدأ و معاد باید صبر و حوصله بخرج داد .

در مقام عبادات و انجام وظائف باید متحمل و صابر گشت .

در قسمت پرهیز از محرمات و ترک آنها باید قدرت و صبر نشان داد .

در منزل اجتناب و تطهیر صفات ذمیمه

باید استقامت و صبر داشت .

در قسمت اتصاف به محامد صفات باید با صبر و تأنی رفتار کرد و همچنین در جزئیات هر یک از مراحل و منازل ، یا در کلیات آنها که کوچک ترین بی صبری و بی ثباتی و عدم استقامت و تحمل ، چه بسا مجاهدات فراوان و اعمال و عبادات و طاعات ممتد را یک مرتبه از دست سالک می گیرد .

و بطور اجمال صبر برای تکمیل موضوع است ، و هر موضوعی تا به حد تمامیت و کمال نرسد ، نتیجه بخش و مفید نخواهد بود ، این است که برای صبر و صابر آثار عجیبی ذکر شده است .

این آثار به تفصیل در قرآن و معارف و حالات صابران آمده که با خواست حضرت حق در تشریح باب صبر در فصل نود و یکم مصباح الشریعه خواهد آمد .

۵ صلاه : نماز مهمترین عبادت و جامع ترین عملی است که فیمابین مخلوق و خالق انجام می گیرد .

در ترکیب نماز همه رقم ، از اظهارات عبودیت در پیشگاه پروردگار متعال آمیخته شده است .

در نماز بعد از تطهیر بدن و توجه و تهیأ برای عرض بندگی ، شروع می شود به تکبیر خداوند متعال و حمد و ستایش او ، و تجلیل و توصیف او ، و توحید او در عبادت و درخواست هدایت و توحید ذات و صفات و تسبیح و خضوع و سجده کامل و تکرار این مراتب .

پس سالک اگر با شرایط و دقت توجه ، این عبادت را انجام بدهد ، تمام مراحل سلوک را عملاً بجا آورده است .

پس با این مقدمات

روشن می شود ، که سالک در اثر مجاهدات در طاعات و مراقبت در تهذیب نفس و توسل و استعانت و توجه . به هر اندازه ای که از زندگی دنیوی مادی منقطع و علاقه و محبت او به دنیا کمتر باشد به همین میزان به زندگی آخرت گرایش و محبت و علاقه پیدا کرده بود ، و قهراً حالات روحانی و صفات متناسب با زندگی معنوی نورانی در نفس او افزایش خواهد یافت .

در اینجا سالک تا ممکن است می تواند نهایت مجاهدت و کوشش خود را به عمل آورده و اطمینان پیدا کند که در این مرحله تزکیه موفق شده و نتیجه مطلوب که طهارت و صفای دل باشد بدست آورده است .

و باید توجه داشت که طهارت نفس مقام بسیار ارزشمندی است و اگر سالک به اینجا مشرف گردید ، ابواب خیر و رحمت و معرفت و نور برای او فتح شده ، و با عالم بالا ارتباط پیدا خواهد کرد .

این شرمنده از مولا ، و غریق دریای عصیان ، در مقام درخواست مقامات عالی الهی و انسانی از حضرت رب الارباب عرضه داشته ام :

الهی دردمندی مبتلایم

گدائی ، مستمندی ، بی نوایم

دل از بار گنه ویرانه کرده

زغفلت آن دلم بتخانه کرده

ربود ابلیس دونم از گذرگاه

در افکند از رهم در قعر این چاه

بود دل از غم هجر تو غمناک

از این آلودگی گردان مرا پاک

به لطفت گر زمن دشمن گریزد

زجان و روح و قلبم غصه خیزد

عنایاتت اگر یاری نماید

زدستم غیر طاعت بر نیاید

رهایم گر کند نفسی فسون ساز

کند روحم به کوی وصل پرواز

دل پر درد من را ده شفائی

روانم را ز لطفت

ده صفائی

غم هجرت غمی دشوار باشد

مگر فیض تو بر من یار باشد

دری بگشا به رویم زآشنائی

در اندازم به ملک پارسائی

چو دل با یاری و لطف تو پاک است

ورا از آتش دوزخ چه باک است

اگر گردم زخیل راستگویان

حسابم آری از جمع نکویان

زهر دردی مرا بنمای درمان

مکن ظاهر تو از من راز پنهان

ببین مسکین بکویت مهر بسته

مکن محروم در این دل شکسته

حکمت : در توجه به مسائل عالی الهی

عارف بزرگ ، عاشق سترگ الواصل المتصل حضرت سید احمد موسوی حایری می فرماید :

طالب حضرت حق جل و علا را شایسته آن است که چون عزم به خوابیدن نماید ، محاسبه اعمال و افعال و حرکات و سکنات صادره از خود را از بیدار شدن شب سابق تا آن زمان تماماً و کمالاً ـ نموده ، و از معاصی و اعمال ناشایسته واقعه از خود پشیمان شده و توبه حقیقی نموده و تصمیم بگیرد که انشاء الله در مابعد عود ننموده ، بلکه تلافی و تدارک آن را در ما بعد بنماید و متذکر شود که :

أَلنَّوْمُ أَخُ الْمَوْتِ . اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِى لَمْ تَمُتْ فِى مَنَامِهَا (۱) .

تجدید عهد به ایمان و شهادتین و عقاید حقه نموده ، با طهارت رو به قبله کما یجعل المیت فی قبره بنام خدا استراحت نموده و به مقتضای آیه شریفه در مقام تسلیم روح خود به حضرت دوست جل و علا بر آمده بگوید :

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم

مشغول به توجه به حضرت حق جل و علا و تسلیم خود به او شده تا او را خواب بر باید و ملتفت آن باشد که چون

خواب رود به سراسر وجودش از روح و بدن در قبضه قدرت حضرت حق جل و علا خواهد بود ، بحدی که حتی از خود غافل و بی شعور می شود ، و اگر اعاده روح به بدن نفرماید ، موت حقیقی خواهد بود ، چنان که در آیه شریفه می فرماید :

فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَل مُسَمّىً (١) .

چه بسیار کسانی که خوابیدند و بیدار نشده ، تا روز قیامت سر بر نداشتند ، پس امید برگشتن به دنیا دوباره نداشته باشد مگر به تفضل جدیدی از حضرت حق جل و علا و در بر گردانیدن روح او را به بدن به لسان حال :

قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيما تَرَكْتُ (٢) .

لهذا چون از خواب برخیزد اولا متذکر نعمت اعاده روح که به منزله حیات تازه ای است از حضرت حق جل و علا شده حمد و شکر الهی بر این نعمت چنان که فرموده ، و سجده شکری بر این نعمت چنانکه حضرت رسول (صلی الله علیه وآله)فرمود ادا نموده ، ملتفت آن شود که چندین هزارها این خواهش را از او درخواست نموده و بغیر از :

كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا (٣) .

جوابی نشنیده اند .

١ سوره زمر (٣٩) : ٤٢ .

٢ سوره مؤمنون (٢٣) : ٩٩ ١٠٠ .

٣ سوره مؤمنون (٢٣) : ١٠٠ .

کمال مرحمت از حضرت حق جل و علا در باره او شده که خواهش او را اجابت فرموده ، و او را دوباره به دنیا ارجاع فرموده ، این حیات تازه را غنیمت شمرده ، و کمال

همت بر آن گمارد که انشاء الله تعالی تجارت رابحه نموده ، که برای دفعه دیگر که به این سفر رود او را مدد حیات ابدی بوده باشد .

بکوش تا بسلامت به مآمنی برسی

که راه سخت مخوف است و منزلت بس دور

ترا مسافت دور و دراز در پیش است

زآستان عدم تا به پیشگاه نشور

تو در میان گروهی غریب مهمانی

چنان مکن که به یک بارگی کنند نفور

زکرم مرده کفن در کشی و در پوشی

میان اهل مروت که داردت معذور

بدشت جانوری خار می خورد غافل

تو تیز کرده ای از بهر صلب آن ساطور

بدان طمع که دهان خوش کنی زغایت حرص

نشسته ای مترصد که قی کند زنبور

بباده دست میالای کان همه خون است

که قطره قطره چکیدست از دل انگور

بوقت صبح شود همچو روز معلومت

که با که باخته ای عشق در شب دیجور

دل مرا چو گریبان گرفت جذبه حق

فشاند دامن همت زخاکدان غرور

بشد زخاطرم اندیشه می و معشوق

برفت از سرم آواز بر بط و طنبور

و پوشیده مباد بر طالب حق جل و علا که علاوه بر اینکه سایر اشیاء و موجودات غیر از حضرت حق جل و علا در معرض فنا و زوال هستند و لهذا شایسته مطلوبیت نیست ، ممکن به ما هو ممکن را هیچ موجودی نافع و مفید نیست جز حضرت حق جل و علا ، چه هر آنچه به حضرت او جل و علا در قبضه قدرت اوست جل و علا ، و لهذا هیچ موجودی غیر از او نه در زمین و نه در آسمان و نه در دنیا و نه در آخرت شایسته مطلوبیت برای شخص عاقل و دانا نیست .

و اگر فرض

شود که شخص عاقل چیزی غیر از او طلب نماید ، پس بالضروره والیقین مطلوب بالذات نخواهد بود ، بلکه مطلوب بالغیر خواهد بود ، مانند مطلوبیت دین و ایمان و آخرت و محبت و معرفت او جل و علاـ و دوستان او چون پیغمبر و ائمه هدی (علیهم السلام) و عبودیت و طاعت نسبت به او و ایشان (علیهم السلام) ، و رضا و تسلیم و سایر اخلاق محموده و ملکات پسندیده ، که محبوبیت و مطلوبیت و مفید بودن آنها به اعتبار اضافه به حضرت اوست جل و علا نه علاقه بالذات و فی نفسه به آنها .

لهذا شایسته برای عاقل چنان است که صرف نظر و همت طلب از جمیع اشیاء غیر از او نموده و به مقتضای :

قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ (۱) .

همت طلب را منحصر در او نموده و او را بذاته و بنفسه قرار داده بگوید :

ما از تو نداریم بغیر از تو تمنا

حلوا به کسی ده که محبت نچشیده

۱ سوره انعام (۶) : ۹۱ .

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را .

پس غنیمتی در این حیات تازه جز از طلب او جل و علا منظور نداشته باشد ، و در تمام آنات و لحظات و حرکات و سکنات نظر به او جل و علا داشته ، و او را حاضر و ناظر در جمیع اوقات بداند ، تا وقت خوابیدن در شب آینده .

و از این بیان معلوم می شود که قبیح ترین قبایح برای چنین کسی صرف همت نمودن است به مشتبهات و مستلذات و امور معاش خود مانند بطن و فرج و غیر

ذلک .

و لـذا شایسـته است بالمرء غفلت از امور مزبوره نموده و به هیـچ وجه التفات به امورات مـذکوره ننماید و اگر من باب ضـعف نفس قهراً التفـات به امورات مزبوره بشود . چون نه از او و نه از غیر او جز از حضـرت حق جـل و علا کاری برنمی آیـد ، پس امورات خود را تسلیم و تفویض به حضرت او جل و علا نماید .

به جد و جهد چو کاری نمی رود از پیش

به کردگار رها کرده به مصالح خویش

بر بنـده بنـدگیست و روزی و سایر مصالـح بر عهـده آقای اوست ، و اقبـح قبائح دست بر داشـتن از بندگی و اهتمام او در امور خویش (بالاستقلال و بدون توکل و هماهنگی با دستورات الهی در کلیه امور) می باشد .

پس لازم و واجب بر طالب حق ، کمال اهتمام است در اطاعت و بنـدگی و رفتن به حضور و دربار او جل و علا به کمال شوق و تضـرع و تذلل و ابتهال و چون توجه به حضـرت او به قلب است و حضور و ظهور و جلوه گاه او جل جلاله قلب است ، بلکه در تمام موجودات مظهری و مجلائی اتم و اکمل از قلب مؤمن برای او جل و علا نیست که :

لا یَسَعُنی أرْضی وَلا سَمائی بَلْ یَسَعُنی قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤمِنُ .

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال بنام من دیوانه زدند

إِنَّا عَرَضْنَا الأَمَانَهَ عَلَی السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَیْنَ أَن یَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الإِنسَانُ (۱) .

کمال اهتمام طالب بعد از توجه به حضرت حق جل و علا که تعبیر از آن به ذکر می شود

، معرفت و نفس است ، كه تعبير مى شود به تفكر و انفس كه :

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ .

وَفِى أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (٢) .

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِى الْآفَاقِ وَفِى أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (٣) .

لهذا طالب حق را بغير از دل و دلبر كارى نيست ، بلى من باب المقدمه بر او لازم است تطهير و تنظيف قلب از ارجاس و انجاس كه مقصود اخلاق رذيله بوده باشد ، بلكه از ما سواى حق جلا و علا كه تعبير از آن مى شود به تخليه و آرايش قلب و صيقل دادن آن است به اطاعات و عبادات و صفات حسنه و اخلاق كريمه تا قابليت ظهور حضرت حق جل و علا را بيابد كه تعبير از آن مى شود به تجليه و تحليه .

إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۴) .

فدايت اگر عمل كنى همين قدر بس است ، و اگر عاملى نباشد درد و غصه در دل باشد بهتر از آن است كه عبث اظهار كند ، و كسى گوش به درد دل او نكند .

١ احزاب (٣٣) : ٧٢ .

٢ زاريات (٥١) : ٢١ .

٣ فصلت (۴١) : ۵٣ .

۴ احزاب (٣٣) : ٣٣ .

خيز و ز شهر اغنيا خيمه بملك فقر زن

تا به سپهر بركشى ماهچه توانگرى

ساغر بزم بيخودى دركش و درگذر زخود

تا كندت بر آسمان ماه دو هفته ساغرى

منزل يار را بود وادى نفس نيم ره

كى برسى به يار خويش ار تو ز خويش نگذرى

ای که ز پست فطرتی مرکب دیو گشته ای

کوش که بر فلک زنی طنطنه برابری

با

همه کبر و سرکشی هست زچاکران تو

آنکه تو بسته ای میان بر در او به چاکری

توشه راه خویش کن تا نگرفته باز پس

عاریه های خویش را از تو سپهر چنبری

قافله وقت صبحدم رفت و تو ماندی از عقب

بر سر راه منتظر راهزنان لشگری

تن بره ای است بس سمین گرگ فناش در کمین

از پی قوت خصم خود این بره را چه پروری

نفس خداپرست تو دشمن جان بود تو را

بیهده ظن دشمنی بر دگران چرا بری

حکمت : در حقیقت دنیا و آخرت

عارف کامل ، عاشق واصل ، مجمع الفضائل ، مفخر الافاضل ، صاحب نفس زکیه و انفاس قدسیه آخوند ملا حسینقلی بهاری ، گرفتاران چاه طبیعت ، و اسیران هوا و هوس را این چنین موعظه فرموده اند :

ای همبازی اطفال ، و ای حمال اثقال ، ای محبوس چاه جاه ، و ای مسموم مارمال ، ای غریق بحر دنیا ، و ای اسیر همومات آمال ، مگر نشنیده ای و نخوانده ای :

إِنَّمَا الْحَيَاهُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ (۱) .

و نشنیده ای فرموده آن حکیم غیب دان ، منزه از عیب و شین را که به فرزند ارجمند خطاب کرده :

بُنَيَّ إنَّ الدُّنْيا بَحْرٌ عَميقٌ قَدْ غَرَقَ فيهَا الْاَكْثَرُونَ .

و حقیر عرض می کنم عن تحقیق و نحن منهم و اگر بخواهی عمق دریای حکمتش را بفهمی در حقیقت لفظ بحر عمیق فکر نما ، ببین چقدر از جواهر حکمت در این صندوق کوچک برای متفکرین به عنوان هدیه درج فرموده ، همین قدر بدان دریا نهنگ دارد ، ماهی دارد ، جانورهای عجیبه آن بسیار ، مهالك غریبه آن بی شمار ، جزائر هولناکش زهره شیران را آب ،

و کوههای سهمناکش چه بسیار مردمان را نایاب نموده ، اصل و میدان این دریا از ظلمات جهل ناشی شده است و در اودیه اراضی قلوب اهل غفلت جا دارد .

امواج آمالش بسی کشتی های عمر را به باد داده و جبال هموم و غمومش بسا پشته ها از کشته ها نهاده ، مارهای معاصی مهلکه آن چه بسا اشخاص را به سم خود هلاک کرده ، نهنگ های اوصاف مذمومه آن دریا چه کسان را فرو برده ، و آب محبت تلخ و شورش چه مردمان را کور و چه چشم ها را بی نور نموده ، هر که در این دریا غرق شد سر از گریبان نار جحیم بیرون آورده و در عذاب الیم خواهد ماند ! !

مشو غافل از روزگار دو رنگ

که کس را نماند به گیتی درنگ

ببازیچه بس اختر تابناک

برآرد بگردون در آرد بخاک

تو چون طفلی و آسمانت چو مهد

قضا جنبش مهد را بسته عهد

جلاجل مه و آفتابت کند

وزان جنبش آخر بخوابت کند

اگر داری از سنگ و آهن روان

بفرسائی از گردش آسمان

اگر سنگی آن آهن سنگ خاست

دگر آهنی سنگ آهن رباست

کسانی که جان را قوی خواستند

بطاعت تن ناتوان کاستند

به هر انجمن گفت پردخته گوی

سخنهای شایسته پخته گوی

چو زن پیکر خود میارا به رنگ

که مردی و رنگ زنان است ننگ

زافتادگی مرد آزاده باش

چو آزادگی خواهی افتاده باش

چو بالید بر خویش طاوس نر

شد او را مگس ران سر انجام پر

حقار از حقارت بجائی رسید

که از پر خود فر دیهیم دید

گرانی و سختی مکن ای پسر

که از سنگ و آهن نه ای سخت تر

کند سوده و نرم بازو و چنگ

هم از آهن آهن هم

از سنگ سنگ

چو باد وزان و چو آب روان

به جوهر سبک باش و نرم ای جوان

نه مر باد در چنبری بایدی

نه مر آب را هاونی سایدی

خور و خواب و شاهد به اندازه جوی

بجز راه پیوند یاران مپوی

آدم های این دیار نسناس ، و سیاحت ایشان در این دیار به ساحت وسواس است .

راهزنانش جنود ابلیس ، و اسلحه جنگشان خدعه و تلبیس است ، اگر از عمق این دریا بپرسی عرض خواهم کرد : که انتها ندارد ، و اگر باور نداری به غواصان این دریا ، یعنی اهل دنیا از اولین و آخرین نظر نما و ببین که همگی در آن غرق شده ، احدی به قعر آن نرسیده ، و اگر بهتر می خواهی بفهمی به حال خراب خودت نگاه کن و ببین که هر قدر داشته باشی باز زیاده از آن را طالبی ، و حرصت در جائی توقف نمی کند .

ای آقای من این دنیا چگونه مردم را بخاک سیاه نشانده ، و قلوب ایشان را ، که برای محبت و معرفت خلق شده ، طویله اسب و استر نموده ، جوارحشان از قاذورات گندیده ، و دلهاسان آنی خضوع و خشوع ندیده ، و ذره ای ذوق حلاوت را نچشیده ، نه در نهادشان از توبه اثری ، و نه در اوهام و تفکر نحس ایشان از خداوند جل جلاله خبری ! !

شب و روز به سیف و سنان و لسان عرض و مال و عصمت مسلمانان را پاره پاره می کنند ، قلوبشان خالی از ذکر و فکر و مملو از حیله و مکر است ، دست عقل را

بسته و دست هوا را گشاده ، چه زخم ها از آن دست ها بر کبد دین رسیده و چه مصیبت ها در شرع شریف برپا شده .

لباس خدائیان را کنده و جامه فرنگیان را پوشیده ، اطعمه و اشربه اسلام را بدل به زهر و زقوم نصاری و دهریان نموده اند .

وظایف شرع را متروك و آداب کفر را مسکوك داشته اند ، بازار کفر و شرك در بلادشان معمور و آباد ، و سوق اسلامشان مخروب و بر باد ، وا فضیحتاه عسکر در بلاد و جود ما منصور و مسرور و لشگر اسلام مقتول و مأسورند ! !

نه ما را در عاقبت کارمان فکرتی ، و نه از سیاست های الهیه که بر امم ماضیه رسیده عبرتی ، قضیه هایله ابابیل را شوخی ، و قصه فرعون و قابیل را مزاح پنداشته ایم ، زمینی که قارون را با گنج بسیار فرو برده با پای کج و گنج ها موجود است .

جان من آن بادهائی که به آنها قوم هود را تأدیب نمود و فرمود : حال هم آن قادر حلیم را مطیعند ، اگر تو از اطاعت امر آن سلطان عظیم الشأن جرأت نموده سر پیچیده ای ، خاك و آب و باد و کلوخ و سنگ ، ذلیل و منقاد اویند .

بلی گول صبر و حلمش را خورده اند ، از حکمرانی عظیم او غافل شده ، لباس شرم و حیا را کنده ، قدم جرأت را پیش گذاشته ، در حضور عز و جلالش مرتکب معصیت او شده ، مگر نمی بینی چگونه حکم محکم او در سماوات و

ارضین جاری است ، مگر نخوانده ای که یوم نشور آسمانها منشور می شوند .

بلی چه گویم از شر آن روز پر آه و سوزی که قلوب خائفین را از خوفش گداخته ، چگونه گداخته نشود ، دلهایشان از روزی که زمین آن ، آتش سوزان و صراطش تیزتر از شمشیر بران است ، عقلها پران و اشکها ریزان است .

نجومش منتشر و مردمانش چون جراد منتشر ، هولش عظیم و انبیا در اضطراب و بیمند .

اخیار مدهوش و ابرار بیهوشند ، شدائدش بسیار و محنتش بی شمار است ، آفتاب بالای سر و زمین چون کوره آهنگر ، بدنها در عرق غرق ، و لحوم و عظام در سوز و حرق ، جهنم دورشان را گرفته و راه فرار بر ایشان بسته ، ظالم شرمسار ، و عادل اشکبار ، نامه ها پران بر یمین و یسار ، مردم در دهشت و انتظار ، ملائک غلاظ و شداد در تردد و عقوبت الهیه بر مرده و عصات در تشدد ، یکی از اسامی آن روز یوم الحساب است و دیگری یوم التناد ، از طرفی منادی بخنده و بشارت ندا می کند :

یا أَهْلَ الْجَنَّهِ ارْكَبُوا .

و از جای دیگر ندا می کند که :

یا أَهْلَ النّارِ اخْسَئُوا .

یکی را خلعت می بخشند ، و دیگری را می کشند ، طایفه ای سرمست و شراب طهور ، و قومی جگرهاشان قطعه قطعه از ضریع و زقوم .

مانده ام حیران ، نمی دانم از قهرش بیان کنم یا از مهرش بگویم ، اهل قهرش خاکیان و اهل مهرش افلاکیانند ، یعنی اشخاصی که خود را

به افلاک نوریه

رسانده اند ، اعتنائی اصلاً به این افلاک ندارند ، جسمشان جان ، و جانشان در عرش رحمان .

ای به فدای قلوبی که نور الهی جل جلاله در آنها تابان و جلالت مرتبه شان بی پایان ، خود را از عالم گسسته و به عالم انوار پیوسته ، منور به انوار معرفت و مخلع به خلعت محبت ، زهدشان پشت پا به دنیا زده ، توکلشان سر از گریبان توحید بیرون آورده ، از خلق عالم رمیده و به مقام قرب آرمیده ، فکرشان نور ، ذکرشان نور ، و باطن و ظاهر و جسم و جان و خیال و عقل و جنان همه نور و غرق دریای نور ، بس است من ناپاک کجا و مدح و وصف پاکان کجا ، امثال ما باید در تدبیر ترک معصیت باشیم . اگر اصل ایمان را محکم کرده باشیم .

دنیا نه چنان ما را فریب داده و کر و کور کرده است که امثال این مواعظ در قلوب قاسیه ما اثری کند ، همینقدر می دانم که تکلیف مریض رجوع به طبیب است و اطاعت او ، و تکلیف طبیب معالجه حال مریض .

خداوندا قلوب مریض را با حکمت مداوا کن ، الها دست این افتادگان از راه ، و بیچارگان وا مانده را بگیر ، ای رحمان دنیا و رحیم آخرت ، گذشته عمر به تباهی رفت ، نسبت به آینده ناچیزی که مانده عنایتی کن ، که اگر نظر لطفت نباشد ، دچار خزی دنیا و عذاب آخرت خواهیم بود .

ای خسرو تخت گاه جانها

فرمانده کشور روان ها

درهم شکن سپاه هستی

ویران کن

ملک خودپرستی

انگیخته رخش ناشکیبی

افراشته چتر بی نصیبی

شمشیر اجل کشیده از تو

پیوند امل بریده از تو

غارت گر عقل و ملک دینی

گر عشق نه ای چرا چنینی

آنجا که زنند بارگاهت

عجز است مقیم پیشگاهت

هر گه ره کارزار گیری

صد ملک بیک سوار گیری

آن ملک ولی خراب گشته

خاکش به غم و بلا سرشته

زان ملک خراب تاج خواهی

چند از دل ما خراج خواهی

در حکم تو هر ستیزه جوئی

هر حسن تو را نیک خوئی

آنان که مقیم پیشگاهند

آگاه زسر پادشاهند

من خود زبرون دل از درونست

دانیم که کار هر دو چونست

رحم آر اگر شکایتی رفت

بخشای اگر جنایتی رفت

مسکینم و از تو این نوائی است

رنجورم و از تو این شفائی است

می میرم و از تو این حیاتی است

می لغزم و از تو این ثباتی است

هر یاس که از تو بن مرادی است

هر بند که از تو آن گشادی است

هر نقص که از تو آن کمالی است

هر درد که از تو بن زلالی است

می سوزم و بر لب از تو آبم

می نوشم و زان به سینه تابم

حکمت : در معرفی اولیاء حق از زبان علی (علیه السلام)

در خطبه هشتاد و هفتم نهج البلاغ ، به عالی ترین وجه ممکن ، حضرت مولی الموحدین ، امام العاشقین ، محبوب العارفین ، امیر المؤمنین (علیه السلام) ، اولیاء حق را معرفی کرده ، که در میان تمام حکمت های حکیمان ، این حکمت از همه پرارزش تر و بهتر است ، در این زمینه به ترجمه خطبه به نقل از تفسیر نهج البلاغه قناعت می شود ، امام عارفان در این خطبه عرفانی سی و سه علامت برای اولیاء و عباد واقعی حق بیان می کند :

۱ از محبوب ترین عباد حق ، آن انسانی است

، که خداوند او را در شناختن خویشتن خویشش و ساختن آن یاری فرموده است .

۲ لباس انسانی که محبوب خدا بوده و به شناخت و ساخت خویشتن توفیق یافته است ، از اندوه و پوشاکی از بیم به خود پوشیده است .

۳ نتیجه شناخت و ساخت خویشتن که انسان را به مقام والای محبوبیت خداوندی نائل می سازد ، ظهور فروغ تابناک هدایت در درون او است .

۴ این محبوب خدا آماده قرار گرفتن در پیشگاه خدا در آن روز با عظمت است که قطعاً فرا خواهد رسید .

۵ واقعیاتی را که برای او دور می نماید ، بخود نزدیک می سازد .

۶ شدائد رنگارنگ روزگاران را برای خود آسان ساخته است .

۷ در این دنیا با بینائی نافذ می نگرد .

۸ بطور بسیار فراوان در ذکر خداوندی بسر می برد .

۹ از آب حیات حق و حقیقت که گوارای جان است سیراب می شود .

۱۰ مدخل های ورود به آن آب حیات را بر خود هموار نموده است .

۱۱ با اولین جرعه ها از آن آب حیات بخش ، راه روشن و هموار را پیش می گیرد .

۱۲ لباس های گوناگون شهوات را از پیکره وجود خود می کند .

۱۳ و از هر گونه هم و غم رها شده ، جز یک هم و نگرانی مقدس که برای خود به تنهائی انتخاب نموده است .

۱۴ او از صفت مهلک نابینائی نجات یافته است .

۱۵ در حیات خود شرکتی با هواپرستان ندارد .

۱۶ این محبوب خدا کلید گشاینده درهای

هدایت ، و قفل درهای ضلالت و هلاکت است .

۱۷ راهی را که باید سپری کند ، با بینائی شایسته تشخیص داده ، مشعل های فروزان الهی را که سر راهش نصب شده است ، شناخته و ناهمواریها و فرو رفتن در فراز و نشیب های راهش را پشت سر می گذارد .

۱۸ این انسان رهرو کمال به محکم ترین وسائل صعود به ارزشهای انسانی الهی چنگ زده است .

۱۹ یقینی که در درون او بوجود آمده است . مانند نور خورشید است ، که به هر چیزی بتابد آن را روشن می سازد .

۲۰ نفس خویشتن را در با اهمیت ترین امور ، فقط برای خدا گمارده و در نتیجه عمل وی ، در هر حادثه ای که با او ارتباط برقرار می کند ، و به او وارد می گردد ، انعکاس کننده کمال او می باشد ، و هر فرعی که برای او پیش آید با بهترین وجه به اصل آن برمی گرداند و بر آن تطبیق می نماید .

۲۱ این محبوب خدا چراغی است فروزان در ظلمتکده های دنیا ، و بازکننده مشتبهات و تاریکی ها .

۲۲ او کلیدی است برای گشودن مشکلات .

۲۳ راهنمای کاروانیان حیات است در زندگی .

۲۴ سخنی که می گوید آن را می فهماند .

۲۵ و در آن هنگام که موقعیت مقتضی سکوت است ، ساکت می شود و سالم می ماند .

۲۶ اخلاص به مقام ربوبی میورزد ، و به درجه رفیعه مخلصین نائل می گردد .

۲۷ این محبوب خدا یکی از معادن

دین الهی است .

۲۸ او از عوامل نگهدارنده ارزشهای انسانی در روی زمین است .

۲۹ حق و حقیقت را توصیف می نماید و خود به آن عمل می کند .

۳۰ عدالت را بر نفس خود الزام نموده و اولین عدل و دادگری او منتفی ساختن هوا و هوس های پلید از نفس خویشتن است .

۳۱ هیچ گونه غایت و نهایتی برای خیر و کمال را رها نمی سازد ، مگر این که وصول به آن را قصد کند .

۳۲ چنان در جاذبه حق قرار گرفته است که به مجرد گمان و احتمال برای وصول به آن حرکت می نماید .

۳۳ مهار وجود خود را به کتاب خدا سپرده و آن کتاب الهی را برای خود رهبر و راهنما می داند .

ای خداونـدی که به تمام موجودات مهربانی ، ای بنـده نوازی که سائلی از دربارت محروم نشـده ، ای توانائی که به یک طرفه العین آنچه اراده کنی انجام دهی ، به این خاک نشینان عنایتی کن ، تا از ذلت جهل و گناه و عصیان و خطاکاری برهند .

ای ز وجود تو وجود همه

بود تو شد عین نمود همه

من کیم و کیستم و چیستم

هم به تو سوگند که من نیستم

جلوه ده زیر و زبر ذات تو

زیر و زبر آمده مرآت تو

خاک کدر سبزه تر کرده ای

در همه جا با همه سر کرده ای

بی کم و کیفت کم و کیفم ربود

نقد شتا مایه صیفم ربود

نقد شتا مایه صیفم توئی

بی کم و کیف و کم و کیفم توئی

گلخن جسمم زغمت گلشن است

دیده جانم به رخت روشن است

لاله ستان این دل

صد داغ من

باغ اگر سیر کنی باغ من

دم مزن از خود که دم از دیگری است

این همه بیش و کم از دیگری است

جل جلاله چه جلال است این

عم نواله چه نوال است این

ای تو حبیب دل دیوانه ام

پر زمی عشق تو پیمانه ام

ای شنوا از همه گوش آمده

در همه گوش از تو سروش آمده

ای تو بصیر آمده از هر بصر

روی تو منطور تو از هر نظر

ای رخ جان محو جمال خوشت

ره زن دل غنج و دلال خوشت

زآنچه بجز روی تو رخ تافتم

در همه رخ روی تو را یافتم

جز غم عشق تو حبیبیم نه

در غم تو صبر و شکیبیم نه

حکمت : در اصطلاحات و کنایات عرفا

قسمت اول

همچنـان کـه انبیـاء الهی و کتب آسـمانی و امامـان معصـوم بعضـی از اسـرار را که در طـاقت عقلی و روحی همگـان نیست به صورت رمز و کنایه بیان کرده اند ، و این رموز و کنایات در آن فن جنبه اصـطلاح گرفته ، عرفای بزرگ و عاشـقان جمال نیز بعضـی از اسـرار و حقایق را به صورت رمز و کنایه بیان کرده ، و در مقالات خود و بخصوص اشعار خود ، آن رموز و کنایات را زیاد بکار برده انـد ، هرگز تصور نکنید . که شخصـیت های بزرگ علمی و عرفانی منظورشان از آن لغات معنای معمولی و عامی آن بوده ، دامن پاک آن راهروان راه و مخلصان پیشـگاه مولا منزه تر از آن است که از آن الفاظ مفهوم و مصداق مادی آن را منظور داشته باشند .

چون در طول این شرح چه در متن ، چه در مقالات ، چه در اشعار به اینگونه کنایات و رموز ، زیاد برخورد می

کنید لازم افتاد که در این زمینه به معانی آسمانی آن اصطلاحات و رموز و کنایات اشاره رود ، تا حق مطلب ادا گردد .

عشق : آتشی معنوی در قلب که ماسوای محبوب حقیقی را می سوزاند و جز حکومت عاشقانه آن حضرت چیزی باقی نمی گذارد .

هر که را جامه زعشقی چاک شد

او زحرص و جمله عیبی پاک شد

شاد باش ای عشق خوش سودای ما

وی طبیب جمله علت های ما

ای دوای نخوت و ناموس ما

وی تو افلاطون و جالینوس ما

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد

عشق جان طور آمد عاشقا

طور مست و خر موسی صاعقا

جمله معشوق است و عاشق پرده ای

زنده معشوق است و عاشق مرده ای

علت عاشق زعلت ها جداست

عشق اصطرلاب اسرار خداست

هر چه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل باشم از آن

عشق بر مرده نباشد پایدار

عشق را بر حی جان افزای دار

عشق هائی کز پی رنگی بود

عشق نبود عاقبت سنگی بود

عشق آن بگزین که جمله انبیا

یافتند از کار او کار و کیا

تو مگو ما را بدان شه یار نیست

با کریمان کارها دشوار نیست

محبت : ولایت که از معشوق به عاشق رسد ، اختیاری و غیر اختیاری ، و محبت دوستی باشد با حق تعالی بی سببی و علاقه ای و حرکتی .

محبوب : وجود مقدس او را گویند چنانچه در دعای بعد از زیارت حضرت رضا (علیه السلام) آمده :

یا مَحْبُوبَ مَنْ أَحَبَّهُ .

خرابات : مرکز تجمع اولیاء و یا خراباتی صفات بشریه را گویند .

خراباتی شدن از خود رهائی است

خودی کفرست اگر خود پارسائی است

نشانی داده اندت از خرابات

که التوحید اسقاط

الاضافات

خرابات آشیان ملک جان است

خرابات آستان لامکان است

شاهد : آنچه حاصل شود دل را ، از اثر مشاهده یا به علم لدنی ، علمی که تو را نبود و حق داد بیواسطه ادیب و استاد ، یا بطریق وجد یا حال یا تجلی یا شهود .

شراب : غلبات عشق را گویند .

شراب و شمع و شاهد عین معناست

که در هر صورتی او را تجلاست

شراب و شمع باشد ذوق و عرفان

ببین شاهد که از کس نیست پنهان

شراب و شمع و جام آن نور اسراست

ولی شاهد همان آیات کبراست

شراب بی خردی درکش زمانی

مگر از دست خود یابی امانی

بخور می تا ز خویشت وا رهاند

وجود قطره در دریا رساند

شرابی خور که جامش روی یار است

پیاله چشم مست باده خوار است

شرابی را طلب بی ساغر و جام

شراب باده خوار ساقی آشام

شرابی خور ز جام وجه باقی

سقا هم ربهم او راست ساقی

طهور آن می بود کز لوث هستی

تو را پاکی دهد در وقت مستی

همه عالم چو یک خم خانه اوست

دل هر ذره ای پیمانه اوست

خرد مست و ملایک مست و جان مست

هوا مست و زمین مست آسمان مست

ملایک خورده صاف از کوره پاک

به جرعه ریخته دردی برین خاک

مجلس : آنات و اوقات حضور با حق تعالی .

عشرت : لذات انس است با حق تعالی و شعور و آگاهی از لذت .

طرب : انس با حق تعالی و سرور دل در آن .

عیش : دوام حضور است با فراغت تمام .

خم خانه : محیط تجلیات عالم قلوب و مهبط غلبات عشق .

میکده : مقام مناجات .

میخانه : عالم لاهوت .

باده : عشق ابتدائی .

ساقی : تجلی محبت که سبب سکر گردد

.

قدح : وقت .

جام : احوال .

صراحی : مقام .

خمر : موقف .

جرعه : اسرار و مقامات .

مستی : فرو گرفتن عشق است جمیع صفات درونی و بیرونی را .

مست خراب : استغراق را گویند بی هیچ آگهی از هیچ .

نیم مست : آگهی استغراق را گویند و نظر داشتن بر استغراق خود .

هشیاری : اقامت است از غلبه عشق صفات درونی و بیرونی .

خمار : رجعت را گویند از مقام وصول به قهر نه به طریق انقطاع .

غمگسار : صفت رحمانی را گویند که شمولیت و عمومیت دارد .

غم خوار : صفت رحیمی خاص و ربوبیت را گویند .

دلدار : صفت باسط را گویند .

سرور : محبت در دل .

دلبر : صفت قابضی را گویند به اندوه محبت در دل .

دلگشای : صفت فتاحی را گویند در مقام انس در دل .

جانان : صفت قیومی را گویند که قیام جمله موجودات به اوست ، که اگر این دقیقه پیوسته موجودات را نبودی وجود بقا نیافتی .

جان افزای : صفت باقی ابدی را که فنا را بدو راه نبود .

دوست : سبق محبت الهی بر محبت سالك .

قد : استوای الهی .

قامت : سزاواری پرستش که هیچ کس را جز حق تعالی این سزاواری نیست .

زلف : غیبت هویت که کسی را بدان راه نیست .

موی : ظاهر هویت .

گیسو : طریق طلب به عالم هویت .

تاب زلف : کتمام اسرار الهی را گویند .

خم زلف : معضلات و مشکلات اسرار الهی را گویند .

رخ : مظهر حسن خدائی و تجلیات محض نیز گویند .

خط : جناب کبریائی را گویند .

خط سبز : عالم برزخ

را گویند .

خال : مرکز دور را گویند .

خال سیاه : عالم غیب را گویند .

چشم : صفت بصیرت الهی بر جمیع احوال از خیر و شر .

لب : کلام را گویند .

لب لعل : بطون کلام .

سر : صفت مشیت الهی .

فرق : صفت حیات الهی .

روی : مرآت تجلیات .

چهره : تجلیات که سالک بر کیفیت آن مطلع شود .

سلسله : اعتصام خلایق به حضرت الهیت به طریق عموم .

سینه : صفت علم الهیت .

دست : صفت قدرت .

ساعد : صفت قوت .

انگشت : صفت احاطت .

سخن شیرین : اشارت الهی را گویند ، انبیا را به وحی و اولیا را به الهام .

لا ابالی : باک نداشتن از حوادث و مصائب و پیش آمدها .

قسمت دوم

شمع : نور الله در قندیل دل افروخته .

صبح : طلوع احوال و اوقات .

بامداد : بدایت احوال و اوقات .

شبانگاه : نهایت احوال .

شب : عالم عمی را گویند و مقام غیب الغیب و عالم جبروت نیز گویند .

توبه : بازگشت از نقص و روی آوردن به کمال .

ایمان : مقدار دانش به حضرت حق تعالی .

اسلام : اعمال و متابعت .

دین : اعتقاد به واقعیات .

زهد : اعراض از زیادتی و فضولی دنیاوی .

عبادت : اجتهاد سالك .

روزه : قطع التفات به غیر .

زكات : ایثار و تصفیه .

كعبه : مقام وصلت .

حج : سلوك الی الله .

خرقه : صلاحیت و سلامت ظاهر .

سجاده : سند باطن .

رفتن : عروج از عالم بشریت به عالم ارواح .

دورن : عالم ملكوت .

برون : عالم ملك .

سرو : علو مرتبه .

ریحان : نوری كه از تصفیه ریاضت

در دل حاصل آید .

نشو : ترقی .

نما : عزت یافتن از پرورش ربوبیت .

سیل : غلبه احوال دل که از فرح باشد .

باران : نزول رحمت .

آب روان : فرح دل .

زردی : ضعف سلوک .

سرخی : قوت سلوک .

سبزی : کمال مطلق .

سپیدی : یک رنگی به توجه طلب یار و قطع ماسوی .

نسیم : یادآور عنایت .

مطرب : آگاه کننده در طریق .

ترانه : راز محبت .

ناله زار : آه محبت .

هدیه : نبوت و ولایت .

وصال : مقام وحدت مع الله در سراء و ضراء .

کنار : دریافت اسرار و دوام مراقبه .

فراق : غیبت از مقام وحدت .

هجران : التفات به غیر حق .

غم : بند اهتمام طلب معشوق .

وجد و فقدان و خوف : حالاتی که در دل پدید آید بعد از مفارقت و باعث طلب باشد به اهتمام تمام و متأسف از مفارقت .

کلبه احزان : وقت حزن .

حزن : حالتی که بعد از مفارقت در دل پدید آید .

غمکده : مقام مستوری .

میدان : مقام شهود .

چوگان : تقدیر امور به طریق جبر .

گوی : مقهوری سالک .

تظلم : استعانت و استعاذت بردن است به حضرت الهی از شیطان و نفس ، یا از تقصیر خود

ناله : مناجات .

فریاد : ذکر جهری .

آه : علامت جمال عشق که زبان از بیان آن قاصر است ، و علامت کمال عاشق که زبان و بیان از شرح آن عاجز است .

فغان : ظاهر کردن احوال درون .

رنج : وجود امری برخلاف ارادت دل .

مردن : راندگی از حضرت حق .

راحت : وجود امر موافق با دل .

افتادگی : ظهور

حالات الهی و ربوبیت و عدم قدرت .

بیهوشی : مقام طمس که محو صفات شود .

دیوانگی : ظفر و استیلای احکام عشق بر صفات عاشق در اعمال .

مدهوشی : استهلاک ظاهر و باطن در عشق .

بندگی : مقام تکلیف .

آزادی : مقام حریت .

بینوائی : ناتوانی .

محنت : زحمات .

فقر : خلو کلی .

سعادت : خواندن ازلی .

شقاوت : راندن ازلی .

نزدیکی : شعور به معارف اسماء و صفات و افعال الهی .

پاکبازی : توجه خالص که نه در اعمال ثواب خواهد و نه در علو مرتبه ، بلکه خالص خدای را گوید و خواهد .

حضور : مقام وحدت .

غیبت : مقام اثنیت .

گرمی : حرارت محبت .

خواب : فنای اختیاری .

بیداری : عالم صحو جهت عبودیت .

محمل : اوامر تکلیفی .

علف : شهوات و مشتهیات نفس .

ساربان : راهنما .

زر : مجاهده و ریاضت .

سیم : تصفیه ظاهری و باطنی .

شست و شوی : برداشتن خودیها که از تقصیر در وجود آمده باشد و صفای حضور عاشق و معشوق .

گوهر : معانی و صفات الله .

تجلی : آن است که چون سلطان حق بر سر بنده غالب گردد ، تا در سر او جز حق چیزی نمانده از غلبه سلطنت حق چنان گردد ، گوئی حق را می بیند . و تا یک چیز در همه هستی پیش دل بنده است نشاید که دل بنده خدای را بیند .

قال عَلِیٌّ : لَوْ کُشِفَ الْغِطاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقیناً .

امام عارفان فرمود : اگر پرده ها کنار رود بر یقینم افزوده نشود ، یعنی در دلم جز خدای چیزی نیست و آنچه هست از شئون اسمائی

و صفاتی اوست .

ای اسیر خود حجاب خود توئی

پاک باید راهت از گرد دوئی

جان چو پروانه به روی شمع باش

آنگهی در بزم وحدت جمع باش

یک دل و صد آرزو بس مشکل است

یک مرادت بس بود چون یک دل است

هر که را دل در پریشانی کشد

زود بنیادش به ویرانی کشد

جان عاشق جمع در عین فناست

مرغ آزاد است و با یار آشناست

پرده راه تو هم اوصاف توست

پرده های خویش بر در ، در نخست

دل چو از سودای نفسانی برست

بر سر تخت تجلی خوش نشست

چون فنا گردی فنا را در فنا

از بقای حق رسیدی در بقا

طالب : جوینده را گویند از راه عبودیت برای رسیدن به کمال .

شوق : حرکت دل در طلب معشوق .

حسن : جمعیت کمالات .

جلال : ظاهر شدن بزرگی معشوق از جهت استغناء از عاشق و نفی غرور عاشق .

لقا : ظهور معشوق ، چنان که عاشق را یقین شود که اوست .

لطف : پرورش دادن معشوق عاشق را .

ملاحت : نهایت کمالات است .

ظرافت : ظهور انوار از راه مشاهده .

کرشمه : التفات .

قسمت سوم

وفا : عنایت ازلی بیواسطه عمل خیر و اجتناب از شر .

خشم : ظهور صفات قهری .

کین : تسلط صفات قهری بر عاشق .

جنگ : امتحانات به انواع بلاهای ظاهری و باطنی .

صلح : قبول اعمال .

پرده : موانع میان عاشق و معشوق و آن از لوازم طریق باشد نه از جهت عاشق و معشوق .

حجاب : موانعی که عاشق را باز دارد به نوعی از جهت عاشق به ارادت معشوق .

نقاب : اندک مانعی که عاشق را باز دارد .

بام : کشف حجاب .

مستوری : تقدس کنه ماهیت

که از ادراک عالمیان پوشیده باشد .

تندی : بی نیازی حق .

تکبر : بی نیازی او از اعمال .

شهود : وجود مطلق .

گنج : مقام عبودیت .

سوانح : علم ذوقی که از عالم ارواح بر قلب انسانی نازل شود .

بصیرت : قوتی است در دل منوره به نور قدس که حقایق و بواطن اشیاء به او دیده شود ، و چون منور گردد به نور قدس و به هدایت حق ، وهم و خیال از دیده او مرتفع گردد .

جذبه : تقرب عبد است به حضرت حق به مقتضای عنایت الهی ، و مهیا گردانیدن مجموع مایحتاج بنده در طی منازل و قطع مراحل بی کلفت وسعی .

جمعیت : اجتماع همت است در توجه به سوی حضرت حق .

تفرقه : تقنع خاطر است و مشغولی به خلق .

همت عالی : همم عالیه متعلق نگردد الا به حق ، و ملتفت نشود به غیر او ، و راضی نبود به احوال و مقامات ، و توقف ننماید به اسماء و صفات ، و نظر نفرماید الا به عین ذات .

هوی : میل نفس به مقتضیات طبع .

هواجس : خاطر نفسانی .

واقعه : آنچه فرود آید به دل از عالم غیب به هر طریق که باشد .

وصل : فنای عبد است از اوصاف خود در اوصاف حق .

حجاب : انطباع صور در دل ، که مانع قبولی تجلی حقایق بود .

حریت : و آن بر مراتب است : حریت عامه از رق شهوات ، و حریت خاصه از

رق مرادات به فنای ارادت ایشان در ارادت حق ، و حریت خاصه الخاصه از رق رسوم و آثار به

فنای وجود خود در تجلی نورالانوار .

طوالع : اول چیزی که پیدا شود از تجلیات اسماء الهیه بر باطن عبد ، و مزین گرداند اخلاق و اوصافش را .

لیله القدر : شبی که سالک را به تجلی خاص مشرف گردانند ، تا به آن تجلی بشناسد قدر و رتبه خود را نسبت با محبوب .

مجذوب : عزیزی که حق تعالی او را از برای خود برگزیند و برساند او را به جمیع مقامات و مراتب .

محاضره : حضور دل با حق است .

محادثه : خطاب حق است بنده را .

موت : قمع هوای نفس .

موت ابیض : گرسنگی .

موت اخضر : ترک تجمل و تکبر و کهنه پوشی و قناعت .

موت احمر : مخالفت نفس .

سفر : توجه دل به حضرت حق .

خلوت : محادقه سر است با حق به حیثیتی که غیری مجال نیابد .

ذوق : اول درجات شهود حق(۱) .

در هر صورت این اشارات و کنایات و مصطلحات در زبان عرفان دارای مفاهیم و معانی بلند آسمانی است ، و هیچ عارف و سالکی در استعمال این کلمات در شعر و در نثر ، معانی ظاهر آن را در نظر ندارد .

سالک پس از معرفت به قرآن ، و شناخت حلال و حرام خدا ، و توسل به انبیاء و ائمه ، و راهبری یک عالم ربانی واجد شرایط ، همچون آخوند ملا محمد

۱ تفصیل و توضیح بیشتر این اصطلاحات را در رساله اصطلاحات درویش محمد طبسی نگاه کنید .

بهاری ، آخوند ملا حسینقلی همدانی ، مرحوم قاضی ، مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی ، عارف بالله و عاشق آگاه

حضـرت امام خمینی ، باید سـیرش را به سوی محبوب ادامه دهد ، و قطع داشـته باشد ، که در این مسیر اگر در تمام حرکات و شئونش همـاهنگی کامـل بـا شـرع و فقاهت داشـته باشـد ، و از تقوای لازم بهره ای برای او باشـد به وصال و لقای محبوب می رسد .

و اگر از غیر این راه عبور کنـد ، یعنی بـدون معرفت و عمل و رعایت حلال و حرام ، متوقع نجات و لقاء باشد ، جز ضـلالت و گمراهی و تباهی و هلاکت نصیبی نخواهد برد .

سالـک بـا تمـام وجود بایـد بیـدار باشـد ، که دچـار قطب و پیرو شـیخ و خانقاه و اوراد و اذکار غیر وارد نگردد ، که تبرزین و کشـکول و خانقاه و قطب و مریدی و مرادی نه اینکه کسـی را به جائی نرساند ، بلکه از کمال و رشد هم بازداشت چرا که سر تمـام خانقاه ها به شـهادت تاریـخ و عمل اهل خانقاه همیشه در توبره دولت های سـتمگر و حـاکمان زورگو بوده ، و بخصوص در دوران ما تمام خانقاه ها سـر در توبره اسـتعمار داشتند ، که پس از انقلاب عظیم اسلامی ایران به رهبری امام خمینی بزرگ اسناد این مسئله بر ملا و آشکار گشت .

مسافر آن بود که بگذرد زود

زخود صافی شود چون آتش از دود

سلوکش سیر کشفی دان زامکان

سوی واجب بترک شین نقصان

به عکس سیر اول در منازل

رود تا گرد او انسان کامل

بدان اول که تا چون گشت موجود

که تا انسان کامل گشت مولود

در اطوار جمادی بود پیدا

پس از روح اضافی گشت دانا

پس آنگه جنبشی کرد او زقدرت

پس از

وی شد زحق صاحب ارادت

به طفلی کرد باز احساس عالم

درو بالفعل شد وسواس عالم

چو جزویات شد در وی مرتب

به کلیات ره برد از مرکب

غضب گشت اندرو پیدا و شهوت

وزیشان خاست بخل و حرص و نخوت

به فعل آمد صفت های ذمیمه

بتر شد از دد و دیو و بهیمه

تنزل را بود این نقطه اسفل

که شد با نقطه وحدت مقابل

شد از افعال وحدت بی نهایت

مقابل شد از این رو با بدایت

اگر گردد مقید اندرین دام

به گمراهی بود افزون زانعام

اگر نوری رسد از عالم جان

ز فیض جذبه یا از نور برهان

دلش با نور حق همراز گردد

از آن جائی که آمد باز گردد

زجذبه یا ز برهان یقینی

رهی باید به ایمان یقینی

کند یک رجعت از سجین فجار

رخ آرد سوی علیین ابرار

به توبه متصف گردد در آن دم

شود در اصطفا زاولاد آدم

ز افعال نکوهیده شود پاک

چو ادریس نبی آید بر افلاک

چو یابد از صفات بد نجاتی

شود چون نوح از آن صاحب ثباتی

نماید قدرت جزویش در کل

خلیل آسا شود صاحب توکل

ارادت با رضای حق شود ضم

شود چون موسی اندر باب اعلم

ز علم خویشتن یابد رهائی

چو عیسی نبی گرد سمائی

دهد یکباره هستی را به تاراج

درآید از پی احمد به معراج

رسد چون نقطه آخر به اول

در آنجا نی ملک ماند نه مرسل

حکمت : در گشایش کار با توجه به حضرت او

وقتی انسان با روی دل روی به سوی محبوب کنـد ، وقتی انسان خویش را از شوائب امراض نفسانی علاج کند ، وقتی انسان با تمام وجود حق را بخواهد ، چرا تمام درهای خیر دنیا و آخرت به رویش باز نگردد ؟

محمد بن حسین خطیبی بلخی در این زمینه در توضیح آیه :

إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً (۱) .

می گوید : شما

درهای غیب را بزنید تا ما گشائیم ، آخر سنگ خارا توانستیم شکافتن و آب خوش از وی پدید آوردیم ، و آتش از وی ظاهر کردیم ، چون تو طالب باشی دل سنگین تو را هم توانیم شکافتن و از وی آتش محبت ، و آب راحت توانیم ظاهر کردن .

آخر بنگر که خاک تیره پی کوب کرده را ، بشکافتیم و سبزه جان فزا رویانیدیم و پیدا آوردیم ، همچنین از زمین مجاهده توهم توانیم گلستان آخرتی ظاهر کردن و پیدا آوردن .

آخر بدین خوان کرم ما چه نقصان دیده ای که چنین نومید شده ای .

اللّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ (۲) .

یعنی چون الله یکی است تقدیر او برآید و بس ، تو دل به الله نه و این تدبیرها و آرزوها را از کتف های خود بیرون انداز و برو این بیخک های مرادها و پیشنهادها را از خود بتراش و از هر چه می ترسی که بیاید آمده گیر و این شیشه وجود را شکسته گیر ، چو همچنین خواهد شدن ، پس مشغول شدن به حضرت باری اولی بود .

سئوال کرد ، که کریم چون چیزی بدهد باز بستاند ، گفتم : اگر پدر درستهای زر و سیم را بیارد و پیش دختر و پسر بریزد و گوید : که این از آن شماست و باز از پیش ایشان برگیرد تا بجائی نهد و ایشان بگریند که چرا از پیش ما برداشتی و باز بردی ، پدر گوید : از بهر آن برمی دارم تا روز جهاز و عروسیتان بباشد ، اگر همین

۱ فتح (۴۸) : ۱ .

بقره (۲) : ۲۵۵ .

ساعت شما را بدهم بنا جایگاه خرج کنید و آن روز که بایستتان شود شرم زده و تا تشویش بمانید ، کرم این است که از پیش شما برگیرم ، نه آنک کار را به شما مهمل فرو گذارم و دیگر آنک شما را درین حجره به مهمانی فرود آورده ایم ، چون یگانگی ورزیدیت به سرای خاص برم و در آنجایتان ساکن گردانم ، اگر شما را دادیمی همه را تلف کردتانی و ربایندگان ربودندی و به غارت بردندی و به هوا و آفتاب سوخته شدندی و از سرما فرسوده گشتیدیتی ، پس کرباس ها را در آن عیبه پم دانه نهادیم و ابریشمین را در گنجینه تخم پیله نهادیم ، تا اگر دزدان این را ببرند کلید آن گنجینه را بانیابند که ببرند ، و آن قفل را نتوانند که بگشایند .

این بود قسمت بسیار بسیار کمی از حکمت ها ، که همچون دریای خروشان بی پایانی در برابر دیدگان دل موج می زند ، به فرموده حضرت صادق (علیه السلام) در متن روایت ، از جمله مراحل زکات گوش استماع حکمت و عمل به آن است ، تا بدینوسیله خیر کثیر نصیب انسان گردد .

در دنباله روایت امام صادق (علیه السلام) می فرماید : مرحله دیگر زکات گوش استماع قرآن و فوائد دین از موعظه و نصیحت و اعراض از کذب و غیبت و اشباه آن است .

توضیح و تشریح استماع قرآن و موعظه و نصیحت را بخواست خدا در باب هفتاد و دوم و هفتاد و سوم کتاب با عظمت مصباح الشریعه و کذب را در

باب چهل و ششم و غیبت را در باب چهل و نهم خواهید خواند .

در این قسمت برای خالی نبودن عریضه ، کلماتی را در باب نصیحت از کتاب انسان کامل برای شما نقل می کنیم ، که دقت در همین نصیحت مختصر برای بیداری و بینائی بس است .

بدان که آدمیان چون بی اختیار خود به این عالم آمدند ، از صدهزار کس که بیامدند ، و برفتند ، یکی چنان بود که خود را به حقیقت دانست ، و این عالم را

چنان که این عالم است بشناخت و بدانست که از کجا می آید و به کجا می رود ، یعنی مبدء و معاد خود را به علم الیقین و عین الیقین بشناخت و بدید .

باقی ، جمله نابینا آمدند و نابینا رفتند .

وَمَن كَانَ فِي هذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَهِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا (١) .

هر یک در مرتبه ای از مراتب حیوانی فرو رفتند و به مرتبه انسانی نرسیدند ، از جهت آنکه در این عالم به شهوت بطن و به شهوت فرج و دوستی فرزند مشغول بودند ، و از اول عمر تا آخر عمر سعی و کوشش ایشان و جنگ و صلح ایشان از بهر این بود . و به غیر از این سه چیز ، چیزی ندانستند و ندیدند .

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَايَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَايَسْمَعُونَ بِهَا أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (٢) .

و بعضی کسان از این سه بت خلاص یافتند و به سه بت دیگر ، عظیم تر از این گرفتار شدند

، و از این سه حجاب بگذشتند و به سه حجاب دیگر ، قوی تر از این فرو ماندند و آن :

دوستی آرایش ظاهر ۲ و دوستی مال ۳ و دوستی جاه هستند .

و این سه بتان عظیم تراند و این سه حجاب قوی تر است ، ای درویش دنیا همین بیش نیست ، و این هر شش شاخه های دنیااند ، و این سه شاخه آخرین چون قوی شوند و غالب گردند ، آن سه شاخه اول ضعیف شوند و مغلوب گردند .

و اهل دنیا هر یک در زیر سایه یکی از این شاخه ها نشسته اند ، یا در زیر جمله

۱ اسراء (۱۷) : ۷۲ .

۲ اعراف (۷) : ۱۷۹ .

نشسته اند ، و پناه به سایه این شاخه ها برده اند ، از جهت آنکه تا راحتی و لذتی به نفس ایشان برسد ، و مراد نفس ایشان حاصل گردد .

نمی دانند که زیر هر مرادی ده نامرادی تعبیه است ، بلکه صد ، بلکه هزار ، و کسی از بهر یک خوشی تحمل هزار ناخوشی چون کند .

دانا هرگز این تحمل نکند ، ترک آن یک خوشی کند ، اما نادان ترک آن یک خوشی نکند ، از سبب غفلت بنا بر غفلت ، یعنی نادان طلب آن یک خوشی کند و غافل باشد از آنکه این یک خوشی را چندین ناخوشی از غفلت است .

أُولئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ .

ای درویش این شاخه های دنیا که گفته شد خود سایه است ، نه اینکه این شاخه ها سایه ای دارد ، از جهت

آنکه دنیا خود سایه است و وجود ظلی دارد ، می نماید اما حقیقتی ندارد و از این سایه ، راحتی به کسی نرسد ، بلکه از این سایه رنج و زحمت زیادت شود ، از این جهت آنکه این سایه خنکی ندارد و دفع گرما نمی کند بلکه حرارت و آتش می انگیزد .

ای درویش به حقیقت حجاب هفت آمد ، یکی دوستی نفس و دوستی این شش چیز دیگر از برای نفس ، این هفت چیز هر یک دوزخی اند ، دوزخ های بی پایان و هر یک نهنگی اند ، نهنگان گرسنه ، هر زمانی چندین هزار کس فرو می برند و همچنان گرسنه اند

جمله اوصاف ذمیمه و اخلاق ناپسندیده در آدمی بواسطه این هفت چیز باز پیدا می آیند ، و این چندین هزار بلا و فتنه و رنج و عذاب که با آدمی رسد در دنیا و آخرت بواسطه این هفت چیز می رسد ، آدمی از این همه غافل و به غفلت روزگار می گذارد .

أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولِئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ .

چون از خواب غفلت بیدار شود ، و از مستی هشیار گردد ، و به مرتبه انسانی به کمال عقل رسد و این عالم را چنان که این عالم است بداند و ببیند ، البته از این عالم سیر شود و نفرت گیرد ، و علامت این آن باشد که در این عالم چنان باشد که مرغ در قفس ، یا کسی که در زندان است .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : أَلدُّنْیا سِجْنُ الْمُؤمِنِ .

و علامت این آن باشد که در وقتی که

از این عالم خواهد که بیرون رود ، سخن او این باشد که :

فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَهِ . وَزَكاهُ اللِّسانِ النُّصْحُ لِلْمُسْلِمينَ وَالتَّيَقُّظُ لِلْغافِلينَ وَكَثْرَهُ التَّسْبيحِ وَغَيْرُهُ .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

برای زبان دو زکات است : ۱ نصیحت مسلمانان و بیدار کردن غافلان ، ۲ کثرت تسبیح و ذکر و تحمید و تهلیل .

مفصل مسئله نصیحت مسلمین و بیدار کردن اهل غفلت با خواست حق در باب شصت و چهارم مصباح الشریعه امر به معروف و نهی از منکر خواهد آمد ، و مسئله تسبیح و تحمید و تهلیل در باب پنجم مصباح در رابطه با ذکر در جلد سوم شرح ، در صفحه نود و سه به بعد گذشت .

وَزَكاهُ الْيَدِ الْبَذْلُ وَالْعَطاءُ وَالسَّخاءُ بِما أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْكَ بِهِ ، وَتَحْريكُها بِكِتابَهِ الْعِلْمِ وَمَنافِعَ يَنْتَفِعُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ فی طاعَهِ اللهِ ، وَالْقَبْضُ عَنِ الشُّرُورِ .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

زکات دست ، بخشش و عطا و سخا از نعمت هائی است که خداوند به تو عنایت کرده ، که توضیح مفصل این مسئله در باب پنجاه و سوم مصباح در قسمت سخا خواهد آمد .

و مرحله دیگر زکات دست نوشتن کتاب ها و مقالات علمی برای حفظ دین و بیداری مسلمین است ، و انجام کارهائی که مسلمانان در طاعت حق از آن بهره ببرند ، مانند ساختن مسجد ، مدرسه علمی ، صندوق قرض الحسنه و از این قبیل امور ، و نیز زکات دیگر دست حفظ آن از ایجاد شر است ، مثل زدن به سر مردم بی گناه ، دعوای بدون دلیل ، امضاء ناحق ،

نوشتن و پخش کردن باطل و از این قبیل امورات .

دین الهی را با نوشتن کتب اسلامی زنده نگاه داشتند

راستی از جمله علل بسیار مهمی که تاکنون باعث حفظ دین الهی از دستبرد حوادث از زمان و قرون و حملات شیاطین شده ، نوشتن آثار الهی و اسلامی بوسیله عالمان ربانی است .

برای اینکه بدانید در این زمینه بزرگان شیعه متحمل چه زحماتی شدند باید به کتابهای بی نظیر اعیان الشیعه ، الذریعه الی تصانیف الشیعه و الغدیر علامه امینی ، و فهرست کتابخانه های آستان قدس ، مجلس ، ملك ، وزیری یزد مراجعه کنید .

اگر نوشته های با عظمت اصول چهارصدگانه اصحاب بزرگوار ائمه ، و نوشته های شیخ متقدمین حضرت صدوق همچون ، من لا یحضر ، خصال ، توحید ، عیون اخبار الرضا ، اعتقادات ، علل الشرایع ، معانی الاخبار ، و نوشته های ثقه المحدثین محمد بن یعقوب کلینی همچون : اصول و فروع وز روضه کافی ، و نوشته های مرجع کم نظیر شیعه در سخت ترین عصر مرحوم شیخ طوسی همچون : تهذیب ، استبصار ، عده ، رجال ، تبیان ، خلاف ، و پانصد و سی جلد نوشته های علامه حلی و سیصد جلد نوشته های فیض کاشانی ، و چندین جلد نوشته های شیخ حر عاملی و از جمله وسائل ، و هفتاد جلد نوشته های علامه مجلسی و از همه مهم تر مرآت العقول و بحارالانوار ، و نوشته هائی همچون مستدرك الوسائل و نوشته هائی همچون : جواهر الکلام ، ریاض ، مسالك ، شرایع ، و نوشته های شیخ انصاری ، و سایر فقها ، مفسران ، ادبا ،

شعرا ، حکما ، و عرفای شیعه نبود ، امروز ما از دین خدا چه خبر داشتیم ؟ !

و اگر در این قرن که قرن پانزدهم هجری و بیستم میلادی است ، بیانیه های آتشین ، و اعلامیه های بیدارگر و فتاوی بسیار بسیار حساس و نوشته های فقهی و اصولی و عرفانی حضرت امام خمینی مد ظله العالی نبود ، ما از اساس دین و حقایق الهی چه خبر داشتیم ؟

اینان بودند که با زکات دست در مقام حفظ دین و حفظ امت از انواع شرور و فتن و محن برآمدند ، ورنه تاکنون یهود و نصاری و یا دیگران کمترین اثری از دین خدا و فرهنگ انبیا و امامان در صفحه زمین باقی نگذاشته بودند ! و اگر این همه مساجد و محافل و مدارس و حوزه ها و صندوق های قرض الحسنه و خیریه و ایتام ، که با زکات مال و دست اهل جود و کرم بنا شده ، نبود ملت اسلام با چه مشکلات و سختی هائی روبرو بودند ؟

در هر صورت زکات دست ، نوشتن حقایق ، و انجام اعمال نیک در طاعت خدا ، و جود و بخشش و عطا و حفظ آن از شرور و ایجاد ضربه و ضرر نسبت به مسلمین و مؤمنین است .

وَزَکاهُ الرِّجْلِ السَّعْیُ فی حُقُوقِ اللهِ تَعالی مِنْ زِیارَهِ الصّالِحینَ وَمَجالِسِ الذِّکْرِ وَإِصْلاحِ النّاسِ وَصِلَهِ الرَّحِمِ وَالْجِهادِ وَما فیهِ صَلاحُ قَلْبِکَ وَصَلاحُ دینِکَ .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

زکات پا رفتن به جائی است که از حقوق خداست مانند :

۱ زیارت عباد شایسته .

۲ مجالس علم .

۳ جلسه

اصلاح و صلح بین مسلمانان .

۴ صله رحم .

۵ جهاد .

۶ و هر جا که صلاح قلب و دین در آن است .

مسئله زیارت حق و عباد صالح الهی

اسلام به مسئله زیارت حق و عباد شایسته و دیدار عالمان ربانی و مؤمنین اهمیت فوق العاده ای داده است ، چرا که در این زیارات بهره های دنیائی و آخرتی و گاهی منافع بی نهایت برای فردای آخرت نصیب انسان می شود .

علی (علیه السلام) در تفسیر قد قامت الصلاه فرموده اند :

حانَ وَقْتُ الزِّیارَهِ وَالْمُناجاتِ وَقَضاءِ الْحَوائِجِ وَدَرْکِ الْمُنی وَالْوُصُولِ إلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

وقت زیارت حضرت حق ، و مناجات با او ، و قضاء حوائج و درک آرزو ، و اتصال و وصول به حضرت الله رسید !

در روایت آمده : روزی پیامبر نشسته بودند ، در حالیکه علی و فاطمه و حسن و حسین اطراف حضرت بودند ، فرمود : چگونه است وقتی کشته شوید ، و قبور شما پراکنده باشد ، حضرت حسین (علیه السلام) عرضه داشت کسی ما را زیارت می کند ؟ فرمود آری گروهی از امتم به امید بر وصله من شما را زیارت می کنند ، چون قیامت شود ، به نزد آنان آیم و از اهوال قیامت نجاتشان خواهم داد .

و حضرت فرمودند اگر کسی مرا زیارت کند ، یا یکی از افراد ذریه مرا زیارت

کند ، قیامت به زیارتش خواهم آمد و او را از رنج های قیامت نجات خواهم داد .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود ، هر کس قبر رسول خدا را زیارت کند ، در جوار او خواهد بود .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : هر کس

امیرالمؤمنین (علیه السلام) را عارف به حقش بدون تجبر و تکبر زیارت کند همانند اجر صد هزار شهید برای اوست ، و گناهان گذشته و آینده اش مورد بخشش قرار خواهد گرفت ، و در قیامت به حال امن وارد خواهد شد ، و حساب بر او سبک گرفته شود ، و ملائکه از او استقبال خواهند کرد ، چون شیعه از زیارت به منزلش برگردد . بوسیله ملائکه عیادت شود اگر مریض شود ، و مشایعت گردد اگر بمیرد و تا هنگام قرار گرفتن در قبر ملائکه برای او استغفار کنند .

و در روایت آمده : هر کس حسین (علیه السلام) را زیارت کند در صورت عرفان به حقش ، ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول به او داده شود ، و گناه گذشته و آینده اش آمرزیده شود .

در روایت آمده : زیارت حضرت سید الشهداء موجب طول عمر و حفظ نفس و مال و زیارت رزق و رفع ناراحتی ها و علت قضاء حاجات است .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : اگر بر اثر مشقت و دوری خانه نتوانستید به زیارت ما بیائید ، بالای منزل روید و دو رکعت نماز بگذارید ، و با سلام به قبر ما اشاره کنید ، که این سلام و زیارت شما به ما می رسد .

راوی به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کرد : وقتی قادر به زیارت شما نباشم چه کنم ؟ فرمود : اگر نتوانستی بیائی روز جمعه غسل کن یا وضو بگیر ، و بر بام خانه برو و دو رکعت نماز بخوان و به طرف من توجه کن

، که هر کس مرا در حیاتم زیارت کند ، پس در مماتم زیارت کرده و هر کس در مماتم مرا زیارت کند ، مانند این است که در حیاتم زیارتم کرده است .

در باب زیارت همه ائمه (علیهم السلام) چه در حیات ، چه در ممات روایات بسیار زیادی به مضامین بالا وارد شده ، که دلالت بر اهمیت زیارت عباد شایسته چه در حیات آنان ، چه در ممات آنان دارد .

امام صداق (علیه السلام) می فرماید : هر کس قدرت بر صله نسبت به ما را ندارد ، شایستگان از موالیان ما را صله کند ، و هر کس قدرت بر زیارت ما را ندارد ، خوبان از موالیان ما را زیارت کند ، که ثواب زیارت آنان ، زیارت ماست .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : دوستانم را از جانب من سلام برسانید ، من می گویم خدا رحمت کند آن بنده ای که با دیگری بنشیند و در مسائل ما سخن بگویند ، که سومی آنها ملکی است که جهت آنان استغفار کند ، در نشستن شما با یک دیگر و سخن در فرهنگ ما احیاء دین ماست ، بهترین مردم بعد از ما کسانی هستند ، که در امر ما سخن بگویند و به امر ما بر گردند .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : کسی که به دیدار برادر مؤمنش در منزلش برود ، و نیتی جز زیارت برادر مؤمن نداشته باشد ، او را از زیارت کنندگان خدا می نویسند . و بر خداست که زائرش را اکرام کند .

و نیز آن حضرت فرمود : زیارت مؤمن برای

خدا بهتر از آزاد کردن ده بنده مؤمن است . و هر کس عبد مؤمنی را آزاد کند ، به هر عضوش ، عضوی از جهنم آزاد می شود .

و اما کسی که به زیارت برادر مؤمن برود ، برای اینکه مشکلی از او حل کند ، یا حاجتی از او روا نماید ، یا در مرضش از او عیادت کند ، ثواب های عظیم به او خواهد رسید(۱) .

مجالس علم

۱ مجموع روایات باب زیارت را در کتاب زیارت بحار و مستدرک سفینه ۴/۳۲۷ به بعد ببینید .

رفتن به مجالس علم جهت رشد عقل و کمال روح ، و یافتن واقعیات ، و به دست آوردن معرفت ، به حقیقت زکات پای انسان است . و در ادای این زکات است ، که بهترین بهره های مادی و معنوی نصیب انسان می گردد .

به حقیقت که در تمام روی زمین هیچ مجلسی ، ارزنده تر و پر بهره تر و نافع تراز مجلس علم نیست ، مجلس علم مجلس حق ، مجلس نور ، و بنا بر روایات باغی از باغهای بهشت است .

رسول خدا فرمود : هر که راهی رود که در آن دانشی جوید ، خداوند او را به راه بهشت برد و به راستی فرشته ها برای طالب علم پرها و بالهای خود را فرو نهند به نشانه رضایت از او ، و این محقق است که برای طالب علم هر که در آسمان و در زمین است آمرزش خواهد ، تا برسد به ماهیان دریا .

فضیلت عالم بر عابد چون فضیلت ماه است بر ستارگان در شب چهارده و براستی

علمـا وارث پیامبراننـد زیرا پیـامبران دینـار و درهمی به ارث نگذاشـتند ولی ارث آنهـا علم بـود و هر کس از آن برگرفت بهره فراوانی برده .

ابوبصـیر می گویـد از حضـرت صادق شـنیدم می فرمود : هر که کار خیری یاد بدهد ، مانند کسـی که بدان عمل کند اجر می برد ، گفتم اگر او هم به دیگری یاد دهـد به معلم اول ثواب آن عمل می رسـد ؟ فرمود این ثواب برای او جاری است ، اگر به همه مردم هم یاد بدهد ، گفتم اگر معلم بمیرد ؟ فرمود اگر چه بمیرد .

امـام چهـارم حضـرت سـجاد (علیه السـلام) فرمود : اگر مردم می دانسـتند در طلب علم چه فایـده ای است دنبـال آن می رفتند گرچه خون دل در راه آن بریزند ، و به گرداب ها فرو شوند .

براستی خـدای تبـارک وتعـالی به دانیـال وحی فرمود ، مبغوض ترین بنـدگانم نزد من نـادانی است که حق اهـل علم را سـبک شمارد و از آنان پیروی نکند ، و دوست ترین بندگانم نزد من پرهیزکار طالب ثواب شایان و ملازم علما و پیرو

بردباران و پذیرای از حکمت شعاران است(۱) .

جلسه صلح بین مسلمین

بر اثر حوادث و پیش آمدها ، و امور مالی و خانوادگی ، و گاهی کم ظرفیتی ها بین دو دوست مسلمان ، دو ملت مسلمان ، دو خانواده مؤمن ، دو زن و شـهر ، پدر و مادر ، فرزند و مادر ، معلم و متعلم ، دو شریک در کار ، نزاع و اختلاف پیش می آید . چه بهتر که خود اینان در پی قوانین ثمربخش الهی به صلح و

مصالحه با هم برخیزند ، و اگر نشد بر سایر مؤمنین و افراد مسلمان است که برای اصلاح و صلح بین آنان حرکت کنند ، که این حرکت به قول امام صادق (علیه السلام) زکات پا است و این حرکت در پیشگاه حضرت حق از ثواب بسیار عظیم برخوردار است .

قرآن مجید در آیات متعددی به این حقیقت ثمربخش امر می کند ، و از مردم می خواهد برای صلح بین افرادی که نزاع دارند بپا خیزند و به این امر مهم الهی اهتمام ورزند .

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ (۲) .

تقوای خدا را پیشه کنید و بین خودتان اصلاح کنید ، خدا و رسول را اگر ایمان دارید اطاعت کنید .

وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ

۱ کافی کتاب علم .

۲ انفال (۸) : ۱ .

أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱) .

اگر دو طایفه از اهل ایمان به قتال و دشمنی برخیزند ، شما مؤمنین در میان آنان صلح را برقرار کنید ، و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد ، با طایفه ظالم بجنگید تا به فرمان خدا آیند . پس هرگاه طایفه ظالم به حکم حق برگشت ، با حفظ عدالت میان آنان آشتی دهید ، و همیشه عدالت کنید ، که خدا اهل عدل را بسیار دوست دارد .

به حقیقت مؤمنان برادر یکدیگرند ، پس همیشه بین برادران ایمانی چون نزاعی شود صلح

ایجاد کنید ، و خداترس و پرهیزکار باشید که مورد رحمت الهی قرار گیرید .

پیامبر اسلام در یک سخنرانی فرمودند :

هر کس برای صلح بین دو نفر حرکت کند ، ملائکه تا وقت بازگشت به او درود فرستند ، و اجر شب قدر به او عطا شود ، و هر کس برای جدائی بین دو نفر حرکت کند به قدر اجر اصلاح کننده بار در پرونده او خواهد آمد ، و لعنت حق بر او حتم خواهد گشت تا داخل جهنم گردد ، و در آنجا عذابش دو چندان خواهد بود(۲) .

و نیز آن حضرت فرمود :

مَنْ مَشی فی إصْلاح بَیْنَ إمْرَءَه وَزَوْجَها أعْطاهُ اللهُ اَجْرَ ألْفَ شَهید قُتِلُوا فی سَبیلِ اللهِ حَقّاً وَکانَ لَهُ بِکُلِّ خُطْوَه یَخْطُوها وَکَلِمَهٌ فی ذلِکَ عِبادَهُ سَنَه قیامٌ لَیْلُها وَصِیامٌ نَهارُها(۳) .

هر کس برای آشتی بین زن و شوهر حرکت کند ، ثواب هزار شهید کشته شده به حق را در راه خدا دارد ، و برای هر قدم و هر کلمه ای در این راه ثواب یکسال عبادت برای اوست که شبهایش به قیام و روزهایش به روزه گذشته .

فی وَصِیَّهِ مَوْلانا أمیرِالْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) عِنْدَ الْوَفاهِ قالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ (صلی الله علیه وآله)یَقُولُ : صَلاحُ ذاتِ الْبَیْنِ أفْضَلُ مِنْ إقامَهِ الصَّلاهِ وَالصَّوْمِ ، وَإنَّ الْمُبیرَهَ وَهِیَ الْحالِقَهُ لِلدّینِ فَسادُ ذاتِ الْبَیْنِ وَلا قُوَّهَ إلاّ بِاللهِ(۱) .

در وصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگام وفات آمده : از رسول خدا شنیدم می فرمود : اصلاح بین دو نفر بهتر از اقامه نماز و روزه است ، و قطع کننده دین انسان به حقیقت فساد ایجاد کردن بین دو

نفر است و قوتی نیست مگر به خدا .

امام هفتم حضرت کاظم (علیه السلام) فرمود : در انجیل آمده :

طُوبی لِلْمُصْلِحینَ بَیْنَ النّاسِ اُولئِکَ هُمُ الْمُقَرَّبُونَ یَوْمَ الْقِیامَهِ(۲) .

خوشا به حال اصلاح کنندگان بین مردم ، اینان در قیامت از مقربین هستند .

پیامبر اسلام در آویختگان به شاخه های درخت طوبی فرمود :

وَمَنْ أصْلَحَ بَیْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَالْوالِدِ وَوَلَدِهِ وَالْقَریبِ وَقَریبِهِ وَالْجارِ وَجارِهِ وَالأَجْنَبِیِّ وَالاْجْنَبِیَّهِ فَقَدْ تَعَلَّقَ مِنْهُ بِغُصْن(۳) .

کسی که بین زن و شوهر و پدر و فرزند و دو قوم و خویش ، و همسایه و همسایه و غریبه و غریبه اصلاح کند به شاخه آن آویخته .

۱ مستدرک سفینه الحبار : ۶/۳۰۱ .

۲ مستدرک سفینه الحبار : ۶/۳۰۱ .

۳ مستدرک سفینه الحبار : ۶/۳۰۱ .

صله رحم

از مسائل بسیار مهم و از عبادات بسیار پر قیمت صله رحم است ، لازم است انسان قسمتی از اوقات خود را وقف دیدن و زیارت پدر و مادر و برادر و خواهر و اقوام دور و نزدیک کند و گاه گاهی از آنان دلجوئی نموده و مشکلات ایشان را حل کند ، ترغیب فوق العاده اسلام به صله رحم نه فقط برای دیدن تنهای آنان است ، بلکه بیشتر برای رفع حوائج و حل سختی ها و درمان دردهای آنان است . و حتی نباید از رحمی که با انسان قطع رحم کرده و سر تافته قطع کرد و سر تافت .

قالَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) : صِلُوا أرْحامَکُمْ وَلَوْ بِالسَّلامِ یَقُولُ اللهُ تَبارَکَ وَتَعالی : وَاتَّقُوا اللهَ الَّذی تَسائَلُونَ بِهِ وَالاْرْحامَ .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود : صله رحم بجای آرید گرچه به

یک سلام باشد . خداوند تبارک و تعالی می فرماید : خدائی را که به نام او از یکدیگر درخواست می کنید بپرهیزید ، و در باره ارحام کوتاهی ننمائید .

داود رقی می گوید به حضرت صادق (علیه السلام) وارد شدم ، فرمود ای داود روزهای پنج شنبه اعمال شما بر ما عرضه می شود ، در پرونده ات چیزی دیدم که مرا خوشحال کرد و آن صله تو در باره پسر عمویت بود ، این صله مرگ او را نزدیک می کند و از رزق تو چیزی کم نمی نماید ، داود می گوید پسر عموئی داشتم ناصبی که دارای فرزندان زیاد بود ، و احتیاج به مال داشت ، چون خواستم به مکه روم سفارش کردم به او از مال من کمک کنند ، وقتی خدمت حضرت رسیدم مرا از این عملم خبر داد .

منصور دوانیقی به حضرت صادق (علیه السلام) عرضه داشت حدیثی در صله رحم بگو تا مهدی پسرم را از آن خبر دهم ، فرمود پدرانم از جدم علی (علیه السلام) از رسول

خدا (صلی الله علیه وآله) نقل کردند ، مردی سه سال بیشتر از عمرش باقی نیست صله رحم بجا می آورد ، خداوند آن را سی سال قرار می دهد ، و مردی سی سال از عمرش باقی است قطع رحم می کند خداوند آن را سه سال قرار می دهد ، سپس این آیه را تلاوت فرمود :

يَمْحُوا اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (١) .

منصور عرضه داشت این حدیث منظورم نبود ، فرمود همانگونه پدرانم از علی (علیه السلام) از رسول اسلام (صلی الله علیه

وآله) نقـل كرده انـد : صـله رحم آبـاد كننـده ديـار و اضافه كننـده عمرهاست اگر چه اهلش از اخيار و خوبان نباشـند ، گفت حـديث خوبى است ولى اين را نمظور نداشـتم ، فرمود پدرانم از على (عليه السـلام) از رسول خدا (صـلى الله عليه وآله)آورده اند : صله رحم حساب را آسان و آدمى را از بد مردن حفظ مى كند ، منصور گفت : آرى اين حديث را مى خواستم .

عَنْ رَسُولِ اللهِ (صلى الله عليه وآله) إنَّهُ قالَ : ألرَّحِمُ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ الاْرْضِ إلىَ السَّماءِ يَقُولُ : مَنْ قَطَعَنى قَطَعَهُ اللهُ وَمَنْ وَصَلَنى وَصَلَهُ اللهُ .

پيامبر خدا (صـلى الله عليه وآله) فرمود : رحم ريسمانى كشيده از زمين به آسمان است مى گويد : هر كس مرا قطع كند ! خدا قطعش كند و هر كس مرا وصل كند خدا وصلش كند

در حـديث آمـده پيـامبر فرمود : هر كس بـا جان و مال بسوى قوم خويش براى صـله رحم برود ، اجر صـد شـهيد دارد و به هر قـدمى چهـل هزار حسـنه براى اوست ، چهـل هزار سـيئه از نامه اش محو مى گردد و چهل هزار درجه به او عنايت مى شود ، و مانند اين است كه صد سال در حال صبر و احتساب خدا را عبادت كرده .

۱ رعد (۱۳) : ۳۹ .

روايـات باب صـله رحم ، و گناه قطع رحم بسيار زياد است مى توانيـد به جلـد هفتاد و شـش و هفتاد و هفت و هفتاد و هشـت بحار و مستدرک سفينه البحار جلد چهارم و ساير كتب حديث مراجعه كنيد .

شرح شركت در جهاد فى

سبیل الله در باب هشتادم مصباح الشریعه با خواست خداوند بطور مفصل خواهد آمد .

امام صادق (علیه السلام) در جمله آخر این قسمت از روایت باب زکات می فرماید : و زکات دیگر پایت ، شرکت در جائی است که صلاح قلب و دین توست ، و آنجا بدون شک مجالس مذهبی و مساجد الهی و مجلس اخیار ، و محفل عارفان و اولیاء خداست ، که در این گونه محافل شهوات مهار می شوند ، و معرفت آدمی به خدا و قیامت و معارف اضافه می گردد ، و در این مجالس نفس اهل حال روان مرده را زنده و قلب غافل را بیدار می کند .

هذا مِمّا يَحْتَمِلُ الْقُلُوبُ فَهْمُهُ وَالنُّفُوسُ اسْتِعْمالُهُ وَما لا يُشْرِفُ عَلَيْهِ إلاّ عِبادُهُ الْمُقَرَّبُونَ الْمُخْلِصُونَ أكْثَرُ مِنْ أنْ يُحصى وَهُمْ أرْبابُهُ وَهُوَ شِعارُهُمْ دُونَ غَيْرِهِمْ .

امام صادق (علیه السلام) در پایان این روایت بسیار مهم می فرماید : آنچه در باب زکات ذکر شد به اندازه طاقت فهم مردم بود ، و به مقداری که برای نفوس مردم قابل عمل است

اما آنچه که از اسرار این مسئله و حقایق این برنامه مهم الهی برای بندگان مقرب و مخلص حضرت حق معلوم است و آن بزرگواران بر آن اشراف و اطلاع دارند بیش از آن است که به شماره آید ، که راه بردن به کنه حقایق و اطلاع بر باطن اسرار ، و فهم دقایق الهیه کار عباد مقرب و مخلص است و دیگران را بر آن راهی نیست ! !

پروردگارا ، معبودا ، این قسمت از شرح در ساعات آخر عصر جمعه ، با لطف

و محبت تو

پایـان پـذیرفت ، مرا جز تـو امیـدی نیست ، و برایم غیر عنـایت تـو تکیه گـاهی نمی باشـد ، بـا کرم بی نهـایت و لطف عمیم و رحمت و مرحمتت مرا مهلت ده تا این راهی که فقط و فقط از باب فضـیلت پیش پایم گـذارده ای تا آخر بپیمایم ، عنایتی کن که دنباله این شـرح تا پایان آن ادامه یابد ، شاید از توجه مخصوصت به این گدای راه نشـین خدمتی به دین و به خلق تو انجام گیرد ، محبوبـا به من اجـازه ده در پایـان این اوراق و در خطوط آخر این پرونـده ، مناجاتی که در راه عشق تو سـروده ام چون گـدائی ذلیـل و فقیری علیل و دردمنـدی بی نوا به محضـر لطفت عرضه بـدارم ، که راز و نیاز و دعا و مناجات در ساعات آخر روز جمعه به درگاه کرمت مقبول است .

ای غم تو مایه قلب و دلم

عشق تو اندر دو جهان حاصلم

دست من و خاک سر کوی تو

قلب من و روی من و سوی تو

روح من و راحت و ریحان من

عشق من و مهر من و جان من

تکیه گه روزشمارم توئی

هر دو جهان یاور و یارم توئی

روز حسابم تو به من دادرس

دادرسا پس تو به فریاد رس

گر نبود لطف تو ای یار من

خوش نشود در دو جهان کار من

من به عنایات تو هستم فقیر

من بسر خاک تو باشم اسیر

من نروم از در تو ای حمید

من نشوم از کرمت ناامید

من نبرم روی دل از سوی تو

من نکشم دست خود از کوی تو

من به گدائی در این خانه ام

مست رخ حضرت جانانه ام

عبد در این خطه شود

رو سپید

حق نکند بنده خود ناامید

هر که دل از درگه جانان گرفت

از پس آن آتش نیران گرفت

هر که مقیم در این خانه گشت

محو جمال رخ جانانه گشت

من که چو مسکین زغمت ساختم

پرچم عشقت به دل افراشتم

پایان

عرفان اسلامی جلد ۷

باب بیست و دوم

در آداب حج

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

إذا أرَدْتَ فَجَرِّدْ قَلْبَکَ للهِ تَعالی مِنْ کُلِّ شاغِلٍ وَحِجابِ کُلِّ حاجِب وَفَوِّضْ اُمُورَکَ کُلَّها إلی خالِقِکَ وَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ فی جَمیعِ ما یَظْهَرُ مِنْ حَرَکاتِکَ وَسَکَناتِکَ وَسَلِّمْ لِقَضائِهِ وَحُکْمِهِ وَقَدرِهِ وَدَعِ الدُّنْیا وَالرّاحَهَ وَالخَلْقَ ، وَأخْرُجْ مِنْ حُقُوق تَلْزِمُکَ مِنْ جِهَهِ الْمَخْلُوقینَ .

وَلا تَعْتَمِدْ عَلی زادِکَ وَراحِلَتِکَ وَأصْحابِکَ وَقُوَّتِکَ وَشَبابِکَ وَمالِکَ مَخافَهَ أنْ یَصیرُوا لَکَ عُدُوّاً وَوَبالاً .

فَإنَّ مَنِ ادَّعی رِضَ اللهِ وَاعْتَمَدَ عَلی شَیء صَیَّرَهُ عَلَیْهِ عَدُوّاً وَوَبالاً لِیَعْلَمَ أنَّهُ لَیْسَ لَهُ قُوَّهٌ وَلا حیلَهٌ وَلا لِاَحد إلاّ بِعِصْمَهِ اللهِ وَتَوْفیقِهِ .

وَاسْتَعِدْ إسْتِعْدادَ مَنْ لا یَرْجُو الرُّجُوعَ وَأحْسِنِ الصُّحْبَهَ وَراعَ أوْقاتِ فَرائِضِ اللهِ وَسُنَنِ نَبِیِّهِ (صلی الله علیه وآله) وَما یَجِبُ عَلَیْکَ مِنَ الأدَبِ وَالإحْتِمالِ وَالصَّبْرِ وَالشُّکْرِ وَالشَّفَقَهِ وَالسَّخاءِ وَایثارِ الزّادِ عَلی دَوامِ الأوْقاتِ .

ثُمَّ اغْسِلْ بِماءِ التَّوْبَهِ الْخالِصَهِ ذُنُوبِکَ وَألْبِسْ کِسْوَهَ الصِّدْقِ وَالصَّفاءِ وَالْخُضُوعِ وَالْخُشُوعِ . وَاحْرِمْ مِنْ کُلِّ شَیء یَمْنَعُکَ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَیَحْجُبُکَ عَنْ طاعَتِهِ .

وَلَبِّ بِمَعنى إجابَه صافِيَه زاكِيَه للهِ عَزَّوَجَلَّ فى دَعْوَتِكَ لَهُ مُتَمَسِّكاً بِعُرْوَتِهِ الْوُثْقى .

وَطُفْ بِقَلْبِكَ مَعَ الْمَلائِكَهِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوافِكَ مَعَ الْمُسْلِمينَ بِنَفْسِكَ حَوْلَ الْبَيْتِ .

وَهَرْوِلْ هَرْوَلَهً مِنْ هَواكَ وَتَبرِّياً مِنْ جَميعِ حَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ . فاخْرُجْ مِنْ غَفْلَتِكَ وَزَلّاتِكَ بِخُرُوجِكَ إلى مِنى وَلا تَتَمَنَّ ما لا يَحِلُّ لَكَ وَلا تَسْتَحِقُّهُ .

وَأْعْتَرِفْ بِالخَطايا بِعَرَفات وَجَدِّدْ عَهْدَكَ عِنْدَ اللهِ بِوَحْدانِيَّتِهِ . وَتَقَرَّبْ إلى اللهِ ذا ثِقَه بِمُزْدَلِفَهِ

وَاصْعَدْ بِرُوحِكَ إلَى الْمَلَإ الْأَعْلى بِصُعُودِكَ إلَى الجَبَلِ ، وَاذْبَحْ حَنْجَرَتِي الْهَوى

وَالطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبيحَهِ ، وَارْمِ الشَّهَواتِ وَالْخَساسَهَ وَالدِّنائَهَ وَالذَّميمَهَ عِنْدَ رَمْيِ الْجَمَراتِ ، وَاحْلِقْ الْعُيُوبَ الظّاهِرَهَ وَالْباطِنَهَ بِحَلْقِ رَأْسِکَ .

وَادْخُلْ فی أمانِ اللهِ وَکَنَفِهِ وَسِتْرِهِ وَکَلائَتِهِ مِنْ مُتابَعَهِ مُرادِکَ بِدُخُولِکَ الْحَرَمَ .

وَزُرِ الْبَيْتَ مُتَحَقِّقاً لِتَعْظيمِ صاحِبِهِ وَمَعْرِفَهِ جَلالِهِ وَسُلْطانِهِ ، وَاسْتَلِمِ الْحَجَرَ رِضىً بِقِسْمَتِهِ وَخُضُوعاً لِعِزّتِه ، وَوَدِّعْ ما سِواهُ بِطَوافِ الْوَداعِ .

وَصَفِّ رُوحَکَ وَسِرَّکَ لِلِقاءِ اللهِ يَوْمَ تَلْقاهُ بِوُقُوفِکَ عَلَى الصَّفاءِ ، وَکُنْ ذا مُرُوَّه بِفَناءِ أوْصافِکَ عِنْدَ الْمَرْوَهِ .

وَاسْتَقِمْ عَلى شُرُوطِ حَجِّکَ هذا وَوَفاءِ عَهْدِکَ الَّذی عاهَدْتَ بِهِ مَعَ رَبِّکَ وَأوْجَبْتَهُ إلى يَوْمِ القيامه .

وَاعْلَمْ بِأنَّ اللهَ تَعالى لَمْ يَفْتَرِضِ الْحَجَّ وَلَمْ يَخُصَّهُ مِنْ جَميعِ الطّاعاتِ إلاّ بالإضافَهِ إلى نَفْسِهِ بِقَوْلِهِ تَعالى :) وَلِلهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً (.

وَلا سَنَّ نَبِيُّهُ (صلى الله عليه وآله) فی حَلال وَحَرام وَمناسِکَ الاّ للاسْتِعْدادِ وَالإشارَهِ إلَى الْمَوْتِ وَالْقَبْرِ وَالْبَعْثِ وَالْقيامَهِ وَفَضْلِ بَيانِ السابِقَهِ مِنَ الدُّخُولِ فِی الْجَنَّهِ أهْلِها وَدُخُولِ النّارِ أهْلِها بِمُشاهَدَهِ مَناسِکِ الْحَجِّ مِنْ أوَّلِها إلى آخِرِها لِاُلِی الْاَلْبابِ وَاُولِی النُّهی .

رابطه معنويت قلب با كعبه

مسئله با عظمت حج از اعظم مسائل الهيه و از مهم ترين برنامه هاى عالى مكتب انسان ساز اسلام است .

مسلمين جهان اگر به حقايق پر قيمت اين عمل عبادى اسلام توجه كنند ، و برنامه هاى اين سفر آسمانى را ، چنان كه شايسته است انجام دهند ، به رفع بسيارى از مشكلات دنيائى ، سياسى ، اجتماعى ، اخلاقى ، و آخرتى خود موفق خواهند شد .

معنويت كعبه دورنمائى از عظمت و جلال و جبروت ، صاحب آفرينش و خالق هستى است ، مسلمين اگر شرايط واقعى حج را در اعمال خود تحقق دهند ،

به عظمتی ما فوق تمام عظمت ها و جلالی ما فوق تمام جلالت ها می رسند .

در مناسک حج تمام عوامل تکامل انسان قرار داده شده ، و حاجی باید با انجام مناسک تمام خلأهای فکری و روحی و اخلاقی و بخصوص ایمانی خود را جبران نماید ، و اگر بدین صورت در اتصال به خانه حق از آن جایگاه با عظمت استفاده ننماید ، حج خانه را بجای نیاورده و اعمالی همآهنگ با واقعیات الهی از او بروز و ظهور نکرده است .

کعبه قبله دلها و ارواح و افکار است ، و علامتی برای جهت دادن تمام موجودیت انسان به سوی الله .

کعبه محوری است ، که باید انسان با گردش به دور آن محور از تمام رذائل بیرون آمده و به تمام حسنات آراسته گردد .

کعبه خانه عبادت و بندگی ، و مرکز عشق و عاشقی ، و جایگاه پاکان و نیکان و مرکز بخاک افتادن صالحان و صدیقان است .

کعبه و مسجد الحرام جایگاه با عظمتی است ، که انبیاء بزرگ الهی و امامان بزرگوار ، به آن روی عشق داشته ، و شبهای عمر خود را تا صبح در آن مکان مقدس با کمال خضوع و خشوع به عبادت گذراندند .

زائر بیت الله قبل از حرکت به آن مکان شریف ، واجب و لازم است که دل از تمام کدورت ها پاک و از همه آلایش ها بی آلایش کند .

کعبه قلب معنویت و مرکز عبودیت ، و جایگاه خلوص ، و محل خصوع و خشوع است ، و دلی که از این اوصاف عالی رنگ ندارد ، در آنجا جای

نـدارد ، بدون نفس تزکیه شده و قلب آراسـته به حقایق و اوصاف الهی ، نمی توان راهی به آن حریم مقدس و حرم با عظمت پیدا کرد ، که راه واقعی انسان به سوی حضـرت معبود فقط از راه قلب سـلیم است و بس ، و قلب سلیم ، قلب خاشع و خاضع ، و مؤمن و متقی و رقیق و رحیم و رئوف و کریم و آراسته به یقین است .

تـا از خودیت هـای شـیطانی بی خود نگردی ، تـا از شـرارت هـای نفس پـاک نشوی ، تا از چاه تاریک رذائل بیرون نیائی ، تا خودیت الهی خود را باز نیابی ، تا خویشتن را از بیگانگان و دشمنان بی نیاز نسازی ، به خانه حق راه پیدا نکنی .

به قول اقبال لاهوری آن حکیم فرزانه :

بی نیاز رنگ حق پوشیدن است

رنگ غیر از پیرهن شوئیدن است

علم غیر آموختسی اندوختی

روی خویش از غازه اش افروختی

ارجمندی از شعارش می بری

من ندانم تو توئی یا دیگری

از نسیمش خاک تو خاموش گشت

و ز گل و ریحان تهی آغوش گشت

کشت خود از دست خود ویران مکن

از سحابش گدیه باران مکن

عقل تو زنجیری افکار غیر

در گلوی تو نفس از تار غیر

بر زبانت گفتگوها مستعار

در دل تو آرزوها مستعار

قمریانت را نوها خواسته

سروهایت را قباها خواسته

باده می گیری به جام از دیگران

جام هم گیری به وام از دیگران

آن نگاهش سر ما زاغ البصر

سوی قوم خویش باز آید اگر

می شناسد شمع او پروانه ر

نیک داند خویش و هم بیگانه را

لست منی گویدت مولای م

وای ما ای وای ما ای وای ما

زندگانی مثل انجم تا کج

هستی خود در سحر گم تا کجا

ریوی

از صبح دروغی خورده ای

رخت از پنهای گردون برده ای

آفتابستی یکی در خود نگر

از نجوم دیگران تابی مخر

بر دل خود نقش غیر انداختی

خاک بردی کیمیا در باختی

تا کجا رخشی زتاب دیگران

سر سبک ساز از شراب دیگران

تا کجا طوف چراغ محفلی

زآتش خود سوز اگر داری دلی

چون نظر در پرده های خویش باش

می پر و اما بجای خویش باش

در جهان مثل حباب ای هوشمند

راه خلوتخانه بر اغیار بند

فرد فرد آمد که خود را واشناخت

قوم قوم آمد که جز با خود نساخت

از پیام مصطفی آگاه شو

فارغ از ارباب دون الله شو

آری چون دل از غیر فارغ ساختی ، و نفس از رذائل پرداختی ، و لباس شیطنت از تمام وجود انداختی ، و هویت خود را بتمام معنی به حضرت مولاـ باختی ، لیاقت ورود در حرم را برای خود ساختی ، که بدن و جسم را به آن حریم دعوت نکرده اند ، بلکه دعوت از بارگاه قدس متوجه به انسان است ، و انسان آن موجودی است ، که به صفات حضرت دوست متصف باشد .

فیلسوف بزرگ ، فقیه ربانی ، حکیم صمدانی ، عارف عاشق ، علامه فقیه مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی در خطاب به انسان می فرماید :

ای محور دائره ملکوت

سر گشته بادیه ناسوت

تا چند در این قفس خاکی

ای بلبل گلزار جبروت

ای مه که فرو رفتی به محاق

یادی بکن از افق لاهوت

در خطه ایمان زن قدمی

تا چند به پیروی طاغوت

کو ساغر سبز زمرد رنگ

وان باده سرخ به از یاقوت

تا روح ترا قوت بخشد

تا آن که شود جانت را قوت

زان باده عشق خلاصی یافت

از حوت طبیعت صاحب حوت

از عشق

تو در سر مفتقرت

شوری که ندارد تا به سکوت

و در غزل حکیمانه دیگرش می فرماید :

گهی به کعبه جانان سفر توانی کرد

که در منای وفا ترک سرتوانی کرد

به راه عشق توانی که رهسپر گردی

اگر که سینه خود را سپر توانی کرد

به چار بالش خواب آنگهی تو تکیه زنی

که تن نشانه تیر سه پر توانی کرد

نسیم صبح مراد آنگهی کند شادت

که خدمت از سر شب تا سحر توانی کرد

زفیض گفت و شنودش چه بهره ها ببری

اگر به طور شهودش گذر توانی کرد

ترا به بوی حقیقت دماغ تو گردد

اگر که دیو طبیعت بدر توانی کرد

اگر بلند شوی از حضیض وهم و خیال

زاوج عقل چه خورشید سر توانی کرد

ره ار چه تیره وتار است وطی او مشکل

ولی به همت اهل نظر توانی کرد

جدا مشو زدر دوست مفتقر هرگز

که چاره دل ازین رهگذر توانی کرد

مسئله با عظمت کعبه و رابطه معنویت قلب با آن محور با عظمت هدایت و شرح آن از حدود این کتاب محدود خارج است ، تماشای عظمت کعبه و معنویت قلب و رابطه این دو حقیقت با یکدیگر چشمی الهی و قلبی پاک از تمام شوائب لازم دارد ، که با کمال تأسف این فقیر خاک نشین از هر دو بی بهره هستم چه بهتر که از اینجا به بعد به شرح ظاهر حدیث بپردازم ، باشد که در مسیر شرح خداوند مهربان قلبی پاک برای دریافت حقایق و چشمی الهی برای تماشای وقایع اصلی هستی به همه ما عنایت بفرماید ، که این عنایت از لطف و کرم حضرت دوست دور نیست .

به قول فخر عرفا حاج محمد حسین حسینی قزوینی :

خداوندا توئی دانای

اسرار

زاسرار نهان ما خبردار

توئی بخشنده ادراک و تمییز

نباشد بر تو پنهان اصل هر چیز

زاصل خویش ما را آگهی ده

زمام جهل ما را کوتهی ده

زلوح دل بشو نقش خیالات

خیالاتش بدل می کن به حالات

چو از کون و مکان بیرونی ای دوست

چو از نام و نشان افزونی ای دوست

زبزم بی نشانم ده نشانی

به ملک لا مانم ده مکانی

یکی جوید نشان از بی نشانت

یکی داند مکان در لا مکانت

برافکن پرده تا دانم چه ای تو

چراغ محفل افروز که ای تو

فلک را نه سراغ از خاک کویت

زمین را نه نشان از ماه رویت

همه در خاک و خون آغشته ای تو

زپا افتاده و سرگشته ای تو

تو خورشیدی بدایع جمله ذرات

تو شخصی جمله ذرات مرآت

کسی آئینه برد در ذات کس راه

کجا از مهر گردد ذره آگاه

بدایع هر چه در بالا و پستند

زجام باده عشق تو مستند

اگر خاک است اگر افاک باری

ندارد با کسی غیر تو کاری

ترا زیبد خدائی جاودانه

که هستی در خداوندی یگانه

ترا شاید شهی بر شاه و بنده

که شد هر سربلندت سرفکنده

چه می گویم وود جمله از تست

همه بود و نبود جمله از تست

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

إذا أرَدْتَ الْحَجَّ فَجَرِّدْ قَلْبَکَ لِلهِ تَعالی مِنْ کُلِّ شاغِل وَحِجابِ کُلِّ حاجِب وَفَوِّضْ اُمُورَکَ کُلَّها إلی خالِقِکَ وَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ فی جَمیعِ ما یَظْهَرُ مِنْ حَرَکاتِکَ وَسَکَناتِکَ وَسَلِّمْ لِقَضائِهِ وَحُکْمِهِ وَقَدرِهِ وَدَعِ الدُّنْیا وَالرّاحَهَ وَالخَلْقَ ، وَأخْرُجْ مِنْ حُقُوق تَلْزِمُکَ مِنْ جِهَهِ الْمَخْلُوقینَ

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : چون آهنگ حج خانه حق کردی ، دل خود را برای خدا از هر شاغل و حاجب تنها کن ، آنچنان که در این سفر گرانقدر روحانی و معراج پر ارزش ملکوتی چز به

حضرت دوست توجهی نداشته باشی ، تمام امور خویش را اعم از مادی و معنوی به آفریننده خود واگذار ، و در تمام حرکات و سکنات خود بر او تکیه کن و در برابر قضا و حکم و قدر او تسلیم محض باش ، و دنیا و راحتی و آن مردمی که مانع از این حرکت معنوی تو هستند رها کن ، و خویش را از تمام حقوق خلق آزاد نما .

قلب را از غیر حق تصفیه کنید

نتیجه فرمایشات ملکوتی حضرت صادق (علیه السلام) در ابتدای روایت باب حج این است ، که قبل از شروع سفر به داد قلب برسید ، و این بیت معنوی را از تمام آلودگیها و عیوب و قیود پاک کنید ، که دل گرفتار هوا ، و محبتهای غیر خدائی و دچار هم و غم دنیا ، و وابسته به مردم شیطان صفت ، و اسیر حقوق مالی مردم ، لایق قرار گرفتن در حضور دوست نیست ، که حضرت یار حقیقت قلب و پاکی جان می خواهد ، نه آرایش ظاهر و قیافه جسم .

قبل از حرکت از وطن ، در مقام کسب معرفت برآئید ، و دل را به نور صفات حضرت دوست منور کنید ، و این مطاف عظیم حقایق ربانیه ، و حسنات ملکوتیه را از قیود شیطانی و طواف جنود ابلیسی برهانید .

چون کسب معرفت کردید ، قلب غرق در عشق حضرت حق می شود ، و عشق همچون قوی ترین موتور ، اعضاء و جوارح شما را در راه خدمت حضرت یار بحرکت آورده ، و شما را لایق حضور آنجناب می نماید ، و همچون بنیانگذار حج

حضرت ابراهیم خلیل الرحمن به دیدار حقایق ملکوتی با چشم قلب و دیده سر نائل خواهید گردید .

وَكَذلِكَ نُرِی إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ .

و همچنین ما بر ابراهیم ملکوت و باطن آسمانها و زمین را ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین رسید .

در بسیاری از روایات که کتبی هم چون کافی ، وسائل و مستدرک و محجه البیضاء نقل کرده اند آمده که : انسان مؤمن و تصفیه شده و آراسته به حسنات و پیراسته از رذائل ، عزیز الوجودتر از کبریت احمر و برتر از ملائکه حتی ملائکه مقرب و دارای حرمتی بزرگ تر از حرمت کعبه است .

و این همه عظمت و حرمت و فضیلت در سایه حرکت معنوی قلب و آراستگی دل بدست می آید .

عین القضاه عارف معروف در تمهیدات می فرماید :

ای عزیز بدان که راه خدا نه از جهت راست است و نه از جهت چپ و نه بالا و نه زیر و نه درو و نه نزدیک و راه خدا در دل است و یک قدم است .

دَعْ نَفْسَكَ وَتَعالْ .

خود را از همه آلودگیها بری و پاک کن ، و بالاترین رذیلت که منیت است و آن اساس تمام بدبختی هاست از خود بریز و آنگاه به جوار قرب حرکت کن .

خود را از همه آلودگیها بری و پاک کن ، و بالاترین رذیلت که منیت است و آن اساس تمام بدبختی هاست از خود بریز و آنگاه به جوار قرب حرکت کن .

مگر از مصطفی نشنیده ای که او را پرسیدند أین الله ؟ خدا کجاست ؟ فقال (علیه السلام) :

فی قُلُوبِ

عِبادِهِ الْمُؤمِنینَ .

در دل بندگان خود .

قَلْبُ الْمُؤمِنِ بَیْتُ اللهِ .

این باشد .

ای عزیز حج صورت کار همه کس باشد ، اما حج حقیقت نه کار هر کسی باشد . در راه حج زر و سیم باید فشاندن ، در راه حق جان و دل باید فشاندن ، این که را مسلم باشد ؟ آن را که از بند جان برخیزد .

مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً .

این باشد .

در هر فعلی و حرکتی در راه حج سری و حقیقتی بادد ، اما کسی که بینا نباشد خود نداند .

طواف کعبه و سعی و حلق و تجرید و رمی حجر و ا حرام و احلال و قارون و مفرد و ممتنع در همه احوال هاست .

وَمَن یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَه فَإِنَّهَا مِن تَقْوَی الْقُلُوبِ .

هنوز قالب ها نبود و کعبه نبود که روحها به کعبه زیارت می کردند ، دریغا که بشریت نمی گذارد که به کعبه ربوبیت رسیم و بشریت نمی گذارد که ربوبیت رخت بر صحرای صورت نهد !

هر که نزد کعبه گل رود خود را بیند ، و هر که به کعبه دل رود خدا را بیند ، ان شاء الله که خدا ما را حج حقیقی روزی کند .

چون دل تصفیه کردی ، و آن را به نور معرفت آراستی ، و بر یقین و عشقش استوار نمودی حرمتی ما قوف حرمت کعبه برای آن کسب کردی ، با چنین دل به حج خانه حق برو ، که خود را با معنویت کعبه یعنی آن نوری که در قیامت از حقیقت آن خانه به شفاعتت آید هماهنگ نموده و به موقفی عظیم و مقامی

جلیل دست یافته ای ، و بدان که حرمت دل در صورتی که بحقیقت بیت الله و عرش الله گردد با حرمت کعبه قابل نسبت نیست .

پروین اعتصامی در این زمینه چه نیکو سروده :

گه احرام روز عید قربان

سخن می گفت با خود کعبه زینسان

که من مرآت نور ذوالجلالم

عروس پرده بزم وصالم

مرا دست خلیل الله برافراشت

خداوند عزیزم نامور داشت

نباشد هیچ اندر خطه خاك

مکانی هم چو من فرخنده و پاك

چو بزم من بساط روشنی نیست

چو ملك من سرای ایمنی نیست

بسی سرگشته اخلاص داریم

بسی قربانیان خاص داریم

اساس کشور ارشاد از ماست

بنای شوق را بنیاد از ماست

چراغ این همه پروانه مائیم

خداوند جهان را خانه مائیم

پرستشگاه ماه و اختر اینجاست

حقیقت را کتاب و دفتر اینجاست

در اینجا بس شهان افسر نهادند

بسی گردن فرازان سر نهادند

بسی گوهر زبام آویختندم

بسی گنجینه در پا ریختندم

به صورت قبله آزادگانیم

به معنی حامی افتادگانیم

کتاب عشق را جز یک ورق نیست

در آن هم نکته ای جز نام حق نیست

مقدس همتی کین بارگه ساخت

مبارک نیتی کاین کار پرداخت

در این درگاه هر سنگ و گل و کاه

خدا را سجده آرد گاه و بیگاه

انا الحق میزنند اینجا در و بام

ستایش می کنند اجسام و اجرام

در اینجا عرشیان تسبیح خوانند

سخن گویان معنی بی زبانند

بلندی را کمال از درگه ماست

پر روح الامین فرش ره ماست

در اینجا رخصت تیغ آختن نیست

کسی را دست بر کس تاختن نیست

نه دام است اندرین جانب نه صیاد

شکار آسوده است و طائر آزاد

خوش آن استاد کاین آب و گل آمیخت

خوش آن معمار کاین طرح نکو ریخت

خوش آن درزی که زرین جامه ام دوخت

خوش آن بازارگان کاین حله بفروخت

مرا زین حال بس نام آوریهاست

به گردون بلندم برتریهاست

بدو خندید دل

آهسته کای دوست

زنیکان خود پسندیدن نه نیکوست

چنان رانی سخن زین توده گل

که گوئی فارغی از کعبه دل

ترا چیزی برون از آب و گل نیست

مبارک کعبه ای مانند دل نیست

ترا گر ساخت ابراهیم آذر

مرا بفراشت دست حی داور

ترا گر آب و رنگ و خاک و سنگ است

مرا از پرتو جان آب و رنگ است

ترا گر گوهر و گنجینه دادند

مرا آرامگاه از سینه دادند

ترا در عیدها بوسند درگاه

مرا معمار هستی کردآباد

ترا تاج ار زچین و کشمر آرند

مرا تفسیری از هر دفتر آرند

زدیبا گر ترا نقش و نگاری است

مرا در هر رگ از خون خویباری است

تو جسم تیره ای ما تابناکیم

تو از خاکی و ما از جان پاکیم

ترا گر مروه ای هست و صفائی

مرا هم هست تدبیری و رائی

در اینجا نیست شمعی جز رخ دوست

وگر هست انعکاس چهره اوست

ترا گر دوستدارند اختر و ماه

مرا یارند عشق و حسرت و آه

ترا گر غرق در پیرایه کردند

مرا با عقل و جان همسایه کردند

در این عزلتگه شوق آشناهاست

در این گم گشته کشتی ناخدا ماست

به ظاهر ملک تن را پادشائیم

به معنی خانه خاص خدائیم

در اینجا رمز ، رمز عشق بازی است

جز این یک نقش هر نقشی مجازی است

در این گرداب قربانهاست ما ر

بخون آلوده پیکانهاست ما را

تو خون کشتگان دل ندیدی

از این دریا بجز ساحل ندیدی

کسی کاو کعبه دل پاک دارد

کجا زآلودگی ها باک دارد

چه محرابی است از دل با صفاتر

چه قندیلی است از جان روشناتر

خوش آن کو جامه از دیبای جان کرد

خوش آن مرغی کزین شاخ آشیان کرد

خوش آنکس کز سر صدق و نیازی

کند در سجده گاه دل نمازی

کسی بر مهتران پروین مهی داشت

که دل چو کعبه زآلایش تهی داشت

آری در

این سف معنوی و سیر ملکوتی دل از غیر خدا بردار ، و هر شاغل و حاجبی که تو را از دوست باز می دارد از خود نفی کن و امورت را بحضرت او واگذار ، و در تمام حرکات و سکنات بر او تکیه کن و تسلیم قضا و حکم و قدر او باش و دنیا و راحت آن را در این مسافرت رها کن و از معاشرت ناباب بپرهیز و از حق الناس خود را پاک کن .

مسئله با عظمت حق الناس

توضیح

حق معنوی و حق مالی مردم دو حق بسیار مهم است ، که اسلام برای هر دو حق ارزش فوق العاده قائل است .

از نظر قرآن و روایات مسلمان واقعی کسی است که از حقوق معنوی و اقتصادی مردم پاک باشد .

دارنده حیات طیبه کسی است که حق معنوی و مادی مردم را ادا کند ، و به وقت مرگ آزاد از حقوق مردم بمیرد .

اگر عمرم وفا کند ، در باب چهل و پنجم کتاب « مصباح الشریعه » حدیث بسیار مهمی در مسئله معاشرت از حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده که در ضمن شرح آن به حقوق معنوی مردم از نظر قرآن و سنت اشاره خواهد شد ، در توضیح حق الناس در این فصل لازم است به روایات بسیار مهم اسلامی از معتبرترین کتب حدیث و داستانهائی آموزنده در این زمینه توجه داده شود .

عَنْ أبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : کُلُّ ذَنْب یُکَفِّرُهُ الْقَتْلُ فی سَبیلِ اللهِ إلاّ الدَّیْنِ فَإنَّهُ لا کَفّارَهَ لَهُ إلاّ أداءَهُ أوْ یَقْضی صاحِبُهُ أوْ یَعْفُوَ الَّذی لَهُ الْحَقّ .

امام باقر (علیه السلام) فرمود : شهادت

در راه خدا کفاره هر گناهی است مگر بدهکاری مالی ، که کفاره آن اداء آن است ، یا بخشش طلبکار .

عَنْ أبی سَعیدِ الْخدْری قالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ (صلی الله علیه وآله) یَقُولُ : أعُوذُ بِاللهِ مِنَ الْکُفْرِ وَالدَّیْنِ ، قیلَ : یا رَسُولَ اللهِ أیَعْدِلُ الدَّیْنِ بِالْکُفْرِ ؟ فَقالَ : نَعَمْ .

أبو سعید خدری می گوید : از رسول خدا شنیدم می فرمود : خداوندا پناه بتو از کفر و بدهکاری ، عرضه داشتند : یا رسول الله آیا بدهی انسان با کفر برابر است ؟

فرمود : آری .

قالَ أبو عَبْدِاللهِ (علیه السلام) : السُّراقُ ثَلاثَهٌ مانِعُ الزَّکاهِ وَمُسْتَحِلُّ مُهُورِ النِّساء وَکذلِکَ مَنِ اسْتَدانَ وَلَمْ یَنْوَ قَضائَهُ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : دزدان سه نفرند ، منع کننده زکات ، و آنکس که عدم پرداخت مهر زنان را حلال شمارد ، و هر کس که پولی قرض کند و نخواهد آن پول را به صاحبش برگرداند .

عن النَّبیِّ (صلی الله علیه وآله) فی حَدیثِ الْمَناهی أنَّهُ قالَ : مَنْ مَطَلَ عَلی ذی حَقٍّ حَقَّهُ وَهُوَ یَقْدِرُ علی أداءِ حَقِّهِ فَعَلَیْهِ کُلَّ یَوْم خَطیئَهِ عَشّار .

در حدیث مناهی از رسول اسلام آمده : کسی که حق صاحب حقی را امروز و فردا کند ، در حالیکه به پرداخت آن قدرت دارد ، هر روز در پرونده اش معادل گناه یک گمرک چی دولت ظالم ثبت می شود .

عَنْ أبی جَعْفَر : أوَّلُ قَطْرَه مِنْ دَمِ الشَّهیدِ کَفّارَهٌ لِذُنُوبِهِ إلاّ الدَّیْنِ فَانَّ کَفّارَتَهُ قَضائَهُ .

امام باقر (علیه السلام) فرمود : اولین قطره خون شهید کفاره گناهان اوست مگر مسئله بدهکاری ، که کفاره

آن اداء آن است .

در روایت آمده : مری از انصار فوت کرد در حالیکه دو دینار بدهکار بود ، نبی اکرم بر او نماز نخواند ، تا بعضی از اقوامش ضامن ادای دین او شدند ، آنگاه رسول اکرم بر او نماز خواند .

أبو ثمامه یکی از شیعیان حضرت جواد است ، به آنجناب عرضه داشت : می خواهم معتکف مکه و مدینه شوم ، ولی بدهکارم ، حضرت فرمود :

به منطقه خود برگرد تا بدهی خود را بپردازی ، سعی کن خدا را با قرض داشتن ملاقات نکنی که مؤمن خیانت نمی کند .

عَنْ عَلِيٍّ (علیه السلام) قالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ (صلی الله علیه وآله) يَقُولُ : مَطَلُ الْمُسْلِمِ الْمُوسِرِ ظُلْمٌ لِلْمُسْلِمينَ .

علی (علیه السلام) می فرماید : از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم فرمود : مسامحه و امروز و فردا کردن کسی که توانائی بر پرداخت بدهی دارد ستم به مسلمانان است .

حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید :

شدیدترین حال انسان در قیامت وقتی است که مستحقین زکات و خمس جلوی انسان را بگیرند و بگویند خداوندا این شخص خمس یا زکات ما را به ما نپرداخته ، پس خداوند از حسنات این شخص به آنها عوض می دهد .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود :

اهل آتش از بوی چهار نفر در اذیت و آزارند اینان از حمیم جهنم می آشامند و فریادشان به واویلا بلند است ، یکی از آنها در صندوقی از آتش است و آن کسی است که از دنیا رفته و حقی از حقوق مردم برگردن او مانده .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید

:

کسیکه حق مؤمنی را حبس کند خداوند وی را در قیامت پانصد سال سر پا نگاه می دارد ، در حدی که رگهایش خون بریزد ، سپس یک منادی از جانب حق ندا کند ، این ستمگری است که حق مؤمن را حبس کرد ، آنگاه به مدت چهل روز او را توبیخ کنند ، سپس به آتش ببرند .

بنابر روایات بسیار مهم ، اگر کسی در زمان حیاتش مال مردم را به مردم برگرداند ، یا پس از مرگش وارثانش حق مردم را کسیکه اراده حج دارد باید برابر با دستورات عالی اسلام خود را از حقوق معنوی و مادی پاک کند ، ور نه حج او ارزش چندانی نخواهد داشت ، در زمینه حق الناس به چند داستان واقعی توجه کنید .

برای یک قلم مورد مؤاخذه ام

عارف بزرگوار ، مفسر عالیقدر مرحوم حاج شیخ محمود یاسری ، که بارها برای استفاده معنوی به محضر او مشرف شدم ، می فرمودند ، در محل ما مردی زندگی می کرد که به حسنات اخلاقی آراسته بود ، و دارای یک زندگی سالم و با نشاط بود ، تنها چیزی که او را رنج می داد نداشتن اولاد بود .

سالها به پیشگاه مقدس حضرت حق لابه و ناله کرد ، تا خداوند مهربان پسری به او عنایت کرد ، از این نعمت بسیار دلشاد شد ، هفت بهار از عمر طفل گذشت ، او را به مدرسه فرستاد ، تا سال چهارم دبستان را طی کرد ، این پسر برای خانواده هم چون چراغ روشنی بود که پدر و مادر در کنارش فوق العاده در خوشحالی بودند ، ولی دست

تقـدیر آن طفـل رابه آسـتانه مریضـی کشـید ، اطبـاء زمان از علاجش عاجز شدنـد ، کودک در سن بین یازده و دوازده از دنیا رفت ، او را در ابن بابویه نزدیک مرقد شـیخ صدوق دفن کردند ، پدر بر اثر شدت علاقه به فرزند ، یکی از قاریان قرآن ناحیه را برای قرآن خواندن جهت شادی روح طفل اجیر کرد .

پدر هر روز کنار مرقد فرزند می رفت ، ساعتی را بر سر خاک طفل می گریست سپس بر می گشت ، یک روز وقتی به سر قبر فرزنـد رفت قاری قرآن به او گفت شب گذشـته فرزنـدت را بخواب دیدم ، گفت : به پدرم بگو در مدرسه یک خودنویس از یکی از بچه ها گرفتم ، نه آن را به دادم و نه پولش را ، و اکنون بخاطر آن قلم مورد مؤاخذه ام مرا نجات بده .

پـدر از شـنیدن این خواب فوق العاده ناراحت شـد بسـرعت به تهران آمد ، و یکسـر به مدرسه کودک رفت و از مدیر مدرسـه تقاضا کرد طفلی را که با فرزنـدش دوست بوده و خودنویس به کودکش داده معرفی کند ، طفل معرفی شد ، پدر صاحب قلم را خواستند و از حق آن قلم کودک خویش را پاک کرد ، تا در آخرت از مؤاخذه راحت شود ! !

آری طبق فرهنگ با کما اسـلام حق الناس ارتباطی به ایام تکلیف نـدارد ، بلکه از هر زمان انسان دست به مال مردم ببرد ، حق مردم بر عهده اش تعلق می گیرد ، اگر در ایام کودکی ولی آدمی مال مردم را به مردم برگرداند

انسان از حق مردم پاک می شود ، و اگر خود آدمی در همان ایام یا ولی انسان اقدام به برگرداندن حق نکرد ، وقتی انسان به تکلیف رسید واجب است دینی که بر عهده اش آمده ادا کند ، اسلام هیچ گونه رضایت به بودن مال مردم نزد انسان ندارد ، چه نیکوست مسلمان از ابتدا تا آخر عمر خود را گرفتار حق الناس نکند .

مرا از قید هفده ریال نجات دهید

دوستی داشتم دارای کمالات ایمانی ، و فوق العاده عاشق حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) ، نزدیک عید غدیر از دنیا رفت ، خودم متکفل کفن و دفن و غسل او بودم .

با وصیت جالبی که داشت تصور می کردن در عالم برزخ از هر جهت آزاد است ، ولی چند روز پس از مرگش ، بخواب یکی از عاشقان حق که وصی او نیز بود آمد و به او گفت : گوشه یکی از دفاتر مغازه ام هفده ریال مربوط به حساب فلان شخص است که از قلم افتاده ، آن را بپردازید ، دفاتر را بررسی کردند همان طور بود که گفته بود : هفده ریال را به صاحبش برگرداندند و او را از رنج آن راحت کردند.

جلد بحار سالم بود

شبی در مجلس فرزند بزرگوار محدث قمی صاحب «سفینه البحار» و«مفاتیح»و کتب ارزنده دیگر بودم ، می فرمودند : روزی که پدرم از دنیا رفت و او را در کنار مرقد مطهر حضرت شاه اولیا امیرالمؤمنین (علیه السلام) دفن کردیم ، شب آن روز برادرم پدر را در خواب دید که فرمود یک جلد از کتاب « بحار » مجلسی متعلق به فلان عالم پیش من امانت بود ، آن را به صاحبش نداده ام ، هر چه سریع تر آن را به مالکش بدهید ، صبح آن شب در حالی که « بحار » را برای تحویل به صاحبش می بردیم ، کنار درب خانه « بحار » از دست ما روی زمین افتاد ، آن را برداشته و گرد و غبار از روی جلدش زدوده سپس به صاحبش برگرداندیم ، شب آن روز پدر

بزرگوار در عالم خواب به ما فرمودند : امروز « بحار » از دست شما افتاد و بر جلد آن خراش وارد شد ، روزی که من آن را به امانت گرفتم جلد آن سالم بود ، مسئله خراش روی جلد را حتماً از صاحب آن حلالیت بطلبید ! !

چربی مقداری گوشت مرا گرفتار کرده

در اکثر سخنرانیهای مذهبی خود ، پیرمرد سالخورده ای را می دیدم که چهره شکسته او نشان دهنده مسائل بسیار مهمی بود !

یک روز در کنار او نشستم ، و از او خواهش کردم قسمتی از حقایقی که در مدت حیات خویش آموخته برایم بازگو کند .

پاسخ داد نزدیک به صد سال عمر دارم ، شصت سال قبل وجه مختصری فراهم کردم و به زیارت عتبات مشرف شدم .

سه ماه بنا داشتم در نجف اشرف بمانم ، پولم تمام شده بود ، با خود وسائل پینه دوزی همراه داشتم ، به مغازه داری در بازار نجف گفتم : اجازه بده در کنار جرز مغازه ات مدتی مشغول کسب باشم ، با خوشروئی پذیرفت ، چند روزی گذشت بین من و صاحب مغازه دوستی گرمی برقرار شد ، روزی از او پرسیدم نکته مهمی که در مدت عمرت بیاد داری برایم بگو ، گفت : دوستی داشتم کامل و جامع ، با یک دیگر بنا گذاشتیم هر یک زودتر از دنیا رفت ، بخواب دیگری بیاید و از اضاع برزخ خبری بدهد .

او زودتر من از دنیا رفت شبی او را بخواب دیدم ، در حالیکه از چهره او رنج و ناراحتی می بارید ، سبب پرسیدم ، گفت : یک بار به قصابی محل رفتم

و چند لاشه گوشت او را با دست ارزیابی کردم ، هیچ قسمتی را نپسندیدم ، از مغازه بیرون رفتم ، بدون اینکه به صاحب مغازه بگویم از چربی گوشت مغازه ات به دستم رسیده . اکنون در برزخ ناراحت آن مقدار چربی منتقل شده بدستم هستم از تو می خواهم دوستی خود را با رضایت گرفتن از قصاب در حق من کامل کنی .

از یک خلال دندان ناراحتم

یکی از عباد شهر کربلا ، پس از انتقال به عالم برزخ ، بخواب دوستش آمد و به او گفت : روزی از یک مهمانی برمی گشتم ، ذره ای از غذا در لابلای دندانم مرا رنج می داد ، از حصیر خرما فروشی که روی سکوی درب صحن حضرت حسین (علیه السلام) جای داشت به اندازه یک خلال برداشتم ، دندان خود را پاک کرده ، سپس خلال را به زمین انداختم ، صاحب حصیر حاضر نبود که از او حلالیت بطلبم ، از مسئله غافل ماندم تا از دنیا رفتم ، اکنون ناراحت آن خلال هستم ، از آن خرما فروش جهت من رضایت بگیر تا با رضایت او از رنج و سوز رهائی یابم .

او لایق دیدار حجت خدا نیست

در کتاب « الواعظ » نوشته عالم با فضیلت حاج شیخ محمّد علی ربانی اصفهانی که در چند جلد تدوین شده و محصولی از آیات قرآن و روایات است خواندم :

دو نفر تصمیم قطعی گرفتند خود را برای دیدن ولی زمان امام دوازدهم آماده کنند به تزکیه نفس مشغول شدند ، چون در خود لیاقت زیارت آنجناب را یافتند به مکه شتافتند ، یکی از آنان به وقت طواف بمحضر مقدس ولی امر رسید ، عرضه داشت اگر اجازه بفرمائید دوستم نیز خدمت شما برسد ، حضرت فرمود : او لایق دیدار من نیست ، زیرا در راه سفر به مکه به زمین گندم زاری رسیدید ، او یک دانه گندم از خوشه چید برای اینکه ببیند گندم رسیده یا هنوز خام است ، پس از بررسی کردن ، آن یک دانه گندم را به همان زمین

انداخت ، کسیکه بدون اذن صاحب مال به مال دست درازی کند لایق دیدار حجت خدا نیست ! !

بخاطر یک دانه گندم ناراحتم

دو نفر از عباد حضرت حق با یکدیگر پیمان بستند هر یک زودتر از دنیا رفت ، خبری از عالم برزخ در عالم خواب به دوست خود بدهد ، یکی از آنان از دنیا رفت ، پس از مدتی بخواب دوستش آمد ، به او گفت در برزخ گرفتارم ، علت گرفتاریم این است که : روزی به مغازه عطاری محل رفته بودم ، ساعتی کنار عطار نشستم در نب من یک ظرف گندم بود ، ناخوآگاه یک عدد گندم برداشتم و با دندان پیشین خود آن را نصف کردم سپس هر دو نصفه را به ظرف برگرداندم ، این مسئله را با صاحب گندم در میان نگذاشتم ، اکنون در برزخ ناراحت آن مسئله ام ، برای خدا پیش صاحب مغازه برو و برای رهائی من از او رضایت بگیر .

عاشقانه خود را از حق الناس نجات داد

محدث خبیر ، خدمتگذار بی نظیر ، مرحوم علاّمه مجلسی در کتاب « بحار » جلد ۴۷ صفحه ۳۸۲ به نقل از کتاب با عظمت « کافی » از علی بن أبی حمزه حکایت می کند : دوستی داشتم از کاتبان حکومت ننگین بنی امیه بود ، روزی به من گفت علاقه دارم شرفیاب محضر مقدس حضرت صادق شوم ، برای من جهت زیارت آنجناب از آن حضرت اجازه بگیر .

از امام ششم اجازه گرفتم ، حضرت اجازه دادند ، مشرف حضور حضرت صادق شد و پس از سلام نشست ، سپس گفت : فدایت شوم من دفتردار این قوم بودم ، و از این راه به ثروت سنگینی رسیده ام و در تحصیل این ثروت حلال و حرام خدا را رعایت نکرده

ام .

امام ششم فرمود : اگر برای بنی امیه کاتب ، و آورنده غنیمت و مدافع نبود ، حق ما از بین نمی رفت ، اگر مردم آنان را رها نمی کردند آنان بچیزی از مال و حکومت نمی رسیدند .

آن مرد بحضرت عرضه داشت : تکلیف چیست ؟ آیا برای من راه نجاتی هست ؟

حضرت فرمود : اگر ترا راهنمائی کنم به راهنمائی من توجه می کنی ؟

گفت : آری .

حضرت فرمود :

از آنچه با تکیه بر بنی امیه جمع کرده ای خود را آزاد کن ، هر کس را می شناسی ، مالی از او پیش تست آن را به او برگردان ، و هر که را نمی شناسی از جانب او در راه خدا صدقه بده ، اگر اینچنین برنامه ای که گفتم انجام دهی بهشت را برای تو ضامن می شوم .

علی بن ابی حمزه می گوید : آن جوانمرد با ما به کوفه برمی گشت ، و چیزی در دست خود بفرمان حضرت صادق (علیه السلام) باقی نگذاشت ، حتی لباس بدن خود را هم از خود دور کرد .

من چیزی به او دادم و لباسی برای او خریدم و برایش خرجی فرستادم ، چیزی بر او نگذشت که مریض شد ، از او عیات کردیم ، پس از آن روزی به سراغش آمدم که در حالت نزع بود ، چشمش را گشود و گفت این علی بن حمزه بخدا قسم امام صادق به عهدش وفا کرد ، آنگاه از دنیا رفت ، تا دفن او متولی امرش شدیم ، پس از مدتی به محضر امام صادق (علیه السلام) شتافتم

، بمن نظر کرد و فرمود : والله نسبت به دوستت به عهدم وفا کردم .

عرضه داشتم : فدایت درست می گوئی ، بخدا قسم همین مسئله را وقت مرگش گفت .

ای کسانی که اراده حج دارید ، هم چون این جوانمرد ، خود را از حقوق معنوی و مالی مردم پاک کنید ، که پاک شدن از حق مالی مردم ثوابش بسیار عظیم ، و اجرش بسیار بزرگ است و نیز مقدمه ای برای قبولی حج است .

به انسانیت احترام کنید ، بحقایق توجه نمائید ، از ظلمت ها خویش را رهانیده و بنور واقعیات اسلام منور نمائید .

چند گوئی که نشنوندت راز

چند جوئی که می نیابی باز

بد مکن خو که طبع گیرد خوی

ناز کم کن که آز گردد ناز

از فراز آمدی سبک به نشیب

رنج بینی که بر شوی به فراز

کمتر از شمع نیستی بفروز

گر سرت را جدا کنند به گاز

راست کن لفظ و استوار بگوی

سره کن راه پس دلیر بتاز

خاک صرفی بقعر مرکز رو

نور محضی بر اوج گردون تاز

بر زمین فراخ ده ناورد

بر هوای بلند کن پرواز

تا نیابی مراد خویش بکوش

تا نسازد زمانه با تو بساز

گر عقابی مگیر عادت جغد

ور پلنگی مگیر خوی گراز

به کم از قدر خود مشو راضی

بین که گنجشک را نگیرد باز

چند باشی به این و آن مشغول

شرم دار و بخویشتن پرداز

شرف دودمان آدم ر

به حقیقت توئی و خلق مجاز

همه فردای تو به از امروز

همه انجام تو به از آغاز

با سوزش آتش جهنم از اثر حق الناس دچار درد شدید شدم

حاج میرزا حسین نوری صاحب مستدرک از دارالسلام نوری صفحه ۲۶۷ حکایت می کند از عالم زاهد سید هاشم حائری که مبلغ یک صد دینار که معادل ده قران عجمی

بود از یک نفر یهودی بعنوان قرض گرفتم که پس از بیست روز به او برگردانـدم ، نصف آن را پرداختم و برای پرداخت بقیه آن او را ندیـدم جسـتجو کردم ، گفتنـد به بغـداد رفته ، شبی قیامت را در خواب دیـدم ، مرا در موقف حساب حاضـر کردند ، خداوند مهربان به فضـلش مرا اذن رفتن به بهشت داد ، چون قصد عبور از صـراط کردم زفیر و شـهیق جهنم مرا بر صـراط نگاه داشت و راه عبورم را بست ، ناگاه طلبکار یهودی چون شعله ای از جهنم خارج شـد و راه بر من گرفت و گفت بقیه طلب مرا بـده و برو ، من تضـرع کردم ، و به او گفتم من در جسـتجویت بودم تـا بقیه طلبت را بپردازم ولی ترا نیافتم گفتم راست گفتی ولی تـا طلب مرا نـدهی از صـراط حق عبور نـداری ، گریه کردم و گفتم منکه در اینجـا چیزی نـدارم که به تو بـدهم ، یهودی گفت پس بجـای طلبم بگـذار انگشت خود را بر یک عضو تو بگـذارم ، به این برنامه راضـی شـدم تا از شـرش خلاص شوم ، چون انگشت بر سینه ام گذاشت از شدت سوزش آن از خواب پریدم ! !

یکسال در برزخ مبتلا به سوء حساب بودم

در جلد ۱۷ بحار از خط شـهید اول از احمـد بن ابی الجوزی نقل می کند : که آرزو داشـتم در عالم خواب ابو سـلیمان دارانی راکه از عبـاد و زهـاد بود ببینم ، پس از گـذشت یکسال از فوتش او را دیـدم و گفتم خداونـد با تو چه معامله کرد گفت : ای احمد وقتی در دنیا بودم

از باب صغیر می آمدم بار شتری را دیدم یک چوب کوچک به اندازه خلال از آن گرفتم ، نمی دانم با آن خلال کردم یا دور افکندم ، اکنون یکسال است که مبتلا به سختی حساب آن هستم .

آری ، امیرالمؤمنین (علیه السلام)در نامه ای که به محمد بن ابی بکر نوشته این چنین به این حقیقت اشاره می فرماید :

وَاعْلَمُوا عِبادَ اللهِ اِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ سائِلُکُمْ عَنِ الصَّغیرِ وَالْکَبیرِ :

ای بندگان خدا بدانید که خداوند عزوجل از کوچک و بزرگ عمل شما در قیامت خواهد پرسید .

بخاطر هیجده تومان در شدت و سختی بودم

شهید بزرگوار مرحوم دستغیب در پاورقی جلد اول گناهان کبیره در صفحه ۱۵ از جناب سید حسن بن سید علی اصفهانی نقل می کند که فرمود : هنگام فوت پدرم در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم ، و کارهای پدرم بدست بعضی از برادرانم برگزار شده بود و مرا هیچ اطلاعی از گزارشات آنها نبود ، چون هفت ماه از فوت پدرم گذشت ، مادرم در اصفهان درگذشت و جنازه اش را به نجف اشرف حمل کردند ، در آن اوقات شبی پدرم را در خواب دیدم و گفتم شما در اصفهان فوت کردید ، اکنون در نجف هستید ، فرمود : در نجف است اما در مکان دیگری است ، دانستم که هم درجه پدرم نیست ، گفتم پدر حال شما چگونه است ؟ فرمود : در شدت و سختی بودم و الان بحمد الله راحتم ، تعجب کردم ، گفتم آیا مثل شما گرفتار بودید ، فرمود : آری ، حاج رضا پسر آقا بابا مشهور به نعلبند از من طلبی داشت و مطالبه

می کرد به آن خاطر حالم بد بود ، از ترس بیدار شدم و به برادرم که وصـی پدر بود صورت خواب را نوشـتم و سفارش کردم تحقیق کنـد چنین شخصـی از پدرم طلب داشـته یا نه ، در جواب نوشت دفترها را تفتیش کردم ، اسم حاج رضا جزء طلبکاران نبود ، دوباره نوشتم آن شخص را پیدا کن و از خودش سئوال نما آیا از پدرم طلبی داشته ؟ در جواب نوشت او را یافتم و از او پرسـیدم گفت آری مبلغ هیجـده تومـان از پـدر شـما طلب داشـتم و جز خداونـد کسـی را بر آن اطلاـع نبود ، پس از فوت آن مرحوم از شـما سـئوال کردم نام من جزء طلبکاران هست ؟ شما گفتید نه من هم سندی برای اثبات نداشتم از اینکه چرا نام مرا در دفتر ننوشـته دلتنگ شدم ، خواستم هیجده تومان را به او بدهم قبول نکرد ، گفت پدر شما از بدهی ایکه بمن داشت حلال کردم .

بیائیـد به این گفتار با عظمت حضـرت صادق (علیه السـلام) که ضامن نجات شـماست و آنجناب در باب حـج به آن سـفارش فرموده عمل کنید :

وَاخْرُجْ مِنْ حُقُوق تَلْمَمُکَ مِنْ جَهَهِ الْمَخْلُوقینَ .

خود را با تمام وجود از حقوق مردم خلاص کن ، و از این بار سنگین خویش را در دنیا و آخرت راحت کن .

وَلا تَعْتَمِدْ عَلی زادِکَ وَراحِلَتِکَ وَأصْـحابِکَ وَقُوَّتِکَ وَشَـبابِکَ وَمالِکَ مَخافَهَ أنْ یَصـیرُوا لَکَ عُدُوّاً وَوَبالاً فَإنَّ مَنِ ادَّعی رِضَ اللهِ وَاعْتَمَدَ عَلی شَیء صَیَّرَهُ عَلَیْهِ عَدُوّاً وَوَبالاً لِیَعْلَمَ أنَّهُ لَیْسَ لَهُ قُوَّهٌ وَلا حیلَهٌ وَلا لِاَحَد إلاّ بِعِصْمَهِ اللهِ وَتَوْفیقِهِ .

حکیمانه تر از

جملات بالا نمی توان سخن گفت ، امام صادق (علیه السلام) کاملترین مفاهیم و مفیدترین ارشادات و بهترین راهنمائیها را در زیباترین کلمات در میدان حیات انسان قرار داده .

آن حضرت علاقه دارند انسان خود را از انواع ظلمت ها برهاند ، و به نور صدق و صفا ، وعشق و علاقه به حقایق آراسته کند و جز الله محوری در زندگی برای خود باقی نگذارد ، از خودیت خود خویش را نجات داده و با تمام وجود در حرارت حقیقت آب شود .

از وادی حدود به در آید ، و به فضای بی کران معنی قدم گذاشته ، شربت فنای فی الله را بچشد و به بقاء حضرت سرمد باقی شود .

اوحدی مراغه ای در زمینه استعداد انسان جهت رسیدن به عالی ترین کمالات می فرماید :

باشد از عشق قوت مردان

آب و نان چیست قوت مردان

ما چه و در چه پایه ایم همه

چون نه نوریم سایه ایم همه

تو از آنجا چو سایه زآنی دور

که نه ای هم چو سایه در پی نور

اصل نزدیک و اصل دور یکی است

ما همه سایه ایم و نور یکی است

باز آنها که پیش ما نورند

از حقیقت چو سایه مهجورند

چون نهاد تو آسمانی شد

صورتت سر به سر معانی شد

نه زمین بر تو راه داند بست

نه فلک بر تو نیز یابد دست

نامه ایزدی تو سربسته

باز کن بند نامه آهسته

ای کتاب مبین ببین خود ر

باز دان از هزار آن صد را

هم خلف نام و هم خلیفه نسب

نه به بازی شدی خلیفه رب

ذات حق را مهینه اسمی تو

گنج تقدیس را طلسمی تو

به بدن درج اسم ذات شدی

به قوا مظهر صفات شدی

قالبت قبه ایست

اللهی

لیک از حبه ای نه آگاهی

صنع را برترین نمونه توئی

خط بیچون و بی چگونه توئی

امام ششم (علیه السلام) در قسمت دوم روایت چنین می فرمایند :

در این سفر با عظمت معنوی بر توشه راه و مرکب سواری و دوستان و قدرتت و جوانیت و مالت اصلا تکیه مکن چه بسا آنچه را به زحمت تحصیل کرده ای و بر آن اعتماد نموده ای دشمن تو گردند و وبال تو شوند ، و حاصل آنها برای تو جز زحمت و مرارت و رنج و مشقت و عذاب آخرت چیزی نباشد .

آری کسیکه ادعا کی کند من به داده او خوشنودم و جز رضای حق چیزی نخواهم ولی اعتماد و دلگرمیش به غیر باشد ، خداوند عالم آن غیر را دشمن او می نماید ، و وبال او می کند تا همچون آفتاب برای او روشن شود که نه برای او و نه برای غیر او قوت و قدرت و نقشه و حیله ای در هیچ کاری نیست ، آنچه قدرت و قوت است مخصوص به جناب اوست ، باید با تکیه بر حول و قوت او حرکت کرد ، که اعتماد بر غیر ، اعتماد بر هوا و آب است .

حاجی سبزواری آن عارف وارسته و فیلسوف بزرگ در توجه به حضرت دوست به درگاه جناب او عرضه داشته :

گردی از آن رهگذرم آرزوست

افسر شاهی به سرم آرزوست

ترک تبارک به میان عقد فقر

شاهم و تاج و کمرم آرزوست

با چمن و خلد ندارم سری

خفتن آن خاک درم آرزوست

چند بمانم پس این نه حجاب

سیر فضای دگرم آرزوست

ذوق پر افشانی با غم نماند

تیر زشصتت بپرم آرزوست

جام می ناب نخواهم

دیگر

خوردن خون جگرم آرزوست

عشق نگیرد مگر از درد زیب

سینه پر از شررم آرزوست

بلکه ببیند به تو این چشم تار

گرد تو کحل بصرم آرزوست

بو که رسد بوت به دل سینه ر

چاک زدن هر سحرم آرزوست

طوطی جان تا که شکرخا شود

حرفی از آن لب شکرم آرزوست

چند سبا هدهد باد صب

خود زسلیمان خبرم آرزوست

تا بکیم تفرقه یعقوب وار

بوی قمیص پسرم آرزوست

معتکف هستی خود بودمی

چند شد از خود سفرم آرزوست

در کلام امام صادق (علیه السلام) چند قسمت لازم به تذکر است :

۱ دوستان

۲ قوت و قدرت

۳ طروات جوانی

۴ ثروت و مال

در ادوار تاریخ بسیاری از مردم ، این چهار مرحله را برای خود تکیه گاه گرفتند و بر اثر تکیه کردن به این چهار ناحیه از وجود مقدس حضرت غافل شده ، و چنان غرق در هوا و هوس گشتند ، بطوری که برای خود در عاقبت امر ساحل نجاتی نیافتند ، در آلودگیهای عملی و اخلاقی خود آنقدر دست و پا زدند تا دچار هلاکت ابدی شدند .

بر بسیاری از دوستان اعتماد نکنید

اگر رفیق شفیقی که واجد شرایط الهی باشد ، و دوستی با او باعث ازدیاد ایمان و هدایت گردد ، و دوستی و رفاقتش فقط و فقط برای خدا باشد ، اعتماد بر او در حقیقت اعتماد بر خداست .

این چنین دوست و دوستی با او لذت دنیا و آخرت است ، و اسلام سفارش به چنین دوستی را به انسان نموده ، و دوستی با او را کلید خوشبختی دنیا و آخرت می داند .

اما دوستی که دوست هوا و هوس ، و دوست شکم و سفره ، و دوست سیاست غلط و ریاست پوشالی

است ، و دوستی او مایه اتلاف عمر و فساد عمل و اخلاق است ، اعتماد بر او زندقه و فسق ، و تکیه بر او گناه و معصیت است ، و این دوستی نه این که پایدار نیست ، بلکه روزی فرا خواهد رسید که این دوستی نقطه دشمنی و عامل هلاکت خواهد شد .

تاریخ آل برمک را بخوانید تا بر شما معلوم شود که دوستی هائی که بر اساس مسائل الهی پایدار نیست چه اندازه سست و بی پایه است ، آل برمک هارون و حکومت او را برای خویش قوی ترین تکیه گاه می دانستند ، ولی شمسیر تیز هارون در چند شبانه روز به عمر آنان آنچنان بی رحمانه خاتمه داد که گوئی چنین خاندانی اصلا وجود خارجی نداشتند .

قائم مقام فراهانی آن مرد سیاست و کیاست ، برای به سلطنت رساندن محمد شاه قاجار به اندازه یک عمر خون دل خورد ، ولی پس از اینکه محمد شاه بر تخت سلطنت استقرار یافت وزیر دانشمند خود را در باغ نگارستان با کمال شقاوت خفه کرد و آن چراغ روشن سیاست و درایت را از لباس هستی عریان نمود .

میرزا تقی خان امیر کبیر برای به تخت نشاندن ناصر قاجار کمال زحمت و مشقت را بر خود هموار کرد ، اما ناصر قاجار در همان اوائل صدارت امیر در کمال ناجوانمردی آن مرد بزرگ را در حمام فین کاشان کشت .

اینگونه مسائل در تاریخ بشر آنقدر زیاد است که برای بازگو کردن آنها دفاتری جداگانه و کتابهائی مفصل لازم است .

بر قوت و قدرت خویش تکیه نزنید

اگر با دیده تحقیق ، و با چشم بصیرت بر

اوضاع هستی و بخصوص زنـدگی آدمیان بنگریم به این حقیقت واقف می شویم که در تمام جهان حول و قوه ای به جز حول و قوه حضرت حق نیست ، و آنچه قوه و قدرت در اختیار موجودات است از آن خداست .

ما باید قوه و قدرت خود را امانتی الهی بدانیم ، و از این سرمایه خدائی در راه خدا و خدمت به خلق خدا استفاده کنیم .

به وقوه و قـدرت خویش مغرور نشویم ، که اگر ابر غرور نسـبت به قوه و قـدرت خویش بر زنـدگی مـا سـایه بینـدازد ، صاعقه آتش زائی از آن بیرون می آیـد و به خرمن هستی مـا آتشـی می انـدازد که ذره ای از خـاکستر ما برای تماشاگران بر جای نماند .

تمام سـتمگران تاریـخ بـدون اسـتثناء در آتش سـتم خویش سوختنـد ، و قدرت و قوت آنان مهم ترین عامل هلاکت و نابودی آنان گشت .

قـدرت کـدامیک از قلـدران تاریـخ به قوت حوادث روزگار به داد آنان رسـید ، و چه قدرتمندی توانست در برابر امراض غیر قابل علاج ، یا انقلاب ملل مظلوم یا مرگ از خود دفاع کند ؟

از زیبائی چهره و طراوت جوانی سوء استفاده نکنید

زیبائی صورت در ادوار حیات مایه غرور و کبر و نخوت و روگردانی از حق برای بسیاری از فرزندان آدم بوده .

چهره زیبا برای کسـی مانـدنی نیست ، خوشـبخت آن انسان زیبا چهره ای که ، زیبائی خود را نعمت خدا بداند ، و آن را زمینه ای برای ابتلا و آزمایش خویش .

در روایت های کتب عالی اسلامی آمده ، آنکس که نشاط جوانی را صرف عبادت و بندگی کند ، در قیامت در

سایه رحمت حق قرار خواهد داشت .

به زیبائی صورت و طروات و نشاط جوانی ، به عنوان بهره ای الهی نظر کنید ، و مواظب باشید ، این نعمت برای شما تبدیل به نقمت ، و این عنایت نسبت به شما تبدیل به بلاـ و مصیبت نگردد . آنان که با چهره زیبای خود ، به فریب دیگران دست آلودند ، و به خاطر جذابیت خود ، هزاران بستر گناه برای دیگران پهن کردند ، پس از فرو ریختن کاخ جمال به خاک پشیمانی و حسرت دچار شدند ، و از آن حسرت و اندوه سودی نبردند .

جوانی را هم چون بهار طبیعی حساب کنید ، که باید در فضای آن با کمک هدایت الهی تمام استعدادهای شما ظهور و بروز کند ، نه قدرتی مستقل و فضائی از نخوت ، که در آتش آن تمام قوای شما بسوزد و در ایام پیری جز بدبختی و فلاکت و هزاران رنج و محنت و امراض مهلک برای شما به جای گذارد ، و علاوه بر همه آنها در دادگاه عدل الهی ، دچار شدیدترین پرسش نسبت به ایام جوانی شوید ، ولی از پاسخ دادن به صاحب خلقت عاجز باشید و در برابر حضرت او سر ننگ بزیر بیندازید .

ای به خدا پشت کرده رو به خدا کن

راه تو خطاست ترک خطا کن

روی زتسبیح ذوالجلال چه پوشی

پشت به درگاه لایزال دوتا کن

کعبه توحید را به خلق نشان ده

در ره ارشاد کار قبله نما کن

در ره آن کآفریده هر دو سرا ر

خاک شو و خاک بر سر دو سرا کن

چهره اخلاص را چو بنده مخلص

پاک زگرد و

غبار چون و چرا کن

تا که بری لذتی زشهد شهادت

در ره جانانه خویش را تو فدا کن

دیده به تقدیر دوز و دل به قضا نه

بنده تسلیم باش و خو به رضا کن

نفس چو خواهد ترا بدر برد از راه

سست مشو امتناع ورز و ابا کن

تا زر و مال توارث غیر نگشته

خود همه را صرف جود و وقف سخا کن

چون هنر آموختی به خلق بیاموز

آنچه عطا کرده اند بر تو عطا کن

مظهر مهر و داد و لطف و کرم شو

در همه جا دستگیری از ضعفا کن

ثروت و مال

تکیه بر مال و مغرور شدن بر ثروت کار مردم نادان و بی خبر از حقایق است ، ثروت امانتی الست الهی ، که از آن باید به عنوان وسیله برای رسیدن به لقاء حق استفاده کرد .

از مال و ثروت اگر در راه خدا استفاده نکنید ، جز وزر و وبال برای شما نخواهد داشت ، قرآن مجید در آیات نورانی و سعادت بخشش برای مال و ثروت برنامه های بسیار مهم و مفیدی قرار داده ، که اگر با ثروت و مال هماهنگ با آن آیات عمل شود ، علت تأمین خیر دنیا و آخرت می گردد .

با خواست حضرت حق در باب سی ام مصباح الشریعه که در ارتباط با حرص است ، توضیح مفصلی در باب مال و ثروت خواهد آمد ، این قسمت را با شعر حکیمانه ای از سعدی خاتمه می دهم .

ای که در دنیا نرفتی بر صراط مستقیم

در قیامت بر صراطت جای تشویش است و بیم

قلب روی اندود نستانند در بازار حشر

خالصی باید که از آتش برون آید سلیم

عیب از بیگانه پوشیده

است و می بیند بصیر

جرمت از همسایه پنهانست و می داند علیم

نفس پروردن خلاف رأی دانایان بود

طفل خرما دوست دارد صبر فرماید حکیم

راه نومیدی گرفتم رحمتم دل می دهد

کای گنهکاران هنوز امید عفوست از کریم

گر بسوزانی خداوندا سزای فعل ماست

ور به بخشی رحمتت عامست انعامت عمیم

گر چه شیطان رجیم از راه انصافم ببرد

هم چنان امید می دارم زرحمان الرحیم

آن که جان بخشید روزی داد چندین فضل کرد

هم ببخشاید چو مشتی استخوان بیند رمیم

سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردنست

وقت عذر آوردن است استغفر الله العظیم

وَاسْتَعِدْ إسْتِعْدادَ مَنْ لا یَرْجُو الرُّجُوعَ وَأحْسِنِ الصُّحْبَهَ وَراعِ أوْقاتِ فَرائِضِ اللهِ وَسُنَنِ نَبِیِّهِ (صلی الله علیه وآله) وَما یَجِبُ عَلَیْکَ مِنَ الأدَبِ وَالإحْتِمالِ وَالصَّبْرِ وَالشُّکْرِ وَالشَّفَقَهِ وَالسَّخاءِ وَایثارِ الزّادِ عَلی دَوامِ الأوْقاتِ .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید :

در این سفر وضع خود را آنچنان قرار بده ، که انگار برای تو بازگشتی از این سفر نیست ، کسیکه خبر مرگش را می دهند ، چگونه به تدارک و جبران گذشته بر می خیزد ، و سعی می کند از حقوق الله وحقوق الناس خود را پاک کند ، تو هم با سفر حج همین معامله را انجام بده .

اوقات واجبات حضرت حق را با کمال جدیت رعایت کن ، که چیزی در این عالم ارزش واجبات الهی را ندارد ، که هرکس

به هر جا رسید از ادای واجبات و ترک محرمات رسید .

به تمـام برنـامه هـای پیـامبر و آداب و سـنن آنجنـاب احترام کن ، که نجـات و سـعادت در سـایه هماهنگی با برنامه های پیامبر گرامی میسر است .

سختی ها و مشقت های این سفر را چه سختی

راه ، چه آزادی که از هم سفران می بینی برای خدا تحمل کن ، و راه صبر و شکر و مهربانی و سخا پیشه کن ، و در تمام اوقات آنچه در قدرت داری در گردونه ایثار قرار بده .

ثُمَّ اغْسِلْ بِماءِ التَّوْبَةِ الْخالِصَةِ ذُنُوبَكَ وَأَلْبِسْ كِسْوَةَ الصِّدْقِ وَالصَّفاءِ وَالْخُضُوعِ وَالْخُشُوعِ .

سفر بسیار مهمی در پیش داری ، نتیجه این سفر دخول در حرم قدس دوست ، و ملاقات با حضرت اوست ، ورود به آن حرم با معنی ، و رسیدن به نقطه با عظمت لقاء کار هر کس نیست ، این سفر و نتیجه آن که وصول به مقام لقاء است مقدماتی لازم دارد ، اولی مقدمه آن پاک شدن از گناهان نهان و آشکار بوسیله آب توبه خالص است ، پس به حقیقت توبه کن ، توبه ای که قابل پذیرش دوست باشد و ترا از تمام گناهان اخلاقی و عملی و مالی پاک کند ، که اگر بدین صورت توبه کنی به حریم حضرت یار راه پیدا نمی کنی و از لقاء آن حضرت محروم خواهی ماند ، و از سفر خویش جز خرج کردن مقداری مال و خستگی راه ، چیزی نصیبت نخواهد شد .

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند

که برون در چه کردی که درون خانه آئی

امروز این سفر به نظر آسان می آید ، تهیه پول ، حرکت با هواپیما ، قرارگرفتن در خانه هائی شبیه هتل ، پذیرائی شدن به وسیله خدمه کاروان با بهترین میوه و غذا ، انجام مراسم و مناسک و اعمالی آسان و پس از بیست و چند روز دور

بودن از شهر و دیار برگشتن به شهر و دیار ، ولی این حج نیست ، حج را اگر از دیدگاه قرآن و روایات بخصوص آیات و روایات عرفانی نظر کنید ، دریای پر موجی از معنویت می بینید که ساحلش ناپیداست ، و سفری می بینید که پایانش مهمانی حضرت حق است و هر کس به طور عادی لایق این مهمانی نیست ، مهمان باید دارای شرایطی باشد ، که لیاقت حضور برای او متحقق گردد ، و آن شرایط یا آن مقدمات به قول امام ششم غسل فکر و نفس با توبه خالص است ، و پوشیدن لباس صدق و صفا و خضوع و خشوع .

در اینجا لازم است به واقعیاتی از این سفر و مناسک آن اشاره رود تا بر زائران بیت یا در حقیقت زائران صاحب بیت معلوم می شود که کجا می روند و برای چه می روند و به خاطر که می روند .

در عین رفتن به حج

مناسک را به نحو حقیقت بجا نیاورده ای در این زمینه خسرو قصیده بسیار مهمی دارد که ذکر آن قصیده بدون سود نیست .

حاجیان آمدن با تعظیم

شاکر از رحمت خدای کریم

آمده سوی مکه از عرفات

برده لبیک عمره از تعظیم

یافته حج و عمره کرده تمام

بازگشته به سوی خانه سلیم

من شدم ساعتی به استقبال

پای کردم برون زحد گلیم

مرمرا در میان قافله بود

دوستی مخلص و عزیز و کریم

گفتم او را بگوی چون رستی

زین سفر کردن به رنج و به بیم

شادگشتی از آن که حج کردی

چون تو کس نیست اندرین اقلیم

بازگوتا چگونه داشته ای

حرمت آن بزرگوار حریم

چون همی خواستی گرفت احرام

چه نیت کردی اندر آن تحریم

جمله بر خود حرام

کرده بدی

هر چه مادون کردگار عظیم

گفت نی ، گفتمش زدی لبیك

از سر علم و از سر تعظیم

می شنیدی ندای حق و جواب

باز دادی چنان که داد کلیم

گفت نی ، گفتمش چو در عرفات

ایستادی و یافتی تقویم

عارف حق شدی و منکر خویش

به تو از معرفت رسید نسیم

گفت نی ، گفتمش چو می رفتی

در حرم هم چو اهل کهف و رقیم

ایمن از شر نفس خود بودی

در غم حرقت عذاب جحیم

گفت نی ، گفتمش چو سنگ جمار

همی انداختی به دیو رجیم

از خود انداختی برون یکسو

همه عادات و فعل های ذمیم

گفت نی ، گفتمش چو گشتی تو

گوسپند از پی اسیر و یتیم

قرب حق دیدی اول و کردی

قتل قربان نفس دون و لئیم

گفت نی ، گفتمش چو گشتی تو

مطلع از مقام ابراهیم

کردی از صدق اعتقاد و یقین

خویشی خویش را به حق تسلیم

گفت نی ، گفتمش به وقت طواف

که دویدی به هروله چو ظلیم

از طواف همه ملائکیان

یاد کردی بگرد عرش عظیم

گفت نی ، گفتمش چو کری سعی

از صفا سوی مروه بر تقسیم

دیدی اندر صفای خود کونین

شد دلت فارغ از جحیم و نعیم

گفت نی ، گفتمش چو گشتی باز

مانده از حجر کعبه دل به دو نیم

کردی آنجا به گور مر خود ر

هم چنانی کنون که گشته رمیم

گفت از این باب هر چه گفتی تو

من ندانستم از صحیح و سقیم

گفتم ای دوست پس نکردی حج

نشدی در مقام محو مقیم

رفته و مکه دیده آمده باز

محنت بادیه خریده به سیم

گر توخواهی که حج کنی پس از این

این چنان کن که کردمت تعلیم

حج از دیدگاه حضرت زین العابدین (علیه السلام)

قسمت اول

عالم بزرگ ، محدث خبیر ، مرحوم حاج میرزا حسین نوری در کتاب مستدرک جلد دوم صفحه ۱۸۶ خبر بسیار مهمی نقل می

کند که در آن خبر وجود مقدس حضرت زین العابدین به توضیح حج حقیقی و معنای مناسک برخاسته و از این راه زائران خانه حق را به بسیاری از واقعیات آشنا فرموده است .

زائر با توجه به این روایت تکلیفی دیگر پیدا می کند ، و سعی می نماید قبل از رفتن به این سفر با آب توبه غسل حقیقی کند ، و وجود خویش را به لباس صدق و صفا و خضوع و خشوع بپوشاند .

چهارمین رهبر بزرگ شیعه ، گهر گرانبهای صدف هستی ، زینت بخش عبادت عباد حضرت سجاد پس از ادای مراسم حج به مدینه باز می گشتند ، مردی بنام شبلی به استقبال آن پیشوای عارفان و امام آگاهان آمد .

پس از ادای مراسم احترام به پیشگاه حضرت سجاد ، این چنین از طرف امام مورد پرسش قرار گرفت :

آیا هیچ به حج خانه رفته ای ؟

عرضه داشت : آری :

فرمود : در آن هنگام که به میقات رفتی ، و از لباسهای دوخته خود درآمدی ، و غسل کردی ، در نیتت بود که خود را از اشتباهات و لغزش ها در دو مرحله ظاهر و باطن برای همشه پاک کنی ؟

گفت : نه .

فرمود : آه پس نه به میقات وارد شدی و نه از لباس دوخته بیرون آمدی و نه غسل حقیقی بجای آوردی .

فرمود : آیا خود را پاکیزه کردی و سپس احرام بستی و پیوند خود را مبدء عالم بوسیله حج استوار نمودی ؟

گفت : آری .

فرمود : در آن هنگام در نیت داشتی که خود را از تمام آلودگیها به نور توبه برهانی ؟

گفت

: نه .

فرمود : بوقت احرام هر برنامه ای را که دوست نمی پسندد و به خاطر مصلحت بربندگانش ممنوع نموده بر خود حرام دانستی ؟

گفت : نه .

فرمود : به وقت بستن پیوند حج و هنگامیکه آن را با عمره محکم می کردی در نیت داشتی که هر عقد و پیمان و هرگونه قرار داد غیر خدائی را از برنامه هایت باز کرده و جز با حضرت دوست پیوند و قرار داد نداشته باشی ؟

گفت : نه .

فرمود : پس در حقیقت خود را پاکیزه نکرده و احرام نبسته و پیمان حج را محکم و استوار نکردی .

فرمود : به میقات وارد شدی و دو رکعت نماز احرام به جای آوردی و تلبیه گفتی ؟

عرض کرد : آری .

فرمود : بهنگام ورود به میقات در نیت تو بود که به زیارت حق آمده ای ، و این نماز و احرام و تلبیه ، مقدمات لقاء اوست ؟

گفت : نه .

فرمود : وقتی دو رکعت نماز خواندی در اراده داشتی که به ارزنده ترین برنامه ها و بزرگ ترین حسنات و بهترین اعمال وسائل قرب به آن حضرت را آماده کنی ؟

گفت : نه .

فرمود : وقتی تلبیه گفتی در نیت داشتی که به هر برنامه صحیحی در پیشگاه حق به اقرار آمده ای در حال پیمان بستن با اوئی ، که در تمام جوانب حیات از فرمانش پیروی کنی و از هر معصیت و خطائی روی بگردانی ؟

گفت : نه .

فرمود : پس در حقیقت وارد میقات نگشته و نماز احرام بجای نیاورده و تلبیه نگفتی .

سپس فرمود : آیا وارد مسجد الحرام شدی

و پای در حرم مبارک حق گذاشتی و کعبه را با دیده خود دیدی و در برابر آن نماز گذاردی ؟

گفت : آری .

فرمود : بهنگام ورود در حرم آیا در ضمیرت بود که از هر گونه بدگوئی پشت سر برادران مسلمان دوری جوئی ، و عیب گفتن اهل قبله را ترک نمائی ؟

گفت : نه .

فرمود : زمانی که وارد مسجد خیف شدی و نماز خواندی آیا اراده کردی که از هیچ برنامه ای جز مخالفت با امر خداوند نترسی و به چیزی جز رحمت الهی امید نداشته باشی ؟

گفت : نه .

فرمود : وقتی گوسپند قربانی را سر بریدی آیا نیت کردی که حلقوم طمع را جدا کنی و آیا به هنگام قربانی توجه داشتی که راه ابراهیم را می روی آن بزرگ انسانی که یگانه فرزند عزیز خود را به قربانگاه آورد تا برای محبوب خود فدا کند ؟

گفت : نه .

در این حال بود که صدای گریه امام بلند شد و شدت تأثر و ناراحتی او به اندازه ای بود که گوئیا مفارقت روح از بدنش نزدیک شده ، می گریست و پی در پی می گفت آه آه !

اندر ین ره هر که او یکتا شود

گنج معنی در دلش پیدا شود

جز جمال خود نبیند در جهان

اندر ین ره هر که او بینا شود

قطره کز دریا برون آید همی

چون سوی دریا شود دریا شود

گر صفات خود کند یکباره محو

در مقامات بقا یکتا شود

هر که در بر نیستی خود نهاد

در حریم هستی او تنها شود

از مسما هر که یابد بهره ای

فارغ و آسوده از اسما شود

ور کند گم صورت هستی خویش

صورت او

جملگی معنا شود

ور نهنگ لاخورش زو طعمه ساخت

زنده جاوید در الا شود

صورتت چون شد حجاب راه تو

محو کن تا سیرتت زیبا شود

گر از این منزل برون رفتی یقین

دان که منزلگاهت او ادنی شود

ما بجانان زنده ایم از جان بری

تا ابد هرگز کسی چون ما شود

هر آنجا مقصد و مقصود یافت

در دو عالم والی والا شود

هر که را دل راز دار عشق شد

کی دلش مایل سوی صحرا شود

آنگاه فرمود : ای شبلی آن کس که دست به حجر الاسود بگذارد بمانند آنست که با خدای خود دست داده .

نکو بنگر ای بنده ناچیز شکسته و ای موجود ضعیف افتاده که کجائی و چه می کنی ، پاداشی را که خدای بزرگ بر این برنامه عالی قرار داده ضایع مکن و عهدی که با دوست بسته ای مشکن ، آگاهی و میدانی که روی گردانی از امر او گناه و معصیت است و مخالفت با فرمانش بزرگترین عامل شکستن پیمان تو با اوست .

سپس فرمود : ای شبلی آن زمان که در مقام ابراهیم ایستادی ، اراده داشتی که از آن هنگام به بعد کنار هر فانی از فرامین الهی ایستادی مقاومت کنی و تا فرمانش را نبری از پای ننشینی و از هر گناهی دوری جسته و خویشتن دار باشی ؟

گفت : نه .

فرمود : به هنگام نماز در آن مقام بزرگ عزم داشتی که از خطوط بندگی ابراهیم پیروی کنی و دماغ شیطان را به خاک بمالی

؟

گفت : نه .

فرمود : پس در حقیقت در مقام ابراهیم نایستاده و در آن جای مقدس نماز بجا نیاورده ای

فرمود : کنار آب زمزم رفتی و از

آن چشمه آب نوشیدی ؟

گفت : آری .

فرمود : نیت داشتی که هم اکنون کنار مرز عبادت رسیده و باید از آن پس چشم از گناه پوشید ؟

گفت : نه .

فرمود : در واقع بر سر آن چاه نرفته و از آبش نیاشامیده ای .

آنگاه فرمود : بین صفا و مره سعی کردی ؟

گفت : آری .

فرمود : در آن وقت نیت داشتی که در حال بیم و امید در پیشگاه الهی قدم می زنی ، در اندیشه این که آیا مرا می پذیرند یا نه رفت و آمد می کردی ؟

گفت : نه .

قسمت دوم

فرمود : در حقیقت سعی صفا و مروه نکرده و در آن جایگاه با عظمت قدم نزده ای .

سپس فرمود : ای شبلی آیا به سرزین منی رفتی ؟

گفت : آری .

فرمود : در آنجا توجه داشتی که مردم مسلمان را از خطر دست و زبانت ایمن بداری ؟

گفت : نه .

فرمود : پس به منی نرفتی .

آنگاه فرمود : به زمین عرفات وقوف کردی و خود را آماده پذیرفتن رحمت الهی نمودی و وادی نمره را شناختی ، و حضرت دوست را در نزد علائم و نشانه ها خواندی ؟

گفت : آری ، این برنامه ها را انجام دادم .

فرمود : آیا موقف عرفا که مقام عرفان و شناسائی است دانستی که خدای عزیز چه برنامه های فوق العاده ای از علوم و معارف

را برای رشـد و تکامل انسان قرار داده ، و بیـدار بودی که یار بر تمام اسـرار تو آگاه است ، و فرداست که نامه اعمال و پرونده کردارت را به دستت خواهد داد ؟

گفت

: نه .

فرمود : چون کنار جبل رحمت رفتی ، بنظر آوردی که خدای مهربان هر مرد و زن با ایمان را مورد لطف قرار می دهد و مشمول عنایت خود می کند و همه مردم مؤمن را دوست دارد .

گفت : نه .

فرمود : وقتی وارد وادی نمره شدی به این مسئله توجه داشتی تا خود بنده حق نباشی دیگری را به بندگی او مخوان و تا خود از گناه باز نایستی دیگری را نهی مکن ؟

گفت : نه .

پرسید ، به هنگامی که نزد نشانه ها و علائم ، توقف کردی ، هیچ در نظر آوردی که خالق عالم و نگهبان آفرینش ، آسمان و زمین و ملائکه مأمور برنامه های هستی را مراقب برنامه های تو قرار داده ؟

گفت : نه .

فرمود : در حقیقت به عرفات وقوف نکرده و به جبل رحمت برنیامده و وادی نمره را نشناخته و خدای مهربان را نخوانده ای !

سپس فرمود : آیا در وادی مزدلفه وارد شدی و سنگ ریزه های جمره را از آنجا برداشتی و به سرزمین مشعر درآمدی ؟

گفت : آری .

فرمود : در آنجا نماز خواندی و متوجه بودی که آن شب ، لیله عید است ، و نماز مخصوص به آن شب کلید حل هر مشکلی است ؟

گفت : نه .

فرمود : زمانی که بین دو شانه راه می رفتی و از منحرف شدنت به جانب راست و چپ نگران بودی و سعی داشتی مستقیم حرکت کنی ، در نظر داشتی که از راه حق انحراف حاصل نکرده و از دل و دست و زبانت خطائی سر نزند ؟

گفت :

نه .

فرمود : وقتی در وادی مزلفه قدم می زدی و سنگ ریزه های جمره را جمع می کری توجه داشتی که خود را از هر گناه و پلیدی برکنار داشته و در تمام برنامه های حق ثات و استوار بمانی ؟

گفت : نه .

فرمود وقتی وارد مشعر شدی آیا درونت را به شعار اهل تقوی بیدار کردی ؟

گفت : نه .

فرمود : پس در واقع به نشانه های حرم مرور نکرده و در آن بقاع متبرکه نماز بجای نیاورده و از آن سرزمین مقدس سنگ ریزه بر نچیده و به مشعر گذر نکرده ای .

سپس فرمود : به زمین منی رفتی ، و رمی جمرات کردی ، و سر خود را تراشیدی و قربانی نمودی و در مسجد خیف نماز خواندی و برای بقیه اعمال به مکه بازگشتی ؟

گفت : آری .

فرمود : چون به منی رسیدی و رمی جمرات کردی ، به نظر آوردی که به هدف خود رسیده و هر خواسته صحیحی داشتی خدایت اجابت فرمود ؟

گفت : نه .

فرمود : وقتی رمی جمره می کردی ، در نیت داشتی که دشمن دیرین خود ابلیس و سپاهش را از خود می رانی ؟

گفت : نه .

فرمود : وقتی موی سر را زدی توجه داشتی که خود را از هرگونه پلیدی و ناپاکی تمیز کرده و از گناهان بیرون آئی ، آنچنان که فرزند از مادر متولد می شود ؟

گفت : نه .

فرمود : در حقیقت به منی نرفتی ، و رمی جمرات نکرده ، و حلق رأس ننموده ای ، و قربانی سر نبریده ، و در مسجد خیف نماز نخوانده ای

، و به سوی حضرت حق حرکت ننموده ای !

فرمود : پس از بازگشت به مکه آیا در دل این چنین قصد داشتی که به سوی او در حرکتی و به خاطر تقرب به مقام او از خانه خود بیرون آمده ای ؟

گفت : نه .

فرمود : پس در حقیقت وارد حرم نشده و خانه کعبه را ندیده و در آنجا نماز بجای نیاوردی ؟

فرمود : پس از ورود به مکه طواف خانه نمودی و دست بر ارکان گذاشتی و آخرین سعی صفا و مروه نمودی ؟

گفت : آری .

فرمود : وقت سعی در نظر داشتی که از همه روی تافته و به سوی او گریخته و به بارگاه قدس او آمد وشد می کنی ؟

گفت : نه .

فرمود : در حقیقت طواف خانه نکرده و استلام ارکان ننموده و سعی صفا و مروه بجای نیاورده ای ، برگرد دوباره حج بجای آر ، زیرا تو این سفر را به معنائی که از تو خواسته اند نرفته ای و مطابق با اهداف عالیه این برنامه بزرگ الهی قدم برنداشته ای ، و خود را مستعد و آماده ورود به حریم قدس یار ننموده ای !

شبلی سخت گریست و از آن ساعت به کوشش برخاست تا خدایش برای سال بعد موفق به آن سفر روحانی و سیر الهی ، و مشی ملکوتی کرد ، و به آنچه بوسیله حضرت زین العابدین (علیه السلام) آگاه شده بود در آن سفر عمل کرد .

آری آنجا حرم امن ، حریم قدس ، بارگاه معنی ، ومهبط ملائکه ، و منبع هدایت ، و مشعل نور محبوب است ، مگر

هر کسی در آنجا راه دارد ، و هر بی سر و پائی را در آنجا مقام و محل است ، آنجا جایگاه پاکان و موقف صالحان ، و پناه اولیاء و تکیه گاه نیکان ، و جای ورود پاکان است .

آنجا از نظر معنی ، بلندترین نقطه اوج حقیقت ، و با ارزش ترین محل صدق و صفاست ، که اهل دل از همانجا با چشم دل نگران جمال پاک محبوب و ناظر حضرت یارند و با زبان حال در محضر آن یکتا به قول عارف بزرگ و فیلسوف عظیم الشأن حاجی سبزواری عرضه می دارد :

دل و جانم فدای حضرت دوست

نی فدای گدای حضرت دوست

هر دمی صد جهان زجان خواهم

تا فشانم به پای حضرت دوست

چشم فتان او بلای دل است

دل فدای بلای حضرت دوست

هست پاداش نیستی هستی

نیست شود در هوای حضرت دوست

گر فنا شد وجود ما گو شو

باد دائم بقای حضرت دوست

از دل و دین و هست و نیست برست

هر که شد مبتلای حضرت دوست

هر که را کشت خود بهایش شد

ای فدای بهای حضرت دوست

خلد و کوثر بجرعه ای بفروش

غیر مگزین بجای حضرت دوست

دیر جویان و هم حرم پویان

همه رو در سرای حضرت دوست

جمله زیر لوای رحمت بین

خاصه اهل ولای حضرت دوست

گاه جامم به لب گهی جانم

تا چه باشد رضای حضرت دوست

دم عیسی گرفت باد سحر

از دم جانفزای حضرت دوست

گشت اسرار از سرایت فیض

مرغ دستان سرای حضرت دوست

کعبه در آئینه قرآن

در کتاب با عظمت الهی می خوانیم :

إِنَّ أَوَّلَ بَيْت وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّهَ مُبَارَكاً وَهُدیً لِلْعَالَمِينَ .

در توضیح این آیه باید گفت :

ارزیابی عظمت ، واهمیت برنامه های اسلامی ، و نقشی که برای

بپا داشتن یک نظام عادلانه در مجتمع انسانی قواعد و مقررات الهی دارند ، تنها از طریق دقت در آیات قرآن مجید و روایاتی که در معتبرترین مدارک دینی تدوین شده میسر است .

می توان از نتائجی که از عمل به اصول الهی عاید جامعه بشری می گردد به اصالت و حقیقت حقوق اسلامی در تمام جوانب حیات پی برد .

قرآن مجید حاوی کلیات مسائل اسلامی ، و روایات و ا خبار ، شرح و توضیح آن کلیات است .

حفظ حقوق انسان در تمام زمینه های زندگی ، و تأمین سعادت دنیا و آخرت بشر از عمل به برنامه های الهی به دست می آید .

مسئله حج و روی آوردن به کعبه به شرط خلوص و معرفت ، از مسائلی است که در دنیا و آخرت مسلمانان را دوا می کند .

در آیه ای که ذکر شد می خوانیم :

همانا اول خانه ای که برای مردم به جهت عبادت و بندگی قرار داده شد خانه ایست که در مکه برپاست ، آنجا مرکز خیر و برکت ، و منبع نفع و سود و محور هدایت و راهنمائی است .

آری هدف حق از قراردادن آن خانه در شهر مکه و در وسط مسجد الحرام برای اجرای مراسم بندگی و عبودیت از طرف مردم است ، و برای این که مردم در اتصال به آن جایگاه عظیم خود را به مقام قرب برسانند و از تمام علائق و وابستگی های غلط برهانند ، و حاکمیت معبودهای باطل را از زندگی خود ریشه کن کرده ، تمام توجه خود را متوجه حضرت حق نمایند .

ای خوشا دل کاندر

او از عشق تو جانی بود

شادمان جانی که او را چون تو جانانی بود

خُرّم آن خانه که باشد چون تو مهمانی در او

مقبل آن کشور که او را چون تو سلطانی بود

زنده چون باشد دلی کز عشقِ تو بوئی نیافت

کی بمیرد عاشقی کو را چو تو جانی بود

هر که رویت دید و دل را در سر زلفت نبست

در حقیقت آدمی نبود که حیوانی بود

در عمه عمر ار بر آرم بی غم تو یک نفس

زان نفس بر جان من هر لحظه تاوانی بود

آفتاب رویِ تو گر بر جهان تابد دمی

در جهان هر ذره ای خورشید تابانی بود

آتش رخسار خوبت گر بسوزاند مر

اندر آن آتش مرا هر سو گلستانی بود

روزی آخر از وصالِ تو به کام دل رسم

این شبِ هجرِ ترا گر هیچ پایانی بود

در کعبه نشانه های روشنی از خداوند قرار دارد ، مقام ابراهیم آنجاست ، آنکس که خود را بدان جایگاه برساند در حیم امن قرار گرفته ، بر بندگان است که در حال توانائی به سوی آن مکان بشتابند ، و اعمال و مناسک آنجا را طبق دستور الهی با خلوص و معرفت بجای آرند ، هر کس از اجرای این دستور سعادتبخش سرباز زند ، به دایره ناسپاسی قدم گذاشته ، همانا خدای بی ا نباز از همه عالمیان بی نیاز است .

آری هدف حضرت حق از قرار دادن آن خانه در شهر مکه ، جهت اجرای مراسم بندگی و عبودیت در آن شکل خاص از

طرف مردم است ، و اینکه خداخواهان و حق پرستان و حق جویان و اهل عشق آن را وسیله ای برای تحصیل بندگی قرار دهند ،

و بواسطه اجرای مقررات و مناسک آن ، به پرستش خداوند و عبادت خالصانه برخاسته و رسوم بندگی را در محضر حضرت دوست بجای آرند . مگر نه این است که تاریخ حیات بشر نشان داده ، که به دست آوردن سلامت دو جهان و خوشبختی و سعادت در تمام زوایای حیات از طریق درک توحید توجه به شؤون حق میسر است ، مگر جز از راه آشنائی با حق و حفظ حقوقی که برای حفظ کیان انسان و انسانیت بر عهده آدمی نهاده شده خیری به دست می آید ، کعبه و شؤون آن جهتی است برای نشان دادن عمق توحید و به دست آوردن فضائل انسانی و اخلاق الهی از طریق ادای مناسک آن .

عاشقانه به آن وادی سفر کنید ، و عاشقانه در آن حریم قدم نگذارید ، و عارفانه در آن جایگاه ، که جای سر به خاک گذاشتن انبیا و امامان و اولیاء بوده قرار بگیرید و چون به کعبه نزدیک شدید خالصانه در مطاف قرار گرفته و دور خود او بگردید و با زبان حال در محضر آنجناب عرضه بدارید :

ای راحت روانم دور از تو ناتوانم

باری بیا که جان را در پایِ تو فشانم

اینهم روا ندارم کآگگ برای جانی

بگذار تا برآید در آرزوت جانم

بگذار تا بمیرم در آرزوی رویت

بی روی خوبت آخر تا چند زنده مانم

گیرم که من نگویم لطف تو خودنگوید

کین خسته چند نالد هر شب بر آستانم

ای بخت خفته برخیز تا حال من ببینی

وی عمر رفته بازآ تا بشنونی فغانم

ای دوست گاه گاهی می کن به من نگاهی

آخر چو چشم مستت من نیز ناتوانم

بر من همای

وصلت سایه از آن نیفکند

کز محنت فراقت پوسید استخوانم

این طرفه تر که دایم تو با منی و من باز

چون سایه در پی تو گرد جهان دوانم

کس دید تشنه ای را غرقه در آب حیوان

جانش به لب رسیده از تشنگی من آنم

زان دم که دور ماندم از درگهت نگفتی

کآخر شکسته ای بد روزی بر آستانم

هرگز نگفتی ای جان کان خسته را بپرسم

وزمحبت فراقش یک لحظه وارهانم

اکنون سزد نگارا گر حال من بپرسی

یادم کنی که این دم دور از تو ناتوانم

بر دست باد کویت بوی خودم فرستی

تا بوی جان فزایت زنده کند روانم

باری عراقی این دم بس ناخوشست و درهم

حال دلش دگر دم تا چون شود چه دانم

مُبَارَكاً وَهُدىً لِلْعَالَمِينَ .

آن روز كـه ابراهيم بزرگ آن قهرمـان توحيـد و معنی ، هـاجر و اسـماعيل را به سـرزمين مكه آورد، از قطره ای آب و ذره ای علف سبز در آن منطقه خبری نبود ، بنا به نقل قرآن مجيد عرضه داشت :

پروردگارا ! من زن و فرزنـدم را نزد خانه تو ، در سـرزمينی خشک و غير قابل کشت ، سـکونت دادم ، خداونـدا ! به خاطر اين که نمـاز به پـای دارنـد ، تو ای آگاه بر تمام احوال ، دل مردمان را به ايشان توجه ده و از انوع ميوه ها و نعمت هايت آن مردم

را بهره ده تا به شکر تو برخیزند .

نتیجه مبارک بودن آن جایگاه ، و قبول شـدن خواسـته ابراهیم را در وضع قریب به یک میلیون مسافری که در این سالها به آن جایگاه مبارک می روند می بینید .

این مسئله از یک جهت و از جهت دیگر مبارک

بودن این خانه در این است ، که با کشش معنویش هزاران دل را منقلب کرده ، و هزاران نفس را از آلودگی پاک ، و هزاران معصیت کار را به صحنه با عظمت توبه می کشد .

هدف از هادی بودن آن جایگاه هم در این است ، که مردم در آن محل و در محیط مسجد الحرام و در مقامات دیگر ، به شرط اجرای مناسک بطور صحیح ، راه تحصیل خیر دنیا و آخرت رایافته ، و به مقام قرب حق و خوشنودی آنجناب نزدیک می شوند .

مسلم است که از زمان بنای کعبه ، که همزمان شروع حیات آدم در کره خاک بوده ، این مرکز مبدء و منبع پخش نور و برکت و مرکز هدایت بندگان و راهنمائی ایشان به سوی حقایق عالی بوده ، و همانجاست که قرآن مجید برای هدایت بشر و دستگیری انسان ، و ایجاد تحول همه جانبه در حیات ، نازل شده ، و راه بینش وسیع به وسعت ظاهر و باطن جهان را به روی آنان گشوده است .

کعبه ، آری کعبه ، همان مرکزی که در آن و از برکت و هدایت آن مناسک عالی حج انجام می گیرد ، و با توجه به مناسک آن و دقت در اسرارش ، آدمی از شرک و زندقه ، نفاق و دوروئی ، قومیت و عصبیت ، تکبر و نخوت ، اسارت و ذلت ، وسایر پلیدیها دور شده ، و به جمیع مراتب هدایت اگر بخواهد می رسد .

کعبه ، به آدمی می آموزد ، که بنده پاک از شوائب محبوب خداست ، تعلیم می

دهـد که جامعه اسلامی بایـد در تمام شئون زنـدگی دارای وحـدت کلمه باشـد ، و به اهل اسـتطاعت درس می دهـد ، که از اسـتطاعت مالی و بدنی خود در راه اعلای کلمه حق بکوشـید ، و به ندای تمام مظلومان و مسـتمندان و دردمندان جواب مثبت داده ، و همه ساله با تشـکیل دادن این اجتماع عظیم ، به رفع نیازها و گرفتاریهای ملل اسـلامی اقـدام کنید ، و گرفتاران در بند اسارت را برهانید ، و برای حفظ استقلال مادی و معنوی امت اسلامی ایجاد ضمانت نمائید

کعبه درس محبت و دوستی و درس اخوت و برادری و دری عدل و موسات و صفا و صمیمیت می دهد .

کعبه در پرتو عظمت و معنویتی که دارد ، راهنمای مسـلمین به سوی سـعادت دنای و آخرت است ، و به غیر مسـلمانان هم راه ایجـاد اتفـاق و اتحـاد را آموخته ، و به آنـان می گویـد : برای رفع مشـکلات اجتمـاعی ، نیاز مبرم به یک مجتمع سالم و پاک دارند

هُدىً لِلْعَالَمِينَ .

حج از دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

قسمت اول

در پایان خطبه اول نهج البلاغه ، حضرت مولی الموحدین ، امام العارفین ، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

شما را به حج خانه اش ، که آن را قبله مردم قرار داده مکلف کرده ، تا چون جانداران که با حرص و ولع به چشـمه زلال وارد می شونـد ، در حـال تسـلیم ، به آن جایگاه درآئیـد ، و کبوتروار به آن حرم امن پناهنـده شویـد ، حکمت الهی اقتضا دارد که بندگانش آزادانه در برابر عظمت ربوبی اش ، در آن جایگاه مقدس سر فرود آرند ، شنوندگانی از

بندگانش را انتخاب کرد تا دعوت او را پاسخ گویند ، و مشیت حضرتش را تسلیم گردند .

این عباد بهرهور از گوش شنوا ، به آن حریم مقدس می روند ، و در آن جایگاه قدس که انبیاء عظام الهی وظیفه بندگی بجای آوردند ، رو به معبود قرار گرفته و خود را شبیه فرشتگان طواف کننده به دور عرش می نمایند ، در آن تجارتگاه الهی سودها برده ، و به وعده گاه عفو و احسان حق روی می آوردند .

خداوند سبحان ، کعبه و وظایفش را شعار جاودانی برای اسلام ، و جایگاه امن برای پناهندگانش قرار داده ، در آن معبد عظیم اعمالی را واجب ، و ادای حق آن حرم مقدس را بر بندگانش لازم ، و ورود به آن معبد و دیدارش را به کسانی که توانائی دارند حکم نموده است .

شارح ترجمه و تفسیر نهج البلاغه در توضیح فرمایشات امام عاشقان می فرماید :

حج خانه خدا و اعمالی که بایستی در آن مقدس ترین معبد الهی انجام بگیرد ، به قدری در سازندگی فرد و اجتماع مؤثر است که قابل توصیف با قضایان معمولی نیست ، بطوری که می توان گفت :

اگر انسانی به آن عمل سازنده توفیق یابد و با این حال دگرگونی در وضع او بوود نیاید و به مسیر تکامل وارد نگردد ، حتماً یا به حکمت آنچه که دیده و عمل کرده است ، آگاهی نداشته ، و یا نیروی غرایز حیوانی و خودخواهی او به قدری مقاومت داشته است که اگر خود حق و حقیقت را هم می دید و در جاذبه آن قرار

می گرفت ، یا به فرار می گذاشت و کمترین نتیجه ای را از آن مشاهده و قرار گرفتن در جاذبه حق و حقیقت بدست نمی آورد .

برای توضیح مقداری از عظمت حج بیت الله ، این عمل دگرگون کننده مطالبی را مطرح می کنیم :

۱ مسلم است که در همه جوامع و همه دورانها ، مخصوصاً در آن جمعیت هائی که پیامبران و خداشناسان وجود داشته اند ، جایگاه مخصوصی برای عبادت و تفکرات معنوی ساخته شده است .

این معابد در حقیقت رصدگاه هائی برای نظاره به بی نهایت ، و ایجاد رابطه میان بی نهایت بزرگ « خدا » و بی نهایت کوچک « انسان » می باشند .

در این رصدگاه هاست که آدمیان بدون واسطه با خویشتن روبرو می شوند و با امواج مقدس وجدان خویش ، با خدا به راز و نیاز می پردازند .

در هیچ یک از جایگاه ها و مسکن هائی که بشر با دست خود می سازد مصالح ساختمان از آنچه که هستند ، تغییری پیدا نمی کنند ، مگر مصالح ساختمان معابد که با آجر بالا ـ می رود و مبدل به روح و جان شفاف می شود و انوار الهی را در دلها منعکس می سازد .

این معابد مانند چشمه سارهائی زلال ، در میان سنگلاخ ها و دشت های سوزان زندگی حیوانی آدمیان قرار گرفته است ، انسانها با شستشو در این چشمه سارها طراوت و شادابی روح را در می یابند .

بیت الله الحرام که کعبه و مکه نیز نامیده شده است ، اولین معبد جهانی است که برای همه مردم با دست ابراهیم

خلیل (علیه السلام) ساخته شده است .

دومین خانه جهانی که به عنوان معبد عمومی بنا شده است ، مسجد اقصی است ، که بوسیله حضرت سلیمان در سال ۱۰۰۵ پیش از میلاد پس از قرنها از تاریخ بنای کعبه ساخته شده است .

البته پیش از کعبه و مسجد اقصی معابد زیادی وجود داشته است ، زیرا به قول بعضی از انسان شناسان :

تاریخ معابد مساوی تاریخ انسانهاست ، خصوصیت این دو معبد به جهت عمومی بودن و خالی بودن از رنگ و شکل محلی و خصوصیات نژادی و غیره است .

روایت از امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره اینکه کعبه اولین معبد الهی است وارد شده است :

مردی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسید : آیا اولین خانه خدا کعبه بوده است ؟ آنحضرت فرمودند : نه ، پیش از کعبه خانه هائی برای عبادت ساخته شده است ولی کعبه اولین خانه مبارک و وسیله هدایت و رحمت و برکت است . و اولین کسی که آن را بنا نموده است ابراهیم خلیل بوده ، سپس جرهم از قبیله عرب آن را تجدید بنا کرد ، و بار دیگر منهدم شد و عمالقه آن را تجدید کردند .

۲ کعبه در جایگاهی بنا شده است ، که هیچ گونه وسیله تفریح و مناظر طبیعی خوشایندی ندارد ، سنگلاخی در میان اقیانوسی از ریگزارها و دیدگاه های خشن که مجالی به اندیشه های گسترده و عمیق و فوق ضرورت های زندگی معمولی نمی دهد .

حکمت بالغه ایست که کعبه را در جایگاه خسته کننده قرار داده است که انسان ها از محیط های زیبا و خوش آب و هوای

بهشتی روی به آن بیاورند و هدفی جز چشیدن طعم تکلیف نداشته باشند .

در حج خانه خدا هیچ یک از عومل طبیعی و نفسانی و اجتماعی دخالتی در انجام تکلیف نمی کند ، بلکه در آن تکاپو ، انسان است و خدایش که رویارویش قرار گرفته است .

همین نکته را اگر انسان در این سفر ملکوتی بفهمد ، بجائی می رسد که چشمی ندیده و گوشی نشنیده ، در آن صورت است که تمام وجود انسان فریاد دوست دوست خواهد زد

من از سر همه عالم گذشتم الا دوست

نعیم دنیی و عقبی تو را و ما را دوست

مراد هر دو جهان می کنند بر ما عرض

دل از میان همه می کند تمنا دوست

نماند خالی از او مویی از سرم تا پای

فرو گرفت به یکباره زیر و بالا دوست

بسی نماند که برخیزد از میان من و او

چنان که در غلط افتم که این منم یا دوست

رسد به مرتبه ای اتحاد ما با او

که هیچ فرق نماند میان ما با دوست

طواف کعبه دل کن که هست خانه او

نه هر کجا که کنی فرض باشد آنجا دوست

عماد دل شده را نیست حاصلی از عمر

مگر دمی که برآرد به کام دل با دوست

۳ شگفت انگیزترین حکمتی که در حج بیت الله وجود دارد : احساس وحدت و یگانگی است که در حد اعلای مفهوم انسانیت بوجود می آید .

عالم و جاهل ، کوچک و بزرگ ، زن و مرد ، سیاه و سپید ، کسی که عالی ترین مقام جامعه خویش را داشته باشد ، و کسی که گمنام ترین فرد جامعه خود باشد ، همه و همه با

دو قطعه لباس سفید با جدی ترین قیافه حیات می جوشند و می خروشند و می روند و می نشینند .

تضادها و تنوعاتی که انسانها را از یکـدیگر جدا کرده ، هر یک را مانند گر گی در برابر دیگری قرار داده ، آنان را به جنگ و پیکار در کارزارهای رنگارنگ وادار کرده است ، مبـدل به هماهنگی و وحـدتی می گردد ، که تنها در شـعر و سـخنان مبلغان آرمان اعلای انسانی دیده می شود .

این احساس است که اگر ادامه یابـد و مربیان جوامع آن را بطور جـدی در تعلیم و تربیت ها اجرا کنند ، دردهای بشـری را که هر روز با کیفیت دیگری به سراغ افراد و جوامع می آید مداوا خواهد کرد .

قسمت دوم

۴ در این عمل که فوق العاده سازنده است ، خودخواهی ، آن عامل درندگی آدمی با ضربه قاطعی از پای در می آید و فضای درون را برای خداخواهی خالی می کند .

به راستی انسان آگاه در اعمال گوناگون حج ، بارها تجرد روح و فوق طبیعی بودن آن را به خوبی احساس می کند .

روح در این عمل با ، بازکردن زنجیرهای سـنگین بار محیط و اجتماع ، و خواسته های طبیعی خویش ، به قدرت پرواز خود در بیکرانه ها آگاه می شود و حیات خود را در افق بسـیار والائی که هـدف اساسـی خود را در سـطوح مختلفش جای داده اسـت مشاهده می کند .

در آن حریم مقدس به درک این مسئله می رسند ، که هیچ چیز در این عالم استقلال ندارد ، و قابل تکیه زدن نیست ، و به

این حقیقت واقف می گردند که خلأ روح جز با عشق و محبت و اطاعت از جناب او پر نمی شود ، و به این واقعیت آگاه می گردند که هر چه هست اوست ، و ما سوای او جز سایه ای بیش نیست و تنها سکوی پرواز و مایه ارزش برای انسان نقطه اتصال به جناب اوست .

به قول نکته پرداز ، شیرین سخن همای شیرازی :

آنان که خیمه بر سر کوی فنا زنند

از جام نیستی می هستی فزا زنند

نی بیم از فنا و نه خرسند از بقا

یک باره بر بقا و فنا پشت پا زنند

مرغان آشیانه قدسند و عاقبت

زین آشیانه خیمه بر آشنا زنند

با صد هزار قدس ملایک برابر است

این قوم یک نفس که به یاد خدا زنند

این قوم را مبین به حقارت که این گروه

خاک رهند و پا به سر کیمیا زنند

هر چند مفلسند و تهی دست و بی نوا

پا بر سریر کسری و جم از غنا زنند

چون و چرا نه شیوه اهل ارادت است

با دوست دم چگونه زچون و چرا زنند

با عاشقان زخوف و رجا هیچ دم مزن

کاین قوم پای بر سر خوف و رجا زنند

مستغرق بحار جمالند و از جلال

یک دم به دولت دو جهان پشت پا زنند

چون ساختن به سوختن آمد دوا به درد

آتش به خانمان تو بگذار تا زنند

از تیغ عشق دوست هما گر شوی شهید

حوران خلد روح ترا مرحبا زنند

۵ در آن اجتماع الهی ، افراد اجتماعات گوناگون از همه تقاضا دنیا به خوبی می توانند از دردها و ناگواریهای خویشتن اطلاع پیدا کنند .

از حوادث و رویدادهای سالیانه خود یکدیگر را آگاه سازند ، از

امتیازات و احتیاجات یکدیگر با خبر گردند ، درباره آینده خویش بیندیشند و راه های گوناگون تکامل و جلوگیری از سقوط را در میان بگذارند و ارتباطات خود را تا حد ارتباطات اعضای یک خانواده بالا ببرند .

۶ هر یک از اعمال متنوع حج ، عامل مستقلی برای بارور ساختن بعدی از ابعاد شخصیت آدمی است ، که مجموعاً در چند روز محدود ، حیوانی را مبدل به یک انسان می سازند ، و انسان را به یک موجود الهی مبدل می کنند .

دو قطعه پارچه سپید به نام لباس احرام ، عاریتی بودن لباسهای فاخر و رنگارنگ معمولی را برای انسان قابل درک می سازد ، همین دو قطعه پارچه سفید به خوبی می تواند اثبات کند که حیات را نباید قربانی وسیله حیات نمود .

آدمی با جمله :

لَبَّیْکَ اللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ .

می تواند عقده های حقارتی را که یک عمر روان او را مختل نموده است ، دریابد و مرتفع سازد و ارزش و عظمت موجودیت خود را لمس کند ، زیرا او با این لبیک پاسخی به دعوت الهی به سوی خود می دهد .

با این ذکر روحانی سازنده وابستگی خود را به خداوند اعلا که او را به سوی خود خوانده است درک می کند .

پس این بی نهایت کوچک شایستگی تماس با آن بی نهایت بزرگ را داراست ، که این صدا را در گوش او طنین انداز کرده است که :

بازآ بازآ هر آن که هستی بازآ .

آدمی با طواف خانه خدا که ظاهراً چیزی بیش از چند سنگ رویهم نهاده نیست ، می تواند شفافیت در و

دیوار عالم طبیعت را که پرده های کمیت و کیفیت روی آن را پوشانده است دریابد و بداند که همین سنگ ها در مقابل روح و سبک رو و بلند پرواز آدمی ، تیرگی و سختی خود را کنار می گذارد و به شکل رصدگاهی برای نظاره و انجذاب به بارگاه ربوبی برمی آید .

دو رکعت نماز مقام ابراهیم بزرگترین حقیقتی را که تعلیم می دهد ، اینست که معبدی که در روی زمین بنا می شود و جایگاهی که کمال یافته ترین مردم در آنجا می ایستند و با خدای خود رابطه برقرار می کند ، برای همگان یکسان است .

چه حکمت والائی در سعی و تکاپو میان صفا و مروه وجود دارد که قابل توصیف نیست ، این حکمت می گوید :

اگر انسانی بکوش ، حرکت کن ، راکد و جامد مباش ، عنصر پایدار روح آدمی کوشش و تکاپوست .

يَاأَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ .

بدین ترتیب هر یک از اعمال حج یکی از عناصر سازنده آدمیان را بارور و تقویت می نماید و به فعلیت می رساند .

در هر صورت تمام اعمال عبادی و ترک همه معاصی می خواهند بگویند ای انسان ، راه تو به سوی رسیدن به مقام قرب باز است ، و اگر این صراط مستقیم الهی را طی نکنی بدون شک بجائی نخواهی رسید ، و همه استعدادهای الهی تو به صورت قوه باقی خواهد ماند و بدون عبادت ، از وجود تو جز حیوانی پست در دنیا ، و جز عنصری مستحق همه گونه عذاب در آخرت نخواهد ماند .

به قول عارف معارف عماد

فقیه :

بر سر کوی تو جز بی سر و پا نتوان بود

پای در بند تو دربند ریا نتوان بود

پیش ما جان عزیز ار چه گرامی است ولی

زو توان بود جدا وز تو جدا نتوان بود

همه عالم به جمال تو گواهی دادند

منکر قدرت بی چون خدا نتوان بود

دست و پائی نزنم بر سرم ار تیغ زنی

غرقه در بحر قضا جز به رضا نتوان بود

گر مرا بخت دهد یاری و رأی تو بود

نفسی با تو توان بود چرا نتوان بود

دلم از هجر تو جویای فنا گشت آری

بی وصال تو طلبکار بقا نتوان بود

مونس رنج به امید شفا نتوان شد

همدم درد به امید دوا نتوان بود

قامت چون الفم لام شد از محنت هجر

هم چو لام اینهمه در عین بلا نتوان بود

سر قدم ساز در این راه چو پرگار عماد

ور نه در دایره اهل صفا نتوان بود

پیوند خود را در این سفر ملکوتی با قرآن کریم محکم کنید

قرآن مجید در رأس تمام برنامه های الهی است ، بدون فهم قرآن و عمل به این کتاب عظیم آسمانی کسی بجائی نمی رسد .

در این سفر سودمند ، که برای تصفیه روح و تزکیه نفس قرار داده شده ، توصیه زیادی از طر `اولیاء الهی شده ، که قرآن بخوانید ، و منظور از اینهمه توصیه هم این بوده ، که مردم قرآن مجید را بفهمند ، و به دستورات سعادتبخشی که در این کتاب است عمل کنند ، اصولا هدف از نزول قرآن فهم آن و عمل به واقعیات آنست .

در صورت فهم قرآن و عمل به این کتاب خیر دنیا و آخرت انسان تأمین می شود .

قرآن مجید ضامن سعادت انسان در همه جوانب حیات است ، در صورتی که

مردم مسلمان با کمک عقل و اندیشه به فهم آن موفق شوند و با کمال شوق در اجرای برنامه های آن بکوشند ، و بخصوص در این مسیر با عظمت حیات از گناه و عصیان بپرهیزند ، که گناه تیرگی می آورد و تیرگی مانع فهم قرآن ، و علت واقعی بی توفیقی انسان در عمل به کتاب خداست .

هیچ برنامه ای در قرآن نیست ، مگر اینکه عمل به آن دارای نفع دنیوی و اخرویست و نیز برنامه ای در این کتاب نیست مگر اینکه ضامن حقوق طبیعی و معنوی انسان در دو قلمرو فرد و اجتماع است .

مطالعه در تاریخ صدر اول اسلام نشان می دهد ، که زمان عمل به برنامه های الهی ، زمان نور ، زمان پیروزی ، زمان فتح و غلبه ، زمان معنویت ، زمان فضیلت و برتری و پرچمداری اهل قرآن بر سایر ملت ها و امت ها بود .

از زمانی که امت اسلامی روی از قرآن تافتند ، و عمل به این کتاب را کنار گذاشتند ، زمان ظلمت و ذلت و اسارت و بیچارگی شروع شد .

شاید گروهی برای درک روز عزت و ذلت مسلمین بخود زحمت مطالعه در تاریخ حیات مسلمانان را ندهند ، باید از آنان خواست تا چهره فعلی زندگی ملت اسلام را بنگرند ، و به این واقعیت توجه کنند که ملت اسلام امروز در روی صحنه خاک دومین جمعیت روی کره زمین اند و از نظر قوای انسانی ملت کوچکی نیستند ، و از نظر مواد اولیه چون نفت و طلا و سایر معادن غنی ترین ملت عالمند ، و

از نظر مکتب تربیتی و حقوقی بخاطر داشتن قرآن و فقه غنی در رأس تمام ملل جهانند ولی با این همه دارائی با مشکلات گوناگونی دست بگریبانند ، و از همه جوانب زندگی آنان فقر می بارد ، و اختلاف بین آنان بیداد می کند ، و همه طوایف مسلمین زیر بار زنجیر سنگین استعمار گران دست و پا می زنند ، و در تمام شئون زندگی دست نیاز و گدائی بطرف بیگانگان دراز دارند .

اما در صدر اول اسلام ، آن لحظه پر شکوهی که اولین آیه قرآن مجید در حریم مقدس کعبه در کنار غار حرا بر پیامبر نازل شد ، برای مردمی نازل شد که در تمام زوایای زندگی دچار فساد و گرفتار شیطنت بودند .

انحراف در تصور ، نسبت به مسئله حیات ، سستی عقیده و ایمان ، کژی خلق ، بی نظمی در شئون زندگی ، فسق در عمل ، آلودگی در مسائل نفسی ، گسیختگی نظام اجتماعی و خانوادگی ، گریبانگیر مردم زمان بود .

متلاشی بودن نظام اخلاق ، ظلم و بیدادگری ، قتل و غارت و تجاوز ، به اسارت کشیدن انسانها برای اشباع تمایلات حیوانی ، روی گردانی از علم و دانش ، دو روئی و نفاق ، بی عفتی و دزدی ، قمار بازی و شرابخواری ، همه و همه مسائلی بودند که انسان با آنها روبرو بود .

در این میان ملت عرب از هر ملتی فاسدتر و در برنامه های زندگی از همه رسواتر و روزگارشان از همه جوامع تیره تر بود .

در میان تمام مناطق عرب نشین ، مردم مکه از همه فاسدتر و

در تیره بختی از همه بیچاره تر بودند .

ولی قرآن مجید به تدریج تمام این مفاسد را معالجه کرد ، و از مردم تیره بخت زمان نزول ، مردمی سعادتمند ، عالم ، بزرگوار و در یک کلمه شجره طیبه ساخت مردم تیره روزگار ، سوسمار خور ، مردم غفلت زده جاهل ، با روی آوردن به قرآن و عمل به این کتاب بجائی رسیدند که بزرگترین قدرت را در جهان آنروز تشکیل دادند ، و در تمام جهان ندای علم و فضیلت در دادند ، و نور علم و فضیلت را در بستر حیات تاباندند ، و اینهمه از منافع آن ندای آسمانی بود .

ندای آسمانی ، آری ندای آسمانی یعنی وحی ، یعنی مقررات خداوندی که به تمام زوایای حیات نظر داشت ، و در پرتو فراگیری و عمل به آن انسانها به سعادت و رشد و کمال و خوشبختی و مجد و عظمت می رسیدند تا اعماق وجود مردم صدر اول اسلام اثر کرد و از آنان آنچنان ملت رشید و بیدار ساخت .

این ندا از شهر مکه طنین انداز شد ، امین وحی از طرف خداوند مهربان ، بزرگ سفیر حق را مأموریت داد تا بوسیله قرآن بدون وقفه برای نجات بشریت از چنگال شیطان و شیطان صفتان و انواع معبودهای باطل و طاغوتها قیام کند .

آری مکه مهبط وحی بود ، مهبط نور بود ، مهبط فضیلت و سیادت بود ، و مکه با قبول نزول قرآن و با مناسکی که دارد هدایت برای عالمیان است .

حج برای تزکیه نفس ، نورانی شدن قلب ، زدوده شدن زنگار از روح

و جان است ، و اگر آلوده ای به مکه برود و پاک برنگردد حج نرفته .

در حریم حرم کعبه از رهبر عالیقدر اسلام دعوت شد ، تا با کمک قرآن مجید در تمام جبهه های حیات ایجاد انقلاب کند ، انقلابی که انسان را به تمام اهداف الهی برساند .

مردم در زمان حیات پیامبر از برکت قرآن مجید دارای اعتقادی راسخ به حقایق ، اراده ای استوار ، عزمی آهنین ، اندیشه ای تابناک ، اعمالی شایسته ، اتحادی بی سابقه ، قدرتی فوق قدرتها ، دانشی آمیخته با تربیت الهی ، بینشی به وسعت وجود انسان و جهان ، عقلی رشید ، روشی استوار ، طرحی جامع ، برنامه هائی عالی در تمام شئون زندگی شدند ، و تمام این سرمایه های کلان و سودبخش را از گنجی چون قرآن بدست آوردند ، امروز هم همان قرآن در بین مسلمین است ، و هزاران منبع مادی در دست اینان است ، پس چرا این گونه ذلیل بیگانگان هستند ؟ آیا عامل این ذلت را دوری از قرآن نمی دانید ، اگر نمی دانید پس عامل ذلت چیست ؟

از میان مسلمانان ، تنها جامعه سربلند و آزاد و مستقل ، که در راه رشد و کمال به سرعت در حال پیشرفت است ، و با تمام وجود در برابر بیگانگان استعمارگر ایستاده ملت ایران است ، و این ملت هم آزادی و استقلال و افتادن در مسیر پیشرفت را از راه برگشت به قرآن با راهنمائی مرجع بزرگ امام خمینی بدست آورد

عظمت حج و ثواب آن

قسمت اول

حج سیر و حرکتی است ، که اگر انسان به واقعیت انجام

دهد ، او را از آلودگی باطن و خطای ظاهر پاک می کند .

آری انسان به هنگام ادای مناسک این سفر معنوی ، به نحوی که از آدمی خواسته اند از گذشته به غفلت گذشته خود پشیمان می شود ، و آینده روشنی را در برابر قلب برای خویشتن می بیند .

با انجام این چنین حج ، انسان پس از آن حاضر نخواهد شد روی از حق برگرداند و از حرکت در راه الهی باز ایستد ، عنایت و لطف و رحمت حق به چنین زائری حتمی است .

اما عارفین در آخریت ساعات عمر خود به هنگام وصیت به فرزند گرامش و هرکس که تا انقضای عالم سخنش را می شنود فرمود :

خدا را خدا را بر شما باد به مسئله حج ، تا زنده اید خانه حق را خالی نگذارید ، که اگر خلوت بگذارید ، با عذاب حق روبرو می شوید و از عنایت خداوند محروم گشته شخصیت شما متلاشی خواهد شد .

ابان بن عثمان از مردی حدیث می کند که می گفت : به امام باقر (علیه السلام) عرضه داشتم : چرا حج را حج می گویند ؟

فرمود : فلان کس حج گذارد یعنی رستگار شد .

آری کسی که از نظر ظاهر به زیارت خانه و از نظر باطن به زیارت صاحب خانه مشرف شود ، به رستگاری رسیده ، کدام برنامه برای انسان در تمام طول زندگیش از این مسئله عظیم تر است ، که پروردگار بزرگ عالم اجازه ورود به حریم قدسش را به او بدهد ، و دلش را مهبط انوار خود کند ، و قلبش را هم چون

آئینه صفا و جلا بهدت ، در حدی که از عمق قلب چشمه عشق بخوشد ، و انسان این ذره بی مقدار ، در مدار بی نهایت در بینهایت موفق به طواف گردد ، و دست گدائی به دامن غنای او زند .

سلطنت اندر گدائی یافتم

صد نوا در بی نوائی یافتم

تا دلم شد آشنای بحر عشق

ره به کوی آشنائی یافتم

پنجه رنگین کرد از خونم فراق

تا زوصل او جدائی یافتم

غرق طوفان گشت صد ره ذورقم

تا رموز ناخدائی ō...X......

سالها حیران به هر کوئی شدم

تا زحیرانی رهائی یافتم

رنجها بردم در این ره تا شبی

ره به گنج پادشائی یافتم

حکمت از من جو کز افلاطون عشق

نکته حکمت سرائی یافتم

رو گدای عشق شو ای دل که من

پادشاهی زین گدائی یافتم

تا دلم شد مخزن الاسرار غیب

ره به بستان سنائی یافتم

تا شدم در سایه مردان هم

دولت فر همائی یافتم

بزرگ پیامبر فرمود :

کسیکه بمیرد و قدرت بر حج داشته ، ولی نجای نیاورده به مرگ یهودی یا نصرانی مرده .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

آنکس که به خاطر فلاکت ، یا نداشتن قدرت جسمانی ، یا مانع شدن ستمگر ، نتوانست حج کند معذور ، و در غیر این صورت به هنگام مرگ یا یهودی یا نصرانی از دنیا خواهد رفت .

شیخ طوسی در کتاب با عظمت « تهذیب » در حدیث صحیحی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که : شخصی به دیدن رسول خدا آمد و گفت :

من برای انجام حج حرکت کردم اما به مقصد نرسیدم ، و از این بهره بزرگ محروم شدم ، اکنون ثروت هنگفتی در اختیار من است ، مال خود را در چه برنامه ای

خرج کنم تا تلافی حج شود ، و سودی همانند ثواب حج ببرم ؟

رسول اسلام به او نگاهی کرد و فرمود : به کوه ابو قبیس بنگر ، اگر این کوه برایت طلای احمر شود و آن را در راه خدا خرج کنی به ثواب یک حاجی نخواهی رسید ، حاجی به هنگام تدارک سفر هرچه از جای بردارد ، و آنچه بر زمین بگذارد ، برای او ده حسنه نوشته می شود و ده گناه بخشیده می گردد و ده درجه به او می رسد ، و همینکه سوار مرکب گردد ، به هر گامی که برمی دارد خداوند برایش به مثل آنچه گفتم می نویسد .

همن که طواف خانه حق کند از گناه خارج می گردد ، و چون سعی صفا و مروه نماید از معاصی پاک شود ، و بهنگام وقوف بعرفات از ذنوب خود خارج گردد ، و بخاطر رمی جمرات بی گناه می شود .

در هر صورت رسول عزیز اسلام در فرمایشات خود به یک یک از برنامه های حج و موقف ها اشاره فرمود ، و نظیر ثواب و بهره های گفته شده را برای تمام مواقف بیان داشت ، سپس به آن مرد گفت : آنچه برای یک حاجی فراهم می شود ، کجا برای تو بدست خواهد آمد .

صدوق بزرگوار در « من لا یحضره الفقیه » در باب حج نقل می کند :

مسافری که مسیر سفرش به سر حد حرم برسد ، در صورتیکه فرود آید و غسل کند ، و نعلین خود را بدست گرفته با پای برهنه در حالت تواضع ، بخاطر خدای عزوجل

و عزت و جلال او داخل حرم شود ، پروردگار صد هزار حسنه به او عنایت کرده و مشابهش گناه از او محو می کند ، و صد هزار درجه به او می دهد .

در اخبار حج آمده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود :

هر مالی در مصرفش سؤال و جواب هست و برای خرج کننده مسئولیت دارد ، مگر مالی که در راه حج و یا جهاد در راه خدا خرج شود .

امام ششم (علیه السلام) بنا بنقل صدوق در « من لا یحضر » می فرماید :

یک درهم خرج کردن در راه حج بهتر است از صد هزار درهم در راه دیگر که آنهم حق باشد ، و یک درهم حق امام را به امام پرداختن بهتر است از هزار درهم در راه حج .

حاجی باید به این واقعیت توجه داشته باشد که : مسلمان باید همیشه درآمدش از راه حلال باشد ، و هرگز اجازه ورود درهمی حرام به اموال خود ندهد ، و اگر خدای نکرده بهنگام آماده شدن برای سفر حج به مال خود اطمینان ندارد ، یا حق امام ، یا حق دیگران در مال اوست ، مال خود را پاک کند ، و حقوق مردم را به مردم برگرداند ، زیرا اگر به این مسئله مهم توجه نکند ، از ثوابهائی که برای حج شمرده شده محروم خواهد شد ، بلکه بهنگام لبیک گفتن در جوابش لا لبیک و لا سعدیک خواهند گفت ، چنانچه در روایت آمده : کسیکه با مال حرام سفر کند به هنگام لبیک به او جواب رد داده خواهد شد .

شیخ

بزرگ حضرت طوسی در « تهذیب » و محدث خبیر صدوق بزرگوار در « من لا یحضره الفقیه » از طریق صحیح از کتاب حسن بن محجوب از کتاب محمّد بن قیس روایت کرده اند که محمّد بن قیس می گوید : شنیدم از ابو جعفر محمّد بن علی الباقر (علیهما السلام) که در مکه این حدیث را برای مردم می فرمود :

پیامبر اسلام نماز صبح را با مردم خواند ، سپس با آنان به گفتگو نشست تا آفتات طلوع کرد ، مردم یک یک از مجلس برخاسته و رفتند بجز دو نفر یکی از انصار و یکی از اعراب بادیه از طایفه ثقفی .

رسول خدا به آن دو نفر فرمود : می دانم شما را حاجتی است و آن پرسش از یک مسئله است ، اگر بخواهید من قبل از سئوال شما به پاسخ اقدام کنم ، اگر نه بپرسید تا به شما جواب بگویم .

گفتند : شما ما را خبر ده ، زیرا گفتن شما بدون پرسش ما بهتر چشم کور را روشنی است ، و از شک و تردید دورتر و ایمان ما را نسبت به آنچه باید مؤمن باشیم راسخ تر می کند .

رسول اسلام از آن مرد انصاری خواست تا نوبتش را به آن مرد بیابانی بدهد ، و فرمود : ای برادر انصاری شما نوبت خود را به دوستت واگذار زیرا تو از قومی هستی که دیگران را برخود مقدم داشته و ایثار می کنند .

در هر صورت آیا حاضری او حاجتش را بر تو مقدم بدارد ، چون تو اهل شهری و او از بادیه ، مرد انصاری

گفت : با کمال رغبت حاضرم .

رسول اکرم روی به آن بیابان نشین فرمود و گفت : اما تو آمده ای از من درباره وضو و نماز بپرسی که چه اندازه بهره دارد ، جوابش را گفت و سپس به مرد انصاری فرمود : اما پرسش تو درباره حج و عمره است که برای آن چه اندازه ثواب قرار داده شده ، آگاه باش چون عزم حج کردی و توجهت به زیارت خانه حق قرار گرفت و خود را برای رفتن آماده کردی و بر مرکب سوار شدی و به نام خدا آغاز سفر نمودی ، بهر قدمی که مرکب از زمین بر می دارد و بر زمین می گذارد ، خدای بزرگ برای تو حسنه ای نوشته و سیئه ای محو می کند ، و همینکه احرام بستی و لبیک گفتی ، خداوند به هر لبیک ده حسنه قرار داده و ده سیئه دور می کند .

چون طواف بیت کردی برای تو نزد حق بخاطر آن ، عهد و پیمانی است ذخیره شده که حضرت حق پس از آن از عذاب تو حیا خواهد داشت و همینکه در مقام ابراهیم به دو رکعت نماز قیام کردی ، بخاطر آن دو رکعت ثواب دو هزار رکعت نماز قبول شده به تو عنایت می شود .

و چون به سعی صفا و مروه برآمدی و هفت بار آن راه را طی کردی برایت نزد حق اجر کسی است که از شهر خود پیاده به حج آمده باشد و همانند کسی است که هفتاد بنده مؤمن را از بردگی رهانده باشد .

و چون وقوف به عرفات را تا

غروب انجام دادی ، اگر خطایت به عدد ریگ صحرای عالج عربستان و به عدد کف دریاها باشد خدایت می آمرزد ، و همین که بمنی آمدی و سنگ ریزه ها را به جمرات زدی برای تو بخاطر هر ریگ ده حسنه نوشته می شود و این ثواب برای تو در بقیه عمرت عماره ثبت می گردد .

و چون سر تراشیدی برای تو به عدد هر موئی که جدا شود ، حسنه ای نوشته و این ثواب در آینده عمر نیز برایت محفوظ خواهد بود .

و چون قربانی کردی ، یا به نحر شتر برخاستی به عدد هر قطره خونی که از او به زمین می رسد برایت حسنه ای ثبت و مشابه آنهم برای آینده عمرت هست .

و همین که از منی بازگشتی و طواف بیت را بجا آورده و در مقام ابراهیم نماز خواندی ملکی به پشت شانه ات زده می گوید : اما از گذشته عمرت هر چه بود آمرزیده شد ، پس عمل خود را از سر گیر اکنون تا صد و بیست روز .

قسمت دوم

آری خداوند عزیز برای مهمانش اینگونه تدارک دیده ، و این از آقائی صاحب بیت است ، و این ثوابها برای عموم مردم است ، اما آنان که اهل معرفت هستند ، و عاشقوار به دیار معشوق آمده اند برای آنان ثواب لقاء حق است ، و کسی از عهده بیان یا شمارش اینگونه ثواب بر نمی آید .

عاشق حرکتش و سفرش و حالش و دید باطنش و اعمال و مناسکش با همه فرق می کند .

عارف فرزانه فقیه عماد کرمانی می فرماید :

هر که بر

لوح بصر نقش خیال تو کند

هوس عمر به امید وصال تو کند

چشم بی خواب مرا کی دهد این دولت دست

که شبی دست در آغوش خیال تو کند

ظاهر آنت است که از دست بلا جان نبرد

مرغ دل گر هوس دانه خال تو کند

طوطی روح من آن دم که بود طالب قوت

گذری برشکرستان مقال تو کند

طایر قدسی جانم چو شود تشنه وصل

میل خاک در چون آب زلال تو کند

آه کز دست رقیبان تو می ترسد دل

گر نسیم سحری پرسش حال تو کند

گر گذاری بسر تربتم آری روزی

دیده در خاک تماشای جمال تو کند

هر نفس گر ندهد خاک درت بوسه عماد

سبب آنست که فکری زملال تو کند

اینکه روایات ثواب حج در عین صحیح بودن با هم تفاوت دارد ، با اینکه مردم از نظر مناسک وحدت عمل دارند ، بخاطر این است که اشخاص از نظر حال و معرفت و کیفیت عمل با هم متفاوتند .

صاحب « آفاق الکعبه » که از مشایخ روایت این فقیر است و دارای هفتاد جلد کتاب علمی است در حل تفاوت اخبار ثواب حج می فرماید :

تفاوت ثواب حج به اعتبار تفاوت معرفت اشخاص ، تفاوت نیات و اعتقادات ، تفاوت قوه دریافت افراد ، تفاوت در ادب و

خضوع ، تفاوت در اخـذ به آداب و هشـیاری در برابر مقامات ، تفاوت در ادب و خضوع ، تفاوت در اخذ به آداب و هشـیاری در برابر مقامات ، تفاوت در فهم و دسـتگاه فهم ، تفاوت در دستگاه گیرنده و دهنده اشخاص ، تفاوت در عمق اثر حج در بنیه فکر اشخاص ، تفاوت جهات دیگر و دیگر است . علی

هـذا ثواب حج در احادیث به تفاوت آمده ، فاصـله دو سـر حد آن از هر قدمی « ده حسـنه » تا « صد حسـنه » تفاوتی است که همه صدق و صحیح است .

در حج درجات پائین تر و پائین تر تا آخرین نقطه حد هم هست که ثوابی نمی دهند ، فقط خداوند ببرکت اینکه در سپاه امن وارد وادی امن شـده محضـاً اهـل و عیـال او را از حـادثه نگه می دارد تا برگردد ، چنین زائری آن کس است که حـج او قبول نشده باشد .

در « من لا یحضره الفقیه » نقل می کند که : حاجیان بر سه دسته اند :

دسته اول که : نصیب و بهره آنان افزون تر است ، و آن ، آن کسی است که گناهان ما تقدم و تأخر او آمرزیده شود و خداوند او را از عذاب قبر مصون و محفوظ خوهد داشت

دسته دوم : آنان که در جنب دسته اول گناهان گذشته اش آمرزیده شود و آینده عمر باید عمل از سر بگیرد .

دسته سوم : مردی که در اهل و مالش حفظ شده و در روایت آمده که وی آنکس است که حج او قبول نشده .

صدوق بزرگوار روایت کرده : چون موسی بن عمران حج کرد ، از امین وحی پرسید :

برای کسی که بدون نیت پاک و مال حلال حج انجام دهد چه بهره ایست ؟

به جبرئیل خطاب رسید بگو : حق خود را به او بخشیده و خلق خود را از وی خوشنود کنم .

پرسید : برای کسی که با قصد صحیح و مال حلال این برنامه را

عمل کند چه سودیست ؟

خداوند پاسخ گفت : او را در رفیع اعلا با پیامبران و راستین مردم و شهدا و صالحین قرار دهم و اینان نیکو رفیقانند .

با توجه به اینهمه عظمت که در مسئله حج هست ، اگر کسی مانع رفتن مسلمانی به حج شود گناه بزرگی مرتکب شده .

صدوق بزرگوار در « من لا یحضره الفقیه » ص ۲۰۹ در مسئله حج از اسحاق بن عمار روایت می کند که به امام صادق (علیه السلام) گفتم : مردی درباره حج با من مشورت کرد ، بخاطر اینکه ضعیف الحال بود به او گفتم : از این سفر صرفنظر کن ، امام فرمود : چه سزاوار و مستحقی که بخاطر جلوگیری از حج او تا یکسال در بستر بیماری افتی ، اسحاق می گوید یکسال تمام مریض شدم .

در روایت دیگر می گوید : امام ششم فرمود : زنهار بترسید و پرهیز کنید که یکی از شما از رفتن حج کسی مانع شود ، که او را در دنیا فتنه ای خواهد رسید ، علاوه بر آنچه که بخاطر این عمل ناپسند در آخرت برای او ذخیره می گردد .

آری کسانی که از راه تبلیغات سوء ، یا محدود کردن افراد ، یا پیش گیری ستمگرانه از سفر حج جلوگیری کنند در صف مقدم متجاوزان بحقوق الهی و بندگان خدا هستند ، و در دنیا و آخرت از غضب وعذاب الهی ایمن نخواهند بود .

پیشوای هفتم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) می فرمودند :

سه چیز را از اصل مال خود ، یا خالص در اختیار خود می پردازیم :

۱ مهریه زنان

.

۲ پول کفن .

۳ خرج سف حج .

این جملات را هنگامی فرمود که مبلغی در حدود چهار صد درهم در یک کیسه چرمی ، برای بانوئی پرهیزکار و مؤمنه بنام شطیطه بوسیله نماینده مردم خراسان ابو جعفر محمّد بن علی فرستاد و فرمود :

این مقدار از خالص مال ماست که برای خرج کفن و دفن جهت آن بانوی مؤمنه اختصاص می دهم .

مقداری از این پول را تا وقتی زنده است مصرف کند ، و بقیه را جهت کفن و دفن بگذارد ، ما اهل بیت پول کفن و دفن و مهریه زنان و مصرف حج را از مال خالص و طاهر خود خرج می کنیم .

هان ! ای ابو جعفر ! چون به نیشابور رسیدی ، به فاصله ای کوتاه در حدود چند روز بعد از ورود تو آن بانو از دنیا می رود ، و من قبل از دفن برای نماز بر او حاضر خواهم شد .

به آن هنگام که برای نماز بر جنازه او حاضر شوم تو مرا خواهی دید ، این توجه فوق العاده امام نسبت به شطیطه و سهیم کردن او در شئون زندگانی خصوصی خود و خانواده اش پاداش اخلاص آن بانو بوده ، که از زحمت چرخ ریسی خود بقدر یک دستمال ، یا یک کلاف نخ ، یا یک سکه طلا از سهم امام بوسیله ابو جعفر محمد بن علی از نیشابور به مدینه فرستاد ، تا خمس دسترنج خود را به دستور خدا به امام رد کرده باشد .

ابو جعفر که امین مردم خراسان بود ، گو اینکه در ابتدای امر کلاف و سکه

او را نمی پـذیرفت ، به عـذر اینکه انـدک است و برای یک سـکه نمی توان کیسه خداگانه ساخت ، ولی آن بانو در آن وقت گفت : گر چه مال من اندک است ولی چکنم سهم امام است و مرا همین مقدار می رسیده .

ابو جعفر آن مال ناچیز را گرفت ، و سکه را برای نشان دار بودنش مقداری کج کرد و در کیسه ای که سکه دیگران را ریخته بود انداخت و از خراسان به مدینه آمد .

همین که به محضر امام مشرف شد ، امانات مردم خراسان را بر حضرت عرضه کرد ، امام هیچ کدام را قبول نکرد ، و فرمود :

مال ما نیست ، اینها را به صاحبانش بازگردان ، اما امانتی نزد تو دارم از بانوئی به نام شطیطه آن را جدا کن و به من بده .

ابو جعفر کیسه را گشود و در صـدد جسـتجوی سـکه شـطیطه برآمـد آن سـکه هـا را رویهم می غلطانـد تا آن را بیابـد ، امام ، خودش آن را در میان نشان داد و هم اینطور بقچه ها را گشود و دستمال یا کلاف را نیز تقدیم کرد .

محمد بن علی می گوید : وقتی به وطن بازگشـتم تمام صاحبان آن کالاها را فطحی مذهب دیدم ، آنجا دریافتم که امام فرمود : آنها مال من نیست .

در این گیرودار مواظب وضع آن بـانو بودم ، که سـیزده روز پس از ورود من به نیشـابور درگـذشت ، مـا جنازه او را به صـحرا بردیم ، در جمیعت انبوهی که در بیابان برای نماز بر جنازه او حاضر بودند توجه داشتم امام

را ببینم ، ناگاه دیـدم شتر سواری از جانب بیابان آمـد ، از شتر پیاده شـد در حالیکه سـر و صورت خود را پیچیده و پوشـیده بر جنازه نمازگزارد ، من نزدیک شدم تا ببینم ، امام را شـناختم که برگشت و بر شتر سوار شده در صفحه بیابان از نظر غایب شد .

آری اولیاء خـدا چه مرد چه زن در صـفحه ای از پاکی و نور و صـفا زندگی می کنند ، چیزی در تمام این عالم از دوست غیر دوست نمی خواهند ، تمام وجود آنان به محضر حضرت دوست عرضه می دارد :

سر که ندارد زتو سودا به گور

دیده که بیند نه به روی تو کور

نی چه خطا رفت کدامین سر است

کز نمک لعل تواش نیست شور

جمله عوالم به تو باشد عیان

نور رخت گشته نهان از ظهور

دیده خفاش چه و نور مهر

طاقت پروانه چه و نار و طور

مرده دلا قبر تن خاکی است

زنده شو از عشق و درآ از قبور

زین ملکاتت چه ملکها چه ملک

تبرز ذا حصل ما فی الصدور

این که برت نور شد از ظلمت است

قاعده ای با سر مخروط نور

مایه ظلمت زصور دورکن

تا شنود گوش دلت نفخ صور

ای که شنیدی که از او نیست شر

رمز به آنست که نبود شرور

زآینه دل اگرت رفت زنگ

زنگیت اندر نظر آید چو حور

واقعیت مسئله حج

تماشای واقعیت حج قلبی پاك ، دیده ای بینا ، سینه ای پر از نور ، روحی الهی ، و نفسی تزکیه شده می خواهد .

اهل بصیرت را در زمینه این سفر مسائلی است ، که از دسترس بسیاری از عقول دور است

این سفر ، سفری ملکوتی و سیری الهی آنهم

بسوی صاحب آفرینش است ، رسیدن بحضور مقدس او لیاقتی ما فوق لیاقت ها ، و طهارتی ما فوق طهارتها لازم دارد .

در این سفر خشوعی کامل ، خضوعی جامع ، حالی الهی ، و نیتی استوار ، و عزمی راسخ ، و گذشتی به پهنای فلک لازم است .

زاد و توشه این راه تماماً معنوی است ، زاد و توشه مادی به اندازه ای لازم است ، که ضعف جسم را جبران کند .

در این سفر جز برای خدا نروید و جز برای حق نباشد و جز برای دوست نشنوید و جز برای معبود نگوئید و چون وارد مسجد الحرام شدید جز خدا نبینید .

به این حدیث عجیب که مؤید جملات بالاست و شیخ متقدمین حضرت صدوق در کتاب « مجالس » مجلس نودم نقل کرده عنایت کنید :

زمانی که ابن ابی العوجا آن مادیگر خطرناک بهمراه جماعتی از هم قطاران خود نزد امام نشستند و آن اعتراضهای جسورانه و بی ادبانه و تند را نسبت به مسئله حج عنوان کرد ، امام صادق (علیه السلام) فرمود :

برازنده ترین سلطان فرمانده ، که باید برابر او سان داد ، برابر امر او باید سر اطاعت فرود آورد ، و از نافرمانی او حذر کرد خداست ، که منشی ارواح و صور است .

ابن ابی العوجاء گفت : این سلطان فرمانده غایب است و تو حواله به غایب می دهی .

امام (علیه السلام) فرمود : غایب آن جسم است که وقتی منتقل از مکانی بمکان دیگر شد ، از مکان اول غایب است و در مکان دوم حاضر است ولی خدا که جسم نیست که

انتقال برایش تصور شود ، پس غایب نیست وحضور دارد ، ولی ما حضور نداریم مگر بواسطه پرچم .

ابن ابی العوجاء سرافکنده برگشت ، با یاران و همراهان می گفت : من از شما خواسته بودم که مرا به روی سجاده ای بنشانید ، شما مرا بر زبر پاره اخگری ، آتش مجمری افکندید ، آنان گفتند : تو در مجلس امام صادق بس حقیر بودی .

آری آنجناب غایب نیست ، غایب ما هستیم که با اطاعت از دستورات او ، و پوشیدن لباس تقوا لایق حضور می شویم ، تا جائیکه به مقام فنا رسیده جز او چیزی را نبینیم .

حرمت این خانه را با فراهم آوردن خشوع و خضوع نگهدارید ، و چون خواستید به آن مقام بروید با خلوص نیت و پاکی همه جانبه حرکت کنید ، که بینایان راه با همه عظمتی که داشتند خود را در آنجا بسیار کوچک می کردند و بسیار کوچک می دیدند .

آری بزرگان دین خود را در این راه ندیده می گرفتند و با کوچک کردن خود در تعظیم و بزرگداشت آن هر چه بیشتر می افزودند ، تا جوران محیط دین با تواضع و خاکساری پی در پی خود را به این درگاه حق می رساندند ، حتی در اردوی امن جهان خود را مصغر و جزء می کردند ، با آن که بزرگ بودند و مکبر و کل .

از اولیاء اسلام ، تواضع و خاکساری را بنگرید تا چه حد و چه اندازه در این راه بوده ؟ ائمه مسلمین (علیهم السلام) آنقدر در جنب این خانه و اردوی آن خود را نادیده

می گرفتند که تشخص خود را هیچگاه مانع از تکرار خاکساری بر در این خانه قرار نمی دادند .

حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) در سفرهای حج خود که بیست و پنج مرتبه بود ، خاکسارانه پیاده راه می پیمود و این پیاده روی نه از راه نداشتن مال سواری بوده و نه از دریغ و مضایقه از بذل مال در راه آن ، بلکه دستور می دادند مرکب های سواری را جلو جلو یدک می کشیده اند و خود برای تواضع پیاده می رفتند ، حتی آنقدر یدکیها زیاد بود که موکب خیل با عظمت می نمود و آنقدر در شخص خواجه تواضع بود که خاکسارانه می نمود .

به احترام حضرت امام حسن (علیه السلام) برادر عظیم القدرش امام حسین (علیه السلام) هم پیاده می شد ، خود آن حضرتین (علیهما السلام) برای تواضع و درک ثواب پیاده به راه می رفتند ولی مرکب های آنان که یدک کشیده می شد جلو جلو می رفت همین که خلایق می دیدند که حسنین (علیهما السلام) از عقب موکب قدم می زدند آنها هم پیاده می شدند .

آری هر کس معرفتش به صاحب این بیت بیشتر باشد تواضع و انکسارش و خشوع و خاکساریش نسبت به صاحب بیت بیشتر و عشق و علاقه اش به محبوب عالم وافرتر و کامل تر است .

اینگونه انسان است که از او جز او نمی خواهد ، و از وی جز وی نمی طلبد ، و همین انسان است که با رسیدن به بیت از بیت چشم پوشیده ، و نگران صاحب بیت می شود و با زبان حال و

اشک ریزان به محضر محبوب و معشوق خود عرضه می دارد :

با جناب تو مرا قربت جانی باشد

ور دل آنجا برسد بیم گرانی باشد

قُرب روحانی اگر هست میان دل و دوست

چه تفاوت کند ار بُعد مکانی باشد

آن نه حسنی که تغیر کند از دور زمان

وین نه عشقی که در ایام جوانی باشد

چون تو در کون و مکان هم نفسی نتوان یافت

که دمی محرم اسرار نهانی باشد

گر دلم پی به سر گنج رضای تو بود

مایه سلطنت هر دو جهانی باشد

دم آخر که تعلق به بُرم از همه کس

به جمال تو هنوزم نگرانی باشد

دولت وصل تو بی محنت هجری نبود

هر کجا گل شکفد باد خزانی باشد

خاطر نازکت ارشد متغیر زعماد

گنه از جانب این بنده جانی باشد

امام جعفر صادق (علیه السلام) در سفری از سفرهای حج خود افتخار هم سفری خود را به مالک بن انس داد .

وقتی که به میقات گاه رسیدند مالک می گوید :

هنگام احرام که راحله شتر امام (علیه السلام) به صحرا برشد هرچه می خواست لبیک را به صدای بلند بگوید صدا در گلوی

او گلو گیر می شد ، متقطع می شد و نزدیک بود از راحله بیفتد .

من گفتم : ای پسر رسول خدا ! لبیك بگو ، چاره ای نیست از اینکه بگوئی ، فرمود :

ای پسر ابو عامر چسان جسارت و جرأت کنم که بگویم :

لَبَّیْکَ اللّهُمَّ لَبَّیْکَ .

ترس و هراس و وحشت از آن دارم که خدای عزت و جلال بمن بگوید :

لا لَبَّیْکَ .

امام (علیه السلام) است ! !

با معرفت کامل در میقاتگاه حریم الهی است ، البته مشاعر آن انسان الهی مستغرق معنویات وحی آسمانی می شود

و تمام اسرار حرم را در میقاتگاه درمی یابد و حد و حدود خود را با حد و حدود این بارگاه تطابق می دهد ، او از حد و حدود این سرحد واقف است ، و از همه جهات به حد و حدود خویشتن هم مو به مو آگاه است ، البته وقتی با حدو حدود حریم کبریائی خود را مقابل می بیند ، لکنت در زبان می آید و وقفه به او رخ می دهد و مالک خود نیست .

دیده اید که در مقابل کوه ، انسان چقدر خود را کوچک می بیند ، عظمت کبریائی را کوه کوه از همه جانب فرض کنید که انسان از همه طرف کوچک می شود .

در مقابل آن عظمت بی نهایت در بی نهایت ، این موجود کوچک چه کند و چگونه بایستد و چه بگوید ؟

به قول عارف روشن ضمیر عماد فقیه کرمانی :

ای هر دم از عطای تو کامی دیگر مر

وزشکر نعمت تو دهن پر شکر مرا

فیض سحاب رحمت بی منتهای تو

مانند بحر داد دلی پر گهر مرا

مرآه از آه اگر چه شود تیره ، حکمتت

از دل زدوده زنگ به آه سحر آمد

زاندم که آمدم بزمین تا بدین زمان

هر دم نگاهداشته از صد خطر مرا

با آن که حق پایه من جز خمول نیست

مشهور کرده فصل تو در بحر و بر مرا

لطف تو کرده اهل هنر همنشین من

با آن که هیچ نیست نصیب از هنر مرا

باران آرزوی لقای تو کرده پر

اصداف هر دو دیده زلولوی تر مرا

زآتش خلاص بخش تنم را که آب چشم

هر دم به گل فرو ببرد تا کمر مرا

دارم رجا به عفو تو

ور نه زروی خوف

هر لحظه آب دیده گذشتی زسر مرا

ای مادر زمانه بحکم مطاع تو

چون طفل پرودیده بخون جگر مرا

در حلقه ادب به سرانگشت تربیت

در گوش کرده گوهر پند پدر مرا

قلبم شکسته باشد و جان منهزم زتن

گر در غزای نفس ببخشی ظفر مرا

چون صورتم به وجه حسن نقش بسته ای

حرمان مکن نصیب زحسن سیر مرا

بیداریی و ذوق از آن عالم ببخش

کز سر برون رود هوس خواب و خور مرا

گنج قناعت از تو گر افتد بچنگ من

چون کودکان جهان نفریبد به زر مرا

در حالم از نظر نکنی لحظه ای به لطف

بر صفحه وجود نماند اثر مرا

تیر کمان چرخ دلم را هدف کند

هر لحظه گر نه حفظ تو باشد سپر مرا

از ره فتاده عاجز و سرگشته ام مگر

نور هدایت تو شود راهبر مرا

باشم فتاده از همه چشمی بسان اشک

گر چشم رحمتت نکند یک نظر مرا

مستم زجام غفلت و هستم امیدوار

کز رحمت آوری سحری با خبر مرا

گوید عماد دل شده هر دم زراه صدق

یارب مکن زحلقه پاکان بدر مرا

امام صادق (علیه السلام) یک موقع دیگر در سفر حج خود افتخار هم کجاوگی خود را به ابان بن تغلب داده بود ، که بزرگ اصحاب امام باقر (علیه السلام) بود ، و سی هزار حدیث از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت می کرده ، و وقتی به مدینه وارد می شده یک ستون از مسجد الرسول را اختصاص به او می داده اند که جلوس کرده ، تدریس کند .

امام (علیه السلام) به او فرموده بود : ای ابان در مسجد مدینه جلوس کن و فتوی بده که من دوست دارم مثل تو در شیعیان من باشد .

ابان

در آن سفر که افتخار همراهی امام صادق (علیه السلام) را داشت ، می گوید :

وقتی که امام صادق (علیه السلام) به سرحد حرم رسید ، میله های اعلام حرم پیدا شد ، دستور فرمود :

شتر را نگه داشتند و پیاده شد ، ابان هم پیاده شد ، ابان می گوید امام غسل کرد ، یعنی برای ورود به حرم و این عمل البته بعد از هفتاد فرسخ از میقاتگاه است و سخن مالك وضع امام را در میقاتگاه گفت .

ابان می گوید : منهم غسل کردم ، بعد امام دعای ورود به حرم را خواند و گریست ، سپس برای ورود به حرم پاها را برهنه کرد ، و با پای برهنه در حال تواضع قدم در حرم نهاد و قدم برداشت و فرمود :

ای ابان ! هر کس این عمل را بجا آورد ، برای خدا ، اینطور که من بجا آوردم و تو دیدی ، خدای سبحان صد هزار سیئه از او محو می کند ، و صد هزار حسنه برای او می نویسد ، و صد هزار درجه برای او ترفیع دهد و صد هزار حاجت او را برآورد .

حج یا معراج ملکوت

چون با دیده بصیرت به عمل حج بنگری ، آن را معراجی ملکوتی برای روح خواهی یافت ، که از برکت آن معراج به فیوضات عالی الهی می رسی .

یکی از بینایان راه می گوید :

عمل حج را نمی توان با سایر مقررات دین مقایسه نمود ، چه برای بسیاری از عبادات مانند : نماز و روزه و ذکر خداوند و مانند اینها ، از اعمال عبادتی اگر چه تأثیر و

نتیجه نیکو در روحیه شخص دارد ، ولیکن آن اثر به هر اندازه که باشد محدود به حد معینی است ، ولی عمل حج اگر از روی التفات و دارای ارکان و شرایط مقرره باشد ، و به علت عدم توجه به حقیقت آن تباه نشود ، کارزاری است که انسان را بتمامی آنچه به شرح رفت می رساند

حج در روان انسان نیروئی ایجاد می کند ، که تا انسان زنده است در پنهان و آشکار نگهبان او خواهد بود ، و این همان فیض الهی است که از برکت این معراج نصیب آدمی می گردد .

قاصد حج هنگامیکه مهیا می شود از خانه اش خارج گردد ، اگر به مقصود خویش و رفعت شأن خود دانا باشد ، و آن را چنان که سزاوار است دریابد ، و به نور الهی به آن نظر افکند و خواسته باشد ، آن راه را بر طبق هدایت و راهنمائی حضرت پروردگار طی نماید ، دل او متوجه عالم دیگری خواهد شد و از ظواهر ناپایدار بحقایقی استوار بینا می شود .

در آن هنگام است که خواهان بی نیازی و توانائی خود می گردد ، نه آنچه تاکنون خواهنده آن بوده است ، و مهیای آن می شود که همه خواهشها و تاریکی های طبیعت را از خود پاک سازد .

این نخستین اندیشه است که قاصد حج احساس می کند ، یعنی تأثیر این حقیقت ملکوتی را در شناسائی مقام نفس انسانی و برتری روح از بستگی بظواهر زندگی دنیائی .

هنگامیکه حاضر میقات شد ، غسل کرد و جامه احرام در بر نمود ، دل او از

جلال آن اندیشه ها و ملکاتی که در نفس او پیدا شده است پر گشته و زندگی و همه شئون آن را از خود دور می افکند .

در آنجا نمی بیند خود را ، مگر فردی از لشگریان خداوند متعال که آنان را خوانده ، و به اجابت موفق گشته اند .

بقول الهی آن عارف شوریده حال :

خوشا جانی که سازند آگه از اسرار پنهانش

خوشا چاهی که بیرون آید از وی ماه کنعانش

خوشا قلبی که پاک از کینه و کبر و نفاق آید

خوشا عقلی که عشق آرد بکوی دوست مهمانش

خوشا بزمی که آنجا درس عشق و عاشقی گویند

خوشا جمعی که زلف یار گرداند پریشانش

خوشا حالی که از هشیاری و مستی است بالاتر

خوشا قلبی که مهر دوست سازد عرش رحمانش

خوشا آن دل که شست از لوح خاطر حرص دنیا را

خوش آن مسکین که بنوازد بنازی لطف سلطانش

خوشا مرغی که می نالد بباغی هم چو مشتاقی

که دور افکنده دوران سپهر از وصل جانانش

خوشا شادان دلی هم چون الهی با خیال او

که عشق روی یاری می کند سر در بیابانش

هنگامیکه حاجی پوشش و کیفیت خود را تغییر داد و خواری موقف و بیچارگی خود را آشکار نمود ، بر خود لازم می داند که دلش پاک و کردارش پاکیزه و گفتارش راست و بی آلایش باشد ، و کسی را از خود نرنجاند ، و برای خوشنودی حضرت پروردگار از روی صفا و حقیقت از خود بگذرد و هستی خود را از هرگونه آلودگی و آمیختگی به اغراض دور و متوجه حق تعالی سازد .

در نتیجه هنگامیکه عملش را تمام نموده نور معرفت دل او را گرفته و

روشن ساخته ، و گوشه های قلب او از همه رخنه های ریز و باریک شرک و کفر پاک شده است ، و فایده عملش در همه قوا و سپاهیان و دسته های مددکار آنها سرایت نموده ، همه را اسلام آورنده ، و در راهیکه خداوند متعال مقرر فرموده پشتیبان یک دیگر و همدست و هم آهنگ و یگانه و خرسند می بیند ، و نفس او به روح تبدیل گشته و گمان و اندیشه بی جای او را تعقل ، و دانشهای بی حقیقت او را حکمت ، و برهان جایگزین گشته ، و صفات زشت او نیکو و پسندیده و شهوات او عفت و پاک دامنی ، و خشم او بردباری و عزم برکارهای خیر ، و لذت شخصی او دوستی و محبت ، و نومیدی او از خیر و رحمت خداوندی امیدواری ، و ناسپاسی او نعمت را سپاس گذاری ، و آز او توکل بر خدای ، و توانائی او مهربانی ، و حماقت او فهم و زیرکی ، و بی پروائی و رسوائی او راه نیکی و پرستش خداوندی ، خودخواهی او فروتنی و نرمی ، و بیهودگوئی او خاموشی ، و برتری خواستن و گردنکشی او تسلیم بودن و از هر گزندی پاک شدن ، و جز اینها از فضائل دیگری که نتیجه و اثر حج است .

دورنمائی از حقیقت عبادات

انسان جامع همه استعدادهاست ، قوای روحانی و ملکوتی در حدی که انسان را به عالیترین مدارج کمال برساند ، در انسان قرار داده شده ، ظرف رسیدن به کمالات و حقایق برای فرزندان آدم دنیاست ، و دنیا مقتضای

جسم داشتن و تبعات جسم از قبیل غریزه خوردن ، آشامیدن و شهوت است .

اگر راه شکم و شهوت بدون حد و مرز باز باشد ، انسان بتدریج محکوم این دو برنامه شده و از وجود او درنده ای غیر قابل تصور ساخته خواهد شد .

بندگان واقعی چراغ زندگی و گل گلستان حیات و گوهر گرانبهای صدف آفرینش هستند .

یکی از بینایان راه درباره عبادت نظر متینی دارد که می خوانید :

بدان که مقصود اصلی از آفرینش انسان شناسائی خداوند متعال و رسیدن به دوستی او و مأنوس شدن بحضرت اوست .

رسیدن به این مقام موقوف است بر صفاء نفس و تجرد آن ، هراندازه که صفاء نفس بیشتر و وارستگی آن شدیدتر باشد ، انس و علاقه آن نسبت بخداوند متعال افزون تر خواهد بود .

بدیهی است که صفاء نفس و تجرد آن منوط است به پیراستگی از شهوتهای نفسانی و اجتناب از لذتهای بدنی و آرزوهای پست حیوانی و عدم تعلق به مال و منال دنیوی ، زیرا همه اینها در صورتی که خارج از حدود شرع باشند موانعی هستند که انسان را از معارف الهی و نفحات قدسی بازمی دارد ، و هیچ چیز روح انسانی را از نزدیک شدن به عالم قدس که از آن نزول یافته مانع نمی شود ، مگر آنچه که به نام مشتهیات نفسانی نامیده شده ، از قبیل غرایز حیوانی و ناستوده های اخلاقی و کردارهای شیطانی ، و هم چنان که ظرف ، تا هنگامی که از آب پر می باشد ورود هوا به داخل آن امکان ندارد ، نفوس انسانی نیز تا خالی و

وارسته از صفات و ملکات نکوهیده نباشد ، نور الهی چنان که شایسته است قلوب آنان را روشن نخواهد نمود .

بفرموده بلبل گلستان عشق و بوستان صفا سعدی شیرین کلام :

ای که در نیا نرفتی بر صراط مستقیم

در قیامت بر صراطت جای تشویش است و بیم

قلب روی اندوده نستانند در بازار حشر

خالصی باید که از آتش برون آید سلیم

عیبت از بیگانه پوشیدنست و می بیند بصیر

جرمت از همسایه پنهانست و می بیند علیم

نفس پروردن خلاف رأی دانایان بود

طفل خرما دوست دارد صبر فرماید حکیم

راه نومیدی گرفتم رحمتم دل می دهد

کای گنهکاران هنوز امید عفو است از کریم

گر بسوزانی خداوندا سزای فعل ماست

ور ببخشی رحمت عام است و انعامت عمیم

گر چه شیطان رجیم از راه انصافم ببرد

هم چنان امید می دارم به رحمان و رحیم

آن که جان بخشید و روزی داد و چندین فضل کرد

هم ببخشاید چو مشتی استخوان باشم رمیم

سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است

وقت عذر آوردنی استغفر الله العظیم

نفوس بهر نسبت که از این پلیدیها پاک شوند ، انوار دانش بر دل آنها اشراق بیشتری یافته و بخشش های یزدانی بر آنها روی آور می شود .

به عکس نفوسی که بغیر خدا اشتغال دارند ، معرفت و شناسائی پروردگار و حلاوت و دوستی و انس با او در دل آنها جای نخواهد گرفت و به هر اندازه که تجرد نفس کمال یابد ، ایمان و یقین بیشتر می شود و صفات عالیه و فضائل کم نظیر و بلندی که نفس انسانی در آن مرحله از صفا و تجرد خواهان است از عالم کمال الهی بر او فرود می آید .

بدین جهت عباداتی که

بمنزله نردبان ترقی و راه وصول به این کمال است تشریع شده است .

چه پاره ای از آنها انفاق مال و بخشیدن آنست که باعث انقطاع انسان از آزمندی به دنیاست مانند زکات و خمس و صدقات ، و این انقطاع همان علت غائی تشریع انفاق است که به اصطلاح دانشمندان به غرض از تشریع نامیده می شود ، اگر چه بهره بردن پاره ای از مردم بر آن مترتب است .

بعضی از آنها خودداری و اجتناب از شهوات و لذات است مانند روزه ، و پاره ای از آنها به منظور پرداختن دل بیاد خداوند متعال و توجه آن به سوی او توأم با حرکات خاص گوناگون جسمی است مانند نماز .

و معرفت حاصله از فکر و نور خلقت ، یا معرفتی که از بکاربردن قواعد منطقی حاصل می گردد ، در حصول آنچه گفته شد ، از دوستی و انس با خداوند کافی نیست و اگر به اینها توجه و انس بخداوند و دوستی او حاصل شود سست بوده و پایدار نمی باشد .

اما آثار کامل و شایسته ای که در نفس از مداومت و پیوستگی بر آن اعمال حاصل می شود ثابت و استوار خواهد بود ، چه همانا میان نفس و بدن ارتباطی است و فعل و انفعالات آنها در یک دیگر مؤثر واقع می شود .

آیا هنگامی که عضوی را جراحتی برسد روان آدمی از جراحت متألم نمی شود ؟ و بالعکس در مواقع هیجانات روحی و اضطرابهای روانی که در نتیجه عوامل مختلفی از قبیل مرگ عزیزان یا انجام کارهای وحشت زا به انسان روی آور می شود نمی

بینی که اعضاء بدن نیز متأثر شده و قطعه گوشت میان پهلو و کتف به لرزه می آید .

و به عبارت دیگر عکس العمل خود را بصورت رعشه دست و پا یا پرید گی رنگ رخسار و غیره نشان می دهد .

بنـابراین ، همانطور که قبلا اشاره گردیـد ، مقصود از وضع و تشـریع عبادات این است که انسان به آن وسـیله مـدارج کمال را قدم به قدم پیموده و بصـفات ملکوتی آراسته شود ، آنچه مسلم است اینست که صورت ظاهری هر عبادتی نقش و اثر مطلوبی در روح ایجاد کرده بموازات عبادات عضوی و اعمال جوارحی آثار بسـیار نیکوئی در تنویر و اصـلاحات نفسـی از خود بجای می گذارد .

چنـانچه حساً درک می کنیم طهـارت ظـاهری در پـاکی و روشـنی نفس تـأثیر دارد ، مثلاـ هنگـامی که به وضو می پردازیم و بوسیله این عمـل به طهارت ظاهری پی بردیم در خاتمه این عمل عبادی یک نوع حالت صـفا و انبساط در روان خود احساس می کنیم ، که این حالت قبل از انجام وضو در ما نبود و علت آن همانطور که اشاره گردید راز بسـتگی میان روان و تن است ، و گر نه ظـاهر بـدن از عـالم محسـوس و روح نظر به اصـل فطرتش از عـالم ملکوت خویش دور گشـته و غریب افتـاده باشـد ، بنابراین همچنان که از معارف نفسی آثاری ببدن فرود می آید از اعمال جوارحی هم انواری بسوی روح بالا می رود .

حج این عمل عظیم اسلامی و عبادی آنچه را که سایر عبادات در بردارد ، شامل است ، بعلاوه ریاضت های خاصی را نیز دارا

می باشد که عبارتست از ترک وطن ، رنج دادن به تن ، گذشتن از مال ، گسیختگی از آرزوها ، تحمل مشقتها ، تجدید پیمان ، حاضر شدن در مشاعر ، و آگاهی یافتن بر شعائر و دیدن آنهاست .

در افعال حج ، خلوص نیت برای یاد خدای و روی آوردن به او به اقسام دیگر طاعات و عبادات نیز پدید می آید .

با این که بعضی از اعمال حج اموری هستند که نفوس بحکمت و رموز آن آشنائی ندارند ، و عقول بمعانی آنها پی نمی برند ، مانند افکندن سنگ ریزه به جمار ، و رفت و آمد بین صفا و مروه بر سبیل تکرار ، معهذا نمی توان تردید نمود ، که احکام خداوندی همگی دارای حکمت بالغه و مصالح و منافع عالیه است ، منتهی مصلحت بعضی از آنها روشن و بعضی پنهان و برخی بنحوی است که بیشتر عقل ها به آنها پی نمی برند ، و در این قسم است که نور کمال بندگی ، بتمام حقیقتش محقق می شود زیرا در اعمالی که حکمت و مصلحتش ظاهر باشد ، چون انسان فطرتاً مایل بکمال است ، تمایل به انجام آن عمل پیدا کرده و خود این مطلب انگیزه ای برای انجام عمل می شود ، و بفرمان برداری کمک می نماید و کمال و حقیقت بندگی به آن آشکار نمی شود .

اما احکامی را که خداوند مقرر داشته و عقل انسان از درک حقیقت آن عاجز و بکنه معنی و اثراتی که بر آن مترتب است راه نمی یابد ، و طبیعت آدمی به آن انس ندارد

، پـذیرفتن آن نیست مگر به جهت صـدور فرمان و قصد امتثال آن از حیث اینکه فرمان و دسـتور است و اطاعت آن واجب می باشد .

انجـام این قبیل عبادات که در تزکیه نفوس و برگردانـدن آنها از مقتضـیات طبع و بـدی و سـتم و مایل گشـتن نفوس بخـداوند متعال و آراسته شدن به اخلاق حضرتش تأثیر کامل دارد ، شایسته است که برترین انواع عبادت باشد .

ندانسـتن حکمت و مصـلحت ، خصوصـیات خواسته شده در برخی از عبادات ، از حیث کمیت و کیفیت ، برای بعضی از مردم باعث تعجب و حیرت گشته و علت آن همانا ندانستن حقایق رازهای تعبدات و انوار مکنونه در مجاهدات است .

هر عملی که بایـد بقصـد قربت انجام گیرد هر اندازه که دور از تصـرفات عقلی باشد ، خصوصاً اگر انسـی به آن عمل نباشد و کلفت و مشـقتی نیز در بر داشـته باشـد حصول مقام بنـدگی و تعبـد به آن عالی تر و ارزنده تر است و به انجام اینگونه عبادات است که جان آدمی در برابر حضرت حق تعالی قرار می گیرد ، و در دو جهان به راهی که پایدار است رهنمون می شود .

چه عالی و شـیرین است ، که انسان در برابر صـدور تمام فرامین مولا که سرچشـمه در علم و عدل و حکمت او دارد ، و چیزی جز جلب منفعت برای انسان و دفع ضـرر از او در بر نـدارد تسـلیم باشد ، و آن فرامین محض خاطر آن عزیز انجام گیرد ، و در درون و برون و ظاهر و باطن آدمی نسبت به آن فرامین هیچ چون و

چرائی وجود نداشته نباشد ، که چون و چرا کار متکبران ، و دوری از اجرای قوانین حق ، راه مفسدان است .

فیض آن عاشق باده محبت می فرماید :

دلا برخیز و پائی بر بساط خودنمائی زن

به رندی سر برآر آتش در این زهد ریائی زن

درآ در حلقه مستان و درکش یک دو پیمانه

به مستی ترک هستی کن دم از فرمانروائی زن

کمر بر بند در خدمت چو نی از خویش خالی شو

زبی برگی بجو برگ و نوای بی نوائی زن

اسیر نفس بودن در خراب آباد تن تا کی

قدم در عالم جان نه درای خود رهائی زن

بخلوتخانه وحدت درآ از خویش یکتا شو

بسوز این خرقه یا چاکی در این دلق دوتائی زن

زره گم گشتن اندر ظلمت آباد هوس تا چند

براه آی آتش اندر آرزوهای هوائی زن

بیفکن آنچه در سر داری و پای اندرین ره نه

گدائی کن در این درگاه و کوس پادشائی زن

بمردی وارهان خود را از این بیگانگان بگسل

به شهر آشنائی آی صلای آشنائی زن

زپا افتاده ای در راه وصل دوست خیز ای فیض

دو دست استعانت در جناب کبریائی زن

حج ، یا آهنگ رشد و تعالی

زمینه این قسمت از مجموع آیاتی که در سوره های بقره ، آل عمران ، توبه ، ابراهیم ، حج ، بلد ، تین آمده استفاده شده ، و برای این که خوانندگان عزیز ، بیشتر با قرآن کریم مأنوس شوند ، آنان را به قرائت و تدبر در آیات این سوره ها دعوت کرده و در اینجا فقط به دورنمائی از حقیقت این آیات اشاره می شود .

حج بپا خاستن و گرویدن و آهنگ کردن است ، آهنگ کردن موجودی کوچک ، ذره ای

ناتوان ، حقیری بی مقدار ، فقیری بی مایه ، در برابر بی نیازی مطلق ، و مولائی بزرگوار ، و کریمی مهربان ، و گردش عاشق شیدائی در اطراف محبوب با توجه به جهتی که به سوی او نشان می دهد یعنی خانه با عظمت کعبه .

با دوست آن که رشته پیوند بسته بود

پیدا بود که از همه عالم گسسته بود

رو خسته شو که دوست نهد مرهم وصال

از تیر هجر سینه آنرا که خسته بود

صد جان زسحر غمزه طرار برده بود

صد دل زتاب زلف معنبر شکسته بود

دل بسته بود رخت عزیمت به کوی دوست

از تیغ رخ نتافت به عزمی که بسته بود

دوشینه با خیال و رخ زلف آن وجود

ریحان و گل به مجلس ما دسته دسته بود

باز آمدیم خسته و بیچاره در پذیر

صیدی که از کمند ارادت بجسته بود

سوقم دلیل راه شد ای دل و گر نه عقل

اول قدم ببادیه عشق خسته بود

این آهنگ کردن و بپاخاستن و گرویدن ، در میان عبادات دسته جمعی اسلام بزرگترین و با شکوه ترین عبادتی است که مردم مسلمان بجای می آورند .

این مراسم برای ملت اسلام اگر برابر با تمام شرایط و قواعدش انجام گیرد ، بزرگ ترین رمز وحدت و یگانگی و نشانه کاملی از وارستگی از شئون مادی و برترین وسیله تحکیم روابط ، در بین ملل مسلمان است .

آری جمع شدن ممتازان ملل اسلامی از تمام نقاط زمین بقصد پاکسازی درون ، و به نیت ایجاد همبستگی و خبردار شدن از

تمام اوضاع حیاتی یک دیگر ، و شاهد منافع و مادی و معنوی بودن هم شکوه و جلال بس عجیبی دارد ،

و یکی از بهترین راه های علاج دردها و معالجه بدبختی هاست .

سالی یکبار جمع شدن عقلاـ و مستطیعان ملت اسلام در مرکزی که خداوند بزرگ امنیت آن را از هر سو بوسیله مقررات خاصش تأمین کرده ، در میان آداب الهی از مهم ترین آداب و در میان مراسم از باعظمت ترین مراسم است .

البته مسلمانان از لحظه انعکاس نور حق در دلهاشان ، و از همان هنگامی که زبانشان به کلمه توحید و اقرار به معارف بازگردیده با طرق مختلفی که حضرت او معین فرموده ، از قبیل نماز ، روزه ، جهاد ، امر بمعروف و نهی از منکر ، تعاون ، احسان ، تقوی ، عدل و داد ، محبت و همبستگی و . . . به سوی او آهنگ کرده و برای او بپا خاسته اند ، و برگرد مرکز این حقایق گردیده اند و در هر مقامی نوعی حج بجای آورده اند ولی مسئله حج بالخصوص در ماه ذوالحجه در سرزمین مکه و کنار خانه خدا ، امتیازات مخصوصی را داراست که دیگر احکام الهی آن را ندارند .

چه نیکوست که در جنب این عمل عظیم ، مکلف با بیداری دل از ابتدا تا انتهای مراسم را توجه کند و آنگونه که شایسته یک مهمان خداست قدم در وادی اجرای مناسک بگذارد ، شاید شکوه معنوی حج دیده باطنش را باز کرده ، بتواند عمق مسائل را بیابد و انقلابی در روح و عقلش ایجاد شده از بند ظاهر رهیده به فضای بی کران عالم معنی قدم گذارد و با شاهباز اندیشه به سوی محبوب به پرواز آید .

به

قول فیض آن بلبل خوش نوای باغ ملکوت و شاهباز فضای جبروت :

روم از هوش اگر بینم به کامت

ندارم طاقت شرب مدامت

خیالت گر زخاطر بگذرانم

روم از خویشتن بیرون تمامت

نمی آرم به نزدیک تو آمد

که دورست از طریق احترامت

نیم چون قابل بزم وصالت

ببو خرسندم و تکرار نامت

خوشا آن سر که در پای تو باشد

خوشا چشمی که بیند صبح و شامت

بخود دیگر نیاید تا قیامت

سری کو جرعه ای نوشد زجامت

شود آزاد از دنیا و عقبی

اگر مرغ دلی افتد به دامت

مبارک طایری فرخنده مرغی

که صبح و شام گردد گرد بامت

چو بر خاک رهی افتد گذارت

نهم آن جا جبین بر نقش گامت

کنم جان را فدای خاک پایش

کسی کآرد بنزد من پیامت

جهانی در سلامت باشد او را

که روزی گرددش روزی سلامت

ندانم تا چه مستیها کند فیض

چه گوئی کیستی یا چیست نامت

رهبانیت در اسلام حج و جهاد است

مرحله نظر انداختن به اسرار و رموزات و حقایق حج از دشوارترین مسائل این موضوع است .

من به خوانندگان با کرامت تضمین نمی دهم که آنان را با باطن امور حج آشنا سازم ، زیرا از بضاعت فکری و علمی تهی دستم ، تنها سعی می کنم در این بخش و فصول بعد با تکیه بر آیات کتاب خدا و روایات ریشه دار اسلامی و نظریات بیداران راه و عاشقان دوست که از طریق مجاهدت و تزکیه به واقعیات رسیده اند به پاره ای از حقایق این مسئله اشاره نمایم .

این را بدانید که اگر انسان بخواهد ملکوت واقعیات را بیابد و با آنها متحد شود در صورتی میسر است که بند شهوات غلط و اوهام و خیالات و اعتبارات و نفسانیات شیطانی آزاد شود ، و در اموری

مادی به ضرورت و به اندازه شأن خود اکتفا کند ، و در تمام حرکات و سکنات سعیش بر این باشد که برای جلب رضای دوست قدم بردارد .

راستی چگونه ممکن است انسان غرق در امور غیر الهی باشد ، و در این صورت به فیوضات عالی ربانی و اسرار ملکوتی برسد .

گروهی از مردم برای رسیدن بحقایق ربانی و اسرار پشت پرده ، دست از شهر و دیار می کشیدند ، و از شئون مادی و زر و زیور دنیا روی برگردانده و از خلق عالم کناره گیری می کردند و به شکاف کوهها و تاریکی غارها پناه برده و در حصار رهبانیت قرار می گرفتند ، تا بهتر بتوانند با حضرت یار انس گرفته و از معنویات بهره مند شوند .

ولی اسلام عزیز راه آنان را غلط دانست ، و برای بدست آوردن حقایق آسمانی ، تکیه بر رهبانیت را ممنوع اعلام کرد ، و برای اینکه خواهندگان معارف و عاشقان اسرار به اهداف خود برسند ، برای آنان برنامه هائی بس عالی و اعمالی بس نیکو قرار داد ، و به آنان وعده حتمی فرمود که اگر از این طرق حرکت کنند به خواسته های معنوی خود خواهند رسید ، و هر کس هم که از این دستورات پیروی کرد به حقایقی که باید برسد رسید .

در مسئله رهبانیت و سیر و سفر روحی ، و پختگی در راه سلوک از رسول اسلام سئوال می کنند ، که آیا آئین شما هم به آن دعوت می کند ؟

می فرماید : رهبانیت در دین من ، برای دست یافتن بفیوضات ربانی ، حج

خانه حق و جهاد است .

آری برای سیر در هر دو مسئله باید از دیار و شهر و خانه و زن و فرزند دور شد ، و مدت چندی از آنان عزلت گزید و باید در هر دو چشم از زینت و زیور دنیا و آرایش مادی پوشید ، در صورت سیر در این دو سفر است که انسان عادی تبدیل به سلمان ، مقداد ، عمار ، بلال ، میثم ، حجر بن عدی و . . . شخصیتهای دیگر می شود که هم خود به منافع عالی معنوی می رسد و هم دیگران را به عالیترین منافع معنوی می رساند .

خدای مهربان جهاد در راهش و حج خانه اش را در عوض رهبانیت و انزوا ، برای ملت اسلام قرار داد ، تا از مسیر صحیح و قانونی بحریم روحانیت الهی راه یابند .

بزرگ پروردگار خانه خود را مقصد بندگان ساخت ، و اطراف آن را حرم قرار داد ، و موقعیت آن را بزرگ شمرد ، عرفات را میدان حرم خود ساخت ، و چنان در احترام آن خانه و اطرافش سفارش کرد که کسی نتواند در آنجا صید کند و از آن سرزمین پاک حتی یک گیاه بیرون آورد و بسیاری از برنامه های دیگر را از همگان منع کرد تا در این ریاضت به آدمی درس نظم و خویشتن داری آموزد که زندگی متکی بر نظم سرشار از منافع مادی و معنوی است .

آن کس که به قصد خانه خدا حرکت می کند ; چنان است که به آهنگ زیارت خدا می رود ، و زیارت دوست عجب لذتی دارد

، که اگر کسی در عالم قلب و در دنیای معنی به این زیارت نائل گردد ، آنچنان مست باده دیدار می شود که تا ابد از آن مستی در نیاید .

ساقیا باده صبوح بده

عاشقان را غذای روح بده

باده عشق ده به ما مستان

می بده مای ما زما بستان

در دلم نه حلاوت مستی

تا شود نیستی من هستی

زان صراحی که جام رضوان است

باده ای ده که جرعه اش جان است

ای که بر یاد لعل دلجویت

باده ناخورده مستم از بویت

نفسی بازپرس مستان را

راحتی بخش می پرستان را

سوختم سوختم در آتش شوق

بیخودم کن دمی به باده ذوق

عجب آید مرا زباده پرست

باده عشق ناچشیده و مست

در بیابان به فصل تابستان

چون ببارد به تشنه ای باران

گر چه یک لحظه زآن بیاساید

هم به آب اشتیاقش افزاید

گر چه یک لحظه زآن بیاساید

هم به آب اشتیاقش افزاید

می بیفزا چو شوقم افزودی

روی پنهان مکن چو بنمودی

باز مخمور عشق را می ده

چون مدامم دهی پیاپی ده

مناسب است زائر با حال بیداری ، و قلبی پر از شوق ، و وجودی مالامال از اخلاص و با آشنائی کامل به مسائل حج ، کاری کند که در میعاد معین به فیض لقاء حق ، یعنی مقام قرب حضرت جانان نائل گردد ، مسلم است که کامیابی از مقام معنوی حق در صورتی میسر است ، که آدمی در تصفیه جان و تزکیه نفس و خروج از تمام گناهان ظاهر و باطن بکوشد ، تا از این راه وجود خود را آماده گرفتن فیض کند .

هر انسانی به اندازه معرفت و ظرفیت خود از حج برداشت مخصوصی دارد ، ولی باید بکوشد ظرفیت وجودی خود را گسترده کند

، تا به درک تمام زوایای ملکوتی و معنوی این سفر نائل گردد و به مقامات عالی الهی برسد .

حج برای مردمی که مفهوم حقیقی آن را دریابند ، نوریست که می تواند جوانب تاریک حیات را روشن کند ، مسئله حج قبل از اینکه یک امر عقیدتی یا دستور مذهبی یا سنت الهی باشد یک فرمان آموزشی و تربیتی و یک عامل بسیار مؤثر و مهم برای تحرک در همه شئون وجود است .

خداوند مهربان به بنده با اخلاص و عبد پر قیمتش ابراهیم (علیه السلام) دستور داد تا مردم را برای طواف آن حریم بخواند ، باشد که از این فیض عظمای الهی بهره گرفته و سود بی نهایت برند .

خانه خدا یک آزمایشگاه است ، و باید از اولین نفر زائر تا آخرین فردشان در این مرکز معنوی در معرض آزمایش قرار بگیرند .

این خانه از سنگ های سیاه بی آلایش ، بدون زینت ، بدون نقش و نگار بنا شده ، تا از طریق اعمال ظاهر و باطن آن و انجام مناسکش ، مردم از کشش های مادی غلط و جاذبه های شیطانی رها شوند .

قرار داشتن خانه حق در دامنه کوهها ، سراشیب دره ها ، کنار بیابان داغ و گرم و صحرائی بدون آب و علف ، و در میان ریگزار و سنگستان ، خود یکی از اسرار است ، و شاید سر آن این باشد که مردم را با جلب به آنجا از فدا شدن در برابر زرق و برق های پوچ رهائی دهند ، و به آنان بفهمانند که اگر مادی گری صرف اساس حیات بود ،

باید آنجا پوشش مادی اش از همه جا بیشتر باشد .

آری این امکان بود ، که آن خانه را از زمرد سبز ، یاقوت درخشان با توجه به معانی بلند مناسکش ، میدان سینه را از تصرف شیطان خالی کرده و کوشش و تلاش آن دشمن خطرناک را برای از بین بردن شخصیت معنوی انسان خنثی می کند .

قرآن مجید در بسیاری از آیاتش نشان می دهد که عباد حق و عاشقان الهی باید به سختی ها و مشقت ها آزمایش شوند ، نه به راحتی و خوشی ها ، که مقامات الهی از سینه عافیت طلبی در نمی آید ، واقعیات را او اسرار را از دل سختی ها و تحمل رنج ها بیابید و بس که

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً .

به قول بلبل دستان بوستان عشق مرحوم حاج ملا هادی سبزواری :

دل بشد از دست یاران فکر درمانش کنید

مرهم زخمی عجین از آب پیکانش کنید

شهسوارم می رود ای اشک راهش را به بند

ای سپاه ناله زود آهنگ میدانش کنید

گر رود از اشک سیل انگیز و آه شعله خیز

شور محشر می رود یاران پشیمانش کنید

خسرو چابک سوارم عزم جولان کرده است

معشر عشاق سرها گوی چوگانش کنید

می ستیزد فارس گردون به ما ای همدمان

از خدنگ آه دلها تیرباراتش کنید

آن دل نازک ندارد طاقت فریاد و داد

دادخواهان دست خود کوته زدامانش کنید

وادی غم هر کف خاکیش جانی یا دلی است

رهروان ترک دل و جان در بیابانش کنید

طوطی گویای اسرار از فراقش تلخ کام

زان لب شکر شکن در شکرستانش کنید

آهنگ سفر

امام ششم (علیه السلام) می فرماید :

چون آهنگ سفر کنی و از وطن

آماده رفتن به حج شوی ، قبل از جدا شدن از دیار و شهر ، دل خود را از هر تعلقی آزاد کن ، تمام مهمات خود را به کافی المهمات واگذار ، در تمام حرکات و سکنات بر خدای مهربان تکیه زن ، گردن تسلیم و رضا در پیشگاه او خم نما و به تقدیر جنابش در حق خود راضی باش .

دست از مادیت بشوی ، از راحت دنیا چشم گیر ، از فکر ملک و املاک و تجارت و برنامه های غیر دوست بیرون شو و در این سفر در این اندیشه نباش که بعد از رفتن من چه می شود ؟

آنچه در مقدمه این سفر لازم است و علاوه بر آن بس مهم و عظیم است ، این است که به وقت حرکت خود را از تمام حقوق الهی و خلق رهانده باشی و از جمیع مظالم خود را خلاص کرده باشی و از چاه طبیعت بدر آمده باشی .

به این قسمت اخیر از دستور امام صادق (علیه السلام) بیشتر توجه کنید ، گروهی گمان می کنند اگر مقادر مال قابل خرج کردن در راه حج را پاک کنند و حقوق الهی و مردمیش را بپردازند ، یا در برابر بدهی های خود از طلبکاران رضایت بگیرند در حالیکه قدرت بر پرداخت دارند ، به مقصد نهائی حج و مقامات باطنی این سفر الهی می رسند .

در حالی که باید بدانند زائر حق باید از آنچه ظلمت آور است خارج شود ، و قبل از سفر وجود خود را از تعلقات و قیوداتی که صاحب بیت نمی پسندد آزاد کند ، که

اگر آزاد نکند قدرت پرواز در آن فضا را نخواهد داشت ، می رود و برمی گردد در حالیکه اثر چندانی به حال او نگذاشته .

آری قبل از حرکت به تعهدات مالی ، اخلاقی ، عقیدتی ، علمی ، و روحی خود عمل کنید که در این وادی تنها سبکباران راه دارند و بس .

حج عارفان

قسمت اول

من از اینکه جمله بالا و این عنوان نورانی را معنی کنم عاجزم ، از این که وارد معرکه ای می شوم که در لیاقتم نیست از وجود مقدس حضرت حق با تمام وجود عذر می خواهم .

ای غنی مطلق ، ای وجود بی نیاز ، ای سبب ساز کل سبب ، ای ناظر باطن و ظاهر ، ای حقیقت همه حقایق ، ای دانای تمام اسرار ، ای محیط به تمام عوالم ، چگونه بنده ای که دچار اسارت نفس است ، و از هر طرف گرفتار قیودات شیطانی است ، و روز و شبی بر او نگذشته که آن روز و شب را بدون گناه و با پاکی گذرانده باشد ، بنده ای که چشم ظاهرش از دیدن آثار ظاهر عاجز است ، چه رسد به چشم باطنش که تا کنون حقیقتی را ندیده ، وارد میدان توضیح حقیقتی شود که جز انبیاء و اولیاء و عارفان حقیقی از درک آن عاجز بودند .

شما ای عزیزان مرا از نشان دادن حقایق عالی این سیر ملکوتی معاف بدارید ، صفحات قبل را که از قول قرآن و روایات تنظیم شده بخوانید ، و این فصل مخصوص را از زبان قلم پر نور کم نظیرترین عارف قرون اخیره شیعه ،

عالم بینادل ، آگاه اسرار ، عاشق بی قرار ، مست باده وصال ، مرحوم حاج شیخ محمد بهاری همدانی بشنوید ، من می خواستم نوشته آن بزرگوار را که در دسترس همه کس نیست خلاصه کنم و حداکثر از مطالب آن مرد ربانی دو صفحه ای بیش نیاورم ولی دیدم کلمه به کلمه آن نوریست که دل سالک را از هر کدورتی شستشو می دهد ، لذا با همت گرفتن از روح اولیاء مقاله آنجناب را که در حدود چهار یا پنج صفحه است ، به انضمام شرحی از دست ناتوان خویش و اشعاری مناسب حال ، در این دفتر می آورم .

ای خواهان وصول به خانه حق ، بیدار باش ، که حضرت احدیت را جل شأنه العظیم بیوتات مختلفه می باشد ، یکی را کعبه ظاهری گویند که تو قاصد او هستی ، دیگری را بیت المقدس و دیگری را بیت المعمعور و دیگری را عرش و هکگا تا برسد بجائی که خانه حقیقتی اصلی است که او را قلب نامند که اعظم از همه این خانه هاست .

آری اول باید مناسک خانه قلب را بجای آورد ، و آن تصفیه این خانه از بت رذائل و آراستن آن به صفات و اسماء الهیه است ، که تا این کعبه باطن را از بت ها پاک نکنی و پرده خباثت را از روی آن برنداری ، لیاقت زیارت کعبه قرار داده شده در مکه را پیدا نکنی که راه ورود به آن حریم که در حقیقت حریم عنایت و رحمت است دل است .

ای مهربان خدای عالم ، قلب ، این خانه

اصلی خود را از اینهمه پیرایه های شیطانی پاك کن و آن را لایق انعکاس واقعیت نما ای مولای کریم :

ما گدایان تهیدست و تو سلطان غنی

چه شود سایه لطفی به فقیران فکنی

چان زدوری تو صد گونه شکایت دارد

با وجودی که تو نزدیک تر از من بمنی

ای که در هر شکن زلف تو حالی است پریش

با خبر باش که صد سلسله بر هم نزنی

شهسواران جهان قلب سواران شکنند

حیرت آن است که تو قلب محبان شکنی

رو متاب از من بی دل که من دل شده ر

راحت جان و قرار دل آرام منی

شود آیا که کنی رحم به چشم تر من

در دل من چو زدی آتشی ، آبی بزنی

با چنین حسن و ملاحت عجبی نیست اگر

شهر بر هم زنی و شور به عالم فکنی

گنج امنی طلب و گنج قناعت ای دل

رنج بیهوده مبر از پی دنیای دنی

تا زنی خیمه تجرید بگردون چو مسیح

آدمی باش و رها کن صفت اهرمنی

مستی و هستی موهوم رهت زد ، زاهد

آتش ای کاش در این خرمن هستی بزنی

خیر و در سایه مردان خدا هم چو هم

مأمنی جوی و زخاطر ببر آن ما و منی

گلشن جان زبرای تو بیاراسته اند

چند در گلخن تن همدم زاغ و زغنی

شکی نیست که برای هر بیتی از بیوتات حضرت حق آداب و رسومی است ، که طالب هر بیت ، آداب و رسوم آن بیت را باید رعایت کند ، تا به حقیقت و واقعیت آن بیت برسد ، که بدون رعایت آداب و رسوم هر بیت رسیدن به آن بیت کاری محال ، و زحمت در راه آن زحمتی بیهوده و رنجی بی قیمت است .

اما

معنی خانه او چه باشد ، این اضافه یعنی اضافه بیت به الله از باب تشریف است یا طور دیگر ، مقصود بیان آن نیست ، غرض در این رساله ، بیان آداب کعبه ظاهری است ، غیر آن آدابی که در مناسک مسطور است ، ضمناً شاید اشاره به آداب کعبه حقیقی هم فی الجمله بشود .

اولاـ بدان غرض از تشریع این عمل شریف این باشد که از طریق مناسک این بیت بدانی که مقصود اصلی از خلقت انسان معرفت خدا و وصول به درجه عشق او و انس به حضرت اوست و اینها تحصیل نمی شود مگر به تصفیه قلب و آنهم ممکن نیست مگر به حفظ نفس از شهوات و انقطاع از دنیای دنی و قرار گرفتن در راه رنج عبادات ظاهری و باطنی .

شارع مقدس عبادات را یک نسق نگردانیده ، بلکه مختلف وضع کرده ، زیرا به هر یک از آنها رذیله ای از رذائل از مکلف زائل می گردد ، تا به اشتغال به تمام آنها تصفیه تمام عیار گردد ، چنانچه اداء صدقات و حقوق مالیه قطع میل می کند از حطام دنیویه ، و صوم قطع می کند انسان را از مشتهیات نفسانیه و صلاه نهی می کند از هر فحشاء و منکری و هم چنین سایر عبادات .

چون حج مجمع العناوین بود خصوصیتی دیگری در بین عبادات پیدا کرد ، چه اینکه مشتمل است بر جمله ای از مشتقات اعمال که هر یک بنفسه صلاحیت تصفیه نفس را دارد مانند انفاق مال کثیر ، قطع از اولاد و عیال و وطن ، و جدائی از نفوس

شریره ، و طی منازل بعیـده ، و ابتلا به گرمای سـخت و عطش شدید ، و انجام اعمال نامأنوس و خلاف طبع مانند رمی جمره و طواف و سعی و احرام و غیر آن .

و دارای فضائل عالی دیگر است مانند تذکر به احوال آخرت به هنگام تماشای اصناف خلق و اجتماع کثیر فی صقع واحد علی نهج واحد لاسـیما در احرام و وقوفین و رسـیدن به محل وحی و نزول ملائکه بر انبیا از آدم تا خاتم صلوت الله علیهم اجمعین و تشـرف به محل قـدمهای آن بزرگواران مضافاً بر تشـرف بر حرم خدا و خانه او ، علاوه به حصول رقت که مورث صـفای قلب است بدیدن این امکنه شریفه با امکنه شریف دیگر که رساله گنجایش آن را ندارد .

نـتیجه این که حـج دارای جمله ای از مشـقت هـا و فضائـل کثیره از اعمـال است ، و رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) فرمود : رهبانیت را در این مکتب به جهاد و حج تبدیل کردم و انسان با توجه به این واقعیات باید بداند که به کرامت این سفر روحانی نمی رسد ، مگر با رعایت آداب و رسوم حقیقی آن و آن چند امر است :

اول : اینکه هر عبادتی از عبادت باید به نیت صادقه باشد ، و به قصد امتثال امر شارع به جا آورده شود تا عبادت شود .

کسی که اراده حج دارد اولا باید قدری تأمل در نیت خود نماید ، هوای نفس را کنار گذارد ، ببیند غرضش از این سفر امتثال امر الهی و رسیدن به ثواب و قرار از عقاب اوست یا

نه نستجیر بالله غرضش تحصیل اعتبار یا خوف از مذمت مردم یا تفسیق آنها یا از ترس فقیر شدن است ، چنانچه معروف است هر که ترک حج کند مبتلا ـ به فقر می شود ، یا امور دیگر را غرض دارد ، از قبیل تجارت و خوش گذرانی و سیر در بلاد و غیر ذلک .

اگر درست تأمل کند خودش می فهمد که قصدش چیست ، اگر معلوم شد ، که وجه همت خدا نیست باید سعی در اصلاح قصد خود کند ، و لا اقل ملتفت به قبح این مسئله گردد ، که قصد حریم ملک الموت را نموده ولی برای این مسائل مادی و خیالی و بی فایده در اینجاست که باید به نحو خجالت آغاز سفر کند نه به نحو غرور و غفلت .

دوم : اینکه تهیه حضور ببیند از برای مجلس روحانیین ، با بجا آوردن یک توبه حقیقی ، یعنی توبه ای که تمام مقدمات در آن رعایت شود ، از قبیل رد حقوق چه مالیه مانند خمس و رد مظالم و کفارات یا غیر مالیه مانند غیبت و اذیب و هتک عرض و سایر جنایات بر غیر ، که لازم است از صاحبانش حلالیت بخواهد ، به آن صورتی که در کتب فقهی یا روائی آمده .

و اگر پدر و مادرش هستند آنان را از خود راضی کند تا پاک و پاکیزه از منزل درآید بلکه تمام علائق خود را جمع آوری نموده ، شغل قلبی خود را از پشت سرش قطع نماید تا به تمام قلب رو به خدای خود کند ، هم چنین فرض کند که دیگر

بر نمی گردد .

آری قطع علاقه از غیر حق در این سفر مهم ترین برنامه این سفر است . و تا قطع علائق غلط و هوس های شیطانی و نیت های آلوده نشود ، روی به محبوب نشده ولذا روی محبوب هم به انسان نمی شود .

تمام لـذت در این سفر از کسانی است که فکری جز حضرت یار و ذکری جز آنجناب و کلامی جز حول محور آن حضرت نداشته و با تمام وجود به پیشگاه با عظمت آن معشوق واقعی عرضه می دارند :

مرحبا مرحبا محبت دوست

کز درون آمدی نه از ره پوست

دلم از جز تو خانه خالی کرد

با تو سودای لا ابالی کرد

تا غمت ساکن دل من شد

از چراغ تو خانه روشن شد

ما گرفتار دام عشق توایم

همه سرمست جام عشق توایم

ای که حسن رخت دل افروزست

شب ما با خیال تو روزست

حسنت از روضه جنان خوش تر

یادت از هر چه در جهان خوشتر

هر که در صورت تو حیران نیست

صورتش هست لیکنش جان نیست

من چو در عارض تو حیرانم

لوح محفوظ عشق می خوانم

دیده ای کان جمال دیده بود

مهر رویت بجان خریده بود

با خود از بیخودی ترا بینم

گر تو با من نه ای چرا بینم

چون نظر بر رخ تو می فکنم

می برد از دیار جان و تنم

بکسی گفتن این نمی یارم

که ترا نیک دوست می دارم

زائر باید وصیت تام و تمامی کند و به اطلاع اشخاص خیر و دانا برساند که کیفیت وصیت باید چگونه باشد ، در هر صورت کاری کند که اگر برنگردد هیچ جزئی از جزئیات کار او معوق نماند ، بلکه در تمام عمر باید چنین باشد ، که هیچ کس

از مردن خود اطلاع ندارد .

سوم : اینکه اسباب مشغله قلبی در این سفر برای خود فراهم نکند ، تا او را در حرکات و سکناتش که باید فقط بیاد محبوب واقعی باشد بازدارد ، از قبیل رفیق ناهماهنگ یا مال التجاره یا غیر آن بلکه اگر بتواند با کسانی هم سفر و همراه شود که بودن با آنان یاد حق را در قلب تقویت کند ، یا اگر خدای ناخواسته دچار غفلت شد آنان به داد او برسند .

چهارم : تا ممکن است از مال خالص و حلال و طیب آنهم بطور زیاد بردارد ، و در این سفر از انفاق مضایقه ننماید ، زیرا که انفاق در راه حج ، انفاق در راه خداست ، از زیادی خرج در این سفر ملکوتی نباید دلگیر بود ، که در احادیث آمده ، درهمی خرج در این سفر مساوی با هفتاد درهم است ، ازهد زهاد حضرت سجاد (علیه السلام) وقتی در این سفر قرار می گرفتند انفاق فوق العاده داشتند .

اگر در این سفر چیزی از امور مالی از دست برود ، باید کمال ممنونیت را از حق داشت و خاطر شاد بود ، زیرا بر میزبان است که آن را در دیوان اعلی ثبت کند آنهم به اضعاف مضاعف ، تا روزی بعنوان تلافی به شخص بازگردد .

نمی بینی اگر کسی ترا به میهمانی بطلبد و در اثناء راه صدمه ای به تو برسد تا جائیکه بتواند جبران می کند اگر چه لئیم باشد ، پس چه گمان داری در حق اقدر قادرین و اکرم اکرمین ؟

پنجم : اینکه باید در این سفر

بطور جدی حسنات اخلاقی را به کار برده و در مقام تواضع و فروتنی نسبت به رفیق و حمله دار و سایر مردم باشد ، و از لغو و فحش و درشت گوئی و ناملایم در حذر باشد ، که حسن خلق تنها در این نیست که اذیت برادر مسلمان و مؤمن است ، و بالاتر این که در برابر اذیت غیر رضای خود را در جفاء مخلوق پنهان کرده ام ، هر که در صدد رضاجوئی من است باید آزار غیر را متحمل شود .

ششم : اینکه نه تنها قصد حج کند و بس ، بلکه در این سفر باید چندین مرحله را قصد داشته باشد از قبیل زیارت قبور مطهره و شهداء و اولیاء و سعی در حوائج مؤمنین و تعلیم و تعلیم احکام دینیه و ترویج مذهب اثناعشریه و تعظیم شعائر الله و امر به معروف و نهی از منکر و غیر ذلک .

هفتم : اسباب تجمل و تکبر برای خود فراهم نیاورد ، بلکه شکسته دل و غبارآلود رو بحریم حضرت الله رود ، چنان که در باب احرام به آن اشاره شده .

قیمت انسان در این سفر به شکسته دلی و غبارآلودی اوست ، در این حریم فقط مهمان متواضع همراه با دل خاشع راه دارد و بس ، متکبر را استعداد حضور در این پیشگاه والا نیست .

قسمت دوم

عشق در راه طلب راهبر مردان است

وقت مستی و طرب بال و پر مردان است

سفر آن نیست که از مصر به بغداد روی

رفتن از جان سوی جانان سفر مردان است

ظفر آن نیست که در معرکه غالب گردی

از خویش گذشت ظفر مرادن

است

هنر آن نیست که در کسب فضائل کوشی

به پر عشق پریدن هنر مردان است

همه دلهاست فسرده همه جانها مرده

گرم و افروخته آه سحر مردان است

چشمه کوثر و سرسبزی بستان بهشت

خبری از اثر چشم تر مردان است

فیض اگر آب حیات از گهر نظم چکاند

هم از آن روست که از خاک در مردان است

هشتم : از خانه حرکت نکند مگر اینکه نفس خویش و هر چه با خود برداشته و جمیع رفقای خود و اهل خانه و هر چه تعلق به او دارد امانتاً به خالق خود جل شأنه در کمال اطمینان بسپارد و با دلی آرام از خانه خارج شود که حضرت او نعم الحفیظ و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر است .

نهم : اعتمادش به کیسه و قوه و قدرت خود نباشد ، بلکه در همه حال باید اعتمادش به صاحب بیت باشد ، مقدمات این سفر بیش از این است که به رقم رفت ولی : در خانه اگر کس است یک حرف بس است .

باید تأمل کند و بداند که این سفر جسمانی الی الله ، و یک سفر دیگری هم روحانی الی الله باید داشته باشد ، و آن اینکه از این بی خیالی و غفلت و جهل به این حقیقت سفر کند که برای خوردن و آشامیدن به دنیا نیامده ، بلکه خلقت او برای معرفت و تکمیل نفس است ، که این سفر عجیب سفری است و این سیر عجائب سیری است .

و بداند همانطور که در سفر حج زاد و راحله و هم سفر و امیر حاج و دلیل و خادم و غیره لازم دارد ،

که اگر هر کدام نباشد کار لنگ است و به منزل نخواهد رسید بلکه به هلاکت خواهد افتاد ، در آن سفر هم بعینه به اینها محتاج است ، ورنه قدم از قدم نمی تواند برداشت ، و اگر بدون اینها تصور کند می تواند سیر کند قطعاً رو به ترکستان است نه کعبه حقیقی .

اما راحله او در این سفر بدن اوست ، باید به نحو اعتدال از خدمت آن مضایقه نکند و نه چنان او را سیر کند که از جلوگیری طغیانش عاجز شود ، و نه چنان به او گرسنگی دهد که ضعف بر او غالب شود و از کار عبادت باز ماند .

خَيْرُ الأمُورِ أوْسَطُها .

افراط و تفریط در این زمینه و در تمام زمینه ها اعم از مادی و معنوی در شرع مقدس مذموم است .

اما زاد و اعمال خارجیه او عبارت از فعل واجبات و ترک محرمات و مکروهات واتیان به مستحبات است که از این مجموعه تعبیر به تقوا و پرهیز لله می شود و آخرین درجه تقوا پرهیز از ماسوی الله است و حاصل کلام این که هر یک از ترک محرمات و اتیان به واجبات به منزله زادی است که هر یک را در منازل اخرویه احتیاج افتد که اگر همراه نداشته باشی مبتلا خواهی شد ، و پناه به خداوند از این بلای عظیم .

و اما همسفران در این مسیر ، مؤمنین هستند ، که به همت یکدیگر و اتحاد قلوب این منازل بعیده طی خواهد شد و به همین حقیقت اشاره در قرآن دارد :

تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى .

استاد ما رضوان الله علیه می

فرمود : خیلی کـار از اتحاد قلوب ساخته گردد که از متفرد بر نمی آیـد ، نسـبت به این مطلب اهتمام تام داشـته باش ، که همه مفاسد زیر سر اختلاف قلوب است که شرح آن طولانی است .

اما امیر حاج در این سـفر ائمه طاهرین سـلام الله علیهم أجمعین هسـتند ، که باید سایه بلند پایه آن بزرگواران بر سـر تو باشد و متمسـک به حبل المتین ولای آنان باشـی و کمال التجاء به آن خانواده عصـمت و طهارت برایت باشـد ، تا بتوانی چنـد قـدمی برداری و الا شیاطین جن و انس در قدم اول ترا خواهند ربود ، چنان که عرب گرسنه بادیه نشین مسافر را غارت می کند .

و امـا دلیـل راه اگر چه ائمه طـاهرین سـلام الله علیهم ادلاء علی الله هسـتند ولی ما از آن پستی تربیت و منزلت که داریم ، نمی توانیم از آن بزرگواران اخذ فیوضات بلا واسطه کنیم ، در این مسیر محتاج به علماء آخرت و اهل تقوا هستیم ، تا به یمن قدوم ایشان و به تعلیم آنها درک فیوضات بنمائیم ، که بـدون آنان درک فیض در کمال عسـرت و تعـذر است و بـدون شک بدون علمای ربانی از پیش خود کاری ساخته نیست .

بـار چون زائر به میقـات برسـد ، لبـاس خود را در ظاهر درآورد و ثوب احرام بپوشـد ، و در باطن قصـدش این باشـد که لباس معصـیت و کفر و ریا و نفاق را از خویش بدر آورده و لباس طاعت و بندگی پوشـیده و هم چنین ملتفت باشد که هم چنان که در دنیا خودش را به

غیر لباس خود و عادت خود ، غبارآلوده و سر برهنه و پا برهنه ملاقات می کند ، هم چنین بعد از مردن عمال خدای خود را به کمال ذل و انکسار و عریان ملاقات خواهد کرد

و در حال تنظیف باید قصدش تنظیف روح باشد از آلودگی معاصی ، و به وقت احرام هم عقد توبه صحیح ببندد ، یعنی حرام کند بر خود ، به عزم و اراده صادقانه کل چیزهائی را که خداوند عالم حرام نموده بر او که دیگر بعد از مراجعت از مکه معظمه پیرامون معاصی نگردد و در حین لبیک گفتن باید ملتفت باشد که این اجابت دعوتی است که به او متوجه شده و در لبیک در نیتش باشد که :

اولاً : قبول کردم کل طاعتی که از برای خداوند متعال است .

ثانیاً : مردد باشد که این عمل ناقابل از او قبول خواهد شد یا نه ، در آنجا قضیه حضرت سجاد (علیه السلام) علیه را به نظر بیاورد که در احرام نمی توانست لبیک بگوید و غش می کرد و از راحله خود باز می ماند ، سئوال می شد این چه حال است ؟

پاسخ می داد می ترسم خدای من بفرماید : لا لبیک ! و هم از این منظره به نظر بیاورد کیفیت یوم حشر را که تمام مردم به این شکل از قبر بیرون می آیند عور و سر برهنه و ازدحام آورنده ، بعضی در زمره مقبولین و عده ای در گروه مردودین ، بعضی متنعم ، و بعضی معذب و بعضی متحیر در امر ، بعد از این که جمیعاً در ورطه

اولی متردد بودند .

چون داخل حرم شود بایـد حالش حال رجاء و امن باشد از سـخط و غضب الهی مثل حال مقصـری که به بست رسـیده باشد و این حقیقت را از مفاد آیه :

وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِناً .

بیابـد ، اینجـا جای زیادی رجاء و امیـدواری است ، چه اینکه شـرف بیت عظیم و صاحب آن ره راجی خود کریم و اینجا جای توسـعه رحمت است ، زیرا تو در این جـا مهمـان خاص اکرم الاکرمین هستی ، آن جناب پی بهانه می گشت که ترا یک مرتبه در تمام عمرت به خانه خود دعوت کرده باشد ، اگر چه همیشه مهمان او بوده ای و اکنون آن مهمانی میسر شده ، حاشا و کلا از کرم او که هر چه تو از او خواهش داشته باشـی او از جواب آن مضـایقه کنـد ، این چنین گمان را به بعضـی از افراد سـخی نباید برد فضلا عن الجواد المطلق

دیگر حالاـ تو نتوانی نیـاوری یـا بیـاوری ، نتوانی نگهـداری یـا از اصـل نـدانی چه بایـد خواهی یا کاری کنی بـدست خود که مقتضی بذل به تو نباشد تقصیر کسی نیست ، گدائی با کاهلی نمی سازد ، بلی عیب در اینجاست که غالب مردم که مشرف به مکه شدند اعظم همشان این است که زود صورت این اعمال را از سـر واکنند علی سبیل الاسـتعجال ، آن وقت آسوده در فکر خریـد خانه باشـند ، اما تمام حواس بایـد پیش معنای این اعمال باشـد برای آنان مهم نیست ، با این که همه حواس مهمان باید پیش میزبان باشد و چشمش به دست او و حرکات

و سکناتش به میل او باشد ، حتی روزه مستحب بدون اذن او مذموم است چه جای اینکه در خانه او هتک عرض او را بکنی ، و هتک عرض سلطان السلاطین اشتغال به مناهی اوست .

چه حاجی هائی که وارد مکه می شوند و حداقل صد معصیت از قبیل دروغ ، تهمت ، غیبت و اذیت به غیر ، سخن چینی و تعطیل حق غیر و فحش به دیگران از او سر می زند ، پناه به خدا از چنین سفری و وای به حال چنین مهمانی !

چون شروع به طواف نماید ، باید هیبت و عظمت و خوف و خشیت و رجاء و عفو و رحمت شراشر وجود او را بگیرد ، اگر جوارح خارجیه نلرزد اقلا دلش بلرزد ، مثل آن ملائکه که حول عرش دائماً به این نحو طواف می کنند و باید ملتفت باشد که طواف منحصر به طواف جسمانی نیست ، بلکه یک طواف دیگری هم هست که اصل طاف حقیقی اوست که آن را طواف قلبش گویند به ذکر رب البیت و اصیل بودن آن برای این است که اعمال جسمانیه را امثله آنها قرار داده اند که انسان از اینها پی به آنها ببرد ، چنان مضمون روایت است .

و باید بداند که همچنان که بی قطع علاقه از امور غیر الهی نمی توان به این خانه آمد ، آن کعبه حقیقی همچنان است .

در بوسیدن حجر و ملصق شدن به مستجار و استلام حطیم و دامن کعبه را گرفتن باید حال او حال مقصری باشد که از جریمه فرار کرده و به صاحب اصلی حق ملتجی

شـده کـه از تقصـیراتش بگـذرد ، ایـن است که گـاهی خـود را به او می چسباند ، گـاهی گریه می کنـد ، گـاهی او را به عز اشـخاص قسم می دهد ، گاهی تضـرع می نماید ، که بلکه او را از این مهلکه نجات دهد ، خصوصاً اگر کسـی باشد که انسان بداند غیر او ملجأ و پناهی نیست .

چون به سعی آید باید سعیش این باشد که این سعی را به منزله تردد در خانه سلطان قرار دهد به امید عطا و بخشش .

اما در عرفات از این ازدحام خلق و بلند کردن صداهای خودشان به انواع تضرع و زاری و التماس به اختلاف زبانها و افتادن هر گروهی پی ائمه خودشان و نظر به شـفاعت او داشتن ، حکایت محشر را یادآورد ، اینجا کمال تضرع و الحاح را بنماید تا آنجا مبتلاـ نشود ، و ظن بسـیار قوی داشـته باشـد بر حصول مراداتش زیرا که روز شـریف و موقف عظیم و نفوس مجتمع و قلوب به سوی الهی منقطع ، و دست های اولیا و غیرهم به سوی او جل شأنه بلنـد شده و گردنها به سوی او کشـیده و چشم ها از خوف او گریان و بندها از ترس او لرزان و روز روز عطیه و احسان و ابدال و اوتاد در محضر حاضر و بنای حتمی سلطان بر بخشش و انعام و هم چنین روز خلعت پوشی صدر اعظم دولت علیه ولی امر عجل الله تعالی فرجه و سهل مخرجه است .

در چنین روزی استبعاد ندارد حصول فیض به اعلی مدارجه بالنسبه به کافه ناس و خلایق ، آیا

گمان بخالق خودداری که سعی تو را ضایع گرداند با این که منقطع شده ای از اهل و اولاد و وطن ، آیا به غربت تو رحم نمی کند ؟

در این مسئله چه حدیث عجیبی وارد شده :

مِنْ أعْظَمِ الذُّنُوبِ أنْ يَحْضُرَ العَرَفاتِ وَيَظُنَّ أنَّهُ لا يُغْفَرُ لَهُ .

از بزرگ ترین گناهان این است که زائر وارد عرفات شود و گمان کند که آمرزیده نمی شود .

چون از عرفات کوج کند و رو به حرم آید از این اذن ثانوی به دخول حرم تفأل زند و به قبول حجش و قربش به خدای خود ، و مأمون بودن از عذاب الهی ، چون به منی رسد رمی جمار کند ، ملتفت باشد که باطن این عمل دور کردن شیطان است .

باری چون حرم را وداع کند باید در کمال تضرع و مشوش الحال باشد ، که هر کس او را ببیند ملتفت شود که این شخص عزیزی را گذاشته و می رود ، مثل گذاشتن حضرت ابراهیم ، اسماعیل و هاجر را ، و بنای او بر این باشد که اول زمان تمکن باز برگشت به این مکان شریف نماید ، و باید دائم ملتفت میزبان خود باشد که مبادا به بی ادبی او را وداع نماید ، که دیگر او خوش نداشته باشد این میهمان ابدالاباد به خانه او قدم گذارد ، اگر چه این میزبان سریع الرضاست ، لکن مراعات ادب تا جائیکه در قدرت است باید از این طرف باشد ، آری زائر به وقت وداع باید دامن کعبه را بگیرد و در کمال خضوع و خشوع و با اشک به محضر

حضرت محبوب عرضه بدارد :

اگر ای آرزوی جان که توئی

باز بینم ترا چنان که توئی

شوم از قید جسم و جان فارغ

بتو مشغول و وزجهان فارغ

گر تو روزی بگفتن سخنی

التفاتی کنی بمثل منی

چون حدیث تو بشنود گوشم

رود از حال خویشتن هوشم

دیده را دیدن تو می باید

دیدنت گر چه شوق افزاید

بسته عقل و هوش را زین پس

چشم جادو و خال شوخ تو بس

هر نفس چشم شوخت از پی ناز

شیوه تازه ای کند آغاز

لبت آب حیات جان من است

شوق پیدا غم نهان من است

با لبت کو حیات شد جان ر

قدر نبود خود آب حیوان را

مشکن دل ، چنان که عادت تست

که دلم مخزن محبت تست

نه فراغت بحسب حال منت

نه مجالی که بشنوم سخنت

گر بسالیت نوبتی بینم

بود احیای جان مسکینم

جان ما را تعلقی که به توست

با خود آورده ایم آن زنخست

در راه سفر

حاجی چون در وطن خود ، به تمام تعهدات الهی و انسانی عمل کرد ، و وجود خود را از بار سنگین قیود و زنخیرهای اسارت آزاد کرد ، آهنگ و قصد خود را بتدریج جامه عمل بپوشاند و حرکت به سوی وادی امن و مقام قرب و دیار وصال آغاز نماید .

در اولین مرحله اجرای برنامه ، چون با مال و زن و فرزند و قوم و قبیله و دوستان و آشنایان به وادع برمی خیزد ، تصور کند که هنگام انتقال از دنیا به آخرت رسیده ، و توجه داشته باشد که عامل به وظائف و تعهدات و مسئولیت ها هنگام سفر به آخرت خوشحال ، و فراری از تکالیف بوقت خروج از دیار جهان ناراحت و در رنج و عذاب است .

عزم خود را برای

حرکت به مکه با یاد مرگ جزم کند ، و به خود بقبولاند که باید برای خانه آخرت استعداد پیدا کند .

در راه سفر تمام سعی خود را صرف مواظبت و مراقبت بر آداب الهی نماید ، و با تمام هم سفران خوشرفتار باشد ، در طول سفر به یاد انبیا و ائمه و ا ولیا باشد ، که با لباسی ناشناس به کاروانها می رفتند و هر خدمتی از دست آنان ساخته بود به زوار خانه حق انجام می دادند .

بیابان اطراف حرم

مسافران خانه حق از هر کجای جهان ، با هر وسیله ای حرکت کنند ، اکثر آنان بخصوص در این زمان ناچارند وارد جده شوند و از آنجا در صورت وسعت وقت به مدینه و در صورت ضیق زمان به مکه روند .

در هر صورت دیده زائر اولین بار به بیابانهائی می افتد که در امتداد حرم قرار گرفته ، بیابانهائی خالی از آب و علف ، بیابانهائی پر از سنگ و ریگ و پستی و بلندی ، سرسبزی آن خار مغیلان ، آبش سراب ، نرمیش سنگ ریزه و رمل ، با دیدن این مناظر در عالم فکر خود چنین تصور کند که از دنیا رفته و وارد میقات قیامت شده ، زیرا در ورود به قیامت انسان هیچ خبری از محرمان و آشنایان و سایر برنامه ها جز اعمال خود نمی بینند ، آنجا دادگاه عدالت را در مقابل دیدگاه خود ملاحظه می کند و بس که در آن دادگاه بدون لحاظ زن و فرزند و مال و منال از او طلب عمل صالح و ایمان می کنند ، اگر وقت

ورودش به حریم بیفتد و با شنیدن سر و صدای حیوانات موذی ، به یاد عذاب دردناک که برای مجرمین فراهم شده افتاده و به خدا پناه ببرد .

آری در همه حال به فکر خویش افتد ، به فکر گذشته خویش افتد ، آینده خود را ببیند ، نظری به وقت مرگ و افتادن در بیابان تنهائی برزخ بیندازد ، شاید اینگونه افکار در روحیه او و در تمام جوانب وجودش ایجاد انقلاب کند ، شاید با یاد چنین برنامه هائی برقی از عالم ملکوت به جان او زنند تا با حرارت آن برق از این سردی و تنبلی و تن پروری و سستی و سکون در امور معنوی رها شده ، دستی از او بگیرند و در بقیه عمرش بتواند حرکت خود را به سوی مقصد اعلی تنظیم کند .

با دیدن آن بیابان ها در حالیکه از همه چیز بریده ای و به حق پیوند خورده ای مناجات فیض آن شوریده حال را زمزمه کن .

بر درگه تو حاجت خلقان روا شود

آن را که تو برانی از این در کجا شود

خود را چو حلقه بر در لطف تو می زنم

باشد به روی من در لطف تو وا شود

آن را که رد کنی زدر خویش بولهب

وآن کو تواش قبول کنی مصطفا شود

امر ترا کسی نتواند خلاف کرد

هر کو سر از قضای تو پیچد کجا شود

بیچاره گمرهی که کشد سر زطاعتت

گردد سیاه و اسیر غما شود

فرخنده رهروی که اطاعت کند تر

چشم دلش به عالم انوار وا شود

در بندگیت هر که ره صبر می رود

او از حضیض صبر بر اوج رضا شود

درهای خیر روز نخستین گشوده ای

امید

هست روز پسین نیز وا شود

از فیض بحر جود تو بسیار برده ایم

داریم چشم آن که دگر هم عطا شود

هر نعمتی که لطف کنی از ره کرم

توفیق ده که شکر یکایک ادا شود

ما گر چه نیستیم سزای کرامتی

لیک از تو ناسزای سزد گر سزا شود

گر هر چه آوریم بدین در همان بریم

ای وای ما که روز قیامت چها شود

ما بنده در تو و شرمنده توایم

داری روا که عاقبت ما هبا شود

فیض است ودرگه تو، از این در کجارود

کام حوائج همه زین در روا شود

مدینه طیبه

زائر چون وارد مدینه شود ، با دیدن آن شهر به یاد آورد ، اینجا جائی است که خدای مهربان برای پیامبرش اختیار کرد ، شهریست که نبی اسلام به دستور حق آن شهر را بعد از هجرت به عنوان مرکز پخش واقعیات الهی انتخاب کرد ، شهریست که زمینه سعادت اهل اسلام در آنجا فراهم آمد .

به یاد آورد ، مدینه مرکزیست که پیامبر بزرگ اسلام با تحمل انواع شدائد و سختی ها پیام الهی را به مردم رساند .

مدینه جائی است که در آن فقط برای پخش قواعد حیاتبخش اسلام ، از طرف دشمنان خدا نزدیک به هشتاد جنگ بر مسلمانان متلاشی کردن ساختمان حقیقت آغاز کردند ، و پیامبر و مؤمنان در مرحله دفاع از حق شهدای با فضیلتی در آن جنگ ها تقدیم حق کردند

در مدینه به یاد آورد که برای تأمین خیر دنیا و آخرتش پیامبر عزیز و یارانش چقدر زحمت کشیدند .

مدینه جائی است که برای اعلای کلمه حق پیران و جوانان و مردان و زنانی در خون خود غلطیدند ، مدینه محلی که برای

ترویج دین خدا اشک ها از دیدگان مادران داغدیده جاری شد .

مدینه شهری که سالها شاهد عالی ترین خدمات صادقانه نسبت به اسلام ، این مدرسه سعادتبخش بود .

در آنجا به یاد آر که مظهر عصمت و عفت حضرت زهرا (علیها السلام) با پوششی از حجاب کامل ، این دستور بسیار پر ارزش الهی با جمعی از زنان قریش به مسجد آمد و علیه ستم و بیداد در یک سخنرانی بسیار مهم داد سخن داد .

زهرا (علیها السلام) ، آری زهرا ، آن منبع فضیلت و عفت و کرامت که در لحظه لحظه حیاتش به تمام زنان جهان تا روز قیامت درس عفت و عصمت و پوشش و حجاب و دور بودن از دسترس نامحرمان را داد .

تو ای ترد و تو ای زن در این شهر بزرگ در برابر پیامبر و ائمه بقیع و حضرت زهرا قرار داری وضع ایمان و عمل خود را با آن بزرگواران بسنج و در این آزمایشگاه بزرگ الهی برای شناخت شئون مادی و معنوی بیشتر دقت کن .

چون فضای مدینه را با آنچه از نبی اسلام و ائمه بزرگوار در بر دارد از نظر عقل و فکر ، و بینش و بصیرت گذراندی ، اکنون آماده شو تا با یک دنیا آگاهی و خضوع و خشوع و فروتنی به طرف حرم پیامبر حرکت کنی .

در آنجا با کمال ادب در برابر رسول الهی قرار گیر و به راستی و درستی سخن گوی ، که پیامبر عزیز صدایت را می شنود و تو را از هر جهت ارزیابی می کند ، سعی کن خودت را به آن جناب به

عنوان یک فرد واقعی امت بقبولانی .

پس از زیارت پیامبر به سوی قبرستان بقیع حرکت کن ، در آنجا نیز همانند حرم پیغمبر ، در برابر حضرت مجتبی و سید سجاد ، وباقر العلوم و رئیس مذهب حضرت صادق با کمال فروتنی و ادب بایست و به یاد آورد ، که آن بزرگواران برای نجات تو و تأمین سعادت دنیا و آخرتت چه رنج ها بردند .

با آنان عهد و پیمان ببند ، که چون به وطن بازگردی ، خود و زن و فرزندانت ، تسلیم دستورات آنان شوی ، و به اخلاق الهی آن بزرگواران آراسته شوی ، و دست جز به مال حلال و دنیای طیب و طاهر دراز نکنی .

تا اینجا شرح قسمت های اول حدیث با عظمت حج که در کتاب « مصباح الشریعه » از قول امام بحق ناطق حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده به تدریج به پایان می رسد ، و نوبت به قسمت های بعد که در باب مناسک است فرا رسیده ، امید است به آنچه در توضیح قسمت های اول گذشت آراسته شویم ، و توفیق عمل به قسمت های بعد از جانب حضرت حق نصیب ما گردد .

این شکسته بال و خسته احوال ، که در پیشگاه حضرت محبوب ذره ای آبرو برایم نیست و دائم سر شرم و شرمساری و خجالت و خواری در این حریم به پیش دارم در پایان این قسمت به محضر حضرت حق که تمام امیدم به لطف و کرم اوست عرضه داشته ام :

ای بسرا پرده جان نور من

مونس من در شب دیجور من

صفحه دل آینه روی تست

مسکن

من خاک سر کوی تست

در گرو مرحمتت عالم است

عالم و جن و ملک و آدم است

عشق تو شمع دل جویندگان

لطف تو اندر طلب بندگان

جز تو سبب ساز و سبب سوز نیست

غیر تو کس یار دل افروز نیست

یاور و هم یار ستم دیده ای

مرهم زخم دل غم دیده ای

من زهوا و هوس خسته ام

دل به غم عشق تو من بسته ام

نیست کسی جز تو خریدار من

یاور و دلدار و دیگر یار من

هر چه که هستم به تو من بنده ام

گر چه ترا عاصی و شرمنده ام

بنده عاصی به تو دارد امید

گر چه ترا عاصی و شرمنده ام

گر نپذیریش کجا رو کند

یا گل احسان که را بو کند

ای کرمت یاور دل خستگان

جرعه لطفت بده بر تشنگان

بند غم از پای دلم باز گیر

دست گدائی مرا دست گیر

لطف به مسکین دل افسرده کن

شاد تو این چهره پژمرده کن

وَاحْرِمْ مِنْ كُلِّ شَیء یَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَیَحْجُبُكَ عَنْ طاعَتِهِ وَلَبِّ بِمَعنی إجابَه صافِیَه زاكِیه لِلهِ عَزَّوَجَلَّ فی دَعْوَتِكَ لَهُ مُتَمَسِّكاً بِعُرْوَتِهِ الْوُثْقی .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

وقتی وارد میقات شدی ، از هر چه ترا از یاد خدا باز می دارد و بین تو و طاعت حضرت حق حجاب است محرم شو .

در گفتن تلبیه این معنی را قصد کن که الهی با قلبی صاف و نفسی تزکیه شده دعوتت را اجابت می کنم و منظورم از اجابت دعوت تو قبول تمام اوامر و نواهی تو در تمام شئون حیات است ، ای مولای من به لطفت متشبثم و به حبل المتینت متمسکم و نسبت به یاری و مددت گدا و محتاجم .

ما مقیمان آستان توایم

عندلیبان بوستان توایم

گر

رویم از درت و گر نرویم

از تو گوئیم و هم زتو شنویم

چون که در دام تو گرفتاریم

از تو پروای خویش چون داریم

چون دم از آشنائی تو زنیم

میل بیگانگی چگونه کنیم

تو مپندار کز در تو رویم

به سر تو که در سر تو رویم

تا زعشق تو جرعه ای خوردیم

دل بدادیم و جان فدا کردیم

تا به کوی تو راهبر گشتیم

جز تو از هر چه بود برگشتیم

تا زجان با غم تو پیوستیم

رخت هستی خویش بربستیم

تا زشوق تو مست و حیرانیم

ره به هستی خود نمی دانیم

چون به سودای تو گرفتاریم

سر سودای خود کجا داریم

میقات

وقتی لباس از بدن بیرون آوردی ، و آن دو پارچه را به دستور محبوب در میقات خواستی به خود بپوشی آری در میقات ،

یعنی در جائی که به انسان هشدار می دهند وقت حرکت است ، وقت بیرون آمدن از لجن زار مادیگری و بداخلاقی و بدکاری است ، آری در میقات یعنی در جائی که در میقات جان آدمی این ندا به گوش می رسد که دیگر توقف بس است ، سکون جا ندارد ، ای انسان ای آدم که خود را هم چون کرم خاکی گرفتار مشتی لجن شهوت و شکم کرده ای و به این خاطر خویش را از تمام فیوضات بی بهره ساخته ای ، وقت آن شده که به سوی او حرکت کنی ، آری به سوی او ، به سوی بی نهایت ، به سوی کرامت ، به سوی عظمت ، به سوی حقیقت ، به سوی الله ، آری در میقات یعنی جائیکه همه انبیا اشک ریختند و ائمه سر تواضع به خاک سودند ، آری در

میقات و به وقت تلبیه در آن دو پارچه سپید با تمام وجود ، در حالیکه سیل اشک از دیده ات جاری است با نوائی عاشقانه به پیشگاه محبوب بگو :

گر زشمعت چراغی افروزیم

خرمن خویش را بدان سوزیم

در غمت دود از آن به عرش رسد

آتشی کز درون برافروزیم

آفتا جمال بر ما تاب

زان که ما بی رخت سیه روزیم

تا ببینیم روی خوبت ر

از دو عالم دو دیده بردوزیم

مایه جان و دل براندازیم

به زعشقت چه مایه اندوزیم

هم چو طفلان به مکتب عشقت

ابجد عشق را بیاموزیم

در غم عشق اگر رود سر م

ای عراقی بیا که فیروزیم

لباس احرام

آنگاه به لباس احرام و سایر البسه ها با دیده عقل نظر کن ، ببین در سایر لباس ها در طول تاریخ از باب غرور و تکبر چه جنایت ها که بر بشر مظلوم نرفته ، و در این لباس چه بیگانه ها که آشنای حرم نشدند .

وقت بدر آوردن لباس ظلم ، لباس فخر ، لباس کبر ، لباس غضب ، لباس درندگی ، و پوشیدن لباس توبه ، لباس کرامت ، لباس عام ، لباس ذکر ، لباس توجه ، لباس مراقبت و لباس طاعت و لباس ترک گناه است .

آری احرام ببند ، تا از بار هر لباسی جز لباس حق سبک شوی ، با همه در این لباس همرنگ و همگام شو ، تا بدانی چیزی نیستی ، و آنچه در حق خود تصور می کردی خیالی بیشت نبود .

در این لباس از من بمیر و به او زنده شو ، از چنگال شیطان درآی و به دامن دوست آویز ، از تعلقات خود را نجات ده و

آنگاه وارد دنیای با عظمت نیت شو .

نیت

پس از پوشیدن لباس احرام ، نوبت نیت است ، نیت یعنی قصد ، یعنی آهنگ ، یعنی توجه ، آنهم توجه به سوی اولین و آخرین مقصد ، و این توجه تحقق پیدا نمی کند ، مگر با بریدن از ما سوی الله .

در این حال فقط توجه به مقصد حقیقی و مقصود واقعی داشته باد ، مقصدی که بازگشت همه موجودات به اوست .

آری به او بازگرد ، اینهمه بیراهه رفتن بس است ، اینهمه پشت به حقایق کردن کافی است ، آخر بازگرد ، بازگشتنی که در آن بازگشت نباشد .

با چنین عزمی آن سفر معنوی ، آن سیر ملکوتی ، آن حرکت الهی را شروع کن ، ترا به خدا در مسئله نیت دل خوش به لفظ تنها نباش ، از لفظ کاری ساخته نیست هر چه هست مربوط به دل است .

نیت عزم است ، آنهم عزم جزمی ، عزم بر طاعت ، عزن بر ترک گناه ، عزم بر تقوی ، عزم بر جلب رضایت دوست ، عزم بر آراسته شدن به حقایق آسمانی ، عزم بر نجات از آلودگی ها و نجات جامعه و خانواده از بدبختی ها و خلاصه نیت یعنی منفجر کردن هسته فطرت با قدرت نور خدا برای یافتن حقیقت و پخش آن در بین عباد حق .

آری نیت ، یعنی عزم بر آزادی از اسارت شهوات شیطانی ، عزم بر خلاصی از تمام طاغوت های درون و برون ، و در افتادن در دریای رحمت برای پاک شدن از تمام مهالک .

چون این چنین نیت کردی

، با دلی شکسته و قلبی خاشع مضمون ابیات زیر را در محضر محبوب ، در مسجد شجره در حال سجده و صورت بر خاک بودن زمزمه کن سپس به دنیای با عظمت تلبیه وارد شو :

تا غمت با من آشنائی کرد

دلم از جان خود جدائی کرد

تا غم تو قبول کرد مر

هستی خود ملول کرد مرا

در سماع توام چو حال گرفت

از وجود خودم ملال گرفت

آیت عشق تو چو برخواندم

مایه جان و دل برافشاندم

هر کجا آفتاب حسن تو تافت

عاشقان را بجست و نیک بیافت

اگر ای آفتاب جان افروز

شب ما از رخ تو گردد روز

اندر آن بس بود زروی تو تاب

گو دگر آفتاب و ماه متاب

ای زعشاق گرم بازارت

به زمن عالمی خریدارت

تلبیه شعار بلند ملکوتی

لَبَّیْکَ اللّهُمَّ لَبَّیْکَ . . .

پس از آن که شرایط و آداب حضور را در خود آماده کردی ، می توانی با این شعار بلند آسمانی و حقیقت ملکوتی ، آمدنت را با تمام پاکی و اخلاص و عشق ...Şپیشگاه مقدس او اعلام کنی .

ولی توجه داشته باش که آمدنت را به صورتی اعلام نمائی که به صدایت توجه کنند و آمدنت را بپذیرند .

آنجا جای پرهیزکاران و پاکان است ، آنجا جای پـذیرش هر کسـی نیست ، آنجا ایمان و توبه و عمل صالح و ا خلاص وسـیله قبولاندن انسان به حضرت یار است .

بدون شک اگر کسـی خود را آراسـته به اوصاف آسـمانی نکرده باشد ، ندایش را نشـنیده می گیرند ، و به حرکتش نظر نمی کنند و اعمالش را توجه نمی نمایند .

لَبَّیْکَ اللّهُمَّ لَبَّیْکَ . . .

آمدنت را در لباس آشنائی و آشتی خبر می دهد ، هجرتت را از

تمام مفاسد و معایب و آلودگیها و زشتی ها اشعار می دهد ، آیا همین است ؟

لَبَّیْکَ اللّهُمَّ . . .

یعنی نهادم را از تنگنای ظلم و ستم و سرکشی ، به هان عدالت و خیرخواهی انتقال می دهم .

در حالی گفتن این جملات ، انسان در درون خود به معانی متعددی از پاکی ، قدس ، خضوع ، و اجابت به ندای مولایش توجه پیدا می کند .

بر خویش مسلم می دارد ، که به یکتائی او معترف است ، و ا و را در مالکیت و قدرت و فضل و بخشایش و تدبیر یگانه می داند .

لَبَّیْکَ اللّهُمَّ لَبَّیْکَ . . .

آری ای محبوب من ، ای مالك و خالق من ، ای معشوق من ، ندایت را قبول می کنم ، من در آستان مقدست ایستاده ام ، به فرمانت گوش می دهم ، به فرمانبرداری از دستوراتت شتابانم ، پیمان ترا بدون تردید و تغییری نگه می دارم .

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ .

ای مولای من تو یکتا و بی همتائی ، کسی هستی که همگان باید ندایت را اجابت کنند ، و دعوتت را بپذیرند ، نخاد همه متوجه تست ، صاحب و معطی نعمت های بیشماری ، مالك آنچنان عزتی هستی که خواری به حریمش راه ندارد ، نیروئی هستی که نقصان نمی پذیری ، نفوذت به هما جا رسیده ، خدائی جز تو وجود ندارد .

آری ای مولای من ندایت را می پذیرم ، ستایش و نعمت برای تست و آقائی و بی همتائی در خور تست .

این است معنای تلبیه ، با

این شعار وحدت و یگانگی پرستندگان خدای یگانه اعلام می شود ، البته همه این واقعیت ها در صورتی است که به حقیقت تلبیه توجه شود .

تلبیه گویان ، خود را به آسمان نورانی تجرد که در آنجا از ظلمت های مادی ، سرکشی های نفس ، و امتیازهای موجب کبر و دو روئی خبری نیست بالا می برند .

چون تلبیه شعار ایمان است ، و مقصود از آن این است که آدمی مصداق واقعی آن شود ، و معنایش پاسخ گوئی به اوامر الهی است ، و از طرفی تحت عنوان ویژه ای در مسئله حج قرار گرفته ، چه حج مزایای منحصر بفردی دارد ، بنابراین چقدر از ایمان دورند ، و چه اندازه چهره باطن آنان زشت است ، کسانیکه خود را از این حریم عالی دور نگاه داشته و راز خویشتن و جامعه خود را به شیطان واگذاشته و در بست در اختیار دشمنان دین و ملت اند ! و در شئون حیات از فرهنگ شیاطین پیروی می کنند ، این دون همتان و پست فطرتان در هر مقامی که هستند در وقت تلبیه جز به لفظ بی معنی به چیز دیگر اتصال ندارند .

اینان چه اندازه از حقیقت تلبیه بیگانه اند ؟ اینان لیاقت ایستادن در صف پاکان را ندارند .

در هر صورت شما ای زائران خانه حق ، با تمام وجود مراقب این شعار باشید ، به ندای مولای خود پاسخ مثبت دهید ، وجود خود را پس از این کلمات نورانی ، شعار ملکوتی ، از اجابت دعوت شیطان ، طاغوت ، شهوت ، بیگانه ، استعمارگر ،

خودخواه ، یهودی ، مسیحی ، شرق و غرب و هر کس برای شما و دین شما ضرر دارد منع کنید .

به حقیقت ، تلبیه بگوئید ، به راستی ندای حق را اجابت کنید ، به درستی و پاکی در این مقام قرار بگیرید ، که اگر در این حریم قبول شوید قبول شدید ، و اگر قبول نشوید از بدبخت ترین مردم روی زمین خواهید بود .

با تسلیم روح ندای حق را اجابت گفت

برادر مؤمنی داشتم ، که از هر جهت مورد اطمینان بود ، بیست و پنج سال خدمتگزاری زائران خانه حق را به عهده داشت ، نیکان و پاکان سعی داشتند در این سفر ملکوتی در معیت او باشند .

روزی به محضر او از این مقوله سخن بود ، داستان اعجاب انگیزی را برایم از یکی از سفرهایش تعریف کرد .

گفت : تعدادی زائر در یکی از سالها برای رفتن به حج از طریق عراق همراه من شدند ، همه در اتوبوس مستقر گشته ، تا طی راه نمایند ، در این میان یک زن و شوهر که از چهره آنان آثار عظمت و ادت و عبودیت می درخشید برای سوار شدن به اتوبوس نزدیک شدند . و این دو نفر آخرین مسافران من بودند و هر دو از اصفهان در کاروان من نام نویسی داشتند .

با احترام هر دو را سر جای مخصوص به خودشان نشاندم ، یکی از بدرقه کنندگان سفارش هر دو را با حالتی خاص به من داشت .

زیارت عالی عتبات را در عراق طی کردیم ، پس از آن عازم حج شدیم ، به مدینه رسیده مدتی در آنجا اقامت کردیم ، سپس

آماده رفتن به میقات شدیم ، در بین مسافران آن سال من ، آن مرد و زن حال دیگری داشتند ، انقلاب حال به آنان مهلت نمی داد ، تا به مسجد شجره رسیدیم ، جمعیت در آن ناحیه موج می زد ، هر کس با سرعت هرچه تمام تر به فکر محرم شدن بود ، پیر مرد از من مهلت خواست تا غسل کند ، وسائل غسلش را فراهم کردم ، غسل کرد و دو پارچه احرام را بر خود بست ، گریه به او مهلت نمی داد ، او را برای گفتن تلبیه حاضر کردم ، سئوال کرد معنای تلبیه چیست ؟ عرضه داشتم یعنی ای خدای مهربان مرا دعوت کردی به حریم قرب تو درآیم آمدم ، گفت آه معنای تلبیه این است یکی دو بار در شدت انقلاب حال گفت خدایا آمدم ، آمدم و ناگهان نقش زمین شد ، با کمال حیرت بالای سرش قرار گرفتم دیدم از دنیا رفته .

دل ما چون چراغ عشق افروخت

خرمن خویشتن به عشق بسوخت

انجم افروز اندرون عشق است

علت حکم کاف و نون عشق است

چون زقوت سوی کمال آمد

کرسی تخت لا یزال آمد

عشق معنی صراط عشاق است

عشق صورت رباط عشاق است

تا از این راه برکران نشوی

در خور خیل صادقان نشوی

چون توئی صورت و توئی معنی

مکن از عشق خویشتن دعوی

خویشتن را مبین چو عشق آمد

شربت عشق بی خود آشامد

هر که زین باده جرعه ای بخورد

به تن و جان خویش کی نگرد

اندرونی که درد او دارد

هرگز او را زیار نگذارد

هر محبت که در دلی پیداست

بی شک آن انقطاع غیر خداست

ابجد عشق هر که خواند نخست

زآنچه آموخت لوح

ذهن بشست

چون دلت تخته را فرو شوید

با تو این راز خود دلت گوید

ای دل ای دل خمیر مایه توئی

طفل راهست شیر و دایه توئی

جای عشقی و جای معشوقی

همگی از برای معشوقی

می روی در سرای خسته دلان

این کرم بین تو با شکسته دلان

منزلش دل شد و هوایش عشق

دوستش دل شد آشنایش عشق

محرمات احرام

توضیح

زائر چون تلبیه گفت بیست و پنج چیز بر او حرام می شود ، و حرمت این بیست و پنج مرحله برای این است که انسان برای رسیدن به قسمتی از درجات بندگی و اخلاص آماده گشته ، بتواند به حضور مقدس آن جناب و حریم حرم آن محبوب واقعی بار یابد .

معلوم نیست آنچه در توضیح این بیست و پنج مسئله بیاید ، فلسفه و اسرار آن باشد ، که عقل ناقص ما از درک بسیاری از حقایق عاجز است ، ولی می تواند دورنمائی از حقایق این محرمات را نشان دهد .

۱ صید حیوانات

توجه خود را ، به هنگام احرام از رسیدن به مقام ملکوتی برداشتن و متوجه صید کردن عین بی ادبی نسبت به حضرت مولاست ، علاوه بر این در این مقام رقت قلب و عاطفه و مهر می پسندند ، و این مسئله با صید حیوان تناسب ندارد .

این سفر برای سیر به مقامات عالی الهی است ، نه تفرج و خوش گذارنی ، برای حفظ جان است ، نه جانداری را بی جان کردن ، برای مهر و عاطفه است نه بی رحمی و سنگدلی .

بیدار باش ، تو در مقامی هستی که هم اکنون با کشتی امید به سوی دریای رحمت در حرکتی ، و مقصدت اتصال به لطف و کرم اوست ، شکار نوعی تفریح است ، و ترا از رسیدن به هدف باز می دارد ، از طرفی در آن موقعیت آسیب رساندن به جانداران گناه است و از طرف مولایت نهی اکید شده .

از طرفی خود تو اکنون صید عالم معنائی و مجذوب جهان ملکوت ،

با دنبال کردن صید ، از آن مقام بلند به پستی رسیده و از آن حریم عالی جدا خواهی شد ، سعی کن چشم حق بینت باز باشد ، و مواظب دل باش ، باشد که جمال مولا در آن تجلی کرده و ترا از اسارت ها نجات بخشیده و به حضورش بپذیرد ، آنگاه تو در آن محضر مقدس با زبان حال در برابر محبوبت عرضه بداری :

بنده گر سر بر آستان باشد

به اگر سر بر آسمان باشد

یک نفس با رضای حق بودن

بهتر از عمر جاودان باشد

هر که در بندگی سپارد جان

شاه عشق است و شه نشان باشد

در ره دین خلاف نفس و هوا

مرد را سنگ امتحان باشد

هر که از جان بمرد تن گردد

هر که از تن بمرد جان باشد

دل بدست هوا چو بیتی دان

که در او دزد پاسبان باشد

۲ نگاه در آئینه

آری در این موقعیت عالی و گران ، باید چشم انداز تو مقام عالی قرب باشد ، و نظر تو متوجه تکالیف و مسئولیت هائی که از طرف حضرت دوست بر عهده تست .

چشم تماشا به اوامر و نواهی مولا انداز ، و از خود دیدن و خود تماشا کردن و خودبینی بپرهیز .

در هر صورت در آنجا به خود منگر ، که اگر با دید الهی نظر کنی خودی برای تو نمانده و اصولا خودی برا تو نیست .

اگر هم بنا شود به خود بنگری به نقائص و عیوبت بنگر و ببین آیا حضرت دوست ترا با این همه عیب می پذیرد ؟

به حقیقت که آنجا جای رفع عیب و شستشوی باطن است ، آنجا جای آزادی از ما سوا و پیوند خوردن

به اوست آری در آنجا یک دم با کمال اخلاص گوش جان بر در دل بگذار و ببین چه می شنوی :

هر دم بشارتهای دل از هاتف جان می رسد

هر کس که از جان بگذرد آخر به جانان می رسد

یکدم میاسا روز و شب مردی بجو دردی طلب

چون جان زدرد آمد به لب ناگاه درمان می رسد

ره گر دراز آید ترا شیب و فراز آید ترا

چون ترک تاز آید ترا آخر به پایان می رسد

این خانه چون ویران شود معمور و آبادان شود

این سر چو بی سامان شود ناگه به سامان می رسد

ای مبتلا ای مبتلا بر کش صلا برکش صلا

در دل اگر رنج و بلا روزی به مهمان می رسد

اندیشه و اندوه و غم رنج و تعب درد و الم

هر یک نهد در دل قدم با حکم و فرمان می رسد

بر دل اگر باری بود بار غم یاری بود

در پا اگر خاری بود خار از گلستان می رسد

۳ بوی عطر

در این سیری که برایت پیش آمده از استشمام بوی خوش عوامل ظاهری بپرهیز ، و جز بوی محبوب و وصال آن جناب چیزی مبوی .

از بوی عطر دوری کن تا از یاد زندگی مادی و تجملاتش آسوده بمانی ، تو ای مهمانی که به گل گشت بوستان یار آمده ای از عوامل معنوی ببوی تا به تزکیه وجودت از تمام آلودگی ها قیام کرده باشی ، در این سفر خود را به پاکان و خوش بویان حریم دوست نزدیک کن تا از این بوستان معنوی گل ها بچینی .

آری به تماشای او ، و استشمام بوی او اقدام کن تا در همان لحظه اول از

شوق حضـرتش به وجد آئی و سراسر وجودت را مستی و شور بگیرد و با تمام وجود بتوانی به محضر حضرت او عرضه بداری :

ببوی آن که دمی در حرم بیاسایند

هزار بادیه سهل است اگر بپیمانند

طریق عشق جفا بردنست و جانبازی

دیگر چه چاره که با زورمند برتابند

در گریز نبسته است لیکن از نظرش

کجا روند اسیران که بند برپایند

فدای جان تو گر جان من طمع داری

غلام حلقه بگوش آن کند که فرمایند

حدیث حسن تو و داستان عشق مرا

هزار لیلی و مجنون بر او بیفزایند

۴ ۵ ۶ لمس بدن زن ، آمیزش ، بوسیدن

مهم ترین مقدمه این سه برنامه ، نظر کردن و چشم دوختن به زنان است ، و در آن حریم با حالت احرام فرقی نمی کند که آن زن ، همسر خود انسان باشد یا دیگری ، آری قوی ترین عال نزدیک کننده انسان به شهوات جنسی نظر بازی است .

اهل حق در این مسئله تردید ندارند ، که تماشا کردن چهره و بدن زنانی که پروردگار آنان را نامحرم دانسته سرچشمه و مبدء تمام مفاسد خانمانسوز خانوادگی و اجتماعی است

انسان غربی گو اینکه زمان مسیحی بودنش هم لامذهب بود ، ولی این لامذهبی پس از عصر رنسانس به اوج بی قیدی و افسارگسیختگی رسید ، جنس مرد پس از انقلاب صنعتی هجوم عجیبی به شخصیت زن برد . پرده حرمت او را از او گرفت ، تا بتواند هر زنی را بخواهد ببیند و هرگونه تمتعی از او ببرد مانعی برای او نباشد .

آری انسان غربی خود را از نظرکردن به هر زن و دختری ممنوع می دید ، و این ممنوعیت را از چشم دین می دانست ، اساس دین

را و اصول اخلاق را ویران کرد تا دسترسی او به جنس زن از هر جهت آسان شود و از راه رسیدن به وصال او بتواند برای ارضای غرائز حیوانیش تا آنجا که ممکن است از او استفاده کند .

ظهور مفاسد ، پیدا شدن خیانتهای بی سابقه ، افتادن زن و مرد در وادی گمراهی ، فرار دختران از محیط خانواده ، پناه بردن همه غربیها و مقلدانشان به انواع بی بند و باریها ، پدید آمدن مراکز فحشا و منکرات ، لاقیدی و بی بند وباری ، همه و همه دلیل بر غلط بودن خط زندگی غربیان است ، و عجیب تر از زندگی غربیها ، زندگی مقلدان شرقی و بعضی از مسلمانان از آنان است ، که بدون فکر و اندیشه و بدون غور در حقایق و عاقبت کار به دنبال آنان روانند .

سراسر ممالک غربی و بعضی از ممالک شرقی از حکومت فساد در همه شئون زندگی در ناله اند ، و به خاطر متلاشی شدن اوضاع اجتماعی و اخلاقی به علت این بی بند و باری در عزایند .

فقط خدای عالم می داند که از این راه چه ضرر و چه ضربه های خطرناکی به حیات انسان در کره زمین وارد شده .

آری اگر مرد نتواند به هر صورت که بخواهد زن را ببیند ، و زن نتواند به هر صورت که می خواهد با مرد رابطه برقرار کند ، این همه خسارت به بار نخواهد آمد .

در مکتب سعادتبخش اسلام ، مسئله حجاب و پوشش زن ، و مسئله محرم و نامحرم در همه جا و همه وقت از ضروریات

دین قلمداد شده و منکر آن با علم به اینکه این واقعیت ضروری دین است کافر و نجس است .

این دستور گرانبها سدی عظیم در برابر سیل انحرافات و جنایت ها و خیانت ها و بیدادگریها و انواع امراض مضره و اخلاق فاسده است .

حرام بودن تمام مرد با زن خود در وقت احرام به صورت لمس بدن ، یا آمیزش یا بوسیدن ، تمرینی برای مرد و زن است که به فضای ملکوتی تقوا نزدیک تر شده ، و قدرت اراده آنان برای ترک این سه برنامه در مسیر نامشروع افزون گردد .

علاوه بر این بایـد هر نوع لذتی در این برنامه بر مرد و زن حرام شود ، تا به درک و فهم لذت وصال محبوب حقیقی نائل آیند ، و آن بهره الهی و حظ معنوی را از آئین حج ببرند و در هنگام در بر داشتن لباس احرام ، و بریده بودن از همه تعلقات با تمام وجود به محضر مبارک حضرت یار دست نیاز برداشته و به درگاه عزش عرضه بدارند :

عاشقان ره به عشق می پویند

درس تنزیل عشق می گویند

از می عشق اگر چه بی خبرند

راه جانان به جان همی سپرند

از شراب الست مستانند

تا ابد جمله می پرستانند

از می عشق دوست مست شدند

همه در پای عشق پست شدند

خویشتن را زدست از آن دادند

کاندر آن کوی رخت بنهادند

از می نیستی چو بی خبرند

راه عشقش به سر چگونه برند

عشق را رهگذر دل و جان است

اولش طعنه در دل و جان است

دلم این مستی از الست آورد

این طلب زان هوا به دست آورد

دوست آنجا نظر چو بر ما کرد

اثر آن ظهور پیدا

کرد

این صفا زان نظر پدید آمد

عشق از آنجا مگر پدید آمد

آرزومند آن نظر مائیم

روز و شب اندرین تمنائیم

شده در هر دلیش پیوندی

کرده در پای هر یکی بندی

۷ پوشاندن روی پا

توجه داشته باش که در حریم مقدسی هستی ، حریمی که وادی سینا و محوطه طور از آن کسب نور می کند ، هم چون موسی (علیه السلام) کفش تعلقات از پای جان ، و کفش عادی از پای بدن به درآر ، سزاوار نیست در این وادی ملکوتی همراه با زر و زیور پا از قبیل کفش و جوراب حرکت کنی .

إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ .

اگر بتوانی به کلی پا برهنه حرکت کن ، اگر نه از کفش بسیار ساده آنهم در حدی که روی پا را نپوشاند به سوی مسجد الحرام متوجه شو ، تا از نظر ظاهر نهایت تواضع را در پیشگاه کبریائی او رعایت کرده باشی و از نظر باطن به تدریج به حال خشوع برسی و برای شنیدن ندای محبوب دلربایت را از وادی سینای قلب و طورجان آماده گردی .

کفش متکبران از پای به در کن ، جلال و جبروت ظاهری و اعتباری را از سراسر وجود بزیر ، آهسته قدم بردار ، با وجود مبارک مولایت زمزمه کن ، و حال معنوی خود را ادامه بده تا جواب آن جناب را از درون قلب بشنوی ، در حالی که از دیدگانت اشک شوق یا اشک ندامت از گذشته خویش بر چهره ات جاری است با کمال ذلت و خاکساری به حریم مقدس او عرضه بدار :

کسی که روی تو دیدست حال من داند

که هر که دل به تو پرداخت صبر نتواند

هر آدمی

که دو چشمش بر آن جمال افتاد

دلت ببخشد و بر جانت آفرین خواند

چه روزها به سر آورد جان منتظرم

ببوی آن که شبی با تو روز گرداند

مگر تو روی بپوشی و گرنه ممکن نیست

که آدمی که تو بیند نظر بپوشند

به دست رحمتم از خاک آستان برگیر

که گر بیفکنیم کس به هیچ نستاند

چه حاجب است به شمشیر قتل عاشق را

حدیث دوست بگویش که جان برافشاند

پیام اهل دل است این سخن که سعدی را

نه هر که گوش کند معنی سخن داند

۸ قسم خوردن

قواعد عالی اسلام در شرایط عادی هم ، انسان را از قسم خوردن منع می کند ، مگر در جائی که احتیاج به اثبات حقی آنهم در محضر قضاوت شرعی باشد .

باور کردنی نیست که زائر خانه حق ، و سالک الی الله آنهم در مسیر حج حقی را پایمال کند تا نیاز به قسم خوردن داشته باشد ، برای محرم در حال عادی قسم خوردن ممنوع است و هرگز کار او به برنامه غیر عادی نخواهد کشید تا در آنجا بحثی باشد .

حاجیان با آهنگی واحد به سوی حریم توحید با کمک ایمان و عشق در حرکتند ، سخن آنان جز خدا نیست ، و هم آنان حرمت نام دوست را نگاه داشته و در گفتار خود از تکیه زدن بر قسم به نام حق دوری دارند .

برای زائر در آن حریم مقدس جز ذکر حق و یاد حق و سعی در بریدن تعلقات غلط چیزی نیست .

برای زائر شـیرین ترین حقیقت یـاد محبوب است و بس و ذکری جز التجـا به پیشـگاه مقـدس او برای بـار یافتن در آن ملکوت ندارد ، زائر از سوز

دل به محضر آنجناب در حالیکه با تمام وجود می سوزد ، عرضه می دارد :

گر برود سر چه غم بر سر سوادی یار

عاشق دلداده را با سر و سامان چکار

وصل چو باشد زپی سخت نپاید فراق

گل چو بدست اوفتاد سهل بود زخم خار

زلف تو تنها نبرد دین و دل از دست من

بسته به هر حلقه ای چون دل من صد هزار

مست وصال تو هست زاهد خلوت نشین

محو جمال تو هست صوفی شب زنده دار

تا تو در این پرده ای عشق بود پرده سوز

تا تو در این خانه ای عقل بود پرده دار

آن که ندارد پناه در دو جهان آن منم

وان که مرادش توئی با دو جهانش چکار

زنده جاوید کیست کشته شمشیر عشق

دوست اگر می زند تیغ دلا سر مخار

یک نفس آسودگی به زدو عالم هما

خاصه در آنجا که دوست با تو بود غمگسار

۹ انگشتر برای زینت

زائر در حال احرام باید از هر زیور و زینتی بدور باشد ، زیرا یار او را بی رنگ و بی تعلق و آزاد از بسیاری از امور خواسته .

گر چه انگشتر وزنی ندارد ولی به قصد زینت سنگین وزن می شود ، و همین سنگینی از سرعت حرکت معنوی می کاهد .

مولای مهربان دوست ندارد که هر چه موجب منیت یا انحراف فکر ، یا خرابی حال است با انسان همراه باشد .

بگـذار با بـدنی آزاد از تعلقات مادی و روحی پاک و پاکیزه از رذائل و عقلی آرام از شوائب به سوی او در حرکت باشـی ، با یک حلقه انگشتر ، خود را حلقه بگوش برنامه دنیائی مکن ، دستت را از امور مادی تهی کن تا از

رحمت و عنایت پر کنند .

اینجا ذلت و مسکنت ، و فقر و سوز دل می پذیرند ، اینجا قلب جاشع ، بدن خاضع و اشک چشم هم چون سیل ، و ندامت از گذشته می خرند .

دست خالی خود را به حریم او بردار و سر شرمساری به زمین افکن و با سوز دل با یار دو عالم بدینگونه مناجات کن :

ای کون تو قبله روانم

روی تو بهشت جاودانم

من غیر تو کس نمی شناسم

مشتاق رخ تو جسم و جانم

حاشا که کنند خاکیان صید

عنقای تجرد آشیانم

از در فراق اگر غمینم

از یاد وصال شادمانم

عشق تو تمام هستی من

شوق است هویت عیانم

مفتون تو یار دل فریبم

مشتاق تو ماه دلستانم

گر سوزی و گر نوازی ای دوست

از درگه خویشتن مرانم

۱۰ لباس زینت برای زن

می دانید که در غیر برنامه حج زینت کردن زن به لباس گوناگون و سایر ادوات از قبیل طلا و نقره و جواهرات برای محرم خودش ، از نظر اسلام بی مانع است ولی پس از پوشیدن لباس احرام و گفتن تلبیه تمام زینت ها بر او حرام می شود ، تا بدین

وسیله برای مدتی بتواند از مرز مادیت خارج شده الهی محض گردد ، و لذت بندگی حق را خارج از تعلقات مادی بچشد .

در آن سرزمین پاک باید زنان به ندای بانوی دو سرا فاطمه زهرا (علیها السلام) که هنوز بعد از گذشت چهارده قرن از فضای مکه و مدینه به گوش می رسد توجه کنند که فرموده

بهترین زینت زن حیا و پاک دامنی است و اینکه از نظر و هوس بازی نامحرمان پاک بماند

زنان باید همه جا و همه وقت خصوصاً در این سفر ،

حضـرت احدیت را به یاد داشـته باشـند ، و بدانند که با جلوه خود چه در این سـفر چه در حضـر هزاران بلای خانمانسوز برای جامعه بشری به ارمغان آورده و ملتی را غرق در فساد و افساد می کنند .

آری ای زن در این سـفر بیش از پیش تمرین حیـا و عفت کن و به جـامعه و بخصـوص نسـل جـوانش ترحم آر ، که جـامعه و جوانانش به وسیله خودنمائی و عشوهای تو به چاهی می افتند که گاهی نجات از آن چاه برای آنان غیر ممکن می نماید .

۱۱ پوشاندن سر

به وقت حرکت از میقات تا رسیدن به سر منزل مقصود ، هر پوششی برای سر مرد حرام است .

کلاه ، دیهیم ، عمامه ، افسر ، تاج و . . . در محضـر مقدس او بر سـر نداشـته باش ، و بدان که کبریائی همه جا و در همه زمان برازنده حضرت اوست .

هر کلامی به سـر داری از سـر برگیر ، سـرپوش تکبر از سـر بردار ، مرغ عقـل را از جمجمه غرور و کبر آزاد کن تا بتوانـد در هوای حقیقت به پرواز آید و برایت کسب معنی کند .

راستی این چه ننگی است که عمری گوهر گرانبهای آفرینش یعنی عقل را در زندان استخوانی سر به صورت اسیر نگاه داری .

حج جای حرکت است و مرکز آزادی از زنجیرهای مرئی و نامرئی ، مانعی در راه اندیشه و تفکر قرار مده ، با کمک حضـرت دوست و عنایت حضرت رب به ملکوت عالم به پرواز آی و در آن محضر پاک و حریم مقدس و پیشگاه معنی عرضه بدار :

خداوندا

دلم لبریز غم کن

درون درد پروردی کرم کن

پر از نوش محبت کن ایا غم

زجام عاشقی تر کن دماغم

زصهبای شهودم کن چنان مست

که نشناسم سر از پا پای از دست

کلید گنج معنی کن بیانم

شکر بار از حقیقت کن زبانم

چنان سرگرم عشق خود بسازم

که نرد عشق جز با تو نبازم

سر از عشق تهی در گور بادا

هر آن که جز تو بیند کور بادا

غلط گفتم جز او کی در میان بود

کجا از غیر او نام و نشان بود

چگویم از جمال آفتابش

که عین بی حجابی شد حجابش

۱۲ کندن موی بدن

در این سرزمین و در حال انجام برنامه های الهی نباید سر موئی از کسی کم شود ، با کندن یک موی بدن خود و دیگران جسم آزرده می شود ، و تا این حد آزار رساندن به نفس خود و دیگران ممنوع است .

اگر به این دستور عالی توجه شود ، معلوم می گردد که قسمتی از اعمال حج می خواهد ، حس بشردوستی و ترحم را در لطیف ترین مرحله در قلب انسان زنده کند ، و آدمی را در مسیری قرار دهد که از آزردن خود و دیگران حتی به اندازه یک

سر سوزن و یک سر مو بپرهیزد .

شما می توانید در سایر مکتب ها چنین قواعدی برای حفظ حقوق انسان گر چه به اندازه یک سر مو باشد بیابید ؟

تنها مدرسه ای که به بشر اجازه نمی دهد به اندازه یک سر مو آلوده به تجاوز شود مدرسه حق و آئین الهی است .

۱۳ دروغ و مفاخرت و ناسزا

پلیدی دروغ را احدی از افراد انسان انکار ندارد ، دروغ اعتماد و اطمینان را از حریم حیات جامعه ریشه کن می کند ، و ضربه های سنگینی بر پیکر زندگی وارد می کند .

دروغگو در کتاب خدا مورد لعنت قرار گرفته ، و محروم ماندن دروغگو از عنایت حضرت حق از بارزترین گواه بر پلیدی این گناه است .

دروغ همه جا و در همه وقت از نظر اسلام مگر در موارد خاصی که پای حفظ جان یا مال یا آبرو آنهم در مسیر حق در میان باشد ممنوع و حرام است .

اعلام حرمت مسئله در هنگام احرام شاید برای این باشد ، که زائر با

تمرین ترک این گناه بتواند از بلای خانمانسوز آن نجات پیدا کرده ، و ریشه این پلیدی از سرزمین وجود او کنده شود .

فخرفروشی بر دیگران امریست ناپسند چون انسانها همه از یک پدر و مادرند ، و برای آنان امتیازی جز به پاکی و تقوا و درستی نیست ، و این پاکی و درستی هم توشه آخرت است ، نباید علت عجب برای پاکان و نیکان باشد .

شارع مقدس در چهارده قرن قبل با صدای رسا اعلام فرمود که : عرب را بر عجم ، سپید را بر سیاه ، غنی را بر فقیر و امیر را بر رعیت فخری نیست .

فحش و ناسزا کار مردم بی ایمان و سست بنیان است ، در روایات عالی اسلامی آمده که فحش کار مردم مسلمان نیست . قرآن مجید در اصول اخلاقی و تربیتی خود مردم را از فحش دادن حتی به دشمنان حق منع کرده ; مسلمانیکه به وسیله فحش و ناسزا سبب رنجش خاطر دیگران است ، در ارزیابی اولیاء خدا آمده که مسلمان نیست .

۱۴ سرمه کشیدن

راستی سزاوار نیست ، پس از آن که جذبه الهی و ندای پاک سفیرش ابراهیم ، آدمی را به تماشای معانی بلند آسمانی در سفر حج کشید ، وقت تماشا را صرف سرمه کرد !

این را می دانید که سرمه برای مرد و زن ، جنبه زینت دارد و به خاطر جلب توجه دیگران و پوشاندن عیب چشم و ابروست .

جائی که جلب توجه حضرت دوست باید محور عمل باشد ، احتیاجی به سرمه نیست ، بهترین سرمه ، خلوص در عمل و عالیترین زینت تقوی و پرهیزکاری

است .

۱۵ رو گرفتن زن

چه کلاس عجیبی است ، و چه زمینه استواری برای تربیت ، به مردان می گوید : در این اجتماع بزرگ که مرد و زن در یک محوطه جمعند از نظر کردن به روی زن بپرهیز که نظر به او حرام است ، و به زنان می گوید روی خود را مپوشانید .

آنچه مرد را با تمام وجود به سوی شهوات جنسی می کشد در برابرش آزاد می گذارند ، آنگاه به او می گویند حق استفاده از آن را ولو به یک نظر نداری .

آری این است راه زنده کردن مایه تقوا در جنس مرد ، آری حریم با عظمت ایمان و وادی معناست ، در این حریم خود را آلوده مکن که گناهش عظیم و بارش بسیار سنگین است .

دیده از تمام مناظر زیبا ، حتی چهره همسر خودت برگیر ، تا به درک زیبائی مطلق نائل آئی ، و به تماشای رخ محبوب با دیده دل موفق شوی و از ذات جان و نای قلب فریاد بزنی :

تو پنداری که وصل حور و گلزار جنان خواهم

به جان دوست با یادش نه این خواهم نه آن خواهم

نه در بند تن آسائی نه در فکر خو آرائی

نه اوضاع جهان جویم نه اسباب جهان خواهم

دل دیوانه ای از زلف آن زنجیر مو جویم

سر شوریده ای از آن لب شکر فشان خواهم

مرا در دوزخ هجران بنه تا هم چنان سوزم

اگر دل را به روز غیر وصلت کامران خواهم

تو وصل دلستان می خواهی و من دلستان جویم

تو باغ گلستان می جوئی و من باغبان خواهم

همه بوی تو جویم گر نفسم مشک تر ویم

همه روی تو

خواهم گر بهار و ارغوان خواهم

به دل گر می سپاری راز رازت را به دل پوشم

به جان گر می فروشی درد دردت را به جان خواهم

هما هرکس به عالم آرزوئی جوید و کامی

من از عیش دو عالم وصل آن جان جهان خواهم

۱۶ روغن مالیدن به بدن

در مراسم عالی حج ، باید تمام کوشش زائر بر این باشد ، که خود را از قیود و رسومات مادی برکنار داشته ، و تمام وجود خویش را هم چون ماهی در آب غرق دریای رحمت کند .

اسلام عزیز در تمام شئون حیات از آدمی می خواهد که برای خدا باشد و برای خدا زندگی کند .

وجوب نمازهای یومیه به این خاطر است که آدمی حتی یک روز از عالم معنی جدا نباشد

مراسم حج برای این است ، که حقیقت بندگی در آدمی قوی گردد ، و توان معنوی بیشتر شود ، در برنامه حج آنهم به وقت احرام اجازه روغن مالیدن به بدن را نمی دهند تا شامه و پوست و حواس خود و دیگران از حریم حضرت دوست دور نشود .

۱۷ زیر سایه بودن

از میقات تا حرم با سر برهنه و زیر آفتاب سوزان حرکت کردن یکی از برنامه های مهم حج است .

در این وقت است ، که انسان به یاد محشر کبری و قیامت عظمی می افتد .

زائران خانه دوست اینجا جای سایه انداختن بر سر نیست ، که سایه رحمت و عنایت و لطف و مرحمت بر سر تست .

تحمل این معنی احتمالاً ـ برای این است که انسان از کسالت و تنبلی دور شده و چرخ وجودش برای فعالیت های عالی الهی بحرکت در آید .

حاجی پس از محرم شدن در میقات ، چون قصد حرکت بسوی حرم کرد ، تا در خود قوت و قدرت می بیند ، باید در فضای آزاد حرکت کند .

سر برهنه بودن ، با دو قطعه پارچه حرکت کردن ، آنهم زیر آفتاب سوزان عربستان

خود ریاضتی شرعی و تحمل مشقتی الهی است .

چه عالی است اگر انسان در میان کاروانیان اهل دلی پیدا کند و با اتصال به حال او حالی به او دست دهد ، از فراق رها شده به فضای وصال بیاید و در برابر حضرت جانان با کمال انکسار عرضه بدارد :

دل من بیاد جانان زجهان خبر ندارد

سر من به غیر مستی هنری دیگر ندارد

هنر دگر نباشد بر ما به غیر مستی

نبود هنر جز آن را که زخود خبر ندارد

کند آن که عیب مستان نچشیده ذوق مستی

خودش او تمام عیب است و یکی هنر ندارد

زره ملامت آئی و گر از در نصیحت

چه کنی به مست عشقی که در او اثر ندارد

تو که زاهدی بپرهیز تو که عابدی سحر خیز

سر من مدام مست و شب من سحر ندارد

من و باز عشق و رندی که درین خرابه دل

همه علم و زهد کشتیم و یکی ثمر ندارد

دل ماست شاد و خرم بهر آنچه می کند دوست

غم آن نمی خورد فیض که دعا اثر ندارد

۱۸ آزار کردن جانوران

در برنامه حج حتی حیوانات باید از ایمنی و امنیت برخوردار باشند ، در وادی امن هر جانداری باید از شر انسان مصونیت داشته باشد .

حمایت از حیوانات در آن حریم و حفظ حقوق جانداران در آن وادی مقدس صورتی حقیقی دارد ، بر خلاف اداره حمایت

حیوانات در غرب است که باطن و ظاهرش منافقانه است .

غربیها از طرفی انجمن حمایت از حیوانات تشکیل می دهند ، از طرف دیگر در ممالکی که به بند استعمار کشیده اند روزی صدها نفر را بجرم حق خواهی ، آری فقط بجرم حق خواهی به خاک و

خون می کشند .

۱۹ استمناء

در حال احرام ، دست زدن به عملی که قبل از احرام هم از محرمات سنگین دینی است عملی بسیار زشت و کاری فوق العاده ناپسند است .

گمان نمی رود زائری به چنین برنامه کثیفی دچار شود ، مگر کسیکه به غلط در میهمانان خدا خودش را جا زده ، این برنامه یکی از ره آوردهای فرهنگ ضد انسانی غرب است ، و اگر انسان بخواهد ، بدبختی هائی که این قبیل برنامه ها یکی از آنها است و مردم به آن گرفتارند شرح دهد از چند جلد کتاب بیشتر می شود .

عوامل تحریک شهوت و در انداختن مردم بخصوص نسل جوان در گناه و گناهکاری بحدی است که هر حسابگری از برشمردن آن عاجز است .

اکثر مردم جهان در تمام شئون زندگی به ناپاکی دچار شده و بر اثر انواع معاصی به بن بست های مخوفی گرفتار شده اند .

راه فحشا و منکرات بهر صورتش به روی مردم باز است ، جهان دچار سرگردانی است ، بلائی به سر بشر آمده که گوئی جز افتادن به ورطه هلاکت راه دیگری ندارد .

فردای قیامت کارگردانان کره زمین ، در دادگاههای الهی چه جوابی راجع به این همه مفاسد که خودشان شدیدترین عامل آن هستند خواهند داد ؟

عمل ناپسند استمناء که در مدرسه الهی در همه وقت ممنوع اعلام شده ، در برنامه حج هم بر آن تاکید شده ، زیرا عملی است که سودی جز شکستن ارکان بدن و از حرکت انداختن عقل و روح ندارد .

۲۰ عقد و شاهد بودن بر آن

ورود در احرام و پس از آن تلبیه گفتن و در حقیقت محرم شدن ، برای اینست که

انسان جز بحضرت دوست نیندیشد و عقدی جز عقد وصل او نبندد و بر چیزی جز حرکت به سوی عالم ملکوت شاهد نباشد .

آنجا که نور حق در تجلی است ، انسان بایـد از آن تجلی به عنوان بهترین و پرسودترین فرصت استفاده کنـد ، بایـد برگذشته اش حسرت خورده و حـال فعلی را غنیمت دانسته به فکر آینـده ای روشن و ملکوتی باشـد ، شایـد بـا این انقلاب حال بتواند اصول سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین کند .

۲۱ پوشیدن لباس دوخته

به هنگام مراسم معنوی حج ، اگر پوشیدن هر نوع لباسی آزاد بود ، باز به پیروی از هوا و هوس مسئله رنگ ها و خود نمائی ها و مفاخرتها به میان می آمد ، و مقصود عالی حج عملی نمی شد

یک رنگ بودن لباس و دوخته نبودنش برای این است که به انسان بفهماند ، همه شـما از یک حقیقت هستید ، رنگ و نژاد و تعلقات ظاهری هیچ علتی برای امتیاز طایفه ای نیست .

تبعیضات نژادی محصول کفر و شرک و الحاد است ، وننگ بزرگی بر تارک حیات مادیگران .

۲۲ ۲۳ ۲۴ دندان کشیدن ، ناخن گرفتن ، بیرون آوردن خون از بدن

وقتی زائر لبـاس احرام پوشـید و تلبیه گفت بایـد متوجه سـلامت و امنیت ظـاهر و بـاطن خود باشـد ، و جز جلب عنـایت حق و گرفتن عطای خدا و بیرون آمدن از گناه چیزی در نظر نداشته باشد .

آری وقتی مهمان حضـرت دوست در لباس احرام یعنی لباس مخصوص مهمانی وارد شد ، دندان کشیدن ، یا ناخن گرفتن ، یا بیرون آوردن خون از بدن خلاف ادب و وقار و شرایط مهمانی است ، مهمان واقعی مهمانی است که حتی با تمام وجود چشم از نعمت ها برگیرد و فقط نگران صاحب نعمت باشد .

خوشا جانی که جانانش تو باشی

خوشا دردی که درمانش تو باشی

بباید ترک جان گفت و بسر رفت

به آن راهی که پایانش تو باشی

نه با ایمان بود کارش نه با کف

هر آنکس کفر و ایمانش تو باشی

خرد زنجیری و دیوانه ای شد

که خود زنجیر جنبانش تو باشی

بشوئی پا و سر در عشق اسرار

که شاید گوی چوگانش تو باشی

۲۵ حمل اسلحه

مسیر حج علی الخصوص از میقات تا حرم و تا پایان اعمال و مناسک مسیر امن ، مسیر سلامت و درستی است ، منظره ای ملکوتی و نمایشی از بهشت جاودانی است .

راهی است که حتی کندن مو و گرفتن ناخن و بیرون آوردن گیاه حرم و بسیاری از برنامه ها ممنوع است ، چرا که در این میهمانی باید از هر جهت امنیت کامل برقرار باشد .

در این مسیر هر کس موظف و مکلف به اجرای وظایف الهی و انسانی است ، احتیاجی به حمل اسلحه در این مسیر ایمان و اراده است که باید علیه دشمن بیدادگر حقایق ، شیطان رجیم

که با اشکال مختلفی در زندگی راه دارد بکار گرفته شود .

بالاترین سلاح در این مسیر ، دعا است که در آثار معارف اسلامی آمده است :

الدُّعاءُ سِلاحُ الْمُؤمِنِ .

آری در تمام مواقف حج باید دست نیاز به درگاه بی نیاز برداشت و از آن جناب تقاضای آمرزش گناه و خیر دنیا و آخرت برای خود و همه مسلمانان جهان داشت .

این نیازمند دل شکسته و غریب از راه مانده به محضر مبارک جناب حق با کمال شرمساری عرضه داشته :

ای راز دل شکسته من

ای مرهم جان خسته من

من بر در تو گدای زارم

از غصه هجر دل فکارم

مسکین و فقیر و ناتوانم

بنگر که به لب رسیده جانم

من در کف دشمنت اسیرم

در طاعت و معرفت فقیرم

اکنون که سپید گشته مویم

برخاک مذلت است رویم

بنمای زمعصیت دلم پاک

برگیر سرم به رحمت از خاک

من خسته زهر گناهم ایدوست

بی لطف تو من تباهم ای دوست

افسرده دلم عنایتی کن

از عاشق خود حمایتی کن

رویم سیه و غمم فزون است

از هجر تو دل چو بحر خون است

از غصه معصیت ملولم

تائب شده ام نما قبولم

رحمی بنما به خواری من

از من بپذیر زاری من

بنمای خلاصم از غم دل

لطفی که رهم زماتم دل

دل را زنوای خود صفا ده

زآلودگیش همی شفا ده

لطفی که گدای بارگاهم

مسکینم و خسته از گناهم

حریم امن

کاروان نور ، پس از احرام و تلبیه و توجه به محرمات احرام ، با دلی پر از صفا و دیده ای اشکبار و نیتی خالص به سوی حریم امن حق به حرکت می آید .

اولین بار که نظر آهنگ کنندگان به شهر مکه می افتد بخاطر می آورند و باید بخاطر بیاورند که آنجا محیط امن ،

محیط نور ، مرکز وحی ، مهبط ملائکه و در بردارنده قبله عبادت است .

آری به منطقه امن و امان وارد می شوند ، منطقه ای که در آنجا از هر ستم و تجاوزی در امان هستند و همانجاست که باید با تمام وجود ، برای نجات از عذاب قیامت فعالیت کنند

به محیطی می رسند که باید در تمام لحظاتش غرق حق بود ، حق شد ، و حق گفت ، و حق دید و حق شنید و به سوی حق بازگشت ، بازگشتی که در آن بازگشتی نباشد . به محیطی در می آیند که رنج فراق را باید به شیرینی وصال تبدیل کنند و با توفیق صاحب بیت همه حجابها را از جلوی دید قلب و چشم جان بردارند .

زائر باید در اولین نگاه به شهر مکه ، به یاد آورد ، که اینجا شهریست که خداوند آن را به موجب نیایش ابراهیم محل امن قرار داده و شأنش را آنچنان والا گردانده تا آنجا که به آن قسم یاد کرده و فرموده است :

وَهذَا الْبَلَدِ الاَْمِینِ .

زائر با همان حال روحانی وارد محیطی می شود ، که برای همه چیز محیط امن است ، محیطی که درختان و گیاهانش بدون اینکه آنها را با زره پوش در حفاظت قرار داده باشند از تجاوز متجاوز در امان است ، حتی شاخه ها و ریشه ها و بوته هامه در امانند .

حرم چهار فرسخ در چهار فرسخ است ، و این محیط را خداوند محیط امن قرار داده بحدی که هرگاه شاخه ای از حرم سر درآورده باشد ، به احترام اینکه ریشه اش

در حرم است نمی توان آن را برید و یا برگی از او چید ، و همچنین اگر درختی در بیرون حرم باشد ولی یک شاخه اش سر بحرم آورده باشد بهیچ چیز آن درخت هم نمی توان دست درازی کرد .

محیطی که وحش هامون ، و آهوانش چهار فرسخ در چهار فرسخ از تعرض مصونند ، از این جهت رم نمی کنند و نمی توان آنها را رم داد وحشت زده کرد ، نباید بنحوی رفتار کرد که از انسان برمند و در این محل حتی با اشاره چشم هم نمی توان صیدی را رماند .

محیطی که مرغان هوایش با سواران تماس می گیرند و نمی رمند ، با آن که در پشت کوهها و پهنه دشتها و در همه جای دنیا آدمیان را هم وحشت هستند ، ولی در این منطقه و وادی ، نیروئی غیبی که امان بخش است حکمفرماست ، آنچنان که مرغان پناهنده را نیز چنان ایمنی داده که سواران راه مکه در بین کوههای مهیب دست به کاکل آن مرغان می کشند ولی آنها نمی رمند ، با آن که مرغ پر پرواز دارد و پائی هم در گل ندارد که اگر بترسد نتواند پرواز کند .

محیطی که از بیرون آن اگر آهوئی رو بحرم دارد ، هر چند به حرم نرسیده باشد نمی توان آن را هدف قرار داد ، یا به کسی نشان داد تا او را هدف قرار دهد ، حتی با گوشه چشم هم نمی توان به او صدمه رساند ، و نیز نمی توان با چشم به کسی اشاره کرد تا به آن حیوان

آزار رساند .

محیطی که اگر مرغی بر شاخه ای از درختی بنشیند که ریشه آن در حرم روئیده ، اجازه نیست آن مرغ هدف قرار گیرد ، یا اگر به شاخه درختی نشسته که یک شاخه آن درخت سر در حرم کشیده آن را هدف گرفت .

محیطی که اگر کسی دسته کبوتری را رم بدهد ، برای جبران این بی انضباطی باید یک گوسپند کفاره بدهد و هر گاه آن دسته رفتند و به جای خود برنگشتند باید به عدد هر یک ، یک گوسپند جریمه بدهد ، محیطی که اگر در آن از کسی ظلمی صادر شود در حکم الحاد و خروج از حق و به منزله بیدینی است .

محیطی که اگر مال بی سرپرستی کسی جلوی پای خود دید حق برداشتن آن را ندارد ، حتی حق انگشت پا زدن به آنهم ندارد .

زائران پس از ورود به چنین محیطی که از آن به عنوان حرم یاد می شود ، به تدریج برای انجام مناسک به سوی مسجد الحرام حرکت کرده و برای دیدن آن جایگاه مبارک مقدس و انجام مناسکش آماده می شوند .

زائر پس از طی راه به درب مسجد الحرام می رسد ، در اینجا باید با کمال ذلت و انکسار و شرمساری و حیا و خضوع و خشوع صورت به دیوار مسجد الحرام گذاشته عرضه بدارد :

اللّهُمَّ هذا الْبَلَدُ بَلَدُکَ وَالْحَرَمُ حَرَمُکَ وَالْبَیْتُ بَیْتُکَ وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ . . .

زائر پس از ورود به مسجد الحرام نظرش به کعبه می افتد ، آری کعبه که جلال و شکوهی بی اندازه دارد ، در آن وقت است که باید تمام لحظات

بندگی انبیا و ائمه و اولیاء و بخصوص ابراهیم و اسماعیل را به یاد آورده و با تمام وجود خود را پشت سر آنان قرار دهد ، و به سوی حقیقت الهیه به حرکت آید ، تا در این مسیر که مسیر بندگی و خلوص است ، خیر دو جهان را برای خویش تأمین نماید .

درسهائی که باید از تماشای کعبه آموخت

لحظه دیدن کعبه چه لحظه پر شکوهی است ، کیست که بتواند به وصف آن لحظه برخیزد ، لحظه دیدار خانه خدا ، آری دیدار خانه خدا ، دیداری که در تمام عالم لحظه ای پر قیمت تر از آن دیدار نمی توان یافت ، در این لحظه باید با عینک آیات کتاب خدا و معارف الهی به کعبه نظر کرد .

چون با آیات و معارف نظر شود ، در آئینه کعبه ابراهیم دیده می شود ، مردی که با فرزندش بانی این بنا به دستور خدا بود و زیربنای آن را خلوص و تقوی و فداکاری قرار داد آری باید به دقت نگریست تا او جو معنوی این بنای توحیدی ابراهیم را یافت و پس از یافتن او رموز بندگی و اصول معنوی او را ادراک کرد ، و اگر اینگونه نباشد ، زیارت ناقص و بلکه سیاحت است .

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْناً وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى .

و به یادآر ، آنگاه که این خانه را بازگشت گاه و پناهگاه امن قرار دادیم ، از مقام ابراهیم جائی را برای نماز انتخاب بکن .

جعل مثابه ، یعنی بازگشت گاه ، همانند جعل امامت است ، که در آیات شریفه قبل از این آیه در حق

ابراهیم بیان داشته ، امامتی که خدا قرار می دهد ، برای اینکه دلها به سوی آن متوجه شود و پس از توجه دل ، عقیده انسان و عمل و اخلاقش در سایه رهبری امام بر حق ، مستقیم گردد ، تا در نتیجه جهان پر از عدل و داد شود و بساط بیدادگری و ظلم و خیانت برچیده شود .

قرار دادن بیت به صورت مثابه نیز بر طبق کشش نفسانی انسان به محل امن و عدل می باشد

نفسی که طبیعتاً جویای واقعیت است ، این جویائی مانند امام جوئی است و توجه به چنین خانه ای که فطرت حق جوئی و عدل را بیدار سازد ، از کشش ها و خواسته های درونی آدمی و به سود وی می باشد .

همانطور که مردمی به سوی شهوات و برتری جوئی و محیط مناسب به آن می گرایند ، مردمی هم تحت رهبری فطرت و تربیت پیامبران می کوشند تا ارزشهای انسان را بالا ببرند و قوی گردانند و خود را به محیط خیر و حق رسانند .

پس اینگونه انگیزه تعالی جوئی و برتری خواهی از خواسته های فطرت ، بلکه یگانه خواسته و جاذبه بشری است ، و خواسته و انگیزه های دیگر از ریشه های نفسی و حیوانی برمی آید .

للناس : در آیه گویا اشاره به همان جهت انسانیت است ، اینگونه انگیزه ها و مبادی عالی انسانی چون بمتلای به بندها و جاذبه های غرائزها و مبادی عالی انسانی چو مبتلای به بندها و جاذبه های غرائز مادی است ، می کوشد تا خود را از این بند برهاند و به کمالات

شایسته خود برساند ، از این رو انسان همین که امام را با ابتلائات معنوی و اتمام کلماتش شناخت شیفته او می شود ، و می خواهد در ولایت او در آید .

وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَات فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَتِی قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ .

می بینید که ستمگر از این حریم خارج است ، و بزرگترین ستم بر نفس جلوگیری از شناخت امام و پیشوا است ، و آنکس که خود را در حریم بینائی قرار ندهد ستمگر و متجاوز است .

در هر صورت چون خود امام و ابتلائاتش و اتمام کلماتش به صورت ظاهر وجود ندارد ، صورتی از ولایت امام همین خانه است ، که بنا و مناسک و آداب آن معنای امامت ابراهیم را تصویر و تجسیم می نماید ، چنان تصویری که نه زیان فکری و اعتقادی و راهزنی مجسمه را دارد ، نه تنها شمائل ظاهری را می نمایاند ، و نه تنها مانند کتاب فقط شرح حال است ، نه این شهر و این خانه برای اینها و اینگونه مقاصد ، خارج از اصول عالی نیست ، این خانه با همه آدابش تصویریست که چهره ابراهیم را در عالی ترین صورت معنوی در ضلع ظاهری در خیال ترسیم می کند ، و شخص خود را در هنگام اجرای مناسک با ابراهیم هم قدم و هم صدا و با اندیشه های بلند او آشنا می نگرد ، و همان کلماتی که از ضمیر ابراهیم برانگیخته شد و صورت و سیرت او به آن مبتلا گردید تا تمامش کرد و در ضمیر هر انسانی

که به رموز این بیت آشنا شود و واقعیت ابراهیم را در آن بنگرد برانگیخته می شود ، آری از این رهگذر باید سالی چند صد هزار یا قریب یک میلیون انسان ابراهیم وار به تمام نقاط زمین پخش شوند و ندای توحید را با تمام شرائطش چون آن امام بزرگ در عالم پخش کنند ولی افسوس و . . . که . . .

در آن صورت که آدمیان متوجه صورت معنوی ابراهیم می شوند امامت او قلوب مستعد آنان را پیرو او می گرداند .

مشابه شدن این خانه هم که عبارت از خطوط بندگی آن راد مرد بزرگ توحید است ، نفوس مستعدی را به سوی آن می کشاند ، تا در گیرودار زندگی از دور و نزدیک به سوی آن روی آرند و به آنجا رفت و آمد کنند تا اندک اندک حق و کلمات او بر وجود مردم حاکم شود و نفوس از کشمکش ها و تشویش ها و جاذبه های مختلف و نگرانیها که از خودبینی و سوداندیشی و برتری جوئی برمی آید برهند و به آرامش و امنیت خدائی گرایند و امناً .

پس از روی آوردن و رفت و آمد پی در پی ، چهره حقیقی ابراهیم و قیام او با تمام کلمات و وظائف امامت ، چهره می نماید و از میان بناء بیت و سنگ و گل آن نقشه ابراهیم ظاهر می شود ، همانطور که چهره مردان فداکار و نمونه های غیرت و ملیت ، یا پستی و شهوت ، عواطف و ملیت و شهوت را بیدار می نماید ، چهره ابراهیم در حال انجام مناسک در

آئینه روح انسان بیدار منعکس می گردد ، تا در سایه این انعکاس فطرت حق پرستی و قیام به وظائف انسانی را برانگیزد و در صورت و حال قیام به نماز ، نمایان و آغاز می گردد :

وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى .

نظری دیگر به امامت ابراهیم در لحظه تماشای کعبه

وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ .

ابراهیم بزرگ در محیطی چشم گشود که سراسر آفاق آن را اوهام شرک و ستاره پرستی فراگرفته بود .

بناهای مجلل ، هیاکل بتان و ستارگان از هر سو به آسمان کشیده شده بود ، و دانشمندان اخترشناس و غیب پرداز که با لباس های سپید و چهره های مهیب پاسداری این معابد و هیاکل را داشتند ، همه قلوب را مسخر خود ساخته بودند ، مردم آن سرزمین گرفتار اوهامی بودند که با دانش های آن زمان درهم آمیخته و تقلید و تعظیم در نفوس ریشه دوانده بود .

همه طبقات در برابر بت هائی که صورت پیشوایان گذشته ، و نقش ربوبیت و تدبیر ستارگان را می نمایاند ، سر تعظیم فرود می آورند و پیشانی نیایش به خاک می سائیدند ، در چه خاطری جز آنچه همه می اندیشیدند ، اندیشه ای راه می یافت و چه چشم عقلی جز آنچه همه می دیدند می توانست ببیند و چه نفسی می توانست از بند آن اوهام رهائی یابد و بطلان آنها را دریابد و چه زبانی جرأت آن را داشت که کلمه مخالفی گوید و چه اراده ای می توانست در برابر آنها پا برجا بماند ؟

آیاتی از کتاب خدا از هر رو

ابراهیم و ابتلائات او را روشن می کند ، مضمون آیه ۷۶ سوره انعام این است :

پس از آن که کلمه حق در وجودش طلوع کرد ، با پدر خوانده اش یا به تعبیر گروهی از مفسرین عمویش به محاجه برمی خیزد ، اوهام شرک را طرد می نماید و محکوم می کند ، قدرت ملکوت آسمانها و زمین برایش نمودار می گردد تا به مرحله یقین می رسد ، آنگاه از آن محیط شرک زا خود را بیرون می کشد .

در خلوتگاه خود به بررسی طلوع و غروب و تابش اختران می اندیشد ، پس از نمایان شدن ملکوت و ظهور قدرت ربوبی توحید ربوبیت را درمی یابد .

آنچه روی مردم آن محیط و عموم مردم را از مبدء آفرینش گردانده بود ، شرک در ربوبیت و اتخاذ ارباب بود نه شرک در مبدء و صانع .

ابراهیم با بررسی طلوع و غروب اختران و مسخر بودن آنها غبار اندیشه های مردم درباره روحانیت و تدبیر و ربوبیت اختران که از اوهام محیط برخاسته بود ، از برابر چشمش زائل می شود ، آنگاه تجلی این حقیقت و گرداندن روی خود را به سوی آن اعلام نموده و خاطرش از اضطراب و ترس بیاسود و به امنیت گرائید ، پس از آن از تهدیدبه خشم خدایان ساخته شده و اربابان بی اثر دیگر نهراسید .

این آیات می نماید که چگونه کلمه ربوبیت ابراهیم را از محیط شرک تا مقام رؤیت ملکوت و توجیه وجه و آرامش خاطر پیش برد و این کلمه را تکمیل نمود و کلمه رحمت او را برای رهائی خلق از بندهائی

که بر عقولشان بسته و به بندگی غیر خدایشان درآورده بود از آسایشگاه امن و آرامش برانگیخت تا با زبان دعوت و احتجاج بپاخاست و در میان آن گمراهان به راه افتاد .

آری او پس از آنهمه ابتلاء و اتمام کلمات ، به مقام پیشوائی و امامت برگزیده شد ، چنان که از مضمون آیه و مفهوم لفظ اماماً و اطلاق آن استفاده می شود .

امام نمونه کامل همه کمالات عقلی و نفسانی و بدنی است ، و چون همه این خصوصیات و ابتلائات برای مقام نبوت و رسالت بیان نشده ، باید مقام امام مقامی برتر از نبی و رسول باشد که کلمات را اتمام ننموده و به مقام امامت نرسیده ، پس هر نبیی و رسولی دارای مقام امامت هم هست ، چون بدون رسیدن به این مقام نمی تواند عهده دار رهبری باشد .

حال که شایستگی ابراهیم را توجه کردید ، به توضیح آیه شریفه عنایت کنید تا بیش از پیش به واقعیت مناسک پی ببرید .

گرچه صورت واقعی و حقیقت امام به مقتضای تقاضای نفوس ، گاه آشکار است و گاه پنهان ، ولی مظهر و صورتی از مقام معنوی و فکری امام همیشه در میان مردم باید محسوس و باقی باشد ، یا نقشه امامت که بزرگترین و مؤثرترین نقش رهبری و کمال خلق است ، به صورت نقش ثابت و پایداری مستقر گردد .

اگر مجسمه امام ساخته شود ، چنان که برای باقی و زنده داشتن قهرمانان و مفاخر تاریخی و الهام گرفتن از آنان مجسمه می سازند ، این خود راهزنی در حریم توحید و حق پرستی و

معنا را زیر جسم پنهان داشتن و به صورت گرائیدن و به جاهلیت و گمراهی برگشتن است ، که ابراهیم خود برای درهم شکستن مجسمه های آن بپا خاست .

باید ساختمانی بسازد که با تمام شئونش خطوط بندگی نسبت به حق را به بندگان بیاموزد و صورت امامت و رهبریش را نسبت به انسانها برای هدایت آنان به سوی حق نشان دهد .

این ساختمان البته باید ساختمانی باشد ساده و بی آلایش و بنام خدا و توحید و پاک از صورت ها و اوهام بشری و نمایاننده فکر و اندیشه و ابتلائات ابراهیم امام و پیشرو .

و برخداست که چنین ساختمانی را با تمام شئونش حفظ فرماید و تا برپا بودن نظام عالم محافظت کند ، که با نمایاندن صورت و نقشه امامت آن پیشوای موحدین حجت بربندگانش تمام باشد ، چنانچه کلمات را بر خود ابراهیم تمام کرد ، و چنین ساختمان بی آلایشی بر بسیط خاک برای ابد برپا نمی شود ، و خطوط عالی بندگی را نشان نمی دهد مگر به دستور و عنایت مقام بلند ربوبی باشد .

وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ .

چون ابراهیم و اسماعیل حریم فکر و نفس خود را از آلودگیهای دنیای غبارآلود آن روز و از شرک و اوهام و گناه و پلیدیها پاک و برکنار داشتند ، و توحید خالص بر آنان تجلی کرد ، این تجلی همان عهدی بود که خود به آن محقق شدند و با همین عهد باید حریم خانه ای که به دستور او برپا کرده بودند از هر آلودگی و آثار شرک پاک نگهدارند و نظامات آن ، خالص برای خدا و

تطهیر نفوس باشد .

چنـان که هر راه و روشـی که به مطلوب برسانـد ، عهـد محققی می شود که بایـد شـخص سالـک همیشه همان راه را در پیش بگیرد و دیگران را نیز بر آن بدارند و موانع را از راه راهروان بردارد .

چون این خانه مضاف و منسوب به ذات مقدس الهی « بیتی » و مناسک آن ظهور و تمثل همان راه و روشی است که ابراهیم و در پی او اسـماعیل پیش گرفتند ، تطهیر آن از آلودگی شـرک و پلیدیها و انصراف از غیر حق اولین شرط طریق و طریق پیما و مورد و وارد است .

تطهیر خـانه خـدا و مناسـک آن از هر چه ذهن را از توحیـد منصـرف کنـد و عاطفه و غریزه پرستی را برانگیزد و امنیت داخلی نفسانی و محیط خارج را برهم زنـد ، تطهیر از همه این ها به سود این گزیـدگان و آماده کردن طریق آنان است و خلاصه این بیت و آداب و واجباتش تا لباس و حرکات و اندیشه حاجی همه از هر جهت باید پاک باشد .

آری بیت باید از همه شوائب و اوهام و شرک و پلیدی پاک باشد .

لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ .

گویـا این اوصـاف چهارگـانه ای که در آیه آمـده ، اشاره به مقامات و مراتبی است که ابراهیم پیموده ، همین که برای سالک این مسـیر ، در حریم این عبادات خالص ، حق تجلی نمود ، اراده و اندیشه او را که پیوسـته به منافع و شـهوات فردیست به حق می پیوندد ، و مانند اجزاء ریز و درشت جهان بگرد مرکز حق و سود عموم

می گرداند .

این حقیقت در عالم صورت ، به صورت طواف پیرامون خانه منسوب به دست ابراهیم و منسوب و مضاف به خدا در می آید . چون طواف کننده به دور خانه خدا ، بر اثر توجه به حقیقت مسئله و کشش روح خانه از جواذب نفسانی و شخصی یکسره آزاد شد و با حرکات دائره ای حق را در هر جانب و هر جهت مشاهده کرد ، لازم و معتکف به آن می شود :

الْعَاكِفِينَ .

یا بنا به گفته سوره حج به جای العاکفین :

الْقَائِمِينَ .

آورده ، گویا اشاره به قیام به حق و وظیفه پس از طواف است ، آنگاه عاکف یا قائم از نیم یا بیشتر وجود خود و جهان چشم می پودش و فانی در پرتو عظمت و قدرت می گردد ، و در برابر آن خم شده و برای قرب به آن به صورت رکوع درمی آید .

وَالرُّكَّعِ .

پس از آن که در انوار عظمت فرو رفت و یکسره فانی شد ، به صورت سجده چشم از همه چیز برداشته و سر به خاک می نهد و هستی خود را در برابر اراده ازلی از دست می دهد .

السُّجُودِ .

چشم اندازی از بندگی خالصانه ابراهیم و اسماعیل

زائر همینه وارد مسجد الحرام می شود و نظر به کعبه می اندازد باید بیاد آورد که چون ابراهیم و اسماعیل برابر با عهد خداوندی خانه را آراستند حقایقی از حضرت حق درخواست کردند که خداوند عزیز از آن حقایق در آیات ۱۲۷ ۱۳۰ سوره بقره خبر می دهد .

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا .

دعا کردند و درخواست نمودند ، دعائی که خضوع و انقطاع آن دور را آشکار می

نماید و از راز دلشان پرده برمی دارد و از زبانشان سر می زند ، گویا آنان چنان در برابر عظمت و اراده حق مقهور بودند ، که کار بنا در نظرشان ناچیز بود ، و نامی از آن نمی بردند .

درخواست پذیرفته شدن آن عمل را کردند ، و می دانید تا عمل خالص نباشد نمی توان برای آن درخواست پذیرش کرد .

در هر صورت پذیرش هر چیزی به اینست که شخص پذیرا آن را جزء هستی خود نماید و مقصود پیش آورنده را منظور دارد .

در این آیه مقصود از درخواست پذیرش گویا اینست که پروردگار این بنا را مشمول ربوبیت «ربنا» خود گرداند و به سنگ و گلی که رویهم چیده و در معرض فناست صورت بقا دهد و در پرتو صفت ربوبیتش مانند ثابتات عالم شود و منشأ تربیت خلق گردد .

در اینجا زائر باید به این واقعیت توجه کند و خود را با تمام شئون حیاتش به ربوبیت رب العالمین متصل گرداند تا از تمام فیوضات ربانیه بهره مند شود .

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَکَ .

خواستند تا یکسره روی آنان از غیر گردانده شود ، و خداوند آنان را تسلیم خود نماید و نیز این قسمت از دعا تذکریست از هدف نهائی این بنا و خانه ، گویا این نیت و درخواست آمیخته با آب و گل این ساختمان است و روح بانیان را در این صورت مجسم می گرداند تا در تکمیل بنا و مناسک و آداب آن ، دو فرد کامل و شاخص اسلام و از هر رو تسلیم اراده و اجرا کننده امر خدا شوند ، و از

ذریه او پیوسته شوند تا همانند همه پدیه های جهان از ذرات تا کرات در محور حق و عدل بگردند .

وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ .

آری زائر باید به این حقیقت توجه داشته باشد ، و سعی و کوشش بر این باشد که خود را بحریم تسلیم برساند ، نه این که در آنجا به صورت ظاهر تسلیم شود و پس از بازگشت از حج دوباره همان شود که بود .

وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا .

از خدا می خواهند تا جزء بجزء عبادات و محل های آن را نشان دهد ، یا چنان تعلیم دهد که مانند دیدن باشد ، بنابراین از آغاز تأسیس بیت همه مناسک طبق فرمان الهی بوده و ابراهیم به آن متعبد گشته ، این مناسک از طواف و سعی شروع می شود و به قربانی که رمز اسلام کامل است تکمیل می گردد ، و هر یک از این مناسک از طواف و نماز و سعی و وقوف بعرفات و مشعر و رمی و ذبح رمز یکی از مراتب تکامل در توحید می باشد .

آنگاه از خداوند طلب توبه می کنند . و گویا مراتب صعودی تسلیم در مسلمین و تعبد در مناسک و توبه صورت دیگری است از راه برگشت به سوی بهشت و موطن نخستین آدمی که از آن هبوط یافت .

ای زائر خانه حق ، آداب حج و برنامه مناسک را آنچنان انجام ده ، که ابراهیم و اسماعیل انجام دادند .

راستی حج بجای آر و به حقیقت دامن رحمت حضرت حق را بگیر و خویش را برای تسلیم و توبه حقیقی در آن مکان مبارک آماده کن

.

مسلم بدان که پس از بازگشت به وطن اگر در خط عبودیت به آن معنائی که خواسته اند حرکت نکنی حج بجا نیاورده ، بلکه در مقدس ترین جایگاه و در حضور بانی هستی سخنانی چند به ظاهر گفته و اعمالی خالی از روح و محتوا بجا آورده ای .

پیام پیامبر بزرگ اسلام از کنار کعبه به مسلمین جهان

علاوه بر خاطره های شیرین و بیدار کننده ای که از دیدن مکه و حرم و بیت در ذهن بیننده بیدار نقش می بندد ، خاطره دیگری او را متوجه به خود می کند ، که خیر دنیا و آخرت او به آن بستگی دارد ، خاطره ای که عامل بپا کننده عدل و دادگستری در تمام شئون حیات است و آن پیام بزرگ پیامبر عظیم القدر اسلام از کنار کعبه به تمام مسلمین جهان است .

پیامی که چهار بار دیگر در سفر حجه الوداع به وسیله خود پیامبر ابلاغ گردید ، و ابلاغ مکرر آن دلیل بر عظمت آن پیام بود .

در آن پیام منشور امنیت ، منشور سلامت ، منشور سعادت گوشزد مسلمانان شد .

نبی اکرم در این سخنرانی اینگونه دعا کردند : خداوندا رحمت آر و طراوت و سرسبزی ده به آنکس که سخن مرا بشنود و بفهمد و به دیگران برساند .

این پیام را کتب مهمی چون تحف العقول ص ۳۱ ، خصال جلد ۲ ص ۲۵۷ ، بحار جدید جلد ۲۱ ص ۳۸۰ ، سیره ابن هشام جلد ۴ ص ۲۵۰ تاریخ یعقوبی باب حجه الوداع ، تاریخ طبری جلد ۳ ص ۱۶۸ نقل کرده اند .

آن شخصیت عالی آسمانی و آن انسان ملکوتی کنار خانه خدا ایستاد و روی

مبارک خویش را به طرف جمعیت کرده و با صدای بلند فرمود :

خداونـد بزرگ را سـپاس و حضـرتش را ثنـا ، از او کمک می جویم و بخشـش و لطفش را می طلبم و به وجود مقدسـش باز گشت ماست و از شر و خطر نفس و کردارهای ناروا به او پناه می بریم .

هر کس را خدا دسـتگیری کند کسـی قدرت ضـرر زدن به او را ندارد ، و آنکس را که خدا به خود واگذارد منجی و راهبری نخواهد داشت .

گواهی می دهم که جز او معبودی نیست و اقرار می کنم که حضـرتش را شـریکی نمی باشد ، و این که محمد (صلی الله علیه وآله) بنده و پیامبر اوست ، مردم منهم بشـری هسـتم میان شـما ، شاید مرا دیگر ر این جایگاه نبینید ، پس آنچه به نفع شـما می گویم بشنوید و اندیشه کنید و به مردمی که در اینجا حضور ندارند برسانید .

۱ ای بندگان خدا ، شـما را به خودداری از گناه و فرمان بردن از برنامه های الهی دعوت کرده و تشویق می کنم و سـخنم را با بهترین دستور که تقوا است آغاز می نمایم .

ای مردم همانطور که امروز روز محترم و این ماه ماه محترم و این جایگاه مرکز محترمی است خون و مال و آبروی شـما تا روز بپا بودن نظام عالم و برپا شـدن محشـر محترم است ، و بایـد هر کـدام از شـما نسـبت به یک دیگر در این سه امر مراعات یک دیگر را بنمائید ، آری ای مردم احترام خون و مال و عرض همدیگر را نگاه

داشته و از تجاوز به این سه برنامه بترسید ، خداوندا شاهد و گواه باش که فرمان ترا به مردم رساندم .

۲ ای مردم ، هر کس امانتی نزد اوست ، به صاحبش برساند و در امانت خیانت ننماید .

۳ ربـائی که در جـاهلیت معمول بود ، لغو و باطـل می کنم و آن را از بین رفته حسـاب می نمـایم ، و اول ربّائی که پایمال می کنم ربای عمویم عباس پسر عبدالمطلب است ، هر کس پولی به قرض داده و در آن ربا منظور داشته ، اصل مال خود را بگیرد و نسبت به فرعش چشم پوشی کند ، ای مردم نه ستم کنید و نه زیر بار ستم بروید .

۴ خون هـائی که در زد و خوردهـای زمـان جاهلیت ریخته شـده ، همه را از بین رفته و باطل اعلام می کنم و اول خونی را که هـدر می نمایم خون حارث بن ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب است ، که طفلی شـیرخوار و از خویشاوندان من بود و قبیله بنی لیث او را کشـتند ، دیگر در صـدد انتقام خون هائی که در جاهلیت ریخته شـده برنیائیـد ، زیرا بحکم خداونـد ، انتقام جوئی و کینه حرام و تعطیل است .

۵ تمام مناصب زمان جاهلیت ، و افتخارات خانوادگی و فخرفروشی به پدران و اجداد و حسب و نسب همه را از بین بردم ، هر کس باید متکی به اعمال خود باشد ، فقط دو وظیفه باقی است :

محافظت از کعبه ، آب دادن به حاجیان ، و انجام این دو وظیفه نیز نباید موجب

افتخار و خودپسندی گردد ، و کسی حق ندارد از این راه برای خود عنوانی قائل شود .

۶ هر کس بدون جهت و بنا حق کسی را بزند ، یا غیر قاتل را بکشد ، خطاکار و بزرگ ترین دشمن خداست ، و هر کس عمداً کسی را نابود کند ، باید در عوض کشته شود ، و در قتل شبه عمد که آلت قتاله سنگ و چوب نباشد ، یا به قصد کشتن بکار برده نشده باشد ، قاتل باید صد شتر دیه بدهد و هر کس بیشتر مطالبه کند اهل جاهلیت است .

۷ ای مردم ، پس از پیدایش خانه کعبه ، و اعلام توحید ، شیطان از اینکه کسی را در این سرزمین برای پرستش خودش یا گرایش به بت برگرداند مأیوس شده ، اما آگاه باشید که ممکن است از راههای دیگر آمده و شما را در برنامه های خلاف حق مطیع خود کند ، از او بترسید و در برابر کشش او خود را مسلح کنید تا شرش را از خود دفع نمائید ، مردم در برنامه های خلاف حق داخل نشوید که ندانسته ابلیس شما را گمراه کند .

۸ ای مردم شماره ماهها در کتاب خدا از روز آفرینش آسمانها و زمین دوازده بود ، که چهار ماه آن : ذوالقعده ، ذوالحجه ، محرم ، رجب ، حرام و دارای حرمت و فضیلت است

سه ماه آن متوالی و یکی از آن چهار ماه که رجب باشد تنها افتاده و آن بین جمادی و شعبان است .

مردم ، پس و پیش کردن این چهار ماه برای

ادامه جنگ و خونریزی از زیادی کفر است ، حرمت این ماهها را نگاه داشته و در آن از جنگ بپرهیزید .

آری پیامبر عزیز اسلام ، برای امنیت عموم جهانیان چهار ماه نامبرده را در فصول مختلفه در تمام نقاط زمین حرام قرار داده و مردم را الزام به آتش بس نموده ، تا عقلاً و خردمندان قوم بتوانند نقشه صلح و مسالمت را توأم با مصالح عمومی اجتماعی عملی سازند .

۹ ای مردم شما را درباره زنان سفارش می کنم که با آنان به نیکی رفتار کنید ، زیرا آنها امانت خداوندند که شما به گفته حق ، آنان را بر خود حلال کرده اید ، مردم شما را بر زنانتان حقی است ، و آنان را نیز بر شما حقی است ، حق شما بر آنها این است که بستر خود را فقط برای شما حفظ کنند ، و هر که را شما میل ندارید به خانه راه ندهند مگر اجازه دهید ، آنان باید از هرزگی بپرهیزند و خود را برای شما حفظ کنند ، اگر سرپیچی کردند خداوند به شما اجازه داده بر آنها سخت گیری کنید ولی این سخت گیری باید در حدود اذن الهی باشد ، از بستر آنان کناره جوئید تا تنبیه شده و ادب شوند ، البته نه به اندازه ای که به آنان آزار وارد شود و زخمی برسد ، و دیگرگونی رنگ و پوست به دنبال آورد .

پس از آن اگر از روش غلط خود باز ایستادند ، بر شماست که حقوِ اسلامی آنها را رعایت کنید ، خوراک و پوشاکشان را به اندازه

متعارف تأمین کرده ، و با آنها به خوبی رفتار نمائید .

۱۰ آگاه باشید که مسلمانان برادر یکدیگرند ، روا نیست مسلمان برادرش را فریب دهد و به او خیانت کند ، و از او غیبت نموده خونش را بریزد ، و مال برادر خود را به ناحق بخورد ، آیا حکم حق را رساندم ؟ خدایا گواه باش .

۱۱ پس از من به کفر برنگردید ، به روی هم شمشیر نکشید ، به جان هم نیفتید ، چه من برای پایان دادن به نزاع و حل اختلافات داخلی و تمام امور زندگی شما دو چیز در میان شما باقی گذاردم تا زمانی که به دستور آن دو عمل کنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو : قرآن مجید و عترت من است ، خدایا گواه باش که حکم ترا رساندم .

۱۲ مردم تمام مسلمانان از نظر حقوِ اجتماعی با هم برابرند ، عرب را بر غیر عرب برتری نیست ، و عجم را بر عرب مزیتی نباشد ، زیرا خدای شما یکی است و پدر شما هم یکی ، پدر شما آدم است و آدم از خاک هرکس پرهیزکارتر است در پیشگاه خداوند گرامی تر است ، آیا ابلاغ کردم ؟ خدایا شاهد باش .

۱۳ راجع به حقوِ مستخدمین ، نوکر و کلفت ، به شما سفارش می کنم ، که از آنچه می خورید و می پوشید به آنان بخورانید و بپوشانید و با تمام آنها با مهربانی و خوش زبانی رفتار کنید .

۱۴ ای مردم ، راستی ، خداوند به هر وارثی بخشی میراث عنایت فرموده

، و وصـیت در بیش از ثلث مـال ، بر هیـچ وارثی نافـذ نیسـت ، فرزنـد مـال رختخـواب اسـت ، یعنی کسـی حـق نسبت دادن زنازادگی به کسـی ندارد ، و کیفر زناکار سـنگساری است ، آن کس که از بیگانگان پیروی کند و هر کس که خود را به غیر پـدران و نیاکـان خویش انتسـاب دهـد ، و دیگری را بنـا حق پـدر خود معرفی کنـد ، و هر کس که خود را به غیر مولای خود ببندد ملعون است و لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر او باد ، بدانید که خدا از چنین کسی توبه و عوضی را نمی پذیرد .

۱۵ ای مردم همه شـما در برابر امر پروردگـار و ابلاغ رسول او موظف و مسـئولید ، بایـد تمام این برنامه های مرا ، حاضـران به غائبان برسانند ، خدایا گواه باش که ابلاغ کردم .

پیام امام عارفان امیرمؤمنان به اداره کنندگان امور مکه

قسمت اول

امام (علیه السـلام) به فرمانـدار مکه برای رعایت وضع زائران خانه حق پیام بس مهمی دارنـد که تمام فرمانـداران مکه در همه تاریخ نسبت به این پیام سخت موظف و مسئولند .

امام می فرماید :

ای قشم بن عباس فرمانـدار حجاز ، بر خیز و با مردم حـج بگـذار و هم چنان که خداوند دسـتور داده ، بر انبوه حج گذاران که گرد خانه خدا طواف می کنند ، و هم چون گردابی سهمناك می گرداند ، آیات خدا را تلاوت کن و از حقیقت سخن بگوی .

در آنجـا که بیگانگـان و دور نشـینان از فرسـنگ ها راه جمع می شونـد ، و چادر نشـینان عرب ، هم چنان با خوی صـحرائی و تربیت قومی

قدم در محیط حرم می گذارند ، هزاران فکر مختلف در مغز آنان است ، و هزاران استعداد شدید و ضعیف در نهادشان پنهانست ، فرصت خوبی است که حکمران سخن راند ، و مرام مقدس اسلام را بر اجتماعی چنین رنگارنگ فرو خواند .

تو نیز آنچنان که سزاوار است دامن به کمر زن ، و حقایق دین را بیان کن و اصول برابری و مساوات را که سرلوحه قانون مقدس اسلام است ، خاطر نشان عموم کن .

هربامداد و شامگاه در محضر عدالت و حکومت بنشین و نیازمندان را با فروتنی و تواضع بپذیر و به مظالم و عرایض قوم با کمال دقت رسیدگی کن .

زنهار جامه دگرگون مپوشی ، و بر دادگاه حاجب و دربان مگذاری و در انجام خدمت خود بر دیگران منت ننهی ، اگر خدای ناخواسته چنین شود ، ترا کیفر خودپسندان و متکبران خواهم داد .

خود دربان خویشتن باش و زبانت کار سفیر کند ، زیرا کسی که بر آستان عدالتخانه معطل ماند و با دربانان گفت و شنود کند ، پیداست که دادخواهیش به کجا فرجام خواهد گرفت .

اموالی را که در این مأموریت از مسلمانان به نام بیت المال دریافت می دارید باید به هنگام مصرف ، دقیقانه رعایت شود ، که مستمندان کلفت مند بر همگان مقدم باشند ، و تا در حد کافی بینوایان از مال الله استفاده نکنند ، دیناری به بی نیازان نرسد .

آری آن تهیدستان که عیال و فرزند دارند، از بیت المال بیش از دیگران حق می برند .

نمی دانم ، چگونه ترا به کوی مستمندان فرستم و درباره فقرای مکه

با تو به چه زبان سفارش کنم ؟

وای بر تو اگر شبی آسوده بخوابی ، و در حوزه فرمانداریت تیره بختی گرسته ، و هراسان بسر برده باشد .

به اهل مکه اخطار کن که حق ندارند از میهمانات طواف گزار خویش به هیچ نام دستمزد و اجرت بگیرند ، زیرا خدای بزرگ در قرآن مجید فرموده :

بومی و بیگانه در خانه خدا یکسان اند و هیچ یک را بر دیگری فضیلت و برتری نیست .

وَطُفْ بِقَلْبِکَ مَعَ الْمَلائِکَهِ حَوْلَ الْعَرْشِ کَطَوافِکَ مَعَ الْمُسْلِمینَ بِنَفْسِکَ حَوْلَ الْبَیْتِ .

امام ششم (علیه السلام) در دنباله روایت مربوط به حج می فرمایند :

چنانچه با وجود ظاهرت با تمام زائران به دور خانه حق طواف می کنی ، با وجود باطنت و حقیقت روح و قلبت همراه ملائکه ملکوت که بر حول محور عرش در طوافند طواف کن

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود

حاجی احرام دگر بند ببین یار کجاست

چه موقعیت حساسی ، چه مرحله با عظمتی ، طواف ، آری طواف ، آنهم طوافی ملکوتی ، طوافی روحانی ، طوافی آسمانی ، طوافی که دور اولش از دور زدن به دور بیت شروع و دور آخرش به دور صاحب خانه ختم می شود .

طوافی برتر از طواف ملکوتیان ، که آن طوافی بر حول عرش و این طوافی بر حول صاحب عرش است .

طواف ، آری طوافی من الله و الی الله و بالله ، و عاقبتش فی الله ، می فهمی کجائی ، و می دانی در چه مرحله ای هستی ، و توجه داری که وجود مقدس حضرت الله آن وجود بی نهایت در بی

نهایت عظمت ، تو را که وجودی بی نهایت در بی نهایت کوچک است به مطاف بیت خود راه داده ، و اجازه فرموده دور اول طواف را به دور بیت شروع کرده و دور هفتم را بر محور عظمت خودش به طواف آئی .

آری این چنین طواف را شروع کن و در هنگام شروع با تمام هستی خود ، به پیشگاه محبوب فریاد زن :

در قمار عشق باید دین و دل را باختن

خیمه رندی از آن سوی فلک افراختن

یا بشو دست از دو عالم یا مزن از دوست دم

دوست خواهی هر دو عالم را بباید باختن

گرشناسی خویشتن را فارغ آئی از دو کون

حیف باشد خویشتن را جان من نشناختن

بندگان را نیست از فرمان سلطان چون گریز

گر بسوزد دوست ما را چاره کو جز ساختن

خیز تا در سایه طوبی می کوثر خوریم

تا به کی در دوزخ نفس دنی بگداختن

شرط وحدت چیست دانی درطریقت چون خلیل

تیغ الا الله را بر نفس کافر آختن

چون حریف پاکبازم با تو خواهم یک شبی

در بساط دوستی نرد محبت باختن

سدره جای تست در زندان تن تا کی هم

حیف باشد گلشنی با گلخنی پرداختن

در مصاف ، که جای طواف عاشقان واقعی است ، قدر خود را بدان ، و متوجه باش که در آنجا طواف حقیقی وقتی تحقق پیدا می کنـد که ظاهر و باطن از تمام خبائث و آلودگیها و پلیـدیها پاک باشد ، که از شـرائط بسـیار مهم طواف ، طهارت است ، و

این طهارت تنها طهارت جسم نیست ، که طهارت عقل و روح و قلب و نفس و روان برتر و بالاتر از طهارت ظاهر است ،

و بـا طهـارت بـاطن برای طـائف امکـان پرواز در آن فضای عالی معنوی هست ، که حضـرت دوست در آن مقام باطنت را می نگرد ، و به تناسب پاکی درون ، راه به حریم قربش برای تو می گشاید .

حجابی نیست در ره غیر هستی

بزن آتش در این هستی که رستی

دو عالم در تو پنهان و تو غافل

ندانی از کجائی یا که هستی

تو در معنی جمال ذوالجلالی

رهائی جو از این صورت پرستی

ترا منزل بود در منظر قدس

زبالا از چه افتادی به پستی

به ملک ایمنی آنگه نهی گام

کزین زندان پر وحشت بجستی

تو در اول چو بستی عهد با یار

فراموشت شد آن عهدی که بستی

دلا آزرده شو تا کی گرفتار

هما هشیار شو تا چند مستی

طواف ، این مسئله بـا عظمت را می توان هماهنـگ بـا مقامـات عـالی الهی و ملکوتی که برای رشـد و کمال انسان تعبیه شـده توضیح داد ، و به شرح آورد ، هر زائری بنابر حکم واجب حضرت حق باید سه بار در طول حج خانه خدا طواف کند و هر بار هفت مرتبه و هر یک از این هفت مرتبه را معنائی و سری است .

این سـیه بـاطن عاصـی ، و تهیـدست از معنویت را جرئت آن نیست که برای هر دوری از طواف توضـیحی ارائه دهـد ، در این زمینه باید دست به دامن اولیاء الهی زد ، که آن بزرگواران از اسرار حقایق باخبرند .

شبی از شـبها در جمعی از پاکان که عـده ای از آنان در طول جنگ ایران و عراِ ، جنگ حق علیه باطل ، حنگ کفر علیه ایمان
، جنگ نور علیه ظلمت ، جنگ

اسلام علیه شرک به شرف شهادت رسیدند ، و گروهی از آنان ناخواسته به اسارت بعث کافر آمدند در این مقوله سخن بود ، این اسیر هوا ، و گرفتار چاه طبیعت عرضه داشت : هفت دور طواف عمره تمتع اشاره به خروج از هفت زنجیر خطرناک است ، که هر کدامش به دست و پای وجود انسان بسته باشد برای دور ماندنش از حریم قرب و معذب شدنش به عذاب قیامت کافی است .

زائر باید به نحو حقیقت با هر دوری به دور بیت محبوب زنجیری از زنجیرهای هفت گانه شیطان را از دست و پای زندگی باز کند ، تا به حقیقت و واقعیت طواف کرده باشد .

۱ با طواف اول هستی خود را از حجاب کفر ظاهر و باطن برهاند .

۲ با طواف دوم از شرک درون و برون آزاد گردد .

۳ در طواف سوم از دو روئی و نفاِ برهد .

۴ با طواف چهارم از آلودگی هوا و هوس و اسارت زرِ و برِ نجات یابد .

۵ با طواف پنجم از زنجیر طمع و حرص و بخل بیرون آید .

۶ در طواف ششم از مرض خطرناک عجب و خودبینی علاج شود .

۷ و در طواف هفتم از حالت خطرناک کبر و استغناء نفس و استعلاء آزاد شود .

چون هفت دور تمام شود و از مطاف خارج گردد ، بحقیقت حس کند که از زیر بار این برنامه های شیطانی رسته ، و با لطف و عنایت حضرت حق این زنجیرهای اسارت را از دست و پای زندگی باز نموده و آن چنان سبک بال

شده ، که هر لحظه مرغِ جانش می خواهد قفس تن را بشکند و به سوی جانان با کمال شوِ و عشق به پرواز آید .

به قول عارف عاشق ، الهی دل سوخته :

می روم با اشتیاِ روی او

در بدر منزل به منزل سوی او

شاید از راهی به آگاهی رسم

تا شوم از سالکان کوی او

ای صبا با آشنای زلف یار

گو حدیثی گو زمشکین موی او

تا نگیرم من خم گیسوی دوست

تا بنویم سنبل خوشبوی او

هم چو نی از دل بنالم زار زار

پر کنم گیتی زهای و هوی او

ماه من شد در حجاب (کنت کنز)

تا نبیند کس رخ نیکوی او

ره نیابد جان به خلوت گاه عشق

تا نگردد آشنای کوی او

ای خوضا دل های پاك عارفان

که شدند آئینه دار روی او

سر گیسویش الهی کس نگفت

خوشتر از شیرین لب دل جوی او

چون از این طواف بهره های معنوی لازم را یافت ، و وارد اعمال بعد گشت ، نوبت به طواف حج تمتع می رسد ، در این هفت دور نیز باید خود را از هفت برنامه ظاهری که مناسب پیشگاه دوست نیست برهاند .

۱ از گناهان سر و اعضائی که چون چشم و گوش و زبان در سر است برای همیشه چشم بپوشد ، و سر و آنچه در اختیار اوست ، در اختیار دوست بگـذارد ، یعنی با حضـرت حق پیمان ببنـدد که جز خیال او نداشـته باشـد ، و جز به آثار او ننگرد ، و جز به سخن او گوش ندهد و جز سخن دوست نگوید .

و خلاصه این عضو بسیار مهم را که خود دارای اعضائی است تسلیم حضرت یار کند ، و

تصـمیمش بر این مصـمم باشد که تا زنده است سـر در راه دوست داشـته باشد ، که هر کس بدینصورت آراسـته شود بنده ای وارسته گردد ، و مورد لطف و عنایت حضرت حق شود .

به قول فیض شوریده حال :

هر که را عشق یار می باشد

زبده روزگار می باشد

هر که با علم و دانشست قرین

در جهان نامدار می باشد

هر که وفیق دست او گیرد

عارف کردگار می باشد

هر که اخلاص را شعار کند

حکمت او را نثار می باشد

هر که یاری نخواهد از مخلوِ

حق تعالیش یار می باشد

هر که زاغیار برکنار بود

دوستش برکنار می باشد

با وفا هر که عهد محکم کرد

عهدهاش استوار می باشد

با قناعت هر آن که خوی گرفت

بی نیازیش یار می باشد

قسمت دوم

هر که باری نهد به دوش کسی

گردنش زیر بار می باشد

هر که را جهل گشت دامن گیر

خوار و بی اعتبار می باشد

هر که با حرص و با طمع شد یار

سخره افتقار می باشد

با جسد هر که باشدش سرو کار

تا ابد سوگوار می باشد

هر که خود را بزرگ می داند

سبک و خورد و خوار می باشد

شعر فیض است سربسر حکمت

غیر این شعر عار می باشد

رسول گرامی اسلام روایت بسیار مهمی دارند که در قسمتی از آن روایت به مسئله حفظ سر و آنچه دارد با شدت توجه می دهند :

قال النبیُّ (صلی الله علیه وآله) لِاَصْحابِهِ : إسْتَحیُوا مِنَ اللهِ حَقَّ الحَیاءِ قالُوا یا رَسُولَ اللهِ إنّا لَنَفْعَلُ ذلِکَ .

قال (صلی الله علیه وآله) : لَیْسَ ذلِکَ الحَیاءُ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَلکِنْ مَنِ اسْتَحیی مِنَ اللهِ حَقَّ الْحَیاءِ فَلْیَحْفَظِ الرَّأسَ وَما حَوی وَالْبَطْنَ وَما وَعی وَلْیَذْکُرِ الْمَوْتَ وَالْبَلی وَمَنْ أرادَ الآخِرَةَ تَرَکَ زینَهَ

الدُّنیا فَمَنْ فَعَلَ ذلِکَ فَقَدِ اسْتَحیی مِنَ اللهِ حَقَّ الْحَیاءِ .

نبی بزرگوار (صلی الله علیه وآله) به یارانش فرمود : از خداوند شرم کنید حق شرم را گفتند یا رسول الله ما دارای چنین شرمی هستیم .

فرمود : نه ، شما را چنین حیاتی که من می گویم از خدا نیست ، کسیکه حیا می کند از خدا ، آنهم حق حیا باید سر و آنچه از چشم و روش و زبان در بردارد از جمیع معاصی حفظ کند ، و شکم و آنچه در آن جای می گیرد توجه دقیق به آن داشته باشد ، و یاد مرگ و پوسیده شدن در قبر باشد ، هر کس آخرت بخواهد زینت فریبای دنیا را رها کند ، چون کسی چنین شود از خداوند حیا کرده ، در حالیکه حق حیای از حق را رعایت کرده است .

۲ در طواف دوم حج تمتع از جمیع گناهان و معاصی دو دست خویشتن را آزاد کند ، که هر کس اسیر گناهان دست از قبیل گرفتن رشوه ، غصب مال ، بر سر مظلوم کوفتن ، و باطل نویسی است راهی به حریم قرب ندارد و این طواف او را بجائی نمی رساند .

امیر المؤمنین (علیه السلام) در قسمتی از خطبه ۱۶۷ نهج البلاغه می فرماید :

فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسانِهِ وَیَدِهِ .

پس مسلمان واقعی کسی است که تمام مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند .

و نظیر این روایت در جوامع حدیث هم چون « اصول شریف کافی » از پیامبر عزیز اسلام نقل شده است .

۳ در دور سوم طواف حج

تمتع خویشتن را از تجاوزات شکم آزاد کرده ، و برای ابد خود را گرسنه طعام معنوی کند ، و از دنیا و خوراک و پوشاک آن به اندازه لازم قناعت کند .

۴ در طواف چهارم به آزادی در شهوت و بخصوص غریزه جنسی خاتمه دهد ، و آن را به قید عفت مقید کند ، که شهوت دیو خطرناکی است که در صورت غلبه بر انسان ، عاقبتی جز سخط حق و عذاب آخرت برای انسان باقی نخواهد گذاشت .

۵ در طواف پنجم ، زنجیر گناه از دو پای خویش باز کند ، و از برداشتن قدم عصیان خود را آزاد نماید ، و تصمیم بگیرد با قدمهائی که در مطاف کعبه قرار داده ، به جائی که رضای دوست در آن نیست تا زنده است نرود .

فیض آن شوریده مست می فرماید :

دل و جانم اسیر غم تا کی

خسته محنت و الم تا کی

عمر را صرف هرزه کردن چند

مایه حسرت و ندم تا کی

دلم از فکرهای بیهوده

دایم الحزن و والنقم تا کی

نقش بی اصل آرزو و امل

بر دل و جان زدن رقم تا کی

محنت رنج نو به نو تا چند

غصه و درد دمبدم تا کی

کرده ها منتج پشیمانی

گفته ها مورث ندم تا کی

در ره دین و در طریق تا چند

اعمی و ابکم و اصم تا کی

جان علوی بقید تن تا چند

دشمنان شاد و محترم تا کی

آن حق تا به چند خوار و سبک

و آن باطل ولی نعم تا کی

غفلت از یاد آخرت تا چند

غم دنیا و بیش و کم تا کی

گفتن حرف های بیهوده

به نواهای زیر وبم تا کی

۶ در طواف

ششم باید ، قلب این حرم مقدس حضرت دوست را از کشش های غلط آزاد کرده ، و هر چند بیگانه در آن جا خوش کرده ، از آن بیرون ریخت ، و یکسره این خانه با عظمت را تبدیل به آئینه تجلی اسماء و صفات کرد . که اگر دل اسیر بت ها و شیاطین و جواذب غلط باشد ، طواف ، تحقق پیدا نکند ، مگر در آداب ظاهر طواف در رسائل عملیه فقهای عظام نخوانده ای کم و زیاد در طواف مبطل طواف است ، در طواف اگر دل همراه نباشد از طواف کم گذشته ای و اگر دل با بت ها و شیاطین در طواف آید از حد طواف خارج شده ای .

در طواف ششم دل از تمام کشش های غیر خدائی رها کن و به هنگام گشتن به دور خانه به حضرت دوست توجهی نما و با سوز دل بدینگونه زمزمه کن :

ای زجهان وصل تو غایت و مقصود دل

داعیه عشق تو عادت معهود دل

نقش خیال رخت مهر نگین ضمیر

جای ایاز غمت خانه محمود دل

باده مشتاِ تو صافی خون جگر

نغمه عشاِ تو زمزمه عود دل

حقه مرجان تو چشمه حیوان جان

رشته دندان تو لولوی منصود دل

صوفی عشق تو گشت گوشه نشین دلم

پیر خرد زان شدست خادم مردود دل

از تف دود دلم روضه شود چون سقر

گر نه بود روی تو جنت موعود دل

اختر من چون هلال روی کند در کمال

گر به نماید جمال طالع مسعود دل

کرد زبور غمش در دل تنگم نزول

هوش برد لاجرم نغمه داود دل

۷ در طواف هفتم حج تمتع از نقطه دوری و بعد با تمام قدرت و

قوت و در کمال خلوص و اخلاص بیرون آمده و در محور قرب و وصل قرار بگیر ، و در این مرحله آماده تماشای جمال با دو دیـده بصـیرت شو ، تا اثر تماشای او یکپارچه در مقام ابراهیم قرارگیری و با تمام هستی سـر به سـجده گذاشـته از دنیا و مافیها برای ابد چشم بپوشی .

کس این کند که دل از یار خویش بردار

مگر کسی که دل از سنگ سخت تر دارد

که گفت من خبری دارم از حقیقت عشق

دروغ گفت که از خویشتن خبر دارد

اگر نظر به دو عالم کند حرامش باد

که از صفای درون با یکی نظر دارد

هلاك ما به بیابان عشق خواهد بود

کجاست مرد که با ما سر سفر دارد

گر از مقابله تیر آید از عقب شمشیر

نه عاشق است که اندیشه خطر دارد

اگر بهشت مصور کنند عاشق ر

بغیر دوست نشاید که دیده بردارد

از آن متاع که در پای دوستان ریزند

مرا سری است ندانم که او چه سر دارد

دریغ پای که بر خاك می نهد معشوِ

چرا نه بر سر و بر چشم من گذر دارد

عوام عیب کنندم که عاشقی همه عمر

کدام عیب که سعدی خود این هنر دارد

آخرین طواف در ارتباط با طواف نساء است ، که بعد از آن عملی باقی نیست و بتدریج آماده برگشتن به وطن می شوی ، در اینجا که آخرین نقطه اوج و کمال است باید در هر دوری وارد مقامی از مقامات عالی هفت گانه سلوک شوی و آن منازل به ترتیبی که در معارف الهی آمده چنین است :

۱ در طواف اول وارد منزل توبه شو ، آنهم توبه از غیر دوست ، کیفیت

توبه و اقسام آن در باب هفتاد و نهم مصباح توضیح داده خواهد شد .

۲ در دور دوم قدم در منزل با عظمت ورع بگذار ، حقیقتی که به خواست حق توضیح و شرحش در باب سی و سوم « مصباح » عرضه خواهد شد .

۳ در طواف سوم به منزل پر قیمت زهد وارد شو ، آری به منزل زهد که توضیح واقعیت آن موکول به باب سی و یکم « مصباح الشریعه » است .

۴ در دور چهارم قدم به منزل با اهمیت فقر بگذار ، فقری که افتخار اولیاء و عاشقان بود و حضرت ختمی مرتبت آن را بالاترین سرمایه معنوی می دانست و به آن فخر داشت و می فرمود :

الْفَقْرُ فَخْری .

و منظور از این فقر ضد استعلاء و استغناء نفس در برابر حضرت حق است ، حقیقتی که با وجود تمام موجودات عجین است ، و هر کس به آن توجه داشته باشد لحظه ای از بندگی خالصانه نخواهد نشست .

فقر آن واقعیتی که مایه اصلی عشق انسان نیازمند به حضرت بی نیاز است ، آن حقیقتی که انسان را با تمام وجود ، در پیشگاه حضرت رب به گدائی و ذلت و طلب برای ابد نگاه می دارد ، و آدمی را وادار می کند با تمام هستی به دربار حضرتش با سوز دل و اشک و آه عرضه بدارد :

شدم از عشق تو شیدا کجائی

به جان می جویمت جانا کجائی

همی پویم به سویت گرد عالم

همی جویم ترا هر جا کجائی

چو تواز حسن در عالم نگنجی

ندانم تا تو چونی یا کجائی

چو آنجا که توئی کس

را گذر نیست

زکه پرسم که داند تا کجائی

تو پیدائی ولیکن جمله پنهان

وگرنه پنهان نه ای پیدا کجائی

زعشقت عالمی پر شور و غوغاست

چه دانم تا در این غوغا کجائی

فتاد اندر سرم سوادی عشقت

شدم سرگشته زین سودا کجائی

در این وادی خون خوار غم تو

بماندم بی کس و تنها کجائی

دل سرگشته حیران ما ر

نشانی در رهی بنما کجائی

چو شیدای تو شد مسکین عراقی

نگوئی کآخر ای شیدا کجائی

۵ در طواف پنجم قدم در وادی الهی صبر گذار ، آن حقیقتی که ضامن حفظ تو از تمام خطرات دنیا و آخرت است و توضیح آن در باب نود و یکم « مصباح » بیاید .

قسمت دوم

۶ و در طواف ششم به منزل با عظمت توکل درآی ، واقعیتی که در باب هفتاد و پنجم « مصباح » به رشته شرح درآید .

۷ و در دور هفتم قدم به وادی پر نور رضا بگذار ، که اینجا نقطه اوج تمام اعمال و حالات است ، و شرح آن در باب هشتاد و نهم « مصباح الشریعه » به خواست حضرت حق خواهد آمد .

وَهَرْوِلْ هَرْوَلَةً مِنْ هَواكَ وَتَبرِّياً مِنْ جَميعِ حَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ .

پس از طواف و نماز طواف برای سعی صفا و مروه می روی در آن جایگاه عظیم که نشان قدم انبیا ، و ائمه و اولیا و عاشقان و عارفان پیداست ، به ادب قدم بردار ، و با کمال وقار و طمأنینه حرکت کن ، اینجا جائی است که حضرت هاجر هفت بار خالصاً لوجه الله جهت طلب آب برای فرزندش راه پیمائی کرد ، تو نیز به نحو خلوص و اخلاص برای بدست آوردن

آب رحمت و عنایت و لطف و محبت حضرت حق جهت خود و دیگران قدم بردار ، آنچنان که در آخر دور هفتم از دست ساقی حقیقی به نوشیدن شراب طهور نائل آئی ، و با چشیدن آن مایه سعادت در عالم قلب لذت اتصال بحقایق را بچشی .

بقول عراقی :

عشق شوری در نهاد ما نهاد

جان ما در بوته سودا نهاد

گفتگوئی در زبان ما فکند

جستجوئی در درون ما نهاد

داستان دلبران آغاز کرد

آرزوئی در دل شیدا نهاد

رمزی از اسرار باده کشف کرد

راز مستان جمله بر صحرا نهاد

قصه خوبان بنوعی باز گفت

کآتشی در پیر و در برنا نهاد

از خمستان جرعه ای بر خاک گفت

جنبشی در آدم و حوا نهاد

عقل مجنون در کف لیلی سپرد

جان وامق در لب عذرا نهاد

حسن را بر دیده خود جلوه داد

منتی بر عاشق شیدا نهاد

در قسمتی از این جایگاه مقدس جای هروله است ، به وقت هروله که تمام بدن بخاطر سرعت گرفتن در قدم برداشتن به حرکت می آید ، قصد و عزمت این باشد که خانه تکانی محکمی از وجود خود بنمائی ، آنچنان که تمام برگ های هوای

نفس از درخت وجودت بریزد و این شجره را که به آلودگیها به خباثت کشیده ای ، تبدیل به شجره طیبه کنی .

از حـول و قوه خود بـا تمـام وجود خـارج شو ، که آنچه به عنوان حول و قوه تصور می کردی ، همـان تصور بود ، ترا و جمیع موجودات را حول و قوه ای جز حول و قوه حضـرت حق نیست ، در این مرحله با اتصال به حول و قوه حضرت محبوب از تمام خواهش های غلط نفسانی

و اغواهای شیاطین درونی و برونی خود را نجات بده .

فاخْرُجْ مِنْ غَفْلَتِکَ وَزَلاّتِکَ بِخُرُوجِکَ إلی مِنی وَلا تَتَمَنَّ ما لا یَحِلُّ لَکَ وَلا تَسْتَحِقُّهُ .

به وقت حرکت کردن به طوف منی ، قصد کن برای همیشه پرده غفلت را از برابر دیده عقل و قلب برداری ، و از تمام لغزشهایت بیرون آمده و روی به جانب طاعت حق کنی ، و آنچه بر تو حلال نیست و به حقیقت مستحق آن نمی باشی آرزو نکنی .

وَأْعْتَرِفْ بِالخَطایا بِعَرَفات وَجَدِّدْ عَهْدَکَ عِنْدَ اللهِ بِوَحْدانِیَّتِهِ .

در سرزمین عرفات ، که بسیار جای مبارك و مقدسی است ، و ناامید از رحمت حق در آن سرزمین بحقیقت بدبخت ترین انسان روی زمین است به گناهانت اقرار کن و از حضرت دوست طلب بخشش و عفو داشته باش و عهدت را با حضرت او تجدید کن .

و این واقعیت را با ذات قلب و جانت لمس کن که کارگزاری برای تو و همه آفرینش جز وجود مقدس حضرت احدیت نیست .

و از همه مهم تر در هنگام بعد از ظهر در حال طهارت و رو به قبله ، با اشک چشم و زاری دل و حالت خضوع و خشوع دعای عرفه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)را بخوان و به وقت خواندن بفهم که دعائی هم چون آن دعا در تمام دعاها نیست .

وَتَقَرَّبْ إلی اللهِ ذا ثِقَه بِمُزْدَلِفَهِ وَاصْعَدْ بِرُوحِکَ إلَی الْمَلَاِ الاَْعْلی بِصُعُودِکَ إلَی الجَبْلِ .

در مشعر الحرام ، قرب حضرت دوست را بجوی و بر عنایت و رحمت او تکیه کن ، که او هیچ سائلی را از درگاهش دست خالی برنمی گرداند ، و به

وقت بالا رفتن از کوه مشعر ، روح خود این مسافر عالی عالم معنی را تا ملأ اعلی با کمک حضرت حق بالا ببر .

ساعتی را در مشعر ، در آن تاریکی شب در کنار بیابان یا کوه با حضرت حق خلوت کن ، و عاشقانه با جناب او به مناجات برخیز ، و در کمال زاری و خشوع به پیشگاهش عرضه بدار :

دلی کز دلبری دیوانه باشد

به کیش عاشقان فرزانه باشد

دلی کو از غمی باشد پریشان

کلید عشق را دندانه باشد

غم آمد مایه شادی در این راه

خوشا آن دل که غم را خانه باشد

نخواهم من بهشت و کوثر و حور

بهشت من غم جانانه باشد

خیالش حور و اشکم نهر کوثر

شرابم عشق و دل پیمانه باشد

چو پروازی کنم یا جای گیرم

پر و بالم غم و غم لانه باشد

غم عشقی که پایانی ندارد

دل و جان منش کاشانه باشد

دلم جز درد و غم چیزی نخواهد

چرا خواهد مگر دیوانه باشد

مبادا غم دلی را جز دل من

که جای گنج در ویرانه باشد

اگر جای دگر مسند کنم غم

دلم چون آستین خانه باشد

بر من غیر غم افسون و زرِ است

بر من غیر عشق افسانه باشد

به هر جا غمی باشد بهل فیض

که جز جان منش کاشانه باشد

وَاذْبَحْ حَنْجَرَتَیِ الْهَوی وَالطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبیحَهِ .

در سرزمین منی به وقت ذبح کردم ، حنجر هوا و هوس و طمع را با کارد تیز ایمان ببر .

که اگر گرگ هوا ، و حیوان طمع را در آن سرزمین قربانی نکنی ، ضمانت حفظی برای سعادت دنیا و آخرتت نخواهد بود .

وَارْمِ الشَّهَواتِ وَالْخَساسَهَ وَالدِّنائَهَ وَالذَّمیمَهَ عِنْدَ رَمْیِ الْجَمَراتِ .

به حقیقت به وقت رمی جمرات ، ریشه های شهوات

غلط را از سرزمین هستی خویش بینداز ، و پستی و دنائت و صفات ذمیمه را از میدان حیات خود رمی کن .

وَاحْلِقْ الْعُیُوبَ الظّاهِرَهَ وَالْباطِنَهَ بِحَلْقِ رَأْسِکَ .

با تراشیدن سر آنهم با تیغ تیز که یک موی برجای نمی گذارد ، تمام عیوب باطن و ظاهرت را بتراش ، و از نفس جز آئینه ای صاف ، و تابلوئی پاک برای انعکاس حقایق ونقس واقعیات باقی مگذار .

وَادْخُلْ فی أمانِ اللهِ وَکَنَفِهِ وَسِتْرِهِ وَکَلائَتِهِ مِنْ مُتابَعَهِ مُرادِکَ بِدُخُولِکَ الْحَرَمَ .

چون از منی برگشتی ، با قدم گذاشتن در حرم دوست ، قدم در امان و حفظ و حراست و عنایت او بگذار ، و از متابعت هوا و هوس خود بگذر ، که با گذشتن از قید هوا ، امکان دخول در امان دوست برای تو وجود دارد .

وَزُرِ الْبَیْتَ مُتَحَقِّقاً لِتَعْظیمِ صاحِبِهِ وَمَعْرِفَهِ جَلالِهِ وَسُلْطانِهِ ، وَاسْتَلِمِ الْحَجَرَ رِضیً بِقِسْمَتِهِ وَخُضُوعاً لِعِزّتِه .

بیت حق را در حالی زیارت کن ، که عظمت و معرفت و جلال و بزرگواری و آقائی صاحب خانه را در خانه قلب راسخ و ثابت کرده باشی ، نه این که بدن در کنار بیت باشد و دل جای دیگر !

و در نهایت فروتنی و عجز و خضوع و رضا به داده حق در همه امور استلام حجر کن .

در حدیث است که حضرت عزت جمیع عهود و مواثیق و آجال و ارزاِ همه موجودات را در حجر به ودیعت گذاشته است ، و این فقره از روایت اشاره به همین حدیث دارد .

وَوَدِّعْ ما سِواهُ بِطَوافِ الْوَداعِ .

به هنگام طواف وداع ، جداً با ما ......əṢحضرت او وداع

کن .

و به این نکته واقف شود که سوای حضرت او در دنیا و آخرت برای تو رفیقی وجود ندارد ، به دیوار بیت تکیه کن ، سر خضوع و خشوع بر خانه محبوب بگذار ، پرده بیت را به دست گیر و اشک ریزان به محضر او عرضه بدار :

ای روی تو راحت دل من

چشم تو چراغ منزل من

آبیست محبت تو گوئی

کآمیخته اند با گل من

شادم به تو مرحبا و اهل

ای بخت سعید مقبل من

با تو همه کارها مهیاست

بی تو همه هیچ حاصل من

گوئی که نشسته ای شب و روز

هر جا که توئی مقابل من

گفتم که مگر نهان بماند

آنچ از غم تست بر دل من

هر جا که حکایتی و جمعی است

هنگامه تست و محفل من

بعد از تو هزار نوبت افسوس

بر درد و خیال باطل من

کس را به قصاص من نگیرید

کز من بهل است قاتل من

گر تیغ زند بدست سیمین

تا خون رود از مفاصل من

وَصَفِّ رُوحُکَ وَسِرَّکَ لِلِقاءِ اللهِ یَوْمَ تَلْقاهُ بِوُقُوفِکَ عَلَی الصَّفاءِ .

به وقت وقوف بر صفا ، روح و باطنت را برای لقاء حضرت دوست پاک و خالص کن .

وَکُنْ ذا مُرُوَّه بِفَناءِ أوْصافِکَ عِنْدَ الْمَرْوَهِ .

و چون بر مروه قرار گرفتی ، اوصاف و شخصیت خود را به مردانگی ، در مقابل صفات پروردگار خود فانی ببین .

و منیت و انانیت خویش را برای همیشه محو کن ، تا در میادن حیات تو حاکمی و متصرفی جز حضرت دوست نماند .

وَاسْتَقِمْ عَلی شُرُوطِ حَجِّکَ هذا وَوَفاءِ عَهْدِکَ الَّذی عاهَدْتَ بِهِ مَعَ رَبِّکَ وَأوْجَبْتَهُ إلی یَوْمِ القیامه .

بر تمامی شروط حجت و وفاء به عهدت مستقیم و پایدار و پا بر جا

باش ، و واقعیات بدست آمده از این سفر را تا روز قیامت از هجوم هر خطری حفظ کن .

وَاعْلَمْ بِأَنَّ اللهَ تَعالی لَمْ یَفْتَرِضِ الْحَجَّ وَلَمْ یَخُصَّهُ مِنْ جَمیعِ الطّاعاتِ إلاّ بالإضافَهِ إلی نَفْسِهِ بِقَوْلِهِ تَعالی :) وَللهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا .

آگاه باش که خداوند بزرگ وجوب حج را اضافه به نفس خود کرده و در میان سایر عمل ها این عمل شریف را به ذات شریف خود نسبت داده و فرموده : بر مردم است از برای خدا به شرط استطاعت و قدرت ، حج خانه کعبه کنند .

و غیر حج هیچ عملی را این کرامت و عزت نفرمود و نسبت به خود نداد ، و نگفت که : ار برای خدا نماز کنید یا روزه دارید .

ممکن است که وجه اختصاص ، اشتمال افعال حج باشد به احوال آخرت و اشعار آن باشد به کیفیت آن روز ، چنانکه از برای اهل بصیرت و خبرت ظاهر می شود ، چه غسل احرام شبیه است به غسل میت ، و پوشیدن احرام شبیه است به پوشیدن کفن ، و توجه حاجیان از زن و مرد و کوچک و بزرگ و حر و عبد ، لبیک گویان خود و رفتن به جانب محشر ، حاصل آن که چون حج منبه عظیمی است از برای استعداد موت ، و مذکر بلیغی است از برای احوال نشأه آخرت ، اختصاصی یافت از میان سایر افعال واجب به ذات احدیت و به این معنی اشاره فرمود حضرت صادِ (علیه السلام) :

وَلا سَنَّ نَبِیُّهُ (صلی الله علیه وآله) فی حَلال وَحَرام وَمناسِکَ

الاّـ للاسْتِعْدادِ وَالإشارَهِ إلَی الْمَوْتِ وَالْقَبْرِ وَالْبَعْثِ وَالْقیامَهِ وَفَصْلِ بَیانِ السابِقَهِ مِنَ الدُّخُولِ فِی الْجَنَّهِ أهْلِها وَدُخُولِ النّارِ أهْلِها بِمُشاهَدَهِ مَناسِکِ الْحَجِّ مِنْ أوَّلِها إلی آخِرِها لِاُلِی الْاَلْبابِ وَاُولِی النُّهی .

و پیامبر خدا قرار نداد هیچ طریقی از حلال و حرام و عبادات را مگر برای مستعد شدن مردم جهت موت ، و جدا کرد احوال پیش از دخول بهشت و جهنم را از برای اهل هر کدام به مشاهده کردن اعمال حج از اول تا آخرش برای صاحبان مغز و دارندگان هوش و فراست .

در پایان این فصل لازم است توجه شما عزیزان را یک بار دیگر به واقعیات حج به طور فهرستوار ، در ضمن سروده ای از عارف ربانی ، حکیم صمدانی ، عاشق بی قرار ، شب زنده دار بیدار دل حضرت الهی قمشه ای رحمه الله علیه جلب کنم باشد که بیش از پیش برای شما تذکر و عبرتی باشد

نیت خالص

ای دل اگر عزم دیار یار داری

قصد حجاز و کعبه دیدار داری

شوِ شهود حضرت دلدار داری

اول زدل نقش سوی الله پاک گردان

چون سوی صحرای حجاز عشق رفتی

اول به میقات وفا لبیک گفتی

چون بلبل افغان کردی و چون گل شکفتی

از شوِ روی گلرخی در طرف بستان

اسرار احرام حقیقی

باید نخست از جامه عصیان برآئی

با جامه طاعت به کوی دلبر آئی

بشکست اگر پایت در این ره با سر آئی

تا گام بتوانی زدن در کوی جانان

احرام بستی در رهش از جان گذشتی

وز دنیی دون در ره ایمان گذشتی

از هر چه جز یاد رخ جانان گذشتی

کآنجا شوی در باغ حسن دوست مهمان

لبیک گویان آمدی در کوی یاری

کردی در آن درگاه عزت و آه و زاری

گشتی و اشک شوِ چون ابر بهاری

تا خار زار دل شود باغ و گلستان

دادی در آنجا بی نوائی را نوائی

یا تشنه را آبی مریضی را دوائی

کردی رها مظلومی از رنج و بلائی

بودی به خلقان مهربان چون مهر تابان

با زیر دستان هم چو سلطان داد کردی

ویرانه دلها را زمهر آباد کردی

دلجوئی از همسایه ناشاد کردی

بنواختی محزون یتیمی را به احسان

احرام چو بستی به کوی عشق ایزد

لبیک گفتی دعوت آن یار سرمد

گشتی چو محو جلوه آن حسن بی حد

دیدی درون کعبه دل نور سبحان

ای حاجیان رفتید چون در کوی دلبر

دلبر پسند و قلب پاک و دیده تر

یاد آورید از عهد و وصل روز محشر

هنگام پاداش و جزای عدل و احسان

ای حاجیان بوسید چون خال جمالش

مدهوش گردید از تجلای جلالش

از طور عشق آئید در کوی وصالش

سر مست و مشتاقانه چون موسی بن عمران

چون جان شود محرم به تن احرام گیری

کز وعده دیدار جانان کام گیری

وز زمزم چاه زنخدان جام گیری

بوسی

حجر خال لب لعل نگاران

کار تن و جان را به ایزد واگذاری

زادی بجز مهرش در این ره برنداری

گامی مزن جز بر رضای ذات باری

جز طاعتش باش از همه کاری پشیمان

رنج ار به پیش آید شمر گنج نهانی

رنج ره عشق است فیض آسمانی

جور از رفیقان بینی و نامهربانی

افزای بر حلم و سخا و جود و احسان

تا می توانی بخشا نوائی بی نوا ر

بر خلق بگشا درگه صلح و صفا ر

از پای مظلومی بکش خار جفا ر

خار جفا برکن درخت عدل بنشان

ورود به مسجدالحرام

چون در حریم قدس عزت پا نهادی

کردی هم از روز لقای دوست یادی

دل زین سفر از مهر خوبان یافت زادی

تا ایزدت منزل دهد در بزم خاصان

محرم چو گشتی در حریم قدس داور

رفتی در آن درگاه عزت زار و مضطر

شد دامنت گلگون از اشک دیده تر

مقبول آن درگه شده زانعام سلطان

بر سفره احسان خود خواندی فقیری

کردی زپای افتاده ام را دستگیری

خوشنود و شادان ساختی قلب اسیری

تا ملک و عزت بخشدت سلطان خوبان

غسل احرام

چون غسل کردی تن به آب توبه شستی

با عاشقان در کوی یار احرام بستی

هر عهد بستی غیر عهد حق شکستی

تا در صف پاکان شوی زین عهد و پیمان

شستی تن از زمزم دل از آب محبت

در بزم مشتاقان زدی ناب محبت

از روزن دل تافت مهتاب محبت

روشن روان گشتی به نور عشق و ایمان

ورود به عرفات

در وادی عرفات و مشعر محفل راز

خواندی دعا وز پرده دل کردی آواز

گشتی بدان سلطان کل با ناله دمساز

چون بلبلان چیدی گلی با آه و افغان

دیدی قیامت را در آن اعراف و مشعر

دیدی در آن صحرا عیان غوغای محشر

دیدی خلایق را کفن ها کرده در بر

یاد از قیامت کن در آن دشت و بیابان

مشعر الحرام

شب چون به معشر رفتی و بیدار ماندی

ذکر و دعا با اشک و آه و ناله خواندی

از دیده بر خاك رهش گوهر فشاندی

بگرفتی از دست دعا زان یار دامان

شب تا سحر کردهی تماشای سماوات

دیدی خدای انجم آرای سماوات

گشت از عنایت باز درهای سماوات

آگه شدی زآه دل شب زنده داران

از روز سخت مرگ آنجا یاد کردی

غمگین فقیری را به احسان شاد کردی

جانی زرنج و درد و غم آزاد کردی

تا ایزدت شادان کند در باغ رضوان

آگاه گشتید از هیاهوی قیامت

شستید زآب دیده گرد حرص و غفلت

ترك هوای نفس کردید از ندامت

تا دل شود مرآت حسن پاک یزدان

ورود به مِنی

چون در منی رفتی زخودبینی حذر کن

بتراش سر یعنی غرور از سر بدر کن

احرام بشکن جامه تقوی ببر کن

نفس بهیمی ذبح کن هنگام قربان

بهر خدای کردی فقیری را زغم شاد

درمانده ای از دام رنج و محنت آزاد

بر جان مظلومی ترحم کردی و داد

تا شاد گردد جانت از الطاف رحمان

همسایه را کردی نوازش با عطائی

مظلومی از جور و ستم دادی رهائی

خواندی به مهمانی فقیری بی نوائی

تا خواندت ایزد به باغ خلد مهمان

طواف و نماز طواف

آنگه نمازی با نیاز و سوز و اخلاص

بگذار و شو در قلزم توحید غواص

تا چون خلیل الله شوی در محفق خاص

بعد از طواف هفت شوط حکم یزدان

سعی صفا و مروه مشتاقانه کردی

با هروله ذکر و دعا مستانه کردی

وجدی زشوِ روی صاحب خانه کردی

با دوست دست افشان به عالم پای کوبان

رکن مستجار

رفتی به رکن مستجار و دامن یار

بگرفتی آنجا با فغان و ناله زار

از دل برون کردی دو عالم را به یک بار

تا دل شود عرش خدای فرد سبحان

جان از صفا آئینه جانان نمودی

دل از وفا خلوتگه سبحان نمودی

بر نفس کافر عرضه ایمان نمودی

دل ساختی آئینه حق کعبه جان

دخول به کعبه

در کعبه بشکستی بت نفس و هوا ر

بگزیدی از جان طاعت و عشق خدا ر

بگرفتی آنجا عزم تسلیم و رضا ر

تا یار بنوازد تو را در باغ رضوان

آنجا زغیر حق دل و جان پاک کردی

اخلاص خاص عاشقان ادراک کردی

شرک و نفاِ و شید را در خاک کردی

درد ترا کرد آن طبیب عشق درمان

از کعبه تن ره به کوی دل گرفتی

در عرش رحمان از صفا منزل گرفتی

زنگ گناه از این دل غافل گرفتی

در گلشن رضوان شدی زین تیره زندان

از کعبه جسم آمدی در کعبه دل

چون عاشقان کردی به کوی دوست منزل

آئینه دل گشت با رویش مقابل

تا سازدت حسن ازل چون ماه کنعان

وداع بیت الله الحرام

وقت وداع خانه صاحب خانه دیدی

وزدیه ان طلعت جانانه دیدی

در بحر عشق آن گوهر یک دانه دیدی

عهدش دگر مشکن به مشکین موی جانان

مسجد خیف

در مسجد خیف وصال یار رفتی

از خوف حق با دیده خونبار رفتی

چون عاشقان آنجا پی دیدار رفتی

با حمد و تسبیح و دعا و ذکر سبحان

رمی جمره

رمی جمر کردی زدی بر دیو دون سنگ

هم بر سر نفس شریر پر فسون سنگ

انداختی بر فرِ دنیای زبون سنگ

تا جانت ایمن گردد از آفات دوران

ابلیس را راندی بدان سنگ ریاضت

کردی به راه دوست آهنگ ریاضت

دادی زمام نفس در چنگ ریاضت

کز نفس اهریمن رهی با لطف یزدان

گرد حرم کردی طواف عاشقانه

چون قدسیان بر عرش سلطان یگانه

با یاد حق کردی به فردوس آشیانه

بوسیدی آن سنگ نشان کوی جانان

غسلی به آب زمزم اخلاص کردی

ذکر و نمازی در مقام خاص کردی

روشن دل از توحید خاص الخاص کردی

هم چون خلیل الله عشق پاک ایمان

ورود به مدینه

بعد از وداع کعبه رفتی در مدینه

پر نور از آن سینای عشقت گشت سینه

شستی به آب توبه حرص و حقد و کینه

تا جام می نوش زدست حور و غلمان

رفتی چو در یثرب بر پیغمبر عشق

کردی شهود حسن یکتا دلبر عشق

آنجا زدی ناب طهور از کوثر عشق

کردی دل از اشراِ آن شه عرش رحمان

از زهره زهرا دلت گردید روشن

از حسن روی مجتبی جان گشت گلشن

بگرفتی از سجاد ذکر و حرز و جوشن

تا ایمن آئی از فریب نفس و شیطان

ائمه بقیع (علیهم السلام)

دیدی امام مجتبی سلطان جان ر

وآن سید سجاد فخر انس و جان ر

وآن باقر و صادِ امام راستان ر

وآن حمزه عم مصطفی ، شاه شهیدان

شهدای احد

آنجا شهیدان احد را یادکردی

از هجر خوبان ناله و فریاد کردی

جان را زقید آب و گل آزاد کردی

کز دام ارکان پرفشاند طایر جان

با آن دو دلبند پیمبر راز گفتی

راز دلی با آن دو طفل ناز گفتی

یعنی به ابراهیم و قاسم باز گفتی

از روزگارت امت و حال پریشان

با آن دو طفل مصطفی هم راز گشتی

گفتی غم دل را به آن بانوی امکان

با مادر شیر خدا دمساز گشتی

گفتی غم دل را به آن بانوی امکان

باز آمدی چون از حریم حضرت یار

عهد خود و صدِ و صفای دل نگهدار

تا دل شود آئینه آن ماه رخسار

چشم ملک گردد در آن آئینه حیران

بازآمدین ای حاجیان هرگه زکویش

باشید در بیت الله دل یاد رویش

سازید دل آئینه روی نکویش

تا شام تار هجر یار آید به پایان

رجوع به وطن

چون در وطن بازآمدی ای جان هوشیار

پیوسته نقش دیده دل کن رخ یار

عهد خدا را ای بنی آدم نگهدار

مشکن تو عهد دوست را از امر شیطان

چون از مسافرخانه دنیای فانی

خواهی سفر کردن به ملک جاودانی

بر شاخه طوبای جنت پرفشانی

ای مرغ لاهوتی به باغ علم و ایمان

خواهی شوی در هر دو عالم از غم آزاد

ساز آنچه بتوانی دل غمدیدگان شاد

بسیار کن از رفتگان این سفر یاد

تا یوسف جانت رهد زین تیره زندان

چندان که با خلق خدا کردی نکوئی

پاداش نیکو در دو عالم بازجوئی

بگزین چو پاکان جهان افرشته خوئی

تا چون ملک در باغ خلد آئی خرامان

گفتند رو نیکی کن و در دجله انداز

تا پاک ایزد در بیابانت دهد باز

آموز زاهل معرفت این گوهر راز

پند حکیمان بهتر از لعل بدخشان

دایم کنید ای غافلان یاد از قیامت

وز گیر و دار برزخ و روز ملامت

ریزید بر خط خطا اشک ندامت

شوئید زآب

دیدران اورا عصیان

حج مشتاقان

گفتار کوته حج مشتاقان همین است

آداب و حکم کعبه جانان همین است

سجاد و صادِ را حدیث ای جان همین است

عشق این مناسک گفت و شرع عرش بنیان

اسرار حج عاشقان نظم الهی است

سر ازل وحی ابد بر وی گواهی است

صیت شرف زین خانه از مه تا به ماهی است

بگرفته زآدم تا به خاتم عشق پیمان

مناجات با خدا

یا رب به سر السر ذات بی مثالت

روشن دلم گردان به اشراِ جمالت

عمریست دل دارد تمنای وصالت

با یک نظر درد فراقم ساز درمان

لبیک گویان آمدن تا محفل یار

طی کرده مشتاقانه راه منزل یار

با دست جان یارب نچیده نو گل یار

پای دلم پر خون شد از خار مغیلان

نالم به کویت حالی از درد جدائی

گریم که شاید پرده از رخ برگشائی

تو افکنی بر من نگاه دل ربائی

من بنگرم آن حسن کل با دیده جان

ما جز تو یارب یاور و یاری نداریم

با حضرتت حاجت به دیاری نداریم

جز رحمتت با کس سرو کاری نداریم

باز است بر بیچارگان درگاه سلطان

مائیم و درگاه تو ای سلطان هستی

نوشیم با یادت می ناب الستی

چون عندلیبان از نوای عشق و مستی

عالم کنیم آگه زحسن روی جانان

یا رب الهی را مقامی ده به کویت

شام سیاهم روز روشن کن به رویت

جان می دهم ای جان جان در آرزویت

چشم روانم بر جمالت ساز حیران

باب بیست و سوم

در بیان سلامتی

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

أُطْلُبِ السَّلامَهَ أیْنَما کُنْتَ وَفی أَیِّ حال کُنْتَ لدینِکَ وَقَلْبِکَ وَعَواقِبِ أُمُورِکَ فِی اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

فَلَیْسَتْ مَنْ طَلَبَها وَجَدَها فَکَیْفَ مَنْ تَعَرَّضَ لِلْبَلاءِ وَسَلَکَ مَسْلَکَ ضِدِّ السَّلامَهِ وَخالَفَ اُصُولَها بَلْ رَای السَّلامَهَ تَلَفاً وَالتَّلَفَ

سَلامَةً .

وَالسَّلامَةَ قَدْ عَزَّتْ فِى الْخَلْقِ فى كُلِّ عَصْرٍ خاصّةً فى هذا الزَّمانِ وَسَبيلِ وُجُودِها فى احْتِمالِ جَفاءِ الْخَلْقِ وَأذيَّتِهِمْ عِنْدَ الرَّزايا ، وَخِفَّهِ الْمَؤُنِ وَالْفِرارِ مِنْ أشْياء يَلْزَمُكَ رِعايَتُها وَالْقَناعَهِ بِالْأَقَلِّ وَالْمَيْسُورِ .

فَإنْ لَمْ تَكُنْ فَالْعُزْلَهُ وَإنْ لَمْ تَقْدِرْ فَالصَّمْتُ وَلَيْسَ كَالْعُزْلَهِ وَإنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَالْكَلامِ بِما يَنْفَعُكَ وَلَيْسَ كَالصُّمْتِ وَإنْ لَمْ تَجِدِ السَّبيلَ إلَيْهِ فَالْانْقِلابُ فِى الأسْفارِ مِنس بَلَد إلى بَلَد وَطَرْحُ النَّفْسِ فى يُوادِى التَّلَفِ بِسِرٍّ صاف وَقَلْب خاشِع وَبَدَن صابِر ،

قالَ اللهُ تَعالی :) إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِكَهُ ظَالِمِی أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِی الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللهِ وَاسِعَهً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا (.

وَانْتَهِزْ مَغْنَمَ عِبادِ اللهِ الصالِحينَ وَلا تُنافِسِ الاشْكالَ وَلا تُنازِعِ الأَضْدادَ وَمَنْ قالَ لَکَ فَقُلْ أَنْتَ وَلا تَدَّعِ شَيْئاً وَإِنْ أحاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَتَحَقَّقْتَ بِهِ مَعْرِفَتُکَ وَلا تَکْشِفْ سِرَّکَ إلاّ لِمَنْ هُوَ أشْرَفُ مِنْکَ فِی الدّينِ فَتَجِدُ الشَّرَفَ وَإذا فَعَلْتَ ذلِکَ أصَبْتَ السّلامَهَ وَبَقيتَ مَعَ اللهِ بِلا عِلاقَه .

در این کلمات نورانی ، و فرمایشات حکیمانه ، و سخنان الهی و آسمانی سخن از مسئله بسیار بسیار مهم سلامت است ، آنهم سلامت در جهت معنویت انسان ، معنویتی که ضامن خیر دنیا و آخرت مردم است .

سخن از مسئله با اهمیتی است ، که در طول تاریخ کمتر به آن توجه شده ، مسئله ای که اگر به آن توجه می شد ، سراسر حیات انسانی از طراوت و شادابی و فضیلت و حقیقت و درستی و پاکی و صفا و صمیمیت برخوردار بود .

مشکلات گوناگون ، مفاسد ، معایب ، کینه توزیها ، تعصبات بی جا ، تبعیضات نژادی ، ستمگریها ، نادرستی ها ، ناجوانمردی ها ، تجاوزات ، جنایات ، خیانت ها ، عصیانها ، گناهان و معاصی گوناگون ، شرک و نفاِ ، و آنچه از شیطان و هواست همه و همه محصول عدم توجه انسان به سلامت معنوی است .

اکثر مردم در طول تاریخ به بهداشت جسم و سلامت بدن ، با رعایت آب و هوا و خوراک و پوشاک اهمیت می دادند و اکنون هم اهمیت می دهند ، ولی

به سلامت روح و قلب و عقل و نفس در تمام تاریخ کمتر بها داده و امروز هم کمتر بها می دهند .

غفلت از سلامت روح و قلب که در حقیقت غفلت از حق و ایمان و روز قیامت است ، و محصول آن خزی دنیا و عذاب آخرت است ، از اعظم گناهان و از بدترین عیوب است .

شیخ بهائی ، آن انسان والا ، و عالم عارف ، و واعظ بیدار در باب غفلت از حق و در حقیقت بی توجهی به سلامت دین و روح و قلب در کتاب سوانح می فرماید :

غَفْلَهُ الْقَلْبِ عَنِ الْحَقِّ مِنْ أعْظَمِ الْعُیُوبِ وَأکْبَرِ الذُّنُوبِ وَلَوْ کانَتْ آنا مِنَ الْآناتِ أوْ لَمْحَهٌ مِنَ اللَّمَحاتِ حَتّی أنَّ أهْلَ الْقُلُوبِ عَدوٌّ الغافِلِ فی آنِ الغَفْلَهِ مِنْ جُمْلَهِ الکُفّارِ :

بی توجهی دل ، نسبت به حق « خدا ، انبیاء ، امامان ، حلال و حرام ، معارف و حقایق » از بزرگترین عیوب و گناهان است ، گر چه این غفلت آنی از آنات ، یا لمحه ای از لمحات باشد .

مسئله غفلت به اندازه ای قبیح است که اهل دل ، غافل را به وقت غفلت ، گر چه یک لحظه باشد از جمله کفار شمرده اند .

غفلت از امور معنوی ، و عدم توجه به سلامت باطن ، به اندازه ای خطرناک است ، که پس از مدتی انسان غافل آنچنان محجوب از حقایق می شود ، که سنگینی محجوب بودن را ، با آن که از تمام کوه های سر به فلک کشیده سنگین تر است حس نمی کند .

در معارف الهیه آمده :

مردی به

موسی گفت : تو می گوئی در اثر گناه قلب آدمی سیاه می شود ، پس چرا من هر اندازه گناه می کنم قلبم سیاه نمی شود ؟

موسی گفت سیاهی و تیره گی دل از این بالاتر چیست ، که سیاهی و تیرگی قلب خود را درک نمی کنی .

انبیـاء الهی و امامان بزرگوار ، و عاشـقان و عارفان ، تا لحظه خروج از دنیا از غفلت از سـلامت معنی و از لغزش در دین ، و از خطراتی که متوجه قلب است ، به حضرت عزت جل شأنه پناه می برند ، چرا که خسارتی اعظم از بخطر خوردن سلامت دین و عقل و جان نیست .

یارب از ما چه فلاح آید اگر تو نپذیری

بخداوندی و لطفت که نظر باز نگیری

درد پنهان به تو گویم که خداوند کریمی

یا نگویم که تو خود واقف اسرار ضمیری

گر برانی به گناهان قبیح از در خویشم

هم به درگاه تو آیم که لطیفی و خبیری

ور بنومیدی از این در برود بنده عاجز

دیگرش جای نباشد که تو بی شبه و نظیری

دست در دامن عفوت زنم و باک ندارم

که کریمی و عظیمی و قدیمی و قدیری

خالق خلق و نگارنده ایوان رفیعی

فالق صبح و برآرنده خورشید منیری

حاجت موری و اندیشه کمتر حیوانی

بر تو پوشیده نماند که سمیعی و بصیری

گر همه خلق بخصمی بدر آیند یکی ر

چه تفاوت کند آن را که تو مولا و نصیری

همه را ملک مجاز است و بزرگی و امیری

تو خداوند جهانی که نمردی و نمیری

سعدیا من ملک الملک غنیم تو فقیری

چاره درویشی و عجز است و گدائی و حقیری

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : أُطْلُبِ السَّلامَةَ أَيْنَما كُنْتَ وَفی

أَیِّ حال کُنْتَ لدینِکَ وَقَلْبِکَ وَعَواقِبِ أَمُورِکَ فِی اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

امام صادِ (علیه السلام) در قسمت اول روایت این فصل بسیار مهم می فرماید :

هر کجا هستی و در هر حالی هستی در پی حفظ سلامت دین و قلب و عاقبت امرت در راه خدا باش .

گر چه توضیح و تفسیر این جملات عالی ، در خور کتابهای مفصل است ، و با مختصر نویسی نمی توان از آن چشم پوشید ، ولی رعایت اختصار در شرح در اینجا لازم است ، زیرا مجلدات شرح « مصباح » از اندازه ای که در نظر گرفته شده فراتر خواهد رفت .

سلامت دین

قسمت اول

دین : یعنی رابطه فطری و عقلی و روحی انسان با صاحب خلقت و آفرینش ، و عشق ورزیدن به حضرت حق .

دین : یعنی عالیترین جذبه ای که بر اثر آن انسان با تمام شئونش به جانب حضرت الله کشیده می شود ، و در کنار این کشش جان ناقابل را نثار تجلی او می کند .

دین : یعنی مجموعه ای از عقاید و آراء و افکار پاک و آسمانی ، و اخلاق پسندیده ، و اعمال صالحه .

دین : یعنی حقیقتی که در پرتو آن خیر دنیا و آخرت انسان تأمین است ، و برای نجات از خزی دنیا و عذاب آخرت راهی جز پیمودن راه آن نیست .

دین : یعنی مجموعه مقرراتی که برای ایجاد سلامتی در تمام شئون حیات ، از جانب حضرت حق ، برای انسان مقرر شده ، و عمر پاک و وقت پر ارزش و جان الهی ، صد و بیست و چهار هزار پیامبر و دوازده امام

، و اولیا و عاشقان و صالحان و عارفان ، و پاکان و نیکان ، و عالمان و عاملان صرف تبلیغ آن گردیده است .

دین : یعنی راهی که ، برای برپائی آن ، صابران به انواع رنج ها مبتلا شدند ، و مجاهدان فی سبیل الله جان شیرین خود را در راه آن نثار کردند ، و پاکان امم برای برقراری آن چه رنج ها که نکشیدند ؟

دین : یعنی نوری که در پرتو آن گذشته و آینده جهان به آن معنائی که هست دیده می شود ، و روان انسان در سایه آن به امنیت می رسد ، و نفس آدمی در پرتو آن تزکیه می شود ، و عقل انسان از برکت آن رشد می یابد ، و جان در کنار آن ملکوتی می گردد .

دین : اوامر و فرامین و دستورات الهی است ، و حقیقتی است که ارزش خود را از شارعش یعنی حضرت الهی است ، و حقیقتی است که ارزش خود را از شارعش یعنی حضرت الله کسب می کند ، و این ارزش ، ارزشی است که اگر از طرف دشمنان تهدید به خطر شود بر همه متدینین به آن اعم از پیامبر و امام و فقیه و امت ، واجب است برای دفع خطر از آن قیام کنند گر چه ، بر سر این معرکه تمام آنان به خون سرخ خود در افتند .

ارزش دین ، ارزش خداست ، و روگردان از دین در حقیقت روگردان از خداست ، و روگردان از خدا ، دچار پستی و زبونی و ذلت دنیا و عذاب آخرت است .

امیرالمؤمنین

(علیه السلام) در باب حفظ دین ، تا مرحله سرباختن ، و به خون گرم خود آغشته شدن به یارانش در وصیتی می فرمایند :

إعْلَمُوا أنَّ الْقُرانَ هُدَی اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَنُورُ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ عَلی ما کانَ مِنْ جُهْدٍ وَفاقَه فَإذا حَضَرَتْ بَلِيَّهٌ فَاجْعَلُوا أَمْوالَكُمْ دُونَ أنْفُسِكُمْ وَإذا نَزَلَتْ نازِلَهٌ فَاجْعَلُوا أنْفُسَكُمْ دُونَ دينكُمْ .

فاعْلَمُوا أنَّ الْهالِكَ مَنْ هَلَكَ دينُهُ وَالْحَريبَ مَنْ حُرِبَ دينُهُ ألا وَإنَّهُ لا فَقْرَ بَعْدَ الْجَنَّهِ ألا وَإنَّهُ لا غِنی بَعْدَ النّارِ لا يُفَكُّ أسيرُها وَلا يَبْرَأُ ضَريرُها .

آگاه باشید ! قرآن بیانگر باطل و حق و چراغ شب و روز شماست ، و در شب تاریک شدت و رنج و فقر و فاقه نور راه شماست .

چون بلائی متوجه هدایت و دین شما شود ، تا ممکن است با مال خود دفع خطر کنید ، و جان خویش را حفظ نمائید ، و اگر بلا و خطر با مال قابل دفع نبود ، از جان مایه بگذارید تا دین شما برای شما بماند ، که چیزی با دین قابل معامله نیست .

بدانید که هلاک شونده کسی است که دینش نابود شده ، و مال از دست رفته ، شخصی است که دینش از دست رفته .

آنکس که از برکت دین اهل بهشت می شود ، پس از بهشت روی فقر و بدبختی نخواهد دید .

و هر کس بخاطر نداشتن دین دچار عذاب جهنم شود ، پس از جهنم روی غ نی و خوشبختی نمی بیند ، که گرفتار جهنم آزادی ندارد ، و دردمند عذاب علاجی برایش نیست .

از آنجائی که دین خدا ، که حقایق آن منعکس در قرآن و

روایات صحیحه است ، مکتبی به تمام معنی سالم و خالی از هر عیب و نقص است ، و در وجود هر کس تجلی کند او را به وادی سلم و سلامت خواهد برد ، سلامت در عقاید ، سلامت در اخلاق ، سلامت در اعمال ، سلامت به وقت مرگ ، سلامت در برزخ ، سلامت در قیامت ، سلامت در بهشت ، از اینجهت به نام اسلام نامیده شده و نتیجه آن به عنوان سلم اعلام شده است ، و خداوند عزیز چون راه به دست آوردن سلامت در همه شئون را در اسلام قرار داده ، و مکاتب دیگر از تحقق حقیقت سلامت در انسان عاجزند ، اسلام را به عنوان دین برای انسان پسندیده و در دنیا و آخرت هم جز اسلام سرمایه ای از انسان قبول نخواهد کرد .

در این زمینه به گوشه ای از آیات قرآن مجید توجه کنید :

إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللهِ الْإِسْلَامُ .

همانا دین نزد خدا اسلام است .

وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِينَ .

هر کس دینی غیر اسلام اختیار کند ، هرگز از وی پذیرفته نیست ، و چنین کسی در آخرت از زیانکاران است .

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً .

امروز دین شما را به کمال رساندم ، و نعمتم را بر شما تمام کردم و بهترین آئین را که اسلام است برای شما رضایت دادم .

فَمَن يُرِدِ اللهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ .

خداوند هدایت هر کس را خواهد ، سینه اش را به نور اسلام روشن و گشاده گرداند .

أَفَمَن شَرَحَ

اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُور مِن رَبِّهِ .

آیا آنکس که خدای برای قبول اسلام به او شرح صدر داده ، پس وجودش منور به نور الهی است .

فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ .

اگر آراسته به اسلام شوند ، هدایت یافته اند ، و اگر روی از اسلام بگردانند بر تو چیزی جز ابلاغ دین و اتمام حجت نیست و خداوند بر حال بندگان آگاه است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ .

ای اهل ایمان همه با هم در وادی سلم که اسلام و تسلیم به حضرت حق است وارد شوید ، و از اغوای شیطان و وساوس و برنامه های او پیروی نکنید که او بدون شک نسبت به شما دشمنی آشکار است .

در اینجا بسیار لازم و واجب است که خوانندگان عزیز این کتاب را به یک نکته بسیار مهم توجه دهم ، که غفلت از این نکته باعث دوری از مقام قرب و از دست دادن حال معنوی ، و ذلت دنیا و گرفتاری در آخرت است ، و آن این است که مطابق بسیاری از آیات قرآن ، آنهم آیات صریح ، و روایات صد در صد صحیح و اصیل ، اسلام واقعی عبارت از قرآن و امامت امامان معصوم است ، که عدد آنان دوازده نفر ، اول آنان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و آخر آنان حضرت صاحب الزمان ، ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است ، و پیامبر بزرگ اسلام به نقل بسیاری از کتب اهل سنت و شیعه در

زمـان خـودش به نـام آن بزرگواران تصـریح فرموده و امت را به امر واجب امر فرموده که پس از خودش مفـاهیم بلنـد قرآن و احکام اسلام را در تمام جهات زندگی از آن بزرگواران اخذ کنند .

فقاهت در شیعه در طول تاریخی که بر اسلام گذشته ، نگهبان چنین حقیقی بوده ، و در این راه این طایفه از بذل مال و جان تا کنون دریغ نکرده و تا ظهور امام دوازدهم نیز دریغ نخواهـد کرد ، زیرا راه حق تنها همین راه است ، و اسـلام واقعی تنها همین اسلامی است که از قرآن و اهل بیت یعنی دوازده امام به انسان رسیده است .

در موضوع تصـریحی پیـامبر به اسـامی دوازده امـام روایات بسـیار مهمی بخصوص در کتب اهل سـنت ذکر شـده ، که از باب تبرک به یک روایت آن اشاره می شود :

ابوالمؤیـد موفق بن احمـد اخطب الخطباء خوارزمی در تاب مناقب به سـند خود نقل می نمایـد از ابو سـلیمان راعی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که گفت :

شنیدم از آن حضرت که می فرمود :

در شب معراج خـدای متعـال به من وحی فرمود که : یا محمـد ! نظر کردم به سوی اهل زمین و ترا از میان ایشان برگزیـدم ، و نامی از نامهای خود برای تو جدا کردم .

در جائی یاد نشوم ، مگر این که تو با من یاد شوی ، من محمودم و تو محمد ، بعد از تو علی را از میان اهل زمین برگزیدم ، و نامی از نامهای خود برای او جدا کردم منم اعلی و اوست علی ، یا محمد !

تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را آفریدم از نور خود ، و ولایت شما را بر آسمانها و زمین ها عرض کردم ، پس هر کس قبول کرد از مؤمنان است و هر کس انکار کرد از کافران است ، یا محمد می خواهی ایشان را ببینی ؟ عرض کردم بلی خطاب فرمود :

أُنْظُرْ إلی یَمینِ الْعَرْشِ ، فَنَظَرْتُ فَإذاً : عَلیٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَعَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّد وَمُوسَی بْنِ جَعْفَر وَعَلیُّ بْن مُوسی وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ وَعَلِیُّ بْنُ مُحَمَّد وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ وَمُحَمَّدٌ الْمَهْدیُّ ابْنُ الْحَسَنِ کَأَنَّهُ کَوْکَبٌ دُرّیٌّ .

به طرف راست عرش بنگر ، چون نظر کردم ناگهان علی و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد مهدی بن الحسن را هم چون ستاره درخشان دیدم .

آنگاه خطاب الهی رسید :

یا مُحَمَّدُ هؤُلاءِ حُجَجی عَلی عِبادی وَهُمْ أوْصِیاءُکَ .

ای محمد اینان حجج من بربندگان و جانشینان بعد از تو هستند .

قسمت دوم

نه تنها در مواقع حساس رسول اکرم به اسامی دوازده امام وجوب متابعت از آنان اشاره فرموده ، بلکه به نقل بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت مانند ابو اسحاِ حموینی در کتاب « فرائد السمطین » و عیسی بن یوسف همدانی از ابی الحسن و از سلیم بن قیس از علی (علیه السلام) و محمد بن مؤمن شیرازی در رساله اعتقادات و خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی

حنفی در باب سی و هشتم « ینابیع الموده » ، پیامبر عزیز اسلام همه جا و همه وقت ، جمله و اولوا الامر منکم قرآن را به دوازده امـام معصوم که اول آنـان علی و آخرشان مهـدی (علیه السـلام) است تفسـیر فرموده ، و در این زمینه جای هیـچ گونه شک و ریبی برای اهل انصاف و وجـدان باقی نگذاشـته است و اتفاقاً شـیخ سـلیمان بلخی که مورد قبول تمام علمای اهل سـنت اسـت روایات باب سی و هشتم خود را با ذکر اسامی دوازده امام مخصوص توضیح و تفسیر آیه اولوا الامر قرار داده است .

روایات بسـیار مفصـلی در کتب شـیعه و سـنی گاهی در حد تواتر ، و گاهی در حد استفاضه ، و گاهی در حد تواتر معنوی ، و گـاهی به صورت خبر واحـدی که قرآن مؤیـد آن است وارد شـده که این بزرگواران از مصـادیق اتم و اکمـل عنـاوین الهی و معنوی آیات قرآن مجیدنـد ، و نظر حضـرت حق از ذکر آن عناوین ملکوتی و مثبت در درجه اول آن بزرگواران هسـتند ، که اگر آنان نباشـند ، بطور یقین برای بسـیاری از آیات مصـداِ نخواهـد مانـد و بی مصداِ بودن قرآن از حریم قرآن به دور و ممتنع است .

عناوینی که در آیات قرآن در شأن آنان یا درباره ولایت و محبت آمده به طور مختصر به قرار زیر است :

۱ ابرار

۲ متقون

۳ سابقون

۴ مقربون

۵ سبیل

۶ صراط

۷ صدق

۸ صادقون

۹ صدیقین

۱۰ شهدا

۱۱ صالحون

۱۲ حسنه

۱۳ حسنی

۱۴ نعمه الله

۱۵ فضل الله

۱۶ رحمه الله

۱۷

نعیم

۱۸ نجوم

۱۹ علامات

۲۰ حبل الله

۲۱ عروه الوثقی

۲۲ حکمت

۲۳ صافون

۲۴ مسبحون

۲۵ مقام معلوم

۲۶ حمله عرش

۲۷ سفره الکرام البرره

۲۸ رضوان

۲۹ درجات

۳۰ الناس

۳۱ بحر

۳۲ لؤلؤ

۳۳ مرجان

۳۴ ماء معین

۳۵ بئر معطله

۳۶ قصد مشید

۳۷ سحاب

۳۸ مطر

۳۹ ظل

۴۰ فواکه

۴۱ نحل

۴۲ سبع المثانی

۴۳ أولو النهی

۴۴ عباد الرحمان

۴۵ شجره طیبه

۴۶ هدایت

۴۷ هدا

۴۸ هادون

۴۹ خیر امت

۵۰ سلم

۵۱ کلمات الله

۵۲ عدل

۵۳ معروف

۵۴ احسان

۵۵ قسط

۵۶ میزان

۵۷ جنب الله

۵۸ وجه الله

۵۹ ید الله

۶۰ حرب الله

۶۱ حق

۶۲ صبر

۶۳ رباط

۶۴ ایام

۶۵ شهور

۶۶ اعراف

۶۷ صلاه

۶۸ زکات

۶۹ حج

۷۰ صیام

تمام این هفتاد کلمه مبارک در روایاتی که از کثرت و زیادی در جامع احادیث اهل سنت و شیعه هم چون دریا موج می زند تأویل به این بزرگواران شده و به آنان توضیح و تفسیر و تشریح نموده اند ، آری حقیقت اسلام و واقعیت دین ، قرآن و پیامبر و دوازده امام معصومند ، و دیندار کسی است که در حد خودش دارای معرفت به قرآن و پیامبر و ائمه باشد ، و بر اساس معرفتش بطور جدی و عاشقانه عمل کند .

البته چنین دینی که مورد پسند و رضای خداست و ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان است ، ارزشش برای احدی معلوم نیست ، و باید گفت تنها آگاه به ارزش این چنین دین خدای عالم است و بس ، و در جنب این دین سزاوار

بود ، که حضرت صادِ (علیه السلام) به مؤمنان و پیروانش سفارش اکید کند که هر جا هستید و در هر حالی که هستید سلامت دین خود را که ارزان نیست و ارزان به دست نیامده حفظ کنید .

اُطْلُبِ السّلامَةَ أیْنَما کُنْتَ وَفی أیّ حال کُنْتَ لِدینِکَ .

مسئله حفظ سلامت دین و پابرجا ماندن این سلامت آنقدر مهم است ، که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید به وقت خطبه خواندن رسول اسلام در جهت معرفی عظمت ماه مبارک رمضان از جای برخاستم و عرضه داشتم :

یا رَسُولَ اللهِ ما أفْضَلُ الاْعْمالِ فی هذا الشَّهْرِ ؟ فَقالَ : یا أبا الْحَسَنْ أفْضَلُ الأعْمالِ فی هذا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحارِمِ اللهِ ثُمَّ بَکی فَقُلْتُ یا رَسُولَ اللهِ ما یُبْکیکَ ؟

ای رسول خدا ! بهترین عمل در این ایام چیست ؟ فرمود : ای اباالحسن بهترین عمل در این ماه ورع از محرمات الهی است ، سپس پیامبر اسلام گریه کرد گفتم یارسول الله علت گریه شما چیست ؟

فرمود : برای این است که در این ماه ترا در حال نماز در پیشگاه پروردگارت می بینم در حالی که شقی ترین اولین و آخرین ، رفیق پی کننده ناقه ثمود پشت سرت ایستاده و شمشیری بر فرقت می زند ، که محاسن تو به خون آن رنگین می شود .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید : عرضه داشتم :

یا رَسُولَ اللهِ وَذلِکَ فی سَلامَه مِنْ دینی ؟ فَقالَ فی سَلامَةً مِنْ دینِکَ .

ای رسول خدا کشته شدنم در حال سالم بودن دینم انجام می گیرد ؟ فرمود : آری در عین سلامت دینت از دنیا می روی .

اساس و اصول دین

دین

بر پـایه هـای بسـیار محکم و غیر قابـل تغییری قرار گرفته که آن پـایه هـای تجلی حکمت ، و علم و عـدل و احسان و محبت و لطف خداست .

تحقق آن اساس و اصول ضامن سلامت انسان در همه شئون حیات در دنیا و آخرت است .

انسان چون توفیق آراسـته شدن به مکتب الهی و دین خدا را پیدا کرد ، و در حقیقت به منطقه سلامتی همه جانبه وارد شد ، بر او واجب شرعی و عقلی و طبیعی است که این سلامت را ، که مافوِ تمام نعمت های خداست حفظ کند .

دین برای سلامت قلب در جهت عقاید و برای سلامت نفس در جهت اخلاق ، و برای سلامت اعضاء و جوارح در جهت عمل عـالی ترین دسـتورات و محکمترین قواعـد را دارد ، و بعـد از بـدست آمـدن آن حقـایق ، ارزش دارد ، که انسـان با تمام قوا ، گرچه به قیمت از دست دادن جانش تمام شود به حفظ آن حقایق اقدام کند .

ایمان و قلب

سلامت قلب انسان ، تنها در سایه ایمان به الله و انبیا و ائمه و قیامت و ملائکه و صفات حق میسر است و بس .

کدام قلب در دوره حیات از قلب انبیا و اولیا و صلحا و مؤمنان واقعی سالم تر بود ؟

اخلاق و اعمال انبیا و شایستگان از عباد حق ، نمایشگر سلامت عالی قلب آنان بود .

تحصیل ایمان به حق و شئون حق کار مشکلی نیست . با کمترین دلیل می توان به عظیم ترین مسئله یعنی وجود حق رسید .

باور کردن خدا ، و توجه به حضرت او ، و رسیدن

به درجه یقین ، راهی نیست که کسی نتواند آن را طی کند ، یا قدرت تحقق نسبت به آن را نداشته باشد .

سید اجل رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن طاووس که از اعاظم علما و عرفای شیعه است مسئله آسان رسیدن به مسئله باور کردن حق و شئونش را در ضمن وصیت نامه ای به فرزند عزیزش گوشزد می کند :

فرزندم بسیاری از دانشمندان و علما را دیدم ، که راه رسیدن به حقایق عالی را که حضرت حق برای عباد و بندگانش آسان کرده ، سخت گرفتند .

شناخت و باور کردن حضرت رب العزه و روی آوردن به او را که بسیار آسان است ، همراه با پیچیده ترین دلائل و براهین و استدلالات فلسفی و عقلی و علمی کردند ، که برای توده مردم فهمش بسیار مشکل و گاهی یاد گرفتنش محال می نمود .

کتب گذشته آسمانی و قرآن شریف از دلائل بسیار آسان و فطری برای نشان دادن صاحب خلقت و آفرینش پر است ، دلائل و براهینی که فهم و قبولش برای همه کس آسان و سهل است ، و نشانگر وجود مقدس بوجود آورنده موجودات و گرداننده گردنده شوندگان است .

علوم پیغمبر اسلام و همه انبیاء گذشته ، در آسان نشان دادن این راه ، و اینکه انسان مشرف به شرف تکلیف است همان مسیر کتاب خداست .

دانشمندان ما تا اواخر زمان حضرت عسکری و اوائل غیبت امام عصر (علیه السلام)برای نشان دادن واقعیات همان راه را طی کردند ، که قرآن نشان داده است .

اکنون بر اساس آیات کتب آسمانی و علوم پیامبر و ائمه طاهرین

و سیره اولیاء الهی و دانشمندان بزرگ به تو می گویم :

چون در وجود خود دقت کنی بدون تردید به این حقیقت متوجه می شوی ، که جسم و روح و حیات و عقل و آنچه که از آمال و احوال خارج از اختیار تست به دست خودت و پدرت و مادرت و پدران و مادران گذشته ات بوجود نیامده ، زیرا به حقیقت و یقین برایت روشن است که تو و آنان از تحقق این حقایق بطور مسلم عاجز هستید ، و چون آفتاب روز برای تو آشکار است که اگر تو و آنان قدرت بر انجام این امور را داشتید ، قطعاً بین شما و آرزوها و خواسته هایتان مانعی پدید نمی آمد ، و به کام مرگ ، کشیده نمی شدید ، زیرا وقتی اختیار بوجود آمدن و آمال و آرزو دست خود انسان باشد مسئله مانع بین انسان و خواسته هایش و تبدیل حیات به مرگ اصلا معنا ندارد .

آری دیگری این موجودات گوناگون و شگفت انگیز را آفریده ، و هم اوست که کارگردان همه آنان است ، و تو سخت نیازمند به شناخت او و صفات حضرت او هستی .

خردهای بی پرده ، اندیشه های صحیح ، همه و همه بدون چون و چرا به صانع و فاطر و خالق معترفند و این حقیقت را که اصل همه حقایق است تصدیق دارند .

چیزی که هست در ذات و ماهیت و صفاتش به خاطر اختلاف در مسیر اختلاف دارند ، و این اختلاف هم با رجوع به سفیران حقیقی او یعنی انبیا و ائمه بدون تردید قابل علاج است ،

در هر صورت اصل مسئله را عقلاـ و اندیشمندان و متفکران با توجه به وضع خود و پدران و مادران خود و سایر موجودات انکار ندارند .

پسرم ، من وقتی به ساختمان محکم وجود خودم دقت می کنم ، ساختمانی که عقل عقلا را حیران کرده ، می بینم از جواهر و اعراض ، عقل ملکوتی ، و نفس و روح ساخته شده ام .

آیا این جواهر و اعراض ، و عقل و نفس و روح ، خودشان در خلقت و ترکیب و شئون حیاتی من دخالت داشتند ؟

فکر می کنم ، دقت می نمایم ، پی جوئی می نمایم ، انصاف می دهم ، می بینم خود آنان به زبان حال به من می گویند : ما عین عجز و فقریم و اگر در خلقت و آفرینش تو دخالت داشتیم ، این همه برنامه های جدید و تغییرات و دگرگونی ها در تو معنا نداشت .

اینان همه فریاد می زنند : ما را در این همه تدبیرهای گوناگون در آفرینش تو دستی نیست

عقل و روح و نفس به زبان حال می گویند : تو می دانی که بر ما نسیان و مرگ و ذلت و سستی عارض می شود ، و این همه معلول این است که ما در حکومت دیگری بسر می بریم ، حکومتی که ما را از نقص به کمال و از کمال به نقص می کشاند ، و به هر صورتی که اراده کند در ما ایجاد دیگرگونی می کند .

فرزندم چون این حقیقت را یافتی که جواهر و اعراض و عقول و نفوس و ارواح در همه موجودات در

عجز و فقر مساوی اند ، به حق و حقیقت روشن می شود ، که برای جمیع آفریده ها آفریننده ای هست ، که از هر گونه عجز و فقری که در موجودات هست پاک و منزه است و هیچ گونه تغییر و تبدیل و تحول و دیگرگونی که از عوارض ما ضعیفان و فقیران است در وجود مقدس او راه ندارد ، اگر راه داشت ، او هم مانند ما محتاج و فقیر بود ، و محتاج و فقیر نمی تواند کارگردان این خانه با عظمت هستی و آفریده های گوناگونش باشد .

در زمینه شناخت خدا و یقین پیداکردن به حضرت او ، و رسیدن به حریم معرفت حضرتش از شما دعوت می کنم به آیات : ۱۶۴ سوره بقره ، ۹۵ تا ۹۹ سوره انعام ، ۵ و ۶ سروه یونس ، ۳ تا ۴ سوره رعد ، ۶۶ تا ۶۹ سوره نحل ، ۲۰ تا ۲۵ سوره روم ۳ تا ۵ سوره مبارکه جاثیه مراجعه کنید .

چون از طریق قرآن و دانش رسول الله و علوم ائمه ، که آسان ترین راه ، و سهل ترین طریق ، و بهترین و محکمترین مسیر است به حضرت رسالت ، امامت ، ملائکه ، هدایت ، قیامت مطرح است رجوع کنید ، تا با پیوند خوردن به آیات توحید ، و آیات دیگر قلب شما از تمام بیماریهای مهلک شک و تردید ، وسوسه و اغراض ، قساوت و ظلمت ، دنائت و پستی ، و هز همه بدتر جهل و غفلت شفا یافته ، و به مأمن و امن و به منطقه سلامت

برسد ، در این صورت است ، که کارگردان وجود شما از طرفی گیرنده فیوضات ربانیه می شود و از طرف دیگر پخش کننده آن فیوضات به تمام اعضا و جوارح و به مردم دیگر .

در اینجاست که باید با تمام هستی بر خاک تواضع سر بگذاری ، و از پیشگاه مقدس او برای یافتن سلامت قلب توفیق شکر بخواهی ، زیرا به نعمتی دست یافته ای که در تمام آفرینش ما فوِ آن نعمت وجود ندارد .

بر تست که هر لحظه برای حفظ این سلامت ، که منشأ سلامت در نفس و روح و اخلاق و عمل است بکوشی ، و گاهی یا همیشه به وقت سحر برخیزی ، و در آن خلوت عاشقانه روی بر خاک گذاری و با تمام وجود در حال زاری و اشک ریزی به محضر مقدس آنجناب عرضه بداری :

ای باد برو اگر توانی

برخیز سبک مکن گرانی

بگذر سحری به کوی جانان

دریاب حیات جاودانی

باری تو نه ای چو من مقید

از وی به چه عذر باز مانی

خاک در او ببوس و از ماش

خدمت برسان چنان که دانی

دارم به تو من توقع اینک

چون خدمت من بدو رسانی

گر هیچ مجال نطق یابی

گوئی به زبان بی زبانی

ما تشنه و آب زندگانی

در جوی تو رایگان تو دانی

با ما نظر عنایت ای دوست

گر بهتر از این کنی توانی

آن دل که به بوی تو همی زیست

اینک به تو داد زندگانی

زنده شوم ار زباغ وصلت

بوئی به مشام من رسانی

بی تو نفسی نیم خوش و شاد

بی من تو خوشی و شادمانی

چون نیست مرا لب تو روزی

چه سود زعمر و زندگانی

بنمای رخت که جان فشانم

ای آن که مرا چو جان

فشانی

خوشتر بود از حیات صد بار

در پیش رخ تو جان فشانی

مگذار دلم به دست تیمار

آخر نه تو در میان آنی

تقصیر نمی کند غم تو

غم می خوردم به رایگانی

با این همه هم و غم تو ما ر

خوشتر ز هزار شادمانی

از یاد لب تو عاشقان ر

هر لحظه هزار کامرانی

جانها فدا که از لطافت

آسایش صد هزار جانی

هر وصف که در ضمیرم آید

چون در نگرم ورای آنی

عاجز شدم از بیان وصفت

زیرا که تو برتر از بیانی

حال من ناتوان تو دانی

گر بهتر از این کنی توانی

آن دل که ببوت زنده می بود

اینک به تو داده زندگانی

بی روی تو نیستم خوش و شاد

بی تو چه خوشی و شادمانی

اخلاق و نفس

قسمت اول

نفس در وجود انسان عامل حیات و مرگ ظاهر و علت حیات و مرگ باطن است .

نفس تابلوئی است که در وقت ولادت هیچ نقشی جز استعدادهای محض بر آن نیست ، اگر از ابتدا به این حقیقت توجه شود ، که این تابلو در برابر نقاش عادل و عالم و حکیم یعنی کرامت و فضیلت و شرف و حقیقت و سخا و درستی و مروت و مردانگی و تواضع و . . . بر آن نقش خواهد زد ، در این صورت انسان با آن محسنات اخلاقی ، دارای سلامت نفس خواهد بود ، و به قول حضرت صادِ (علیه السلام) بطور جدی برای حفظ آن سلامت ، که به توفیق حق در ناحیه نفس بدست آمده باید بکوشد .

اما اگر به نفس توجهی نشود ، در برابر قلم شیاطین قرار خواهد گرفت ، آنگاه هر نقش ضد حقی که آنان بخواهند بر این تابلو نقاشی خواهند کرد ، و از انسان

در جهت اخلاق رذیله و ذمائم و رذائل هیولائی خواهند ساخت ، که نمونه اش در هیچ صحرا و دریا و بیابان و جنگلی یافت نخواهد شد .

نفس اگر بی نقش خدائی بماند ، زحمت و کوشش انسان نسبت به او در حقیقت پروراندن گرگ خطرناکی است .

نفس را باید از حالت نفسی یعنی حالت حکومت غرائز و شهوات و امیال به سوی عالم معنی و ملکوت وجود سیر داد که در این مسافرت ، آنچه نصیب انسان می شود ، گوشی نشنیده و چشمی ندیده و زبانی قدرت وصف آن را پیدا نکرده است .

در حالت اولی نفس نمایند ، که این حالت ، در ارتباط با حالت حیوانات است .

عارف بزرگوار مرحوم شاه آبادی صاحب کتاب « رشحات » می فرماید :

آدمی در مرحله نفس تمام همتش مصروف به تدبیر امور ظاهر بدن و زندگانی عالم دنیا و ظواهر و مظاهر طبیعت است .

چنانچه خدای تعالی در آیه شریفه اشاره فرموده :

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّهِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ .

کسانی که شهوات عالم دنیا از زن و فرزند و زیور و آلات و وسائل سواری و دامداری و کشاورزی در نظر آنان جلوه کرده است و هم چون پیره زالی که چهره کریه خود را آرایش نموده و چین و چروک های صورتش را در زیر خمیرهای آرایشی از چشم بیننده ها پنهان می دارد ، دنیا نیز مظاهر شهوات خود را با آرایش های ساختگی در چشم آنان جلوه داده ، و از آنهمه نعمت ها و بهجت های ابدی دائمی به این لذتهای

فانی زودگذر قانعشان ساخته است .

چنین افرادی هنوز از مرتبه نفس پا فراتر نگذاشته اند ، و همچون چهارپایان در چراگاه دنیا می چرند .

يأكُلُونَ كَما تَأكُلُ الْأَنْعامِ .

و زبان حالشان گویای این دعاست :

رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَمالَهُ فِی الْاخِرَهِ مِنْ خَلاٍ .

پروردگارا ما را در دنیا نیکی عطا فرما ، ولی در عالم آخرت بهره و نصیبی از برای او نیست .

پس ای سالک مجاهد بر تست که در حالات این گونه افراد تأمل نموده و خود را هم ردیف آنان نکنی ، و به هر زحمتی هست خود را از این مرحله نجات بخشی .

ای دل زغیر دوست تبرا نکرده ای

جز آرزوی نفس تمنا نکرده ای

در جستجوی طلعت چون آفتاب او

خود را چو ذره بی سر و بی پا نکرده ای

هر تیره شب به خون جگر رو نشسته ای

هر صبحدم زیارت دلها نکرده ای

در هر دیار خیمه عزت زدی ولی

در خاطر شکسته دلی جا نکرده ای

هرگز به ذکر و فکر و تقرب نجسته ای

هرگز به صبر و شکر تولا نکرده ای

هر صبح در خصومتت و هر شام در بل

یک روز میل صلح و مدارا نکرده ای

در صورتی که عجایب معنی ندیده ای

در خانه ای تفرج صحرا نکرده ای

امروز لاف زنده دلی می زنی عماد

لیکن به عمر خود شبی احیا نکرده ای

یا رب کدام جرم که از ما نیامدست

یا رب کدام فضل که با ما نکرده ای

حسنات اخلاقی ، عبارت از واقعیاتی است که رابطه انسان را با حضرت حق ، و جهان خلقت و عباد الهی بر اساس صحیح و در جهت تأمین خیر دنیا و آخرت قرار می دهد .

در

این زمینه گذشته از آیات قرآن مجید ، روایات بسیار مهمی در جوامع حدیث آمده ، که ذکر چند نمونه از آن روایات لازم است ، امید است حقایقی که در روایات آمده در هر خواننده ای باشد ، چون عامل سعادت اوست ، و سلامت نفسش در گرو آنهاست ، با تمام وجود در حفظش بکوشد ، و در هر کس نیست ، برای تحقق وجودش به آن حقایق اقدام عاجل نماید .

بزرگی از مملکت شام خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید ، حضرت به او فرمودند :

ای مرد بزرگ خداوند عزوجل بندگانی را آفریده ، که از باب عنایت به آنها دنیا را در نظرشان محل بسیار تنگی جلوه داده ، پس آنان را نسبت به دنیا و ثروت دنیا بی رغبت نموده است .

اینان مردمی هستند که تمام رغبت و میل را به دار السلامی دارند ، که خداوند در قرآن مجید آنان را به آن جایگاه عالی دعوت فرموده است .

در تنگی معیشت دارای صبر و استقامتند به این معنی که به خاطر ضیق معیشت به حرام دچار نمی شوند .

بر بلاها و مکروهات و پیش آمدها صابرند ، و به آنچه از کرامت نزد حضرت حق است مشتاقند .

جان خود را در راه خواسته خدا بذل می کنند و خاتمه کار آنان شهادت است .

خدا را در حالی ملاقات می کنند که از آنها خوشنود است ، اینان از مرگ واهمه ای ندارند ، چون می دانند مرگ راه درگذشتگان و باقی ماندگان است .

غیر طلا و نقره برای آخرت خود توشه می گیرند ، لباس آنان لباس خشن است ،

و بر قوت در حد قناعت اهل تحملند ، زیادی از رزِ خود را انفاِ می کنند ، در راه خدا دوست دارند ، و برای خدا دشمنی میورزند ، اینان چراغ های روشن حق در اجتماعند ، و اهل نعمت دوست در عالم آخرت و السلام .

امام باقر (علیه السلام) می فرماید : در نوشته ای از حضرت علی بن الحسن (علیهما السلام) یافتیم :

ألا إنَّ أنَّ أولياءَ اللهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاهُمْ يَحْزَنُونَ . إذا أَدُّوا فَرائِضَ اللهِ وَأخَذُوا سُنَنَ رَسُولِ اللهِ وَتَوَرَّعُوا عَنْ مَحارِمِ اللهِ وَزَهِدُوا فی عاجِلِ زَهْرَهِ الدُّنْيا وَرَغِبُوا فيما عِنْدَ اللهِ وَاكْتَسَبُوا الطَّيِّبَ مِنْ رِزْ اللهِ لِوَجْهِ اللهِ لا يُرِيدُونَ بِهِ التّفاخُرَ وَالتَّكاثُرَ ثُمَّ أنْفَقُوا فيما يَلْزِمُهُمْ مِنْ حُقُوِ فاولئِکَ الَّذينَ بارَکَ اللهُ لَهُمْ فيما اكْتَسَبُوا وَيُثابُونَ عَلى قَدَّمُوا لِاخِرَتِهِمْ .

امام این آیه از قرآن را نوشته بودند :

آگاه باشید ، اولیاء خدا را خوف و حزنی نیست ، آنگاه این آیه را بدینصورت توضیح داده بودند :

اولیاء خدا را این علامات در کار است : ادا کننده واجبات حقند ، اخذ کننده سنن رسول الله ، از محارم خدا در پرهیزند ، به رز و زیور زودگذر دنیا زاهدند ، به آنچه نزد خداست دارای میل و رغبتند ، حلال از روزی را کسب می کنند و قصد تفاخر و تکاثر با آن ندارند ، حقوِ واجب مالی خود را می پردازند ، خداوند به کسب آنان برکت داده ، و به آنچه به آخرت فرستاده اند از جانب حضرت حق جزا داده می شوند .

امام باقر (علیه السلام) می فرماید :

موسی بن عمران علی نبینا و علیه

السلام به پروردگار عرضه داشت : خداوندا برگزیدگان از خلقت کیانند ؟

پاسخ شنید ، آنکس که دارای سخاوت بسیار است ، قول صادقانه دارد ، متواضعانه حرکت می کند ، کوه از جا کنده می شود و اینگونه عبادم از راه من منحرف نمی گردند .

عرضه داشت : کدام یک از بندگانت در دار قدس بر تو وارد می شود ؟ خطاب رسید : آنان که به دنیا نظر ندارند ، حق در قلب آنان است ، صدِ برزبانشان تجلی دارد ، اینان در دنیا زیر پوشش من ، و در آخرت در دار قبس من هستند .

عَنْ أبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : سُئِلَ النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) عَنْ خِیارِ الْعِبادِ فَقالَ : الَّذینَ إذا أحْسَنُوا إسْتَبْشَرُوا ، وَإذا أساؤُوا اسْتَغْفَرُوا وَإذا اُعْطُوا شَکَرُوا وَإذا ابْتَلَوا صَبَرُوا وَإذا أغْضَبُوا غَفَرُوا .

امام باقر (علیه السلام) می فرماید : از پیامبر سئوال شد ، نیکان از عباد خداوند کیانند ؟ حضرت فرمود :

قسمت دوم

زمانی که نیکی کنند شاد می شوند ، و هرگاه بدی کنند طلب مغفرت می نمایند ، چون به آنان نعمتی عطا شود شکر کنند ، و چون به بلا دچار شوند ، استقامت می کنند ، و به دقت غضب از طرف خود گذشت می نمایند .

در هر صورت اینها حقایقی است ، که باعث سلامت نفس انسان است و در این فضای سالم است که انسان ، حق خدا و بندگان خدا را آنچنان که هست ادا خواهد کرد ، و این دارندگان این سلامتند ، که باید به قول حضرت صادِ (علیه السلام) در صدد حفظ آن باشند .

عظمت

و کرامت انسان ، پس از ایمان در ارتباط با پاکی نفس او از رذائل و آراستگیش به حسنات است .

الهی قمشه ای آن عارف عاشق ، و حکیم متأله در قصیده مفصلی که خود تحت این عنوان آورده : « در بزرگی و بزرگواری انسان و ستایش اهل ایمان و نکوهش رقیبان » می فرماید

امشب چه خوش است روزگار من

کآمد به کنار من نگار من

بنشست به باغ دل گل حسنش

برخاست زراه دیده خار من

نقش دل و دیده شد خیال او

بگرفت نهان و آشکار من

آهوئی چشمی چه شیر مست افکند

مژگانش پنجه بر شکار من

چشمش که به غمزه غارت دل کرد

زد خیمه ناز در دیار من

می کوش که قدر خویش بشناسی

ای گوهر جان هوشیار من

افزوده سپاه دولت حسنش

در کشور دل بر اقتدار من

بر مسند عرش تکیه ننماید

این خاک نشسته شهریار من

من طایر عرشیم که ننماید

نه دایره فلک حصار من

آن وحشی کوه و دشت امکانم

کش انس بود بیاد یار من

آن شاخه طوبیم که در جنت

جز میوه عشق نیست بار من

آن بحر هویتم که بیرون است

از حوصله خرد کنار من

آن نوگل وحدتم که کثرتهاست

در محوطه خیال خار من

سیمرغ تجردم نیم کرکس

با جیفه دهر دون چه کار من

گسترده ای ای سپهر دامی خوش

سهل است گمان کنی شکار من

گر خلق جهان به کینه برخیزد

تنها من و لطیف کردگار من

گر دوست نوازدم زهی نازم

طالع به مراد و بخت یار من

گنجینه چرخ ریزد از انجم

خرمن خرمن گهر نثار من

کی با زر و سیم مهر و مه جوید

سوداگر چرخ اعتبار من

کی گوهر زهره مشتری یابد

تا یافته در شاهوار من

بر تو زحدود نام و ننگ آمد

استاره بخت کامکار من

از بام فلک هم اوفتد طشتم

فریاد

کند بر افتخار من

صد سال به کنج انزوا مانم

بر ماه فزاید اشتهار من

در دشت جهان مشام جان بشناخت

مشک من و آهوی تتار من

باقی است به لطف دوست ارکانم

کی باد فنا برد غبار من

ور باد برد تنم چه غم کین خاک

برخاست زچهره و عذار من

خاک تنم آبروی جان کاهد

گردی است به دامن وقار من

هنگام خزان تن پدید آرد

صد خرمن گل زنوبهار من

سیراب به رحمت ابد گردد

پژمرده روان داغدار من

من بنده بندیم در این زندان

این لابه و عجز و انکسار من

خاک ره بندگان آن شاهم

کز پرتو اوست نور و نار من

احمد نیم آن که عقل کل گردد

هشیار زنرگس خمار من

چون دایره فلک شود گردان

قوسین وجود بر مدار من

قرآن نیم آنکه قلب هر دانش

نقد سره گردد از عیار من

حیدر نیم آن که ملک ایمان ر

افروزد برِ ذوالفقارِ من

گلزار حیات مردم هشیار

سراب شود زجویبار من

عنقای قیاس و طایر فکرت

شهپر نزند به شاخسار من

من ذره خاک پست ناچیزم

زین بیش نشاید انقهار من

نقشم تو زدی بر اطلس هستی

احسان تو بسته پود و تار من

زیبائیم از تو هست و هر زشتی

از ذات من است و از شعار من

گر زشت بود نقوش اعمالم

نه جبر من است و اختیار من

من بسته دام عهد ایمانم

آزاد رقیب نابکار من

آزاد رقیب و من به زنجیرم

زنجیر شکنج زلف یار من

کو صبح وصال او که بگریزد

این دیو سیه زشام تار من

هر شام سیه سحر شود فریاد

آه از شب هجر پایدار من

بالله که غم فراِ غارت کرد

صبر دل زار بی قرار من

زمن غم شکست قلب ما خواهد

شد تنگ مجال کارزار من

بگذشت زخشم خیل چنگیزی

خون ریزی چشم اشکبار من

تا خود چه کند به ساحت دلبر

آه دل خسته فکار من

در باغ جهان

کنون الهی نیست

مرغی چو تو طرف لاله زار من

سلامت عمل

قسمت اول

چون ایمان به خدا و قیامت در خانه قلب تجلی کرد ، و چون نفس به حسنات الهی آراسته شد ، زمینه برای عمل صالح و به تعبیر دیگر عمل سالم در انسان فراهم می گردد .

در اینجا لازم است حرکات اعضا و جوارح ، بخصوص چشم و گوش و زبان و دست و پا هماهنگ با دستوراتی شود که در باب عمل از ناحیه حضرت حق و انبیا و امامان معصوم صادر شده است .

شما برای یافتن این دستورات در مرحله اول به قرآن کریم و سپس به جوامع حدیث از قبیل « کافی» ، « من لا یحضر » ، « وسائل » ، « بحار الانوار » ، « روضه الواعظین » ، « مکارم الاخلاق » ، « تحف العقول » مراجعه کنید .

در « اصول کافی » جلد دوم عناوین زیبا و بسیار مهمی را می بینید که به عمل و حرکت انسان جهت الهی می دهد و در پرتو این عناوین احادیث بسیار م همی است که در ضمن آن احادیث دستوراتی صادر شده که عمل به آنها در مواردش لازم و چنان عملی که هماهنگ با آن دستورات از انسان سر زند ، عمل صالح و عامل سلامت در عمل و حرکت آدمی است اینک گوشه ای از آن عناوین :

ورع ، عفت ، اجتناب محارم ، عبادت ، شکر ، حسن خلق ، اداء امانت ، عفو ، مدارا ، رفق ، تواضع ، عجله در خیر ، انصاف ، عدل ، صله رحم ، نیکی به پدر

و مادر ، اهتمام به امور مسلمین ، نصیحت به مسلمین ، تکریم بزرگان ، زیارت برادران مؤمن ، سعی در قضاء حاجت مؤمن ، برطرف کردن رنج مؤمن ، اطعام مؤمن ، پوشاندن مؤمن ، خدمت مؤمن ، اصلاح بین مردم .

نتیجه تمام مسائل گذشته این است که اسلام حقیقی ، یعنی اسلام قرآن و اهل بیت علت سلامت همه جانبه در وجود انسان بخصوص سلامت در ناحیه قلب و نفس و عمل است ، و بر عباد خداست که در هر کجا هستند و در هر حالی هستند برای حفظ سلامت دین بکوشند که حفظ سلامت دین علت عاقبت به خیری انسان است .

فَلَیسَتْ مَنْ طَلَبها وَجَدَها فَکَیْفَ مَنْ تَعَرَّضَ لِلْبَلاءِ وَسَلَکَ مَسْلَکَ ضِدِّ السَّلامَهِ وَخالَفَ اُصُولَها بَلْ رَای السَّلامَهَ تَلَفاً وَالتَّلَفَ سَلامَهً .

سلامت دین و قلب و عاقبت بخیری سرمایه ارزان و برنامه ساده ای نیست که هر کس به راحتی بخواهد به دست آورد ، کسیکه دچار انواع معاصی ، وبرده انواع شیاطین و غرِ در دریای شهوات است ، و مسیر و راه و شکل زندگیش ضد سلامت واقعی است و اصولا به خاطر حاکمیت شهوات حیوانی مخالف با اصول سلامت است ، و بلکه از این بالاتر هلاکت را نجات و نجات را هلاکت می داند ، چگونه حفظ دین و سلامت دین کند ، چنین شخصی ابتدا باید تمام عوامل مهلکه را از خود دور کند ، و به حقیقت متدین شود ، آنگاه برای سلامت دینش بکوشد .

وَالسَّلامَهَ قَدْ عَزَّتْ فِی الْخَلْقِ فی کُلِّ عَصْر خاصّهً فی هذا الزَّمانِ .

سلامت دین در بین مردم در هر زمان

، بخصوص در چنین زمانی که کشـشه ها و جـذبه های شرِ و غرب هم چون سـیل تمام هویت مردم عالم ، بخصوص ممالک ضعیف را احاطه کرده حقیقتی نادر الوجود است .

به قول بعضـی از روایات ، آنچنان حفظ سـلامت دین ، در چنین زمانهائی مشکل است ، که همانند نگاه داشتن آتش سرخ در کف دست است .

روایاتی بس مهم از اوضاع آخرالزمان که دینداری در آن فوِ العاده سـخت است در کتب مهم روائی و تفسیری نقل شده ، که برای تـوجه شـما عزیزان بـه یـک روایت اشـاره می شـود که امروز بسـیاری از مسـلمانان جهـان ، به آنچه در این روایت آمـده دچارنـد ، باشـد که بـا توجه به این روایت خود را از مهالـک کنـار نگاه داشـته و از خطرات و وساوس و اغوای شـیاطین حفظ کنید ، تا سلامت دینتان پا برجا بماند .

قمی در تفسیر خود از پدرش از سلیمان بن مسلم خشاب از عبدالله بن جریح مکی از عطاء بن ابی ریاح از عبدالله بن عباس نقل کرده است :

در حجه الوداع با پیامبر (صـلی الله علیه وآله) حج نمودیم ، پیامبر درب کعبه را گرفته و با صورت خود به سوی ما توجه نموده و فرمود : شما را به علائم قیامت خبر ندهم ؟

سلمان که آنجا نزدیک تر از همه به آن حضرت بود گفت : چرا یا رسول الله ، فرمود :

از علائم قیامت ، ضایع کردن نماز ، و پیروی از شهوات ، و میل به هواها ، و بزرگداشت مال ، و فروش دین به دنیاست .

آنگاه دل و اندرون مؤمن از

آن منکراتی که می بیند ، و نمی تواند تغییر دهد هم چون نمک در آب گداخته و آب می شود .

سلمان عرض کرد : یا رسول الله این برنامه ها حتماً شدنی است ؟ فرمود : آری سلمان ، سوگند به آن که جانم به دست اوست ، در آن وقت فرماندهانی ستمگر و وزیرانی فاسق و عارفانی ظالم و امینانی خائن برایشان حکومت می کنند .

سلمان گفت : یا رسول الله این شدنی است ؟ فرمود : آری سلمان ، سوگند به آن جانم به دست اوست ، آن زمان بد ، خوب و خوب ، بد شده و خائن مورد امانت قرار گیرد و امین خیانت ورزد ، و دروغگو تصدیق و راستگو تکذیب می شود .

سلمان گفت : یا رسول الله این شدنی است ؟ فرمود : آری سلمان ، سوگند به آنکه جانم به دست اوست ، آنگاه زنان فرمانده ، و کنیزان طرف مشورت می شوند ، بچه ها روی منبر می روند ، دروغ زیبا و زکات ضرر و غنیمت وفیء مسلمین تاراج می شود ، مرد به پدر و مادر خود جفا و به دوستش نیکی می کند و ستاره دنباله دار ظاهر می شود .

سلمان گفت : یا رسول الله ! این شدنی است ؟ فرمود : آری سلمان ، سوگند به آن که جانم به دست اوست ، آنگاه طلاِ زیاد می شود ، و برای خدا حدی به پا نمی شود و به خدا ضرری نمی زند .

سلمان گفت : یا رسول الله ! این شدنی است ؟ فرمود : آری سلمان ، قسم

به آن که جانم به دست اوست ، آنگاه زنان آوازه خوان ، و ملاهی زیاد می شود و بدان امتن بر ایشان مسلط می شوند .

سلمان گفت : یا رسول الله ! این شدنی است ؟ فرمود : آری سلمان ، سوگند به آن که جانم به دست اوست ، آنگاه ثروتمندان امتم برای تفریح به مکه می روند ، و متوسطین ایشان برای تجارت ، و فقیران برای نشان دادن و شنواندن به مردم ، آنگاه مردمی پیدا می شوند که قرآن را برای غیر خدا یاد می گیرند ، و آن را مزمار می کنند ، مردمی پیدا می شوند که فقه دینی را برای غیر خدا یاد می دهند ، اولاد زنا بسیار می شود ، با قرآن تغنی و آوازه خوانی می کنند و به دنیا افتخار و مباهات می نمایند .

سلمان گفت : یا رسول الله ! این می شود ؟ فرمود : آری سلمان ، سوگند به آن که جانم به دست اوست ، این در آن وقتی است که پرده حرامها دریده شود ، گناهها کسب گردد ، بدان بر نیکان مسلط شوند ، دروغ زیاد و لجاجت پیدا و فقر رائج شود .

مردم در لباس به هم مباهات کنند ، باران بیوقت بر ایشان ببارد ، طبل و شیپورها را بپسندند ، امر به معروف و نهی از منکر را انکار می کنند ، تا آنجا که مؤمن در آن وقت ذلیل ترین مردم شود ، میان عابدان ، و قاریشان بدگوئی پیدا می شود ، و اینها در ملکوت آسمانها پلید و نجس خوانده می

شوند .

سلمان گفت : یا رسول الله این شـدنی است ؟ فرمود : آری سـلمان ، سوگند به آن که جانم به دست اوست ، آنگاه ثروتمندان از فقر می ترسند ، بطوری که سائل از جمعه تا جمعه دیگر سئوال می کند و کسی را نمی یابد که چیزی در دستش بگذارد .

سلمان گفت : یا رسول الله ! این می شود ؟ فرمود : آری سـلمان ، سوگنـد به آن که جانم به دست اوست ، رویبضه سـخن می گویـد ، سـلمان گفت یـا رسول الله رویبضه چیست پـدر و مـادرم فـدایت باد ؟ فرمود : کسـی که در امور مردم حرفی نمی زد حرف می زنـد ، سـپس جز انـدکی درنگ نکنند که زمین صدائی کند ، و هر دسـته ای گمان کنند در ناحیه آنها صدا کرده ، سپس آنچه خدا خواهد درنگ می کنند و در آن مدت زمین را می شـکافند و زمین پارهای جگر خود « طلا و نقره » را بیرون می افکند ، سپس با دست خود به ستونها اشاره کرده فرمود : مانند این آن روز طلا و نقره سودی ندارد این است معنای :

قسمت دوم

فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا .

علائم قیامت آمده است .

وَسَبیـلِ وُجُودِهـا فی احْتِمـالِ جَفـاءِ الْخَلْقِ وَأذیَّتِهِمْ عِنْدَ الرَّزایـا ، وَخِفَّهِ الْمَؤُنِ وَالْفِرارِ مِنْ أشْـیاء یَلْزَمُـکَ رِعایَتُها وَالْقَناعَهِ بِالْأَقَلِّ وَالْمَیْسُورِ .

راه به دست آوردن سـلامت و حفـظ آن ، تحمـل جفا و آزار همنوعان از مسـلمان و مؤمن بر اساس قواعـد الهی است ، به این معنا که آزار و جفا را به آزار و جفا پاسخ ندهی ، و فحش و ناسزا

و جهالت دیگران را بمانند آنان تلافی ننمائی ، بلکه کینه توزی ها ، حسدها ، تعصبات و ناروائیها و آزارهائی که از مردم به تو می رسد ، بر مبنای امور شرعی با آنها روبرو شوی ، گر چه اینگونه برخورد با مردم بسیار بسیار تلخ و سنگین است ، ولی چاره ای نیست ، اگر بخواهی سلامت یابی ، یا حفظ سلامت کنی ، باید بر آزار مردم بر اساس شرع تحمل کنی .

دیگر راه رسیدن به سلامت و حفظ آن استقامت در حوادث است ، حوادثی که اگر انسان در برابر آنها صبر و استقامت نورزد ، به ایمان و ارزش او لطمه می خورد ، صبر باعث سلامت و حفظ دین و عدم سازش با بیگانه و شکست دشمن است .

دیگر راه رسیدن به سلامت و حفظ آن دست برداشتن از ولخرجی در زندگی ، اعم از خوارکیها و نوشیدنیها و زر و زیور و مرکب و لباس است ، که اگر در این زمینه ها به نفس و غرائز آن میدان داده شود ، انسان را به اسفل سافلین هلاکت و بدبختی خواهد کشید .

دیگر از طرِ رسیدن به سلامت و حفظ آن ، ترک عادات و تعارفاتی است که عرفاً از آن ناچاری ولی چیزی جز ضایع کردن عمر و از بین بردن وقت نیست ، و گاهی انسان را از نظر دینی به خسارت و ضرر می کشد .

دیگر راه رسیدن به سلامت و حفظ آن قناعت به حلال خداست گر چه خیلی کم باشد .

فَإنْ لَمْ تَكُنْ فَالْعُزْلَهُ وَإنْ لَمْ تَقْدِرْ فَالصَّمْتُ وَلَيْسَ كَالْعُزْلَهِ وَإنْ لَمْ تَسْتَطِعْ

فَالْكَلام بِما يَنْفَعُكَ وَلَيْسَ كَالصُّمْتِ وَإنْ لَمْ تَجِدِ السَّبيلَ إلَيْهِ فَالْانْقِلابُ فِي الأسْفارِ مِنس بَلَد إلى بَلَد وَطَرْحُ النَّفْسِ في بُوادِي التَّلَفِ بِسِرٍّ صاف وَقَلْب خاشِعٍ وَبَدَن صابِر ، قالَ اللهُ تَعالی : إنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فُيهَا .

اگر قدرت بر چنین ترک رابطه ای را نداشتی ، رفیق سکوت شو ، و نگفتن و کم گفتن را شعار خود قرار ده ، هر چند منافع سکوت با عزلت از بدان قابل مقایسه نیست ، چرا که در سکوت ، انسان حرف دیگران را ممکن است نزنند ، ولی ممکن نیست حرف دیگران را نشنود ، ولی در عزلت هم حرف نمی زند و هم حرف نمی شنود .

و اگر نتوانی ملازم با سکوت شوی ، پس به اندازه ضرورت و به طریقی که منجر به خسران معنوی نشود حرف بزن ، گر چه این حرف زدن از نظر ارزش به سکوت نمی رسد ، چرا که هر کس ناچار به حرف باشد ، پرهیزش از سخن لغو بسیار مشکل است .

و اگر با این مراتب ، به سربردنت مشکل است ، و نتوانی از این طرِ به سلامت واقعی برسی ، و قدرت حفظ آن را نداشته باشی ، لاعلاج تن به مسافرت بده ، و از شهری به شهری برو ، نفش را در وادی تمام شدن قرار بده ، که با سفرهای متعدد عمر و وقت تمام شود ، بهتر از آن است که دین و ایمان ضایع گردد .

در سفر مواظب باش که

نفس میل به بـدی و تیرگی و کدورت نکند ، و پاکی آئینه دل از دست نرود ، و احوال درونت از خشوع و صبر منحرف نشود ، آری سـفر گاهی علاج گناه و بدبختی است ، و اگر راه سـلامت و نجات از وساوس و اغواهای شـیاطین درونی و برونی سفر باشـد بایـد سـفر رفت ، و طریق عالی مهاجرت پیش گرفت ورنه بر اساس آیات قرآن مسـئول مانـدن در محل و از دست دادن دین خود انسان است ، و به این خاطر به عذاب الهی دچار خواهد شد چنانچه در آیه شریفه آمده :

آنـان که به ترک هجرت ظـالم برخود بودنـد ، فرشـتگان به وقت جـان گرفتن از آنان به آنان می گوینـد : شـما در کار دین و سعادت خود در چه چیز بودیـد ؟ و با چه طایفه ای و در کجا به سـر بردیـد ؟ اینان بر طریق اقامه عذر می گویند ما در زمین و در شـهر خود جزء عاجزان و ناتوانان بودیم ، در حـدی که کفر و شـرک و عصـیان بر ما غلبه کرد ، فرشـتگان می گوینـد : آیا زمین الهی زمین با وسعتی نبود که شما از وطن خود به جای دیگر زمین روید تا ایمان و دینتان سالم بماند ؟

وَانْتَهِزْ مَغْنَمَ عِبادِ اللهِ الصالِحینَ وَلا تُنافِسِ الاشـكالَ وَلا تُنازِعِ الأَضْدادَ وَمَنْ قالَ لَکَ فَقُلْ أَنْتَ وَلا تَدَّعِ شَيْئاً وَإِنْ أَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ وَتَحَقَّقْتَ بِهِ مَعْرِفَتُـکَ وَلاـ تَكْشِفْ سِـرَّکَ إِلاّـ لِمَنْ هُوَ أَشْـرَفُ مِنْکَ فِی الـدّینِ فَتَجِـدُ الشَّرَفَ وَإِذا فَعَلْتَ ذلِکَ أَصَـبْتَ السّـلامَهَ وَبَقیتَ مَعَ اللهِ بِلا عِلاقَه .

چه در سفر ، چه در

حضـرت ، و چه در هر وقتی از اوقـات ، نشـست و برخاست با عباد صالـح حضـرت حق را غنیمت بـدان ، که معاشـرت با اینان عامـل انتقـال علوم و آداب و احوالات ایشـان به وجود تست ، و بـا کسـانی که به ظـاهر انساننـد ولی در بـاطن و در حالات از انسـانیت دورنـد هم صـحبت مبـاش ، و بـا آنان که راهشان و اخلاقشان با تو یکی نیست به منازعه و جـدال و جار و جنجال بر نخیز و سـعی داشـته بـاش بـا این گونه دیو صـفتان به مـدارا و مماشات رفتار کنی . به هر چه که به آن علم داری نسـبت به آن ادعـای قطعیت مکن ، چرا که علم قطعی فقـط علم خـدا و انبیـاء و امامـان است ولی علـوم بشـری علـوم حتمی و قطعی نیسـت ، جائی برای ادعای قطعیت در علوم انسانی که هر لحظه با پیشرفت دانش قابل تغییر است نمی باشد .

سر و ضـمیر خـود را به کسـی جز به آن انسـانی که در دینـداری قوی تر از تست مگو ، که بـا سـیر این طریق به شـرف و مجد دست خواهی یـافت ، چون این برنـامه هـا را بکـار بردی به سـلامت رسـیده ای و بـدون حـاجب و مانع به دوست حقیقی خود حضرت رب العزه متصل شده ای .

در فضای سـلامت و درستی ، قلب منبع و ارادات الهی می گردد ، و نفس به مقام قـدس میل پیـدا می کند ، و روح برای پرواز در اوج ملکوت آماده می شود ، و انسان لذت خلوت با دوست را به کام جان خواهد چشید

، و در این هنگام ساقی جان می عشق و محبت به کام عاشق خواهد ریخت ، به نحوی که انسان به شور و مستی دائم دست یابد و هر لحظه با زبان حال به پیشگاه محبوب حقیقی خواهد گفت :

ای رشته جانم را با وصل تو پیوندی

وز سلسله زلفت بر پای دلم بندی

نی کشور خوبی را باشد چو تو سلطانی

نی در همه عالم باشد به تو مانندی

دل را نبود در بر بی عشق تو آرامی

جان را نبود با تن بی مهر تو پیوندی

از بندگیت دارم صد شکر عجب نبود

گر بنده ای آزادی دارد زخداوندی

در عشق نصیحت ها گویند چرا لیکن

مشنو که شود عاقل دیوانه هر پندی

سر دل عاشق را انکار کند عاقل

کین نکته نمی گنجد در فهم خردمندی

هم سرو قدت فارغ از نسبت هم تائی

هم ماه رخت ایمن از تهمت مانندی

گرا هل دلی وقتی دل داد به جانانی

ما جان گرامی را دادیم به دل بندی

باب بیست و چهارم

در فوائد عزلت

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

صاحِبِ الْعُزْلَهِ مُتَحَصِّنٌ بِحِصْنِ اللهِ وَمُتَحَرِّسٌ بِحِراسَتِهِ ، فَيا طُوبى لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرّاً وَعَلانيَهً .

وَهُوَ يَحْتاجُ إلى عَشْرَهِ خِصال :

عِلْمُ الْحَقِّ وَالْباطِلِ ، وَحُبُّ الْفَقْرِ ، وَإخْتيارُ الشِّدَّهِ ، وَالزُّهْدُ ، وَإغْتِنامُ الْخَلْوَهِ وَالنَّظَرُ فِى الْعَواقِبِ ، وَرُؤيَهُ التَّقْصيرِ فِى العِبادَهِ مَعَ بَذْلِ الْمَجْهُودِ ، وَتَرْكُ الْعُجْبِ ، وَكَثْرَهُ الذِّكْرِ بِلا غَفْلَه فَإنَّ الْغَفْلَهَ مُصْطادُ الشَّيْطانِ وَرَأسُ كُلِّ بَلِيَّه وَسَبَبُ كُلِّ حِجاب ، وَخَلْوَهُ الْبَيْتِ عَمّا لا يَحْتاجُ إلَيْهِ فِى الْوَقْتِ .

قالَ عيسَى بْنُ مَرْيَمُ (عليه السلام) : اُخْزُنْ لِسانَكَ بِعمارَهِ قَلْبِكَ وَلْيَسَعْكَ بَيْتُكَ .

وَاحْذَرْ مِنَ الرِّيا وَفُضُولِ مَعاشِكَ وَابْكِ عَلى خَطيئَتِكَ وَفَرِّ مِنَ النّاسِ فِرارَكَ مِنَ الاْسَدِ فَإنَّهُمْ كانُوا دَواءً فَصارُوا الْيَومَ داءً

.

ثُمَّ اتَّقِ اللهَ مَتى شِئتَ ، قالَ الرَّبيعُ بْنُ خُثَيْم : إنِ اسْتَطَعْتَ أنْ تَكُونَ فى مَوْضِعٍ لا تُعْرَفُ وَلا تَعْرِفُ فَافْعَلْ .

وَفِى الْعُزْلَهِ صِيانَهُ الْجَوارِحِ وَفِراغُ الْقَلْبِ وَسَلامَهُ الْعَيْشِ وَكَسْرُ سِلاحِ الشَّيطانِ وَالْمُجانِبَهُ مِنْ كُلِّ سُوء وَراحَهُ الْوَقْتِ ، وَما مِنْ نَبِيٍّ وَلا وَصِيٍّ إلاّ وَاخْتارَ الْعُزْلَهَ فى زَمانِهِ إمّا فِى ابْتِدائِهِ وَإمّا فِى انْتِهائِهِ .

عزلت

در این باب روایتی که از امام بحق ناطق حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده در مسئله عزلت و گوشه گیری است .

این را می دانیم که در اصول عالی اسلام و معارف حقه الهیه تکلیف ما لا یطاِ و وظیفه ای که از استطاعت انسان خارج باشد وجود ندارد .

و این را نیز می دانیم که در اسلام عزیز قاعده و قانونی که کمترین ضربه و لطمه را به زندگی واقعی انسان چه در جهت دنیا ، چه در جهت آخرت بزند وجود ندارد ، و اگر بعنوان یک قاعده اسلامی در کتب اسلامی باشد جعلی و غیر قابل قبول است .

و این را نیز می دانیم که کناره گیری کامل انسان ، بطوری که آدمی با هیچ کس در هیچ شأنی معاشرت و مخالطت نداشته باشد امکان ندارد ، و بهیچ عنوان عملی نیست .

از طرفی می بینیم در قرآن مجید و روایات اصیل و نهج البلاغه مسئله عزلت و گوشه گیری بعنوان یک عامل بسیار مهم سعادت مطرح است ، در اینجاست که لازم است معنای این مسئله ریشه یابی شود ، و مقصود و منظور قرآن مجید و روایات از مسئله عزلت معلوم گردد تا کسی با انتخاب آن بدون توجه به ریشه مسئله

از جاده حق منحرف نگردد .

از آنجا که مسئله عزلت در قرآن و روایات در رابطه با سعادت انسان مطرح شده باید به راحتی و بدون شک و تردید گفت منظور از عزلت در معارف الهیه عزلت و گوشه گیری از عامل خطر ، و برنامه ایست که برای خیر دنیا و آخرت انسان ضرر دارد ، و آنچه که در طریق سعادت و سلامت آدمی است کناره گیری از آن موردی ندارد بلکه حرام شرعی و عقلی است ، چنانچه عزلت و کناره گیری از عوامل خطر واجب و ضروری است .

مواردی که باید از آن عزلت گرفت چون آفتاب روشن ، در آیات قرآن و روایات بیان شده ، که مجموع آنها را در عناوین زیر می توان خلاصه کرد .

۱ عزلت و هجرت از گناهان شخصی ، باطنی و ظاهری ، چنانچه در آیه ۱۵۱ سوره انعام آمده :

وَلاَ تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ .

بدون شک عزلت جستن و گوشه گیری از فواحش ظاهر و باطن که عبارت است از : زنا ، لواط ، ظلم ، پرده دری ، خودآرائی زن برای دیگران ، دروغ ، غیبت ، حسد ، شرک ، عقوِ والدین ، قتل نفس محترمه ، خوردن مال یتیم .

انسان مکلف است ، از کلیه این امور چه در خلوت و چه در جلوت بپرهیزد ، که هر یک از این گناهان عامل خطری برای رسوائی انسان در دنیا ، و معذب شدن او در آخرت است

۲ عزلت و گوشه گیری از شهری که انسان در آن شهر یا مملکتی که در آن مملکت

قدرت بر حفظ دین خود را ندارد ، که از این عزلت و گوشه گیری در آیات و روایات تعبیر به مهاجرت شده ، و به این نحو عزلت قرآن مجید در بسیاری از آیات امر مؤکد و دستور واجب دارد .

۳ کناره جوئی و عزلت از گروهی که غرِ در انواع معاصی و گناهانند ، و انسان از هدایت آنان بتمام معنی ناامید شده ، و ادامه معاشرت با آنان ، ممکن است اثر سوئی بر حال و اخلاق و اعمال و ایمان انسان بگذارد که بدون تردید روایت حضرت صادِ در فصل بیست و چهارم کتاب با عظمت « مصباح » بیشتر ناظر به این مورد سوم است ، و سعی بر این است که توضیح این قسمت اقدام شود .

گذشته از این سه مورد ، در اسلام مورد دیگری برای عزلت و گوشه گیری نیست اگر هم باشد منطبق بر یکی از این سه مورد است .

معاشرت با عباد صالح خدا ، رفتن بین مردم برای حل مشکلات خانوادگی ، اقتصادی و اجتماعی آنان ، آمیزش با خلق برای امر به معروف و نهی از منکر ، اختلاط با جامعه برای روشنگری ، دخالت در سیاست برای کوتاه کردن دست ستم کاران از سر امت ، به جبهه جهاد رفتن برای کوبیدن سر دشمنان به سنگ هلاکت ، رفتن دنبال زراعت ، و صنعت و تجارت و کسب و کار و کمک گرفتن از مردم مؤمن و مسلمان در این جهت برای هر انسانی لازم و بلکه در پاره ای از این امور واجب شرعی است ، و عزلت و کناره

گیری از این ابواب خیر و عوامل سعادت ، حرکتی ضد صراط الهی و بر خلاف عقل و شرع است .

یـک بـار دیگر تـذکر این نکته بسیار مهم ضروری است ، که آنچه بعنوان شـرح و تاوضـیح و تفسـیر روایت می آیـد ناظر به قسـمت سـوم از معنـای عزلت است که در صـفحه قبـل گـذشت ، یعنی کنـاره گیری و عزلت از تبهکـاران و فاسـدانی که امید هـدایت آنان به هیـچ وجه نمی رود و آمیزش انسان با آنان باعث دور مانـدن انسان از خیر دنیا و آخرت است ، و چنین عزلتی اگر در جوامع اسـلامی به وسـیله خوبان امت نسـبت به بدان و بدکاران صورت بگیرد ، میدان عصیان و گناه از آنان گرفته می شود ، و قدرت بر معصـیت کردن و تجاوز از آنان سلب می شود ، چنانچه بنا به نقل قرآن در سوره توبه ، رسول گرامی اسلام و مسلمانان با عزلت از سه متخلف ، باعث ادب و تربیت و توبه و بازگشت آنان به حق شدند .

چنانچه به زمانی برخوردیـد که اکثر مردم زمان دنبال فسق و فجور رفتنـد ، و گوش به حق ندادنـد ، و بودن شـما در میان آنان باعث هلاکت شـما بود ، از آنان کناره بگیریـد و عزلت انتخاب کنیـد ، و سـعی نمائیـد آنچنان که هستیـد شـناخته نشوید ، که دشمن با شناخت شما ، امکان ضربه زدن به شما را خواهد یافت .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قسمتی از خطبه ۱۰۳ نهج البلاغه می فرماید :

ص وَذلِکَ زَمانٌ لا یَنْجُو فیهِ إلاّ کُلُّ نُومَه ، إنْ شَهِدَ لَمْ یُعْرَفْ وَإنْ غابَ

لَمْ يُفْتَقَدْ أُولئِكَ مَصابيحُ الْهُدى ، وَأعْلامُ السُّرى ، لَيْسُوا بِالْمَسابيحِ وَلا الْمَذابيعِ الْبُذُرِ أُولئِكَ يَفْتَحُ اللهُ لَهُمْ أبْوابَ رَحْمَتِهِ وَيَكْشِفُ عَنْهُمْ ضَرّاءَ نَقِمَتِهِ .

و آن زمانی است ، که در آن نجات از عوامل هلاکت میسر نیست مگر برای مؤمنی که گمنام باشد ، گمنامی اش به این باشد ، که اگر در مجلسی حاضر شود او را نشناسند ، و اگر غایب گردد او را نجویند ، چنین مؤمنانی در راه خدا چراغهای هدایتند ، و در شب تاریک زندگی نشانهای سیر و حرکت به سوی صراط قویم ، اینان در بین مردم با فساد و سخن چینی زندگی نمی کنند ، و اسرار و عیوب بندگان را فاش نمی نمایند ، حق تعالی درهای رحمتش را به روی آنان می گشاید ، و عقوبت و رنج را از آنان برمی دارد .

قرآن و عزلت

کتاب الهی که مبین تمام حقایق ، و بازگوکننده واقعیات اصیل است در مسئله اعتزال و گوشه گیری از قومی که انسان قدرت بر هدایت آنان را ندارد ، و بودن در بین آنان جز ضرر و خسارت برای انسان چیزی ندارد ، و کناره گیری از آن قوم تثبیت هدایت انسان ، و گاهی تأمین نیرو برای نجات قوم بوقت بازگشتن از مقام عزلت است می فرماید :

وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلاَّ اللهَ فَأْووا إِلَى الْكَهْفِ يَنشُرْ لَكُمْ رَبُّكُم مِن رَّحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُم مِن أَمْرِكُم مِرْفَقاً .

و آنگاه اصحاب کهف با یکدیگر گفتند : که شما چون از این مشرکان و خدایان باطلشان دوری می جستید ، برای آن که از شر و بیداد آنان در امان بمانید به

غار کوه گریخته و پنهان شوید ، تا خداوند از رحمت خود به شما گشایش و توسعه دهد و اسباب کار شما را فراهم نماید .

این بزرگواران برای نجات دین خود ، از شر نابکاران از قوم خود کناره گرفتند ، و بر اساس جمله آخر آیه در این امید بودند که در سنگر عزلت علاوه بر حفظ سلامت دین خود ، خداوند به آنان قدرتی عنایت کند و اسبابی فراهم آورد که بتوانند پس از پایان عزلت ، قوم را از دلت بت پرستی نجات دهند اما اراده حضرت حق غیر آن بود که آنان می خواستند .

اصحاب کهف

قسمت اول

در اینجا لازم است عین داستان آن بزرگواران از نظر شما بگذرد ، مردم افسوس منطقه ای در یونان ، یا بقول گروهی لبنان ، به وقت عید ، در جشنی که جهت خدایان خود ساخته خود برپا کرده بودند ، با مراسم مخصوصی به آن معبودها تقرب می جستند .

مردی بزرگ زاده و کریم ، مراسم مردم برایش اطمینان آور نبود ، و توجهش به دین و مکتب مردم جلب نمی شد ، در مسئله بت ها تردید داشت ، و در تحیر و اضطراب بود .

او از میان جمع مردم بیرون رفت تا این که به درختی رسید ، و در زیر سایه آن درخت ، با غم و اندوه و تردید و حیرانی سر به گریبان شد .

چند لحظه ای نگذشت که فرد دیگری به او پیوست ، زیرا او هم در عقیده مردم تردید پیدا کرده بود و حیران شده بود .

سپس دیگری آمد و دیگری آمد ، تا هفت نفر شدند

، جمعی که درباره وضع عقیده ای مردم در تردید بودند .

به زودی روح این افراد با یکدیگر آشنا شد و عقایدشان به یکدیگر نزدیک گشت ، و نقش واحدی آنان را متحد ساخت ، گر چه خویشاوندی نزدیک و یا بستگی قریب نداشتند ، ولی با یکدیگر مأنوس شدند و تردید و شک خود را آشکار ساختند ، و مخالفت خود را با خدایان قلابی مردم اظهار داشتند .

سپس با فکر نافذ و فطرت سلیم خویش به تحقیق در جهان و موجودات پرداختند ، تا اینکه افکارشان به نور توحید روشن گردید و بر ایجاد کننده موجودات و رمز وجود راهنمائی شدند ، و به توحید توجه نموده ، روحشان از آسایش و اطمینان برخوردار شد ، و با زبان حال به محضر مقدس حضرت دوست عرضه داشتند :

ای به تو مشتاق جان و دل به تو شید

زنده به یاد تو جان عارف و دانا

نکته جان پروری و معنی هستی

از لب جان پرور تو یافت مسیحا

یاد تو در کعبه مونس دل زاهد

ذکر تو در دیر شمع محفل ترسا

شور جهان خاستی چو از لب شیرین

پرده برافکندی از جمال دل آرا

اینهمه آشوب حسن تست به عالم

ورنه نبودی به دهر فتنه و غوغا

غیرت حسن تو بود آنکه به عالم

جلوه یوسف ربود صبر زلیخا

فتنه به عالم فکندی از خط مشکین

تاب زدلها ربودی از رخ زیبا

بر صفت جان پاک در تن خاکی

از همه پنهان و باز بر همه پیدا

سوختگان را شرار آتش شوقت

روضه فردوس هست و طلعت حورا

وسعت عالم به پیش سلطنت تست

نسبت خاشاک پیش لجه دریا

وصل تو هر کس که یافت ، یافت به گیتی

نعمت عقبی قرین دولت

دنیا

عقل نباشد حریف عشق که نبود

پشه لاغر حریف چنگل عنقا

نیست هما چون زدام عشق رهائی

چاره در این ره تحمل است و مدارا

این بزرگواران و کریمان ، تصمیم گفتند که خدا را در اعماِ قلب خود مخفی دارند ، و در باطن جان او را حفظ نمایند ، زیرا سلطان مملکت بت پرست و در دین خود پابرجا بود ، و با تمام وجود از مشرکین پشتیبانی می کرد .

جوانان خدا یافته و خداپرست ، مانند مردم دیگر در کارهای عمومی و ناراحتی ها شرکت می کردند ، ولی آنگه که به خلوت گاه خود می رفتند و به خود می آمدند به عبادت و نماز و ذکر خدا می پرداختند .

تا این که در یکی از شب ها که گرد یکدیگر جمع بودند ، و انجمن آنان آراسته بود ، یکی از جوانان با صدای آهسته و ترس و تردید گفت :

ای دوستان دیروز خبری شنیدم که اگر صحیح باشد ، و من اعتقاد به راستگوئی آوردنده خبر دارم ، در این خبر نابودی دین و یا از دست دادن جان ما موجود است .

من شنیده ام سلطان از امر ما آگاه گردیده و عقیده و دین ما در نظر او مفتضح آمده ، او از دست ما ناراحت شده و دچار هیجان گشته و تهدید نموده که اگر از عقائدی که با جان ما عجین است و با وجود ما یکی شده دست برنداریم ما را تحت تعقیب قرار دهد .

احتمال می رود که ما را فردا احضار کند ، و از دŠشمشیر آبدار همه ما را بگذراند ، در کار خود فکر کرده

و تصمیم بگیرید .

نفر دوم گفت : من این خبر را قبلاً ـ شنیده بودم و فکر می کردم از حرفهای دروغ پردازان و شایعه افکنی نادانان است ، ولی معلوم می شود این مطلب را اغلب مردم می دانند و علامت صحت خبر و یا امکان وقوع آن به دست آمده است .

من معتقدم بر دین خود استوار باشیم و برای قتلی که در کمین ما نشسته است استقامت داشته باشیم ، محال است که ما در برابر این مجسمه هائی که این نادانان پرستش می کنند ، سر تعظیم فرود آریم ، زیرا ما فساد و بطلان این مجسمه ها را به دست آورده ایم و غیر ممکن است که دست از عبادت حضرت معبود برداریم ، هر روزی که خورشید طلوع می کند دلیل وجود خدا را به همراه دارد ، و در هر جولان فکر دلیلی برای عظمت خدا موجود است .

شایعه ها راست بود ، اخبار درست بود ، آنان را از منازلشان و از میان جمع بستگانشان بیرون کشیدند و همه در مقابل پادشاه ستمگر قرار دادند .

سلطان ظالم به جوانان گفت : می خواستید مطلبی را مخفی بدارید ، ولی نتوانستید کوشیدید که دین خود را پنهان دارید ولی پیروز نشدید ، و کارتان به آنجا رسیده که گاهی مخفی هستید و گاهی آشکار ، از اخبار کم و بیش آگاهید ، به من خبر رسیده که از دین پادشاه و رعیت خارج شده اید و به دینی روی کرده اید که من نمی دانم آن را از کجا آورده اید ؟

برای من آسان است که شما را رها

کنم ، که در دین خود سر گردان باشید ، و اختیارتان را به دست خودتان بگذارم ، ولی این کار در صورتی بود که من نمی دانستم از بزرگان قوم خود هستید و از افراد برجسته طائفه خویش می باشید .

اگر مردم از وضع شما آگاه گردند ، ممکن است به زودی به دین شما بیایند و آئین شما را قبول کنند و از عقاید شما پیروی نمایند و به دنبال آن رژیم و تاج و تخت من متلاشی شود و امنیت از دست برود .

من در شکنجه شما عجله نمی کنم ، کیفر شما را به زودی متوجه شما نمی سازم تا این که در کار خود که بر آن اقدام می کنید فکر نمائید و به ملت و آئین مردم بازگردید و به عقائد مردم معتقد شوید و یا این که رهگذران ناگهان می بینند سرهائی آویزان است ، و بدنهائی قطعه قطعه است و خون شما بر زمین جاری است .

خداوند عزیز دلهای آن خداپرستان را محکم کرد و در ایمانشان تأییدشان نمود ، گفتند : ای پادشاه در دینی که ما وارد شده ایم از روی تقلید نبوده است ، و از روی اکراه و اجبار بنده دین نشده ایم ، فطرت ما از ما دعوت کرد و ما هم پاسخ دادیم ، عقل به ما روشنی بخشید و ما در کنار روشنی آن گردش نمودیم ، ما را به سوی خدای یکتا دعوت کردند و ما غیر از او خدای دیگری قبول نمی کنیم .

قوم ما که به عبادت بت پرداخته اند ، از روی نادانی و تقلید است ،

دلیلی برای کار خود ندارند ، برهانی آنها را راهنمائی نکرده است ، این است آنچه ما به آن علم پیدا کرده ایم و فکر ما به آن رسیده است ، هر چه می خواهی درباره ما انجام بده .

قسمت دوم

پادشاه گفت : امروز بروید ولی به شرط آنکه فردا بیائید تا درباره شما فکر و در داستان شما قضاوت کنم .

جوانان خداپرست در خود فرو رفتند و در کار خویش به مشورت و تبادل نظر پرداختند که چه عملی انجام دهند ، یکی از جوانان گفت : پادشاه از وضع ما آگاه گردیده و ما دیگر نمی توانیم در مقابل وعده و تهدیدهای او و نوید و بیم او استقامت کنیم ، ما باید دین خود را حفظ نموده و به شکاف این کوه پناه ببریم ، زیرا گاهی در تاریکی شکاف کوه و تنگی آن آسایش خاطر است ، و برای انسان وسعت بیشتری از این زمین پهناور که نمی تواند خدا را مطابق میل خود عبادت کند وجود دارد .

مکانی که ما را به دینی که مورد اعتمادمان نیست دعوت می نمایند برای ما قابل زندگی نمی باشد ، و در مملکتی که ما را مجبور سازند ، تسلیم فکری شویم که عقیده به آن نداریم احترام و توجهی نیست .

خداپرستان بار سفر بستند و دست از وطن شستند و به خاطر حفظ دین خود راه اعتزال و گوشه گیری و مهاجرت اختیار نمودند .

در کنار راه سگی به آنان پیوست و با ایشان همراه شد ، جوانان دیدند مانعی نیست که سگ به همراهشان بیاید و از آنان نگهبانی کند ،

جوانات آنقدر راه رفتند تا به شکاف کوه رسیدند ، در شکاف کوه خوراکهائی به دست آوردند که خوردند و آبی که نوشیدند ، سپس برای ان که خستگی راه را از خود بگیرند و پاهایشان آماده حرکت گردد دراز کشیدند ، تا سلامتی خود را بازیابند ولی هنوز سر را زمین نگذاشته بودند که چرت مختصری بر چشمانشان احساس شد و بر پلک های آنان سنگینی کرد ، بلافاصله به خواب عمیقی فرو رفتند .

شب به دنبال روز آمد ، و سالی پس از سال دیگر آمد و آنان در خواب بودند ، گوش و چشم آنان را خواب فرو گرفته بود ، بادهای هولناك و رعد و برِ آنها را بیدار نمی ساخت ، خورشید طلوع می کند و از روزنه ای درون شکاف را روشن می سازد و نور و حرارت می بخشد ، ولی اشعه زرین خورشید به بدن آنان نمی رسد ، این مسائل پی در پی و مرتب است تا اراده خدا به آن زمانی که تعلق گرفته تمام شود .

اگر کسی در وضع آنان دقت می کرد ، می دید گاهی از طرف راست به چپ و از چپ به راست می غلطند .

سیصد و نه سال از خوابشان گذشت ، ناگهان از خواب برخاسته ، و متوجه شدند که گرسنگی سختی بر آنان غالب شده است .

یکی از آنان گفت : من گمان می کنم که ساعتهای طولانی در خواب بوده ایم نظر شما چیست ؟

یکی از آنان پاسخ داد : من کمان می کنم یک روز خوابیده باشیم ، زیرا این گرسنگی دلیل گمان من است

.

سومی گفت : ما صبح خوابیدیم و این خورشید هنوز به غروب نزدیک نشده ، من گمان می کنم قسمتی از یک روز را خوابیده باشیم

چهارمی گفت : سخن را رها کنید ، خدا به مدت خواب ما آگاه تر است . من آنچنان گرسنه ام که گوئی چند روز است غذا نخورده ام ، باید یکی از ما به شهر برود و برای جمع ما غذا تهیه کند ، ولی باید هشیاری به خرج دهد ، که کسی او را نشناسد ، زیرا اگر مردم افسوس بر ما دست یابند و به مکان ما پی ببرند ، ما را می کشند یا به ایمان ما ضربه زده آن را از ما سلب می کنند .

یکی از خداپرستان به شهر رفت تا خوراک تهیه کند ، چون نزدیک شهر رسید اوضاع شهر را بگونه ای دیگر دید .

بناها عوض شده ،خرابه ها آباد و آبادیها ویران گشته ، به هیچ عنوان قیافه شهرآشنا نیست !

نگاهش حیرت آمیز است ، اضطراب در راه رفتن دارد ، توجه مردم به او جلب شد ، پرسیدند غریبی ؟

گفت غریب نیستم ، در جستجوی غذا آمده ام ، ولی جایگاه فروش آن را نمی دانم .

مردی دستش را گرفت و به محل غذا فروشی برد ، برای تهیه غذا پول به صاحب مغازه داد ، صاحب فروشگاه با کمال تعجب پول را ضرب بیش از سیصد سال پیش دید ، فکر کرد جوان گنجی پر قیمت یافته ، اطراف جوان از طرف مردم محاصره شد ، از گنج پیدا شده سئوال کردند ، پاسخ داد اشتباه می کنید ،

این پولها از گنجی بـدست نیامده ، این پولها از معامله ای است که دیروز انجام داده ام و امروز برای خرید غذا با خودم آورده ام ، چرا به من تهمت می زنیـد ، و با گمان سوء با من معامله می کنیـد ، وضع عجیبی بود ، خواست به سـرعت برگردد ، مردم مانع شدند ، با مهر و محبت با او به سـخن نشسـتند و فهمیدند که این شخص یکی از همان اشخاصی است که سیصد و نه سال قبل از شر زمامدار کافر منطقه به شکاف کوه پناه برده اند .

جوان چون دانست ، حقیقت مسـئله روشن شـد به این معنی که مردم فهمیـده انـد اینـان همـان فراریان هسـتند ، بر جان خود و دوسـتانش ترسید و خواست فرار کند ، یکی از آنان که اطراف او بودند گفت : ای مرد وحشت مکن ، آن زمامداری که از او می ترسـی سیصد سال پیش مرده است ، و زمامدار فعلی ایمانش همانند ایمان شماست ، به ما بگو باقی دوستان تو کجا هستند ؟

جوان تازه به واقعیت مسـئله پی برد ، و فهمیـد که شـکاف عمیقی از تاریخ بین آنان و مردم □ṢṢṣآورده است ، و اکنون به صورت شـبحی بیش نیست که راه می رود و یا سایه ایست که حرکت می کنـد ، لـذا به طرف گفت : مرا واگـذار تا بروم و به دوستان غار داستانمان را بیان کنم ، زیرا انتظارشان طول کشیده ، و اضطرابشان شدید گردیده است .

سلطان وقت از وضع آنان آگاه شد ، و برای دیدار آنان شتافت و به سوی شکاف

کوه رهسپار گردید ، در میان کوه مردمی را دید که زنده هستند و نور زندگی در پیشانی آنان می درخشد ، خون در رگهای آنان جاری است ، با آنان دست داد و به آغوششان کشید و به مرکز شهر آنان را دعوت کرد که بیایند و در محل زندگی او زندگی کنند .

آنان گفتند : ما علاقه ای به ادامه حیات نداریم ، زیرا فرزندان و بازماندگان ما از دست رفته اند ، و خانه و منزل ما خراب شده و رشته زندگی ظاهر ما گسیخته است ، سپس بسور خدا توجه کردند و از خداوند خواستند آنان را برای خود برگزینند ، و رحمت خود را شامل حالشان گرداند ، هنوز چشمی بهم نخورده بود که مانند جسدهای بیجان روی زمین افتادند .

مردم شهر گفتند : ما که این بزرگان را با این وضع یافته ایم ، برای این جهت بروده که بدانیم وعده حق نسبت به روز قیامت متین و صحیح است و در برپا شدن محشر شکی نیست ، سپس به اختلاف نظر پرداختند ; عدّه ای گفتند : ساختمانی به روی آنان بنا کنیم ، گروهی که زمام کار را در دست داشتند ، نظر دادند که مسجدی روی بدن آنان بنا شود ، ولی خداوند از وضع آنان آگاه تر است .

وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ وَأَدْعُوا رَبِّى عَسَى أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّى شَقِيّاً * فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلاًّ جَعَلْنَا نَبِيّاً .

این دو آیه نمایشگر دوری جستن ابراهیم از بت پرستان است ، بت پرستانی که بر فضای زندگی

حاکم بودند ، و ابراهیم با آنان در هیچ موردی خط مشترک نداشت .

کناره گیری کرد تا درس کناره گیری را به همه پاکان و موحدان بدهد ، و به مؤمنان این پیام را برساند که اگر قدرت سرنگونی طاغوت را نداشتید ، از آنان کناره گیری کنید تا وسائل کوبیدن آنان برای شما فراهم آید ، ابراهیم گفت :

من از شما و بتانی که به جای معبود حق می پرستید دوری می گزینم و خدای یکتا را می خوانم امیدوارم که از پیشگاه رحمتش محروم نشوم .

چون ابراهیم از آن قوم و بتهائی که می پرستیدند دوری جست و گوشه گرفت ، و مخالفت همه جانبه خود را عملاً اعلام کرد ، خداوند بزرگ به لطف و رحمتش اسحاِ و یعقوب را به او عنایت کرد ، و اسحاِ و یعقوب را شرف نبوت بخشید .

روایات و عزلت

هم چنان که در مقدمه روایت اشاره شد ، عزلت در اسلام به معنای جدائی و کناره گیری از فاسدان و ناپاکان است ، برای اینکه انسان بتواند از اثرگیری و رنگ پذیری از آنان در امان بماند و نیز تجدید نیرو و تقویت قدرت کند ، تا بتواند تا ریشه کن کردن فساد فاسدان حرکت کند .

در این زمینه یعنی در عزلت به این مفهوم روایات بسیار مهمی وارد شده ، که لازم است به قسمتی از آنها اشاره شود .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : به یکی از انبیاء بنی اسرائیل وحی شد : اگر لقاء مرا در فردای قیامت در حظیره قدس دوست داری ، در دنیا تنها ، غریب ، غصه دار ،

و وحشت زده از مردم باش ، همانند پرنده ای تنها ، که در سرزمین بی آب و علف پر می زند ، و از سر درختان می خورد ، و از آب چشمه ها می آشامد ، و چون شب می رسد به لانه تنهائی می رود ، و از بودن با طیور می پرهیزد ، با پروردگارش انس می گیرد ، و از طیور وحشت می کند . این تنهائی و غربت ، و حزن و غصه و وحشت ، که در روایت دستور داده شده در برابر بدکاران جامعه است ، یعنی آنان که یک پیامبر یا یک انسان صالح از هدایت آنان مأیوس است ، و بودن با آنها جز ضرر و خسارت ، سودی برای انسان ندارد .

قالَ أميرُالمُؤمِنينَ (علیه السلام) : أَيُّهَا النّاسُ طُوبى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَأَكَلَ كَسْرَتَهُ وَبَكى عَلى خَطيئَتِهِ وَكانَ مِنْ نَفْسِهِ فى تَعَب وَالنّاسُ مِنْهُ فى راحَه .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود : ای مردم خوشا به حال کسی که به خاطر حفظ خود از گناه و گناهکاران کمتر از خانه بیرون می آید ، و تکه نان خود را خورده و بر گناهش می گرید ، خود را در تمام امور خیر به رنج و ناراحتی می اندازد ، تا مردم در کنار او راحت بوده از مشکلاتشان برهند .

قالَ النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) :ثَلاثُ مُنْجِياتٌ : تَكُفُّ لِسانَکَ وَتَبْكى عَلى خَطيئَتِکَ وَتَلْزِمْ بَيْتِکَ .

پیامبر فرمود : سه چیز باعث نجات است ، نگهداری زبان و گریه بر گناه ، و کمتر از خانه بیرون آمدن .

« کنایه از کمتر رابطه داشتن با کسانی

است که انسان از آنان سوء می گیرد » .

عَن عَلی (علیه السلام) قالَ : قالَ عیسَی بْنُ مَرْیَم : طُوبی لِمَنْ کانَ صَمْتُهُ فِکْراً وَنَظَرُهُ عَبْراً وَوَسِعُهُ بَیْتُهُ وَبَکی عَلی خَطیئَتِهِ وَسَلِمَ النّاسُ مِنْ یَدِهِ وَلِسانِهِ .

علی (علیه السلام) می فرماید : عیسی بن مریم فرمود : خوشا به حال کسی که سکوتش فکر ، و نظرش عبرت ، و جای در خانه اش داشته باشد ، و بر گناهانش گریه کند ، و مردم از دست و زبانش سالم باشند .

قالَ الکاظِمُ (علیه السلام) لِهُشامِ بْنِ الْحَکَمِ :

یا هُشامُ الصَّبْرُ عَلَی الْوَحْدَهِ عَلامَهٌ عَلی قُوَّهِ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلِ عَنِ اللهِ اعْتَزَلَ أهْلَ الدُّنیا وَالرّاغبینَ فیها وَرَغِبَ عِنْدَ اللهِ وَکانَ اللهُ أنیسَهُ فِی الْوَحْشَهِ وَصاحِبَهُ فِی الْوَحْدَهِ وَغِناهُ فِی الْعیلَهِ وَمُعِزَّهُ مِنْ غَیْرِ عَشیرَه یا هُشامُ قَلیلُ الْعَمَلِ مَعَ الْعِلْمِ مَقْبُولٌ مُضاعَفٌ وَکَثیرُ الْعَمَلِ مِنْ أهْلِ الْجَهْلِ مَرْدُودٌ .

امام هفتم حضرت کاظم (علیه السلام) به هشام فرمود : پایداری بر تنهائی علامت قدرت عقل است ، کسیکه نسبت به حضرت حق متعهد است از اهل دنیا و عاشقان نسبت به آن دوری می گزینند ، و به آنچه نزد خداست رغبت نشان می دهد و خداوند در وقت وحشت در تنها ماندن از اهل دنیا انیس او و در وحدت رفیق اوست ، حق تعالی سرمایه او در تنگدستی و عزت او بدون عشیره است ، ای هشام عمل کن و اندک در صورت معرفت داشتن به چند برابر ارزشش قبول است ، و بسیاری عمل با جهل و نادانی مردود است .

در این روایت بسیار مهم دقت کنید ، که امام هفتم منظور

از عزلت را در فرهنگ دین خانه نشینی و جدائی مطلب از مردم نمی داند ، بلکه منظور از عزلت و کناره گیری ، عزلت از اهل دنیا و راغبین نسبت به آن است ، یعنی آن دسته از مردم گه گاهی در بعضی از ادوار بیشتر مردم را تشکیل می دهند که غرِ در مادیگری و هواها و شهوات هستند ، و سیل خطرناکی می باشند ، که اگر انسان با آنان آمیزش و مصاحبت داشته باشد به خزی دنیا و عذاب آخرت دچار می شود .

در هر صورت حقیقت عزلت در فرهنگ اسلام ، همان ترک مراوده و معاشرت با اهل گناه است ، که فقهای عظام در کتب فقهی در باب امر به معروف و نهی از منکر عنوان فرموده اند .

عزلت از دیدگاه عارفان

عارفان عاشق ، و آگاهان صادِ در مسئله عزلت علاْه بر مطرح کردن مسائل گذشته ، عقیده دارند ، حقیقت واقعی عزلت خلوت گرفتن از غیر و بخصوص از خویش است برای یافتن مقصود واقعی .

این خلوت گرفتن منافات با از منزل بیرون رفتن و کسب و کار و معاشرت با مردم در حد لازم ندارد .

این خلوت در حقیقت خلوت دل است از تعلقات و وابستگی های به غیر دوست و به عبارت دیگر جدائی از تمام موانع راه وصول به لقاء حضرت دوست .

به قول الهی آن بلبل مست گلزار عالم پاك :

اگر تو دیده گشائی شبی به عالم پاک

به خاك ره فكنی تاج و گنج كشور خاك

عروس دهر بسی دلبر است و فتان لیك

مكن متاع دل پاك مهر این ناپاك

جهان صورت و نقش و نگار طبع خوشست

ولی

به چشم طبیعت پر است بی ادراک

عجوز دنیی دون با کمند مکر و فسون

فکنده رستم دستان بسی به خاک هلاک

تو صید یار شو و وارهان دل از هر قید

بکوش تا رسدت دست دل بر آن فتراک

می طهور زجام الست نوش ای دل

که مست عشق تو گردد هزار دختر تاک

چو دولتی بکف آید تو عدل و احسان کن

زفکرت دی و فردا میار دل غمناک

الهیا به صفای دل و خلوص شهود

بگوی انت الهی و لا اله سواک

بدان که طالب کمال را بعد از حصول استمداد ، ازالت موانع واجب باشد ، صاحب خلوت باید که موضعی اختیار کند ، که آنجا از محسوسات ظاهر و باطن ، شاغلی نباشد و قوای حیوانی را مرتاض گرداند و از افکار مجازی به کلی اعراض کند ، و آن فکرهائی بود که غایات آن راجع به مصالح معاش و معاد باشد ، و مصالح معاش امور فانی باشد « نه آنچه ضرورت دارد و به آن نیاز هست » و مصالح معاد اموری باشد که غایات آن حصول لذات باقی باشد نفس طالب را .

و بعد از زوال موانع ظاهر و خالی کردن باطن از اشتغال به ما سوی الله باید که به همگی همت و جوامع نیت اقبال کند بر ترصد سوانح غیبی و ترقب واردات حقیقی که آن را تفکر خوانند .

در خلوت عشق خیر و شر نیست

زان دیو و فرشته را کدر نیست

آنجا که مقام رهروان است

از دیو و فرشته در امان نیست

چو بنشیند به خلوت یار با یار

نفس نا محرم افتد هم چو اغیار

ندانی کرد هرگز خلوت آغاز

مگر از هر چه داری خو کنی باز

دل تو

موضع تجرید آمد

سرای خلوت توحید آمد

دل تو منظر اعلاست حق ر

ولکن سخت نابیناست حق را

نظرگاه شبان روزی دل تست

ولی روی دل تو در دل تست

چو روی دل کنی از سوی گل دور

بدین پشتی بگیرد روی دل نور

غلام آن دلم کز دل خبر یافت

دمی از نفس شوم خویش سرتافت

طریق مرد عزلت خوی کن باز

اگر مردی زمردم خوی کن باز

برو کنجی گزین و توشه ای گیر

زمردم تا توانی گوشه ای گیر

چو خو کردی به تنها بودن ای دوست

شوی آگه که تنهائی چو نیکوست

هر که را از تنهائی وحشت بود و به خلق انس بود ، از سلامت دور است ، از روزگار آدم تا کنون هیچ فتنه ظاهر نشد مگر به سبب آمیختن با خلق ، و از آن وقت باز تا امروز هیچ کس سلامت نیافت مگر آن که از اختلاط کناره گرفت .

و چون در خلوت با حق باشی ، دل از وساوس در تفکر نگه دار ، و اگر ترسی از خدای ترس ، و امید بدو دار و پناه از او بدو آر ، که هر که عزلت گزیند و در عزلت به طمع نشیند گو از نفس پرستی توبه کن ، و هر که به نفس خویش مغرور است گو از مستی هشیار شو ، و هر که مست غرور است ، گو از خلوت به بازار شو ، به ظاهر با خلق می باش و به باطن با حق .

ظاهرم با خلق عالم باطنم با حق ولی

این سخن پوشیده دان اظهار گو هرگز مباش

و عزلت آن است که بیرون آیند ، از مخالطت خلق به انقطاع علایق و عوایق .

چون مردمک

دیده ما گوشه نشین شو

در زاویه چشم درآ و همه بین شو

تو عزلت کن زغیر او به غیرت

که تا عالی شود هر لحظه سیرت

و یک دم همدم دیگری مشو ، مگر به خدمت انسانی کامل و مکمل و به اجازات و اشارت او قیام نمائی ، و انسان کامل آنست که مکمل باشد در شریعت و طریقت و حقیقت به حیثیتی که دیگری را در این علوم ثلاثه عالم تواند گردانید .

گر بیابی این چنین صاحبدلی

خدمت او کن که گردی مقبلی

و انسان باید که چون مرده ای از انسان کامل بگذرد ، و رشیدانه خود را به پیروی آن وجود کامل سپارد ، تا چنان که خواهد به آن ولایت و ماء ورد نبوت به هدایت صمدیت وی را بشوید ، و به عین عنایت وجود او را از لوث جنابت اجنبیه و حدث حدوث نفسانیه غسالانه غسل فرماید .

و اصل عزلت آنست که معزول گرداند حواس را به خلوت از تصرفات در محسوسات ، از آن که تعلقات به ممکنات آفات و بلا و فتنه جان و دل است .

بنشین به در خلوت دل ای کامل

مگذار که غیر او درآید در دل

زیرا که اگر غیر درآید به وثاق

آسان تو دشوار شود ، حل مشکل

و مگذار که غبار خاک تصرف محسوسات و گرد تراب تعلقات از روزن حواست درآید ، و گرد سراپرده وجودت برآید ، که تقویت نفس اماره و تربیت صفات ذمیمه از آن است ، و روح را با نفس از این معامله زیان است ، زیرا که چون با نفس خسیس مؤانست گیرد به اتفاِ به طریق نفاِ روی به اسفل

السافلین نهد .

و گفته انـد که : عقل با نفس هر دو جمع شونـد دل چو فرزند در وجود آمد ، اگر فرزند گرامی از غایت نادانی در عقب مادر نفسانی رود ، پدر پیر عقلی نیز به محبت فرزند با هم متفق گردند و روی به دار فنای دنیا نهند .

اما اگر فرزنـد دل بالغ و رسـیدن به امر : فَاتَّبِعُونی متابعت پـدر حقیقی کنـد ، مادر نفسانی نیز بر سبیل موافقت با ایشان موافقت نماید و به طریق صراط الله از جهان صورت ظاهره به عالم معنی باطنه مراجعت نماید .

برخیز و بیا نفس مطیع خود کن

مگذار که روح عاجز نفس شود

ای دل کنون به مرتبه جان رسیده ای

وزجان گذشته ای و به جانان رسیده ای

آیا چه فتنه ای که زعنقا نشان دهی

یارب چه بنده ای که به سلطان رسیده ای

ای شمع روشن از مه تابان گذشته ای

وی شاخ گل به سرو خرامان رسیده ای

از گل حدیث سختی را چمن بپرس

ای باد صبح دم که تو آسان رسیده ای

ای نفخه از بهشت بر آدم وزیده ای

وی هدهد از سبا به سلیمان رسیده ای

شمع این زمان فروز که در ظلمت شبی

گنج این نفس طلب که به ویران رسیده ای

ای غنچه بر کدام لب جو شکفته ای

وی بلبل از کدام گلستان رسیده ای

رنج ترا عماد شفا دانی از کجاست

در درد مرده ای و به درمان رسیده ای

یعقوب بی دلی که زیوسف بریده ای

و ایوب صابری که به کرمان رسیده ای

و بدان که به خلوت و عزلت و عزل حواس و قطع طمع از ناس به مدد نفس الخناس ، از دنیای دون شیطان ملعون

منقطع و منفصل نمی شود .

بلکه عزلت هم چنان است که احتماء کردن در خستگی طعام و شربت زاید ناخوردن .

زیرا که طبیب حبیب صادِ حاذِ در معالجه بیمار از برای تیمار اول احتماء فرماید ، بعد از آن چون ماده خام پخته گردد و مدد مواد فاسده که مرض از آن می انگیخت و در می آویخت باقی نماند ، به سبیل نصیحت از حکمت آن طبیب ، این پخته محتاج را به مسهل علاج فرماید و قوای طبیعی و حرارت غریزی را این سخن فرو خواند :

الْحَمیَّهُ رَأسُ کُلِّ دَواء

آنگاه آن طبیب حکیمانه آن مزاج را به حب .

یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ

تقویتی بخشد .

بدان که انبیاء و اولیاء طبیبان اخروی اند ، قدم از قدم در این بیمارستان سراچه دنیا نهاده اند ، و بعد از احتماء و عزلت و تنقیه مواد به خلوت از حکمت به صحت ، رنجور مهجور منزوی طالب را از شربت شفا خانه :

وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ .

نوشانیده اند .

و بدان که خلوت مجموعه ایست از چند گونه مخالفت نفس و ریاضات تألیف یافته از تقلیل طعام و قلت منام و صوم ایام و قلت کلام و ترک مخالطت انام و مداومت ذکر ملک علام و نفی خواطر و دوام مراقبه .

و سالک چون خواهد که به خلوت درآید اول غسلی کامل برآورد و بعد از ادای صلاه صبح به خلوت متوجه شود و چون بر در خلوت ایستد بگوید :

رَّبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْ وَاجْعَل لِی مِن لَدُنکَ سُلْطَاناً نَصِیراً .

و چون بر مصلی رود پای راست پیش نهاد و بگوید :

اللَّهُمَّ اغْفِرْ

لی وَافْتَحْ لی أبْوابَ رَحْمَتِکَ

و بعد از طلوع آفتاب دو رکعت نماز « رجاء » بگذارد به خشوع و خضوع ، از سر صدِ و اخلاص ، و در حالت جلوس بر هیأت تشهد نشیند ، و بعد از فرائض و سنن به ذکر مشغول شودس و بزرگان از جمله اذکار ، ذکر « لا إلهَ إلاّ الله » اختیار کرده اند .

و چون ذاکر به حق و ناطق مطلق ، خلوت سرای باطن را از ظلمت تعلقات حیوانیه ، و غبار کدورات نفسانیه طاهر گرداند ، مهر و محبت احدیت از مشرِ صمدیت شارِ گردد ، نوری از ضیاء یا صفای ایمان ، منور به لطیفه رحمان در جنان اهل جنان پیدا گرداند ، و آتشی از عشق برافروزد ، و جاروب لاء نافیه عقل را چون عود در مجمر سینه مقصود بسوزد .

فوائد عزلت

چون از اشرار خلق ، و مردم پست ، و آنان که از علاج و شفایشان ناامیدی عزلت گرفتی ، و در سنگر فراموشی از یاد آنان نشستی ، فوائدی در جهت امور دنیا و آخرت نصیب تو می گردد .

از جمله فوائد عزلت به دست آوردن فراغت برای عبادت ، و اندیشه در حقایق و انس به مناجات خدا ، و قرار گرفتن در مسیر کشف اسرار حق در امر دنیا و آخرت و ملکوت آسمانها و زمین است .

رسول گرامی اسلام تا قبل از بعثت از اشرار و نابکاران ، و متمردان و عاصیان به عزلت غار حرا می رفت ، و در آنجا در عبادت و اندیشه و یافتن اسرار ملک و ملکوت بود ، چون مدتی

بر او گذشت مأمور به تبلیغ فرهنگ الهی و یافته های الهی خود شد ، چون به میان مردم آمد بدنش با مردم ; ولی دلش با حق و دیده جانش متوجه باطن عالم بود .

معاشرت با مردم نمی توانست بین او و معشوقش ایجاد حجاب کند ، او تا آنجا که در قدرتش بود ، اهل باطل را به حق پیوند داد ، و از آنان که ناامید بود ، با تمام وجود از معاشرت و مخالطت با آنها کناره گیری کرد .

به بعضی از حکما گفته شد : اهل دل خلوت و عزلت برای چه انتخاب کرده اید ؟ پاسخ داد : با کمک خلوت در طلب دوام فکر و پابرجائی حقایق در قلبند ، تا به حیات طیبه دست یابند ، و شیرینی معرفت را با ذائقه جان بچشند .

در مسئله عزلت و خلوت گزینی ، برای انسان از سه گناه بسیار بزرگ خلاص و نجات وجود دارد :

۱ غیبت .

۲ ریا .

۳ اثرگیری از منکرات و فحشا .

نقل شیرین مجالس بسیاری از مردم غیبت است ، چون انسان اتصال به آن مجالس پیدا کند ، خواهی نخواهی جاذبه غیبت انسان را به این گناه شرم آور خواهد کشید ، حفظ زبان از غیبت کار بندگان خاص خداسصت کسیکه نمی تواند از این معصیت خودداری کند بر او واجب است از مقدمات آن که یکی هم معاشرت با همگان است بپرهیزد .

و نیز در برخورد زیاد با مردم ، انسان در جاذبه خودنمائی قرارمی گیرد ، و به آنجا می رسد که علاقه دارد مردم او را در عبادات

و طاعات و خیرات ببینند و دائم از او تعریف کرده و نیکی حال و عبادت و عملش را برای دیگران تعریف کنند .

و از طرفی در معاشرت و مخالطت زیاد ، خطر اثرگیری از معاصی بخصوص معاصی لذت آور ، اعم از موارد مالی یا شهوانی برای وجود انسان هست ، و برای محفوظ ماندن از این خطرات چاره ای جز به خلوت بردن خویش از بسیاری از مردم و به خلوت بردن دل از غیر حق در باطن وجود نیست .

به خاطر اینهمه مقدمات سودبخش است که حضرت صادِ (علیه السلام) می فرماید :

صاحِبُ الْعُزْلَهِ مُتَحَصِّنٌ بِحِصْنِ اللهِ وَمُتَحَرِّسٌ بِحَراسَتِهِ فَیاطُوبی لِمَنْ تَفَرَّدَ بِهِ سِرّاً وَعلانِیَّهً .

آنکس که عزلت گزید ، در حصار عافیت خدا قرار گرفت و محفوظ به حفظ او از تمام بلاهای دنیائی و آخرتی شد ، پس خوشا به حال کسیکه به خدای خود در ظاهر و باطن متفرد و یگانه شد .

وَهُوَ یَحْتاجُ إلی عَشْرَهِ خِصال :

عِلْمُ الْحَقِّ وَالْباطِلِ وَحُبُّ الْفَقْرِ وَإخْتیارُ الشِّدَّهِ وَالزُّهْدُ وَاغْتِنامُ الْخَلْوَهِ وَالنَّظَرُ فِی الْعَواقِبِ وَرُؤیَهُ التَّقْصیرِ فِی الْعِبادَهِ مَعَ بَذْلِ الْمَجْهُودِ وَتَرْکُ الْعُجْبِ وَکَثْرَهُ الذِّکْرِ بِلا غَفْلَه فَإنَّ الْغَفْلَهَ مُصْطادُ الشَّیْطانِ وَرَأسُ کُلِّ بَلِیَّه وَسَبَبُ کُلِّ حِجاب وَخَلْوَهُ الْبَیْتِ عَمّا لا یَحْتاجُ إلَیْهِ فِی الْوَقْتِ .

عزلت به معنائی که گذشت و به دست آوردن انس با حضرت حق نیاز به ده مسئله دارد :

۱ دانستن حق و باطل ، که مبادا در طریق سلوک الی الله دچار انحراف در مسیر یا گرفتار مرشدان منحرف گردد .

۲ در ریاضات و مجاهدات نفس به مرتبه ای رسیده باشد ، که از زحمت و

تعب و رنج و بلا در راه رسیدن به حقایق مشوش نشود ، و از اینکه به خاطر حرکت در راه الهی از به دست آوردن ثروت دنیا باز می مانـد ناراحت نشود ، بلکه به همان مقدار اندک که وقتی جز به دست آوردن آن ندارد قانع باشد ، ورنه این حقیقت را رها کرده و به دام خطرناک عافیت و مادیت خواهد افتاد .

۳ با سختی در کار و شدت در مسیر بسازد ، به نحوی که اگر در وصول برنامه های دنیائی دیر و زودی شد مضطرب نگردد و در اساس صبر و حوصله اش رخنه ای ننماید .

۴ اجتناب از محرمات و اگر بتوانـد مکروهات و دل برداشتن از زخارف دنیائی و زیور و زینت مادی ، که ارتکاب محرمات و عشق ورزی به مظاهر دلفریبای دنیا اسباب کدورت قلت و قساوت دل است ، و با این بازیها به وصال حضرت حق نتوان رسید ، آری در راه زهد و بی رغبتی به امور غیر الهی از واجبات و ضروریات است ، و بدون آن راه بردن به آن پیشگاه عالی امکان ندارد .

۵ غنیمت دانستن این خلوت و عزلت است ، به این معنی که پس از بریدن از شرار خلق و اهل معصیت و هر چهره ای که مانع از حرکت در راه خداست دلتنگی نکنند ، و دیدار آنان را هوس ننماید .

۶ بتوسط آیات قرآن و روایات رسیده از اهل بیت طهارت عاقبت امر خود را بنگرد ، و بداند که عاقبتش مرگ و رفتن به عالم برزخ و ورود به قیامت

و قرارگرفتن در دادگاه حق و برخورد به حساب و کتاب و بهشت و جهنم است .

۷ با همه کوشش و مجاهدتی که در عبادت و بندگی دارد ، و سعی می کند برای طاعت خالصانه از تمام ظاهر و باطن وجودش مایه بگذارد ، ولی آن سعی و کوشش و آن طاعت و عبادت را در برابر عظمت حضرت دوست بسیار اندک و کوچک ببیند .

در پای دوست افشان ای دوست هرچه داری

کین است در طریقت رسم وفا و یاری

ای آن که شنعت ما گوئی به عشق خوبان

از عالم محبت گویا خبر نداری

رسوائی و ملامت شرط است در محبت

نیش است و نوشدارو فقر است و شهریاری

ای باد صبحگاهی جان در رهت فشانم

از گلشت محبت بوئی اگر بیاری

ای نخل کامرانی بازآ که از فراقت

صد دجله خون زچشمم هر گوشه گشته جاری

لب تشنه چون پسندی ما را در این بیابان

ای آن که در لب لعل آب حیات داری

یار آن بود که ریزد در پای دوست جان ر

ورجان دریغ دارد باشد خلاف یاری

خرسند باش ای دل با فقر کاندرین ره

فارغ پیاده باشد از زحمت سواری

چون تاج فقر بر سر داری مخواه افسر

درویش باش و بگذر از تاج تاجداری

هر کس امیدواری دارد هما به حالی

ما را به لطف سابق باشد امیدواری

نومیدی از عنایت کفر است در طریقت

عام است لطف آن شاه ای بنده غم چه داری

۸ ترک خودبینی و عجب و تخلص از تکبر است ، که در این راه پر واقعیت ، خود بینی و خودپسندی و کبر و بزرگ دیدن خود گناهی بس عظیم و حجابی بس خطرناک است ، در این مسیر باید

در هر منزل و مرتبه اش به عجز و قصور و تقصیر و کوچکی خود معترف باشی .

۹ کثرت ذکر ، بخصوص ذکر قلبی ، یعنی توجه به حضرت حق در بیشتر اوقات و پرهیز از غفلت ، باید به نحو حقیقت مورد عشق و علاقه و توجه صاحب خلوت باشد ، که غفلت از حضرت دوست اساس هر فتنه و بلیه و دام خطرناک شیطان است .

۱۰ خالی بودن منزل و مسکن صاحب خلوت از برنامه های غیر ضروری است ، و از هر چه که دل را از یاد دوست غافل می نماید ، که باید از عوامل دور کننده از حق هم چون گوسپندی که از گرگ می گریزد گریخت .

قالَ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ (علیه السلام) :

اُخْزُنْ لِسانَکَ بِعِمارَهِ قَلْبِکَ وَلْیَسَعْکَ بَیْتُکَ ، وَاحْذَرْ مِنَ الرِّیا وَفُضُولِ مَعاشِکَ وَابْکِ عَلی خَطیئَتِکَ وَفِرَّ مِنَ النّاسِ فِرارَکَ مِنَ الأَسَدِ فَإِنَّهُمْ کانُوا دَواءً فَصارُوا الْیَوْمَ داءً ثُمَّ اتَّقِ اللّهَ مَتی شِئْتَ .

عیسی (علیه السلام) فرمود : زبان را زندان کن تا خانه دل آباد شود ، چون دل مرکز پذیرش حقایق و معارف الهی است ، وقتی از لوث کدورت ، و تیرگی گناه خلاص می شود ، که زبان مقهور و محبوس باشد ، و برای سالم ماندن از شر اشرار و فسق فاسقان و عصیان عاصیانی که امید به علاج آنان نیست در خانه ات قرار بگیر .

از عملی که محض خوشنودی دوست نیست ، و آلوده به اغراض غیر الهی است خودداری کن ، و از آنچه زائد بر قدر حاجت است از نگاه داشتنش بپرهیز ، و برای اینکه

از آن بهره و سود نصیبت شود ، آن را در راه حضرت حق خرج کن ، و بر گناهانت تا سر حد آمرزش گریه کن ، و از گرگان آدم نما همچون فرار از شیر درنده بگریز ، که آدمیان وقتی دواء درد انسانند که آدم باشند ، فعلا روزگاری است که اکثر مردم در جهت زیان زدن به انسان زندگی می کنند ، و معاشرت با آنان جز ضربه خوردن به دنیا و آخرت انسان سودی ندارد ، در هر مقامی و در هر جائی و در هر حالی تقوا پیشه کن و از گناهان و معاصی برای رسیدن به خیر دنیا و آخرت جداً بپرهیز .

قالَ الرَّبیعُ بْنُ خَیْثَم : إنِ اسْتَطَعْتَ أنْ تَکُونَ فی مَوْضِع لا تُعْرَفُ وَلا تَعْرِفُ فَافْعَلْ .

وَفِی الْعُزْلَهِ صیانَهُ الْجَوارِحِ وَفَراغُ الْقَلْبِ وَسَلامَهُ الْعَیْشِ وَکَسْرُ سِلاحِ الشَّیْطانِ وَالمُجانَبَهُ مِنْ کُلِّ سُوء وَراحَهُ الْوَقْتِ .

ربیع که از زهاد ثمانیه است می گوید : اگر بتوانی به نوعی زندگی کنی که ترا نشناسند و تو هم کسی را نشناسی زندگی کن ، که در این نوع زندگی برای تو از شرور و آفات امان است .

در عزلت فوائد بسیاری است

یکی حفظ اعضاء و جوارح از تمام حرکت های باطل و لغو ، دیگر : آزاد بودن دل از تخیلات بیهوده ، چرا که جاذبه ها و کشش های الهی چه در مردم ، چه در عوامل مادی زیاد است و برای ما ضعیفان سبب مشغولیت دل به اموری خواهد گشت که برای آخرت ما زیان بار است .

دیگر از فوائد عزلت سلامت زندگی و عیش از برنامه های اضافی و ترددهای بیجا

و رفت و آمدهای غیر ضروری مردم بی منفعت است .

دیگر از منافع عزلت شکسته شدن سلاح شیطان است ، چرا که شیطان در صورت ارتباط زیاد انسان با عوامل غیر الهی قدرت نفوذ بر انسان را پیدا می کند ، وقتی انسان آزاد از آن عوامل باشد در حقیقت سلاح شیطان را از دست شیطان گرفته ، و نیز در عزلت راه اجتناب از شر و بدی به روی انسان باز است و هم چنین در عزلت ، عمر و زمان و وقت در طاعت و عبادت در نهایت آسودگی می گذرد .

وَما مِنْ نَبِیٍّ وَلا وَصِیٍّ إلاّ وَاخْتارَ الْعُزْلَةَ فی زَمانِهِ إمّا فِی ابْتِدائِهِ وَإمّا فی انْتِهائِهِ .

پیامبر و جانشین پیامبری نبود مگر اینکه انواع عزلت های بیان شده را در زمان خودش چه در مبادی حال و چه در اواخر حال برای خود انتخاب کرد ، که طریق عزلت چه از شرار خلق و نامردمان که امید صلاح آنان نمی رود ، و چه عزلت و خلوت در دنیای دل و جان بهترین طریق برای رسیدن به مطلوب و یافتن حقایق عالی ملکوتی است .

در عالم بالاست تماشائی اگر هست

بیرون زمکانست و زمان جائی اگر هست

چیزی که به ما مانده همین برگ تمناست

در سینه عشاِ تمنائی اگر هست

در غیبت خلق است اگر هست حضوری

در ترک تماشاست تماشائی اگر هست

اشک است که در ماتم امید فشانند

در روی زمین آب گوارائی اگر هست

آهست که از سینه افسوس برآید

در باغ جهان نخل تمنائی اگر هست

از ساده دلی چون گذری عالم هستی است

در زیر زمین دامن صحرائی اگر هست

بر گرد جهان دور زدن بر تو حلال

است

خورشید صفت دیده بینائی اگر هست

بر طوطی جان تلخی غربت ننماید

در خانه دل آئینه سیمائی اگر هست

گر دست فشا ندن به دو عالم نتوانی

در دامن عزلت بشکن پائی اگر هست

صائب دل پر خون بود و دیده خونبار

در مجلس تو دیده بینائی اگر هست

باب بیست و پنجم

در آداب عبادت

قسمت اول

قال الصادُق (علیه السلام) :

دَاوِمْ عَلی تَخْلیصِ الْمُفْتَرِضاتِ وَالسُّنَنِ فَإنَّهُما الاْصْلُ فَمَنْ أصابَهُما وَأدّاهُما بِحَقِّهِما فَقَدْ أصابَ الْکُلِّ .

فَإنَّ خَیْرَ الْعِباداتِ أقْرَبُها بِالأمْنِ وَأخْلَصَها مِنَ الآفاتِ وَأدْوَمُها وَإنْ قَلَّ .

فَإنْ سَلِمَ فَرْضُکَ وَسُنَّتُکَ فَأنْتَ أنْتَ ، وَاحْذَرْ أنْ تَطَأَ مَلِکِکَ إلاّ بِالذُّلِّ وَالاْفْتِقارِ وَالْخَشْیَهِ وَالتَّعْظیمِ .

وَأخْلِصْ حَرَکاتِکَ مِنَ الرّیا وسِرِّکَ مِنَ الْقَساوَهِ .

فَإنَّ النَّبیَّ (صلی الله علیه وآله) قال :

الْمُصَلّی مُناج رَبَّهُ فَاسْتَحِ مِنَ الْمُطَّلِعِ عَلی سِرِّکَ الْعالِمُ بِنَجْواکَ وَما یُخْفی ضَمیرُکَ .

وَکُنْ بِحَیْثُ یَراکَ لِما أرداَ مِنْکَ وَدَعاکَ إلَیْهِ ، وَکانَ السَّلَفُ لا یَزالُونَ مِنْ وَقْتِ الْفَرْضِ فی إصْلاحِ الْفَریضَیْنِ جَمیعاً .

وَتَری أهْلَ الزَّمانِ یَشْتَغِلُونَ بِالْفَضائِلِ دُونَ الْفَرائِضِ کَیْفَ یَکُونُ جَسَدٌ بِلا رُوح .

قالَ عليُّ بْنُ الحُسَيْنِ (عليه السلام) :

عَجِبْتُ لِطالِبِ فَضيله تارِكِ فَريضَه وَلَيْسَ ذلِکَ إلاّ لِحِرْمانِ مَعْرِفَهِ الْامْرِ وَتَعْظيمِهِ وَتَرْكِ رُؤيَهِ مِنَنِهِ بِما أَهَّلَهُمْ لِامْرِهِ وَاخْتارَهُ لَهُمْ .

قال الصادِق (عليه السلام) :

دَاوِمْ عَلى تَخْليصِ الْمُفْتَرِضاتِ وَالسُّنَنِ فَإنَّهُما الاْصْلُ فَمَنْ أصابَهُما وَأدّاهُما بِحَقِّهِما فَقَدْ أصابَ الْكُلِّ .

عبادت و بندگی خط عبودیت و بندگی ، نسبت به وجود مقدس حضرت حق تعالی برترین و والاترین نعمت و حقیقتی است که حضرت الله محض محبت و عشق و عنایت و لطف نسبت به بنی آدم برای انسان قرار دراده است .

بدون شک ، اگر انسان محبوب حق نبود و مورد لطف و عنایت حضرت دوست قرار نداشت ، به عبادت و بندگی

خدا دعوت نمی شد .

عبادت عبد نسبت به خداوند ، هدف مقدس حضرت باری تعالی از خلقت انسان است ، و آنهم از باب نیاز و احتیاجی است که انسان برای رشد و کمال و تأمین خیر دنیا و آخرت به آن دارد .

در عبادت حق و بندگی نسبت به او حقایق و اسراری است که در قرآن مجید و روایات و گفتار پاکان و نیکان منعکس است و قسمتی از آن به قرار زیر است :

۱ عبادت و بندگی هدف آفرینش انسان است .

۲ عبادت و بندگی حق بالاترین مقام برای آدمی است .

۳ عبادت علت رشد و کمال و سعادت و سلامت انسان است .

۴ عبادت علت ورود به بهشت و نجات از جهنم است .

۵ عبادت بهترین عامل برای برپائی نظم و عدالت در زندگی مردم است .

۶ عبادت و بندگی حق ، مانع رشد ظلم و ظالم و علت درهم کوبیده شدن فساد و ستم است .

در زمینه این شش مرحله عالی آیات و روایاتی وارد شده ، که توجه به قسمتی از آن آیات و روایات لازم است .

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ .

و من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا پرستش کنند .

در اینجا باید به این نکته بسیار مهم توجه کنید ، که عبادت به آن معنائی که منظور قرآن است از تحقق چند حقیقت محقق می گردد :

معرفت نسبت به معبود ، اطاعت از اوامری که از جانب او متوجه انسان می گردد ، و اجتناب از آنچه که حضرت او بر انسان حرام نموده ، که

در این قسمت سوم نفی و رجم کامل طاغوتهای درونی و برونی لحاظ شده ، که بدون این سه واقعیت عبادت قابل تحقق نیست .

رشد و کمال و خیر دنیا و آخرت با این گونه عبادت بدست می آید ، که عبادت غیر این عبادت نیست ، بلکه حرکاتی است که در جهت ارضای نفس انجام می گیرد نه جلب رضای خدا .

جهان پر درد می بینم دوا کو

دل خوبان عالم را وفا کو

ورا از دوزخ همی ترسی شب و روز

دل پر درد و رخ چون کهربا کو

بهشت عدن را بتوان خریدن

ولیکن خواجه را در کف بها کو

در این ره گر همی جوئی یکی را

سحرگاهان ترا پشت دو تا کو

سراسر جمله عالم پر یتیم است

یتیمی در عرب چون مصطفا کو

سراسر جمله عالم پر زشیر است

ولی شیری چو حیدر با سخا کو

سراسر جمله عالم پر زنانند

زنی چون فاطمه خیر النسا کو

سراسر جمله عالم پر شهید است

شهیدی چون حسین کربلا کو

سراسر جمله عالم پر پر امام است

امامی چون علی موسی الرضا کو

سراسر جمله عالم پر زمَرد است

ولی مردی چو موسی با عصا کو

سراسر جمله عالم پر حدیث است

حدیثی چون حدیث مصطفا کو

سراسر جمله عالم پر زعشق است

ولی عشق حقیقی با خدا کو

سراسر جمله عالم پر زپیر است

ولی پیری چو خضر با صفا کو

سراسر جمله عالم پر زحسن است

ولی حسنی چو یوسف دلربا کو

سراسر جمله عالم پر زدرد است

ولی دردی چو ایوب و دوا کو

سراسر جمله عالم پر زتخت است

ولی تخت سلیمان و هوا کو

سراسر جمله عالم پر زمرغ است

ولی مرغی چو بلبل با نوا کو

سراسر جمله عالم پرزپیک است

ولی پیکی چو عمر بادپا کو

سراسر جمله عالم پر

زمرکب

ولی مرکب چو دلدل خوش روا کو

سراسر کان گیتی پر زمس شد

زمس هم زر نیامد کیمیا کو

سَأَلْتُ الصّادِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّد (علیهما السلام) : فَقُلْتُ لَهُ : لِمَ خَلَقَ اللّهُ الْخَلْقَ ؟

فقال : إنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَتَعالی لَمْ یَخْلُقْ خَلْقَهُ عَبَثاً وَلَمْ یَتْرُکْهُمْ سُدیً بَلْ خَلَقَهُمْ لاِظْهارِ قُدْرَتِهِ وَلِیُکَلِّفَهُمْ طاعَتَهُ فَیَسْتَوْجِبُوا بِذلک رِضْوانَهُ وَما خَلَقَهُمْ لِیَجْلِبَ مِنْهُمْ مَنْفَعَهً وَلا لِیَدْفَعَ بِهِمْ مَضَرَّهً بَلْ خَلَقَهُمْ لِیَنْفِعَهُمْ وَیُوصِلُهُمْ إلی نَعیمِ الاْبَدِ .

راوی می گوید از حضرت صادِ جعفر بن محمد (علیهما السلام) پرسیدم ، خداوند به چه منظور انسان را آفرید ؟

فرمود : خدای تبارک و تعالی انسان را ببازیچه نیافرید ، و آنان را رها شده قرار نداد ، آفرینش انسان برای نمایاندن قدرتش بود ، و برای اینکه آنان را به میدان تکلیف رهنمون شود تا مستوجب رضوان او گردند .

انسان را نیافرید تا از او جلب منفعت کند ، و به وسیله او دفع ضرر نماید ، بلکه آنان را به کاخ با عظمت هستی آورد ، تا منفعت به آنان برساند ، و به نعیم جاوید برساند .

فی خُطْبَهِ أمیرالمُؤمِنینَ (علیه السلام) : الَّذی خَلَقَ الْخَلْقَ لِعِبادَتِهِ وَأَقْدَرَهُمْ عَلی طاعَتِهِ .

خداوند انسان را برای عبادت آفرید و سپس آنان را برای اطاعت قدرت داد .

۲ در طول تاریخ بوسیله افراد گوناگون ، و بتوسط بسیاری از کتب علمی ، برای انسان مقاماتی بیان شده ، و هر کسی یا هر دانشمندی بفراخور مقام و حالش برای انسان شأنی بیان کرده ، ولی وقتی به بهترین منبع و ارزنده ترین ذخیره یعنی قرآن مراجعه می کنیم ، می بینیم خداوند بزرگ که صاحب

آفرینش و خالق عالم و آدم است ، بهترین و والاترین مقام را برای انسان مقام بنـدگی و عبودیت او نسبت به حضـرت حق می داند .

قرآن مجیـد بهترین مقامی که برای انبیا و اولیا معرفی می کنـد مقام عالی بنـدگی است ، چرا که هر کس به دائره بنـدگی قدم گذارد ، از هر قید و بندی رسته ، و در فضای بهاری قرار گرفته که تمام استعدادهایش شکوفا خواهد شد .

بنـدگی حقیقی ، از طرفی تمام درهای رحمت الهی را بروی انسان باز می کند ، و هشت در بهشت را برای انسان می گشاید ، و هر در شری ، بخصوص هفت در جهنم را به روی انسان می بندد .

در مسیر بنـدگی ، قلب انسـان بتدریـج آمـاده پـذیرفتن نور می گردد ، و در کنـار آن نور موفق به تماشـای حقایق شـده ، و به وصال جمال خواهد رسید .

ای که با درد تو اندیشه درمان خوش نیست

بی تماشای جمال تو گلستان خوش نیست

بی تو ما را هوس گلشن و صحرا نبود

زان که بی صحبت تو روضه رضوان خوش نیست

هر که عاشق نبود صورت بیجان باشد

تو خود انصاف بده صورت بی جان خوش نیست

گر چه بسیار شنیدیم که هجران خوش تر

ما طلبکار وصالیم که هجران خوش نیست

خوشتر اینست که انصاف و غرامت دادن

هم چنان با من دلتنگ پریشان خوش نیست

ای دل ار طالب وصلی هوس از جان بگسل

غم جان با طلب صحبت جانان خوش نیست

طالب وصل حرم را نتوان گفت عماد

که بیابان خطرناك و مغیلان خوش نیست

قرآن مجید در سوره یوسف : ۱۲ ، مریم : ۶۳ ، کهف : ۶۵

، فاطر : ۳۲ ، صافات : ۸۱ ، ۱۱۱ ، ۱۲۲ ، ۱۳۲ ، ۱۷۱ ، ص ۴۵ ، تحریم ۱۰ ، از انبیاء الهی به عنوان عباد مخلصین ، عباد مؤمنین ، عباد مرسلین ، عباد صالحین یاد می کند ، و این مقام بالاترین مقامی است که خداوند مهربان از انبیاء خود به عنوان این مقام یاد می کند .

قسمت دوم

قرآن مجید بطور مکرر از پیامبر عزیز اسلام به عنوان عبد یاد می کند :

سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ .

الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِی أَنزَلَ عَلَی عَبْدِهِ الْکِتَابَ .

تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ .

در تشهد هر نماز واجب ، تمام مکلفین به دستور حضرت حق از پیامبر عزیز اسلام به عنوان عبد حق یاد می کنند ، تا بدانند که مقام عبودیت بالاترین مقام و بلکه ریشه تمام مقامات است .

أَشْهَدُ أنْ لا إلهَ إلاّ اللهَ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَأَشْهَدُ أنّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولَهُ .

ماه فرو ماند از جمال محمد (صلی الله علیه وآله)

سرو نروید به اعتدال محمد

قدر فلک را کمال و منزلتی نیست

در نظر قدر با کمال محمد

وعده دیدار هر کسی به قیامت

لیله الاسرای شب وصال محمد

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی

آمده مجموع در ظلال محمد

عرصه دنیا مجال همت او نیست

روز قیامت مگر مجال محمد

شمس و قمر در زمین حشر نتابد

نور نتابد مگر جمال محمد

وان همه پیرایه بسته جنت فردوس

بو که قبولش کند بلال محمد

شاید اگر آفتاب و ماه نتابد

پیش دو ابروی چون هلال محمد

چشم مرا تا بخواب دید جمالش

خواب نمی گیرد از خیال محمد

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی

عشق محمد بس است و آل محمد

۳ انسان مجموعه

ای از قوا و استعدادهای الهی است ، تاریخ حیات ثابت کرده ، که این قوا و استعدادها جز در سایه عبادت مخلصانه قابل شکوفا شدن نیست .

عبادت مخلصانه عبارت است از هماهنگ کردن تمام حرکات مادی و معنوی ، اخلاقی و روانی ، خانوادگی و اجتماعی با دستورات حضرت حق .

با چنین حرکتی ، انسان هم چون درختی که در شرایط لازم محاصره شده باشد ، آنچنان در تمام جوانب حیات رشد می کند که منتهای این رشد پایان فراِ و رسیدن به مقام قرب و اتصال است .

شما شرح حال انبیا و اولیا را در قرآن مجید ببینید ، تمام کمالات و حالات عالی الهی که خداوند بزرگ برای پیامبرانش و اولیاء گرانقدرش شمرده ، همه و همه محصول هماهنگی حرکات آنان با دستورات الهی است .

اولیاء و انبیاء الهی هر کس را به کمالات عالی و مدارج ربانی رساندند از طریق فراهم آوردن زمینه بندگی رساندند .

تعالیم انبیا را در قرآن و ائمه طاهرین را در روایات و اولیاء الهی را در کتب اخلاِ و عرفان ملاحظه کنید تا به صدِ این حقیقت واقف گردید .

عارف ربانی ، حکیم صمدانی ، عاشق بیدار ، مرحوم حاج شیخ محمد بهاری ، که افرادی بسیار عادی را به مقامات بسیار عالی رسانید ، از همین طریق بود ، به این معنی که دستورات الهی و حکمت انبیا و ائمه و پاکان را به آنان تعلیم می داد ، سپس آنان را تشویق به عمل هماهنگ کردن تمام اعمال و کردار و اخلاقشان با آن دستورات می نمود .

به یکی از شاگردان پر قیمت و

تربیت شدگان نفس قدسی و الهی اش که از آنجناب دستور العملی طلب کرده بود چنین می نویسد : آنچه به جناب آقا شیخ احمد لازم است که تأمل درستی نماید ، ببیند بنده است ، یا آزاد ، اگر دید آزاد است خودش می داند هر کاری بخواهد بکند ، و اگر دانست بنده است و مولا دارد ، سر خود نیست ، هر کاری بکند ولو دستی حرکت دهد از وی جهت آن سئوال خواهد شد ، جواب درستی باید بگوید ، پس بنابراین سعیش در تحصیل رضای مولایش باشد ، اگر چه دیگران راضی بر آن کار نباشند ابداً ، و تحصیل رضای مولای حقیقی جل شأنه نیست مگر در تحصیل تقوا

غرض اصلی از خلقت حاصل نخواهد شد ، بجز اینکه معرفت و محبت میان عبد و مولا باشد ، و تحصیل تقوا به چند چیز است که چاره ندارد از آنها :

یکی پرهیز از معاصی است ، باید معاصی را تفصیلاً یاد بگیرد ، هر یک را در مقام خود ترک نماید ، از جمله معاصی است ترک واجبات ، پس باید واجبات خود را هم بمقدار وسع و ابتلاء به آنها ، یادگرفته عمل نماید ، و این واضح است که با معصیت کاری اسباب محبت و معرفت موجود نخواهد شد ، اگر اسباب عداوت نباشد .

اگر شیخ احمد بگوید : من نمی توانم ترک معصیت بالمره کنم لابد واقع می شوم .

جواب این است که بعد المعصیه می توان که توبه کنی ، کسی که توبه کرد از گناه ، مثل کسی است که گناه نکرده ، پس مأیوس

از این در خانه نباید شد ، اگر چه هفتاد پیغمبر را سر بریده باشد ، باز توبه اش ممکن است قبول باشد .

مولای او قادر است که خصمای او را راضی کند ، از معدن جود خودش جلت قدرته .

دوم اینکه مهما امکن پرهیز از مکروهات هم داشته باشد ، به مستحبات بپردازد حتی المقدور ، چیز مکروه بنظرش حقیر نیاید که بگوید : کل مکروه جایز ، بسا می شود یک ترک مکروهی پیش مولا از همه چیز مقرب تر خواهد بود ، یا اتیان مستحب کوچکی ، و این به تأمل در عرفیات ظاهر خواهد شد .

سیم : ترک مباحات است در غیر مقدار لزوم و ضرورت ، اگر چه شارع مقدس خیلی چیزها را مباح کرده برای اغنیا ، اما چون در باطن میل ندارد بنده او مشغول به غیر او باشد ، از امورات دنیویه ، و لذا خوبست بنده هم نظراً به میل مولی این مزخرفات را تماماً یا بعضاً ترک نماید ، اگر چه حرام نباشد ارتکاب به آنها ، اقتداء بالنبیین صلی الله علیهم و تأسیاً بالأئمه الطاهرین الطیبین صلوات الله علیهم أجمعین .

چهارم ترک کند ما سوی الله را ، که در دل خود غیر او را راه ندهد ، چطور گفت خواجه

نیست در لوح دلم جز الفت قامت یار

چه کنم حرف دیگر یاد ندارم استادم

اگر جناب شیخ احمد بگوید : با این ابتلاء به معاش و زن و بچه و رفیق و دوست چطور می شود آدم ترک ما سوی الله بکند و در قلبش غیر یاد او چیزی نباشد این فرض بحسب متعارف بعید

است و شدنی نیست ؟

می گویم : آن مقدار که تو باید ترک کنی ، آن هر کس است که ترا از یاد او جل شأنه نگهدارد ، با آن شخص باید بمقدار واجب و ضرورت ، بیشتر محشور نباشی .

و اما هر کس که خدا را بیاد تو بیندازد ترک مجالست او صحیح نیست ، حضرت عیسی علی نبینا وآله علیه السلام فرمودند :

معاشرت کنید با کسانی که رؤیت آنها خدا را بیاد شما می اندازد .

الحاصل طالب خدا اگر صادِ باشد ، باید انس خود را ، یواش یواش ، از همه چیز ببرد ، و همواره در یاد او باشد ، مگر اشخاصی را که در این جهت مطلوب بکارش بیاید ، و آنهم بمقدار لازمه آن کار ، پس با آنها بودن منافاتی با یاد خدا بودن ندارد و محبت این اشخاص هم از فروع محبت الهی است ، جل شأنه .

اگر شیخ احمد بگوید اینها حق است ، ولیکن من با این حال نمی توانم بجا بیاورم ، زیرا که شیاطین انس و جن بدور ما احاطه کرده ، متصل وسوسه می کنند ، همیشه مانع اند ، و ما هم کناره بالمره نمی توانیم بکشیم .

امر معاش اختلال پیدا می کند ، از عهده خودمان برنمی آئیم ، تا کار بکار کسی نداشته ، مشغول خودمان باشیم ، ما کجا و این حرف ها کجا ، جواب می گوئیم اگر امورات آنی باشد همین طور است که می گوئی ، از اینهم بزرگ تر ، مثل کوه بدواً بنظر آدم می آید ، کوچک نیست .

لیکن اشکال در این

است ، که تکلیف شاِ نکرده انـد ، امورات تدریجی است ، پس همین قدر که تدریجی شد ، دیگر کار درست می شود ، مردم بتدریج باز ، و شاهین ، و سایر مرغهای صیدی را رام کرده بدست گرفته اند .

پس ملخص کلام این که ، در هر مرتبه که هستی آن نیم رمق که داری آنقدر را که بسهولت می توانی به عمل آوری اگر در آن مسامحه نکردی آن را بجا آوردی ، هم چنین بر قوت تو می افزاید ، بلکه زیاده ، زیرا که فرمود :

تو یک وجب بیا ، من یک ذراع ، و اگر نه مسامحه کردی آن مقدار قوتت هم در معرض زوال است .

مثلاـ شب را تا صـبح خوابیـدی ، بنای بیـداری داشتی نشـد ، حالا که اول صـبح است ، تا ملتفت شـدی پاشو ، بین الطلوعین را بیـدار بودن این خودش هم فیض علیحده و توفیقی است از جانب حضـرت الله جل جلاله ، این را به مسامحه بر خودت تفویت مکن ، به شیطان گوش مده که می گوید حالا به وقت نماز صبح زیاد است ، قدری بخواب ، غرض او معلوم است .

و هم چنین در مجلسـی نشـستی ، خیلی لغو و بیهوده گفتی ، دلت سـیاه شـد ، اما می توانی نیم ساعت زودتر پاشوی به تدبیر و حیل ، پس این نیم ساعت را از دست مـده ، پاشو برو و مگو چه فایـده دارد ، من از صـبح به خرابی مشـغولم ، باز می توانی به این جزئی خیلی کارها را پیش ببری انشاء الله تعالی .

پس

بر شیخ احمد لازم آمد ، عمل کردن به این ترتیب که می نویسم :

اولا هر کاری دارد ، بایـد اوقات خود را ضایع نکنـد ، بعضـی از وقت او مهمل در برود ، بایـد برای هر چیزی وقتی قرار دهد ، اوقات او منقسم گردد . وقتی را بایـد وقت عبادت قرار دهد ، هیچ کاری در آن وقت غیر عبادت نکند ، وقتی را وقت کسب و تحصیل معاش خود قرار دهد ، وقتی را رسیدگی به امور اهل و عیال خود ، وقتی را برای خور و خواب خود قرار دهد ، ترتیب اینها را بهم نزند ، تا همه اوقات او ضایع گردد .

مهما امکن اول شب را وقت خواب قرار دهد ، بیخود ننشیند آخر شب از او فوت شود ، و متذکراً او را خواب ببرد ، با طهارت بخوابد ، ادعیه مأثوره را بخواند ، خصوص تسبیح حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) را ، و در سیری شکم هیچ وقت خود را جنب نکند ، و پیش از صبح بیدار شود ، تا بیدار شد سجده شکر بجا آورد ، اگر خودش هم بیدار نمی شود ، اسباب بیداری فراهم بیاورد .

بعد از بیدار شدن ، به اطراف آسمان نگاه کرده ، به تأمل چند آیه مبارکه که اول آنها :

إنَّ فی خَلْقِ السَّمواتِ وَالأرْضِ (وآخر آن) إنّک لا تُخْلِفُ الْمیعادَ

را بخواند بعد تطهیر کرده ، وضور گرفته ، مسواک نموده و عطری استعمال کرده ، سر سجاده خود بنشیند دعای : الهی غارَتِ النُّجُومُ سَمائَکَ را بخواند .

قسمت سوم

پس شروع به نماز شب نمای ،

به آن ترتیب که فقهاء رضوان الله علیهم نوشته اند : مثل شیخ بهائی علیه الرحمه در « مفتاح الفلاح » و دیگران در « مصابیح » و غیرهها ، به مقدار وقتش ملاحظه عمل و تفصیل و اختیار آن را بنماید .

الحاصل تا اول آفتاب را وقت عبادت قرار دهد ، هیچ شغلی بجا نیاورد غیر از عبادت ، کارهاهی دیگر را به آو وقت نیندازد ، همه را در اذکار و اوراد مشروعه مشغول باشد ، اگر هنوز اهل فکر نشده باشد ، و اما اگر مرورش به ساحت فکر افتاده ، هر رشته فکری که در دست داشته در خلال این اوقات اعمال نماید ، اگر دید فکر جامد است آن را ول کرده پی ذکر برود ، و ملاحظه نماید هر عملی را که بیشتر در وی تأثیر دارد ، آن را بر همه اوراد مقدم دارد ، چه قرائت قرآن ، چه مناجات ، چه ذکر ، چه نماز ، چه سجده .

باری بعد از آن ترتیبات ، امور خانه را دستور داده بمقدار ضرورت با اهل خانه محشور شده ، به بازار برود و هر کس را که دید غیر از سلام چیزی نگوید ، مشغول ذکر خودش باشد ، تا وارد بازار شود ، ذکر مخصوصی در ورود به بازار وارد شده آن را بخواند ، بساط خود را پهن نماید متذکراً به کار خود مشغول باشد .

ذکر کردن در بازار ثواب خیلی دارد ، شخص ذاکر در بازار بمنزله چراغی است در خانه ظلمانی ، خود را بی خود در امور دنیویه مردم داخل نکند .

اگر منکری

دید از کسی به طریق خوش اگر بتواند ، آن را رفع کند و اما اگر دید تأثیر نخواهد کرد ، یا با گفتن بدتر می کنند نباید دست بزند ، کار نداشته باشد ، و اوقات مخصوصه نماز را مراعات نماید .

ومهما امکن غالباً با طهارت باشد ، بعد از نماز صبح صد مرتبه استغفار و صد مرتبه کلمه توحید و یازده مرتبه سوره توحید ، و صد مرتبه :

اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَآلِ مُحَمَّد وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

را ترک نکند ، و استغفارات خاصه بعد از نماز عضر را بخواند ، با ده مرتبه سوره قدر ، ومهما امکن روزه را ترک نکند ، خصوص سه روز از هر ماه را که پنج شنبه اول و آخر و چهارشنبه وسط هر ماه است ، زیرا که بدن مرکوب انسان است ، اگر صدمه خورد از پا می افتد ، و لذا نباید خیلی هم به هوای آن بچرخد ، تا این که یاغی شود ، که او را دیگر اطاعت نکند :

خَیْرُ الْأُمُورِ أوْسَطُها

در همه چیز جاری است ، افراط و تفریط هیچ کدا صحیح نیست ، در هیچ مرتبه ، این است که فرموده اند :

عَلَیْکُمْ بِالْحَسَنَهِ بَیْنَ السَّیِّئَتَیْنِ

و در هر وقت از شب که بتواند خوب است که یک سجده طولانی هم بجا بیاورد ، بقدری که بدن خسته شود و ذکر مبارک آن را هم :

سُبْحانَ رَبِّیَ الْأَعلی وَبِحَمْدِهِ

قرار دهد ، و مهما امکن هر چه می خواند باید با قلب حاضر باشد ، حواسش جای دیگر نباشد ، و مداومت هم بکند ، که عمل ملکه و عادت او شود تا

این که ترک نگردد .

فعلا محل بیش از این گنجایش نـدارد ، این چند کلمه بر سبیل الاختصار قلمی گردید ، و اگر مطالبی دیگر هم لازم شد شاید بعداً نوشته شود إن شاء الله تعالی .

آنها که ربوده الستند

از عهد الست باز مستند

تا شربت بیخودی چشیدند

از بیم و امید باز رستند

چالاک شدند هم به یک گام

از جوی حدوث باز جستند

اندر طلب مقام اصلی

دل در ازل و ابد نبستند

فانی بخود و بدوست باقی

این طرفه که نیستند و هستند

این طایفه اند اهل توحید

باقی همه خویشتن پرستند

۴ با توجه به کتب آسـمانی ، و نبوت انبیا و امامت امامان و فطرت سلیم و عقل نافذ ، ثواب و عقاب ، سعادت و شقاوت ، فلاح و گرفتاری و خلاصه در پایان کار بهشت و جهنم ، دائر مدار بندگی و عدم بندگی انسان است .

بهشت به فرموده قرآن مجیـد ، محصـول و معلول همـاهنگی اعمـال انسـان بـا قوانین حضـرت حق ، و جهنم معلول و محصول تجاوز آدمی از مقررات پروردگار بزرگ عالم است .

در این زمینه به نمونه ای از معارف بلند آسمانی توجه کنید :

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ .

و کسانی که ایمان آوردند ، و کارهای شایسته کردند ، آنان اهل بهشت و همیشه در آن جاوید و پا برجا هستند .

وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِن ذَكَر أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولِئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَلاَ يُظْلَمُونَ نَقِيراً .

و هر کس از زن و مرد کار شایسته کند در حالیکه مؤمن باشد ، داخل بهشت شود و به اندازه پرده هسته خرمائی به وی ستم نشود .

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّات تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَداً وَعْدَ اللهِ حَقّاً وَمَنْ أَصْدُقُ مِنَ اللهِ قِیلاً .

آنـان که ایمـان آوردنـد و عمـل شایسـته انجـام دادنـد ، بزودی آنـان را در بهشت هائی در آوریم ، که نهرها از زیر درختانش جاری است ، در آنجا ابدی هستند ، وعده خدا حق است ، و کیست که در گفتار راستگوتر از خدا باشد .

لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَی وَزِیَادَهٌ وَلاَ یَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلاَ ذِلَّهٌ أُولئِکَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیها خَالِدُونَ .

مردم نیکوکـار به نیکوترین پاداش عمل خود و زیادت لطف خـدا نائل شونـد ، و هرگز به رخسار پاکشان گرد خجلت و ذلت ننشیند ، آنان اهل بهشت و برای همیشه در آن متنعم اند .

آری رنـج و مشـقت ، و درد و بلای اهل ایمان و عمل صالـح ، خیلی زود به پایان می رسد ، و وعده حق نسبت به آنان تحقق پیدا می کند .

آخر این تیره شب هجر به پایان آید

آخر این درد مرا نوبت درمان آید

چند گردم چو فلک گرد جهان سرگردان

آخر این گردش ما نیز به پایان آید

آخر این بخت من از خواب درآید سحری

روز آخر نظرم بر رخ جانان آید

یافتم صحبت آن یار مگر روزی چند

این همه سنگ محسن بر سر ما زان آید

تا بود گوی دلم در خم چوگان هوا

کی مرا گوی غرض در خم چوگان آید

یوسف گم شده را گر چه نیابم بجهان

لاجرم سینه من کلبه احزان آید

بلبل آسا همه شب تا به سحر ناله زنم

بو که بوئی به مشامم زگلستان آید

او چه خواهد که همی با وطن آید لیکن

تا خود از درگه تقدیر چه فرمان

آید

به عراِ ار نرسد باز عراقی چه عجب

که نه هر خار و خسی لایق بستان آید

در بسیاری از آیات و روایات وارد شده که : بهشت ، مزد اهل عبادت و بخصوص اهل تقوا و پرهیزکاری است ، و بدون عبادت و اطاعت از حق و مراعات تقوا ، توقع بهشت داشتن عین بی انصافی و معلول عدم دقت و تدبر و تفکر در آیات الهی است .

إِنَّ اللهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِی جَهَنَّم جَمِيعاً .

خداوند منافقین و کافرین را در جهنم جمع خواهد کرد .

خداوند به ابلیس خطاب کرد : از حریم ما بیرون رو که رانده درگاه مائی ، هر که از فرزندان آدم ترا پیروی کند ، جهنم را از تو و آنان به یقین پر خواهم کرد .

لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْا بِهِ أُولئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ .

آنان که دعوت حق را اجابت کرده به خدا ایمان آوردند ، برای آنها بهترین پاداش و خوشترین زندگانی است ، و آنان که دعوت حق را اجابت نکردند ، اگر مالك دو برابر آنچه که روی زمین است باشند ، آن را برای نجات از عذاب بدهند ، بنها را حساب سخت و جایگاه جهنم باشد که بسیار بد آرامگاهی است .

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً * أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَزْناً * ذلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِی وَرُسُلِی هُزُواً .

ای مردم شما

را به زیانکارترین مردم آگاه سازم ، زیانکارترین مردم آنها هستند که تمام عمرشانت را در راه حیات دنیای فانی تباه کردند ، و به خیال باطل می پنداشتند که نیکوکاری می کنند .

همین دنیا طلبانند که به آیات خدای خود کافر شدند ، و روز ملاقات حق را انکار کردند ، اینان اعمالشان تباه گشته ، و قیامت به آنان ارزشی نخواهیم داد .

اینان چون کافر شده ، آیات و پیامبران مرا مسخره کردند ، به آتش دوزخ کیفر خواهند یافت .

۵ در زمینه این که عبادت و اطاعت از حق ، برپا کننده نظم و انضباط ، و امنیت و عدالت و سلامت و رحمت در جامعه انسانی است ، گمان نمی رود هیچ عاقل با انصافی تردید داشته باشد .

شما در درجه اول به کتاب خدا قرآن مجید ، و در درجه بعد به آثار مهم اسلامی بخصوص کتب روائی و فقهی ، و در این دو منبع به باب عقاید ، اخلاِ ، معاملات ، سیاسات مراجعه کنید ، تا به این حقیقت واقف گردید که اطاعت از دستورات و مقررات الهی گره گشای مشکلات ، رشد دهنده جامعه به سوی کمالات ، پدیدآورنده امنیت و حافظ سلامت در همه شئون حیات است .

در اجرای اوامر حضرت حق ، و دوری از محرمات ، ظاهر و باطن زندگی از منافع ابدی برخوردار خواهد شد .

بندگی و عبادت حق ، ریشه فضائل ، و عامل پرورش قوای درون ، و بهترین و برترین نیرو برای حفظ حقوِ حق و حفظ حقوِ مردم است .

البته این پنج موردی که در محور عبادت

صحیح توضیح داده شد ، معلول معرفت انسان به حضرت حق و اوامر و شئون اوست

معرفت یا اصل همه فضائل

قسمت اول

معرفت یا بقول قرآن مجید ، بصیرت ، واقعیتی است که هم چون چراغ پر نور ، در شب تاریک زندگی فرا راه انسان است ، تا انسان بتواند از برکت آن ، حقایق و خطرات را درک کرده و با اراده ای متین و نیتی صادقانه به جلب منافع برخاسته و دفع خطر و ضرر کند .

انسان اگر خدا و شئون او و اوامر و نواهیش را نشناسد ، چگونه سالک راه کمال و مسافر دیار رشد و حقیقت گردد ؟

صاحب « منهاج الطالبین و مسالک الصادقین » در این زمینه می فرماید :

بدانکه اول چیزی که بر همه بندگان واجب است ، معرفت معبود و صانع همه عالم و عالمیان است ، و شناخت آلاء و نعماء و گزاردن شکر آن .

و رسول (صلی الله علیه وآله) فرموده است : خدای عزوجل بود و هیچ چیز با او نبود .

پس باید که از این حدیث معلوم کند ، که همه عالم و هر چه در آن است از آسمانها و زمین ها و دریاها ، و هر چه در فهم و وهم انسان آید همه مخلوِ و مصنوع است ، و حق سبحانه و تعالی خالق و صانع آن است ، و قاد است که هر چه آفریده است ، همه را فانی و نیست کند ، و دیگر بار هر چه خواهد بیافریند ، چنان که فرموده :

إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْق جَدِيد * وَمَا ذلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيز .

اگر بخواهد جنس بشر را از زمین

نابود می سازد ، و خلقی دیگر از نو می آفریند ، و این کار ، هرگز بر خدا دشوار نیست .

و باید که بداند که خدای عزوجل یکی است ، نه چون هر یکی ، بل ذات او قدیم و ازلی است و ابدی ، یعنی همیشه بود و همیشه باشد ، و هر چه غیر اوست اول نبود و آخر هم نباشد .

اول و مبدء همه چیزها از اوست و آخر همه چیز و رجوع آن به اوست ، ظاهر همه چیزها بدوست ، و باطن همه چیزها خود اوست .

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيء عَلِيمٌ .

اگر نه تجلی وجود ، وجود او بودی ، هیچ چیز را بخود وجود نبودی ، و اگر نه فیض و عنایت و حفظ او بودی ، هیچ چیز را وجود نماندی .

از جمالت نمی شکیبد دل

می برد عقل و می فریبد دل

عشقت ای دوست می کند پیوست

حلقه در گوش عاشقان الست

عاشقان تو پأک بازانند

صید عشق تو شاهبازانند

ای غم تو مجاور دل من

وز دو عالم غم تو حاصل من

تا دلم هست مبتلای تو باد

دائماً بسته بلای تو باد

دیده را دیدن تو می باید

اگرم قصد جان کنی شاید

دل ما را فراغت از جان است

زندگانی ما بجانان است

آتش عشق در دل ما جو

معاشقان ضعیف را واجو

عاشقان را زجان گرفته ملال

خونشان بر تو هم چو شیر حلال

فارغی از درون صاحب درد

مکن ای دوست هر چه بتوان کرد

رخ بما می نما و جان می بخش

بر دل و جان عاشقان می بخش

هست عشق آتشی که شعله آن

سوزد از دل حجاب هر حدثان

چون بسوزد هوای پیچا پیچ

او بماند جز او

نماند هیچ

عشق و اوصاف کردگار یکی است

عاشق و عشق و حسن یار یکی است

او را نه شریک است و نه وزیر ، و نه یار و نه نظیر ، و نشاید که گویند کجاست و نه بر کجاست ، و روا نبود که پرسند که چیست یا چون است ، زنده ایست که هرگز نمیرد ، و دانائی است که هیچ بر وی پوشیده نباشد ، قادری است که از هیچ چیز عاجز نیاید ، هر چه هست و باشد همه به ارادت و مشیت اوست ، هر چه نیست و نباشد همه به اختیار و منع اوست . متکلم است به کلام ازلی ، هر چه خواهد با هر که خواهد .

وَحْياً أوْ مِنْ وَراءِ حِجاب .

قرآن کلام اوست ، به کلام خلق نماند ، بینائی است که هیچ چیز از نظر او غایب نشود ، شنوائی است که هیچ چیز سمع او را از هیچ چیز مشغول نگرداند .

لا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْع .

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ .

حاضری است که از هیچ کس و هیچ چیز غایب نشود ، و اگر کسی خواهد که از وی چیزی پنهان کند ، یا بگریزد میسر نشود .

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ .

نه کس او را زاد و نه کس از او زاده و نه کس او را همتاست .

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُن لَهُ كُفُواً أَحَدٌ .

ذات و صفات او به کس نماند ، و هیچ کس هیچ نکند الا او بیند و داند .

اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ .

عقل را به کنه معرفت او راه نیست ، و

بازمانـده و نادان است ، و عشق نیز در شـناخت جمال و جلال او حیران است ، هر که او وی را برگزید و خاست او را دانست ، و آن را که نخـواست دائمـاً شـیفته و سـرگردان است ، و اگر چه این سـریست که بس پنهـان است ، این رمز منظـوم در اشـاره معرفت او دلیل و بیان است .

عشقم ، که در دو کون مکانم پدید نیست

عنقای مغربم که نشانم پدید نیست

زابرو و غمزه هر دو جهات صید کرده ام

منگر بدان که تیر و کمانم پدید نیست

و بایـد که محقق بدانـد که این است ، اعتقاد درست که بنده را علم توحید و یگانگی پروردگار خود حاصل شود ، و این علم را سه درجه است :

علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین .

علم الیقین آن است که : بنـده را به قوت ایمان و طهارتی که دل وی را حاصل بود از شک و شـبهت برهاند و به رؤیت آلاء و نعماء و آیات بینات و علاماتی که همه دلیل است بر وجود خدای عزوجل برساند .

و اما عین الیقین و حق الیقین درجه انبیا و اولیاست ، هرگاه که شـخص در شرایط طریقت و ترک ما سوی الله درست آید ، راه آن بر وی بگشایند و ذوِ آن بیابد ، و بتدریج به تحقیق آن رسد .

عارف معارف ، عاشق سوخته جان جمالی اردستانی فرماید :

تازه نگاری طلب ای جان و دل

تا که روان بگذری از آب و گل

چشم از این نیک و بدیها به دور

هر چه بجز اوست سراسر بسوز

ای در آزرده مگو شرح پوست

دوست غیور است

مجو غیر دوست

قامت دلجوی دل آرام من

برده بکلی زدل آرام من

گر بگدازی تو گدازی دلم

ور بنوازی تو نوازی دلم

خاك من از حب تو بسرشته اند

عشق تو در جان و دلم کاشته اند

عشق بهر رو که جمال آورد

عالم صورت به زوال آورد

هر که در این بحر شگرف اوفتاد

دور زاخبار و زحرف اوفتاد

پند من ار بشنوی ای جان دل

زود بود زود که گردی خجل

ای تو پناه همه جویندگان

وی تو زبان همه گویندگان

هر چه پسند تو بود آن دهم

کآنچه عطای تو بود آن نهم

زیستن و خوردن و خفتن مباد

جز تو و جز ذکر تو گفتن مباد

باده صورت همه جنگ آورد

عشق مجاز آرد و رنگ آورد

فکر خود و ذکر خود و کار خود

جمله فرو ریزد بر یار خود

آه مکن راه مجو نزد دوست

نغز نشین مغز ببین زیر پوست

گنگ به آن دم که دم از وی نزد

یا دو سه پیمانه از آن می نزد

کور به آن دیده که آن رو ندید

بیدل و بد خوست که آن خو ندید

و باید که چون بنده به قدر فهم و معرفت خود خالق و معبود خود را شناخت ، همواره به عبادت و فرمانبرداری او مشغول باشد ، در هر صورت و هر شغل که باشد و همه عمر تا به وقت مرگ در طلب مزید معرفت او سعی کند ، زیرا که این کاری است که نهایت ندارد ، و حق تعالی فرموده است رسول را (صلی الله علیه وآله) :

وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ .

و مفسران ، تفسیر « یقین » در این آیت به مرگ کرده اند ، یعنی خدای خود را می پرست تا به وقت مرگ .

وَقالَ الله :

وَمَا

خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ .

أی لِيَعْرِفُون .

جن و انس را نیافریدیم الا از بهر آن که مرا بپرستند .

و تفسیر پرستیدن اینجا به شناخت کرده اند .

پس باید که از این معانی ، محقق بداند که عبادت و طاعت حق تعالی بر همه خلایق واجب است ، و هیچ عبادتی فاضل تر و عالی تر از طلب معرفت او نیست .

قال الله تعالی :

أَقِمِ الصَّلَاَة إِنَّ الصَّلَاَة تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ الله أَكْبَرُ وَاللهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ .

و ذکر حقیقی آن بود که با معرفت باشد و به حقیقت ، اگر شخص در وجود خود و هستی و نیستی آن فکر کند ، او را در معرفت معبود به هیچ دلیل و آیت حاجت نبود ، بل اگر در وجود یک مور یا هر ذره از ذرات عالم او را نیابد نشان هدایت نیست زیرا که :

وَفی كُلِّ شَیْءٍلَهُ آيَةٌ

دَليلٌ عَلی أَنَّهُ واحِدٌ

ای گم شده دیوانه و عاقل در تو

سر رشته ذره ذره حاصل در تو

تا در دل من صبح کمال تو دمید

گم شد دو جهان در دلم و دل درتو

آیات صنع و قدرت او ظاهر و هویداست ، لکن دیده ها بس ضعیف و دلها به غایت شیداست .

فَإِنَّهَا لَا تَعْمَی الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُور .

نعمت های ظاهر همه بر قدرت او و عجز ما دلالت است ، و نعمت های باطن هر که بیند داند که بی نهایت است .

وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ الله لَا تُحْصُوهَا .

و اگر چه به حقیقت معرفت او هیچ کس را راه نیست ، اما در وجود او و وجوب عبادت او هیچ کس

را اشتباه نیست .

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهُ .

و جز خواص اهل معرفت کسی را به رؤیت آیات و تصرفات او انتباه نیست .

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ .

قسمت دوم

عجز و بی اختیاری خاص و عام در معارضه اختیارات او پوشیده و پنهان نیست و در معرض سطوت رد و قبول او جز تسلیم و رضا چاره و درمان نیست .

قال الله تعالی :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِن يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ * مَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ .

ای مردم گوش بدین مثل فرا دهید تا حقیقت حال خود بدانید ، آن بتان که آنان را معبود خود می دانید ، هرگز بر خلقت مگسی هر چند جمع شوند قادر نیستند ، اگر مگس ناتوان چیزی از آنها بگیرد ، قدرت بر بازگرفتن ندارند . بدانید که طالب و مطلوب هر دو ناتوانند ، مقام خدا را نشناختند ، که خدا ذاتی است بی نهایت توانا .

سریست بزرگ و من در آن حیرانم

وز حیرت خود عجب فرو می مانم

کو با من و من با وی و این می دانم

وندر طلبش هنوز سرگردانم .

فَإِنَّ خَيْرَ الْعِبادَاتِ أَقْرَبُها بِالأَمْنِ وَأَخْلَصَها مِنَ الآفاتِ وَأَدْوَمُها وَإِنْ قَلَّ فَإِنْ سَلِمَ فَرْضُكَ وَسُنَّتُكَ فَأَنْتَ أَنْتَ .

امام صادِ (علیه السلام) می فرماید :

بهترین عبادات ، عبادتی است که از خطرات شیاطین بیرونی و عوامل مادی بازدارنده و خطرات درونی در امان باشد ، و تداوم پیدا کند گر چه به صورت

ظاهر اندک و کم بنماید .

اگر واجبات و مستحبات تو بطور کامل و سالم انجام گیرد بدون تردید در بندگی خود و عبادت نسبت به معبود صادقی .

وَاحْذَرْ أنْ تَطَأَ مَلِکِکَ إلاّ بِالذُّلِّ وَالْاْفْتِقارِ وَالْخَشْیَهِ وَالتَّعْظیمِ .

وَأخْلِصْ حَرَکاتِکَ مِنَ الرّیا وسِرِّکَ مِنَ الْقَساوَهِ .

جداً از اینکه بدون احساس ذلت و احتیاج و خشیت و درک عظمت دوست پاد در مقام بندگی و بساط سلطان واقعی ات بگذاری بپرهیز .

این مقام جای نشان دادن ذلت ، فقر ، خشیت و تعظیم است که بدون این حالات ، کسی را در این بساط راهی نیست ، و بدون این حقایق بندگی به زیور کمال آراستگی نمی شود

تمام حرکات عبادی خود را از ریا خالص کن ، و دلت را که حریم حضرت مولاست از قساوت و چرک عصیان ، با جذب و جلب رحمت او بشوی .

ای شده چشم جان من بتو باز

از تو در دل نیاز و در جان آز

شب اندوه من نگردد روز

تا نبینم جمال روی تو باز

تو زما فارغی و ما داریم

بر درت سر بر آستان نیاز

در دلم آرزوی عشق تر

نیست انجام اگر بود آغاز

مرغ جانم زآشیانه تن

جز بکویت کجا کند پرواز

بیشت ازینم زخویش دور مدار

تا نگردد دریده پرده راز

آخر ای آفتاب جان افروز

سایه ای بر من ضعیف انداز

از تو ما را گذر نخواهد بود

گر اهانت کنی و گر اعزاز

در غمت هر نفس عراقی ر

با خیالت حکایتی است دراز

فَإنَّ النَّبی (صلی الله علیه وآله) قال :

الْمُصَلّی مُناج رَبَّهُ فَاسْتَحِ مِنَ الْمُطَّلِعِ عَلی سِرِّکَ الْعالِمُ بِنَجْواکَ وَما یُخْفی ضَمیرُکَ وَکُنْ بِحَیْثُ یَراکَ لِما أرداَ مِنْکَ وَدَعاکَ إلَیْهِ .

توجه داشته باش که پیامبر اسلام (صلی الله

علیه وآله) فرمود :

شخص نمازگزار به وقت نماز ، در حال مناجات و راز و نیاز با خداست ، پس شرم و حیا کن از جناب او ، که بر باطن و ظاهر تو آگاه است ، و به همه حرکات و سکنات واقف ، مواظب باش که به وقت مناجات زبانت از آلودگیها پاك و دلت از غفلت و قساوت و ریا منزه باشد .

و عبادت را به آن کمیت و کیفیتی که از تو خواسته اند بجا آر ، و تمام شرایط ظاهری و باطنی آن را رعایت کن تا به حقیقت عبادت برسی .

حضرت امام خمینی آن عارف وارسته در این زمینه می فرماید :

حصول ملکات کامله روحانیه و حقایق قلبیه است ، بلکه آن یکی از ثمرات آن است .

لکن نزد اهل معرفت و اصحاب قلوب ، کلیه عبادات ، سرایت دادن معارف الهیه است از باطن به ظاهر ، و از سر به علن ، و چنانچه نعمت رحمت رحمانیه ، بلکه رحیمیه منبسط بر تمام نشئات قلبیه و قالبیه انسانیه است ، و هر یك از مراتب را حظی است از نعم جامعه الهیه ، هر یک را حظ و نصیبی است از ثنای حق و شکر نعمت رحمانی و رحیمی واجب مطلق ، و تا از نشئه صوریه دنیاویه ، نفس را حظی است ، و از حیات ملکی نصیبی است ، بساط کثرت به کلی برچیده نشود ، و حظوظ طبیعت مرتفع نگردد ، و سالك الی الله چنانچه قلب را نباید به غیر حق مشغول کند ، صدر و خیال و ملك طبیعت را نباید در

غیر حق صرف کند ، تا توحید و تقدیس را در تمام نشئات قدم راسخ باشد .

و اگر جـذبه روحی را در ملک طبیعت نتیجه ای جز تعبـد و تواضع برای حق حاصل شود ، از انانیت نفس بقایائی مانده و سـیر سالک در جوف بیت نفس است ، نه سـیر الی الله ، و غایت سیر اهل الله آن است که طبیعت و ملک بدن را منصبغ به صبغه الله کنند ، و یکی از مراتب و مواطن حدیث شریف که فرماید از لسان حق تعالی شأنه :

أَنَا اللهُ وأَنَا الرَّحْمنُ خَلَقْتُ الرَّحِمَ وَشَقَقْتُ لَها مِنْ إسْمی فَمَنْ وَصَلَها وَصَلْتُهُ وَمَنْ قَطَعَها قَطَعْتُهُ .

منم الله و منم رحمان ، خویشاونـدی و رحم را من آفریدم ، و برای او نامی از نام خودم جدا ساختم ، پس هر آنکس که آن را وصل کند و با خویشاوند بپیوندد ، من نیز او را وصل می کنم ، و هر کس آن را ببرد من هم او را می برم .

شاید همین قطع طبیعت که ام الاروح است از مواطن اصلی باشد و وصلش ارتیاض آن و ارجاع آن به موطن عبودیت باشد ، و فی الحدیث :

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : إسْتَوْصَوْا بِعَمَّتِکُمْ النَّخْلَهِ خَیْراً فَإنَّها خُلِقَتْ مِنْ طینَهِ آدم .

امام صادِ (علیه السلام) فرمود : در باره عمه خودتان ، درخت خرما سفارش نیک کنید که آن از طینت آدم آفریده شده است .

این حدیث شریف اشاره به همان رحمیت است که مذکور شد .

بالجمله اخراج مملکت ظاهر را از موطن عبودیت ، و سر خود نمودن آن را از

غـایت جهـل از مقامـات اهل معرفت است ، و از تسویلات شـیطان رجیم است ، که هر طایفه را بطریقی از حق تعالی بازدارد ، چنانچه انکار مقامات و سد طریق معارف که قره العین اولیاء خدا (علیهم السـلام) است و تحدید نمودن شـرایع الهیه را به ظاهر ، که حـظ دنیـا و ملک نفس و مقام حیوانیت آن است ، و غفلت از اسـرار و آداب باطنیه عبادات که موجب تطهیر سـر و تعمیر قلب و ترقی باطن است ، از غایت جهالت و غفلت است و هر یک از این دو طایفه از طریق سـعادت و صـراط مسـتقیم انسانیت دور و از مقامات اهل معارف مهجورند .

و عارف بالله و عالم به مقامات بایـد همه حقوِ باطنیه و ظاهریه را مراعات کنـد و هر صاحب حقی را بحق و حظ خود برساند و از غلو و تقصـیر وافراط و تفریط خود را تطهیر کند ، و ازاله قذرات انکار صورت شریعت که فی الحقیقه تحدید است ، و ازاله خباثت انکار باطن شـریعت که تقییـد است و هر دو از وساوس شـیطانیه و اخباث آن لعین است بنماید ، تا طریق سـیر الی الله و وصول بمقامات معنویه برای او آسان شود .

وَكانَ السَّلَفُ لا يَزالُونَ مِنْ وَقْتِ الْفَرْضِ فى إصْلاحِ الْفَريضَيْنِ جَميعاً .

وَتَرى أهْلَ الزَّمانِ يَشْتَغِلُونَ بِالْفَضائِلِ دُونَ الْفَرائِضِ كَيْفَ يَكُونُ جَسَدٌ بِلا رُوح .

در گذشـته گروهی از بنـدگان خـدا بودنـد ، کـه زمـان بین دو واجب را خرج اصـلاح دو واجب می کردنـد ، به این معنی که نواقص وعیوب واجب قبل را اصلاح نموده و نسبت به واجب بعد به

مراقبه و محاسبه بر می خاستند ، و خلاصه سعی داشتند برای ورود به واجب بعد ، آراسته به شرایط الهیه و مقامات انسانیه گردند .

عدّه ای در این زمان خالی از آن حال عالی ملکوتی اند ، بیشتر در پی علوم مادی اند ، و همتی برای کسب علوم معنوی باقی نگذاشته ، با اینکه علوم الهی و معنوی نسبت به علوم دیگر بمنزله روح برای جسد است .

از کمال بدبختی و پستی است ، که درهای رحمت الهیه از هر سو به روی انسان باز باشد ، ولی آدمی از نسیم جانفزای آن رحمت بهره مند نگردد .

یارب دل غفلت زده ام را خبری بخش

وزدیده صاحب نظرانم نظری بخش

چون شمع مرا اشک روان و رخ روشن

بی زحمت دود دل و سوز جگری بخش

در مصلحت دنیی و دینم مددی کن

بر دشمن بیگانه و خویشم ظفری بخش

این خسته غم را به فرح مرهم دل ساز

وین بی سر و پا را به کرم پای و سری بخش

جان طوطی قدس است و کلامت شکرستان

طوطی مرا زان شکرستان شکری بخش

شمع رخ دل سوخته را نور و صفائی

مرغ دل سودا زده را بال و پری بخش

از شست قضا چون بپرد تیر حوادث

جان و دل بی پوشش ما را سپری بخش

در باغ جهان شاخ وجودم تو نشاندی

وین شاخ تنومند به فضلم ثمری بخش

در حشر که بخشی گنه خلق به طاعت

جرم من بیچاره به آه سحری بخش

هر چند عماد از ره صورت زخبر شد

از عالم معنی دل او را خبری بخش

قالَ علیٌّ بْنُ الحُسَیْنِ (علیه السلام) :

عَجِبْتُ لِطالِبِ فَضیله تارِکِ فَریضَه وَلَیْسَ ذلِکَ إلاّ لِحِرْمانِ مَعْرِفَهِ الاْمْرِ وَتَعْظیمِهِ وَتَرْکِ رُؤیَهِ مِنَنِهِ

بِما أَهَّلَهُمْ لِاِمْرِهِ وَاخْتارَهُ لَهُمْ .

حضرت علی بن الحسین امام سجاد (علیه السلام) می فرماید :

از انسانی که در مقام بدست آوردن فضیلت یعنی علوم مادی و ظاهری است ، ولی از انجام واجبات الهیه روی گردان است تعجب می کنم ، چنین انسانی از شناخت حقیقت امر الهی و بزرگداشت آن ، و وظیفه خود محروم است ، و بهمین خاطر حقیقت را سبک و خوار شمرده ، و از آنچه حضرت دوست ، او را برای آن ساخته ، که رسیدن به عالی ترین مقامات الهی و انسانی با عبادات و اطاعت است غفلت نموده .

عارف با معرفت ، شیخ بزرگوار ، جناب شیخ حسن مصطفوی در توضیح مختصرش نسبت به جملات بالا می فرماید :

تشخیص وظیفه از امور بسیار مهم است ، بطوری که سالکین کار کرده ، و متدینین روشن ضمیر ، و حتی آنان که دارای مکاشفه هستند ، از تشخیص این امر مهم عاجز بوده ، و در این مرحله انحرافات و گمراهی هایی پیدا می کنند .

یکی وظیفه اش کسب و تأمین معاش خود و عائله است و از اینجهت تسامح میورزد ، دیگری وظیفه اش تحصیل علم به فرائض و آداب و سنن است ، حقیر و سبک می شمارد

یکی دیگر موظف است که نهایت اهتمام به واجبات و محرمات داشته باشد ولی به امور غیر لازم و کارهای مستحبی می پردازد .

آن یکی نماز نمی خواند و دم از دینداری می زند ، یا روزه نمی گیرد و از فوائد روزه مذاکره می کند ، یا اموال مردم را می خورد و دست و صورت آب

می کشد .

یا به کتاب خـدا و سـنت عمل نکره و به حرف خدا و پیغمبر گوش نمی دهد و خود را عالم به حقیقت تصور می کند ، یا اهل علم و دانش را مسـخره کرده و عقـل و برهـان را کوچـک شـمرده و به سـخن هر مـدعی دروغگو تسـلیم می شود ، یا مرتکب صـدها خیـانت و جنـایت و بی انصـافی و ربـا خواری و ظلم و دروغ و حیله و تزویر و تهمت و غیبت و بـد گوئی می شود و در صف اول جماعت جا می گیرد ، و بطور اجمال اغلب مردم متدین در مقام تشـخیص وظیفه دچار اشتباه و انحراف می گردند ، و بسا هست که به خاطر بجا آوردن امری مسـتحب ، ترک تکلیف واجب می کننـد ، یعنی آن انـدازه که به امور مسـتحبی و یا مرسـوم و عرفی و متـداول اهمیت می دهنـد ، به وظـائف و فرائض لازم خود اهتمـام ندارنـد و می توان گفت : نود درصـد از مرسومات میان مردم برخلاف شـرع و عقل می باشـد ، و این معنی با دقت کردن در رسوم متـداول در مجالس جشن و عقـد و تعزیت و دیـد و بازدیـد و مهمانی خوب روشن می شود ، و مفهوم بـدعت گاهی در بعضـی از این امور صـدِ می کنـد ، و اگر کسـی بخواهـد تقوا داشـته باشـد و مراقب حرکـات و اعمـال خود باشـد می بایـد از این گونه مجـالس و این رقم مصاحبت ها بپرهیزد .

عبادت واقعی

قسمت اول

حرکاتی که به عنوان عبادت از انسان سر می زند ، باید به مقتضای حال و ظرفیت عابد ارزیابی

شود .

اولا ـ هر حركتى عبادت نيست ، و هر عبادتى ، واقعى و كامل نيست ، عبادت منافق ، عبادت غير مخلص ، عبادت رياكار ، عبادت كسى كه هدفش از عتبادت جلب جهات مادى است عبادت نيست ، بلكه بازى با الفاظ و استهزاء به حق است .

علاقه داشتم مسئله عبادت را در چهره هاى گوناگونش توضيح دهم ، به آيات و روايات و كتب مربوطه مراجعه كردم ، مدتى در صدد متحد كردن مطالب پراكنده در ذهنم بودم ، تا به رشته تحرير كشيده شود خيلى توفيق پيدا نكردم ، تا قسمتى از وقت خود را در اين زمينه در « تفسير الميزان » صرف كردم ، به قطعه بسيار جالبى برخوردم كه تا حدى از ساير منابع وزين تر بود ، همان را در اينجا نقل مى كنم ، تا معناى عبادت واقعى براى شما معلوم شود .

خداى تعالى به يكى از سه وجه عبادت مى شود :

۱ خوف

۲ رجاء

۳ حب

و اين هر سه در يك آيه جمع شده كه مى فرمايد :

وَفِى الآخِرَهِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَهٌ مِنَ اللهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاهُ الدُّنْيَا إلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ .

با توجه به اين آيه شريفه بايد هر شخص با ايمانى نسبت به حقيقت دنيا توجه داشته باشد ، و بداند كه دنيا متاع غرور و دام فريب است ، كه چون سراب بيابان بنظر بيننده لب تشنه مى آيد ، و او را به سوى خود مى كشاند ، ولى وقتى نزديك شد چيزى نمى بيند ، و اگر چنين تنبهى داشته باشد ، ديگر هدف خود را از كارهائى كه در

زندگی انجام می دهد دنیا قرار نداده ، می داند که در ورای این دنیا ، جهان دیگری است که در آنجا به نتیجه اعمال خود می رسد ، حال یا آن نتیجه عذابی است شدید در ازاء کارهای زشت ، و یا مغفرتی است از خدا در قبال کارهای نیک ، پس بر اوست که از بن عذاب بهراسد ، و به آن مغفرت امیدواهر باشد ، ولی اگر عالی تر از این فکر کند هدف خود را خوشنودی خود قرار نمی دهد ، و بخاطر نجات از عذاب و رسیدن به ثواب عمل نمی کند ، بلکه هر چه انجام می دهد بخاطر خدا و خوشنودی او انجام می دهد .

البته طبایع مردم در اختیار یکی از این سه راه مختلف است ، بعضی از مردم که اتفاقاً اکثریت را هم دارا هستند ، مسئله ترس از عذاب بر دلهایشان چیره گشته و از انحراف و عصیان و گناه بازشان می دارد اینها هر چه بیشتر به تهدید و وعیدهای الهی برمی خورند ، بیشتر می ترسند و در نتیجه به عبادت می پردازند .

و بعضی دیگر حس طمع و امیدشان غلبه دارد ، اینان هر چه به وعده های الهی و ثواب ها و در جائی که خداوند نوید داده برمی خورند ، امیدشان بیشتر شده ، بخاطر رسیدن به نعمت ها و کرامت ها و حسن عاقبتی که خداوند به مردم با ایمان و عمل صالح وعده داده ، بیشتر به تقوا و التزام به اعمال صالح می پردازند ، باشد که بدین وسیله به مغفرت و بهشت خدائی نائل آیند

.

ولی دسته سوم که همان طبقه علمای بالله باشند هدفشان عالی تر از آن دو دسته است .

ایشان خدا را نه از ترس عبادت می کنند و نه از طمع به ثواب ، بلکه او را عبادت می کنند برای این که اهل و سزاوار عبادت است .

چون خدا را دارای اسماء حسنی و صفات علیائی که لایق شأن اوست شناخته اند ، و در نتیجه فهمیده اند که خداوند عزیز ، پروردگار و مالک سود ایشان و اراده و رضای ایشان و مالک هر چیز دیگری غیر ایشان است .

و اوست که به تنهائی تمام امور را تدبیر می کند ، خدا را این چنین شناختند و خود را هم فقط بنده دیدند ، و چون بنده شأنی جز این ندارد که پروردگارش را بندگی نموده ، رضای او را به عبادت خدا می پردازد ، و ثانیاً از آنچه که می کند و آنچه که نمی کند جز روی خدا و توجه به او چیز دیگر در نظر نداشته طمع نمی دارد ، نه التفاتی به عذاب دارد تا از ترس آن به وظیفه خود قیام نماید ، و نه توجهی به ثواب دارد تا امیدوار شود ، گو این که از عذاب خدا ترسنده و به ثواب او امیدوار هست ، ولکن محرکش برای عبادت و اطاعت خوف و رجا نیست و کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) صلوات الله علیه که عرض می کند :

من ترا از ترس آتشت و به امید بهشتت عبادت نمی کنم ، بلکه بدان جهت عبادت می کنم که ترا اهل و سزاوار عبادت یافتم ، به این

معنی اشاره دارد .

این دسته از آنجائیکه تمامی رغبت ها و امیال مختلف خود را متوجه یکسو کردند ، و آنهم مرضای خداست ، و تنها غایت و نتیجه ای که در نظر گرفتند خداست . لذا محبت به خدا در دلهاشان جایگیر شده است .

آری این دسته خدای تعالی را به همان نحوی شناختند ، که خود خدای تعالی خود را به داشتن آن اسماء و صفات معرفی کرده ، و چون او خود را به بهترین اسماء و عالی ترین صفات معرفی و توصیف کرده ، و نیز از آنجائی که یکی از خصائص دل آدمی مجذوب شدن در برابر زیبائیها و کمالات است ، در نتیجه محبت خدائی که جمیل علی الاطلاِ است در دلهاشان جایگزین می شود .

آری از آیه شریفه :

ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ لَاإِلٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوهُ .

به ضمیمه آیه :

الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ .

استفاده می شود ، که خلقت دائر مدار حسن و این دو متلازم و متصادِ با همند .

آنگاه از آیات بسیار دیگری بر می آید که یک یک موجودات ، آیه و دلیل بر وجود خدا و آنچه در آسمانها و زمین است ، آیاتی است برای صاحبان عقل و خلاصه در عالم وجود چیزی که دلالت بر وجود او نکند و جمال و جلال او را حکایت ننماید وجود ندارد .

پس اشیاء از جهت انواع مختلفی که از خلقت و حسن دارند همه بر جمال لایتناهای او دلالت نموده ، با زبان حال او را حمد و بر حسن فناناپذیر او ثنا می گویند ، و از جهت انواع مختلفی که

از نقص و حاجت دارنـد همه بر غنای مطلق او دلالت نموده با زبان حال او را تسبیح و ساحت قدس و کبریائیش را از هر عیب و احتیاجی تنزیه می کنند : همچنان که فرمود :

وَإِن مِن شَيْء إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ .

و هیچ چیز نیست مگر آن که او را تسبیح نموده و حمد می گوید .

پس این دسته از مردم در معرفت اشیاء از راهی سلوک می کنند ، که پروردگارشان بدان راهنمائی کرده و نشانشان داده و آن راه این است که هر چیزی را آیه و علامت صفات جمال و جلال او می داننـد ، و برای هیـچ موجـودی نفسیت و اصالت و استقلال نمی بیننـد ، و به این نظر به موجودات می نگرنـد که آئینه هـائی هستند که بـا حسن خود حسن مـاورای خود را که حسنی لاـ یتناهی است جلوه گر می سازنـد و با فقر و حاجت خود غنای مطلقی را که محیط به آنهاست نشان می دهنـد ، و با ذلت و مسکنتی که دارند عزت و کبریاء ما فوِ خود را حکایت می کنند .

و پر معلوم است که آن دسته از مردم که نظرشان به عالم هستی ، چنین نظری باشد خیلی زود نفوسشان مجذوب ساحت عزت و عظمت الهی گشته و محبت به او آنچنان بر دلهاشان احاطه پیـدا می کنـد که هر چیز دیگری و حتی خود آنان را از یادشان می برد ، و رسم و آثار هوا و هوس و امیال نفسانی را به کلی از صـفحه دلهاشان محو می کنـد ، و دلهاشان را به دلهائی سـلیم مبدل می

سازد که جز خذای عز اسمه چیز دیگری در آن نباشد ، هم چنان که فرموده :

وَالَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً لِلّهِ .

و آنان که ایمان دارند ، محبتشان بخدا بیشتر است .

و لذا این طبقه دو طریق اول را که یکی طریق خوف و دیگری طریق رجاء است ، خالی از شرک نمی دانند ، چه آن کس که خدا را از ترس می پرستد در حقیقت به منظور دفع عذاب از جان خود متوسل خدا می شود ، پس او خودش را می خواهد نه خدا را ، و هم چنین آنکس که خدا را به امید ثوابش عبادت می کند به منظور جلب ثواب و رستگاری به نعمت و کرامت متوسل خدا می شود ، او هم خود را می خواهد نه خدا را ، چه اگر راه دیگری غیر از توسل به خدا سراغ داشت در جلب آن نفع و دفع آن ضرر آن راه را می پیمود ، و با خدا و عبادت او هیچ سر و کاری نداشت .

در حدیث از امام صادِق (علیه السلام) آمده :

هَلْ الدّینُ إلاّ الحُبُّ .

مگر دین غیر از محبت چیز دیگری هم هست ؟

و ......حدیث دیگری فرمود :

من او را به ملاک دوستیش می پرستم .

و این مقام نهفته ایست که جز پاکان با آن مساس ندارند ، و اگر اهل محبت را در این حدیی به عنوان پاکان خوانده ، برای همین است که گفتیم این طائفه از هوای نفس و لوث مادیت منزهند پس جان کلام این شد که اخلاص در عبادت جز از راه محبت تمام و کامل نمی گردد .

توضیح

این مسئله به این است که : عبادت خدا از ترس عذاب آدمی را وادار می کند به زهد ، یعنی : چشم پوشی از لذائذ دنیوی برای رسیدن به نجات اخروی .

پس زاهد کارش این است که از محرمات و یا کارهائی که در معنای حرام است ، یعنی ترک واجبات اجتناب کند .

قسمت دوم

آنکس هم که طمع ثواب دارد ، طمعش او را وادار به کارهائی از قبیل عبادت و عمل صالح می کند تا به نعمت اخروی و بهشت برین نائلش سازد ، پس کار عابد هم این است که واجبات یا کارهائی که در معنای واجب است یعنی ترک حرام را بجا آورد ، و خلاصه خوف زاهد او را وادار به ترک و رجاء عابد او را وادار به فعل می کند و این دو طریق هر یک صاحبش را به اخلاص برای دین وامی دارد ، نه اخلاص برای خدا که صاحب دین است .

بخلاف طریقه سوم که طریقه محبت است ، که قلب را از هر تعلقی جز تعلق خدا پاک می کند ، از زخارف دنیا و زینت های آن ، از اولاد و همسران ، از مال و جاه و حتی از خود و آرزوهای خود پاک می سازد ، و قلب را منحصراً متعلق به خدا و هر چه که منسوب به خداست ، از دین و آورنده دین و ولی در دین و هر چه که برگشتش بخدا باشد می سازد ، آری محبت به هر چیز ، محبت به آثار آن نیز هست .

عراقی آن عارف شوریده چه نیکو می گوید :

ای زده

خیمه حدوث و قدم

در سرا پرده وجود و عدم

جز تو کس واقف وجود تو نیست

هم توئی راز خویش را محرم

از تو غایب نبوده ام یک روز

وز تو خالی نبوده ام یک دم

آن گروهی که از تو با خبرند

بر دو عالم کشیده اند رقم

پیش دریای کبریای تو هست

دو جهان کم زقطره ای شبنم

بیوجودت جهان وجود نداشت

از جمال تو شد جهان خرم

چون تجلی است در همه کسوت

آشکارست در همه عالم

که به غیر از تو در جهان کس نیست

جز تو موجود جاودان کس نیست

تا مرا از تو داده اند خبر

از خودم نیست آگهی دیگر

سر بدیوانگی برآوردم

تا نهادم به کوی عشق تو سر

تا زخاک در تو دور شدم

غرقه گشتم میان خون جگر

خاک پای تو می کشم در چشم

درس عشق تو می کنم از بر

جز تو کس نیست در سرای وجود

نظر این است پیش اهل نظر

پیش ارباب صورت و معنی

هست از آفتاب روشن تر

که به غیر از تو در جهان کس نیست

جز تو موجود جاودان کس نیست

گر شبی دامنت بدست آرم

تا قیامت زدست نگذارم

گرد کویت به فرِ می گردم

بیش از این نیست در جهان کارم

گر مرا از سگان خود شمری

هر دو عالم بهیچ نشمارم

چون خیالی شدم زتنهائی

تا خیال تو در نظر دارم

کار من جز نشاط و شادی نیست

تا بدام غمت گرفتارم

چون بجز تو کسی نمی بینم

غیر از این بر زبان نمی آرم

که به غیر از تو در جهان کس نیست

جز تو موجود جاودان کس نیست

تا مرا دیده شد به روی تو باز

دامن از غیر تو کشیدم باز

مرغ جان من شکسته درون

در هوای تو می کند پرواز

عشق فرهاد و طلعت شیرین

سر محمود و خاک پای ایاز

بکشی گر زروی دلداری

گره از کار

من گشائی باز

هر نفس با دل شکسته من

سخن عشق خود کنی آغاز

در حقیقت بجز تو نیست کسی

گر چه پوشیده ای تو بر من راز

گفتم اسرار تو بپوشانم

بر زبانم روانه گشت این راز

که به غیر از تو در جهان کس نیست

جز تو موجود جاودان کس نیست

آنـان که به هستی بـدان گونه نگریسـتند ، و محصول نظر آنـان عشق و محبت به صـاحب هستی شـد ، از کارهـا آن کـاری را دوست می دارنـد که خـدا دوست دارد ، و آن کاری را دشـمن می دارند که خدا دشـمن بدارد ، بخاطر رضای خدا راضـی و بخاطر خشم خدا خشمگین می شوند ، این محبت نوری می شود که راه عمل را برای او روشن می سازد ، چنان که فرمود :

أَوَمَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ .

و روحی می شود که او را به خیرات وامیدارد ، هم چنان که فرمود :

وَأَيَّدَهُم بِروح مِنْهُ .

و همین است سر این که از چنین کسی جز جمیل و خیر سر نمی زند ، و هیلله مکروه و شری را مرتکب نمی گردد .

فیض آن بلبل گلستان عشق می فرماید :

تن بی جانم و جانم توئی تو

سراپا عشق و ایمانم توئی تو

چو با خویشم نه سر دارم نه سامان

چو با تو سر تو سامانم توئی تو

غم دل تنگی من هم منم من

خوشیهای فراوانم توئی تو

زخود سر تا بپا اندوه و دردم

سرور و سور و درمانم توئی تو

یکی بی برگ بی بر خار خشکم

برو برگ و بهارانم توئی تو

گرسنه ، تشنه عریانم بخود من

شراب و جامه و نانم توئی تو

منم فاسد توئی اصلاح فاسد

منم عصیان

و غفرانم توئی تو

منم هر بد توئی هر نیک و نیکی

کنم گر نیکی احسانم توئی تو

قبولم گر کنی یا رد تو دانی

اسیرم بنده سلطانم توئی تو

دل و جان هر دو در بند غم تست

توئی دلدار و جانانم توئی تو

ندارم بی تو جانم یا دلی من

هم این من تو هم آن آنم توئی تو

بفریاد دل اشکسته ام رس

رحیم من تو رحمانم توئی تو

انینم از تو و بهر تو باشد

غیاث جان لهفانم توئی تو

حنینم از تو و سوی تو باشد

توئی حنان و منانم توئی تو

اگر فیضم توئی فیاض آن فیض

و گر هم محسن احسانم توئی تو

باب بیست و ششم

در اندیشه و تفکر

قال الصادُق (علیه السلام) :

إعْتَبِرْ بِما مِنَ الدُّنْيا هَلْ بَقِيَ عَلى أحَد أوْ هَلْ أحَدٌ فيها باِ مِنَ الشَّريفِ وَالوَضيعِ وَالْغَنِيِّ وَالْفَقيرِ وَالْوَلِيِّ وَالْعَدُوِّ فَكَذلِكَ ما لَمْ يَأْتِ مِنْها بِما مَضى أشْبَهُ مِنَ الْماءِ بِالْماءِ .

قال رسولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) :

كَفى بِالْمَوتِ واعِظاً ، وَبِالْعَقْلِ دَليلاً ، وَبِالتَّقْوى زاداً وَبِالْعِبادَهِ شُغْلاً وَبِاللهِ مُونِساً وَبِالْقُرآنِ تبياناً

وَقالَ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) :

لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنيا إلاّ بَلاءٌ وَفِتْنَهٌ ، وَما نَجا إلاّ بِصِدْقِ الإلْتِجاءِ .

وَقالَ نُوحٌ (عليه السلام) : وَجَدْتُ الدُّنْيا كَبَيْت لَهُ بابانِ دَخَلْتُ مِنْ أحَدِهِما وَخَرَجْتُ مِنَ الآخَرِ .

هذا حالُ نَبِيِّ اللهِ فَكَيْفَ حالُ مَنِ اطْمَأنَّ فيها وَرَكَّنَ إلَيها وَضَيَّعَ عُمْرَهُ فى عِمارَتِها وَمَزَّ دينَهُ فى طَلَبِها .

وَالفِكْرَهُ مِرْاهُ الْحَسَناتِ ، وَكَفّارَهُ السَّيِّئاتِ ، وَضِياءٌ لِلْقَلْبِ ، وَفُسْحَهٌ لِلْخُلْقِ ، وَإصابَهٌ فى إصْلاحِ الْمَعادِ وَإطّلاعٌ عَلَى الْعَواقِبِ وَاسْتِزادَهٌ فِى الْعِلْمِ .

وَهِىَ خِصْلَهٌ لا يُعْبَدُ اللهُ بِمِثْلِها .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) : فِكْرَهُ ساعَه خَيْرٌ مِنْ عِبادَهِ سَنَه وَلا يَنالُ مَنْزِلَهَ التَّفَكُّرِ إلاّ مَنْ خَصَّهُ

اللهُ بِنُورِ الْمَعْرِفَهِ وَالتَّوحيدِ .

قال الصّادِقُ (عليه السلام) :

إعْتَبِرْ بِما مِنَ الدُّنْيا هَلْ بَقِيَ عَلى أحَد أوْ هَلْ أحَدٌ فيها بِا مِنَ الشَّريفِ وَالوَضيعِ وَالْغَنِيِّ وَالْفَقيرِ وَالْوَلِيِّ وَالْعَدُوِّ فَكَذلِكَ ما لَمْ يَأْتِ مِنْها بِما مَضى أشْبَهُ مِنَ الْماءِ بِالْماءِ .

مسئله با عظمت عقل و قلب

در این فصل بسیار مهم ، و در این حدیث با عظمت باب بیست و ششم سخن از اندیشه و تعقل و فهم و فکر است .

سخن از واقعیتی است که نسبت به تمام واقعیات ، و نسبت به خیر دنیا و آخرت انسان ، و سعادت و سلامت آدمی در همه شئون همانند روح برای جسم و چون ریشه برای درخت و بمنزله بنیان و پی برای ساختمان است .

عقل و لب و فکر و قلب و مشتقات هر یک و آثار و نتائج این حقایق بلند ملکوتی بارها در قرآن و روایات و آثار و معارف اسلامی آمده است .

دقت در آیات قرآن ، و اندیشه در مهم ترین آثار الهی ما را به این معنی رهنمون می شود ، که فکر کردن و اندیشیدن کار مغز و یافتن و فهمیدن کار قلب است .

قرآن مجید فهم را از کفار سلب ولی تفکر را برایشان اثبات فرموده است ، در موردی درباره کافران می گوید :

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِى يَنْعِقُ بِمَا لاَ يَسْمَعُ إِلاَّ دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ .

مثل کافران در شنیدن سخن خدا و انبیا و درک نکردن معنای آن چون حیوانی است که آوازش کنند ، از آن آواز معنائی نفهمیده ، جز صدائی نشنود ، کفار هم از شنیدن و گفتن و دیدن حق کر

و لال و کورند زیرا قدرت فهم خود را بکار نمی بندند .

و در مورد دیگر درباره کافری می فرماید :

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ .

واقع این است که اندیشید و سنجید .

آری آن کـافر اندیشـید ولی دنبال یافتن حقیقت آن انـدیشه نرفت ، و به آنچه سـنجیده بود توجه نکرده و به درک آن خود را حاضر نگردانید .

در هر صـورت دانسـتن نـتیجه فکر کردن و شـناختن و فهمیـدن کـار قلـب است ، و این دو عضـو بسـیار مهم ، گسـترده ترین و برترین نقش را در دستگاه حیات انسان دارند .

در تمـام مسائلی که در شـرح جملات عالی روایت مطرح می شود ، توجه به عقل و قلب و مغز و دل بطور یکسان است ، و هر دو در زمینه تمام حقایقی که باز گو می شود مورد نظر است ، زیرا نظام مسئله فکر و نتیجه گیری از آن بدین صورت است :

که حواس پنجگـانه را بایـد وادار به رابطه گرفتن با حقایق مادی ، و معنوی ، و ظاهری و باطنی و مکانی و زمانی کرد ، سـپس حواس یـافته های خود را به مغز داده و مغز برای رسانـدن انسان به واقعیت ها یافته ها را به قلب می دهـد ، و این قلب است که برای درک نهائی آخرین منزل و مرحله است .

مثلا انسان با چشم خویش خرابه های کاخ های سـتمگران تاریـخ را می بینـد ، مغز دیـده را می گیرد ، در این صورت واقعیت علمی در دنیای درون درست می شود ، آنگاه قلب این علم را می فهمد ، سپس انسان در نتیجه این فهم عبرت

گرفته و خویش را از ستم و ستمکاری دور می کند .

دستگاه های بسیار عظیم و پیچیده ای چون :

دراکه ، حافظه ، متفکره ، متخیله ، متصوره ، ممیزه ، مدبره ، در ارتباط با مغز و قلب هستند ، که هر یک برای خود دنیای اسرارآمیزی هستند .

برای قدم گذاشتن در راه رشد و کمال انسان با تمام وجود ، نیازمند به کار گرفتن تمام این استعدادهای خدائی است ، با بکارگیری حواس و دستگاههای عظیم دماغی و قلبی ، می توان به فضای با عظمت معنی و باطن و حقایق و اسرار ملکوتی قدم گذاشت و در آنجا با رسالت انبیا و امامت ائمه و آیات آفاقی و انفسی و تشریعی آشنا شد ، و از طریق این آشنائی به پاکی جان و دل و پاکی نفس و عمل رسید .

مغز را برای اندیشه در آنچه دستور اندیشه داده شده ، و قلب را برای فهم محصول مغز بکار بگیرید ، که تنها راه نجات و بدست آوردن سعادت دنیا و آخرت همین است .

حکیم نکته سنج ، نظامی خوش بیان در ترغیب به اندیشه و فهم می فرماید :

ای ناظر نقش آفرینش

بردار خلل زراه بینش

کین هفت حصار برکشیده

بر هزل نباشد آفریده

هر ذره که هست اگر غبار است

در پرده مملکت بکار است

در راه تو هر که با وجود است

مشغول پرستش و سجود است

کار من و تو بدین درازی

کوتاه کنم که نیست باری

به گر نگریم و راز جوئیم

سر رسته کار باز جوئیم

آن آینه در جهان که دیده است

کاول نه بصیقلی رسیده است

هر نقش بدیع کایدت پیش

جز مبدع او از او میندیش

زین هفت پرند

پرنیان رنگ

گر پای برون نهی خوری سنگ

سر رشته راز آفرینش

دیدن نتوان بچشم بینش

تفکر و اندیشه در قرآن

بـدون تردیـد می توان گفت : هیـچ کتـابی در دوره تاریـخ حیات بشـر به انـدازه قرآن مجیـد ، انسان را تشویق و امر به تفکر و اندیشه در تمام حقایق عالم اعم از آفاِ وانفسی و شرعی نکرده است .

قرآن مجید کتاب اندیشه ، کتاب هدایت ، کتاب خیر ، کتاب سعادت ، کتاب فضیلت و بالاترین سرمایه ایست که همانندش در تمام هستی پیدا نمی شود .

قرآن مجید ، در بسیاری از آیات متفکران و اندیشه داران ، و آنان که در مقام فهم واقعیات و شکل گیری از آن واقعیات اند ، به بهترین صورت تمجیـد کرده ، و آنـان را که دنبال فهم واقعیات و انـدیشه در حقایق نیستند سخت مورد نکوهش قرار داده است ، اینک قسمتی از آیات کتاب حق :

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هـذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ .

آنان که در حال ایستاده و نشسته و خفتن خدا را یاد می کنند و دائم در آفرینش آسمانها و زمین اندیشه می کنند ، گویند : پروردگارا این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریدی ، پاك و منزهی ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار .

أَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم مَا خَلَقَ اللهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ .

آیا در نزد خود فکر نکردنـد ، تا به این حقیقت پی ببرنـد که خدا آسمانها و زمین و هر چه در بین آنهاست از انواع بی شمار مخلوقات همه را جز به حق

نیافریده .

وَهُوَ الَّذِی مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ وَأَنْهَاراً وَمِن کُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِیهَا زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَات لِقَوْم یَتَفَکَّرُونَ .

اوست خدائی که بساط زمین را بگسترد و در آن کوهها برافراشت و نهرها جاری ساخت و از هر ثمری جفت قرار داد ، شب تار را به روز روشن پوشانید همانا در این امور متفکران را دلایل روشنی بر قدرت آفریدگار است .

وَسَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالْنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَات لِقَوْم یَعْقِلُونَ .

و اوست که شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان را برای گردش حیات شما مسخر ساخت در این کار آیات و نشانه هائی برای اهل فهم و اندیشه است .

وَمِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُم مِنْ أَنفُسِکُمْ أَزْوَاجاً لِّتَسْکُنُوا إِلَیْهَا وَجَعَلَ بَیْنَکُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَات لِقَوْم یَتَفَکَّرُونَ .

از آیات لطف الهی این است ، که از برای شما از جنس خودتان جفتی آفرید ، که در کنار او آرامش یافته و انس بگیرید ، و میان شما رأفت و مهربانی برقرار نمود ، در این امر برای مردم با فکرت آیات علم و حکمت و حق آشکار است .

خَلَقَکُم مِن نَفْس وَاحِدَه ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنزَلَ لَکُم مِنَ الْأَنْعَام ثَمَانِیَهَ أَزْوَاج یَخْلُقُکُمْ فِی بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ خَلْقاً مِن بَعْدِ خَلق فِی ظُلُمَات ثَلَاث ذٰلِکُمُ اللهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّی تُصْرَفُونَ .

او شما را از حقیقت واحده آفرید ، سپس جفت او را قرار داد ، سپس برای استفاده شما هشت نوع چارپا قرار داد ، شما را در رحم مادران در سه تاریکی

« مشـیمه ، رحم ، بطن » با تحولات گوناگون بدین صورت آراسـته آفرید ، این است الله صاحب شما و دارنده سلطنت ملک و ملکوت جز او معبودی نیست ، بدون فکر و فهم بجای او چه چیزی را معبود گرفته اید ؟

أَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِم مِن جِنَّه إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِيرٌ مُبِينٌ .

آیا این مردم فکر نکردند ، که برای رسول من اثری از جنون که مردم مغرض و نادان به او نسبت می دهند وجود ندارد ، او در کمال و عقل و خرد است و مردم را از هول قیامت با بیانی روشن می ترساند .

لَوْ أَنزَلْنَا هذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَل لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ .

اگر این قرآن عظیم را بر کوه نازل می کردیم ، مشاهـده می کردی که از ترس خـدا خاضع و ذلیل و متلاشـی می گشت ، این مثالها را در قرآن برای مردم بیان می کنیم ، باشد که اهل فکرت و فهم شوند .

قُلْ سِيرُوا فِى الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ .

بگو در زمین گردش کنید ، و اندیشه نمائید که عاقبت مجرمان به کجا کشید ؟

لَقَدْ كَانَ فِى قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِى الْأَلْبَابِ .

تفکر و اندیشه در روایات

عَنْ أبی عبدالله (علیه السلام) قال : كانَ أميرُالْمُؤمِنينَ يَقُولُ : نَبِّهْ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَکَ وَجافِ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبِکَ واتَّقِ اللهَ رَبَّکَ .

امام صادِ (علیه السـلام) می فرمایـد : امیرالمؤمنین بارها می فرمود : دلت را با انـدیشه آگاه ساز ، بهنگام شب برای عبادت پهلو از بستر بردار ، و خدا را راه تقوا پیشه گیر .

سَئَلْتُ أبا عَبْدِاللهِ (علیه السلام)

عَمّـا یَرْوِی النّاسُ أنَّ تَفَکّرَ ساعَه خَیْرٌ مِنْ قِیـامِ لَیْلَه قُلْتُ کَیْفَ یَتَفَکّرُ ؟ قـالَ : یَمُرُّ بِـالْخِرْبَهِ أوْ بِالـدّارِ فَیَقُولُ : أیْنَ سـاکِنُوکَ أیْنَ بانُوکَ ما لکِ لا تَتَکَلَّمینَ ؟

راوی بزرگوار حسین بن صیقل می گوید : به امام صادِ (علیه السلام) عرض کردم این که مردم می گویند : یکساعت اندیشه از یک شب عبادت بهتر است ، چگونه باید اندیشید ؟ فرمود : به ویرانه یا خانه می گذرد ، بگوید :

آنان که در تو ساکن بودند ، آنان که ترا ساختند کجایند ، چه شدند ، چرا سخن نمی گوئی ؟

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ :

أفْضَلُ الْعِبادَهِ إدْمانُ التَّفَکُّرِ فِی اللهِ وَفی قُدْرَتِهِ .

امام صادِ (علیه السلام) فرمود : بهترین عبادت ، ادامه تفکر و اندیشه درباره خدا و قدرت اوست .

عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلاّـد قـالَ : سَـمِعْتُ أبَاالْحَسَنِ الرِّضا (علیه السـلام) یَقُولُ : لَیْسَ الْعِبادَهِ کَثْرَهُ الصَّلاهِ وَالصَّوْمِ إنِّما الْعِبادَهُ التَّفَکُّرُ فی أمْرِ اللهِ .

معمر بن خلاد می گویـد : از حضـرت رضا (علیه السـلام) شـنیدم فرمود : بندگی حق زیادی نماز و روزه نیست ، همانا عبادت اندیشه در کار خداست .

قالَ أبوعَبْدِاللهِ (علیه السلام) : قالَ أمیرُالْمُؤمِنینَ (علیه السلام) : التَّفَکُّرُ یَدْعُو إلیَ الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ .

امـام شـشم (علیه السـلام) می فرمایـد : امیرالمؤمنین (علیه السـلام) فرمود : انـدیشه و فکر انسـان را به نیکوئی و عمل به آن می کشاند .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صـلی الله علیه وآله) : عَلَی الْعاقِلِ أنْ یَکُونف ثَلاثُ ساعات : ساعَهٌ یُناجی فیها رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ ، وَساعَهٌ یُحاسِبُ فیها نَفْسَهُ ، وَساعَهٌ یَتَفَکَّرُ فیما صَنَعَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إلَیْهِ وَساعَهٌ یَخْلُو فیها

بِحَظِّ نَفْسِهِ مِنَ الْحَلالِ فَإنَّ هذِهِ السّاعَهَ عَوْنٌ لِتِلْکَ السّاعَهُ .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : لازم است خردمند را سه ساعت باشد :

ساعتی برای مناجات با حضرت پروردگار ، و ساعتی برای محاسبه نفس ، و ساعتی برای اندیشیدن در صنع حق ، و ساعتی برای لذت بردن از حلال ، که این ساعت کمکی برای ساعات دیگر است .

قالَ أبو عبدِاللهِ (علیه السلام) : الخَیْرُ کُلُّهُ فی ثَلاثِ خِصال : فِی النَّظَرِ وَالسُّکُوتِ وَالْکَلامِ ، فَکُلُّ نَظَر لَیْسَ فیهِ اعتِبارٌ فَهُوَ سَهْوٌ ، وَکُلُّ سُکُوت لَیْسَ فیهِ فِکْرَهٌ فَهُوَ غَفْلَهٌ وَکُلُّ کَلام لَیْسَ فیهِ ذِکْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ فَطُوبی لِمَنْ کانَ نَظَرُهُ اعْتِباراً وَسُکُوتُهُ فِکْرَهٌ وَکَلامُهُ ذِکْراً وَبَکی عَلی خَطیئَتِهِ وَأمِنَ النّاسُ شَرَّهُ .

امام ششم (علیه السلام) فرمود : تمام خیر در سه خصلت است : نظر ، سکوت ، کلام .

هر نظری که در آن درسی برای زندگی نباشد اشتباه است ، و هر سکوتی که در آن اندیشیدن نباشد غفلت و بی خبری است ، و هر کلامی که در آن یادآوری واقعیتی نباشد لغو و بیهوده است .

خوش به حال کسی که نظرش پندگرفتن ، سکوتش فکر ، و کلامش ذکر باشد ، بر گناهش گریه کند ، و مردم از شرش در امام باشند .

راه صحیح اندیشه

از آیات و روایاتی که ذکر شد ، به این نتیجه می رسیم که خداوند بزرگ و اولیاء دین برای راهنمائی انسان به سوی رشد و کمال و خیر و سعادت ابدی ، از او می خواهند در واقعیاتی چون :

آسمان ، زمین ، شب و روز ، خلقت انسان ، قرآن ،

حیات پاکان ، زندگی ناپاکان و عاقبت آنان و هر واقعیتی که در زندگی انسان اثر تربیتی دارد اندیشه و تفکر کنند ، تا از حرارت اندیشه به فهم و درک واقعیات رسیده ، و پس از آن هماهنگ با حقایق و واقعیات شده تا از این طریق به سعادت ابد ، و خیر جاوید برسند ، تا از این راه خود را اصلاح کرده و سپس به اصلاح دیگران بپردازند ، تا از این مسیر به جهانهای ناشناخته مادی و معنوی دست یابند .

علامه مجلسی این بزرگ مرد علم حدیث در توضیح آیات و روایات اندیشه می فرماید :

تفکر وارد در معارف اسلامی ، شامل همه اقسام اندیشه های صحیح است .

چون اندیشه در بزرگواری خدا ، که دعوت بترس از مقام او و اطاعت از حضرتش می کند ، و چون تفکر در فناء دنیا و لذتهای آن ، که این نحو اندیشه دعوت می کند به ترک فضول از آن و ترک دنیای غرور آفرین ، و چون تفکر در سرانجام مردمان نیک گذشته که دعوت می کند به شکل گیری از آنان ، و تفکر در عاقبت مجرمان که سبب است برای اجتناب از اخلاق و کردار ناپسند آنان و اندیشه در عیوب نفس و آفات آن که سبب می شود برای توجه به اصلاح آن ، و چون تفکر در اسرار عبادت و هدفهای آن که سبب می شود ، برای کوشش در تکمیل و رفع نقص و کاستی آن و فکر در درجات بلند آخرت ، که دعوت می کند به فراگیری آن و عمل بر وفق آن مسائل

و اندیشه و تفکر در حسن اخلاق که دعوت می کند برای تحصیل حسنات و آراسته شدن به آن .

غزالی می گوید :

اندیشه موجب روشنائی دل ، و آزاد شدن از غفلت است ، و باید گفت : اندیشه اصل و ریشه تمام نیکی هاست .

خواجه طوسی این محقق کم نظیر و فیلسوف عظیم الشأن در توضیح مسئله اندیشه می فرماید :

اندیشه ، حرکت باطنی از مقدمات به سوی مقاصد و نتائج عالی است و با مسئله دقت و نظر قریب المعنی است .

برای کسی حرکت از نقص به سوی کمال ، جز از طریق اندیشه صحیح میسر نیست ، مواد و مبادی اندیشه آفاِ و انفس است به اینکه : در اجزاء عالم و ذرات آفرینش ، و اجرام علوی از افلاک و کواکب و حرکات و اوضاع و مقادیر و اختلافات و مقارنان و مفارقات و تأثیرات و تغییرات آنها اندیشه کند ، و نیز در اجرام سفلی و ترتیب و تأثیر هر کدام بر یکدیگر و کیفیت و ترکیب و هم چنین معادن و حیوانات و در اجزاء انسان و اعضاء او از استخوانها و عضلات و عصبات و عروِ و آنچه در حقیقت از عدد بیرون است تفکر کند و به تمام این حقایقی که از طریق فکر به دست می آورد ، بر کمال صانع و عظمت و علم و قدرت و عدم ثبات غیر حضرت او استدلال کند ، و در حقیقت خود را به میوه شیرین اندیشه که دست یافتن به معرفت و عشق و مقام قرب حضرت اوست برساند ، لذت حیات واقعی را در یابد .

ای

خوشا دل کاندرو از عشق تو جانی بود

شادمان جانی که او را چون تو جانانی بود

خرم آن خانه که باشد چون تو مهمانی در او

مقبل آن کشور که او را چون تو سلطانی بود

زنده چون باشد دلی کز عشق تو بوئی نیافت

کی بمیرد عاشقی کو را چو تو جانی بود

هر که رویت دید و دل را در سر زلفت نبست

در حقیقت آدمی نبود که حیوانی بود

در همه عمر ار برآرم بی غم تو یک نفس

زان نفس بر جان من هر لحظه تاوانی بود

آفتاب روی تو گر بر جهان تابد دمی

در جهان هر ذره ای خورشید تابانی بود

در همه عالم ندیدم جز جمال روی او

گر کسی دعوی کند کو دید بهتانی بود

گنج حسنی و نپندارم که گنجی در جهان

وانچنان گنجی عجب در کنج ویرانی بود

آتش رخسار خوبت گر بسوزاند مر

اند آن آتش مرا هر سو گلستانی بود

روزی آخر از وصال تو به کام دل رسم

این شب هجر ترا گر هیچ پایانی بود

عاشقان را جز سر زلف تو دست آویز نیست

چه خلاص آن را که دست آویز جانانی بود

چون عراقی در غزل یاد لب تو می کند

هر نفس کز جان برآرد شکر افشانی بود

سماوات

این جزوه که تنها برای مسائل تربیتی تنظیم شده ، و سعی دارد از مسائل پیچیده علمی بپرهیزد ، گنجایش بازگو کردن یک میلیونیم از یک ذره از یک ورِ با عظمت خلقت و آفرینش را ندارد .

ولی از آنجائیکه علاقمند است ، آیات و روایات باب تفکر را تا اندازه ای شرح دهد ، ناچار است به گوشه ای محدود از بعضی از حقایق موجود اشاره نماید .

سماوات یعنی مجموعه آثاری که

نسبت به ما بالای سر ما قرار دارد ، و این مجموعه که بنا به فرموده صاحب خلقت ، هفت مرحله است ، که از آن تعبیر به آسمانهای هفتگانه می شود ، هر کدامش توده هائی از میلیون ها سجابی و منظومه و کهکشان است ، و بنابر روایات و کتب بسیار پر قیمت علمی آسمان اول نسبت به دوم چون ذره ای در برابر شیء عظیم و دوم نسبت به سوم و به همین نسبت تا ششم نسبت به هفتم .

عظمت و وسعت مسئله در حدی است ، که اگر نوشتارهای تمام کتب علمی را در برابر آسمان اول بگذاریم ، مانند این است که عدد بسیار کوچکی را در برابر یک عدد بی نهایت گذاشته ایم .

شما خورشید را از دید علمی بنگرید : این موجود پر منفعت و این منبع حرارت ، کره ایست که برای بیان عظمت آن ، بهترین راه آنست که با زمین مقایسه شود .

حجم خورشید یک میلیون و سیصد و نود و یک هزار برابر حجم کره زمین است .

قطر خورشید صد و نه برابر قطر کره زمین یعنی یک میلیون و سیصد و نود و یک هزار کیلومتر است .

وزن خورشید سیصد و سی هزار برابر وزن زمین است ، یعنی اگر کره خورشید را در یک کفه ترازو و سیصد و سی هزار کره زمین را در کفه دیگر قرار بدهند دو کفه با هم مساوی خواهد شد .

سرعت حرکت وضعی خورشید در هر ثانیه ۲ کیلومت و در هر ساعت هفت هزار و دویست کیلومتر است .

امروز ثابت شده که دسته ای از

کرات آسمانی که منظومه واحدی را تشکیل می دهند متفقاً در فضا به جهت معینی حرکت می کنند .

منظومه شمسی نیز به طرف صورت فلکی « الجاثی علی رکبتیه » که نسبت به خورشید در شمال آسمان واقع گردیده است ، حرکت می نماید ، سرعت سیر این حرکت در هر ثانیه نوزده کیلومتر و نیم می باشد .

در این مسافرت ما ساکنان زمین نیز همراه خورشید هستیم و در مدت یکسال ۶۱۵ میلیون کیلومتر از مکانی که امروز در فضای عالم اشغال کرده ایم دور می شویم .

خورشید ، یکی از اعضاء کهکشان است که به فاصله ۳۰ هزار سال نوری از مرکز آن واقع گردیده و با سرعت ساعتی ۹۷۲ هزار کیلومتر به گرد مرکز کهکشان می چرخد .

اگر روزی این قرص آتشین سرد و خاموش شود و جمعیت چهار میلیاردی زمین بخواهند آن حرارتی را که از این مشعل جهان تاب به زمین می رسد ، با افروختن زغال سنگ بوجود بیاورند باید ، ۶۱ هزار میلیارد تن زغال سنگ تهیه کنند ، یعنی هر نفری در حدود ۲۰۳۳۳ تن زغال سنگ بیفروزند تا به این منظور برسند .

این کره بزرگ همراه با نه سیاره که عبارت است از : عطارد ، زهره ، زمین ، مریخ ، مشتری ، زحل ، اورانوس ، نپتون ، پلوتون ، منظومه شمسی را تشکیل می دهند و با همه عظمتی دارند ولی در برابر نزدیک ترین کهکشان که راه شیری است فقط و فقط یک نقطه روشن است ، و حتی این مجموعه گاهی با همه و سعت و ع ظمتش در برابر یک

ستاره ، آری در برابر فقط یک ستاره چیز کوچکی است .

در کتب بسیار مهم علمی می خوانیم : از ستاره هائی که به عنوان ستاره بزرگ اندازه گیری شده ، ستاره بزرگ قرمز اپسیلیون اوریگا می باشد ، که ۲۵۰۰ میلیون میل قطر دارد ، که تمام منظومه شمسی ما با مدارهایش یکجا در دل آن جا می گیرد .

تصور اندازه و مساحت عالم در مغز عملی غیر ممکن است ، زیرا وسعت آن بی اندازه زیاد و عظمت آن دور از فهم و دسترس بشر است ، سرجمس جانس می گوید :

تعداد ستارگان آسمان به اندازه تعداد شن های ساحل دریاها می باشد ، ستارگانی که قابل دید بشرند ، فقط قسمت کوچکی از عالم بی پایان به شمار می روند .

ستارگانی هست به قدری دور دست که از دسترس تلسکوپ های قوی « دوربین های نجومی » خارجند .

نزدیکترین ستاره ها به نام پروکیسما (۲۵ بلیون) ۲۵,۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ میل از ما دور است (هر میل تقریباً ۱۶۰۰ متر است) .

این فاصله اصلا قابل تصور ما نیست ، اگر یک طیاره بتواند این مسافت را به سرعت ۱۰۰۰ میل در ساعت طی نماید مسافرت آن قریب ۳,۰۰۰،۰۰۰ سال طول می کشد .

مسافت عظیم عالم را در علم نجوم با واحدی به نام سال نوری اندازه می گیرند ، سال نوری فا صله ایست که نور در مدت یکسال طی می نماید ، می دانید که نور در هر ثانیه ۳۰۰,۰۰۰ هزار کیلومتر یا ۱۸۶،۴۰۰ میل طی می نماید .

با ضرب کردن این تعداد در ۶۰ ، تعداد آن در دقیقه

و با ضرت آن در ۶۰ مقدار آن در ساعت و با ضرب آن در ۲۴ مقدار آن در روز و با ضرب آن در ۳۶۵ مقدار آن در سال به دست می آید که تقریباً مساوی با ۵٫۸۸۰٫۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ میل می شود .

ستاره ای به نام سیریوس یا کلب مقدار ۵/۸ سال نوری از ما دور است یعنی در واقع ۵۰٫۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ میل با زمین فاصله دارد ، این ستاره بسیار درخشان نسبتاً به ما خیل نزدیک است .

ریگل که یک ستاره درخشان در مجموعه اودیون است ۵۰۰ سال نوری از ما دور است .

هنگامیکه یک نفر منجم بوسیله دوربین نجومی خود ، به یک ستاره بسیار دور می نگرد در واقع به زمان های سابق می نگرد ، زیرا نوری که از ستاره ها آمده میلیون ها سال پیش شروع به حرکت کرده است .

در یک شب درخشان می توانید ، یک خط از نور رنگ پریده در وسط آسمان مشاهده کنید ، که سرتاسر کشیده شده است .

این کهکشان یا راه شیری است ، که از چندین میلیون ستاره مرکب شده که چون خیلی دور هستند بسیار کم رنگ به نظر می رسد .

این ستارگان رویهم رفته مجموع متراکم یک خانواده عظیم ستاره هار را تشکیل می دهد ، که بسیاری از ستارگان مرئی منجمله خورشید خود ما جزء این مجموعه هستند .

این کهکشان به شکل یک چرخ است و شعاع آن در حدود یکصد هزار سال نوری است ، این چرخ در حال گردش است ، و هر ۲۵۰ میلیون سال یکبار به دور خود می گردد .

منظومه شمسی ما تقریباً در قسمت

خارجی و بیرونی چرخ قرار دارد و وقتی شما به کهکشان نگاه کنید در واقع مرکز آن را می نگرید .

بسیاری کهکشانهای دیگر وجود دارد ، که از کهکشان ما خیلی دورترند ، اینها ابرهای عظیم از گاز و ستاره هستند که به وسیله نیروی جاذبه نزدیک یکدیگر قرار گرفته اند .

برخی از آنها به شکل توپ هستند ، و برخی دیگر مانند ، آندرومد که نزدیک ترین کهکشان می باشد و تنها کهکشان دیگری است که با چشم برهنه هم دیده می شود به شکل مارپیچ است .

فاصله ستارگان یک کهکشان در واقع بسیار زیاد است ، از آن بیشتر فاصله بین کهکشانها می باشد ، کهکشان ما یا راه شیری در واقع ۷۰۰ هزار سال نوری از نزدیک ترین کهکشان فاصله دارد .

دورترین سحابی که با چشم برهنه دیده می شود سحابی مراه السلسله یا آندرومد است که به شکل مار پیچ است ، فاصله آن ۳/۲ میلیون سال نوری یا ۱۴,۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ میل است .

دورترین سحابی قابل رؤیت سحابی (G ۳ ۲۹۵) می باشد که فاصله آن ۶۰۰۰ میلیون سال نوری است ، این مسافت در واقع حدود مرئی عالم است .

ژرژ گاموف صاحب کتاب مترجم بسیار مهم یک ، دو ، سه ، بی نهایت ، در صفحه ۳۰۹ می گوید : کهکشان خود ما ظاهراً جزء یک گروه کوچک کهکشانهاست ، که در زمره آنها سه کهکشان مارپیچ و شش کهکشان بیضوی و چهار کهکشان غیر منظم وجود دارند

اما از این گروه های کهکشانها که بگذریم ، به طوری که از دوربین دو متر و نیمی رصدخانه مانت

ویلسن دیده می شود ، تا فاصله پانصد میلیون (۵،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰) سال نوری ، کهکشانها به طوری یک نواخت در فضا پراکنده اند ، فاصله بین هر دو کهکشان مجاور ۲,۰۰۰،۰۰۰ سال نوری است و افق جهان تا جائی که دیده می شود شامل تقریباً ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ کهکشان مجزاست .

این بود دورنمائی از جهان ستارگان و آنچه در اختیار چشم برهنه یا مسلح ماست و تمام این بساط تازه گوشه ای کوچک از عالم بزرگ است که با قدرت دانش اندک ما و رصدخانه ها در برابر ما قرار گرفته .

در اینجا لازم بلکه واجب است سری هم به عناصر تشکیل دهنده این کرات و این نظام شگفت انگیز بزنیم و لطائف و دقایق مواد سازنده جهان را از نزدیک مشاهده کنیم ، تا روشن شود که عجایب اصل مواد از خود ساختمان سماوات کمتر نیست .

آنچه اجسام و مواد در عالم می بینیم فقط یک منظره خشن ظاهری است ، ولی باطن آن در واقع خیلی لطیف تر است ، یگانه حقیقتی که می توان گفت این است که ظاهر عالم از سه نوع مواد تشکیل شده است : پرتون ، نوترون ، الکترون .

این مواد انواع و اقسم اجسام و اشیاء مختلف را تشکیل می دهند ، و انواع چیزهای عالم از این مواد تشکیل می شود و در هر کجا صورت مختلفی دارند ولی باطن و ماهیت آنها کاملا یکی و بهم شبیه است .

پرتون ها عبارت اند از دانه های مواد ، فرض کنیم که این دانه ها شبیه به گلوله های رنگین « مثلاً قرمز » هستند ، جرم اینها

را با دقت فوِ العاده ای سنجیده اند .

این طور حدس می زنند که جرم یک پرتون معادل ۶۶/۱ میلیونیم یک میلیاردیم یک میلیاردیم گرم است .

یعنی یک گرم ۱,۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ قسمت کنند و آن یک قسمت را یک میلیارد قسمت نمایند و آن قسمت را یک میلیون قسمت نمایند معادل ۶۶/۱ آن می باشد .

گفتن آن آسان است ولی تصورش امکان ندارد ، پس برای درست کردن یک گرم پرتون بایستی ۶۰۲۰۰۰ میلیارد میلیارد پرتون رویهم جمع نمائیم .

برای این که بفهمیم این عدد واقعاً چیست و چه معنا دارد ، فکر کنید که اگر یک فرد بشر تمام عمر خودش را صرف شمردن کند و این عمل را در تمام اوقات زندگانی حتی در ساعات خواب و خوراک ادامه دهد در سراسر عمر فقط می تواند از یک تا میلیارد بشمرد همین و همین .

اگر تمام سکنه کره زمین تمام ایام و لیالی عمر خود را صرف شمارش کنند فقط موفق به شمارش تا دو میلیارد میلیارد خواهند شد . ژ

پس اگر جمعیت زمین به همین اندازه که هست بماند ، لازم است سیصد هزار نسل افراد بشر تمام اوقات شبانه روزی خود را صرف شمارش کنند ، تا بتوانند تعداد پرتون های یک گرم پرتون را بشمارند ، حالا دانستید دنیا چقدر عجیب است .

آفرینش مظهر الطاف بی پایان کیست

کیست شایان آفرین را آفرین شایان کیست

خلق اشیا چه در ماضی چه مستقبل چه حال

جمله مشتقند مصدر ذات جاویدان کیست

جنبش ذرات با سیر و تکامل از کجاست

تابش خورشید و ماه از نیر تابان کیست

روشنی بخشند در تاریکی شب اختران

این کواکب مشعل کاخ بلند ایوان

کیست

آسمان را این چنین بر پا که دارد بی ستون

یار من با این سکون در گردش از فرمان کیست

اینهمه اقمار و انجم این شموس و این کرات

در فضای بی کران قائم به اطمینان کیست

اینهمه اشکال و صورت این همه نقش و نگار

از کدامین نقش بند است از نگارستان کیست

گر نه خود گم گشته ای دارند افکار و عقول

عقل حیران که و اندیشه سرگردان کیست

سفره جودی که گستردست هر جنبنده ر

از کجا گسترده شد این خوان نعمت خوان کیست

مام و کودک را به دامان محبت پرورد

ای حکیم این مام خود پرورده دامان کیست

آدمی با امتیاز علم و عرفان شد پدید

گر بداند آن کدامین علم و آن عرفان کیست

بود گر روی سخن با آدمی روز الست

دید باید لاجرم بر عهده اش پیمان کیست

کلک نوری ناگهان الملک لله زد رقم

تا شود معلوم با این گفته ها خواهان کیست

درباره زمین بیندیشید

قسمت اول

قرآن مجیـد در بسـیاری از آیاتش ، زمین را آیتی از آیات حق و دلیل توحید و نشانه قدرت و علامت عنایت و محبت و لطف حضرت حق می داند .

الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِرَاشاً .

آن خدائی که زمین را برای شما گستراند .

وَهُوَ الَّذِی مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ وَأَنْهَاراً .

و اوست خدائی که بساط زمین را بگسترد و در آن کوهها برافراشت و نهرها جاری ساخت .

وَاللهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَحْیَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا .

و خداوند از آسمان آب بارید و به وسیله آن زمین را بعد از مرده بودنش زنده کرد .

الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَسَلَکَ لَکُمْ فِیهَا سُبُلًا .

همان خدائی که زمین را آسایشگاه شما قرار داد ، و در آن راهها برای

سفر و حوائج خلق پدید آورد .

إِنَّ اللهَ يُمْسِكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولاَ .

محققاً خداوند آسمان و زمین را از اینکه نابود شوند نگه می دارد .

اللهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ قَرَاراً .

خدائی است که زمین را آرامگاه شما قرار داد .

وَاللهُ جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ بِسَاطاً .

و خداوند زمین را برای شما بساط زندگی قرار داد .

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ کِفَاتاً .

آیا زمین را از هر برنامه ای برای بشر کفایت کننده قرار ندادیم ؟

زمین با هزاران عوامل آسایش و رفاه ، یکی از نشانه های بارز حکمت و قدت خداوندی است ، به همین جهت قرآن مجید انسان را به اندیشه در عجایب و اسرار آن دعوت می کند .

سطح زمین دارای وسعت زیادی است ، تا انسانها بر حسب امکانات علمی و قدرتهای صنعتی خود از این عرصه پهناور ، از این گنج خدا داده استفاده کنند و وسائل رفاه و تمدن خود را مهیا کنند .

مجموع مساحت زمین به ۵۰۹ میلیون کیلومتر مربع بالغ می شود ، که ۳۶۱ میلیون آن را دریاها فرا گرفته و ۱۴۸ میلیون قسمت دیگر را خشکی تشکیل می دهند .

وسعت زمین به اندازه ای است که به هر فردی از جمعیت که به چهار هزار میلیون بالغ می گردند ۱۷۰ هزار متر مربع می رسد و اگر فقط خشکی ها را در نظر بگیریم سهم هر نفری ۴۹ هزار متر مربع است .

راستی اگر زمین این وسعت را نداشت ، مردم مانند کسانی بودند ، که در قلعه ای محصور باشند ، لذا قرآن کریم در ضمن بیان نعمت های الهی از وسعت زمین در سوره عنکبوت

آیه ۵۸ سخن گفته است .

وزن کره زمین به ۵,۹۵۵,۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ بالغ می گردد ، تنها وزن هوائی که زمین را احاطه کرده است ۶,۲۶۳,۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ .

حجم زمین ۱,۰۸۳,۳۲۰,۰۰۰،۰۰۰ .

فراهم شدن وسائل حیات معلول فصول چهارگانه است ، در فصل بهار حرارت ملایم و جانبخش خورشید ، باران پر برکت و نسیم فرح انگیز ، زمین را زنده می کند ، چشمه ها می جوش ، جویها جاری می گردد ، درختها شکوفه می کند ، دانه ها می روید ، دامن دشت و صحرا سر سبز و خرم می شود .

در فصل تابستان اشعه گرم آفتاب ، معادنی در اعماِ زمین و دل کوهها و آغوش سنگ ها تربیت می کند ، رشد و تکامل گیاهان تأمین می گردد و میوه ها و محصولات می رسند .

در فصل پائیز انواع نعمت ها و مواهب حیات در دسترس قرار می گیرد ، و ذخیره غذائی جانداران مهیا می شود .

در فصل زمستان سکوت و خواب عمیقی زمین را فرا می گیرد و به یک استراحت نسبتاً طولانی می پردازد ، ضمناً به جهت مساعدت و سردی هوا ، باران و برف فراوان از آسمان فرو می ریزد ، در نتیجه زمین کهنسال برای زندگی جدیدی آماده می شود .

علت پیدایش این فصول ، حرکت انتقالی زمین است که در ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۰ ثانیه در یک مدار بزرگی که طول آن ۹۳۰ میلیون کیلومتر است ، یک مرتبه به دور خورشید می گردد و در نتیجه آن ، سال پدید می آید .

سرعت حرکت انتقالی زمین در هر ثانیه ۲۹ کیلومتر

و نیم و در هر دقیقه ۱۷۷۰ کیلومتر است .

زمین منبع تمام نعمت های مورد نیاز انسان است ، چیزی در زندگی بشر لازم نیست ، مگر این که وود مقدس حضرت حق در روی زمین ، یا در دریاها یا در دل زمین قرار نداده باشد .

به قول صاحب کتاب علم و زندگی در صفحه ۱۳۹ :

« اگر لحظه ای درباره آنچه از فلز ساخته می شود بیندیشیم فوراً ، هواپیما ، کشتی ، قطار ، پلهای فلزی ، انواع و اقسام ماشینها ، بخاری ، میخ ، پیچ و مهره ، و پول و هزاران چیز دیگر در نظر مجسم می شود ، آیا می توانید تصور کنید که بدون این وسائل زندگی ما با حالا چه فرقی داشت ؟

شکل زمین ، کمیت و کیفیت زمین ، پستی و بلندی زمین ، موجودات زمین همه و همه در راه حیات انسان درکارند .

اگر سطح کره زمین ، صاف و هموار می بود ، پست و بلندی نداشت ، تپه و ماهوری در آن نبود ، کوهسار و دره هائی در آن یافت نمی شد ، آبهای باران روی زمین می ماندند و به دریا نمی رفتند و در آنجا انبار نمی شدند ، چرا ؟ زیرا در زمین سراشیبی نبود ، تا آنها به سوئی روند ، جوی شوند ، رود گردند ، به دریا بریزند .

در اثر ماندن آن بر روی زمین خاکستانهای زمین به باتلاقی تبدیل می گردید ، دیگر جائی برای کشت یافت نمی شد ، مراتع سرسبز ، چمن زارهای خرم نبود ، چرندگان ، چراگاهی نمی یافتند ،

در نتیجه بشر ، از غذای نباتی و حیوانی محروم می شد ، و بشری در اثر گرسنگی باقی نمی ماند .

آبهای با ران در سنگستانها که می ماندند می گندیدند ، تولید حشرات سمی می کردند ، بوی گند جهان را فرا می گرفت ، حشرات زنده ای را باقی نمی گذاردند ، نه نباتی می ماند ، نه حیوانی ، نه انسانی .

او جهان و جهانیان را به هم بستگی دادن ، سطح زمین را دندانه ای قرار داده ، کوهها ، دره ها ، دشتها ، پستی ها ، بلندیها ، برای زمین درست کرده ، تا خطری از سوی آب باران ، برای زندگان نباشد ، تا بنها به راحتی زیست کنند ، تا آنها بمانند ، تا نابود نشوند ، آیا مهربانی ، لطف ، دانش ، قدرت ، از این بالاتر می شود ؟

هفتاد و دو صدم از کره زمین را آب فراگرفته است ، آنجا که دریاها و اقیانوسها را تشکیل می دهد .

بیست و هشت صدم از کره زمین خاک و خشکی است ، که قاره های ششگانه زمین ، از آن تشکیل می شوند .

آب دریاها و اقیانوسها ، مادر باران ها و برفهای زمین می باشند ، چون در اثر تبخیر آنها ، باران و برف پدید می آید ، و این درست به مقدار احتیاج زندگان زمینی می باشد .

اگر وضع کره زمین برخلاف این بود چه می شد ؟

اگر بیست و هشت صدم صطح آن ، آب بود و هفتاد و دو صدمش خاک بود ، باران و برف یک سوم می شدند

.

اگر آب و خاک در زمین به نسبت ۵۰ ۵۰ بودند باران و برف از نصف مقدار موجود کمتر بودند ، سطح زمین تبدیل به بیابانی خشک و صحرائی سوزان می گشت ، نه گیاهی در آن می روئید ، و نه مرغزاری خرم در آن یافت می شد ، نه باغی و نه بوستانی دیده می شد ، نه محصولی بود و نه مزروعی ، نه بیشه ای بود نه جنگلی ، که انسان ها و جانورها از آنها تغذیه کنند .

تشنگی و گرسنگی همگان را فرا می گرفت و همه نابود می شدند و جانداری در روی زمین باقی نمی ماند .

دوست عزیز ، آیا بهتر از این نشانه ای برای او می خواهی ، که در میان هزاران نسبت میان آب و خاک ، نسبتی را آورده که دهنده حیات است ؟

آیا بهتر از این گواهی برای دانائی او ، توانائی او ، مهربانی او ، می خواهی ؟ اگر انصاف در تو حکومت کند نه .

آری اندیشه و تفکر در نعمت ، انسان را با یک دنیا محبت با صاحب نعمت آشنا می کند ، و از طریق این آشنائی انسان را با مسئولیت ها روبرو کرده و در رأس تمام مسئولیت ها ، مسئولیت اطاعت از حضرت او را بر دوش وجود آدمی می گذارد ، و از این طریق انسان را پروانهوار به دور شمع وجودش به حرکت می آورد .

به قول عاشقی سرمست چون فیض شوریده حال :

دلم پیوسته با مهرش قرین است

محبت خاتم دل را نگین است

سرم دیوانه گنج الهی

دلم دیوانه عقل آفرین است

دو عالم در

سر من جای دارد

نه پنداری وجود من همین است

گهی پرواز بالم آسمانست

اگر چه آشیان من زمین است

سر من کرسی سلطان عشق است

دل من معنی عرش برین است

فضای سینه ام منزلگه دوست

درون این صدف دُرّ ثمین است

چو با حق در سخن آیم کلیمم

کلامم آن دم آیات مبین است

چو از حق دم زنم پرواز گیرم

مسیحم آندم این تن مرغ طین است

بنای چشم بر جانم طلسمی است

درون پیکرم گنجی دفین است

سرشت از مهر اهل البیت دارم

از آب کوثرم تخمیر طین است

اگر بیگانگان حرفم نفهمند

به نزد آشنایان مستبین است

اگر بر فیض بارد دم به دم فیض

عجب نبود که با حق هم نشین است

مردم می گویند : باران می آ د ، برف می آید ، ولی حقیقت حال چنین نیست ، باران نمی آید ، برف نمی آید ، نیروی جاذبه زمین است که بارانها را به سوی خود می کشد و برف ها را از بالا به سوی خود سرازی می کند .

اگر زمین بارانها و برف ها را نمی توانست جذب کند ، آنها در فضا می ماندند و همانجا پخش می شدند ، آیا در این صورت جانداری در زمین یافت می شد ، آیا اگر جانداری یافت می شد می توانست زیست کند ؟

چه کسی به زمین نیروی جاذبه داده است ، او . . . نیروی جاذبه زمین نشانه او ، حکمت او ، دانش او ، توانائی او ، مهربانی او به بشر می باشد .

زمین دارای دریاهاست ، در دریاها عجایبی وجود دارد ، یکی از عجایب طوفان هاست .

طوفانهائی که در دریاها و اقیانوس ها پدید می آید گوناگون است ،

طوفانهای سرد که از مناطق سردسیر و دشت های قطبی می آیند .

طوفانهای گرمی که از مناطق استوائی می آیند .

طوفانهای سطحی که در روی آب قرار دارند .

طوفانهای عمیقی که تا زیر آبهای دریا نفوذ می کنند .

کشتی ها از طوفانها می گریزند ، و شهرستانهای ساحلی از دست طوفان داد دارند ، ولی طوفانها آنقدر برای بشر سودمند می باشند که اندازه ندارد .

مقصود از این سود ، شکستن شدت گرما در نقاط گرمسیر و شدت سرما در نقاط سردسیر که از کارهای طوفان می باشد نیست .

قسمت دوم

مقصود این است که سود طوفان همگانی است و آنها به تمام افراد بشر در جمیع نقاط جهان حق حیات دارند .

اگر طوفانها نمی بودند ، هیچ فردی در روی کره زمین نمی توانست زندگی کند ، اگر طوفانها نبودند آبهای دریاها حرکتی نداشتند ، و همگی راکد بودند ، در اثر رکود دائم آبها می گندیدند و جهان را گند و تعفن پر می کرد ، جو مسموم می شد ، دریا مسموم می شد ، گازهای مرگ آور فضا را می گرفت ، زمینیان همگی می مردند ، دریائیان همه می مردند .

طوفان آب دریاها را در حرکت دائم قرار می دهد ، در اثر حرکت دائم ، حرارت آب دریا و شوری آن پیوسته در تغییر می باشد ، در نتیجه آب دریا از یکنواخت بودن خارج شده از خطر گندیدن دور می شود .

دهنده حیات با چنین پدیده ای زندگی موجودات زنده را از خطر نابودی محفوظ نگاه داشته است .

آیا این طوفان هائی که ضامن حیات زندگان هستند ، نشانه

حکمت و دانش و قدرت آفریننده حیات نمی باشد ؟ آری .

آیا این دقت های علمی که پس از هزاران سال کشف شده ، در خور فهم ماده ابتدائی ، ماده فاقد شعور و علم می باشد ؟ هرگز .

آیا این قدرت پهناور طوفان ها ، این اثر حیات بخش آنها ، از کجا آمده و که به آنها داده است ؟ او . . . .

از عجایب بسیار بسیار مهم زمین گیاهان هستند ، گیاهان در تداوم حیات ارزنده ترین نقش را به عهده دارند ، و دارای انواع گوناگونی هستند و گوناگون بودن انواع آنان نشانه بارز صاحب و کارگردان آفرینش است .

اگر ماشینی به طور خودکار به کار خود ادامه دهد ، و مغز متفکری در آن تصرف نکند محصول آن کارخانه یکجور خواهد بود و بس .

اتومبیلی اگر به راه افتد و راننده ای نداشته باشد جز به یک سو نخواهد رفت ، مگر نشیب و فراز زمین سیر او را تغییر دهد .

از گوناگون بودن محصولات کارخانه ، تشخیص می دهیم که مغزی متفکر آن را اداره می کند .

از اختلاف سیر اتومبیل و پیچیدنش به این سو و آن سو ، تندی و کندی آن ، تشخیص می دهیم که اتومبیل تحت فرمان راننده ای عاقل قرار دارد .

اکنون به کارخانه خلقت و محصولات آن نظری می افکنیم ، و نمونه ای بسیار کوچک را که بیشتر با انسان ارتباط دارد در نظر می آوریم .

به گیاهان می نگریم که برگ های سبزی دارند ، ولی برگ های آنها هیچ کدام به یک شکل نیستند ، برگ هر گیاهی

شکل مخصوصی دارد .

سبزی برگ ها یک جور نیستند ، اگر برگ این درخت را نزدیک آن درخت بگذاریم می بینیم در سبزی با هم اختلاف دارند ، عدد انواع میوه جات در عالم مشکل است به شمار آید ، اقسام گل ها در جهان آقدر بسیار است که بطور عادی در حساب نمی آید .

از یک میوه چندین نوع موجود است ، می گویند در هند سیصد قسم انبه می باشد .

یکی از مهندسین کشاورزی می گفت : در باغ کشاورزی پاریش بیش از پنج هزار قسم انگور موجود است و آنها را با شماره معرفی می کنند مثلا می گویند : انگور شماره ۱۷۵۲

آیا کسی می تواند انواع یک سیب را بشمارد ؟

هر میوه ای که روی آن انگشت بگذارید نیز چنین است .

آیا این تنوع محصولات و گوناگون بودن فرآورده های کارخانه خلقت نشانه آن نیست که اراده ای متفکر ، این کارخانه عظیم و پهناور را اداره می کند و هزاران سال است که این روش برقرار است ، نه خستگی بر آن عارض شده و نه اشتباهی در کار آن رخ داده است ، این اراده از آن کیست ؟ از آن او . . .

گیاهان در همه جای زمین ، از سطح خاک و اقیانوس ها گرفته ، تا مرتفع ترین نقاط هوا یافت می شوند .

بعضی از گیاهان به حدی کوچک اند که فقط با میکروسکوپ دیده می شوند ، بعضی دیگر مانند درختان مشهور جنگلی کالیفرنیا « سرخ دار » به قدری بزرگند که از میان تنها عظیم آنها جاده عبور داده اند .

انواع مختلفی از گیاهان

در روی زمین وجود دارند ، تا کنون بیش از سیصد هزار قسم گیاه توسط گیاه شناسان مطالعه و نامگذاری شده است ، که می توانیم آنها را به دسته هائی تقسیم کرده و هر دسته را جداگانه مورد مطالعه قرار دهیم .

سلسله گیاهان را به چهار دسته تقسیم کرده اند :

۱ سبزینه دار و بی سبزینه یا جلبک ها و قارچها .

۲ خزه ها .

۳ سرخس ها .

۴ مولدین دانه .

و هر یک به جای خود نقش عمده ای در تداوم حیات در روی زمین به عهده دارند ، مثلاـ جلبک های کوچک غذای جانوران کوچکی هستند که طعمه ماهیها واقع می شوند ، ماهی های کوچک به نوبه خود طعمه ماهی های بزرگ می باشند ، اگر در دریاچه ها و رودخانه ها و اقیانوس ها ، جلبکی وجود نداشت ماهی های خوراکی به زودی از میان می رفتند ، تمام جانوران دریائی از کوچکترین آنها گرفته تا بزرگترینشان ، مستقیماً یا غیر مستقیم ، به غذاهائی که گیاهان آبی می سازند بستگی دارند .

قارچ ها شامل باکتری ها کفک ها ، مخمرها ، و قارچهای چتری است ، بعضی از قارچ ها از بهترین دوستان انسانند .

هزارها نوع قارچ وجود دارد ، تقریباً در همه جا یعنی در خاک و آب و روی اغذیه و داخل و خارج بدن موجودات زنده یافت می شوند ، بعضی از قارچ ها به صورت گرد و خاک زنده در هوا معلقند .

بسیاری از باکتریها برای انسان پر ارزشند ، برای بعضی صنایع و در تهیه برخی غذاها و در کشاورزی به

آنها احتیاج است .

باکتری ها در بعضی صنایع و تهیه کتان لازم اند ، در چرم سازی پوست ها را در محلولی از پوست درخت بلوط قرار می دهند ، در این جا باکتریها به نرم شدن پوست کمک می کنند .

برای تهیه کتاب ساقه بزرگ را می برند و آن را در چاههای مرطوبی حفظ می کنند ، باکتریها ماده ای را که سبب اتصال رشته های کتان می باشند می پوسانند ، الیاف کتان بان این عمل از هم جدا می شوند و از آن کتاب تهیه می شود .

باکتری ها برای تهیه بعضی اغذیه لازم می باشند ، بعضی باکتری ها الکل را به سرکه تبدیل می کنند .

قند محتوی در شیره میوه جات تحت اثر مخمرها به الکل مبدل می گردد ، سپس الکل تحت اثر باکتری ها به سرکه تغییر می یابد .

بعضی باکتری های دیگر لاکتوز شیر را به اسید لاکتیک تبدیل می کنند ، این فعل و انفعال شیر را بریدن شیر می گویند .

اسید لاکتیک برای تهیه پنیر ترش مانند پنیر سویس لازم است ، باکتریهای مولد اسید لاکتیک برای تهیه کلم شور نیز مفیدند .

باکتری ها به کشاورزی نیز کمک می کنند ، رشد گیاهان باعث جذب مقادیر مهمی از عناصر خاک می شود .

اگر ازت و بعضی عناصر دیگر لازم دوباره به خاک نمی رسیدند ، گیاهان قادر به رشد نبودند .

باکتری ها به تهیه مجدد این عناصر کمک می کنند ، وقتی گیاهان و جانوران می میرند ، باکتری ها به اجساد آنها اثر کرده ، مواد درهم بدن آنها را به صورت مواد

ساده تجزیه می کنند ، این مواد ساده می توانند مورد استفاده گیاهان دیگر قرار گیرند .

مسئله کفک ها نیز مانند باکتری ها از عجایب دستگاه حضرت حق است .

در بعضی غذاها وجود کفک لازم است ، مثلا مزه و رنگ پنیر « راکفور » مربوط به کفک هائی است که روی آن زندگی می کنند .

یکی از کفک های پست داروی شگفت آور « پنی سیلین » را به وجود می آورد که از رشد میکرب بعضی امراض در بدن انسان جلوگیری می کند .

کفک ها مانند باکتریها ، روی بقایای گیاهان و جانوران زندگی کرده ، آنها را تجزیه می نمایند و با این عمل زمین را حاصلخیز می کنند .

مخمرها قارچ های کوچک تک سلولی اند و غذای خود را از قندی که به صورت محلول است می گیرند ، با انجام این عمل ، قند را به انیدرید کربنیک و الکل تبدیل می کنند .

این پدیده به تخمیر موسوم است ، مخمرها در تهیه نان بکار می روند ، وقتی مخمر و قند در خمیر نان با هم مجاور شدند ، الکل وانیدرید کربنیک متصاعد می شوند ، و سبب برآمدن نان و متخلخل شدن آن می گردند ، وقتی نان می پزد الکلش تبخیر شده و وارد هوا می شود .

خزه ها از جلبک ها و قارچ ها که فاقد ریشه اند و ساقه و برگ ندارند ، کامل ترند ، خزه ها دارای برگ های ساده و اندامهائی ریشه مانند و ساقه مانند می باشند .

اندازه آنها هیچ وقت از چند سانتی متر تجاوز نمی کند ، زیرا آنها

بافت چوبی را که برای نمو طولی لازم است فاقد می باشند .

خزه ها در اماکن مختلف و دارای رطوبت کافی ، به حد وفور می رویند و در نواحی قطبی و کوهستانهای مرتفع یافت می شوند ، بسیاری از آنها در آبهای شیرین و اطراف مردابهای مشجر نمو می کنند ، در اماکن باتلاقی ، در جنگل هائی که نور آفتاب کم است می رویند ، خزه ها به خرد شدن سنگها کمک می کنند و وقتی می میرند ، بقایای فاسد شده آنان زمین را حاصلخیز می سازد .

گیاهان گلدار ، گیاهانی هستند ، که ما به آنها بیشتر آشنائی داریم و مهم ترین گیاهان هستند ، زیرا که آنها را برای غذا و مواد بافتنی و مسکن تهیه می کنند .

گیاهان گلدار بیش از احتیاج خود غذا تهیه می کنند و از این نظر مقداری اندوخته در خود نگه می دارند ، اغلب همین اندوخته هاست که مورد استفاده انسان واقع می گردد .

گیاهان مواد اضافی را در کجا ذخیره می کنند ؟ ممکن است در یک یا چند اندام اندوخته کنند ، مانند ریشه ها ، ساقه ها ، برگ ها ، میوه ها ، یا دانه ها .

بعضی گیاهان نظیر کاهو ، و اسفناج ، و کلم غذای اضافی را در برگهایشان ذخیره می نمایند ، هویج و چغندر ، غذای اضافی را در ریشه هایشان اندوخته می نمایند ، گل کلم و مارچوبه در ساقه هایشان ذخیره می نمایند .

گیاهان گلدار عموماً در میوه ها و دانه ها اندوخته می کنند ، معروفترین گیاهان گلدار درختان میوه هستند :

سیب

، هلو ، گیلاس ، گوجه ، گلابی ، غلات نظیر : گندم ، چاودا ، ذرت ، برنج ، جو ، دانه دار می باشند .

الیاف بعضی گیاهان به کار ساختن پارچه می آید ، البسه گوناگونی که اکنون بر تن دارید از یک یا چند ماده از مواد زیر ساخته شده اند :

پنبه ، کتاب ، ابریشم مصنوعی ، پشم ، ابریشم ، چرم ، پشم و ابریشم و چرم از فراورده های حیوانی هستند ، ولی به خاطر بیاورید که جانوران به گیاهان زنده اند .

فرآورده های حیوانی قسمتی از گیاهان است ، که توسط حیوانات خورده شده اند .

پنبه از بزرگترین محصولات صنعتی جهان است و از گیاهان مهم مولد الیاف است ، موارد استعمال بسیار دارد که قسمت اعظم آن بافتن پارچه های گوناگون است .

کتان از بزرگ تهیه می شود ، الیاف بزرگ که سخت و محکم می باشند به کار ساختن لباس و طناب می آید ، پارچه های کتانی ، فرش ، نخ قند ، طنابها ، و تور ماهیگیری و عالی ترین کاغذهای تحریر از کتان ساخته می شوند .

الیاف گیاهی بیشتر از سلولز ساخته شده اند ، سلولز برای تهیه ابریشم مصنوعی به کار می رود ، امروزه الیاف مصنوعی نظیر نایلون که از زغال و آب و هوا ساخته می شود ، به سرعت جای الیاف طبیعی ، گیاهی ، و حیوانی را می گیرد .

لاستیک طبیعی ، از عصاره شیری رنگ (لاتکس) درخت کائوچو گرفته می شود .

این درختان اکنون تقریباً در تمام کشورهای گرمسیر کاشته می شوند ، بیشتر لاستیک

خام برای ساختن لاستیک روئی و توئی چرخ های اتومبیل به کار می رود .

از موارد استعمال دیگر ، تهیه پوتین ها و کفش های لاستیکی و لباسهای نفوذناپذیر و روکش سیمهای الکتریکی ، لوله های لاستیکی و لوازم طبی و چسب است .

قسمت سوم

هزارها اشیاء دیگر ، از جمله داروها ، قند ، توتون ، کاکائو ، قهوه ، چای ، بعضی عطرها ، سقز و ادویه از گیاهان به دست می آیند ، احتمال دارد شما بتوانید چیزهاهی دیگر نیز به خاطر بیاورید .

از جمله منابع بسیار مهم زمین جنگل است ، محصولات جنگل زیاد و متنوع است .

غیر از غذا و لباس ، چوب یکی از موادی است که مورد استعمال بسیار در جهان دارد .

در آمریکا به تنهائی میلیونها متر مکعب الوار در سال مصرف می گردد ، چنگک ها گرما و آب و هواه را تنظیم می کنند و ذخائر آب را حفظ می نمایند .

ریشه گیاهان ممکن است از سرعت جریان آب باران جلوگیری به عمل آورده و مقدار زیادی خاک حاصلخیز را از شسته شدن محافظت نمایند .

در هر صورت به قول قرآن مجید نسبت به زمین و تمام جریانات طبیعی آن اعم از دریاها ، خشکی ها ، گیاهان و سایر نعمت هائی که در آن و در کوههای آن و در اعماِ خاک است اندیشه کنید ، باشد که از این اندیشه به معرفت و از معرفت به محبت و از محبت به عمل و از عمل به رضایت دوست و از رضایت حضرت الله به بهشت جاودان برسید .

فَرِّ جوانی گرفت طفلِ رضیعِ بهار

لب زلَبَن

باز شست شکوفه نو بهار

باز درختان شدند بارور و باردار

سِرِّ نهان هر چه داشت کرد عیان روزگار

چنانچه امروز گشت سِرِّ خدا آشکار

فصل بهاری گذشت باد ایازی وزید

فواکه رنگ رنگ زهر شجر شد پدید

بنفش و زرد و کبود ، سیاه و سرخ و سپید

زحسرت بی بری خاک به سر ریخت بید

زداغ دست تهی نار به خود زد چنار

باز شده بوستان رشک بهشت برین

صورت هستی گرفت لطیفه ماء و طین

به صورت گونه گون آمده ماء معین

پسته و بادام و جوز و فندِ و زیتون و تین

ترنج و نارنج و به آبی و سیب و انار

باغ توانگر گرفت شکر او تنگ تنگ

سیم و زرش گونه گون لعل و دُرش رنگ رنگ

زبرجدش کیل کیل زُمُردش سنگ سنگ

لآلی اش مشت مشت درراریش چنگ چنگ

خزانه اش کوه کوه جواهرش بار بار

به باغ پس فرودین به اردی اولاد داد

پس آن گه که اردیبهشت به دست خرداد داد

پس مه خردادشان به تیر و مرداد داد

گاه به دایه سپرد گاه به استاد داد

تا همه اطفال باغ شدند کامل عیار

شکوفه نوبهار چون بدر آورد شاخ

کنون شکوفه بریخت چون ثمر آورد شاخ

بر اثر یک دیگر بار برآورد شاخ

دانه برآورد بیخ بیخ برآورد شاخ

خاک برآورد برگ برگ برآورد بار

طارم بیجان تاک سپهر آئین بود

خوشه انگور او سهیل و پروین بود

شاخه نیلوفری دسته نسرین بود

یا به کف شیخ شهر سَبحه سیمین بود

یا به گلویِ عجوز عقد دُرِ شاهوار

طبیعت لعل ساز لعل تراشیه باز

لعل تراشیه را پهلوی هم چیده باز

پهلوی هم چیده را به نقره پیچیده باز

به نقره پیچیده را به حُقّه پوشیده باز

بحقه پوشیده را به نام نامید نار

درخت نارنج بود با کره و کامله

زنفخ باد بهار به

باغ شد حامله

به چهر گلگونش ماند آبله آبدار

بر زبر شاخ بین سیبک سیمین زغن

نیمرخ سرخ دوست نیم رخ زرد من

عاشق و معشوِ بین رفته به یک پیرهن

نی غلطم عاشقی است کشته خونین کفن

به جرم دلدادگی زدند او را به دار

درخت امرود بین حکمتی انگیخته

صراحی ساخته شکر در او ریخته

مشک و گل زعفران به هم برآمیخته

برابر آفتاب به شاخ آویخته

کز پی شش مه شود دوای بیمار زار

مهندس طبع ساخت زهندوانه کُره

علوم جغرافیا دَرج در او یکسره

جزیره و بحر و بر چشمه و کوه و دره

بعرض چون بایدش زدن خط دایره

بزن خط استوا به خط نصف النهار

روی دل آرای به از چه سبب زرد شد

چهر مصفای او از چه پر از گرد شد

گمان برم هم چو من جفت غم و درد شد

چنین شود هر کسی زدلبرش فرد شد

چنانچه من گشته ام زهجر زار و نزار

از مسائل بسیار مهم زمین که قرآن مجید اندیشه در آن را تأکید دارد ، مسئله شب و روز است .

گوئی را به سر نخی ببندید ، و سر دیگر نخ را به دست خود بگیرید ، و به دور خود بچرخید گوی هم با دور شما خواهد چرخید .

ولی پیوسته نیم رخ توپ به سوی شما می باشد ، و نیمرخ دیگر به سوی مخالف شما خواهد بود .

هر چیزی که تحت تأثیر جاذبه ای قرار گیرد و به گرد جاذب خود بگردد حالش چنین خواهد بود .

زمین ما در جاذبه خورشید قرار دارد و به گرد خورشید می گردد ، پس بایستی همیشه نیمه ای از آن به سوی خورشید باشد و نیمه دیگرش به سوی مخالف خورشید .

اگر وضع زمین

چنین بود می دانید چه می شد ؟ نیمی از زمین که رو به خورشید بود دوزخی گدازان و جهنمی فروزان بود ، و نیمه دیگر آن شب تاریکی سرد ، و سوزان بود ، در نتیجه زمین قابل زیست نبوده ، نه گیاهی در آن می روئید و نه جانداری در آن یافت می شد .

ولی دانش او ، و قدرت او ، و حکمت او ، از این وضع جلوگیری کرده و برای زمین حرکتی قرار داده که با سرعت ۳۰ کیلومتر در ثانیه به گرد خود بگردد و جاذبه خورشید از آن جلوگیر نباشد ، تا همه نقاط زمین از سود نور خورشید بهره مند شود و از زیانش دور باشند و شب و رو خوبی داشته باشند .

نور و حرارت در عالم آفرینش دارای موقعیت بسیار مهمی است ، به طوری که اگر احتیاجات موجود زنده را در نظر بگیریم ، باید نور و حرارت را جزء نیازمندیهای درجه اول قرار بدهیم .

پروردگار عالم نور و گرما را بطور رایگان ولی با نظام مخصوصی در اختیار موجودات زنده قرار داده است ، که با توجه به همین نظام دقیق و عادلانه دری از خداشناسی به روی ما باز می گردد .

می دانیم اگر خورشید بر یک نقطه از زمین بطور مداوم می تابید ، اشعه سوزان آن موجودات زنده آن نقطه را اعم از گیاه و حیوان می سوزاند و از بین می برد و اگر همیشه بر همان نقطه ظلمت حکومت می کرد سرما و یخبندان عجیبی بوجود می آمد و در نتیجه شرایط حیات محقق نمی گشت ، روی

همین اصل ، نور و ظلمت و شب و روز با نظام معینی در کلیه نقاط روی زمین مقرر گردیده است .

قرآن مسئله با اهمیت شب و روز را از دلائل توحید قلمداد می کند و می فرماید :

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاء أَفَلَا تَسْمَعُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ * وَمِن رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ .

به مردم بگو اگر خداوند ظلمت شب را بر شما تا قیامت پاینده و ابدی گرداند ، جز حضرت او کیست که بتواند برای شما روشنی روز پدید آرد ، آیا حق را نمی شنوید ؟

باز بگو چه تصور می کنید اگر خداوند روز را تا قیامت پاینده و ابدی قرار دهد جز الله کیست که شب را برای راحت شما پدید آورد ، آیا چشم بصیرت نمی گشائید ؟

یکی از هزاران رحمت و لطف اوست که شب و روز را برای شما قرار داده تا در شب آرام بگیرید و روز را طلب روزی نمائید باشد که شکر گزار نعمت های الهی باشید .

در مسئله خلقت انسان و عجائب این موجود اسرارآمیز ، هزاران کتاب نوشته شده ، مطالعه قسمتی از این کتب ، به اندیشه و تفکر در واقعیات این موجود کمک می کند ، در جلد سوم عرفان به گوشه ای از برنامه های خلقت انسان اشاره رفت ، و در این جلد به توضیح بیشتر نیازمند نیست .

از جمله

مسائلی که قرآن مجید ، انسان را به اندیشه در آن دعوت می کند اندیشه در خود قرآن عظیم است ، شما با مطالعه یک تفسیر زنده و جامع ، یا با اتصال به اهل قرآن به قرآن راه پیدا کرده ، و از این طریق به باز کردن درهای رحمت حق به سوی خود موفق خواهید شد .

قرآن مجید از تمام مردم دعوت می کند در عاقبت نیکان و ناپاکان امم گذشته با چشم دل بنگرند و در داستان آنان اندیشه کنند ، به صورتی که واقعیات حیات پاکان را در خود تحقق داده و از پلیدی پلیدان بپرهیزند ، در این زمینه صحیح ترین و سودمندترین داستانها ، داستانهائی است که قرآن مجید نقل می کند ، و انسان خردمند و متفکر می تواند با مطالعه دقیق آن داستانها در دریائی از معارف قرار گرفته و از این رهگذر به بهره های عالی دنیائی و آخرتی برسد .

من در این زمینه شما را به تفاسیر قرآن و کتبی که در توضیح حیات انبیا و امم به عنوان قصص یا داستانهای قرآن نوشته شده راهنمائی می کنم ، و از شرح مفصل این حقیقت چشم می پوشم .

در اینجا به ترجمه جملات اول حدیث باب تفکر اشاره کرده و دنباله حدیث را ادامه می دهم :

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

به آنچه از دنیا و آنچه از نعمت و مصیبت و حادثه و تلخی ها و خوشی هها گذشته به نظر عبرت بنگر ، ببین آیا از برای کسی از آنچه مربوط به دنیا بوده چیزی باقی مانده ؟

و آیا کسی را از

بزرگ و کوچک ، غنی و فقیر ، دوست و دشمن ، شاه و گدا می یابی که شربت مرگ را نچشیده باشد ؟

ای عزیز آینده را نیز همانند گذشته بدان ، آنچه بر گذشته بر همگان رفت ، بر آینده و آیندگان هم خواهد رفت ، چنانچه آب به آب شبیه است ، در این گذرگاه فقط خوشا به حال کسیکه به هر چیز و به هر کس به دیده عبرت بنگرد ، و از این رهگذر به تصفیه وجود خویش از رذائل و آراستن درون و برون خویش به حسنان اقدام نماید .

قال رسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) :

كَفى بِالْمَوتِ واعِظاً ، وَبِالْعَقْلِ دَليلًا ، وَبِالتَّقْوى زاداً وَبِالْعِبادَةِ شُغْلًا وَبِاللهِ مُونِساً وَبِالْقُرآنِ تِبياناً

پیامبر اسلام در جهت تحریک اندیشه مردم برای یافتن حقایق و دروی گرفتن از رذائل می فرماید :

برای شما یاد مرگ و دیدن مردن دیگران موعظه ای کافی است ، به دلالت عقل نسبت به واقعیات ، وزادی چون تقوا ، و شغلی چون عبادت و مونسی چون حضرت الله و بیانی هم چون قرآن مجید ، برای بدست آوردن خیر دنیا و آخرت اکتفا کنید .

اندیشه در موت

قسمت اول

مسئله حتمیت مرگ ، و انتقال از این جهان به سرای آخرت ، برای هیچ کس قابل تردید نیست .

دیدن مرگ اشخاص با دیده بصیرت ، و یاد کردن از مرگ خویش ولی با قدرت تفکر از بهترین عوامل بیدار کننده ، و وسائل رشد و کمال است .

من شخصی را می شناختم که به انواع معاصی آلوده بود ، امر به معروف و نهی از منکر در او اثر نداشت ، از

دین بی خبر و نسبت به هر گناهی اهل عمل بود .

سالها او را ندیـدم ، تا در ماه رمضانی ، دیـدم انسانی با وقار و با تربیت در حالی که از احوالات الهی بهره مند بود ، و از ایمان و عمـل صالـح وجودی سـرشار داشت به نزدم آمـد و پرسـید مرا می شناسـی ؟ گفتم : نه ، گفت : من همانم که مـدتی از عمر گرانمایه را در باطل سپری کردم .

گفتم وسـیله بیـداریت چه بود ؟ گفت : دوستی داشـتم از دنیا رفت تا نزدیک قبر جنازه او را مشایعت کردم ، به فکر افتادم که بالای سر قبر بایستم ، و آنچه با مرده معامله می شود ببینم

دیـدم بنـد کفنش را گشودنـد ، به زیر صورتش خاک ریختنـد بالای سـرش لحـد چیدنـد ، و قبر را با گل و خاک پوشاندند ، آنوقت به مشایعت کنندگان گفتند به خانه هایتان برگردید .

ناگهان از این مناظر عجیب و غریب تکان شدیـدی خورده به خود آمدم ، و با خود گفتم برخورد به تمام این واقعیات برای تو هم به همین زودی خواهـد رسـید ، آن وقت در جـواب حضـرت حـق که عمری به تو احسـان داشت و تو در مقابـل احسـانش عمری اسائه ادب داشتی چه خواهی گفت ؟

از همـان زمـان به توفیق الهی تمـام معاصـی و خطاهـا را ترک گفتم ، و اکنون از برکت آن روز به ادامه زنـدگی هماهنـگ با قواعد الهی مشغولم .

بخواست خدا در باب هشتاد و سوم کتاب « مصباح الشریعه » که درباره مرگ تنظیم شده مسائل مفصلی خواهد آمد ، در اینجا فقط

به واقعیاتی اشاره خواهد رفت ، که زمینه تفکر و سپس بیداری را برای ما فراهم آورد .

در این جهت به کتابهای متعددی مراجعه کردم ، و مقالاتی از نصایح حکما و عرفا و بخصوص انبیا و امامان دیدم ، صاحب کتاب « مجمع المعارف و مخزن العوارف » ، عالم ربانی مرحوم محمد شفیع بن محمد صالح در یک قسمت از کتابش در باب توجه به مرگ به مسائلی اشاره می کند ، که آن مسائل محصولی از آیات و روایات و گفتار حکیمان و عارفان است ، و من قسمتی از آن را برای شما بازگو می کنم .

به چشم بصیرت نظر کن ، و از خواب غفلت بیدار شود ، و به گوش هوش بشنو ، ای غافل از سبب هستی و ایجاد خود ، و بی خبر از عاقبت حال و عقبات مآل و معاد خود .

تفکر در کار خود کن و بدان که پروردگار حکیم تو را از کتم عدم به معرکه وجود آورده ، و متوجه ساخت به انواع نعمتهای سابغه ، و منت های بی منتهای بالغه ، تو را بنواخت و اعلام کرد تو را به حکمت های واضحه ، و مطلب های عظیمه راجحه ، که در خور بزرگواری صاحب مطلب تواند بود .

به آفرینش تو برافراخت ، پس اسباب هدایت و آلات تحصیل معرفت از عقل و حواس و اعصاب بالتمام بتو داد ، در آداب کسب سعادت ابدی و نور محبت خود .

قرآن و حکمت رسول به سوی تو فرستاد و فرموده :

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ .

نیافریدم جن و انس را مگر

از برای معرفت و اطاعت خودم .

در جای دیگر می فرماید :

لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا .

تا بیازماید شما را که کدام یک عمل نیکوتری دارید ؟

و فرمود :

أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدىً .

آیا انسان می پندارد او را مهمل گذاشته اند ؟

پس به آیات بسیار به وسیله پیغمبر مختار پیغاام داد ، و خبر داد تو را که برای دنیا و لهو و لعب نیافریدم .

بلکه برای امر عظیمی و مطلب مهمی ، چند روزی به جهت امتحان و تکلیف تو را به دنیا فرستادم تا به تحصیل معرفت و عمل به طاعت من ، خود را قابل درگاه عزت و لایق درگاه رحمت و عنایت من ساخته ، از عقبات جهالت و ضلالت به وعده گاه سعادت و کرامت من برسانی .

و پس از تذکر ، اذعان این معنی که لازمه ایمانست لازم است که تأخیر در تدارک به غیر سفاهت و شقاوت چه جهت دارد ؟

آیا گمان داری که تا کار سازی خود را هر وقتی که باشد نکنی نخواهی مرد ، و حال آن که زیر زمین پر است از حسرت و ناله امثال تو ، که به اراده تدارک به طول امل در عبادات سستی و تأخیر در عمل کردند ، و از حسرت و ندامته بی فایده آرزوی رجوع به دنیا می کنند ، چنانچه احادیث و روایات وارد شده .

یا تو هم می کنی که توشه این سفر محنت اثر ، برای بعضی بدون سعی خود ، مهیا می تواند شد ، و حال آن که حقتعالی می فرماید :

لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى .

و جای دیگر می فرماید

:

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .

حقه سر به مهردان جانت

مهره مهر نور ایمانت

ذره ای نور اگر بدست آری

بی تعب جسر نار بگذاری

ور نداری تو نور نار شوی

پیش پروردگار خوار شوی

زانهمه کارهات بی نور است

کز تو تا نور راه بس دور است

ثقل جان ساز در شریعت عقل

که به ایمان رسی بحق نه بعقل

رهنمای تو نور ایمان است

عقل در کار خویش حیران است

از این گونه مضامین در کتاب الهی فراوان است ، و از خداوند بزرگ راستگو کیست ، و کدام خبر صحیح تر و مستندتر و قوی تر و محکم تر از قرآن به تو رسیده که با این اعمالت خاطر جمع کرده ای ؟

آیا به این مغرور شدی ، که به محض اسم بی مسمای شیعه و محب اهل بیت بودن که عالی الرسم برخود گذاشتی ، نجات خواهی یافت از آتش جهنمی که مهیا نشده مگر از برای امثال تو از گنه کاران .

با این اوضاعی که داری ، و تخلفاتی که از تو سر می زند ، از شدائد مرگ و عقوبات قبر و عقبات قیامت که فکر آن روز ، و ذکر آن هول جهان سوز ، شفیع قیامت و مسند رسالت را پیر کرد ، و آن حضرت و اهل بیت و شیعیان واقعی ایشان شب و روز از هول و عاقبت کار و عقوبت پروردگار محزون و متفکر و بی هوش و بسیال مضطرب و مدهوش شدند ، نجات داری ؟

حدیث ابو درداء را درباره حضرت امیرالمؤمنین بخوان که بر آن معانی شاهد است ، و ببین که ضرار می گوید :

بخدا قسم که امیرالمؤمنین را دیدم که در

محراب ایستاده ، نزد پروردگار خود تضرع و استغاثه می کرد ، مانند کسی که او را مار گزیده باشد ، و می گریست مانند کسی که مصیبت عظیمی به او رسیده باشد ، و گویا در گوش من است که مکرر می فرمود :

آه ، آه ، از کمی توشه و طول سفر و وحشت و تنهائی ، آه ، آه از عظمت شدت اهوالی که ناچار باید وارد آنها شد .

احوال ائمه و انبیا در سایر کتب والسنه اخبار مشهور است و خلاصه آنها در مفتاح الجنان مذکور است ، پس تو خود را نزد خدا عزیزتر و گرامی تر می دانی ؟

از خدا بترس و بر خود رحم کن و جزم بدان که اگر به راستی از شیعیان بودی عمل می کردی ، و دستورات و فرموده اولیاء خدا را به کار می بستی ، و از کردار دشمنان اجتناب می نمودی .

امروز اسم دوستی ایشان تو را از اصرار بر افعال شنیعه ، و شرکت با دشمنان ایشان در اعمال فضیحه باز نداشت ، پس در حفظ از چنان فزع اکبر و هول گیرو دار محشر و رفاقت و شراکت عاصیان ایشان در روز جزا که لازمه هر عمل خطائی است چگونه خاطر جمع می توان شد ؟

از این جهت حضرت باقر (علیه السلام) بنا به نقل « اصول کافی » در باب تقوا می فرماید :

ای جابر آیا همین بس است که تشیع را بر خود ببندد و دعوی محبت ما اهل بیت بنماید ؟

والله شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا کند ، و پرهیزکار باشد ، ای

جابر شـیعیان ما شـناخته نشوند مگر به تواضع و بسیاری یاد خدا ، و نماز و روه و رعایت حال همسایگان و فقرا و قرض الحسنه دادن و راستی در گفتار و تلاوت قرآن و زبان بستن از غیر نیکی مردم ، از این خیالها و تصورات از راه حق دور مرو . . .

به این مضـمون احـادیث بسـیار است ، و از امیرالمؤمنین (علیه السـلام) روایت است که فرمودنـد : هر که ما را دوست دارد می باید به اعمال ما عمل نماید و استعانت به ورع جوید که بهترین معیشت هاست در امر دنیا و آخرت .

به حضرت صادِ (علیه السلام) عرض شد که جمعی از شیعیان شما هستند که گناه می کنند ، و می گویند که ما امید به رحمت خدا داریم ، و گناهان را تا وقت مرگ ادامه می دهند .

فرمودند : دروغ می گویند ، اینان از شیعیان ما نیستند بلکه به آرزوهای نفسانی خود مایل شده اند و گمان دارند که امید آنان امید صحیح است .

هر که امید چیزی دارد برای تحصیل آن سعی می کند ، و هر که از چیزی بترسد از آن فرار می کند .

حقیقت امیـد واقعی و غیر واقعی را در وضع زارع ببینیـد ، وقتی امیـد به محصول دارد سـعی می کنـد ، زمین آمـاده می کنـد ، شخم و دانه می افشانـد ، و به انتظار نتیجه می نشـیند این امید منطقی و در جای خود صـحیح است و در غیر این حال امید یک حالت سفیهانه و ابلهانه است .

امام صادِ (علیه السلام) می فرماید : شیعه جعفر

نیست مگر کسی که شکم و شهوت خود را با قدرت عفت از حلام حفظ کند ، و کوشش او در عبادت شدید باشد ، و برای خدای خود کار کند ، و امید به ثواب و خوف از عقاب او داشته باشد ، چون چنین افرادی را ببینید بدانید که از شیعیان من است .

جهان از پی شادی و دلخوشی است

نه از بهر بی داد و محنت کشی است

جهان غم نیارزد به شادی گرای

نه کز بهر غم کرده اند این سرای

در اینجای سختی نگیریم سخت

از این چاه بی بن برآریم رخت

چو دی رفت فردا نیامد پدید

یک امروز باید به شادی چمید

بدانچه آدمی را بود دسترس

قسمت دوم

بکوشیم تا خوش برآید نفس

دمی را که سرمایه زندگی است

به تلخی سپردن نه فرخندگی است

زبهر درم تند و بدخو مباش

تو باید که باشی درم گو مباش

مشو در حساب جهان سخت گیر

همه سخت گیری بود سخت میر

به آسان گذاری دمی می شمار

که آسان زید مرد آسان گذار

از حضرت رضا (علیه السلام) روایت شده : اگر در مقام تمیز شیعه برآئیم ، نبابیم ایشان را مگر وصف کنندگان به زبان ، و اگر امتحان کنیم نیابیم مگر مرتد ، و اگر خلاصه و زبده کنیم ایشان را از هزار ، یکی خالص نباشد ، تا آن که فرمود : بر مسندهاه تکیه می کنند و می گویند ما شیعه علی هستیم و نیست شیعه علی مگر کسیکه فعل او قولش را تصدیق کند .

و از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) مروی است که به رسول خدا وحی شد که فلانی نگاه می کند به خانه همسایه و از دیدن نامحرم

مضایقه ندارد ، آن حضرت خشمناک شده فرمود بیاورید او را ، کسی گفت یا رسول الله او از شیعه شماست و اعتقاد به نبوت شما و ولایت علی دارد ، و از دشمنان شما بیزاری می جوید ، فرمود مگو آن شیعه مسات ، پس به تحقیق دروغ می گوید ، آگاه باش شیعه ما کسی است که متابع کند ما را در اعمال ما و آنچه ذکر کردی از اعمال ما نیست .

در حدیثی است که در قیامت شفاعت کنندگان از جمعی عذر خواهند خواست که ما را از شفاعت کردن معاف بدارید ، زیرا در دنیا به شما برنامه های حق و تدارک امر امروز را زیاد سفارش کردیم .

از ملاحظه کلام خدا و حجت های قوی او فریب نفس و شیطان را مخور و فرصت غنیمت دانسته ، بزودی از خواب غفلت بیدار شو ، و جمعی که ولایت ایشان را برخود بسته ای و آرزوی شفاعت آنان را داری با خود دشمن مکن ، وای بر کسیکه شفعای او خصمای او باشند ، آنهم در روزی مثل روز قیامت و آنهم بخاطر دریدن پرده محارم حق و خیانت به شریعت و حبس حقوِ مال ، پس چه عظیم است حسرت و عقوبت آن بدبخت و غافلیکه سرمایه عمر را برای کسب سعادت به او دادند و او آن سرمایه الهیه را صرف اسباب خسارت و شقاوت ساخت ، تا حدی که سستی و کاهلی از امر آخرت بر او غالب شد ، در حالی که در این مدت کوتاه عمر و فرصت اندک می توانست به درجات صالحین برسد و

خویش را از عذاب سرمدی رهائی بخشد .

تا کثافات سیئات و ناپاکیهای نفس و نجاسات باطنی ، که به هزار مرتبه بدتر از نجاسات ظاهری است به آب توبه و اشک ندامت پاک نسازی ، قابل نعیم و لایق هم نشینی پاکان و نیکان نگردی ، چنان که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود : داخل بهشت نمی شود مگر پاکان .

در سوره ای از سوره های تورات حقیقی مذکور است : ای مردم تا چند در مسئله توبه تأخیر می کنید ، و تا کی نیت تدارک مافات را روز به روز تأخیر می اندازید ، آیا شما را امانی از مرگ رسیده ، یا براتی از آتش جهنم تحصیل شده ، یا جزم به دخول بهشت دارید ؟ !

نعمت شما را غافل کرده ، و طول امل شما را به خدا مغرور نموده ، ای بندگان دنیا را نیافریدم مگر برای آن که روزی مرا صرف کرده و در آن تخم عمل صالح بکارید .

پس شما عکس خواسته مرا عمل کردید ، کتابم را زیر پا گذاشته ، و دنیا را بالای سر خود قرار دادید .

خانه ها برافراشتید و به آن انس گرفتید ، ولی خانه های مرا که مساجدند پست کرده و از آن وحشت نمودید ، شما را نمی توان بنده و عبد حق گفت ، بلکه آزاد هستید ، آری آزاد هستید ، آسمانها و زمینها به یک اسم از اسماء من در فضای عالم بدون ستون استقامت کرد ، ولی دلهای شما به هزار موعظه کتاب من مستقیم نشد ، چنان که سنگ آب نمی شود ، موعظه هم

در دلهای سخت شما اثر نمی کند ! !

ای فرزنـد آدم پیش از آن که اجل به تو برسـد برای مرگ آماده شو ، من اگر به دنیا ارزش می دادم ، هرآینه آن را در اختیار انبیا قرار می دادم ، بتحقیق که بعضـی از بنـدگان من هسـتند که می میرنـد و همان لحظه پشـیمان شده درخواست برگشت می کننـد ، تا به تـدارک عمل صالح برخیزند ، ولی به آنان گفته می شود : ای احمق تو از همانجائی که آرزوی برگشت به آن را داری می آئی ! !

ای پسـر آدم محبت دنیـا را از دل بیرون کن که من محبت خـود را بـا دنیـا در یـک دلماننـد آب و آتش جمع نمی کنم ، در جمع روزی و مال که مقسوم و مرزوِ است حرص مدار که روزی تو را دیگری نخواهد خورد .

ای فرزنـد آدم حرفی نمی زنی ، و نگاهی نمی کنی ، و قدمی بر نمی داری مگر آن که دو ملک با تو هسـتند و خوب و بد ترا می نویسـند ، عافیت و سـلامت چند روزه شـما را فریب ندهد که مدت عمر بسـیار محدود و ناچیز است و عدد نفس های شما محدود و محصور ! !

ای صاحبان عقل از خـدای بترسـید ، شایـد نجات یابید ، آنچه برای آنجا لازم است و دوست دارید پیش بفرستید ، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به ابوذر فرموده :

با طول امل در کارهای الهی تأخیر مکن ، که بگوئی بعد از این خواهم بود و خواهم کرد ، چه بسیارند منتظر فردا که به فردا

نرسند .

ای ابو ذر اگر سرعت آمدن اجل را به نزد خود بینی ، البته آرزوهای غلط را به سختی دشمن داشته و از فریب آن در امان مانی .

ابوذر پرسید یا رسول الله زیرک ترین مؤمن کیست ؟ فرمود : آن که بیش از همه یاد مرگ کند و تهیه بهتر بردارد و در برابر او آدم احمق است که مشغول شهوات حیوانی است و آرزوی رسیدن عنایت خدا را هم دارد .

ای عزیز با تمیز بیا و برخود رحم کن ، و همین دم میلی و رقت قلبی بهم رسان و به تدارک آخرت خود مبادرت نما ، توبه و انابه آر ، و از جمیع معاصی که بدون ترک آن نجات محال است دست بردار ، و حقوِ از دست رفته را قضا ، و حقوِ مردم را ادا کن ، عزم را جزم نما که از این پس تتمه عمر را صرف جلب رضایت او کنی ، و از نافرمانی حضرت دوست بپرهیزی ، و یقین بدان که با چنین حرکتی به سوی سعید و محبوب شوی ، گرچه از شقی ترین مردم بودی .

مواظب و مراقب باش که تأخیر در عوض کردن خود نکنی ، و توبه و انابه را به فردا موکول ننمائی ، که ناگاه وقتت بسر آید ، وهنگامه فرصت بگذرد ، و یکمرتبه قهرمان اجل به تازیانه قهر در گورت افکند ، و وقتی از خواب غفلت برخیزی و از مستی هشیار شوی که در سکرات موت باشی و فزع عظیم بر تو غالب آمده باشد ، و از معاینه آثار شقاوت که برای مصلحت تکالیف

مخفی بود ، جزع الیم بر تو ظاهر و از غفلت مشوش و پریشان ، و از هر هول مطلع و وحشت صد هزار عقوبت که پی در پی می آید مضطرب و حیران ، دوستانت لباس ماتم در بر ، و اطفالت خاک یتیمی بر سر ، و در آن وقت همه در فکرند ، که جیفه بدنت را با قرار دادن در خانه گور همراهی کنند ! !

آری ای عزیزان ، به قول رسول عزیز اسلام و رهبر بزرگوار اسلام و دلسوزترین معلم نسبت به انسان :

کَفی بِالْمَوْتِ واعِظا .

به دنبال جمله بالا ـ رسول اسلام فرمودند : عقل برای دلالت تو به راه خیر کافی ، و تقوا به عنوان زاد و عبادت بعنوان شغل و خداوند مهربان به عنوان مونس ، و قرآن به عنوان مبین حقایق برای تو بس است .

چون به این حقایق آراسته شوی ، بنده واقعی حق گشته ، در صراط او قرار گرفته و پایان کارت رضایت مولا و قرار گرفتن در بهشت است .

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيِّهِ * جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْری مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ .

آنان که به خداوند ایمان آوردند و نیکوکار شدند ، آنان بحقیقت بهترین مردمند .

پاداش آنان نزد خداوند بهشت های عدن می باشد ، که نهرها از زیر درختانش جاری است ، در آن بهشت ها ابدی و جاوادنند ، خدا از آنها خوشنود ، و آنها هم از خدا خوشنودند ، این بهشت مخصوص کسانی است که از خدا بترسند .

شیخ

مصلح الدین ، سعدی حکمت گو ، در شرح حال عاشقان حق می فرماید :

عجب داری از سالکان طریق

که باشند در بحر معنی غریق

خود از ناله عشق باشند مست

زکونین بر یاد او شسته دست

به سودای جانان زجان منفعل

به ذکر حبیب از جهان مشتغل

بیاد حق از خلق بگریخته

چنان مست ساقی که می ریخته

نشاید به دارو دوا کردشان

که کس مطلب نیست بر دردشان

الست از ازل هم چنانشان بگوش

به فریاد (قالوا بلی) در خروش

گروهی عمل دار و عزلت نشین

قدمهای خاکی دم آتشین

بیک نعره کوهی زجا برکنند

بیک ناله شیری بهم برزنند

چون بادند پنهان و چالاک پوی

چو سنگند خاموش و تسبیح گوی

سحر گر بگریند چندان که آب

فرو شوید از دیده شان کحل خواب

فرس کشته از بس که شب رانده اند

سحرگه خروشان و وامانده اند

چنان فتنه بر حسن صورت نگار

که با حسن صورت ندارند کار

شب و روز در بحر سودا و سوز

ندانند زآشفتگی شب زروز

وَقالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) :

لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنیا إلاّ بَلاءٌ وَفِتْنَهٌ ، وَما نَجا إلاّ بِصِدْ الإلْتِجاءِ .

ونیز پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود :

قسمت سوم

کسیکه از نور هدایت ، خود را محروم کرده ، و دست از دامن اولیاء کشیده ، از تمام هویت حیات جز شکم و شهوت ندانسته ، چهار چشمی نگران مادیت شده ، و دو دستی به دنیا چسبیده ، باید بداند ، که در پایان کارش از اتصال به دنیا جز بلا و فتنه که آنهم مورث عذاب و حسرت است چیزی برایش نخواهد ماند ، نجات از آنهمه بلا و فتنه ، که بدنبالش عذاب ابدی است ، برای کسی است که صادقانه و با نیتی

خالص و با حالی خوش از همه شرور و وساوس شیاطین درونی و برونی ، عملا بحضرت مولا پناه برد .

دنیا سرائی دو در است ، انسان از دری وارد می شود ، و با سرعت از دری دیگر خارج می گردد ، حیف است که انسان این دو روزه را بخاطر شکم و شهوت با آخرت ابد با آن همه نعیم مقیمش معامله کند !

به قول خبیری تیزهوش الف تا یای زندگی خود را این چنین با فرهنگ عالی حق هماهنگ نمائید :

که انسان های واقعی و عباد حقیقی الله کسانی هستند که :

الف : (أَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللهُ إِلَيْكَ) را بخاطر سپرند .

ب : بهره و نصیبی از آیه (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ) ببرند .

پ : پرهیزکار و متقی باشند .

ت : تسکین دردر دردمندان دهند .

ث : ثمر زندگی را نیکوکاری دانند .

ج : جاهلان را باسلامت نفس و زبان خوش جواب دهند : (إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً) .

ح : حکم بحق و عدالت دهند .

خ : خارستانی را به گلستانی مبدل سازند .

د : دوا و غذائی را بیماران مستمند دهند .

ذ : ذخیره ای از دین و دانش فراهم آورند .

ر : رستگاری را در راستی دانند .

ز : زبان را در راه خیر و صلاح جامعه کشانند .

ژ : ژنده پوشی را پوشش نو دهند .

س : سخی الطبع و کریم النفس باشند .

ش : شمع فروزانی فرا راه خلق گردند .

ص : صادِ الوعد و خوش قول باشند .

ض : ضمیری پاک و قلبی تابناک داشته باشند .

ط : طلب روزی از طریق مشروع

کنند .

ظ : ظرفیت الهی خود را بالا برند .

ع :عبرتها از دنیای عبرت انگیز گیرند .

غ : غور و تأمل در نتیجه تصمیمات خود کنند ، و در عاقبت هر کاری تیزبین باشند .

ف : فرزندان شایسته ای پرورش دهند .

ق : قرآن را با قلبی پاک بخوانند و به آن عمل کنند .

ک : کظم غیظ از رفتار نابخردان نمایند .

گ : گاه و بیگاه به کمک خلق خدا بشتابند .

ل : لطفی در مقام و ادبی در مقال داشته باشند .

م : مرد حق شده و از مردان الهی تجلیل کنند .

ن : نوامیس خود را حفظ نمایند .

و : ولای خانواده عصمت و طهارت را در دل ثابت و در عمل آشکار نمایند .

ه : همت را متوجه والاترین مقاصد الهی و انسانی کنند .

ی : یقین به درو کردن کشته های خود در قیامت داشته باشند .

زغم مطلوب دل حاصل نگردد

زعزلت گرد غم زایل نگردد

زظاهر سازی و مردم فریبی

کسی را لطف حق شامل نگردد

دلا با جهل و غفلت کشتی فوز

زطوفانها بر ساحل نگردد

بپرهیز از ریا و برحذر باش

که رنج زندگی عاطل نگردد

مواظب باش تأثیری ندارد

سخن از آنکه خود عامل نگردد

مبادا جز رضای حق بپوئی

که حق آنی زتو غافل نگردد

نباشد باطل این نقش گناهان

به آب توبه گر باطل نگردد

دگر از محمل نخوت فرود آی

بجز حسرت از این محمل نگردد

به درک پایه حق الیقین جز

به تقوا هیچ کس نایل نگردد

دلا هر آن که ایمانش قوی شد

به واجب های حق کاهل نگردد

به او رنج و مصیبت های دنی

چنانهم موذی و مشکل نگردد

گر این دنیا بود در عمر هم این

به مؤمن یک بلا نازل

نگردد

جز این عالم جهان دیگری هم هست

چرا عاقل به آن نائل نگردد

به آنجا هم برس آنجا که پیش است

که اینجا دائمت منزل نگردد

هر آن کو پیش نفرستاده چیزی

بهمره چیز کی حامل نگردد

به تقوا بیمه کن عمر گذر ر

که غافل زین عمل را حل نگردد

دلا دانسته گیر از دامن دین

که رهرو بر رهش جاهل نگردد

خوشا آن دل که بین او و محبوب

کمالی پرده ای حائل نگردد

وَقالَ نُوحٌ (علیه السلام) : وَجَدْتُ الدُّنْيا كَبَيْت لَهُ بابانِ دَخَلْتُ مِنْ أحَدِهِما وَخَرَجْتُ مِنَ الآخَرِ .

هذا حالُ نَبِيِّ اللهِ فَكَيْفَ حالُ مَنِ اطْمَأنَّ فيها وَرَكَّنَ إلَيها وَضَيَّعَ عُمْرَهُ فی عِمارَتِها وَمَزَّ دينَهُ فی طَلَبِها .

از حضرت شیخ الانبیا وجود مقدس نوح مرویست که می فرمود : دنیا در نظر من همانند خانه ای دو در است ، که از یکی داخل شدم و از دیگری بیرون روم ، این است حال کسی که گفته اند : نزدیک به دو هزار سال و کسری طول عمر داشته ، وقتی نظر چنین بیداری به دنیا چنین باشد ، وای بحال کسیکه با عمری بسیار کم ، سی سال و پنجاه سال و حداکثر هفتاد سال ، دل بدنیا بسته باشد ، آنچنان دلبستنی که انگار جز دنیا جائی نیست ، و گویا یک در برای دنیا جز در ورود نبوده و برای این منزل در خروجی نهاده نشده ! !

هرگاه پیامبری با چنان مناعت شأن و علو مکان حالش این باشد ، یعنی خود را مسافری بداند که طول سفرش از دری تا دری است ، چون باشد حال آن انسانی که اطمینان خاطر به دنیای گذشتنی بسته و عمر در پی تحصیل

آن ، آنهم از راه نامشروع ضایع کرده و دین خود را که در رأس تمام ارزشهاست در طلب آن از بین برده باشد .

اگر از دنیا برای تحقق شرف و آزادگی و کمال و آبادی آخرت استفاده کنید ، در حقیقت در صراط مستقیم هستید ، و اگر از دنیا فقط بخاطر شکم بهره ببرید ، و برای جمع مال آن بکوشید ، خویش را به خسارت ابدی مبتلا کرده اید ، علی (علیه السلام) در تشریح لذیذترین امور دنیای زودگذر و از دست رفتنی می فرماید :

دنیا شش چیز است :

خوردنی ، آشامیدنی ، بوئیدنی ، پوشیدنی ، برنشستنی ، بنکاح خواستنی .

شیرین ترین خوردنیها عسل است ، و آن از دهن مگس است ، شریفترین آشامیدنی آب است و خاص و عام نسبت به آن برابرند ، و شریفترین پوشیدنیها ابریشم است و آن بافته یک کرم است و شریف ترین بویها مشک است و آن از خون آهو است ، و شریف ترین بر نشستنی اسب است ، و عظیم ترین لذت شهوت است که اتصال دو مرکز قذارت به یکدیگر است .

این است محصول ظاهر دنیا ، که کثیری از مردم نسبت به آن گریبان پاره کرده و خودکشی می کنند ، و برای بدست آوردن آن خویش را به هزار گناه و معصیت و رذیلت اخلاقی آلوده می نمایند ! !

همای شیرازی فرماید :

جهان و کار او باشد فسانه

منه دل بر فسانه کودکانه

فسانه ننگری کار جهان ر

که حکمتهاست اندر این فسانه

از این زندان درآ ای مرغ قدسی

که هستت شاخ طوبی آشیانه

اگر خواهی سلیمانت دهد بار

رهائی جو دلا زین دیو

خانه

تو سیمرغی به قاف وحدت ای دل

چرا ماندی اسیر و آب و دانه

در این عالم که بیت العنکبوتست

روا نبود کند سیمرغ لانه

سرود عشق از دل می برد غم

بزن مطرب سرودی عاشقانه

بهانه جو فلک در خون مردم

تو خون خلق ریزی بی بهانه

دلا سیل اجل در پی روان است

نسازی در ره این سیل خانه

تو باز دست سلطان جهانی

چرا با کرکسانی هم ترانه

هما جز گلستان مهر حیدر

نگیرد مرغ جانم آشیانه

بجو در دوستی آل حیدر

بهشت عدن و عیش جاودانه

وَالفِكْرَةُ مِرْاةُ الْحَسَناتِ ، وَكَفّارَةُ السَّيِّئاتِ ، وَضِياءٌ لِلْقَلْبِ ، وَفُسْحَةٌ لِلْخُلْقِ ، وَإصابَةٌ فى إصْلاحِ الْمَعادِ وَإطّلاعٌ عَلَى الْعَواقِبِ وَاسْتِزادَةٌ فِى الْعِلْمِ .

امام صادِ (علیه السلام) می فرماید : اندیشه و فکر در آنچه باید اندیشه کرد ، مانند اندیشه و نظر در دنیا و فنای آن ، و در خلق دنیا و اوضاع آنان ، اندیشه در مسائل عالی الهی و آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در آسمانها و زمین است ، در حقیقت آئینه

نشان دهنده حسنات ، و ریشه و مایه کفاره بدیها و روشنی قلب ، و گشایش مشکلات نفسانی ، وسبب اصلاح معاد ، و علت آگاهی نسبت به عواقب و زیاد شدن علم و دانش انسان است .

آئینه حسنات و کفاره سیئات

اندیشه در آنچه بر جهان و مردم جهان از نیک و بد گذشته بحقیقت آئینه نشان دهنده حسنات است .

چه اینکه وقتی انسان در وضع حقیقی جهان به اندیشه می نشیند به این حقیقت می رسد که

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلًا .

پس وقتی نور فکر ، بطالت و عبثیت را از خانه هستی دفع کرد ، حق بودن جزء به جزء جهان آفرینش در دنیای

با عظمت اندیشه ثابت می شود ، در اینصورت ، انسان اندیشمند ، ذره ای از ذرات این سفره پوشیده به حق را به باطل مصرف نخواهد کرد .

آری انسان منصف چون بحق برسد ، حق را به حق متصل کند ، و از حق به راه حق و برای حق مصرف کند .

عليٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَليٍّ يُدُورُ حَيْثُ ما دارَ .

و چون انسان در احوالات امم و بخصوص گذشتگان اندیشه کرد ، خوبیها و حسنات محسنین از امم را در خود تجلی داده ، و بدیها و سیئات بدکاران را که علت سقوط آنان در دنیا و آخرت شده از خویش دفع خواهد کرد .

در حقیقت اندیشه در هر حقیقتی آئینه نشان دهنده حسنه یا حسناتی است ، که آدمی را برای آراسته شدن به آن حسنه یا حسنات جلب خواهد کرد .

داستان اندیشه فضیل عیاض در یک آیه قرآن مشهور است ، کتب رجالی و عرفانی آن داستان را بازگو کرده اند ، که این دزد پرقدرت بر اثر اندیشه در یکی از آیات سوره حدید ، آراسته به حسنات و پاک از سیئات و آلودگیها شد .

فضیل و آشتی با حق

فضیل که بخاطر قدرت زیاد و شغل کاروان زنی ، جوی از ترس و وحشت برای دولت عباسی فراهم آورده بود ، و امنیت جاده های تجارتی و مسافرتی را بهم ریخته بود ، عاشق زنی صاحب جمال گشت ، قسمتی از اموال بدست آورده را برای او می فرستاد و گاهی برای کام جوئی از او به نزدیک خانه او می رفت ، ولی زمینه دسترسی به آن زن برایش میسر نمی

گشت .

تصمیمش برای رسیدن به وصال معشوقه سخت گیر قطعی شد ، خانواده زن ، در ترس و وحشت بودند ، ولی از ضعف اراده و عدم توانائی ، چاره ای جز تسلیم در برابر آن قدرت شیطانی در خود نمی دیدند .

کاروانی به وقت شب از نزدیکیهای محل زندگی فضیل در بیابان مرو یا باورد عبور می کرد ، یکی از کاروانیان با صدای خوش ولی آمیخته با حزن این آیه را قرائت می نمود :

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ .

آیا برای اهل ایمان وقت آن نیامده که دل خفته شان بیدار گردد ؟

آیه شریفه چون تیری بود که بر جان فضیل نشست ، گوئی آیه کریمه به او گفت :

ای فضیل تا کی تو راه مردم زنی ؟ گاه آن آمد که ما راه تو زنیم ، فضیل لحظه ای در آیه و در کار خود و در کار مردم و عاقبت برنامه اندیشید ، بیدار شد ، خجل و گریان روی به ویرانه نهاد ، کاروانی در آنجا اطرِا داشت ، عده ای می گفتند برویم ، یکی می گفت نتوان گفت که فضیل بر سر راه است ! !

فضیل چون این مسئله بشنید ، فریاد زد بشارت باد شما را که آن دزد خطرناک ، و آن منبع شر با خدا آشتی کرد ، دیگر بیم راه نیست .

پس از آشتی با حق همه روزه روزه گرفت و بتدریج رضایت صاحبان مال را جلب کرد و عاقبت از عارفان و عاشقان و ناصحان شد ، و گروهی از نفس الهی او به مدار تربیت قرار گرفتند !

!

خانمان سوز شود آتش آهی گاهی

ناله ای می شکند پشت سپاهی گاهی

گر مقدر بشود سلک سلاطین پوید

سالک بی خبر خفته به راهی گاهی

قصه یوسف و آن قوم چه خوش پندی بود

به عزیزی رسد افتاده به چاهی گاهی

روشنی بخش از آنم که بسوزم چو شمع

روسپیدی بود از بخت سیاهی گاهی

هستیم سوختی از یک نظر ای اختر عشق

آتش افروز شود برِ نگاهی گاهی

عجبی نیست اگر مونس یار است چو من

بنشیند بر گل هرزه گیاهی گاهی

دارم امید که با گریه دلت نرم کنم

بهر طوفان زده سنگیست پناهی گاهی

اندیشه در عاقبت کار عامل سعادت ابدی است

در کتاب « اسرار معراج » صفحه بیست و هشتم این حدیث بسیار مهم و جالب و حیرت آور را می خوانیم :

در زمان رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در شهر مدینه شخصی بود بسیار ظاهر الصلاح ، بطوری که کسی در حق او در هیچ موردی گمان سوء و ظن خلاف نداشت .

شاید بسیاری از مردم در برخورد با او از وی طلب دعا می کردند ، ولی او بدون توجه به ظاهر آراسته خویش در بعضی از شبها به خانه مردم مدینه دستبرد می زد ! !

شبی برای دزدی از دیوار خانه ای بالا رفت ، اثاث زیادی در آن خانه بود ، و در میان خانه به غیر از یک زن جوان تنها کسی نبود ، عجیب خوشحال شد ، که امشب علاوه بر به چنگ آوردن مال فراوان ، در رختخواب عیش و عشرت هم شرکت خواهم کرد .

همان طور که در دل تاریکی بر سر دیوار منظره فریبنده اثاث خانه ، و چهره دلربای زن را می نگریست ، به فکر فرو رفت

: دزدی تـا کی ، ننـگ تا چه مـدت ، برای چه بایـد زحمات انبیا و اولیاء را از یاد برد ، عاقبت این همه گناه و فساد چه خواهد شـد ، مگر برای من مرگ و برزخ و قیامت و محاکمات الهیه نیست ، در پیشـگاه حق و در دادگاه عـدل جواب این همه ظلم و جنایت را چگونه باید داد ؟ ! !

آری بـا ادامه این اعمال به روزی خواهم رسـید ، که برای من راه گریز و فرار از چنگان عـدالت نخواهـد بود ، آن روز پس از اتمـام حجـت حـق ، مبتلاـ بـه غضب خداونـدی می شـوم و از پس آن به زنـدان آتش خـواهم افتـاد ، و در آن صـورت انتقـام آلودگیهایم را پس خواهم داد ! !

پس از اندکی تأمل و فکر ، از دزدی و تجاوز به آن زن ، سخت پشیمان شد ، و با دست تهی به خانه بازگشت .

به وقت صبح خود را به لباس آراستگان و صلحا آراست و به مسجد به محضر مقدس رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) آمد و در حضور آن جناب نشست !

ناگهان دیـد زن صاحب خانه ای که شب گذشـته برای دزدی اثاث آن در نظر گرفته بود به محضـر رسول اکرم آمـد ، عرضـه داشت ای رسول خـدا زن بی شوهری هسـتم همراه بـا ثروتی زیـاد ، پس از چنـد ازدواج دیگر قصـد شوهر کردن نداشـتم ، اما دیشب بنظرم رسـید که دزدی به خانه ام راه پیدا کرده ، گر چه چیزی نبرده ، ولی مرا وحشت زده کرده ، از این پس می ترسم در

تنهائی ادامه زندگی دهم ، اگر صلاح می دانید برای من همسری انتخاب کنید .

حضرت اشاره به آن مرد یعنی به دزد شب گذشته کردند و فرمودند : اگر میل درای ترا به آن شخص تزویج کنم ، زن به چهره مرد خیره شد ، او را پسندید ، و نسبت به او اظهار میل و رغبت کرد .

پیامبر اسلام عقد آن زن را برای آن مرد بست ، سپس هر دو به منزل آمدند ، دزد در کمال نشاط و شادی داستان خود را برای آن زن تعریف کرد و به او گفت اگر شب گذشته ثروتت را می بردم ، و دامن عفتت را آلوده می کردم ، علاوه بر اینکه یکشب بیشتر در کنار تو نبودم ، آتش غضب همیشگی حق را برای خود برمی افروختم ، ولی در عاقبت کار فکر کردم و بر هجوم هوای نفس صبر و استقامت ورزیدم و در نتیجه برای همیشه به ثروت حلال و زوجه صالحه و عاقبت خوش و سعادت ابد رسیدم !

آخر به قول لسان الغیب :

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آنهمه ناز و تنعم که خزان می فرمود

عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل

نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

صبح امید که بد معتکف پرده غیب

گو برون آی که کار شب تار آخر شد

آن پریشان شبهای دراز و غم دل

همه در سایه گیسوی نگار آخر شد

باورم نیست زبد عهدی ایام هنوز

قصه غصه که در دولت یار آخر شد

ساقیا لطف نمودی قدحت پر می

باد

که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد

در شمار ارچه نیاورد کسی حافظ ر

شکر کان محنت بیحد و شمار آخر شد

بزرگان عالم ، فکر و اندیشه را مبدء بدست آوردن سعادت دانسته و در این زمینه جملاتی بسیار زیبا به شرح زیر دارند :

التَّفَكُّرُ عَلى خَمْسَهِ أَوْجُه ، فِكْرَهٌ فى آياتِ اللهِ يَتَوَلَّدُ مِنْها التَّوْحيدُ وَالْيَقينُ ، وَفِكْرَهٌ فى نِعْمَهِ اللهِ يَتَوَلَّدُ مِنْها الشُّكْرُ وَالْمَحَبَّهُ ، وَفِكْرَهٌ فى وَعيدِ اللهِ يَتَوَلَّدُ مِنْها الرَّهْبَهُ ، وَفِكْرَهٌ فى وَعْدِ اللهِ يَتَوَلَّدُ مِنْها الرَّغْبَهُ وَفِكْرَهٌ فى تَقْصيرِ النَّفْسِ عَنِ الطّاعَهِ مَعَ إحْسانِ اللهِ يَتَوَلَّدُ مِنْها الْحَياءُ .

اندیشه بر پنج جهت است :

۱ اندیشه در آیات و نشانه های آفاقی و انفسی حق ، که نتیجه آن رسیدن به توحید و یقین است .

۲ اندیشه در نعمت های ظاهری و باطنی الهی ، که ثمره آن شکر و عشق به حضرت مولاست .

۳ اندیشه در آیات عذاب ، که میوه آن ترس از گناه و خوف از مقام حق است .

۴ اندیشه در وعده های الهی نسبت به نیکوکاران که عاقبت آن رغبت و شوِ به اعمال صالحه است .

۵ اندیشه در تقصیر خویش از طاعت حق ، با آنهمه احسان الهی به عبد ، که نتیجه آن شرم و حیاء از خداست .

عطاء می گوید همراه عبید بن عمیر به نزد عایشه رفتیم ، در حالیکه بین ما و او پرده ای افکنده بود . . . ابن عمیر به عایشه گفت : عجیب ترین چیزی که از رسول اکرم دیدی برای ما بگو ، عایشه گریه کرد و گفت : تمام زندگی

پیامبر عجیب بود ، شبی نزد من آمد ، کنارش قرار گرفتم ، فرمود رهایم کن تا مولایم را عبادت کنم ، برخاست به طرف آب رفت ، وضو گرفت ، سپس به نماز ایستاد ، نماز می خواند و گریه می کرد ، در حدی که محاسن مبارکش از آب چشم تر شد . آنگاه به سجده رفت و از اشک دیده زمین راتر کرد ، سپس به پهلو قرار گرفت ، تا بلال آمد ، و او را به نماز صبح خبر کرد ، بلال به حضرت عرضه داشت ، گریه شما از چیست ؟ در حالیکه گذشته و آینده ات را خدای مهربان غرِ در غفران قرار داده .

فرمود : بلال وای بر تو چرا گریه نکنم در حالیکه در امشب این آیه نازل شده :

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لآیَات لأُوْلِی الْأَلْبَابِ .

سپس فرمود : وای بر کسیکه این آیه را بخواند و به راه اندیشه در آسمانها و زمین و رفت و آمد شب و روز قرار نگیرد .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : أُعْطُوا أَعْیُنَکُمْ حَظَّها مِنَ الْعِبادَةِ قالُوا : وَما حَظُّها مِنَ الْعِبادَةِ یا رَسُولَ اللهِ ؟ قالَ : النَّظَرُ فی الْمُصْحَفِ وَالتَّفَکُّرُ فیهِ وَالْاعْتِبارُ عِنْدَ عَجائِبِهِ .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : نصیب و بهره عبادت را به چشم خود ببخشید ، عرضه داشتند بهره چشم از عبادت چیست ؟ فرمود : نظر کردن به قرآن و اندیشه در آیات آن و پند گرفتن از عجائبش .

اندیشه روشنی دل است

قلب این مهم ترین عضو آدمی ، که خانه انعکاس حقایق و مشرِ

انوار الهیه ، و جایگاه معرفت و عشق است ، گاهی در سیطره جواذب مادی و هواهای نفسانی ، و غرائز سرکش حیوانی ، به تاریکی خطرناک حرص و بخل ، حسد و کینه ، شرک و نفاِ ، عجب و ریا و . . . آلوده گردد ، و صاحبش را از پی این آلودگی به خزی دنیا و عذاب آخرت دراندازد ، طبیبان الهی اندیشه در امور ، و فکر در عاقبت ، و توجه به احوال نیکان و بدان را سبب زایل شدن این تاریکی می دانند ، چنان که تاریخ حیات ثابت کرده ، هر تاریکی دلی با نور اندیشه روشن دل گشت .

بهاءالدین ولد از پی راهنمائی گمراهان و تحقق روشنی در فضای قلب تاریک دلان ، در مقاله ای می فرماید :

گفتم ای الله چنان که نظر مرا بدین اسباب جهان گشاده کردی ، تا چست شدم در نگاه داشتن احوال خود ، هم چنان نظرم را گشاده به اسباب آخرت کن ، تا احتراز کنم از این جهان .

هم چنان که در حسن صور خوبان این جهانی چشم دادی تا اینها را می بینم ، هم چنان چشم دلم را به جمال خوبان جهانی گشاده کن تا منجذب به خدمتت ، چشمه های علم هر دو جهانی را از عرصه های عدم تو گشاده می کنی .

ای الله انبیا را بر سر کدام چشمه سار در عرصه عدم فرو آورده ای ، یا رب مرا از آن چشمه آب بده ، گفتم ثنا باید گفتن الله را تا مرا این عطا به ارزانی دارد ، فاتحه را آغاز

کردم :

اَلْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعالَمِينَ .

گفتم ای الله و ای پروردگار ، تربیت هر دو جهانی را تو توانی کردن ، تربیت چه باشد که علم آن جهانی را به من تو کرامت کن .

الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ .

ای رحمان شیر مهربانی این جهان را تو گشاده کرده ای ، تا دل نمی دهد که از سر این شیر مهر برخیزند ، ای رحیم همچنان شیر مهربانی آن جهانی را در سینه ام تو روان کن تا عاشق آن جای باشم .

مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيّاكَ نَعْبُدُ .

ای مالک یوم دین آرزویم هماره عبادت تست .

وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ .

استعانت از تو می طلبم که بگشائی در نظرم را به روح آن جهانی و به تو عاشق ضروری باشم نه عاشق به تکلیف .

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ .

راه چشمه ای نما ، از چشمه سارهائی که در عدم است ، که راست به ملک آن جهانی می رساند .

صِرَاطَ الَّذِينَ أَ نْعَمْتَ عَلَيْهِمْ .

آن چشمه سار دانش که انبیا (علیهم السلام) در آن چشمه رفته اند ، و از آن نوشیده اند ، مرا نیز هم از آن چشمه کرامت کن .

شما « بعضی از مردم » صواب را نمی دانید ، چو شما خود را آکنده اید ، صواب کجا راه یابد در شما ، چشم را به خواب آکنده اید ، و سر را به سودای فاسد آکنده اید ، و شکم را به نان آکنده اید ، و دل را بحرص آکنده اید ، و تن را به کاهلی آکنده اید ، ای بیچارگان همه تان در ژنگار عصیان مانده اید ، چنان که مرغان در دام مانند

.

اکنون جهد کنید تا هر یک گره از پای یکدیگر بگشائید و رهائی یابید .

تا به کی ای دل به اسباب جهان پرداختن

آتشی باید در این آلودگی انداختن

پای تا سر تا نسوزی خویش را پروانهوار

کی توان گردن چو شمع انجمن افروختن

چون توانگر ساختن خود را به درویشی توان

تنگ چشمی دان به تاج خسروی پرداختن

سلطنت در فقر جوئی هستی اندر نیستی

وصل در هجران بیابی بردن اندر باختن

کور نبود آن که نشناسد ره خود را زچاه

چیست کوری در دو عالم خویش را نشناختن

نفس اگر رام تو گردد بی تکاپوی بر

رفرف همت توان بر بام گردون تاختن

تن بینداز و روان شو سوی دارالملک جان

خویش را از اصل خود تا چند دور انداختن

عشق و سوز و درد جو آتش بزن در گفتگو

تا بکی خودکامی و خودبینی و خودساختن

چیست دانی شرط عاشق زیر تیغ عشق دوست

رخ چو گل افروختن گردن چو سرو افراختن

کار مردان است جان دادن بدشت کربل

زورِ همت به طوفان بلا انداختن

از حسین آموز رسم عاشقی گر عاشقی

چیست رسم عاشقان سر دادن و جان باختن

چیست دانی رسم درویشی هماگر رهروی

مشکلات راه را بر خویش آسان ساختن

فضای اخلاق ملکوتی

در قطعه ای از روایت خواندید که : اندیشه باعث فسحت خلق است ، نفس چون بر اثر جواذب مادی و شهوانی اسیر شود ، منبع رذائل و آلودگی ها گردد .

در اسارت نفس در بند هوا ، حرص ، حسد ، بخل ، کینه ، سوء ظن و انواع رذائل بر انسان غلبه کند ، و هریک از این امور فاسده برای لغزاندن قدم به چاه بدبختی و گودال سقوط و تنور جهنم کافی است .

انسان وقتی به مایه گرفتن از

قرآن و معارف الهی در خسارت هائی که از ناحیه رذائل اخلاقی چه در دنیا ، چه در آخرت به انسان می رسد ، اندیشه کند ، و به این معنی واقف گردد ، که بودن رذائل موجب تنگی دل ، و تاریکی جان ، و ضیق صدر و محدودیت نفس است ، بدون شک به علاج اقدام کند ، و راه فضای با عظمت و جهان بی کران اخلاق ملکوتی را به روی نفس باز نماید .

این گونه اندیشه پاك و با معنی بهترین علت برای اصلاح وضع معاد و اطلاع بر عواقب کار و اضافه نمودن معرفت در کانون جان است .

وَهىَ خِصْلَةٌ لا یُعْبَدُ اللهُ بِمِثْلِها .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : فِكْرَةُ ساعَه خَيْرٌ مِنْ عِبادَةِ سَنَه وَلا يَنالُ مَنْزِلَهَ التَّفَكُّرِ إلاّ مَنْ خَصَّهُ اللهُ بِنُورِ الْمَعْرِفَهِ وَالتَّوحيدِ .

امام صادِ (علیه السلام) در پایان روایت بسیار مهم باب اندیشه می فرماید : فکر و اندیشه و تفکر و دور اندیشی حقیقتی است که در تمام دوره خلقت ، بمانند آن خداوند بزرگ عبادت نشده ، که فکر اصل بندگی و ریشه عبادت ، و نور هر واقعیت و جان هر حقیقتی است .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : یکساعت اندیشه (در وضع ظاهر و باطن خود ، در دنیا و احوالات و انقلابهای آن در آسمان و زمین ، در موجودات ، در قرآن ، در معارف الهیه) از یکسال عبادت بهتر است ، و این منزلت بزرگ و مقام با عظمت برای کسی حاصل نمی شود ، مگر اینکه حضرت حق او را به

نور معرفت و توحید برگزیده باشد .

در لحظه پایان این جلد ، که نزدیک غروب آفتاب بود ، این فقیر دل شکسته ، و مسکین بال و پر بسته پس از ادای شکر حق از اتمام این نوشتار ، دست گدائی به سوی آن بی نیاز برآورد و به محضر مقدس حضرت حق عرضه داشت :

ای همه عالم زغمت سوخته

چشم به لطف و کرمت دوخته

جمله رهین تو و انعام تو

در گرو رحمت و اکرام تو

نام تو هر درد شفا می دهد

یاد تو بر قلب صفا می دهد

آن که ترا یافت دلش شاد شد

یافت نجات از غم و آزاد شد

مهر ترا هر که خرید ای حبیب

جنت عشق تواش آمد نصیب

آن که به درگاه تو آرد نیاز

می شود او در دو جهان سرفراز

آن که ترا خواند و زاری کند

لطف تواش یکسره یاری کند

مرهم دلهای پریشان توئی

محور جان گرمی ایمان توئی

راحت جانهای بلا دیده ای

مرهم هر زخم جفا دیده ای

ای غم تو داغ دل زار من

لطف تو ای نور جهان یار من

گر چه خطاکار و دل آلوده ام

خود گل احسان تو بو کرده ام

روی سپیدم زکرامات کن

بنده خود غرِ عنایات کن

دیده مسکین به رخت باز کن

جان و دلش محرم هر راز کن

الهی دلم را بنور معرفت روشن کن ، جانم را به آتش عشقت برافروز ، دستم را بگیر ، از مهالکم برهان ، و توفیق ادامه خدمت در راهت را از گدای پیشگاهت دریغ مدار ، آمین یا رب العالمین .

عرفان اسلامی جلد ۸

باب بیست و هفتم

در بیان سکوت است

قالَ الصّادُِقق (علیه السلام) :

الصَّمْتُ شِعارُ الْمُحَقِّقینَ بِحَقایِقِ ما سَبَقَ وَجَفَّ الْقَلَمُ بِهِ ، وَهُوَ مِفْتاحُ کُلِّ راحَه مِنَ الدُّنیا وَالآخِرَهِ وَالصَّوْنُ مِنَ الْخَطایا وَالزَّلَلِ .

وَقَدْ

جَعَلَهُ اللهُ سِتْراً عَلَى الجاهِلِ وَتَزَيُّناً لِلْعالِمِ وَفِيهِ عَزْلُ الْهَوى وَرِياضَةُ النَّفْسِ وَحَلاوَةُ العِبادَهِ وَزَوالُ قَساوَهِ القَلْبِ وَالْعَفافُ وَالْمُرُوَّهُ وَالظَّرْفُ .

فَاَغْلِقْ بابَ لِسانِکَ عَمّا لَکَ مِنْهُ بُدٌّ لا سِيَّما إذا لَمْ تَجِدْ أهْلاً لِلْكَلامِ وَالْمساعِدَ فِی الْمُذاكَرَهِ لِلهِ وَفِی الله .

وَكانَ الرَّبيعُ بنُ خُثَيْم يَضَعُ قِرْطاساً بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَكْتُبُ كُلَّ ما يَتَكَلَّمُ بِهِ يُحاسِبُ نَفْسَهُ فی عَشِيَّتِهِ مالَهُ وَما عَلَيْهِ وَيَقُولُ : آهِ نَجا الصّامِتُونَ وَبَقينا .

وَكانَ بَعْضُ أصْحابِ رَسُولِ اللهِ (صلى الله عليه وآله) يَضَعُ حَصاةً فی فَمِهِ فَإذا أرادَ أنْ يَتَكَلَّمَ بِما عَلِمَ أنَّهُ لِلهِ وَفِی اللهِ وَلِوَجْهِ اللهِ أخْرَجَها مِنْ فَمِهِ .

وَإنَّ كَثيراً مِنَ الصَّحابَهِ رَضِی اللهُ عَنْهُمْ كانُوا يَتَنَفَّسُونَ الصُّعداءَ وَيَتَكَلَّمُونَ شِبْهَ الْمَرضى .

وإنَّما سَبَبُ هَلاكِ الْخَلْقِ وَنَجاتِهِم الْكَلامُ وَالصَّمْتُ ، فَطُوبى لِمَنْ رُزِ مَعْرِفَهَ عَيْبِ الْكَلامِ وَصَوابِهِ وَفَوائِدِ الصَّمْتِ فَإنَّ ذلِكَ مِنْ اخلاِ الأنْبياءِ وَشِعا الأصْفِياءِ .

وَمَنْ عَلِمَ قَدْرَ الْكَلامِ أحْسَنَ صُحْبَهَ الصَّمْتِ ، وَمَنْ أشْرَفَ عَلى لَطائِفِ الصَّمْتِ وَائْتُمِنَ عَلى خَزائِنِهِ كانَ كَلامُهُ وَصَمْتُهُ عِبادَهً .

وَلا يَطَّلِعُ عَلى عِبادَتِهِ هذِهِ إلاّ الْمَلِکُ الْجَبّارُ .

شرح حديث :

قال الصّادِق (عليه السلام) : الصَّمْتُ شِعارُ الْمُحَقِّقينَ بِحَقايِقِ ما سَبَقَ وَجَفَّ الْقَلَمُ بِهِ .

در اين روايت ، كه از مهم ترين روايات كتاب با قيمت « مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه » است ، امام به حق ناطق حضرت صادِ (عليه السلام) به توضيح خاموشی يعنی خاموشی زبان از آنچه در آئين قرآن گناه و معصيت شمرده شده ، فوائد و منافع خاموشی برخاسته اند ، و از اين رهگذر پرثمرترين درس را به اهل دل و به هر كس كه خواهان سعادت دنيا و آخرت است داده اند .

در اين روايت وجود

مقدس امام صادِ (علیه السلام) ، بر اهل حال ، و صاحبان قلب و خرد ، و آنان که خواستار سلامت در دین هستند اتمام حجّت نموده ، و پرفروغ ترین چراغ راه فرا راه هر انسانی برای نجات از مهالك و خطرات قرار داده است .

در این روایت ، تا اندازه ای به خطرات عظیم زبان اشاره رفته ، و حساسیّت بسیار بسیار مهم این عضو در صحنه حیات انسان بازگو شده است .

در این روایت نشان داده می شود ، که خاموشی زبان از آنچه باید خاموش باشد قفلی بر تمام درهای جهنم ، و کلیدی برای بازکردن درهای بهشت الهی است .

در این روایت بازگو می شود ، که انسان در کنار زبان یا در خطر عظیم ، یا در نقطه نجات و سعادت است ، در صورت عدم خاموشی و آزاد گذاشتن زبان بر لبه پرتگاه ، و در صورت حفظ زبان در مرز سعادت و نجات است .

بی توجهی به زبان و اعمال آن ، علت شقاوت ، و مورث بدبختی و هلاکت است ، ساکت و صامت مورد عنایت و مرحمت و لطف خاص حضرت الهی است .

زبان در آئینه دانش

کتابهای توضیح دهنده اوضاع اعجاب انگیز بدن ، که محصول تحقیقات و زحمات بسیاری از دانشمندان تاریخ و بخصوص روزگار فعلی است ، درباره زبان و اهمیت این عضو در ارتباط با مسئله چشائی ، خوردن غذا ، گویائی ، مسائلی را یادآوری می کنند ، که انسان با توجه به آن مسائل به عظمت دستگاه آفرینش پی برده ، و با تمام وجود ، خود را برای تواضع و خضوع

در برابر صاحب خلقت و بوجود آورنده هستی ، وجود مقدّس حضرت مولا آماده می کند ، و روی گردانی از آن پیشگاه مبارک را کمال بی انصافی و عین ظلم می داند .

از جمله از مسائل بسیار مهم زبان حسّ چشائی آن است ، که اگر نبود ، موجود زنده از درک انواع مزه ها محروم بود .

گیرنده های حس چشائی ، جوانه های چشائی هستند که بر روی زبان ، کام ، ستونهای قدامی حلق ، و اپیگلوت قرار گرفته اند .

جوانه های چشائی شامل سلولهای نگاهدارنده و سلولهای عصبی پوششی ، هستند که مانند یک پیاز بر هم منطبقند ، هر جوانه یک فرورفتگی یا حفره مرکزی موسوم به منفذ چشائی دارد .

رشته های عصبی وارد انتهای عمقی جوانه شده و در مجاورت سلولهای چشائی نور و اپیتلیال ختم می شوند .

ممکن است تعداد زیادی گیرنده در یک پاپی وجود داشته باشد ، محلولها وارد منفذ می شوند تا گیرنده ها را تحریک کرده و امواج عصبی تولید کنند .

چهار طعم اصلی وجود دارند :

۱ شیرینی

۲ ترشی

۳ تلخی

۴ شوری

بعضی مواد ، گیرنده های لمس و حرارت و درد را در عصب سه قلو در زبان تحریک کرده و به این ترتیب بر روی طعم تأثیر می گذارد .

مواد باید به حالت محلول باشند تا طعم آنها احساس گردد ، یکی از اعمال بزاِ حال کردن مواد است ، تا بتوانند جوانه های چشائی را تحریک کنند .

زبان به طور یکسان در تمام نواحی خود به چهار طعم اصلی حساس نیست ، عقب زبان به تلخی ، نوک زبان

به شیرینی ، کناره های زبان به ترشی ، و نوک و دو طرف زبان به شوری حساس ترند .

در مسئله عظمت خلقت زبان این عضو حساس کتاب کالبدشناسی علمی و عجایبی و آثار قابل توجهی و مسائل مهمّی به توضیح زیر نشان می دهد :

زبان عضوی است متحرک و مخروطی شکل ، که از بالا به پائین مسطح ، وقاعده آن در عقب ، و نسبتاً غیر متحرک می باشد ، و رأس آن در جلو و کاملاً متحرک است .

این عضو دارای دو سطح فوقانی و تحتانی و دو کنار جانبی و یک رأس و یک قاعده است ، و رویهم رفته می توان برای آن دو قسمت قائل شد : یکی قسمت قدامی ، یا قسمت دهانی ، که به طور افقی قرار گرفته است ، و دیگری قسمت خلفی یا حلقی که به طور عمودی در عقب قسمت اولی واقع است .

سطح فوقانی زبان

این سطح مانند تمام زبان دارای دو قسمت افقی و عمودی است ، قسمت افقیش در دهان واقع ، و متوجّه سقف آن می باشد . و قسمت عمودیش در عقب و مواجه با حلق است .

در حدّ فاصل این دو قسمت ، خط فرورفتگی است بنام شیار انتهائی ، که محل تقاطع دو شاخه مشکله آن ، عمیق تر و خلفی تر از سایر قسمتهای آن است و به سوراخ اعور ، یا روزنه کور موسوم می باشد .

در روی قسمت افقی این سطح اجزاء زیر دیده می شود :

۱ در خط وسط ، شیار قدامی خلفی که از نوک زبان شروع و به سوراخ اعور

ختم می گردد به اسم شیار میانی .

۲ چین هائی که عرضاً قرار گرفته و عده آنها زیاد است .

۳ برآمدگیهائی که در تمام این سطح پراکنده بوده و از متفرعات مخاط زبانی است به نام حبّهای زبانی که عده ای از آنها نسبتاً بزرگ و در جلوی شیار انتهائی واقع و روی هم رفته تشکیل زاویه حاده را می دهند ، که فرجه آن به طرف جلو است و به هشت زبانی موسوم می باشد ، و بالاخره پاره ای از حبه ها که کوچک ترند در روی تمام قسمت افقی سطح فوقانی موجود می باشد ، و ما در موقع شرح مخاط زبان به ذکر آنها خواهیم پرداخت قسمت عمودی سطح فوقانی که متوجه به حلق است غیر منظم و دارای غددی است که مجموع آنها را لوزه زبانی می نامند ، بین انتهای تحتانی این قسمت و غضروف مکبی که در عقب آن قرار دارد ، سه چین مخاطی موجود می باشد که زبان را به غضروف مکبی متصل نموده و به چین های زبانی مکبی میانی و طرفی موسومند ، بین چین های طرفی دو فرورفتگی است به نام حفره های زبانی مکبی .

سطح تحتانی

وسعت آن از سطح فوقانی کمتر و متوجه به کف دهان می باشد ، این سطح به توسط مخاط پوشیده شده و در روی آن قسمت های زیر دیده می شود :

۱ در وسط آن چین مخاطی برجسته ایست که از جلو به عقب کشیده شده و مهار زبان نامیده می شود .

۲ در جلو و در امتداد مهار ، شیار نسبتاً عمیق

قدامی خلفی وجود دارد که تقریباً تا نوک زبان ادامه پیدا می کند .

۳ انتهای خلفی مهار ، به برآمـدگیی ختم می گردد ، که در روی آن دو سوراخ مشاهده می شود که منافذ مجاری وارتون می باشند .

۴ در طرفین مهار دو برآمـدگی است که مربوط به وجود غـدد زیر زبانی بوده ، و در روی هر یک سوراخ های متعددی وجود دارد که منافذ مجاری مترشحه این غدد می باشند .

۵ بالاـخره اورده نوک زبان که یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ خط وسط از جلو به عقب کشـیده شـده و باعث برآمدگی مخاط سطح تحتانی زبان می گردند .

کناره ها :

گرد و مجاور دندانها می باشند و هر قدر از عقب به جلو نزدیک تر می شویم نازک تر می گردند .

قاعده :

پهن و ضحیم بوده و به ترتیب از جلو به عقب با اجزاء زیر مجاورت می باشند :

۱ عضلات فکی لامی و زنخی لامی .

۲ استخوان لامی .

۳ غضروف مکبی .

رأس :

که از بالا به پائین پهن ، و در این شیارهای سطوح فوقانی و تحتانی زبان به یک دیگر منتهی می گردند .

قسمت دوم ساختمان زبان :

زبان از سه قسمت مختلف تشکیل شده است :

اول : اسکلت استخوانی لیفی

دوم : عضلات

سوم : مخاط

اسکلت استخوانی لیفی :

این اسکلت شامل استخوان لامی و دو تیغه لیفی بنام غشاء لامی زبانی و غشاء میانی است .

غشاء لامی زبانی :

تیغه لیفی است ، که عرضاً در ضخامت قسمت خلقی زبان قرار گرفته است .

این تیغه روی کنار فوقانی تنه استخوان لامی « در

فاصله بین شاخهای کوچک » چسبیده ، و سپس به طرف بالا و کمی به جلو متوجه شده ، و در ضخانت زبان قرار می گیرد ، طول این غشاء در خط وسط تقریباً یک سانتی متر است .

غشاء میانی یا غشاء زبانی :

تیغه لیفی است که در خط وسط و در سطح سهمی ، عمود بر غشاء لامی زبان قرار دارد .

این تیغه بین دو عضله زنخی زبانی واقع است و به شکل داس کوچکی است که قاعده آن در روی وسط سطح قدامی غشاء لامی زبانی و روی کنار فوقانی استخوان لامی چسبیده است .

رأس آن تقریباً در حدود نوک زبان ، بین عضلات مختلفه این عضو قرار دارد ، کنار فوقانیش محدب و به موازات سطح فوقانی زبان می باشد و از آن بیش از سه الی چهار میلی متر فاصله ندارد ، کنار تحتانیش مقعر و مجاور الیاف عضله زنخی لامی است .

عضلات زبان

توضیح

زبان دارای هفت عضله است ، یکی از آنها که به نام زبان فوقانی است فرد و بقیه زوج و هشت جفت می باشند .

به استثنای عضلات عرضی زبان که کاملاً در داخل این عضو هستند ، سایر عضلات زبان ، به یکی از استخوآنهاو یا اعضاء مجاور نیز چسبندگی دارند و از این جهت آنها را می توان به سه دسته تقسیم کرد :

دسته اول آنهائی که مبدأشان به یکی از استخوانهای مجاور متصل است ، این سه دسته شامل سه زوج عضله می باشند از این قرار :

۱ زنخی زبانی

۲ نیزه زبانی

۳ لامی زبانی

دسته دوم ، عضلاتی که مبدأشان در روی اعضاء مجاور

چسبندگی دارند و عبارتند از :

۱ کامی زبانی

۲ حلقی زبانی

۳ لوزه زبانی

دسته سوم عده ای که مبدأشان هم در روی اعضاء و هم در روی استخوانهای مجاور می باشند ، این دسته شامل عضله زبانی تحتانی و عضله زبانی فوقانی است .

۱ زنخی زبان

عضله ایست ضخیم و مثلثی شکل که رأس آن در جلو و قاعده اش مانند بادبزنی در داخل زبان پخش می شود .

مبدأ : به توسط الیاف کوتاه وتری در روی زائده زنخی فوقانی استخوان فک اسفل می چسبد .

مسیر : الیاف عضلانی از یکدیگر جدا شده و مانند بادبزنی به طرف سطح فوقانی زبان استخوان لامی متوجه می گردند .

انتها : الیاف قدامی یا فوقانی ، قوسی را تشکیل می دهند که به طرف جلو مقعر است و به رأس زبان منتهی می گردند .

۲ الیاف میانی که همه به مخاط سطح فوقانی و به غشاء لامی زبانی متصل می گردند .

۳ الیاف تحتانی یا خلفی در روی کنار فوقانی تنه استخوانی لامی می چسبند .

مجاورات : سطح داخلی آن مجاور عضله همنام طرف مقابل است ، و بین آنها در طرف بالا غشاء میانی و در طرف پائین نسج سلولی قرار دارد ، سطح خارجی آن مجاور با غده تحت زبانی و مجرای وارتن و شریان زبانی عصب زیر زبانی و عضلات لامی زبانی و نیزه زبانی تحتانی می باشند ، کنار قدامی اش مقعر و مجاور با مخاط سطح تحتانی زبان است کنار تحتانی آن روی عضله زنخی لامی تکیه می کنند .

عمل : الیاف قدامی نوک زبان را به طرف پائین و عقب می

کشانند ، الیاف میانی زبان را به جلو می برند ، الیاف خلفی یا تحتانی زبان و استخوان لامی را به بالا و جلو می کشانند و در صورتی که کلیه الیاف این عضله بالاتفاقِ منقبض گردند ، زبان را به طرف کف دهان می گسترانند ! !

عصب : شاخه هائی است از عصب زیر زبانی .

۲ نیزه زبانی

عضله ایست طویل و نازک ، که از زائده نیزه به قسمت طرفی زبان کشیده شده است .

مبدأ : در روی نقاط ذیل می چسبد :

۱ روی قسمت قدامی خارجی نوک زائده نیزه استخوان گیجگاه .

۲ روی رباط نیزه فکی .

۳ در بعضی موارد روی زاویه فک اسفل و مجاور آن روی کنار خلفی این استخوان .

مسیر : عضله به طرف پائین و جلو و خارج متوجه شده در حدود انتهای خلفی کنار طرفی زبان به دو دسته الیاف فوقانی و تحتانی تقسیم می گردد .

انتها : الیاف فوقانی به شکل بادبزنی در روی سطح فوقانی زبان پخش می گرند ، این الیاف در طرف عقب عرضاً قرار دارند و هر چه به طرف نوک زبان نزدیک تر شوند بیشتر به طرف داخل و جلو متمایل می گردند و بالاخره کلیه آنها روی غشاء میانی منتهی می شوند ، باید دانست که خارجی ترین این دسته در امتداد کنار طرفی زبان تا نوک این عضو کشیده می شوند .

مجاورات : این عضله از طرف خارج با غدّه بنا گوشی ، و عضله رجلی داخلی و مخاط زبانی و عصب زبانی مجاور است و از طرف داخل با رباط نیزه لامی و عضله تنگ کننده فوقانی

حلق و عضله لامی زبانی مجاورت دارند .

عمل : زبان را به طرف بالا و عقب می کشانند .

عصب : ۱ شعبه ای از عصب زیر زبانی .

۲ شعبه ای از عصب صورتی .

۳ لامی زبانی

عضله ای پهن و نازک و چهار گوش که در قسمت طرفی و تحتانی زبان قرار دارد .

مبدأ : در روی نقاط زیر می چسبد :

۱ روی تنه استخوان لامی مجاور شاخ کوچک آن .

۲ روی سطح فوقانی شاخ بزرگ و در طول کنار خارجی آن .

مسیر : الیاف عضلانی به طرف بالا و کمی به جلو متوجه شده و وقتی که به کنار طرفی زبان رسیدند تغییر جهت داده و تقریباً افقاً به طرف داخل و جلو متوجه شده و از یک دیگر دور می شوند .

انتها : این الیاف در ضخامت زبان با رشته های فوقانی عضله نیزه زبانی مخلوط شده و به اتفاِ آنها در روی غشاء میانی متصل می گردند .

باید دانست که در بعضی اوقات این عضله شامل دو دسته الیاف مجزا از یکدیگر می باشند یکی : به نام قاعده زبانی که از تنه استخوان لامی مجزا می گردد و دیگری : شاخی زبانی که مبدأ آن در روی شاخ بزرگ استخوان لامی است ، و اغلب در بین این دو دسته فاصله ای موجود است که در صورت تشریح دقیق ممکن است شریان را نیز در این فاصله مشاهده کرد .

مجاورات : سطح عمقی آن با عضلات تنگ کننده میانی حلق و زبانی تحتانی و زنخی زبانی و شریان زبانی مجاور است ، و شریان به طور مایل از عقب

به جلو و از پائین به بالا کشیده شده است ، اما سطحاً این عضله با عضلات فکی لامی و نیزه لامی و دو بطنی و غده تحت فکی و مجرای وارتن و اعصاب زبانی و زیر زبانی مجاور است .

عمل : عضلات لامی زبانی چپ و راست بالاتفاِ زبان را به طرف پائین می کشانند .

عصب : شاخه ای از عصب زیر زبانی .

۴ کامی زبانی

عضله ایست نازک و طویل که در ضخامت ستون قدامی لوزه دارد .

مبدأ : روی سطح تحتانی شراع الحنك یعنی در روی سطح تحتانی نیام کامی می چسبد .

مسیر : الیاف عضلانی به طرف پائین و جلو ممتد گشته و قوسی را تشکیل می دهند که تقعّر آن به جلو و بالاست .

انتها : الیاف این عضله در حدود قاعده زبان از یکدیگر دور شده عده ای عرضاً ، و پاره ای طولاً پیش رفته و با الیاف عضله نیزه زبانی یکی می گردند .

مجاورات : قسمت عمده این عضله مجاور مخاط است و چنان که می دانید قسمتی از تنه آن در جلو لوزه قرار دارد .

عمل : زبان را به بالا و عقب می کشانند .

عصب : شعبه ایست از عصب صورتی ، ولی در حقیقت عصب این عضله شاخه ایست از عصب ریوی معدی که به توسط عصب پیوندی حفره و لامی آن داخل در عصب صورتی می گردد .

۵ حلقی زبانی

عضله ایست نازک که در حقیقت از متفرعات عضله تنگ کننده فوقانی حلق می باشد .

مبدأ : چنان که گفته شد الیاف آن جزئی از عضله تنگ کننده فوقانی است .

انتها : الیاف فوقانی با رشته هائی از عضلات کامی زبانی و نیزه زبانی در ضخامت زبان مختلف می گردند ، ولی الیاف تحتانی آن پس از آن که از زیر عضله لامی زبان عبور کردند با رشته هائی از عضله زبانی تحتانی یکی می شوند .

مجاورت : قسمتی از این عضله در زیر عضله لامی زبانی قرار دارد .

عمل : زبان را به عقب و بالا می کشانند .

عصب : شعبه

ایست از عصب زیر زبانی .

۶ لوزه زبانی

عضله ایست پهن و بسیار نازک که همیشه نیز موجود نیست .

مبدأ : روی سطح خارجی پوشه لوزه اتصال می یابد .

مسیر : الیاف آن به طرف جلو و پائین متوجه می شوند .

انتها : عضله در ضخامت قاعده زبان تغییر جهت داده و عرضاً متوجه خط وسط گردیده و در این نقطه با الیاف عضله طرف مقابل متقاطع می گردند .

مجاورات : این عضله ابتدا در سطح خارجی لوزه قرار دارد ولی در ضخامت زبان در زیر عضله زبانی فوقانی واقع است .

عمل : بالا برنده قاعده زبان می باشد .

عصب : شعبه ای از عصب سه زیر زبانی است .

۷ زبانی فوقانی

تنها عضله فرد زبان است که به شکل تیغه نازکی در زیر مخاط سطح فوقانی زبان از قاعده تا رأس این عضو کشیده شده است :

مبدأ : این عضله از سه دسته الیاف میانی و طرفی تشکیل شده است از این قرار :

۱ دسته میانی که در روی غضروف مکبی و چین زبانی مکبی میانی می چسبد .

۲ دسته های طرفی که در روی دو شاخ کوچک استخوان لامی اتصال می یابند .

مسیر : دسته های نامبرده به طرف جلو و بالا و داخل متوجه شده ، و کمی نیز به عرض آنها افزوده می گردد و بالاخره با یک دیگر مخلوط گشته و تشکیل تیغه واحدی را می دهند .

مجاورات : سطحاً با مخاط زبان و عمقاً با سایر عضلات زبان که در زیر آن قرار دارند مجاور است و در طرفین آن عضلات کامی زبانی و حلقی زبانی و نیزه زبانی واقع اند .

عمل : نوک زبان را به

بالا و عقب می کشانند و بالنتیجه این عضو را کوتاه می نمایند .

عصب : شعبه ایست از عصب زیر زبانی .

۸ زبانی تحتانی

عضله ایست نازک و مسطح و طویل که در سطح تحتانی زبان قرار دارد .

مبدأ : روی شاخ کوچک استخوان لامی می چسبد و نیز عده ای از الیاف حلقی زبانی و نیزه ای زبانی به آن ملحق می گردند .

مسیر : عضله به طرف جلو و بالا متوجه شده و قوسی را می پیماید که تقعر آن به طرف پائین و جلو است .

انتها : در روی سطح عمقی مخاط نوک زبان اتصال می یابد .

مجاورات : این عضله در زیر عضله نیزه زبانی و بین عضلات زنخی زبانی « در طرف داخل » و لامی زبانی « در طرف خارج » قرار دارد .

عمل : زبانی را پائین آورده و به عقب می کشاند و بالنتیجه آن را کوتاه می نماید .

عصب : شعبه از عصب زیر زبانی .

۹ عرضی

عضله ایست نازک که عرضاً از خط وسط تا کنار زبان کشیده شده است .

شخص چند ساعتی غذا نخورده باشد سفید یا سفید زرد رنگ است .

حبه های زبان

سطح مخاط زبان صاف و هموار نیست ، بلکه دارای برآمدگی هائی است به نام حبّه زبانی که بر حسب شکلشان به چند دسته تقسیم می شوند از این قرار :

۱ حبه های کاسی شکل که حجمشان از سایر حبه ها بزرگ تر و در وسط هر یک برآمدگی مدوری است که دور آن را نیز شیاری احاطه نموده است ، عدّه آنها معمولاً نُه است و در جلوی شیار انتهائی و محاذات آن قرار گرفته اند و تشکیل هشت زبانی را می دهند .

۲ حبه های قارچی شکل که مانند قارچ است که از سر حجیم و یک پایه باریکی تشکیل شده است ، عده آنها یکصد و پنجاه

الی دویست عدد است که بیشترشان روی سطح فوقانی زبان در جلوی هشت زبانی پراکنده اند .

۳ حبه های نخی شکل ، برآمدگی های استوانه یا مخروطی شکل فوِ العاده کوچکی هستند ، که از رأس آنها استطاله نخی شکل متنوع می گردد ، این حبه ها نیز در جلوی هشت زبانی واقعند .

۴ حبه های نیم کروی بسیار کوچک و در تمام مخاط زبان پخش می باشند .

ساختمان مخاط زبان

این مخاط علاوه بر عروِ و اعصاب که بعداً ذکر می شود دارای قسمت های ذیل است :

الف : مخاط بطور کلی ، که مانند کلیه مخاطهای بدن از دو طبقه عمقی کوریون ، و سطحی « پوششی » تشکیل شده است .

ب غدد ، که خود به دو نوعند : یکی غدد فولیکولر و دیگر غدد مخاطی .

۱ غدد فولیکولر که چنان که در شکل خارجی زبان ذکر شد

در عقب هشت زبانی قرار گرفته و مجموعشان را لوزه زبانی می نامند .

۲ غدد مخاطی ، که غدد خوشه ای هستند و مانند سایر غدد خوشه ای دهان می باشند .

۳ رویهم رفته مجموعه این غدد شبیه به نعل اسبی است ، که قسمت میانی آن روی ثلث خلفی سطح فوقانی زبان قرار گرفته ، و شاخه های این نعل در امتداد کناره های زبان واقع است .

انتهای شاخه در روی سطح تحتانی زبان و مجاور رأس آن می باشند ، و بدین ترتیب می توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد : یکی دسته خلفی که فرد و میانی است و در عقب هشت زبانی قرار دارد و دیگری دسته طرفی که به موازات دو کنار زبان از حبه های کاسه ای شکل تا نوک زبان کشیده شده است ، سوم دسته قدامی تحتانی یا دسته نوک زبان که در سطح تحتانی این عضو و در طرفین خط وسط واقع می باشند . این دسته را به اسم غده بلانده یا غده نون نیز می نامند .

ج جوانه های ذائقه ، این جوانه ها مخصوص مخاط زبان اند و در ضخامت طبقه پوششی آن قرار گرفته و در حقیقت عضو اصلی ذائقه می باشند .

هر یک از این جوانه ها به شکل بطریی است که ته آن روی کورین قرار گرفته و گلوی آن عموداً از طبقه های مختلفه سطحی پوششی عبور نموده و بالاخره دهانه آن در روی سطح آزاد مخاط قرار دارد ، از این دهانه چندین استطاله نخی شکل خارج می گردد به نام مژگان ذائقه

.

این جوانه ها فقط در دو نقطه یافت می شوند :

اول روی حبه های کاسی شکل .

دوم روی حبه های قارچی شکل .

و بـدین ترتیب محل آنها در روی کناره های زبان و دو سوم قـدامی کاسـی سـطح فوقانی این عضو ، و به خصوص در حـدود هشت زبانی است .

اگر قطع عمودی از یـک حبه شـکل ملاحظه می شود ، که جوانه های نامبرده بخصوص در سـطوح طرفی حبه ها قرار دارنـد ، ولی مکان آنها در روی جعبه هایقارچی شکل فقط در حدود انتهای آزاد یا رأسشان می باشند .

عروقِ و اعصاب زبان

قسمت اول

اول شرائین : شریان عمده این عضو شریان زبانی می باشد ، (شاخه ای از شریان سباب خارجی) که در زیر عضله لامی زبانی قرار دارد و از آن دو شـاخه عمـده مجزا می گردد ، که در ضـخامت عضـلات زبان پخش می شونـد ، یکی به نام شاخه پشتی زبان و دیگری موسوم به شاخه نوک زبان .

شرائین فرعی عبارتنـد از شـاخه هـائی از شـرائین کامی تحتانی (شـعبه ای از شـریان صورتی) و حلقی صـعودی (شـعبه ای از شریان سبات خارجی) .

دوم آورده : بیشتر وریدهای زبان در سـطح خارجی عضـله لامی زبان قرار گرفته و بعضـی نیز در سـطح داخلی این عضله واقع اند ، با این آورده با یکدیگر جمع شده ورید زبانی را تشکیل می دهند که معمولاً با واسطه تنه وریدی درقی زبانی صورتی به ورید وداج داخلی منتهی می گردند .

سوم عروِ لنفاوی : عروِ لنفاوی نوک زبان ، به غدد لنفاوی زیر چانه منتهی می گردند ، ولی عروِ لنفاوی

سایر قسمتهای این عضو به غدد لنفاوی تحت فکی و غدد قدامی زنجیر وداج داخلی منتهی می گردند .

چهارم اعصاب : اعصاب زبانی دو نوع تقسیم می شوند از این قرار :

یک : اعصاب محرکه که شعبی از اعصاب صورتی و زیر زبانی می باشند .

اعصاب عضلات نیزه زبانی و کامی زبانی و گاهی نیزه زبان تحتانی شاخه هائی از عصب صورتی هستند و به علاوه کلیه عضلات زبان از عصب زیر زبانی عصب می گیرند .

دو اعصاب حسی که شاخه هائی از اعصاب زبانی و زبانی حلقی و ریوی معدی می باشند .

۱ عصب زبانی « شاخه عصب فک اسفل » قسمتی از مخاط را که در جلوی هشت زبانی است عصب می دهد .

۲ عصب زبانی حلقی در ناحیه حبه های کاسی شکل و قسمتی از مخاط زبان که در عقب هشت زبانی قرار دارد پخش می شود .

۳ عصب ریوی معدی با واسطه عصب حنجره فوقانی مخاط ، چین ها و حفره های زبانی مکبی را عصب می دهد .

باید دانست که عموم این اعصاب در ناحیه زبان دارای خاصیّت حس عمومی « حسی » و « خصوصی » « حساسه » می باشند و در سه نقطه مختلف مخاط زبان پخش می شوند :

۱ در روی حبه های کاسی شکل .

۲ در داخل جوانه های ذائقه .

۳ در داخل غدد زبانی .

عزیزانی که در جستجوی حق و حقیقت هستید و می خواهید به خیر دنیا و آخرت برسید ، و همای سعادت و خوشبختی را برای ابد در آغوش جان بگیرید ، در صفحات گذشته

عظمت خلقت زبان را یافتید ، و دانستید که خدای عزوجل چه قدرتی در آفرینش زبان تجلّی داده ، بجاست که از این نعمت بسیار بسیار مهم الهی بطور صحیح استفاده شود ، و از خرج کردن آن در مواضعی که حضرت او نمی پسندد جداً خودداری کرد .

عبد اگر بخواهد شکر این نعمت بی نظیر را به پیشگاه حضرت حق ادا کند ، در درجه اوّل باید از آنچه گناه مربوط به این عضو است و حتی از سخنان بی فایده و بیهوده سکوت کند ، و در درجه بعد به بیان حق در تمام زمینه های لازم اقدام نماید ، چنانچه حضرت صادِ (علیه السلام) در ابتدای روایت می فرمایند :

سکوت و حرف نزدن ، شعار زندگی آن کسانی است ، که در حقایق ثابت و محقق بررسی و رسیدگی کامل کرده اند .

آری صمت و خاموشی طریقه اهل تحقیق است ، و شعار کسانی است که به چشم بصیرت در احوال گذشته ها نظر کنند ، و تغییرات و تبدیلات که بر انبیا و ملوك و اشقیا و سعدا واقع شده تفکّر نمایند ، چه معلوم است که این چنین نظر موجب حیرت است ، و حیرت و تعجب موجب صمت و سکوت ، سکوت از شکوه ، سکوت از یاوه گوئی ، سکوت از هر نوع دروغ و غیبت و تهمت و باطل گوئی و از همه مهم تر سکوت در برابر قضا و قدر الهی .

البته سکوت و صمت زائد بر این از طاقت عموم بیرون است ، به همین خاطر فرمود :

جَفَّ الْقَلَمْ بِهِ .

عَنْ عُثْمانَ بْنِ عیسی قالَ

: حَضَرْتُ أَبَا الْحَسَنِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ وَقالَ لَهُ رَجُلٌ : أَوْصِنی فَقالَ لَهُ : إِحْفَظْ لِسانَکَ تَعِزَّ وَلا تُمَکِّنِ النّاسَ مِنْ قِيادِکَ فَتُذِلَّ رَقَبَتَکَ .

عثمان بن عیسی می گوید خدمت حضرت ابو الحسن (علیه السلام) بودم که مردی به آن جناب گفت به من توصیه ای بنما ، حضرت فرمود :

زبانت را نگهدار تا عزیز باشی ، ومهار خود را بدست مردم مده تا از خواری و ذلّت دور بمانی .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به مردی که برای زیارت آن حضرت آمده بود فرمود : ترا به چیزی راهنمائی نکنم که به خاطر آن خداوند ترا به بهشت برد ؟ عرضه داشت چرا یا رسول الله ، فرمود : از آنچه خدا به تو مرحمت فرموده بپرداز ، گفت : اگر خودم محتاج تر باشم چه کنم ؟ فرمود : ستمدیده ای را یاری کن ، گفت : اگر ناتوان تر از آن ستمدیده باشم ، فرمود بیخردی را هدایت کن ، گفتم اگر خود بدبخت و بیخرد باشم بیش از آن که محتاج به راهنمائی است ، فرمود زبانت را جز از خیر حفظ کن ، آیا شاد نیستی که یکی از این صفات در تو باشد ، و تو را به بهشت کشد .

راستی حضرت حق برای نجات همه جانبه انسان چه درهائی از رحمت و لطف و عنایت به روی انسان باز کرده ؟

راهی به سوی سعادت و سلامت وجود ندارد ، مگر آن که خداوند مهربان تمام انسانها را به آن راه هدایت فرمود .

او از هر جهت عاشق انسان و علاقه مند به سعادت آدمی است ،

میل دارد تمام انسانها در وادی بندگی وارد شده ، و از دستورات سعادتبخش او پیروی کنند ، او جهنم و عذاب را برای احدی نمی پسندد ، و خزی دنیا و آخرت را برای کسی نمی خواهد .

دعوت جناب او دعوت به دارالسلام و دعوت به خیر و دعوت به سلامت است و دعوت به عاقبت بخیری و دعوت به لقاء الله است ، اما این انسان است که بین خود و او هزاران حجاب قرار داده :

فیض آن حکیم یگانه و عارف واله در این زمینه می فرماید :

گفتم که روی خوبت از من چرا نهان است

گفتا تو خود حجابی ورنه رخم عیان است

گفتم که از که پرسم جانا نشان کویت

گفتا نشان چه پرسی آن کوی بی نشان است

گفتم مرا غم تو خوشتر زشادمانی

گفتا که در ره ما غم نیز شادمان است

گفتم که سوخت جانم از آتش نهانم

گفت آن که سوخت او را کی ناله یا فغان است

گفتم فراِ تا کی گفتا که تا تو هستی

گفتم نفس همین است گفتا سخن همان است

گفتم که حاجتی هست گفتا بخواه از م

گفتم غمم بیفزا گفتا که رایگان است

گفتم زفیض بپذیر این نیم جان که دارد

گفتا نگاه دارش غم خانه تو جان است

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : قالَ لُقْمانُ لاِبْنِهِ : یا بُنَیَّ إنْ کُنْتَ زَعَمْتَ أَنَّ الْکَلامَ مِنْ فِضَّه فَإنَّ السُّکُوتَ مِنْ ذَهَب .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : لقمان به فرزندش گفت : پسرم اگر تصور می کنی سخن از نقره است ، به حقیقت که

خاموشی از طلا است .

قالَ رَسُولُ الله (صلی الله علیه وآله) : أمْسِكْ لِسانَکَ فَإنَّها

صَدَقَةٌ تَصَدٌّ بِها عَلی نَفْسِکَ ، ثُمَّ قالَ : وَلا یَعْرِفُ عَبْدٌ حَقیقَهَ الایمانِ حَتّی یَخْزُنَ مِنْ لِسانِهِ .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : زبانت را حفظ کن ، که حفظ زبان در حقیقت دستگیری از خودت می باشد ، آنگاه فرمود : هیچ بنده ای حقیقت ایمان را نشناسد ، مگر اینکه زبانش را در بند کند .

قالَ رَسُولُ اللِه (صلی الله علیه وآله) نَجاهُ المُؤْمِنِ فی حِفْظِ لِسانِهِ .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : نجات مؤمن در نگهداشتن زبان است .

امام باقر (علیه السلام) می فرمود : عادت ابوذر این بود که فریاد می زد : ای دانش خواه ، به حقیقت که این زبان کلیدِ خیر و شر است ، چنانچه بر طلا و نقره ات مهر می زنی تا از دستبرد محفوظ بماند بر زبانت نیز مهر خاموشی بزن تا از عذاب دنیا و آخرت در امان بمانی .

عیسی بن مریم می فرمود : بجز ذکر خدا سخن بسیار مگوئید ، زیرا بسیار گویان جز در ذکر خدا دلهاشان سخت است ولی نمی دانند .

عَنْ أبی عَبْدِاللِه (علیه السلام) : مامِنْ یَوْم إلاّ وَکُلُّ عُضْو مِنْ أعْضاءِ الْجَسَدِ یُکَفِّرُ لِلسانِ یَقُولُ : نَشَدْتُکَ اللهَ أنْ نُعَذَّبَ فیکَ .

امام ششم (علیه السلام) فرمود : روزی نیست مگر اینکه هر عضوی از اعضاء بدن در برابر زبان کرنش کند و بگوید ترا به خدا قسم خودت را حفظ کن مبادا من برای تو عذاب بکشم .

عَنْ عَلیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ (علیهما السلام) قالَ : إنَّ لِسانَ ابْنِ آدَمَ یُشْرِفُ عَلی جَمیعِ جَوارِحِهِ کُلَّ صَباح فَیَقُولُ : کَیْفَ أصْبَحْتُمْ ؟ فَیَقُولُونَ

: بِخَيْر إنْ تَرَكْتَنا وَيَقُولُونَ : اللهَ اللهَ فينا وَيُناشِدونَهُ وَيَقُولُونَ : إنَّما نُثابُ وَنُعاقَبُ بِكَ .

امام چهارم حضرت على بن الحسين (عليهما السلام) فرمود : هر بامداد زبان آدمى بر همه اعضاء تنش سركشد و گويد : حالتان چطور است ؟ گويند : اگر ما را رها كنى بخير است ، ومى گويند خدا را خدا را درباره ما ، و او را قسم مى دهند و مى گويند همانا بخاطر تو يا ثواب گيريم يا به عذاب الهى دچار شويم .

مردى خدمت رسول اسلام مشرّف شد و عرضه داشت مرا نصيحتى كن فرمود : زبانت را حفظ كن ، واى بر تو ، آيا مردم را جز روييده هاى زبان به روى در دوزخ درافكند .

عَنِ الوَشّاءِ قالَ : سَمِعْتُ الرِّضا (عليه السلام) يَقُولُ : كانَ الرَّجُلُ مِنْ بَنىْ إسرائيلَ إذا أرادَ الْعِبادَةَ صَمَتَ قَبْلَ ذلِكَ عَشْرَ سِنينَ .

وَشّاء مى گويد : از حضرت رضا (عليه السلام) شنيدم مى فرمود : هر مردى از بنى اسرائيل مى خواست عابد شود ، پيش از آن ده سال خاموشى اختيار مى كرد .

عَنْ أبى عَبْدِاللهِ (عليه السلام) قالَ فى حِكْمَهِ آلِ داوُدَ : عَلَى الْعاقِلِ أنْ يَكُونَ عارِفاً بِزَمانِهِ مُقْبِلاً عَلى شَأنِهِ حافِظاً لِلِسانِهِ .

امام صادِ (عليه السلام) فرمود : در حكمت آل داود است : بر خردمند است كه زمان خود را بشناسد ، و بر برنامه خودش روى آرد ، و زبانش را نگهدارد .

عَنْ أبى عَبْدِاللهِ (عليه السلام) قالَ : لا يَزالُ الْمُؤْمِنُ يُكْتَبُ مُحْسِناً مادامَ ساكِتاً فَإذا تَكَلَّمَ كُتِبَ مُحْسِناً أوْ مُسيئ .

امام صادقق (عليه السلام) فرمود : پيوسته بنده مؤمن

نیکوکار نوشته شود ، تا وقتی خاموش است و چون به سخن آید نیکوکار یا بدکار نوشته شود .

زبان از نعمت های عظیم الهی و لطائف صنع غریب ربوبی است ، زبان جِرمش صغیر و جُرم و طاعتش بزرگ و عظیم است ، زبان نهایت طاعت و طغیان عبد است ، زبان میدان دار تمام اوضاع باطن و ظاهر است .

آری این نعمت عظیم و این ودیعه بزرگ الهی چون در سخن گفتن راه انحراف گیرد ، گناهان عظیم از او سرزند ، و چون به راه حق و حقیقت رود طاعات بزرگ و منافع کثیره از او ظهور کند ، اگر به ارزیابی تعداد گناهان برخیزیم به این نتیجه می رسیم که سهم عمده گناهان بر دوش زبان است ، چنانچه اگر به ارزیابی طاعات دست زنیم می بینیم قسمت اعظم طاعات سهم زبان است .

قسمت دوم

بیائید درباره این عضو فوِ العاده حسّاس بیشتر اندیشه کنیم ، و از عاقبت آزادی زبان و بی بند و باری آن بترسیم ، که بدترین روز بنا بر آثار اسلامی در فردای قیامت روز زبان است و سخت ترین عذاب در فضای دوزخ عذاب زبان است .

به قول صابر همدانی :

ایها الناس کار بد مکنید

بهر خود راه چاره سد مکنید

نفس امّاره دشمنی است قوی

دشمن خویش را مدد مکنید

حسد است از صفات شیطانی

صفت خویش را حسد مکنید

سخنان حضور نادان را

در غیاب کسی سند مکنید

از برای رضایت اصنام

پشت بر درگه صمد مکنید

بهره مندی گر از خرد دارید

پیروی ها زبی خردی مکنید

بر سلیمان عقل تکیه زنید

راه را گم چو دیو و دد مکنید

حد و حصری است بهر هر کاری

هیچ کاری

برون زحد مکنید

پند صابر قبول اهل دل است

پند او بشنوید و رد مکنید

وَهُوَ مِفْتاحُ کُلِّ راحَه مِنَ الدُّنیا وَالآخِرَهِ وَالصَّوْنُ مِنَ الْخَطایا وَالزَّلَلِ وَقَدْ جَعَلَهُ اللهُ سِتْراً عَلَی الجاهِلِ وَتَزَیُّناً لِلْعالِمِ .

امام ششم (علیه السلام) در دنباله روایت به فوائد و منافع عظیم خاموشی اشاره کرده می فرماید :

صمت و خاموشی کلید راحت دنیا و آخرت است : زیرا انسان خاموش در زندگی دنیا از بسیاری از شرور و خطرات و زیانها و خسارتها که محصول بی نظمی زبان و بی بند و باری عضو در گفتار است در امان می ماند و فضای امام در حقیقت فضای سلامت و راحتی و خوشی است ، و در زندگی آخرت از شرّ و ضرر عذاب که نتیجه گناهان زبان است محفوظ ماند ، و در کنف رحمت الهی ، زندگی ابدی آخرتی خویش را بخوشی و راحت بگذراند .

سخنان بی جای زبان ، گفته های خطا ، گفتارهای ناهنجار ، و گفتن آنچه نباید گفت ، همچون زنجیرهائی است ، که خود انسان را در تنگنای حلقاتش به اسارت می کشد ، و گاهی دست و پا زدن انسان برای نجاتش از عذابی که در دنیا و آخرت برای خود فراهم آوده ، بی فایده است .

کم گوئی و بخصوص خاموشی و صمت موجب مصون ماندن از لغزش ها و خطاهاست ، چرا که اکثر گناهان منشأش زبان است و چون زبان محبوس شود ، بدون شک انسان از اکثر گناهان به خصوص ظلم در حق دیگران محفوظ خواهد ماند .

خداوند مهربان خاموشی را برای جاهل ستر و حجاب از عیوب درونی و برای عالم و

دانشمند صمت و خاموشی را زینت قرار داده است ، چرا که جاهل چون بدون علم و معرفت است ، هرگاه ملازم و مصاحب خاموشی باشد ، احوالات درونش نزد مردم پوشیده است و به خاطر این پوشیدگی از رسوائی و افتضاح مصون است ، و عالم با آنکه هر چه می گوید سرچشمه اش دانش و حقیقت است ، در عین حال خاموشی برای او وقار و زینت است ، که عالم پر حرف در نزد مردم چندان اعتبار و ارزش ندارد .

وَفِيهِ عَزْلُ الْهَوى وَرِياضَةُ النَّفْسِ وَحَلاوَةُ العِبادَةِ وَزَوالُ قَساوَةِ القَلْبِ وَالْعَفافُ وَالْمُرُوَّةُ وَالظَّرْفُ .

وخاموشی باعث دوری از هواست ، هوای نفسیکه علّت گمراهی و به عذاب دچار شدن اکثر مردم عالم شده ، نفس عجیب از شنیدن لغو و سخنان بی فائده و کلمات ناحق در حق دیگران لذت می برد ، خاموشی در حقیقت مبارزه ای جانانه با این دشمن خطرناک درونی است ، که اگر این خاموشی ادامه پیدا کند ، بدون تردید به حکومت هوای نفس این شیطان پر قدرت و خطرناک درونی خاتمه داده می شود و به عزل این ستم پیشه برای همیشه می انجامد .

راستی با تمام وجود باید از خطرات بسیار بسیار سنگین هوای نفس که اکثراً از نوک زبان ، هم چون شعله های آتش جهنم آشکار می گردد به حضرت حق پناه برد .

به قول حضرت فیض آن بلبل گلستان عشق ، و آن شوریده حال بستان محبّت در خطاب به حضرت معشوِ جهت نظر رحمت به عاشق :

بنواز دل شکسته ای ر

رحمی بنمای خسته ای را

می کن چو گذر کنی نگاهی

بر خاک

رهت نشسته ای را

بیگانه مشو بخویش پیوند

از هر دو جهان گسسته را

سهسلت کنی گر التفاتی

دل بر کرم تو بسته را

مگذار بدام نفس افتد

از چنگل دیو جسته را

با بار فتد بچنگ ابلیس

با خیل ملک نشسته را

مگذار شود به کام دشمن

دل در غم دوست بسته ای را

مپسند دگر شود گرفتار

بهر تو زخویش رسته ای را

بی دانه و آب زار مگذار

مرغ پر و پا شکسته ای را

یارب چه شود که دست گیری

از پای فتاده خسته ای را

فیض است و غم تو و دیگر هیچ

وصلی از خود گسسته ای را

و نیز در خاموشی تربیت و ریاضت نفس قرار دارد ، که نفس را اگر از گناهان زبان به وسیله خاموشی بتوان بازداشت ، و در

زمینه سـخن گفتن اگر بتوان به او سختی داد ، بازداشتنش از سایر گناهان کار ساده ای خواهد شد ، و به نظر می رسد که مهم ترین ریاضت در میان ریاضت ها مسـئله پر منفعت صـمت خاموشی است ، در آثار اسلامی آمده که از عمده ترین علل ، برای رسیدن به بارگاه رحمت و یافتن اسرار ملکوت ترک هر کلام بجز کلام حقّ است .

و همچنین از فوائد خاموشـی چشـیدن شیرینی عبادت و از بین رفتن قساوت قلب است ، و این مسئله معلومی است ، چرا که هر گناه هم چون حجابی بین عبد و خداست و هر حجابی علّت دوری محب از محبوب است ، در صورتی که گناهان گوناگون ، به خصـوص گناهـان متنوع زبـان پرده هـا بر آئینه روح الهی انسـان انـداخته باشـد ، چگونه می توان از عبـادت لـذّت برد ، که چشیدن لذت عبادت به وقتی

است که بین روح عبد و مولایش فاصله ای و حجابی نباشد .

گناهان زبان از عمده ترین علل قساوت قلب است ، و قلب قسی از بسیاری از عنایات و برکات الهیه و فیوضات ربانیه و لطائف رحمانیه محروم است ، خاموشی پیشه کنید تا لذت عبادت را بچشید و دل هم چون صفحه آئینه نورانی کنید

چون حجابها برداشته شود ، و قساوت قلب از میان برود ، روح و دل خانه اسرار گردد ، و شب تیره گناهان به روز طاعت مبدّل شود ، و یا روح پرور و دل نواز ، انیس جان و هم نشین دل گردد .

آن که رفت از نظرم گر زدرم باز آید

عمر رفته است که بار دگرم باز آید

ای بسا روز که بنشینم و خورشید گذشت

بامیدی که چو شب شد قمرم باز آید

در ره عشق چنان بی کس و یارم که کنم

شرم از سایه که در رهگذرم باز آید

منم آن قطره در کام صدف رفته فرو

که خود ار باز نیایم گهرم باز آید

گر چه در ورطه غم کشتی جانم بشکست

هم چو سیل از مژه خون جگرم باز آید

عالم بی خبری هست بهشتی که اگر

رفتم آنجا نگذارم خبرم باز آید

آن درختم که خزان هستیم ار داد بباد

فصل سر سبزی و وقت ثمرم باز آید

گر کند رو به من آن شوخ بدین عشوه و ناز

می رسد جان بلبم تا زدرم باز آید

در وفا خشک هوائی شده پیدا که مراست

عجب از اشک که بر چشم ترم باز آید

موج اشکم که زسر در شب هجر تو گذشت

گر زنم چشم بهم تا کمرم باز آید

گر دهد دست که از عشق گریزم حاش

که نهم

شور تو دیگر به سرم باز آید

آهوئی را که خدنگ تو دهد وعده قتل

گر بزنجیر برندش بحرم باز آید

آن که آتش به نظر آمد و دل برد مر

کاش تا جان دهمش در نظرم باز آید

و نیز از منافع خاموشی عفت و مروّت است ، عفت از ارتکاب مناهی و معاصی چه به حکم عقل ، هر کس حول و حوش قرقگاه چرید امکان افتادنش در آن می رود ، آری هر کس به زیاده گوئی عادت کند ، عاقبت به هر گفتار ناپسندی دچار آید ، کم گوئی و خاموشی مورث عفت نفس است .

و نیز از صمت مروّت حاصل آید ، چرا که معنی مروّت عمل کردن است به آنچه از نظر حق سزاوار است ، و لایق زبان نطق به ضروریات است چه ضروری دنیوی چه ضروری اخروی ، چون خاموشی ادامه پیدا کند ، صفت مروّت برای زبان حاصل شود و خلاصه کلام این که : خاموشی زبان را در دو سنگر الهی عفت و مروّت هم چون سربازی تسلیم مقام مافوِ حفظ خواهد کرد .

و نیز خاموشی علت کیاست و حسن خلق است ، چه بسیار گفتن و بسیار شنیدن مورث تنگ خلقی یا بد خلقی است .

فَاَغْلِقْ بابَ لِسانِکَ عَمّا لَکَ مِنْهُ بُدٌّ لا سِیَّما إذا لَمْ تَجِدْ أهْلًا لِلْکَلامِ وَالْمساعِدَ فِی المُذاکَرَهِ للهِ وَفِی الله .

تا مجبور نشوی لب به سخن باز مکن ، با توجه به این که معایب و مفاسد زیاده گوئی را دانستی ، پس لب گشودن ، جز در ضرورت صحیح نیست به خصوص وقتی که شنونده اهل و یار مناسبی را برای گفتگو برای

خدا و در راه خدا نیافتی .

عارف بزرگوار شیخ مصطفوی در شرح جمله بالا می فرماید :

آری آنان که به حقایق و اسرار الهی آگاه شدند سکوت اختیار کردند .

قسمت سوم

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

سخن زیاد گفتن علامت نادانی و دور بودن از حقیقت است .

الْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثَّرَها الْجاهِلُونَ .

علم نقطه روشن و معلومی است که جاهلان آنرا زیاد کرده اند .

در هر موضوع حق مطلب در یک جمله کوتاه خلاصه می شود ، ولی افرادی که به حق مطلب نرسیده اند ، دهها احتمال و شقوِ ذکر نموده ، و بعد از احتمالات و ذکر برهان و استدلال ، باز به حقیقت مطلب توجه پیدا نکرده و از حق منحرف می شوند .

و حق مطلب این است که کسی که در هر موضوعی به حقیقت آن که یک نقطه بیش نیست نرسیده است ، باید لب از گفتار فرو بندد ، و با احتمالات و اوهام و متشابهات ، اذهان و افکار دیگران را مشوش و منحرف نکند ، و با گفتن نمی دانم که نصف علم است و واقعیّت دارد ، خود و دیگران را راحت و آسوده خاطر سازد .

یا رب سببی که آب حسرت نخورم

در جام هوا شراب غفلت نخورم

از نعمت معرفت غنی ساز مر

تا نان خسان به زهر منت نخورم

وَكانَ الرَّبيعُ بنُ خُثَيْم يَضَعُ قِرْطاساً بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَكْتُبُ كُلَّ ما يَتَكَلَّمُ بِهِ يُحاسِبُ نَفْسَهُ فى عَشِيَّتِهِ مالَهُ وَما عَلَيْهِ وَيَقُولُ : آهِ نَجا الصّامِتُونَ وَبَقينا .

وَكانَ بَعْضُ أصْحابِ رَسُولِ اللهِ (صلى الله عليه وآله) يَضَعُ حَصاةً فى فَمِهِ فَإذا أرادَ أنْ يَتَكَلَّمَ بِما عَلِمَ أنَّهُ

لِلّهِ وَفِى اللّهِ وَلِوَجْهِ اللّهِ أخْرَجَها مِنْ فَمِهِ .

وَإنَّ كَثيراً مِنَ الصَّحابَهِ رَضِى اللّهُ عَنْهُمْ كانُوا يَتَنَفَّسُونَ الصُّعداءَ وَيَتَكَلَّمُونَ شِبْهَ الْمَرضى .

ربیع بن خثیم در ابتـدای هر روز کاغذی در پیش روی می نهاد ، و هر چه از دهانش خارج می شد می نوشت ، چون شب می رسـید نوشـته را می خوانـد ، و نفس خود را با آن نوشـته محاسـبه می کرد و می گفت : آه خاموشان نجات یافتنـد و ما بسـیار گویان در بدبختی ماندیم .

بعضی از اصحاب رسول خدا سنگ ریزه ای در دهان می گذاشتند ، و چون می خواستند حرف بزنند فکر می کردند ، اگر آن حرف برای خدا و در راه خدا و لوجه الله بود ، سنگریزه را در آورده و آن حرف الهی را می زدند و سپس به خاموشی فرو می رفتنـد ، و اگر پس از فکر می یافتنـد که آن حرف برای خـدا نیست سـنگ ریزه را بیرون نمی آوردند و به خاموشـی ادامه می دادند .

بسـیار از صـحابه آنجناب اکثر اوقات ساکت بودنـد و آه پر درد از سـینه می کشـیدند ، و بر سبیل نـدرت حرف می زدنـد ، به نحوی که حرف زدن آنان شبیه بیماران ضعیف و خسته از مرض بود .

ای دل قدمی چند پی اهل نظر گیر

دنبال نکو مردم فرخنده سیر گیر

قومی گرویدند چو آئینه به صورت

چون شاهد معنی دل از این طایفه برگیر

مگذار که دل نقش تعلّق بپذیرد

چون آب روان باش و دل از نقش صور گیر

گر ساغر عیشت تهی از باده ناب است

رو لاله صفت داغ دل از خون جگر گیر

چون کوه

گران در جلو خیل حوادث

زی ثابت و خورشید صفت تیغ و سپر گیر

زان پیش که خورشید کشد تیغ جهانگیر

فیض از دم روح القدس باد سحر گیر

شادی که زدل رفت بود منکر رجعت

ای غم که ترا گفت ره رفته زسر گیر

صابر اگرت لطف خدا شامل حال است

گو روی زمین را سپه فتنه و شر گیر

وإنَّما سَبَبُ هَلاكِ الْخَلْقِ وَنَجاتِهِم الْكَلامُ وَالصَّمْتُ .

آری بدون شك سبب هلاکت و نجات مردم سخن و خاموشی است .

کسیکه با کلام و شایعه مردم را ترسانده و یا شخصیّت آنان را از آنان گرفته ، و برای اسارت عباد حق ، به هزار خدعه و مکر از طریق کلام توسّل جسته ، و یا با کلام باطل هزاران بنده حق را به گمراهی کشیده ، جز این است که خود را به هلاکت ابدی دچار کرده ؟

و کسیکه با سخن خود مال مردم را به غارت داده و جان شیرین جاندار از او گرفته و عرض و آبروی آبرودار را به باد داده ، آیا خود را به چاه هلاکت نینداخته ؟

ولی کسیکه از تمام این امور خاموش بوده ، سبب نجات خود را فراهم آورده ، و در پیشگاه حضرت دوست برای خود کسب آبرو کرده است .

آری باید خیمه زندگی از خاکدان عصیان بیرون زده ، و در بستان معرفت جای باز کرده و مقیم دیار عبادت و طاعت شویم ، تا از نسیم مهر و عنایت و رحمت و لطف حضرت یار زنده گشته و به نعمت ابدی متنعم شویم .

به قول عاشق وارسته ، وشیدای دل داده فیض بزرگوار :

خیز تا زین خاکدان بیرون رویم

زین سرای مردگان بیرون

رویم

زنده گردیم از حیات جاودان

زین جهان جان ستان بیرون رویم

راست از هم صبحتیهای کجان

هم چو تیری از کمان بیرون رویم

تا شویم الاّ بما شا را محیط

زین محیط آسمان بیرون رویم

گوهر بحر یقین آید بکف

گرز صحرای گمان بیرون رویم

بی نشان از بی نشان آگه شویم

بی نشان گر از نسان بیرون رویم

خیز تا بر موطن اصلی رسیم

از مقام سالکان بیرون رویم

خیز تا از مغز جان روغن کشیم

پس زروغن شعله سان بیرون رویم

در بلا و در ولا قربان شویم

از تن و ان و جهان بیرون رویم

فیض تا چند از مکان و لا مکان

از مکان و لا مکان بیرون رویم

فَطُوبی لِمَنْ رُزِقَ مَعْرِفَهَ عَیْبِ الْکَلامِ وَصَوابِهِ وَفَوائِدِ الصَّمْتِ فَإنَّ ذلِکَ مِنْ اخلاِ الأنْبیاءِ وَشِعاِ الأصْفِیاءِ .

خوش به حال آن کس که از طریق عنایت حق کلام معیب و صواب و فوائد خاموشی را شناخته ، که خاموشی اخلاِ پیامبران و شعار برگزیدگان حق است .

وَمَنْ عَلِمَ قَدْرَ الْكَلامِ أحْسَنَ صُحْبَةَ الصَّمْتِ ، وَمَنْ أشْرَفَ عَلى لَطائِفِ الصَّمْتِ وَائْتُمِنَ عَلى خَزائِنِهِ كانَ كَلامُهُ وَصَمْتُهُ عِبادَةً .

هر که قدر و اندازه کلام را بشناسد و به صحیح و غلط و حق و باطل آن راه برد البته مصاحبت و رفاقت با خاموشی را نیکو خواهد شمرد و هر که بر لطائف و فوائد خاموشی آگاه شد و خاموشی را نگهبان امین اسرار و حقایق قلبی خود قرار داد کلام و سکوتش عبادت است .

وَلا يَطَّلِعُ عَلى عِبادَتِهِ هذِهِ إلاّ الْمَلِكُ الْجَبّارُ .

بر قدر و قیمت و عظمت این بندگی جز خدای آگاه کسی آگاه نیست .

به قول عارف معارف شیخ حسن مصطفوی :

تشخیص سخن گفتن که آیا موافق رضای پروردگار متعال

است و آیا بر خلاف هوا و هوس و خودنمائی است ، و آیا به منظور اظهار حق و روی اخلاص در نیّت است ، و آیا نفسانی ، و آیا موجب نورانیّت قلب خواهد شد یا موجب کدورت و ظلمت ، و آیا به صلاح دین و شرع است یا به ضرر دین ؟ کار هر کسی نیست .

انبیاء و اولیا و آنان که دلهای منور و پاک دارند می توانند این قسمت ها را تشخیص دهند ، و از عهده این موضوعات بخوبی برآیند ، و باید افراد متوسط تا می توانند کنتر سخن بگویند و پیش از سخن گفتن اگر چه یک جمله و بلکه یک کلمه آری یا نه باشد ، مختصر تأمّلی نمایند ، یعنی متوجه باشند که حرفی را که می خواهند بزنند ، روی خودنمائی و هوا پرستی و یا اهانت بدیگری و تحقیر ، و یا به مقتضای حسد و خودبینی و سایر صفات ذمیمه نفسانی صورت نگیرد .

خداوندا در زبان و در سخن گفتن آن ، چه خطرهاست ، و چه انسانهائی در طول حیات به وسیله ریسمان زبان به قعر جهنم افتادند ، و چه نیکانی بد شدند ، و چه پاکانی در کنار زبان آلوده گشتند ؟

خداوندا ما در برابر این عضو عظیم آن گونه که باید قدرت حفظ خود را نداریم ، بر ما بیچارگان و ضعیفان رحمت آور ، و دست ناتوان را بگیر و از شر هر گناهی بخصوص گناهان زبان حفظ فرما ، و قفل خاموشی از غیر حق برای ابد بر زبان ما بگذار .

این بنده بی بند و

بار ، و این مریض خطاکار ، و این عاصـی جفا کردار در مقام مناجات با حضـرت حق و التماس به پیشـگاه با عظمت دوست و بارگاه رحمت حضرت یار عرضه داشته ام :

ای کرمت روشنی زندگی

بندگیت چشمه پایندگی

ارض و سما جمله زمین بوس تو

نغمه عشق است زناقوس تو

لذت عالم همه در یاد تست

خاطر عشاِ درت شاد تست

گلشن عالم زتو دارد صف

درد همه از تو رسد بر شفا

در دمن ایدوست گناه من است

سوی عنایات تو راه من است

گر نپذیری چکند بنده ات

چیست بگو چاره شرمنده ات

زنگ گنه بر دل من چیره بین

روز مرا از سیهی تیره بین

دامن آلوده من ننگ من

وای بر این صلح من و جنگ من

کاش نبودم به جهان ای حبیب

تاکه نمی گشت گناهم نصیب

ای غم تو روشنی شام من

محو کن از بزم گنه نام من

کام مرا داروی غفران بریز

آبرویم پیش پیمبر مریز

بار گنه پاک کن از نامه ام

مغفرت خویش نما جامه ام

غرقه دریای کرم کن مر

مرغ نواخوان حرم کن مرا

داغ غمت بر دل مسکین گذار

تا که بنالد به درت زارزار

باب بیست و هشتم

در بیان راحت است

قالَ الصّادِق (علیه السلام) :

لا راحَةَ لِمُؤْمِن عَلَى الْحَقیقَهِ إلاّ عِنْدَ لِقاءِ اللهِ ، وَما سِوى فَفی أرْبَعَهِ أشْیاءِ :

صَمْتٌ تَعْرِفُ بِهِ حالَ قَلْبِکَ وَ نَفْسِکَ فیما یَکُونُ بَیْنَکَ وَبَیْنَ باریکَ . وَخَلْوَةٌ تَنْجُو بِها مِنْ آفاتِ الزَّمانِ ظاهِراً وَباطِناً . وَجُوعٌ تُمیتُ بِهِ الشَّهَواتِ وَالْوَسْواسَ . وَسَهَرٌ تُنَوِّرُ بِهِ قَلْبِکَ وَتُصَفّی بِهِ طَبْعَکَ وَتُزَکّی بِهِ روُحَکَ .

قالَ النبیُّ (صلی الله علیه وآله) : مَنْ أصْبَحَ فی سِرْبِهِ آمِناً وَفی بَدَنِهِ مُعافاً وَعِنْدَهُ قُوتُ یَوْمِهِ فَکَأَنَّما حیزَتْ لَهُ الدُّنْیا بِحَذافیرِها .

وَقالَ وَهَبُ بْنُ مُنَبِّه : فی کُتُبِ الْاَوَّلینَ کانَ مَکْتُوباً : یا

قَناعَهُ العِزُّ وَالْغِنى مَعَکَ فازَ مَنْ فازَ بِکَ .

قالَ أبُوذَرٍّ (رحمه الله) : هُتِکَ سِتْرُ مَنْ لا یَثِقُ بِرَبِّهِ وَلَوْ کانَ مَحْبُوساً فِی الصُّمِّ الصَّیاخیدِ .

فَلَیْسَ أحَدٌ أخْسَرَ وَأذَلَّ وَأنْزَلَ مِمَّنْ لا یُصَدِّ رَبَّهُ فیما ضَمِنَ لَهُ وَتَکَفَّلَ بِهِ مِنْ قَبْلِ أنْ خَلَقَهُ وَهُوَ مَعَ ذلِکَ یَعْتَمِدُ عَلی قُوَّتِهِ وَتَدْبیرِهِ وَجُهْدِهِ وَیَتَعَدّی حُدُودَ رَبِّهِ بِأسْباب قَدْ أغْناهُ اللهُ تَعالی عَنْها .

قالَ الصّادِق (علیه السلام) : لا راحَهَ لِمُؤْمِن عَلَی الْحَقیقَهِ إلاّ عِنْدَ لِقاءِ اللهِ .

در این حدیث بسیار مهم ، وجود مقدّس حضرت صادِ (علیه السلام) مسئله راحتی و خوشی و امنیّت را مطرح می کنند ، و گوشزد می فرمایند ، که آن خوشی و راحتی که فرزندان آدم میلیاردها سال است بدنبال آن هستند یافت نمی شود .

راحتی آنست که به دنبالش رنج و زحمت دوباره نباشد ، و الاّ آنچه بدنبالش مشقّت و زحمت است راحت نیست ، و راحت به معنای حقیقی در این دنیا برای کسی مقرّر نشده .

در حدیث قدسی آمده ; بندگان من در این جهان بدنبال یافتن چیزی هستند که من خلق نکرده ام و آن راحتی است .

راحت به هنگام رسیدن به لقاء حق به مؤمن می رسد ، و هیچ مؤمنی به خاطر نور ایمانش توقع راحت در این دنیا ندارد ، دنیا جای کوشش و زحمت و عمل است ، و به قول علی (علیه السلام) :

ألا وَإنَّ الْیَوْمَ الْمِضْمارَ وَغَداً السِّباَ وَالسَّبَقَهُ الْجَنَّهُ وَالْغایَهُ النّارُ .

امروز زمان زحمت و مشقّت و زحمت و رنج و حرکت و تکاپو است و فردا روز سبقت و مسابقه است ، آنان که در این جهان زحمت

صحیح و رنج به حق کشیدند ، در مسابقه فردا برنده بهشت اند ، و آنان که در مسیر حق به تکاپو برنخاستند پایان عقب ماندگیشان دوزخ است .

(یَاأَیُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلَاقِیهِ) .

ای انسان تو با رنج و کوشش بسیار زندگی می کنی ولی بدان که بدون شک به سوی خدا می روی .

و نیز در آیه کریمه ذیل توجه نمائیم :

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی کَبد) .

بی گمان ما انسان را در رنج و سختی آفریدیم .

از روز نخستین حیات که در تنگنای رحم با مشقّت های بسیار بسر می برد ، تا با فشار و زحمت ولادت یافت و ادوار مختلف زندگی را از شیرخوارگی تا پیری و فرتوتی همه را در سختی های گوناگون و مشقّات و زحمات فراوان سپری نمود ، نشانه این است که هر کسی در این دنیا چه مؤمن و غیر مؤمن در چهار چوب رنج و زحمت است و راحتی برای او در هیچ مرحله و دوره ای نیست ، روشن می شود که دنیا محل راحت و استراحت نیست ، بلکه خانه رنج و مشقّت و زحمت و کوشش و مرارت و تکاپو است .

رنج و کوشش حق و زحمت و تکاپوی باطل

قسمت اول

آری همانطور که از قرآن مجید استفاده می شود ، و ورایات و آثار بسیاری هم دلالت دارد ، و زندگی انسانها نیز شاهد زنده ای بر مسئله است ، دنیا جای راحت و استراحت نیست ، و امکان راحت و استراحت هم به آن معنائی که مردم در جستجویش هستند در این خانه محدود برای کسی فراهم نمی باشد .

انسان بخواهد یا نخواهد

باید برای ادامه حیات همراه با رنج و زحمت و کوشش و مشقّت باشد .

چیزی که هست اگر کوشش و زحمت انسان بر اساس معیارهای اصیل ، معیارهائی که قرآن و نبوت و امامت ارائه می کنند انجام بگیرد ، از پی این رنج و زحمت و کوششی که مطابق با معیارهای الهی انجام گرفته نعمت ابد حق و روح و ریحان و راحت و استراحت ابدی است ، چنانچه قرآن کریم در آیات زیر دلالت دارد :

(الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَه مِنْهُ وَرِضْوَان وَجَنَّات لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً إِنَّ اللهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ) .

آنان که ایمان آوردند ، و از وطن هجرت کردند ، و با مال و جان در راه خدا مجاهده نمودند ، آنان را نزد خدا مقامی بلندتر از دیگران است و آنان از سعادتمندان جهانند . خداوند ایشان را به رحمت بی منتهای خود بشارت می دهد ، و نیز به مقام رضا و خوشنودی خود پژمرده و به بهشت هائی که در آنجا نعمت جاوید است وعده حتمی می دهد .

شما در ایمان و توابع و آثار آن ، و هجرت و مسائل بسیار مهم و سنگینی که دارد ، و جهاد و آنهمه تبعاتی که برای آن هست اندیشه کنید ، ببینید مؤمن مهاجر مجاهد در این دنیا با چه رنج ها و مشقّت ها و زحمت هائی روبرو است و سپس در دو آیه بعد دقت کنید و ملاحظه نمائید نتیجه این کوشش چه اجر گرانبهائی

از رحمت و رضوان و نعیم مقیم است . آری بر اساس وعـده حتمیه الهیّه ، کوشـندگان در راه حق از اجر عظیم و نعمت جاوید و رضایت حضرت حق برخوردارند .

به قول حکیم فرزانه سنائی غزنوی :

تا معتکف راه خرابات نگردی

شایسته ارباب کرامات نگردی

از بند علائق نشود نفس تو آزاد

تا بنده رندان خرابات نگردی

در راه حقیقت نشوی قبله احرار

تا قدوه اصحاب لباسات نگردی

تا خدمت رندان نگزینی به دل و جان

شایسته سکّان سماوات نگردی

تا در صف اول نشوی فاتحه قل

اندر صف ثانی چو تحیّات نگردی

شه پیل نبینی بمراد دل معشوِ

تا در کف عشق شه او مات نگردی

تا نیست نگردی چو سنائی زعلایق

نزد فضلا عین مباهات نگردی

محکم نشود دست تو در دامن تحقیق

تا سوخته راه ملامات نگردی

و اگر کوشـش و زحمت و رنـج و تکـاپوی انسـان که چاره ای از آن نـدارد ، برخلاف معیارهای اصـیل الهی باشـد ، زحمات انسان در پایان کار بر باد رفته و برای انسان حاصـلی جز حسـرت و نـدامت و عـذاب جهنم برجای نخواهـد گـذاشت ، چنانچه

آیات زیر وضع آنان را می نمایاند .

(وُجُوهٌ یَوْمَئِذ خَاشِعَهٌ * عَامِلَهٌ نَاصِبَهٌ * تَصْلَی نَاراً حَامِیَهً * تُسْقَی مِنْ عَیْن آنِیَه * لَیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلاَّ مِن ضَرِیع * لاَ یُسْمِنُ وَلاَ یُغْنِی مِن جُوع)

چهره هائی در آن روز فرو شکسته است ، که در این جهان کوشنده و رنج کشنده بودند ، در آتش سخت سوزان درآیند ، آنان را از چشمه ای جوشان بیاشامانند ، برای آنها خوراکی جز از خار درشت تلخ نیست ، نه فربه کند و نه از گرسنگی بازدارد و سود دهد .

علی (علیه

السلام) در دو جمله از خطبه ۲۸ نهج البلاغه می فرماید :

فَرُبَّ دائِب مُضَيِّعٌ وَرُبَّ كادِح خاسِرٌ .

چه بسا فعال پر حرکت و حرارتی که نابود کننده است ، و چه بسا به رنج کوشنده ای که زیانکار و ضرر کننده .

وضع اکثر مردم امروز ، بخصوص در اروپا و آمریکا و کشورهای کمونیستی و بعضی از کشورهای به ظاهر اسلامی را که می بینیم در حقیقت مصداِ دو جمله بالاست ، چه زحمت ها که می کشند ، چه رنج ها که می برند ، چه مشقّت ها که تحمّل می نمایند آن هم در راه پول و مقام ، آن هم به قیمت قتل و غارت ، و عاقبت تمام اموال را بجای می گذارند و مقام را از دست می دهند ، و با پرونده ای که جز در جنایت مسابقه ای نداشتند به محکمه عدل الهی وارد شده و به حکم حضرت حق به اشدّ عذاب دجار می گردند .

صاحب ترجمه و تفسیر نهج البلاغه در جلد ششم ص ۱۵۶ در این زمینه گفتار محکمی دارد بدین قرار :

شاید بتوان گفت : عمومی ترین پدیده ای که در کره خاکی فراگیر همه جانداران است ، حرکت و جنبش است .

در حقیقت جاندار منهای حرکت مساویست با جاندار منهای جان ، چنان که انسان منهای اندیشه مساویست با انسان منهای انسانیّت . این یک مسئله روشنی است که برای اثباتش نیازی به استدلال و جر و بحث وجود ندارد .

آنچه که مهم است اینست که اکثریت اسف انگیز بنی نوع انسان حرکت به معنای طبیعی محض آن را ، دلیل موجودیت خود

تلقی می کننـد . آنان اسـتدلالی که به « من هسـتم » می آورند ، اینست که می توانند راه بروند ، مکان خود را تغییر دهند ، از یک موضع گیری به موضع گیری دیگری منتقل شوند ، روابط خود را با طبیعت و انسانها دگرگون نمایند .

در دوران ما این گونه دلایل با حرکت های سریع تر مثلاً هزار کیلومتر در یک ساعت با هواپیمای مدرن تقویت شده اند .

این حرکت همان مقـدار دلیل موجودیّت انسان است ، که حرکت کازارها و کهکشانها و حرکت الکترونها و حرکت عقرب و افعی و یک مگس در لجنزار دلیل موجودیّت این موجودات می باشد .

سرعت حرکت انسان چگونه می توانند با سرعت حرکت نور قابل مقایسه باشد .

ولی می دانیم که حرکت نور کمترین ارزشی در برابر حرکت دست ، یک انسان ندارد ، که برای خورانیدن یک جرعه شربت برای بیماری که نیاز به آن دارد به کار می افتد .

حرکت یـک انسـان از کره زمین به کره مـاه بـا یک تحول انقلابی درونی وی از پستی به اوج انسانیّت چگونه قابل مقایسه می باشد ؟

اگر یک انسان با سـرعتی فوِ سـرعت نور اگر قابل تصور باشـد ، همه کهکشانها را در هم نوردد و برگردد ، ولی دو قـدم برای انسانی که در آتش می سوزد ، و یا در آب غرِ می شود حرکت نکند چه کاری انجام داده است ؟

حرکت مطلوب ما انسانهاست ، اما آن حرکتی که در اصطلاح رهروان کوی حقیقت معراج نامیده می شود .

در دوران ما مسابقه در سرعت حرکت به شدّت در جریان است ، این

مسابقه تنها برای سلطه به کرات فضائی است ، که اگر تکاپوهای زمینی برای سبقت گرفتن در میدان تنازع در بقا کفایتشان نکند ، از تسخیر کرات فضائی بهره برداری نموده و در همان دور دست ها به تعقیب یکدیگر خواهند پرداخت .

اگر این حرکت ها سیر و سیاحت ها در کرات و فضاهای بسیار دور برای مسابقه در خواندن کتاب تکوینی الهی و بهره برداری از حیات معقول انجام می گرفت ، اولی نتیجه ای که می داد ، خواب آرام چهار میلیارد و نیم نفوس کره زمین بود که از آغاز حرکت به فضاها و کرات راه نیافته است ، که آیا شیپور مسابقه را برای آدم کشی امروز بصدا در می آورند یا فردا ؟ !

در عنوان بحث گفتیم : زندگی آدمی حرکتی طبیعی است که فقط از آغاز هشیاری به حرکت انسانی می یابد ، و دنیا برای او میدان مسابقه می گردد ، مسابقه در خیر و کمال .

معنای مسابقه آن مفهوم معمولی و رایج در میان مردم نیست که با تحرک حسّ رقابت صورت می گیرد ، بلکه منظور این است که هشیاران زنده و هدف دار ، با مشاهده عظمت و کمال رهروان منزلگه حقیقت به هیجان و تکاپو وادار می شوند ، و خود را اعضائی از آن کاروان تلقی می کنند ، که حتی اگر سبقت بر آنان بگیرند بر می گردند و گرفتن از دست آنان را وظیفه و عامل سرعت در حرکت می دانند . در آیات قرآنی در چند مورد دستور به مسابقه داده شده است نه مسابقه در میدان تنازع در بقا

و خونریزی بلکه برای پاک شدن از آلودگی ها و ورود بر جاذبه لقاء الله .

(سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَه مِن رَبِّكُمْ) .

به بخشایش پروردگارتان سبقت گیرید .

و نه برای انحصار قدرت در راه سلطه گری و بر چیدن بساط مسابقه در فضیلت و شرافت و تقوای انسانی .

(أُولئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ) .

آنان مردمی هستند که به آیات الهی ایمان آورده اند ، در راه وصول به خیرات شتاب می کنند ، و آنان برای خیرات سبقت می جویند . نه سبقت برای اشباع خودخواهیهای ویرانگرشان .

سنائی غزنوی در باب نصیحت به انسان برای تکاپو در راه حق می فرماید :

خیز ایدل زین بر افکن مرکب تحویل را

وقف کن بر ناکسان این عالم تعطیل را

پاک دار از خط معنی حرف و رنگ و بوی را

محو کن از لوح دعوی نقش قال و قیل را

اندرین صفهای معنی درّ معنی را مجوی

زان که در سرنا نیابی نفخ اسرافیل را

کی کند برداشت دریا در بیابان خرد

ناودان بام گلخن سیل رود نیل را

دست ابراهیم باید بر سوی کوی وفا

تا نبرّد تیغ برّان حلق اسماعیل را

مرد چون عیسی مریم باید اندر راه صدِ

تا بداند قدر آیات و حروف انجیل را

در شب تاری کجا بیند نشان پای مور

آن که او در روز روشن هم نبیند پیل را

هر کسی بر تخت ملکت کی تواند یافتن

هم چو گیسوی عروسان دسته زنبیل را

از برون سو روغن تو سود کی دارد ترا

چون درون سو نور نبود ذرّه قندیل را

خیز و اکنون خیزکان ساعت بی حسرت خوری

چون ببینی بر سر خود تیغ عزرائیل را

آری به قول حضرت صادق (علیه السلام) :

برای مؤمن راحتی نیست مگر به وقت لقاء حق .

لقاء حق به قول قرآن در صورتی میسر است که انسان تمام دوران عمر را در سایه ایمان و عمل صالح بسر آرد .

(فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلاَ يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً) .

وَما سِوى فَفى أرْبَعَهِ أشْياءِ : صَمْتٌ تَعْرِفُ بِهِ حالَ قَلْبِكَ وَ نَفْسِكَ فيما يَكُونُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ باريكَ . وَخَلْوَةٌ تَنْجُو بِها مِنْ آفاتِ الزَّمانِ ظاهِراً وَباطِناً . وَجُوعٌ تُميتُ بِهِ الشَّهَواتِ وَالْوَسْواسَ . وَسَهَرٌ تُنَوِّرُ بِهِ قَلْبِكَ وَتُصَفّى بِهِ طَبْعَكَ وَتُزَكّى بِهِ روُحَكَ .

در قسمت اول روایت حضرت صادِ (علیه السلام) فرمودند برای مؤمن راحتی وجود ندارد ، در این قسمت می فرماید راحت مؤمن در این دنیا در چهار امر معنوی است .

۱ خاموشی مقارن با فکر ، آن هم فکری که برایت معرفت آرد ، معرفت به حال قلب و نفست در آنچه که بین تو و خداست .

در حقیقت این خاموشی برای تو باید یک سفر معنوی الهی باشد ، که در این سفر برای قلب و نفس غنیمت آوری و از دامن هر دو آنچه ضرر دارد پاک کنی ، که خاموشی مورث فکر عبادتی بس بزرگ است ، در میدان این عبادت است ، که انسان به وضع قلب و نفس خویش آشنا می شود ، تا جائیکه نفس را تجلی گاه اسماء و صفات کرده و قلب را پس از شستشوی کامل حرم خدا می نماید ، و در حقیقت در سایه این خاموشی یعنی بخود رسیدن تمام حجابهای بین نفس و قلب و حضرت حق را از میان برمی

دارد و به تمام معنی بنده ای خالص و مخلص می گردد .

این خاموشی یعنی در خود فرو رفتن ، و خویش را بازرسی کردن در حقیقت مجاهده در راه خداست ، و در این مجاهده باید به انتظار عنایات و الطاف حضرت دوست بود ، که بدون شک مزد این مجاهده به انسان خواهد رسید .

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) .

صاحب منهاج الطالبین در توضیح این آیه شریفه می گوید :

بدان که معنی مجاهده مخالفت نفس ات ، و نرم کردنِ او در اخلاِ و اوصافی که آن پسندیده و مرغوب است ، و بر نفس دشخوار بود در ترک اوصافی که ناپسندیده و مکروه است و نفس بدان مایل بود .

و این صفات به ظاهر تعلّق دارد و آن میل اوست به شهوات جسمانی .

قسمت دوم

و بعضی به باطن تعلّق دارد و آن میل اوست به شهوات روحانی ، مثل حبّ جاه و شرف و بزرگی ، و اموری که به واسطه تعلّق دل بدان ، شخص محجوب و دور بود از حق تعالی ، و اگر چه پیش خلق ، آن مستحب و مستحسن بود و معنی ریاضت هم نزدیک است بدان .

اما بعضی از اهل معنی فرِ کرده اند و گفته اند که ریاضت مخالفت نفس است در اموری که به باطن تعلّق دارد .

و هر که صاحب بصیرت بود و محبّت و شوِ بر دل وی غالب بود ، چون به مخالفت نفس مشغول شود و در خود تفحّص و تجسّس کند آثار این صفات ، جمله در خود بازدید ، و هر یک

از آن وقتی که سببی که محرّك آن بود حاضر شود ، در خود صریحاً ببیند و بشناسد و به اصلاح آن مشغول گردد به توفیق الله تعالی .

(وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) .

و طالب صادِ باید که بنا بر معنی ، این آیت محقّق بداند ، که هر خیر و طاعت و عبودیت که از وی در وجود آید ، فایده و نفع آن و روح و راحت در عاقبت هم با نفس او راجع خوهد بود ، خصوصاً چیزی که به خلاف نفس تعلّق دارد ، زیرا که اگر چه نفس را در ابتداء احوال از آن کراهیتی بود ، ولیکن آن کراهت ها از آن بود ، که بر آن ناپسندیدها که ضد آن است عادت کرده بود ، و عادت چون قوی شود طبیعت گردد ، و نیز هنوز ذوِ و راحت آنچه ضدّ آن است نیافته ، اما هرگاه که شخص از سر شوِ و عشق ، یا از روی عقل و طریق علم به مخالفت نفس مشغول شود و بتدریج او را اندك اندك از آن عادت باز می آورد ، چون عزم او قوی بُوَد و در آن قصد صادِ باشد ، و شرایط اخلاص را در اعمال خود نگاه دارد ، البته به قدر آن که سعی کند و عادت ترک کند ذوِ آن بیابد .

از این جهت مشایخ گفته اند ، که هر که چیزی ترک کند و به عوض آن در دل خود ذوقی نیابد ، او در آن ترک صادِ نبوده باشد ، یعنی سعی و ترک

او در آن نه از بهر خدای بوده باشد .

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِى كَانُوا يَعْمَلُونَ) .

و آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند ، ما هم گناهان را محو و مستور کنیم ، و بهتر از اعمال نیکشان به آنان جزا دهیم .

و باید که محقق داند ، که اعمال صالحه ، شرط آن است که به ایمان مقرون بود ، و هر گاه که کسی عملی وسیعی کند ، که آن نه خدای را بود ، شرایط ایمان تمام بجای نیاورده باشد ، لاجرم ذوِ آن نیابد .

و هیچ شک نیست که اگر توفیق یابد و شرایط آن تمام به جای آورد ، البته ذوِ و لذّت آن بیابد ، زیرا که :

(إِنَّ اللهَ لاَ يُخْلِفُ الْمِيعَادَ) .

و حق تعالی زیاده و بهتر وعده کرده است ، پس چون شخص نه زیاده یابد و نه کم ، آن خلل از جانب وی بوده نه از حق تعالی و تقدس .

اگر افتد حجابی اند این راه

یقین می دان که آن از ماست امروز

و شک نیست که خلاف عادت زیستن کاری بزرگ است و مشکل الا بتوفیق الله تعالی وتیسیره ، از این جهت رسول (صلی الله علیه وآله) مخالفت نفس را جهاد اکبر خوانده است ، و تیغ زدن با دشمن و نفس را در معرض هلاک انداختن جهاد اصغر نام نهاده .

زیرا که جهاد با دشمن کار یک باره و یک ساعته است ، و جهاد با نفس کاری است که هر ساعت ، بلکه هر لحظه و هر نفس می باید

کرد ، از بهر آن که هر حرکت و هر سکون که نفس از سر عادت و طبیعت بدان میل کند ، چون او را مخالفت کنند و ترک آن فرمایند ، هم چنان است بروی که گوئیا او را بکشتند ، و از این روی مشایخ گفته اند .

که هر که خواهد که آنچه اهل دل می دانند بدان ، و ذوِ آن بیابد ، باید که هر روز هفتاد بار و هر شب هفتاد بار بمیرد ، چنان که گفت :

این آن راه است که جز به کم نتوان زد

تا گم نشوی در او قدم نتوان زد

روزی صد ره ترا درین ره بکشند

کاندر طلب قصاص دم نتوان زد

و هر روز و هر شب مر هفتاد مردن کار کسی بود که به شب نیز نخسبد و دایم به روز و شب به مخالفت نفس زندگانی کند .

اما آن که همه روز به مصلحت و کار راستی دنیا و اکل و شهوات مشغول بود و همه شب خوش بخسبد و از درد دل درویشان و سوختگان فارغ و آسوده باشد او را این کار چه خبر بود . و مشایخ گفته اند : که هر کس که پندارد که او را در این راه فتحی شود ، بی مجاهده و مخالفت نفس او در غلط است .

و گفته اند : که هر که او را در بدایت این کار ایستادنی نبوده باشد ، در نهایت نیز او را نشستی نباشد .

و گفته اند :

الْحَرَكَةُ بَرَكَةٌ

و حرکات ظاهر موجب برکات باطن باشد .

از عارفی روایت کرده اند که گفت : از خال خود شنیدم که می

گفت : ای جوانان بکوشید و سعی کنید پیش از آن که هم چون من ضعیف شوید و در تقصیر بمانید ، و آن عارف گفت : در آن وقت که او این سخن می گفت ، هیچ جوانی در عبادت به وی نمی رسید و طاقت مجاهده وی نداشت ! !

و مشایخ گفته اند که : بنیاد این کار بر سه چیز است : ۱ نخوردن الّا به وقت فاقه یعنی گرسنگی سخت .

۲ و نخفتن الّا به وقت غلبه خواب .

۳ و سخن نگفتن الّا به وقت ضرورت .

و گفته اند : که کسی به درجه صالحان نرسد ، تا وقتی که از این شش آستانه نگذرد .

اول در نعمت بر خود ببندد « به این معنی که حتی در حلال به ضرورت اکتفا کند » و در سختی بگشاید ، و در عزّ ببندد ، و در خواری و مذلّت بگشاید ، و در راحت ببندد ، و در سعی و اجتهاد بگشاید ، و در خواب ببندد و در بیداری بگشاید ، و در توانگری ببندد و در درویشی بگشاید ، و در امل ببندد و در کار راستی مرگ بگشاید .

به قول حکیم صفای اصفهانی :

ای بنده زبود خویش لاشو

بگذرد زسر منی و ماشو

بیگانه زپادشاه کثرت

با بنده وحدت آشنا شو

حق وحدت باقی است و فانی

در وحدت باقی خدا شو

بر غیب و شهود شاه مطلق

سلطان وجود را گدا شو

با وحدت ذات خویش مشغول

وارسته زقید ما سوا شو

بیوضع و متی و این فارغ

از چون و چگونه و چرا شو

این ارض و سماست پرده دل

از ارض منزّه و سما شو

از

ملک و ملک علاقه بگسل

یکتای بری زهر دو تا شو

یار آمده و گه نثارست

ای جان عزیز من فدا شو

طالب زفنا رسید بر دوست

گر طالب دوستی فنا شو

مردانه زهر چه هست بگذر

رندانه بیا و بی ریا شو

در دست خودی دوای او نفی

از درد بحضرت دوا شو

خواهی رسی ار به سرّ اطلاِق

از بند خود ای پسر رها شو

مستغرِ قلزم خدائی

بر کشتی کون ناخدا شو

تا بار دهندت آشنایان

بیگانه از این منی و ما شو

ای دل به طریق عشق بازی

چندی به فراِ مبتلا شو

تا قدر وصال را بدانی

ای بسته بند هجر واشو

معشوِ توئی و عشق و عاشق

گور از نهفته بر ملا شو

بر دوست گرای و یک حقیقت

بر بام دل آی و یک هوا شو

یا کن ظلمات خویشتن طی

چون خضر و به چشمه بقا شو

یا گیر بدست دامن پیر

کی خضر مراد رهنما شو

قلب است زر وجود ناقص

ای گرد کمال کیمیا شو

کن قلب تمام راز زپاک

ای سالک اگر مسی طلا شو

بگذار ستبرِ سلاطین

سلطان سریر بوریا شو

از هر چه کدورت است شو صاف

هم مسلک سیرت صفا شو

۲ دیگر چیزی که در این دنیا راحتی آورد ، خلوت است ، و این خلوت یا خلوت دل است از غیر ، یا خلوت زندگی است از بیگانه ، و یا خلوت نفس است از وساوس ، و یا خلوت است از دنیا پرستان و دوستان که مگسان گرد شیرینی اند .

براثر این خلوت از آفات ظاهر و باطن در امان خواهی رفت ، آفات ظاهر ، مانند مجادله منازعه با مردمان ، و روبرو شدن با جاهلان و احمقان که جز رنج و عذاب چیزی عاید انسان نمی کنند ، و آفات باطن

مانند طغیان نفس و شدت غضب و هیجان حرص ، که دوری از این آفات ظاهر و باطن عین راحت ، و علّت جلب رحمت ، و میدان صفا و عشق ، و طریق پیوند با محبوب حقیقی و معشوِ واقعی است .

در این خلوت است ، که آتش استعداد شعله کشد ، و آئینه فطرت به طرف ربّ العزّه روی آورد ، و تمام آماده انعکاس اسماء و صفات شود .

در این زمینه صاحب مشارِ در توضیح دو شعر قصیده تائیّه ابن فارض که می گوید :

وَلِلْحِسِّ مِنْها بِالتَّخَلُّقِ فی مَقا

مِ الْأیمانِ عَنْ أعْلامِهِ الْعَمَلیَّهِ

صَوامِعُ أذْکار لَوامِعُ فِکْرَه

جَوامِعُ آثار قَوامِعُ غُرَّهِ

می فرماید :

و برای حسّ من و کمال او ، از این اسما و مفاتیح مذکور ، به واسطه سلوک و تخلّق سیّار به احکام و آثار و صور این مفاتیح ، در مقام ایمان از راهگذر اعلام عملی تخلّق ، اعنی آلات تخلّق به اسم : قائل و سمیع و بصیر و امثالها ، از زبان و گوش و چشم و جز آن که آلات عملی اند ، و در این تخلّق به طریقت تعلق دارد ، ورغیبه حسّ اینهاست ، چهار نوع از کمالات صادر می شود ، که در این بیت دوّم مذکور است .

یکی صوامع اذکار : یعنی اسباب تمکّن از اشتغال در خلوات و اربعینیات و انواع اذکار به زبان ، چه رغیبه غایت زبان این کمال ، تمکّن است از ذکر دائم ، چنان که حدیث :

یَمْزَحُ وَلا یَقُولُ إلاّ حَقّاً .

حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) مزاح می کرد ولی جز حق نمی گفت .

به آن ناطق

است ، و اثر آن ذکر جمع همّ و ازالت تفرقه است ، و استدامت تفریغ دل از ما سوی المذکور علماً و خاطراً و ناظراً و اصلاً .

چشم مست تو بیک عشوه که در کارم کرد

از می عشق علاج دل بیمارم کرد

من در آن روز زدم خنده به میخانه چو جام

که دل از باده دیدار تو سرشارم کرد

دیده از خواب عدم باز نمی گشت مرا

بلبل عشق صفیری زد و بیدارم کرد

جلوه ای کرد ترا پرتو خورشید جمال

آنگه از عالم ذرات پدیدارم کرد

قصد من دادن جان بردم شمشیر نبود

حرکات خم ابروی تو ناچارم کرد

قسمت سوم

عاشقی داد شبی سر خط آزادی من

که به سر حلقه زلف تو گرفتارم کرد

بی تو گر طالعم این گونه نهد روی به ضعف

پر کاهی نتوان تکیه بدیوارم کرد

غم دنیا نخورم تا بودم باده بجام

که در این نشئه خدا فاعل مختارم کرد

تا زرخ پرده گشود آن صنم عشوه فروش

از پس پرده اسرار خبر دارم کرد

می توان سوی ویم برد نسیمی چو غبار

بسکه در راه طلب عشق سبکبارم کرد

دوش کآتش سخنش قصه هجران تو بود

شمع را منفعل از به شرر بارم کرد

دوم ظهور آن اسما به صورت لوامع فکرتست یعنی : چون به کمال اشتغال به ذکر حق ، اعراض از غیر ، حاصل آید ، و خواطر مختلف متفرِّ مفرِّ ، مندفع شوند ، قوت فکری از غیر به حق پردازد و به کلی به مذکور متوجه و جمع گردد .

و حینئذ اثری و پرتوی از نور ذکر مذکور که به رابطه .

(فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ) .

به این ذکر ذاکر پیوسته است ، و او را از کدورت و ظلمت خواطر مختلف

به کلی مخلص گردانیده . . .

ای دل اگر عاشقی در پی دلدار باش

بر در دل روز و شب منتظر یار باش

دلبر تو دائماً بر در دل حاضر است

روزن دل برگشا حاضر و هشیار باش

دیده جان روی او گر چه ببیند عیان

در طلب روی او روی به دیوار باش

ناحیت دل گرفت لشگر غوغای نفس

پس تو اگر عاشقی عاقل و بیدار باش

نیست کس آگه که یار کی بنماید جمال

لیک تو باری به نقد ساخته کار باش

در ره او هر چه هست با دل و جان وقف کن

تو به یکی زنده ای از همه بیزار باش

گر دل و جان ترا درب بقا آرزوست

دم مزن و در فنا همدم عطّار باش

سوّم : ظهور آن مفاتیح بر حسّ سمع ، به جهت کمال او در مقام ایمان ، به واسطه تخلّق به اسم سمیع به صورت جوامع آثار است .

یعنی : در هر قولی اثری از حق ثابت است ، که آن اثر وجه نیکو و حق و احسن المحامل آن قول است ، و هدایت اختصاصی و عقل صحیح کامل در زبان آن وجه و فهم آن مندرج است کما قال تعالی :

(الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللهُ وَأُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ) .

پس چون به واسطه نور ذکر ، و فکر خالص صحیح ، حکم ظلمت و ضلالت جهل و انحراف ، زوال پذیرد ، و از تأثیر عدالت

اثر عقل و هـدایت پیـدا آیـد ، حینئـذ اثری از آثار آن مفاتیح چون سـمیع و توابع او مثلًا ، آن آثار حق را از هر قولی و صوتی جمع کرده ، بر سمع

و فهم او عرضه می کننـد ، تـا همه حق و نیکو شـنود ، و گوش و هوش او از لغو و لهو محفوظ مانـد ، و تخلّقش به اسم سـمیع درست گردد ، پس از این جهت از این اسـماء بعضی در این مقام به صورت جوامع آثار پیدا آمدند و نسبت با سمع این کامل .

حکیم بزرگوار ، فیلسوف عالی مقدار ، عاشق دل داده فیض شوریده می فرماید :

تن دادم او را جان شدم جان دادمش جانان شدم

آنکو نگنجد در جهان از دولت عشق آن شدم

کردم سفر از آب و گل تا ملک جان اقلیم دل

از تن بجان می تاختم تا از نظر پنهان شدم

دیدم جهان را سر بسر چیدم ثمر از هر شجر

گشتم گدای در بدر تا عاقبت سلطان شدم

در جاده های مشتبه هر سالکی را رهبری

در شاهراه معرفت من پیرو قرآن شدم

تن در بلا بگداختم تا کار جان را ساختم

از آب و گر پرداختم از پای تا سر جان شدم

ماوای دلدار است دل کی جای اغیار است دل

دادم بدو این خانه را بر درگهش دربان شدم

رفتم بملک آگهی دیدم بدیها را بِهی

خود را زخود کردم تهی جسم جهان را جان شدم

خود را زخود انداختم از خود به حق پرداختم

سر در ره او باختم سردار سربازان شدم

یاران در هستی زدند من قبله کردم نیستی

هر کس زعقل آباد شد من از جنون عمران شدم

زاهد به زهد آور در و عابد عبادت کرد خو

شد آنچه شاید غیر من من آنچه باید آن شدم

بودم زمهرش ذرّه ای بودم زبحرش قطره ای

خورشید بس تابان شدم در پای بی پایان شدم

چهارم : ظهور ایشان حینئذ به

صورت قوامع عزّت ، اعنی : غفلت حواس این کامل می باشد .

یعنی : چون زبـان و گوش و چشم ، به صورت ذکر و آثـار و عبر که رغایب غایات حس است ظاهر گشـتند ، حینئـذ غفلت از حواسّ او ، منقمع و منـدفع شود ، تـا هیـچ قولی و نظری و سـماعی از این کامل ، جز از سـر حضور و یقظت صادر نشود ، پس این مفاتیح ، اثری به صورت قوامع عزّت پیدا آمد ، و از این مدارك حسّی ظاهر به اعلام عملی تخلّق .

از آن وجه استعارت فرمـوده است که نشـان عمـل تخلّق به اسم سـمیع و بصـیر و قائـل آن است که ، زبـان و گوش و چشم به گفت و شـنید و دیـد و ذکر و سـماع و رؤیت حق و آثار و عبرا و مصـروف باشد ، و آلات این تخلّق و ظهور او بالفعل جز این مدارك مذکور نیستند ، لاجرم ایشان از این جهت نشانهای عملی تخلق آمدند .

امشب سر آن دارم کز خانه برون تازم

این خانه هستی را از بیخ براندازم

تن خانه گور آمد جان جیفه گورستان

زین جیفه بپرهیزم این خانه بپردازم

دیوانه ام و داند دیوانه بخود خواند

او سلسله جنباند من عربده آغازم

با روح قدس همراه بودیم و بماند از من

من بال نیفکندم بی روح قدس تازم

در ششدر عشقش دل واماند در این بازی

گر پاك نبازم جان با نرد غمش بازم

در آتشم و راهی جز صبر نمی دانم

هم گریه و هم خندم هم سوزم و هم سازم

دل بسته سودایم این سلسله از پایم

بردار که بگریزم بگذار که بگذارم

از بال بیفشانم این گرد علایق

را

بر خاک به ننشینم بر ساعد شه بازم

من آینه ذاتم این زنگ طبیعت را

از آینه بزدایم این آینه بطرازم

بگرفته زسر تا پا آئینه دهم صیقل

تا عکس بیندازد آن دلبر طنازم

من بچه شهبازم بر دوش و سر سلطان

گر ناز کنم صد ره شه باز کشد نازم

او رنگ خلافت را داود مزامیرم

سر می شکند سنگم دل می برد آوازم

من مورم و نشمارم بر باد سلیمان را

در بادیه عشقش من از همه ممتازم

راز ازلی مشکل پوشید توان از دل

دل خواجه این منزل من محرم این رازم

در قاف احد دارد سیمرغ صفا منزل

زین شمع نمی برّد پروانه پروازم

۳ امام صادِ (علیه السلام) می فرماید سوّم چیزی که در دنیا راحت انسان است گرسنگی است ، که البته منظور از آن کم خوری یا به اندازه ISj…Oاست ، که کم خوری و گرسنگی کشنده شهوات و وسواس است .

هر چه شکم پرتر باشد ، آتش شهوات روشن تر است ، و برای پر کردن های بعدی ، بطور مرتّب انسان دچار وسوسه در بدست آوردن مال دنیا خواهد بود ، و آن چنان گرفتار همّ و غم است که لحظه ای امنیّت درون و سلامت زندگی ندارد .

در فضیلت جوع و کم خوری در باب چهل و یکم « مصباح الشریعه » که باب خوردن و اکل است ، بخواست خدا بحث

مفصّل خواهد آمد .

۴ و دیگر چیزی که اسباب راحت در دنیاست ، سحر خیزی و کم خوابی است ، و خاصیّت بیداری سحر ، آن وقت پر قیمتی که اولیاء و عاشقان لحظه ای از آن را از کف ندادند ، و تمام آن را

به قیام و رکوع و سجده و گریه و انابه گذراندند ، نورانیّت دل ، و صفا گرفتن نفس و تزکیه جان است .

قالَ النبیُّ (صلی الله علیه وآله) : مَنْ أصْبَحَ فی سِرْبِهِ آمِناً وَفی بَدَنِهِ مُعافاً وَعِنْدَهُ قُوتُ یَوْمِهِ فَکَأَنَّما حیزّتْ لَهُ الدُّنْیا بِحَذافیرِها .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : هر کس در بین قوم خود صبح کند ، در حالیکه تمام وسائل امن و امنیت خود را فراهم آورده باشد ، یعنی از حسد و کبر و بغض و کینه و چشم داشت به مال و جاه دیگران پاک باشد . که همه اینها وسائل رنج و غصّه و عذاب درون و مشکلات برون است ، و تنش سالم باشد ، و معاش آن روزش را داشته باشد و به همان قناعت ورزد ، به مانند این است که همه دنیا از اوست ، در چنین جوّ و فضائی انسان آن چنان راحت است ، که گوئی در بهشت زندگی می گذراند .

وَقالَ وَهَبُ بْنُ مُنَبِّه : فی کُتُبِ الْاَوَّلینَ کانَ مَکْتُوباً : یا قَناعَهُ العِزُّ وَالْغِنی مَعَکَ فازَ مَنْ فازَ بِکَ .

وهب بن منبه می گوید : در کلام گذشتگان دیدم نوشته اند : ای قناعت عزت و غنا با تست .

هر که قناعت دارد در نظر خالق و خلایق عزیز و محترم است ، چرا که منشأ خفت و ذلّت طمع است و قانع از این خصلت زذیله بری است ، و نیز هر که قانع است غنی است ، چرا که قانع به قدر دخل خرج می کند و هر که چنین است هرگز محتاج به کسی

نمی شود ، هر که راه به قناعت برد رستگار شد .

قالَ أبُوذَرٍّ (رحمه الله) : هُتِکَ سِتْرُ مَنْ لا یَثِقُ بِرَبِّهِ وَلَوْ کانَ مَحْبُوساً فِی الصُّمِّ الصَّیاخیدِ .

ابـوذر (رحمه الله) می فرمود : هر کس تکیه به پروردگـارش نکرد و به حضـرت او اعتمـاد و اطمینـان نبست آبرویش رفت ، و پرده حرمتش دریده شد ، هر چند در میان سنگ سخت جا داشته باشد .

فَلَیْسَ أحَدٌ أخْسَرَ وَأذَلَّ وَأنْزَلَ مِمَّنْ لا یُصَدِّقُ رَبَّهُ فیما ضَمِنَ لَهُ وَتَکَفَّلَ بِهِ مِنْ قَبْلِ أنْ خَلَقَهُ وَهُوَ مَعَ ذلِکَ یَعْتَمِدُ عَلی قُوَّتِهِ وَتَدْبیرِهِ وَجُهْدِهِ وَیَتَعَدّی حُدُودَ رَبِّهِ بِأسْباب قَدْ أغْناهُ اللهُ تَعالی عَنْها .

کسی زیانکار و خوارتر و پست تر از آن شخصی نیست ، که ضمانت پروردگارش را در باب روزی ، آنهم ضمانتی که قبل از خلقت انسـان برای روزیش تـا دقیقه آخر حیـات تجلّی کرده تصـدیق نکنـد ، در حـالیکه در این زمینه آیـات فراوانی در قرآن مجیـد و مسائـل مهمی در گفتـار انبیـاء و امامـان و اولیـاء آمـده ، چه بـدبخت است که بعـد از این همه حقایق قوّت و تـدبیر و کوشـش خـود را معتـبر در ادامه حیـات دانسـته و برای این اوصـاف اسـتقلال قائـل باشـد ، و از حـدود الهی تجـاوز نموده و از حضـرت ربّ العزّه که همه نیروهـا بـدست اوست دست کشـیده بخود و علـل و اسـباب ظاهری تکیه کنـد ، اسـباب و عللی که خداوند قادر از آنها بی نیاز است ، و خود حضرت او مسبّب الاسباب و علی کلّ شیء قدیر است .

بنا بر این علل راحتی در دنیا بنحوی که حدیث بیان می کند بدین

قرار است :

۱ خاموشی و کم سخن گفتن .

۲ دوری از آنان که باید از آنان دور بود .

۳ کم خوری و ترک زیاده خوری .

۴ بیداری سحر .

۵ توجه به سلامت و بهداشت تن .

۶ قناعت ورزیدن در تمام امور مادی .

۷ رضایت به قسمت حق .

۸ اعتماد و وثوِ به حضرت دوست .

۹ امور را به حضرت حق واگذار کردن .

۱۰ ایمان به ضمانت حق نسبت به امور عبد چه در امور مادی چه در امور معنوی .

باب بیست و نهم

در بیان قناعت

قالَ الصّادِق (علیه السلام) :

لَوْ حَلَفَ الْقانِعُ بِتَمَلُّکِهِ الدّارَیْنِ لَصَدَّقَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِذلِکَ وَلَأَبَرَّهُ لِعِظَمِ شَأْنِ مَرْتَبَهِ الْقَناعَهِ .

ثُمَّ کَیْفَ لا یَقْنَعُ الْعَبْدُ بِما قَسَمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ یَقُولُ : (نَحْنُ قَسَمْنَا بَیْنَهُم مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیا) .

أیْقِنْ وَصَدِّ بِما شاءَ وَلِما شاءَ بِلا عِلَّه فَمَنْ أیْقَنَ بِرَبِّهِ أضافَ تُوْلِیَهَ الاقْسامِ إلی نَفْسِهِ بِلا سَبَب .

وَمَنْ قَنِعَ بِالْمَقْسُومِ اسْتَراحَ مِنَ الْهَمِّ وَالْکَرْبِ وَالتَّعَبِ وَکُلَّما نَقَصَ مِنَ الْقَناعَهِ زادَ فِی الرَّغْبَهِ وَالطَّمَعِ .

وَالطَّمَعُ وَالرَّغْبَهُ فِی الدُّنْیا أصْلانِ لِکُلِّ شَرٍّ وَصاحِبُهُما لا یَنْجُوا مِنَ النّارِ الاّ أنْ یَتُوبَ عَنْ ذلِکَ .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : الْقَناعَهُ مُلْکٌ لا یَزُولُ وَهِیَ مَرْکَبُ رِضَی اللهِ تَعالی تَحْمِلُ صاحِبَها إلی دارِهِ فَأحْسِنِ التَّوَکُّلَ فیما

لَمْ تُعْطِ وَالرِّضا بِما اُعْطیتَ وَاصْبِرْ عَلی ما أصابَکَ فَإنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الاْمُورِ .

قالَ الصّادِقِ (علیه السلام) :

لَوْ حَلَفَ الْقانِعُ بِتَمَلُّکِهِ الدّارَیْنِ لَصَدَّقَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِذلِکَ وَلاَبَرَّهُ لِعِظَمِ شَأْنِ مَرْتَبَهِ الْقَناعَهِ .

قناعت

صفت قناعت ، یکی از بهترین صفات و پر منفعت ترین خصلت برای آدمی است .

قناعت حافظ انسان از چشم هم چشمی است ، چشم هم چشمی حالتی که جز ایجاد لشگر غصه و غم و طمع و حسد و سبعیّت و درنده خوئی چیزی برای انسان به ارمغان نمی آورد .

قناعت محصول ایمان ، میوه رضا و تسلیم ، و ثمره وقار و ادب قلب انسان نسبت به وجود مقدّس حق تعالی است .

چون نور قناعت در چراغ هستی انسان تجلّی کند ، انسان تبدیل به قدرتی برای حفظ حقوِ دیگران و ایستادن بر چهار چوب حقوِ می شود .

قناعت آرام بخش دل ، صفا بخش جان ،

تزکیه کننده نفس ، و انیسی موافق و رفیقی مرافق است .

قانع ، زندگیش را در امور مالی در چهار چوب حلال و در امور نفسی و شهوانی در چهار چوب پاکی ، و در امور اجتماعی در چهار چوب حسن خلق نگاه می دارد .

قناعت در نفس انسان ، نتیجه تقوا و پیراستگی نفس از بسیاری از رذائل و آراستگی جان به محامد اخلاقی است .

قانع آرام است و آرامش ساز ، قانع مؤدب است و آداب ساز ، قانع نورانی است و منوّر کننده ، قانع راحت است و راحت بخش .

قانع از خطر بسیاری از گناهان محفوظ است ، و به بسیاری از حقایق متصل است و به این خاطر محسن است ، و محسن بنا به فرموده قرآن محبوب خداست .

قانع در حقیقت مالك همه چیز است ، به این خاطر نه طمع بچیزی دارد ، نه برای بدست آوردن چیزی که حق او نیست حرص می زند ، وقتی محصول قناعت این واقعیات باشد ، چرا قانع از همه مردم دنیا راحت تر نباشد ؟ !

عالم سفره گسترده ایست ، که خداوند مهربان را در کنار این سفره میلیاردها مهمان است ، و هر مهمانی نسبت به مقدار نیازش در این سفره حقی دارد ، چه رسد به دیگری که دست حرص و طمع به چیزی که حق دیگریست و هیچ ارتباطی به او ندارد دراز کند ، آیا این دست درازی مورث نفاِ ، اختلاف ، کینه ، نفرت ، دشمنی ، طمع ، حرص ، حسد ، جنگ ، نزاع ، قتل ، غارت ، خیانت ، جنایت

، درندگی ، پستی ، رذالت ، دنائت ، نامردی نمی گردد ؟ !

بر اساس این محاسبه باید گفت : قانع چه انسان پاک و چه موجود نمونه ای است ؟

براستی قانع آدم است ، و آدم شریف ترین و با فضیلت ترین موجود روی زمین ، و برتر از بسیاری از موجودات جهان است .

قانع منوّر به نور انسانیّت مؤدب به آداب ملکوت ، و مشرف به تشریف آدمیّت و سلامت نفس است . اگر همه قانع بودند ، خونی ریخته نمی شد ، مالی به غارت و یغما نمی رفت ، به ناموس کسی تجاوز نمی شد ، مسئله ای به نام غصب و ظلم پیش نمی آمد ، دادگستریها و دادگاه ها به تعطیلی کشیده می شد ، مملکت آرام می شد ، قارّه راحت می گشت ، کره زمین لباس امنیّت می پوشید ! !

چند حکایت در مسئله قناعت و عدم قناعت ، در منفعت قناعت و ضرر عدم قناعت از گلستان و بوستان شیخ شیراز بنگرید :

حاتم طائی را گفتند : از خود بلند همّت تر در جهان دیده ای یا شنیده ای ؟ گفت : بلی ، روزی چهل شتر قربان کرده بودم و امرای عرب را به مهمانی خوانده ، پس به گوشه صحرائی به حاجتی رفته بودم خارکنی را دیدم پشته خاری فراهم آورده ، گفتمش به مهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سماط او گرد آمده اند ، گفت :

هر که نان از عمل خویش خورد

منّت از حاتم طائی نبرد

انصاف دادم و او را به همّت و جوانمردی بیش از خود دیدم .

بازرگانی را دیدم

که صد و پنجاه شتر بار داشت ، و چهل بنده و خدمتکار ، شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش برد و همه شب نیارامید از سخن های پریشان گفتن ، که فلان انبارم به ترکستانست و فلان بضاعت به هندوستان ، و این کاغذ قباله فلان زمین و فلان چیز را فلان ضمین ، گاه گفتی که خاطر اسکندریّه دارم که هوائی خوش است و گاه گفتی که دریای مغرب مشوش است ، و باز گفت سعدیا سفری دیگر در پیش است اگر آن کرده شود ، بقیّت عمر خویش به گوشه ای بنشینم و ترک تجارت کنم ، گفتم آن سفر کدام است ؟

گفت گوگرد پارسی به چین خواهم برد ، شنیدم که آنجا قیمت عظیم دارد و از آنجا کاسه چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند و پولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و بُرد یمانی به پارس و از آن پس ترک تجارت کرده به دکّانی بنشینم ، چندان از این مالیخولیا فرو خواند که بیش از آن طاقت گفتنش نماند ! !

پس گفت : ای سعدی تو نیز سخنی بگوی از آنچه دیده و شنیده ای .

گفتم :

آن شنیدستی که در اقصای غور

بار سالاری بیفتاد از ستور

گفت چشم تنگ دنیا دوست را

یا قناعت پر کند یا خاک گور

موسی (علیه السلام) درویشی را دید که از برهنگی به ریگ اندر شده گفت : ای موسی دعائی کن تا خداو.....عزّوجل مرا کفافی دهد که از بی طاقتی به جان آمده ام ، موسی (علیه السلام) دعا کرد و رفت ، پس از چند روز

که باز آمد ، او را دید گرفتار و خلقی انبوه بروی گرد آمده ، حالش پرسید گفتند : خمر خورده و عربده کرده و کسی را کشته و اکنون به قصاص او وی را داشته اند .

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد

هر کسی را هر چه لایق بود داد

گربه مسکین اگر پر داشتی

تخم گنجشک از جهان برداشتی

وان دو شاخ گاو اگر خر داشتی

آدمی را نزد خود نگذاشتی

موسی (علیه السلام) به حکمت و عدل جهان آفرین اقرار کرد و از تجاسر خویش استغفار

(وَلَوْ بَسَطَ اللهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِی الْاَرْضِ) .

چهره قناعت در روایات

قسمت اول

رسول اسلام فرمود : از شبهه بپرهیز تا عابدترین خلق باشی ، و به آنچه داری قناعت کن تا شاکرترین مردم به حساب آئی ، و بر خلق همان پسند که بر خود می پسندی تا از همه مؤمن تر باشی .

عوف بن مالک می گوید : نزدیک رسول (علیه السلام) بودیم ، هفت یا هشت کس ، گفت : بیعت کنید با رسول خدای ، گفتیم : بر چه بیعت کنیم ؟ گفت : بیعت کنید که : خدای را بپرستید ، و پنج نماز بجای آرید ، و هر چه فرماید به سمع طاعت پیش روید ، و یک سخن آهسته گفت : و از هیچ کس سؤال مکنید ، و همین است حقیقت قناعت ، که هر کس به داده حق قانع و راضی باشد محتاج به سئوال نخواهد شد ، و این هفت یا هشت نفر پس از آن چنان بودند ، که اگر تازیانه از دست ایشان بیفتادی فرا کس نگفتندی که به من ده .

موسی (علیه

السلام) گفت : یا رب از بندگان تو که توانگرتر است ؟ گفت : آن که قناعت کند به آنچه من دهم ، گفت : عادلتر ؟ گفت : آن که انصاف از خود بدهد .

محمد بن واسع (رحمه الله) نان خشک در آب کردی و می خوردی و می گفتی هر که بدین قناعت کند از همه خلق بی نیاز بود .

ابن مسعود گفت : هر روز فرشته ای ندا کند : ای پسر آدم اندکی که ترا کفایت کند بهتر از بسیاری که ترا کفایت نبود و از آن بطر و غفلت زاید :

سمیط بن عجلان گوید که : شکم تو بدستی در یک وجب بیش نیست چرا باید که ترا دوزخ برد ؟ ! !

یکی از حکما گوید : هیچ کس به رنج صبورتر از حریص مطمع نبود ، و هیچ کس را عیش خوشتر از قانع نبود ، و هیچ کس اندوهگین تر از حسود نبود ، و هیچ کس سبک بارتر از آن کس نبود که به ترک دنیا گوید ، و هیچ کس پشیمان تر از عالم بد کردار نبود

به قول سعدی :

خدا را ندانست و طاعت نکرد

که بر بخت و روزی قناعت نکرد

قناعت توانگر کند مرد را

خبر کن حریص جهان گرد را

سکونی بدست آور ای بی ثبات

که بر سنگ گردان نروید نبات

مپرور تن ار مرد رای و هُشی

که او را چو می پروری می کشی

خردمند مردم هنر پرورند

که تن پروران از هنر لاغرند

کسی سیرت آدمی گوش کرد

که اول سگ نفس خاموش کرد

خور و خواب تنها طریق دد است

بر این بودن آئین نابخرد است

خنک نیک بختی که در گوشه

ای

بدست آرد از معرفت توشه ای

بر آنان که شد سرّ حق آشکار

نکردند باطل بر آن اختیار

ولیکن چو ظلمت نداند زنور

چه دیدار دیوش چه رخسار حور

تو خود را از آن در چه انداختی

که چه راز ره باز نشناختی

بر اوج فلک چون پرّد جرّه باز

که بر شهپرش بسته ای سنگ آز

کسی کو کم از عادت خویش خورد

بتدریج خود را ملک خوی کرد

کجا شیر وحشی رسد در ملک

نشاید پرید از ثری بر فلک

نخست آدمی سیرتی پیشه کن

پس آن گه ملک خوئی اندیشه کن

تو بر کرّه توسنی بد گهر

نگر تا نپیچد زحکم تو سر

که گر پالهنگ از کف در گسیخت

تن خویشتن خست و خون تو ریخت

درون جای قوتست و ذکر و نفس

تو پنداری از بهر نانست و بس

ندارند تو پروران آگهی

که پر معده باشد زحکمت تهی

دو چشم و شکم پر نگردد به هیچ

تهی بهتر این روده پیچ پیچ

چو دوزخ که سیرش کنند از وعید

دیگر بانگ دارد که هل من مزید

همی میردت عیسی از لاغری

تو در بند آنی که خر پروری

مگر می نبینی که دد را مدام

نینداخت جز حرص خوردن بدام

پلنگی که گردن کشد بر وحوش

بدام افتد از بهر خوردن چو موش

چو موش آن که نان و پنیرش خوری

بدامش در افتی و تیرش خوری

عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : مَكْتُوبٌ فِی التَّوْراتِ : ابْنَ آدَمَ كُنْ كَیْفَ شِئْتَ كَما تَدینُ تُدانُ . مَنْ رَضِیَ مِنَ اللهِ بِالْقَلیلِ مِنَ الرِّزْ قَبِلَ اللهُ الْیَسیرَ مِنَ الْعَمَلِ وَمَنْ رَضِیَ بِالْیَسیرِ منف الْحَلالِ خَفَّتْ مُؤْنَتُهُ وَزَكّتْ مَكْسَبُتُهُ وَخَرَجَ مِنْ حَدِّ الْفُجُورِ .

امام صادِ (علیه السلام) فرمود : در تورات است : فرزند آدم هر گونه می خواهی باش ، که بهر چه کنی

به همان جزا داده می شوی ، کسیکه به روزی کم از حضرت حق راضی باشد ، خداوند هم عمل کم او را قبول می کند ، و هر کس به حلال مختصر قناعت ورزد ، زندگیش سبک و کسبش پاک و از مرزهای بدکرداری دور می ماند .

یکی گربه در خانه زال بود

که برگشته ایّام و بد حال بود

روان شد به مهمانسرای امیر

غلامان سلطان زدندش به تیر

برون جست و خون از تنش می چکید

همی گفت و از هول جان می دوید

که گر جستم از دست این تیر زن

من و موش و ویرانه پیر زن

نیرزد عسل جان من زخم نیش

قناعت نکوتر بدوشاب خویش

خداوند از آن بنده خرسند نیست

که راضی به قسم خداوند نیست

آری قناعت راحت دین و دنیا و آخرت و سبب امنیّت درون و برون و علّت بر جا ماندن در مرز و حدود و باعث حفظ حقوِ همگان است .

از دو دست خود به وضو و نوشتن برای حق ، و کمک به افتاده و برداشتن به پیشگاه معبود قناعت کنید ، از قدم خود به صله رحم و رفتن به جنگ با دشمنان و رفتن برای یاری دادن به مظلوم قناعت کنید ، از چشم خود برای زیارت و تماشای مناظر الهی و دیدن آثار و عجایب وجود خود قناعت نمائید ، از شکم خود به خوردن حلال و از شهوت خویش به رختخواب شرعی قناعت کنید ، و از زبان فقط به گفتن حق قناعت ورزید و از گوش تنها به شنیدن حق قناعت کنید و از مغز فقط به فکر صحیح بسنده کنید و از مال و روزی و ثروت

و مكنت و جاه و جلال فقط به پاك آن قناعت نمائید .

ندانست قارون دنیا پرست

كه گنج سلامت به کُنج اندرست

كمال است در نفس مرد كریم

گرش زر نباشد چه نقصان و بیم

مپندار اگر سفله قارون شود

كه طبع لئیمش دگرگون شود

اگر در نیابد كرم پیشه نان

نهادش توانگر بود هم چنان

سخاوت زمین است و سرمایه زرع

بده كاصل خالی نماند زفرع

خدائی كه از خاك مردم كند

عجب دارم ار مرد می گم كند

زنعمت نهادن بلندی مجوی

كه ناخوش كند آب استاده بوی

به بخشنده كوش كآب روان

به سیلش مدد می رسد هر زمان

گر از جاه و دولت بیفتد لئیم

دگر باره نادر شود مستقیم

و گر قیمتی گوهری غم مدار

که ضایع نگرداندت روزگار

کلوخی که افتاده باشد به راه

نبینی که در وی کند کس نگاه

و گر خورده ای زر زدندان گاز

بیفتد به شمعش بجویند باز

بدر می کنند آبگینه زسنگ

کجا ماند آئینه در زیر زنگ

پسندیه و نغز باید خصال

که گاه آید و گه رود جاه و مال

قالَ (علیه السلام) : لا شَرَفَ أعْلی مِنَ الإسْلامِ وَلا عِزَّ أعَزُّ مِنَ التَّقْوی وَلا مَقْقِلَ أحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ وَلا شَفیعَ أنْجَحُ مِنَ التَّوْبَهِ وَلا كَنْزَ أغْنی مِنَ الْقَناعَهِ . . . .

علی (علیه السلام) می فرماید : شرفی برتر از اسلام ، و عزّتی عزیزتر از تقوا و پناهگاهی استوارتر از ورع و شفیعی رهاننده تر از توبه و گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت نیست .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : مَنْ یَتَقَلَّلُ لی بِواحِدَه أتَقَبَّلُ لَهُ بِالْجَنَّهِ ؟ فَقالَ ثَوْبانُ : أنَا یا رَسُولَ اللهِ قالَ : لا تَسْئَلِ النّاسَ شَیْئاً .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : یک چیز را هر

کس از من بپـذیرد ، بهشت را برای او می پـذیرم ، ثوابت عرضه داشت من می پـذیرم ، فرمود از کسـی چیزی نخواه : به آنچه داری و به آنچه می توانی قانع باش .

از آن پس هرگاه تازیانه ثوبان از دستش می افتاد ، خود برمی داشت و از کسی تمنا و خواهش نمی کرد .

پادشاهی به اهل دلی گفت : ثروتت چیست ؟ گفت : رضایت از خدا و بی نیازی از مردم .

عـامر بن قیس عنبری می گفت چهـار آیه در قرآن است ، چون شب بخوانم بـاکی برایم نیست که چگونه شب را به سـر برم و چون روز بخوانم باکی ندارم که روز را چگونه بگذرانم .

قسمت دوم

(مَّا يَفْتَحِ اللهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَه فَلاَ مُمْسِکَ لَهَا وَمَا يُمْسِکْ فَلاَ مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَکِيمُ) .

دری که او از رحمت بروی مردم می گشاید ، هیچ کس را قدرت بستن نیست ، و آن را که او ببندد کسی را قدرت باز کردن نیست و اوست خدای بی همتای با اقتدار و دارنده حکمت .

(وَإِن يَمْسَسْکَ اللهُ بِضُرٍّ فَلاَ کَاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ وَإِن يُرِدْکَ بِخَيْرٍ فَلاَ رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) .

اگر خداونـد بر تـو ضـرری خواهـد ، هیـچ کس قـدرت دفع آن را نـدارد ، و اگر خیر و رحمـتی خواهـد احـدی نتوانـد آن را بازگرداند ، که فضل و رحمت حق به هر کس از بندگان بخواهد بدون مانع می رسد و اوست آمرزنده مهربان .

(وَمَا مِن دَابَّه فِي الْأَرْضِ إِلاَ عَلَى اللهِ رِزْقُهَا

وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِی كِتَاب مُبِين) .

هیچ جنبنده ای در روی زمین نیست جز آن که روزیش بر خداست ، و خدا قرارگاه دائمی و آرامگاه موقت او را می داند ، و همه احوال خلق در دفتر علم خدا ثبت است .

(سَیَجْعَلُ اللهُ بَعْدَ عُسْر یُسْراً) .

خداوند بزودی بعدِ هر سختی آسانی قرار دهد .

عده ای از مفسرین در توضیح آیه ۹۷ سوره نحل که می فرماید :

(فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیَاهً طَیِّبَهً) .

گفته اند منظور از حیات طیبه قناعت است .

حکیم نکته سنج ، سخندان کم نظیر سنائی غزنوی می گوید :

ای دل خرقه سوز مخرقه ساز

بیش از این گرد کوی آز متاز

دست کوتاه کن زشهوت و حرص

که بپایان رسید عمر دراز

بیش از این کار تو چو بسته نمود

بقناعت بدوز دیده آز

دل بپرداز از این خرابه جهان

پای درکش به دامن اعزاز

گه چو قارون فروشدی بزمین

گه چو عیسی برآمدی به فراز

هم چو خنثی نباش نر ماده

یا همه سوز باش یا همه ساز

یا برون آی هم چو سیر از پوست

یا بر پرده درون نشین چو پیاز

یا چو الیاس باش تنها رو

یا چو ابلیس شو حریف نواز

در طریقت کجا روا باشد

دل به بتخانه رفته تن به نماز

باطنی هم چو بُنگه لولی

ظاهری هم چو کلبه بزّاز

سرمتاب از طریق تا نشوی

هدف تیر و طعنه طنّاز

عاشق پاک باش هم چو خلیل

تا شوی چو کلیم محرم راز

زین خرابات بر فشان دامن

تا شوی بر لباس فخر طراز

همه دزدان گنج دین تواند

این سلف خوارگان لحیه دراز

همه را رو به سوی کعبه ولیک

دل سوی دلبران چین و طراز

همه بر نقد وقت دریشان

هم چو الماس کرده دندان باز

همه از بهر طمع

و افزونی

در شکار افتاده هم چو گراز

همه از کین و حرص و شهوت و خشم

در بن چاه ژرف سیصد باز

ای خردمند نارسیده بدان

گرگ درنده کی بود فرّار

دین زکرّار جو نه از طرّار

خزّ زبزّاز جو نه از خبّاز

راهبر شو زعقل تا نبرد

غول رهزن زراه دینت باز

بسکه دادند مر ترا این قوم

بَدَل گاو و روغن اُشتر غاز

چشم بگشا و فرِ کن آخر

عنبر از خاک و شکّر از شیراز

گرت باید که طایران فلک

زیر پرّت بپرورند بناز

هر چه جز لااله الاّ الله

همه در قعر بحر لا انداز

پس چو عیسی به پرّ دانش و عقل

زین پر آشوب کلبه بیرون تاز

وارهان این عزیز مهمان را

زین همه درد و داغ و رنج و گداز

رخت بر گیر از این سرای کهن

پیش از این کآیدت زمانه فراز

این خوش آواز مرغ عرشی را

بال بگشای تا کند پرواز

ای سنائی همه محال مگوی

باز پیچا عنان زراه مجاز

همه دعوی مباش چون بلبل

گرد معنی گرای هم چون باز

هم چو شمشیر باش جمله هنر

چون تبیره مشو همه آواز

کاندرین راه جمله را شرطست

عشق محمود و خدمت آیاز

با توجه به سطور گذشته می توان به عمق گفتار حضرت صادِ (علیه السلام) در قسمت اول روایت باب قناعت پی برد ، آنجا که حضرت می فرماید :

اگر انسان قانع ادعا کند ، من مالک دنیا و آخرتم و بر این ادعایش قسم بخورد ، خداوند بزرگ او را در این ادعا و قسم تصدیق می کند چرا که مرتبه و شأن قناعت بس عظیم و بلند است .

ثُمَّ کَیْفَ لا یَقْنَعُ الْعَبْدُ بِما قَسَمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَهُوَ یَقُولُ : (نَحْنُ قَسَمْنَا بَیْنَهُم مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا) .

أیْقِنْ وَصَدِّ بِما شاءَ وَلِما

شاءَ بِلا عِلَّه فَمَنْ أيْقَنَ بِرَبِّهِ أضافَ تُوْلِيَهَ الاقْسامِ إلی نَفْسِهِ بِلا سَبَب .

پس از این همه واقعیّت ، چگونه عبد به داده قاسم العباد قانع نباشد در حالیکه در قرآن مجید سوره زخرف آیه ۳۲ می فرماید :

ما در میان بندران معاش ایشان را قسمت کردیم ، و برای هر کسی فرا خور حال او روزی مقرر نمودیم .

با بودن چنین آیه محکمی در قرآن مجید که مخّ حق و عین صدِ است یقین پیدا کن و فرموده حضرت دوست را اذعان نما ، که هر چه درباره تو از روزی یا فقر و غنی ، یا صحت و مرض مقرر داشته عین مصلحت و حکمت است .

پس کسی که به وجود مقدتس او و اسماء و صفاتش یقین داشت ، بدون هر سبب و علّت واقعیّات را به حضرت او نسبت خواهد داد ، و از هر جهت از مولایش راضی خواهد بود .

تا دوست بر دلم در معنی فراز کرد

دل را زعشق یار زجان بی نیاز کرد

دل از شراب عشق چو بر خویشتن فتاد

بیخود شد و زننگ خودی احتراز کرد

فریاد برکشید چو مست از شراب عشق

از جان بشست دست و به جانان دراز کرد

چون دست شست از بد و نیک همه جهان

تکبیر کرد و بر دل و بروی نماز کرد

بر روی دوست دیده چو بر دوخت از دو کون

این دیده چون فراز شد آن دیده باز کرد

پیش از اجل بمرد و بدان زندگی رسید

ادریس وقت گشت که جان چشم باز کرد

چندان که رفت راه به آخر نمی رسید

در هر قدم هزار حقیقت مجاز کرد

عطار شرح چون دهد اندر هزار سال

آن نیکوئی که

با دل او دل نواز کرد

وَمَنْ قَنِعَ بِالْمَقْسُومِ اسْتَراحَ مِنَ الْهَمِّ وَالْكَرْبِ وَالتَّعَبِ وَكُلَّما نَقَصَ مِنَ الْقَناعَهِ زادَ فِى الرَّغْبَهِ وَالطَّمَعِ .

وَالطَّمَعُ وَالرَّغْبَهُ فِى الدُّنْيا أصْلانِ لِكُلِّ شَرٍّ وَصاحِبُهُما لا يَنْجُوا مِنَ النّارِ الاّ أنْ يَتُوبَ عَنْ ذلِكَ .

هر کس به داده حضرت مولا قناعت کند و راضی شود ، و توجه کند که در قسمت ، نه اینکه به او ظلم نشده ، بلکه عین عدل است ، از پریشانی و غصه و رنج راحت است .

باید دانست که هر چه از حقیقت قناعت کم شود ، رغبت و طمع به آنچه در دست مردم است در انسان زیاد می شود ، و رذیله طمع و رغبت در این زندگی کوتاه دنیا دو ریشه برای هر نوع رذیلت و بدبختی است ، و گرفتار این دو خطر از عذاب رهائی ندارد ، مگر اینکه از باب رحمت و عنایت حق موفّق به توبه شود .

قالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه وآله) : الْقَناعَهُ مُلْكٌ لا يَزُولُ وَهِيَ مَرْكَبُ رِضَى اللهِ تَعالى تَحْمِلُ صاحِبَها إلى دارِهِ فَأحْسِنِ التَّوَكُّلَ فيما لَمْ تُعْطِ وَالرِّضا بِما اُعْطيتَ وَاصْبِرْ عَلى ما أصابَكَ فَإنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الاُْمُورِ .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می فرماید : قناعت سلطنتی است که آخر ندارد و این صفت عالی مرکب رضای حضرت اوست ، که راکب خود را به بهشت می رساند .

اعتماد خود را بر جناب او نیکو کن ، و تمام امور خود را به او واگذار ، و از هر چه از اموری مادی می خواستی ولی به تو نرسید ، خیرت را در همان ممنوعیّت از آن بدان ،

که آنچه به تو نداده یا آنچه به تو مرحمت فرموده از حکمت و مصلحت و حتی از رحمت و مرحمت بیرون نیست .

بر رنج ها و مشقت هائی که در ارتباط به امور مادی و اجرای واقعیّات معنوی است تحمل کن ، و صبر پیشه ساز ، که صبر و تحمل بر شدائد و استقامت در برابر حوادث محبوب و مطلوب حضرت مولاست .

از چیزی شکوه مکن ، که شکوه ، در محضر حضرت دوست به هیچ عنوان پسندیده و مرضی او نیست .

باب سی ام

در بیان حرص است

قالَ الصادقق (علیه السلام) :

لاـ تَحْرِصْ عَلی شَیء لَوْ تَرَكْتَهُ وَصَلَ إِلَیْکَ وَكُنْتَ عِنْدَ اللهِ مُسْتَریحاً مُحْمُوداً بِتَرْكِهِ ، وَمَذْمُوماً بِاسْتِعْجالِکَ فی طَلَبِهِ وَتَرْكِ التَّوَكُّلِ عَلَیْهِ وَالرِّضا بِالْقِسْمِ .

فَإِنَّ الدُّنْیا خَلَقَها اللهُ تَعالی بِمَنْزِلَهِ ظِلِّکَ إِنْ طَلَبْتَهُ أَتْعَبَکَ وَلا تَلْحَقُهُ أَبَداً وَإِنْ تَرَكْتَهُ یَتْبَعُکَ وَأَنْتَ مُسْتَریحٌ .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : اَلْحَریصُ مَحْرومٌ وَهُوَ مَعَ حِرْمانِهِ مَذْمُومٌ فی أَیِّ شَیء كانَ ، وَكَیْفَ لا یَكُونُ مَحْروماً وَقَدْ فَرَّ مِنْ وَثاِ اللهِ تَعالی وَخالفَ قَوْلَ اللهِ تَعالی حَیْثُ یَقُولُ : (اللهُ الَّذی خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ یُمِیتُكُمْ ثُمَّ یُحْیِیكُمْ) .

وَالْحَریصُ بَیْنَ سَبْعِ آفات صَعْبَه :

فِكْرٌ یَضُرُّ بِدینِهِ وَلا یَنْفَعُهُ .

وَهَمٌّ لا یَتِمُّ لَهُ أَقْصاهُ .

وَتَعَبٌ لا یَسْتَریحُ مِنْهُ إِلاّ عِنْدَ الْمَوْتِ .

وَحُزْنٌ قَدْ كَدَّرَ عَلَیْهِ عَیْشُهُ بِلا فائِدَه .

وَحِسابٌ لا مَخْلَصَ لَهُ مَعَهُ مِنْ عَذاب .

وَعِقابٌ لا مَفَرَّ لَهُ مِنْهُ وَلا حیلَهَ .

وَالْمُتَوَكِّلُ عَلَی اللهِ یُمْسی وَیُصْبِحُ فی كَنَفِهِ وَهُوَ مِنْهُ فی عافِیَه وَقَدْ عَجَّلَ اللهُ لَهُ كِفایَتَهُ وَهِیَ لَهُ مِنَ الدَّرَجاتِ مَا اللهُ بِهِ عَلیمٌ .

وَالْحِرْصُ ماءٌ جَری فی مَنافِذِ غَضَبِ اللهِ تَعالی وَما لَمْ یُحْرِمَ

الْعَبْدُ الْيَقينَ لا يَكَونُ حَريصاً وَالْيَقينُ أرْضُ الْاسْلامِ وَسَماءُ الْايمانِ .

قالَ الصادقق (عليه السلام) : لا تَحْرِصْ عَلى شَىء لَوْ تَرَكْتَهُ وَصَلَ إلَيْكَ وَكُنْتَ عِنْدَ اللهِ مُسْتَريحاً مُحْمُوداً بِتَرْكِهِ ، وَمَذْمُوماً بِاسْتِعْجالِكَ فى طَلَبِهِ وَتَرْكِ التَّوَكُّلِ عَلَيْهِ وَالرِّضا بِالْقِسْمِ .

امام صادق (عليه السلام) می فرمايد : در تحصيل چيزی که اگر برای بدست آوردنش جان نکنی و به طور طبيعی حرکت نمائی به تو می رسد ، حرص نزن ، که اگر برای بدست آوردن مقدّر حريص نباشی فکرت راحت و در پيشگاه حضرت حق مورد توجّه و لطف خواهی بود .

اما برای بدست بوردن برنامه های دنيائی اگر حرص بورزی و حدود حضرت دوست را مراعات نکنی ، به سه علّت در حريم حضرت او مورد مؤاخذه خواهی بود .

۱ شتاب و حرص در آنچه که برای يافتنش حرص لازم نيست .

۲ عدم اعماد و توکّل بر وود مقدّس حق ، آن هم خداوندی که موجودی از موجوداتش را از هيچ نظر در جهان غيب و شهود از ياد نمی برد .

۳ عدم رضايت به داده حق ، و پشت کردن به قسمت و روزی خدا ، که اين عدم رضايت به داده حق ، هميشه باعث تجاوز از حدود ، و فرو رفتن در بسياری از گناهان شده ، اگر انسان از دريچه ايمان و اطمينان و يقين و معرفت به تمام زوايای اين جهان بنگرد ، به اين نتيجه می رسد ، که هر چيزی در اين عالم به جای مخصوص خود قرار گرفته ، و اين در و آن در زدن برای بدست آوردن آنچه لازم نيست و

جز بار سنگین در زندگی دنیا ، و عذاب سخت در آخرت ثمری ندارد ، کاری باطل و عملی شیطانی است .

حرص در امور دنیائی ، و در زمینه های مادی که به حقیقت خارج از نیازهای انسان است و تنها به درد تماشا کردن و گذاشتن و از دنیا رفتن می خورد ، مورث شکستن حدود الهی و پایمال کردن حقوِ بندگان مظلوم و ضعیف خداست .

آنکس که برای مال دنیا حرص می زند ، در حقیقت یا ایمان به حقایق ثابته ندارد ، یا در ایمان به واقعیّات ناقص است ، و باید توجه داشته باشد که علت حرص ، محبت خارج از اندازه به مال دنیا و زر و زیور ظاهری است ، و معلوم است ، کسی که به خاطر شدت عشق به مال حرص بورزد ، بسیاری از آنچه که بدست می آورد شرعی و حلال نیست ، و تازه آنچه بدست می آورد ، به خاطر عشق شدیدش به آن ، با تمام وجود به نگهداریش می کوشد ، و در این جهت هم بدبختانه دچار بخل می گردد .

در حقیقت ، حریص از طرفی مادّه پرست و از طرف دیگر بخیل و در جهت حیات دنیائی و آخرتی از بدبخت ترین مردم است .

آنکس که برای بدست آوردن مال دنیا ، در باطن و ظاهر مقررات حق را رعایت می کند ، و از باب فضل الهی و رحمت و عنایت دوست به ثروت می رسد ، نباید گفت علّت ثروتمند شدنش حرص بوده ، بلکه عامل ثروتش عنایت و لطف خدا بوده ، بهمین خاطر در مقام

نگاهداری ثروت نمی ماند ، سعی می کند آنچه از باب فضل دوست بدست آورده پس از برطرف کردن نیاز و احتیاج خود و عیالاتش آن را با دوست از طریقه خمس ، انفاِ ، صـدقه ، فی سبیل الله زکات ، معامله کنـد ، آری کسـی که با فضل خـدا دارا شد محال است بخل بورزد ، بخل نتیجه حرص و دنیاپرستی است .

عزیزان ، خداونـد مهربـان ، مولای کریم و رحیم ، پروردگار رحمان ، برای هر موجود زنـده ای تا آخرین دقیقه حیاتش روزی لازم را مقرّر داشـته ، که آن روزی را موجود زنـده باید به وسـیله کار و کوشـش و زحمت و سـعی بدست آورد . و به عبارت دیگر به فرموده قرآن مجید واسطه بدست آوردن روزی حتم را کار شرعی وسعی صحیح قرار دهید ، چون روزی امری حتمی و مسـئله ای مسـلّم ، و حقیقتی غیر قابل انکار است ، و عامل جلب آن هم کار و کوشش می باشد ، چه نیازی به زائد بر روزی است که برای بدست آوردنش عاملی جز حرصِ لعنتی نیست و نتیجه و ثمرش بخل و پایمال کردن حقوِ ضعیفان است .

اگر حرص حریصان و به دنبال آن بخل بخیلان معالج شود ، جامعه از بسـیاری از شـرور و مفاسد و مهالک و رنج ها و مشقّت ها آزاد می شود ، و حقّ کسی از دستش نرفته ، و بلکه حقوِ از دست رفته مظلومان به راحتی به آنان باز خواهد گشت .

با این مقدمات باید گفت حریص آدم بیچاره ای است ، زیرا از طرفی گرفتار همّ و

غم زیاد ، و از جهتی دچار نقشه های شیطانی و مکرها و حیله ها ، و از نظری اسیر مشقات و زحمات بی ا ندازه ، و در مرحله ای دچار بخل و امساک ، و در قسمتی گرفتار ظلم و تجاوز ، و فساد و افساد است ، و عاقبت هم تمام محصولات حرص خویش را باید در همین دنیا بگذارد . و در حال تماشای گذاشته ها با حسرتی غیر قابل وصف ، با دو قطعه پارچه کفنی به سوی گوری تنگ و تاریک حرکت کرده ، و دچار محاکمات سخت الهی شود ، و در مقام پاسخ نسبت به آن همه بدبختی ها که برای خود و دیگران فراهم کرده برآید ! !

بنا بر این چیزی که مورد نیاز است و از طریق کار مشروع به انسان می رسد باید به همان قناعت کرد ، و از حرص زدن بر مازاد آن ، که برای بدست آوردنش سعی غیر شرعی لازم است باید پرهیز کرد ، که قناعت به داده حق از طریق کسب شرعی عین عقل و درایت ، و حرص بر مازاد از روزی مقرر شده عین جهل و حماقت است .

راستی کسی که دچار حرص نیست ، در حقیقت منوّر به قوّه عالی دفع هر برنامه غیر الهی است ، اگر تمام دنیا با زور و زیورش و زینت خیره کننده اش به او روی آرد ، حتی برای تماشای آن حاضر نیست دو پلک از روی هم بردارد ، چه رسد به اینکه دست دراز کند و آنچه در شأنش نیست از آن بردارد .

ایمان ، و

عشق به حق ، و بصیرت و آگاهی و نورانیّت قلب و روح ، به هیچ وجه به انسان اجازه خروج از حدود الهی و مرزهای معنوی را نمی دهد .

عاشق فقط و فقط نگران معشوِ است و بس و تمام سعی و کوشش بر این است که هر چه تا روز زنده بودن در دنیا لازم دارد از دست معشوِ بگیرد و بس .

هر که در این دایره دوران کند

نقطه دل آینه جانان کند

چون رخ دل آینه جان بدید

جان خود آئینه جانان کند

گر کند اندر رخ جانان نظر

شرط وی آن است که پنهان کند

در نظرش از نظر آگه شود

دور فتد از ره و تاوان کند

مرد ره آن است که در راه عشق

هر چه کند جمله به فرمان کند

کی بود آن رند گدا مرد آنک

عزم بخلوتگه سلطان کند

کار تو آنست که پروانهوار

جان تو بر شمع سر افشان کند

طاقت شمعش نبود خویش ر

روی به شمع آرد و قربان کند

شمع رخش بسکه در این بادیه

هم چون من و هم چو تو حیران کند

زلف پریشانش بیک تار موی

جمله اسلام پریشان کند

لیک زعکس رخ او ذره ای

بتکده ها جمله پر ایمان کند

در غم عشقش دل عطار ر

درد زحد رفت چه درمان کند

حقیقت حرص

اگر با دقت عقلی و بصیرت قلبی ، و نور جان که شعله ای از نور خداست به مسئله حرص بنگریم ، به این حقیقت واقف می شویم که حرص در اصل یک مایه فطری و یک سرمایه الهی در وجود تمام انسانها است ، و این صفت در کارگاه هستی بشر از عنایات خاصه حضرت ربّ العزّه ، و از الطاف پروردگار بزرگ عالم است .

اگر

وجود انسان خالی از حرص بود ، بـدون تردید دنبال هیچ برنامه ای نمی رفت ، و برای جلب هیچ خیری و دفع هیچ شـری قدم بر نمی داشت ! !

مسـئله مهم در اینجـا این است ، که در درجه اوّل اولیـاء خـانه و مـدرسه و مکتب ، و در درجه دوّم خود انسـان بایـد در جهت دادن به این صـفت بیـدار باشـد ، که خدای نخواسـته این خصـلت با عظمت و این نعمت شـگفت انگیز رنگ شـیطانی به خود نگیرد ، و سبب انحراف انسان از تمام حقایق نشود ! !

المیزان در ذیل آیات بیست و یکم سوره مبارکه معارج در زمینه مسـئله حرص بیان واضـح و سـخنی متین دارد ، که دانسـتنش برای پی بردن به حقیقت مسئله لازم است .

کلمه هلوع صـفتی است که از مادّه « هاء ، لام ، عین » و مصدر هَلَع که به معنای شدت حرص است اشتقاِ شده ، و نیز گفته اند که کلمه نامبرده را دو آیه بعد تفسیر کرده .

پس هلوع کسـی است که هنگام برخورد با ناملایمات بسـیار جزع می کند ، و چون بخیری می رسد از انفاِ بدیگران خودداری می نماید .

و به نظر ما این وجه بسـیار وجه خوبی است و سیاِ آیه هم با آن مناسب است ، چون از شـکل دو جمله : (إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ) . . . پیداست که می خواهد هلوع را معنا کند .

از نظر اعتبـار عقلی هم هلوع هم چنین کسـی است ، چون آن حرصـی که جبلّی انسـان است حرص بر هر چیزی نیست که چه خیر باشد و

چه شـر ، چه نـافع باشـد و چه ضـارّ ، نسـبت به آن حرص بورزد ، بلکه تنهـا حریص بر خیر و نفع است ، آن هم نه هر خیری و نفعی ، بلکه خیر و نفعی که برای خودش و در رابطه با او خیر باشد .

و لازمه این حرص این است که در هنگام برخورد با شر مضطرب و متزلزل گردد ، چون شر خلاف خیر است ، و اضطراب هم خلاف حرص .

و نیز لازمه این حرص آن است که وقتی بخیری رسـید ، خود را بر دیگران مقدم داشـته ، از دادن آن به دیگران امتناع بورزد ، مگر در جائی که اگر کاسه ای می دهد قدح بگیرد ، پس جزع در هنگام برخورد با شـر و منع از خیر در هنگام رسـیدن به آن از لوازم هلع و شدت حرص است .

و این هلـع که انسـان مجبـور بر آن است و خود از فروع حب ذات است ، بخودی خود از رذائـل اخلاقی نیست ، و چطور می تواند صفت مذموم باشد ، با این که تنها وسیله ایست که انسان را دعوت می کند به اینکه خود را به سعادت و کمال وجودش برساند .

پس حرص بخودی خود بـد نیست ، وقتی بـد می شود که انسان آن را بد کند ، و درست تدبیر نکند ، در هر جا که پیش آمد مصـرف کند ، چه سزاوار باشد و چه نباشد ، چه حق باشد و چه غیر حق ، و این انحراف در سایر صفات انسانی نیز هست ، هر صفت نفسانی گرا در حد اعتدال

نگاه داشته شود فضیلت است ، و اگر به طرف افراط یا تفریط منحرف گردد ، رذیله و مذموم می شود .

پس انسان در بدو پیدایش در حالی که طفل است ، هر آنچه که برایش خیر و شر است می بیند ، و با آن غرائز عاطفی که مجهّز به آن شده خیر و شر خود را تشخیص می دهد و می فهمد که چه چیزی را دوست دارد و چه را دوست ندارد ، و قوای درونیش اشتهای آن را دارد ، یا از آن متنفّر است و در حدود خودش به منافع و مضار و جلب و دفع آن آگاهی یافته و قدرت پیدا می کند اما بدون این که برای آن چیز حدی و اندازه ای قائل باشد ، و وقتی به درد و یا مکروهی برمی خورد دچار جزع می شود ، و چون کسی می خواهد مزاحمش شود به هر طریقی که بتواند ولو بگریه و فریاد از تجاوز او جلوگیری می کند . کودک همچنان بر این حال است تا بحدّ رشد و عقل برسد ، و حق و باطل و خیر و شر را تشخیص داده ، و به آنچه درک می کند اعتراف نماید ، در این هنگام است که بسیاری از حق و باطل ها و خیر و شرها در نظرش برعکس می شود ، یعنی بسیار از اموری که به نظر حق بود ، باطل ، و باطل ها حق می گردد .

حال اگر در همان اوان بخواهد نسبت به حق و باطل های دوران کودکیش که مصادر همه آنها هوای نفس و اشتهای

دلش بود پافشاری کند ، و زیر بار احکام عقلش در تعیین حق و باطل ها نرود ، خدای تعالی بر دلش مهر می زند ، در نتیجه به هیچ حقی برنمی خورد مگر آن که آن را باطل جلوه می دهد ، و به هیچ صاحب حقی بر نمی خورد مگر آن که به حقش ستم می کند ، و اما ، اگر عنایت الهی او را دریابد همه غرائز او و از آن جمله حرصش بجای حرص بر هوای نفس حرص بر حق طلبی می شود ، چنین کسی دیگر در برابر هیچ حقی استکبار نمیورزد و هیچ صاحب حقی را از حقش منع نمی کند .

پس هر انسانی در همان آغاز تولدش و در عهد کودکی و قبل از رشد و بلوغش مجهّز به حرص شدذید هست و این حرص شدید بر خیر صفتی است کمالی که اگر نبود به دنبال کمال و جلب خیر و دفع شر از خود بر نمی آمد ، هم چنان که قرآن کریم فرمود :

(وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ) .

انسان سخت دوستدار خیر است .

و چون بحد بلوغ و رشد رسید به یک جهازی دیگر مجهّز می شود ، و آن عبارت است از عقل ، که با آن حقایق امور را آن طور که هست درک می کند ، اعتقاد حق و عمل خیر را تشخیص می دهد ، آن وقت است که حرص شدید در ایام کودکیش که او را در هنگام برخورد با شر به جزع در می آورد و در هنگام رسیدن به خیر از بذل خیر جلوگیرش می شد مبدل

به حرص دیگر می شود ، و آن حرص شدید به خیر واقعی و فزع شدید از شرّ اخروی است .

و با در نظر گرفتن این که خیر واقعی عبارت است از مسابقه به سوی مغفرت پروردگار ، و شر واقعی عبارت است از نافرمانی خدای تعالی در نتیجه چنین کسی از کار خیر سیر نمی شود ، و پیرامون گناه نمی گردد ، و اما نسبت به شر و خیر دنیوی حرصی نمیورزد و از حدودی که خدای تعالی برایش معین کرده تجاوز نمی کند ، در هنگام برخورد با گناه حرص خود را با فضیلت صبر کنترل می کند ، و نیز در برابر اطاعت پروردگار حرص خود به جمع مال و اشتغال بدنیا را با فضیلت صبر کنترل می نماید ، و هم چنین هنگام برخورد با مصیبت جزع خود را با فضیلت صبر ضبط می کند و همین حرص به منافع واقعی برای چنین انسانی صفت کمالی می شود .

واما اگر انسان از آنچه عقلش درک می کند و فطرتش به آن اعتراف می نماید روی بگرداند و همچنان پای بند هوا و هوس خود باشد ، و همواره آن را پیروی نموده مشتاِ باطل و متجاوز حق باشد و حرصش برخیر دنیوی کنترل نداشته باشد ، خدای تعالی نعمتش را مبدل به نقمت نموده ، آن صفت غریزیش را که بر آن غریزه خلقش کرده بود و آن را وسیله سعادت دنیا و آخرتش قرار داده بود ، از او می گیرد و مبدل می کند به وسیله شقاوت و هلاکتش تا او را با اعراض از حق و جمع

مال دنیا و گنجینه کردن آن وا بدارد ، و این معنا همان است که در آیات متعرض آن شده .

از آنچه گذشت روشن شده که اگر صفت حرص را در آیات مورد بحث « که از خلقت بشر سخن می گوید ، و با در نظر گرفتن این که می خواهد حرص را مذمت کند » به همه انسانها نسبت داده با احسن بودن خلقت هر چیز که آیه :

(الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ) .

از آن خبر می دهد منافات ندارد ، چون حرص که منسوب به خدا است حرص بر خیر واقعی است ، و حرص که صرف جمع مال و غفلت از خدا می شود منسوب به خود انسانها است ، این خود انسان است که حرص خدادای را مثل سایر نعمت ها به سوء اختیار و کج سلیقگی خود به نقمت مبدل می سازد .

و استثناء مؤمنین در آیات بعد هم نه از این جهت است که این صفت در آنان وجود ندارد ، « چون می بینیم حرص مؤمنین اگر از دیگران بیشتر نباشد کمتر نیست ، اما حرصشان را در عبادت و خدمت به خلق و تحصیل علم مصرف می کنند و سیر هم نمی شوند ، بلکه استثناء آنان از این جهت است که مؤمنین حرص خود را به همان صورت کمال و فضیلت اصلی اش باقی گذاشتند و به صورت رذیله و نقمت مبدل نکردند .

در حقیقت حرص یک واقعیت الهی است ، که اگر با نور هدایت جهت داده شود باعث سعادت دنیا و آخرت ، و اگر هم چون مهاری بدست شیطان بیفتد

، علت خزی دنیا و عذاب همیشگی جهان بعد است .

بهترین مرحله حرص ، در وجود انسان حرص به نجات دادن مردم از جهل و بی خبری و آزاد کردن آنان از مشکلات مادی و معنوی است ، و حرص به رساندن خود به نقطه با عظمت لقاء حق و خوشنودی حضرت دوست ، چنان که اخلاِ همه انبیاء و امامان و اولیاء بوده و قرآن مجید به این حقیقت ناطق است

آری چه سرمایه ای از معرفت به حق و چه مایه ای از حرص زدن برای رسیدن به آغوش رحمت و مغفرت محبوب پر منفعت تر و سودمندتر است ؟ !

به عشق خویش مرا خوی داد دلبر من

دمی نشد که گذارد دل مرا بر من

بسینه ام زغمش رازهاست بی حد و هست

هزار نکته زهر راز او بخاطر من

مرا چکار به خورشید حشر منتظران

که آفتاب شهودست سایه بر سر من

نشد شبی که نشد چشم من ستاره شمار

بهر مهی و تجلّی نکرد اختر من

کنون زعشق تو بس آفتاب و ماه دمید

زآسمان دل ای آفتاب انور من

تسلطیست مرا بر سر تمام ملوك

ممالك ملك ملك را مسخّر من

نبود اگر غم عشقت تجلّی ملکوت

نداد صیقلی آئینه مکدّر من

که بود ساقی و این باده ای که داد چه بود

چه شعله بود که در هم شکست ساغر من

مگر تجلی طور است عشق یار به دل

که پاره پاره شد از هم چو کوه پیکر من

بهشت من دل و رضوان من تجلّی دوست

زلال جاریه اشعار روح پرور من

بجویِ جان و دل و مزرع مراد صف

چه آبها که روان کرد دیده تر من

حرص مذموم

در سطور گذشته به این حقیقت واقف شدید که اگر دست

حرص از دامن هـدایت حق کوتـاه گردد ، و مهـار حرص به دست ناپـاک هوای نفس بیفتـد ، آدمی دچـار بلای دنیا و عـذاب آخرت می گردد .

حرص در صورتی که در کنـار چراغ پر فروغ هـدایت قرار نگیرد ، از انسـان در جهت مقـام فرعون و در جنب مال قارون و در کنار دانش بلعم باعورا می سازد ! !

حملاـت شدیـد اهـل دل و عارفـان عاشق ، و دانشـمندان علم اخلاِ به مسـئله حرص به عنوان یکی از بـدترین رذائل متوجه این چنین حرص است . فقیه بزرگ ، عـالم عارف مرحوم ملا احمـد نراقی ، که یکی از برجسـته ترین چهره های اسـلامی است در باب حرص مذموم می فرماید :

از رذایل متعلّقه به قوه شهویه صفت حرص است ، و آن صفتی است نفسانیه که آدمی را می دارد بر جمع نمودن زاید از آنچه به آن احتیـاج دارد و این صـفت یکی از شـعب حبّ دنیا و از جمله صـفات مهلکه و اخلاِ مضـلّه است ، بلکه این صـفت خبیثه بیابانیست کران ناپیدا که از هر طرف روی بجائی نرسی وادئی است بی انتها هر چند در آن فرو روی عمق آن را نیابی .

بیچاره ای که بر آن گرفتار شد ، گمراه و هلاک گشت ، و مسکینی که به این وادی افتاد ، دیگر روی خلاصی ندید ، زیرا که حریص هرگز حرص او بجائی منتهی نمی شود و بحدّی نمی ایستد ، اگر بیشتر اموال دنیا را جمع کند باز در فکر تحصیل باقی است ، و هر چه بدست او آید باز می طلبد ، و آن

بیچاره مریض است و نمی فهمد و احمق است و نمی داند ، چگونه چنین نباشد ، و حال آن که می بینیم حریص را هشتاد سال عمر کرده است و فرزنـدی ندارد ، و این قدر از اموال و خانه و مسـتغلات دارد که اگر بفراغت بگذراند ، صد سال دیگر او را کفایت می کنـد ، و خود یقین دارد که بیست سال دیگر عمر او نیست ، باز در صدد زیاد کردن مال است و تأمل نمی کند که فایـده آن چیست ؟ و چه ثمره ای دارد ، اگر از برای خرج است آنچه دارد ، احتمـال تلف می رود هر چه تحصـیل کنـد چنین است ، پس اگر این مرض حمق نیست پس چه بلاـست ، و هر که به این مرض مبتلا شـد خلاصـی از آن مرض نهایت اشـکال دارد ، و از این جهت حضـرت رسول فرمودنـد : که هرگاه از برای فرزنـد آدم دو رودخانه طلا باشد ، باز رودخانه سوم را می طلبد ، و اندرون او را هیچ پر نمی کند مگر خاک .

و فرمود : که آدمیزاد پیر می شود و دو چیز در او جوان می گردد و قوت می گیرد :

یکی حرص مال ، و یکی طول امل ، و از حضـرت امام محمد باقر (علیه السـلام)مرویست که حریص بر دنیا چون کرم ابریشـم است ، هر چه بیشتر بر دور خود می پیچد راه خلاص او دورتر می شود تا از غصّه بمیرد !

بعضی از بزرگان گفته است که از عجایب امر آدمی آن است که اگر او را خبر دهند

که همیشه در دنیا خوهی بود حرص او بر جمع کردن مال زیاد نخواهد شد از آنچه حالب می داند که چند صباحی بیش زنده نیست و در صدد جمع آن است ، و این را برای هر که تفحص کند در احوال مردمان ظاهر و روشن است .

سنائی آن حکیم فرزانه و عارف بلند مرتبه فرماید :

هم چون مردانت قدم در راه دین باید نهاد

دیده بر خط هدیً للمتقین باید نهاد

چون زراه گلبن توبو الی الله آمدی

پای بر فرِ اتینا طائعین باید نهاد

چون خر دجال نفست شد اسیر حرص و آز

بعد از این بر مرکب تقوات زین باید نهاد

توبه ات روح الامین دان نفس شارستان لوط

در مثل شبه حقیقت ها چنین باید نهاد

هفت شارستان لوط است نفس تو وقت سخن

هم چون مردان بر پر روح الامین باید نهاد

آب باید داد اول بوستان را روز و شب

وانگهی دل در جمال یاسمن باید نهاد

نفس فرعون است و دین موسی و توبه چون عص

رخ به سوی جنگ فرعون لعین باید نهاد

گر عصای توبه مر خیل لعین را بشکند

شکر آن را دیده بر روی زمین باید نهاد

گر تو خواهی نفس خود را مستمند خود کنی

در کمند عشق بسم الله کمین باید نهاد

دفتر عصیان خود را سوخت خواهی گر همی

دفتر عشق بتی در آستین باید نهاد

خواجه پندارد که اندر راه دین مر طبع ر

با کباب چرب و با لحم سمین باید نهاد

نی غلط کردی که اندر طاعت حق دینت ر

با لباس ژنده و نان جوین باید نهاد

نی ترا طبع تو می گوید که گوش هوش ر

با نوای مطرب و صوت حزین باید نهاد

آن تنی کش خوب پروردی بدوزخ درهمی

در

دهان اژدهای آتشین باید نهاد

جایگه حور و حریرت باید اندر تار شب

از دو چشم خویشتن درّ ثمین باید نهاد

گر تو خواهی ظاهر و باطنت گردد هم چو تیر

در سحرگه دیده را بر روی طین باید نهاد

از خبیثات و خبیثین گر بپرهیزی همی

روی را بر طیّبات و طیّبین باید نهاد

سر بسم الله اگر خواهی که گردد ظاهرت

چون سنائی اول القاب سین باید نهاد

مسئله حرص در روایات

عن الصادق (علیه السلام) : إنْ کانَ الرِّزْقُ مَقْسُوماً فَالْحِرْصُ لِماذا .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : اگر رزِ به حکم خداوند در قرآن و در عالم طبیعت مقرر شده پس حرص برای چیست ؟

قالَ النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) : أغْنَی النّاسِ مَنْ لَمْ یَکُنْ لِلْحِرْصِ أسیراً .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : بی نیازترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد .

عَنِ الصادق (علیه السلام) ناقِلًا عَنْ حَکیم : الْحَریصُ الْجَشِعُ أشَدُّ حَرارَةً مِنَ النّارِ .

امام صادق (علیه السلام) به نقل از حکیمی فرمود : حریص آزمند ، حرارتش در سوزاندن فضائل و کمالات از آتش زیادتر است .

سُئِلَ أمیرُالمُؤمِنینَ (علیه السلام) : أیُّ ذُلٍّ أذَلُّ ؟ قالَ : الْحِرْصُ عَلَی الدُّنیا .

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سئوال شد چه ذلّتی برای انسان ذلّت بارتر است ؟ فرمود : حرص بر دنیا .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : حُرِمَ الْحَریصُ خَصْلَتَیْنِ وَلَزِمَتْهُ خَصْلَتانِ : حُرِمَ الْقَناعَهَ فَافْتَقَدَ الراحَهَ وَحُرِمَ الرِّضا فَافْتَقَدَ الْیَقینَ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : حریص از دو خصلت محروم و دچار دو خصلت است : از قناعت محروم و دچار درد سر و از خوشنودی نسبت به حق محروم و دچار بی یقینی به واقعیات

است .

عَنْ أبى عَبْدِاللهِ عَنْ أبيهِ (عليهما السلام) قالَ : لا يُؤْمِنُ رَجُلٌ فيهِ الشُّحُّ وَالْحَسَدُ وَالْجُبْنُ وَلا يُكُونُ الْمُؤمِنُ جَباناً وَلا حَريصاً وَلا شَحيحاً .

امام صادق از پدرش حضرت باقر (عليهما السلام) نقل مى كند : مردى كه در او بخل و حسد و ترس است ايمان ندارد ، مؤمن ترسو و حريص و بخيل نيست .

عَنْ أبى عبْدِاللهِ (عليه السلام) قالَ : كانَ فيما أوْصى بِهِ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) عَليّاً (عليه السلام) : يا عَلىُّ أنْهاكَ عَنْ ثَلاثَ خِصال : الْحَسَدُ وَالْحِرْص وَالْكَذِبُ .

امام صادق (عليه السلام) مى فرمايد : آنچه در وصايات رسول اسلام به على (عليه السلام) بود اين بود : يا على ترا از سه خصلت كه گناهش عظيم است نهى مى كنم ، حسد ، حرص و دروغ .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) : مِنْ عَلاماتِ الشِّقاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ وَشِدَّةُ الْحِرْصِ فى طَلَبِ الرِّزْقِ وَالاْصْرارُ عَلَى الذَّنْبِ .

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود : از علائم بدبختى خشكى چشم ، سنگدلى و شدت حرص در طلب روزى و اصرار بر گناه است .

امام ششم (عليه السلام) مى فرمايد : زمانى كه نوح از كشتى پياده شد ، ابليس نزد او آمد و عرضه داشت : در روى زمين كسى منّتش بر من بزرگ تر از تو نيست ، از خداوند نابودى اين جامعه فاسق را خواستى و من راحت شدم ، دو چيز بتو نياموزم ؟ !

از حسد بترس ، حسد آنچه بايد بر سر من بياورد آورد ، و از حرص بپرهيز كه آنچه بايد بر سر آدم بياورد آورد

!!

پروردگارا چه خطرات عظیمی در کمین ماست ، و چه چاههای عمیق خوفناکی در مسیر ما قرار دارد ، خداوندا دنیا چه گذرگاه هولناك و دارای چه طوفانهای سهمناکی است ؟

الهی اگر لطف و عنایت تو نباشد کار ما انسانها به کجا خواهد کشید ، و آینده ما چه خواهد شد .

الهی آلودگی حرص و پلیدی کبر ، و خباثت حسد ، و ناپاکی ریا و تمام رذائل اخلاقی را از ما برطرف کن .

این ضعیف شکسته بال و این مسکین خسته احوال ، در مقام گدائی و عرض مناجات به حضرت ربّ العزّه عرضه داشته ام :

ای تو مرا ربّ وَدود و غفور

از تو کند این دل من کسب نور

ای به جهان محرم اسرار من

جز تو کسی نیست هوادار من

در گرو عشق تو باشد دلم

هست نثار تو همه حاصلم

روشنی روح و روانم توئی

صافی گفتار و بیانم توئی

راحتی من بسر کوی تست

زنده دل و جان من از بوی تست

ای غم تو گرمی بازار من

عشق رخت در دو جهان کار من

گر تو برانی زدرم ای حبیب

می شوم از رحمت تو بی نصیب

ور تو قبولم ننمائی چه سود

گر بودم جمله بود و نبود

چشم بپوش از گنه بنده ات

از گنه بنده شرمنده ات

صبح کن این تیره شب مستمند

کن تو علاج غم این دردمند

دفتر عصیان مرا پاک کن

جُرم مرا دفن کن و خاک کن

شربت عشقم تو عنایت نم

بنده مسکین تو حمایت نما

فَإنَّ الدُّنْیا خَلَقَها اللهُ تَعالی بِمَنْزِلَهِ ظِلِّکَ إنْ طَلَبْتَهُ أتْعَبَکَ وَلا تَلْحَقُهُ أبَداً وَإنْ تَرَکْتَهُ یَتْبَعُکَ وَأنْتَ مُسْتَریحٌ .

امام صادق (علیه السلام) به دنبال روایت باب حرص می فرماید :

دنیا برای تو بمانند سایه است ، هر

چه از پی او بروی به آن نخواهی رسی ، و جز خستگی و ملالت و رنج و تعب چیزی عاید تو نخواهد کرد ، ثروتمندان مادی جهان پس از آن همه دویدن بکجا رسیدند ، و چه کردند و چه با خود بردند ؟ !

ولی اگر آن را رها کنی و بدنبالش ندوی به مقداری که احتیاج داری از طریق کوشش صحیح با تو خواهد بود و تو در این صورت راحت خواهی بود .

ای که انکار کنی عالم درویشان ر

تو چه دانی که چو سودا و سرست ایشان را

ملك آزادگی و کنج قناعت گنجی است

که به شمشیر میسّر نشود سلطان را

طلب منصب فانی نکند صاحب عقل

عاقل آنست که اندیشه کند پایان را

جمع کردند و نهادند و به حسرت رفتند

وین چه دارد که به حسرت بگذارد آن را

آن بدر می رود از باغ به دلتنگی و داغ

وین ببازوی فرح می شکند زندان را

دستگاهی که نه تشویش قیامت باشد

مرغ آبیست چه اندیشه کند طوفان را

جان بیگانه ستاند ملك الموت به زهر

زهر حاجت نبود عاشق جان افشان را

چشم همت نه به دنیا که به عقبی نبود

عارف عاشق شوریده سرگردان را

در ازل بود که پیمان محبّت بستند

نشکند مرد اگرش سر برود پیمان را

عاشقی سوخته ای بی سرو سامان دیدم

گفتم ای یار مکن در سر فکرت جان را

پند دلبند تو در گوش من آید هیهات

من که بر درد حریصم چکنم درمان را

سعدیا عمر عزیز است بغفلت مگذار

وقت فرصت نشود فوت مگر نادان را

قالَ النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) : الْحَریصُ مَحْرومٌ وَهُوَ مَعَ حِرْمانِهِ مَذْمُومٌ فی أیِّ شَیء کانَ ، وَکَیْفَ لا یَکُونُ مَحْروماً وَقَدْ فَرَّ مِنْ وَثاِ

اللهِ تَعالى وَخالفَ قَوْلَ اللهِ تَعالى حَيْثُ يَقُولُ : (اللهُ الَّذِى خَلَقَكَمْ ثُمَّ رَزَقَكَمْ ثُمَّ يُمِيتُكَمْ ثُمَّ يُحْيِيكَمْ) .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : حریص با همه تلاش و زحمت و با همه رنج و مصیبت و با همه تعب و مشقّت که برای تحصیل اضافه از آنچه خدا مقرر فرموده می کشد از بدست آوردن آن اضافه محروم است و در عین محروم بودن در پیشگاه خالق و خلق در هر زمینه ای مذموم است ، و چگونه مذموم نباشد کسیکه از عهد و پیمان الهی نسبت به روزی بندگان رو گردانده و با گفته و وعده حضرت او در باره روزی که در قرآن فرمود :

شما را از عدم بوجود آورد ، آنگاه روزی داده ، سپس می میراند و آنگاه زنده می کند .

مخالفت کرده ! !

وَالْحَریصُ بَیْنَ سَبْعِ آفات صَعْبَه :

فِكْرٌ یَضُرُّ بِدینِهِ وَلا یَنْفَعُهُ .

وَهَمٌّ لا یَتِمُّ لَهُ أقْصاهُ .

وَتَعَبٌ لا یَسْتَریحُ مِنْهُ إلاّ عِنْدَ الْمَوْتِ .

وَحُزْنٌ قَدْ کَدَّرَ عَلَیْهِ عَیْشُهُ بِلا فائِدَه .

وَحِسابٌ لا مَخْلَصَ لَهُ مَعَهُ مِنْ عَذاب .

وَعِقابٌ لا مَفَرَّ لَهُ مِنْهُ وَلا حیلَهَ .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : حریص دچار هفت آفت است ، که نجاتش از هر یک از آن آفات در نهایت صعوبت و دشواری است .

۱ فکر واندیشه و نقشه و حیله برای جمع کردن اضافه تر از نیاز و مقرّری ، که اینگونه فکر آفت آخرت است و نسبت به دنیای انسان نفع و سودی ندارد ، چرا که زائد بر قسمت ، آن هم از کسی که با خدا معامله ندارد قابل انتفاع نیست ،

و غیر زحمت و ریاضت و بار سنگین آخرت چیزی بر آن مترتب نیست !

۲ همّ و غم و هیجان که محصول حرص بر تحصیل دنیاست ، و این همّ و غم زائیده عدم رضایت انسان به قسمت الهی است ، و این آفتی است که از درون و برون هم چو خوره انسان را می خورد !

۳ رنج و زحمت که جز به وسیله مرگ از آن راحت نمی شود .

۴ ترس از دست رفتن جمع شده که مورث ترس دیگر است . به این صورت که حریص می ترسد چه شود و به که بدهد و از که بستاند ، که تلف نشود و در سرمایه قصوری راه نیابد ، و حاصل هر خوفی نیست مگر افتادن در خوف دیگر ، مثل طلبی که از کسی دارد ، تا وصول نشده است خوف دارد که آن کس شاید بمیرد و مالش بسوزد ، و بعد از وصول خوف آن دارد که مبادا بچنگ سارقی افتد ، یا آفتی به او رسد ، غرض این که حریص مالدار مانند ماردار هرگز از خوف و ترس فارغ نیست و از تشویش و اضطراب نسبت به ثروتی که جمع کردی خالی نیست .

۵ حزنی که اکثر اوقات عیش را بر او مکدّر کند ، و در خوشی و راحت او نقص بیندازد

۶ حسابی که هرگز از آن فارغ نیست ، چنان که دیگران در حساب عمر و طاعت و گناه و وضع آخرت خود هستند ، او در حساب مال است و گرفتار غصه و عذاب که چند شده ، و

به کجا رسیده ، یا حساب ماه و سال کی منقضی شود تا تن خواه و طلب ها وصول گردد ، و البته نتیجه این حساب عذاب درون و زحمت برون و محصولش حسرت وقت مرگ ، و زحمت در برزخ و آتش در قیامت است .

۷ مفسده عظیمه دیگر حرص عقاب الهی است ، که حریص را از آن گریز و فراری نیست ، چرا که حریص در بدست آوردن گناهکار و در نگاه داشتن مال مجرم است ، و چه بسیار که ثروت دنیا حریص را به انواع محرمات و ارتکاب گناهان دچار کرده و این محرّمات و معاصی ، در قیامت مورث عذاب سخت الهی است .

راستی چه بدبخت و بیچاره اند آنان که دچار مرض حرص مال و جاهند ، و چه خوشبخت و سعادتمند آنان که در حرص با ملاقات و لقاء حضرت رب العزه هستند .

آنان ذکرشان مال مال و اینان گفتار قلب و جان و زبانشان یار یار است !

ما گدایان خیل سلطانیم

شهر بند هوای جانانیم

بنده را نام خویشتن نبود

هر چه ما را لقب نهند آنیم

گر برانند و گر ببخشایند

ره بجای دگر نمی دانیم

چون دلارام می زند شمشیر

سر ببازیم و رخ نگردانیم

دوستان در هوای صبحت یار

زر فشانند و ما سر افشانیم

ای خداوند عقل و دانش و رای

عیب ما را مکن که نادانیم

هر گلی نو که در جهان آید

ما به عشقش هزار دستانیم

تنگ چشمان نظر به میوه کنند

ما تماشا کنان بستانیم

تو به سیمای شخص می نگری

ما در آثار صنع یزدانیم

هر چه گفتیم جز حکایت دوست

در همه عمر از آن پشیمانیم

سعدیا بیوجود صحبت یار

همه عالم به هیچ نستانیم

ترک جان

عزیز بتوان گفت

ترک یار عزیز نتوانیم

راه علاج حرص

گروهی تصور می کننـد ، آنچه انسـان به آن گرفتـار است ، و منبعی برای زدن خسـارت و زیـان به آدمی است ، نجـات از آن محال یا حداقل مشکل و سخت است .

ولی این تصور بـدون شـک تصور نـا بجـا و غلطی است ، زیرا رذائـل چه از نوع اخلاـقی آن و چه از شـکل عملی آن خصالی عارضـی هسـتند ، که بر اثر بی توجهی یا اشتباه یا فضای غلط محیطی متوجه انسان شده اند ، و به تعبیر دیگر اینگونه صفات بر صفحه روان یـا قلب یـا اعضـاء هم چون مرض در نواحی جسم آدمی است ، چنـان چه برای مرض راه علاـج و طـبیب هست ، برای اینگونه عوارض معنوی هم راه علاج و طبیب هست .

بعثت انبیـاء و نزول کتب آسـمانی ، وامـامت امامـان و حکمت حکیمـان و عرفـان عارفـان ، و ولایت اولیاء بهمین خاطر است ، یعنی برای معالجه امراض معنوی و رفع عیوب روحی و نفسی و آراسته کردن انسان به محامد الهی است .

اگر این عوارض قابـل علاـج نبود ، نعوذ بـالله رسـالت رسولاـن و ارسال کتب و تجلّی و حی و امامت امامان از جانب حضـرت الهی کاری لغو و عملی عبث بود .

انبیاء طبیبان این امراض و دسـتورات آنان راه علاج این عوارض است ، به شـرطی که انسان تسـلیم نبوت آنان شده و به نسـخه های شفا بخش و سعادت آور آنان عملی کند .

دانشمند بزرگ شیعی ، عارف کامل ، حکیم فرزانه ملا احمد نراقی رضوان الله تعالی علیه ، با توجه به آیات قرآن و

روایات و اخبار نسخه ای برای علاج مرض حرص تنظیم فرموده ، که به جای مباحث متنوع در این زمینه بهتر است همان نسخه را توجه کنیم .

طریقه معالجه حرص تحصیل صفات قناعت و ازاله مرض حرص است . و تحصیل صفت قناعت آن است ، که ابتدا تأمّل کند در زحمت جمع مال و تصدیق آن و آفات دنیویه که از برای مال است و حوادثی که در پی دارد .

شحنه این راه چو غارتگر است

مفلسی از محتشمی بهتر است

و ببینید که زیادتر از قدر ضرورت ، دنیا را چه ثمر و چه فایده است ، اگر از برای اولاد ذخیره می کنی بدان که خدای تو و اولاد یکی است ، آن که روزی بتو داده به او نیز خواهد داد .

تو غم فرزندی را می خوری که او نطفه تو حاصل شده ، چگونه آن که او را آفریده غم او را نمی خورد ، به عزت خودش قسم که او از تو مهربان تر است و قدرت او بیشتر ، و اگر فرزند تو کسی است که باید بتنگی بگذراند ، اگر عالم را از برای او ذخیره بگذاری از دست او بیرون می رود ، جان من احتیاج فرزند به مال در حیات اوست ، تو که چاره عمر او نتوانی کرد و قدر زندگانی از برای او نتوانی نهاد ، چرا در فکر روزی او زحمت می کشی .

نگارنده کودک اندر شکم

نگارنده عمر روزیست هم

خداوندگاری که عبدی خرید

بدارد فکیف آن که عبد آفرید

ترا نیست آن تکیه بر کردگار

که مملوک را بر خداوندگار

ساعتی سر بر زانوی تفکّر و به اطراف

ولایات نظری کن ، و دور و نزدیک را سیری کن و ببین کسانی که در عهد تو هستند ، چقدر کسانی هستند که صاحب ثروت و جاه و حشمتند و پدر ایشان از برای ایشان ذخیره نگذاشت و چه اشخاص یافت می شوند که به فقر و فاقه مبتلا ، و اموال بسیار از پدر ایشان مانده بود .

بسی پدران خانه در شهری ساختند و اولاد ایشان در ولایتی دیگر در خرابه مردند ، و بسا ، ده و مزرعه در کشوری از برای ایشان گذاردند و ایشان به جهت قرص نانی در کشوری دیگر جان دادند !

ترا از حوادث روزگار چه خبر ، و از گردش افلاک چه اطلاع ، چه میدانی تا چند روز دیگر عالم چه وضع خواهد بود ؟ و اگر از برای خود جمع مال می کنی ، تو اول قدر عمر خود را معین کن و به اندازه آن جمع کن ، تو چه می دانی که نام تو در سال دیگر در دفتر مردگان ثبت خواهد بود یا در صحیفه زندگان ، و چون قوت سال خود را داری کفایت کن و حساب خود را زیاد مکن ، علاوه بر اینها آن که تأملی کن و ببین وقتی هست که سیر شوی و دیگر در صدد جمع مال نباشی و هر چه اندوزی باز در فکر زیادتر خود را می سوزی پس یک مرتبه قانع شو و از همه زحمت ها فارغ شو .

چون در اینها تأمّل نمودی ، دیده بگشا و در احوال مردمان نظری کن و ببین در سیرت و طریقه اعاظم افراد بنی آدم

و اعزه مخلوقات عالم از پیغمبران مرسل و اولیای مکمل و محرمان حرم عزت و بار یافتگان خلوت قرب بر العزّه که چگونه به قلیلی از دنیا اکتفا نمودند و به قناعت گذرانیدند و زاید از قدر ضرورت را نگاه نداشتند .

نگاه کن به شیوه مشرکین و کفار از هنود و یهود و نصاری و اراذل افراد بشر ، که چگونه در صدد جمع مال و تنعم و التذاذ و زیاد کردن مایه و املاک و ضیاع و عقارند .

می دانم که شک نخواهی کرد در این که اقتدا به اعزه و اجلّاء خلایق بهتر است از پیروی اراذل ، بلکه هر که اندک شعوری داشته باشد می فهمد که کسی که حریص بر لذتهای دنیویه است و حرص بر اکل و شرب و جماع و وقاع دارد از افق انسان خارج و در خیل بهائم داخل است ، زیرا که اینها از لوازم بهائم و چهارپایان است و هر چند کسی در اینها به مرتبه اعلی برسد لذت او بیشتر از چهار پایان نخواهد بود ، و هیچ حریص شکم پرست نیست مگر این که گاو و خر از آن بیشتر می خورند ، و هیچ حریص بر جماع نیست مگر آن که خروس از آن بیشتر جماع می کند ، و خود ظاهر است که از چنین صفتی چه اثری خواهد دید .

و تأمل کن در عزت قناعت و فراغ بال و اطمینان خاطر قانع ، و چون در اینها تأمل نمودی ، در معالجه آن بکوش و طریقه آن این است که در امر معیشت خود میانه روی و اقتصاد را پیشه

خود کنی و راه مخارج را به قدر امکان سد کنی و ملاحظه جزئی و کلی مخارج خود را بکنی و هر چه ضروریه نیست و معیشت بدون آن ممکن است از خود دور کنی ، زیار که با وجود کثرت مخارج قناعت ممکن نیست .

پس اگر تنها و منفرد باشی اکتفا کن به جامه سبکی ، و قناعت کن به هر غذائی که هم رسد و نان خورش کم بخور و چون بخوری از یک نان خورش تجاوز مکن و هم چنین در سایر چیزهائی که به آن احتیاج عیال باشی هر یک را بر این حد بدار و جزئی جزئی خرجی که می خواهی بکنی تأمّل کن و ببین اگر زندگانی موقوف به آن نیست دست بردار ، و هر گاه کسی به این نوع رفتار کند و بنای امر خود را بر این گذارد ، و قناعت و اقتصاد را پیشه خود سازد از برای گذران به زحمت نمی افتند هر چند عیالمند باشد ، و محتاج به خلق نمی شود هم چنان که ظاهر وبیّن اخبار در آن صریح است .

حضرت پیغمبر فرمود که : محتاج نشد هر که میانه روی کرد و فرمودند که : تدبیر کار خود نصف معیشت است ، و فرمود : هر که قناعت کند خدا او را بی نیاز می کند ، و هر که اسراف می کند خدا او را فقیر می نماید و شک نیست که هر که بنای قناعت گذارد ، از احتیاج به مردم خلاص می شود و از چاپلوسی و تملّق ناکسان فراغت می یابد و در نزد خالق و

خلق عزیز می گردد .

و از حضـرت امـام جعفر صـادق (علیه السـلام) مرویست که میانه روی امریست که خـدا آن را دوست دارد ، و اسـراف چیزی است که خدا آن را دشـمن دارد ، حتی دور انداختن اسـتخوان خرما و ریختن زیادتی شـربت آب ، و فرمود که : من ضامنم از برای کسیکه میانه روی کند هرگز فقیر نشود .

بعـد از آن که امر معیشت او بالفعل درست شـد ، دیگر از برای بعض مضـطرب و مشوش نباشـد ، و اعتماد بر فضل و کرم خدا کنـد ، و بداند که روزی از برای او مقرر شده و به او خواهد رسـید اگر چه حرص نورزد ، و راهی از برای حداقل خود نداند ، چگونه چنین نباشد و حال آن که حق تعالی می فرماید :

(وَمَا مِن دَابَّه فِی الْأَرْضِ إِلاَ عَلَی اللهِ رِزْقُهَا) .

و نیز می فرماید :

(وَمَن یَتَّقِ اللهَ یَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً * وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لاَ یَحْتَسِبُ) .

هر کس پرهیز از گناه بیشتر کنـد ، خداونـد او را از هر غمی نجات بخشـد ، و روزی او را از جائیکه گمان نداشـته باشـد به او رساند .

باید هر کسـی در امر زندگانی و گذارن خود نگاه به بالاتر از خود نکند ، بلکه نظر به پست تر از خود نماید و اطاعت شـیطان را نکنـد ، زیرا که آن لعین نظر هر کس را در امر دنیا به بالاتر از خود می اندازد و به او می گوید که هان فلان و فلان را ببین چگونه تنعم می کنند و چه طعام های لذیذ می

خورنـد ، و چه لباس های نیکو می پوشـند ، خود را از آنان پست تر مکن و در طلب دنیا سـستی منمای ، و در کار دین چشـم آدمی را به پست تر از خود می گشاید و می گوید چرا خود را زحمت می دهی و تعب می کشـی و چندین از خدا می ترسـی فلان و فلان از تو عالم ترند و این قدر نمی ترسند ! !

ای خدای مهربان ما را در علاج امراض قلبیه و روحیه و فکریه و نفسیه توفیق رفیق راه کن ، و خانه قلب را با لطف و کرمت از اغیار خالی کرده ، نورت را برای ابـد در آن خانه مقیم فرما ، شـربت محبتت را بما بچشان و با داروی عشـقت تمام دردهای ما را درمان کن .

به قول بلبل گلستان عشق ، فیض عاشق :

زنده آن سر کو بود سودای عشق

حَبَّذا آن دل که باشد جای عشق

از سر شوریده من کم مباد

تا قیامت آتش سودای عشق

خارهای در دل بخون می پرورم

بو که روزی بشکفد گلهای عشق

رفته رفته دل خرابی می کند

عاقبت خواهم شدن رسوای عشق

خویش را کردم تهی از غیر دوست

تا وجودم پر شد از غوغای عشق

کار و کسب من همین عشق است و بس

مگسلا این دست من از پای عشق

خدمت او را به دل بستم کمر

هستم از جان بنده و مولای عشق

هم زمین هم آسمان را گشته ایم

نیست دردی در جهان همتای عشق

تا ننوشی باده از جام فن

مست کی گردد سر از صهبای عشق

تا پزی در دیگ سر سودای سود

کی چشی هرگز تو از حلوای عشق

چون فرو خواهیم شد ما عاقبت

خود همان

بهتر که در دریای عشق

ناله می کن فیض زیرا خوش بود

ناله های زار در سودای عشق

وَالْمُتَوَكِّلُ عَلَى اللهِ يُمْسى وَيُصْبِحُ فى كَنَفِهِ وَهُوَ مِنْهُ فى عافِيَه وَقَدْ عَجَّلَ اللهُ لَهُ كِفايَتَهُ وَهِيَ لَهُ مِنَ الدَّرَجاتِ مَا اللهُ بِهِ عَليمٌ .

هر کس در صف اهـل توکل و اعتماد بر خـداست ، و کارش را در همه امور به حضـرت او واگذاشـته ، صبـح و شام بر او می گذرد ، در حالی که در کنف حمایت اوست ، و حضرت رب العزه روزی وی را به قدر کفایت بی زحمت و مرارت فراوان به او می رساند و از درجات بهشت آنقدر به او مرحمت می کند که علم کسی به آن نرسد و در خاطر کسی خطور نکند .

وَالْحِرْصُ ماءٌ جَرى فى مَنافِذِ غَضَبِ اللهِ تَعالى وَما لَمْ يُحْرِمَ الْعَبْدُ الْيَقينَ لا يَكُونُ حَريصاً وَالْيَقينُ أرْضُ الْاسْلامِ وَسَماءُ الْايمانِ .

و حرص آبی است که جریان و سیلان او از منفذهای غضب الهی است ، چنان که قناعت و توکل آبی است که جریان آن در منافذ رحمت است ، چون طلب دنیا از طریق حرص مذموم شارع است و مغضوب خداوند ، حضرت صادق می فرماید : سیلانش از منافذ غضب است ، و چون طریق تحصیل روزی از روی قناعت ممدوح است ، بلکه عبادت است جریانش از منافذ رحمت است ، حاصل آن که حسن و قبح مسبب تابع حسن و قبح سبب است ، اگر سبب حسن است و ممدوح ، مسبب هم حسن است ، و اگر قبیح است مسبّب هم قبیح است .

بنده تا وقتی از نور یقین محروم نشود

، دچار حرص نگردد ، نمی شود با یقین به وعده های دوست ، آدمی دچار این صفت خسیس و این سم مهلك گردد .

یقین در قلب پاك عبد زمین اسلام و آسمان ایمان است ، و این زمین و آسمان همان است که اگر نصیب کسی شود تمام درهای برکت در دنیا و آخرت به روی او باز می شود .

بیائید با تمام هستی از تمام بندهای اسارت هوا و ابلیس خود را آزاد کنیم و از زندان آشپزخانه دنیا ، و رختخواب شهوت به فضای باز ملکوت سفر کنیم و آنچه را باید بیابیم و ببینیم در آنجا بیابیم و ببینیم ، و آن طور که باید لذت حقیقی حیات و خوشی واقعی زندگی را دریابیم .

دلا تا کی سر گفتار داری

طریق دیدن و کردار داری

ظهور ظاهر احوال خود ر

ظهور ظاهر اظهار داری

اگر مشتاِ و دلداری و دایم

امید دیدن دلدار داری

زدیدارت نپوشیدست دیدار

بدین دیدار اگر دیدار داری

سلیمان نیستی تا هم چو گبران

زهستی بر میان زنار داری

دلا تا چون سنائی در ره دین

طریق زهد و استغفار داری

باب سی و یکم

در بیان زهد

قالَ الصّادِق (علیه السلام) :

الزُّهْدُ مِفْتاحُ بابِ الْاخِرَهِ وَالْبراءَهُ مِنَ النّارِ وَهُوَ تَرْكُ كُلِّ شَىْء يَشْغَلُكَ عَنِ اللهِ مِنْ غَيْرِ تَأَسُّف عَلى فَوْتِها ، وَلا اِعْجاب فى تَرْكِها ، وَلا انْتِظارِ فَرَج مِنْها ، وَلا طَلَبِ مَحْمَدَه عَلَيْها وَلا عِوَض بِها بَلْ تَرى فَوْتَها راحَهً وَكَوْنَها آفَهً وَتَكُونُ أبَداً هارِباً مِنَ الْافَهِ مُعْتَصِماً بِالرّاحَهِ .

وَالزّاهِدُ الّذى يَخْتارُ الْاخِرَهَ عَلَى الدُّنْيا ، وَالذُّلَّ عَلَى الْعِزِّ ، وَالْجُهْدَ عَلَى الرّاحَهِ وَالْجُوعَ عَلَى الشّبَعِ وَعافِيَهَ الْاجِلِ عَلى مَحَبَّهِ الْعاجِلِ وَالذِّكْرَ عَلَى الْغَفْلَهِ وَتَكُونُ نَفْسُهُ فِى الدُّنْيا وَقَلْبُهُ فِى الْاخِرَهِ .

قالَ

رَسُولُ الله (صلى الله علیه وآله) : حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ كُلِّ خَطیئَه ، ألا تَری كَیْفَ أحَبَّ ما أبْغَضُهُ اللّهُ وَأیُّ خَطَا أشَدُّ جُرْماً مِنْ هذا ؟

وَقالَ بَعْضُ أهْلِ الْبَیْتِ (علیهم السلام) لَوْ كانَتِ الدُّنْیا بِأجْمَعِها لُقْمَةً فِی فَمِ طِفْل لَرَجِمْناهُ ، فَكَیْفَ حالُ مَنْ نَبَذَ حُدُودَ اللهِ وَراءَ ظَهْرِهِ فی طَلَبِها وَالْحِرْصِ عَلَیْها .

قالَ رَسُولُ الله (صلى الله علیه وآله) : لَمّا خَلَقَ اللّهُ الدُّنْیا أمَرَها بِطاعَتِهِ فَأطاعَتْ رَبَّها فَقالَ لَها : خالِفی مَنْ طَلَبَكِ وَوافِقی مَنْ خالَفَكِ فَهِیَ عَلی ما عَهِدَ اللّهُ إلَیْها وَطَبَعَها عَلَیْهِ .

قالَ الصّادِق (علیه السلام) : الْزُّهْدُ مِفْتاحُ بابِ الْاخِرَهِ وَالْبَراءَهُ مِنَ النّارِ .

مسئله با عظمت زهد

داستان زهد ، داستان عجیبی است ، زهد حقیقتی است که هر کس به آن آراسته شود ، برنده خیر دنیا و آخرت شده .

تحصیل زهد از مشکل ترین اموری است که انسان با آن روبروست ، و چون حاصل شود ، بفرموده حضرت صادِ (علیه السلام) درب آخرت و تمام نعیمش به روی انسان باز شده ، و برات آزادی از آتش جهنم برای ابد به جهت انسان صادر گشته !

زهد صفت عاشق ، خصلت عارف ، رنگ عابد ، و نشان حقیقت بر پیشانی سالک است .

زاهد انسانی وارسته ، و عبدی پیراسته ، و شخصیّتی ممتاز ، و نیروئی الهی ، و پروانه ای گرد شمع جمال ، و عاشقی بینا و مجاهدی تواناست .

حقیقت زهد را باید از زبان حقیقی و عرفای واقعی شنید ، چرا که آنها شیرینی این واقعیت را چشیده اند و از نسیم جان بخش این خصلت ملکوتی بهره برده اند ، بیان حقیقت زهد کار ما

گرفتاران و اسیران بندهای شهوات و طبایع نیست ، ما را کجا رسد که به ترجمه عالی ترین خصلت وارستگان تاریخ برخیزیم ، و از آنان که از دوست نشان دارند نشان در اختیار بگذاریم .

کسی کاندر صف گبران به بتخانه کمر بندد

برابر کی بود با آن که دل در خیر و شر بندد

زدی هرگز نیارد یاد و از فردا ندارد غم

دل اندر دل فریب نقد و اندر ما حضر بندد

کسی کور اعیان یابد خبر پیش مجال آید

چو خلوت با عیان سازد کجا دل در خبر بندد

زعادت بر میان بندد همی هر گبر زناری

نباشد مرد راه آن کس که جز بر فرِ سر بندد

حقیقت بت پرست است آنکه در خود هست پندارش

برست از بت پرستی چون در پندار در بندد

نباشد مرد هر مردی که او دستار بر بندد

نباشد گبر هر گبری که او زنار بر بندند

نیاساید سنائی وار آنکو زین جگر خواران

هزاران درد خون آلود بر جان و جگر بندد

نه فرعونی شود آنکس که او دست قوی دارد

نه قارونی شود هر کس که دل در سیم و زر بندد

نه موسی ای شود هر کس که او گیرد عصا برکف

نه یعقوبی شود آنکس که دل اندر پسر بندد

بسا پیر مناجاتی که بر موکب فرو ماند

بسارند خراباتی که زین بر شیر نر بندد

زمعنی بی خبر باشی چو از دعوی کمربندی

چه داند قدر معنی آن که از دعوی کمر بندد

بتخت و بخت چون نازی که روزی رخت بربندی

به تخت و بخت چون نازد کسی کو رخت بربندد

غلام خاطر آنم که او همت قوی دارد

که دارد هر دو عالم را و دل در یک نظر بندد

زهد قبل از اینکه

مرحله عملی باشد حقیقت قلبی است ، به این معنی که هر کس به قول قرآن مجید بود و نبود امور ظاهر برای وی مساوی باشد زاهد است .

و چون بـدست آوردن این حالت قلبی کاری بس مشکل و مـدت مدیـدی ریاضت می خواهد ، و طالب مقدماتی چون علم و معرفت و بینائی و بصیرت و همنشینی با اولیاء خداست ، از این نظر زهد را از اعلا منازل سالکین و از والاترین مقامات عارفین و از بهترین حالات سائرین شمرده اند .

این حالت عـالی قلبی ، یعنی بی تفـاوت بودن دل ، نه در برابر بود و نبود ظاهر دنیا و زرو و زینت آن موجب راحت انسان ، و دور بودنش از بسیاری از گناهان باطنی و ظاهری است .

تمـام روایـات معتبر و محکم که در بهترین کتب حـدیث نقل شـده ، وقتی می خواهنـد زهـد را معنا کننـد به آیه بیست و سوّم سوره مبارکه حدید ، که ریشه زهد را قلبی می داند متوسل می شوند ، چرا که وقتی قلب دارای این حالت عالی باشد اگر همه دنیا به انسان رو کند انسان آن را ملك خود نمی داند ، بلکه گنجینه ای در خزانه حق می نگرد ، که انسان برای صرف آن در راه خدا انتخاب شده ، و چون همه دنیا از دسـتش برود گوئی هیچ پیش آمدی نکرده ، چون چیزی که ملك خود نمی دانسـته از برابر چشمش غایب شده ، و علّتی منطقی وجود ندارد که بخاطر غیبت و یا از دست رفتن غیر ملك باعث اسف گردد .

چیزی که از دست برود

، اگر از دست رفتنش مخصوصاً بقضا و حکم الهی باشد و ذاتاً از دست رفتنش به قدر حق صورت گیرد ، مگر تأسف قلب قدرت بازگرداندن آن را دارد ؟ و مگر شادی و حرص در راه بدست آوردن از دست رفته قدرت برگرداندن از دست رفته را دارد ؟ !

تأسف بر از دست رفته موجب جزع و خروج از مدار صبر ، و علّت اعتراض و شکایت به دستگاه منظم آفرینش و بخصوص صاحب حکیم و عادل آن است و این گونه جزع مقدمه ای برای مغضوب شدن انسان و مستحق شدن آدمی به عذاب الهی است .

و فرح و خوشحالی نسبت به ظاهر دنیا و زر و زینت بدست آمده آن موجب بد مستی و طغیان و تجاوز و به قول آیه شریفه تفاخر و تکاثر و علّت کبر و تکبر خود بینی است که همه این خصائل شیطانی و گرفتار آن منفور حق و از رحمت مطرود و مستحق لعنت حق و خزی دنیا و ع ذاب آخرت است ، و این غیر از فرح به نعمت است که موجب شکر و کمک و عون بر عبادت و طاعت است که دنیا را نعمت حق دیدن و از آن نعمت در راه صاحب نعمت استفاده کردن ، غیر از دنیا را دنیا دیدن است ، متن آیه شریفه سوره حدید چنین است :

(لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُور) .

هرگز بر آنچه از دست شما رود تأسف نخورید ، و به آنچه به شما می رسد دلشاد نگردید و خداوند دوستدار

هیچ متکبر خودستائی نیست .

بـا توجه به این آیه بخصوص دو کلمه « تأسوا و تفرحوا » معلوم می شود که زهـد در درجه اول و در مرحله حقیقت امری قلبی است ، چون قلب در روی آوردن دنیا خوشحال نشود و حالی بحالی نگردد و دچار فرح نشود فرحی که عاقبتش تکبر و فخر و دوری از خداست ، و در از دست رفتن دنیا بدحال نگردد ، آن حالتی که باعث جزع و فزع و بی صبری و بی طاقتی و شکایت از دوست است ، صاحب آن قلب زاهد است ، روز داشتن ، زاهد و روز نداشتن زاهد است .

امـا اگر قلبی در بود دنیـا و زینت آن فرح موصـل به کبر و فخر داشـته باشـد ، وبه وقت از دست رفتن ظـاهر دنیا به اسف دچار شود ، صاحبش اهل دنیا و بدور از حقیقت است ، چنین انسانی اگر دسـتش به تمام معنی از دنیا خالی با شد ولی قلبش به امید روز بـدست آمـدن در فرح قرار داشـته باشد اهل دنیاست ، و اگر به وقت داشـتن برای روز مبادا در اسف باشد انسانی مادی و بیچاره است ، چنانچه قلب با بودن ثروت مادی اگر اهل فرح به ثروت نباشد صاحبش زاهد و مورد توجه خداست .

موسـی بن جعفر (علیه السـلام) در تاریکی زندان بغداد هیچ اسـفی نداشت ، و سلیمان بر تخت حکومت فلسطین ، ذره ای فرح در دلش نبود .

یوسف عزیز در قعر چاه و در زندان مصر تأسف نمی خورد ، و بر تخت سلطنت مصر دچار فرح نبود .

علی (علیه السلام) آن

یگانه تاریخ پس از مرگ پیامبر از خانه نشینی و بخاطر از دست رفتن حکومت ظاهری اسف نداشت ، و روز حکومت ، که حکومت ظاهر را بی ارزش تر از کفش پاره خود می دانست بر حکومت فرحناک نبود .

چون قلب این گونه حرکت الهی و معنوی و ملکوتی پیدا کند ، حقیقت زهد تحقق پیدا کرده و نور زهد در اعمال و حرکات و اخلاِ و معاملات و معاشرت انسان تجلی خواهد کرد .

عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیاث قالَ : قُلْتُ لِابی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) جُعِلْتُ فِداکَ فَما حَدُّ الزُّهْدِ فِی الدُّنیا ؟ فَقالَ : قَدْ حَدَّهُ اللهُ فی کِتابِهِ فَقالَ عَزَّوَجَلَّ لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَلا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ .

حفص بن غیاث می گوید : به حضرت صادِ (علیه السلام) عرضه داشتم قربانت کردم حدّ زهد در دنیا چیست ؟ فرمود خداوند حدّ زهد نسبت به دنیا را در کتابش بیان فرموده ، در آیه ای که می فرماید : تا بر از دست رفته حسرت نخورید و به بدست آمده فرحناک نگردید .

قالَ أمیرُالْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) : إنَّ النّاسَ ثَلاثَةٌ : زاهِدٌ وَصابِرٌ وَراغِبٌ ، فَأَمَّا الزّاهِدُ فَقَدْ خَرَجَتِ الْاحْزانُ وَالْافْراحُ مِنْ قَلْبِهِ فَلا یَفْرَحُ بِشَیء مِنَ الدُّنیا وَلا یَأسی عَلی شَیء مِنْها فاتَهُ فَهُوَ مُسریح . . . .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود : مردم به سه دسته اند :

زاهد و صابر و راغب ، زاهد کسی است که غصه ها و خوشحالیها را از قلب بدر کرده ، بر چیزی از دنیا که بدست می آید خوشحال نمی شود ، و بخاطر چیزی که از دستش می رود غصه دار

نمی گردد و او راحت است .

راستی اگر انسان بخواهد تأسف بخورد چرا بر یک سلسله امور کم ارزش و فانی و امانتی تأسف بخورد ، و اگر بخواهد خوشحال شود ، چرا بر سنگ و خاک رنگارنگ و بر یک سلسله خوراکی و پوشاکی و بر جاه و مقام پوشالی و از دست رفتنی خوشحال شود ؟ تأسف باید بر عمر از دست رفته ، عمری که به طاعت و عبادت نگذشته باشد ، تا این تأسف عامل حرکت برای جبران مافات شود ، خوشحالی باید خوشحالی بر ایمان و عمل صالح باشد که وسیله خیر دنیا و آخرت است ، آری در اتصال به حضرت محبوب شاد و بر فراِ آن جمال مطلق رنجیده و ناراحت باشیم .

گر در سر عشق رفت جانم

شکرانه هزار جان فشانم

بی عشق اگر دمی برآرم

تاریک شود همه جهانم

تا دور فتاده ام من از تو

در ششدره صد امتحانم

طفلی که زدایه دور ماند

جان تشنه شیر هم چنانم

لب خشک شد و ز قطره ای شیر

جان می دهد ای دریغ جانم

عمری چون قلم به سر دویدم

گفتم مگر از رسیدگانم

چون روی تو شعله ای برآورد

بگشاد به غیبت دیدگانم

معلومم شد که هر چه عمری

دانسته ای از تو خود من آنم

گفتی که مرا بدان و بشناس

این می دانم که می ندانم

چون طاقت قطره ای ندارم

نوشیدن بحر چون توانم

از تو جز از این خبر ندارم

کز تو خبری دهد زبانم

لیکن دل و جان و عقل در تو

گم گشت و همی بیک زمانم

عقل و دل و جان چو بی نشان شد

از کنه تو چون دهد نشانم

از علم مرا ملال بگرفت

آخر دمی آن شود عیانم

نه نه که عیان شدست

دیرست

من طالب بود جاودانم

هر گه فنا شوم در آن عین

جاوید در آن بقا بمانم

عطار ضعیف را به کلی

دایم به مراد دل رسانم

حقیقت زهد

شناختن حقیقت زهد با مراجعه به آیات و آثار و معارف اسلامی ، به خصوص آنچه از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین رسیده کار مشکلی نیست ، و چه نیکوست انسان حقیقت این مسئله الهیه را بشناسد و از حضرت رب العزه آراسته شدن به آن را بخواهد . که هر کس آراسته به این حقیقت گردد ، به عالی ترین درجه معنوی آراسته شده ، و باب خیر دنیا و آخرت را به روی خود باز کرده است .

زهد یعنی بی رغبتی به ظاهر دنیا به خاطر بدست آوردن آخرت و درجه بالاترش یعنی بی رغبتی به ما سوی الله جهت جلب رضا و خوشنودی و رضوان حضرت حق .

ضایع کردن مال حرام و حرام کردن حلال ، حرام و بیکاری و بیعاری و کلّ بر مردم شدن نیز حرام است .

زهد به معنای قناعت ورزیدن به حلال مالی و شهوانی از حرام و ساختن آخرتی آباد با حیات دنیاست .

زهد یعنی تمام علائق را تابع علاقه حق قرار دادن ، و به معنای حکومت الهی قلب بر ظاهر امور دنیائی است .

آن کس که در برابر متاع حیات مادی ، و آرایش ظاهر دنیا ، فریب نمی خورد ، و مقام با عظمت خلافت اللهی را با مشتی خاک ، و با چند روز مقام و با قلیلی در هم و دینار معامله نمی نماید زاهد است .

عرفان به واقعیات و معرفت به حقایق ، و بصیرت به امور ظاهر

و باطن مورث زهد است .

چون واقف شدی اگر عمرت هزاران سال باشد و هزاران گونه نعمت در کفت قرار بگیرد ، در برابر عمر ابد آخرت و نعیم مقیم آن لحظه ای بیش نیست ، نسبت به آنچه در این دنیا از مال و منال و شهوت و مقام و ریاست و دیگر چیزها که ترا از حیات جاوید و نعمت مقیم باز می دارد به حقیقت زاهد خواهی شد .

چون آگاه شدی آنچه هست رفتنی است ، و تنها وجود باقی خداست ، و هر تکیه گاهی موقتی است ، تنها تکیه گاه ابدی حضرت رب العزت است از ماسوی الله زاهد شده و تنها به حضرت او رغبت کنی ، با توجه به این حقایق است ، که دنیا برایت مسجد و جمال محبوب برایت قبله و ذکر دائم برایت نماز ، و خدمت به خلق برایت عبادت می گردد .

قدر خود بشناس ، و به آنچه باید واقف گردی واقف شو ، در مقام کسب آگاهی و بصیرت و معرفت و عرفان برآی که در تمام وجود از نظر قوه و استعداد همتا نداری ، و به این خاطر از میان تمام ممکنات و موجودات ترا به مقام نیابت و خلافت از خود برگزیده اند .

حکیم سنائی در بیان مقام انسان و انسانیت می فرماید :

ای زبده راز آسمانی

وی حله عقل پر معانی

ای در دو جهان زتو رسیده

آوازه کوس لن ترانی

ای یوسف عصر هم چو یوسف

افتاده بدست کاروانی

لعل تو به غمزه کفر و دین ر

پرداخته مخزن امانی

لعل تو ببوسه عقل و جان ر

بر ساخته عقل جاودانی

با آفت زلف تو که بیند

يك

لحظه زعمر شادمانی

با آتش عشق تو که یابد

یک قطره زآب زندگانی

موسی چکند که بی جمالت

نکشد غم و غربت شبانی

فرعون که بود که با کمالت

کوبد در ملک جاودانی

جان خوانم جان چو عاشقانت

نی نی که تو کدخدای جانی

از جمله عاشقان تو نیست

یکتن چو سنائی و تو دانی

آری معرفت به حقایق مقدمه حرکت به سوی حقایق و عشق به حقایق مقدمه آراسته شدن به واقعیات است که عارف : صابر ، متقی ، متوکل ، عاشق ، خاضع ، خاشع ، صامت ، مجاهد ، عابد ، عالم ، حلیم ، حکیم و زاهد است ، و طی این همه راه در گرو حکمت نظری و عملی است ، و آن دو عبارت از شناخت قرآن با کمک اهل قرآن و آراسته شدن به حقایق این کتاب است .

از چهار عامل خطر بپرهیزید تا به خدا برسید

یکی از پیران معرفت را پرسیدند که : عارف را چگونه باید که باشد ؟

گفت : چنان باید که از میان خویش و آن خداوند خویش چهار چیز بردارد :

۱ یکی ابلیس را و هر چه او خواهد و خواست وی معصیت بُوَد ، که اندر وی زوال ایمان بُوَد ، و اندر زوال ایمان دوزخ جاودان بود .

(كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنكَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا وَذٰلِكَ جَزَاؤُا الظَّالِمِينَ) .

در مثل مانند شیطانند که از انسان خواست به خدا کافر شود ، پس از آن که انسان از طاعت حق روی گرداند و از عبادت الهی برید ، گفت من از تو بیزارم که از عذاب پروردگار عالمین می

ترسم .

پس عاقبت شیطان و آدمی که بخواست او کافر شد این است که هر دو در آتش دوزخ مخلّدند و این دوزخ کیفر متجاوزان است .

۲ و دیگر نفس و آنچه خواهد ، که نفس بدان کاری کند بد ، و بد کرداری را جای آتش بود ، چنان که گفت در قصه یوسف صدیق :

(وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ) .

من خودستائی نکرده ، نفس خویش را از عیب و تقصیر مبرا نمی دانم زیرا نفس به شدت انسان را به کارهای زشت و ناروا می خواند جز آن که خدا به لطف خاص خود انسان را حفظ کند ، که خدای من بسیار آمرزنده و مهربان است .

۳ و دیگر هوای تن را و آنچه او خواهد ، و اندرین جهان هر که به راحت بود بدان جهان رنج برد چنان که گفت حق تعالی :

(أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) .

ای رسول من دیدی حال آن کس که هوای نفس خود را معبود خویش گرفت « چگونه به ضلالت و گمراهی افتاد و هلاک گشت و به عذاب ابد دچار شد ؟ !

۴ چهارم دنیا را و آنچه او خواهد دست بازداری ، که دنیا از تو خدمت خواهد و فراموشی آخرت خواهد قوله تعالی :

(فَأَمَّا مَن طَغَى * وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى) .

و اما چون کسی طغیان کند دنیا را بر آخرت بخواهد ، پس جهنم جایگاه اوست .

پس چون بنده عارف ، این چیزها را از میان برداشت

معرفت قرار گرفت ، و حلاوت معرفت یافت ، پس هر که با ابلیس صحبت کند از هاویه نرهد که با خداوند صحبت کند از این همه برهد .

نظر سالکان راه در مسئله زهد

در این مسئله بسیاری از حقیقت دانان و واقع بینان نظریات پر ارزشی دارند ، نقل نظر همه آنان از حوصله این نوشتار بیرون است ، تنها برای خالی نبودن عریضه تلفیقی از نظریات محکم اخلاقی بزرگ امام محمد غزالی از عامه و عارف حکیم و فیلسوف فقیه ملا ـ محسن فیض کاشانی و اخلاقی و فقیه بزرگ مرحوم ملا ـ مهدی نراقی و شهید مظلوم فیلسوف اندیشمند مرحوم مطهری در توضیح بر زهد نهج البلاغه که هر سه از سالکان راه و عارفان وارسته و صاحب نظر و از طایفه شیعه دوازده امامی بودند نقل می شود .

آن جائی که در خانه دل ضد حب دنیا ، حبی که روی وجود را از حق برمی گرداند و رغبت و میل به سوی آن است زهد است .

زهد این است که قلب از پی دنیا نفرستی ، و با جوارحت دو دستی به این پیره زال نچسبی ، و معامله ات با آن به اندازه ضرورت باشد . و به عبارت دیگر زهد اعراض قلبی از متاع دنیا و پاکیزه های آن از اموال و مناصب و سائر چیزهائی است که با مرگ از دستت می رود . و بتقریر دیگر روی گرداندن از دنیا و روی آوردن به آخرت است ، یا روی گرداندن از غیر خدا برای رو کردن به خداست که این مرتبه بالاترین مرتبه زهد است .

کسیکه از کل ما سوی الله حتی جنات

دل ببرد ، و جز خدا عشقی نداشته باشد زاهد مطلق است .

و هر کس بخاطر ترس از جهنم از لذات دنیا دست بردارد ، و به خاطر رسیدن به بهشت اعراض از نعیم فانی جز به اندازه ضرورت کند او نیز زاهد است ولی زهدش در درجه زهد اول نیست .

البته زهد وقتی تحقق پیدا می کند که انسان قدرت دست یافتن بر دنیا را داشته باشد و در عین قدرت به ترک برخیزد ، و باعث ترک هم درک حقارت دنیا و پستی آن نسبت به خدا و دار آخرت باشد .

اگر ترک به خاطر عدم دست یافتن به دنیا باشد ، یا غرض از ترک به چنگ آوردن آخرت نباشد ، یا هدف از ترک خوش نامی و جلب قلوب یا شهرت به جوانمردی وجود و سخا ، یا سبک بالی از کثرت مال و نجات از رنج و تعب حفظ ثروت باشد ، این ترک ، زهد نیست این ترک شرک و ریاکاری و نفاِ و دوروئی است .

ترک باید از نظر معنی به صورت اعراض و بی رغبتی قلب و از نظر ظاهر باید به صورت ساده زیستی و آسان گذراندن زندگی باشد .

برحسب تعریف و تفسیری که از نهج البلاغه درباره زهد استفاده می شود ، زهد حالتی است روحی ، زاهد از آن نظر که دلبستگی های معنوی و اخروی دارد ، به مظاهر مادی زندگی بی اعتناست ، این بی اعتنائی و بی توجهی تنها در فکر و اندیشه و احساس و تعلق قلبی نیست و در مرحله ضمیر پایان نمی یابد .

زاهد در زندگی عملی خویش

سادگی و قناعت را پیشه می سازد و از تنعم و تجمل و لـذت گرائی پرهیز می نمایـد ، زنـدگی زاهـدانه آن نیست که شـخص فقط در ناحیه انـدیشه و ضـمیر وابسـتگی زیادی به امور مادی نداشـته باشـد ، بلکه این است که زاهـد عملاً از تنعم و تجمل و لذت گرائی پرهیز داشته باشد .

زهـاد جهان آنها هسـتند که به حـداقل تمتع و بهره گیری از مادیات اکتفا کرده انـد ، شـخص علی (علیه السـلام) از آن جهت زاهد است که نه تنها دل به دنیا نداشت ، بلکه عملاً نیز از تمتع و لذت گرائی ابا داشت و به اصطلاح تارک دنیا بود .

و این غیر از رهبانیتی است که اسلام و روح معنویت با آن مخالف است که رهبانیت بدعت است و زهد حقیقت است .

رهبـانیت بریـدن از مردم و رو آوردن به عبادت است ، بر اساس این انـدیشه که کار دنیا و آخرت از یکـدیگر جـدا است ، دو نوع کار بیگانه از هم است ، از دو کار یکی را بایـد انتخاب کرد ، یا بایـد به عبادت و ریاضت پرداخت تا در آن جهان به کار آیـد ، و یا بایـد متوجه زندگی و معاش بود تا در این جهان به کار آید ، این است که رهبانیت بر ضد زندگی و بر ضد جامعه گرائی است ، و مستلزم کناره گیری از خلق و بریدن از مردم و سلب هر گونه مسئولیت و تعهد از خود است .

اما زهد اسلامی در عین اینکه مستلزم انتخاب زندگی ساده و بی تکلف است و بر اساس پرهیز از تنعم

و تجمل و لـذت گرائی است ، در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی قرار دارد ، و عین جامعه گرائی است ، برای خوب از عهده مسئولیت برآمدن است و از مسئولیت ها و تعهدهای اجتماعی سرچشمه می گیرد .

در اسـلام مسئله جـدا بودن حسـاب این جهـان بـا آن جهان مطرح نیست ، از نظر اسـلام نه خود آن جهان و این جهان از یک دیگر جدا و بیگانه هستند و نه کار این جهان با کار آن جهان بیگانه است .

ارتبـاط دو جهـان با یک دیگر از قبیل ارتباط و باطن شیء واحـد است ، یعنی آنچه بر ضـد مصـلحت آن جهان است بر ضـد مصـلحت این جهان نیز هست ، و هر چه بر وفق مصالح عالیه زندگی این جهان است بر وفق مصالح عالیه آن جهان نیز هست ، لهـذا یـک کـار معین که بر وفق مصالـح عـالیه این جهـان است اگر از انگیزه های عالی و دیـدهای ما فوِ طبیعی و هـدف های مـاوراء مـادی خالی باشـد آن کار صـرفاً دنیائی تلقی می شود و به تعبیر قرآن به سوی خـدا بالا نمی رود ، اما اگر جنبه انسانی کار از هـدف ها و انگیزه ها و دیـدهای برتر و بالاتر از زندگی محدود دنیائی بهره مند باشد ، همان کار ، کار آخرتی شـمرده می شود .

زهـد اسـلامی ، چنان که گفتیم در متن زنـدگی قرار دارد ، کیفیت خاص بخشـیدن به زندگی است و از دخالت دادن پاره ای ارزش ها برای زندگی ناشی می شود .

زهد از روشن ترین صفات انبیاء و اولیاست ، پیامبری مبعوث

نگشت مگر آن که به زهد سفارش داشت و اگر تقرب به حق و نجات روز قیامت بستگی به آن نداشت ، هرگز بزرگان از انسانها و اهل معرفت برخود سخت نمی گرفتند و بریده از شهوات و لذات دنیا زندگی نمی کردند !

بمیرای حکیم از چنین زندگانی

کزین زندگانی چو مردی بمانی

از این زندگی زندگانی نخیزد

که گرگست و ناید زگرگان شبانی

وزین زندگان شیر مردان نیاید

ورآید بود سیر سیر السوانی

در این خاکدان پر از گرگ تا کی

کنی چون سگان را یگان پاسبانی

ببستان مرگ آی تا زنده گردی

بسوز این کفن ژنده باستانی

رهاند ترا اعتدال بهارش

زتور تموزی و خز خزانی

از آن پیش کز استخوان تو مالک

سگان سقر را کند میهمانی

به پیش همای اجل کش چو مردان

به عیاری این خانه استخوانی

از این مرگ صورت نگر تا نترسی

از این زندگی ترس کاکنون درآنی

که از مرگ صورت همی رسته گردد

از این زندگی ترس کاکنون درآنی

بدرگاه مرگ آی از این عمر زیر

که آنجا امانست و اینجا امانی

بگرد سراپرده او نگردد

غرور شیاطین انسی و جانی

بنفسی و عقلی و امرت رساند

زحیوانی و از نباتی و کانی

سه خط خدایند این هر سه لیکن

از این زندگی تا نمیر ندانی

زسبع سماوات تا بر نپرّی

ندانی تو تفسیر سبع المثانی

زنادانی و ناتوانی رسی تو

از این گنج صورت به گنج معانی

از این جان ببر زان که اندر جهنم

نه زنده نه مرده بود جاودانی

نه جانست این کت همی جان نماید

منه نام جان بر بخار دخانی

پیاده شو از لاشه جسم غایب

که تا با شه جان به حضرت پرانی

بزیر آر جان خران را چو عیسی

که تا هم چو عیسی شوی آسمانی

بدان عالم پاک مرگت رساند

که مرگ است دروازه آن جهانی

وزین کلبه جیفه مرگت

رهاند

که مرگ است سرمایه زندگانی

کند عقل را فارغ از لا ابالی

کند روح را ایمن از لن ترانی

ببام جهان بر شوی چون سنائی

گرت هم سنائی کند نردبانی

انبیاء الهی و زهد

بازگو کردن زهد انبیائی که در آیات قرآن و روایات از آن نام برده شده داستان بسیار مفصلی است ، علی (علیه السلام) در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه به زهد چند نفر از انبیاء بدین قرار اشاره دارند :

اگر خواهی از موسی کلیم الله سخن بگو ، که به پروردگار عرضه داشت :

(رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ) .

پروردگار من بر آنچه از خیر بسویم فرستی نیازمند و محتاجم .

به خدا قسم به وسیله این دعا قرص نانی از خدا می خواست ، زیرا خوراکش سبزی و گیاه زمین بود ! ! و به علّت لاغری و کمی گوشت بدن ، سبزی گیاه از نازکی پوست درونی شکمش دیده می شد .

و اگر خواهی از داود سخن به میان آر ، که دارای مزامیر و زبور بود ، و خواننده اهل بهشت است ، بدست خود از لیف خرما زنبیل ها می بافت و به هم نشینان خود می گفت : کدامتان در فروختن این زنبیل ها به من کمک می کنید ، از بهای فروش آنها خوراکش یک عدد نان جو بود .

و اگر خواهی داستان زندگی عیسی بن مریم (علیه السلام) را به میان آر ، که سنگ را زیر سر خود بالش قرار می داد ، و جامه زبر می پوشید ، و طعام خشن می خورد ، و خورش او گرسنگی بود ، و چراغ شب او ماه بود ، و

سـایه بان او در زمسـتان جائی بود که آفتاب می تابیـد یا فرو می رفت ، و میوه و سبزی خوشـبوی او گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می رویانـد ، نه زنی داشت که او را به فتنه و تباهکاری افکنـد ، و نه فرزندی که او را اندوهگین سازد ، و نه دارائی که او را از توجه به حق برگرداند ، و نه طمعی که او را خوار کند ، مرکب او دو پایش بود ، و خدمتکار او دو دستش .

بیـا و در مسـئله زهـد به پیـامبر خـود ، که از همه نیکـوتر و پـاکیزه تر است ، اقتـدا نموده ، از آن بزرگوار پیروی کن ، زیرا آن حضـرت برای کسـیکه بخواهـد پیروی کنـد ، سـزاوار پیروی کردن است ، و انتساب شایسـته اوست برای کسـیکه بخواهد به او نسبت داشته باشد ، و محبوب ترین بندگان نزد خداوند کسی است که پیرو پیغمبر خود بوده و دنبال نشانه او برود .

لقمه دنیا را زیادتر از آنچه لازم نداشت نمی خورد ، به دنیا به هیچ عنوان دل نبسته بود ، از جهت پهلو لاغرتر و از جهت شکم گرسنه ترین اهل دنیا بود .

دنیا با همه محتویاتش به او پیشـنهاد شـد ، از قبول آن امتناع کرد ، دانست خداونـد مهربان از باب مصـلحت انسان علاقه و دل بسـتن به دنیـا را دشـمن داشـته ، او هـم به پیروی از مولاـیش علاقه به دنیا را دشـمن می داشت . و می دانست حق تعالی دنیا را خوار دانسته او هم خوار می دانست ، و آن را کوچک قرار

داده ، او هم کوچک شمرد .

اگر نبود در وجود ما ، مگر دوستی آنچه که خدا و رسول و دشمن داشته ، و بزرگ شمردن آن را که خدا و رسول کوچک شمرده همین مقدار برای سرکشی از خدا و مخالفت فرمان او بس بود .

پیامبر به روی زمین طعام می خورد ، و مانند عبد می نشست ، و به دست خود پارگی کفشش را دوخته و جامه اش را وصله می کرد ، و بر خر برهنه سوار می شد و دیگری را هم سوار می کرد .

بر در خانه اش پرده ای که در آن نقش ها نقش شده آویخته بود ، پس به یکی از زنهایش فرمود : این پرده را از نظر من پنهان کن ، زیرا وقتی به آن چشم می اندازم دنیا و آرایش های آن را به یاد می آورم ، پس از روی دل از دنیا دوری گزیده ، یاد آن را از خود دور می ساخت ، و دوست داشت که برایش آن از جلوی چشمش پنهان باشد ، تا از آن جامه زیبا فرا نگرفته باور نکند که آنجا جای آرمیدن است ، و امیدواری و درنگ کردن در آنجا را نداشته باشد ، پس علاقه و بستگی به این دنیای از دست رفتنی را از خود بیرون و از دل دور کرده و آرایشهای آن را از جلو چشم پنهان گردانید ، و چنین است کسی که چیزی را دشمن می دارد ، و بدش می آید به آن چشم اندازد ، و نام آن را در حضورش برده شود ! !

زهد

مورث معنویت ، آزادگی و ایثار و خصائل دیگر انسانی و الهی است ، زاهد به حقیقت اهل معناست ، و از قید تعلقات مادی و شیطانی با تمام وجود آزاد است ، و پیش انداختن محرومان و مستمندان و دردمندان را نسبت به خودش کار بسیار آسانی است .

شدت زهد پیامبر و علی و خاندانش و ائمه طاهرین و پس از آنان یاران و اصحاب خالص آن بزرگواران چیزی نیست که نیاز به شرح داشته باشد .

سالکان راه با عظمت زهد

سخن گفتن از شخصیت هائی که در راه زهد اسلامی سیر و سلوک خالص داشتند ، کاری بس مشکل و امری بس سخت است .

آنان که در راه خدا از همه چیز و از خود گذشتند ، و خود را و آنچه داشتند عاشقانه با خدا معامله کردند ، زاهد حقیقی اند .

خود و آنچه در دست است ، با کمال رغبت ، و در عین شوِ با حضرت رب العزه معامله کردن اوج زهد است .

زاهد واقعی کسی است که نسبت به خود و به چیزی قایل به ملکیت نیست ، و خود و آنچه را در اختیار دارد مملوک واقعی مالک حقیقی می داند ، و خود و آنچه را موجود دارد فقط می خواهد راه عشق او مصرف کند و بس .

در این زمینه برای نمونه به یکی از شخصیت های صدر اسلام بنام حنظله که حرکتش از بستر عروسی به بستر شهادت بیش از چند ساعت طول نکشید ، و این حرکت نشان دهنده کمال زهد و ایثار بود ، و نیز به شهدای گرانقدر و بی نظیر عاشورای شصت و یک که

در کنار امام عاشقان حضرت سیدالشهداء از همه چیز خود گذشتند و به زهد آبرو دادند اشاره می کنم .

اشاره به چهره هائیکه جز به حق فکر نمی کردند ، و جز برای حق نبودند ، و جز به حق تکیه نداشتند .

اشاره به آن انسان های والائی که در تمام تاریخ حیات نظیر آنان بسیار کم است .

اشاره به آن چهره هائیکه آبروی انسان و انسانیت اند ، و حقیقت به وجود آنان مفتخر است

اشاره به آن مردان با فضیلتی که روی تاریخ را سپید کردند ، و محرک تمام حرکت کنندگان در راه خدا شدند .

اشاره به آن عاشقانی که جز حضرت محبوب را نخواستند ، و غیر او را ندیدند و از غیر او نگفتند ، و جز در عشق او فانی نشدند ، و به لطف و کرم و رحمت او به بقا و ابدیت رسیدند .

اینان جداً تشنه وصال بودند ، و خود و آنچه داشتند برای رسیدن به مقام قرب و وصل جانان در طبق اخلاص گذاشتند .

دل زجان بر گیر تا راهت دهند

ملک دو عالم به یک آهت دهند

چون تو بر گیری دل از جان مردЭ...Ṣِ

آنچه می جوئی تو آنگاهت دهند

گر بسوزی تا سحر هر شب چو شمع

تحفه نقد سحرگاهت دهند

تا نگردی بی نشان از هر دو کون

کی نشان آن حرمگاهت دهند

چون بتاریکی دَرَست آب حیات

گنج وحدت در بن چاهت دهند

ای گدا گر آشنای او شوی

هر زمانی ملک صد شاهت دهند

گر بود آگاه جانت از جزا و

گوشمال جان بناگاهت دهند

لذت دنیا اگر زهرت شود

شربت خاصان درگاهت دهند

چون شنیدی تفرقه است در راه تو

در سیاهی راه کوتاهت دهند

بی سواد فقر

تاریکت شود

گر هزاران روی چون ماهت دهند

چون درون دل زفقرت شد سیه

ره برون زین سبز خرگاهت دهند

در سواد اعظم فقرست آنک

نقطه کلی به اکراهت دهند

ای فرید اینجا چو کوهی صبر کن

تا از این خرمن یکی کاهت دهند

از حجله عروسی تا بستر شهادت

قسمت اول

ماه شوال سال سوم هجرت ، در شهر مدینه در میان مسلمانان رفت و آمدهای غیر عادی دیده می شود ، زیرا همه احساس می کنند که به همین زودی جنگی در شرف اتفاِ است ، ولی در انجام آن تردید دارند ، هر وقت به همدیگر می رسند درباره جنگ احتمالی سخن می گویند و از همه خبر می گیرند ولی جواب اکثریت معمولاً این است : « خدا و رسولش بهتر می دانند » و این حرف کافی است که مسلمانان را قانع و آرام کند .

بالاخره تصمیم اهل مکه برای جنگ با مسلمانان در تمام شهر مدینه پیچید ، و این همان چیزی بود که مردم مؤمن مدتها انتظارش را می کشیدند .

شکستی که کفار در جنگ بدر خورده بودند ، نه تنها حسّ حماسی آنها را جریحه دار ساخته بود ، بلکه راه کاروان و تجارت را بر آنها بسته ، از این طریق ضربه های مادی غیر قابل جبرانی به آنها وارد می آمد .

آنها می خواستند با شروع یک جنگ جدید از کشتگان خود در بدر انتقام کشیده و منافع بازرگانی خویش را تأمین کنند ، و در اثر تطمیع و وعده غنائم بسیار عده کثیری از بدویان را که مدتها بود در اثر اشعار شعرائی چون کعب بن اشرف تحریک شده بودند با خود همراه نمودند .

نیمه شوال فرا رسید ،

روزی به اهالی مدینه خبر دادند که عده کثیری مرکب از سه هزار نفر مسلح با تجهیزات کامل به سرپرستی ابو سفیان به سوی مدینه می آیند و چیزی به مدینه راه ندارند .

در میان این عده مردان شجاعی بودند که حس انتقام جوئی آنها را هم چون درنده کرده بود ، از قبیل صفوان پسر امیه و عکرمه پسر ابو جهل که از گذشتگان کفار در بدر بودند ، به علاوه عده ای زن برای تحریک و تشویق سربازان به سرپرستی هند زن ابو سفیان با ارتش کفر پی می آمدند .

مؤمنین که در اثر فتح بدر تشویق به مبارزه شده ، و تعلیمات اسلام آنها را تشنه شهادت کرده بود ، به قدری از خود اشتیا و تمایل نشان دادند که حضرت به درخواست آنان برای کشاندن جنگ به بیرون مدینه پاسخ مثبت دادند ، گرچه خود حضرت از نظر نظامی صلاح را در این می دانستند که تمام دروازه های مدینه را بسته ، دشمن را از محاصره شهر خسته کنند و نومیدانه آنان را به پراکندگی بکشند ، و از این طریق به آنان ضربه کاری بزنند .

در همین حال که آمد و رفت تکاپو بخاطر این اتفا بزرگ در مدینه جاری بود ، در یک خانه از اهالی همین شهر جشن و سرور بر پا گشته و تعدادی در آن مجلس شرکت کرده بودند .

این خانه در حقیقت خانه ابو عامر راهب است که اخیراً از مخالفین خدا و رسول شده ، و همان کسی است که به حضرت رسول نفرین کرد که در غربت بمیرد ، ولی حضرت فرمود

:

خداوند نسبت به مردم دروغگو چنین جزا می دهد ، و بالاخره خود او در یکی از شهرهای روم بی کس و تنها جان داد .

این شخص بدبخت و منافق و جاسوس زودتر و بیشتر از همه اهالی مدینه از وضع کفار نسبت به جنگ با مسلمانان آگاه شد ، و برای اینکه دشمنی خود را با رسول حق و راه الهی به نهایت برساند ، پنجاه تن از کسان خود را اغوا کرد و به همراه خود برداشت و به ارتش کفر پیوست ، بنا بر این در مجلس جشنی که امشب در خانه او برپاست خود او حضور ندارد .

این جشن برای کیست و به خاطر چیست ؟ برای پسر ابو عامر حنظله و به خاطر عروسی این جوان پاک و برومند ! !

در مقابل چنین پدری که دشمن رسول خداست ، و خود را برای نابودی دین و مسلمین آماده کرده ، این پسر جزء مؤمنین و از فدائیان و مشتاقان جانباز در راه خداست .

این پسر خلف صالح ، بیدار بینا ، مؤمن واقعی ، دارنده یقین و عاشق خدا و رسول ، و شیفته خدمت و علاقمند به جهاد و شهادت در راه محبوب حقیقی عالم است ! !

من مبتلای عشق و دلم دردمند تست

از پای تا سرم همه صید کمند تست

زلف بلند تست که افتاده تا به س

یا سِا فتنه از سر زلف بلند تست

ای شهسوار عرصه سرمد رکاب زن

ملک وجود نعل بهای سمند تست

طی طریق یار نکردست غیر یار

این درّ شاهوار بگوشم زپند تست

بگشای لب که زنده شود جان دل مر

شور سر از هوای لب نوشخند تست

کردی پسند

سینه ما را و در سرای

جان و دلیست بهر نثار ار پسند تست

این چون و چند دل همه در عشق و دوستی

از حسن بی نهایت بی چون و چند تست

بی قند تست تلخ دهان دل نف

شیرین مذاِ اهل حقیقت زقند تست

زین بند بر نوند و قیامت پدید کن

غوغای حشر در حرکات نوند تست

روی تو آتش من و عین کمال ر

در آتش تو جان و دل من سپند تست

گفتی زعشق ره به سلامت بری زدرد

عشق تو در دلست و دلم دردمند تست

از دست حادثات بدل می برم پناه

کاین دارا من خانه دور از گزند تست

از هر چه هست نیست صفا را بجز دلی

وان نیز عمرهاست گرفتار بند تست

حنظله جوانی است هیجده ساله ، ورزیده ، صادِ ، مؤمن پاك و بی نهایت مورد لطف و مهر حضرت رسول .

نبی بزرگ اسلام این جوان دلیر و آراسته را که پدرش جزء دشمنان سرسخت اسلام است ، ولی خود او با چنین صداقت و مشتاقی به اسلام خدمت می کند دوست دارد .

مدتی است گفتگوی ازدواج حنظله در افواه است ، و اقدامات جهت این امر به عمل می آید ، نامزد او نجمه الصباح دختر سعد بن معاذ که برزگان اصحاب و از چهره های سرشناس مدینه است می باشد ، اقدامات به نتیجه رسیده به طوری که قبلاً

چنین شبی را برای عروسی و زفاف کرده بودند ، بدون اینکه خبر شوند که فردای این شب جنگ بین مسلمین و کفار درخواهد گرفت .

حنظله نسبت به نجمه علاقه و عشق شدیدی میورزد و مدت ها صحبت و آمد و رفت و اقدامات نسبت به قبول پدر

او و خود نجمه به برگزیدن وی به همسری آتش اشتیاِ او را تیزتر کرده است .

روزهای مدیدی است که انتظار شب عروسی را می کشد و چشم به راه دقیقه ایست که از وصل محبوبه سیراب شود .

نجمه هم چنین است ، علاقه شدیدی به جوان شجاع و با صداقتی چون حنظله پیدا کرده ، دقایقی را که بطور قطع حنظله متعلق به او خواهد شد انتظار می برد ، خانواده طرفین نیز ، که تاریخ عروسی را تعیین کرده اند اصراری دارند که حتماً در شب معین این امر مهم انجام پذیرد .

اما تاریخی که معین شده مصادف با شب جنگ است ، دو نیروی بسیار قوی در درون قلب حنظله در مبارزه اند :

از طرفی عشق به همسر زیبا و ارضای غریزه و تمایل برآورده شدن انتظار و میل به راضی کردن محبوبه خویش ، و از طرف دیگر شدت ایمان و علاقه به اسلام و مانعی که از برگزاری عروسی در شبی که باید فردای آن تمام مردان مؤمن به جنگ روند در پیش دارد .

این دو فکر متضاد ، چنان مغز و قلبش را در معرض تهاجم قرار داده بود که وجودش سخت گرفتار شده و انگار قوه اخذ تصمیم از وی سلب گردیده .

از یک طرف گاهی تسلیم عشق و علاقه به هوای نفس شده می خواهد قبول کند که عروسی سر بگیرد ، و از جانب دیگر حس اسلامیت و ایمان آتشین او پشت پا به تمام علائق دنیائی زده می خواهد برای ظهور اوج زهد همه را رها کند و خود را به دامان رسول خدا انداخته

تا فردا از او جدا نگردد ، مبادا کشش جسم او را از آن چنان عظیمی بازدارد .

هر چند از پدر اجازه عروسی گرفته ولی می خواهد مطمئن شود در این شبی که فردای آن باید به جنگ روند و صبح عروسی او چه خواهد شد ؟ !

بالاخره کشمکش این دو نیرو چنان او را در عذاب گذاشت ، که کسی را خدمت رسول اسلام فرستاد ، که برای عروسیش از حضرت اجازه مخصوص دریافت کند !

نبی عزیز آن فرشته رحمت الهی اجازه داد ، از شنیدن خبر اجازه برقی از شعف در چشمان حنظله درخشید ، و این بار از شدت شعف می لرزید ، در حالی که روحش از این دستور که آمده بود بخشنودی نشست و دیگر می توانست هماهنگ با جسم باشد و با آن مبارزه نکند .

نجمه را به منزل او آوردند ، جشن مختصری که قبلاً به آن اشاره رفت تمام شد ، مدعوین یکی یکی به خانه خود بازگشتند .

شب زفاف تمام شد ، دو دلداده از هم کام گرفتند ، هر لحظه که می خواهد به وضع حال دل خوش شود ، ناگهان جمال فردا ، و وصال محبوب ابدی و تصمیمی که نسبت به رفتن جنگ باید بگیرد در نظرش مجسم می شود .

او با زبان حال به معشوِ واقعی می گوید :

افلاک را جلالت تو پست می کند

املاک را مهابت تو پست می کند

هر جا دلی که عشق تو در وی کند نزول

هوشش رباید و خردش مست می کند

مر پست را عبادت تو می کند بلند

مر نیست را ارادت تو هست می کند

بر اهل خیر

چون بگشائی در بهشت

بردوزخ گرفته دست تو پا بست می کند

جان حوادث است جهان بلند و پست

گاهی کند و گهی پست می کند

قسمت دوم

هر دم که فیض میل جهان دگر کند

دستش آن گشاد دری بست می کند

حنظله از بیان فکر خود به نجمه احتراز می کند ، مبادا عیش او منغص شود ، او عزم دارد که تا آخرین لحظه به نجمه چیزی نگوید !

لحظات خوشی و کامرانی مثل برِ می گذرد ، آن چنان سریع که عشّاِ ناگهان متوجه می شوند که دو ساعت از نیمه شب گذشته و هنوز به راز و نیاز و گفتگوی آینده مشغولند .

بالاخره خستگی چیره می شود ، و ابتدا چشمان نجمه و بعد دیدگان حنظله را بهم می دوزد .

آرامش شب ، به علت وجود حالت جنگ در شهر نیست ، به این لحاظ هنوز یک ساعت از خواب این دو دلداده تازه به هم رسیده نگذشته که صدای همهمه ای که پشت در منزل برخاسته بود ، حنظله را سراسیمه از خواب بیدار کرد ، فوراً به یاد ما وقع افتاد ، از بستر برخاست و خود را به پنجره رسانید ، و شخصی را که به شتاب عبور می کرد صدا زد ، چه خبر است و رو به کجا می روید ؟ ! مگر از جریان جنگ بی خبر هستی ؟

چرا خبر دارم ولی می پرسم وضع چگونه است و قشون کجا باید بروند و شما به کجا رهسپارید ؟

مقصودت از این سؤال چیست ؟ منهم مسلمانم و می خواهم به ارتش اسلام ملحق شوم .

چطور هنوز از منزل بیرون نیامده ای ، همه

حرکت کرده و رفته اند ، و من آخرین آنها هستم که باید به سرعت حرکت کنم مبادا عقب بمانم .

خداترا اجر دهد ، منهم عازم آمدنم ولی شب گذشته به اجازه رسول الله جریان زفاف خود را طی کردم و حالا از تو خواهش می کنم وضع را برایم تشریح کنی تا منهم به شما ملحق شوم .

به به ! عجب همتی ، بسیار خوب ، حالا که تو این قدر مؤمن هستی به تو می گویم و از خدا خواهانم ترا توفیق جهاد مرحمت کند .

دیشب ارتش اسلام به سرپرستی حضرت رسول اکرم در حالی که به سه دسته مهاجر و اوس و خزرجی قسمت شده بودند به شکل ستون به طرف شمال حومه شهر رفته آنجا را دور زده اند و چند نفری که عقب مانده اند در ساعات مختلف شب به آنها پیوسته اند .

در موقع خروج از دیوارهای شهر ، عبدالله بن ابی سلول آن رئیس منافقان با ششصد نفر یهودی در حین خروج از شهر خدمت رسول اسلام رسید و پیشنهاد کرد به همراهی مسلمین به جنگ بیاید ، ولی حضرت از آنها تشکر کرد و فرمود : کمک خدا برای من کافی است .

عجب ! ! آری خداوند به رسول خود وحی کرده بود که اینان به قصد تخریب و خیانت این پیشنهاد را کرده اند و حضرت نیز خوب جلوی آنان را گرفت .

اما رئیس منافقان از این مسئله که آن را توهینی تلقی کرد برآشفت و به طرف سربازان مسلمان رفته در بین آنان تخم اضطراب و نگرانی پاشید و گفت :

من به محمد گفتم که

از مدینه خارج مشو ، ولی او به حرف اشخاص بی فکر و کم ظرفیت از مدینه بیرون شد ، چرا شما خود را به دهان یک مرگ حتمی می اندازید ، و به این ترتیب توانست یک ثلث از ارتش را از رفتن بازدارد ، و ارتش اسلام تقریباً به هفتصد تن رسید ، و رئیس منافقان هم با فراریان از جنگ راه مدینه را پیش گرفت .

خوب بعد چه شد ؟

دیگر چه می خواهی بشود ، به قدری مؤمنین و مجاهدین الهی ، این گروه پست و منافق ترسو را مسخره کردند که رسول اسلام فرمود: بس است .

خداوند اجر نیکوکاران را بهتر می داند و از حال کسانی که از زیر بار وظیفه شانه خالی می کنند بهتر می داند ، و اینها خیال می کنند با فرار از جنگ در امن خواهند بود ولی از راه سعادت برگشته به سوی تاریکی می روند .

ای برادر اسلامی گفتی که اکنون ارتش اسلام در شمال شهر خیمه زده اند ، چه وقت حرکت خواهند کرد ؟

اینطور مذاکره شده که قبل از سحر حرکت کنند ، بنا بر این جز چند دقیقه وقت نیست باید هر چه زودتر حرکت کرد ، مبادا عقب بمانیم .

مردی که اینگونه با حنظله صحبت کرد با عجله خداحافظی نمود و دوان دوان به سوی جبهه حرکت کرد .

حنظله حالتی پیدا کرد که قلم از شرح آن عاجز است ، او مانند مرغ سرکنده که در میان خون خود دست و پا می زند به جوش و خروش افتاد !

نمی گویم که تردید داشت آیا بماند یا به جنگ

برود ؟ خیر ، تصـمیم خود را از همان لحظه اول گرفته بود ، از همان ساعتی که از رسول خـدا اجازه گرفت لحظه ای تردید به او دست نداد و در عزم او به رفتن به جنگ هیچ سستی راه نیافت اما اکنون اضطرابش از دو چیز است :

اولاً فرصت از دست می رود ، و چون چنـد دقیقه دیگر قشون حرکت می کنـد ممکن است عقب بماند و هرگز به فیض عظیم همراهی با ارتش اسلام نرسد .

از جانب دیگر بدنش با یک عمل حیوانی مشروع کثیق شده و احتیاج به غسل دارد ، چگونه غسل نکرده به جنگ برود ؟ نماز خود را چگونه بخوانـد ؟ اگر هم تیمّم کنـد ، اما چگونه روح و فکرش راحت است ، و از کثافت تن در عـذاب نیست ، چطور محضر رسول اکرم را با این حالت درک نماید ، اگر به فیض بزرگ شهادت برسد تکلیف او با این بدن ناپاک چیست ؟

این افکار بود که او را سخت عذاب می داد و از طرفی به علت نبودن آب و کمی وقت نمی توانست راه حلی پیدا کند .

در این چنـد لحظه مغزشماننـد ساعتی که چرخهایش در رفته باشـد و به سـرعت کار کند ، هر آن یک نوع می اندیشـید و از این فکر به فکر دیگر می جهید چه کند ؟

از عمر بسی نماند ما ر

در سر هوسی نماند ما را

رُفتیم زدل غبار اغیار

جز دوست کسی نماند ما را

رفتیم زآستانه خویش

رنج قفسی نماند ما را

از بسکه نفس زدیم بیج

جای نفسی نماند ما را

یاران رفتند رفته رفته

دمساز کسی نماند ما را

گر

می بردند و روشنائی

زایشان قبسی نماند ما را

گلها رفتند زین گلستان

جز خار و خسی نماند ما را

دل واپس دیگری نداریم

درد هر کسی نماند ما را

کو خضر رهی در این بیابان

بانگ جرسی نماند ما را

جز ناله که مونس دل ماست

فریاد رسی نماند ما را

بستیم چو فیض لب ز گفتار

چون هم نفسی نماند ما را

خیر ، حتماً باید غسل کند ، آری ولی با چه ، وقت کجاست ، آب کجاست ، پس غسل چطور می شود ، چگونه برود ؟ !

خلاصه روحیه او در این لحظه به قدری شگفت آور بود که قابل شرح و بیان نیست ، و اگر یک روانشناسی بخواهد نهایت درجه اضطراب و بلا تکلیفی را به صورت تجسم درآورد ، باید حالت حنظله را در این چند دقیقه شرح بدهد !

فکر را با عمل توام کرد ، دوان دوان این طرف و آن طرف منزل می دوید ، یک جا کوزه آبی دید برداشت و خواست آن را بر سر خود بریزد ، ترسید لباسهایش هم ناپاک شود و بد از بدتر گردد ، در را باز کرده هراسان بیرون رفت ; ولی هنوز چند قدم نرفته برگشت ، زیرا می دانست که در این حوالی نه آب هست و نه حمام و اگر هم حمام در فاصله دوری هست با این وقت کم بدرد او نمی خورد ، بدون قصد مانند دیوانگان این طرف و آن طرف می رفت ، و هر جا می رسید لحظه ای ایستاده نمی توانست تصمیمی بگیرد و باز آنجا را ترک می گفت .

بالاخره در اثر رفت و آمد او نجمه از خواب بیدار شد

و چشمانش را باز کرده ، به محض این که حنظله را دید یک مرتبه حدقه از هم گشود و نگاهی به سر تا پای او انداخته گفت

عزیزم چرا از جا برخاسته ای ، بیا بنشین تا خوابی که درباره تو دیده ام تعریف کنم ، نمی دانی چه خوابی است ولی نه می ترسم بگویم ، نخواهم گفت ، ممکن است خواب شومی باشد ، نه نه باور نمی کنم ای شوهر مهربان چرا از جای برخاسته ای ؟

نجمه عزیز نگران مباش ، من برای انجام وظیفه ای برخاسته ام می دانی نجمه ؟ بالاخره باید به تو بگویم ، آیا می دانی که ارتش اسلام برای جنگ با دشمن از شهر بیرون رفته ؟ بسیار خوب . . . منهم باید بروم و به آنها ملحق شوم .

در این میان نجمه سخن او را بریده ، گفت : مگر دیوانه شده ای چطور ممکن است بروی ، کسی که دیشب عروسی کرده چطور در سحر زفاف خود به جنگ می رود ، بیا و به جایت بخواب و این افکار را از سرت بیرون کن .

نجمه بیهوده اصرار مکن ، من خودم هم می دانم که چقدر این رفتن من بر تو سخت است ، بر من هم فراِ تو بسیار گران است و تا کنون سابقه ندارد که دامادی از حجله دامادی به صحنه جنگ برود ، اما چه باید کرد ، اسلام از همه اینها عزیزتر و نیکوتر است ، جان همه ما فدای اسلام باد ، خود را راضی کن که بروم و انشاء الله به زودی ارتش اسلام با

فتح و ظفر بازمی گردد و منهم دوان دوان به خانه معشوِ عزیز خود می آیم و تو را در آغوش گرفته در سایه پیروزی دین عزیز عمری را در خوشی و رفاه به سر خواهیم برد ، کمی فکر کن ثواب من از این جهاد چقدر زیاد خواهد بود ، خود رسول الله با دهان مبارکش مژده ثواب چند برابر فرمود ، پس برای خاطر من و بهره ای که از این اقدام می برم دست از اصرار باز دار .

عزیزم اینها که تو گفتی صحیح است و جانب اسلام از هر چیز گرامی تر ، سرو جان من و همه کسانم فدای اسلام باد ، ولی با نرفتن تو لطمه به اسلام نمی خورد و قریب هزار تن در این جنگ شرکت می کنند ، بگذار تو یک نفر کن باشی به علاوه شاید جنگ چندین روز طول بکشد و تو همیشه فرصت آن را خواهی داشت که به ارتش اسلام بپیوندی .

نه نجمه مرا منصرف مکن ، اگر اکنون نروم ، دیگر فرصت از دست می رود و ممکن است ارتباط ارتش با شهر قطع گردد ، به علاوه نرفتن فوری موجب دلسردی و انصراف کلی خواهد شد ، درست است که من یک نفر در برابر هفتصد نفری که اکنون به جنگ می روند چیزی نیستم ولی نسبت به وظیفه خودم چه باید بکنم ، آیا حاضری در پیش خدا و رسول او شرمنده باشم ؟

قسمت سوم

شرمنده نیستی ، عذر خوبی داری و خواهی گفت که شب زفاف من بوده و حق داشته ام چند روزی با تازه عروس خود بمانم

.

نه نه این حرف را نزن ، حق ندارم ، حق اسلام و دفاع از آن بالاتر و بهتر است ، به علاوه محبوبه عزیز ، دیشب که رسول اسلام اجازه عروسی به من عطا فرمود ، با خود عهد کردم که به جنگ بروم و این امر بستگی به ایمان من دارد ، چه شده که من ایمانم از دیگران کمتر باشد نه ، نه دیگر حرفی نزن و مرا منصرف مکن ، حتماً خواهم رفت و چنان که گفتم بخواست خدا با روی سفید و دلی خوشحال به سوی تو بازگشت خواهم نمود !

نجمه چند دقیقه دیگر اصرار کرد و هر چه گفت با عزم آهنین و اراده خلل ناپذیر حنظله مواجه شد ، بالاخره چون از انصراف او مأیوس گردید گفت :

حالا که می روی پس بگذار خوابی را که دیده ام برایت تعریف کنم ، برای خاطر همین خواب بود که نمی خواستم حرکت کنی ، آری همین خواب مرا مضطرب و پریشان کرده است ، اما حالا که می روی خداوند بهتر به کار خود بیناست .

دیشب در خواب دیدم شکافی در آسمان پیدا شد و تو از روی زمین بالا رفتی که به شکاف رسیدی و داخل آن شدی و از آن هم گذشتی و به درون آسمان وارد گشتی و پس از رفتن تو شکاف بسته شد .

اکنون بر تو می ترسم مبادا این خواب تعبیری دا شته باشد و تعبیر آن شهید شدن تو باشد و هنوز کام از حیات برنگرفته از آن بگریزی !

در حالی که کلمات نجمه راجع به خواب از دهانش بیرون می آمد

، حنظله سراپا گوش بود و هر سخنی که از دهان نو عروس به او می رسید وی را چنان تکان می داد که اعصابش مثل کسی که در زمستان آب یخ بر تن ریزد کشیده می شد و بالاخره چون کلام معشوقه به پایان رسید رنگ حنظله برافروخته بود ، اما لحظه ای بیش نگذشت که تبسمی بر لبان او ظاهر شد و روی به طرف نجمه کرده و خنده کنان گفت :

عزیزم اگر خواب تو راست باشد و من اینطور به داخل آسمانها روم چه سعادتی بالاتر از این است ، مگر نه ما همه مسلمانان باور داریم که شهادت بزرگ ترین کامیابی جهان است ، پس مژده ای که تو به من دادی بالاترین مژده هاست چرا نگرانی ؟ !

گر عشق رفیق راه من گردد

خار ره من گل و سمن گردد

هر گوشه زریگزار گل روید

هر شاخه زخار من چمن گردد

هر سنگ سیاه کش بپاسایم

سیراب تر از در عدن گردد

گنجینه روح را شود گوهر

سنگی که عقیق این یمن گردد

خورشید شهود بی نقاب آید

دریای وجود موج زن گردد

یار آید و شهر را بیاراید

هر زشت بتی بدیع فن گردد

زنجیر جنون جان سودائی

با حلقه زلف پر شکن گردد

آن آب زجوی رفته باز آید

این شاخ شخیده نارون گردد

این بنده اوفتاده در سختی

برخیزد و خواجه زمن گردد

آن یوسف جان درآید از زندان

صد یوسف مصر مفتتن گردد

روشنگر چشم پیر کنعان

از باد ببوی پیرهن گردد

آن باده غذای جان مشتاقان

بی ساغر و بی لب و دهن گردد

آن چشمه نوش الصلا گوید

خضر آید و رهبر وطن گردد

آهنگ صفا کند جهان یکسر

جانها فارغ زننگ تن گردد

در این حال نجمه گفت : بسیار خوب

برو خدا به همراهت .

حنظله پس از این کلام در حالی که چند دقیقه بود موضوع غسل را فراموش کرده بود به محض شنیدن رخصت همسرش به یاد غسل افتاد و با حالتی زار و پریش گفت :

ای نجمه زیبا با این چند دقیقه حرف زدن فرصت احتمال غسل کردن را از من سلب کردی خداوند ترا ببخشد ولی چه باید کرد قسمت این بود و با تقدیر چاره سازی نتوان کرد ، من همین الان می روم شاید رسول خدا را دیدم و عذر خود را به او گفتم از او طلب چاره کردم و شاید برای من دعائی کند که خداوند از این گناه من درگذرد .

در حالی که این سخن را گفت قدمی جلو گذارد که نجمه را برای آخرین بار در آغوش گرفته و با او خداحافظی کند ، که ناگاه نجمه گفت : ای حنظله ای شوهر مهربان من آیا حاضر هستی نام من به بدنامی شهره شود ؟ !

البته نه نجمه عزیزم این چه سئوالی است که می کنی ؟ هیچ می دانی اگر بر نگردی کسی از من باور نخواهد کرد که در همین چند ساعت زن تو شده و گوهر دوشیزگی را از دست داده ام ، مردم بعد از این به من چه خواهند گفت ، آیا در معرض تیر ملامت واقع نخواهم شد .

نجمه ممکن است ولی چاره چیست و چه فکری به نظرت می رسد ترا بخدا قسم زود بگو که وقت می گذرد و می ترسم که ارتش حرکت کند ! ! نجمه به عجله لباسش را پوشید و در حالی که قصد

خود را به حنظله می گفت شتابان از خانه بیرون رفت و در خانه چند همسایه را کوفت ، و پس از چند دقیقه چهار نفر زن را در اطاِ حاضر کرد ، آنگاه در برابر آنان روی به حنظله نمود و گفت :

ای شوهر عزیز من آیا اقرار داری که دیشب عمل زفاف واقع شد و من زن شرعی تو شده ام ؟

حنظله پاسخ داد بلی ای نجمه عفیفه و پاک .آنگاه نجمه روی به طرف شاهدها کرده و گفت :

گواه باشید و این سخن را به یاد داشته باشید ، زیرا من خوابی دیده ام و پیش خود تعبیر آن را به شهید شدن حنظله و برنگشتن او از جبهه دانسته ام ، پس اگر روزی طعنه زنان و بدگویان ، تیر زبان آلوده خود را متوجه من کردند شما شاهد و گواه و مدافع من باشید .

هر چهار نفر با نهایت صداقت و لحنی که همراه با تحسین بود حمل شهادت را قبول کردند و در حالی که به شجاعت و جوانمردی و ایمان حنظله و عفت دوستی و پاکی و مآل اندیشی نجمه آفرین گفتند از در خارج شدند .

پس از خروج آنها حنظله جلو رفت و سر نجمه را در سینه گرفته در حالی که آن را به خود می فشرد گفت :

ای بنت سعد ، ای محبوبه عزیز ، ای معشوقه گرامی و ای همسر ارجمند خداحافظ ، درباره من دعا کن و مرا هرگز فراموش و از یاد مبر که من ترا از دل و جان دوست دارم ، گرچه اسلام را بر تو مقدم داشته ام ولی

می دانم که مرا ملامت نخواهی کرد و از اینکه رضای خدا را بر خشنودی تو اختیار کردم ناراضی نخواهی بود .

اگر از من گله داری مرا ببخش از اینکه نتوانستم کام دل تو را چنان که معمول است برآورم مرا عفو کن ، ای عزیز اگر پیروز برگشتم تو برای همیشه از آن من خواهی بود و تا آخر عمر با لذت و سعادت زندگی خواهیم کرد ، و اگر به فیض شهادت رسیدم در آن دنیا مراقب تو خواهم بود و برای تو پیش خدای خود دعا خواهم کرد و طلب مغفرت خواهم نمود ، صبر داشته باش شکیبا باش ، عزم و اراده به خرج بده چرا گریه می کنی ، یک مسلمان باید بیشتر از اینها مقاومت داشته باشد ، همسر عزیزم مگر فراموش کرده ای که تو هم امت رسول خدا هستی ؟

پس گریه نکن اگر به گریه ادامه دهی مرا هم گریه می اندازی آن وقت ممکن است در من سستی راه پیدا کند ، و این سستی دل در من باقی بماند و رشادت لازم در مقابل دشمن خدا از من ظهور نکند .

نجمه که مثل ابر بهار می گریست چون سخن اخیر را از دهان حنظله شنید خودداری کرد و با صدائی که نیمه بریده بود و درست از گلو نمی آمد و گاهی با ترکیدن بغض قطع می شد گفت :

برو عزیزم ، خدا همراه تو باشد ، از اینکه گریه می کنم مرا ببخش زنم و زن رقیق القلب است ، به علاوه می دانی که ترا بسیار دوست دارم از جان خودم بیشتر ،

پس حق دارم که با از دست دادن تو این طور بی تابی کنم .

در اینجا حنظله خود را از آغوش نجمه که او را محکم گرفته بود به زحمت خارج کرده در حالی که از او جدا می شد گفت :

بس است عزیزم اگر اینطور بخواهیم پیش هم باشیم فرصت از دست می رود خدا حافظ .

تا پای خود را از آستان در بیرون گذاشت ، نجمه به دنبال او دویده گفت : حنظله یک کلمه دیگر با تو دارم ، آیا راهی هست که در صورت شهادت تو منهم به تو بپیوندم زیرا پس از تو زندگی بر من حرام است ! حنظله ندانست در مقابل این کلام که از دل صادقی بیرون می آید چه بکند پس روی خود را برگرداند و در حالی که اشکی از شوِ در گوشه چشمش پیدا شده بود گفت :

الحق که لایق حنظله هستی ، خداوند ترا جزای خیر دهد ، پاداش دهنده ما اوست و انشاء الله پاداشی که در انتظار داری خواهی گرفت ، پس از آن بدون اینکه بیش از این خود را تسلیم احساسات کند دوان دوان شروع به رفتن کرد .

دلش می خواست بال درآورد و به فاصله چند لحظه به اردوی اسلام برسد .

در حالی که دیوانهوار بر سرعت قدمهای خود می افزود و هر لحظه نزدیک بود پایش به سنگ خورده و بر زمین افتد و چند مرتبه نیز سکندری خورد ، سرعت حرکت مجال تفکر را از او سلب کرده بود ، فقط مانند گرسنه ای که تنها فکرش به سفره طعام است اندیشه ای جز رسیدن به

اردوگاه نداشت و چون چراغی که در انتهای بیابانی دیده شود مشتاقانه فقط آن را می دید به سوی آن می رفت .

او که در لحظات جدائی از محبوبه ، خود را نگهداشته و ابداً نگریسته بود اکنون مانند سیل اشک از چشمش جاری بود .

های های می گریست ، به طوری که اگر کسی در راه به او برمی خورد و حوصله نگاه کردن به این جوان را داشت ، منظره عجیب وی در حالیکه عرِ سراپایش را فراگرفته بود و به سرعت می دوید ، و صورتش از اشک شسته شده و بغض گلویش چنان بلند بود که به گوش دیگران می رسید مبهوت می کرد ! !

چرا گریه می کرد ، آیا حالا بیاد معشوقه و جدا شدن از او افتاده بود ، آیا بخاطر نجمه عزیز می گریست ؟ نه علت گریه او این نبود .

این چشمان التماس آمیز آغشته به اشک که هر لحظه به سوی آسمان دوخته می شد و با تضرع و لابه به مبدء می گردید ، از عشق مجازی چنین گریان شده بود ؟ !

قسمت چهارم

گریه اش از این بود که می ترسد مبادا فرصت از دست رفته باشد ، و به موقع به میدان نرسد ، می ترسید وقتی آنجا برسد که قشون رفته باشد ، آن وقت جواب خدا را چه خواهد داد ، به رسول خدا چه خواهد گفت ! !

علت دیگر گریه اش وضع ناپاکی بدن که بالاخره از حل کردن آن عاجز مانده بود که چه خواهد شد ، اگر چنان که نجمه خواب دیده و گفته بود کشته می شود

، تکلیف او بـا این تن غسـل نکرده چیست ؟ چطور اذن دخول به ملکوت معنوی خواهـد یافت ، آیا او راماننـد موجود پلیـدی طرد نخواهند کرد ، آیا با بدن ناپاکش چه معامله می کنند ؟

این افکار هر لحظه شدت می گرفت ، و از یک طرف به سرعت پاهایش می افزود ، که زودتر به اضطرابش خاتمه داده شود و از جانب دیگر صدای گریه اش را بلندتر می کرد .

بالاخره از دور صـدای اذان به گوشـش خورد ، دریافت که صدا از اردوی اسـلام برمی خیزد و این ردوست که مشـغول گفتن اذان صـبح است ، چون این حالت را دید سـر را به علامت شکر به سوی آسمان بلند کرد ، گریه اش قطع شد و پا را آهسته تر کرد و بالاخره آن قدر از حالت دویدن کاست تا به راه رفتن معمولی رسـید ، عرِ بدن او سرازیر بود اما کم کم خشک می شد ، چون به اردوگاه رسـید صف نماز بسـته شده بود ، مسـلمانان پشت سـر رسول خدا ایسـتاده می خواستند عبادت خدا را به جا آورند .

حنظله به عجله تیمم کرد و در صف آخر قرار گرفت ، و نماز را با خلوص کامل و دلی متوجه و شکسته بجای آورد .

پس از خاتمه نماز که به واسطه جنگ به سرعت برگذار شد ، حنظله صفوف برادران را آهسته شکافت و به سوی خیمه رسول خدا شـتافته بالاخره به حضـرت رسـید ، در برابر حضـرت سیل اشک از چشمش ریخت ، حضرت با ملاطفت و نهایت مهربانی دست خود را روی پیشانی او گذارد

و سرش را بلند کرد و فرمود :

حنظله توئی ، خدا ترا اجر دهد بالاخره آمدی ، من حدس می زدم که ایمان عظیم تو ترا راحت نخواهد گذارد و بالاخره تو هم به جبهه حق علیه باطل خواهی آمد !

ای رسول الله آمدم ولی چه آمدنی . . . بسیار پریشان و ملول و افسرده ام و نمی دانم تکلیفم چیست ؟ شرم دارم از اینکه در مقابل خدا ایستاده ام و خجلم از آن که اکنون این طور در حضور توام .

چرا ، علت خجلت تو چیست ؟

ای رسول خدا می دانی که دیشب ، شب زفاف من بود ، و من آب نیافتم که غسل کنم و اکنون با این بدن ناپاک چگونه به جهاد روم ؟

حضرت فرمود : بر خیز مگر نمی دانی که تکلیف به قدر وسع است ، چون آب نیافته ای بر تو باکی نیست و دل چرکین مکن .

پس ای رسول خدا آیا به من اطمینان می دهی ، اگر به فیض شهادت برسم از ناپاکی بدن پیش خدا مسئول نیستم ؟ فرمود برو اطمینان داشته باشد خدا ترا بیامرزد !

مقدمات جنگ فراهم شد ، برنامه در ابتدای کار به نفع مسلمین بود ، نزدیک بود وضع دشمن بهم بپاشد ، نسیم پیروزی به مشام می خورد ، در این وقت نیروی جناح چپ که به فرمان مؤکد رسول خدا حافظ گردنه عنین بودند به اشتباه بزرگی دچار شدند که باعث تغییر سرنوشت جنگ شد ! !

ابن جبیر رئیس این قسمت به خیال این که دیگر پیروزی اسلام کامل شده ، و کفار شکست خورده اند ،

برای استفاده از غنیمت ، تصمیم گرفت به داخل میدان بیاید و با دشمنان بجنگد و سفارش اکید رسول الله را دایر بماندن در آنجا ، فراموش کرد و به داخل میدان آمد .

این اشتباه ، که اشتباه عمدی بود به ضرر مسلمین تمام شد ، خالد جنگجوی متهور قریشی متوجه خالی شدن جناح چپ شد ، به باقی ماندگان نیروی جبیر که به سفارش پیامبر مانده بودند تاخت و پس از قتل عام آنان از پشت به مسلمین حمله کرد ، در این حال یک زن کافره به نام عمره بنت علقمه پرچمی را که مدتها بود از ترس بر زمین مانده بود برداشت و کفار را مخاطب قرار داده آنها را از ترس و بزدلی سرزنش کرد و با این کار جسارت مکیون را تحریک نمود ، از طرف دیگر خبر شوم قتل پیامبر که همه جا منتشر شده بود به درهم ریخته شدن وضع مسلمین کمک کرد ، به طوری که عده ای از آنان به طرف مدینه گریختند . عده ای از جنگجویان نجیب و فعال و مؤمن که از آن جمله حنظله بود در بحبوحه جنگ بزمین افتاده شربت شهادت نوشیدند .

حنظله در لحظات آخر به محبوب ابدی روی کرد و عرضه داشت :

ای خداوند قادر متعال و ای بخشنده مهربان ، با بدن پاره پاره و خونین به سوی تو می آیم در حالیکه تن ناپاک است ، ولی رسول تو گفت که مرا از این حالت خواهی بخشید .

ای خدای مهربان مرا ببخش . . . نتوانستم آب بیابم تا خود را پاکیزه کنم و به این ضیافت

عظیمی که مرا به سوی آن می خوانی بیایم ، تقصیر از من نبود و اگر بود از رحمت بی پایان و لا یتناهی تو امید عفو دارم .

مرا ببخش و از رحمت خود مأیوس مساز . . . این شهادت را که با رضایت کامل و اشتیاِ انجام گرفته قبول کن و مرا از لطف و عنایت خویش محروم مفرما .

خدای من خانواده خود و این تازه عروس را که دیشب با یک دنیا امید و آرزو جا گذاشتم بتو سپردم ، تو برای روزی دادن و نگاهداریش شایسته تری .

ای خدا آمدم مرا از خود مران ، که دری دیگر جز این نمی شناسم ، این بگفت و چشم بر هم گذاشت ، تا از هر چه غیر اوست چشم پوشیده باشد و تنها به وجه او نظر داشته باشد .

سر خوان وحدت آندم که به دل صلا زدم من

به سر تمام ملک و ملکوت پا زدم من

در دید غیر بستم بت خویشتن شکستم

زسبوی یار مستم که من ولا زدم من

زالست دل به لائی که زدم به قول مطلق

به کتاب هستی کل رقم بلی زدم من

پی حک نقش کثرت زجریده هیول

نتوان نمود باور که چه نقش ها زدم من

پی سدّ باب بیگانگی از سرای امکان

کمر وجوب بستم در آشنا زدم من

سر پای بر تن و دست به دامن تجرّد

نزدم زروی غفلت همه جابجا زدم من

هله آنچه خواستم یافتم از دل خدا بین

نه به ارض خویشتن را و نه بر سما زدم من

به در امیدواری سر انقیاد سودم

به ره نیازمندی قدم وفا زدم من

من و دل دو مست باقی دو نیازمند ساقی

دل مست باده

فقر و می فنا زدم من

در دیر بود جایم بحرم رسید پایم

بهزار در زدم تا در کبریا زدم من

در کوی می پرستی نزدم بدست هستی

که مدام صاف الاّ زسبوی لا زدم من

بهوای فرش استبرِ جنت حقایق

زبساط سلطنت رسته به بوریا زدم من

در افتقار را بست و گشود باب دولت

مس قلب را در این خاک به کیمیا زدم من

زهوای خویش رستم به خراب خانه تن

که از این خرابه خشتی بسر هوا زدم من

به خدای بستم از کدرت کائنات رستم

به دو دست چنگ در سلسله صفا زدم من

به رضای نفس جستم جلوات فیض اقدس

نفس تجلی از منزلت رضا زدم من

آری حنظله تازه داماد که با این اشتیاق به جانب شهادت شتافته بود ، بالاخره به آرزوی خودش رسید و خواب تازه عروس او به حقیقت پیوست .

در این حال نبی اسلام به دیدار جنازه پاک شهدا شتافت ، پس از عبور از جلوی چند نفر چشمش به حنظله افتاد ، نگاهی بر او انداخته مدتی بر بدن خونین آن جوان رشید خیره شد ، پس از آن رو به طرف مؤمنین که در اطراف حلقه زده بودند کرده فرمود :

این همان جوانی است که دیشب عروسی کرد ، و از بستر زفاف مستقیماً به میدان جنگ شتافت و امروز او را در این حال می

بینید ، این جوان از شدت ورع و تقوا مدتها در تب و تاب و التهاب گذراند که مبادا با بدن غسل نکرده کشته شود ، اما اکنون دیدم که ملائکه بین زمین و آسمان او را غسل می دهند ! !

در این وقت نجمه که او هم مانند اهل مدینه می

خواست خبری از محبوب خود بگیرد جلو رسید و چون بدن خونین آن شهید عزیز را نگریست زانویش تاب مقاومت نیاورد ، به زمین نشست و نگاهی به روی او افکند و در حالی که می گریست گفت :

ای حنظله محبوب من ، خدا ترا بیامرزد ، چه خوب شجاعانه جان سپردی ، چه ایمان بزرگی از خود نشان دادی .

گوئی مرگ را چون هدف روشنی در مقابل خود می دیدی ، و رقص کنان به سوی آن شتافتی .

ای نجمه بفدای تو باد ، برو که سعادتمند رفتی ولی فراموش نکن که به من وعده کردی که در آن دنیا مرا از یاد نبری ، و همانطور که حین وداع با تو گفتم دعا کن که منهم به زودی به دنبال تو بیایم تا جشن عروسی خود را آنجا یعنی در عالم پاک و بی آلایش تکمیل کنیم .

حضار از این سخنرانی عالی همسر شهید تعجب کرده و از جهتی متأثر شدند ، و بر شجاعت و محبت این زن بدیده احترام نگریستند .

اسلام تا به امروز از این فداکاران زیاد داشته ، فداکاران جانباز و به قول پیامبر تقواداران با ورع که همه خصلت های الهی آنان از زهد قلبی و معنویشان سرچشمه می گرفت ، اگر جانفشانی اینان نبود درخت دین تا به امروز با اینهمه ثمر بر جای نبود .

شما همین زمان خودمان را بنگرید ، اول سال هزار و سیصد و شصت و پنج شمسی هجری که مصادف با عملیات پیروزمندانه والفجر هشت و نه است ، عملیاتی که از طرف مؤمنین ایران علیه کفر جهانی که از آستین صدام

بـدبخت عراقی بیرون آمـده و به عنوان دفـاع از نبوت و امامت و قرآن در کار است ، چه جوانانی در این جنگ حق علیه باطل که برهبری فقیه جامع الشـرایطِ و عاشق صادِ حضـرت امام خمینی در جریان است شـرکت دارند ، جوانانی که نمونه حنظله در میان آنان کم نیست و بلکه می توان گفت گاهی بالاتر از او هسـتند ، این مسـئله صـرف ادعا نیست ، این نویسنده تا این مدت که پنج سال است از جنگ گذشـته بسـیاری از اوقاتم ، آنچه در جبهه و در شبهای عملیات و در درگیری و مصائب و ابتلائات از این جوانان دیده ام والله قسم قابل بازگو کردن با قلم و بیان نیست ، من بطور دائم در بین آنان با خجالت و شـرمندگی بسـر می بردم و قدرت نظر بر چهره پاک و الهی آنان را که آثار سـجود از پیشانی و زهد از زندگی و عشق حق از چهره آنان دیده می شد نداشتم ! !

اکنون که مسـئله زهد و مصداِ آن به اینجا رسـید ، چه نیکوست که از هفتاد و دو تن کربلا که در رأس تمام شهدای تاریخ اند و در عشق و زهد نمونه ندارند یادی به میان آورم

هفتاد و دو تن شهید کربلا یا پیشوایان تمام زاهدان تاریخ

آری اگر عزیزان بخون آغشـته سال شـصت و یک را که در محضـر امام عاشـقان حضرت سیدالشهداء آگاهانه جان خود را با آن وضع نثـار حضـرت حق کردنـد و بـا شـهادت خود دوام قرآن و نبوت و امـامت را برای ابـد تضـمین نمودنـد پیشوای تمـام زاهدان تاریخ و بلکه پیشوای تمام مردان راه حق بدانیم کلمه مهمی در حق

آنان نگفته ایم ، که آنان از تمام تصورات و خیالات ما نسبت به هر امر مثبتی برتر و بالاترند .

عنصر شجاعت که نوشته حکمی فرزانه و فیسلوفی بزرگ و فقیهی مجاهد چون مرحوم حاج میرزا خلیل کمره ایست ، معارف و آثاری از اهل بیت و بزرگان در توضیح حقیقت آن شهیدان نقل می کند که به قسمتی از آن اشاره می رود :

علی (علیه السلام) کفی از خاک کربلا بوئید ، به جای تعقیب نماز ذکری گفت : وه شگفتا از تو ای خاک اسرارآمیز ، از تو در رستاخیز گروه گروه بر می خیزند که بی حساب داخل بهشت خواهند شد .

علی (علیه السلام) به کربلا گذر کرد و فرمود : خوابگاهی است از سوارانی ، قتلگاهی است از عشّاقی ، این کوی ، کوی شهیدانی است که گذشتگان از آنان پیشی ندارند و آیندگان به آنان نمی رسند ! ! !

حضرت باقر (علیه السلام) می فرماید : علی (علیه السلام) با دو تن از یاران خود به کربلا گذشت ، هنگامی که به آن سرزمین گذر کرد چشمانش پر از اشک شده گفت :

این خوابگاهی است از سواران آنها ، این باراندازی برای بنه آنها است ، در این جایگاه خون آنان به زمین ریخته می شود ، خوشا به تو پاکیزه خاکی که بر فراز تو خون احباء خواهد ریخت .

ربیع بن خیثم یکی از زهاد ثمانیه است ، از نظر حفظ زبان از ناروا بیست سال درنگ کرده سخن نمی گفت ، خاموش بود ، تا حسین (علیه السلام) شهید شد از او یک جمله شنیده شد . باز

به سکوت خود برگشت تا مرد :

آنها را به سنان نیزه زده و آوردید . به خدا سوگند گزیدگانی را کشته اید که اگر پیامبر خدا خود را به آنان می رسانید البته دهن آنان را می بوسید و آنان را در دامن و در کنار خود می نشاند ، بار خدایا تو سرشت آسمان و زمین را پدید آورده ای ، آگاه به نهان و آشکاری ، تو به دادگری بین بندگان خود در اختلاف حکم خواهی کرد .

کعب الاحبار از دانشمندان است که به او خوشبین نیستم و با این وضع این جمله زیر را می گفته ، گویا این نغمه را از حنجره دیگران آموخته بود سالم بن ابی جعبره می گوید از او شنیدم که می گفت :

مردی از اولاد رسول خدا کشته می شود و هنوز عرِ اسب های یاران او خشک نشده داخل بهشت خواهند شد و با حور العین دست بگردن خواهند بود ، می گوید در این گفتگو بودیم که حسین (علیه السلام) بر ما گذر کرد گفتیم او همین است ؟ گفت آری .

کشی رجال شناس معروف می گوید : حبیب از آن هفتاد و دو تن مردانی بود که حسین (علیه السلام) را یاری دادند و بکوه کوه آهن برخورد کردند و به استقبال سرنیزه ها با سینه و شمشیرها با رخسار رفتند ، برآنان پیشنهاد امان و مال و منال می شد زیر بار نمی رفتند و می گفتند :

عذری پیش رسول خدا برای ما نیست اگر حسین او (علیه السلام) کشته شود و از ما مژگانی بهم بخورد ، ایستادند تا در پیرامون

او تمام کشته شدند .

بقول فیض آن عارف مست جام بلی :

خوش آن که کشتگان غمش را ندا کنند

تا وعده های اهل وفا را وفا کنند

آندم که دوست گوید ای کشتگان من

از لذت خطاب ندانم چها کنند

در شور و وجد و رقص درآیند عاشقان

از شوِ دوست جامه جان را قبا کنند

آندم که دوست پرسش بیمار خود کند

دردش یکان یکان همه کار دوا کنند

سر گر بپای دوست فشانند عاشقان

هر دم برای دادن جان جان فدا کنند

عشّاِ اگر الست دیگر بشنوند از او

بی خود شوند و تا به قیامت بلا کنند

شهداء کربلا عبارتند از عده معدودی که از این چند جهت یعنی روشنی تاریخ و شجاعت و جنگ جوئی با معنویت رجال ، برای تولید جو معنویات و منطقه حسنات شایسته اند .

کاوش از روش آنان که کانون حسناتند ، کانون اخلاقند ، می تواند جوّ را تغییر دهد ، به شرط این که سرسری به تاریخ آنان ننگریم و کاوشی کنیم که از همه نواحی به تربت آنان راه یابیم ، و هر چه در آن تربت مدفون است که رابطه با عظمت آنان و عظمت جوئی ما دارد بیابیم و پیام اخلاقی آنان را که پیاپی می رسد در نیوشیم ، چه از منطق های آتشین ادب آمیز ، چه از ابراز حقیقت دوستی و حق پرستی ، چه از اقدام بخدمت در مواقع خطیر ، و چه از مردانگی و پشتیبانی از مظلوم و چه از پیشروی در بین همسران ، چه از استقبال و قدردانی از فرد عظمت و قهرمان آن ، چه از نلرزیدن در ایستگاههای خطرناک ، چه از فرزانگی و

یکتنه تقویت از حق کردن ، و چه از فداکاری و قربانی دادن ، خلاصه جانفشانی و رجولیّت و پاک روانی و نیک نهادی و کارهای برازنده ای که اثر پرمایگی روان و جان آنها است .

همه این امواج و اشعه معنوی را به وسیله احتکاک می توان به اهتزاز در آورد ، و خود را در جوّ حیات تازه فنا ناپذیری کشانید و به اندازه ای تغییرات جوی و تأثرات خویش به منطقه بقاء و جوار خدا نزدیک تر شده ایم و معنی حسنات و منشأ ثواب های موعود همین است .

اگر گفته فیلسوف درباره قوّه و ماده که گوید : هر ذره ماده عبارت است از قوهّ های غیر متناهیه که مانند انجماد آب به یخ بسته شده است ، و اگر بتوان آن ذره را بشکنیم همان قوای غیر متناهیه را استخراج خواهیم کرد و مورد استفاده قرار خواهیم داد ، اغراِ به نظر آید (چون جسم و جسمانیات متناهی التأثیر و التأثر است) در باره :

« جان و روان » که قوای خود را در پیکر انسان تمرکز داده فوج فوج بیرون همی فرستد اغراِ نیست ، و درباره عدّه معدودی از مردان عبقری مانند شهیدان کوی حسین قابل تصدیق است که از آثار عظمت مالامالند و از گریبان فعالیت آنان منطق هائی ، ابرازاتی ، پر از عاطفه و پر از حماسه و مانند آب روان روی هم می غلطد ! !

چرخ دو تا گشته و یکتاست عشق

یک اثرست و همه اشیاست عشق

برگ گل گلبن توحید روح

بار درخت دل داناست عشق

تشنه تر از ماست به او سلسبیل

قطره چه

و جوی چه دریاست عشق

عقل چه باشد که کند درک او

عقل ضعیف و تواناست عشق

روح که چشم همه امیدهاست

کور شد از فرصت و بیناست عشق

لشگر ملک و ملکوت وجود

کشته و افکنده و تنهاست عشق

نیست سری کو ننهد زیر پای

در بر من بی سر و بی پاست عشق

در دل دلباخته باشد نهان

در سر سودا زده پیداست عشق

جذبه دل باشد و سودای سر

جذبه دلست و سر و سود است عشق

پیشتر از کون و مکان بود و باز

پیر شد این هر دو برناست عشق

بنگرید : از درون پیراهن آنان بروزارت آثار ، توحید ، تقوا ، اخلاِ چنان سرشار به عالم منتشر و پراکنده شده و می شود ، که اگر توحید هیکلی داشت همین طور آثار بروز می داد .

هزاران دشمن به مقصد جان ، هزاران آرزوهای تقوا سوز ، هزاران ازدحام اخلاِ شکن ، نتوانست فعالیت اخلاقی آنان را تعطیل کند ، یا دامن تقوای آنها را لکه دار نماید ، یا به نیروی توحید و جان یکی شده با توحید آنان چیره گردد ! !

پس تراکم قوای غیر متناهیه تا اندازه ای قابل تصدیق است ، اگر در شکستن ذرات و استخراج قوه های غیر متناهیه هنوز امتحان به عمل نیامده ، در تحلیل شخصیت اینان و آثار نفسیاتشان تا اندازه ای رسیدگی شده ، و دیده شده که از بنیه آنان ،

هم آزادی و هم ضبط نفس ، هم روانی ، و هم حکومت بر نفس ، هم شجاعت و هم قانون ، هم محبت و هم ضلالت هم لطف و هم دلسوزی و هم قهرمانی و رزم آوری ، هم خودداری و

خود نباختن در منطقه قدرت کفر ، و هم خود باختن در برابر حقیقت و فضیلت بحد کامل سرشار توأماً بیرون می ریزد .

پس نامتناهی بودن جان و روان یا بگو انجماد قوای غیر متناهیه را در « جهان جان » تصدیق می کنیم و برای تولید جو معنویت و بزرگ کردن خیال شنونده و عظمت روح خواننده ، تاریخ و پیام این مهین مردان ما را کافی است .

در هر صورت آنچه مهم است در این زمینه بدانی این است که این همه صفت و خصلت ، و این همه بزرگی و عظمت ، و این همه جلالت و معنویت از کانونی چون زهد ، یعنی بی رغبتی کامل به آنچه نبایست رغبت داشت ، و رغبت کامل به معشوِ حقیقی یعنی حضرت ربّ العزه بدست می آید ، و حلاوت زهد برای زاهدان حقیقی در دنیا هم چون حلاوت نعمت های بهشت در قیامت برای بهشتیان است ، و چون این حلاوت حاصل شود ، زاهد پس از آن دنبال چه رود و دنبال که رود ، که زهد ذروه انسانیت و مقام اعلای آدمیت و منبع تمام کمالات و ایجاد کننده تمام خصائل الهی در انسان است .

زهد در آئینه روایات

قسمت اول

اگر به دقت روایات عالی باب زهد را مطالعه کنیم ، و به جای توجه به الفاظ آن به مفاهیم بلند آسمانی آن بنگریم ، و قصد ما از توجه به روایات شدن و گردیدن باشد ، پس از وقوف به معنای زهد ، عملاً زاهد خواهیم شد .

روایات باب زهد ، جوی برای خواننده ایجاد می کنند ، که خواننده با توفیق حضرت

حق از آن جو آثار معنوی عظیمی برخواهد گرفت .

روایات این باب به مسئله سرعت عمر ، زودگذری وقت ، و اینکه دنیا تا کنون بهر صورتی که نصیب انسان شده برای انسان باقی نمانده ، اشاره دارند و از این بابت دل آدمی را از رذائل پیراسته و به حسنات آراسته می نمایند ، به قسمتی از روایات این باب در سطور زیر توجه می کنید .

یـا أبْنـاءَ الْعِشْرينَ جِدُّوا وَاجْتَهِدوا وَیـا أبْنـاءَ الثَّلاثینَ لا تَغُرَّنَّکُمْ الْحَیاةُ الـدُّنْیا وَیا أبْناءَ الْارْبَعینَ ما أعْدَدْتُمْ لِلِقاءِ رَبِّکُمْ وَیا أبْناءَ الْخَمْسینَ أتاکُمْ النَّذیرُ وَیا أبْناءَ السِّتّینَ زَرْعٌ آنَ حَصادُهُ وَیا أبْناءَ السَّبْعینَ نُودِیَ لَکُمْ فَأجیبُوا وَیا أبْناءَ الثَّمانینَ أتَتْکُمْ السّاعَهُ وَأنْتُمْ غافِلُونَ .

در مقدمه این روایت هست : خداوند هر شب ملکی را به سوی مردم دنیا می فرستد تا فریاد بزند :

ای بیست ساله ها بشتابید و سعی و کوشش و فعالیّت نمائید ، ای سی ساله ها زندگی ظاهر چند روزه دنیا شما را مغرور نکند ، ای چهل ساله ها برای لقاء حضرت رب چه کرده اید ؟ ای پنجاه ساله ها ترساننده آمد ، ای شصت ساله ها این است کشت شما که وقت درو و برداشت آن رسیده ، ای هفتاد ساله ها شما را برای رفتن ندا می کنند ، پاسخ دهید ، و ای هشتاد ساله ها قیامت آمد و شما غافل هستید .

جاءَ جَبْرَئیلُ النَّبیَّ (صلی الله علیه وآله) فَقالَ : یا مُحَمَّدُ عِشْ ما شِئْتَ فَإنَّکَ مَیِّتٌ ، وَأحْبِبْ مَنْ شِئْتَ فَإنَّکَ مُفارِقُهُ وَاعْمَلْ ما شِئْتَ فَإنَّکَ مَجْزیٌّ بِهِ وَاعْلَمْ أنَّ شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِیامُهُ بِالَّیْلِ وَعِزُّهُ اسْتِغْناؤُهُ عَنِ

النّاسِ .

جبرئیل به محضر رسول آمد عرضه داشت : ای محمد هرگونه می خواهی زندگی کن بدون شک می میری ، و هر که را می خواهی دوست داشته باش که از او جدا خواهی شد ، و هر کار می دانی انجام بده ، که به آن جزا داده می شوی ، بدان که شرف مؤمن به قیام شب اوست ، و عزّتش در بی نیازی از مردم است .

فی خَبَرِ الشَّیْخِ الشّامیِّ : سُئِلَ أمیرُالْمُؤمِنینَ (علیه السلام) : أیُّ النّاسِ خَیْرٌ عِنْدَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ؟ قالَ : أخْوَفُهُمْ لِلهِ وَأعْمَلُهُمْ بِالتَّقْوی وَأزْهَدُهُمْ فِی الدُّنیا .

یکی از بزرگان شام از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسید : بهترین مردم نزد خدا کیست ؟ فرمود : آن که برای اخذ از همه ترس بیشتر دارد . ترس از مقام حق و عملاً به پرهیزکاری پای بندتر است ، و نسبت به دنیا بی رغبت تر .

قیلَ لِامیرِ المُؤْمِنینَ (علیه السلام) : مَا الزُّهْدُ فِی الدُّنْیا ؟ قالَ تَنَکُّبُ حَرامِها .

به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفته شد زهد در دنیا چیست ؟ فرمود : از حرام آن دوری کردن .

قالَ سَمِعْتُ أمیرَالمُؤْمِنینَ (علیه السلام) یَقُولُ : الزُّهْدُ فِی الدُّنیا قَصْرُ الأمَلِ وَشُکْرُ کُلِّ نِعْمَه وَالْوَرَعُ عَمّا حَرَّمَ اللهُ عَلَیْکَ .

راوی می گوید از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شنیدم می فرمود : زهد در دنیا کوتاهی آرزو ، شکر هر نعمت ، و چشم پوشی از هر چه که خداوند بر تو حرام کرده است .

قالَ أبُو عَبْدِاللهِ (علیه السلام) : لَیْسَ الزُّهْدُ فِی الدُّنْیا بِإضاعَهِ الْمالِ وَلا بِتَحْریمِ الْحَلالِ بَلِ الزُّهْدُ فِی الدُّنْیا أنْ لا تَکُونَ بِما فی یَدِکَ أوْثَقَ

مِنْکَ بِما فی یَدِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

امام صادِ (علیه السلام) فرمود : زهـد در دنیا به ضایع کردن مال و حرام کردن حلال خـدا بر خود نیست ، بلکه زهد در دنیا به ایـن اسـت کـه آنچـه در دست تست انـدر دلت مطمئن تر از آنچه نزد خـداست نباشـد ، کنـایه از اینکه اگر فضـل و رحمت و رضایت و عنایت او را با دنیای ظاهر و زر و زیورش معامله نکردی زاهدی .

قالَ النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) : إذا رَأَیْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ اُعْطِیَ الزُّهْدَ فِی الدُّنْیا فَاقْتَرِبُوا مِنْهُ فَإنَّهُ یُلْقِی الْحِکْمَهَ .

هرگاه مردی را دیدید که حالت زهد به او عنایت شده ، با او همنشین شوید که القای حکمت می کند .

روایت بسیار جالبی در باب زهد از حضرت علی بن الحسین (علیهما السلام) بدین مضمون رسیده :

به راستی دنیا پشت کرده و می رود و آخرت روی کرده و می آیـد و برای هر کـدام فرزنـدانی است ، شـما از فرزندان آخرت باشـید ، و از فرزنـدان دنیا نباشـید ، هلا که از زاهـدان در دنیا باشـید و از راغبین در آخرت ، هلا زاهـدان در دنیا زمین را بستر کنند ، و خاک را زیر سر نهند و آب بوی خوش و عطر آنهاست و بخوبی دل از دنیا کنده اند !

خـدا را بنـدگانی است که چونان کسـیکه اهل بهشت را دیـده در بهشت جاویدانند ، و چونان کسـیکه اهل دوزخ را در دوزخ دیده در عذابند ، مردم از شر آنان آسوده اند ، دلشاد غمنده است ، روحی پارسا دارند ، و نیازی سبک و رسا ، روزی

انـدك بر بلاها و مصائب و عبادات شـكيبائى كردند و به سـرانجامى كه آسايش طولانى دارد گرائيدند ، به وقت شب گام در عبـادت گذارنـد ، و اشـك بر گونه ريزنـد ، و به پروردگـار پنـاه برنـد ، و در آزاد شـدن خود بكوشـند و اما روز ، برد باران ، دانشـمندان ، نيكان ، و پرهيزكاران باشـند ، گويا چوبه تيرى هستند كه ترس از خدا آنان را سراپا تراشيده ، و لاغر و نزار كرده و اين لاغرى و نزارى محصول عبادت آنهاست .

بيننده آنان را ببيند و بگويد بيمارانند ولى در آنان بيمارى نيست ، يا گويند ديوانه اند ! !

به تحقيق هراس بزرگى از ياد دوزخ و آنچه در آن است ، در نهاد آنها آميخته شده .

عَنْ أبى عَبْدِاللهِ (عليه السـلام) قـالَ : قـالَ رَسُولُ اللهِ (صـلى الله عليه وآله) مالى وَلِلـدُّنيا إنَّما مَثَلى وَمَثَلُها كَمَثَلِ الرّاكِبِ رُفِعَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فى يَوْم صائِف فَقالَ تَحْتَها ثُمَّ راحَ وَتَرَكَها .

امام شـشم از پيامبر نقل مى كنـد : مرا با دنيا چه كار ، همانا مثل من ، با او هماننـد شتر سواريست كه درختى برفراز او باشد در روز گرمى ، وزير آن استراحت نيم روز را بگذراند و سپس آنجا را ترك كند !

عَنْ أبى جَعْفَر (عليه السـلام) قالَ : كانَ فيما ناجَى اللهُ بِهِ مُوسـى (عليه السـلام) عَلَى الطّورِ أنْ يا مُوسـى أبْلِغْ قَوْمَكَ أنَّهُ ما يَتَقَرَّبُ إلَيَّ الْمُتَقَرِّبُونَ بِمِثْلِ الْبُكاءِ مِنْ خَشْيَتى وَما تَعَبَّدَ لى بِمِثْلِ الزُّهْدِ فِى الدُّنْيا عَمّا بِهِمُ الْغِنا عَنْهُ . قالَ : فَقالَ مُوسـى يا أكْرَمَ الاْكْرَمينَ فَماذا أثَبْتَهُمْ عَلى ذلِكَ ؟ فَقالَ :

يا مُوسى أَمَّا الْمُتَقَرِّبُونَ إِلَيَّ بِالْبُكاءِ مِنْ خَشْيَتي فَهُمْ فِي الرَّفيقِ الْأَعْلى لا يَشْرَكُهُمْ فيهِ أَحَدٌ وَأَمَّا الْمُتَعَبِّدُونَ لي بِالْوَرَعِ عَنْ مَحارِمي فَإِنّي أُفَتِّشُ النّاسَ عَنْ أَعْمالِهِمْ وَلا أُفَتِّشُهُمْ حَياءً مِنْهُمْ وَأَمَّا الْمُتَقَرِّبُونَ إِلَيَّ بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيا فَإِنّي أَمْنَحُهُمُ الْجَنَّةَ بِحَذافيرِها يَتَبَوَّؤُونَ مِنْها حَيْثُ يَشاؤُونَ .

امام باقر (عليه السلام) فرمود : در ضمن آنچه خداوند با موسى مناجات فرمود اين بود : اى موسى به قوم خود بگو تقرّب جويندگان به من به چيزى مانند گريستن از خوف من به من تقرب نخواهند جست ، و بندگان فرمانبردارم به چيزى چون پرهيز از محرّمات مرا بندگى نخواهند كرد ، و خود ساختگان و آراستگان براى ديدار من به چيزى چون زهد و بى رغبتى به دنيا خويشتن را نخواهند آراست .

موسى عرض كرد : اى بهترين بخشندگان جزاى ايشان را چه خواهى داد ؟ فرمود : اما آنان كه بريختن سرشك از ترس هيبت من به من تقرب جويند مقامشان در رفيق اعلى كه محل انبياست باشد ، و كسى را در اين مقام با آنها شركت نيست ! !

واما پارسايانى كه با دورى از گناه مرا پرستيدند و به من تقرت جستند پس من همه مردم را بازجويى كنم و اعمال همه را باز رسم جز آنان كه نسبت به بازرسيشان شرم دارم ، و اما كسانى كه به زهد در دنيا و بى رغبتى به زائد بر هزينه زندگى به من تقرّب جستند پس بهشت را به جملگى بر ايشان ارزانى دارم تا هر كجا كه خواهند منزل گزينند !

قالَ أميرُالْمُؤمِنينَ (عليه السلام) : الزُّهْدُ ثَرْوَةٌ ، وَالْوَرَعُ جُنَّةٌ وَأَفْضَلُ الزُّهْدِ إخْفاءُ الزُّهْدِ

، الزُّهْدُ يُخْلِقُ الْاَبْدانِ وَيُجَدِّدُ الآمالَ ، وَيُقَرِّبُ الْمَنِيَّهَ ، وَيُباعِدُ الْاَمْنِيَّهَ ، مَنْ ظَفَرَ بِهِ نُصِبَ ، وَمَنْ فاتَهُ تَعِبَ وَلا كَرَمَ كَالتَّقْوى وَلا تِجارَهَ كَالْعَمَلِ الصّالِحِ ، وَلا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَهِ وَلا زُهْدَ كَالزُّهْدِ فِى الْحَرامِ . . .

اميرالمؤمنين (عليه السلام) فرمود : زهد و بى رغبتى به مازاد از زندگى ثروت است ، و پارسائى سپر از بلاى دنيا و عذاب آخرت است ، بهترين زهد پنهان داشتن زهد است ، زهد بدنها را فرسوده مى كند ، و آرزوها را محدود به حدود شرع مى نمايد ، مرگ را نزديك و آرزو را دور مى نمايد ، كسيكه به زهد دست يافت به ايستادگى رسيده و هر كس آن را از دست داد به بدبختى و رنج دچار شده ، بزرگوارى همانند تقوا نيست ، تجارتى چون عمل صالح نداريم ، ورعى بمانند خوددارى در برابر شبهه نيست ، و زهدى همانند بى رغبتى در حرام خدا نيست .

عَنْ أبى عَبْدِاللهِ (عليه السلام) قالَ : مَنْ زَهَدَ فِى الدُّنْيا أثْبَتَ اللهُ الْحِكْمَهَ فى قَلْبِهِ وَأنْطَقَ بِهِ لِسانَهُ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيا دائَها وَدَوائَها وَأخْرَجَهُ مِنْها سالِماً إلى دارِ السَّلامِ .

امام صادق (عليه السلام) فرمود : كسيكه به دنيا زهد بورزد ، خداوند حكمت را در دلش ثابت و بر زبانش جارى كند ، و عيوب دنيا و مرض و دوايش را به او بنماياند ، و وى را از دنيا به سلامت به سوى دار السلام برد .

عَنْ أبى عَبْدِاللهِ (عليه السلام) قالَ : قالَ أميرُالْمُؤْمِنينَ (عليه السلام) : إنَّ عَلامَهَ الرّاغِبِ فى ثَوابِ الْاخِرَهِ زُهْدٌ فى عاجِلِ زَهْرَهِ الدُّنْيا أما

إنَّ زُهْدَ الزّاهِدِ فِی هـذِهِ الـدُّنْیا لاـ یَنْقُصُهُ مِمّا قَسَمَ اللهُ لَهُ فیها وَإنْ زَهَـدَ ، وَإنَّ حِرْصَ الْحَریصِ عَلی عاجِلِ زَهْرَهِ الْحَیاهِ الـدُّنْیا لا یَزیدُهُ فیها وَإنْ حَرَصَ ، فَالْمَغْبُونُ مَنْ غُبِنَ حَظَّهُ مِنَ الْاخِرَهِ .

امام صادِ (علیه السلام) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می کند : نشانه مایل به بهره آخرت زهد در زینت و زیبائی دنیاست ، بدانید که زهد زاهد قسمت خدائیش را از دنیا کم نمی کند ، مغبون بر زر و زیور دنیا چیزی به او بخاطر حرصش اضافه نمی کند ، مغبون کسی است که نصیب آخرت از دستش رفته باشد !

عَنْ أبی جَعْفَر قالَ : قالَ أمیرُالمُؤْمِنینَ (علیهما السلام) : إنَّ مِنْ أعْوَنِ الْاخْلاِ عَلَی الدّینِ الزُّهْدَ فِی الدُّنْیا .

امام باقر (علیه السلام) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت می کند : از بهترین کمکهای اخلاقی نسبت به دین زهد در دنیا است .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) : جُعِلَ الْخَیْرُ کُلُّهُ فی بَیْت وَجُعِلَ مِفْتاحُهُ الزُّهْدَ فِی الـدُّنْیا ، ثُمَّ قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : لاـ یَجِدُ الرَّجُلُ حَلاوَهَ الْایْمانِ حَتّی لا یُبالِیَ مَنْ أکَلَ الـدُّنْیا ، ثُمَّ قالَ أبُو عَبْدِاللهِ (علیه السلام) : حَرامٌ عَلی قُلُوبِکُمْ أنْ تَعْرِفَ حَلاوَهَ الْایْمانِ حَتّی تَزْهَدَ فِی الدُّنْیا .

امام صادِ (علیه السلام) فرمود : تمام خیر را در خانه ای قرار داده اند ، و کلید آن زهد در دنیاست ، سپس فرمود : پیامبر فرمودند : مرد شیرینی ایمان را نمی چشد مگر اینکه بی توجه باشد دنیا را چه کسی می خورد ، سپس امام صادِ (علیه السلام) فرمود : شیرینی ایمان بر

دلها حرام است مگر به زهد در دنیا روی آورند .

اصول کافی در باب زهد از حضرت صادِ (علیه السلام) نقل می کند :

هرگاه خداونـد برای بنده خوبی بخواهد ، او را به دنیا بی رغبت کند و در امر دین فهمیده سازد ، و به عیوب دنیا بینا نماید ، و به هر که این اوصاف داده شود ، دارای خیر دنیا و آخرت شـده ، و فرمود : هیـچ کس حق را از دری نجسـته که از در زهد در دنیا بهتر باشد ، و زهد ضد آن چیزی است که دشمنان خدا آن را می طلبند .

گفتیم قربانت گردم آنان چه راهی می جوینـد ، فرمود : از رغبت به دنیا و فرمود : آیا شـخص پر صبر ارجمندی وجود ندارد ، به راستی این دنیا چند روز اندک بیش نیست ، هلا بر شـما ، حرامست بر شـما مزه ایمان را بچشید تا نسبت به دنیا بی رغبت و زاهد نگردید

راوی می گوید از حضـرت شنیدم : هرگاه مؤمن خود را از دنیا کنار کشد ، مقامش بالا رود و شیرینی دوستی خدا را دریابد و نزد دنیاداران به دیوانه مانـد و همانا حب خـدا به دین مردم آمیخته و به کاری جز آن دست نیندازنـد ، راوی گوید شـنیدم می فرمود : به راستی چون قلب پاک و مصفا شد ، زمین بر او تنگ گردد تا بر فراز رود .

مجلسـی بزرگ در شـرح صـفای قلب می فرمایـد : دل و روح انسـانی چون از عـالم ملکوت است ، و به این جهـان پست فرود آورده شده و به تعلقات

بدن گرفتار گردیده ، برای تحصیل کمالات و بدست آوردن سعادات چون جامه چرکی که برای سپید شدن می شویند باید با زهد و سایر صفات حسنه شستشو داده شود .

روح با گرویدن به شقاوت بر اثر علائق جسمانیه و شهوات دنیاویه ظلمانیه به جمع حیوانات بپیوندد ، بلکه از آنان پست تر و بدبخت تر گردد ، این روح به شریعت حقه متصل گردد ، و عمل به نوامیس الهیه کند و ریاضات بدنیه کشد تا چشم عین الیقین او بازگردد و با آن چشم به نحو حقیقت به این دنیا و مظاهر ظاهرش بنگرد ، ببیند که تنگ و تاریک و فانی و هراس آور و نیرنگ باز و فریبنده است و به انواع آلودگیها ملوّث و اوصاف پر نکوهشی دارد ، از این جهت از آن وحشت گرفته و به یاد وطن اصلی افتد و به آن مشتاِ شود ، به آن عالم در آویزد و از اهل این عالم بگریزد ، و با اهل ملأ أعلی مأنوس شده به آنها بپیوندد و زمین بر او تنگ شود .

در هر صورت خلاصه حقیقت زهد در آیات و روایات باب زهد ، و عمل زاهدان واقعی متحلّی در انجام فرائض و اجتناب از محرمات و عشق پر شور به حق و قناعت به حلال دنیا ، و بی رغبتی و عدم دلبستگی به امور زائد ، و غصه نخوردن بر از دست دادن مواد فانی و خوشحال نشدن بر بدست آوردن امور لازم زندگی مادی است .

زاهد به خاطر زهدش از علائق غلط آزاد ، و از گناه و معصیت در امان ،

و حالش از روی آوردن دنیا یا پشت کردن آن مساوی ، و آنچه که وجه همت اوست خدا و اوامر و نواهی جناب اوست .

قسمت دوم

کسی را که سر حقیقت عیان شد

مجاز صفات وی از وی نهان شد

نشان آن بود بر وجود حقیقت

که نام وی از نیستی بی نشان شد

کسی کو چنین شد که من وصف کردم

یقین دان که او پادشاه جهان شد

ملک شد زمین و زمان را پس آنگه

چو عیسی که او ساکن آسمان شد

روان گشت فرمان او چون سنائی

مر او را که گفت او چنین شو چنان شد

خلیل از سر نیستی کرد دعوی

که سوزنده آتش برو بوستان شد

چه ار نی است از نفس بر طور سینا

قدمگاه او جمله آب روان شد

نبینی که هر کوز خود گشت فانی

قرین قضا گشت و صاحبقران شد

هم از نیستی بد که با خاک مشتی

محمد به جنگ سپاه گران شد

چو در نبیستی زد دم چند عیسی

تن بی روان از دمش با روان شد

بسا کس که در نیستی کسب کردند

گمانها یقین شد یقین ها گمان شد

کسی کو ز حلّ رموز است عاجز

بیان سنائی ورا ترجمان شد

پس از این مقدمه مفصل در پیرامون زهد ، لازم است به ترجمه جمله اول روایت مصباح ، نظر دیگری انداخت آنجا که حضرت صادِ (علیه السلام) فرمود :

زهد کلید در آخرت است ، اینک دنباله روایت :

وَهُوَ تَرْکُ کُلِّ شَیْء یَشْغَلُکَ عَنِ اللهِ مِنْ غَیْرِ تَأَسُّف عَلی فَوْتِها ، وَلا اِعْجاب فی تَرْکِها ، وَلا انْتِظارِ فَرَج مِنْها ، وَلا طَلَبِ مَحْمَدَه عَلَیْها وَلا عِوَض بِها بَلْ تَری فَوْتَها راحَهً وَکَوْنَها آفَهً وَتَکُونُ أبَداً هَارِباً مِنَ الْآفَهِ مُعْتَصِماً بِالرّاحَهِ .

امام ششم (علیه السلام)

می فرماید :

حقیقت زهد ترک هر چیزی است که تو را از حضرت محبوب یعنی حضرت ربّ العّزه باز می دارد ، از دنیا و غیر دنیا .

در حدیث آمده :

الدُّنْیا حَرامٌ عَلی أهْلِ الْاخِرَهِ وَالْاخِرَهُ حَرامٌ عَلی أهْلِ الدُّنْیا وَهُما حَرامانِ عَلی أهْلِ اللهِ .

دنیا بر آخرتیان حرام ، و آخرت بر دنیا خواهان حرام و دنیا و آخرت بر اهل الله حرام است

این زهد باید در تو حالتی ایجاد کند که بر از دست شدن چیزی از دنیا متأسف نشوی و این حالت عالی ملکوتی برای تو عُجب و خودبینی ایجاب نکند چنانچه عبادات چند هزار ساله شیطان را این عجب و بزرگ بینی بر باد داد .

و در زهد نباید هیچ گونه انتظار روی آوردن دنیا را بخویش داشته باشی و بگوئی اکنون که زاهد شده ام باید همه چیز در دست من قرار بگیرد . زهد برای سبکبالی است نه اینکه علت سنگین شدن بار پرونده شود .

زاهد به هیچ عنوان نباید غرضش از زهد ، نیکو جلوه کردن در بین مردم باشد ، تا مردم از او تعریف کنند و بر زهدش او را بستایند ، و نباید برای زهدش دنبال عوض باشد ، بلکه از دست رفتن ظواهر دنیا ، و زر و زیورش باید راحت زاهد باشد ، و بودن دنیا برای او چون آفت نماید ، زهد علت فرار از آفت و پناه بردن به راحت و امنیت است .

آری زاهد از ضربه خوردن از آفت دنیا راحت ، و در پناه عشق محبوب و ادای وظیفه در اعتصام و امنیت است ، زاهد بجز در امور

ضروری به دنیا پشت کرده ، و با تمام وجود به حضرت معشوِ رو کرده است با زبان حال می گوید :

ای به مغز خرد زده او رنگ

خویش را گنج داده در دل تنگ

در دو عالمت نیست گنجائی

جز دل عاشقان شیدائی

مغز را عقل و دیده و نوری

در نقاب ظهور مستوری

حضرت عشق آفریدستی

وز دو عالمش برگزیدستی

خانه دل چو شد تمام و کمال

گستریدی در او بساط جمال

یعنی این خلوت خدائی ماست

حرم خاص کبریائی ماست

نیستی را بجز تو هست که کرد

شب و روز و بلند و پست که کرد

برتر از کار این جهانی تو

حاش للسامعین نه آنی تو

هر کسی در خیال داور خویش

صورتی ساختست در خور خویش

ای درون و برون ز تو لب ریز

عشقت از خاک تیره و جدا انگیز

تو نهانی و شوِ دیدارت

این چنین گرم کرده بازارت

غم پنهانی تو دزدیده

سینه از سینه دیده از دیده

ناله مستِ ترانه غم تو

خاطرم وجد خانه غم تو

داغ عشق تو خانه زاد دلم

نرود یاد تو زیاد دلم

شوِ تو چون فزون کند دردم

گِرد هر موی خویشتن گردم

ظاهر و باطن از تو دردآمیز

همه جا خالی از تو و لب ریز

ای تو صهبای ساغر همه کس

نشئه تست در سر همه کس

ملک توحید را تو پادشهی

خاصه تست لا شریک لهی

ذات پاکت که رافع از پستی است

محض هستی است گر چه نه هستی است

وَالزّاهِدُ الّذی یَخْتارُ الْاخِرَهَ عَلَی الدُّنْیا ، وَالذُّلَّ عَلَی الْعِزِّ ، وَالْجُهْدَ عَلَی الرّاحَهِ وَالْجُوعَ عَلَی الشّبَعِ وَعافِیَهَ الْاجِلِ علی مَحَبَّهِ الْعاجِلِ

وَالذِّكْرَ عَلَى الْغَفْلَهِ وَتَكَونُ نَفْسُهُ فِى الدُّنْيا وَقَلْبُهُ فِى الْاخِرَهِ .

قالَ رَسُولُ الله (صلى الله عليه وآله) : حُبُّ الدُّنْيا رَأْسُ كُلِّ خَطيئَه ، ألا تَرى كَيْفَ أحَبَّ ما أبْغَضُهُ اللهُ وَأيُّ

خَطَا أَشَدُّ جُرْماً مِنْ هذا ؟

زاهد کسی است که آخرت را بر دنیا اختیار می کند ، یعنی تمام آنچه از دنیا بدست او می رسد چه از خوراک ، چه پوشاک ، چه مسکن ، چه مال خرج ساختن آخرت می کند .

زاهد ذلّ عبادت را بر عزتی که از مصیبت بدست می آید . انتخاب کرده و عزت شیطانی را از خود دور می کند و ذلت بندگی را که عامخل عزت دنیا و آخرت است بر خود می پسندد .

زاهد کوشش و جد و جهد و فعالیت و اطاعت و عبادت را بر راحت بدن مقدم می دارد ، و گرسنگی در حلال را بر سیری در حرام اختیار می نماید .

زاهد عافیت آخرت را بر محبت دنیا هرگز معامله نمی کند ، و غفلت از واقعیات را بجای ذکر حق نمی نشاند ، او با بدن در دنیاست ولی با قلب در آخرت است .

پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : عشق دنیا سر همه گناهان است .

چگونه می توان چیزی را که خدا دشمن دارد دوست داشت ، و چه اشتباهی جرم و گناهش از غرِ شدن در عشق دنیا زیادتر است ؟

وَقالَ بَعْضُ أهْلِ الْبَيْتِ (عليهم السلام) لَوْ كانَتِ الدُّنْيا بِأَجْمَعِها لُقْمَةً فِي فَمِ طِفْل لَرَحِمْناهُ ، فَكَيْفَ حالُ مَنْ نَبَذَ حُدُودَ اللهِ وَراءَ ظَهْرِهِ فى طَلَبِها وَالْحِرْصِ عَلَيْها .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : از بعضی از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده :

اگر دنیا با تمام موجودیتش یک لقمه بود و طفلی آن را فرو می برد ، ما به آن طفل در عین

تکلیفش رحم نمی کردیم ، وای به حال مکلفی که بخاطر طلب دنیا و حدص بر آن حدود خدا را پشت سراندازد ، و به قرآن و فرامین الهی توجه ننماید ، و رعایت حلال و حرام آن را نکند ! !

وَالدُّنْیا دارٌ لَوْ أحْسَنْتَ سُکْناها لَرَحِمَتْکَ وَأحْسَنَتْ وَداعَکَ قالَ رَسُولُ الله (صلی الله علیه وآله) : لَمّا خَلَقَ اللهُ الدُّنْیا أمَرَها بِطاعَتِهِ فَأطاعَتْ رَبَّها فَقالَ لَها : خالِفی مَنْ طَلَبَکِ وَوافِقی مَنْ خالَفَکِ فَهِیَ عَلی ما عَهِدَ اللهُ إلَیْها وَطَبَعَها عَلَیْهِ .

دنیا سرائی است که اگر مسکن خود را در آن موافق قواعد حضرت رب العزه قرار دادی و به راه شرع و حق از آن بهره بردی به تو رحم می کند و به هنگام وداع بخوبی با تو وداع می نماید .

پیامبر خدا فرمود : زمانی که حضرت حق دنیا را آفرید او را امر به طاعت کرد ، دنیا هم اطاعت حق را پذیرفت ، آنگاه به او فرمود : هر کس ترا خواست به سویش مرو ، و آن کس که با تو مخالفت کرد و ترا نخواست خود را در اختیارش بگذار ، این دنیا بر عهد خدا و طبعی که به آن آفریده شده استوار است و تخلّف نخواهد پذیرفت .

خدایا ما را از دنیائی که مانع و حاجب بین ما و تست حفظ کن ، و قلب ما را از تعلّق غلط به دنیا معالجه فرما ، و وجود ما را از اسارتها نجات بده و راه خیر را و سالکان آن راه را به ما بنما ، که ما سخت ضعیفیم و با تمام هستی به

حضـرت تو محتاجیم این ضـعیف خسته دل و ناتوان شکسته حال در حالیکه اتمام شرح باب زهد به غروب آفتاب نزدیک بود به محضر مبارک حضرت حق به عنوان عرض نیاز دست به دعا برداشت عرضه کرده ام :

الهی ای فروغ قلب غمناک

مرا زآلایش عصیان نما پاک

دل رنجیده من را دوا کن

زبت های هوا جانم رها کن

به پرّانم زشاخ خود پرستی

بنوشانم زجام عشق و مستی

زنور خود دلم را زنده گردان

به ملک لطف خود پاینده گردان

دل از تاریکی عصیان شفا ده

به مهر و فیض و عشق خود صفا ده

برافروزان زعشق خویش جانم

که جز تو در همه عالم ندانم

نباشی گر زمن راضی و خوشنود

عباداتم شود نابود و بی سود

اگر از یاریت توفیق یابم

زنفس پر مذلت روی تابم

روا کن حاجتم را دردمندم

مران از درگهت من مستمندم

مکن طردم که من زار و فقیرم

مکن منعم که در عشقت اسیرم

میازار این دل افسرده ام را

مخشکان این گل پژمرده ام را

بگیر از بی نوای خویش دستی

زخاک مسکنت بردار پستی

دلی را شاد و خرم کن و تو گاهی

قبول لطف خود کن بی پناهی

فروغی در دل مسکین درانداز

که لطف آری تو او را از کرم باز

باب سی و دوم

در نکوهش دنیا

قالَ الصّادِق (علیه السلام) :

قالَ الصّادِقُ (علیه السـلام) : الدُّنْیا بِمَنْزِلَهِ صُورَه رَأْسُهَا الْکِبْرُ ، وَعَیْنُها الْحِرْصُ ، وَأُذُنُهَا الطَّمَعُ ، وَلِسانُهَا الرِّیاءُ وَیَدُهَا الشَّهْوَهُ وَرِجْلُها الْعُجْبُ ، وَقَلْبُهَا الْغَفْلَهُ ، وَلَوْنُهَا الْفَناءُ ، وَحاصِلُهَا الزَّوالُ .

فَمَنْ أَحَبَّها أَوْرَثَتْهُ الْکِبْرُ ، وَمَنِ اسْتَحْسَنَها أَوْرَثَتْهُ الْحِرْصَ وَمَنْ طَلَبَها أَوْرَثَتْهُ الطَّمَعَ وَمَنْ مَدَحَها أَلْبَسَتْهُ الرِّیاءَ وَمَنْ أَرادَها مَکَّنَتْهُ مِنَ الْعُجْبِ وَمَنِ اطْمَأَنَّ إِلَیها أَرْکَبَتْهُ الْغَفْلَهَ وَمَنْ أَعْجَبَهُ مَتاعُها فَتَنَتْهُ وَلا تَبْقی لَهُ ، وَمَنْ جَمَعَها وَبَخِلَ بِها أَوْرَدَتْهُ مُسْتَقَرَّها وَهِیَ

النّارُ .

قالَ الصّادِق (علیه السلام) : الدُّنْيا بِمَنْزِلَهِ صُورَه رَأسُهَا الْكِبْرُ ، وَعَيْنُها الْحِرْصُ ، وَأُذُنُهَا الطَّمَعُ ، وَلِسانُهَا الرِّياءُ وَيَدُهَا الشَّهْوَهُ وَرِجْلُها الْعُجْبُ ، وَقَلْبُهَا الْغَفْلَهُ ، وَلَوْنُهَا الْفَناءُ ، وَحاصِلُهَا الزَّوالُ

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : دنیا به منزله نقشی است ، که سر او کبر ، و چشمش حرص ، و گوشش طمع ، و زبانش ریا ، و دستش شهوت ، و قدمش عجب ، و قلبش غفلت و بی خبری ، و رنگش فنا و حاصل و آخرش از دست رفتن است .

تخصیص هرکدام از این صفات خبیثه به عضوی از اعضا بی علت نیست .

چون سر محل قوای ظاهره و باطنه است ، و باطنش مرکز بسیاری از امور از جمله تخیّل است ، و خیالات مخالف واقع منشأ کبر و تکبر است ، از این جهت کبر را به سر نسبت داده است . و منشأ حرص غالباً چشم است ، با چشم احوال کسانی که به حسب دنیا بر او زیادتی دارند می بیند ، و ملاحظه می کند که در خوراک و پوشاک و مسکن بسیاری افراد بر او مقدم اند ، بتدریج حال و هوای مثل آنان شدن در او زنده می شود ، و همین حرکت او را به حرص بر دنیا دچار می سازد .

در اینجاست که شریعت مقدسه به انسان می گوید : در مراتب دنیائی پست تر از خود را ببین ، تا شاکر گردی ، و در مراتب آخرتی بالاتر از خود را ببین تا حالت حرصت جهت مثبت بگیرد .

و چون طمع اکثر اوقات از گوش ناشی می

شود ، مثل شـنیدن اینکه فلان کس کریم است و عطایای او اکثر مردم رسیده و می رسد ، و رد سائل نمی کند ، او نیز بشنیدن این خـبر رغبت دیـدن او می کنـد ، و در مقـام تلاـش تحصـیل آشـنائی او می شود ، و رفته رفته از اهـل طمع می شود ، از این جهت طمع را نسبت به گوش می دهد .

و چون ریا اعلام عمل خیر به غیرست ، و این اعلام تحقق پیدا نمی کند مگر به زبان ، ریا را به زبان نسبت داده است .

و چون اصـل و عمـده خواهش هـای دنیوی متعلق است به اخـذ و تنـاول و پس از بـدست آوردن و مصـرف کردن منشـعب به لذات دیگر می شود ، مثل خوردن و آشامیدن و پوشـیدن و شهوت راندن ، از این جهت شهوت را به دست نسبت داده است . و چون عجب و بزرگ بینی متعلق است به محسوسات و به عبارت دیگر چون ظهور عجب اکثراً در حرکات است از این جهت عجب را به پـا نسـبت داد ، مسئله قلب و غفلت آن ، و فناپـذیری دنیا و زوال آن نیز مسائل روشـنی است که نیاز به توضـیح فوِ العاده ندارد .

چهره دنیا

گاهی گفته می شود دنیا ، و منظور آن عبارت است از نظام شـگفت انگیز موجودات ارضی و سمائی اعم از جمادات و نباتات ، و آنچه که هست ، بـدون ملاـحظه رابطه انسـان بـا این نظـام ، در این صورت درباره دنیا هیـچ بحثی نیست که در این مرحله برای دنیا نه رنگ تصدیق هست نه جهت

تکذیب .

و گاهی گفته می شود دنیا ، و در این مرحله رابطه انسان با آن لحاظ می شود ، در اینجا باید چهره دنیا را بر اساس رابطه انسان با آن به دو صورت ترسیم کرد ، چنانچه آیات قرآن مجید ، و روایات اصیل اسلامی بر این مسئله دلالت دارد .

اگر رابطه انسان با دنیا بر مبنای قواعد الهی باشد ، یعنی راه تحصیل و خرجش هماهنگ با قواعد عالی اسلام صورت گیرد بدون شک اینگونه رابطه با دنیا رابطه ای است خدائی ، و به عبارت دیگر این چهره از دنیا خیر محض و سازنده آخرتی آباد است ، و اینگونه دنیا و آخرت همان دنیا و آخرتی است ، که تمام انبیا برای برپا کردن آن مبعوث به رسالت شده اند ، و پیامبر عزیز اسلام مکرر در مجالس مکه به مردم گوشزد کردند :

فَانّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِخَیْرِ الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ .

و اگر رابطه انسان با دنیا بر اساس خواسته ها و امیال و غرائز و شهوات آزاد باشد ، و برای تحصیل و خرجش هیچ حقی از هیچ کسی ملاحظه نشود ، البته این گونه دنیا شرّ محض و مخرب آخرت است و آیات کتب آسمانی بخصوص قرآن مجید ، و همه انبیا وائمه (علیهم السلام) از این شکل رابطه منع کرده اند .

رابطه با مقام دنیائی اگر رابطه یوسفی و سلیمانی و امیرالمؤمنینی است این رابطه خیر و خیر ساز و مقدمه ای برای رسیدن به نعیم آخرت است ، چرا که در این رابطه شخص رابط از مقام و قدرتش برای استقرار حق و فرهنگ حق و پاسخ به

دادخواهی مظلوم استفاده می کند .

و اگر رابطه با مقام دنیائی رابطه فرعونی و نمرودی و شدادی و ابوسفیانی و یزیدی و هیتلری و ریگانی است ، این رابطه شرّ و شرساز است ، و حاصلی جز رساندن انسان به عذاب ابدی آخرت ندارد ، چرا که در این نوع رابطه حق مطرح نیست ، بلکه نابودی و پایمال کردن حق و حقیقت مطرح است ، در ارتباط با علم و مال و منال هم این دو صورت مطرح است .

علی (علیه السلام) در قسمتی از خطبه ۱۳۳ نهج البلاغه این دو شکل رابطه را چه عالی ترسیم می نماید :

وَإِنَّما الدُّنْیا بَصَرِ الاْعْمی ، لا یُبْصِرُ مِمّا وَراءَها شَیْئاً وَالْبَصیرُ یَنْفُذُها بَصَرُهُ وَیَعْلَمُ أنَّ الدّارَ وَراءَها ، فَالْبَصیرُ مِنْها شاخِصٌ وَالاْعْمی إلَیْها شاخِصٌ ، وَالْبَصیرُ مِنْها مُتَزَوِّدٌ وَالاْعْمی لَها مُتَزَوِّدٌ .

دنیا در نظر کور دلان آخرین مرز آفرینش است ، که فراسوی آن چیزی نمی بیند ، به همین خاطر تمام همتش و ماهیت و وجودش و حیثیت و هویّتش خرج آن می گردد و پس از بدست آوردن آن ناگهان از دست داده و با دست تهی از دنیا می رود ، اما روشن دل و انسان بصیر و بینا دیده اش را به حقیقت باز می کند و آن را می بیند و می یابد که پس از آن جهان دیگری است ، چرا که نظام عالی علم و بخصوص وضع حیات انسان اقتضا دارد که حتماً و بدون شک پس از این دنیا دنیائی دیگر برای رسیدن به نتیجه اعمال باشد .

بینا به وسیله بندگی و طاعت و ترک معصیت از

افتادن به دام دنیا می گریزد و نابینا با ترک طاعت و آلوده شدن به گناه دچار اسارت این خانه فریبنده می گردد .

شخص بینا برای آینده اش از دنیا توشه می گیرد ، و نابینای بدبخت تمام وجودش را برای فراهم کردن توشه برای دنیا خرج می کند و به عبارت دیگر دنیا برده بینا و حاکم و مولای نابیناست .

رابطه بینا با دنیا براساس عفاف و کفاف و انفاِ و رابطه نابینا و کور دل با دنیا بر مبنای حرص و طمع و بخل است و این دنیا کجا و آن کجا ، که در این مرحله دنیا هلاک کننده و در آن مرحله دنیا سازنده و پرداخت کننده است .

اگر دنیا و شئونش را فقط و فقط به خاطر حضرت حق بخواهید ، نه طاعتی از دست می رود و نه به گناهی از گناهان کبیره آلوده می گردید .

تمام بدبختی های انسان در این دنیا با دست خودش فراهم می گردد ، و آن هم محصول رابطه غلط او با دنیاست ، این دنیا همان دنیائی است که انبیاء و ائمه در آن زندگی کردند و هر یک به سهم خود از آن بهره برداری نمودند ، از خوراک و مسکن و پوشاک و مقامش و سائر شئون آن استفاده کردند و سپس با کمال عزت و با کوله باری از فیض و رحمت حضرت حق به سوی عالم بقا شتافتند ، بیائید شما هم با این دنیا همانند انبیاء و ائمه رابطه برقرار کنید ، با مال و منالش و جاه و مقامش و زر و زیورش و زن و

فرزنـدش همسـان بـا آن بزرگواران عمـل کنیـد ، تـا هم در این دنیا و هم در آن دنیا از عمر و از حرکات و اعمال و اخلاِ خود بهره مند شوید .

ای که خواهی ره بری در کوی دوست

جز محبت نیست راهی سوی دوست

عقل را نشناخت کس بر آستان

عشق باشد پاسبان کوی دوست

آنچه موسی یافت در آن نیمه شب

یافت دل در حلقه گیسوی دوست

چون بخونم دوست بازو رنجه کرد

بوسه باید داد بر بازوی دوست

یار خواهی دل بنه بر جور یار

دوست خواهی صبر کن با خوی دوست

فرخ آن پیکی که آید زان دیار

روشن آن چشمی که بیند روی دوست

بر طواف کعبه رو آرند خلق

کعبه ما هست طوف کوی دوست

جاودان کس را بقا نبود هم

جز کسی کو زنده شد از بوی دوست

قرآن و دنیا

به نظر می رسـد در این زمینه نیـاز به بحث مفصـلی نباشـد ، حـداقل برای عزیزان مسـلمان و مـؤمن روشن است که دنیـای حق چیست ؟ و دنیای باطل کدام است ؟

ولی از بـاب توجه و تـذکر لازم است به قسـمتی از آیات قرآن به خصوص آیاتی که مردم را از دنیای باطل یعنی دنیائی که از راه نامشروع بدست می آید بر حذر می دارد اشاره شود .

قرآن مجیـد در زمینه خریـد دنیـا به قیمت فروش آخرت یعنی غرِ شـدن در دنیـا به تحریـک شـهوات و امیال و آرزوها و غرائز شیطانی می فرماید :

(أُوْلئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الْحَیَاهَ الدُّنْیَا بِالْآخِرَهِ فَلَا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ) .

اینان همان کسانی هسـتند که متاع دو روزه دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت خریدنـد ، پس در آخرت تخفیفی در عذاب ندارند

، و هیچ کس از آنان یاری نخواهد کرد .

(وَلكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللهَ لاَ يَهْدِى الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * أُولئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ) .

آنکس که باختیار خودش و به متابعت از هوای نفس دلش آکنده به ظلمت کفر شد ، برایش غضب خدا و عذاب سخت دوزخ خواهد بود .

این غضب و عذاب برای آن است که حیات فانی دنیا را بر آخرت برگزید و خلاصه آخرت را فدای دنیا کرد ، خدا هرگز کافران را هدایت نمی کند ، اینان هستند که خداوند بر دلها و گوش و چشم هایشان مهر قهر زده و اینان همان مردم غافل اند .

قرآن در زمینه وضع مردمیکه دنیا را مقدمه مردمیکه دنیا را مقدمه آخرت قرار داده اند می فرماید :

(الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ«۶۳»

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللهِ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) .

آنان که اهل ایمان و اجتناب از محرمات هستند ، برای آنها در زندگی دنیا پیوسته بشارت است و ر آخرت به نعمت ابد حق خوشحالی ، برای کلمات خداوند تغییر و تبدیلی نیست ، این بشارت در دنیا و آخرت پیروزی بزرگی است .

(إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلاَ يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ) .

زندگی دنیا جز بازیچه و هوس رانی چیزی نیست ، شما اگر در این دنیا به ایمان و تقوا آراسته باشید ، خداوند پاداش اعمالتان را که بر اساس ایمان و پرهیزکاری

انجام گرفته خواهد داد ، و چیزی از اموال شما نخواهد خواست .

(اعْلَمُوا أَنَّمَـا الْحَيَـاهُ الـدُّنْيا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَهٌ وَتَفَـاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَـاثُرٌ فِى الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْث أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَراً ثُمَّ يَكُونُ حُطَاماً وَفِى الآخِرَهِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَهٌ مِنَ اللهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاهُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ) .

بدانید زندگی دنیا بحقیقت بازیچه است طفلانه و یک سرگرمی ، و تفاخر و خودستائی با یک دیگر در حرص افزودن مال و اولاد ، این است حقیقت کار دنیا و در مثل مانند بارانی است که به موقع ببارد ، و گیاهی از پی آن در زمین بروید ، که دهقان را به شگفت آورد ، سپس بنگری که زرد و خشک شود و بپوسد ، در عالم آخرت وضع دنیاپرستان چنین است که دنیا از کفشان رفته و خشک و پوسیده شده و خیری برای آنان جز عذاب شدید نمانده ، ولی آنان که با دنیا رابطه صحیح داشتند به مغفرت و رضوان خدا می رسند ، بدانید که منهای ایمان و تقوا دنیای شما جز متاع فریب و غرور چیزی نیست .

روایات و دنیا

قسمت اول

لحن روایات نسبت به دنیا همانند قرآن دو لحن است ، گاهی از دنیا تعریف می کند و منظور دنیای پاکان و صالحان و بیداران و عاشقان است ، و گاهی دنیای دنیاپرستان ، و مسرفان و مبذران و بی خبران و جاهلان و گمراهان ، در این زمینه لازم است به هر دو لحن اشاره شود .

قالَ (علیه السلام) : إنَّ الدُّنْيا دارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَها ، وَدارُ عافِيَه لِمَنْ فَهِمَ عَنْها ، وَدارُ غِنىً لِمَنْ

تَزَوَّدَ مِنْها ، وَدارُ مَوْعِظَه لِمَنْ اتَّعَظَ بِها ، مَسْجِدُ أحِبّاءِ اللهِ ، وَمُصَلّى مَلائِكَهِ اللهِ ، وَمَهْبِطُ وَحْيِ اللهِ ، وَمَتْجَرُ أوْلياءِ اللهِ اكْتَسَبُوا فيها الرَّحْمَهَ وَرَبِحُوا فيهَا الجَنَّهَ .

علی (علیه السلام) در ضمن محکوم کردن کسی که دنیا را مذمت می کرد فرمود :

دنیا سرای راستی و درستی است برای کسیکه آن را تصدیق به این حقیقت کند ، و سرای ایمنی از هر عذابی است برای کسی که آن را بفهمد ، و سرای توانگری است برای کسی که بیدار توشه برداشتن باشد ، و سرای پند و عبرت و موعظه است برای آن که پندگیر باشد ، مرکز عبادت عباد خدا و نماز ملائکه الهی است ، جایگاه نزول وحی و تجارت عاشقان خداست ، اینان در دنیا به کسب رحمت حق موفق شدند ، و سود تجارتشان بهشت الهی بود .

آری معامله با دنیا به این کیفیت که حضرت علی (علیه السلام) بیان می دارد معامله ای است که سودش ابدی ، و این چنین دنیا ، دنیائی است که هر لحظه آن دارای ارزشی ما فوِ تمام ارزشهاست ، و این گونه دنیا همانست که رسول گرامی اسلام درباره آن فرموده :

الدُّنْیا مَزْرَعَهُ الاْخِرَهِ .

طرقوا یا عاشقان کین منزل جانان ماست

زانچه وصل و هجر او هم درد و هم درمان ماست

راه ده ما را اگر چه مفلسان حضرتیم

آیت قل یا عبادی آمده در شان ماست

نیستیم اینجا مقیم ای دوستان بر رهگذر

یک دو روزی روح غیبی آمده مهمان ماست

عزم ره داریم و نتوان بیش از این کردن درنگ

زان که جلاد اجل ر انتظار جان ماست

یا غیاث المستغیثین یا اله العالمین

جمله

شب تا سحر بر درگهت افغان ماست

آنچنان خلوت که ما از جان و دل بودیم دوش

جبرئیل آمد نگنجد در میان گر جان ماست

گر شما را طاعتست و زهد و تقوا و ورع

باک نی چون دوست اندر عهد و در پیمان ماست

تحفه جنت که از بهر شما آراستند

با غم هجران او دوزخ سرا بستان ماست

غم مخور عطار چندین از برای جسم خود

زان که بحر رحمتش در انتظار جان ماست

قال (علیه السلام) فی صِفَهِ الدُّنْیا : الدُّنْیا تَغُرُّ وَتَضُرُّ وَتَمُرُّ ، إنَّ اللهَ سُبْحانَهُ لَمْ یَرْضَها ثَواباً لأوْلِیائِهِ وَلا عِقاباً لاِعْدائِهِ وَإنَّ أهْلَ الدُّنْیا کَرَکْب بَیْنا هُمْ حَلّوا إذْ صاحَ بِهِمْ سائِقُهُمْ فارْتَحَلُوا

امام علی (علیه السلام) درباره دنیا فرموده :

با زینت و آرایش خود فریب می دهد « کسانی را که از معرفت و ایمان برخوردار نیستند » و سپس زیان می رساند ، آنگاه با شتاب و سرعت می گذرد .

خداوند سبحان راضی نشد که دنیا را پاداش دوستان و کیفر دشمنانش قرار دهد .

اهل دنیا مانند کاروانی هستند که در بین فرود آمدن ، ناگاه جلودارشان بانگ می زند که ، پس کوچ می کنند .

إنَّ الدُّنْیا وَالاْخِرَهَ عَدُوّانِ مُتَفاوِتانِ وَسَبیلانِ مُخْتَلِفانِ فَمَنْ أحَبَّ الدُّنْیا وَتَوَلاّها أبْغَضَ الاْخِرَهَ وَعاداها وَهُما بِمَنْزِلَهِ الْمَشْرِ وَالْمَغْرِبِ وَماش بَیْنَهُما کُلَّما قَرُبَ مِنْ واحِد بَعُدَ مِنَ الاْخَرِ وَهُما بَعْدُ ضَرَّتانِ .

دنیائی که بدون هماهنگی و مسائل ملکوتی و قواعد الهی بدست آمده ، با آخرت دو دشمن ناجور و دو راه جدای از همند ، راه بهشت و راه دوزخ ، پس کسیکه اینگونه دنیا را دوست داشت و به آن دل بست ، آخرت را دشمن داشته و از

دست می دهد ، این دنیا و آخرت همانند مشرِ و مغرب هستند ، که رونده بین آن دو بهر کدام نزدیک شود از دیگری دور می گردد .

با این اختلافی که بین اینگونه دنیا و آخرت هست ، مانند دو زن می مانند که دارای یک شوهر باشند ، هیچ وقت با هم سر سازگاری ندارند .

کسیکه به حلال دنیا ازحرامش قناعت کند ، و از شب و روزش در جهت عبادت و خدمت به خلق بهره گیرد ، دنیائی پر ارزش نصیبش شده ، و عاقبت این گونه دنیاداری آخرتی خوش و سعادتی ابدی و جاودانی است .

رسول گرامی اسلام به گوسپند مرده ای گذشت ، فرمود : می بینید که این گوسپند چگونه از نظر صاحبش افتاده و از شدت سبکی قیمتی برایش نیست .

عرضه داشتند : آری ، به همین خاطر هم هست که صاحبش از آن دست برداشته .

فرمود : به خدائی که جانم در اختیار اوست ، این دنیا در پیشگاه حضرت حق از این گوسپند مرده نزد صاحبش بی ارزش تر است ، اگر اینچنین دنیا به اندازه بال مگسی ارزش داشت ، به اندازه شربت آبی به کافر داده نمی شد ، از اینکه قسمتی از این دنیا با تمام زرِ و برقش در اختیار دشمنان اوست معلوم است در نزد حضرتش ارزشی ندارد ، برای آن دنیائی است که به دستور خود او بدست آمده باشد و در راه او به خرج گذاشته شود به همین خاطر فرمود :

الدُّنْیا مَلْعُونَهٌ مَلْعُونٌ ما فیها إلاّ ما کانَ للهِ مِنْها .

دنیا از نظر خدا مطرود است ، و

آنچه در اوست نیز مطرود است ، مگر آنچه برای خداست

و نیز فرمود :

الدُّنْیا سِجْنُ الْمُؤمِنِ وَجَنَّهُ الْکافِرِ .

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است .

ای طایر قدّوسی بر تن متن و تنه

داری پس از این زندان بر عرش نشیمنها

با زاغ سیه بودی یک چند در این مجلس

با روح قدس پرّی زین بعد به گلشنها

از خوف توان رستن در مردن حیوانی

دارد پسر انسان بر چرخ چه مأمنها

هرگز به نمیرد کس گر بار دوم زاید

تا بار دوم زادن داریم چه مردنها

بر خار بیابانها تا چند توان خفتن

مرغی که چرد ریحان بر سنبل و سوسنها

از شرِ بطون سر زد خورشید هو الظاهر

میتابدت ار باشد بر بام تو روزنها

در معرکه وحدت پوشیده زخون خفتان

بی تیر چو آرشها بی گرز چو قارنها

بر رخش خرد زن زین ، زین خوان زحل بگذر

کین گرگ دغل درد خفتان تهمتن ها

این بنده اگر خواهی آن طنطنه شاهی

زی گلشن اللهی بگریز ز گلخنها

خاکستر ما سازد هر قلب که باشد زر

اکسیر مهماتیم ، ما سوخته خرمنها

این وادی حیرانی گم گشته بسی دارد

در خاطر ما باشد صد موسی و ایمنها

ای اختر روز افزون دل را گهر گردون

بی لعل لبت از خون لعلست چه دامنها

ماه آوری از طوبی ای آدم کروبی

ای خارِ عادت ها ای مبدع دیدنها

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) :

مَنْ أحَبَّ دُنْیاهُ أضَرَّ بِآخِرَتِهِ وَمَنْ أحَبَّ آخِرَتَهُ أضَرَّ بِدُنْیاهُ فَآثِرُوا ما یَبْقی عَلی ما یَفْنی .

قسمت دوم

پیامبر فرمود : هر کس عاشق دنیایش باشد ، به آخرتش ضـرر می زند ، و هر کس عاشق آخرت باشد بسیاری از مظاهر فریبای دنیا را از دست می دهد ، بیائید آنچه را باقی است بر

آنچه فانی است انتخاب کنید .

وَقالَ (صلی الله علیه وآله) : حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطیئَه .

و نیز آن حضرت فرمود : دلبستگی شدید به دنیا سر همه لغزش هاست .

وَقالَ (صلی الله علیه وآله) : یا عَجَباً کُلَّ الْعَجَبِ لِلْمُصَدِّ بِدارِ الْخُلُودِ وَهُوَ یَسْعی لِدارِ الْغُرُورِ

و نیز آن حضرت فرمود : ای عجب همه عجب از کسی که تصدیق کننده آخرت ابدی است ، با اینحال تمام کوشش خود را صرف خانه غرور می کند .

پیامبر در کنار مزبله ای ایستاد ، سپس فرمود : بیائید دنیاست ، آنگاه لباس و استخوانی که کهنه شده بود از آن مزبله برداشت و فرمود : این است دنیا .

عیسی (علیه السلام) به حواریون فرمود : دنیا شیرین و سرسبز است ، خدا شما را در آن قرار داده ، پس متوجه شماست که چگونه عمل می کنید ، بنی اسرائیل زمانی که بساط دنیا برایشان پهن شد و همه چیز آماده گشت سرگشته و گم گشته زیور و زن و خوشمزگیها و لباس آن شدند ، و از این راه خود را به بدبختی دچار کردند .

و نیز آن حضرت فرمود :

دنیا را مالک و همه کاره خود نگیرید که شما را به بندگی خویش می کشد ، گنج خود را نزد کسی بگذارید که ضایعش نمنی کند ، دنیادار بر آفت می ترسد ، و آنکه گنجش نزد خداست از آفت وحشت ندارد .

و نیز فرمود :

ای جمعیت من ، آگاه باشید که دنیا را برای شما به رو در انداختن ، تا شما را نفریبید ، پس از من آن را از جا برندارید

، از خباثت دنیا اینست که خانه معصیت است ، آخرت جز با ترک آن بدست نمی آید ، از دنیا عبرت بگیرید ، خیلی پی آبادی آن نروید ، بدانید که اصل هر گناهی عشق به دنیاست ، و چه بسا شهوت ساعتی که غصه طولانی بدنبال دارد .

سلیمان با مرکب حکومتی در حرکت بود ، پرندگان بر سرش سایه داشتند ، اجنه و مردم از دو طرفش در حرکت بودند ، به عابدی از عباد بنی اسرائیل گذشت ، عابد گفت : پسر داود بخدا قسم ، خداوند ملک عظیمی به تو عنایت کرده .

سلیمان فرمود : یک تسبیح در نامه عمل مؤمن بهتر است از ظواهری که به فرزند داود داده شده ، آنچه به پسر داود داده اند از دست می رود ، ولی تسبیح خدا در نامه انسان باقی می ماند .

حکیم صفای اصفهانی در مناجات با حضرت دوست ، و ذکر و تسبیح در پیشگاه مبارک او عرضه می دارد :

خدایا سینه من را صفا ده

دلم را حکمت بی منتها ده

زصفوت بخش انوار سرورم

نشان بر صفّه ایوان نورم

عروجم ده به معراج حقیقت

بنه بر تارکم تاج حقیقت

سویدای مرا سرّ قدم ده

وجود لا یزالی بر عدم ده

مرا از قید امکانی رها کن

بتمکین وجوبی آشنا کن

منه بر جبهه ام داغ سوائی

بکار بنده خود کن خدائی

خدائی کن بکار بنده خود

بمیران از خودی کن زنده خود

دماغم از شراب ذات تر کن

دل و جانم دلو جان دگر کن

زپای من با مائی پشت پا زن

بدست من متیّت را قفا زن

که من با اینکه با کثرت دچارم

به محو ومحق وطمس امیدوارم

توئی گنجینه ویرانه من

نباشد جز تو کس

در خانه من

کدامین من کدامین خانه هشدار

در اینجا نیست غیر یار دیار

چنان بنهاد پایم عشق درنار

که بند نعل آتش زد به دستار

خدایا آتش عشقم قوی کن

شرار من شرار موسوی کن

مرا در وادی ایمن گذر ده

کف نور و عصای راهبر ده

عطا کن از عصاهای شعیبم

که گردد اژدهای مار عیبم

بهارون هدایم آشنا کن

مرا موسای فرعون هوا کن

نیوشان از درخت قلب آگاه

ندای لا تخف انّی أنا الله

به القای عصا کن امر توری

مؤید کن بتاییدات طوری

مرا در شبروی ثابت قدم ساز

دلم روشن بنور صبحدم ساز

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود :

دنیا خانه کسی است که خانه نـدارد ، و به عبارت دیگر خانه کسی است که دل به آخرت نبسته ، و مال کسی است که مال نـدارد ، جمع کننـده آن بی خرد است ، کسیکه آگاهی نـدارد بر آن نیست به دیگران دشمنی میورزد ، و کسیکه فهم ندارد بخاطر آن حسادت می کند ، و کسی که یقین ندارد برای آن می دود .

و نیز آن جناب فرمود :

کسیکه صبح کند و تمام همّتش دنیا باشد ، نزد خدا آدم بی مقداری است ، در این حالت خداوند دلش را خانه چهار خصلت می کند :

۱ غصه ای که قطع نشود .

۲ گرفتاری به صورتی که از آن آزاد نگردد .

۳ فقری که غنا بدنبالش نباشد .

۴ آرزوئی که به آخرش نرسد .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) روزی به جمع اصحاب وارد شد و فرمود :

از شما کسی علاقه دارد ، خداوند کور دلیش را معالجه ، و وی را صاحب بصیرت کند ؟

بدانید هر کس تمام میلش بجانب دنیا رود

، و آرزویش در این خانه دراز شود ، به همان مقدار کور دلی پیدا می کند ، و هر آن کس نسبت به دنیا زهد بورزد ، و آرزویش را کوتاه نماید ، علم بدون معلم پیدا می کند ، و هدایت بدون هادی می یابد ، بعد از من جمعی خواهند آمد ، که مملکت جز به خونریزی و تکبر بدست نیاورند ، و ثروت جز با فخر و بخل نیابند ، و محبت به غیر خدا جز به پیروی از هوا بدست نیاورند ، هر کس چنین زمانی را دید و بر فقر حوصله کند در حالیکه توان غنی شدن داشته باشد ، و بر دشمنی بر غیر حق استقامت کند در حالیکه قدرت بر محبت در او باشد ، و بر ذلت بندگی پایداری نماید ، در حالیکه می تواند عزت ظاهری تحصیل کند ، و این همه را برای خدا بخواهد ، پروردگار عالم ثواب پنجاه صدیق به او عنایت کند .

شخصی به علی (علیه السلام) گفت : دنیا را برایم وصف کن ، فرمود : چه بگویم از خانه ای که سالم در آن ایمن نیست ، و مریض در آن پشیمان است ، کسیکه در آنجا دچار فقر شود به غصه نشیند ، و هر کس داری آن گردد گمراه شود ، در حلالش حساب و در حرامش عقاب است .

دنیا از دیدگاه حکیمان و عارفان

قسمت اول

حکمای الهی و عرفای عاشق یعنی آنان که از علم گذشته و به معرفت رسیده اند ، و به تعبیر دیگر طعم شیرین حقیقت را چشیده اند ، نسبت به دنیا نظری جز نظر وحی و مبلغان

رسالات حق ندارند .

اینان آنچه را بیان می کنند ، در حقیقت شرح و توضیحی بر معارف حقه الهیه است .

ابو حامد که گفتارش محصولی از تفکرات حکیمان وارسته و عارفان پیراسته است درباره دنیا می گوید :

بدان که دنیا منزلی است از منازل راه دین ، وراه گذاری است مسافران را به حضرت حق تعالی ، و بازاریست آراسته ، بر سر بادیه نهاده ، تا مسافرین از وی زاد خود بر گیرند .

و دنیا و آخرت عبارت است از دو حالت :

آنچه بیش از مرگ است و آن نزدیک تر است آن را دنیا گویند .

و آنچه پس از مرگ آن را آخرت گویند و مقصود از دنیا زاد آخرت است ، که آدمی را در ابتدای آفرینش ساده آفریده اند و ناقص ولکن شایسته آن که کمال حاصل کند ، و صورت ملکوت را نقش دل خویش گرداند ، چنان که شایسته حضرت الهیت گردد .

بدان معنی که راه یابد ، یا یکی از نظارگیان جمال حضرت باشد ، و منتها سعادت وی این است و بهشت وی این است ، و وی را برای این آفریده اند ، و نظارگی نتواند بود تا چشم وی باز نشود ، و آن جمال را ادراک نکند و آن به معرفت حاصل آید ، و معرفت جمال الهیت را ، کلید معرفت عجایب صنع الهی است ، و صنع الهی را کلید اول این حواس آدمی است ، و این حواس ممکن نبود الا در این کالبد مرکب از آب و خاک ، پس بدین سبب به عالم آب و خاک افتاد تا این

زاد بر گیرد .

و معرفت حق تعالی حاصل کند به کلید معرفت نفس خویش ، و معرفت جمله آفاِ که مدرکست به حواس .

تا این حواس با وی می باشد و جاسوسی وی می کند ، گویند وی را که در دنیاست .

و چون حواس را وداع کند و وی بماند و آنچه صفت ذات وی است پس گویند : وی به آخرت رفت ، پس سبب بودن آدمی در دنیا این است .

این گفتار حکیمانه و پسندیده را خواندید ، یک بار هم در مفاهیم عالی آن دقت کنید ، ببینید به نظر پاک دلان و اهل بصیرت دنیا برای انسان بهترین جایگاه جهت بدست آوردن رشد و کمال ، و تحصیل معارف و ساختن آخرت و در نتیجه محل رسیدن به مقام قرب و وصال حضرت اوست .

این است حقیقت دنیا ، و این است درک اهل دل از این حقیقت ، که دنیا خانه معرفت ، محل کسب فضیلت ، مدرسه تربیت ، مرکز رشد و کمال ، و منزلگاه یافتن دوستانی حقیقی چون انبیاء و اولیاء و حکیمان و عارفان است ، و در حقیقت سکوی پرتاب جان به مقام قرب و منزل قدس و پیشگاه مقدس حضرت ربوبی است .

لحظه لحظه اینگونه اقامت در دنیا آنچنان با ارزش است ، که حسابگران عالم از فهم عمق این ارزش عاجزند .

با توجه به حقیقت دنیا ، و بدیدار وجه حق با چشم دل موفق گشت .

ای خدا این وصل را هجران مکن

سر خوشان عشق را نالان مکن

باغ جان را سر خوش و سر سبزدار

قصد این بستان و این مستان مکن

در هر صورت

اینجا جای حسد ، کبر ، نخوت ، غرور ، سرکشی ، بغی ، فحشا ، ظلم ، زورگوئی ، دروغ ، بهتان ، غیبت ، عیب جوئی ، درندگی ، حیوانیت ، شیطنت ، پستی ، ذلت ، دنائت و کسالت نیست .

دنیا محل معرفت ، علم ، تقوا ، حقیقت ، اصالت ، شرف ، غیرت ، مروت ، وجدان ، شرافت ، کرامت ، درستی ، صدِ ، عدل ، و خیر است .

چون به رذائل آلوده شوی ، و در نتیجه به حق خود و حقوِ دیگران تجاوز کنی ، دنیایت بسیار بد و مذموم است و چنین دنیائی از نظر وحی و عرفان و حکمت مردود است .

چون به فضائل آراسته گردی ، و بخاطر آن ، جانب حق خود و حقوِ دیگران نگهداری ، دنیایت دنیائی بسیار خوب و چنین دنیائی مقبول حق و انبیاء و امامان و حکیمان و عارفان است .

ابو حامد گفتارش را بدینگونه ادامه می دهد : پس وی را « یعنی انسان » در دنیا به دو چیز حاجت است ، یکی آن دل را از اسباب هلاک نگاه دارد ، و غذای وی حاصل کند ، و دیگر آن که تن را از مهلکات نگاه دارد و غذای وی حاصل کند .

و غذای دل معرفت و محبت حق تعالی است که غذای هر چیزی مقتضی طبع وی باشد ، که خاصیّت وی بود و از پیش پیدا کرده آمد ، که خاصیّت دل آدمی این است و سبب هلاک وی آن است ، که به دوستی چیزی جز حق تعالی مستغرِ شود ،

و تعهد تن برای دل می باید ، که تن فانی است و دل باقی ، و تن دل را هم چون اشترست حاجی را ، در راه حج که اشتر برای حاجی بایـد نه حاجی برای اشتر ، و اگر چه حاجی را به ضـرورت ، تعهد اشتر باید کرد به علف و آب و جامه ، تا آنگاه که به کعبه رسـد ، و از رنـج وی برهد ، ولکن باید تعهد اشتر به قدر حاجت کند ، پس اگر همه روزگار در علف دادن و آراسـتن و تعهـد کردن وی کنـد ، از قافله باز مانـد و هلاک شود ، هم چنین آدمی اگر همه روزگار در تعهـد تن کنـد تا قوت وی بجای آرد و اسباب هلاک از وی دور دارد ، از سعادت خویش باز ماند .

و حاجت تن در دنیا سه چیز است ، خوردنی برای غذاست ، و پوشیدنی و مسکن برای سرما و گرما تا اسباب هلاک از وی باز دارد ، پس ضـرورت آدمی از دنیا برای تن بیش از این نیست ، بلکه اصول دنیا خود این است ، و غذای دل معرفت است و هر چند بیش باشد بهتر ، و غذای تن طعام است و اگر زیادت از حد خویش بود ، سبب هلاک گردد ، اما آن است که حق تعالی شهوتی بر آدم موکل کرده است تا متقاضی وی باشد در طعام و مسکن و جامه ، تا تن وی که مرکب وی است هلاک نشود .

و آفرینش این شهوت چنان است که بر حدّ خود نایستد و بسیار خواهد ،

و عقل را بیافریده است تا وی را بر حد خویش بدارد ، و شریعت را بفرستاده است بر زبان انبیاء (علیهم السلام) تا حدودی پیدا کنـد ، لیـک این شـهوت به اول آفرینش بنهـاده است در کـودکی ، که به وی حـاجت بود و عقـل از پس آفریـده است ، پس شهوت از پیش جای گرفته است و مستولی شده و سرکشـی همی کند ، عقل و شرع پس از آن بیامد تا همگی وی را به طلب قوت و جامه و مسـکن مشـغول نکنـد و بـدین سـبب خود را فراموش نکند و بداند که این قوت و جامه برای چه می یابد و وی خـود در این عـالم برای چیست ؟ و غـذای دل که زاد آخرت است فرموش نکنـد ، ابو حامـد پس از توضـیح انواع صـناعات و معاملات و مشغولیّت های مادی می گوید :

پس بـدین وجه مشـغلهای ، دنیا بسـیار شد و در هم پیوست ، و خلق در میان آن خویشـتن را گم کردند و ندانسـتند که اصل و اول این همه سه چیز بیش نبود ، طعام و لباس و مسـکن ، این همه برای این سه می باید و این سه برای تن می باید ، و تن برای دل می باید تا مرکب وی باشد ، و دل برای حق عزوجل می باید ، پس خود را و حق را فراموش کردند ، مانند حاجی که خود را و کعبه را و سفر را فراموش کند و همه روزگار خویش با تعهّد اشتر آورد .

پس دنیا و حقیقت دنیا این است که گفته آمد : هر

که در وی بر سر پای و مستوفر نباشد و چشم بر آخرت ندارد ، و مشغله دنیا بیش از قدر حاجت درپذیرد ، وی دنیا را نشناخته باشد و سبب این جهل است که رسول خدا (علیه السلام)گفته است دنیا جادوتر است از هاروت و ماروت از وی حذر کنید . و چون دنیا بدین جادوئی است فریضه باشد مکر و فریفتن وی را بدانستن و تمثال کار وی خلق را روشن کردن پس اکنون وقت آن است که مثالهای وی بشنوی :

مقال اول : بدان که اول جادوئی دنیا آن است که خویشتن را به تو نماید ، چنان که تو پنداری که وی ساکن است و با تو قرار گرفته و وی جنبانست و بر دوام از تو گریزان است ولکن بتدریج و ذره ذره حرکت می کند ، و مثل وی چون سایه است که در وی نگری ساکن نماید و وی بر دوام همی رود ، و معلوم است که عمر تو هم چنین بر دوام می رود و به تدریج هر لحظتی کمتر می شود و آن دنیاست که از تو می گریزد و ترا وداع می کند و تو از آن بی خبر ! !

مگر نمرود را چون هشت صد سال

برآمد تیره شد حالی بر او حال

اگر چه از تکبر پیل تن بود

ولی یک پشه او را راهزن بود

یقینش شد که چون انکار کردست

خدا این پشه را اغیار کردست

مثال آخر : دیگر سحر وی آن است که خویشتن را به تو دوستی بنماید ، تا تو را عاشق کند ، و فراتو نماید که ترا ساخته خواهد بود

و به کسی دیگر نخواهد شد ، و آنگاه ناگاه از تو به دشمن تو شود ، و مثل آن چون زنی نابکار مفسدست که مردان را بخویشتن غره کند تا عاشق کند و آنگاه به خانه برد و هلاک کند .

عیسی (علیه السلام) دنیا را دید در مکاشفات خویش در صورت پیره زنی گفت : چند شوهر داری گفت : در عدد نیاید از بسیاری ، گفت بمردند یا طلاِ دادند ، گفت : نه که همه را بکشتم گفت : پس عجب از این احمقان دیگر می بینند که با دیگران چه می کنی وانگه در تو رغبت می کنند و عبرت نمی گیرند ! !

عارفی شد بخواب در فکری

دید دنیا چو دختر بکری

کرد از وی سئوال کی دختر

بکر چونی به این همه شوهر

گفت دنیا که با تو گویم راست

که مرا هر که مرد بود نخواست

هر که نامرد بود خواست مر

این بکارت از آن بجاست مرا

مثال آخر : دیگر سحر دنیا آن است که ظاهر خویش را آراسته دارد ، و هر چه بلا و محنت است پوشیده دارد ، تا جاهل به ظاهر وی نگردد و غرّه شود و مثل وی چون پیره زنی است زشت که روی دربندد ، و جامه های دیبا و پیرایه بسیار بر خود کند ، هر که از دور وی را ببیند فتنه شود ، و چون چادر از وی باز کند پشیمان شود و فضایح وی می بیند

در خبر است که : دنیا را روز قیامت بیاورند بر صورت عجوزه ای زشت ، سبز چشم ، و دندانهای وی بیرون آمده ، و چون خلق

در وی نگرند ، گویند : نعوذ بالله این چیست بدین فضیحت و زشتی ؟ گویند : این آن دنیاست که به سبب این ، حسد و دشمنی ورزیدند با یک دیگر و خونها ریختند ، و رحم ببریدند و به وی غرّه شدند ، آنگاه وی را به دوزخ اندازند ، گوید : خدایا کجااند دوستان ؟ بفرماید تا ایشان را نیز ببرند و به دوزخ اندازند !

حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه ای

گفت یا خوابیست یا وهمیست یا افسانه ای

گفتمش احوال عمر ایدل بگو با ما که چیست

گفت یا برقیست یا شمعیست یا پروانه ای

گفتمش این پنج روز نحس چون باید گذشت

گفت با خلقی و یا دلقی و یا ویرانه ای

گفتمش اینان که می بینند چون دل بسته اند

گفت یا کورند یا مستند یا دیوانه ای

مثال آخر : کسی که حساب برگیرد تا چند بوده است ، از ازل که در دنیا نبود ، و در ابد چندست که نخواهد بود ! و این روزی چند در میان ازل و ابد چندست ؟

داند که مثل دنیا چون راه مسافری است ، که اول منزل وی مهد است و آخر منزل وی لحدست ، و در میان وی منزلی چندست معدود ، هر سالی چون منزلی و هر ماهی چون فرسنگی و هر روزی چون میلی و هر نفسی چون گامی . و وی بر دوام می رود ، یکی را از آن راه فرسنگی مانده ، و یکی را کم و یکی را بیش ، و وی ساکن نشسته که گوئی همیشه اینجا خواهد بود ، تدبیر کارهائی کند که تا ده

سال باشد که بدان محتاج نشود و وی تا ده روز زیر خاک خواهد شد ! !

قسمت دوم

به مثنوی زیر که حاوی نکاتی بس ارزنده ، و در شرح حال کسانی که از حقیقت بی خبرند سروده شده بذل عنایت کنید ، تا معلوم گردد که باید دنیا را به عنوان مقدمه آخرت نگریست ، نه جائی مستقل ، که مستقل نگریستن دنیا و خود خرج کردن برای آن عین حماقت و صرف بدبختی و خسارت است ، اگر انسان دنیا را وسیله ای برای ساختن آخرت انتخاب کند هم دنیا دارد و هم آخرت ، و اگر از دنیا برای عیش و نوش محض استفاده کند نه دنیا دارد نه آخرت .

در این خاکی طلسم سست بنیاد

شنیدم وقتی از فرزانه استاد

خوش الحان طایری در بوستانی

بشاخی ریخت طرح آشیانی

به محنت خار و خاشاکی کشیدی

بر آن شاخش به صد امید چیدی

خس خشکی چو بر خاری فزودی

نمودی از شعف دلکش سرودی

چو طرفی زان خراب آباد کردی

زشادی نغمه ها بنیاد کردی

چو وقت آمد که بختش یاور آید

گل امیدش از گلبن برآید

در آن فرخنده جا منزل گزیند

در آن خرّم سرا خوشدل نشیند

که ابری ناگهان دامن کشان شد

وزان برقی عجب دامن فشان شد

شراری ریخت بر کاشانه او

که در هم سوخت عشرت خانه او

بجا نگذاشت در اندک زمانی

از آن جز مشت خاکستر نشانی

چو دید این بازی از چرخ غم اندوز

کشید از دل چو برِ آهی جهانسوز

نه دستی آن که با گردون ستیزد

نه پائی آن که از دوران گریزد

بگرییدی گهی بر خویشتن سخت

بخندیدی گهی از سستی بخت

دلش هر چند زخمی بس عجب داشت

ولی درمان صبر از دست نگذاشت

غبار از خاطر آشفته می

رُفت

فریب خویش می داد و می گفت

به دل گو باش خاشاکی بخاکی

چو در کف هست خاکی نیست باکی

جهان گر جمله از من رفت گو رو

زمشتی خاک ریزم طرحش از نو

ور از برقم برون شد خرمن از دست

بحمد الله کفی خاکسترم هست

بسازم بستر از خاکستر گرم

وزان پهلو نهم بر بستر نرم

ولی غافل که این چرخ دل آزار

چو طرح نو زکین ریزد دگر بار

هنوز این حرف می گفت آن بلاکش

که ناگه صرصری آمد به جنبش

چو صرصر برد شاخ از آشیانه

خراب از جنبش آن خانمانها

به یک جنبش اساسش را زجا برد

خراب آباد او باد صبا برد

بر آن بستر که بود از خستگی ه

بآن صد گونه اش دلبستگی ها

چنان زد پشت پا از هر کناری

که شد هر ذره از خاکش غباری

نماندش یک کف خاک آن غم اندیش

که افشاند زحسرت بر سر خویش

نه امرزش چنین رفتار بودست

فلک تا بوده اینش کار بودست

به دلها بی سبب کین دارد این زال

نه دین دارد نه آئین دارد این زال

مثال آخر : بـدان که مثل اهل دنیا در لـذتی که می یابنـد ، باز آن رسوائی و رنـج که از دنیا خواهند دید در آخرت ، هم چون کسی است که طعام چرب و شیرین بسیار بخورد تا معده وی تباه شود ، آنگاه فضیحتی از معده و نفس و قضاء حاجت خویش می بینـد و تشویر می خورد و پشـیمان می شود که لـذت گـذشت و فضـیحت بماند و چنان که هر چند طعام خوشتر ، ثقل وی گنده تر ، هر چند لذت دنیا بیشتر عاقبت آن رسواتر و این خود در وقت جان کندن پدیدار آید ، که هر که را

نعمت و باغ و بستان و کنیزکان و غلامان و زرو و سیم بیش بود ، به وقت جان کندن رنج فراِ بیش بود از آن کس که اندک دارد و آن رنج و عذاب به مرگ زایل نشود ، بلکه زیادت شود که آن دوستی صفت دل است و دل بر جای خویش باشد و نمی میرد .

بر جهان دل منه از مهر و مشو زان دلشاد

کین عروسی است که کشته است هزاران داماد

خاطری را به وفا شاد نسازد هرگز

کز جفا عاقبت او را ننماید ناشاد

هم چو خسرو نکند کام کسی را شیرین

که نه آخر بسرش تیشه زند چون فرهاد

شرط آزادگی از شادی و غم بی زاری است

ای خوش آن کز غام و شادی جهان است آزاد

نفس دام است هوس دانه هر آن مرغ دلی

که برفت از پی این دانه در آن دام افتاد

جام می گیر چو جمشید که این زال سپهر

داده بر باد بسی تخت کی و تاج قباد

بنشین و به حقیقت غم دل را بنشان

پیش تر زان که دهد خاک ترا چرخ بباد

هوش اگر داری و گوشی که بود پند نیوش

مبر این پند حکیمانه فرصت از یاد

مثال آخر : بدان که کارهای دنیا که پیش آید ، مختصر نماید ، و مردم پندارند که شغل وی دراز نخواهد بود ، و باشد که از صد کار وی یکی پدیدار آید ، و عمر آن شود ، و عیسی (علیه السلام) می گوید :

مثل جوینـده دنیا چون مصل خورنـده آب دریاست ، هر چند بیش خورد تشـنه تر می شود ، می خورد ، و می خورد تا هلاك شود ، و هرگز

آن تشنگی از وی بنشود .

و رسول ما علیه افضل الصلوات واکمل التحیات می گوید : هم چنان که روا نباشد که کسی در آب رود و تر نگردد ، روا نباشد که کسی در دنیا شود و آلوده نگردد ! !

این کهن باغ که گل همدم خار است در او

نیست یک دل که نه زان خار فکار است در او

بهر عبرت بگشا ناف زمین چون نافه

خط مشکین بتان بین که غبار است در او

نافه مشک که با این همه عطر افشانست

خون افشرده آهوی تتار است در او

برگ راحت مطلب میوه مقصود مجوی

برگ بی برگی و غم میوه و بار است در او

چون جهان در خم چوگان فضا گوی صفت

بی قرار است چه امکان قرار است در او

مثال آخر : مثل کسی که در دنیا آید ، مثل کسی است که مهمان شود نزدیک میزبانی که عادت وی آن بود که همیشه سرای آراسته دارد برای مهمانان ، و ایشان را می خواند ، گروهی پس از گروهی ، و طبق زرین پیش وی نهد ، بر وی نقل و مجمره سیمین با عود و بخور تا وی معطر شود و خوش بوی گردد ، و نقل بخورد و طبق مجمره بگذارد تا قوم دیگر در رسند ، پس هر کس رسم وی داند و عاقل باشد عود و بخور برافکند و خوش بوی شود و نقل بخورد و طبق و مجمره به دل خوش بگذارد و شکر بگوید و برود و کسیکه ابله باشد پندارد که این بوی دادند تا با خویشتن ببرد ، چون بوقت رفتن بازستانند ، رنجور و دلتنگ شود و

فریاد درگیرد ، دنیا نیز هم چون مهمان سرای است ، سبیل بر راه گذران تا زاد برگیرند و در آنچه در سرای است طمع نکنند .

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است

بلکه آن است سلیمان که زملک آزاد است

آن که گویند که بر آب نهادست جهان

مشنو ای خواجه که تا در نگری بر باد است

هم چون نرگس بگشا چشم و ببین کاندر خاک

چند روزی چو گل و قامت چون ششماد است

هر زمان مهر فلک بر دگری می تابد

چون توان کرد که این سفله چنین افتادست

خیمه انس مزن بر در این کهنه رباط

که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است

مثال آخر : مثال اهل دنیا در مشغولی ایشان بکار دنیا و فراموش کردن آخرت ، چون مثل قومی است که در کشتی باشند و به جزیره ای رسیدند ، برای قضاء حاجت و طهارت بیرون آمدند ، و کشتی بان منادی کرد که : هیچ کس مباد که روزگار بسیار برد و جز به طهارت مشغول شود که کشتی به تعجیل خواهد رفت .

پس ایشان در آن جزیره پراکنده شدند ، گروهی که عاقل تر بودند سبک طهارت کردند و بازآمدند ، کشتی فارغ یافتند ، جائی که خوشتر و موافقتر بود بگرفتند ، و گروهی دیگر در عجایب آن جزیره عجب بماندند و بنظاهر بازایستادند و در آن شکوفه ها و مرغان خوش آواز و سنگ ریزه های منقش و ملون نگریستند ، چون بازآمدند در کشتی هیچ جای فراخ نیافتند ، جای تنگ و تاریک بنشستند و رنج آن می کشیدند .

گروهی دیگر نظاره اختصار نکردند ، بلکه آن سنگ ریزه های

غریب و نیکوتر چیدند و با خود بیاوردند و در کشتی جای آن نیافتند ، جای تنگ بنشستند و بارهای آن سنگ ریزه ها بر گردن نهادند ، و چون یک دو روز برآمد آن رنگ ها نیکو بگردید ، و تاریک شد ، و بویهای ناخوش از آن آمدن گرفت ، جای نیافتند که بیندازند ، پشیمانی خوردند و بار روج آن برگردن می کشیدند .

قسمت سوم

و گروهی دیگر در عجایب آن جزیره متحیّر شدند ، تا از کشتی دور افتادند و کشتی برفت و منادی کشتی به آن نشنیدند و در جزیره می بودند تا بعضی هلاک شدند از گرسنگی ، و بعضی را سباع هلاک کرد .

آن گروه اول مثال مؤمنان پرهیزکار است و گروه پسین مثل کافران که خود و خدای را عزّوجلّ و آخرت را فراموش کردند و همگی خود را به دنیا دادند که :

(اسْتَحَبُّوا الْحَیاهَ الدُّنْیا عَلَی الْاخِرَهِ) .

و آن دو گروه میانین مثل عاصیان است ، که اصل ایمان نگاه داشتند ، و لیکن دست از دنیا بنداشتند ، گروهی با درویشی تمتّع کردند و گروهی با تمتع نعمت بسیار جمع کردند تا گران بار شدند ! !

به ملک تن زکید نفس بی پروا هراسانم

به تنگ آمد در این وحشت سرا صاحبدلان جانم

نمی دانم نشان از کوی آن لیلی جمال ایدل

چو مجنون زان همی سرگشته کوه و بیابانم

نه وصلش می شود حاصل نه تاب دوریش دارم

ندانم چون کنم در عشق سرگردان و حیرانم

زتدبیر خرد گفتم مرا آسان شود مشکل

ولی زو مشکلم دشوارتر شد خسته شد جانم

به رخش فکر گفتم سیر عالم کن دمی گفت

چسازم چون

کنم در ملک تن تنگست میدانم

به صد آبادی ارزد در طریق عشق ویرانی

چو شد ویران دلم گنج غم آمد سوی ویرانم

بده پیمانه عشرت زلطف و مکرمت ساقی

به شکر آن که در سودای او برجاست پیمانم

به پیر میکشان گفتم به من خصمی کند گیتی

بگفتا غم مخور من خیل مستان را نگهبانم

نهادم بر خط فرمان سلطان ولایت سر

از آن باشد فرات افلاک و انجم زیر فرمانم

بدین مذمت که دنیا را کرده آمد ، گمان مبر که هر چه در دنیاست مذموم است بلکه در دنیا چیزهاست که آن نه دنیاست ، چه علم وعمل در دنیا باشد و آن نه از دنیا بود ، که در آن صحبت آدمی به آخرت رود ، اما علم به عینه با وی بماند و اما عمل اگر چه به عینه نماند اثر آن بماند و این دو قسم بود :

یکی پاکی و صفای جوهر دل که از ترک معاصی حاصل شود ، و یکی انس به ذکر خدای عزوجل که از مواظبت بر عبادت حاصل شود ، پس این جمله باقیات صالحات است که حق عزوجل گفت :

(وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ) .

و لذت علم و لذت مناجات و لذت انس به ذکر خدای تعالی بیشترست و آن از دنیاست و نه از دنیاست ، پس همه لذتها مذموم نیست ، بلکه لذتی که بگذرد و به نماند ، و آن نیز جمله مذموم نیست که این دو قسم است :

یکی آن است که اگر چه وی از دنیاست و پس از مرگ به نماند ولکن معین است بر کار آخرت و بر علم و عمل و بر

بسیار گشتن مؤمنان چون : قوت و نکاح و لباس و مسکن که به قدر حاجت بود که این شرط راه آخرت است ، هر کس از دنیا بر این قدر قناعت کند و قصد وی از این فراغت بود بر کار دین وی از اهل دنیا نباشد .

پس مذموم از دنیا آن باشد که مقصود از وی نه کار دین باشد ، بلکه وی سبب غفلت و بطر و قرار گرفتن دل در این عالم و نفرت گرفتن وی از آن عالم بود و برای این بود که رسول (علیه السلام) گفت :

اَلدُّنْیا مَلْعُونَهٌ وَمَلْعُونٌ ما فیها إلاّ ذِکْرُ اللهِ وَما والاهُ .

دنیا و هر چه در آن است ملعون است الا ذکر خدای تعالی و آنچه بر آن معاونت کند .

الهی بر همه دانای رازی

به فضل خود زجمله بی نیازی

الهی گر بدی کردم ببخشای

مرا از جود خود راهی تو بنمای

الهی بنده ای محکوم را هم

تو می دانی که من مظلوم راهم

الهی گر ببخشی گر برانی

تو خواهی بخش خواهی ران تو دانی

الهی جز درت جائی نداریم

کجا تازیم چون پائی نداریم

الهی رحمتت دریای عام است

وزآنجا قطره ای ما را تمام است

الهی واقفی بر کلّ اسرار

مرا آخر نمود خود پدیدار

الهی من کیم اینجا گدائی

میان دوستانت آشنائی

الهی این گدا بس ناتوان است

بدرگاه تو مشتی استخوان است

الهی این گدا از فضل بنواز

بسوی آتش سوزان مینداز

الهی این گدا طاقت ندارد

در این دنیا دمی راحت ندارد

الهی سوختم من در فراقت

میان آتش غم زاشتیاقت

الهی حاکمی و پادشاهی

بکن حکمی که آنجا کرد خواهی

الهی جان عطارست حیران

عجب در آتش مهر تو سوزان

الهی جان او گردان تو آزاد

بوصل خویشتن گردانش دلشاد

الهی جز تو من

چیزی ندارم

زبوی وصل امیدی برآرم

دلم خون شد زمشتاقی تو دانی

مرا فانی کن و باقی تو دانی

فنای ما بقای تست آخر

توئی بر جز و کل پیوسته ناظر

تو باشی من نباشم جاودانی

نمانم من در آخر هم تو مانی

فَمَنْ أحَبَّها أوْرَثَتْهُ الْكِبْرُ ، وَمَنِ اسْتَحْسَنَها أوْرَثَتْهُ الْحِرْصَ وَمَنْ طَلَبَها أوْرَثَتْهُ الطَّمَعَ وَمَنْ مَدَحَها أَلْبَسَتْهُ الرِّياءَ وَمَنْ أرادَها مَكَّنَتْهُ مِنَ الْعُجْبِ وَمَنِ اطْمَأنَّ إلَيها أرْكَبَتْهُ الْغَفْلَهَ وَمَنْ أعْجَبَهُ مَتاعُها فَتَنَتْهُ وَلا تَبْقى لَهُ ، وَمَنْ جَمَعَها وَبَخِلَ بِها أوْرَدَتْهُ مُسْتَقَرَّها وَهِيَ النّارُ .

امام ششم (علیه السلام) در دنباله روایت مطالب بسیار مهم و عجیبی را بیان می فرماید ، و آن این است که هر کس با امور مادی و ظاهری و به تعبیر حضرت با دنیا بر اساس هوا و هوس رابطه داشته باشد ، هر نوع رابطه اش و هر شکل ارتباطش علّت گناه و عصیان و خطا است ، و چون از طریق روابط غلط گناه فراوان کسب شد ، قرارگاه آدمی آتش دوزخ می شود .

عشق به دنیا ، عشق شیطانی مورث کبر ، و نیکو دانستن آن برخلاف قواعد الهیه علت حرص ، و خواستن آن باعث طمع ، و مدح آن سازنده ریا ، و اراده آن بوجود آوردنده عجب ، و اطمینان به آن فراهم کننده غفلت ، و خوش آیند آن مفتون کننده و سپس از دست رونده است ، و هر کس برخلاف دستورات حق به جمع مال بپردازد ، و نسبت به آن بخل ورزد به قرارگاهش که آتش است درافتد .

علی (علیه السلام) می فرماید :

دارٌ بِالْبَلاءِ مَحْفُوفَهٌ وَبِالْغَدْرِ مَوْصُوفَهٌ لا تَدُومُ أحوالُها وَلا يَسْلَمُ نُزّالُها .

دنیا سرائی

است پیچیـده به گرفتاریها ، و موصوف به مکر و بیوفائی ، احوالش یک نواخت نمی ماند ، و منزل داران در آن از غم و اندوه مرگ جان به سلامت نمی برند .

دارٌ هانَتْ عَلی رَبِّها فَخُلِطَ حَلالُها بِحَرامِها وَخَیْرُها بِشَرِّها وَحُلْوُها بِمُرِّها .

دنیا خانه ایست که نزد پروردگارش بسی بی ارزش و خوار ، و حلالش به حرام و خیرش به شرّ و شیرینش به تلخش آمیخته است . از پس هر خنده اش گریه و به دنبال هر راحتش رنج و پس حیاتش مرگ است .

دارُ الْفَناءِ مَقیلُ الْعاصینَ وَمَحَلُّ الْاَشْقِیاءِ وَالْمُعْتَدینَ .

این سرای ناپایدار منزل گنهکاران و جای تیره بختان ، و مرکز زندگی گردنکشان است ، محلی نیست که بر آن دل ببندند و به امورش دل خوش کنند .

ملاـ عبدالرزاِ گیلاـنی در توضیح بسیار مختصری که به جملات پایانی این حدیث درباره ظاهر فریبای امور مادی و مغرور شدگان به آن دارد می فرماید :

حاصل آن که این خبیثه دنیّه که از صفت او از هزار یکی و از بسیار اندکی به قلم آمد ، هر که را در حبایل غرور خود دانه خوار ، حرص و امل گردانید ، و مکاید و شرور او هر که را به مکر و تزویر مبتلا و اسیر شهوت و شره ساخت ، یقین باید دانست که طریق خیر و صلاح دینی بر او مسدود شد ، و امید سعادت و فلاح اخروی از او منقطع گشت ، چنان که خالق عالم فرموده که :

(مَا لَهُ فِی الْاٰخِرَهِ مِنْ خَلاَقٍ) .

این محروم بی نصیب از آخرت ، که اراده دنیا

در ضـميرش متمكن است ، و حبّ دنيـا و خـواهش وى در خـاطرش ثـابت و راسـخ ، موافـق خواهش و رغبت او مراد او را در كنارش مى نهند چنانكه فرموده :

(مَن كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَهَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ) .

با آن كه در حقيقت اين دنيا كه با زحمت بسـيار در كف مرادش مى گذارند ، بمثابه خيالى است سـريع السير ، چنان كه خفته در خواب بينـد ، و معـانى و صورت چنـد كه برسم از شـدت كوفت و استيلاى مرض مشاهـده نمايـد ، خداونـد عزيز در كلام مجيد از حال بندگان خود خبر داده و فرموده :

(مِنكُم مَن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنكُم مَن يُرِيدُ الآخِرَهَ) .

و در اين آيه شـريفه اراده خاص و عام را بيان فرموده ، و قصه نيك و بد را شـرح داده دشـمن را از دوست جدا كرده و دور و نزديك را پيغام فرستاده ، طالب دنيا به نزد طالب عقبى كافر است و طالب عقبى به نزد طالب مولا مشرك .

آدمى بايـد در صـحيفه احوال و در مرآت اعمال خود تأملى و تدبرى واجب داند ، و به نور بصـيرت در دايره فكر طوفى كند ، تا مشاهـده كنـد كه اراده كدام طرف از نهاد او سـر مى زند ، و به علم خود قياس برگيرد كه از كدام طايفه است . جهد كن تا از آن قوم نباشى كه حق سبحانه و تعالى خبر مى دهد :

(مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذلِكَ لاَ إِلَى هؤُلاَءِ وَلاَ إِلَى هؤُلاَءِ) .

طلاب دنيا را صفت مى نمايد كه :

(وَبِا لْآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ)

.

و در صفت ثانی فرموده :

(وَالَّذِینَ هُم بِرَبِّهِمْ لاَ یُشْرِکُونَ) .

حدیث است که : شیرینی دنیا تلخی آخرت است ، و تلخی دنیا شیرینی آخرت ، و نیز حدیث است که : دنیا مانند مار و افعی است ، ظاهرش نرم است و باطنش زهر قاتل .

حکایتی عجیب از دنیا

از حضرت صادِ (علیه السلام) روایت است که : روزی حضرت داود (علیه السلام) از منزل خود بیرون رفت و زبور می خواند ، و چنان بود که هرگاه آن حضرت زبور می خواند از حسن صوت او جمیع وحوش و طیور و جبال وصخور حاضر می شدند و گوش می کردند و هم چنان می رفت تا به دامنه کوهی رسید که به بالای آن کوه پیغمبری بود حزقیل نام و در آن جا به عبادت مشغول بود ، چون آن پیغمبر صدای مرغان و وحوش و حرکت کوهها و سنگ دید و شنید دانست که داود است که زبور می خواند ، حضرت داود به او گفت که : ای حزقیل ! اجازه می دهی که بیایم پیش تو ؟ عابد گفت نه ، حضرت داود به گریه افتاد ، از جانب حضرت باری به او وحی رسید که داود را اجازه ده ، پس حزقیل دست داود را گرفت و پیش خود کشید ، حضرت داود از او پرسید که : هرگز قصد خطیئه و گناهی کرده ای ؟ گفت : نه ، گفت : هرگز عجب کرده ای ؟ ، گفت : نه ، گفت : هرگز ترا میل به دنیا و لذات دنیا بهم می رسد ؟ گفت : بهم می

رسد ، گفت : چه می کنی که این را از خود سلب می کنی ؟ و این خواهش را از خود سرد می نمائی ؟ گفت : هرگاه مرا این خواهش می شود ، داخل این غار می شوم که می بینی و به آنچه در آنجاست نظر می کنم این میل از من برطرف می شود .

حضرت داود به رفاقت او داخل آن غار شد ، دید که یک تختی در آنجا گذاشته است و در روی آن تخت کلّه آدمی و پاره ای استخوانهای نرم شده گذاشته ، و در پهلوی او لوحی دید از فولاد ، و در آنجا نقش است که : من فلان پادشاهم که هزار سال پادشاهی کردم ، و هزار شهر بنا کردم و چندین بواکر ازاله بکارت کردم ، و آخر عمر من این است که می بینی که خاک فراش من است و سنگ بالش من و کرمان و مارها همسایه من اند ، پس هر که زیارت من می کند باید فریفته دنیا نشود گول او نخورد ! !

شیر خدا رهبر اهل یقین

حیدر صفدر شه دنیا و دین

سوی قبورش بفتادی گذار

گفت که ای معتکفات مزار

باغ و سراسیم و زر و خانمان

آنچه نهادید شد از دیگران

این خبر خانه و مال و شم

چیست در آن مرحله حال شما

بهر اجابت زشه ارجمند

از طرفی گشت ندائی بلند

کآنچه که خوردیم از آن خورده بیش

سود نبردیم از اموال خویش

وآنچه نهادیم به ملک جهان

حاصل ما زان نشد الاّ زیان

وآنچه از آن روی طمع یافتیم

پیش فرستاده کنون یافتیم

نشانه های اهل دنیا و اهل آخرت

در سطور گذشته به این معنا واقف شدید که مقصود از دنیا زمین و

آسمان ، خورشید و ماه ، ماکولات و ملبوسات و چشمه ها ورودها نیست که این همه نعمت های الهی است ، که کسی قدرت ارزیابی ارزش آنها را ندارد ، بلکه مقصود رابطه غلط و ظالمانه و غاصبانه و عاصیانه با نعمت های الهی است ، آن که از حرام به دست می آورد و در حرام مصرف می کند ، یا آن که از حلال بدست می آورد و در حرام مصرف می نماید ، یا آن که بدست می آورد و نسبت به آن بخل میورزد او اهل دنیا است .

پیامبر می فرماید : شب معراج به من خطاب رسید : ای احمد دنیا و اهل آن را دشمن دار و آخرت واهل آن را عاشق باش، پرسیدم اهل دنیا کیانند ، واهل آخرت چه مردمی هستند ؟

خداوند خطاب فرمود این است نشانه های اهل دنیا :

پرخوری ، خنده زیاد ، خواب بی اندازه ، کثرت خشم ، قلّت رضا ، وخوشنودی نسبت به حق و خلق ، و عدم عذرخواهی دربرابر رفتار سوئی که نسبت به دیگران داشته ، قبول نکردن عذر خواه ، کسالت در طاعت ، بی باکی در معصیت ، آرزوی دراز ، نزدیکی مرگ ، عدم محاسبه نفقس ، کم سود ، پر حرف ، کم ترس ، خوشحالی زیاد به وقت خوردن ، عدم شکر به هنگام راحتی ، بی صبری به وقت بلاـ و آزمایش ، بسیاری مردم به پیش نظرشان کم است ، و به آنچه که انجام نداده اند از خویش ستایش می کنند ، نسبت به آنچه ندارند ادعا می کنند ،

احسان خود را بازگو کرده ، و از گفتن بدیهای مردم پروا ندارند ، نیکی مردم را از نظر دور داشته و پنهان می کنند !

عرضه داشتم غیر از این عیوب برای اهل دنیا عیب دیگری هم هست ؟ خطاب رسید : عیب اهل دنیا زیاد است ، جهل و حماقتشان بسیار و نسبت به استادان خود متکبر و پیش خود عاقل ولی نزد عارفان احمق اند .

اما اهل آخرت

قسمت اول

دارای چهره هائی شرمگین ، کثیر الحیا ، کم حمق ، و وجودشان پرمنفعت و مکرشان کم است .

مردم از آنان در راحت ولی آنان برای راحت مردم در رنج ، دارای کلامی موزون و سنگین و حسابگر نفس ، در مسیر برنامه های مثبت اهل رنج و زحمت .

چشمشان خواب ولی دلشان بیدار است ، دیدگانی پر اشک و قلبی ذاکر دارند .

به وقتی که نام مردم را در دیوان غفلت می نویسند ، آنان را در دفتر ذاکران ثبت نام می کنند .

در ابتدای نعمت سپاس گذارد و در انتهای آن شاکرند ، دعایشان مرفوع ، و سخنشان مسموع است ، ملائکه به آنان شادند ، خواسته هاشان در سراپرده ملکوت در گردش ، و خداوند عاشق شنیدن گفتار آنان است ، چنانچه پدر عاشق شنیدن کلام فرزند .

چشم بهم زدنی از یاد حق باز نمی مانند ، و به زیادی غذا میل ندارند ، از پرحرفی گریزانند ، و لباس آنان اندك است ، مردم نزد آنان مرده و حضرت حق پیش آنان زنده و پایدار و کریم است .

فراریان را با آقائی و کرامت می خوانند ، و برگشتگان را با مهربانی می

خواهند .

دنیا و آخرت نزدشان یکی است ، مردم یکبار می میرند ولی آنان به خاطر ریاضت و مجاهده نفس و مخالفت با هوا روزی هفتاد بار با مرگ روبرو می شوند ، از حرکت باد پریشان خاطر شده به خدا پناه می برند که نکند بلائی آسمانی باشد .

چون در برابر من قیام می کنند ، گوئی بنائی بسیار محکم سر پا ایستاده ، در دل ایشان مشغولیّتی به خلق نمی بینی ، به عزت و جلالم آنان را به حیات طیبه زنده می کنم ، به وقت مفارقت روح از بدنشان ، ملك الموت را به آنان کاری نیست که جز من کسی از آنان قبض روح نمی کند ، تام درهای آسمان را به روی آنان باز کرده و کلیه حجابها را از پیش نظرشان بردارم ، بهشت را امر می کنم جهت آنان آرایش شود و حورالعین را دستور می دهم خود را در اختیار آنان بگذارد .

ملائکه را می گویم به آنان درود فرستند و درختان برای آنان میوه دهند ، و اثمار جنّت برآنان بریزد ، به نسیم زیر عرش دستور می دهم کوهها از کافور و مشك با خود حمل کرده و با درخشش چشمگیر بر او وارد کنند ، بین من و روحش پوششی نیست ، به وقت قبض روحش می گویم به آمدنت نزد من خوش آمدی و صفا آوردی ، با کرامت و بشارت و رحمت و رضوان بسویم حرکت کن ، در جنات نعیم مقیم باش و در آنجا به طور ابد قرار بگیر که نزد من دارای اجر عظیمی ، اگر بینی ملائکه

بـا او چه می کننـد ؟ یکی روحش را پس از مرگ می گیرد ، دیگری بخششـهایم را به او می پردازد ! ! اینـان از وقتی خـدا را شناختنـد آن طور که بایـد از غـذاهای خوشـمزه لذت نبردند ، و از وقتی به سیئات گذشـته خود توجه کردند مصائب در آنان اثری نکرد ، بر گناهانشان گریه می کننـد ، بر نفسـشان سـخت می گیرند ، راحت اهل بهشت در مرگ ، و آخرت استراحتگاه بندگان من است ، مونسـشان اشک چشم ، و جلوسشان با ملائکه دست راست و چپ است ، مناجاتشان با خدا است ، قلوبشان جریحه دار و مرتب می پرسند چه وقت با رفتن از دار فنا به خانه بقا راحت می شویم .

آری عاشـقان حق جز حق نخواهنـد و جز حق ندانند و جز سـخن حق نشـنوند و جز به حق و برای حق کاری نکنند ، دنیا برای آنان مقدمه آخرت ، و آخرت مقدمه رضوان الله ، و رسیدن به مقام قرب و وصل تنها آرزوی آنان است .

تمام لذت آنان در ایمان و عمل صالح و اخلاق حسـنه است و به قول عارفان عاشق از دنیا و آخرت رسته و به حضرت دوست پیوسته اند .

الهی آن شوریده وارسته ، و آن عاشق از هستی گذشته در این مقام چه نیکو سفته :

آتش عشقت چو به دلها فتاد

ای خنک آن دل که چو شمع ایستاد

وان که گریزد که نسوزد همی

شمع فروزد به دم تند باد

بلبل این باغ چه شیرین سرود

شور هو القاهر فوِ العباد

یعنی اگر دوست و گر دشمنند

خلق جهان هیچ مکن انتقاد

دوست بود دست

و همه آستین

دست بود کین همه بگرفت و داد

قاهری ای عشق جهانگیر دوست

گر تو بسوزی همه عدل است و داد

چیست جهان آینه حسن دوست

باز بر آن چشم خطا بین مباد

چشم خطا بین که برآئینه اش

طعن زند کور بود از عناد

پیچ و خم کار جهان می نداشت

جز خم گیسوی تو هیچ استناد

هر که نه خاك ره آن یار گشت

آه که داد آبروی خود به باد

دوزخی آن جان که نه جانان اوست

یار بهشتی رخ حوری نژاد

عاشقی آموز که در عشق نیست

جز ره عشاِ طریق رشاد

فکرت بیهوده عقل ای حکیم

راه نیابد به رهش زاجتهاد

عاقلی ار صورت معقول او

با نظر عشق دهد اتحاد

ورنه محال است به حکم خرد

بر رخ فکرت در وحدت گشاد

اینهمه فریاد و هیاهوست باز

غافلی ای خفته زیوم التناد

راه عیان چاه عیان ای دریغ

بر سر تن رفت سر جان بباد

زیست به چه هر که نه زین راه رفت

مانده به ره هر که نیفزود زاد

سست نهادست کهن دیر خاك

بال و پر افشان سوی سبع الشداد

جغد خرابات جهان نیستی

مرغ دل ای طایر قدسی نژاد

بلبل باغ ملکوتی دل

زاغ صفت چو نی از این جیفه شاد

حیف بود برده ویران دهی

سلطنت ملك ابد را بباد

پرده وهم است و حجاب خیال

آنکه جهان خوانیش ای اوستاد

رهزنت ای تشنه جهانی سراب

از قدح ساقی رضوان مباد

ساقی مستان بت عهد الست

خسرو خوبان شه مردان راد

آن که شهنشاهی مصر وجود

هم چو الهی بغلامیش داد

علی (علیه السـلام) در حکمت ۳۵۹ نهـج البلاغه درباره دنیائی که برای انسان سود آخرتی نـدارد ، و جز اتلاف وقت ثمری به انسان نمی رساند ، و غیر غرور و غفلت و سرگردانی و حمّالبی منفعتی ندارد می فرماید :

ای مردم کالای دنیا گیاه

خشـک خرد شـده و بـاد آورنـده ، تباه کننـده است ، پس دوری کنیـد از چراگاهی کهکوچ کردن و نمانـدن در آن از اقامت گزیدنش سودمندتر است ، و اندک روزی و خوراک آن از دارائی بسـیارش پاکیزه تر ، فقر و نداری برای آن که بسـیار از آن جمع کند مقرر شده ، و نصـرت به آسودگی برای بی رغبت به آن ختم گشـته ، آن را که زینت دنیا به شـگفتی کشیده ، انگار بیناست ، عاشق آن دلش ظرف انـدوه شود ، و قلبش خانه نگرانی ، اراده و قصـدی او را گرفتار سازد ، و غرور خواسـته وی را انـدوهگین نمایـد . به طور دائم در کشـاکش انـدوه هـا و گرفتاریهـا بمانـد تا راه نفسـش با مرگ گرفته شود ، آنگاه وی را به قبرسـتان برده به دل خاک سـپارند ، در حالی که دو رگ دلش قطع شـده ، نابود شـدنش و بوسـیله برادرانش به گور افتادنش سهل و آسان است .

قسمت دوم

مؤمن با دیـده عبرت به دنیا نظر کند ، و به اندازه لازم و از باب ناچاری روزی خود بدست آورد ، با گوش خشم سـخن از دنیا بشـنود ، اگر بگوینـد فلانی ثروتمنـد شـد ، انـدکی بعـد می گوینـد بـدبخت و فقیر گشت ، اگر به بودش شاد شوند به نبودش غمگین گردند ، این است حال انسان در دنیا . . .

و در حکمت ۲۱۹ می فرماید :

آن که به خـاطر بـدست نیـاوردن مـال دنیـا انـدوهگین گردد ، به قضا و قـدر حضـرت دوست خشـمگین گشـته ، و کسـیکه از مصیبتی گله کند از حضرت حق

به شکایت برخاسته ، و کسی که بر ثروتمند بخاطر ثروتش فروتنی نماید ، دو سوم دینش را از دست داده ، و کسیکه قرآن بخواند و پس از مرگ دوزخی شود معلوم است قرآن را به مسخره گرفته و آن که دلش شیفه و عاشق امور دنیائی و مادی محض شود و جز دنیا هدفی نبیند به سه چیز مبتلا شود ، اندوه همیشگی ، حرص حاکم ، آرزوی غیر قابل یافتن ! !

و در خطبه ۴۰۷ فرموده :

دنیا در ابتدای امر فریب می دهد ، سپس زیان می رساند ، آنگاه به شتاب و سرعت از دست می رود .

خداوند راضی نشد دنیا را پاداش دوستان و عذاب دشمنان قرار دهد .

اهل دنیا چونان کاروانی هستند که به وقت فرود آمدن ، راننده و حمله دارشان فریاد زند کوچ کنند ! !

یکی پرسید از آن دانای فتو

که چه بهتر بود از مال دنیا

چنین گفت او که مالی کان نباشد

که گر باشد بجز تاوان نباشد

که گر مالی زدنیا افتد آغاز

ترا آن مال دارد از خدا باز

ولی کی ارزد آن مال جهانی

که از حق باز مانی تو زمانی

چو از حق باز می دارد ترا مال

پس آن بهتر که نبود در همه حال

ترا چون عشق دنیا راه زن شد

کجا در دین توانی بت شکن شد

همه عمرت شب است ای خفته راه

نه از روزی نه از بیداری آگاه

چو روزت صبح گرداند به زودی

که تو در عشق بازی با که بودی

اگر در عشق حق خلوت نشینی

حریف اژدهای آتشینی

در سوره بیست و پنجم احادیث قدسیه آمده :

ای پسر آدم ، زاد و توشه خود را یاد کن ، که

راه دور است دور ، کشتی را نو کن که دریا عمیق است عمیق ، بارت را سبک کن که راه دقیق است دقیق .

عمل را خالص کن که ارزیاب بیناست بینا ، خوابت را برای قبر بگذار ، و افتخارات را برای میزان و خوشی و لذت را برای بهشت و راحتت را برای آخرت ، و کام گیریت را برای حورالعین ، و برای من باش تا برایت باشم ، با سبک شمردن دنیا به من نزدیک شو و با دشمنی با بدکاران و عشق به نیکان از آتش جهنم دور شو که خداوند مزد نیکوکاران را ضایع نمی کند .

حکیم متالّه ، عاشق سر مست ، مخمور جام الست فیض بزرگوار می فرماید :

چون غم غم عشق تو بود زار توان بود

چون عزّ همه عز تو بود خوار توان بود

بازار جهان را چو غمت نیست متاعی

هر چند فروشنده خریدار توان برد

گر عافیت این است که این بیخبران راست

شکرانه بیماری بیمار توان بود

یک ذره گر از مهر تو تابد به دل و جان

بر هر دو جهان قاسم انوار توان بود

یک دم گر از آن زلف دو تا بوی توان برد

عمری دو جهان را همه عطار توان بود

در میکده لطف تو بی خویش توان زیست

در مصطبه قهر تو هشیار توان بود

در حضرت قهر تو خطائی نتوان کرد

در مشهد عفو تو خطا کار توان بود

گر باغ تماشای ترا در نگشاید

در حسرت آن در پس دیوار توان بود

گر روی تو در خواب نمایند به عشّاق

حاشا دمی از شوِ تو بیدار توان بود

چون ناصر مستان زخود رسته تو باشی

منصور توان بودن و بر دار توان بود

ای فیض

طلب کن که طلب چون طلب اوست

گر بیهده باشد که طلب کار توان بود

علی (علیه السلام) در حکمت ۴۲۴ نهج البلاغه نظر اولیاء و عاشقان حق را به دنیا نظر دیگری می داند ، آن جناب عقیده دارد که اهل دل به دنیا به دید الهی و عمقی می نگرند و لحظه لحظه دنیا را به آخرت ابدی و نعیم همیشگی حق مبدل می کنند .

إنّ أوْلیاءَ اللهِ هُمُ الَّذینَ نَظَرُوا إلی باطِنِ الدُّنْیا إذا نَظَرَ النّاسُ إلی ظاهِرِ وَاشْتَغَلُوا بآجِلِها إذَا اشْتَغَلَ النّاسُ بِعاجِلِها فَأماتُوا مِنْها ما خَشوا أنْ یُمیتَهُمْ وَتَرَکُوا مِنْها ما عَمِلُوا أنَّهُ سَیَتْرُکُهُمْ وَرَأوُا اسْتِکْثارَ غَیْرِهِمْ مِنْها اسْتِقْلالاً وَدَرَکَهُمْ لَها فَوْتاً ، أعْداءُ ما سالَمَ النّاسُ وَسِلْمُ ما عادَی النّاسُ بِهِمْ عُلِمَ الْکِتابُ وَبِهِ عَلِمُوا وَبِهِمْ قامَ الْکِتابُ وَبِهِ قامُوا لا یَرَوْنَ مَرْجُوَاً فَوْ ما یَرْجُونَ وَلا یَخُوفاً فَوْ ما یَرْجُونَ .

عاشقان خدا آنانند که به حقیقت و عمق و باطن دنیا بنگرند ، بوقتی که دیگران به ظاهر فریبا و زینت و زیور از دست رفتنی آن نظر کنند ، و به پایان و عاقبت آن توجه کنند ، هنگامی که تنگ نظران به امروز آن مشغول گردند ، علل بدبختی و عذاب را با طاعت و اخلاص از بین می برند ، از ترس اینکه خود بدست آن علل هلاک گردند ، تمام کالاهای دنیا را قلباً رها کرده و دل به آن نمی بندند ، زیرا می دانند که عناصر و اشیاء و دنیا آنها را رها خواهد کرد ، آن را که دیگران از امور مادی بهره زیاد می بینند ، آنان در مقابل بهره آخرت بسیار

کم می بینند ، می دانند که دریافت دنیا مساوی با از دست دادن آخرت است ، با آنچه معشوِ مردم است دشـمن اند ، به وسـیله آنان قرآن شناخته می شود ، و آنان تمام حقایق را به وسیله کتاب یافتند برجائی و تداوم قرآن بآنان و دوام خود آنان به کتاب خدا است ، امیدی بالاتر از امید خود که امید به عنایت حق است ، و ترسـی ما فوِ ترس خود که ترس از عذاب الهی است نمی بینند .

آری این وضع روحی و نفسـی و قلبی و عقلی اولیـاء خـدا نسـبت به دنیـاست ، دنیـا به حقیقت که پر سودترین تجارتخانه برای بیداران و بینایان ، وعلت بدبختی و شـقاوت و پستی و حقارت برای کوردلان است ، اهل معرفت دنیا را خانه مهمانی دانسـته و در این جایگاه عالی با آراسته شدن به ایمان و عشق و اخلاِ و عمل جز رسیدن به لقاء رب و وصل محبوب هدفی ندارند .

اگر بی پرده بنمائی جمالت ای جهان آر

بدام اشتیاِ آری همه مرغان دل ها را

صبا زان طرّه مشکین اگر بر هم زند یک چین

دو عالم را کند مشکین مشام از عنبر سارا

اگر بر کوه بر گوئی نگارا قصه عشقت

رسد بر آسمان بی شبهه فریاد از دل خارا

زشاهی گدایان درت گر آگهی یابد

ره فقر و فنا گیرد هزار اسکندر و دارا

یکی مخمور دیدستی که صهبا راست زان هستی

عجب کان شوخ چشم استی چنین تأثیر را دارا

فلک در کج روی افتاد زابروی کجش آری

حریفی سخت عیار است و با گردون زند نارا

تو خوانی زلف و مژگانش ندانی دست سبحانش

رقم زد در کتاب حسن

این را جیم و آنرا را

الهی در هوای وصل او دلخون چه گل بنشین

سر دیدار اگر داری بپای گلشنش خارا

حکایتی عجیب از اوضاع و احوال دنیا

فیلسوف بزرگ ، حکیم سترگ ، عارف عامل ، عاشق کامل ، معلم کم نظیر ، استاد بی نظیر ، دلباخته حق حضرت صدر المتألهین ملا صدرای شیرازی در تفسیر قرآنش در ضمن توضیح یکی از آیات سوره یس به نقل از رسائل اخوان الصفا ، گفتگوی دو رفیق را در زمینه برخوردشان به حال و وضع دنیا این چنین نقل می کند :

دوستی به یکی از دوستانش رسید و از او پرسید حال و وضعت در این دنیا چگونه است ؟

جواب داد خوب است ، البته اگر از آفات و بلیاتش در امان بمانم ، بغیر از خیر و خوشی و عافیت امید دیگری از دنیا ندارم ، این حال من است ، اکنون تو وضع خود را برای من بگو ، جواب داد : می خواهی چه باشد حال کسی که در این خانه غربت گرفتار و فقیر است ، برای جلب منفعت ضعیف و برای دفع ضرر ناتوان و بی قدرت است .

پرسید چگونه در این حالی ؟ گفت : در این دنیا در عذابیم ولی در قیافه دارنده نعمت ، دست بسته ایم ولی در شکل موجود آزاد ، مغروریم به صورت خوشبخت ، آزاد محترمیم در شکل برده پست ، پنج حکومت بر ما حاکم است که فشار این پنج حکومت به سختی برگرده ماست ، احکام خود را بر ما جاری می کنند ، بخواهیم یا نخواهیم .

دوستش گفت : از این پنج حاکم و حکومتشان مرا خبر ده

، پاسخ داد بشنو :

اوّل : جهان و این فلک گردان است که ما در درون او هم چون اسیر زندانی محبوسیم .

انجم و ستارگانش بطور دائم در حرکتند ، توقف و سکونی بر آنان نیست ، گاهی شب را با ظلمت و تاریکی اش برای ما می آورند ، و زمانی روز را با نور و روشنائیش ، زمانی تابستان را با حرارتش و وقتی زمستان را با سرمایش ، گاهی بادهای تند و وزنده را پدیدار می کنند ، و زمانی ابر و باران و برِ جهنده را ، وقتی صاعقه مهیب و زلزله ویران کننده و علل وحشت و گرفتگی ماه و خ ورشید و زمانی قحطی و گرانی ، و دوره ای امراض کشنده حیوانات و وبا ، و زمانی جنگ و فتنه و بلا و وقتی غم و غصه دائمی ، که از ضربه و ضرر و شر این امور و این همه تیر بلا راه نجاتی جز مرگ نیست ! !

دوّم : طبیعت و اموری که ذاتی اوست ، از حرارت گرسنگی و آتش تشنگی ، و سوز و شراره شهوات ، و آلام و امراض ، و کثرت حاجات که انسانی نسبت به این برنامه ها ، چاره ای جز جلب منفعت و دفع ضرر ندارد ، برنامه هائی که یک چشم زدن به یک حالت نیست به طور دائم نفس انسان در برخورد با این مسائل در مشقت و رنج و بلا و عذاب و گرفتاری و ناراحتی است ، و راحت انسان از این امور جز به مرگ میسر نخواهد بود !

سوّم : قواعد عظیم و

عجیب الهی است ، از احکام و حـدود ، و اوامر و نواهی و بشارت و انـذار ، و تهدیـد و توبیخ ، و رنج رمضان ، و مشـقت بدن در قیام به واجبات ، و مبارزه با نفس به وقت ادای واجبات مالی و رنج سفر حج ، و مشقت کشیدن در وقت مهاجرت ، و زخم برداشتن در میدان جهاد با کفر و مسائل دیگر از قبیل ترک لذات حرام و اجتناب از شهوات و محرمات .

چهارم : روبرو شـدن با حکومت سـتمگران ، آن زورگویانی که خود را مالک رقاب مردم دانسـته ، و بندگان حق را به زور به بردگی می برنـد ، که اگر مطیع آنـان بشوی جز هم و غم و رنـج و مشـقت و ضایع کردن عمر و از همه بـدتر غضب و انتقام و سخط حضـرت حق را در پی نـداری و بین تو و طاعت حق حجابی بـدتر از خـدمت به دولت سـتمگر نیست ، و اگر از اطاعت آنان شانه خالی کنی ظاهر زنـدگیت تباه و جز ناراحتی محصولی برایت نیست ، و از طرفی هم انسان در دنیا به تعاون و تمـدن و ساست و ریاست محتاج است ! !

پنجم : نیاز شدیـد به مواد و عناصـر و اغـذیه و اشـربه و اطعمه و لباس و مسـکن برای قوام بدن و اداره امور زندگی ، که فراهم آوردنش در گرو کـار طـاقت فرسـا و دویـدن و عرِ ریختـن در شـب و روز ، و یـاد گرفتـن صــنعت و تجـارت و کشـاورزی و دامداری و خرید و فروش و سر و کله زدن با مردم

و گرفتار شدن به حرص و طمع برای جمع مال وحفظ آن از دستبرد رندان و آفات و عوارض است ، این است حال و احوال و وضع و اوضاع ما و اکثر مردم روزگار و خلاصه فرزندان این دنیای تنگ و تاریک ، آنان که با این همه آفات و بلیات و آلام و اسقام و امراض و رنج ها و اختلافات و نزاع ها و طوفانها و حوادث آرزوی ماندن و خوشی دارند ، یا ایمان به خدا و آخرت ندارند ، یا تصور می کنند پس از مرگ خبری نیست . در هر دو حالت هم چون کفار مردمی پست و غافل از حقیقت اند .

و اما آنان که به آخرت و معاد و عظمت جهان دیگر و شرف و سرور اهلش و لذّت نیک بختان و نعمت و ملکت عالم بعد توجه دارند ، برای دلبستگی به دنیا و مغرور شدن به آن و آرزوی خلود ، در این مجلس و دویدن دنبال تکاثر و تفاخر و ریاست چه عذری دارند ، باید گفت اینان در عقل دچار خلل و در ایمان و عقیده دچار فسادند و به قول قرآن .

(وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُم مُشْرِكُونَ) .

در مسئله دنیا و حقیقت ظاهر و باطن آن ، و برخورد اهل غفلت با دنیا و اهل خدا با این خانه زودگذر ، و اینکه دنیا پرستان به چه خسارتهائی در همین دنیا و آخرت دچار می شوند ، و اهل خدا و معرفت داران و بینایان چه سودها در همین دنیا و آخرت عایدشان می شود آنقدر مطلب و مسئله

هست ، که اگر در این نوشتار منعکس شود مثنوی هفتاد من شود ، این فقیر تصور می کند ، آنچه به طور مختصر در توضیح این حدیث پر قیمت رفت برای درس و پند کافی می باشد ، امید است خدای بزرگ به همه ما توفیق نصیب بردن از دنیای صحیح را برای آبادی آخرت به لطف و کرمش عنایت فرماید . این دل شکسته حزین ، و این غریب مسکین به حضرت دوست ناله کنان عرضه داشته ام :

بر درگه تو جمله ما زار و گدائیم

در راه تو ای دوست گرفتار بلائیم

آن فرقه که بر خاك رهت جبه نهادند

بادیده خونبار و دل زار که مائیم

لطفی که همه بر سر کویت به محبت

با عرض نیاز و دل شکسته برآئیم

اندر دل ما نیست قراری زغم هجر

ما را چه فتادست کجائی و کجائیم

از بیم فراِ تو در این معرکه ای دوست

ما لب به سخن با کس دیگر نگشائیم

بگشای نقاب از رخ و بنمای جمالت

زیرا که همه منتظر وصل و لقائیم

مسکین و گدایت زازل بوده وهستیم

در کوی تو آواره و هم بی سر و پائیم

باب سی و سوم

در بیان ورع

قالَ الصّادق (علیه السلام) :

أغْلِقْ أبْوابَ جَوارِحِكَ عَمّا يَرْجِعُ ضَرَرُهُ إلى قَلْبِكَ وَيَذْهَبُ بِوَجاهَتِكَ عِنْدَ اللهِ تَعالى وَيُعَقِّبُ الْحَسْرَةَ وَالنَّدامَةَ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَالْحَياءَ عَمّا اجْتَرَحْتَ مِنَ السَّيِّئاتِ . وَالْمُتَوَرِّعُ يَحْتاجُ إلى ثَلاثَهِ اُصُول : الصَّفْحُ عَنْ عَثَراتِ الْخَلْقِ أجْمَعَ وَتَرْكُ الْحُرْمَهِ فيهِمْ ، وَاسْتِواءُ الْمَدْحِ وَالذَّمِّ .

وَأصْلُ الْوَرَعِ دَوامُ الْمُحاسَبَهِ وَصِدْقُ الْمُقاوَلَهِ ، وَصَفاءُ الْمُعامَلَهِ وَالْخُرُوجُ عَنْ كُلِّ شُبْهَه وَرَفْضُ كُلِّ ريبَه وَمُفارَقَهُ جَميعِ ما لا يَعْنيهِ وَتَرْكُ فَتْحِ أبْواب لا يَدْرى كَيْفَ يُغْلِقُها وَلا يُجالِسَ مَنْ يُشْكِلُ عَلَيْهِ الْواضِحِ وَلا يُصاحِبَ

مُسْتَخِفَّ الدّينِ وَلا يُعارِضَ مِنَ الْعِلْمِ ما لا يَحْتَمِلُ قَلْبُهُ وَلا يَتَفَهَّمَهُ مَنْ قابَلَهُ وَيَقْطَعَ مَنْ يَقْطَعُ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

قالَ الصادق (علیه السلام) : أَغْلِقْ أَبْوابَ جَوارِحِکَ عَمّا يَرْجِعُ ضَرَرُهُ إلى قَلْبِکَ وَيَذْهَبُ بِوَجاهَتِکَ عِنْدَ اللهِ تَعالى وَيُعَقِّبُ الْحَسْرَةَ وَالنَّدامَةَ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَالْحَياءَ عَمّا اجْتَرَحْتَ مِنَ السَّيِّئاتِ .

از مهم ترین و سودمندترین مسائل عالی اخلاقی و فضائل انسانی ، که مورث راحت دنیا و آخرت و ضامن حفظ دین شخصس ، و مولد امنیّت باطن ، و سازنده سعادت دنیا و آخرت است مسئله با عظمت ورع می باشد .

ورع یعنی پارسائی و پاکدامنی و قدرتی که بتوفیق حضرتِ حق از تکرار اجتناب از گناه و عصیان و خطا و اشتباه و دوری از محرمات در نفس پدید می آید ، و آدمی در سایه این قدرت الهی با سرعتی غیر قابل تصور به سوی کمالات و فضائل حرکت کرده و به مقام قرب جانان می رسد ، لذت وصال معشوِ را در نقطه قرب با کام جان می چشد .

چون ابر رحمت ورع بر آسمان حیات جامعه سایه افکند ، شیاطین و دشمنان درونی و برونی به ذلت و خواری دچار می شوند و جامعه از بسیاری از فتنه ها و عوامل بدبختی آسوده می گردد ، و خانه ظلم به نفس و ظلم بخلق و ظلم به مقررات الهی از بیخ ویران می گردد .

بدون ورع امید داشتن به رحمت حق عین بی انصافی ، و با نداشتن این سرمایه عظیم الهی راه یافتن به مقام ملکوت محال ، و با عریان بودن از این لباس قدسی ورود به بهشت ممنوع است

.

از جان برون نیامده جانانت آرزوست

زنّار بریده و ایمانت آرزوست

بر درگهی که نوبت هب لی همی زنند

موری نه ای و ملک سلیمانت آرزوست

بر خوان عنکبوت که بریان مگس بود

شهپرّ جبرئیل مگس رانت آرزوست

چون کودکان خُرد که دامان کنند اسب

دامن سوار گشته و میدانت آرزوست

در ضرب خانه لمن الملک کردکار

زر نیستی و سکّه سلطانت آرزوست

فرعون وار لاف خدائی همی زنی

وانگاه قرب موسی عمرانت آرزوست

اندر مقام شرک که جلّاد جمله لاست

الّا الله و دقایق رحمانت آرزوست

کلید ورع حلال تمام مشکلات ، و بیورع قفل و گره بر تمام کارهاست ، ورع نسسیم الهی در جان عبد ، و بیورعی آتش شیطان در خرمن حیات آدمی است .

وقتی ورع و پارسائی و پاکدامنی و خویشتن داری از گناه حاکم بر زندگی شود ، دشمنان خطرناکی چون : حسد ، کبر ، ریا ، غرور ، عجب ، پلیدی ، سوء ظن ، مجادله ، مجامله ، سستی ، سهل انگاری ، بخل ، زنا ، ربا ، ظلم ، غصب ، دزدی ، قمار ، شرک ، کفر ، دروغ ، تهمت ، غیبت و . . . از خانه حیات فرار را بر قرار ترجیح می دهند ، و فرارشان باعث می شود حجابهای بین انسان و حق مرتفع گشته و آدمی از طریق چشم دل بدیدار جمال و زیارت جلال نائل شود .

صاف جانها سوی گردون می رود

درد جانها سوی هامون می رود

چشم دل بگشای و در جانها نگر

چون بیاید چون شد و چون می رود

جامه بر کش چون که در راهش روی

چون همه ره خاک با خون می رود

لاله خون آلود می روید زخاک

گر چه

با دیبای گلگون می رود

جان عرشی سوی عیسی می کشد

جان فرعونی بقا رون می رود

سوی آن دل جان من پر می زند

کاو لطیف و پاک و موزون می رود

زانکه آن دل دون حق چیزی نخواست

وین دگر جان سوی ما دون می رود

تصور نکنید که دشمنان شما قوی هستند ، شیاطین درونی و برونی از قدرت عاری اند ، و این حقیقتی است که قرآن مجید به آن ناطق است .

(فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً) .

با دوستان و یاران شیطان تا سر حد نابود کردن آنان مقاتله کنید به حقیقت که نقشه شیطان نقشه ای ضعیف است .

این که در بسیاری از امور شیطان بر انسان چیره می شود ، از قدرت او نیست ، بلکه از سستی و زبونی خود انسان است ، این آدمی است که بدون عکس العمل در برابر هجوم شیطان ، خود را در اختیار شیطان می گذارد ، و همانند مرده در دست غسال خویش را به شیطان می سپارد ، انسان باید یوسفوار به این دشمن غدار حمله کند ، که با چنین حمله ای دشمن تا قیامت از انسان می گریزد ، و چون دشمن گریخت هوای نفس بی عامل تحرک می ماند ، در این صورت شعله فروزان هوا به تدریج سرد و عاقبت خاموش می گردد .

به قول عارف رومی :

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید

در این عشق چو مردید همه روح پذیرید

بمیرید بمیرید از این مرگ مترسید

کز این خاک برآئید سماوات بگیرید

بمیرید بمیرید از این نفس ببرّید

که این نفس چو بندست و شما هم چو اسیرید

یکی تیشه بگیرید پی حفره

زندان

چو زندان بشکستید همه شاه و امیرید

بمیرید بمیرید به پیش شه زیب

بر شاه چو مردید همه شاه و وزیرید

بمیرید بمیرید وزین ابر برآئید

چو زین ابر برآئید همه بدر مزید

راستی منافع دنیوی و اخروی ورع قابل مقایسه با سایر فضائل نیست ، ورع را عاقبت و منافعی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه قلب کسی خطور کرده .

امام ششم (علیه السلام) در ابتدای روایت ورع که از مهم ترین روایات کتاب پر قیمت « مصباح الشریعه » است می فرماید : تمام درهای جوارح و اعضای خود را از ورود هر نوع گناهی با قدرت ورع ببندید ، و با این برنامه جلوی ورود هر نوع ضرر و خسارتی را به قلب که خانه رحمان و عرش الله اکبر و جان هستی تست با کمال قدرت بگیر که اگر خانه دل خراب شود ، بنیان سلامت اعضا و جوارح خراب شده .

قلب را که محل معارف ، و چراغ پر فروغ الهی است ، از آلوده شدن به گناه و تیره گی حفظ کن ، که اگر درب گناه به روی اعضا و جوارح باز باشد ، نور ایمان در قلب خاموش می شود و مرتبه و منزلت تو در پیشگاه مقدس حضرت ربّ الأرباب پست می گردد و در قیامت جز حسرت و ندامت محصولی بر نخواهی داشت ، و بسبب بازبودن در گناه به روی اعضا و جوارح مرغ ملکوتی حیا از قفس وجود پر کشیده و ترا برای افتادن به چاه هر گناهی آماده می سازد ! !

چه بدبخت انسانی که از حالت الهی ورع بی نصیب است

، و چه زبون و بیچاره آن نفس و جانی که از نور ورع بی بهره است ، بیورع هماننـد حصار و قلعه ایست که در ندارد ، و از هر دیوارش روزنی برای ورود شیاطین باز است .

بیائیـد بـا سـوز دل و کمـال اخلاـص به بارگـاه مقـدس حضـرت ذوالجلاـل بنـالیم ، و از آن منبع فیض بخواهیم که از فضـل و رحمتش ما را به فضـیلت ورع آراسـته فرماید ، تا از این رهگذر به سعادت ابدی نائل آمده و از شقاوت و پستی و بخصوص از عذاب فردا و رنج امروز در امان بمانیم .

به قول الهی آن عارف معارف الهیه ، و آن پارسای شب زنده دار ، و آن بلبل گلستان عشق

چه خوش است یکشب بکشی هوا ر

بخلوص خواهی زخدا خدا را

بحضور خوانی ورقی زقرآن

فکنی در آتش کتب ریا را

شود آن که گاهی بدهند راهی

بحضور شاهی چو من گدا را

طلبم رفیقی که دهد بشارت

به وصال یاری دل مبتلا را

مگر آشنائی زره عنایت

بخرد به خاری گل باغ ما را

فلکا شکستی دل عاشقان ر

بچه روی بستی کمر جفا را

چو شکستی این دل مشو ایمن از وی

که بسوزد آهش قلم قضا را

نه حریف مائی فلکا که یارم

شکند بنازی صف ما سوا را

بشکست رونق زبتان بت من

زصنم بیار است حرم خدا را

نه براه کویش سفری خرد ر

نه بباغ حسنش گذری صبا را

نه زدام شوِ تو رهد الهی

نه بدرد عشقت اثری دوا را

ورع در آئینه روایات

علی (علیه السلام) می فرماید : رسول اسلام شب معراج از حضرت ربّ العزه از بهترین اعمال سئوال کرد ، خداوند متعال مسائلی را در پاسخ به سئوال رسول جواب داد از جمله

فرمود :

یا أحْمَدُ إنْ أحْبَبْتَ أنْ تَكُونَ أوْرَعَ النّاسِ فَأزْهَدْ فِی الدُّنیا وَارْغَبْ فِی الْاخِرَهِ .

ای احمد اگر علاقه داری پارساترین مردم باشی ، نسبت به دنیا زاهد و به آخرت مشتاِ باش

عرضه داشت چگونه نسبت به دنیا زهد و رزم و به آخرت عشق بورزم ؟

خطاب رسید ، خوردن و آشامیدن و لباست را از دنیا سبک بردار ، که سبک گیری در این امور مصونیّت حتمی از گناه است ، و باعث بر حفظ حقوِ مردم ، فردای خود ، از مال دنیا انباشته مکن و بر ذکر و یاد من مداومت داشته باش .

عرضه داشت چگونه بر یادت مداومت کنم ؟ خطاب رسید بیدار باش ، مردم ترا آن چنان مشغول نکنند که مرا از یاد ببری ، از ترش و شیرین دنیا بپرهیز ، شکم و خانه را از غیر ضرورت خالی دار ، مانند طفلان مباش که چون سبز و زرد دنیا را ببینند عشق ورزند ، و چون شیرین ترشش را بدست آرند مغرور گردند .

آری ورع به معنای زیستن بدون گناه و تجاوز است ، و زندگی کردن توأم با عبادت و اطاعت و عشق ورزی به حقایق .

یا أحْمَدُ عَلَیْکَ بِالْوَرَعِ فَإنَّ الْوَرَعَ رَأْسُ الدّینِ وَوَسَطُ الدّینِ وَآخِرُ الدّینِ ، إنَّ الْوَرَعَ یُقَرِّبُ الْعَبْدَ إلَی اللهِ تَعالی .

یا أحْمَدُ إنَّ الْوَرَعَ كَالشُّنُوفِ بَیْنَ الْحُلِیّ وَالْخُبْزِ بَیْنَ الطَّعامِ إنَّ الْوَرَعَ رَأْسُ الْایمانِ وَعِمادُ الدّینِ إنَّ الْوَرَعَ مَثَلُهَ كَمَثَلِ السَّفینَهِ فَكَما لا یَنْجُو فِی الْبَحْرِ إلاّ مَنْ كانَ فیها كَذلِکَ لا یَنْجُو الزّاهِدُونَ إلاّ بِالْوَرَعِ . . .

یا أحْمَدُ الْوَرَعُ یَفْتَحُ عَلَی الْعَبْدِ أبْوابَ الْعِبادَهِ فَیُكْرَمُ بِهِ عِنْدَ الْخَلْقِ

وَيَصِلُ بِهِ إِلَى اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

ای احمد بر تو باد به پارسائی و خودداری از برنامه های غیر خدائی که ورع و پارسائی سر دین و وسط دین و آخر دین است .

ورع عبد را به مقام قرب حق می رساند ، ورع مانند گوهرهائی است که بر آویزه گوش می زنند ، و مانند نان در میان سفره است ، ورع سر ایمان و ستون دین ، و همانند کشتی است ، همانطور که نجات از دریا برای کسی است که سرنشین کشتی است ، همانطور نجات زاهدان در دنیا به ورع است .

ای احمد ورع درهای عبادت و بندگی را به روی عبد باز می کند ، و باعث بزرگواری و کرامت او در خلق عالم می شود ، و با ورع است که عبد به مقام وصال حضرت الله می رسد .

هله عاشقان بکوشید که جسم و جان نماند

دلتان به چرخ پرّد چو بدن گران نماند

دل و جان به آب حکمت زغبارها بشوئید

هله تا روان بحسرت سوی خاکدان نماند

نه هر آن که در جهانست که عشق جان آن است

جز عشق هر چه بینی همه جاودان نماند

عدم تو هم چو مشرِ اجل تو هم چو مغرب

شوی آسمان دیگر که به آسمان نماند

ره آسمان درونت پر عشق را بجنبان

پر عشق چون قوی شد غم نردبان نماند

تو مبین جهان زبیرون که جهان درون دیده است

چو دو دیده را ببستی زجهان جهان نماند

دل تو مثال بام است و حواس ناودانه

تو زبام آب میجوی که ناودان نماند

فى تَوْراتِ مُوسى (عليه السلام) : لا عَقْلَ كَالدّينِ ، وَلا وَرَعَ كَالْكَفِّ وَلا حَسَبَ كَحُسْنِ الْخُلْقِ .

در تورات موسى آمده

: پای بندی همانند دینت ، و نگهداری چون ورع و حسبی همانند حسن خلق نیست .

يَابْنَ آدَمَ تَوَرَّعْ تَعْرِفُنی .

ای فرزند آدم پارسائی و پاکدامنی پیشه کن تا به شناخت من نائل شوی .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : كُنْ وَرِعاً تَكُنْ أعْبَدَ النّاسِ وَكُنْ قَنِعاً تَكُنْ أشْكَرَ النّاسِ وَأحبَّ لِلنّاسِ ما تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤمِناً وَأحْسِنُ مُجاوَرَه مَنْ جاوَرَكَ تَكُنْ مُسْلِماً وَأقِلَّ الضِّحْكَ فَإنَّ كَثْرَهِ الضِّحْكِ تُميتُ الْقَلْبِ .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : پرهیز کار و پارسا باش ، تا از همه عابدتر باشی ، قناعت کن تا شکر گذارتر باشی ، آنچه برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست داشته باش تا مؤمن باشی ، با همسایگان به نیکی رفتار کن تا مسلمان باشی ، و کمتر بخند که خنده زیاد مرگ دل است .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : كُنْتُ مَعَ أبی حَتَّی انْتَهَيْنا إلَی الْقَبْرِ وَالْمِنْبَرِ وَإذا اُناسٌ مِنْ أصْحابِهِ فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ وَقالَ :

وَاللهِ إنّی لَاُحِبُّكُمْ وَاُحِبُّ ريحَكُمْ وَأرْواحَكُمْ فَأعينُونی عَلی ذلِكَ بِوَرَع وَاجْتِهاد فَإنَّكُمْ لَنْ تَنالُوا وَلايَتَنا إلاّ بِالْوَرَعِ وَالاْجْتِهادِ . . .

امام ششم حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید : با پدرم بودم تا به قبر و منبر پیامبر رسیدیم عده ای از یاران پدرم آنجا بودند ، حضرت کنار آنان ایستاد و پس از سلام به آنان فرمود : بخدا قسم عاشق شما هستم بوی شما و روح شما را دوست دارم ، مرا در این عشق و دوستی نسبت بخودتان به ورع و کوشش در راه خدا کمک کنید ، مسلماً بدون ورع و کوشش به ولایت ما

ائمه نخواهید رسید .

قالَ الصّادُق (علیه السلام) : إنَّما أصْحابی مَنِ اشْتَدَّ وَرَعُهُ وَعَمِلَ لِخالِقِهِ وَرَجا ثَوابَهُ هؤلاءِ أصْحابی .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : یاران من فقط کسانی هستند که ورع آنان شدید است ، برای خدا عمل می کنند و امید به ثواب او دارند ، اینان اصحاب منند .

عَنْ أبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : ابْنَ آدَمَ اجْتَنِبْ ما حَرَّمْتُ عَلَیْکَ تَکُنْ مِنْ أوْرَعِ النّاسِ .

امام باقر (علیه السلام) می فرماید : خداوند فرمود : پسر آدم از آنچه بر تو ممنوع کردم بپرهیز تا پارساترین مردم باشی .

عَنْ أبِی الحَسَنْ الأوَّلِ قالَ : کَثیراً ما کُنْتُ أسْمَعُ أبی یَقُولُ : لَیْسَ مِنْ شیعَتِنا مَنْ لا یَتَحَدَّثُ الْمُخَدَّراتُ بِوَرَعِهِ فی خُدُورهِنَّ وَلَیْسَ مِنْ أوْلیائِنا مَنْ هُوَ فی قَرْیَه فیها عَشَرَهُ آلافِ رَجُل فیهِمْ خَلْقٌ للهِ أوْرَعُ مِنْهُ .

حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) می فرماید : بسیار زیاد از پدرم شنیدم که می فرماید : شیعه ما نیست کسیکه زنان پشت پرده از ورعش سخن نگویند ، و از دوستان ما نیست کسیکه در قریه ای باشد ، که آن قریه را ده هزار جمعیّت باشد و در بین آنان با ورع تر از او زندگی کند .

راستی مسئله ورع چه مسئله با عظمتی است ، کدام نردبان بعد از ایمان بخدا از ورع مهم تر است ، ورع چه صفت بسیار عظیمی است که به واسطه آن انسان محبوب انبیاء و ائمه و ولیّ خدا می شود ، مگر در روایات باب ورع نخواند که ورع وسیله قرب و علت رسیدن به مقام وصل ، و بازکننده

ابواب عبادت و رحمت به روی انسان است ! !

بیائید با اجتناب از صغائر و کبائر و آراسته شدن به حسنات به کسب ورع اقدام کنیم ، تا از این ره به دیدار جمال و جلال موفق شده و خیمه زندگی و حیات را به عالم ملکوت و بارگاه قدس کشیده و همنشین روحانیون عرشی و ملکوتیان آسمانی گردیم ، و از رسیدن به مقام قرب و وصل آن لذتی را بیابیم که نه گوشی شنیده و نه قلبی آن را درک کرده است ، بیائید خود ره به جائی برسانیم که دست ملک از آنجا کوتاه است و در آنجا در کمال عشق و محبت و پیشگاه محبوب عرضه بداریم .

دلم را بهر عشقت خانه کردم

بدست خود دلم دیوانه کردم

زنور عشق تو چون آتش طور

گرفتم یک قبس گیرانه کردم

نهال عشقم از نور خدا بود

به شاخ آتشینش لانه کردم

زمهرت آتشی بر دل فکندم

فروزان خاک این کاشانه کردم

زدم آتش به کاخ خودپرستی

دلم را با رضا ویرانه کردم

مگر عشقت خلیل بت شکن بود

که او را وارد بتخانه کردم

شکست عشق تو بتهای هوا ر

نبردی با هوس مردانه کردم

در این جنگی که با نفس و هوا شد

دلم را خالی از بیگانه کردم

تو ماندی ای خدا در خانه دل

دلم چون کعبه محرم خانه کردم

بسا شبها نخفتم تا سحرگاه

ترا من سجده شکرانه کردم

بسا شبها که در رؤیای شیرین

تو را چون شمع و دل پروانه کردم

بسا شبها که غم شد ساقی من

می ام خون قلب خود پیمانه کردم

بسا شبهای تاریک اشک دیده

نثار راهت ای دردانه کردم

بسا اسرار شیرینی که هرگز

نگفتم با کسی لب وا نکردم

عَنْ حَدیدِ بْنِ حَکیم قالَ : سَمِعْتُ أبا

عَبْدِالله (علیه السلام) يَقُولُ : اتّقُوا اللّهَ وَصُونُوا دينَكَمْ بِالْوَرَعِ .

حدید ابن حکیم می گوید ، از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود : تقوای خدا پیشه کنید و دین خود را با ورع محافظت نمائید .

عَنْ يَزيدَ بْنِ خَليفَةَ قالَ : وَعَظَنا أبو عَبْدِاللهِ (علیه السلام) فَأمَرَ وَزَهَدَ ثُمَّ قالَ : عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ فَإنَّهُ لا يُنالُ ما عِنْدَ اللهِ إلاّ بِالْوَرَعِ .

یزید بن خلیفه می گوید : حضرت صادق ما را موعظه می فرمود : امر به طاعت و عبادت و زهد داشت سپس فرمود : بر شما باد به ورع ، که جز با ورع به فضل وعنایت و رحمت خدا نمی رسید .

عَنْ أبى عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : لا يَنْفَعُ اجْتِهادٌ لا وَرَعَ فيهِ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : کوشش بدون ورع سودی ندارد .

به این حقیقت عالی ، با کمال جدّیت و کوشش باید آراسته شد زیرا کوشش کننده بیورع مانند مریضی است ، که برابر دستور طبیب دارو واستعمال کند ولی از آنچه طبیب او را منع کرده پرهیز ننماید .

قالَ أبُو جَعْفَر (علیه السلام) : إنَّ أشَدَّ الْعِبادَهِ الْوَرَعُ .

حضرت باقر (علیه السلام) فرمود سخت ترین عبادت ترک محرمات و برنامه های شبهه ناک است .

در کتاب شریف « کافی » جلد دوم صفحه ۷۷ از امام صادق (علیه السلام) آمده : بر شما باد به پرهیزکاری و ورع و کوشش در راه خدا و راستی در گفتار و اداء امانت و حسن خلق ، و نیکی به همسایه و به دعوت کردن مردم به راه خدا با اعمال و کردارتان ، از شما می خواهیم

که باعث زینت ما باشید نه عامل اهانت به ما ، رکوع و سجود را طولانی کنید ، وقتی رکوع و سجود شما طولانی می شود شیطان بدنبال شما فریاد برمی دارد وای این اطاعت کرد من معصیت ، او سجده کرد من سرپیچی .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) : إنّا لا نَعُدُّ الرَّجُلَ مُؤمِناً حَتّی تَکُونَ لِجَمیعِ أمْرِنا مُتَّبِعاً وَمُریداً ، ألا وإنَّ مِن اتِّباعِ أمْرِنا وَإرادَتِهِ الْوَرَعَ ، فَتَزَیَّنُوا بِهِ یَرْحَمْکُمُ اللهُ وَکَبِّدُوا أعْدائِنا بِهِ یَنْعَشْکُمُ اللهُ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : ما کسی را مؤمن ننمی دانیم مگر همه برنامه های ما را اطاعت کند ، و متابعت و ارادت نسبت به امر ما ، ورع است ، خود را با پرهیز از محرمات زینت دهید ، و با ورع زبان مذمت دشمنان را از خود قطع نمائید ، که خداوند با آراسته بودنتان به ورع به شما درجه می دهد .

سُئِلَ أمیرُالْمُؤمِنینَ (علیه السلام) : أیُّ الْأعْمالِ أفْضَلُ عِنْدَ اللهِ ؟ قالَ : التّسلیمُ وَالوَرَعُ . از امیرالمؤمنین از برترین عمل پرسیدند فرمود : تسلیم به حق و ورع و پارسائی .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) أنَّهُ قالَ : إتَّقُوا اللهَ عَلَیْکُمْ بِالْوَرَعِ وَصِدْقِ الْحَدیثِ وَأداءِ الْأمانَهِ وَعِفَّهِ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ تُکُونُوا مَعَنا فِی الرَّفیعِ الْأعلی .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : پرهیزکار ، پرهیزکاری ، بر شما باد به ورع و راستگوئی و اداء امانت و عفت شکم و شهوت ، که با این برنامه ها در رفیع اعلی با ما خواهید بود .

عَنِ الصادق (علیه السلام) قالَ : أمْ وَاللهِ إنَّکُمْ لَعَلی دینِ اللهِ وَمَلائِکَتِهِ فَأعینُونا عَلی ذلِکَ بِوَرَعٍ

وَاجْتِهاد ، عَلَيْكَمْ بِالصَّلاهِ وَالْعِبادَهِ ، عَلَيْكَمْ بِالْوَرَعِ .

امـام صادق (عليه السـلام) فرمود بخـدا قسم شـما شـيعيان ما بر دين خـدا و ملائكه هستيـد ، ما را با ورع و كوشـش بر اين دين كمك كنيد ، بر شما باد به نماز و عبادت و بر شما باد بر ورع .

از بركت ورع و پاكدامنى معبّر خواب شد

ابن سيرين مردى بزاز بود ، مى گويد در بازار شام در مغازه خود براى فروش پارچه نشسته بودم ، زنى جوان وارد مغازه شد در حاليكه حجاب كامل اسلامى را رعايت كرده بود !

از من درخواست چند نوع پارچه كرد ، آنچه مى خواست به او عرضه كردم ، گفت پسـر سـيرين اين بار پارچه سنگين است و مرا طاقت حمل آن به منزل نيست ، شما اين بار را به خانه من بياور و در آنجا قيمتش را از من بستان .

من بى خبر از نقشه شومى كه او براى من كشـيده ، بـار پـارچه را به دوش گذاشـته و به دنبال او روان شـدم ، چون وارد دالان خانه گشـتم درب را قفل زد و حجاب از روى و موى برداشت و در برابر من كمال طنازى و عشوه گرى آغاز نمود ، تازه بيدار شـدم كه به دام خطرنـاكى گرفتـار آمـده ام ، بـدون اينكه خود را ببـازم ، همراهش به اطاِ رفتم ، او را خام كردم ، سـپس محل قضـاى حـاجت را از او پرسـيدم ، گفت گوشه حيـات است ، به محـل قضـاى حـاجت رفتم ، در آنجـا از افتـادن به خطر زنـا به حضرت دوست ناليدم آنگاه تمام هيكل و لباسم را به نجاست آلوده كردم

و با همان منظره نفرت آور بیرون آمدم ، چون زن جوان مرا به این حال دید سخت عصبانی شد و انواع ناسزاها را نثار من کرد . سپس درب خانه را گشود و مرا از خانه بیرون کرد ، به منزل خود رفتم ، لباس هایم را عوض کردم و بدن را از آلودگی شستم ، عنایت خدا بخاطر ورعی که به خرج دادم همچنان که به خاطر ورع یوسف شد شامل حالم شد و از آن پس در غیب به روی دلم باز شد و علم تعبیر خواب به من مرحمت شده و بخشیده شد .

از برکت ورع آبرویش دو چندان شد

امام ششم می فرماید : در زمانهای گذشته جوانی بود وارسته ، از گناه پیراسته ، به حسنات الهی آراسته .

اهل محل بخصوص جوانان معصیت کار را بطور دائم امر به معروف و نهی از منکر می کرد ، بی ادبان و دریدگان تحمّل امر به معروف وی را نداشتند ، نقشه ای خائنانه برای ضربه زدن به شخصیّت او طرح کردند ، و آن این بود که زن بدکاره جوانی را دیدند ، پولی در اختیارش گذاشتند و به او گفتند به وقت تاریکی شب با اضطراب و ناراحتی در این خانه را بزن ، چون در باز شد بدون معطلی بدرون خانه برو و بگو زنی شوهر دارم عده ای از جوانان مرا دنبال کرده اند ، به من پناه بده ، چون به اطاِ رفتی خود را به او عرضه کن تا ما اهل محل را خبر کنیم به خانه او بیایند و ببینند که این عابد مقدس چون بخلوت می

رود آن کـار دیگر می کنـد ! ! نقشـه عملی شـد ، جـوان عابـد که در خلـوت آن خـانه شـبها را به عبـادت قیـام داشت ، زن را پـذیرفت ، هوا سـرد بود ، جوان منقل آتش آورد ، زن بی حیا از حجاب خارج شد ، چشم جوان به جمالی به مثال حور افتاد ، آتش شـهوت شـعله کشـید ولی او برای خاطر خـدا برای فرو نشاندن شـعله خطرناک آتش غریزه دو دست خود را روی آتش منقـل گرفت بوی سوزش و سوختن و کباب شـدن بلنـد شـد ، زن فریاد زد چه می کنی ، گفت مزه این آتش را در برابر خطر آتش شـهوت بخود می چشـانم تـا از عـذاب قیـامت در امان باشم ، زن با عجله از خانه خارج شـد ، در میان کوچه داد و فریاد کرد ، قبـل از اینکه جوانـان بی تربیت مردم را خبر کننـد تـا آبروی آن عبـد حق را ببرنـد زن مردم را با فریاد خود جمع کرد و گفت با عجله به خانه جوان عابـد بروید که خود را سوزاند ، مردم به خانه ریختند جوان را از کنار آتش کنار کشـیدند ، چون سرّ قضـیه و علتت داسـتان فاش شد آبروی آن جوان بزرگوار و کریم در میان مردم دو چندان شد و از آن شب به احترام او در میان مردم شهر افزوده گشت .

به خاطر ورع در بسیاری از علوم اسلامی استاد شدم

ایامی که در قم تحصـیل می کردم در مسـجدی برای نماز حاضـر می شـدم که امام مسـجد از مدرسـین بزرگ و از مجتهـدین عالی مقام و صاحب صد و چند جلد تألیف علمی بود ، و

زهد و ورع و پارسائی و فرار از ریاست و هوا از وجود او می بارید ، و جز اهل علم او را نمی شناختند .

به تدریج با او آشنا شدم ، پاره ای از مشکلات روحیم را با او در میان می گذاشتم از او سئوال کردم این همه دانش وافر را چگونه و در چند سال آموختید و این همه توفیق برای تألیف از کجا یافتید ؟ !

فرمود در شهر خود که زمستان کم نظیر دارد ، در سن جوانی و در بحبوحه شهوت طلبه بودم ، برف زیادی باریده بود ، سرما کولاک می کرد ، هوا تازه تاریک شده بود ، زن جوانی درب حجره ام را زد ، باز کردم ، گفت : از قریه چند فرسخی برای خرید به شهر آمده بودم وقت گذشت ، اگر بخواهم تنها برگردم خطر دچار شدن به گرگ و دیگر خطرها در پی دارم ، امشب مرا بپذیر ، پس از نماز صبح می روم ، راست می گفت ، دلم بحالش سوخت . او را پذیرفتم ، زیر کرسی نشست ، و پس از مدتی خوابش برد ، شیطان به سختی وسوسه ام کرد ، برای رضای خدا با عبائی پاره از حجره بیرون آمدم و به مسجد مدرسه رفتم ، سرما سنگ را متلاشی می کرد تا صبح در مسجد به سر بردم از شدت برف و کولاک و سرما خوابم نبرد ، اذان صبح را گفتند ، نماز خواندم ، در حالیکه چند بار هیولای مرگ را بالای سرم دیده بودم به حجره رفتم ، زن بیدار شده بود ،

از من تشکّر کرد و رفت ، از آن روز به بعد عقلی دیگر و نفس و روحی دیگر پیدا کردم علوم را به سرعت درس می گرفتم به سرعت می فهمیدم و به سرعت ترقی می کردم و از لطف خداوند این همه تألیف به یادگار گذاشتم ! !

به کعبه رفتم وزآنجا هوای کوی تو کردم

جمال کعبه تماشا بیاد ، روی تو کردم

شعار کعبه چو دیدم سیاه دست تمن

دراز جانب شعر سیاه موی تو کردم

چو حلقه در کعبه بصد نیاز گرفتم

دعای حلقه گیسوی مشکبوی تو کردم

نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت

من از میان همه روی دل به سوی تو کردم

مرا به هیچ مقامی نبود غیر تو گامی

طواف و سعی که کردم به جستجوی تو کردم

به موقف عرفات ایستاده خلق دعا خوان

من از دعا لب خود بسته گفتگوی تو کردم

فتاده اهل منی در پی منی و مقاصد

چو جامی از همه فارغ من آرزوی تو کردم

ورع شیخ جمال چراغ هدایت بسیاری از مردم شد

ابن بطوطه در سفرنامه خود می نویسد : در طول سفر خود گذرم به شهر ساوه افتاد ، گروهی را دیدم که از نظر قیافه و اطوار بر سایر مردم برتری دارند ، سئوال کردم اینان کیانند ؟ گفتند : مریدان و شاگردان شیخ جمال ، پرسیدم شیخ جمال کیست ؟ گفتند : مدرسی بود عالم و شخصیتی بود با کمال ، در عین داشتن زیبائی باطن از جمال ظاهر هم برخوردار بود ، به همین خاطر به او می گفتند شیخ جمال .

از منزل تا مدرسه ای که درس می داد مقداری راه بود ، و او هر روز آن راه را طی می کرد ، زنی شوهردار

او را دید و عاشق او شد ، اندکی حوصله کرد تا شوهرش به سفر رود ، می دانست که شیخ جمال با قدرت و قوت ایمانی که دارد بدام نمی افتد ، نقشه ای خائنانه طرح کرد ، پیر زنی را دید ، پولی در اختیار او گذاشت به او گفت درب خانه من بایست ، چون شیخ به اینجا رسید به ابو بگو جوانی دارم مدتهاست به سفر رفته ، نامه ای از او برای من رسیده این نامه را برای من بخوان ولی سعی کن او را به دهلیز خانه بیاوری ، نقشه عملی شد ، شیخ وارد دهلیز شد درب خانه را زن جوان قفل کرد ، و به شیخ گفت : اگر در برابر من مقاومت کنی ببام رفته و اهل محل را خبر می کنم که در نبود شوهر من این مرد به من قصد خیانت دارد !

شیخ وقار خویش را حفظ کرد و با زن به اطِاِ رفت ، چون او را بخود دلگرم نمود ، محل قضای حاجت را از وی پرسید ، زن محل قضای حاجت را نشان داد ، شیخ به آنجا رفت ، و با قلم تراش خود موی سر و صورت و ابروان خود را از بیخ و بن تراشید ، شکل کریهی پیدا کرد ، از محل قضای حاجت بیرون آمد ، زن با دیدن او سخت متنفر شد ، قفل درب را گشود و وی را از خانه بیرون کرد داستان ورع و پاکدامنی او در میان مردم پیچید ، گروهی برای اتصال به رشته هدایت به او گرویدند و هم

اکنون در این شـهر به شاگردان و مریدان شـیخ جمال مشـهورند ، آری مردان خدا ، محبوب خود را همه جا حاضـر و ناظر می بیننـد ، و آخرت ابـدی و نعمت مقیم و سـرمدی را با لـذت چند لحظه ای دنیا معامله نمی کنند ، کمال لذت آنان در اطاعت و اجتناب از محرمات است ، و راز و نیازشان با معشوِ حقیقی عالم .

خوشتر از کوی توام مسکن و مأوائی نیست

که به از کوی محبت به جهان جائی نیست

شاهد دهر در آئینه ما زشت نماست

ور نه زیباتر از آن شاهد رعنائی نیست

آتش فتنه چنان آدم خاکی افروخت

که امیدی دیگر امروز به فردائی نیست

بسکه شد گوهر جان در دل دریا پنهان

دامنی نیست که از اشک چو دریائی نیست

لاله زاریست جهان از دل ماتم زدگان

که به داغ دلشان لاله حمرائی نیست

کور شد دیده انصاف ندانم زچه روی

در همه روی زمین دیده بینائی نیست

ترسم از مشعله داران تمدن روزی

دیده دل بگشایند که دنیائی نیست

دست حق گر بدر آید همه مردم دانند

که بجز دست خدا دست توانائی نیست

عالم عشق شریفی چه جهان امنی است

که در آنجا خبر از فتنه و غوغائی نیست

ورع یک دزد علت سعادت دنیا و آخرت او شد

در روایات اسلامی آمده ، مردی بود زمان نبی اسلام ، در میان مردم به ظاهر الصلاحی مشهور بود ، و کسی احتمال گناه به او نمی داد .

روزها در مسجد و بازار در بین مردم بود و چه بسا گرفتاران به او التماس دعا داشتند ، ولی شبها برای دزدی به خانه های مردم می رفت ! !

خانه ای را در روز روشن ، در نظر

گرفت ، چون شب آمد ، از دیوار خانه بالا رفت ، از روی دیوار درون خانه را نگریست ، خانه ای بود پر از اثاث ، و زن جوانی که تنها در آن خانه بسر می برد ، شوهر زن مرده بود ، و زن از برادر و خواهر و قوم خویش بی بهره بود ، و تنها در آن خانه زندگی می کرد و قسمتی از وقت خود را به عبادت می گذراند .

دزد با دیدن جمال زن به هوس گناه افتاد ، پیش خود گفت امشب مرا دو بهره است ، بهره ای از مال و ثروت ، و بهره ای از لذت و شهوت .

اندکی فکر کرد ناگهان جرقه ای الهی به آسمان جانش زد ، و دل تاریکش را به نور هدایت افروخت پیش خود گفت گیرم مال این زن را بردم و دامن عفتش را لکه دار کردم ، پس از مدتی می میرم ، به دادگاه حضرت حق خوانده می شوم در آنجا جواب مالک یوم الدین را چه بگویم ؟ از دیوار خانه بزیر آمد و خجالت زده به خانه برگشت ، صبح به جمع یاران در مسجد ملحق شد ، شخصی به پیامبر عرضه داشت زن جوانی با شما کار دارد ، حضرت به او اجازه دادند به مسجد وارد شود ، به مسجد آمد عرضه داشت زنی هستم تنها ، دارای خانه و ثروت ، شوهرم مرده ، کسی را ندارم ، شب گذشته شبحی را روی دیوار خانه ام دیدم ، احتمال می دهم دزد بود ، ترسیدم ، تا صبح بیدار بودم ،

از حضـرت تقاضا دارم مرا شوهر بـده ، چیزی هم نمی خواهم ، چون همه چیز دارم ، رسول اسـلام نظری به جمعیت انداخت ، در میـان جمعیت نظر محبـتی به آن دزد افکنـد و او را نزد خـود خواست ، فرمود : ازدواج کرده ای عرضه داشت : نه ، فرمود : حاضری با این زن جوان ازدواج کنی ، عرضه داشت اختیارم بدست شماست ، زن را برای او عقد بست و سپس فرمود برخیز با همسـرت بخانه برو ، بخانه آمـد سـخت مشـغول عبادت شـد ، زن گفت : مگر می شود داماد این همه عبادت کند ، گفت : ای همسر با وفا عبادتم علت دارد ، من همان دزدی هستم که به خانه ات آمدم ، ولی برای رضای خدا از مال تو و تجاوز به حریم عفتت خودداری کردم و خدا به خاطر ورع من ترا و این خانه و اثاثش را از راه حلال آن هم بدست پیامبرش به من عطا کرد ، آیا نباید به شکرانه این عنایت سخت در عبادت بکوشم ؟ ! !

خوشا کسیکه زعشقش دمی رهائی نیست

غمش زرندی و میلش بپارسائی نیست

دل رمیده شوریدگان رسوائی

شکسته ایست که در بند مومیائی نیست

زفکر دنیی و عقبا فراغتی دارد

خدا شناس که با خلقش آشنائی نیست

غلام همت درویش قانعم کو ر

سر بزرگی و سودای پادشاهی نیست

مراد خود مطلب هر زمان زحضرت حق

که بر در کرمش حاجت گدائی نیست

بکنج عزلت از آن روی گشته ام خرسند

که دیگرم هوس صحبت ریائی نیست

قلندریست مجرد عبید زاکانی

حریف خواجگی و مرد کدخدائی نیست

ورع نردبان ترقی میرداماد به مقامات مادی و معنوی شد

در کتابی که فیلسوف بزرگ ، عارف عامل ، علامه

طباطبائی صاحب تفسیر المیزان مقدمه ای بر آن نگاشته بود خواندم :

عباس صـفوی در شـهر اصـفهان با اندرونی خود سخت عصبانی شده و خشمگین می شود ، در پی غضب او ، دخترش از خانه خـارج شـده و شب بر نمی گردد ، خبر بازنگشـتن دختر به شـاه می رسـد ، بر نـاموس خود که از زیبـائی خیره کننـده ای بهره داشت سخت به وحشت می افتد ، ماموران تجسّس در تمام شهر به تکاپو افتاده ولی او را نمی یابند .

دختر به وقت خواب وارد مـدرسه طلّاب می شود و از اتفاِ به درب حجره محمـد باقر استرآبادی که طلبه ای جوان و فاضل بود می رود ، درب حجره را می زنـد ، محمـد باقر درب را باز می کنـد ، دختر بـدون مقـدمه وارد حجره شده و به او می گوید از بزرگ زادگان شـهرم و خانواده ام صاحب قدرت ، اگر در برابر بودنم مقاومت کنی ترا به سیاست سختی دچار می کنم . طلبه جوان از ترس او را جا می دهـد ، دختر غـذا می طلب ، طلبه می گوید جز نان خشک و ماست چیزی ندارم ، می گوید بیاور ، غذا می خورد و می خوابد ، وسوسه به طلبه حمله می کند ، ولی او با پناه بردن به حق دفع وسوسه می کند ، آتش غریزه شعله می کشـد ، او آتش غریزه را بـا گرفتن تـک تک انگشـتانش به روی آتش چراغ خاموش می کنـد ، مأموران تجسّـس به وقت صبح گذرشان به مدرسه می افتد ، احتمال بودن دختر را در آنجا نمی

دادند ، ولی دختر از حجره بیرون آمد ، چون او را یافتند با صاحب حجره به عالی قاپو منتقل کردند .

عباس صفوی از محمد باقر سئوال می کند دیشب گذشته در برخورد با این چهره زیبا چه کردی ؟ انگشتان سوخته را نشان می دهد ، از طرفی خبر سلامت دختر را از اهل حرم می گیرد ، چون از سلامت فرزندش مطلع می شود ، بسیار خوشحال می شود ، به دختر پیشنهاد ازدواج با آن طلبه را می دهد ، دختر از شدت پاکی آن جوانمرد بهت زده بود ، قبول می کند ، بزرگان را می خوانند و عقد دختر را برای طلبه فقیر مازندرانی می بندند و از آن به بعد است که او مشهور به میر داماد می شود و چیزی نمی گذرد که اعلم علمای عصر گشته و شاگردانی بس بزرگ هم چون ملا صدرای شیرازی صاحب اسفار و کتب علمی دیگر تربیت می کند !

ای عاشقان ای عاشقان هر کس که بیند روی او

شوریده گردد عقل او آشفته گردد خوی او

معشوِ را جویان شود دکان او ویران شود

بر روی و سر پویان شود چون آب اندر جوی او

در عشق چون مفتون شود سرگشته و مجنون شود

آن کو چنین رنجور شد نا یافت شد داروی او

باشد ملک سجده کنان آن را که حق را خاک شد

تُرک فلک چاکر شود آن را که شد هندوی او

عشقش دل پر درد را بر کف نهد بو می کند

چون خوش نباشد آن دلی کاو کشت دستنبوی او

بس سینه ها را خست او بس دیده ها را بست او

بسته است دست جاودان آن

غمزه جادوی او

ورع از دیدگاه عارفان

عارفان عاشق برای ورع معنائی بس وسیع و گسترده دارند ، و این معنا را از مفاهیم آیات و روایات استفاده کرده و به عباد حق تعلیم داده اند .

در ابتدای توضیح ورع به آیه شریفه :

(وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ) .

متوسل شده و فرموده اند :

اول مقام ، همانا مقام انتباه است ، و این بیرون آمدن بنده است از حدّ غفلت .

پس توبه است و آن رجوع است از ما سوای خدای تعالی ، پس از آن که رفته باشد ، با آن که پیوسته پشیمان باشد و استغفار بسیار کنند .

پس انابت و آن رجوع از غفلت است سوی ذکر ، و بعضی گفته اند : توبه ترسیدن است و انابت رغبت و قومی گویند توبه در ظاهر است و انابت در باطن .

پس ورع و آن ترک کردن چیزی است که بر او مشتبه گشته باشد .

پس محاسبت نفس است و آن نگاه داشتن زیادت آن از نقصان است ، آنچه سود او باشد و زیان او .

پس ارادت است ، و آن استدامت رنج است و ترک راحت .

پس زهد است و آن ترک کردن حلال از دنیاست و رغبت از آن و شهوتهای آن بگردانیدن .

پس فقر است و آن نابودن املاک است ، و خالی شدن دل از آنچه دست از او خالی باشد

پس صدِ است و آن راستی نهان و آشکار است .

پس تصبّر است و آن تحمل نفس است بردشواریها و چشیدن تلخیها و این آخر مقامهای مریدان است .

پس صبر است و آن ترک شکایت است .

پس رضاست و

آن لذت یافتن به بلاست .

پس اخلاص است و آن بیرون کردن خلق است از معامله حق .

پس توکل است بر خدای و آن اعتماد کردن است بر او که طمع از جمله زایل کند به جز از او .

آری هر کس با این اوصاف به محضر آن جناب رود ، بحضورش پذیرند و از شراب عشق جمال به کامش ریزند ، آن چنان که تا ابد مست شده و محو زیبای مطلق گردد .

به قول عارف عاشق حکیم صفای اصفهانی :

در رحمت ابد بر من خسته بازکردی

که دلم زدست بردی و محلّ راز کردی

تو هزار بار کشتی و نمردم و نمیری

که بکشتگان عشق ازلی نماز کردی

همه من شدی به مستی و چو هشیار گشتم

زمن ای بلای هوش و خرد احتراز کردی

به حریم عشق از کشته قیامتست بر پ

همه راز درد کشتی تو زبسکه ناز کردی

تن من زتابش عشق تو سوخت پای تا سر

تو چه آتشی که ما را همه سوز و ساز کردی

دل و دین و عقل و هوشم همه شد شکار من هم

که تو صید بسته دیدی زچه ترکتاز کردی

تو گدای را توانی ملك الملوك کردن

که به صعوه بال و پر دادی و شاهباز کردی

نگهی که باز کردی زتجلّی ولایت

به شب امیدواران زره نیاز کردی

که تواند از تو برگشت مجاز یا حقیقت

که ره حقیقت از قنطره مجاز کردی

چه حریف بودی ای دل که مرا زعلم وتقو

به قمار خانه بردی و تو پاکباز کردی

به من آن زمان رسیدی که از نوازش تجرد

که مقیدم بدان دلبر دلنواز کردی

تو به کعبه حقیقت رسی از صفای باطن

نه بهفت شوط جسمانه که در حجاز کردی

به صفا توان رسیدن

زره فنای هستی

تو که هست خویش را بر سر حرص و آز کردی

نصیحتی از عارفان به گرفتاران خواب غفلت

ارباب دین و اخلاص ، آگاهان عارف ، بیداران واقف ، از باب سوز دل ، برای بیداری گرفتاران آب و گل به ذکر مسائلی پرداخته اند ، که اگر با گوش دل به آن نصایح توجه شود ، مرغ دل به سوی باغ ملکوت بپرواز آید ، و زنجیر اسارتها و تحمیلات شیطانی پاره گردد .

مؤید الدین جندی در نفحه الروح فرماید :

اول تقدیم نصیحتی مشفقانه و تنبیهی محققانه کنیم که ممهِّد قواعد گردد ، ای خفته خواب غرور و غفلت ، و مست شراب سرور شرور و شهوت برخیز ، که در دل خاک بسی خواهی خفت ، و از گفت و شنود عادتی خاموشی گزین که در دوزخ حسرت .

(رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا) .

بسیار خواهی گفت ، مالی و جاهی که بی اختیار به دشمنان و اشرار خواهی گذاشت ، به اختیار خویش به دوستان اخیار باز گذار .

از دشمنان دوست روی و دوستان دشمن خوی که دوستی کاذب ایشان :

(يَوْمُ يَنفَعُ الصادقِقِينَ صِدْقُهُمْ) .

(يَوْمَ لاَ يَنفَعُ مَالٌ وَلاَ بَنُونَ) .

دشمن صادق گردد ، روی به دوستان صادق گردان .

افکار بی فایده که مفرِ در جمع مال و خدم مقدم می داری ، پیش از تفرقه و جمع .

(يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ) .

(يَوْمَئِذ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ) .

در تفرقه آن بر جمعی از اهل جمع نه بر فرِ اهل فرِ و صدع مقدّم دار ، ابقای هر چه جمع کرده ای ، و در این دار فنا با تو بقا

نخواهد کرد ، بی ابقا افنا کن ، تا ترا از این مشغول های بی منفعت و فراغت های پر مضرّت برای اشتغال بسیار مسرت فراغت بخشد .

روزِ کار روزگار خویش به بیگاری ضایع مدار و کاری که سبب نجات ابدی و خلاصه مهمی که موجب خلاص سرمدی تست پس پیش گیر .

اگر پادشاهی یا سلطان ، و اگر وزیری کاردان ، و اگر صاحب منصبی به حکم و فرمان ، و اگر دهقان قهرمانی و ثروت و مال و توان و اگر درویشی ضعیف و ناتوان ، از پیر و جوان به حقیقت دان که با مرگ ناگهان .

(كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَان) .

چاره کردن نتوان .

چون اکثر عمر و خلاصه وقت و زمان ، و زبده توش و توان در تدبیر صورت و جثمان و تعمیر این جهان گذران صرف شد ، و قطعاً از جهان جان و عمارت عالم روح و روان تا غایت وقت و زمان در غفلت و حرمان به ضلالت و خذلان بازمانده ای .

باری تدارک اوقات و تلافی مافات و باقیات صالحات در سلوک سبیل نجات از این مضیق درکات باید اندیشید ، و با رفیقی شفیق از اهل طریق تحقیق و نظر دقیق روزی چند برای راحت بسیار زحمتی اندک کشید ، و گرم و سرد و شور و تلخ راه حق چشید ، تا آخر پای فراغت در دامن رفاهیت و رفاغت و دست طلب در آستین حصول کشید ، و این نصیحت را بی غرض به گوش هوش از دل و جان شنید ، آنگاه ثمرات و نتایج آن معاینه دید .

خنک آن دل

که نباشد پی آزار کسی

بار بر دل ننهد گر نبرد بار کسی

رشک یکسو نهد و پاکدلی پیشه کند

نشود سرد دل از گرمی بازار کسی

آن که از خنده به گفتار و بکردار رواست

چه زند خنده به گفتار و به کردار کسی

عیب خود بنگرد و بر عیب کسان خرده مگیر

که حساب از تو نپرسند زرفتار کسی

دل که هست آینه غیب خدا عیب بود

که شود آینه عیب کس و عار کسی

گوهر آدمی اندیشه وی باشد و بس

جز بدان پی نتوان برد به مقدار کسی

گر نه در اندک و بسیار کسانت طمعی است

چند گوئی سخن از اندک و بسیار کسی

کام دوخته از میوه شیرینت به

که نظر دوخته بر شاخه پر بار کسی

وَالْمُتَوَرِّعُ يَحْتاجُ إلى ثَلاثَةِ اُصُول : الصَّفْحُ عَنْ عَثَراتِ الْخَلْقِ أجْمَعَ وَتَرْكُ الْحُرْمَةِ فيهِمْ ، وَاسْتِواءُ الْمَدْحِ وَالذَّمِّ .

صاحب ورع به سه برنامه بسیار مهم محتاج است ، که اگر آن سه برنامه را بکار نگیرد از گردونه ورع خارج و از این حالت عالی الهی بی بهره است :

۱ چشم پوشی از لغزشهای تمام مردم مسلمان ، که این چشم پوشی ضامن حفظ آبروی مردم است و صفح از عثرات اخلاق حضرت ربّ العزّه است و چه نیکوست که مسلمان متخلق به اخلاق حق باشد .

۲ حرمت و ارزش مسلمین را نگاه دارد ، که چیزی در پیشگاه حق از حرمت و آبروی مؤمن بالاتر نیست .

۳ تعریف و تکـذیب مردم برای او یکسان باشـد ، چه آن انسانی که عملش برای خداست ، برای او چه فرقی می کند که مردم از عملش تعریف کنند ، یا او را تکذیب نمایند .

وَأصْلُ الْوَرَعِ

دَوامُ الْمُحاسَبَهِ وَصِدْقُ الْمُقاوَلَهِ ، وَصَفاءُ الْمُعامَلَهِ وَالْخُرُوجُ عَنْ کُلِّ شُبْهَه وَرَفْضُ کُلِّ ریبَه وَمُفارَقَهُ جَمیعِ ما لا یَعْنیهِ وَتَرْکُ فَتْحِ أبْواب لا یَدْری کَیْفَ یُغْلِقُها وَلا یُجالِسَ مَنْ یُشْکِلُ عَلَیْهِ الْواضِحِ وَلا یُصاحِبَ مُسْتَخِفَّ الدّینِ وَلا یُعارِضَ مِنَ الْعِلْمِ ما لا یَحْتَمِلُ قَلْبُهُ وَلا یَتَفَهَّمَهُ مَنْ قابَلَهُ وَیَقْطَعَ مَنْ یَقْطَعُ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ .

امام صادق (علیه السلام) در این جملات حکیمانه ، به واقعیاتی که ریشه و بنیان ورع است اشاره می کند و می فرماید : تداوم حسابرسی و حساب کشی از نفس که در گذشته چه کرده و در آینده می خواهد چه کند ، و فعلاً آراسته به کدام یک از حقایق و یا آلوده به کدام یک از رذائل است ، اصل و ریشه ورع است .

اگر کسی در مقام محاسبه نفس نباشد ، به فرموده اولیاء الهی ، نفس او هم چون حیوان چموش و سرکش خواهد شد ، که وی را به هر فساد و افسادی خواهد کشید ، و تا راکب خود را در آتش دوزخ نیفکند آرام نخواهد گرفت .

قرآن مجید در آیات زیادی ، انسان را به حساب کشی و حسابرسی از نفس دعوت می نماید ، که توجه به آن آیات جداً از واجبات الهیه است :

(یَاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَد وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) .

الا ای اهل ایمان تقوا پیشه کنید (واجبات را ادا کرده ، از محرمات بپرهیزید و به حسنان اخلاقی آراسته شوید) و هر نفسی در وضعش کمال دقت را بنماید که برای فردای خود چه کرده و چه

زاد و توشه ای فراهم نموده و چه پیش فرستاده ، پرهیز پیشه کنید که عمل شما به تمام معنی خالص باشد ، که خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است .

(وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِن رَبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنتُمْ لاَ تَشْعُرُونَ * أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَاحَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطتُ فِى جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ) .

از بهترین دستوری که چون قرآن بر شما نازل شده پیروی کنید ، پیش از آن که عذاب الهی به کیفر گناهتان ناگهان به شما برسد ، و شما بر ورود آن بی خبر باشید ، آنگاه هر نفسی بخود آید و فریاد واحسرتا برآورد و بگوید وای بر من که جانب امر حضرت حق را فرو گذاشتم و در حق خود ظلم و تفریط کردم و از روی عناد و کبر و جهل و غفلت وعده های خدا را مسخره کرده به استهزاء گرفتم !

بود بدتر زهر زهری مزیدن

سر انگشت پشیمانی گزیدن

چرا عاقل کند کاری که باید

سر انگشت پشیمانی گزیدن

نخست اندیشه میکن تا نباید

سر انگشت پشیمانی گزیدن

بجز بحر گنه لایق نباشد

سر انگشت پشیمانی گزیدن

برای معصیت باشد عقوبت

سر انگشت پشیمانی گزیدن

چو بد کردی نباشد چاره ال

سر انگشت پشیمانی گزیدن

چرا باید گنه کردن پس آگه

سر انگشت پشیمانی گزیدن

بنازم طاعت حق کان ندارد

سر انگشت پشیمانی گزیدن

زمن بشنو که کار جاهلانست

سر انگشت پشیمانی گزیدن

چو واقع شد زیان سودی ندارد

سر انگشت پشیمانی گزیدن

چو بر وفق قضا آید چه حاصل

سر انگشت پشیمانی گزیدن

بس است ای فیض تن زن تا نباید

سر انگشت پشیمانی گزیدن

سخن گه می کشد جائی که باید

سر انگشت پشیمانی گزیدن

۲ دیگر از

ریشه های صدِ گفتار است ، و گفتار آدمی صدِ نباشد مگر اینکه قلب با نیتی خالص آن گفته را همراهی کند ، شخص با ورع سخن نمی گوید ، اگر بگوید راست می گوید ، و نفرتش از سخن غیر راست هم چون نفرت اولیاء از شیطان و شیطنت است ، میل به دروغ که خسران دنیا و آخرت است در نفس پارسا و انسان با ورع وجود نـدارد ، چرا که بنده حق در هیچ موردی نیاز به دروغ ندارد .

۳ دیگر از ریشه هـای ورع صـفای در معـامله است ، شـخص با ورع صـحیح می خرد و صـحیح می فروشـد ، در معاملات او با مردم چه معاملات مادی چه معاملات اخلاقی و اجتماعی و چه معاملات خانوادگی ، مکر و حیله و تزویر و خـدعه و خیانت و تقلب دیـده نمی شود ، که این همه از اخلاق ابلیس است ، و انسان باورع در حریم قـدس زنـدگی دارد و جز اخلاق حضـرت حق خلقی ندارد .

حق سبحانه و تعالی در حق مؤمنان و اهل بهشت فرموده است که ایشان را راه نموده اند به سخن خوش و طریقت پسندیده .

و رسول علیه الصلاه والسلام فرموده است که : به درستی که بهتر از هر نیکوئیها و خویها خُلق نیکوست .

و دیگر فرموده است که : هیچ کس به خدای عزّوجلّ نرسیده به عملی نیکوتر از خاموشی و خوش خوئی .

و مشایخ گفته اند که : خُلق خوش از نشانه های اولیاست ، و گفته اند که هر که در خُلق نیکو زیاده تر است در طریق حق ، او

غالب تر است و حق تعالی رسول الله (صلی الله علیه وآله) به خلق خوش بستوده است و خلق او را در سوره قلم عظیم خوانده که :

(وَإِنَّکَ لَعَلَی خُلُق عَظِیم) .

و بنیاد خلق نیکو بر دو چیز است ، یکی آن که هر چه توانی بکنی ، به قول و فعل و در آن نهادن و سستی نکنی .

و دوم آن که خود را از آن نگاه داری که از تو رنجی به ظاهر و باطن کسی رسد ، و این معنی از کسی درست آید که او را سه وصف باشد : یکی علم و معرفت ، آن که بداند که همه خلق در اخلاق و صفت های ذاتی خود محبوس و گرفتارانند و جمله خواهند که از ایشان خُلق ها و صفت های پسندیده در وجود آید . اما بعضی از ایشان ندانند و راه بدان که چنان بهتر است و بعضی اگر چه دانند نتوانند و طاقت ندارند که چنان که دانند که بهتر است زندگانی کنند ، پس بدین معرفت از ایشان به قدر و طاقت و توانستن ایشان راضی شوی از ایشان و دوام کرم است و سخاوت ، زیرا که به سخاوت نیکوئیها توان کردن در داد و ستد و کارها .

و سوم صبر است ، زیرا که به قوت صبر با خلق سازگاری توان کردن و تحمل ایذاء و بد خلقی ایشان کردن .

و مشایخ گفته اند که : خُلق آن است که هر چه به تو رسد از قضای حق و جفای خلق آن را قبول کنی و هیچ ضجر و قلق نکنی .

و

گفته اند که : خلق آن است که حق تعالی اختیار کرده است از بهر رسول الله (صلی الله علیه وآله) و او را بدان فرموده که :

(خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ) .

و از سیرت متقیان و متقدّمان دو سه حکایت نقل کنیم تا طالبان صادق را آن دستوری شود ، و ادب و اخلاق عارفان و صالحان را بر آن قیاس کند و اقتدا کند بدان انشاء الله تعالی .

نقل کرده اند از ابوذر غفاری رحمه الله علیه که او وقتی اشتر خود را آب می داد بر کنار حوض ، کسی دیگر خواست که اشتر خود را آب دهد و صبر نکرد تا او فارغ شود و اشتر خود را بر سر اشتر او راند و حوض بشکست !

ابوذر (رضی الله عنه) از آن در خشم شد ، زود برکناری رفت و بنشست و بعد از آن به پشت باز خفت تا از وی پرسیدند ، که چرا چنین کردی ؟ گفت : رسول (صلی الله علیه وآله) ما را چنین فرموده است که چون شخص در خشم شود باید که بنشید اگر خشم وی باز نشست والاّ باید که به پشت بازخسبد تا خشم وی بازنشیند .

پسر ادهم و تحمل او در برابر بد خلقی دیگران

نقل کرده اند که ابراهیم بن ادهم رحمه الله علیه وقتی به راهی می رفت ، سواری پیش وی باز آمد و پرسید از وی که آبادانی کجاست ؟ ابراهیم اشارت کرد به گورستان و گفت که آبادانی آن است .

ترک پنداشت که وی افسوس می دارد ، در خشم شد و او را می زد تا سر وی بشکست ،

چون از وی درگذشت با وی گفتند که این کس که تو او را بزدی خواجه ابراهیم بن ادهم بود ، ترک بیامد و عذر از وی می خواست ، ابراهیم گفت : آن وقت که تو مر می زدی ، من ترا از خدای عزوجل درخواستم تا ترا اهل بهشت گرداند .

گفت از بهر چه چنین کردی با وجود چنین کاری که من با کردم ؟ !

ابراهیم گفت : از بهر آن که من دانستم که بدین که تو مرا می زدی من ثواب یابم ، پس نخواستم که نصیب من از تو خیر باشد و نصیب تو از من شر ! !

اخلاق عجیب ابو عثمان حیری

و نقل کرده اند : از ابو عثمان حیری که از جمله مشایخ خراسان بوده است رحمه الله علیه ، که کسی خواست که او را امتحان کند در خُلق ، پیش او آمد و گفت :

من می خواهم که تو به خانه من آئی تا ترا ضیافت کنمن ، ابو عثمان با وی برفت ، چون به در خانه وی رسید گفت : ای استاد مرا چیزی در خانه نیست و من پشیمان شدم از این کار ، ابو عثمان بازگشت چون به خانه خود رسید دیگر بار آن مرد بیامد و گفت ای استاد من بد کردم و پشیمان شدم از آن و عذر می خواست و گفت : این ساعت بیا تا به خانه ما رویم ، دیگر بار ابو عثمان بازگشت چون به در خانه رسید آن شخص هم بر آن طریق پیش آمد که اول و گفت : در خانه چیزی نیست ، و هم چنین

می کرد تا سه بار و بر وی هیـچ تغیّری نیافت ، بعد از آن به مدح او در آمد و خُلق او بسـتود ، ابو عثمان گفت : مرا مدح مکن به خُلقی که در همه سگان یافت می شود ، زیرا که سگ را نیز چون بخوانند بیاید و چون برانند وزجر کنند بازگردد ! !

و لقمان حکیم با فرزند خود گفته است : که سه کس را در سه وقت بتوان شناخت .

حلیم را در وقت غضب ، و شجاع را در وقت جنگ ، و دوست را در وقت حاجت .

و از احادیث ربانی که در انجیل آمـده است یکی این است که بنده من اگر تو مرا یاد کنی در آن وقت که تو در خشم روی ، مـن نیز ترا یـاد کنم و آن وقت که من در خشم بـاشم بـا تـو . و طریـق طـالب صـادق آن است که در این ادب ، نفس خـود را ریاضت دهد و در این وصف به غایت بکوشد زیرا که خوش خوئی در این طریق اصـلی عظیم است و در رتبتی تمام در دنیا و آخرت ، و بدخوئی نقصانی قوی است و عیبی زشت در دنیا و آخرت .

رنج ایام ببایست فراوان دیدن

خوار گیتی شدن و محنت دوران دیدن

در پی گنج بسی رنج بباید بردن

بی تعب می نشود گنج بدامان دیدن

باید از بهر وصال رخ محبوب همی

کوه و صحرا و در و دشت و بیابان دیدن

غوص ناکرده به دریا نتوان در کف دست

درّ و گوهر صدف و لؤلؤ و مرجان دیدن

هر که جانان طلبد از دل و از جان گذرد

آری

آسان نتوان جلوه جانان دیدن

سنگ اگر تابش خورشید تحمل نکند

کی تواند به شکم لعل بدخشان دیدن

هرگز اندیشه مکن در دل و امید مدار

که توانی رخ محبوب خود آسان دیدن

این محال است تواند کسی اندر ظلمات

خویش در پرتو خورشید درخشان دیدن

پیش آفات جهان کوه صفت راسخ باش

خواهی ار شاهد مقصود نمایان دیدن

نه زظلمت بهراسد نه زرنج ظلمات

آن که خواهد به جهان چشمه حیوان دیدن

گاه با دیده سر شاخه سرو اندر باغ

زاغ بد منظره و گه مرغ خوش الحان دیدن

جهد کن خواهی اگر شاد به مقصود رسی

درد کش گرطلبی لذت درمان دیدن

به یقین دان که پس از جهد به مقصود رسی

هیچ گاهی گل بیخار نشاید چیدن

۴ دیگر از ریشه های ورع احتراز از شبهات است ، چه قرب به شبهه موجب افتادن در حرام است ، در اخبار آمده که اولیاء خدا از حلال غیر ضروری پرهیز داشتند ، مباد که به شبهه افتند و از شبهه بحرام آلوده گردند !

۵ دیگر از اصول ورع پرهیز از عوامل شک و شبهه و تردید ریب و وسوسه و دو دلی است .

۶ از اصول دیگر ورع دوری از برنامه هائیست که برای دنیا و آخرت انسان سودی ندارد

۷ دیگر از اصول ورع پرهیز از ورود به دریست که بستن آن محال یا مشکل باشد ، مانند سخن گفتن در برنامه ای که موجب فساد شود و اصلاحش امکان نداشته باشد ، یا انجام کاری که ضربه ای مهلك بر خود و بر دیگران بزند و جای جبران نباشد .

۸ دیگر از اصول ورع پرهیز از مصاحبت و رفاقت با مردمی است که امور

واضـحه نزد آنان مخفی نمایـد و به عبارت دیگر از شدت پستی و دنائت و پست فطرتی و خست ، روز روشن را باور ندارند و حقیقت را منکرند و در واقعیات سفسطه گرند .

۹ از اصول دیگر ورع پرهیز از رفـاقت بـا کسـانی است که فرهنـگ عالی حق را سبـک می شـمارند و برای دین و احکام الهی ارجی قائل نیستند .

۱۰ از دیگر ریشه های ورع پرهیز از علومی است که برای شـخص فهمش قابل تحمل نیست و دنبال کردنش جز سـرگردانی و ضلالت و گمراهی و دیوانگی حاصل دیگری ندارد .

۱۱ دیگر از اصول ورع قطع رابطه بـا کسـی است که از خـدا و انبیـاء و ائمه و اطاعت از ایشان رو گردانـده و دو اسـبه به سوی بیابان بدبختی و شقاوت می تازد .

ای مهربان خدای عالم ، ای رب ودود ، ای رحیم و غفور ، ای آن که به گدایان درت نظر لطف و عنایت داری ، و خواهنده و خواننـده ای را از پیشـگاه لطف محروم نمی کنی حقیقت حقـایق را به مابچشـان و توفیق آراسـته شـدن به ورع را به محتاجـان کرامت فرما .

بتوفیقم بیارای و به حشمت

کرامت کن تو بر من نور رحمت

بدورم کن تو از میدان عصیان

ببر کن جامه ای زاحسان و غفران

کفایت کن امورم را الهی

برونم آور از چاه تباهی

زرحمت جام دل لبریز فرم

زدوزخ بردنم پرهیز فرما

دلم زالطاف خود پر نور گردان

هوس هاه را زجانم دور گردان

نهال عشق را بر دل تو بنشان

از این در طرد و محرومم مگردان

زبینائی کمالم بخش ای دوست

به عشق خود جلالم بخش ایدوست

چشان شیرینی عفوت تو

بر جان

ببخشایم زنور عفو و احسان

دو دیده روشن از دیدار خود کن

دل پر غفلتم بیدار خود کن

دلم از حب دنیا پاک گردان

زعشقت سینه ام را چاک گردان

چه کردی با دل دلدادگانت

چه گفتی با روان بندگانت

به نیکان و به خاصان راه دادی

دل آنان غم الله دادی

همان کن با من ای جانان عالم

صفا بخش جهان و ذات آدم

به مسکین این گنهکار زمانه

به لطف خود نظر کن عاشقانه

باب سی و چهارم

در عبرت است

قالَ الصّادُق (علیه السلام) : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : الْمُعْتَبِرُ فِی الـدُّنْیا عَیْشُهُ فیها کَعَیْشِ النّائِمِ یَراها وَلا یَمَسُّها وَهُوَ یُزیلُ عَنْ قَلْبِهِ وَنَفْسِهِ بِاسْتِقْباحِهِ مُعامَلَهَ الْمَغْرُورینَ بِها ما یُورِثُهُ الْحِسابَ وَالْعِقابَ .

وَیُبَدِّلُ بِها ما یُقَرِّبُهُ مِنْ رِضَا اللهِ تَعالی وَعَفْوِهِ وَیَغْسِلُ بِماءِ زَوالِها مَوْضِعَ دَعْوَتِها إلَیْهِ وَتَزْیینَ نَفْسِها إلَیْهِ . وَالْعِبْرَهُ تُورِثُ ثَلاثَهَ أشْیاءَ : الْعِلْمَ بِما یَعْمَلُ ، وَالْعَمَلَ بِما یَعْلَمُ وَعِلْمَ ما لَمْ یَعْلَمْ .

وَالْعِبْرَهُ أصْلُها أوَّلٌ یُخْشی آخِرُهُ وَآخِرٌ قَدْ تَحَقَّقَ الزُّهْدُ فی أوَّلِهِ ، وَلا یَصِحُ الْاِعْتِبارُ إلّا فِی الصُّدُورِ لِاَهْلِ الصَّفاءِ وَالْبَصیرَه ، قالَ

اللهُ تَعالی : (فَاعْتَبِرُوا يَا أَولِی الْاَبْصَارِ) وَقالَ أيْضاً عَزَّ مِنْ قائِل : (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْاَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُور) . فَمَنْ فَتَحَ اللهُ عَيْنَ قَلْبِهِ وَبَصَرَ عَيْنِهِ بِالْاعْتِبارِ فَقَدْ أعْطاهُ اللهُ مَنْزِلَةً رَفيعةً وَزُلْفیً عَظيماً .

قالَ الصّادق (عليه السـلام) : قالَ رَسُولُ اللهِ (صـلى الله عليه وآله) : الْمُعْتَبِرُ فِی الـدُّنْيا عَيْشُهُ فيها كَعَيْشِ النّائِمِ يَراها وَلا يَمَسُّها وَهُوَ يُزيلُ عَنْ قَلْبِهِ وَنَفْسِهِ بِاسْتِقْباحِهِ مُعامَلَةَ الْمَغْرُورينَ بِها ما يُورِثُهُ الْحِسابَ وَالْعِقابَ .

امام صادق (عليه السلام) در اين باب كه يكی از مهم ترين ابواب تربيتی و اخلاقی كتاب

پر قیمت « مصباح الشریعه » است از قول رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) حکایت می کند که آن حضرت درباره بیدارانی که برای رشد و کمال خود از هر چیزی عبرت و درس می گیرند فرمود :

آن که دنیا را و ظواهر فریبای مادی و این اشیاء و عناصر زر و زیور از دست رفتنی را به دیده عبرت و پندگیری می نگرد مانند کسی است که دنیا و مظاهرش را در خواب ببیند ، چنانچه در خواب توجه و رغبتی بدنیا نیست و برای خواب بیننده چیزی قابل لمس نمی باشد ، و خواب بیننده غیر خیال و تخیل و سراب چیزی نمی بیند ، نظر کننده به عبرت هم به همان گونه با دنیا و مظاهر زیبایش رابطه دارد ، اما نه رابطه حقیقی ، بلکه ربطش ربط اعتباری است و دنیا را فقط برای ساختن آخرت می خواهد و بس ، چون با نظر عبرت نظر می کند عاشق دنیا نمی شود ، وخویش را که خلیفه خداست با دنیا معامله نمی نماید ، معامله اش معامله آن گروه مغرور و بدبختی نیست که از معامله خود در پایان راه جز حساب سخت و عذاب شدید حاصلی نمی برند ، بلکه معامله اش با دنیا معامله انبیا و اولیاست . که در پایان راه به مقام قرب و نقطه وصل ، و مرحله رضایت دوست می رسند .

مسئله با عظمت عبرت

پندگیری و عبرت گرفتن ، باید گفت با رقه و جرقه ایست الهی ، که از جهان ملکوت بر دنیای تاریک جان زده می شود ، و چراغ وجود آدمی را آن

چنان روشن می نماید ، که در سایه آن روشنائی دل انسان به حقایق راه پیدا کرده و پای همت و اراده برای رسیدن به مقامات ملکوتی قدرت می گیرد .

پندگیری و عبرت گرفتن ، باید گفت بارقه و جرقّه ایست الهی ، که از جهان ملکوت بر دنیای تاریک جان زده می شود ، و چراغ وجود آدمی را آن چنان روشن می نماید که در سایه آن روشنائی دل انسان به حقایق راه پیدا کرده و پای همت و اراده برای رسیدن به مقامات ملکوتی قدرت می گیرد .

تمام وسائل و عوامل عبرت گیری و پند اندوزی از قبیل عقل ، چشم ، گوش ، فطرت ، وجدان ، علم ، حوادث ، مصائب زندگی گذشتگان به انسان مرحمت شده است .

انسان به حقیقت اگر اهل پند باشد ، تمام اوضاع و احوال عالم و کلیه حوادث ، و اوراِ بی عدد تاریخ زندگی مردمان ، و ذره ذره عناصر و اشیاء برای او درس ، و عامل عبرت است .

بیداران ، عارفان ، حکیمان ، عاشقان حق ، اهل بصیرت ، اهل دنیا ، تمام عمر پر قیمت خود را در این جهان به عبرت آموزی و پندگیری سپری کردند ، و هر حادثه و هر مسئله و هر برنامه وهر ورِ تاریخ را به دیده عبرت نگریستند و از طریق عبرتگیری و درس آموزی دریا دریا به شخصیّت الهی و انسانی خود افزودند ، و از این طریق به بزرگی و کرامت و به اصالت و عظمت و به حقیقت و واقعیّت رسیدند .

عبرت گیرندگان زندگان ، و بی تفاوتان در

برابر اوضاع و احوال جهان و گردش خقلت و حیات بشری مردگانند .

جهان و هر چه در آن است ، برای بیدار دلان موعظه و پند و عبرت و نصیحت است .

چه بسا خفتگانی که اگر خواب غفلتشان ادامه می یافت ، دست به جنایات غیر قابل جبران می زدند ، ولی در برخود به یک حادثه ، یا یک واقعیّت عبرت گرفته ، و از خواب سنگین غفلت بیدار شدند ، و منشأ آثار مهم علمی و تربیتی گشتند .

چه بسا افراد ساده گمنام و معمولی ، که با درس گیری از واقعیات و عبرت گیری از حوادث به عالی ترین مقامات راه یافتند و خود برای دیگران منبع عبرت و درس شدند ، در این زمینه به گوشه ای از زندگی مردمی معمولی که بر اثر عبرت گرفتن و پند آموزی به عالی ترین درجات رسیدند توجه کنید .

با دیده عبرت به زندگی اویس بنگرید

قسمت اول

خواجه کائنات درباره این شتر چران یمنی که مردی گمنام و شخصی ساده بود ، ولی بر اثر درس گیری از اسلام ، و عبرت گرفتن از روزگار خیمه زندگی ببارگاه قدس کشیده فرمود :

اویس از بهترین تابعین است به احسان و عطوفت .

خواجه انبیا گاه گاهی رو به سوی یمن می کرد و می فرمود :

إنّی لَاجِدُ نفَسَ الرَّحْمنِ مِنْ قِبَلِ الْیَمَنْ !

به حقیقت که بوی رحمان از جانب یمن به مشام جانم می رسد .

و باز آن سرور کائنات و مصداِ حقیقت لولاک می فرمود : آه که مرا چه اشتیاِ فراوانی بدیدار آن عزیز الهی است .

همه هست آرزویم که ببینم از تو روئی

چه زیان تو را که منهم برسم به

آرزوئی

بکسی جمال خود را ننموده ای و ببینم

همه جا بهر زبانی بود از تو گفتگوئی

غم و رنج و درد و محنت همه مستعد قتلم

تو بُبر سر از تن من ببر از میانه گوئی

بره تو بسکه نالم زغم تو بسکه مویم

شده ایم زناله نالی شده ام از مویه موئی

همه خوشدل اینکه مطرب بزند بتار چنگی

من از این خوشم که چنگی بزنم بتار موئی

چه شود که راه یابد سوی آب تشنه کامی

چه دوش که کام جوید زلب تو کام جوئی

شود اینکه از ترحم دمی از سحاب رحمت

من خشك لب هم آخر زتوتر کنم گلوئی

بشکست اگر دل من بفدای چشم مستت

سر خم می سلامت شکند اگر سبوئی

همه موسم تفرج بچمن روند و صحر

تو قدم به چشم من نه بنشین کنار جوئی

رسول عزیز اسلام فرمود : در امت من مردی است که به عدد موی گوسپندان ربیعه و مضر در قیامت شفاعت کند ، و گویند در عرب هیچ قبیله ای به اندازه آن دو قبیله گوسپند نداشت ، صحابه گفتند این کیست ؟ فرمود عبد من عبید الله ، گفتند ما همه بندگان خدائیم نام او چیست ؟ فرمود : اویس ، گفتند : او کجاست ؟ گفت : به قرن ، گفتند : او ترا دیده است ، گفت : بدیده ظاهر ندیده ، گفتند : عجب چنین عاشق تو و او بخدمت تو نشتافته ، فرمود او را به دو حالت چنین مقامی است : یکی

غلبه حـال ، دوم تعظیم شـریعت من ، او را مـادری پیر است که همانند فرزنـدش ایمان آورده ، از چشم علیل و از دست و پای سس است ،

اویس به وقت روز شتر چرانی می کند و مزد آن بر خود و مادر خرج کند ، سپس به امیرالمؤمنین فرمود : علی جان تو او را خواهی دید از من او را سلام برسان و بگو بر امت من دعا کن .

هرم بن حیان می گوید چون حدیث رسول درباره شفاعت اویس شنیدم ، آرزوی دیدار او کردم ، بکوفه شدم و وی را طلب کردم تا او را در کنار فرات باز یافتم ، وضو می گرفت و جامه می شست ، وی را از صفتی که درباره او شنیدم شناختم ، سلام کردم جواب داد و در من نگریست ، خواستم دستش را بگیرم دست نداد ، گفتم :

رَحِمَکَ اللهُ یا اُوَیْسُ وَغَفَرَ لَکَ .

چگونه ای ؟ آنگاه گریستم اویس نیز بگریست و گفت :

حَیّاکَ اللهُ یا هَرَمَ بْنَ حَیّانَ .

چگونه ای ای برادر من و ترا که به من راه نمود ؟ گفتم ای اویس نام من و پدر من چون دانستی و مرا به چه شناختی که مرا هرگز ندیده ای ؟ !

گفت : ای هرم علیم و خبیر به من خبر داده است ، که روح من روح ترا شناخت که روح مؤمنان با یکدیگر آشناست ، اگر چه همدیگر را ندیده باشند .

گفتم : ای اویس آیتی از قرآن بر من بخوان ، که علاقه دارم از زبان تو آیه ای بشنوم ، دستم گرفت و گفت :

أعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ .

سپس زار زار بگریست و گفت چنین گوید خدای تعالی :

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالاِْنسَ إلاَّ لِیَعْبُدُونِ) ، (وَمَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالأَرْضَ وَمَا

بَيْنَهُمَا لاَعِبِينَ) ، (مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ) .

آنگاه یک بانگ کرد ، پنداشتم که عقل او زایل شد ، پس گفت : ای پسر حیان چه ترا اینجا آورد ؟ گفتم : تا با تو انس گیرم و به تو بیاسایم ، گفت : من هرگز ندانستم که کسی که خدای را بشناخت ، به هیچ چیز دیگر انس تواند گرفت و بکسی دیگر تواند آسود .

گفتم : مرا وصیتی که ، گفت : مرگ را زیر بالین دار ، چون که نخفتی و پیش چشم دار که برخیزی ، و در خردی گناه منگر ، در بزرگی آن نگر که در وی عاصی شوی ، که اگر گناه خرد داری خداوند را خرد داشته باشی ، و اگر بزرگ داری خداوند را بزرگ داشته باشی .

گفتم : اویس مرا دیگر وصیتی کن ، گفت : ای پسر حیان پدرت بمرد ، آدم و حوا بمرد ، نوح و ابراهیم خلیل بمردند ، موسی بن عمران و داود خلیفه خدای بمردند محمد رسول الله بمرد ، سپس گفت : من و تو از جمله مردگانیم ، آنگاه صلوات فرستاد و دعائی سبک کرد و گفت وصیت این است که کتاب خدای و راه صلاح فرا پیش گیری و یک ساعت از یاد مرگ غافل نباشی ، و چون به نزدیک قوم و خویش رسی ، ایشان را پند ده و نصیحت از خلق خدای باز مگیر .

از سخنان اوست :

عَلَيْكَ بِقَلْبِكَ .

بر تو باد بر دل .

به این معنی که دایم دل حاضر داری تا غیر در او

راه نیابد ، که دل اگر به راه سلامت رود ، همه اعضا و جوارح به دنبال آن به راه سلامت روند ، و اگر دل را مرضی حاکم گردد ، همه موجودیّت انسان را به مرض کشد .

دوستان چند کنم زبیماری دل

کس گرفتار مبادا به گرفتاری دل

مدت هجر زحد می گذرد صبر کجاست

که در این واقعه صعب کند یاری دل

ای که بر زاری دل می کنی انکار بی

گوش بر سینه من نه بشنو زاری دل

خوانده ام قصه عشاِ بسی نیست در آن

جز جفا کاری دلدار و وفاداری دل

گر بوصلت نرسم درد طلب نیز خوش است

نیست مطلوب جز اینم زطلبکاری دل

عمرها شد که دل جامی از این غم خون

که کند با تو دمی شرح جگر خواری دل

عاشق اصفهانی در این زمینه می گوید :

فرصتی کو که کنم فکر پرستاری دل

آخر عمر من و اول بیماری دل

عندلیبی بچمن بود و زغم می نالید

گفتمش چیست غمت گفت پرستاری دل

قسمت دوم

کس بفریاد نیارد چو تو مظلومان ر

هست پیدا که توئی دلبرم از زاری دل

کی بود کی که زدست ستم آزاد شود

چان غمگین که ملول است زغم خواری دل

از من بی سر و سامان زسر ناز نخواست

حیف و صد حیف که آگه نشد از یاری دل

بسکه از بی غمیم بود ملال از سر شوِ

می کنم گوش کنون ناله بیماری دل

جوهری را چو شناسند گهر چون نخرند

سبب خواری عاشق چه بود خواری دل

وهم در این معرکه صدیقی نخجوان می گوید :

به فلك می روم از هجو توام زاری دل

آن اگر گریه نیاید پی غم خواری دل

صورت نرگس بیمار تو ای لاله عذار

هر دم افزون کندم زاری و بیماری دل

در خم

طرّه مشکین پر از پیچ و خمت

جای بر موی تو تنگ است زبسیاری دل

دل غم دیده ما را از چه رو می شکنی

چیست جز عشق تو ای دوست گنهکاری دل

ساقیا خیز و بده جام طرب زای که م

طرفی از عیش نبستیم بهشیاری دل

درد دل را بجز از باده دوائی نبود

آری از رطل گران است سبکباری دل

هان صدیقی منه از دست قدح گر خواهی

نفسی چند رهائی زگرفتاری دل

و عاشق دلباخته حکیم کاشانی در این مسئله فرماید :

خم زلفی است اگر دام گرفتاری دل

که در او موی نگنجیده زبسیاری دل

رهزنان را نبود باک زفریاد جرس

ترک یغما نکند غمزه ات از زاری دل

دید چون بیکسی ما دل آهن شد نرم

ماند پیکان تو در سینه به غم خواری دل

خنده بر بخت زنم یا به ناداری دوست

گریه بر خویش کنم یا بگرفتاری دل

عاقبت صبر و سکون در سر کارد رفت

عاشقان خانه خرابند زمعماری دل

یک نفس فرصت و صد حرف گره در خاطر

وای اگر گریه نیاید بمدد کاری دل

آن که بگذاشت چنین نرگس بیمار تر

گفت منهم بکنم چاره بیماری دل

مذهب بنده و آزاد همین است همین

چیست آزادی کونین سبکباری دل

و حکیم دزفولی در این صحنه عجیب می گوید :

نیست آسایشم از عشق تو و زاری دل

گاه گریان زتوام گه زگرفتاری دل

صورت عالم جان جمله در آنجا بینی

گر کنی صیقلی آئینه ززنگاری دل

رفت از عجز بر افلاک چه سازم دیگر

که پس از ناله کند فکر پرستاری دل

وسعت کون و مکان جای ظهورش نبود

دست تقدیر بپرداخت به معماری دل

مرکز عالم قدس است و محیط است در آن

گر ببینی بیقین نقطه پرگاری دل

کوی خورشید وشی است مقامم که دگر

جای یک ذره در او نیست

زبسیاری دل

ارغوانی است از آن چهره عشاِ که شد

از ازل خون جگر باده گلناری دل

و رفیق واقف در این زمینه سروده :

باور کس نشود قصه بیماری دل

تا گرفتار نگردد بگرفتاری دل

من و دل زار چنانیم که شبها نکنند

مردم از زاری من خواب و من از زاری دل

دل من روز نیاساید از این چشم پر آب

چشم من شب نکند خواب زبیداری دل

دل گرانم زغم دهر بیاور ساقی

قدحی چند زمی بهر سبکباری دل

بس که از زلف تو دلهای پریشان جمع است

شانه را راه در او نیست زبسیاری دل

چون نگه دارم از آن رشک پری دل که رفیق

پیش او حد بشر نیست نگهداری دل

و هم سخن اویس است که فرمود :

طَلَبْتُ الرَّفْعَه فَوَجَدْتُهُ فِی التَّواضُعِ ، وَطَلَبْتُ الرّیاسَهَ فَوَجَدْتُهُ فی نَصیحَهِ الْخَلْقِ ، وَطَلَبْتُ الْمُرُوَّهَ فَوَجَدْتُهُ فِی الصِّدْقِ ، وَطَلَبْتُ الْفَخْرَ فَوَجَدْتُهُ فِی الْفَقْرِ ، وَطَلَبْتُ النِّسْبَهَ فَوَجَدْتُهُ فی التَّقْوی وَطَلَبْتُ الشَّرَفَ فَوَجَدْتُهُ فِی الْقَناعَهِ وَطَلَبْتُ الرّاحَهَ فَوَجَدْتُهُ فِی الزُّهْدِ وَطَلَبْتُ الْاسْتِغْناءَ فَوَجَدْتُهُ فی التَّوَکُّلِ .

در طلب بزرگی و شخصیّت شدم ، آن را در تواضع یافتم ، در جستجوی ریاست شدم ، آن را در نصیحت مردم یافتم ،

جوانمردی خواستم ، آن را در راستی ظاهر و باطن پیدا کردم ، در طلب فخر و افتخار برآمدم ، آن را در اندک مال حلال خود یافتم ، در جستجوی نسب برآمدم آن را در پرهیزکاری دیدم ، در مقام شرف برآمدم آن را در قناعت یافتم ، به جستجوی راحتی برخاستم آن را در زهد دیدم ، در مقام بی نیازی برآمدم ، آن را در اعتماد به حضرت رب العزه یافتم .

این چنین چهره های

پاک ، و گوهرهای تابناک بر فراز این خاک بسیارند ، که بسیار مردم می خواهد که از زندگی آنان درس گرفته ، و از حال و وضع آنان عبرت گیرد .

و در مقابل چهره هائی در اورا تاریخ ، و بر ورِ آفرینش ثبت است که از رذالت و دنائت و پستی و خیانت و ستم و جنایت عجیب موجودات خطرناکی بودند ، که هم آنان نیز برای مردم روزگار پند و عبرت اند .

شناخت نیکان ، و درس گرفتن از نیکی آنان ، و شناخت آلودگان و عبرت گرفتن از بدبختی آنان بس درس بزرگی است ، که انسان را در این دو کلاس راه رشد و کمال تا رسیدن به مقام قرب و وصال باز است .

قرآن و مسئله عبرت

بررسی مسئله عبرت در قرآن مجید ما را به این واقعیّت آشنا می کند که تمام آیات قرآن ، برای اهل دل آیات عبرت و پند است .

قرآن در مواقع گوناگون ، و مناسبت های لازم ، داستان زندگان پاکان و ستم پیشگان و عاقبت هر دو طایفه را به بهترین صورت بیان کرده و از مردم می خواهد ، از زندگی پیشینیان ، و از به کمال رسیدن پاکان و از سرنگون شدن ستمکاران با آن همه قدرت مالی و جسمی و خدمی و حشمی عبرت بگیرند .

قرآن وقتی قدرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ستم پیشگان را که سرنگونی آنان را کسی باور نمی کند بیان می کند ، در پایان داستان نقل شده عبرت گیری از وضع آنان را واجب می داند .

(وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِى الْمُؤْمِنِينَ

فَاعْتَبِرُوا يَا أَولِی الأَبْصَارِ) .

آنان که هلاکت و نابودی و سرنگونیشان را اصلاً باور نداشتند ، آن چنان از شما ترسی در دل آنان به وسیله خداوند افتاد ، که خانه های خود را بدست خود و به دست مؤمنین خراب کرده و به زندگی ننگینشان خاتمه داده شد ، و آنچنان بر باد فنا رفتند که اسم و رسمی از آنان جز به صورت افسانه نماند ، پس ای اهل بصیرت از داستان آنان عبرت بگیرید .

(قَدْ کَانَ لَکُمْ آیَةٌ فِی فِئَتَیْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِی سَبِیلِ اللهِ وَأُخْرَی کَافِرَةٌ یَرَوْنَهُم مِثْلَیْهِمْ رَأْیَ الْعَیْنِ وَاللهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَن یَشَاءُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبْرَةً لأُولِی الأَبْصَارِ) .

نشانه و آیتی از لطف خدا با شما مؤمنان است ، که چون دو گروه با یک دیگر روبرو شوند ، گروه مؤمن را که در راه خدا جهاد می کنند ، گروه کافر به چشم خود دو برابر می بینند ، بدین جهت کفار از اهل ایمان ترسان و گریزان شوند ، و خداوند توانائی و یاری دهد به هر که خواهد و البته بدین آیت الهی اهل بصیرت اعتبار گیرند .

شما با عینک این آیه شریفه به انقلاب اسلامی ایران که از سال هزار و سیصد و چهل و دو شروع و به سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت به پیروزی رسید و من خود از ابتدای انقلاب به رهبری حضرت خمینی تا پیروزی شاهد و خدمتگزار کوچکی در پخش اعلامیه ، نوار ، و تحریک مردم در سخنرانیهای ماه رمضان و محرم و صفر علیه آمریکا و نوکرانش بودم بنگرید تا

واقعیّت بیشتر برای شما آشکار شده و برای شما بهترین درس و عبرت باشد .

انقلاب به توسط مرجع عظیم الشأن امام خمینی و تعدادی معدود از شاگردان علمی امام و مقلدین آن حضرت ، که در ابتدای امر انگشت شمار بودند شروع شد ، انقلابی علیه دستگاه عریض و طویل شاهنشاهی که دارار ارتشی نیرومند در حدود نیم میلیون نفر با تجهیزات کامل بود ، و از طرف قدرتهائی هم چو آمریکا ، روسیه ، انگلیس ، فرانسه ، چین ، اسرائیل ، آفریقای جنوبی یاری می شد ، ولی خداوند بزرگ آن چنان انقلابیون و رهبر آنان را در برابر آن همه قدرت قوی نشان داد ، که دلهای دشمنان پر از رعب و پس از اندک مدتی تار و پود شاهنشاهیان برچیده و اربابانشان به خفت و زاری دچار ، و آبروی آن قلدران پست در تمام جهان و نزد همه ملت ها ریخت ، به نحوی که امروز که سال هزار و سیصد و شصت و پنج شمسی است ، شعار مرگ بر آمریکا این امپریالیست گرگ و مرگ بر شوروی این کمونیست درنده در بین تمام ملت های مظلوم شعاری مذهبی و ملی شده و می رود که مستضعفین جهان به رهبری ایران تمام قدرتهای شیطانی را از بین برده و زمینه حکومت عدل جهانی را برای حضرت ولی عصر آماده سازند ، اینجاست که باید در تمام دنیا این آیه قرآن را فریاد برآورد :

(فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ) .

خداوند در داستان موسی و فرعون آن مرد الهی و آن قدرت فوِ العاده شیطانی می فرماید :

(اذْهَبْ إِلَى

فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُلْ هَل لَّکَ إِلَى أَن تَزَکَّى«۱۸»

وَأَهْدِيَکَ إِلَى رَبِّکَ فَتَخْشَى * فَأَرَاهُ الآيَهَ الْکُبْرَى * فَکَذَّبَ وَعَصَى * ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى * فَحَشَرَ فَنَادَى * فَقَالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَى * فَأَخَذَهُ اللهُ نَکَالَ الْآخِرَهِ وَالْأُولَى * إِنَّ فِي ذلِکَ لَعِبْرَهً لِمَن يَخْشَى) .

ای موسی برای هدایت و اتمام حجت به سوی فرعون حرکت کن که او سخت به راه طغیان رفته است ، پس با کمال مدارا و مهربانی بگو میل داری از پلیدی شرک و خودپرستی پاک و پاکیزه شوی و ترا به راه خدا هدایت کنم تا به درگاه عظمت و قدرت او خاشع و فروتن شوی . چون به جانب فرعون رفت آیت و معجزه بزرگ بر او نمود ، فرعون تکذیب و نافرمانی کرد و به حق ایمان نیاورد ، از آن پس که معجزه موسی را دید باز روی از حق گرداند و برای نابودی موسی به جهد و کوشش برخاست و با رجال بزرگ دربار خود انجمن کرده گفت منم مالک و صاحب اختیار بزرگ شما ، خداوند هم در اثر این غرور و سرکشی او را به عقاب دنیا و عذاب آخرت دچار کرد ، تا به نابودی او اهل معرفت عبرت گیرند ، و سرکشان و طاغیان و یاغیان و ستم کاران نتیجه غرور و دوری از حق را بدانند .

شما به آیات ۱۴ نمل ، ۱۸۴ اعراف ، ۱۰۳ اعراف ، ۳۹ یونس ، ۵۱ نمل ، ۴۰ قصص ، ۷۳ صافات ، ۱۳۷ آل عمران ، ۱۱ انعام ، ۸۶ اعراف ، ۳۶ نحل ، ۶۹ نمل ، ۴۲ روم مراجعه

کنید ، و ببینید خداوند در این آیات به وضع ظالمین ، مفسدین ، مجرمین ، مکذبین و عاقبت آنان اشاره فرموده و مردم را دعوت می کند از بدبختی این اقوام که روزگاری بر اریکه قدرت تکیه داشتند ، و تصور نمی کردند با افتضاح و آبرو ریزی دنیا را به سوی جهنم و عذاب ابد ترک کنند عبرت بگیرند و مواظب باشند ، دچار آن احوالاتی که آنان بودند نشوند که اینان نیز هم چون آنان گرفتار خواهند شد !

در روایت آمده :

كانَ أَكْثَرُ عِبادَةِ أبى ذَرٍّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ التَّفَكُّرَ وَالْاعْتِبارَ .

بیشترین عبادت ابوذر خدایش رحمت کند اندیشه و پندگیری بود .

كَتَبَ هارونُ إلى مُوسىَ بْنِ جَعْفَر (عليهما السلام) : عِظْنى وَأوْجِزْ قالَ : فَكَتَبَ إلَيْهِ : ما مِنْ شَىْء تَراهُ عَيْنُكَ إلاّ وَفيهِ مَوْعِظَةٌ .

هارون به حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) نوشت مرا موعظه کن ولی کوتاه و مختصر ، حضرت نوشتند چیزی را چشمت نمی بیند مگر آن که در آن موعظه و عبرت و پند و درس است .

نهج البلاغه و مسئله عبرت

قسمت اول

کتاب با عظمت « نهج البلاغه » ، جمع آوری سید رضی ، گوشه بسیار کوچکی از دریای بیکران و فضای لا یتناهای اندیشه حضرت یعسوب الدین مولی الموحدین ، امام عاشقان ، چراغ عارفان ، سرحلقه آگاهان ، مغز بینش و سرحلقه آفرینش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است .

حاج میرزا حبیب الله شهیدی خراسانی ، آن عارف وارسته ، در وصف حضرتش گفته :

روز از دل کاآدم و عالم نبود

جلوه ای از روی علی کم نبود

آدم اگر چهره نسودی بخاک

بر در پیرم علی آدم نبود

مرغ

گل دریافت بتن جان و دل

از دم عیسی بجز این دم نبود

نخله مریم نشدی بارور

سایه اش ار بر سر مریم نبود

ای که نه گر کلک تو دادی نظام

دفتر ایجاد منظم نبود

کعبه زمیلاد تو این رتبه یافت

ورنه بدین پایه معظم نبود

در شب معراج که حق با رسول

گفت سخن غیر تو محرم نبود

کیستی ای آن که همه عالمی

نام و نشان زآدم و خاتم نبود

گر ننهدی تو بهشتی قدم

گر شکن زلف تو را خم نبود

فاش بگو کاول و آخر علی است

در دو جهان ظاهر و باطن علی است

در کتاب شریف « نهج البلاغه » به هزاران موضوع شگفت درباره حقایق ظاهر و باطن عالم برمی خوریم .

این کتاب اگر سرمشق زندگی جهانیان قرار بگیرد ، معیشت ، اخلاِ ، سیاست ، خانواده ، اجتماع ، و دنیا و آخرت تمام مردم به تمام معنی آباد می شود .

نهج البلاغه غذای مغز ، صافی روح ، صیق نفس ، چراغ جان ، خورشید هدایت ، نشانه راه ، و جامع معارف و علوم عالی الهی و انسانی است .

بخشی از نهج البلاغه حاوی مهم ترین مواعظ بیدار کننده و بخشی از آن مواعظ راهنمائیهای حضرت مولا به سوی عوامل عبرت و عبرت آموزی است .

در خطبه بیستم با تمام محبت و علاقه از مردم می خواهد از مرگ مردگان و آنچه در ساعت مرگ و پس از مرگ برای آنان اتفاِ افتاده جداً عبرت گرفته ، و اگر می خواهند بیدار شوند با این زنگ بیدار کننده الهی بیدار شوند ، علی (علیه السلام)این انسان آگاه و این مجسمه فهم و تقوی و این طایر گلشن قدس ، که

در رأس خبرداران و آگاهان و بینایان عالم است از برخورد کسانی که به کام مرگ می افتند و به آنچه برمی خورند خبر می دهد و مجموعه آن اخبار را وسیله عبرت برای عبرت گیرندگان قرار می دهد :

فَإنَّكُمْ لَوْ عايَنْتُمْ ما قَدْ عايَنَ مَنْ ماتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَوَهِلْتُمْ وَسَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ ، ولكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ ما قَدْ عايَنُوا وَقَريبٌ ما يُطْرَحُ الْحِجابُ ، وَلَقَدْ بُصِّرْتُمْ إنْ أبْصَرْتُمْ وَأُسْمِعْتُمْ إنْ سَمِعْتُمْ وَهُديتُمْ إنِ اهْتَدَيْتُمْ ، بِحَقٍّ أقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جاهَرَتْكُمُ الْعِبَرُ وَزُجِرْتُمْ بِما فيهِ مُزْدَجَرٌ وَما يُبَلِّغُ عَنِ اللهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّماءِ إلَّا الْبَشَرُ .

اگر به چشم ببینید آنچه را که مردگان شما به چشم دیدند ، هرآینه غمگین می شوید و زاری می نمائید ، آن وقت است که تمام اوامر و نواهی خدا و انبیا را می شنوید و پیروی می کنید ، اما آنچه را رفتگان دیدند از نظر شما پنهان است ، به همین خاطر در عمل و اخلاِ و عقیده پست هستید .

نزدیک است پرده بین شما و آنچه پس از مرگ است برداشته شود .

عوامل بینائی را به وسیله آیات در اختیارتان گذاشته اگر بینا باشید ، آنچه را باید به شما بشنوانند ، شنوانده اند اگر شنوا باشید ، و راه هدایت را به شما نمایانده اند اگر قبول هدایت کنید .

به شما بگویم که به توسط انبیاء ، عبرتها بر شما آشکار گردید ، از آنچه نهی شده منعتان کرده اند ، آن چنان که دیگر جای عذری برای شما باقی نیست ، از جانب حق تبلیغ نمی کنند پس از رسولان آسمانی جز افراد برجسته بشری

که از جانب حق مأمورند ، پس منتظر ملائکه نباشید که برای تبلیغ به شما نازل شوند ، به دعوت انبیا گوش فرا دهید و از آنچه برای شما گفتند پیروی نمائید و از حوادث و وقایع بخصوص مرگ آنان که از بین شما رفتند عبرت بگیرید .

آنگاه در قسمت هائی از خطبه ۸۲ به مسئله مرگ و آنچه بر سر مردم پس از مرگ می آید اشاره کرده می فرماید :

مدت عمر و زندگی را از شما پنهان داشته ، و از آثار گذشتگان برای شما عبرت ها باقی گذاشته ، از لذت و بهره ای که از دنیا بردند و از طول مدت و فراخی که قبل از گلوگیر شدن ریسمان مرگ نصیب آنها شده بود .

پیش از رسیدن به آرزوها ، مرگ همه آنان را به سرعت گرفت ، و بین آنان و تمام آرزوهاشان جدائی انداخت ، در هنگام تندرستی توشه و زاد برای آخرت برنداشتند ، و در جوانی و توانائی عبرت نگرفتند .

آیا کسیکه در ابتدای جوانی و طراوت شباب و زندگانی است غیر از پیری و خمیدگی چیز دیگری را انتظار می کشد ، آیا کسیکه در کمال تندرستی است به غیر بیماری و سستی چشم براه برنامه دیگری است ، آیا کسیکه پا برجا و برقرار است و همه چیزش مهیاست جز فنا و از بین رفتن را انتظار می کشد .

با این دوری و جدائی از دنیا و همه امورش از قبیل کسب و کار ، و خانه و تجارتخانه و زن و بچه و دوست و قوم و خیش و انتقال و کوچ کردن ،

و لرزیدن از اضطراب و نگرانی و مصیبت و سختی جان کندن و از بسیاری غم و اندوه آب دهان فرو دادن و به اطرفا برای یاری خواستن از خدمتگذاران و خویشان و دوستان را دارند ، آیا شیون عزیزان سودی دارد ؟ !

بیچاره انسان که در گرو گورستان داده شده ، و در خوابگاه قبر تنها مانده ، گزنده های خاک و مار و مور پوست تنش را پاره پاره کرده اند ، و شدت و سختی های مرگ تازگی پوستش را پوسانده و از بین برده اند ، بادهای سخت آثارش را محو کرده و مصائب دوران نشانه های او را نابود نموده ، نه در میان قبر اثری از او هست و نه در بین مردم خبر از او باقی مانده ! !

جسدها پس از طراوت و تازگی تغییر یافت ، و استخوانها بعد از آن استحکام پوسید ، و جانها در گرو بارهای گران گناه و معصیت بماند ، این زمان است که این بیچارگان به تمام اخباری که انبیاء و قرآن نسبت به بعد از مرگ داده بودند یقین حاصل نمودند .

بیچاره و بدبخت انسانی که در غفلت و ضلالت و گمراهی مرد ، بعد از آن که در لغزش و خطای خویش اندک زمانی زیسته بود ، و در مقابل نعمت هائیکه خداوند به او بخشیده بوده عوض و سودی نگرفت ، و آنچه بر وی واجب بود بجا نیاورد . پس در اواخر سرکشی و پیروی از هوای نفس و هنگام خوشحالی ، اندوههای مرگ او را فرا گرفت و با دردهای سخت و بیماریهای گوناگون که بحران

آن در شب است ، حیران و سرگردان روز را به شب می آورد و شب را تا به روز بیدار بود ، در حالتی که برادر غم خوار ، و پدر مهربان و همسری که از بی صبری وای وای می گفت و دختر که از اضطراب و نگرانی بسینه می زد در اطراف او بودند ، و آن مرد در بیهوشی جان کندن که او را در خود مشغول می داشت ، در غم و اندوه بسیار و ناله دردناک و جان دادن با سختی ، و رفتن از دنیا از روی رنج مبتلا بود .

پس در کفنها پیچیده می شود و در حالت نومیدی به سوی قبر کشیده در حالی که هیچ کاری از دستش بر نمی آید ، بعد او را روی تخته های تابوت می اندازند ، وامانده و از حال رفته ، مانند شتر از سفر بازگشته و رنجور که از سختی بیماری لاغر گردیده ، فرزندان و برادران گرد او آمده او را به دوش می کشند و تا خانه غربت و بی کسی ، جائیکه دیگر ملاقات نخواهد شد وی را می برند .

چون تشییع کنندگان و مصیبت دیده ها از گورستان بازگردند او را در قبر می نشانند ، از وحشت و ترس سئوال و لغزش در امتحان آهسته سخن می گوید .

بزرگ ترین بلیّه در آنجا ، آب گرم نازل شده و وارد کردن به دوزخ و هیجان و شدت صدای آتش است ، در عذاب سستی نیست تا او را راحتی دهد ، و نه آسایشی که رنج او را برطرف سازد ، و

نـه قـوت و طـاقتی دارد کـه از آن مـانع گردد و نـه مرگی که او را از آن همه سـختی برهانـد ، و نه چشم بر هم زدن و خـواب اندکی اندوهش را بزداید ، بین انواع دردها و عذابهای پی در پی مبتلاست ، ما از این عذابها بخدا پناه می بریم ! !

ای بنـدگان خدا ، کجا هسـتند کسانی که خداوند به آنان عمر و زندگی داد ، و به نعمت هایش ایشان را متنعم نمود ، و آنچه بایـد بدانند به آنها آموخت ، به طوری که فهمیدند ، و بآنان مهلت داد ولی اینان در بازی و بیهودگی فرصت رااز دست دادند ، در تنـدرستی و رفاه بودنـد اما عطای حق را فراموش کردنـد ، بآنان مـدت زیادی مهلت داد و به ایشان نیکی کرد و از عذاب دردناک ترساندشان و به نعمت های ابدی بهشت وعده داد ، ولی از خواب غفلت بیدار نشدند .

ای بنـدگان خدا از گناهان هلاک کننده و از عیوبی که خدا را بخشم آورد دوری کنید ، ای دارندگان دیده های بینا و گوش های شنوا و تن سالم و مال دنیا ، آیا جای هیچ گریزی یا پناهی یا فرار و بازگشتی از عذاب الهی هست یا نیست ؟

چگونه بازگشـته ، به کجا بازگردیـد ، بچه چیز فریفته می شویـد ، بهره هر یک از شـما از زمین به اندازه درازی و پهنای قامت اوست ، با رخسار خاک آلوده .

اکنون ای بندگان خدا فرصت را غنیمت شمرید تا وقتی که ریسمان مرگ رهاست و گلوی شما را ن گرفته و روح در بدنتان

هست ، در این زمان که موقع هدایت و رستگاری است ، و بدنها راحت و اجتماع فراوان و مهلت زندگانی و اراده و اختیار برقرار ، و موقع توبه و بازگشت و مجال انجام حاجت و نیازمندی باقی است . برای آخرت فکری کنید ، و برای زاد و توشه جهت جهان بعد قدمی بردارید ، پیش از آن که فرصت از دست برود . و جایگاهتان گور شود ، و ترس از بیرون رفتن جان و رسیدن مرگ و پیش آمدن عذاب به کیفر معاصی در برابرتان آشکار گردد .

سید رضی می گوید : در خبر وارد شده وقتی امیرالمؤمنین این خطبه را بیان فرمود ، بدنها بلزره درآمد و چشم ها گریان شد و دلها به اضطراب و نگرانی افتاد ! !

فیض آن شوریده مست و آن بلبل گلزار عشق می فرماید :

خنک آنکو دلش شد از جهان سرد

روانش یافت از برد الیقین برد

تعلق ها به دل خاریست یک یک

خوش آن کو از دلش خاری برآورد

نمی دانم چسان می بایدم زیست

شود تا ما سوی الله بر دلم سرد

نمی دانم چه حیلت باید اندوخت

برآرم تا زخارستان دل درد

نمی دانم که خواهم باخت یا بُرد

بریزم رو برو بر تخته نرد

نمی دانم چه می باید مرا گفت

نمنی دانم چه می باید مرا کرد

زگرمیهای خامان سوخت جانم

دلم افسرد از گفتار دم سرد

خداوندا مرا بینائیی ده

ندانم که چه باید گفت و چون کرد

نمی سازد ترا جز نیستی فیض

برآورد از نهاد خویشتن گرد

علی (علیه السلام) در قسمتی از خطبه ۲۱۲ برای عبرت گیری مردم می فرماید :

اهل گورستان همسایگانی هستند که با هم انس نمی گیرند ، و

دوستانی که بدین یک دیگر نمی روند ، نسبت های آشنائی بینشان کهنه ، و سبب های برادری از آنها بریده شده است .

پس همگی با اینکه یک جا گرد آمده اند تنها و بیکسند ، و با اینکه دوستان بودند از هم دورند ، برای شب بامداد ، و برای روز شب نمی شناسند ، هر یک از شب و روز که در آن کوچ کرده اند بریشان همیشگی است .

سختی های آن سرا را سخت تر از آنچه می ترسیدند مشاهده کردند ، و آثار آن جهان را بزرگ تر از آنچه تصور می کردند دیدند .

پس اگر بعد از مرگ به زبان می آمدند ، نمی توانستند آنچه را به چشم دیده و دریافته اند بیان کنند ، و اگر چه نشانه های ایشان ناپدید شده و خبرهاشان قطع گردیده ولی چشم های عبرت پذیر آنان را می نگرد ، و گوش ها خردها از آنها می شنود ، که از غیر راههای گویائی بلکه به زبان حال و عبرت می گویند :

آن چهره های شگفته و شاداب بسیار گرفته و زشت شد ، و آن بدنهای نرم و نازک بی جان افتاده ، و جامه های کهنه و پاره پاره در برداریم ، تنگی گور ما را سخت به رنج افکنده ، و وحشت و ترس را به ارث بردیم ، و منزلهای خاموش بروی ما ویران گردید ، اندک نیکوی ما نابود ، و روهای خوش آب و رنگ ما زشت و ماندن ما در منزلهای ترسناک دراز گشت ، و از اندوه رهائی و از تنگی فراخی نیافتیم .

پس

اگر به عقل و اندیشه ات حال ایشان را تصور نمائی ، یا پوشیده شدگی پرده از جلو تو برداشته شود ، در حالیکه گوشهاشان از جانوران زیر زمینی نقصان یافته و کر گشته ، و چشمشان به خاک سرمه کشیده شده و فرو رفته و زبانها بعد از تند و تیزی در دهانها پاره پاره و دلها بعد از بیداری در سینه هاشان مرده و از حرکت افتاده و در هر عضو ایشان پوسیدگی تازه ای که آن را زشت می سازد فساد و تباهی کرده و راه های آسیب رسیدن به آن آسان گردیده ، در حالی که اندامشان در برابر آسیب تسلیم و دست هائی نیست که آنها را دفع نماید و نه دلهائی که ناله و فریاد کند . اندوه دلها و خاشاک چشم ها را خواهی دید که برای آنها در هر یک از این رسوائی و گرفتاریها حالتی است که به حالت دیگر تبدیل نمی شود و سختی است که برطرف نمی گردد .

قسمت دوم

و چه بسیار زمین ابدان ارجمند و صاحب رنگ شگفت آوری را خورده است ، که در دنیا متنعّم به نعمت و پرورده خوش گذرانی و بزرگواری بوده ، هنگام اندوه به شادی می گرائیده ، و به جهت بخل ورزیدن به نیکوئی زندگانیش ، و حرص و کارهای بیهوده و بازیچه ، چون مصیبت و اندوهی به او وارد می گشت . متوجه لذت و خوشی شده خود را از اندوه منصرف می نمود ، پس در حالی که او به دنیا و دنیا به او می خندید در سایه خوشی زندگانی بسیار غفلت

آمیز ناگهـان روزگار او را با خار خود لگـدکوب کرد و قوایش را در هم شـکست ، و از نزدیک ابزار مرگ بسویش نگاه می کرد ، پس او به اندوهی دچار شد که به آن آشنا نبود ، و با رنج پنهانی همراز گشت که پیش از این آن را نیافته بود ، و بر اثر بیماریهـا ضـعف و سـستی بسـیار در او بوجود آمـد ، در این حـال هم به بهبودی خود انس و اطمینـان کامل داشت ، و هراسان روآورد بـه آنچه اطبـاء او را به آن عـادت داده بودنـد ، از قبیـل علاـج گرمی به سـردی و برطرف شـدن سـردی بگرمی ، پس داروی سـرد ، بیماری گرمی را خاموش نساخته بلکه به آن می افزود ، و داروی گرم ، بیماری سردی را بهبودی نداده مگر آن را بهیجـان آورده سـخت می نمود ، و بـا داروی منـاسب که بـا طبـایع و اخلاط درآمیخته مزاج معتـدل نگشت مگر آن که آن طبـایع هر دردی را کمـک کرده می افزود ، تا این که طبیب او سـست شـد و از کار افتاد ، و پرسـتارش فراموش کرد ، و زن و فرزند و غم خوارش از بیان درد او خسته شدند ، و در پاسخ پرسش کنندگان حال او ، گنگ گردیدند ، و نزد او از خبر اندوه آوری که پنهان می نمودنـد با یک دیگر گفتگو کردنـد ، یکی می گفت : حال او همین است که هست دیگری بخوب شـدن او امیدوارشان می کرد ، و دیگری بر مرگ او دلداریشان می داد ، در حالی که پیروی

از گذشتگانِ پیش از آن بیمار را به یادشان می آورد ، پس در اثنای اینکه او با این حال بر بال مفارقت دنیا و دوری دوستان سوار است ، ناگاه اندوهی از اندوه هایش به او هجوم آورد ، پس زیرکی ها و اندیشه های او سرگردان مانده از کار بیفتد ، و رطوبت زبانش خشک شود ، و چه بسیار پاسخ پریش مهمی را دانسته ، از بیان آن عاجز و ناتوان است ، و هر چه بسیار آواز سخنی که دل او را دردناک می کند می شنود و خود را کر می نمایاند ، و آن آواز یا سخن از بزرگی است که او را احترام می نموده ، یا از خردسالی که به او مهربان بوده .

به تحقیق مرگ را سختی هائیست که دشوارتر است از آن که همه آنها بیان شود ، یا عقل های مردم دنیا آن را درک کرده بپذیرد ! !

الهی آن عاشق فرزانه می گوید :

هر گل که به باغ دهر خندان شد

چاک از غم عالمش گریان شد

هر غنچه در این چمن تبسّم کرد

زود از غم روزگار پژمان شد

تا باد صبا نقاب گل بگشود

از باد فنا برون زبستان شد

هر شمع وفا که رخ به مهر افروخت

بی مهری دهر دید و گریان شد

بالا که سخن نگفته رفت از باغ

سوسن که به صد زبان سخندان شد

سنبل نگشود پیچ و خم از زلف

در پیچ و خم سپهر حیران شد

بس گلرخ و سرو قد در این گلشن

باز آمد و زآمدن پشیمان شد

از پرده هزار نو عروس آمد

در حجله ناز و باز پنهان شد

ای بس که عروس دهر شوهر کشت

این

رفت و اسیر غمزه اش آن شد

بس برِ که بر غرور گل خندید

بس ابر زدیده اشک باران شد

خونین دل باغبان زگلشن گشت

نالان دل بلبل خوش الحان شد

دستان دی این چمن بغارت داد

پر سوخته صد هزار دستان شد

بر باغ و چمن خزان شبیخون زد

بس مرغ چو من که خانه ویران شد

بر عالم بیوفا چه دل بندی

پیری که عروس صد هزاران شد

شادی حیات دهر ماتم زاد

اقبال جهان طبع حرمان شد

مرگ آفت جان خاکیان گردید

غم زاده مام چار ارکان شد

از خاک دمید هر گل پر ناز

با خار قرین به خاک پنهان شد

دیگری در این زمینه فرموده :

از روش این فلک سبز فام

عمر گذشته است مرا شصت عام

در سر هر سالی از این روزگار

خورده ام افسوس خوشیهای یار

باشدم از گردش دوران شگفت

کآنچه مرا داد همه پس گرفت

قوتم از زانو و بازو برفت

آن زرخ رنگ هم از مو برفت

عقد ثریای من هم از گسیخت

گوهر دندان همه یک یک بریخت

آنجا بجا ماند و نیابد خلل

بار گناه آمد و طول و امل

بانگ رحیل آمد از این کوچ گاه

هم سفر از روی نهاده به راه

آه زبی زادی روز معاد

زاد کم و طول مسافت زیاد

بار گران بر سر دوشم چه کوه

کوه هم از بار من آمد ستوه

جز به جهنم نرود راه من

در سفر انداخته بنگاه من

ای که بر عفو عظیمت گناه

در جلو سیل بهار است کاه

فضل تو گر دست نگیرد مر

عصمتت ار باز گذارد مرا

جز به عذاب دو جهانم چه راه

باز نخیزد زدلم غیر آه

بنده شرمنده نادان منم

عوطه زن لجّه عصیان منم

خالق و بخشنده احسان توئی

فرد نوازنده به غفران توئی

قالَ النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) : أبْناءُ الْأَبَعینَ زَرْعٌ قَدْ دَنی حَصادُهُ أبْناءُ الْخَمْسینَ

ما ذا قَدَّمْتُمْ وَما أَخَّرْتُمْ ، أَبْناءُ السِّتّينَ هَلُمُّوا إِلَى الْحِسابِ ، أَبْناءُ السَّبْعينَ عُدُّوا أَنْفُسَكَمْ فِی الْمَوْتی .

پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : ای چهل ساله ها ، محصولتان رسید ، درو کردن نزدیک شده ، ای پنجاه ساله ها چه فرستادید ، و چه کردید ، ای شصت ساله ها آماده حساب شوید ، ای هفتاد ساله ها خود را جزء مردگان به حساب آورید .

وَیُبَدِّلُ بِها ما یُقَرِّبُهُ مِنْ رِضَا اللهِ تَعالی وَعَفْوِهِ وَیَغْسِلُ بِماءِ زَوالِها مَوْضِعَ دَعْوَتِها إِلَیْهِ وَتَزْیینَ نَفْسِها إِلَیْهِ .

اهل بصیرت ، و عاشقان حق ، و دلدادگان به محبوب و صاحبان نظر و عبرت به عکس اهل دنیا ، لذّات غلط ، و ظواهر فریبنده ، و زر و زیور شیطانی دنیا را بالذات باقیه آخرت و با عوامل قرب به حق و رضا و عفو حضرت معبود معاوضه نمی کنند .

و نیز اهل بصیرت و بینائی موضع دعوت دنیا را با آب زوال شستشو می دهند ، باین معنا که وقتی به مقتضای بشریت میل و رغبت آنان به دنیا خارج از اندازه و بیرون از چهار چوب خواسته حق شود فی الفور بسبب ملاحظه فنا و زوال دنیا آب ندامت و پشیمانی از سیل چشم عبرت بین ریخته و موضع میل به دنیا را که دل است به آب توبه و انابه و توجه به حضرت دوست شستشو داده ، و نفس را از کدورت و تیرگی که نتیجه میل غلط به دنیاست به طهارت و نظافت معنوی که محصول توه و توجه و عبرت است پاک و نورانی می کنند .

به کوی دوست

نه جا نیست راهبر نه تنی

کجاست رسته زخویشی برون زما و منی

یکی وطن به حقیقت کند یکی به مجاز

منهم که نیست مرا غیر نیستی وطنی

درون سینه بتی داری از هوا بشکن

بدستیاری لطف خلیل بت شکنی

دلی که خاتم انگشت جم فسانه اوست

ستوده نیست سپردن بدست اهرمنی

بکن زتیشه عشق ای رفیق ریشه تن

مباش کم به صف عاشقان زکوه کنی

زمسلکی که به پهلو روند تابه حرم

هزار مرد نیارزد به موی پیر زنی

بخون نشسته دلم تا به فرِ از غم دوست

شهید عشق ندارد بغیر خون کفنی

بجان و دل بپرستم به پیشوائی عشق

به صورت تو ببینم بهر کجا وثنی

درآ زپرده که چون طرّه تو و دل من

ندیده دیده بیننده ای و بت شمنی

برهنه شد دلم از جامه ثبات که دوست

برهنه کرد بدن وه چه نازنین بدنی

کمند طره طرار او تمام شکن

هزار جان و دل خسته زیر هر شکنی

مرا چمن دل سودائی است و سروش دوست

که نیست سرو ببالای دوست در چمنی

گدای خسرو عشقیم و در طریقت م

جزین کمال نباشد ستوده هیچ فنی

غلام پیر مغانم که دی به مدرس عشق

هزار نکته به من گفت بی لب و دهنی

جناب احمد مرسل که کائنات وجود

زجود اوست بتانیست اندرین سخنی

اگر تجلی خورشید او نبود نبود

نه آفتاب سپهری نه شمع انجمنی

تو شمع انجمن عاشقان سوخته ای

که نیست ترا جز دلی صفا لگنی

وَالْعِبْرَهُ تُورِثُ ثَلاثَهَ أشْیاءَ : الْعِلْمَ بِما یَعْمَلُ ، وَالْعَمَلَ بِما یَعْلَمُ وَعِلْمَ ما لَمْ یَعْلَمْ .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : نظر عبرت و بصیرت در حقایق و در عوالم و در امور دین مولد و مورث سه چیز است :

اول : علم و دانائی به افعال و حرکاتی که موجب سعادت

دنیا و آخرت است ، و در حقیقت علم به حلال و حرام و فضائل و رذائل و مادیات و معنویات و علم به راه حق و باطل و عدل و ظلم .

دوم : محرک عمل و حرکت است بر اساس آن معرفتی که از عبرت بدست آمده .

سوم : عالم شدن به واقعیاتی است که نمی دانسته ، و در حقیقت عبرت درمان کننده جهل و نادانی است ، فرِ میان این قسمت و قسمت اول این است که در اول علم به اعمال است و در سوم علم به اعمال و حقایق علمیه و واقعیات الهیه .

وَالْعِبْرَهُ أصْلُها أوَّلٌ يُخْشى آخِرُهُ وَآخِرٌ قَدْ تَحَقَّقَ الزُّهْدُ فى أوَّلِهِ ، وَلا يَصِحُ الْإعْتِبارُ إلاّ فِى الصُّدُورِ لِاهْلِ الصَّفاءِ وَالْبَصيرَه ، قالَ اللهُ تَعالى : (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِى الْأَبْصَارِ) وَقالَ أيْضاً عَزَّ مِنْ قائِل : (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِى فِى الصُّدُور) . فَمَنْ فَتَحَ اللهُ عَيْنَ قَلْبِهِ وَبَصَرَ عَيْنِهِ بِالْاعْتِبارِ فَقَدْ أعْطاهُ اللهُ مَنْزِلَةً رَفيعةً وَزُلْفىً عَظيماً .

عبرت ریشه و اصلی است اول که آخرش خشیت و آخری است که اولش زهد است ، و چشم عبرت بین حاصل نمی شود مگر برای اهل صفا و بصیرت خداوند تعالی می فرماید : عبرت گیرید ای کسانی که چشم بصیرت دارید ، و برای شما عقل بینا هست ، و نیز در قرآن فرموده : آنان که عبرت نمی گیرند چشم های ظاهرشان کور نیست ، بلکه چشم های باطنشان کور است آن کس که خداوند مهربان چشم دلش را بینا کرد ، و دیده باطنش را به عبرت

گشوده بطور یقین مرتبه بلند و مقام

عظیمی نصیب او شده است .

جهان و اوضاع مردم و تاریخ آن آئینه عبرت است

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

یک ره زلب دجله منزل به مدائن کن

وزدیده دوم دجله بر خاک مدائن ران

خود دجله چنان گرید صد دجله خون گوئی

کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان

از آتش حسرت بین بریان جگر دجله

خود آب شنیدستی کآتش کندش بریان

تا سلسله ایوان بگسست مدائن ر

تا بو که به گوش دل پاسخ شنوی زیوان

دندانه هر قصری پندی دهدت نونو

پند سر دندانه بشنو زبُن دندان

گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون

گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه هم بفشان

آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی

جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان

ما بارگه دادیم این رفت ستم بر م

بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

بر دیده من خندی کاینجا زچه می گرید

خندند بر آن دیده کاینا نشود گریان

اینجاست همان درگه کور از شهان بودی

دیلم ملک بابل هند و شه ترکستان

این است همان صفه کز هیبت او بودی

بر شیر فلک حمله شیر تن شادروان

این است همان ایوان کز نقش رخ مردم

خاک در او بودی دیوار نگارستان

پندار همان عهد است از دیده فکرت بین

در سلسله درگه در کوکبه میدان

از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه

زیر پی پیلش بین شهمان شده است نعمان

کسری و ترنج زر پرویز تره زرین

بر باد شده یکسر بر خاک شده یکسان

پرویز بهر بزمی زرین تره آوردی

کردی زبساط زر زرین تره را بستان

پرویز کنون گم شد زان گم شده کمتر گو

زرین تره کو بر خوان رو کم ترکو بر خوان

گفتی که کجا رفتند آن تاجوران

نیک

زیشان شکم خاکست آبستن جاویدان

خون دل شیرین است این می که دهد زرین

زآب و گِل پرویز است این خم که دهد دهقان

چندین تن جباران کاین خاك فرو برده است

این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد زیشان

از خود دل طفلان سرخاب زخ آمیزد

این زال سفید ابرو وین مام سیه پستان

خاقانی از این درگه دریوزه عبرت کن

تا از در تو زین پس دریوزه کند خاقان

باب سی و پنجم

در بیان تکلّف است

قسمت اول

قالَ الصادقق (علیه السلام) :

الْمُتَكَلِّفُ مُخْطِئٌ وَإنْ أصابَ وَالْمُتَطَوِّعُ مُصيبٌ وَإنْ أخْطَأ .

وَالْمُتَكَلِّفُ لا يَسْتَجْلِبُ فی عاقِبَهِ أمْرِهِ الْهَوانَ وَفِی الْوَقْتِ إلاّ التَّعَبَ وَالْعَناءَ وَالشَّقاءَ .

وَالمُتَكَلِّفُ ظاهِرُهُ رِياءٌ وَباطِنُهُ نِفاٌ وَهُما جَناحانِ يَطيرُ بِهِما الْمُتَكَلِّفُ .

وَلَيْسَ فِی الْجُمْلَهِ مِنْ أخْلاِ الصّالِحينَ وَلا مِنْ شِعارِ الْمُتَّقينَ التَّكَلُّفُ مِنْ أىِّ باب كانَ .

قالَ الله تَعالی لِنَبِيِّهِ : (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ) ، وَقالَ النَّبىُّ (صلی الله علیه وآله) : نَحْنُ مَعاشِرَ الأنْبياءِ وَالاُْمناءِ وَالاْتْقِياءِ بُراءُ مِنَ التَّكَلُّفِ .

فَاتَّقِ اللهَ وَاسْتَقِمْ يُغْنِكَ عَنِ التَّكَلُّفِ وَيَطْبَعْكَ بِطِباعِ الْايمانِ . وَلا تَشْتَغِلْ بِطَعام آخِرُهُ الْخَلاءُ ، وَلِباس آخِرُهُ الْبَلاءُ وَدار آخِرُهُ الْخَرابُ ، وَمال آخِرُهُ الْميراثُ ، وَ إِخْوان آخرُهُمُ الْفِراُ ، وَعِزٍّ آخِرُهُ الذُّلُّ وَوَقار آخِرُهُ الْجَفاءُ ، وَعَيْش آخِرُهُ الْحَسْرَهُ .

قالَ الصادق (عليه السلام) : الْمُتَكَلِّفُ مُخْطِئٌ وَإِنْ أصابَ وَالْمُتَطَوِّعُ مُصيبٌ وَإِنْ أَخْطَأَ .

امام صادق (عليه السلام) مى فرمايد : عبادت و كوشش بى شوِ گرچه مطابق با دستور باشد خطاست ، و كار بر اساس اخلاص و رغبت گرچه بر اساس روايات مَنْ بَلَغ باشد صحيح و مقبول است .

در اين زمينه شرح مفصلى لازم است كه مى خوانيد :

انسان از باب حكمت و لطف و

رأفت حضرت حق تعالی آفریده شده ، و برای رسیدن به رشد کمال ، و بدست آوردن مقام قرب و وصال ، متنعّم به دو سفره مادی و معنوی گشته ، نعمت حضرت دوست ، برای استفاده انسان ، جهت رسیدن به لقاء حق ، بر سر دو سفره ما دی و معنوی کامل است .

نعمت های مادی حضرت حق بر دو قسم است :

۱ متصل

۲ منفصل

نعمت های متصل مادی عبارت از نعمت هائیست که ساختمان بدنی انسان را تشکیل داده ، ساختمانی که درون و برونش تمام عقلای عالم و حکمای تاریخ و اندیشمندان را باعجاب واداشته و تا کنون کسی به عظمت این ساختمان و نظام شگفت انگیزش آگاه نشده است .

نعمتن های منفصل مادی عبارت از زمین و آسمان و هرچه در اوست که انسان برای تداوم حیات و زندگی خویش با آن در ارتباط است ، و هر یک از آن نعمت ; جهانی است حیرت آور و دنیائی است پر از عجائب و غرائب .

انسان را عبث و بیهوده بر سر خوان نعمت های متصل مادی و منفصل مادی ننشانده اند ، این همه گنج و ثروت را به بازیچه در اختیار او نگذاشته اند ، این همه برای این است که راه رشد و کمال را به کمک این نعمت ها برابر نقشه حق که به وسیله انبیاء و کتب آسمانی در اختیارش گذاشته اند پیموده و عبد خالص حق گردد ، و چون ماهی دریا در دریای توحید غرِ شود و از خود بی خود گشته به حضرت او و عنایت و لطفش زنده شود .

)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكَمْ) .

اندیشه در نعمت های مادی متصل و منفصل ، امری لازم و واجب است ، و آیات کتاب به تفکر در نعم و مقصود حضرت حق از اعطای نعم دعوت فرموده ، که تفکر صحیح جرقه و بارقه ای الهی است و محرک موتور وجود برای حرکت انسان به سوی حضرت دوست

بانی و معمار این رواِ معظم

نورده اختران و نیّر اعظم

کشور گیتی به امر اوست منظم

اکبر و اعظم خدای عالم و آدم

صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

خوان نوالش که خلق را همه در پیش

قسمت عامش که از شماره بود بیش

هر که به قدر کفاف و حوصله خویش

از در بخشندگی و بنده نوازیش

مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

هیچ گدار را از آستانه نراند

ابر بامرش به کشت ژاله فشاند

کار چنان می کند که کس نتواند

حاجت موری به علم غیب بداند

در بن چاهی به زیر صخره صما

او ببرد در بهار نو اثر ازدی

قدرتش آرد شکوفه را ثمر از پی

مهر فروزان از او بود قمر از وی

جانور از نطفه می کند شکر از نی

برگ تر از چوب خشک چشمه زخارا

آنچه به گیتی است رند و کاذب وصادق

دشمن بد خواه و نیک خواه و موافق

عارف و عامی فقیه و کافر و فاسق

از همگان بی نیاز و بر همه مشفق

از همه عالم نهان و بر همه پیدا

هست وجودی قدیم نیست زوالش

مبدء او را کسی ندیده مآلش

بر نظر پاک ظاهر است جلالش

پرتو نور سرادقات جلالش

از عظمت ماورای فکرت دانا

اوست که دارد عطا و اوست خطا پوش

از همه کائنات ناطق و خاموش

بشنوی اوصاف وی گشائی اگر گوش

خود نه زبان در دهان

عارف مدهوش

محمد و ثنا می کند که بر اعضا

پند مرا گوش بر گشا و بیاموز

خواهی اگر روز تو شود همه نوروز

خلوت دل را چراغ شکر بر افروز

هر که نداند سپاس نعمتش امروز

حیف خورد بر نصیب رحمت فردا

خلق جهان را به سر زاوست مشاعر

رزِ رساند تمام را متواتر

اوست خدای قدیم و قاهر و قادر

بار خدایا مهیمنی و مدبر

وز همه عیبی منزهی و مبرا

در صفت ذاتت ای قدیم مهیمن

جای سخن نیست چون زبان من الکن

چون بسرایم ترا ثنا به سزا من

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن

با همه کروبیان عالم بالا

خواست شبابت ثنا کند خرد آشفت

گفت که ای با هوای نفس شده جفت

گوهر معنی در این بیان که توان سفت

سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت

ورنه کمالات وهم کی رسد آنجا

نعمت های معنوی حق نیز بر دو دسته است :

۱ معنوی متصل

۲ معنوی منفصل

معنوی متصل عبارت از واقعیاتی است که ساختمان باطن انسان را تشکیل داده ، ساختمانی که عقول عالمیان در کیفیت و نظام آن متحیر است و هنوز کسی به کُنه یکی از آن نعمت ها نرسیده ، چون عقل ، وهم ، خیال ، فطرت ، وجدان ، نفس و روح حقیقت و قلب و معنوی منفصل عبارت است از انبیا ، امامان ، کتب آسمانی ، بخصوص قرآن مجید .

شما برای شناختن نِعَم معنوی متصل و منفصل به کتاب خدا و کتب علمی و فلسفی و عرفانی مراجعه کنید ، ببینید با چه دنیاهای با عظمتی روبرو می شوید آنگاه در این دو قسم نعمت معنوی فکر کنید ، که اندیشه و فکر در این دو صورت از اندیشه و فکر

در آن دو صورت مادی واجب تر و لازم تر است ، بنگرید و دقت نمائید ، که آیا این همه نعمت بدون هدف در اختیار انسان گذاشته شده است ؟ !

مگر نه این است که عقد و وجدان ، و شرع و دین حکم می کنند و به حق قضاوت می نمایند که این چهار نوع نعمت : دو نوع نعمت مادی ، و دو نعمت معنوی بر این است که انسان در درجه اول به این نعمت ها معرفت پیدا کند که از کیست و چیست و برای چه به انسان مرحمت شده و در درجه بعد این نعمت ها را در راه رشد و کمال خویش مصرف کند و به لقاء و قرب و وصال حضرت محبوب برسد ، که انسان در برابر نعمت های مادی و معنوی دارای مسئولیت هائی سنگین و وظائفی مهم و تکالیفی فوِ العاده است !

(فَوَرَبِّکَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ * عَمَّا کَانُوا یَعْمَلُونَ) .

به پروردگارت قسم در روز قیامت از آنچه انجام داده اند سخت بازپرسی و مؤاخذه خواهم کرد !

(ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذ عَنِ النَّعِیمِ) .

آنگاه در روز قیامت ، از جمیع نعمت های مادی و معنوی اعم از بدن ، اعضا و جوارح ، روح و عقل ، نفس و قلب ، مال و منال ، عمر و جوانی ، خوراکی و پوشاکی ، مسکن و مأوی ، نبوت و ولایت ، قرآن و معارف به طور حتم از انسان مؤاخذه خواهد شد ، و او باید در برابر تمام نعمت هائی که به او برای رشد و کمال مرحمت شد پاسخ گو

باشد ! !

چه رسیدت ای دل که نداری آهی

نه بتیره شامی نه به صبح گاهی

نه شبی بر آری زدرون فغانی

بامید عفوی زغم گناهی

نه چو شمع سوزی شبی از فراقش

که زغم فروزی دل مهر و ماهی

زچه بر نخیزی سحری بیادش

چه نسیم صبحی زشب سیاهی

به که باز گویم غم درد و هجران

نه طبیب دردی نه رفیق راهی

همه دردمندان طلبند درمان

بکجاست یاران دل درد خواهی

همه دوستانم شده خصم جانم

نه بجز خیال تو مرا پناهی

نه بجز فراِ تو مرا عذابی

نه بغیر عشق تو مرا گناهی

نه چو تار زلفت بزمانه شامی

نه چو روی خوبت به سپهر ماهی

به رخت الهی فکند نگاهی

چه شود گدائی نگردد به شاهی

این است انسان و راه او .

انسـان جهان عجیبی است ، موجود فوِ العاده و عظیمی است ، دلش خانه علّم الاسـماء ، جانش منبع نور الهی ، عقلش خانه علم ، بـدنش مرکب حقـایق ، وجودش خلیفه الله ، راهش هـدایت ، صاحبش خـدا ، راهنمایش انبیا و ائمه ، کتابش وحی ، دنیایش تجارت خانه ، خودش تاجر ، سودش بهشت ، خسارت و ضررش ضلالت ، و عاقبت خسارتش جهنم است .

کسب معرفت بروی واجب ، معرفت برای وی سرمایه ، و تجارت با آن سرمایه با افعال و حرکات و اخلاقیات بر او لازم است ، تـا خود را و خـدای خود را و دنیـا و مبـدء و معـاد خویش را نشـناسد بجائی نمی رسـد ، بلکه حیوان متحرکی است که مزاحم دیگران است ، و جز فساد و افساد از وی انتظاری نیست و عاقبتی جز دوزخ ابدی برای وی متصور نیست .

اهل معرفت و عمل ، پرارزش ترین موجود

روی زمین و به فرموده حضرت رضا از ملائکه مقرب برترند ، اینان با تمام هستی در برابر صاحب خود در حالی که او را شناخته اند و به خواسته هایش جامه عمل می پوشانند عرضه می دارند :

قسمت دوم

ای گنج سودای ترا کنج دلم ویرانه ای

شمع تجلای ترا شهباز جان پروانه ای

دل جای عشقت ساختم از غیر تو پرداختم

حاشا که سازم کعبه را چون بتخانه ای

در روضه فردوس اگر دیدار بنمائی دمی

بینند اهل معرفت آنرا کم از کاشانه ای

مست و خرابم تا ابد نی دل شناسم نی خرد

کاندر خرابات ازل نوشیده ام پیمانه ای

عشقت علم افراشته صد تخم فتنه کا شته

وندر جهان نگذاشته یک عاقل و فرزانه ای

غواصی بحر قدم گر باید از سر کن قدم

درکش به قعر بحر دم آنگه بجود دردانه ای

تا کی پی سودائیان زنجیر جنبانی حسین

خود لایق زنجیر تو کو در جهان دیوانه ای

خود را بشناسید

ابو حامد که از متخصصین علم اخلاِ و تا اندازه ای عرفان است می گوید : اگر خواهی که خود را بشناسی ، بدان که تو را آفریده اند از دو چیز : یکی از کالبد ظاهر که آن را تن گویند و وی را بچشم ظاهر می توان دید ، و یکی معنی باطن که شناخت ، و به چشم ظاهر نتوان دید ، و حقیقت تو آن معنی باطن است ، هر چه جز آن است همه تبع وی است و لشگر و

خدمتکار وی است و ما آن را دل خواهیم نهاد ، و چون حدیث دل کنیم بدان که آن حقیقت آدمی را می خواهیم که گاه آن را روح گویند

و گاه نفس ، و بـدین دل نه آن گوشت پاره می خواهیم که در سـینه نهاده است از جانب چپ که آن را قـدری نباشـد ، و آن ستوران رانیز باشـد و مرده را باشد و آن را به چشم ظاهر بتوان دید ، و هر چه آن را بدین چشم بتوان دید از این عالم باشد که آنرا عالم شهادت گویند .

و حقیقت دل از این عالم نیست ، و بـدین عالم غریب آمده است ، و به راه گذر آمده است ، و آن گوشت پاره ظاهر ، مرکب و آلت وی است ، و معرفت خدای تعالی و مشاهدت جمال حضرت وی و صفت وی است و تکلیف بر وی است ، و خطاب با وی است و عتاب و عقاب بر وی است ، و معرفت حقیقت وی و معرفت صـفات وی کلید معرفت خدای تعالی است ، جهد آن کن تا وی را بشناسی که آن گوهر عزیز است ، و از گوهر فرشتگانست و معدن اصلی وی حضرت الهیت است ، از آنجا آمده است . و به آنجـا بـاز خواهـد رفت ، و این جـا به غربت آمـده است . و به تجـارت و به حراثت آمـده است و پس از این معنی تجارت و حراثت را بشناسی انشاء الله تعالی .

بـدان که معرفت حقیقت دل حاصل نیاید ، تا آنگاه که هستی وی بشناسـی ، پس حقیقت وی بشناسـی که چه چیز است ، پس لشگر وی را بشناسی ، پس علاقت وی با این لشگر بشناسی ، پس صفت وی بشناسی که معرفت حق تعالی

وی را چون حاصل شود و به سعادت خویش چون رسید و بدین هر یک اشارتی کرده آید .

اما هستی وی ظاهر است : که آدمی را در هستی خویش هیچ شک نیست ، و هستی وی نه بدین کالبد ظاهر است که مرده را همین باشد و جان نباشد ، و ما بدین دل حقیقت روح همی خواهیم و چون این روح نباشد تن مرداری باشد ، و اگر کسی چشم فرا پیش کند و کالبد خویش را فراموش کند ، و آسمان و زمین و هر چه آن را به چشم بتوان دید فراموش کند ، هستی خویش به ضرورت می شناسد و از خویشتن با خبر بود ، اگر چه از کالبد و از زمین و آسمان و هر چه در وی است بی خبر بود ، و چون کسی اندرین نیک تأمل کند چیزی از حقیقت آخرت بشناسد و بداند که روا بود که کالبد از وی باز ستانند و وی بر جای باشد و نیست نشده باشد .

بدان که تن مملکت دل است ، و اندرین مملکت ، دل را لشگرهای مختلف است :

(وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاَّ هُوَ) .

و دل را که آفریده اند برای آخرت آفریده اند و کار وی طلب سعادت است ، و سعادت وی در معرفت خدای تعالی است ، و معرفت خدای تعالی وی را به معرفت صنع خدای تعالی حاصل آید . و این جمله عالم است و معرفت عجایب عالم وی را از راه حواس حاصل آید ، و این حواس را قوام به کالبد است ، پس معرفت صید

وی است ، و حواس دام وی است ، و کالبد مرکب وی است ، و جمال دام وی است ، پس وی را به کالبد بدین سبب حاجت افتاد .

و کالبد وی مرکب است از آب و خاك و حرارت و رطوبت و بدین سبب ضعیف است و در خطر هلاك است ، از درون به سبب گرسنگی ، و از بیرون به سبب آتش و آب و به سبب قصد دشمنان و ددگان و غیر آن !

پس وی را به سبب گرسنگی و تشنگی به طعام و شراب حاجت افتاد ، و بدین سبب به دو لشگر حاجت بود : یکی ظاهر چون دست و پا و دهان و دندان و معده و یکی باطن چون شهوت طعام و شراب ، و وی را به سبب دفع دشمنان بیرونی به دو لشگر حات افتاد ، یکی ظاهر چون دست و پا و سلاح و یکی باطن چون خشم وغضب .

و چون ممکن نباشد غذائی را که نبیند طلب کردن ، و دشمن را که نبیند دفع کردن ، وی را به ادراکات حاجت افتاد ، بعضی ظاهر و آن پنج حواس است :

چون چشم و گوش و ذوِ و لمس و بعضی باطن و آن نیز پنج است و منزلگاه آن دماغ است : چون قوت خیال و قوت تفکر و قوت حفظ و قوت تذکر و قوت توهم ، هر یکی را از این قوتها کاری است خاص و اگر یکی به خلل شود کار آدمی به خلل شود در دین و دنیا .

و جمله این لشگرهای ظاهر و باطن به فرمان

دل اند ، و وی امیر و پادشاه همه است .

چون زبان را فرمان دهـد در حال سـخن گویـد ، و چون دست را فرمان دهـد بگیرد ، و چون پای را فرمان دهـد برود ، و چون چشم را فرمان دهـد بنگرد ، و چون قوت تفکر را فرمان دهد بیندیشد ، و همه را به طوع و طبع مطیع و فرمانبردار او کرده اند ، تا تن را نگاه دارد ، و چنـدانی که زاد خویش بر گیرد و صـید خویش حاصل کنـد و تجارت آخرت تمام کنـد و تخم سـعادت خویش بپراکند .

طاعت داشـتن این لشـگر ، دل را به طاعت داشـتن فرشتگان ماند حق تعالی را که خلاف نتوانند کردن در هیچ فرمان ، بلکه به طبع و طوع فرمان بردار باشند .

الهی آن عارف پاک سرشت و آن زیبا گوی مرغ بهشت در مقام توحیـد و وصف عظمت انسان و این که از کـدام راه باید به حق رسد می فرماید :

مرغی به ناله عشق خوش گفت دوش مر

کی مست خواب و خیال یک لحظه دیده گشا

آیات حسن ازل با چشم عشق نگر

یک دفتر از دل پاک یک دفتر ارض و سما

دریاب وقت و مکن بیهوده عمر تلف

بشناس خویش و مبذول در سرای فنا

دل پاک دار و مشو آلوده کم و بیش

بگذار و بگذر از این دیر فسانه سرا

زین عقل خود سر دون بگسل که با پر عشق

شاید گرفت مکان بر اوج عرش علا

این عقل بیهش مست خاکست و خاک

عقلی طلب که ترا بیرون برد زهوا

عقلی که دل نکند زین آب و گل مگسی است

کش عنکبوت جهان پیچیده بر سرو پا

گویای

سر ازل خوش گفت در حد عقل

عقل آن بود که ترا آگه کند زخدا

عقل آن بود که به شوِ آرد پرستش حق

خواهد به طاعت دوست از وی بهشت لقا

ما عقل و هوش عوام ننگ خرد شمریم

عقلی که از هوس است مغرور دار فنا

دانا بجان و خرد جز عشق حق نخرد

جانا ببحر ابد عشق است در بقا

در علم کوش و عمل با صدِ باش و صف

با خَلق خُلق نکو با حق خلوص و رضا

هرگز مدر به هوس ایدوست پرده کس

نیکی خلق بگو عیب کسان منما

یک جا قدم نزنی بر میل نفس دنی

یک دم عمل نکنی الا به شرع خدا

یک لحظه سر بکشی از امر عشق و ادب

یک روز تن ندهی بر حکم نفس و هوا

بیهوده رنجه مشو از دستگاه قدر

زنهار خرده مگیر بر کارگاه قضا

بپذیر پند نکو دایم زدفتر عشق

یعنی بخوان همه شب قرآن به سوز ونوا

کن گوهر سخنم در گوش جان که شوی

جانا بهر دو جهان روشن به نور هدا

تا من حجاب تو است ره سوی حق نبری

گر دوست می طلبی بشکن بت من و ما

از من اگر برهی در ملك روح شهی

ورنه به هیچ رهی دیوار تو نیست رها

از نیستی به رهش هستی محض شوی

در نیستی بگریز وزهست خود بدرآ

نتوان سپرد رهی سوی دیار حبیب

الا به شهپر عشق جز کوی فقر و فنا

راه دیار حبیب کوی شکسته دلی است

راه شکسته دلان راهی است تا به خدا

دارای عقل و ادب مشتاِ طاعت رب

نوشد زجام طرب چون خضر آب بقا

پیان علم و عمل انوار معرفت است

ای دل بکوش و بجوی این دُرّ بحر صفا

دل با توکل و صبر تسلیم دار و مدار

اندیشه کم و بیش اندوه

فقر و غنا

از عمر یک دو سه روز می کوش و دل بفروز

خندان چو شمع بسوز در بزم اهل وفا

صافی و پاکدلی بخشد نشاط ابد

کبر و نفاق و حسد اندوه و رنج و عنا

علم است و عقل و کمال آرایش دل و جان

عشق پیمبر و آل آسایش دو سرا

از حرص و آز و طمع دل پاک دار و مدار

بر خویش رنج و تعب بر جان شکنج و بلا

کم خور فریب جهان مکرست دور زمان

هشدار و تکیه مکن بر چرخ بی سرو پا

بر باد داده فلک تخت سکندر و جم

غافل مباش دلا از مرگ و روز جزا

با اهل دل بنشین افزای نور یقین

زآئینه دل خویش زنگار غم بزدا

بی علم و دین نرهی ای مرغ دل زقفس

بی بال و پر نشوی عنقای قاف و لا

عشق است عقل نخست درای و قول درست

کز حسن شاهد غیب زد بر شهود صلا

عشق است شیر ژیان در بیشه ازلی

جویای آهوی دل دلهاهی اهل صفا

آنجا که خیمه زند سلطان عشق ابد

خورشید عقل و خرد چو ذره است و هبا

پند الهی ما بنیوش و گو شب و روز

با عشق و وجد و طرب پیوسته ذکر خدا

شناختن تفاصیل لشگر دل دراز است ، و آنچه مقصود است ترا به مثالی معلوم شود .

قسمت سوم

بدان که مثال تن چون شهریست و دست و پای و اعضا پیشه وران شهرند ، و شهوت چون عامل خراج است ، و غضب چون شحنه شهر است ، و دل پادشاه شهر است ، و عقل وزیر پادشاه است ، و پادشاه را بدین همه حاجت است ، تا مملکت راست کند .

ولیکن شهوت که عامل خراج است دروغ

زن و فضولی و تخلیط گر است ، و هر چه وزیر عقل گوید به مخالفت آن بیرون آید و همیشه خواهان آن باشد که هر چه در مملکت مال است همه ببهانه خراج بستاند ، و این غضب که شحنه شهر است شریر و سخت تند و تیز است و همه کشتن و شکستن و ریختن دوست دارد ، و همچنان که پادشاه شهر اگر مشاورت همه با وزیر کند ، و عامل دروغ زن و مطمع را مالیده دارد و هر چه وی برخلاف وزیر گوید نشنود ، و شحنه را بر وی مسلط کند ، تا وی را از فضول باز دارد ، و شحنه را نیز کوفته و شکسته دارد ، تا پای از حد خویش بیرون ننهد ، و چون چنین کار کند مملکت به نظام بود .

هم چنین پادشاه در چون کار به اشارت وزیر عقل کند ، و شهوت و غضب را زیر دست و به فرمان عقل دارد ، عقل را مسخر ایشان نگرداند ، کار مملکت تن راست بود ، و راه سعادت و رسیدن به حضرت الهیت بر وی بریده نشود ، و اگر عقل را اسیر شهوت و غضب گرداند مملکت ویران شود و پادشاه بدبخت گردد و هلاک شود .

جهان آفرین کین جهان آفرید

سراسر همه بهر جان آفرید

که در جان کند عشق را استوار

وزان عشق گردد جهان پایدار

تن زنده را عشق چون آذریست

کز آلایش مرگ و پیری بریست

تنی را که این عشق سوزنده نیست

چنین تن جز از مرگ را بنده نیست

از این جمله که رفت بدانستی که شهوت و غضب را برای طعام

و شراب و نگاهداشتن تن آفریده اند ، پس این هر دو خادم تن اند ، و طعام و شراب علف تن است ، و تن را برای حمالی حواس آفریده اند ، پس تن خادم حواس است ، و حواس را برای جاسوسی عقل آفریده اند ، تا دام وی باشد ، که به وی عجایب صنع خدای تعالی بداند ، پس حواس خادم عقل اند و عقل را برای دل آفریده اند تا شمع و چراغ وی باشد ، که به نور وی حضرت الهیت را ببیند که بهشت وی است ، پس عقل خادم دل است ، و دل را برای نظاره جمال حضرت ربوبیت آفریده اند ، پس چون بدین مشغول باشد ، بنده و خادم درگاه الهیت باشد ، و آنچه حق تعالی گفت که :

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) .

معنی وی این است :

پس دل را بافریدند ، و این مملکت و لشگر به وی دادند ، و این مرکب تن را به اسیری به وی دادند تا از عالم خاک سفری کند به اعلی علیین .

اگر خواهد که حق این نعمت بگذارد و شرط بندگی بجای آرد ، باید که پادشاه وار در صدر مملکت بنشیند ، و از حضرت الهیت قبله و مقصد سازد ، و از آخرت وطن و قرارگاه سازد ، و از دنیا منزل سازد ، و از تن مرکب سازد ، و از دست و پای و اعضا خدمتکاران سازد و از عقل وزیر سازد ، و از شهوت جا بی « تحصیلدار و مأمور وصول مالیات » مال سازد

و از غضب شحنه سازد ، و از حواس جاسوسان سازد ، و هر یکی را به عالمی دیگر موکل کند تا اخبار آن عالم جمع هم کنند ، و از قوت خیال که در پیش دماغ است صاحب برید سازد ، تا جاسوسان جمله اخبار نزد وی جمع همی کنند و از قوت حفظ که در آخر دماغ است خریطه دار « کیسه چرمی » سازد ، تا رقعه اخبار را دست صاحب برید می ستاند و نگاه می دارد و به وقت خویش بر وزیر عقل عرضه می کند و وزیر بر وفق آن اخبار که از مملکت بوی می رسد تدبیر مملکت و تدبیر سفر پادشاه می کند .

چون بیند که یکی از لشگر چون شهوت و غضب و غیر ایشان نمی شده اند بر پادشاه ، و پای از اطاعت وی بیرون نهاده اند و راه بر وی بخواهند زد ، تدبیر آن کند که به جهاد وی مشغول شود ، و قصد کشتن وی نکند ، که مملکت بی ایشان راست نیابد ، بلکه تدبیر آن کند که ایشان را به حد اطاعت آورد تا در سفری که فرا پیش دارد یاور باشند به خصم و رفیق باشند نه دزد و راه زن ، چون چنین کند سعید باشد .

وحق نعمت گذارده باشد ، و خلعت این نعمت به وقت خویش بیابد ، و اگر به خلاف این کند و به موافقت راه زنان و دشمنان که یاغی گشته اند برخیزد ، کافر نعمت باشد و شقی گردد و نکال عقوبت آن بیابد .

طالب توحید را باید قدم بر لا

زدن

بعد از آن در عالم معنی دم از الا زدن

تا نگیری ترک سر اندیشه زلفش مکن

سرسری دست هوس نتوان در این سودا زدن

شرط اول در طریق معرفت دانی که چیست

ترک کردن هر دو عالم را و پشت و پا زدن

رنگ و بوئی از حقیقت گر بدست آورده ای

چون گل صدر برگ باید خیمه بر صحرا زدن

دامن گوهر بدستت از کمال معرفت

تا توانی هم چو در لاف از دل دریا زدن

ای نسیم با مقلد سرّ حق ضایع مکن

از تجلی دم چه حاصل پیش نابینا زدن

بدان که آدمی را با هر یکی از این دو لشگر که در درون وی است علاقتی است ، و وی را از هر یک صفتی و خلقی پدید آید ، بعضی از آن اخلاِ بد باشد که وی را هلاک کند ، و بعضی نیکو باشد که وی را به سعادت رساند ، و جمله آن اخلاِ اگر چه بسیار است اما چهار جنس اند :

اخلاِ بهایم ، و اخلاِ سباع ، و اخلاِ شیاطین ، و اخلاِ ملائکه ، چه به سبب آن که در وی شهوت و آز نهاده اند کار بهایم کند . و چون شره « حرص و میل شدید » نمودن برخوردن و جماع کند ، و به سبب آن که در وی خشم نهاده اند کار سگ و گرگ و شیر کند ، چون زدن و کشتن و در خلق افتادن بدست و زبان و به سبب آن که در وی مکر و حیلت و تلبیس و تخلیط و فتنه انگیختن میان خلق نهاده اند کار دیوان کند و به سبب آن که در وی

عقل نهاده اند کار فرشتگان کند ، چون دوست داشتن علم و صلاح و پرهیز کردن از کارهای زشت و صلاح جستن میان خلق و عزیز داشتن خود را از کارهای خسیس و شاد بودن به معرفت کارها و عیب داشتن از جهل و نادانی .

و به حقیقت گوئی که در پوست آدمی چهار چیز است : سگی و خوکی و دیوی و فرشته ای ، که سگی نکوهیده و مذموم است نه برای صورت و دست و پای و پوست وی ، بل بدان صفتی که در وی است که بدان صفت در مردم افتد ، و خوک نه به سبب صورت مذموم است بل به سبب معنی شره و آز و حرص بر چیزهای پلید و زشت و حقیقت روح سگی و خوکی این معانی است و در آدمی همین است ، و هم چنین حقیقت شیطانی و فرشتگی این معانی است که گفته آمد و آدمی را فرموده اند که به نور عقل که از آثار انوار و فرشتگان است تلبیس و مکر شیطان کشف می کند تا وی را رسوا شود و هیچ فتنه نتواند انگیختن ، چنان که رسول (صلی الله علیه وآله) گفت :

هر آدمی را شیطانی است و مرا نیز هست لیکن خدای تعالی مرا بر وی نصرت داد تا مقهور من گشت و هیچ شر نتواند فرمود ، و نیز آدمی را فرموده اند که : این خنزیر حرص و شهوت و کلب غضب را به ادب دار و زیر دست تا جز به فرمان وی نخیزد و ننشیند اگر چنین کند وی را از این اخلاِ

و صفات نیکو حاصل شود ، که آن تخم سعادت وی باشد ، و اگر به خلاف این کند و کمر خدمت ایشان بربندد در وی اخلاِ بد پدید آید که تخم شقاوت وی گردد !

انبیاء عظام و ائمه بزرگوار و کتب آسمنی و ناصحان مشفق و عارفان پاک دل مردم را به عقاید صحیح و ناصحیح ، اعمال خوب و بد ، حسنات و رذائل اخلاقی آشنا نموده ، و راه آراسته شدن به تمام نیکی ها و پیراسته شدن از تمام بدی ها را به انسان آموخته اند .

انسان غرِ انواع نعمت های متصل و منفصل مادی ، و متّصل و منفصل معنوی است و هیچ جای عذری برای او باقی نیست ، با این لطف و کرمی که حضرت حق در حق او روا داشته روا نیست که این نعمت های گران را در راه رسیدن به کمال مصرف نکند و از آن بدتر اگر بخواهد بر عبادت و اطاعت بر نخیزد از روی جبر و تکلّف و بی رغبتی باشد ، که بفرموده حضرت صادق ، در ابتدا روایت باب تکلّف :

هر که خود را به زور به عملی وادار کند که در شرع مطهر آمده باشد ، گرچه اصل عمل به دستور انجام گرفته ولی آن عمل را ثواب و اجری نیست بلکه کننده عمل خطا کار و آثم است !

و هر که از باب ، رغبت و شوِ و عشق و محبت به حضرت دوست عملی انجام دهد ، هر چند از طرف شارع نرسیده باشد ، بلکه آن عمل را از روایات باب « من بلغ » گرفته

باشد به ثوابش می رسد و اجرش در پیشگاه حضرت او ضایع نشود .

در توضیح جمله اول باید گفت مثل نماز شب یا سایر واجبات که در آیات قرآن و روایات صحیحه حکم دارد ، اگر کسی آن را از باب اجبار و زور و بی میلی بجا آرد خطا کار و بی ثواب است .

و در توضیح جمله دوم ، مثل آن که کسی در حدیثی دیده یا شنیده هر کس فلان عمل را انجام دهد فلان ثواب را دارد ، و یا واجبات و ترک محرمات این اجر را دارد و او آن عمل را که در آن روایت رسیده ، گرچه در حقیقت شارع نگفته باشد ، با خلوص و رغبت انجام دهد دارای همان ثواب است و این ثواب از باب لطف و مرحمت و محبت حضرت حق به عبد است .

نعمت ها از خداست ، به این معنی توجه کنید ، این نعمت ها با هدف هائی عالی و مثبت در اختیار شما قرار گرفته بدین حقیقت هم توجه کنید ، این ـ□Řـ، را با کمال شوِ و رغبت ، و در عین عشق و محبت تبدیل به بندگی کنید تا به خیر دنیا و آخرت برسید ، و سعادت ابدی را دریابید ، راستی به دور از فتوت و جوانمردی و صفا و وفا و مروت و شرافت است ، که از انسان به خاطر خیر و سعادت خودش بخواهند ، نعمت ها را با کمال رغبت در راه صاحب نعمت یعنی حضرت حق خرج کن تا به مدارج ترقی به فضای ملکوتی قرب و وصال و لقا و

رضوان برسی ، و انسان از اجابت این درخواست سستی کند ، یا اگر به انجام امر برخیزد با کسالت و سستی و تنبلی و تکلف اقدام کند ، خود حساب کنید که عمل با تکلف وقتی به پیشگاه مقدس او عرضه شود ، نسبت به آن چه نفرتی به ظهور خواهد آمد ؟

حضرت حق به قول حضرت فیض در مسئله انجام امر و بپا کردن عمل به بنده اش خطاب دارد :

بیاد عشق ما می سوز و می ساز

به درد بیوفا می سوز و می ساز

سفر دیگر مکن زینجا بجائی

در اقلیم بلا می سوز و می ساز

چو پروانه به دل نوریت گر هست

بگرد شمع ما می سوز و می ساز

چو پروانه به دل نوریت گر هست

بگرد شمع ما می سوز و می ساز

چو بلبل گر هوای باغ داری

درین گلزار ما می سوز و می ساز

دلت از جور ما گر تیره گردد

به امید صفا می سوز و می ساز

به حلوای وصالت گر امید است

درین دیگ جفا می سوز و می ساز

گهی در آتش ، شعله می زن

بخوی تند ما می سوز و می ساز

گه از وصل خوش ما کام می جوی

در این نور وضیا می سوز و می ساز

سر زلفم اگر درشتت آید

در آن دام بلا می سوز و می ساز

وفا از ما مجو ما را وفا نیست

در این جور و جفا می سوز و می ساز

کسان عشق تبان ور زندای فیض

تو در عشق خدا می سوز و می ساز

منفعت عظیم اهل شوِق و محبت

قسمت اول

آنان که پس از سفر فکری ، با عشق و محبت و شوِ و ذوِ به دنبال معرفت رفتند ، و سپس سرمایه معرفت را

با حرکات و اعمال و جهد و کوشش خود ، و در کمال نشاط به کار انداختند ، از طرفی سود دنیا و آخرت نصیب خود کردند ، و از جانب دیگر منفعت عظیمی عاید امت اسلامی کردند .

به داستان شگفت آور زیر عنایت کنید ، شاید برای ما و شما جرقه ای باشد که از پرتو آن دل ما نورانی گردد و ما هم چون اولیاء الهی به راه کمال و رشد قدم گذاشته و به وادی قرب و وصال حرکت کنیم .

وجود مبارک سید علی شوشتری در شهر شوشتر عالمی بزرگ و مبسوط الید بود .

وقتی نزاعی درباره یک قطعه ملک وقفی به حضورش آوردند ، عده ای مدعی بودند که این ملک وقف نیست ، در حالیکه وقف نامه آن را در صندوقچه ای گذاشته و در محلی مخصوص که از هر چشمی دور بود دفن کرده بودند . و گروهی مدعی وقف بودند ولی سند و مدرکی در دست نداشتند ، چند روز این مرد برزگ الهی در حکم این واقعه مادی حیران و سرگردان بود ، و نمی دانست به کدام طرف حکم کند ، طرفین دعوا هم اصرار داشتند مسئله با حکم سید پایان پذیرد .

رفت و آمد هر روز طرفین دعوا ، برای سید ایجاد مشکل و ناراحتی کرده بود ، تا روزی کسی به سوی خانه سید رفت و در زد ، از افراد خانه به پشت در آمد و گفت کیستی ؟

آن مرد گفت : به آقا خبر بده مردی به نام ملا قلی جولا می خواهد شما را ببیند ، درب را باز کردند ،

ملا قلی وارد خانه شد و به نزد سید رفت و گفت :

آمده ام به شما بگویم باید از اینجا سفر کرده و شوشتر را رها نموده به نجف بروی و در آنجا برای همیشه اقامت کنی ، و بدان که وقف نامه ملک مورد دعوا در صندوقچه ای در فلان مکان دفن است .

سید علی شوشتری ملا قلی را تا آن وقت ندیده بود ، و او را به هیچ عنوان نمی شناخت ، از دستوراتش یکه خورد ، دستور داد موضعی که گفته بود حفر کردند و وقف نامه را آوردند ، پس از این واقعه عجیب از قضا و قبول مرافعه دست کشید ، و شوشتر را به دستور آن مرد الهی ترک کرده رهسپار نجف شد تا در آنجا برای همیشه اقامت کند .

در نجف با کمال تواضع به درس فقه استاد بزرگ ، فقیه سترک خاتم المجتهدین مرحوم شیخ مرتضی انصاری حاضر شد ، و مرحوم شیخ هم متواضعانه تر به درس اخلاِ سید حاضر می شد .

برنامه به همین صورت ادامه داشت ، تا اینه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی به دنبال حقیقت برخاست و در طی راه دنبال هادی راه قرار گرفت ، از شهر همدان کوچ کرد ، چندی نزد یکی از علما بسر برد ولی از او چیزی نیافت ، به سوی نجف رخت کشید ، در محضر شیخ انصاری و سید علی شوشتری حاضر شد و از محضر هر دو بزرگوار استفاده را برد و آنچه خواست نزد آن دو یافت .

فیض آن منبع فیض و سرچشمه فضیلت و عرفان که خود طی منازل و

مقامات کرده در این زمینه می فرماید :

سالک راه حق بیا همت از اولیا طلب

همت خود بلند کن سوی حق ارتقا طلب

فاش ببین گه دعا روی خدا در اولی

بهر جمال کبریا آئینه صفا طلب

گفت خدا که اولیا روی من و ره منند

هر چه بخواهی از خدا از در اولیا طلب

سرور اولیا نبی است وزپس مصطفی علی

خدمت مصطفی کن دوستی خدا طلب

پیروی رسول حق دوستی حق آورد

پیروی رسول کن دوستی خدا طلب

چشم بصیرتت بخود نور پذیر کی شود

نور بصیرت دل از صاحب انّما طلب

شرع سفینه نجات آل رسول ناخداست

ساکن این سفینه شو دامن ناخدا طلب

دم بدمم بگوش هوش می فکنند این سروش

معرفت ار طلب کنی از برکات ما طلب

خسته جهل را بگو خیز و بیا به جستجو

از بر ما شفا بجو از در ما دوا طلب

مفلس بی نوا بیا از در ما بجو نو

صاحب مدعا بیا از دم ما دعا طلب

چند زپست همتی فرش شوی برین زمین

روی به روی عرش کن راه سوی سما طلب

نیست خوشی در این سرا نیست بجز غم و عن

عیش در این سرا مجو عیش در آن سرا طلب

راحت و امن و عافیت گرطلبی در این جهان

زهد و قنوع پیشه کن مملکت رضا طلب

هست طلب به حق سبب گر به سزا بود طلب

هر چه طلب کنی چو فیض یاوه مگو بجا طلب

به هنگامی که شیخ انصاری از دنیا رفت ، آخوند ملا حسینقلی همدانی در پی نوشتن مطالب اصولیه و فقهیه شیخ برآمد .

سید شوشتری وی را از این کار منع کرد و فرمود این کار تو نیست ، دیگران هستند که فقه و اصول بنویسند ، شما باید مستعدین در راه

خدا را دریابید ، آخوند به دستور سید تمام نوشته ها کنار گذاشت و از این مسئله قطع علاقه کرد ، و در پی تربیت قابلین برآمد .

آن مرد بزرگ الهی عده ای را از صبح تا طلوع آفتاب ، و گروهی را از طلوع خورشید تا مقداری از برآمدن روز و جمعی را از سر شب تا این که با لطف و مرحمت و عنایت حضرت ذوالجلال توانست سیصد نفر را تربیت کند به طوری که هر یک از آن تربیت شدگان به مقام با عظمت اولیاء اللهی رسیدند .

تا بدان زلف سیه دست تمنا زده ایم

خویش را بر سپهی با تن تنها زده ایم

بر سر کوی خرابات در اول سود

دفتر و سبحه و سجاده به صهبا زده ایم

ما از آن باده کشانیم که از روز نخست

خم و خم میو میکده یک جا زده ایم

رشحه بحر وجودیم و مانند حباب

خیمه هستی خود بر سر دریا زده ایم

جذبه عشق تو ما را شده جذاب وجود

کز ثری گام فروتر زثریا زده ایم

این هم از غایت کوته نظری بود که م

مثل قد تو با شاخه طوبی زده ایم

حلقه کاکل غلمان و خم گیسوی حور

همه با یکسر موی تو به سودا زده ایم

به خیال خم ابروی تو بودست که م

قدم اندر حرم و دیر و کلیسا زده ایم

چشم مست تو به مستی چو اشارت فرمود

ای بسا سنگ که بر شیشه تقوا زده ایم

ار گریبان دل از پرتو صبحی پیداست

بوسه بر خاک درش در دل شبها زده ایم

تا وفائی نگریزد زسر زلف وف

از سر زلف ورا سلسله بر پا زده ایم

از جمله تربیت شدگان ملا حسینقلی همدانی می توان

مرحوم شیخ محمد بهاری ، سید احمد کربلائی ، حاج میرزا جواد ملکی تبریزی ، شیخ علی زاهد قمی و سید عبدالغفار مازندرانی را نام برد .

حکیم بزرگ ، عارف وارسته صاحب تفسیر المیزان مرحوم علامه طباطبائی درباره سید احمد کربلائی می فرمایند :

مرحوم سید اصلاً اصفهانی بوده ، ولی نشو و نمای وی در کربلای معلا بود ، و بعد از ادراک و رشد به تحصیل ادبیات پرداخته و چنانچه از انواع مراسلاتی که به شاگردان و ارادت کیشان خویش نگاشته پیداست قلمی شیوا و بیانی معجزآسا داشته .

پس از تکمیل ادبیات وارد علوم دینیه گردیده و سرانجام بحوزه درس مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی رضوان الله علیه ملحق شده و دوره تعلم علوم ظاهری را در تحت تربیت ایشان انجام داده و اخیراً در بوته تربیت و تهذیب مرحوم آیه الحق و استاد وقت ، شیخ بزرگوار آخوند ملا حسینقلی همدانی قدس سره العزیز قرار گرفته و سالیان دراز در ملازمت مرحوم آخوند بوده و از همگنان گوی سبقت ربوده و بالاخره در صف اول و طبقه نخستین تلامذه و تربیت یافتگان ایشان مستقر گردید و در علوم ظاهری و باطنی مکانی مکین و مقامی امین اشغال نمود و بعد از درگذشت مرحوم آخوند ، در عتبه مقدس نجف اشرف اقامت گزیده و به درس فقه اشتغال ورزیده و در معارف الهیه و تربیت و تکمیل مردم ید ببیضا نشان می داد .

جمع کثیری از بزرگان و وارستگان به یمن تربیت و تکمیل آن بزرگوار ، قدم در دائره کمال گذاشته ، پشت پای به بساط طبیعت زده و از سکان دار خلد

و محرمان حریم قرب شدند ، که از آن جمله است سید اجل آیت حق و نادره دهر عالم عابد فقیه محدث شاعر مفلق سید العلماء الربانیین مرحوم حاج میرزا علی قاضی طباطبائی تبریزی که در معارف الهیه و فقه و حدیث و اخلاِ استاد این ناچیز می باشد ! !

خوانندگان ارجمند با تمامی هستی به این داستان عجیب دقت کنید ، عاشق شایقی مثل ملا قلی جولا از سید شوشتری می خواهد به نجف برو ، سید با کمال شوِ و عشق به درس فقه شیخ انصاری می رود ، شیخ با محبتی جانانه به درس اخلاِ سید می رود ، شیخ و سید با آن شوِ و عشق آخوند ملا حسین قلی همدانی را تربیت می کنند . او با کمال شوِ و در عین عشق سیصد نفر را تا سر حد اولیاء خدائی به کمال می رساند ، یکی از آنان سید احمد کربلائی می شود ، او تعداد زیادی را در دائره شوِ و عشق به مقامات الهیه می رساند ، یکی از آنان مرحوم قاضی می شود ، قاضی بسیاری از قابلین را تربیت می نماید ، یکی از آنان علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان می شود ، علامه از نجف به قم می آید ، بالاترین تحول را در حوزه علمیه در معارف الهیه و در توجه به قرآن ایجاد می کند ، تا جائی که در بحرانی ترین شرایط یعنی ، در زمان هجوم مکاتب مادی که نزدیک بود مانند سیل اسلام و مسلمین را در کام خود فرو برد ، با قدرت حکمت و دانش و بینش

خود و تربیت شدگانش در برابر آن طوفان به مبارزه برخاسته و برای همیشه خیمه لامذهبی و مادیگری را از این مرز و بوم بر می چینند !

علامه شاگردانی بزرگ چون متفکر شهید مرحوم استاد مطهری تربیت کرد ، که منافع وجودی آن شهید بزرگ گمان نمی رود بر کسی پوشیده باشد ، نوشته ها و نزدیک به هزار سخنرانی استاد در طول سی سال در دفاع از اسلام و ملت اسلام در سطح بسیار وسیعی غوغا برپا کرد ، نوشته ها و سخنرانیهای آن شهید هم چون بنیانی مرصوص به سوی ابدیت راه می پیمایند و در هر عصری از اعصار آینده تشنگان حقیقت را سیراب خواهد کرد .

قسمت دوم

استاد علامه طباطبائی نزدیک به هزار نفر از مستعدین و قابلین را در مدرسه تربیتی خود به رشد و کمال رساند ، که هر یک جهانی از علم و اخلاقند ، این فرومایه ناچیز به وقتی که در قم مشغول تحصیل بودم ، در موقعیت و سنّی نبودم که مستقیماً از محضر پر نور او درک فیض کنم ، من جز دیدار او در حرم حضرت معصومه و حضرت رضا بهره دیگری نداشتم اما نزد تربیت شدگان آن حضرت مقداری فقه و اصول ، و حکمت و عرفان خواندم و به همین مقدار فیض که از خرمن تربیت شده های مستقیم او بردم از شکرش در پیشگاه حضرت حق و جناب رب العزه با تمام وجود عاجزم .

راستی شوِ و محبت و عشق و ارادت چه می کند و تا کجا پرتو خود را می گستراند ؟ عقیده و عمل و اخلاِ اگر بر پایه

عشق و معرفت و محبت باشد دنیای قلوب و فضای جهان را روشن می کند ، و دریا دریا هدایت و معرفت به سوی جانها سرازیر می نماید ، که نمونه ای از آن را در داستان نقل شده دیدید ! !

بیائید در درجه اول با کمک قرآن و روایات البته با راهنمائی عالم ربّانی وارد معرفت شویم ، در وادی معرفت خدا و خود و دنیا و آخرت و اهداف عالیه را خواهیم شناخت ، این شناخت و معرفت در خانه دل ما آتش عشق و محبت برخواهد فروخت ، چون نور عشق در دل جلوه گر شود ، عمل و اخلاق ما آمیخته با عشق گردد ، عمل و اخلاق عاشقانه سریع تر از سیر نور به پیشگاه معبود خواهد شتافت و در آنجا بحریم قبولی راه خواهد یافت ، چون عمل قبول شود ، در توفیق بیش از پیش به روی ما باز می شود ، آن زمان است که به وادی سعادت دنیا و آخرت وارد شده ایم و به مقام قرب و لقا و وصال محبوب نزدیک گشته ایم ، در آن وقت است که پشت پا به طبیعت زده و در حرم هستی جز جمال او چیزی نخواهیم دید !

رو وصال خدا طلب ای یار

بگذر از خویش و بگسل از اغیار

چشم جان برگشا ببین در دل

متجلی است جلوه دلدار

جان حجاب است در ره جانان

خویشتن را از آن حجاب برآر

رو بپای حریف سر مستان

خوش بینداز این سر دستار

دور و بر دور نقطه توحید

خط کشان می درآی چون پرگار

موج و بحر و حباب هر سه یکی است

جز یکی نیست اندک و

بسیار

وحده لا شریک له خواهی

خوش بشنو گوش و بشنو این گفتار

که همه صورتند و معنا او

وحده لا اله الاّ هو

که همه صورتند و معنا او

وحده لا اله الاّ هو

زاهدا چند باشی اندر خواب

رو وصالش بجان و دل دریاب

خوش بگو بر در سرای مغان

افتتح یا مفتح الابواب

چشم جان باز کن ببین در دل

آفتاب منیر در مهتاب

یکزمان نزد ما در آی و نشین

در خرابات عشق مست و خراب

با لب لعل ساقی باقی

یک دو ساغر بنوش باده ناب

خوش درآ در کنار بحر و ببین

عین یک دیگرند موج و حباب

دل ظاهر چو رو به باطن کرد

آمد آندم بگوش جانش خطاب

که همه صورتند و معنا او

وحده لا اله الاّ هو

هر که از خویشتن شود یکت

ره برد در حریم او ادنی

گر کسی نور حق عیان بیند

دیده از دیدنش شود بینا

جمله او گشت و از خودی برخاست

هر که بنشست یکڭ زمان با ما

غرقه بحر بیکران گردید

هر حبابی که شد از آن دریا

تا بکی بند دی و فردائی

دی گذشت و نیامدی فردا

ظاهر و باطن اول و آخر

یکڭ مسماست اینهمه اسما

بزبان فصیح و لفظ ملیح

سر توحید می کنم انشا

که همه صورتند و معنا او

وحده لا اله الاّ هو

در دلم عکس یار پیدا شد

سر پنهان همه هویدا شد

هر حبابی که بود از این دری

چون بدریا رسید دریا شد

سر وحدت چو در دلم بنمود

در حریم خدای یکتا شد

بی نشانش همه نشان گردید

دل زصورت چه سود معنا شد

غیر نور خدا نخواهد بود

دیده ای کو بنور بینا شد

لذت در دما اگر جوئی

از دل دردمند شیدا شد

چون بذکر خدا شدم مشغول

در زبان این مقال گویا شد

که همه صورتند و معنا او

وحده لا اله الاّ هو

چون نهان تو در عیان

دیدم

بینشان تو در نشان دیدم

حق مطلق به دل هویدا شد

این منزه زجسم و جان دیدم

از حجاب خودی شدم بکنار

بارها پرده در میان دیدم

نور معنا و واحد مطلق

در همه صورتی عیان دیدم

می رسد مست و لا ابالی وار

سرور جمله عاشقان دیدم

چون بذکر خدا شدم بین

سر توحید در زمان دیدم

که همه صورتند و معنا او

وحده لا اله الاّ هو

شاه دلدل سوار می بینم

صاحب ذوالفقار می بینم

دمبدم در تجلیات ظهور

جلوه روی یار می بینم

جز خدا نیست در نظر ما ر

گر یکی در هزار می بینم

مذهب عاشقان قرار گرفت

دین خود بر قرار می بینم

دوستان غرقه در میان محیط

دشمنان در کنار می بینم

چون بدریای جان شدم پنهان

هر نفس آشکار می بینم

که همه صورتند و معنا او

وحده لا اله الّا هو

مظهر سر جمله اسمائیم

جمله اسماء را مسمائیم

گاه فانی شویم و گه باقی

گاه پنهان و گاه پیدائیم

ما حریفان سید سر مست

بر در دیر باده پیمائیم

گاه عاشق شویم گه معشوِ

گاه مطلوب و گاه جویائیم

در خرابات عشق مست و خراب

فارغ از عشق دی و فردائیم

گه نشیب و گهی فراز شویم

گاه پستیم و گاه بالائیم

که همه صورتند و معنا او

وحده لا اله الاّ هو

وَالْمُتَكَلِّفُ لا يَسْتَجْلِبُ فى عاقِبَهِ أمْرِهِ الْهَوانَ وَفِى الْوَقْتِ إلاّ التَّعَبَ وَالْعَناءَ وَالشَّقاءَ .

وَالمُتَكَلِّفُ ظاهِرُهُ رِياءٌ وَباطِنُهُ نِفاٌ وَهُما جَناحانِ يَطيرُ بِهِما الْمُتَكَلِّفُ .

قسمت سوم

امام صادق (عليه السلام) در دنباله روايت باب تكلف مى فرمايد :

هر كس عملش از براى خدا نباشد ، بلكه از روى بى ميلى و بى رغبتى و سستى و بى حوصلگى انجام گرفته باشد عاقبتى جز خفت و خوارى ندارد ، زيرا خداوند عمل آميخته به تكلف را نمى پسندد ، و صاحب عمل بعد از مردود

شدن عمل دچار خفت و خواری خواهد شد ، متکلّف در وقت عمل هم حاصلی جز زحمت و تعب و سختی و مشقت ندارد ، و در حقیقت متکلف زیانکار دنیا و آخرت است .

ظاهراً عمل متکلّف ریا است ، چون متکلّف به دور از چشم مردم خود را به زحمت عمل نمی اندازد ، و باطن عملش نفاِ است زیرا در وقت انجام عمل بی میل و بی علاقه به عمل است پس دلش با ظاهر یکی نیست و این عین نفاِ است ، ریا و نفاِ دو بال و دو پری است که متکلف به وسیله آن دو پر به سوی غضب حق و نفرت ملائکه و افتضاح و رسوائی و در پایان کار به زندان جهنم پر می کشد ! !

وَلَيْسَ فِی الْجُمْلَهِ مِنْ أخْلاِ الصّالِحینَ وَلا مِنْ شِعارِ الْمُتَّقینَ التَّكَلُّفُ مِنْ أیِّ باب کانَ .

قالَ الله تَعالی لِنَبِيِّهِ : (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْر وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ) ، وَقالَ النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) : نَحْنُ مَعاشِرَ الاْنْبیاءِ وَالاُْمَناءِ وَالاْتْقِیاءِ بُراءُ مِنَ التَّكَلُّفِ .

تکلف و بی رغبتی در ایمان و عمل از اخلاِ شایستگان از عباد خدا و پرهیزکاران نیست ، آنان در هر بابی از ابواب عبادت و خیر با کمال رغبت و شوِ و عشق و محبت عمل می کنند .

عاشق که بود غلام معشوِ

سر مست علی الدوام معشوِ

از خویشتنش خبر نباشد

دایم مست مدام معشوِ

مستی نکند زآب انگور

مستیش همه زجام معشوِ

برخاسته از سر دو عالم

پابند شده به دام معشوِ

از کام و هوای خویش رسته

کامش همه گشته کام معشوِ

گامی ننهاده هیچ جائی

جز بر آثار گام معشوِ

وحشی

صفت از جهان رمیده

وزجان و دلست رام معشوِ

گوش هر قوم با سروشی است

گوش فیض و پیام معشوِ

خداونـد مهربـان به پیامبرش فرموده : به مردم بگو من از شـما برای این همه زحمت و رنجی که در راه هـدایت کشـیدم مردی نمی خواهم ، و من در این بـاب بیست و سه سـال آنچه انجـام دادم به هوای خواسـته محبوبم حق و از روی کمال میل و رغبت انجام دادم .

رسول گرامی اسـلام آن چنان عاشق اجرای برنامه ای الهی بود ، که در برابر هجوم اهل مکه که از هیچ جنایتی نسبت به اسلام و پیامبر اسلام روی گردان نبودند ، و این همه ظلم و ستم را برای تعطیل کار پیامبر می کرند پیغام داد .

لَوْ وُضِعَتِ الشَّمْسُ فی یَمینی وَالْقَمَرُ فی شِمالی ما تَرَکْتُ هذَا الْقَوْلِ حَتّی اُنْفِذَهُ أوْ اُقْتَلَ دُونَهُ

اگر آفتاب را در دست راسـتم و ماه را در دست چپم بگذارید دست از برنامه ام بر نمی دارم ، تا حاکمیت الله مستقر گردد ، یا جانم در راه هدفم قربان شود ! !

اهل نظر که عالم تحقیق دیده اند

عشق تو را به ملک دو عالم خریده اند

صاحبدلان به ملک کسان دل نمی دهند

آنها که از کمال تو رمزی شنیده اند

آهسته رو که مرکب مردان مرد ر

در سنگلاخ بادیه پی ها بریده اند

نومید هم مباش که رندان باده نوش

ناگه به یک خروش به منزل رسیده اند

انصاری از بلا چه بنالی صبور باش

دانی که صابران چه بلاها کشیده اند

پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید ما گروه انبیا و امنا و تقوا پیشه گان از عمل تصنعی و کار بدون عشق و

برنامه بدون محبت و شوِ بیزاریم .

مگر می شود کسی اهل معرفت و بدنبال معرفت مرد عشق و شوِ باشد و عمل خیری را متکلفانه و عبادتی را به تصنع بجای آورد ، مردان راه دوست مرد عشق و شوقند ، و مرغ باغ محبت و دوستی ، قرآن و روایات وقتی آثار وجودی مردم با معرفت و عاشق و در حقیقت علائم مردم مؤمن را بیان می کند انسان از آن علائم و آثار می فهمد که درون مردم مؤمن و با معرفت دریا دریا عشق و علاقه و جهان جهان شوِ و محبت به حضرت حق و عبادت و اطاعت و آراسته شدن و پیراسته شدن است .

قرآن و روایات این چنین اوصاف مردان راه عشق را بیان می کند :

۱ در ادای نماز سخت اهتمام داشته و دارای قلبی خاشق به وقت نمازند .

۲ به اداء زکات شوِ وافر دارند .

۳ از شهوت رانی غلط و گناهان مربوط به غریزه احتراز جسته و در عوض به سنت ازدواج اهمیت می دهند .

۴ عجیب متعهد به قول و وفا کننده به عهد و پیمان اند .

۵ حافظ و راعی امانت اند .

۶ آنچه برای خود در راه صلاح و سداد و حق و حقیقت دوست دارد ، برای دیگران هم به همان صورت دوست دارد و هر چه را برای خود نمی خواهد برای دیگران هم نمی پسندد .

۷ برادران دینی خود را دوست دارد و خیرخواه همه برادران و خواهران مؤمن است .

۸ عجیب اصرار به امر به معروف و نهی از منکر دارد

.

۹ در اطاعت از امر حق و خودداری از نواهی بی نظیر است .

۱۰ علاقه عجیبی به انجام هر کار خیری دارد .

۱۱ موجودی است منبع خیر ، و پاک از شر ، خیری از او فوت نمی شود ، و شری از او به کسی نمی رسد .

۱۲ کار خیر دیگران را زیاد دیـده و همه جا تعریف می کنـد ، و کار خیر خود را کم و انـدک و ناچیز می بینـد و به زبان نمی آورد .

۱۳ همیشه در پی علم و دانش است و از تعلیم و تعلم و اندوختن و یاددادن ملول نمی گردد .

۱۴ از تحمل زحمت و رنج و مشقت و ذلت در راه دین باک ندارد .

۱۵ نصیبش از دنیا فقط از حلال است و از هر حرامی سخت فراری و گریزان است .

۱۶ خود را از هیچ کس بهتر و بالاتر نمی داند .

۱۷ قلبش به نور ایمان و عقاید حقه و عشق و محبت حق منور است .

۱۸ عارف و آگاه و بینای به اوضاع زمان است .

۱۹ در هوش و فراست کم نظیر است .

۲۰ پاک و پاکیزه و تمیز و نظیف است .

۲۱ همواره بیاد حق و برای حق و در راه حق است .

۲۲ در بلا و مصیبت صابر و در خوشی و لذت شاکر است .

۲۳ به هیچ کس حتی به دشمنانش ظلم نمی کند .

۲۴ برای خدمت به مسلمانان و مردم خود را به تعب و رنج می اندازد .

۲۵ دوستش دانش و

مشی او دانش اندوزی است .

۲۶ وزیرش حلم ، امیرش عقل ، برادرش رفق ، و پدرش نیکی است .

۲۷ بر روزی مقدر که به وسیله کوشش و زحمت خودش بدست می آورد قانع و بر اضافه مال دنیا حریص نیست .

۲۸ خوش رو ، گشاده چهره و شیرین است .

۲۹ صابر ، و ثابت قدم در امور دین و کار خیر است .

۳۰ گریزان از هوا و هوس و خواهش های غلط نفسانی و شیطانی است .

۳۱ از هرچه کرا لغو و بی معناست محترز و روی گردان است .

۳۲ اول فکر می کند بعد می گوید یعنی زبانش پشت قلب اوست .

۳۳ غضبش برای حق و نسبت به امور دنیا عصبانی نمی گردد .

۳۴ در دنیا غریب است ، یعنی کم نظیر و بی همراه و از این غربت و از اینکه هم دل و هم زبانش کم است شاکی نیست .

۳۵ به تمام امور با کمک نور خدا می نگرد ، یعنی دارای ایمانی قوی و قلبی منور به نور عشق و معرفت است .

۳۶ در امر دین چون کوه پایدار ، و هیچ حادثه ای قدرت بیرون آوردن وی را از فضای ملکوتی دین ندارد .

۳۷ به اقبال دنیا مغرور نشود ، و از ادبار دنیا محزون نمی گردد .

۳۸ به عواقب همه امور فکر کرده و به این خاطر در عاقبت کار از حسرت و ندامت و پشیمانی در امان است .

۳۹ از هر امری درس و عبرت می گیرد .

۴۰ دلش از یاد خدا

روشن و از مقام حضرت رب خائف است .

۴۱ حقوِ دیگران را در تمام امور حفظ کرده و از غیبت کردن سخت پرهیز دارد .

۴۲ در هیـچ یک از امور دینی اعم از واجبات بدنی و مالی و اجتماعی خود را آلوده به ریا نکرده و از اخلاص خالی نمی کند .

۴۳ در معاملات مادی جانب احکام فقهی را رعایت کرده و مطلقاً بنده خداست .

۴۴ عمرش را غنیمت شمرده و از بیهوده تلف کردن می پرهیزد .

۴۵ از تهمت به مردم خودداری می کند .

۴۶ به خدا و رسول و قیامت ایمان یقینی داشته و شک و تردید و وسوسه در خانه قلبش راه ندارد .

۴۷ خـود و عـائله اش در خور شـأنش از نصـیب دنیـائی بهره منـد است ، در حـالی که دنیـا را مقـدمه آخرت قرار می دهـد ، و محرومیت خویش و عائله اش را از مباحات هم چون بعضی از جوکیان و صوفیان نمی پسندند .

۴۸ عاشق پیامر و امیرالمؤمنین و یازده امام ، و مؤمن حقیقی به ولایت حق و پیامبر وائمه و فقیه جامع الشرائط است .

۴۹ به تعمیر مساجد و بناهای مذهبی اهتمام شدید دارد .

۵۰ مجاهد در راه حق و عاشق شهادت و مراعات کننده حقوِ اقوام واصدقا واقرباست .

آری صـدور این پنجـاه برنـامه که خلاـصه کمی از برنامه های مؤمن و عاشق حق است از مؤمن دلیل بر این است که مؤمن در فضای شوِ و محبت و علاقه و نشاط دست به هر عمل خیری می زند ، و محال است در چهار چوب

تصنع و تکلف این همه خیر از انسان مؤمن به منصه بروز و ظهور برسد ! !

قسمت چهارم

عارف عاشق حکیم صفای اصفهانی می فرماید :

افراد که همدم جلیلند

پیران مراد را دلیلند

هم صاحب نفخه سرافیل

هم محرم راز جبرئیلند

بر گوهر جود بحر عمان

بر کشت وجود رود نیلند

از گوهر پاک گنج پنهان

از مشرب صاف سلسبیلند

خارج همه از اداره قطب

با قطب برادر سبیلند

هم مالک ملکت سلیمان

هم صاحب ثروت خلیلند

دارند به حق هزار برهان

خاموش ولی زقال و قیلند

در مملکت وجود باقی

بعد از انبیا بی بدیلند

در مصر ولایتند والی

یوسف رخ و دلبر و جمیلند

اکسیر سعادتمند افراد

پر قیمت و قابل و قلیلند

از خُلق نه از عروِ و اعصاب

برخاتم انبیا سلیلند

داود زبور خوان توحید

با کوه به نغمه هم رسیلند

آنان که لباس جاه پوشند

در فقر برهنه و ذلیلند

بینند حجاره های سجیل

کاین قوم ضلال قوم پیلند

نابرده به کعبه فنا پی

بر نفی بقای خود دخیلند

آن فرقه که زنده اند دایم

در مسلخ عشق او قتیلند

خلاِ معانیند و صورت

امرند که خلق را کفیلند

قوت دل اولیاست تهلیل

با خاتم انبیا اکیلند

بر مسند حق خلیفه الله

غوثند و خدای را وکیلند

از اسم گذشته در یم ذات

مستغرِ بلکه مستحیلند

ایجاد عیال جود افراد

هم لم یلدند و هم معیلند

بحرند که حاوی لآلی

ابرند که راوی غلیلند

هستی است زجودشان وایشان

در معرض امتحان بخیلند

فَاتَّقِ اللهَ وَاسْتَقِمْ یُغْنِکَ عَنِ التَّکَلُّفِ وَیَطْبَعْکَ بِطِباعِ الْایمانِ . وَلا تَشْتَغِلْ بِطَعام آخِرُهُ الْخَلاءُ ، وَلِباس آخِرُهُ الْبَلاءُ وَدار آخِرُهُ الْخَرابُ ، وَمال آخِرُهُ الْمیراثُ ، وَ إخْوان آخرُهُمُ الْفِراُ ، وَعِزٍّ آخِرُهُ الذُّلُّ وَوَقار آخِرُهُ الْجَفاءُ ، وَعَیْش آخِرُهُ الْحَسْرَهُ .

در پایان روایت ، امام بحق ناطق ، سر حلقه اهل عرفان و امید هر عاشق حضرت جعفر بن محمد بن الصادق

(علیهما السلام) چه عاشقانه و عارفانه و چه دلسوزانه تمام بندگان خدا را به اموری عالی و مسائلی متعالی نصیحت و سفارش می نماید :

در راه خدا از هر نوع حال و فعل شیطانی بپرهیز ، و بیا و به خاطر خیر دنیا و آخرتت در راه حضرت او برای انجام هر عمل خیر و مثبتی پایداری کن و استقامت به خرج بده ، و انحراف از حدود الهی را واقعاً برای خود جایز مشمار ، تا به توفیق حضرت رب العزه از تکلف و تصنع در عبادت و عمل خیر آزاد گردی و محبت و عشق حضرت او در دلت خانه بگیرد ، که اگر عشق بر کرسی دل نشیند ، به خاطر میل سختی که به ملاقات با معشوِ دارد ، و به علت رابطه ای که هم چون رابطه شعاع آفتاب با آفتاب بین عاشق و معشوِ است ، ترا به مقام قرب وصال حضرت دوست می رساند ، آنجا که جز او چیزی نبینی و غیر او چیزی نخواهی .

هر کجا می نگرم حسن توام در نظر است

می نماید که مرا حسن تو نور بصر است

بجز از قصه موی تو که می رفت دراز

قصه هر دو جهان پیش نظر مختصر است

ثمر نخل محبت همه تسلیم و رضاست

منشان بیخ شکایت تو که شرکش ثمر است

بنده باید که نهد گردن طاعت در امر

شرط ایمان نه بذکر شب و ورد سحر است

پاس دل دار که دل جلوه گه جانان است

حسن شمس است که رخشنده بجرم قمر است

زاهد از خشک سخن گوید و صوفی از تر

من زقرآن بسرایم که همه خشک و تر است

خرقه پوشان

در میکده را خوار مبین

فر این طایفه نزجاه و کلاه و کمر است

به بیش از اندازه حاجت ، خود را مشغول بخوردن ، آن هم غذاهای رنگارنگ و چرب و شیرین مکن ، این نوعی خوردنی که مورث انواع امراض و باعث تردد زیاد به محل قضای حاجت است ، مگر بدن چه اندازه نیاز به مواد مادی دنیا دارد ، مگر ارزان است که قسمتی از آن خرج به دست آمدن طعام و خوردن آن و تردد در مستراح شود ! !

فریفته لباسی مشو ، که آخرش کهنه شدن و بی قواره شدن به بدن است جسم را آن ارزش نیست ، که وقت گران را خرج فراهم آوردن لباس رنگارنگ و گران قیمت کنی ، لباس را ساده و کم خرج بگیر به اندازه ای که ترا از سرما و گرما محفوظ بدارد و آبرویت را در برابر برادران حفظ کند .

خانه و مسکن را به اندازه لازم برای خود و عیالاتت فراهم کن ، که عاقبت تمام این خانه ها خرابی است ، و چیزی که پایانش خرابی است ارزش آن را ندارد که قسمت عمده ای از عمرت را بر آن ضایع کنی .

فریفته مال مشو ، مجذوب درهم و دینار دنیا مگرد ، به اندازه لازم دنبال مال باشد که سودت از مال همان مقدار ، خوراک و مسکن و پوشاک است ، و اضافه آن اگر به وسیله خودت با خدا معامله نشود به ارث می ماند ، و به اکثر وراث اطمینانی نیست که با مال بر جای مانده چه کنند ؟

اگر مال را صرف طاعت کنند ،

در قیامت برای تو مورث حسرت است ، که با مال دیگران ثواب اخروی بردند و تو بی بهره ماندی ، اگر صرف معصیت کنند ترا به عنوان شریک گناه به محاکمه می کشند ! !

به دوستی ها و رفاقت های ناپایدار مخصوصاً دوستانی که مگسانند گرد شیرینی مغرور مباش که عاقبت این روابط فراِ و جدائی است ، و به عزت پوچ و تو خالی که سرابی بیش نیست گول مخور که عاقبتش ذلت است و به وقاری که آخرش جفا و حیاتی که آخرش حسرت است مغبون مشو .

مؤمن دل به آنچه فانی است نمی بندد ، و عشق به مصرف آنچه زوال پذیر است نمی رساند ، مؤمن عمر را در راهی خرج می کند که در آن راه کسب خیر دنیا و آخرت کند و از آن راه به رضایت و خوشنودی حق برسد .

مؤمن فریب نمی خورد ، مغرور نمی گردد ، به ذلت و هوان و خواری نمی رسد به حسرت و ندامت و پشیمانی دچار نمی گردد ، مؤمن با هر چه در ارتباط شود آن را وسیله ای برای رسیدن به حق قرار می دهد .

مؤمن دنیا را مزرعه آخرت دانسته و هستی خود را در راه عشق به حضرت حق خرج کرده و نثار می کند .

گر رسد دست مرا در سر گیسوی تو باز

مو به مو شرح دهم قصه شبهای دراز

سازد آشفته ترا از موی توام باد صب

هر سحر گه که نماید گره از زلف تو باز

محرم کوی ترا دل نرود جای دگر

من و طوف سر کوی تو حاجی و حجاز

بی نیاز از همه درهای

جهان گردیدم

تا نهادم به سر خاک تو من روی نیاز

روز وصل و شب هجران تو ای صبح امید

عمر کوتاه مرا ماند و امید دراز

مطرب این نغمه جانسوز که در پرده نواخت

ترسم از پرده عشاِ برون افتد راز

ای مهربان خدای عزیز ، ای رفیق دنیا و آخرت من ، ای محبوب و معشوِ دل ، نسبت به تمام امور الهیه دلم را غرِ شوِ و نشاط ، و عشق و محبت کن ، و توفیقم رفیق راه فرما تا بقیه عمرم را در راه عشق تو صرف کنم ، و حالی به من مرحمت فرما که جز تو نخواهم و جز تو ندانم و جز تو نبینم و جز تو نخوانم ، من باتمام وجود ، در عین اینکه سراپا آلوده به جرم و گناه و تنبلی و کسالت و تکلف و معصیتم ، به تو که منبع لطف و کرم و مبدء جود و فیضی امید دارم ، و هرگز با داشتن چون تو مولائی کریم و مهربان امیدم ناامید نمی گردد .

عرفان اسلامی جلد ۹

باب سی و ششم :در نکوهش غرور است

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

أَلْمَغْرُورُ فِی الدُّنْیا مِسْکینٌ وَفِی الآخِرَهِ مَغْبُونٌ ، لِاَنَّهُ باعَ الأَفْضَلَ بِالأَدْنی .

وَلا تَعْجَبْ مِنْ نَفْسِکَ فَرُبَّما اغْتَرَرْتَ بِمالِکَ وَصِحَّهِ جِسْمِکَ اَنْ لَعَلَّکَ تَبْقی .

وَرُبَّما اغْتَرَرْتَ بِطُولِ عُمْرِکَ وَاَوْلادِکَ وَاَصْحابِکَ لَعَلَّکَ تَنْجُوبِهِمْ .

وَرُبَّما اغْتَرَرْتَ بِحالِکَ وَمُنْیَتِکَ وَاِصابَتِکَ مَأمُولَکَ وَهَواکَ وَظَنَنْتَ اَنَّکَ صادِقٌ وَمُصیبٌ .

وَرُبَّما اغْتَرَرْتَ بِما تُرِی الْخَلْقَ مِنَ النَّدَمِ عَلی تَقْصیرِکَ فِی الْعِبادَهِ وَلَعَلَّ اللهَ تَعالی یَعْلَمُ مِنْ قَلْبِکَ بِخِلافِ ذلِکَ .

وَرُبَّما اَقَمْتَ نَفْسَکَ عَلَی الْعِبادَهِ مُتَکَلِّفاً وَاللهُ یُریدُ الْاِخْلاصَ ، وَرُبَّما افْتَخَرْتَ بِعِلْمِکَ وَنَسَبِکَ وَاَنْتَ غافِلٌ عَنْ مُضْمَراتِ ما فی غَیْبِ اللهِ . وَرُبَّما تَدْعُو اللهَ

وَاَنْتَ تَدْعُو سِواهُ .

وَرُبَّما حَسِبْتَ اَنَّکَ ناصِحٌ لِلْخَلْقِ وَاَنْتَ تُرِيدُهُمْ لِنَفْسِکَ اَنْ يَميلُوا اِلَيْکَ .

وَرُبَّما ذَمَمْتَ نَفْسَکَ وَاَنْتَ تَمْدَحُها عَلَى الْحَقيقَهِ .

وَاعْلَمْ اَنَّکَ لَنْ تَخْرُجَ مِنْ ظُلُماتِ الْغُرُورِ وَالتَّمَنّی اِلاّ بِصِدْقِ الْاِنابَهِ اِلَى اللهِ تَعالی وَالْاِخْباتِ لَهُ وَمَعْرِفَهِ عُيُوبِ اَحوالِکَ مِنْ حَيْثُ لا يُوافِقُ الْعَقْلَ وَالْعِلْمَ ، وَلا يَحْتَمِلُهُ الدّينُ وَالشَّريعَهُ وَسُنَنُ الْقُدْوَهِ وَأَئِمَّهِ الْهُدی وَاِنْ كُنْتَ راضِياً بِما اَنْتَ فيهِ فَما اَحَدٌ اَشْقی بِعِلْمِهِ مِنْکَ وَاَضْيَعَ عُمْراً وَاَوْرَثَ حَسْرَهً يَوْمَ الْقِيامَهِ .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

أَلْمَغْرُورُ فِی الدُّنْيا مِسْكينٌ وَفِی الآخِرَهِ مَغْبُونٌ ، لِاَنَّهُ باعَ الأَفْضَلَ بِالأَدْنی .

توضیحی در صفت غرور

قسمت اول

غرور از صفات بسیار ناپسند ، و از رذائل اخلاقی و سیّئات نفسانی است .

غرور حالتی است در وجود انسان ، که از بینش غلط او نسبت به مظاهر زندگی و امور دنیائی و مادّی پیدا می شود ، و گاهی هم محصول غفلت انسان از واقعیّات الهیّه است ، که بر اثر کثرت کار مادی و توسعه یافتن مال و زر و زیور پدیدار می گردد ، و در هر صورت رابطه انسان از حق و توجّه او به آبادی آخرت و بسیاری از واقعیّات قطع می گردد ، و علّت شقاوت دنیا و آخرت و خرابی خانه سعادت می شود .

کتب اصلی لغت این چنین لغت مغرور را معنا می کنند : مغرور یعنی : فریب خورده ، کسی که به باطل چشم طمع دوخته ، آن کس که فریفته شده .

با توجه به آیات و روایات و نظر محققین از اهل لغت ، مغرور کسی است که فریفته دنیا و ظاهر زندگی ، و مال و اولاد ، و مقام و ریاست و

علم و شـهرت و شکم و شهوت شده ، و به این امور آنچنان دل بسته و فریفته شده ، که گوئی حیات و زندگی همین است ، و همیشه بر این منوال جاری است و آنچه از دنیا در دست اوست برای او همیشـگی است ، در حالی که روزی چشم باز می کند و به این حقیقت متوجّه می شود ، که هر چه در اختیارش بوده ، از دنیا و زر و زیور و مال و اولاد و مقام و ریاست ، و شـکم و شهوت و دانش و شـهرت از دسـتش رفته ، و چیزی جز بـدنی مریض و علیل و گوشت و اسـتخوانی پوسـیده ، و قلب و روحی مرده ، و پرونده ای سـیاه و باطل ، برایش نمانده و دقایقی چند با مرگ فاصـله ندارد در حالیکه ، پاسخی برای سؤالات دادگاه های برزخ و قیامت در اختیارش نیست ، وجای عذری در برابر غفلت وغرور و بدبختی و سیاه روزی اش ندارد ! !

روز بیـداریش روزی است که بـاد دمـاغش را فرو نشـانده انـد ، پنجه مرگ تمـام هویّتش را گرفته است ، بین او و برزخ پرده برداشـته شـده است ، تمـام اموال او به اولاد ناخلف و بی تربیتش منتقل شـده است ، و کاری از دست احـدی ، حتی عزیزترین افرادش برنمی آیـد ، که آن بیداری در آن موقعیت کمترین سودی برای او ندارد ، گرچه حالت توبه به او دست دهد ، در این زمینه به قرآن مجید با کمال دقت توجّه کنید :

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ

الْمَوْتُ قَالَ إِنِّی تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَهُمْ کُفَّارٌ أُولئِکَ اعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِیماً (۱) .

کسی که تمام عمرش را بر اثر غفلت و غرور و فریفته شدن به ظاهر زندگی به اعمال زشت و معصیت و گناه تمام کند ، تا وقتی که مرگ را به یقین مشاهده نماید ، در آن ساعت پشیمان شده و گوید : اکنون توبه کردم ، توبه چنین کسی پذیرفته نیست ، چنان که هر کس بحال کفر بمیرد او هم توبه اش قبول نیست ، برای این گروه عذابی بس دردناک مهیا کرده ایم .

آری وقتی چشم دل از تماشای حقیقت ببندیم ، و از دیدار حضرت دوست دیده برداریم ، و فراموش کنیم که صاحب جهان و مالک همه آشکار و پنهان ، وجود مقدّس الله است که صفاتش در قرآن مجید تحت این عناوین آمده :

حیّ ، قیّوم ، مالک ، خالق ، باری ، مصوّر ، قدیر ، محیط ، سمیع ، علیم ، بصیر ، خبیر ، کریم ، حکیم ، عزیز ، غفور ، رحیم ، لطیف...

خود را همه کاره و مالک پنداشته ، فریفته مظاهر شده ، و به آنچه در دست داریم که بطور حتم همه آنها از دست رفتنی است ، مغرور شده و گول می خوریم ، و بهر چیزی چشم طمع دوخته برای بدست آوردن و یافتنش دین و دل و جان و نفس و عقل و فطرت فدا می کنیم ! !

چون در فضای فریفته شدن و مغرور شدن و گول خوردن قرار بگیریم ، درهای رحمت و روزنه های عنایت به روی ما بسته

می شود ، و مرگ عقل و روح ما می رسد ، و از هویّت و حیثیت ما جز بـدنی که شـهوت و شـکم بر آن حاکم و غالب اسـت چیزی نمی ماند ، و در پایان این راه است که درمی یابیم بود و نبود ما از دست رفته و در درون جز حسـرت سـخت و در برون جز عذابی دردناک حاصلی از تمام عمر برای ما باقی نمانده است ، آن وقت است که با کمال ذلت و زاری و خضوع و خشوع و ترس و وحشت از حضـرت حق می خواهیم مـا را به دنیـا بازگردان تا به تـدارک این همه خسارت برخاسـته و به عمل صالح روی آوریم ، در پاسـخ مـا می گوینـد : هرگز ، که این زمـان آمـاده ورود به برزخ برای پاسـخگوئی به جنایات و اشـتباهات و غرور و غفلت خود باش .

حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّى أَعْمَلُ صَالِحاً فِيما تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱) .

علّت ستم ستمگران و زورگوئی قلدران ، و اجحاف متجاوزان ، و جنایت جانیان ، و ظلم ظالمان ، و گناه بدکرداران ، و خطای خطاپیشگان ، و معصیت نابکاران همین صفت ناپسند غرور بوده .

و از طرفی علّت حکمت حکیمان ، عرفان عارفان ، عبادت مشـتاقان ، عشق عاشقان حق ، بندگی سر مستان از معرفت ، فضیلت بیداران ، کمال نابینایان ، تواضع متواضـعان ، خشیت خاشعان ، توجه به حق و فریفته نشدن به زر و زیور دنیا ، و گول نخوردن از مظاهر زندگی مادی

بوده است .

یکی از عرفای قرن هفتم بنام مؤید الدین جندی در نصیحت به نفس و برحذر داشتن او از خطرات می فرماید :

مؤیّدا چه دل آلوده جهان داری

که جز خدای نشاید کند جهانداری

دل تو جای تجلّی است چون تخلّی یافت

زنقش نفس نگر کز هواش باز داری

زخاک پای قناعت بساز سرمه چشم

که هم بدان شکم آز را بینبازی

طمع زگیتی غدّار دار دورادور

که زود زود کند او نه دیر غدّاری

گذر زدنیی دون در دلش گذار مده

که همچو رهگذری بگذری و بگذاری

رضا به کسوت عار معار این عالم

کسی دهد که شد زحیله خرد عاری

تو آنی آن که توانی که نور حق باشی

ولی زظلمت کَوْنی گذر نمی آری

به روح پاک مفرمای خدمت تن را

زگل نیاید هرگز وظیفه خاری

تن نو مرکب روح است و شهسوار توئی

مسیح وقت خودی از خری چه درباری

گمان مبر که پس از مرگ زندگانی نیست

که دائماً تو زانوار حق در اطواری

اگر زظلمت این نشأت هیولانی

گذر کنی و گذاری ز اهل انواری

به خلع این صور عنصری چو خو کردی

به انسلاخ و بای سرا سزای اسراری

چو روزگار تو را روزگار ضایع شد

زکار مانی و بس نابکار و بی کاری

ترا چه کم که فزون از همه غمت باشد

نو شادمان چو به یاری زغم چه غم داری

نفس را مؤدب به آداب حق کنید تا از غرور در امان بمانید .

مقدمه مؤدب شدن به آداب ، معرفت است ، معرفت حلال و حرام ، واجب و مستحب ، خیر و شرّ ، دنیا و عقبی ، حسنات و سیّئات .

و این معرفت از طریق تحصیل علوم دینیه ، یا شاگردی در پیشگاه یک عالم واجد شرایط میسّر است .

چون آگاهی

به واقعیات مکتب الهی حاصل شد ، آن واقعیات باید به مرحله عمل و اجرا درآید ، و در مسئله عمل خلوص و اخلاص مراعات شود ، تا انسان از خطر غرور و سایر رذایل در امان بماند .

نفس را اگر بگذارید ، و توجه خود را از وی بردارید ، مرکز هجوم خطرات و زیانها و خسارت ها خواهد شد .

اگر به تربیت نفس و آراستنش به حقایق اقدام نکنید ، مرکز تاخت و تاز انواع شرور و بدیها می گردد .

نفس را در حصار بلند عقاید حقّه ، و در پناه عمل صالح و خالص ، و اخلاق الهی ببرید ، تا از هر شری در دنیا و آخرت در امان بمانید .

ضیاء الدین ابو نجیب در این زمینه می فرماید :

و جهد کند که نفس را مراعات کند ، و معرفت اخلاق نفس بداند ، که نفس فرماینده باشد به بدی ، و غافل نشود از نفس و اگر چه به انتهای معرفت رسیده باشد که مصطفی علیه الصّلاه پناه گرفت به خدای از شرّ نفس .

و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می گوید : نیستم من و نفس من ، مگر شبانی که گوسفند را می چراند ، هرگاه که از جائی گوسفندان را بهم می آورد ، از دیگر جانب پراکنده می شود .

ورّاق (رحمه الله) گفت : نفس ریاکننده است بر جمله احوال ، و نفاق کند در بیشترین احوال ، و شرک آورنده است در بعضی احوال .

واسطی (رحمه الله) گفت : نفس بتی است و بدان نظر کردن شرک است و نظر نکردن در آن عبادت است .

و گفته انـد : مثـل نفس در پیـدا کردن نیکی و پوشـیده داشـتن بـدی همچـون اخگر است ، که رنـگ اخگر نیکو باشـد ولکن سوزاننده .

و اگر نفس را برنجاننـد زود توبه کنـد ، و اگر او را فرو گذارند از پی مرادها برود ، و از خدای اعراض کند ، خدای تعالی می گوید :

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاء عَرِيض (۱) .

قسمت دوم

هرگـاه به انسـان نعمتی عطـا کردیم رو گردانـد و از شـکر دوری جست ، و هرگاه شـرّ و بلائی به او رو آورد دائم زبان به دعا گشود .

و گفته انـد مَثَل نفس چون آبی ایسـتاده است که صافی شـده باشد ، اگر آب را بجنبانی هر چه در زیر آن باشد از لوش و نتن پدید آید .

و بدانـد که خـدای تعالی از نفس همان طلب می کنـد که از بنـدگان طلب می کنـد ، و در هر چه خـدای تعالی از بندگان که خدای را ثنا گویند و خدای را شکر کنند نفس را همین می فرماید ، و خدای تعالی بندگان را می فرماید تا مخالفت امر و نهی او نکنند و نفس را همچنین می فرماید .

و از بندگان در می خواهد که موصوف شوند به سخا و کرم و از نفس همین طلب می کند .

و گفته انـد : نفس لطیفه ای است که آن را به ودیعت در قـالب نهاده انـد ، و نفس محلّ اخلاق نیک است ، همچنان که بصـر محل رؤیت است ، و گوش محلّ سمع است و بینی محلّ شمّ .

و گفته اند :

روح کان خیر است و نفس معدن شر و عقل و روح را در زندان کند و آرزو نفس را در زندان کند ، و توفیق خدای مدد روح کند ، و خذلان خدای مدد نفس کند ، و دل با یکی باشد که غالب تر بود از دو لشگر .

و مرید را باید دانست که کارها سه گونه باشد : یکی آن که راستی آن هویدا است ، متابعت آن واجب باشد ، و کاری که بی راهی آن روشن است ، واجب باشد دوری از آن ، و کاری که در مشیّت باشد یعنی که نداند خیر است یا شرّ ; واجب باشد ترک کردن آن تا هویدا گردد نیک و بد از جهت علم یا از جهت عقل .

و بر مرید واجب است که تبدیل اخلاق بد کند ، چون کبر و کینه و حرص و امید و حسد و منازعت و غیبت ، و در برادران افتادن و بدگمان شدن و شوخی کردن و جز اینها از اخلاق بد که او را ضدّ کند به اخلاق پسندیده(۱) .

آری وقتی دل به نور معرفت روشن شد ، و روح با جرقّه الهی به حرارت عشق محترق شد ، و نفس از رذایل تخلیه و به حسنات محلّی شد و معلوم شد که انسان محکوم به حکومت خدا ، و مغلوب دست حضرت ربوبیّت است ، و روشن شد که مظاهر زندگی مادّی امانتی چند روزه در دست انسان است ، و این بدن عنصری به سوی متلاشی شدن و درهم پاشیدن در حرکت است ، و دیر یا زود در خانه گور

رفته و از تمام ما یَمْلَکَش جدا می گردد ، و در آن خانه غربت بند از بندش جدا ، و گوشت و پوست و مفاصلش به دندان مار و مور از هم گسیخته می گردد ، جائی برای غرور و چشم طمع دوختن به غیر حق خود و گول خوردن از اندکی از عناصر مادی باقی نمی ماند .

آنان که نسبت به زندگی و وسائل آن بیشن صحیح نداشتند ، یعنی با کمک معارف جان پرور الهیه به جهان و حیات چند روزه آن نظر نکردند ، جدّاً از زندگی و حیات خود کامی نجسته و بهره ای نگرفتند ، آلوده بودن به گناه و عصیان لذت نیست ، کمال بدبختی و هجوم بردن به انسانیت و پایمال کردن حق دیگران است .

آنان که در تمام دوره تاریخ بدینسان زیست و زندگی داشتند ، قبل از افتادن به کام مرگ پشیمان شدند ، و با کوله باری از حسرت و اندوه و ماتم و شقاوت و بدبختی ، در بستر رنج و مرض و ناکامی جان به مالک دوزخ سپردند ! !

آنان چند روزی به جوانی و نشاط و به سلامت بدن و به زر و زیور و به اندکی مال و تعدادی اطرافی جاهل و نادان و بدبخت مغرور شده و گول خورده و فریفته شدند و پس از صرف عمر در باطل و از دست دادن وقت پرقیمت در برابر کارهای لغو و بیهوده ، تک و تنها و با دلی پرغصه همراه با پرونده ای سیاه و دچار بودن به غضب الهی از دنیا رفتند !

حکیم فرزانه ، عاشق دلداده ،

بلبل گلزار معنی ، مرحوم الهی قمشه ای در باره دنیای این گونه مردم بـدبخت ، که دنیائی فریبنده و مغرور کننده است ، و این فریبندگی و غرورآفرینی معلول کج بینی و غلط بینی خود آنان است می فرماید :

گر چشم عقل بر رخ دنیا کنی

زین زال زشت تبرّا کنی

گیتی بتی است عشوه گر و بی وفا

زین بی وفا بی وفا چه تمنّا کنی

مفروش دین به دنیی دون زانکه خویش

بی قدر و جاه سازی و رسوا کنی

حیف است دل که مخزن سرّ خداست

کان را به شعر و سفسطه دانا کنی

دانش طلب زحکمت ایمان که جان

روشن بسان ذره بیضا کنی

زین أجْوَفَیْن شهوتی ار بگذری

جان را همی فرشته به تقوا کنی

از قوت عقل و هوش تو خواهد ملك

تو قوت خود زبَقْله حمقا کنی

شیر سپهر سخره نیروی توست

تو خویشتن چه رو به صحرا کنی

او رنگ و تاج شاهی گیتی تو راست

تو روی آز و گدائی به درها کنی

ای مرغ آسمانی عرش آشیان

حیف است کآشیانه در اینجا کنی

راه دل تو گر گل صورت زند

کی جایگه به گلشن معنا کنی

خار از وجود توست در این گلستان

تا کی زغیر نالی و غوغا کنی

هر روز بد کنی و نکوئیت را

ای نفس دون حواله به فردا کنی

فردا نه روز توست غنیمت شمار

امروز را که عیش مهنّا کنی

پست این جهان طبع به چشم آیدت

گر یک نظر به عالم بالا کنی

مستغنی ار به گنج قناعت شوی

خود را به حرص و آز نه رسوا کنی

ای در روانت چشمه حیوان روان

آب از سراب دهر تقاضا کنی

زین آب شور تشنه بمانی هنوز

ور زان که خویش غرقه دریا کنی

در کوه و دشت گیتی پرخار غم

چون نو گل نشاط تمنّا

کنی

ای خوشه چین خرمن پنداریان

آنان نه سود برده تو سودا کنی

چون ماه اگر به محمل گردون شوی

آخر به خاک تیره مصلّا کنی

گیرم سکندری کنی ای تیره رای

ظلمت سرای دهر تماشا کنی

بر خاک روم و چین و دیار عرب

طوفان لشگر آری و دریا کنی

وز ملک باستانی ایران زمین

غارت بری و سخره دارا کنی

تا نام خود به صفحه تاریخ دهر

از وهم تیره فاتح کبرا کنی

بغداد گیتی از تو بگیرد سپهر

تا فتح قندهار و بخارا کنی

خونریز جانت لشکر اوهام توست

ای خود عدوی خود زکه پروا کنی

تا چون زنان رهین خیالی و خواب

زین خواب مرگ دیده چسان وا کنی

غافل که از درون همه زشتی تر است

بیرون بدست ما شطه زیبا کنی

نقد روان که دانش و عقل و ذکاست

در کار طبع سرکش رعنا کنی

قانون حق گذاری و نظم جهان

چون ابلهان حواله به آرا کنی

نادان بمانی ای دل و دور از نجات

گر کبر بر معلّم دانا کنی

ختم رسل معلّم کلّ آن که فخر

شاید زطاعتش به مسیحا کنی

از حبس اهرمن چو الهی رهی

دل عرش پاک ایزد یکتا کنی

قرآن و مسئله غرور

قرآن مجیـد غرور مغرورترین را محصول فریب خوردگی آنان از مظاهر زندگی مادی ، و آرزوهای غلط ، وساوس شـیطانهای انسی و جنّی می داند ، و در صورت ادامه غرور تا روز مرگ ، حاصلی جز عذاب دردناک برای مغرورترین بیان نمی کند .

اینان دون همتان و پست فطرتانی هستند که واقعیات الهی و نبوت انبیا و امامت امامان و قواعد حضرت حق را به استهزاء گرفته و وجـود پلیـدشان خـاری در راه الهی و سـدّی در برابر اولیـاء حـق و مؤمنـان است ، که بنـدگان دوست برای عبور از راه الهی جهت

دست یافتن به مقام قرب و لقا ، بایـد با این نابکاران به جنگ و مبارزه برخیزنـد ، و در راه رسـیدن به هدف متحمّل زحمات و مشقّات فراوان گردند .

این بی خبران بی خرد ، همان یاوه گویان و سفسطه گران ادوار تاریخ اند که با شمشیر بی خبری به عقول و ارواح می تازند و می خواهند چون چنگیز و تیمور ارواح طیبه را درو کرده و این شاخه های طوبی را از ریشه قطع کنند !

این مفت خوران پلید و نادان آلوده ، در تمام شئون مزاحم عباد حقّند ، و جز شکم و شهوت معبدی نداشته ، و غیر از رسیدن به لذات آرزو و هدفی ندارند .

اینان همانان هستند که خداونـد مقتـدر ، ناگهان گلوی کثیفشان را با پنجه قدرت می گیرد ، و بدون اینکه مهلتی به آنان داده شود همه را روانه دوزخ می نماید .

اینـان آتش افروزان معرکه هـا ، سـخن چین ، غیبت کن ، تهمت زن ، و عاصـیان جوامع بشـری و شـایعه افکنـان ، و منافقـان و متکبران و مغروران اند ! همانانی هستند که به حقایق می خندند ، و در فضای غرور تاریک نمی دانند که از پس این خنده بی معنی گریه ابدی و حسرت و اندوه همیشگی است .

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ .

وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِن نَاصِرِينَ .

ذلِكُم بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللهِ هُزُواً وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاهُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لاَ يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلاَ هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (١) .

و در آن هنگام بر آنان نتیجه اعمال بدشان پدید

آید و عذابی که به آن تمسخر می کردند به آنها احاطه پیدا کند .

و به آنـان به قهر و عتـاب خطـاب شـود که امروز شـما را از رحمت خـود فرامـوش دهیم و محروم کنیم ، چنـانکه شـما در دنیا سر گرم شـهوت و غفلت بودیـد و ملاقـات این روز سـخت را فراموش کردیـد ، اینـک منزل شـما آتش دوزخ است و بر نجات خود هیـچ یـار و یـاوری ندارید ; این عـذاب شـما کیفر آن است که به آیـات و دعوت رسولان حق تمسـخر کردیـد و مغرور زنـد گانی دنیا شدیـد و فریب مظاهر مادی را خوردیـد و از زر و زیور و موهومات پست آن گول خوردید ، پس اینان از آتش دوزخ رهائی ندارند و به هیچوجه توبه و عذر ایشان پذیرفته نیست !

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُن مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَلكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنفُسَـكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللهِ وَغَرَّكُم بِاللهِ الْغَرُورُ (۲) .

این مردم پست و منافق و زشت سیرت بدکردار بهشتیان را ندا کنند ، که آخر نه ما هم در دنیا با شما بودیم و مانند شما نماز و طاعت بجا آوردیم چه شد شما بهشتی و ما دوزخی شدیم ؟

بهشتیان جواب دهنـد ، آری شـما با ما بودیـد ، ولی به نفاق با خـدا خود را چنین به فتنه و هلاک انداختید ، شـما بودید که در دنیا انتظار شکست و نابودی مردم مؤمن را کشیدید ، شما بودید که در کار دین به شک و ریب نشستید تا آنجا که آرزوهای مادی و غلط و امیدهای پوچ که آثار ننگینی بر اعمالتان داشت شما را فریب داد تا

وقتی که مرگتان فرا رسید ، شما آن آدمی بودید که شیطان فریبکار شما را تا وقت مرگ از خدا غافل و دچار غرور کرد !

بدبختی را ببینید برای چند روز بسیار محدود و برای وقتی بسیار بسیار کم ، بعضی از فرزندان آدم دچار چه وساوس و شیطنت ها ، و غرورها می شوند ، و چگونه در چاه مظاهر مادی سرنگون شده به بخت خود و دیگران پشت پا می زنند !

سیه روزی را ببینید که بشر از این همه نعمت های مادی و معنوی حق سوء استفاده کرده ، آنها را در راه مطامع شیطانی و هواهای نفسانی مصرف کرده و می خواهد از این راه جلوی پیشرفت حقایق و واقعیّات مسلّم الهی را بگیرد !

چه سیه دل و تاریک روح و افتاده و بدبخت اند ، این مزدوران هوای نفس و عمله های شیطان ، که می خواهند با فوت دهان نور خورشید جهان افروز را خاموش کنند !

خوشا به حال آن انسانهائی که عقل را بکار گرفته و از طریق آن به دریافت حقایق و واقعیات نائل شدند ، و قلب را بکار گرفته ، و از طریق آن به کسب معرفت و نور دست یافتند ، و اعضا و جوارح را با کمک علم و معرفت به استخدام عبادت و بندگی کشیده و از ظرف وجود خود منبعی از برکت و کرامت و درستی و فضیلت برای خود و دیگران فراهم آوردند ، و در این راه تا مرز قرب و لقا و رسیدن به حریم دوست شتافتند ، اینان با تمام هستی به راه معشوق حقیقی روان شده

و در این مسیر به گناهی آلوده نگشتند ، و ثوابی از آنان فوت نشد ، به دنیا و زر و زیور آن ، به شیطان و مکر و فریب او مغرور نشده ، بلکه عمری را با تواضع و خشوع زیستند ، و دنیا را برای آخرت و آخرت را برای حضرت یار خواستند ، اینان با تمام وجود به محضر مقدس دوست به قول شوریده گلزار معنی ، شیدای مست ، فیض حق پرست عرضه داشتند و می دارند :

ای برون از سرای کون و مکان

برتر از هر چه می دهند نشان

هم زبان از ثنای تو قاصر

هم خرد در سپاس تو حیران

ای منزّه زشبه و مثل و نظیر

وی مقدس زنَعْت و وصف و بیان

کوته از دامن تو دست قیاس

قاصر از ساحت تو پای گمان

ای ثبات هر آنچه راست ثبات

وی حیات هر آنچه دارد جان

عاشقان در جمال تو واله

عارفان در جلال تو حیران

هر چه را این و آن توان گفتن

برتری زآن نه اینی و نه آن

هم جهان از تو خالی و هم پر

ای ورای جهان خدای جهان

آفریننده سپهر برین

گستراننده زمین و زمان

در دلم آن که با تو پیوندم

بخدائی که از خودم بِرَهان

برسانم به اوج علّیّین

در عروج مراتب امکان

دمیدم حال من نکوتر کن

تا مقامی که نیست بهتر از آن

عفو کن یک بیک بدی ها را

بر خطاها بکش خط غفران

قطره ای از سحاب مغفرتت

نگذارد نشانی از عصیان

نور مهر تو هست در دل فیض

از خودش تا بخویشتن برسان

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَلَهْواً وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاهُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْل

لَايُؤْخَذْ مِنْهَا أُولئِکَ الَّذِینَ أبْسِلُوا بِمَا کَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِن حَمِیم وَعَذَابٌ أَلِیمٌ بِمَا کَانُوا یَکْفُرُونَ (۱) .

ای رسول من ، آنـان که دین خود را بازیچه و هوس رانی گرفتنـد ، و زنـدگی دنیا آنها را فریب داد و دچار غرور کرد ، بحال خود واگذار ، همین مقدار به آنان گوشزد کن که هر کس عاقبت به عمل خود گرفتار می شود ، و هیچ کس جز خدا دادرس و شـفیع نیست ، برای نجـات خود از عـذاب قیـامت هر چه فـدا دهـد پـذیرفته نیست ، آنـان همـان کسانی هسـتند که عاقبت به هلاکت می رسند و به کیفر کفرشان به شرابی از حمیم جهنّم و عذابی دردناک گرفتار می شوند .

معارف الهی و مسئله غرور

قسمت اول

مسئله غرور کفار و اعجاب آنان به کثرت مال و منال و اولاد و خدم و حشم ، و عشیره و اقارب کراراً در قرآن مجید و روایات نقل شده ، و این صفت مولّد کبر شناخته شده ، و کبر مولّد بسیاری از گناهان و معاصی . کبر کفار از طرفی در برابر خلق خدا قرار گرفته ، تـا جائی که خود را از همه بالاتر دانسـته ، و عباد حق را در همه شـئون کوچک شـمرده و آنان را مخلوقی در راه خدمت بخود به حساب می آورند ، و از این طریق نسـبت به عباد حق ، آنچه بتوانند تاخت و تاز کرده و تا مرحله فرعون شدن و شدّاد و نمرود و معاویه و یزد و چنگیز و تیمور و هیتلر از آب در آمدن پیش می روند .

و از طرف دیگر ، در برابر حق گرفته

، به اینصورت که خدا را در همه حالات فراموش کرده و گناه را گناه ندانسته ، و عظیم ترین جنایت را کوچک شمرده ، و تا روز بیرون رفتن از دنیا در صدد تدارک آن همه سیاه کاری برنمی آیند !

و امّا غرور اهل عبادت به این صورت بازگو شده ، که آنان اعمال عبادی خود را با همه ناچیزی و با آن که معلول توفیق حضرت ربّ العزّه است بسیار بزرگ دیده و به خاطر انجامش بر حضرت رب العالمین منّت گذارده ، و فراموش می کنند که حیات و قدرت و امکان عمل و تمام ابزاری که بواسطه آن داخل عبادت شده اند از حضرت اوست ، و اینان کمترین چیزی از خود نداشته و ندارند !

این تهیدستان فراموشکار ، و این مغروران از خدا بی خبر توجه ندارند ، که غرور حائلی و پرده ای بین آنان و بین آفات شیطانی اعمال عبادی است ، و هر کس توجه به آفات نداشته باشد اکثر زحماتش ضایع و اجتهاد و کوشش او بر باد است .

بیداران و بینایان در عین اینکه تمام لحظات خود را صرف طاعت و عبادت خالصانه کردند ، و در هیچ زمینه ای دچار شیطان و شیطنت نشدند ، به عمل خود نظر نکرده ، و بطور دائم در فضای حیا و شرمساری از مولای خود بسر بردند و هر بار در محراب عبادت ، با آن همه عظمتی که عبادت آنان بخاطر معرفت و خلوصشان دانشت با دو چشمی پر از اشک و دلی پر از خوف و خشیت ، به محضر حضرت حق عرضه داشتند :

مَا

عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ وَما عَبَدْناکَ حَقَّ عِبادَتِکَ .

عاشقان کشتگان معشوقند

بر نیاید زکشتگان آواز

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی خبرانند

آن را که خبر شد خبرش باز نیامد

این بزرگواران ، و این چهره های خالص و پاک ، و این مردانی که کرامت و شرافت و اصالت و معرفت و عقل و وجدان و عشق و محبّت سراسر وجودشان را گرفته بود ، یک بار بخود و به آنچه با آنان در ارتباط بود نظر نکردند ، آنچه دیدند از خدا دیدند ، و حاضر نشدند به اندازه یک آن به چیزی به نظر استقلال بنگرند ، آنان فقط خدا را دیدند و از خدا شنیدند ، و از خدا گفتند و برای خدا انجام دادند ، و برای خدا بودند و برای خدا از دنیا رفتند .

دنیا و زر و زیور آن ، در نظرشان موهوم و بی اعتبار ، و زن و فرزند و خدم و حشم و یار و یاور در نظرشان نعمت حق ، و موجودیّت خود و همه عباداتشان در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت حق غیر قابل نظر بود .

فیض بزرگوار که راه معرفت و عشق و تواضع و خشوع را با دلی خالص طی کرده بود در این زمینه به پیشگاه حضرت یار عرضه می دارد :

خورشید ذره ای است زنور جمال تو

افلاک قطره ای است زبحر نوال تو

لذات هر دو کَوْن زجودت نشانه ای

ایجاد شمّه ای است زحسن فعال تو

آفاق پرتوی است ز اشراق کبریا

غیب و شهادت آیت نور و ظلال تو

آدم نمونه ای است

ز مجموع خلق و امر

خاتم نگین خاتم جاه و جلال تو

جنّت اشارتی است زقرب و کرامت

دوزخ کنایتی است زبُعد و نکال تو

هر جا غمی و محنت و دردی است سر بسر

یک سطوت است از سطوات جلال تو

حلمست نکته ای زشکوه خدائیت

علم است نقطه ای ز کتاب کمال تو

هر جاست بینش و شنوائی و دانشی

یک شمّه ای ز آگهی بی مثال تو

حسن بتان و غمزه خوبان دلفریب

یک لمعه ای است از لمعات جمال تو

چندین هزار عالم آدم که هست نیست

جز موجه ای بحر عدیم المثال تو

جائی نگنجی از عظمت جز سرای دل

شاد آن دل وسیع که باشد محال تو

عاشق به نقد غرقه بحر شهود وصل

عارف در انتظار ندای تعال تو

مشتغرق شهودم و جویای آن شهود

محروم گردم ار زحجاب خیال تو

در من زن آتشی که بسوزد مرا زمن

شاید که فیض فیض برد از وصال تو

مغرور به عبادت تصور می کند در نزد حضرت رب العزّه ، دارای مقام و اعتبار است ، و شأنی عظیم و کرامتی فوق العاده دارد ، روی این حساب و به خاطر این توهّم بیجا به برنامه های غلطی از قبیل تعریف و تمجید از خود ، و پاکیزه دانستن خویش از آلودگی و گناه ، و تکیه بر رأی و عمل و عقل خود کشیده می شود ، و این حالت شیطانی وی را از استفاده از اهل حق و مشورت کردن با بیداران بازداشته ، دچار استبداد رأی و نظر ، و استنکاف از سؤال از رهروان طریق که اعلم از او هستند نموده ، وی را به افتادن در چاه بدبختی و ضلالت نزدیک می کنند ! !

اینان بخاطر

صفت ناپسند غرور ، دچار قبول رأی تنهای خود شده گرچه غلط باشد و به آن رأی بعنوان یک کشف علمی و عقلی نگریسته خوشحال و خندان می شوند ، و به رأی دیگران گرچه حق باشد نظر نمی کنند .

این تیره بختان بر آراءِ خود اصرار ورزیده ، و حاضر نیستند نصیحت ناصح و وعظ واعظ را شنیده و خود را از مهلکه غرور و اصرار بر خطایشان نجادت دهند ، از این بدتر به دیگران به عنوان کم سواد و جاهل نگریسته و حاضر نیستند دیده حقارت بین خود را بربندند ، بر خطایشان اصرار میورزند و بر گناه نفسشان پافشاری دارند ، و در زندان غرور و عجب و خودرأیی اسیرند !!

اینان اگر نفس خود را متّهم به ضعف و کوچکی و آلودگی و ناپاکی کنند ، و بر آراءِ خویش اعتماد ننمایند ، به دنبال نور ایمان رفته و از علمای دین کمک بگیرند ، و بر درس و بحث و طلب علم مواظبت نمایند ، و دائم در حال پرسش از اهل بصیرت باشند ، به حق واصل شده و از عجب و غرور و خودرأیی نجات پیدا کنند .

اگر کسی به عین معرفت به خود و به دنیا و به زن و فرزند و به مال و خدم و حشم و به یار و یاور ، نظر کند در هیچ زمینه ای دچار غرور نمی گردد ، و به عجب و خودنمائی آلوده نمی شود .

آن کس که با چشم معرفت به حقایق بنگرد ، هیچ چیز را از هیچ کس جز خدا نداد ، در این حال

است که با کمال حیا و شرمساری به پیشگاه مبارک او سر ذلّت بر خاک نهاده و با دیده ای پر از اشک به محضر مبارکش عرضه می دارد :

امشب زخواب ناز بیدارم کن ای عشق

مست تمامشای رخ یارم کن ای عشق

از خاطرم مهر دو عالم محو گردان

آئینه آن ماه رخسارم کن ای عشق

در دام ناسوتم می لاهوتیم ده

چون چشم مست یار هشیارم کن ای عشق

تا کی در این دام و قفس فریاد و زاری

آزاد از این دام دل آزارم کن ای عشق

کالای بی رونق به بازار رقیبم

مهر حبیبم را خریدارم کن ای عشق

امشب زصهبای شهودم بخش جامی

وز خاکیان تا حشر بی زارم کن ای عشق

از دام نفس خود پرستم ده رهائی

زنجیری گیسوی دلدارم کن ای عشق

تا چند دل در انتظار صبح وصلش

یاد رخش شمع شب تارم کن ای عشق

بگشا حجاب از دیده و روشن دلم ساز

در راه وصل یار هموارم کن ای عشق

بگشا از این خواب طبیعت دیده من

بر روی او چشم گهربارم کن ای عشق

مستم زصهبای تجرّد ساز ساقی

روشن روان زان طرّه یارم کن ای عشق

بگذشت الهی عمر با داغ فراقش

شادان دم رحلت بدیدارم کن ای عشق

در هر صورت همچون عباد شایسته حق ، و بیداران راه به چیزی از جمال حسب و نسب و مال و فرزند و زن و عشیره و قدرت و علم و قوت و صحّت و یاور و یار و هر چه در ارتباط با دنیاست مغرور نشوید که تمام این امور بر فرض ماندن تا لب گور می ماند ، از آنجا به بعد همه این امور از تو جدا شده ، و تنها تو می مانی

و اعمـالت ، و صـراط و میزانت و حساب و کتابت و بهشت و جهنمت ، چنانچه با هر چه داشتی به حق معامله کرده باشـی اهل بهشت ، ورنه به عذاب ابد حق دچار خواهی شد ، و در عذاب حسرت و اندوه سودی به تو نخواهد داد .

از جمله مـوارد غرور و عجب ، غرور معصیت کـاران از اهـل ایمـان است ، که از بـدترین مـوارد غرور و بلکه علّت افتـادن به هلاکت ابدی و عذاب سرمدی است .

اینان آلوده به انواع گناه و معصیت اند ، و علّت دچار بودنشان به معصیت و آلودگی اشـتباهی است که نسبت به کرم و لطف خدا دارند ، و بر اثر این خطا و اشـتباه معصـیت کرده و به خطا و گناه آلوده می شوند و دامن عفت و عصمت و روح اصالت و کرامت را از دست داده و می گوینـد : خدا کریم است ، به عفوش امیدواریم ، کرمش عمیم و لطفش قدیم است ، معصـیت ما کجا و دریای رحمت و لطف و کرم او ، ما موحد و مؤمنیم و امیدواریم به سبب این ایمان اهل نجات باشیم ! !

اینان در حقیقت به کرم حق مغرور شـده ، غروری که خداونـد در صـریح قرآن اجازه نمی دهد کسـی به آن آلوده شود ، زیرا آلودگی به این حال علّت افتادن در هر نوع گناهی است .

قرآن مجید از چنین حالتی تعبیر به امن مِنْ مَکْرِالله کرده ، و آلوده به آن را مستحق عذاب الهی می داند .

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتاً وَهُمْ نَائِمُونَ * أَوْ أَمِنَ أَهْلُ

الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحىً وَهُمْ يَلْعَبُونَ . أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (۱) .

آیا اهل شهر و دیار که بنافرمانی خدا و اعمال زشت و نکوهیده مشغولند ، از آن ایمنند که شبانگاه که در خوابند عذاب ما آنها را فرا گیرد .

آیا اهل شهر و دیار که از یاد خدا و طاعت او غافلند از آن ایمنند که به روز که سرگرم بازیچه زندگی مادی هستند عذاب ما آنان را فرا رسد ؟

آیا از مکر خاد « عذاب و عقاب » ایمن گردیده اند ؟ که از آن مکر (یعنی انتقام حق) کسی غافل نشود مگر مردم جاهل و مغرور !

قسمت دوم

اینکه مردم از حق غافل شوند و به انواع معاصی دامن آلوده کنند ، و از طاعت و عبادت روی برگردانند و تنها تکیه آنان به این باشد که ما خدا را قبول داریم جدّاً حرف معقول و هماهنگی و سخنی منطقی نیست ، زیرا با هیچ یک از قواعد و مقررات الهی موافقت و هماهنگی ندارد ، اینگونه مردم باید بدانند که این چنین حالت از القاءات شیطانی است ، و ابلیس و جنودش آنان را به مسخره گرفته اند ، چرا ؟ که بر اساس آیات صریح قرآن و روایات عالی اسلامی ایمان بدون عمل فاقد نفع و سود کامل است ، و ایمان آنگاه ایمان است که به حقیقت عمل و زیور اجتهاد آراسته باشد ، مؤمن کسی است که با تمام وجود تسلیم امر حق و فراری از نواهی حضرت ربّ العزّه باشد .

به قول عارف شوریده ، حکیم دل سوخته

صفای اصفهانی :

دلا من و تو اگر رسته از حجاب شویم

دو ذرّه ایم کزین رستن آفتاب شویم

عمارت ملکوت است و ملک در کف ما

اگر زباده فقر و فنا خراب شویم

خراب عشق نگشتیم و این خرابی ماست

مگر بدست تو از ساغر و شراب شویم

بسوز آتش عشق ای دل و بخند چو زر

که گرمسیم سرا پای زرّناب شویم

نگشته آب به دریای عشق ره نبرند

بیا که ما و تو گر سنگ سخت آب شویم

در نشاط به روی من و تو بسته بیا

بکوی میکده از بهر فتح باب شویم

گمان نبود بدین پاکدامنی که منم

رهین باده و رسوای شیخ و شاب شویم

شراب عشق بریز ای حریف غم مگذار

به آتش دل از این آرزو کباب شویم

برون زپرده شرابی بجام کن که اگر

زشیر پرده گریزیم شیر غاب شویم

اگر کنیم به منّت گدائی در فقر

پادشهی کونین کامیاب شویم

کنیم گردن اگر پست پیش پای فنا

بهر چه هست شه مالک الرقاب شویم

مقام فقر بلندست در فناش ای دل

مگر به یمن دعاهای مستجاب شویم

هزار لجّه خونست از پیاده روان

بیا که ما و تو در فقر هم رکاب شویم

یا که دفتر اوراق پای تا سر خویش

به آب عشق بشوئیم و بی کتاب شویم

بدست ما اگر افتد کتاب سرّ صفا

معلّم خرد پیر در شباب شویم

قرآن مجید امید به کرم حق را از کسانی صحیح می داند ، که ایمان را به حلیه عمل و جهاد و کوشش در راه حق بیارایند .

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی سَبِيلِ اللهِ أُولئِکَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللهِ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١) .

آنان که آراسته به ایمان شدند و از وطن خود به خاطر حق هجرت کردند ، و در راه خدا

به جهاد برخاستند ، اینان امیدوار به رحمت خدا باشند ، که خدا بر آنان بخشاینده مهربان است .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : أَلْکَیِّسُ مَنْ دانَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِما بَعْدَ الْمَوْتِ ، وَالاْحْمَقُ مَنِ اتَّبفعَ نَفْسَهُ هَواها وَتَمَنّی عَلَی اللهِ(۲) :

رَسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : زرنگ و زیرک کسی است که از خود حساب بکشد و برای پس از مرگ عمل کند ، و نادان فردی است که که نفسش پیرو هوا باشد و بدون عمل بر خداوند امید ببندد .

اینگونه امید ، امیدی شیطانی است که ابلیس برای گول زدن افراد نادان اختراع کرده و از این راه آنان را به انواع معاصی به امید آمرزش پای بند می کند ، و نمی گذارد به معالجه خود برخاسته و از چاه عمیق آلودگی نجات پیدا کنند .

به معصوم گفتند ، گروهی می گویند : به خداوند امیدواریم ، اما به علم صالح روی ندارند ، پاسخ داد : هیهات ، هیهات ، این است آزروی بیجا و امید بیهوده و حالی شیطانی ، کسی که به چیزی مثل عفو و کرم حق امید دارد باید آن را به وسیله عمل طلب کند ، و هر کس از چیزی مانند عذاب خدا در وحشت است باید با ترک گناه از آن بگریزد ، تکیه بر آرزوی بدون عمل سرمایه بی خرد و احمق است ! !

مغرورترین از این صنف چون به برزخ برسند ، و تمام پرده ها از پیش چشمشان برداشته شود ، فریاد برآرند : الهی دیدیم و شنیدیم ، ما را به دنیا برگردان تا عمل

صالح بجای آریم ، ما اکنون فهمیدم ، که ثواب آخرت و اجر و مزد آن به زلف عمل صالح گره خورده و به این حقیقت واقف شدیم که :

وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۱) .

باید بدانیم که نقطه امید صحیح مربوط به بعد از عمل ، یا در رابطه با وقت توبه و ترک تمام گناهان است ، آری کسی که واجبات حق را ادا کرده و از گناه خودداری نموده ، یا کسی که با جرّقه الهی بیدار شده و به تمام معنا توبه کرده ، و از هر گناهی که به آن آلوده بوده دست برداشته ، چنین کسی باید امید به رحمت حق داشته باشد ، آیات و روایات هم ، امید این دو گروه را صحیح می داند .

در طول تاریخ قومی بودند که بر تمام عبادات مواظبت داشتند ، و امری از اوامر حضرت دوست را از دست نمی گذاشتند ، دلهاشان از خوف مقام حضرت حق مالامال بود ، طول روز و شب را در طاعت حق بودند ، در تقوا و ترس از عذاب پافشاری داشتند ، از بند شهوات غلط آزاد می زیستند ، در خلوت شب غرق در گریه بودند ، و پس از این همه جهد و کوشش و پاکی و خلوص امید به رحمت حق داشتند ، سزاوار است که ما از این بزرگواران ، که در رأس آنها انبیاء و امامان و اولیاء حق بودند پیروی کنیم ، نه مانند گروهی که خود را از عذاب در امان دانسته و خوش و خرّم روزگار می گذرانند ، اطمینان عجیبی به نجات

خود دارند ، و بر خویش با آن همه آلودگی نمی ترسند ، از همه طرف آلوده به گناهند ، و همانند ماهی دریا در دنیا غرقند ، و به تمام معنی از حضرت حق اعراض دارند ، آنگاه می گویند به رحمت و کرم حق امیدواریم ، اینان تصور می کنند آنچه در باره کرم و رحمت حق می دانند ، انبیا نمی دانند تا به مردم خبر دهند ! !

در حقیقت اینان به قول مثل بسیار معروف از پاپ کاتولیک تر و کاسه از آش داغ ترند .

آه آه اینان کجا و صالحین از عباد خدا کجا ، آنان که تمام عمر را به پاکی و درستی و فضیلت گذراندند و مصداق این روایت بسیار بسیار مهم بودند که در جوامع حدیث آمده

أَلْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ .

خیری از آنان فوت نمی شد و به احدی و به جانداری از آنان شرّ و ضرر و زیان و خسارت نمی رسید !

الهی قمشه ای که از شربت عشق دوست کام جانش شیرین شده بود و در مسلک عشق و عرفان به حقیقت و خلوص قدم زده بود ، در باره اوصاف این بیداران و بینایان راه دوست می فرماید :

مردان پاک آزاده و ایزد پرستند

از مهر خاک و خاکیان پیمان گستند

شیرین می یا نور و یا قدوس خوردند

وز شور آن صهبا خم و ساغر شکستند

کاری که حکم پاک ایزدخواست کردند

راهی که دیو نفس دون بگشود بستند

بر حکم یزدان از دل و جان سر نهادند

وز فتنه اهریمن سرکش برستند

هر بینوائی را نوا از لطف دادند

هر دردمندی را دوای درد جستند

با عدل و احسان

بر خلایق حکم راندند

بر عشق و ایمان با دو عالم عهد بستند

گاهی خلیل آسا به گلشن زآتش عشق

گه چون بت من رونق بت ها شکستند

چون مجتبی از شوق زهر غم چشیدند

وز ملك دو نان سوی رضوان رخت بستند

مانند سلطان شهیدان در ره عشق

چشم از دو عالم غیر آن معشوق بستند

چون شاه سجادند در زنجیر تسلیم

شیر حق و زنجیری عهدا بستند

چون باقر و صادق به نشر علم و ایمان

خورشید سان بر کرسی گردون نشستند

گه همچو کاظم کنج زندان جان سپردند

گه چون رضا با زهرکین از دام رستند

گاهی جوادآسا ره تقوا گزیدند

وز جور و بیداد بد اندیشان نرستند

گه چون نقی و عسگری شاه فلك فر

در راه آئین از تن و جان دست شستند

گه چون امام انس و جان خورشید پنهان

مشتاق رویش عالم بالا و پستند

از طاعت حق لذت دیدار نبردند

در بحر عالم دُرّ وصل یار جستند

دست تو و دامان آن پاکان الهی

کان رادمردان ساقی بزم الستند

بیائید از آنچه در رابطه با خدا نیست به خدا پناه ببریم ، و از تنبلی و سستی در عمل بپرهیزیم ، و راه خود را از راه شیاطین و شیطان صفتان و مغروران و متکبران جدا کنیم ، و از حضرت دوست بخواهیم که توفیق آراسته شدن به ایمان واقعی و عمل صالح به همه عنایت بفرماید که طی طریق سخت ، و سلوک خلوصانه مشکل ، و راه دور ، و مرگ برابر ، و میزان سنجش برپا و دیوان محاسبات الهی باز ، و آتش پیش رو و بهشت در انتظار آن کسانی است که اهل ایمان و عمل صالحند .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : أللّهُمَّ

إنّی أعُوذُ بِکَ مِنْ عِلْم لا یَنْفَعُ وقَلْب لا یَخْشَعُ ، وَعَمَل لا یُرْفَعُ ، وَدُعاء لا یُسْمَعُ ، وَنَفْس لا یَشْبَعُ !

چه حدیث عجیبی است و چه فرازهای آموزنده ای ، از عظمت این جملات نورانی است ، که اکثر کتب حدیث آن را نقل کرده اند : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود :

خداوندا به وجود مقدس تو پناه می برم از دانشی که سود نداشته باشد ، و قلبی که آراسته به خشوع نباشد ، و عملی که به حریم قبولی تو نرسد ، و دعائی که مستجاب نشود ، و نفسی که از مادیّت سیر نشود .

بیائید به دنبال بیداری و بیداران به حرکت آئیم ، مسئولیت ما بسیار زیاد و وقت بسیار کم است ،از راه باز نمانیم ،که بازماندگان از راه از تمام حیوانات بدتر و ارزششان کمتر است !

سالک راه حق شوید ، و دست به دامن مرد راه بزنید ، و از خداوند مهربان توفیق همه جانبه بخواهید ، که حضرت او محال است ، گدای سالک را از درگاه براند ، و خواهنده خالص را از حریم حرمش طرد نماید .

شما سلوک در راه دوست را با ادای واجبات عبادی و اخلاقی و روحی و نفسی و ترک تمام محرمات درونی و برونی آغاز کنید ، آنگاه ببینید که چگونه توفیق رفیق راه می شود ، و شما را به سر منزل مقصود می رساند ، که عنایت و لطفش شامل آنان است که ترک همه کرده و رو به او آورده اند .

عنایت حق به وقت سلوک سالک تجلّی می کند

قسمت اول

چون سالک به نقص و عیب خود واقف شود ، و

با پیمودن راه دوست با کمک خضر راه که پیامبر یا امام یا عالم ربّانی است به رفع عیوب و نقائص بپردازد ، عنایت رحمت حق ، بصورت عشق به عبادت و ترک گناه و شوق کثیر نسبت به عمل تجلّی می کند ، و این جلوه باطن و ظاهر انسان را روشن نموده ، آدمی را به سوی مقام قرب و لقا و نقطه با عظمت وصال حرکت می دهد .

صاحب نفخه الروح در این زمینه می فرماید :

بدان وفّقک الله توفیق اهل عنایته وأوقفک علی سرّ هدایته که سلوک طیق و وصول و حصول جز به توفیق و عنایت نیست ، و علامت عنایت و توفیق که رفیق سالک گردد ، آن است که حق تعالی پیش از همه نفس سالک را انتباه بخشد ، و انتباه حالتی است که نفس را از دل در آخر درجات نفس لوّامه حاصل شود ، تا از خواب غفلات امّارگی و لوّامگی بیدار شود ، و بر مخازی مجاری امور نفس در تبعیّت هوا تنبّهی و اطّلاعی و اقلامی حاصل شود ، و بر نباهت مکانت و شرف منزلت که نفس را در تبعیّت روح و عقل و شرع است واقف گردد ، و این حالت را که انتباه است ، اهل طریق اوّل مقامات شمرده اند ، به نسبت با آنان که در آن ایست کنند .

و اگر دیگر باره غفلت فرو نگیرد یقظت باشد ، و یقظت بیداری نفس است با دل که دیگر غافل نشود ، و چون به این یقظت تحقّق باید و بر مخازی و مساوی نفس مطّلع گردد و عزم

جزم بر ترک اتباع هوا ، و نیّت اتّباع و طلب حق کند ، نوری از رغبت یا رهبت یا محبّت چنان که ذکر رفت ، از حق در دل او افتد ، موجب انابت گردد ، که عبارت است از رجوع بنده از مخالفات و معاصی به باطن و دل به سوی حق تعالی ، و باز آمدن دل از خود و غیر خود و هر چه ما سوی الله گویند ، و چون بنده به باطن رجوع کند ، به حق از غیر حق علامت صحّت انابت او توبه باشد .

و توبه عبارت است از رجوع بنده به ظاهر ، از مخالفات و ترک معاصی و مناهی و منکرات فی حاضر الحالات و ندامت بر تقصیر علی ما فرّط وفات ، و علامت صحت توبه و ندامت حزن است و اندوه بر ضیاع انفاس و اوقات و تقویت فریض طاعات وقت استطاعات در مخالفات .

و حزن حالتی است که چون بر سالک غالب شود ، و قایم گردد او را غیر حق و اشتغال به غیر فانی گرداند و نتیجه آن اشفاق است .

و خوف حالتی است که بر اثر فوت کلّی غلبه کند ، چون حزن بر فوت وقت ماضی است در مخالفت ، و خوف بر قوت وقت مستقبل ، و چون خوف بر فوات اوقات مستقبل است ، منتج استیحاش است از اغیار و ماسوی الله .

و استیحاش وحشت و ملامت یافتن است از اغیار و ما سوی الله ، و از مشغولی به غیر حق و آن منتج احوال بسیار است ، هم چون زهد که عبارت است از

عدم رغبت فیما سوی الله ، و فرار که گریختن است از غیر حق و ذهاب که استمرار فرار است ، و انزعاج که موجب فرار است ، و ذهاب و ماشا کل ذلک من الاحوال ، و چون وحشت بایـد از خلق و به حق گریزد طلب خلوت کند . و خلوت موجب فکر است در سـبب حصول وصول و موجبـات آن ، و فکر منتـجّ ذکر است ، و ذکر موجب حضور به مـذکور ، و دوام ذکر موجب حضور و دوام حضور موجب دوام مراقبت ، و چون دایم الحضور و المراقبه شود ، حقیقت حیا از حق در مخالفت و معصیت به نفس قـائم شـود ، و حیـای حقیقی چون به نفس قـائم گردد به حقیقت ادب مع الله تحقق یابـد ، و ادب موجب رعـایت حـدود شرعی است و مخالفت بر اوامر مرعی ، و انتها از جمله معاصی اصلی و فرعی .

و مراعات حـدود منتـج قرب است ، و غایت قرب منتج وصال ، و وصال منتج انس ، و انس را نتیجه اذلال است ، و اذلال منتج سؤال ، و سؤال دردیش از جواد قادر موجب اجابت و اسعاف(۱) قال الله تعالی :

ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ (۲) .

فیض آن سالک مسلک عشق ، و راهرو راه عرفان ، وسائل حریم حرم دوست می گوید :

هیچیم ما بخویش و نمودار ما توئی

ما صورتیم و معنی هشیار ما توئی

هم گوش و هم سماع توئی در سر و دماغ

هم چشم ما تو مغنی دیدار ما توئی

هم تو زبان بیان تو تنطق تو می کنی

هم در دهان زبان تو و گفتار ما

توئی

هم دست ما تو معنی نازش زتست هم

هم پای ما تو قوت رفتار ما توئی

دیدار توست هر چه درآید به چشم ما

بیننده هم تو دیده و دیدار ما توئی

داعی تو و مجیب توئی در سؤال ما

گر دل شود غمین زتو غم خوار ما توئی

هر کس به سوی سبزه و گلشن رود به سیر

ما را تو سیر سبزه و گلزار ما توئی

بازاریان به سود و زیان متاع در

سود و زیان ما تو و بازار ما توئی

عرض کمال بهر خریدار می کنند

ما عرض نقص کرده خریدار ما توئی

بنشسته درد کان زپی کسب و کار خلق

دکان ما تو کسب تو و کار ما توئی

قومی به میکده زپی باده می روند

ما را محبتت می و خمّار ما توئی

فیض از تو است و حاصل معنای شعر تو

اندیشه ها همه زتو گفتار ما توئی

چون انسان در وادی معرفت قدم بزند ، یعنی معلّم زندگی خویش را انبیا و امامان و عالم واجد شرایط قرار دهد ، و آن معرفت

را به عمل تبدیل کند ، دست توفیق دستش را گرفته از دام هوا و هوس رهائیش دهد ، و نفس او را در برابر حق تسلیم نموده از دام هر نوع غرور آزادش نماید ، در این وقت است ، که از معامله آخرت به دنیا که بدترین و خسارت بارترین معامله است دوری جسته و به قول حضرت صادق (علیه السلام) در ابتدای روایت باب غرور افضل را به ادنی معامله نمی کند .

امام صادق (علیه السلام) در دنباله روایت که اصل آن را در صفحات گذشته ملاحظه کردید می فرماید :

در نفس ، خودبین مباش و بر خویش به

دیده عجب نظر مکن ، چه بسا که به مال و ثروت و صحت و سلامتت مغرور شوی و از یاد مرگ و انتقال از این عالم به عالم دیگر غافل گردی ، که این غفلت ریشه بسیاری از امراض روحی و علّت بسیاری از گناهان و معاصی است .

و چه بسا که بر اثر بی خبری از خویش و اعجاب نسبت به نفس به طول عمر و داشتن اولاد و یار و رفیق مغرور گشته و تصور کنی نجاتت و راحت و لذت در داشتن اولاد و یار است ، در حالی که اینطور نیست چه بسیار مردمی که براثر اولاد و رفیق اهل جهنم شدند !

و بسا باشد که فریفته به حال و مال و آزرو گردی ، و بخاطر رسیدن به پاره ای از آمال و آرزوهایت گمان کنی به مقصود رسیده و سلوکت سلوک صادقانه بوده ، در حالی که هر حالی و هر مالی و هر آرزوئی آراسته به حقیقت نیست ، مگر آن که هماهنگ با واقعیات الهیه باشد .

و چه بسا فریفته شوی به آنچه دیگران به تو گمان دارند ، که تو خوف الهی داری و اظهار ندامت و پشیمانی می کنی ، در حالی که حضرت حق در دل تو خلاف آن بیند و ملاحظه کند آنچه از تو بروز می کند از صمیم قلب نیست ، آه که این غرور به آنچه واقعیت ندارد و خالص نیست چه غرور بدی است و چه حال خطرناکی است ! !

و چه بسا که خود را به زور و جبر و از روی بی میلی به عبادت وادار

کنی ، در حالی که حضرت حق از تو عبادت با شوق و خالصانه خواسته ، و توبه آن عبادت زوری مغرور شوی ، و تصور کنی در درگاه حضرت دوست کاری کرده ای ، راستی این غرور چه نفعی به حال تو دارد ، آیا از این حال غیر خسارت در دنیا و آخرت چیز دیگری نصیب تو خواهد شد !

و چه بسیار که به دانش و نسب خود افتخار کنی و از عیوبی که در دریای وجودت موج می زند و خدا بر آن آگاه است غافل باشی و خلاصه تصور کنی خیلی شایسته ای در حالیکه حق می داند خیلی بد و آلوده ای ! !

و چه بسا باشد در حال دعا باشی و بخیال خود خدا را می خوانی در حالی که منظورت غیر است و به این دعای دور از حقیقت مغرور شوی و تصور کنی اهل دعائی در حالی که اهل ریائی ! !

که با دل آلوده و قلب تاریک و خدعه و نیرنگ آن هم در حریم حرم دوست کسی بجائی نرسد ، بلکه به هلاکت و بدبختی خود کمک می کند .

حاصل آن که ، چنان که کوفته های مزمن بی قلبع ماه به اصلاح نمی آید ، امراض روحانی هم بی رادع قوی از نفس سلب نمی شود ، چنان که این ضعف از مؤمنی شنیدم که می گفت :

از من در اوایل سنّ خلاف شرعی واقع شد و از آن عمل توبه کردم و بعد از چند شب بخواب دیدم که کسی نامه عمل را به من می نمایاند ، و آن عمل در آنجا

نوشته است ; من بخود گفتم سبحان الله من از آن عمل توبه کردم چرا در اینجا

باشد ، آن شخص گفت که : اگر تو این فرشته را می توانی محو کرد به حیثیتی که اثر از او نباشد ، توبه تو قبول است ، وگرنه ، نه ، و این کنایه از گریه و استغاثه است چنان که مذکور شد .

و چه بسا باشد که تو نصیحت کنی مردم را و به اعتقاد خود کار خوب می کرده باشی و در باطن غرض تو جلب قلوب ایشان باشد نه تخویف الهی ! !

محققین گفته اند ، اگر واعظ از متابعت اقوال و افعال انبیا محروم باشد و مقصود او از وعظ طلب شهرت و اظهار فضل خود باشد سخن او در صورت و معنی مؤثر نیاید ، بلکه باطن مستمع را از کدورت غفلت او آفت های عظیم رسد !

عزیزا ، علمای حقیقی و مشایخ معنوی چون قدم مبارک بر منبر وعظ نهند ، جبّه و دستار عرض ندهند ، و هر طاعت که ادای آن بر خلق مستحب است بر خود سنّت دانند ، چنان که در شأن اهل کتاب آمده :

قسمت دوم

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ (١) .

و این امت نیز در این معنا داخلند ، بعضی به صورت علما به زرق و ریا آستین افشان و دامن کشان بر سر چوب پاره برآیند و برای جرّ منفعت از طریق تلبیس خود را مضحکه ابلیس سازند ، و بعضی در لباس فقر به جهل و تقلید سجاده بر دوش و از غایت غفلت بی عقل و هوش .

عزیز من کاملی باید که

ناقصان را وعظ گوید ، بیداری باید که خفتگان را برانگیزد ، ندانسته ای که نابینا ، راهبری را نشاید و از بیماران طبیبی نیاید !

الهی ما را از مهالك حفظ کن ، باطن و ظاهر ما را به نور رحمت و عنایتت صفا ده ، ما را پائی برای حرکت نیست ، اگر دست ما را نگیری ، در چاه بدبختی افتیم و درِ نجات به روی ما بسته خواهد شد .

الهی باز من را ده پر راز

که بنمایم به سمت دوست پرواز

مرا ده طعمه از تیهوی تقدیر

میفکن رشته ام بر دست کمپیر(۱)

که برّد چنگل و منقارم این زن

چو عصفورم بریزد مشت ار زن

اگر از ارزنش جویم کرانه

زند بر فرق و گوید حیف دانه

دگر ره رحمت آرد بر من آن زال

دهد تتماج و گوید حال کن حال

چو نبود باز را تتماج در خور

زند مشتی چنان کم بشکند پر

زبال دل پر آمال مشکن

زشاهین حقیقت بال مشکن

همای معرفت را خسته مپسند

پر باز ولایت بسته مپسند

مکن بیگانه از خود آشنا را

خدا را آشنائی کن خدا را

بوحدت نوبت اندر چاز حد زن

ازل را کوس بر بام ابد زن

به آب نفی زن خشت مکان را

بریز از هم زمین و آسمان را

کتاب هستی امکان ورق کن

بهر باطل که چشم افتاد حق کن

حقیقت را بحق کن آشکارا

که دل بی دوست نتواند مدارا

به عیسی روح قدسی هم عنان ساز

رفیق مهدی صاحب زمان ساز

فریاد از دست مغرورانی که دزد راه انسانیّت اند

یـک بـار دیگر فراز بالاـ را بخوانیـد ، و در آن با عمق جان انـدیشه کنیـد ، آه از دست کسانی که در راه نیسـتند ، و برای آنان نسبت به حقایق

عرفانی نیست ، هـدفی جز شـهرت و شـکم برای آنان وجود نـدارد ، با این همه حال به لباس دانائی و از همه بدتر معلّمی جلوه کرده ، و بـا مشتی ادعـای دور از حقیقت به دعوت انسانهـا برمی خیزنـد ، و در راه سـاده دلان دام گسترده ، آنان را فریب می دهند ، تا بوسـیله آنان به نان و نوائی برسـند ، و در جهت شـکم و شـهوت و تخیّلات شـیطانی دلی از عزا درآورند ، اینان دین خدا و آیات قرآن و روایات و اخبار را ملعبه دست قرار داده ، و انسان و انسانیت را با تمام وجود به مسخره گرفته اند .

جاهلنـد و می گوینـد عـالمیم ، اسـیرند و می گوینـد آزادیم ، آلـوده انـد و می گوینـد وارسـته ایم ، بـدبخت انـد و می گویند خوشـبختیم ، محتاج به معلم انـد و می گوینـد اسـتادیم ، نیازمنـد به موعظه انـد و می گویند ، واعظیم ، اهل ضـلالت اند و می گوینـد دارای هـدایتیم ، بسـاطی از خـدعه و مکر و غلّ و غش پهن کرده و به صـید آدمیان پرداخته ، و پس از صـید عباد حق بیش از پیش دچار غرور شده ، و چند اسبه بسوی گمراهی و گمراه کردن می تازند ، علی (علیه السلام) آن کانون معرفت ، و قلّه مرتفع عشق ، و حقیقت ایمان در باره این نابکاران پست می فرماید :

وَآخَرُ قَدْ تَسَمّی عالِماً وَلَیْسَ بِهِ ، فَاقْتَبَسَ جَهائِلَ مِنْ جُهّال وَاَضالیلَ مِنْ ضُلاّل ، وَنَصَبَ لِلنّاسِ اَشْراکاً مِنْ حَبائِلِ غُرُوُر وَقَوْلِ زُور . . (۱) .

انسان دیگری نیز وجود دارد که

نـام عـالم به خود گرفته و او عـالم نیست این نابخرد ، نادانی هائی را از نادان و گمراهی هائی را از گمراهان کسب کرده ، دام هائی از طنابهای فریبا و گفتار بی اساس پیش پای مردم گسترده است .

دانشـمند بزرگ آقای جعفری در شرح جمله بالا و چند جمله بعد از آن می فرماید : کوشش ها کرده و تقلّاها براه انداخته ، و شب و روزهـا را برای اثبـات این که او می دانـد و عالم است و بایـد از او فرا گرفت سپری کرده است . زیرا آن نابخرد هـدف حیات خود را در « به به » و « احسـنت » و شـنیدن صـدای پای پیروان در پشت سـرش ، و حیران مانـدن و به شـگفتی درآمـدن مردم در باره عظمت او دریافته است ! !

اصطلاحاتی چند از آن کتاب و الفاظی خوشایند از این رساله ادای قیافه

و حرکات چشم و دیگر نمودهای عارف مآبانه از اساتیدی چند بدست آورده ، نه تنها علوم اوّلین و آخرین و معرفت هستی را در انحصار خود می بیند ، بلکه اگر از طعنه آگاهان و هشـیاران نترسد ، نخست خود را شاگرد خدا در ایجاد هستی معرّفی می کنـد ، و تـدریجاً اگر روزگـار امـان بدهـد و مراقبـان معرفت بگذارنـد دعـوای من خـدا من خـدا من خـدایم را هم راه خواهد انداخت ! !

این شـکارچی ها گاهی مهارت زیادی بدست می آورند ، بطوری که برای تحمیل خواسته های خود چنان چهره جالبی از علم و معرفت نشان می دهند که ساده لوحان به مجرّد مشاهده آن چهره ، دامن از دست

می دهند و تخدیر می شوند ، و خود را بکلّی می بازند ، در این هنگام که دکّان آن دکّاندار نابکار رونق مطلوب را بدست آورده است تدریجاً و با گذشت زمان ساده لوحان فراوانی را در دام خود می بیند ، خودش هم به یقین باور می کند که آری اگر من در این دنیا خلق نشده بودم حکمت اعلای هستی محقّق نمی گشت ! ! راستی خداوند متعال همه بیماران را لباس عافیت بپوشاند ; آمین یا ربّ العالمین .

قَدْ حَمَلَ الْكِتابِ عَلى آرائِهِ ، وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلى أهْوائِهِ ، يُؤمِنْ النّاسَ مِنَ الْعَظائِمِ ، وَيُهَوِّنُ كَبيرَ الْجَرائِمِ .

کتاب الهی را بر نظریات باطل خود حمل و تأویل نموده و حق را بر هواهای خویش برمی گرداند و مردم را از حوادث و یا خطاهای بزرگ آسوده خاطر می نماید ، و گناهان بزرگ را برای آنان ناچیز جلوه می دهد . اگر آن منحرف از مسیر حق به محدودیت علم و اندیشه خود اعتراف نمایند ، حتماً دامی که پیش پای مردم گسترده است ، جالب بودن و فریبندگی خود را از دست خواهد داد ، پس چه باید کرد ؟ خیلی روشن است که چه باید کرد ، باید نخست عقل و وجدان خود را از کار انداخت و نگذاشت که آن دو وسیله آگاهی و عمل که مستند به حکمت هدایت انسانهاست ، وارد میدان کار شوند و سپس قرآن و سنّت و هر منبع الهی دیگر را مانند موم به هر شکلی که هوا و هوسش می خواهد در آورد ، و خود را به معارف قرآن ،

دانا معرّفی نماید و بدین طریق همگان را نیازمند درگاه خود بسازد ! !

البته بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این مورد با گروهی از صیادان جوامع است که دام های مخصوص برای صید کردن ساده لوحان تهیّه می نمایند .

گروه های بسیار فراوانی وجود دارند که امتیازات و تکیه گاه های دیگری را که مردم آنها را پذیرفته اند بصورت تورهای متنوع درمی آورند و برای وصول به مقاصد حیوانی خود آنها را پیش پای ساده لوحان می گسترانند : علم ، فلسفه ، هنر ، سیاستمداری ، قضا ، حتی منش عرفان بخود بستن همه و همه اینها با کمیّت ها و کیفیّت های گوناگون در شرایط مختلف وسائلی برای شکار بینوایان بی اطلاع بوده است این نابخردان نمی دانند که

وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ (۱) .

اگر حق از هواها و تمایلات آنان پیروی کند ، آسمانها و زمین و هر چه که در آنها وجود دارد فاسد می گردد .

يُؤْمِنُ النّاسَ مِنَ الْعَظائِمِ ، وَيُهَوِّن كَبيرَ الْجَرائِمِ .

مردم را از حوادث یا خطاهای بزرگ ایمن نموده و گناهان بزرگ را بر آنان ناچیز جلوه می دهند .

اینان همواره مردم را از بُعْد امیال آنان به خود جلب می نمایند ، میل و رغبت مردم بر این است که در این دنیا زندگی خوشایند و مقرون به لذت داشته باشند و هرگز در حوادث بزرگ از پای در نیایند ، و گناهانی را که مرتکب می شوند ، بهر طریقی که ممکن است تفسیر و توجیهش کنند ، و اهمیّت آنها را نادیده بگیرند و در آن هنگام که توانستند

از عهـده تفسـیر و توجیه آنها برآینـد به یاد رحمت و عنایت ربانی بیفتند ، البته روحیه خوش بینی و مخصوصاً امید به الطاف و عنایـات الهی بسـیار مطلوب است ، و آیـات و روایات وارده در باره هر دو موضوع فراوان است و نیازی به ذکر و تفصـیل آنها در ایـن مبحث نیست ، ولی آنچه که مهم است این است که رحمت و لطـف خداونـدی برای بازسـازی خرابی هـائی است که آدمی در شخصیت خود بوجود آورده است .

اگر گناهانی کبیره را مرتکب شود و یا گناهانی را اگر چه کوچک باشـند ، با بی اعتنائی به خدائی که معصیت او را انجام می دهـد ، مرتکب شود ، مصالحی در ساختمان شخصـیت آدمی نمی مانـد تا قابل بازسازی بوده باشـد ،ماننـد شـرک و تجرّی به مقام شامخ ربوبی و قتل نفس بی علت و غیر ذلک ، وانگهی آیات و روایات بسـیار فراوانی وجود دارند که نتایج اعمال زشت و گناهان را مانند معلول هائی که دنبال علل خود بطور ضروری بوجود می آیند گوشزد می کنند مانند :

فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه خَیْراً یَرَهُ * وَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّه شَرّاً یَرَهُ (۱) .

هر کس بـه مقـدار وزن ذرّه ای کـار خیر انجـام دهـد آن را خواهـد دیـد ، و هر کس کـه به مقـدار وزن یـک ذره کـار شـرّ و ناشایست انجام دهد آن را خواهد دید .

با نظر به مجموع منابع اسـلامی ، آنچه که به عنوان اصل اساسـی می تواند ، پذیرفته شود این است که رحمت و الطاف خفیّه و جلّیه پروردگاری همه هستی را که انسان هم

جزئی از آن است فرا گرفته است .

قسمت سوم

وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْء (۱) .

از طرف دیگر ضرورت نگهداری حقیقی ، از موجودیّت است که بتواند استعداد پذیرش آن رحمت واسعه را داشته باشد ، بنابراین مربیان و معلمان جامعه بایستی هر دو عنصر اصل مزبور را برای مردم بیان کنند نه فقط یک عنصر آن را که یا خلاف آن گروه از آیات و روایات باشد که مفاد آنها عمومیّت رحمت و لطف و عنایت پروردگاری است و یا مخالف آن گروه از آیات و روایات باشد که مفاد آنها ضرورت بروز نتایج اعمال است ، این همان اصل معروف به « اصل خوف و رجا » است .

یَقُولُ : اَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهاتِ ، وَفیها وَقَعَ ; وَیَقُولُ : اَعْتَزِلُ الْبِدَعَ ، وَبَیْنَهَا اضْطَجَعَ .

ادعا می کند که در شبهات توقف می کنم در حالی که در همان شبهات غوطه می خورد ، و می گوید از بدعت گذاری ها کناره گیری می کنم در صورتی که در میان بدعت ها می آرامد .

صیّادان نابکار انسانها ادعائی دارند که مخصوص تهذّب یافتگان و کمال جویان می باشد ، آنان خود را از ورود جسورانه به موارد شبهه تبرئه می نمایند ، تا خود را حتی از گروه کسانی که به جهت ورود در شبهات مورد عتاب قرار خواهند گرفت خارج معرّفی کنند !

و نمی خواهند بدانند که جرئت و بی پروائی آنان به ارتکاب اعمال زشت که بدتر از ورود در شبهات است ، برای آنان حیا و امتناع از ورود در شبهات باقی نمی گذارد ، لذا با چنین ادعائی که ما هرگز مرتکب

شبهات هم نمی شویم منصرف ساختن ذهن مردن از توجه به گناهان صریحی است که آنان مرتکب می گردند .

آنان داخل کردن آنچه را که از دین نیست در دین ، و خارج کردن آنچه را که از دین است « بدعت » منکر می شوند و خود را از این وقاحت تبرئه می نمایند ، در صورتی که دین به معنای حقیقی آن از دیدگاه آن دور است ، و آنچه که برای آنان اصالت و اهمیت دارد دکّان خودفروشی و دامی است که در پیش پای مردم می گسترانند ، لذا توجّه و اهمیتی به آن نمی دهند ، که کدامین عقیده یا حکم داخل در دین است و کدامین عقیده و حکم خارج از آن می باشد .

فَالصُّورَةُ صَورَةُ إنْسان ، وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوان ، لا يَعْرِفُ بابَ الْهُدى فَيَتَّبِعَهُ وَلا بابَ الْعَمى فَيَصُدَّ عَنْهُ ، وَذلِكَ مَيِّتُ الْاَحْياءِ .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

صورتش صورت انسان و قلبش قلب حیوان است ، او نه درِ هدایت را می شناسد تا از آن پیروی کند و نه درِ ضلالت و نابینائی را تشخیص می دهد که از ورود به آن امتناع بورزد و اوست مرده ای در میان زندگان ! !

تشابه در نمود و صورت همواره سدّ راه آن جویندگان حقیقت بوده است که در آغاز مراحل بوده و هنوز نتوانسته اند صورت را از معنی و ظاهر را از باطن تفکیک نمایند ، و به همین جهت فریب صورت های آراسته دیوسیرتان را خورده و سعی و کوششان به نتیجه ای نرسیده است .

حیوانات انسان نما گاهی از انسانهای حقیقی هم

آراسته تر و وارسته تر می نمایند ، و دایه هائی مهربان تر از مادر و کاسه هائی داغ تر از آش و کاتولیک هائی کاتولیک تر از پاپ و مسلمانانی مسلمان تر از علی ابن ابی طالب می نمایند .

در این موارد خدا به داد حقیقت جویان ساده لوح برسد که هنوز توانائی تفکیک صورت از معنی را ندارند .

عارف رومی می فرماید :

جمله عالم زین سبب گمراه شد

کم کسی زابدال حق آگاه شد

همسری با انبیا برداشتند

اولیا را هم چو خود پنداشتند

گفته اینک ما بشر ایشان بشر

ماوایشان بسته خوابیم و خور

این ندانستند ایشان از عمی

هست فرقی در میان بی منتهی

هر دو گون زنبور خوردند از محل

لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب

زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب

هر دو نی خوردند از یک آب خور

این یکی خالی و آن پر از شکر

صد هزاران این چنین اشباه بین

فرقشان هفتاد ساله راه بین

این خورد گردد پلیدی زوجدا

وان خورد گردد همه نور خدا

این خورد زاید همه بخل و حسد

وان خورد گردد همه نور خدا

این زمین پاک و آن شور است و بد

این فرشته پاک و آن دیو است و دد

هر دو صورت گر بههم ماند رواست

آب تلخ و آب شیرین را صفاست

جز که صاحب ذوق کش فاسد به باب

او شناسد آب خوش از شوره آب

جز که صاحب ذوق نشناسد طعوم

شهد را ناخورده کی داند زموم

سحر را با معجزه کرده قیاس

هر دو را بر مکر پندارد اساس

ساحران با موسی از استیزه را

برگرفته چون عصای او عصا

زین عصا تا آن عصا فرقیست ژرف

زین عمل تا آن عمل راهی شگرف

لعنت الله

این عمل را در قفا

رحمت الله این عمل را در وفا

کافران اندر مری بوزینه طبع

آفتی آمد درون سینه طبع

هر چه مردم می کند بوزینه هم

آن کند کزمرد بیند دمبدم

او گمان برده که من کرده چو او

فرق را کی داند آن استیزه خو

این کند ار امر و آن بهر ستیز

بر سر استیزه خویان خاک بیز

آن منافق با موافق در نماز

از پی استیزه آید بی نیاز

در نماز و روزه و حجّ و زکات

با منافق مؤمنان در برد و مات

مؤمنان را برد باشد عاقبت

بر منافق مات اندر آخرت

آسیبی که از حیوانات انسان نما بر ارزش های والای انسانی وارد شده ، و اوراق تاریخ را سیاه کرده و حقوق انسانها را ضایع نموده ، و باطل ها را با ظواهری آراسته به خورد مردم صاف دل و ساده لوح داده است ، خیلی بیش از آسیبی است که از حیوانات حیوان نما برای بشریّت وارد آمده است .

هیچ تعبیر در باره آن صیّادان مناسب تر از این تعبیر :

« مردگانی در میان زندگان » پیدا نمی شود ، امّا با قرینه دیگر جملات امیرالمؤمنین باید گفت :

« نه مردگان بی طرف و پوسیده ، بلکه مردگان موذی و مضرّ که بوی عفونی لاشه پلید آنان به جهت مردن عقل و وجدان در درونشان مشام انسانهای گلشن جو را می آزارد .

وقتی که خرد و وجدان در درون یک انسان نابود شد ، عاملی برای تشخیص حق و باطل و هدایت و ضلالت در وجود او نیست که بتواند با بینائی و روشن بینی در این دنیا حرکت کند ، از اینجاست که باید گفت : نمایش حیات ،

یا حیات نمایشی غیر از حیات حقیقی است ، زیرا رکن اساسی حیات حقیقی ، یا حیات معقول خرد و وجدان آدمی است و با رفتن آن دو حیات حقیقی و حیات معقول وجود ندارند(۱) .

دائم در حال دعا باشید ، که خداوند عزیز ما را یک آن بخود وامگذارد ، و دست گدائی و نیازمندی ما را از دامن رحمت و لطفش جدا نکند ، که اگر به این بلا دچار شویم ، مخرّب وجود و شخصیّت الهی خود گشته و سدّ راه عباد خدا خواهیم شد ، و این همه محصول تلخ غرور و عجب و خودبینی است ، اگر دائم در حال خدابینی و خداگوئی باشیم از شرّ این صفت شیطانی در امان خواهیم بود .

امام صادق (علیه السلام) دنباله روایت غرور را این چنین دنبال می کند :

چه بسا که از نفس خود مذمّت کنی ولی در حقیقت قصد تو از این مذمّت مدح و تعریف خود باشد و این نیز از نتایج غرور است .

بدون شک از کدورتهای غرور و فریب شیطان و آرزوهای غلط نفس نجات نخواهی یافت مگر با انابه صادقانه و رجوع و بازگشت به حضرت احدیّت و زاری و تضرّع بردن به پیشگاه مقدس او و شناختن عیوب نفس و طرق فریب او که در غایت پنهانی و دقت است ، طرقی که موافق عقل و علم و دین و شریعت و سنن و طریقت نیست .

اگر تو با وجود این همه خطرات و عیوب نفس ، راضی از خود باشی ، و از خویش سلب تقصیر کنی زهی خفّت عقل و سبکی رأی که حاکم

بر توست ، و زهی شقاوت و بدی نفس تو که در این مدت مدید و عهد بعید راه به نفس خود نبرده و منجیات و مهلکات را نشناخته ای !

بدان که کسی عمرش ضایع تر از تو نشده ، و حسرتی چون حسرتت در قیامت برای کسی نیامده است .

غرور یا بدترین حجاب بین انسان و بین حقایق

در این زمینه هیچ جمله ای رساتر و عالی تر از حکمت دویست و هفتاد و یکم نهج البلاغه نیست ، معدن علم ، منبع نور ، ریشه حقیقت ، خورشید هدایت ، کشتی نجات وجود مقدس حضرت مولی الموحّدین امیرالمؤمنین (علیه السلام)می فرماید :

بَیْنَکُمْ وَبَیْنَ الْمَوْعِظَهِ حِجابٌ مِنَ الْغِرَّهِ .

نهج البلاغه خوئی در توضیح این جمله می فرماید :

غرور و غفلت از بافته های خطرناک شهوت و عشق به دنیا و متابعت هوا ، و سستی از بدست آوردن واقعیات و خلاصه محصوللی از رذائل اخلاقی است .

اگر انسان در شئون زندگی صرفاً بدنبال غرائز جسمی و حیوانی باشد ، بر قلبش پرده کدورت افتد ، و چشم بصیرتش بسته شود ، در آن هنگام از دیدن حقیقت عاجز شود ، گرچه صدای حقیقت در اعلا مرتبه بلند شود ، و داعیان حقیقت جهان را پر کنند ، ضخامت این حجاب گاهی بحدی می شود ، که قلب از تنفس کردن هوای حقیقت بازمانده و می میرد و صاحبش به موجودی بی شعور تبدیل شده ، از درک حقیقت دور می افتد چنان که قرآن می فرماید :

فَإِنَّکَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۱) .

از داستان عجیب زیر عبرت بگیرید

شرح نهج البلاغه خوئی در جلد بیست و یکم می گوید :

منصور دوانیقی شبی در طواف خانه کعبه بود ، گوینده ای را شنید که چنین می نالد :

بار خدایا به درگاه تو شکایت آرم از ظهور ستم و تباهی ، و از طمعی که میان مردم و حق سایه افکنده ، منصور از مطاف بدر آمده و در گوشه ای از مسجد نشست

و بدنبال آن مرد فرستاد و او را پذیرفت .

آن مرد نماز خواند و پس از استلام حجر نزد منصور آمد و سلام کرد ، منصور بدو گفت : این فریاد که از ظهور ستم و بیدادت از تو بگوشم رسید چه بود ؟ و مقصودت از طمع کار حائل میان مردم و حق که بود ، بخدا هر چه گوش دادم از درد و الم سخن گفتی .

گفت منصور اگر بر جانم امان بخشی از ریشه هر کارت آگاه سازم و گرنه از اظهار حقیقت دریغ نمایم و خود را نگهدارم که با خود کارها دارم .

منصور گفت : جان تو در امان است ، هر چه داری بگو ، در پاسخ گفت :

آن که طمعش میان مردم و حق حائل است و از اصلاح ستم و تباهی مانع ، خودت هستی ، منصور گفت وای بر تو چگونه طمع به من آید که همه سیم و زر جهان در دست دارم ، و هر ترش و شیرینم فراهم است ، در پاسخ گفت : هیچ کس را چون تو طعمه در نگرفته ، فعلاً قدرت تو را سرپرست جان و مال مسلمانان ساخته و تو از کارهای آنان به غفلت اندری ، و به چپاول اموالشان چیره و خودسر ، در این میان پرده ها از گچ و آجر برآوردی و درهای آهنین بر آنها نهادی ، و دربانان مسلّح برگماشتی و خویش را در درون آن زندانی ساختی ، و کارمندانت را به گرد آوردن اموال و انباشتن آن گسیل نمودی ، و با اسلحه و دژبانانِ وسائل نقلیه نیرومندشان ساختی ،

و دستور دادی جز فلان و فلان که نام برده ای به حضورت نرسند و از پذیرش ستم دیده و درمانده و گرسنه و درویش و ضعیف و برهنه دریغ داری و اینان که حق در بیت المال دارند دور نگهداشتی !

همیشه آن چند نفر مخصوصانت که از همه رعیت برگزیده داشتی و حجاب از پیش آنان برداشتی ، اموال را بگیرند و گرد کنند و انباشته و پس انداز خویش سازند .

گویند : این مرد ، خود به خدا خائن است ، چرا ما به او خیانت نکنیم با اینکه مسخّر او شدیم ، اینان میان خود سازش کردند ، نگذارند وضع مردم و احوال آنان به تو گوشزد شود ، مگر آنچه را بخواهند و به سود خود دانند ، و هر کار گذاری از درت برآید و با آنان مخالفت آغازد ، او را پیش تو مبغوض سازند و از در برانند و برای او پرونده بسازند تا از نظر بیفتد و خوار گردد .

چون این وضع میان تو و آنان گوشزد همگان شده مردم آنان را بزرگ شمارند و از آنها بهراسند و نخستین دسته ای که به سازش با آنها بشتابند کارگذاران تو باشند ، که بدانها هدیه برند و رشوه دهند تا دست ستمشان بر سر رعایا باز باشد و سپس مردم با نفوذ و ثروتمند از طبقه رعیت با آنها سازش کنند تا بر دیگران ستم نمایند و سراسر بلاد خدا پر از طمع و ستم و تباهی شود .

این چند نفر با تو شریک سلطنت شده و تو در غفلت اندری . اگر دادخواهی بدرگاه آید نگذارند

بر تو درآیـد ، اگر خواهـد هنگـام خروج از خـانه ات به تو شـکایت برد مـانع گماشتی ، بهانه این که برای مردم بازرس مظالم مقرّر داشـتی ، و چون متظلّمی آیـد هم آنـان به بازرسـی مظـالم فرسـتند که به شـکایت او گوش ندهـد و عرض حـالش را بتو نرساند و بازرس از بیم آنان و ترس تو بپذیرد ، و پیوسـته مظلوم بیچاره نزد او رفت و آمد کند و بدو پناه برد و استغاثه نماید و او امروز و فردا کنـد و بهانه بتراشـد و چون به جان آیـد و تو بیرون آئی برابرت فریاد کشـد و ناله سـر دهـد ، دربانانت او را به سختی بزنند و برانند تا عبرت دیگران شود ، و تو به چشم بنگری و مانع نشوی ، با این وضع چگونه مسلمانی بیاید .

من در روزگار جوانی به چین مسافرت می کردم ، در یک سـفری پادشاهشان به کری دچار شـده بود و سـخت می گریست ، ندیمانش او را دلداری می دادند و به شکیبائی می کشانیدند ، گفت :

من از درد به خود گریه ندارم ولی بر مظلومان دربارم گریه می کنم که می نالند و آواز ناله شان را نمی شـنوم ، سپس گفت : اگر گوشم رفته چشـمم برجاست ، میان مردم جار بزنید که جز مظلوم جامه سـرخ نپوشد ، و هماره بامداد و پسـین بر فیل سوار می شد و گردش می کرد تا مظلومی را به چشم خود بیند و دادخواهی کند .

این مردی است مشرک به خدا ، که با مشرکان چنین مهربان است و از خود دریغمند و

نگران ، تو مردی هستی خداپرست و از خاندان نبوت ، مهر تو بر مسلمانان جلو خود خواهیت را نباید بگیرد ؟

اگر برای فرزندانت مال جمع می کنی خدا به تو نموده است ، که کودکی از شکم مادر درافتد ، در روزی زمین پشیزی ندارد ، و بر هر مالی دست بخیلی گذاشته است که نگهش دارد ، ولی خدا پیوسته لطفه خود را شامل حال کودک سازد ، تا مردم را بدو راغب کند ، تو نیستی که عطا می کنی ، ولی خداست که هر چه به هر که خواهد عطا می کند و اگر بگوئی جمع مال برای تقویت سلطنت توست ، خدا برای تو وسیله عبرت از بنی امیه فراهم کرده است ، که جمع زر و سیم و آماده کردن ساز و برگ و لشگر و اسب و استر و شتر در برابر اراده الهی به زوال ملکشان فائده نداشت .

و اگر بگوئی جمع مال برای یک هدف عالی تر از مقامی است که داری بخدا بالاتر از مقام تو مقامی هست ولی ادراک آن میسر نیست مگر از راهی که مخالف راه توست .

تو نگاه کن آیا مخالف خود را به بدتر از کشتن مجازات توانی کرد ؟ گفت نه ، در پاسخ گفت : آن پادشاهی که به تو عطا کرده است آنچه عطا کرده ، گنه کار را به کشتن شکنجه ندهد .

او بخوبی می داند چه در دل داری و در چه کاری ، چشمت به کجا است و دستت چه کار می کند ، و پایت به چه سوی می رود ، بنگر که

هر آنچه از دنیا را خاص خود کردی ، چون از دستت گرفت چه فایده ای برایت دارد در موقعی که تو را پای حساب کشید !

منصور گریست و گفت : کاش آفریده نبودم ، وای بر تو چگونه چاره کار خود کنم !

گفت : همه مردم را رهبرانی است که در دیانت خود بدانها پناهنده و به گفتارشان رضا دهند ، تو آنان را محرمان خود بساز تا راه بتو بنمایند و در کارهایت با آنها مشورت کن ، منصور گفت : من بدنبال آنان فرستادم از من گریختند گفت : آری ترسیدند آنها را به راه خودت ببری ، ولی در خانه ات را باز گذار و حجاب را بردار و هموار ساز تا مظلوم را باشی و ظالم را از بن براندازی ، صدقات را از راه حلال و پاک بگیر و به حق و عدالت بر مستحقانش پخش کن ، در این صورت من ضامنم که رهبران حق و مخلص نزد تو آیند و در اصلاح کار امت به تو کمک کنند .

مؤذنان سر رسیدند و سلامش دادند و اعلام به نماز کردند ، برخاست نماز گذارد و بجای خود برگشت و هر چه آن مرد را جستند نیافتند .

خوانندگان عزیز ، این موعظه بلیغ و نصیحت عمیق که به گوش منصور خوانده شد ، اگر به کوه خوانده می شد از کوه جز گرد و غباری باقی نمی ماند ، اما این مرد پلید به بغداد برگشت و به ظلم خود ادامه داد و از خون بی گناهان جویها به راه انداخت و دست به کشش حضرت صادق (علیه السلام)

آلوده کرد میلیون میلیون درهم و دینار از حق مردم محروم سرقت کرد و برای بازماندگان ظالم تر از خودش بجای گذاشت ، آری غرور این صفت زشت و پلید به قول علی (علیه السلام)حجاب بین مغرور و موعظه الهی است ! !

باب سی و هفتم :در صفات منافق است

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

أَلْمُنافِقُ قَدْ رَضِیَ بِبُعْدِهِ عَنْ رَحْمَهِ اللهِ تَعالی لإنَّه یَأْتی بِأعْمالِهِ الظّاهِرَهِ شَبیهاً بِالشَّریعَهِ وَهُوَلاه لاغ باغ بِالْقَلْبِ عَنْ حَقِّها مُسْتَهْزِءٌ فیهِ .

وَعَلامَهُ النِّفاقِ قِلَّهُ الْمُبالاهِ بِالْکِذْبِ ، وَالْخِیانَهُ ، وَالْوَقاحَهُ ، وَالدَّعْوی بِلا مَعْنیً ، وَسُخْنَه الْعَیْنِ ، وَالسَّفَهُ ، وَقِلَّهُ الْحَیاءِ ، وَاسْتِصْغارُ الْمَعاصی ، وَاسْتیضاع اَرْبابِ الدّینِ ، وَاسْتِخْفافُ الْمَصائِبِ فِی الدّینِ ، وَالْکِبْرُ ، وَحُبُّ الْمَدْحِ ، وَالْحَسَدُ ، وَاسْتیثارُ الدُّنْیا عَلَی الاْخِرَهِ ، وَالشَّرِّ عَلَی الْخَیْرِ ، وَالْحِثُّ عَلَی النَّمیمَهِ ، وَحُبُّ اللَّهْوِ ، وَمَعُونَهُ اَهْلِ الْفِسْقِ وَالْبَغْیِ ، وَالتَّخَلُّفُ عَنِ الْخَیْراتِ ، وَتَنَقُّصُ أَهْلِها ، وَاسْتِحْسانُ ما یَفْعَلُهُ مِنْ سُوء ، وَاسْتِفْتاحُ ما یَفْعَلُهُ غَیْرُهُ مِنْ حَسَن ، وَأَمْثالُ ذلِکَ کَثیرَهٌ .

وَقَدْ وَصَفَ اللهُ الْمُنافِقینَ فی غَیْرِ مَوْضِع ، فَقالَ عَزَّ مِنْ قائِل : وَمِنَ النَّاسِ مَن یَعْبُدُ اللهَ عَلَی حَرْف فَإِنْ أَصَابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَهٌ انقَلَبَ عَلَی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیَا وَالاْخِرَهَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ .

وَقالَ عَزَّ مِنْ قائِل أیْضاً فی صِفَتِهِمْ : وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ امَنّا بِاللهِ وَبِالْیَوْمِ الاْخِرِ وَما هُمْ بِمُؤمِنینَ ، یُخادِعُونَ اللهَ وَالَّذینَ آمَنُوا وَما یَخْدَعُونَ إلاّ أَنْفُسَهُمْ وَما یَشْعُرُونَ . فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضاً :

وَقالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : أَلْمُنافِقُ إذا وَعَدَ أَخْلَف ، وَإذا فَعَلَ أفشی ، وَإذا قالَ کَذَبَ ، وإذا ائْتُمِنُ خانَ ، وإذا رُزِقَ

طاشَ ، وَإذا مُنِعَ غاشَ :

وَقالَ النَّبيُّ (صلى الله عليه وآله) أيضاً : مَنْ خالَفَ سَرِيرَتُهُ عَلانِيَتَهُ فَهُوَ مُنافِقٌ كائِناً مَنْ كانَ وَحَيْثُ كانَ وَفى أىّ زَمان كانَ وَفى أيِّ رُتْبَه كانَ : قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

أَلْمُنافِقُ قَدْ رَضِىَ بِبُعْدِهِ عَنْ رَحْمَهِ اللهِ تَعالى لإنَّه يَأتَى بِأعْمالِهِ الظّاهِرَهِ شَبيهاً بِالشَّريعَهِ وَهُوَلاه لاغ باغ بِالْقَلْبِ عَنْ حَقِّها مُسْتَهْزِءٌ فيهِ .

امام ششم حضرت صادق (عليه السلام) در اين باب چهره پليد و كثيف منافق را معرفى مى كند ، منافق آن انسان خبيثى كه نظير او نيست ، و تاريخ بشر شريرتر و مضرتر و آلوده تر و ظالم تر از او را بياد ندارد .

منافق چندرو ، جاسوس ، عامل بيگانه ، خائن ، ستمكار ، و انسانى بى دين و موجودى تبهكار و حيوانى بسيار خطرناك در لباس آدمى است .

منافق از كافر بدتر ، از مشرك نجس تر ، از حيوان وحشى درنده تر ، و از هر خائنى خائن تر است .

منافق انسانى سالوس ، متقلّب ، دغل باز ، اهل غش ، حيله گر ، جانى ، پست ، بى كرامت ، بى اصل ، بى ارزش ، و مغضوب حق و اولياء الهى است .

نفاق خطّى خطرناك ، چهره اى بى باك ، صفتى ناپاك ، و حالتى دردناك است .

ايشان با حيله و نيرنگ ، و با قيافه اى آراسته ، و چهره اى مذهبى ، و در لباسى دلسوزانه ، جهت پيشبرد اهداف پليد و كثيف خود ، و خدمت به اربابان طاغوتى خويش ، و كمك به شياطين و ابليسان ، خود را در جامعه اسلامى جا

زده و از ضربه زدن به ملت اسلام و شئون فرهنگی ، و اقتصادی ، و اجتماعی و دینی و دنیائی و آخرتی مردم ، به هیچ عنوان باک ندارند .

اینان در زمان رسول گرامی اسلام بوده ، و برای اینکه شناخته نشوند خود را زیر پرده دین و دینداری پنهان می کردند .

شما در همین زمان فعلی یعنی از سال ۱۳۵۷ شمسی که انقلاب اسلامی ایران به رهبری نایب بر حق حضرت مهدی (عج) وجود مقدس امام خمینی پیروز شد تا هنگام نوشتن این باب که سال ۱۳۶۵ شمسی است ، شاهد بودید که خط نفاق و سردمداران حزب نفاق با این ملّت مظلوم چه کردند ؟ ! !

انقلاب اسلامی و الهی ایران به رهبری مرجع شیعه حضرت امام خمینی و کمک مردم مؤمن و جوانان مؤدّب به آداب الهی با گذراندن سختی ها و مشقت ها و مصائب فراوان از قبیل تبعید و زندانی شدن آزادگان و کشته شدن هفتاد هزار مرد و زن بی گناه و معلول و مصدوم شدن صد هزار جوان مؤمن به پیروزی رسید و دست آمریکا و هفتاد هزار مستشار نظامی آمریکائی و انگلیس و فرانسه و شوروی و نوکرانشان را از این مملکت و فرهنگ و منابع آن کوتاه کرد .

انقلاب دین اسلام و قرآن را از خطر حتمی نجات داد ، انقلاب شرّ بسیار خطرناک سازمانهای جاسوسی را از سر مردم کوتاه کرد ، انقلاب کناره های دریا را از هزاران زنا در شبانه روز نجات داد ، انقلاب آموزش و پرورش مملکّ ایران را از دست سفارت آمریکا آزاد کرد ، و به

عمر نهادهای آمریکائی و طاغوتی پایان بخشید .

انقلاب ناموس مردم را از دست اوباش آمریکائی و غرب زدگان پست و شرق گرایان بی حیا آزاد کرد ، و فرهنگ کشور را به فرهنگ الهی مبدل ساخت .

انقلاب مساجد را آباد کرد ، باعث بپا شدن نماز جمعه در سراسر کشور شد ، کتب درسی را تغییر داد ، ریشه سلطنت فردی را از بیخ و بن برکند ، محرومین را از محرومیت بدر آورد ، سواد آموزی را به سراسر کشور کشاند ، و اهداف الهی خود را یکی پس از دیگری دنبال کرد ، ولی قبل از حمله آمریکا و شوروی و انگلیس و فرانسه با دست عراق خائن و صدام کثیف ، که جنگ سنگین و گسترده ای را بر این ملّت مظلوم تحمیل کرد و سه استان کشور را ویران و هزاران مرد و زن و کوچک و بزرگ و صدها جوان مؤدب به اخلاق را به آتش اسلحه های گوناگون سوزاند ، منافقین رذل و پست به این انقلاب و ملّت رها شده از استعمار و استثمار حمله کردند .

شایعه ها علیه انقلاب و ملّت و رهبری آن پخش کردند ، که جز دروغ و پخش کذب چیزی نبود .

رسانه های تبلیغی کفر و شرک را با اعمالشان علیه انقلاب و مردم مظلوم ایران تغذیه کردند .

اموال عمومی را نابود و احیاناً بسرقت بردند ، با ادعای طرفداری از خلق بجان مردم بی گناه حملهور شدند .

به لباس ریاست جمهوری و وزارت و وکالت و رئیس و مدیر و نگهبان و پاسدار درآمده و از این طریق ضربه های مهلک تر

از ضربه های طاغوت و طاغوتیان به ملّت زدند .

چهره آنان در نهادها و مراکز حساس دولتی و مردمی ناشناخته بود ، همه تصور می کردند اینان از بهترین مردم اند ، در حالیکه بدتر از آنان در تاریخ بشر نبود .

امثال فیلسوف بزرگ ، متفکّر بی نظیر ، عالم عابد ، زاهد با ورع ، متقی روشن دل مطهری عزیز را بخاک و خون کشیدند .

اساتید علم و تربیت را کشتند ، در ایجاد انفجاری در هفتم تیر هفتاد و دو نفر از بهترین دلسوزان و معلمان و وکلای مردم و وزرای خدمتگذار و در رأس آنان بهشتی مظلوم را قطعه قطعه کردند ، چند ماه بعد محبوبترین رئیس جمهور و نخستوزیر دانشمندش را سوزاندند ! ! در همه جا پاسداران انقلاب را سر بریدند ، گنبد قابوس ، بلوچستان ، ترکمن صحرا و بخصوص کردستان را به آتش کشیدند ، و در این مراکز جان هزاران انقلابی و مؤمن و پاسدار دین را به آتش نفاق سوزاندند ، و داغ ها بر دل ملّت مظلوم و پدران و مادران و همسران و فرزندان گذاشتند .

اتوبوس ها را با اهلش منفجر کرده آتش زدند ، به اول افطار به خانه های اهل دین حمله برده و جلوی چشم وحشت زده فرزندان پدران و مادران را با اسلحه گرم کشته ، سپس بدن آنان را با نارنجک منفجر ; آنگاه جنازه ها را سوزاندند و بچه ها را پس از دیدن آن وقایع عجیب سر بریدند .

هر کس را در لباس اهل علم هر کجا یافتند کشتند ، جوانان پر شور و دلسوز را با

سنگ سر بریده و گاهی افراد را گرفته و زنده زنده پوست از بدن آنان کندند و استخوانهای آنان را شکسته و بند از بندشان جدا کردند .

با پشت سر گذاشتن این جنایات که یک هزارمش را قلم و بیان نمی تواند شرح دهد به نزد دشمن ملّت یعنی فرانسه کافر فرار کردند ، چون آنجا از تبلیغات سوء و حرکات شیطانی طرفی نیستند به عراق آمده و دست کثیف ترین حیوان تاریخ صدام قاتل را بوسه زده و به امید ضربه زدن به اسلام و ایران اسلامی در توطئه شدند و هم اکنون که این سطور را می نگارم در آنجا اقامت گزیده و بخیال خودشان در تدارک نابودی اسلام و مسلمین هستند ، امّا اراده حضرت حق اجازه چنین جسارتی در همه تاریخ به کفر و شرک و نفاق نداده است .

آری این است نفاق و منافق ، اکنون ترجمه گفتار حضرت صادق در اول روایت باب نفاق را دقت کنید :

منافق با عقیده پلید و عمل کثیف و عمل و اخلاقش دور ماندن از رحمت واسعه الهیه را نسبت به خود رضایت داده ، زیرا این چهره پلید اعمال ریائی و فریبکارانه و شیطانی خود را بصورت اعمال شرعی انجام می دهد ، تا کسی از هدف ابلیسی او مطلع نشود .

منافق فردی بازیگر ، بیهوده کار ، و متجاوز از حدود الهی است ، او قلب حقیقت کرده و زحمات تمام انبیاء و ائمه و اولیاء و صلحا و مربیان دلسوز را به مسخره گرفته است ، غافل از اینکه پایان این خط ننگین غضب و سخط حق ، و دور

ماندن از رحمت ، و افتادن در بدترین درکات جهنّم است .

قرآن و منافق

کتاب الهی ، در بسیاری از سوره ها ، از اعمال ننگین ، و برنامه های خائنانه ، و دشمنی سخت اینان با اسلام و مسلمین ، و وضع بسیار دردناک این طایفه در قیامت کبری خبر می دهد .

قرآن مجید در سوره های بقره ، آل عمران ، توبه ، احزاب ، فتح ، انفال ، حدید ، نساء ، عنکبوت ، تحریم ، از چهره پلید این عناصر خطرناک پرده برداشته و یک سوره کامل در تشریح حیات کثیف این بدتر از حیوانات به نام سوره منافقون نازل کرده است .

قرآن کریم تحت این عناوین وضع منافقین را بیان می کند :

۱ حالت نفاق در مردم منافق امری قلبی است ، و اصل و ریشه این مرض مربوط به دل آنان است ، اینان چون دل سالم و قلبی مؤمن و با محبت ندارند ، در عمل از کفار بدتر و از حیوانات درنده ترند !(۱) !

۲ منافقین علیه اسلام و مسلمین با کفار هم مسلک و هماهنگ و همدست هستند ، و از هیچ کمکی به کافران در راه نابودی قرآن و اسلام دریغ و مضایقه ندارند(۱) .

۳ مردان و زنان منافق در تمام امور طرفدار یک دیگرند ، و برای توسعه منکر ، و جلوگیری از معروف تا زنده اند در فعالیت هستند ، اینان خدا را فراموش کرده و حضرت حق هم آنان را از رحمت خود محروم نموده ، منافقان با تمام وجود از چهار چوب انسانیت خارج هستند(۲) .

۴ اهل نفاق مردم

مسلمان و مؤمن را به هیچ انگاشته ، و آنان را بی قدرت می دانند ، و بخیال خود ، اهل خدا را در مرز شکست می بینند ، در حالی که آنان که متکی به حق هستند و با شکست روبرو نخواهند شد(۳) .

۵ منافقان ، این مردم پست و بی ایمان ، و این بی خبران و بی خردان ، وعده های الهی را غرور و فریب بحساب آورده ، و به برنامه های الهی به چشم حقارت نگریسته و دل آنان از باور کردن آیات الهی تهی و خالی است(۴) !

۶ مردم منافق در اقرار به وحدانیت حق ، و رسالت پیامبر دروغگو و کاذب هستند ، و خداوند علیم از دل مریض و روح کثیف آنان با خبر است(۵) .

۷ این گروه پلید و این قوم خبیث در برابر دعوت خدا و رسول ایستاده ، علاوه بر اینکه خود ایمان نمی آورند ، از ایمان آوردن مردم نیز به شدت جلوگیری می کنند(۶) .

۸ مردم منافق با جناب حق تعالی مکر و حیله می کنند ، در حالی که خدای توانا مکر آنان را باطل می کند ، اینان به وقت نماز در حال کسالت و سستی و ریاکاری هستند ، و اگر از خدا یاد کنند به ریا و تظاهر یاد می کنند ، دو دل و مردّد هستند ، نه به سوی مردم مؤمن یک دل و یک جهت اند نه به جانب کفر(۱) .

۹ مسلمانان و مؤمنان به رهبری پیامبر و جانشینان آن حضرت ، مأمور به جنگ سخت با این گروه خبیث

هستند ، و تا ریشه کن شدن اینان باید در طریق جهاد و مجاهده باشند(۲)

۱۰ مردم منافق در روز قیامت دچار غضب حق ، و عذاب سخت الهی هستند و بدترین درکات جهنّم جایگاه آنان است ، و در آن روز از نسیم رحمت الهی محروم و برای ابد گرفتار عذاب خدایند(۳) .

این چند قسمت دورنمائی از آیات قرآن مجید در باره نفاق و منافق بود ، شرح این داستان موکول به تفاسیر مفصل قرآن مجید است .

برای دور ماندن از این حالت خطرناک چاره ای جز پناه بردن به قرآن ، و روایات واولیاءِ خدا جهت تهذیب اخلاق نیست ، چون قلب انسان که محور وجود آدمی است ، و نفس انسان که صفحه حیات انسانی است از رذائل اخلاقی پاک شود ، آدمی از ضرر نفاق در امان مانده و از رحمت واسعه الهیه در دنیا و آخرت بهره مند خواهد شد .

بدون تهذیب نفس و پاکی دل ، بدست آوردن عنایات الهیه از محالات است .

خواجوی کرمانی که از مشاهیر ارباب ادب و عرفان است بدینگونه انسان را نصیحت می فرماید :

همه را گُل بدست و ما را خار

همه را بهره گنج و ما را مار

یار در پیش و ما قرین فراق

باده در جام و ما انیس خمار

بار ما شیشه و کریوه بلند

خرما لنگ و راه ناهموار

تا کی از گردش شهور و سنین

تا کی از جنبش خزان و بهار

ترک این کعبتین شش سو کن

خیز و آزاد شو زپنج و چهار

تا تو چون نقطه در میان باشی

نتوانی برون شد از پرگار

کام دل در کنار خود ننهی

تا نگیری از این میانه کنار

مالکان ممالک

ملکوت

خازنان خزاین اطوار

به یسار تو می خورند یمین

به یمین تو می دهند یسار

ظاهر است این سخن که ملك وجود

بوجود تو دارد استظهار

نوش کن در مجالس ارواح

گوش کن در سرادق انوار

قدحی بیوسیلت ساقی

سخنی بی قرینه گفتار

چون کنی Š…خوابگاه عدم

آنگه از خواب خوش شوی بیدار

می پرستی که مستیش ازلی است

تا ابد کس نبیندش هشیار

غوطه خور در محیط استغنا

خیمه زن در جهان استغفار

تا نهنگی شوی محیط آشام

تا پلنگی شوی جهان ادبار

دل بدنیا مده که نتوان داشت

چشم بیمار پرسی از بیمار

بی پر و بال در حدیقه عشق

جعفر وقتی از سوی طیّار

برو ای یار اگر خرد داری

یار آن شو که آن ندارد یار

یار دیدار می نماید لیک

دیده ای نیست در خور دیدار

آن زمان دیر کعبه تو شود

که نبینی به جز خدا دیّار

کی به نقش و نگار غرّه شوی

گر تصور کنی زنقش و نگار

طریق تصفیه وجود و تجلیه روح

قسمت اول

قرآن مجید کتاب هدایت است ، و روایاتی که در اصول معتبره ضبط شده شرح این کتاب ، و عالمان و عاملان واقعی به کتاب و سنت راهبران انسانها به سوی حق ، در زمینه توجه به درون ، و تصفیه باطن و تزکیه جان عارفان عاشق و سالکان واصل می فرمایند :

بدان که روح انسانی از عالم امر است ، و به حضرت عزّت اختصاص قربتی دارد ، که هیچ موجودی ندارد .

و عالم امر عبارت از عالمی است که مقدار و کمیّت و قسمت و مساحت نپذیرد ، و اسم امر بر این عالم از جهت آن است که به اشاره « کن » ظاهر شد بی توقف زمانی و بی واسطه ماده .

اگر چه عالم خلق هم به اشاره پدید آمد ، اما بواسطه

مواد و امتداد ایام که :

خَلَقَ السَّماوَاتِ والْاَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام (۱) .

در این اشاره که می فرماید :

قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی (۲) .

از منشأ خطاب کن برخاسته .

به قول سلطان ولد ، که از قول حقیقت انسان گوید :

مرا یاران در این دوران مجوئید

چو بومان اندرین ویران مجوئید

منم دشوار یابی هم چو گوهر

در این دریا مرا آسان مجوئید

زصورت بگذرید ار مرد عشقید

بجز در جان مرا پنهان مجوئید

منم ماهی آن دریای بیچون

جز اندر بحر بی پایان مجوئید

نه در جسمم بدانید و نه در جان

مرا جز در بر جانان مجوئید

گذشتم از زمین مانند عیسی

بجز بر چرخ و بر کیوان مجوئید

جهان زندان تاریک است و دلگیر

چو دزدانم درین زندان مجوئید

نداند زنده را جز مرد زنده

مرا از مردم بی جان مجوئید

ولد گوید مرا ای جمع یاران

جز اندر ظلّ آن سلطان مجوئید

ولی ماده و هیولای حیات از صفت هوالحی یافته ، قائم به صفت قیومی گشته ، و مادّه عالم ارواح آمده ، و عالم ارواح منشأ عالم ملکوت شده و عالم ملکوت مصدر عالم ملک بوده ، جملگی عالم ملک به ملکوت قائم و ملکوت به ارواح قائم ، و ارواح به روح انسانی قائم و روح انسانی به صفت قیومی حق قائم :

فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۱) .

و هر چه در عالم ملک و ملکوت پدید آید همگی بواسطه آید ، الّا وجود انسانی که ابتدا روح او به اشارت « کن » پدید آمد بیواسطه و صورت قالب او تخمیر بیواسطه یافت کما قال :

خَمَّرْت طینَهَ آدَمَ بِیَدی أرْبَعینَ صَباحاً(۲) .

در وقت ازدواج روح و قالب تشریف :

وَنَفَخْتُ فِیهِ (۳) .

بی

واسطه ارزانی داشت و اختصاص اضافت : « من روحی » کرامت فرمود :

پس کمال مرتبه روح در تجلیه او آمد به صفات ربوبیت تا خلافت آن حضرت را شاید ، و در این معنی مذاهب مختلفه است :

جمعی را رأی آن است که تا تزکیه نفس حاصل نشود ، تجلیه روح ممکن نگردد ، و طایفه ای دیگر بر آنند که اگر مدت عمر در تزکیه نفس بسر برند تمام مزکّی نگردد ، و کس به تجلیه روح نپردازد ، ولکن چون اوّل نفس را به قید شرع محکم کنند و روی به تصفیه دل و تجلیه روح آورند بر قضیه :

مَنْ تَقَرّبَ اِلَیَّ شِبْراً تَقَرَّبْتُ اِلَیْهِ ذِراعاً .

الطاف خداوندی به استقبال آید ، و تصرفات جذبات عنایت و فیض فضل الوهیت متواتر گردد ، دل را به یک ساعت چندان تزکیه نفس حاصل شود ، که به مجاهدت همه عمر حاصل نشدی که :

جَذْبَهٌ مِنْ جَذَباتِ الْحَقِ توازی عَمَلَ الثَّقَلَیْنِ .

ولکن روح در بدایت حال طفل صفت است ، او را تربیتی باید تا مستحق تجلیه شود ، زیرا که روح تا در اماکن روحانی بود و هنوز به جسم انسانی تعلق نگرفته ، بر مثال طفل بود در رحم ماد ، که در آنجا غذای مناسب آن مکان یابد ، و او را علو و شناختی باشد لایق آن مقام ، ولکن از غذاهای متنوع و علوم و معارف مختلف که بعد از ولادت تواند یافت محروم و بی خبر باشد .

هم چنین روح را در عالم ارواح از حضرت جلّ و علا غذائی که ممّد حیات او گردد می بود ،

مناسب حوصله و همّت او در آن مقام ، و بر کلیات علوم و معارف اطلاع روحانی داشت .

ولکن از معارف و علوم جزئیات که بواسطه آلات حواس انسانی و قوای بشری و صفات نفسانی حاصل توان کرد بی خبر بود . و در آن وقت که به قالب پیوست چون طفلی بود که در رحم بود به مهد پیوست .

اگرپرورش به وجه خوشی نیابد ، زود هلاک شود ، پس مادر او را زود در گهواره نهد و دست و پای او را دربند تا حرکات طبیعی نکند ، که دست و پای خود را بشکند یا کج کند ، او را از غذاهای این عالم که او هنوز غریب آن است نگاهدارد ، زیرا که معده او هنوز قوه هضم غذای این عالم نیافته است ، او را هم به غذائی بپروراند که از آن عالم باشد ، که او نه ماه در آن بوده است و با غذای آنها خو کرده ، و آن شیر است که هم از آن عالم است ، تا چون مدتی برآید و با هوای این عالم خو گیرد به تدریج او را به غذاهای لطیف این عالم پرورش دهند تا معده او بدین غذاها قوت یابد ، آن که غذای کثیف را مستعد شود که حرکت و قوت و کارهای عنیف را مدد از آن بود .

هم چنین طفل روح چون به مهد قالب پیوست ، تمام دست و پای تصرفات او را به تدبیر اوامر و نواهی شرع بباید بست ، تا حرکات به مقتضای طبع نکند که خود را هلاک کند ، یا دست

و پای صـفت روحانی شکسـته و کـج شود ، یعنی مبـدل کند به صـفات ذمیمه نفسانی و او را از پسـتان حقیقت و طریقت شـیر تصفیه و تجلیه می باید داد ، که آن هم غذای آن عالم است که او چندین هزار سال مقیم آنجا بوده ، و از آن نوع غذا پرورش یـافته ، تا دل او که به مثابت معـده است مر طفل را بـدان قوت یابـد و مسـتعد آن گردد ، که اگر در عالم شـهادت از غـذاهای مختلف معاملات خلافت که :

جَعَلْنَاکُمْ خَلاَئِفَ فِی الْأَرْضِ (۱) .

تناول کند بلکه مقوی او گردد ، چه قوّت برداشتن امانت بدان غذای توان یافت .

عارف موحد ، عاشق صادق جمالی اردستانی ، در مقام انسان و شایستگی او می فرماید :

پس و پیش وجود ای شاه کونین

توئی پیدا و روشن عین در عین

بجز تو کس ندانم در جهان من

نبینم جز رخت در این و آن من

کسی که برگزینندش به عالم

دهندش جام زهر و شربت غم

سرافرازیت باید در قیامت

ملامت کش ملامت کش ملامت

خدا را کم نشین با اهل عادت

که تا پنهان شود روی عبادت

بجز آیات عشق اندر جهان نیست

دل آگه ولی اندر میان نیست

چو گردد شش جهت یک خادم تو

شود غالب به شیطان آدم تو

اگر خواهی توعشق لا یزالی

بیا در دیده کش خاک جمالی

بیاور رزق دل از بهر انسان

که دل بس فارغ است از آب و از نان

نباشد به کسی کو فرد نبود

نباشد دل که در وی درد نبود

به چشم عاشق و در جان معشوق

یکی نور است روشن در دو صندوق

ولی کو در دلی شد محو و ناچیز

بدست دل به دامانش درآویز

زیان اهل دل

آیات حق است

که دلشان دائماً مرآت حق است

حدیث راستان دل می پذیرد

دل از قول کجان بی شک بمیرد

مگر سوز محبت زین علایق

بسوزاند که دل بیند حقایق

زد کر و صوم و خلوت ای طلبکار

نبیند کس یقین دیدار دلدار

ببیند نوری از نزدیک و از دور

ولی گردد از آن انوار مغرور

چو شیطان گرد او خودبین و خود دوست

زدنبه روزیش نبود بجز پوست

ادب باش ای پسر تا نیست گردی

ادب گردی چو جام عشق خوردی

جهان غافل زفعل و مکر و دستانش

نمی بینند رویش غیر متسانش

خوشا آندم خنک آن روزگاری

که بیند چشم یاری روی یاری

قیامت باشد آن ساعت که مستی

بر افشاند به روی دوست دستی

قلندر وار برخیز از یکی موی

که موئی در نگنجد اندرین کوی

در این ره دیده خونبار خوش بو

اگر داری دلی خونخوار خوش بو

خوشا آنکس که مغزی یافت در پوست

که پیش از مرگ رخ بنمایدش دوست

تو بیرون کن زدل جنگ و کدورت

که بینی ذات را در سرّ و صورت

قسمت دوم

بدوزد بر درد سازد گدازد

گهی ضربت زند گاهی نوازد

اگر خواند چو خاک آهسته باشد

وگر راند مثال خسته باشد

کسی گیرد چو من جانان در آغوش

که سازد هر چه جز جانان فراموش

یقین مدان که هرچ آن فاش و پیداست

اسیر ماست گر زشتست و زیباست

و چنان که آنجا آن طفل ، شیر از پستان مادر خود و یا از پستان دایه خود ، پرورش بواسطه ایشان یابد و الا هلاک گردد ، اینجا طفل روح شیر طریقت و حقیقت از سر پستان مادر نبوّت تواند خورد ، و یا پرورش از دایه ولایت که قائم مقام اوست تواند گرفت و الاّ هلاک شود .

و آنچه گفتیم طفل چون به مهد قالب تواند پیوست

، تمام این تمامی آن است که بوقت حاصل آید ، که وقت ظهور آثار عقل است . و روح از حینی که به وقت تصرف حق در شکم مادر به طفل می پیوندد ، تا به وقت طفلی ، آن نسبت دارد که طفل را وقت ولادت بعضی اعضا بیرون آمده باشد و بعضی نیامده ، تا آن که اعضا طفل تمام از مشیمه بیرون آید و بدست قابله رسد ، زیرا که روح را تعلق با قالب

به تدریج پدید می آید ، تا قالب در رحم باشد تعلّق روح با او به حیات بود که حرکت نتیجه آن است ، و تعلق او با حواس هنوز تمام پدید نیامده است که بدین چشم بیند و بدین گوش شنود ، چون از رحم بیرون آید ، تعلق او با حواس تمام پدید می آید ، اما با قوای بشری بتدریج پدید می آید .

و هم چنین به هر موضع از قالب که محل صفتی از صفات انسانیت است ، تعلق تمام نگیرد الا بعد از کمالیت آن محل ، چنان که حرص و غضب و شهوت و دیگر صفات هر یک در موضع و محل معین است ، تا آن محل کامل نگردد و آن صفت در آن محل ظاهر نشود ، روح را بدان محل تعلّق تمام پدید نیاید .

آخرین صفتی که انسان را حاصل شود ، تا او مکلّف و مخاطب تواند بود شهوت است ، چون شهوت ظاهر گشت و روح بدان صفت و آن محل تعلّق گرفت ، از مشیمه غیب تمام شهادت بیرون آید ، اگر صاحب سعادت است

در حال بـدست قابله نبوت رسـد ، او را به مهـد شـریعت نهد و دست و پای او را به اوامر و نواهی بربندد و به پسـتان طریقت و حقیقت می پرورد .

و پرورش او در آن است که هر تعلّق که روح از ازدواج قالب با موجودات یافته است ، به واسـطه حواس و قوای بشری و دیگر آلاـت انسـانی جمله بتدریـج باطل کنـد ، زیرا که هر یک او را واسـطه حجابی و بعـدی شـده است و سلسـله گردن او آمـده و وحشتی بـا حق پدیـد آورده و از ذوق شـهود آن جمـال و جلال بازمانـده ، چون هر یک از آن تعلّقات باطل کنـد ، حجابی و بندی و غلی از او برمی خیزد و قربتی پدید می آید و نسـیم صـبای سـعادت بوی انس حضـرت به مشام جانش می رسد ، فریاد در نهاد روح می افتد و آن در سروی می گوید :

باد آمد و بوی زلف جانان آورد

و آن عشق کهن ناشده ما نو کرد

ای باد تو بوی آشنائی داری

زنهار به گِرد هیچ بیگانه نگرد

اینجا طفل روح پرورده دو مادر شود ، از یک جانب از پستان طریقت شیر

قطع تعلقات و مألوفات طبع می خورد ، و از یک جانب از پسـتان حقیقت شـیر واردات غیبی و لوایح و لوامع انوار حضرت می خورد از این روضه و غـدیر ، تا آن که به تصـرفات واردات و تجلّی های انوار ، روح از بنـد تعلّقات جسـمانی آزاد شود ، و از حبس صفات بشری خلاص یابد ، و به سر حد نظر اولی رسد ، و باز مستحق خطاب

:

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ (١) .

گردد و بر جواب بَلی قیام نماید .

و در اینجا چون روح از لباس بشریت بیرون آید و آفت تصرف وهم و خیال از او منقطع شد ، هر چه از ملک و ملکوت بدو عرضه دارند ، تا در ذات آفاق و آئینه انفس جمله آیات بینات حق مطالعه کند ، در این حالت اگر به دریچه حواس ، بیرون گردد در هیچ چیز نظر نکند مگر آثار آیات حق در او مشاهده کند و از اینجا فرموده اند :

ما نَظَرْت فی شَیء إلاّ وَرَأیْت اللهَ فیهِ .

اینجا عشق صافی گردد ، و از حجاب عین و شین و قاف بیرون آید ، هم عشق به روح درآویزد ، و هم روح به عشق درآویزد ، و از میان عشق و روح دو راه برخیزد و یگانگی پدید آید ، هر چند خود را طلبد عشق را یابد .

تا اکنون زندگی عشق به روح بود ، در این مقام عشق قائم مقام روح گردد ، و در قالب نیابت او برمی دارد ، و روح پروانه شمع جمال صمدیت می شود و گِرد سر اوقات شمع احدیت پرواز می کند و هم چو عاشقان سرمست نعره زنان و فریاد کنان به زبان حال می سراید :

شمع است رخ خوب تو پروانه منم

دل خویش غم تو است بیگانه منم

زنجیر سر زلف که در گردن توست

بر گردن بنده نه که دیوانه منم

در این مقام الطاف ربوبیّت بر قضیّه :

مَنْ تَقَرَّبَ إلَيَّ شِبْراً تَقَرَّبْتُ إلَيْهِ ذِراعاً .

استقبال کند ، و روح را بر بساط انبساط راه دهد و ملاطفت و معاشقه .

يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (١)

در

میان آرد و مخاطبات و مکالمات عاشقانه آغاز نهد و مورد این خطاب می گردد :

ای عاشق اگر بکوی ما گام زنی

هر دم باید که ننگ بر نام زنی

سر رشته روشنی بدست تو دهند

چون شمع گر آتشی تو در کام زنی

چون رطل های گران شراب معاتبات :

إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلًا (۲) .

به کام روح رسد ، و تأثیر او به اجزای وجود تاختن گیرد ، از سطوت آن شراب هستی ، روح روی در نیستی آرد و از آزادی وجود روی در خرابی فنا گیرد .

روح را یک چند در این منزل اعراف صفت ، که میان عالم صفات خداوندی است ، و دوزخ عالم صفات هستی بدارند ، و به سراب شهود بقای صفات وجود از او محو می کنند ، و در این حال انواع کرامات بر ظاهر و باطن پدیدآمدن گیرد ، اگر رونده در این مقام بدین نعمت ها باز نگردد به چشم خوش آمد ، از حضرت منعم باز ماند و بسا مغروران که از این مقام :

نَکَصَ عَلَى عَقِبَیْهِ (۱) .

باز گشتند .

این همه عتبه است که خون صدهزار صدیق بر خاک امتحان ریخته است .

پس رونـدگان صادق و طالبان عاشق که در خرابات به جام کرامات مست شدنـد ، و ذوق شـهود بازیافتند و در مستی عجب و غرور افتادند و هرگز روی هشیاری و بیداری ندیدندی و در حجب کرامات :

أَصْحابض الْکِراماتِ کُلُّهُمْ مَحْجُوبُونَ .

بماندنـد و آن کرامات را تب وقت خویش ساختنـد و زنّار خوش آمـد آن بربسـتند ، و روی از حق بگردانیدنـد و به خلق روی آوردند .

کیست انسان آن که انسش با خداست

که

دوایش درد و درد او دواست

هر دلی کو نیست دائم دردناک

نیست واصل نیست داخل نیست پاک

هر وصالی کش فراقی در پی است

لایق عقل و دل و دانا کی است

وصل خواهی از خدا غایب مباش

شه نبینی غایب از نایب مباش

هر دلی کو درد عشقش حاصل است

واصل است و واصل است و واصل است

هستی بنده حجاب بنده است

ورنه مهر دوست خوش رخشنده است

خودشکن شو خودشکن شو خودشکن

تا رهی از نقص های ما و من

پاکی ظاهر به آب ظاهر است

پاکی باطن به عشق قاهر است

آن که شد مست از دو چشم مست او

مست گردد هر که گیرد دست او

ای خدا بگشا در فتح فتوح

تا که عُجب علم نکشد شمع روح

مایه دوری بحق ذوالجلال

نیست غیر از حبّ جاه و میل مال

غیر از اهل عشق کز خود رسته اند

باقیان خود را به قیدی بسته اند

هر که خواهد این کباب و این شراب

گو بنه سر پیش پای بوتراب

تا جمالی دید روی و موی او

چشم تُرکش دید و شد هندوی او

و برخی دیگر در نعمت کرامات نظر بر منعم نهند نه بر نعمت و ادای شکر نعمت به دیدار منعم گذراند تا بر قضیّه :

لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ (۱) .

مستحق نعمت وجود منعم گردند ، و وظیفه عبودیت روح در این مقام آن است که ملازمت این عتبه نماید و از جمله اغیار دامن همت در کشد و سه طلاق

بر چهار گوشه دنیا و آخرت دهد ، و به درجات علیا و نعیم هشت بهشت سر فرود نیاورد .

تا بر سر ما سایه شاهنشه ماست

کونین غلام و چاکر درگه ماست

بگذار بهشت و دوزخ این نه ره ماست

زیرا که برون زکون منزلگه ماست

اگر هزار

بار خطاب رسد که ای بنده چه خواهی ؟ گویند بنده را خواست نباشد ، زیرا که خواست روی در هستی دارد ، و ما در نیستی می زنیم ، و اگر هزار سال برل این آستانه ملتفت بماند ، باید که ملول نگردد و روی از این درگاه نتابد و پای از این کوی باز نکشد .

جملگی انبیا و اولیا در این مقام عاجز و متحیّر شوند که از اینجا به قدم انسانیّت راه نمی توان سپرد ، در این مقام چون هر تیر جدّ که در جعبه جهد بندگی انداخته شد ، هیچ بر نشانه قبول بر نیامد .

قسمت سوم

اینجا چون گُل سپر باید انداخت و چون چنار دست بدعا باید برداشت ، و چون سوسن با ده زبان خاموش باید بود ، و چون نرگس چشم بر هم باید نهاد ، و چون بنفشه به عجز سرافکنده باید بود ، اینجا مقام ناز معشوق و کمال نیاز عاشق است .

تا این غایت روح با هر چه پیوند داشت ، همه در شش در عشق می باخت ، چون مفلس و بیچاره گشت اکنون جان می باید باخت .

هر وقت که نسیم نفحات الطاف حق از موهبت عنایت به هشام روح می رسد ، یعقوبوار با دل گرم و دم سرد می گوید :

إِنِّی لأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ (۱) .

چندان غلبات شوق و قلق عشق روح را پدید آید که ، از خودی ملول گردد ،

از وجود سیر آید ، و در هلاکت خویش کوشد ، و حسینوار فریاد می زند و می گوید :

اُقْتُلونی اُقْتُلونی یا ثِقات

اِنَّ فی قَتْلی حَیاتاً فی حَیات

در این

مدت که روح را بر آستانه حضرت عزّت باز دارند و به شکنجه فراق و درد اشتیاق مبتلا کنند دیوانگی در او پدید آید ، عقل و صبر پشت به هزیمت نهند ، در این اضطرار روح از خود و از معامله خود مایوس گردد ، خود را بیندازد و بدو نالد ، چون ناله آن سوخته در مقام اضطرار به حضرت رحیم باز رسد بر قضیّه :

أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ (۱) .

تتق عزت از پیش جمال صمدیت پرده براندازد ، عاشق سوخته خود را به هزار لطف بنوازد ، چون شمع جمال صمدیت در تجلی آید ، روح پروانه صفت پر و بال بگشاید ، جذبات اشعه شمع هستی پروانه را برباید ، پرتو نور تجلی وجود پروانه را به تجلیه صفات شمعی بیاراید ، زبانه شمع جلال احدیت چون شعله برآرد ، یک کاه در خرمن وجود پروانه روح نگذارد .

اینجا نور جمال صمدی روح روح گردد .

أُولَئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِروح مِنْهُ (۲) .

اینجا عتبه عالم فناست و سر حد بقا ، بعد از این کار تربیت روح به تجلیه جذبات الوهیت مبدل شد اکنون هر نفسی از انفاس او به معامله ثقلین برآید(۳) .

جَذْبَهُ مِنْ جَذَباتِ الْحَقِّ تُوازى عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ .

زانگونه پیامها که او پنهان داد

یک نکته به صد هزار جان نتوان داد

آری چون روح از تربیت انبیا و اولیا اثر گیرد ، و نفس از آلودگیها برهد ، و قلب پروانه شمع جمال حضرت حق شود نه اثری از نفاق بلکه اثری از هیچ گناه باطنی و ظاهری در انسان نخواهد ماند ، آن وقت است که

انسان به حقیقت انسان است ، و برای او در این عرصه حیات محوری جز عشق به محبوب باقی نمی ماند ، و بر اثر این محبت و عشق است که با مرکب عمل صالح به عالی ترین مقام که مقام فنای در او بقای به اوست می رسد .

به قول عارف جامع امیر حسین حسینی هروی :

ای پرده نشین این گذرگاه

بی عشق بسر نمی رسد راه

اول قدمی که عشق دارد

ابری است که جمله کفر بارد

آنان که زجام عشق مستند

حق را زبرای حق پرستند

دل حق طلبید و نفس باطل

این عربده نیست سخت مشکل

چون در نظر تو ما و من نیست

او باشد و او دگر سخن نیست

می بین و مپرس تا بدانی

میدان و مگوی تا نمانی

سر بر قدم و قدم به سر نه

وانگه قدم از قدم بدر نه

بی نام و نشان شو و نشان کن

بی کام و بیان شو و بیان کن

تو جام جهان نمای خویشی

از هر چه قیاس توست پیشی

همان علائمی که در قرآن مجید برای منافق بیان شده ، در روایات هم همان علائم تفسیر و تشریح شده ، از این جهت در این زمینه باب جداگانه ای تحت عنوان نفاق و روایات لازم نبود ، اگر متن روایات این باب را خواستید به جلد هفتاد و دوم بحار صفحه دویست و دوم مراجعه کنید .

وَعَلامَهُ النِّفاقِ قِلَّهُ الْمُبالاهِ بِالْكِذْبِ ، وَالْخِيانَهُ ، وَالْوَقاحَهُ ، وَالدَّعْوى بِلا مَعْنىً ، وَسُخْنَه الْعَيْنِ ، وَالسَّفَهُ ، وَقِلَّهُ الْحَياءِ ، وَاسْتِصْغارُ الْمَعاصى ، وَاسْتيضاع اَرْبابِ الدّينِ ، وَاسْتِخْفافُ الْمَصائِبِ فِى الدّينِ ، وَالْكِبْرُ ، وَحُبُّ الْمَدْحِ ، وَالْحَسَدُ ، وَاسْتيثارُ الدُّنْيا عَلَى الْاخِرَهِ ، وَالشَّرِّ عَلَى الْخَيْرِ

، وَالْحَثُّ عَلَى النَّميمَهِ ، وَحُبُّ اللَّهْوِ ، وَمَعُونَهُ اَهْلِ الْفِسْقِ وَالْبَغْيِ ، وَالتَّخَلُّفُ عَنِ الْخَيْراتِ ، وَتَنَقُّصُ أهْلِها ، وَاسْتِحْسانُ ما يَفْعَلُهُ مِنْ سُوء ، وَاسْتِفْتاحُ ما يَفْعَلُهُ غَيْرُهُ مِنْ حَسَن ، وَأمْثالُ ذلِکَ کَثيرَهٌ .

امام به حق ناطق حضرت صادق (علیه السلام) در دنباله روایت باب نفاق می فرماید برای منافق نشانه هائی است ، که حضرت به نوزده نشانه آن اشارت دارند :

۱ از دروغ گفتن به حق و به خلق باک ندارد .

۲ خائن به دین و خائن به مال و آبرو و عرض مسلمانان است .

۳ از حیا و شرم که نتیجه ایمان به حق و آخرت است خالی و در انواع فسق و فجور در کمال بی حیائی و بی شرمی است .

۴ بدون داشتن علم و کمال و عشق و معرفت و عمل و کوشش ، دارای ادّعا است و خود را واجد این همه کمالات می داند ، در حالی که درون و برونش از حسنات خالی است .

۵ آدمی نیز چشم است ، به این معنا که در تمام اموری که تجسّس مشروعیت ندارد ، در مقام تجسس و پی بردن به اسرار مردم است .

۶ نادان و سفیه است ، و در امور تأمّلی از خود نشان نمی دهد ، و ادب را در هیچ برنامه ای رعایت نمی کند .

۷ در موقع حیا کم حیاست . فرق بین قلّت حیا و وقاحت به شدت و ضعف است ، مرتبه سلب حیا و شدّت آن را وقاحت می گویند ، و مرتبه ضعیف او را که فی الحقیقه

مقدمه وقاحت است قلّت حیا می نامند .

۸ گناه و معصیت را با آن همه اهتمامی که در ترکش شده ، سبک شمرده و انجام آن برایش آسان است .

۹ ارباب دین و کرامت و مردم مؤمن و مسلمان را چنانچه شایسته است ادب نمی کند و آنان را با آن همه ارزش سبک می شمارد .

۱۰ مصائب در دین را ، که تحمّلش دارای برترین ارزش است ، سهل و سبک شمرده و سعی می کند در معرض آنها قرار نگیرد .

۱۱ متکبر است و خود را در همه امور بزرگ می شمارد .

۱۲ علاقه دارد مردم او را مدح کنند و همه جا از او ستایش نمایند .

۱۳ دارای مرض خطرناک حسد است ، آرزو می کند که نعمت های خدا از بندگانش سلب شود .

۱۴ دنیا را بر آخرت و بدی را بر خوبی ترجیح می دهد .

۱۵ بر سخن چینی و نمامی حریص است و مصدر فتنه و فساد در بین مردم می باشد .

۱۶ به کارهای بیهوده و لهو و لعب رغبت دارد .

۱۷ مددکار اهل فسق و اهل بدعت است .

۱۸ اهل و خیر و خیرات نیست و بلکه اهل خیرات را دوست ندارد ، و نمی خواهد کسی به کسی احسان کند .

۱۹ کار خود را هر چند بد باشد خوب به حساب می آورد ، و کار خوب دیگران را بد می داند .

شبیه این اوصاف در منافقان زیاد است ، و از این جهت با قاطعیت می توان گفت منافقین از کفار بدترند !

!

وَقَدْ وَصَفَ اللهُ الْمُنـافِقينَ فی غَيْرِ مَوْضِع ، فَقـالَ عَزَّ مِنْ قائِل : وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللهَ عَلَى حَرْف فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالاْخِرَهَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (١) .

خداوند در بسیاری از موارد قرآن مجید وضع منافقین را بیان کرده ، در سوره حج می فرماید :

بعضـی از مردم هسـتند که خـدا را به زبان و ظاهر می پرسـتند نه به حقیقت ، و از این رو هر گاه به خیر و نعمتی رسد ، اطمینان خاطر پیـدا می کنـد ، و اگر به فقر و آفتی رسد از دین خدا روی بر گرداند ، چنین کسانی در دنیا و آخرت زیانکار است و این زیانی آشکار و روشن است .

وَقالَ عَزَّ مِنْ قائِلِ أيْضاً فی صِفَتِهِمْ : وَمِنَ النّاسِ مَنْ يَقُولُ امَنّا بِاللهِ وَبِالْيَوْمِ الاْخِرِ وَما هُمْ بِمُؤمِنِينَ ، يُخادِعُونَ اللهَ وَالَّذينَ آمَنُوا وَما يَخْدَعُونَ إلاّ أنْفُسَهُمْ وَما يَشْعُرُونَ . فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضاً :

و نیز در وصف این نابکاران فرموده : برخی از مردم کسانی هسـتند که می گویند ما به خدا و روز قیامت ایمان داریم ، و حال این که اینان صاحب ایمان نیسـتند و در ادعای خود دروغگوینـد ، در اظهار اسـلام و پنهان نگاه داشـتن کفر با خـدا خدعه می کننـد و با اهل ایمان نیرنگ میورزند ، اینان فریب نمی دهند مگر خود را و توجهی به حقیقت ندارند ، دل اینان مریض است ، و بر اثر عمل ناروایشان به مرض بیشتر گرفتار می آیند .

وَقالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : أَلْمُنافِقُ إذا وَعَدَ أخْلَف

، وَإذا فَعَلَ أفشى ، وَإذا قالَ كَذَبَ ، وإذا ائْتُمِنُ خانَ ، وإذا رُزِقَ طاشَ ، وَإذا مُنِعَ غاشَ :

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرماید : از جمله صفات منافق آن است که ، هرگاه وعده کند مخالفت کند ، و هرگاه کاری کند بد یا خوب فاش کند ، و هرگاه سخن گوید دروغ گوید ، و هرگاه مؤتمن مردم شود خیانت کند ، و هرگاه وسعتی در رزق بیابد در غیر راهش مصرف کند ، و به هنگام تنگی در پی غشّ و فریب مردم باشد .

وَقالَ النَّبيُّ (صلی الله علیه وآله) أیضاً : مَنْ خالَفَ سَريرَتُهُ عَلانِيَتَهُ فَهُوَ مُنافِقٌ كائِناً مَنْ كانَ وَحَيْثُ كانَ وَفی أیّ زَمان کانَ وَفی أيِّ رُتْبه كانَ :

و نیز رسول خدا فرمود : هر که ظاهرش با باطنش یکی نباشد منافق است ، هر که باشد ، و هر کجا باشد و در هر زمانی که باشد و دارای هر رتبه ای که باشد .

این بود علائم و نشانه های مردم منافق و در حقیقت اموی مسلکان و عبّاسی طریقتان ، خداوند در درجه اول همه ما را از افتادن در دام نفاق حفظ کند و در درجه بعد اسلام و مسلمین را از شرّ این حیوانات خطرناک در امانش نگاه دارد .

باب سی و هشتم در بیان عقل و هوی است

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : أَلْعاقِلُ مَنْ كانَ ذَلُولاً عِنْدَ إجابَهِ الْحَقِّ ، مُنْصِفاً بِقَوْلِهِ ، جَمُوحاً عِنْدَ الْباطِلِ ، خَصيماً بِقَوْلِهِ ، يَتْرُكُ دُنْياهُ وَلا يَتْرُكُ دينَهُ .

وَدَليل الْعاقِلِ شَيْئانِ : صِدْقُ الْقَوْلِ وَصَواب الْفِعْلِ ، وَالْعاقِلُ لا يُحَدِّثُ بِما يُنْكِرُهُ الْعُقُولُ ، وَلا يَتَعَرَّضُ لِلتُّهْمَهِ ، وَلا يَدَعُ مُداراةَ

مَنِ ابْتلِىَ بِهِ .

وَيَكُونُ الْعِلْمُ دَليلَهُ فى أعْمالِهِ ، وَالحِلْمُ رَفيقَهُ فى أحْوالِهِ ، وَالْمَعْرِفَهُ يَقينَهُ فى مَذاهِبِهِ .

وَالْهَوى عَدُوُّ الْعَقْلِ وَمُخالِفٌ لِلْحَقِّ وَقَرينُ الْباطِلِ ; وَقُوَّهُ الْهَوى مِنَ الشَّهَواتِ .

وَاَصْلُ عَلاماتِ الْهَوى مِنْ أكْلِ الْحَرامِ وَالْغَفْلَهِ عَنِ الْفَرائِضِ وَالْإِسْتِهانَهِ بِالسُّنَنِ وَالْخَوْضِ فِى الْمَلاهى . قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

ألْعاقِلُ مَنْ كانَ ذَلُولاً عِنْدَ إجابَهِ الْحَقِّ ، مُنْصِفاً بِقَوْلِهِ ، جَمُوحاً عِنْدَ الْباطِلِ ، خَصيماً بِقَوْلِهِ ، يَتْرُكُ دُنْياهُ وَلا يَتْرُكُ دينَهُ .

در این فصل بسیار مهم ، حضرت صادق (علیه السلام) به صفات عاقل و هواپرست اشاره می فرمایند .

در جلد دوم عرفان از صفحه ۱۹۱ تا صفحه ۲۱۰ در باره ماهیت عقل از نظر قرآن و روایات و بزرگان دین مسائلی به رشته تحریر کشیده شده به همین خاطر در این باب به توضیح مسئله عقل نیازی نیست ، تنها اوصافی که حضرت در باره اهل عقل بیان کرده اند به اندازه لازم شرح داده می شود .

امام در قسمت اوّل بیان خود می فرماید : عاقل کسی است که در برابر قبول حق خاضع و متواضع و در اجابت حق دارای دلی سهل و آسان و قلبی هموار باشد .

حق گویان و حق پذیران

سخن حق سخنی است که با فطرت و عقل و قلبل و روح و نفس ، و روابط سالم اجتماعی انسان با خانواده و جامعه و خلاصه با سعادت انسان در دنیا و آخرت هماهنگ باشد .

این گونه سخن جز از خدای مهربان و انبیاء عظام و ائمه گرامی ، و اولیاء خالص و شاگردان مکتب الهی که جز با حقیقت و واقعیت سر و کار ندارند به بشر نرسیده ، اینان

در تمام امور حیات خیرخواه ، و مصلحت اندیش ، برای انسان بودند ، و حق گوئی آنان نشان می دهد ، که هر نفع واقعی را برای دنیا و آخرت بشر خواسته ، و به هیچ ضرری در دو صحنه حیات دنیا و آخرت برای بشر علاقه نداشتند .

در اینجا لازم است به قسمتی از گفته های بر حق حضرت حق و انبیاء الهی و ائمه طاهرین و اولیاء خالص الهی اشاره شود ، سپس به ارزش حق پذیر و دلی که در برابر حق هموار و تسلیم است توجّه گردد .

سخن حق

خدای مهربان در قرآن عظیم ، می فرماید راه رشد و هدایت ، و ضلالت و غوایت برای همه روشن شده ، راه رشد راه خداست ، چون حضرت او عاشق انسان است ، و از باب عشق و محبت می خواهد انسان به تمام کمالات آراسته شده و از رذایل پیراسته گردد ، خداوند علاقه دارد انسان با تمام هستی و وجودش به سعادت دنیا و آخرت راه یابد ، و از شرّ و خزی دنیا و آخرت در امان بماند ، ساختمان و سازمان عقل به صورتی است که چون راه رشد را یافت به قبول آن تن می دهد ، و از راه ضلالت روی برگردانده تنفر پیدا می نماید ، این انسان است که باید اراده خویش را به زلف عقل گره بزند ، تا به آنچه خداوند می خواهد برسد و به تعبیر دیگر این داستان است که باید نیروی کار و عمل و فعالیت و کوشش خویش را در چهار چوب راه رشد قرار دهد ،

تا به سلامت دنیا و آخرت دست یابد .

آری هر کس به عروه الوثقای حق که همان قرآن ، و نبوت و امامت است و تا ابد هم گسستنی نیست چنگ بزند در میدان حیات برنده تمام واقعیات و نفی کننده تمام شرور شده است .

قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَی لاَ انفِصَامَ لَهَا وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱) .

در این آیه کفر به طاغوت که مأمون بودن از لوث کفر ، شرک ، فسق ، فجور ، و قسمت اعظمی از رذائل درونی است ، و این حقیقت در حقیقت روح واقعی ایمان است ، زیرا بدون کفر به طاغوت ایمان و عشق به الله میّسر نیست بعنوان یک اصل اصیل محوری مطرح است .

تمام بدبختی هائی که در طول تاریخ گریبان بشر بوده ، علت العللش اتصال به طاغوت درون و برون و انفصالش از حضرت ربّ العزّه بوده ، و تمام دردهای درونی ، فردی ، خانوادگی ، اجتماعی ، مادی ، و معنوی بشر را و نیز درمانش را باید در همین دو زمینه جستجو کرد .

فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللهِ (۲) .

این قسمت از آیه در حقیقت کلمه طیّبه

لا إله الاّ اللهُ .

را که باید در تمام امور حیات درونی و برونی ظهور کند ، و بدون ظهورش بدست آوردن سعادت امکان ندارد ، مطرح می کند ، کلمه ای که محور بعثت انبیاء الهی و امامت امامان و خیر دنیا و آخرت است ، و چه سخن حقّی در تمام آفرینش بر حق تر از این و پر منفعت تر از این

سخن است .

آری خدا را در تمام امور محور قرار بدهید ، که محور قرار دادن خدا ، انسان را از هر شرّی آزاد و بر هر خیری متصل می سازد .

خداوند مهربان از باب خیر و مصلحت انسان از انسان می خواهد ، به دامن انبیاء و امامان که معلّمان واقعی و دلسوز بشر هستند چنگ بزند ، و از راه آنان منحرف نگردد ، که انحراف از مسیر آن بزرگواران علّت شقاوت دنیا و آخرت است .

قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مَن لاَ يَسْأَلُكُمْ أَجْراً وَهُم مُّهْتَدُونَ (١) .

خداوند مهربان کراراً مردم را به تقوا یعنی آراسته شدن به فضائل ، و انجام واجبات و ترک محرّمات امر فرموده ، سه حقیقتی که اگر انسان با آنها شکل بگیرد آراسته به لباس خلاقه اللّهی می گردد ، و با اسلام کامل زندگی کرده و با اسلام حقیقی از دنیا می رود :

يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّه حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنْتُم مُسْلِمُونَ (٢) .

پروردگار مهربان برای اینکه صحنه حیات ملت اسلام صحنه معروف ، و پاک از منکرات باشد ، در درجه اول معروف و منکر را شناسانده سپس امر به معروف و در حقیقت بپا کردن معروف و نهی از منکر و در حقیقت ریشه کن کردن منکر را وظیفه واجب فرد فرد امت اسلامی دانسته ، و بپا داشتن این دو حقیقت را ضامن سلامت جامعه می داند .

وَلِتَكُن مِنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (٣) . كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّه أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ . . . (١)

خداوند

مهربان مردم را تنها به پرستش و عبادت خودش دعوت می کند ، و سفارش می نماید به پدر و مادر احسان کنید و ذوالقربی و یتامی و افتادگان را رعایت کرده و با گفتار حسن با مردم روبرو شوید و نماز را بپا داشته و از ادای زکات که بسیاری از خلأهای اجتماعی را پر می کند سرباز نزنید .

لاَتَعْبُدُونَ إِلاَّ اللهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَذِی الْقُرْبَی وَالْيَتَامَی وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَأَقِيمُوا الصَّلاَهَ وَآتُوا الزَّكَاهَ . . . (۲) .

خداوند مهربان جهت حفظ دین و نشر اسلام ، این فرهنگ انسان ساز و سعادتبخش دستور به مهاجرت و جهاد می دهد و هجرت و جهاد را دو عامل بسیار مهم و اساسی در حفظ قرآن و اسلام و نشر و تداوم آن می داند ، و در کلام پربارش مجاهد و مهاجر را شایسته رحمت حضرت حق می داند :

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی سَبِيلِ اللهِ أُولئِکَ يَرْجُونَ رَحْمَهَ اللهِ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳) .

خداوند سبحان به تمام بندگانش جهت پیشرفت در امور الهی و انسانی ، و برای به ثمر رسیدن حرکات و افعال آدمی ، دستور می دهد از مقام صبر و استقامت و ذکر و نماز یاری بجویند که صبر و ایستادگی و نماز باعث نظم و حساب در زندگی و رسیدن به اهداف عالیه الهیه است :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَبْرِ وَالصَّلاَهِ إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۴) .

خدای عزیز برای آراسته شدن انسان به سلامت واقعی در تمام شئون حیات اعم از شئون مادی و معنوی ، امر می کند با تمام وجود تسلیم فرهنگ حق شوید

و از وساوس و تفرقه افکنی و دستورات شیطان پیروی ننمائید که شیطان در هر شکلی که هست ، دشمن آشکار شماست .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱)

خداوند مهربان در آیات قرآن مجید به گناهان باطنی و ظاهری اشاره می فرماید ، و هر گناهی را تیشه ای به ریشه انسانیت می داند ، و معاصی و خطاها را علت خزی دنیا و عذاب آخرت معرفی می کند ، و بدبختی انسان را در هر دو جهان معلول معصیت به حساب آورده ، به طور قاطعانه از آدمی می خواهد ، که تقوا و خودداری از هر گناهی را پیشه خود سازد ، و جز با آراسته بودن به اسلام حقیقی رخت از دنیا به آخرت نکشد . خداوند بزرگ ، مسئله تقوا و توسل به عنایت حق و جهاد در راه الهی را وسیله فلاح و رستگاری دانسته و از بندگانش می خواهد در زندگی چنین مسیری را انتخاب کنند .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲) .

خداوند کریم ، صدق و صداقت را در همه امور زندگی عامل منفعت در دنیا و آخرت دانسته و آراستگان به این حقیقت را اهل بهشت و رضوان الهی به حساب آورده ، و این واقعیت را باعث فوز عظیم می داند .

قَالَ اللّهُ هـذَا يَوْمُ يَنفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱) .

خداوند عزیز دنیا را جز گذرگاه چیزی نمی داند ، و

از اینکه آن را هدف واقعی و اصلی بگیرند منع می نماید ، که آنان که آن را هدف بگیرند جز بازیچه کودکانه و هوس رانی برای آنان چیزی نیست ، آنچه حقیقت دارد و همیشگی و جاودانی است سرای آخرت است ، و آن هم جز برای اهل تقوا میّسر نیست .

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (۲) .

آنان که در این دنیا حرکات قلب و نفس و اعضاء بدن را هماهنگ دستورات حق قرار دادند ، وزن اعمالشان در قیامت سنگین و به عبارت دیگر حرکات و اعمالشان دارای ارزش واقعی است ، به اندازه ای که بهشت و رضایت حق مزد برنامه های آنهاست ، ولی کسانی که هماهنگ با آیات الهی عمل نکردند ، زحماتشان بی ارزش و در جهان آخرت غرق در خسارت اند ، قرآن مجید در این زمینه می فرماید :

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ«۸»

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُم بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (۳) .

اگر بنا باشد سخن حق در این فصل بیاید ، باید تمام قرآن و روایات صحیحه بازگو شود ، آیاتی که گذشت نمونه ای از آیات کتاب حق به عنوان سخن حق بود ، تمام قرآن سخن حق است ، بر شماست که تا پایان عمر با قرآن مجید انس داشته باشید ، و در برابر قول حق تسلیم و خاضع گشته تا در دنیا و آخرت به حظّ وافر و اجر عظیم و بهشت ابدی برسید

آری انسان عاقل به فرموده حضرت صادق (علیه السلام) ، در تمام شئون حیات به

دعوت حق پاسخ می دهد ، و نسبت به حق کمال تواضع و خشوع را رعایت می نماید ، که عمل در وجود عاقل غیر از این هیچ اقتضائی ندارد .

عاقل کسی است که در برابر قول حق دارای انصاف است ، گرچه حق به ضرر او باشد .

انصاف دهی از بهترین صفات اهل خداست ، آنان که اهل انصاف هستند ، اهل عقل و دین اند ، منصف از بهترین بندگان خداست ، منصف حلّال مشکلات و رعایت کننده عدل ، و آراسته به حق است .

تمام مردم از دست اهل انصاف راحتند ، ولی آنان که نسبت به حق و نسبت به مردم انصاف ندارند ، مردمی مشکل ساز ، و افرادی خطرزا و موجوداتی پست ، و درندگانی بدطینت اند .

کسانی که در باطل خود پافشاری دارند ، از مرز عقل دور ، و از منافع معنوی دین خدا محرومند .

اسلام در تمام زمینه های زندگی مردم را ترغیب به انصاف نموده ، و رعایت این حقیقت نورانی را از بالاترین اعمال دانسته .

عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ صَلوات الله علیهما قالَ : کانَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) یَقُولُ فی آخِرِ خُطْبَتِهِ . طُوبی لِمَنْ طابَ خُلْقُهُ ، وَطَهُرَتْ سَجِیَّتُهُ ، وَصَلُحَتْ سَریرَتُهُ ، وَحَسُنتْ عَلانِیَتُهُ ، وَأنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مالِهِ ، وَأمْسَکَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ ، وَأنْصَفَ النّاسَ مِنْ نَفْسِهِ(۱) .

از امام علی بن الحسین (علیه السلام) است که پیامبر خدا در آخر سخنرانی خود می فرمود : خوشا به حال کسی که اخلاقش خوب و طبعش پاک نهادش صالح ، و آشکارش نیکوست ، زیادی مالش را انفاق کند

و از پر گوئی خودداری نماید و میان خود و مردم به انصاف قضاوت کند .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : مَنْ یَضْمُن لی أرْبَعَةً بِأرْبَعَهِ أبْیات فِی الْجَنَّه ؟

أنْفِقْ وَلا تَخَفْ فَقْراً وَاَفْشِ السَّلامَ فِی الْعالَمِ ، وَاتْرُکِ الْمِراءَ وَإنْ کُنْتَ مُحِقّاً ، وَأنْصِفِ النّاسَ مِنْ نَفْسِکَ(۲) .

امام صادق (علیه السلام) فرمود کیست که ضامن من باشد برای انجام چهار عمل در برابر چهار خانه در بهشت ؟

انفاق کن و از نداری مترس ، سلام را در جهان آشکار کن ، نزاع و جدال را ترک کن گرچه حق با تو باشد ، میان خود و مردم به انصاف قضاوت کن .

قالَ أمیرُالْمُؤمِنینَ (علیه السلام) فی کلام لَهُ : ألا إنَّهُ مَنْ یُنْصِفِ النّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ یَزِدْهُ اللهُ إلاّ عِزّاً(۳) .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ضمن کلامی از خود فرمود : بدانید هر کس مردم را نسبت بخود انصاف دهد ، خداوند او را عزّت بخشد .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ فی حَدیث لَهُ : ألا اُخْبِرُکُمْ بِأشَدّ ما فَرَ اللهُ عَلی خَلْقِهِ ؟ فَذَکَرَ ثَلاثَهَ أشْیاءَ أوَّلُها : إنْصافُ النّاسِ مِنْ نَفْسِکَ(۱) .

امام صادق (علیه السلام) در گفتاری از خود فرمودند : شما را به شدیدترین برنامه ای که خداوند بر بندگانش واجب فرموده خبر دهم ، سه چیز را ذکر کردند اول آن این بود که بین خود و مردم انصاف بده .

عَنْ أبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : سَیِّدُ الأعْمالِ إنْصافُ النّاسِ مِنْ نَفْسِکَ ، وَمُواساهُ الأخِ فِی اللهِ ، وَذِکْرُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فی کُلِّ حال(۲) .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) فرمودنـد آقـای همه اعمال حق دادن به مردم ، و همـدردی با برادر دینی در راه خـدا و یاد حق در همه حال است .

عدیّ بن حاتم و مسئله انصاف

عدی از با وفاترین یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از عاشقان دلباخته آن حضرت بود .

عدی بدست پیامبر (صلی الله علیه وآله) ایمان آورد و در جمل و صفین و نهروان در رکاب علی برای اعلای کلمه حق جنگید و در جمل یک چشمش را در راه خدا از دست داد .

زمانی بین او و معاویه ملاقات دست داد ، معاویه به او گفت فرزندانت چه شدند ؟ گفت همه آنها در رکاب علی شـهید شدند . معاویه گفت : علی در حق تو انصاف روا نداشت که فرزندانش زنده ماندند ولی فرزندان تو در رکابش کشـته شدند ، عدی گفت آه که من انصاف در حق علی را رعایت نکردم که او در محراب عبادت شهید شد و من هنوز زنده ام ! !

معاویه گفت بدان که هنوز قطره ای از خون عثمان باقی است ، و آن قطره خونخواهی نشود مگر بخون شـریفی از اشراف یمن .

عدی گفت سوگند با خدای ، آن دلها که از خشم و غضب نسـبت به تو آکنده بود هنوز در سینه های ماست ، و آن شمشیرها که با آنها با تو می جنگیـدیم اکنون بر دوش های ماست ، اگر قـدمی از طریق خدیعت بما نزدیک شوی قدمی برای ریشه کن کردن شرّت به تو نزدیک شویم ، دانسته باش که قطع حلقوم و سکرات مرگ بر ما آسان تر است از اینکه سخن ناهموار در

حق محبوبمان علی بشنویم .

قاضی محکمه و انصاف

در عصر معتضد عباسی مأمور بیت المال از دنیا رفت و قرض بسیاری از خود بجا گذاشت ، در حدی که تمام ما ترک میت به تمام قرض هایش فراگیر نبود !

معتضد عبدالله سلیمان رانزد ابو حازم قاضی فرستاد ، که خلیفه چهل هزار دینار از مأمور طلبکار است ، طلبش را از ماترک عنایت کن .

عبدالله پیام معتضد را به ابوحازم رساند ، ابوحازم به فکر فرو رفت ، سپس سر برداشت و گفت تأدیه این چهل هزار دینار به یک نفر کمال بی انصافی است ، خلیفه هم یکی از طلب کارهاست باید دید چه مقدار به او می رسد ، انصاف آن است که ما ترک بین تمام طلبکارها به نسبت تقسیم شود ، عبدالله متحیر شد و به قاضی گفت خونت را هدر منما .

قاضی گفت : من از طریق انصاف دوری نکنم و راه خطا نپیمایم ، عبدالله نزد معتضد آمد و جریان را بیان کرد ، معتضد قدری فکر کرد ، سپس گفت ابوحازم راست گفته است که من هم یکی از طلب کارانم او انصاف داده من نیز از طریق انصاف بیرون نروم . چقدر عالی است انسان متّصف به اوصاف حمیده باشد ، و وجودش چون آفتاب بدرخشد ، و برای دوست و دشمن منبع خیر و برکت ، و احسان و فضیلت گردد ، سعادت دنیا و آخرت از این راه قابل تأمین است و بس .

بعضی از انسانها جز شکم و شهوت و غیر جمع مال و ثروت همّتی ندارند ، سود اینان برای جامعه انسانی از حیوانات هم کمتر

است ، و بلکه سودی ندارند .

انسان باید سعی کند همآهنگ با واقعیّات الهی زندگی کند ، ظاهر و باطن خویش را آراسته دارد ، و در پی رشد و کمال سر از تن نشناسد ، و راهی جز راه حقیقت و درستی نپیماید .

شیخ شیراز می فرماید :

نظر خدای بینان زسر هوا نباشد

سفر نیازمندان زره خطا نباشد

همه وقت عارفان را نظر است و دیگران را

نظری معاف دارند و دیگر روا نباشد

به نسیم صبح باید که نبات زنده گردد

که جماد مردگان را خبر از صبا نباشد

اگرت سعادتی هست که زنده دل بمیری

به حیاتی اوفتادی که دگر فنا نباشد

اگر اهل معرفت را چون استخوان بسوزد

چو دفش به هیچ سختی خبر از قفا نباشد

نه رفیق مهربان است وحریف سخت پیمان

که بروز تیرباران سپر بلا نباشد

تو در آینه نگر کن که چه دلبری و زیبا

چو تو خویشتن ببینی نگهت بما نباشد

تو گمان مبر که سعدی بجفا ملول گردد

که گرش تو بی جنایت بکشی جفا نباشد

امـام صـادق (علیه السـلام) در دنبـا گفتـار پر فروغ خود می فرمایـد ، علاـمت دیگر عاقـل این است که در برابر باطـل وجودی سرکش و سـرپیچ و بـا گفتارش دشـمنی خویش را با باطل آشـکار می کنـد ، و حاضـر است دنیای خود را در هر موقعیّتی که باشد از دست بگذارد ولی دینش را به هیچ قیمتی حاضر نیست رها کند .

عاقـل در برابر مـال باطل ، قول باطل ، شـخص باطل ، مکتب باطل ، و خلاصه هر باطلی با تمام وجود می ایسـتد ، و برای محو باطل در هر لباسی که هست سری پرشور از مبارزه دارد ، و به

هر قیمتی که باشد عملاً و قولاً در برابر باطل ایستادگی کرده و دینش را به دنیایش نخواهد فروخت .

ابن سکّیت در برابر باطل شجاعانه مقاومت می کند

ابن سکیت دانشمندی بزرگ و شجاع شیعه معاصر متوکّل عباسی است ، متوکّل از جانیان و بیرحمان بنام روزگار است .

متوکّل بوقت مستی و شرابخواری کارهای بسیار زشتی انجام می داد ، از جمله شیر گرسنه ای را بجان بی گناهی می انداخت ، و گاهی مار خطرناکی را در آستین افراد جای می داد ، و بسیاری از اوقات کوزه و سبوهای پر عقرب به گفته او در مجلسش می شکستند تا عقربها بجان مردم بیفتند ! !

ابن سکّیت از ائمه شعر و ادب و نحو و لغت و حامل لوای علوم عربیه ، و از ثقات و افاضل امامیه بغداد و مورد تصدیق و توثیق علمای رجال و ارباب سیر و با خبر از علوم قرآنیه و از شاگردان فراء و ابن الاعرابی و ابو عمرو شیبانی بود .

دارای چهارده تألیف در علوم مختلفه است ، او نسبت به امیرالمؤمنین شدیداً عشق میورزید و از خواص اصحاب حضرت جواد و هادی (علیهما السلام) بود .

یک روز متوکل ازاو پرسید دو فرزند مرا بیشتر می پسندی یا حسن و حسین و فاطمه را ؟ !

ابن سکّیت در برابر این موجود باطل و باطل گوئیش با کمال شجاعت و بخاطر حفظ دینش فریاد زد قنبر غلام علی نزد من از تو و پسرانت افضل است ، متوکل دستور داد زبان از پس حلقش بیرون کشند و غلامان وی را زیر پای خود لگدمال نمایند .

او پس از تحمل این مصیبت به رضوان الهی واصل شد

و درس حفظ دین را گرچه به قیمت از دست رفتن دنیا تمام شود برای روزگار بیادگار گذاشت(۱) .

فیضی شاعر و مفسر بزرگ اسلامی سرزمین هند می فرماید :

حریف باده کجا عاشق خراب کجا

جنون عشق کجا نشئه شراب کجا

رسید یار و من افتاده ناتوان ای دل

طپیدن تو کجا رفت و اضطراب کجا

شب از فراق تو خوابم برد خیال است این

شب فراق کجا و خیال خواب کجا

بدور عشق تو ای دلربا نمی دانم

که دل کجا شد و طاقت کجا و تاب کجا

خوشست غمکده ام درگرفته زآتش آه

فروغ شمع کجا خانه خراب کجا

مجوی گرمی عشق از دم فسرده دلان

سبوی باده کجا شیشه گلاب کجا

طمع مدار زحاسد فروغ دل فیضی

سفال تیره کجا جام آفتاب کجا

کسی چه می داند ارزش دین چه اندازه است ؟ عاقل به این معنا توجه دارد که گوهر دین حقیقتی است که برای رسیدنش به دست بشر ، صد و بیست و چهار هزار پیامبر مبعوث به رسالت شده ، و دوازده امام معصوم در کنارش منصوب به ولایت گشته ، و ملیون ها نفر در راه حفظش تبعید شده یا به زندان رفته یا در راه خدا شربت شهادت نوشیدند ، و هزاران هزار فقیه و حکیم و عارف و فیلسوف و خطیب و مفسر تا پای جان برای تداومش زحمت کشیده اند ، چگونه می توان این گوهر گرانبها را در مقابل اهل باطل برای حفظ چند روزه دنیا معامله کرد ، آری اهل عقل در برابر باطل سرسخت اند ، و با عمل و گفتار خود با باطل می جنگید و دین و ایمان خویش را با دنیای گذرا معامله نمی

کنند .

دل چراغیست که نور از رخ دلبر گیرد

ور بمیرد زغمش زندگی از سر گیرد

صفت شمع به پروانه دلی باید گفت

کین حدیثی است که با سوختگان درگیرد

مفتی از فکر کند در ورق رخسارش

بشکند خامه و ترک خط و دفتر گیرد

ساقیا باده بگردان که ملولیم زخویش

تا زمانی زمیان هستی ما برگیرد

به ادب زن در این خانه که فراش حرم

آستان بوسه زنان حلقه این درگیرد

گر از آن لب بچشد چاشنه ای زاهد شهر

به خرابات مغان آید و ساغر گیرد

بکش از هر طرفی تیغ به آزار کمال

که به هر زخم تو او لذّت دیگر گیرد

افشاگری شجاعانه طرمّاح علیه باطل

قسمت اول

پس از حادثه جمل که در بیابانهای بصره بین سپاه علی (علیه السلام) و آتش افروزان داخلی اتفاق افتاد ، و در پی آن طلحه و زبیر کشته شدند ، و عاقبت پیروزی نصیب حق شد ، پسر ابو سفیان که نمونه کاملی از عناد و نفاق و پلیدی و کفر بود ، و در برابر امیرمؤمنان شورش داشت ، نامه ای خطاب به علی (علیه السلام) به مضمون زیر نوشت :

ای پسر ابوطالب به راهی رفتی که به زیان توست ، و آنچه را که به سود تو بود رها کردی ، و با کتاب و سنت رفتار صحیحی

نداشتی ، و کار را بجائی رساندی که با صحابه پیامبر ، طلح و زبیر آنچان کردی ، بخدا قسم تیری به سویت پرتاب کنم که نه آب آن را فرو نشانـد و نه باد برطرف سازد ، چون تیر برسـد به هـدف اصابت کنـد و چون در هدف قرار گیرد بخوبی کارگر افتد ، و چون کارگر شود شعلهور گردد ، فریفته

یاران و لشگریان خود مباش وآماده جنگ شو، من با سپاهی در برابر قرار گیرم که تاب دیدارش را نداری !

چون این نـامه به جناب مولا رسـید ، در پاسـخش چنین نوشت : این نامه ای است از بنـده خـدا علی بن ابی طالب برادر رسول خدا ، و پسـر عم ، و جانشـین ، و غسل دهنده ، و کفن کننده او ، و ادا کننده قرضش و داماد و پدر فرزندانش حسن و حسین ، که برای معاویه می فرستد .

ای معاویه من همانم که در جنگ بدر خویشان بت پرست ، و جانی تو را به دیار عدم فرسـتادم ، و عمو و دائی و جد مادری و برادرت را به قتل رساندم ، با آن شمشیر که آنها را کشتم و هم اکنون در دست من است ، امروز هم مانند روزی که پیامبر آن را بدستم داد قوی دل و نیرومندم و با یاری خدا هم آغوش پیروزی .

بخدا قسم من مانند شـما هیچ گاه پرستش بت نکردم ، و چیزی را از اسلام و کسی را بر پیامبر خدا محمّد (صلی الله علیه وآله) برتر ندانسـتم ، و شمشـیری جز آن که پیغمبر بمن داد انتخاب نکردم ، پس نیک بیندیش و هر چه خواهی کن ، من بخوبی می دانم که شـیطان بر تو چیره گشـته و دسـتخوش نادانی و سرکشـی شـده ای ، درود بر آن کس که از حقیقت پیروی کنـد و در اندیشه عواقب وخیم باشد .

حضرت مُهر فرمود و به یکی از یاران خود به نام طرمّاح تسلیم کرد که رهسپار شام شود و

آن را شخصاً بدست معاویه دهد .

طرماح بن عدی قوی هیکل و بلند بالا و سخنور بود ، از پیشگاه حضرت امیرمؤمنان رخصت طلبید و بر شتر خود سوار شد ، آنگاه راه شام را پیش گرفت و با سرعت بر آمد تا وارد شام شد و یک راست به ملاقات معاویه رفت .

دربان از وی پرسید کیستی و کجائی و که را می خواهی ؟ طرماح گفت : با یاران نزدیک معاویه ابوالاـعواور اسلمی و ابوهریره و عمرو عاص و مروان حکم کار دارم .

دربان گفت : اینان در باب الخضراء می باشند ، طرماح برای دیدار آنها به باب الخضراء رفت ، چون نامبردگان طرماح را با هیکل درشت و اندام بلند دیدند با خود گفتند : خوبست که این مرد را طلبیده لحظه ای را به گفتگو و مزاح و تفریح بگذرانیم ، همینکه طرماح به نزدیک آنها رسید ، پرسیدند ای اعرابی آیا از آسمانها خبری نزد تو هست که به اطلاع ما برسانی ؟

طرماح گفت آری بی خبر نیستم ، خداوند حاکم بر آسمانست ، و فرشته مرگ در هوا و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب از قفا می آید ، پس ای مردم بدبخت منتظر بلائی باشید که هم اکنون بر سرتان فرود می آید .

گفتند از کجا می آئی ؟ گفت : از نرد آزاد مردی پاک و پاکیزه سرشت ، نیکو خصال و با ایمان .

گفتند : با که کار داری ؟ گفت می خواهم با این بدگهری که شما او را پیشوای خود می دانید ملاقات کنم .

حضار دانستند که وی فرستاده امیرمؤمنان است ، از این

رو گفتنـد : ای اعرابی امیر مـا معـاویه به اطرافیـان خود سـر گرم مشورت در امور مملکت است و امروز نمی توانی به حضور او باریابی .

گفت خـاک بر سـر او کننـد ، او را بـا رسـیدگی به امور مسـلمین چه کار ؟ در آن وقت حضار ، نامه ای به معاویه نوشـتند که قاصـدی سـخنور و حاضـر جواب از کوفه آمـده ، و از طرف علی بن ابیطـالب حامـل پیـامی است برای تو ، بهوش باش که در جواب او چه خواهی گفت ؟ آنگاه طرماح را از شتر فرود آوردند و در مجلس خود جای دادند تا از معاویه خبر برسد .

چون نامه به معاویه رسـید و از موضوع مطلع شـد ، فرزنـدش یزیـد را خواست و دسـتور داد مجلسـی را بیارایـد ، و آنچه لازمه شوکت و حشمت در بار ، یک سلطان مقتدر است فراهم کند .

یزید بن معاویه صدائی گوش خراش داشت و روی بینی و چهره اش علامت زخمی بود ، چون مجلس آراسته گردید ، طرماح را باردار دادند تا به مجلس در آید .

چون به در کاخ رسـید و دید تمام کارکنان لباس سیاه به تن کرده اند گفت اینها کیستند که مثل موکّلین جهنم در تنگنای راه دوزخ می باشند ؟ و چون چشمش به یزید افتاد ، گوئی او را شناخت ، به همین جهت گفت این تیره بخت ، گردن کلفت بینی بریده کیست ؟

کارکنان کاخ گفتند : ای اعرابی ساکت باشد ، این یزید شاهزاده ماست .

گفت یزید کیست ؟ خداوند روزی او را زیاد نگرداند و امید او را از همه جا قطع

کند ، ای وای که او و پدرش روزی مطرود اسلام بودند ، ولی امروز بر تختت سلطنت نشسته اند

چون یزید این سخنان را از طرماح شنید ، چنان در خشم شد که خواست او را به قتل برساند ، ولی چون از پدرش معاویه اجازه نداشت خشم خود را فرو خورد و گفت : ای اعرابی حاجت خود را بگو معاویه به من دستور داده حاجت تو را برآورم .

گفت : حاجت من این است که معاویه از منصب خود دست بردارد و خلافت را به کسی که شایسته آن است واگذار کند .

یزید گفت : این حرف ها سودی ندارد ، حاجت خود را بگو ، گفت : حاجت من آن است که معاویه را ملاقات کنم و پیام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را به او ابلاغ کنم .

ناچار او را به مجلس معاویه درآوردند ، طرماح با نعلین وارد مجلس شد و کنار در نشست ، گفتند نعلین خود را از پا بیرون آور ، گفت مگر اینجا سرزمین مقدس است ، که مانند موسی نعلین از پا درآورم ! !

سپس رو به معاویه کرد و گفت ای امیر گناهکار اسلام ، عمروعاص که سمت مشاورت معاویه را داشت گفت ای اعرابی چرا معاویه را امیر گناهکار و بزه کار خواندی و امیرالمؤمنین نگفتی ؟ گفت : مادرت به عزایت بنشیند ، مؤمنین ما هستیم ، چه کسی معاویه را امیر ما نموده ؟ !

معاویه با خونسردی مخصوص بخود گفت : ای اعرابی چه پیامی برای من آورده ای ؟

گفت : نامه مختومی از جانب امام معصومی آورده ام ، گفت :

آن را به من بده ، گفت نمی خواهم قدم روی فرشهای تو بگذارم ، معاویه گفت : به وزیر من عمرو عاص تسلیم کن تا بدست من بدهد ، گفت : نه نه نمی دهم زیرا او وزیر پادشاه ظالم خائن است .

گفت : به فرزندم یزید بسپار تا به من تسلیم کند ، گفت ما که از شیطان خشنود نیستیم چگونه می توانیم به فرزندش دلخوش باشیم .

معاویه گفت غلام خاص من پهلوی تو ایستاده است ، نامه را به او بده تا بمن برساند ، گفت : این غلام را با پول حرام خریده ای و بکار حرام واداشته ای به او هم نمی دهم .

معاویه سرگردان شده گفت : پس چگونه این نامه باید بدست من برسد ؟

گفت : باید از جای خویش برخیزی و بدون رنجش با دست خود از من بگیری زیرا این نامه مردی کریم و از آقائی دانا و دانشمندی بردبار است ، که نسبت به مؤمنین رؤوف و مهربان است .

معاویه ناچار از جای برخاست و نامه را از وی گرفت و خواند ، سپس طرماح را مخاطب ساخت و گفت : علی را در چه حالی وداع نمودی ؟

گفت در حالی که مانند ماه شب چهارده بود ، و یارانش هم چون ستارگان فروزان اطرافش را گرفته بودند ، یارانی که هرگاه آنان را به کاری فرمان دهد بر یکدیگر پیشی گیرند ، و چنانچه از چیزی نهی کند همگی دوری کنند .

ای معاویه علی مردی دلاور و سروری برومند است ، با هر سپاهی که روبرو شود آن را درهم شکند و طومارش را

در هم پیچد و با هر دلیری که مواجه گردد او را به خاک هلاک افکند و به دیار نیستی فرستد و اگر دشمنی ببیند طعمه شمشیر آبدار خویش سازد ، معاویه گفت حسن و حسین فرزندان علی در چه حالی بودند .

گفت : آنها دو جوان پاکیزه و پاک سرشت ، نیکو خصلت و سالم و دو آقای پاک دامن و دانا و دانشمند عاقل هستند ، که سعی در اصلاح امور دنیا و آخرت مسلمین دارند .

معاویه سر بزیر انداخت و لحظه ای بفکر فرو رفت و گفت ای اعرابی راستی تو مرد سخنوری هستی ،گفت : ای معاویه اگر به حضورامیرالمؤمنین (علیه السلام)شرفیاب شوی ، سخنوران زبان آور خیلی بهتر از من خواهی دید و مردانی می بینی که در پیشانی آنها آثار سجود نمایان است ، در عین حال همینکه آتش جنگ شعلهور شود ، خویش را در آن آتش اندازد و سخت قوی دل باشند ، شبها تا صبح نمازگزارند ، و روزها روزه بدارند ، و هیچگاه در راه خدا مورد ملامت واقع نمی شوند ، ای معاویه اگر آنها را ببینی در گرداب مرگ فرو روی و راه نجات نیابی آری ای معاویه :

حرف حق گفتن و بر دار شدن پیشه ماست

این شرابی است که بی واهمه در شیشه ماست

تا که پروانه آن شمع شب افروز شدیم

ساختن چاره ما سوختن اندیشه ماست

دل ما با دل او الفت دیرین دارد

آن که با سنگ بسازد به جهان شیشه ماست

ساعتی نیست که فارغ زخیالت باشیم

روی و موی تو شب و روز در اندیشه ماست

مکن اندیشه زدل سنگی اغیار ای دل

کانچه بر

سنگ اثر بخش بود تیشه ماست

شعله در بیشه ما راه نیابد هرگز

چون نی ما قلم و ملك سخن بیشه ماست

گرچه در ذائقه تلخیم ولی داروئیم

درد را چاره شدن خاصیت ریشه ماست

ریشه خصم بداندیش زبن کنده شود

تا فغان ارّه ما آه و نواتیشه ماست

رنجی این جان و سرما و حقیقت گوئی

حرف حق گفتن و بر دار شدن پیشه ماست

در این هنگـام عمروعـاص آهسـته به معـاویه گفت : اگر این مرد عرب را مـورد نـوازش و عطـا قرار دهی ، بلنـد نظری تو را به بهترین وجه شرح خواهد داد .

معـاویه گفت ای اعرابی اگر چیزی به تو بـدهم از من قبول می کنی ؟ گفت من که می خواهم جان تو را از کالبـدت درآورم چگونه عطای تو را نگیرم ، معاویه دستور داد ده هزار درهم به او بدهند و گفت اگر کم است بگو تا افزون کنم .

گفت دستور بده بیشتر بدهند ، زیرا که تو از مال پدرت نمی دهی ، معاویه گفت : ده هزار درهم دیگر بر آن افزودند .

طرمـاح گفت : ای معـاویه دسـتور ده تـا ده هزار درهم دیگر اضـافه کننـد تـا سی هزار درهم گردد ، زیرا که خداونـد یـک و یکتاست و یک را دوست می دارد .

معاویه دستور داد چنین کننـد ، ولی طرماح هر چه انتظار کشـید از درهم خبری نشد ، از این رو گفت ای پادشاه با این مقامی که داری مرا مسخره می کنی ؟ گفت چطور ؟ گفت برای این که گفتی عطائی به من بدهند که نه تو و نه من آن را نمی بینیم ، تو گوئی بادی بود

از فراز کوهی وزید .

معاویه دستور داد عطای او را حار کردند و به وی تسلیم نمودند و سپس ساکت نشست ، در این وقت عمروعاص گفت ای اعرابی جایزه امیرالمؤمنین را چگونه می بینی ؟

طرماح گفت : این مال مسلمانان است و مربوط به معاویه نیست و از خزینه الهی است ، که نصیب یکی از بندگان خدا شده است . در این موقع معاویه گفت این مرد عرب دینار را در نظر من تاریک ساخت ، آنگاه کاتب را طلبید و جواب نامه حضرت را دستور داد چنین بنویسد :

لشگری از شام به جنگ تو می فرستم که ابتدای آن کوفه و انتهایش به ساحل دریا برسد ، هزار شتر با این لشگر خواهم فرستاد که بار آنها خردل باشد و به عدد هر خردلی هزار مرد جنگ جو باشد .

طرماح گفت : ای معاویه علی را به جنگ تهدید می کنی ، آیا مرغابی را به آب می ترسانی ، بخدا قسم امیرمؤمنان خروس بزرگی دارد که تمام این دانه ها را که گفتی به آسانی برمی چیند و در چینه دان انباشته کند ، معاویه گفت بخدا قسم راست می گوید او مالک اشتر است .

سرانجام طرماح جواب نامه را گرفت و پولها را برداشت و به جانب کوفه شتافت ، بعد از رفتن او معاویه به اطرافیان خود گفت : اگر من آنچه را دارم به شما بدهم یک دهم خدمتی را که این عرب بیابانی به علی نمود نخواهید کرد .

قسمت دوم

عمروعاص گفت : آری اگر آن فضیلت و نسبتی که علی با پیغمبر دارد تو هم می داشتی

ما به مراتب بیش از این عرب برای تو فداکاری می نمودیم .

معاویه گفت : خداوند دهن تو را بشکند و لبهایت را پاره کند ، بخدا قسم این حرف تو برای من گران تر از سخنان آن عرب است ، و از شنیدن آن دنیا بر من تنگ شد .

وَدَليل الْعاقِلِ شَيْئانِ : صِدْقُ الْقَوْلِ وَصَواب الْفِعْلِ ، وَالْعاقِلُ لا يُحَدِّثُ بِما يُنْكِرُهُ الْعُقُولُ ، وَلا يَتَعَرَّضُ لِلتُّهْمَهِ ، وَلا يَدَعُ مُداراهَ مَنِ ابْتلِيَ بِهِ ، وَيَكُونُ الْعِلْمُ دَليلَهُ فى أعْمالِهِ ، وَالحِلْمُ رَفيقَهُ فى أحْوالِهِ ، وَالْمَعْرِفَهُ يَقينَهُ فى مَذاهِبِهِ .

نشانه شخص عاقل دو حقیقت است : راستگوئی و درست کرداری .

و عاقل سخنی نمی گوید که در پیشگاه عقل منکر و مردود افتد ، و کاری نمی کند که در معرض تهمت قرار بگیرد ، و مدارای با افراد ناباب و ناجور را از دست نمی دهد .

عاقل پیوسته در کنار روشنائی علم حرکت می کند ، و در تمام احوال حلم را قرین و رفیق خود می دهد و در مسئله مذهب و سلوک و سیر و عمل از روی معرفت و بینش قدم برمی دارد .

سودمندترین قوم برای انسان قوم با معرفت است ، از برکت روشنائی معرفت ، منافع حقیقی و مضار واقعی تمیز داده می شود .

بعثت انبیا و تجلی کتب آسمانی در حیات انسانی ، و امامت امامان ، محض تحقق معرفت در زندگی انسان بود .

به غفلت و نادانی زیستن ، ره سپردن بسوی ایجاد مشکلات در دنیا ، و قدم برداشتن به سوی دوزخ در جهان آخرت است .

اگر همه اهل دنیا اهل معرفت بودند

، این همه مشکلات و رنج ها و ناامنی ها ، نادرستی ها و نامردمی ها ، فرزندان آدم را دچار تلخکامی نمی کرد . کاری که از دانشمندان به نام غرب است از بی معرفتی انسان نسبت به حقایق و واقعیات زندگی و شخصیت والای انسانی در کتاب انسان موجود ناشناخته این چنین شکوه می کند :

به طور خلاصه ، علوم مواد بی جان ترقیات وسیع و پیشرفتهای پردامنه ای کرده اند ، در حالی که علوم موجودات زنده هنوز در مراحل مقدماتی باقی مانده اند .

عقب افتادگی بیولوژی معلول شرایط خاص زندگی گذشتگان و پیچدگی و دشواری فهم کیفیات زندگی و ساختمامن خاص فکر آدمی است ، که به ساختمانهای مکانیک و انتزاعات ریاضی اقبال می کند .

استفاده عملی از اکتشافات علمی در زندگی روزانه وضع دنیای مادی و روانی ما را به کلی دگرگون ساخته و این تحولات در موجودیت ما نفوذ عمیقی کرده است .

بدین جهت برای ما زیان بخش گشته ، که بدون توجّه به احتیاجات حقیقی آدمی بکار رفته است .

علوم مکانیک و شیمی و فیزیک به علت جهل ما از خود ، توانسته اند بطور اتفاقی اصول قدیمی زندگی ما را دگرگون کند .

در صورتی که بایستی انسان مقیاس هر چیز قرار گرفته باشد ، عملاً او در دنیائی که ایجاد کرده است بیگانه بنظر می رسد ، چون نتوانسته آن را در خور خود بسازد ، بدان جهت که طبیعت خود را نشناخته است .

بنابراین سبقت زیاد و بی تناسب علوم مادی بر علوم زیستی را باید یکی از حوادث ناگوار تاریخ بشریت دانست ! !

محیطی که

به کمکٔ فکر و اکتشافات علمی ما ایجاد شده است ، نه با قد و نه با شکل ما تناسبی ندارد و به ما نمی آید .

در آن تیره بختیم و اخلاقاً تحلیل می رویم ، محقّقاً جماعات و ملکی که تمدن صنعتی در آنها به اوج کمال خود رسیده است زودتر مضمحل می شوند ، و بازگشت آنان بسوی بربریت آسان تر انجام می گیرد ، زیرا بدون دفاع در برابر محیط نامساعدی که علم برای آنان ایجاد کرده است زندگی می کنند .

در حقیقت تمدن امروزی ما نیز مانند اسلاف خود ، بخاطر دلایلی که هنوز بخوبی نمی شناسیم محیطی ایجاد کرده است که ادامه زندگی در آن غیر ممکن می نماید ، اضطراب و تیره روزی ساکنین شهرهای بزرگ ، معلول تشکیلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و مخصوصاً انحطاط شخصی آنهاست و در واقع قربانی عقب افتادگی علوم زیستی از علوم مادی گشته اند .

این بود نظر یکٔ دانشمند غربی در باره انسانهائی که از معرفت نسبت به شخصیت خود و راه صحیح زندگی تهی هستند .

انسان اگر به خدا برگردد ، و دست به دامن وحی بزند ، و به حلال و حرام حق و مسائل عالی اخلاقی و عملی آشنا شود ، موجود با معرفتی گشته و از زندگی خویش بهره دنیایی و آخرتی خواهد برد ، که معرفت ریشه سعادت دارین و منشأ خوشبختی و بهروزی در تمام زوایای حیات است .

اهل معرفت ، حضرت حق جل و علا را همه کاره و مالکٔ و ربّ الارباب دانند و جز به آن جناب و شئون آن محبوب ازل

و ابد نظر نداشته و دل نبندند .

اهل معرفت دنیا را سرای فانی و آخرت را خانه باقی و ابدی دانند ، و خویش را مسافری برای رسیدن به مقام لقا وصل خوانند .

اهل معرفت دین و تعلیمات پر فروغ انبیاء و امامان را از هر چیزی بالاتر دانسته ، و تمام سعی آنان بر این است که همآهنگ ، با حقایق زندگی کنند .

اهل معرفت دل را خانه دلدار حقیقی می دانند ، و خود را جز مملوکی مطیع در کف مالکی مهربان و سعادت خواه نمی بینند .

اهل معرفت سعی دارند به هیچ شری آلوده نگردند و از هیچ خیری غافل نماند ، که عبادت اهل معرفت رعایت حق حضرت حق و حقوق مردم است .

اهل معرفت آراسته به فضائل و پیراسته از رذائل ، و منوّر به نور عشق ، و محقّق به حقیقت ، و مجسمه فضیلت ، و منبع جود و سخاوت و مظهر لطف و کرامتند .

اینان از دنیا برای آخرت برمی دارند ، و از روز و شب کسب کمال می نمایند ، و برای مردم چراغ هدایت و نور طریقند .

اهل معرفت شمع شبستان حیات ، ظهور دهنده برکات ، و قاری آیات و عامل به واقعیات و در یک کلمه عاشق حضرت یارند ، و این عشق و حرکت در مسیر این عشق را تا رسیدن به مقام قرب با هیچ چیز معامله نمی کنند .

عارف عاشق ، و گوینده صادق حضرت بهاء الدین عاملی در این زمینه می فرماید :

گفتم ای دل زیار چشم بپوش

گفت پندم ده که ندهم گوش

تا گشود دست گل نقاب از

رخ

کی شود بلبل از فغان خاموش

روز و شب با خیال شیرینش

دل زار است دست در آغوش

همه دار و ندار من عشق است

او شه و من گدای خانه به دوش

دوش در خواب روی زیبایش

دیدم ای کاش هر شبم بد دوش

دیدم آن طلعتی که در حسنش

نفس کل بود و عقل کل مدهوش

من دل هم فتاده بیخود و مست

هم چو زلفش بگرد آن بر دوش

گفتم ای نازنین چو مهر بتاب

لطف کن رخ زما بقهر مپوش

یا مکن ناز یا که بنوازم

با یکی نکته زان لب پرنوش

ساغری ده که تا ابد سازی

بی نیازم زناز باده فروش

باری ار نشنوی زدل آهم

نکنی از وفا فغانم گوش

نالم آن سان که عالم ملکوت

آید از ناله ام بجوش و خروش

چند سوزم در آتش هجران

تا یکی نالم از دل پرجوش

وَالْهَوی عَـدُوُّ الْعَقْلِ وَمُخالِفٌ لِلْحَقِّ وَقَرینُ الْباطِلِ ; وَقُوَّهُ الْهَوی مِنَ الشَّهَواتِ . وَاَصْلُ عَلاماتِ الْهَوی مِنْ أَكْلِ الْحَرامِ وَالْغَفْلَهِ عَنِ الْفَرائِضِ وَالْإِسْتِهانَهِ بِالسُّنَنِ وَالْخَوْضِ فِی الْمَلاهی .

امام صادق (علیه السلام) در پایان این فصل می فرماید :

عقل با تمام منفعتی که برای دنیا و آخرت انسان دارد ، در برابر دشمنی چون هواست .

هوا مجموعه امیال و غرائز ، و خواسته ها و شهواتی است که از حدود طبیعی و شرعی خارج است .

هوا در وجود انسان بطور صد در صد مخالف حق است ، و همنشـین باطل ، قدرت و قوت هوا ناشی از شهوات است ، یعنی از خواسته هائی که جانب حق در آن رعایت نشده و حلال و حرام در آن ملحوظ نگشته .

سبب پیدایش هوا سه چیز است :

۱ خوردن مال حرام .

۲ مسامحه و غفلت از واجبات بدنی

، مالی ، و روحی و سبک انگاشتن سنن الهی .

۳ فرو رفتن در ملاهی و مناهی و کارهای بیهوده .

انسان اگر با توجه به آیات حق به دنیا و اهل دنیا بنگرد ، به این نتیجه می رسد ، که دنیا برای انسان خانه بدست آوردن کمال و اهل دنیا هم بندگان و عباد حضرت حقّند ، باید دنیا را سرمایه کمال و رشد قرار داد ، و برای مخلوق خدا هم منبع خیر و برکت بود .

با این دید ، انسان نه گرفتار مال حرام می شود ، نه از فرائض و سنن غافل می ماند ، نه دچار خوض در ملاهی و مناهی می شود .

آیا دنیای از دست رفتنی ارزش دارد که به حرام نزد انسان جمع شود ، و بخاطر آن فرائض وسنن ترک شود ، وبرای لذت بردن ازآن آدمی دچار محرّمات الهی وامور ناپسند شود ؟ !

بقول شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی :

جهان بر آب نهادست و آدمی بر باد

غلام همت آنم که دل بر او ننهاد

سرای دولت باقی نعیم آخرت است

زمین سخت نگه کن چو می نهی بنیاد

جهان نماند و خرّم روان آدمئی

که بازماند از او در جهان به نیکی یاد

کدام عیش درین بوستان که باد اجل

همی برآورد از خاک قامت شمشاد

وجود عارتیت و خانه ای است بر ره سیل

چراغ عمر نهادست بر دریچه باد

بسی برآید و بی ما فرو شود خورشید

بهارگاه خزان باشد و گهی مرداد

بر آنچه می گذرد دل منه که دجله بسی

پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد

گرت زدست برآید چو نخل باش کریم

ورت نصیب نیفتد چو سرو باش آزاد

وجود خلق مبدل کنند

ورنه زمین

همان ولایت کیخسرو است و ملک قباد

چو طفل با همه بازید و بیوفائی کرد

عجب تر آن که نگشتند از آن یکی استاد

عروس ملک نکوروی و دختریست ، ولی

وفا نمی کند این سست مهر با داماد

بسی بدیده حسرت زپس نگاه کنند

کسی که برق قیامت زپیش نفرستاد

نه خود سریر سلیمان بباد رفتی و بس

که هر کجا سریرست می رود بر باد

همی نصیحت من گوشدار و نیکی کن

که دانم از پس مرگم کنی به نیکی یاد

نداشت چشم بصیرت که گرد کرد و نخورد

ببرد گوی سعادت که صرف کرد و بداد

چو سرو باش تهیدست و فارغ از هر باد

چو نخل باش ستوده در این بهشت آباد

اگر مرا بدعائی مدد کنی شاید

که آفرین خدا بر روان سعدی باد

چهره های درخشانی که با هوای نفس مبارزه کردند

بازگو کردن حیات پاک اولیاء الهی ، و عاشقان صادق حق که پاکی در زندگی و نورانیت باطن را از طریق مبارزه با هوا

بدست آوردند فرصت و مجالی بسیار وسیع لازم دارد ، و در این باب کتابهای مستقلی باید نوشت ولی از باب

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم بقدر تشنگی باید چشید

تا جائی که امکان باشد به نمونه هائی اشاره می رود ، باشد که توجّه در زندگی این پاک مردان پاک باخته درسی برای زندگی ما باشد .

آخوند ملا ابراهیم نجم آبادی

حضرت آخوند ، از نجم آباد بدون اینکه کسی او را بشناسد به طهران آمده ، در یکی از مدارس ، از طلبه ای ساکن در یکی از حجرات پرسید : هم حجره می خواهی ؟

آن مرد که ظاهری بی پیرایه و افتادهوار می دید ، گمان آن که با فردی از بزرگان علما روبروست نبرده ، گفت اگر کسی باشد که به خدمت حجره مدد نموده ، سبب آلودگی و فراغت من گردد خواهم ساخت ! آخوند به فروتنی و خاموشی مثل یک نفر خادم به کار پرداخت و دو هم حجره با یک دیگر روز و شب می گذاشتند به حدی که تازه وارد از حد دانش و مایه مصاحب خود آگاه و دیگری بی خبر بود .

تا آن که شبی صاحب حجره در مطالعه کتابی از معقول که به درس می خواند دیر وقت فرو ماند و حضرت آخوند را روشنی چراغ مانع خواب آمده خسته ساخت ، پس سر برآورد ، و فرمود : شما را چیست که امشب از مطالعه بس نمی کنید و نمی خوابید !

طلبه مغرور با

بی اعتنائی گفت : تو را چه کار ، پس از چند کلمه گفتگو که به این روش در میان رفت آخوند فرمود : می بینم که فلان کتاب در پیش داری و در فهم فلان عبارت درمانده ای ، چه آن را غلط می خوانی .

آنگاه برخاست و محل اشکال را صحیح خوانده ، مطلب را به بیانی روشن و وافی تقریر فرموده گفت : حال مشکل حل شد برخیز و آسوده بخواب ، اما با این شرط و عهد که آنچه امشب گذشت نادیده انگاری و به زبان نیاری ، من همان خادم باشم و تو همان مخدوم که بودی .

بیچاره صاحب حجره در گرداب حیرت فرو رفت ، و تا صبح در این خیال که این چه حکایت بود ؟ !

خواب نکرد فردا که از درس مقرر برگشت کتاب را نزد آن مصاحب ناشناخته خویش گذاشته تقریر روز را طلبید و بیانی بهتر و کامل تر از استاد خود شنید .

از آن وقت خاضع گشته به استفاده پرداخت و آخر بر حفظ عهد خاموشی تاب نیاورد همدرسان را خبر کرد و عاقبت کار به آنجا کشید که حضرت آخوند به درس گفتن وادار و مشهور که به تازکی ابراهیم نامی در طهران مشغول به تدریس معقول شده و از سائر مدرسین سرآمده است ! !

آری این است روش مردم بی هوا ، و انسانهای کامل و رشد یافته ، و با خبران از حق و حقیقت و سالکان راه عشق و صفا ، و آراستگان به صفات محبوب ازلی و ابدی .

هر که در راه تو اول قدم از خویش برید

هم به

اول قدم آنجا که همی خواست رسید

هیچ کس با تو نیاویخت که از خود نگریخت

هیچ کس با تو نپیوست که از خود نبرید

به طلب کس خبری هم اثری از تو نیافت

بی طلب نیز نشانت نه شنید و نه بدید

همه با ناله و آهند چه هشیار و چه مست

همه با حسرت و دردند چه پیر و چه مرید

زاهد از صومعه گر رخت به کوی تو کشید

ما نخواهیم در آن کوی بجز درد کشید

آن که آسان شمرد این همه خون خوردن ما

دور از آن روی مگر شربت هجری نچشید

تا دل ریش پر از درد طلب یافت کمال

یافت هر گونه دوائی که از او می طلبید

جهانگیرخان قشقائی یا اعجوبه مبارزه با نفس

این وجود مبارک ، و منبع فیض ، و محلّ رحمت ، فرزند خان قشقائی بود .

در ایام جوانی به دنبال اسب سواری ، و کشاورزی ، و تربیت حشم و غنم پرداخت و به دنبال جمعی رفیق از طایفه خود روزگار به خوشی می گذارند .

در همان ایام به تارزنی شوق وافر پیدا کرد ، و پس از مدتی هنر تارزدن بیاموخت و در جمع دوستان به تار زنی اشتغال میورزید .

شنیده بود در اصفهان در این زمینه استاد بسیار ماهری هست ، برای فروش اجناس ایلاتی و اصلاح تارش که خراب شده بود ، و تکمیل تحصیل موسیقی به اصفهان روی آورد .

در بازار اصفهان گذرش به مدرسه صدر افتاد ، از حال و هوای آن جا خوشش آمد ، صبح و عصر برای تفنّن به آنجا می رفت .

روزی به وقت رفتن به مدرسه صدر از کنار مغازه ای در جنب مدرسه می گذرد ، ژنده پوش درویشی که

صاحب نفس بود او را صدا می زند ، فرزندخان وارد مغازه می گردد ، ژندپوش از وطن و حرفت و نسب او جویا می شود . جهانگیر شرح حال خود و علاقه اش را به تکمیل تحصیل موسیقی و بخصوص تار با او در میان می گذارد ، چون گفتارش به پایان می رسد ، درویش در او خیره می شود ، و می گوید :

گرفتم در این فن فارابی وقت شدی ، ولی بدان که مطربی بیش از کار در نخواهی آمد !

جهانگیر خان فریاد زد مرا از خواب غفلت بیدار کردی ، هان بگو اکنون چه باید کرد که خیر دنیا و آخرت من در آن باشد . درویش الهی در پاسخش چنین گفت :

این گونه استنباط کرده ام که تو را فضای این مدرسه پسند افتاده ، در همین جا حجره گرفته به تحصیل علوم الهی مشغول باش !

جهانگیر خان می گوید از همت نَفَس آن ژنده پوش و یمن راهنمائیش بدین مقام رسیدم .

جهانگیر خان در تحصیل علوم الهی به مقامات عالی و ارجمندی رسید ، شاگردان زیادی از محضر پر فیضش به مقامات عالی فقهی و اخلاقی و عملی رسیدند .

یکی از شاگردان او مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی طباطبائی است ، که پس از مرحوم آیت الله حائری به تقویت حوزه پر برکت قم برخاست ، و از تأثیر نفس گرم او حوزه هفتصد نفری قم دارای ده هزار محصّل در رشته های گوناگون علوم اسلامی شد .

حوزه قم پس از آن صدای اسلام را به گوش جهانیان رساند ، و چشم های اهل دل

را از اطراف و اکناف جهان بدین ناحیه دوخت .

در این حوزه دانشمند بزرگی در علوم فقه ، اصول ، ادب ، کلام ، تفسیر ، تاریخ ، خطابه ، نویسندگی تربیت شدند .

در این حوزه مرد بزرگ تاریخ اسلام ، چهره با عظمت فقاهت و عرفان با نفوذترین خطیب دوران ، مؤسس انقلاب اسلامی ایران ، بنیان گذار جمهوری اسلام حضرت امام خمینی نشو و نما کرد ، که از برکت وجودش فرهنگ اسلام از چنگ استعمار نجات پیدا کرد ، و ملت اسلام بیدار شده به هویت الهی خود بازگشتند ، و می رود که زمانه را برای پذیرفتن حکومت جهانی مهدی (علیه السلام) آماده نماید .

مرحوم فسائی در باره جهانگیرخان می گوید :

با اینکه در مراتب علمیه سرآمد ارباب عمائم است از لباس بزرگان ایلات از تا پا بیرون نرفت ، او مانند افراد ایل کلاه و زلف دارد .

حاج شیخ عیسی بن فتح الله شاگرد خان می فرماید : سرکار خان موی بلند می داشتی و به حنا خضاب می فرمودی .

جناب خان به حاج شیخ عیسی فرموده بود : زمینی دارم به قشقائی و از مال الاجاره آن چهل تومان است به یک سال ، زندگی خویش را تأمین می کنم .

استاد جلال الدین همائی که به یک واسطه شاگرد آن مرحوم بود در باره خان می فرمود :

جهانگیرخان در اثر شخصیت بارز علمی و تسلّم مقام قدس و تقوا و نزاهت اخلاقی و حسن تدبیر حکیمانه ، که همه در وجود او مجتمع بود ، تحصیل فلسفه

را که مابین علما و طلاب قدیم سخت موهون و با کفر و

الحاد مقرون بود از آن بدنامی به کلّی نجات داد ، و آن را در سرپوش درس فقه و اخلاق چندان رایج و مطلوب ساخت که نه فقط دانستن و خواندن آن موجب ضلالت و تهمت نبود ، بلکه مایه افتخار و مباهات می شد .

وی معمولاً یکی دو ساعت از آفتاب برآمده در مسجد جارچی سه درس پشت سر هم می گفت که درس اولش شرح لمعه فقه و بعد از آن شرح منظومه حکمت و سپس درس اخلاق بود ، و بدین ترتیب فلسفه را در حشو جوزقند و لوزینه فقه و اخلاق به خورد طلاب می داد .

جابری گوید :

اگر شارب مسکری یا فاعل منکری را شبانه گرفته به مدرسه آورده برای اجراء حد ، آن مرحوم می فرمود : حبسش کنند تا بهوش آید . بعد خود آن جناب نیمه شب رفته او را رها و از مدرسه بیرونش برده و به اندرز حکیمانه به راه راستش می آورد .

وحید گوید : من از جهانگیرخان با اینکه چندین سال در محضر درسش حاضر بودم ، هیچگاه دعوی شعر و شاعری نشنیدم ، و پس از رحلت وی از شاعری و شعر وی بوسیله شیخ محمد حکیم که به وی محرم ترین اشخاص بود آگاه شدم از اشعار اوست :

تا یاد چین زلف تو شد پای بست ما

رفت اختیار عقل و سلامت زدست ما

از صرف نیستی چو کسی را خبر نشد

عشقت چگونه کرد حکایت زهست ما

غمگین مشو گر از ستمش دل شکسته ای

کار زد به صدهزار درست این شکست ما

از دشمنان ملامت و از دوستان جفا

بودست سرنوشت زروز الست ما

گشتم زهجر غرقه

دریای اشک خویش

تا ماهی وصال کی افتد به شصت ما

از آقا محمد جعفر دهاقانی خادم مدرسه صدر در مسئله فوت خان منقول است که :

بیماری ایشان در کبد بود ، میرزا مسیح خان دکترش بود ، وقتی خان بیمار شدید شد ، من رفتم دنبال دکتر میرزا مسیح خان ، گفت شما چه نسبتی با خان دارید ؟ گفتم خادمش هستم ، دکتر گفت من نمی آیم ، خان آدم کوچکی نیست ، من برای عیادت می آیم . آمدم جریان را برای خان گفتم ، خان فهمید گفت برو بگو برای عیادتم بیاید ، آنگاه طبیب به خدمتش آمد ، خان تبسم کرد و به او گفت هر چه تو می دانی منهم می دانم من چاق شدنی نیستم .

میرزا مسیح خان رفت دکتر شافتر خارجی را آورد ، دکتر شافتر نسخه نوشت ، دواهای نسخه را از مریضخانه انگلیسیها تهیه کردیم ولی خان آنها را نخورد ! !

سه چهار ساعت از شب گذشته بود که خان گفت رختخواب را رو به قبله کنید ، سپس یک لیوان آب خوردن خواست ، پس از خوردن آن به ذکر حق مشغول شد و چند لحظه بعد از دام تن و دنیا خلاص شد .ک

تمام علما در آن شب حاضر شدند ، جماعت انبوهی آمده بودند ، تشییع مفصلی از او شد و آیت الله آقا نجفی بر او نماز گذارد و در تکیه ترک دفنش کردند رحمه الله علیه رحمه واسعه .

مؤلف کتاتب تاریخ حکما و عرفا متاخرین صدرالمتألهین نزدیک به پنجاه و دو نفر از شاگردان خان را نام می برد ، که هر

یک از اعاظم مراجع تقلید و حکما

و عرفا و فلاسفه الهی بوده ، و هر کدام منشأ آثار و برکات عظیمی در پیشبرد فرهنگ الهی و نبوت انبیا و امامت امامان بودند .

آری مبازره با نفس از وجود آدمی چهره ای پاک و موجودی نورانی و الهی می سازد ، تا جائی که انسان جز خدا نبیند و جز سخن خدا نشنود و جز سخن خدا نگوید :

زنده گشتم که مرا نفس ستمکار بمرد

تا فلک شعله زدم کین شرر خام فسرد

خط بیزاری دنیا نه چنان بنوشتم

که بصد تیغ توان نقطه ای از وی بسترد

نتوان گشت چو من زنده دلی را زخمار

صاف گر می نبود باد سلامت سر دُرد

ای که بالید تو را روح زکاهیدن جسم

باد ارزانیت این جان کلان و تن خرد

چون به مژگان نتنم رشته خونین که فراق

بر حریر جگرم سوزن الماس فشرد

تا به ساعد سر انگشت محبت فرسود

بسکه بر دامن جانم درم داغ شمرد

خوش امینی است تنم کو به امانت زخدای

بستد جان و به خاک کف پای تو سپرد

صبحدم روز نه دود جگر بگشودم

گل خورشید زبس گر می آهم پژمرد

زده ام غوطه به صد رنگ جراحت چکنم

هر سر موی مرا عشق به نیشی آزرد

حسرت تیغ توام کشت بخاکم بنویس

که فلان تشنه جگر مرد و دمی آب نخورد

طالب از گریه نیاسود سراپایم دوش

مو به مو بر تن زارم گرو از مژگان برد

برهان الحق آقای شیخ مرتضی طالقانی

این مرد بزرگ از حکما و اولیاء الهی بود ، سالها در نجف اشرف مدرسه آقا سید کاظم یزدی اقامت داشت و برای عاشقان علم ، حکمت الهی و فلسفه و معقول می گفت ، قسمتی از حالات آن بزرگ مرد الهی

که عمری را در مجاهده و مبارزه با نفس سپری کرد از شاگرد حکیمش آقای محمد تقی جعفری شارح نهج البلاغه عنایت کنید :

آن بزرگ به حالی که برای من اسفار همی گفت ، اگر از او می خواستندی از گفت امثله « کتاب اوّل طلبگی » نیز ابا نمی فرمود ! !

ایّام چهارشنبه را قبول کس نکردی و خود با خود همی گذراندی و مرا فرمود : که من روزگاری دراز به طالقان شبانی همی کردم ، مگر روزی به بیابان آوای قربن شنودم و حالی یافتم و گفتم : پروردگارا تو نامه خویش با ما فرو فرستادی من باید تا آخر عمر آن را در نیابم ؟

و در وقت در آبادی شدم و حشم و غنم مردمان با آنان سپردم و به اصفهان شدم تحصیل را ، و پنج سال ببودم و آنگاه به نجف شدم و چندی به درس آخوند صاحب کفایه می نشستم و همی دیدم که فائدتی از آن درس مر مرا متصور نیست ، و نیز شنیدم از حکیم متأله آقای جعفری که من بگاه تحصیل به حضرت آقا بزرگ ، روزی دو مانده بود محرم سنه ارتحال وی ، جری عادت را به خدمت او شدم و شنیدم که می گوید : « بلند شوید بروید آقای براای چه آمده اید آقا » و چون گفتم برای درس آمده ام گفت : درس تمام شد ، آقا پنداشتم که آن بزرگوار از سر این خیال که محرم درآمده است این سخن می گوید و گفتم هنوز حوزات تعطیل نکرده اند که فرمود : می دانم آقا من مسافرم

من مسافرم ، خر طالقان رفته پالانش باقی مانده ، روح رفته جسدش مانده لا اله الاّ الله و اشک از دیده بارید به شدت و دریافتم که اخبار از ارتحال می فرماید به حالی که مزاج او را دانی انحرافی از صحبت نبود .

پس گفتم : با من سخنی فرمائید : گفت : آفرین آقا جان حالا متوجه شدید حالا متوجه شدید و این بیت بر خواند :

تا رسد دستت بخود شو کارگر

چون فتی از کار خواهی زد به سر

و تهلیل برگرداند ، و نورانیتی سخت بر چهره او پدیدار آمد و برخاستم و دو روز بر نیامد که خبر ارتحال آن بزرگ بیاوردند وبا اسف ها به مدرسه آقا سید کاظم شدیم که مقام او بود و شنیدم که سحرگاه عادت قدیم خویش را بربام برآمد ، و مناجاتی گفته و چون باز آمده است و دوگانه به درگاه یگانه گذاشته به حجره شده است و دیگر بر نیامده و از آن روی که پیوسته قبل از آفتاب باز از حجره برمی آمده است و به صحن مدرسه راهی می رفته و امروز را بر نیامده است مضطرب گشته اند و در حجره شده و دیده اند که به حال مراقبه تکیه فرموده است و جان با جان آفرین باز داده و عالم از او یتیم مانده است و من به مشارکت مرحوم مبرور آقا سید محمد طالقانی رحمه الله متکفل غسل شدم و عطری شدید به مغسل می شنودم و آن پیکر پاک و نور تابناک به وادی السلام نهادیم .

خوشتر از این در جهان چه بود کار

دوست بر دوست رفت یا

بر یار

راستی آنان که از طریق مبارزه با هوا به مقامات عالی الهی رسیدند چه حالی داشتند و چه خبرها نزد آنان بود .

این بوی روح پرور از آن کوی دلبرست

وین آب زندگانی از آن حوض کوثر است

ای باد بوستان مگرت نافه در میان

وی مرغ آشنا مگرت نامه در پر است

بوی بهشت میگذرد یا نسیم دوست

یا کاروان صبح که گیتی منور است

این قاصد از کدام زمین است مشکبوی

وین نامه در چه داشت که عنوان معطر است

بر راه باد عود بر آتش نهاده اند

یا خود در آن زمین که توئی خاک عنبر است

باز آ و حلقه بر در زندان شوق زن

کاحباب را دو دیده چو مسمار بر در است

باز آ که از فراق تو چشم امیدوار

چون گوش روزه دار بر الله اکبر است

دانی که چون همی گذرانیم روزگار

روزی که بی تو می گذرد روز محشر است

گفتیم عشق را بر صبوری دوا کنیم

هر روز عشق بیشتر و صبر کمتر است

صورت زچشم غایب و اخلاق در نظر

دیدار در حجاب و معانی برابر است

در نامه می نگنجد ما را حدیث شوق

کوته کنم که قصه ما کار دفتر است

هم چون درخت بادیه سعدی به برق عشق

سوزان و میوه سخنش هم چنان تر است

آری خوشست وقت عزیزان به بوی عود

وز سوز غافلند که در جان مجمر است

عارف عاشق ، حکیم بزرگ حاج ملّا هادی سبزواری

حاجی سبزواری از حکما و فقها و عرفای اسلامی بود ، در حق آن بزرگ مرد الهی می توان گفت : او از اولیاء الهی و انسانی خود ساخته و مردی بود که نظیرش در میان بزرگان اسلامی کم است .

من قسمتی از احوالات آن عارف عاشق را مستقیماً از نبیره حرت او آقای

اسراری که از علمای مهم سبزوارند به وقتی که در سبزوار برای تبلیغ رفته بودم و همانجا قسمت عمده ای از جلد اول عرفان را نوشتم در دو جلسه شنیدم که آن را برای عزیزان نقل می کنم و قسمت های دیگر را از کتاب ریحانه الادب ، تاریخ حکما و عرفا متأخر صدرالمتألهین و مقدمه مجموع رسائل حکیم بازگو می کنم .

حاجی در مبارزه با نفس از بزرگترین جهادگران دوره اسلمی است ، آقای اسراری می فرمودند : چون واجب الحج شد فرزند چهار ساله خود ملا محمد را نزد اقوام گذاشت و با همسر خود عازم حج شد .

در بازگشت از سفر حج همسر مهربانش از دنیا می رود ، حاجی به تنهائی از راه آب به بندرعباس می آید و از آنجا وارد شهر کرمان می شود .

از آنجا که لباس و عمامه اش همانند دهاتیهای سبزوار بود ، کسی آن چراغ فروزان را باور نمی کرد از رجال شایسته علمی و از اولیاءِ خداست .

با وضعی که داشت وارد مدرسه معصومیه کرمان شدم و از خادم آنجا درخواست حجره ای کرد که چند شبی را در آنجا بماند سپس به سبزوار حرکت کند .

خادم عرضه داشت واقف این مدرسه ، حجره ها را وقف بر طالبان علم نموده ، و مانـدن کاسب یا فرد معمولی در این مدرسه جایز نیست ، مگر اینکه شما با من عهد کنی چند روزی که در اینجا هستی در امور نظافت مدرسه و طلاب به من کمک دهی ! !

حاجی جواب مثبت می دهد و برای تادیب نفس به کمک خادم جهت امور طلاب و

نظافت مدرسه اقدام می کند .

حاجی در آن مدرسه قصد می کند تا ریشه کن شدن هوای نفس به کار خادمی ادامه دهد ، از این جهت عزم بر ماندن می نماید .

مدّتی که می گذرد خادم از او می پرسد عیال داری می گوید نه ، می پرسد اگر وسیله ازدواج برایت فراهم باشد ازدواج می کنی ، حاجی پاسخ مثبت می دهد ، خادم مدرسه می گوید دختری دارم اگر میل داشته باشی با او ازدواج کن ، حاجی بدون چون و چرا با دختر خادم ازدواج می کند ، خدمت حاجی در آن مدرسه نزدیک به سه سال طول می کشد !

در آن زمان عالم و پیشوای روحانی کرمان آقا سید جواد امام جمعه شیرازی بود .

این امام جمعه از دانشمندان و علمای جامع علوم عقلی و نقلی عصر خود به شمار می رفت ، که علاوه بر مقامات علمی و واجدیت مراتب معقول و منقول پیشوائی وارسته و روشن ضمیر و دانشمندی متقی و صاحب ورع بود .

یک روز حاج سید جواد مشغول گفتن منظومه حکمت حاجی برای شاگردان بود ، در حالی که حاجی در کار نظافت و جاروکشی مدرسه بود سید در حال درس به نکته ای مهم از مسائل عالی حکمت رسید ، آنچنان که باید مسئله بیان حنشد ، پس از اتمام درس در حالی که سید به طرف منزل می رفت حاجی در طریق منزل با بیانی وافی نکته را شرح داد ، سید ابتدا اعتنائی نکرد ولی وقتی به منزل رفت و در آن نکته غور کرد ، بیان حاجی را بهترین بیان دید خادم

منزل را دنبال کمک خادم مدرسه فرستاد ، ولی حاجی از ترس شناخته شدن با همسر کرمانیه از خادم مدرسه که پدرزنش بود خداحافظی کرده و رفته بود ، پس از چند سال دو طلبه کرمانی برای تکمیل تحصیل حکمت به سبزوار آمدند ، چون وارد مدرسه شدند و حکیم سبزواری را در محل درس حکمت دیدند بهت زده شدند که آه آن فریدی که سه سال در مدرسه به عنوان شاگرد خادم خدمت می کرد این مرد بود ، حاجی از تغییر چهره آن دو قضیه را یافت ، آنان را خواست و وضع خود را در کرمان به عنوان امانت و سر اعلام کرد و راضی نشد آن دو نفر طلبه داستان کرمان را باز گو کنند ! !

عشق تو سراسر همه سوز و همه دردست

وین شیوه باندازه مردی است که مردست

آنکس که درین صرف نکردست همه عمر

بیچاره ندانم که همه عمر چه کردست

زاهد چه عجب گر کند از عشق تو پرهیز

کس لذت این باده چه داند که نخوردست

عاشق که نه گرمست چو شمع از سر سوزی

گر آتش محض است بجان تو که سر دست

بس شب که بر آن در بن خاکی زضعیفی

بنشستم و پنداشت رقیب تو که گردست

اشکی که بود سرخ چو رخسار تو داریم

ما را زتو تشریف نه تنها رخ زرد است

گر هست کمال از دو جهان فرد عجب نیست

این نیز کمالی است که آزاده و فردست

شرح حال حاجی را دو فرزندش آقا محمد اسماعیل و آقا عبدالقیوم و عیال کرمانیه اش چنین باز گو کرده اند :

مرحوم حاجی هر شب در زمستان و تابستان و بهار و پائیز ثلث آخر شب را

بیدار بودند ، و در تاریکی عبادت می نمودند تا اول طلوع آفتاب . دو ساعت از روز گذشته به مدرسه تشریف می بردند و چهار ساعت تمام در مدرسه بودند ، بعد به خانه مراجعت کرده نهار می خوردند ، ناهار ایشان معمولاً یک پول نان بود که معمولاً ـ یک سیر بیشتر از آن نمی خوردند ، یک کاسه دوغ کمرنگ که خودشان در وصف آن می فرمودند دوغ آسمان گون ، یعنی دوغی که از کمی ماست به رنگ کبود آسمانی باشد .

شب بعد از سه ساعت عبادت در تاریکی شام میل می کردند ، شام آن جناب مقداری برنج و اسفناج بود ، بعد از کمی راه رفتن در یک بستر ناراحتی که غالباً تشک نداشت می خوابیدند ، و متکای غیر نرمی از پنبه یا پشم زیر سر می گذاشتند .

لباس مرحوم حاجی چند سال یک عبای سیاه مازندرانی بود و یک قبای قدک سبز رنگی که بقدری آن را شسته بودند که آرنج های قبا پاره شده و چندین وصله برداشته بود .

در زمستان قبای برگ شکری رنگ و شلوار برک می پوشیدند ، کتابخانه ای نداشتند ، کتاب ایشان منحصر به چند جلد کتاب بود !

معاشش از این راه بود : یک روز از قنات عمید آباد داشتند و یک شبانه روز در قنات قصبه ، و باغی که در بیرون پشت ارک واقع است . که سالی چهل تومان فائده و حاصل باغ بود و از دو قنات مذکور نیز سی خروار غله و ده بار پنبه عائد می گردید .

قسمتی از این دخل را با کمال قناعت

صرف معاش می فرمودند و ما بقی را به فقرا ایثار و انفاق می نمودند .

هر سال در عشر آخر صفر سه شب روضه خوانی می کردند . و یک نفر روضه خوان کریه الصوتی که در سبزوار بود و کمتر او را دعوت می کردند دعوت می نمودند و شبی پنج قران به روضه خوان می دادند و نان و آبگوشت به فقرائی که شل و کور و عاجز بودند می خورانیدند ، و نفری یک قران به آنها مبذول می داشتند ، و خمس و زکات مال خود را هر سال بدست خود به سادات و ارباب استحقاق می رسانیدند ، و در این موقع جنس خود را وزن می کردند و نقد خود را می شمردند .

همه بزرگان دین بالاتفاق آن بزرگوار را به اتصاف به ورع حقیقی و ترفع از دنیا و دنیاوی وصف کرده اند و فی الحقیقه هم سخن به راست گفته اند ، بدین گفته از کیوان قزوینی بنگرید :

اولاً ـ می گویم هیچ کس اسباب قطبیت را مانند حاج ملاّ ـ هادی نداشت ، از علم و حکمت و زهد بی پایان ، او از راه علم دخلی ننموده و معاشش منحصر به اجاره ملک موروثی اش بود ، و از مسلمیت نزد عالم و عامی که اگر ادعا می نمود لَخّرت النّاسُ سُجَّداً له .

و امتیازات تاریخی او آن بود که با توفر و تسهل اسباب ریاست ، ترک هرگونه ریاستی نمود ، حتی پیش نمازی نکرد و به مهمانی نرفت ، و با رؤسای بلدش هم بزم نشد تا از آنها پیش افتد و در صدرنشینی و

سفره چینی و مجموعه غذا گذاردن و برداشتن و غلیان و دعا کردن روضه خوان و دست بوسیدن عوام رعونتی ظاهر سازد .

یک زندگی ساده بی آلایش بی خودنمائی نمود ، که امتیاز برای خود قائل نشد ، و هیچ استفاده از توجهات کامله مردم به خودش ننمود و ثروتی نیندوخت و اولادش را متجّملاً بار نیاورد و آنها را عادت به رعیتی نداد .

آن جناب دارای کراماتی بود ، که آن کرامات معلول مبارزات جانانه او با هوای نفس و ریاضات و عبادات آن بزرگوار بود .

آخوند همدانی که از مشایخ اجازه این افتاده مسکین است برای این فقیر نقل کرد ، زمانی که نزد آیت الله حاج شیخ عبدالنبی نوری تلمذ داشتم فرمودند ، در ایام جوانی که در مدرسه مروی درس می خواندم علاقه عجیبی به علم کیمیا پیدا کردمم ، در پستوی حجره کتب مربوطه را گرد آورده و سرگرم مطالعه در آن دانش بودم ، پس از چندی قافله ای از نور مازندران برای رفتن به مشهد به طهران آمد ، از اهل قافله خواهش کردم مرا هم با خود ببرند ، اهل قافله پذیرفتند ، در مسیر راه خرجی خود را برآورد کردم دیدم چند قران کم خواهم آورد . چون به سبزوار رسیدیم اطراق کردیم ، چند نفر از اهل قافله در شهر سبزوار مصمم بدیدن حاجی شدند ، منهم همراه آنان رفتم ، به وقت خداحافظی حاجی مرا نگاه داشت ، کم بود خرجی مرا مرحمت کرده سپس فرمود از آنچه می خوانی دست بردار ، که بهترین کیمیا دانش امام صادق (علیه السلام) است !!

فیلسوف

بزرگ ، حکیم متأله آقا سید کاظم عصار فرمودند : از کسانی که درک محضر حاجی کرده بودند و ما محضر آنان را دریافتیم و اگر تعیین نمی داشتی نقل نمی کردمی ، که روزی فقیری به حضرت آن بزرگوار شد و خواستار مقداری سرکه گردید ، و حاجی با آن که سخن کوتاه می گفت به بلندی فرمود که نداریم ، و فقیر گفت که به فلان گوشه زیر زمین سرکه ای هست و حاجی فرمود که درویش از چشم تو پرده ای برگرفته اند که چنین می کنی ، پرده ها هست که باید برگیرندش ! !

افسوس بر آن دیده که روی تو ندیده است

یا دیده و بعد از تو برونای نگریده است

گر مدعیان نقش ببینند پری را

دانند که دیوانه چرا جامه دریده است

این کیست که پیرامن خورشید جمالش

از مشک سیه دایره بر سیم کشیده است

ای عاقل اگر پای به سنگیت برآید

فرهاد بدانی که چرا سنگ بریده است

رحمت نکند بر دل دیوانه فرهاد

آن کس که سخن گفتن شیرین نشنیده است

از دست کمان مهره ابروی تو در شهر

دل نیست که در پر چو کبوتر نطپیده است

ما از تو بغیر از تو نداریم تمنّا

حلوا به کسی ده که محبت نچشیده است

با این همه باران بلا بر سر سعدی

نشکفت اگرش خانه چشم آب چکیده است

ناصر قاجار که از متکبرین دوران و دارای اخلاق فرعونی بود می گوید : بهر شهری که وارد شدم صغیر و کبیر . عالم و عامی

از من استقبال کردند ، تا در شهر سبزوار که معلوم شد همه افراد هر طبقه وظیفه لازم خود را معمول داشته و فقط حاجی ملّا

هادی که استقبال سهل است بدیدن شاه هم نیامده است به علّت این که او شاه و وزیر نمی شناسد ، من این اخلاق را پسندیدم گفتم اگر او شاه نمی شناسد ، شاه او را می شناسد ، یک روز در حدود وقت ناهار . فقط با یک نفر پیشخدمت که اسباب زحمت اهل علم نباشد و در آنجا ناهاری صرف کرده باشم رفته و پس از پاره ای از مذاکرات متفرقه گفتم از شما خواهش دارم که مرا خدمتی محول فرمائید که آن را انجام دهم ، حاجی اظهار غنا و بی حاجتی کرد ، اصرار کردم مفید فایده نبود ، گفتم شنیده ام شما یک زمین زراعتی دارید ، خواهش می کنم که مالیات آن را ندهید . آن را نیز با عذر موجهی رد نمود ، عرضه داشتم بفرمائید ناهاری بیاورند تا خدمت شما صرف کنم ، بدون اینکه از محل خود حرکت کند ، خادم خویش را امر به نهار آوردن کرده خادم در دم یک طبق چوبینه با نمک و دوغ و چند دانه قاشق و چند قرص نان پیش دست ما گذاشت ، حاجی نخست آن قرص نانها را با کمال ادب بوسیده و بر رو و پیشانی گذاشته و شکرها از ته دل بجا آورد ، سپس آنها را ریز کرده در میان دوغ ریخت و یک قاشق هم پیش من گذاشت و فرمود بخور که نان حلال است و زراعت و جفت کاری آن دسترنج خودم است ، من یک قاشق خوردم دیدم خوردن آن نهار از عهده من بیرون است ! !

ناصر قاجار پس از

رفتن پانصد تومان به خدمت حاجی فرستاد که حاجی از قبول آن پول ابا کرد و فرمود نصف آن را به فقرا و بقیه را به سایر مستحقین برسانید ! !

آن را که جای نیست همه شهر جای اوست

درویش هر کجا که شب آید سرای اوست

بی خانمان که هیچ ندارد بجز خدای

او را گدا مگوی که سلطان گدای اوست

مرد خدا به مشرق و مغرب همه نیست

هر جا که می رود همه ملک خدای اوست

آنک از توانگری و بزرگی و خواجگی

بیگانه شد بهر که رسید آشنای اوست

کوتاه همتان همه راحت طلب کنند

عارف بلا که راحت او در بلای اوست

هر آدمی که کشته شمشیر عشق گشت

گو غم مخور که ملک ابد خونبهای اوست

محدث کم نظیر و مقام بی بدیل ابن ابی عمیر

علامه بزرگ مولی محمد بن علی اردبیلی مؤلف جامع الرواه می فرماید :

این مرد بزرگ و راوی عظیم القدر اصلاً از اهالی بغداد و در همان شهر سکونت داشت ، از ائمه طاهرین (علیهم السلام) سه نفر آنان را زیارت و افتخار شاگردی و نصرت و یاری آنان را داشت ، و فرهنگ الهی آن بزرگواران را با کمال جدیّت به دیگران تعلیم می داد .

از وجود مبارک حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر امام هفتم (علیه السلام) با دو گوش خودش احادیثی را شنیده بود ، و از آن بزرگوار معارف عالی الهیه را شنیده و تعلیم گرفته بود .

او بطور مکرّر به خدمت عالم آل محمّد ، راضی به قضای الهی ، چهره پاک امامت ، شمس فضای ولایت ، اسوه عبادت ، بحر

معرفت عالم بالله و انسان آگاه ، سرّ اسرار ، جامع انوار ، دریای ذخّار ، شجره طیّبه حضرت

رضا (علیه السلام) رسیده بود .

او با اختر برج کرامت ، و سرچشـمه فضیلت ، و کوه حلم و علم ، حضرت جوادالائمه ملاقات داشت و از آن جناب نقل روایت کرده : کتب رجالی در نشان دادن شخصیت بسیار پر ارزش ابن ابی عمیر و تقوای آن چهره پاک و با برکت نوشته اند :

او انسانی است که قدر و شأنش بسیار بزرگ و منزلت و موقعیتش نزد شیعه و سنی فوق العاده عظیم است .

او مردی است از هر جهت ثقه و مورد اطمینان ، که تمام علما و دانشمندان و فقها و مفسران و خطبا و نویسندگان کتب حدیث به وی اعتماد دارند و نزد خاصه و عامّه از مطمئن ترین و موثق ترین انسانهاست .

جاحظ ادیب بزرگ عرب در باره آن بزرگوار می گوید ، نسـبت به حضـرت حق از فرمانبردارترین فرمانبرداران ، و در عبادت و بندگی از قوی ترین بندگان و در پاکدامنی و ورع از بهترین آنان است .

مطلب بسـیار عجیبی در کتب رجالی در باره آن بزرگ مرد الهی نقل می کنند که انسان از تعجب و حیرت بهت زده می شود ، و به این عظمت و بزرگی الله اکبر می گویـد و به این معنـا که از رسول خـدا رسـیده که مؤمن از ملـک مقرب بالاـتر است با تمام وجود اقرار می کند و آن این است که :

آن جنـاب در تمـام امور حیـات اعم از جهـات اعتقـادی ، و عملی و اخلاـقی و عرفی و اقتصادی ، و فردی و اجتماعی ، انسانی تک و موجودی بی نظیر در میان مردم زمانش بود ،

و احدی نبود مگر این جلالت قدر و عظمت شأن او را می ستود ، و وی را در جمیع جهات انسانی عنصری کم نظیر و منبعی الهی ، و محوری خدائی و والا می دانست .

رجال زمان ائمه در باره این مرد بزرگ و عارف سترگ گفته اند :

محمد بن ابی عمیر این اسوه حسنات :

از یونس بن عبدالرحمن که خود شخصیتی بزرگ و محدّثی جلیل القدر و معلّمی با کرامت است از هر جهت شایسته تر و صالح تر و از آن جناب در امور دینی فقیه تر و در دانش و بینش افضل تر بود .

حسودان بی دین ، و متکبران بی انصاف و دنیاپرستان بی شخصیت ، و آنان که خالی از مردانگی بودند نزد هارون از وی سعایت کردند .

او را در عین مصادره تمام اموال به زندان بردند ، و از وی خواستند یاران و دوستداران ائمه و شیعیان فعال و مجاهدان بزرگ را به دولت ظالم بنی عباس معرفی کند ، و برای به اقرار وادار کردن او از هر جهت بر وی سخت گرفتند .

در زندان از ضرب و شتم و آزار او فروگذار نکردند ، به وی گرسنگی و تشنگی سخت دادند ، ولی تقوای بالای وی و عقل مستقیم او ، و جهاد جانانه اش با هوای نفس وی را از افشای اسرار حفظ کرد ، تا او را به حیاط زندان بردند و از پا بوسیله طناب بین دو درخت آویختند و صد ضربه تازیانه سخت به او زدند تا جائی که می گوید نزدیک بود در امتحان رفوزه شوم ندای محمد بن یونس

را شنیدم : دادگاه قیامت را بیاد آور ، بر آن ضربت ها صبر کردم و از دادن اطلاعات به دولت هارون خودداری نمودم و بر این تقوا و استقامت خدا را شکر کردم .

خبری یافتم از یار مپرسید زمن

تا نیارید بر من خبردار و رسن

خبری یافته ام از گل و از باد بهار

خبر من برسانید به مرغان چمن

خبر مرغ چمن باغ و گلستان باشد

خبر باغ و گلستان چکند دفع حزن

خبری یافتم از نکهت پیراهن دوست

به خطا چند دوید از پی آهوی ختن

خبری یافتم ای جوهری از معدن لعل

تو چرا می روی از بهر عقیقی به یمن

خبری یافتم از دولت وصلت به نوا

تو کجا می روی از بهر اویسی به یمن

حاج میرزا حسن کرمانشاهی مثل اعلای مخالف با هوا و طلبه شاهرودی

آقا میرزا حسن کرمانشاهی ، علاوه بر احاطه به علوم متداول عصر از علوم ریاضی و طب و حکمت مشا و اشراق و فلسفه ملا صدرا و عرفانیات و آگاهی از علوم نقلی در عمل و اخلاق فرید عصر خود بود .

نجابت و عفت نفس و بی توجهی او بدنیا و اهل پلید آن زبانزد خاص و عام بود ، با این که در کمال عسرت زندگی می نمود ، از احدی پول قبول نمی کرد و با همان حق تدریس مدرسه سپه سالار قدیم زندگی می نمود .

ابتلا به فقر و تنگدستی شدید هرگز در روحیه او تزلزل وارد نکرد و هرگز از این بابت از روزگار شکایت نداشت و با شدائد می ساخت .

هیچ چیز مانع او از تدریس و تربیت شاگر نمی شد ، یکی از اکابر می گفت : گاهی در اثناء درس و دیگر اوقات که بحال

خود فکر

می کرد آهی از عمق دل برمی آورد که از آن نور می بارید ! !

خدایا چه بندگان بزرگوار و پاکی داشتی و داری ، خداوندا ما افتادگان در چاه طبیعت و ما دیگری را نجات بده ، الهی دردمندان را از در دوری از مقام قرب علاج کن ، خداوندا مستمندان را از ذلت بدر آر ، پروردگارا مهجوران را از درد هجر به مقام وصل رهنمون شو ، الهی کام ناکامان را از شراب عشقت پر گردان ، خداوندا خاک نشینان را به عالم پاک برسان .

مکن رد کردگارا دعوتم را

قبولم کن فزون کن رغبتم را

مهیا کن مراد روح پیشم

کرامت کن عطیت های خویشم

مرا در وصف وحدت ترجمان ده

بسوی خویش خاطر را نشان ده

نشان ده بی نشانا تا در آیم

بکام دل زبان را برگشایم

در الحان آورم طوطی جان را

شکر بخشم زشعر خود بیان را

به شغل مدح تو مشغول گردم

زبنگ بعر و کان معزول گردم

همه جان گردم و تن را نمانم

روان را از دل و جان وا رهانم

زسر تا پای کلی نور گردم

اگر مشکم همه کافور گردم

خدایا در زبان من صواب آر

دعای بنده خود مستجاب آر

دل پر دردیم را صاف گردان

یکی شکر مرا آلاف گردان

مرا در حضرت خود کامران گردان

زکژ گفتن زبانم در امان دار

مرا توفیق ده تا حمد خوانم

صفات ذات تو بر لفظ رانم

زدرگاهت چنین دارم امانی

مرا یا رب بدین مقصد رسانی

بنالم همچو بلبل در بهاران

ببارانم زابر دیده باران

بجنبانم سلاسل جان و دل را

کنم روح و روان این آب و گل را

برآرم دست دعوت در مناجات

هزاری گویم ای قاضی حاجات

مرا در حمد خود صاحب قران کن

زبان من چو شعر من روان کن

روان کن

کار من در کامرانی

زبان را ده برات ترجمانی

دهان بگشایم اندر وصف ذاتت

کنم آغاز اوصاف صفاتت

خداوندا عطاهای تو عام است

عنایتهای عامت بر دوام است

زمشتی خاک ما را آفریدی

گِلی بر کُلّ کون و کان گزیدی

بنام خیر امت سرفرازیم

از آن بر جامه طوعت طرازیم

بدین تشریف و خلعت شهریاریم

بکرّمنا کبیر و کامکاریم

مسالک هوش و مستی از تو دارند

ممالک ملک هستی از تو دارند

خلایق جمله از جام تو مستند

همه مامور فرمان اَلَستند

توئی رزّاق هر پیدا و پنهان

توئی خلاق هر دانا و نادان

دعای ما اجابت کن الها

انیس ما انابت کن الها

حاج میرزا حسن کرمانشاهی این مرد بزرگ الهی می فرماید : روزی در مدرسه سید نصیر الدین نشسته بودم ، طلبه ای ژنده پوش و ژولیده موی مستقیم به نزد من آمد و گفت آقای میرزا کلید حجره شانزده را به من بده و از امروز منطق بوعلی برایم بگو من خواهی نخواهی در برابر او تسلیم شدم ، کلید آن حجره را به او واگذار کردم و منطق بوعلی برایش شروع نمودم در حالیکه منطق گفتن کار یک طلبه فاضل بود و من سالها بود از گفتن آن فارغ بودم .

مدتی برای او درس گفتم ، یک شب خانواده ام از کثرت مطالعه من ناراحت شد به ناراحتی او پاسخ نگفتم . ولی شب بعد هر چه دنبال منطق گشتم آن را نیافتم . دو سه روزی بی مطالعه درس گفتم ، یک روز بمن پرخاش که ای شخیخ چرا بی مطالعه درس می گوئی . به او گفتم کتابم را گم کرده ام ، گفت در محل رختخواب زیر رختخواب سوم است ، از اطلاع او به داستانم شگفت

زده شدم به او گفتم کیستی گفت کسی نیستم ، گفتم روزی که آمدی مستقیم به نزد من آمدی و نام مرا گفتی سپس کلید حجره شانزده را که خالی بود از من خواستی ، آنگاه درخواست منطق بوعلی کردی و امروز از جای کتاب خبر می دهی و این همه بی علّت نیست داستانت را بیان کن .

گفت طلبه ای هستم از اهالی دهات شاهرود ، پدرم عالمی زاهد و خدمتگزاری با واقعیت بود ، تمام امور دینی اهل ده بر عهده او بود ، میل زیادی به درس خواندن من داشت ولی من بر خلاف میل او روزگار به عیش و نوش می گذراندم . پدرم پس از سالیان درازی خدمت به مردم از دنیا رفت . پس از گذشت مراسمش ، مردم لباس او را به من پوشانده و مسجد و محرابش را واگذارم نمودند .

دو سه سالی نماز خواندم ، سهم امام گرفتم ، هدایای مردم از قبیل گوسفند و روغن و ماست و پنیر و پول قبول کردم و غاصبانه و بدون استحقاق خوردم ، مسائل دینی را برای مردم از پیش خود گفتم ، روزی به فکر فرو رفتم که طی طریق به این اشتباه تا کی ؟ چند روز دیگر عمرم بسر می آید و به دادگاه برزخ و قیامت می روم . جواب حق را در برابر این وضع چه خواهم داد ؟ !

از تمام مردم دعوت کردم روز جمعه برای امر مهمّی به مسجد بیایند ، همه آمدند ، به منبر شدم و وضع خود را بازگو نمودم ، مرا از منبر بزیز آوردند و تا

قدرت داشتند از ضرب و شتم فروگذار نکردند ، پس از آن کتک مفصّل با لباسی پاره و مندرس ، بدون داشتن وسیله ، با پای پیاده به تهران حرکت کردم .

در سرازیری راه تهران به شخص محترمی که آثار بزرگی از ناصیت او پیدا بود برخوردم با اسم مرا صدا کرد و آدرس شما و مدرسه شما را بمن داد ، من اکثر روزها او را می بینم و با او هم غذا می شوم ، مسئله کتاب منطق و جایش را او به من گفت ، میرزای کرمانشاهی که از گفته های او متعجب شده بود ، و آثار الهی مبارزه با نفس و ترک هوا را در آن طلبه می دید ، دریافت که این شخص با وجود مقدس امام عصر (علیه السلام) روبرو شده در حالیکه آن جناب را نشناخته ، میرزا به او فرمود ممکن است از دوست خود اجازه بگیری تا لحظه ای به شرف ملاقات او نائل گردم ، طلبه شاهرودی گفت این کار مشکلی نیست ، من او را می بینم و زمینه ملاقات تو را با وی فراهم می کنم .

چون روز دیگر شد طلبه شاهرودی گفت دوست من به تو سلام رساند و گفت شما مشغول تدریس باش !

به او گفتم اگر او را دیدی اجازه بگیر من از دور جمال مبارکش را زیارت کنم ، گفت مانعی ندارد رفت که اجازه بگیرد دیگر باز نگشت و مرا در حسرت دیدارش خون جگر کرد ! !

کسی زفتنه آخر زمان خبر دارد

که زلف و کاکل و چشم تو در نظر دارد

نه دیده از رخ خوب تو

می توان برداشت

نه آه سوختگان در دلت اثر دارد

نه دل زطرّه خم بزخمت توان برکند

نه شام تیره هجران زپی سحر دارد

زسحر نرگس جادوی تو عیانم شد

که فتنه های نهانی چه زیر سر دارد

هزار نشه فزون دیده ام زهر چشمی

ولی نگاه تو کیفیت دگر دارد

زابروان تو پیوسته می طپد دل من

که از مژه به کمان تیر کارگر دارد

حدیث سوختگانت به لاله باید گفت

کز آتش ستمت داغ بر جگر دارد

سری به عالم عشقت قدم تواند زد

که پیش تیغ بلا سینه را سپر دارد

به رغم غیر مکُش دمبدم فروغی را

که مهرت از همه آفاق بیشتر دارد

سید الحکما آقا میرزا ابوالحسن جلوه

سید جلوه از اعاظم حکما و از بزرگترین اساتید حکمت و معقول در عصر قاجاریه بود .

سید به عزم رفتن سبزوار جهت استفاده از حاجی از اصفهان خارج شد ولی در تهران عزم سفرش به قصد اقامت تبدیل شد و ساکن مدرسه دارالشفاء گشت .

مدت چهل و یکسال در آن مدرسه به تدریس و تربیت شاگردان مستعد پرداخت و تا آخر عمر مجرّد زیست .

میرزا مورد احترام تمام طبقات بود ، ولی آن مرد بزرگ که عمری را برای خدا به ریاضت گذراند از مقام و عنوان خویش به هیچ عنوان استفاده نکرد .

کراراً ناصر قاجار در حالی که میرزا کراهت داشت در همان حجره از آن سید بزرگ دیدار کرد ، در حالی که میرزا نه اینکه به بازدید او نرفت ، بلکه در همان محل دیدار به شاه قاجار احترام مناسب با آن قدرت را نمی گذاشت .

آری مردان خدا از خدا جز خدا نخواهند و برای غیر حق هیچ گونه اصالتی قائل نیستند .

بقول خود میرزا

چون شد که در

این غمکده یک هم نفسی نیست

از هم نفسان بگذر و از اصل کسی نیست

بازار جهان جمله جزا بین و مکافات

عاقل بچه سان گفت که آنجا عسی نیست

جز رفتن از این مرحله با مژده رحمت

داناست خدا در دل جلوه هوسی نیست

آقا محمد رضا اصفهانی

این شخصیت والا که بر بسیاری از اساتید حکمت و عرفان برتری داشت . و شاگردان بنامی در مکتب او تربیت علمی و عملی یافتند برای شکایت از خوانین اطراف اصفهان که مختصر ملک او را تصاحب کرده بودند به تهران آمد و چون کسی به شکایت او ترتیب اثر نداد به اصرار طلاب در مدرسه صدر شروع به درس کرد ، و تا آخر عمر در همان حجره ای که بالای آب انبار مدرسه بود سکونت اختیار نمود .

با این که در اوائل زندگی تمکّن مالی قابل توجه داشت ، در اواخر عمر که نیازش بیشتر بود به حال تجرد با نان و پنیر ساخت ، در حالی که می توانست از پرتو شخصیتش بهره های مادی فراوان ببرد .

این مرد بزرگ در احوالاتش آمده : یک لحظه به غفلت نگذراند ، یا تدریس می کرد و یا به عبادت مشغول می شد و در بیست و چهار ساعت بیش از پنج ساعت نمی خوابید ، اغلب روزها روزه داشت و بیشتر ساعات شب عبادت می کرد ، با آن که دائماً در خود سیر داشت و همیشه حزن قلبی داشت ، هیچگاه تبسّم از لبش دور نمی شد !

وه که مردان حق چه طرفه مردانی هستند ، آه و حسرت بر ما که عمری را به غفلت بسر برده و هنوز هم غافلیم

، در حالی که به مرگ ما چیزی نمانـده ، الهی این خفتگان در خواب غفلت را به لطف عمیمت قبل از انتقال به جهان آخرت بیدار فرما .

هر که در بند تو افتاد نجاتش نبود

وان که بی زخم تو میرد درجاتش نبود

گنج دیدار تو نقدیست که صرفش نکند

وجه حسن تو نصابی که زکاتش نبود

هر که در ظلمت راه تو شبی روز نکرد

گر خضر شد به مثل آب حیاتش نبود

جهد کردم که شوم کشته شمشیر غمت

تا رسیدم به حیاتی که وفاتش نبود

هر که همسایه خورشید بود هم چو مسیح

غم بیماری و تشویش مماتش نبود

دل که با درد تو باشد نکند یاد دوا

خنک آن تشنه پروای فراقش نبود

هر که را قبله طاعت نبود ابروی تو

بی حضوری است که حاصل زصلاتش نبود

دردمند تو که در آتش هجران بگداخت

شربت صبر که از آب نباتش نبود

هر که از یاد کند ناله به بیدار عماد

سست عهدی است که آئین ثباتش نبود

باب سی و نهم :در بیان وسوسه است

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

لا یَتَمَکَّنُ الشَّیْطانُ بِالْوَسْوَسَهِ مِنَ الْعَبْدِ إلاّ وَقَدْ اَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِاللهِ وَاسْتَهانَ بِأمْرِه وَسَکَنَ إلی نَهْیِهِ وَنَسِیَ إطّلاعَهُ عَلی سِرِّهِ .

وَالْوَسْوَسَهُ ما یَکُونُ مِنْ خارجِ الْقَلْبِ بِإشارَهِ مَعْرِفَهِ الْعَقْلِ وَمُجاوَرَهِ الطَّبْعِ .

وامّا اِذا تَمَکَّنَ فِی الْقَلْبِ فَذلِکَ غَیٌّ وَکُفرٌ ; وَاللهُ عَزَّوَجَلَّ دَعا عِبادَهُ بِلُطْفِ دَعْوتَهِ وَعَرَّفَهُمْ عَداوَهَ إبْلیسَ فَقالَ عَزَّ مِنْ قائِل :

إنَّ الشَّیْطانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً .

فَکُنْ مَعَهُ کَالْغَریبِ مَعَ کَلْبِ الرّاعی یَفْزَعُ إلی صاحِبِهِ فی صَرْفِهِ عَنْهُ .

وَکَذلِکَ إذا اَتاکَ الشَّیْطانُ مُوَسْوِساً لِیُضِلَّکَ عَنْ سَبیلِ الْحَقِّ وَیُنْسِیَکَ ذِکْرَ اللهِ فَاسْتَعِذْ مِنْهُ بِرَبِّکَ وَرَبِّهِ فَإنَّهُ یُؤَیِّد الْحَقَّ عَلَی الْباطِلِ وَیَنْصُرُ الْمَظْلُومَ بِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ :

إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَعَلَی رَبِّهِمْ

يَتَوَكَّلُونَ (۱) .

وَلَنْ تَقْدِرَ عَلى هذا وَمَعْرِفَهِ اِتْيانِهِ وَمَذاهِبِ وَسْوَسَتِهِ اِلاّ بِدَومِ الْمُراقَبَهِ وَالْاِسْتِقامَهِ عَلى بِساطِ الْخِدْمَهِ وَهَيْبَهِ الْمُطَّلَعِ وَكَثْرَهِ الذِّكْرِ ، وامَّا الْمُهْمِلُ لِاَوْقاتِهِ فَهُوَ صَيْدُ الشَّيْطانِ .

وَاعْتَبِرْ بِما فَعَلَ بِنَفْسِهِ مِنَ الْاِغْواءِ وَالْاِسْتِكْبارِ حَيْثُ غَرَّهُ وَأعْجَبَهُ عَمَلُهُ وَعِبادَتُهُ وَبَصيرَتُهُ وَجُرْأتُهُ عَلَيْهِ ، قَدْ أوْرَثَهُ عِلْمُهُ وَمَعْرِفَتُهُ وَاسْتِدْلالُهُ بِمَعْقُولِهِ اللَّعْنَهَ عَلَيْهِ إلَى الْاَبَدِ فَما ظَنُّكَ بِنَصيحَتِهِ وَدَعْوَتِهِ غَيْرَهُ .

فَاعْتَصِمْ بِحَبْلِ اللهِ الْاَوْثَقِ وَهُوَ الْاِلْتِجاءُ وَالْاِضْطِرارُ بِصِحَّهِ الْاِفْتِقارِ إلَى اللهِ فى كُلِّ نَفَس ، وَلا يَغُرَّنَّكَ تَزْيينُهُ الطّاعاتِ عَلَيْكَ فَإنَّهُ يَفْتَحُ لَكَ تِسْعَهً وَتِسْعينَ باباً مِنَ الْخَيْرِ لِيَظْفَرَ بِكَ عِنْدَ تَمامِ الْمِائَهِ ، فَقابِلْهُ بِالْخِلافِ وَالصَّدِّ عَنْ سَبيلِهِ وَالْمُضادَّهِ بِأهْوائِهِ .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

لا يَتَمَكَّنُ الشَّيْطانُ بِالْوَسْوَسَهِ مِنَ الْعَبْدِ إلاّ وَقَدْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِاللهِ وَاسْتَهانَ بِأمْرِهِ وَسَكَنَ إلى نَهْيِهِ وَنَسِىَ إطّلاعَهُ عَلى سِرِّهِ .

این فصل که وجود مقدس حضرت صادق (علیه السلام) مسئله وسوسه را در آن عنوان فرموده و آن را یکی از بدترین امراض قلبی دانسته ، و راه علاج قطعی آن را بیان می فرماید ، از مهم ترین فصول کتاب پر قیمت مصباح الشریعه است .

وسوسه حالتی است که برای بریدن انسان از حق و از اخلاق حمیده و اعمال پسندیده ، بوسیله شیاطین انسی و جنّی متوجه انسان می گردد ، و در حقیقت یک نوع تبلیغ است که از طرف دشمنان خدا به انسان القا می شود ، تا نور هدایت و ولایت انبیا و ائمه از حیات آدمی گرفته شود ، و انسان عبد ذلیل شیطان گشته برای خدمت به او در هر زمینه ای حاضر و آماده باشد .

وسوسه به دو صورت عملی و قولی هم

چون شعله ای سوزان در راه خرمن انسانیت قرار می گیرد ، و وسوسه گر هدفی جز تیشه زدن به ریشه آدمی ندارد .

بطور دائم در جوامع انسانی ، بخصوص جوامع مذهبی ، علی الخصوص هر زمانی که پرچم حق به اهتزاز می آمد و اسلام می رفت که تمام قلوب را مسرخ کند وسوسه گر زیاد بوده ، تا جائی که می توان گفت درصد وسوسه گران همیشه بیش از وسوسه شدگان بوده است !

وسوسه که از طرف دشمنان حق ، و دوستان نادان ، و بی خبران از حقیقت ، و مادیگران پست و اهل دنیا و جاهلان و مغرضان و بخصوص از جانب بی صبران و بی طاقتان به هنگام هجوم مشکلات در راه خدا به انسان رو می کند ، خطر عظیمی است ، که برای دفع این خطر باید هشیار بود ، و به دامن خضر راه متوسل شد .

از خطر وسوسه بپرهیزید ، و به اولیاء خدا و عنایت و لطف حضرت حق پناه ببرید که برای دفع این خطر پناهی جز عنایت او نیست .

بر حق زباطل آن که چو ما می برد پناه

از هر خطری بسوی خدا می برد پناه

زاهد چو عارف اردل آگاه باشدش

بر کبریا زکبر و ریا می برد پناه

بیمار هجر چاره ندارد به غیر وصل

آری زدرد سوی دوا می برد پناه

با خال او دلم به لبش برد پی بلی

گم کرده ره به راهنما می برد پناه

از جور دوست دوست آن که به دشمن پناه برد

مأمن نهاده و به بلا می برد پناه

گفتی که رنجی از سر کوی تو می رود

دلداده ای چو او به

کجا می برد پناه

امام صادق (علیه السلام) در ابتدای این روایت می فرماید :

برای شیطان « چه شیطان انسی چه جنّی » راه وسوسه کردن « از طریق تبلیغ یا عمل » برقرار نمی شود مگر اینکه انسان در بستر غفلت افتد و از یاد حضرت حق اعراض نماید ، و دستورات و فرمانهای جناب دوست را سبک بشمارد ، و بر نواهی و محرمات الهی روی آورده ، و از آگاهی و اطلاع حق بر درون و بر اشیاءِ غافل شود .

آری وقتی رابطه انسان با حضرت محبوب قطع شود ، و به فرامین و واجبات الهی عمل نشود ، و گناهان از همه طرف به انسان هجوم کند . و آدمی از اطلاع حق بر خود غافل بماند ، لقمه چرب و نرمی برای هجوم وساوس از شیاطین می شود ، وساوسی که اعراض از ذکر را قوی تر کرده ، و ترک واجبات را ملکه نفسی قرار داده ، و شوق به گناه و غفلت از علم حق را در وجود انسان شدیدتر می کند .

شارح تمام واقعیات الهی و انسانی وجود مقدس حضرت حق ، انسان را از وساوس شیاطین برحذر داشته و دستور می دهد در این زمینه به حضرت الله پناه ببرند .

جوهر نفس و قلب انسان به مقتضای « کُلُّ مَوْلوُد یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَهِ » پاک و صاف است ، و در این لوحه صاف و لطیف از دو طرف فعالیت و نفوذ و تصرفاتی به عمل می آید ، از طرف جنود الهی رحمانی الهامات توأم با خیر و صلاح و سعادت ، و از طرف جنود

ابلیسی شیطانی وسوسه های گمراه کننده و وحی های انحراف آور عرضه می شود .

جنود الهی از عالم ملکوت و جبروت برمی خیزند ، چنان که جنود شیطانی از عالم ملک و طبیعت روی کار آیند ، پس انسان را دو وجهه هست : یک روی به جانب عقل و ملکوت ، و یک روی به جانب ملک و طبیعت ، و بهر طرف که متمایل گشته و روی نمود ، در تحت حکومت و تصرف و نفوذ جنود آن سرزمین واقع خواهد شد ، و یگانه برنامه تمام و کامل ، سیر به سوی جهان ملکوت و روحانیت بوسیله همان آداب و احکام و اوامر و نواهی دینی است ، چنانکه تنها علامت ارتجاع و برگشت بسوی طبیعت و شیطنت ترک دستورهای الهی و مخالفت با تکالیف دینی است .

ترک واجبات ، و آلوده شدن به محرمات عجب زمینه خطرناکی برای تأثیر تبلیغ و وسوسه های شیاطین است ، و ذکر خدا و ادای واجبات و ترک محرمات عجب حصار عجیبی برای دفع شرور و فتن و اثرات تبلیغ سوء و وسوسه های خنّاسان است .

در تو هرگز نرسید آن که زخود درنگذشت

خاک پای تو که برسید که از سر نگذشت

هیچ کس چاشنی شربت وصل تو نیافت

که نخست از سر لذات جهان در نگذشت

آنچه از سوز غمت می گذرد بر دل من

بر سر مشعله و سینه مجمر نگذشت

سالهاشد که من دلشده در هیچ مقام

نگذشتم که خیال تو برابر نگذشت

تا تو بر خاک ره خویش نکردی گذری

بادی از جانب کوی تو بر آن در نگذشت

دل من قرعه به امید وصالت می زد

فال او راست نیامد

مگر اختر نگذشت

نکهت عالیه و رایحه مشکک نیافت

هر نسیمی که بر آن زلف معنبر نگذشت

آن که بیرون شد از چشم تو یک لحظه عماد

هرگزش یاد تو در خاطر انور نگذشت

نظری بر دو سوره فلق و ناس

در این دو سوره با عظمت که حاوی بسیاری از حقایق است به مسئله شرور و وساوس و مبادی و منشأ هر دو و راه علاجش اشاره رفته ، و دستور به قرائت هر دو سوره با تأکیدهای فراوانی که رسیده ، به خاطر این است که تکرار قرائت حقایق دو سوره را در قلب ظهور داده و پس از قلب تمام اعضا و جوارح را تصرف نموده ، آدمی را با تمام وجود در پناه حضرت حق قرار دهد ، تا از هر شرّ و وسوسه ای در امان بماند .

برای توضیح حقایق این دو سوره نزدیک به نوزده تفسیر در اختیار این فقیر بود ، بین این تفاسیر در توضیح این دو سوره فرق زیادی وجود نداشت تنها تفسیری که بهتر و بیشتر از سایر تفاسیر از عهده بیان این دو سوره برآمده بود تفسیر پرتوی از قرآن بود ، که در این زمینه خلاصه ای از آن تفسیر نقل می شود .

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (١) .

فلق اگر اشاره به نوع باشد شامل هرگونه فلقی می شود : آن شعاعی که از شکافته شدن تاریکی ، و آن گیاه و جانوری که از زمین و بذر و تخم و رحم سریر می آورد .

آن چشمه ها و بارانهائی که از درون کوهها و ابرهای فشرده جاری می شود .

اعمالی که از نیات و خویها ، و معارفی که از اذهان و افکار

، و صورتهایی که از ترکیب عناصر و ماده ، و وجودی که از عدم پدیدار می شود .

اضافه اسم رب به الفلق اشعار به چنین ربوبیت وسیع و فراگیرنده ای دارد که پیوسته در درون جهان و زیر پوست ها ، و پرده های گوناگون ، هر موجودی را می پروراند و چون آماده ظهور شدند آن پرده ها و پوست ها را سر شکاف می نماید و آنها را پدید می آورد

مِن شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) .

حرف « ما » دلالت بر تعمیم و شمول دارد و اضافه شر به آن و فعل « خلق » و نسبت آن به خالق مشعر به آن است که شر از خلق و ترکیب و امتزاج و تفصیل کائنات و مواد و قوا برمی آید ، نه از عالم امر و اراده فاعلی خالق .

این شرور فقط همان مضاف به ما خلق است و در واقع نمایشی از چگونگی نظر و اندیشه و دریافت انسان از حوادث متضاد می باشد . و وجود عینی و مستقلی ندارند .

پس اگر انسان خود را برتر آرد و در حریم قدرت رب رساند و به او ایمان آورد و پناهنده شود و با نظر ربوبی به حوادث و پدیده های جهان بنگرد ، از مواجهه با آنچه شر می نماید امنیت می یابد و در درون هر حادثه شر نمائی خیری یا مقدمه خیری می نگرد ، و یا بینش وسیع و نیروی اراده ای که در حریم رب می یابد ، می تواند هر حادثه ای را رو به خیر و مقاصد برتر بگرداند و بالای امواج حوادث

بسوی ساحل خیر پیش رود .

و به عکس برای فرد تنها و بی پناهی که خود را از حریم پناهندگی رب بر کنار داشته و در میان و درون حوادث واقع شده ، هر موج حادثه و هر پدیده ای که از گریبان آفرینش ، یا از دروه اجتماع یا از باطن اندیشه ها سر زند ، شر می نماید و در مسیر شرش پیش می برد .

تا اختیار کردم سر منزل رضا را

مملوك خویش دیدم فرمانده قضا را

تا ترك جان نگفتم آسوده دل نخفتم

تا سیر خود نکردم نشناختم خدا را

چون رو بدوست کردی سر کن بجور دشمن

چون نام عشق بردی آماده شو بلا را

دردا که کشت ما را شیرین لبی که می گفت

من داده ام به عیسی انفاس جانفزا را

یك نکته از دو لعلش گفتیم با سکندر

خضر از حیا بپوشید سرچشمه بقا را

دوش ای صبا از آن گل در بوستان چه گفتی

کآتش بجان فکندی مرغان خوش نوا را

بخت ارمدد نماید از زلف سربلندی

بندی بپا توان زد صبر گریز پا را

یا رب چه شاهدی تو کز غیرت محبت

بیگانه کردی از هم یاران آشنا را

آئینه رو نگارا از بی بصیر حذر کن

ترسم که تیره سازی دلهای با صفا را

گر سوزن جفایت خون مرا بریزد

نتوان زدست دادن سررشته وفا را

تا دیده ام فروغی روشن بنور حق شد

کمتر زذره دیدم خورشید با ضیارا

وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۱) .

نکره آمـدن غاسق و قید ظرف اذا وقب شامل هرگونه تاریکی فشـرنده و فراگیرنده ای می شود ، که همه محیط و ظرف تابش را پرکند و هر روزنه نوری را مسدود نماید .

مثال بارز و محسوس این گونه غاسق

، تـاریکی شب دیجور است . که در آن راهزنان و جانوران و احلام و اوهام وحشت انگیز از لانه ها و کمین گاه های زیرزمین و خلال نفوس سربرمی آورند و تاخت و تاز می نمایند .

تاریکی فراگیرنده کفر و جهل و هوا و خشم و شـهوت ، مثال های دیگری از غاسق اذا وقب است که شر آنها از نفس آدمی و در اوست و خطیرتر از هر شری می باشد .

همینکه این تـاریکی هـای نفسـانی محیط درونی آدم را فرا گرفت و نور ایمان و پرتو عقل و شـعاع وجـدان را خاموش داشت. غرائز و خویهای حیوانی و عقده ها از بندها و کمین گاههای درونی رها می شوند و چون جانورهای متنوع و متلون به تاخت و تاز درمی آیند و به مرکز فرمان و اراده یورش می آورند، تا همین که آن را بدست گرفتند همه قوا و جوارح را بخواست خود و در مسـیر انجام شـهوات و اوهام و زبانه های خشم خود بهر سو می گرداننـد و در این مسـیر هر حد و قید قانونی و اخلاقی و مانعی را از میان برمی دارند و هر استعداد و شخصیتی را درهم می شکنند و هر قدرت و نیروئی را در اختیار خود می گیرند .

چاره کفر تو ایمان است و بس

دافع هر درد درمان است و بس

ای که پا بر خوان هر خان می نهی

تشنه خون تو آن خان است و بس

این همه بهر شکم کوشش مکن

حل این مشکل بسی نان است و بس

آن که در بند شکم درمانده است

درگذر از وی که حیوان است و بس

تا هوس

را سرور خود کرده ای

گله ات را گرگ چوپان است و بس

تا هوس را رهبر خود کرده ای

خانه ات را دزد دربان است و بس

ای که از بهبود حالی ناامید

عقده کار تو حرمان است و بس

کی بتاج سروری نائل شود

هر سری کاندر گریبان است و بس

ملک جان را تا سلیمان شرع نیست

دیو نفس آنجا سلیمان است و بس

جای بلبل تا در این گلشن تهی است

زاغ زشت آوا غزل خوان است و بس

هر که زد مشتی بناحق بر سری

مشت او را چاره سندان است و بس

کاخ دین را جز عمل بنیاد نیست

علم تنها نقش ایوان است و بس

هر که گیرد تیغ مرد جنگ نیست

جنگ کار مرد میدان است و بس

جستجوی گل بخارستان مکن

جلوه گل در گلستان است و بس

اندرون خانه توحید را

مذهب اسلام دالان است و بس

بزم هر کس را به شب شمعی سزد

شمع ما آیات قرآن است و بس

وَمِن شَرِّ النَّفَاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۱) .

چون خطاب و سیاق و مضامین آیات این سوره و همچنین سوره بعد ، نشان دهنده شرور و آفاتی است که از حوادث خلقت و قوا و انگیزه های نفسانی برمی آید ، و متوجه رسالت اسلام و ایمان و عقاید و اجتماع مسلمانان می شود ، باید تعبیر النفاثات فی العقد ، نوعی تشبیه لطیف و استعاره باشد ، برای نشان دادن تبلیغات آهسته زنانه و ساحرانه و ماهرانه ای که در مشاعر و تصمیمات ایمانی و عقده های اعتقادی نفوذ می نماید و آنها را یکی پس از دیگری سست و باز می گرداند ، از این رو کار دمیدن و گره زدن جادوگرانه را « عزیمه عزائم

رقیه رقی » گویند .

گویا در این آیه به فی العقد تعبیر شده تا اشعار به همان گرههای عقیده و ایمانی داشته باشد که جادوگران و دشمنان عقاید محکم ، می کوشند و با نفس های مسموم خود همی آهسته و پنهانی می دمند تا آنها را سست نمایند و صاحبان عقیده را تحت نفوذ و بهره گیری خود درآورند و به عبارت بهتر آنان را دربند استعمار و استثمار قرار دهند .

در این قسمت یعنی در توضیح نفاثات فی العقد سخن را بدست یکی از دانشمندان بنام اسلامی محمد محمود صواف که از نقشه های نقاثاتی استعمارگران پرده برداشته می سپارم ، سپس به توضیح آیات دو سوره ادامه می دهیم .

« از هزاران سال یا بیشتر به این طرف ، یهود ، مسیحیان ، مجوس و مشرکین برای درهم شکستن عظمت اسلام به حیله و نیرنگ دست زده اند .

در این راه نقشه ها کشیده و توطئه ها چیده اند ، برای از بین بردن شکوه و مجد اسلام و در هم کوبیدن مسلمانان و همچنین برای مبارزه با دعوت آنان اجتماعات جهانی تشکیل داده اند .

ولی اسلام همان اسلام بوده ، نه سپاهی از آن شکست می خورد و نه پرچمی از آن سرنگون می گردد .

طی این مدت طولانی در هیچ معرکه ای از بین نمی رفت ، بلکه مانند کوه محکمی هر مخالفی را با شکست پاسخ می داد .

مسلمانان در دین خود دارای بصیرت بوده و رابطه محکمی با خدا داشتند ، بررای بزرگداشت کلمه « الله » جهاد می کردند ، و در راه خدا از

هیچ گونه طعنه و ملامتی باک نداشتند .

برادری در راه اسلام آنها را گرد هم آورده و پرچم خود را بالای سرشان به اهتزاز درآورده بود ، همه آنها در برابر دشمن یکدست و متّحد بودند ، تعصبات کورکورانه آنها را پراکنده نمی ساخت ، و ملّیت های بیجا میانشان جدائی نمی انداخت .

آنها بخوبی فهمیده بودند که ملّیت در قاموس اسلام یک معنا دارد ، آن هم تعصّب احمقانه و کورکورانه ای که با طلیعه اسلام عصرش منقرض شده بود .

در پناه اسلام آنچنان بهم فشرده بودند که همگی یک تن و یک جسد به شمار می آمدند ، مانند بنای محکمی که همه قسمت ها در استحکام کلّی و دخیل باشند .

مسلمان ترک در کنار عرب می جنگید ، فارس دوشادوش کُرد شمشیر می زد و جهاد می کرد ، سپاه اسلام که از نژادها و توده های مختلف تشکیل یافته بود همچنان موجودیت خود را حفظ می کرد .

سپاهی که مانند قلعه محکم و محفوظی بخاطر حمایت از اسلام بوجود آمده و در دفاع از عقیده و دین خود از همه چیز بی نیاز بود .

سپاهی که بخاطر دفاع از رسالت ابدی ، جان خود را رایگان در اختیار خدائی می گذاشت که عهده دار رسالت و فرستنده پیامبر شناخته شده بود .

فردی از افراد امت بفکر عیب جوئی نبود ، یک سرباز عرب امتیازی نسبت به برادر تُرک یا فارس حس نمی کرد ، زیرا گرامی ترین آنان نزد خدا پرهیزکارترین آنها بود .

آن کس به مقام رهبری سزاوار بود و در قلب افراد سپاه جای می گرفت که از همه

دلاورتر بوده ، و در میدان جنگ استقامت زیاد داشته باشد .

گاهی این سپاه پیروز سپاه قرآن و اسلام تحت رهبری یک عرب پیش می رفت ، و زمانی تحت رهبری یک کُرد یا یک تُرک .

مادامی که رهبرشان مسلمان بود و در راه بزرگداشت نام خدا جهاد می کرد و میان مسلمانان فرقی قائل نبود احدی در فکر عیب جوئی از وی برنمی آمد .

سپاه آنان بخاطر همین وحدت و بهم پیوستگی مراحل موفقیت و پیروزی را یکی پس از دیگری پشت سر می نهاد .

موفقیت ملت اسلامی آنچنان بالا گرفت که بحق بهترین امت میان توده ها بحساب آمدند ، آری معتدل ترین جمعیتی که از میان برخاستند و روی مدار عدالت حکومت کردند .

بهترین شاهد به حکومت عادلانه و همچنین انصاف و رحم آنها این بوده که قبل از فتح دیار توده ها به قلب آنان راه می یافتند .

دوست و دشمن ، دور و نزدیک شاهد این همه فضائل که از امتیازات مسلمانان بشمار می رود بوده و به مقام ارجمندشان گواهی می دهند ، تا آنجا که دشمنان با ایمان قاطع دریافتند که این امّت مغلوب نخواهد شد و ستم نخواهد کشید ، زیرا خداوند با آنهاست و پیوسته آنان را یاری می کند .

توطئه استعمارگران با نفّاثات فی العُقَد

قسمت اول

دشمنان اسلام نحوه برخوردی را که با مسلمانان در طول قرنها پیش گرفته بودند مورد بررسی قرار داده و دریافتند که جنگ با شمشیر جز شکست و زیان نتیجه ای به آنان نداد ، جنگی که مردان و جوانان آنها را به دیار نیستی فرستاده و آمال و آرزوهایشان را نقش به آب می کرد

.

وقتی صلاح الدین به آخرین تلاش مذبوحانه غربیان صلیبی پایان داده و آن را نقش به آب نمود ، و بالاخره آنان را به بدترین وضعی از سرزمین های اسلامی دور ساخت و به اصلاح فساد و خرابکاریهائی که بدست آنان انجام یافته بود پرداخته ، دوران جوانی و عظمت از بین رفته را به اسلام بازگردانید ، مسلمانان هیبت و سلطه اوّلی را بازیافتند ، و مثل اوّل طراوت و نیرو و متانت نصیب اسلام و مسلمانان گردید .

صلیبی های حیله گر و سایر دشمنان جهانی اسلام نزدیک بود از شدت حسرت و بیچارگی قلب سیاهشان از کار بیفتد ، قلبی که دائماً به آتش حسد و کینه و خشم می سوخت ، دوران مرگباری را می گذرانیدند ، چشمان آنها در برابر نورافشانیهای اسلام کور و گوششان از شنیدن بانگ حقیقت خیزش کر گشته بود .

آری دشمنان نحوه جنگی را که با ما در پیش گرفته بودند خوب بررسی کردند و دریافتند که جنگ با شمشیر آنچنان شکستی را به آنان پیش می آورد که هرگز جبران پذیر نخواهد بود .

با مسلمانان وارد میدان می شدند ولی از خرمن ستیزه جز شکست و سرزنش ، زیان و خسارت بهره ای نصیب آنان نمی گشت .

اوضاع جنگی و نظامی مسلمانان را دیده و مزه مرارت میدانها را چشیدند و با خسارات افتضاح آمیز و وضع دردناکی عقب نشینی کردند .

جوانان و مردان قهرمان ما را دیده و قدرت بهت آور سپاه پیروز ما را مشاهده کردند ، جبهه های جنگی را خالی نموده و میدان ستیزه را ترک گفتند .

آنگاه برای پیدا کردن راه

چاره ای در فکر فرو رفتند ، تا با پیدا کردن راه های تازه ای زودتر و بهتر به مقصد برسند و بر مسلمانان و در حقیقت برای شکست اسلام پیروز شوند .

اول مطلبی که نظر پیشوایان یهود و نصاری و مجوس و مشرکین و همه دشمنان اسلام را جلب کرد . راز عظمت مسلمانان بود .

آیا نیروئی که به این ملت امکان داد که از مرزهای جزیره منحطی به خارج رایه یافته توده ها و نژادهای مختلف را در زیر یک پرچم گرد آورد از کجا سرچشمه گرفته است ؟

کدام عامل باعث شده که اقوام و قبائل مختلف تا این حد پابند تعاون بوده و همگی به حالت فشرده ، در یک صف قرار گیرند ؟

آن کدام نیروست که مردم پراکنده و جمعیت های متفرق را جمع کرده و از آنها بنای یک سپاه مظّفر و پیروزی پایه گذاری کرده است ؟

ملّتی از آنها بوجود آورده است مغلوب نشدنی ، ملّتی که نه تنها از مرگ نمی هراسد بلکه آن را آرزو نموده و در راهش می کوشد .

آن کدام رازی است که این ملت را از تنگنای جزیره محدود ، زندگی محدود ، افکار محدود ، افتخارات محدود ، و هم چنین از کشمکش هائی که بر سر ریاست های بی ارزش و مالکیت های کوچک می افتاد رهائی بخشید ؟

کدام قدرت آنها را از آن همه انحطاط و کوته بینی نجات داده و طوری آنها را تربیت کرد ، که در باره قومیّت های شخصی و ملیّت های فردی کوچک ترین فکری نکنند ، و هیچ کس در اندیشه قبیله خود نبوده

و توجّهی به سرزمین شخصی و وطن خود نداشته باشد ؟

نه ربیعه ای بشناسد و نه مُضری ، عدنانی با قحطانی فرقی نداشته همگی در اوضاع کلّی دنیا و مسائل مربوط به اوضاع فرهنگی و همگانی فکر کنند و در باره عقاید مذهبی و دین جدیدشان بیندیشند ؟

اینان چگونه تمام توده ها را به یک قبیله تبدیل نموده و همه نژادهای مختلف را یکی کردند ؟

آری فقط یک قبیله و یک نژاد ، آنهم امت و نژاد اسلامی ، کدام عامل این جمعیت را وادرا کرد دست به ترقیاتی بزنند که مردم سراسر جهان اعم از گذشتگان و آیندگان از آنها عاجز باشند ؟

دشمنان اجنبی اسلام در هر یک از زیربنای وحدت و اجتماع ما ، اسرار نهضت ما ، عوامل آزادی و بالاخره در انگیزه دلاوری و شجاعت ما بدقت به مطالعه فکر کردند و قدرت یافتند ، گشتند تا آنجا که قدرت داشتند ، زیرا روی اسرار ، ما انگشت نهاده و به آنچه می خواستند دست یافتند !

همگی نظر دادند که اسرار نهضت مسلمانان در پشت پرده دین آنها است ، و سرچشمه وحدت و نیرو و آزادی مسلمانان ، دیانت اسلام است .

سپس بعد از توافق در این نظریه به تدبیر و حیله پرداختند و چنین گفتند :

بیاذید با از بین بردن مکتب دینی مسلمانان ، بنای عظمت و سلطه آنان را ویران سازیم ، بیائید اسلام را در نظر آنان تضعیف نموده از اسلام متنّفر کنیم .

میان آنان و اسلام فاصله انداخته و آنها را به موضوعات دیگری سرگرم کنیم .

با ایجاد تفرقه در گفت و طرز فکرشان آنان را

به وضعی بر گردانیم که قبل از اسلام داشتند

همان ملیت محدود ، همان تعصبات احمقانه و همان اختلافات را به آنان باز گردانیم .

این نقشه ای است که راه غلبه و حاکمیت را برای ما همواره کرده و فقط با اجرای این نقشه می توانیم به مسلمانان و سرزمین آنان تسلّط یابیم .

آری اجرای این برنامه ضامن تسلّط بر آنها و پیروزی ما بر پایگاهها و مراکز و دژهای آنان خواهند بود .

مسلمانان از همین راه وارد شده اند که ما نمی توانیم بر آنان پیروز شویم ، یا در نبردی بهر اندازه ای که نیروی ما قوی و تجهیزات ما کامل باشد نمی توانیم بر آنان غلبه کنیم ، و تا روزی که آنان پروانهوار دور شمع اسلام گرد آمده باشند وضع ما این چنین خواهد بود ، و همین است راز عظمت آنان .

پس بر ماست که مذهب آنان را از بین ببریم و همین امر موجب نابودی پایه های عظمت و استقلال مسلمانان در سراسر روی زمین خواهد بود .

همه آنها در این موضوع توافق داشتند ، لذا توطئه چینی بر علیه اسلام شروع گردید ، برای پیش برد هدفهای مشترك و شومی که داشتند نقشه ها کشیدند که عبارت بود از :

۱ تأسیس و تکثیر انواع مدارس اجنبی در سرزمین مسلمانان و ارسال معلمین که نشان صلیب را با خود همراه داشتند ، تا در محیط این مدارس تربیت فرزندان مسلمان را عهده دار شوند .

مدارس تأسیس گردید که لابلای کتب مسموم و هم چنین در سینه معلّمینش بیشتر استعمار و مسیحی گری موج می زد ، آری در سینه آنهائی که

به اسلام کینه توزی می کردند و جان خود را در راه مبارزه با اسلام وقف کرده بودند نقشه هائی نهفته بود !

۲ اعزام هیئت های تبلیغی ، که در کمین گاه های روی زمین پراکنده شده و جوانان مسلمان را در دین و عقیده خود به پرتگاه تردید و شک نزدیک ساخته او را تحت الشعاع اوهام و گمراهی قرار دهد ، از جمله وسائلی که در این نقشه بکار می رفت تأسیس بیمارستانها و درمانگاهها بود .

۳ یکی از نقشه های آنان این بود که تا می توانستند تعدادی از جوانان و فرزندان مسلمان را به سرزمین غرب اعزام کردند تا از فرهنگ مسموم آنها سیراب شده با وضعی به دیار خود برگردند که با دین و اخلاق و اصول و روش های خود وداع گفته اند ، با وضعی برگردند که با خود امانتی همراه دارند و آن امانت تبشیر مسیحی گری و نبرد با رسالت اسلام می باشد .

۴ انتشار کتبی که جوانان مسلمان را به راه فساد و گمراهی سوق دهد ، آنها را از فرهنگ اصیل خود منحرف کرده به اوهام احمقانه و بیشرمانه پای بند ساخته ، بالاخره بسوی پرروئی و دیوانگی بکشاند .

۵ از همین نقشه ها تسلّط یافتن بر برنامه های فرهنگ تعلیم در سرزمین های اسلامی بود ، وضع تعلیمات علمی را طوری وانمود کردند که جوانان از دین خود دوری جسته به پیامبر ایمان نداشته باشند و بسوی الحاد و فساد سوق داده شوند .

۶ انتشار دادن مجلات ننگین و دائر کردن سینماهای مسموم و تلویزیون هائی که جز

تحریک غرائز جوانها برنامه ای نداشته باشند ، به حدّی که جوانان بجای اندیشه در وضع ملّیت اسلامی خود و آینده دین و عقیده و آزادی وطنشان ، فقط برای سیر کردن غرائز طبیعی خود بیندیشند .

۷ با کوشش های پیگیر و بی امان ، جوانان را به راه فساد و هرزگی کشیده و در این راه مشروبات الکلی و دختران هوسران و عکسهای ننگین و داستانهای رسواکننده را بکار بردند ، زنان خواننده و فتنه انگیز را دسته دسته بنام هنر بدیار مسلمین اعزام نمودند تا بنام ترقی و آزادی دست به خرابکاری بزنند ! !

۸ دریچه های تمدن و فرهنگ غرب را باز کرده و جوانان ما را برای تماشا از آنها بدیار غرب دعوت کردند ، تا یک جوان مسلمان شیفته شادی و سرور و همچنین مظاهر دور از واقعیت و تمدن و فرهنگ آن گشته ، ملت و کشور خود را به بهانه سرپیچی از تمدن تحقیر نمایند ، از اوضاع گذشته غربیها غافل نموده شیفته وضع فعلی آنان نمایند ، با این که جسمش در محیط اسلامی و کشور خود پرورش یافته و در دیار شرق پا به دنیا نهاده است معهذا روح و قلب خود را به دیار غرب بفرستند .

۹ تسلط به اوضاع اقتصادی و حکمرانی در بازارهای مسلمانان ، و مکیدن بزرگترین رقم ثروت از بلاد مسلمین و گسترش دادن فقر و بیکاری در میان آنان ، بطوری که همواره گرفتار زندگیشان بوده و در راه پیشگیری از فقر و احتیاجات دست خود را برای وام های سنگین در برابر غرب باز کنند و

بطور کلی از روش های دیانت خود فاصله گیرند .

۱۰ زنـده کردن و عظمت دادن به تمـدنهای قدیمی از قبیل تمدن آ.......ȘЉ...و فینقی ها و تمـدن فراعنه و هخامنشیان ، آب و رنـگ دادن به آنها ، تا بلکه بدینوسیله یک جوان مسـلمان تمـدن ریشه دار و اسـلامی خود را فراموش کرده شیفته تمـدنهای قـدیمی گردد ، بی آنکه از اوضاع و حقیقت آن آگاه باشـد . آری بـدین گونه وسوسه کنند تا چشمان جوانان را به روی این گونه تمدنها و همچنین تمدنهای غلط فعلی باز کنند .

۱۱ در راه الغای محکمه های شرعی و مراکز فتوا کوشیدند ، و به اوقات مسـلمانان دست یافتند ، قوانینی از خود وضع و مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و در مراکز آموزشـی به تدریس آن پرداختند ، تا آنجا که در اکثر کشورهای اسـلامی دانشکده های حقوق تأسیس نموده ، و بجای حقوق و قوانین اسلامی ، قوانین روم و فرانسه تدریس کردند .

فقط در گوشه و کنار آن هم در مواردی از قبیل ازدواج و طلاق و نظائر آن اسـمی از شـریعت اسـلام بمیان می آمـد ، لکن از حقایق و قوانین کلی کوچکترین اطلاعی در دست مسلمین نبود ، حتی در ساده ترین مسائل و اصول اسلامی .

۱۲ از کار انـداختن نیرو و قـدرت اسـلام در دلهای مسـلمان است ، این رویه را با مسـخره کردن علما و دانشـمندان دینی آغاز کردنـد ، گاهی آنان را نادانهای خشک معرفی کردند ، که در راه منافع شخصـی از نفوذ و قدرت دینی خود سوء اسـتفاده می کنند .

برای ریشه کن کردن

نفوذ معنوی آنان از قلوب مسلمین شایعاتی پخش نموده آنان را در معرض افتراها قرار دادند . دشمنان در اواخر قرن حاضر در اجرای این نقشه آنچنان پیش رفتند که موقعیّت اسلامی و دعوت دینی و ربّانی بعهده آنان بوده ، پرتوافکن های اسلام محسوب می شدند .

کار بجائی کشید که مردم از فراگرفتن علوم دینی و اسلامی کناره گیری کردند و امروز آنقدر که اسلام از کمبود علمای دینی و ربّانی در همه کشورهای اسلامی شکایت دارد از هیچ نقص دیگری نمی نالند .

قسمت دوم

۱۳ یکی از نقشه های استعمار مشوب ساختن حقایق اسلام و قرار دادن آن در معرض تهمت های نارواست ، با بی رحمانه ترین وضعی قرآن را مورد حمله و هجوم قرار داده و جهت نبرد با قرآن آن را به زبانهای مختلفی ترجمه نمودند .

۱۴ ادبیات و نویسندگی و روزنامه نویسی را در مسیر بی دینی ولا مذهبی قرار داده به بنگاههای نشر و انتشارات و مطبوعات دست یافتند ، جهت چاپ و نشر و کار تألیف مراکز و بنگاههای بزرگی بوجود آوردند ، که هدف شوم استعمار و زمامداران آن را منتشر سازند ، اکنون در بعضی از کشورهای اسلامی در صد زیادی از این مراکز مشغول کار است .

۱۵ مشوب ساختن تاریخ اسلام و تردید انداختن در حوادث آن ، یکی از این نقشه ها بشمار می رود ، تویسندگانی مانند جرجی زیدان و اغلب مستشرقین که به خیال خود عیوبی در تاریخ اسلام پیدا کرده و با نشان دادن گوشه های ضعیف و اسفناکش و همچنین با انتشار آن بصورت داستانها ، تاریخ

اسلامی را لکه دار قلمداد کرده و دل جوانان ما را مالامال از کینه نسبت به اسلام نموده است و همچنین آنان را نسبت به یادگارهای اصیل و تاریخشان بدبین و متنّفر ساخته اند .

۱۶ از همین نقشه ها تأسیس مذهب ها و مکتب های ویران کننده ای مانند حزب فراماسونی ، بهائیگری ، قادیانیگری و نظائر آن است . بطوری که مسلمانان را با آنها سرگرم ساخته میان آنان و دینشان جدائی اندازند .

احزاب سیاسی را بوجود آوردند که همگی با هم مخالف بوده و تحت رهبریهای بی ارزش دشمنان شرقی و غربی اسلام فعالیت می کردند .

۱۷ در راه الغای خلافت اسلامی کوشیدند و میان گفتار و طرز فکر مسلماناان تفرقه انداخته آنان را به طوایف و توده های مختلفی تقسیم نمودند .

۱۸ کوشیدند تا زنان را به سوی فساد کشیده بنام فرهنگ و آزادی و دموکراسی آنان را با زرق و برق بخورد مردم بدهند ، و از همین راه خانواده ها را ویران و استقلال اجتماع اسلامی را نابود سازند .

۱۹ از جمله نقشه ها محاربه با لغات اصیل عربی و دعوت به لهجه های محلّی است ، و اینکه نویسندگی و مکاتبات با حروف لاتینی انجام شود ، بدینوسیله وضع فعلی مسلمانان ارتباط خود را از اوضاع گذشته قطع نموده و ذخائر علمی را که بصورت ارث از اسلاف مسلمانان به آنها رسیده و به برکت آن بهترین مردم بشمار می رفتند ، ضایع گردانند .

۲۰ توافق استعمار و صهیونیسم جهانی در راه مبارزه با اسلام است ، استعمار توسط یهود و بنام توجه به

مسائل آن و ملّت منکوبش و قرار دادن مساله فلسطین به مثابه یک مسئله ملی که هیچ گونه ارتباطی با ملل اسلامی ندارد در فلسطین که قلب کشورهای اسلامی است پا نهاد و اکنون نبرد آنان با مسلمانان در بیت المقدس ادامه همان جنگ های صلیبی است .

۲۱ از همین نقشه ها و بلکه از مهم ترین و خطرناک ترین آنها زنده کردن احساسات ناسیونالیستی و تحریک نعره های ملت پرستی در بین مسلمانان است .

احساسات ناسیونالیستی منفی که اسلام بساط آن را برچیده و از همان نخستین دوران رسالت جاویدان محمدی (صلی الله علیه وآله) آن را نابود ساخت .

از روزی که پیامبر فرمود : هر کس که از اطاعت حکومت اسلامی سرپیچی کند و از جامعه همگانی جدا گردد . آنگاه بمیرد مانند مردم دوران جاهلیت مرده است ، و کسی که در زیر پرچمی روی تعصبات جاهلانه و کورکورانه ای نبرد کند ، روی تعصبّات دعوت کند و یا کسی را یاری نماید و در این راه کشته شود در راه جهالت کشته شده است .

و هر کس بر علیه امت من شورش کند و خوب و بد آن را بهم بیامیزد و از افراد پاک دامن و مؤمن باک نداشته باشد و به پیمان خود پابند نشود ، از من نیست و من نیز از او تبرّی خواهم جست .

اسلام تمامی این نعره های تعصّبات را از بین برده ، برادری اسلامی را زنده کرد ، مردم را با رشته های ایمان بهم دیگر پیوند داد و آنان را بر محور دعوت قرآنی گرد آورد که : بهترین آنها نزد

خداوند پرهیزکارترین و صالح ترین آنان خواهد بود .

ولی غرب استعمارگر چنین نقشه کشیده است ، که این تعصّبات و نژادپرستی ها را احیا کند ، و در این راه از هیچ گونه کوششی فروگذار نیست ، و نوکران خود را در کشورهای اسلامی برانگیخته تا در راه نشر احساسات ملّت پرستی که مسلمانان عرب را از برادر مسلمان عجمش دور می ساخت ، بکوشند تا نژاد و ملیّت پرستی را که پیامبر از آن نهی فرموده و اسلام به جنگ آن برخاسته بود علنی و همگانی سازند .

آری پیامبر فرموده بود : آن کس که بسوی تعصبات دعوت کند از ما نیست .

و این طرز فکر دوران جاهلیت نخستین را که عصر انحطاط و قبیله بازی و فئودالیسم بود زنده ساخته و تنها همین طرز فکر برای از هم گسستن پیوند وحدت مسلمانان و ایجاد تفرقه و دشمنی و اختلاف در بین مسلمانان کافی است .

غربیهای صلیبی مقصد خود را پیش بردند و با اجرای نقشه های خود طرز فکر ملیّت پرستی را در میان ما اشاعه داده و به تناسب اندیشه ملّیت پرستی ها در میان ملل اسلامی مکتب ها و اصول گوناگونی منتشر نموده به آنها چنین وانمود کردند که وحدت توده ها و ملّت ها جز در سایه ملیت پرستی امکان پذیر نیست .

در صورتی که همه اصول و مکتب هائی که آنان در سر راه جوانان و بعضی از اجزاب سیاسی ، قرار داده اند ، صلاحیت این را ندارد که اساس و پایه وحدت توده ها و ملّت ها باشد ، زیرا که رهبران ملّیت پرستی در طرز فکر

خود اختلاف داشته و بر دستجات و احزابی تقسیم شدند و هر کس بسوی حزب و فلسفه مخصوص خود دعوت می کند ! !

این بود نقشه شوم استعمارگران برای نـابودی اسـلام ، اینجـا بی انصـافی است که از عظمت کـار و وسـعت برنـامه رهـبر کـبیر انقلاب اسـلامی ایران مرجع بزرگ حضـرت امـام خمینی یـاد نشود ، مردی که در تمـام دوران عمر اجتماعی خود با تمام این نقشه هـا و در حقیقت وسوسه هـا و این نفّاثّات فی العقـد مبـارزه جانـانه کرد و به مردم مسـلمان ایران در درجه اول و به سایر مسـلمین در مرحله بعد بیداری داد تا در برابر استعمارگران قیام کنند و آنان را به عقب رانده زمینه نابودی آنان رافراهم سازند .

وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۱) .

حاسـد صـفت لازم است : کسـی که دارای طبیعت و خوی حسـد است . این خوی چون دیگر خوی های پست ناشـی از کوتاه بینی و ناتوانی و زبونی روحی است و اثرش در نفس حاسـد این است که بـدون حساب سود و زیان از نعمت و قدرت دیگری رنج می برد و خود را می خورد و چون این خوی برانگیخته شد و از درون سرزد فتنه برمی انگیزد و زیانها می رساند .

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلهِ النَّاسِ (۱) .

صفت عینی و حقیقی رب ، عناصر و قوا و غرائز انسانی را ترکیب و تنظیم نموده و به کمال رشد و نمو رساند .

آنگاه با موهبت عقل فطری و اختیار که نماینده و نمونه قدرت و اراده و مالکیت خداوند است او را مالك و متصرف در

کشور وجود خود گرداند ، و همین که عقل به کمال رشد خود رسد و یکسر آزاد شود میدان کشمکش ها و جواذب قوای متضاد نفسانی با عقل ، باز و گسترده تر می گردد ، در این مرتبه رشد قوای عقلی و نفسانی باید شعاع دید و قدرت اختیار و اراده انسانی نیز بازتر و نیرومندتر شود تا خود را از شروری که بوسیله قوای نفسانی و مجاری آن به گناه و پستی و سقوط می کشاند برهاند .

آن صفت عینی و پرتو الوهیت است که در عقل رشد یافته می تابد و آفاق و مبادیب و نهایات را روشن می نماید و اراده محکم ایمانی می بخشد و در مسیر الهام و وحی و طریق شریعت و تشریع پیش می برد و انسان باید خود را در پناه او بدارد .

مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۱) .

آن وسوسه گری که پی در پی القا می نماید و همی پیش می آید و پس می رود و پنهان می شود و آشکار می گردد .

اگر محیط درون انسان با نور معرفت و ایمان روشن باشد و در پناه ربوبیت رب و تصرف او و وقایه تقوا درآید و قوا و فرشتگان الهام بخش بخیر و صلاح ، راههای نفوذ و وسوسه های شرانگیز را ببندند ، آن سوسه گر خناس به عقب برمی گردد و در کمین می ماند تا بچه صورتی و از چه مجرائی و با چگونه سموم وسوسه ای پیش آید ، و در انتظار آن است که انگیزه های هواها و شهوات و کبر و حسد و دیگر خویهای پست محیط

درونی را تاریک و مشوش گردانند تا سر برآرد و بر قوا و انگیزه های خیر بتازد و عقل را تیره سازد و فرمان اراده را بدست گیرد و برای پیشبرد شر و انجام هرگونه گناه ، جلوی بینش و عاقبت اندیشی را ببندد و شبهه ها و غدرها پیش آورد و شوق ها و آرزوها و امیدهای کاذب و پست برانگیزد !

و اگر نور ایمان پرتو افکند و هشیاری و پشیمانی از گناه پیش آمد ، باز خود را پنهان می نماید و برای یورش و وسوسه از طریق دیگر آماده می شود ، مانند میکرب هائی که در پیرامون و در لابلای نسوج بدن کمین کرده یا در حال کمون هستند تا اگر جراحتی در قلعه بدن پدید آید و یا دستگاههای رئیس آن مختل گردد و قوای دفاعی ناتوان شود ، در آن رخنه نمایند و از میان نسوج سر برآرند و پیش روند .

الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ (۲) .

وصف الوسواس به معنای اسمی ، یا وصف الخنّاس است و دلالت به موصوف و منشأ با شعوری دارد .

فعل یوسوس ، وسوسه صدر ، جای قلب و مقصود و محل بروز عواطف و انگیزه ها می باشد ، امواج وسوسه ها را مستمر می رساند ، الهامات و انگیزه های گوناگون و متضاد در این محل تلاقی می نمایند و هر یک اندیشه و خواست انسان را به سوی خود می کشند .

و چون انسان پیوسته اثرپذیر و در معرض و سوسه ها و الهامات می باشند ، نباید خود منشأ اصلی و انگیزنده این واردات و آثار باشد و چون

اینها حادث هستند باید علل و اسباب محدثه ای داشته باشند و چون متضادند باید علل و اسباب آنها مبادی مختلفی باشند که بعضی خود ذاتاً خیر و منشأ خیرات است و بعضی شر و منشأ شرور ، آن که مبدا خیر است فرشته نامیده می شود و آن که مبدء شر است شیطان خناس .

آن حال تردیدی که برای انسان هنگام مواجه شدن با گناه و حرام لذت انگیز ، یا ثواب و واجب مشقت آور پیش می آید نموداری از این جواذب متضاد درونی است ، در این حال احساس می شود که عاملی انسان را بسوی زشتی و گناه ترک واجب می کشاند ، و عامل دیگری از آن باز می دارد .

بیشتر مردم با آن که پیوسته در معرض تأثیر و جواذب این عوامل می باشند ، یا یکسر از آنها غافلند یا چون محکوم حواسند آنها را معلول انگیزه های حسی و یا قوای نفسانی می پندارند . فقط در روشنی ایمان و معارف عالیه و هدایت قرآن می توان این عوامل و آثار و تحریکات آنها را شناخت و هشیار آنها بود و در پناه ربّ الناس و ملك الناس واله الناس می توان راه نفوذ وسوسه ها را بست و دریچه انوار الهامات را گشود .

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ (۱) .

و اگر آدمی از خود غافل و خدا را از یاد ببرد قرین شیطان می گردد .

وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۲) .

و یکسر شیطان بر او چیره می شود و جزء حزب او

می گردد .

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللهِ أُولئِکَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۳) . مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ (۴) .

خواطر و وساوس

عارفان بزرگ در این زمینه می فرمایند : آنچه اندر خاطر پدید آید متعارف است میان خلق ، و کس این را منکر نیست ، و این از جمله ضرورات است ، که هیچ کس از این خالی نباشد .

و خاطر نام است مر چیزی را که بر دل بی قصد بگذرد و عامه همه را خاطر خوانند ، و نزدیک این طایفه خاطر آن است که از حق تعالی پدید آید ، و آنچه از دیو پدید آید وساوس باشد و آنچه از نفس پدید آید هواجس باشد .

بزرگان گفته اند : که میان خواطر و وساوس و هواجس کسی فرق تواند کردن که لقمه وی حلال باشد ، اما آن کس که حرام خورد خاطر وی وساوس باشد و خاطر نباشد ، و آن که غذای وی شبهت باشد خاطر با وساوس آمیخته باشد ، و آن که لقمه وی حلال باشد خواطر وی همه درست باشد ، اما دیو مر او را نیز وسوسه کند ، و هواجس نفسانی مر او را نیز باشد ، اما فرق تواند کردن میان خواطر و وسواس تا بر خاطر کار کند و وسواس و هواجس از خویش دفع کند .

مجاهد مقری گوید : که پیش ابو عمرو بن علاء بودم و او هرگز باختیار خود امامت در نماز نکردی ، در روزی او را به زور به امامی داشتند و پیش فرستادند ، چون پیش اندر آمد و مردم را گفت

: « اِسْتَووا » چنان که بر شریعت آمده است که مصطفی فرمود صلوات الله علیه وآله که چون صف گیرید راست بایستید که هرگاه مخالف ایستید دلهاتان مخالف گردد ، و کتف ها اندر دوزید تا دیو میان شما راه نیابد و چشم ها به سجده گاه دارید تا دلهاتان پراکنده نگردد .

پس چون ابوعمرو گفت استووا بیهوش گشت و بیفتاد و تا دیگر روز بهوش نیامد ، پرسیدند که تو را چه افتاده ؟ گفت : من شما را گفتم که راست بایستید ، بر دل من خاطری آمد از حق تعالی که ای بنده تو با من طرفه العینی راست بوده ای تا خلق مرا همی گوئی که راست باشید ؟ !

آن عارف الهی گفت : وقتی بیمار گشتم از خدای عزوجل بخواستم تا مرا عافیت دهد . اندر سر من خطاب کردند که میان ما و میان تن خویش تو اندر میای .

و بعضی گفتند که شنیدیم از محمد بن سعدان که گفت : از بزرگی شنیدم که گاه گاه زمانکی بغنودمی ، ندا آمد مر مرا که تو را از ما همی خواب آید ؟ اگر بخسبی از ما به تازیانه بزنیمت ، یعنی این اشارت است به فرط محبت که هر چند محبت قوی تر گردد ، خوردن و خفتن کمتر گردد ، همه خاطر و سروی دوست فرو گیرد ، چنان گردد که گوئی پیوسته دوست را همی بیند و یا دوست می گوید و از دوست سخن می شنود ، خاموش باشد به زبان ، گویا باشد به دل .

صامِتٌ بِلِسانِهِ ، ذاكِرٌ بِقَلْبِهِ ، مُطْرِقٌ بِرَأْسِهِ

، ناظِرٌ بِسِرِّهِ .

به زبان ساکت و به قلب گویا است ، سر بزیر داشته و به باطن ناظر به واقعیات است .

پس چون محبت قوی گردد و همگی وی دوست فرو گیرد ، چنـان شود که همیشه گویا دوست پیش وی است ، اگر لمحه ای از دوست غافل گردد ، چنان داند که دوست با وی عتاب همی کند .

چنان بکوی تو آسوده از بهشت برینم

که در ضمیر نیامد خیال حوری و عینم

کمند طرّه نهادی بپای طاقت و تابم

سپاه غمزه کشیدی بغارت دل و دینم

نه دست آن که دمی دامن وصال تو گیرم

نه بخت آن که شبی جلوه جمال تو بینم

مرا چه کار به دیدار مهوشان زمانه

که با وجود تو فارغ زسیر روی زمینم

رشک مردن من جان عالمی بلب آید

اگر به روی تو افتد نگاه بازپسینم

زبسکه هر سر مویم هوای مهر تو دارد

نمی برم زتو گر سر بری به خنجر کینم

زحسرت لب میگون و جعد غالیه سایت

رفیق لعل بدخشان شریک نافه چینم

معاشران همه مشغول عیش و عشرت و شادی

بغیر من که شب و روز باغم تو قرینم

چگونه شاد نباشد دلم بگوشه نشینی

که خال گوشه چشم تو کرده گوشه نشینم

بر آستانه آن پادشاه حسن فروغی

کمان کشیده زهر گوشه لشگری بکمینم

در هر صورت بقول حضرت صادق (علیه السلام) . با یاد خدا ، و اهمیت دادن به او امر حضرت او ، و ترک محرمات ، و توجه به اطلاع علام الغیوب بر همه اسرار ، روزنه نفوذ وساوس شیطانی را ببندید ، که وسوسه دام خطرناک و طریق شرانگیز ، و آتش سوزنده ، و طوفان بر باد دهنده ای است .

وَالْوَسْوَسَهُ ما یَکُونُ

مِنْ خارج الْقَلْبِ بِإشارَهِ مَعْرِفَهِ الْعَقْلِ وَمُجاوَرَهِ الطَّبْعِ .

وامّا اِذا تَمَكَّنَ فِی الْقَلْبِ فَذلِکَ غَیٌّ وَکُفرٌ ; وَالله عَزَّوَجَلَّ دَعا عِبادَهُ بِلُطْفِ دَعْوتَهِ وَعَرَّفَهُمْ عَداوَهَ إبْلیسَ فَقالَ عَزَّ مِنْ قائِلِ : إنَّ الشَّیْطانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً .

فَکُنْ مَعَهُ کَالْغَریبِ مَعَ کَلْبِ الرّاعی یَفْزَعُ إلی صاحِبِهِ فی صَرْفِهِ عَنْهُ .

وسوسه در زمینه معرفت عقل و تمایل به عالم طبیعت از خارج قلب وارد خانه قلب می شود ، و چون مرحله طبع و شهوات مادی بر جنبه عقل غالب شد و توجه و معرفت عقل از انسانی رخت بست ، آنچنان قدم وسوسه در قلب محکم و برقرار می گردد که کار آدمی به گمراهی و گم گشتگی و کفر می رسد .

خداوند بزرگ با لطف و محبتی که نسبت به همه دارد ، بندگانش را به سوی خود دعوت کرده و دشمنی ابلیس را به آنان شناسانده آنجائی که فرموده :

شیطان دشمن شماست ، او را به حقیقت دشمن بگیرید ، معامله کن با این دشمن خطرناک چون معامله شخص غریب با سگ چوپان ، ندیدی چون سگ

گله به شخص غریب حمله کند ، آن شخص برای دفع حمله خطرناک آن سگ به چوپان پناه می برد ، و این پناه بری است که او را در حصار امنیت قرار می دهد ، که هر کس از شر ابلیس به حضرت حق پناه برد بی تردید خداوند مهربان او را پناه خواهد داد که او پناه تمام بی پناهان و شفای درد دردمندان و یار بی یاران و امید گدایان و تکیه گاه مستمندان است .

الهی بی پناهان را پناهی

بسوی خسته حالان کن نگاهی

چه

کم گردد زسلطان گر نوازد

گدائی را زرحمت گاه گاهی

الهی تکیه بر لطف تو کردم

که جز لطفت ندارم تکیه گاهی

مرا شرح پریشانی چه حاجت

که بر حال پریشانم گواهی

دل سرگشته ام را رهنما باش

که دل بی رهنما افتد بچاهی

نهاده سر بخاک آستانت

گدائی دردمندی عذرخواهی

امید لطف و بخشش از تو دارد

اسیری شرمساری روسیاهی

تهیدستی که با اشک ندامت

زپا افتاده از بار گناهی

گرفتم دامن بخشنده ای را

که بخشد از کرم کوهی به کاهی

رحیمی چاره سازی بی نیازی

کریمی دلنوازی دادخواهی

خوشا آنکس که بندد با تو پیوند

خوشا آن دل که دارد با تو راهی

مران از آستانت بی نوا را

که دیگر در بساطم نیست آهی

مقام و عزّ و جاهت چون ستایم

که برتر از مقام عزّ و جاهی

فنا کی دولت سرمد پذیرد

که اقلیم بقا را پادشاهی

زنخل رحمت بی انتهایت

بیفکن سایه بر روی گیاهی

به آب چشمت لطفت فرو شوی

اگر سر زد خطائی اشتباهی

مران یا رب زدرگاهت رسا را

پناه آورده سویت بی پناهی

ابلیس از روز شروع حیات آدم بعنوان دشمن مرد و زن معرفی می شود

قسمت اول

زیباترین و رساترین کلامی که به این حقیقت بسیار عالی دلالت دارد ، کلام وجود مقدّس حضرت حق است ، قرآن کریم در سوره مبارکه طه مسئله اعلام این مسئله که ابلیس دشمن مرد و زن است را در آیات صد و هفده تا صد و بیست بیان می کند .

فَقُلْنَا يَاآدَمُ إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلاَ يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى * إِنَّ لَكَ أَلاَّ تَجُوعَ فِيهَا وَلاَ تَعْرَى * وَأَنَّكَ لاَ تَظْمَؤُا فِيهَا وَلاَ تَضْحَى * فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَاآدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لاَّ يَبْلَى (١) .

پس به آدم گفتیم ای آدم به حقیقت بدان که ابلیس با تو و همسرت دشمن است ، هشیار باش که

مبادا شما را از بهشت بیرون کند . که پس از خروج از بهشت به دردسر و مشقت خواهی افتاد .

در این بهشت هرگونه لباس و غذا برای تو آماده است و بدان که در اینجا نه گرسنه مانی و نه عریان .

و تو در این بهشت از رنج تشنگی و آفتاب زدگی آزار نبینی ، با این همه سفارش ، شیطان در راه وسوسه او قدم گذاشت و به او گفت میل داری تو را به درخت ابدیت آور و ملك جاودانی دلالت کنم ؟

سپس قرآن مجید می فرماید : آدم و همسرش به وسوسه این دشمن غذا را از درخت نهی شده خوردند ، تا جائی که لباسهای بهشتی از تنشان ریخت عورت آنان در نظرشان آشکار شد ، آنها خواستند تا با ساتری از برگ درختان خود را بپوشانند ، آدم از خدا نافرمانی کرد پس به غوایت افتاد ، ولی خداوند مهربان وی را از رحمت بی منتهای خود محروم نکرد ، توبه وسیله شد که از طرف حضرت دوست پذیرفته شود .

ای پادشاه کون و مکان ای اله من

لطفت زمهر شامل حال تباه من

من مستحق دوزخم از کرده های خویش

واحسرتا اگر تو نبخشی گناه من

در حشر گر تو پرده زکارم برافکنی

محشر شود سیاه زروی سیاه من

آندم که جز عطای تو را کس پناه نیست

خواهم که هم عطای تو باشد پناه من

یك شب بطاعت تو نیاورده ام به صبح

بیهوده رفت روز و شب و سال و ماه من

اعضای من که غیر گنه نیست کارشان

ای وای اگر شوند به محشر گواه من

ترسم که روز حشر زبسیاری گناه

نزد تو هیچ کس نشود عذر

خواه من

هرگه مرا بسوی تو راهی نمود عقل

داد از هوای نفس که شد سد راه من

من لایق جنان نیم ای وای پس اگر

روز جزا جحیم شود جایگاه من

با اینهمه گناه چنانم امیدوار

کآمد بجوش رحمتت از سوز آه من

یا رب چه باشد از گنه بنده بگذری

بگذشته را ببخش و زآینده بگذر

قرآن مجید در بسیار از آیات خود تمام فرزندان آدم را همانند پدرشان از ابلیس و جنود او که در لباسهای گوناگونی در زندگی آدمیان ظهور می کنند برحذر می دارد و خلاصه پند و درسش این است ، که این دشمن نابکار و این موجود خطرناک تنها هدفش بهم ریختن اساس سعادت دنیا و آخرت آدمیان است ، در اینجا نمونه ای از آن آیات الهی را ملاحظه کنید :

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللهُ يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱) .

شیطان شما را به وقت انفاق وعده فقر و تهیدستی می دهد و به فحشا و زشتی ها دعوت می کند ، ولی خداوند به شما وعده آمرزش و فزونی می دهد و خداوند قدرتش بی نهایت و بهر چیز داناست .

تفسیر نمونه در توضیح این آیه می فرماید :

نخستین جمله آیه می گوید : هنگام انفاق یا ادای زکات ، شیطان شما را از فقر و تنگدستی می ترساند .

بخصوص اگر اموال خوب و قابل توجه بخواهید انفاق کنید که در آیه قبل به آن اشاره رفت .

و چه بسا این وسوسه شیطانی مانع از انفاق و بخشش می گردد و حتی ممکن است در ادای زکات و خمس و سایر انفاقهای واجب نیز اثر بگذارد .

خداوند به این وسیله بشر

را آگـاه می کنـد که خودداری از انفـاق به جهت ترس از تهیـدستی فکر غلط و از وسوسه های شـیطانی است ، و چون ممکن است بنظر برسد که این ترس گرچه از ناحیه شـیطان است یک ترس منطقی است بلافاصـله می فرماید : شیطان شما را وادار به معصـیت و گنـاه می کنـد ، بنـابر این ترس از فقر و تهیـدستی در هر حال غلط است زیرا شـیطان جز به باطل و گمراهی دعوت نمی کند .

اصولاً هر نوع فکر منفی و بازدارنده و کوته بینانه سرچشمه اش انحراف از

فطرت و تسـلیم در برابر وسوسه های شیطانی است ، اما هر گونه فکر مثبت و سازنده و محرک و آمیخته با بلندنظری سرچشمه اش الهامات الهی و فطرت پاک خداد داد است .

و با توجه به این که وسوسه های شـیطانی بر خلاف قوانین آفرینش و سـنت الهی است نتیجه و اثر منفی آن که زیان و بدبختی است روشن خواهد بود .

در مقابـل فرمانهـای پروردگار هماهنگ و هم دوش با آفرینش و فطرت است و نتیجه آن حیات و زنـدگی سـعادت بخش می باشد .

در توضـیح این سـخن بایـد گفت : در نظر ابتدائی انفاق و بذل مال چیزی جز کم کردن مال نیست و این همان نظر کوته بینانه شیطـانی است ، ولی با دقت و دیـد وسـیع می بینیم که انفاق ضامن بقای اجتماع و تحکیم عـدالت اجتماعی و سـبب کم کردن فاصـله طبقاتی و پیشـرفت همگانی و عمومی می باشد ، و مسلم است که با پیشرفت اجتماع ، افرادی که در آن اجتماع زندگی می کنند نیز در رفاه

و آسایش خواهند بود و این همان نظر واقع بینانه الهی است .

قرآن به این وسیله مسلمانان را توجه می دهد ، که انفاق اگر چه به ظاهر چیزی از شما کم می کند ، در واقع چیزهایی بر سرمایه های شما می افزاید ، هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی .

در دنیای امروز که نتیجه و اثر اختلافات طبقاتی و پایمال شدن ثروتها بخاطر بهم خوردن تعادل تقسیم ثروت به روشنی به چشم می خورد ، درک معنای آیه فوق چندان مشکل نیست .

ضمناً از آیه استفاده می شود که یک نوع ارتباط میان ترک نمودن انفاق و فحشاء وجود دارد ، البته اگر فحشا به معنای بخل باشد ، ارتباط آن از این جهت است که ترک انفاق و بخشش های مالی آرام آرام صفت بخل را که از بدترین صفات است در انسان ایجاد می کند ، و اگر فحشاء را به معنای مطلق گناه یا

فحشای جنسی بگیریم باز ارتباط آن با ترک انفاق بر کسی پوشیده نیست ، زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان و بی عفتی ها و خودفروشی ها فقر و تهیدستی است ، علاوه بر همه اینها انفاق یک سلسله آثار و برکات معنوی دارد که جای انکار نیست .

در تفسیر مجمع البیان از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که هنگام انفاق دو چیز از طرف خداست و دو چیز از ناحیه شیطان است ، آنچه از جانب خداست یکی آمرزش گناهان و دیگری وسعت و افزونی اموال است ، آنچه از طرف شیطان است یکی وعده فقر و تهیدست و دیگر امر به

فحشاء است .

جالب توجه اینکه از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود : هنگامی که در سختی و تنگدستی افتادید بوسیله انفاق کردن با خدا معامله کنید ، انفاق نمائید تا از تهیدستی نجات یابید .

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱) .

در این جمله اشاره به این حقیقت شده که چون خداوند قدرتی وسیع و علمی بی پایان دارد ، می تواند به وعده خویش عمل کند ، بنابراین باید به وعده او دلگرم بود نه وعده شیطان فریبکار و ناتوان که انسان را به گناه می کشاند و چون از آینده آگاه نیست و قدرتی ندارد وعده او جز گمراهی و تشویق به نادانی نخواهد بود .

یک بار دیگر در آیه شریفه دقت کنید تا بر شما بیشتر روشن شود ، که آن موجودی که آدمی را به فقر وسوسه می کند ، و دعوت به فحشا می نماید و خلاصه انسان را در جهت ضد خواسته های الهی می کشاند تا خزی دنیا و عذاب آخرت را برای او فراهم کند دشمن واقعی انسان است ، و از این دشمن با تمام توان باید حذر کرد .

إِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنْتُم مُؤْمِنِينَ (۱) .

این شیطان است که با سخنان و گفته های پوچ خود ، دوستان و خواستارانش را می ترساند ، تا آنان را از راه الهی و صراط مستقیم بازدارد ، شما از سخنان و گفته های او بیم و هراس بخود راه ندهید ، اگر اهل ایمان هستید از من بترسید ، که جز قدرت من قدرتی شایسته تر از آن نیست .

آری موجودی که

انسان را از واقعیات اصیل و پیش آمدهای الهی و حوادث سازنده ، و مصائب رشد دهنده یا از حقایق عالی و مهمی که ذاتاً باعث جلب عنایت الهی است بترساند ، دشمن شماره یک انسان است و آدمی واجب است با تمام توان با او مبارزه کند .

قسمت دوم

عیش دنیا بجز خسان نرسید

جز ریاضت به عاقلان نرسید

سود کرد آن دل که زدنیا کند

مرد آزاده را زیان نرسید

گشت بیچاره آن که دنیا خواست

هر چه را بست دل به آن نرسید

سود دنیا زیان ، زیانش سود

زین دو چیزی به عارفان نرسید

جان عارف گذشته از دو جهان

دو جهانش بگرد جان نرسید

از هوا و هوس کسی نگذشت

که به عشرتگه جهان نرسید

هر که دل در سرای فانی بست

همت کوتهش به آن نرسید

هیچ کس سر به نان فرو نارد

که بنانش به آب و نان نرسید

هر که دنیا به آخرت نفروخت

هم از این ماند و هم به آن نرسید

همت هیچ کس نشد عالی

که به فضل علوشان نرسید

نتوان شرح این معانی فیض

نه بدیع است گربیان نرسید

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَالاً بَعِيداً (١) .

آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه از کتب آسمانی بر تو و پشتیبان نازل شده ایمان آورده اند ، ولی می خواهند طاغوت و حکام باطل را به داوری به طلبند ، با این که به آنها دستور داده شد به طاغوت کافر شوند ، و شیطان قصد دارد آنها را به شدت گمراه کند و به بیراهه های دوردستی بفرستند !

در

شأن نزول این آیه در تفسیر با عظمت « مجمع البیان » جلد سوم صفحه ۶۶ آمده :

یکی از یهودیان مدینه ، با یکی از مسلمانان منافق اختلافی داشت ، قرار گذاشتند یک نفر را به داوری بین خود انتخاب کنند ، شخص یهودی چون به عدالت و بی نظری رهبر اسلام (صلی الله علیه وآله) اطمینان داشت گفت : من به داوری پیامبر شما راضیم ، ولی مرد منافق یکی از بزرگان یهود بنام کعب بن اشرف را انتخاب کرد . زیرا می دانست که می تواند با هدیه نظر او را به سوی خود جلب کند و به این ترتیب با داوری پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) مخالفت کرد ، این آیه شریفه نازل شد و چنین افرادی را که برده شیطان اند ، و به پیروی از او به دنیا و آخرت خود لطمه می زنند به شدّت سرزنش کرد .

طاغوت از ماده طغیان است و این کلمه با همه مشتقاتش به معنای سرکشی و شکستن حدود و قیود ، و یا هر چیزی که وسیله طغیانگری و یا سرکشی است می باشد بنابراین آنها که داوری به باطل می کنند طاغوت هستند ، زیرا حدود و مرزهای الهی و حق و عدالت را شکسته اند .

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود : هر کس به غیر حق حکم کند و مردم او را به داوری بطلبند طاغوت است .

آیه فوق مسلمانانی را که برای داوری به نزد حکام جور می رفتند ملامت می کند و سپس اضافه می نماید که : مراجعه به طاغوت یک

دام شیطانی است که می خواهد انسانها را از راه راست به بیراهه های دوردستی بیفکند .

ناگفته پیداست که آیه فوق همچون سایر آیات قرآن یک حکم عمومی و جاودانی را برای همه مسلمانان در سراسر اعصار و قرون بیان می نماید ، و به آنان اخطار می کند که مراجعه کردن به حکام باطل و داوری خواستن از طاغوت ، با ایمان به خدا و کتب آسمانی سازگار نیست ، به علاوه انسان را از مسیر حق به بیراهه هائی پرتاب می کند که فاصله آن از حق بسیار زیاد است ، مفاسد چنین داوری ها در بهم ریختن سازمان اجتماعی بشر بر هیچ کس پوشیده نیست ، و یکی از عوامل عقب گرد اجتماعات محسوب می شود(۱) .

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً (۲) .

و به یاد آور روزی را که ستمکار دست خود را از شدّت پشیمانی و اندوه به دندان می گزد و می گوید : ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم .

ای وای بر من ، کاش فلان را دوست خود انتخاب نکرده بودم ، او مرا از یاد حق گمراه ساخت ، بعد از آن که آگاهی به سراغ من آمده بود ، و شیطان همیشه آدمی را بدبخت کرده سپس او را رها می کند و دنبال کار خود می رود !

برای این آیه شأن نزولی به مضمون زیر آورده اند :

در میان مشرکان مکه دو دوست بودند بنام عُقبه

و ابی ، هر زمان عقبه از مسافرت می آمد سفره ای می انداخت و بزرگان قومش را برای صرف غذا دعوت می کرد ، در عین حال هم علاقه داشت از محضر پیامبر بهره مند شود گرچه اسلام را قبول نکرده بود .

روزی از سفر آمد و طبق معمول غذا آماده کرد و دوستان را برای صرف غذا وعده گرفت ، در ضمن از پیامبر هم دعوت کرد .

وقتی غذا حاضر شد پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : تا شهادت به وحدانیت حق و رسالت من ندهی دست به سفره نمی برم !

عقبه شهادتین گفت ، این خبر به گوش دوستش ابی رسید ، نزد عقبه آمد و گفت از مسیرت منحرف شده ای ؟ پاسخ داد نه بخدا سوگند ، من منحرف نشده ام . ولکن مردی مهمان من بود که جز با شهادتین من غذا نمی خورد ، من شرم داشتم او گرسنه از خانه من برود به این خاطر شهادت به حق و رسالت دادم .

این شیطان خطرناک به عقبه گفت : از تو راضی نمی شوم مگر در برابر او بایستی و آب دهن به صورتش بیندازی ! !

عقبه بدبخت به پیروی از شیطان این کار را کرد و مرتد شد و سرانجام هم در جنگ بدر در صف کفار کشته شد و رفیقش ابی هم در جنگ احد به جهنم رفت ، از پی این واقعه آن آیات نازل شد ، و هشدار داد که شیطان جز خذلان آدمی چیزی نخواهد ، بنابراین از این دشمن خطرناک سخت بپرهیزید .

خداوندا به تعداد هر سر موی ما شیطانی در

درون و برون در راه ماست ، اگر لطف و عنایت تو نباشد ، ما را قدرت حفظ خود از خطرات شیطان نیست .

الهی در این راه پر از خطر ما را از حفظ و حراست و از لطف و عنایت خود بی بهره مگذار .

خداوند اگر نظر تو نباشد ، به یک آن تمام واقعیات از ما گرفته می شود و جز خزی دینا و عذاب آخرت برای ما چیزی باقی نخواهد ماند ، خدایا ما را هم چون عاشقان جمالت از معنویتی سنگین و روحانیتی عظیم برخوردار کن تا تمام وجود و هستی ما هم چون آنان به پیشگاهت مترنّم به این برنامه باشد .

ای ربوده دلم به رعنائی

این چه لطفست و این چه زیبائی

بیم آنست کز غم عشقت

سر بر آرد دلم به شیدائی

از جمالت خجل شود خورشید

گر تو برقع زروی بگشائی

زیر برقع چو آفتاب منیر

اندر ابر لطیف پیدائی

در جمالت لطافتی است که آن

در نیاید کمال بینائی

آن ملاحت که حسن روی تراست

کس نبیند مگر تو بنمائی

منقطع می شود زبان مرا

پیش وصف رخ تو گویائی

نیست بی روی تو عراقی را

بیش از این طاقت شکیبائی

وَقُل لِعِبَادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطَانَ یَنزَغُ بَیْنَهُمْ إِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوّاً مُبِیناً (۱) .

ای پیامبر به بندگانم بگو در مقام گفتن همیشه سخن بهتر بر زبان آرید که شیطان بوسیله کار زشت می خواهد شما دشمنی و فساد ایجاد کنید ، دشمنی این موجود خطرناک با انسان مسئله روشن و آشکاری است .

خطر شیطان از دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

قسمت دوم

امام عاشقان ، مولای عارفان ، امیرمؤمنان در باره شیطان و شرورش و در باره پیروان شیطان و بدبختی هاشان در خطبه هفتم نهج

البلاغه می فرماید :

اِتَّخَذُوا الشَّيْطانَ لاِمْرِهِمْ مِلاكاً ، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ اَشْراكاً ، فَباضَ وَفَرَّخَ فى صُدُورِهِمْ ، وَدَبَّ وَدَرَجَ فى حُجُورِهِمْ ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ ، فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطانُ فى سُلْطانِهِ ، وَنَطَقَ بِالْباطِلِ عَلى لِسانِهِ .

مردمی هستند که شیطان را تکیه گاه شئون زندگی خود قرار دادند و شیطان هم آنان را در پلیدی و فریبندگی شرکای خود نمود ، این موجود پلید در درون سینه های آنان تخم گذارد و جوجه درآورد حرکت کرد و تدریجاً در آغوش آنان نشست .

آن مطرود ازل و ابد با چشمان آنان می نگرد و با زبانهایشان سخن می گوید ، نتیجه این شد که آنان را مرکبی برای راندن در لغزشگاهها نمود و خطا و انحراف را در دیدگاه آنان بیاراست ، در زندگی رفتار کسی را پیش گرفتند که شیطان او را در سلطه خود شریک نموده ، باطل را از زبانش بیرون بیاورد .

شارح نهج البلاغه حکیم بزرگوار آقای جعفری در توضیح این جملات می فرماید :

درست است که کار شیطان اغوا و فریب دادن اولاد آدم است ولی فعالیت او از آراستن خطاها و گناهان تجاوز نمی کند .

این موجود پلید هرگز مانند یک عامل جبری مردم را به بدبختی و سقوط نمی کشاند ، و چنان که در قرآن مجید آمده است کار او وعده های دروغین و آرایش های بی اساس می باشد .

خداوند رحمان انسانها را بوسیله عقول و وجدان ها و پیامبران از اغواها و فریبکاریهای شیطان برحذر داشته است ، سه وسیله مزبور قدرتی بیش از تحریکات

شیطان دارا می باشند ، که بخوبی می توانند دغل کاری های شیطان را خنثی نمایند .

بنـابراین ، این شیطان نیست که دست آدمی را گرفته با اجبار او را بردهٔ خود می سازد ، بلکه این خود انسان است که نخست همه وسایـل سه گـانه را از کار می انـدازد و تحریکات آنها را در درون خود خنثی می نمایـد و دست بردگی به سوی شیطان دراز می کنـد و سپس آن موجود پلیـد شریک زنـدگی او می گردد ، این مطلب در مواردی از قرآن مجید چنین مطرح شده است .

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الأَمْرُ إِنَّ اللهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِن سُلْطَانٍ إِلاَّ أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلاَ تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنفُسَكُم مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (١) .

هنگامی که امر الهی در روز قیامت در باره گمراهان و رستگاران محقق شد شیطان به اولاد آدم می گوید .

خداوند به شما وعده حق داده بود ، و من به شما وعده دادم و تخلف کردم و من سلطه بر شما نداشتم جز اینکه شما را خواندم ، دعوت مرا پذیرفتید مرا ملامت نکنید ، خودتان را ملامت کنید ، امروز نه من می توانم به شما پناه بدهم نه شما می توانید پناهگاه من باشید ، من به آنچه که شما پیش از این]در دنیا[مرا در آن]اطاعت خدا[شریک قرار دادید کفر ورزیده ام برای ستمکاران عذاب دردناکی است .

ملاحظه می شود که شیطان بعنوان یک عامل جبری فرزندان آدم را به تباهی

نمی کشد ، بلکه وعده های دروغین می دهد و خطاکاری ها را می آراید و بس .

بنابراین ملامت کردن شیطان بی مورد خواهد بود ، همین مسئله در باره نفس مدیر غرائز حیوانی آدمی نیز وجود دارد ، به این معنی که آدمی در روز قیامت نمی تواند گناهان و انحرافات خود را به گردن نفس بیندازد و بگوید :

چون خدا به من نفس داده بود ، لذا مرتکب گناه شدم ، زیرا تحریکات و فعالیت های غرائز حیوانی به مدیریت نفس در برابر نیروهای عقل و وجدان و فریاد پیامبران عظام قابل توجیه و مهار کردن بوده ، هرگز به درجه عامل جبری نمی رسد .

در این که شیطان را سلطه و زوری نسبت به آدمیان نیست باز در قرآن مجید می خوانیم :

وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِکَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِکَ وَرَجِلِکَ وَشَارِکْهُمْ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُوراً * إِنَّ عِبَادِی لَيْسَ لَکَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَکَفَی بِرَبِّکَ وَکِيلاً (۱) .

ای شیطان از اولاد آدم هر چه بتوانی با صدای خود دعوت و تحریک کن عمال سواره و پیاده خود را به سوی بنان بسیج نما و در اموال و فرزندانشان مشترک باش و به آنان وعده بده ، و شیطان به فرزندان آدم وعده ای جز فریبندگی نمی دهد ، قطعی است که تو ای شیطان ، سلطه ای بر بندگان من نداری و پشتیبانی پروردگار تو کافی است .

مقصود از شرکت شیطان در اموال و اولاد و سایر شئون زندگی شرکت محسوس و عینی نیست ، که مانند یک پدیده فیزیکی قابل مشاهده باشد ، بلکه منظور شریک

شـدن او در هـدف گیریها و انتخاب وسائل و سایر عوامل محرک انسانی در انـدیشه و گفتار و رفتار می باشـد ، مانند شـرکت نفس که مـدیریت غرائز حیوانی را دارد و در شـئون زنـدگی داخل در هدف گیری ها و انتخاب وسائل و سایر عوامل محرک می گردد .

سهم آدمی در این شرکت گاهی به قدری تقلیل پیدا می کند که شئون زندگی آدمی تا حدّ مالکیت انحصاری شیطان و هوا و هوس در می آید ، این حد از تبهکاری در قرآن مجید در آیه زیر گوشزد شده است :

أَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنتَ تَکُونُ عَلَیْهِ وَکِیلًا (۱) .

آیا دیدی آن کس را که هوای نفسش را خدای خود قرار داده است ، آیا تو وکیل او می باشی .

شیطان این موجود پلید در درون سینه های آنان تخم گذارد و جوجه درآورد و حرکت کرد و تدریجاً در آغوش آنان نشست .

آن سینه آدمی کـه جایگـاه دل اسـت ، و دل آدمی کـه جایگـاه تجلی انـوار الهی است ، و انـوار الهی که از خورشید عظمت خداوندی تشعشع می کند ، با پیروی از شیطان مبدل به قفسه و آشیانه دائمی شیطان می گردد .

معنای قفسه شیطان بودن آن نیست که واقعاً یک موجود فیزÙ…در سینه آدمی داخل شده در گوشه ای می نشیند و شروع به امر و نهی می کند ، بلکه همانطور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

این موجود پلید که نمود فیزیکی ندارد ، همه سطوح روانی را اشغال نموده خیالات و توهمات و وسوسه ها و شک و تردیدها را در آن سطوح تولید می

کند و مالک مطلق آن سطوح می گردد .

کلمه درج اشاره لطیفی به این حقیقت دارد که این تسلّط به تدریج انجام می گیرد ، و چنان نیست که وجدان و عقل و فطرت پاک آدمی ناگهان از درون وی محو شوند و شیطان فوراً جای آنها را بگیرد .

اندک اندک راه زد سیم و زرش

مرگ و جسک نوفتاداند رسرش

عشق گردانید با او پوستین

می گریزد خواجه از شور و شرش

اندک اندک روی سرخش زرد شد

اندک اندک خشک شد چشم ترش

وسوسه و اندیشه بروی درگشاد

راند عشق لا ابالی از درش

اندک اندک شاخ و برگش خشک گشت

چون بریده شد رگ بیخ آورش

اندک اندک دیو شد لا حول گو

سست شد در عاشقی بال و پرش

عشق داد و دل بر این عالم نهاد

در برش زین پس نیاید دلبرش

قسمت دوم

پیروی از شیطان بتدریج خود انسان را تبدیل به یک شیطان علیه سایر انسانها می کند چنانچه می فرمایند :

دیروز انسانهائی بودند که مختصات انسانیت در وجود آنان فعالیت می کرد ، راه می رفتند و دست دیگران را هم برای سلوک در مسیر کمال می گرفتند ، تدریجاً آن مختصات را از دست دادند ، امروز به قهقرا می روند و سدّ راه رهگذران کمال شده

انـد ، اکنون بـا هر فرد و گروهی که ارتبـاط برقرار کننـد منحرفش خواهنـد کرد ، بنـابراین انسانهائی بودنـد که امروز مبـدل به شیاطین شده ، رهزنی رهروان کمال را پیشه خود ساخته اند ، این است معنای شیاطین الانس .

وقتی که هدف گیریها و اندیشه های آدمی جنبه شیطانی داشته باشد او با داشتن صورت آدمی مبدل به شیطان می گردد .

ای بسا

ابلیس آدم رو که هست

پس بهر دستی نباید داد دست

وَکَذلِکَ إذا اَتـاکَ الشَّیْطانُ مُوَسْوِساً لِیُضـلَّکَ عَنْ سَبیـلِ الْحَقِّ وَیُنْسِـیَکَ ذِکْرَ اللهِ فَاسْـتَعِذْ مِنْهُ بِرَبِّکَ وَرَبِّهِ فَإنَّهُ یُؤَیِّد الْحَقَّ عَلَی الْباطِلِ وَیَنْصُرُ الْمَظْلُومَ بِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ : إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَعَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ (۱) .

امام صادق (علیه السلام) در دنباله گفتار پر فروغ خود می فرماید :

چون شیطان به قصد گمراه کردن تو با وسوسه هایش به تو حملهور شد ،

خواست تو را از راه حق و ذکر حضرت الله باز دارد به خدای خود پناه ببر که حضرت حق باطل را در برابر حق از بین می برد و مظلوم را در برابر ظالم یاری می دهد چنانچه در قرآن مجید فرموده :

شیطان سلطه ای بر اهل ایمان که تکیه بر پروردگار بزرگ دارند ندارد .

وَلَنْ تَقْدِرَ عَلی هذا وَمَعْرِفَهِ اِتْیانِهِ وَمَذاهِبِ وَسْوَسَـتِهِ اِلاّ بِدَومِ الْمُراقَبِهِ وَالْاِسْـتِقامَهِ عَلی بِساطِ الْخِدْمَهِ وَهَیْبَهِ الْمُطَّلَعِ وَکَثْرَهِ الذِّکْرِ ، وامَّا الْمُهْمِلُ لِاوْقاتِهِ فَهُوَ صَیْدُ الشَّیْطانِ .

بدون شک قدرت خلاصی از فریب او و نجات از راههای فریب و وسوسه او برای تو نیست مگر به چند چیز .

۱ دوام مراقبت .

۲ استقامت بر عبادت .

۳ هراس از عظمت و قدرت خدائی که بر درون و برون تو آگاه است .

۴ کثرت یاد حق در همه اوقات .

بـا توجه به این چهـار واقعیت ، انسـان در مبـارزه بـا شـیطان قطعاً پیروز است ، ولی کسـی که در این امور اهمـال کـار است و اوقاتش را بیهوده تلف می کند به یقین صید مناسبی برای این دشمن خطرناک است .

خواجه در زمینه مراقبت می

فرماید : مراقبه دوام ملاحظه مقصود است و به عبارت روشن تر ، دائماً بحق نظر داشتن .

سالکی که در طریق حق است و همیشه به حق نظر دارد اهل مراقبه است ، مراقبه سه درجه دارد :

درجه اول : مراقبه ای است که سالک در سیر بسوی حق دارد .

درجه دوم : توجه یافتن به مراقبه حق است ، سالک متوجه می گردد که حق متعال مراقب اوست .

درجه سوم : مراقبه ای است که سالک نسبت به آثار وجود حضرت حق داراست ، کیفیت تجلیات حضرت احدیت را پیوسته مورد نظر دارد .

قسم اول را می توان مراقبه مقدماتی ، دوم را متوسط ، و سوم را عالی نام نهاد .

در مراقبه مقدماتی ، مراقبه سالک در ایاب و ذهاب ، خورد و خواب ، گفت و شنود ، طاعت و عبادت ، رفتار و کردار است .

در این مراقبه نظر سالک این است که از طریق دستورات شرع خارج نگردد ، آنچه انجام می دهد بر وفق دستور باشد ، و برای این منظور مراقبه را دارد که خود را به اطاعت و عبادت زینت دهد . تا مورد توجه و عنایت واقع گردد ، خود را می آراید تا او را بپسندند و محرک او را در این مراقبه وعده ها و وعیدها است ، از خوف عقاب از بدیها کناره گیری می کند ، به امید ثواب به خوبیها می گراید .

مبند ای دل بجز دریار خود دل

امید از هر که داری جمله بگسل

زمنزلگاه دونان رخت بربند

و رای هر دو عالم جوی منزل

برون کن از درون سودای گیتی

از این سودا

بجز سودا چه حاصل

منه دل بر چنین محنت سزائی

که هرگز زو نیابی راحت دل

دل از جان و جهان بردار کلی

نخست آنگه قدم زن در مراحل

که راهی بس خطرناک است و تاریک

که کاری سخت دشوار است و مشکل

نمی بینی چو روی دوست باری

حجابی پیش روی خود فرو هل

چو روی حق نبینی دیده بر دوز

نباید دید باری روی باطل

تو هم بر بند بار خود از آنجا

که همراهانت بر بستند محمل

قدم بر فرق عالم نه عراقی

نمانی تا در اینجا پای در گل

در مراقبه متوسط سالک حق متعال را مراقب خود می بیند ، به شهود در می یابد که در هر حال خدای متعالی مراقب اوست .

كَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْء رَقِيباً (۱) .

خدای متعالی نسبت به همه چیز رقیب است ، این شهود به سالک نظر دیگری می دهد ، سالک را عوض می کند ، مسیر او را تغییر می دهد ، در اول سالک برای خود کار می کرد ، در این مراقبه برای خدا کار می کند ، در اول محرک او وعده های حق بود ، در این مراقبه محرکش جلب رضایت حق است ، در آنجا در انجام اعمال نظر تجارت داشت ، در این جا وظیفه او را به عمل وادار می کند ، در اول بهشت و یا جهنم منتهای مقصد او بود ، در اینجا وصال و لقا نهایت سیر اوست بقول خواجه :

در این مراقبه چون سالـک بـاعشق و محبت به وظـائف قیام می کنـد و منظور او ترک خودپرستی است بـدیهی است در نظر با حق متعال معارضه ندارد و نسبت به احکام او اعتراض نمی کند ،

و مراقبه خود او هم دیگر مورد نظر او نخواهد بود .

در مراقبه عالی ، مراقبه سالك روی سبق ذات و ظهور اشارات و افاضات حضرت احدیت است در کلیه اجزاء زمان ازلاً و ابداً ، و روی خلاصی از ربطه و قید مراقبه است ، که با فنای نفس وتخلیص از رسم حاصل است ، در این مراقبه آیات و افاضات الهی مورد مشاهده سالك است ، می خواهد بداند به چه کیفیت این آیات در آفاق و انفس و در عالم انوار بروز و ظهور دارند و چطور الهامات ، اشارات و افاضات به خلق می رسد ، و تجلیات افعالی و صفاتی و ذاتی چگونه است ، به عبارت ساده تر مراقبه او روی مشیت و اراده الهی است .

شیطان دشمن سر سخت مراقبت

از آن وقتی که سالك به مراقبه برمی خیزد ، رقیب سرسخت او نیز مراقبه را شروع می کند ، مراقبه در حقیقت یك نوع مبارزه است .

مراقب می خواهد در تمام حالات حق را منظور بدارد ، رقیب این مراقبه می خواهد حق را از نظر سالك دور سازد .

مراقب در سیر بسوی حق است ، رقیب در این خیال است که سالك را از طریق حق منحرف سازد .

مراقب به طاعات و عبادات روی می آورد ، رقیب او را به سوء و فحشا امر می کند ، او رو به عفاف و کفاف می رود ، این به فقر و تنگدستی او را می ترساند .

سالك می خواهد بیاد حق متذکر باشد ، رقیب او را به فراموشی می کشاند ، او از وعده غرور و مکر کنار می

کشـد ، این به مکر و وعـده و غرور او را می فریبد ، و بالاخره این جنگ و گریز هست تا یکی از این دو به دیگری غالب شود ، اگر هوا ، نفس و شیطان غالب شود کار سالك زار است .

فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَاناً مُبِيناً (۱) .

اگر سالك غالب گردد .

فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً (۲) .

نوعـاً اشخاصـی که از دست رقیب زبردست خود جان سالم بـدر نمی برنـد ، در مراقبه اوّل هسـتند ، علّتش این است که در پی مشـتهیات نفس بوده و هر چه می خواهنـد برای خود می خواهنـد و خود را منظور دارنـد ، چون از خودپرستی خلاص نشده و خواسـته آنهـا نفسـانی است رقیب بر آنهـا غـالب می گردد ، آنهـائی که از مراقبه اوّل خارج شـده در مراقبه دوم واقعنـد از آن جهت که از آنها سلب

اراده شـد و نظر خود را کنار گـذارده انـد رقیب نمی تواند بر آنها غلبه کند ، چه اینها جزء احزاب الهی هسـتند ، و حزب الهی در همه جا غالب است .

احزاب الهی دوستان خدا هستند ، کسانی هستند که عشق و محبت حق ساحت دل آنها را فرا گرفته است ، دل آنها در تصرف حق است ، دلی که در تصرف حق باشد رقیب نمی تواند در دل آنها راه یابد .

عاشقان در کمین معشوقند

ساکنان زمین معشوقند

عاشقان را زدوست نگریزد

بلبل اندر هوای گل میرد

اندرین ره اگر مقامی هست

هست ماوای عاشقان الست

چون که حسن آمد از عدم بوجود

عشق در نور او ملازم بود

جان چو مأمور شد به امر احد

منتظر یافت عشق بر سر حد

گر تو از عشق فارغی باری

من

ندارم بغیر از این کاری

هست جانم چنان به عشق غریق

که ندارد گذر به هیچ طریق

اهل محبت و عشق کسانی هستند که در بحر غرق می شوند اماتر نمی شوند ، با همه نوع افراد در تماس هستند ، اما از کسی رنگ نمی گیرند ، با همه روبرو می شوند اما تحت تأثیر هوای کسی قرار نمی گیرند ، در دل نوری دارند با آن نور که به میدان می روند فاتح و غالب برمی گردند .

گر نور عشق بدل و جانت اوفتد

بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر

کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

خطری که از رقیب مخالف ممکن است متوجه سالک گردد اولاً ـ در مرحله اوّل از مراقبه است ، در ثانی در وقتی است که هنوز دل به تصرف حق بیرون نیامده و به نیروی عشق مجهّز نیست ، دزد به جائی می رود که در آنجا متاعی باشد ، و سالک عاشق چه متاعی دارد که دزد بتواند بدان دستبرد زند ؟(۱) !

استقامت

لازمه سلوک اعتدال است ، اگر سالک در راه حق از اعتدال خارج گردد ، خروجه او از اعتدال سبب انحراف و دو رویی او از حق است ، آن سالکی که در امور خود رعایت اعتدال را می نماید او در طریق حق استقامت میورزد ، و مصداق آیه شریفه فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ (۱) قرار می گیرد .

چنانچه ما بخواهیم پایه و ستونی را در جائی نصب کنیم که استقامت آن زیاد باشد ، آن را باید بطور مستقیم نصب نمائیم . در حال استقامت و اعتدال مقاومت پایه زیاد است

، هر فشاری را که بر آن وارد گردد تحمل می کند .

در حال استقامت و اعتدال نیروی مقاومت پایه در یک جهت متمرکز است ، علّت ایستادگی و مقاومت همین تمرکز قوا است . چنانچه مایل شود نیروی آن تجزیه می شود و مقاومت اولیه را از دست می دهد .

امری که در مورد استقامت به ما رسیده به همین منظور است ، که اعتدال از دست نرود ، منحرف نشویم ، نیروی ما تجزیه نشود .

آن که خلاف راه حق در پیش دارد ، از اعتدال خارج شده زیر فشار هواهای نفسانی خوابیده است .

نحوه استقامت در مراحل سلوک مختلف است ، در بدایت استقامت متضمّن معنی توجه داشتن به اوامر و احکام است ، در نهایت متضمن معنی عدم توجه به غیر ، در مقام جمع دال است بر معنی تبلیغ احکام و اوامر .

خواجه هرات در مبحث استقامت معنی دوم را منظور دارد ، می گوید : جار و مجرور « الیه » در آیه شریفه) فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ اشاره است به ذات فرد یگانه احدی ، مفهوم آن این است رو به ذات اقدس الهی کنید ، غیر او را منظور مدارید حافظ می فرماید :

گفتی بیار رخت اقامت بکوی ما

من خود بجان تو که از این کوی نگذرم

خواجه استقامت را به روح تشبیه کرده می گوید : همانطوری که روح موجب بقاء بدن است ، احوال ساکنین نیز با روح استقامت باقی و پایدار است .

استقامت برزخ است بین پرتگاه های مخوف عالم تفرق و سدره المنتهای عالم جمع .

همانطوری که استقامت موجب فزونی و زیادتی عمل عامّه است

، روحی است که احوال سالکان بدان زنده و باقی است و بر سه درجه است .

سالک اگر از طریق اعتدال و استقامت خارج گردد ، در وادی مخوف مشتهیات نفس واقع شده ، گرفتار مشکلات عالم تفرق می شود ، از مسیر اصلی منحرف گشته به مقام جمع راه نخواهد یافت .

استقامت سالک در درجه اول ، اجتهاد در اقتصاد است ، یعنی سعی در میانه روی و اعتدال دارد ، این کوشش برای این است که سالک بر رسم علم تعدی نکند ، از حدّ اخلاص تجاوز ننماید و بر خلاف دستور قدم برندارد .

سالک اگر تعدی از رسم علم کند ، تعدی از رسم استاد کرده ، آن که از دستور استاد سرپیچی کند راه به جائی نمی برد و در صراط مستقیم قرار نمی گیرد .

دستورات شرع مقدس از عالم وحی و الهام است ، روی اصل صحیحی است ، مبتنی بر سیر و دفع موانع از افراد است ، دوائی است که از روی بصیرت و حکمت ترکیب یافته جهت رشد و کمال و خلاصی از امراض نفسانی است ، سرپیچی از دستورات سبب می گردد ، شخص در امراض مهلکه خودپرستی باقی بماند ، به ستایش حق و حق پرستی نرسد .

چون سالک از حدّ اخلاص تجاوز نماید ، عملش روی ریا انجام می گیرد ، عمل در این صورت یا برای عوض است ، یا برای اجرت و یا غرضی از اغراض دیگر ، در هر صورت عمل بدین ترتیب ارزشی ندارد ، اثری بر آن مترتّب نیست .

استقامت در درجه دوم در احوال است ، استقامت در

این مقـام مشاهـده حقیقت است نه به طریـق کسب ، ترکیب ادعـاست نه به سـبب علم ، بـاقی بـودن بـا نور یقظه است نه بوجه تحفّظ .

شرح این داسـتان بـدین قرار است : مشاهـده حقیقت به طریق کسب بماننـد دیـدن جـائی است بوسـیله فیلم یا عکس ، در مقام مشـهود آن که اظهار حقیقی می کنـد بایـد خود او بـدان رسـیده باشـد ، مأخـذ گفتارش بیان این و آن و یا دیدن عکس عالم حقیقت باشـد ، بیانش مسـتند به شـهود نیست ، شـخص بایـد خود به مقام شـهود رسـیده باشـد و اظهار حقیقت کند حافظ می فرماید :

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی

ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

به طریق علم نیز سالـک ممکن است ترک ادعـا یا رفض دعوا نمایـد ، ولی این سـلب انانیت علمی است ، تا شـهود فاصـله اش زیـاد است وقتی این پنـدار تحقق می یابـد که حقیقت لَیْسَ لَکَ مِنَ الْاَمْرِ شَیْءٌ (۱) بـا تجلیـات ذاتی در باطن سالک به ظهور برسـد . سـالکی که واجـد حـال مراقبه است ، و از مراقبه به یقظه و تنبیه می رسـد ، یقظه او در این حال یا بوجه تحفّظ برای او باقی است ، یا بوجه تلطّف ، تحفّظ باشد . خود او سـعی دارد آن را حفظ کند ، تلّطف باشد لطف ازلی موجب بقاء آن است ، اولی تحفظّی است ، دومی تحقّقی ، اولی در عـداد اسـتقامت در احوال نیست ، دوّمی هست ، اولی را خواجه مطرود می داند ، دومی را مقبول .

در درجه سوم استقامت با ترک رؤیت استقامت و با

گذشت از طلب استقامت

است ، با شهود اقامه استقامت در نفس از طرف حق و بقاء به بقاءِ حق عزّاسمه .

کمال استقامت به ترک طلب استقامت و بعدم رؤیت استقامت است ، سالك وقتی وجود خود را قایم به حق دید و دریافت که حق عزّاسمه در باطن کارفرما و کارگذار است ، روح استقامت تخیّلی او از او سلب می گردد ، در این حال نمی تواند به استقامت تکیه ، یا با استقامت پیشروی نماید ، استقامت بدین معنی اختصاص بزمان تفرقه دارد ، در مقام جمع که سلب انانیت از سالك شده استقامت بدان معنا که گذشت مفهومی ندارد ، استقامت در این مقام از آن حق متعال است .

در مقام فنا هنگامی که از سالك سلب انانیت می شود ، همه آن اموری که به او انتساب دارند از او سلب می شوند ، و استقامت نیز از آن اموری است که از دست سالك بدر می رود ، حضرت شعیب به قوم خود می گفت :

وَمَا تَوْفِيقِي إِلاَّ بِاللّه (١) .

توفیقی که نصیب من شده از عنایت حق متعال است ، همین جمله را ما هم می گوئیم ، فرقی در عبارت ما و او نیست ، فرق در این است که او به شهود این حقیقت را دریافته و آن را اظهار می کند ، ما در نیافته بلکه از پس چندین حجاب آن را عنوان می کنیم ، او به حقیقت می گوید ما به مجاز ، استقامت نیز همینطور است ، حقیقتش از آن کسانی است که به نعمت وصال نائل آمده اند .

سالك در سیر بسوی

حق با نور توحید و جذبات ذوقی عوالم شهود ، راه سلوک را می پیماید(۲) .

وَاعْتَبِرْ بِما فَعَلَ بِنَفْسِهِ مِنَ الاْغْواءِ وَالإسْتِكْبارِ حَيْثُ غَرَّهُ وَأعْجَبَهُ عَمَلُهُ وَعِبادَتُهُ وَبَصيرَتُهُ وَجُرْأتُهُ عَلَيْهِ ، قَدْ أوْرَثَهُ عِلْمُهُ وَمَعْرِفَتُهُ وَاسْتِدْلالُهُ بِمَعْقُولِهِ اللَّعْنَةَ عَلَيْهِ إلَى الأبَدِ فَما ظَنُّکَ بِنَصيحَتِهِ وَدَعْوَتِهِ غَيْرَهُ .

از آنچه شیطان در باره خود کرده درس بگیر ، آن بدبخت ازل و ابد بدون جهت به غرور و کبر آسوده شد . موجودی که عمل و عبادت و بصیرت و جرأت و جسارتش موجب مغرور شدن و فریفته شدنش گشت و علم و معرفت و استدلال عقلی او باعث معلول شدنش شد ، چگونه می توان به او اطمینان پیدا کرد ، و به نصیحت و صلاح دید او اعتماد نمود ؟ !

فَاعْتَصِمْ بِحَبْلِ اللهِ الأوْثَقِ وَهُوَ الإلْتِجاءُ وَالاْضْطِرارُ بِصِحَّةِ الافْتِقارِ إلَى اللهِ فی کُلِّ نَفَس ، وَلا يَغُرَّنَّکَ تَزْيينُهُ الطّاعاتِ عَلَيْکَ فَإنَّهُ يَفْتَحُ لَکَ تِسْعَةً وَتِسْعينَ باباً مِنَ الْخَيْرِ لِيَظْفَرَ بِکَ عِنْدَ تَمامِ الْمِائَةِ ، فَقابِلْهُ بِالخِلافِ وَالصَّدِّ عَنْ سَبيلِهِ وَالْمُضادَّةِ بِأهْوائِهِ .

پس چنگ زن به بند الهی ، که محکم ترین بندهاست ، و آن پناه بردن به جناب احدیت و اعتراف نمودن به عجز و قصور خود در هر لحظه بلکه در هر نفس است .

چون این دشمن خطرناک با انواع وسوسه ها طاعات و اعمالت را برای تو جلوه دهد هرگز مغرور و فریفته مشو ، زیرا ممکن است نود و نه باب از خیر و نیکی به رویت باز کند تا در قدم صدم بر تو غالب گردد ، بنابراین در مرحله مخالفت با او تا هستی ثابت قدم باش ، و

راه نفوذ و فریب او را ببند و با میل و مقاصد او با تمام وجود مبارزه کن .

الهی مـا را از شـر این دشـمن خطرنـاک امان بـده ، اعمال ما را خالص گردان و دست ما را از دامن لطف و کرامتت تا به وقت رسـیدن به وصـالت کوتـاه مکن ، محتاجان و نیازمنـدان را از درگاهت مران ، و امیـد امیـدواران را قطع منما ، که ما جز وجود مقدس تو معبودی نداشته و نداریم ، و غیر پیشگاه لطفت برای ما پیشگاهی وجود ندارد ، اگر ما گدایان را از در خانه محبتت برانی دنیا و آخرت ما بر باد خواهد رفت .

بقول فیض آن شوریده گلزار عشق :

گوشه چشمی بسوی دردمندان کن بناز

تا به بینی روی ناز خود بمرآت نیاز

آنکه از خود رفت از دیدار تو باز از رخت

باز می آید بخود چشمی کند گر باز باز

ناز کن هر چند بتوانی که عاشق می کشد

عاشقان را مغتنم باشد زاهل نازناز

چون بخاطر بگذرانی اینکه راهی سردهی

در زمان آن ناز را آیند جانها پیشواز

مست بیرون آی و از مستان عشقت جان طلب

تا کند جانها بسویت بهر سبقت ترکتاز

چشم مستت را بگو تا بنگرد از هر طرف

چون گذر آری به عمری بر اسیران نیاز

چون گذر آری بر اهل دل توقف کن دمی

تا شود چشم نظر بازان بر آن رخساره باز

بر درت خوار ایستاده از تو خواهم یک نظر

ای بصد تمکین نشسته بر سر عزّو به ناز

آن که رویت دید یکبار دیگر بنماش روی

تا کند چشمی بروی دلگشایت باز باز

چند باشم در امید و بیم وصل و هجر تو

دل مبر یا جان ببر ای دلنواز

جان گداز

در فراق خود مسوزانم بده کامم زوصل

رحم کن بر زاریم جز تو ندارم چاره ساز

روی آتشناک بنما تا بسوزد بیخ غم

در فراقت فیض را تا چند داری درگذر

باب چهلم :در بیان عجب است

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

أَلْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِمَّنْ يُعْجَبُ بِعَمَلِهِ وَهُوَ لا يَدْرى بِمَ يُخْتَمُ لَهُ ؟

فَمَنْ اُعْجِبَ بِنَفْسِهِ فى فِعْلِهِ فَقَدْ ضَلَّ عَنْ مَنْهَجِ الرَّشادِ وَادَّعى ما لَيْسَ لَهُ ; وَالْمُدَّعى مِنْ غَيْرِ حَقٍّ كاذِبٌ وَاِنْ أخْفى دَعْواهُ وَطالَ دَهْرُهُ .

فَاِنَّ أوَّلَ ما يَفْعَلُ بِالْمُعْجَبِ نَزَعَ ما اُعْجِبَ بِهِ لِيَعْلَمَ أنَّهُ عاجِزُ حَقيرٌ وَنَشْهَدَ عَلى نَفْسِهِ بِالْعَجْزِ لِتَكُونَ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أوْكَدَ كَما فَعَلَ بِاِبْليسَ .

وَالْعُجْبُ نَباتٌ ، حَبُّهَا الْكِبْرُ ، وَأرْضُهَا النِّفاقُ ، وَماؤُهَا الْغَيُّ ، وَأغْصانُها الْجَهْلُ وَوَرَقُها الضَّلالَةُ ، وَثَمَرُهَا اللَّعْنَةُ وَالْخُلُودُ فى النّارِ . فَمَنِ اخْتارَ الْعُجْبَ فَقَدْ بَذَرَ الْكُفْرَ ، وَزَرَعَ النِّفاقَ ; ولابُدَ مِنْ أن يُثْمِرَ بِأنْ يَصيرَ إلَى النّارِ . قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

أَلْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِمَّنْ يُعْجَبُ بِعَمَلِهِ وَهُوَ لا يَدْرى بِمَ يُخْتَمُ لَهُ ؟

در این فصل وجود مقدس حضرت صادق (علیه السلام) به یکی از نکوهیده ترین رذایل اخلاقی یعنی عجب و خودپسندی اشاره دارند و آفات و مضّرات آن را بیان می نمایند .

در قسمت اول روایت می فرماید : تعجّب است همه تعجب از کسی که به کارکرد خود عجب دارد و عمل خورا با شوق و ذوق پسندیدهع و آن را بسیار مهم به حساب آورده ، در حالی که نمی داند خاتمه کار او چیست ، سعادت است یا شقاوت !

راستی جا دارد انسان از افراد معجب تعجّب کند ، آنان به چه چیزی عجب میورزند ، به خود عجب دارند ،

که خود از خود نیستند ، بلکه مشتی خاک ناچیز و ناقابلند که به عنایت او روح و حیات گرفته و فعلاً مشغول زندگی هستند ، در حالی که زندگی آنان لحظه ای بدون عنایت الهی قابل دوام نیست .

به عمل خود عجب دارند ، که عمل پرتوی از حیات است ، و حیات پرتوی از قیومیت حضرت دوست .

به مال عجب دارند ، که در حقیقت امانت دارند نه مالک اصلی ، که تمام ملکیت ها اعتباری است ، و مالک در تمام هستی یک نفر است و بس و آن هم خداست .

منشأ عجب این بیچارگان و خودپسندی و خود دیدن این بدبخت ها جز جهل و بی خبری و غفلت و بی خردی چیزی نیست گرفتار عجب باید بداند راه خطرناکی را طی می کند ، راهی که خطر جدائی از واقعیات ، و دوری از حقایق از لوازم آن است و میوه تلخش عذاب الهی در روز قیامت است .

خود دیدن و خود خواستن و خود پسندیدن ، و عمل و مال و علم خود بالاستقلال را از نظر کردن و به آن دل خوش نمودن راه شیطانی و عاقبتش خزی دنیا و گرفتاری به آتش در جهان دیگر است .

عجب گاهی مراحل بسیار خطرناکی دارد . از جمله آن مراحل این است که انسان را به عقل تنها و دانش تنها متکی کرده و دست آدمی را از دامن راهبران الهی و پیشوایان حق یعنی انبیا و اولیا و ائمه طاهرین (علیهم السلام) جدا کرده ، و وسیله بدبختی دو جهان را برای آدمی فراهم می آورد .

اگر خیر دنیا

و آخرت می خواهید ، هیچ وقت نگوئید عمل من ، ثروت من ، شخصیت من ، دانش من ، عقل من ، رأی من ، بلکه تمام وجود شما مترّنم به این حقیقت باشد که :

أَلْعَبْدُ وَما فی یَدِهِ کانَ لِمَوْلاهُ .

بنده و آنچه در اختیار دارد همه و همه از آن مولای اوست ، به این حقیقت هر کس بنحو شهود واقف گردد در دل را به روی تمام رذائل بسته و بخصوص از صفت نکوهیده و ناپسند عجب و خودبینی رسته است .

فیض آن عارف واله و آن عاشق وارسته می فرماید :

خوشا دلی که زغیر خداست آسوده

ضمیر خویش زوسواس دیو پالوده

خوش آن که جان گرامی بحق فدا کرده

تنش به بندگی مخلصانه فرسوده

زحق چه بهره برد آن که روش با غیرست

خدا قل الله و ذرهم به بنده فرموده

دمی چگونه تواند بیاد حق پرداخت

که نیست یک نفس از فکر غیر آسوده

دلا بیا که زغیر خدا بپردازیم

کنیم سرّ خود از یاد غیر پالوده

دل از جهان بکنیم و به حق دهیم جهان

وفا ندارد و تا بوده بیوفا بوده

اگر نه قابل درگاه حق تعالائیم

که گشته ایم زسر تا بپای آلوده

زنیم دست ارادت بدامن آن کو

بخاك پای عزیزان حبین خود سوده

مگر نسیم صبا را زصبح دریابیم

که هست یکروز انفاس خلق پالوده

بیا که زیَمَن جان کشیم بوی خدا

به نیم شب که همه دیده هاست بغنوده

فریب کاسه دنیا مخور که دارد زهر

خوش آن کسی که بدین کاسه لب نیالوده

مباش یك نفس ایمن بروی توده خاك

که صدهزار اسیرند زیر این توده

برای توشه به علم و عمل قیام نمای

که عنقریب قیامت نقاب بگشوده

هزار شکر که فیض از هدای آل بنی

غبرا شرك

و ضلالت زسینه بزدوده

به یمن دوستی اهل بیت پیغمبر

بسوی خلدره مستقیم پیموده

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در باره عظمت و نتیجه توجه به حضرت حق می فرماید :

به راستی که خـدای تعالی یاد خود را صـیقل دلها قرار داده تا بدان وسـیله گوش دل پس از کر شدن شـنوا گردد ، و چشم دل پس از کم سوئی تیزبین شود و دل از ستیزه جوئی سر به فرمان نهد ، همواره خدای را که نعمت هایش گرامی باد در فواصـل زمان و دورانهائی که چراغ هدایت انبیا خاموش بوده ، بندگانی است که چون بدریای اندیشه فرو روند ، خدای تعالی رازهای نهانی با آنان گوید و از رهگذر عقلهایشان با ایشان گفتگو فرماید .

پس نوری را که در گوش ها و دیـده ها و دلهای بیـدار دارنـد چراغ راه کننـد ، روزهای خـدا را بیاد مردم آورنـد و آنان را از مقام مقدسـش بترسانند ، آنان هم چون راهنمایان بیابانها هستند که هر کس میانه رو باشد رهروی او را بستایند و به رستگاری مژده اش دهنـد ، و آن که راست گرا و چپ گرا باشـد ، راهش را نکوهش نموده و از تباهی برحذرش دارند و به همین منوال چراغهای آن تاریکی ها و رهبران آن شـبهه ها هسـتند ، اگر با دیـده عقلت آنان را بنگری که خواهی دیـد ، که ایشاننـد نشانه های هدایت و چراغ های شب تار .

منظور از این جملات نورانی ، که از امـام عارفان امیرمؤمنان (علیه السـلام) نقل شـده این است ، که هر کس خود را نبینـد ، و علم و مالی برای خود نداند و

دیـده جز به روی یـار ازل و ابـد بـاز نکنـد ، و سـر تواضع و فروتنی بخاک مـذّلت جز برای او نسایـد ، قلبش تجلی گاه انوار و وجـودش مظهر اسـماء و صـفات گردد ، آری منفعـت پـاک زیسـتن از عجـب ایـن است ، منفعـتی که در جنب آن خیر دنیـا و آخرت می جوشد .

در هر صورت آنچه مثبت و خیر است از خدا بدانید ، هرگز عمل نیک خود را از خود ندانسـته ، و ادعای ملکیت نداشته باشید ; و به دانش خود به عنوان علم من ننگرید که عجب از گناه عملی بدتر است ، گناه با آب توبه به آسانی شسته می شود ، ولی شستشوی عجب که یک صفت قلبی است ، اگر آدمی به آن ناچار شود کار بسیار مشکلی است .

عجب طاعات را فاسـد و عبادات را از مرحله قبولی حق دور می کنـد ، عجب انسان را تا مرز کفر می برد ، و گناهان را با همه سنگینی که بر آنها مترتب است از یاد برده و برای انسان ارتکابش را آسان می نماید !

آدم معجب هر آینه به خود و به پروردگـارش مغرور می شود ، و از عـذاب و مکر حق ایمن گردد ، و کار را بجائی می رساند کـه انسـان تصـور می کنـد برایش در پیشـگاه حـق منزلـتی است و گـاهی بـدتر از آن آدمی را بخـاطر ایمـان و عملش به منت گذاری بر خداوند می کشاند .

اعجاب به نفس یا به عقل یا به عمل یا رأی و یا به علم ، انسان را از استفاده و استشاره و سئوال

از علـم ، و پنـد گیری و نصـیحت پـذیری محروم می نمایـد ، عجـب حـالت بسـیار خطرنـاکی است ، که آفـات و زیـانش قـابل شمارش نیست .

قرآن مجید در بسیاری از آیات اعلام صریح فرموده ، خداوند اهل عجب را دوست ندارد

روایات و مسئله عجب

در دعای بیستم صحیفه سجادیه می خوانیم :

وَعَبِّدْنی لَکَ ، وَلا تفْسِدْ عِبادَتی بِالْعُجْبِ(۱) .

امام سـجاد (علیه السـلام) در کمال تواضع و خضوع از حضرت حق می خواهد : الهی بندگی مرا برای خود خالص قرار ده ، و از اینکه عجب عمل مرا فاسد کند مرا در پناهت محافظت فرما .

حضـرت رضا (علیه السلام) می فرماید ; مردی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد ، عبادتش مقبول حضرت دوست نیفتاد ، به خود گفت : بـدبختی از خود توست ، و علّت منع قبولی در وجود توست ، از جانب حق نـدا آمد ، این سرزنشـی که از خود کردی ، از عبادت چهل ساله است بالاتر است(۱) .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : عالمی نزد عایدی رفت و از او پرسید نمازت چگونه است ؟ گفت : از مثل منی که عبادتم از خورشید روشن تر است چنین سـئوالی درست است ؟ من از فلاـن سـال تـاکنون مشـغول عبـادتم ، گفت : گریه ات چگونه است ؟ پاسـخ داد چشـمی اشـک ریز دارم ، عالم به او گفت اگر می خندیـدی و می ترسـیدی از گریه با عجبت بهتر بود ، که عمل نازفروش به پیشگاه حق نمی رسد(۲) .

قالَ رَسُول اللهِ (صلی الله علیه وآله) فی حدیث مَجیءِ اِبْلیسَ اِلی موسیَ بنِ عِمْرانَ : فَقالَ لَهُ مُوسی

: فَأَخْبِرنی بِالذَّنْبِ الَّذی اِذا أذْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحوذْتَ عَلَیْهِ ، قالَ : اِذا أعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ ، وَاسْتَکْثَرَ عَمَلَهُ ، وَصَغُرَ فی عَیْنَیْهِ ذَنْبُهُ(۳) .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در روایت آمدن ابلیس نزد موسی و سئوال موسی از او که در وقت چه گناهی بر فرزند آدم تسلّط پیدا می کنی فرمودند : ابلیس به موسی گفت به وقت سه گناه :

۱ عجب .

۲ زیاد دیدن عمل .

۳ کوچک دیدن گناه .

فی وَصِیَّتِهِ أمیرالْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) : اِیّاکَ وَالْعُجْبَ وَسُوءَ الْخُلْقِ وَقِلَّهَ الصَّبْرِ فَاِنَّهُ لا یَسْتَقیمُ لَکَ عَلی هذِهِ الْخِصالَ الثَّلاثِ صاحِبٌ ، وَلا یَزالُ لَکَ عَلَیْها مِنَ النّاسِ مُجانِبٌ ، وَألْزِمْ نَفْسَکَ التَّوَدُّدَ .

در سفارشاتن امیرالمؤمنین (علیه السلام) است : از عجب و بدخلقی و کمی صبر بپرهیز ، که با بودن این سه خصلت دوستی برای تو نخواهد ماند و دائم با بودن این سه رذیلت تنها خواهی بود ، خود را برای دوستی و محبت با مردم ملزم کن .

مِنْ کَلِماتِ الْکاظِمِ (علیه السلام) : وَمَنْ دَخَلَه الْعُجْبُ هَلَکَ(۱) .

از فرمایشات موسی بن جعفر (علیه السلام) است : کسی که دچار عجب شود هلاک می گردد .

عیسی و شخصی معجب

امام صادق (علیه السلام) فرمود : راه و روش عیسی در تبلیغ دین گردش در شهرها بود ، در یکی از گردش هایش بیرون شد در حالی که مرد کوتاه قدی از یارانش به همراهش بود .

چون عیسی به دریا رسید ، از روی یقین نام خدا را برد و روی آب به راه افتاد ، چون آن مرد عیسی را این چنین دید او هم با یقین کامل نام

حضرت حق را به زبان جاری کرد و دنبال عیسی به روی آب به راه افتاد تا به عیسی رسید .

در این حال عجب و خودبینی او را گرفت ، با خود گفت این عیسی روح الله است که به روی آب راه می رود و من هم همانند او پس او را بر من چه برتری است ، امام فرمود به محض این اندیشه بزیر آب رفت ، در آن حال عیسی را عنوان کمک صدا زد ، آن حضرت وی را از آب بیرون آورده سپس به او فرمود : چه گفتی ؟ در پاسخ عیسی مسئله اندیشه اش را بیان کرد و اینکه آلودگی عجب گریبانش را گرفت ، عیسی فرمود : خود را به جائی واداشتی جز آنجا که خدایت واداشته و بدین جهت مورد خشم خدا شدی ، از آنچه که گفتی به درگاه حضرت حق توبه کن ، سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود آن مرد توبه کرد و به مقامی که خدا به او داده بود بازگشت(۱) .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : دو نفر وارد مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق ، پس از مدتی از مسجد خارج گشتند در حالی که فاسق صدیق شده بود و عابد فاسق و این بخاطر این بود که عابد در مسجد به عبادتش نازید و فاسق در مسجد بر فسقش پشیمان شد و به راه توبه رفت(۲) .

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده : خداوند به داود خطاب کرد ای داود ، گناهکاران را بشارت ده و صدیقین را بترسان ، عرضه داشت چگونه ؟ !

خطاب رسید

به گناهکاران بگو توبه را قبول می کنم و از گناه می گـذرم ، و به نیکان بگو بترسـید از اینکه به اعمالتان بنازید ، زیرا بنده ای نیست که عجب او را آلوده کند مگر اینکه هلاک گردد(۳) .

ابو حمزه ثمـالی از حضـرت سـجّاد (علیه السـلام) نقل می کنـد که حضـرت فرمود : از متکبّر فخر فروش عجب دارم که دیروز نطفه بود و فردا جیفه است ، عجب بلکه تمام عجب از کسی که در حق خدا شک دارد در حالیکه این همه مخلوقات الهی را

می بینـد ، و عجـب اسـت تمـام عجب از کسـی که منکر مرگ است ، در هر حـالیکه هر شب و روزی می میرد ، و عجب کل عجب از کسی که جهان بعد را منکر است ، در حالی که جهان فعلی را می نگرد ، و عجب است همه عجب از کسی که برای خانه فنا کار می کند ، در حالیکه عمل برای خانه بقا را ترک کرده است(۱) .

صاحبا عمر عزیز است غنیمت دانش

گوی خیری که توانی ببر از میدانش

چیست دوران ریاست که فلک با همه قدر

حاصل آن است که دایم نبود دورانش

آن خدائی است تعالی ملک الملک قدیم

که تغیّر نکند ملک جاویدانش

جای گریه است بر این عمر که چون غنچه گل

پنج روز است بقای دهن خنده اش

دهنی شیر به کودک ندهد مادر دهر

گرد گرباره بخون در نبرد دندانش

مقبل امروز کند داروی درد دل خویش

که پس از مرگ میّسر نشود درمانش

هر که داند به زمستان نفشاند در خاک

نا امیدی بود از دخل به تابستانش

دست در دامن مدان زن و اندیشه مکن

هر که با نوح

نشیند چه غم از طوفانش

دولتت باد گر از روی حقیقت برسی

دولت آن است که محمود بود پایانش

خوی سعدی است نصیحت چکند گر نکند

مشک دارد نتواند که کند پنهانش

عجب یا مرضی خطرناک

ابو حامد در این زمینه می گوید :

بدان که عجب بیمارتی است که علت آن جهل محض است ، و علاج آن معرفت محض است ، پس کسی که شب و روز اندر علم و عبادت است گوئیم که : عجب تو از آن است که این بر تو همی رود و تو راه گذر آنی ، یا آن که از تو در وجود می آید و قوت تو حاصل می شود ؟

اگر از آن است که در تو می رود و تو راه گذر آن ، راه گذری را عجب نرسد که راه گذر مسخری باشد و کار بوی نبود و وی اندر میانه که بود ؟

و اگر گوئی من همی کنم و به قوت و قدرت من است ، هیچ دانی تا این قوت و قدرت واردات و اعضا که این عمل بدان بود از کجا آوردی ؟

اگر گوئی بخواست من بود این عمل ، گویم این خواست و این ادعیه را که آفرید و که مسلط کرد بر تو و کی سلسله قهر اندر گردن تو افکند و فراکار داشت .

که هر که داعیه ای را بر وی مسلط کردند وی را موکلی فرستادند که خلاف آن نتواند کرد ، و داعیه نه از وی است که وی را به قهر فرا کار دارد .

پس همه نعمت خداوند است و عجب تو به خویشتن از جهل است ، که به تو هیچ چیز نیست

.

بایـد که تعجب تو به فضـل حق تعـالی بود ، که بسـیار خلق از وی غافل ماندنـد ، و عمر به کار بـد صـرف داشـتند ، و تو را از عنـایت خـویش اسـتخلاص فرسـتاد و داعیه را بر تـو مسـلط کرد و تو را به سلسـله قهر به حضـرت عزت خود همی برد ، و اگر پادشاهی اندر غلامان خود نظر کند و از میان همه یکی را خلعت دهد

بی سـببی و خـدمتی که از پیش کرده بود ، باید که تعجب وی از فضل ملک تو بود که بی اسـتحقاق وی را تخصـیص کرد نه بخود ، پس اگر گویـد : ملـک حکیم است تـا انـدر من صـفت اسـتحقاق ندیـدی آن خلعت خاص بمن فرسـتادی ، گوینـد تو صفت استحقاق از کجا آوردی ؟

اگر همه از عطـای ملـک است پس تو را جـای عجب نیست و هم چنان بود که ملک تو را اسبی دهـد عجب نیاوردی و آنگاه غلامی دهـد عجب آوری و گوئی مرا غلامی داد که اسب داشـتم و دیگران نداشـتند ، و چون اسب نیز وی داده باشـد جـای عجب نبود ، بلکه چنـان بود که هر دو به یـک بار به تو دهـد ، هم چنین اگر گوئی : مرا توفیق عبادت از آن داده است که وی را دوست داشـتم ، گوینـد این دوستی اندر دل تو کی افکند ، اگر گوئی دوست از آن داشـتم که بشـناختم وی را و جمال وی بیافتم ، گویند این معرفت و این دیدار که داد ؟

پس چون همه از وی است باید که عجب تو بخود نبود ، به جود

و فضل وی بود که این صفات در تو بیافرینند ، و داعیه قدرت و ارادت بیافرید ، اما تو در میان هیچ کس نه ای و به تو هیچ چیز نیست جز آن که راه گذر قدرت حق تعالی ای و بس .

بدان که گروهی را جهل به جائی باشد که عجب آورند به چیزی که آن بدیشان نیست و به قدرت ایشان تعلق ندارد ، چون قدرت جمال و نسب ، و این جهل است هر چه تمام تر ، چه اگر عالم و عابد گوید که علم من حاصل کردم و عبادت من کردم خیال او را جائی هست ، اما این دیگر خود حماقت محض است ، و کس بود که عجب به نسب ظالمان و سلاطین کند و اگر ایشان ببینندی که در دوزخ که به چه صفت باشند و اندر قیامت که خصمان برایشان چه استخفاف کنند ، از ایشان ننگ دارندی ، بلکه هیچ نسب شریف تر از نسب رسول (صلی الله علیه وآله) نیست و عجب بدان باطل است ، و عجب گروهی بدانجا رسد که پندارند که ایشان را خود معصیت زیان ندارد و نخواهد داشت ، و هر چه خواهند همی کنند ، و این مقدار ندانند که چون خلاف جد و پدر خود کنند نسب خود از ایشان قطع کرده باشند ، و ایشان شرف در تقوا و تواضع دانستند نه در نسب ، و هم از نسب ایشان کسانی بودند که اهل جهنم اند .

و رسول (صلی الله علیه وآله) منع کرد از فخر نسب گفت : همه از آدمند و

آدم از خاک .

و چون بلال بانگ نماز کرد ، بزرگان قریش گفتند : این غلام سیاه را چه محل بود که این وی را مسلم بود ؟ این آیت بیامد که :

إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاکُمْ (۱) .

و چون این آیت فرود آمده که :

وَأَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ (۲) .

صفیه را که عمه وی بود گفت : یا عمه محمّد به کار مشغول شو که من تو را دست نگیرم ، و اگر خویشان را قرابت وی کفایت بودی بایستی که فاطمه را از رنج تقوا برهانیدی ، تا خوش همی زیستی و هر دو جهان را می بودی .

اما اندر جمله قربت را زیادت امیدی است به شفاعت وی ، ولکن باشد که گناه چنان بود که شفاعت نپذیرد ، و نه همه گناهی شفاعت پذیرد ، چنان که حق تعالی گفت :

وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی (۳) .

و فراخ رفتن بر امید شفاعت هم چنان بود که بیمار احتما نکند و هر چیز همی خورد بر اعتماد آن که پدرم طبیب استادی است ، او را گویند : بیماری باشد که

چنان گردد که علاج نپذیرد ، و استادی طبیب سود ندارد ، باید که مزاج چنان بود که طبیب آن را علاج تواند کرد ، و نه هر که به نزدیک ملوک محلی دارد همه گناه را شفاعت تواند کرد ، بلکه کسی که ملک وی را دشمن دارد شفاعت هیچ کس نپذیرد ، و هیچ گناهی نبود که نتواند که سبب مقت باشد ، که خدای تعالی سخط خویش اندر معصیت پوشیده به کرده است ، باشد که آنچه کمتر دانی سبب

مقت آن بود ، چنان که حق تعالی گفت :

وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ (١) .

شما آسان همی گیرید و به نزدیک خدای تعالی بزرگ است ، و همه مسلمانان را نیز امید شفاعت هراس برنخیزد و با هراس عجب فراهم نیاید .

گفتار ملا عبدالرّزاق گیلانی در مسئله عجب

قسمت اول

این مرد بزرگ که خود توضیح مختصری بر احادیث مصباح دارد ، می فرماید : آدمی هر چند در عبادت سعی کند ، و بذل جهد نماید که به ابلیس نمی رسد ، چه آن شقّی عاقبت نامحمود چندین هزار سال عبادت پروردگار کرد و خاتمه عملش به شقاوت ازلی و لعنت سرمدی منجر شد ، و با وجود چنین عدوّی که در جمیع اوقات در مقام غدر و مکر آدمی است ، حتی در مرض موت و وقت احتضار دست از آدمی برنمی دارد و می خواهد که سلب ایمان از اوکند ، به عمل ناقص خود چون توان اعتماد کرد و خاطر جمع توان بود ؟ !

نقل صحیح است که علاّمه حلّی علیه رحمه الخفّی و الجلّی در وقت احتضار کلمات فرج به او تلقین می کرده اند می گفته : لا ، پسرش بسیار مضطرب شده و از غایت اضطراب به جناب احدیت استغاثه کرد و درخواست نمود که شیخ را

افاقه ها حاصل شود تا حقیقت حال ظاهر گردد ، شیخ را از استغاثه پسر فی الجمله افاقه ها حاصل شد ، از او پرسید که من هر چند شهادتین به تو عرض می کردم می گفتی لا وجه این چیست ؟

شیخ فرمود که : تو شهادتین عرضه می کردی و شیطان لعین خلاف او را تلقین می

کرد من به او می گفتم لانه به تو ، هرگاه علامه حلّی با وجود مناعت شأن در آن وقت از دست او خلاصی نداشته باشد وای به حال دیگران که چه شود و چه خواهد شد ؟ !

باید دانست که اکثر صفات ردّیه خبیثه مثل ظلم و جور و بغی و غضب و امثال اینها فروع و نتایج کبرند و از عجب و کبر متولد می شوند و این دو صفت از صفات مهلکه است و ازاله آن بر همه فرض عین و عین فرض است و ادویه قامعه در استیصال اصل کبر از نفس امّاره از دو اصل مرکّب می گردد :

اصل اوّل : معرفت عیوب نفس و ذلت و حقارت آن .

اصل دوّم : معرفت حضرت ربوبیت و عظمت و کبریائی نفاذ قدرت آن حضرت است .

و هر که بر اسرار و حقایق این دو اصل اطّلاع یافت بی شک در نفس او تواضع و انکسار و خضوع پدید می آید و خوف و خشیت بر او غالب می گردد و به صفت حکم و حیا و رحمت و رأفت متصف می شود و چون طایر همت هر کس آن حوصله ندارد که در فضای هوای عالم ملکوت و جبروت طیران کند و از سبحات اسرار ذات و صفات الهی از بحار مکاشفات مستفیض شود ، باید که از استحضار اصل اول که معرفت عیوب و آفات نفس است ، که سهل ترین و نزدیک ترین اسباب است غافل نباشد ، و خداوند عالم از جهت تنبیه طالبان منهج هدایت و مستعدان قبول فیض نفحات عنایت مراتب بدایت و نهایت نفوس انسانی

را در آیاتی از کتاب مجید خود ذکر فرموده است که :

قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيء خَلَقَهُ * مِن نُطْفَه خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ«۱۹» ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ * ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ * ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ (۱)
.

در این آیات کریمه اشاره واضحه است به کیفیت مراتب اول و اوسط و آخر احوال نفوس بشری ، پس عاقل باید که به نور بصیرت در دقایق اسرار این آیات تامّل کند و احوال اول و اوسط و آخر خود از آن مشاهده نماید .

اما اوّل آن است که بداند ، که چندین هزار دهور و اعصار پیش از وجود او گذشته است که وجود موهوم او در کتم عدم منعدم و ناچیز بود و بر صفحه وجود از نام و نشان او و هیچ اثری نبود ، و کیست حقیرتر از آن که عدم و نیستی ، سابق بر وجود و هستی او باشد ؟

پس حکیم بی چون به قدرت (کن فیکون) اصل وجود او را از کسوت خاک انشا فرمود که اخس و احقر موجودات است ، پس اصل خاکی او را صورت نطفه کریه داد ، پس اساس جسم او را بر علقه مردار نهاد ، پس آن علقه را مضغه گردانید و اجزای آن را به صلابت عظم رسانید و عظمر را به گوشت و پوست پوشانید .

این بدایت احوال آدمی است که از عدم محض او را از ارذل شیئاً ایجاد فرمود و در اخسّ اوصاف که خاک باشد اصل وجود او را آفرید تا بداند که اوّل فطرت او جمادی بوده مرده ، که در او نه حیات بود

نه سمع و نه بصر و نه حسّ و نه حرکت و نه نطق و نه علم و نه قدرت ، پس نقایص خصایص او را بر مکارم اوصاف او تقدیم فرمود ، چون تقدیم موت بر حیات و جهل بر علم و عجز بر قدرت و هم چنین ضلالت بر هدایت چنان که فرموده :

مِنْ أَيِّ شَيء خَلَقَهُ * مِن نُطْفَه خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (١) .

تا آدمی بر حقارت مرتبه خود در بدایت بینا گردد و بر عموم نعمت و شمول احسان او شکر گوید .

غافلا تا چند بر خود غرّه ای

نیستی خورشید بالله ذره ای

ذره ای از مهر تابان دم مزن

قطره ای از بحر عمان دم مزن

چند نازی کاین کرامات من است

چند نازی کاین مقامات من است

چند وصف خود مناجاتت بود

خواهشات نفس حاجاتت بود

حال را از واقعه نشناختی

سر زجیب واهمه افراختی

در طپش آئی که هست اینم کمال

ضعف و غش آری که اینم هست حال

وجدور رقص آری که مملو از حقم

دست و پاکوبی که از خود مطلقم

مرغ دل در ذکر رب نگشوده لب

های و هو را فرض کرده ذکر رب

اینقدر ای بی ادب بر خود مناز

رو چو مردان پیشه کن عجز و نیاز

تا قبول حق شوی در بندگی

بندگی بخشد تو را پایندگی

بندگی چبود به حق پیوستنت

چیست آزادی زخود وارستنت

بندگی برهاندت از ما و من

بندگی بستاندت از خویشتن

بندگی با حق شناسایت کند

در مقام قرب مأوایت کند

طالبا گر بایدت پایندگی

بندگی کن بندگی کن بندگی

ای برونت قطره ما ومنی

وی درونت لجه ما و منی

هر که را داغ منی شد در لباس

نیست طاهر نزد مرد حق شناس

تا نشوئی دامن از ما و منت

از منی کی پاک گردد دامنت

از منی

تن را نکرده شست و شو

بی طهارت کی توان کردن وضو

در نمازت نیز می باید حضور

تا شوی مقبول درگاه غفور

گرنه نوری از حضورت در دل است

هر نمازی کان کنی بی حاصل است

در نماز بی حضورت نیست نور

لا صلاه تمّ الاّ بالحضور

گر نمازی این چنین حاصل کنی

خویشتن را با بنده مقبل کنی

رو نمازی این چنین آغاز کن

خانه دین را عمودی ساز کن

در نمازت گنجها باشد نهان

هر یکی بهتر زصد ملك جهان

تا نگردد جسم و جان طاهر تورا

گنج مخفی کی شود ظاهر تو را

رو بدست آر از تجرد فوطه ای

خوش بدریای فنا خور غوطه ای

در وضویت باز باید شست و شو

شستنت از هر دو عالم دست و رو

خوش در آذر خلوت امید و بیم

بر مصلای اقامت شو مقیم

رو به سوی قبله تعظیم کن

دل به مجراب رضا تسلیم کن

قبله را چون یافتی رکن و مقام

با حضور اندر اقامت کن قیام

جز حضور از جمله چشم دل بپوش

در قیام و نیت و تکبیر کوش

خوش به تکبیر خدا دستی برآر

یعنی از کف غیر حق را واگذار

چون زتکبیرت در دل باز شد

از حضورت ساز و برگی ساز شد

نعمتی بهتر از این نعمت کجاست

دولتی خوشتر از این دولت کجاست

پس به ثبوت محاسن اوصاف بعد از انصاف به صفات خسیسه اشارت فرمود که :

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (١) .

تا بداند که آدمی میّتی بود بی جان و معدومی بود بی نام و نشان ، حضرت ربوبیت جلّت عظمه او را حیات بخشید و پس از کری او را شنوا گردانید و بعد از کوری بینایی عنایت فرمود و پس از گنگی گویایی و بعد از ضعف قوت و هم چنین بعد از ضلالت به درجه

هدایت رسانید تا به یقین شناسای انعام حضرت صمدیت گرد ، و رعایت آداب عبودیت بر خود واجب داند ، و رذیله کبر و عجب بر خود راه ندهد و جور و ستم به زیر دستان نپسندد ، و تحقیق کند که عزّوثنا و دوام و بقا جز جناب کبریائی را نمی شاید ، و با این همه نقصان و خساست و ضعف و حقارت اگر در حال حیات امور معیشت بدو مفّوض بودی یا در ادامت وجود خود اختیاری داشتی ، عجب و طغیان او را هم وجهی بودی ، لکن شحنه غیرت زمام اختیار بدست او نداد و مفتاح مراد در قبضه همت او ننهاد ،

بلکه وجود او را هدف سهام بلیّات و مقهور تصاریف حوادث و آفات گردانید ، و امراض هایله و اسقام مهلکه و طبایع متضّاده را بر او گماشت ، نه او را بر جذب نفع و دفع ضّر قدرتی ، و نه در کسب خیر و منع شرّ قوّتی ، عقل او را بیم اختلاس در هر زمانی ، و روح او را خوف اختطاف در هر آنی ، در حال صحّت اسیر نفس و هوا ، و در وقت مرض بسته آلام و عنا ، این و اواسط حال آدمی .

عارف معارف الهیه حاج میرزا حبیب الله خراسانی در این زمینه می فرماید :

نیمه از خاک و نیمه از فلکم

نیمه از دیو و نیمه از ملکم

نیمه از روم رفته تا صقلاب

نیمه از چین گرفته تا اتکم

صورتی مختصر نهفته در او

هر چه هست از سماک تا سمکم

هم چو آئینه دو رو دو جهان

در نهادم که حدّ مشترکم

قسمت دوم

از

کجا آمد این دویی و تویی

چون من اندر بذات خویش یکم

بی من اندر به کام ذوقی نیست

خوان ایجاد را که من نمکم

چون دهم خنک سیر را جولان

نرسد خنک آسمان به تکم

زرکانم که زیب تاج شهم

گر دهد حق خلاصی از محکم

بیع قطعی بخویشتن دادم

خویشتن را وضا من درکم

داده ویرانه را به جغد تیول

من که شهباز ساعد ملکم

ملکوت فلک عقار من است

گو برد تیم یا عدی فدکم

ای همایون فرای همای خرد

ای دلیل معارج فلکم

خوش تری خوشتری تو از دو جهان

لیک من نیز از تو خوشترکم

تو گرفتار قید وهم و شکی

من برون از جهان وهم و شکم

تو اسیر مقام لی و لکی

من برون از مقام لی و لکم

بگذرم از تو من به پرّان سیر

گرچه تا نیمه ره توئی بُزکم

ناتوان گر بمانم اندر راه

لطف حق می برد خوشک خوشکم

چون خلیل اندر آتش از جبریل

نپذیرد اگر دهد کمکم

تا برون آرد آرد راز سبوس

می کند زال چرخ دون الکم

دست لطفش زپا کشد بیرون

گر بود خار یا بود خسکم

دست باف هزار زنّار است

بند تسبیح و رشته حنکم

نام حق را هزار و یک گفتند

من یکی نیز از آن هزار و یکم

و اما آخر حال او آن است که حق جلّ و علا اشارت به او نموده که :

ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ * ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ (١) .

یعنی بعد از انقضای مدت حیات ، جمیع قوای ظاهر و باطنه که نزد او ودیعت بوده از او باز ستاند ، و او را به حال اولی جمادی راجع نموده ، جیفه کریه او را به ظلمت خاک بپوشاند ، و آن بدنی که به انواع ناز و نعمت می پرورد طعمه مار و مور گرداند

. و جسم نازک او در ظمت حبس طبقات خاک اسیر ماند ، و دست روزگار جناح همت او را به ساحل فنابند گرداند ، چندین هزار دهور و اعصار و قرون بیشمار بر خاک او بگذرد که کسی نام او در دفتر وجود نخواند ، بلکه هیچ کس از موجودات اثری از نام و نشان او نداند ، و کاشکی حاکم مشیّت او را در این نیستی بگذاشتی و قاضی عدل او را در معرض سؤال نداشتی و ملائکه غلاظ و شداد بر او نگماشتی و خطاب قهر زبانه دوزخ نشنیدی ، و احمال اثقال سلاسل و اغلال نکشیدی ، و مرارت شراب صدید و زقّوم نچشیدی ، بلکه حاجبان وجود اجزای متفّرقه او جمع کنند ، و او را عریان و حیران از خاک برانگیزانند و در مجمع محشر و موقف فزع اکبر ، رسوایی افعال او را بر او خوانند ، و اگر عیاذاً بالله قطره ای از بحار رحمت غفار دستگیر آن سرگشته نگردد ، آن بیچاره به گرفتاری عذاب ابدی درماند .

هر چه پوئی جز ره حق باطل است

هر چه جویی جز خدا بی حاصل است

از خودی بگذر که در راه خدا

صعب و بی پایان همین یک منزل است

عرش و کرسی در دل است اما چه سود

کین دل بی حاصل از خود غافل است

نعل وارون زن که اندر راه عشق

عقل مجنون است و مجنون عاقل است

غرقه در گرداب حیرت را چه سود

کوز دریا یک قدم تا ساحل است

نقد این بازار اول عقد قلب

در ره طاعت به پیری کامل است

از دم مردان حق مگسل که راه

گم نگردد تا جرس با محمل

است

ای خلیل حق در این ره گر حجاب

چهر مهر و ماه باشد آفل است

پس کسی که احوال اوّل و اوسط او آن است که شنیدی و در آخر چنین خطری در پیش دارد ، چه جای آن است که شادی و فرح به خود راه دهد ؟ !

جمیع انبیا و اولیا از خوف این خطر ، حظوظ جسمانی از خود بریده اند و بهبود خود را در عدم خود دیده ، حضرت ختمی مرتبت علیه وآله تسلیمات الا له با کمال قرب به جناب احدیت گفتی ما عبدناک حق عبادتک ، هرگاه این حال مهتر عرصه نبوت و سرور صفوف میدان ولایت باشد امثال ما مفلسان تیره روزگار بدین معنا اولی تر ، و غلبه خوف و خشیت به حال ما لایق تر ، با این همه مراتب ، گنجایش عجب دارد که کسی به خود راه دهد و به سمت کبر که از دل سمات است موسوم شود ، بلکه اگر تمام عمر به گریه و ناله گذارند سزاست و از تنعّمات به علف صحرا اکتفا کند رواست .

گوهر خود را هویدا کن کمال اینست و بس

خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

سنگ دل را سرمه کن در آسیای رنج و درد

دیده را زین سرمه بینا کن کمال این است و بس

همنشینی با خدا خواهی اگر در عرش رب

در درون اهل دل جا کن کمال این است و بس

هر دو عالم را بنامت یک معما کرده اند

ای پسر حل معما کن کمال این است و بس

دل چو سنگ خاره شد ای پور عمران با عصا

چشمه ها زین سنگلاخا را کن

کمال این است و بس

پند من بشنو بجز با نفس شوم بدسرشت

با همه عالم مدارا کن کمال این و بس

ای معلم زاده از آدم اگر داری نژاد

چون پدر تعلیم اسما کن کمال این است و بس

چند می گوئی سخن از درد و رنج دیگران

خویش را اول مداوا کن کمال این است و بس

سوی قاف نیستی پرواز کن بی پرَوبال

بی محابا صید عنقا کن کمال این است و بس

چون بدست خویشتن بستی تو پای خویشتن

هم بدست خویشتن وا کن کمال این است و بس

کوری چشم عدو را روی در روی حبیب

خاک ره بر فرق اعدا کن کمال این است و بس

فَمَنْ اُعْجِبَ بِنَفْسِهِ فی فِعْلِهِ فَقَدْ ضَلَّ عَنْ مَنْهَجِ الرَّشادِ وَادَّعی ما لَیْسَ لَهُ ; وَالْمُدَّعی مِنْ غَیْرِ حَقٍّ کاذِبٌ وَاِنْ أخْفی دَعْواهُ وَطالَ دَهْرُهُ . فَاِنَّ أوَّلَ ما یَفْعَلُ بِالْمُعْجَبِ نَزَعَ ما اُعْجِبَ بِهِ لِیَعْلَمَ أنَّهُ عاجِزٌ حَقیرٌ وَنَشْهَدَ عَلی نَفْسِهِ بِالْعَجْزِ لِتَکُونَ الْحُجَّهُ عَلَیْهِ أوْکَدَ کَما فَعَلَ بِاِبْلیسَ .

امام صادق (علیه السلام) در دنباله روایت می فرماید :

هر کس به هر برنامه خود عجب کند ، و بر دیگران فخر بفروشد ، بدون شک از راه راست گمراه شد ، و مرتبه ای زیاده از حدّ خود ادعا کرده ، چرا که کبر و آقائی ردای الهی است و سزاوار مرتبه خدائی است که از جمیع نقایص بری است ، نه لایق مرتبه امکانی که به اکثر عیوب معیوب و به اکثر نقائص موسوم است ، و هر کس چنین دعوا کند در دعوی خود کاذب است ، هر چند ادعای خود را به کسی اظهار نکند و هر چند زمان طولانی بر او

بگـذرد ، حاصـل آن که تا از آن دعوای باطل و اعتقاد فاسـد برنگردد ، و توبه و رجوع نکنـد ، به آن اعتقاد آثم و به آن دعوا معاقب و معاتب است .

از ابن سماک که یکی از اهل حال است نقل می کنند که هر روز به نفس خود خطاب می کرده و می گفته است :

یـا نَفْسُ تَقولینَ قَوْلَ الزّاهِـدینَ ، وَتَعْمَلینَ عَمَلَ الْمُنافِقینَ ، وَفی الْجَنَّهِ تَطْمَعینَ : هَیْهاتَ هَیْهاتَ اِنَّ لِلْجَنَّهِ قَوْماً آخَرینَ وَلَهُمْ أعْمالٌ غَیْرُ ما تَعْمَلینَ :

ای نفس گفتارت گفتار زاهدان است و کردارت کردار منافقان ، و با این حال طمع بهشت داری ، چه دور است چه دور است این طمع تو ، اهـل بهشت قوم دیگرنـد و عمـل ایشـان عمـل دیگر ، امثـال این مخاطبـات باعث دفع عجب است مورث زیادتی رغبت به طاعت .

کسی کو مهر جانانی ندارد

سراسر تن بود جانی ندارد

پی خواب و خور آن کس شد چو حیران

که ذوق عیش انسانی ندارد

زوصل دوست سامان یابد آخر

سری کز هجر سامانی ندارد

نه جانان است هر کس را که باشد

خط و خالی ولی آنی ندارد

بود هر درد را درمان به جز عشق

که آن دردیست درمانی ندارد

نشاید کس چو موسی رهبری را

چو او گر علم چوپانی ندارد

نبارد ابر رحمت بر کسی کو

سحرها اشک ریزانی ندارد

بهشت عارف آمد حق چو زاهد

هوای حور و غلمانی ندارد

به حق بشناس حق لامع که خورشید

بجز خود هیچ برهانی ندارد

اول کاری که خداوند قادر به صاحب عجب می کند ، سلب مال و علم و حسن و شهرت و قدرت از اوست ، این برنامه هائی که اسباب عجب بودند ، تا

معجب بداند که عاجز و حقیر و فقیر و ندار است ، و این کمالات به قدرت دیگری بوده ، پس او را کبر سزاست نه این را که سراپا عجز و شرمساری است ، و این سلب کمالات از باب اتمام حجت است باشد که به این وسیله ترک این رذیله کند و ملازم خضوع و خشوع شود . چنانچه آنچه ابلیس داشت بخاطر کبر و عجب از او گرفت ، ولی آن ملعون ازل و ابد از سلب کمالاتش عبرت نگرفت و دست خضوع به سوی حضرت او دراز نکرد .

وَالْعُجْبُ نَباتٌ ، حَبُّهَا الْكِبْرُ ، وَأَرْضُهَا النِّفاقُ ، وَماؤُهَا الْغَيُّ ، وَأَغْصانُها الْجَهْلُ وَوَرَقُها الضَّلالَةُ ، وَثَمَرُهَا اللَّعْنَةُ وَالْخُلُودُ فِى النّارِ . فَمَنِ اخْتارَ الْعُجْبَ فَقَدْ بَذَرَ الْكُفْرَ ، وَزَرَعَ النِّفاقَ ; ولابُدَّ مِنْ أن يُثْمِرَ بِأَنْ يَصيرَ إِلَى النّارِ .

« عجب گیاهی است که دانه اش کفر ، و زمینش نفاق ، و آبش گمراهی است » .

« شاخه هایش نادانی و برگش ضلالت و میوه اش لعنت و خلود در عذاب است » .

« پس هر کس مبتلا به عجب شود ، گویا تخم کفر در زمین نفاق پاشیده و باید به محصولش که دوری از رحمت و افتادن در آتش است برسد » .

باب چهل و یکم در آداب خوردن است

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

قِلّهُ الأَكْلِ مَحْمُودٌ فى كُلِّ قَوْم لِاَنَّ فيهِ مَصْلَحَهَ الْباطِنِ وَالظّاهِرِ . وَالْمَحْمُودُ مِنَ الْمَأكُولاتِ أَرْبَعٌ :

ضَرُورَهٌ ، وَعُدَّهٌ ، وَفُتُوحٌ ، وَقُوتُ . فَالاْكْلُ الضَّرُورِيُّ لِلاْصْفِياءِ ، وَالْعُدَّهُ لِلْقُوّامِ الاْتْقِياءِ ، وَالْفُتُوحُ لِلْمُتَوَكِّلينَ ، وَالْقُوتُ لِلْمُؤمِنينَ .

وَلَيْسَ شَيءٌ أَضَرَّ عَلى قَلْبِ الْمُؤمِنِ مِنْ كَثْرَهِ الاْكْلِ ، وَهِىَ مُورِثَهٌ لِشَيْئَيْنِ :

قَسْوَهِ الْقَلْبِ وَهَيَجانِ الشَّهْوَهِ .

وَالْجُوعُ اِدامُ الْمُؤمِنينَ ، وَغِذاءٌ لِلرُّوحِ ، وَطَعاٌ لِلْقَلْبِ ، وَصِحَّهٌ لِلْبَدَنِ . قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : ما مَلَاَ ابْنُ آدَمَ وِعاءً أَشَرَّ مِنْ بَطْنِهِ .

وقالَ داودُ (علیه السلام) : تَرْکُ لُقْمَه مَعَ الضَّرُورَهِ اِلَیْها أحَبُّ اِلَیَّ مِنْ قِیامِ عِشْرینَ لَیْلَهً .

وَقالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : أَلْمُؤمِنُ یَأْکُلُ فی مَعاً واحِد ، وَالْمُنافِقُ فی سَبْعَهِ أمْعاء .

وقالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : وَیْلٌ لِلنّاسِ مِنَ الْقَبْقَبَیْنِ . فَقیلَ : وَما هُما یا رَسُولَ اللهِ ؟ قالَ : الْحَلْقُ وَالْفَرْجُ .

وَقالَ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ (علیها السلام) : ما مَرِضَ قَلْبٌ أشَدَّ مِنَ الْقَسْوَهِ ، وَمَا اعْتَلَّتْ نَفْسٌ بِأصْعَبَ مِنْ بُغْضِ الْجُوعِ ، وَهُما زِمامَا الطَّرْدِ وَالْخِذلانِ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

قِلّهُ الْأَکْلِ مَحْمُودٌ فی کُلِّ قَوْم لِاَنَّ فیهِ مَصْلَحَهَ الْباطِنِ وَالظّاهِرِ .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : کم خوری نزد هر قوم و ملّتی پسندیده است ، زیرا صلاح و خیر بطان و ظاهر در کم خوری است .

مسئله غذا و شرایط ظاهری و باطنی آن

قسمت اول

باب غذا و غذاخوردن در آئین مقدس اسلام از مفصل ترین جواب است .

تفصیل خوردن و آشامیدن و آثار اطعمه و اشربه را اگر بخواهید به کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر مراجعه نمائید . در این چند کتاب به نحو تفصیل به انواع غذاهای حلال و حرام و آثار آنها ، و شرایط ظاهری و باطنی غذا اشاره شده .

من در این بخش نیازی به توضیح مفصّل این مسئله نمی بینم ، تنها به ذکر قسمتی از اصول این بخش قناعت کرده ، و از حضرت حق می خواهم که تا پایان این شرح مرا

از لطف و محبت و رحمت و عنایتش محروم نگرداند ، که با تمام همتی به او نیازمندم و به شغلی جز گدائی از فیضش عشق و علاقه ای ندارم .

درون خسته ما را شفا زحضرت دوست

که درد عشق ندارد طبیبی الاّ دوست

حکیم عقل به یاری فکر نگشاید

طلسم چهره زیبا که حسن دوست در اوست

توئی که در خم چوگان زلف مشگینت

دل شکسته سرگشتگان عشق چوگوست

خدنگ غمزه ات از هفت پوش می گذرد

به بخش بر دل ریشم که پوشش یک توست

مثال دیدن روی تو و تغلب شوق

همان تعطش مستسقی و کناره جوست

عماد اگر نفسی مشکبوی زد چه عجب

دهان شمع معنبر همیشه غالب بوست

اولین دستور مهمّی که شریعت مقدسه در باره غذا و هر وسیله دیگری که در ارتباط با زندگی انسان است ، این است که خوراکی و آشامیدنی خود را از راه حلال تهیه کنید ، زیرا در حلال آثار الهی و نور ملکوتی هست ، که آن آثار و آن نور در قلب و نفس و عمل اثر مثبت می گذارد ، و به عبارت دیگر کسی که اهل است نسبت به عبادت و اطاعت حق حرکتی و حالی غیر حرکت و حال دیگران دارد .

بنا بر قواعد الهی غذای حلال محرک انسان به سوی عبادت و تحصیل نورانیت و غذای حرام محرک به سوی گناه و تاریکی و ظلمت است .

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا (۱) .

انسان وقتی از حلال نیرو گرفت ، آن نیرو صرف طاعت و عبادت می شود ، آن عبادت و طاعت به فضل و رحمت الهی قبول

می گردد .

تجلی آن قبولی بهشت می شود ،

و بهشت هم جایگاه ابدی برای مطیع حق می شود .

شما در زندگی انبیاء و ائمه و اولیاء دقت کنید ، آنان دارای کسب مشروع بودند ، و از طریق کسب مشروع دارای غذای حلال ، و از طریق حلال دارای بهترین عبادت و طاعت و از طریق طاعت و عبادت دارای بهترین آثار در دنیا گشته و به نیکوترین مزد در آخرت رسیدند .

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱) .

« به ابراهیم و اسحاق و یعقوب اعطا کردیم ، و در خاندانش مقام نبوت و کتاب برقرار نمودیم ، در دنیا اجرش را داده و او در آخرت در صف شایستگان است » .

بیداران راه حق ، به بندگان الهی و آنان که شوق عبادت داشتند ، سفارش می کردند ، چون سر سفره نشستید ، نیت شما این باشد که از غذا برای طاعت حق نیرو بگیرید ، که این نیت و آن خوردن بدون شک جزئی از عبادت است .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندش حضرت حسن فرمود ، از لقمه بسیار داغ و سرد نخور ، و قبل از هر خوردن و آشامیدن بدین گونه دعا کن :

أللّهُمَّ اِنّی أسْألُکَ فی أکْلی وَشُرْبی السَّلامَةَ مِنْ وَعْکِهِ والْقُوَّةَ بِهِ عَلی طاعَتِکَ وَذِکْرِکَ وَشُکْرِکَ فیما بَقَّیْتَهُ فی بَدَنی ، وأنْ تُشَجِّعَنی بِقُوَّتِها عَلی عِبادَتِکَ ، وَأنْ تُلْهِمَنی حُسْنَ التَّحَرُّزِ مِنْ مَعْصِیَتِکَ ، فَاِنَّکَ إنس فَعَلْتَ ذلِکَ أمِنْتُ وَعْکَهُ وَغائِلَتَهُ(۲) .

« پروردگارا از تو می خواهم در خوردن و آشامیدنم ، سلامت از مرض قرار بده ، و بر طاعت و ذکر

و شکرت از آن غذا مرا قوت و یاری ده ، و از قدرت غذا شجاعت در بند گی به من کرامت کن ، و راه پرهیز از گناه را به من بنمایان ، چون بدین گونه در حقّم عنایت کنی از مرض و فساد و افتادن در مهلکه در امان خواهم ماند » .

در اسلام سفارش شده که غذا را پس از بدست آوردن از راه حلال فقط برای خود نخواهید ، با غذای خود مهمان ، مسکین ، اسیر ، فقیر ، یتیم ، بیوه زن ، و درمانده را نیز رعایت کنید ، که خداوند دست فراوان را بر سر سفره دوست دارد .

عَنِ الصّادَقِ (علیه السلام) قالَ : قالَ رَسُولُ الله (صلی الله علیه وآله) : الطَّعامُ اِذا جَمَعَ أرْبَعَ خِصال فَقَدْ تَمَّ . اِذا کانَ مِنْ حَلال ، دَکَثُرَتِ الْایْدی ، وَسُمِّیَ فی أوَّلِهِ وَحُمِدَاللهُ فی آخِرِهِ :

« امام ششم از قول پیامبر نقل می کند : وقتی چهار برنامه در طعام باشد آن طعام کامل است :

از حلال بدست آمده باشد ، خورنده اش زیاد باشد ، در ابتدایش بسم الله و در پایانش حمد حضرت حق باشد » .

در روایات سفارش زیاد شده که سفره غذا را روی زمین پهن کنید زیرا به تواضع نزدیک تر است ، هرگاه برای پیامبر طعام می آوردند ، آن حضرت سفره را روی زمین می چید .

امام ششم از پدرانش ، از حضرت مجتبی (علیه السلام) نقل می کند : در سفره غذا دوازده خصلت هست ، که هر مسلمانی واجب است بداند ، چهار خصلت آن فرض و چهار خصلتش سنت

و چهار دیگر ادب است :

اما فرض آن : شناخت غذا که از کیست و برای چیست ، و رضا به عنایت صاحب غذا که حضرت حق است ، و بسم الله و شکر .

و آن چهار سنت عبارت است از وضو قبل از طعام و نشستن بر جانب چپ و خوردن با سه انگشت و لیسیدن انگشتان .

و اما ادب : خوردن از آنچه پهلویت در سفره قرار دارد ، کوچک گرفتن لقمه ، جویدن حسابی ، و کم نظر کردن به صورت مردم .

مسئله معرفت به غذا که راهنمای بسیار مهمی به جانب خالق غذاست در روایات و اخبار زیاد سفارش شده ، و این سفارش متکی بر یکی از آیات کتاب الهی است آنجا که می فرماید :

فَلْيَنظُرِ الْإنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۱) .

« انسان باید به طعامش نظر کند ، نظر یک دیدن و بررسی علمی است و با رؤیت فرق دارد ، حالات زیر در قلمرو نظر است » .

فَلْيَنظُرِ الْإنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ .

باید توجه داشت این غذا از راهی بدست آید حلال ، نه حرام تا همه به یدیگر اعتماد داشته و در نتیجه امور اجتماعی ، بویژه بازرگانی به هرج و مرج نیفتد .

فَلْيَنظُرِ الْإنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ .

باید نظر کند این غذا که از موادّ چربی و قندی و سفیده ای درست شده چگونه بدل ما یتحلل می شود . و در معده و روده اش چه می کند ، و چرا او را از فساد و تباهی و لاغری نجات می دهد و چه می شود که یک قسمت از آن ناخن و یکجا مو و جائی به

مصـرف گوشت و اسـتخوان می رسد ، خون می شود ، رگ و پی و چشم و گوش و . . . می شود ، خلاصه اینکه مسلمان باید با شرایطی به علم فیزیولوژی و معرفه الاعضاء وقوف حاصل کند .

فَلْیَنظُرِ الْاِنسَانُ إِلَی طَعَامِهِ .

انسان باید نگاه کند به غذایش ، یعنی باید هنگام غذا خوردن به خوراک خود چشم بدوزد تا به سوء هاضمه دچار نشود .

به غذای خود بنگرید تا هسته ای و موئی و اجزایی غیر قابل اکل در میانش نباشد .

به طعام نگاه کنید تا مهمان ناراحت نشود و به رغبت مشغول خوردن باشد .

بنگرید شـما چه می خورید و همسایه گرسنه تان چه خورده ، آیا اینجا از کثرت نوع غذا نمی دانید چه انتخاب کنید و آنجا از قلت غذا در فکر است جواب عیال و کودکان خود را چه بدهد ؟

قسمت دوم

به غـذای خود نظر کنیـد ببینید وضع طبخ کشورتان چگونه است ، برداشت برنج و محصول گندم و احوال صادرات و واردات چگونه می باشد ؟

به غـذای خود نظر کنیـد که از چه ترکیب شـده ، چه اعمـالی انجـام می دهـد که بخورد شـما می رسـد و بـا ساختمان بـدنتان سازگار است ، خلاصه از علم فیزیک و دانش شیمی و دانستنی های بیولوژی بهره نمایید .

باید توجه داشت آب و خاک و خورشید چگونه در خدمت تهیه غذا دست کمک به یک دیگر داده اند .

چگونه و چرا فصلی به نام بهار بیدار می شود و برای تهیه غذا بیشتر از ایام دیگر بهره می رساند .

به غذایتان بنگرید که گاه کمبود یک عنصر از آن

« کلسیم » باعث تغییر شکل اندام می شود ، کار دختران را هنگام زایمان به جراحی می کشاند ، و کمبود عناصر دیگر نیز هر کدام اثر مخصوصی بر بدن دارند .

آیا غذائی که می خورید سبب طول عمر و شادابی است یا اثر سوئی بر بدن دارد ؟

فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ .

در باره ی موریانه نوشته اند که : چون کمبود نفرات در یکی از قسمت ها سرباز ، انباردار ، نظافت چی مشاهده کند با دادن غذای مخصوص همان عده بوجود می آیند ، و امروز این فرضیه مطرح است که آیا بشر می تواند با غذا به دلخواه خود فرزندانی هشیارتر ، شجاع تر بوجود آورد ؟

اما در اسلام این موضوع حل شده و سابقه چهارده قرنی دارد که انسان می تواند با انتخاب بعضی از غذاها اوصاف بخصوصی برای فرزندان خود در نظر بگیرد .

نوع غذا با طول قامت نسبت و اثر مخصوص دارد ، در ممالک اسکاندیناوی که اندامها بلندتر شده اند ، این مسئله را پذیرفته و همچنین بر روی اشخاصی که در یک محل مجاور یکدیگر بوده اند در مدارس از شهرهای هندوستان بر روی سیک ها و پاتانها آزمایش به عمل آمده و سرانجام علّت غائی بلندتر بودن قد سیک ها را تغذیه مخصوص آنها دانسته اند .

آدمی را غدد کوچکی است که اثرات بزرگی دارند ، یکی از آنها تیروئید است که اگر خوب کار نکند شخص کودن و خمود بوده به گوشه نشینی و عزلت رغبت می کند و به نظافت خود نمی پردازد و در نقاطی که آب و غذایشان یُد ندارد این

ابتلا پیش می آید .

هر غده ای اثر مخصوصی داشته و اعمال چندی از بدن با آنهاست ، و چون می توان بر هر کدام از غدد و اعصاب به نوعی به وسیله غذای مخصوصی اثری گذاشت ، لذا غذا اثر غیر قابل انکاری بر شخصیت و دگرگونی آن دارد .

خلق و خوی بی ارزش هیتلر را کارشناسان تغذیه و روان پزشکان از افراط در خوردن شیرینی جات دانسته و در کتابهای چندی که در باره ی زندگی وی

نوشته اند ، مانند ظهور و سقوط رایش سوم و مذاکرات محرمانه هیتلر و . . . به علاقه بی حد و حصرش به شیرینی اشاره گردیده است .

می دانیم رژیم قندی نامبرده ذخائر ویتامینی گروه ویتامین های « ب » را از بین برده و در نتیجه با انهدام عناصر آرامبخش اعصاب که قسمتی از آن از ویتامین های گروه ب هستند ، شاید علت هیجان و ستیزه خویی وی بود باشد .

ایوان مخوف « ایوان چهارم » تزار روسیه که در کودکی به بزرگواری و انصاف معروف بود ، پس از رسیدن به قدرت بتدریج به عدم تعادل روحی و خونخواری دچار گردید و علّتش را چنین دانسته اند که در کودکی با از دست دادن پدر که سرپرستش بود ، تغذیه ساده و متناسبی داشت و پس از کسب قدرت با افراط در غذا بویژه شیرینی جات و مواد چرب آنچنان شد که در چهل سالگی آثار پیری در او ظاهر گشت و روزبروز بر بی رحمی و خونریزیش افزوده شد تا آنگاه که پسر خود را به قتل رسانید به بهانه اینکه چرا

از همسـر خود در برابر پـدرش « ایوان » که لباس او را جلف خوانـده دفاع نموده است و بالاخره در پنجاه و یک سالگی وفات یافت ، و نظایر مشاهیر فوق که هر کدام به علت تغذیه نامناسب موجبات ناراحتی اجتماع و خود را فراهم کرده اند که شـرح و بسط آن موردی ندارد ، فراوان بوده اند .

فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ .

به غـذای خود بنگریـد که اگر می خواهید بخندید محرک آن در غذاست . با خوردن زعفران و . . . ، اگر طالب اشک ریزش هستید با خوردن عدس و . . . ، می خواهید غمتان برطرف شود انگور شـیرین و . . . ، مایلید روح شـجاعت داشـته باشید خربزه شیرین و . . . .

به غـذای مخصوص کودکتان بنگریـد که اثر آن بر روحیه وی قطعی است ، اگر مرتب غـذای حرام و نجس به او داده شود در اخلاق و صفاتش اثر بدی می گذارد ، لذا می توان گفت تا حدی سعادت و شقاوت در انتخاب غذاست .

امروز بعضـی دردهـا را بـا غـذا درمـان می کننـد و در اروپـا و آمریکـا مراکزی به همین منظور وجود دارد ، و در قرآن است ، همسـر حضرت ابراهیم به فرشتگان گفت نازا هستم ، اتفاقاً سخن از خوردن گوشت گوساله ای که بریان شده بود به میان آمد ، باشد که علم در دنیای آینده چگونگی اثر گوشت گوساله را بر نازایی که علّت مخصوصی دارد معین نماید .

به غذایتان بنگرید از لحاظ کمیت و کیفیت ، توجه نمایید معده شما به اندازه چند دهان پر شده شما

باید فضا داشته باشد .

آیا حاضرید هر چه را بر یک سفره می خورید ، از ناب ، سوپ ، کباب ، برنج ، دسر ، شیرینی و غیره همه را قبلاً برداشته در ظرفی بریزید ، چند دقیقه به آنها نگاه کنید ، با ظرفیت معده تان بسنجید و سپس مشغول خوردن شوید ؟ !

از لحاظ کیفیت نیز متوجه باشد نسج معده خیلی ظریف و لطیف و زودرنج است آیا با ادویه های زننده و انگل او را پر خواهید نمود ؟

غذا در وضع چهره و زیبائی که خواسته همگانی می باشد مؤثر است ، قبلاً گفته شده در میان همه خوبیها و نیکی ها آدمی سعی می کند دو تا را مقدم بر همه انتخاب کند : تندرستی و زیبایی و هر دو با غذا ارتباط دارند .

آمار دقیقی نشان داده که ۷۵ درصد مردم امریکا که سنشان از پنجاه تجاوز می کند به هفت یا هشت بیماری مبتلا می شوند ، که سرچشمه آن بی نظمی و بی ترتیبی در نوع غذاست ، یعنی معده شان همانگونه که نبی گرامی فرموده ، خانه همه دردهاست .

أَلْمِعْدَه بَیْت کُلِّ داء .

به غذا بنگرید که اثر تغذیه در ازدیاد جمعیت دنیا و در نتیجه برخوردها و جنگ ها یک اثر غیر قابل انکاری است .

اثر سوء تغذیه در مرگ و نابودی همه بویژه کودکان قطعی است ، کمبود غذا بطور انفرادی ناتوانی و مرگ و بطور دسته جمعی قحطی و مرگ را بدنبال دارد .

به عقیده بعضی پزشکان حماقت و سفاهت علل تغذیه ای دارد ، و هم اکنون علم پزشکی به بیست و

دو مورد ناهماهنگی های مغزی پی برده که ریشه و عامل اصلی اش در تبدیل و استحاله غیر عادی مواد غذایی نهفته است .

شاید یک روز دانشمندی بتواند از کودکان عادی مردانی بزرگ بسازد ، همانطور که زنبورهای عسل از یک تخم ، به کمک غذاهای مخصوص که خود می شناسند ملکه کندو را پرورش می دهند .

انسان بایـد به غـذایش بنگرد ، زیرا لازم است بدانـد ، چه بایـد برای تهیه غـذا به منزل آورد و چگونه باید پخت ، چگونه باید خورد ، با که بایـد خورد ، در چه بایـد خورد ، چه وضع باید خورد ، با چه عضوی باید خورد ، چه مقدار باید خورد ، و چه و چه . . . ؟

انسان بایـد به غـذایش آن چنان به واقعیت نظر کنـد و آن را مورد بررسـی قرار دهـد که مطمئن باشـد ، غـذای را که برگزیده است هم بدرد جسمش می خورد و هم بکار جانش می آید و هم برای اجتماعش نافع است(۱) .

مسئله بسیار مهم به اندازه خوری

قسمت اول

پس از توجه به شـرایط غـذا ، اینک لازم است به مسـئله اندازه خوری که در تعابیر شـرع و طب و حکمت به عنوان کم خوری آمده است توجه کنید .

قرآن مجید در زمینه خوردن و آشامیدن آیه بسـیار بسیار مهمّی دارد ، که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در باره آن آیه می فرماید همه طب در آن جمع است .

مراعات دسـتوری که در آن آیه است ، در صدر اوّل اسـلام بوسـیله مردم ، باعث شد که بسـیاری از امراض معالجه و از هجوم بسیاری از امراض پیشگیری شود .

وضع سلامت مردم آن

چنـان شـد ، که وقتی یکی از بزرگـان به عشق پیـامبر طبیبی به مـدینه فرسـتاد تـا مردم را معالجه کنـد ، از اینکه خیلی کم به او مراجعه می شد ، نزد پیامبر شـکایت برد ، حضـرت بر اساس آن آیه فرمودند ، من به مردم گفته ام تا گرسـنه نشده اند دست به غذا نبرند ، و تا سـیر نشده اند دست از غذا بکشـند ، این است که در میان مردم مریض کم است ، عرضه داشت شما تمام طب را در همین دستور خلاصه کرده اید و آن آیه این است :

كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلاَ تُسْرِفُوا (۱) .

« بخوریـد و بیاشامید و اسـراف نورزید ، می توان گفت هر چه در باره ی غذا و تغذیه هست در چهار جواب این دو کلمه قرار دارند » .

مرحوم ملا احمد نراقی رضوان الله علیه در معراج السّعاده در این زمینه جمله بسیار جالبی دارد :

حدّ اکل و شرب آن است که طعام و شراب حامل این کس باشد نه این کس حامل آن .

اگر انسان حامل بلکه حمّال خوردنیها و آشامیدنیهایش باشد اسراف کرده است .

خداوند بزرگ فرموده بخورید و بیاشامید و اسـراف نکنید ، اگر با بی اعتنایی به دسـتور آسـمانی ، اسراف کردیم ، با توجه به اینکه نسبت به مقررات وضع شده از طرف صانع و خالق انسانها و دستگاه گوارش انسانها بی اعتنایی شده ، نسبت به بزرگترین دسـتورات غذائی ممکنه بی اعتنایی گردیده و همه رنج ها و دردها به سراغمان خواهند آمد ، که تازه دانش روز توانسته است مکانیسم و اینکه چگونه این عدم اعتناد در خانه

، رنج ها و دردها را بر روی انسان خواهد گشود کشف نماید .

مگر نیست که همه پزشکان و دانشمندان می گویند عمر ما همان عمر شرائین ماست ، و اگر رگ های بدن بتوانند به همه قسمت های بدن خوب خون برسانند و خوب از عهده ی تغذیه اعضا برآیند ، آدمی عمری بسیار دراز خواهد داشت که قسمت اعظم بن را دوران جوانی تشکیل می دهد .

آنچه رگ ها را خراب می کند در درجه اول بالا۔ بودن کلسترل پلاسماست که سابقاً زیادی کلسترل را در انحصار اختلال متابولیسم چربیها و در نتیجه رسوبشان در دیواره شرائین می دانستند .

کسانی هستند همینکه سنشان به حدود پنجاه رسید ، احساس اختلالاتی در بدن می نمایند ، سرگیجه ، اختلال بینایی ، سنگینی و خواب رفتگی اعضاء .

اینها از هوش و حافظه شان گله می نمایند و گاه نیز به علت دردسر یا بعنوان نارسائی کبد مراجعه می کنند و پزشک آنها را برای آزمایش کلسترل فرستاده و در صورت صحت تشخیص و بالابودن کلسترل دستورهای لازم برای مراقبت عروق خونی بیمار می دهد .

در تمام اعضای بدن ما به غیر از استخوانها و دندانها کلسترل وجود دارد ، و در غدد فوق کلیه و ماده سفید مغز از همه جا بیشتر و در خون تقریباً در هر لیتر ۸/۱ گرم می باشد .

وجود کلسترل در اعضا یک عمل دفاعی و ضدّ سمی است و آزمایش نشان داده است نسجی که کلسترلش کم است دفاع آن در برابر سم مار کبری ۲۰ ۳۰ مرتبه کمتر می باشد .

کلسترل وسیله حمل و نقل اسیدهای چربی

است ، کلسترل در حفظ تعادل آب بدن رل مهمّی دارد و . . .

کلسترل به مقدار زیاد در تخم طیور بویژه اردک ، مغز دل و قلوه وجود دارد ، اینک با مختصر آشنایی نسبت به کلسترل به سه مطلب زیر در این باره توجه فرمائید .

۱ اسیدهای موجود در غذاها کم تمام اسیدهای آلی می باشند اهمشان از این قرارند : اسید استیک ، اسید لاکتیک ، اسید ستریک ، اسید اکزالیک ، اسید تارتاریک .

۲ اسید استیک کم و بیش در تمام خوراکیها یافت می شود .

۳ کبد آدمی از اسید استیک کلسترل می سازد .

با آن که با توجه به همین سه قسمت هر چه را باید بدانید ، دانستید و به اثر نامطلوب پرخوری در اعضا بویژه در عروق توجه نمودید ، باز گفته شود ، کلسترل در مواردی که زیاد نباشد مهم نبوده ، و باشد که در قشر پوست جمع می شود که به شکل کیسه های نرم « کیست سباسه » و یا برجستگی های کوچک زرد گزانتوم در روی پوست ظاهر می گردد .

گاه کلسترل در کیسه صفرا جمع شده ایجاد سنگ کیسه صفرا می نماید ، ولی عواقب و عوارض خطرناک کلسترل همان رسوبش در روی جدار داخلی رگهای خونی است ، که از ابتدا تصلب و سختی جدار آنها را پیش آورده سپس سبب تنگ شدن مجاری گردیده ، بعد جریان خون کند شده و بالاخره تغذیه بعضی بافت ها بقدر کافی صورت انجام نخواهد یافت ، که در این حالت احتمال پیش آمد سکته های دماغی یا سکته های قلبی

فراوان است .

در سال ۱۹۶۴ برابر با ۱۳۴۳ شمسی در جهان پزشکی کشفی به عمل آمد ، که بواسطه اهمیت زیادش ، به کاشف آن جایزه نوبل داده شد ، به موجب این بررسی معلوم گردید کبد آدمی از اسید استیک کلسترل می سازد و آن را مستقیماً وارد خون می کند .

چون اسید استیک کم و بیش در تمام خوراکیها یافت می شود ، مگر جز این می توان گفت ; چون کلسترل ترکیبی است از اسید استیک و این کلسترل است که جدار رگها را آزرده می سازد ، لذا پرخوری است که بیماری تصلب شرائین و حمله قلبی و خلاصه مرگ را زودرس می نماید ، بر اساس این کشف ، انسان هر چه کمتر غذا بخورد طبعاً میزان کلسترل خونش نیز کاهش می یابد و عمر بیشتری خواهد کرد و چنانچه حضرت علی (علیه السلام) فرموده : چون گیاهان بیابانی که کمتر تغذیه می شوند محکم و ریشه دار و پابرجاتر است آری به قول وجود مقدس حضرت صادق (علیه السلام) در ابتدای روایت باب اکل :

قِلَّهُ الْاَکْلِ مَحْمُودٌ فی کُلِّ قَوْم لِاَنَّ فیهِ مَصْلَحَهَ الْباطِنِ وَالظّاهِرِ .

« کم خوری در هر ملّتی امر پسندیده و محمود است ، زیرا مصلحت باطن و ظاهر آدمی در کم خوری است .

ظاهراً از طی مقاله قبل معلوم شد ، کم خوری یا اندازه خوری مورث سلامت و معالج بسیاری از امراض است ، و همین عمل سبب طول عمر است و برای آنان که عشق به بندگی حق و کار خیر دارند عاملی بس گران و برنامه ای بسیار پسندیده است .

آثار معنوی

به انـدازه خـوری به انـدازه ای زیـاد است که بایـد در بـاره آن جزوه ای مسـتقل نوشت ، در یـک کلمه می توان گفت انـدازه خوری در صورتی که از راه حلال باشد ، زمینه ساز تجلی نور حق و بسـیاری از صفات مثبت در وجود انسان است و سعدی به همین معنا در گلستان اشاره فرموده است :

اندرون از طعام خالی دار

تا در آن نور معرفت بینی

عَنْ أبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ : اِذا شَبعَ الْبَطْنُ طَغی(۱) .

« امـام باقر (علیه السـلام) فرمود : شـکم وقتی پر شـد طغیان می کنـد ، کنایه از اینکه پرخور ، پرخواب ، پرمرض ، پرشـهوت و پر گناه است » .

وعنه (علیه السلام) : ما مِنْ شَیء أبْغَضَ اِلیَ اللهِ مِنْ بَطْن مَمْلُوء(۲) .

« و نیز آن حضرت فرمود : چیزی مبغوض تر از شکم پر نزد خداوند نیست » .

پیامبر اسـلام (صـلی الله علیه وآله) فرمود : خداوند نزد ملائکه با آدم کم خور مباهات می کند و می فرماید : به بنده ام بنگرید طعـام و نوشـیدنی در اختیارش گذاشـتم ، و او بخاطر من ترک کرد ، ای ملائکه من شاهـد باشـید ، لقمه ای را ترک نمی کند مگر اینکه بخاطر آن درجه ای در بهشت به او مرحمت می کنم .

و نیز آن حضـرت فرمود ، قلب را بـا زیـادی طعام و آشامیـدنی نمیرانیـد ، که قلب هم چون زمین زراعتی است ، وقتی آب آن زیاد باشد از بین می رود .

اسامه بن زید در گفتار بسیار مهمی از پیامبر اسلام نقل می کند : نزدیک ترین انسان در روز قیامت به

حضرت حق ، آن کسی است که گرسنگی و تشنگی و حزنش در دنیا طولانی باشد ، اینان آگاهان و پرهیزکارانی می باشند ، که در بین مردم شناخته نیستند ، و اگر غایب شوند از آنان پی جویی نمی شود ، قطعات زمین آنان را می شناسد ، و ملائکه آسمان آنان را در محاصره دارند ، مردم دلخوش به نعمت مادی دنیایند و اینان دلخوش به طاعت حق ، فرش مردم فرش نرم و پر گوشت ولی فرش آنان پهنه زمین و راه است .

مردم زحمات انبیا و اخلاقشان را ضایع می کنند و اینان در مقام حفظ واقعیت نبوت و اخلاق انبیا در کردار و افعال و اخلاق خود هستند .

زمین بر مرگ آنان می گرید و خداوند بر هر شهری که اینان در آن نیستند غضب دارد .

صدائی و خواسته ای چون صدای سگان بر جیفه دنیا نسبت به دنیا و شؤنش ندارند ، غذایشان روئیدنی زمین ، لباسشان کهنه ، و سر و رویشان غبارآلود است .

چون مردم به آنان نظر افکنند ، تصور می کنند اینان را مرضی است که دوا ندارد ، در حق آنان می گویند ، بیچارها وضعشان از نظر فکری در هم و عقل از سرشان پریده ، در حالیکه نه از نظر فکری درهمند و نه عقلشان از دست رفته ، بلکه بر اثر تابش نور الهی به قلبشان از محبت های غلط نسبت به دنیا خالی شده ، و به این خاطر وضع دیگری پیدا کرده اند ، آن وقت مردم کوتاه فکر تصور می کنند اینان بی عقلند ، بلکه عاقل اینان

و آلودگان به دنیا بی عقلند .

قسمت دوم

شرف دنیـا و آخرت از آنـان است ، ای اسـامه هرگـاه یکی از آنان را در شـهری یافتی ، بـدان که برای اهل آن شـهر پناگاه از عذاب آسمانی اند ، با بودن اینان خداوند اهل آن شهر را عذاب نمی کند .

زمین از آنـان خوشـحال است ، و خداونـد از ایشـان راضـی ، اینـان را به عنوان برادر خود انتخاب کن ، باشـد که بوسـیله آنان نجات یابی .

ای اسامه اگر بتوانی به هنگام رسیدن مرگ شکمت گرسنه و کبدت تشنه باشد ، اینطور باش ، که به این خاطر به شرف منازل رسی و همنشین با انبیا شوی ، و با رفتن روحت به عالم بعد ملائکه خوشحال گردند و حضرت حق بر تو درود فرستد !

قالَ داودُ (علیه السلام) : تَرْکُ لُقْمَه مَعَ الضَّرُورَهِ اِلَیْها أحَبُّ اِلَیَّ مِنْ قِیامِ عِشْرینَ لَیْلَهً .

« داود (علیه السلام) فرمود ، ترک یک لقمه با نیازی که به آن دارم ، نزد من از عبادت بیست شب محبوب تر است » .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : وَیْلٌ لِلنّاسِ مِنَ الْقَبْقَبَیْنِ . فَقیلَ : وَما هُما یا رَسُولَ اللهِ ؟ قالَ : الْحَلْقُ وَالْفَرْجُ .

« پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : وای بر مردم از قبقبین ، عرضه داشتند آن دو چیست فرمود : حلق و عضو شهوت » .

لقمان به فرزندش فرمود : وقتی معده پر شد سه آفت متوجهت خواهد شد .

۱ از تفکّر باز می مانی .

۲ زبان حکمت لال می شود .

۳ اعضایت از عبادت باز می مانند .

بزرگان

فرموده اند : گرسنگی از گوهرهای خزائن الهی است ، عنایت نمی کند مگر به کسی که دوستش دارد !

و نیز فرموده اند : هشیاران عالم چیزی را برای دین و دنیای انسان سودمندتر از گرسنگی نیافته اند .

در گفتار عرفای الهی آمده ، پرخور را سه خطر در پیش است :

۱ از عبادت کسل می شود .

۲ در کسب از آفات حرام سالم نمی ماند .

۳ و در هنگام مصیبت نسبت به حق انصاف نمی دهد .

علت هلاك مردم ، حرص بر دنیاست ، و سبب حرص شکم و شهوت است ، و سبب شهوت غریزی بدون شك شکم می باشد ، کم خوری مایه نابودی حرص و شهوت شکم و غریزه جنسی است ، که حرص و شهوت بطن و فرج از ابواب جهنّم است .

هر کس به اندازه لازمش قناعت ورزد ، در سائر شهوات هم اهل قناعت می گردد ، در این صورت به آزادی می رسد و از مردم بی نیاز می گردد ، و از رنج و تعب راحت می شود ، و برای عبادت آماده می گردد ، و برای بدست آوردن نعیم آخرت تاجر می شود و مصداق آیه کریمه :

لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ (۱) .

می شود .

آری مردان راه حق با توجه به کم خوری و قناعت در امور مادّی ، عاشقانه در راه سلوك قرار می گیرند و از این طریق به لقاء محبوب و وصال معشوق و مقام قرب حضرت دوست می رسند .

عارف معارف الهیه خاکی خراسانی فرماید :

بود گنج دو عالم در سه گوهر

کز آنها

می شود کامت میسر

یکی در جوع دائم دومین جود

سیم در ذکر حق آن اصل مقصود

تو را چون گشت دایم ذکرش ای دل

یقین کل مقاصد گشت حاصل

چو جوع دائمت گردد مسلم

بباید آن دوئت بی شک فراهم

چو نیکو بنگری در کلّ اوصاف

سبب در جملگی جوع است بی لاف

بدون جوع گر صد سال گردی

محال است اینکه صاحب حال گردی

متاب از جوع روگر مرد راهی

بجو از جوع هر فیضی که خواهی

زاکل سیر اگر ناقص کنی لام

شود اکثیر و حاصل گرددت کام

چو نبود بنده را لطف خداوند

رهائی نبود او را ممکن از بند

شدم گاهی به خلوتگاه محفل

نشد کام مرا جز رنج حاصل

هر آن گل را که بوئیدم بُد او خس

هر آنکس را که دیدم بود ناکس

بود دانا چو اصل و دیگران فرع

بدو قائم بود هم عقل و هم شرع

مدار عالم است و قطب افلاک

همه دائر بدو تا مرکز خاک

امام ششم حضرت صادق (علیه السلام) در دنباله روایت می فرمایند : آنچه از انواع خوردن ها پسندیده است چهار است :

۱ خوردن ضروری که مخصوص انبیا و برگزیدگان خداست .

۲ خوردن به عُدّه و آن برای پرهیزکاران است ، که تهیه غذا بوسیله آنان مقدمه انجام وظایف و تکالیف الهیه است .

۳ خوردن فتوح و آن وسیله گشایش امور تکیه داران به حق است .

۴ خوردن قوت ، که آن برای نیرو گرفتن مؤمنین است .

چیزی برای قلب مؤمن مضرتر از پرخوری نیست ، که پرخوری را دو خطر همراه است :

۱ قساوت و سنگدلی .

۲ جوش و خروش قوه شهوت .

گرسنگی نان خورش مردم با ایمان است و غذای روح و طعام قلب ،

و موجب تندرستی بدن .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : آدمی ظرفی را پر ضررتر از شکم پر نکرده ، و حضرت داود فرمود :

ترک لقمه ای ضروری نزد من از قیام بیست شب برای عبادت محبوبتر است ، و پیامبر اسلام فرمود : مؤمن به یک روده می خورد و منافق به هفت روده ، و باز فرمود وای بر مردم از دو عضو ، شکم و شهوت و حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود :

هیچ مرضی برای نفس انسان دشوارتر و بدتر از علاقه به پرخوری و بغض و گرسنگی نیست ، و این دو بیماری دو مهارند برای مطرود شدن انسان از رحمت الهی و نزدیک شدنش به شقاوت و گمراهی !

چه خطرناک است دوری از حضرت او ، و چه سعادت و کرامت است مقام قرب به او ، که آن از حرص و شکم بارگی است ، و این از قناعت و کم خوری .

گدای حضرت او باش و پادشاهی کن

مکن مخالفت او و هر چه خواهی کن

مرا زعالم علوی فرشتگان هر دم

ندا کنند که درویش باش و شاهی کن

چو جم مباش به سلطانی زمین قانع

به کوش و سلطنت از ماه تا به ماهی کن

اگر چه هر نفست می دهد فریبی نفس

تو تکیه بر کرم و رحمت الهی کن

تو جرم بخشی و فضلش مبینو غرّه مشو

گناه خویش و خطابین و عذر خواهی کن

ترا که گفت که در باغ عیش و مسند جاه

می شبانه خور و خواب صبح گاهی کن

خلاف امر خداوند موجب سخط است

رضای اوطلبی توبه از مناهی کن

سیاه نامه ای چندار کنند جامه کبود

تو آب دیده عقیقی و

چهره کاهی کن

زگنج خلوت تاریک رخ متاب عماد

وطن چو مردمک دیده در سیاهی کن

باب چهل و دوم :در فرو پوشیدن چشم است

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

مَا اغْتَنَمَ أحَدٌ بِمِثْلِ مَا اغْتَنَمَ بِغَضِّ الْبَصرِ ، لِاَنَّ الْبَصَرَ لا یُغَضُّ عَنْ مَحارِمِ اللهِ ، اِلّا وَقَدْ سَبَقَ فی قَلْبِهِ مُشاهَدَهُ الْعَظَمِهِ وَالْجَلالِ .

سُئِلَ أمیرُ الْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) : بِما ذا یُسْتَعانُ عَلی غَضِّ الْبَصرِ ؟ قالَ : بِالْخُمُود تَحْتَ سُلْطانِ المُطَّلِعِ عَلی سِرِّکَ .

وَالْعَیْنُ جاسُوسُ الْقَلْبِ وَبَریدُ الْعَقْلِ ، فَغُضَّ بَصَرَکَ عَمّا لا یَلیق بِدینِکَ وَیَکْرَهُهُ قَلْبُکَ وَیُنْکِرُهُ عَقْلُکَ .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : غُضُّوا أبْصارَکُمْ تَرَوُا الْعَجائِبَ ، قالَ اللهُ عزَّوَجَلَّ : قُلْ لِلْمُؤمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ أبْصارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ .

وَقالَ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوارِیّینَ : اِیّاکُمْ وَالنَّظَرَ اِلَی الْمَحْذُوراتِ فَاِنَّها بَذْرُ الشَّهْوَهِ وَنَباتُ الْقَسْوَهِ .

وَقالَ یَحْیَی بْنُ زَکَرِیّا (علیهما السلام) : ألْمَوْتُ أحَبُّ اِلَیَّ مِنْ نَظْرَه بِغَیْرِ واجِب .

وَقالَ عَبْدُاللهِ بْنُ مَسْعُود لِرَجُل نَظَرَ اِلَی امْرَأه قَدْ عادَها فی مَرَضِها : لَوْ ذَهَبَتْ عَیْناکَ لَکانَ خَیْراً لَکَ مِنْ عِبادَهِ مَریضِکَ .

وَلا تَتَوفَّرُ عَیْنٌ نَصیبَها مِنْ نَظَر اِلی مَحْذُور اِلاّ وَقَدِ انْعَقَدَ عُقْدَهٌ عَلی قَلْبِهِ مِنَ الْمُنْیَهِ ، وَلا تَنْحَلُّ اِلّا بِاِحْدَی الْحالَتَیْنِ : اِمّا بُکاءِ الْحَسْرَهِ وَالنَّدامَهِ بِتَوْبَه صادِقَه ، وَاِمّا بِأخْذِ حَظِّهِ مِمّا تَمَنّی وَنَظَرَ اِلَیْهِ و فَاَخْذَ الْحَظِّ مِنْ غَیْرِ تَوْبَه مَصیرُهُ اِلَی النّارِ ، وَأمَّا التّائِبُ الْباکی بِالْحَسْرَهِ وَالنَّدامَهِ عَنْ ذلِکَ فَمَأواهُ الجَنَّهُ وَمُنْقَلَبُهُ اِلَی الرِّضْوانِ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

مَا اغْتَنَمَ أحَدٌ بِمِثْلِ مَا اغْتَنَمَ بِغَضِّ الْبَصرِ ، لِاَنَّ الْبَصَرَ لا یُغَضُّ عَنْ مَحارِمِ اللهِ ، اِلّا وَقَدْ سَبَقَ فی قَلْبِهِ مُشاهَدَهُ الْعَظَمِهِ وَالْجَلالِ .

امام صادق (علیه السلام) در این فصل که در باره ی مسئله چشم

است ، به مهم ترین و عالی ترین مسائل اشاره می فرمایند :

به حرمت نظر به امر نامشروع و به نتایج بسیار مهمی که از رعایت نگاه نصیب انسان می گردد توجه می دهد .

آری با حفظ نظر از بازیهای شیطانی ، درهای رحمت الهی به روی قلب گشوده می شود ، و انسان دارای حالت بصیرت می گردد .

قرآن مجید تقوا را منشأ برکات و فیوضات الهی دانسته ، و از بندگان حضرت حق دعوت می کند در همه حرکات و سکنات خود پرهیزکاری را رعایت نمایید .

حضرت در ابتدای این حدیث بسیار مهم می فرمایند : هیچ غنیمتی به مانند غنیمت چشم پوشی چه به نامحرمان و چه به پسران زیباروی که نظر به آنان محرک شهوت است ، و چه از مال مردم ، نصیب انسان نگشته ، چرا که چشم از محارم حق پوشیده نمی شود مگر آن که جلوه عظمت و جلال پروردگار متعال در قلب مشاهده شود .

شما فکر کنید آن کس که بخاطر حفظ خویش از گناه به مشاهده انوار عظمت و جلال نایل آید چه حالی به او دست می دهد و وجودش تبدیل به چه وجودی می گردد .

عشق تو چو کرد خانه در دل

بر عقل نمود کار مشکل

پروانه خوشست اگر بسوزد

در شعله شمع محفل دل

جز ذکر تو نیست بر زبانم

اندر جلسات و در محافل

نبود به تمام شهر و کشور

جز کوی توام مقام و منزل

جز آه درون و آب چشمان

در عشق توام نگشت حاصل

حر با صفتم به عشق خورشید

جز روی تو نیست در مقابل

هر دل به محبتت گرو نیست

بیهوده رود به راه باطل

احوال غریق کی بداند

کآسوده

بود به روی ساحل

گویند مرا ملامت عشق

دیوانه کجا و شخص عاقل

برگشتن از محبت تو

این را نکند مگر که مغفل

احوال پیاده کی بدانی

کآسوده نشسته ای به محمل

بنما نظری به نیّر از مهر

من مضطرم و تو شاه باذل

این فقیر قبل از اینکه به شرح حدیث و ترجمه و توضیح این گفتار نورانی بپردازد ، لازم است به طور مختصر مقاله ای از مهم ترین کتب علمی در باره آفرینش چشم بنگارم تا اوّلاً شما خوانندگان عزیز به عظمت بنای این عضو متوجه شده و به خالق آن سر کرنش فرود آورید و به عبادت و اطاعت او بیش از پیش اقدام نمائید و ثانیاً به اصالت دستورات عالی اسلام در حفظ این عضو از محرمات و نتایجی که از رعایت دستورات الهی نصیب انسان می گردد آگاه گردید .

چشم یا جلوه ای از عظمت قدرت حق

تشکیلات مربوط به چشم را باید به دقت مطالعه کرد ، این تشکیلات عبارتند از کاسه چشم ، کره چشم ، عضلات خارجی چشم ، پلکها ، ملتحمه ، و دستگاه اشکی .

کاسه چشم : یک حفره مخروطی شکل است ، که جدارهای آن توسط استخوانهای جمجمه و صورت تشکیل می شود ، استخوانهای تشکیل دهنده جدار کاسه چشم عبارتند از : استخوان پیشانی ، فک فوقانی ، گونه ای ، شب پره ، پرویزنی ، اشکی و کامی ، جدارهای کاسه چشم بسیار نازک بوده و به سهولت دچار شکستگی می گردند .

کره ی چشم در بالا توسط لبه فوقانی کاسه چشم و ابروها و در داخل توسط قاعده بینی حفاظت می شود .

سه چهارم خلفی کره چشم توسط کپسول تنون پوشیده می شود ، تعدادی رشته

های عضلانی صاف در نیام کاسه چشمی منجمله عضله کاسه چشمی مولر وجود دارد .

این عضله توسط رشته های قسمت سینه ای کمری دستگاه خودمختار عصبی شده ، و عمل آن ممکن است جلوگیری از کشیده شدن کره چشم به طرف عقب باشد .

در سندروم هورنر که در آن عصب عضله مولر آسیب می بیند کره چشم توسط عمل عضلات خارجی کره ی چشم به طرف داخل کاسه چشم کشیده می شود .

عضلات خارجی کره ی چشم : عضلات خارجی کره چشم از رأس کاسه چشم شروع شده و بر روی کره ی چشم (طبقه صلبیه) می چسبند ، این عضلات توسط نیامهایی پوشیده شده اند که در آنها استطاله هایی به جدارهای کاسه چشم کشیده می شود .

چهار عضله راست موسوم به راست فوقانی ، تحتانی ، داخلی و خارجی و دو عضله مایل موسوم به مایل فوقانی و مایل تحتانی وجود دارند ، هسته های مغز میانی و پل مغزی حرکات چشم را کنترل می کنند ، عصبی شدن متقابل بین عضلات مخالف وجود دارد ، و گاهی حرکات توأم بین دو یا چند عضله دیده می شود .

عضلات راست کره ی چشم را در جهتی که از اسمشان برمی آید چرخش می دهند ، مایل فوقانی از میان یک حلقه غضروفی در زاویه داخلی فوقانی کاسه چشم عبور کرده و بر روی نیمه خلفی کره چشم می چسبد ، این طرز التصاف جهت کشش آن را که منجر به پیچش کره چشم به طرف داخل می گردد تعیین می کند ، در نتیجه چشم به طرف پایین و خارج متوجه

می شود .

مایل تحتانی کره ی چشم را به طرف بالا و خارج پیچانده و به طرف خارج می چرخاند ، مایل فوقانی و راست تحتانی با یک دیگر و همینطور مایل تحتانی و راست فوقانی با یک دیگر عمل می کنند .

عضله ی بالا برنده پلک فوقانی از عقب کاسه چشم شروع شده به طرف جلو می آید و بر روی تارس پلک فوقانی می چسبد ، این عضله پلک فوقانی را به طرف بالا و عقب می کشاند .

پلکها : پرده های متحرکی هستند که در جلو کره چشم قرار دارند و فضای بین آنها شکاف پلکی نامیده می شود ، پلک فوقانی و تحتانی در زاویه خارجی و داخل چشم به یک دیگر می رسند .

تارس صفحه ای از بافت همبندی متراکم است که به پلک شکل می دهد ، غدد سباسه موسوم به غدد میبومیوس در تارس قرار دارد .

مژه ها موهایی هستند که در لبه پلک ها قرار گرفته اند ، غدد سبابه همراه با مژه ها وجود دارند و غدد عرق در پوست بین مژه ها یافت می شوند .

ملتحمه : یک غشاء مخاطی است ، که سطح پلک ها را مفروش کرده و بر روی بخشی از کره چشم نیز متعطف می شود .

ملتحمه غشاء شفاف نازکی است که از اپیتلیوم ستونی مطبق و بافت همبندی فیبری ظریف تشکیل شده است و محتوای سلولهای ساغری است که موکس ترشح می کنند ، بتدریج که اپیتلیوم به لبه های پلک می رسد به اپیتلیوم سنگ فرشی مطبق تبدیل می شود .

لنفوسیت ها در تیغه مخصوص با شبکه ضخیمی از

بافت همبندی محتوی رشته های کالاژنی و ارتجاعی یکی می شود .

هنگامی که ملتحمه دچار عفونت می شود ، این حالت ، ورم ملتحمه نامیده می شود .

دستگاه اشکی : شامل غده اشکی و مجاری آن است ، غده اشکی از نظر شکل و اندازه شبیه یک بادام است .

غده اشکی ترشحی بنام اشک دارد که از راه حدود یک دوجین مجاری کوتاه با کیسه ملتحمه حمل می شود .

اشک به طور طبیعی از میان راههای اشکی که در لبه پلکهای فوقانی و تحتانی در نزدیکی زاویه داخلی شروع می شوند از چشم خارج می گردد ، اشک قرنیه را شفاف و تمیز و مرطوب نگاه می دارد .

صفحه نازک اشکی که بطور طبیعی وجود دارد ، از سه لایه تشکیل شده ، لایه داخلی شبیه موکوس بوده و توسط غدد غشاء مخاط ملتحمه تولید می شود ، لایه میانی به طور عمده از آب تشکیل شده و توسط غدد اشکی تولید می شود ، لایه خارجی روغنی بوده و توسط غدد سبابه تارس و حاشیه پلک ها تولید می شود .

پرده های کره چشم : جدار کره چشم از سه پرده صلبیه ، مشیمیه ، و شبکیه تشکیل شده است .

صلبیه : که نام دیگر آن سپیدی چشم است از بافت فیبری متراکم ، بافت همبندی محتوی دستجاتی از رشته های کلاژنی با فیبروبلاستهای پهن شده ، در بین رشته ها و کمی رشته های ارتجاعی تشکیل شده است .

مقدار آب آن از قرنیه بیشتر است ، صلبیه پوشش خارجی و محافظت کننده و نگاهدارنده کره چشم است و در دنباله سخت شامه قرار

دارد .

صلبیه در جلو از یک غشاء سفید کدر به قرنیه شفاف تبدیل می شود . سطح قرنیه می بایستی توسط اشک مرطوب نگاه داشته شود ، محتوی آب در قرنیه کمتر از صلبیه است ، قرنیه باید شفاف باشد تا اجازه دهد نور از آن عبور کرده و به گیرنده های داخل کره ی چشم برسد .

مشیمیه : پرده میانی یا مشیمیه یک پرده بسیار عروقی بوده و یک عمل تغذیه ای را به انجام می رساند و دارای پیگ مانهای زیادی است .

می آن تغییر شکل داده و جسم مژگانی را تشکیل می دهد که عملاً قسمت ضخیم شده ای از مشیمیه است ، توده اصلی جسم مژگانی از عضله مژگانی درست شد ، که بخشی از آن عملش تنظیم عدسی چشم برای دیدن فواصل مختلف است .

عنبیه : قسمت رنگی چشم است ، سوراخی که در مرکز عنبیه قرار دارد مردمک نامیده می شود .

عنبیه محتوی دو صفحه عضلانی صاف است ، یک عضله حلقوی موسوم به اسفنکتر و یک عضله شعاعی موسوم به عضله گشاد کننده .

عمل عنبیه تنظیم مقدار نور وارد شده به چشم است ، عضله مژگانی و عضلات تنگ کننده و گشاد کننده عنبیه روی هم عضلات داخلی کره چشم نامیده می شوند .

مردمک هنگامی که نور شدید است و نیز هنگامی که شخص به یک جسم نزدیک نگاه می کند به علت انقباض عضله حلقوی یا اسفنکتر کوچک تر می شود .

مردمک در نور کم و هنگام نگاه کردن به اجسام دور به علت انقباض عضلات شعاعی یا گشاد کننده بزرگ می شود ، گشاد شدن مردمک

هنگام نگاه کردن به دور همراه با شل شدن عضله مژگانی است .

در محیط قرنیه در جائی که با سطح قدامی عنبیه تقاطع می کند ، نوعی شیار یا فرورفتگی وجود دارد که مجرای شلم قرار می گیرد ، مجرای شلم یک راه تخلیه ای است که توسط آن مایع زلالیه کره چشم را ترک کرده وارد خون می شود .

عمل عدسی انکسار اشعه نور برای میزان کردن تصویر بر روی شبکیه است ، به تدریج که انسان پیر می شود و در نتیجه کمتر می تواند اشعه نور را منکسر کند ، عدسی از اپیتلیوم تشکیل شده و یک عمر باقی می ماند .

شبکیه : لایه داخلی کره چشم را تشکیل می دهد و از دو بخش تشکیل شده است . بخش خارجی محتوی پیگمان بوده و به پرده مشیمیه می چسبد و بخش داخلی شامل بافت عصبی است .

در نزدیکی مرکز شبکیه هنگامی که به درون کره چشم نگاه کنیم یک لکه بیضی شکل کوچک زردفام موسوم به لکه زرد دیده می شود ، مرکز لکه زرد به علت نازک شدن شبکیه فرورفتگی پیدا می کند ، این ناحیه موسوم به فووآی مرکزی و ناحیه ای است که دارای بهترین دید است و یا بیشترین تیزبینی وجود دارد و فقط مخروط ها در آن دیده می شوند .

در شبکیه ده لایه وجود دارد که ما این ده لایه را نام می بریم تا طرز قرار گرفتن آنها را روشن کرده و رابطه بین عناصر نورونی و نور و گیلهای نگاهدارنده آنها را خاطر نشان سازیم .

سلول های نوروگلی در اینجا سلول های مولر

نامیده می شوند ، باید بخاطر داشت که اشعه نور به طرف لایه پیگمان دار شبکیه که مجاور مشیمیه است حرکت می کند ، در حالیکه امواج عصبی در جهت مخالف نور سیر می کنند ، همچنین باید بخاطر داشت که اشعه نور از تمام لایه های شبکیه می گذرد تا بتواند به گیرنده های حساس به نور برسد .

ده لایه شبکیه عبارتند از :

۱ اپیتلیوم پیگمان دار خارجی که به پوشش مشیمیه چسبیده است .

۲ مخروط ها و استوانه ها زواید دندریتی گیرنده های نوری .

۳ غشاء محدودکننده خارجی یا استطاله های غربالی شکل ، رشته های مولردندریتها از میان آنها عبور کرده و توسط آنها نگاهداری می شود .

۴ لایه هسته دار خارجی : هسته های تنه های سلولی مخروطها و استوانه ها .

۵ لایه مشبک خارجی : آکسون مخروطها و استوانه ها با دندریت سلولهای دو قطبی در یک شبکه انتهایی رشته های سلولهای مولر سیناپس می دهند .

۶ لایه هسته دار داخلی : هسته تنه سلولی نورونهای دو قطبی و هسته سلولهای مولر و رگ های خونی .

۷ لایه مشبک داخلی : سیناپس بین دندریت سلول های عقده ای و آکسون سلول های دو قطبی ، رگهای خونی .

۸ تنه های سلولی نورونهای عقده ای ، رگهای خونی .

۹ لایه رشته های عصب بینایی : آکسون سلول های عقده ای بدون غلاف میلین و بدون غلاف شوآن یا نورولم ، رگهای خونی و نوروگلی .

۱۰ غشاء محدود کننده داخلی که در مجاورت جسم زجاجیه قرار دارد : رشته های انتهایی پیوند

شده سلولهای مولر .

شبکیه مانند مبدلی عمل می کنند که در آن انرژی نور به انرژی الکتریکی امواج عصبی تبدیل می شود .

این بود گوشه بسیار محدودی از خلقت و آفرینش چشم که به اراده حضرت حق تعالی برای انسان قرار داده شده ، اگر بخواهیم شکر واقعی این نعمت را به پیشگاه مقدس او عرضه بداریم باید دستورات آن وجود عزیز و عظیم را در مسئله چشم رعایت کنیم ، بدین صورت که تماشای هر چه را اجازه داده تماشا کرده و به آن به عنوان جلوه ای از عظمت او بنگریم ، و هر چه را از دیدن و تماشای آن منع فرموده به دیده قبول گذاشته از تماشای آن بپرهیزیم ، که دیدن دیدنیها ما را به آن جناب رهنمون شده ، و آهنگ رشد و کمال ما تسریع می کند و از هر جهت به مصلحت ماست ، و چشم پوشی از آنچه حرام است ، باعث تصفیه باطن ما گشته و دیده دل را برای تماشای عظمت و جلال او لیاقت می دهد ، اما اگر مرز محرمات الهی را بشکنیم و آنچه را نباید ببینیم بدان نظر بیندازیم تیشه به ریشه خود زده و گاهی وسائل هلاکت و نابودی خود را در دنیا و آخرت فراهم خواهیم کرد .

مسئله نظر در قرآن

قسمت اول

گو اینکه نظر نحوه ای از تفکّر و اندیشه است ، ولی باید گفت اندیشه خالی از از ارتباط با حواس بخصوص چشم و گوش نیست ، انسان می بیند سپس در آنچه دیده به فکر می افتد و می شنود ، آنگاه در شنیده فکر می کند ، خلاصه

اندیشه محرک لازم دارد و در بسیاری از امور و بسیاری از اوقات محرکش دیده های دیده و یافته های چشم است ، روی این حساب به تماشای مسئله نظر در آیات قرآن مجید می رویم ، کتاب خدا از مردم دعوت می کند در امور آسمانها و زمین و عاقبت گذشتگان و نعمت ها نظر کنند تا از این راه به حقایق ملکوتی دست یابند ، و هزاران درس و عبرت از صحنه های عالم هستی برای پیشبرد رشد و کمال خود بگیرند .

قرآن مجید برای توجه دادن به مردم به صاحب و خالق عالم ، و کنار زدن پرده غفلت و بی خبری و نیز برای توجه مردم به مسئله مرگ برای توشه برداشتن جهت زندگی اخروی در سوره ی مبارکه اعراف می فرماید :

أَوَ لَمْ يَنظُرُوا فِی مَلَكُوتِ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللهُ مِن شَیْءٍ وَأَنْ عَسَی أَن يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَیِّ حَدِيث بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۱) .

ملکوت در عرف قرآن و به طوری که از آیه ۸۴ سور یس استفاده می شود عبارت است از باطن و آن طرف هر چیز که به سوی پروردگار متعال است ، و نظر کردن به این طرف با تعیین ملازم است همچنان که از آیه :

وَكَذلِكَ نُرِی إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۲) .

این تلازم به خوبی استفاده می شود .

پس غرض از این آیه توبیخ مشرکین و کفّار در اعراض و انصراف از وجه ملکوتی اشیاء است که چرا فراموش کردند و در آن نظر نینداختند تا برایشان روشن شود که آنچه را که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بسوی

آن دعوتشان می کند حق است .

خلاصه معنای آیه این است که : چرا در خلقت آسمانها و زمین و هر چیز دیگری از مخلوقات خدا نظر نکردند ; و باید نظر کنند اما نه از آن طرف که برابر اشیاء است ، و نتیجه تفکّر در آن علم به خواص طبیعی آنها است ، بلکه از آن طرف که برابر خداست ، و تفکّر در آن آدمی را به این نتیجه می رساند که وجود این موجودات مستقل بذات نیست ، بلکه بسته به غیر و محتاج به پروردگاری است که امر هر چیز او را اداره می کند و آن پروردگار عالمین است و معنای قسمت بعد چنین می شود : آیا نظر نکردند در این که شاید اجلهاشان نزدیک شده باشد ، چه نظر کردن در همین احتمال چه بسا ایشان را از ادامه و پافشاری بر ضلالت برگرداند ، چون در غالب مردم چیزی که ایشان را از اشتغال به امر آخرت بازداشته و بسوی دنیا و غرّه گشتن به آن می کشاند مسئله فراموش کردن مرگ است ، مرگی که انسان نمی داند کارش به کجا می انجامد ، و اما اگر التفات به آن داشته باشند و متوجه باشند که از اجل خود بی اطّلاعند و ممکن است که اجلشان بسیار نزدیک باشد قهراً از خواب غفلت بیدار می شوند و همین یاد مرگ آنان را از پیروی هوا و هوس و آرزوهای دراز باز می دارد .

اولیاء حق و عاشقان دوست با توجه به ملکوت اشیاء و یاد مرگ از حیات الهی برخوردار بوده ، و در فضایی

غیر از فضای دیگران زندگی می کردند ، اینان با گرمی عشق به حق برای رسیدن به وصال دوست در حرکت بودند ، و غمی جز غم یار در دل نداشتند ، اگر اینان در عرصه حیات نبودند ، انسانیت و حیات طیّبه معنا نمی شد ، وجود این بزرگواران برای دیگران سراسر درس و عبرت و پند و نصیحت است ، اینان با تمام وجود بر سر دیگر فرزندان آدم که از پی مادیگری به کام پر خطر هلاکت و شقاوت نزدیک اند فریاد می زنند :

تا فنا از خود نگردی از بقارو دم مزن

کارگاه هستی از فکر خودی برهم مزن

تا تو خود هستی زاستغنا نیابی بهره ای

رو فنا بگزین دگر زین ما و منها دم مزن

از تو تا بزم حقیقت نیم گامی بیشت نیست

لیک با نامحرمی حرفی از آن محرم مزن

دل بود جام جمت گو بنگرد غیب و شهود

ای گدا از خودپرستی پا به جام جم مزن

معرفت جو تا که دریایی حقیقت راز خویش

ورنه بی عرفان نشان سکه بر درهم مزن

در تو باشد آنچه جویی لیک اگر آدم شوی

ورنه بر خود تهمت از این پیش بر آدم مزن

نیستی هستی پدید آرد چه غم از نیستی

شادباش و پا به اسباب دل خرم مزن

قصر استعنا بود محکم درش پیدا بکن

بی جهت از کبر پا بر باره محکم مزن

پرده بشناس ای که می خواهی نوازی ساز فقر

ورنه بر ساز طرب آهنگ زیر و بم مزن

دستگاه آفرینش را توئی کامل وجود

با چنین عزّ و شرافت در هوسها گم مزن

یا چو ابراهیم ادهم بگذر از این تخت و تاج

یا که حرفی از گذشت و همت ادهم مزن

از قناعت

خاک اندر چشم منت ها بریز

رو قلندر شو دگر حرفی زبیش و کم مزن

پیچ و خم بسیار دارد کوچه جانان ولیک

تو ببال جان بپر خود را به پیچ و خم مزن

از سخاوت خود چو حاتم باش و رهستی بخیل

زین بخیلی رو بمیر و حرفی از حاتم مزن

همچو یوحنا بشو محرم به بزم قرب روح

چون قیافا از کفر بر عیسی مریم مزن

حرص دنیا غم فزاید تیّرا رو شادباش

نیستی جوی و قدم اندر بساط غم مزن

قرآن مجید می خواهد از طریق چشم انداختن به نعمت ها حق عرصه اندیشه را باز کرده و قلوب را به پیشگاه مقدس آن محبوب محبان و معشوق عاشقان ، و مدّبر حکیم جهان هستی متوجه کنند ، از این رو در سوره مبارکه انعام می فرماید :

وَهُوَ الَّذِی أَنزَلَ مِنَ السَّمـاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَیْء فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُتَرَاكِباً وَمِنَ النَّخْلِ مِن طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّات مِن أَعْنَاب وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهاً وَغَيْرَ مُتَشَابِه انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِی ذلِكُمْ لاَيَات لِقَوْم يُؤْمِنُونَ (۳) .

در آغاز آیه شریفه به یکی از مهم ترین و اساسی ترین نعمت های پروردگار که می توان آن را ریشه و مادر سایر نعمت ها دانست اشاره می کند ، و آن پیدایش و رشد و نمو گیاهان و درختان در پرتو آن است و می گوید : او کسی است که از آسمان آبی برای شما فرستاد .

اینکه می فرماید از طرف آسمان ، به خاطر آن است که تمام منابع آب روی زمین اعم از چشمه ها و نهرها و قنات ها و چاههای عمیق به آب

باران منتهی می شود ، لذا کمبود باران در همه جا اثر می گذارد و اگر خشکسالی ادامه یابد همگی خشک می شوند .

سپس به اثر نزول باران اشاره کرده می گوید : به واسطه آن روئیدنیها را از همه نوع از زمین خارج ساختیم .

در تفسیر نبات کل شی دو احتمال ذکر کرده اند : نخست این که منظور از آن انواع و اصناف گیاهان است که همه با یک آب آیاری و از یک زمین و یک نوع خاک پرورش می یابند ، و این از عجائب آفرینش است که چگونه این همه انواع گیاهان با آن خواص کاملاً ـ متفاوت و گاهی متضاد و اشکال گوناگون و مختلف ، همه در یک زمین و با یک آب پرورش می یابند ;

و دیگر اینکه منظور ، گیاهان مورد نیاز هر چیزی است ، یعنی هر یک از پرندگان و چهارپایان و حشرات و حیوانات دریا و صحرا بهره ای از این گیاهان دارند ، و جالب اینکه خداوند از یک زمین و یک آب غذای مورد نیاز همه را تأمین کرده است و این یک شاهکار بزرگ است که فی المثل از یک ماده معین در آشپزخانه هزاران نوع غذا برای انواع سلیقه ها و مزاجها تهیه کنند .

جالب تر اینکه نه تنها گیاهان صحرا و خشکی ها از برکت آب باران پرورش می یابند ، بلکه گیاهان بسیار کوچکی که در لابلای امواج آب دریاها می رویند و خوراک عمده ماهیان دریا است ، از پرتو نور آفتاب و دانه های باران رشد می کنند .

آنگاه به شرح این جمله پرداخته و موارد

مهمی را از گیاهان و درختان که بوسیله آب باران پرورش می یابند خاطرنشان می سازد ، نخست می گوید : ما به وسیله آن ، ساقه های سبز گیاهان و نباتات را از زمین خارج ساختیم و از دانه کوچک و خشک ساقه ای با طراوت و سرسبز که لطافت و زیبائی آن چشم را خیره می کند آفریدیم .

و از آن ساقه سبز دانه های روی هم چیده شده « مانند خوشه گندم و ذرت » بیرون می آوریم .

هم چنین به وسیله ی آن از درختان نخل خوشه سر بسته ای بیرون فرستادیم که پس از شکافته شدن رشته های باریک و زیبائی که دانه های خرما را بر دوش خود حمل می کنند و از سنگینی بطرف پایین متمایل می شوند خارج می گردد .

هم چنین باغ هائی از انگور و زیتون و انار پرورش دادیم ، سپس اشاره به یکی دیگر از شاهکارهای آفرینش در این درختان کرده می فرماید : هم با یکدیگر شباهت دارند و هم ندارند .

با توجه به آیه ۱۴۱ همین سوره که وصف متشابه و غیر متشابه را برای زیتون و انار ذکر کرده ، استفاده می شود که در آیه مورد بحث نیز وصف مزبور در باره ی همین دو درخت است .

این دو درخت از نظر شکل ظاهری و ساختمان شاخه ها و برگها شباهت زیادی با هم دارند ، در حالی که از نظر میوه و طعم و خاصیت آن بسیار با هم متفاوتند ، یکی دارای ماده ی چربی مؤثر و نیرومند ، و دیگری دارای ماده اسیدی و یا قندی

است ، که بـا یکـدیگر کاملاًـ متفاوت انـد ، علاوه این دو درخت گاهی درست در یک زمین پرورش می یابنـد و از یک آب مشروب می شوند ، یعنی هم با یکدیگر تفاوت زیاد دارند و هم شباهت .

سپس از میان تمام اعضای پیکر درخت بحث را روی میوه برده می گوید :

نگاهی به ساختمان میوه آن به هنگامی که به ثمر می نشـیند ، و همچنین نگاهی به چگونگی رسـیدن میوه ها کنیـد که در این ها نشانه های روشنی از قدرت و حکمت خدا برای افرادی که اهل یقین هستند است .

بـا توجه به آنچه در گیـاه شناسـی از چگونگی پیـدایش میوه هـا و رسـیدن آنهـا امروز می خوانیم ، نکته این اهمیت خاص که قرآن برای میوه قائل شده است روشن می شود ، زیرا پیدایش میوه ها درست همانند تولد فرزند در جهان حیوانات است .

نطفه های نر با وسائل مخصوصـی « وزش باد یا حشـرات وماننـد آنها » از کیسه های مخصوص جدا می شوند و روی قسـمت مـادگی گیـاه قرار می گیرنـد ، پس از انجـام لقـاح و ترکیب شـدن بـا یکـدیگر ، نخسـتین تخم و بـذر تشـکیل می گردد ، در اطرافش انواع مواد غذایی همانند گوشتی آن را در برمی گیرند .

این مواد غذایی از نظر ساختمان بسیار متنوع و هم چنین از نظر طعم و خواص غذایی و طبی فوق العاده متفاوتند .

قسمت دوم

گاهی یک میوه ماننـد انار و انگور دارای صدها دانه است که هر دانه ای از آنها خود جنین و بذر درختی محسوب می شود و ساختمان بسیار پیچیده و تو

در تو دارد .

اگر یک انار را بشکافیم و یک دانه کوچک آن را به دست گرفته و در مقابل آفتاب یا چراغ قرار دهیم و درست در آن دقت کنیم می بینیم از قسمت های کوچک تری تشکیل شده که همانند بطری های بسیار کوچکی با محتوای مخصوص آب انار در کنار هم چیده شده اند .

در یک دانه کوچک انار شاید صدها از این بطری های بسیار ریز قرار دارد ، سپس اطراف آنا را با پوسته ظریف که همان پوسته ی شفاف یک دانه انار است گرفته ، بعد برای این که این بسته بندی کامل تر و محکم تر و دورتر از خطر باشد تعدادی از دانه های انار را روی یک پایه با نظامر مخصوصی چیده و پرده سفیدرنگ و نسبتاً ضخیمی اطراف آن پیچیده ، و بعد پوسته ضخیم و محکمی که از دو طرف دارای لعاب خاصی است به روی همه ی آنها کشیده ، تا هم از نفوذ هوا و میکربها جلوگیری کند و هم در مقابل ضربات ، آنها را حفظ نماید ، و هم تبخیر آب درون دانه ها را فوق العاده کم کند ، این بسته بندی ظریف مخصوص دانه انار نیست بلکه در میوه های دیگر مانند پرتقال و لیمو نیز دیده می شود ، اما در انار و انگور بسیار ظریف تر و جالب تر است .

گویا بشر برای فرستادن مایعات از نقطه ای به نقطه ی دیگر از همین اصل استفاده کرده که نخست شیشه های کوچک را در یک کارتن کوچک چیده و میان آنها را از ماده نرمی پر

کند ، سپس کارتن های کوچک تر را در یک کارتن بزرگ تر و مجموع آنها را به صورت یک بار بزرگ به مقصد حمل می کند :

طرز قرار گرفتن دانه های انار روی پایه های داخلی ، و گرفتن سهم خود از آب و مواد غذایی از آنها از این هم عجیب تر و جالب است ، تازه اینها چیزهایی است که با چشم می بینیم و اگر ذرات این میوه ها را زیر میکروسکوپ ها بگذاریم آنگاه جهانی پر غوغا با ساختمانهای عجیب و شگفت انگیز و فوق العاده حساب شده در مقابل چشم ما مجسم می شود ، چگونه ممکن است کسی با چشم حقیقت بین به یک میوه نگاه کند و معتقد شود سازنده آن هیچ گونه علم و دانشی نداشته است ؟

و اینکه می بینیم قرآن با جمله انظروا (نگاه کنید) دستور به دقت کردن در این قسمت از گیاه داده برای توجه به همین حقایق است .

این از یک سو ، از سوی دیگر مراحل مختلفی را که یک میوه از هنگامی که نارس است تا موقعی که کاملاً رسیده می شود می پیماید بسیار قابل ملاحظه است ، زیرا لابراتوارهای درونی میوه دائماً مشغول کارند و مرتباً ترکیب شیمیایی آن را تغییر می دهند ، تا هنگامی که به آخرین مرحله برسد و وضع ساختمان شیمیایی آن تثبیت گردد ، هر یک از این مراحل خود نشانه ای از عظمت و قدرت آفریننده است .

ولی باید توجه داشت که به تعبیر قرآن تنها افراد با ایمان یعنی افرد حق بین و جستجوگران حقیقت این مسائل را

می بینند و گرنه با چشم عنا و لجاج و یا با بی اعتنایی و سهل انگاری ممکن نیست هیچ یک از این حقایق را ببینیم .

راه و روش اولیا و عاشقان دست زدن به دامن انبیا و سیراب شدن از سرچشمه وحی ، و نظر حقیقت بین انداختن به موجودات هستی ، برای رسیدن به مقام قرب جانان است .

قلب در این مسیر صفا می گیرد ، نفس مهّذب می شود ، روح به عالم قدس متصل می گردد ، حرکات اعضا و جوارح بر اساس عشق به محبوب صورت می گیرد ، و این همه باعث می شود که رضای معشوق جلب شود ، و تمام درهای سعادت به روی آنان باز گردد .

به فرموده عارف فرزانه ، عاشق دلباخته حضرت الهی قمشه ای رضوان الله تعالی علیه :

ارباب صفا پرده اوهام دریدند

در آینه جز حسن رخ یار ندیدند

یک طایفه از جان به ره دوست گذشتند

یک فرقه به سر در طلب وصل دویدند

یک سلسله در سلسله گیسوی جانان

دیوانه صفت حلقه ی زنجیر گزیدند

قومی که ره صدق و صفا پیش گرفتند

چون برق به سر منزل مقصود رسیدند

جمعی به طلب طیّ مقامات نمودند

قومی به ادب در چمن قدس پریدند

قومی پی دنیا و گروهی پی عقبی

یک قوم به جان جلوه معشوق خریدند

از دایره ی شرع برون پا ننهادند

در حلقه ی اصحاب مقامات رسیدند

از نُه قفس چرم برین بال گشادند

وز دام خیالات و مقالات رهیدند

در باغ طبیعت همه گرخار برآید

اصحاب رضا جز گل بی خار نچیدند

در دور جهان از خط موهوم گذشتند

در دایره عشق به جز نقطه ندیدند

در محکمه عقل خم باده شکستند

در میکده عشق می وصل

چشیدند

شهپر ز شریعت به سماوات گشودند

بر عرش حقیقت زریاضات رسیدند

از تجلیه و تخلیه و تحلیه رستند

در فقر و فنا خیمه اقبال کشیدند

مرغان الهی که پی دانه نرفتند

زین دایره بر کنگره ی عرش پریدند

قرآن مجید برای توجه دادن به وجود حق و قدرت حضرت لا یزال از انسان به طور واجب می خواهد به نطفه ناچیز بنگرد و ببیند و اندیشه نماید که این کارگاه عظیم آفرینش او که از هر جهت کامل و جامع انواع استعدادهاست از چه ماده ضعیف و پستی آفریده شده ؟

فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِن مَاء دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (۴) .

« انسان واجب است به مادّه ی اولیه خلقت خود بنگرد ، تا بداند از چه آفریده شده ، از آب نطفه جهنده خلق شده از جنس سخت و نرم » .

کلمه دافق دلالت بر وجود اسیر در نطفه دارد که وجوداً ماده جهنده ای است ، و استعمال این کلمه از معجزات بسیار مهم قرآن کریم است .

آری همین ماده ناچیز است که وقتی هماهنگ با قواعد الهی در دو مرحله مادی و معنوی رشد می کند ، منبعی لایزال از کرامات و صفات و حقایق درمی آید ، و هم چون چراغ پر فروغی در شبستان حیات به درخشندگی خود تا ابد ادامه می دهد !

الهی آن عاشق فرزانه در نشان دادن چهره ی پاک این پاک جانان و در باره ی عظمت روان انسان چنین می فرماید :

خون آن کس که گردید جانش منور

به یاد تو ای ذات یکتای داور

خوش آن کو بدل نیستش هیچ فکرت

به جز فکر دیدار آن یار دلبر

درود الهی

بر آن پاک جانها

که دیدند هنگامه روز محشر

دلی پاکباز است و جانی توانا

که در سر ندارد به جز عشق دلبر

خوش آن دل که گردید از لطف دلبر

به آئین مفرّح به دانش منوّر

روانا توئی بلبل باغ رضوان

برون زین قفس شو بدان گلستان پر

سرت سبز ای طوطی شاخ طوبا

دلت شاد ای هدهد تاج بر سر

دمت گرم و قلبت چو آئینه صافی

به پیش رخ شاهد ماه منظر

روانا تو سیمرغ باغ وصالی

که در باغ عزت بیفشاند شهپر

همان شاهباز ز بلند آشیانی

همائی به تاج شهان سایه گستر

روانا تویی مظهر اسم اعظم

روانا تویی مخزن سرّ داور

بیاد خدا باش تا نور سبحان

کند جانت روشن تر از مهر خاور

نماز خدا روزه قدسیان را

به جای آور و بگزین ره شرع اطهر

خدا را اگر بنده ای پادشاهی

فقیر در او اوست سلطان کشور

زایمان و طاعت بیابی سعادت

در امروز دنیا و فردای محشر

تویی عندلیب خوش آهنگ رضوان

نوایت دل آرادت روح پرور

تو عنقای قدس بلند آشیانی

نئی کرکس شوم و زاغ بد اختر

مخور غصه دنیی پست فانی

مشو غرّه نفس زشت فسونگر

شود قبله خلق و محبوب ایزد

دلی کو به صدق و صفا یافت زیور

زصدق و صفا جانت گردد مؤید

زمکر و دغل روح گردد مکدّر

به ظلم و گنه تیره گردد روانت

ز عدل و نکویی دلت مهر انور

قرآن مجید با کمال شدت ، از انسان دعوت می کند به سیر و سفر در روی زمین بپردازد ، آنگاه با دیدن خرابه ها و ویرانه هایی که از گذشتگان باقی مانده و امروز از آن آثار تعبیر به آثار باستانی می کنند ، به یاد ملّت ها و دولت ها و اقوامی بیفتد که از نظر مالی و سیاسی و قدرت و قوت

و طول عمر فوق العاده برجسته بودند ، ولی با این همه نعمت که بر سر سفره آنان بود به تکذیب آیات حق و واقعیات برخاسته و راه اسراف و تبذیر و ظلم و فساد و جرم پیش گرفتند ، و خیال نمی کردند که بر اثر آن همه جنایت روزی به دست انتقام مالك ارض و سما بیفتند ، و دماغ آنان با رسیدن عذاب سخت الهی به خاك مذّلت مالیده شود ! !

آری در اوضاع و احوال آنان که در کتب تاریخ بخصوص در آثار شرعی آمده فکر کند ، و مواظب باشد که خود دچار اخلاق و رفتار و حالات آن فاسدان نگردد ، که از این راه دچار عذاب سخت الهی و انتقام سخت الهی و انتقام حضرت لا یزالی شود .

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَهُ الْمجْرِمينَ (۵) .

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَهُ الْمُفْسِدِينَ (۶) .

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَهُ الْمُكَذِّبِينَ (۷) .

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَهُ الْمُنذَرِينَ (۸) .

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَهُ الظَّالِمِينَ (۹) .

چون به مسئله آفرینش چشم و وظایف مثبتی که این عضو بسیار مهم و حساس از نظر حق دارد ، عنایت کردید ، اکنون وقت آن است که به بررسی وظایف این عضو و آنچه بر او قاطعانه حرام گشته از نظر روایات و اخبار پرداخته شود .

چشم و وظائفش از دیدگاه روایات

در زمینه وضع چشم از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایات مهمی به مضامین زیر نقل شده :

أَلْعُيُونُ مَصائِدُ الشَّيْطانِ .

« دیده ها دام ها و تورهای شیطان است » .

أَلْعَيْنُ رائِدُ الْفِتَنِ .

« چشم راهبری به سوی فتنه هاست » .

أَلْقَلْبُ مَصْحَفُ الْبَصَرِ .

« دل انسان جایگاه نقش دیده های اوست » .

مَنْ

غَضَّ طَرْفَهُ أراحَ قَلْبَهُ .

« آن کس که دیده بپوشاند ، دلش را آسوده ساخته است » .

مَنْ غَضَّ طَرْفَهُ قَلَّ أسَفُهُ وَأمِنَ تَلَفَهُ .

« هر کس دیده بپوشد ، تأسفش کم و از هلاکت در امان می ماند .

نِعْمَ صارِفُ الشَّهَواتِ غَضّ الْابصارِ .

« دیده پوشی از حرام چه عامل نیکی ، برای برگرداندن انسان از افتادن در دام شهوت است » .

مَنْ عَفَّتْ أطْرافُهُ حَسُنَتْ أوْصافُهُ .

« آن کس که عفت نظر دارد ، اوصافش نیکوست » .

غَضُّوا أبْصارَكُمْ تَرَوْنَ الْعَجائِبَ .

« دیده ها فرو پوشید ، تا عجائب ملک و ملکوت را بنگرید » .

از پیامبر اسلام و ائمه طاهرین (علیهم السلام) روایاتی در این زمینه به مضامین زیر آمده :

اِیّاكُمْ وَفُضُولَ النَّظَرِ فَاِنَّهُ يَبْذُرُ الْهَوى وَيُولِدُ الْغَفْلَهَ .

« از چشم اندازی به آنچه حضرت حق نمی پسندد ، خودداری کنید ، که نظر بازی تخم هوا و هوس می پاشاند و باعث غفلت از حقیقت می گردد » .

لَيْسَ فِى الْبَدَنِ شَىءٌ أقَلَّ شُكْراً مِنَ الْعَيْنِ ، فَلا تُعْطُوها سُؤْلَها فَتَشْغَلَكُمْ عَنْ ذِكْرِاللهِ .

« در بدن عضوی کم شکرتر از چشم نیست ، خواسته هایش را اجابت نکنید ، که شما را از یاد خدا باز می دارد » .

عَمَى الْبَصَرِ خَيْرٌ مِنْ كَثيرِ النَّظَرِ .

« کورچشمی بهتر است از زیاد نظر کردن » .

اِذا أبْصَرَ عَيْنُ الشَّهْوَهِ عَمِىَ الْقَلْبُ عَنِ الْعاقِبَهِ .

« هرگاه دیده شهوت باز شود ، چشم دل از عاقبت بینی کور می گردد » .

امام صادق (علیه السلام) به عبدالله بن جندب فرمود : عیسی بن مریم به یارانش گفت :

اِیّاکُمْ وَالنَّظْرَهَ فَاِنَّها تَزْرَعُ فِی الْقَلْبِ الشَّهْوَهَ

وَكَفى بِها لِصاحِبِها فِتْنَةً ، طُوبى لِمَنْ جُعِلَ بَصَرُهُ فى قَلْبِهِ وَلَمْ يُجْعَلْ بَصَرُهُ فى عَيْنِهِ .

« از نظردوزی بپرهیزید ، که در قلب تخم شهوت می نشاند ، و همان تخم افشانی برای ایجاد فتنه در آدم نظر باز کافی است » .

« خوشا به حال کسی که دیده اش در قلب است نه در چشم » .

مَنْ أَطْلَقَ ناظِرَهُ أَتْعَبَ حاضِرَهُ ، مَنْ تَتابَعَتْ لَحَظاتُهُ دامَتْ حَسَراتُهُ .

« آن کس که دیده ی خود را آزاد کند ، امروزش را به سختی انداخته ، و هر کس دنبال نظربازی برود ، به حسرت دائم دچار می گردد » .

كُلُّ قَوْل لَيْسَ لِلّهِ فيهِ ذِكْرٌ فَلَغْوٌ ، وَكُلُّ صَمْت لَيْسَ فيهِ فِكْرٌ فَسَهْوٌ ، وَكُلُّ نَظَر لَيْسَ فيهِ اعْتِبارٌ فَلَهْوٌ .

« هر گفتاری که در آن یاد خدا نیست بیهوده است ، و هر سکوتی که در آن اندیشه نیست سهو است ، و هر نظری که در آن عبرت نیست بازی است » .

لِكُلِّ عُضْو حَظٌّ مِنَ الزِّنا ، فَالْعَيْنُ زِناهُ النَّظَرُ .

« برای هر عضوی از زنا لذت است و زنای چشم نظر است » .

مَنْ مَلَاَ عَيْنَهُ مِنْ حَرام مَلَاَ اللّهُ عَيْنَهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ مِنَ النّارِ اِلاّ أنْ يَتُوبَ وَيَرْجِعَ .

« هر کس چشم از حرام پر کند ، خداوند در قیامت دیده اش را از آتش پر می کند ، مگر اینکه توبه کرده به حضرت حق بازگردد » .

اِشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى امْرَأَه ذاتِ بَعْل مَلَاَتْ عَيْنَها مِنْ غَيْرِ زَوْجِها أوْ غَيْرِ مَحْرَم مِنْها .

« غضب خداوند شدید است بر زن و شوهرداری که چشم از غیر شوهر

و یا غیر محرم خود پر کند » .

ما مِنْ مُسْلِمٍ یَنْظُرُ امْرَأَةً أوَّلَ رَمْقَه ثُمَّ یَغُضُّ بَصَرَهُ اِلاّ أحْدَثَ اللهُ تَعالی لَهُ عِبادَةً یَجِد حَلاوَتَها فی قَلْبِهِ .

« اول گوشه چشمی از مسلمان که به نامحرم بیفتد ، آنگاه بخاطر خدا در پوشد ، خداوند برای او عبادتی ایجاد می کند که شیرینی آن را در قلبش می یابد » .

ألْنَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهامِ اِبْلیسَ فَمَنْ تَرَکَها خَوْفاً مِنَ اللهِ أعْطاهُ اللهُ ایماناً یَجِدُ حَلاوَتَهُ فی قَلْبِهِ .

« نظر به نامحرمان تیری مسموم از تیرهای ابلیس است ، هر کس بخاطر ترس از حق رها کند ، خداوند ایمانی به او مرحمت می کند که لذتش را در قلبش بچشد » .

مَنْ نَظَرَ اِلیَ امْرأَه فَرَفَعَ بَصَرَهُ اِلیَ السَّماءِ أوْ غَمَضَ بَصَرَهُ لَمْ یَرْتَدَّ اِلَیْهِ بَصَرُهُ حَتّی یَزَوِّجَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْحُورِ الْعِینِ .

« کسی که دیده اش به زنی بیفتد ، آنگاه چشم به آسمان بدوزد ، یا دیده فرو پوشد ، پلکهایش بهم نرسد مگر اینکه خداوند مهربان حوریه ای به او تزویج کند » .

ما اغْتَنَمَ أحَدٌ بِمِثْلِ مَا اغْتَنَمَ بِغَضِّ الْبَصَرِ ، فَاِنَّ الْبَصَرَ لا یُغَضُّ عَنْ محارِمِ اللهِ اِلاّ وَقَدْ سَبَقَ اِلی قَلْبِهِ مُشاهَدَه الْعَظَمَهِ وَالْجَلالِ(۱۰) .

« بهره مند نگردید هیچ کس ، به مانند غنیمتی که از راه پوشیدن چشم (از حرام) بدست می آید چشم وقتی از محرّمات الهی پوشیده شود ، به مشاهده انوار عظمت و جلال نائل گردد » .

آری چون دیده از حرام فرو پوشید ، و چشم از دیدار نامحرمان بربندید ، به فضای پر معنای ملکوت راه پیدا کرده ،

و در آن سرای به دیدار جمال و عظمت محبوب نائل خواهید شد ، در آن وقت است که زر و زیور دنیا و مظاهر فریبنده ظاهری برای شما ارزشی نخواهد داشت ، و جز برای دیدار انوار عظمت راهی نخواهید سپرد ، و با زبان حال به تمام جلوه های مادی خواهید گفت :

ساقی برو که مستیم از جای دیگر است

سرگرمیم زآتش سودای دیگر است

پروانهوار عاشق هر شمع نیستم

سوز دلم ز انجمن آرای دیگر است

ای دل صبور باش که در بارگاه دوست

نومیدی تو عرض تمنای دیگر است

آن مرغ نیستم که خروشم زشاخ گل

فریاد من زقامت بالای دیگر است

حال مرا زحالت مجنون مکن قیاس

دیوانه تو بادیه پیمای دیگر است

ای خضر سوی آب حیاتم چه می بری

مخمور عشق تشنه دریای دیگر است

بوی گل بهشت ندارد دمای من

داغ دلم زلاله صحرای دیگر است

مگشا دگر به گفته فیضی زبان طعن

ای مدّعی برو که سخن جای دیگر است

بینادل نابینا

قسمت اول

در اینجا لازم است از بینادلی که دو چشم خود را جبهه ی حق علیه باطل از دست داده بود و در عین نابینایی ظاهر به دفاع از حق تا لحظات آخر عمر ادامه می داد ، و یک لحظه اش از هزاران چشم دار بی توجه برتر بود یاد شود .

او عبدالله عفیف آن مرد عاشق و فرزانه ، و آن مجاهد بزرگوار و کریم است ، که فیض محضر رسول اکرم را یافته بود .

پس از رسول اکرم همواره با علی مرتضی (علیه السلام) بود تا جائی که در راه حمایت از حق در رکاب علی یک چشمش را در جمل و دیده دیگرش را در صفین از دست

داد .

او با دل نورانی و روشنش و روز در کوفه به عبادت خدا مشغول بود ، و از اینکه بخاطر نابینایی نتوانست برای یاری حضرت سیدالشهداء در کربلا حاضر شود سخت در ناراحتی بود ، ولی عاقبت در راه امام مظلومان و سرور شهیدان شهید شد و نام مبارک خود را جاودانه کرد .

چگونگی شهادتش بدین قرار است : پس از شهادت امام و اسارت اهل بیت روزی به عادت همیشگی اش برای عبادت به مسجد کوفه آمد ، در این وقت احساس کرد گروهی وارد مسجد شدند . آنگاه پسر زیاد آن جرثومه آلودگی به منبر رفت و در کمال بی شرمی و وقاحت چنین گفت : ستایش خدایی که حق و اهل حق را غلبه داد ، و امیرالمؤمنین یزید بن معاویه را یاری کرد و دروغگو پسر دروغگو را به قتل رساند !

عبدالله چون این سخنان یاوه را شنید فریاد برآورد ، فریادی در سخت ترین فضای اختناق : ای فرزند مرجانه ، ای دشمن خدا ، دروغگو و پسر دروغگو تو هستی و آنکه به تو این پست و مقام را واگذار کرد ، تو دستور می دهی فرزندان پیامبر را بکشند سپس بر منبر مسلمانان رفته و این چنین دهن کجی می کنی ؟ !

ابن زیاد از شنیدن این سخنان سخت ناراحت شد و فریاد زد این گوینده که بود ؟

عبدالله فریاد زد ای دشمن ، خدا ای دروغگو ، پسر دروغگو من بودم ، آیا دودمان پاک پیامبر را که خداوند رجس و پلیدی را از ساحت مقدس آنان دور کرده به قتل می رسانی و ادعای اسلام

می نمایی ای داد کجاینـد فرزنـدان مهاجران و انصار چرا از این متجاوز لعنت شـده فرزند لعنت شده به زبان رسول اکرم انتقام نمی کشند ؟ !

این سخنان پسر زیاد را تبدیل به یک آتش پاره کرد ، همان وقت دستور دستگیری عبدالله را داد ، گروهی از ماموران به طرف او آمدند ، عده ای از طایفه ی عبدالله به حمایت برخاستند ، با ایجاد شدن کشمکش سخت عبدالله را از دست ماموران نجات داده و به خانه اش بردند .

سرانجام محمد اشعث به دستور ابن زیاد با گروهی زیاد برای دستگیری او حرکت کردند ، در این موقعیت گروه عبدالله مغلوب شده و عده ای کشته شدند ، فاجران به در خانه عبدالله رسیدند ، در را شکسته و وارد خانه شدند ! !

عبدالله به دختر با شهامتش گفت شمشیر مرا بده و از هر طرف به من حمله شد مرا راهنمایی کن تا شرّ آنان را دفع کنم .

دختر شمشیر پدر را بدست او داد و به راهنمایی آن مرد بینا مشغول شد ، عبدالله با خواندن رجز به دشمن عنود حملهور شد و به دفع جنایت آنان شمشیر زد ، دختر گفت : ای پدر کاش مرد جنگاوری بودم تا پیش روی تو با این فاسقان می جنگیدم ؟

دشمن بسوی عبدالله می آمد او شمشیرش را با کمال شجاعت و قوت می گرداند ، و باقدرت شگفت آوری آنان را می کشت ، پنجاه سوار و بیست و دو پیاده کشته شدند تا دستگیر شد و نزد ابن زیاد قرار گرفت ، ابن زیاد گفت : شکر خدای را که تو

را رسوا کرد ، عبـدالله گفت ای دشـمن خـدا به چه چیز مرا رسوا کرد ، به خدا سوگند اگر چشم داشـتم جهان را بر تو تاریک می کردم ، آنگاه پسـر زیاد برای جواز قتل عبـدالله چنین گفت : ای عبـدالله در باره ی عثمان چه می گویی ؟ عبـدالله گفت ای ملعون ، ای پسـر مرجـانه مرا بـا عثمان چه کار ؟ خوب کرد یا بـد ، خداونـد به عـدل بین او و مردم داوری خواهـد کرد ، تو از خودت و پدرت و یزید و پدرش سؤال کن .

ابن زیاد گفت به هیچوجه از تو پرسشی نمی کنم جز این که شربت مرگ را به تو بچشانم

عبدالله گفت ، پیش از این که بدنیا بیایی از خداوند خواسـته ام که فیض شـهادت را نصیب من کند ، در جنگ جمل و صفین از این برنامه محروم شدم ولی امروز دانستم که دعای سابقم مستجاب شده .

در این هنگام قصـیده ای که حاوی ۲۹ بیت بود با کمال فصاحت انشا کرد که مضـمونش نکوهش بنی امیه و مدح اهل بیت و امام حسین و ترغیب مردم به خونخواهی حضرت حسین و مذمت مردم بیوفای کوفه بود .

ابن زیاد بیچاره شد دیگر مهلت نداد ، دستور داد سر مبارک او را از بدن جدا کرده به دار آویختند ، سپس دستور داد دختر او صفیه را گرفته به زندان ببرند .

این دختر در زندان بود تا مردم به نام طارق به دستور سلیمان بن صرد او را از زندان نجات داد تا آن که محمد بن سلیمان با او ازدواج کرد و از او

شش پسر و چهار دختر بوجود آمد که همه از شیعیان شجاع امیرالمؤمنین بودند(۱۱) .

مرا دلی است که مستغرق جمال حق است

نه در خیال و شاق و نه در غم و شق است

مگو مگو که به یک سو نهاده ای حق را

برو برو که به هر سو که می رویم حق است

به عیب عشق کسی را که نیست دل معیوب

میان اهل هنر عیبهایش بر طبق است

مرا درون و برون نیست جز دو صفحه ولی

کتابخانه هفت آسمان در این ورق است

خط سرشک روان گر بود جواب رواست

چرا که خامه دلهای ما هزار شق است

از آن زمان که ورق فرق کرده ام زکتاب

غم کتاب و کتاب دلم ورق ورق است

مگو شفق نپذیرد زمین که از دل خاک

به عهد گریه من تا به آسمان شفق است

دنباله روایت باب نظر با شرحی که نسبت به جمله اوّل گذشت توضیح و تفسیر لازم ندارد ، زیرا جملات بعد از جمله اول ما حصلی از روایات و اخبار است که به ترجمه عین آن جملات عنایت می کنید .

حضرت صادق (علیه السلام) می فرمایند : از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیدند به چه وسیله برای موفق شدن به پوشیدن چشم از حرام استمداد می شود ؟ فرمود : بوسیله خضوع و اطمینان پیداکردن در تحت سلطنت و حکومت کسی که آگاه بر باطن توست .

و چشم جاسوس قلب و سفیر عقل است ، پس دیده از آنچه سزاوار دین تو نیست بپوشان . و از آنچه قلب تو آن را مکروه می

دارد و یا عقل انکار می کند دیده بردار .

رسول اکرم فرمود : دیده از محرمات بپوشانید تا امور عجیب

مشاهده کنید و خداوند متعال فرموده ، به مؤمنین بگوی که چشمان خود را بپوشانند و شهوات خود را حفظ کنند

حضرت عیسی به یاران گفت : از چشم دوختن به ممنوعات خودداری کنید ، زیرا این چنین نظر تخم شهوات و فرع و شاخه فسق و فجور است .

فرمانده و حاکم چشم مانند قوای ظاهری دیگری بدن قلب است ، و قلب نیز در تحت سیطره و حکومت و نفوذ پروردگار جهان ، که حکومت بر همه قوای مادی و معنوی و نیروهای جهانی دارد کار می کند .

پس اگر قلب در مقابل عظمت پروردگار متعال خاشع و فرمانبردار و مطیع گشت ، حکومت و فرمان او نیز از محیط خواست و رضایت و دستور خداوند متعال خارج نخواهد شد و در صورتی که قلب انسان منزل شیطان و محل نفوذ و وحی و تصرف ابلیس قرار گرفت ، قهراً چشم و گوش و زبان و دست و پای انسان نیز مقهور و مغلوب هوا و هوس های شیطانی و تحت نفوذ و اراده و تصرف و حکومت جنود ابلیسی واقع خواهد شد .

چشم گذشته از آن که وسیله بروز صفات قلبی و آلت درك و احساس است ، موجب شدت تیرگی و امتداد محجوبیت قلب بوده و سبب مزید فسق و فجور و شهوترانی خواهد بود و به عبارت دیگر ، نظر اول چشم به اقتضای باطن و بدستور و اراده قلب صورت می گیرد و در عین حال همین نظر مقام اقتضاء و قوه باطنی را به مرتبه فعلیت درآورده و تحریك و تشدید و تقویت و تمدید می کند .

آری اگر هوا

و هوس و امیال و غرائز و شهوات و خواسته ها در سایه حکومت قلب باشند ، و قلب محکوم حضرت حق ، تمام اعضاء و جوارح در میدان با عظمت بندگی فعالیت خواهند کرد و در این صورت انسان پادشاه دو جهان خواهد بود ، گرچه دستش از امور مادی تهی باشد ، ولی اگر امیال و غرائز در تصرف حکومت قلب باشند و قلب در تصرف حوزه حکومت شیطان ، انسان ذلیل و بیچاره و شقی و بدبخت دنیا و آخرت خواهد بود ، گرچه سلطنت ظاهری جهان در کف او باشد .

بفرموده وصال شیرازی آن عارف سالک :

قسمت دوم

سکندر که آفاق تسخیر کرد

به راهی گذر بر یکی پیر کرد

شده هم چو آئینه ای سینه اش

میان راز هستی ز آئینه اش

نه کردار چه دید آن سپاه و حشم

به تعظیمش آن پشت خم پشت خم

چو آتش بنجنید بیداد او

که خاکی نجنبید از باد او

برآشفت کی از ره عقل دور

ریاکار و سالوس و مست غرور

ندانی که سالار زکیهان منم

جهان دار و پر زور و خصم افکنم

فلک حاجب بارگاه من است

قضا بنده دیرگاه من است

هما نیندیشی از داوری

که آئین خدمت بجا ناوری

بدو گفت پیر ای شه آزرم دار

بترس از خدا و زخود شرم دار

به شاهی عبث بر نخوان نام خویش

که تو بنده خویشی و کام خویش

گرت بندگی مرغ و ماهی کند

مرا بندگان بر تو شاهی کنند

چو این نفس سرکش مرا گشت رام

طمع بنده ام گشت و حرصم غلام

تو در بند حرص و طمع مانده ای

به گیتی زآزو ولع مانده ای

تو نازی که هستم جهان پادشاه

جهان پیش من چیست یک مشت کاه

تو خود کی توانی جهانی خوری

جان

در نوردی که نانی خوری

گدا چون بخوانی بر آرد نفیر

کند چون رسد نیم نانیش سیر

تو هستی گر آری به انصاف روی

گداتر بسی از گدایان کوی

سکندر برآورد بیخود نفیر

بنالید و افتاد بر پای پیر

وزان پس به آئین شرمندگان

بگفت ای منت بنده بندگان

گر انصاف خواهی در این حق تراست

که را نفس مغلوب او پادشاست

هر آنکس که در بند حرص است و آز

بود بنده ورخود برندش نماز

حضرت یحیی (علیه السلام) فرمود : مرگ برای من بهتر است از نگاهی که واجب و لازم نباشد .

عبدالله مسعود به مردی که از زنی عیادت کرده و به صورت او نگاه نموده بود گفت : اگر دیده ات از بین می رفت بهتر از این عیادت بود !

و چشمی از نگاه کردن به ممنوع حظ نمی برد ، مگر این که گرهی از آرزوهای مادی و شهوات نفسانی در دل او بسته شود ، و این گره باز نگردد مگر بوسیله یکی از دو حالت :

یا بوسیله توبه خالص و گریه حسرت و پشیمانی کامل ، و یا به رسیدن به آزروی خود و بدست آوردن شهوات و خواهش های نفسانی .

در این صورت اگر در نتیجه موفق به توبه کامل نگشت ، به سوی آتش و گرفتاری شدید و عذاب سخت برخواهد گشت .

اما در صورت اول که توبه و پشیمانی و حسرت و گریه و ناله باشد ، برگشت بسوی بهشت و رضایت حق خواهد بود .

الهی دیـده مـا را از تماشـای امور ظـاهر خلاـص کرده و به باطن عالم و به حقیقت هستی معطوف دار ، خداونـدا آنچه از غلط دیدن کشیدیم ما را بس است که به

هلاکت و فلاکت نزدیک شده ایم ، دیده را نجات بخش ، تا تمام وجود ما از گرفتاری و اسارت آزاد شود ، خداوندا اگر چشم ما را به جلال و عظمت خود باز کنی ، نسیم عشق تو در فضای قلب وزیدن خواهد گرفت ، در آن وقت است که بر اثر عشق تمام هستی ما فانی در اسماء و صفات تو خواهد شد ، و خیر دنیا و آخرت نصیب ما خواهد گشت ، یا رب قلب ما را از نور عشق محروم مفرما ، که اگر گرمی عشق تو در وجود ما نباشد ، ما را برای رسیدن به سعادت وصال و مقام قرب هیچ توفیقی نخواهد بود .

مجمر اصفهانی خطاب به عشق که محور تمام واقعیات است می فرماید :

ای سوز درون سینه ریشان

سوزان زتو سینه های ایشان

دامن زن آتش دل ریش

آتشکده ساز منزل خویش

ساز از تو به هر کجا که سوزی است

شام از تو به هر کجا که روزی است

یک آتشی چو نیک تابی

افتاده بهر تن از تو تابی

حرفی است مگر میان جمع است

کآتش همه در زبان شمع است

سوزی به حدیث این نهادی

کآتش ز زبان آن گشادی

صدجان زمن و زتو شراری

خشم ملکی و خوی یاری

خودیاری و یار آتشین خوی

جایت دل و جای دل به پهلوی

گر پهلوی مات دلنشین است

بنشین که تو خویت آتشین است

من آتشم و تو آتشین خوی

آن به که نشینیم به پهلوی

ای پرده نشین نگار غماز

آن پرده دل و تو اندر آن راز

فاش از تو بهر دلی که رازی است

عجز تو بهر سری که نازی است

صد پرده اگر به روی بستی

پیداتر از آن ش دی که هستی

شوخی که

به پرده آشکار است

با پرده نشینش چکار است

در سینه هر که جا گزیدی

در کوی ملامتش کشیدی

به خاطر هر که برگذشتی

دیوانگئی بر او نوشتی

آن را که بروی در گشادی

هوشش به برون در نهادی

آن را که ز آستانه راندی

بیگانه عالمیش خواندی

ما خاک در توایم ما را

از خاک درت مران خدا را

من خاک و تو مهر تابناکی

گو باش به سایه تو خاکی

تو شاهی من گدای درگاه

گاهی به گدا نظر کند شاه

تو شاهی و ما تو را گدائیم

رحمی رحمی که بی نوائیم

تو شاهی و غم بر آستانت

یعنی که فغان زپاسبانت

باب چهل و سوم:در آداب راه رفتن است

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

إنْ کُنْتَ عارِفاً عاقِلاً فَقَـدِّم الْعَزیمَهَ الصَّحیحَهَ وَالنِّیَّهَ الصّادِقَهَ فی حینِ قَصْدِکَ اِلی أیِّ مَکان أرَدْتَ ، وأنْهَ النَّفْسَ عَنِ التَخَطّی اِلی مَحْذُور ، وَکُنْ مَتَفَکِّراً فی مَشْیِکَ وَمُعْتَبِراً بِعَجائِبِ صُنْعِ اللهِ أیْنَما بَلَغْتَ ، وَلا تَکُنْ مُسْتَهْزِئاً وَلا مُتَجَبِّراً فی مَشْیِکَ ، وَغُضَّ بَصَرَکَ عَمّـا لا یلیقُ بِالـدّینِ ، وَاذْکُرِ اللّهَ کَثیراً . فَاِنَّهُ قَـدْ جاءَ فِی الْخَبَرِ : اِنَّ الْمَواضِعَ الّتی یُـذْکَرُ اللهُ فیها وَعَلَیْها تَشْـهَدُ بِـذلِکَ عِنْـدَاللهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَتΘ......ΘӘ⁮...ҮИЉ...لَهُم اِلی أنْ یُدْخِلَهُمُ اللهُ الْجَنَّهَ .

وَلا تُکْثِرِ الْکَلامَ مَعَ النّاسِ فی الطَّریقِ فَاِنَّ فیهِ سُوءَ الْاَدَبِ .

وَأکْثَرُ الطُّرُقِ مَراصِـدُ الشَّیْطـانِ وَمَتْجَرُهُ فَلا تَأْمَنْ کَیْـدَهُ ، وَاجْعَلْ ذَهابَکَ وَمَجیئَکَ فی طاعَهِ اللهِ وَالسَّعیِ فی رِضاهُ فَاِنَّ حَرَکاتِکَ کُلَّها مَکْتُوبَهٌ فی صَحیفَتِکَ .

قَالَ اللهُ تَعالی : یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَیْدیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ .

وَقالَ عَزَّوَجَلَّ أیْضاً : وَکُلَّ اِنْسان أَلْزَمْناهُ طایارَهُ فی عُنُقِهِ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

إنْ کُنْتَ عارِفاً عاقِلاً فَقَدِّمِ الْعَزیمَهَ الصَّحیحَهَ وَالنِّیَّهَ الصّادِقَهَ فی حینِ قَصْدِکَ اِلی أیِّ مَکان أرَدْتَ .

امام صادق (علیه السلام) در ابتدای این روایت که

در بـاب راه رفتن به سوی مقصـدی و یـا به قول بعضـی از آگاهان در باره ی مسافرت است ، چه سـفر طولانی و چه کوتاه می فرماید : اگر فهمیده و خردمند باشی ، باید به هر جا که می خواهی بروی ، رفتنت با قصد صحیح و نیت پاك و راست صورت بگیرد .

یعنی قبل از رفتن ، انـدیشه کنی ، و فکر نمائی ، و به نیت و قصدت توجه کنی که به کجا می روی و برای چه و بخاطر که می روی ، آیـا رفتنت مورد رضـای خـداست ، یـا در جهت غضب رب ، آیا برای خیر است یا محض شـر ، برای صـلاح و اصـلاح است یا برای فساد و افساد ، برای اعلای حق و کوبیدن باطل است یا برای منحرف کردن حق و یاری به باطل ؟

توجه داشـته باشـی ، که بسـیاری از اهل ایمان با قصد خلاف از خانه بیرون رفتند و کافر برگشتند ، و بسیاری محض شرّ بیرون رفتند و دنیا و آخرت خود را باختند ، تو مواظب باش که از آنان نباشـی ، سـعی کن از آن طایفه باشی که هیچ قدمی را بدون رضای خدا برنداشـتند ، و گامی جز به رضای الهی بر زمین ننهادند ، قدم در راه ایمان اسـتوار کردند ، و جز به سوی حضـرت دوست سـیر نکردند ، نیّتشان خیر و عزیمتشان صـحیح و قلبشان مملّو از عشق حضـرت حق بود ، جز خیر نخواسـتند ، و جز خیر ندانستند ، و جز به راه خیر نرفتند

الها قادرا پروردگارا

کریما منعما آمرزگارا

چه باشد پادشاه پادشاهان

اگر رحمت

کنی مشتی گدا را

خداوندا تو ایمان و شهادت

عطا کردی به فضل خویش ما را

وزانعامت همیدون چشم داریم

که دیگر باز نستانی عطا را

زاحسان خداوندی عجب نیست

اگر خط در کشی جرم و خطا را

خداوندا بدان تشریف و عزت

که دادی انبیا و اولیا را

بدان مردان میدان عبادت

که بشکستند شیطان و هوا را

به حق پارسایان کز در خویش

نیندازی من ناپارسا را

مسلمانان به صدق آمین بگویید

که آمین تقویت بخشد دعا

خدایا هیچ درمانی و دفعی

ندانستیم شیطان و قضا را

چو از بی دولتی دور اوفتادیم

به نزدیکان حضرت بخش ما را

خدایا گر تو سعدی را برانی

شفیع آرد روان مصطفی را

محمد سیّد سادات عالم

چراغ و چشم جمله انبیاء را

اگر مشی انسان بر اساس قرآن مجید مشی هون باشد ، و از مشی مرحی بپرهیزد ، در مشی خود رضای خالق را بدست آورده ، و به مخلوق حق خیر رسانده است .

قرآن مجید وقتی صفات برجسته عباد خدا را بیان می کند به مشی الهی آنان توجه داده و می فرماید :

وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً (۱۲) .

در این آیه شریفه به دو خصوصیت از خصوصیات مردم مؤمن اشاره می کند : اوّل اینکه ، مردم مؤمن کسانی هستند که روی زمین با هون راه می روند ، و هون به طوری که راغب در مفردات گفته به معنای تذّلل و تواضع است ، و بنابر این بنظر می رسد که مقصود از راه رفتن در زمین نیز کنایه از زندگی نمودنشان بین مردم و معاشرتشان با آنان باشد .

پس مردم مؤمن هم نسبت به حق تذلل و تواضع دارند و هم نسبت به خلق ، چون

تواضع آنان مصنوعی نیست ، واقعاً در سویدای دل افتادگی و تواضع دارند ، و چون چنینند لا جرم نه نسبت به خدا استکبار میورزند و نه در زندگی می خواهند بر دیگران استعلا داشته باشند ، و بدون حق دیگران را از خود پایین تر بدانند ، و هرگز برای بدست آوردن عزّت موهومی که در دشمنان خدا می بینند در برابر آنان خضوع و اظهار ذلّت نمی کنند ، البته این معنا در صورتی است که به گفته راغب کلمه هون به معنای تذلل باشد ، و اما اگر آن را به معنای نرم خویی و مدارا بدانیم معنای آیه این می شود که مؤمنین در راه رفتنشان تکبّر و تبختر ندارند .

عده زیادی از مفسّرین معنای دوم را انتخاب کرده ، و این صفت را در مردم مؤمن مقابل صفت تکبّر و تبختر در مردم از خدا بی خبر گرفته اند .

چنانچه در سوره لقمان راه رفتن به تواضع را به بندگان خود امر فرموده و می گوید :

وَلاَ تَمْشِ فی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَه لاَ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَال فَخُور (۱۳) .

و نیز در زمین هم چون آنان که بسیار خوشحالند راه مرو ، که خدا دوست نمی دارد کسانی را که دستخوش خیلاء و کبرند و اگر کبر را خیلاء خوانده اند ، بدین سبب است که آدم متکبّر خود را بزرگ خیال می کند ، و چون فضیلت برای خود قائل است زیاد فخر می فروشند .

در هر صورت اگر مشی انسان چه به معنای راه رفتن چه به معنای مسافرت چه به معنای زندگی کردن با مردم بر اساس

جلب رضای حق و خدمت به خلق و انجام دستورات حضرت پروردگار انجام گیرد مشیی عارفانه و عاقلانه خواهد بود . و در این مشی چون برای خوشنودی دوست است جز اراده صحیح و نیت صادق بکار گرفته نخواهد شد .

امام عاشقان امیر مؤمنان (علیه السلام) در خطبه متقین از جمله اوصافی که برای آن پاک مردان بیان می کند این است که مشی آنان مشی تواضع است :

مَشْيُهُمُ التَّواضُعُ .

عارف با کرامت ، عاشق وارسته ، عالم بصیر مرحوم الهی قمشه ای در توضیح این جمله می فرماید :

به رفتارند با مردم فروتن

نیارند از تواضع بر زبان من

تواضع پیشه کن کز خودپرستی

در افتی ناگه از بالا به پستی

سر از باد تکبردار خالی

که آتش بارد این باد خیالی

میازار از تکبر خلق و هشدار

که این خوی بدت روزی کند خوار

مبین خود را که خودبین هم چو شیطان

نبیند تا ابد الطاف یزدان

غرور و خودپسندی گشته معجون

به طبع مردم نالایق دون

تواضع خُلق مردان کریم است

تکبر خوی او غادلئیم است

تواضع خاک را سرو چمن کرد

تواضع قطره را دُرّ عدن کرد

ببین در خویش عجز و بینوایی

مبین در کس به کبر و خودنمایی

که تنها پادشاه فرد سبحان

مقام کبریایی راست شایان

به رازی کز زبان عشق گوئیم

زدل نقش تکبر پاک شوئیم

نبیند عاشق صادق پدیدار

در این گلشن به غیر از خویشتن خار

خلایق را که مرآت جمالند

نکو بیند که در حد کمالند

وَانْه النَّفْسَ عَنِ التَّخَطّی اِلی مَحْذُور ، وَکُنْ مُتَفَکِّراً فی مَشْیِکَ وَمُعْتَبِراً بِعَجائِبِ صُنْعِ اللهِ أیْنَما بَلَغْتَ ، وَلا تَکُنْ مُسْتَهْزِءاً وَلا مُتَجَبِّراً فی مَشْیِکَ ، وَغُضَّ بَصَرَکَ عَمّا لا یَلیقُ بِالدّینِ ، وَاذْکُرِ اللهَ کَثیراً .

در برنامه مشی ، نفس خویش را از

بیرون شدن از حدود الهی و افتادن در حرام خداوندی باز دار ، و به وقت مشی در اندیشه و تفکّر باش که کجا می روی و برای چه و بخاطر که می روی ؟ به هر جا رسیدی در عجایب صنع حضرت دوست با دیده عبرت و درس گرفتن نظر کن کسی از بندگان خدا را به مسخره مگیر و با تکبر راه مرو ، و از آنچه مناسب با دین تو نیست چشم بپوش و زیاد به یاد خدا باش ، که یاد از حق داروی دردها و غفلت از جناب او مورث هلاکت و شقاوت است .

در مجلدات گذشته آنچه در جهت توضیح نفس و تفکّر و عبرت و ذکر کثیر لازم بود به رشته تحریر رفت ، برای توجه به تفصیل هر یک از این عناوین به ابواب مربوطه به آن مراجعه کنید ، در اینجا بطور مختصر به بعضی از عجائب صنع حضرت حق اشاره می رود ، باشد که از این طریق راهی به حضرت دوست پیدا کنیم .

ای صبا نکهتی از خاک ره یار بیار

ببر اندوه دل و مژده ی دلدار بیار

نکته روح افزا از دهن دوست بگو

نامه خوش خبر از عالم اسرار بیار

تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام

شمّه ای از نفحات نفس یار بیار

بوفای تو که خاک ره آن یار عزیز

بی غباری که پدید آید از اغیار بیار

گردی از رهگذر دوست بکوری رقیب

بهر آسایش این دیده خونبار بیار

خامی و ساده دلی شیوه جانبازان نیست

خبری از بر آن دلبر عیّار بیار

شکر آن را که تو در عشرتی ای مرغ چمن

به اسیران قفس مژده گلزار بیار

کام جان

تلخ شد از صبر که کردم ای دوست

عشوه ای زان لب شیرین شکر یار بیار

روزگاری است که دل چهره مقصود ندید

ساقیا آن قدح آینه کردار بیار

دلق حافظ به چه ارزد به غمش رنگین کن

وانگهش مست و خراب از سر بازار بیار

ماده حیات

ماده ای که به آسانی و سهولت در اختیار تمام موجودات دریایی ، زمینی ، و هوایی وجود دارد ، و اگر نبود اثری از حیات وجود نداشت .

هنگامی که ستاره شناسی ، تلسکوپ خود را به طرف یکی از سیارات مجاور می گیرد ، هدفش این است که بداند ، آیا آب و اکسیژن در آنجا وجود دارد یا نه ؟

کنجکاوی وی کاملاً طبیعی است ، زیرا اگر این دو ماده بهر مقدار در آن نقاط وجود داشته باشد زندگی در آنجا تا حدودی شبیه به زندگی روی کره خاکی خواهد بود .

این آب بود که به اراده حضرت حقّ به زمین ما هستی بخشید و آن را به وضع کنونیش درآورد و حیات را موجودیت داد !

مهم تر از همه این که آب شگفت انگیزترین ماده است که روی زمین وجود دارد ، از این رو هر چه بیشتر در باره ی آن بدانیم ، بیشتر بر تعجب ما افزوده خواهد شد .

عده کمی در باره خواص قابل توجه آب دست به تفکر و تعمق زده اند ، و این تعجب آور نیست ، زیرا آب در همه جا به چشم می خورد ، آب پدیده معمولی سیاره ماست ، سه چهارم سطح زمین را آب فرا گرفته است ، حدود یک پنجم زمین با آب جامد « یخ و برف »

پوشیده شده ، و نیمی از آن نیز در بخار و قطرات کوچک آب فرو رفته است . جایی که ابری دیده نمی شود ، بخار آب همیشه در هوا وجود دارد .

آب در روی زمین پدیده عمومی است ، بطوری که حدود هفتاد و یک درصد بدن انسان را تشکیل می دهد و پدیده های عادی هرگز باعث شگفتی نمی شود ، در حالی که لازم است همه ی ما اشیاء و عناصر را بعنوان امر غیر عادی ملاحظه کنیم و به هر چیز به چشم فکر و دقّت و عبرت بنگریم ، تا خالق هستی را بیشتر بشناسیم و علّت و فلسفه نعمت را در زندگی بهتر درک کنیم ، تا در مقام شکر آن را برآئیم .

خصوصیات پیش پا افتاده آب شگفت آور است ، هیچ مادّه ای در روی زمین به فراوانی آب نیست و هیچ مادّه ای در آن واحد به حالت جامد ، مایع و گاه در نمی آید .

آب وضع اقلیمی زمین را تنظیم می کند ، اگر بخاطر آب نبود سیاره ما مدتها قبل باید سرد شده و زندگی در آن ناپدید شده باشد .

ظرفیت حرارتی آب بسیار زیاد است ، زمانی که گرم می شود تا حد زیادی گرما را جذب می کند ، و هنگامی که سرد می شود گرما را پس می دهد .

اقیانوس ، دریاها ، تمام آبهای روی زمین و هم چنین بخار جو مانند مخازن حرارتی عمل می کنند ، در هوای گرم ، گرما را جذب کرده و هنگامی که هوا سرد می شود گرما را از دست می دهند

و بدین ترتیب هوا و فضای محیط را گرم می کنند .

پوششی که سیاره ما را در خود محفوظ نگاه می دارد از ورود سرمای زیاد به زمین جلوگیری می کند .

در این پوشش قطرات بخار آب همانند لایه ای از پشم عمل می کنند ، در بیابانها جائی که بخارآب کمیاب است ، این پوشش پر از منفذ می باشد ، در صورتی که این حفاظ وجود نمی داشت ، زمین در روز شدیداً توسط خورشید گرم می شد و در شب نیز کاملاً سرد می گشت ، به همین دلیل تغییر درجه حرارت در بیابان قابل ملاحظه می باشد ، به هر حال اگر بخاطر یکی دیگر از خواص قابل ملاحظه آب نبود ، سرانجام زمین منجمد می شد .

می دانیم که تمام مواد در اثر سرما منقبض می شوند ولی آب منبسط می گردد ، اگر آب منقبض می شد ، یخ از آب سنگین تر شده در آب فرو می رفت ، تدریجاً تمام آب ها تبدیل به یخ شده زمین با پوشش بسیار نازکی از گازها که فاقد بخارآب بود باقی می ماند

یکی دیگر از خواص برجسته آب گرمای نهانی ذوب و تبخیر می باشد که بسیار بالاست ، به همین دلیل ما می توانیم در آب و هوای گرم زندگی کنیم ، تنها از طریق تبخیر آب ، یعنی از دست دادن گرمای زیاد ، حیوانات و انسان می توانند گرمای بدنشان را چند درجه از گرمای محیط پائین تر نگهدارند .

آب در زندگی ما نقش مهمی را ایفا می کند ، زیرا بدون آن زندگی غیر ممکن است(۱۴)

آری

آب از عجایب خلقت و نقشش در زندگی و حیات فوق العاده مهّم و برای اهل نظر و سالکان راه حقیقت آیه و نشانه ای از وجود حضرت حقّ است ، عاشقان حضرت یار در مشی خود اشیاء و عناصر را عادی نظر نمی کنند ، بلکه نظر آنان نظر عبرت و پند و دید آنان دید حقیقت بین و خدا بین است .

این باد زطرف چمن کیست که داند

وین بوی گل از پیرهن کیست که داند

این نافه که بر گل شکند غالیه تر

از سلسله پر شکن کیست که داند

دانم که مه بدر بود خسرو انجم

آن ماه نو از انجمن کیست که داند

من خود شدم افسانه شهری به فسونش

افسون تو مُهر دهن کیست که داند

ما را به رخ زرد بود صد رقم از خون

آن گلرخ نسرین بدن کیست که داند

ای باد چه داری خبر از غنچه لعلش

آن غنچه دهن با سخن کیست که داند

آشوب دل و دیده بیدار فغانی

نظاره سرو سمن کیست که داند

علّت طبیعی تداوم حیات

در هیجدهمین روز بعد از حاملگی ، جنین انسان چیزی جز بسته ای از سلول های کوچک به اندازه ی نخود نمی باشد ، در همین موقع است که قلب حرکات منظم خود را آغاز می کند و تا زمان مرگ ادامه می دهد .

قلب تنها عضوی از بدن است که هرگز از بار وظیفه شانه خالی نمی کند ، و حتی در تنبل ترین انسانها نیز دائماً در حال طپش می باشد ، قلب جنین سه هفته ای در هر ثانیه یک بار می زند ، بعد از تولد ، نبض نوزاد شدّت یافته هر دقیقه تا صد و چهل

بار به طپش درمی آید ، خوشبختانه در اثر رشد تدریجی از این شدت کاسته می شود .

نبض انسان بالغ به هنگام استراحت هر دقیقه هفتاد و شـش بار می تپد و در زمان کار و فعالیت صد و پنجاه در صد افزایش می یابد .

این بدان معناست که در طول صد سال عمر قلب انسان ، حدود پنج هزار میلیون بار به حرکت درمی آید ، چنین رقمی ما را به تعجب وامی دارد ، که چگونه قلب هیـچ گاه خسـته نمی شود ، و تا زمانی که سالم است از عهده وظایف خود برآمده و حتی یک لحظه هم دست از کار نمی کشد .

سوخت و ساز بدن انسان در مقایسه با جانوران خونگرم از تکامل کمتری برخوردار است ، نکته اینجاست که مقدار سوخت و ساز با اندازه بدن نسبت معکوس دارد ، به همین دلیل موجودات کوچک تر باید به ازای هر گرم از وزن خود گرمایی بیشتر از انواع بزرگ تر تولید کنند .

سوخت و ساز آنها شدیدتر و در نتیجه قلبشان نیز باید به شدّت بیشتری بطپد ، در حقیقت هر چه حیوان کوچک تر باشد قلبش با سرعت بیشتری کار می کند .

برای مثال ، قلب نهنگ به وزن ۱۵۰ تن ۷ بار ، قلب فیل به وزن ۳ تن ۴۶ بار قلب گربه به وزن ۳/۱ کیلوگرم ۲۴۰ بار در دقیقه می زند ، در حالی که قلب نوعی موش به وزن ۸ گرم ۱۲۰۰ بار در دقیقه می زند .

چگونه قلب می تواند با چنین سرعتی کار کند ؟ ! پاسخ این پرسش را باید در

اراده و قدرت و علم و حکمت حضرت حق یافت .

قلب به وسیله رگها و مویرگها مواد لازم را به تمام اندام بدن می رسانند ، و از این طریق به تداوم حیات کمک می کند .

وظیفه اساسی رگهای خونی انتقال کلیه مواد لازم به تمام قسمت های بدن می باشد ، بعضی از مواد بخودی خود در خون جریان می یابند ولی سایر مواد از جمله گازها سوار بر گلبول های قرمز خون به حرکت درمی آیند .

هر میلی متر مکعب خون شامل ۵/۴ ۵ میلیون انتقال دهنده می باشد ، که روی هم رفته بالغ بر ۳۵۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ می شود ، یعنی برابر با بزرگترین قافله ای که در جهان وجود دارد .

اندازه هر گلبول قرمز ۸ میکرون است ، ولی اگر آنها را مانند شترهای کاروان قطار کنیم هفت مرتبه خط استوا را دور می زنند ، با گلبول های قرمز بالن بزرگترین موجود روی زمین می توان چندین قافله تشکیل داده به طوری که طول هر یک از آنها معادل فاصله زمین تا خورشید باشد !(۱۵) !

مسئله ی قلب و عظمت کار آن را در بدن موجودات زنده در کتب مربوطه مطالعه کنید ، که در این زمینه به خاطر نقش مهم این عضو کتابها نوشته شده ، آری قلب که تداوم بخش حیات به اذن حضرت حق است از عجائب صنع آفریدگار هستی است و هر رونده ای در راه مشی خود بهر موجود زنده ای که می رسد باید با دیدن بدن او قلبش را در نظر گرفته و در آن آئینه صاف جمال حضرت یار را تماشا کند

.

هر که بی او زندگانی می کند

گر نمی میرد گرانی می کند

من بر آن بودم که ندهم دل به کس

سرو بالا دلستانی می کند

مهربانی می نمایم بر قدش

سنگ دل نامهربانی می کند

برف پیری می نشیند بر سرم

هم چنان طبعم جوانی می کند

ماجرای دل نمی گویم به کس

آب چشمم ترجمانی می کند

عقل را با عشق زور پنجه نیست

احتمال از ناتوانی می کند

آهن افسرده می کوبد که جهد

با قضای آسمانی می کند

چشم سعدی بر امید روی یار

چون دهانش درفشانی می کند

هم بود شوری در این دل بی خلاف

کاین همه شیرین زبانی می کند

حقایقی عجیب از وضع موجودات زنده

تحلیل گرهای صوتی و نوری اساساً با یکدیگر متفاوتند ، تعداد بسیار ناچیزی از حیوانات از خود نوری می افشانند ، ولی اکثر آنهائی که قدرت شنوایی دارند ، وسائل مخصوصی همراه آنهاست تا جهان را با اصوات خود پر کنند .

نمی توان بطور پیشرفت و تکامل ایستگاه صوتی را در حیوانات مفصلاً شرح داد ، فقط می توان فرض کرد ، که تحلیل گر صوتی ابتدا بدین خاطر پدیدار شد که شنیدن اصوات تولید شده توسط دشمن یا شکار ضروری به حساب می آمد .

حیوانات پس از دریافت گوش از جانب حضرت حق ، دریافتند که در صورت گوش دادن به خویشاوندان خود ، می توانند از اخبار بسیار مهمی اطلاع حاصل نمایند ، این اصوات نه تنها به حیوانات از وضع گله یا خانواده آنها خبر می داد ، بلکه آنها را از آنچه که در اطرافشان می گذشت با خبر می ساخت .

حیوانات به منظور ارتباط با یکدیگر استعداد تولید صدا را کسب نمودند .

بهترین وسائل صوتی متعلق به پرندگان و

پستانداران می باشد ، اندام های صوتی آنها برای تولید دامنه وسیعی از اصوات ، حرکت هوا را بکار می گیرد .

همه انواع حیوانات از این نعمت برخوردار نیستند ، بعضی از آنها گنگ آفریده شده اند ، از این رو اینان برای ادای دین خود به این دریای پر سر و صدا و برای تنوع بخشیدن به این موسیقی می بایست عواطف خود را با توسل به وسایل کمکی بیان کنند .

صدای نمونه جغد هادسن صدائی است که از بهم خوردن منقارش تولید می شود .

پرندگانی که با منقار خود صدا در می آورند ، آنقدر با مهارتند که می توانند یک قطعه موسیقی کامل را اجرا نمایند .

صوت لک لک شباهت زیادی به قاشک دارد ، این حیوان با تغییر وزن و شدت صوت می تواند آواز شبانه عاشقان اسپانیائی را اجرا کند .

دارکوب این موجود پاک باخته تصور می کند که منقار وی به تنهایی برای بیان احساساتش کافی نیست ، این حیوان بانوی خود را با اجرای قطعات موسیقی بر روی تنه درختان خشک سرگرم می کند .

کبک نر با بالهای خود ضربه هایی به روی طبل وارد می سازد که تعداد این ضربه ها در هر دقیقه به چهل می رسد .

حشرات اندام صوتی ندارند و معمولاً برای تولید صدا به اصطکاک متوسل می شوند ، برای مثال ملخ با مالیدن ساق پا به بالهای سخت خود و یا مالیدن قسمت هایی از بالهایش با یکدیگر صوت تولید می کند .

جیرجیرک صد و پنجاه منشور سه گوش در قسمت هایی از بال خود همراه با چهار پوسته که با نوسانات

خود صوت را افزایش می دهند در اختیار دارد .

به همین خاطر است که گوش حشرات در سر قرار ندارد ، گوش جیرجیرک روی زانو و از آن ملخ در انتهای ساق پای این موجود قرار دارد .

ماهیان با اصطکاک باله های پهلویی خود صوت تولید می کنند ، ماهی قنات با سائیدن یا به هم فشردن دندانهایی حلقی خود صوت ایجاد می نماید .

شاه ماهی دستگاه صوتی عجیبی دارد ، که مخصوصاً در ماهیان نغمه سرا و سرخ ماهیان دریایی پیشرفته است ، این ماهیان با کیسه های شنای خود از طریق انقباض ماهیچه های مخصوصی که منجر به نوساناتی در دیواره کیسه می گردد ، صوت ایجاد می نمایند .

دانشمندان موفق به کشف علاماتی که حیوانات برای مراوده رد و بدل می کنند ، نشدند ، تنها بعد از دسترسی به تجهیزات مربوطه به ضبط ، تکثیر ، تولید و تجزیه صوت حیواتات ، دانشمندان به این مسئله جالب و سحرانگیز پی بردند ، علامات مقاصد گوناگونی را تامین می کنند ، یکی از این نوع علامات برای آمارگیری از حضور و غیاب افراد جمع ، نوع دیگر مخصوص اخطار ، یکی دیگر برای مطلع ساختن دیگران از یافتن غذا ، و نوع چهارم فریاد عاشقانه برای دلجویی از معشوق می باشد ! !

چهچهه سرخوش و مستانه بیشتر پرندگان دسترسی به آشیانه را اعلام می کند .

عاطفه جانوران و محبت آنها به دیگران از عجائب است

حیوانات نه تنها به انواع خود انس میورزند و محبت می کنند ، بلکه به انسان و حیواناتی که دشمن آنها به شمار می روند محبت می کنند .

همه افراد کم و بیش از وفای سگ

و علاقه اسب و اطاعت گوسفند و انس گربه و علاقه کبوتر به انسان مطالبی شنیده و یا خود دیده اند ، ولی این تنها انسان نیست که حیوانات را رام خویش می کند ، بلکه شیر به بره که طعمه اوست محبت میورزد و سگ با روباه یا گرگ در یک جا با مسالمت زندگی می کنند و موش با گربه هم کاسه می شود و . . .

طرز رفتار و حرکات درندگان دلالت دارد که این جانوران ذاتاً درنده و خونخوار نیستند ، بلکه تا سر حد احتیاج برای نجات خود از مرگ شکار می کنند .

مثلاً شیر که سلطان حیوانات نام گرفته ، جانوری است که به هنگام سیری به هیچ حیوانی ضرر نمی رساند ، به همین دلیل حیواناتی که از قبیل گوراسب ، آهو ، و گورخر که شیر از گوشت آنها تغذیه می کند دارای حسّ مخصوصی هستند و بر اثر غریزه یا عادت می فهمند که شیر گرسنه است یا نه ، اگر گرسنه باشد فرار می کنند ، و الا در اطراف شیر به چرا مشغول می شوند .

رام شدن شیر که از قوی ترین حیوانات است به انسان ، خود دلیل دیگری است که اگر این درنده و سایر درندگان مهربانی ببینند از گربه هم رام تر خواهند شد ، و اگر این نوع حیوانات به شکار می پردازند برای بقاء نسل سالم جانوران و ادامه حیات حیوانات ضروری است .

همانطور که انسان زباله و اشیاء زائد را از محیط زندگی خود دور می کند حتی اگر دو سه روز رفتگر برای تحویل گرفتن زباله مراجعه

ننمایـد ، زبـان به اعتراض می گشایـد ، اگر جـانوران نیز که رفتگران دنیـا هسـتند از بین برونـد یا وظیفه خود را انجام ندهنـد ، حیات از صفحه گیتی برداشته خواهد شد .

مثلاً شیری به گله گورخر حمله می کند ، مسلماً گورخران همگی فرار می کنند ، چون خداوند شیر را طوری آفریده که برای مدت طولانی نمی تواند به سرعت بدود ، همیشه حیوانی را انتخاب می کند که شکار و دسترسی به آنان آسانتر باشد .

پس در گله گورخر آنکه از همه ضعیف تر و ناتوان تر است و در عقب گله می دود نصیب شیر می شود . با این ترتیب حیوان بیمار یا لنگ و یا ضعیف و ناتوان از بین همنوعانش جمع آوری می گردد و از انتشار بیماری و همه گیری جلوگیری می شود و نسل حیوان مورد حمله سالم می ماند .

بعد از شکار نیز موضوعات جالبی رخ می دهد ، مثلاً پس مانده شیر خوراک کفتار و شغال و روباه و نظائر آنها می شود ، بعد لاشخورها و کرکس ها فرا می رسند ، آنگاه نوبت به حشرات می رسد که حسابی اسکلت حیوانات را پاک و صاف می کنند ، تنها اسـتخوانها باقی می ماند که کربنات کلسـیم و فسـفاتهای آن نصیب زمین می شود ، بنابراین حتّی ذره ای از حیواناتی که قربانی گشته اند به هدر نخواهد رفت !

علف هـا در جـائی که خون آنهـا ریخته است بهـتر رشـد می کننـد ، این رفتگران طـبیعت زمین را از آلودگی پـاک کرده ، از شیوع بیماریها بین انسان و حیوان جلوگیری می کنند

و ازدیاد بی رویه نسل را هم کنترل می نمایند .

خلاصه همانور که انسان با کشتن مرغ و خروس که بر سفره رنگین خود می نهد ، خویش را بی عاطفه و فاقد محبت نمی داند ، و یا گاو و گوسفندی را کشته خود را و همنوعان و حتی حیواناتی که در دسترس او هستند سیر می کند ، و عمل خویش را منصفانه و عاطفی می شمرد و در حقیقت صحیح هم هست ، اعمال جانورانی که حیوانات یا حشرات را شکار می کنند مانند اعمال انسان منطقی و درست می باشد ، پس حیوانات را نمی توان فاقد عاطفه و محبت دانست ، به خصوص که در بعضی موارد اعمال عاطفی و مهرورزی عجیب آنها با عاطفه ترین انسانها را به اعجاب وامی دارد .

انس سگ به گربه ، شیر به بره ، و مهر گربه به موش و پذیرایی کلاغ از سگ مجروح و نظائر آنها از موضوعات تازه و نو نیست که فقط بر اثر تربیت و تعلیم جانورشناسان بوجود آمده باشد ، بلکه این خوی و عادت در خلقت جانوران وجود داشته و دارد ، و به همین جهت در اثر تربیت زودتر نمایان می گردد .

در میان حیوانات کمک به هم نوع زیاد رائج است ، مثلاً گنجشک ها جوجه های گرسنه گنجشکان دیگر را که به عللی پدر و مادر خود را از دست داده اند غذا می دهند و پرواز می آموزند ، و کلاغها با یکدیگر همکاری و معاضدت شدید دارند ، لک لک ها نیز چنین اند .

پنگوئن ها روی تخم های یکدیگر خوابیده

، آنها را شکوفانیده و از بچه های بیگانه دقیقاً پرستاری کرده و به آنها شدیداً عشق میورزند .

گوزن ، آهو ، و میمون به صورت دسته جمعی و قبیله ای زندگی می کنند ، حتی حشرات با هم زندگی مشترک دارند ، مانند پروانه ها که گاهی اجتماع آنها بقدری زیاد است که مانند ابر متراکم در آسمان جلوه گری می کنند .

همکاری و محبت به هم نوع در میان جنبندگان موضوع روشن و غیر قابل انکاری است ، اما آنچه بیشتر جالب است محبتورزی به دشمن است .

سگ ماده برای بچه شیر مادر مهربانی است ، از او به اندازه بچه خود پرستاری می کند و به او شیر می دهد و نوازشش می دهد ، و بچه شیر هم پس از این که بزرگ شد به سگ ماده که برایش مادری کرده احترام می گذارد و هرگز او را نمی آزارد .

بین مرغ هوا و خرس جنگل تجانسی نیست ولی این حیوانها با همدیگر به بازی و تفریح می پردازند و محبت خود را به همدیگر ابراز می کنند و به این وسیله به ما می فهمانند که خداوند مهربان بین همه جانوران مهر و الفت نهاده ، و هر دارنده دل را صاحب دل کرده و تمام موجودات را به یکدیگر پیوند داده است .

ای فروغ جمال تو خوبان

پرتو خوبی تو محبوبان

جلوه حسن تو کجاست که نیست

جذبه عشق تو کراست که نیست

همه ذرات مست عشق تواند

پای کوبان زدست عشق تواند

در هر صورت ذره ذره عالم از عجایب است ، و این ما هستیم که در برخورد به هر عنصری از عناصر

و شیئی از اشیاء و موجودی از موجودات باید به نظر عبرت نگریسته و از جابجای عالم هستی و هر نوع حقیقت و واقعیت این دار وجود پندی گرفته و آن را آئینه روی او ببینیم ، بحث و گفتگو در این زمینه به گستردگی صفحه هستی است و آنجه در صفحات گذشته رقم خورد نمونه ای بسیار اندک از عجایب جهان ظاهر بود ، و آنچه از عجایب در پس پرده نهان است دریایی است که هنوز اول و ابتدای آن را کسی درک نکرده ، مگر آن کس که به لطف خاص چشم دلش را گشودند و وی را به حریم حرمت پذیرفته و بر سر سفره کرامتش نشاندند .

اگر غافل بمانی دل در این راه

چو رو به باز مانی در دل چاه

اگر غافل بمانی دل در این گل

کجایی آخر اندر سوی منزل

اگر غافل بمانی دل در این درد

کجا آخر بخوانی آیت فرد

اگر غافل بمانی وای بر دل

بسی گرید زسر تا پای این دل

اگر غافل بمانی باز مانی

چو گنجشکی به چنگ باز مانی

اگر غافل بمانی کافری تو

کجا در منزل خود رهبری تو

فَاِنَّهُ قَدْ جاءَ فِی الْخَبَرِ : اِنَّ الْمَواضِعَ الَّتی یُذْکَرُ اللهُ فیها وَعَلَیْها تَشْهَدُ بِذلِکَ عِنْدَاللهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَتَسْتَغْفِرُ لَهُمْ اِلی أنْ یُدْخِلَهُمُ اللهُ الْجَنَّهَ .

در پایان جملات اول حدیث ، حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند به هنگام مشی و راه رفتن یا در طریق مسافرت زیاد یاد خدا باش و به فرموده خود حضرت بنا به نقل اصول کافی ، زیاد یاد خدا بودن عبارت از گفتن سبحان الله و الحمدالله نیست ، بلکه ذکر کثیر عبارت از این است که

در برخورد با هر چیزی مواظب باشی آن خیر از تو فوت نشود ، و در برخورد به هر گناه و شری مراقب باشی که آلوده نگردی ، سپس در جملات بالا می فرماید :

در حدیث آمده ، در مواضعی که یاد خدا شود آن مواضع فردای قیامت در پیشگاه حضرت رب الارباب گواهی به ذکر دهند و برای عبد طلب مغفرت کنند تا به وقتی که لطف حضرت دوست عبد را به بهشت برساند .

وَلا تُكْثِرِ الْكَلامَ مَعَ النّاسِ فِي الطَّرِيقِ فَإِنَّ فيهِ سُوءَ الْأدَبِ . وَاَكْثَرُ الطُّرُقِ مَراصِدُ الشَّيْطانِ وَمَتْجَرُهُ فَلا تَأْمَنْ كَيْدَهُ .

در راه و طریقی که می پیمائی زیاد با مردم سخن مگو ، که زیاده روی در سخنت تو را به سخن باطل و لغو و غیبت و تهمت می کشاند و این از سوء ادب است ، و این را بدان که بیشتر راه ها کمین گاه و مرکز دام شیطان و محلّ تجارت آن دیو خطرناک و لعین است و هر آن انتظار می برد که کسی در راه قدم بگذارد و او وی را بفریبد ، بیدار باش که فریب آن ملعون و هر دیوسیرتی را نخوری و از شرور این غولان خطرناک دچار هلاکت نگردی .

چه بدبخت آن انسانهایی که در هیچ برنامه ای از برنامه ها توجّه به واقعیات و حقایق ندارند و ظرف عمر را شب و روز از آلودگیها پر کرده و به فکر عاقبت خویش و سرای دیگر نیستند .

بقول بلبل گلزار معرفت مرحوم الهی قمشه ای :

دریغا که در دام نامم هنوز

اسیر خیالات خامم هنوز

زبعد ریاضات و درس سلوک

نشد توسن نفس

رامم هنوز

تن سفله طبع از تمنای شهد

کند دمبدم تلخ کامم هنوز

دل من اگر خلوت خاص و هوست

چرا در غم خاص و عامم هنوز

چرا هم چو موهومیان در طلب

پی شهرت و فکر نامم هنوز

از این پنج حس در عذابم مدام

می حسرت و غم به جامم هنوز

کی از دست این کالبد وا رهم

که بگرفته گویی به وامم هنوز

اگر دشمنی بد کند جای عفو

زپستی پی انتقامم هنوز

زدون همتی جای آزادگی

به صد قید اوهام خامم هنوز

کرم بین که در پرده زشتم چو دیو

ولی چون ملک نیک نامم هنوز

خوشا شهپر مرغ عرش آشیان

که بنشسته در طرف بامم هنوز

ببخش ایزدا از الهی زار

ز رحمت بیفزا مقامم هنوز

وَاجْعَلْ ذَهابَکَ وَمَجیئَکَ فی طاعَهِ اللهِ وَالسَّعْیِ فی رِضاهُ ، فَاِنَّ حَرَکاتِکَ کُلَّها مَکْتُوبَهٌ فی صَحیفَتِکَ .

قالَ اللهُ تَعالی : یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَیْدیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلوُنَ ، وَقالَ عَزَّوَجَلَّ أَیْضاً : وَکُلَّ اِنْسان أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ .

مشی و سفر و رفتن و برگشتنت را در طاعت حق و سعی در بدست آوردن رضای حضرت الله قرار بده که تمام حرکاتت در نامه عملت ثبت می شود ، در قرآن مجید آمده در روز قیامت زبانها و دست ها و قدم های شما به آنچه از خوبی ها و بدیها کرده اید گواهی می دهند ، و نیز فرموده هر انسانی خواه مؤمن و یا کافر با عملش تا ابد همراه است و چاره ای از این داستان ندارد .

باب چهل و چهارم :در آداب خواب است

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

نَمْ نَوْمَهَ الْمَتَعَبِّدینَ وَلا تَنَمْ نَوْمَ الْغافِلینَ ، فَاِنَّ الْمُتَعَبِّدینَ الاْکْیاسَ یَنامُونَ اسْتِرْواحاً وَلا یَنامُونَ اسْتِبْطاراً .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) :

تَنامُ عَیْنی وَلا یَنامُ قَلْبی .

وَانْوِ

بِنَوْمكَ تَخْيفَ مَؤُنَتِكَ عَلَى الْمَلائِكَهِ وَاعْتِزالَ النَّفْسِ عَنْ شَهَواتِها .

وَاخْتَبِرْ بِها نَفْسَكَ .

وَكُنْ ذا مَعْرِفَه بِأَنَّكَ عاجِزٌ ضَعيفٌ لا تَقْدِرُ عَلى شَىء مِنْ حَرَكاتِكَ وَسُكُونكَ اِلّا بِحُكْمِ اللهِ وَتَقْديرِهِ .

فَاِنَّ النَّوْمَ أَخُ الْمَوْتِ فَاسْتَدِلَّ بِها عَلَى الْمَوْتِ الَّذى لا تَجِدُ السَّبيلَ اِلَى الْاِنْتِباهِ وَالرُّجُوعِ اِلى اِصْلاحِ ما فاتَ عَنْكَ .

وَمَنْ نامَ عَنْ فَريضَه أوْ سُنَّه أو نافِلَه فاتَتْهُ بِسَبَبِها فَذلِكَ نَوْمُ الْغافِلينَ وَسيرَهُ الْخاسِرينَ ، وَصاحِبُهُ مَفْتُونٌ . وَمَنْ نامَ بَعْدَ فَراغِهِ مِنْ أداءِ الْفَرائِضِ وَالسُّنَنِ وَالْواجِباتِ مِنَ الْحُقُوقِ فَذلِكَ نَوْمٌ مَحْمُودٌ .

وَاِنّى لا أَعْلَمُ لِاَهْلِ زَمانِنا هذا شَيئاً اِذا أَتَوْا بِهذِهِ الْخِصالِ أَسْلَمَ مِنَ النَّوْمِ لِاَنَّ الخَلْقَ تَرَكُوا مُراعاهَ دينِهِمْ وَمُراقَبَهَ أَحْوالِهِمْ وَأَخَذُوا شِمالَ الطَّريقِ .

وَالْعَبْدُ اِنِ اجْتَهَدَ أنْ لا يَتَكَلَّمَ كَيْفَ أَمْكَنَهُ أنْ لا يَسْتَمِعَ اِلّا مالَهُ مانِعٌ مِنْ ذلِكَ ، وَاِنَّ النَّوْمَ خَيْرٌ مِنْ أَخْذِ تِلْكَ الْالاتِ فِى مَعاصِى اللهِ .

قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ :

ٍ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ كُلُّ أُوْلئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً (١۶) .

واِنَّ فى كَثْرَتِهِ آفات وَاِنْ كانَ عَلى سَبيلِ ما ذَكَرْناهُ :

وَكَثْرَهُ النَّوْمِ يَتَوَلَّدُ مِنْ كَثْرَهِ الشُّرْبِ ، وَكَثْرَهُ الشُّرْبِ مِنْ كَثْرَهِ الشِّبَعِ وَهُما يُثْقِلانِ النَّفْسَ عَنِ الطّاعَهِ وَيُقْسِيانِ الْقَلْبَ عَنِ التَّفَكُّرِ وَالْخُضُوعِ .

وَاجْعَلْ كُلَّ نَوْمِكَ آخِرَ عَهْدِكَ مِنَ الدُّنْيا ، وَاذْكُرِ اللهَ بِقَلْبِكَ وَلِسانِكَ ، وَخَفِ اطّلاعَهُ عَلى سِرِّكَ ، وَاعْتَقِدْ بِقَلْبِكَ مُسْتَعيناً بِهِ فِى الْقِيامِ اِلَى الصَّلوهِ اِذا انْتَبَهْتَ ; فَاِنَّ الشَّيْطانَ يَقُولُ لَكَ : نَمْ فَاِنَّ لَكَ بَعْدُ لَيْلاً طَويلاً ; يُريدُ تَفْويتَ وَقْتِ مُناجاتِكَ وَعَرْضِ حالِكَ عَلى رَبِّكَ ، وَلا تَغْفَلْ عَنِ الاِسْتِغْفارِ بِالأَسْحارِ ، فَاِنَّ لِلْقانِتينَ فيهِ أَشْواقاً .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

نَمْ نَوْمَهَ الْمَتَعَبِّدينَ وَلا تَنَمْ نَوْمَ الْغافِلينَ ، فَاِنَّ الْمُتَعَبِّدينَ الْاَكْياسَ يَنامُونَ

اسْتِرْواحاً وَلا یَنامُونَ اسْتِبْطاراً .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : تَنامُ عَیْنی وَلا یَنامُ قَلْبی .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : بخواب ، ولی خواب عبادت کنندگان و دوری از خواب ناآگاهانه و غافلان ، که بندگان زرنگ حق یعنی آنان که اهل دانش و بینش و هوش و فراستند ، به قدر ضرورت و برای رفع احتیاج و به قول قرآن مجید برای تأمین کمبود اعصاب و دفع کسالت و رفع خستگی می خوابند ، خواب اینان به دنباله هوا و هوس نیست ، رسول اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : چشمم می خوابد ولی قلبم بیدار است .

آری خواب متعبدان بهترین خواب و حقیقتی است که ثواب الهی بر آن مترتب است ، و خواب غافلان بدترین خواب و کاری است که عذاب خداوندی از پی دارد .

بندگان وقتی به خواب می روند ، خواب آنان معلول خستگی ایشان از عبادت و مجاهدت و ریاضت و زحمت و کوشش همه جانبه در راه خداست ، و می خوابند تا رفع کسالت نموده باز در صراط مستقیم حق با تمام توان و قدرت بکوشند و تا می توانند در راه دوست عاشقانه بخروشند .

به فرموده ی عارف دلباخته عماد فقیه :

ای که در خلوت دل ساخته ام مسکن تو

به جفا بر نکنم خیمه ز پیراهن تو

گر کند حکم قضا جان مرا از تن دور

دست امید دلم نگسلد از دامن تو

آفتابی است که هرگز نکند میل غروب

در جهان دل من مهر رخ روشن تو

گر سرم در سر سودای تو شد باکی نیست

جان صاحب نظران است فدای تن تو

ناله من که دل خاره

از آن نرم شود

هیچ اثر می نکند در دل چون آهن تو

در غم هجر تو تاریک شد ای جان عزیز

چشم غم دیده خوشا نکهت پیراهن تو

من که دریای فراوان نکند سیرابم

مست یک جرعه ام از باده مرد افکن تو

امّا خواب غافلان ، خواب بسیار بدی است ، زیرا خستگی غافلان که مورث خواب است معلول کثرت گناه و زحمت ایشان در معصیت و ستم بر مردمان است ، که گفته اند مرگ برای آنان بهتر از زندگی آمیخته به عصیان و گناه و پلیدی است .

الا ای که عمرت به هفتاد رفت

مگر خفته بودی که بر باد رفت

همه برگ بودن همی ساختی

به تدبیر رفتن نه پرداختی

چو پنجاه سالت بیرون شد زدست

غنیمت شمر چند روزی که هست

نکو گفت لقمان که نازیستن

به از سالها در خطا زیستن

تفرج کنان بر هوا و هوس

گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانی که از ما به غیب اندرند

بیایند و بر خاک ما بگذرند

غنیمت شمر این گرامی نفس

که بی مرغ قیمت ندارد قفس

پی نیکمردان بباید شتافت

که هر که این سعادت طلب کرد یافت

شراب از پی سرخ رویی خورند

و زان عاقبت زرد رویی برند

به مردان راهت که راهی بده

از این دشمنانم پناهی بده

به حقت که چشمم زباطل بدوز

بنورت که فردا بنازم مسوز

زجرمم در این مملکت جاه نیست

ولیکن به ملک دگر راه نیست

چه برخیزد از دست تدبیر ما

همین نکته بس عذر تقصیر ما

چهره الهی متعبّدان

قسمت اول

اینـان در مرحله اوّل اهـل معرفت انـد ، و معرفت و آگاهی خویش را از قرآن و رسالت و امامت بـدست آورده و چراغ جان به آن نور برافروخته اند ، سپس اهل عمل و کوشش و ملازم با ریاضت و مجاهدت اند

و در این راه از خستگی و سستی و تنبلی و کسالت بدورند .

اینان صفحات روشن کتاب حیاتند و ظرف شب و روز آنان از عبادت قلبی و بدنی و روحی و نفسی و مالی و قدمی و قلمی پر است .

عاشق جمالند و طالب کمال ، ماه شبند و خورشید روز ، مصداق حقایقند ، و مرغ باغ ملکوت .

وجودشان بر اثر ایمان دریای بی ساحلی است که خورشید تربیت حق بر آن می تابد و از آن ابر گهرباری برمی خیزد ، که به هر کجا ببارد هم چون باران رحمت دوست در فصل بهاران به رویش چمن سبز و لاله زار سرخ و پدید آمدن میوه شیرین می انجامد .

چون به خانه روند برای زن شوهری وفادار و برای فرزندان پدری کاملند ، چون به محل کسب روند اهل صفا و وفا و وجدان و انصافند ، چون به جبهه نبرد حق علیه باطل روند شیر حقند ، چون بین مردم روند چراغ پرفروغ هدایتند ، و چون به شب رسند عابدان سحرخیز و مناجاتیان عاشقند .

اینان زندگی را با مجاهدت شرعی سپری کنند ، و دنیای خود را دروازه ای برای ورود به رحمت حق و جلب رضای دوست و قدم گذاشتن در بهشت ابدی قرار دهند .

اندر مجاهدت که سیر اینان و سفر ایشان است گفته اند :

بدان که هیچ راهی که آدمی در وی قدم زند ، نیکوتر و پاک تر از مجاهدت نیست و مجاهدت مخالفت است . هر چیزی را که رقم انسانیت بر وی باشد ، و ثمره ی او راه نمودن است به حق تعالی

:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (١٧) .

چون کسی برای او همه چیزها را دست بدارد ، لابد او نیز همه نیکوئیها به وی رساند .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : مَنْ کانَ للهِ کانَ اللهُ لَهُ .

عاشقان زنده دل به نام تواند

تشنه جرعه ای زجام تواند

تا به سلطانی اندر آمده ای

دل و جان بنده و غلام تواند

زیر بار امانت غم تو

تو سنان زمانه رام تواند

سرکشان بر امید یک دانه

دانه نادیده صید دام تواند

کاملان وقت آزمایش تو

در راه عشق ناتمام تواند

رهنمایان راه بین شب و روز

در تماشای احترام تواند

صد هزار اهل درد وقت سحر

آرزومند یک پیام تواند

هم چو عطار بیدلان دگر

زنده یادگار نام تواند

هر راه که آدمی بر آن رود وی را در آن طمع باشد ، و هوای او در آن مجال یابد ، و نفس او را در آن نصیب بود ، الاّ راه مجاهدت که هوا در دیگر راه ها زنده باشد و در مجاهدت بمیرد ، پس مجاهدت سبب عزل ولایت انسانیت است و تخم کشف اسرار حقیقت .

نهاد آدمی آنگه پاک شود که در دریاهای مجاهدت افتد ، کسی که درب مجاهدت بر خود بسته دارد ، لشگر هوا وی را به غارت پردازد و بر وی غالب شود ، و ملازم طمع و متابع شهوت و موافق غضب گردد ، و ریا بر احوال او مستولی شود ، تا هر چه کند برای خلق کند ، و این چنین کس هرگز حلاوت ایمان نیابد .

اما چون به مجاهدت درآید ، و در بدایت روزگار ، خود را تربیت کند به مراقبت ، و ظاهر خود را به پیراید

به مجاهـده ، شـجره حقیقت در دل او رسـته شود ، و خارسـتان معصـیت در درون سوخته گردد ، فتوح غیب حاصل آید ، و بر مردم مبتدی در راه ارادت ، مجاهدت فریضه است ، از آن که نفس زمام او را گرفته باشد و از هوا آیینه او ساخته تا مذاق مراد او خیالات فاسـد بـدو نمایـد و باطل را در کسوت حقیقت بر وی عرضه می کنـد ، چنـدان هوس در نهاد او پدید آید که یک بـاره از حق پرستیـدن بیفتـد و به عقوبت ریا مبتلا شود ، و بـدن شک و شـرک بر نهاد او افتـد ، تا بت پرستی تمام از میان کار بیرون آید و آن ارادت وبال او گردد .

علم حق را کجا تو بگزینی

زین خودآرایی و زخودبینی

کی توانی رسی به اوج علا

تا که خواهی به صدر بنشینی

روی دلدار کی توانی دید

تو زگفتار سینک و شینی

خویشتن را بزرگ پنداری

دیگران را به چشم کم بینی

چون تو مایل به رنگ و اسبابی

لاجرم در صفات مسکینی

نیک خوش خط و خال می باشی

لیک ماری ز زهر پر کینی

خون مخلوق را خوری همه وقت

زین سبب هم چو تیغ خونینی

تو اگر دین چنین نگهداری

نه که دیندار بلکه بی دینی

نیّرا عاشقی بود آئین

چیست جز راه عشق آئینی

در خبر است که یکی پیش رسول (صلی الله علیه وآله) آمد گفت : یا رسول الله از جهادها کدام فاضل تر تا آن کنم ؟ گفت :

جَاهِدْ نَفْسَکَ وَهَواکَ فِی اللهِ .

آن عارف ...Ҍ...Ş̦گفت : حق سبحانه و تعالی بنده خود را هیچ عزّی ندهد ورای آن که او دلالت کند بر خوار کردن نفس خود در

چشم خود ، از آن که شرع نفس را دشمن ترین دشمنان خوانده است :

أعْدا عَدُوِّکَ نَفْسُکَ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیْکَ .

که مذّلت جستن دشمن رعایت جانب دوست و بجای آوردن حرمت حریم محبوب است

عارف نیشابوری می فرماید :

آنها که در حقیقت اسرار می روند

سرگشته هم چو نقطه پرگار می روند

هم در کنار عرش سرافراز می شوند

هم در میان بحر نگو نسار می روند

هم در سلوک گام بتدریج می نهند

هم در طریق عشق به هنجار می روند

راهی که آفتاب به صد قرن آن برفت

ایشان به حکم وقت به یکبار می روند

گر می رسند سخت سزاوار می رسند

ور می روند سخت سزاوار می روند

در جوش و در خروش از آنند روز و شب

کز تنگنای پرده پندار می روند

از زیر پرده فارغ و آزاد می شوند

گر چه به پرده باز گرفتار می روند

هر چند مطلقند زکونین و عالمین

در مطلقی گرفته اسرار می روند

بار گران عادت و رسم او فکنده اند

و آزاد هم چو سرو سبکبار می روند

چون نیست محرمی که بگویند درد خویش

در اندکی هر آینه بسیار می روند

چون سیر بی نهایت و چون عمر اندکند

سر در درون کشیده چو طومار می روند

بیوصف گشته اند زهستی و نیستی

تا لا جرم نه مست و نه هشیار می روند

از ذات و از صفات چنان بی صفت شدند

کز خود نه گم شده نه پدیدار می روند

از مشک این حدیث مگر بوی برده اند

بر بوی آن به کلبه عطار می روند

مجاهـدت را فایده هاست ، یکی آن که رعونت ببرد ، اگر وی را به نام مجرّد خوانند در خشم نشود ، و ریا ببرد تا هر عمل که کند برای خدا

کند ، و غفلت ببرد تا همیشه جمع باشد ، غیبت زایل کند تا پیوسته حاضر باشد ، شهوت و غضب منقطع کند تا مروّت بر جای مانـد ، بخیلی ببرد تـا پیوسته جوانمرد بود ، تکبّر از وی دور کنـد ، تواضع و همّت عـالی در وی موجـد شود ، و خوشـروی و صادق و راسخ قدم و مستقیم دل و فلک طبع گردد .

این همه اوصاف نتیجه مجاهدت است و مجاهدت کار متعبّدان و این گونه سیر و سلوك البته خستگی بدن آرد ، و خستگی بـدنی خواب ، و این خواب خود جزیی از عبـادت و مجاهـدت است و تمـام منظور حضـرت صادق (علیه السـلام)این است که خواب شیعیانش این گونه خواب باشد ، تا از خواب از پس عبادت هم بهره معنوی و ثواب آخرتی برند .

ما زخم ازلی ساغر صهبا زده ایم

پشت پا یکسره بر دنیی و عقبا زده ایم

از ازل عهد تو با جام بلا ما زولا

بسته زانروست که خود را به بلایا زده ایم

عشق بحریست گران مهلك و خونخوار ولی

از سر جان بگذشتیم و بدریا زده ایم

از خودی دست کشیدیم به رغم من و ما

وزثری پای بدامان ثریا زده ایم

می وحدت چو بخوریم زخمخانه عشق

تیغ توحید به فرق منی و ما زده ایم

از همه دست تمنا ببریدیم و امل

تا قدم در طلب دولت معنا زده ایم

تا که افتاد سر زلف تو در چنگ مراد

پشت پا یکسره بر دنیی و عقبا زده ایم

از همه رشته گسستیم به یکتایی دوست

تا بدین حبل متین چنگ تمنا زده ایم

عشق تا حلقه بدر زد خردم رخت به بست

وز جنون پا بسر حشمت دنیا

زده ایم

قسمت دوم

تیّر افروخته شد از می اسرار و به گفت

ما زخم ازلی ساغر صهبا زده ایم

بعضی گفتند که بندگی بجای آوردن آن است که آنچه حق تعالی بر تو وظیفت نهاد آن را بجای آوری بر آن شرط که واجب است ، یعنی شرط واجب آن استکه تقصیر نکنی و از حد فرمان اندر نگذری و مر امر او را ضایع نگذاری .

باز گفت : شرط واجب آن است که وظایف حق تعالی را بجای آوری بی آنکه مر خویشتن را عوضی طمع داری ، و توفیق آن از حق تعالی مر خویشتن را فضل بینی ، یعنی امر حق تعالی از بهر وجوب حق خداوندی او را بجای آوری نه از بهر طمع عوض ، و آن که مر تو را سزاوار خدمت خویش گردانید از وی فضلی بزرگ دانی که بر تو بدین فضل شکر واجب شود .

چون از میان چندین دین های مختلف و اعتقاد مختلف تو را توفیق ایمان و صراط مستقیم داد . و بر جاده متابعت حبیب وی تو را به خدمت خود مشغول کرد .

این محض فضل خداوند است ، اگر همه خلق را با خویشتن به شکر این فضل یار کنی شکر این بجای نتوانی آوردن ، با وجود این فضل طمع عوض داشتن محال باشد .

این عالی ترین مرحله عبادت است و خواب این عابدان خوابی با ارزش و استراحتی با قیمت است .

الهی ما را از فضل و عنایت خویش محروم مدار ، و باب طاعت و عبادت خالصانه را تا به وقت خروج از دنیا به روی ما مفتتوح دار ، بر دل

ما از انوار محبت و اشراق جمال بتابان ، و از گذشته ننگین ما به کرم و لطف درگذر ، و در تمام لحظات آینده از این افتادگان در وادی ظلمت دستگیری فرما .

ای خوش آن عاشق که سودا می کند

بر سر کوی تو مأوا می کند

شام محنت را به روز آرد کسی

کو به شبها با تو سودا می کند

وصل او هر شب که بنمایم طلب

او همی امروز و فردا می کند

بدر گردون می شود هم چو هلال

ماه من چون سر به بالا می کند

هر که عاشق شد به آن زیبانگار

خویش را یکباره رسوا می کند

دل اگر خارا بود عشقش چو برق

بس اثر در سنگ خارا می کند

کشته بس عاشق زهجران و خودش

ایستادست و تماشا می کند

سر عشقش هر چه پنهان می کنم

آب چشمم آشکارا می کند

نیّرا تسلیم می باید شدن

هر جفا کان یار زیبا می کند

امام ششم حضرت صادق (علیه السلام) در پایان جملات اول روایت نقل می کنند که پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : دو چشمم می خوابد ولی دلم بیدار است .

و این کنایه از این است که تمام هویت و موجودیت رسول گرامی اسلام غرق در عبادت بوده و لحظه ای از لحظات عمر شریفش را جدای از عبودیت زندگی نکرده است .

سخن در شخصیت این چراغ بزم آفرینش از توان و قدرت همه کس خارج است ، و جز خدای عالم و خاصان از اولیانش از ذات بی مثالش هیچ کس را خبر نیست ، که قلب او و وجود او و هویت او کتاب مکنون است .

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۱۸) .

شمع الهی ز دل افروخته

درس

ازل تا ابد آموخته

بر همه سر خیل و سر خیر بود

قطب گران سنگ و سبک سیر بود

فتنه فرو کشتن از او دلپذیر

فتنه شدن نیر بر او ناگزیر

چشمه خورشید که محتاج اوست

نیم هلال از شب معراج اوست

تخت نشین شب معراج بود

تخت نشان کمر و تاج بود

خامشی او سخن دل فروز

دوستی او هنر عیب سوز

عطمتیان در حرمش پردگی

عصمت از او یافته پروردگی

از سخن او ادب آوازه ای

وز کمر او فلک اندازه ای

هم چو الف راست به عهد و وفا

اول و آخر شده بر انبیا

خواجه مسّاح و مسیحش غلام

آنت بشیراینت مبشّر بنام

امّی گویا به زبان فصیح

از الف آدم و میم مسیح

گوش جهان حلقه کش میم اوست

خود دو جهان حلقه تسلیم اوست

تخته اول که الف نقش بست

بر در محجوبه احمد نشست

حلقه حارا کالف اقلیم داد

طوق زدال و کمر از میم داد

لاجرم او یافت از آن میم و دال

دایره دولت و خطّ کمال

بود در این گنبد فیروزه خشت

تازه ترنجی زسرای بهشت

رسم ترنج است که در روزگار

پیش دهد میوه پس آرد بهار

کنتُ نبیاً چو علم پیش برد

ختم نبوت به محمّد سپرد

او را هویت آنچنان عظیم و بزرگ است که به وقت ولادتش بانگ دلنواز رحمت حق برآمد : که ای آمنه ای گنجور گنجینه رحمت و رأفت و ای خازن خزانه عنایت و هدایت ، کودک خجسته طالع و فرخنده طلعت خویش را محمد بنام که از هر زشتی پیراسته است و به هر زیبائی آراسته از هر رذیلتی منزّه است و مبرّی و به هر فضیلتی مشرّف است و محلاّ .

او را محمد بنام که مرضیّه السجایا و محموده الفضائل است ، او را محمد بنام که در آسمان و

زمین ستوده و ممدوح است ، و به حقیقت که در بین جمله تن ها ، تنها اوست که بدیع شمائل است ، او را محمد بنام که راهبر نژادها و میر قبائل است ، او را محمد بنام که ستایش جانش فریضه جانها و پس از اقرار به توحید شهادت بر رسالتش شعار اسلام و نشان ایمانهاست ، او را محمد بنام که بیاد او ذکر اوائل منسوخ است و به حرمت کمال بنیاد او ، پس از او که بوجود اوّل و به شهود آخر است ، دیگر جلوه اواخر موقوف . او را محمد بنام که آیت قدرت آفریدگار است و دلیل به سمت سر منزل معرفت پروردگار .

ای شاهسوار ملک هستی

سلطان خرد بچیره دستی

ای ختم پیمبران مرسل

حلوای پسین و ملح اوّل

نوباوه باغ اولین صلب

لشکر کش عهد آخرین طُلب

ای حاکم کشور کفایت

فرمانده فتوی ولایت

ای بر سر سدره گشته راهت

وی منظر عرش پایگاهت

ای خاک تو توتیای بینش

روشن بتو چشم آفرینش

شمعی که نه از تو نور گیرد

از باد برودت خود بمیرد

دارنده حجّت الهی

داننده راز صبحگاهی

ای سید بارگاه کونین

نسّابه شهر قاب قوسین

رفته زولای عرش والا

هفتاد هزار پرده بالا

ای صدر نشین عقل و جان هم

محراب زمین و آسمان هم

ای کنیت و نام تو مؤید

بوالقاسم و وانگهی محمد

عقل ار چه خلیفه ای شگرف است

بر لوح سخن تمام حرف است

هم مهر مؤیّدی ندارد

تا مهر محمّدی ندارد

ای شاه مقربّان درگاه

بزم تو ورای هفت خرگاه

صاحب طرف ولایت جود

مقصود جهان جهان مقصود

سرجوش خلاصه معانی

سرچشمه آب زندگانی

خاک تو ادیم روی آدم

روی تو چراغ چشم عالم

آن کیست که بر بساط هستی

با تو نکند چو خاک پستی

اکسیر تو داد خاک را لون

وز بهر تو

آفریده شد کون

سرخیل توئی و جمله خیلند

مقصود توئی همه طفیلیند

سلطان سریر کائناتی

شاهنشه کشور حیاتی

قسمت سوم

خلوتگه عرش گشت جایت

پرواز پری گرفت پایت

جبریل زهمرهیت مانده

الله معک زدور خوانده

سبّوح زنان عرش پایه

از نور تو کرده عرش سایه

از حجله عرش بر پریدی

هفتاد حجاب را دریدی

دریای مروّت است رایت

خضرای نبوّت است جایت

وَانْوِ بِنَوْمِکَ تَخْیفَ مَؤُنَتِکَ عَلَی الْمَلائِکَهِ وَاعْتِزالَ النَّفْسِ عَنْ شَهَواتِها وَاخْتَبِرْ بِها نَفْسَکَ وَکُنْ ذا مَعْرِفَه بِأَنَّکَ عاجِزٌ ضَعیفٌ لا تَقْدِرُ عَلی شَیء مِنْ حَرَکاتِکَ وَسُکُونکَ اِلاّ بِحُکْمِ اللهِ وَتَقْدیرِهِ .

خوابت از پی گناه و معصیت نباشد ، که ملائکه حافظ اعمال آن را بعنوان استراحت جهت گناه بعد بنویسند ، بلکه برنامه خوابت برای تمدّد اعصاب جهت فعالیت مثبت برای بعد از خواب باشد ، که این گونه خواب زحمتی برای ملائکه نیست .

و نیز خواب را جهت این مسئله قرار بده که از مشتهیات نفسانی و تمایلات غریزی دور مانده و از آن فاصله پیدا کنی و بوسیله

خواب در مقام امتحان خود برآی که در نهایت عجز و تقصیری و مستقلاً بر هیچ کاری قدرت و توانائی نداری و تمام حرکات تو فقط و فقط به اذن حضرت اوست .

در حکایت خواب ظاهر می گردد ، که بیچاره آدمی به چه مرتبه ضعیف و چقدر ناتوان است که به انقضای زمان قلیلی و اشتغال به شغل یسیری سستی و ناتوانی به بدن او راه می یابد ، که اگر تا مدتی استراحت نکند و حواسّ و قوای او تا مدتی از کار خود معطّل نشوند و دست از کار خود نکشند متوجه کار دیگر نمی توانند شد ، و دیگر این که خواب منبّهی است اهل

بصیرت را از برای موت و تأیید قوی است از برای ثبوت معاد چنان که حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید :

فَاِنَّ النَّوْمَ أخُ الْمَوْتِ فَاسْتَدِلَّ بِها عَلَی الْمَوْتِ الَّذی لا تَجِدُ السَّبیلَ اِلَی الْاِنتِباهِ وَالرُّجُوعِ اِلی اِصْلاحِ ما فاتَ عَنْکَ .

بـدون شک خواب برادر مرگ است ، چنان که در مرگ تعطیل حواس و قوای آدمی است ، خواب نیز چنین است ، یا آن که به اعتبـار قرب و نزدیکی خواب به موت فرموده انـد خواب برادر مرگ است ، چرا که در عـالم خواب علاقه روح به بـدن کم می شود و در تعلق قوی گرفتن به بـدن و بیـدار شـدن محتاج رخصت است ، که اگر از جناب احـدیت مرخص شود و تعلّق به بدن گیرد بیدار شود ، و گرنه بالکلّیه قطع تعلّق نماید ، آن هنگام است که انسان مرده .

حکیم علی الاطلاـق به حکمت کـامله خود خواب را نمونه مرگ کرد ، تـا اهـل بصـیرت اسـتدلال کننـد از خوابی که شبیه به موت است و امکان بیـداری در آن هست به موتی که خداوند امکان بیداری از آن را در قیامت قرار داده و هر کس خویش را اصـلاح نکرده باشـد بعد از بیداری از مرگ جای اصـلاح ندارد و آنچه برای او ظهور می کند پشـیمانی و ندامت و حسـرت و اندوه است .

روی این حسـاب از پس هر بیـداری تصور کن از خواب غفلت برخاسـته ای پس برای جبران مـا فات و تـدارک برنامه های از دست رفته اقدام کن و قبل از اینکه به حساب برسند به حساب خویش برس ، تا در دنیا از

حیات طیبه برخوردار گردی و در آخرت به اجر و پاداش ابدی برسی .

گر سر این کار داری کار کن

ورنه ای این کار را انکار کن

خلق عالم جمله مست غفلتند

مست منگر خویش را هشیار کن

چون بدانستی و دیدی خویش را

تا بمیری روی در دیوار کن

گر طمع داری وصال آفتاب

ذرّه ای این شیوه را اقرار کن

گر زتو یک ذره باقی ماندنی است

ذره را یک بار اندردار کن

با من سرگشته استغفار کن

پس زاستغفار استغفار کن

یار بیزار است از تو تا توئی

اول از خود خویش را بیزار کن

گر جمال یار می خواهی عیان

چشم در خورد جمال یار کن

نیست پنهان آفتاب لایزال

ذره ای تو خویش را اقرار کن

تا ابد هم از عدم هم از وجود

دیده بر دوز آنگهی دیدار کن

چند گردی گرد عالم بی خبر

دل سرای خلوت دلدار کن

روح من در عشق با طاق دل است

مرد دل شو جمع گرد و کار کن

چون فرو رفتی به قعر بحر جان

عزم خلوت خانه اسرار کن

درس اسرار است نقش جان تو

درس نه نعلین نه تکرار کن

بس مکن در لوح جان خود نگر

پس زبان در نطق گوهر بار کن

ور بترک هر دو عالم گفته ای

ذرّه ای مندیش و چون عطار کن

وَمَنْ نامَ عَنْ فَریضَه أوْ سُنَّه أو نافِلَه فاتَتْهُ بِسَبَبِها فَذلِکَ نَوْمُ الْغافِلینَ وَسیرَهُ الْخاسِرینَ ، وَصاحِبُهُ مَفْتُونٌ . وَمَنْ نامَ بَعْدَ فَراغِهِ مِنْ أداءِ الْفَرائِضِ وَالسُّنَنِ وَالْواجِباتِ مِنَ الْحُقُوقِ فَذلِکَ نَوْمٌ مَحْمُودٌ .

هر کس به وقت برنامه واجب یا سنّت یا نافله بخوابد ، و بخاطر آن خواب چنان برنامه مهمی از دستش برود ، خوابش خواب غافلان و طریقه خاسران و عمل زیانکاران است و چنین بدبختی مفتون نفس و هواست

، که خواب را بر عبادات مقدم داشته و لذت و شهوت نفس را با لذت قلب معامله کرده و راستی چه بد معامله ای است .

آیا آن همه ثواب عبادت و بخصوص واجبات الهیه را می توان با چیزی عوض کرد ؟ ! چنین انسانی باید بداند مریض است و محتاج به معالجه قطعی .

و هر کس پس از فراغ از واجبات و ادای حقوق الهی و خلق خدا بخوابد چنین خوابی پسندیده و صاحب آن به رحمت و عنایت الهی نزدیک است .

وَاِنّی لا أعْلَمُ لاِهْلِ زَمانِنا هذا شَیئاً اِذا أتَوْا بِهذِهِ الْخِصالِ أسْلَمَ مِنَ النَّوْمِ لاِنَّ الخَلْقَ تَرَکُوا مُراعاةَ دینِهِمْ وَمُراقَبَةَ أحْوالِهِمْ وَأخَذُوا شِمالَ الطَّریقِ .

وَالْعَبْدُ اِنِ اجْتَهَدَ أنْ لا یَتَکَلَّمَ کَیفَ أمْکَنَهُ أنْ لا یَسْتَمِعَ اِلاّ مالَهُ مانِعٌ مِنْ ذلِکَ ، وَاِنَّ النَّوْمَ خَیرٌ مِنْ أخْذِ تِلْکَ الْالاتِ فِی مَعاصِی اللهِ ، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ :

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ کُلُّ أُوْلئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً (۱۹) . واِنَّ فی کَثْرَتِهِ آفات وَاِنْ کانَ عَلی سَبیلِ ما ذَکَرْناهُ :

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : برای اهل زمان پس از ادای فرائض و سنن و اتیان به اوامر و نواهی ، چیزی را سالم تر از خواب نمی دانم .

اکثر مردم از رعایت دین دست کشیده اند ، احوالات خویش را مراقب نیستند ، اکثر اوقاتشان در حرکت بیراهه و گناه و معصیت می گذرد ، از راه نجات دست کشیده و به راه هلاک رو آورده اند ، برای اهل خدا احتراز از این برنامه های ضدالهی بسیار مشکل است ، سعی می کند نگوید اما چگونه نشنود ؟

بنابراین خواب که وسیله

و علّت فراغت از گفتن و شنیدن است ، برای مؤمن راه فرار بسیار خوبی است ، چه خوب است که پس از انجام برنامه های الهیه بخوابد و خویش را از شر هر گناهی دور بدارد که خداوند فرموده :

روز قیامت از گوش و چشم و دل هر کسی سئوال می شود ، از آنچه شنیده و دیده و یا بخاطر گذرانده ، اگر مشروع بوده به اجر رسد و اگر مخالف برنامه حق مجازات و مکافات بیند .

این نکته را هم باید توجه داشت ، که خواب زیاد ، هر چند پس از ادای تکالیف الهیه باشد مذموم و مورث قساوت قلب و مرض بدن است .

الهی آن فرزانه دوران و عاشق حضرت دوست می فرماید :

ای دل نداری از چه آه و زاری امشب

برخیز اگر مشتاق روی یاری امشب

لبیک گویان در حریم کعبه دوست

باز آ که بنماید ترا رخساری امشب

صد روز و شب در خواب ماندی غافل از یار

برخیز از این خواب تغافل باری امشب

شاید که بگشاید مه من پرده از رخ

بگشای چشم دل پی دیداری امشب

فتح دو عالم در شهود حسن یار است

غافل مشو زان یار اگر هشیاری امشب

چون ذکر الله است شمع بزم عالم

افروز شمعی با دل بیداری امشب

بر سر چرا شوری و غوغائی نداری

برخیز و نالان شو زشوق یاری امشب

نوش از می الله و نور عشق جامی

وزدیده بگشا پرده پنداری امشب

عمری الهی مست خواب جهل بودی

بردار سر زین خواب غفلت باری امشب

وَكَثْرَهُ النَّوْمِ يَتَوَلَّدُ مِنْ كَثْرَهِ الشُّرْبِ ، وَكَثْرَهُ الشُّرْبِ مِنْ كَثْرَهِ الشِّبَعِ وَهُما يُثْقِلانِ النَّفْسَ عَنِ الطّاعَهِ وَيُقْسِيانِ الْقَلْبَ عَنِ التَّفَكُّرِ وَالْخُضُوعِ .

خواب زیاد محصول آشامیدنی زیاد ،

و آشامیدنی زیاد نتیجه پرخوری است و هر دو موجب سخت شدن و سنگین گشتن انسان در برابر طاعت و قیامند ، و نیز موجب قساوت قلبند تا قلب از کار تفکر در آیات خدا و خضوع در برابر محبوب باز ماند .

امام صادق (علیه السلام) در پایان روایت می فرماید :

به هر خوابی که در شب داری ، فکر کن آخرین خواب است و از این خواب سر بر نخواهی داشت . به دل و زبان از یاد خدا فارغ مباش و خوف الهی از دل بیرون مکن و آگاهی او را بر جمیع احوالاتت مرکوز خاطر نما ، و در این نیت باش که بیاری حضرت حق از خواب برخیزی و مشغول بندگی او شوی ، چرا که شیطان ملعون بعد از هر بیداری تو را وسوسه می کند که هنوز شب طولانی است خوابت را ادامه بده ، و می خواهد که تو را در وقت مناجات با حضرت حق بخصوص بوقت سحر محروم از بهترین فیض کند .

به حضرت حق عرض حاجت کن ، و از استغفار به دربار دوست غافل مباش ، چرا که دعا را بوقت سحر کیفیت دیگر و داعی را در آن وقت شوقی غیر از وقت دیگر است .

باب چهل و پنجم :در آداب معاشرت است

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

حُسْنُ الْمُعاشَرَهِ مَعَ خَلْقِ اللهِ تَعالی فی غَیرِ مَعْصِیَتِهِ مِنْ مَزیدِ فَضْلِ اللهِ عِنْدَ عَبْدِهِ ، وَمَنْ کانَ خاضِعاً للهِ فِی السِّرِّ کانَ حَسَنَ الْمُعاشَرَهِ فِی الْعَلانِیَهِ .

فعاشِرِ الْخَلْقَ للهِ تَعالی وَلا تُعاشِرْهُمْ لِنَصیبِکَ مِنَ الدّنْیا وَلِطَلَبِ الْجاهِ وَالرِّیاءِ وَالسُّمْعَهِ .

وَلا تَسْقُطَنَّ بِسَبَبِها عَنْ حُدُودِ الشَّریعَهِ مِنْ بابِ الْمماثَلَهِ وَالشَّهْوَهِ فَاِنَّهُمْ لا یُغْنُونَ

عَنْکَ شَيْئاً ، وَتَفُوتُکَ الاْخِرَهُ بِلا فائِدَه .

وَاجْعَلْ مَنْ هُوَ اَکْبَرُ مِنْکَ بِمَنْزِلَهِ الاَْبِ وَالاَْصْغَرَ بِمَنْزِلَهِ الْوَلَدِ وَالْمِثْلَ بِمَنْزِلَهِ الاَْخِ .

وَلا تَدَعْ ما تَعْلَمُهُ يَقيناً مِنْ نَفْسِکَ بِما تَشُکُّ فيه مِنْ غَيْرِکَ ، وَکُنْ رَفيقاً فی اَمْرِکَ بِالْمَعْرُوفِ وَشَفيقاً فی نَهْيِکَ عَنِ الْمُنْکَرِ .

وَلا تَدَعِ النَّصيحَهَ فی کُلِّ حال ، قالَ اللّهُ تَعالی : وَقُولُوا لِلناسِ حُسْناً .

وَاقْطَعْ عَمَّنْ تُنْسيکَ وُصْلَتُهُ ذِکْرَاللهِ وَتَشْغَلُکَ اُلْفَتُهُ عَنْ طاعَهِ اللهِ فَاِنَّ ذلِکَ مِنْ اَوْلِياءِ الشَّيْطانِ وَاَعْوانِهِ وَلا يَحْمِلَنَّکَ رُؤْيَتُهُمْ عَلیَ الْمُداهَنَهِ عِنْدَ الْحَلْقِ فَاِنَّ فی ذلِکَ الْخُسْرانَ الْعَظيمَ .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

حُسْنُ الْمُعاشَرَهِ مَعَ خَلْقِ اللهِ تَعالی فی غَيرِ مَعْصِيَتِهِ مِنْ مَزيدِ فَضْلِ اللهِ عِنْدَ عَبْدِهِ ، وَمَنْ کانَ خاضِعاً لِلّهِ فِی السِّرِّ کانَ حَسَنَ الْمُعاشَرَهِ فِی الْعَلانِيَهِ .

حضرت صادق (عليه السلام) در اين فصل ، به يکی از مهمترين مسائل انسانی ، که شديدترين تأثير را در وضع دنيا و آخرت انسان دارد اشاره می فرمايند و به جهانی از اين مسئله بسيار بسيار مهم توجّه می دهند ، و آن مسئله رفاقت و معاشرت و رفيق و معاشر است .

به نظر حضرت صادق (عليه السلام) ، کسی که واجد شرايط انسانی و متّصف به صفات الهی نيست لياقت دوستی و رفاقت ندارد ، که اينگونه افراد نه اين که رفيق و دوست نيستند ، بلکه دشمن خطرناک انسانند که قرآن و روايات از آنان تعبير به شيطان و عدوّ کرده است .

آن کس که انسان را به معصيت بياندازد و يا تشويق به گناه کند و يا مانع از رشد و کمال آدمی گردد ، در عين اظهار محبت و علاقه ای که به

انسان می کند ، آشنا و دوست انسان نیست ، او دشمنی خطرناک در لباس دوست است ، و بر آدمی است که با تمام وجود از او بپرهیزد ، که دوری از چنین افرادی خیر دنیا و آخرت انسان ، و معاشرت با آنان خرابی دنیا و آخرت و هلاکت ابدی آدمی است .

آری از جمله مواردی که رعایت تقوا ، آن هم با کمال شدت لازم و واجب اس باب رفاقت و معاشرت است ، که تأثیر رفیق بر انسان از تأثیر هر چیزی سریع تر و عمیق تر است .

این راه بدون شک راه پرخطری است ، که سپردن این جاده بیداری و معرفت فوق العاده لازم دارد .

به تقوا زندگانی کن که رستی

بجنّت شاد با هر دو نشستی

به تقوا زندگانی کن در اینجا

دل و جان با معانی کن در اینجا

به تقوا زندگانی کن بر دوست

که مغزت زود گردد در یقین پوست

به تقوا زندگی کن بی شکی تو

که یابی در یقین دید یکی تو

به تقوا زندگی کن هم چو عشّاق

که از تقوا شوی ایمر دره طاق

به تقوا زندگی بنما تو از دل

که از تقوا شوی در عشق واصل

به تقوا زندگانی کن در اینجا

که از تقوا شوی در ذات یکتا

به تقوا و به پاکی یار بینی

تو با دلدار جان پندار بینی

به تقوا و به پاکی در جهان تو

بیاب ای دوست وصل جان جان تو

به تقوا و به پاکی در حقیقت

زنی دم اندرین عین شریعت

شریعت چیست مر تقوا سپردن

پس آنگه راز جانان چیست بردن

چه باشد عین تقوا پاک بازی

که جان و دل به روی دوست بازی

دوستان حقیقی

قسمت اول

انسان بدون شک نیازمند به رفاقت و رفیق

و دوست و دوستی است ، چیزی که هست باید این غریزه الهی دگر دوستی را در راه صحیح بکار برد ، و این نیروی عالی انسانی را صرف اشخاصی کند ، که از آن طریق خیر دنیا و آخرت نصیب انسان شود ، و درخت وجود آدمی به شکوفه ها و میوه ها الهی بنشیند .

دوست حقیقی و دوستان واقعی ، کسانی هستند که به رشد و تکامل و شرف و منزلت انسان بیفزایند و جز خیر آدمی هدفی نداشته باشند .

ملاک دوستی در آئین محمدی شریعت اسلامی این است ، که عقل و وجدان ، فطرت و ادب و تربیت آدمی در جنب رفیق و دوست و یار و همنشین با تمام حیثیت رو به کمال برود ، و انسان را تا جائی سیر دهد ، که نقطه جلب رضایت خداست .

با توجه به این ملاک و با تتّبع در معارف بلند آسمانی و ملکوتی اسلام که منعکس در قرآن و روایات است ، به این نتیجه می رسیم که دوستان حقیقی انسان عبارتند از :

۱ خداوند جهان آفرین

۲ انبیا .

۳ امامان

۴ عارفان واقعی

۵ حکیمان الهی

۶ مؤمنان حقیقی

این شش طایفه در تمام امور و مراحل زندگی ، انسان را دعوت به رشد و کمال و حرکت به سوی یک زندگی پاک و آراسته شدن به تمام فضائل و پیراسته شدن از همه رذائل می کنند .

خداوند جهان آفرین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ (۲۰) .

ای اهل ایمان دعوت خدا و رسول را اجابت کنید ، که این دعوت به برنامه ای است

که برای زنده کردن شما است .

صاحب تفسیر پر ارزش المیزان در ذیل این آیه می فرماید :

زنـدگی گرانبهـاترین متاعی است که یکک موجود زنـده برای خود سـراغ دارد و چگونه چنین نباشـد و حال آن که در ماورای زنـدگی غیر از عـدم و بطلاـن چیزی دیگری نیست و معلـوم است که این ارزش را برای زنـدگی بخـاطر اثر آن قائـل است که عبـارت باشـد از شـعور و اراده که نشـاط و سـعادت زنـدگی انسانی به آن است و برای همین جهت است که لایزال از جهل و نداشتن حرّیت اراده و اختیار می گریزد .

انسان که یکی از موجودات زنده است مانند همه موجودات مجهز به سلاحی که زندگی معنوی او را که حقیقت وجود اوست تأمین می کند می باشد ، همانطوری که تمامی انواع موجودات مسلّح به سلاحی که حافظ و بقایشان باشد هستند .

سلاح انسانی همین اراده و اختیار اوست که خیرات و منافع او را از شرور و مضارش مشخص نموده و او را به آن یکی سوق و از این یکی زنها می دهد .

و از آنجـایی که این هـدایت الهیه که نوع انسانی را به سوی سـعادت و خیر و به سوی منافع وجودش دلالت می کنـد هـدایتی است تکـوینی و از مشـخصایت نحوه خلقت اوست ، و محـال است که نظـام آفرینش در یـک مورد دچـار خطـا و اشـتباه شود لاجرم باید بطور قطع گفت : که انسان سعادت وجود خود را بطور قطع درک می کند و در این درکش دچار تردید نمی شود ، هم چنان که سایر انواع مخلوقات بدون اینکه دچار سهو و

اشتباه شوند به جبلّت و فطرت خود راهی را که منتهی به سعادت و منفعت و خیرشان می شود می پیمایند ، و اگر در جایی دچار خبط می شوند بخاطر تأثیر عوامل و اسباب نامناسب دیگری است که موجودی را از مسیر خیرات و منافعش منحرف ساخته بسوی ضرر و شرش سوقش می دهد ، مانند جسم ثقیل زمینی که به حسب طبع زمینیش باید در روی زمین قرار بگیرد ، ولکن فشار نیرویی او را مجبور بدور شدن از زمین نموده و به رفتن به سمت بالا ـ وادارش می سازد ، و آن جسم تا آنجا که مجبور است بر خلاف طبع خود بالا می رود ، وقتی آن فشار تمام شد دوباره به سوی زمین باز می گردد ، و این بازگشتن هم اگر فشار دیگری نباشد بطور طبیعی یعنی به خط مستقیم انجام می گیرد ، مگر اینکه در بازگشتن هم محکوم به یک نیروی مخالفی باشد که در آن صورت بطور مخفی صورت می گیرد .

این معنا همان معنایی است که در قرآن کریم روی آن پافشاری نموده و می فرماید : راه سعادت و علم و عملی که منتهی به آن می شود بر هیچ انسانی پوشیده و مخفی نیست . هر انسانی به فطرت خود می فهمد که چه معارفی را باید معتقد باشد و چه کارهایی را باید انجام دهد .

آری گاه می شود که انسانی در اعتقاد و یا عملش از طریق حق منحرف شده و دچار اشتباه گردد ، لکن این خطا و اشتباه مستند به فطرت انسانیه او و هدایت الهیّه نیتس ، بلکه

به خاطر این است که او خودش عقل خود را دیده و در اثر پیروی هوای نفس و تسویلات جنود شیطان راه رشد خود را گم کرده است .

پس این امور و علم و عملی که فطرت انسانی ، انسان را به سوی آن دعوت می کند لوازم زندگی سعید انسانی و آن زندگی است که جا دارد نامش را زندگی گذاشت و چنین زندگی به چنین علم و عملی نیازمند است ، همچنان که چنین علم و عمل مستلزم چنان زندگی است ، و زندگی را از این که دچار منافیات شده و در نتیجه اثرش خنثی گردد حفظ نموده و دوباره به مسیر اولش باز می گرداند .

از اینجا نتیجه می گیریم که اگر انسان از راه راستی که فطرتش او را بدان دعوت نموده و هدایت الهیه بسوی آتش سوق می دهد منحرف شود ، قطعاً لواز سعادت زندگی را از دست داده است ، یعنی در علم نافع و عمل صالح کوتاهی کرده و با گرائیدن به سوی جهل و فساد ، خود را به مردگان ملحق کرده و دیگر زنده به آن زندگی نمی شود مگر اینکه علم حق و عمل حق را دوباره کسب کند و این آن معنایی است که آیه مورد بحث به آن اشاره نموده و می فرماید :

ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و رسول را وقتی شما را دعوت می کنند به چیزی که شما را زنده می کند .

آری این عالی ترین و پر منفعت ترین نوع دوستی است ، که بطور دائم خدا و رسولش می خواهند در

حق انسان ، آن هم در تمام جوانب حیاتش را اعمال کنند .

به قول عماد فقیه آن عارف شوریده حال :

ای درخت آفتاب عالم جان

نور هر دیده و جمال نهان

نظرت کیمیا و ما همه مس

خاطرت آفتاب و ما همه کان

تو زبانم شوی در آن ساعت

که ثنای تو آورم به زبان

گوشه خالی از تو نتوان یافت

گر بگردیم گرد کون و مکان

چون تو از دل نمی روی بیرون

حال دل از تو کی بود پنهان

نگشاید به هیچ منزل بار

که در این راه بسته است میان

بر سر خاکم ار کنی گذری

به مشامم رسد نسیم جنان

وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَات مُّبَيِّنَات وَمَثَلاً مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۲۱) .

همانا برای هدایت و سعادت شما آیاتی روشن نازل کردیم ، و داستانها از کسانی که قبل از شما بودند ، برای عبرت و پند و نصیحت جهت اهل تقوا .

آری در قرآن که حضرت حق برای هدایت عباد فرستاد ، آنچه در دنیا و آخرت بنفع آنان و یا به ضرر ایشان است بیان فرموده ، و در حقیقت برای علاج مردم از تمام عیوب و نواقص نسخه ای کامل و جامع فرستاده است .

نسخه ای که در آن شفا و رحمت برای اهل ایمان است ، و زیان و خسران برای متجاوزان ، بدین معنی که هر کس با اعتقاد به حق آراسته به معرفت به کتاب و عمل به برنامه های آن شد به شفا و رحمت می رسد ، و هر کس در جهل به آن باقی بماند و اعمالش هماهنگ با آن نباشد در دنیا و آخرت دچار زیان و خسران خواهد شد .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۲) .

ای اهل ایمان رکوع و سجود آورید و حضرت حق را خالص بپرستید و کلیه کارهای خیر را انجام دهید تا رستگار شوید .

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللهِ وَأَقَامُوا الصَّلاَةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَعَلاَنِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَن تَبُورَ (۲۳) .

آنان که کتاب خدا را برای کسب معرفت تلاوت کنند ، و نماز بپای دارند و از آنچه خدا به آنان داده در پنهان و آشکار در راه خدا انفاق کنند ، امید تجارتی دارند که زیان و زوال نخواهد یافت .

آری هر کس با دقت و توجه و از روی قلب و فهم قرآن بخواند با معرفت به خدا و خود و دنیا و آخرت همراه می شود ، آنگاه بر اساس آن معرفت به برپا کردن نمازی واجد تمام شرایط برمی خیزد ، سپس از آنچه به او عنایت شده از مال و علم و مقام در راه خدا انفاق می کند و بدین برنامه ها به کسب تجارتی که تا ابد در آن زیان و خسران نیست موفق می گردد .

الهی آن عارف شیفته در قصیده ای می فرماید :

برخیز و سخر بنگر آسمان را

ای غافل از این با شکوه ایوان

برخیز و ببین ماه و اختران را

زیبا و دل آرا و مست و حیران

تا چون دل من در حجاب حیرت

بینی رخ زیبای سرّ سبحان

بینی همه از حسن یار مبهوت

یابی همه از وجد و عشق رقصان

بینی همه را ذکر دوست بر لب

یابی همه را عشق یار در جان

بینی همه را عاشقان مشتاق

یابی همه را عشق یار در جان

بینی همه را دل نثار دلبر

یابی

همه را جان فدای جانان

بینی همه با عشق گشته سیار

یابی همه را با یار بسته پیمان

بینی همه در طاعتند و تسبیح

یابی همه با ناله اند و افغان

صاحب نظران راست هوش مدهوش

ارباب خرد راست عقل حیران

ای خفته بغفلت شبی بهوش آی

بگشا سحر از خواب ناز چشمان

گاهی چو الهی بدیده شوق

قسمت دوم

بنگر تو در این سقف عشق بنیان

تا آب شود آتش از هدایت

تا بحر کنی بر زچشم گریان

تا پر زنی از دام خاک بر عرش

تا بشنوی از مرغ عرش الحان

دادار زخدا رو به خلق کردی

وای ار دل و دین باختی به شیطان

آه ار ندهی دل به ناز دلبر

حیف ار نکنی جان نثار جانان

دل آینه ساز از صفا که می بینی

آن شه که زپیدائی است پنهان

زن چنگ الهی به زلف دلبر

چون دل شود از درد و غم پریشان

شما برای پی بردن به محبّت و دوستی حضرت حق نسبت به انسان لازم است یک بار تمام قرآن مجید را با دقت و حوصله قرائت کنید ، تا از طریق قرآن به این حقیقت واقف شوید ، و بر شما معلوم گردد که حضرت دوست فقط و فقط خیر دنیا و آخرت شما را در تمام زمینه های زندگی می خواهد و راضی نیست که شما دچار کمترین زیان و ضرری چه در امور مادی و چه در امور معنوی بشوید .

در زمینه عنایت و محبت حضرت حق نسبت به عباد معارفی در معتبرترین کتب رسیده که لازم است به قسمتی از آنها اشاره رود .

أهْلُ طاعَتی فی ضِیافَتی ، وَاَهْلُ شُکْری فی زِیارَتی ، وَاَهْلُ ذِکْری فی نِعْمَتی ، وَاَهْلُ مَعْصیَتی أؤْیِسُهُمْ مِنْ رَحْمَتی ، إنْ تابُوا فَاَنَا حَبیبُهُمْ

، وَاِنْ مَرِضُوا فَاَنَا طَبيبُهُمْ اُداويهِمْ بِالْمِحَنِ وَالْمَصائِبِ لِاُطَهِّرَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمَعائِبِ(۲۴) .

آنـان که اهـل طـاعت از من هسـتند در ضـیافت و مهمـانیم قرار دارنـد ، و آنـان که نعمت هایم را شـکرگذارند در زیارت من هسـتند ، و آنان که بیاد مننـد در نعمتم آرمیـده انـد ، و آنان که اهل معصـیت اند از رحمتم تا در معصـیت اند بی نصـیب اند ، چون توبه کننـد من دوست آنـانم و وقتی بیمـار شونـد من طبیب آنهایم ، با رنـج ها و مصائب آنان را مـداوا کنم تا از ذنوب و معایب پاکشان کنم .

هر که جان در باخت با دیدار او

صد هزاران جان شود ایثار او

تا توانی در فنای خویش کوش

تا شوی از خویش بر خوردار او

چشم مشتاقان روی دوست را

نسیه نبود پرتو رخسار او

نقد باشد اهل دل را روز و شب

در مقام معرفت دیدار او

دوست یک دم نیست خاموش از سخن

گوش کو تا بشنود گفتار او

پنبه را از گوش بر باید کشید

بو که یک دم بشنوی اسرار او

نور و نار او بهشت و دوزخست

پای برتر نه زنور و نار او

عاشقان خسته دل بین صد هزار

سرنگون آویخته از دار او

هم چو مرغ نیم بسمل مانده ای

بیخود و سرگشته تیمار او

زاد عطار اندرین ره هیچ نیست

جز امید رحمت بسیار او

تَعَلَّمِ الْخَیْرَ وَعَلِّمْهُ مَنْ لا یَعْلَمُهُ ، فَاِنّی مُنَوِّرٌ لِمُعَلِّمی الْخَیْرِ وَمُتَعَلِّمیهِ قُبُورَهُمْ حَتّی لا یَسْتَوْحِشُوا بِمَکانِهِمْ(۲۵) .

خداوند به موسی فرمود : آنچه خیر است بیاموز ، و به آن که نمی داند یاد بده ، من قبور معلمان و دانش آموزان خیر را روشن می کنم تا از جای برزخی خود وحشت نکنند .

به موسی

(علیه السلام) وحی کرد :

شش چیز را در شش چیز قرار داده ام ولی مردم در شش چیز دیگر می طلبند ولی نمی یابند ، راحتی را در بهشت قرار داده ام مردم در دنیا می طلبند ، دانش علم را در گرسنگی قرار داده ام مردم در سیری و پری شکم می خواهند ، عزّت را در قیام به عبادت در شب قرار داده ام مردم در پیشگاه سلاطین می خواهند ، بلندی مرتبه و مقام را در تواضع و فروتنی گذاشته ام مردم در تکبّر می طلبند ، اجابت دعا را در لقمه حلال گذاشته ام مردم در قیل و قال جستجو می کنند ، غنا و ثروت را در قناعت نهاده ام مردم در زیادی اجناس می خواهند در حالی که تا ابد به آن دسترسی پیدا نمی کنند(۲۶) .

قالَ اللهُ تَعالی : یا عِبادی سِتَّةٌ مِنّی وَمنْکُمْ : الْمَغْفِرَةُ مِنّی وَالتَّوْبَةُ مِنْکُمْ وَالْجَنَّةُ مِنی وَالطّاعَةُ مِنْکُمْ ، وَالرِّزْقُ مِنّی وَالشُّکْرُ مِنْکُمْ ، وَالْقَضاءُ مِنّی وَالرِّضا مِنْکُمْ ، وَالْقَضاءُ مِنی وَالرِّضا مِنْکُمْ ، وَالْبَلاءُ مِنی وَالصَّبْر مِنْکُم ، وَالاِجابَةُ مِنّی وَالدُّعاءُ مِنْکُمْ(۲۷) .

ای بندگان من شش چیز از من است ، شش چیز هم از شماست ، مغفرت و آمرزش از من است در برابر آن باید شما توبه از گناه بیاورید ، بهشت از من است ، طاعت و بندگی از شما ، روزی از من است . شکر و سپاس هم از شما ، حکم و قضا از من است و رضایت به آن از شما ، بلا و آزمایش از من است صبر و استقامت از شما ، اجابت

از من است و دعا از شما .

شب معراج به رسول گرامی اسلام فرمود :

ای احمد ، اهل خیر و اهل آخرت صورتشان رقیق ، و آزرم و شرمشان زیاد است ، نادانی آنان کم ، و نفعشان نسبت به مردم بسیار زیاد است . مکرشان کم و مردم در کنار آنان راحتند در حالیکه خودشان از کثرت عمل خیر در رنج و زحمتند ، کلامشان هماهنگ با حق و نسبت به تمام برنامه هایشان حسابگرند ، و به نفس خود عتاب دارند .

چشمشان می خوابد ولی دلشان بیدار است ، دیدگانشان گریان و دلشان غرق در یاد خداست ، چون مردم جزء گروه غافلان قرار گیرند ، اینان از ذاکرانند ، در ابتدای نعمت سپاس گذار و در پایان آن شاکرند .

دعایشان مستجاب و کلامشان قابل شنیدن است ، ملائکه از آنان شادند ، دعایشان زیر پرده های ملکوت می چرخد که خدا همانند پدری که فرزندش را دوست دارد ، شنیدن صدای آنان را دوست دارد .

یک چشم به هم زدن از خدا غافل نیستند ، دنبال زیادی طعام و سخن نمی باشند ، با کثرت و فراوانی لباس کاری ندارند .

دنیا و آخرت نزدشان یکی است ، مردم یک بار می میرند ، ولی آنان بر اثر مجاهده با نفس روزی هفتاد بار می میرند .

چون به عبادت قیام کنند همانند بنیان مرصوص اند ، در دل آنا نسبت به مخلوق چیزی نمی بینم ، پس به عزّت و جلالم به آنان حیات طیبه عنایت می کنم ، چون روحشان بخواهد از جسد برود ، ملک الموت را برای قبض روح آنان

نمی فرستم ، بلکه خودم روح پاک آنان را قبض می کنم و در برابر روح آنان تمام درهای رحمت را باز کرده و هر حجابی را از پیش روی روحشان برمی دارم ، بهشت را امر می کنم برای آنان زینت شود و حور العین جهت آنان آماده گردد ، و ملائکه برایشان نماز بگذارند و درختان جهت آنان ثمر و میوه دهند(۲۸) .

در هر صورت خداوند مهربان برای انسان بهترین دوست و عالی ترین یار و پرمنفعت ترین رفیق است ، خوشا بحال کسی که با حضرتش دست دوستی دهد و راهنمائیهای او را در تمام جوانب حیات بکار گیرد ، که از این طریق تمام ابواب سعادت را به روی خود باز کرده و با خیر دنیا و آخرت همراه شود که :

اِنَّهُ خَیْرُ رَفیق وخَیْرُ ناصِر وَمُعین .

عارف معارف و عاشق وارسته داعی شیرازی فرماید :

آن کس که سرشت نازگل کرد

گِل را به چهل صباح دل کرد

دل آینه ظهور خود ساخت

دل مظهر پاک نور خود ساخت

مستند زباده الهی

مست و هشیار و هر که خواهی

ای سالک ره چه خفته ای خیز

گر مرد رهی به ره در آویز

آن را که خیال خورد و خواب است

زین ره به خیال در حجاب است

تا کی زخیال پیچ در پیچ

کاخر که نگه کنی بود هیچ

صوفی و حکیم را رها کن

روی دل خویش در خدا کن

گر راه خدای می نوردی

بگذار طریق هرزه گردی

عزلت چه بود گذشتن از غیر

کردن بدرون خویشتن سیر

گر خواهی سیر عالم دل

از عالم خلق دیده بگسل

می باش همیشه حاضر کار

تا خود چه رسد زحضرت یار

گر همت تو بلند باشد

رفتار تو ارجمند باشد

هر کو نگذشت از

منازل

بر وی ننهند نام کامل

خاموشی را بسی خواص است

خاموش زنیک و بد خلاص است

ترک آن باشد که وا گذاری

بیرون درون هر آنچه داری

تا چند تو در میانه باشی

آن به که تو در میان نباشی

از قدرت آدمی چه خیزد

کو از همه چیز می گریزد

معنی فنا بگویمت من

از هستی و نیستی گذشتن

من گفتن و من نبودی آنجا

جز نقش بدن نبودن آنجا

بی ذات و صفات و فعل و آثار

بی وهم و خیال و فکر و پندار

انبیاء

قسمت اول

مسئله حیات و آثار انبیاء از عجیب ترین مسائل عالم الهی و انسانی است .

انبیاء الهی مردمی بودند وارسته ، پیراسته ، پاک سرشت ، اصیل ، جامع ، کامل ، شریف ، و در راه دوست بخاطر پایداری

اسلام از جان گذشته ، و برای تمام انسانها بهترین معلم .

اینان بر اثر شدت پاکی و نورانیت به خط پر برکت وحی متصل بوده ، و فیوضات الهیه را از پیشگاه اقدس ربوبی می گرفتند ، و برای تأمین خیر دنیا و آخرت بنی آدم در اختیار آنان می نهادند .

انبیاء گل سرسبد حیات ، زداینده ظلمات ، چراغ پر فروغ راه رشد و کمال ، خورشید تابان معنی ، و برجسته ترین چهره فضیلت و کرامت بودند .

پیروی از انبیاء شرعاً و عقلاً و طبیعتاً واجب است ، زیرا انسان ثابت کرده که بدون کمک آنان دست یافتنش به زندگی سالم در دنیا و آخرت محال است .

بشر از تأمین قوانین کامل همه جانبه برای اداره امور حیات عاجز بوده و هم اکنون عاجز است و در آینده هم عاجز خواهد بود ، و این معنی را عملاً نشان داده ،

از این جهت برای رشـد و کمـال خود چاره ای جز دست زدن به دامان رحمت و کرامت آنان نـدارد ، که آن بزرگواران برای انسان بهترین دوست و برترین رفیق و بالاتر از این بقول قرآن مجید برادران حقیقی انسانهایند .

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۲۹) .

هنگامی که مهربان برادرشان نوح به آنان گفت : آیا هنوز خدا ترس و پرهیزکار نمی شوید ؟

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَّا تَتَّقُونَ (۳۰) .

هنگامی که مهربان برادرشان هود به آنها گفت : آیا هنوز خدا ترس و پرهیزکار نمی گردید ؟

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَّا تَتَّقُونَ (۳۱) .

هنگامی که مهربان برادرشان صالح به آنان فرمود : آیا هنوز خدا ترس و خویشتن دار نمی گردید ؟

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۳۲) .

هنگامی که مهربان برادرشان لوط به آنان گفت : آیا هنوز خدا ترس و خویشتن دار نمی گردید ؟

انبیـاء الهی عارجـان معـارج قرب و کمـال و ناهجـان مناهـج جلال و جمال ، و شـموس فلك رسالت و اقمار سـپهر جلالت ، و هادیان مراصد سبل و قائدان طریق سداد و مرشدان سبیل رشادند .

انسان که دارای دو جنبه مادی و معنوی است ، برای تأمین نیازهای مادّی خود احتیاج به نعمت های مادی الهی دارد ، و کسـی را نمی بینیم که از سـر این سـفره بگریزد ، و برای تأمین نیازهای معنوی خود احتیاج به تربیت الهی دارد ، که قواعد این تربیت بوسـیله انبیاء ابلاغ شده ولی متأسـفانه کم نیسـتند آنان که از سر این سفره روی گردانند ، و این روی گردانی نیست مگر بر اثر طغیان

شهوات و امیال و غرائز حیوانی .

اگر آدمی به فضای تربیت انبیاء وارد شود ، و مشام جان از بوی آن شجره های ملکوتی معطر نماید ، به تمام ارزش های واقعی می رسد ، و استعداد قرار گرفتن در مقام قرب و بساط انس پیدا می کند .

مرحوم ملا احمد نراقی آن عارف وارسته و حکیم واصل می فرماید :

از برای انسان دو جنبه است : یکی جنبه روحانیت ، که آدمی سبب آن مناسبت دارد با ارواح طیبه و ملائکه مقدسه ، دیگری جنبه جسمانیت است که آدمی مشابهت دارد به جهت آن با بهائم و سباع .

انسان بواسطه آن جزء جسمانی چند روزی در این عالم هستی زیست می کند ، و از آن پس بواسطه جزء روحانی مسافر عالم اعلا می شود و در آنجا مقام می سازد ، و با ساکنان عالم قدس مصاحبت می کند ، به شریط که در مدت اقامت در دنیا میل به آن عالم نموده و روز به روز در ترقی باشد ، تا جانب جزء روحانی بر جسمانی غالب شود و کدورت عالم طبیعت را از خود بیفشاند ، و اگر آثار روحانیت در او چنین باشد می رساند به جایی که با وجود اینکه در این دنیا هست ، هر لحظه از مبادی فیاضه کسب فیوضات می کند و دلش به نور الهی روشن می شود ، تا زمان مفارقت از این دنیا رسد ، پرده های ظلمانی طبیعت از پیش دیده به بصیرتش برداشته می شود .

و این همه میّسر نیست مگر اینکه انسان بر تربیت انبیاء آراسته شود ، و درخت

وجودش از فیوضات ربانیه آن بهره گیرد ، که هیچ مکتبی قدرت تربیت آسیه ، مریم ، خدیجه ، زینب ، سلمان ، ابوذر ، مقداد ، عمار ، و . . . را جز مکتب انبیاء ندارد .

انسان با اتصال به مکتب انبیاء مؤمن حقیقی و مسلمان واقعی می شود ، و وجود وی تبدیل به منبع برکت و خیر و منفعت می گردد .

بپرسیدم ز یک علامه معنای مسلمانی

مسلمان را صفاتی گفت آن دانای ربانی

مسلمان آن که آمیزد بهم دنیا و عقبا را

نه مستهلک در این گردد نه در آن یک شود فانی

مسلمان مرد عزم و پشتکار و صبر و اطمینان

تو مرد سست و تنبل را مسلمان کی توان خوانی

مسلمان مشمئز از جهل و کوشا بهر کسب علم

مسلمان را چراغ علم اندر سینه نورانی

مسلمان مرد عفو و مهر و انصاف و جوانمردی

مسلمان مظهر تکمیل نیکی های انسانی

مسلمان زنده دل پاکیزه جان خوشروی و خوش اخلاق

به چشمان مسلمان از فراست نور یزدانی

مسلمان مظهر صدق و صفای دل صفای جان

مسلمان در تلاش زندگی دور از تن آسانی

مسلمان را بود برنامه اعمال قرآنش

کند تطبیق اعمال خود از دستور قرآنی

مسلمانی و این اعمال ناشایست ما هیهات

چرا جانم تو آئین مسلمانی نمی دانی

اگر اعمال ما بر طبق میزان خدایی نیست

شکایت از چنین اوضاع باشد عین نادانی

برای تمین و تبرک و جهت درس و عبرت تـا جـائیکه میسر باشـد از بعضـی از پیامبران مسائلی ذکر می شود ، باشـد که ما در پرتو نور کلام آنان به حقیقت آراسته شویم و این دوستان واقعی و حقیقی خود را بشناسیم .

دستوری رسیده که پس از هر نماز دعای خضر را

بخوانید ، باشد که با توجه به آن دعا و انتقال حقایق آن واقعیات به فضای روح و نفس و قلب خویش از آمرزش حضرت حق بهره مند شوید و آن دعا این است :

یا مَنْ لا یَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْع ، یا مَنْ لا یُغلِطُهُ السّائِلُونَ ، یا مَنْ لا یُبْرِمُهُ إلحاحُ الْمُلِحّینَ اَذِقْنی بَرْدَ عَفْوِکَ وَحَلاوَةَ رَحْمَتِکَ .

ای خدائی که صدائی از صدای دیگر بازت نمی دارد ، ای خدائی که خواسته های درخواست کنندگان به اشتباهت نمی اندازد ، ای مولائی که اصرار کنندگان خسته ات نمی کند ، نسیم عفوت و شیرینی رحمتت را به من بچشان .

آری خضر پیغمبر ، ما را هدایت به درگاه و پیشگاهی می کند که برای ما تکیه گاهی جز آن وجود ندارد ، و تنها آن درگاه لطف است که در همه امور پشتیبان ما و یار و یاور و مونس و انیس و تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت ماست .

شورش بلبلان سحر باشد

خفته از صبح بی خبر باشد

تیر باران عشق خوبان را

دل بیچارگان سپر باشد

عاشقان کشتگان معشوقند

هر که زنده است پر خطر باشد

همه عالم جمال طلعت اوست

کو کسی را که این نظر باشد

کس ندانم که دل بدو ندهد

مگر آن کس که بی بصر باشد

آدمی را که خارکی در پای

نرود طرفه جانور باشد

گو ترش روی باش و تلخ سخن

زهر شیرین لبان شکر باشد

عاقلان از بلا بپرهیزند

مذهب عاشقان دیگر باشد

پای رفتن نماند سعدی را

مرغ عاشق بریده پر باشد

ذوالقرنین که نامش در قرآن مجید آمده به نقل شیخ صدوق داستان جالبی را حکایت می کند که نکته ای بس مهم در آن داستان است که

تمام نکات مهمه در آن جمع است .

او با لشگر فراوانی از بیابانی عبور می کرد ، پیرمردی را دید مشغول نماز است و به عظمت ذوالقرنین توجهی نکرد ، ذوالقرنین از بزرگی روح او در تعجّب شد ، پس از تمام شدن نمازش به او گفت : چگونه با دیدن خدم و حشم بزرگی دستگاه من نهراسیدی و در حال تو تغییری پیدا نشد ، عرضه داشت با کسی مشغول مناجات بودم که قدرت و لشگرش بی نهایت است ، ترسیدم از او منصرف شوم و به تو متوجه گردم از عنایتش محروم گردم و دیگر دعایم را اجابت ننماید !

ذوالقرنین فرمود اگر مرا همراهی کنی تمام خواسته هایت را اجابت می کنم ، عرضه داشت من حاضرم همه جا با تو باشم بشرط آنکه چهار چیز برایم ضمانت کنی :

اول : صحتی که هرگز بیماری از پس آن نباشد .

دوم : نعمتی که زوال نداشته باشد .

سوم : جوانی و قدرتی که پیری و سستی در آن دیده نشود .

چهارم : حیاتی که مرگ نداشته باشد .

ذوالقرنین گفت مرا هرگز بر این امور قدرت نیست ، عابد گفت : پس من از کسی که تمام امور در تحت قدرت اوست دست برنمی دارم ، و به شخصی که مثل خود من عاجز و محتاج به غیر است تکیه نمی نمایم .

قسمت دوم

آری ما مملوک و عبد حقیم ، و تمام امور حیات را تنها حضرت او نسبت به ما ضمانت دارد ، و این صحیح نیست که دست از اصل برداشته و به فروعات از بین رفتنی متوسّل شویم ، توحید واقعی اقتضا

می کنـد که تمـام هستی را علـل و اسـباب داشـته و جز به ذات او نظر نداشـته باشـیم ، و هر برنـامه ای را در این عالـم از خیر و کرامت هست از او بدانیم و در حقیقت آراسته به حقیقت لا حول ولا قوه الاّ بالله گردیم .

حضـرت ذوالقرنین عبورش به مردمی افتـاد ، که هر کس مردگـان خود را جلوی خـانه اش دفن کرده است ، سـبب این کار را پرسـید ; گفتنـد برای آن است که هر صـبح و شام نظرمان بر قبور اشخاصـی که مثل ما بوده انـد و با آنها زندگی کرده بودیم بیفتـد تـا از مرگ غفلت نکنیم و به فکر عاقبت کار خویش باشـیم ، زیرا می دانیم که یک روزی ما همماننـد آنان مقیم برزخ خواهیم شد ! !

از طرفی دید منازل آنان درب ندارد پرسـید این چه وضع است ؟ جواب دادند برای آن که بین ما دزد و خائن نیست ، خداوند به هر کس هر چه عطـا کرده به همـان قـانع است ، و هرگز دست به طرف مـال کسـی دراز نمی کنـد ، و ما را حاکم و پادشاه نیست زیرا همه ما موظف به رفع نزاعیم و از طرفی نزاعی بین ما رخ نمی دهـد ، بلکه آنقدر با هم مهربانیم که وقتی زندگی ما را نظر می کنی انگار همه با هم یکی هستیم ، و آنچنان بر هوای نفس غالبیم که نفعی را به غیر حق به طرف خود نمی کشیم ، و بین ما دروغ وجود ندارد ، زیرا دروغ مقدمه جلب نفع از برای خود و ضرر

به دیگری است و ما نفع غیر را به منفعت خود ترجیح می دهیم ، و ما پدران خود را نیز این چنین یافتیم .

ذوالقرنین گفت چگونه است که همه شما را خرسند و خندان می بینیم ، و مثل این که غم و اندوهی در بین شما وجود ندارد ، گفتند برای این است که هر چه پیش آید از خدا می دانیم و او هم هر چه صلاح ماست برای ما مقرّر می دارد ، و هر کس را هر چه صلاح اوست پیش آید باید خندان و خرسند باشد نه غمناك و اندوهگین .

در قرآن کریم در سوره مبارکه یوسف آیه ۸۸ تا ۹۰ می خوانیم :

برادران به امر پدر بزرگوار خودٌ □..ĵیعقوب به مصر آمده و بر حاکم وارد شدند و گفتند : ای عزیز مصر ما با همه اهل بیت خود به فقر و قحطی و بیچارگی مبتلا شده ایم و با متاعی ناچیز و بی مقدار به حضور تو آمده ایم ، محبت فرما و بقدر احسانت به ما بیفزا و از ما به صدقه دستگیری کن که خدا صدقه بخشان را نیکو پاداش می دهد .

در این حال که یوسف نیازمندی و دلشکستگی برادران را دید رحمش آمد و پرده از روی کار برداشت و گفت : شما برادران یوسف در دوران جهل و نادانی فهمیدید که با یوسف چه کردید ؟

آنان گفتند آیا تو همان یوسف هستی ؟ پاسخ داد آری من همان یوسفم و این برادر من است ، خداوند به رحمت بی حساب خود بر ما منت نهاد که البته هر کس در برابر حوادث

تقوا و صبر پیشه کند ، چنین کسی پیش خدا نیکوست و خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند .

آری انبیاء به همه انسانها درس خویشتن داری و خودداری از گناه و صبر و استقامت می دهند . که هر کس در برابر حوادث خود را از آلوده شدن به گناه و سازش با دشمن و تن دادن به ظلم حفظ کند ، و برای خدا صبر و پایداری نماید عاقبتش همانند انبیاء به خیر و خوشی و سلامت و سعادت خواهد رسید .

این عبد مسکین و فقیر مسکین به پیشگاه حضرت دوست عرضه داشته ام :

ای علاج دل فسرده من

ای حیات روان مرده من

ای چراغ شب مناجاتم

ای تو آگه زجمله حاجاتم

ای عنایات تو مرا شامل

بهره ام کن زرحمت کامل

کن در لطف خود برویم باز

تا بجان سوی تو کنم پرواز

ای مدمد کار من به دو جهان

خواهمت من ترانه این و نه آن

حل کن از من تو ای خدا مشکل

دل من را زغیر خود بگسل

ای تو بیرون زوهم و اندیشه

ده نجاتم زنفس دون پیشه

من اسیر گناه و عصیانم

من الهی شکسته پیمانم

بی نواتر زمن در عالم نیست

هم چو من دل فکار و پر غم نیست

روز من هم چو شب سیاه شده

عمر پر قیمتم تباه شده

قلب و جان در اسارت شیطان

رفته بر باد از دلم ایمان

در امانم بگیر و یارم باش

مونس من به شام تارم باش

از عنایات خود مکن دورم

لطف کن تا بنفخه صورم

ای امید من و دل مسکین

بر دلم تابشی زنور یقین

چون یوسف شناخته شد ، برادران از کرده قدیم خود سخت به وحشت افتادند ولی ناگهان یوسف عزیز به آنان خطاب کرد :

لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ

يَغْفِرُ اللّهُ لَكَمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۳۳) .

امروز هیچ خجل و متأثر نباشید که من از شما عفو کردم خدا هم گناه شما را ببخشد که او مهربان ترین مهربانان است .

این است درسی که انبیاء به انسان می هند ، درس گذشت و عفو ، درس اغماض و چشم پوشی از هم کیشان و هم نوعان اشتباه کار و خطاکردار ، تا زندگی با یک دیگر ظرف محبت و صفا و صمیمت و وفا باشد .

قرآن مجید در باره ایّوب می فرماید :

إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۴) .

ما ایوب را بنده صابری یافتیم ، چه نیکو بنده ای بود که دائم رجوعش و توجّهش به درگاه ما بود .

ایوب که به تمام مصائب مبتلا شد ، خویشتن را حفظ کرد و سر سوزنی از خط با منفعت بندگی و طاعت و تسلیم نسبت به حق منحرف نشد ، و از امتحان الهی سرافراز و قبول درآمد و نام نیکش بعنوان نمونه صبر و استقامت در حوادث جاودانی شد ، تا برای تمام بندگان حق تا روز قیامت درس و پند باشد ، ایوب عملاً به انسان می گوید مواظب باش برای چند روز گرفتاری از خدایت روی برنگردانی و نسبت به حضرت او که نسبت به تو عین عنایت و لطف است خشم و غضب نگیری و اظهار گله مندی ننمایی که صابر در پیشگاه حضرت دوست به صبر و استقامت اوست که صابر بنده نیکویی و عبد مقبولی است .

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَالَكُمْ مِنْ إِله غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلاَ

تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلاَ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ * وَلاَ تَقْعُدُوا بِکُلِّ صِرَاط تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجاً وَاذْکُرُوا إِذْ کُنْتُمْ قَلِیلاً فَکَثَّرَکُمْ وَانْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الْمُفْسِدِینَ (۳۵) .

به اهل مدین برادر آن ها شعیب را فرستادیم ، گفت : ای قوم خدای را بپرستید که شما را جز او خدایی نیست ، اکنون که از جانب پروردگار بر شما برهانی روشن آمد کم فروشی را ترک گوئید ، و در سنجش کیل و وزن با مردم به عدل و درستی رفتار کنید ، کم فروشی ننمائید و در زمین پس از آن که قوانین آسمانی به نظم و اصلاح آمد به فساد برنخیزید اینکار برای سعادت شما بسیار بهتر است اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارد .

و به هر طریق در کمین گمراه کردن خلق و ترسانیدن و بازداشتن مردم از راه خدا بر نیائید . تا هر کس بخدا ایمان آورده به راه کج و ضلالت اندازید و ای مسلمین شما هم بیاد آرید زمانی که عده شما کم بود و دشمنان بسیار ، خداوند بر عده شما افزود و بنگرید عاقبت مفسدان چگونه بود .

آنگاه به مردم مؤمن دلداری داده گفت : اگر به آنچه من از طرف خدا مأمور به تبلیغ آن شده ام گروهی ایمان آوردند ، و گروهی ایمان نیاورده به خصومت برخاستند ، شما مؤمنان که ایمان آورده اید صبر پیشه کنید تا خدا میان ما و آنها داوری کند ، که او بهترین دادخواهان است .

موسی (علیه السلام) این پیامبر عزیز و

عظیم جهان تربیت انسانها از مصدر وحی مسائل بسیار مهمّی را نقل می کند ، که به گوشه ای از آن آداب و مسائل لازم است اشاره شود :

موسی (علیه السلام) از جانب حضرت حق به چهار چیز وصیت شد ، که در تمام مردم واجب است به این چهار حقیقت توجّه کنند :

۱ تا نمی دانی خداوند تو را آمرزیده به عیوب مردم کار نداشته باش بلکه در فکر وسیله آمرزش خویش باش .

۲ تا نمی دانی گنج های خزائن من تمام شده از برای روزی غصه مخور که آنچه مقدر توست به آن می رسی .

۳ تا نمی دانی سلطنت و حکومت من خاتمه پیدا کرده به کسی امیدوار مباش .

۴ تا خبر مرگ شیطان این دشمن خطرناک به تو نرسیده از مکر او ایمن مباش .

به حضرت وحی شد مرا دوست داشته باش و مردم را نیز به محبت من آراسته کن .

عرضه داشت تو می دانی که تو را از همه بیشتر دوست دارم ، اما بندگانت را چگونه به محبتت بخوانم ; پاسخ آمد نعمت هایی را که به آنها داده ام بیاد آنان آر تا قدردان نعمت شوند و از این طریق به من علاقه مند گردند ، زیرا دلها به احسان صید می شود .

راوندی نقل می کند : حضرت موسی شخصی را در سایه عرش آرمیده دید ، عرضه داشت خدایا این عبد با کدام عمل به این مقام رسیده ؟

جواب شنید به دو عمل :

۱ مصونیت از عقوق پدر و مادر .

۲ نداشتن حسد .

عرضه داشت الهی ثواب کسی که

عیادت مریض کنـد چیست ؟ فرمود : بوقت بیرون آمدن از قبر ملکی را می فرسـتم تا او را در ظلمات قیامت راهنمایی کرده به محشر واردش کند .

عرضه داشت ثواب شستن میت چیست ؟ فرمود وی را از گناهان بیرون می آورم همانند روز تولد از مادر .

قسمت سوم

عرضه داشت ثواب تشیع جنازه چیست ؟ فرمود : ملائکه را می فرستم تا وی را از قبر به محشر مشایعت کنند .

عرض کرد ثواب تسلیت دادن به مصیبت زده چیست ؟ فرمود : در قیامت که سایه ای نیست وی را در سایه عرش قرار می دهم .

ای موسـی سائـل را گرامی دار ، گرچه به انفـاق چیز کمی به او باشـد و یا با زبان خوش او را دور کن ، که گاهی ملکی را به صورت سائل برای امتحان مردم به سوی مردم می فرستم تا ببینم چه می کنند ؟

در حدیث معتبر آمده : روزی موسـی برای مناجات به کوه طور می رفت ، شـیطان هم به دنبالش روان بود ، یکی از اعوان آن رجیم درگاه ، به او گفت مگر به اغواء موسـی هم امیـد داری ؟گفت : پـدرش را از بهشت رانـدم ، امید است که بتوانم وی را نیز گمراه کنم ! !

خود را به حضـرت موسـی رساند ، موسـی وی را با کلاهی هزار رنگ دید ، از رنگهای کلاهش سؤال کرد ، پاسخ داد به این رنـگ ها دل مردم را برده و آنان را می فریبم ، ای موسـی برای تو هزار و پنـج کلمه نصـیحت دارم گوش کن تا برایت بگویم که تو را در

این مواعظ منفعت هست .

حضرت فرمودند : مرا به موعظه تونیازی نیست ، جبرئیل نازل شد و عرضه داشت پنج کلمه او را بشنو و از بقیه صرف نظر کن که در بقیه گفتارش اغوا دارد ، موسی ایستاد و فرمود بگو .

شیطان گفت پنج عمل است که خود من در آن پنج عمل متصدی فریب و اغوای مردمم ، و به اعوان و انصارم وا نمی گذارم که از عهده آن برنیایند .

۱ بوقت غضب خود را به اولاد آدم می رسانم ، که هیچ زمانی به اندازه وقت غضب تسلّط بر آنان ندارم ، ممکن است به دو دقیقه غضب آنان را به قتل و یا گناهان دیگر بیندازم ، پس در حال غضب خود را حفظ کن مبادا که به هلاکت افتی .

۲ در خود عجب و خود پسندی راه مده ، زیرا عجب و تکبر مرا به این تیره بختی نشاند ، در حدی که رانده درگاه حق شدم و مورد لعن او و بندگانش قرار گرفتم .

۳ با زن اجنبیه خلوت مکن که من تمام قدرتم را برای به عصیان کشیدن تو بکار می گیرم ، و کمتر کسی می تواند در خلوت خود را حفظ کند .

۴ تا می توانی با خدای خویش عهد و نذری مبند ، که من تا جایی که قدرت دارم نمی گذارم کسی به عهدش پای بند باشد و مخالفت نذر علاوه بر اینکه عصیان کرده مورد غضب خدا هم هست .

۵ چون قصد دادن صدقه کردی عجله کن ورنه ترا از فضیلت آن محروم خواهم کرد .

آنچه از

حضـرت موسـی به عنوان درس و پنـد رسـیده بیش از این است در این بخض فقـط به ذکر نمونه هـایی از عنایات این دوسـتان حقیقی انسان اکتفا می شود ، باشد که همین برنامه ها وسیله رشد وکمال ما شوند .

ای بخود زنده مرده باید شد

چون بزرگان بخرده باید شد

پیش از آن کت به قهر جان خواهند

جان به جانان سپرده باید شد

تا نمیری به گرد او نرسی

پیش معشوق مرده باید شد

مشمر گام گام همچو زنان

منزل ناشمرده باید شد

ره به آهستگی چو شمع برو

زان که این ره سپرده باید شد

زود شو محو تا تمام شوی

که تو را رنج برده باید شد

هم چو عطّار اگر نخواهی ماند

مزد کونین برده باید شد

سلیمان نبی که خداونـد بزرگ در قرآن مجیـد در سوره نمل از حشـمت و جلالش خبر می دهـد ، سراسـر زندگی پر فیضـش برای هر انسانی بهترین درس است .

امـا بـا همه بزرگی و عظمتش بـا دست خود گنـدم یـا جو می کوبیـد و از آن نـان بـدست آورده و می خورد ، و هرگز علاـقه نداشت از بیت المال و یا زحمات دیگران ارتزاق کند .

لبـاس آن حضـرت در عین اینکه بر اریکه سـلطنت فلسـطین تکیه داشت از مو بود . و بـدست خویش روزی یـک قطعه حصـیر

کوچـک می بـافت و آن را می فروخته و از وجه آن برای خـود و عیـالش تهیه روزی می کرد ، چـون شب فرای می رسـید به محراب عبادت می رفت و تا صـبح به تضرع و زاری به پیشگاه حق اشتغال داشت ، حکومت را فقط برای دعوت به خداپرستی و خدمت به خلق می خواست و

علاقه داشت بنی آدم از روش او درس گرفته و پابپای او تا رسیدن به مقام قرب حرکت کنند .

قرآن مجید از رسول گرامی اسلام به عنوان شاهد ، مبشر ، نذیر ، اسوه ، رحمه العالمین ، رؤوف ، رحیم ، حریص بر مؤمنین ، امین مطاع ، یاد کرده و آن حضرت را بهترین دوست و پر منفعت ترین یار و یاور انسان می داند .

اگر خدای مهربان توفیق رفیق را هم کند در باب شصت و هشتم مصباح شرحی از حیات پر برکت آن فیض اعلای الهی خواهم نوشت ، در این فصل فقط به قسمتی از گفته های نورانی و حکیمانه آن حضرت که از باب عشق به نجات بشر صادر شده اشاره می نمایم .

مَنْ صَمَتَ نَجا :

آن کس که از لغو و باطل و بیهوده گویی سکوت کرد ، نجات یافت .

مَنْ تَواضَعَ لِلهِ رَفَعَهُ اللهُ ، وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللهُ ، مَنْ يَغْفِرْ يَغْفِرِ اللهُ لَهُ ، وَمَنْ يَعْفُ يَعْفُ اللهُ عَنْهُ ، وَمَنْ يَصْبِرْ عَلىَ الرَّزِيَّهِ يُعَوِضْهُ اللهُ ، وَمَنْ يَكْظِمْ يَأْجِرْهُ اللهُ .

آن کس که فروتنی کند خدایش بلند گرداند ، و هر کس تکبر ورزد خدایش به زمین زند ، و هر کس پرده پوشی کند خدایش بپوشاند ، و هر کس گذشت کند خدایش از او بگذرد ، و هر کس بر مصیبت صبر کند خدایش عوض دهد . و هر کس خشم خود فرو خورد خدایش اجر دهد .

خَيْرُ الْمُسْلِمينَ مَنْ كَثُرَ قَناعَتُهُ وَحَسُنَتْ عِبادَتُهُ وَكانَ هَمُّهُ آخِرَتَهُ .

بهترین مسلمانان کسی است که قناعتش زیاد و عبادتش نیکو و هم و غمّش آخرت

باشد .

أحْبِبْ لِلنّاسِ ما تُحِبّ لِنَفْسِکَ تَکُنْ مَؤْمناً ، اَحْسِنْ مُجاوَرَهَ جاوَرَکَ تَکُنْ مُسْلِماً ، وَاَحْسِنْ مُصاحَبَهَ مَنْ صاحَبَکَ مَؤْمناً ، وَاعْمَلْ بِفَرائِضِ اللهِ تَکُنْ عابِداً .

آنچه برای خودت دوست داری برای مردم دوست بدار تا مؤمن باشی ، و برای همسایه نیکو همسایه باش تا مسلم باشی ، و با دوست به نیکی دوستی کن تا مؤمن باشی ، و به واجبات الهیه عمل کن تا بنده حق باشی .

خَصْلَتانِ لا تَجْتَمِعانِ فی مُسْلِم : الْبُخْلُ وَسُوء الْخُلْقِ .

دو صفت در مسلمان جمع نمی شود ، بخل و بدی اخلاق .

مَنْ قَلَّ طُعْمُهُ صَحَّ بَدَنُهُ وَصَفا قَلْبُه ، وَمَنْ کَثُرَ طُعْمُهُ سَقُمَ بَدَنُهُ وَقَسی قَلْبُهُ .

هر کس خوراکش اندک باشد ، بدنش سالم و قلبش صفا می گیرد ، و هر کس پرخور باشد بدنش مریض و قلبش قسی می گردد .

شخصی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) عرضه داشت من جز ماه رمضان روزه نمی گیرم . و جز نمازهای یومیه نماز نمی خوانم ، مالی برای صدقه ندارم و برای حج مستطیع نیستم ، من پس از مرگ کجایم ؟

فرمود : در بهشت با منی اگر زبانت را از غیبت و دروغ حفظ کنی ، و دلت را از بخل و حسد نگهداری ، و نظرت را از نظر به نامحرم و آزار مسلمان محافظت نمایی .

ثَلاثَهٌ تَسْتَغْفِرُ لَهُمُ السَّماوات وَالْاَرَضُونَ وَالْمَلائِکَهُ وَاللَّیْلُ وَالنَّهارُ : الْعُلَماءُ وَالْمُتَعَلِّمُونَ وَالْاَسْخِیاءُ .

آسمان ها و زمین و ملائکه و شب و روز برای سه نفر از حضرت حق طلب مغفرت می کنند ، دانشمندان ، و دانش آموزان ، و سخاوت داران .

اِذا اَرادَ اللهُ

تَعالی بِعَبْد خَيْراً زَهَّدَهُ فِی الدُّنْيا وَفَقَّهَهُ فِی الدّينِ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهُ ، وَمَنْ اُوتيهُنَّ فَقَدْ اُوتِیَ خَيْرَ الدُّنْيا وَالْاخِرَهِ .

چون خداونـد نسـبت به بنـده ای اراده خوبی کند ، وی را در دنیای ظاهر و امور مادی بازدارنده از حق زاهد نماید ، و در دین تیزبینش کند ، و عیوبش را به وی بنمایاند . که بهر کس این حقایق مرحمت شود ، خیر دنیا و آخرت داده شده .

سه چیز هلاک می کند ، و سه چیز نجات می دهد ، امّا مهلکات : بخلی که دنبال شود ، هوایی که پیروی گردد ، و خودبینی ، اما منجیات : خشیت از حق در پنهان و آشکار ، میانه روی در فقر و غنی ، عدالت در غضب و خشنودی .

زینت دنیا در سه چیز است :

مال ، فرزند ، زنان .

و زینت آخرت در سه چیز است :

علم ، پاکدامنی ، صدقه .

و اما زینت بدن در سه برنامه است :

کم خوری ، کم خوابی ، کم گفتن .

و زینت قلب در سه چیز است :

صبر ، سکوت ، شکر .

مَن فارَقَ رُوحُهُ جَسَدَهُ وَهُوَ بَریءٌ مِنْ ثَلاثَه دَخَلَ الْجَنَّهَ : اَلْكِبْرُ وَالدَّيْنُ وَالْغُلُولُ .

آن کس که به عالم آخرت منتقل شود و از سه چیز پاک باشد وارد بهشت می شود :

تکبر .

بدهکاری .

خیانت .

اَفْضَلُ الْاَعْمالِ مِنْ اُمَّتی ثَلاثَهٌ : طالِبُ الْعِلْمِ حَبيبُ اللهِ ، وَالْغازی وَلِیُّ اللهِ ، وَالْكاسِبُ مِنْ يَدِهِ خَليلُ اللهِ .

از امت من سه علم فوق اعمال است : جوینده علم حبیب الله ، و جنگیده در راه حق ولی الله ، و کاسب با دست و

بازوی خویش خلیل الله است .

آنچه از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) که بهترین دوست و یار انسان است نقل شد در کتاب اثنا عشریه ملاحظه کنید ، و اگر تفصیل سخنان آن حضرت را بخواهید به کتب بحار ج ۷۷ ، کلمه الرسول الاعظم ، نهج الفصاحه ، اصول کافی ، وسائل الشیعه ، مستدرک و سایر کتب حدیث مراجعه نمائید .

از آنجا که ائمه طاهرین (علیهم السلام) با پیامبر بزرگ اسلام بر اساس روایات نور واحدند ، باید گفت : فرمایشات و راهنمائیهای آن بزرگواران نیز مطابق با گفتار رسول خدا است و آنچه که امامان معصوم در جهت رشد و کمال انسان از انسان می خواهند همان است که خدا و پیامبر می خواهند ، برای اطلاع از گفته های حکیمانه آن فرزانگان راه هدایت به همان کتبی که در بالا اشاره شد رجوع کنید تا تفصیل و شرح زندگی آن بزرگواران در بخش معرفت امامان کتاب مصباح بخواست حضرت حق بیاید .

عارفان ، حکیمان ، مؤمنان

قسمت اول

این سه طایفه که از دلسوزان و دوستان واقعی انسان اند ، گرچه از نظر عنوان اسمی با هم فرق دارند ولی در حقیقت یکی هستند و منظور از عارف و حکیم و مؤمن آن انسانی است که از نور وحی ، و پرتو نبوت ، و ولایت ائمه معصومین به کسب معرفت و عمل موفق شده و در عین اصلاح باطن و ظاهر خود ، دلسوزانه و عاشقانه در راه اصلاح دیگران تا سر حد جان قدم برمی دارد ، و در این راه از ملامت اهل ملامت باک نمی کند .

اینان آن کاملان و واصلان و

آزاد انسانهایی هستند که شخصیت های بزرگی چون مرحوم الهی قمشه ای آرزوی آنان را داشتند و به آرزوی خود رسیدند .

یا رب برسان تو رهنمائی

یاری زدیار آشنائی

بر قافله وفا امیری

بر کشتی عشق ناخدائی

یا رب برسان رفیق راهی

چون من بفراق مبتلائی

چون نی به نوای عشق نالان

چون آه سحر گره گشائی

آزاد دلی زهر خیالی

دلشاد چو من بهر نوائی

صاحب نفسی مسیح شهری

تا در حق ما کند دعائی

شاید به در تو راه یابیم

پوئیم طریق آشنائی

تازیم به راه عشق بازی

سوزیم حجاب خود نمائی

تا دل نگرد جمال جانان

تا جان رهد از غم جدائی

دل را به رضای حق سپاریم

گر بارد از آسمان بلائی

در اینجا به گوشه ای از واقعیاتی که آنان در راه راهنمائی انسان به انسان مرحمت کرده اند توجه نمائید .

گفت پیغمبر که حق فرموده است

می نگنجم هیچ در بالا و پست

در زمین و آسمان و عرش نیز

می نگنجم این یقین دان الی عزیز

در دل مؤمن بگنجم ای عجب

گر مرا جوئی از آن دلها طلب

این زمین و آسـمان با آن فضای پهناور و بی کرانش ، با آن کرات و کهکشانها و کازارهایش که به نظر ما سرسام آور و خیره کننـد می نمایـد ، در عین حال می دانیم که موجودات جهان هستی خیلی بزرگتر از آن است که در نظر ما جلوه می کند ، در مقابل عظمت خداوندی همان مقدار ناچیز است که یک بال مگس در تصور ما با روح بی نهایت بزرگ انسانی .

این مقایسه هم در حقیقت نابجاست ، زیرا بالاخره روح انسانی هر چه باشد در مقابل عظمت خداوندی قابل تصور نیست ، این موجودات بی شمار و بسیار گسترده چون کف

ناچیزی است که در روی یک اقیانوس بی پایان برای چند لحظه سرمی کشد و از بین می رود .

بنابراین چگونه می تواند این موجودات به این حقارت و ناچیزی گنجایش وجود خداوند را داشته باشند ؟

و به عبارت دیگر چون کمیت در جهان هستی حکم فرماست و کیفیت تمام نمودهای آن را فرا گرفته است ، چگونه می تواند گشایش آن موجودی را داشته باشد که کمیت را آفریده و مافوق کیفیت است .

او بی نهایت است ، جهان هستی متناهی است اگر چه محدود نباشد . آن بی نهایت در این متناهی جایگزین نخواهد گشت .

یک فرد انسان هنگامی که در نتیجه تزکیه نفس و اعتلای روحی به مقام شامخ معرفت می رسد ، همین جهان هستی با این عظمت را آنچنان ناچیز می داند که گوئی یک قفس تنگی برای اوست ، با این ملاحظه آیا خداوندی که خالق همین انسانها است که خود بی نهایت هائی هستند می تواند در این جهان کوچک جایگیر شود ؟

امّا در درون همین انسان قلبی آفریده است که آن قلب می تواند مهمانسرای وجود الهی بوده باشد .

می گوئید : چطور می شود که قلب انسانی گنجایش خدای به آن عظمت را داشته باشد ; با این که قلب انسانی در درون همین کالبد جسمانی است .

می گوئیم : قلب خواه همان عضو معروف باشد یا نه ، ما نمودهای شگفت انگیزی را در درون خویش احساس می کنیم که با محاسبات منطق طبیعی از نظر کمیت و کیفیت سازگار نیست ، مثلاً ما در حدود هشتاد میلیارد سلول در مغز داریم ، از دوران

کودکی این سلّول ها در فعالیت می باشند ، چگونه می شود مغز انسانی تا حدود یک میلیون میلیارد واحد ، اطلاع ثبت کند .

چگونه این واحدها در سلول ها موجود می شود ، در صورتی که نه قابل عکس برداری است و نه کوچکترین نمود فیزییک دیگری را نشان می دهند ؟ به اضافه این که ما در عمر خود هزاران بار کلیّات تجرید شده را در ذهن خود منعکس می سازیم ، این کلیات تجرید شده که هیچ گونه تشخصی ندارد چگونه در سلول مادی جسمانی منعکس می شوند ؟ !

آیا این نمود شگفت انگیز در درون ما وجود ندارد « دریافت من » که « خود » را درک می کنیم یعنی به من خویش آگاهی پیدا می کنیم ، مانند این که با چشمان خود بدون وسیله آئینه یا چیز دیگر چشمان خود را می بینیم ! به اضافه این که همین مغز ماست که می تواند بی نهایت را تصور کند آیا این بی نهایت ها واقعاً دارای نمود و شکل فیزیکی هستند ; اگر چنین باشد که بی نهایت نخواهد شد .

مگر این فعالیت قلبی ما نیست که محبت جهانی را در دل احساس می کنیم بدون اینکه این محبت جهانی کوچک ترین تغییری در کمیت و کیفیت قلب بما بدهد .

خلاصه با نظر به فعالیت های شگفت انگیز مغز و قلب می توانیم این حقیقت را قبول کنیم که نیروی عقلانی و قلبی ما وابسته به اصول و قوانین طبیعی خارجی نیستند که نتوانیم از آن تجاوز نموده ، درون خویش را قلمرو دیگری که جان خارجی مانند

جزئی از آن است منظور کنیم .

آری این قلب بسیار بزرگ کوچک نما ، شایستگی آن را دارد که نور بی نهایت خداوندی را در خود منعکس بسازد(۳۶) .

این است استدلال و گفتار حکیمان و عارفان و مؤمنان در ظرفیت قلب انسان و این است انسان که با قبول تربیت انبیاء و ائمه عارفان و حکیمان و مؤمنان می تواند قلبشس را تجلی گاه نور بی نهایت الهی کند ، و این است آنچه که در عنوان این فصل بیان شد که دوستان حقیقی انسان این بزرگوارانند ، که می خواهند انسان آئینه صفات و اسماء الهی شود و از این راه خیر دنیا و آخرت خویش را تأمین نماید .

سرمایه سعادت ما درد یار بود

ورنه به سعی ما گره از کار کی گشود

دردست هر چه هست که این درد چاره ساز

با جان آدمی به مثل آتش است و عود

رندی که ره به کوی خرابات عشق برد

جان را زدست محنت ایام در ربود

بگشای رخ که دیر شدست انتظار ما

تا جان بر آن جمال فشانیم زودزود

از حال عشق عقل ندانست شمّه ای

خود را هزار بار بدین حالت آزمود

با عقل خواجه گونه بگوئید کاری سلیم

سودای یار و آنگه فکر زیان و سود

شید و رند و عاشق و دیوانه گشت و مست

هر کس زعشق بازی قاسم سخن شنود

اگر راهبر به تو بگوید : فلان مشقت و ناراحتی ها را تحمل کن ، تو نبایست زبان به اعتراض بگشائی .

اگر در راه تبعیت از رهبر خارها در پای تو بخلد ، گمان مکن آن خارها تنها برای ناراحت کردن توست ، بلکه این که گلشنی در روح تو سرسبز

شود بـایستی خارهایی را که در پای تو فرو می رود از جان و دل بپـذیری ، بطور کلّی با تن پروری و نازک دلی نمی توان راه به این باریکی و طولانی را پیمود .

مبارزه با مادّیات و تنظیم آن به شـکلی که مانع سـلوک الی الله نباشـد اصل اوّلی مرد راهرو می باشد ، این را می دانید و بارها تذکر داده شده که خداوند انسان را برای تقلاّ و کوشش آفریده است .

آیا این تقلاّ و کوشـش می تواند خود هدف نهائی موجودیت انسان بوده باشد ؟ البته نه ، زیرا چه سودی از کوشـش و فعالیت بیهـوده ، برای انسـان نصـیب می گردد ؟ مگر خـدای نمی تـوانست انسانهـا را طوری بیافرینـد که آنـان بـدون زحمت و سـعی مشغول زندگی در این خاکدان بوده باشند . مسلماً می توانست .

ولی هـدف اقصـای خلقت این است که انسان با کوشـش در قلمرو طبیعت جوهر گرانبهای وجود خود را اسـتخراج کنـد ، و با این کوشـش و تکاپو آئینه خدا نمای روح خود را صـیقلی می سازد ، او با این کوشش خود طبیعی را تا مقام روحانیت برترین بالا می برد(۳۷) .

هر وقت که آدمی انـدرون خود را پاک کند و آئینه دل را صافی گرداند . به ملائکه سـماوی نزدیک گردد ، از جهت آن که ملائکه سماوی جمله پاک و صافی اند و علم و طهارت دارند .

روح انسانی از جنس ملائکه سـماوی است و جوهری پاک و صافی است ، امّا بواسـطه بدن آلوده گشته است و تیره شده است ، چون ترکِ لذّات و شهوات « خارج از

انـدازه و حـدود الهی » بـدنی کند و علم طهارت حاصل کند ، و بیرون و اندرون خود پاک گرداند و آئینه دل را صافی کند ، باز پاک و صافی شود ، چون پاک و صافی گشت روح او را با ملائکه سـماوی نسـبت پیدا آیند ، چون مناسبت پیدا آمد ، هم چون دو آئینه صافی باشد که در مقابله یک دیگر بدارند ، هر چه در آن باشد در این پیدا آید و هر چه درین بود در آن ظاهر شود و این ملاقات در بیـداری انـدک بود ، و این ملاقات در بیداری سب وجد و وارد و الهام و خاطر ملکی بود ، و در خواب سبب خواب راست باشد(۳۸) .

آری تمام همت عارفان و حکیمان و مؤمنان حقیقیت مصـروف این شـد که انسان از تمام کـدورت های ظاهری و باطنی پاک گردد ، تا اسماء و صفات ملکوت در او جلوه گر شود

قسمت دوم

هر گدائی مرد سلطان کی شود

پشه ای آخر سلیمان کی شود

بس عجب این است کین مرد گدا

چونک سلطان نیست سلطان کی شود

بس عجب کاری است بس نادر رهی

این چو عین آن بود آن کی شود

گر بدین برهان کنی از من طلب

این سخن روشن برهان کی شود

تا نگردی از وجود خود فنا

بر تو این دشوار آسان کی شود

گفتمت فانی شود و باقی توئی

هر دو یکسان نیست یکسان کی شود

گر همه دریای عمان قطره ای است

قطره ای دریای عمان کی شود

هر کسی را دیده دریا بین نشد

قطره بین باشد مسلمان کی شود

تا نگردد قطره و دریا یکی

سنگ کفرت لعل ایمان کی شود

جمله یک خورشید می بینم ولیک

می ندارم

بر تو رخشان کی شود

هر که خورشید جمال تو ندید

جان فشان روی جانان کی شود

چند اندائی به گِل خورشید را

گِل بدین درگه نگهبان کی شود

از کفی گِل کان وجود آدمی است

آنچنان خورشید پنهان کی شود

صدهزاران مرده می بینم زعشق

منتظر بنشسته تا جان کی شود

مانده ای عطارد راول قدم

بر تو این خورشید تابان کی شود

این شرف و کرامت که آدمیان دارند ، از موجودات ، هیچ چیز دیگر ندارد ، از جهت آن که هر چیز دیگران دارند آدمیان آن دارند ، و آدمیان چیزی دارند که دیگران ندارند و آن عقل است ، عقل به آدمیان مخصوص است و فضیلت آدمیان بر دیگر موجودات به عقل است ، و فضیلت عاقلان بر یکدیگر به علم و اخلاق است .

علامت آدمی چهار چیز است : اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف ، هر که این چهار چیز دارد آدمی است و هر که ندارد نه آدمی است ، هر که این چهار چیز به کمال رسانید او انسان کامل است .

جهد کن تا راست گفتار و راست کردار و نیکواخلاق و راحت رسان شوی ، تا تو از خود ایمن گردی و دیگران از تو ایمن شوند ، هر کجا امن هست بهشت است و هر کجا امن نیست دوزخ است ، هیچ نعمتی برابر آن نیست که آدمی بهشتی باشد و در بهشت بود ، و هیچ محنتی برابر آن نیست که آدمی دوزخی باشد و در دوزخ بود ، آدمی راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان بهشتی است ، چون به صحبتِ راست گفتار و

راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان رسد در بهشت باشد .

در این قسمت به پاره ای از کلمات این شایستگان از عباد حق اشاره می رود باشد که برای همگان سود دنیا و آخرت آورد .

خَيْرُ الْمالِ ما اُخِذَ مِنَ الْحَلالِ وَصُرِفَ عَلىَ الْحَلالِ ، وَشَرُّ الْأَمْوالِ ما اُخِذَ مِنَ الْحَرامِ وَصُرِفَ عَلَى الْاثامِ .

بهترین مال ، مالی است که از حلال بدست آید و در مسیر حلال خرج شود ، و بدترین مال ، مالی است که از حرام پدید آید و در گناه مصرف شود .

كَتَبَ حَكيمٌ اِلى حَكيم : مَنْ حاسَبَ نَفْسَهُ رَبِحَ ، وَمَنْ غَفَلَ عَنْها خَسِرَ .

حکیمی به حکیمی نوشت : هر کس به محاسبه خویش برخیزد سود کرده و آن کس که از خود غافل شود به خسران نشسته .

به لقمان گفتند تو برده آل فلان نبودی ؟ گفت چرا ، گفتند از کجا به این مقام رسیدی ! گفت :

راستی در گفتار ، اداء امانت ، ترک آنچه برایم سود نداشت ، چشم پوشی از حرام ، حفظ زبان ، عفت شکم ، هر کس کم از اینها دارد پست تر از من و هر که زیادتر دارد بالاتر از من و هر کس این صفات را داراست مثل من است .

مَنْ لا يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ فَاَلْحِقُوهُ بِالْبَهائِمِ .

هر کس خیر و شر را نمی داند ، او را جزء حیوانات بدانید .

از آنان مباش که در آشکار به لعنت ابلیس برخیزی و در پنهان از وی پیروی کنی .

بخیل حمّال حفظ ثروت خویش ، و امانت دار و خزینه دار وارث خود است .

جاهل

دشمن خویش است . چگونه رفیق غیر است ؟

خیر در کلام نیست مگر ذکر حق باشد ، و خیری در سکوت نیست مگر فکر در معاد و قیامت باشد .

انسانیت تواضع بوقت دولت ، و گذشت بوقت قدرت ، و سخاوت بوقت قلّت و عطا و بخشش بدون منّت است .

سزاوار است عاقل را دو آئینه باشد ، در یکی بدیها و عیوب خود را بنگرد ، پس احساس کوچکی نموده و به اصلاح آن تا جائی که قدرت دارد برآید ، و در دیگری خوبیهای مردم را دیده به آن آراسته شود و به کسب آنچه که از فضائل دیگران می بیند برآید .

به حکیمی گفتند زاهد کیست ؟ فرمود ترک کننده حرام خدا ، و قانع به حلال حق ، به دیگری گفتند زاهد کیست ؟ گفت : راغب در آخرت ، تارك حرام ، عامل به امر .

هلاك قاری قرآن در غیبت و خودبینی است .

شکم خالی ابری است که از آن علم و حلم می بارد .

ابوذر این مؤمن حقیقی فرمود : فرزند آدم دنیا را دو جلسه قرار بده ، یک جلسه برای طلب حلال و جلسه دیگر برای کسب آخرت . به مجلس سوم وارد مشو که نفعی ندارد ، و سخنت را دو سخن قرار بده ، یک سخن برای آخرت و یکی برای بدست آوردن حلال و از کلام سوم بپرهیز که ضرر دارد ، مالت را دو درهم قرار بده ، یک درهم برای معاش عیالت و یک درهم برای آخرت و درهم سوم سودی به حالت ندارد ، و دنیایت را ساعتی بین دو ساعت

قرار بـده ، ساعتی که گـذشت و از آوردنش عاجزی و ساعتی که امید به درک آن را نداری ، ساعتی که در آن هستی ساعت عمل است در آن ساعت بکوش و از معصیت خودداری کن ، که اگر اینگونه نباشی هلاک می شوی .

از ابن عباس پرسـیدند بهترین روزها و بهترینه ماه ها و بهترین اعمال کـدام است ؟ پاسخ داد بهترین روزها روز جمعه و بهترین مـاه ها ماه رمضان ، وبهترین اعمال نمازهای پنـج گانه است آن هم به وقت ، چون این مسائل به امیرالمؤمنین رسـید فرمود اگر از علما و حکمای مشرق و مغرب این سؤالات می شد غیر این جواب نمی گفتند اما جواب من این است :

بهترین عمل عملی است که خداونـد بپـذیرد ، و بهترین ماه ها ماهی است که در آن توبه کنی ، و بهترین روزها ، روزی اسـت که مؤمن از دنیا خارج شوی .

بعضـی از حکمـا فرموده انـد : بهترین طـاعت در قلبم امیـد به خـداست ، و شـیرین ترین کلاـم در زبانم ثناء خـداست و بهترین ساعات برایم ساعت لقاء حق است .

عرفا فرموده اند : صفات اولیاء کامل سه چیز است :

سکوت و آن در نجات است ، جوع و آن کلید خیرات است ، زحمت دادن به نفس در عبادات و روزه روز و قیام شب .

حکیمی فرمود چهـار چیز است که در چهـار چیز طلبیـدیم ولی اشـتباه کردیم : غنـا را در مـال طلب کردیم در قنـاعت یـافتیم ، بزرگی و جاه را در حسب خواستیم در تقوا دیدیم ، راحت را در ثروت طلب کردیم در قلّت

مال یافتیم ، نعمت را در لباس و طعم و خواسته ها دنبال کردیم در بدن صحیح یافتیم .

اهل عرفان می فرمایند ; چهار چیز را به چهار چیز بشوئید ، صورتها را به اشک چشم ، زبان را به ذکر حق ، قلب را به خشیت ربّ ، گناهان را به توبه .

لقمان فرمود فرزندم فردا که در پیشگاه حق رفتی از چهار چیز سؤال شدی : جوانیت را کجا خرج کردی ، عمرت را چه کردی ، مالت را از کجا بدست آوردی ، و آن را در چه راهی خرج نمودی ، برای این سؤالات جواب آماده کن .

حکما می فرمایند : شعار حکماء اسلام چهار چیز است : تقوا ، حیاء ، شکر ، صبر .

کلمات و فرمایشات عارفان و حکیمان و مؤمنان بسیار است ، نقل همه آنها کتابها می شود ، این مقدار برای توجه دادن به این حقیقت بود که اینان با این فرمایشات ثابت کرده اند که نسبت به انسان از بهترین دوستان و رفیقانند ، در هر صورت پیروی از خدای عزیز ، و انبیاء و ائمه و عرفا و حکما و مؤمنان تمام خیر دنیا و آخرت است .

از حکماء عرفاء و مؤمنان اشعار نغزی بجا مانده که به برخی از آن اشعار اشاره می رود :

از بلا تا رسته گردی ای عزیز

باز باید داشتن دتس از دو چیز

رو تو دست از نفس و دنیا باز دار

تا بلاها را نباشد با تو کار

گر به حرص و آز گردی مبتلا

با تو رو آورد زهر سهو صد بلا

آن که نقدش هیچ نبود در جهان

هر کجا باشد بود

اندر امان

نفس و دنیا را رها کن ای پسر

تا رهی از هر بلا و زهر خطر

ای بسا کس کز برای نفس زار

در بلا افتاد و از غم شد نزار

از برای نفس مرغ نامراد

آمد و در دام صیّاد اوفتاد

تا دلت آرام یابد ای پسر

بود و نابود جهان یکسر شمر

از عذاب قهر حق ایمن مباش

وز پی آزار هر مؤمن مباش

وز بلا یاری مخواه از هیچ کس

زانکه نبود جز خدا فریادرس

هر کرا رنجانده ای عذرش بخوا

تا نباشد خصم تو در عرصه گاه

گر غنا خواهد کسی از ذوالمنن

در قناعت می توانش یافتن

درگذر زین سرای هزل و هوس

مرتر از آن سرای خلد است بس

قسمت سوم

خلق را تا زعشق معزولی است

جِستن و جُستن این دو مشغولی است

ای جوانمرد پند من بپذیر

دل زدنیا و زینتش برگیر

به نشاط و سماع تو مشغولی

وز سرای بقا تو معزولی

فارغ از مرگ و ایمان از گوری

من چگویم ترا بدین کوری

هیچ خصمت بدتر زدنیا نیست

با که گویم که چشم بینا نیست

از پی پنج روزه راهگذر

آبروی حیات خویش مبر

غافلی از جهان و از کارش

نازموده به فعل و کردارش

ترسم از این غفلت از همه مقصود

باز دارد تو را گه موعود

آدم اندر حدیقه ایجاد

شجر معرفت ثمر باشد

بی ثمر شد چو این درخت بهشت

هیزمی باید از سقر باشد

چون مخاطب به علّم الاسماء

از خدا نفس بوالبشر باشد

پسر آدم از کمال و ادب

بایدش ارث از پدر باشد

پسری را که علم و دانش نیست

باب را دزد خانه بر باشد

فقر و دولت مقدرند ولی

علم با هر دو خوب تر باشد

زان که عالم چو ملک و دولت یافت

نفعش از جود بی ضرر باشد

فخر آدم به علم و معرفت است

نه به سنگی که سیم و زر باشد

آن که

در رتبه فخرش از حجر است

قیمتش کمتر از حجر باشد

آدم از علم شد سمیع و بصیر

مرد بی علم کور و کر باشد

دو درست از بهشت علم و عمل

کاندرین خانه دو در باشد

بی عمل علم جسم بی روح است

جسم بی روح بی اثر باشد

مرد حق را به کیمیا چه نظر

زان که از کیمیا نظر باشد

گر چه از زرستی است دست حکیم

سینه اش مخزن در باشد

خوش است روی تو از روی معرفت دیدن

بدیده تو بروی تو عشق ورزیدن

ترا بچشم چه حاصل که غیر حق دیدن

به حق باید از این چشم چشم پوشیدن

زچشم شاهد صوری ببند چشم هوس

که عشوه اش بخریدن ندارد ارزیدن

بساط عیش به قسمی مچین که برچینی

که کار بوالهوسان چیدن است و برچیدن

در این دو روز فنا دشمنی مکن با دوست

که عمر دوست نیرزد بدوست رنجیدن

دست عشق آمد گریبانم گرفت

دست بگیر رشته جانم گرفت

کش کشانم برد تا درگاه خویش

در دلم بنشست و ایمانم گرفت

آفتاب روی لا شرقی او

شرق و غرب و طاق ایوانم گرفت

اول و آخر ندیدم غیر او

ظاهر و باطن چو یکسانم گرفت

نیم شب از آفت ریب المنون

در خم زلف پریشانم گرفت

از طفیل من دو عالم آفرید

نوع دیگر خواند و انسانم گرفت

راحت اگر بایدت منزل عنقا طلب

عزّت از آنجا بجوی راحت از آنجا طلب

تنگ مکن ای همای خانه بر این خاکیان

سپهرلا برگشای لنگر الاّ طلب

دیر خراب جهان بتکده ای بیشن نیست

دیر بترساند گذار معبد عیسی طلب

تیره مغا کیست تنگ خانه دلگیر خاک

مرغ مسیحانه ای بزم مسیحا طلب

وادی ایمن مجوی از پی نار کلیم

این همه جا روشن است دیده موسی طلب

نکته وحدت مجوی از دل بی معرفت

گوهر یکدانه را در دل دریا طلب

گرچه هزار است اسم

هست مسمّی یکی

دیده زاسما مدوز عین مسمّی طلب

ابجد ارکان تست چار کتاب عظیم

جزء بجزئش ببین اعظم اسما طلب

آئینه ای پیش نه از دل صافی گهر

صورت خود را ببین معنی اشیا طلب

نیست بغیب و شهود غیر یکی در وجود

خواه نهانش بخواه خواه هویدا طلب

وقت جهاد است خیز تیغ تجرد بکش

نفس ستمکار را در صف هیجا طلب

کعبه گل در مزن بر دل حلقه کوب

زین نگشاید دری مسجد اقصی طلب

ذلّت ده روز فقر مایه صد عزّت است

عزّت دنیا مخواه پایه عقبی طلب

در خانه دل ما را جز یار نمی گنجد

چون خلوت یار آنجاست اغیار نمی گنجد

در کار دو عالم ، چون دل به یکی دادیم

جز دست دیکی ما را در کار نمی گنجد

مستیم و در این مستی بیخود شده از هستی

در محفل ما مستان هشیار نمی گنجد

اسرار دل پاکان با پاک با پاک دلان گوئید

کاندر دل نامحرم اسرار نمی گنجد

گر عاشق دلداری با غیر چه دل داری

کآندل که در او غیر است دلدار نمی گنجد

از بخل و حسد بگذر در ما و منی منگر

با مسئله توحید این چار نمی گنجد

گر انس به حق داری از خلق گریزان شو

کآدم چو بهشتی شد در نار نمی گنجد

انسان چو موحد شد در شرک نمی ماند

آری گل این بستان با خار نمی گنجد

کاشانه دل میار جز یار

گنجایش غیر او ندارد

کی گم شده ای که جویمت باز

پیدا شده جستجو ندارد

عالم همه راست سوی توره

جز روی تو دیده سر ندارد

دل از هر دو جهان به چهار تکبیر

برداشتم آرزو ندارد

در دجله خُم نموده ام غسل

دریا بر من وضو ندارد

مستانه هوس بهای و هويند

مستی تو غير هو ندارد

تا اينجا حقيقت روشن شد ، که در مرحله

اول دوستان واقعی و حقیقی انسان عبارتند از خدا و پیامبران و امامان و حکیمان و عارفان و مؤمنان ، که دوستی ایشان نسبت به انسان محض تأمین خیر دنیا و آخرت است ، و شرایط دوستی با ایشان ایمان و محبت به آنان و پیروی از فرامین و دستورات آنهاست .

امّا دوستی با عموم یعنی دوستی و رفاقت و مصاحبت با مردم ، آنهم در فرهنگ پاک الهی شرایطی دارد ، که در آیات و روایات بیان شده ، که در ضمن توضیحات فرمایش حضرت صادق در این باب ، آن شرائط برای شما روشن می شود .

امام (علیه السلام) در ابتدای روایت فرمود : حسن رفاقت و معاشرت با خلق خدا در غیر معصیت ، از زیادتی فضل و توجّه حضرت حق بر انسان است ، و هر کس در پنهان نسبت به حق و اوامرش خاضع باشد البته سلوک و معاشرتش با مردم در آشکار و ظاهر نیکوست

این که در مسئله گناه و معصیت ، انسان با مردم رفیق و شریک و مصاحب نباشد از اهم شرایط الهی و انسانی و اسلامی در باب دوستی است .

قسمت چهارم

باید از اهل معصیت اگر قصد برگشت از راه شیطانی خود ندارد کناره گرفت ، و باید از بدکارانی که امکان نفوذ درانسان دارند جداً پرهیز کرد ، در صورتی معاشرت با اهل گناه پسندیده است که بتوانی آنان را از آلودگی برهانی و با خدای عزیز آشتی دهی ، این معاشرت از باب امر به معروف و نهی از منکر مانعی ندارد ، از این مراحل که بگذری دوستی و رفاقت و مصاحبت و

معاشرت با مردم مسلمان و مؤمن لازم است . و انسان باید دارای اخلاقی باشد . که دیگران نسبت به معاشرت او رغبت داشته باشند ، و خود او هم میل به دوستی و محبّتش نسبت به دیگران قوی باشد ، و پایه این معاشرت و دوستی باید برای خدا پی ریزی شود ، که از فضای محبت و رفاقت به نفع آخرت و حلّ مشکل مردم و علاج دردمندان استفاده گردد .

در زمینه آداب معاشرت ، آیات و روایات با ارزشی داریم که اطلاع بر آنها لازم است .

لاَ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِروح مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّات تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولئِكَ حِزْبُ اللهَ أَلاَ إِنَّ حِزْبَ اللهَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (٣٩) .

ای رسول من هرگز مردمی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده اند نخواهی یافت که دوستی با دشمنان خدا و رسول کنند ، هر چند آن دشمنان پدران یا فرزندان و یا برادران و خویشان آنها باشند ، بر قلوب این مردم پایدار نور ایمان فرض گشته و بر روح الهی مؤیدند ، خداوند آنان را در بهشتی داخل کند که نهرها زیر درختانش جاری است در آنجا جاودانند ، خدا از آنان خشنود و آنان از خدا راضی هستند اینان به حقیقت حزب خدایند ، بدانید که حزب خدا پیروزند .

قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُم وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَاد

فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ (۴۰) .

ای رسول من بگو اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان و اموالی که فراهم آورده اید و تجاربی که از کسادی آن بیم دارید و منازلی که به آن دل خوش کرده اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه خدا دوست دارید ، پس منتظر باشید تا فضای حتمی حق جاری شود ، آنگاه شما دنیاپرستان از کار خود پشیمان گردید . خدا فاسقان را هدایت نمی کند .

در این دو آیه توجه داده شد که دوستی با آنان که مانع رشد و کمالند ، و در صف دشمنان خدا و رسول و جهادند ممنوع است .

در برابر دوستی و معاشرت با آنان که عامل ترقی و سعادت هستند ، و رفاقت ...Ṣآنان کمک به اسلام و خلق خداست لازم و ضروری است .

خداوند مهربان در آیه هفتاد و یک سوره مبارکه توبه این چنین درس دوستی و معاشرت می دهد ، معاشرتی که سراسر خیر و علّت دوام اسلام و باعث آراسته شدن انسان به حقایق است :

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَولِیاءُ بَعْض یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَیُطِیعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولئِکَ سَیَرْحَمُهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۴۱) .

مردان و زنان با ایمان همه یاور و دوستدار یکدیگرند ، خلق را به کار نیکو واداشته و از برنامه های زشت منع می کنند ، نماز بپا می دارند و زکات می دهند و حکم خدا و رسول را گردن می نهند ، البته آنان را خدا مشمول رحمت خود

خواهد کرد که خدا صاحب قدرت لایزال و حکیم است .

آری از دشمنان خدا اگر چه اقوام نزدیک باشند ، چه رسد به کفار و مشرکین و یهود و نصاری باید روی گرداند ، و با مسلمانان و هم کیشان و هم نوعان باید یار و معاشر بود و این معاشرت و مصاحبت باید برای خدا و امر به معروف و نهی از منکر و برپایی نماز و ادای زکات و رفع نیازمندان باشد .

قالَ النّبيُّ (صلی الله علیه وآله) : مَنْ أرادَ اللهُ بِهِ خَيْراً رَزَقَهُ خَليلاً صالِحاً ، اِنْ نَسىَ ذَكَّرَهُ ، وَاِنْ ذَكَرَ اَعانَهُ .

پیامبر فرمود : هرگاه خداوند نسبت به بنده ای اراده خیر کند ، دوست شایسته ای نصیبش کند ، که چون فراموش کند بیادش آرد ، و چون بیاد آرد کمکش نماید .

وَقالَ : مَثَلُ الْاَخَوَيْنِ اِذا الْتَقَيا مَثَلُ الْيَدَيْنِ تَغْسِلُ اِحْداهُما الْاُخْرى ، وَمَا الْتَقَى الْمُؤمِنانِ قَطُّ اِلاّ اَفادَ اللهُ اَحَدَهُما مِنْ صاحِبِهِ خَيْراً .

و آن حضرت فرمود که دو برادر دینی بوقت ملاقات مانند دوستند که یکی دیگری را می شوید ، که مؤمن یکدیگر را دیدار نمی کنند ، مگر اینکه خداوند از یکی به دیگری خیری برساند .

وَقالَ (صلی الله علیه وآله) : مَنْ آخى فى اللهِ رَفَعَ اللهِ لَهُ دَرَجَةً فِى الْجَنَّهِ لا يَنالُها بِشَىء مِنْ عَمَلِهِ .

و نیز آن جناب فرمود : هر کس در مقام دوستی در راه خدا برآید ، حضرت حق در بهشت درجه ای برایش قرار می دهد ، که با عمل دیگرش به آن درجه نمی رسد .

و آن حضرت فرمود : قیامت در اطراف عرش برای

عدّه ای کرسیها گذاشته می شود که رویشان چون ماه شب چهارده است ، مردم در فزعند آنان راحتند ، خلق در وحشتند آنان در امانند ، اینان اولیاء حقند که خوف و حزن ندارند ، پرسیدند یا رسول الله اینها چه کسانی هستند ؟ فرمود : آنان که در راه خدا دوستی داشتند !

در خبر دیگری از حضرت رسیده ؛ حول عرش منابری از نور هست که قومی بر آن منابرند ، لباسشان و صورتشان نور است ، پیغمبر و شهید نیستند ولی مورد غبطه اند ، عرضه داشتند کیانند فرمود : آنان که در راه خدا دوستی می کنند و برای خدا با هم می نشینند و برای خدا به دیار یکدیگر می روند .

و نیز آن جناب فرمود : خداوند می فرماید : عشق من حق است و سزاوار است بر کسانی که به خاطر من به زیارت همدیگر می روند ، و به یاری همدیگر می شتابند و برای من دوستی می کنند و برای خاطر من نسبت به یکدیگر بذل مال و اخلاق می نمایند .

و نیز آن حضرت فرمود خداوند در قیامت خطاب می کند : کجایند آنان که در راه من به هم محبت کردند ، امروز آنان را در سایه خود قرار دهم ، روزی که جز سایه من سایه ای نیست .

حضرت فرمود : مردی دوستش را برای خدا ملاقات کرد ، خدا ملکی را در راه او قرار داد ، از او پرسید کجا بودی ، گفت به زیارت برادرم رفته بودم ، پرسید بخاطر حاجتی گفت نه ، گفت قوم و خویش بودی گفت

نه ، گفت چیزی نزد او داشتی گفت : نه ، گفت پس برای چه به دیدار او شتافتی . گفت فقط به خاطر خدا ، گفت ای مرد خداوند مرا فرستاده که به تو بگویم خدا بخاطر اینگونه دوستی تو را دوست دارد و بهشت را برای تو واجب کرد .

حضرت فرمود : محکم ترین دستگیره ایمان ، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه اوست .

به عیسی خطاب رسید ، اگر عبادت اهل سماوات و ارض در پرونده ات باشند ولی حب و بغض در راه من نداشته باشی آن عبادت تو را فایده ندهد .

عیسی فرمود با دشمنی با اهل معصیت خود را محبوب خدا کنید . و با دوری از آنان خویش را به خدا نزدیک کنید ، و با خشم با آنان رضای خدا را بجوئید ، گفتند ای روح خدا با که معاشرت کنیم ؟ فرمود : با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد ، و کلامش به علم شما بیفزاید ، و عملش شما را به آخرت رغبت دهد .

امام سجاد (علیه السلام) می فرماید : هنگامی که خداوند اولین و آخرین را جمع کند ندا کننده ای فریاد می زند ، کجایند آنان که در راه خدا دوستی و معاشرت داشتند ، پس گروهی برمی خیزند ، به آنان خطاب می کنند ، بدون حساب به بهشت بروید ، ملائکه در راه بهشت به آنان برخورد می کنند و می پرسند کجا ؟ می گویند بهشت بدون حساب ، می پرسند از چه حزبی هستید ؟ جواب می گویند دوستی کنندگان در راه

خدا ، می گویند عملشان چیست ؟ پاسخ می دهند : در راه خدا دوستی و دشمنی داشتیم ملائکه می گویند چه نیکوست اجر عمل کنندگان .

عَنْ أبی جَعْفَر (علیه السلام) : اِذا أرَدْتَ أنْ تَعْلَمَ أنَّ فیکَ خَیْراً فَانْظُرْ اِلی قَلْبِکَ فَاِنْ کانَ تُحِبُّ اَهْلَ طاعَهِ اللهِ وَتُبْغِضُ اَهْلَ مَعْصِیَتِهِ فَفیکَ خیٌ وَاللهُ یُحِبُّکَ ، وَاِذا کانَ تُبْغِضُ اَهْلَ طاعَهِ اللهِ وَتُحِبُّ اَهْلَ مَعْصِیَتِهِ فَلَیْسَ فیکَ خَیْرٌ وَاللهُ یُبْغِضُکَ ، وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ .

از روایات بسیار بسیار مهمی است که در این باب از وجود مقدس حضرت باقر (علیه السلام) رسیده :

اگر بخواهی خود را امتحان کنی که در تو خیری هست ، به قلبت مراجعه کن ، اگر عاشق اهل طاعت و دشمن اهل معصیتی در تو خیر هست و خداوند دوستت دارد ، و اگر دشمن مردم مؤمنی و علاقه مند به اهل معصیت در تو خیری نیست و خداوند دشمن توست و مرد با همان است که به آن علاقه مند است .

در رابطه با مردم مسلمان و رفت و آمد با آنان و معاشرت و مخالطت با ایشان به روایات بسیار مهمی برمی خوریم که نشان دهنده این معناست که اسلام آئین رابطه و محبت و عشق و صفا و صمیمیت و دوستی و معاشرت است .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید : در نماز جماعت در صف مسلمانان در مساجد شرکت کنید ، برای مردم همسایه خوبی باشید ، در محاکم برای ادای شهادت به عدالت شرکت نمائید ، در تشییع جنازه حاضر شوید ، مردم برای زندگی شما لازمند و از شما کسی نیست که تا زنده

است از مردم بی نیاز باشد ، وجود مردم برای یکدیگر لازم است .

معاویه بن وهب می گوید : به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم ما در میان خود و هم مذهبیان و با مردم دیگری که با ما معاشرت دارند چگونه رفتار کنیم ؟ حضرت فرمود : امانت آنان را بپردازید ، به سود و زیانشان گواهی به حق دهید ، بیمارانشان را عیادت کنید ، و بر جنازه مرده هاشان حاضر گردید .

راوی می گوید : نزد حضرت صادق آمدم اطاق از حاضران پر بود ، از اهل خراسان و شام و دیگر شهرها ، من برای نشستن جائی نیافتم ، امام ششم که تکیه داده بود روی پا نشست و فرمود :

ای شیعه آل محمد راستش این است که از ما نیست کسی که هنگام خشم خوددار نباشد ، و با دوست خود خوش صحبتی نکند ، و با هم خُلق خود خوش خلقی نکند ، و با کسی که با او رفیق است رفاقت نکند ، و هم جوار او هم جوار خود نباشد ، و خوشمزگی نکند با کسی که با او خوشمزگی کند ، ای شیعه آل محمد تقوا پیشه کنید ولا حول ولا قوه الاّ بالله .

کانَ اَبُو جَعْفَر یَقُولُ : عَظِّمضوا اَصْحابَکُمْ وَوَقِّرُوهُمْ ، وَلا یَتَهَجَّمْ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْض ، ولا تَضارُّوا وَلا تَحاسَدُوا ، وَاِیّاکُمْ وَالْبُخْلَ ، کُونُوا عِبادَاللهِ الصّالِحینَ .

امام باقر (علیه السلام) می فرمود : یاران خود را بزرگ شمارید و آنان را احترام کنید ، به یکدیگر هجوم ننمائید ، و به هم زیان نرسانید ، و نسبت به یکدیگر حسود نباشید

، از بخل بپرهیزید ، از بنده های شایسته خدا باشید .

امام صادق (علیه السـلام) فرمود : صداقت و دوستی در میان نباشد جز با شـرائطش ، و هر که دارای همه آن شروط یا برخی از آنهاست او را اهل صـداقت دان ، و هر کس هیـچ کدام از آنها را ندارد او را به صداقت نسبت مده ، اول اینکه نهان و عیانش برای تو یکی باشد ، دوم اینکه آراسـتگی تو را آراسـتگی خودش داند ، و زشتی تو را زشتی خودش شمارد ، سوم اینکه وقتی به جـاه و مالی رسـید دست از تو بر نـدارد ، چهارم اینکه از آنچه بتوانـد از تو دریغ ننمایـد ، پنجم که همه این شـرایط را لازم دارد این است که هنگام بیچارگی و نکبت تو را وا ننهد .

معاشران ناباب

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : هرگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به منبر می رفت می فرمود :

برای مرد مسلمان شایسته است که از برادری و رفاقت با سه کس بپرهیزد :

هرزه گوی بدکار ، احمق ، دروغگو .

اما هرزه گوی بدکار کردارش را برایت می آراید و می خواهد که مانند او باشی و تو را در کار دنیا و آخرت کمک ندهد .

نزدیکی با او جفاست و سخت دلی ، و ورود بر او خروج از منزل او برای تو ننگ است .

اما احمق تو را بخیری وا نداد ، و برای دفع بدی از تو امیدی به او نیست ، و اگر چه خود را به تلاش اندازد و بسا که خواهد به تو سودی رساند و زیانت بخشد پس مرگ

او از زندگیش بهتر است و خموشی او بهتر از گفتار اوست و دوری از او بهتر از نزدیکی با او است .

و اما دروغگو ، زندگی با او بر تو گوارا نیست ، هر چه گویی به دیگران باز گوید . و برای تو از دیگران سخن آورد ، و هر زمانی افسانه ای به سر رسانید ، افسانه ای مانند آن بدنبال آن چسباند ، تا آنجا که اگر راست هم گوید از او باور نشود ، و میان مردم دشمنی افکند و آنان را از هم جدا کند و در سینه کینه ها برویاند ، از خدای عزوجل بپرهیزید و خود را بپائید .

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) : لا یَنْبَغی لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ اَنْ یُواخِیَ الْفاجِرَ وَلا الْاَحْمَقَ وَلا الْکَذّابَ .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : برای شخص مسلمان سزاوار نیست با بدکار و احمق و دروغگو رفاقت کند .

امام صادق (علیه السلام) از علی بن الحسین (علیه السلام) روایت می کند که به امام باقر (علیه السلام) فرمود : فرزندم با پنج کس همنشین مباش و گفتگو مکن و رفیق راه مشو ، من گفتم پدر جان آنها کیانند به من معرفی کن فرمود : از همنشینی با دروغگو بپرهیز ، که چون سراب است دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور می کند .

از رفاقت با فاسق بپرهیز ، زیرا او تو را به یک خوراک یا کمتر از آن می فروشد ، با بخیل رفاقت مکن ، زیرا او مال خود را به وقت سختی تو از تو دریغ کند ، با بی خرد

دوستی نداشته باش زیرا می خواهد به تو سود رساند ، ضرر می رساند ، با کسی که قطع رحم می کند همنشین مباش زیرا من او را در سه جای کتاب خدا ملعون یافتم سوره محمد ۲۳ ۲۴ سوره رعد ۲۵ سوره بقره ۲۷(۴۲) .

فعاشِرِ الْخَلْقَ لِلّهِ تَعالی وَلا تُعاشِرْهُمْ لِنَصیبِکَ مِنَ الدّنْیا وَلِطَلَبِ الْجاهِ وَالرِّیاءِ وَالسُّمْعَهِ ، وَلاَ تَسْقُطَنَّ بِسَبَبِها عَنْ حُدُودِ الشَّریعَهِ مِنْ بابِ الْمماثَلَهِ وَالشَّهْوَهِ فَاِنَّهُمْ لا یُغْنُونَ عَنْکَ شَیْئاً ، وَتَفُوتُکَ الْاخِرَهُ بِلا فائِدَه .

محور معاشرتت با مردم رسیدن به جیفه دنیا نباشد ، دنیا را با کوشش و زحمت و فعالیت خود همراه با عزت و آبرو بدست آور ، از پی جاه و خود نشان دادن و ریا و شهرت وارد معاشرت مشو ، که همه اینها علل افتادن در چاه ضلالت ، و رسیدن به هلاکت است .

در معاشرت سعی کن از حدود الهی خارج نگردی ، و به رنگ افراد بد در نیایی و دچار شهوت و دوری از عبادت نگردی ، و به نقص و عیب نیفتی ، که اینگونه معاشرت سودی ندارد ، بلکه آخرتت را از دست خواهد گرفت .

وَاجْعَلْ مَنْ هُوَ اَکْبَرُ مِنْکَ بِمَنْزِلَهِ الْاَبِ وَالْاَصْغَرَ بِمَنْزِلَهِ الْوَلَدِ وَالْمِثْلَ بِمَنْزِلَهِ الْاَخِ ، وَلا تَدَعْ ما تَعْلَمُهُ یَقیناً مِنْ نَفْسِکَ بِما تَشُکُّ فیه مِنْ غَیْرِکَ ، وَکُنْ رَفیقاً فی اَمْرِکَ بِالْمَعْروفِ وَشَفیقاً فی نَهْیِکَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَلا تَدَعِ النَّصیحَهَ فی کُلِّ حال ، قالَ اللّهُ تَعالی : وَقُولُوا لِلناسِ حُسْناً وَاقْطَعْ عَمَّنْ تُنْسیکَ وُصْلَتُهُ ذِکْرَاللّهِ وَتَشْغَلُکَ اُلْفَتُهُ عَنْ طاعَهِ اللّهِ فَاِنَّ ذلِکَ مِنْ اَوْلِیاءِ الشَّیْطانِ وَاَعْوانِهِ وَلا یَحْمِلَنَّکَ رُؤْیَتُهُمْ عَلیَ الْمُداهَنَهِ عِنْدَ

الْخَلْقِ فَاِنَّ فی ذلِکَ الْخُسْرانَ الْعَظیمَ .

در معاشرت آن کس که از تو بزرگ تر است ، او را همانند پدر و کوچک تر را همانند فرزند و همانند را چون برادر بدان .

آنچه را به یقین نسبت به خود می دانی در برابر آنچه را نسبت به دیگران شک داری بی توجه مباش ، که انسان عیوب حتمی خود را بپردازد منفعت دارد ، ولی پرداختن به آنچه در دیگران شک دراد گناه و جرم و زیان و خسارت است .

در امر به معروف اهل مدارا باش و در نهی از منکر جانب محبت را از دست مگذار ، و در هر حال نصیحت به دوست و رفیق و به تمام مردم را ترک مکن که خداوند فرموده با نیکی با مردم سخن بگو .

با کسی که تو را از یاد حضرت حق فراموشی می دهد ترک رابطه کن ، و با هر کسی که دوستیش مانع از اطاعت حق است قطع رفاقت کن ، که این گونه مردم از اولیاء یاران شیطانند .

رو در روئی با مردم و دیدن و اختلاط با آنان سبب انحراف و سستی تو نسبت به حق مردم نگردد که در این سستی و روی دربایستی خسران بزرگی است .

فیض آن محقق و عالم بصیر و شوریده مست و بلبل باغ عرفان در زمینه دوستی و رفاقت دو شعر عالی دارد که یادآوری آن دو شعر در پایان این فصل بجاست :

بیائید یاران به هم دوست باشیم

همه مغز ایمان بی پوست باشیم

نداریم پنهان زهم عیب را

که ناصاف و بیغش به هم دوست باشیم

بود غیب ما و شهادت برابر

قفاهم بطوری

که در روست باشیم

بود دوستی مغز و اظهار آن پوست

چه حیف است ما حاصل پوست باشیم

مکافات بد را نکوئی بیاریم

اگر بد کنیم آن چنان کوست باشیم

بکوشیم تا دوستی خوی گردد

به هر کو کند دشمنی دوست باشیم

نداریم کاری به پنهانی هم

همین ناظر آنچه در روست باشیم

ز اخلاق مذمومه دل پاک سازیم

بر اطوار یاری که خوشوقت باشیم

بود سینه ها صاف و دلها منّور

چو آئینه کان مظهر روست باشیم

گریزیم زاهل شقاق و شقاوت

طلبکار یاری که نیکوست باشیم

نداریم از دامن یار حق دست

بکوشیم تا آنچنان کوست باشیم

خدا را اگر دوست داریم باید

کجا در حقیقت خدا دوست باشیم

نباشیم تا با خدا دوستان دوست

چگونه به حق ما خدا دوست باشیم

بیائید تا ناظر روی حق بین

از آن رو که آئینه اوست باشیم

بیائید خود را به دریا رسانیم

چرا بسته آنچه در جوست باشیم

برآئید چون فیض از پوست یاران

که تا جملگی مغز بی پوست باشیم

بیا تا مونس هم یار هم غم خوار هم باشیم

انیس جان غم فرسوده بیمار هم باشیم

شب آید شمع هم گردیم وبهر یکدگر سوزیم

شود چون روز دست و پای هم درکار هم باشیم

دوای هم شفای هم برای هم فدای هم

دل هم جان هم جانان هم دلدار هم باشیم

بهم یکتن شویم و یک دل و یکرنگ و یک پیشه

سری در کار هم آریم و دوش بار هم باشیم

جدائی را نباشد زهره ای تا در میان آید

بهم آریم سر برگرد هم پرگار هم باشیم

حیات یکدیگر باشیم و بهر یکدیگر میریم

گهی خندان زهم گه خسته و افکار هم باشیم

به وقت هوشیاری عقل کل گردیم بهر هم

چون وقت مستی آید ساغر سرشار هم باشیم

شدیم از نغمه سازی عندلیب غم سرای هم

به رنگ و بوی یکدیگر

شده گلزار هم باشیم

به جمعیت پناه آریم از باد پریشانی

اگر غفلت کند آهنگ ما هشیار هم باشیم

برای دیده بانی خواب را بر خویشتن بندیم

زبهر پاسبانی دیده بیدار هم باشیم

جمال یکدیگر گردیم و عبی یکدیگر پوشیم

قبا و جبه و پیراهن و دستار هم باشیم

غم هم شادی و هم دین هم دنیای هم گردیم

بلای یکدیگر را چاره و ناچار هم باشیم

بلا گردان هم گردیده گرد یکدیگر گردیم

شده قربان هم از جان و منت دار هم باشیم

یکی گردیم در گفتار و در کردار و در رفتار

زبان و دست و پا یک کرده خدمتکار هم باشیم

نمی بینم به جز تو همدمی ای فیض در عالم

بیاد مساز هم گنجینه اسرار هم باشیم

عارف دلسوخته ، عالم عامل ، دانای راه و محرم اسرار حضرت الهی قمشه ای در این زمینه می فرماید :

بیا تا شمع هم پروانه هم یار هم باشیم

در این گلشن بهار هم گل هم خار هم باشیم

پریشان خاطران برگرد هم از جان و دل گردیم

ز شهر آوارگان در دشت غم غمخوار هم باشیم

به صحرای صفا در پرده با هم رازهم گوئیم

به گلزار وفا هم ناله و هم زار هم باشیم

شبان تیره را روشن کنیم از مهر یکدیگر

در این تاریک محفل شمع گل رخسار هم باشیم

زیک رنگی بهم آئینهوار اوصاف هم گوئیم

به یکتائی دل هم دیده بیدار هم باشیم

به جان سوزی رفیق شعله های اشتیاق هم

به دلداری حریف خصم آتش بار هم باشیم

چو یاران نبی در صفحه توحید بنشینیم

صفای هم گل هم باغ هم گلزار هم باشیم

اویس و بوذر و سلمان و مقداد و حبیب هم

کمیل و زید و حجر و میثم عمار هم باشیم

گروهی بی سر و سامان

سر اندر راه هم بازیم

سپاهی گم شده سلطان سپه سالار هم باشیم

رقیب از آتش افزود که ما را آشیان سوزد

پناه هم زآب دیده خون بار هم باشیم

عدوی کینه جو بر هم زند گر آشیان ما را

خرابی را وطن سازیم و جغدزار هم باشیم

در این سختی طبیب درد بی درمان هم گردیم

بدین زندان گروه بیدلان دلدار هم باشیم

متاع جان پاک ما رقیب ارقدر نشناسد

بهای گوهر هم رونق بازار هم باشیم

شب ظلمت چراغ شادی از صحبت برافروزیم

به روز هوشیاری رهبر افکار هم باشیم

حریفان مست و تیرانداز و ما پروای هم داریم

رقیبان رند و غافل گیر و ما هشیار هم باشیم

گر از دام بلا رستیم هم پرواز هم گردیم

ور از تیر فلک خستیم در طومار هم باشیم

الهی دشمنان دادند دست دوستی با هم

چرا ما دوستان پیوسته در پیکار هم باشیم

پایان شب جمعه لیله الرغائب برابرا با ششم رجب ۱۴۰۷

باب چهل و ششم

مسئله بيان و كلام و سخن گفتن

قسمت اول

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

ألْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِمَّنْ يُعْجَبُ بِعَمَلِهِ وَهُوَ لا يَدْرى بِمَ يُخْتَمُ لَهُ ؟

فَمَنْ اُعْجِبَ بِنَفْسِهِ فى فِعْلِهِ فَقَدْ ضَلَّ عَنْ مَنْهَجِ الرَّشادِ وَادَّعى ما لَيْسَ لَهُ ; وَالْمُدَّعى مِنْ غَيْرِ حَقٍّ كاذِبٌ وَاِنْ أخْفى دَعْواهُ وَطالَ دَهْرُهُ .

فَاِنَّ أوَّلَ ما يَفْعَلُ بِالْمُعْجَبِ نَزَعَ ما اُعْجِبَ بِهِ لِيَعْلَمَ أنَّهُ عاجِزٌ حَقيرٌ وَنَشْهَدَ عَلى نَفْسِهِ بِالْعَجْزِ لِتَكُونَ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أوْكَدَ كَما فَعَلَ بِاِبْليسَ .

وَالْعُجْبُ نَباتٌ ، حَبُّهَا الْكِبْرُ ، وَأرْضُهَا النِّفاقُ ، وَماؤُهَا الْغَىُّ ، وَأغْصانُها الْجَهْلُ وَوَرَقُها الضَّلالَةُ ، وَثَمَرُهَا اللَّعْنَةُ وَالْخُلُودُ فى النّارِ . فَمَنِ اخْتارَ الْعُجْبَ فَقَدْ بَذَرَ الْكُفْرَ ، وَزَرَعَ النِّفاقَ ; ولابُدَّ مِنْ أن يُثْمِرَ بِأنْ يَصيرَ إلَى النّارِ .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

ألْكَلامُ اِظْهارُ ما فى قَلْبِ الْمَرْءِ مِنَ الصَّفاءِ وَالْكَدَرِ

وَالْعِلْمِ وَالْجَهْلِ ، قالَ اَميرالْمُؤْمنينَ (عليه السلام) : اَلْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ .

در این فصل حضرت صادق (علیه السلام) به یکی از مهم ترین مسائل که ذاتاً از بزرگ ترین نعمت های الهی است ، و در قرآن مجید به عنوان یکی از نشانه های حق و نعمت های ربوبی شمرده شده یعنی مسئله بیان و کلام و سخن گفتن اشاره می فرماید .

(الرَّحْمنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْاِنسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ)(١) .

سخن و کلام همانطور که امام به حق ناطق می فرماید علّت ظهور باطن متکلّم و گوینده است . سخن نشان می دهد ، که درون گوینده در چه وضعی است ؟

آیا اهل صفاست ، یعنی درونی آراسته به ایمان و حقیقت و فضیلت و کرامت دارد ، که اگر اینکونه باشد ، سخنش حق و کلامش چراغ هدایت ، و بیانش امر به معروف و نهی از منکر و وسیله نشر علم و اخلاق و حسنات است .

و اگر کلامش لغو و بیهوده و سخنش بی معنی و باطل است و به قول مردمان چیزی جز حرف مفت ندارد ، روشن می کند که باطنش آلوده و درونش خبیث و قلبش قسی ، و دلش بی ربط به حضرت حق و نفسش آلوده به رذائل و روحش مسخّر شیطان رجیم است

در مسئله زبان و ساختمان این عضو ، و فضیلت صمت و سکوت در ابتدای

١ رحمان (۵۵) : ١ ۴ .

جلد هشتم به تفصیل مسائلی بیان شد ، و در ابتدای این جلد بخواست حضرت مولا مسائلی در باب سخن و کلام مطرح می شود ، که

توجه به آن به سود دنیا و آخرت ماست .

راستی اگر متکلم در دنیای درونش آراسته به حقایق ایمانی و واقعیات ملکوتی و حسنات اخلاقی نباشد ، چگونه می تواند سخن پاک و کلام پاکیزه ، و گفتار پسندیده ، و بیان سودمند داشته باشد ؟ که همه این ها معلول روشنی درون و پاکی و صفای باطن است .

کلام چه گوهر پر ارزش و چه نعمت عظیم و چه چراغ پر فروغی است ، که خدای مهربان از باب لطف و عنایتش به بندگان مرحمت فرموده ، تا هم نیازهای دنیائی خود را با آن برطرف کنند ، و هم بوسیله آن دنیای زندگی را از محبت و عشق و سرور و صفا و وفا پر کنند ، و هم برای برزخ و قیامت خود چراغی روشن تر از آفتاب بیفروزند ، ولی هزاران حیف که این نعمت الهی در دست بسیاری از مردم تبدیل به خط تاریک کفر و ناسپاسی می شود ، و به لباس باطل پوشیده گشته وسیله نفاق ، کینه ، دشمنی ، بی مهری ، غضب ، خشم ، دو بهم زنی ، غیبت ، تهمت ، دروغ ، پشت هم اندازی ، آبروریزی ، جنگ ، خرابی ، آدم کشی ، نقشه های خائنانه ، و قوانین ظالمانه می گردد ! ! به قول قرآن مجید :

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ كُفْراً وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ)(١) .

آیا ندیدی اوضاع مردمی را که نعمت خدا را به کفر تبدیل کرده و خود و قوم خود را به دیار هلاکت فرستادند .

اگر پای درد دل این

نعمت گرانمایه بنشینیم ، و با گوش جان مستمع این سرمایه الهی شویم می شنویم که می گوید :

۱ ابراهیم (۱۴) : ۲۸ .

در غبار غم از این وحشت سرا افتاده ام

نور مهتابم که در ویرانه ها افتاده ام

سایه پرورد بهشتم از چه گشتم صید خاك

تیره بختی بین کجا بودم کجا افتاده ام

جای در بستان سرای عشق می باید مرا

عندلیبم از چه در ماتم سرا افتاده ام

پای مال مردمم از نارسائیهای بخت

سبزه بی طالعم در زیر پا افتاده ام

خوار ناچیزم مرا در بوستان مقدار نیست

اشك بی قدم زچشم آشنا افتاده ام

بر من ای صاحبدلان رحمی که از غمهای عشق

تا جدا افتاده ام از خود جدا افتاده ام

زار و بی تابم چو مرغ آشیان گم کرده ای

تا جدا از حلقه بر دام بلا افتاده ام

از وجود ناتوانم سایه ای بر جای نیست

هم چو بوی گل در آغوش صبا افتاده ام

لب فرو بستم رهی بی روی گلچین وا بمیر

در فراق هم نوایان از نوا افتاده ام

بیائیـد دل به خـدا بسـپاریم ، و خانه قلب را با کمک وحی و کلام گهربار انبیا و امامان صـفا دهیم ، و از این لحظه به بعد تمام هسـتی خود را بـا قرآن مجیـد هماهنـگ کنیم ، تـا از دست هوای نفس و شـیاطین انسـی و جنی نجـات پیـدا کرده و حرکت و عملمـان تبـدیل به حرکت شایسـته و عمـل صالـح گردد و بخصوص زبانمان از کلام لغو و باطل و بیهوده خلاص گردد ، و به کلام حق و سخن ملکوتی آراسته شود .

شما به سخنان انبیا و ائمه و عرفای الهی و حکیمان با حقیقت و ناصحان دلسوز

مراجعه کنید . تا به ارزش سخنی که از قلب پاک و درون منور به نور ایمان و باطن و با صفا ظهور می کند پی ببرید ، آن بزرگواران تمام سخن و کلامشان دعوت به حق و راهنمائی به خیر و هدایت به سعادت دنیا و آخرت بود ، و حق این است که در تمام شئون حیات از آن بزرگواران و کلام پر ارزششان متابعت و پیروی شود .

قرآن مجید در سوره های مختلفی سخنان پر ارزش و کلمات سعادت آفرین حضرت نوح ، هود ، صالح ، ابراهیم ، لوط ، شعیب ، یوسف ، موسی ، هارون ، داود ، سلیمان ، عیسی ، و رسول گرامی اسلام را نقل کرده ، که شما با انس به قرآن می توانید از آن مفاهیم بلند آسمانی که در رابطه با توحید ، معاد ، معاملات ، اخلاق ، سیاست ، اجتماع ، فرد ، معاشرت ، تقوا ، تزکیه ، و عمل صالح و امور خیر است آگاه شوید .

چرا از سخنان و کلام پاکان حقیقی پیروی نکنیم ، و چرا تمام شئون زندگی را با آن بزرگواران هماهنگ ننمائیم ؟ که آنان تجلی گاه فیض حضرت حقّند ، و قلبشان مرکز واردات اسرار الهیه است ، و روح ملکوتیشان متصل به روح اعظم :

صدر المتالّهین در گفتاری بسیار پر ارزش در تفسیر و توضیح آیه مبارکه نور در این مسئله که حقیقت اینان جامع تمام حقایق است ، پس گفتارشان گفتار جامع و کامل است می فرماید :

انسان کامل به کلمه و سخن جامع و خلاصه ای است از تمام آنچه

که در کتابهای الهی موجود است ، آن کتابهائی که تمام کلماتش نوشته های نورانی است ، که بدست خداوند رحمان نوشته شده و بر صفات عالم وجود نقش بسته

و از بینش کوردلان پنهان و پوشیده است ، یعنی مانند روح اعظم که جامع و دربرگیرنده است مر آنچه را که در عالم کبیر است ، زیرا آغاز موجودات و صورت و غایت آنها و تخم عقول و نفوس ، و میوه درخت افلاک ، و آنچه در آنها از انوار معقول و محسوس است می باشد .

پس اکنون اراده آن داریم که برای تو مراتب عالم انسان و اسماء او را شرح و توضیح دهیم و بیان کنیم که روح انسانی و عقل آخرین الهی در مرتبه و قرب و نزدیکی نزد خداوند در قوس صعود و بازگشت ، برابر روح اعظم و عقل اوّل قرآنی در عالم آغاز و قوس نزول است ، و سلطنت و غلبه او روز رستاخیز و روز عمل همانند سلطنت روح اعظم در روز ازل است ، یعنی از جهت شمول و فراگیری هر یک از آن دو بر تمام مراتب موجودات ، بلکه عقل اول و روح آخرین همان حقیقت محمّدیه (صلی الله علیه وآله) است که یک ذات در دو مرتبه ظاهر و جلوه نموده ، یک بار در برگشت به خلق ، برای به کمال رسانیدن خلایق ، و بار دیگر در روی آوردن به حق تعالی برای شفاعت آنان ، چنانچه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : نخستین آفرینش حق ، نور من بود و فرمود : اوّل چیزی که خداوند آفرید عقل

بود ، به او فرمود پیش بیا رو کرد ، سپس فرمود برگرد ، برگشت فرمود ، به عزت و بزرگی خود سوگند ، که آفریده ای بزرگوارتر از تو نیافریدم ، بواسطه تو عطا و بخشش می کنم و بواسطه تو می گیرم و بواسطه تو پاداش ، و بواسطه تو عقاب و شکنجه می نمایم .

و این حدیث را شیخ بزرگوار ، امین اسلام و مورد اعتماد ناقلین حدیث ، محمد بن یعقوب کلینی در آغاز کتاب عقل از کتابهای کافی روایت نموده و آن حدیثی است که همگان بر درستی آن اتفاق و هم آهنگی دارند .

پس همچنان که روح اعظم ، چه از جهت ، و چه عین فراگیرنده تمام ممکنات است هم چنین این انسان کامل و خلیفه و جانشین خداوند در آسمانها و زمین همین گونه است .

اما اشتمال و فراگیری روح اعظم مر ممکنات را از جهت علم ، آن است که قبلاً ـ گفته شد که او قلم حق تعالی و صورت دهنده حقایق ، به نحوی مقدس و بر تراز کثرت و تفصیل و نویسنده کلمات اسرار و رازهای الهی بر لوح ها و صفحات قَدَری است ، زیرا لوح محفوظ و آنچه در اوست از او صادر و ظاهر گردیده ، و هم نزد او حاضر و آماده است . و او آنچه که در آن است مطالعه می نماید ، همانند مطالعه عقل افکاری را که از او پیدا شده و سپس در لوح نفس و بعد از آن در صفحه خیال و حسّ نقش می بندد ، هم چنین است حکم دیگر مشاعر کلی

. و مدارک فلکی و لوح های قدری با آنچه در آنها از نوشته های مثالی و نفوس جزئی خیالی که در نفوس نقش پذیر آسمانی حاصل است ، لذا صورت های زمینی که بر لوح های هیولانی نقش بسته اند نیز همین گونه اند ، زیرا همگی به اجازه پروردگار از او صادر و ظاهر گردیده اند ، در نزد او حاضر و آماده و او به نور پروردگار خویش ، آن نوری که آسمانها و زمین بدان روشن و نورانی است ، آنها را مشاهده می نماید ، و هم چنین هر یک از جواهر عقلی و نفسی و صورت های حسی آسمانی و انوار ماه و خورشید ، چشمانی بینا و درک هائی تابان و آئینه های رخشان اند ، که بدانها اشیاء ادراک به آنچه در آسمان و زمین است ، انسانی رسیده و کامیاب می گردد . اما اشتمال و فراگیری روح اعظم مر اشیاء را عینی از آن جهت است ، که ذات روح اعظم صورت کل موجودات است ، هم چنان که او هم فاعلی و هم نتیجه مطلوب اشیاء است ، و صورت در حقیقتِ ترکیبی و در هر ماهیّت نوعی عبارت از تمام آن ماهیّت است ، آیا مشاهده نمی کنی که تحت چوبی که مبهم و نامعلوم است ، و حیوان بواسطه نفس و حسّش حیوان است نه به بدن و جسمش ، هم چنین علّت فاعلی هم تمام حقیقت معلول است ، زیرا معلول پرتوی از فیض وجود او ، و تراوشی از دریای

بی پایان جود اوست ، و آن بدین جهت است که

علّت همانگونه که حکمای الهی در علوم الهیّات بیان کرده اند ، همانند تابش از خورشید و گرمی از آتش و نم از دریاست و آن علّت ، فاعل تام و تمام فاعل از آن جهت که فاعل است بوده و تمام کمالات نیز در او جمع می باشد .

اما اشتمال و فراگیری . روح عقلیِ انسان کامل مر کلّیه ممکنات را ، از آن جهت است که او کتاب مبینی است که خلاصه و گزیده جهانهای وجودی بوده ، که کلیّات و جزئیات و افراد آن را فرا گرفته است ، اما هنگام رسیدن و اتصال بدانان فرقی بین او و بین قلم حق تعالی در احاطه و اشتمالش به تمام موجودات نیست .

قسمت دوم

از شگفتی های آفرینش الهی ، و از عجائب خلقت و آفرینش انسان است ، که خداوند رحمان او را جهانی همانند جهان ربوبی آفریده و نشأه جامعی پدید آورده که مجموع آنچه که در دیگر عوالم و نشآت وجودی است در آن گرد آمده است . بلکه ذاتی خلقت فرموده ، موصوف به تمام آنچه که ذات احدی او بدانها توصیف و تعریف می گردد ، از صفات جمال و جلال و آثار و افعال و عوالم و نشآت و خلایق ، و قلم و لوح و قضا و قدر و فرشتگان و افلاک و عناصر و مرکّبات و بهشت و دوزخ و مالک و غیره .

خلاصه آن که انسان کامل را خداوند نمونه و مثالی از جهت ذات و صفت و فعل برای خود آفریده و شناخت این پدیده شگفت انگیز و این نظم زیبا و لطیف و

درك این حکمت پسندیده با رازهای بسیاری که در آن پیچیده امری پوشیده و پنهان و سرّ بزرگی از معرفت الهی است ، بلکه معرفت و شناخت الهی جز به معرفت انسان کامل ممکن نیست زیرا او باب الهی و ریسمان محکم و طناب استواری است که بدان به جهان اعلی و برتر توان رفت و راه راستی است که به خداوند علیم و حکیم منتهی و کتاب کریمی است که از پروردگار رحمان رحیم نازل و وارد گردیده است .

لذا بر هر فردی معرفت آنچه که در این کتاب پوشیده مکنون و فهم را از این گنجینه مخزون است ، واجب و لازم می باشد ، و این معنی ضرورت و لزوم شناخت پیغمبر و امام است که فرمود : هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بر مردن زمان جاهلی مرده ! !

زیرا حیات و زندگی انسان در جهان جاوید ، تنها به دانش های حکمت الهی است و در وجود انسان کامل ، حکمت به تمامه پیچیده و دفین است ، و این حدیث مفهوم فرموده پیغمبر (صلی الله علیه وآله) است که فرمود : هر که مرا پیروی کند ، در حقیقت خداوند را پیروی و اطاعت نموده است و قرآن فرموده :

(مَن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ)(١) .

و هم چنین فرمود : هر که خود را شناخت در نتیجه خدا را شناخته است ، که مقصود از آن نفس ، شخص پیغمبر است ، به جهت به حقیقت پیوستن فرموده حق تعالی :

(النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ . . .)(٢) .

زیرا حقیقت پیغمبر (صلی

الله علیه وآله) به نور هـدایت خویش نفوس مؤمنین را کامـل و عقـل هـای انسانها را روشن و تابناک و آنان را از قوه به فعلیّت خـارج نموده و برایشـان دانش نوری افـاضه و پخش و بـدیشان وجود شایسـته جهـان دیگر را پس ذات پیغمـبر (صـلی الله علیه وآله) علت ، و اصـل برای به حقیقت پیوسـتن حکمت و ایمـان در وجـود مـؤمنین بـوده ، و گوهر ذات آنـان را بصورت وجود دائمی و استواری جاوید به فعلیت می رساند ، و علّت فاعلی شیئی به او ، از ذات شیئی به خودش

۱ نساء (۴) : ۸۰ .

۲ احزاب (۳۳) : ۶ .

سزاوارتر است ، زیرا شـیئی بـا نفس خـودش متصف به امکـان و بـا علّت و به کمـال رساننـده خود متصف به وجوب است ، و وجوب و کمال به شـیئی سزاوارتر از امکان و نقصان است ، نیکو به فهم و در آنچه که بر تو از معنی لزوم پیروی پیغمبر و امام خواندیم ، که آن دو ، دو مقدم و بر پا دارنده ذات مؤمن از آن جهت که مؤمن است می باشند ، درست دقت کن(۱) .

آری کلام ایـن بزرگـواران عین فیض الهی و محض حکمت و ایمـان ، و چراغ راه و نشـانه هـدایت ، و مبـدّل قـوه به فعـل ، و علامـت حق ، و پرچم عزّت ، و مغّیر سـیئه به حسـنه ، و شـکوفا کننـده تمام اسـتعدادهای انسانی و علّت سـعادت دنیا و آخرت است . و عقل و وجدان و فطرت و منطق حکم می کند که از کلمات آنان که نمایشگر صفای

باطن ایشان است ، صفائی که محض تجلّی نور خداست پیروی کنیم و در برابر از کلام بی خبران و بی خردان و مادیگران و بازیگران که نشانه کدورت و تاریکی باطن آنان است به شدت پرهیز نمائیم .

جان پاک و حقیقت مؤمن و قلب عاشق باید به محضر مبارک این کاملان و واصلان که علّت پاکی و ریشه حقیقت اند عرضه بدارد .

خاک من زنده به تأثیر هوای لب توست

سازگاری نکند آب و هوای دگرم

وه که گر بر سر کوی تو شبی روز کنم

غلغل اندر ملکوت افتد از آه سحرم

پای می پیچم و چون پای دلم می پیچد

بار می بندم و از بار فرو بسته ترم

چه کنم دست ندارم به گریبان اجل

تا به تن در زغمت پیرهن جان بدرم

۱ تفسر سوره نور ۸۷ .

هر نوردی که زطومار غمم باز کنی

حرفها بینی آلوده به خون جگرم

نی مپندار که حرفی به زبان آرم اگر

تا به سینه چو قلم باز شکافند سرم

به هوای سر زلف تو در آویخته بود

از سر شاخ زبان برگ سخن های ترم

گر سخن گویم مِنْ بعد شکایت باشد

ور شکایت کنم از دست تو پیش که برم

خار سودای تو آویخت در دامن دل

ننگم آید که به اطراف گلستان گذرم

بصر روشنم از سرمه خاک در توست

قیمت خاک تو من دانم کاهل بصرم

سرو بالای تو در باغ تصور بر پای

شرم دارم که به بالای صنوبر نگرم

آتش هجر تو برد آب من خاک آلود

بعد از این باد بگوش تو رساند خبرم

گر به دوری سفر از تو جدا خواهم ماند

شرم بادم که همان سعدی کوته نظرم

به قدم رفتم و ناچار به سر باز آیم

گر بدا من نرسد

آری سخن آشکار کننده باطن اشخاص است که اشخاص در صفا و صافی و در جلا و پاکی و در ایمان و عشق اند ، یا در کدورت و تاریکی و جهل و بی خبری و در قساوت و پستی چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود : هر کس به زیر زبان خود پنهان است ، چون وارد سخن شود معلوم نماید که کیست .

فَزِنْ کَلامَکَ وَاعْرِضْهُ عَلَی الْعَقْلِ فَاِنْ کانَ للهِ وَفِی اللهِ فَتَکَلَّمْ بِهِ ، وَاِن کانَ غَیْرَ ذلِکَ فَالسُّکُوتُ خَیْرٌ مِنْهُ .

فَلَیْسَ عَلَی الْجَوارِحِ عِبادَةٌ اَخَفَّ مَؤُونَهَ وَاَفْضَلَ مَنْزِلَهً وَاَعْظَمَ قَدْراً عِنْدَاللهِ مِنَ الْکَلامِ فی رِضا اللهِ وَلِوَجْهِهِ وَنَشْرِ آلائِهِ وَنَعْمائِهِ فی عِبادِهِ .اَلاـ تَری اللهَ عَزَّوَجِلَّ لَمْ یَجْعَلْ فیما بَیْنَهُ وَبَیْنَ رُسُلِهِ مَعْنیً یَکْشِف ما اَسَرَّ اِلَیْهِمْ مِنْ مَکْنُوناتِ عِلْمِهِ وَمَخْزُوناتِ وَحْیِهِ غَیْرَ الْکَلامِ وَکَذلِکَ بَیْنَ الرُّسُلِ وَالْاُمَمِ ، فَثَبَتَ بِهذا اَنَّهُ اَفْضَلُ الْوَسائِلِ وَاَلْطَفُ الْعِبادَهِ .

دو واقعیّت ریشه دار :

امام به حق ناطق ، حضرت صادق (علیه السلام) که دریای بی پایانی از معارف الهی است ، در فرازهای بالا به دو حقیقت بسیار بسیار مهم توجه می دهد ، که اگر انسان به این دو حقیقت ارج بگذارد ، و خود را هماهنگ با آن دو کند ، بطور قطع به سعادت دنیا و آخرت دست یافته است .

۱ میزان و ترازوی سنجش سخن .

۲ ارزش و اعتبار سخن سنجیده شده .

حقیقت این است که در جهان هستی ، و در فضای زندگی تمام موجودات برای سنجش هر واقعیتی چه مادی و چه معنوی ترازوئی و میزانی مخصوص آن واقعیت قرار داده شده ،

که آن میزان و ترازو و تکیه گاه واقعی تحقق شیئی و دوام و بقا آن و آشکار کننده آثار اوست ، و آن میزان و ترازو بهترین آئینه برای نشان دادن حق و باطل بودن و بجا و بیجا بودن شیئی است .

برای سخن که کار دائم و روزمره مردم روی زمین و همه انسانهاست نیز ترازو و میزان قرار داده شده ، تا همه مردم قبل از اظهار کلام ، با توجه کامل کلام و

سخن خود را بسنجند ، اگر کلامشان حق و سخنشان برای فرد و جامعه مفید بود اظهار نمایند . اما اگر میزان نشان داد که ظهور این کلام علّت ریختن خون ، یا از بین رفتن مال محترم ، یا بباد دهنده آبرو ، یا برهم زننده وحدت ، یا مانع کار خیر ، یا وسیله دو بهم زنی و یا ایجاد کننده مشکل برای مردم است ، از اظهار آن بپرهیزند و در جانب این کلام بسیار خطرناک که سنگینی گناهش گاهی از کوهها بیشتر است به وجود مقدس حضرت حق پناه ببرند .

امام ششم می فرمایند : کلامت را در ترازوی عقل بسنج . اگر برای خدا و در راه خدا بود بگو ورنه سکوت به خیر توست ، برای اعضاء و جوارح هیچ عبادتی سبک تر و کم خرج تر و با منزلت تر و پر ارزش تر از کلام در راه رضای خدا و پخش مسائل الهی و یادآوری نعمت های حق در بین بندگان نیست .

نمی بینی خداوند مهربان بین خود و پیامبرانش و بین پیامبران و امت هایشان ، چیزی را که وسیله

آشکار کردن مکنونات و مخزونات وحی جز کلام قرار نداده ، و به همین مسئله ثابت می شود که سخن بهترین وسیله و لطیف ترین عبادت اوست .

با این معنی باید به ارزش سخن و این که ممکن است هر کلمه آن را عبادت قرار داد توجه فوق العاده شود ، و این سرمایه عظیم الهی را ساده و آسان معامله نکرد ، که این نعمت اگر بجا خرج شود ، نتیجه اش رضای خدا و بهشت الهی است ، و اگر بیجا و به غلط مصرف گردد حاصلش سخط حق و عذاب سخت خداوند در قیامت کبری است !

امام (علیه السلام) می فرماید سخن خود را قبل از اظهار در ترازوی عق بسنج ، که منظور حضرت از عقل در این روایت در درجه اوّل قرآن مجید است ، که جلوه ای از عقل بی نهایت در بی نهایت است و در درجه بعد عقل انبیا بخصوص نبی اسلام (صلی الله علیه وآله) و عقل ائمه طاهرین (علیهم السلام) است ، که این عقول به حقیقت عقول فعاله

و عقول کلیّه و عقول معصوم از خطایند و قابل مقایسه و نسبت گیری با عقول جزئیه که از درک بعضی از ضروریات نیز عاجزند نیست .

من به اندازه ای که در کتاب خدا این منبع فیض بی نهایت دقت کرده ام به این نتیجه رسیده ام که وقتی سخن با ترازوی قرآن سنجیده می شود ، جز یازده گونه سخن ، که مورد رضایت حق است و اظهارش دارای سود دنیایی و آخرتی است سخن و کلام با ارزشی در دنیای بیان و فضای کلام باقی

نمی مانـد هرگاه یکی از اوصاف ده گانه ای که قرآن برای سـنجش بیان می دارد در کلام انسان باشـد آن کلام قابل گفتن و اظهار کردن است ورنه تکلم به سخن حرام و مورث پلیدی روح و آلودگی قلب و تاریکی درون و شر دنیا و آخرت است .

اوصافی که قرآن مجید برای قول بیان می دارد و همین اوصاف ترازوی الهی برای سنجش سخن است بدین قرار است .

۱ قول بلیغ

۲ قول صدق

۳ قول عدل

۴ قول حسن

۵ قول احسن

۶ قول لین

۷ قول کریم

۸ قول ایمان

۹ قول سدید

۱۰ قول معروف

۱۱ قول میسور

اکنون باید با توجه به آیاتی که این اوصاف را در جنب قول و سـخن اسـتعمال کرده به دقّت نشست که موارد خرج کردن این سنخ از اقوال کجاست ؟

۱ قول بلیغ

(فَکَیْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُصِیبَهٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ ثُمَّ جَاءُوکَ یَحْلِفُونَ بِاللهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَاناً وَتَوْفِیقاً * أُولئِکَ الَّذِینَ یَعْلَمُ اللهُ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُل لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغاً)(۱) .

در این دو آیه سـخن از وضع اهل نفاق است ، که از حکم خـدای و رسول روی گردانـده به طاغوت اقبال می کننـد ، خداوند می فرمایـد : روی آوردن به حکم طاغوت مورث مصـیبت و بدبختی است و سـببش همان توجه به طاغوت است ، این بدبختی هم در دنیا گریبانشان را می گیرد و هم در آخرت و این نتیجه کار کرد خود آنان است ، آنگاه به جانب پیامبر آمـده و رجوع

خود را به طاغوت عذر آورده و به خداوند قسم می

خورند که منظورشان از روی آوردن به طاغوت نیکی و آشتی بوده ، خداوند از ضـمیر آنان آگاه است ، از ایشان اعراض کن ، و آنان را موعظه نما و در خودشان گفتاری رسا بگو .

از آیه شصت و چهارم استفاده می شود که جای قول بلیغ به هنگام وعظ و نصیحت است . واعظ آنچنان باید بگوید که مستمع به زشتی کردارش و عقوبتی که از پی دارد آگاه شود و به نیکی عملش و اجری که به دنبال دارد واقف گردد .

آنان که بعنوان واعظ و گوینده مشـغول خدمتند باید توجه داشـته باشـند که کرسـی وعظ جای خودنمائی و میدان زورآزمائی مطالب علمی و پیچیده نیست ، که به گفته رسول اسلام هر گوینده ای در قیامت به مقدار وقتی که از مستمعین

۱ نساء (۴) : ۶۲ ۶۳ .

گرفته مسئول است . گوینده موظف است گفتارش را اولاً از کتاب خدا و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و کتب معتبر روائی و علمی اخذ کند ، سـپس آن را با بیانی رسا به سمع مستمع برساند ، به نحوی که ساده ترین افراد ، و حتی آنان که کمترین بهره ای از سواد ندارند ، گفتار گوینده را درک و تغییر حال پیدا کنند ، و ثانیاً گوینده بهتر است گفتارش را با خلوص توام نماید ، و خود را به آنچه می گوید عامل و آراسته باشد .

یکی از متخصصین فن سخنوری در باره یک واعظ و سخنران می گوید : مردم برای این که به سخن کسی گوش دهند و اعتنا کنند ، باید به او اعتماد داشته

باشند و او را درست و راستگو و دانا و صمیمی و خیرخواه و مهربان بدانند و ارجمند و گرامی بدارند .

این مسئله دلیل و برهان و توضیح و بیان لازم ندارد ، و شک نیست که شنوندگان هر چه این گمانها و احساسات را در باره گوینده بیشتر داشته باشند سخن او مؤثّرند و نافذتر است

پس هر کس می خواهد در دنیا به سخنوری کاری از پیش ببرد یا به مقامی برسد باید چنان زندگانی کند که مردم او را به این صفات بشناسند .

گذشته از این که سخنور باید نزد مردم به این صفات شناخته شده باشد ، هنگام سخنوری نیز باید چنان سخن بگوید که اگر او را به این صفات می شناسند سخن او آن گمانها را در اذهان تایید و استوار کند و آن عوالم را در همان حال بیاد آورد و محبت و احترام او در دلها بنشیند ، و اگر او را نمی شناسند از کلامش به این عقاید و احساسات در باره او بگرایند . وگرنه به سخنش گوش نمی دهند ، یا اگر بدهند از گوش فراتر نمی رود و به دل نمی نشیند .

پس سخنور باید آن چنان بگوید که او را درست و راستگو بیابند و نیز بی غرض و خیر خواه بجا بیاورند ، مردم چون کسی را درست و بی غرض

و خیرخواه بدانند البته از روی رغبت و میل به او گوش می دهند زیرا معتقدند که بر نفع ایشان سخن می گوید و از شنیدن آن سود خواهند برد .

پس از درستی و راستی و خیرخواهی و بی غرضی ، چیزی

که گوینده را نزد شنونده معتمد می سازد این است که او را در آنچه می گوید دانا و بصیر ببینند و با تجربه و متین بجا بیاورند و جلف و سبکبارش ندانند .

پس باید به این صفات شناخته شده باشد ، یا لااقل گفتار و احوالش بر این امور گواهی دهد و پیدا باشد که سخنش معقول و از روی فهم و دانش می گوید و دلیل و برهان می آورد و سند و مدارک بدست می دهد و اعتراضات را پیش بینی می کند و جواب می دهد و اگر جز این باشد سخنش محل اعتنا نخواهد بود و وقعی به آن نخواهند گذاشت ، چه مردم به خوبی آگاهند : که تا راه دان نباشی کی راهبر شوی .

و نیز همه می دانند که کوری عصا کش کور دگر نتواند شد .

از چیزها که در همه مورد خاصه در سخنوری از مردم دلربائی می کند خوشخوئی است ، سخن گوی بدخوی بی شرم و زشت گفتار که کلامش زننده باشد دل ها را می رنجاند و خاطرها را متغیّر می سازد و اگر حرف حق هم بزند به او نمی گروند .

باید او را مهربان و با گذشت و کوچک و بزرگ منش و پر حوصله و کم شهوت و خوش لهجه بیابند ، مخصوصاً شکسته نفسی و فروتنی در او ببینند ، چه اگر به کبر و غرور با مردم سخن بگوید و خودپسندی و خودستائی کند ، عزت نفس ایشان را می رنجاند و از او بیزار می شوند .

مقصود این نیست که گوینده خود را بی جهت خوار و

خفیف کند و تن بذلت و پستی دهد ولیکن وقر و سنگینی چیز دیگری است و تفَرعن و گنده دماغی و خودخواهی چیز دیگر
.

۲ قول صدق

(أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوْا وَأُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ)(۱) .

قسمتی از آیه شریفه ۱۷۷ سوره مبارکه بقره است ، پس از آن که پانزده برنامه مهم در مسائل اعتقادی و عملی و اخلاقی در آیه شریفه بیان می شود ، آنگاه حضرت حق می فرمایند اینان راستگویان در تمام شئون حیاتند و هم اینان اهل تقوا و پرهیزکاری اند .

سخن راست سخن آسان و سهلی نیست ، و شمار راستگویان هم در جهان زیاد نیست ، به فرموده اهل فن سخن راست عبارت از سخن مطابق با حقیقت است و آن سخنی است که دل و قلب همراهش باشد و با آنچه در خارج است هم آهنگ و همراه و مطابق باشد .

ما تا زنده ایم در برابر حق و خلق قرار داریم و نسبت به حضرت ربّ و مردم اعم از پدر و مادر و زن و فرزند و اقوام و دوستان و آشنایان و سایر افراد مسئولیم .

در صورتی که در حد قدرت خویش آراسته به حقایق الهی باشیم ، و در صورتی که با خلق خدا اعم از نیک و بد به صداقت روبرو شویم و هیچ قصدسوئی نسبت به احدی نداشته باشیم و در تمام شئون زندگی از حدّ و حق خویش تجاوز نکنیم ، در این حال و سخنمان و گفتار و کلاممان با حضرت حق به وقت گفتن ایاک نعبد و با مردم به وقت هر گفتاری راست و بدین معنی راستگو هستیم ، با

این بیان ملاحظه کنید و حتی در خود فکر نمائید که سخن راست چقدر کم و راستگو چه اندازه قلیل است ! !

راستی حقیقتی است که دانایان راه گفته اند محصولش نجات در دنیا

۱ بقره (۲) : ۱۷۷ .

و آخرت است و کراراً قرآن مجید منفعت قیامت را وقف راستان و راستگویان و راست کرداران می داند .

سخن غیر راست جز مکر و حیله و خدعه و فریب و ظلم و خیانت چیزی نیست .

از آیات قرآن مجید استفاده می شود که جای سخن راست همه جاست ، و البته به این نکته بسیار مهم هم باید توجه داشت که دروغگوئی حرام ولی راستگوئی واجب نیست ، به این معنی که هر حرف راستی لازم نیست همه جا اظهار شود ، که در اظهار آن چه بسا اسرار مسلمین و مملکت اسلامی بباد رفته و یا آبروی انسان محترمی لطمه ببیند ، در این گونه موارد سکوت و صمت واجب و خودداری از کشف سر لازم است .

بیائید در تمام امور چنانچه دستور داده اند ، دست به دامان صادقان عالم شویم . و در خوی و کردار متخلّق به اخلاق آنان شویم ، که راه نجاتی جز این نیست .

حکمت و همت و محبت یار

هر که یابد یقین شود سالار

انبیای خدا چنان باشند

که چو خورشید بی نشان باشند

اولیا نیز در دیار علوم

سیرشان مختلف بود چو نجوم

آن یکی سوز و ساز جان و دل است

وان دیگر چاره ساز آب و گل است

آن یکی ناظر مقامات است

وان دیگر پاسبان هر ذات است

وان دیگر در رقم مجوئیدش

او شهید است هان مشوئیدش

گر بیابید گرد رهگذرش

حلقه گردید حلقه

گرد درش

مرد با همت ای فقیر آن است

که گدای در فقیران است

۳ قول عدل

توضیح

(وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى)(۱) .

در این قطعه از آیه شریفه صد و پنجاه دوم سوره مبارکه انعام سخن از قول عدل است ، که از جمله مواردی که تکیه بر قول عدل به حکم این آیه واجب است در مورد خویشا و اقوام و نزدیکان نسبی و حسبی است .

المیزان می فرماید : برای این اقربا را یادآور شد که عاطفه قرابت و خویشاوندی از هر داعی دیگری بیشتر آدمی را به دفاع بیجا و جانبداری ناروا وامی دارد ، و از همین جا می توان فهمید که مقصود از قول هم آن گفتاری است که اگر انسان آن را بگوید ممکن نفعی عاید طرف گردد . و یا ضرری متوجه او شود ، ذکر عدالت نیز دلالت بر این دارد ، چون معلوم می شود قول مزبور مانند شهادت و قضاوت و امثال آن دو قسم است : یکی ظلم و دیگر عدل .

بنابر این معنای آیه این می شود : که باید مراقب گفتارهای خود باشید ، زبان خود را از حرفهائی که برای دیگران نفع و یا ضرر دارد حفظ کنید ، و عاطفه قرابت و هر عاطفه دیگری شما را به جانبداری بیجا از احدی وادار نکند ، و به تحریف گفته های دیگران و تجاوز از حق و شهادت بنا حق یا قضاوت ناروا وادار نسازد .

خلاصه بناحق جانب آن کس را که دوستش می دارید رعایت ننموده و حق آن کسی را که دوستش نمی دارید باطل مسازید .

این است جای سخن

عـدل که متأسـفانه بخاطر عواطف خویشاوندی در بسـیاری از مردم سـخن ظلم است و افراد با قول ظلم در کمال بی شـرمی از حدود الهی تجاوز کرده و بفرموده حضرت سجاد (علیه السلام) رضای مخلوق را با سخط خالق

۱ انعام (۶) : ۱۵۲ .

معامله می کنند و چه معامله و تجارت پر خطری !

دیگر از موارد بسـیار بسـیار مهم قول عـدل به وقت ....و یا قضاوت در دادگاه عـدل اسـلامی است . که اگر کسـی در این مورد از جاده عدالت منحرف گردد بنا بر آیات و روایات به عذاب سخت الهی در روز حساب دچار خواهد شد .

قاضی و یا شاهد با تمام وجود باید پاسدار عدالت بوده ، و هیچ عاملی اگر چه به قیمت جانشان تمام شود ، نباید آنان را از راه حق و عدل و صراط الهی باز دارد ، به آیه زیر که از آیات مهم الهی در قرآن مجید در این مورد است توجه عمیق کنید :

(يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْم عَلَى أَلاَّ تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)(۱) .

ای اهل ایمان در راه خدا اسـتوار بوده بر سایر ملل عالم گواه عدالت و راستی و درستی باشید ، و البته نباید عداوت شما نسبت به گروهی شـما را از جـداه عدالت بیرون برد ، عدالت کنید که به تقوای الهی نزدیک تر است چرا که عدالت پایه و اساس هر نیکی و پرهیزکاری است ، از خدا پروا کنید ، که خدا به هر چه انجام می دهید آگاه است .

اینجا

نیز باید گفت در فضای محاکم و دادگاهها سخن عدل و گواه عدل بسیار کم و قاضی و گواه عادل بسیار بسیار نادر است .

اسلام نسبت به امر قضا و نسبت به شخص گواه و شاهد بسیار سخت گیری کرده . که مبادا به اندازه سر سوزنی به حق مظلومی تجاوز شود .

۱ مائده (۵) : ۸ .

اسلام برای قاضی و گواه غیر عادل هیچ ارزشی قائل نیست و بلکه با کمال شدت کار هر دو را حرام و غیر شرعی و عملشان را جاذب عذاب سخت الهی در قیامت می داند .

در اینجا لازم است به گوشه ای از مسئله قضا در اسلام اشاره رود شاید خواننده را نفعی الهی عاید گردد .

عدالت و قضا در اسلام بر اساس آیات و روایات می گوید : قاضی از نظر مقررات فقه اسلامی می باید مؤمن ، عادل ، عالم متفّرس ، حاذق ، پاک دامن ، شجاع ، صبور ، و حلیم باشد ، و عمل خویش را نوعی از عبادات بشناسد و از فشار کار خسته و آزرده نشود و پاداش مجاهده خود را نزد خداوند احتساب کند .

در حال کسالت و خواب آلودگی و در حال شادی شدید و ابتلاءِ به همّ و غم و خشم و گرسنگی و انباشتگی شکم و سرمای سخت و گرمای طاقت فرسا از حکومت بپرهیزد ، و خود مباشر خرید و فروش و سایر انواع معامله نشود تا در باره او تسامح روا ندارد ، و از رهگذر ارزان فروختن به و گران خریدن از او حقّی بر ذمّه اش احراز نکنند و او را مأخوذ

به حیا نسازند زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود :

ما عَدَلَ والٍ اَوْ راعٍ اتَّجَرَ فی رَعِیَّتِهِ اَبَداً .

قاضی از نظر مقرّرات فقه اسلامی می باید طرفین دعوا را در سلام و کلام و نظر و مجامله و سایر انواع اکرام و احترام در یک سطح قرار داده و در حکومت خود چنان بی نظر باشد که خویشاوند به جانبداری او طمع نبندد و دشمن از عدالت پروریش نومید نگردد .

در کتاب کافی و تهذیب آمده است که : مردی بر امیرالمؤمنین وارد شد و چند روزی در میهمانی آن حضرت بزیست ، پس آنگاه برای محاکمه ای که آن را با

امیرالمؤمنین در میان بنهاده بود در معیّت طرف دعوی به محضر قضا درآمد .

امیر (علیه السلام) چون او را در آن محضر یافت فرمود : آیا برای محاکمه اینجا آمده ای ؟

مرد گفت : آری ، امیر فرمود هم اکنون از میهمانی من رخت بردار ، زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از پذیرایی یکی از متخاصمین بدون آن دیگر نهی فرموده است :

شاید محتاج به توضیح نباشد که راندن مهمان برای شخص کریم تا چه اندازه دشوار و ناگوار است ، آن هم برای کریمی مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، که خود بنا بر روایت غزالی در کتاب احیا فرمود : دوست دارم که همگی لذّت های جهان را در یک لقمه گرد آورم و آن لقمه را در کام میهمان خود بگذارم .

ولی حرمت عدالت در قضا از نظر اسلام به درجه ای از اهمیت است . که امیرالمؤمنین (علیه السلام) با چنین کرم و میهمان دوستی ، میهمان خود

را چون یکی از دو طرف دعواست از خانه خویش می راند ، زیرا رعایت تساوی کامل میان متداعیین از جمله اصولی است که امیرالمؤمنین در تثبیت و تأکید آن کوشش فراوان کرده و بارزترین نمونه آن کوشش داستانی است که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه بر این گونه آورده است

مردی نزد عمر بن خطاب بر علی (علیه السلام) اقامه دعوا کرد در حالتی که علی (علیه السلام) نیز در مجلس حضور داشت .

در این هنگام عمر رو به علی (علیه السلام) کرد و گفت : یا ابا الحسن برخیز دوشادوش مدّعی بنشین .

علی (علیه السلام) برخاست و در کنار مدّعی بنشست و طرفین دعوی و دفاع حجّت های خویش را تقریر کردند تا کار محاکمه به پایان رسید و مدّعی از پی کار خود روان شد و علی (علیه السلام) به جای نخستین بازگشت .

در این موقع عمر آثار خشمی در سیمای علی (علیه السلام) دید و برای کشف علّت گفت : آیا این پیش آمد را ناگوار داشتی .

علی (علیه السلام) گفت : آری .

عمر موجب ناگواری را بجست .

علی (علیه السلام) گفت : موجب ناگواری آن بود که تو مرا در حضور مدّعی با کُنیه خطاب کردی در صورتی که حق آن بود که مرا به نام می خواندی و امتیازی میان من و او قائل نمی شدی ! !

عمر چون این سخن بشنید ، علی (علیه السلام) را در آغوش کشید و صورتش را بوسه باران کرد و گفت : پدرم به فدای شما که خدا ما را در پرتو وجودتان هدایت فرمود و از ظلمت به نور آورد

.

شفائی اصفهانی که جامع کمالات صوری و معنوی است ، و حضرت میرداماد از وی تمجید فرموده و در حکمت علمی و عملی دستی توانا داشت در مدح حضرت مولی الموالی حیدر کرار ، غالب کل غالب علی بن ابیطالب (علیه السلام) می گوید :

بعد حمد محمد آن که ولی است

ثالث خالق و رسول علی است

عقل و برهان و نفس هر سه گواست

کین دو را غیر او سیم نه رواست

چون گروهی یگانه اش دیدند

به خدائیش می پرستیدند

حبّذا مایه ای بلند کمال

که شود مشتبه به حق متعال

دید معبود را بدیده جان

نپرستید تا ندید عیان

معبد از مقصدش نبد خالی

بود ایاک نعبدش حالی

ساختی با خدا چو بزم حضور

جامه تن زخود فکندی دور

پُر به سودای تن نکوشیدی

گاه کندی و گاه پوشیدی

در نماز آنچنان زجا رفتی

که دعاوار بر هوا رفتی

بود غفلت زسلخ پیکانش

که به تن بود آن نه بر جانش

خنده آسا به روز بدر و حنین

ضربتش رشکِ طاعت ثقلین

گرد شرک از وجود چون رفتی

هر دم اله اکبری گفتی

به هوا روز چون نگشت سبش

شد خیو آب آتش غضبش

چون هوای شکست عزّی کرد

مصطفی کتف خویش کرسی کرد

آن که مُهر نبوتش خوانی

نقش پای علی است تا دانی

بر کمالات او بود برهان

حجّت هل اتی علی الانسان

متحد با نبی است در همه چیز

جز نبوّت که اوست اصل تمیز

اشجع و اصلح افضل و اکرم

از همه اعدل از همه اعلم

نفسی از سر هوا نزدی

بی عبودیت خدا نزدی

غذی از مغز معرفت کردی

روزی از سفر غنا خوردی

در لیالی چو شمع قائم بود

چون فرشته مدام صائم بود

بنده او بود و دیگران خلقند

واله حلق و بسته دلقند

بی مدیحش نمی زنم نفسی

لیک نتوان شناخت قدر کسی

که نهفتند حالتش امت

نیمی از بیم و

نیمی از خسّت

سائلی در نماز اگر دیدی

خاتمش در رکوع بخشیدی

یکی از فضل او غدیر خم است

دیگری انّما ولیکم است

در شب غار ثور زوج بتول

خفت آسوده بر فراش رسول

حفظ از کید دشمنانش کرد

جان خود را فدای جانش کرد

بُد مصطفاش شرش بر زنوا

سجده ناکرده مهر رفته فرو

دعوتش را کریم اجابت کرد

ردّ خورشید یک دو نوبت کرد

قاضی باید از ارباب دعوی و دفاع هدیه نپذیرد ، زیرا چنین هدیه در حقیقت جز رشوه نیست و رشوه از نظر اسلام چنان نکوهیده است که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در باره گیرنده و دهنده آن نفرین کرده و فرمود :

لَعَنَ اللهُ الرّاشِیَ وَالْمُرْتَشِیَ فِی الْحُكْمِ .

و امام صادق (علیه السلام) رشوه خواری را کفر به خدا خواند و فرمود :

وَاَمَّا الرِّشا فِی الْحُكْمِ فَهُوَ الْكُفْرُ بِاللهِ .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) مردی بنام ابن اللُّتْبِیَّه از طایفه « اَزْد » را به جمع آوری زکات فرستاد و چون آن مرد از مأموریت خود بازگشت مبلغی از اموال را که همراه آورده بود تسلیم پیغمبر کرد و مبلغی را برای خود برداشت و گفت :

آن قسمت مال شما ، و این قسمت هدیه ای است که مردم به من اهدا کرده اند .

پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : چرا در خانه پدر و مادرت ننشستی تا ببینی هدیه برایت می آورند یا نه ؟ !

سپس به سخن برخاست و در طی بیان مؤثری فرمود :

چگونه است که ما مردمانی را مأمور جمع آوری زکات می سازیم پس می گویند : این قسمت مال شما و این قسمت هدیه ای است که به ما اهدا شده ، چرا چنین مأمور

در خانه پدر و مادرش نمی نشیند تا ببیند هدیه برایش می برند یا نه .

گـاهی نفس انسـانی در اثر جنبش و هیجـان حرص و طمـع دسـتخوش نـوع خاصـی از وسوسه می شود که تحت تـأثیر آن می خواهـد میـان گرفتن رشوه و رعایت جانب حق جمع کنـد ، در صورتی که چنین امری هیچگاه میّسـر نیست زیرا وقتی شـخص پـذیرای رشوه شـد دیگر عقل او در اثر مـداخله هوای نفس قـدرت حکومت را از دست خواهد داد و قادر به تمیز حق از باطل نخواهد بود ، چنان که پیامبر در مقام اشاره به همین حقیقت فرمود :

اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْ لِفاجِر عَلَیَّ یَداً فَیُحِبَّهُ قَلْبی .

بـار خـدایا برای فـاجری حقی و منـتی بر ذمّه من احراز مکن که اگر چنین شود ناچـار و بی اختیـار دل من او را دوست خواهد داشت .

داستانی عجیب از پاک عملی

عاقبه بن یزیـد که در عصـر مهـدی عبّاسـی عهـده دار قضاء بغداد بود ، یک روز به هنگام ظهر نزد خلیفه شد و تقاضا کرد که دیگری را به جای او در منصب قضاء بگمارد تا بی درنگ صـندوق اسـناد و محفظه مدارک مربوطه به ارباب دعوی و دفاع را به او تسلیم کند .

مهدی چون سخن و بشنید ، پنداشت که یکی از رجال دولت با وی به معارضه برخاسته و او آزرده خاطر و خشمگین ساخته .

از این رو علّت اسـتعفایش را بخواست و گفت : اگر علّت آزردگیت این است که کسـی بـا تو معـارضه کرده بـازگوی تـا هم اکنون به تأدیبش فرمان دهم . قاضی گفت : چنین اتفاقی نیفتاده است .

مهدی گفت : در این صورت

علت استعفا چیست ؟

قاضی گفت : در این صورت علت استعفا چیست ؟

قاضـی گفت : یک ماه پیش از این دو تن از مراجعین در خصوص قضیّه ای دشوار به محضـر قضا حاضر شدند و هر یک ادّله ای و شهودی بر صدق اظهارات خود در مورد نزاع اقامه کرد و حجّت ها آورد که جای تأمّل و درخور مطالعه و تحقیق بود .

من در برابر این قضـیه دشوار فرو ماندم ، و چندین بار تجدید جلسه کردم و امید داشـتم که آن قضـیه را به اصلاح میان طرفین پایان بخشم ، یا بوسیله تحقیق بیشتری حقیقت امر را دریابم .

قضـا را در این میـان یکی از طرفین دعوی خبر یافته بود که من رطب دوست دارم ، از این رو برای جلب عواطف من در چنین موسم که فصل نوبر رطب است ، مقداری از بهترین قسم آن را که من هرگز نظیرش را ندیده بودم و حتّی

برای خلیفه نیز در چنین فصلی میسور نیست فراهم ساخت و با پرداختن چند درهم رشوه ، دربان سرای را بر آن داشت که طبق رطب را نزد من آورد ، در این هنگام دربان طبق را در برابر من بر زمین نهاد و گفت این هـدیه فلان است ، من از مشاهده آن وضع سخت آزرده خاطر و خشمگین شدم ، چندان که دربان را از خدمت براندام و ظرف رطب را به آورنده آن بازرگرداندم ولی روز دیگر چون متـداعیان محضـر قضا در آمدنـد نتوانسـتم آن دو را به یک چشم بنگرم و در دل خود به یک منزلت قرار دهم زیرا طبق رطب ،

هر چند که من آن را مسترد داشته بودم اثر خود را در نفس من باقی گذاشته بود .

اکنون بیندیش تا اگر آن را پذیرفته بودم و کام خویش را با آن شیرین ساخته بودم حال من بر چه منوال بود ؟ !

سپس قاضی بالحنی حاکی از خشم و تأثّر گفت : در چنین روزگاری که خلق آن بر این گونه دستخوش فساد شده اند من بر دین خود می ترسم و بیم آن دارم که از سر غفلت بدام حیله ایشان در افتم و نقد ایمان و سرمایه تقوای خود را بر سر کار قضا نهم .

آنگاه قاضی از سر تضرّع گفت : مرا از بدن این مسئولیت برهان که خدای تو را از هر بند برهاند . و از ادامه این خدمت معذور دار که خدای عذرهای تو را بپذیرد .

جامع ترین نصّی که شروط و قیود و صلاحیت قاضی را با دقیقترین تعبیر بیان کرده ، فصلی از فرمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مالک اشتر است که در آن فرمان ملکوتی و آسمانی می فرماید :

برای تصدی وظیفه قضا و حکومت میان مردم ، کسی را برگزین که به عقیده تو از همگی افراد رعیت برتر باشد ، از آن گونه شخصیت که تراکم قضا او را به تنگنا نیفکند ، و ارباب دعوی و دفاع او را تنگ حوصله و کژ خلق نسازند و در

لغزش و خطائی که از او سرزند اصرار نورزد و چون حقیقت امری را بشناسد از پذیرفتن آن دلتنگ و از بازگشت به آن حقیقت آزرده خاطر نگردد ، و طایر همّتش از اوج نزاهت به حضیض

طمع نگراید و در قضا یا به آنچه در وهله نخستین و نظر سطحی بفهمد از کاوش در اعماق حقایق باز نایستد ، و به هنگام رخ دادن شبهات برای جستن حق ، پایداریش بیشتر و تمسکّ به حجّت ها فزون تر و ملامتش از آمد و شد متداعیان کمتر و در کشف حقایق امور شکیباتر و به هنگام هویدا شدن حقیقت امر در اصدار و تنفیذ حکم برنده تر باشد ، از آن کسانی که چاپلوسی و چرب زبانی ایشان را نفریبد و تشویق و تحریض به امری از جادّه حق منحرفشان نکند .

این مجموعه اوصافی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای قاضی صالح ذکر می کند و پس از آن بیان خود را با یک جمله کوتاه بر این گونه پایان می بخشند .

وَاُولِئِکَ قَلیلٌ .

ای مالک چنین مردمی که واجد همگی این اوصاف و شرایط باشند نادر و کمیابند .

زیرا در میان نفوس بشری که مفطور به ضعف و غالباً گرفتار حب و بغض و در گرو شهوت و غضب و اسیر خوف و طمعند کمتر نفسی قوی می توان یافت که خویش را از خطر دام و دانه برهاند و به اوج تقوا و قلّه نزاهت برآید ، خاصه در عرصه قضا که غالباً دام های حساس حیله و دانه های فریبنده رشوه اش زیرکترین مرغ ها را از اوج به حضیض می کشد و گرفتار قید و بند می سازد .

بهلول آن دانای آگاه و حکیم بزرگ چون از طرف هارون عباسی به منصب قضا دعوت شد و وی را برای پذیرفتن این شغل خطیر در فشار قرار داد ناگزیر

خود را به دیوانگی زد و بر نی پاره ای سوار شد تا کودکان در پی او افتادند .

مصادف با همین ایام مردی قسم یاد کرده بود که ازدواج نکند مگر آنکه با نخستین کسی که در راه ببیند در این باره مشورت نماید . اتفاقاً نخستین کسی که در راه با او مواجه شد همان خردمند دیوانه نما بود .

مردم به حکم سوگندی که یاد کرده بود قضیه خود را با او در میان نهاد نظرش را در کار خویش بخواست ، خردمند دیوانه نما گفت : اگر دوشیزه ای را به همسری به گزینی سراسر سود است و هیچ گونه زیانی ببار نخواهد آورد ، و اگر بیوه ای را اختیار کنی نیمی سود و نیمی زیان است ، لکن اگر زن بچّه داری به همسری برداری سراسر زیان است و هیچ گونه سودی در بر نخواهد داشت .

آنگاه مرکب چوبین را به جنبش آورد و گفت : از سر راه اسب من به یک سو شو که لگد بر تو ننوازد .

مرد از مقایسه آن گفتار حکیمانه با رفتار جنون آمیز در حیرت شد و از داستان او جویا گشت .

خردمندانه دیوانه نما گفت : این گروه می خواستند تا دین مرا تباه کنند امّا من تباهی عقل خویش را بهانه کردم تا دین خود را محفوظ دارم .

و امواج نامرئی وساوس و تسویلاتیش دستگاه حکومت عقل را از کار بازمی دارد و دیده بصیرت را چنان خیره و تیره می کند که از دیدن جمال حق عاجز می ماند .

به همین مناسبت است که در تاریخ قضائی اسلامی با سرگذشتهای مهیّجی

برخورد می کنیم که تحاشی و اباء شدید مردم پرهیزکار را از قبول مسئولیت قضا نشان می دهد .

دین را با هوای نفس معامله نکردند .

خلیفه دوم ، عمرو بن العاص حاکم مصر را فرمان داد تا کعب بن ضنّه را به مقام قضاء آن سامان بگمارد ، حاکم مصر چون فرمان خلیفه را دریافت کرد عین

نامه را نزد کعب فرستاد . کعب چون از مضمون نامه آگاه شد گفت به خدا قسم کسی که خدای او را از جاهلیت و مهالک نجات بخشیده هرگز دوباره خویش را به آن ورطه در نمی افکند ، سپس با کمال صراحت اقتراح خلیفه را ردّ کرد .

قاسم بن ولید هَمْدانی چون از طرف یوسف بن عمر حاکم عصر و ناحیه خود به قضاء فرا خوانده شد ، چاره ای جز اظهار جنون ندید و برای فرار از این مسئولیت در میان کوی و برزن موی ریش خود را یک سر بکند و روغن در چشمان خود ریخت و در چنین وضع و حالت نزد حاکم شد ، حاکم چون موضوع را بدید گفت : این مرد دیوانه است و در خور مقام قضاء نیست ، سپس فرمان داد تا او را از حضور برانند !

وقتی حاکم عراق ابو قلابه را برای تصدّی کرسی قضاء بغداد فرا خواند . ابو قلابه دعوت حاکم را نپذیرفت و در پنهانی به سرزمین شام گریخت .

قضاء را در همان ایام قاضی شام از منصب خویش معزول شد و چون ابوقلابه از این داستان خبر یافت احساس خطر کرد و از شام متواری شد و هم چنان در بیابانها سرگردان بود تا

به سرزمین یمامه درآمد و روزگاری دراز ، خویش را از انظار پوشیده داشت تا اوضاع دگرگون شد و خاطرش از خطر بیاسود و بار دیگر آهنگ عراق کرد . یکی از دوستان گفت چه بودی اگر منصب قضاء مسلمانان را می پذیرفتی تا عدالت را در میان ایشان بکار می بستی و از این رهگذر اجر و ثواب می اندوختی ابوقلابه گفت : چون شناوری به دریا درافتد تا چند یارای شنا کردن دارد .

عبدالرحمان بن حُجْیره به سال هفتادم هجری به کرسی قضاء مصر بنشست چون پدرش از این انتصاب خبر یافت گفت :

(إِنَّا لِلّهِ وإِنّا إِلَیهِ رَاجِعُونَ)(۱) .

فرزندم هلاک شد و خلق را نیز به مهلکه افکند .

قاضی شریک در روزگار مهدی عباسی بنا به اصرار او منصب قضاء را پذیرفت ، نوبتی چند برای مطالبه ماهانه خود با صرّاف شهر سخت گیری کرد ، صرّاف گفت : تو در مقابل این نقدینه قماش نفروخته ای که چنین سخت می گیری .

شریک گفت : ای مردم قسم به خدا کالائی گران بهاتر از قماش فروخته ام ای مرد من در برابر این نقدینه دین خود را فروخته ام ! !

این حقایق نشان می دهد که مردم پرهیزکار تا چه اندازه از آلودگی به تبعات و مسئولیت های قضاء اجتناب و اباء داشته اند و این اجتناب و پرهیز نه از آن جهت است که این مردم پارسا تصدّی قضاء را حرام می دانسته اند زیرا مراجعه به فقه اسلامی نشان می دهد که مباشرت این وظیفه واجب کفائی است ، و هرگاه در عصری از اعصار هیچ یک از افراد

مسلمین به آن قیام نکنند همگی در برابر خالق به علّت شانه خالی کردن از این وظیفه مسئول و مؤاخد خواهند بود .

شهید ثانی در کتاب مسالك می فرماید :

وظیفه قضاء از جمله واجبات کفائی است ، زیرا نظام نوع انسانی متوقّف بر آن است و چون ظلم و بیداد خواهی نخواهی هست ، پس اجتماع ناگزیر از حاکمی است که داد مظلوم را از ظالم بستاند و دیگر این که امر به معروف و نهی از منکر بر این وظیفه مترّتب است .

۴ قول حسن

۱ بقره (۲) : ۱۵۶ .

(وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً)(۱) .

با مردم به نیکی سخن بگوئید .

مورد سخن خوب و کلام نیک بنابر گفته اهل فن به وقت معاشرت و رو در روئی با مردم است .

در وقت سخن گفتن با مردم از هر صنف و طایفه ای که باشند باید از قول زشت و سخن نازیبا و کلامی که در آن سبّ و ناسزا و فحش و استهزاءِ و از این قبیل امور شیطانی است پرهیز داشت .

احترام به مردم بخصوص به براداران مؤمن دستور اکید قرآن و پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام) است .

جداً باید از سخنی که در غیر مورد حق قلب کسی را بیازارد و دل بی گناهی را برنجاند پرهیز کرد .

از اضافه حرف زدن باید اجتناب جست ، از سخن بی فایده باید دوری گزید .

کلام را باید سنجیده گفت ، و سخن باید برای طرف مقابل دارای نفع دنیائی یا آخرتی یا معنوی و یا اخلاقی باشد .

قرآن مجید از سخن ناروا و سخنی که دل را بیازارد ، و قولی که

در آن توهین به افراد یا مسخره کردن مردم باشد ، بطور جدّ همه را نهی می نماید .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ يَسْخَرْ قَوْمٌ مِن قَوْم عَسَى أَن يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَلاَ نِسَاءٌ مِن نِسَاء عَسَى أَن يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَلاَ تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلاَ تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الاْسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الاْيمانِ وَمَن لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ

۱ بقره (۲) : ۸۳ .

الظَّالِمُونَ)(۱) .

ای اهل ایمان هرگز نباید قومی قوم دیگر را مسخره و استهزاء نمایند ، شاید آن قومی که مسخره می کنید بهترین مؤمنان باشند و نیز بین زنان با ایمان قومی ، دیگری را مسخره نکند که بسا آن قوم بهترین زنانند و هرگز عیب جوئی از همدینان خود نکنید و با نام و لقب های زشت هم دیگر را نخوانید که پس از ایمان به خدا نام فسق بسیار زشت است که مؤمن مصداق آن شود ، و هر که از فسق و گناه به درگاه حق توبه نکند ستمکار است .

راستی عجیب است ، آنان که در سخن گفتن اهل مراقبت و مواظبت و محاسبه نیستند ، و در ادای سخن خود را آزاد می دانند به فرموده قرآن مجید ظالم و ستم پیشه اند ، و در آیات قرآن مجید وارد است که خداوند ستمکاران را دوست ندارد .

در زمینه سخن گفتن روایات بسیار مهمّی در کتب معتبر حدیث مانند من لا یحضر ، کافی ، وسائل ، وافی ، محجّه البیضاء فیض بزرگوار آمده که به پاره ای از آن روایات به نقل کتاب میزان الحکمه از باب لزوم اشاره می شود .

اَخَذَ رَجُلٌ بِلِجامِ دابَّهِ

رَسُولِ اللهِ فَقالَ : يا رَسُولَ اللهِ أَيُّ الْاَعْمالِ اَفْضَلُ ؟

فَقالَ : اِطْعامُ الطَّعامِ وَاِطْيابُ الْكَلامِ .

مردی مهار دابّه رسول خدا را گرفت و گفت : ای رسود خدا کدام عمل بالاتر است ؟ حضرت فرمود : خوراندن غذا دستگیری از مستمندان و دردمندان و بیچارگان » و سخن پاکیزه گفتن .

ثَلاثٌ مِنْ اَبْوابِ الْبِرِ ، سَخاءُ النَّفْسِ ، وَطيبُ الْكَلامِ ، وَالصَّبْرُ عَلَی الْاَذی :

سه چیز از دردهای نیکوئی است : سخاوت ، پاکیزگی کلام ، تحمل بر آزار .

۱ حجرات (۴۹) : ۱۱ .

پیامبر بزرگ فرمود : در بهشت غرفه هائی است که ظاهرش از باطنش و باطنش از ظاهرش دیده می شود ، ساکنین آن غرفه ها از امّت من آنانند که متصف به این اوصافند :

پاکی سخن ، اطعام طعام ، افشاء سلام ، ادامه روزه ، نماز شب به وقتی که مردم درخوابند .

در توضیح آیه قُولُوا للنّاس حُسْناً فرمود : با مردم آنگونه بگوئید که دوست دارید در حق شما گفته شود .

عَنْ سُلَيْمانَ بْنِ مِهْرانَ قالَ : دَخَلْتُ عَلَی الصّادِقِ وعِنْدَهُ نَفَرٌ مِنَ الشّيعَهِ فَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ : مَعاشِرَ الشّيعَهِ كُونُوا لَنا زَيْناً وَلا تَكُونُوا عَلَيْنا شَيْئاً ، قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً ، وَاحْفَظُوا اَلْسِنَتَكُمْ ، وَكُفُّوها عَنِ الْفُضُولِ وَقَبيحِ الْقَوْلِ :

سلیمان بن مهران می گوید : بر حضرت صادق (علیه السلام) وارد شدم عده ای شیعه نزد آن حضرت بودند . شنیدم فرمود : زینت ما باشید ، و موجب وهن ما نگردید .

با مردم سخن خوب بگوئید ، زبان را حفظ کنید ، و زبان را از زیادی سخن و کلا م قبیح نگهدارید .

اَلْقَوْلُ الْحَسَنِ

يُثْرى الْمالَ ، وَيُنْمِى الرِّزْقَ ، وَيُنْسِئُ فِى الْاَجَلِ وَيُحَبِّبُ اِلَى الْاَهْلِ وَيُدْخِلُ الْجَنَّةَ .

حضرت فرمود : قول حسن را منافعى است : مال را زياد مى كند ، رزق و روزى را مى رويانـد ، مرگ را بتأخير مى انـدازد ، آدمى را محبوب اهلش مى كند و باعث ورود به بهشت مى شود .

اَلْكَلامُ ثَلاثَةٌ فَرابِحٌ وَسالِمٌ وَشاحِبٌ ، فَاَمَّا الرّابِحُ فَالَّذى يَذْكُرُاللهَ وَاَمَّا السّالِمُ فَالَّذى يَقُولُ ما اَحَبَّ اللهُ ، وَاَمَّا الشّاحِبُ فَالَّذى يَخوضُ فِى النّاسِ .

كلام سه نوع است : رابح ، سالم ، شاحب : رابح ذكر خداست ، سالم گفتار محبوب خداست ، شاحب سخنى است كه در بين مردم سرگرمى آورد و آنان را از حق و حقيقت غافل كند .

قالَ عَلِىٌّ (عليه السلام) : اَلْكَلامُ كَالدَّواءِ قَليلُهُ يَنْفَعُ وَكَثيرُهُ قاتِلٌ .

على (عليه السلام) فرمود : سخن مانند دو است . كم آن با منفعت و زيادش كشنده است .

در روايت مهمّى آمده از حضرت سجّاد (عليه السلام) پرسيدند ، كداميك از سكوت و كلام بهتر است ؟ حضرت فرمود هر كدام را آفاتى است . وقتى هر دو از آفت سالم باشند گفتار از سكوت بهتر است .

عرضه داشتند چگونه : فرمود خداى عزوجل انبياء و اوصيا را به سكوت نفرستاد ، بلكه آمدند تا بگويند ، بهشت معلول سكوت نيست ، ولايت حق محصول سكوت نمى باشد ، با سكوت رهائى از جهنم معنا ندارد ، بلكه بهشت و آزادى از عذاب و كسب ولايت حق به سخن است .

سِبابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَقِتالُهُ كُفْرٌ .

زشت گفتن به مؤمن فسق و جنگ با او كفر است ،

و در دنباله روایتی دیگر می فرماید غیبت او معصیت خداست .

اِنَّ اللهَ یُبْغِضُ الْفاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ .

رسول اسلام فرمود : خداوند بدگوی زشت زبان را دشمن دارد . و نیز فرمود :

اَلْجَنَّهُ حَرامٌ کُلِّ فاحِش اَنْ یَدْخُلَها .

دخول در بهشت به هر زشت گوئی حرام است ، و نیز فرمود :

بهشت بر هر فحش دهنده زشت گوی کم حیا که پروا ندارد چه می گوید و در حقّش چه می گویند حرام است .

اَلْفُحْشُ وَالْتَّفَحُّشُ لَیْسا مِنَ الْاِسْلامِ .

نبی اکرم فرمود : زشت گفتن و ناسزاگوئی از اسلام نیست . و نیز فرمود :

لَوْ کانَ الْفُحْشُ خَلْقاً لَکانَ شَرَّ خَلْقِ اللهِ .

« اگر فحش مخلوق بود از بدترین خلق خدا بود » .

با توجه به آیات قرآن مجید ، و این همه روایات پر ارزش لازم است همه ما در سخن گفتن کمال مراعات را داشته و از هر جهت ادب در سخن را رعایت کنیم تا مردم از شرّ زبان ما در امان بمانند و ما هم از شرّ عذاب قیامت در پناه خدا قرار بگیریم .

امام عسکری (علیه السلام) در باب قول حسن می فرماید :

قُولُوا لِلنّاسِ کُلِّهِمْ حُسْناً مُؤْمِنِهِمْ وَمُخالِفِهِمْ .(۱) .

« با مردم نیک بگوئید چه مؤمن آنان چه مخالفشان ، سپس حضرت می فرمایند » .

نیک گفتن با مؤمن گشاده روئی با آنان و با مخالف علّت جذب ایشان است ، چنانچه امیدی به جذب آنان نباشد اثر نیک گوئی ایمنی شما و برادران مؤمن از شرّ آنهاست .

الهی شرّ زبان و خطر این عضو چه بزرگ است ، خداوندا ما از زبان خود کمتر محافظت می کنیم ، و

اگر زندگی ما اینگونه به پایان برسد بدون شک دچار خسران و در قیامت کبری گرفتار عذاب الیم خواهیم شد ، الهی از باب کرم و لطف و از در مرحمت و رأفت و از طریق عنایت و محبت دست ما ضعیفان را

۱ سفینه البحار : ۲/۴۵۴ .

بگیر و این بیچارگان را از غفلت و افتادن در ورطه هلاکت چه در دنیا و چه در آخرت محافظت فرما که ما را یار و ناصری و مددکار و یاوری جز وجود مقدس تو نیست .

ای روان آفرین پاینده

تو خداوند ما و ما بنده

از درون و برون فراز و فرود

سال و مه با تو در نمّاز و درود

زین جهانی نهاد و گر دونی

نه کمی در تو و نه افزونی

هر چه پاینده هر چه آن پویان

همه نزدیکی تو را جویان

هر چه خاموش و هر چه گوینده

همه اندر ره تو پوینده

ای بظاهر شبان این رمه تو

وی بباطن حقیقت همه تو

جان و دل هر دو خاک درگه تو

عشق و دین هر دو ره رو ره تو

هر چه جوئیم از آن برونی تو

هر چه گوئیم از آن فزونی تو

کی رسد پیش عقل بیننده

آفریده در آفریننده

هیچ کس را بخر گهت ره ته

از تو کس هم بجز تو آگه نه

هر چه پیدا و هر چه پنهان است

بر تو و وحدت تو برهان است

آمدت چون ازل طلب کاری

قدمت چون حدث پرستاری

ذات تو خالق وجود و عدم

فیض تو باعث حدوث و قدم

بنده هر چند پرگنه باشد

وزگنه نامه اش سیه باشد

می نباید شدن زحق نومید

کو کند نامه سیاه سپید

هر که او سوی حق گذر آرد

حقش از هر بلا نگه دارد

چون بدو وا گذاشتی کارت

شود آسان

تمام دشوارت

گر تو خواهی که مرغ لاهوتی

رهد از حبس نفس ناسوتی

جذبه ای جوی ثات رسته کند

از تو این بندها گسسته کند

هر سخن کان زذکر خالی سهو

هر خموشی زفکر عاری لهو

۵ قول احسن

در زمینه قول احسن آیاتی در قرآن مجید بدین پایه قرائت می کنیم :

(وَقُل لِعِبَادِی یَقُولُوا الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطَانَ یَنزَغُ بَیْنَهُمْ إِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوّاً مُبِیناً)(۱) .

به بندگانم بگو به وقت تکلّم ، سخن برتر را بر زبان آرند ، که شیطان بوسیله کلام زشت میان شما دشمنی و فساد برانگیزد ، و دشمنی شیطان با انسان واضح و آشکار است .

(وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّن دَعَا إِلَی اللهِ وَعَمِلَ صَالِحاً وَقَالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ)(۲) .

و چه کسی گفتارش نیکوتر از کسی است که دعوت به خدا می کند و عمل صالح بجا می آورد و به حقیقت می گوید که من تسلیم حقّم ؟

(الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ولئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللهُ وَأُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ)(۳) .

آن بندگان که چون سخن بشنوند ، نیکوترین آن را پیروی کنند ، ایشانند که خداوند آنان را هدایت کرده و هم آنان در حقیقت اهل مغز و خردند .

از آیات ذکر شده در قول احسن استفاده می شود که مورد قول احسن در یک مرحله در گفتگوی با مردم است ، به این معنی که خداوند از انسان می خواهد در برخورد با مردم به وقت حرف زدن بهترین سخن و نیکوترین کلام را انتخاب کند .

۱ اسرا (۱۷) : ۵۳ .

۲ فصلت (۴۱) : ۳۳ .

۳ زمر (۳۹) : ۱۸ .

در مرحله دیگر قول احسن به

وقت هـدایت باید بکار گرفته شود ، به این معنی که وقتی انسان در مقام دسـتگیری از گمراه برآمد لازم است وی را با بهترین کلام که همان کلام خدا و انبیاء و ائمه معصومین است به شاهراه سعادت و سلامت هدایت کند .

در مرحله دیگر قول احسن در میـان تمـام اقوال قرآن مجیـد است که در تمام پهنه هستی قول نیکوتر و صادق تر و محکم تر و بهتر و برتر از قول خدا نیست .

چقدر عالی است که انسان با قرآن مجید ، با تمام وجود انس و رفاقت پیدا کند در حدتی که در تمام شـئون زندگی قولی غیر از قول قرآن نداشـته باشـد به این معنی که هر چه می خواهـد بگوید با ترازوئی چونه قرآن بسـنجیده ، آنگاه بگوید ، یا به این معنی که در سـخن گفتن بـا مردم جز بـا آیات کتاب حق با برنامه دیگر منظورش را اظهار نـدارد ، و این کار مشـکلی نیست ، چنانچه در کتاب های حدیث و تاریخ از این نمونه زیاد ذکر شده است .

داستانی عجیب از انسانی عجیب

از ابوالقاسم قشیری نقل شده که : در بادیه زنی را تنها دیدم گفتم کیستی جواب داد :

(وَقُلْ سَلاَمٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)(۱) .

از قرائت آیه فهمیدم که می گوید اوّل سلام کن سپس سؤال کن که سلام علامت ادب و وظیفه وارد بر مورود است .

به او سلام کردم و گفتم در این بیابان آن هم با تن تنها چه می کنی ؟ پاسخ داد :

۱ زخرف (۴۳) : ۸۹ .

(مَن يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُضِلٍّ)(۱) .

از آیه

شریفه دانستم راه را گم کرده ولی برای یافتن مقصد به حضرت حق جلّ و علا امیدوار است .

گفتم جنّی یا آدم ؟ جواب داد :

(يَا بَنِى آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِد)(۲) .

از قرائت این آیه درک کردم که از آدمیان است .

گفتم از کجا می آئی ؟ پاسخ داد :

(يُنَادَوْنَ مِن مَكَان بَعِيد)(۳) .

از خواندن این آیه پی بردم که از راه دور می آید .

گفتم کجا می روی ؟ جواب داد :

(وَللهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً)(۴) .

فهمیدم قصد خانه خدا دارد .

گفتم چند روز است حرکت کرده ای ؟ پاسخ داد :

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّام)(۵) .

فهمیدم شش روز است از شهر خود حرکت کرده و بسوی مکه معظّمه می رود ، پرسیدم غذا خورده ای ؟ جواب داد :

۱ زمر (۳۹) : ۳۷ .

۲ اعراف (۷) : ۳۱ .

۳ فصلت (۴۱) : ۴۴ .

۴ آل عمران (۳) : ۹۷ .

۵ ق (۵۰) : ۳۸ .

(لاَ يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا)(۱) .

فهمیدم که به اندازه من در مسئله حرکت و تند روی قدرت ندارد ، به او گفتم بر مرکب من در ردیف من سوار شو تا به

مقصد برویم پاسخ داد :

(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللهُ لَفَسَدَتَا)(۲) .

معلومم شـد که تمـاس بـدون زن و مرد در یـک مرکب یا یک خانه یا یک محل موجب فساد است ، به همین خاطر از مرکب پیاده شدم و به او گفتم شما به تنهائی بر مرکب سوار شو

، چون بر مرکب قرار گرفت گفت :

(سُبْحَانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هَذا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ)(۳) .

چون این آیه را قرائت کرد فهمیدم در مقام شکر حق برآمده و از عنایت خداوند عزیز ، سخت خوشحال است .

وقتی به قافله رسیدیم گفتم در این قافله آشنائی داری جواب داد :

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ)(۴) .

(یَا یَحْیَی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّه)(۵) .

(یَامُوسَی إِنِّی أَنَا اللهُ)(۶) .

(یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ)(۷) .

از قرائت این چهار آیه دانستم چهار آشنا به نامهای محمد و یحیی و موسی و داود در قافله دارد .

۱ بقره (۲) : ۲۸۶ .

۲ انبیا (۲۱) : ۲۲ .

۳ زخرف (۴۳) : ۱۳ .

۴ آل عمران (۳) : ۱۴۴ .

۵ مریم (۱۹) : ۱۲ .

۶ قصص (۲۸) : ۳۰ .

۷ ص (۳۸) : ۲۶ .

چون آن چهار نفر نزدیک آمدند ، این آیه را خواند :

(الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا)(۱) .

فهمیدم این چهار نفر پسران اویند ، به آنان گفت :

(یَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ)(۲) .

از قرائت این آیه فهمیـدم به فرزنـدانش می گویـد به این مرد زحمت کشـیده امین مزد بدهید ، چون فرزندانش به من مقداری درهم و دینار دادند و او حس کرد کم است این آیه را خواند :

(وَاللّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ)(۳) .

یعنی به مزد او اضافه کنید .

از وضع آن زن ، سخت به تعجّب آمده بودم به فرزندانش گفتم این زن با کمال که نمونه او

را ندیـده بودم و نشـنیده بودم کیست جواب دادند : ای مرد این زن حضـرت فضّه خادمه حضـرت زهرا سـلام الله علیهاست که بیست سال است خارج از قرآن سخن نگفته ! !

آری قرآن احسن سـخن و احسن قصـص و احسن قـانون است که هر کس در تمـام امور زنـدگی هماهنگ با این کتاب باشـد دارای احسن قول و احسن عمل و احسن اخلاق و احسن اجر و مزد است .

۶ قول کریم

۱ کهف (۱۸) : ۴۶ .

۲ قصص (۲۸) : ۲۶ .

۳ بقره (۲) : ۲۶۱ .

(وَقُل لَهُمَا قَوْلاً كَرِيماً)(۱) .

و با هردوی آنان با اکرام و احترام سخن بگو .

مورد و محل قانون کریم به وقت برخورد با پدر و مادر است که در این زمینه بخواست حضرت حق در شرح باب هفتاد و یکم مصباح الشریعه به تفصیل مطالب پر ارزشی از آیات و روایات خواهد آمد .

۷ قول لیّن

(اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى)(۲) .

ای موسـی و هـارون به رسـالت از جـانب من به سوی فرعون بشـتابید ، که او سـخت به راه طغیـان رفته و بـا او با کمال نرمی و آرامی سخن بگوئید ، باشد از خواب غرور و غفلت بیدار گشته و متذکّر شود و خدا ترس گردد .

از آیه شـریفه به روشـنی معلوم می شود که جای قول لیّن به وقت برخورد با مردم طاغی و یاغی است ، که شاید با وزش نسیم قول لین از طغیـان و یـاغیگری آنـان کاسـته شود و به راه حق و حقیقت بازگردنـد ، که اگر از ابتـدای امر بـا خشونت بـا آنـان برخورد شود ، به طغیان آنان افزوده گردد و نتیجه ای از امر به معروف و نهی از منکر حاصل نشود .

واعظ اگر چه امر بمعروف واجب است

طوری بکن که قلب گنهکار نشکند

متاب ای پارسا روی از گنهکار

به بخشایندگی در وی نظر کن

اگر من ناجوانمردم به کردار

تو بر من چون جوانمردان گذر کن

۱ اسرا (۱۷) : ۲۳ .

۲ طه (۲۰) : ۴۳

در این زمینه لازم است برخورد قرآن مجید را که در حقیقت برخورد حضرت حق است با گنهکاران و طاغیان دقت کنید ، تا راه برخورد با اهل معصیت در مرحله اوّل امر به معروف و نهی از منکر بر شما روشن شود .

قرآن چون مردم معصیت کار را دعوت می کند ، در دعوت خود به آنان نوید رحمت و آمرزش می دهد ، باشد که با آن نوید دل سخت آنان نرم گردد و به خدا بازگشته با اهل ایمان برادر و همراه و هم سنگر شوند .

اسلام عزیز تا جایی که جای جذب است اگر چه یک نفس بیشتر از اهل گناه نمانده باشد در مقام جذب است ، چون ببیند اهل طغیان بقول معروف به هیچ صراطی مستقیم نمی شوند ، آن وقت دل از آنان برداشته و ایشان را دفع می کند .

اسلام به هیچ عنوان اجازه دفع مؤمن و مسلمان را از طرف مؤمن نمی دهد ، و هر کس مؤمن و مسلمانی را دفع کند در حقیقت خدا را دفع کرده و از هوا و هوسش پیروی نموده ، و بعبارت دیگر به اخلاق بت پرستان درآمده که آنان تا در بت پرستی اند در مقام دفع حق و حقیقت اند .

۸ قول ایمان

(قُولُوا آمَنَّا بِاللهِ)(۱) .

از آیات قرآن و روایات بسیار مهّم کتب حدیث استفاده می شود که ایمان مرکب از سه پیکره است .

۱ ایمان به قلب .

۲ عمل به اعضاء .

۳ ابلاغ به زبان .

۱ بقره (۲) : ۱۳۶ .

چون از طریق کسب علم و معرفت دل آدمی به

نور ایمان روشن شد ، و اعتقاد به خدا و قیامت و حقایق الهیه در قلب استوار گشت ، و این ایمان بوسیله اعضاء بدن به مرحله عمل آمد ، و مسائل الهی در هر شرطی از شرائط بوسیله زبان ابلاغ گشت ، آدمی به حقیقت مؤمن شده و دارای ارزش الهی گشته .

وظیفه زبان در هر حال ابلاغ مسائل ایمانی در جامعه و در خانواده و در هر محلّ و منزلی است ، و خودداری از بیان حقایق الهی از ضعف ایمان و یا علّتش ترس است ، ترسی که از حالات شیطانی و از امراض روحی و روانی است .

اگر مسئله ابلاغ ایمان بوسیله زبانهای پاك مردان را حق نبود ، از فرهنگ سعادت بخش الهی در صحنه حیات اجتماعی و خانوادگی خبری نبود .

این زبان یاران حق بود که ضامن تداوم دین خدا در بستر تاریخ گشت ، گرچه در کنار این گونه زبان سرهای پرشور اولیای خدا به دار رفت ، که این دار برای آنان مقام الهی و این مرگ برای اولیای الهی جز شهادت در راه دوست چیزی نبود .

چه زبانی از زبان انبیا و ائمه و اولیا و مردانی چون حجر بن عدی و رشید هجری و ابوذر غفاری و میثم تمّار و . . . بالاتر و برتر که این زبانها چراغ پر فروغ الهی فرا راه حیات همه انسانها تا روز قیامت و صبح محشر است .

اینان روز و شب ، وقت و بیوقت ، آن به آن ، لحظه به لحظه ، سخنی جز حق و ذکری بجز ذکر یار ، و یادی جز یاد

دوست و حرفی جز حرف هدایت و کلامی جز کلام عشق نداشتند .

به قول حکیم بزرگوار ، عارف نامدار ، عاشق شوریده ، فیض بزرگوار :

شبها حدیث زلف تو تکرار می کنم

تسبیح روز وصل تو بسیار می کنم

چون دم زند صباح زانوار طلعتت

جان را زعکس روی تو گلزار می کنم

از پای تا بسر همه تن دیده می شوم

جان را بدیده قابل دیدار می کنم

از غمزه نگاه تو بیهوش می شوم

دل را زچشم مست تو هشیار می کنم

عکس تو چون در آئینه دل درآیدم

بی خود حدیث واحد قهار می کنم

ترجیع بند هر سخنم ذکر خیر تست

در هر کلام نام تو تکرار می کنم

با مردمان حدیث تو گویم در انجمن

تنها حدیث با در و دیوار می کنم

گیرم سنای دل زسنا برق روی تو

دریوزه ای زقاسم انوار می کنم

غم را بیاد روی تو از سینه می برم

دم را به ذکر موی تو عطار می کنم

شب را بیاد زلف تو می آورم به روز

چون روز شد ستایش رخسار می کنم

آهنگ من چو کرد بر آهنگ می زنم

دل را زغم به ناله سبک بار می کنم

گر سرّ من به غیر نگوید رفیق من

زودش به لطف خازن اسرار می کنم

هر کس که گوش جان به سخن های من دهد

او را به صور موعظه بیدار می کنم

هر کار خوب را که زکردار عاجزم

تحسین هر که کرد به گفتار می کنم

پنهان کن از خلایق اگر عاشقی کنی

با فیض هم مگوی که این کار می کنم

۹ قول سدید

محلّ و مورد قول سدید در دوجاست : یکی در صحنه با عظمت رعایت تقوا و دیگر در برخورد با یتیمان مردم ، آنجا که مربوط به رعایت

تقواست در سوره ی احزاب آمده :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً)(۱) .

ای اهل ایمان از خدا پروا کنید و گفتار خود را گفتار درست و اصلاحی قرار دهید .

و آنجا که مربوط به برخورد با یتیمان مردم است ، و انسان لزوماً باید از مکافات عمل بترسد چرا که ممکن است از خود او یتیم برجای ماند ، و هر کسی طبیعتاً علاقه مند است با یتیمانش بخوبی رفتار شود ، و اگر چنین بخواهید پس با یتیمان دیگران باید بخوبی برخورد نمائید . در سوره ی مبارکه ی نساء می فرماید :

(وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافاً خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً)(۲) .

۱ سوره ی احزاب (۳۳) : آیه ی ۷۰ .

۲ سوره ی نساء (۴) : آیه ی ۹ .

و باید مردم از مکافات عمل بترسند « با یتیمان مردم سخن بدرستی و اصلاح گویند . » که می ترسند کودکان ناتوان از آنها باقی مانده زیردست مردم شوند ، پس باید از خدا پروا کنند و سخن درست گفته راه عدالت پویند .

۱۰ قول معروف

محل قول معروف در مرحله ی اوّل در رابطه ی با سفیهان و در مرحله ی بعد با اقوام میت و ایتام و مساکین است .

قرآن مجید در این زمینه می فرماید :

(وَلاَ تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِيَاماً وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً)(۱) .

اموالی که خداوند قوام زندگی شما را بر آن مقرر داشته به تصرف سفیهان ندهید ، و از مالشان به اندازه ی نفقه و لباس

به آنها دهید و در گفتار با آنان قول خوش داشته باشید .

(وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَهَ أُولُوا الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً)(۲) .

و چون در تقسیم ترکه میت از خویشان میت و یتیمان و فقیران حاضر آینـد مقـداری از آن مال به ایشان بپردازید و در گفتار خود با آنان قول خوش داشته باشید .

۱ سوره ی نساء (۴) : آیه ی ۵ .

۲ سوره ی نساء (۴) : آیه ی ۸ .

۱۱ قول میسور

مورد قول میسور وقتی است که انسـان دسـتش از مـال دنیـا تهی است . ولی بخـاطر آبرومنـدی انسـان از هر طرف برای کمک گرفتن به آدمی مراجعه می نماینـد ، ولی انسـان از رفع نیـاز آنـان عـاجز است ، در این صورت بـا گفتـار مؤدبـانه و عاشـقانه و محبت آمیز و بقول قرآن بـا قول میسور بایـد دل آنـان را خوش و بـا چهره ی گشـاده بـا آنان روبرو شـد ، بنحوی که با رضا و خوشنودی از انسان جدا گردند .

(وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَه مِن رَّبِّکَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلاً مَّيْسُوراً)(۱) .

و چنـانچه از ارحـام فقیر و افتـاده و از راه مانـده بخـاطر نـداریت در حـالیکه نسبت به آینـده امیـد به رحمت حق داری نتوانی دستگیری کنی و از آنان ادای حق نمائی با گفتار خوش و شیرین زبانی آنها را دلشاد کن .

این ها بود نمونه اقوالی که قرآن مجید نقل کرد و یا به آنها دستور داد ، که هرکس در برخورد بهر موردی باید قول مربوط به آن مورد را بکار گیرد ، تا از نظر زبان و

نحوه ی سخن گوئی و دچار گناه نگشته و بتواند رضا و خوشنودی حضرت حق را بدست آورده و مردم را از هر قوم و دسته و هر طبقه و صنفی که هستند از شرّ زبان خویش آسوده و سالم نگه دارد ، که زبان بجای خودش بهترین وسیله ی نجات و شیرین تر نعمت ، و در غیر موردش بدترینِ وسیله ی هلاک و تلخ ترین عضو وجود آدمی است .

وَكَذلِكَ لا مَعْصِيَةَ اَشْغَلُ عَلَى الْعَبْدِ وَاَسْرَعُ عُقوبَةً عِنْدَ اللهِ وَاَشَدُّها مَلامَةً وَاَعْجَلُها سَأْمَةً عِنْدَ الْخَلْقِ مِنْهُ .

۱ سوره ی اسرا (۱۷) : آیه ی ۲۸ .

وَاللِّسانُ تَرْجُمانُ الضَّميرِ وَصاحِبُ خَبَرِ الْقَلْبِ وَبِهِ يَنْكَشِفِ ما فى سِرِّ الْباطِنِ وَعَلَيْهِ يُحاسَبُ الْخَلْقُ يَوْمَ الْقِيامَهِ .

امام صادق (علیه السلام) در دنباله ی کلام هدایت بخش خود می فرماید ، هیچ معصیتی از نظر سرگرم کنندگی و سرعت در ایجاد عقوبت در پیشگاه حق و شدّت ساختن ملامت ، و دلگیر کننده تر در بین مردم همانند سخن نیست .

سخن مترجم درون و مخبر قلب ، و آشکار کننده ی سرّ است ، و در قیامت صاحب سخن از طرف حضرت حق به محاسبه ی دقیق کشیده خواهد شد .

راستی هرکس باید از دست زبانش به فریاد آید ، و به پیشگاه حضرت ربوبی از شرّ این عضو خطرناک بنالد .

غزالی و فیض بزرگوار در « احیاء علوم الدین » و « محجه البیضاء » برای زبان نزدیک به بیست گناه و آفت شمرده اند ، که هرکدامش برای هلاکت و نابودی انسان و خراب کردن بنای سعادت آدمی کافی است ، و این گناهان بر

زبان سخت و دشوار نیست و برای هر کسی به راحت ترین وجهی آلوده شدن به هریک از این گناهان بزرگ آسان است .

۱ سخن بی فایده و بی معنی .

۲ زیادی در کلام .

۳ خوض در باطل گوئی .

۴ مراء و مجادله .

۵ گفتار به دشمنی و خصومت .

۶ تصنّع و تکلّف در گفتار و به سجع و قافیه سخن گفتن بنحوی که مستمع نفهمد ، برای خودنمائی و خودستائی .

۷ فحش و سبّ و بذاء .

۸ لعن بی مورد .

۹ غنا و شعر باطل .

۱۰ مزاح بیجا بنحوی که دل مردم را بیازارد .

۱۱ مسخره و استهزاء .

۱۲ افشاء سرّ .

۱۳ وعده ی دروغ .

۱۴ کذب .

۱۵ غیبت .

۱۶ دو بهم زنی .

۱۷ گفتار به دوروئی و نفاق .

۱۸ مدح و ذم بی مورد و بی جا .

۱۹ ورود به امور تخصّصی بدون داشتن تخصّص بخصوص در معارف الهی .

۲۰ سؤال بیجا و بی مورد .

وَالْكَلامُ خَمْرٌ يُسْكِرُ الْقُلوبَ وَالْعُقولَ ماكانَ مِنْهُ لِغَيْرِ اللهِ . وَلَيْسَ شَىْءٌ اَحَقَّ بِطُولِ السِّجْنِ مِنَ اللِّسانِ .

قالَ بَعْضُ الْحُكَماءِ : اِحْفَظْ لِسانَكَ عَنْ خَبيثِ الْكَلامِ وَفى غَيْرِهِ لاتَسْكُتْ اِنِ اسْتَطَعْتَ .

فَاَمَّا السَّكينَهُ وَالصَّمْتُ فَهِىَ هَيْئَهٌ حَسَنَهٌ رَفيعَهٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ لِاَهْلِها وَهُمْ اُمَناءُ اَسْرارِهِ فى اَرْضِهِ .

امام صادق (علیه السلام) در پایان روایت می فرماید : کلام باطل و بیهوده همانند شراب موجب بیهوشی و مرض قلب است ، و چیزی به طول زندان مستحق تر از زبان نیست .

بعضی از حکما گفته اند : زبانت

را از کلام آلوده حفظ کن و در غیر آن اگر قدرت داری سخن بگو .

وقار و سکوت و به تعبیر دیگر آرمیدگی و خاموشی صفت خوب و خوشآیند است و دو واقعیت الهی است ، اهل این دو صفت اُمناء و حافظان اسرار حق در روی زمین اند .

مسئله ی با اهمیت صمت در شرح حدیث بیست و هفتم بنحو تفصیل توضیح داده شد ، می توانید به آن باب مراجعه کرده و عظمت و اهمیت آن مسئله را در آن فصل ملاحظه فرمائید .

باب چهل و هفتم

در مدح و ذمّ است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

لا يَصيرُ الْعَبْدُ عَبْدًا خالِصًا لِلّهِ تَعالى حَتّى يَصيرَ الْمَدْحُ وَالذَّمُّ عِنْدَهُ سَواءً ، لِاَنَّ الْمَمْدوحَ عِنْدَ اللهِ لا يَصيرُ مَذْمومًا بِذَمِّهِمْ وَكَذلِكَ الْمَذْمومُ .

وَلا تَفْرَحْ بِمَدْحِ اَحد ، فَاِنَّهُ لا يَزيدُ في مَنْزِلَتِكَ عِنْدَ اللهِ وَلا يُغْنيكَ عَنِ الْمَحْكومِ لَكَ وَالْمَقْدورِ عَلَيْكَ .

وَلا تَحْزَنْ اَيْضًا بِذَمِّ اَحَد ، فَاِنَّهُ لا يَنْقُصُ عَنْكَ ذَرَّةً وَلا يَحُطُّ عَنْ دَرَجَةِ خَيْرِكَ شَيْئًا .

وَاكْتَفِ بِشَهادَةِ اللهِ تَعالى لَكَ وَعَلَيْكَ ، قالَ اللهُ تَعالى : (وَكَفَى بِاللّهِ شَهِيداً)(۱) .

وَمَنْ لايَقْدِرْ عَلى صَرْفِ الذَّمِّ عَنْ نَفْسِهِ وَلا يَسْتَطيعُ عَلى تَحْقيقِ الْمَدْحِ لَهُ كَيْفَ يُرْجى مَدْحُهُ اَوْ يَخْشى ذَمُّهُ .

وَاجْعَلْ وَجْهَ مَدْحِكَ وَذَمِّكَ واحِدًا ، وَقِفْ في مَقام تَغْتَنِمُ فيهِ مَدْحَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ لَكَ وَرَضاهُ ، فَاِنَّ الْخَلْقَ خُلِقوا مِنَ الْعَجْزِ مِنْ ماء مَهين فَلَيْسَ لَهُمْ اِلّا ما سَعَوْا ، قالَ اللهُ عَزَّمِنْ قائِل : (وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى)(۲) .

(وَلَا يَمْلِكُونَ لِاَنفُسِهِمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُوراً)(۳) .

۱ سوره ی نساء (۴) : آیه ی ۷۹ .

سوره ی نجم (۵۳) : آیه ی ۳۹ .

۳ سوره ی فرقان (۲۵) : آیه ی ۳ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

لا یَصیرُ الْعَبْدُ عَبْدًا خالِصًا لِلّهِ تَعالی حَتّی یَصیرَ الْمَدْحُ وَالذَّمُّ عِنْدَهُ سَواءً ، لِاَنَّ الْمَمْدوحَ عِنْدَ اللّهِ لا یَصیرُ مَذْمومًا بِذَمِّهِمْ وَکَذلِکَ الْمَذْمومُ .

امام ششم (علیه السلام) در این فصل به مسئله ی بسیار مهمّی اشاره دارند ، که آن مسئله از علائم خلوص و پاکی عبد است .

در قسمت اوّل روایت می فرمایند :

بنده نمی تواند بنده خدا باشد مگر اینکه تعریف و مدح و تکذیب و مذمّت مردم در برابرش یکسان و مساوی باشد ، و حال درون او با مدح و ذم کسی تغییر نکند ، چرا که انسان ممدوح حضرت حق و آن آدمی که بخاطر ایمان و عمل صالح مورد مدح خدا است به مذمت مردم مذموم نمی شود ، و آن که مذموم خداست به تعریف و مدح مردم ممدوح نمی گردد .

مدح و ذم واقعی فقط در ارتباط با عالم ملکوت است ، نه در رابطه ی با مردم ، مردم چه خبر از حالات درون و وضع پرونده ی گذشته ی انسان دارند ، آدمی اگر ممدوح حق باشد پسندیده ورنه بدبخت و بیچاره و سیه روز است .

اگر تمام مردم عالم از انسان تعریف کنند ، ولی حضرت دوست مکذّب انسان باشد . آنهمه تعریف مردم به اندازه ی پوست جُوی ارزش ندارد ، و اگر تمام مردم جهان انسان را مذمت کنند ، ولی آدمی ممدوح حق باشد ، آنهمه تکذیب پشیزی اعتبار ندارد .

آنان که از همه جهت قابل مدح

بودند ، و حریم مقدسشان از کمترین مذمّت دور بود انبیاء و اولیاء خاص حضرت حق بودند ، بقیه انسانها دارای عیب و نقص اند . بدین جهت نباید به مدح مردم دلخوش شوند و از مذمت آنان دلگیر گردند .

مدح مردم منزلت انسان را در پیشگاه حضرت حق اضافه نمی کند ، و به تقدیر حق نسبت به عبد اثر نمی گذارد ، و هم چنان مذمت مردم چیزی از آدمی کم نمی کند و از درجه ی خیر انسان نمی کاهد ، چنانچه حضرت حق می فرماید :

وَلا تَفْرَحْ بِمَدْحِ اَحد ، فَاِنَّهُ لا یَزیدُ فی مَنْزِلَتِکَ عِنْدَ اللهِ وَلا یُغْنیکَ عَنِ الْمَحْکومِ لَکَ وَالْمَقْدورِ عَلَیْکَ .

وَلا تَحْزَنْ اَیْضًا بِذَمِّ اَحد ، فَاِنَّهُ لا یَنْقُصُ عَنْکَ ذَرَّةً وَلا یَحُطُّ عَنْ دَرَجِهِ خَیْرِکَ شَیْئًا ، وَاکْتَفِ بِشَهادَهِ اللهِ تَعالی لَکَ وَعَلَیْکَ ، قالَ اللهُ تَعالی : (وَکَفَی بِاللهِ شَهِیداً)(۱) .

به تعریف کسی شاد مشو ، که با وجود گناهان و خطاها و اشتباهاتی که بر انسان گذشته و کسی جز خدا اطلاع ندارد ، شادی معنا نمی بخشد ، این مسئله را بدان که مدح مردم به مقام تو نزد خدا اضافه نمی کند ، و به مقدرات حق و آنچه را به آن براثر حکمت و مصلحت خداوند محکومی اثر نمی گذارد .

و نیز به مذمت مردم ناراحت مشو ، که ذره ای از مقام و منزلتت نمی کاهد و از خوبیت چیزی کم نمی کند ، بهتر این است که در تمام دروان عمر به شهادت و حکم الهی اکتفا کنی ، چرا که شهادت و حکم حق چه بر له

تو باشد و چه بر علیه تو همان حق است ، آری به مدح حق دل خوش کن که رضا و خوشنودی او به منزلت اضافه می کند ، و اگر مورد مذمت خدائی به تدارک علل خدمت برخیز که نارضایتی و ناخوشنودی حق تو را به ورطه هلاکت و تیره بختی خواهد کشید .

راستی همه ی ما باید با توجه به پرونده ی عبادات ناقابل خود ، و گناهان زیاد

۱ سوره ی نساء (۴) : آیه ی ۷۹ .

و بسیارمان در برابر عظمت حق و عنایاتش تا هستیم در مقام شرم و حیا و سرافکندگی ، ذلت ، خضوع و خشوع باشیم ، با این وصف اگر ما را مدّاحان مدح کنند به چه سبب به مدحشان شاد شویم که در خور مدح نیستیم و آن مدحی که از ما می شود در حقیقت ناشی از جهل مداح است و چیزی که محصول جهل است خوشنودی و خوشحالی ندارد ، و اگر ما را مذمت کنند نباید محزون گردیم که بحقیقت در خور مذمتیم گرچه تمام عبادات جن و انس را داشته باشیم ، که مذمت تازیانه ایست الهی برای جلوگیری از طغیان و سرکشی نفس چموش !

بقول حضرت فیض

قسمت اول

ز غفلت تو ترا صد حجاب در پیش است

صفای چهره ی جان را نقاب در پیش است

بسی کتاب بخواندی کتاب خویش بخوان

ز کرده های تو جان را کتاب در پیش است

حساب کرده ی خود کن حساب در چه کنی

که ماند از پس و روز حساب در پیش است

عذاب روح مکن بهر مال دنیی دون

عذاب قبر و سؤال و جواب در پیش است

ز بهر آنچه ز

پس ماندت چه می سوزی

زمین حشر و تف آفتاب در پیش است

جواب پرسش اعمال خود مهیا کن

شدن ز شرم و خجالت آفتاب در پیش است

تو آنی ار به عبادت شب به روز آری

بکن بکن که بهشت و ثواب در پیش است

تو آنی از نکنی معصیت بدار فنا

مکن مکن که جحیم و عقاب در پیش است

زمانی ار نکنی خواب در دل شب ها

شود که در لحدت وقت خواب در پیش است

نصیحت تو یکی فیض در دلت نگرفت

تو را ز گفته ی خود صد حجاب در پیش است

وَمَنْ لا یَقْدِرُ عَلی صَرْفِ الذَّمِّ عَنْ نَفْسِهِ وَلا یَسْتَطیعُ عَلی تَحْقیقِ الْمَدْحِ لَهُ کَیْفَ یُرْجی مَدْحُهُ اَوْ یُخْشی ذَمُّهُ .

هرگاه کسی مستحق مذمت باشد ، و قدرت بر تحقّق علل حقیقی مدح برای خود نداشته باشد ، چه امید مدح از او توان داشت ، و چرا باید از مذمّتش ترسید ، که هر مدّاحی جز خدا و انبیاء و ائمه بر مدح و ذمّشان هیچ اعتباری نیست ، از این جهت باید مدح و ذم اشخاص برای انسان فرقی نکند و تعریف و تکذیبشان برای آدمی مساوی باشد چنانچه حضرت می فرماید :

وَاجْعَلَ وَجْهَ مَدْحِکَ وَذَمِّکَ واحِدًا وَقِفْ فی مَقام تَغْتَنِمُ فیهِ مَدْحَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ لَکَ وَرَضاهُ ، فَاِنَّ الْخَلْقَ خُلِقوا مِنَ الْعَجْزِ مِنْ ماء مَهین فَلَیْسَ لَهُمْ اِلاّ ما سَعَوْا ، قالَ اللهُ عَزَّمِنْ قائِل :

(وَأَن لَّیْسَ لِلْاِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَی)(١) . (وَلاَ یَمْلِکُونَ لاَِنفُسِهِمْ ضَرّاً وَلاَ نَفْعاً وَلاَ یَمْلِکُونَ مَوْتاً وَلاَ حَیَاةً وَلاَ نُشُوراً)(٢) .

مدح و ذم مردم برایت یکاسن باشد ، و در مقامی قرار بگیر که مدح حضرت حق را

مغتنم بشماری ، و متوجه رضاض و خوشنودی او باشی ، که خلق عالم

۱ سوره ی نجم (۵۳) : آیه ی ۳۹ .

۲ سوره ی فرقان (۲۵) : آیه ی ۳ .

ضعیف آفریده شده اند و بنیان شاختمانی آنها از آبی سست است ، و برای کسی چیزی نیست مگر محصول کوشش که خداوند فرموده : نیست برای انسان مگر آنچه را سعی می کند و نیز فرموده : آدمی از برای خود ضرر و نفعی را مالك نیست و قدرتی بر حیات و مرگ و حرکت ندارد .

هر کس در این چند روزه ی دنیا باید به فکر سعادت و سلامت امروز و فردای خود باشد ، و وقت پرارزشش را صرف دلخوشی و نگرانی مدح و ذم دیگران نکند ، و نیز اوقات عزیز را صرف مدح و ذم کسی ننماید ، که همین مداحی های بیجا که بجای مدح باید گفت تملّق و چاپلوسی ، و مذمت های بی مورد که باید گفت حسدورزی و دشمنی و کینه توزی و اعلام عقده حقارت ، چه ضررها که ببار نیاورده و باعث چه جنایت ها و متوقف شدن استعدادها که نشده !

ابتدای بعضی از کتابها و قسمت عمده ای از بعضی از دیوانهای شعر ، از مدح کسانی پر است که به اندازه ی یك ارزن لایق مدح نبوده ، و همین مداحیها امر را بر آنان مشتبه نمود ، تا جائی که خود را مالك جان و مال و نوامیس مردم دانستند و آنچه نباید ببار آورند ببار آوردند .

با کمال تأسف بسیاری از شعرا که از نظر هنر شعری

در درجه ای بسیار عالی قرار داشتند ، مغز خدا داده ی خود را بجای اینکه صرف معارف بلند الهی و حکمت های خداوندی کنند ، مصرف مدح شاهان و امیران و دبیران و وزیرانی کردند ، که یا از بزرگ ترین ستمکاران و ظالمان تاریخ بودند ، و یا نوکر و برده و دست نشانده ی ظالمان روی زمین بودند .

مداحی هائی که برای شاهان قاجار شده برای هیچ پیغمبر و امامی نشده ، در حالیکه آنان و وزرا و امرا و دبیرانشان بجز چند نفر انگشت شمار مانند امیرکبیر و قائم مقام و یکی چند نفر دیگر ، از طاغیان و یاغیان و از دست نشاندگان دولت های خائن و کثیف انگلیس و روس بودند .

راستی این شاعران و مدّاحان و متملّقان و چاپلوسان ، که با مداحی های خود حال و هوای این بت پرستان کثیف و از خدا بی خبران آلوده را آنچنان عوض کردند که همه را هم اخلاق فرعون و نمرود نمودند فردای قیامت چه جواب خدا و خلق به بند کشیده حق را خواهند داد ؟ انسان متحیر و متعجّب است ! !

اینان در اشعار خود آنان را سایه ی خدا ، مالک رقاب خلق ، موجود عدالت گستر ، خلیفه ی اِلهی ، موجود مافوق موجودات ، اسلام پناه ، و . . . بحساب کشیدند و از این طریق بر غرور و کبرشان افزودند و ملّت و مملکتی را بخاک سیاه نشاندند ، در حالیکه آنان یا سایه ی شیطان یا خود شیطان بودند ، و با کمال ذلت برده نفس خویش و ظلم گستر و

خلیفه ابلیس و مادون حیوان و مخرب دین خدا بحساب می آمدند ، که عمل و کردارشان جز این عنوانهای منفی را بدنبال نمی کشید !

به دیوان بعضی از شعراء مراجعه کنید ، ببینید شاعر بی پروا و اسیر درهم و دینار وحشی ترین حیوانات را چگونه مدح و تعریف کرده اند که سنگینی گناه هر شعرش از کوه سنگین تر است .

من لازم می دانم برای نمونه مدح یکی از شاهان را که در ستم کاری دست کمی از سمبل های ظلم و ستم نداشته از قول یکی از شاعران که در شعر مقام برجسته ای داشته بیاورم تا ببینید مغزهای فعّال و اصیل و علم و حکمت و هنر چه بیجا و بی مورد صرف شده و از این طریق چه زیانها که به مردم مسلمان و آب و خاکشان وارد نیامده ، راستی انسان در برابر این همه ذلت و پستی از یک شاعر برجسته به دریای تعجّب غرق می گردد ! !

ای که قبای سلطنت بر قد تُست در جهان

سکه به نام خود بزن خطبه به نام خود بخوان

ملک تن و روان توئی تاج سر کیان توئی

خسرو خسروان توئی افسر و افسر کیان

جان جهان وجود تو بحر خجل ز جود تو

در نفس حسود تو تفته آتش دخان

شاه جهان جلال دین صاحب افسر و نگین

در خور ملک مصر و چین خسرو عادل جهان

شاه شجاع تاجور قبله نصرت و ظفر

کرده بسوی او نظر دولت و بخت هر زمان

مهر کند نیابتت ترک فلک حجابتت

می فتد از کتابتت کلک عطارد از بیان

افسر و تخت زان تو بخت بر آستان تو

قسمت دوم

آمده در زمان تو بره

ز گرگ در امان

افسر جاه بر سرت خلعت ملک در برت

بخت بلند بر درت بوسه زند بر آستان

ای سپهت سر افکنان تاخته بر تهمتنان

مهره ی پشت دشمنان تافته در زه کمان

فرق عدو شکافتی پنجه ی خصم تافتی

همچو مسیح یافتی دولت و عمر جاودان

تیغ تو هم چو لاله شد اشک عدو چو ژاله شد

زان که بتو حواله شد نصرت صاحب الزمان

حصن جلال تو حصین پهلوی ملک تو ثمین

خاتم جم ترا نگین تخت کیان تو را مکان

خلق محمدی ترا سیرت احمدی ترا

دولت سرمدی ترا بسته به بندگی میان

ذات تو ایمن از زلل ملک تو فارغ از خلل

رای تو پیر در ازل بخت تو تا ابد جوان

چرخ کمینه چاکرت بخت غلام کمترت

پیش ضمیر انورت راز فلک بود عیان

پیشه ی تو سخا شده کار کفت عطا شده

جود تو بارها شده روزی خلق را ضمان

رشک بهشت مسکنت ملک گرفته دامنت

عارض و رشک دشمنت چون گل زرد و ارغوان

رشک ارم بقاع تو وقف کرم ضیاع تو

حکم جهان مطاع تو یافته از قضا نشان

ذکر تو ورد جان بود مهر تو با روان بود

در نظرت عیان بود هر چه کند قضا نهان

در هر بیت این قصیده دقت کنید ، سراسر دروغ و چاپلوسی و تملّق است ، و کلمه ای از این مدح زیبنده ی آن شاه ممدوح نیست ، مطالب قصیده سراسر بوی شرک و کفر و نفاق دارد ، و گاهی مسائلی در آن است که تنها در خور حضرت حقّ است و بس ، و دیوان اکثر شعرا از این نمونه فراوان دارد ، اینجاست که قیمت سخن حکیمانه ی رسول اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بر ما روشن

می شود که فرمود :

اِذا لَقیتُمُ الْمَدّاحِینَ فَاحْثوا فی وُجوهِهِمُ التُّرابَ :

چون ستایشگران را دیدید ، خاک بر صورتشان بپاشید .

در روایت آمده مردی نزد عثمان آمد و وی را مدح کرد ، مقداد خاک برداشت و بصورت او پاشید و گفت این دستور پیامبر خداست .

رسول اسلام فرمود :

شما را از مداحی برحذر می دارم که مدّاحی ذبح ممدوح است .

امام باقر (علیه السلام) فرمود :

اِعْلَمُوا اَنَّهُ لَیْسَ بِعاقِلٍ مَنِ انْزَعَجَ مِنْ قَوْلِ الزُّورِفیهِ ، وَلا بِحَکیم مَنْ رَضِیَ بِثَناءِ الْجاهِلِ عَلَیْهِ(۱) .

بدانید که هرکس از قول باطل جاهل آشفته خاطر شود عاقل نیست ، و هرکس به مدح جاهل خوشنود گردد حکیم نمی باشد .

در روایت دیگر آمده :

به گفتار و به مدح نادان مغرور مشو ، و تکبر و خودبینی و اعجاب به عمل برایت نیاید ، که برترین عمل عبادت و تواضع است .

عده ای در برابر امیرالمؤمنین حضرت را مدح کردند ، امام به پیشگاه حق عرضه داشتند :

خدا تو از من بر من داناتری و من از آنان بر خود آگاه ترم ، خدایا مرا به آنچه بر من گمان قرار دارند بهتر قرار ده ، و از آنچه از من نمی دانند بر من ببخش .

امام باقر (علیه السلام) در موعظه ی بسیار پرارزشی به جابر جعفی فرمودند :

چون ترا مدح گویند خوشحال مشو ، و چون مذمّت کنند جزع مکن ، در آنچه درباره ات گفته اند اندیشه کن ، اگر آنچه را از بدی در حقت گفته اند در خود یافتی و برآن در حالیکه حق بود خشمگین شدی . پس بدانکه مصیبت ساقط

۱ بحار

: ۷۸ / ۴۶ .

شدنت از عنایت و فیض حق بر تو بزرگ تر از مصیبت افتادن از چشم مردم است ، و اگر خلاف آن بودی که درباره ات گفته شده بدون رنج و زحمت به کسب ثواب نائل شده ای .

ای جابر بدان و آگاه باش که اگر تمام اهل شهر بگویند جابر آدم بدی است و یا همه بگویند آدم خوبی است و تو بر تکذیب مردم بد حال و بر تعریفشان خوشحال شوی دوست ما نیستی ، ای جابر برای همیشه خود را بر کتاب خدا عرضه کن ، اگر راه رو راه حقی ، اگر نسبت به آنچه باید زهد ورزی زاهدی ، و نسبت به آنچه باید رغبت داشته باشی راغبی ، و نسبت به آنچه باید بترسی خائفی ، پس بهمین حال ثابت باش و من ترا به نجات و بهشت بشارت می دهم ، در این صورت تکذیب مردم بحال تو چه ضرری دارد ، و اگر هماهنگ قرآن نیستی پس به چه برنامه ای مغروری ؟(۱)

در روایت آمده ، وقتی فاسق را مدح کنند غضب حق بجوش می آید ! و نیز آمده بزرگ ترین وزر و وبال تعریف از اشرار است و نیز آمده چون فاجر و بدکار را مدح کنند عرش به لرزه آید و غضب ربّ متوجه مداح گردد .

بیائید دل از غیر حق برداریم و زبان از مدح و وصف و تعریف و تکذیب و مذمت بیجا بشوئیم ، و لحظه لحظه وقت و عمر را صرف ثنا و ستایش حضرت حق کنیم که تجارتی سودمندتر از این نیست که جز خدا

تکیه گاهی نیست و غیر حضرت او جز مخلوق ضعیف چیزی نیست .

هر سو که دویدیم همه سوی تو دیدیم

هرجا که رسیدیم سر کوی تو دیدیم

۱ بحار : ۷۸ / ۱۶۳ .

هر قبله که بگزید دل از بهر عبادت

آن قبله دل را خم ابروی تو دیدیم

هر سرو روان را که در این گلشن دهر است

بر رسته به بستان و لب جوی تو دیدیم

از باد صبا بوی خوشت دوش شنیدیم

با باد صبا قافله ی بوی تو دیدیم

روی همه خوبان جهان بهر تماشا

دیدیم ولی آئینه ی روی تو دیدیم

در دیده ی شهلای بتان همه عالم

کردیم نظر نرگس جادوی تو دیدیم

تا مهر رخت بر همه ی ذرات بتابید

ذرات جهان را به تک و پوی تو دیدیم

در ظاهر و باطن به مجاز و به حقیقت

خلق دو جهان را همه رو سوی تو دیدیم

هر عاشق دیوانه که در جملگی تست

بر پای دلش سلسله ی موی تو دیدیم

از مغربی احوال مپرسید که او را

سودا زده ی طرّه ی هندوی تو دیدیم

باب چهل و هشتم

در نکوهش مِراء و جدال و نزاع است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

اَلْمِراءُ داءٌ دَوِیٌّ وَلَیْسَ فِی الْاِنْسانِ خَصْلَهٌ اَشَرُّ مِنْهُ وَهُوَ خُلْقُ اِبْلیسَ وَنِسْبَتُهُ .

فَلا یُماری فی اَیِّ حال کانَ اِلاّ مَنْ کانَ جاهِلاً بِنَفْسِهِ وَبِغَیْرِهِ ، مَحْرومًا مِنْ حَقایِقِ الدّینِ .

رُوِیَ اَنَّ رَجُلاً قالَ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ (علیهما السلام) : اَجْلِسْ حَتّی نَتَناظَرَ فِی الدّینِ فَقالَ : یا هذا اَنا بَصیرٌ بِدینی ، مَکْشوفٌ عَلَیَّ هُدایَ فَاِنْ کُنْتَ جاهِلاً بِدینِکَ فَاذْهَبْ فَاطْلُبْهُ مالی وَلِلْمُماراهِ ؟ !

وَاَنَّ الشَّیْطانَ لَیُوَسْوِسُ لِلرَّجُلِ وَیُناجیهِ وَیَقولُ : ناظِرِ النّاسَ فِی الدّینِ لِئَلّا یَظُنُّوا بِکَ الْعَجْزَ وَالْجَهْلَ .

ثُمَّ الْمِراءُ لا یَخْلُو مِنْ اَرْبَعَهِ اَوْجُه :

اِمّا اَنْ تَتَماری اَنْتَ وَصاحِبُکَ فیما تَعْلَمانِ

، فَقَدْ تَرَكْتُما بِذلِكَ النَّصيحَهَ وَطَلَبْتُمَا الْفَضيحَهَ وَاَضَعْتُما ذلِكَ الْعِلْمَ .

اَوْ تَجْهَلانِهِ فَاَظْهَرْتُما جَهْلاً .

وَاَمّا تَعْلَمُهُ اَنْتَ فَظَلَمْتَ صاحِبَکَ بِطَلَبِکَ عَثْرَتَهُ .

اَوْ يَعْلَمُهُ صاحِبُکَ فَتَرَكْتَ حُرْمَتَهُ وَلَمْ تُنْزِلْهُ مَنْزِلَتَهُ ، وَهذا كُلُّهُ مُحالٌ لِمَنْ اَنْصَفَ وَقَبِلَ الْحَقَّ

وَمَنْ تَرَكَ الْمُماراهَ فَقَدْ اَوْثَقَ ايمانَهُ وَاَحْسَنَ صُحْبَهَ دينِهِ وَصانَ عَقْلَهُ . اِنَّ مَلَكَهَ التَّوَثُّبِ كَمَلَكَهِ التَّخَيُّلِ فی ايراثِ الْوَهْنِ فِی الْمُدْرَكِ .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

اَلْمِراءُ داءٌ دَوِیٌّ وَلَيْسَ فِی الْاِنْسانِ خَصْلَهٌ اَشَرُّ مِنْهُ وَهُوَ خُلْقُ اِبْليسَ وَنِسْبَتُهُ .

فَلا يُماری فی اَیِّ حال كانَ اِلّا مَنْ كانَ جاهِلاً بِنَفْسِهِ وَبِغَيْرِهِ ، مَحْرومًا مِنْ حَقايِقِ الدّينِ .

امام صادق (عليه السلام) در اين روايت آموزنده ، و سخنان سلامت بخش می فرمايد :

مراء كه بمعنای جدال و نزاع و لجبازی و خصومت در سخن است ، درد بسيار سخت و خطرناكی است ، كه در آدميزاد خصلتی شرتر از آن پيدا نمی شود .

مراء و جدال و نزاع كه زبان زبانی كردن در برابر حقّ روشن و واضح ، و كلام مستدل و مبرهن است اخلاق ابليس و برنامه ايست كه آن ملعون مطرود بخود بست .

قرآن مجيد مكرّر به مسئله ی جدال و مراء ابليس در برابر يک حقيقت روشن و مسلّم اشاره می كند ، تا از اين طريق مردم را هدايت كرده و به آنان بياموزد كه در برابر مراء و جدال نكنيد .

چون حق كه در همه ی شئون منوّر به نور الهی است ، و با محكم ترين استدلال و برهان و حكمت همراه است ، بر شما تجلّی كرد ، با كمال خضوع آن را بپذيريد و به آن آراسته شويد ، و از

نزاع و خصومت و لـج بازی با آن بپرهیزیـد ، که مراء و جدال باطل عامل هلاکت ، و وسـیله ی افتضاح ، و علّت محروم ماندن از فیوضات الهیه و ربانیه و ممنوع شدن از رحمت واسعه ی الهیه و کرم بی انتهای ربّانیّه است .

وقتی یک مسئله فطری است ، هنگامی که یک واقعیت آشکار است ، زمانی که یک حقیقت روشن است ، در موقعی که یک مسأله علمی یـا دینی یـا اجتمـاعی همراه با دلیل و برهان و حکمت است ، نزاع و خصومت و مراء و جـدال در برابر آن آیا جز بکارگیری اخلاق ابلیسی چیز دیگر نیست ؟ !

آیا پیروی از خصلت و خوی شیطان برازنده ی یک انسان متدین عاقل با انصاف است ؟

برخورد جامعه ی زمان نوح با نوح ، جامعه ی هود با هود ، جامعه ی صالـح با صالـح ، جامعه ی نمرودی با ابراهیم ، جامعه ی فرعونی بـا موسـی ، جـامعه ی فریسـیان با عیسـی ، و جامعه ی مکه با نور الهی ، و مظهر اسـماء اللهی وجود مقـدس خاتم انبیاء محمد رسول الله (صـلی الله علیه وآله وسلم) و برخورد سقیفه با اسدالله ، عین الله ، یدالله حضرت علی بن ابی طالب ، و برخورد اهل شام و قاسطین و ناکثین و مارقین با آن حضرت جز پیمودن راه مراء و خصومت و نزاع و جدال چیز دیگری بود ؟

مراء و جدالی که کشورها را از هم پاشـید ، ملّت ها را به روز سـیاه نشاند ، اولیاء الهی را به سخت ترین مصائب و شدائد دچار کرده و استعدادهای

الهی را در بسیاری از مردم از بین برد ! !

با حق جدال نکنید ، از مراء بپرهیزید ، نزاع در گفتار را کنار بگذارید ، اهل خضوع و خشوع و تواضع باشید ، سهل و آسان واقعیات را قبول کنید . خود و دیگران را دچار باطل و هلاکت و فلاکت و سیه بختی و تیره روزی نکنید ، راه حق را پیموده و اخلاق و کردار خود را هماهنگ با اخلاق و کردار انبیاء قرار دهید .

دل را آلوده نکنید ، قلب را سیاه نمائید ، نفس را به خباثت نکشید ، روح را نمیرانید بین خود و نور حق حجاب نشوید ، با خدا و انبیاء و ائمه و صلحاء و اهل نصیحت که جز خیر و مصلحت شما چیزی نمی خواهند در امر دین و دنیا لج بازی نکنید ، بخود آئید و بعد از آن باز بخود آئید ، که شما ذاتاً آئینه ی انعکاس صفات حضرت حقید ، این آئینه را با گناه و معصیت قیراندود ننمائید . که پشیمانی پس از مرگ سودی ندارد .

بیائید همانند اولیاء خدا فقط به خدا فکر کنید و تنها سخن از او بگوئید و با او بگوئید و با او باشید ، و بسوی او پرواز کنید و برای او باشید ، و بخاطر او بخواهید و به پیشگاه مقدسش با زبان دل عرضه بدارید :

آنچه با من می کند سودای تو

می کشم چون نیست کس همتای تو

تا خیالی آمد از خجلت هلال

از هلال عارض زیبای تو

برگشاید کار هر دو کون را

یک گره از زلف عنبر سای تو

تن ز خون پوشید قوس

قامتم

از خدنگ نرگس رعنای تو

هیچ کارم نیست جز جان کاستن

بر امید لعل جان افزای تو

کی رسم من بی سر پا در توزانک

بی سر و پایست سر تا پای تو

کی توانم پخت سودای تو من

هست سودای تو بر بالای تو

دم فرو بست از سخن اینجا فرید

تا کند غواصی دریای تو

چون دانستی که ممارات و مجادله صفت ابلیس است پس بدان که مراء ندارد در هیچ حال ، مگر کسی که خود و غیر را نشناخته ، و از معارف و حقایق دینیه و اوصاف حمیده محروم باشد ; چه هرکه راه به عجز و قصور خود برد و به جهل خویش مخصوص ذات باری و نفوس مقدسه است و به مضمون فَوْقَ کُلُّ ذی عِلْم

عَلیمٌ دانا و آگاه و بینا باشد ، راه مراء و مجادله و منازعه را بر خود می بندد و اقدام به آن نمی کند . در حدیث است که شخصی به خدمت امام حسین (علیه السلام)عرضه داشت ، ساعتی بنشین تا در مسائل دینی مناظره و مباحثه کنیم و قصدش از این دعوت یافتن حق نبود ، بلکه می خواست راه مراء و مجادله و منازعه و خصومت با حق بپیماید .

حضرت فرمودند :

ای فلان من به آئین و دین خود عارفم و راه حق و حقیقت بر من واضح است ، اگر تو جاهلی و راه به دین خود نبرده ای برخیز و به طلب دین شو که منازعه و مجادله کار من نیست و من به این صفت شیطانی و اخلاق ابلیسی راهی ندارم .

به دردی گرفتارم از عشق دوست

که درمانش ار هست در دست اوست

ز شورش نشاید ترش

کرد روی

که شیرین دهان است گر تلخ گوست

گنه باشد ار روی درهم کشم

مرا گر بچیند بمقراض پوست

بباید نهادش به بیداد دل

که در بند خوبان بیداد خوست

کمی کنج عزلت نکرد اختیار

مگر آن که پایش به گنجی فروست

دلا رخ متاب از طلب یک نفس

کسی کام باید که در جست و جوست

جدال احسن

در عین اینکه اسلام عزیز در آئینه ی آیات و روایات مراء و جدال و نزاع و خصومت در گفتار و لج بازی را حرام کرده و در بخش بعد به موارد حرمت اشاره خواهد رفت ، برای روشن شدن حق در برابر کسیکه حق در نظرش مجهول است و حقیقت برایش آشکار نیست تکیه بر جدال آنهم بفرموده ی قرآن مجید جدال احسن ، یعنی کلامیکه در عین نرمی همراه با حجت و دلیل و برهان است ، و بخاطر اتمام حجت بر خصم و ملزم نمودن او به پذیرفتن حقیقت بکار می رود لازم و بلکه واجب است .

احتجاجاتی که قرآن از انبیاء و کتب روایتی از ائمه و اولیاء الهی در برابر مخالفان و منکران نقل می کند ، همه جدال احسن است ، و بر اثر همین نوع مجادله ، حق و حقیقت برای بسیاری از منکران و بی خبران روشن گشت و با کمال خضوع و خشوع در برابر دین تسلیم و به راه رشد و کمال راه یافته و به سعادت دنیا و آخرت رسیدند ، قرآن در زمینه مجادله احسن که یکی از طرق هدایت مردم و روشن نمودن حق در برابر آنان است می فرماید :

(ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ

رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ)(۱) .

ای رسول من مردم را با حکمت و برهان و موعظه نیکو و جدال و مناظره احسن به راه خدا دعوت کن ، که البته خدا به حال کسی که از راه گمراه شده و یا آنکه هدایت یافته داناتر است .

آیات هفتاد و هفت تا هشتاد و سوم سوره ی مبارکه ی یس بیانگر جدال احسن است ، که خدای مهربان به پیامبر عزیزش در برابریکی ازمنکران زنده شدن مردگان تعلیم داده است :

آیا انسان ندید که ما او را از آب گندیده و چیزی چون نطفه ، آنهم از میلیونها اسپرم از یکی از آنها آفریدیم پس او نسبت به حق و حقیقت دشمن آشکار شد .

برای ما مثل جاهلانه زد ، و در این مثل آفرینش خود را فراموش کرد ، آمد و گفت این استخوان پوسیده را باز که زنده می کند ؟ !

بگو خداوندی زنده می کند که اوّل بار به آنها حیات بخشید و او بهر خلقت دانا و قادر است ، آن خدائی که از درخت سبز و تر برای نفع گیری شما آتش قرار داد تا زمانی که خواهید برافروزید ، آیا آن آفریدگاری که خلقت با عظمت آسمانها و زمین از اوست ، بر زنده کردن موجود ضعیفی چون شما قدرت ندارد ؟ آری بدون شک و بطور حتم قدرت دارد که او آفریننده ی همه ی هستی و دانای بر هر چیز است .

فرمان نافذ حضرت او در صحنه ی آفرینش این است ، که چون چیزی را اراده پدید شدن کند به محض

اینکه بگوید باش می شود ، پس منزّه و پاک است خدائی که ملکوت هر چیزی در اختیار اوست و بازگشت همه بسوی او می باشد .

آیات ۷۴ تا ۸۱ سوره ی مبارکه ی انعام جدال احسن است که حضرت ابراهیم با مردم زمان خود داشت . و آنان را در آنچه بآن معتقد بودند با همان جدال احسن شکست داد .

مناظرات حسن بن فضال ، مؤمن الطّاق ، هشام بن حکم ، جابر جعفی با دشمنان حق و با معاندان و منکران از نوع جدال احسن بوده که حضرت صادق (علیه السلام) همیشه آن بزرگواران را به برخورد با مخالفان از طریق جدال احسن ترغیب و تشویق می کرد ، و بلکه مناظره کردن آنان را با خصم واجب و لازم می دانست ، و اگر به بعضی از اصحاب و یاران می فرماید با دشمن مناظره نکنید که مناظره حرام است ، بخاطر این بود که آنان تخصصی در امر مناظره و جدال احسن نداشتند .

چنانچه مجلدات این شرح به بیش از آنچه در نظر گرفته شده نرسد ، در بخش بیان زندگی اصحاب ائمه در شرح حدیث هفتاد به بخشی از مناظرات و مجادلات جانانه ی ایشان با دشمنان که منجر به شکست حتمی مخالفان شد اشاره خواهد رفت .

خلاصه جدال احسن در موردی است که اولاً جدال کننده در امر مناظره با خصم دارای تخصّص کافی باشد ، و ثانیاً مخالف و منکر حق بخواهد به حق و حقیقت راه یابد ، در غیر این صورت جدال و مجادله و مراء و نزاع مشروع نیست و ورود در آن از نظر

شارع حرام است .

۱ سوره ی نحل (۱۶) : آیه ی ۱۲۵ .

جدال غیر مشروع

آنجا که انسان تخصص در بحث نـدارد و برای او از نظر علمی و دینی قدرت رودررویی با مخالف نیست و یا غرض انسان از جـدال و مراء اظهـار فضـل و کمـال و خودنمـائی ، و به عجز آوردن و ذلیل کردن مردم است ، جـدال و سودی جز برافروختن آتش خصومت و نزاع نـدارد ، و پای تعصّب جاهلانه و یا ترویـج باطل در کارست بدون شک جدال حرام است ، و این جدال در حقیقت حجابی است که بر چهره ی حق پوشانده می شود ، و خورشـید واقعیت را در پس ابرهای تیره دشمنی و کینهورزی می برد .

این نوع جـدال در تاریخ حیات یا کار ریاکاران ، و یا عمل جاهلان و یا اخلاق اقوامی بود که در برابر انبیاء الهی بر باطل خود در برابر حق پافشاری داشـتند ، و در عین روشن بودن حقیقت . بخاطر پیروی از شـهوات و تکیه بر محسوسات نمی خواستند به قبول واقعیات تن دهنـد . قرآن مجید محصول این گونه مجادلات را غضب رب و آتش جهنم در روز قیامت می داند ، چنانچه در بعضی از آیات زیر می خوانید .

(كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالأَحْزَابُ مِن بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّه بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَاب)(۱) .

پیش از مردم مکه قوم نوح و طوایف بعـد از آن قوم پیامبران را تکـذیب کردنـد ، و هر امّتی همت می گماشت که پیامبر خود را دستگیر کرده و هلاک کند ، و با

جدال و برهان باطل حق را پایمال سازد ، و ما آنان را به کیفر گرفتیم و چگونه عقوبت سخت کردیم .

(مَا یُجَادِلُ فِی آیَاتِ اللَهِ إِلاَّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَلاَ یَغْرُرْکَ تَقَلُّبُهُمْ فِی الْبِلاَدِ)(۲) .

در آیات ما به انکار و جدل و مراء و خصومت و نزاع و لج بازی برنمی خیزد مگر قوم کافر ، ای رسول من از تصرف اینان بر شهر و دیارها دل مباز .

(وَلاَ تُجَادِلْ عَنِ الَّذِینَ یَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللهَ لاَ یُحِبُّ مَن کَانَ خَوَّاناً أَثِیماً)(۳) .

هرگز به خاطر مردمی که به خود خیانت می کنند جدال مکن که همانا خداوند کار بد عمل را دوست ندارد .

(وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللهِ بِغَیْرِ عِلْم وَیَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطَان مَّرِید)(۴) .

برخی از مردم از جهل و نادانی در خدا جدال کنند و در این جدال از هر شیطان گمراه کننده پیروی نمایند .

(وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللهِ بِغَیْرِ عِلْم وَلاَ هُدیً وَلاَ کِتَاب مُنِیر)(۵) .

و برخی از مردم ، از روی جهل و نادانی و بی هیچ حجت و کتاب روشن در خدا به مجادله برخیزند .

در دنباله ی آیه ی بالا می فرماید :

(ثَانِیَ عِطْفِهِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللهِ لَهُ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ وَنُذِیقُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَذَابَ الْحَرِیقِ)(۶) .

و با تکبر و نخوت از حق اعراض کرده تا خلق را از راه خدا گمراه کند ، چنین کسی را در دنیا ذلت و خواری است ، و در آخرت عذاب سوزان خواهیم چشاند .

(یُجَادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَیَّنَ کَأَنَّما یُساقُونَ إِلَی الْمَوْتِ وَهُمْ یَنْظُرونَ)(۷) .

سوره ی مؤمن (۴۰) : آیه ی ۵ .

۲ سوره ی مؤمن (۴۰) : آیه ی ۴ .

۳ سوره ی نساء (۴) : آیه ی ۱۰۷ .

۴ سوره ی حج (۲۲) : آیه ی ۳ .

۵ سوره ی حج (۲۲) : آیه ی ۸ .

۶ سوره ی حج (۲۲) : آیه ی ۹ .

۷ سوره ی انفال (۸) : آیه ی ۶ .

مردم نادان در برنامه های حق با اینکه روشن گردیده با تو جدال و نزاع می کنند ، و طاعت خدا آنچنان بر آنان دشوار است که گوئی با چشم می بینند که آنان را بسوی مرگ می کشند ! !

فقیه بزرگ شیعه ، دانشمند کم نظیر ، عالم عامل وجود مبارک شهید ثانی صاحب دویست جلد نوشته ی علمی در کتاب پرفایده ی « منیه المرید فی آداب المفید والمستفید » که به توسط دانشمند محترم آقای سید محمد باقر حجّتی به زیور ترجمه ی بسیار عالی آراسته شده در آفات و نتایج سوء مراء و جدال می فرماید :

باید متوجه باشیم مناظره ای که به منظور غلبه بر دیگران و اسکات طرف و تمایل عصبی به اظهار فضل صورت می گیرد ، منبع و سرچشمه ی همه ی خویها و رفتارهایی است که از نظر خداوند متعال ناستوده ولی از دیدگاه ابلیس ستوده است .

همانگونه که اگر کسی میان شرب خمر و سایر گناهان و زشت کاریها مخیّر باشد ، و شرب خمر را بخاطر ناچیز شمردن جرم آن ، بر دیگر گناهان ترجیح دهد و در نتیجه همین گناه به طرف گناهان دیگر

کشیده شود ، همین گونه نیز اگر بر روحیه ی کسی حس علاقه ی به غلبه ی دیگران و اسکات آنها در مناظره و جاه طلبی و مباهات بر دیگران چیره و مستولی گردد ، اینگونه تمایلات او را به اظهار و ارتکاب علنی تمام پلیدیها سوق می دهد ، و باید دانست که جدال غیر احسن و مراء و نزاع توأم با دوازده آفت است .

۱ عدم پذیرش حق

این حالت ناپسند تا آنجا در روح مناظره کننده پیش می رود که نامرغوب ترین حادثه و نامطلوب ترین رویداد زندگی از دیدگاه او ، این خواهد شد که مبادا حق بر زبان طرف مناظره ی او پدیدار گردد .

هر چند حق بدینصورت چهره می نمایاند ، وی با توسل به تلبیس و بیان حق بجانب و نیرنگ می کوشد تا بمنظور انکار حق برحسب مقدورات و توانائیش مناظره ی وی ادامه یابد .

از این پس ممارات و ستیزه جوئی بصورت عادت و طبیعت در او در می آید ، بگونه ای که هر سخنی بگوشش می رسد ، برای اظهار فضل و خرده گیری از خصم حالت اعتراض و اشکال تراشی هر لحظه در دلش برانگیخته می شود ، اگرچه طرف او برحق باشد ، چون می خواهد خودی بنمایاند لذا بهیچ وجه درصدد اظهار حق برنمی آید .

خداوند متعال بین کسی که به خدا دروغ و افترا می بندد و میان کسی که حق را تکذیب می کند جدائی نمی بیند ، بلکه آن دو از نظر جرم و گناه روحی و اخلاقی یکی می داند .

(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ

بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ)(۱) .

چه کسی ستمگرتر از کسی است که بر خداوند متعال دروغ و افترا بسته و یا آنگاه که حق بدو رسید آن را تکذیب کند .

عدم پذیرش حق نوعی از تکبر است و مراء و جدال مستلزم چنین حالتی است ، از ابی درداء و واثله و انس روایت شده که روزی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بر ما وارد شد ، در حالی که ما راجع به یکی از مسائل دینی سرگرم بحث و مجادله و ستیزه جوئی بودیم .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) چنان خشمگین شد که شدّت خشم او برای ما بی سابقه بود ، سپس فرمود :

ملّت هائی پیش از شما به علّت جدال و ستیزه جوئی گرفتار انحطاط و نابودی شدند ، از این عمل دست بردارید ، زیرا یک فرد با ایمان با کسی به جدال و ستیزه جوئی برنمی خیزد ، ستیزه جوئی نکنید ، چون ستیزه جو سخت زیانکار است ، جدال را کنار بگذارید زیرا من در روز قیامت از ستیزه گر شفاعت و وساطت نمی کنم .

با هم به ستیز برنخیزید ، چون من برای کسی که از جدال گرچه حق با اوست دست بردارد سه خانه در بوستانهای بهشت ضمانت می کنم ، از مراء و جدال دست بردارید ، زیرا نخستین کاری که خدای من پس از منع از بت پرستی مرا از آن نهی فرموده ستیزه جوئی با مردم است .

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

ثَلاثٌ مَنْ لَقِيَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِنَّ دَخَلَ الْجَنَّهَ مِنْ اَیِّ باب شاءَ : مَنْ حَسُنَ خُلْقُهُ

وَخَشِيَ اللهَ فِي الْمَغيبِ وَالْمَحْضَرِ وَتَرَكَ الْمِراءَ وَاِنْ كانَ مُحِقًّا :

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : سه گروه از مردم بهنگام روز قیامت می توانند از هر دری که دلخواه آنهاست وارد بهشت شوند :

۱ کسانی که دارای اخلاقی نیکو و رفتاری پسندیده باشند .

۲ مردمی که در پنهان و آشکار ، بیم از خدای در دل دارند .

۳ افرادی که از جدال و ستیزه جوئی خودداری کنند گرچه حق با آنان باشد .

امام صادق (علیه السلام) از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت می کند :

از ستیزه جوئی و خصومت با مردم برحذر باشید ، زیرا این دو حالت قلب انسان را نسبت به برادران ایمانی بیمارگونه می سازد و نفاق و دوروئی در زمینه ی این دو حالت در دلها ریشه می دواند و رو به رویش و رشد می گذارد .

۲ تظاهر و ریاکاری

از آفات زیانبار مراء و جدال و مناظره ، ریا و تظاهر و ملاحظه ی از توده ی مردم و سعی و تلاش برای جلب قلوب آنان و معطوف ساختن توجه ایشان به خویش می باشد ، تا نظر و رأی آدمی تأیید شود ، و با وی هماهنگی برقرار گردد و این عین ریا و تظاهر بلکه ریاکاری بخشی ناچیز از این دغل کاری است .

ریا و صحنه سازی یک نوع درد و بیماری مشکل زا و مرضی وحشتناک و کُشنده است ، قرآن می فرماید :

(وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ)(۲) .

آنان که نیرنگ های زشت آرند ، برای آنان عذاب سختی است ، و نیرنگ آنان تباه

و نابود می شود .

در شرح باب پنجاهم « مصباح » بخواست حضرت حق بطور مفصل به مسئله ی ریا اشاره خواهد شد .

۳ خشم و غضب

دیگر از عوارض سوء و آفت جدال و مراء و مناظره غیر احسن خشم و غضب است .

جدال کننده غالباً نمی تواند از تیررس خشم در امان بماند ، بخصوص اگر به سخن وی ایراد و اشکال کنند و بیان او مورد اعتراض و انتقاد قرار بگیرد و استدلال او در حضور مردم مردود شناخته شود ، در چنین شرایطی ناگزیر از عصبانیت است .

خداوند و همه ی انبیاء از خشم و غضب بهر کیفیتی که اتفاق افتد نکوهش کرده اند و نسبت به آن تهدید به عذاب نموده اند ، بخصوص اگر منشأ غضب عصبیت بی مورد و بی جا باشد .

(إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ)(۳) .

آنگاه که افراد کافر و ناسپاس ، حمیت و غیرت را در دلهای خود برقرار ساختند ، آنهم غیرت و تعصّب جاهلی ، پس خداوند متعال آرامش و اطمینان را بر فرستاده ی خود فرود آورد .

کفار بخاطر عصبیت که بازدهش خشم است مورد نکوهش حقّ ، و مؤمنین بخاطر آرامشی که حق به آنان مرحمت فرموده مورد ستایش قرار دارند .

یکی از انبیاء به کسانی که با او مصاحبت داشتند فرمود : چه کسی با من پیمان می بندد که خشمگین نشود ، تا بدینوسیله از لحاظ مقام و مرتبت نبوت با من هم طراز گردد و پس از من جانشینم باشد ؟

یکی از جوانان مجلس گفت : من چنین تعهدی را

قبول می کنم ، سپس آن پیامبر سخن و پیشنهاد خود را تکرار کرد ، باز هم آن جوان گفت : من این مسئولیّت انسانی را بعهده می گیرم ، و او عملاً نسبت به تعهدش وفادار ماند ، وقتی آن پیامبر از دنیا رفت جوان مذکور به مقام و مرتبت او نائل شد و آن جوان همان ذوالکفل نبی است ، که متکفل و متعهد شد غضب نکند و به تعهدش نیز وفادار ماند .

۴ حقد و کینه توزی

دیگر از آفات مجادله غیر احسن حقد و کینه توزی است که خود بازده و زاده غضب است ، چون انسان وقتی خشم خود را به دل می گیرد مسلماً قادر بر تشفی قلب نخواهد بود ، لذا این حالت در درون او نفوذ کرده وآنجا پایدار و محفوظ می ماند وبالاخره سر از حقد و کینه بر می آورد .

بنابرین این حقد و کینه توزی ، ثمره تلخ ومیوه ناباب خشم وغضب است ، که امور زشت وحالات ناپسندیده را برای انسان به ارمغان می آورد ، که این امور عبارتند از : حسد ، ناسزاگویی در برابر حوادث ناخوشایند ، عزلت و کناره جوئی از مردم ، بریدن از خویشاوندان و نزدیکان ، سخن های ناروا و نامشروع از قبیل : دروغ ، غیبت ، افشاء اسرار مردم ، پرده دری ، نقل مطالب استهزاءآمیز و آزار رساندن با زبان و کردار .

تمام این حالات و رفتار ، درجه و پایه ی ایمانی انسان را به انحطاط و سقوط می کشاند و بین انسان و فضل و عنایت حق فاصله می اندازد .

افراد کینه توز در صورتی

که قادر به مجازات طرف مجادله ی خود باشند می توانند سه حالت را پیش بگیرند :

۱ حق طرف خود را بدون کم و کاست و به طور کامل ادا نمایند ، که این عین عدل و عدالت خواهی است .

۲ نسبت به او از طریق عفو و گذشت احسان کنند که چنین کاری تفضل است .

ناروا عمل کنند و به وی ظلم و ستم نمایند که چنین برنامه ای جور است . رفتار سوم شیوه ی اراذل و اوباش و فرومایه است ، رفتار دوم راه و رسم صدیقین است ، و رفتار اوّل اوج پایه و درجه ی مردمان صالح و پسندیده است .

۵ رشک و حسد

دیگر از آفات مضّر مجادله رشک و حسد است که نتیجه و بازده حقد و کینه توزی است .

اکثراً مجادله کننده از حسد در امان نیست ، زیرا گاهی بر طرف خود غالب و گاهی در برابر او مغلوب است و گاهی سخن وی مورد تمجید و وقتی سخن طرف وی مورد ستایش است .

وقتی غلبه با او نباشد ، و سخنش مورد ستایش قرار نگیرد ، بخود می پیچد که ای کاش من غالب می آمدم و از کلام من ستایش می شد و این آرزو و خواسته عین حسد است ، چون علم و دانش از مهم ترین نعمت های الهی است ، وقتی مجادله کننده آرزو کند که مزایای دانش بطرف او باشد ، معنایش این است که ای کاش طرف من از این امتیازات محروم بود ، پس در حقیقت سلب نعمت را از طرف مقابل خود درخواست داشته و این همان حسد

است .

بخواست حق در شرح باب پنجاه و یکم « مصباح الشریعه » به مسئله ی حسد و آفات آن اشاره خواهد شد .

۶ کناره جوئی از مردم

فاصله گرفتن از مردم و قطع رابطه ی با آنان از پی آمدهای حقد و کینه توزی است ، زیرا وقتی بین دو طرف مجادله نفرت و انزجار بالا می گیرد و خشم و غضب از رهگذر آن چهره نشان می دهد ، و هر یک از دو طرف مدعی می گردد که حق با اوست و دیگری اشتباه می کند و چنین می پندارد و یا اظهار می کند که طرف وی روی امر باطلی اصرار میورزد البته مورث خشم می شود و لازمه ی خشم جدائی و قطع رابطه است ، زیرا وقتی محبت و عشق رفت ، قهر و کینه می آید .

قهر و جدائی بنحو عجیب و غریب مورد نفرت اسلام است تا جائی که داود بن کثیر از امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت می کند که حضرت فرمود :

اگر دو فرد مسلمان از هم دوری گزینند و صلح و سازش ننمایند از حوزه ی ایمان در اسلام بیرون هستند و نمی توان میان آنها هیچگونه ولایت و پیوندِ دوستی تصوّر کرد .

اگر هر یک از آن دو در اعاده و ارتباط پیش قدم گردند و سر صحبت را با یکدیگر باز کنند آن کسی که در این کار پیش قدم شود در روز حساب بسوی بهشت رهنمون می گردد .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

هیچ وقت دو فرد مسلمان از هم قهر و دوری نمی کنند مگر

آن که یکی از آنها مستوجب برائت و بیزاری از خداوند و مستحق لعنت اوست ، و گاهی هر دو مستحق چنین کیفری هستند .

راوی عرض کرد : این یکی که قهر کرد و در قطع رابطه پیش قدم شد ظالم و متجاوز است ، پس بنابراین به چه دلیل آن دیگری که مظلوم است باید کیفر ببیند ؟ ! فرمود :

چون او برادرش را به ارتباط و آشتی دعوت نکند و از سخنش چشم پوشی ننمود ، از پدرم شنیدم که می فرمود : اگر دو فرد با هم درگیر شوند و با هم به نزاع برخیزند و یکی از آنها به دیگر چشم زخمی وارد سازد باید مظلوم به رفیق خود بازگردد و به او بگوید : برادر من به تو ستم کردم و مرا عفو کن تا بدین وسیله خلأ قهر و قطع رابطه میان او و رفیقش جبران گردد ، زیرا خداوند متعال داور عادل و دادگستری است که حق مظلوم را از ظالم می ستاند .

ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده :تا آن وقتی که دو فرد مسلمان از هم دوری می جویند شیطان همواره خرسند و شادمان است ، و وقتی بهم می رسند و دوستی خود را تجدید می کنند زانوهای شیطان سست می گردد بگونه ای که نمی تواند در جائی قرار بگیرد ، و رگ و پیوندش از هم گسیخته می شود و فریاد می زند : وای بر من که نابود شدم .

۷ گفتارهای حرام

هفتمین آفت مجادله و مراء سخنان ناروا از قبیل دروغ و غیبت و امثال آنها است ، که از

لوازم کینه توزی است ، زیرا مراء و مجادله هرگز از کلامی که بمنظور نکوهش و توهین به طرف ایراد می شود خالی نیست .

گاهی مناظره کننده سخنان طرف را تحریف می کند و در نتیجه مرتکب دروغ و افتراء و دغل کاری می گردد ، و گاهی نیز آشکارا طرف خویش را جاهل و احمق قلمداد می کند .

همه ی رفتار سابق الذکر از گناهان کبیره است ، و بگونه ای در قرآن و حدیث نسبت به آنها تهدید شده است که می توان گفت از حد احصا بیرون است .

مفضل بن عمر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود :

اگر کسی راجع به مؤمن مطالبی را بازگو کند که بدان وسیله آبروی او را از میان ببرد و حیثیت او را لکه دار سازد تا آن که از دیدگاه مردم سقوط کند ، خداوند متعال وی را از حدود مرزهای ولایت و دوستی خود بیرون می راند و در حوزه ی ولایت و دوستی شیطان وارد می سازد و شیطان هم از او استقبال نمی کند .

ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

ناسزا گفتن به مؤمن فسق و گناه ، کشتن او کفر و خروج از ایمان ، غیبت کردن او معصیتی نابخشودنی و حرمت مالش همسان با حرمت خون اوست .

فضیل از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند :

هر انسانی در پیش روی مؤمنی به وی طعنه زند و شخصیت او را مخدوش سازد به بدترین وضع می میرد و حق این است که درخور این وضع

باشد ، مگر آنگاه که به خیر و نیکی روی آرد .

۸ تکبّر و برتری جوئی

جدال و مراء و مناظره معمولاً با تکبر و اظهار برتری بر دیگران همراه است . مناظره در شرایطی صورت می گیرد که انسان می خواهد زیر بار حرف حقِ دیگران نرود و سعی می کند آراء آنان را نپذیرد ، گرچه حقانیت آنان بر مجادله کننده ثابت و روشن گردد ، چون از آن بیم دارد که مبادا غلبه و پیروزی آنان بر دیگران ثابت شود .

حتی اگر عجز و ناتوانی و مغلوبیت او نیز بر دیگران محرز و علنی شود ، حاضر نیست صریحاً به اشتباه خویش اعتراف کند و بگوید : حق همان است که طرف مقابل می گوید .

چنین روحیه ای نمایانگر تکبر و خود بزرگ بینی است ، همان کبر و خود بزرگ بینی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در مقام نکوهش از آن فرموده :

اگر کبر و خود بزرگ بینی حتی به مقدار ذره ای در قلب کسی باشد به بهشت راه ندارد .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) ضمن حدیثی کبر و منش های نابخردانه را به :

بَطَرُ الْحَقِّ وَغَمْصُ النّاسِ .

تعبیر فرموده .

منظور از بَطَرُ الْحَق ، مردود ساختن سخن به گوینده آن و عدم اعتراف به حقّانیّت آن پس از اثبات و محرز بودن آن است ، و منظور از غَمْصُ النّاس پست و حقیر شمردن مردم می باشد .

چنان مناظره کننده ی کذائی در صدد است که حق و حقیقت ، با وجود این که کاملاً برای وی واضح است ، از نظر دیگران مخفی مانده تا بتواند آن

را بر گوینده رد کرده و احیاناً وی را تحقیر کند ، چون می پندارد تنها خودش محق است و طرف او به حق آشنائی ندارد و به باطل می اندیشد ، و خیال می کند که طرف او فاقد ملکه و نیروی علمی و قابلیت شناخت قوانینی است که علم و دانش را برای انسان به ارمغان می آورد .

از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل است که خداوند فرمود : شکوه و عظمت پوشش مرا تشکیل می دهد و کبریا و بزرگی رداء مرا می نماید ، اگر کسی در این دو سمت و صفت الهی با من به نزاع و هماوری برخیزد او را درهم شکسته و نابودش می سازم .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

عظیم ترین و پرمخاطره ترین کبر ، عبارت از غَمْصُ الْخَلْقِ وَسَفَهُ الْحَقِّ است .

راوی می گوید معنای این دو جمله را سؤال کردم حضرت فرمود :

آن است که تو حق را نشناسی و از اهل حق خرده گیری کرده و بی جهت آنها را مورد انتقاد قرار دهی ، اگر کسی با چنین روحیه ای با افراد جامعه رفتار کند در حقیقت با خداوند متعال به نزاع و درگیری برخاسته و با او در عظمت و کبریائی و بزرگیش هماوردی و همتائی دست یازیده است .

۹ کنجکاوی از عیوب مردم

نهمین آفت و عارضه ی زیان بخش مراء و مجادله پی گیری و تجسّس از عیوب و زشتی های افراد جامعه است .

شخص مجادله کننده درصدد یافتن و جستجوی لغزش زبانی و یا لغزش های دیگر در بیانِ طرف خود می باشد تا آن را

برای روز مبادا برای خود علیه طرف ذخیره و آماده ساخته و وسیله ای برای تحکیم مبانی و شخصیت خود و پاکی خویش قرار دهد ، و یا احیاناً کمبود و نقائص خود را بدین وسیله جبران و دفع نماید .

حتی چنین حالتی برای بی خبران و افرادی که از مجرای علم و دانش ، جویای دنیا هستند ، در عین نفوذ و گسترش ، استمرار و ادامه پیدا می کند تا آنجا که از کم و کیف حالات و عیوب و نقائص طرف مقابل خود تحقیق و کنجکاوی می نمایند تا در پی آن ، چنین عیوب و نواقص را در حضور وی به رخ او کشیده و شفاهاً آنها را در برابر او مطرح سازند ، و احیاناً می کوشند این عیوب را دلیل و دستاویزی برای کوباندن طرف قرار داده و به اطرافیان می گویند : دیدید چگونه طرف را شرمسار و بی آبرو ساختیم ؟ ! ! و از این قبیل افکار و رفتار ناستوده ای که بی خبران از دین و ایمان و رهروان طریقه ی شیطان ، و ابلیس مآبان دچار و گرفتار آن می باشند ، در حالیکه خداوند متعال فرموده :

(وَلاَ تَجَسَّسُوا)(۴) .

در حالات و کیفیات مردم و گفتار مردم تجسّس نکنید .

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

ای مؤمنان ، که زبان شما گویای ایمان است ولی در قلب شما نفوذ نکرده است ، از عیوب و زشتی ها و طرز زندگانی مردم کاوش نکنید ، اگر کسی درصدد پی جوئی از عیوب و خرده های دیگران برآید ، خداوند متعال نیز خرده

ها و نواقص او را پی جوئی می کند ، و کسی که خداوند در صدد کنجکاوی عیوب وی برآید ، او را حتی در دل خانه اش رسوا می کند .

از امام صادق (علیه السلام) است :

علّت و عاملی که بیش از هر عامل دیگر ، انسان را از خداوند متعال دور می سازد این است که کسی با فردی دیگر طرح الفت و برادری بندد و درصدد آن باشد که لغزشهایش را ذخیره کند تا در روز و فرصت مناسبی بوسیله ی آنها وی را مورد ملامت و سرزنش قرار دهد ، و شخصیت او را درهم بریزد ، و آبروی او را از میان بردارد .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در طی سخنانی فرمود :

رفتار برادر ایمانی خود را به نیکوترین وجه حمل کن ، مگر آنکه دلیل قاطعی برخلاف توجیه خداپسندانه ی تو برایت پدیدار گردد ، و تا آنجا که می توانی برای سخنِ بظاهر نادرست برادر دینی خود در جهت خیر و خوبی توجیه نیکوئی بدست آوری ، نسبت به آن گفتار گمان بد مبر .

۱۰ بدخواهی و احساس شادی در اندوه دیگران

مجادله کننده در غیر حق با بیچارگی و بدبختی دیگران احساس شادی می کند ، و از خوشی و سعادت آنها رنجور و اندوهگین می گردد .

اگر یک مسلمان نسبت به برادر ایمانی خود ، دوستدار و خواهان حالت و کیفیتی نباشد ، که خود احساس علاقه به آن می نماید ، چنین مسلمانی از لحاظ ایمانی دچار نقص و گرفتار کمبود بوده و از خُلق و خوی و راه و رسم اهل دین سخت بدور است .

این حالت را غالباً در افرادی می بینیم

که اشتیاق و علاقه به اسکات و کوباندن همگان و اظهار فضل بر برادران ایمانی بر قلبشان چیره شده است .

در احادیث متعدد و بی شماری می بینیم که هر فرد مسلمان نسبت به فرد مسلمان دیگر دارای حقوق و وظایفی است ، که اگر نسبت به هر یک از آنها اهمال و کوتاهی کند و آن حق را ادا ننماید ، از حدود و مرزهای ولایت و دوستی خداوند متعال و طاعت او تجاوز کرده .

کلینی در « اصول کافی » از معلّی بن خنیس از امام ششم حضرت صادق (علیه السلام)روایت می کند که : معلی می گوید به حضرت عرضه داشتم ، یک فرد مسلمان نسبت به فرد دیگر چه حقّی دارد ؟

فرمود :

هر یک نسبت به دیگری دارای حقوق هفتگانه ایست که واجب و حتمی الاجراء است ، و این حقوق از نظر ضرورت اجرا در حدّی قرار دارد که اگر نسبت بهریک از آنها اجحاف کند و در اداء آن سهل انگاری نماید از حوزه ی ولایت خداوند بیرون است .

عرضه داشتم چه چیزهائی این حقوق هفتگانه را تشکیل می دهد ؟ فرمود :

معلی من نسبت به تو احساس دلسوزی می نمایم و بیم آن دارم که مبادا این حقوق را تباه سازی و نتوانی از آن صیانت و مراقبت کنی . و با بیان من به این حقوق آگاهی پیدا کرده ، ولی در بکار بستن آن ناتوان باشی .

عرض کردم : لاـ حَوْلَ وَلاـ قُوَّةَ اِلاّـ بِاللهِ ، امیدوارم در سایه ی مشیت حق و با استمداد از حول و قوّه ی او قدرت ادای چنین حقوقی را

بدست آورم ، امام صادق (علیه السلام)فرمود :

۱ ساده ترین و ناچیزترین حق یک مسلمان بر مسلمان دیگر آنست که تو خواهان همان چیزهائی برای او باشی که خود جویا و دوستدار آن برای خویش هستی ، و درباره ی او از همان چیزهائی احساس گریز و تنفر نمائی که خود از آن متنفر و گریزان هستی .

۲ از خشمگین ساختن او برحذر بوده ، و پویا و جویای مراتب رضا و خوشنودی او باشی و از دستور او فرمان بری .

۳ باید به او با جان و مال و دست و زبان مدد رسانی .

۴ باید چشم بینا و رهنمود پرداز و آئینه ی او باشی .

۵ نباید تو سیر باشی او گرسنه ، تو سیراب باشی او تشنه ، تو تن پوش داشته باشی او برهنه .

۶ اگر تو دارای خادم و نوکر هستی و او فاقد آن است ، بر تو لازم می باشد که خادم خود را در جهت خدمت به او نزد وی گسیل داری تا جامه او را بشوید و غذای او را فراهم آورد و بسترش را آماده سازد .

۷ باید سوگند او را باور داشته باشی ، دعوت او را بپذیری ، هنگام بیماری عیادتش کنی ، از اموات منسوب هب او تشییع نمائی ، پس از مرگش در کنار جنازه اش حاضر شوی ، اگر احساس کنی به چیزی نیازمند است در تأمین آن مبادرت و پیشدستی کنی و نباید در تأمین حوائج او تعویقی روا داری تا وی را ناگزیر سازی که درخواستش را با تو درمیان گذارد

و دچار شرم سؤال گردد .

اگر بدین شیوه با وی رفتار کنی رشته ی ولایت و دوستی خود را با او پیوند داده و دوستی او را با رشته ی دوستی خود مربوط ساخته ای .

۱۱ تزکیه ی نفس و خودستائی

دیگر از آفات مراء و مجادله تزکیه ی نفس و خودستائی است ، که هیچ مجادله کننده ای از صدمه ی آن در امان نیست .

این خودستائی ممکن است با صراحت لهجه و با ایماء و اشاره و یا بصورت تعریض و کنایه اظهار شود.

مجادله کننده می خواهد کلامش را درست و صحیح جلوه دهد و گفتار طرف مقابل را موهون و نادرست وانمود سازد ، و غالباً حالت درونی و خودستائی خود را آشکارا به زبان آورده و می گوید : من از آن افرادی نیستم که امثال اینگونه مطالب برایم ناآشنا و مبهم باشد ، در حالیکه که خدای متعال فرمود :

(فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ)(۵) .

خودستا و خویشتن آرا نباشید .

به یکی از بزرگان گفتند : آن سخن راست و درستی که اظهار آن زشت ونادرست می باشد کدام است ؟ گفت : چنین سخن راستی که علی رغم صدق و راستیش زشت می باشد که آدم زبان به خود ستائی بگشاید .

۱۲ نفاق و دوروئی

از آفات مجادله و مراء نفاق است ، که اهل مجادله به ناچار به چنین حالتی کشیده می شود

آنان با هماوردان و رقبا و پیروان خود از نظر حالت درونی با وضعی دردناك و خاطری آشفته مواجه می گردند ، درحالیکه از نظر ظاهر و با اظهار محبت و اشتیاق با آنان روبرو می شوند ، در همان حالی که تظاهر به خوشحالی می نمایند در همان حال به علت بغض وکینه ای که در درون آنها را رنج می دهد ، اعضاء و اندام آنها می لرزد.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

آنگهی که مردم علم

و دانش را فرا می گیرند ولی آن را بکار نمی بندند ، و با زبان نسبت بهم اظهار دوستی می کنند ولی کینه ی یکدیگر را به دل دارند و قطع رحم می کنند و رشته ی ارتباط با خویشان و نزدیکان را از هم می گسلند ، همانگاه خداوند متعال آنان را از رحمت خویش طرد نموده و آنهارا کور و کر می سازد(۶) .

الها پروردگارا ، ما را از این همه آلودگی و پلیدی که محصولی جز بسته شدن هشت در بهشت ، و باز شدن هفت در جهنّم به روی ما ندارد در پناه لطف و کرامت حفظ فرما ، که اگر عنایت و محبت و رأفت تو نباشد ،برای ما کمترین قدرتی برای حرکت به سوی تو نخواهد بود .

این شکسته دل بی نوا، و تهیدست از حق جدا ، و گدای مسکین وفقیر مستکین ، و درخت بی بر و محروم از در ، چون این قسمت از کتاب رسید ، در حالی که اشک ندامت بر گذشته داشت ، و از آتش آلودگی ها می سوخت و در انتظار پاکی وسلامت چشم به عنایت حضرت حق داشت ، به پیشگاه مقدس دوست به عنوان مناجات و عرض حاجات ، بدینگونه نوا داشت :

ای تو صفای دل افسرده ام

بین ز گنه خسته و پژمرده ام

بسته فتراک تو جان من است

ظاهر و پیدا و نهان من است

روی متاب از من زار ای حبیب

ای تو دوای من و بر من طبیب

باز کن از لطف دری سوی من

احسن احوال نما خوی من

بر من آزرده میاور عتاب

جرم مرا پاک نما از کتاب

غرق غم

عشق نما این دلم

روضه ی رضوان بنما حاصلم

مفتخرم کن به عنایات خود

روشنی ام بخش ز آیات خود

ذات مرا جلوه ی اوصاف کن

آینه ام را ز کرم صاف کن

روز قیامت تو ز پیشم مران

جز به بهشت رخ خویشم مخوان

در گذر از عبد خطاکار خویش

برگ براتش بده از نار خویش

غیر خود از خانه ی دل پاک کن

پس قدم روح تو چالاک کن

بحر کرم را تو بیاور بجوش

ای ز کرم بر همگان پرده پوش

شام سیاه تو مرا روز کن

ای دل دیوانه ی تو پرسوز کن

بر من مسکین نظری ای حبیب

درد مرا کن تو دوا ای طبیب

حضرت صادق (علیه السلام) در دنباله ی روایت باب مراء می فرماید :

منشأ مجادله و مراء وسوسه شیطان است ، که انسان تلقین می کند بین مردم و دانشمندان برو و با هر طایفه مناظره و مجادله

کن تا نگویند از بحث و جدل عاجزی و از علم و دانش بی خبری .

مجادله و مراء خالی از چهار احتمال نیست .

۱ مباحثه و مجادله و نزاع و مراء در مسئله ایست که هر دو طرف به آن آگاهی دارند ، در عین حال با هم منازعه می کنند ، اینان پشت به نصیحت حق و انبیاء نموده ، و برای اظهار فضیلت به بازار فضیحت آمده اند .

۲ یا هر دو جاهل به حقّند و نزاع آنان و مراء و جدالشان جز اظهار جهل و بی خبری چیزی نیست و پافشاری در جهل البته از گناهان است .

۳ یا شخص تو عالم به حق است ، ولی جدال و مراء برای این است که بر طرف تسلّط و تفوق یابی

، و این توفّق و تسلّط ناشی از علو و کبر نفس است که در پیشگاه حق به سختی مذموم و محکوم است .

۴ یا طرف تو بر حقّ است و جدال تو برای شکستن حرمت و آبروی اوست و این ظلم و جور است و از خصائل ابلیسی و شیطانی است ، و رو کردن به هر چهار مورد بر اهل انصاف و آنان که حقّ را قبول دارند محال است ، که اهل حق اهل حقند .

آنگاه در پایان روایت این باب امام صادق (علیه السلام) می فرمایند ، هرکه ترک مجادله کند ایمانش را محکم نموده و صحبت دین را نیکو داشته و عقل را از آلوده شدن بهوای نفس حفظ کرده است .

حکما گفته اند : چنان که ملکه ی تخیّل موجب نابودی عقل است ، ملکه ی مجادله نیز موجب و علّت وهن و سستی اندیشه و قوّه ی درک است .

باب چهل و نهم

در مسئله ی غیبت است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

اَلْغَیْبَهُ حَرامٌ عَلی کُلِّ مُسْلِم ، مَأْثُومٌ صاحِبُها فی کُلِّ حال .

وَصِفَهُ الْغَیْبَهِ اَنْ تَذْکُرَ اَحَدًا بِما لَیسَ هُوَ عِنْدَ اللهِ عَیْبٌ وَتَذُمَّ ما یَحْمَدُهُ اَهْلُ الْعِلْمِ فیهِ .

وَاَمّا الْخَوْضُ فی ذِکْرِ غائِب بِما هُوَ عِنْدَ اللهِ مَذْمومٌ وَصاحِبُهُ فیهِ مَلومٌ فَلَیْسَ بِغَیْبَه وَاِنْ کَرِهَ صاحِبُهُ اِذا سَمِعَ بِهِ وَکُنْتَ اَنْتَ مُعافیً عَنْهُ خالِیًا مِنْهُ وَتَکونُ فی ذلِکَ مُبَیِّنًا لِلْحَقِّ مِنَ الْباطِلِ بِبَیانِ اللهِ وَرَسولِهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) وَلکِنْ بِشَرْطِ اَنْ لا یَکونَ لِلْقائِلِ بِذلِکَ مُرادٌ غَیْرُ بَیانِ الْحَقِّ وَالْباطِلِ فی دینِ اللهِ تَعالی .

وَاَمّا اِذا اَرادَ بِهِ نَقْصَ الْمَذْکورِ بِهِ بِغَیْرِ ذلِکَ الْمَعْنی وَهُوَ مَأْخوذٌ بِفَسادِ رَأْیِ مُرادِهِ وَاِنْ کانَ

صَوابًا .

فَاِنِ اغْتَبْتَ فَبَلَغَ الْمُغْتابَ فَاسْتَحِلَّ مِنْهُ ، وَاِنْ لَمْ يَبْلُغْهُ وَلَمْ يَلْحَقْهُ عِلْمُ ذلِكَ فَاسْتَغْفِرِ اللّه له .

اَلْغيبَهُ تَأْكُلُ الْحَسَناتِ كَما تَأْكُلُ النّارَ الْحَطَبَ ، اَوْحَى اللّهُ عَزَّوَجَلَّ اِلى موسَى بْنِ عِمْرانَ (عليه السلام) : اَلْمُغْتابُ اِذا تابَ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّهَ وَاِنْ لَمْ يَتُبْ فَهُوَ اَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النّارَ .

قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ :(أَيُحِبُ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ)(٧) .

وَوُجوهُ الْغيبَهِ تَقَعُ بِذِكْرِ عَيْب فِى الْخَلْقِ وَالْخُلْقِ وَالْفِعْلِ وَالْمُعامَلَهِ وَالْمَذْهَبِ وَالْجَهْلِ وَاَشْباهِهِ . وَاَصْلُ الْغيبَهِ تَتَنَوَّعُ بِعَشْرَهِ اَنْواع : شَفاءِ غَيْظ ، وَمَساءَهِ قَوْم ، وَتَصْديقِ خَبَر، وَتُهْمَه ، وَتَصْديقِ خَبَر بَلا كَشْفِهِ ، وَسوءِ ظَنٍّ ، وَحَسَد ، وَسُخْرِيَّه ، وَتَعَجُّب ، وَتَبَرُّم ، وَتَزْيين .

فَاِنْ اَرَدْتَ السَّلامَهَ فَاذْكُرِ الْخالِقَ لاَ الْمَخْلوقَ فَيَصيرَ لَكَ مَكانَ الْغَيْبَهِ عَبْرَهً وَمَكانَ الْاِثْمِ ثَوابًا

كَذَبَ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلال وَهُوَ يَأْكُلُ لُحومَ النّاسِ بِالْغيبَهِ . اِجْتَنِبِ الْغيبَهَ فَاِنَّها اِدامُ كِلابِ النّارِ ! !

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

اَلْغَيْبَهُ حَرامٌ عَلى كُلِّ مُسْلِم ، مَأْثُومٌ صاحِبُها فى كُلِّ حال .

وَصِفَهُ الْغَيْبَهِ اَنْ تَذْكُرَ اَحَدًا بِما لَيْسَ هُوَ عِنْدَ اللهِ عَيْبٌ وَتَذُمَّ ما يَحْمَدُهُ اَهْلُ الْعِلْمِ فيهِ .

در این فصل از کتاب و در این باب از « مصباح الشریعه » ، وجود مقدس حضرت صادق (علیه السلام) به یکی از بدترین گناهان و عظیم ترین معاصی که بار سنگین آن در پرونده انسان از کوه گران تر است یعنی گناه بسیار بسیار خطرناک غیبت و پشت سر مردم حرف زدن اشاره می نماید .

غیبت از رزائل اخلاقی ، و از اوصاف ناپسند ، و از گناهان کبیره ، و از علائم ضعف ایمان

، و نشانه ی شیطنت ، و به فرموده ی حضرت سید الشهداء (علیه السلام) نان خورش سگان دوزخ است .

چه شخصیت های بسیار ارزنده ای را که زبان پلید غیبت کنندگان درهم نشکسته ، چه آبروهای محترمی را که غیبت بر باد نداده ، چه انسانهای با منفعت و فعالی را که غیبت خانه نشین نکرده ، چه اموال پاک و ارزنده ای را که غیبت از دست صاحبش بیرون نبرده و مالکش را بخاک سیاه ننشانده ، چه جنگها و نزاع هائی که بوسیله ی غیبت برپا نشده ، چه خانمانهائی که غیبت بر باد نداده ، چه دوستی های شیرینی را که غیبت به دشمنی های تلخ مبدل نساخته ، چه ظلم ها و ستم ها و بیدادگری ها که بر اثر غیبت بر سر بشر نیامده ؟ ! آه از این گناه ، و وای بر این زبان ، داد از این معصیت ، فریاد از این آلودگی ، که ایمان ها بر باد داده ، و جنایت ها ببار آورده ! !

تمام مردم می دانند غیبت گناه است . همه ی مسلمانها آگاهند که غیبت معصیت است ، تمام مؤمنین مطلعند که غیبت مساوی با خوردن گوشت مرده برادر مؤمن است ، ولی با کمال تعجب و با یک دنیا تأسّف اکثر آنان به این گناه خطرناک آلوده اند !

نقل شیرین خانواده ها غیبت است ، شروع اکثر جلسات با غیبت است ، نشست و برخاست اکثر اهل علم آلوده به غیبت است ، حرف بیشتر زنان و شوهران با یکدیگر و پدران و فرزندان با هم ، و معاشران

با یکدیگر ، و خریداران و فروشندگان باه همدیگر و اکثریت جامعه غیبت است .

خداوندا مگر در قرآن مجید در سوره ی مبارکه ی حجرات با کمال شدّت غیبت را حرام نکرده ای ، مگر تمام پیامبرانت به کبیره بودن غیبت حکم نکرده اند ، مگر تمام امامان معصوم شیعه غیبت را به عنوان یکی از معاصی بزرگ ذکر نکرده اند ، مگر اولیاء تو در هر عصری و عرفای عاشق در هر زمانی غیبت را منع نکرده اند ، پس چرا اکثر مردم برای دستور تو و انبیاء و امامان و اولیاء و عرفا ارزش قائل نیستند ؟ خداوندا مردم دچار چه دردی و گرفتار چه مرضی و آلوده به چه حالت خطرناکی هستند ؟

پروردگارا کار مردم و پرونده ی آنان که هر صفحه اش در تمام مدت عمرشان به غیبت سیاه است در روز قیامت و کنار میزان و در دادگاه عدل که جز تو قاضی ندارد به کجا خواهد کشید ؟ !

آنان که غیبت می کنند در حقیقت پشت کنندگان به حقایق الهیّه و فیوضات ربانیّه اند .

غیبت کنندگان دوستان شیطان ، و رفیقان ابلیس و راهرو راه جهنم و ستم کاران بر مردم مظلوم و بی دفاعند .

الهی من در میان مردمی زندگی می کنم که از مرجع تقلید ، از عالم و دانشمند ، از مؤمن و متدین ، از بزرگ و کوچک ، از صغیر و کبیر ، از مرد و زن ، از شهری و دهاتی ، و از شخصیّت هائی که برای جامعه ی اسلامی کمال منفعت و سود را دارند غیبت می کنند و در این

مسئله نه از تو ، نه از قبر نه از برزخ نه از محشر و نه از عذاب ، خلاصه از هیچ چیز پروا ندارند !

من نمی دانم مردم برای چه و برای که و به چه علّت غیبت می کننـد ؟ غیبت می کننـد که به شخصـیت آنها اضافه شود ، مگر گناه اضافه کننده به شخصیت است ، غیبت می کنند که آبرو کسب کنند ، مگر غیبت منبع مولّد آبروست ، غیبت می کنند که به جامعه رشـد و کمال برسد ، مگر گناه علّت رشد است ، غیبت می کنند که رضای حضـرت حق را جلب کنند ، مگر رضای دوست به گنـاه و معصـیت و پلیـدی و آلودگی جلب می شود ، غیبت می کننـد که نعمت های حق بر آنان افزون گردد ، مگر عصیان و طغیان علت مزید نعمت است ؟ ! !

با ترک گناه راه پرواز به ملکوت را بپیمائید .

برادران و خواهران ایمـانی ، هر گناهی که مرتکب می شویم ، در حقیقت تیشه ای به ریشه ی کمال و سـعادت و حرکت الهی خود می زنیم ، همه ی ما این مسـئله را امتحان کرده ایم ، که چون به گناهی آلوده می گردیم ، حس می کنیم که درون ما را ابری از تـاریکی و ظلمت گرفته ، و آثـار آن ظلمت این اس که از خود و مردم و معـارف حقه و عبـادت و طاعت و خـدمت و کرامت منزجر شده و دلسرد می شویم ، و این معنا را نیز امتحان کرده ایم که هرگاه به ترک گناهی به لطف حضرت حق

موفق شده ایم ، در باطن خویش احساس سبکی و نور و روشنائی کرده ، و گوئی دو بال پر قدرت برای پرواز به سوی حضرت دوست پیدا کرده ، و از عبادت و طاعت و خدمت و انجام فرائض الهیّه لذّت می بریم .

در لحظاتی که حالات عالی ملکوتی به انسان دست می دهد ، و نسیم جانبخش فضای لاهوتی بسوی انسان میوزد ، و در رحمت واسعه دوست به روی انسان گشوده می شود ، آدمی با تمام وجود مترنّم به این غزل فیض آن شوریده ی عاشق می گردد :

حلقه ی آن در شدنم آرزوست

بر در او سر زدنم آرزوست

چند بهر یاد پریشان شوم

خاک در او شدنم آرزوست

خاک درش بوده سرم سالها

باز هوای وطنم آرزوست

تا که به جان خدمت جانان کنم

دامن جان بر زدنم آرزوست

بهر تماشای سراپای او

دیده سراپا شدنم آرزوست

دیده ام از فرقت او شد سفید

بوئی از آن پیرهنم آرزوست

مرغ دلم در قفس تن بمرد

بال و پر و جان زدنم آرزوست

بر در لب قفل خموشی زدم

سوی خموشان شدنم آرزوست

عشق مهل فیض که با جان رود

زندگی در کفنم آرزوست

آری هر کس به هر کجا رسید از ترک گناه و ادای واجبات رسید ، و برای پرواز به سوی ملکوت و جلب خوشنودی حضرت دوست راهی بجز تسلیم به حضرت او و با کمال قدرت ترک کردن گناه و ادای فرائض وجود ندارد .

چون به ترک معاصی موفق شوی ، و واجبات و فرائض الهیه را بجا آوری به مقامات عالی الهی و انسانی از جمله مقام با عظمت کشف و شهود و تأثیر در نفوس و رابطه گرفتن با وراء عالم رسی

، و آنگاه از زندگی خود لذّتی ببری که اهل بهشت در فردای قیامت از نعمت های بهشتی می برند و اینک چند نمونه از حالات مردان راه دوست .

مقامی از مقامات اولیاء

مولا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی از اعاظم علماء عاملین و عرفای شامخین و دارای کرامات و خوارق عادات بوده است ، و استجابت دعایش درباره ی فرزندش وجود مبارک حضرت ملا محمدباقر مجلسی که در تاریخ بشر موجودی کم نظیر بوده مشهور آفاق است .

مرحوم میرزا محمد تنکابنی می نویسد ، که شیخ اسدالله کاظمینی در مقدمه ی « مقابیس » نوشته است که آن بزرگوار را کرامات باهره است ، آنگاه شرح حالی از خود ایشان حکایت می کند که در شرح فقیه فرموده است و حاصلش این که :

چون خداوند مهربان توفیق زیارت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به من عنایت فرمود ، از برکات آن حضرت مکاشفات بسیاری مرا روی داد که عقول ضعیفه را تحمّل آن نیست ، و اگر بخواهم توضیح دهم باید بگویم بین خواب و بیداری بود ، ناگاه دیدم که در سامرّا هستم و بارگاه عسگریین در نهایت عظمت و زینت است و بر روی قبر عسگریین (علیهما السلام) پارچه ی سبزی از پارچه های بهشتی انداخته شوده بود که در دنیا مثل آن را ندیده بودم ، در آن حال مولایم حضرت صاحب الامر را دیدم که روی بر جانب در نشسته و بر قبر تکیه زده است ، پس چون چشمم بر آن حضرت افتاد با صدای بلند ، مانند مدّاحان بخواندن زیارت جامعه شروع کردم ، چون تمام کردم آن حضرت فرمود

: خوب زیارتی است ، عرض کردم مولای من جانم به فدایت زیارت جدّ شماست و اشاره بسوی قبر کردم ، آن حضرت فرمود : بلی داخل شو ، چون داخل شدم نزدیک در ایستادم ، حضرت فرمود که پیش بیا ، عرضه داشتم ترس آن دارم که ترک ادب شود و بخاطر ترک ادب کافر شوم ! ! آن جناب فرمود : چون ما اذن دهیم ترک ادب نیست ، پس اندکی پیش رفتم در حالی که از شدت ترس و هیبت بر خود می لرزیدم باز آنجناب فرمود پیش بیا و من پیش رفتم تا نزدیک آن حضرت رسیدم فرمود :

بنشین . عرض کردم : می ترسم فرمود : مترس بنشین ، من هم چون غلامی که در مقابل مولایش بنشیند نشستم ، آن بزرگوار فرمود : راحت باش و چهار زانو بنشین که تو زحمت کشیده ای و پیاده و پای برهنه آمده ای و بالجمله از آن جناب نسبت به این بنده الطاف عظیمه و مکالمات لطیفه واقع شد که اکثر آنرا فراموش نمودم ، چون از آن حالت بخود آمدم همان روز اسباب زیارت و تشرّف به سامرّا فراهم شد با آن که مدّتی بود که راه مسدود بود ، پس من با پای برهنه و پیاده به زیارت آن جناب مشرف شدم و شبی در روضه ی مقدّسه مکرر زیارت جامعه را خواندم و در اثناء راه کرامت های عظیمه و معجزات غریبه ظاهر شد ! !

راستی مگر بدون ادای واجبات و بخصوص ترک محرّمات و منهای تزکیه نفس و تجلیه وجود ، می توان به مقام قرب رسید

و شیرینی وصال را چشید ؟

ای به وصفت گم شده هر جان که هست

جان نه تنها و خرد چندان که هست

ای کمال آفتاب روی تو

تا ابد فارغ ز هر نقصان که هست

گر سکندر چشمه ی حیوان نیافت

نیست عیب چشمه ی حیوان که هست

کور مادر زادم آید کلّ خلق

در بر آن حسن جاویدان که هست

صد هزاران قرن چرخ تیزرو

بود هم زین شیوه ی سرگردان که هست

از شفق در خون بسی گشت و نیافت

چون تو خورشیدی در این میدان که هست

آفتاب از شرم رویت هر شبی

در سیاهی شد چنان پنهان که هست

باز چون زلفت کمند او شود

بی سر و تن می رود زان سان که هست

نی چه می گویم فلک گویست و بس

در خم آن زلف چون چوگان که هست

هیچ سر بر تن نخواهد ماند از آنک

گوی خواهد شد در این میدان که هست

و اشتیاق روی چون خورشید تست

ابر را هر دیده گریان که هست

وین عجب در جنب اشک عاشقان

شبنم است این جمله ی باران که هست

ابر چبود زآن که صد دریای خون

از دل هر یک در این طوفان که هست

هرچه از ما می رود آن هیچ نیست

کار تا چون رفت آن پیشان که هست

کار نی تنها مرا افتاد از آنک

بس که چون من بی سر وسامان که هست

گرد نعلین گدای کوی تو

بیشتر از ملک هر سلطان که هست

تو چنین در پرده ای وز شور تست

در دو عالم اینهمه حیران که هست

جمله ی ذرات عالم گوش شد

تا بفرمائی تو هر فرمان که هست

دوست تر دارم من آشفته دل

ذره ای دردت ز هر درمان که هست

همدم عیسی شود بی شک فرید

گر دمی برهد از این زندان که هست

دم عیسائی اولیاء

فاضل تنکابنی می فرماید : در ابتدای امر که هنوز آخوند ملا محمدتقی مجلسی شهرت کافی نداشت ، شخصی از ارادتمندان آنجناب نزد ایشان شکایت برد ، که من همسایه ی بدی دارم و از سوء خلق او به تنگ آمده ام ، شب ها دوستان نااهل خود را جمع کرده و تا صبح به شراب خواری و لهو و لعب مشغول اند و آسایش مرا سلب کرده اند ، اگر ممکن است در این زمینه علاجی کنید ، ایشان فرمودند : امشب همه ی آنان را به خانه ات به میهمانی دعوت کن ، من نیز می آیم شاید خدای تعالی بدینوسیله او را هدایت فرماید .

آن مرد ایشان را به مهمانی خواست ، همسایه اش که سردسته ی اشرار و اوباش بود گفت : چه شد که تو نیز به جرگه ی ما و حلقه ی ما درآمدی ؟ گفت : فعلاً چنین پیش آمده ، آنان از دعوتش به گرمی استقبال کردند ، پس آن شخص ، آخوند ملا محمدتقی را خبر کرد وآخوند پیش از همه ی آنان به خانه ی آن شخص رفت و در گوشه ای قرار گرفت !

همین که سردسته ی اوباش با دوستانش وارد شد ، و چشمش به آخوند افتاد که در گوشه ای نشسته ناراحت شد ، چرا که آخوند هم مسلک آنان نبود و وجودش باعث منغص شدن عیش آنان می شد ، اما به حکم اجبار با دوستانش نشستند و برای اینکه آخوند را از آن مجلس براند سر صحبت را اینچنین باز کرد و گفت : راهی که شما در پیش گرفته

اید بهتر است یا شیوه ای که ما داریم ؟

آخوند فرمود : برای روشن شدن این مطلب باید هر کدام خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم تا ببینیم کدام یک از این دو بهتر و خوشتر است ؟

سردسته ی اشرار گفت : انصاف دادی و سخن بحقّی گفتی ، یکی از اوصاف ما این است که چون ما نمک کسی را خوردیم به اصطلاح نمکدان نمی شکنیم و به صاحب نمک خیانت نمی نمائیم ، آخوند فرمود : این چنین که می گوئی نیست و من حرف ترا بهیچ وجه قبول ندارم که شما این چنین هستید . آن شخص گفت انکار شما بی مورد است زیرا این امر از مسلّمات این طایفه است ، آخوند فرمود : اگر چنین است من از شما می پرسم آیا شما هرگز نمک خدا را خورده اید ؟ !

آن شخص چون این سخن بشنید سر بزیر انداخت و پس از اندکی از مجلس برخاست و با همراهانش بیرون رفت .

صاحب خانه به آخوند عرض کرد که کار بدتر شد زیرا اینان به قهر از خانه ی من رفتند ، آن جناب فرمود : فعلاً که کار به اینجا کشید ، صبر کن ببینیم در آینده چه می شود ؟

چون صبح شد رئیس اشرار به در خانه ی ملا محمّدتقی مجلسی آمد و با دنیائی عجز و التهاب و لابه و ناله عرضه داشت ، سخن دیشبت سخت در من اثر گذاشت و خواب از چشمم ربود ، اکنون توبه کارم ، غسل کرده و به خدمت آمده ام تا شرایع دین را به من بیاموزی ،

و پس از آن از مخلصین حقّ و هدایت یافتگان به راه خدا گردید(۸) .

سخن عشق جز اشارت نیست

عشق در بند استعارت نیست

دل شناسد که چیست جوهر عشق

عقل را زهره بصارت نیست

عشق را بوحنیفه درس نگفت

شافعی را در او روایت نیست

در عبارت همی نگنجد عشق

عشق از عالم عبارت نیست

بوالعجب سوره ایست سوره ی عشق

چار مصحف در او دو آیت نیست

هرکه را دل ز عشق گشت خراب

بعد از آن هرگزش عمارت نیست

عشق بِستان و خویشتن بفروش

که نکوتر از این تجارت نیست

گر شود فوت لحظه ای بی عشق

هرگز آن لحظه را کفارت نیست

دل خود را ز گور نفس برآر

که دلت را جز این زیارت نیست

تن خود را بخون دیده بشوی

که تنت را جز این طهارت نیست

پر شد از دوست هر دو کون و لیک

سوی او زهره ی اشارت نیست

دل شوردیدگان چو غارت کرد

بانگ بر زد که جای غارت نیست

تن در این کار درده ای عطار

ز آنک این کار با حقارت نیست

داستانی عجیب از اولیاء

به سال هزار و سیصد و پنجاه شمسی در ایام ولادت مولا امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف به شهر همدان جهت تبلیغ دین دعوت شدم ، در آن زمان بیش از بیست و شش بهار از عمرم نگذشته بود ، جذبه ی مهمی که مرا به آن شهر کشاند وجود مبارک مردی چون حضرت آیت الله آخوند ملاعلی معصومی ، که جامع کمالات و آراسته به حسنات و فقیهی بزرگ و حکیمی سترک و مدرسی کم نظیر ، و معلّمی وارسته و به حقیقت که از اولیاء الهی بود ، او در آن شهر منشأ آثار بسیار مهمی از قبیل مسجد ، کتابخانه ،

مدرسه ی علوم دینیه ، درمانگاه ، بیمارستان ، صندوق قرض الحسنه ، و دارالایتام بود ، و وجودش برای مردم آن ناحیه شمعی پرفروغ در راه هدایت الهی می نمود ، و در جنب مدارس علمیه ی آن جناب صدها محصل علوم دینی به کمالات علمی و اخلاقی رسیدند که هر کدام بهر ناحیه که رفتند منشأ برکات شدند ، آن مرد بزرگ به سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت در آستانه ی پیروزی انقلاب اسلامی به جوار رحمت حقّ شتافت و سراسر آن نواحی را از وجود مقدسش محروم کرد رحمه الله علیه رحمه واسعه .

در همان سال که در آن شهر منبر می رفتم برای دست بوسی و زیارتش و فیض بردن از حضورش به خانه اش که نشانه ی زهد و وارستگی آنجناب بود رفتم . آنحضرت اجازه ی علمی و روایتی مفصّلی کتباً و شفاهاً به من مرحمت فرمود ، و این مسئله برای چون منی که فاقد هر نوع صلاحیّت بوده و هستم جز عنایت و رحمت الهی چیزی نبود .

آن مرد بزرگ در هر مجلسی که از اهل علم و غیر اهل علم در خانه اش برقرار می شد به بیان معارف الهیّه و مسائل ربانیّه و احادیث مأثوره ، و شرح حالات اولیاء و بزرگان می پرداخت ، تا نشستگان در محضرش از فیض آن مطالب به قیام روحی و قلبی اقدام کرده ، و خانه ی هستی خود را به نور معرفت و عمل بیارایند ، در آن مجلسی که این فقیر فیض حضور آنجناب را داشت فرمود : مولی محمّدتقی مجلسی در امر

به معروف و نهی از منکر مردی شدید ، دلسوز ، دل سوخته و برافروخته بود .

به هرجا قدم می گذاشت ، بهرکس که می رسید ، و هر موضوعی را می دید ، از امر به معروف و نهی از منکر دست برنمی داشت و در این زمینه از هیچ کس پروا نداشت و از ملامت ملامت کنندگان ترس و اضطراب و رنجی بخود راه نمی داد .

چندین بار به سردسته ی اوباش و اشرار محلّی برخورد و عاشقانه و جانانه وی و همراهانش را نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر کرد .

آنان از برخورد مولا محمّدتقی سخت آزرده و آشفته بودند ، برای ساکت نمودن وی نقشه ای طرح کردند و آن این بود که یکی از مریدان مخلص او را وادار کنند که در شب جمعه حضرت وی رابه مهمانی دعوت کند ، ولی از افشای داستان خودداری نماید که خانه در آن شب بدون صاحب خانه باید در اختیار اوباش باشد ، چنانچه افشای سرّ کند به بلای سخت دچار گردد ، صاحب خانه ی ترسو برای شب جمعه از آن مرد بزرگ الهی دعوت کرد و خود از خانه رفت .

مجلسی به دعوت آن مرد مؤمن به آن خانه آمد، امام صاحب خانه را ندید ، جلسه از اشرار و سردسته ی آنان تشکیل شده بود ، مجلسی دانست که نقشه ای جهت او کشیده شده ، از نقشه خبر نداشت ولی نقشه این بود که چون مجلس آراسته شد ، زنی عشوه گر و مطربه با روی باز و لباس رقص وارد مجلس شود و با

زدن و کوبیدن آلات موسیقی به رقص مشغول شود ، آنگاه یکی از اوباش مردم محلّه را خبر کند تا بیایند وضع آن روحانی را ببینند ،چون مردم بیایندآبرویش برود و زبانش از امر به معروف و نهی ازمنکر بسته شود ! !

مجلس آماده شد ، ناگهان زن وارد گشت و با خواندن این شعر شروع به رقصیدن کرد :

در کوی نیک نامان ما را گذر نباشد

گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را

چون آن مرد وارسته و آن عبد خالص و آن منور به نور معرفت آن اوضاع را مشاهده کرد با دلی سوخته و چشمی گریان به وجود مقدس حضرت روی آورد و عرضه داشت :

گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را

ناگهان دیدند آن زن پرده ی اطاق را بدر آورد و بر خود پیچید و به خاک افتاد و به یارب یارب مشغول شده و در مقام توبه و انابه برآمد و به دنبال او همه ی اوباش سر به خاک گذاشته و به درگاه دوست نالیدند و همه ی آنان بدست آن مرد الهی توبه کردند و از صلحای زمان شدند !

هر دیده که بر تو یک نظر داشت

از عمر تمام بهره برداشت

سرمایه ی عمر دیدن تست

وان دیده تو را که یک نظر داشت

کورست کسی که هر زمانی

در دید تو دیده ی دگر داشت

جاوید ز خویش بی خبر شد

هر دل که ز عشق تو خبر داشت

در شوق رخ تو بیشتر سوخت

هر کو به تو قرب بیشتر داشت

در عشق رخ تو یک سر موی

ننهاد قدم کسی که سر داشت

بس مرده که زنده کرد در خاک

بادی که به کوی تو گذر داشت

با

چشم تو کارگر نیامد

هر حیله که چرخ پاک برداشت

رابطه ی اولیاء با عالم غیب

مجلسی اوّل مولا محمّدتقی می فرماید : روزی به همراه استادم شیخ بهائی به زیارت قبر بابا رکن الدین در مقبره ی تخت فولاد اصفهان رفته بودیم که ناگاه شیخ صدائی از قبر بابا می شنود ، شیخ رو به من کرد و گفت این صدا را شنیدند ؟ گفتیم نه ، شیخ شروع به گریه و ناله کرد ، پس از اینکه اصرار فراوانی کردیم که صدائی که شنیدید چه بود ، فرمود به من هشدار داد که مرگم نزدیک است وباید آماده ی سفر آخرت باشم ، و این جریان شش ماه پیش از وفات آن بزرگوار اتفاق افتاد .

محدّث نوری صاحب کتاب با عظمت « مستدرک » می گوید : از بعضی از افراد با اطلّاع شنیدم که گفت : آنچه شیخ شنیده بود این جمله بوده است : شیخنا در فکر خود باش .

به فرموده ی فیض آن شوریده با حال :

عمر عزیز تا بکی صرف در آرزو کنم

های بیا که آرزو جمله فدای هو کنم

چند خجل کند مرا توبه ی آبروی بر

می سزد ار زتو به خون ریزم و آبرو کنم

اشتر لنگ لنگ من پاش خورد به سنگ من

سنگ دگر چو افکنم زحمت او دو تو کنم

چند تنم به گرد تن بخیه زنم برین بدن

بفکنم این تن و به جان روی به جستجو کنم

رو چو کنی به سوی من جان شودم تمام تن

بس ز نشاط جان و تن در تن و جان نمو کنم

جاطلبی ز من ترا بر سر خویش جا دهم

آب طلب کنی ز من دیده برات جو کنم

خانه سر

زما سوا پاک کنیم برای تو

منزل دل ز آب و گل بهر تو رفت و رو کنم

کی بود آن که مست مست شسته ز غیر دوست دوست

پشت کنم بهر چه هست روی بروی ادا کنم

گه به وصال روی او جان کُنم از شکوه کوه

گه ز خیال موی او شخص بدن چو مو کنم

گه به وصال جان دهم گه به فراق تن نهم

گه به خطاب انت انت گاه به غیب هو کنم

بار خدا بده به فیض نقد هر آنچه می دهی

عمر عزیز تا به کی صرف در آرزو کنم

قدرت معنوی اولیاء

یکی از نواده های عالم بزرگ ، نجات دهنده ی فقه شیعه از جمود ، وجود مبارک آقا باقر بهبهانی برای این فقیر نقل کرد : که از طرف بزرگان ایران نامه های مفصّلی برای جناب آقا باقر به نجف فرستاده شد ، که آن حضرت برای زندگی و بدست گرفتن تمام امور مذهبی و فکری رخت اقامت به ایران کشد ، حتی برای تحقّق این امر به سلاطین و امرای زمان متوسل شدند ، ولی آن مرد بزرگ از آمدن به ایران خودداری کرد .

شاگرد با عظمت آن مرحوم حضرت علاّمه ی بحرالعلوم می فرماید : چون استاد از طریق آن همه نامه تحت فشار شدید قرار گرفت ، از میان شاگردان شش نفر اهل حال و مورد اعتماد را انتخاب کرد که منهم یکی از آنان بودم .

ما شش نفر را به حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برد و به ما شش نفر خطاب کرد ، ای یاران من شما را به عنوان گواه عادل به این حرم مقدس آورده ام تا در حضور

شما از حضرت مولا ـ وظیفه ام را بپرسم چنانچه مرا امر به رفتن فرمودند بروم ورنه بمانم و من می خواهم گواهی شما را در پاسخ نامه های ایران بنویسم .

آنگاه به طرف حضرت مولی الموحدین توجه کرد . عرضه داشت ای سید من و مولای من و تکیه گاه دنیا و آخرت من ، از ایران نامه های زیادی برای من آمده و مصرانه از من درخواست شده به آن ناحیه بروم و من در مسئله ی تکلیف و وظیفه ی خود مردّد و دودل هستم ، چاره ای جز رجوع به باب علم نبی ندیدم ، تکلیف من چیست که سخت سرگردانم ؟

علامه ی بحرالعلوم می فرماید : ناگهان صدائی از قبر مطهر آمد که همه ی ما شش نفر شنیدیم که :

یا شَیْخُ لا تَخْرُجْ مِنْ بِلادِنا .

ای مرد بزرگ از این مناطق بیرون مرو !

آقا باقر به ما شش نفر روی آورد و فرمود : شنیدید مولای من چه فرمود : عرضه داشتیم آری فرمود : گواه باشید که طبق فرمان مولا ـ وظیفه ی من ماندن در این منطقه است ، آنگاه برای این که مردم ایران از فیض الهی محروم نباشند به فرزند ارجمند و عالمش آقا محمد علی امر کرد به طرف ایران حرکت کند ، و آن جناب به امر پدر به سوی ایران آمد و در شهر کرمانشاه اقامت جست و در آن ناحیه منشأ آثار و خدمات مهم علمی و اجتماعی شد .

آری با ترک گناه و ادای فرائض به شرطی که نور خلوص در عمل تجلّی داشته باشد می توان به مقامات عالیّه الهیّه رسید

.

گناه مانع خطرناک و سدّ زیان بخشی است ، هر یک گناهی که از انسان صادر شود یک قدم عقب نشینی از مقام قرب و وصال و یک گام دور شدن از محبوب و نزدیک شدن به ابلیس ملعون و شیطان رجیم است ، و از جمله گناهانی که در تاریکی درون و عقب راندن انسان از مقام قرب عجیب اثر دارد غیبت است ، بهمین خاطر حضرت صادق (علیه السلام) در ابتدای روایت باب غیبت می فرماید :

غیبت بر هر مسلمانی حرام است ، و صاحب غیبت در هر حال اهل گناه و از طایفه ی معصیت کاران است .

غیبت آن است که سخن گوئی از کسی به صفتی که آن صفت نزد حضرت حقّ عیب نباشد ، اما تو آن صفت را به گونه ای ذکر کنی که بوی مذمت بدهد ، یا وصفی از کسی بگوئی که آن وصف نزد آگاهان مذموم نیست ، ولی نحوه ی گفتار تو بصورتی باشد که مستمع از سخنانت معنای مذمّت بفهمد .

خلاصه ، نسبت دادن کسی به صفتی بعنوان ذم و بدی غیبت است ، هر چند آن صفت نزد خداوند و عقلا عیب نباشد .

اما ذکر صفتی که آن صفت نزد حق مذموم است ، و صاحبش بین مردم به آن صفت مشهور باشد ، و علّت شهرتش به آن عیب آن است که خود حرمت خود را نگاه نداشته به این معنی که متظاهر به فسق و فجور و گناه علنی است و از جنایاتش باک نمی کند و شرم و حیا ندارد بی مانع است ، زیرا که این گونه سخن گفتن

در حقّ این گونه مردم غیبت نیست ، هرچند صاحب آن اوصاف از شنیدن آنچه پشت سرش گفته شده دلگیر شود .

امّا توجه داشته باش که خود از آن اوصاف پاک باشی و قصد و غرضت از گفتن اوصاف او بیان حقّ باشد ، و این که مردم ، خود را از شرّ او در امان بدارند و از زبانش بر کنار بمانند ، و مواظب توطئه و نقشه ی او باشند ، که غیبت اینگونه مردم و جاسوسی علیه آنان جایز بلکه لازم است ، که اگر مردم از وضع اینان مطّلع نشوند به آنان و به کشورشان و به اموال و به دینشان ضربه ی غیرقابل جبران وارد خواهد شد .

ولی اگر غرض و قصدت از آنگونه گفتار حقّ و حقیقت نباشد ، گرچه در گفتارت صادقی ولی دچار اثم و گناه شده ای .

قرآن مجید در آیه ی ۱۲ سوره ی حجرات از غیبت به عنوان خوردن گوشت میّت برادر مؤمن یاد کرده ، و اینگونه یادشدن از این گناه دلیل بر سنگینی بار این معصیت است .

روایات باب غیبت

قالَ رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) :

كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرامٌ دَمُهُ وَمالُهُ وَعِرْضُهُ .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : خون و مال و آبروی هر مسلمانی بر هر مسلمان دیگر حرام است .

معنای روایت این است که هیچ کس حق دست اندازی به جان و مال و آبروی مسلمان را ندارد ، و غیبت دست اندازی به آبروی مسلمان است و این دست اندازی را خداوند بزرگ و انبیاء و ائمه نمی پسندند .

وَقالَ (صلی الله علیه وآله

وسلم) :

لا تَحاسَدوا ، وَلا تَباغَضوا ، وَلا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَكونوا عِبادَ اللهِ اِخْوانًا .

و نیز آن حضرت فرمود : به یکدیگر حسد نورزید ، و نسبت به هم خشمگین نشوید ، و از یکدیگر غیبت ننمائید ، و با هم در همه ی امور برادر باشید .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله وسلم) :

اِیّاکُمْ وَالْغیبَهَ فَاِنَّ الْغیبَهَ اَشَدُّ مِنَ الزِّنا فَاِنَّ الرَّجُلَ قَدْیَزْنی فَیَتوبُ اللهُ عَلَیْهِ وَاِنَّ صاحِبَ الْغیبَهِ لا یُغْفَرُ لَهُ حَتّی یَغْفِرَ لَهُ صاحِبُهُ .

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : از غیبت برحذر باشید ، که غیبت از زنا شدیدتر است ، مرد زنا می کند و از عملش سخت پشیمان شده به خداوند باز می گردد و خدا وی را می پذیرد ، اما غیبت کننده تا غیبت شوند را راضی نکند آمرزیده نمی شود .

در کتب تفسیر چون « تفسیر میبدی » خواندم که شخصی در کمال اضطراب به عارفی مراجعه کرد و گفت به فریادم برس که دچار مخمصه ای سختم ، آن عارف به تصور اینکه آن شخص به بلائی یا مصیبتی دچار آمده پرسید ترا چه می شود ، آن شخص مضطرب و بدحال گفت وای بر من که به خطا و اشتباه و بخاطر ضعف در اراده و هوای نفس دچار زنا شده ام !

آن عارف به او گفت به این حال که نزد من آمدی من تصور کردم دچار غیبت شده ای برخیز و توبه کن و تصمیم بگیر که از این به بعد با خداوند مخالفت نکنی !

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید :

شب معراج گروهی را دیدم که

با ناخن های خود چنگ به صورت می زنند و روی خود را خراش می دهند به جبرائیل گفتم اینان کیانند گفت : کسانی هستند که از مردم غیبت می کردند و عرض مردم را به باد می دادند .

سلیم بن جابر می گوید به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کردم : چیزی به من بیاموز که نفع خدائی برم ، حضرت فرمود : چیزی از خوبی را کوچک مشمار گرچه ریختن جرعه ی آبی از دلوت در ظرف تشنه باشد ، و با برادرت با حُسن خلق روبرو شو ، و چون غایب شد از وی غیبت مکن .

داستان عجیبی از غیبت

انس بن مالک می گوید : روزی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) امر به روزه فرمود و دستور داد کسی بدون اجازه ی من افطار نکند .

مردم روزه گرفتند ، چون غروب شد هر روزه داری برای اجازه ی افطار به محضر آن جناب آمد و آن حضرت اجازه ی افطار داد .

در آن وقت مردی آمد و عرضه داشت دو دختر دارم تاکنون افطار نکرده اند و از آمدن به محضر شما حیا می کنند اجازه دهید هر دو افطار نمایند حضرت جواب نداد ، آن مرد گفته اش را تکرار کرد ، حضرت پاسخ نگفت ، چون بار سوم گفتارش را تکرار کرد حضرت فرمود : روزه نبودند ، چگونه روزه بودند در حالیکه گوشت مردم را خورده اند ، بخانه برو و بهر دو بگو استفراغ کنند ، آن مرد به خانه رفت و دستور استفراغ داد ، آن دو استفراغ کردند در حالیکه از دهان هر یک

قطعه ای از خون بسته بیرون آمد ، آن مرد در حال تعجب به محضر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و داستان را گفت ، حضرت فرمود به آن کسی که جانم در دست اوست اگر این گناه غیبت بر آنان باقی مانده بود اهل آتش بودند ! !

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در یک سخنرانی از زنا سخن گفت و بزرگی آن گناه را یادآور شد سپس فرمود یک درهم ربا گناهش پیش خدا از سی و شش زنا بالاتر است و سخت ترین ربا آبروی انسان مسلمان است !

زمانی که رسول اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) زناکاری را رجم کرد مردی در آن محل نزد دوستش از کسی غیبت کرد ، حضرت گوشت مردار گندیده ای را آورد و بهر دو گفت نیش بزنید عرضه داشتند این جیفه ی بد بو را ؟ حضرت فرمود کاری که شما کردید گند و بویش از این بدتر بود ! !

در تفسیر آیه

(وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَه لُّمَزَه)(۹) .

آمده : هُمزه طعنه زننده به مردم و لمزه غیبت کننده از مردم مسلمان است .

صحابه ی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با خوشروئی با یکدیگر برخورد می کردند ، و در جلسه ی غیبت حاضر نمی شدند و این عدم حضور در مجلس غیبت را بالاترین عمل می دانستند و خلاف آن را عادت منافقین بحساب می آوردند .

بعضی از بزرگان گفته اند : گذشتگان از اهل ایمان عبادت را در روزه و نماز تنها نمی دیدند ، عبادت بزرگ نزد آنان خودداری از غیبت بود .

ابن عباس می

گوید : چون خواستی عیب دیگران را بگوئی مسیر سخن را به گفتن عیوب خود برگردان .

مالک دینار می گوید : عیسی با حواریون بر مرده سگی گذشتند ، حواریون گفتند عجب بوی بدی دارد ، عیسی فرمود عجب دندانهای سفیدی در دهان اوست ، انگار می خواست حواریون را از بدگوئی از سگ منع کرده و به آنان تعلیم دهد که همیشه خوبیهای خلق را بگوئید .

معنای غیبت

علمای دین بخصوص متخصصین در مسائل عالی اخلاقی بر اساس آیات و روایات حدّ و حدود و مرز غیبت را اینچنین بیان کرده اند :

غیبت عبارت از گفتاری است ، که چون به برادرت برسد ناراحت شود ، و فرقی نمی کند که این گفتار و سخن درباره ی نقص بدن یا نسب یا اخلاق ، یا عمل ، یا قول ، یا دین یا دنیا یا لباس یا خانه و یا مرکب او باشد .

در نقص بدن مثل این که پشت سرش بگوئی : چشم ضعیف ، لوچ ، کچل ، قد کوتاه ، قد بلند ، سیاه چهره ، زرد رنگ ، و هر صفتی که او را ناخوش آید .

در نسب مثل این که بگوئی : پدرش هندی است ، دهاتی است ، نفهم است ، فاسق و خسیس است ، پینه دوز و کارگر و حمال است ، و از قبیل این مسائل که قصدی جز حقارت اشخاص بدین صورت نیست .

در اخلاق مثل این که گفته شود : فلانی بدخلق ، بخیل ، متکبّر ، ریاکار ، ترسو ، خشمگین ، عاجز و ضعیف است .

در عمل مثل این که بگوئی فلانی

: دزد ، دروغگو ، مشروب خوار ، خائن ، ظالم ، سست نماز ، بدرکوع و سجود ، لا ابالی در نجاسات ، عاق پدر و مادر ، و اهل فسق و فجور است ، و یا پرحرف ، بی ادب ، پرخواب ، و پرخور است .

در لباس مثل اینکه بگوئی : آستین بلند ، آستین گشاد ، چرک لباس ، و دارای کلاه بزرگ است .

حرمت تمام این امور که مربوط به دین یا دنیا یا اخلاق است بوقتی است که عیوب مسلمان نزد کسی آشکار نیست و در بین مردم دارای احترام است و از فسق علنی دور است ، و قصد انسان از بیان این صفات ریختن آبروی مردم باشد .

این را هم باید دانست که غیبت منحصر به زبان نیست ، بلکه با اشاره و با فعل و با حرکات اعضاء بدن هم امکان غیبت وجود دارد .

از خداوند بزرگ بخواهیم که برای همیشه ما را از افتادن در این گناه خطرناک حفظ کند ، و تا وقت بیرون رفتن از دنیا ما را از شرّ این معصیت در امان بدارد .

موارد جواز غیبت

روایات بسیار مهم کتب روائی مواردی را از حرمت غیبت استثنا کرده اند که عبارت است از :

۱ غیبت هواپرست بدعت گذار

۲ سلطان و حاکم متجاوز و ستمگر

۳ فاسقی که فسقش آشکار و علنی است

۴ کسیکه در انجام امور خلاف شرم و حیا ندارد

۵ قاضی و حاکم دادگاهی که در حکم خود جائر و ستمگرند

۶ منافق

۷ فاجری که حتماً باید به مردم معرفی شود

۸ بیان اوصاف کسی که درباره

ی او از انسان مشورت می کنند ، مشورت در جهت شرکت ، یا رفاقت یا ازدواج

۹ شهادت در دادگاه در حق کسی که مستحق حدود الهی است

۱۰ جرح و تعدیل راوی روایت

۱۱ ذکر عیبی که شخص به آن مشهور است و با شنیدن آن عیب ناراحت نمی شود

۱۲ کمک گرفتن از صاحب قدرت برای جلوگیری از عمل منکر اهل منکر ، که راهی برای ردّ آن جز بازگو کردن وضع اهل منکر نزد اهل قدرت نیست.

در غیر این موارد پشت سر مردم مؤمن و مسلمان حرف زدن مخالف با دین و حرام و معصیت الهی و باعث عذاب جهنم در فردای قیامت است(۱۰) .

فَاِنِ اغْتَبْتَ فَبَلَغَ الْمُغْتابَ فَاسْتَحِلَّ مِنْهُ ، وَاِنْ لَمْ يَبْلُغْهُ وَلَمْ يَلْحَقْهُ عِلْمُ ذلِكَ فَاسْتَغْفِرِ اللّهَ] لَهُ [.

اَلْغيبَهُ تَأْكُلُ الْحَسَناتِ كَما تَأْكُلُ النّارَ الْحَطَبَ ، اَوْحَى اللّهُ عَزَّوَجَلَّ اِلى موسَى بْنِ عِمْرانَ (علیه السلام) : اَلْمُغْتابُ اِذا تابَ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّهَ وَاِنْ لَمْ يَتُبْ فَهُوَ اَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النّارَ .

قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ :(أَيُحِبُ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ)(۱۱) .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : هرگاه از کسی غیبت کردی و به لوث این گناه ملوّث شدی و ای مسئله بگوش طرف رسید و فهمید که از او غیبت کرده ای ، پس علاج تو از این درد جهنمی این است که از او حلالیت بخواهی ، و لازم است آنقدر دنبال او باشی تا تو را ببخشد ، و اگر بگوش او نرسید پس راه خلاصی تو از آن این است که از حضرت حق طلب آمرزش و

مغفرت کنی .

و این حقیقت را بدان که غیبت خوبیها را می خورد ، چنانچه آتش هیزم را خاکستر می کند .

خداوند عزّوجل به موسی بن عمران فرمود : غیبت کننده اگر توبه کند آخرین کسی است که وارد بهشت می شود ، و اگر توبه نکند اول کسی است که به آتش جهنم می رود ، خداوند در قرآن مجید فرموده : آیا یکی از شما دوست دارد گوشت مرده برادرش را بخورد ؟ !

مسئله غیبت چنانچه در صفحات گذشته توضیح داده شد حضرت صادق (علیه السلام)می فرمایند عبارت است از عیب جوئی و عیب گوئی در خلقت انسان و خلق او و فعل او و معامله و مذهب و جهل او و امثال این امور .

وَاَصْلُ الْغیبَهِ تَتَنَوَّعُ بِعَشْرَهِ اَنْواع : شَفاءِ غَیْظ ، وَمَساءَهِ قَوْم ، وَتَصْدیقِ خَبَر، وَتُهْمَه ، وَتَصْدیقِ خَبَر بَلا کَشْفِهِ ، وَسوءِ ظَنِّ ، وَحَسَد ، وَسُخْرِیَّه ، وَتَعَجُّب ، وَتَبَرُّم ، وَتَزْیین .

ریشه و حقیقت غیبت یکی از ده مورد است :

۱ علاج خشم و غضب یکی از ده مورد است :

۲ رنجاندن و غمگین کردن مردم با سخن بیجا و بی مورد پشت سر آنان .

۳ تصدیق مطلبی که متضمن غیبت دیگران باشد و بوی تهمت بدهد .

۴ تصدیق خبری که مشتمل بر نقص کسی باشد بدون تحقیق و کشف .

۵ گمان بد در حق افراد .

۶ حسد بردن که مورث غیبت است .

۷ سخریه و استهزاء پشت سر مردم .

۸ تعجب کردن از ذکر کسی و استبعاد در حق او .

۹ بوقت سخن به میان آمدن

از کسی ، اظهار ملالت و کراهت کردن از او .

۱۰ زینت دادن حرفی که مشتمل بر معایب غیر باشد .

فَاِنْ اَرَدْتَ السَّلامَهَ فَاذْکُرِ الْخالِقَ لاَ الْمَخْلوقَ فَیُصیرَ لَکَ مَکانَ الْغَیْبِهِ عَبْرَهً وَمَکانَ الْاِثْمِ ثَوابًا .

کَذَبَ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلال وَهُوَ یَأْکُلُ لُحومَ النّاسِ بِالْغیبَهِ . اِجْتَنِبِ الْغیبَهَ فَاِنَّها اِدامُ کِلابِ النّارِ ! !

امام صادق (علیه السلام) در پایان روایت می فرماید : اگر علاقه داری دنیا و آخرتت سالم باشد بجای سخن از مردم با و سخن از حق بگو ، که سخن از خدا گفتن مقدمه بصیرت و راه یافتن به فضای با عظمت ملکوت و بدست آوردن رشد و کمال است ، و بجای گناه ثواب و اجر و جلب رضای دوست است .

آنکس که بنیان روح و جسمش از مال حلال پرورش یافته ، گوشت مردم را با غیبت نمی خورد ، که آدم حلال خور جز طاعت و عبادت برنامه ای ندارد که طاعت و بندگی اقتضای حلال خوری است ، از غیبت بپرهیزید که غیبت نان خورش سگان جهنم است .

یک بار دیگر روایت امام صادق (علیه السلام) را در این فصل بخوانید ، و روایات باب غیبت را از نظر بگذرانید ، و در معارف قرآنیه و کلمات انبیاء و معصومین دقت کنید ، باشد که خداوند توفیق ترک این گناه عظیم را اگر آلوده با آن هستید به شما عنایت بفرماید .

در ضمن به این حقیقت هم توجّه داشته باشید که مستمع غیبت در این گناه عظیم با غیبت کننده شریک است و روایات متعدّدی به این برنامه تذکّر داده اند.

خداوندا با لطف و

عنایت و با کرم و مرحمتت توفیق ترک هر گناه صغیره و کبیره ای را به ما ارزانی بخش و بخصوص ما را از شرّ تمام گناهان زبان در پناهت حفظ فرما .

باب پنجاهم

در مسئله ریا و تظاهر است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : لا تُراءِ بِعَمَلِکَ مَنْ لا یُحْیی وَلا یُمیتُ وَلا یُغْنی عَنْکَ شَیْئًا .

وَالرِّیاءُ شَجَرَهٌ لا تُثْمِرُ اِلاّ الشِّرْکَ الْخَفِیَّ وَاَصْلُهَا النِّفاقُ ، یُقالُ لِلْمُرائی عِنْدَ الْمیزانِ : خُذْ ثَوابَکَ وَثَوابَ عَمَلِکَ مِمَّنْ اَشْرَکْتَهُ مَعی فَانْظُرْ مَنْ تَعْبُدُ ، وَمَنْ تَدْعو ، وَمَنْ تَرْجو وَمَنْ تَخافُ .

وَاعْلَمْ اَنَّکَ لا تَقْدِرُ عَلی اِخْفاءِ شَیْءٍ مِنْ باطِنِکَ عَلَیْکَ وَتَصیرُ مَخْدوعًا بِنَفْسِکَ ، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ :(یُخادِعُونَ اللهَ وَالَّذِینَ آمَنُوا وَمَا یَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا یَشْعُرُونَ)(۱۲) .

وَاَکْثَرُ ما یَقَعُ الرِّیاءُ فِی الْبَصَرِ ، وَالْاَکْلِ ، وَالْکَلامِ ، وَالْمَشْیِ ، وَالْمُجالَسَهِ ، وَاللِّباسِ ، وَالضَّحْکِ ، وَالصَّلاهِ ، وَالْحَجِّ ، وَالْجِهادِ ، وَقِراءَهِ الْقُرْانِ ، وَسائِرِ الْعِباداتِ الظّاهِرَهِ .

وَمَنْ اَخْلَصَ لِلهِ باطِنَهُ وَخَشَعَ لَهُ بِقَلْبِهِ وَرَأی نَفْسَهُ مُقَصِّرًا بَعْدَ بَذْلِ کُلِّ مَجْهود وَجَدَ الشُّکْرَ عَلَیْهِ حاصِلًا فَیَکونُ مِمَّنْ یُرْجی لَهُ الْخَلاصُ مِنَ الرِّیاءِ وَالنِّفاقِ اِذَا اسْتَقامَ عَلی ذلِکَ فی کُلِّ حال .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

لا تُراءِ بِعَمَلِکَ مَنْ لا یُحْیی وَلا یُمیتُ وَلا یُغْنی عَنْکَ شَیْئًا .

وَالرِّیاءُ شَجَرَهٌ لا تُثْمِرُ اِلاّ الشِّرْکَ الْخَفِیَّ وَاَصْلُهَا النِّفاقُ .

در این فصل حضرت صادق (علیه السلام) به یکی از بدترین رذائل اخلاقی و آلودگیهای قلبی یعنی ریا و تظاهر به عمل اشاره می کنند .

امام (علیه السلام) می فرمایند:

برای خوش آمد کسانی که نه حیات دست آنهاست ونه از دست آنان برای تو در دنیا و آخرت کاری برمی آید عمل مکن .

عمل

برای خوش آمدی مردم نه اینکه سودی به انسان عمل کننده برنمی گرداند، بلکه زحمت و رنج انسان راضایع و در پایان کار جز حسرت و ندامت چیزی برای آدمی باقی نمی گذارد .

ریا درختی است که میوه ی آن شرک خفی است و ریشه وپایه ی ریا نفاق و دوروئی است .

این شرکی که روایت تذکر میدهد شرک در عبادت است ، و در حقیقت ریاکار ، همسو و همراه و هم سفر با بت پرستان است .

ریا در واقع امر به این معناست که : انسان روی زمین پر قیمتی زحمت فوق العاده بکشد ، و انواع درختان و گیاهان را به عمل آورد، چون تمام درختان و گیاهان به مرحله ی ثمرآوردن برسند ، انسان ارّه ی تیزی را بردارد و به شخصی التماس کند که بیا هر چه درخت و گیاه در این زمین است از بیخ و بن بر کن !!

ریاکار با ارّه ی ریا که بدست مردم می دهد اصرار می کند که عملش از قبولی و رضایت حضرت حق قطع گردد ، و به ثمر واقعی و حقیقی نرسد .

با این معنا باید گفت ریا کردن کاری است احمقانه و ریاکار در حقیقت حمّال و عمله ی شیطان است .

برای دور ماندن از ریا تمرین هاو ریاضت های سخت شرعی لازم است ، و اگر کسی در مقام معالجه ی این مرض هولناک بر نیاید به خسران ابدی دچار خواهد شد ، توجه به حقیقت اسماء و صفات الهی مانند ربّ ، قابل ، رحمان ، رحیم ، خالق ، ودود ، غفور ، کریم ، الله ،

رفیع الدّرجات و توجه به اینکه تمام موجودات مملوک حقّند و از خود حیثیّت و هویت و اعتبار ندارند ، و توجه به اینکه روزی خواهد آمد که احدی قدرت ندارد برای نجات انسان کاری صورت بدهد ، و توجه به اینکه عبادت جز برای حضرت حق واقع نمی شود ، داروهای علاج ریا هستند .

برای انسان در هر حرکتی سه پرونده هست .

در احادیث مرویه از اولیاء الهی آمده ، که برای عبد در هر حرکتی از حرکاتش هر چند کوچک و کم باشد سه پرونده تشکیل می شود :

۱ برای چه ؟

۲ چگونه ؟

۳ برای که ؟

یُنْشَرُ لِلْعَبْدِ فی کُلِّ حَرَکَه مِنْ حَرِکاتِهِ وَاِنْ صَغُرَتْ ثَلاثَهُ دَواوینَ : الدّیوانُ الْأَوَّلُ لِمَ وَالثّانی کَیْفَ وَالثّالِثُ لِمَنْ ؟

معنای پرونده ی اوّل « برای چه » آن است که برای چه منظور این حرکت را انجام دادی ؟ آیا منظورت این بود که مولایت ترا امر کرده یا بخاطر هوای نفس و شهوت بود ، پس اگر در این مرحله از رسیدگی سالم درآمد نوبت به پرونده دوم میرسد که عمل را چگونه انجام دادی ، که خدای را در هر عمل شرایط و حدودی بازرسی نیز و به سلامت بگذرد پرونده سوم مطرح می گردد ; که برای چه کسی انجام دادی ، آیا در عمل اخلاص داشتی و تنها برای خدا انجام دادی و به محتوای لا اله الاّ الله که بر زبان داشتی وفادار بودی ؟ تا اجر و پاداشت بر خدا باشد . با آن که برای ریا و تزویر ونشان دادن به مخلوقی همانند خودت بود ، که

برای اجر و پاداشت را از همان مخلوق بگیری ، چنانچه در روایات متعدد این مضمون آمده ، و یا آن که عملی که انجام دادی برای رسیدن به مزد و پاداش دنیوی بوده که بهره ات را در دنیا برده ای ، و یا آن که از روی سهو و غفلت بوده که اجر و پاداشی نداری .

بالجمله اگر آدمی متوجه باشد که این چنین بازپرسی ها در پیش دارد نفس خود را رها نمی کند تا هر چه بخواهد انجام دهد ، و پیش از آن بازخواست شود ، خودش را به دادگاه وجدان می کشد و از او بازخواست می کند تا نفس از راه حق منحرف نشود و به خسران و زیان گرفتار نگردد.

یکی از عرفای بزرگ را در این مقام سخنی عمیق و با معناست در آن سخن پر مغز و تکان دهنده میفرماید :

اِنَّما یَتَحَقَّقُ بِالْمُراقَبَهِ مَنْ یَخافُ عَلی فَوْتِ حَظِّهِ مِنْ رР...ЙљʂӨ.

مراقبت از نفس در کسی تحقق می یابد که بر فوت حظّش از پروردگارش بترسد .

غفلت ما از مراقبه از آن روست که ندانستیم با ترک مراقبه چه از دست داده و خواهیم داد ، و از چه بهره های الهی محروم بوده و خواهیم بود و ندانستیم که حظّ ربّ چیست ؟ و چگونه آن حظّ با مخالفت با حضرت او منافات دارد ،افسوس که در اثر سوء تعلیم و تربیت دل خود را با وعده های پوچ شیطانی خوش داشتیم و محکمات آیات و روایات را نادیده گرفتیم و اکنون بر ماست که در آتش حرمان و هجران بسوزیم تا فردا با ما چه رفتار

کنند ؟!

چه عجیب است که گاهی اهل گناه اگر بدانند بیننده ای آنان را می بیند ، گرچه آن بیننده طفل صغیر باشد به ملاحظه بر می خیزد و حتی شنیده شده و یا در کتاب ها آورده اند که گاهی بت پرستان در مقام عصیان از بت ملاحظه می کردند ، اما عده ای از مردم که ادعای ایمان واسلام دارند در حرکات و سکنات و در اعمال و رفتار خود از حضرت حق ملاحظه نمی کنند و این عدم ملاحظه از ذلّت و پستی وبیچارگی نفس است و از تیره روزی و سیه بختی انسان !

در این زمینه سخن سرای بزرگ پارسی سعدی شیرازی میفرماید :

زلیخا چو گشت از می عشق مست

بدامان یوسف در انداخت دست

چنان دیو شهوت برآشفته بود

که چون گرگ در یوسف افتاده بود

بتی داشت بانوی مصر از رخام

بر او معتکف بامدادان و شام

در آن لحظه رویش به پوشید و سر

مبادا که زشت آیدش در نظر

دل آزرده یوسف به کنجی نشست

به سر بر زنفس بد اندیش دست

زلیخا دو دستش ببوسید و پای

که ای تند رفتار سرکش ، درآی

به سنگین دلی روی در هم نکش

به تندی پریشان مکن وقت خوش

فرو ریخت بر دیده بر چهره خوی

که برگرد و ناپاکی از من مجوی

تو از روی سنگی شدی شرمسار

مرا شرم ناید ز پروردگار ؟

غزالی می گوید : جوانی شب هنگام به دامن زنی در آویخت ، زن گفت حیا نمی کنی ؟

گفت از که ؟ که بجز ستارگان چشمک زن آسمان کسی چشم بر ما ندوخته است .

زن گفت : پس ستاره آفرین کجا شد ؟ ! !

بیائید در هر عملی وجود مقدس خالق

و مالـک و حیات بخش و رزاق و خـدای خود را لحاظ کنیم که همه کاره اوست ، و بهمه جا وبهمه کس ناظر اوست ، وکلید بهشت و جهنم در اختیار اوست ، و قبولی و ردّ عمل با حضرت اوست .

فیض بزرگـوار آن شوریـده مست ، وبلبـل گلزار عشـق در خطـاب به حضـرت دوست و این که همه کـاره فقـط اوست عرضـه میدارد :

چو تو در بر من آئی اثری زمن نماند

چو جدا شوی زجانم رمقی به تن نماند

سخن از دل برآید برزبان که با تو گویم

چو نظر کنم بسویت به زبان سخن نماند

به وطن چو بی تو باشم بودم هوای غربت

به سفر چو با تو باشم هوس وطن نماند

زلطافت خیالت ز تجلی جمالت

همه جان شدست این تن تن من به تن نماند

بنما رهم بجائی که همین تو باشی آنجا

غم جان و تن نباشد سرما و من نماند

دل و جان نخواهم الا که دهم به خدمت تو

چوبخدمت توآیم دل و جان به نماند

دم نزع گفت جانم زبدن چه کشیدم

هله دوستان بشارت که ز غم بدن نماند

پس مرگ بیادت نفسی زجان برآرم

شود اخگر این تن من بدن و کفن نماند

به زمانه یادگیری چو سخن نباشد ای فیض

برسان سخن بجائی که دگر سخن نماند

نامه تکان دهنده

عبدالله قطب در بیان عذاب حرمان و هجران از حق که معلول گناه و معصیت بخصوص معاصی قلب مخصوصاً برنامه زشت ریا است در نامه ای به دوستش می نوسد :

اما بعد : سزد که آدمی ضعیف که تاب گزیدن مورچه ندارد از عذاب خدای و گزیدن حیات و عقارب دوزخ و شکنجه و داغ آن جهان خود را نگاه دارد

که عذاب حقّ است ، وسطوت و بطش او از مجرمان مصروف نیست .

و اگر آدمی اندیشد که خدای کریم و رحیم است ، کجا بنده را چنین عذاب کند ؟ باید بیندیشد که آنچه حال خدای با بنده مجرم کرده که او را محلّ معصیت آفریدگار خویش و به جفا و نافرمان برداری قیوم سماوات مبتلاـ کرده است از ابتلاء به عذاب کمتر نیست ، بلکه نزد ارباب همم و اهل معرفت ، این زیادت است ، چنان چه اگر یکی از ایشان را مخیّر سازند میان عذاب و ابتلاء به معصیت ، عذاب را دوست تر دارد از ابتلاء به معصیت ، که بندگان حق شناس معصیت را برای آنکه معصیت است دشمن دارند با قطع نظر از آن که سبب عذاب می شود و یا نمی شود ، چنانچه رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) که در شأن صهیب فرمود :

نِعْمَ الْعَبْدُ صُهَیْبٌ لَوْ لَمْ یَخَفِ اللهَ لَمْ یَعْصِهِ .

نیکو بنده است صهیب ، برفرض اگر نمی ترسید باز معصیت خدا را نمی کرد .

وبنده مستبصر داند که اگر و العیاذ بالله به عذاب جاوید مبتلا شوند این اهون است از آن که به نافرمانی و عقوق و جفا در کار آفریدگار تبارک اسمه موصوف گردند ، چون خدای عزّوجلّ این خذلان به بنده پسندید که او به چنین موصوف گردد که نافرمانی خدا است ، چه عجب اگر او را به عذاب مبتلا گرداند که اهون از آن است نزد مستبصر حق شناس .

و چون درآخرت جلال و بزرگواری خدای بر مجرمان ظاهر شود چناچه آن را انکار نتوانند کرد

و بینند که چنان نافرمانی و سوء معامله با چه کسی کرده ، بینشی که از آن تعامی « چشم پوشی » میسر نباشد و از زشتی کردار خود آگاه شوند آگاهی ای که تجاهل با آن نتوان ورزید ، ایشان را حالتی روی نماید از خجالت که عذاب آتش با شدّت و حدّت که آنرا است اهون از آن باشد ، و اگر ایشان را به عذاب آتش مشغول کنند و آن خجالت ایشان را فراموش شود ، یا ساعتی از آن ذاهل و غافل گردند گوئی برایشان منتی توان نهاد ، و وای بر کسی و بدا به حال او که عذاب آتش با آنچه اوست اهون الحالین او باشد . . .

در آتشم بیفکن و نام گنه مبر

کآتش به گرمی عرق انفال نیست

آری برای اهل بینش حرمان و هجران از او سخت ترین عذاب ، و محرومیت از قرب و وصال بدترین شکنجه است .

عارف معارف الهی شمس مغربی می فرماید :

کو جذبه ای که آن بستاند مرا زمن

کو جرعه ای که تا کندم فارغ از زمن

کو باده ای که تا بخورم بیخبر شوم

از خویشتن که سخت ملولم زخویشتن

کوآن عزیز مصر ملاحت که تا دهد

یک دم خلاص یوسف جان را زحبس تن

کو ساقیئی موّید باقی که در ازل

بودی مدام نقل و میم زان لب و دهن

در حالتی چنین که منم دردمند عشق

درمان درد من نبود غیر درد من

ای ساقیئی که مستی ارباب دل زتست

از روی مرحمت نظر بر دلم فکن

چشمت به یک کرشمه تواند خلاص داد

چون من هزار خسته درون را ازاین فتن

نشکن دل شکسته ی ماراکه بیش ازاین

اوخود شکسته است از

آن زلف پر شکن

درحلق جان مغربی انداز زلف خود

او را بدست خویش برآر از چَه بدن

غزالی در باب مهلکات « کیمیای سعادت » بر اساس آیات و روایات درباره ی ریا می گوید :

بدان که ریا کردن به طاعت های حق تعالی از کبائر است و به شرک نزدیک است ، و هیچ بیماری بر دل پارسایان غالب تر از این نیست که چون عبادتی کنند ، خواهند که مردمان از آن خبر یابند و برجمله ایشان را پارسا اعتقاد کنند ، و چون مقصود از عبادت اعتقاد مردمان بود ، خود عیادت نبود ، که پرستیدن خلق بود ، و اگر آن نیز مقصود باشد اند عبادت خویش و حق تعالی همی گوید :

(فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحاً وَلاَ يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً)(۱۳) .

و هرکه بدیدار حق تعالی امید دارد گو اندر عبادت حق تعالی هیچ شرکت میفکن .

و خدای تعالی همی می گوید :

(فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ*الَّذِينَهُمْ عَن صَلاَتِهِمْ سَاهُونَ*الَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ*وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ)(۱۴) .

وای بر کسانی که ایشان را نماز با شهوت و ریا کنند .

یکی پرسید از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که رستگاری چیست ؟ گفت :

اندر آن که طاعت خدای تعالی کنی و ریای مردمان نکنی و گفت : روز قیامت یکی را بیاورند و گویند چه اطاعت داری ؟ گوید جان خود اندر راه حق تعالی فدا کرده ام تا اندر غزا مرابکشتند ،گویند دروغ گوئی برای آن کردی تا گویند فلان مرد مردانه است ، بگیرید و وی رابه دوزخ برید .

دیگری را بیاورند و گویند چه اطاعت داری ؟ گوید هر

چه داشتم بصدقه بدادم ، گوید دروغ گوئی برای آن بکردی تا بگویند فلان مرد سخی است ، بگیرید وی را به دوزخ برید .

و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت : از امّت خویش از هیچ چیز چنان نترسم که از شرک کهین ، گفتند آن چیست یا رسول الله ؟

گفت : ریا .

و گفت : روز قیامت حق تعالی گوید با مرائیان ، نزدیک آن کسانی شوید که عبادت برای ایشان کردید و جزاء خود طلب کنید .

و گفت : به حق تعالی پناه کنیم از جُبُّ الحزن یعنی غار اندوه ، گفتند یا رسول خدا جبّ الحزن چیست ؟ گفت وادیی است اندر دوزخ ساخته برای قراء مرائی و گفت : حقّ عزّوجلّ همی گوید : هر که عبادتی کرد و دیگری را با من شرکت داد من از شریک بی نیازم جمله بدان همباز دادم .

رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت :خدای نپذیرد کرداری که اندر وی یک ذره ریا بود معاذ همی گریست ،عمر گفت :چرا همی گریی ؟ گفت از رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم اندک ریا شرک است ، و گفت مرائی را روز قیامت ندا کنند و آواز دهند یا مرائی یا نابکار یا غدّار کردارت ضایع شد و مزدت باطل شد برو و مزد از آنکس طلب کن که کار برای وی کردی .

شداد بن اوس گوید که رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) را دیدم که همی گریست گفتم یا رسول الله چرا همی گریی ؟ گفت :همی ترسم که امت من شرک آورند نه آن که بت پرستند یا

ماه و آفتاب لیکن عبادت بر او به ریا کنند .

و گفت : اندر ظلّ عرض آن روز که هیچ ظلّ نباشد جز آن مردی نخواهد بودن که بدست راست صدقه بداد و خواست که از دست چپ پنهان دارد .

حدیثی عجیب در عبادت خالصانه

رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت :

چون حق تعالی زمین را بیافرید بلرزید کوه را بیافرید تا وی را فرو گرفت ملایک گفتند هیچ چیز نیافرید حق تعالی قوی تر از کوه .

پس آهن رابیافرید نا کوه راببرید ، گفتند : آهن قوی تر است ، آتش را بیافرید تا آهن را بگداخت ،پس آب را بیافرید تا آتش را بکشت ، پس باد را بفرمود تا آب را برجای بداشت پس ملایک خلاف کردند و گفتند :بپرسیم از حق تعالی که چیست از آفریده های بو که هیچ چیز از آن قوی تر نیست ، گفت :آدمی که صدقه بدهد بدست راست که دست چپ وی خبر ندارد ، هیچ آفریده ی قوی تر از وی نیست و نیافریده ام .

روایتی مهم در عبادت ناخالص

معاذ همی گوید که رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)گفت :

که حقّ عزّوجلّ هفت فرشته پیش از آفریدن آسمانها بیافرید ، پس از آن آسمانها بیافرید و هر یک را کرد موکّل بر آسمانی و دربانی آن آسمان به وی داد .

چون فرشتگان زمین که کردار خلق نویسند و آنان حفظه اند عمل بنده که از بامداد تا شب کرده باشد رفع کنند تا آسمان اول برند و بر طاعت وی ثناء بسیار گویند و چندان عبادت کرده باشد که نور وی چون نور آفتاب بود آن فرشته که موکل بود بر آسمان اول گوید این طاعت ببرید و بر روی وی باز زنید که من نگهبان اهل غیبتم مرا حق تعالی فرموده است که هر که غیبت کند مگذار که عمل وی بر تو بگذرد .

پس عمل دیگر رفع کنند که غیبت

نکرده باشد تا به آسمان دوم آن فرشته گوید ببرند و بر روی وی باز زنید که این برای دنیا کرده است و اندر مجالس بر مردمان فخر کرده است و مرا فرموده اند که عمل وی را منع کنم .

پس عمل دیگری رفع کنند که اندر وی صدقه باشد و روزه و نماز و حفظه عجب بمانده باشند از نور روی و چون به آسمان سیم رسد آن فرشته گوید که من موکّلم بر کبر که من عمل متکبران را منع کنم و وی بر مردمان تکبر کردی .

پس عمل دیگری رفع کنند با به آسمان چهارم آن فرشته گوید :که من موکل عُجبم و عمل وی بر عجب نبودی نگذارم که عمل وی از من بگذرد .

پس عمل دیگری رفع کنند و آن عمل چون عروسی بود که به شوهر تسلیم خواهند کرد تا به آسمان پنجم برند آن فرشته گوید که آن عمل بر روی وی باز زنید و برگردن وی نهید که من موکّل حسدم هر که در علم و عمل بدرجه ی وی رسیدی او را حسد کردی !!

پس عمل دیگری دفع کنند و هیچ منع نبود تا به آسمان ششم آن فرشته گوید : که این عمل ببرید و بر روی وی باز زنید که وی بر هیچ کس که وی را بلائی و رنجی رسیدی رحمت نکردی بلکه شادی کردی و من فرشته رحیتم مرا فرموده اند تا عمل بی رحم منع کنم .

پس عمل دیگری رفع کنند که نور وی چون نور آفتاب بود و بانگ آن در آسمانها افتاده باشد و هیچ کس منع نتواند کرد

چون به آسمان هفتم رسد آن فرشته گوید این عمل بر روی وی باز زنید که وی بدین عمل خدای را نخواست بلکه مقصود وی حشمت بود نزدیک علما و نام و بانگ بوده اند شهرها و هر چه چنین بود ریا باشد و خدای تعالی عمل مرائی نپذیرد .

پس عمل دیگری رفع کنند و از آسمان هفتم بر گذرانند و اندر وی همه ی خُلق نیکو بود و ذکر و تسبیح وهمه ی فرشتگان آسمان گواهی دهند که این عمل پاک است و به اخلاص است حق تعالی گوید : شما نگهبان عملید و من نگاهبان دل ،وی این عمل را نه برای من کرده است و اندر دل نیّت دیگری داشت ، لعنت من که خدایم بر وی باد ، فرشتگان همه لعنت گویند وگویند لعنت تو و لعنت ما بر وی باد آسمانها گویند لعنت ما بر وی باد و هفت آسمان و هر چه اندر هفت آسمان است بر وی لعنت کنند و امثال این اندر ریا بسیار است .

انسان با دقت در روایات و معارف الهی به این نکته متوجه می شود که ریا عمل بسیار پلید و آتش سوزنده و سختی است که هم چون آتش جهنم تمام زحمات انسان را می سوزاند و از آدمی چیزی باقی نمی گذارد .

نقل می کنند که علامه بحرالعلوم بیست و پنج سال خنده نکرد و شاگردان آن بزرگوار در همه حال وی را مغموم و مهموم میدیدند ، پس از بیست و پنج سال تبسّمی بر لبان مبارکشان نقش بست ، یکی از شاگردان که محرم سرّ بود از سبب آن

تبسّم پس از بیست وپنج سال پرسید ;آن جناب جواب داد بیست وپنج سال برای ریشه کردن ریا از خانه قلب در تلاش بودم تا امروز بتوفیق خدا و به کمک عنایت و رحمت او متوجه شدم که ریشه ی این رذیلت از قلبم کنده شده ، بدین سبب از شدّت خوشحالی خندیدم .

راستی وقتی وجود انسان از آلودگی های ظاهر و پنهان پاک می شود ، چه دنیای عجیبی برای آدمی پیدا می شود ، و چه لذت روحی و معنوی که قابل مقایسه با هیچ لّذتی نیست به انسان دست میدهد ، درآن وقت است که انسان جز او نمی بیند و جز او نمی خواهد و جز او نمی گوید و از غیر حضرت او لذت نمی برد .

دیده ای وام کنم از توبه رویت نگرم

زان که شایسته دیدار تو نبودنظرم

چون ترا هر نفسی جلوه بحسنی دگر است

هر نفس زان نگران در تو به چشمی دگرم

توئی از منظر چشمم نگران برزخ خویش

که توئی مردمک دیده و نور بصرم

هر که بی رسم و اثر گشت بکویش پی برد

من بی رسم و اثر ناشده پی می نبرم

تا ز من هست اثر از تو نیابم اثری

کاشکی در دو جهان هیچ نبودی اثرم

نتوانم به سرکوی تو کردن پرواز

تا ز اقبال تو حاصل نبود بال و پرم

بوی جانبخش تو همراه نسیم سحر است

زان سبب مرده ی انفاس نسیم سحرم

یار هنگام سحر بر دل ما کرد گذر

گفت چون جلوه کنان بر دل تو می گذرم

مغربی آینه دل زغبار دو جهان

پاک بزدای که پیوسته در او می نگرم

يُقالُ لِلْمُرائی عِنْدَ الْميزانِ : خُذْ ثَوابَکَ وَثَوابَ عَمَلِكَ مِمَّنْ اَشْرَكْتَهُ مَعی

فَانْظُرْ مَنْ تَعْبُدُ ، وَمَنْ تَدْعو ، وَمَنْ تَرْجو وَمَنْ تَخافُ .وَاعْلَمْ اَنَّکَ لا تَقْدِرُ عَلی اِخْفاءِ شَیْء مِنْ باطِنِکَ عَلَیْکَ وَتَصیرُ مَخْدوعًا بِنَفْسِکَ .

قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : (یُخادِعُونَ اللهَ وَالَّذِینَ آمَنُوا وَمَا یَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَمَا یَشْعُرُونَ)(۱۵) .

امام صادق (علیه السلام) در دنباله ی روایت می فرماید : روز قیامت به پای میزان اعمال به ریاکار می گویند :اجر و ثواب و مزد عملت را از آن کس بخواه که وی را با من در عملت شریک کردی .

پس ای بنده حق دقت کن که چه کسی را عبادت می کنی ،و که را می خوانی ،و به که امید داری و از که می ترسی ؟

تو قدرت پوشیده داشتن باطنت را بر خود نداری ،از فریب نفس امّاره خلاصی برای تو نیست و تو گول خور نفسی ،گمانت این است که می توانی چیزی را از حضرت او پنهان داری و به آن جناب که آگاه بر ظاهر و باطن تمام هستی است فریب آوری ،خداوند در قرآن مجید می فرماید :

منافقان و دورویان با خدای و مؤمنان خدعه کنند نمدانند که جز با خود خدعه نمی کنند ، و به این معنا شعور ندارند .

وَاَکْثَرُ ما یَقَعُ الرِّیاءُ فِی الْبَصَرِ ، وَالاَْکْلِ ، وَالْکَلامِ ، وَالْمَشْیِ ، وَالْمُجالَسَهِ ، وَاللِّباسِ ، وَالضَّحْکِ ، وَالصَّلاهِ ، وَالْحَجِّ ، وَالْجِهادِ ، وَقِراءَهِ الْقُرْانِ ، وَسائِرِ الْعِباداتِ الظّاهِرَهِ .

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند ریا اکثراً در این امور راه پیدا می کند :

۱ چشم

۲ خوردن

۳ حرف زدن

۴ راه رفتن

۵ مجالست

۶ لباس

۷ خنده

۸ نماز

۹

حج

۱۰ جهاد

۱۱ قرائت قرآن و سایر عبادات ظاهره

ریای چشم مانند نظر به عجز و انکسار و نگاه با حالت از روی سالوسی که مردم از طریق اینگونه نگاه بر خوبی باطن آدمی حکم کنند و یا بگویند فلانی کم خواب است و از اولیاء خداست و دارای حالات معنوی و ملکوتی است .

ریای در اکل و خوردن مانند این که انسان در برابر مردم کمتر از حد معمول خودش بخورد تا مردمان بگویند آدم کم خوری است ، خوشا بحال او که بر شکم مسلّط است و از این راه به کسب نور معرفت مشغول است .

سعدی در گلستان می گوید ، عابدی مهمان امیر شهر شد ، چون از مهمانی برگشت به فرزندش گفت : سفره ی غذا بیاور که گرسنه ام . گفت پدر مگر در خانه ی امیر غذا نخوردی گفت چرا ولی به اندازه نخوردم گفت پدر به قضای تمام عباداتت اقدام کن که در مجلس کم خوردی تا بگویند کم خور است ، و زیاد عبادت کردی تا بگویند عابد است و تو در این مسیر جز زیان و خسارت سودی نبرده ای !

ریای در کلام این است که سخن کم گوئی و سخن نیکوگوئی و سخن با حالت از خدا و انبیاء گوئی تا بگویند خوشا بحالش که عجب می فهمد و چه زبان پاکی دارد که جز سخن حق بر آن جاری نمی شود !

ریای در راه رفتن به این معناست که آهسته قدم برداری و سر بزیراندازی و مواظب حرکات بدن باشی تا بگویند مشی او مشی اولیا و حرکاتش حرکات عباد خداست .

ریای مجالست

به این است که در یک جلسه در برابر بینندگان بخود فرو روی و از حرف زدن با این و آن بپرهیزی و از سخن گفتن مردمان با هم روی درهم کشی یعنی من از این مجالست و رفاقت و نشست و برخاست بیزارم تا همه برتو حسرت خورند و بر تو غبطه برند واز تو پیش دیگران تعریف کنند .

ریای در لباس این است کهنه بپوشی و لباس خشن برتن کنی و خود را سخت به زحمت اندازی تا بگویند خوشا به حالش که عجب زاهدی است و در بندگی چه موجود موفقی است .

ریای در خنده این است که خنده ات تلخ باشد و یا خنده تمسخر به اهل دنیا و اهل غفلت باشد تا بگویند عجب آدم متوجه و بیداری است که حتی خنده هایش با حساب است .

ریای در نماز و حج وجهاد و قرائت قرآن وسایر عبادات ظاهره هم معلوم است و نیازی به شرح وتوضیح و تفصیل و بیان ندارد .

راستی که ریاکار آدم بدبخت و تیره روز و سیاه نامه ای است ، که عمری را در مشقت و زحمت است و کمترین سود و حاصلی از آنهمه زحمت نصیب او نیست ، ولی آنان که برای خدا کار می کنند دارای برگ برنده اند و در روز قیامت از بهره ابدی و منفعت همیشگی برخوردارند .

یکی از دوستان اهل علمم نقل می کرد ، در شهر مقدس مشهد مسجدی بنا شد و در آن مسجد نماز و جلسات مذهبی بر پاگشت ، ولی مسجد از فرش لازم و وسائل مورد نیاز جلسات خالی بود ، در یک

نیمه شب که تمـام مردم محل خواب بودنـد ، و خادم مسـجد در آن شب در مسـجد نبود ، شخصـی می آیـد و تمام مسـجد را بهترین فرش زینت کرده و به انـدازه نیاز چهارصد نفر وسائل در آن مسـجد می گذارد و می رود و عاقبت هم بر کسـی معلوم نگشت که این عمل خیر کار کدام خیّر خالص و بنده ی مخلص بوده ؟!

یار اگر آشنا شود چه شود

بخت اگر یار ما شود چه شود

گر زخم خانه ی می وصلش

جرعه ای قسم ما شود چه شود

گر دل خسته ی مرا ای جان

غمزه ات غم زدا شود چه شود

نفسی گر برآورم با تو

تا دل از غصه وا شود چه شود

در ره چون تو غم گساری اگر

دل وجانم فدا شود چه شود

مرغ روحم که طایر قدس است

زین نفس گر رها شود چه شود

چون حجاب من از منست اگر

این من از من جدا شود چه شود

این سبو بشکند در این دریا

بحر بی منتها شود چه شود

فیض از هر دو کون بیگانه

با تو گر آشنا شود چه شود

وَمَنْ اَخْلَصَ لِلهِ باطِنَهُ وَخَشَعَ لَهُ بِقَلْبِهِ وَرَأى نَفْسَهُ مُقَصِّرًا بَعْدَ بَذْلِ كُلِّ مَجْهود وَجَدَ الشُّكْرَ عَلَيْهِ حاصِلًا فَيَكونُ مِمَّنْ يُرْجى لَهُ الْخَلاصُ مِنَ الرِّياءِ وَالنِّفاقِ اِذا اسْتَقامَ عَلى ذلِكَ فى كُلِّ حال .

امام (علیه السلام) درپایان روایت می فرمایند : هرکس باطن خویش را برای حضرت حق خالص کند و با قدم خشوع بسوی آنجناب حرکت کند و بعد از انجام تمام عبادات بدنی و مالی و اخلاقی ،خود مقصّر در پیشگاه آنحضرت بداند ، از جاده ی شکر نعمت ها تجاوز نکرده و باید گفت برای وی امید

نجات از ریا و نفاق هست ، اگر این واقعیت را ادامه دهد و بر این احوالات الهیه در هر حال استقامت ورزد .

روایات باب ریا

از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از معنای آیه (فَمَنْ كانَ يَرْجُو لِقاءَ رَبِّهِ)(۱۶) پرسیدند فرمود : انسان عملی را انجام میدهد نیت و قصرش وجه الله نیست بلکه برای این است که مردم از او تعریف کنند و در بین مردم پاک و خوب جلوه نماید ، علاقه مند است مردم از وضع او آگاه گردند ، این انسان همان است که به عبادت پروردگارش شرک ورزیده .

علاء بن فضیل می گوید از حضرت صادق (علیه السلام) تفسیر آیه فمن کان یرجو را پرسیدم فرمودند کسی که نماز بگذارد یا روزه بگیرد ،یا بنده ای را آزاد کند یا حج بجا آورد و قصدش تعریف مردم باشد ،مشرک در عمل شده اما این شرک اگر به دایره توبه کشیده شود قابل آمرزش و عفو حق است .

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) :

ان النار واهلها یعجون من اهل الریاء فقیل : یا رسول الله وکیف تعج النار ؟ قال : من حر النار التی یعذبون بها .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : آتش و اهل آن از اهل ریا بفریاد می آیند ، عرضه داشتند فریاد آتش چگونه است فرمود حرارت و داغی آن که مردم به آن معذّبند .

قال الصادق (علیه السلام) :

امام ششم حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید : بنده ای را روز قیامت می آورند که دارای نماز است ، عرضه می دارد ای پروردگارم برای رضای

تو نماز خواندم ، به او گفته می شود نه تو نماز خواندی برای اینکه مردم بگویند فلان کس چه نماز نیکوئی دارد .

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید برای ریاکار چهار علامت است :

۱ چون تنها باشد از عبادت کسل و سست است .

۲ چون در جمع باشد در عبادت بانشاط است .

۳ اگر از او تعریف کنند بر عملش می افزاید .

۴ اگر در معرض تعریف قرار نگیرد از عملش کم می کند .

به این نکته هم باید توجه داشت که گاهی انسان عمل خیر و کاری مثبتی انجام می دهد و جز رضای حق قصدی از آن عمل ندارد ، ولی وقتی مردم از عملش باخبر می شوند در قلبش شادی و سرور می ریزد ، این برنامه بنا بر روایات از مسئله ی ریا استثنا شده است چرا که خوشحالی بعد از عمل طبیعی هر قلبی است .

زواره از حضرت باقر (علیه السلام) پرسید ، مردی کار خیری می کند ، دیگران از آن کار آگاه می شوند ، بر اثر آگاهی مردم آن مرد خوشحالی می شود ، این چه معنائی است ، حضرت فرمود مانعی ندارد ، هر کسی علاقه مند است دربین مردم به خیر و خوبی شناخته شود ، وقتی اصل عمل برای خدا باشد و انسان بقصد مردم یا چهره کردن انجام نداده باشد بی مانع است .

به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گفتند : مردی عمل خیری انجام می دهد و مردم وی را به آن خیر می ستایند ، حضرت فرمودند این خیر گوئی مردم بشارت دنیائی اوست

، بشارت آخرتش دراین آیه شریفه است :

(بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)(۱۷) .

راوی می گوید : به امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتم مردی وارد نماز می شود نمازش را عالی و نیکو بجا می آورد و قصدش این است که دیگران را به چنین نماری وادار کند این چه نمازی است ؟ فرمود از ریا خارج است و این یک نوع هدایت مردم به سوی خیر است .

خدایا در این ساعت که روز دوازدهم فروردین ماه هزار و سیصد و شصت و شش شمسی و مساوی با نهمین سالروز جمهوری اسلامی است روزی که نود و نه درصد از ملّت انقلابی ایران به برقراری حکومت الهی در این سرزمین رأی دادند به پیشگاه مقدس تو عرضه میدارم :

دل من آینه توست مصّفا دارش

از پی عکس رخ خویش مهیّا دارش

رخ زیبای تو را آئینه ای می باید

از برای رخ زیبای تو زیبا دارش

حیف باشد که برای نقش من و مادروی

از پی نقش توئی نقش من و ما دارش

حلوت خاص پر از شورش غوغا خوش نیست

خالی از ولوله و شورش و غوغا دارش

چو تماشای رخ خویش در او خواهی کرد

پاک از بهر نظرگاه و تماشا دارش

چون که چوگان سر زلف ترا گوی بود

دائماً گوی صفت بی سر و بی پا دارش

گاه مشتاق تر ازدیده ی وامق سازش

گاه معشوق تر از چهره ی عذرا دارش

گرچه ساحل بود از موج مدارش خالی

ورچه دریاست پر از لؤلؤ لالا دارش

مغربی مفرد و یکتا دلارام مدام

مظهر اوست دلت مفرد و یکتا دارش

باب پنجاه و یکم

در مذمّت حسد است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْحاسِدُ یَضُرُّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ اَنْ یَضُرَّ بِالْمَحْسودِ کَاِبْلیسَ اَوْرَثَ بِحَسَدِهِ

لِنَفْسِهِ اللَّعْنَهَ وَلِادَمَ (علیه السلام) الْاِجْتِباءَ وَالْهُدی وَالرَّفْعَ اِلی مَحَلِّ حَقائِقِ الْعَهْدِ وَالْاِصْطِفاءِ .

فَكُنْ مَحْسودًا وَلا تَكُنْ حاسِدًا ، فَاِنَّ ميزانَ الْحاسِدِ اَبَدًا ضَعيفٌ بِثِقْلِ ميزانِ الْمَحْسودِ وَالرِّزْقُ مَقْسومٌ .

فَماذا يَنْفَعُ الْحَسَدُ الْحاسِدَ وَماذا يُضِرُّ الْمَحْسودَ الْحَسَدُ ؟ اَلْحَسَدُ اَصْلُهُ مِنْ عَمَى الْقَلْبِ وَجُحودِ فَضْلِ اللهِ وَهُما جَناحانِ لِلْكُفْرِ .

وَبِالْحَسَدِ وَقَعَ ابْنُ آدَمَ فی حَسْرَهِ الْاَبَدِ وَهَلَكَ بِذلِكَ مَهْلَكًا لا يَنْجو مِنْهُ اَبَدًا .

وَلا تَوْبَهَ لِلْحاسِدِ لِاَنَّهُ مُصِرٌّ عَلَيْهِ مُعْتَقِدٌ بِهِ ، مَطْبوعٌ فيهِ يَبْدُو بِلا مُعارِض لَهُ وَلا سَبَب . وَالطَّبْعُ لا يَتَغَيَّرُ عَنِ الْاَصْلِ وَاِنْ عولِجَ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

اَلْحاسِدُ يَضُرُّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ اَنْ يَضُرَّ بِالْمَحْسودِ كَاِبْليسَ اَوْرَثَ بِحَسَدِهِ لِنَفْسِهِ اللَّعْنَهَ وَلِادَمَ (علیه السلام) الْاِجْتِباءَ وَالْهُدی وَالرَّفْعَ اِلی مَحَلِّ حَقائِقِ الْعَهْدِ وَالْاِصْطِفاءِ .

امام صادق (علیه السلام) دراین بخش همانند بخش قبل به یکی دیگر از رذائل اخلاقی که ریشه در وجود ابلیس دارد و شاخه ای از شجره زقوم جهنم است یعنی حسد اشاره می کنند .

بعضی مردم کم ظرفیت و پست چشم ندارند علم و یا مال و یا جاه و یا شهرت به حق ،و یا جمال و جلال الهی کسی را ببینند ،و می کوشند با وسائل مختلف و خدعه و حیله و مکرر و دغل کاری ، آنچه نعمت از عنایت حضرت حق به اشخاص داده شده سلب کنند ، و حتی حاضرند جان اشخاص را در این زمینه از بین ببرند !

حسد گناه بسیار بزرگی است واین گناه موّلد گناه غیبت ، تهمت ، قتل ، غارت و از بین بردن عرض و آبروی مردم است ،ولی حسود باید بداند در این راه تمام ضربه ها و

زیانها و خسارت ها متوجّه خود اوست و محسود از حسد او زیان حقیقی نمی بیند ، بلکه تولید بلاـ بوسیله ی حسد برای محسود ثواب الهی و ترفیع درجه ومقام دارد .

محققین از علمای ربانی شیعه ، امثال علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه حسد را برابر با آیات و روایات نوعی اعتراض به حضرت حق می دانند ، واین اعتراض را متوجه حکمت و عدل خداست نوعی کفر بحساب می آورند .

امام صادق (علیه السلام) درابتدای روایت می فرماید :

ضرر حسد در مرحله ی اول به محسود میرسد ،و اگر متوجه محسود شود آن ضرر برای او نردبان ترقی است ، همانند حسد ابلیس به حضرت آدم ،که آن حسد برای ابلیس لعنت دائمی ببار آورد و برای آدم اجتباء و هدایت و رفعت به حقائق عهد و نبوّت ببار آورد .

فَكُنْ مَحْسودًا وَلا تَكُنْ حاسِدًا ، فَاِنَّ ميزانَ الْحاسِدِ اَبَدًا ضَعيفٌ بِثِقْلِ ميزانِ الْمَحْسودِ وَالرِّزْقُ مَقْسومٌ .

فَماذا يَنْفَعُ الْحَسَدُ الْحاسِدَ وَماذا يُضِرُّ الْمَحْسودَ الْحَسَدُ ؟ اَلْحَسَدُ اَصْلُهُ مِنْ عَمَى الْقَلْبِ وَجُحودِ فَضْلِ اللهِ وَهُما جَناحانِ لِلْكُفْرِ .

وَبِالْحَسَدِ وَقَعَ ابْنُ آدَمَ فی حَسْرَةِ الْأَبَدِ وَهَلَكَ بِذلِكَ مَهْلَكًا لا يَنْجو مِنْهُ اَبَدًا .

محسود دیگران باشی بی مانع است ، تمام عیب و نقص دراین است که دچار حسد باشی ، میزان محسود در پیشگاه حق سنگین و کفّه ی حسد سبک و بی ارزش است ، آنچه از طرف حضرت حق از امور مادی و یا معنوی باید به افراد عنایت شود عنایت می شود و حسد حاسد نمی تواند مانع لطف و مرحمت حضرت دوست باشد .

حسد چه نفعی به حاسد میدهد و

کدام ضـرّر را متوجه ی محسود می نماید ، اصل حسد از بی معرفتی و کوردلی وانکار عنایت خداست ،وباید به این معنا توجه داشت که کوردلی وانکار فضل حق دوبال کفرند .

به سبب حسد فرزند آدم دچار حسرت ابدی شد به چاهی از هلاکت افتاد که تا ابد نجاتی برایش نیست .

وَلا تَوْبَهَ لِلْحاسِدِ لِاَنَّهُ مُصِرٌّ عَلَيْهِ مُعْتَقِدٌ بِهِ ، مَطْبوعٌ فيهِ يَبْدُو بِلا مُعارِض لَهُ وَلا سَبَب . وَالطَّبْعُ لا يَتَغَيَّرُ عَنِ الْاَصْلِ وَاِنْ عولِجَ

حسود براثر اصـرارش به حسد و اعتقادش به این حالت ابلیسی واین که بر اثر تداوم دادن به این رذیلت جبلی و طبیعت او شده ، وایمانی که معارض آن باشـد کسب و تغییر این وضع برای او مشـکل است و اگر در مقام علاج برآیـد گاهی ریشه کن نمی شود ،اکثراً موفق به توبه نمی گردد .

البته اگر عشق توبه داشـته باشد می تواند توبه کند ولی حرکت دراین مسـیر برای او کاری طاقت فرسا و سخت است ، ولی در عین سختی و مشقتش نباید از رحمت حضرت حق ناامید بود ، که نومیدی از رحمت عین کفر است .

این که حضـرت می فرماینـد برای حسود توبه نیست معنـایش نفی کلّی مسـئله نیست بلکه به این معنـاست که این گنـاه آنقـدر بزرگ و عظیم و سنگین است که بدست آوردن توفیق توبه نسبت به این گناه کار مشکل و سختی است .

قرآن مجید تمام مردم را به شدت از حسد نهی می کند در یک آیه میفرماید :

(أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُلْكاً عَظِيماً)(١٨)

.

برفضلی که خداوند مهربان مسلمانان را از آن برخوردار کرد حسد میورزند ؟ البته ما به آل ابراهیم « محمد و آل محمد وشیعیان آنان » کتاب و حکمت فرستادیم و به آنان ملك عظیم مادی و معنوی عنایت دوست .

الهی ما را از حسد مصون بدار ، و از شرّ حسودان پلید ما را امان بده ، که ما را جز حضرت تو تکیه گاهی نیست .

بارالها راسƠ.....را در حریمت بارده

جان آگاهی کرامت کن دل بیدار ده

روح پاکی را که شد آلوده ی لوث گنه

باده ی ناب طهور از جام استغفار ده

واصلان را محوکن اندر جمال خویشتن

سالکان را جان هشیار و دل بیدار ده

یك نظر کن در جهان آب و گل از روی لطف

دوستان را گُل برافشان دشمنان راخار ده

اهل گِل را روز روز از زور و زر معمور دار

اهل دل را در دل شب ناله های زار ده

در دل بی سیرتان آتش بر افروز از جحیم

نیکوان را جان خرم چهره ی گلنار ده

آن یکی رادر وصالت چون ارغوان

وان دیگر را درفراقت دیده ی خونبار ده

دوستان را ده لوای عزّ و تاج افتخار

دشمنان را ژنده ی ذلّ و لباس عار ده

هر کسی را هرچه خواهد دلش آماده کن

عاشقان را بار ده افسردگان را کار ده

فیض را چون ره نمودی سوی خود از روی لطف

مرحمت فرما زعشقش مرکب رهوار ده

حسودان نسبت به امت اسلام مانند دولتهای شرقی وغربی زمان ما آنقدر رذل و پستند ، و آنچنان دچار حالات کثیف ابلیسی هستند ، که می کوشند و می خواهند مسلمانان از اسلام دست برداشته و همانند آنان کافر جهنمی شوند در این زمینه به خبر

حضرت حق از قلب حسودان بخصوص یهود ونصاری توجه کنید :

(وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمَانِکُمْ کُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِندِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ)(۱۹)

بسیاری از اهل کتاب آرزو و میل آن دارند که شما را از ایمانتان به کفر برگردانند ، به سبب حسدی که بر شما دارند ، آنهم بعد از اینکه حق بر آنان آشکار شده ، اگر از آنها ستمی بر شما رسید در گذرید و مدارا کنید تا هنگامی که فرمان خدا به جهاد برسد که البته خداوند بر همه چیز قادر و تواناست .

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ *مِن شَرِّ مَا خَلَقَ *وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ *وَمِن شَرِّ النَّفَاثَاتِ فِی الْعُقَدِ *وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ)(۲۰) .

حسد در روایات

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بنا به نقل « غرر الحکم » مسائل پرارزشی درباره حسد عنوان می کند که توجه به آن مسائل راه علاج این درد خطرناک است .

اَلْحَسَدُ مَرَضٌ لا یُؤْسی .

حسد مرض سخت علاجی است .

اَلْحَسَدُ دَأْبُ السُّفَّلِ وَاَعْداءِ الدُّوَلِ .

حسد اخلاق اهل سفله و مردم پست و دشمنان نعمت هاست .

اَلْحَسَدُ مِقْنَصَهُ اِبْلیسَ الْکُبْری .

حسد بزرگترین مرکز شکار دشمنی چون ابلیس است .

اَلْحَسَدُ حَبْسُ الرّوحِ .

حسد باعث جلوگیری روح از پرواز بسوی ملکات اخلاقی و حسنات الهی است.

اَلْحَسَدُ شَرُّ الْاَمْراضِ .

حسد زیانبارترین مرض است .

اَلْحَسَدُ عَیْبٌ فاضِحٌ وَشَجیً فادِحٌ ، لا یَشْفی صاحِبَهُ اِلاّ بُلوغُ اَمَلِهِ فیمَنْ یَحْسُدُهُ .

حسد عیب رسواکننده و اندوهی سنگین است ، صاحبش راحت نمی شود مگر آرزویش که آرزوی ابلیسی است

در حقّ محسودش برآورده شود !

ثَمَرَهُ الْحَسَدِ شِقاءُ الدُّنْيا وَالْاخِرَهِ .

میوه حسد ، بدبختی دنیا و آخرت است .

اَلْحاسِدُ يَفْرَحُ بِالشَّرِّ وَيَغْتَمُّ بِالسُّرورِ .

حسود با دیدن رنج مردم خوشحال و با مشاهده سرور مردم ناراحت می گردد .

خداوند بزرگ به موسی بن عمران نصیحت می کند ، که در حقیقت به تمام عبادش موعظه می نماید :

بر آنچه از فضلم به مردم داده ام حسد مبر ، و چشم طمع و تعجب به آنچه در دست مردم است مدوز ، در این زمینه ها دنباله رو نفس مباش ، که حسود بر نعمت من خشمناک است ، و بر قسمت من مانع ، قسمتی که به اراده ام بین بندگانم تقسیم کرده ام .

قالَ الْباقِرُ (عليه السلام) :

اِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْايمانِ كَما تَأْكُلُ النّارُ الْحَطَبَ .

امام باقر (علیه السلام) می فرماید : حسد ایمان را می خورد ، چنانچه آتش هیزم را می خورد .

قالَ الصّادِقُ (صلى الله عليه وآله وسلم) :

آفَهُ الدّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : آفت دین سه چیز است :

۱ حسد

۲ خودبینی

۳ فخرفروشی به دیگران .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

يَقولُ اِبْليسُ لِجُنودِهِ : اَلْقوا بَيْنَهُمُ الْحَسَدَ وَالْبَغْىَ فَاِنَّهُما يَعْدِلانِ الشِّرْكَ .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : ابلیس به لشکرش می گوید بین مردم حسد و تجاوز از حدود الهی بیندازید که این دو

صفت هم سنگ شرک است .

امام مجتبی می فرماید از سه خصلت بپرهیزید :

۱ حرص

۲ کبر

۳ حسد

بخاطر حرص بود که آدم از بهشت رانده شده ، بخاطر کبر بود که ابلیس ملعون و رجیم شد ،

بخاطر حسد بود که قابیل برادر بی گناهش هابیل را گشت .

انسان وقتی حضرت را مالکی حکیم و خدائی عادل ، و پروردگاری عالم و کریم بداند ، و معتقد باشد که حضرت او در عنایات و فضلش مصلحت عبادش را لحاظ می کند ، و علاوه توجه داشته باشد که هر نعمت مادی به انسان داده می شود ، زوال پذیر است ، در قلبش برای حسد جائی نمی ماند .

حسد ناشی از ضعف ایمان ، ضعف شخصیت ، حقد و کینه ، رذالت و پستی ، و به قول حضرت صادق ناشی از کوردلی و انکار عنایت خداست ، و چون بر قلب کسی سایه بیاندازد او را بهر گناهی و جنایتی وادار می کند و گاهی جنایتی که تا ابد قابل جبران نیست ، به حدیث عجیب زیر در این زمینه عنایت کنید .

هشام بن حکم می گوید از حضرت صادق (علیه السلام) پرسیدم ، مردم زمان علی (علیه السلام)پس از مرگ پیامبر تا شهادت مولا آیا آن جناب را به عنوان اعمل و اقضی و اعدل و احکم ، و اشجع و اعبد و ازهد نمی شناختند ؟

امام ششم فرمود چرا ، وجود مقدس حضرت مولا در کمالات معنوی و الهی برای تمام مردمان زمان از سقیفه تا نهروان بطور کامل شناخته شده بود ، هشام می گوید به امام صادق (علیه السلام) عرضه داشتم پس چرا این همه بلا و مصیبت که در حقیقت مصیبت و بلا برای اسلام و مردم تاریخ تا روز قیامت بود به سر آن حضرت آوردند ، حضرت فقط و فقط در پاسخ من گفتند

: حسد(۲۱) ! ! !

باب پنجاه و دوّم

در نکوهش طمع است

قالَ الصّادِقُ (علیه السـلام) : بَلَغَنی اَنَّهُ سُئِلَ کَعْبُ الاَْحْبارِ : ما الاَْصْلَحُ فِی الـدّینِ وَمَا الاَْفْسَدُ ؟ فَقالَ : اَلاَْصْلَحُ الْوَرَعُ ، وَالاَْفْسَدُ الطَّمَعُ . فَقالَ لَهُ السّائِلُ : صَدَقْتَ یا کَعْبُ الاَْحْبارِ .

وَالطَّمَعُ خَمْرُ الشَّیْطانِ یَسْتَقی بِیَدِهِ لِخَواصِّهِ ، فَمَنْ سَکَرَ مِنْهُ لا یَصْحو اِلاّ فی اَلیم عَذابِ اللهِ وِمُجاوَرَهِ ساقیهِ .

وَلَوْ لَمْ یَکُنْ فی الطَّمَعِ سَخَطٌ اِلاّ مُشاراهُ الدّینِ بِالدُّنْیا لَکانَ عَظیمًا .

قالَ اللهُ تَعالی : (أُولئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الضَّلاَلَهَ بِالْهُدَی وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَهِ)(۲۲) .

وَقالَ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ (علیه السـلام) : تَفَضَّلْ عَلی مَنْ شِئْتَ فَاَنْتَ اَمیرُهُ ، وَاسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ فَاَنْتَ نَظیرُهُ ، وَافْتَقِرْ اِلی مَنْ شِئْتَ فَاَنْتَ اَسیرُهُ .

وَالطّامِعُ فِی الْخَلْقِ مَنْزوعٌ عَنْهُ الاْیمانُ وَهُوَ لایَشْعُرُ ، لِاَنَّ الاْیمانَ یَحْجُزُ بَیْنَ الْعَبْدِ وَبَیْنَ الطَّمَعِ فِی الْخَلْقِ فَیَقولُ : یا صاحِبی خزائِنُ اللهِ مَمْلُوَّهٌ مِنَ الْکِراماتِ وَهُوَ لا یُضَیِّعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلاً ، وَما فِی اَیْدِی النّاسِ فَاِنَّهُ مَشوبٌ بِالْعِلَلِ ، وَیَرُدُّهُ اِلَی التَّوَکُّلِ وَالْقَناعَهِ وَقَصْرِ الاَْمَلِ وَلُزومِ الطّاعَهِ وَالْیَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ ، فَاِنْ فَعَلَ ذلِکَ لَزِمَهُ وَاِنْ لَمْ یَفْعَلْ ذلِکَ تَرَکَهُ مَعَ شُؤْمِ الطَّمَعِ وَفارَقَهُ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

بَلَغَنی اَنَّهُ سُئِلَ کَعْبُ الاَْحْبارِ : ما الاَْصْلَحُ فِی الدّینِ وَمَا الاَْفْسَدُ ؟ فَقالَ : اَلاَْصْلَحُ الْوَرَعُ ، وَالاَْفْسَدُ الطَّمَعُ . فَقالَ لَهُ السّائِلُ : صَدَقْتَ یا کَعْبُ الاَْحْبارِ .

امام صادق (علیه السـلام) در این فصل نیز به یکی از رذائل اخلاقی و صفات ابلیسی که مخرّب دنیا و آخرت آدمی است اشاره می فرمایند و آن طمع و حرص و آزمندی است که در مقابل صفت ملکوتی قناعت است .

امام در ابتدای روایت جمله ای

را که از کعب الاحبار عالم یهودی نقل می کننـد ، گرچه کعب الاحبار از نظر اسـلامی مورد اطمینان و وثوق نیست و از اعتبار بهره ندارد ، اما نقل قول اینگونه اشخاص در حالیکه قول حق و سخن صحیح باشد در روایات ما سابقه زیاد دارد .

بیشترین روایـات کتـاب بـا عظمت « احقـاق الحق » ، و کتـاب جهـانی « الغـدیر » و کتاب بسـیار مهم « عبقات الانوار » ، از قول مخـالفین است و همه بزرگـان دین جهت اثبـات حق بر آن روایت که از مهم ترین روایـات اسـلامی در باب ولایت است تکیه دارند ، بنابراین نقل یک جمله صحیح از کعب الاحبار زیانی به اعتبار روایت مورد شرح نمی رساند .

امام ششم حضرت صادق (علیه السلام) می فرمایند :

از کعب الاحبار پرسـیدند ، در قوانین دین جهت نجات دنیا و آخرت کدامش اصـلح و فاسدترین برنامه در جهت خرابی دنیا و آخرت چیست ؟

پاسخ داد اصلح ترین برنامه جهت نجات پاکدامنی و فاسدترین برنامه که مولّد خرابی دین و دنیا و آخرت است طمع می باشد ، پرسش کننده گفت راست گفتی .

آنان که نظر طمع به روی نامحرمان بازنمی کنند ، و به همسر قانونی و حلال خود قانع هستند ، و بهمین خاطر از خطر شهوات محفوظند پاکدامن و اهل ورعند ، و در سایه ورع و پاکدامنی تأمین کننده خیر دنیا و آخرت خویش هستند .

آنـان که نظر طمع به زنـان نـامحرم و به اموال مردم و به حقوق جامعه دارنـد ، و نمی تواننـد بخاطر طمع جلوی امیال و غرائز و شهوات خود را بگیرند ،

به هر گناهی اعم از گناهان غریزی و مالی و خانوادگی و اجتماعی دچار می شوند ، و بر اثر طمع تیشه به ریشه سعادت دنیا و آخرت خود می زنند .

قرآن و طمع

طمع حالتی است که انسان را به ورطه محرمات می کشد ، و از رحمت واسعه حق محروم می کند ، و ملکوت وجود آدمی را به ظلمت و تاریکی آلوده می نماید ، و از انسان منبع شرّ و خطر می سازد و شقاوت دنیا و آخرت را برای بشر به ارمغان می آورد .

قرآن مجید در آیه سی و دوم سوره مبارکه احزاب طمع را ثمره مرض قلب می داند ، قلبی که از نور معرفت و ایمان و حکمت و عشق به خدا و انبیاء و اولیاء محروم است . خواهی نخواهی گرفتار حالات ابلیسی گوناگون از جمله حالات خطرناک طمع است .

قرآن مجید در سوره مبارکه مدثّر می فرماید اینگونه افراد مریض هرچه هم از نعمت های مادّی برخوردار شوند باز سیر نشده و طمع در اضافه شدنش دارند ، که البته این طمع باعث می شود ، آدمی از حدود و مرزها و مقررات الهی تجاوز کرده و دست تعدی به حقوق حقّه مردم دراز کند !

طمع کار حد و مرزی برای خود نمی شناسد و قانونی را محترم نمی داند و بهر کاری که شهوت او اقتضا کند دست می زند .

(وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً *وَبَنِينَ شُهُوداً *وَمَهَّدتُّ لَهُ تَمْهِيداً *ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ *كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً)(۲۳) .

بر او مال و ثروت فراوان بیش و بیش تر از نیازش بذل کردم ، و

پسران حاضر به خدمت نصیبش نمودم و اقتدار و مکنت و عزّت دادم ، با این همه باز از من طمع فزونی دارند هرگز بر آنچه می خواهد توجه نکنم که او با آیات ما عناد و دشمنی ورزید .

قرآن مجید طمع را به چند مرحله تقسیم می کند ، بعضی از آنها طمع مثبت و برخی طمع منفی هستند .

طمع به زنان نامحرم ، طمع به مال مردم ، طمع به حقوق اجتماعی جامعه ، طمع به بیش از مقدرات حق که در رابطه با سعی و کوشش انسان است از قبیل طمع منفی است که مورث بدبختی دنیا و آخرت است .

طمع به رحمت و عنایت حق ، طمع به دخول بهشت ، طمع به آمرزش و عفو حضرت حق بدون عمل و بدون انجام واجبات و بدون ترک محرّمات و بدون توبه و استغفار حقیقی طمعی شیطانی و حالتی غلط است که قرآن کریم از نوع این طمع ها که در حقیقت یک حالت درونی ولی متوجّه به جهات گوناگون است منع فرموده .

(فَمَالِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ * عَنِ الْیَمِینِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِینَ *أَیَطْمَعُ کُلُّ امْرِئ مِنْهُمْ أَن یُدْخَلَ جَنَّهَ نَعِیم)(۲۴) .

ناسپاسان را چه شده است که بدون حقیقت به جانبت می شتابند و از راست و چپ باز پراکنده می شوند و به واقعیت اسلام گرایش ندارند ، آیا طمع دارند که در بهشت داخل شوند ؟ !

در حدیث قدسی آمده :

ما اَقَلَّ حَیاءَ مَنْ یَطْمَعُ فی جَنَّتی بِغَیْرِ عَمَل .

چه کم حیاء است آن کسیکه بدون عمل طمع در بهشت من دارد ؟

و در حدیث دیگر قدسی

آمده :

کَیْفَ اَجودُ بِرَحْمَتی عَلی مَنْ یَبْخُلُ بِطاعَتی ؟

چگونه رحمتم را نصیب کسی کنم که از اطاعت من بخل میورزد ؟

طمع به عنایت و رحمت خدا ، طمع به بهشت و مغفرت حضرت حق در جنب عمل و اجرای دستورات و پیاده کردن مقرّرات و ترک محرمّات و طمع به استجابت دعا بشرط دعای با شرایط طمع مثبت و از بهترین حالات الهی و ملکوتی است و همچنین طمع به بخشوده شدن گناه بشرط توبه حقیقی طمع مثبت و در حقیقت همان امیدی است که گنهکار تائب باید به حضرت مولا داشته باشد .

(وَمَا لَنَا لاَ نُؤْمِنُ بِاللهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَن یُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِینَ)(۲۵) .

اهل حقیقت و آراستگان به معرفت می گویند : چرا ایمان به خدا و رسول و کتاب حق و روز جزا نیاوریم ، در صورتی که طمع داریم و امیدواریم که ما را در قیامت در زمره ی صالحان قرار دهند .

(قَالُوا لاَ ضَیْرَ إِنَّا إِلَی رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ * إِنَّا نَطْمَعُ أَن یَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَایَانَا أَن کُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِینَ)(۲۶) .

پس از آنکه فرعون ستمگر ، روی آوردن ساحران را به موسی دید و آنان را آراسته به ایمان ملاحظه کرد و ایشان را به قتل و دار و قطع دست و پا تهدید کرد یک پارچه گفتند

از این دارو قتل زیانی بما نمی رسد چون همه ی ما به حقیقت به سوی خدا باز می گردیم و به حضرت حق طمع و امید داریم که چون اولین صفی هستیم که ایمان آورده ایم از اشتباهات ما به لطف و عنایتش درگذرد

.

قرآن مجید از قول حضرت ابراهیم نقل می کند :

(وَالَّذِی أَطْمَعُ أَن یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ)(۲۷) .

خدای من همان خدائی است که برای آمرزش گناهم به روز جزا به او چشم امید و طمع دارم .

(إِنَّمَا یُؤْمِنُ بِآیَاتِنَا الَّذِینَ إِذَا ذُکِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّداً وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لاَ یَسْتَکْبِرُونَ * تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ)(۲۸) .

تنها کسانی که به آیات ما ایمان می آورند آنان هستند که چون متذکّر خدا شوند به سجده رخ بر خاک نهند و به تسبیح و تنزیه ستایش پروردگار کنند و از کبر و نخوت در برابر دستورات حق دوری ورزند .

به شب پهلو از بستر خواب حرکت دهند و در دل شب با بیم و امید خدای خود را بخوانند و از آنچه روزی آنان کردیم انفاق کنند .

آری پس از عمل و پس از تقوا و ترک محرّمات ، و بعد از توبه واقعی از گناهان طمع به رحمت و عنایت و مغفرت بستن کاری الهی و عملی عقلائی است ، و چه نیکوست که انسان حالت طمع خویش را که یک حالت فطری و طبیعی است به این جهات مثبت هدایت کند و تا زنده است فقط به حضرت دوست طمع بندد .

آنکس که گدای پیشگاه اوست ، آنکس که نیازمندی خود را متوجه ی عنایت او کرده ، آن کس که با تکیه بر عشق و عمل طمع به عنایت او دارد چه موجود پر ارزش و چه گوهر گرانبهائی است ؟

سریر سلطنت جاودان گدای تو باد

که سر فدای تو کردست و جان برای

تو باد

تو بی گناه اگر خون یار خویش بریزی

کر است زهره و یارا که ماجرای تو دارد

زمال و ملک ندارند خسروان زمانه

تمتّعی که زعشق تو مبتلای تو دارد

ززنگ غصه ی دوران بود هر آینه ایمن

دلی که صیقلی از یاد غم زدای تو دارد

بچشم لطف نظر کن بحال بی سر و پائی

که توتیای جهان بین زخاک پای تو دارد

مرا وصال تو عمرست وآن بکوشش من نیست

که این عطیه تعلّق به لطف ورای تو دارد

دلم بجای تو بر دیده ها نشانه خیالت

وگر خیال تو نبود کرا بجای تو دارد

دل شکسته من در غم تو حال پریشان

بیادگار سر زلف دل گشای تو دارد

خلاف شرط وفا باشد ار بیان کند اشکم

شکایتی که دل خسته از جفای تو دارد

شکسته قلب مرا در شمار ناوری آری

درست نیست ولی سکه ی هوای تو دارد

عماد سوخته در بوته محبّت و اخلاص

مس وجود به امید کیمیای تو دارد

طمع کاران به لطف و عنایت او ، امیدواران به مرحمت و مغفرت حضرت دوست ، گدایان کوی یار ، دردمندان پیشگاه آن جناب با تمام طمع به رحمت او به عرصه او می دارند :

ای جان ما شرابی از جام تو چشیده

سر مست اوفتاده دل از جهان بریده

وی جان ما بیک دم صد زندگی گرفته

تا از رخت نسیمی بر جان ما وزیده

ای جان پاکبازان در قعر هر دو عالم

مثل تو هیچ گوهر نه دیده و شنیده

جانهای عاشقانت مرغان پای بسته

در زیر دام دنیا بربویت آرمیده

آنجا که آتش تو بالا گرفت در دل

هم شمع جان نهاده هم صبح دل دمیده

وانجا که عرضه داده عشق امانت خود

هم کوه پست گشته هم چرخ در رسیده

گردون سالخورده بوئی شنیده از

تو

در جستجوی آن بو چندین بسر دویده

عشقت بلا ابالی در چار سوی عالم

پیران راه بین را بر دارها کشیده

در راه اشتیاقت جانهای انتظاران

چون مرغ نیم بسمل در خاک و خون تپیده

تو فارغ از دو عالم معشوق خویش داریم

وز غیرت تو هرگز کس در تو نا رسیده

الحق شگرف مرغی کز تو دو کون پر شد

نه بال باز کرده نه زآشیان پریده

ای در حجاب عزت پنهان شده زغیرت

نادیده گرد کویت پیران کاردیده

تو هم چو آفتابی در پرده ها نشسته

یک آه عاشقانت صد پرده بر دریده

ای جان ما چو آدم شادی هشت جنّت

داده به یک دو گندم اندوه تو خریده

در چشم ما نمائی گوئی که نور چشمی

یا نور چشم و جانی جان جام تو گزیده

بر جان ما فتاده نورت وزجان فتاده بر دل

وز دل رسیده بوئی زان نور سوی دیده

چون صنع توست جمله فارغ زصنع خویشی

زان دوستی نداری با هیچ آفریده

جمله توئی ولیکن کس دیده ای ندارد

زیرا که پرده بینم بر دیده ها کشیده

کو دیده ای کزان نور توحید کرده سرمه

تا فرش راز بیند بر کون گستریده

هر بی خبر نشاید این راز را که این را

جانی شگرف باید ذوق لقا چشیده

بحریست حضرت تو جانها جواهر آن

وز بحر نشوِ جانها موجی برآوریده

ای صد هزار کامل در وصف قدرت تو

جانهای دور فکرت در عجز پروریده

عطار دوربین را اندر مقام وحدت

پروانهوار جانش در شمع تو پریده

روایات و مسئله طمع

قال الکاظِمُ (علیه السلام) : اَلْطَّمَعُ سَجِیَّةٌ سَیِّئَهٌ .

حضرت کاظم ، امام موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود : طمع اخلاق ناپسندی است .

قالَ رَسُولُ الله (صلی الله علیه وآله) : اَلْطَّمَعُ یُذْهِبُ الْحِکْمَهَ مِنْ قُلُوبِ الْعُلَماءِ .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود :

طمع حکمت را از دل دانشمندان می زداید .

قالَ علیٌّ (علیه السلام) : قَلیلُ الطَّمَعِ یُفْسِدُ کَثیرَ الْوَرَعِ .

علی (علیه السلام) فرمود : طمع اندک ورع بسیار را فاسد می کند .

وَقالَ (علیه السلام) : ما هَدَمَ الدّینَ مِثْلُ الْبِدَعِ وَلا اَفْسَدَ الرَّجُلَ مِثْلُ الطَّمَعِ .

و نیز آن حضرت فرمود : چیزی همانند بدعت خراب کننده دین ، و برنامه ای چون طمع فاسد کننده انسان نیست .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اِنْ اَرَدْتَ اَنْ تَقَرَّ عَیْنُکَ وَتَنالَ خَیْرَ الدُّنْیا وَالاْخِرَهِ فَاقْطَعِ الطَّمَعَ الطَمَّعَ عَمّا فی اَیْدیِ النّاسِ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : اگر می خواهی دیده ات روشن باشد و بخیر دنیا و آخرت برسی طمع خود را نسبت به آنچه در اختیار مردم است قطع کن .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : اِیّاکَ وَاسْتِشْعارَ الطَّمَعِ فَاِنَّهُ یَشُوبُ الْقَلْبَ شِدَّهُ الْحِرْصِ وَیَخْتِمُ عَلیَ الْقُلُوبِ بِطابِعِ حُبِّ الدُّنْیا ، وَهُوَ مِفْتاحُ کُلِّ سَیِّئَه وَرَأْسُ کُلِّ خَطیئَه وَسَبَبُ اِحْباطِ کُلِّ حَسَنَه .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : شما را از افتادنه در بند طمع هشدار می دهم ، که قلب را به حرص شدید آلوده می کند ، و مُهر عشق به دنیا را به قلب می زند ، طمع کلید هر گناهی است و سر هر اشتباهی است و از بین برنده ی هر عمل خوبی است .

قَالَ علیٌّ (علیه السلام) : مَنْ اَرادَ اَنْ یَعیشَ حُرّاً اَیّامَ حَیاتِهِ فَلا یُسْکِنِ الطَّمَعَ قَلْبَهُ .

علی (علیه السلام) فرمود : هر کس بخواهد تمام دوره ی زندگیش آزاد زندگی کند ، طمع را در قلب جای ندهد .

وَقالَ (علیه السلام) : ثَمَرَهُ

الطَّمَعِ ذُلَّ الدُّنْیا وشِقاءُ الاْخِرَهِ .

و نیز آن حضرت فرمود : میوه ی طمع ذلت دنیا و بدبختی آخرت است .

وَقالَ (علیه السلام) : مَنْ لَمْ یُنَزِّهْ نَفْسَهُ عَنْ دَنائَهِ الْمَطامِعِ فَقَدْ اَذَلَّ نَفْسَهُ وَهُوَ فِی الاْخِرَهِ اَذَلُّ وَاَخْزی .

و نیز آن جناب فرمود : هر کس وجودش را از مراحل طمع پاک نکند نفسش را ذلیل کرده و در آخرت ذلیل تر و بدبخت تر است .

وَقالَ (علیه السلام) : بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمٌّ یَقُودُهُ .

و نیز آن حضرت فرمود چه بد بنده ای است بنده ای که رهبریش بدست طمع باشد .

وَالطَّمَعُ خَمْرُ الشَّیْطانِ یَسْتَقی بِیَدِهِ لِخَواصِّهِ فَمَنْ سَکَرَ مِنْهُ لا یَصْحُوا اِلاّ فی اَلیم عَذابِ اللهِ وَمُجاوَرَهِ ساقیهِ(۲۹) . وَلَوْ لَمْ یَکُنْ فِی الطَّمَعِ سَخَطٌ اِلاّ مُشاراُ الدّینِ بِالدُّنْیا لَکانَ عَظیماً . قالَ اللهُ تَعالی : (أُولئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الضَّلالَهَ بِالْهُدَی وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَهِ) (۳۰) .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : طمع شراب شیطان است که بدست آن دشمن خطرناک به کام دوستان خاصّش ریخته می شود ، و هر کس از این شراب مست شود ، بهوش نمی آید تا در جهنم و عذاب الیم حق در کنار شیطان دیده بگشاید و بهوش آید و معلومش گردد که چه بلای غیر قابل جبرانی بسرش آمده .

در عیب طمع همین مسئله بس که طمعکاران را به خریدن دنیا و فروختن آخرت و از دست دادن دین می کشاند و این مسئله در جای خود مسئله کوچک و کمی نیست .

خداوند متعال می فرماید : اینان ضلالت را در برابر هدایت و عذاب را در برابر مغفرت معامله کردند .

وَقالَ اَمیرُالْمُؤمِنینَ

(علیه السلام) : تَفَضَّلْ عَلی مَنْ شِئْتَ فَاَنْتَ اَمیرُهُ ، وَاسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ فَاَنْتَ نَظیرُهُ ، وَافْتَقِرْ اِلی مَنْ شِئْتَ فَاَنْتَ اَسیرُهُ .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید : به هر که خواهی احسان کن که بر اساس قاعده الانسان عبید الاحسان امیر او گردی و از غیر حضرت عزّت استغنا جو تا نظیر او باشی ، و به هر که خواهی اظهار حاجت کن بقصد چشم داشت احسان از او تا اسیر او گشته و دچار خفّت شوی .

امام صادق (علیه السلام) در پایان روایت می فرماید : ایمان انسان طمع کار ناقص است در حالیکه از این معنی خبر ندارد و نمی داند دچار چه زیان خطرناکی است ایمان وقتی تجلّی در قلب داشته باشد بین انسان و طمع قرار می گیرد و به انسان می گوید : ای مؤمن و ای صاحب من خزانه های حضرت الهی از کرامت و نعمت مملّو است و او خدائی است که مزد نیکوکار را ضایع نمی کند ، آنچه در دست مردم است و طمع کاران به آن طمع می ورزند آمیخته به زحمات و رنج ها و حلال و حرام است و بدست آوردن یک قیراط از آنان بی خفت و منّت و زحمت میّسر نیست . با این هشدار روی عبد را به جانب توکّل و قناعت و کوتاهی آرزو و لزوم عبادت و طاعت و نا امیدی از خلق می نماید ، اگر عبد به این حقایق آراسته شود ، ایمان تا ابد ملازم او خواهد بود ، و اگر به این واقعیات روی نیاورد دچار شومی طمع گشته و ایمان از دلش

رخت برمی بندد .

حکما فرموده اند : طمع حالتی است که هر کجا وطن کند ، سلسله و زنجیر شرک و نفاق را بحرکت آورد و اگر قوّت یابد آدمی را به کفر می کشد .

ملاّ عبدالرّزاق گیلانی مترجم کتاب شریف مصباح می گوید :

باید دانست که اوّل طمع که از باطن مردم سر بر زند نتیجه ی حرص باشد و آن را در کلیّات و جزئیات از عام و خاصّ مردم معلوم می توان کرد ، بلکه محسوس می توان دید .

نه از حرص کودک برآرد نفیر

پس آن گه طمع دارد از دایه شیر

جوانان و پیران که ره می روند

هم از حرص بهر طمع می روند

و چون این معنی نخست از نفس حیوانی است اثر او را در جمیع حیوانات مشاهده می توان کرد .

دوّم طمع از ریا در وجود آید و این نوع خاص تر است ، زیرا که منبع او نفس انسانی است و سایر حیوانات را در این معنی مدخلی نیست و این طمع از این حاصل آید که شخصی مالی نفقه کند یا طاعتی بجای آرد یا بکار خیری اقدام نماید و مقصودش این نباشد که ثواب آخرت حاصل کند یا در طلب رضای حقّ جلّ وعلا کوشا ، بلکه نفس او را طمع قبول خلق و زیادتی شهوت و ذکر خیر ، و نشر محامد و امثال این باشد ، چنان که اکثر خلق از خاصّ و عام و وضیع و شریف مبتلا به این معنی شده اند الی ماشاء الله و سرچشمه ی نفاق را نیز از اینجا مشاهده میکن و طلب منصب و جاه و رغبت

ریاست و فوقیّت و امارت و حکومت که به نزد اهل معرفت هر یکی از اینها زنّاری است علی حده همه را نتیجه ی طمع میدان و اگر به تحقیق بنگری ریا نیز از طمع خیزد و چون این دو صفت لازمه ی یکدیگرند و از هم منفک نمی شوند حضرت حقّ جلّ وعلاّ در شأن حضرت امیر و خلوص و پاکی و بی ریائی و بی طمعی آن جناب فرمود :

(إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لاَ نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلاَ شُكُوراً)(۳۱) .

سیّم : طمع از عجب ظاهر می شود و آن را تعلّق به نفس انسانی است ، زیرا که این نه از روی احتیاج است ، بلکه از راه فرط نخوت و کبر ناشی می شود چنان که فرعون لعین که از غلبه ی عجب خود را بدان کبری که داشت و در خلقت او متمکّن و مرکوز بود ، خود را مستحق آن دانست که طاعت او بر همه واجب است تا چنان ترک ادبی از آن بی ادب صادر شد ، و از جهل نفس و غرور دنیا و نخوت مُلک ، کلیم الله را بدین نوع تهدید کرد که :

(قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلهاً غَيْرِى لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ)(۳۲) .

و این هر سه نوع که تقریر کرده شد در اصطلاح طمع است و از جمله مهلکات است.

بدان که طمع از جمله ی اخلاق مذموم است ، و مذلّت اندر حال نقد بود ، و خجلت به آخر کار .

هر که به کسی طمع دارد با وی مداهنت کند و نفاق کند و به عبادت ریا کند و بر استخفاف

و باطل وی صبر کند ، و آدمی را حریص آفریده اند که بدان که دارد هرگز قناعت نکند و جز به قناعت از حرص و طمع نرده و رسول (صلی الله علیه وآله) گفت : اگر آدمی را دو وادی پر زر بود وادی سیّم خواهد ، و جز خاک اندرون آدمی پُر نگرداند و فرمود : خُنک آن کس که راه اسلام به وی نمودند و قدر کفایت به وی دادند و بدان قناعت کرد .

عوف بن مالک گفت : نزدیک رسول (صلی الله علیه وآله) بودیم هفت یا هشت کس گفت : بیعت کنید با رسول خدای ، گفتیم بر چه بیعت کنیم ؟ گفت : بیعت کنید که خدای را بپرستید و پنج نماز بپای دارید و هر چه فرماید به سمع و طاعت پیش روید و یک سخن آهسته گفت : و از هیچ کس سؤال مکنید ، و این قوم پس از آن چنان بودند که اگر تازیانه از دست ایشان بیفتادی فراکس نگفتندی که به من ده .

موسی (علیه السلام) گفت : یا ربّ از بندگان تو که توانگرتر ؟ گفت : آن که قناعت بکند بدانچه من دهم ، گفت : که عادل تر ؟ گفت : آن که انصاف از خود بدهد .

محمّد بن واسع رحمه الله علیه نان خشک در آب کردی و می خوردی و می گفتی که : هر که بدین قناعت کند از همه ی خلق بی نیاز بود .

یکی از حکما می گوید : هیچ کس به رنج صبورتر از حریص مُطمع نبود ، و هیچ کس را عیش خوشتر از

قانع نبود ، و هیچ کس اندوهگن تر از حسود نبود ، و هیچ کس سبک بارتر از آن کس نبود که به ترک دنیابگوید و هیچ کس پشیمان تر از عالم بدکردار نبود .

داستانی عبرت آموز از طمع کار

شعبی رحمه الله علیه همی گوید که : صیادی گنجشکی بگرفت ، گفت : مرا چه خواهی کرد ؟ گفت بکشم و بخورم ، گفت از خوردن من چیزی نیاید اگر مرا رها کنی سه سخن بتو آموزم که تو را بهتر از خوردن من ، گفت بگوی ، مرغ گفت یک سخن در دست تو بگویم ، و یکی آن وقت که مرا رها کنی و یکی آن وقت که بر کوه شوم . گفت : اوّل بگوئی ، گفت هر چه از دست تو بشد بدان حسرت مخور ، رها کرد و بر درخت نشست گفت : دیگری بگوی گفت : محال هرگز باور مکن و پرید بر سر کوه نشست و گفت : ای بدبخت اگر مرا بکشتی اندر شکم من دو دانه مروارید بود هر یکی بیست مثقال ، توانگر می شدی که هرگز درویشی به تو راه نیافتی .

مرد انگشت در دندان گرفت و دریغ و حسرت همی خورد و گفت باری سیّم بگوی گفت : تو آن دو سخن فراموش کردی سیّم چه کنی ؟ تو را گفتم بر گذشته اندوه مخور و محال باور مکن ، بدان که پر و بال و گوشت من ده مثقال نباشد اندر شکم من دو مروارید چهل مثقال چگونه صورت بندد و اگر بودی چون از دست تو بشد غم خوردن چه فایده . این بگفت و

ببرید و این مَثَل برای آن گفته همی آید تا معلوم شود که چون طمع پدید آید همه ی محالات باور کند .

ابن السماک رحمه الله علیه گوید : طمع رسنی است بر گردن ، و بندی است بر پای . رسن از گردن ، خود بیرون کن تا بند از پای برخیزد(۳۳) .

در هر صورت راه علاج مرض خطرناک طمع ، توجه به حضرت حقّ ، و بیداری نسبت به قیامت کبری ، و چشم پوشی از نامحرم ، و دیده بستن از اموال و حقوق مردم و قناعت به داده حقّ و محصول کار خویش است .

چون به عنایت و کرامت او نظر داشته باشی و به داده ی جناب او قناعت ورزی از ذلّت طمع رهائی یابی و به خیر دنیا و آخرت و عزّت امروز و فردا رسی.

بقول جناب فیض آن حکیم بزرگ و عارف با کرامت :

منوش ساغر دنیا که دُرد ناب نماست

درونش خون دل است از برون شراب نماست

هر آنچه در نظر آید ززینت دنیا

بنزد اهل بصیرت سراب آب نماست

ببر مگیر عروس جهان که غدّار است

مرو به جامه ی خوابش که پیر شاب نماست

مدوز کیسه ی نفعش که نفع او ضرّر است

مخور فریب خطایش جهان صواب نماست

درونش تیره و تنگ از برون بود روشن

زذرّه کمتر و در دیده آفتاب نماست

برونش عیش و طرب و ز درون غم و محنت

درون فسرده و بیرونش آب و تاب نماست

زغمزه اش کند اندوه جلوه راحت

زعشوه اش دل ناکام کامیاب نماست

در این سرا دل اشکسته بیت معمور است

اگر چه در نظر بی بصر خراب نماست

جهان است خواب پریشان گهی شوی بیدار

که زیر خاک نجسی

اگر چه خواب نماست

نظر بصورت دنیاست آنچه گفتی فیض

به معنی ارنگری سوی حقّ شتاب نماست

باب پنجاه و سوم

در مدح جود و سخاوت

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

السَّخاءُ مِنْ اَخْلاقِ الْاَنْبياءِ وَهُوَ عِمادُ الْايمانِ وَلا يَكُونُ مُؤْمِنٌ اِلّا سَخِيّاً وَلا يَكُونُ سَخِيٌّ اِلّا ذايَقين وَهِمَّه عالِيَه لِاَنَّ السَّخاءَ شُعاعُ نُورِ الْيَقينِ ، وَمَنْ عَرَفَ ما قُصِدَ هانَ عَلَيْهِ ما بَذَلَ .

وَقالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) : ما جُبِلَ وَلِيُّ اللهِ اِلّا عَلَى السَّخاءِ وَالسَّخاءُ ما يَقَعُ عَلى كُلِّ مَحْبُوب اَقَلُّهُ الدُّنْيا .

وَمِنْ عَلاماتِ السَّخاءِ أنْ لا تُبالِيَ مَنْ اَكَلَ الدُّنْيا وَمَنْ مَلَكَها ، مُؤْمِنٌ أوْ كافِرٌ ، عاص أوْ مُطيعٌ ، شَريفٌ أوْ وَضيعٌ .

يُطْعِمُ غَيْرَهُ وَيَجُوعُ ، ويَكْسُو غَيْرَهُ وَيَمْتَنِعُ مِنْ قَبُولِ عَطاءِ غَيْرِهِ ، وَيُمَنُّ بِذلِكَ وَلا يَمُنُّ ، وَلَوْ مَلَكَ الدُّنْيا بِاَجْمَعِها لَمْ يَرَ نَفْسَهُ فيها اِلّا اَجْنَبِيّاً ، وَلَوْ بَذَلها فى ذاتِ اللهِ فى ساعه واحِدَه ما مَلَّ

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) : السَّخِيُّ قَريبٌ مِنَ اللهِ ، قَريبٌ مِنَ النّاسِ ، قَريبٌ مِنَ الجَنَّهِ بَعيدٌ مِنَ النّارِ ، وَالْبَخيلُ بَعيدٌ مِنَ اللهِ ، بَعيدٌ مِنَ النّاسِ بَعيدٌ مِنَ الجَنَّهِ قَريبٌ مِنَ النّارِ .

وَلا يُسَمّى سَخِيّاً اِلّا الْباذِلُ فى طاعَهِ اللهِ لِوَجْهِهِ وَلَوْ كانَ بِرَغيف أوْ شَرْبَهِ ماء . قالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) : السَّخِيُّ بِما يَمْلِكُ وَاَرادَ بِهِ وَجْهَ اللهِ ، وَاَمَّا الْمُتَسَخّى فى مَعْصِيَهِ اللهِ فَحَمّالٌ لِسَخَطِ اللهِ وَغَضَبِهِ وَهُوَ اَبْخَلُ النّاسِ لِنَفْسِهِ فَكَيْفَ لِغَيْرِهِ اتَّبَعَ هَواهُ وَخالَفَ اَمْرَ اللهِ .

(وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَأَثْقالاً مَعَ أَثْقالِهِمْ) . وَقالَ النّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) : يَقُولُ اللهُ : ابْنَ آدَمَ مُلْكى مُلْكى وَمالى مالى ، يا مِسْكينُ اَيْنَ كُنْتَ حَيْثُ كانَ الْمُلْكُ

وَلَمْ تَكَنْ ؟ وَهَلْ

لَکَ اِلاّ ما اَکَلْتَ فَاَبْلَیْتَ اَوْ تَصَدَّقْتَ فَاَبْقَیْتَ مَرْحومٌ بِهِ اَوْ مُعاقَبٌ عَلَیْهِ ، فَاعْقِلْ اَنْ لا یَکونَ مالُ غَیْرِکَ اَحَبَّ اِلَیْکَ مِنْ مالِکَ .

فَقَدْ قالَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) : ما قَدَّمْتَ فَهُوَ لِلْمالِکینَ ، وَما اَخَّرْتَ فَهُوَ لِلْوارِثینَ ، وَما مَعَکَ فَما لَکَ عَلَیْهِ سَبیلٌ سِوَى الْغُرورِ بِهِ . کَمْ تَسْعی فی طَلَبِ الدُّنْیا وَکَمس تَرْعی ؟ اَفَتُریدُ اَنْ تُفْقِرَ نَفْسَکَ وَتُغْنِیَ غَیْرَکَ ؟ !

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : السَّخاءُ مِنْ اَخْلاقِ الاَنْبیاءِ وَهُوَ عِمادُ الاْیمانِ وَلا یَکُونُ مُؤْمِنٌ اِلاّ سَخِیّاً وَلا یَکُونُ سَخِیٌّ اِلاّ ذایَقین وَهِمَّه عالِیَه لاَنَّ السَّخاءَ شُعاعُ نُورِ الْیَقینِ ، وَمَنْ عَرَفَ ما قُصِدَ هانَ عَلَیْهِ ما بَذَلَ ، وَقالَ النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) : ما جُبِلَ وَلِیُّ اللهِ اِلاّ عَلَی السَّخاءِ وَالسَّخاءُ ما یَقَعُ عَلی کُلِّ مَحْبُوب اَقَلُّهُ الدُّنْیا .

امام صادق (علیه السلام) در این فصل به یکی از مهم ترین فضائل اخلاقی و صفات ملکوتی و حقیقتی که مصدر و منشأش حضرت ربّ الارباب است یعنی سخاوت اشاره می کنند .

امام می فرماید : سخاوت از اخلاق انبیاء الهی است و آن ستون و تکیه گاه ایمان است ، و چون سخاوت اقتضاء ایمان است ، پس مؤمنی نیست مگر این که سخی است ، و کسی سخاوت ندارد مگر این که صاحب یقین به حقایق الهیّه است و همّتش اعلاّ همّت می باشد ، سخاوت و کرم لباس و شعاع نور یقین است ، و هر کس آگاه شود که مقصد از سخاوت رسیدن به مقام قرب و لقا و وصل حضرت اوست امر سخاوت برای او بسیار آسان می شود ،

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده : سخاوت و کرم جبلی و فطری و طبیعی عاشقان خداست ، که هر چه ربط به مبـدأ بیشتر باشد رابطه انسان با امور مای که مایملك اوست کمتر است ، چرا که سـخی آنچه دارد از خدا می داند و به این معنی باور و یقین دارد و صرف آنچه در دست اوست برای او در راه محبوب سخت و مشکل نیست .

سخاوت بر چیزی واقع می شود که محبوب و معشوق انسان است نه اشیائی

که انسان لازم ندارد و به آنها دلبستگی نیست چنان در قرآن آمده :

(لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ)(۱) .

در اینجا بسیار مهّم است که حضرت صادق (علیه السلام) می فرمایـد اقلّ مرحله سخاوت بـذل مال دنیاست ، و این جمله به خاطر این است که اکثر مردم غرق در عشق به مال و منالنـد و چون چیزی در راه خدا بدهند تصوّر می کنند کار بسیار بزرگ و مهمی کرده اند در حالی که اینطور نیست چون امور مادی نسبت به امور معنوی امری ناچیز است ، پس عمل در امور مادی هم در مقابل امور معنوی مسئله مهمّی نیست این است که بـذل مـال اقـلّ سخاوت و بـذل جان در راه خـدا سخاوت اعظم و بالاترین کار در این عالم است .

سخاوت انبیا

نیاز انسان در تمام شئون حیات و رسالت و نبوّت انبیاء گرام حق و سفیران پاك پروردگار نیازی فطری و ضرور است .

اگر پیامبران الهی مبعوث به رسالت نمی شدند اثری از سعادت دنیا و آخرت برای احدی نبود .

اگر رسولان خدا

در فضای حیات انسانی که تجلّی نمی کردند ، آثاری از ارزش های واقعی در عرصه زند گی دیده نمی شد .

خداونـد مهربـان از بـاب عنـایت و لطف و عشق و محبت به انسـان و برای اینکه این موجود زمینی تبـدیل به موجود ملکوتی و آسـمانی شود و از وجود او منبعی از خیر و برکت بوجود آید ، پاک ترین و عاقل ترین و نیکوکارترین و دلسوزترین انسانها را به نام پیامبر و رسول مبعوث به رسالت کرد .

۱ آل عمران (۳) : ۹۲ .

این بزرگـواران در بین جوامع بـدون کمـترین چشم داشت برای نجـات انسـان از مهالـک در کمـال سـخاوت وجود به فعـالیّت پرداختند .

آنان در بین مردم به خاطر رضای محبوب و خوشـنودی حضـرت دوست از بذل هیچ برنامه ای که در راه رشد انسان بود دریغ نکردند .

آنان از محصول کوشـش مادی خود که در جهت کشاورزی یا دامداری ، یا صـنعت و یا تجارت بود ، برای هدایت انسان مایه گذاشتند .

آنـان از خرج کردن دانش خود به هر صورتی که ممکن بود دریغ نورزیدنـد ، آنـان از بـذل زحمت و کوشـش و فعالیّت ، در حالیکه برای آنان مشـقّات و رنـج هایسـختی از پی داشت اغراض نکردنـد ، آنان برای هـدایت انسان در آخرین برنامه خود به بـذل جـان خود که عزیزترین گوهر خزانه ی آفرینش بود اقـدام کردنـد و در این راه به شـرف نوشـیدن شـربت شـهادت موّفق شدند .

آنان بخاطر این که منبع کمالات و آراسـته به حقایق ملکی و ملکوتی بودند ، و دانش و علمشان متصل به علم بی نهایت بود و کمترین سیّئه ای

در عمل و اخلاق نداشتند و در جهت فکر و روح و نفس و عمل از مقام با عظمت عصمت برخوردار بودند ، اطاعت و فرمانبرداریشان تا روز قیامت بر تمام مرد و زن واجب گشت ، و سرپیچی از آنان از جانب حق به عنوان کفر اعلام شد .

(قُلْ أَطِيعُوا اللهَ وَالرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّ اللهَ لاَ يُحِبُّ الْكَافِرِينَ)(۱) .

به مردم بگو خدا و رسول را اطاعت کنید که هر کس از اطاعت حق و رسول رخ برتابد کافر است و خدا کافران را دوست ندارد .

بنه سر به حکم خدای یگانه

شود تا به حکمت جهان دوگانه

بخواه از خدا غیر عقبی و دنیا

که بحر نوالش ندارد کرانه

۱ آل عمران (۳) : ۳۲ .

نظر بر مدار از مسبّب در اسباب

سببهاست حیران او در میانه

فلک گر بپیچد زفرمان او سر

از انشقش می زنند تازیانه

بپرداز خود راز خود تا ببینی

که ما و شما نیست الاّ بهانه

بصورت بود جور و معنا عدالت

شکایت مکن از جفای زمانه

بدام تن افتاد تا مرغ جانم

دلش خون شد از حسرت آشیانه

چو از موطن اصلیم یاد آید

روانم شود بی خودانه روانه

مجو فیض از بی نشانه نشانی

که نتوان نشان داد از بی نشانه

(إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ)(۱) .

نزدیک ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیامبر و امّت اوست که پیرو ابراهیم و مؤمن حقیقی اند و خداوند یار و دوستدار مردم مؤمن است .

آری اگر کسی بخواهد محبوب خدا شود که راستی در تمام هستی مقامی بالاتر از این نیست راهش آشنائی با انبیا و

اطاعت و پیروی از آن بزرگواران است .

انبیاء الهی از طرف حضرت معبود ، در جهت اصلاح قلب و نفس و عمل و مسائل و معارفی ارائه کردند ، که هر انسانی علماً و عملاً به آن مسائل آراسته شود به خیر دنیا و آخرت می رسد و در این جهان و آن جهان محبوب حضرت حقّ می شود .

گر فلک دیده بر آن چهره ی زیبا فکند

ماه را موی کشان کرده به صحرا فکند

هر شبی زان بگشاید فلک این چندین چشم

بو که یک چشم بر آن طلعت زیبا فکند

۱ آل عمران (۳) : ۶۸ .

خاک او زان شده ام تا چو مئیی نوش کند

جرعه ای بوی لبش یافته بر ما فکند

چون دل سوخته اندر سر زلفش بستم

هر دم از دست بیندازد و در پا فکند

زلف در پای چرا می فکند زانکه کمند

شرط آن است که از شیب به بالا فکند

غمش از صومعه عطار جگر سوخته را

هر نفس نعره زنان بر سر غوغا فکند

(وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِن رَبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) . (وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)(۱) .

بگو ای پیامبر به خدای جهان و کتاب و شریعتی که به خود ما نازل شده ، و آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط ، و آنچه به موسی و عیسی و همه انبیاء از جانب حق آمده ایمان آوردیم ، فرقی بین هیچ یک از پیامبران نگذاریم ، ما مطیع دستور و فرمان خدا هستیم .

هر کس غیر از اسلام

« که همـان متـابعت حقیقی از همـه انبیـاست » دینی اختیـار کنـد ، هرگز از وی پـذیرفته نیسـت ، و چنیـن کسـی در آخرت از زیانکاران است .

آری اسـلام همان راه انبیاء و پیامبران است ، راهی را که در آن راه عقاید و اخلاقیات و اعمال و دنیا و آخرت انسان به اصلاح کشیده می شود ، و بهره آدمی در آن راه سعادت دنیا و آخرت و خشنودی حقّ و بهشت ابدی است .

پیرو حقیقی پیامبر و قرآن که در حقیقت پیرو همه انبیاء و اولیاست ، با تمام وجود به محضر آن بزرگواران باید عرضه بدارد :

دردمند غم عشق تو دوا یافته است

وان که بیمار توبو دست شفا یافته است

هر کمالی که تن از صحت جان می یابد

دل ما از نظر لطف شما یافته است

۱ آل عمران (۳) : ۸۴ ۸۵ .

گنج هر کام که شاهان جهان می طلبند

همه در گوشه ویرانه گدا یافته است

آنچه سجاده نشین می طلبد در فرقه

ای بسا رند که در زیر قبا یافته است

آنکه انداخته اند از نظرش بی بصران

به حقیقت نظر لطف خدا یافته است

طالب خلعت نعمت همه باشند ولی

دولت آن برد که تشریف بلا یافته است

بر نیاید زمن سوخته دل نام و نشان

گم شود در دو جهان هر که شما یافته است

سالها خدمت درگاه تو کردست عماد

چه عجب باشد ار امروز جزا یافته است

(وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً)(۱)
.

و آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند ، پس به آنان که خداوند به آنها لطف و عنایت

کامل فرموده ، یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور شوند و اینان چه دوستان خوبی هستند .

راستی پیروی از خدا و پیامبر چه منفعت عجیب و چه سود کلانی دارد ، غیر از اینکه این پیروی مزد ابدی دارد . دوستانی چون انبیاء و صدیقین و شهیدان و صالحین نصیب انسان می نماید که لذت دوستی با آنان در فردای قیامت کمتر از لذّت بهشت نیست .

بی سرو خرامان سوی صحرا نتوان رفت

با خاطر غمگین به تماشا نتوان رفت

آنجا که بود هم چو فلك خانه خورشید

تا تن نشود هم چو مسیحا نتوان رفت

از سعی توان دل چه گشاید که در این راه

بی رهبر توفیق همانا نتوان رفت

بی یاری دولت نتوان شد به ره عشق

کان بادیه راهی است که تنها نتوان رفت

دل گفت که تا دوست نخواهد مرو آنجا

یعنی که بیاری خود آنجا نتوان رفت

او خود گر آن غمزه دل باز فرستد

ور او نفرستد به تقاضا نتوان رفت

۱ نساء (۴) : ۶۹ .

معلوم ندارد دل سرگشته که روزی

زین ورطه توان رفت بدَر یا نتوان رفت

با جان نتوان رفت عماد از سر کویش

تا زنده ام از کوی احبّا نتوان رفت

(يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِى نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِى أَنْزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن يَكْفُرْ بِاللهِ وَمَلاَئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِيداً)(۱) .

ای کسانی که که ایمان آورده اید ، ایمان حقیقی و راسخ به خدا و رسول خدا و قرآن نازل شده به پیامبر بیاورید ، و نیز به کتب آسمانی گذشته مؤمن شوید ، و کسی که خدا و فرشتگان و کتب و

رسولان و روز قیامت را انکار کند در گمراهی دور و درازی افتاده است .

در هر صورت از قبیـل این آیـات در باره ی عظمت انبیا و نیاز انسان به نبوّت ، و سود پیروی از آن بزرگواران که در برنامه ی نجات انسان از سخی ترین مردم روزگار بودند زیاد است ، می توانید در این زمینه به سوره سوره ی قرآن مجید مراجعه کنید .

دل از دین نشاید که ویران بود

که ویران زمین جای دیوان بود

نگهدار دین آشکار و نهان

که دین است بنیاد هر دو جهان

پناه روان است دین از نهاد

کلید بهشت و ترازوی داد

چراغی است در پیش چشم خرد

که دل ره بنورش به یزدان برد

روان راست نوحُلّه ای از بهشت

که هرگز فرسوده گردد نه زشت

جهان را نه بر بیهده کرده اند

تو را نزپی بازی آورده اند

ره دین بپای آر خود چون سزاست

که گیتی بدین آفریدست راست

به یزدان بدین ره توان یافتن

که کفرست از او روی برتافتن

۱ نساء (۴) : ۱۳۶ .

بد و نیک را هر دو پاداش است

خنک آن که جانش از خرد روشن است

وَمِنْ عَلاماتِ السَّخاءِ أنْ لا تُبالِیَ مَنْ اَکَلَ الدُّنْیا وَمَنْ مَلَکَها ، مُؤْمِنٌ أوْ کافِرٌ ، عاص أوْ مُطیعٌ ، شَریفٌ أوْ وَضیعٌ .

از علائم صفت بسیار مهم سخاوت این است که باک نداشته باشد و بخاطرش هم نگذرد که این مقدار ناچیز دنیا لقمه و ملک کیس ، طرف مؤمن است یا کافر ، عاصی است یا مطیع ، بزرگ است یا کوچک .

اقتضای رحمانیت حقّ این است که به موجود زنده در جهت نیازهای مادی لطف و عنایت کند بقول سعدی :

ادیم زمین سفره ی

عام اوست

بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

مسئله ی خورد و خوراک و مسکین و پوشاک ضروری هر انسانی است ، و عنایت حقّ در این زمینه فقط مشروط به حیات موجود است و بس ، نه ایمان شرط جذب است و نه کفر علّت منع .

غصه ی این مسئله که چرا این خانه در اختیار فلان است و آن لباس بر تن فلان ، و این مال در دست به همان ، در حالیکه تمام موجودات زنده روزی خور حضرت اویند ، غصه ای احمقانه و دور از کرامت روح انسان است .

سخی و کریم به خاطرش نمی گذرد که مردم در امور مادی چه دارند و به چه کیفیت زندگی می کنند ، او همه را گرسنه ی این سفره می داند و از اینکه تمام مردم جدای از مشکلات مادی باشند شاد و خرّم و دلشاد است ، کریم و سخی روحش از این معانی بالاتر و نفسش از این مراحل برتر وبلکه تمام دنیا را اگر در دست کسی ببیند اثری در قلبش ندارد ، چرا که شخص سخی نظرش به عالم قدس و حرکت به آن جهان با عظمت ملکوتی است و در این زمینه برای خود پای بندی و بازدارنده ای نمی شناسد .

بقول عارف شیدا مرحوم رفعت :

عشق تو می کشاندم شهر به شهر و کو بکو

مهر تو می دواندم پهنه به پهنه سو به سو

بافته با محبتم رشته تار و پود جان

تار به تار نخ به نخ رشته به رشته پو به پو

آنچه دل از فراق او کرد به من نمی کند

آتش هجر من به من

آب وصال او به او

نیست جز او چه بنگری در صحف ولای من

آیه به آیه خط به خط صفحه به صفحه هو به هو

بود و نبود جز دلم در خم زلف او نهان

طرّه به طرّه خم به خم رشته به رشته مو به مو

سیل سرشک و خون دل از دل و دیده شد روان

قطره به قطره شط به شط بحر به بحر و جو به جو

رفعت و شرح عشق او تا ننهد مرا به جان

سینه به سینه لب به لب چهره به چهره رو به رو

يُطْعِمُ غَيْرَهُ وَيَجُوعُ ، ويَكْسُو غَيْرَهُ وَيَمْتَنِعُ مِنْ قَبُولِ عَطاءِ غَيْرِهِ ، وَيُمَنُّ بِذلِكَ وَلا يَمُنُّ ، وَلَوْ مَلَكَ الدُّنْيا بِاَجْمَعِها لَمْ يَرَ نَفْسَهُ فيها اِلّا اَجْنَبِيّاً ، وَلَوْ بَذَلها فی ذاتِ اللهِ فی ساعه واحِدَه ما مَلَّ

سخی در عین نیازش به طعام ، به دیگری می خوراند ، و در عین احتیاجش به لباس به دیگری می پوشاند ، هدیه و احسان قبول کردن برایش بسیار مشکل ، ولی هدیه و احسان به دیگران برایش بسیار آسان است ، از نیکی دیگران در حق خویش ممنون ولی بر احسانش به دیگران منت ندارد ، اگر مالک همه ی دنیا باشد ، و کلید خزائن عالم در اختیار او باشد ، خود و غیر را در آن مساوی

می بیند ، و بلکه خویش را نسبت به تمام آن اموال اجنبی می داند ، و اگر بر فرض زمینه ای پیش آید که تمام آنچه را دارد به یک سات در راه خدا بدهد ، کمترین اثری در دلش نخواهد کرد .

حکایاتی که از سخاوت و کرم انبیاء و ائمه و

اولیا در کتب ذکر شده بسیار است که قسمتی از آن را با خواست خدای کریم در شرح باب شصت و نه که در معرفت ائمه طاهرین (علیهم السلام) است ذکر خواهیم کرد .

روایات باب سخا

امام ششم (علیه السلام) در دنباله ی روایت باب سخا به چند روایت اشاره می کنند که مناسب است ابتدا روایات نقل شده ی حضرت ذکر شود ، آنگاه به روایات دیگر این باب با تکیه به کتب معتبره حدیث اشاره شود :

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : السَّخِیُّ قَریبٌ مِنَ الله ، قَریبٌ مِنَ النّاسِ ، قَریبٌ مِنَ الجَنَّهِ بَعیدٌ مِنَ النّارِ ، وَالْبَخیلُ بَعیدٌ مِنَ اللهِ ، بَعیدٌ مِنَ النّاسِ بَعیدٌ مِنَ الجَنَّهِ قَریبٌ مِنَ النّارِ .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : سخی به پروردگار و به مردم و به بهشت نزدیک و از آتش جهنم دور است ، در مقابل بخیل از خدا و مردم و بهشت دور و به جهنّم نزدیک است .

سخی به کسی نمی گویند مگر به آن که در راه اطاعت خدا ببخشد ، گر چه بخشش او گرده زنان یا شربت آبی باشد .

قالَ النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) : السَّخِیُّ بِما یَمْلِکُ وَاَرادَ بِهِ وَجْهَ اللهِ ، وَاَمَّا الْمُتَسَخّی فی مَعْصِیَهِ اللهِ فَحَمّالٌ لِسَخَطِ اللهِ وَغَضَبِهِ وَهُوَ اَبْخَلُ النّاسِ لِنَفْسِهِ فَکَیْفَ لِغَیْرِهِ اتَّبَعَ هَواهُ وَخالَفَ اَمْرَ اللهِ .

رسول خدا فرمود : سخاوت با مال حلال آن هم به قصد قربت تحقق پیدا می کند ، اما مصرف مال نامشروع در کار خیر سخاوت نیست ، که چنین مصرف کننده ای حمّال سخط و غضب خداست ، و کسی

که به سعادت خود پشت پا زند بخیل ترین مردم است به نفس خود چه رسد به غیر ، که چنین کسی پیرو هوای نفس و مخالف با امر خداست .

در قرآن مجید آمده :

(وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ)(١) .

و اینان علاوه بر بار سنگین گناهان خود و زر و وبال دیگران را هم بدوش می کشند .

وَقالَ النّبيُّ (صلى الله عليه وآله) : يَقُولُ اللهُ : ابْنَ آدَمَ مُلْكی مُلْكی وَمالی مالی ، یا مِسْكينُ اَيْنَ كُنْتَ حَيْثُ كانَ الْمُلْكُ وَلَمْ تَكُنْ ؟ وَهَلْ لَكَ اِلاّ ما اَكَلْتَ فَاَبْلَيْتَ اَوْ تَصَدَّقْتَ فَاَبْقَيْتَ مَرْحومٌ بِهِ اَوْ مُعاقَبٌ عَلَيْهِ ، فَاعْقِلْ اَنْ لا يَكونَ مالُ غَيْرِكَ اَحَبَّ اِلَيْكَ مِنْ مالِكَ .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرماید : خداوند به انسان می گوید : این همه مِلْك ها و اموال که در تصرّف شماست و شما به حسب ظاهر مالك آنید از من است و مالك حقیقی و صاحب واقعی این ها منم ، ای بیچاره ها فکر کنید که وقتی این امور مادی بصورت حقایق طبیعی در بستر خلقت بود شما کجا بودید ؟ و پس از سپری شدن عمرتان کجا خواهید بود ، مگر نه این است که تمام حیثیت شما نسبت به مال فقط و فقط امانت داری است ، امروز در اختیار شما و فردا در دست دیگران است ، زیاده بر آنچه می خورید و فانی می کنید ، اضافه تر از آنچه می پوشید و کهنه می کنید ، و یا در راه خدا می دهید و برای فردای خود ذخیره می نمائید ، دیگر چه کاری

از دست شما نسبت به ملک و مال برمی آید ؟ !

رابطه شما با مال اگر هم آهنگ با دستورات حق باشد ، در فردای قیامت غرق رحمت حق خواهید بود ، و اگر مخالف با فرامین الهی به عذاب دچار خواهید شد ، به هوش باشید که مال دیگران نزد شما از مال خودتان محبوب تر نباشد ، به این معنی که به داده و عنایت حق از راه حلال قناعت کنید و پس از رفع نیاز خویش از حلال بقیه را با خدا معامله کنید ، به ملک و مال خود قانع باشید ، و از چشم داشتن به اموال دیگران بپرهیزید .

فَقَدْ قالَ اَميرُ الْمُؤْمِنينَ (علیه السلام) : ما قَدَّمْتَ فَهُوَ لِلْمالِكينَ ، وَما اَخَّرْتَ فَهُوَ لِلْوارِثينَ ، وَما مَعَكَ فَما لَكَ عَلَيْهِ سَبيلٌ سِوَى الْغُرورِ بِهِ . كَمْ تَسْعى فى طَلَبِ الدُّنْيا وَكَمس تَرْعى ؟ اَفَتُريدُ اَنْ تُفْقِرَ نَفْسَكَ وَتُغنِىَ غَيْرَكَ ؟ !

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید : آنچه از مال دنیا در راه خیر و برای حضرت حق مصرف کنی و پیش از مرگ برای آخرت ذخیره نمائی برای خود تو باقی خواهد ماند ، و آنچه را نگه داری و برای بعد از خود بگذاری نصیب وارثانت می شود .

اموال منقول و غیر منقول که در دست تو حبس است ، و آن را در راه حضرت حق قرار نمی دهی ، تنها سودش برای تو ایجاد غرور و خودنمائی و فخر و تکبر بر دیگران است . چه اندازه برای این دنیای دنی و مغرورکننده خود را به زحمت و رنج می اندازی ، چقدر این دنیا

را بسوی خود می کشی ، می خواهی با جمع ثروت خود را در پیشگاه حقّ تهیدست و بیچاره و وارث را صاحب ثروت و مال کنی ؟ وه که چه بدبختی .

برای توضیح بیشتر در این مسئله به شرح حدیث ۲۹ و۳۰ و۳۱ و۳۲ در باره ی قناعت و حرص و زهد و دنیا در جلد هشتم مراجعه کنید .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : اَلسَّخاءُ خُلْقُ اللهِ الْاَعْظَُ .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : سخاوت بزرگترین خلق الهی است .

وَقالَ (صلی الله علیه وآله) : اِنَّ السَّخاءَ شَجَرَةٌ مِنْ اَشْجارِ الْجَنَّهِ لَها اَغصانٌ مُتَدَلِّیَهٌ فی الدُّنْیا فَمَنْ کانَ سَخِیّاً تَعَلَّقَ بِغصْن مِنْ اَغْصانِها فساقَهُ ذلِکَ الْغُصْنُ اِلیَ الْجَنَّهِ .

و نیز رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : سخا درختی از درختان بهشت است ، که برای آن شاخه هائی است آویخته در دنیا ، هر کس سخی است چسبیده به شاخه ای از آن درخت بهشتی است ، که آن شاخه او رابه بهشت می برد .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالی رَضِیَ لَکُمْ الْاِسْلامَ دیناً فَاَحْسِنُوا صُحْبَتَهُ بِالسَّخاءِ وَحُسْنِ الْخُلْقِ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : خدای تبارک و تعالی اسلام را به عنوان دین برای شما پسندید ، مصحبت با این مکتب را با سخاوت و حُسن خلق نیکو بدارید .

قالَ عَلِیٌّ (علیه السلام) : اَلسَّخاءُ وَالشَّجاعَهُ غَرائِزُ شَریفَهٌ یَضَعُها اللهُ سُبْحانَهُ فیمَنْ اَحَبَّهُ وَامْتَحَنَهُ .

علی (علیه السلام) فرمود : سخا و شجاعت از غرائز شریفه است که خداوند هر دو را در بنده محبوب امتحان شده اش قرار داد .

وقَالَ (علیه السلام)

: عَلَيْكَمْ بِالسَّخاءِ وَحُسْنِ الْخُلْقِ فَاِنَّهُما يَزيدانِ الرِّزْقَ وَيُوجِبانِ الْمَحَبَّهَ .

و نيز آن حضرت فرمود : بر شما باد به سخا و حُسن خلق كه هر دو اضافه كننده ى روزى و باعث جلب محبت اند .

در جنگى عده اى اسير شدند ، نبى اسلام فرمان اعدام اسيران را داد ، چون نوبت اعدام به يكى از اسرا رسيد حضرت فرمود او را نكشيد كه خداى من بخاطر پنج صفت كه در اوست او را بخشيد : سخا ، صدق لسان ، حُسن خلق ، غيرت بر ناموس ، شجاعت .

اسير از اين معنا تعجب كرد ، به رسول خدا (صلى الله عليه وآله) عرضه داشت ايمان بر من تعليم كن ، حضرت وى را به عرصه ى اسلام هدايت كرد ، پس از مدتى در يكى از جنگ ها در ركاب پيامبر بزرگ اسلام به شرف شهادت نائل شد .

وَقالَ (عليه السلام) : اَلْبُخْلُ جامِعٌ لِمَساوِى الْعُيُوبِ وَهُوَ زِمامٌ يُقادُ بِهِ اِلى كُلِّ سُوء .

و نيز على (عليه السلام) فرمود : بخل مركز تمام عيوب و راهبر به سوى تمام بديهاست . از وجود مقدس امام عصر (عليه السلام) روايت شده كه فرموده است : از پروردگارم حيا مى كنم بهشت را براى برادر دينى خود از او بخواهم ولى نسبت به دينار و درهم در حقّ او بخل ورزم ، چون قيامت شود حضرت حقّ به من بگويد : اگر بهشت از تو بود هر آينه بخيل تر ، بخيل تر ، بخيل تر از آن درهم و دينار نسبت به برادرت بودى .

رسول اسلام (صلى الله عليه وآله) مى فرمايد : مردان

چهار نفرند :

۱ سخی

۲ کریم

۳ بخیل

۴ لئیم

سخی کسی است که می خورد و می خوراند ، کریم کسی است که نیاز خود را به دیگران می دهد ، بخیل کسی است که می خورد و نمی خوراند ، پست آن آدمی است که نمی خورد و نمی خوراند .

باب پنجاه و چهارم

در گرفتن و عطا کردن است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

مَنْ کانَ الْاَخْذُ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنَ الْعَطاءِ فَهُوَ مَغْبُونٌ لِاَنَّهُ یَرَی الْعاجِلَ بِغَفْلَتِهِ اَفْضَلَ مِنَ الْآجِلِ .

وَیَنْبَغی لِلْمُؤْمِنِ اِذا آخَذَ اَنْ یَأْخُذَ بِحَقٍّ وَاِذا أعْطی فَفی حَقٍّ وَبِحَقٍّ وَمِنْ حَقٍّ .

فَکَمْ مِنْ آخِذٍ مُعْطٍ دینَهُ وَهُوَ یَعْلَمُ ، وَکَمْ مِنْ مُعْطٍ مُورِث نَفْسَهُ سَخَطَ اللهِ ، وَلَیْسَ الشَّأْنُ فِی الْاَخْذِ وَالْاِعْطاءِ وَلکِنْ فِی النّاجی ، وَالنّاجی مَنِ اتَّقَی اللهَ فِی الْاَخْذِ وَالْاِعْطاءِ وَاعْتَصَمَ بِحَبْلِ الْوَرَعِ .

وَالنّاسُ فی هاتَیْنِ الْخَصْلَتَیْنِ خاصٌّ وَعامٌّ ، فَالْخاصُّ یَنْظُرُ فی دَقیقِ الْوَرَعِ فَلا یَتَناوَلُ حَتّی یَتَیَقَّنَ اَنَّهُ حَلالٌ وَاِذا اشْکَلَ عَلَیْهِ تَناوَلَ عِنْدَ الضَّرُورهِ ، وَالْعامُّ یَنْظُرُ فِی الظّاهِرِ فَما لَمْ یَجِدْهُ وَلا یَعْلَمُهُ غَصْباً وَلا سِرْقَهً سِرْقَهٌ تَناوَلَ ، وَقالَ : لا بَأْسَ هُوَ لی حَلالٌ .

وَالْاَمینُ فی ذلِکَ مَنْ یَأْخُذُ بِحُکْمِ اللهِ وَیُنْفِقُ فی رِضاهُ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

مَنْ کانَ الْاَخْذُ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنَ الْعَطاءِ فَهُوَ مَغْبُونٌ لِاَنَّهُ یَرَی الْعاجِلَ بِغَفْلَتِهِ اَفْضَلَ مِنَ الْآجِلِ ، وَیَنْبَغی لِلْمُؤْمِنِ اِذا آخَذَ اَنْ یَأْخُذَ بِحَقٍّ وَاِذا أعْطی فَفی حَقٍّ وَبِحَقٍّ وَمِنْ حَقٍّ .

مسئله مال دوستی و عشق به درهم و دینار فطری هر انسانی است ، و اگر محبت به مال دنیا نبود ، نظام زندگی بشری از هم می گسست ، چیزی که هست اگر محبت به مال مقیّد به بازدارنده های

الهی از قبیل ورع و تقوا و قوانین حلال و حرام خدائی نباشد آدمی را دچار مرض بسیار خطرناک استکبار ، استغناء و طغیان خواهد کرد ، و در جوّ این امراض است که آدمی تبدیل به غول بسیار وحشت آوری شده و دچار تجاوز و یاغی گری و پایمال کردن حقوق انسانها در همه شئون حیات خواهد شد .

انسان در درجه ی اوّل باید تمام سعی و کوشش او بر این باشد که از راه مشروع : دامداری ، کشاورزی ، صنعت ، تجارت ، و شئون این چهار اصل ، به کسب مال بپردازد ، و در خرج مال هم قوانین الهی را مراعات کند .

دارنده مال و یا خواهنده ی مال اگر عامل بیت المال است ، و یا عامل شخصی به حکم آیات و روایات باید از اهلبیت کامل و امانت و حفظ و صلاحیت علمی و بصیرتی برخوردار باشد .

که اگر بیت المال دست اینگونه افراد باشد ، و یا مال و ثروت در اختیار چنین انسانهائی قرار گیرد . استعدادها بکار می افتد ، و ارزش ها ظاهر می شود ، و هنر انسان بودن اوج می گیرد ، تا جائی که کشور نمونه بهشت و ملّت نمونه ملائکه الهی می گردند .

مسئله بدست آوردن مال اگر از طریق غیر حق صورت گیرد ، زیانهای غیر قابل جبران برای فرد و جامعه ببار می آورد .

شهوت پول پرستی از بدترین موانع در راه رشد و تکامل و سعادت و تعالی انسان است .

مال و ثروت و عشق به پول گاهی منبع طغیان هواها و غرائز و امیال و خودخواهی

هاست ، به صورتی که انسان را به هلاکت انداخته و راه نجات را بر وی مسدود می کند .

در صدر اول اسلام پس از انحراف خطرناک و خسارت باری که در مسئله خلافت بوجود آمد ، و دست پاک ترین و امین ترین و آگا...ترین امت ، یعنی حضرت امیرالمؤمنین از مقام الهی و خدائیش که پیامبر مأمور ابلاغ آن بود از حکومت قطع شد ، ثروت بی حسابی که از فتح بلاد در اختیار مردم و بیت المال قرار گرفت و اخذ و عطاهای نابجائی که انجام گرفت بلاهائی به سر قرآن و حدیث و مملکت و ملّت و تربیت و اخلاق و عقاید آورد که بدون شک تا بر پا شدن صبح محشر قابل جبران نیست .

من ریشه ی تمام اختلافات مسلمین ، و بلاها و مصائبی که در تمام شئون زندگی از بعد از مرگ پیامبر تاکنون به سر جامعه اسلامی آمده معلول همان اخذ و عطای غلط مال می دانم

تحریف در تفسیر آیات کتاب حق ، و بخصوص تحریف در حدیث در سایه اخذ و عطای خلفا و بخصوص بنی امیه و بنی عباس که هر درهمش ارّه ای و تیشه ای به ریشه حقیقت بود ، پایه گذار مکتب ها و مسلک ها در برابر صراط مستقیم الهی در پوشش اسلام شد ، که از این رهگذر نه تعداد گمراهان تاکنون بر ما معلومخ است و نه ضربه های مادی و معنوی و تربیتی که بر پیکر انسان وارد آمد بر ما روشن است .

امامان معصوم و راستین که امامتشان انتخاب خدا بود ، و رسول حق مأمور ابلاغ

آن خانه نشین شدند ، ستم پیشگان بر تمام شئون حیات مردم حاکمیت یافتند ، بازرگانان حدیث چهره های پاک را به تهمت گرفتند ، و ناپاکان را پاک جلوه دادند ، قرآن را بر اساس میل خطرناک ترین افراد اموی و عباسی تفسیر کردند ، و به نفع آنان هزاران حدیث جعل نمودند ، اولیاء الهی هم چون ابوذرها و حجرها و رشیدها و میثم ها و کمیل ها و سعیدها تبعید شده و عاقبت بر دار شهادت رفتند ، و حکم بن عاص ها و مروان ها و . . . که تبعیدشدگان خدا بودند به مدینه بازگشته و همه کاره اسلام شدند ، اطفال اموی در گهواره های بند طلا خوابانده شدند ، و مردان و زنان و کودکان الهی در سرزمین کربلا نشسته و گرسنه با فجیع ترین وضعی به شهادت رسیدند .

زندانهای معاویه و یزید و مروان و عبدالملک و هشام و ولید اموی و مهدی و هادی و هارون و مأمون و متوکل عباسی از اهل حقیت پر بود و آنان به جرم ایمان و آگاهی از قرآن زیربدترین شکنجه ها بودند ، ولی در رأس دستگاه های دولتی بی دینان واقعی با پول بیت المال و عطاهای بیجا مشغول کندن درخت اسلام از ریشه بودند .

قاضیان آلوده ، روحانی نمایان فاسد ، وعاظ السلاطین ، دبیران و معلمان شکم پرست با اخذ پول کلان از بانیان فساد و تباهی دو اسبه به هدم بنیان اسلام تاختند .

پول آری پول ، اخذ و عطا آری اخذ و عطا چه بلاها که بر سر پاکان و مظلومان و نیکان و

اولیاء حق و انبیاء و امامان و کتب آسمانی و حدیث نیاورد .

اگر پول دست پاکان بود ، و یا گیرندگان مال از پاکان بودند اسلام و ملّت اسلام به این همه تفرقه و جدائی و مصیبت دچار نمی شد .

دولت ها به ظاهر اسلامی امروز که ننگ تاریخ هستند با دادن و گرفتن پول آن هم از جیب مردم و حق مردم و نفت و معادن مردم و بیت المال مردم چه می کنند ، چه روابط نامشروعی که با استعمار و سازمانهای جاسوسی ندارند ، چه سرها که از تن جدا نمی کنند ، چه پاکانی را که از صحنه حیات نمی رانند ، چه سفره هائی که از فساد و شهوت پهن نمی کنند ، چه جنایت ها که ببار نمی آورند و چه خیانتها که مرتکب نمی شوند ؟ ! !

عمال اینان که با اخذ ثمن نجس به دین فروشی و غیرت فروشی و از دست دادان شرف انسانی مشغولند چه ظلم ها که نمی کنند و چه جاسوسیها که بر علیه ملت های مظلوم نمی نمایند ؟ !

در باره ی این چنین پول که کثیف ترین پول و نجس ترین مال است در مقامات حمیدی آمده :

ای طلعت تو نحس تر از صورت زحل

وی خوی تو نفایه ولی نیک تو بدل

احباب راز مهر تو با یک دیگر نفاق

زهاد را زعشق تو با یک دیگر جدل

هر مرد را توئی به هوا سائق قضا

مر خلق را توئی به هوس رهبر اجل

دلبند بی ثباتی و دلدار شوم پی

محبوب بیوفائی و مرغوب مبتذل

مسجود احمقان شده چون نار و چون صلیب

معبود ابلهان شده چون لات

و چون هبل

در چشم اهل دانش و در دست اهل عقل

بی وزن هم چو بادی و چون خاک بی محل

در گیر و دار این اخذ و عطاهای نامشروع که هدفی جز هدم اسلام و آثار آن نداشت اگر ائمه معصومین از علی (علیه السلام) تـا امـام عصـر و یـاران با وفایشان به فریاد اسـلام نمی رسـیدند و اگر بزرگان دین شـیعه از جاده ی تبعیـد و شـهادت و رنـج و زحمت و خون نمی گذشـتند ، امروز و فردا از اسـلام جز اسـمی بـاقی نبود و باور کنیـد که همان اسم خشک هم از دین خـدا بـاقی نمانـده بود و به عمر پر برکت دین خـاتمه داده می شـد ، از این جهت امام صادق (علیه السـلام) در این فصل بسـیار مهم مساله ی اخذ و عطا را متذکر شده و می فرماید :

هر کس گرفتن چیزی از مردم در نزدش محبوب تر از بخشـش باشد مغبون است ، چه او منفعت دنیا را بر اثر غفلت از بخشش و عطای در راه خدا که نفع آخرت است بهتر دانسته

سزاوار است انسان آنچه را می گیرد به حق و موافق شرع باشد و هرگاه می بخشد در راه حق و به حق و از حق باشد .

چه بسـا که اخـذ کننـده در برابر اخـذش دینش را معـامله می کنـد که این بـدترین معـامله است و چه بسا عطاکننـده که بر اثر عطـایش در معرض سـخط و غضـب حضـرت حق قرار می گیرد . کـه مصـداق اتم و اکمـل این جمله حضـرت صـادق همـان دستگاههای ستم و عمل کثیفشان هستند ، و در مرحله بعد آنان

که بـدون اسـتحقاق از خمس و زکات و صدقات اسـتفاده می کنند ، و یا اینگونه حقوق را در راه شـهرت و شخصـیت خود به افراد غیر مستحق می دهند .

سپس حضـرت می فرمایـد من در اصل موضوع سـخن نـدارم ، سـخنم در این است که در اخذ و عطا اهل نجات کیانند و اهل هلاکت و بدبختی کدام طایفه اند ؟

اهل نجات آنان هستند که که در اخذ و عطا جانب تقوا را رعایت می کنند و به حبل ورع و پاکدامنی چنگ می زنند .

من در همین دوران فعلی که زندگی می کنم جوانانی و پاک مردانی را دیدم که مصدر بعضـی از امور بودند ، و می دانسـتند از کنار آن امور میلیونها تومان به جیب بزننـد ، ولی به حقوق کم درآمـد انـدکشان قناعت ورزیده و بعضـی از آنان در جنگ حق علیه باطل که در جنوب و غرب کشور اسلامی ایران به اشارت آمریکا بر اسلام تحمیل شده بود به فیض با عظمت شهادت نائل شدند .

امام صادق (علیه السلام) در دنباله روایت می فرمایند : مراتب آدمی در تقوا و ورع منقسم به دو قسم است : خاص و عام .

جماعتی در مسـئله اخـذ کمال دقّت را بکار می برنـد و تا صد در صد یقین به حلال بودن مال و مورد نداشـته باشـند از گرفتن امتناع میورزیدند و به وقت ضرورت هم به بیش از سد جوع و پوشش بدن روی نمی آورند .

و دیگر دسته ای هستند که تنها به ظاهر مسئله اکتفا می کنند و تفحّص زیادی نمی نمایند و همین که بر حسب ظاهر علم

به غصب و سرقت و حرمت ندارند اکتفا کرده و دست خویش را برای گرفتن دراز می کنند .

ورع و عفت نفس

اکثراً از یاد داستان عجیبی غفلت نمی کنم و آن این است ، که در ایّام تحصیلم بوسیله یکی از نیک مردان که دستش از مال دنیا تهی بود از فقر شدید خانواده محترمی باخبر شدم ، به توسّط آن نیک مرد ، ماه به ماه یا چند هفته به چند هفته کمک ناچیزی به آن خانواده می کردم .

یک روز مبلغ بیست و پنج تومان که در آن روز مخارج چند روز یک خانواده را اداره می کرد برای آن خانواده به توسط آن مرد پاک فرستادم ولی پس از چند لحظه آن مقدار را برگرداند ، در حالیکه می دانستم با داشتن عایله سنگین به آن محتاج است ، سبب برگشت دادن پول را از واسطه پرسیدم پاسخ گفت : سرپرست خانواده فقیر گفت من مخارج امروز و فردا را دارم این مقدار پول را به کسی بدهید که خرج امروز و امشبش را ندارد .

راستی پاکدامنی و ورع و عفت نفس و دیگر دوستی چه می کند و چه نقش پاک و ارزنده ای را در زندگی ایفاء می نماید .

اینگونه افراد دارای اخلاق حسنه و صفات پسندیده اند و همانانند که خدای مهربان در قرآن مجید از آنها به عنوان اولیائش یاد فرموده است ، که هدفی جز حق و حقیقت و صبر در برابر پیش آمدها برای کمال نفس ندارد و همینانند که با تمام وجود به پیشگاه مقدس حضرت دوست عرضه می دارند :

الهی به مستان میخانه ات

به عقل آفرینان

دیوانه ات

به میخانه وحدتم راه ده

دل زنده و جان آگاه ده

دما غم زمیخانه بوئی شنید

حذر کن که دیوانه هوئی شنید

بزن هر قدر خواهیم پا به سر

سرمست از پا ندارد خبر

به میخانه آی و صفا را ببین

مبین خویشتن را خدا را ببین

بس آلوده ام آتش می کجاست

پُر آسوده ام ناله ی نی کجاست

تو شادی بدین زندگی عار کو

گشودند گیرم درت بار کو

جهان منزل راحت اندیش نیست

ازل تا ابد یک نفس بیش نیست

همه مستی و شور و حالیم ما

نه چون تو همه قیل و قالیم ما

مغنی سحر شد خروشی برآر

زخامان افسرده جوشی برآر

بیا تا سری در خُم کنیم

من و تو تو و من هم گَم کنیم

به شوریدگان گر شبی سرکنی

وزان می که مستند لب تر کنی

جمال محالی که حاشا کنی

به بندی دو چشم و تماشا کنی

که گفتکه چندین ورق را ببین

ورق را بگردان و حق را ببین

رخ ای زاهد از می پرستان متاب

تو در آتش افتاده ای من در آب

نماز ار نه از روی مستی کنی

به مسجد درون پرستی کنی

دلم گه از این گه از آن جویدش

ببین کآسمان از زمین جویدش

عزّت نفس

دوستی داشتم که در کار خیر و گره گشائی از زبده های این روزگار بود ، در بنای بسیاری از مساجد و بیمارستانها و مدارس و خانه سازی ها برای مستحقّان و مشاهد مشرفه و حوزه های علمیه سهم بسزائی داشت ، می گفت هر شب جمعه برای رسیدگی به بناهائی که در جهت خیر داشتم به قم می رفتم ، در این رفت و آمد از فقر ده ها خانواده مطلع شدم ، برای هر یک به فراخور حالشان سهمی قرار دادم ، عصر پنج

شنبه ای نزدیک حرم نشسته بودم ، پیره زنی سراغم را می گرفت ، یکی از خادمان حرم وی را به سوی من هدایت کرد ، یازده ریال به من داد ، به او گفتم چیست ، پاسخ داد من از آن خانواده هائی هستم که از اعطای شما سهم دارد ، با زحمت به شناخت شما نائل شدم ، تا دیروز بی خرجی بودم ، دیروز پسرم از سربازی آمد و همان دیروز سرکار رفت ، به شب با گرفتن مزد به خانه آمد این یازده ریال از کمک شما باقی مانده بود که من با کمک پسرم نسبت به آن بی نیاز شدم ، خرج کردن آن را حرام دانستم ، به این خاطر پس آوردم تا به مستحق دیگر برسد ! !

خلق را حق چو ساخت در ظلمت

نورشان ریخت بر سر از رحمت

اندر ایشان نهاد گوهرها

از صفات قدیم و علم و سخا

تا تو خود در صفات او بینی

در صفتهایش ذات او بینی

هم چو عطار کو زهر انبار

آورد در دکان و در بازار

گرچه در طلبه ها بود اندک

عاقلی هان بداند آن بی شک

هست دکان حق تن انسان

اندرونش صفات الرحمان

پس تو در خود ببین صفات خدا

گرچه اندک بود بدان زصفا

کز چه سان است آن صفات ضمیر

سیر کن زین قلیل سوی کثیر

زین صفات قلیل رو سوی اصل

مکن اندر میان هر دو تو فصل

باب پنجاه و پنجم

در آداب برادری است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

ثَلاثَةٌ اَشْیاءَ فی کُلِّ زَمان عَزیزَةٌ وَهِیَ الْاِخاءُ فِی الله ، وَالزَّوْجَهُ الصّالِحه الْالیفَهُ فی دینِ الله ، وَالْوَلـدُ الرَّشـیدُ ، وَمَنْ اَصابَ اِحْـدَی الثَّلاثَهِ فَقَدْ اَصابَ خَیْرَ الدّارَیْنِ وَالْحَظُّ الْاَوْفَرَ مِنَ الدُّنْیا وَاحْذَرْ أنْ تُواخِیَ مَنْ اَرادَکَ

لِطَمَع اَوَ خَوْف اَوْ اَکْل أوْ شُرْب وَاطْلُبْ مُؤاخاهَ الاْتْقِیاءِ وَلَوْ فی ظُلُماتِ الاْرْض وَاِنْ اَفْنَیْتَ عُمْرَکَ لِطَلَبِهِمْ فَاِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ یَخْلُقْ عَلی وَجْهِ الاَْرْضِ اَفْضَلَ مِنْهُمْ بَعْدَ النَّبِیِّینَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ وَالاَْوْلِیاءِ وَما اَنْعَمَ اللهُ عَلَی الْعَبْدِ بِمِثْلِ ما اَنْعَمَ بِهِ مِنَ التَّوْفیق لِصُحْبَتِهِمْ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : (الاَْخِلاَّءُ یَوْمَئِذ بَعْضُهُمْ لِبَعْض عَدُوٌّ إلاَّ الْمُتَّقِینَ) .

وَاَظُنُّ أنَّ مَنْ طَلَبَ فی زَمانِنا هذا صَدیقاً بِلا عَیْب بَقِیَ بِلا صَدیق .

اَلا ـ تَری أنَّ اَوَّلَ کَرامَه اَکْرَمَ اللهُ تَعالی بِها اَنْبِیاءَهُ عِنْدَ اِظْهارِ دَعْوَتِهِمْ تَصْدیقُ اَمین أوْ وَلیٍّ وَکَذلِکَ مِنْ اَجَلِّ ما اَکْرَمَ اللهُ بِهِ اَصْدِقاءَهُ وَاَوْلِیاءَهُ وَاُمَناءَهُ صُحْبَهُ اَنْبیائِهِ وَهُوَ دَلیلٌ عَلی أنَّ ما فِی الدّارَیْنِ نِعْمَهٌ اَحْلی وَاَطْیَبُ وَاَزْکی مِنَ الصُّحْبَهِ فِی اللهِ وَالْمُؤاخاهِ لِوَجْهِهِ .

در این فصل حضرت صادق (علیه السلام) به مسئله با عظمت برادری در راه حق اشاره دارند که در اواخر جلد نهم در باب چهل و پنجم در شرح معاشرت به دقائق و لطایف این بحث اقدام شد و در این باب تنها به ذکر ترجمه تحت اللفظی روایت اکتفا می شود .

سه چیز در هر زمان بسیار اندک و کم و عزیز الوجود است :

۱ برادری و اخوّت در راه خدا .

۲ همسر صالحه که الفت به شوهر داشته باشد و در فنون اطاعت تقصیر نکند ، و در حفظ سیرت خود و مال شوهر کوشا باشد .

۳ فرزند رشید صالح .

هر کس یکی از اینها را داشته باشد ، به حقیقت که به خیر دنیا و آخرت رسیده است .

از برادری با کسی که برادریش برای طمع ، یا برای ترس یا

برای خوردن و آشامیدن است بپرهیز ، که البته شناخت اینان در حین برادری و دوستی ممکن است .

برادری را انتخاب کن که اهل تقواست ، و در تفحص از این گونه افراد هر چند در ظلمات باشد و عمرت را بر باد دهد کوشا باش ، زیرا بعد از انبیا و اولیاء بهتر از مردم با تقوا و پرهیزکار آفریده نشده ، و هیچ نعمتی به مانند نعمت برادری با ایشان به بندگان عطا نشده ، چنانچه در قرآن مجید آمده برادران و مصاحبان در دنیا در آخرت دشمن یکدیگرند مگر اهل تقوا و پرهیزکاران .

در این قسمت از روایت ملاعبدالرزاق گیلانی می فرماید :

بدان که خلّت و دوستی در بنی آدم از چهار وجه بیرون نیست : دو وجه آن مستحسن است و مثمر سعادت سرمدی .

و دو وجه دیگر مذموم و منتج شقاوت ابدی .

آن دو که مستحسن است :

یکی : خلّت حقیقی است که آن را محبّت روحانی خوانند و استناد به آن به تناسب ارواح است و تعارف آن ، چون محبت انبیاء و اولیا با یکدیگر .

دوم : محبت قلبی است و آن مستند است به تناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله چون محبت صلحاء اتقیاء در حق یکدیگر و دوستی امم به انبیاء و ائمه هدی .

و اما آن دو که مذموم است :

یکی : به سبب تیسیر مصالح است چون محبت تجّار و صناع و دوستی خداّام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا .

دوم : محبت نفسانیه است و استناد آن به لذّات حسیّه و مشتبهات نفسیّه است و چون در قیامت اسباب این دو نوع

محبت مفقود باشد و غرض و غایت آن به حصول نرسد آن محبت زوال پذیرد و به دشمنی مبدل گردد ، پس باید که مقصود اهل ایمان از خلّت و محبت با یکدیگر محض رضای الهی باشد و مشوب به اغراض دنیوی نباشد تا در قیامت به خطاب مستطاب .

(یَا عِبَادِ لاَ خَوْفٌ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ وَلاَ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ)(۲) .

سرافراز گردند .

حضرت صادق (علیه السلام) در دنباله روایت می فرماید : گمان من این است که هر کس در این زمان دنبال چه رفیقی که از هر عیبی پاک باشد بگردد، یافتنش میّسر نباشد.

آیا نمی بینی که اوّل کرامت و عزّتی که کرامت فرمود کریم علی الاطلاق به پیامبران خود وجود اصدقا و اولیا بوده که ایشان در وقت اظهار نبوت انبیا و وصایت اوصیا ، پیش از همه تصدیق انبیا و اوصیا کردند و باعث رونق و رواج نبوت و وصایت شدند . و هم چنین عظیم ترین نعمتی که کرامت فرمود جناب عزّت به اصدقا و اولیا و امنا صحبت و معاشرت پیامبران با آنان بود و این هر دو دلیلی هستند واضح و برهانی قاطع بر اینکه در دنیا و آخرت نعمتی شیرین تر و خوش تر از صحبت فی الله و برادری با برادران مؤمن در راه خدا نیست .

گر آسایشی داری از روزگار

وصال عزیزان غنیمت شمار

به جمعیت دوستان روی نه

پراکندگی را به یک سوی نه

باب پنجاه و ششم

در مشورت است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

شاوِرْ فی اُمُورِکَ مِمّا یَقْتَضی الدّینُ مَنْ فیهِ خَمْسُ خِصال : وَعِلْمٌ وَتَجْرِبَهٌ وَنُصْحٌ وَتَقْوی فاِنْ لَمْ تَجِدْ فَاسْتَعْمِلِ الْخَمْسَهَ وَاعْزِمْ وَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَاِنَّ ذلِکَ یَؤَدّیکَ اِلیَ الصَّوابِ .

وَما

كـانَ مِنْ اُمُورِ الـدُّنْيا الَّتى هِىَ غَيْرُ عائِـدَه اِلَى الـدّينِ فَارْفَضْـها وَلاـ تَتَفَكَّرْ فيها فَاِنّكَ اِذا فَعَلْتَ ذلِكَ اَصَـبْتَ بَرَكَهَ الْعَيْشِ وَحلاوَهَ الطّاعَهِ .

وَفِى الْمَشْوَرَهِ اكْتِسابُ الْعِلْمِ ، وَالْعاقِلُ مَنْ يَسْتَفيدُ مِنْها عِلْماً جَديداً وَيَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَى الْمَحْصُولِ مِنَ الْمُرادِ .

وَمَثَلُ الْمَشْوَرَهِ مَعَ اَهْلِهـا مَثَلُ التَّفَكُّرِ فى خَلْقِ السَّمـاواتِ وَالاَْرْضِ وَفَنائِهِما وَهُما غَنِيّانِ مِنَ الْعَمَـدِ لاَِنَّهُ كُلَّما تَفَكَّرَ فيها غاصَ فى بُحُورِ نُورِ الْمَعْرِفَهِ وَازْدادَ بِهِما اعْتِباراً وَيَقيناً .

وَلا تُشاوِرْ مَنْ لا يُصَـدِّقُهُ عَقْلُكَ وَاِنْ كانَ مَشْـهُوراً بِالْعَقْلِ وَالْوَرَعِ وَاِذا شاوَرْتَ مَنْ يُصَـدِّقُهُ قَلْبُكَ فَلا تُخالِفْهُ فيما يُشـيرُ بِهِ عَلَيْكَ وَاِنْ كانَ بِخَلافِ مُرادِكَ فَاِنَّ النَّفْسَ تَجْمَعُ مِنْ قَبُولِ الْحَقِ ، وَخِلافُها عِنْدَ الْحَقائِقِ اَبْيَنُ .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) : شاوِرْ فى اُمُورِكَ مِمّا يَقْتَضى الدّينُ مَنْ فيهِ خَمْسُ خِصال : وَعِلْمٌ وَتَجْرِبَهٌ وَنُصْحٌ وَتَقْوى فِاِنْ لَمْ تَجِدْ فَاسْتَعْمِلِ الْخَمْسَهَ وَاعْزِمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَاِنَّ ذلِكَ يَؤَدّيكَ اِلَى الصَّوابِ .

امـام صـادق (علیـه السـلام) در ایـن بـاب به یکی از مسائـل مهّم که گـاهی خیر دنیـا و آخرت انسـان در آن است یعنی مسـئله مشورت با صاحبان صلاحیت اشاره می فرمایند .

امام (علیه السـلام) بیان می دارند : در امور که اقتضای دین و امر آخرت است . با کسـی که دارای پنج خصـلت است مشورت کن :

۱ از عقل و اندیشه پاک و روشنی برخوردار باشد .

۲ دارای علم و دانش باشد .

۳ از عرصه با عظمت تجربه در تمام امور برخوردار باشد .

۴ در او روح نصیحت و خیرخواهی و راهنمائی به حق قوت داشته باشد .

۵ از محرمات و منهیّات در پرهیز بوده و صاحب تقوا و خویشتن

داری باشد .

اگر انـدیشه و عقل انسان بر همه امور و حقایق لازم و بخصوص عواقب کارها و برنامه ها احاطه کامل داشت ، نیاز به مشورت نـداشت ، ولی سازمـان و ساختمان عقل به گونه ای نیست که بتوانـد عاقبت واقعی هر برنامه و کاری را درک کنـد ، نورافکن عقل قوی نیست ، و محدوده درک و فهم و بینش انسان بسیار کم است .

انسـان اگر بخواهـد بـا تکیه بر عقل تنهای خود به هر امری وارد گردد به هر کاری دست بزنـد ، بـدون شک ضـرر و خسارت انسان بیش از منفعت او خواهد بود .

تاریـخ بشـر روشن تر از آفتـاب نشـان می دهـد که حرکت در مسـیر زنـدگی به همراهی عقـل تنها خسارتهای غیر قابل جبران نصیب انسان کرده است .

قسمت عمده ای از بدبختی ها و تیره روزی های بشر در طول تاریخ معلول همین داستان است .

آنـان که از کمک گیری از عقول بالاتر و انـدیشه های الهی و تفکرات خـدائی و بخصوص از کمک گیری از عقول سـفیران حق و امامان معصوم نکبر کردند به چاه مذلّت و هلاکت افتادند .

تشـکیل سـمینارها ، کنفرانس هـا ، مجـالس قانونگـذاری ، مجـالس مشورتی ، همه و همه دلیـل قـاطعی و برهان ساطعی بر این حقیقت است که عقل و علم انسان به هر درجه ای که باشد باز نیاز به مشورت دارد .

آیات و روایات بسـیار مهم اسـلامی هم این معنا را به شدّت تصدیق می کنند ، و انسان را به مشورت با عقول عالیه در امر دین و دنیا و امروز و فردا دستور اکید می دهند .

یا

هِشْامُ اِنَّ للهِ عَلَى النّاسِ حُجَّتَيْنِ : حُجَّهٌ ظاهِرَهٌ وَحُجَّهٌ باطِنَهٌ فَامَّا الظّاهِرَهٌ فَالرُّسُلُ وَالاْنْبِياءُ وَالاْئِمَّهُ (عليهم السلام) وَاَمَّ الْباطِنَهُ فَالْعُقُولُ .

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) به هشام فرمودند : به حقیقت که خداوند بر مردم دو حجّت دارد ، حجت عیان و حجّت نهان ، حجت آشکار رسولان و پیامبران و امامان (علیه السلام)اند ، و حجت درونی و نهان عقل است .

می توان از این روایت بدینگونه استفاده کرد ، که اگر در انسان عقل نباشد راه استفاده او از انبیا و امامان مسدود است ، اگر انسان بی رابطه با انبیا و امامان زندگی کند از خسارت و ضرر مصون نخواهد بود ، زیرا عقل تنها نمی تواند در همه شئون راهنمای انسان باشد ، نیاز عقل به عقول عالیه یک نیاز طبیعی و ضروری است ، و بر انسان است که از کمک گیری از عقول الهیه تکبر نکند .

توجه به این نکته لازم است که انسان اگر طالب خیر و سعادت در امور دین و دنیا و آخرت است باید در درجه ی اوّل از کتاب خدا و درجه از انبیاء و بخصوص خاتم رسولان و آنگاه از ائمه طاهرین و سپس از آنان که از عقل بیدار و علم و تجربه و تقوا و روح نصیحت برخوردارند مشورت کند ، که سیر این مسیر آدمی را به مقام قرب و عرصه ملکوت و رضایت حق و بهشت برین رهنمون می گردد .

مشورت با خدا به این است که به کتاب حق علم و معرفت پیدا کند و از آیات قرآن برای زندگی دستور بگیرد .

مشورت با انبیاء و

ائمه به این است که به روایات صحیحه مراجعه کند و راه خود را بر اساس دستورات آن بزرگواران تنظیم نماید .

مشورت با صاحبان اوصاف پنج گانه به این است ، که امر خود را با آنان در میان بگذارد و از آنان بخواهد که وی را راهنمائی کنند .

اگر کسی عارف به قرآن و روایات نیست ، برای بهره گیری از آیات و روایات لازم است دست در دست عالم ربّانی گذاشته و از دانش او نسبت به آیات و روایات بهره بگیرد .

در هر صورت راه خیر و سعادت در تمام شئون زندگی به روی هر کس که عاشق خیر و سعادت است باز است ، و دیدن ضربه و خسارت معلول تنها سفر کردن در جاده زندگی است .

اگر انسان همراه با کتاب خدا و دستورات انبیاء و ائمه و محصول عقل عاقلان حقیقی ، طی راه کند بدون شك به سعادت ابدی خواهد رسید .

در جهان محرم رازی نبود الا دوست

غصّه با یار توان گفت و غم دل با دوست

تا من بی سر و پا گرد جهان می گردم

به مقامی نرسیدم که نبود آنجا دوست

جای ما در دل صاحب نظران کی باشد

به عنایت نظری گر نکند با ما دوست

گر دل ما قدمی پیش نهد از سر صدق

نیم گامی نبود فاصله از ما تا دوست

ما در دیده به بستیم ولیکن دروی

کس نیارد گذری کرد مگر تنها دوست

یارم آمد به سر و دل زسر حیرت گفت

یا رب این بخت جوانست که آمد با دوست

منم امروز در آتش زغم و درد فراق

با من سوخته تا خود چه کند فردا دوست

گر بسوزند زسر تا قدمم

در نظرش

هم چو شمعم بنشاند نفسی از پا دوست

دولت این است که در کُنج دل تنگ عماد

هیچ کس رخت اقامت ننهد الّا دوست

قرآن و مشاورت

قبل از قرآن مجید مسئله مشورت در بین مردم اهمیتی نداشت ، هر کس به هر برنامه ای علاقه داشت به دنبال آن علاقه حرکت می کرد ، بدون اینکه بتواند نفع و ضرر مورد علاقه اش را بسنجد .

قرآن مجید این مسئله مهم را در میان مردم زنده کرد ، و مسلمانان را به این امر مهّم ترغیب و تشویق نمود .

فَبِما رَحْمَه مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لاَنَفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشاوِرْهُمْ فی الْاَمْرِ فَاِذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلینَ .

این اخلاقی که در توست و این نرم خوئی ، تجّلی رحمت الهی است . اگر تندخوی و سخت دل بودی ، مردم از حول و حوش تو متفرق می شدند ، مردم از روی نادانی چون نسبت به تو بد کنند آنان را ببخش ، و از خداوند برای آنها طلب مغفرت کن ، و با آنان در مشورت باش ، چون تصمیم گرفتی بر خدا اعتماد کن که خداوند اهل اعتماد را دوست دارد .

(وَالَّذِینَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاهَ وَأَمْرُهُمْ شُورَی بَیْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ)(۳) .

و آنان که برنامه های خدا را اجابت و اطاعت کردند و نماز بپا داشتند و کارشان را به عرصه مشورت با یکدیگر کشیدند و از آنچه روزی آنان کردیم ، انفاق می کنند .

بعد از این آیات بود ، که مسئله مشورت در بین مردم مسلمان زنده شد ، و

آنان که بر این امر مهم تکیه کردند . کمتر دچار خسارت و ضرر شدند .

روایات و مشاورت

قالَ عَلیٌّ (علیه السلام) : بَعَثَنی رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) عَلَی الْیَمَنِ فَقالَ وَهُوَ یُوصینی : یا عَلِیُّ ما حارَ مَنِ اسْتَخارَ وَلا نَدِمَ مَنْ اسْتَشارَ .

علی (علیه السلام) می فرماید : رسول خدا مرا به یمن فرستاد و به عنوان وصیّت به من فرمود : آن کس که طلب خیر کند سرگردان نمی شود ، و هر کس مشورت کند پشیمان نمی شود .

وَقالَ (علیه السلام) : مَنْ شاوَرَ ذَوِی الْعُقُولِ اسْتَضاءَ بِاَنْوارِ الْعُقُولِ .

و نیز آن حضرت فرمود : هر کس با صاحبان عقل و بینش مشورت کند ، از روشنائیهای عقول بهره می گیرد .

وَقالَ (علیه السلام) : اَلْمُسْتَشیرُ عَلی طَرَفِ النَّجاحِ .

و آن جناب فرمود : مشورت کننده در جهت رستگاری است .

وَقالَ (علیه السلام) : اَلْاِسْتِشارَهُ عَیْنُ الْهِدایَهِ وَقَدْ خاطَرَ مَنِ اسْتَغْنی بِرَأْیِهِ .

و آن حضرت فرمود : مشورت کردن عین هدایت است ، و هر کس مستقل به رأی باشد خود را به خطر انداخته .

وَقالَ (علیه السلام) : مَامِنْ رَجُل یُشاوِرُ اَحَداً اِلاّ هُدِیَ اِلَی الرُّشْدِ .

و نیز آن حضرت فرمود : مرد با کسی مشورت نمی کند ، مگر اینکه به رشد و عاقبت نیکو می رسد .

وَقالَ (علیه السلام) : حَقٌّ عَلَی الْعاقِلِ أنْ یُضیفَ اِلی رَأیِهِ رَأیَ الْعُقَلاءِ وَیَضُمَّ اِلی عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُکَماءِ .

انصاف این است که عاقل رای عقلا را به رأی خود اضافه کند و علوم حکما را به علمش بیفزاید .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود : با ترسو

مشورت مکن ، که راه خروج از مشکل را بر تو تنگ می کند با بخیل مشورت منما که تو را از رسیدن به هدف باز می دارد ، با حریص مشورت مکن که شرّ و بدی را در برابرت جلوه می دهد .

علی (علیه السلام) می فرماید با دروغگو مشورت مکن که او مانند سراب است دور را نزدیک و نزدیک را دور می نمایاند ، با آنان که خدا ترسند مشورت کن تا به رشد برسی .

رسول اسلام می فرمایند : مشورت با عاقل ناصح رشد و برکت و توفیق الهی است ، چون عاقل ناصح راهنمائی کرد ، مخالفت مکن که در آن مخالفت رنج و سختی خواهد بود .

حضرت زین العابدین (علیه السلام) می فرماید : مشورت کننده را راهنمائی کن ، که این امر ادای حق نعمت است .

امام ششم حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید : اگر قاتل علی مرا بر چیزی امین بخواهد ، یا از من طلب نصیحت کند ، یا مرا طرف مشورت خود قرار دهد و من در مقابل خواسته هایش اراده قبول داشته باشم حق امانت را نسبت به او مراعات می کنم .

علی (علیه السلام) می فرماید : هر کس در مشورت نسبت به مسلمانان حیله کند از او بیزارم .

و نیز می فرماید : زشت ترین امور و بدترین شرور ، خیانت به مشورت کننده در امر مشورت است ، که باعث عذاب سخت الهی خواهد بود .

وَما کانَ مِنْ اُمُورِ الدُّنْیا الَّتی هِیَ غَیْرُ عائِدَه اِلیَ الدّینِ فَارْفَضْها وَلا تَتَفَکَّرْ فیها فَاِنّکَ اِذا فَعَلْتَ ذلِکَ اَصَبْتَ بَرَکَهَ الْعَیْشِ وَحلاوَهَ الطّاعَهِ .

امام

صادق (علیه السلام) در دنباله روایت می فرماید : اگر در کاری که مربوط به دنیاست و در نتیجه و عاقبت آن در تردیدی ، از آن بگذر ، و فکرت را نسبت به آن مشغول مکن ، که در گذشت تو از آن برنامه برکت زندگی و شیرینی طاعت حضرت حق است .

خنک آنکو دلش شد از جهان سرد

روانش یافت از برد الیقین برد

تعلّق ها به دل خاریست یک یک

خوش آنکو از دلش خاری برآورد

نمی دانم چسان می بایدم زیست

شود تا ما سوی الله بر دلم سرد

نمی دانم چه حیلت باید اندوخت

برآرم تا زخارستان دل و درد

نمی دانم که خواهم باخت یا برد

بریزم رو برو بر تخته نرد

نمی دانم چه می باید مرا گفت

نمی دانم چه می باید مرا کرد

زگرمیهای خامان سوخت جانم

دلم افسرد از گفتار دم سرد

خداوندا مرا بینائی ده

ندانم که چه باید گفت و چون کرد

نمی سازد تو را جز نیستی فیض

برآورد از نهاد خویشتن گرد

شما تاریخ را ملاحظه کنید و ببینید در مسئله مشورت در امور مربوط به وضع دنیائی آن هم دنیائی که به قیمت از دست رفتن آخرت بود ، معاویه در مشورتهایش با عمرو عاص خائن و زبیر در مشورتهایش با فرزندش عبدالله و عمر سعد در مشورتش با یکی از فرزندانش به کجا کشیده شدند .

معاویه از پس آن مشورت ها با عمرو عاص از نظر کردار و رفتار روی تاریخ را سیاه کرد ، در این زمینه به اثر جاودانی الغدیر و تمام نوشته های پر قیمت علامه عسکری مراجعه کنید

زبیر در پس مشورت با عبدالله فرزندش دچار جنگ جمل و هلاکت ابدی خود و بسیاری

از مردم بصره شد .

عمر سعد مرتکب جنایتی گشت که تاریخ بشر نظیر آن را بیاد ندارد ، فاجعه عظیم کربلا با هیچ ترازوئی و میزانی قابل سنجش نیست ، بشر در آن فاجعه انواع شرور و جنایات را از خود بروز داد و کمال بی رحمی را در این صحنه از خود بیادگار گذاشت .

وَفِی الْمَشْوَرَهِ اکْتِسابُ الْعِلْمِ ، وَالْعاقِلُ مَنْ یَسْتَفیدُ مِنْها عِلْماً جَدیداً وَیَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَی الْمَحْصُولِ مِنَ الْمُرادِ . وَمَثَلُ الْمَشْوَرَهِ مَعَ اَهْلِها مَثَلُ التَّفَکُّرِ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَالأَرْضِ وَفَنائِهِما وَهُما غَنِیّانِ مِنَ الْعَمَدِ لِاَنَّهُ کُلَّما تَفَکَّرَ فیها غاصَ فی بُحُورِ نُورِ الْمَعْرِفَهِ وَازْدادَ بِهِما اعْتِباراً وَیَقیناً .

و در مشورت با اهل ایمان و آنان که از نور تقوا برخوردارند ، کسب دانش است ، و عاقل و اندیشمند کسی است که از طریق مشورت به علم جدید دست پیدا کند و از آن علم به مقصد و مقصود خود راه یابد .

مشورت کردن با مردم دانا و افراد بینا مانند اندیشه در آفرینش آسمانها و زمین و پایان یافتن روزگار آنهاست که بدون ستون در این فضای لایتناهی به دنبال امر حضرت حق درحرکتند ، و اندیشه در آنها موجب شنا در دریاهای نور معرفت و کسب یقین نسبت به حضرت حق است ، به همین گونه مشورت با دانایان موجب بدست آوردن یقین به حق بودن کاری است که انسان می خواهد انجام دهد .

وَلا تُشاوِرْ مَنْ لا یُصَدِّقُهُ عَقْلُکَ وَاِنْ کانَ مَشْهُوراً بِالْعَقْلِ وَالْوَرَعِ وَاِذا شاوَرْتَ مَنْ یُصَدِّقُهُ قَلْبُکَ فَلا تُخالِفْهُ فیما یُشیرُ بِهِ عَلَیْکَ وَاِنْ کانَ بِخَلافِ مُرادِکَ فَاِنَّ النَّفْسَ تَجْمَعُ مِنْ قَبُولِ الْحَقِ ، وَخِلافُها عِنْدَ

الْحَقائِقِ اَبْيَنُ .

از آنجایی که دل مؤمن همانند آینه است ، و قدرت منعکس کردن قسمتی از حقایق را دارد ، حضرت صادق (علیه السلام) ، می فرماید ، با کسی که عقلت وی را تصدیق نمی کند مشورت مکن ، گرچه در بین مردم به عقل و ورع مشهور باشد ، و هر گاه مشورت کردی ، با انسانی که قلبت او را می پذیرد و ت........ می کند با او مخالفت مکن ، و خلاف گفته او را جایز مدان ، چرا که نفس آدمی سرکش و چموش است و به آسانی قبول حق نمی کند ، چنانچه گفته اند : حق تلخ است ، ولی باید بدانی که رشد و کمال در مخالفت با نفس است و این معنی نزد دانایان راه روشن و به تجربه ثابت شده است .

باب پنجاه و هفتم

در مدح حلم است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْحِلْمُ سِراجُ اللهِ یَسْتَضیءُ بِهِ صاحِبُهُ اِلی جِوارِهِ ، وَلا یَکونُ حَلیماً اِلاّ الْمُؤَیَّدُ بِاَنْوارِ الْمَعْرِفَهِ وَالتَّوْحیدِ .

وَالْحِلْمُ یَدُورُ عَلی خَمْسَهِ أوْجُه :

أنْ یَکُونَ عَزیزاً فَیَذِلَّ ، أوْ یَکُونَ صادِقاً فَیُتَّهَمَ ، أوْ یَدْعُوَ اِلَی الْحَقِ فَیُسْتَخَفَّ بِهِ ، أوْ اَنْ یُؤْذی بِلا جُرْم ، أوْ أنْ یُطالِبَ بِالْحَقِ فَیُخالِفُوهُ فیهِ ، فَاِنْ أتَیْتَ کُلاًّ مِنْها حَقَّهُ فَقَدْ اَصَبْتَ .

وَقابِلِ السَّفیهَ بِالْاِعراضِ عَنْهُ وَتَرْکِ الْجَوابِ یَکُنِ النّاسُ اَنْصارَکَ لِاَنَّهُ مَنْ جاوَبَ السَّفیهَ فَکَأَنَّهُ قَدْ وَضَعَ الْحَطَبَ عَلَی النّارِ .

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله) : مَثَلُ الْمُؤْمِنِ کَمَثَلِ الْاَرْضِ مَنافِعُهُمْ مِنْها وَاَذاهُمْ عَلَیْها .

ومَنْ لا یَصْبِرْ عَلی جَفاءِ الْخَلْقِ لا یَصِلْ اِلی رِضَی الله تَعالی لِاَنَّ رِضَی اللهِ تَعالی مَشُوبٌ بِجَفاءِ الْخَلْقِ .

وَحُکِیَ أنْ رَجُلاً قالَ لِلْاَحْنَفِ بْنِ

قَيْس : ايّاکَ اَعْنی ، قالَ : أنَا عَنْکَ أحْلَمُ .

قالَ النّبیُّ (صلی الله علیه وآله) : بُعِثْت لِلْحِلْمِ مَرْکَزاً وَلِلْعِلْمِ مَعْدِناً وَلِلصَّبْرِ مَسْکَناً بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَکارِمَ الاَْخْلاقِ ، صَدَقَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه و آله) :

وَحَقیقَهُ الْحِلْمِ أنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ اَساءَ اِلَیْکَ وَخالَفَکَ وَاَنْتَ الْقادِرُ عَلَی الاِْنْتِقامِ مِنْهُ کَما وَرَدَ فی الدُّعاء :

اِلهی اَنْتَ وْسَعُ فَضْلاً وَاَعْظَمُ حِلْماً مِنْ اَنْ تُواخِذَنی بِعَمَلی وَتَسْتَذِلَّنی بِخَطیئَتی .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

اَلْحِلْمُ سِراجُ اللهِ یَسْتَضیءُ بِهِ صاحِبُهُ اِلی جِوارِهِ ، وَلا یَکونُ حَلیماً اِلاّ الْمُؤَیَّدُ بِاَنْوارِ الْمَعْرِفَهِ وَالتَّوْحیدِ .

امام صادق (علیه السلام) در این فصل ، از یکی از مهم ترین اوصاف پسندیده ، و موارد حمیده یعنی شکیبائی و بردباری و حوصله و حلم سخن می گویند .

در ابتدای روایت می فرمایند ; شکیبائی و بردباری چراغ پر فروغ الهی است ، که انسان در سایه نور آن چراغ به جوار رحمت حضرت حق راه پیدا می کند و به سبب آن از فیوضات نامتناهی حضرت دوست مستفیض می گردد .

حلم و بردباری ، حوصله و شکیبائی برای کسی میّسر نیست ، مگر اینکه مؤید به انوار معرفت و توحید باشد .

آری ، حقیت این است ، که اگر کسی آگاه به آیات قرآن ، و عالم به اخلاق انبیاء و ائمه و اولیا و بینای نسبت به روایات باشد ، و از طرفی در عرصه با عظمت توحید یعنی پیوند قلبی و عملی با حضرت حق باشد و از آنجاب در مسئله اوصاف و صفات نفسی کسب نور کند ، بدون تردید به صفت پاک و پر ارزش بردباری و حوصله متصف می گردد ،

و از این طریق از بسیاری از گناهان در امان مانده ، و به کسب بسیاری از واقعیات و حقایق موفق خواهد گشت .

حلم در مرحله ی اوّل از اوصاف حضرت حق و در مرحله بعد از خصوصیات انبیاء و ائمه و اولیاء الهی است .

منّور به نور حلم در حقیقت همرنگ با حضرت حق و انبیاء و اولیاء و ائمه طاهرین (علیهم السلام) است .

در تمام برخوردها حوصله و شکیبائی به خرج دهید .

انسان از زندگی کردن با دیگران چاره ای ندارد ، چرا که از ابتدای خلقتش مدنی الطبع و اجتماعی آفریده شده ، و ادامه حیات در ظلمت تنهائی برای او میّسر نیست .

انسان در زندگی خانوادگی و اجتماعی خویش باید بداند که آنان که طرف او هستند همه آنها از علم و معرفت و امانت و صداقت و ظرفیت و حقیقت و ایمان و اسلام کامل و اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده برخوردار نیستند ، و بخاطر این کمبودها ممکن است در حق انسان مرتکب اشتباهاتی شوند ، و یا انسان اگر در برابر این حوادث که معلول بی خبری و بی معرفتی و کم ظرفیتی دیگران است از کوره در برود و بر کرسی خشم و غضب و عصبانیّت بنشیند . بناچار دچار شر و ظلم و گناه و معصیت شده و از رحمت واسعه حق خود را محروم می نماید . اما اگر حلم و حوصله و شکیبائی و بردباری پیشه سازد اوّلاً به طرف مقابل درس حق و حقیقت آموخته و ثانیاً او رااز کرده خود پشیمان ساخته و به راه فضیلت رهنمون می گردد .

حلم در وجود

انسان منبع جاذبه برای جذب مردم بسوی حق است و این واقعیتی است که در انبیاء و ائمه طاهرین (علیهم السلام) تجلّی داشت و از این راه بسیاری از مردم به حقیقت گرایش پیدا کرده و به ایمان و عمل آراسته شدند .

قرآن مجید در آیه صد و پنجاه و نه سوره مبارکه ی آل عمران گرایش مردم صدر اسلام به دین خدا را معلول بردباری و حلم و شکیبائی و اخلاق پیامبر بزرگ اسلام می داند .

اگر بردباری رسول خدا در برابر آن همه حوادث و طوفان ها و امواج آزاردهنده زمان نبود کجا چرخ با عظمت اسلام به حرکت می افتاد،وچگونه موج آئین الهی عالم گیر می شد ؟

اگر بردباری انبیاء در برابر حادثه آفرینی امم و حوصله و شکیبائی ائمه در برابر مردم کم ظرفیت زمان خود نبود ، از آئین خدا و فضائل اخلاقی و حقایق ملکوتی اثری و خبری در جهان نمانده بود .

آراسته بودن مؤمن به حلم ، که راه به دست آوردنش تمرین حوصله در برابر حوادث است ، و دوری وی از غضب و خشم و از کوره در نرفتن از واجبات اخلاق اسلامی است

در اینجا لازم است به مسئله حلم و غضب از دیدگاه آیات و روایات اشاره رود ، باشد که برای تمام مطالعه کنندگان سود دنیائی و آخرتی ببار آورد .

حلم در قرآن مجید

قرآن مجید حلم را از اوصاف حضرت حق دانسته ، و از پیامبران الهی به عنوان انسانهائی حلیم یاد کرده ، و این همه برای این است که مردم از حضرت حق و انبیاء الهی درس گرفته و به نور حلم و بردباری

متّصف شوند ، که راه نجات همرنگی با خدا و انبیاء الهی است .

(وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ)(۴) .

و بدانید که خداوند از نیات درونی شما آگاه است ، پس از نیت های پلید و آلوده به خاطر خدا بپرهیزید و آگاه باشید که در صورت تغییر حال و توبه خداوند آمرزنده و بردبار و حلیم و شکیبا است .

(لاَ يُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلكِن يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ)(۵) .

خداوند از سوگندهای لغو ، شما را مؤاخذه نمی کند ، ولی از آنچه در دل دارید ، « نیات ناپسند ، حسد ، غل ، دغلی ، کبر ، عجب ، ریا ، حرص ، طمع » شما را به مؤاخذه می کشد ، مگر آن که توبه کنید که خداوند آمرزنده بردبار است .

(قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِن صَدَقَه يَتْبَعُهَا أَذىً وَاللهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ)(۶) .

فقیر سائل را به زبان خوش و طلب آمرزش ، از پیش خود برگردانید بهتر از این است که به او کمک شود ولی آن کمک همراه با آزار روحی و قلبی و یا جسمی باشد . خداوند بر عصیان و بخل مردم بی نیاز و بردبار است .

(إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ)(۷) .

همانا آنان که از شما در جنگ احد به جنگ پشت کردند ، و از میدان جهاد گریختند و منهزم شدند ، شیطان آنان را به سبب نافرمانی و بدکرداریهایشان به

لغزش افکند و خدا از آنها درگذشت که خداوند آمرزنده بردبار است .

(إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لأَوَّاهٌ حَلِيمٌ)(۸) .

ابراهیم شخصی بسیار ناله کننده و خدا ترس و بردبار بود .

(إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ)(۹) .

همانا ابراهیم بسیار بردبار و رئوف و ناله کننده و آمرزش طلب در حق خود و خلق خدا بود .

(قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَن نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَو أَن نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لأَنتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ)(۱۰) .

قوم شعیب به شعیب گفتند : آیا نماز تو وادارت می کند که ما را از پرستش معبودان پدرانمان و تصرف در اموالمان به دلخواه منع کند ، ای شعیب تو مرد بسیار بردباری و رشید و درستکاری هستی .

(رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ * فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَام حَلِيم)(۱۱) .

ابراهیم از پروردگار عالم درخواست فرزندی صالح و شایسته کرد و ما او را به فرزند بردباری بشارت دادیم .

در این آیات دقت کردید ، که مسئله حلم از چه ارزش والائی برخوردار است ، که حلم اخلاق حضرت حق و از اوصاف پسندیده انبیاء الهی است .

اگر حلم خدا در برابر مردم عاصی و کم ظرفیت نبود ، اگر انبیاء از حلم و بردباری برخوردار نبودند ، تمام گنهکاران به سرعت به عذاب دچار می شدند و از عنایتی به عنوان توبه آثاری برجای نمی ماند ، و بسیاری از صالحان که از نسل عاصیان گذشته بودند با معذب شدن عاصیان و از بین رفتن آنان بوجود نمی آمدند ، که حلم خدا و انبیاء باعث شد بسیاری از عاصیان موفق به توبه شوند ، و

صالحان روزگار هم به لباس حیات آراسته گردند .

حلم مانع از مؤاخذه حق و نفرین انبیاء در حق عاصیان بود ، و این عاصیان و سرکشان بودند که از برکت حلم موفق به جلب عفو و آمرزش گشته و علّت تحقّق نسل صالح شدند .

خداوند بزرگ در برابر گناه بسیار بزرگ فرزندان یعقوب حلم ورزید . و یعقوب بزرگوار از نفرین در حق فرزندانش خودداری کرد ، و این حلم حق و یعقوب باعث گشت که فرزندان گنهکار یعقوب موفق به توبه شدند ، و با زنده ماندنشان باعث بوجود آمدن نسل صالحی چون انبیاء بعد از یعقوب گشتند . که تمام انبیاء بنی اسرائیل تا عیسی (علیه السلام) از نسل فرزندان حضرت یعقوب بوجود آمدند . و این همه نتیجه حلم و بردباری حق و حضرت یعقوب در باره ی آن گنهکاران بود .

چه نیکوست که ما هم در مقابل برخورد نامناسب پدر و مادر و زن و فرزند و اقوام و دوستان و تمام مردمی که با آنها سر و کار داریم همانند حضرت حق و انبیاء حلم بورزیم و از خشم و غضب و عصبانیت خوددرای کنیم که منافع حلم قابل ارزیابی و خسارتهای غضب و خشم قابل اندازه گیری نیست .

آنان که از حلم و شکیبائی و صبر و حوصله برخوردارند ، درونشان منّور به نور امنیّت و قلبشان متصف به صفت آرامش و طمأنینه و از همه بالاتر تمام مصائب ارضی و سمائی و اجتماعی و خانوادگی برای آنان تحملّش ساده و آسان و راحت و سهل است .

اینان به خاطر حلم و شکیبائی از ثوابی عظیم و اجری بی

نهایت از طرف حضرت حق برخوردارند و به حق که محبوب خدا و انبیاء و امامان بزرگوار هستند .

صلای عشق جانان بی بلا نیست

زمانی بی بلا بودن روا نیست

اگر صد تیر بر جان تو آید

چو تیر از شصت او آید خطا نیست

از آنجا هر چه آید راست آید

تو کژ منگر که کژ دیدن روا نیست

سر موئی نمی دانی از این سر

مبین خود را در آنجا و رضا نیست

بلاکش تا لقای دوست بینی

که مرد بی بلا مرد لقا نیست

میان صد بلا خوش باش با او

که در آن جایگه هرگز بلا نیست

کسی را کوشبش خوش نیست با او

شبش خوش باد کان کس مرد ما نیست

که باشی تو که خون تو بریزند

و گر ریزد جز اینت خون بها نیست

دوای جان مجو و تن فروده

که درد عشق را هرگز دوا نیست

در این دریای بی پایان کسی را

سر موئی امید آشنا نیست

تو از دریا جدائی و عجب آنک

ز تو یک لحظه این دریا جدا نیست

خیال کژ مپز اینجا و بشناس

که هر کو در خدا گم شد خدا نیست

چو تو دردی فنا گردی به کلّی

ترا دانم و رای این بقا نیست

که تو روی بقا هرگز نبینی

که تا زاول نگردی در فنا نیست

زحیرت چون دل عطار امروز

درین گرداب خون یک مبتلا نیست

روایات و حلم

وجود مقدس امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را در این زمینه گفتارهای بسیار مهمی است که کتاب شریف « غرر الحکم » و « بحار » ج ۷۱ و ۷۷ نقل کرده است :

اَلْحِلْمُ سَجِیَّةٌ فاضِلَهُ .

بردباری اخلاق برتر است .

اَلْحِلْمُ زینَةٌ .

حلم و بردباری زینت انسان است .

اَلْحِلْمُ غِطاءُ ساتِرٌ وَالْعَقْلُ حُسْامٌ باتِرٌ فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلْقِکَ بِحِلْمِکَ وَقاتِلْ هَواکَ بِعَقْلِکَ .

بردباری پرده

پوشاننده و عقل شمشیر برّانی است ، خلل اخلاقت را به بردباری خود بپوشان ، و هوا نفست را با قدرت عقل از میان بردار .

اَلْحِلْمُ حِجابٌ مِنَ الْافاتِ .

بردباری و شکیبائی مانعی از آفات و بلیات است .

اَلْحِلْمُ رَأسُ الرِّیاسَهِ .

بردباری سر آقائی و ریاست است .

اَلْحِلْمُ عَشیرَهٌ .

بردباری برای انسان قبیله است .

اَلْحِلْمُ نِظامُ آمْرِ الْمُؤْمِنِ .

شکیبائی نظام حیات مؤمن است .

لا عِزَّ اَنْفَعُ مِنَ الْحِلْمِ .

سربلندی با منفعت تر از بردباری نیست .

کَفی بِالْحِلْمِ ناصِراً .

حلم و بردباری یاوری کافی است .

لا یَکُونُ الرَّجُلُ عابِداً حَتّی یَکُونَ حَلیماً .

مرد بنده نیست مگر بردبار باشد .

وَجَدْتُ الْحِلْمَ وَالاِحْتِمالَ اَنْصَرَ لی مِنْ شُجْعانِ الرِّجالِ .

بردباری و شکیبائی و تحمل پیش آمدها را برای خود یاری کننده تر از مردان شجاع دیدم

سُئِلَ الْاِمامُ عَلِیٌّ (علیه السلام) : عَنْ اَقْوی الْخَلْقِ ، قالَ : الْحَلیمُ .

از امام علی (علیه السلام) قوی ترین انسان را پرسیدند فرمود : بردبار و شکیبا .

اِنَّمَا الْحِلْمُ کَظْمُ الغَیْظِ وَمِلْکُ النَّفْسِ .

بردباری فرو خوردن خشم و مالکیت بر نفس است .

سُئِلَ (علیه السلام) عَنْ اَحْلَمِ النّاسِ فَقالَ : الَّذی لا یَغْضَب(۱۲) .

از حضرت از بردبارترین مردم پرسیدند فرمود ، کسی است که خشمگین نمی شود .

قرآن و غضب

کتاب خدا فرو خوردن خشم را از اوصاف محسنین و مردم با ایمان و علاقه مندان به حضرت حق به حساب آورده است .

قرآن مجید فرو خوردن غضب را از اخلاق و اوصاف انبیاء و اولیاء و پاکان از عباد خدا دانسته است .

قرآن مجید رضایت ندارد ، مردم مؤمن در برخورد با یکدیگر و بخصوص در برخورد با حوادث خشمگین شده و از کوره

دررفته و عصبانی و غضبناک شوند .

(وَسارِعُوا إِلَی مَغْفِرَه مِن رَبِّکُمْ وَجَنَّه عَرْضُـهَا السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِـدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ * الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْکَاظِمِینَ الْغَیْظَ وَالْعَافِینَ عَنِ النَّاسِ وَاللهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ)(۱۳) .

و بشتابید بسوی آمرزش پروردگار خویش و بسوی بهشتی که پهنایش آسمانها و زمین است . بهشتی که برای خود نگهداران آماده است .

آنان که از مال خود انفاق می کنند در وسعت و تنگدستی و خشم خود فرو نشانند . و از بدی مردم درگذرند و خدا دوستدار نیکوکاران است .

(إِذْ جَعَـلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُـوبِهِمُ الْحَمِیَّهَ حَمِیَّهَ الْجَـاهِلِیَّهِ فَأَنزَلَ اللهُ سَـکِینَتَهُ عَلَی رَسُـولِهِ وَعَلَی الْمُـؤْمِنِینَ وَأَلْزَمَهُمْ کَلِمَهَ التَّقْـوَی وَکَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَکَانَ اللهُ بِکُلِّ شَیْء عَلِیماً)(۱۴) .

در آیه شریفه بنا به تفسیر بزرگان دین ، از کفار بخاطر آتش خشم بیجایشان مذمت شده ، و از رسول و مؤمنین بخاطر وقار و حلم و آرامششان توصیف شده ، در آیه وافی هدایه می فرماید :

زیرا آنان که کافر شدند آتش سنگین خشم و غضب در دل پروردیدند ، و خداوند در برابر آن نیروی درونی شیطانی کفّار قدرت آرامش بر رسول و مؤمنین نازل کرد و حقیقت تقوا را نیروی جدا نشدنی به جهت آنان مقرّر فرمود و ایشان سزاوارترین کس به آن بوده و اهلبیت و استعداد آن را داشتند و خداوند بهر چیزی دانا است .

روایات و غضب

قالَ الصّادقُ (علیه السلام) : اَلْغُضَبُ مِفْتاحُ کُلِّ شَرٍّ .

امام ششم (علیه السلام) فرمود : خشم و عصبانیت کلید هر شرّی است .

عبدالاعلی می گوید : به حضرت صادق (علیه السلام) عرضه داشتم مرا موعظه ای کن که از

آن بهره منـد شوم فرمود : مردی خـدمت رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) رسـید و همین سؤال را کرد حضـرت فرمود : برو و عصـبانی مشو ، برگشت و دوباره سـئوالش را تکرار کرد حضرت فرمود ; برو و عصبانی مشو ، دوباره آمد همان سئوال را کرد حضرت بار سوم همان پاسخ را داد .

وَقالَ (علیه السلام) : اَلْغَضَبُ مَمْحَقَةٌ لِقَلْبِ الْحَکیمِ .

و نیز آن حضرت فرمود : عصبانیت از بین برنده دل حکیم است .

وَقالَ (علیه السلام) : مَنْ لَمْ یَمْلِکْ غَضَبَهُ لَمْ یَمْلِکْ عَقْلَهُ .

نیز آن جناب فرمود : هر کس خود را از خشم و عصبانیت حفظ نکند نمی تواند عقلش را حفظ کند .

آری آدم عصـبانی قدرت اندیشه و تفکّرش را از دست می دهد . و در فضای تاریک عصبانیت و خشم ، بدون توجه به عاقبت به هر کار خطرناکی دست می زند .

امام شـشم (علیه السـلام) می فرماید : مؤمن هر گاه غضب کند ، خشم و غضبش وی را از مرز حق بیرون نبرد ، و چون خشنود گردد ، خشنودیش سبب ورودش به باطل نمی گردد ، و چون قدرت یابد چیزی را خارج از حدود حقّش قبول نکند .

قالَ عَلِیٌّ (علیه السلام) : اَلْغَضَبُ یُثیرُ کَوامِنَ الْحِقْدِ .

علی (علیه السلام) فرمود : عصبانیت برانگیزنده کینه های درونی و پنهانی است .

وَقالَ (علیه السلام) : اَلْغَضَبُ شَرٌّ اِنْ أَطْلَقْتَهُ دَمَّرَ .

و نیز آن حضرت فرمود : عصبانیت شرّی است که اگر آزادش بگذاری هلاک می کند .

وَقالَ (علیه السلام) : اَلْغَضَبُ مَرْکَبُ الطّیشِ .

و نیز آن حضرت فرمود : عصبانیت مرکب آدم کم عقل

و انسان گیج است .

وَقالَ (علیه السلام) : بِئسَ الْقَرینُ الْغَضَبُ ، یُبْدِی الْمَعائِبَ وَیُدْنِی الشَّرَّ ، وَیُباعِدُ الْخَیْرَ .

و نیز آن جناب فرمود : غضب چه دوست بدی است ، آشکار کننده معایب و نزدیک کننده شر و دور کننده خیر و خوبی است .

وَقالَ (علیه السلام) : مِنْ طَبایعِ الْجُهّالِ التَّسَرُّعُ اِلَی الْغَضَبِ فی کُلِّ حال .

و آن حضرت فرمود : از سرشت نادانان زود عصبانی شدن در هر حال است .

وَقالَ (علیه السلام) : اَلْغَضَبُ نارُ الْقُلُوبِ .

و نیز آن جناب فرمود : خشم و عصبانیت آتش دلهاست .

وَقالَ (علیه السلام) : اِیّاکَ وَالْغَضَبَ فَاَوَّلُهُ جُنونٌ وَآخِرُهُ نَدَمٌ .

و آن حضرت فرمود : از خشم و عصبانیت بپرهیز که اولش دیوانگی و آخرش پشیمانی است .

وَقالَ (علیه السلام) : شِدَّهُ الْغَضَبِ تُغَیِّرُ الْمَنْطِقَ وَتَقْطَعُ مادَّهَ الْحُجَّهِ وَتُغْرِقُ الْفَهیمَ .

و آن حضرت فرمود : خشم زیاد : منطق صحیح را تغییر دهد ، و ریشه دلیل را قطع کند ، و پریشانی فهم آورد .

وَقالَ (علیه السلام) : اَعْظَمُ النّاسِ سُلْطاناً عَلی نَفْسِهِ مَنْ قَمَعَ غَضَبَهُ وَاَماتَ شَهْوَتَهُ .

و آن جناب فرمود : مسلّط ترین مردم بر نفس ، کسی است که خشم را مقهور کرده و شهوت غلط و بیجا را از بین ببرد .

وَقالَ (علیه السلام) : اَلْغَضَبُ جَمْرَهُ الشَّیْطانِ .

و نیز آن حضرت فرمود : خشم پاره آتشی از شیطان است .

قالَ رَسُولُ الله (صلی الله علیه وآله) : مَنْ اَحَبِّ السَّبیلِ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ جُرْعَتانِ : جُرعَهُ غَیْظ تَرُدُّها بِحِلْم وَجُرْعَهُ مُصیبَه تَرُدُّها بِصَبْر .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : محبوبترین راه بسوی خدا دو جرعه است

: جرعه غیظی که با بردباری کنار زده شود ، و جرعه مصیبتی که با صبر برطرف گردد .

مِنْ کِتابِ اَمیرِالْمُؤمنینَ (علیه السلام) اِلَی الْحارِثِ الْهَمْدانیِّ : وَاکْظِمِ الْغَیْظَ وَتَجاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَهِ وَاحْلُمْ الْغَضَبَ وَاصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَهِ تَکُنْ لَکَ الْعاقِبَهُ .

علی (علیه السلام) در نامه ای به حارث همدانی نوشت ، خشم خود را فرو خور ، و بوقت قدرت بر انتقام گذشت نما ، و در برابر عصبانیت حلم ورز ، و با داشتن زور چشم بپوش تا برایت عاقبت خوشی باشد .

از عیسی (علیه السلام) بپرسیدند چه چیزی از هر چیز سخت تر است ; گفت : شدیدترین و سخت ترین برنامه ها غضب و خشم خدای عزّوجلّ است ، گفتند چگونه خود را از آن حفظ کنیم ؟ فرمود : به دوری از عصبانیت و خشم .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود : عصبانی مشو ، چون خشمگین شدی بنشین و در قدرت حضرت حق بر بندگانش و گذشتی که در عین قدرت از عبادتش دارد اندیشه کن ، و هرگاه طرف مقابل به تو بگوید از خدا بترس ، غضبت را رها کن و به فضای با برکت علم قدم بگذار .

سلیمان (علیه السلام) به فرزندش فرمود : از بسیاری خشم بپرهیز ، که زیاد عصبانی شدن باعث خواری قلب است .

عکرمه مفسر قرآن در آیه شریفه ۳۹ سوره آل عمران در تعریف یحیی بن وصف سیّداً و حصوراً می گوید ، سید کسی است که خشم بر او تسلّط ندارد .

ابو درداء به رسول خدا عرضه داشت مرا به عملی هدایت کن که عاقبتش بهشت

باشد فرمود : عصبانی مشو .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : کسی غضب نمی کند مگر اینکه خود را بر جهنم مشرف می کند .

عَنْ أبی جَعْفَر (علیه السلام) : قالَ رَسُولُ الله (صلی الله علیه وآله) : مَنْ کَفَّ نَفْسَهُ عَنْ اَعْراضِ النّاسِ اَقالَ اللهُ نَفْسَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ ، وَمَنْ کَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النّاسِ کَفَّ اللهُ عَنْهُ عَذابَ یَوْمِ الْقِیامَهِ .

امام باقر (علیه السلام) می فرماید : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : هر کس خود را از ضربه زدن به آبروی مردم حفظ کند ، خداوند در روز قیامت از وی چشم پوشی می کند . و هر کس نسبت به مردم جلوی خشمش را بگیرد ، خداوند وی را از عذاب قیامت حفظ می کند .

و نیز آن حضرت می فرماید : مردی به پیامبر عرضه داشت ، چیزی به من یاد بده ، حضرت فرمود : برو و عصبانی مشو .

آن مرد می گوید به همان موعظه اکتفا کرده به سوی اهلم روانه شدم ، مدتی گذشت برای قبیله آن مرد جنگی پیش آمد ، آماده کارزار شدند ، آن مرد هم سلاح برداشته به میان قوم آمد ، ناگهان سخن رسول خدا به یادش آمد که فرمود از خشم و غضب بپرهیز . سلاح را گذاشت و به میان دشمن آمد و فریاد زد ، از زخم و قتل و زدن اثر و سودی برای طرفین نیست ، من بر ذمه می گیرم که از مال و منالم به شما بدهم ، تا دست از درگیری بردارید ، دشمن گفت آنچه تو می گوئی ما به

آن سزاوارتریم ، آنگاه هر دو قوم با هم آشتی کرده و آتش غضب بین آنان خاموش شد .

بیا تا برآریم دست دعا را

بخوانیم با آه و افغان خدا را

شفای دل پر گنه چیست دانی

بنالی به کویش که بخشد خطا را

چو با گریه و سوز و آه و خلوصی

اگر دردمندی بیا بی شفا را

دراین در به زاری و اشک روان رو

به اخلاص زن درگه کبریا را

شفیع آر با چشم تر پیش داور

شهیدان عشق و شه کربلا را

توسل به سلطان توحید احمد

کند سهل مشکل ترین کار ما را

الهی صبوحی زن از جام وحدت

در آتش فکن شرک و زهد ریا را

نظر خواجه طوسی در مسئله غضب

خواجه نصیر طوسی در اخلاق نصیری می فرماید : غضب حرکتی بود نفس را که مبدءِ آن شهوت و انتقام بود ، و این حرکت چون به عنف بود آتش خشم افروخته شود و خون در غلیان آید و دماغ و شریانات از دخانی مظلم ممتلی شود تا عقل محجوب گردد و فعل او ضعیف ، چنانکه حکما گفته اند که بنیه انسانی مانند غار کوهی شود مملو به حریق آتش و محتنق به لهب و دخان که از آن غار جز آواز و بانگ و مشغله و غلبه ی اشتعال چیزی دیگر معلوم نشود . و در این حال معالجه ی این تغیّر و اطفای این نایره در غایت تعذّر بود ، هر چه در اطفای اشتعال استعمال کنند ماده قوت گیرد و سبب زیادت اشتعال شود ، اگر به موعظت تمسک کنند خشم بیشتر شود و اگر در تسکین حیله نمایند لهب و مشعله زیاده گردد ، و در اشخاص به

حسب اختلاف امزجه

این حال مختلف درافتد ، چه ترکیبی باشد مانند ترکیب کبریت که از کمتر شرری اشتعال یابد ، و ترکیبی باشد به مناسبت ترکیب روغن که اشتعال آن را سببی بیشتر باشد ، و هم چنین ترکیبی بود مانند ترکیب چوب خشک و چوب تر ، تا به ترکیبی رسد که اشتعال آن در غایت تعذّر بود ، و این ترتیب به اعتبار حال غضب بود در عنفوان مبدءِ حرکت .

اما آنگاه که سبب متواتر شود ، اصناف مراتب متساوی نمایند ، چنان که از اندک آتشی که از احتکاکی ضعیف متواتر که در چوبی حادث شود ، بیشه های عظیم و درختان بهم در شده ، چه خشک و چه تر سوخته گردد و تأمل باید کرد در حال میغ و صاعقه که چگونه از احتکاک و بخار رطب و یابس بر یکدیگر اشتعال بروق و قذف صواعق که بر کوههای سخت و سنگهای خاره گذر یابد حادث می شود . و همین اعتبار در حال تهیج غضب نکابت او اگر چه به سبب کمتر کلمه بود رعایت باید کرد .

و به قراطیس حکیم گوید که من به سلامت آن کشتی که باد سخت و شدّت آشوب دریا به لجه افکند که بر کوههای عظیم مشتمل بود و بر سنگ های سخت زند ، امیدوارترم از آن که به سلامت غضبان ملتهب ، چه ملاحان را در تلخیص آن کشتی مجال استعمال لطایف حیل باشد و هیچ حیله در تسکین شعله غضبی که زبانه می زند نافع نیاید و چندان که وعظ و تضرع و خضوع بیشتر بکار دارند مانند آتشی که هیزم خشک

بر او افکند تیزی بیشتر نماید و اسباب غضب ده است .

اوّل : عجب ، دوّم : افتخار ، سوّم : مراءِ ، چهارم : لجاج ، پنجم : مزاح ، ششم : تکبّر ، هفتم : استهزاء ، هشتم : غدر ، نهم : ضیم « ستم » ، دهم : طلب نفایسی که از عزت موجب مناقشه و محاسده شود و شوق به انتقام غایت این اسباب بود و بر سبیل اشتراک ، و لواحق غضب که اعراض این مرض بود هفت ، صنف باشد :

اوّل : ندامت ، دوّم : توقع مجازات عاجل و آجل ، سوّم : مشقّت دوستان ، چهارم : استهزای اراذل ، پنجم : شماتت اعدا ، ششم : تغییر مزاج ، هفتم : تألّم ابدان هم در حال ، چه غضبْ جنون یک ساعت بود ، امیرالمؤمنین علی کَرم الله وجه فرمود :

اَلْحِدَّةُ نَوْعٌ مِنَ الْجُنُونِ لِاَنَّ صاحِبَهُ یَنْدَمُ فَاِنْ لَمْ یَنْدَمْ فَجُنونُهُ مُسْتَحْکَمٌ .

غضب و خشم نوعی از دیوانگی است ، زیرا غضبناک پشیمان می شود ، و اگر پشیمان شد ، پس جنون او ریشه ای است .

و گاه بود که به اختناق ، حرارت دل اداء کند و از آن امراض عظیم که مؤدی باشد به تلف تولد کند ، و علاج این اسباب علاج غضب بود چه ارتفاع سبب موجب ارتفاع مسبّب بود و قطع مواد مقتضی ازاله ی مرض ، و اگر بعد از علاج سبب به نادر چیزی از این مرض حادث شود به تدبیر عقل دفع آن سهل بود و معالجه اسباب غضب این است :

امّا عجب : و آن

ظنّی کاذب بود در نفس ، چون خویشتن را استحقاق منزلتی شمرد که مستحق آن نبود و چون بر عیوب و نقصانات خویش وقوف یابد و داند که فضیلت میان خلق مشترک است ، از عجب ایمن شود ، چه کسی که کمال خود به دیگران یابد معجب نبود .

و اما افتخار و آن مباهات بود به چیزهای خارجی که در معرض آفات و اصناف زوال باشد و به بقاء و ثبات آن وثوقی نتواند بود چه اگر فخر به مال کنند از غضب و نهب آن ایمن نباشند و اگر به نسب کنند صادق ترین این نوع آنگاه بود که شخصی از پدران او به فضل موسوم بوده باشد ، پس چون تقدیر کنند که آن پدر فاضل او حاضر آید و گوید : که این شرف که تو دعوی می کنی بر سبیل استبداد مرا است نه تو را و تو را به نفس خویش چه فضیلت است که بدان مفاخرت توانی کرد از جواب او عاجز آید .

و حکایت کنند که یکی از رؤسای یونان بر غلام حکیمی افتخار نمود ، غلام گفت : اگر موجب مفاخرت تو بر من این جامه های نیکوست که خویشتن را بدان آراسته ای ، حسن و زینت در جامه است نه در تو ، و اگر موجب فضل تو این اسب را است که بر او نشسته ای ، چابکی و فراهت در اسب است نه در تو ، و اگر فضل پدران است ، صاحب فضل ایشان بوده اند نه تو ، و چون از این فضائل هیچ کدام حق تو نیست ، اگر

صاحب هر یکی حظّ خویش استرداد کند بلکه خود فضیلت هیچ کدام از او به تو انتقال نکرده است تا برو حاجت افتد پس تو که باشی ؟

و همچنین گوینـد : که حکیمی نزد صـاحب ثروتی بود که به زینت و تجمـل و کثرت مـال و عـدّت مباهات نمودی ، در اثنای محـاوره خواست که آب دهن بیفکنـد از راست و چپ نگریست موضـعی نیافت که آن را شایـد بزاقی که در دهن جمع کرده بود به روی صاحب خانه افکند ، حاضران عتاب و ملازمت نمودند ، حکیم گفت : که ادب نه چنان بود که آب دهن به اخس و اقبـح مواضع افکنند ، من چندان که از چپ و راست نگاه کردم هیچ موضع خیس تر و قبیح تر از روی این شـخص که جهل موسوم است نیافتم .

و اما مراءِ و لجاج موجب ازاله الفت و حـدوث تباین و تباغض و مخاصـمت باشـد و قوام عالم به الفت و محبت است چنان که بعد از این شرح آن داده آید .

پس مراءِ و لجاج از فسادهائی بود که مقتضی رفع نظام عالم باشد و این تباه ترین اوصاف رذائل است .

و اما مزاح اگر به قدر اعتدال استعمال کنند محمود بود ، رسول خدا مزاح می کرد ولی اهل هزل نبود .

و امّا وقوف بر حـد اعتـدال به غایت دشوار بود و اکثر مردمان قصـد اعتـدال کننـد ولیکن چون شـروع نماینـد به مجاوزت حد تعـدی کننـد تا سـبب وحشت شود و غضب کامن را ظاهر کنـد و چقـدر در دلها راسـخ گرداند پس مزاح بر کسـی که اقتصار نتواند نگاه داشت

محظور بود چه گفته اند : حدیثی بود مایه ی کارزار .

و اما تکبر به عجب نزدیک تر است ، و فرق آن بود که معجب با نفس خود دروغ می گوید ، به گمانی که به دو دارد ، و متکبر با دیگران دروغ می گوید و اگر چه از آن گمان خالی بود و علاج این نزدیک بود به علاج عجب .

و امّا استهزاء : و آن افعال اهل مجون و مسخرگی باشد ، و کسی بر آن اقدام کند که به احتمال مثل آن مبالات ننماید و مذلّت و صغار و ارتکاب رذایل دیگر که موجب ضحک اصحاب ثروت و ترفه بود وسیله معیشت خویش سازد ، و کسی که به حریت و فضل موسوم بود نفس و عرض خویش را گرامی تر از آن دارد که در معرض یک سفاهت سفیهی آرد و اگر چه در مقابل آنچه در خزائن پادشاهان بود بدو دهند .

و امّا غدر را وجوه بسیاری بود ، چه استعمال آن هم در مال و هم در جاه و هم در مودت و هم در حرم اتفاق افتد ، و هیچ وجه از وجوه غدر نزدیک کسی که او را اندک مایه انسانیت بود محمود نباشد و از اینجا است که هیچ کس بدان معترف نشود .

و اما ضیم : و آن تکلیف تحمل ظلم بود غیر را بر وجه انتقام ، هم قبح او به قبح ظلم و انظلام که گفته شده است معلوم شود ، و عاقل باید که بر انتقام اقدام ننماید تا داند که به ضرری بزرگتر از آن عاید نخواهد شد ،

و آن بعد از مشاورت عقل و تدبیر رأی بود و حصول این حال بعد از حصول فضیلت حلم تواند بود .

و اما طلب نفایس که موجب مناقشه و منازمت بود مشتمل باشد بر خطای عظیم از کسانی که به سعت و قدرت موسوم باشند تا به اوساط الناس چه رسد(۱۵) .

در هر صورت از آیات قرآن مجید و روایات و اخبار و فرمایشات اولیاء حق و حکیمان استفاده می شود ، که غضب مرضی مهلك و رذیلتی ابلیسی ، و صفتی شیطانی است ، و این رذیلت در هر کسی باشد از رحمت حق محروم و در بین خلق خدا از اعتبار عاری است . چه نیکوست که انسان در تمام برخوردهایش از حلم و بردباری بهره گرفته و از غضب و خشم بدور باشد ، که حلم موجب نورانیت و غضب علت تاریکی درون و ظلم و ستم بر مردمان است .

اولیاء خدا که غرق در معرفت حق و منور به نور عشق حضرت دوست بودند از این رذایل راحت و از این آلودگیها مصون بودند .

آنان جز لقاء حق و وصال یار طلب نمی کردند ، و لقاء و وصال را در پیراستگی از اوصاف ابلیسی و آراستگی به حسنات الهی می دانستند .

به قول عاشق عارف مرحوم الهی قمشه ای :

بی نور عشق نتوان رخسار یار دیدن

بی عاشقی نشاید بر وصل او رسیدن

عشق است بال انسان ای مرغ باغ سبحان

بی بال عشق نتوان بر عرش جان پریدن

عشق ار بکوه و صحرا آواره ساخت ما را

از این شرر توان هم بر طور دل رسیدن

گر جرعه می وصل خواهی زکوثر عشق

باید بوجد و

مستی جام بلا کشیدن

ما و هزار زاری از عشق روی آن گل

وز گل بناله ی ما صد پیرهن دریدن

گلهای باغ عالم بوی وفا ندارد

الاّ گل وصالش از باغ عشق چیدن

آئین عاشقان چیست جویای وصل بودن

شرط وصال چبود از عالمی بریدن

از ما نهادن سر بر خاک کوی معشوق

تا او اگر بخواهد از خاک برگزیدن

سوزد گر آتش عشق صد خرمنت الهی

نتوان بسوختن هم دست از وفا کشیدن

حلم و بردباری خواجه نصیرالدین طوسی

محدّث قمی در کتاب پر قیمت سفینه البحار می گوید : افضل حکما و متکلّمین ، سلطان علماء و محقّقین بزرگ وزیر خواجه نصیر الملّه والدین قدس الله روحه در اخلاق و بردباری و در حلم و حوصله اقتدای به حضرت باقر العلوم (علیه السلام) کرده ، آنجا که یک مرد نصرانی در رهگذر به آنجناب گفت : انت بقر حضرت فرمود نه من بقر نیستم باقرم ، گفت تو پسر زنی هستی که شغلش نانوائی است ، حضرت فرمود : اشتباه کردی . گفت تو فرزند زن سیاه چهره بد زبانی حضرت فرمود : اگر راست می گوئی خدا مادرم را رحمت کند ، اگر دروغ می گوئی خدا تو را بیامرزد ، نصرانی از شدّت حلم و بردباری حضرت مسلمان شد ، خواجه به پیروی از این حلم است که وقتی در زمان قدرت و سطوت و وزارتش نامه ای برایش آمد ، در آن نامه به خواجه خطاب شده بود ای سگ پسر سگ ، آنجناب جواب نوشت این موضوعی که برای من نوشته ای صحیح نیست ، زیرا سگ از حیوانات چهار پاست ، و پارس کننده و دارای ناخن های بزرگ است ولی من قامتم

موزون ، پوستم روشن ، ناخنم کوتاه و دارای نطق و ضحکم و این از امتیازات انسان است ، خواجه در جواب آن مرد یک کلمه زشت ننوشت ، به همین خاطر است که علامه حلی آن بزرگ مرد جهان دانش در اجازه اش برای خواجه نوشت ; شیخ ما خواجه طوسی برترین فرد اهل زمان در علوم عقلیه و نقلیه است ، در علوم فلسفی و احکام شرعی بر وفق مذهب امامیه دارای تألیفات زیادی است ، شریف ترین کسی که در این زمان در اخلاق دیده ام اوست ، خداوند قبرش را نورانی کند(۱۶)
.

در توفیق زن ای دل که گشاد تو از اوست

جلوه شاهد مقصود و مراد تو از اوست

عشق بر کشورت از شش جهت آورده هجوم

بر حذر باش که تسخیر بلاد تو از اوست

شکوه و شکر تو از عشق سزد زانکه به دهر

دل تنگ تواز او خاطر شاد تو از اوست

دوست شیرازه ی اجزای تو بس کزره عقل

آب و خاک تو از او آتش و باد تو از اوست

طرح سودای که یا رب زده بر لوح وجود

دل که بر نامه اعمال سواد تو از اوست

شهپر طایر فقرست سپهر آن که زفخر

زینت افسر کسری و قباد تو از اوست

کارفرمای تو عشق است یقین دان طالب

که صلاح تو از او بلکه فساد تو از اوست

حلم و بردباری آیت الله اصفهانی

حضرت آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی از مراجع بزرگ تقلید و مقیم نجف اشرف بود ، کتابش در فقه بنام « وسیله » از مشهورترین و بهترین کتب فقهی است از بزرگان دین و شاگردان آن جناب سه داستان در حلم و بردباری و کرامت

نفسش شنیده

ام ، که دانستش برای همه سودمند است .

از هندوستان از آن حضرت عالمی فقیه و دانشمندی بصیرت جهت سرپرستی شیعیان آن سامان درخواست کردند ، سید یکی از فضلای نجف را خواست ، برای او اجازه مفصّلی در علم و دانش و فقه و بینش نوشت ، و از شیعیان آن سامان درخواست کرد که وجود آن عالم بزرگ را مغتنم بشمارند ، آن عالم متن اجازه را خواند ، سپس با چهره ای جدّی رو به سید کرد و گفت : بدان که من از جانب تو به بلاد هند می روم اما اگر از من مسئله مرجع تقلید را بپرسند من دیگری را برای مرجعیت معرفی می کنم زیرا شما را اعلم نمی دانم !

سید با کمال متانت و بردباری فرمودند ، من شما را جهت تبلیغ اسلام و حلال و حرام خدا به هندوستان می فرستم نه برای تبلیغ شخصیت و مرجعیت خودم .

ای خوش آن سر که در او نشئه سودائی هست

داغ آشوب از او بر دل شیدائی هست

نیکبخت آن دل آشفته که از روزن داغ

بر گلستان غمش چشم تمنّایی هست

مژده ای خار ره عشق که این شیفته را

طرف دامانی اگر نیست کف پائی هست

اجل اینک بسرم تاخته جان می طلبد

نا امیدش نکنم گر زتو ایمائی هست

عشق بی جلوه حسنی نکشد ناز وجود

یوسفی هست بهر جا که زلیخائی هست

شرط مکتوب همین نامه سیه کردن نیست

شوخی خطی و شیرینی انشائی هست

همت آنست که در پای اجل زارازار

جانسپاری و نگوئی که مسیحائی هست

می توان برد زدل زنگ خماری طالب

صاف مِیْ گر نبود دردی مینائی هست

طلبه ای فقیر برای رفع نیازمندی خود به

آنجناب رجوع کرد ، آن حضرت به او وعده کمک داد ، در بین نماز عشاء آن شب ، ستمگری بی رحم با خنجری تیز به فرزند جوان سید حملهور شد و سر او را از بدن جدا کرد ، فردای آن روز برای تشیع جنازه تمام شهر نجف تعطیل شد ، سید بزرگوار به دنبال جنازه فرزندش حرکت کرد ، آن طلبه می گوید منهم در تشییع شرکت داشته و درد خود را فراموش کرده بودم عبور جنازه به رهگذری تنگ افتاد که جای عبور دو سه نفر بیشتر نبود ، ناگهان با سیّد بزرگوار که داغی سنگین بر جگرش نشسته بود مواجه شدم ، بدون این که کسی بفهمد کمک لازم را نسبت به من رعایت فرمود ، از قدرت صبر و حوصله و مقاومت و بردباری آن حضرت تعجب کردم ، که با چنین مصیبت سنگینی چگونه آرامش و حلم خود را حفظ کرده است ؟ ! !

آری تجلّی ایمان و قدرت معرفت و اوصاف حسنه در اولیاء الهی چنان قوی است ، که هیچ حادثه ای نمی تواند بین آنان و بین حقایق حجاب شود !

با مهرش از دام علایق دل گسستم

وز شهپر جان این قفس درهم شکستم

در عرصه باغ ابد پرواز کردم

وز دام پر پیچ و خم گردون بجستم

دیدی درآمد یوسف جانم از این چاه

وز مکر اخوان حسود تن برستم

دیدی که چون رنج خمارم دید ساقی

داد از کرم جامی زصهبای الستم

دیدی که لطفش حاجت ما را روا کرد

داد اختیار نفس سرکش را بدستم

دیدی زدم پر در گلستان تجرّد

وز پای جان دام تعلّق را شکستم

ایزد بشوید دفتر عیب و خطایم

چون دیده

از عیب و خطای خلق بستم

دیدی الهی نرگس مستش چها کرد

کرد از کرم در باغ حسنش مِی پرستم

عربی خشن و بی سواد به محضر مقدس سید آمد و با تندی از آن حضرت طلب کمک کرد ، آنجناب با کمال متانت به او فرمود : اکنون چیزی در بساط من برای کمک به تو نیست ، عرب به آن حضرت پرخاش کرد و ناسزا گفت و در عین خشم و غضب خانه سید را ترک کرد .

چند روزی از این ماجرا گذشت ، سید در شب تاریک و در حال تنهائی به در خانه عرب رفته و دق الباب کرد ، همسر عرب به پشت درآمد ، و گفت کیست ، سید فرمود ابوالحسنم اگر آقای شما در خانه هست به او بگوئید چند لحظه ای با او کار دارم ، زن پیغام آن مرد بزرگ را رساند ، عرب به در خانه آمد و با سید با تندخوئی برخورد کرد ، سید اجازه ورود خواست ، به تلخی به سید اجازه ورود داد ، سید پس از چند لحظه کمک قابل توجهی به او نمود و از نداشتن آن روز عذرخواهی کرد ، عرب از خواب غفلت بیدار شد ، خنجری آورد و به سید گفت یا با پای کفشدار بر صورتم بگذار یا با این خنجر سینه ام را می شکافم ، سید آنچه اصرار کرد ، عرب نپذیرفت برای حفظ جان عرب آهسته به صورتش پای گذاشت آنگاه از خانه او رفت ! !

آری مردان خدا جز به یاد خداو برای خدا و بدستور خدا زندگی نمی کنند ، و هیچ علتی

بین آنان و محبوبشان نمی تواند حایل گردد .

تا که بدل مهر تو افروختم

روز و شب از آتش غم سوختم

از الف قد دل آرای دوست

درس ازل تا ابد آموختم

جامه الفاظ و معانی بسی

بیهده بر قامت او دوختم

ساعت رفتن همه بر باد رفت

هر چه بجز مهر تو آموختم

از من و پروانه و شمع این حدیث

سوخته ای گفت و من آموختم

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست

خام بدم پخته شدم سوختم

غیر تو ای عیش به بازار عمر

هر چه خریدم همه بفروختم

دیده الهی زد و عالم به بست

تا که بدل مهر تو افروختم

بردباری علامه بزرگ مرحوم کاشف الغطاء

کاشف الغطاء از بزرگترین فقهای شیعه و از علمای به نام مکتب اسلام است ، او در دانش فقه مردی کم نظیر و دانشمندی بی دلیل بود . بسیاری از فقها و دانشمندان از شاگردان و تربیت شدگان آن فقیه بزرگ و عالم سترگ هستند .

روز عید فطر با هزاران نفر نماز عید را در صحن مطهر حضرت مولی الموحدین بجای آورد ، فقیری دل شکسته که از شدّت فقر و نداری کارد به استخوانش رسیده بود به محضر او آمد و اظهار حاجت کرد و گفت از فطریه ای که مردم نزد شما آورده اند به من کمک کن که سخت محتاجم .

آنجناب فرمود : من تمام فطریه ها را به محلّ خودش رساندم و اکنون از آن پول چیزی نزد من نیست ، نیازمند بسختی دچار عصبانیت شد ، آب دهن به روی آن مرجع بزرگ انداخت و گفت : تو که از کمک به همچون منی عاجزی چرا بر این مسند نشسته ای ؟ !

کاشف الغطاء آب دهان آن مردم را به روی

و به محاسن خود کشید ، آنگاه برخاست و عبا از دوش خویش برداشت و روی به جانب نمازگزاران کرد و گفت : هر کس مرا دوست دارد به اندازه وسعش در این عبا پول بریزد ، آنگاه خود آنجناب در صف نمازگزاران گشت و برای آن فقیر کمک قابل توجهی از مردم گرفت ! ! راستی بجای این که این موارد را حلم بنامیم بهتر است معجزه اخلاقی بگوئیم که این گونه اخلاق هم سوئی با اولیاء و انبیاء الهی است .

من الهی بنده عشقم که آزاد از جهانم

در گلستان طبیعت بلبلی بی آشیانم

عاشقی آواره کوی حبیبی دلفریبم

عاقلی دیوانه وصل نگاری دلستانم

روز و شب در خلوت دل با خیالش هم نشینم

آفرین بر دل که بنمودی نشان زان بی نشانم

کرده لطفش ایمن از جور سپهر کج مدارم

داده مهرش پرتوی افزون زماه آسمانم

شوق دلبر برده از دل کینه و حرص و غرورم

لطف جانان کرده از شرک و ریا پاکیزه جانم

از بلای نفس مکار ایزدم آزاد سازد

وز جفای چرخ غدار آورد خط امانم

داده زیبا گلرخی دامن بدست خار عشقم

کرده رعنا قامتی فارغ زسرو بوستانم

بی خبر از فتنه چشم پریرویان شهرم

بی نیاز از ناز ابروی نکویان زمانم

مهر آن ماه حصاری می برد در کوه و دشتم

عشق یار لا مکانی می کشد در لا مکانم

امام به حق ناطق حضرت صادق (علیه السلام) در دنباله روایت باب حلم می فرماید :

حلم و بردباری در پنج موقعیت صورت می گیرد : در موقعی که بزرگی و عزت داشته ، و اکنون خوار و کوچک شده ، در حالی که راست می گفته و اکنون متهم به دروغ گشته ، در مرحله

ای که دعوت بسوی حق می کرده اهانت شده ، و در وقتی که جرم و گناهی نداشته از سوی مردم آزاد و اذیت دیده ، در زمانی که مطالبه حق نموده ولی با او مخالفت شده ، در این پنج مورد که نقطه جوشیدن غضب است جای حلم ورزیدن و نشان دادن بردباری است .

شخصی حلیم در این پنج صورت با کمال حوصله و وقار بردباری ورزیده ، و کمترین تزلزل و حالت ناراحتی پیدا نمی کند ، و بردبار بودن انسان از این موارد معلوم می گردد .

و سزاوار است که انسان حلیم با شخص سفیه به سئوال و جواب نپردازد ، بلکه از او اعراض نماید ، و چون اعتراض به اهل جاهل را پاسخ نگوید از دیگران یاری و موافقت بیند ، اما جواب دادن و بحث کردن با نادان مانند هیزم گذاردن در آتش است که شعله آتش را بیشتر و برافروخته تر خواهد کرد .

رسول خدا فرمود : مؤمن مانند زمین است که همه از آن استفاده می برند ، و آزار و اذیت و مزاحمت آنان نیز در روی همین زمین صورت می گیرد .

در شرح مصطفوی آمده : صفت حلم در مقابل غضب است ، و در اثر صبر و تواضع و خضوع حاصل می شود ، و خضوع و فروتنی حاصل نمی گردد مگر پس از تحقق حقیقت توحید و معرفت به عظمت و جلال و قدرت پروردگار متعال ، و چون انسان خداوند توانا را مؤثر و محیط و حاکم مطلق و سلطان حقیقی بر همه موجودات دید ، قهراً از خودبینی و خودپسندی و

خودخواهی دور گشته و پیوسته با حالت بندگی و خضوع و خشوع و اطاعت و ذلت و تسلیم و تفویض و رضا و صبر زندگی خواهد کرد ، این است که در روایات شریفه علم توام با حلم ذکر می شود ، یعنی علمی که توام با خضوع و خشوع بوده و از خودپسندی و خودخواهی و خودبینی دور باشد .

حضرت صادق (علیه السلام) در پایان روایت می فرماید :

آن کس که صبر و تحمل بر جفا و آزار مردم نکند ، به رضای پروردگار نائل نشود ، زیرا خشنودی حق آمیخته و توام با جفای خلق است .

حکایت شده که مردی با احنف بن قیس درشتی کرد و گفت منظورم توئی ، احنف در پاسخ گفت : من در برابر تو و حرفهای زشت بردباری نشان می دهم .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : برانگیخته شده ام و برای بردباری مرکز و مرکبم ، و برای دانش معدنم و مسکن و محل صبرم .

و حقیقت حلم این است که ، از کسی که در حق تو بدی کرده درگذری در حالی که قدرت بر انتقام داری ، چنانکه در دعا وارد شده :

خدایا فضل تو وسیع تر و حلم تو برتر از آن است که به سبب سوء عمل مرا مؤاخذه کنی و به خطای من مرا خوار و ذلیل نمائی .

الهی همه ما را به صفات حسنه زینت ده ، و از رذائل اخلاقی نجات بخش ، آنچه بین ما و تو حجاب است از روی قلب و روح ما بردار و ما را به آنچه از سخن خوب می گوئیم

و می نویسیم عمل کننده قرار بده ، که اگر به خوب گوئیها و خوب نوشتن ها آراسته نباشیم به فردای قیامت در محضر تو و عباد خالصت شرمسار و روسیاه خواهیم بود .

در پایان این روایت لازم است جهت درس و عبرت و پند و موعظه داستانی عجیب از حلم و بردباری معلّم اخلاق و اسوه تقوا وجود مقدس ملا مهدی نراقی صاحب کتاب با عظمت جامع السعادات که از بهترین کتب اخلاقی است نقل کنم .

داستانی عجیب از حلم و بردباری ملا مهدی نراقی

پس از آن که وجود مقدس ملا مهدی کتاب بسیار با ارزش « جامع السعادات » را در اخلاق نوشت و نسخه های آن در مناطق مسلمان نشین پخش شد ، نسخه ای از آن کتاب بدست بزرگ مرد شیعه ، جامع فضائل و کمالات سید مهدی بحرالعلوم که در نجف اشرف محور علم و تقوا و زهد و عبادت و کیاست و مرجعیت بود رسید .

سید از دیدن آن کتاب که از بهترین کتب اخلاقی بود در شگفت شد و آرزو کرد روزی به دیدار مؤلف آن گنجینه پر قیمت موفق گردد .

ملا مهدی نراقی در آتش اشتیاق زیارت ائمه طاهرین می سوخت ، از خدای بزرگ می خواست که به اعتاب مقدسه مشرف شود ، حضرت حق توفیق زیارت نجف و کربلا و کاظمین و سامرا را نصیب آن عبد صالح کرد .

آن انسان والا و وارسته وارد نجف شد ، بر اساس رسوم دیرینه تمام مراجع و علما و دانشمندان و طلّاب از آن حضرت دیدن کردند و آن جناب به بازدید همه شتافت ، تنها کسی که از آن مجسّمه اخلاق دیدن نکرد

سید مهدی بحرالعلوم بود ! !

نجف از این واقعه شگفت زده شده بود ، همه از هم می پرسیدند علّت این که بحرالعلوم به دیدن نراقی نرفت چه بود ؟ !

نراقی بزرگوار احوال سید را پرسید و از خانه او نشانی خواست و سپس فرمود بر ما لازم است از این بزرگ مرد علم و عمل دیدن کنیم .

از اینکه نراقی می خواست به دیدن بحرالعلوم برود همه تعجب کردند ، آن جناب به منزل سید رفت ، در آنجا جمعی از علما و طلاّب حضور داشتند ، نراقی وارد مجلس شد همه ورود او را گرامی داشتند ولی بحرالعلوم به نراقی توجهی نکرد و حتی از جهت احترام در برابر او از جای خود برنخاست و تا پایان مجلس نسبت به نراقی از رعایت احترام و ادب خودداری کرد ! !

نراقی با رعایت دقت و موقعیت مجلس بدون اینکه خم به ابرو بیاورد از سید خداحافظی کرد و به خانه خود رفت ، قضیه برخورد بحرالعلوم با نراقی در نجف اشرف با اعجاب بسیار شدید علما و طلاب روبرو شد ، آری برای همگان این موضوع بی سابقه بسیار سنگین بود ، تنها کسی که از آن مجلس کمترین اثری برنداشت نراقی بزرگ بود .

پس از چند روز که از بازدید بحرالعلوم خبری نشد ، باز وجود مبارک نراقی به دیدار او شتافت و سید به گونه مجلس اوّل و شاید کمی سردتر با نراقی برخورد کرد ، مجلس دوم هم بدون اینکه در نراقی اثر سوء بگذارد تمام شد ، باز هم سید به بازدید نراقی نرفت .

سفر نراقی رو به پایان بود

، نجف از آن پیش آمـد در بهت و حیرت بود ، نراقی در روزهای آخر سـفر باز هم به دیـدار سـید میل کرد و برای بار سوم به زیارت آن مرد الهی شـتافت ، چون وارد منزل شد علما و طلاب دیدند سـید بحرالعلوم با حالی عجیب تا درب منزل به استقبال نراقی شـتافت و آنجناب را چون بنده ای در برابر مولا در آغوش گرفت . و عجیب و غریب نسـبت به آن حضرت رعایت ادب و احـترام کـد و وی را تـا داخـل منزل برد ، و چون شـاگردی در برابر اسـتاد نراقی نشـست و در کمـال خضوع و تواضع از آن حضرت پذیرائی کرد .

پس از پایـان مجلس سـبب برخوردهای اول و برخورد اخیر را از علاّمه بحرالعلوم پرسـیدند ، آن جناب جواب داد من کتاب با عظمـت « جـامع السـعادات » را مطـالعه کردم و آن را در نـوع خـود بی نظیر دیـدم ، آرزو داشـتم مؤلـف آن را ببینم و وی را آزمـایش کنم که آیـا آنچه در آن کتـاب در بـاب فضائـل اخلاقی نوشـته در خود او هست یا نه ، که وی را در آن دو مجلس امتحان کردم و دیـدم از ایمان و اخلاق و حلم و تواضع و صبر و عاقبت بینی بالائی برخوردار است ، و از این جهت در مجلس سوّم کمـال احـترام و ادب و خشـوع و خضوع را نسـبت به وی مراعـات کردم که او مرد دین و پیکره اخلاـق و مجسـمه عمل صالح است .

به قول الهی آن عارف شیفته و آن رادمرد دل آشفته ، و آن شیدای عشق

، و آن مجسّمه عرفان و اخلاق :

پرسند الهی کیستی دیوانه عشق

مستی خرابی ساکن میخانه عشق

بر ما فقیران غیر آن سلطان که بخشید

گنج شهود و افسر شاهانه عشق

بر ما گدایان سر کویش عطا کرد

آن شاه شاهان گوهر یک دانه عشق

گنجی است عشقت ای جمال آرای عالم

پنهان به کنج این دل ویرانه ی عشق

عین است و شین و قاف و بس درس و کتابم

ناموختم درس دیگر فرزانه عشق

گیتی مسافرخانه عشق است و خوش باش

این یک دو روز اندر مسافرخانه عشق

نازگل و سنبل مکش تا می توان دید

در باغ حسنش نرگس مستانه عشق

با آشنایان گو حدیث عشق ما را

این قصه نتوان گفت با بیگانه عشق

شمع رخ افروز ای صنم تا ما بسوزیم

زین شمع کی پروا کند پروانه عشق

سودای زلف و خال دلبر از ازل خواند

سیمرغ جانم را دام و دانه ی عشق

کاشانه عشق است دل یا رب نگهدار

روشن بنور معرفت کاشانه عشق

وقف گدایان سر کوی تو کردند

ملک رضا و شادی شاهانه عشق

این ره بپای عقل و دانش کی شود طی

رو با جنون و همت مردانه عشق

رندی که آنجا مِیْ زد از ناب الستی

اینجا شود دُردی کش میخانه عشق

چون سینه صد چاک از غمش کردند رستند

دل در خم زلف بتان چون شانه عشق

شرط است در راه طلب بگذشتن از جان

تا جان دیگر بخشدت جانانه عشق

خواهی الهی زنده جاوید گردی

تسلیم دلبر کن دیوانه عشق

خواهی که نوشی صافی صهبای وصلش

یک عمر شو دردی کش خم خانه عشق

باب پنجاه و هشتم

در تواضع است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : التَّواضُعُ اَصْلُ کُلِّ شَرَف نَفیس وَمَرْتَبه رَفیقَه وَلَوْ کانَ لِلتَّواضُعِ لُغَةٌ یَفْهَمُهَا الْخَلقُ لَنَطَقَ عَنْ حَقائِقِ ما

فی مَخْفِیّاتِ الْعَواقِبِ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

التَّواضُعُ اَصْلُ کُلِّ شَرَف

نَفیس وَمَرْتَبه رَفیقَه وَلَوْ کانَ لِلتَّواضُعِ لُغَهٌ یَفْهَمُهَا الْخَلقُ لَنَطَقَ عَنْ حَقائِقِ ما فی مَخْفِیّاتِ الْعَواقِبِ .

مسئله با عظمت تواضع و فروتنی

قسمت اول

در این فصل وجود مقدس حضرت صادق (علیه السلام) به مسئله بسیار مهم و سودبخش تواضع و فروتنی توجه می دهند ، مسئله ای که به قول خود حضرت ریشه هر شرف نفیس و در پیشگاه حضرت حق دارای مرتبه ای بس بلند و رفیع است ، این صفت نیکو که عامل سعادت دنیا و آخرت است اگر زبان داشت هر آینه تمام مردم را از فوائد عظیمه و منافع کثیره خود خبر می داد ، که ای مردم من در وجود هر کس باشم باعث جلب خشنودی حق و استکمال نفس و رشد انسان در همه امورم ، و بخاطر من است که عاقبت خوشی در دنیا و آخرت نصیب مردم می شود !

تواضع و فروتنی یک حالت عالی و روحی و روانی است که از برکت معرفت انسان به حقّ و به خود و به خلق و به دنیا بدست می آید .

آری وقتی به این حقیقت آشنا شویم که وجود مقدس حضرت حق خالق کل شیء و ربّ عالم و روزی بخش تمام موجودات ، و حافظ همه هستی ، و بصیر خبیر به تمام امور و سمیع به تمام اصوات ، و قادر بر هر چیز است ، بدون شک در برابر عظمت و هیبت و جلال و کمال او به تواضع برخاسته و از برکت آن تواضع مطیع و فرمانبر او خواهیم شد و به دایره با عظمت بندگی و به میدان پر منفعت عبودیت قدم گذاشته و مجذوب و شیدای آن کمال

مطلق خواهیم شد ، که تواضع در برابر حق جز فانی شدن در عظمت او و در برابر جناب او خود ندیدن و در تمام امور بنده و مطیع و فرمانبر او بودن به والله العلّی العظیم معنای دیگر ندارد .

تنها به این که بگویم به وجود او معتقدم و او را دوست دارم تواضع حاصل نمی شود ، تواضع حقیقی در برابر حضرت او معرفت واقعی به او و پیروی از دستورات اوست .

عبادت و عبودیت معنائی جز این ندارد ، عبد یعنی آشنای با مولا و مطیع و سر به فرمان ارباب .

آنان که ادعای خدا دوستی و خدا اعتقادی دارند ، ولی عامل به قرآن و دستورات حضرت دوست که از جانب انبیاء و ائمه و اولیاء اعلام شده نیستند متکبّرند و خدای عزیز متکبران را دوست ندارد .

تواضع روزنه سعادت دنیا و آخرت و عامل دور شدن آتش عذاب از انسان و نزدیک کننده بهشت برین به آدمی است .

تواضع باعث آراسته شدن انسان به حسنات و دور ماندن آدمی از سیّات و بدیها و پستی هاست .

تواضع خورشید جان و حیات روان ، و چشمه جاودان و روح .

بخش به انسان کامل کننده آدم در راه جانان یعنی خداوند منان است .

تواضع مقدمه معرفت ، علاج کسالت ، دور کننده شقاوت آورنده سعادت ، و آراسته کننده انسان به کرامت است .

تواضع ریشه حقایق ، چراغ قلب صادق ، امید دل شائق ، راه گشای عاشق ، کوبنده منافق و جلب کننده خشنودی خالق است .

کبر در برابر حضرت حق از اعظم گناهان و از بدترین مفاسد ، و علّت

خزی دنیا و عذاب آخرت است .

در هر صورت ، چون از طریق آیـات الهی چه آیات آفاقی ، و چه آیات انفسـی و چه آیات قرآنی دارای معرفت به الله شوی و ربّ و خـالق خود را بشناسـی و به موقعیت و موقف خود و جهانی که در آن هستی واقف گردی و به این نتیجه برسـی که تنها راه سـعادت و کسب رشـد و کمـال معرفت است ، به حـالت عالی تواضع دست یابی و از پی آن به اجرای دسـتورات حضـرت رب الاربـاب اقـدام کنی و بتدریـج قـدرت خطرنـاک هـوای نفس را که دشـمن ترین دشـمنان تـوست در مملکت وجودت به ضعـف کشـانی ، و حکـومت باطـل او را از دسـتش گرفته به دست حـق بسـپاری و وجـود خویش را در این مرحله آئینه تجلی اسـماء و صـفات کنی و به معنای حقیقی عبـد و بنـده او گشـته و از هر قیـدی رهائی یابی و از بنـد هر اسارتی برهی و به جلب رضـای دوست نائل شوی ، و نفس و حواسـش را بارکش بنـدگی و عبادت حضـرت حق نمائی و به مفهوم عالی تواضع تحقّق عینی بخشی .

اگر موفـق به کـبر ورزی در برابر هـوای نفس شـویم ، و سرکشـی غرائز و شـهوات و امیـال و خیالا‌ت و آرزوهـا را بـا توجّه به حضـرت حق و عمـل به دسـتورات جنـاب او مهـار کنیم به عرصه بـا عظمت تواضع راه یـابیم که حقیقت تواضع تکـبر کردن با شیاطین و هوای نفس است ، چنانچه تکبر در برابر حق محصول تواضع و فروتنی در برابر هوا و شیاطین است و این تواضع در

برابر هوا و تکبر در برابر حق فقط به ضرر خود انسان است . شارح مثنوی در جلد سوم ص ۴۰۱ می فرماید :

پس از آنکه جلال الدین این مطلب را بیان می کند ، که در دنیا اغلب پیکارها و ستیزه جوئیها ناشی از خوددوستی افراطی و نفس پرستی است و اگر انسان بتواند نفس خود را مهار کند نه با کسی دشمنی خواهد داشت و نه کسی به او خصومت خواهد ورزید ، این اعتراض را متذکر می شود ، که اگر این اصل صحیح بود ، چرا پیامبران الهی دشمنان فراوان داشتند ، با اینکه آنان بدون تردید نفس خویش را به کلّی از پا در آورده بودند .

جلال الدین به این اعتراض پاسخ بسیار عالی مطرح می کند ، او می گوید : شما گمان مبرید که خصومت با پیامبران دشمنی با آنهابوده است ، مثلاً برای آن بوده است که پیامبران مانع زندگی آنها بودند ، یا پیامبران لذائذ آنها را از دستشان می گرفتند ، یا پیامبران خون ناحقی می ریختند ، یا پیامبران قیافه زشتی داشتند ، هیچ یک از اینها علت دشمنی آنان با پیامبران نبوده است ، بلکه باید ببینیم که پیامبران مطابق دستورات الهی چه می گفتند ؟

آنان می گفتند : موجودیت انسانی در خور و خواب و خشم و شهوت خلاصه نمی شود .

آنان می گفتند : موجودیت انسانی در تنفس و جنبش حیوانی پایان نمی پذیرد .

آنان می گفتند : این موجود بزرگ دارای گوهر روحانی است که او را می تواند از تمام طبیعت بالاتر برده و به مقامی برساند که جزئی

از ابدیت گردد و در بارگاه الهی از هر گونه مادّه و مادیات گام فراتر نهد .

برای به ثمر رسیدن چنین موجودیّت بایستی نفس و خواسته های آن را محدود کرد ، و بایستی در روابط افراد با یکدیگر عدالت ورزید ، بایستی رابطه بندگی را میان خود و خدا برقرار ساخت .

چون این مقررات مخالف هوا و هوسهای حیوانی بوده و از زندگانی بی خیال و ناخود آگاه آنان جلوگیری می کرد ، لذا مردم به دشمنی با پیامبران برمی خاستند ، این دشمنی در حقیقت با شخص پیامبران نبوده است ، بلکه آنان نمی خواستند شهوات چند روزه خود را رها کنند و به اصطلاح ساده لوحان بی خبر نمی خواستند نقد را به نسیه بفروشند ، در نتیجه آنان با تکامل و رهسپار شدن به ابدیت و سعادت مطلق خویش در نبرد بودند ، به همین جهت است که جلال الدین می گوید :

دشمن خود بوده اند آن منکران

زخم بر خود می زدند ایشان چنان

نظیر این مطلب همان است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) روزی به نزد علاءالدین زیاد حارثی رفت و خانه وسیع او را دید و گفت :

ای علاء با این خانه وسیع در این دنیا چه می کنی ، مگر تو در آخرت به خانه وسیع تر احتیاج نداری ، بلی می توانی با این خانه برای آخرت خود نیز توشه برگیری ، مهمانان را پذیرائی کنی ، خویشاوندان را رسیدگی کنی و حقوق آنان را بپردازی ، در این صورت تو با این خانه به آخرت خواهی رسید .

علاء می گوید : یا امیرالمؤمنین از دست برادرم عاصم بن

زیاد به تو شکایت می کنم امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود : عاصم چه کرده است ؟ عرض کرد عبائی پوشیده و از دنیا کناره گرفته است فرمود : او را نزد من بیاورید ، هنگامی که عاصم به نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد حضرت فرمود : ای دشمن جان خود ، آیا به خانواده ی خود رحم نکردی از خدمت آنها سرباز زدی ، شیطان تو را گیج کرده .

ملاحظه می شود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) تخلّف عاصم را از دستورات خداوندی موجب دشمنی با خویشتن معرفی می کند ، بدین مضمون آیات و روایات فراوانی وجود دارد .

از همین اصل روشن می شود که مسئله توجه به خدا و عمل به دستورات او تنها و تنها به سود خود انسانهاست ، چنان که تخلّف از دستورات و بی خیال بودن در برابر خداوند بضرر خود انسان می باشد .

اگر انسان به جهت مسامحه کاری یا به جهت اشباع هوا و هوس مخالف احکام عقلی و وجدانی خود عمل کند این تخلّف نه سودی به دیگران می رساند و نه ضرری ، بلکه ضرر آن به خود انسان متخلّف از قانون برمی گردد .

فیض آن حکیم بزرگ و فیلسوف نامدار و عارف دل باخته در شکایت از هوای نفس می فرماید :

خویشتن را در هوا کردیم گم

جاده در راه خدا کردیم گم

از عدم ما تا به اقلیم وجود

آمدیم و راه را کردیم گم

منزل و مقصود و راه و راه رو

جمله را در ابتدا کردیم گم

سالک مسلوک و مسلوکٌ الیه

جمله ما بودیم و ما کردیم گم

هر چه ما را بود زاجناس و نقود

جمله را در راهها

کردیم گم

زابتدا کردم چون آهنگ راه

قسمت دوم

گام اول خویشتن را کردیم گم

بر در شه چون عطا جویان شدیم

شاه را اندر عطا کردیم گم

کس نمی داند که چون شد کار ما

خود چه بود و این چرا کردیم گم

نیست پیدا کآخر این کار چیست

زابتدا تا انتها کردیم گم

گشت پنهان طرز جستجوی ما

هر چه را ما جابجا کردیم گم

بگذریم از جستجو و گفتگو

چون که ما سررشته را کردیم گم

گفته ها برجسته ها شد پرده ها

جسته ها در گفته ها کردیم گم

یافتیم آخر درون خویشتن

هر چه را در هر کجا کردیم گم

اگر حالت عالی تواضع در نفس ما تجلی کند ، نفس بدون تردید علاوه بر عشق به حق بارکش عبودیت تمام وجود ما می گردد و بر این بارکشی افتخار کرده و رو به سوی رضایت دوست به حرکت خواهد آمد . تا جائی که جز دوست را نشناسد و جز او را نبیند و غیر او را نخواهد و فرمان غیر او را نبرد .

ساختمان طبیعی ما بطوری است که وسیله آشنائی ما با جهان طبیعی همین حواس ظاهری است ، که به انـدازه محدودی به ما داده شده است .

باز برای همین وضع طبیعی است که لذائذ ما منحصر به همان مقدار است که غرائز محدود ما اجازه می دهد .

پس نتیجه این اصل بـدیهی این است که ما تابع و پیرو حواس خویشتن می باشیم ، یعنی هر چه که آنها برای ما امکان پـذیر بسازند بهره برداری خواهیم کرد ، ولی آنگاه که شخصیت ما اعتلا پیدا می کند و فعالیت روحی ما وسعت و عمق خود را در می یابد حواس تابع می

شود .

حواسّ تابع ما می شود یعنی چه ؟

ممکن است برای اشخاص سطحی این مطلب تا حدودی غیر قابل قبول جلوهخ کند ولی واقعیت این طور نیست ، ما می توانیم برای اثبات همین حقیقت از آشکارترین پدیده ها استفاده کنیم .

آن احتیاجی که کودک برای تماس به نمودهای زندگانی دارد می بینیم ، آن احتیاج در اشخاص رشد یافته وجود ندارد زیرا جهان برای کودک تدریجاً مطرح می شود وانگهی شخصیت و حافظه و اندیشه او آنچنان رشد نیافته تا با نبودن حوادث در پیش رو ، آنها را به محاسبه درآورده و نتایج منطقی را اتخاذ نماید .

هنگامی که مغز انسانی به رشد طبیعی خویش می رسد و توانائی تجرید و انتزاع کلی و غیر ذلك را بدست می آورد ، در این موقع بدیهی است که بدیدن تمام حوادث و موضوعات که می خواهد در باره ی آنها حکم کند نیازی نخواهد داشت ، این رشد مغزی تا جائی می رسد که گوئی انسان و جهان را در خود می بیند ، ولی چون فعالیت روح بی نهایت است و عرضه هستی بیکران ، لذا بیافتن انسان و جهان در خویشتن قناعت نمیورزد زیرا نه جهان محدود است و نه انسانهائی که در آن بوجود می آیند مشخص می باشند این است که رو به بی نهایت کوشش خود را آغاز می کند .

در اینجاست که از خود و حوادث بی خبر شده و تنها متوجه حضرت حق گشته بطوری که حس می کند لیس فی الدّار غیره دیّار .

همه ماها ملاحظه کرده ایم که در هنگام تمرکز قوای مغز از حوادثی

که در پیرامون ما صورت می گیرد غفلت میورزیم ، گوئی اصلاً آن حوادث پیرامون ما اتفاق نیفتاده است

گاهی همین حالت تمرکز به حدّی از شدت می رسد که انسان حوادثی را که در بدن او تأثیر می گذارند احساس نمی کند .

در حال چشیدن عالی ترین لذت ، نقطه ای توجه ما را جلب می کند شدت این جلب توجه به جائی می رسد که لذت تدریجاً از درک ما برکنار می شود و هم چنین گاهی تمام وجود ما را درد فرا می گیرد ولی یک حادثه یا یک مسئله ناگهان چنان ما را بخود مشغول می دارد که درد بکلّی فراموش می شود .

در حالات عشق ، هنگامی که درون عاشق از معشوق بهره مند است گاهی این مشغولیت به حدی است که هیچ حادثه ای اگر چه با تمام موجودیت او سر و کار داشته باشد نمی تواند او را از آن حالت منصرف کند .

به همین قیاس می توان حالت تسلیم به خدا را مجسم کرد ، هنگامی که این عشق حقیقی پیدا می شود ، دیگر برای انسان عاشق احساسی در باره ی موجودیت خود نمی ماند ، او به قول عارف رومی مانند کوهی است که هزاران صدا در او می پیچد و او آنها را منعکس می سازد ولی کوچکترین آگاهی به این عمل ها و عکس العملها ندارد .

حکیم صفای اصفهانی در این زمینه چه خوش می گوید :

سلطان سریر عشق مائیم

هم پادشهیم و هم گدائیم

بر خسرو گاه افسر سر

بر سالک راه خاک پائیم

بر دست سکندر ولایت

آئینه قطب حق نمائیم

ما مالک ملک و گنج فقریم

ما صاحب افسر

فنائیم

دریای وجود را لآلی

در بحر عدم نهنگ لائیم

با وحدت دل به نفی کثرت

شمشیر نه تیر نه بلائیم

در فلک نجات ناخدا کیست

ما بر سر ناخدا خدائیم

مابنده مصطفای مطلق

سلطان سریر اصطفائیم

بر جسم شکسته مومیائی

در چشم ضریر توتیائیم

عشقست که ماورای عقل است

مانیز ورای ماورائیم

دل خانه و خلوت خداوند

ما خواجه خلوت و سرائیم

از یک سر موی گر فروشند

مجموع دو کون را بهائیم

از کسوت کائنات عوریم

پوشیده ردای کبریائیم

در دیده ما بجز خدا نیست

آسوده زقید ما سوائیم

جمشید جمال را سریریم

خورشید کمال را سمائیم

پیشیم زآسمان به معنی

با آن که بصورت از قفائیم

بالاتر نه بنای بالا

با آن که فروترین بنائیم

طیّ ظلمات کرده ای دون

خضر سر چشمه بقائیم

دارای وجود را سراپا

بالای شهود را قبائیم

بیگانه زغیر و غیر چون نیست

با هر چه که هست آشنائیم

می خواره و رند و خانه بر دوش

بی کینه و کبر و بی ریائیم

صافی شده از کدورت سرّ

صاحبدل صفّه صفائیم

آن همزه که اوست فوق واحد

آن نقطه که هست تحت بائیم

ما یافته ایم در معارف

این نقطه بنفی ذات عارف

در سطور گذشته به این نکات بسیار بسیار عظیم قرآنی و عینی واقف شدید که وجود مقدس او خالق ، ربّ ، رزّاق ، حافظ ، قادر ، بصیر ، خبیر ، و سمیع است و ذات مقدسش نسبت به همه امور هستی از ظاهر و باطن و غیب و شهادت احاطه دارد و هیچ چیزی از دایره حکومت و عنایت او بیرون نیست و وقوف و معرفت به این حقایق از طریق قرآن و انبیاء و اولیاء و ائمه بدون تردید پدیدآورنده تواضع به معنای تسلیم در برابر او و اطاعت از قوانین و دستورات و امر و نهی آن جناب است و

در حقیقت ریشه تواضع حالی و عملی ، یا قلبی و عینی در معرفت نسبت به آن وجود مقدس و ذات بی نهایت در بی نهایت است در این جا لازم است به آیاتی از قرآن مجید در آن زمینه ها توجه کنید .

راه بدست آوردن تواضع در برابر حقّ

قسمت اول

قرآن کریم منبع حقایق و سرچشمه معارف ، و کتاب حسنات و بازگو کننده واقعیات است .

بی توجهی به کتاب خدا ، در حقیقت بی توجهی به خدا و غفلت از عوامل رشد و کمال است .

قرآن مجید مبیّن واقعیاتی است که اگر انسان به آنها توجه کند ، از بهترین حالات ملکوتی در دنیای نفس و قلبش برخوردار شده و به تمام اعمال صالحه و صفات حمیده و اوصاف پسندیده آراسته می گردد .

یک قسمت از قرآن مجید نمایشگر اوصاف و اسماء الهی است که راه شناخت حضرت او بسته به معرفت به این اوصاف و اسماء است ، که چون با دقت در آن آیات معرفت حاصل شود به دنبال آن معرفت تواضع قلبی که همان تسلیم در برابر اوست می آید و بدنبال تواضع قلبی فروتنی تن که همان عبودیت و بندگی است تجلی می کند ، به این صورت که چون قلب و یا نفس به حالت تواضع آراسته شود ، چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و شهوت در مدار اطاعت قرار گرفته و به تمام احکام عبادی و فقهی و اخلاقی و اجتماعی و آخرتی و معنوی سر می نهد .

هر کسی یابد در این کو خانه ای

هر دمش واجب شود شکرانه ای

هر که او بوئی ندارد زین حدیث

هر بن

مویش بود بت خانه ای

هر که در عقل لجوج خویش ماند

زین سخن خواند مرا دیوانه ای

هر که اینجا آشنای او نشد

او بماند تا ابد بیگانه ای

گر چنین جانب نبودی در غرور

این سخن نشنوده ای افسانه ای

زین صفت را نیست با این راز کار

پر دلی می باید و مردانه ای

مرغ این اسرار را در حق ما

از دو عالم می نباید دانه ای

گر از این موئی چو شانه ره بری

شاخ شاخ آید دلت چون شانه ای

گر برانند از دو عالم باک نیست

هست زین هر دو برون ویرانه ای

آن شرابی کان شراب عاشقانست

نیست در هر دو جهان پیمانه ای

گر جهان آتش بگیرد پیش و پس

نیستم آخر کم از پروانه ای

خویش بر آتش زنم پروانه وار

تا بسوزم یا شوم فرزنه ای

شمع جمعم من که هر دم غیب پاک

می دهد عطار را پروانه ای

(الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ)(۱۷) .

ستایش مخصوص خدایی است که آسمانها و زمین را آفرید و روشنی و تاریکی مقرّر داشت « و با آن که نظام خلقت دلیل بر او و یکتائی اوست » باز کافران بخدای خود شرک می ورزند .

آنان که به انکار حضرت او برخاسته اند ، و بر حقیقتی که از هر چیز روشن تر است پرده می پوشند و هزاران سال است قلوب و مغزهای عادی را جولانگاه اباطیل و مزخرفات خود کرده ، چرا تاکنون دلیل و برهان قانع کننده ای بر ادعایشان اقامه نکرده اند و اگر اقامه نموده اند در کدام کتاب و مجله علمی است ؟ من خود کتابهای اصلی منکران حق را چه آن کتابهائی

که در داخـل ممالک اسـلامی نوشـته انـد و چه در خارج مطالعه کرده ام ، آنچه آنان در باره مبـدء عزیز عالم نوشـته انـد فقط ادعای محض است و تاکنون اسـتطاعت و قـدرت اثبات آن ادّعا را حتی با یک دلیل نداشـته اند ، و بسـیاری از آنان در نوشـته هـای خود جز عصبیت و لـج بـازی چیزی ندارنـد ، و سـخنی که عقل و وجـدان را آرام و راحت نمایـد و به قلب اطمینان دهد نیاورده اند ، بافته مغز علیل را یافته حساب کرده ، و مرض را سـلامت و ظلمت را نور ، و مرگ را حیات قلمداد نموده اند و از این راه به خود و مریـدانشان خسارت سـنگین زده انـد ، آنان می گویند مبدء ماده ازلی و یا طبیعت و یا تصادف است و بر این مـدّعا حکمت و برهان و اسـتدلال منطقی تاکنون اقامه نکرده و بعد هم نمی کنند ، باید به اینان گفت شـما که بالاخره قائل به مبـدء هستید چرا اسم حقیقی او را که الله است در نوشـته ها نمی نویسـید ، اینکه او را بگوئید ماده ازلی یا طبیعت و یا تصادف چه دردی از شما و جهان دوا م یکند و کدام مشکل را حل می کند ؟

فرار شـما از آن حضـرت علّتی جز هوای نفس و امیال و غرائز و شهوات آزاد ندارد ، شما می خواهید در بی خیالی و بی بند و باری و بی قیـدی زنـدگی کنیـد و از مقیّـد کردن آزادی شـیطانی خود وحشت دارید ، شـما از ممنوعیت زنا ، و حرمت ربا ، و ظلم

و تجاوز ، و سلطه گری ، و شهوات غلط می ترسید ، و می دانید اگر به حوزه توحید و ایمان روی آورید به بی بند و باریها و کثافت کاریها و غارتگری ها و دزدی ها و تمام شهوات غلط جنسی باید خاتمه بدهید و مردم جهان را از شر خود آسوده کنید ، از این جهت از این حوزه پاک فراری هستید و برای سرپوش گذاشتن بر فرار خود مارک انکار حق بخود زده و زیر پوشش کفر و شرک رفته و نام آن را با کمال بی شرمی و بی حیائی آزادی از خرافات گذاشته و محصول مغز مریض خود را به عنوان ماتریالیسم یا کمونیسم و یا با کلمات بی محتوای دیگر خوانده و تبلیغ کرده اید و با شرکت یهودیت صهیونیسم و مسیحیت غربی تمام روی زمین را به فساد و ناپاکی و آلودگی و بدبختی دچار کرده اید چرا ؟ چون بخاطر پیروی از شهوات نخواسته اید در برابر حضرت حق که آشکارترین آشکارهاست تواضع کنید ، در حالی که با آن علم و دانش سرشارتان از حق خبر داشته و بودن او هم چون روز روشن برایتان آشکر بود .

من به شما معتقدین به حضرت حق که تمام گفته ها و نوشته های مخالف را باطل یافته اید سفارش می کنم برای استقرار توحید و عشق به حضرت حق در قلب و جانتان دعای عرفه ی حضرت سیدالشهدا را با کمال دقت و حال در کتاب پر قیمت مفاتیح الجنان قرائت کنید .

چون به این معنا توجه کردی که وجود مقدس او خالق سماوات و ارض و

قرار دهنده نور و ظلمات است و محصول اراده او که جهان هستی است دنیائی بی نهایت از نظم و عدل و علم و حکمت است و هر ذره ای از ذراتش از حیث نظم و دقت و موقعیت و موقف متحیر کننده عقول و مست کننده درون است ، آیا اقتضا ندارد که در برابر عظمت و کمالش به تواضع آئی و سر عبادت بر خاک پیشگاهش نهی و به عجز و تقصیر و ذلت و کوچکی خود در برابر کبریائیش اعتراف کنی و از در تواضع به بستان سعادت وارد شده و خیر دنیا و آخرت خود را تأمین نمائی ؟

خدایا دست ما را بگیر و از چاه جهل و غرور و عجب و خودبینی بدر آر ، و ما را از بند اسارت هوای نفس نجات ده و در سعادت دارین را به روی ما بگشا .

نگارا نگاهی زمهر و وفا

که درد من خسته سازی شفا

تو دانی که در کویت آواره ام

کرم کن که مسکین و بیچاره ام

صف آراسته دنیی و نفس دون

که ریزد بخاک از دامن زار خون

مرا دوزخی خواهد این نفس زشت

نگارا زروی تو خواهم بهشت

کریما غفورا رحیما شها

بهر زشت و زیبای خلق آگها

همه عمر اگر در گنه زیستم

در آن عفو نامنتها چیستم

مرا جرم اگر قطره بی شمار

ترا بحر بخشش ندارد کنار

دو عالم یکی رشحه جود توست

وجود جهان سایه بود توست

توئی آفریننده بی مثال

توئی هستی بی حد و بی زوال

ستایش تو را شایدی بی خلاف

پرستش ترا بایدی بی گزاف

دو گیتی فروغی زانوار توست

همه راز عالم پدیدار توست

تو آراستی نقش زیبا و زشت

زدی طرح جان بر نهادی سرشت

بیاموز ما را ره

بندگی

زعشقت بجان بخش فرخندگی

در قرآن کریم و روایات و دعاهای اسلامی ، به اندازه ای که با نام حضرت حق تحت عنوان ربّ برخورد می کنیم با نام دیگر برخورد نداریم .

ربّ به معنای مالک است ، و در جهت حضرت حق جلّ و علاـ به مفهوم مالک عادل و عالم و حکیم و متصرف در تمام موجودات به مصلحت واقعی موجودات است ، تصرّفی که باعث بروز استعداد موجودات و علّت ظهور کمالات در تمام اجزاء هستی است .

مقام ربوبیت آنجناب اقتضا دارد که پس از خلق موجود ، و آفرینش شیئی او را در مسیر تربیت لازم قرار دهد تا به جایگاهی که در خانه هستی دارد رسیده و منفعتی که باید از خود به ظهور برساند آشکار نماید .

(رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْء خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی)(۱۸) .

پروردگار ما کسی است که هر موجودی را لباس هستی پوشاند و او را به مسیری که وجودش اقتضا دارد هدایت فرمود .

(اللهُ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیم)(۱۹) .

قسمت دوم

الله که جز او معبودی نیست ، مالک عرش بزرگ است .

(یَامُوسَی إِنِّی أَنَا اللهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ)(۲۰) .

ای موسی به حقیقت که من الله هستم ، مالک جهانیان .

(وَقُل رَبِّ أَنزِلْنِی مُنزَلاً مُّبَارَکاً وَأَنتَ خَیْرُ الْمُنزِلِینَ)(۲۱) .

و بگو ای ربّ من از عنایت بر من فرود آر عنایتی با برکت و تو بهترین نازل کنندگانی .

(قُلْ أَغَیْرَ اللهِ أَبْغِی رَبّاً وَهُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْء . . .)(۲۲) .

بگو آیا جز خدا را به عنوان رب انتخاب کنم و اوست مالک و رب هر چیز .

. .

آری وجود مقدس او مالک تمام هستی ، و مربّی همه موجودات است ، و عنایت و لطف و کرمش به طور متصل به تمام موجودات غیبی و شهودی می رسد و هیچ شیئی بی نیاز از ربوبیت حضرت او نیست .

او بفرموده قرآن ، رب العالمین ، رب سماوات و ارض ، رب عرش عظیم ، رب بلد حرام ، رب آباءِ اولین ، رب مشرق و مغرب ، و رب کل شیئی است .

شما بگوئید و با فکر و اندیشه و دقت هم بگوئید ، آیا کبر و روگردانی از وجودی که همه کاره ی همه ی موجودات و حاکم علی الاطلاق و مربی هستی و مالک همه آفرینش است جایز است ؟

آیا جز تواضع و فروتنی در برابر حضرت او ، و اطاعت از دستوراتش راه بهتری برای کسب کمال و رشد وجود دارد ؟

بیچاره آنان که از حقیقت غافل شده و به راه جهل و بی خبری افتاده ، و از پی این خواب سنگین مشغول تیشه زدن به ریشه خود هستند !

آیا این جملات نورانی و بیدار کننده و بینائی بخش را در دعای عرفه سرور شهیدان و مولای عاشقان و امام عارفان حضرت سید الشهداء ، اباعبدالله الحسین (علیه السلام) ، دیده اید که در صحرای عرفات می خواند و مانند دو چشمه آب اشک از دیدگان مبارکش بر چهره نورانیش جاری بود .

رَبِّ بِما بَرَأْتَنی فَعَدَّلْتَ فِطْرَتی ، رَبِّ بِما أَنْشأْتَنی فَاَحْسَنْتَ صورَتی ، رَبِّ بِما اَحْسَنْتَ اِلَیَّ وَفی نَفْسی عافَیْتَنی ، رَبِّ بِما كَلأْتَنی وَوَفَّقْتَنی ، رَبِّ بِما اَنْعَمْتَ عَلَی فَهَدَیْتَنی ، رَبِّ بِما اَوْلَیْتَنی وَمِنْ

كُلِّ خَيْرٍ اَعْطَيْتَنى ، رَبِّ بِما اَطْعَمْتَنى وَسَقَيْتَنى ، رَبِّ بِما اَغْنَيْتَنى وَاَقْنَيْتَنى ، رَبِّ بِما اَعَنْتَنى وَاَعْزَزْتَنى، رَبِّ بِما اَلْبَسْتَنى مِن سِتْرِكَ الصّافِعْى وَيَسَّرْتَ لى مِنْ صُنْعِكَ الْكافى . . .

پس بعد از توجه به این حقایق که از قول پاک ترین و راستگوترین انسان نقل شده چه جای تکبر نسبت به آنجناب است که ربوبیّتش در همه ی احوال دستگیر تمام ذرات پیدا و ناپیدای هستی است ؟ !

در اینجا چه بجاست که دست حاجت به سوی حضرت او دراز کرده ، و در کمال فقر و ذلت و زاری و نیازمندی ، از جنابش بخواهیم از ما دستگیری کن و امراض باطنی ما را که بدترین برنامه در وجود انسان است علاج فرما ، و ما را به سوی خشوع و خضوع و تواضع و فروتنی در همه زمینه های زندگی رهنمون شو .

خدایا نفس ما را راهبر کن

سر و سر خیل ارباب سفر کن

مر این مرغ همم را بال و پرده

شکوه و فر معراج ظفر ده

رسان بر وحدت جمع کمالم

به از این کن که اکنون هست حالم

مرا در سر ثانی گرم پی کن

علاج سرد طبعان را به می کن

مرا زان می که دور از رنگ و از بوست

زمانی دور کن چون مغز از پوست

شرابی ده بقدرت هم ترازو

که من با او بسنجم زور بازو

اگر بازوی مائی ماند از کار

شوم بازوی قدرت را سزاوار

بجامم ریز آن صهبای سرمد

که تاکش رسته از بطحای احمد

رزی کش آب جوی از جدول ذات

شراب اوست دور از رنج آفات

رزی کش صدر ختمی مرتبت باغ

بود کحل زمینش کحل مازاغ

شرابی کش خمستی سرّ منصور

بود انگور تاکش آیه نور

مئیی کز

ساغر حبل المتین است

خم او رحمةٌ للعالمین است

خدایا سیر ما را سرمدی کن

رفیق سیر سرّ احمدی کن

کلید قفل صندوق ولایت

بدست توست ما را کن عنایت

بنام خویش هستی را رقم زن

سوائی را به سر سنگ عدم زن

تو در سیر و سلوک از جمله پیشی

کسی نبود تو خود در سیر خویشی

زبد و سیر تاختم مسالک

تو وجه باقی و غیر از تو هالک

توئی سیّار و سیر و راه و مقصود

نباشد جز تو در اسفار موجود

علّی وسائل و مرد و دو مقبول

توئی ای نقطه محسوس و معقول

توئی ای نقطه سیّال ساری

ازل را تا ابد در دور جاری

آری اوست خالق و رب تمام موجودات ، و منبع روزی بخش به جز او وجود ندارد ، اوست که همیشه با قدرت کامله اش و با لطف و عنایت و محبّتش به موجودات سفره روزی همه را پر نگاه داشته و به هر کس هر چه لازم دارد از خزانه ی رحمتش عنایت می کند ، بعبارت دیگر تمام موجودات عالم روزی خور حضرت اویند و نمک خور آن وجود مبارک ، اما چه جای

تأسف است که در میان آدمیان ، گروهی نمک او را می خورند ولی نمکدان می شکنند ، اینان از سفره حضرت او کسب قدرت و نیرو می کنند و آن قدرت را علیه حضرت او بکار می گیرند ، و به تعبیر دیگر از منابع روزی در هر حدی که می خواهند می خورند ، و چون سیر و سیراب شدند سر بطغیان و عصیان برمی دارند ، و در کنار هر گناهی صدای قهقهه خنده آنان به فلك می رسد ، نمی دانم مستند یا

بر گناه و عصیان آلودگی خود افتخار می کنند و سینه سپر می نمایند ؟

آه از غفلت ، وای از جهل و بی خبری ، حسرت و اندوه ، از نامردی و نامردمی ، چه زشت است که انسان غرق در احسان حق باشد و در عوض احسان به محضر آن جناب اسائه ادب و جسارت روا دارد ، گنهکاران و عاصیان عجب حیوانات عجیب و غریبی هستند ، که بجای شکر نعمت به جنگ با منعم برمی خیزند ، جنگی که پیروزی ندارد ، و غیر از خسارت و ضربه چیزی عاید جنگجو و ظالم نمی کند . و جز عذاب ابد و خزی دنیا و آخرت برای متجاوز نتیجه ای دیگر ندارد ! !

فیض بزرگوار آن شوریده بستان عشق می فرماید :

مگو که چهره ی او را نقاب در پیش است

تو را زهستی و همی حجاب در پیش است

حجاب دیدن آن روی شرک و خودبینی است

زهستی تو رخش را نقاب در پیش است

وجود او به مثل هم چو آب و تو ماهی

خبر زآب نداری و آب در پیش است

گهی به پرده دنیا دری گهی عقبا

بسی زظلمت و نورت حجاب در پیش است

نماید آن که بود او نه اوست غرّه مشو

تو تا به آب رسی بس سراب در پیش است

نظر به او نتوان کرد چون زعکس رخش

بدور باش هزار آفتاب در پیش است

نگه به او نتواند رسید چون به رهش

زتار زلف بسی پیچ و تاب در پیش است

کتاب حسن بتان صورت است و او معنا

بهوش باش گرت این کتاب در پیش است

چه هوش ماند چون جلوه کرد این معنا

اگر محیط شوی اضطراب در پیش

است

بس است فیض ازین فن سخن که سامع را

زشبه صد سخن بی حساب در پیش است

(قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ * فَذلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ)(۲۳) .

از آیات عجیبه قرآن مجید است ، کمال بی انصافی و ناجوانمردی است که انسان عاقل این گونه آیات را در قرآن کریم ببیند و در برابر حق به تواضع برنخیزد ، من در طول مطالعاتم راهی برای بدست آوردن تواضع جز اندیشه در آیات توحید قرآن و دقت در روایات و دعاهائی که معارف الهیه را توضیح داده اند ندیده ام .

(قُلْ مَن يَرْزُقُكُم . . .) .

قسمت سوم

منبع روزی موجودات زنده و بخصوص انسان از آسمان عبارت است از باران ، برف ، نور خورشید ، مهتاب ، و بسیاری امور دیگر که در کتب علمی ضبط شده و اموری که در آینده نزدیک یا دور بوسیله دانشمندان محقق کشف می شود .

و منبع روزی از زمین عبارت است از معادن ، نباتات ، حیوانات بحری و بری و هوائی که برای توضیح این امور تاکنون هزاران کتاب پر ارزش علمی نوشته شده .

(أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ)(۲۴) .

در باره ی گوش و چشم در توضیح این آیه به چهار مطلب بسیار مهم می توان اشاره کرد

۱ چه نیروئی است که روزی شما و خوراکیها و آشامیدنیها را در وجود شما از هزاران کانال و مرحله عبور می دهد تا به کمالش که شنوائی

و بینائی است برسانـد ، آیا در سایه قـدرتی جز قـدرت حق این حرکات عظیمه و این مسائل عجیبه انجام می گیرد ؟ راستی چه اعجـاب انگیز است که محصـول آب و نـان و میـوه و سـبزی و حبّه و دانه پس از عبور از مری و معـده و روده و . . . تبـدیل به شنوائی و بینائی می شود .

۲ گوش و چشم دو عضو بسیار لطیف و ظریف هستند که هستی و هویت گوش عبارت از یک پرده نازک ، و هستی و هویت چشم عبـارت از یک مردمک بسـیار ریز است که این پرده و مردمک عجیب آسـیب پـذیر هسـتند و در برابر کمترین حادثه از کـار می افتـد و عمری انسـان را به کری و کوری مبتلا ـ می کننـد ، کیست که در برابر این همه حـادثه و فعل و انفعال در کره زمین و این همه حشـرات موذی و سـر و صداها و مناظر عجیب و غریب و نور شدید و ضعیف و سرما و گرمای سخت ، گوش و چشم شـما را از آسیب حفظ می کند ؟ آیا سزاوار نیست در برابر این همه عنایت او سر تعظیم فرود آورده به حضرتش عشق بورزید و از دستورات سعادتبخش آن جناب پیروی کنید ؟

۳ گوش و چشم دو وسـیله بسیار مهم برای کسب علم و دانش و معرفت و بینش اند ، چرا از این دو عضو برای شنیدن حقایق و دیدن عجایب بهره نمی گیرید و یا چرا با بازبودن گوش ، خود را به کری زده و با باز بودن چشم ، خویش را

به کوری زده اید ، می شنوید و می بینید ولی از این شنوائی و بینائی برای درک حق استفاده نمی کنید ؟

شما می توانید از کمک گرفتن از گوش و چشم به صراط مستقیم حق راه یابید و به مقام قرب و لقاء و وصال محبوب برسید ، کدام قدرت بود که گوش شنوا به شما عنایت کرده ، چرا در برابر او تواضع نمی کنید و سر فقر و ذلت در پیشگاه او به عبادت نمی گذارید ؟

۴ انسان در برابر تمام شنیدنی ها و دیدنی ها مسئول است ، و برای آنچه شنیده و آنچه دیده بازپرسی می شود و در قیامت دادگاههای بس عجیب برایش برپا می شود ، انسان حق ندارد هر چه را می خواهد و نفسش اقتضا می کند بشنود یا ببیند ، شنیدن و دیدن باید بر اساس مقررات حق باشد ، و هماهنگ با رضایت حضرت رب الارباب ، گوش را برای شنیدن حق و چشم را برای دیدن آثار حق عنایت کرده اند ، اگر حق بشنوید حق می شوید از طریق دیده قلب ، که حق شنیدن گوش قلب را باز می کند و حق دیدن چشم دل را ، اگر ناصحیح بشنوید از شنیدن حق کر می شوید ، و اگر ناصحیح ببینید از دیدن حق کور می گوید ، راه باز شدن گوش دل و چشم قلب ، حق شنیدن و حق دیدن است .

شما چند روزی از شنیدن غیبت و تهمت و دروغ و باطل و لغو و موسیقی بپرهیزید و چند روزی از چشم چرانی و نظر به نامحرم

خودداری کنید تا ببینید چگونه گوش جان و چشم دل باز می شود .

اگر نوبت زند سلطان معنی

ببام دل نکاهد جان معنی

فزاید جان معنی نوبت فقر

که باشد دولت الحق دولت فقر

الهی تاج فقرم نه بتارک

ردای فقر کن بر من مبارک

که در کوی عنایت من فقیرم

تو سلطان غیور و من حقیرم

تو شاهی من گدایم رسم شاهست

که بخشد جرم آن که اهل گناهست

که جای بی گناهان در نعیم است

کرا بخشد که رحمان و رحیم است

نبخشی گر مرا ای وای بر من

که گردد خصم عقل و رای بر من

اگر رحمت کنی سلطان تختم

بعین فقر دولت یار بختم

من و دل هر دو همراه طریقیم

فنا و فقر را در راه رفیقیم

بدان امید کز حیرت رهانی

دو همره را کنی در فقر فانی

(وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ . . .) .

و کدام قدرت موجود زنده را از نطفه و تخم و بذر بیرون می آورد و یا نطفه مرده و تخم و بذر را از زنده بیرون می کشد و به تعبیر دیگر کدام قدرت انسان عاقل متدین و زنده به معنا را از پدر و مادری کافر و مشـرک بوجود می آورد ، و کدام اراده ی انسان مشـرك و کافر را از انسان مؤمن و زنـده به حیات الهی بیرون می آورد ! و کیست که تـدبیر تمام جهان بـدست اوست ، همه شما اقرار دارید که اوست پس چرا تقوای او را مراعات نمی کنید و در برابرش تعظیم نکرده و تواضع روا نمی دارید ؟

او که تمام این امور به ید اوست خدای بر حق شماست آیا بعد از حق غیر گمراهی و ضلال چیزی هست ، کجا

رو می کنید و چرا پس از اینکه حق برای شما معلوم شد به باطل تکیه زدید ؟

دوران عمر ما به هجر یار بگذشت

نادیده روی حضرت دلدار بگذشت

فریاد اگر روز لقا دستم نگیرد

اکنون که بنمودم جمال آن یار بگذشت

هر گه زدم دستی بدامان نیازش

با ناز و قهر آن دلبر عیّار بگذشت

گفتم صبا روزی به سلطان حقیقت

عرضم رساند آن هم از دلدار بگذشت

گاهی چو برقی تند سیر و بی تأمّل

افروخت جانم را زمهر و یار بگذشت

بس بهمن واردی بهشت آمد در این باغ

نار غمش در دیده ی دل پار بگذشت

بنمود رخ ماهی در این شام سیاهم

وز طالعم نیز اختر سیّار بگذشت

(أَمَّن يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَن يَرْزُقُكُم مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ أَءِلهٌ مَّعَ اللهَ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ)(۲۵) .

بگوئید جز حضرت او ابتدا کننده به آفرینش موجودات و برگرداننده آنان کیست ، و چه کسی شما را از آسمان بوسیله باران و برف و نور و از زمین بوسیله معدن و نبات و حیوان روزی می دهد ، آیا خدای دیگری با حضرت اوست و قدرت دیگری در کنار اوست ، ادعای خود را با دلیل و استدلال و حکمت و برهان قوی و قابل قبول همراه کنید اگر راستگو هستید ؟

در زمینه مسئله روزی به سوره سبا آیه ۲۴ و فاطر آیه ۳ و ملک آیه ۲۱ و اسراء آیه ۷۰ و جاثیه آیه ۱۶ و آل عمران آیه ۲۷ و طلاق آیه ۳ ، و روم آیه ۴۰ مراجعه کنید که عجیب آیاتی است ، و دقت در آن آیات بدون شک آفریننده روح تواضع و

فروتنی در انسان است .

سمیع

بودنش به کتاب شریفش قرآن و به معارف وارده در دعاهای در زمینه ی حافظ بودن حق و قادر و بصیر بودن حضرت او و خبیر بودن و روایات رجوع کنید ، تا آراسته به تواضع در برابر جناب او گردید و از این رهگذر به سعادت دنیا و آخرت برسید .

پس از ادای تواضع و فروتنی نسبت به جناب او نوبت تواضع کردن در برابر بندگان و عباد اوست و راه بدست آوردن این تواضع هم مشکل نیست ، شما می توانید با دقت در یک روایت که از قول حضرت سجاد نقل شده آراسته به تواضع در برابر خلق حق شوید .

چون به بندگان خدابرسی به کوچک و بزرگشان احترام کن و در برابر کسی که عمرش از تو کمتر و کسی که عمرش از تو بیشتر است تواضع کن ، زیرا آن که عمشر از تو کمتر است گرچه یک دقیقه ، به احتمال قوی گناه و معصیتش از تو کمتر است چرا که وقت کمتری در اختیار او بوده پس او از تو بهتر است و لازم است به خاطر بهتر بودنش در برابرش فروتن باشی ، و آن که عمرش از تو بیشتر است طاعتش از تو افزون تر است چرا که وقت بیشتری در اختیار او بوده و به احتمال قوی یک لا اله الاّ الله از تو بیشتر گفته پس از تو بهتر است و تو لازم است در برابر بهتر از خود احترام و تواضع کنی .

این جاست که لزوم رعایت حق پدر و مادر و اقوام و دوستان و زن و فرزند و همه مردم بر

انسان آشکار می گردد و آدم با انصاف خود را از جانب حضرت حق ملزم می بیند که در برابر همه از خدا تا خلق خدا تواضع کند .

ما که مالک حیات و موت و بود و نبود و نفع و ضرر خود نیستیم چرا در برابر خدا و بندگانش تکبر کنیم ، علّت کبر در ظاهر و باطن ما وجود ندارد ، بلکه هر چه علت میدان حیات ما را محاصره کرده ، علت تواضع است و بس .

تا چند از این خاک بمیرید و بزائید

گامی بگذارید و بر افلاک برآئید

یکبار بمیرید و دوم بار نمیرید

یک بار بمیائید و همه سال بیائید

از لب سوی کوه و زکو باز سوی لب

خواهید روان شد که همه رجع صدائید

باز آمدن و رفتن از این خانه شما را

از چیست بپرسید که چونید و چرائید

بر دولت و بر مال فزایش نکند سود

آن سود بود سود که بر خود بفزائید

خود منبع شهد و شکر و کان نباتید

تا چند به طمع شکر انگشت بخائید

ای پاک نژادان فلک قدر ملک صدر

تا کی بدر مفلسگان چهره بسائید

زین سوی به آن سوی و زین کوی بدان کوی

چون یوسف مصرید که در بیع و شرائید

روایات و مسئله تواضع

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : لا حَسَبَ اِلاّ بِتَواضُع .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : اصل و تباری نیست مگر به فروتنی .

وَقالَ : مالی لا اَری عَلَیْکُمْ حَلاوَهَ الْعِبادَهِ ؟ قالُوا : وَما حَلاوَهُ الْعِبادَهِ ؟ قالَ التَّواضُعُ :

و نیز آن حضرت به یاران و اصحاب فرمود : چرا لذت و شیرینی عبادت را در شما نمی یابم ؟

عرضه داشتند شیرینی عبادت چیست ;

فرمود : فروتنی .

قالَ عِلیٌّ (علیه السلام) : عَلَیْکَ بِالتَّواضُعِ فَاِنَّهُ مِنْ اَعْظَمِ الْعِبادَهِ .

علی (علیه السلام) : فرمود : بر تو باد به فروتنی که تواضع و فروتنی از بزرگترین عبادات است .

آن حضرت در وصف انبیاء در خطبه ۱۹۲ می فرماید :

آنان از پرتو عنایت حق از کبر و منیّت متنّفر بوده ، و سخت گریزان بودند . که حضرت حق فروتنی را بر آنان رضایت داده بود ، بخاطر این حالت عالی روانی بود که چهره در پیشگاه حضرتش به خاک می سائیدند ، و صورت ذلت بر خاک درگاهش به خاک می نهادند ، و در برابر مردم مؤمن کمال فروتنی و تواضع داشتند .

در بحار ج ۷۵ ص ۱۱۷ آمده که دو برادر مؤمن یک پدر و یک پسر بعنوان مهمان وارد بر امیرالمؤمنین شدند ، با آنان غذا خور و این برنامه در عصر ریاست جمهوری حضرت بود . چون از غذا فارغ شدند ، قنبر طشت و ابریق و حوله ای آورد ، تا مهمانان دست خود را بشویند ، حضرت از جا برخاست و ظرف آب را از قنبر گرفت و به طرف پدر آمد و فرمود دستت را بشوی ، آن مرد سر بزیر انداخت و عرضه داشت یا علی تو با این عظمت ...من با این مسکنت ، چگونه دستم را بگیرم و تو آب بریزی ؟

حضرت فرمود : بنشین و دستت را بشوی که خداوند ناظر این معناست که برادری به خدمت برادرش برخاسته و به این خاطر در بهشت ده برابر مزد برایش معین فرموده که کارگران بهشت به خدمتش برخیزند .

سپس فرمود

: تـو را به عظمت حقی که دارم قسم می دهم به آن حقی که می شناسـی و بزرگ می دانی که آنچنـا دست بشـوی که انگـار قنبر بر دسـتت آب می ریزد ، بالاـخره آن مرد با کمک حضـرت مولا دست خود را شـست ، سـپس ابریق و طشت را به محمّد حنفیه داد و فرمود : اگر پسـر به تنهائی مهمانم بود دسـتش را می شسـتم اما خداوند دوست ندارد بین پسر و پدر فرقی نگذارم پدرت دست آن پدر را آب ریخت ، تو دست پسر را آب بریز ، امام عسکری (علیه السلام) که این داستان را نقل می کند می فرماید :

هر کسی در تواضع و فروتنی از علی پیروی کند بحق که شیعه واقعی است .

عَنْ ابْنِ الْجَهْمِ قالَ : سَأَلْتُ الرِّضا (علیه السلام) فَقُلْتُ لَهُ : ما حَدُّ التَّواضُعِ ؟ قالَ : اَنْ تُعطِیَ النّاسَ مِنْ نَفْسِکَ ما تُحِبُّ اَنْ یُعْطُوکَ مِثْلَهُ .

ابن جهم می گویـد : از حضـرت رضا (علیه السـلام) پرسـیدم حـدّ تواضع چیست ؟ فرمود آن را در حق مردم داشـته باشـی که دوست داری مردم در حقت داشته باشند .

و نیز ابن جهم می گوید از حضـرت پرسیدم حد تواضع چه اندازه است که وقتی انسان انجام می دهد در زمره متواضعین باشد ؟

حضـرت فرمود : برای تواضع درجاتی است : یک درجه آن این است که انسان قدر خود را در همه جهات بشـناسد ، و به قلب سلیم و دل پاک ، خود را در جائی که اندازه اوست قرار دهد .

آن را برای همه دوست داشته باشد ، که دوست دارد

از همه به او برسد .

اگر از مردم بدی دید بخوبی دفع کند ، غیظ خود را فرو خورد ، از مردم گذشت نماید که خدا عاشق نیکوکاران است .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْتَّواضُعُ اَنْ تَرْضـی مِنَ الْمَجْلِسِ بِدُونِ شَـرَفِکَ وَاَنْ تُسَلِّمَ عَلی مَنْ لَقیتَ وَاَنْ تَتْرُکَ الْمِراءَ وَاِنْ کُنْتَ مُحِقّاً ، وَرَأْسُ الْخَیْرِ التَّواضُعُ .

امـام صـادق (علیه السـلام) فرمود : تواضع به این است که در هر جلسه ای از مجـالس عمومی بـدون لحاظ کردن موقعیت قرار بگیری و هر جـا در آن جلسه جـای خـالی بود بنشـینی و حسـاب نکنی که بالاـی مجلس و یا جای خاص آن در خور شأن من است ، من نبایـد در بین مردم و یا در آخر مجلس و یا نزدیک درب بنشـینم ، و این که به هر کس برخوردی سـلام کنی ، و از لج بازی و داد و داد و فریاد و جدال در بحث بپرهیزی گرچه حق با تو باشد ، رأس خیر فروتنی و تواضع است .

قالَ رَسُولُ الله (صلی الله علیه وآله) : اَفْضَلُ النّاسِ مَنْ تَواضَعَ عَنْ رِفْعَه .

رسول خدا فرمود : برترین مردم کسی است که در عین رفعت و مقام و والائی و شخصیت فروتن باشد .

امام هفتم حضـرت موسی بن جعفر (علیه السلام) می فرماید : جای روئیدن گیاه در زمین مستعد است ، زمینی که واجد شرایط نیست ضایع کننده دانه و حبه است و چیزی در آن نمی روید ، حکمت هم همینطور است در قلب انسان متواضع رشد می کند ولی در دل متکبر جبار تجلّی نمی نماید . زیرا خداوند تواضع را

نیروی عقل وتکبر را ابزار جهل و بی خبری قرار داده است .

در این فصل باید به این نکته توجه داشت که همه جا تواضع جایز نیست ، تواضع در برابر حضرت حق و مردم مؤمن لازم ، ولی تواضع در مقابل متکبران و جباران و آنان که در خط خدا نیستند و یا تواضع برای خاطر ثروت ثروتمندان حرام و باعث خرابیی دین و نابودی شخصیت است .

راستی خوش ترین فضا و با صفاترین صحنه ، فضای تواضع و صحنه فروتنی در برابر عظمت حق و مردان خداست ، که تواضع نردبان شرف و وسیله کمال و راهبر انسان به سوی خیر دنیا و آخرت است .

خاکی بودن و خاک نشین بودن ، خود را به حساب نیاوردن ، همنشینی با مسکینان و فقیران ، تفقد از حال درویشان ، همه را از خود بهتر دیدن ، سر بخاک ذلت بر آستان دوست نهادن ، آواره کوی یار شدن ، امید به او بستن ، در برابر اولیا کمال ادب را رعایت کردن باعث ارزش انسان و علّت جذب محبت و رحمت حضرت حق است .

به قول عارف شوریده و مجذوب ره نوردیده حکیم صفای اصفهانی :

گر آفتاب فقر و فنا جلوه گر شود

شام فراق خاک نشینان سحر شود

گر نور آفتاب دل افتد بخاک راه

اکسیر قلب و سرمه صاحب نظر شود

بر چشم دل جمال تو پیداست جهد من

این است که این معاینه چشم سر شود

گفتم بوصل شاد شوم غافل آنکه دل

کمتر کند شکیب و غمم بیشتر شود

ای زلف یار این همه آشفتگی مکن

مگذار روزگار من آشفته تر شود

جانی که گشت شهره به جذب و

جنون عشق

مانند سرّ عشق به عالمم سمر شود

گسترده است خوان خدا در سرای فقر

کس نیست جز خدا که بخوان ما حضر شود

خورشید و ماه جز آینه دوست نیست چیست

اجرام آسمان که حجاب بشر شود

کشف و نظر دو یار قدیمند در طریق

آن کشف کامل است که یار نظر شود

صوفی به هرزه لاف حقیقت چه می زنی

خواهد هزار تصفیه تا خاک زر شود

بیاد ادعای رهروان خضر راه آنک

ما را بر آستان صفا راهبر شود

سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) فَقالَ : اَیُّ حَسَنَه اَفْضَلُ عِنْدَاللهِ ؟ قالَ : حُسْنُ الْخُلْقِ وَالتَّواضُعُ وَالصَّبْرُ عَلَی البَلِیَّهِ وَالرِّضا بِالْقَضاءِ . قالَ : أیُّ سَیِّئَه اَعْظَمُ عِنْدَ اللهِ ؟ قالَ : سُوءُ الْخُلْقِ وَالشُّحُّ الْمُطاعُ .

مردی از رسول خدا پرسید کدام حسنه نزد خدا بهتر و برتر است ؟ فرمود : حسن خلق ، فروتنی ، و صبر بر بلاـ و رضایت به حکم حق .

عرضه داشت کدام بدی نزد خدا بزرگتر است ! فرمود : بد اخلاقی ، و بخلی که انسان بدنبالش باشد .

رسول خدا و تواضع

رهبر بزرگوار اسلام ، پیامبر عزیز بفرموده قرآن مجید ، واجد تمام حسنات اخلاقی بود ، و تمام آن حسنات را در تمام برخوردها بکار می گرفت ، به چند نمونه از تواضع حضرت عنایت کنید .

ملا فتح الله کاشانی در تفسیر منهج در ذیل آیه شریفه ی :

(وَإِنَّکَ لَعَلَی خُلُق عَظِیم)(۲۶) .

نقل می کند :

پیرزنی چادرنشین که راهش به مدینه منوره دور بود علاقه عجیبی به اسلام و پیامبر داشت .

چند بار به فرزندانش گفته بود مرا به مدینه ببرید تا به شرف زیارت محبوب خدا ، رسول اسلام مشرّف

شوم ، ولی فرزندان او موّفق به این سـفر نشده بودند ، پیرزن در آتش فراق رسول خدا می سوخت و در اشتیاق دیدار پیامبر در حسرت و اندوه و غم و غصه بسر می برد .

دیدار رسول خدا را برای خود بهشت برین می دانست ، و زیارت حضرتش را بهترین عبادت به حساب می آورد .

دلش آرام نداشت ، قلبش مضطرب بود ، آتش عشقش هر لحظه زبانه بیشتر می کشید ، ولی راه بجائی نداشت .

فرزندانش هر روز به صـحرا می رفتند و او در تهیه وسائل استراحت و فراهم آوردن آب و غذا می کوشید ، و در قلب خود هم با خدای مهربان برای پیدا کردن توفیق زیارت حبیب خدا مناجات می کرد .

روزی برای آوردن آب همراه بـا یـک مشک به سر چاهی که در بیابان بود آمـد ، از عنایت خـدا رسول خـدا با دو سه نفر از یاران و اصـحاب از آن منطقه عبور می فرمود : چون به سـر چاه رسـید و پیر زن را دیـد که بند مشک بدست دارد و برای آب کشـیدن از چـاه آمـاده می شود ، به او فرمود این کـار برای تو زحمت دارد ، مشـک را به من بـده تـا از چـاه به کمک تو آب بیرون بیاورم ، پیرزن در پاسخ گفت : اگر این زحمت را از دوش من برداری برایت دعا می کنم .

پیامبر مشک را پر از آب کرد ، سـپس بـدوش مبارک قرار داد و راهی به سوی خیمه و چادر آن زن شـد ، هوا در گرما بیـداد می کرد ، بار سنگین

بود ، عرق بر پیشانی رسول خدا جاری شده بود ، یاران به آن جناب عرضه داشتند مشک را به ما بده تا بدر خیمه این پیرزن برسانیم ، در پاسخ آنان با یک دنیا عاطفه و محبت فرمودند : دوست دارم بار امتم را خود بدوش بکشم ! !

به خیمه رسیدند ، مشک را بر زمین نهادند ، از صاحب خیمه خداحافظی کرده و بسوی مقصد بحرکت آمدند ، فرزندان پیرزن از راه رسیدند ، به آنان گفت آن مردی که به این علامت در بین آن چند نفر است به من کمک کرد و آب از چاه کشید و تا درون خیمه آورد ، بروید و از وی سپاسگزاری کنید ، بچه ها دویدند ، چشمشان به دیدار جمال الهی رسول خدا روشن شد ، به آن جناب عرضه داشتند مادر ما در آتش شوق دیدار شما می سوزد ، برگردید تا وجود مبارکتان را زیارت کند ، او شما را نشناخته ، حضرت برگشتند ، فرزندان آن زن به سوی وی دویدند و فریاد زدند مادر آن که برای آب کشیدن از چاه و آوردن به خیمه به تو کمک کرد محبوب تو رسول خدا بود ، پیرزن نزدیک بود از شوق این خبر قالب تهی کند به محضر رسول خدا رسید و خدای را بر این نعمت آسمانی و معنوی و ملکوتی شکر کرد !

بکوشید تا رنج ها کم کنید

دل همگنان شاد و خرّم کنید

که گیتی نماند و نماند به کس

بی آزاری و داد جویند بس

براین گفته ها بر نشانه منم

سر راستی را بهانه منم

جز از بندگی پیشه من مباد

جز از

راست اندیشه من مباد

بدین عهد ما شادمانی کنید

ابر کهتران مهربانی کنید

همان بندگان را مدارید خوار

که هستند هم بنده کردگار

بدان روان را توانگر کنید

خرد را همان بر سر افسر کنید

زچیز کسان دور دارید دست

بی آزار باشید و یزدان پرست

بکوشید و پیمانه ها مشکنید

پی و بیخ پیوند بد بر کنید

مجوئید آزار همسایگان

بویژه بزرگان و پر مایگان

به یزدان پناهید و فرمان کنید

خرد را به مهرش گروگان کنید

ابا داد باشید و یزدان پرست

بشسته زبیداد و کژهر دو دست

زدوریش چیزی مدارید باز

هر آنکس که هست از شما بی نیاز

هر آن چیز کو دور گشت از پسند

بدان چیز نزدیک باشد گزند

زدارنده بر جان آن کس درود

که از مردمی باشدش تار و پود

همی خواهم از کردگار جهان

که نیرو دهد آشکار و نهان

که با زیردستان مدارا کنم

زخاک سیه مشک سارا کنم

که با خاک چون جفت گردد تنم

نگیرد ستمدیده ای دامنم

همه دست پاکی و نیکی برید

جهان را به کردار بد مسپرید

همه رأی با مرد دانا زنید

دل کودک بی پدر مشکنید

به دادار دارید یک سر سپاس

که اویست جاوید و نیکی شناس

رسول خدا و یهودی

در اخبار اسلامی آمده ، مردی یهودی ، هر روز از پنجره خانه خود با دیدن پیامبر ، با پاشیدن خاکستر و خاک به آزار رسول خدا اقدام می کرد ! !

مدتها این برنامه ادامه داشت ولی آنجناب عکس العملی نشان ندادند ، و اجازه عکس العمل هم به اصحاب ندادند .

دو سه روزی برنامه متوقف شد ، آن جناب پس از نماز صبح فرمودند ، دوستی داشتیم که گاهی که از کنار منزلش عبور می کردیم از ما یاد می کرد ولی چند روز است خبری از او نیست ، یک نفر عرضه

داشت مریض است .

حضرت با چند نفر به عیادتش شتافتند ، چون دق الباب کردند فرزند یهودی درب را باز کرد با کمال تعجب رسول خدا را دید که فرمود به عیادت پدرت آمده ام !

خبر آمدن رسول خدا را به پدر مریضش داد ، پدر گفت ای پسر قبل از اینکه رسول خدا وارد اطاق شود روی مرا بپوشان که سخت از آن حضرت شرمنده ام !

چون حضرت کنار بسترش قرار گرفتند ، عرضه داشت ای رسول خدا ابتدا مرا مسلمان کن ، سپس روپوش از رویم بردار .

آری جائی که تواضع وسیله هدایت شود امری لازم و کاری است خدائی ، و آنجا که تواضع باعث شیر شدن مخالف گردد امر حرام و کاری ناپسند است .

رسول خدا و کنیز گریان

حبیب خدا پولی در اختیار یکی از اصحاب گذاشت که برای آن حضرت پیراهنی بخرد ، او به بازار رفت و برای پیامبر یک پیراهن به دوازده درهم بخرید ، حضرت فرمودند پیراهن دوازده درهمی لازم نیست ، بدن را با پارچه ارزان تر هم می توان پوشاند !

خود به بازار رفتند و پیراهن را با یک پیراهن چهار درهمی عوض کرده و هشت درهم بقیّه را پس گرفتند ، در مسیر راه به نیازمندی رسیدند که لباس نداشت چهار درهم برای خرید یک پیراهن به او مرحمت فرمودند و گذاشتند ، در اثنای حرکت به کنیزی برخوردند که در گوشه ای بصورت ماتم زدگان نشسته و گریه می کند ، سبب اندوه و ناله او را پرسیدند ، پاسخ داد خانم خانه چهار درهم در اختیارم گذاشت که برای خانه خرید کنم گم کرده ام

، حضـرت جهت خرید چهار درهم باقی مانده را به او عنایت کرد، عرضه داشت احسان خود را در باره من کامل کنید ، فرمود چه کنم ، گفت بـا من تا درب منزل اربابم بیا و برای من بخاطر دیر کردن شـفاعت کن ، حضـرت در کمالِ فروتنی با او همراه شـد تا به درب خانه ارباب کنیز رسـید ، زن خانه در به روی رسول خدا گشود و عرضه داشت من کجا و شـما ، چه شد که به درب این خانه قدم رنجه کردید ، حضرت فرمود کنیزت دیر کرده وی را ببخش ، عرضه داشت او را به شما بخشیدم ، حضرت رو به کنیز فرمود : منهم تو را در راه خـدا آزاد کردم ، سـپس در حال بر گشـتن فرمود : چه پول با بر کتی بود ، بـدن من و یک مستحق را پوشاند و برده ای را در راه خدا آزاد کرد .

اخلاق جامع و کامل رسول خـدا به عینه ی به ائمه طاهرین منتقل شد ، و آنان نیز همانند جدّ بزرگوارشان با مردم رفتار کردند ، که به قسـمتی از رفتار ائمه بزرگوار در فصل معرفت ائمه در شـرح باب شـصت و نهم « مصـباح الشـریعه » بخواست حضـرت دوست اشاره خواهد شد .

فروتنی و تواضع حضرت آیت الله بروجردی

قسمت اول

آیت الله العظمی بروجردی از بزرگترین علما و مراجع دینی در اواخر قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم هجری است .

آن جنـاب در زمـان خود از اعلمیت در فقه و اصول و رجـال و فلسـفه برخوردار بود و آثار با منفعت زیادی از آن حضـرت از تألیف و چاپ کتب بزرگان و بیمارستان

و مسجد و مدرسه باقی ماند .

آن حضرت حوزه ی علمیه قم را که بیش از هفتصد محصل نداشت به یک حوزه علمی ده هزار نفری تبدیل کرد و صدای اسلام را در زمان مرجعیت خود به اروپا و آمریکا رساند .

من دو بار در حالی که در سن یازده و سیزده بودم به شرف دست بویش موفق و از معنویت آنجناب بهره گرفتم .

او در زمان مرجعیت و ریاستش از قدرت و اقتدار چشم گیری در بین ملل مسلمان و دولت ها برخوردار بود ، و دولت هم عصرش که دولتی طاغوتی بود از ترس قدرت آن حضرت جرأت حمله به اسلام و آثار الهی را نداشت ، پس از رحلت آن جناب که زلزله ای در جهان انداخت و من در مراسم تشیع و تدفین او در حالیکه به سن تکلیف نرسیده بودم حاضر بودم ، دولت زمان هجومش را به قرآن و اسلام شروع کرد ، که با قدرت معنوی و روحی و ایمانی مرجع زمان و یگانه دوران ، و انسان بی نظیر حضرت امام خمینی روبرو شد ، درگیری امام خمینی همراه با از جان گذشتگان مؤمن نزدیک به چهارده سال با دولت زمان و طاغوت دوران طول کشید تا بخواست خدا و انفاس قدسی حضرت خمینی و یاری ملت اسلام ، آن قدرت شیطانی درهم شکست و تار و پود فرعونیان زمان با همه کمکی که از آمریکا و روس و اروپا و چین می گرفتند از هم گسست و شاه زمان و تمام دست یارانش به زباله دان تاریخ افتاده و تمام آثار آنان از مملکت محو و

بجای آن حکومت قرآنی جمهوری اسلام برپا شد .

در هر صورت حضرت بروجردی در عین قدرت و سطوت ، و در عین تکیه داشتن به مقام مرجعیت از حالات اخلاقی برخوردار و در کمال تواضع و فروتنی بود .

روزی در مسیر حرکت آنجناب به سوی درس ، طلبه ای از طلّاب درسش به آن حضرت عرضه داشت ، مشکلات اقتصادی مرا در فشار قرار داده و کارد به استخوانم رسیده ، آن جناب فرمودند : پس از درس به من مراجعه کن باشد که گره از کارت بخواست خدا گشوده شود .

آن مرجع دوران وقتی به کرسی درس نشست و درس و مباحثه را شروع کرد ، بر اساس جوّ آزادی که بر درس شیعه حکم فرماست شاگردان در مقام ردّ و ایراد درس برآمدند و آنجناب به هر کدام پاسخ مناسبی عنایت می فرمود ، آن طلبه ای هم که اظهار حاجت کرده بود ، اشکالی به درس کرد ، از آنجا که قوه شنوائی آیت الله بروجردی ضعیف بود ، به خیال این که آن طلبه یادآوری حاجتش را نمود با کمی تلخی فرمود : گفتم بعد از درس ، طلاب تعجب کردند ، یکی از آنان که جلوی کرسی درس بود عرضه داشت ایشان اشکال علمی کردند و پاسخ اشکال جایش همین جاست نه بعد از درس ، ایشان متوجه شدند که برداشتشان صحیح نبوده درس را خاتمه داده و پس از درس به میان جمعیت طلاب رفتند تا به آن حاجت مند رسیدند ، و دست مبارک خود را به عنوان مصافحه بسوی او دراز کردند ، او هم به آن

جناب دست داد ، ناگهان طلاب دیدند وجود مبارک آیت الله بروجردی خم شد و دست آن طلبه را بوسید و از وی عذرخواهی کرده و او را همراه خود به خانه برد و به دور از چشم دیگران مشکل او را حل کرد و حاجت وی را روا فرمود ! !

بفرموده بلبل گلستان عشق و نغمه سرای میدان ملکوت حضرات الهی قمشه ای :

مرحبا بر صفای عالم عشق

آفرین بر روان آدم عشق

بارک الله به دفتر توحید

که بود نقش سر خاتم عشق

سرّ جام جهان نمای شهود

کس نگیرد بدست جز خم عشق

روح قدسی اگر شود نشود

جلوه گر جز به قلب مریم عشق

نه بهر دیو و دد زحق بخشند

رتبه آدم مکرّم عشق

هر که مجروح دل شود زفراق

رسد از لطف حق به مرهم عشق

دم رحمان شنو که در نی جان

نغمه ها می نوازد از دم عشق

کشور تن بود مسخّر جان

عالم جسم و جان مسلم عشق

سر سبحان تبارک الله گوی

بر صفای روان آدم عشق

دیده بستم الهی از همه خلق

تا که دل شدندیم و محرم عشق

امام صادق (علیه السلام) در دنباله روایت باب تواضع می فرمایند :

اگر برای تواضع ، این صفت عالی ملکوتی و این حالت پر قیمت روانی زبانی بود که خلق خدا حرف آن زبان را می فهمیدند ، هر آینه از بسیاری از حقایق و مخفیات عواقب که در کمون تواضع نهفته است خبر می داد ، و می گفت که در تواضع چه فوائد عظیمه و منافع کثیره ای است و چگونه می توان با این صفت نورانی به تحصیل رضای خدا برخاست و نفس را به کمال و رشد کشید ، و ابواب جنت

را بروی انسان گشود ، و درهای دوزخ را به روی آدمی بست !

تواضع آن است که برای خدا و در راه خدا باشد و هر چه غیر این است عین کبر و سرگردانی است .

برای اهل تواضع سیما و نورانیّتی است که اهل آسمان از فرشتگان و اهل زمین از عرفا و حکما و اولیاء و بیداران بوسیله آن نور و سیما آنان را می شناسند .

حقیقت این است که صفات حمیده و اوصاف پسندیده ، و ملکات فاضله چون ریشه در ملکوت عالم دارد و سایه ای از درخت طوبی و اسماء و صفات الهی است جز نور و روشنائی و جز حق و واقعیت چیزی نیست ، که این معنا بوسیله ی آیات الهی و معارف ملکوتی اعلام شده و به توسّط فلاسفه موّحد و عرفای عاشق و اولیاء الهی و کاملین از اصفیا به اثبات رسیده در سوره مبارکه انعام می خوانیم :

(أَوَمَن كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَاكَانُوا يَعْمَلُونَ)(۲۷) .

البته این نوری که در آیه شریفه مطرح است به توضیح روایات و تفسیر اهل حال عبارت از ایمان و معرفت و اخلاق حسنه و عمل صالح است که جمیعاً به انسان حیات معنوی می دهد و آدمی را از سیاه چال مرگ روحی و موت نفسی و قلبی بدر می آورد و چون در باطن انسان تابیدن گرفت از شدّت تابش سر از ظاهر آدمی درآورده و خود را در چهره و حرکات انسان می نمایاند ، آن وقت است که فرشتگان در

آسـمان و اولیاء در زمین بتوسّط این نور آدمی را شـناخته و باطن و ظاهر انسان را به رنگ ملکوت مشاهـده می کنند ، این نور بنا به قول قرآن و روایات ، پس از مرگ تجلّی فوق العاده تر پیدا می کند و در برزخ و قیامت مونس و معرف انسان می گردد ، تا جائیکه ملائکه و جن و انس در روز قیامت آدمی را غرق در این نور مشاهده می کنند ، در این زمینه به آیات قرآن و باب های مربوطه در روایت مراجعه کنید .

(يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)(۲۸) . (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ . . .) (۲۹) .

در قرآن مجید می فرماید :

(وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ)(۳۰) .

بر اعراف مردانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ که ببینید و بشناسند هر یک از اهل بهشت و دوزخ را به علامت های ایشان ، چه بهشتی های سپید روی و چه دوزخیان سیاه روی .

قسمت دوم

آن موضع را از آن جهت اعراف گفتنـد که ساکنـانش عـارف به تمـام اوضـاع قیامتنـد و آن ساکنـان انبیـا و شـهدا و افاضل از مؤمنان هسـتند ، در آنجا منازل و مقامات خود را در بهشت می بیننـد و از آن لـذت می برنـد ، و عـذاب دوزخ را مشاهـده می کنند و از خلاصی آن مسرور می گردند .

در روایت آمده که حارث همدانی که از محبان و عاشقان امیرمؤمنان است و

اکثر اوقات در ملازمت آن منبع سعادت بود ، به آن جناب عرضه داشت من از دو حالت ترسان و هراسانم ، یکی حالت نزع و جان دادن ، دیگر حالت گذشتن از صراط :

آن حضرت فرمود : ای حارث بشارت باد تو را که من دوستان خود را در این دو حالت فرو نگذارم و در این دو وقت خود را به ایشان رسانم که من ایشان را می شناسم و آنان نیز مرا می شناسند و من شفیع آنان باشم ، و به آتش دوزخ گویم که ایشان را بگذار که از محبان و مخلصان منند و آنان را به مقصدشان که بهشت است رسانم .

آن زفضل آیت سرای فضول

آن علمدار و عِلْم دار رسول

آن خدا کرده از ره تسلیم

هم پدر هم پسر چو ابراهیم

مصطفی چشم روشن از رویش

شاد زهرا چو گشت وی شویش

هر که ناطق نبود قابل او

وان که قابل نبود قائل او

بود تیغی زبان گوهرپاش

که بدو کرده علم و عالم فاش

در صف رزم پای او محکم

وز پی رمز جان او محرم

آمد از سدره جبرئیل امین

لافتی کرده مرو را تلقین

نایب مصطفی به روز غدیر

از سوی حق ورا نموده امیر

به فصاحت چو او سخن گفتی

مستمع زان حدیث دُر سفتی

شرف شرع و قاضی دین او

صدف درّ آل یاسین او

تا بدان حد شده مکرّم او

لو کشف مرو را مسلم او

مرتضائی که کرد یزدانش

همره جان مصطفی جانش

آن سرافیل سرفراز از علم

ملك الموت دیو از لاحلم

آن که در شرع تاج دین او بود

وان که تاراج کفریش چون بود

نامش از نام یار مشتق بود

هر کجا رفت همرهش حق بود

زور او بت شکن ز روز ازل

دست او تیغ زن

بر اوج زحل

آل یاسین شرف بدو دیده

ایزد او را به علم بگزیده

سرّ قرآن بخوانده بود به دل

علم هر دو جهان ورا حاصل

لطف او بود لطف پیغمبر

عنف او بود شیر شرزه نر

قابل راز حق زرأفت او

مهبط وحی حق امانت او

بهر او گفته مصطفی بالله

کی خداوند وال من والاه

از پی سائلی به یک دورفیف

صورت هل اتی ورا تشریف

امام صادق (علیه السلام) در دنباله روایت می فرماید : حضرت خیر البشر فرمود که : وحی کرد خداوند عالم به من که : تواضع کنید با یکدیگر ، و هیچ کدام شما فخر مکنید بدیگری و زیادتی در اصل و نسب ، و حسب را مناط اعتبار مدانید و مگوئید بعض شما به دیگری که : من زیادتی به تو دارم چرا که من از فلان قبیله ام و پسر فلانی ام و استعدادم چنین و چنان است و تو چنین و چنانی ، چرا که اینها نزد خداوند ارزش ندارد و غیر تواضع و بندگی و اطاعت و عبادت نزد آن جناب مناط اعتبار نیست ، و نیز باید هیچ کدام از شما با دیگری در مقام بغی و ظلم نباشد ، چرا که بغی و ظلم منافی تواضع است ، و تواضع نمی کند کسی برای خدا مگر این که حضرت حق مرتبه او را در دنیا و آخرت بلند می گرداند .

حضرت رسالت پناه آنچنان متواضع بود که هرگاه به اطفال می رسید بر آنان سبقت سلام می گرفت .

اصل و ریشه تواضع از درک جلال و هیبت و عظمت خداست ، که هر کس موفق به فهم این واقعیات شود سر تواضع بزیر اندازد و

خود را تسلیم آنجناب نماید ، عبادتی در پیشگاه حضرت او به مرحله قبولی نمی رسد مگر از وی تواضع و فروتنی باشد ، کسی به حقیقت تواضع راه نبرده مگر مقربون و آنان که متصل به آن حضرتند و دل به عشق او خالص کرده اند ، که راه بدست آوردن این اتصال و خلوص ، معرفت است و معرفت نتیجه انس با قرآن و دقّت در معارف الهیه است .

در قرآن مجید در سوره فرقان در آیه شصت و سه در مقام بیان تواضع فرموده :

(وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً)(۳۱) .

بندگان مخلص و موحد من کسانی هستند که زندگی به همواری و افتادگی و عبادت و خدمت به خلق دارند و از کبر و عجب در زندگی آنان خبری نیست ، اینان به وقت برخورد با مردم نفهم شیوه همواری را رعایت کنند و از غلظت و تندی اجتناب نمایند .

جناب احدیت عزیزترین خلق خود حضرت محمد را امر به تواضع فرموده و به آن جناب چنین دستور می دهد :

(وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)(۳۲) .

به مؤمنین تواضع کن و احترام آنان را رعایت کرده ، نسبت به آنان از جانب همواری و نرمی را ملاحظه کن .

امام صادق (علیه السلام) در پایان روایت می فرماید :

تواضع و فروتنی سرزمین روئیدن گل خشوع و خضوع است ، و محل نشو و نمای حیا و خوف ، و این خضوع و خشوع و خوف و حیا در وجود انسان آشکار نمی شود مگر به تواضع در برابر حق و فروتنی در برابر

خلق .

و شرافت و عزت کامل و حقیقی بدست نمی آید مگر از تواضع و فروتنی در جنب ذات او که باید به حقیقت خود را ناچیز و بی اعتبار ولا شیء دانست و آنجناب را مستجمع جمیع صفات کمالیه .

هر که را ذره ای وجود بود

پیش هر ذره ای سجود بود

نه همه بت ز زرّ و سیم بود

که بت رهروان وجود بود

هر که یک ذرّه می کند اثبات

نفس او گبریا جهود بود

در حقیقت چو جمله یک بودست

پس همه بودها نبود بود

نقطه آتش است در باطن

دود دیدن از او چه سود بود

هر که این نقطه دید هر دو جهانش

محو گشته ز چشم سود بود

زانک دو کون پیش دیده دل

چون سرابی همه نمود بود

هر که یک ذرّه غیر می بیند

هم چو کوری میان دود بود

هم چو عطار در فنا می سوز

تا دمی گر زنی چو عود بود

باب پنجاه و نهم

در اقتداء است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

لا یَصِحُّ الْاِقْتِداءُ اِلاّ بِصِحَّهِ قِسْمَهِ الاَْرْواحِ فِی الاَْزَلِ وَامْتِزاجِ نُورِ الْوَقْتِ بِنُورِ الاَْوَّلِ . وَلَیْسَ الْاِقْتِداءُ بِالتَّرَسُّمِ بِحَرَکاتِ الظّاهِرِ وَالتَّنَسُّبِ اِلی اَوْلِیاءِ الدّینِ مِنَ الْحُکَماءِ وَالْاَئِمَّهِ .

قالَ اللهُ تَعالی : یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اُناس بِاِمامِهِمْ ، أیْ مَنْ کانَ اقْتَدی بِمُحِق قُبِلَ وَزُکِّیَ .

قال اللهُ تَعالی : (فَإِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلاَ أَنسَابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذ وَلاَ یَتَساءَلُونَ) .

وَقالَ اَمیرُالمُؤمِنینَ (علیه السلام) : اَلْاَرْواحُ جُنودٌ مُجَنَّدَهٌ فَما تَعارَفَ مِنْها ائْتَلَفَ وَما تَناکَرَ مِنْها اخْتَلَفَ .

وَقیلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِیَّهِ (رضی الله عنه) : مَنْ اَدَّبَکَ ؟ قالَ اَدَّبَنی رَبّی فی نَفْسی فَمَا اسْتَحْسَنْتُهُ مِنْ اوُلِی الْاَلْبابِ وَالْبَصیرَهِ تَبِعْتُهُمْ بِهِ وَاسْتَعْمَلْتُهُ وَمَا اسْتَقْبَحْتُهُ مِنَ الْجُهّالِ اجْتَنَبْتُهُ وَتَرَکْتُهُ مُسْتَنْفِراً فَاَوْصَلَنی ذلِکَ اِلی کُنُوزِ الْعِلْمِ .

وَلا طَریقَ

لِلْاَكْياسِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ اَسْلَم مِنَ الْاِقْتِداءِ لِاَنَّهُ الْمَنْهَجُ الْاَوْضَحُ وَالْمَقْصَدُ الْاَصَحُّ .

قالَ اللّهُ عَزَّوجَلَّ لِاَعَزِّ خَلْقِهِ (صلی الله علیه وآله) : (أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ) .

وَقالَ عَزَّوجَلَّ : (ثُمَّ أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفاً)(۳۳) .

فَلَوْ کانَ لِدین اللهِ تَعالی مَسْلَکٌ اَقْوَمَ مِنَ الْاِقْتِداءِ لَنَدَبَ اَوْلیاءَهُ وَاَنْبیاءَهُ اِلَیْهِ .

قَالَ النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) : فی الْقَلْبِ نورٌ لا یُضیءُ اِلاّ فی اتِّباعِ الْحَقِّ وَقَصْدِ السَّبیلِ وَهُوَ مِنْ نُورِ الْاَنْبیاءِ مُودَعٌ فی قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : لا یَصِحُّ الْاِقْتِداءُ اِلاّ بِصِحَّهِ قِسْمَهِ الْاَرْواحِ فِی الْاَزَلِ وَامْتِزاجِ نُورِ الْوَقْتِ بِنُورِ الْاَوَّلِ . وَلَیْسَ الْاِقْتِداءُ بِالتَّرَسُّمِ بِحَرَکاتِ الظّاهِرِ وَالتَّنَسُّبِ اِلی اَوْلِیاءِ الدّینِ مِنَ الْحُکَماءِ وَالْاَئِمَّهِ . قالَ اللّهُ تَعالی : یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اُناس بِاِمامِهِمْ ، أیْ مَنْ کانَ اقْتَدی بِمُحِق قُبِلَ وَزُکِّیَ .

انسان و مسئله بسیار مهم اقتداء

قسمت اول

در این روایت بسیار بسیار مهم که توجه به آن ضامن خیر دنیا و آخرت است ، و نادیده گرفتن حقیقت آن بازکننده تمام درهای شر دنیا و آخرت به روی انسان است ، حضرت صادق (علیه السلام) به حقیقت اقتداء و این که باید از چه کسی پیروی کرد و به چه مقامی اقتدا نمود و از که نباید پیروی کرد و به که نباید اقتداء نمود اشاره می نمایند .

امام می فرماید : اقتداءِ به هر کس و بهر کیفیت صحیح نیست ، بلکه اقتدا و پیروی صحیح آن است که در رابطه با صحت قسمت ارواح در ازل است ، و بعبارت دیگر اقتدا باید هماهنگ با قسمت الهی در ازل باشد و موافق قانونی که حضرت حق از آدم

تا خاتم در علم ازلیش اراده کرده صورت گیرد ، اقتدا اگر بدین نوع باشد صحیح ورنه باطل و باعث خسارت است .

واضح تر این که خداوند حکیم برای رشد و کمال بندگانش ، و برای تأمین سلامت دنیا و آخرت عبادش از ازل مقتداهائی کامل و جامع و آراسته و پیراسته در نظر گرفته ، و با خلقت انسان و ظهور بشر ، وجود آنان را بتدریج لباس عینیت پوشانده ، که آن بزرگواران عبارتند از انبیاء و ائمه و اولیاء و صاحبان دانش و بینش که از سرمایه های کلان ایمانی و حالی و اعمال صالحه برخوردارند .

چنانچه انسان در همه امور زندگی از آنان پیروی کرد ، تمام استعدادهایش رو به کمال و رشد و رو به حق و حقیقت و رو به لقاء و وصال و قرب و شرف رشد می کند و به بی نهایت عظمت و بزرگی متصل می گردد ، و اگر به آن بزرگواران پشت کرده و از رهبریت و رهنمائیهای آنان غافل گردد به ریشه خود تیشه زده و خانه سعادت و کمال خود را بدست خود خراب کرده است !

انسان موجود عجیبی است ، این موجود متحمّل بار امانت الهی است ، این موجود به اراده ازلیه خلیفه حضرت حق است ، این موجود منبع و کانون علم الاسمائی است ، این موجود ظرف هدایت و گیرنده الهام و لایق وحی ، و صاحب کرامت ، و محقق به حقیقت شرافت است ، این موجود خزانه بی پایان الهی و دارنده گوهرهای نفیس ربانی چون عقل و فطرت و وجدان و نفس ملهمه است ،

این موجود در روی زمین موجود برتر ، و مقام افضل و گیرنده فیض و بلکه خود او فیض مقدس است که ظهور عینی فیض اقدسش می گویند .

انسان را از نظر استعداد مایه قدریت بیش از قدرت جن و ملك و حیثیتی مافوق تمام حیثیت هاست .

او در تمام عالم وجود نمونه ندارد ، و راهی که برای کمال به روی او باز است ، برای هیچ یک از موجودات عالم باز نیست .

ولی انسان این هدف استعدادها و مایه های درونی و برونی را به تنهایی قدرت ندارد پرورش دهد ، بلکه به اراده حضرت حق محتاج به راهنمایانی است که او را در راه رسیدن به رشد و کمال و خیر دنیا و آخرت رهنمون شوند ، راهنمایانی که شناختشان از خدا و از جهان و از انسان کامل است و قدرت دارند ، انسان را در استفاده کردن از مواهب الهی چه مواهب مادی و چه معنوی به راه صحیح هدایت کرده و وی را تا مقام قرب و لقاء و وصال حضرت دوست برسانند ، و این راهنمایان جز انبیاء و ائمه و شاگردان واقعی آنان که فقها و حکما و عارفانند و از این سه طایفه تعبیر به اولیاء الله شده نیستند ، که اگر انسان به آنان اقتدا کند بر اقتدای صحیح تکیه کرده و اگر از آنان روی گردان شود بدون شک دچار اقتدای به هوای نفس و شیاطین داخلی و خارجی می گردد و از این راه ضربه هولناك غیر قابل جبرانی بخویش و به دیگران می زند !

شما برای یافتن مقام انسان در درجه ی

اوّل به کتاب خدا بخصوص آیات خلقت انسان و آیات نمایشگر کرامت انسان مراجعه کرده و سپس به روایات و معارف الهیه در معتبرترین کتب صدری رجوع نمائید از آنجائی که قرآن در دسترس همگان است و قسمتی از آیات مربوط به انسان از محکمات کتاب است از آوردن صدها آیه در این زمینه خودداری کرده و خود شما را دعوت می کنم با طهارت و دقت و با عشق و علاقه به کتاب خدا انس گرفته و مقام انسان و انسانیت را در این منبع بزرگ الهی مشاهده کنید ، ولی چون تمام کتب حدیث و بخصوص کتابهای اصیل و مصدری در اختیار همه نیست و از طرفی تمام عزیزان بهره از زبان عربی آن هم زبان روایت که والاترین زبان بعد از قرآن است ندارند به چند روایت در این زمینه اشاره کرده و سپس شعر بسیار بلندی که انعکاسی از آیات و روایات در مقام انسان و انسانیت است از حکیم بزرگ و عارف شوریده حکیم صفای اصفهانی در این اوراق درج می کنیم .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْصُّورَهُ الْاِنْسانِیَّهُ هِیَ اَکْبَرُ حُجَّهِ اللهِ عَلی خَلْقِهِ وَهِیَ الْکِتابُ الَّذی کَتَبَهُ اللهُ بِیَدِهِ .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : حقیقت انسانی بزرگترین حجت خدا بر خلق است و این حقیقت واقعیتی است که بدست قدرت و عنایت خود حق بر تابلوی آفرینش نوشته شده .

عَنِ الصّادِقِ (علیه السلام) : اِنَّ الصُّورَهَ الاِنْسانِیَّهَ هِیَ الطَّریقُ الْمُسْتَقیمُ اِلی کُلِّ خَیْرٍ وَالْجِسْرُ الْمَمدودُ بَیْنَ الْنَّهِ وَالنّارِ .

حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید : حقیقت و واقعیت انسانیت همان راه مستقیم الهی به سوی هر

خیری در دنیا و آخرت است ، و پلی است که بین جهنم و بهشت کشیده شده .

آری طبیعت و فطرت و نفس و روح و عقل و وجدان و تمام اعضاء و جوارح انسان فریاد می زنند که ما برای خیر و بسوی خیر آفریده شده ایم و موجودیت ، دفع کننده جهنم و جذب کننده بهشت الهی است ، ولی این دفع و جذب جز در سایه هدایت رهبران الهی و اقتدای به آن بزرگواران میسر نیست .

امام ششم به نقل تفسیر صافی ج ۱ ص ۵۳ در توضیح اهدنا الصراط المستقیم می فرماید :

یَعْنی اَرْشِدْنا لِلُزُومِ الطَّریقِ الْمُؤَدّی اِلی مَحَبَّتِکَ وَالْمُبَلِّغِ اِلی جَنَّتِکَ وَالْمانِعِ مِنْ اَنْ نَتَّبَعَ اَهْواءَنا فَنَعْطَبَ أوْ اَنْ نَأْخُذَ بِآرائِنا فَنَهْلِکَ .

اهدنا الصراط المستقیم یعنی خدایا برای ملزم شدن به راهی که عاقبتش عشق توست و نهایتش جنت و بهشت است ما را هدایت فرما ، آن راهی که مانع پیروی ما از هوای نفس است ، هوائی که محصولی جز نابودی ندارد ، و مانع از دچار شدن به خودرأیی است که غیر هلاکت ثمری بر او نیست .

برای انسان در صورت مصرف کردن قوایش هماهنگ با خواسته های حق مقامی است که معارف الهیه از آن مقام تعبیر به قرب و جذب کرده اند و این مقام بدین کیفیت برای احدی از موجودات نیست دو مقامی که حضرت سیدالشهدا با اشک دو دیده پاک و خدا بینش از حضرت حق در دعای عرفه در صحرای عرفات تقاضا کرد :

اِلهی حَقِّقْنی بِحَقایِقِ اَهْلِ الْقُرْبِ وَاسْلُکْ بی مَسْلَکَ اَهْلِ الْجَذْبِ .

شما می دانید که تمام انسانهای مؤمن ، عاشق

رسیدن به اجر و مزد عبادت یعنی بهشت حقّند ولی کار عظمت و بزرگی انسان در این جهان هستی بجائی می رسد که از بهشت غافل گشته و غرق در عشق دوست می شود در اینصورت که عشق بهشت متوجه انسان گشته و برای ورود و دیدار انسان در التهاب و اضطراب قرار می گیرد .

اِنَّ الْجَنَّهَ لَاَعْشَقُ لِسَلْمانَ مِنْ سَلْمانَ لِلْجَنَّهِ(۳۴) .

صدوق بزرگوار نقل می کند :

اِنَّ النَّبِیَّ (صلی الله علیه وآله) قالَ : اشْتاقَتِ الْجَنَّهُ اِلی أرْبَع مِنَ النِّساءِ : مَرْیَم بِنْتِ عِمْرانَ ، وَآسِیَه بِنْتِ مُزاحِم زَوْجَهِ فِرْعَوْنَ وَخَدیجَهَ بِنْتِ خُوَیْلِد زَوْجَهِ النَّبِیِّ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ وَفاطِمَهَ بِنْتِ مُحَمَّد .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : بهشت الهی عاشق چهار زن است :

مریم دختر عمران ، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون ، خدیجه دختر خویلد همسر رسول خدا در دنیا و آخرت و فاطمه دختر محمّد (صلی الله علیه وآله) .

کار عظمت و مقام انسان و رفعت کرامت فرزند آدم و اصالت و شرافت این موجود ملاحظه کنید به کجا می رسد که حضرت یعسوب الدین ، مولی الموحدین ، امام عارفین ، اسوه عاشقین حضرت اسدالله الغالب علی بن ابیطالب می فرماید :

اَلْعارِفُ اِذا خَرَجَ مِنَ الدُّنْیا لَمْ یَجِدْهُ السّائِقُ وَالشَّهیدُ فِی الْقِیامَهِ وَلا رِضْوانُ الْجَنَّهِ فِی الْجَنَّهِ وَلا مالِکُ النّارِ فِی النّارِ . قیلَ : وَاَیْنَ یَقْعُدُ الْعارِفُ قالَ (علیه السلام) : فی مَقْعَدِ صِدْق عِنْدَ مَلیک مُقْتَدِر .

به هنگامی که عارف از دنیا می رود ، ملك حامل مردگان به قیامت و شهید او را ملاقات نمی نمایند و حتی رضوان بهشت وی را در بهشت نمی بیند

و مالك جهنم از او اثرى نمى يابد . پرسيدند پس عارف در كجاى جاى مى گيرد فرمود :

فى مَقْعَدِ صِدْق عِنْدَ مَليك مُقْتَدِر .

حضرت زين العابدين (عليه السلام) در صحيفه ثانيه در مناجات عارفان تقاضاهاى عجيبى از حضرت حق براى قرار گرفتن در اهل لقا و قرب و وصال و اتصال دارند :

اِلهى فَاجْعَلْنا مِنَ الَّذينَ تَوَشَّجَتْ اَشْجارُ الشَّوْقِ اِلَيْكَ فى حَدائِقِ صُدُورِهِمْ ، وَاَخَذَتْ لَوْعَهُ مَحَبَّتِكَ بِمجامِعِ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ اِلى اَوْكارِ الْأَفْكارِ يَأْوُونَ وَفى رِياضِ الْقُرْبِ وَالْمُكاشَفَهِ يَرْتَعُونَ وَمِنْ حِياضِ الْمَحَبَّهِ بِكَأْسِ الْمُلاطَفَهِ يَكْرَعُونَ .

بار خدايا اى معبود من واى مقصد و مقصود من ، مرا از آن بندگانى قرار ده كه درختان شوق به تو در باغهاى سينه آنان بهم پيچيده ، و آتش عشق به حضرتت در مجامع دلهاشان شعله كشيده ، آنان كه به لانه انديشه در حقّت پناه برده و فكرى در اين جهان هستى جز تو ندارند ، و در باغ قرب و مكاشفه ، در چرا هستند و از حوض عشق و محبت تو به جام لطفت شراب دوستى و قرب مى نوشند .

آرى اين است انسان ، آن موجودى كه لايق خلافت ، هدايت ، اصالت ، شرافت ، كرامت ، قربت ، محبت ، عنايت ، عافيت ، سلامت ، سعادت ، رشادت ، شهادت ، و جنّت است ، ولى اين همه بدست آوردنش فقط و فقط در سايه اتصال به انبياء و قرآن و ائمه و معارف الهيه ميسر است و بس ، و اينكه اى خواننده عزيز خود را بشناس و از رهبران الهى خبر بگير و دست به دامان آنان زن

و با آن بزرگواران همراه شود با اقتدای به ایشان راه رسیدن به کمالات انسان و درجات الهی ، و مقام با عظمت قرب و وصال حضرت دوست را طی کن و از این عالم به عالم دیگر شو و به موت اختیاری بمیر ، که ارزش این مردن بگفته رسول الهی از شهادت در میدان جنگ بالاتر است .

اما شعر حکیم صفا که بازگو کننده مقام با عظمت انسان است :

وحدت جمعم نه لامکان نه مکانم

برتر از این هر دوام نه این و نه آنم

رسته ام از این مکان و کون مرکب

فرد بسیطم محیط کون و مکانم

کی نهم اندر قفای کام جهان گام

منکه سراپای صد هزار جهانم

پیشتر از آن که طور زاید و موسی

بر گله عقل و نفس و وهم شبانم

می نخورد جز که بر نشانه ی توحید

تیر شهودار جهد ز شصت و کمانم

آن بری از حدّ و نقطه سیّال

دائره و مرکز و مدیر زمانم

قسمت دوم

بسکه بلندم نکرده باز زهم بال

می نرسد و دست آسمان بمیانم

شمسم و ذراتم این ثوابت و سیّار

ما هم و این آفتاب و ماه کتانم

قطبم از آن ثابتم بمرکز تجرید

روحم از آن در مجرّدست روانم

فانیم و باقیم به مأمن سرمد

دهر و زمان در پناه امن و امانم

صرف وجودم نه صورتم نه هیولا

وحدت بی صورتم نه جسم و نه جانم

در ره عشق امتیاز پیر و جوان نیست

تا چه کند عقل پیر و بخت جوانم

یک سر و چندین هزار سرّ ربوبی

یک تن و دریا و گوهر و زرکابم

فارس فحلم چنوکه قائد توفیق

تا در صاحب زمان کشیده عنانم

رستم وقتم نبرد دیو و هوا را

حکمت بر گستوان و بیر بیانم

نور احد کرده از جهات

تجلّی

بر من و زان جلوه از جهات جهانم

از یمن دل و زیر رایحه الله

بجهاند از کوه تن چو بوق یمانم

بود به طفلی دلم بزرگ تر از عرش

نور تجلّی بزرگ کرد و کلانم

ایدون عرش عظیم و مشرق بیضاش

هست سهامن بدل چو چرخ کیانم

باغ نهال هدایت سلف از کلک

رشد خلف میوه درخت بنانم

من نه بخود زنده ام هویت ساری است

ساری در روح و سرّ و نطقُ بیانم

باز شهم بال می زنم بهوایش

یا شهم و همچو باز در طیرانم

می پرم از بدو تا نهایت بی حد

طائر بی حدّ و بدووختم و کرانم

اوّل و آخر یکی است اول و آخر

خواهی پیدای من ببین و نهانم

من نه بخسر و مقیدم نه بدرویش

خسرو درویش هر دو در همیانم

گنج احد غیب و در شهادت مطلق

هست مفاتیح غیب زیر زبانم

سامع و گوینده اوست من همه هیچم

آمد و برد از میانه نام و نشانم

اوست من از فیض بخت سرمد آن ذات

سرمدم و دهرم و زمانم و آنم

آنم از آنم به عین نقطه سیّال

در ازل ولایزال پاک روانم

زاده ام از لامکان بصورت و در سیر

من پدر پیر لامکان و مکانم

کرده زشش سوی روی دوست تجلّی

بر دل و جانم نه بل بخان و به مانم

سرّ و عیانم به عین آینه اوست

آینه چبود خود اوست سرّ و عیانم

زنده به امرم نه بلکه آمر ساری

خلق نه بل امر زنده از سریانم

سیرت و سانم بود به مسلک توحید

صرف و جو دست سر و سیرت و سانم

نافه ی ناف غزال چین تجلّی

عطر مشام اللّهم نه مشک و نه بانم

ملکِ من از نفخه صعق هله فانی است

مملکت کلّ من علیها فانم

صاف نشاط دل من از خم اسماست

ساقی باقی است ذات پر

مغانم

در زده چندین هزار جام وز اوّل

تشنه ی ترم خشک مانده است لبانم

می نپسندد به برّ باری عطشان

شان ولی الله علیّ الشانم

گربه نبینم به چشم دل رخ مقصود

نیستم انسان بی بدل حیوانم

گربه نبوسد لبان من لب مطلوب

طفلم و از ثدی غفلت است لبانم

خاک بدم آتش و دادم بگداخت

آب روانم کنون و باد بزانم

باد بزانم ولی به گلشن توحید

آب روانم ولی بجوی جنانم

والی مصر دلم که هست طبایع

سبع عجاف وعقول سبع سمانم

سبع سمانم بعکس رؤیت ریان

خورد عجاف خیال و وهم گمانم

دولت کامل رسید و ساحت دل را

ملک خدا کرد و کرد ملکت بانم

گفتی شو نفی تا زنی در اثبات

گشتم چو نان و مدتیست چنانم

دست دلم زد در ولایت شمسی

شمس ولایت درآمد از در جانم

یک ران کز آسمان بخاک نهد ناف

در تک توحید از مهابت رانم

رانم چونان که جبرئیل بماند

کو بزمین است و من بکاه کشانم

سدره فرو است زان که منبر صدرش

بر سر طین است و من براز سرطانم

صرف صفای جریده ره جانان

نیست تعلّق برای و روی بجانم

شمس کمالم نه آفت و نه افولم

باغ بهشتم نه بهمن و نه خزانم

صعوه نیم شاهباز سدره نشینم

بنده نیم پادشاه ملک مستانم

شگفتا دست قدرت حق و اراده حضرت رب در این ظرف خاکی که از او بنام انسان یاد می کنند ، چه استعدادها و چه مایه هائی قرار داده ، که اگر مایه ها و استعدادها هماهنگ با راهنمائی انبیاء و ائمه و اولیاء قرآن بکار گرفته شود از انسان موجودی عرشی و عنصری ملکوتی ، و شاهبازی بهشتی و نوری ابدی، و فروغی الهی و جانی زنده ، و حیاتی پاینده خواهند ساخت .

اگر در این معرکه کسی غفلت

ورزد وعَلَم جهل و بی خبری و پرچم سفاهت و بی خردی برافراشته دارد و بگوید ما را به راهنمایان آسمانی و هدایت مردان الهی نیازی نیست ، با اره ای تیز به قطع درخت کمال خویش اقدام کرده ، و با تیشه ای بنیان کن بجان ریشه هستی خود افتاده و درب هر گونه بدبختی را به روی خود باز کرده .

به فرموده شارح نهج البلاغه آیه ۱۵۷ سوره مبارکه اعراف هدف و مواد رسالت را بیان می کند ، که دقت در آن مواد و اهداف هر صاحب عقل و انصافی را به این نتیجه روشن می رساند که نیاز به انبیاء و اولیاء یک نیاز زیر بنائی و ضروری و طبیعی و عقلی است و انکار این نیاز مساوی با انکار نیاز انسان به آب و هوا و نور است .

(الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِندَهُمْ فِی التَّورَاهِ وَالإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَائِثَ وَیَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)(۳۵) .

آنان که پیروی می کنند از رسول پیام آور درس ناخوانده که خبر او در تورات و انجیل که در دست دارند ثبت شده ، آنان را به نیکی دستور می دهد و از بدی نهی می کند ، پاکیزه ها را برای آنان حلال و پلیدی ها را بر آنان حرام می نماید ، و بار سنگین و زنجیرهائی که بر گردن جان و قلب و نفس آنان است برمی دارد ، و کسانی که به

او ایمان آورده اند و تعظیم و یاریش می کنند ، و از آن نوری که با او نازل شده است پیروی می کنند رستگارانند .

هدف و موارد رسالت در قرآن عبارت است از :

۱ قیام انسانها به عدالت

۲ نشان دادن آیات و نشانه های الهی

۳ تعلیم کتاب که واقعیات هستی و حیات انسانی را در بر دارد .

۴ تعلیم حکمت که دانستی ها را در راه شدن های تصفیه می نماید .

۵ امر به نیکی ها و نهی از پلیدیها

۶ برداشتن بارها و زنجیرهای سنگینی که از عوامل گوناگون ، انسان ها را در خود می فشارد .

۷ روشنائی در حیات که آرمان اعلای حیات انسانها را معرفی و قابل وصول می سازد .

فَبَعَثَ فیهِمْ رُسُلَهُ وَواتَرَ اِلَیْهِمْ اَنْبِیاءَهُ لِیَسْتَأْدُوهُمْ میثاقَ فِطْرَتِهِ وَیُذَکِّروهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ وَیَحْتَجُّوا عَلَیْهِمْ بِالتَّبْلیغِ وَیُثیرُوا لَهُمْ دَفائِنَ الْعُقُولِ وَیُرُوُهُمُ الْایاتِ الْمَقْدِرَهِ مِنْ سَقْف فَوْقَهُمْ مَرْفُوع وَمِهاد تَحْتَهُمْ مَوْضوع وَمَعایِشَ تُحْییهِمْ(۳۶) .

خداوند رسولانی را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی بسوی آنان فرستاد ، تا مردم را به ادای پیمان فطری که با آفریدگارشان بسته بودند وادار نمایند ، و نعمت فراموش شده ی او را بیادشان بیاورند ، و با تبلیغ دلایل روشن وظیفه ی رسالت را بجای آورند و نیروی مخفی عقول مردم را برانگیزانند و بارور سازند ، و آیات با عظمت الهی را که در هندسه کلی هستی نقش بسته است به آنان بنمایانند : آسمانهائی برافراشته بالای سرشان ، و گهواره گسترده زمین زیر پایشان ، و معیشت هائی که حیاتشان را تأمین نماید .

با توجه به

لطائفی که در گفتار شاه اولیاء حضرت علی مرتضی این انسان اعدل و اعلم واتقی واشجع و بصیر و بینا و جامع و کامل هست ، آیا کسی به خود جرأت و جسارت می دهد که بگوید نهال وجود انسان بدون باغبانی انبیا و اولیا قابلیت رشد دارد ؟

قسمت سوم

بیائید به دامن کرامت و حقیقت حضرت ختمی مرتبت که خلاصه همه انبیاء و عصاره ی همه کتب آسمانی ، و تجلّی تمام ملکوت الهی ، و ما حصل کلّ معارف آسمانی است دست توسّل زده و آن حضرت را به حقیقت شناخته و بطور کامل از آن جناب در همه شئون پیروی کنیم و وی را مقتدای خود قرار داده و بر اساس دستور واجب حضرت حق به او اقتدا کنیم ، که علم ازلی آن وجود مبارک را تا قیامت مقتدای خلق قرار داده و بر تمام انسانها تا صبح قیامت پیروی از آن حضرت و اقتدای به جناب او را واجب عینی قرار داده است ، که پیروی از او پیروی از خدا و همه ی انبیاء و قرآن مجید است ، و نیز پیروی حقیقی از او ما را به سوی ائمه اثناعشر که اوّل آنان علی و آخر آنان مهدی صاحب زمان (علیه السلام) است رهنمون شده و درهای سعادت دنیا و آخرت را به روی ما باز می کند .

با توجه به تمام مقدماتی که در این فصل گذشت به این نتیجه می رسیم که ما را مقتدائی جز خدا و انبیا و قرآن و ائمه طاهرین و شاگردان حقیقی آنان که در این دوره ها فقهای جامع الشرایطند نیست

و صراط مستقیمی که قرآن بر آن پافشاری دارد ، همین است و بس ، و این همه در سایه رسالت پیامبر متجلّی است که پیروی از رسول ما را به پیروی از خدا و انبیاء و قرآن و ائمه و فقهای واجد شرایط هدایت کرده و باعث جلب خشنودی حق و بدست آوردن خیر دنیا و آخرت و آبادی امروز و فردا و رشد و کمال معنوی و روحی است .

و اینک توضیح بخش اخیر را از قرآن مجید بشنوید ، یعنی بخشی که به این نکته توجه داد ، که پیروی از پیامبر اسلام محور و قطب تمام مسائل مادی و معنوی و دنیائی و آخرتی و ظاهری و باطنی و قلبی و قالبی است ، و راهی برای شناخت خدا و اقتدای به او و شناخت انبیا و اقتدای به آنان و شناخت قرآن و اقتدای به این کتاب آسمانی و شناخت ائمه و اقتدای به آنان جز معرفت به پیامبر و پیروی از وی و اقتداء به او نیست .

(قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)(۳۷) .

ای پیامبر به مردم بگو بیهوده ادعای محبت خدا و رابطه با حضرت حق را نداشته باشید که عشق به خدا و پیروی از حق و عبادت و اطاعت از او در گرو پیروی حقیقی از من است پس از دستورات من اطاعت کنید تا خدا شما را دوست داشته و از گناهانتان بگذرد .

مگر بدون شاگردی در مکتب رسول می توان خدا را شناخت ، مگر بدون اقتدای به او می توان از خواسته های

حضرت حق مطلع شد ، مگر بدون توسّل قلبی به حضرت او و فراگیری دستوراتش و عمل به فرامینش می توان با خدا و دستورات خدا آشنا شد ; راه خداشناسی و عبادت حقیقی ، شناخت رسول خدا و اطاعت از دستورات اوست .

پس راه خداشناسی و طریق عشق واقعی به حضرت حق ، و راه اقتدای به خدای علیم پیروی از رسول خداست .

قرآن مجید پیروی از رسول اسلام را پیروی از همه انبیا و فرستادگان حق می داند به متنی از آیات سوره توبه از شماره ۲۹ تا ۳۲ توجه کنید :

با آنان که به خدا و قیامت ایمان نمی آورند ، و حرام خدا و رسول خدا را حرام نمی دانند ، و دین حق را قبول نمی کنند ، از آنان که اهل تورات و انجیلند بجنگید تا حاضر به جزیه شوند و اینان مردمی پست و خوارند .

یهود گفتند عزیز پسر خداست ، نصاری گفتند مسیح فرزند خداست ، این سخنان را که اینان بر زبان می رانند خود را به کیش کافران پیشین نزدیک و مشابه می کنند ، خدا آنان را هلاک و نابود کند که به خدا نسبت دروغ بستند .

علما و راهبان یهود و مسیحی خود را به مقام ربوبیت شناخته و خدا را نادیده گرفتند ، و مسیح پسر مریم را به الوهیّت گرفته ، در صورتی که مأمور نبودند جز به پرستش خدای یکتا که منزه و برتر از آن است که با او شریک قرار می دهند !

کافران می خواهند که نور خدا « که چراغ رخشنده علم و دین و کتب وحی

الهی است » به نفس تیره و گفتار جاهلانه و تهمت های بی خردانه خود خاموش کنند ، و خدا جلوی آنان را می گیرد تا نور خدا را در منتهای ظهور و حدّ اعلای کمال برساند هر چند کافران ناراضی و مخالف باشند .

پس از این مقدمات که در این آیات بیان می کند می فرماید :

(هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ)(۳۸) .

اوست خدائی که رسول خدا محمد مصطفی را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلّط و برتری دهد هر چند مشرکان و کافران ناراضی و مخالف باشند .

روی سخن در این آیات در مرحله ی اوّل با مسلمانان و مؤمنان است که نسبت به مشرکان بخصوص یهود و نصاری چه وظایفی دارند و سپس با یهود و نصاری است که راه شما غلط و مکتب شما ناقص و ناصحیح ، و رهبری شما رهبری ضلالت و گمراهی است ، که عالمان و راهبان شما در ضلالت و تاریکی اند و پیروی شما از آنان غلط و آنان هم در حقیقت پیرو موسی و عیسی و عزیز و سایر انبیاء گذشته نیستند ، اکنون دین حق و دین هدایت دین محمد مصطفی است و شما اگر می خواهید به حقیقت پیرو موسی و عیسی باشید از دین رسول خدا پیامبر خاتم پیروی کنید که برترین دین و ناسخ تمام مکتب های گذشته است ، و در حقیقت پیروی از حضرت او پیروی حقیقی از موسی و عیسی و همه انبیاء خداست ، و به قول قرآن که

از قول مؤمنین واقعی نقل می کند :

(لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَد مِن رُسُلِهِ)(۳۹) .

آری حقیقت فرق نگذاشتن بین انبیا تجلی در شناخت نبی اکرم و اطاعت از آن حضرت دارد ، که در معارف الهی چه در قرآن و چه در روایات و چه در مباحث عقلی و فلسفی ثابت شده که آن حضرت دارای مقام جمع الجمع اند و آنچه همه خوبان دارند او به تنهائی دارد ، بر این اساس اطاعت از او اطاعت از صد و بیست و چهار هزار پیغمبر است .

تمام ائمه و اولیاء و حکما و عرفای شامخین بر اساس آیات قرآن مجید در این حقیقت اتفاق نظر دارند که :

حقیقت محمدیه که از بن به برزخ البرازخ الازلیه وحقیقه الانسانیه الازلیه الابدیّه تعبیر نموده اند متجلّی در مظاهر و اعیان جمیع انبیا و اولیاست و اولین ظهور او در صورت و هیکل بشری و جلبات انسانی در آدم ابوالبشر است ، و کمال آن حقیقت در مقام ظهور در مشکات انبیا در صورت شخصی حقیقت کمالی جمعی محمّدی ظاهر می شود و بعد از ختم دائره نبوت در اولیاء محمدیّین دور می زند و تمام جلوه او در عالم بشری باسم عدل الهی در خاتم الاولیاء مهدی موعود (علیه السلام) ظاهر می گردد و بوجود مهدی ولایت به حدّ کمال می رسد(۴۰) .

پس مرحله وجوب متابعت از ولایت هم از این مقاله بدست می آید که هر کس به حقیقت می خواهد پیرو رسول اکرم اسلام باشد و به حکم خدا آنجناب را مقتدای خود قرار دهد بر او حتم و واجب است که پس از

او بـدون چون و چرا از علی عالی و یازده فرزنـدش اطاعت کنـد ، که رسول اسـلام به شـهادت روایات بسـیار زیادی که کتب فریقین آورده انـد در طول بیست و سه سـال نبوت خود به حکم حضـرت حق وجوب پیروی از ائمه بعـد از خود را بـا تصـریح حتمی به نام و اسامی آنان به امت تذکر می داد ، که این پیروی و مقتدا قرار دادن علی (علیه السلام) تا مهدی ارواحنا فداه مزد رسالت است چنان که صریح قرآن به آن ناطق است .

(قُل لاَ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی)(۴۱) .

واحدی هم در ترجمه و توضـیح کلمه قربی به علی و فاطمه و حسن و حسـین و ائمه بعد از حضـرت حسـین تا امام زمان شک نکرده .

و به تصـریح شـیخ اکبر و دیگر از اکـابر از عرفـا جمیع مقامـات رسول اسـلام بالوراثه برای عترت و اهل بیت او ثابت و متحقق است و آنـان بزرگواران وارث حـال و مقـام و علوم و اسـرار او هسـتند و ولاـیت خـاصّه او به حضـرت مهـدی ختم و از نـاحیه آنجناب به صورت ولایت عامه در فقهاء شامخین متجلی است ، و این معانی در جای خود با براهین محکمه و استدلالات متینه آنچنان اثبات شـده که صاحب انصافی نمی توانـد به اندازه یک ذره در این مقام شک و تردید کند ، و از همین طریق روشـن می شود که فهم حقیقت قرآن همچون توحید و معاد و ولایت بسـتگی به همبستگی قلبی و عملی با رسول گرامی اسلام دارد ، و خلاصه مقتدای حقیقی ناس که در علم ازلی

معین گشته ، خدا و انبیا و ائمه قرآن و فقهای واجد شرایطند ، که این همه وقتی برای انسان حصل می گردد که انسان از پیامبر عزیز اسلام شناخت داشته و از آن مقام ملکوتی پیروی کند .

بنابر این راه اقتدای صحیح و شناخت مقتدایان واقعی در طی این توضیحی که از لطف حق بر جمله ی اول روایت باب اقتداء داده شد ، روشن گشت و حجت الهی بر همگان تمام شد .

قرآن مجید به این نکته مهمه هم اشاره دارد که مقتدا و امام شما در قیامت همان مقتدا و امام شما در دنیاست ، اگر در دنیا مقتدای شما بقول قرآن امام هدایت بود ، در آخرت هم تا ورود به بهشت و رسیدن به رضوان الهی با او خواهی بود ، و اگر مقتدایت امام ضلالت و امام کفر است در آخرت هم با او خواهی بود ، و همراه او به عذاب ابدی دچار خواهی شد !

احمد مرسل شه دنیا و دین

گنج ازل مهبط روح الامین

صورت آدم زصفات رخش

عصمت حوا زدل فرخش

هم خط سبزش نمک خوان حسن

هم عرقش موجب طوفان حسن

نوح نبود ار چه به دوران او

بود ولی غرقه طوفان او

گرچه نبودست چو یوسف کسی

بود زیوسف نمکین تر بسی

نار براهیم که گلزار شد

از اثر آن گل رخسار شد

شد به سلیمان زلب گوهری

لعل ده خاتم پیغمبری

تا به سخن ریخت جواهر زمیم

گشت خجل از کلماتش حکیم

یونس اگر رفت به کام سمک

او علم افراشت به اوج فلک

عیسی اگر پای بگردون نهاد

سایه او نور بخورشید داد

بحر ازل در دل دانای اوست

آب خضر خاک کف پای اوست

سنگ نشد ازلب لعلش خضاب

لعل شد از تابش

او آفتاب

سبع مثانی رخ هم چو مهش

گیسوی چون سلسله بسملش

از قلم صنع نموده بهم

زابرو و قد معنی نون والقلم

نطق و دهن راه یقین و گمان

چهره و موسوره ی نور و دخان

قاری قرآن لب شیرین او

روح قدس مرده یس او

میم که حرفی است زنامش نخست

عالم و آدم شده از وی درست

چشمه فضل است بر آب حیات

چشم طلب بر کرمش کاینات

قسمت چهارم

تا ز سر چشم شده غنچه وش

آمده از چشمه ی او رشحه کش

چشمه این میم که چشم نبی است

نور فزاینده عین علی است

آن که نبی راز ولی کرد فرق

دیده ی او گشته بخون باد غرق

جز به ولایت نشوی منتهی

نیست نبوت زولایت تهی

ملک ولایت چه اگر حیدر است

ملک نبوت به ولایت درست

ختم نبوت چو علم بر کشید

دامن معراج بر اختر کشید

بلکه زهفت اختر دائر گذشت

در تتق عالم ظاهر گذشت

زد بسراپای فنا فرش را

فرش قدم کرد سر عرش را

رفت بجائی که دیگر جا نبود

رفتن آن راه به این پا نبود

رفتنش آن بود که از خویش رفت

با قدم بی قدمی پیش رفت

بلکه کجا بود ره پیش و پس

ذات خداوند جهان بود و بس

موج سخن خاست زدریای جود

ریخت در آن هر چه در آن بحر بود

لطف خدا کرد بر او منجلی

سرّ خدائی به زبان علی

باز چو گردید هم از وی درست

باز شنید آنچه شنید از نخست

سر محبت زدو سو جوش کرد

بلکه زخود گفت و خود او گوش کرد

عشق دوئی را زمیان برده بود

گفته شد آن راز که در پرده بود

آن که زترک دو جهان تاج بافت

بر بتماشاگه معراج یافت

در پایان قسمت اوّل روایت حضرت صادق (علیه السلام) به این نکته بسیار مهم اشاره دارند که : اقتدا خود بستن ظاهری

به مقتـدا نیست و تبعیت از یک سلسـله حرکات محـدود ، بلکه اقتـدا پیروی کامل در اعمال و اخلاق و عقایـد از مقتدای الهی است ، طریحی آن مرد بزرگ در کتاب با عظمت خود « مجمع البحرین » در این زمینه به پیروی از آیات قرآن مجید و روایات وارده از اهل بیت عصمت می فرماید :

اَلْوَلایَهُ مَحَبَّهُ اَهْلِ الْبَیْتِ وَاتِّباعُهُمْ فِی الدِّینِ وَامْتِثالُ اَوامِرِهِمْ وَنَواهیهِمْ وَالتَّأَسّی بِهِمْ فِی الْأَخْلاقِ وَالْأَعْمالِ .

ولایت در حقیقت عشق به اهـل بیت و پیروی از آنـان در دین ، و اطـاعت از اوامر و نواهی آنـان و شـکل گرفتن از ایشـان در اخلاق و اعمال است .

در هر صورت ، اقتداء بدین صورت اقتدائی عقلانی و وجدانی و طبیعی و شرعی است و باعث سعادت انسان در دنیا و آخرت است ، و زنـدگی و حیـات و حرکت و عمل در غیر این راه مورث نـدامت و علّت حسـرت و موجب شـقاوت و هلاکت ابـدی است ، چرا که خداونـد اعلام فرموده اقتدای به مقتدای بر حق را در همه زمینه ها از اقتدا کننده می پذیرم و اقتدای به غیر آنان را مردود و باطل می شمارم .

و خداوند در آیه شریفه قرآنیه که حضرت صادق در دنباله روایت آورده اند می فرماید :

زمانی که در نفـخ صور دمیـده شود نسب برای کسـی مطرح نیست و از احـدی نمی پرسـند پسـر کیستی ، پدر کیستی و به که منسوبی ، بلکه آنچه محور و واقعیت است ایمان و اخلاق و عمل صالـح است ، که آن سه حقیقت هم در سایه اقتدای صـحیح قابل کسب است .

امام

صادق (علیه السلام) روایت باب اقتدا را بدینگونه دنبال کنند :

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود : ارواح قبل از اجساد جنودی جمع و لشگری متفقند .

چون در عالم شهود ظهور کنند بر حول محور حق نیز اجتماع کنند ، و آن اروحی که از حق روی گردان گردند به اختلاف دچار شوند .

از محمد حنفیه پرسیدند : ادب از که آموختی ؟ گفت از پروردگارم فرا گرفتم ، به این صورت که مولا یم به من قوتی در عقل و روح کرامت کرد ، که با آن قوت بیبن حق و باطل و خوب و بد را تمیز می دهم ، به همین خاطر هر چه از صاحبان بینش و بصیرت می بینم همان را درس عمل برای خود قرار می دهم و به روش پاك و پسندیده آنان اقتدا می کنم ، و هر چه از جاهلان و بی خبران مشاهده می کنم به نظرم ناپسند و قبح می آید به همین خاطر از وضع آنان در عین نفرت دوری می نمایم ، و من به لطف حضرت حق از این راه به خزانه های دانش رسیده ام .

ما و دل سودا زده سر مست الستیم

برگشته زمیخانه دو آشفته مستیم

با افسر سلطانی کونین بلندیم

با خاك در خاك نشینان تو پستیم

موهوم بود هستی ما سرّ تو موجود

المنه لله کز این واهمه رستیم

ما شیشه شکستیم و کف پای ملك را

زین شیشه بشکسته در این بادیه خستیم

با عشق تو دیوانه و با جام تو سرمست

چون نیست شدیم از همه با عشق تو هستیم

پیوند مهمّات زکوتین بریدیم

با رشته پیمان سر زلف تو بستیم

ما باز توی منزلت ساعد جانیم

با پر افراشته ی جستیم

زاهد تو برو مسجدی صومعه ای باش

ما رند خرابات رو باده پرستیم

شاهین وجودیم به حبس تن خاکی

کز قوت پیراهن قفس تنگ شکستیم

برخاسته از کنگره عرش و به آفاق

پرواز نمودیم و به بام تو نشستیم

صحرای تو را آهوی دربند گرفتار

در پای تو را ماهی افتاده به شستیم

گر زان که فقیریم فقیر در شاهیم

ور زان که خرابیم از آن ساغر و دستیم

ای ساقی مستان به صفا رطل دمادم

مخمور به مگذار که ما مست الستیم

حضرت امام بحق ناطق در دنباله روایت می فرماید : هیچ راهی برای مؤمن زیرک سالم تر از اقتداء صحیح و نیروی الهی نیست ، چرا که اقتدا به حق و انبیا و ائمه و قرآن و عالمان ربانی راهی است واضح و مقصدی است صحیح و از هر راهی درست تر و بهتر و با منفعت تر ، چرا که راه عقل به جمیع حقایق وفا نمی کند زیرا عقل در وجود هر انسان عقل جزئی است و عقل جزئی احاطه به تمام احکام و واقعیات برایش محال است ، و راه های دیگر به طریق اولی ضعیف تر ، اما پیروی از حضرت حق پیروی از وجودی است که به تمام حقایق خبیر است ، و پیروی از انبیا و ائمه پیروی از عقل متصل به عقل کامل است و پیروی از قرآن گرفتن نور از منبع لا یزالی است . و پیروی از عالمان واجد شرایط پیروی از راهنمای آگاه بسوی توحید و نبوت و امامت است .

خداوند عزیز در قرآن مجید می فرماید :

(أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ)(۴۲) .

انبیاء الهی آن مردمی هستند

که خدا آنان را به تمام حقایق راهنمائی کرد ، پس از راه آنان پیروی کرده و به آنان اقتدا کن ، ملاحظه می کنید آیه شریفه راه اقتداء صحیح را نشان می دهد .

انبیاء الهی در جامعه بشری بنا به نقل نهج البلاغه طبیبانند و خلق از نظر عقل و روح و نفس مریض ، و تنها راه علاج این مرض بدست آن طبیبان است .

ما طبیبانیم شاگردان حق

بحر قلز دید ما را فانفلق

آن طبیبان طبیعت دیگرند

که بدل از راه نبضی بنگرند

ما بدل بیواسطه خوش بنگریم

کز فراست ما بعالی منظریم

ما طبیبان فعالیم و مقال

ملهم ما پرتو نور جلال

وَقالَ عَزَّوجَلَّ : (ثُمَّ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفاً)(۴۳) . فَلَوْ کانَ لِدین اللهِ تَعالی مَسْلَکٌ اَقْوَمَ مِنَ الْاِقْتِداءِ لَنَدَبَ اَوْلیاءَهُ وَاَنْبیاءَهُ اِلَیْهِ . و نیز خداوند عزّوجلّ در قرآن مجید می فرماید : ای حبیب من به تو وحی کردم که به آئین حنیف ابراهیم اقتدا کن .

پس از ذکر این آیه حضرت صادق (علیه السلام) می فرمایند : اگر از برای دین الهی مسلکی و راهی محکم تر و استوارتر از اقتداء به حق و پیروی صحیح بود عاشقان و انبیاء خود را به آن دعوت می فرمود :

و نیز از حضرت رسالت پناه نقل می کنند : که در قلب مؤمن نوری است ، که نمی درخشد مگر در سایه اقتدای به حق و اجتناب از باطل و اختیار کردن راه وسط و دوری از افراط و تفریط ، و این نور در حقیقت نور انبیاست که خداوند مهربان در قلوب مردم مؤمن به امانت گذاشته است .

در پایان روایت

باید به این نکته متذکّر شد ، که دوری از اقتداء صحیح باعث خاموش شدن چراغ فطرت و افتادن در چاه ضلالت و از دست دادن سعادت دنیا و آخرت است ، و این دوری آدمی را مصداق آیات زیر می نماید :

(سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ)(۴۴) .

چه اینان را بترسانی و یا نترسانی برای آنها مساوی است که ایمان نمی آورند .

(مَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً)(۴۵) .

هر کس را پس از اتمام حجت بخواهد واگذارد و عنایت و لطفش را از سر او بردارد ، دلش را از پذیرفتن ایمان تنگ و سخت تنگ نماید .

(أُولئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَالآخِرَهِ وَمَا لَهُم مِن نَاصِرِينَ)(۴۶) .

اینان که اقتدای به انبیا و اولیاء ندارند ، و حرکات و اعمالشان بر اساس هوای نفس و لذّت گرائی است ، کلیّه اعمالشان در دنیا و آخرت ضایع و تباه است و احدی برای نجات آنان

باب شصتم

در مدح عفو است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

اَلْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَهِ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلينَ وَالْمُتَّقينَ .

وَتَفْسيرُ الْعَفْوِ اَنْ لا تُلْزِمَ صاحِبَكَ فيما اَجْرَمَ ظاهِراً وَتنْسى مِنَ الْاَصْلِ ما اَصَبْتَ مِنْهُ باطِناً وَتَزيدُ عَلَى الْاِخْتياراتِ اِحْساناً .

وَلَنْ يَجِدَ اِلى ذلِكَ سَبيلاً اِلاّ مَنْ قَدْ عَفَى اللهُ تعالى عَنْهُ وَغَفَرَ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَما تَأَخَّرَ وَزَيَّنَهُ وَاَلْبَسَهُ مِنْ نورِ بَهائِهِ لِاَنَّ الْعَفْوَ وَالْغُفْرانَ صِفَتانِ مِنْ صِفاتِ اللهِ تَعالى اَوْدَعَهُما فى اَسْرارِ اَصْفِيائِهِ لِيَتَخَلَّقُوا مَعَ الْخَلْقِ بِاَخْلاقِ خالِقِهِمْ وَجاعِلِهِمْ كَذلِكَ .

قالَ اللّهُ تَعالى : (وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلاَ تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) .

وَمَن لا يَعْفُوَ عَنْ بَشَر مِثْلِهِ كَيْفَ

يَرْجُو عَفْوَ مَلِكٍ جَبّارٍ ؟ وقال (صلى الله عليه وآله) حاكياً عَنْ رَبِّهِ يَأْمُرُهُ بِهذِهِ الْخِصالِ قالَ : صِلْ مَنْ قَطَعَكَ ، وَاعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَاَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَاَحْسِنْ اِلى مَنْ اَساءَ اِلَيْكَ .

وَقَدْ اَمَرَنا بِمُتابَعَتِهِ بِقَولِهِ تَعالى : (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا) .

وَالْعَفوُ سِرُّ اللهِ فى قُلُوبِ خَواصِهِ فَمَنْ بَشَّرَاللهُ لَهُ يَسَّرَ اللهُ لَهُ يَسَّرَ لُهُ وَكانَ رَسُولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) يَقولُ : اَيَعْجِزُ اَحَدُكُمْ اَنْ يَكُونَ كَأَبى ضَمْضَم ؟ قالُوا : يا رَسُولَ الله ما اَبُو ضَمْضَم ؟ قالَ : رَجُلٌ مِمَّنْ قَبْلِكُمْ كانَ اِذا اَصْبَحَ يَقولُ : اَللَّهُمَّ اِنّى قَدْ تَصدَّقْتُ بِعِرْضى عَلَى النّاسِ عامَّةً .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

اَلْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلينَ وَالْمُتَّقينَ .

در اين فصل وجود مقدس حضرت صادق (عليه السلام) به يكى از مهمترين اوصاف حميده و صفات پسنديده كه به قول خود حضرت روش انبيا و متقين بوده ، يعنى صفت با عظمت عفو و گذشت اشاره مى نمايد .

عفو و گذشت در جائى است كه انسان از پدر و مادر ، از زن و فرزند ، از اقربا و خويشان ، و از دوست و آشنا و از مردم ، آزارى واذيتى ببيند كه آن آزار و اذيت معلول بى خبرى ، غفلت ، جهل ، حسد ، كم ظرفيّتى و اشتباه و خطاى آزاركننده باشد ، در تمام اين موارد خداوند مهربان و انبياء الهى و ائمه طاهرين و عرفاء شامخين و اولياء كاملين دستور گذشت و عفو مى دهند ، و پس از عفو دستور به احسان و نيكى در باره آزار دهنده صادر مى

کنند .

اما اگر انسان در میدان جنگ با کفار و مشرکین روبرو شد ، کفار و مشرکینی که به مملکت اسلام و ملّت قرآن هجوم آورده اند ، جای عفو و گذشت نیست ، بلکه جای جنگ و جهاد و زمینه نابود کردن دشمن و از بین بردن اعداء دین است ، مگر این که دشمن بطور واقع از نقشه شومش برگردد و به خواسته های مردم مؤمن گردن نهد و خسارات وارده را جبران نماید ، و از مردم مسلمان طلب صلح کرده و از کردارش بطور مسلّم پشیمان شده باشد ، و یا در ضمن جنگ با اسلام عزیز آشنا شده و بخواهد به نحو حقیقت به آغوش اسلام آید ، در این مرحله جای صلح و عفو و گذشت و بردباری است .

قرآن مجید می فرماید :

(صِبْغَةَ اللهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ)(۴۷) .

عفو کلید گشایش ، و زمینه فرج ، و راه حلّ مشکلات ، و جذب کننده افراد ، و پشیمان کننده خطاکار ، و عامل دوستی و محبت بین آزار کشیده و آزار دهنده است .

غضب و خشم شرّ است و عفو و گذشت نیکی و خیر ، غضب از اوصاف ابلیس و عفو از صفات حضرت باری تعالی است .

در برابر آزار و خطای هم نوعان و مردم مؤمن و مسلمان ، و اقوام و اقربا ، مسئله گذشت و عفو و حلم و بردباری و صبر و حوصله را به تمرین بگذارید ، تا بتدریج به این حسنه الهیه آراسته شده و وجودتان تبدیل به منبع خیر و ظرف کرامت گردد .

عفو

در معارف الهی به عنوان عبادت شناخته شده و ثوابها مهّمی بر صاحب عفو مترّتب است .

گذشت طرف مقابل را از انسان شرمنده می کند و او را در سنگر انفعال می برد و چه بسا که حلم و صبر و عفو و گذشت انسان چراغ پر فروغ هدایت برای دیگران می گردد .

به هنگام آزار دیدن از مردم و هجوم طوفان غضب و خشم ، که می خواهد انسان را از مدار حق و حقیقت جدا کند ، بیاد خدا افتید ، و به جناب حق پناه ببرید ، و به لطف و مرحمت او تکیه بزنید و به خصوص بیاد این حقیقت بیفتید که در این دوره ی عمر از چه گناهان زیاد و بزرگی که شما مرتکب شدید او درگذشت و عفو کرد و شما را بخشید ، پس به شکرانه عفو او از شما ، از مردم بگذرید و از خطا و آزارشان چشم بپوشید و از آنان گذشت کنید و برای ایشان از حضرت حق جل و علا طلب مغفرت نمائید و اگر لازم باشد به آنان نیکی و احسان کنید تا با خدای مهربان هم سو گشته و هم اخلاق جناب او گردید و قلب و روحتان هم رنگ آن حضرت شود .

به قول بلبل گلزار عشق مرحوم الهی قمشه ای :

ذکر تو ای یار تسلاّی ماست

شور غمت شادی دلهای ماست

دیدن روی توبه صبح وصال

آرزوی این شب یلدای ماست

در تو که پنهانی و پیداستی

واله و حیران دل دانای ماست

مهر تو ماه آیت لطف است و مهر

منع تو اعطای تقاضای ماست

آن که بجز حسن و نکوئی ندید

در دو جهان دیده

بینای ماست

از خود و فکرت و حسّ بگذرد

کین همه در سر حد غوغای ماست

در سفر عشق ملک سالهاست

در طلب شاهد یکتای ماست

بالله اگر دعوی دانش کنیم

لای تو اندیشه ی اِلّای ماست

آگه از اسرار ازل تا ابد

آن صمد سرمد یکتای ماست

ذکر حدیث تو روان بخش جان

فکر جمال تو دل آرای ماست

طی هزاران سفرت یک قدم

در ره آن شاهد یکتای ماست

ای گهر عشق تو ای بی نشان

نام و نشانیت بدریای ماست

گفت الهی سخن عشق یار

گوش دل ارهست بر آوای ماست

عفو در قرآن مجید

قرآن مجید در دو جهت در مسئله عفو سخن دارد ، در یک جهت خبر از عفو الهی نسبت به خطاکاران توبه کار می دهد ، و در جهت دیگر از مردم می خواهد نسبت به یکدیگر اهل گذشت و عفو باشند تا در این زمینه با حضرت حق هماهنگ شوند .

(وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ«۵۱» ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكَمْ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ لَعَلَّكَمْ تَشْكَرُونَ) (۴۸) .

و یاد آرید وقتی که با موسی برای نزول تورات چهل شب وعده گذاشتیم پس شما در غیبت او گوساله پرستی اختیار کرده و ستمکار و بیدادگر شدید .

آنگاه شما را بخشیدیم و پس از چنین کار زشت از گناه شما در گذشتیم باشد که سپاسگزار شوید .

عنایت کنید که خداوند مهربان از چنان گناه سنگینی از گناهکاران بنی اسرائیل ، پس از تنبّه و بیداری و توبه از زشتی عمل گذشت کرد و آنان را بخشید ، بر ما بندگان لازم و فرض است که از حضرت دوست متابعت کرده و از خطای برادران و آشنایان و هر کس به ما آزار دهد

بخاطر خدا گذشت کنیم و طرف خود را ببخشیم .

(وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِن بَعْدِ مَا أَرَاكُم مَا تُحِبُّونَ مِنكُم مَن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنكُم مَن يُرِيدُ الآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ وَاللهُ ذُو فَضْل عَلَى الْمُؤْمِنِينَ)(۴۹) .

به حقیقت صدق وعده ی خدا را که شما را بر دشمنان غالب گرداند ، کافران آنگاه دریافتند که شما پیروز شدید و به فرمان خدا کافران را به خاک هلاک افکندید و همیشه بر دشمن غالب بودید تا وقتی که در جنگ احد سستی کرده و اختلاف انگیختید و نافرمانی حکم رسول من نمودید پس از آن که هر چه آرزوی شما بود از فتح و غنیمت به آن رسیدید ، برخی برای دنیا و گروهی برای آخرت می کوشیدید ، در آن میدان شما را از پیشرفت باز ایستاند تا شما را بیازمایید ، و خدا از تقصیر شما درگذشت که خدا را به اهل ایمان عنایت و رحمت است .

(فَأُولئِكَ عَسَى اللهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللهُ عَفُوّاً غَفُوراً)(۵۰) .

آنان امیدوار به عنایت خدا باشند که از آنان درگذرند ، و خداوند گذشت کننده مهربان است .

(إِن تُبْدُوا خَيْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَن سُوء فَإِنَّ اللهَ كَانَ عَفُوّاً قَدِيراً)(۵۱) .

اگر در حق مردم به آشکار و پنهان خوبی کنید و یا از بدی دیگران بگذرید و گذشت نمائید کار بسیار محبوبی است ، پس قطع داشته باشید که خداوند نسبت به شما با گذشت است در حالی که بر انتقام گیری تواناست .

(وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ

التَّوْبَهَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ)(۵۲) .

و اوست خدائی که توبه بندگانش را قبول می کند و گناهانشان را عفو می کند و شما ای بندگان هر چه انجام دهید خدا می داند .

آیات گذشته نمایشگر عفو و گذشت حضرت حق از عاصیان متجاوز و تبهکاران خود کامه بود ، که بر اثر بیداری و توبه باعث جذب و عفو و گذشت خدا شدند ، و اما آیاتی که از بندگانش می خواهد خطاکاران و آزاردهندگان نسبت به خود را که خطا و آزارشان معلول کم ظرفیتی و جهل و خشم است ببخشند و عفو کنند عبارت است از :

(وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنكُمْ وَالسَّعَهِ أَن يُؤْتُوا أُولِى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِى سَبِيلِ اللهَ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)(۵۳) .

و نباید صاحبان ثروت و نعمت در باره ی خویشاوندان خود و در حق مسکینان و مهاجرین در راه خدا از بخشش و انفاق کوتاهی کنند ، باید مؤمنان همیشه بلند همت بوده و با مردم جانب گذشت و اعراض از اشتباه آنان را رعایت کنند ، آیا علاقه ندارید خداوند در حق شما گذشت کند ، شما بگذرید تا خدا بگذرد که خداوند بسیار بخشنده و رحیم است .

(فَبِمَا رَحْمَه مِنَ اللهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِى الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)(۵۴) .

ای رسول من ، رحمت خدا تو را با مردم مهربان و خوشخوی گردانید ، و اگر تندخو و سخت دل بودی ،

مردم از گرد تو متفرق می شدند ، پس چون امّت به نادانی در حق تو بد کنند از آنان بگذر و از خداوند برای آنان طلب آمرزش کن و برای دلجوئی آنها در امور با ایشان مشورت نما ، آنچه تصمیم گرفتی با توکل بخدا انجام ده که خدا آنان را که بر او اعتماد کنند دوست دارد .

(فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)(۵۵) .

از مردم بگذر و از کار بدشان آنان را عفو کن که همانا خداوند نیکوکاران را دوست دارد

(خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ)(۵۶) .

جانب عفو را رعایت کن و طریق عفو و گذشت را به پیمای و امّت را به نیکوکاری امر کن و از مردم نادان که زیر بار حرف حق و دستوراتت نمی روند پرهیز کن .

عفو در روایات

قَالَ عَلِيٌّ (علیه السلام) : اَلْعَفْوُ تاجُ الْمَكارِمِ .

علی (علیه السلام) فرمود : گذشت تاجی بر تارک مکارم است .

و نیز آن حضرت فرمود : دو چیز است که ثواب آنها به اندازه نمی آید :

گذشت و عدالت .

وَقالَ (علیه السلام) : قِلَّه الْعَفْوِ اَقْبَحُ الْعُيُوبِ ، وَالتَّسَرُّعُ اِلَى الْاِنْتِقامِ اَعْظَمُ الذُّنُوبِ .

و نیز آن حضرت فرمود : کم گذشتی قبیح ترین عیب و عجله در انتقام از بزرگترین گناهان است .

وَقالَ : شَرُّ النّاسِ مَنْ لا يَعْفُو عَنِ الزَّلَّهِ وَلا يَسْتُرُ الْعَوْرَه .

و نیز آن جناب فرمود : بدترین مردم کسی است که از لغزش مردم گذشت نکند ، و عیب مردم را نپوشاند .

پیامبر فرمود شب معراج قصری مستولی و مشرف بر بهشت را دیدم از امین وحی پرسیدم از کیست گفت :

آنان که خشم خود فرو خورند و از مردم گذشت کنند و خدا نیکوکاران را دوست دارد .

قالَ رَسُولُ الله (صلی الله علیه وآله) : مَنْ عَفا عِنْدَه قُدْرَه عَفَا اللهُ عَنْهُ یَوْمَ الْعَثْرَهِ .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : هر کس بوقت قدرت عفو کند خداوند روز لغزش از وی گذشت کند .

مردی از آزار خدمه اش به رسول خدا شکایت برد ، حضرت فرمود از آنان گذشت کن که گذشت باعث اصلاح دل آنان است ، عرض کرد در بی ادبی متفاوتند فرمود برو از آنان بگذر .

عَنْ النَّبیِّ (صلی الله علیه وآله) : اِنَّهُ یُنادی مُناد یَوْمْ الْقِیامَهِ مَنْ کانَ لَهُ عَلَی اللهِ اَجْرٌ فَلْیَقُمْ . فَلا یقُومُ اِلاّ الْعافُونَ ، اَلَمْ تَسْمَعُوا قَوْلَهُ تَعالی : (فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَی اللَّه)(۵۷) .

نبی اسلام فرمود : روز قیامت منادی فریاد می کند ، هر کس بر خدا حقی از اجر دارد برخیزد ، برنمی خیزد مگر آنان که در دنیا از دیگران گذشت کرده و جانب عفو را گرفتند ، آیا نشنیدید قول خدا را ، هر کس عفو کند و اصلاح نماید پس اجرش با خداست .

مالک اشتر و مسئله عفو

او انسانی والا و موجودی الهی و وجودی ملکوتی ، و مجسّمه اعتقاد و اخلاق و عمل صالح بود ، و آنچه امیرالمؤمنین در کرامت و بزرگواری آن جناب فرموده در باره کمتر کسی گفته شده .

به هنگامی که در اوج قدرت واقتدار و عظمت بود ، و فرماندهی لشگر عراق را به عهده داشت ، و نام مبارکش لرزه به تن مخالفان می انداخت وارد بازار کوفه شد ،

چون همیشه در لباس مساکین و فقرا بود و نشانی برای شناخته شدن نداشت در جمع کسانی که او را نمی شناختند مورد توجه قرار نمی گرفت .

شخصی برای بازیگری و خنداندن دیگران آنجناب را مورد اذیت و آزار و توهین قرار داد ، آن مرد با کرامت و صاحب دل بدون اینکه به شوخی کننده توجه کند راهش را ادامه داد . مردی که ناظر بی تربیتی آن شخص بود جلو آمد و وی را گفت این شخص را شناختی ؟ گفت : نه ، گفت : این انسان بی نظیر و گوهر گرانبهای صدف دین مالک اشتر نخعی بود ، آزارکننده از پی مالک روان شد و از هر کس که امکان داشت خط سیر مالک را پرسید تا آن منبع فیض را در مسجد یافت که مشغول نماز است صبر کرد تا مالک به نمازش خاتمه داد ، به محضرش عرضه داشت اسائه ادب مرا ببخش و بر من کرم نموده از من گذشت کن ، مالک در برابر اصرار او فرمود : من از تو نگرانی ندارم چون آن عمل تحقیر کننده را انجام دادی و بر تو گناه بود ، من به این مسجد آمدم و این دو رکعت نماز را محض جلب رضای حق و غفران الهی به سوی تو بجا آوردم ! !

بهشت است آنجا که آزار نیست

گل است آن که بر پای کس خار نیست

فرشته سرشت و بهشتی و شی

اگر با کست جور و پیکار نیست

بجز دانش و دین دل هوشمند

به بازار گیتی خریدار نیست

بر آنان که بد کیش و تیره دلند

نصیبی بجز قهر دادار نیست

بازیچه عالم

بی ثبات

دل هوشمندان گرفتار نیست

شد آزاد جان هر که با یاد دوست

بصیدی و قیدی گرفتار نیست

الهی بر آن پاك دل مرحبا

که دامش بجز زلف دلدار نیست

من در حدیث پنجاه و هفتم در رابطه با حلم و بردباری که بی ارتباط به مسئله عفو نیست ، چرا که عفو میوه شیرین حلم است مسائلی را متذکر شده ام از این جهت توضیح و تفسیر بیشتری را در این فصل لازم نمی بینم ، نسبت به بقیه حدیث به بیش از ترجمه نیازی نیست

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

معنی عفو این است که هرگاه از کسی جرمی و تقصیری به تو واقع شد از پی او برای انتقام گرفتن نروی و حتی آن جرم و اذیت را به او اظهار نکنی و به رخ او نکشی و از زبان و دل و ظاهر و باطنت او را در این زمینه فراموش کنی و بیش از پیش به وی احسان و نیکی کنی !

به این صفت کمال و گوهر گرانبها کسی راه نمی برد مگر اینکه لذّت عفو حضرت حق را نسبت به گناهانش چشیده باشد ، و پروردگار مهربان وی را به صفات ستوده و اطور محموده مزین نموده و به نور بهاء خود او را غرق کرده باشد ، که عفو و گذشت کار مردان خداست ، و این صفت الهی در خور هر ظرفی و هر موجودی نیست .

عفو و مغفرت و گذشت و بخشش نسبت به تقصیر و عصیان مردم از صفات الهی است که در قلب بندگان برگزیده جنبه امانت دارد ، این گوهر تابناک معنوی در قلوب اولیا برای آن

است که با عباد خدا چون خدا رفتار کنند ، چه این که بنده ضعیف هر چند مستغرق در عبادت و بندگی باشد ، باز محتاج به عفو و فضل خداست و به عبادت تنها نمی توان مستحق درجات عالیه شد .

خداوند دستور داده ، عفو کنید و پرده پوشی نمائید ، مگر دوست ندارید مورد عفو حق قرار بگیرید ،کسی که از دیگران گذشت ندارد چه توقعی از گذشت حضرت الهی دارد ؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید خداوند به من سه خصلت امر کرد :

۱ حق صله رحم را بجای آر گرچه آنان از تو رمیده باشند .

۲ از هر که به تو ظلم کرده عفو کن .

۳ به هر که به تو بدی کرده احسان و نیکی آور .

و خود حضرت رسالت پناهی بارها مردم را به رعایت این سه خصلت امر فرمود و از پیروی از حالات شیطانی نهی کرد و ما بر اساس آیات قرآن مجید ملزم هستیم به آنچه پیامبر دعوت می کند عاشقانه گردن نهیم ، و از آنچه نهی می فرماید بپرهیزیم .

عفو کردن و گذشت از تقصیر دیگران ، سرّی است از اسرار الهی که مخصوص قلب خواصّ از عباد است و بشارتی از جانب حق به سوی بندگان آراسته ، به این معنی که ای بندگان هرگاه شما را که بنده و مخلوقید امر به عفو کنم ، پس من که خالق شمایم به این حقیقت و خرج کردنش اولی ترم ، هر کس به این صفت موصوف باشد خداوند مشکلاتش را حل و کار دنیا و آخرتش را آسان می

کند .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به یارانش می فرمود : شما از اینکه مانند ابو ضمضم باشید عاجز و ناتوانید ؟

عرضه داشتند ابو ضمضم چگونه بوده ؟ فرمود : او انسانی بود که هر وقت صبح می کرد می گفت :

خداوندا من بدی و تقصیر هر کس را نسبت به خود گذشتم و بندگانت را در این زمینه حلال کرده و بخشیدم .

خداوندا توفیق آراسته شدن به مکارم و محامد اخلاقی ، و پاک شدن از رذائل و پلیدیهای نفسانی را به همه ما مرحمت فرما ، که آنچه باید بیابیم ، تنها از خزانه عنایت تو باید یافت که نزد غیر تو بحق تو چیزی یافت نمی شود ، و برای انسان غیر تو یار و یاوری وجود ندارد .

ما سریر سلطنت در بینوائی یافتیم

لذّت رندی زترک پارسائی یافتیم

سالها در یوزه کردیم از در صاحبدلان

مایه این پادشاهی زان گدائی یافتیم

همت ما از سر صورت پرستی درگذشت

لاجرم در ملک معنی پادشاهی یافتیم

پرتو شمع تجلّی بر دل ما شعله زد

این همه نور و ضیا زان روشنائی یافتیم

صحبت میخوارگان از خاطر ما محو کرد

آن کدورتها که از زهد ریائی یافتیم

بیش از این در سر غرور و سرفرازی داشتیم

ترک سر کردیم و زان زحمت رهائی یافتیم

گر چه آسیب فلک بشکسته ما را چون عبید

از درونهای بزرگان مومیائی یافتیم

باب شصت و یکم

در حُسن خلق است

قال الصادق (علیه السلام) :

اَلْخُلْقُ الْحَسَنُ جَمالٌ فِی الدُّنْیا وَنَزْهَةٌ فِی الْاخِرَهِ وَبِهِ کَمالُ الدّینِ وَقُرْبَةٌ اِلَی اللهِ تَعالی .

وَلا یَکُونُ حُسْنُ الْخُلْقِ اِلاّ فی کُلِّ وَلیٍّ وَصَفِیٍّ لِاَنَّ اللهَ تَعالی اَبی أنْ یَتْرُکَ الْطافَهُ وَحُسْنَ الْخُلْقِ اِلاّ فی مَطایا نُورِهِ الْاَعْلی وَجَمالِهِ الْاَزْکی ، لِاَنَّها خَصْلَةٌ یَخْتَصُّ

بِهَا الْاَعْرَفُ بِرَبِّهِ ، وَلا يَعْلَمُ ما فی حَقیقَهِ حُسْنِ الْخُلْقِ اِلاّ اللّه تَعالی .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : خاتَمُ زَمانِنا حُسْنُ الْخُلْقِ وَالْخُلْقِ الْحَسَنُ اَلْطَفُ شَیْء فِی الدّینِ وَاَثْقَلُ شَیْء فِی الْمیزانِ ، وَسُوءُ الْخَلْقِ یَفْسِدُ الْعَمَلَ کَما یُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ ، وَاِنِ ارْتَقی فِی الدَّرَجاتِ فَمَصیرُهُ اِلَی الْهَوانِ .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : حُسْنُ الْخُلْقِ شَجَرَهٌ فِی الْجَنَّهِ وَصاحِبُهُ مُتَّعَلِّقٌ بِغُصْنِها یَجْذِبُهُ اِلَیْها ، وَسُوءُ الْخُلْقِ شَجَرَهٌ فِی النّار فَصاحِبُها مُتَعَلِّقٌ بِغُصْنِها یَجْذِبُهُ اِلَیْها .

قال الصادق ۷ :

اَلْخُلْقُ الْحَسَنُ جَمالٌ فِی الدُّنْیا وَنَزْهَهٌ فِی الْاخِرَهِ وَبِهِ کَمالُ الدّینِ وَقُرْبَهٌ اِلَی اللهِ تَعالی .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : خُلق نیکو حسن و زیبائی در دنیا ، و پاکی و طهارت در آخرت است ، تمام دین به اوست و عامل قرب انسان به حضرت حق است .

خلق حسن از اعظم نعم الهی ، و موجب بسط رزق ، و محبوبیت نزد خالق و مخلوق ، و راحت انسان در زندگی و علّت ارتقاء آدمی در درجات عالی کمال و رشد است .

خلق حسن مجموعه ای از صفات حمیده ، و اوصاف پسندیده ، از قبیل خوشروئی ، مهربانی ، مودت ، محبت ، تواضع ، خضوع ، خشوع ، عفو ، احسان به پدر و مادر و جود و سخا و کرم و مروّت است .

قسمتی از این موضوعات را در روایات گذشته « مصباح الشریعه » مانند سخا در باب ۵۳ ، مواخات باب ۵۵ ، حلم باب ۵۷ و تواضع باب ۵۸ و عفو باب ۶۰ بنحو مفصّل شرح دادم و توضیح موضوعات دیگر

از قبیـل احسان به والـدین در باب ۷۱ و صبر در قسـمت ۹۱ و حیـا در باب ۹۳ با خواست خداونـد خواهـد آمد ، بهمین خاطر روایت این باب را که نسبت به صـفات پسـندیده جنبه عنوان دارد فقط ترجمه کرده ، و از وجود مقدس حضـرت حق عاجزانه می خواهم که همه ما را متخلّص به اخلاق حسنه بنماید .

حسن خلق حقیقتی است که بایـد آن را در نفس و جـان پـاک اولیاء و اصـفیای حق یافت ، که هر ظرفی خزینه این گنـج و هر صدفی جای تجلّی این گوهر نیست .

او نخواسته الطاف و عنایاتش و حسن خلق را مگر برای کسانی که متحمل نور اویند ، و متصف به پاکی و پاکیزگی دل و جان ، حسن خلق مخصوص عارف بحق است و قدر آن را فقط خدا می داند .

حضرت ختمی مرتبت ، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

نیکـوئی خلق و خلق نیکو لطیف ترین حقیقت در آئینه دین ، و سـنگین ترین و پرارزش ترین گوهر در ترازوی عمـل است ، و چون انگشتری که زینت دست است ، زینت انسان است .

خلق بد عامل فساد عمل انسان است چنان که سرکه عامل نابودی و ازبین رفتن عسل است

آلوده به سوء خلق هرچنـد در کمالاـت دیگر ترقی کنـد ، بایـد بدانـد که بخاطر سوء خلقش اهل عـذاب و مسـتحق نار نیران و هوان و خواری و ذلّت و پستی است .

و باز رسول الهی فرمود :

خلق نیکو درختی است در بهشت که دارنده اخلاق حمیده متعلّق به شاخه آن است ، چنانچه بدخلقی شجره ای است

در جهنم که صاحبش متعلق به شاخه آن و مجذوب به جاذبه آن درخت جهنّمی است .

(إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ)(۵۸) .

بکوشید که در مرحله اول مراحل حسن خلق و سوء خلق را بشناسید ، و چون از طریق قرآن و کتب حدیث و نوشته های اخلاقی ، بخصوص « جامع السعادات » و « محجه البیضاء » به موارد هر دو معرفت پیدا کردید ، به صفات حمیده و خلق حسن آراسته شوید ، و از اوصاف شیطانی و سوء خلق بپرهیزید ، که راهی برای تحصیل سعادت دارین جز آراستگی به حسنات و پیراستگی از سیّئات نیست .

باز آی که از غیر تو پرداخته ایم دل

ای سرّ تو را سینه سودا زده منزل

قربان تو می کردم اگر یافتمی جان

بر زلف تو می بستم اگر داشتمی دل

جز نقش خط از روی نکویت خط هستی

نقشی است که گردون زده بر آب به باطل

من روی چو زر کرده ام از عشق تو بنمای

بر گردنم آن ساعد چون سیم حمایل

آئینه شود سینه پرداخته از زنگ

بر عرش پرد طائر برخاسته از گل

خواهی که شوی مظهر انوار تجلّی

آئینه خود ساز بر آن روی مقابل

خودبین نبرد راه به خم خانه وحدت

محجوب ندارد از تشنه کامل

از غرب خفا گونه خورشید حقیقت

پیداست تو در پرده ای ای دیده غافل

کن در طلب گوهر جان کشتی تن را

مستغرق دریای دل بی تک و ساحل

از کشته شدن زنده شوی در طلب تیغ

بایست زدن بوسه به سر پنجه قاتل

ما زنده به عشقیم که بی فاصله ما را

جاری است چو خون در کبد و عرق و مفاصل

بردار ز گلِ ذرّه محجوب صفا را

ای بر

همگی پرتو خورشید تو شامل

باب شصت و دوّم

در علم و دانش است

قسمت اول

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

اَلْعِلْمُ اَصْلُ کُلِّ حال سَنِیٍّ وَمُنْتَهی کُلِّ مَنْزِلَه رَفیعَه ، لِذلِکَ قالَ النَّبِیُّ ۶ : طَلَبُ الْعِلْمِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسْلِم اَیْ عِلْمِ التَّقْوی وَالْیَقین .

وَقالَ (صلی الله علیه وآله) : اُطْلِبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصّینِ وَهُوَ عِلْمُ مَعْرِفَهِ النَّفْسِ وَفیهِ مَعْرِفَهُ الرَّبِّ

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ .

ثُمَّ عَلَیْکَ مِنَ الْعِلْمِ بِما لایَصِحُّ الْعَمَلُ اِلاّ بِهِ وَهُوَ الْاِخْلاصُ ، قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله وسلم) : نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ عِلْم لایَنْفَعُ وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذی یُضادُّ الْعَمَلَ بِالْاِخْلاصِ .

وَاعْلَمْ اَنَّ قَلیلَ الْعِلْمِ یَحْتاجُ اِلی کَثیرِ الْعَمَلِ ، لِاَنَّ عِلْمَ ساعَه یَلْزِمُ صاحِبَهُ اسْتِعْمالَ طولِ الْعُمْرِ .

قالَ عیسیَ بْنُ مَرْیَمَ (علیه السلام) : رَأَیْتُ حَجَراً مَکْتُوباً عَلَیْهِ : اِقْلِبْنی فَقَلَبْتُهُ فَاِذا عَلَیْهِ مِنْ باطِنِهِ مَکْتُوب : مَنْ لایَعْمَلُ بِما یَعْلَمُ مَشُومٌ عَلَیْهِ طَلَبُ ما لا یَعْلَمُ وَمَرْدودٌ عَلَیْهِ ما عَمِلَ .

اَوْحَی اللهُ اِلی داوُدَ (علیه السلام) : اِنَّ اَهْوَنَ ما اَنَا صانِعٌ بِعالِم غَیْرِ عامِل بِعِلْمِهِ اَشَدُّ مِنْ سَبْعینَ عُقُوبَهً باطِنِیَّهً اَنْ اُخْرِجَ مِنْ قَلْبِهِ حَلاوَهَ ذِکْری .

وَلَیْسَ اِلَی اللهِ تَعالی طَریقٌ یُسْلَکُ اِلاّ بِالْعِلْمِ ، وَالْعِلْمُ زَیْنُ الْمَرءِ فِی الدُّنْیا وَسِیاقُهُ اِلَی الجَنَّه وَبِهِ یَصِلُ اِلی رِضْوانِ اللهِ تَعالی .

وَالْعالِمُ حَقّاً هُوَ الَّذی یَنْطِقُ عَنْهُ اَعْمالُهُ الصّالِحَهُ وَاَوْرادُهُ الزّاکِیَهُ وَصَدَّقَهُ تَقْواهُ ، لا لِسانُهُ وَمُناظَرَتُهُ وَمُعادَلَتُهُ وَتَصاوُلُهُ وَدَعْواهُ .

وَلَقَدْ کانَ یَطْلُبُ هذَا الْعِلْمَ فی غَیْرِ هذَا الزَّمانِ مَنْ کانَ فیهِ عَقْلٌ وَنُسْکٌ وَحَیاءٌ وَخَشْیَهٌ وَاَنَا اَری طالِبَهُ الْیَوْمَ مَنْ لَیْسَ فیهِ مِنْ ذلِکَ شَیْءٌ .

وَالْمُعَلِّمُ یَحْتاجُ اِلی عَقْل وَرِفْق وَشَفَقَه وَنُصْح وَحِلْم وَصَبْر وَبَذْل . وَالْمُتَعَلِّمُ یَحْتاجُ اِلی رَغْبَه

وَارادَه وَفَراغ وَنُسْک وَخَشْيَه وَحِفْظ وَحَزْم .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

اَلْعِلْمُ اَصْـلُ كُلِّ حال سَـنِيٍّ وَمُنْتَهى كُلِّ مَنْزِلَه رَفيعَه ، لِـذلِکَ قالَ النَّبِیُّ (صـلی الله علیه وآله وسـلم) : طَلَبُ الْعِلْمِ فَريضَهٌ عَلى كُلِّ مُسْلِم اَیْ عِلْمِ التَّقْوى وَالْيَقينِ :

روايت بسيار مهمی است ، كه در آن راهنمائيهای سودمند و با منفعتی قرار دارد .

از متـن روايت و جمله به جمله آن اسـتفاده می شـود ، كه منظـور از علم در اين روايت علم خـاص است و آن علم دين و علم تقوا و يقين می باشد كه بر تمام عباد حق بطور حتم واجب عينی است .

گرچه اسـلام عزيز به هر عملی كه در جهت خـدمت به انسان است اهميت داده ، ولی اهتمام اسـلام به علم دين كه در حقيقت علم تربيت است فوق العاده است .

من در جلـد اوّل « عرفـان اسـلامی » كه شـرح روايت اوّل « مصـباح الشـريعه » است ، به قسـمتی از آيـات و روايات باب علم و ارزش اين حقيقت كه نور خـدا در قلوب بنـدگان است اشاره كرده ام و در اين فصل نياز به توضـيح بيش از آنچه در جلد اوّل گذشت نمی بينم ، تفصـيل آيات باب علم و روايات فصل دانش را اگر خواستيد به كتاب پرقيمت « بحار » جلد اول و « اصول كـافی » جلـد اوّل و « محجه البيضـاء » جلـد اوّل و « دانش مسـلمين » نوشـته محمـد رضا حكيمی مراجعه كنيـد ، و اگر رنـج و زحمات و مشقّات طالبان علم در اسلام و محصول شيرين آن بزرگواران و خدمت پرارجی كه به دنيای انسانيت و بخصوص

تمـدن و صـنعت در همه شـئون زنـدگی خواستید ببینید به کتابهای پر قیمت « اعیان الشـیعه » و « الذریعه » شـیخ آقا بزرگ و « شیعه و فنون اسلام » علاّمه صدر مراجعه کنید .

من اگر بخواهم به تمام این واقعیات در پرتو این روایت اشاره کنم مثنوی هفتاد من کاغذ شود ، از این جهت به ترجمه مختصر روایت اکتفا کرده و می گذرم و چون منظور علم در روایت علم دین است به محضر عزیزان عرضه می دارم که کلیه مجلّدات « عرفان اسـلامی » توضیح همین روایت شریفه است ، چرا که در صد باب کتاب « مصباح » وجود مقدّس حضرت صادق (علیه السلام) به بسیاری از شئون اخلاقی و عرفانی و عملی و تکالیف الهیه اشاره فرموده اند ، که اگر کسی موفق به خواندن آن صد روایـت و توضـیحات ایـن فقیر الی الله شـود ، در حقیقت در حدّی عـالم به دین شـده و از پی آن لازم و واجب است به عمل خالصانه نسبت به آن علم اقدام نماید .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

دانش ریشه همه اوصاف پسندیده ، و مبدأ و منشأ هر کار خیر و منتهای هر درجه بلند و مقام عالی است .

هر کس علم نـدارد نور و روشـنایی نـدارد ، و آن کس که از دانش بی بهره است از علم خداپسـندانه محروم است ، جاهـل را قیمتی نیست که جاهل از درجه اعتبار ساقط و از نظر عمر و عمل بدون شک مغبون و مردود و از رحمت حضـرت الهی در دو جهان محروم است .

از این جهت حضرت رسالت

پناه فرموده اند :

طلب دانش بر تمام مسلمانان خواه مرد و یا زن واجب است .

مراد از این علم ، معرفت به تقوا و یقین است ، علاّمه مجلسی در توضیح این جمله می فرمایند : علم تقوا علم به اوامر و نواهی و تکالیف و مسئولیّت هائی است که دانستن و علم به آن آدمی را از عذاب الهی مصون می نماید ، و علم یقین منظور علم به صفات حق و علم به آخرت و علم به تمام اصول دین و معارف محکم الهیه است .

در زمینه اهمیت طلب علم ، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

علم را بخواهید گرچه در چین باشد .

و این کنایه از این است ، که در تحصیل علم دین عذر احدی در پیشگاه حضرت ربوبی مسموع نیست و دور بودن راه معلّم یا متعلّم به عنوان عذر پذیرفته نمی شود آنگاه حضرت می فرماید :

مراد از علم ، معرفت خود است که مقدّمه معرفت ربّ است .

(وَفِی أَنفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ)(۵۹) .

در روایتی از قول رسول خدا آمده :

پایه های ایمان بر چهار مرحله است :

۱ خداشناسی

۲ خودشناسی

۳ وظیفه شناسی

۴ خطرشناسی

دَعائِمُ الْایمانِ اَرْبَعَهٌ : اَلْاَوْلی اَنْ تِعْرِفَ رَبَّکَ . وَالثّانِیَهُ اَنْ تَعْرِفَ ما صَنَعَ بِک وَالثّالِثَهُ اَنْ تَعْرِفَ ما اَرادَ مِنْکَ . وَالرّابِعَهُ اَنْ تَعْرِفَ ما یُخْرِجُکَ مِنْ دینِکَ .

آری چون خود را از نظر جسمی و روحی و عقلی و قلبی و ظاهری و باطنی بشناسی و این شناخت با کمک قرآن و روایات باب خلقت و مراجعه به کتب تشریح الاعضاء برای تو میسّر است راه به

خداشناسی پیدا کرده و حضرت دوست را از طریق معرفت به خود خواهی یافت ، آنگاه به پیشگاه مقدس آنجناب با کمال ذلت و زاری مترنّم به این غزل فیض خواهی شد .

بهر گلی اگرم ناله و نوایی هست

به جان تو اگرم جز تو مدّعایی هست

مگو مگو ز کجا آمدی کجا رفتی

ببین ببین که بجز سایه تو جائی هست

مگو مگو به جهان آشنا کرا داری

ببین ببین به جهان جز تو آشنائی هست

مرا به غیر هوای تو و رضای تو نیست

هوای دیگر اگر هست و مدعائی هست

هوا بسر نرسانم به مدّعا نرسم

چه مدعا چه هوا جز تو روی ورائی نیست

ز خاک درگه تو گر روم بجای دیگر

کجا روم بجز این آستانه جائی هست

مقابل گُل رویت نشینم و نالم

چو عندلیب که در گلشنش نوائی هست

وصال دوست چو خواهی بساز با غم دوست

چو گنج باشد ناچار اژدهائی هست

قسمت دوم

اگر جهان همه بیگانه شد ز فیض چه باک

چو التفات نهان تو آشنائی هست

امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا نقل می کند :

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ .

هرکس خود را شناخت ، خدای خود را شناخته است .

چرا که هرگاه دانست که بـدن انسان با وجود ضـعف و حقارتی که دارد ، محتاج به مـدبّر و متصـرّف است ، و بیوجود مدبر و متصـرف کارهـای بـدن صورت نمی گیرد ، پس به این واقعیت اقرار می کنـد ، که جهان هستی با وجود عظمت و جبروت که مشـتمل است بر مجردات و مادیات و مرکبات و بسائط و علویات و سفلیات و هرکدام از اینها مشتمل است بر اجناس متعدّده و انواع متشتّته و افراد مختلفه ، و

هرشخصی از آنها مشتمل بر لطائف صنع و عجائب فطرت ، چگونه بی مدبّر و متصرف می تواند باشد ، که مدبّر و متصرّفی ندارد مگر ذات اقدس باری تعالی ، که جز او هم احاطه به کثرت موجودات و ظاهر و باطن عالم هستی ندارد .

(قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّى لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّى وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً)(۶۰) .

اگر دریا برای نوشتن تعداد و وضع موجودات مركّب شود پیش از آنكه كلمات الهی به آخر رسد ، دریا خشك شود ، هر چند دریائی دیگر ضمیمه نمایند .

و چنان كه شخص واحد و بدن واحد ، زیاده از یك نَفْس نمی تواند داشت و تعدّد نفس در بدنِ واحد موجب اختلال بدن است ، عالم نیز دو مدبّر و بیشتر نمی تواند داشت و گرنه به حكم :

(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللهُ لَفَسَدَتَا)(۶۱) .

فساد در نظام عالم علوی و سفلی راه می یافت و از این نظام عالی از نظم بدر می رفت و خیمه حیات ویران می شد .

دلم سپرده و جان و تنم روانه اوست

كه آفت دل و دین چشم جاودانه اوست

اگر به وصل خودم ملك دل كند معمور

ولی دلم ز مقیمان آستانه اوست

مگر بهانه ای انگیزد آن نگار شبی

كه روزهاست كه دل در پی بهانه اوست

گرفت مرغ دلم خانه در نشیمن عشق

كه پروریده انعام و آب و دانه اوست

مگر به ساحل شادی رسد ز موج هلاك

دلم كه غرقه دریای بیگرانه اوست

نشان ز آتش دل می دهد زبان جنید

كه گرمی سخن از تیزی زبانه اوست

امام صادق (علیه السلام) در دنباله روایت می

فرماید :

چون علم به احکام شرع و معرفت نفس و معرفت حق پیدا کردی ، لازم است بدانی که هیچ عمل خواه واجب و خواه مستحب ، بدون اخلاص به درجه سلامت نمی رسد و به حلیه قبول در نمی آید ، رسول خدا به پیشگاه حضرت باری عرضه می داشت : پناه به خدا می برم از دانش بی منفعت ، یعنی دانشی که در آن عمل نباشد ، یا عمل باشد ولی از اخلاص بهره ای نداشته و برای آن عمل از خلوص اثری دیده نشود .

علم اندک مستلزم عمل بسیار است ، چرا که تحصیل یک مسئله یا بیشتر زیاده از یک ساعت یا نیم ساعت نیست ، ولی عملش مربوط به تمام عمر است ، زیرا دانستن موجب تکلیف و مکلّف تا آخر عمر مسئول عمل است .

عیسی (علیه السلام) فرمود :

سنگی را دیدم که روی آن نوشته بود مرا برگردان ، چون برگرداندم در باطن سنگ نوشته بود :

هرکه برآنچه دانسته عمل نکرد ، طلب آنچه را نمی داند برای او شوم است ، و دنبال کردن علم برای او سودی ندارد ، که زحمت تحصیل علم بی عمل مردود و بدون اجر و مزد است .

به داود خطاب شد ، آسان ترین عذابی که بر عالم بی عمل روا می دارم از هفتاد شکل عذاب باطنی سخت تر است و آن این است که شیرینی یاد خود را از او می گیرم .

تنها راه رسیدن به خدا علم و معرفت است ، وقتی انسان با انبیاء و ائمه قرآن و معارف الهیه آشنا شود ، این آشنائی مورث آشنائی

با خـدا و محرک عشق در قلب انسان نسـبت به کمال مطلق است ، علم زینت مرد در دنیا ، و رسانـنـده عالم به بهشت و موجب تحصیل رضا و خوشنودی خداست ، البته همه این محصولات نتیجه عمل به علم است .

ز قرص ماه رخشیدن بیاموز

ز دست ابر بخشیدن بیاموز

صفا از قطره های پاک شبنم

ز جام لاله خندیدن بیاموز

بخوان در چهر گل آیات پاکی

ز بلبل عشق ورزیدن بیاموز

سرافرازی ز کوهستان فراگیر

ز موج بحر جنبیدن بیاموز

ز چشم اختران شب زنده داری

ز دور چرخ گردیدن بیاموز

سکوت از تیره شبهای دل انگیز

ز ظلمت راز پوشیدن بیاموز

امید زندگانی از بهاران

ز چشمه سار جوشیدن بیاموز

ز مرغان نغمه تسبیح بشنو

ز دریا آسمان دیدن بیاموز

جمال آفرینش را ز صد شوق

چو شهنازی پرستیدن بیاموز

عالم حقیقی و دانشـمند واقعی کسی است که کردارش به علم او گواهی دهد ، عملش نیکو و شغلش پسندیده و محمود باشد ، تقوا و پرهیزش از حرام و گناه باطنی و ظاهری مصدِّق علم و معرفتش گردد .

نه اینکه زبان و گفتارش و مناظره و بحثش و در مناقشات علمی دیگران پریـدنش و ادعای ناخالصـش گواه علم او گردد ، که این امور گواه ظلمت و تاریکی است نه شاهد نور و روشنائی !

امام ششم می فرمایند ، در گذشته از زمان آنان که آراسته به عقل و عبادت و حیا و خشیت بودند به دنبال علم دین می رفتند ، ولی در این زمان طالبان علم از این اوصاف حمیده و صفات پسندیده خالی و عاری هستند .

در دنباله روایت حضرت صادق (علیه السلام) به اوصاف معلّم و شاگرد اشاره می کنند و می فرمایند :

معلم

را اوصاف و امتیازاتی باید باشد ، که استفاده از دانش او به وجه اکمل و بنحو اتمم میسّر گردد .

دارای عقل ورزیده و فکر پسندیده و اندیشه سالم باشد و یقین عقلی بر علمش سایه داشته تا بتواند آنچه را به شاگرد منتقل می کند ، از شک و وهم و ظنّ و گمان پاک باشد .

همراه با ملاطفت و رفق و مدارا و نرمی و شفقت و ملایمت و بردباری بوده ، تا اگر متعلّم در تحقیق مسئله پافشاری ورزد از غیظ و خشم در امان باشد .

تعلیمش از اغراض فاسده و ریا و خودنمائی دور بوده ، اخلاص در عمل را مراعات نماید .

کمال بردباری و صبر را در درس دادن و برخورد به شاگرد مراعات کند .

از بذل و بخشش دانش به آنان که مستعد آموزش واقعیات اند دریغ نکند ، و سعی نماید بخل به او راه پیدا نکند و پنجه در دینش نیندازد .

متعلّم نیز باید دارای اوصاف زیر باشد ، تا به درجات عالیه نایل گردد ، و از فیوضات ربانیه سرمست شود .

رغبت بسیار در تحصیل علم

اراده قوی داشتن ، بطوری که اگر از آسمان سنگ ببارد سر از درس خواندن و مطالعه و مباحثه برندارد ، و کاری و شغلی مانع از تحصیل او نگردد .

خود را فارغ و یک جهته کردن برای تحصیل

خود را به عبادت و تقوا آراستن ، که علم صفتی است شریف و کمالی است منیف و در محلّ پست و خسیس جا نمی کند .

ملازم خوف الهی بودن ، که خوف مانع از افتادن انسان در ورطه هلاکت و ضلالت است .

از آنچه منافی

قدرت حفظ است اجتناب کردن ، تا قوّت حافظه ضعیف نشود .

مقویّات تعقّل و فکر و اندیشه بکار بردن و از منافیات آن احتراز نمودن و بیداری و سحرخیزی را ملازمت داشتن ، که با سحرخیزی درِ فیوضات و برکات و توفیقات به روی انسان باز شود .

حاصل آن که از برای تحصیل علم دین و دانش خداشناسی و خودشناسی و وظیفه شناسی و خطرشناسی ، هرکس هر زحمتی بخود دهد ، و هر رنج و مشقتی هموار نماید جا دارد ، و بخاطر علم دین باید از هر چیز دیگر گذشت ، که گوهری در خزانه خلقت هم چون علم دین و دانش حق شناسی وجود ندارد .

در حدیث است :

اَوَّلُ ما یُوضَعُ فِی الْمیزانِ الْعِلْمُ وَالْخُلْقُ الْحَسَنُ :

اول برنامه ای که در قیامت در ترازوی عمل نهند ، علم و خلق نیکو است .

و اول خلعتی که بر دوش حضرت آدم پس از لباس وجود پوشاندند علم بود :

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّهَا)(۶۲) .

و بعد از او میراث جمله انبیاء گشت و سر دفتر مقامات و احوال همه اولیاء آمد و این همان علم است که خلیل جلیل فرمود :

(یَا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِرَاطاً سَوِیّاً)(۶۳) .

ای پدر مرا از جانب او علمی آموخته اند که ترا از آن علم نصیبی نیست ، مرا پیروی کن تا ترا به راه راست هدایت کنم .

و یعقوب (علیه السلام) گفت :

(وَأَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ)(۶۴) .

و از حال خضر خبر دادند :

(وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْماً)(۶۵) .

و جای دیگر فرمود :

(

وَلُوطاً آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً)(۶۶) .

و گفت :

(وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْماً)(۶۷) .

و در حق بهتر و مهتر عالم فرمود :

(وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ)(۶۸) .

و این علم قطره ایست از بحر محیط علم قدیم که آن صفت پاک خداوندیست جلّ جلاله ، هم چون صفت های دیگر چون حیات و قدرت و سمع و بصر و کلام و امثال آن .

و هم چنان که روح و جسم آدم صفی (علیه السلام) از قدرت و حکمت در وجود آمد این علم که منبع اخلاق او بود ، هم برآن ترتیب بدو قسم نازل شد :

۱ کسبی .

۲ قدرتی .

آنچه قدرتی بود بر عطای محض بی علّت تعلّق گرفت .

و آنچه حکمتی بود به جهد و کسب مردم حواله گشت .

قسم عطائی انبیاء را آمد و بس .

این قسم که کسبی بود بر جمله ذریت بنی آدم به نسبت مراتبی که در اصل خلقت با سرشت هر یکی همراه است منقسم گشت ، و اگرچه همه اولیاء را به قدر متابعت انبیاء از قسم عطائی نیز حظّی بود ، اما قاعده سلوک از برای ایشان اقوی است که :

مَا اتَّخَذَ اللهُ وَلِيًّا جاهِلًا قَطُّ .

و این از آن است که سلوک روش نفس است که علم کسبی تعلّق بدو دارد . هم چنان که علم عطائی تعلّق به روح دارد ، و چون نفس از عالم حکمت در وجود آمده است بواسطه احتیاج ، لاجرم تحصیل علم کسبی او را بی سبب میسّر نگردد ، و روح چون از عالم قدرت آمد از سبب مستغنی است و همیشه فیض از

علم ازل می پذیرد و بیواسطه و :

(إِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَدُنْ حَکِیم عَلِیم)(۶۹) .

اشاره بدین معناست .

علم دین اشرف تمام علوم ، و مافوق همه دانش هاست ، این علم علّت خیر دنیا و آخرت برای متعلّم آن است ، و متعلّم علم دین در پیشگاه حضرت ربوبی از ارزشی مافوق تمام ارزش ها برخوردار است ، تا جائیکه در کتاب علم « اصول کافی » آمده : موجودات برّی و بحری برای طالب علم دین استغفار می کنند ، و اگر این چنین دانش آموزی در مسیر طلب علم بمیرد شهید از دنیا رفته ! !

الهی در مرحله اوّل قلب ما را از تمام آلودگیها پاک کن ، و نفس ما را به راه تزکیه هدایت فرما ، و روح ما را از حجابهای ظلمانی نجات بخش ، آنگاه توفیق فهم علم دین به ما مرحمت فرما و سپس ما را به عمل به آن علم شریف آراسته کن ، که راهی برای درک فیض ، و تحصیل سعادت دارین و جلب رضا و خوشنودی تو جز این راه وجود ندارد .

پایان

غروب ۱۶ شوال ۱۴۰۷ برابر با ۲۳ / ۳ / ۱۳۶۶

عرفان اسلامی جلد ۱۱

باب شست و سوّم :در آداب فتوا دادن

توضیح

لا یَحِلُّ اْلْفُتْیا لِمَنْ لا یَسْتَفْتی مِنَ اللهِ تَعالی بِصَفاءِ وَاِخْلاص عِلْمِهِ وَعَلانِیَتِهِ وَبُرْهان مِنْ رَبِّهِ فی کُلِّ حال لأنْ مَنْ أفْتی فَقَدْ حَکَمَ . وَالحُکْمُ لا یَصِحُّ إلاّ بإذن مِنَ اللهِ وَبُرْهانِهِ وَمَنْ حَکمَ بِخَبَر بِلا مُعاینه فَهُوَ جاهِلٌ مأخوذٌ بِجَهْلِهِ وَمَأثُومٌ بِحُکْمِهِ . قال النبیُّ (صلی الله علیه وآله) : أجرأکُمْ بِالفُتیا أجْرَأکُمْ علی اللهِ تعالی أوَ لا یعلم المُفتی أنَّهُ هُوَ الذی یَدْخُلُ بَیْنَ اللهِ وَبَیْنَ

عِبادِهِ وَهُوَ الحائِلُ بَيْنَ الجنَّهِ وَالنّارِ ؟ قال سُفيانُ بن عيينهَ : كَيْفَ يَنْتَفِعُ بِعِلْمى غَيرى وَأنا حَرَمْتُ نَفسى نَفعَها .

وَلا تَحِلُّ الفتيا فى الحلالِ وَالحَرامِ بَيْنَ الخَلْقِ إلاّ لِمَن كانَ أتبعَ الخلقِ مِنْ أهلِ زمانِهِ وناحيته وبلده بالحقِّ .

قال النبى (صلى الله عليه وآله) : وذلك لربما ولعلَّ ولعسى لأنَّ الفُتيا عظيمهٌ وقالَ أميرالمؤمنين (عليه السلام) لقاض : هل تعرفُ الناسخ والمنسوخَ ؟ قال : لا . قال : إذاً هلكتَ وأهلكتَ .

والمُفتى يحتاجُ إلى معرِفهِ معانى القُرآنِ وَحقايِقِ السُّنَنِ وَبَواطِنِ الاشاراتِ والادابِ والاجماعِ والِاختلافِ والاطلاعِ على اُصول ما أجمعوا عليه وَما اختلفوا فيه ثمَّ إلى حُسنِ الاختيار ثمَّ العمَلِ صالِحِ ثمَّ الحكمَهِ ثمَّ التقوى ثمَّ حينئذ إن قهر .

قال الصادق (عليه السلام) :

لا يَحِلُّ اُلْفُتْيا لِمَنْ لا يَسْتَفْتى مِنَ اللهِ تَعالى بِصَفاءِ وَاِخْلاصِ عِلْمِهِ وَعَلانِيَتِهِ وَبُرْهان مِنْ رَبِّهِ فى كُلِّ حال :

مسئله بسيار مهم فتوى

در اين فصل حضرت صادق (عليه السلام) به مسئله بسيار مهم فتوا كه اگر داراى جهت الهى و مثبت باشد باعث نجات مردم و ملّت و بلكه ملّت هاست و اگر داراى جهت منفى باشد ، علّت گمراهى مردم و سرافكندگى و سرنگونى ملّت هاست ، اشاره مى كنند .

مردم ديندار از روزگاران قديم به انبياء و ائمه و علماى ربّانى دل بسته بودند ، و امر آنان را در حد قدرت و استطاعت خود اطاعت مى كردند .

تا زمانى كه انبياء و ائمه طاهرين (عليهم السلام) در بين مردم بودند ، مشكلى نبود ، مردم با رجوع به انبياء و ائمه به حكم حقيقى حق دست مى يافتند و به اجرا گذاشته و عمل مى كردند ، اما در نبود

انبیاءو ائمه نیاز شدید به فتوی احساس شد و بزرگان از فقها و علما با شرایطی که اسلام معین نموده بود به جای پیامبران و ائمه نشسته و زمام کشتی زندگی جامعه را بدست گرفتند .

در این مرحله در تمام ادوار پس از غیبت حجّت ثانی عشر ، فقهای بزرگ شیعه در مسئله فتوی جانب الهی مسئله را پیش گرفته و در تمام حوادث به داد اسلام و مسلمانان واقعی رسیدند ، و گاهی در این راه جان عزیز خود را نثار حضرت حق کردند .

اما فقها و قضات مسلک های دیگر به ظاهر اسلامی همانند فقهای شیعه بمیدان نیامده ، و بلکه بعضی از آنان در جهت استحکام حکومت های جور دست به فتوا زده و توده عوام را به دنبال فتوای خود تبدیل به پیچ و مهره دستگاه اموی و عباسی و حکومت های مانند آنان کرده ، و خلاصه دین خود را به دنیا فروخته و تاکنون میلیون ها نفر را گمراه نموده از راه خدا بازداشتند !

دینداران هر یک از مسلک های اسلامی ، شیعی ، زیدی ، حنفی ، مالکی ، شافعی ، همیشه متوجه فتوای فقیه و مرجع مربوط به آئین خود بودند ، در این زمینه فقهای بزرگ شیعه ، همیشه شیعه را در جهت برنامه های الهی و بخصوص حفظ مکتب و بالاخص مبارزه با ستمگران دوران تا ریشه کن شدن آنان هدایت کرده و در این راه خدمات بس ارزنده ای انجام دادند .

ولی با کمال تأسف بعضی از فقهای بعضی از مسالک به فتواهای عجیبی دست زده که توده مؤمن به آن مسلک یا نوکر

ظلم و ظالم شده و به بند استعمار و استثمار دچار گشته ، و یا برای نابودی مریدان اهل بیت پیغمبر و پیروان دوازده امام معصوم کمر همت بستند و از این راه هزاران مؤمن خالص را دچار زندانهای وحشتناك بنی امیه و بنی عباس و حکومت های بعد از آنان کرده و وسیله هلاك آن رادمردان الهی شدند ، و یا در این زمینه علت تبعید آزادگان گشته و یا مریدان خود را برای جنگ با شیعه مظلوم بسیج کرده و از این راه ضربه های غیر قابل جبرانی به انسانیت زدند .

این را هم نباید ناگفته گذاشت که در میان فقهای مسالك دیگر و صاحبان فتوی رادمردانی الهی و صاحبدلانی پرقیمت و آزادگانی بی نظیر ، و منصفانی بزگوار چون علاّ‌ـ شلتوت وجود داشت ، که با تمام برای رفع کینه ها و دشمنی ها و تعصّب های بیجا و اختلافات ابلیسی فقهای مسالك دیگر علیه شیعه در کمال قدرت و تا حد از جان گذشتگی کوشید تا پس از ده قرن که بر اسلام و مسلمین گذشته بود در حالی که با شیعه اهل بیت براساس جهت گیری فقهای بی انصاف مسالك ، عداوت سخت داشتند و حتی حاضر نبودند کتابهای اصولی و فقهی و استدلالی و علمی شیعه را بخوانند تا راه صحیح را از ناصحیح تشخیص دهند ، در میان انبوه مشکلات و سختی ها و تهمت ها و افتراءات ، جواز تقلید از مذهب امامیه را در تمام شئون در دانشگاه الازهر صادر و بهمه جهان فرستاد و از این راه نام پاك و نیکی را در کتاب روزگار

از خـود بیادگـار گـذاشت و رضـا و خوشـنودی حـق را بـا آن فتـوا بسـوی خود جلب کرد ، آری فقیه بزرگ و صـاحب فتوای سترگ حضرت شیخ محمود شلتوت رضوان الله تعالی علیه راه انصاف پیش گرفت و برتری تمام شئون شیعه را از مطالعه کتب شیعه یافت و با کمال جرأت به آن فتوای تاریخی دست زد و خویش را اسوه الهی برای تمام عالمان و فقیهان مسـلک حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی قرار داد ، رحمه الله علیه رحمه واسعه .

خوشـا بحـال فقیه و قاضـی و عـالمی که از اعتمـاد و اطمینان مردم بخود سوء اسـتفاده نکنـد ، و در مسـیر فتوا دادن فقط و فقط رضای دوست را در نظر گرفته و تابع خوشـنودی حق و صـلاح دین و ملّت باشد ، و حاضر نشود دین خود را با تمام هستی در برابر فتوای نابجائی که از او می خواهند معامله کند ، که در این معامله ضرر و خسارت با مفتی و قاضی است .

من در زمانی زندگی می کنم که فتواهای عالم بزرگ ، حکیم سترگ ، عارف بالله ، مرجع بی نظیر ، فقیه دوران حضـرت امام خمینی ملّت اسلام را با فدائی دادن هزاران انسان والا و پاک و مجروح و مصدوم دادن هزاران چهره الهی از بند استعمار غرب و شـرق رهانید و ملّت و فرهنگ و دین و آب و خاک و معادن ناموس اسـلام را که می رفت بدست طاغوتیان شـرق و غرب و نوکرانشان برای همیشه نابود شود نجات داد و صدای اسلام را در پرتو فتواهایش که شیعه با جان و

دل پذیرفت و به عمل گذاشت و در این راه از هیچ خطری نهراسید به تمام جهان برساند .

امروز قدرت اسلام که در فتواهای این رادمرد الهی تجلی کرد پشت شرک کفر و نفاق را لرزانده و بدون شک انقلاب و نهضت خمینی می رود تا آیه شریفه وافی هدایه .

(أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) .

را بدست حکومت مهدی (علیه السلام) بر پهنه زمین پیاده کند و جامعه جهانی را از شر اشرار برای همیشه نجات دهد .

با توجه به اینکه نهضت امام خمینی که امروز مرکزیت فتوای اسلامی است زمینه حکومت قرآن را در جهان اسلام فراهم آورده و نمونه ای از آن حکومت را در ایران اسلامی برپاکرده ، و برپائی این حکومت به قیمت هزاران شهید و مفقود و اسیر و مجروح و مصدوم و یتیم تمام شده ، ولی در برخی از کشورهای عربی که به دروغ مدعی اسلامند وعّاظ السّلاطین و فقهای خود فروخته علیه این انقلاب و مردم و رهبرش فتوا صادر می کنند و به گمراهی و ضلالت مردم کمک کرده و به استحکام حکومت های طاغوتی و نوکر آمریکا و روس یاری داده و با کمال بی شرمی با شرک و کفر همدستی کرده و در لباس دین خطرناک ترین ضربه ها را به پیکر دین می زنند ! !

فتواهای صاحبان شرایط و فقهای عظیم الشأنی که در زهد و عبادت و حزم احتیاط و دلسوزی نسبت به اسلام و مسلمین کم نظیر بودند ، در سخت ترین شرایط که پای نابودی اسلام و ملّت اسلام درکار بود ، اسلام مسلمین را نجات دادند .

فتوای

تحریم تنباکو از طرف حجت کبری ، آیت عظمی حاج میرزا حسن شیرازی ، ایران و ملت شیعه را از افتادن به دام استعمار که بدست ناصر قاجار فراهم شده بود نجات داد ، اگر آن فتوا نبود بدون شک به عمر اسلام و استقلال ایران خاتمه داده می شد و نسل امروز ایران بدون تردید یک نسل صددرصد مسیحی یا بی دین و لادین محض بود .

فتوای شهید بزرگ راه حق حضرت آیت الله شیخ فضل الله نوری علیه مشروطه انگلیسی در ایران ، به بیداری تشیع سرخ کمک بسزا کرد ، و خط امامت و رهبری صحیح را از دستبرد حادثه مصون داشت .

فریاد و فتوای شهید بزرگ راه حق سید حسن مدرس که از مجتهدان بزرگ روزگار بود و نیز فتوای حاج میرزا صادق آقای تبریزی و علامه شاه آبادی ،حاج آقا جمال اصفهانی و مرحوم بافقی یزدی دائر بر اینکه حکومت رضاخان غیرقانونی و غیر شرعی و استعماری است ، جلوی بسیاری از خواسته هاتیت های کثیف و پلید رضاخان را گرفت ورنه او مصمّم به نابودی قطعی اسلام بود ، ولی با به میدان آمدن آن فتواها و پیروی مؤمنان از فقیهان به اربابان خارجی خود فهماند که ایران غیر از ترکیه است ، در ایران مرا از هجوم به تمام شئون دین معاف کنید ! !

فتواهای رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی بود که به حکومت شصت هزار مستشار آمریکائی و روسی و انگلیسی و فرانسوی که می رفتند بجان ناموس و دین ملّت اسلام مسلّط شوند خاتمه داد .

فتوای آن رادمرد بزرگ بود که به حکومت سازمان امنیت

آمریکائی در ایران پایان داد و فتوای آن فقیه جامع الشرایط بود که ریشه حکومت ظالمانه غیرقانونی و زوری خاندان پهلوی را از بیخ و بن برکند و فتوای او بود که حکومت اسلامی در ایران برقرار کرد ، و شعار نه شرقی و نه غربی را به جوانب حیات شیعه حاکم نمود .

فتوای او بود که ملّت شیعه ایران را در جنگ با حکومت آمریکایی و اسرائیلی عراق در حالیکه دشمن از تمام دنیا کمک می شد و ایران دست خالی و بدون کمک بود ، بر دشمن پیروز کرد .

فتوای او بود که بنای حزب الله را در لبنان مظلوم گذاشت و حزب الله در جنگ با آمریکا و اسرائیل و انگلیس و روس وارد گشته پشت دشمنان خدا را لرزاند .

فتوای شیخ الشریعه و آیت الله سید مصطفی کاشانی و آیت الله سید محمد تقی خوانساری بود که اسلام را در عراق از شر اجانب حفظ و خلاصه بعد از نبوت و امامت ، این فقیهان بزرگ شیعه و بعضی از فقهای دیگر مسالک اسلامی بودند که با فتوای الهی خود مکتب الهی را از خطر نابودی حفظ کرده و اسلام قرآن را در مدار تداوم در بستر تاریخ قرار دادند ، روی این حساب باید بدانید که فقیه جامع الشرایط دارای ولایت بر امت اسلام ولایتی که تجلّی ولایت خدا و انبیاء و ائمه است و همانطور که اطاعت از خدا و رسول و امام معصوم واجب است ، پیروی و اطاعت از ولی فقیه نیز بهمانگونه واجب است .

این نکته را هم باید توجه داشته باشید که استعمار شرق و

غرب ضربه ای که بخصوص در این زمان از ولایت فقیه نوش جان کرده اند در تاریخ گذشته اسلام بی نظیر بوده ، بهمین خاطر این مارهای زخم خورده و گرگان بلادیده به انواع وسائل تبلیغی و مالی و زوری درصدد شکستن چهره ولایت فقیه و جدا کردن ملّت از مرجع واجد شرایطند که اگر در این راه موفّق شوند که نمی شوند کمر اسلام خواهد شکست ، بر شما مردم است که بهیچ عنوان تحت تأثیر تبلیغات بنگاه های تبلیغی خارجی و داخلی علیه روحانیت متعهد و مبارز و از جان گذشته قرار نگیرید و تا هستید از فتاوای مرجع واجد شرایط پیروی کنید که پیروی از فقیه کامل پیروی از خدا و رسول اکرم و ائمه طاهرین و بخصوص امام غائب (علیه السلام) است که فقیهان از جانب آنان دارای نیابت عامّه اند و روی گردانی از دستوراتشان به فرموده حضرت باقر (علیه السلام) مساوی با گناه شرک است !

نظر فقیه بزرگ شهید ثانی به مفتی و فتوا

در زمینه وجود مفتی و فتوا در کتب روائی و فقهی و تفاسیر قرآن مطالب فراوان و ارزنده ای آمده ، که بازگو کردن همه آنها و توضیح و تفسیر جوانب آن مطالب کتاب مستقلی را اقتضا می کند ، به اندازه ای که به شرح روایت اقدام شده باشد مطالبی را در این مسئله از آداب تعلیم و تعلّم در اسلام که توضیحی بر « مُنْیَهُ الْمُرید » شهید ثانی است و خود خلاصه ای از آنهمه مطالب و مسائل مفصل است نقل می کنیم .

مسئله افتا یعنی صادر کردن حکم و فتوی از مسائل بسیار مهم و در عین حال دارای

پاداش بزرگ و فضیلت فراوان و موقعیت شکوهمند و گرانقدری است .

زیرا مفتی و مجتهدی که حکم و فتوا صادر می کند وارث انبیاءو پیغمبران است و می خواهد به اداء یک تکلیف واجب کفائی قیام کند .

اَلْمُفْتی مَوْقِعُ نائِب مِنَ اللهِ تَعالی :

صادر کننده فتوا دارای مقام نیابت الهی است .

در قرآن مجید آیات متعددی است که موضوع فتوا و یا مسائلی مربوط به آن در آنها به چشم می خورد .

(یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللهُ یُفْتِیکُمْ)(۱) :

ای رسول من مردم از تو استفتا می کنند ، بگو که خداوند فتوا می دهد و احکام را بیان می کند .

پاورقی

۱ سوره نساء (۴) : ۱۷۵ .

(وَیَسْتَنْبِئُونَکَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِی وَرَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ)(۱) :

از تو خبرگیری و سؤال می کنند که آیا چنین موضوعی حق است ، بگو آری سوگند به پروردگارم آن موضوع بحق است .

(یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنَا فِی سَبْعِ بَقَرَات سِمَان)(۲) :

یوسف ای انسان صدیق و راستین درباره هفت گاو فربه حکم صادر کن و فتوا بده .

از این آیات استفاده می شود که مقام فتوا در درجه اول حق خدا و در مرحله بعد حق انبیاء و ائمه طاهرین و سپس حق آن کسانی است که از جانب خدا انبیاء و ائمه برای مقام فتوا معین شده اند .

خداوند متعال در تهدید افراد فاقد شرایط فتوی نسبت به صدور حکم و فتوا می فرماید :

(وَلاَ تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُکُمُ الْکَذِبَ هَذا حَلاَلٌ وَهَذا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَی اللهِ الْکَذِبَ إِنَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللهِ الْکَذِبَ لاَ یُفْلِحُونَ)(۳) :

به جهت دروغی که زبانهایتان بدان گویاست

نگوييد كه اين چيز حلال و آن چيز حرام است تا مبادا بر خدا دروغ ببنديد ، كه آنان كه بر خدا دروغ مى بندند روى رستگارى نمى بينند .

(قُلْ أَرَأَيْتُم مَا أَنزَلَ اللهُ لَكُم مِن رِزْق فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَاماً وَحَلاَلاً قُلْ آللّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللهِ تَفْتَرُونَ)(۴) :

بگو گزارش كنيد آن مقدار از رزق و روزى را كه خداوند متعال براى شما فرو آورد و شما برخى از آنها را حرام و بعضى را حلال قرار داديد ، آيا خداوند به شما چنين اجازه اى داده است و يا بر او دروغ مى بنديد .

پاورقى

۱ سوره يونس (۱۰) : ۵۳ .

۲ سوره يونس (۱۰) : ۵۳ .

۳ سوره نحل (۱۶) : ۱۱۷ .

۴ سوره يونس (۱۰) : ۵۹ .

ملاحظه مى كنيد خداوند متعال با چه كيفيتى مستند و مأخذ حكم و فتوا را به دو نوع تقسيم فرموده :

نوعى از آن بگونه اى است كه انسان در صدور فتوا و اظهار رأى و نظر از طرف خداوند مأذون و مجاز مى باشد و نوعى ديگر كه در اظهار نظر درباره آنها مجاز نيست .

بنابراين اگر اذن الهى درباره رأى و نظرى تحقق نيابد و تو شخصاً به آنها اظهار نظر كنى و فتوا دهى بر خداوند متعال دروغ و افترا مى بندى ، بنگر به گفتار الهى كه به عنوان حكايت از رسول و فرستاده اش كه گرامى ترين خلق اوست چگونه سخن مى فرمايد :

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)(۱) :

اگر پيامبر پاره اى از سخنان را به

ما نسبت می داد به دست خویش از او برمی گرفتیم و سپس رگ گردن او را از هم می دریدیم ! !

با توجه به اینکه خداوند متعال ، عزیزترین خلق خود را اینگونه ارعاب تهدید می فرماید ، انذار و تهدید او نسبت به دیگران چگونه خواهد بود ، آنگاه که آنان در حضور خداوند و در برابر او سخنی را به دروغ و بنام او بر زبان آرند ؟ !

پاورقی

۱ سوره الحاقه (۶۹) : ۴۶ .

مسئله فتوا در روایات

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود :

اَجْرَؤُکُمْ عَلَی الْفَتْوی اَجْرَؤُکُمْ عَلَی النّارِ :

آنکس که در میان شما از لحاظ فتوی و صدور حکم جرأت و جسارت فزونتری دارد ، بدانید که هم او نسبت به آتش جهنم دارای جسارت بیشتری است .

وَقالَ (صلی الله علیه وآله) :

اَشَدُّ النّاسِ عَذاباً یَوْمَ الْقیامَهِ رَجُلٌ قَتَلَ نَبِیّاً اَوْ قَتَلَهُ نَبِیٌّ اَوْ رَجُلٌ یُضِلُّ النّاسَ بِغَیْرِ عِلْم اَوْ مُصَوِّرٌ یُصَوِّرُ التماثیلَ .

پرشکنجه ترین و معذّب ترین مردم روز قیامت افراد ذیل اند :

۱ - کسی که پیامبری را کشته باشد .

۲ - کسی که بدست پیامبری کشته شده .

۳ - کسیکه بدون علم و آگاهی فتوا دهد و مردم را گمراه کند .

۴ - آنکس که بکار مجسمه و پیکره سازی سرگرم گردد .

علی (علیه السلام) فرمود :

دو فرد مبغوض ترین خلق نزد خداوند هستند :

۱ - فردی که خداوند متعال او را به خود واگذاشته و مآلاً از راه راست منحرف گشته و شیفته و مغرور رأی و گفتار بدعت آمیز شده ، و دم از نماز و روزه می زند ، چنین فردی عامل و انگیزه ای

برای فتنه و شیفتگی و فریب مردم است .

راه هدایت و رشد پیشینیان را گم کرده است ، آری او عامل و موجب گمراهی پیروانش چه در زمان حیات و چه پس از مرگ خود می باشد ، و بار گران اشتباهات و لغزشهای دیگران را بدوش می کشد !

۲ – کسیکه جهل و نادانی خویش را همچون قماش و کالائی در میان مردم ناآگاه و فاقد علم رواج می دهد و اسیر و گرفتار تیرگیها و تاریکی های فتنه شیفتگی بدنیاست ، و او را انسان نماها عالم و دانشمند می نامند ، در حالیکه چنین فردی هیچ روز کاملی را صرف علم و دانش نکرده است .

آنگاه که بامدادان از بستر خواب برمی خیزد ، خواسته ها و تمایلات او در مورد چیزهائی فزاینده است که اندک آن از فزونی آن بهتر می باشد « یعنی دنبال دنیایا معارف و معلومات کم ارزش است » .

آنگاه نیز که از آب گندیده و لجن زار دنیا سیراب گشت و مطالب بی فائده ای را اندوخت و در میان مردم بر کرسی قضا و داوری نشست تا باصطلاح به حل فصل مشکلات بپردازد و درصدد جبران لغزشهای دیگران برآید ، اگر با مطالب پیچیده و مهمّی مواجه گردد ، اراجیفی را با استمداد از رأی و نظر شخصی می پردازد و سپس براساس آن حکم و فرمان قطعی صادر می کند !

پس بنابراین چنین فردی در امر شبهه بافی و لغزش پردازی و یاوه سرائی همچون عنکبوتی است که تاروپودی سست می تند و نمی داند که آیا طریق صواب و راه حق را می

پیماید و یا دچار اشتباه می باشد .

او نبایـد چنین تصور کنـد که نسـبت به آنچه دربـاره آنها حسّ پـذیرش نـدارد ، از علم و آگاهی برخوردار نیست ، لـذا چنین شخصی جز معتقدادت خویش روش و شیوه ای به رسمیّت نمی شناسد .

اگر او چیزی را با چیزی قیاس کند و آنها را با معیارهای سلیقه شخصی با هم بسنجد و نتیجه باطلی از رهگذر آن بدست آرد ، در عین حال از رأی و نظر شخصی خود هراسی ندارد و آن را تکذیب نمی کند .

، بخـاطر جهـل و ناآگـاهی نسـبت به آن در اخفا و کتمان آن می کوشـد تا به وی نگوینـد نمی دانـد و با وجود این اظهار نظر کرده ، حکم و فتوا صادر می کند . اظهار نظر کرده ، حکم و فتوا صادر می کند .

او را بایـد کلیـد تمـام تیرگیها و نادانی ها دانست و ابواب جهل و بی اطلاعی را در برابر دیـدگان جامعه می گشایـد و سـخت مرتکـب اشـتباه می گردد ، و در وادی بی خـبری هـا کورکـورانه گـام برمی دارد ، و از آنچه که بـدان آگـاهی نـدارد پـوزش خواهی نمی کند تا از دست و زبان مردم سالم بماند و بی نقص و عیب تلقی گردد ! !

او نمی توانـد در علم و دانش قاطعیتی کسب کنـد تا بهره و نصـیبی برای خویش فراهم آورد ، روایات و منقولات را درهم می ریزد و آنها را از هم متلاشی می سازد ، آنچنان که باد و طوفان ، گیاهان خشکیده و خس و خاشاک را از هم می پراند .

میراث های

بناحق از دست رفته از او گریان ، و خونهای بناحق ریخته از او نالان می باشند ، به حکم او ناموس حرام ، حلال تلقی می شود .

برای پاسخ به پرسشهائی که بدست او می رسد ، احساس خلأو تهیدستی می نماید و بالاخره فاقد شایستگی ریاستی است که خود مدّعی آن می باشدبناحق مدّعی علم به حق است(۱) .

فیض آن عارف بیدار می فرماید :

پاورقی

۱ نهج البلاغه کلام ۱۷ .

هشدار که هر ذره حسابست دراینجا

دیوان حسابست و کتابست اینجا

حشراست و نشور است و صراطست وقیامت

میزان ثوابست و عقابست اینجا

فردوس برین است یکی را و یکی را

آزار و جحیم است و عذابست اینجا

آن را که حساب عملش لحظه به لحظه است

با دوست خطابست و عتابست در اینجا

آن را که گشودست ز دل چشم بصیر

بیند چه حساب و چه کتابست در اینجا

بیند همه پاداش عمل تازه به تازه

با خویش مر آن را که حسابست در اینجا

با زاهدش ارهست خطابی بقیامت

با ماش هم امروز خطابست در اینجا

امروز بپاداش شهیدان محبت

زان روی برافکنده نقابست در اینجا

آن را که قیامت خوش و نزدیک نماید

از گرمی تعجیل دل آبست در اینجا

دوری که نبیند مگر از دور قیامت

در دیده تنگش چو سرابست در اینجا

بیدار نگردد مگر از صور سرافیل

مستغرق غفلت که بخوابست در اینجا

هشدار که سنجد عمل خویشتن ای فیض

سر سوی حق و پا به رکابست در اینجا

صد شکر که دلهای عزیزان همه آنجا

معمور بود گر چه خرابست در اینجا

زراره بن اعین از حضرت امام باقر (علیه السلام) چنین روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدم حق خداوند متعال بر بندگانش چیست ؟

فرمود ، آنچه را که می

دانند بگویند و بر زبان آرند ، و راجع به چیزی که نمی دانند توقف و درنگ نموده و سخنی درباره آن بمیان نیاورند .

از ابی عبیده حذّاء از امام باقر (علیه السلام) است :

مَنْ اَفْتی بِغَیْرِ عَلْم وَلا هُدیً لَعَنَتْهُ مَلائِکَهُ الرَّحْمَهِ وَمَلائِکَهُ الْعَذابِ وَلَحِقَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِفُتْیاهُ

کسیکه بدون آگاهی و علم کافی و در عین فقدان هدایت بحق به صدور فتوا برای مردم دست یازد ، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را لعنت کرده و بار سنگین گناه کسانی که به فتوای او عمل کردند بدو می پیوندد .

مفضّل می گوید : حضرت صادق (علیه السلام) بمن فرمود : تو را از دو خصلت و دو شیوه نهی می کنم ، دو شیوه ای که مردم به علّت دچار شدن به آن دو گرفتار هلاک نابودی گشتند :

۱ - با شیوه ای باطل و نادرست دینداری کنی .

۲ - ندانسته و نسنجیده به مردم فتوا دهی .

ابی شبرمه فقیه بزرگ اهل سنت می گوید : هر زمان حدیثی را که از جعفر بن محمد می شنیدم بیاد می آورم می خواهد قلبم از هم بشکافد که آن حضرت فرمود : پدرم از جدم و او از رسول خدا روایت کرده است ، (ابی شرمه بدنبال این جمله می گوید) سوگند به خداوند متعال که پدرش بر جدش و جدش بر رسول خدا دروغ نبسته است که آن حضرت فرمود :

هر کس به قیاسات و معیارهای من درآوردی عمل کند خود دچار نابودی گشته و دیگران را به نابودی کشانده ، و آنکه ندانسته به مردم فتوا دهد و با

آن که احکام ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه را شناسائی نکرده دست به صدور فتوا زند موجبات هلاکت و نابودی خود و دیگران را فراهم می آورد .

بلبل گلستان عشق ، عندلیب بستان یار ، خواجه شیراز می فرماید :

راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد

شعری بخوان که با او رطل گران توان زد

بر آستان جانان گر سر توان نهادن

گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد

قد خمیده ما سهلت نماید اما

بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد

در خانقه نگنجد اسرار عشق بازی

جام می مغانه هم با مغان توان زد

درویش را نباشد برگ سرای سلطان

مائیم و کهنه دلقی کآتش در آن توان زد

اهل نظر دو عالم با یک نظر ببازند

عشقست و داد اوّل بر نقد جان توان زد

گر دولت وصالت گاهی دری گشودن

سرها بدین تخیّل بر آستان توان زد

عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است

چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

شد رهزن سلامت زلف تو ئین عجب نیست

گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد

حافظ بحقّ قرآن کز شید و زرق باز آی

باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد

نظر بزرگان دین در حساس بودن مسئله فتوا

از برخی تابعین چنین آورده انـد که گفت : من محضـر صد و بیست نفر از انصار را درک کردم که همگی آنها از اصـحاب و یاران رسول خـدا بودند ، اگر یکی از آنان از دیگری درباره مسـئله ای پرسـش می کرد این یکی به آن دیگری و آن دیگر به شخص دیگر پاسخ این پرسش را ارجاع می داد ، تا آنگاه که اداء پاسخ به همان فرد اول باز می گشت .

هم او اضافه می

کنـد : من در همین مسـجد صـد و بیست نفر از اصـحاب رسول خـدا را درک نمودم ، هیـچ یک از آنها حدیثی را بازگو نمی کرد مگر آنکه علاقمنـد بود برادر دینی او بجای او سـخن بگوید و هیچ کسـی نیز راجع به فتوائی پرسـش نمی کرد مگر آنکه می خواست برادر ایمانی او پاسخ آن فتوا را بیان کند .

براء می گوید : من سـیصد نفر از یاران پیامبر گرامی اسـلام را در جنگ بدر دیدم ، همه آنها بگونه ای بسر می بردند که مایل بودند یار و رفیقش بجای آنها فتوا صادر کند .

ابن عباس می گفت : اگر کسی در هر مسئله ای بدون مطالعه به مردم فتوا دهد دیوانه ای بیش نیست .

پیشـینیان فرموده انـد : عالم و دانشـمند دینی در فضائی خالی میان خـدا و خلق او قرار دارد ، بایـد بنگرد با چه کیفیتی در میان آنها قرار می گیرد و این خلأ را جبران می کند .

یکی از بزرگـان به یکی از اصـحاب فتوا گفت : چنان می بینم که به مردم فتوا می دهی ، آنگاه که شخصـی نزد تو می آیـد و درباره مسـئله ای از تو سـئول می کند ، اهتمام و کوشـش تو نباید در این جهت محدود و مصروف گردد که او را صرفاً از آن حالتی که دچار آن است رهائی بخشی ، بلکه باید سعی و همت تو در آن جهت صرف گردد که خویشتن را نیز از آنچه راجع به آن سؤال شده نجات دهی !

عطاء بن سائب تابعی گفته است : من گروهی از بزرگان دین را

چنین یافته بودم که اگر از آنها راجع به موضوعی سؤال می کردند اندامشان به لرزه می افتاد .

از عبدالله بن مسعود است که می گفت : ممکن است کسی بگوید خداوند چنین دستور داده است ولی خدا به او بگوید : دروغ می گوئی !

از یحیی بن سعید نقل شده است که می گفت : سعید بن مسیب هرگز فتوائی صادر نمی کرد مگر آن که می گفت : بار خدایا مرا سالم نگهدار و حفظ کن دیگران را نیز از لغزش و نادرستی رأیم و نظرم حفظ بفرما .

از مالك بن انس درباره چهل و هشت مسئله سؤال شد در پاسخ آنها گفته بود : جواب سی و دو مسئله را نمی دانم . و در روایت دیگری آمده است که از او راجع به پنجاه مسئله و موضوع پرسش شد ولی درباره هیچ یك از آنها پاسخ نگفت چنین اظهار کرد : هر که می خواهد درباره مسئله ای پاسخ ایراد کند شایسته است پیش از ایراد جواب خویشتن را بر بهشت و دوزخ عرضه کرده و کیفیت رهائی خود را از دوزخ در نظر بگیرد و سپس به آن مسئله پاسخ گوید .

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد

بنده طلعت آن باش که آنی دارد

شیوه حور و پری گر چه لطیف است ولی

خوبی آنست و لطافت که فلانی دارد

چشمه چشم مرا ای گل خندان دریاب

که بامید تو خوش آب روانی دارد

گوی خوبی که برد از تو که خورشید آنجا

نه سواری است که در دست عنانی دارد

دل نشان شد سخنم تا تو قبولش کردی

آری آری سخن عشق نشانی دارد

خم ابروی تو

در صنعت تیر اندازی

برده از دست هر آنکس که کمانی دارد

در ره عشق نشد کس بیقین مرحرم راز

هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف

هر سخن وقتی هر نکته مکانی دارد

مرغ زیرک نزند در چمنش پرده سرای

هر بهاری که بدنبال خزانی دارد

مدّعی گو لغز و نکته به حافظ نفروش

کِلک ما نیز زبانیّ و بیانی دارد

روزی از مالک بن انس درباره مسئله ای سؤال کردند ولی او در پاسخ گفت نمیدانم . به وی گفتند مسئله ساده و آسانی است ، چرا پاسخ نمی دهی ؟ انس خشمگین شد و گفت : در محدوده و حوزه علم و دانش هیچ مسئله ساده و آسانی وجود ندارد . مگر گفتار خداوند به گوش تو نرسیده که فرمود :

(إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلًا)(۱) .

ما گفتاری گران و سنگین به تو القا خواهیم کرد .

بنابراین علم و دانش و دین اصولاً سنگین و تمام قسمت آن مشکل و دشوار می باشد .

از قاسم بن محمد بن ابی بکر که یکی از فقهای مدینه بوده و دانش و فقاهت او مورد اتفاق همه مسلمین است ، درباره مطلبی سؤال کردند وی گفت : جواب صحیح این مسئله را نمی دانم ، سائل گفت : من بدین منظور بسوی تو شتافتم که غیر از تو شخص دیگری را به شایستگی نمی شناسم .

پاورقی

۱ سوره مزمل (۷۳) : ۵ .

قاسم گفت : به طول لّحیه و بلندی محاسن و کثرت مردم در پیرامون من منگر . بخداوند متعال که من پاسخ پرسـش تو را نمی دانم . در این اثنا یکی از بزرگان افراد سالمند

قریش به او گفت : برادرزاده در کنار این شخص بنشین و جواب مسئله را برای او بیان کن ، سوگند به خداوند در هر مجلسی که تو را در جمع دیگران مشاهده کردم ، کسی را فاضل تر و دانشورتر از تو باشد تاکنون ندیده ام . قاسم گفت : بخدا قسم اگر زبانم را از بیخ و بن برکنند برای من محبوب تر از آن است که درباره چیزی سخن بگویم که بدان علم و آگاهی ندارم .

درباره حسن بن محمد بن شرف شاه استرآبادی چنین آورده اند که :

روزی زنی بر او وارد شد و راجع به مسائل مشکل و پیچیده حیض و عادت زنانه سؤالاتی مطرح ساخت ولی او نتوانست پاسخ دهد ، آن زن به حسن گفت :

پته های عمامه تو به کمرت رسیده ، لکن از ایراد پاسخ به سؤال یک زن عاجز هستی ؟ حسن به او گفت : ای خاله اگر من پاسخ هر مسئله ای را می دانستم پته های عمامه من قعر زمین را نیز درمی نوردید و به ژرفای آن راه می یافت ! !

جان در مقام عشق به جانان نمی رسد

دل در بلای درد به درمان نمی رسد

درمان دل وصال و جمالست وین دو چیز

دشوار می نماید و آسان نمی رسد

ذوقی که هست جمله درآن حضرتست و بس

وز صد یکی به عالم عرفان نمی رسد

وز هر چه نقد عالم عرفانست از هزار

جز وی به کلّ گنبد گردان نمی رسد

وز صد هزار چیز که در چرخ می رود

صد یک بسوی جوهر انسان نمی رسد

وز هر چه یافت جوهر انسان ز شوق و ذوق

بوئی به

حسّ جمله حیوان نمی رسد

مقصود آن که از می ساقی حضرتش

یکٔ قطره درد به دو جهان نمی رسد

چندین حجاب در ره تو بس عجب مدار

گر جان تو بحضرت جانان نمی رسد

جانان چو گنج زیر طلسم جهان نهان

گنجی که هیچ کس بسر آن نمی رسد

تو قانعی به لذت حسّی چو گاو خر

چون دست تو به معرفت جان نمی رسد

تا کی چو کرم پیله تنی گرد خویشتن

بر خود متن که خود به تو چندان نمی رسد

خود را قدم قدم به مقامات برتر آر

چندان برو که رخصت امکان نمی رسد

زیرا که مردِ راه نگیرد بهیچ روی

یکٔ دم قرار تا که به پیشان نمی رسد

چندین هزار حاجب و دربان که در رهند

شاید اگر کسی بر سلطان نمی رسد

در راه او رسید قدمهای سالکان

وین راه بی کرانه به پایان نمی رسد

پایان ندید کس ز بیابان عشق زانکٔ

هرگز دلی بپای بیابان نمی رسد

چندین ببوی وصل که در خود سفر کند

عطار را بجز غم هجران نمی رسد

شرایط مفتی

باید دانست که لازم است مفتی ، مسلمان و مکلّف و فقیه و عادل باشد .

شرائط فقاهت آنگاه در مفتی فراهم می آید که او به شناخت احکام از طریق استنباط آنها از ادلّه تفصیلی آن یعنی کتاب و سنت و اجماع و ادلّه عقل و امثال آنها قیام کند ، ادله ای که در جای خود مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است .

شناخت احکام شرعی با چنین شرایط در صورتی کامل می گردد که مسائل مطالب زیربنائی آن از قبیل : اثبات صانع و صفات او شناخته شود ، شناختی که حصول ایمان انسان بر آن متوقف است ، باید پیش از دست

اندرکار شدن در استنباط احکام شرعی ، مسائل مربوط به نبوت ، امامت ، معاد که از مسائل کلامی است شناسائی شود ، چنان که باید علوم زیربنائی شناخت ادله از قبیل : صرف ، نحو ، لغت ، در محدوده علم عربیت و شرایط حدود برهان در علم منطق و اصول فقه و حقایق مربوط به احکام شرعی از آیات قرآنی و احادیث مربوط به احکام شرعی و علوم حدیث چه از لحاظ متن و چه از لحاظ سند را تحصیل کند و آنکه این تحصیل براساس اطلاع از اصل صحیحی انجام گیرد ، اصلی که بتواند بهنگام نیاز بدان مراجعه نماید .

مفتی باید موارد اختلاف و اتفاق علما و فقها را در مسائل شرعی بشناسد به این معنی که باید بداند مسئله ای را که درباره آن فتوا می دهد رأی و نظر او در آن مسئله مخالف اجماع علما نیست .

بلکه باید بداند که رأی او با رأی و نظر عده ای از فقهاء پیشین موافقت دارد ،یا رأی او به ظنّ قوی درباره مسئله ایست که فقهاء پیشین درباره آن سخنی بمیان نیاورده اند بلکه آن مسئله از مستحدثات بوده که در عصر او و یا عصری نزدیک به زمان او پدید آمده است و یا آن که خود دارای ملکه نفسانی و قوه و نیروئی قدسی و ملکوتی باشد که بتواند فروع و جزئیات احکام را از اصول و کلیات آن بدست آورده و هر قضیه ای را به ادلّه مناسب آن ارجاع دهد .

مطالب فوق مجموعه شرائط و اموری است که درباره مفتی مطلق و مستقل معتبر و لازم

می باشد ، تا بتواند در مورد تمام احکام فرعی و ابواب مختلف فقهی اظهار نظر نموده و مستقلاً فتوا صادر کند .

اگر شرائط و اوصاف مذکور در فردی فراهم آید بر او واجب است که در مورد هر مسئله فقهی و احکام فرعی مورد نیاز خود و یا هر مسئله ای که از او سؤال می شود تمام وسع و طاقت و کوشش خود را بکار گیرد تا به توضیح و بررسی آن مسئله از طریق ادله تفصیلی آن بپردازد .

با توجه به مقدماتی که گذشت و تا اندازه ای عظمت و اهمیت مسئله فتوا روشن شد اکنون وقت آن رسیده است که به توضیح روایت حضرت صادق (علیه السلام)در کتاب مصباح الشریعه توجه کنید .

کسی که با باطن پاکش و خلوص علم و نیّتش و طهارت ظاهر و باطنش برهان و مستمسکی از خدایش دنبال پیدا کردن احکام شرعی از ادله تفصیلیه اش نباشد حق فتوا ندارد ، و حکم دادن بر او حلال نیست ، که فتوا حق نفس زکیّه و باطن پاک از آلودگیها و عقل سالم و نیت خالص و صفای درون و دارنده حکمت الهی است .

فتوا دادن حکم کردن در مسائل شرعی است ، و حکم جازم و قاطع در دین الهی جائز نیست مگر به اذن حق و به دلیل و برهان قائم از کتاب و سنت .

در صورتی که مفتی فتوا دهد به تکیه بر حدیث یا خبری از رسول خدا و ائمه و خود آن خبر و حدیث را ندیده باشد و جزم و قطع به آن برایش حاصل نشده باشد ، آن مفتی جاهل

است و در آن فتوا اهل گناه و معصیت . که رسول اسلام فرمود جسورترین شما بر فتوا جسورترین شما بر خداست ! !

یکی از بزرگترین فقها را بخواب دیدند و از کیفیت حالش پرسیدند :

جواب داد دو چیز برای سرعت نجات من کمک کرد و گرنه مسئله فتواها مرا معطّل می کرد : یکی نوشتن کتابی در دو هزار دلیل بر حقانیت ولایت و خلافت بلافصل حضرت مولی الموحّدین و دوم زیارت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) .

آیا نمی دانید مفتی در وقت فتوا دادن میان جناب عزت و بنده قرار دارد تا حکم خدا را به او برساند و در حقیقت مفتی کار پیامبر را انجام می دهد و این چنین شخصی بر سر دو راهی بهشت و جهنم است . اگر در آنچه می گوید و فتوا می دهد صادق باشد و گفته اش موافق با اصول شرعی ، اهل نجات ورنه هلاک است و اهل عذاب !

سفیان بن عُیَیْنَه گفت : از دانش من دیگران چگونه بهره مند شوند در حالیکه نفس من از آن منتفع نباشد و به آنچه می گویم عمل نمی کنم ؟

فتوا دادن حق کسی است که در میان اهل زمان و بین مردم منطقه از همه افضل تر و اتقی تر و اصلح تر باشد .

پیامبر فرمود بهتر است مفتی کمال احتیاط را در فتوا رعایت کرده و بگوید آنچه را من فتوا داده ام شاید حکم الهی باشد و یا نزدیک به خواسته حضرت حق .

امیر المؤمنین (علیه السلام) از یک قاضی پرسید : ناسخ و منسوخ قرآن و حدیث را می شناسی ؟ قاضی گفت

نه ، حضرت هم فرمود هم خود را هلاک کرده ای ، هم آنان را که به فتوایت عمل می کنند .

مفتی نیاز به فهم چند حقیقت دارد :

۱ – شناختن معانی قرآن ، بخصوص آیاتی که محور استنباط احکام شرعیّه است .

۲ – شناخت حقایق سنن و اخبار و روایات معصومین و راه بردن به ظواهربواطن اشارات و تأویلات و صحت و فساد اسناد روایات و روات اخبار .

۳ – تمیز دادن مسائل اجماعیه از اختلافیه و اطلاع یافتن بر اصول اجماعیات و اختلافیات .

۴ – قدرت بر ترجیح آنچه قابل ترجیح است .

۵ – داشتن ملکه عدالت که عامل اتیان واجبات و ترک محرمات است .

۶ – ملازمت بر حکمت و حمیّت که وی را از افراط و تفریط در همه امور باز دارد .

۷ – تقوا و پرهیزکاری .

باب شصت و چهارم در آداب امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : مَنْ لَمْ یَنْسَلِخْ مِنْ هَواجِسِهِ وَلَمْ یَتَخَلَّصْ مِنْ آفاتِ نَفْسِهِ وَشَهَواتِها وَلَمْ یَهْزِمِ الشَّیْطانَ وَلَمْ یَدْخُلْ فی کَنَفِ اللهِ وَتَوْحیدِهِ وَاَمانِ عِصْمَتِهِ لایَصْلُحُ لِلْاَمْرِ بِالْمَعْروفِ وَالنَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ لِاَنَّهُ اِذا لَمْ یَکُنْ بِهذِهِ الصِّفَهِ فَکُلُّ ما اَظْهَرَ یَکونُ حُجَّهً عَلَیْهِ وَلا یَنْتَفِعُ النّاسُ بِهِ . قالَ اللهُ تَعالی : (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ) .

وَیُقالُ لَهُ : یا خائِنُ اَتُطالِبُ خَلْقی بِما خُنْتَ بِهِ نَفْسُکَ وَاَرْخَیْتَ عَنْهُ عِنانَکَ .

روِیَ أَنَّ أبا ثَعلبَهَ الخشنیَّ سألَ رسول اللهِ (صلی الله علیه وآله) عن هذهِ الآیَه : (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ لَا یَضُرُّکُم مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ)(۱) .

قالَ (صلی الله علیه وآله) : وَأْمُرْ بِالْمَعْروفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاصْبِرْ عَلی ما اَصابَکَ حَتّی اِذا رَأَیْتَ

شُحّاً مُطاعاً وَهَوىً مُتَّبعاً وَاِعْجابَ كُلِّ ذی رَأْی بِرَأْیِهِ فَعَلَیْکَ بِنَفْسِکَ وَدَعْ عَنْکَ اَمْرَ الْعامَّهِ .

وَصاحِبُ الْاَمْرِ بِالْمَعْروفِ یَحْتاجُ اَنْ یَکُونَ عالِماً بِالْحَلالِ وَالْحَرام فارِغاً مِنْ خاصَّهِ نَفْسِهِ مِمّا یَأمُرُهُمْ بِهِ وَیَنهاهُمْ عَنْهُ ناصِحاً لِلْخَلقِ رَحیماً بِهِمْ رَفیقاً داعِیاً لَهُمْ بِاللُّطْفِ وَحُسْنِ الْبَیانِ ، عارِفاً بِتَفاوُتِ اَخلامِهِمْ لِیُنْزِلَ کُلاًّ مَنْزِلَتَهُ ، بَصیراً بِمَکْرِ النَّفْسِ وَمَکایِدِ الشَّیْطانِ ، صابِراً ما یَلْحَقُهُ ، لا یُکافِئُهُمْ بِها وَلا یَشْکُو مِنْهُم وَلا یَسْتَعْمِلُ الْحَمِیَّهَ وَلا یَتَغَلَّظُ لِنَفْسِهِ مُجَرَّداً بِنِیَّتِهِ لِلّهِ تَعالی ، مُسْتَعیناً بِهِ وَمُبْتَغِیاً لِثَوابِهِ ، فَاِنْ خالَفُوهُ وَجَفوْهُ صَبَرَ وَاِنْ وافَقُوهُ وَقَبِلُوا مِنْهُ شَکَرَ ، مَفَوِّضاً اَمْرَهُ اِلَی اللهِ تَعالی ناظِراً اِلی عَیْبِهِ .

پاورقی

۱ سوره مائده (۵) : ۱۰۵ .

قالَ الصادِقُ (علیه السلام) :

مَنْ لَمْ یَنْسَلِخْ مِنْ هَواجِسِهِ وَلَمْ یَتَخَلَّصْ مِنْ آفاتِ نَفْسِهِ وَشَهَواتِها وَلَمْ یَهْزِمِ الشَّیْطانَ وَلَمْ یَدْخُلْ فی کَنَفِ اللهِ وَتَوْحیدِهِ وَاَمانِ عِصْمَتِهِ لایَصْلُحُ لِلْاَمْرِ بِالْمَعْروفِ وَالنَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ .

مسئله با عظمت امر به معروف و نهی از منکر

امام صادق (علیه السلام) در این بخش به دو مسئله بسیار مهم امر به معروف و نهی از منکر ، که برای حیات معنوی و تربیتی فرد و خانواده و جامعه بمنزله روح برای جسم و خورشید برای موجودات زنده است اشاره دارند .

امر به معروف و نهی از منکر در کارگاه با عظمت عقل دو واجب عقلی ، و در میدان فقه دو واجب شرعی و در جوّ جامعه دو واجب اجتماعی و انسانی است .

امر بـه معروف و نهی از منکر آمرون بـه معروف و نـاهین از منکر نبـود ، امروز از فرهنـگ سـعادت بخش الهی در روی زمین خبری نبود .

اهل خدا در بعضی از اوقات با اینکه می دانستند امر

به معروف و نهی از منکر برای آنان ضرر مالی و گاهی ضربه جانی دارد ، ولی بخاطر اهمیت این دو اصل الهی که به غلط آن را فرع نامیده اند خود را در اجرای این دو حقیقت بهر آب آتشی می زدند ، و از هیچ قدرتی بخود هراس راه نمی داده و نمی ترسیدند .

هدف از بعثت پیامبران و امامت امامان تربیت بشر ، و رشد انسان و کمال بنی آدم بوده ، و انبیاء بزرگ حق و عاشقان حضرت معبود ، در این راه از هیچ کوششی دریغ نورزیده و از انسانها توقع اجر و مزدی جز آراسته شدن آنان به واقعیّات الهی و بدست آوردن خیر دنیا و آخرت نداشتند .

فَاِنَّ اللهَ بَعَثَ مُحَمَّداً (صلی الله علیه وآله) لِيُخْرِجَ عِبادَهُ مِنْ عِبادَهِ عِبادِهِ اِلی عِبادَتِهِ ومِنْ عُهُودِ عِبادِهِ اِلی عُهُودِهِ وَمِنْ طاعَهِ عِبادِهِ اِلی طاعَتِهِ وَمِنْ وِلايَهِ عِبادِهِ اِلی وَلايَتِهِ(۱) :

خداوند بزرگ محمّد (صلی الله علیه وآله) را در میان جامعه انسانی برانگیخت تا بندگانش را از بندگی قلدران و زورمندان به بندگی حق هدایت کند ، و از تعهدات طاغوتیان به پیمانهای الهی رهنمون گردد ، و از پیروی ستمگران به پیروی خدا برساند ، و از حکومت ننگین ظالمان به حکومت الهی راهنمائی فرماید .

این هدف مقدس که عبارت بود از آزادی انسان از تمام قیود هوای نفس طاغوت و طاغوتیان و شیاطین و زورمندان جز با امر به معروف و نهی از منکر قابل تداوم نبود ، و در عین اینکه این دو حقیقت در گرو مایه های سنگین بود ولی عاشقان حضرت دوست فقط و فقط بخاطر

خدا و زنده ماندن اهداف انبیاءو امامان و آزادی انسان دست از امر به معروف و نهی از منکر برنداشتند و در این راه در برابر ضربه های مالی و جانی و دچار شدن به زندانهاو تبعیدها پایداری و ایستادگی کردند تا دین خدا امروز بدست اهل زمین برسد ، و فردا هم در اختیار اهل زمین قرار بگیرد .

مسئولیت الهی امر به معروف و نهی از منکر بر عهده کلیّه افراد مسلمین اعم از مرد و زن ثابت است ، و از برکت این دو واقعیت است که برای جامعه در برابر تمام آلودگیها مصونیت ایجاد می شود ، و راه آراسته شدن به حسنات به روی همه مردم باز می گردد .

پاورقی

۱ وافی / ۳ .

بر تمام مرد و زن مسلمان است که همانند انبیاء و ائمه طاهرین و اولیاءعاشقان به این دو حقیقت بنگرند ، و برای لحظه ای از ادای این دو تکلیف باز نمانند ، که زیان و ضرر تعطیل این دو وظیفه قابل جبران نیست .

قرآن مجید و روایات و اخبار ، به اندازه ای که برای این دو واجب الهی اهمیّت قائلند برای چیزی به این اندازه اعتبار و ارزش قائل نیستند .

جامعه بدون امر به معروف و نهی از منکر جامعه ای بی جان ، و حیات آن جامعه حیاتی ابلیسی و مردم آن جامعه مردمی بی قدر و قیمت اند .

پاکان راه حق در عین این که اطمینان و یقین داشتند در راه امر به معروف نهی از منکر باید از جان و مال مایه بگذارند و به انواع مشکلات و سختی ها دچار شوند

، دست از ادای این دو تکلیف برنمی داشتند و برای اعلای کلمه حق با تمام توان و قدرت می کوشیدند و با تمام وجود در برابر ناپاکان و غافلان و بی خبران خروش برمی داشتند .

مملکت ایران در سالهای هزار و سیصد و چهل و دو و سه شمسی نزدیک بود همانند یک لقمه چرب و شیرین به کام استعمار و استثمار بیفتد و از هضم رابع هم بگذرد ، دین و ایمان و ناموس و جامعه و تمام فضائل در معرض خطر حتمی قرار گرفت .

وجود مقدس مرجع بزرگ حضرت امام خمینی و یاران باوفاتربیت شدگانش در برابر هجوم خطر با توسّل به امر به معروف و نهی از منکر با کمال قدرت ایستادند ، این ایستادگی به قیمت زندانی شدن امام و تبعید شدن آنجناب به ترکیه و عراق و به زندان افتادن هزاران بی گناه و شهید شدن نزدیک به دویست هزار نفر از فرزندان قرآن و مجروح شدن و معلول شدن هزاران جوان مؤمن گشت ، ولی این ایستادگی منجر به آزاد شدن مردم از سلطه استعمار و طاغوت و طاغوتیان برپائی حکومت جمهوری اسلامی و قرآنی شدن مملکت ایران شد .

اگر امر به معروف و نهی از منکر آن مرجع بزرگ و وفاداران به قرآن و انبیاء نبود ، بدون تردید تمام آثار فرهنگ حق و شعائر الهی از بین می رفت ، و کشور مسلمان و مؤمن ایران تبدیل به مرکزی برای تاخت و تاز مسیحیت و یهودیت می شد و برای همیشه به عمر قرآن و اسلام در تمام این سرزمین خاتمه می دادند ! !

امام صادق

(علیه السلام) در ابتدای این روایت مورد شرح که بسیار مهم است و این جملات نورانی و ملکوتی که عامل خیر دنیا و آخرت است می فرماید :

هرکس از آفات نفسانی و هواجس درونی و خطرات و مهلکات باطنی خلاصی نیافته و خود را از رذائل نجات نداده و به حسنات الهی آراسته نکرده ،شیطان رجیم و آن دیو لعین را از خود نرانده ، و در کنف حمایت حق فضای با عظمت توحید و امان عصمت حق که همانا ایمان قوی و عمل صالح و تقوای از محرّمات است وارد نشده صلاحیّت برای امر به معروف و نهی از منکر ندارد .

اوّل باید به نصیحت خود برخاست ، ابتدا باید ظاهر و باطن خود را اصلاح کرد ، سپس قیام به این دو وظیفه واجب نمود ، که آلودگان و ناپاکان نمی توانند آنچنان که باید در دیگران اثر مثبت بگذارند ، گرچه می توانند برای اهل دل عبرت و پند باشند ، چنانچه نقل است به لقمان حکیم آن انسان بیدار و آزاده گفتند ادب از که آموختی ؟ گفت از بی ادبان : که دیدم کردار و رفتارشان مورد نفرت مردم بود ، من از همان کردار و رفتار دوری گزیدم !

با کمال قدرت به اصلاح نفس خود برخیزیم

مسئله صلاح و سداد و اصلاح نفس و آراستگی درون از ابتدای حیات مورد توجه بیداران راه حق بود ، آنان با تکیه بر معارف الهی راه رسیدن به معراج آدمیت و انسانیت را تزکیه نفس می دانستند .

نفس اگر اصلاح نشود ، آدمی را به تمام گناهان و معاصی سوق داده و تبدیل به دری خواهد شد که به

روی جهنم باز می شود .

اگر نفس را رها کنیم و به تصفیه و تزکیه آن برنخیزیم ، به مانند تنور جهنم از چیزی سیر نخواهد شد و فریاد هَلْ مِنْ مزیدش خاموش نخواهد گشت .

(يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِن مَزِيد)(۱) .

روزی که به جهنم گوئیم آیا مملو از کافران شدی ؟ و اوگوید آیا بیش از این هم هست ؟

آری اگر نفس اصلاح نشود ، و در مدار تصفیه و تزکیه قرار نگیرد ، بمانند جهم می شود ، که از هیچ چیز سیر نشود و میلیاردها گناه معده او را پر نکند ، و تا لحظه آخر عمر فریاد هَلْ مِنْ مَزیدش گوش فلک را کر کند .

نفس را با غیر خدا معامله نکنید ، و این حقیقت وجودی را از مدار حق خارج ننمائید ، و روح قدسی و ملکوتی وجود خویش را به کدورت گناه و غفلت آلوده مکنید ، که زیان این امور در دنیا و آخرت قابل جبران نیست .

حکیم فرزانه ، شاهباز فضای قدس مرحوم الهی قمشه ای میفرماید :

پاورقی

۱ سوره ق (۵۰) : ۳۰ .

روح قدسی داده ای تا خر عیسی خری

آوخ از این اشتباه وای بر این مشتری

پاکی و روشن دلی است پایه کاخ بهشت

نیکی و دانشوری است مایه هر سروری

نوش بداندیش خلق نیش بود ای رفیق

زهر نبخشد تو را در عوض شکری

اینهمه در راه تن در تک و تازی ولی

از پی تهذیب روح سخت بخواب اندری

جسم چه گردد پلید شسته شود زآب پاک

روح که چرکین شود از نفس طاهری

جامه و تن را در آب شستی و پاکیزه گشت

جان پلید

ای دریغ گو به کجا میبری

آه دلی نیمه شب اشک روان یاد رب

کشتن خشم و هواست توبه و مستغفری

شد دل پاکان عشق طایر قدس آشیان

وین دل ناپاک تست کرکس تن پروری

معرفت و همّت است سایه طوبای خلد

کوشش و جهد و طلب در ره فرمانبری

نقش درون دلت صورت پنهان تست

دیوی الهی بجان یا مَلَکی یا پری

صاحب کتاب « انسان الکامل » می فرماید : « ای درویش ، بسیار از آدمیان صورت آدمیان دارند ، اما معنی آدمیان ندارند ، از حساب بهایمند و صفات و افعال بهائم در ایشان ظاهر است .

ای درویش ، علامت آدمی چهار چیز است ! اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف ، هر که این چهار چیز دارد آدمی است و هر که ندارد نه آدمی است ، هرکه این چهار چیز بکمال رسانید او انسان کامل است » .

برای تزکیه نفس و تصفیه قلب و عروج به مراتب عالیه آن راه هائی است که جز با سیر و حرکت در آن راه ها وصول به آن مراتب ممکن نیست .

کوشش و زحمت در این مرحله جهاد اکبر و بالاترین عبادت و دارای بهترین اجر و ثواب اخروی است .

کسیکه نفس و هوا بر او غالب است ، از تمام آن حقایق و مدارج و مراتب ثواب ها محروم و برای ابد در مرتبه حیوانیت باقی است ، و شکی در این مسئله نیست که پیروی از هوا و هوس و شهوات و غرائز خارج از حدود الهی از اقسام شرک خفی است .

(أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللهُ عَلَى عِلْم وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ

وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللهِ أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ)(۱) .

ای رسول ما می نگری آن را که هوای نفسش را معبود خود قرار داده و خداوند وی را پس از اتمام حجت به چاه ضلالت درانداخته و مُهر قهر بر گوش و دل او نهاده و بر چشمش پرده ظلمت کشیده ، پس چنین شخصی را بعد از گرفتار شدن به این امور بر اثر خشم حق چه کسی هدایت خواهد کرد ، آیا متذکر این حقیقت نمی شوید که جز راه خداپرستی هر راه دیگر گمراهی است !

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

اِنَّ اَشَدَّ ما اَخافُ عَلَيْكُمْ خَصْلَتانِ اتِّباعُ الْهَوى وَطُولُ الاَْمَلِ فَاَمَّا اِتِّباعُ الْهَوى فَاِنَّهُ يَعْدِلُ عَنِ الْحَقِّ وَاَمَّا طولُ الاَْمَلِ فَاِنَّهُ يُورِثُ الْحُبَّ لِلدُّنْيا(۲) .

شدیدترین چیزی که نسبت به آن بر شما ترس دارم دو چیز است : پیروی هوا ، و درازای آرزو . اما پیروی از چهره حیات را از حق برمی گرداند ، اما درازای آرزو مورث عشق شدید به دنیاست ، عشقی که شما را از توجه به حضرت حق بازداشته و عاقبتش جهنم و عذاب ابدی است .

تا از این رسم مجازی نگذری

از حقیقت بر تو نگشاید دری

ترک نفس و ترک مال و ترک جان

این سه اول منزل است در وصل جان

آنکس که در راه خدا و برای خدا به مجاهده با نفس برخیزد به مقام قرب وصل می رسد و متمکّن در معراج انسانی می شود ، و از کمالات و مدارج معنوی بهرهور می گردد ، و خیر دنیا و آخرت همچون باران بهاری بسویش سرازیر می شود .

در این

زمینه به آیاتی از قرآن مجید عنایت کنید :

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ)(۳) :

و آنان که در راه ما به کوشش برخیزند ، محققاً تمام راه های خیر و سلامت را به روی آنان باز می کنیم و بدون شک خداوند یار نیکوکاران است .

(وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدىً وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ)(۴) :

آنان که در پی رسالت و تبلیغ تو هدایت یافتند ، لطف خدا بر هدایتشان ایمانشان بیفزود و تقوای آنان را به آنان عطا فرمود .

(إِنَّهِمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدىً وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ . . .)(۵) :

آنان جوانمردانی بودند که به پروردگار خود ایمان آوردند و ما بر مقام ایمان هدایتشان افزودیم و بر دلهاشان توحید و محبت و ایمان را محکم ساختیم .

(فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى)(۶) :

هر کس عطا و احسان کرد ، و پرهیزکار و خداترس شد ، و حقایق را به نیکی تصدیق کرد ما هم البته کار او را سهل و آسان گردانیدیم و راه خیر را بدون مشکل در دنیا و آخرت به رویش باز کنیم .

فی خَبَر قالَ : ما اَخْلَصَ عَبْدُ للهِ اَرْبَعینَ صَباحاً اِلاّ جَرَتْ یَنابیعُ الْحِکْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عِلی لِسانِهِ .

خبر بالاـ در کتب معتبره از رسول گرامی اسلام نقل شده : عبدی در چهل روز ، وجود خود را در ظاهر و باطن برای خدا خالص نکند مگر اینکه چشمه های حکمت از دلش بر زبانش جاری شود .

از بعضی عرفای بزرگ پرسیدند راه به سوی خدا کدامست ؟ جواب داد دو قدم : قدمی بر سر نفس

و قـدمی بر سـر دنیا . چون این پاسخ به عارفی با معرفت تر و عاشق تر رسـید فرمود : آنچه را خدا کوتاه کرده طولانی کردند ، راه رسیدن به خدا یک قدم است و آنهم گذشت از خود ، که دنیا به واسطه نفس حجاب بین عبد و حق می شود .

الهی آن عاشق فرزانه می فرماید :

چون در وطن باز آمدی ای جان هشیار

پیوسته نقش دیده دل کن رخ یار

عهد خدا را ای بنی آدم نگهدار

مشکن تو عهد دوست را از امر شیطان

چون از مسافرخانه دنیای فانی

خواهی سفر کردن به ملک جاودانی

بر شاخه طوبای جنت پرفشانی

ای مرغ لاهوتی ببال علم و ایمان

در هر صورت راه مجاهده با نفس وادار کردن خویش به ادای فرائض و ترک محرمات و آراسته شدن به حقایق اخلاقی است .

چون در این طریق قرار گرفـتی صـلاحیت برای امر به معروف و نهی از منکر پیـدا می کنی و در این راه علاـوه بر بیـدار کردن مردم و مـانع شـدن از افتادن آنان در منکرات و هـدایتشان بسوی خیر از ثواب عظیمی از طرف حق بهره منـد خواهی شـد ، در این قسـمت لازم است امر به معروف و نهی از منکر را در آئینه قرآن روایات مشاهده کنید ، سـپس شـرح بقیه روایت « مصباح الشریعه » بخواست حضرت حق دنبال شود .

امر به معروف و نهی از منکر در قرآن

(وَلِتَکُن مِنکُمْ أُمَّهٌ یَدْعُونَ إِلی الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)(۷) .

و باید از شما مسلمانان برخی « که دانا و باتقواترند » خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکوکاری خوانده و از

بدی نهی کنند ، اینان که واسطه هدایت عباد حقند ، در دو عالم در کمال فیروز بختی و رستگاری خواهند بود .

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّه أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللهِ)(۸) .

شما مسلمانان حقیقی نیکوترین امّتی هستید که قیام می کنید برای وادار کردن مردم به نیکوکاری و بازداشتن آنان از بدکاری و اینکه بخدا ایمان دارید .

(لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ .

يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِى الْخَيْرَاتِ وَأُولئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ .

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوهُ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ)(۹) .

همه اهل کتاب با هم مساوی و یکسان نیستند ، طایفه ای از آنها در دل شب به تلاوت آیات خدا و نماز و طاعت مشغولند .

ایمان به خدا و روز قیامت آرند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و به سوی هر نیکی بشتابند و آنها از بندگان صالحند ، هر کار نیکی انجام دهند . البته از ثواب آن محروم نشوند و خدا آگاه به وضع پرهیزکاران است .

(يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِى كَانَتْ عَلَيْهِمْ . . .)(۱۰) .

رسول اسلام آنان را امر به نیکی و نهی از زشتی کند ، و بر آنان پاکیزه ها را حلال و هر پلید و منفور را حرام گرداند ، تحمیلات هوا و شیطان و زنجیرهای فرهنگ غلط را از دوششان بردارد .

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَولِياءُ بَعْض يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ

اللهَ وَرَسُولَهُ أُولئِکَ سَیَرْحَمُهُمْ اللّهُ إِنَّ اللهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ)(۱۱) .

مردان و زنان مؤمن همه یار و دوستدار یکدیگرند ، مردم را وادار به کار نیک کرده و از زشتی باز می دارند ، نماز بپا داشته و زکات می پردازند و حکم خدارسول را اطاعت می نمایند . البته خداوند اینان را مشمول رحمت خود خواهد کرد که خدا صاحب اقتدار حاکم و حکیم است .

(التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ)(۱۲) .

از گناه توبه کرده ها ، پرستندگان حق ، شکرگزاران نعمت ، روزه داران ، رکوع کنندگان ، سجده داران ، امرکنندگان به معروف و نهی از منکر ، و نگهبانان حدود الهی را به نعمت ابد و رضایت حق بشارت بده .

(الَّذِینَ إِن مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّکَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنکَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)(۱۳) .

« آنان که خدا را یاری می کنند » آنهائی هستند که اگر در روی زمین بآنان اقتدار و قوت بخشیم نماز بپا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و می دانند که عاقبت کارها بدست خداست .

(یَا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنکَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزمِ الْأُمُورِ)(۱۴) .

لقمان حکیم به فرزندش سفارش می کند : ای فرزندم نماز بپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر این کار از مردم نادان هر آزاری ببینی صبر پیشه کن که این صبر و تحمل در راه تربیت

مردم و هدایت خلق نشانه عزم ثابت در امور است .

از مجموعه این آیات مطالب زیر استفاده می شود :

۱ – امر به معروف و نهی از منکر از واجبات حتمیه الهیه است .

۲ – امر به معروف و نهی از منکر اخلاق انبیاء و اولیاء بود .

۳ – نیکان عالم مردم را به ادای این دو وظیفه سفارش می کردند .

۴ – رشد و کمال جامعه در گرو این دو اصل الهی است .

۵ – رضایت و بهشت حق جزای آمرین به معروف و ناهین از منکر است .

۶ – فرهنگ الهی با امر به معروف و نهی از منکر تقویت می شود و بموازات قدرت اسلام کفر و شرک ضعیف می گردد .

مسئله ایجاد زمینه برای پیاده شدن معروف ، و پیشگیری از منکر باندازه ای اهمیت دارد ، که تارک آن در قرآن مجید ملعون شناخته شده .

(لُعِنَ الَّذِینَ كَفَرُوا مِن بَنِی إِسْرَائِیلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِیسَى ابْنِ مَرْیَمَ ذلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا یَعْتَدُونَ .

كَانُوا لاَ یَتَنَاهُوْنَ عَن مُنكَر فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا یَفْعَلُونَ)(۱۵) .

کافران بنی اسرائیل از آن جهت بزبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند که نافرمانی خدا نمودند و از حکم حق سرپیچی کردند ، آنگاه از کار زشت خود دست برنداشتند و چقدر کار آنان زشت و ناشایسته است .

آنان که آراسته به دو فضیلت امر به معروف و نهی از منکرند از نظر قرآن مجید اهل نجاتند ، کتاب خدا می فرماید :

(فَلَمَّا نَسُوا مَاذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَیْنَا الَّذِینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِینَ ظَلَمُوا بِعَذَاب بَئِیس بِمَا كَانُوا یَفْسُقُونَ)(۱۶) .

و چون هرچه

به آنان تذکّر داده شد در آن غفلت ورزیدند ، ما هم جمعیت نصیحت کننده را نجات بخشیدیم و آنان که ظلم و ستمکاری کردند ، به کیفر فسقشان به بدترین عذاب گرفتار نمودیم !

قرآن مجید در تشویق به این حقیقت و وجوب و لزوم این دو واقعیت می فرماید :

(تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلاَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ)(۱۷) .

معنای تعاون ، کمک و تشویق و زمینه سازی و راه بازکردن برای خیر و خوبی است و بستن راه و کوبیدن زمینه برای شرّ و بدی است .

قرآن مجید به تارکین امر به معروف و نهی از منکر حمله سخت دارد آنجا که می فرماید :

(لَوْلاَ يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الاِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ)(۱۸) .

چرا علما و روحانیون مسیحی و یهودی ملّت مسیح و موسی را از گفتار گناه خوردن حرام باز نمی دارند ، که این عدم پیشگیری آنان کار بسیار زشتی است .

با توجه به این آیات بسیار مهم و لحن عجیبی که در این آیات هست ، آیا فردی از مسلمین می تواند خود را نسبت به این دو وظیفه الهی غیر مسئول بداند ؟ ! !

چه نیکو مردمی هستند آنان که در هر زمان و هر کجا خود را برای اطاعت از حق حاضر می کنند و در این راه خوف و ترس نداشته و از ملامت هر ملامت کننده ای باک ندارند ، راستی اگر در راه رضای دوست و اقامه دین اوکمک به انبیاء و امامان سر انسان بر باد رود چه باک ، که هیچ مرگی شیرین تر و لذیذترپرمنفعت

تر از مرگ و شهادت در راه دوست نیست .

مملکت شاه عشق جز دل درویش نیست

دل بطلب کائنات مملکتی بیش نیست

بگذرد از خویشتن در طلب روی یار

هر که به جانان رسید معتقدی بیش نیست

عشق بود کیش ما دولت این است و بس

کافر بی دولت است آنکه در این کیش نیست

در نظر هوشیار نیست عیان غیر یار

این سخن آشکار درخور تفتیش نیست

طالب دیدار دوست کی نگرد پیش و پس

در دل صاحبدلست در پس و در پیش نیست

در تو اگر نیست دل منکر دلبر مباش

این دل مرد خداست جای بد اندیش نیست

گر دل بریان خوری زن در بی دولتان

بر سو خوان فنا جز جگر ریش نیست

سر که از او هوش زاد همقدم ابلهان

دل که از او نوش راد منتظر نیش نیست

خائف ترسد ز میر ورنه چه ترسی ز مرگ

سیر الی المنتهی است عالَم تشویش نیست

ظالم در این دیار هیچ نکرده گذار

گرگ در این مرغزار بر اثر میش نیست

بی بصر و زشت خوست هرکه نه بینای اوست

مرده بی آبروست هر که تجلّیش نیست

موت دم نقد ماست ملکت شاه صفاست

منبت فضل خداست دوزخ درویش نیست

امر به معروف و نهی از منکر در روایات

قسمت اول

عَنِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه وآله) قالَ : ما مِنْ قَوْم عَمِلُوا بِالْمَعاصی وَفیهِمْ مَنْ یَقْدِرُ اَنْ یُنْکِرَ عَلَیْهِمْ فَلَمْ یَفْعَلْ اِلاّ یُوشَکُ اَنْ یَعُمَّهُمُ اللّهُ بِعَذاب مِنْ عِنْدِهِ :

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : قومی که دچار معصیت اند ، و در بین آنان کسی هست که قدرت جلوگیری از گناه آنان را دارد و دست به پیشگیری از معصیت آنان نمی زند ، در صورت نزول عذاب فرد بی تفاوت و ساکت را هم می گیرد .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله

علیه وآله) :

لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْروفِ وَلَتَنْهُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ اَوْ لَيُسَلِّطُنَّ اللهُ عَلَيْكُمْ شِرارَكُمْ يَدْعُو خِيارُكُمْ فَلا يُسْتَجابُ لَهُمْ :

رسول خدا فرمود : حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنید و گرنه بدان و اشرار بر شما مسلّط می شوند ، در آن وقت خوبان شما دعا می کنند ولی مستجاب نمی شود .

وقال (صلی الله علیه وآله) :

ما اَعْمالُ الْبِّرِ عِنْدَ الْجِهادِ فی سَبيلِ اللهِ اِلاّ كَنَفْثَه فی بَحْرٍ لُجّی . وَما جَميعُ اَعْمالِ الْبِرِّ وَالْجِهادُ فی سَبيلِ اللهِ عِنْدَ الْاَمْرِ بِالْمَعْروفِ وَالنَّهْیِ عَنِ الْمُنْكَرِ اِلاّ كَنَفْثَه فی بَحْرٍ لُجّیٍّ :

و نیز آن حضرت فرمود : تمام خوبیها در برابر جهاد فی سبیل الله نیست مگر مانند آب دهن در برابر یک دریای عمیق ، و همه نیکی ها و جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر نیست مگر مانند آب دهن در برابر دریائی پرعمق .

پیامبر اسلام فرمود :

در میان کوچه و محل رفت و آمد مردم منشینید ، عرضه داشتند چاره ای نداریم آنجا مرکز قرار ما برای گفتگو و صحبت کردن است ، فرمود اگر ناچارید پس حق راه را ادا کنید ، عرضه داشتید حق راه چیست ؟ فرمود :

غَضُّ الْبَصَرِ وَكَفُّ الْاَذى ، وَرَدُّ السَّلامِ وَاَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْیٌ عَنِ الْمُنْكَرِ :

چشم فرو انداختن از حرام ، و خودداری از آزار ، و سلام کردن به مردم و امر به معروف و نهی از منکر .

وَقالَ (صلی الله علیه وآله) :

كَلامُ ابْنِ آدَمَ كُلُّهُ عَلَيْهِ لا لَهُ اِلاّ اَمْراً بِمِعْرُوف اَوْ نَهْياً عَنْ مُنْكَر وَذِكْرَ اللهِ :

و نیز آنجناب فرمود : تمام سخنان فرزندان

آدم به ضرر اوست نه بسودش مگر امر به معروف و نهی از منکر و ذکر خدا .

وَقالَ (صلی الله علیه وآله) :

اِنَّ اللهَ لا یُعَذِّبُ الْخاصَّهَ بِذُنُوبِ الْعامَّهِ حَتّی یَظْهَرَ الْمُنْکَرُ بَیْنَ اَظْهُرِهِمْ وَهُمْ قادِرونَ عَلی اَنْ یُنْکِروهُ فَلا یُنْکِرونَهُ :

و نیز آنحضرت فرمود : خداوند بندگان خویش را به گناهان مردم عذاب نمی کند ، مگر اینکه در بین آنان منکر شایع شود و خوبان قادر بر جلوگیری باشند و جلوگیری نکنند .

ابو اُمامه باهلی می گوید : پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : چه می کنید وقتی زنان شما طغیان کنند و جوانانتان فاسق شوند ، و جهاد را ترک کنید ؟ عرضه داشتند چنین چیزی شدنی است ؟ فرمود : آری به آن که جانم در دست اوست از این بدتر هم می شود ! گفتند بدتر از آن کدام است ؟ فرمود : چه می کنید زمانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید ؟ عرضه داشتند شدنی است ؟ فرمود به آن که جانم در دست اوست بدتر از این می شود عرض کردند چگونه ؟ فرمود چه می کنید وقتی معروف را منکر ببینید و منکر را معروف ؟ عرضه داشتند : شدنی است ! فرمود : به کسی که جانم در دست اوست بدتر از آن می شود ، گفتند : چگونه ؟ فرمود : چه می کنید وقتی امر به منکر کنید و نهی از معروف نمائید ؟ گفتند : شدنی است ؟ فرمود : به کسی که جانم بدست اوست بدتر از این می شود گفتند چگونه ؟ فرمود :

خداوند می فرماید : بخودم قسم فتنه ای بر آنان قرار دهم که حلیم و بردبار در آن فتنه حیران بماند .

قالَ ابْنُ عَبّاس : قیلَ : یا رَسُولَ اللهِ اَیُهْلَکُ الْقَرْیَهُ وَفیهَا الصَّالِحُونَ ؟ قالَ : نَعَمْ . قیلَ : بِمَ یا رَسولَ اللهِ ؟ قالَ : بِشَهادَتِهِمْ وَسُکُوتِهِمْ عَنْ مَعاصِی اللهِ عَزَّوَجَلَّ :

ابن عباس می گوید : به پیامبر گفتند آیا خداوند محلّی را که در آن عباد شایسته هستند هلاک و نابود می کند ؟ فرمود: آری ، عرضه داشتند برای چه ؟ فرمود : بخاطر اینکه خوبان تماشاگر گناه و سکوت کننده در برابر معاصی اند .

در پایانِ یک روایت طولانی به نقل « کافی » شریف از حضرت باقر (علیه السلام) آمده : خداوند به شعیب پیغمبر فرمود : صدهزار نفر از قوم تو را عذاب می کنم ، چهل هزار نفر اشرار و شصت هزار نفر از اخیار و خوبان ، عرضه داشت : اشرار بجای خود اما خوبان را چرا ؟ خطاب رسید : بخاطر اینکه خوبان از بدی بدان نهی نمی کنند و اشرار را نصیحت نمی نمایند و بر آنان چون من خشم نمی گیرند .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

خداوند دو ملک را مأمور زیر و رو کردن شهری فرمود ، چون به آخر آن شهر رسیدند مردی را در حال دعا و زاری دیدند ، یکی از آن دو ملک گفت : این دعاکننده را تماشا کن ، آن دیگری گفت : من گوشم بدهکار به هیچ مسئله ای نیست ، برای من آنچه مهم است امر الهی است ، آن ملک دیگر

گفت : من دست به کاری نمی زنم تا از حضرت حق بپرسم ، سپس عرضه داشت : خداوندا فلان بنده ات را در حال دعا و زاری دیدم خطاب رسید به آنچه شما را امر کردم عمل کنید زیرا او مردی است که هیچ گاه در برابر معصیت کاران به خشم و غضب تغییر صورت نداد !

و نیز آن حضرت می فرماید : مردی از خثعم خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)آمدگفت : برترین برنامه اسلام چیست ؟ فرمود : ایمان به خدا . عرضه داشت : پس از آن ؟ فرمود : صله رحم . عرضه داشت : بعد از آن ؟ فرمود : امر به معروف نهی از منکر

آن مرد گفت : چه عملی بدترین عمل است ؟ فرمود : شرک به خدا ، عرضه داشت : بعد از آن ؟ فرمود : قطع رحم ، عرضه داشت : پس از آن ؟ فرمود : امر به منکر و نهی از معروف .

وَعَنْهُ (علیه السلام) قالَ : قالَ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ ٧ : اَمَرَنا رَسُولُ اللهِ ٩ اَنْ نَلْقی اَهْلَ الْمَعاصی بِوُجُوه مُکْفَهِرَّه :

و نیز آن حضرت می فرماید : امیرالمؤمنین فرمود : پیامبر ما را امر فرمود با اهل معصیت با چهره گرفته و عبوس روبرو شویم .

وَعَنْهُ (علیه السلام) : اَلْاَمْرُ بِالْمَعْروفِ وَالنَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ خَلْقانِ مِنْ خَلْقِ اللهِ فَمَنْ نَصَرَهُما اَعَزَّهُ اللهُ وَمَنْ خَذَلَهُما خَذَلَهُ اللهُ .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق خداوندند ، هرکس آنان را یاری کند ، خدا او را عزیز می نماید ، و هرکس آنان

را خوار کند ، خداوند او را خوار می کند .

وَعَنْهُ (علیه السلام) : اِنَّهُ کانَ اِذا مَرَّ بِجَماعَه یَخْتَصِمُونَ ، لا یَجُوزُهُمْ حَتّی یَقُولَ ثَلاثاً : اِتَّقُوا اللّه ، یَرْفَعُ بِها صَوْتَهُ :

از آن حضرت حکایت می کنند که وقتی به جمعی می گذشت و آنان را در خصومت و دعوا می دید نمی گذشت تا سه مرتبه فریاد می زد : تقوای خدا را مراعات کنید .

عَنِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه وآله) : اِنَّ اللّهَ لَیُبْغِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعیفَ الَّذی لا دینَ لَهُ . فَقیلَ : وَمَا الْمُؤْمِنُ الَّذی لا دینَ لَهُ ؟ قالَ : الَّذی لا یَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ :

پیامبر فرمود : خداوند دشمن مؤمن ضعیف بی دین است ، گفتند : مؤمن بی دین کیست ؟ فرمود : کسیکه نهی از منکر نمی کند .

از آیات و روایات باب امر به معروف و نهی از منکر استفاده می شود که وجوب این دو وظیفه بر عهده کسی است که شرایط علمی و عملی در او جمع باشد ، و بخصوص به حسنات الهی آراسته و از رذایل اخلاقی پیراسته باشد .

الهی در مرحله اوّل همه ما را به واقعیات الهی آشنا ساز ، سپس توفیق عمل به آن واقعیات را به ما مرحمت کن ، آنگاه موفقیت برای زمینه سازی جهت معروف و جلوگیری از منکر را به همه ما لطف فرما که در تمام امور ، بخصوص در این دو مرحله عالی به وجود مقدس تو محتاج و نیازمندیم .

در عشق تو گم شدم به یک بار

سرگشته همی شدم فلکوار

گر نقطه دل بجای بودی

سرگشته نبودمی درگر بار

دل رفت زدست و جان

برآب است

گرمی بروی زهی سروکار

ای ساقی آفتاب پیکر

بر جانم ریز جام خون خوار

خون جگرم به جام بفروش

کز جانم جام را خریدار

جامی پر کن نه جام و نی می

زیرا که نه مستم و نه هشیار

در پای فتادم از تحیّر

در دست تحیرم به مگذار

جانی دارم که در حقیقت

انکار نمی کنم نه اقرار

نفسی دارم که از جهالت

اقرار نمی دهد نه انکار

می نتوان بود بیش ازین نیز

در صحبت نفس و جان گرفتار

تا چند خورم ز نفس و تن خون

تا کی باشم ازین وزان زار

قسمت دوم

درمانده ای از وجود خویشم

پاکم به عدم رسان بیک بار

چون با عدمم نمی رسانی

از روی وجود پرده بردار

تا کشف شود در آن وجودم

اسرار دو کون و علم اسرار

من نعره زنان چو مرغ در دام

بیرون جهم از مضیق پندار

این بیداری اگر بیاید

عطار شود ز خواب بیدار

لاَنَّهُ اِذا لَمْ یَکُنْ بِهـذِهِ الصِّفَهِ فَکُلُّ ما اَظْهَرَ یَکونُ حُجَّهً عَلَیْهِ وَلا یَنْتَفِعُ النّاسُ بِهِ . قالَ اللهُ تَعالی : (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ) ؟ وَیُقالُ لَهُ : یا خائِنُ اَتُطالِبُ خَلْقی بِما خُنْتَ بِهِ نَفْسُکَ وَاَرْخَیْتَ عَنْهُ عِنانَکَ ؟

کسیکه می خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند بفرموده امام صادق (علیه السلام)باید آراسته به صلاح و سداد باشد ، زیرا اگر از حسنات و حقایق ، و درستی راستی ، چیزی در او دیده نشود ، همان امر به معروف و نهی از منکر حجّتی بر علیه خودش می گردد ، به این معنی که در مرحله اول مردم به او می گویند : آنچه می گوئی اگر خوب و صحیح و درست است چرا در خودت نیست ، و از آنچه دیگران را

منع می کنی چرا خودت به آن آلوده ای ، و در مرحله دوم در دادگاه قیامت به او می گویند چرا مردم را به خوبیها خواندی ولی خودت از آنها دور بودی ، و چرا مردم را از بدیها نهی کردی ولی خودت به آنها آلوده بودی ، چنانکه در قرآن مجید در مقام سرزنش این دورافتادگان از وادی حقیقت فرموده : آیا مردم را امر به خوبی می کنید و خود را فراموش می نمائید ؟ حضرت عزت به اینگونه افراد می فرماید : ای خائنان بدکار ، وای خیانت کاران ضایع روزگار ، از بندگانم طلب می کنید آنچه بخود کرده اید ، یعنی به نفس خود خیانت کرده اید و خود را فریب داده اید ، می خواهید آنان را نیز فریب دهید ، و از برای تحصیل حاجات خود اِرخای عنان به ایشان می کنید و می خواهید که ایشان را نیز از راه بدر ببرید ؟ !

در روایت آمده که ابوثعلبه از رسول اسلام از معنای این آیه پرسید :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُم مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ)(۱۹) .

حضرت در پاسخ او فرمود : مردم را امر به معروف کن ، و از محرّمات گناهان بازدار و بر پیش آمدها و مکاره و مصائبی که در راه خدا به تو می رسد صبر کن ، از شغل با عظمت امر به معروف و نهی از منکر دست برمدار ، تا وقتی که مردم را بخیل و هواپرست و خودرأی ببینی ، که بر اثر ریشه دواندن این رذائل در وجودشان از گوش دادن به

حق ابا و امتناع دارند ، در این وقت بخود بپرداز و به اصلاح خود اقدام کن و قاطعانه به سوی رشد و کمال در حرکت باش که اگر ایمانت قوی باشد گمراهی تمام مردم جهان اثر سوئی بر تو نخواهد گذاشت .

امام صادق (علیه السلام) در پایان این فصل می فرماید : آنکس که در مقام امر بمعروف نهی از منکر است ، نیازمند و محتاج به چند برنامه است :

عالم به حلال و حرام و سایر احکام خمسه باشد و قدرت تمیز میان احکام در او دیده شود ، و گرنه ممکن است امر به منکر و نهی از معروف نماید و از پی این اشتباه مستحق عذاب و عقاب گردد .

خودش مرتکب مناهی و تارک طاعت نباشد ، که در اینصورت موعظه اش بی اثر و موجب انتقاد شدید مردم بر خودش خواهد شد .

از روی اخلاص و اعتقاد و یقین اقدام به این دو وظیفه نماید ، که اگر برنامه اش مخلوط به اغراض فاسده و اَعراض کاسده باشد نتیجه اش شناعت در دنیا و فظاعت در آخرت است .

برنامه اش بر اساس رحم و شفقت قرار گیرد که امر به معروف و نهی از منکر با غلظت و تندی نتیجه خوبی نخواهد داد .

واعظ اگر چه امر بمعروف واجب است

طوری بکن که قلب گنهکار نشکند

متاب ای پارسا روی از گنهکار

به بخشایندگی در وی نظر کن

اگر من ناجوانمردم به کردار

تو بر من چون جوانمردان گذر کن

امر بمعروف و نهی از منکر باید بر ا......ᘓحکمت انجام گیرد ، به این معنی که با هر کسی موافق حال او برخورد کند ، مثلاً

کسانی که به راه عبادت نرفته اندحلاوت بندگی نچشیده اند ، آنان را کم کم و بتدریج به راه بندگی رهنمون شوند و به یکباره عبادات شاقّه بر او تکلیف نکنند که موافق حکمت نیست بلکه باعث نفرت ایشان شود چنان که در کتب نوشته اند :

عابدی تارک الصلاتی را به مواعظ و نصایح ترغیب به نماز کرد و آداب نماز به او تعلیم داد و گفت چند روزی در اوقات نماز با من باش و وظایف واجبات سنن با من بجای آر تا خوب به آداب نماز از جهت علمی و عملی باخبر شوی ، آن شخص قبول کرد . اوّل طلوع فجر که شد تائب را بیدار کرد که برخیزنماز کن ، تائب از خواب برخاست و با عابد بنماز ایستاد ، بعد از نماز او را به تعقیب نماز مشغول کرد تا قریب به چاشت شد ، تائب برخاست تا بر سر کاری رود و تحصیل معاشی کند ، هنوز کاری فیصل نداده بود که پیشین شد ، آواز داد که ای تائب بیا که وقت نماز است ، تائب کار را ناقص گذاشته بخدمت عابد آمد ، عابد او را به نماز نافله مشغول کرد و بعد از نافله بواجب و بعد از واجب به سنّت عصر و بعد از آن به واجب و بعد به تعقیب تا قریب پسین شده و هم چنین مغرب و نافله ها تا قریب اوراد و از سایر کارها و تحصیل معاش باز ماند . در این وقت به عابد گفت نماز کار بیکاران است نه کار من ، که من طاقت اینگونه عبادت ندارم

. این بگفت و عابد را رها کرد و به حال اول خود که بی نمازی بود برگشت .

حضرت صادق (علیه السلام) در دنباله روایت میفرماید : آمر بمعروف و ناهی از منکر باید از مکر نفس و کید شیطان غافل نشود و از حوادث و سوانح روزگار هرچه بر او رو کند ملازم صبر و شکر باشد و اگر از مردم و کسانی که در مقام اصلاح ایشان است حرکت ناملایمی نسبت به او واقع شود در مقام تلافی و انتقام برنیایدشکوه ایشان به کسی نکند ، و از ترشروئی و عبوسی نسبت به مردم خودداری کند و از غلظت و تندی احراز نماید ، نیت خود را از اغراض مادّی و امور فاسده خالص نماید ، و عوض تمام زحماتش را فقط و فقط از حضرت دوست بخواهد که او بهترین تکیه گاه و نیکوترین فریاد رس نسبت به فریاد کنندگان و مسکینان دردمندان است .

اگر در امر بمعروف و نهی از منکر با او مخالفت نمایند و جفا کنند ، صبر پیشه کند و در صورت موافقت با او به شکر حق برخیزد و در همه حال کار خود بخدا واگذار نماید و از عیب خود غافل نماند .

شخصی که در کار امر بمعروف و نهی از منکر است باید وضع انبیاء و ائمه اولیاه را وجهه همّت خود قرار دهد ، که آن بزرگواران در این مسیر به انواع بلاها و رنج ها و مشقات و طوفانهای اجتماعی و خانوادگی دچار شدند ، ولی دست از برنامه و هدف پاک خود برنداشتند و در راه حضرت حق صبر پیشه کرده و

استقامت ورزیدند و خود را به سعادت دنیا و آخرت و مقام رضوان الله رساندند .

انبیاء و ائمه اگر در راه خدا خسته می شدند ، و به عارضه سستی و کسالت دچار می گشتند بطور یقین دین خدا و فرهنگ پاك الهی به جامعه انسانی نمیرسید ،اگر شما هم که امت و پیرو آن بزرگواران هستید ، برخلاف آنان به سستی دچار شوید و از پی موج حوادث میدان ابلاغ را خالی بگذارد به تداوم دین لطمه خورده و به خاموشی چراغ هدایت کمك کرده اید ، از اینکه حادثه در شما اثر بگذارد سخت بپرهیزید و گرمی بازار ابلاغ دین را نگذارید سرد شود و همانند مقتدیان خودراهنمایان راه توحید به راه برحق خود ادامه دهید و در این مسیر فقط و فقط به حضرت حق اندیشه کرده و به آن جناب توجه کنید که تحصیل خیر دنیاآخرت جز تسلیم شدن در برابر دوست و اطاعت اوامر آن حضرت راه دیگر ندارد .

این عبد مسکین و این بنده مستکین و این خسته دل شکسته و ناتوان از راه مانده به پیشگاه حضرت او عرضه داشته ام :

بسوزان سیه و جان و دل من

فنا گردان به عشقت حاصل من

به من بنما ره آزادی از هجر

وگرنه هجر گردد قاتل من

برانی گر مرا از درگه لطف

بماند تا قیامت مشکل من

دلم خندان شود چون غنچه گل

اگر مهر تو گردد شامل من

از این درگه جدا هرگز نگردم

که جز این جا نباشد منزل من

فدای خاك کویت ای همه حسن

وجود کوچك و ناقابل من

ترحّم کن به من ای منبع جود

نگاهی بر دل چون بسمل من

عنایت کن به مسکین دل افکار

تو

ای نور و صفای محفل من

باب شست و پنجم در خوف و خشیت از خداست

قالَ الصادِقُ (علیه السلام) :

اَلْخَشْیَهُ میراثُ الْعَلْمِ ، وَالْعِلْمُ شُعاعُ الْمَعْرِفَهِ وَقَلْبُ الْایمانِ ، وَمَنْ حُرِمَ الْخَشْیَهَ لایَکُونُ عالِماً وَاِنْ شَقَّ الشَّعْرُ بِمُتَشابِهاتِ الْعِلمِ .

قالَ اللّهُ تَعالی : (إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) .

آفَهُ الْعُلَماءِ عَشَرَهُ اَشْیاءَ : الطَّمَعُ ، وَالْبُخْلُ ، وَالرِّیاءُ ، وَالعَصَبِیَّهُ ، وَحُبُّ الْمَدْحِ ، وَالخَوْضُ فیما لَمْ یَصِلُوا اِلی حَقیقَتِهِ ، وَالتَّکَلُّفُ فی تَزْیینِ الْکَلامِ بِزَوائِدِ الْاَلْفاظِ ، وَقِلَّهُ الْحَیاءِ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَالاِفْتِخارُ ، وَتَرْکُ الْعَمَلِ بِما عَلِمُوا .

قالَ عیسیَ بْنُ مَرْیَمَ (علیه السلام) : اَشْقَی النّاسِ مَنْ هُوَ مَعْروفٌ عِنْدَ النّاسِ بِعِلْمِهِ مَجْهُولٌ بِعَمَلِهِ .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : لا تَجْلِسُوا عِنْدَ کُلِّ داعٍ یَدْعُوکُمْ مِنَ الْیَقینِ اِلیَ الشَّکِّ وَمِنَ الْاِخْلاصِ اِلیَ الرِّیاءِ وَمِنَ التَّواضُعِ اِلیَ الْکِبْرِ وَمِنَ النَّصیحَهِ اِلیَ الْعَداوَهِ وَمِنَ الزُّهْدِ اِلیَ الرَّغْبَهِ .

وَتَقَرَّبُوا مِنْ عالِمٍ یَدْعُوکُمْ مِنَ الْکِبْرِ اِلیَ التَّواضُعِ وَمِنَ الرِّیاءِ اِلیَ الْاِخْلاصِ وَمِنَ الشَّکِّ اِلیَ الْیَقینِ وَمِنَ الرَّغْبَهِ اِلیَ الزُّهْدِ وَمِنَ الْعَداوَهِ اِلیَ الْاِخْلاصِ .

وَلا یَصْلُحُ لِمَوْعِظَهِ الْخَلْقِ اِلاّ مَنْ جاوَزَ هذِهِ الْاَصْنافُ بِصِدْقِهِ ، وَاَشْرَفُ عَلی عُیُوبِ الْکَلامِ وَعَرَفُ الصَّحیحَ مِنَ السَّقیمِ وَعِلَلَ الْخَواطِرِ وَفِتَنَ النَّفْسِ وَالْهَوی .

قالَ أمیرُ الْمُؤمِنینَ (علیه السلام) : کُنْ کَالطَّبیبِ الرَّفیقِ الَّذی یَضَعُ الدَّواءَ بِحَیْثُ یَنْفَعُ .

قالَ الصادِقُ (علیه السلام) :

اَلْخَشْیَهُ میراثُ الْعَلْمِ ، وَالْعِلْمُ شُعاعُ الْمَعْرِفَهِ وَقَلْبُ الْایمانِ ، وَمَنْ حُرِمَ الْخَشْیَهَ لایَکُونُ عالِماً وَاِنْ شَقَّ الشَّعْرُ بِمُتَشابِهاتِ الْعِلمِ .

مسئله خوف و خشیت و تمام جوانب آن همراه با آیات قرآن و روایات اخبار و دعاهای اسلامی و کلمات حکیمانه و اشعار عارفانه بطور مفصل در باب اوّل در جلد اول شرح مصباح الشریعه

که جلد اوّل عرفان اسلامی است گذشت . من در اینجا توضیحی بیش از آنچه در آنجا گذشت نیاز نمی بینم ، شرح مفصل خوف و قسمت عمده ای از جملات این حدیث را در جلد اوّل و بقیه مجلدات می توانید ببینید ، در اینجا فقط بترجمه روایت قناعت می شود .

امام صادق (علیه السلام) میفرماید : خوف الهی نتیجه دانش و آگاهی است که هر که را علم نیست خوف نیست و هر که را خوف نیست از هیچ گناهی ابا ندارد ، و وی را بر هیچ طاعتی شوق و ذوق نیست .

علم شعاع معرفت است ، معرفت به صفات و اسماء جناب حق و معرفت به تکالیف شرعیه و حقایق اصولیّه ، و نتیجه و ثمره و حاصل علم ایمان است آنهم ایمان کامل ، و هرکس از خوف الهی محروم باشد از سعادت عظمی محروم و در زندگی و حیات مغبون و در سلک جهّال بدبخت و در قیامت محشور با بریدگان از فیض است هر چند در حدّتفهم و کثرت علم از موشکافان حقایق باشد و در علم و کمال دارای شخصیت و اعتبار .

خداوند بزرگ در قرآن مجید فرموده : خدا را نمی ترسند مگر صاحبان دانش .

ده چیز آفت علم است ، که هریک از این آفت ها به علم انسان بزند ، علم را از ثمر دادن می اندازد و آن را وسیله بدبختی و شقاوت آدمی می کند .

۱ طمع ، که این رذیله مورث ذلّت و خواری و باعث غرق شدن انسان در امور مادّی است و با عزّت علم سرسازگاری ندارد .

۲

بخـل ، چرا که علم نـتیجه علوّ همّت است ، و علوّ همّت منـافی بخـل است که از صـفات خسـیسه است و فرقی در پلیـدی بخل نیست که در علم باشد یا در مال ، بخل ریشه علوّ همّت را می خشکاند ، و انسان را از نظر رحمت حق و مهر خلق می اندازد .

۳ ریـا ، که از بـدترین آفـات است و آتشـی سوزان در خرمن ثواب و اجر اخروی ، که ریاکـار در روز قیامت دسـتش از مزد و عنایت الهی خالی است ، و تمام زحمات و کوشش هایش در میدان باعظمت محشر بر باد است ! !

۴ عصبیت ، که تعلیم باید از روی انصاف و معدلت باشد نه عناد و لجاج و به حکم :

اَلْحَقُّ اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ :

تابع حق باش از هرکه و هرکجا که باشد و هر چه که باشد .

۵ حبّ مـدح : عالم و دانشـمند در انتقال علم و در تعلیم و تدریس نباید به انتظار مدح و ثنای مردم باشد ، که انتظار مدح و ثنا از صـفات خبیثه و موجب تضـییع حق علم و مانع افاضه فیوضات بر صـفحه الهی نفس است ، و نیز صاحب این صـفت از شائبه ریا خالی نیست و همیشه مطمح نظرش تسـلّط و زیادتی بر اقران و امثال است و در ابواب گذشته گذشت که این صفت مخرّب دین و مزیّف علم است .

۶ خوض و غور در مسـائلی که نمی توان به کُنه آنها رسـید ، که فکر در آنها موجب تضـییع اوقات و باعث تحصـیل اعتقادات باطله و مُهلکه است

.

۷ در محاورات و مکالمات و تصانیف و تالیفات به نحوی رفتار کردن که مستمع و خواننده از فهم مسائل و حقایق عاجز بماند ، و این هنرنمائی در کلام نوشتار ، دور از انصاف و خارج از اخلاق انبیاء و اولیاء خداست .

۸ از حیاء الهی بیگانه بودن ، که مورث عدم رعایت ادب نسبت به مردم تضییع حق اعلم و اصلح و اَسنی است ، و با این اوصاف باید گفت بی حیائی از اخبث خبائث برای همه و بخصوص برای اهل علم است ، و برای همه فظیع شنیع و برای اهل علم افظع و اشنع است .

۹ بر خود بالیدن و فخر و مباهات کردن ، و به علم و دانش یا به مال و منال صورت و سیرت خود فریفته شدن ، که در قرآن مجید اعلام شده خداوند مهربان مردم متکبر و فخرکننده را دوست ندارد .

حکماء گفته اند : به مال و جمال خود مبال ، که آن به شبی می رود و این به تبی و هم چنین است امر در سائر شئون و اعتبارات دنیوی که گفته اند :

به عزّت مبال وز ذلّت منال

که این هر دو را زود باشد زوال

۱۰ به دانسته و به دانش و معرفت خود عمل نکردن ، که عمل نکردن به علم ضایع کردن حق علم است و عالم بی عمل چون کمان بی زه و درخت بی ثمرچراغ بی نور است .

هر که را دل دلبری را منزل است

آن که بی دلبر بماند بی دل است

شاهد از یاران کجا گیرد کنار

هر کجا شمعی میان محفل است

این

جفا و جور مخصوص تو نیست

هر که شد سیمین بدن سنگین دل است

عشق دریائیست بیحد کاندر آن

موج کشتیبان و طوفان ساحل است

طالبان را خستگی در راه نیست

عشق هم راه است و هم خود منزل است

سهل گردد کار اگر از بهر اوست

کارها با خودپرستی مشکل است

دست صدق آمد برون از جیب عشق

زین پس افسون خرد بی حاصل است

ظلمت ار یکسر بگیرد خانه را

چون فروغ شمعی آید زایل است

در همه عالم یکی حق بیش نیست

آن که کثرت می پذیرد باطل است

از خرد بگذر نشاط از عشق نیز

عاشق از خود غافل از وی عاقل است

عیسی بن مریم فرمود : شقی ترین و بدبخت ترین مردم کسی است که در میان مردم مشهور به علم است ولی از نظر عمل بین خود و خدا سست و تنبل بی حال است .

پیامبر از شرکت در مجالسی که انسان را از یقین به شک و از اخلاص به ریااز تواضع به تکبر و از سلامت و آرامی به عداوت و دشمنی و از زهد در آنچه باید زهد داشت به رغبت و شوق می کشاند با قاطعیت و با شدّت و حدّت منع فرمودند .

آنجناب سفارش زیاد می کردند با عالمی معاشرت کنید و با دانشمندی مجالست نمائید که شما را از کبر به تواضع و از ریا به

اخلاص و از شک به یقین از رغبت به دنیای فانی به زهد و از دشمنی به دوستی و مهر و محبت دعوت کند .

آنان که از این عقبات گذشته اند و به همت صادقانه این عیوب و صفات ناپسند را از وجود خود شسته اند و از امراض نفسانی و علل

روحانی و و لـذّات غلط جسـمانی رهیـده انـد حق موعظه خلق را دارند ، که اینگونه عالم جانشـین حقیقی انبیاء و ائمه در میان مردم است ، و هم اوست که چراغ راه حیات مردم خورشید پرفروغ زندگی انسانی است .

آری آنکس که در میسر صدق است و بر عیوب کلام آگاه و شناسای صحیح از سقیم و آشنای با امراض نفسانی و بینای بر فتنه های نفس و هوا ، عالم و دانشمند حقیقی است .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود : در میان مردم مانند طبیب مشفق مهربان باش ، طبیبی که دوا را برای سودبخشی و شفای مریض بجا مصرف می کند ، که اگر اینگونه باشی مردم بدست تو از آلودگیها نجات یابند و از امراض روحی و قلبی شفا پیدا کنند و بدست با کرامت علم و دانشت به انابه و توبه روی آرند و با خدای خود آشتی نمایند و در خلوت دل پس از بیداری و بینائی به محضر حضرت دوست عرضه بدارند :

دل دیگر با که سپارم که تو در جان منی

جان دگر با که فشانم که تو جانان منی

هنری نیست جز اینم ز چه پنهان سازم

گو همه خلق بدانند تو جانان منی

گفتمت مهر و در این گفته چه جای نظر است

تو بدین طلعت افروخته برهان منی

زخمی ای خواجه گرت با من مسکین رحمی است

دردی ای دوست اگر از پی درمان منی

چه غم از دوش و چه اندیشه ز فردا دارم

توئی آغاز من و باز تو پایان منی

خط او سرزده یا سرزده ای از خط او

روزکی چند شد ای دل که به فرمان منی

گفتم ای دست بدامانش رسی روزی

و شد

جیب جان چاک و تو در چاک گریبان منی

گفتم ای پاگذری بر سر راهش آخر

عمر از دست شد و باز بدامان منی

گفتمش با سر زلف تو رسد دست نشاط

گفت زنهار همین بس که پریشان منی

باب شصت و ششم در آفت قاریان قرآن

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْمُتَقَرّی بِلا عِلْم کَالْمُعْجَبِ بِلا مال وَلامُلْکٍ . . . یُبْغِضُ النّاسَ لِفَقْرِهِ وَیُبْغِضُونَهُ لِعُجْبِهِ فَهُوَ اَبَداً مُخاصِمٌ لِلْخَلْقِ فی غَیْرِ وَاجِب وَمَنْ خاصَمَ الْخَلْقَ فی غَیْرِ ما یُؤْمَرُ بِهِ فَقَدْ نازَعَ الْخالِقِیَّهَ وَالرُّبُوبِیَّهَ .

قالَ اللّهُ تَعالی : وَمِنَ النّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللهِ بِغَیْرِ عِلْم وَلا هُدیً وَلا کِتاب مُنیر .

وَلَیْسَ شَیْءٌ اَشَدَّ عِقاباً مِمَّنْ لَبِسَ قَمیصَ النُّسْکِ بِالدَّعْوی بِلا حَقیقَه وَلا مَعْنیً .

وَقالَ زَیْدُ بْنُ ثابِت لاِبْنِهِ : یا بُنَیَّ لا یَرَی اللهُ اسْمُکَ فی دیوانِ الْقُرّاءِ .

وَقالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : یَأْتی عَلی اُمَّتی زَمانٌ تَسْمَعُ بِاسْمِ الرَّجُلِ خَیْرٌ مِنْ اَنس تَلقاهُ خَیْرٌ مِنْ اَنْ تُجَرِّبَ .

وَقالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : اَکْثَرُ مُنافِقی اُمَّتی قُرّاؤُها فَکُنْ حَیْثُ نُدِبْتَ اِلَیْهِ وَأمِرتَ بِهِ وَاَخْفِ سِرَّکَ مِنَ الْخَلْقِ مَا اسْتَطَعْتَ وَاجْعَلْ طاعَتَکَ للهِ بِمَنْزِلَهِ روحِکَ مِنْ جَسَدِکَ ، وَلْیَکُنْ مُعْتَبِراً حالُکَ ما تُحَقِّقُهُ بَیْنَکَ وَبَیْنَ بارِئِکَ وَاسْتَعِنْ بِاللهِ فی جَمیعِ اُمُورِکَ مُتَضَرِّعاً اِلَیْهِ آناءَ لَیْلِکَ وَاَطْرافِ نَهارِکَ .

قالَ اللّهُ تَعالی : (ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْیَهً إِنَّهُ لاَیُحِبُّ الْمُعْتَدینَ)وَالْاِعْتِداءُ مِنْ صِفَهِ قُرّاءِ زَمانِنا وَعَلاماتِهِمْ .

ولْتَکُنْ مِنَ اللهِ تَعالی فی جَمیعِ اَحْوالِکَ عَلی وَجَل لِئَلا تَقَعَ فی مَیْدانِ التَّمَنّی فَتَهْلِکَ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

اَلْمُتَقَرّی بِلا عِلْم کَالْمُعْجَبِ بِلا مال وَلامُلْکٍ . . .

مسئله با عظمت قرآن

قسمت اول

مسئله قرآن و موقعیت عظیم این کتاب در میدان حیات ، و منافع اتصال علمی و عملی به قرآن و خسارت های ناشی از عدم توجه به این منبع برکات و فیوضات بطور مفصّل در شرح روایت سیزدهم کتاب « مصباح الشریعه » در جلد پنجم عرفان اسلامی از صفحه دویست و

یازده به بعد بطور مشروح و مبسوط گذشت ، گرچه بیش از آنچه به مقتضای حال در آن جلد به نوشته آمد توضیح توضیح بیشتری را لازم نمی دانم ولی بخاطر اهمیت موضوع ، مطالبی را در محور این مایه بی نظیر و سرمایه بی دلیل ملکوتی در این فصل می نگارم ، باشد که از این رهگذر سود بیشتری در دو جهت دنیا و آخرت نصیب ما گردد که اگر هزاران کتاب درباره این کتاب بوسیله بیداران و آگاهان و مفسّران نوشته شود کم است ، و در برابر عظمت این منبع الهی کاری صورت نگرفته است .

در همه کون و مکان نیست جز اینم هوسی

که مگر بی هوسی زیست توانم نفسی

شعله ها سر زدم ام از دل و جان طور صفت

موسیئی نیست دریغا که بجوید قبسی

بسته این گمشدگان دیده و گوش ارنه براه

کاروانیست نمودار و نواخوان جرسی

راز رندان خرابات مپرسید ز ما

بکسی راز مگوئید که گوید به کسی

ما نگفتیم حدیثی که توان گفت و شنید

لیک در خلق زما گفت و شنیدست بسی

چشمه ها نغز و چمن سبز و من آن مرغ که داشت

چشم و دل بر اثر دانه و آب و قفسی

من در این دام و تمنّای رهایی هیهات

تا ابد صید تو جز قید ندارد هوسی

رشته مگذار ز کف لیک خدا را بگذار

که بمرغان هم آواز برآرم نفسی

گر پناهی دهدم دوست عجب نیست نشاط

ناگزیر است می از دردی و گلشن ز خسی

شیخ طوسی که جلالت قدر و منزلت عظیمش بر احدی از اهل دل پوشیده نیست ، و عالمی همانند او کمتر در جامعه بشری پیدا شده در نقلی می فرماید حضرت مولی الموحدین

، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) چون می خواست به قرائت قرآن این منبع فیض سرمدی مشغول شود به درگاه حضرت ربّ العزّه عرضه می داشت :

اَللّهُمَّ اشْرَحْ بِالْقُرْآنِ صَدْری ، وَاسْتَعْمِلْ بِالْقُرْآنِ بَدَنی ، وَنَوِّرْ بِالْقُرْآنِ بَصَری وَاَطْلِقْ بِالْقُرْآنِ لِسانی وَاَعِنّی عَلَیْهِ ما اَبْقَیْتَنی فَاِنَّهُ لا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ اِلاّ بِکَ :

شما در این جملات ملکوتی و آسمانی دقّت کنید و ببینید انسان در صورت تلاوت حقیقی قرآن به چه منابع عظیمی دست می یابد .

شرح صدر حقیقتی است که هر انسان مؤمن و مسلمانی بخاطر برخورد صحیح با حوادث مالی ، مقامی ، خانوادگی ، اجتماعی ، شهوانی لازم دارد ،خداوند عزیز در قرآن مجید شرح صدر را به عنوان نعمت عظیم معنوی یاد کرده است .

عامل موفقیت انبیاء و ائمه و اولیاء در برابر تمام حوادث زمانشان شرح صدر بود ، موسی بهنگام پوشیدن لباس مقدس رسالت و حرکت به سوی مصر برای درهم کوبیدن نظام طاغوتی از پروردگار بزرگ عالم شرح صدر خواست :

(قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی)(۲۰) .

خداوند مهربان اعطای شرح صدر را به رسول گرامی اسلام در ابتدای سوره انشراح در جزء سی ام قرآن یادآوری می نماید :

(أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ)(۲۱) .

خداوند بزرگ مسئله شرح صدر را نعمتی عطا شده از طرف خود به مؤمنین می داند آنجا که می فرماید آنکس را که شرح صدر دادیم بر مسیر نوری از پروردگار است :

(أَفَمَن شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَی نُور مِن رَبِّهِ)(۲۲) .

منفعت شرح صدر بفرموده قرآن مجید در آیه ۱۲۵ سوره انعام پذیرفتن اسلام و قبول معارف عالی

الهی است :

(فَمَن يُرِدِ اللهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ)(۲۳) .

کسیکه شرح صدر می خواهد ، راه بدست آوردنش معرفت به قرآن و عمل به آیات این منبع برکات و فیوضات است ، چرا که با معرفت به قرآن معرفت به حق و به نفس و به دنیا و به آخرت و به تکالیف و به اینکه انسان در میدان وسیعی از حوادث است پیدا می شود و انسان بر اساس آن معرفت با حوادث برخورد می کند ، و با کمال قدرت موج حادثه را می شکند و از طریق راه بازکردن از میان طوفانها و حوادث بسوی رضایت حق حرکت می کند .

در جمله دوم دعای حضرت مسئله بدن و قرآن مطرح است ، بدن عبارت است از دست و پا و پوست و شکم و شهوت و گوش ، که اگر حرکات تمام این اعضا براساس نقشه های حق در قرآن مجید باشد آن حرکات عمل صالح ، و عمل صالح مورد قبول حق ، و قبولی حق مورث بهشت است ، که اگر بدن هماهنگ با قرآن حرکت نکند حرکتش عین ضلالت ، و ضلالت عین عذاب خداست .

در جمله سوم مسئله بصیرت و آگاهی و بینائی و صفا و روشنی تنها از طریق اتصال به کتاب خدا قابل تحصیل است .

از اعضاء مهم انسان زبان است ، زبانی که اگر مقید به مسائل قرآنی نباشد نزدیک به بیست گناه و معصیت که بعضی از آنها از کبائر است مرتکب می شود ، زبان اگر بخواهد یک عضو ملکوتی و الهی باشد چاره ای ندارد مگر اینکه وضعش را

با آیات مربوط به زبان هماهنگ کند .

و در پایان دعا آمده مرا بر اجرای تمام مسائل قرآن یاری ده که حول و قوّتی بجز حول و قوّت وجود مقدس تو وجود ندارد .

راستی انسان با اتصال به قرآن مجید به چه مقامات عظیم و بلندی می رسد ،چه منازل بزرگ و مراتب مهمی را طی می کند ، که هیچ موجودی در این جهان استعدادش به پایه استعداد انسان و قدرت پروازش به قدرت پرواز انسان نمی رسد .

نشاط اصفهانی آن عارف وارسته و دارنده محامد و محاسن اخلاقی در یکی از مثنوی هایش درباره مقام انسان می فرماید :

محفل عشقش چو می آراستند

اول از بیگانگان پیراستند

ساقی آنگه باده در گردش فکند

باده ها در سینه ها آتش فکند

باده شوق انجمن افروز شد

آتش می باز عالم سوز شد

دست جذبه دامن جانها گرفت

اشک حیرت راه دامن ها گرفت

آسمانها و زمین ها سرخوشند

کز حریفان همان بزم خوشند

از یکی جرعه زمین ها سرخوشند

کز حریفان همان بزم خوشند

از یکی جرعه زمین سرمست شد

هم ز پا افتاد و هم از دست شد

مست افتادست از خود بی خبر

نی شناسد سر ز پا نی پا ز سر

طاقت چرخ از زمین چون بیش بود

در بساط قرب هم زان پیش بود

دورها خوردست و اکنون سرخوش است

از پی دور دگر در گردش است

شخص انسان کز همه کامل تر است

ذات او را لطف حق شامل تر است

جرعه ها نوشیده و پیمانه ها

جرعه نه پیمانه نه خمخانه ها

نشئه می کرده نه در وی بروز

آگهی او را نه از مستی هنوز

جنبش گردون و آرام زمین

گشته در شخص وجود او ضمین

گر بجنبد عرش فرش راه اوست

از حد امکان برون

خرگاه اوست

ور گراید سوی تمکین رای خود

کوه کی جنباندش از جای خود

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به تمام امت بطور قاطع و اکید نسبت به قرآن مجید این چنین سفارش می کند :

تَعَلَّمُوا کِتابَ اللهِ تَبارَکَ وَتَعالی فَاِنَّهُ اَحْسَنُ الْحَدیثِ وَاَبْلَغُ الْمَوْعِظَهِ وَتَفَقَّهُوا فِیهِ فَاِنَّهُ رَبیعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفوا بِنُورِهِ فَاِنَّهُ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدورِ وَاَحْسِنُوا تِلاوَتَهُ فَاِنَّهُ اَحْسَنُ الْقَصَصِ(۲۴) :

بر شما لازم است قرآن مجید را بیاموزید و کتاب خدای تبارک و تعالی را فرا گیرید ، که نیکوترین گفتار و روشن ترین و بلیغ ترین موعظه است .

و قرآن را دقیقاً بفهمید که بهار دلهاست ، و از حقیقت و معنویت و مفهوم قرآن طلب شفا کنید که علاج کننده تمام دردهای سینه هاست ، و نیکو آن را تلاوت کنید که بهترین داستانهاست .

در نهج البلاغه خطبه ۱۷۶ می فرماید :

اِعْلَمُوا اَنَّ هذَا الْقُرْآنَ هُوَ النّاصِحُ الَّذی لایَغُشُّ وَالْهادِی الَّذی لایُضِلُّ وَالْمُحَدِّثُ الَّذی لایَکْذِبُ وَما جالَسَ هذَا الْقُرْآنَ اَحَدٌ اِلاّ قامَ عَنْهُ بِزیادَه اَوْ نُقْصان زِیادَه فی هُدی اَوْ نُقْصان مِنْ عَمی :

بدانید که قرآن نصیحت کننده بی غش و هدایت کننده بی گمراهی و گوینده بی دروغ است ، کسی با قرآن نمی نشیند مگر اینکه به هدایتش اضافه و از کوری و تاریکیش کم می شود .

رسول خدا فرمود :

عَلَیْکَ بِتِلاوَهِ الْقُرْآنِ فَاِنَّهُ نُورٌ لَکَ فِی الْاَرْضِ وَذُخْرٌ لَکَ فِی السَّماءِ :

بر تو باد تلاوت قرآن که برای تو نور زندگی در دنیا و ذخیره الهی نزد حضرت حق است

رسول خدا دعای جانانه و عاشقانه ای دارند که در کتب معتبره بدین مضمون نقل شده است :

اَللّهُمَّ اجْعَلْ لی فی قَلْبی نُوراً وَفِی

لِسانی نوراً وَفی بَصَرِی نُوراً وَفی سَمْعی نُوراً وَعَنْ یَمینی نُوراً وَعَنْ یَساری نُوراً وَمِنْ فَوْقی نُوراً وَمِنْ تَحْتی نُوراً وَمِنْ اَمامی نُوراً وَمِنْ خَلْفی نُوراً وَاجْعَلْ لی نَفْسی نُوراً وَاَعْظِمْ لی نُوراً :

پروردگارا در قلب و زبان و چشم و گوش و طرف راست و چپ و بالای سرزیر پا و جلوی روی و پشت سر و در نفس من نور قرار ده و عظمت این نور را بر من ظاهر کن .

عارفی می فرمود : این نوری است که در این دعا بوسیله رسول خدا از حضرت ربّ العزّه درخواست شده توجه علمی و عملی به قرآن مجید است زیرا خداوند عزیز در سوره نساء فرموده :

(وَأَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً)(۲۵) .

بر همه شما نور آشکار نازل کردیم .

که محال است جز بوسیله قرآن اعضا و جوارح و ظاهر و باطن انسان و بالای سر و زیر پا و راست و چپ و پشت سر و پیش رویش نورانی گردد .

در توضیح بیشتر این دعا که در کتب اسلامی روایت شده به دو آیه شریفه زیر توجه کنید

(قَالَ فَبِمَا أَغْوَیْتَنِی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ ثُمَّ لَآتِیَنَّهُم مِن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَیْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شَاکِرِینَ)(۲۶) .

شیطان به پروردگار حکیم و عادل و مهربان تهمت زد و گفت چون مرا گمراه کردی من نیز به تلافی این گمراهی بندگانت را از راه راست که شرع و آئین تست باز می دارم ، آنگاه از پیش روی و از پشت سر و طرف راست و چپ آنان در می آیم آنوقت است که اکثر بندگانت را شاکر نیابی

!

یک بار دیگر به متن این دو آیه توجه کنید ، آنگاه دقت نمائید که اگر کسی بخواهد راه نفوذ شیطان را از هر طرف بجانب خودش ببندد چاره ای جز توسل علمی و عملی به قرآن ندارد که قرآن نور الهی است و هرکس قلب و نفس چشم و گوش و زبان و راست و چپ و بالا و پائین و پشت سر و پیش رویش منور به نور قرآن گردد ، شیطان از دسترسی به او محروم و ممنوع و راه غلبه اش بر او برای ابد بسته می شود .

آری قرآن مجید دارای منافع سرشار دنیوی و اخروی است و سعادتمند کسی است که به کوی او سفر کند و برای همیشه در آن کوی که کوی الهی است مقیم شود .

بقول عارف شیراز :

ای قصّه بهشت ز کویت حکایتی

شرح جمال حور ز رویت روایتی

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه ای

آب خضر ز نوش لبانت کنایتی

هر پاره از دل من و از غصه قصه ای

هر سطری از خصال تو وز رحمت آیتی

کی عطرسای مجلس روحانیون شدی

گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی

قسمت دوم

در آرزوی خاک در یار سوختم

یادآور ای باد صبا که نکردی حمایتی

ای دل به هرزه دانش و عمرت بباد رفت

صد مایه داشتی و نکردی کفایتی

بوی دل کباب من آفاق را گرفت

این آتش درون بکند هم سرایتی

در آتش ار خیال رخش دست می دهد

ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی

دانی مراد حافظ از این درد و غصه چیست

از تو کرشمه ای وز خسرو عنایتی

محقّق عظیم ، محدّث کبیر ، حکیم متألّه ، عارف عاشق مرحوم ملّا محسن فیض کاشانی در

جلد اوّل « علم الیقین » درباره قرآن مجید می فرماید :

دارای عظیم علاج بخش هر مرض ، کبریت احمر ، خوّاص غریبه ، معجزات عجیبه در قرآن مجید است .

آن را نمی توان بکوههای سربفلک کشیده و اقیانوسهای عمیق تشبیه کرد ، که این کتاب از هر چه در این جهان هستی موجود است برتر و عظیم تر است .

اگر به مواعظ و تهدیدهایش بنگری ، می بینی که مایه سخنگوی ماهر ،سرمایه واعظ خوش بیان و بلیغ است ، اگر به احکام و حلال و حرامش نظری کنی می یابی که دریائی است برای شناگری فقیه حاذق و مفتی صادق ، اگر به بلاغت فصاحتش توجه کنی معلوم می شود که برای فصحا و بلغای جهان میزان ترازوست ، کتابی است که ادیب پرقدرت و تیزبین ماهر در کنار دریای مفاهیم و معرفت معانیش افتخار می کند .

آنان که در فنون سخن ، و در چهارچوب فصاحت و بلاغت ، و در زیبائیهای کلام بهترین متخصص اند پس از آیه شریفه :

(فَبِأَیِّ حَدِیث بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ)(۲۷) .

چه مدح و ثنائی برای قرآن می آورند ، و چه ستایشی به پیشگاه قرآن مجید می برند ؟

آنان پس از آیه شریفه :

(مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِن شَیْء)(۲۸) .

چه می گویند ؟

اگر به کتاب خدا با دیده قلب و چشم فهم بنگری ، می بینی که شفای هر دردی و وسیله هر رشد و کمالی در این کتاب است ، و این منبع فیض است که هر کسی را از هر چیزی کفایت می کند و هر انسانی را از هر مایه ای

بی نیاز می نماید ، در فضائل این کتاب همین بس که خدای بزرگ ثناگوی آن و مدح کننده اوست :

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُم مَوْعِظَةٌ مِن رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدىً وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ)(۲۹) .

ای مردم جهـان و ای همه انسانهـا در همه روزگاران نامه ای که همه پنـد و انـدرز است و شـفای دلها ، و هـدایت و رحمت بر مؤمنان از جانب خدا برای نجات شما آمد .

(قَدْ جَاءَكُم مِنَ اللهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاط مُسْتَقِيم)(۳۰) .

همانـا از جـانب خـدا برای هـدایت شـما نوری عظیم و کتـابی به حقـانیت آشـکار آمـد . خـدا باین کتاب هرکس را که از پی خوشـنودی او راه سـلامت پویـد هدایت کند و او را از تاریکی جهل و ظلم و مادیت و گناه بیرون آرد و به عالم نور که علم و عدالت و حق و بهشت است داخل گرداند ، و به راه راست هدایت رهبری کند .

(وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْء وَهُدىً وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ)(۳۱) .

بر تو این قرآن را فرستادیم تا حقیقت هر چیز را روشن کند و برای مسلمین هدایت و رحمت و بشارت باشد .

خداونـدا نسبت به این کتـاب مـا را معرفت ده ، و برای تماشای جمال این حقیقت چشم بصـیرت بخش . الهی هرچه هست در این کتاب است ولی ما کوردلان را از این سـفره پرفیض نصـیبی نیست . یارب به ما گدایان کویت رحمی آر و جان ما را برای رسیدن به حقایق این

کتاب صفابخش .

الهی آن عاشق فرزانه و عارف یگانه به پیشگاه حضرت دوست می نالدمی گوید :

الهی به عشّاق دیوانه ات

به مجنون صفاتان فرزانه ات

به فریاد مخمور صهبای عشق

به دیوانه سر به صحرای عشق

به جانی که مدهوش و حیران تست

به آن دل که دایم پریشان تست

به تار دو گیسوی مشکین یار

به ناز و دو چشم جهان بین یار

به مشک ختن خال هندوی او

به شکّر لب لعل دلجوی او

به اسرار ناز دو ابروی دوست

به الطاف زلف سمن بوی دوست

به کشور گشایان اقلیم عشق

به فرمانروایان تسلیم عشق

به مستان هم صحبت عقل کل

به افغان بلبل زهجران گل

به خاصان درگاه عزّوجلال

که پیوسته سرمست وجدند و حال

به پیمانه نوشان روز الست

به تسبیح گویان هشیار و مست

به هشیاری نرگس مستشان

که حور بهشت است پاستشان

به قلب من و لاله باغ عشق

که بشکفته این هردو با داغ عشق

به روشن دلان زآتش مهر دوست

که شادند با لطف و با قهر دوست

به راز هو الله به سرّ احد

به دانای علم ازل تا ابد

به احمد بهین شاهد عرشیان

به عنقای قدس بلند آشیان

به خورشید ایمان رخ مرتضی

نگارنده سرّ لوح قضا

که در کوی وصلت مرا راه ده

دل روشن از مهرت ای ماه ده

روایات بسیار عجیبی در فضل قرآن و معلّمان حقیقی این کتاب یعنی اهل بیت پیامبر در مهم ترین و معتبرترین کتب حدیث وارد شده که توجه به آن آثار بر هر مسلمانی واجب است .

قالَ رَسُولُ اللهِ :

اِنّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ اَحِدُهُما اَکْبَرُ مِنَ الْاخَرِ : کِتابَ اللهِ وَعِتْرَتی اَهْلَ بَیْتی فَانْظُرُوا کَیْفَ تَخْلُفُونی فیهِما فَاِنَّهُما لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَی الْحَوْضِ(۳۲) :

این حدیث به طرق مختلفه و با الفاظ گوناگون در اکثر جوامع حدیث آمده ،احدی

را در صدور این روایت از رسول اسلام شکّی نیست .

ای مردم ! من دو چیز گران در بین شما می گذارم که یکی بزرگتر از دیگری است : کتاب خدا ، و عترتم اهل بیتم ، بنگرید که پس از من با این دو گوهر بی دلیل دریای هستی چه می کنید ، این دو را هرگز از یکدیگر جدائی نیست تا در کنار حوض بهشت بر من وارد شوند .

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در توضیح کلمه عترت در روایت ثقلین پرسیدند ، حضرت فرمود : من و حسن و حسین و نُه نفر فرزندان حسینند که نهمین آنها مهدی و قائم آنان است ، که از کتاب جدا نمی شوند و کتاب از آنان جدا نمی شود تا در کنار حوض بر رسول اسلام وارد شوند(۳۳) .

در کتاب با عظمت « کافی » در باب فضل قرآن حدیث بسیار مهمی به مضمون زیر نقل شده است :

عَنِ الْباقِرِ (علیه السلام) : قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : اَنَا اَوَّلُ وافِد عَلَی الْعَزیزِ الْجَبّارِ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَکِتابُهُ وَاَهْلُ بَیْتی ثُمَّ اُمَّتی ثَّمَّ أَسْأَلُهُمْ ما فَعَلْتُمْ بِکِتابِ اللهِ وَاَهْلِ بَیْتی :

امام باقر (علیه السلام) می فرماید : رسول خدا فرمود : اولین کسی که در قیامت بر خدا وارد می شود من هستم ، سپس کتاب خدا و اهل بیتم آنگاه امّتم ، از امت می پرسم که با کتاب خدا و اهل بیتم چه کردید ؟ !

حدیث عجیبی است ، گفتار تکان دهنده ای است ، پشت کوه به لرزه در می آید تا چه رسد به انسان ، فکر کنید صحنه

قیامت است و صحفه محشر ، رو در روی رسول الهی ایستاده اید و آن حضرت در حالیکه سلطنت و حکومت محشر از جانب خدا بدست اوست از شما می پرسد : با قرآن و اهل بیتم چه کردید ؟

اگر در این مسئله تقصیری دارید که دارید و داریم بیائید به پیشگاه حضرت حق توبه کنیم و از جانب دوست بخواهیم که بقیه عمر ما را در اجرای فرامین قرآن و خواسته های اهل بیت که خواسته های حضرت ربّ العزّه است توفیق عنایت کند .

بقول عارف به قرآن و عاشق اهل بیت و سالک راه دوست حضرت الهی قمشه ای :

از هرچه جز عشق رخت ای یار توبه

وز هر سخن جز ذکرت ای دلدار توبه

تا جان بود کوشیم در راه وصالت

کز هرچه غیر از لذّت دیدار توبه

صد لن ترانی گوئی از ره برنگردیم

ما و وصالت دیگر از هر کار توبه

در باغ عالم از نظر بر سنبل و گل

با یار سنبل موی گل رخسار توبه

هستی ما خار گلستان وجود است

با رویت ای گل آفرین از خار توبه

تا جلوه حسنت در این گلزار دیدیم

کردیم از خار و گل این دار توبه

از هر نظر جز بر رخت استغفر الله

وز هر عمل جز طاعتت صد بار توبه

با خلق احسان با خدا تسلیم و اخلاص

زین هر دو بگذشتی ز هر کردار توبه

جز عاشقی از هر گناهی چون الهی

کردیم بر درگاهت ای غفّار توبه

علی (علیه السلام) که معلّم و عارف به تمام حقایق کتاب است در معرفی این سفره معنوی و منبع برکات الهی و سرچشمه فیوضات ربّانی در خطبه ۱۸۹ نهج البلاغه می فرماید(۳۴) :

قرآن را بر پیامبر فرو

فرستاد ، و این قرآن نوریست که قندیل های آن خاموش نشود ، و چراغی است که افروختگی آن فرو نمی نشیند ، دریائی است که عمق آن ناپیداست ، و راهی است که حرکت در آن گمراهی ندارد ، شعاعی است فروزنده که روشنیش بی نور نمی شود ، و جداکننده حق و باطل است که دلیل آن سستی ناچیزی نپذیرد ، و بنائی است که پایه هایش تا ابد ویرانی ندارد ، شفائی است که بیماریهای اهل آن را خوف و ترسی نیست ، بلندمرتبه ایست که یاری کنندگانش شکست نمی خورند ، و حقی است که مددکارانش را مغلوبیت نیست ، پس قرآن مجید معدن ایمان و محور آن و چشمه های علم و دریاهای آن و بستانهای دادگستری و عدالت و حوضهای آن ، و سنگهای بنای اسلام و پایه آن و صحراهای حق و دشت های هموار آن است .

دریائی است که هرچه از آن بردارند خالی نمی شود ، و چشمه هائی است که هرچه از آن آب بردارند کم نمی گردد ، آبشخورهائی است که واردین از آن نمی کاهند ، منزلهائی است که مسافرین راه آنها را گم نکنند ، و نشانه هائی است که روندگان از آنها نابینا نیستند ، و تپه هائی است که روآورندگان از آنها گذر نتوانند کرد ، خداوند قرآن مجید را سیرابی تشنگی دانایان قرار داد ، و بهار دلهای مجتهدین و مقصد راههای نیکان ، و داروئی که از پس آن دردی نماند و نوری که با آن تاریکی نیست ، و ریسمانی که جای چنگ زدن به آن محکم

است ،پناهگـاهی که دژ بلنـد آن اسـتوار است ، و سـرافرازی کسـیکه عاشق اوست ،صـلح و ایمنی داخل بر او ، و رسـتگاری و هدایت پیرو او و عذرخواه آن که منسوب به اوست .

قرآن حجت و دلیل کسی است که با او سخن گوید ، و گواه کسیکه بوسیله آن با دشمن جدال کند ، و پیروزی کسیکه آن را حجّت آورد و نگهدارنده کسـیکه به آن عمل کند ، و مرکب سـریع کسـیکه آن را بکار برد ، و نشانه کسـیکه نشانه جویدسپر کسـی که آن را به برگیرد ، و عقل و فهم آنکس که آن را در گوش داردخبر کسـیکه نقل خبر کند و حکم کسیکه حکومت نماید .

عَنْ مَوْلینَا الصّادِقِ (علیه السلام) :

اِنَّ اللّهَ تَعالی اَنْزَلَ فِی الْقُرْآنِ تِبْیانَ کُلِّ شَیْء حَتّی وَاللّهِ ما تَرَکَ اللّهُ شَیْئاً یَحْتاجُ اِلَیْهِ الْعِبادُ حَتّی لا یَسْتَطیعُ عَبْدٌ یَقُولُ لَوْ کانَ هَذا اُنْزِلَ فِی الْقُرْآنِ اِلاّ وَقَدْ اَنْزَلَهُ اللّهُ فِیهِ(۳۵) :

امـام صـادق (علیـه السـلام) فرمـود : خداونـد در قرآن مجیـد نـازل فرمـود بیـان هر چیزی را ، والله برنـامه ای را در قرآن مجید فروگذار نکرد ، تا کسی بتواند بگوید ای کاش این حکم در قرآن بود ، چیزی نیست مگر اینکه در قرآن مجید باشد .

القاب و اوصاف و صفات قرآن

اسـماء و صـفات و اوصافی در قرآن مجید ، محض شـناساندن قرآن آمده که هریک دلالت بر حقیقت یا حقایقی از این کتاب می کند و هرکدام نشانگر عظمت بی نهایت این منبع فیض الهی است :

نور(۳۶) ، حکمت(۳۷) ، خیر(۳۸) ، روح(۳۹) ، حق(۴۰) ، هدی(۴۱) ، ذکر(۴۲) ، نبأ عظیم(۴۳) ، شفاء(۴۴) ، رحمت(۴۵)

، عليّ حکيم(۴۶) ، تنزيل(۴۷) ، ذوالذکر(۴۸) ، بشير(۴۹) ، نذير(۵۰) ، بشری(۵۱) ، مُنزَّل(۵۲) ، عظيم(۵۳) ، مجيد(۵۴) ، عزيز(۵۵) ، موعظه حسنه(۵۶) ، نعمت(۵۷) ، رزق(۵۸) ، مبين(۵۹) ، ميزان(۶۰) .

اين عبد مهجور ، و اين ناتوان مسکين و اين ازپا افتاده سراپا تقصير به پيشگاه با عظمت قرآن مجيد عرضه داشته :

اگر عشق تو گردد غمگسارم

شود خوش تا ابد اين روزگارم

اگر پرسی تو حال زار عاشق

دل از اندوه و از حسرت برآرم

اگر يک لحظه آئی در بر من

به بهبودی رسد حال فکارم

مر اين عزت که دارم از تو دارم

وگرنه بی تو من کمتر ز خارم

غنی هستم غنی اندر زمانه

تو را دارم چرا گويم چه دارم

مگوئيدم توئی تنهای تنها

که قرآن آمده دلدار و يارم

مران از در مرا ای جان جانان

که بی تو دل غمين و هم نزارم

مپوشان زخ ز مسکين ای همه حسن

توئی تنها نگار من نگارم

امام باقر (عليه السلام) می فرمايد :

قرآن مجید به زیباترین صورت وارد قیامت می شود ، چون بر مسلمین می گذرد ، گویند از ماست ، بر انبیاء می گذرد ، گویند از ماست ، بر ملائکه مقرب می گذرد ، گویند از ماست ، تا به پیشگاه حضرت عزّت رسدعرضه بدارد فلان پسر فلان تابستان بسیار گرم را روزه گرفت و شب را به بیداری در عبادت بسر برد ، و فلان پسر فلان تابستان را به نافرمانی گذراند ،شب را به خواب به پایان برد ، خطاب می رسد هر مطیعی را در بهشت در جای مخصوص خودش قرار بده . قرآن در آن وقت حرکت می کند و مردم مؤمن به دنبال او ،

سپس به مؤمن می گوید مرا بخوان و به منازل و درجات بهشت بالاـ برو ، پس مؤمن می خواند و براساس اندازه معرفت و عملش به قرآن درجات بهشت را طی می کند و خلاصه هرکس در جای معین خودش با کمک قرآن قرار می گیرد(۶۱) .

قرآن و حقایق ملکی و ملکوتی

قسمت اول

آنچه هدف اصلی کتاب خدا را تشکیل می دهد ، دعوت انسان بسوی خداست . در زمینه دعوت انسان بسوی حضرت ربّ العزّه در کتاب الهی به شش مسئله کلّی برخورد می کنیم که بقیّه مسائل از توابع آن شش مسئله است .

۱ شناساندن حضرت الله که مشتمل بر راه شناختن ذات و صفات و افعال حضرت اوست ، و چون معرفت کُنه ذات در خورد استعداد هیچ موجودی نیست جز تلویحات و اشاراتی در این زمینه در قرآن مجید نیامده مانند آیات :

(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)(۶۲) .

(قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ . اللهُ الصَّمَدُ . لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ . وَلَمْ يَكُن لَهُ كُفُواً أَحَدٌ)(۶۳) .

(تَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ)(۶۴) .

(بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)(۶۵) .

که اکثر به تقدیس و تعظیم حق برمی گردد .

و چون صفات حضرت حق تقریباً برای اکثر مردم قابل درک و فهم است ، آیات زیادی مشتمل بر شناساندن علم ، قدرت ، حیات ، حکمت ، کلام ، سمع ،بصر قرآن مجید را در برگرفته .

و امّا آیات مربوط به افعال در کتاب خدا ، همچون اقیانوسی است که مجال رسیدن به اکناف و اطراف و زمینه درک تمام جوانبش برای هرکسی نیست .

قرآن مسائل عالم ملک و شهادت از قبیل سماوات و ارض ، نجوم و

کواکب ، کوهها و دریاها ، حیوانات و نباتات ، ابر و باد و باران را در آیات زیادی جهت شناساندن خالق و بالابردن اندیشه انسان و آگاه کردن او به حقایق جهان هستی مورد توجه قرار داده است .

قرآن مجید به عالم غیب و جهان ملکوت اشارات و تلویحاتی دارد ، که اندیشه بسیاری از مردم از درک آن قاصر است ، و اینگونه آیات قلب و مغز و سرّ قرآن مجید است و درک آن در اختیار عاشقان و عارفان و پاکدلان است و بقول سوره مبارکه واقعه :

(لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)(۶۶) .

۲ در آیات قسمت دوم سخن از راه رسیدن به حق و سلوک بسوی حضرت الله است ، که در آن آیات مسائل بسیار مهمی که موجب روی آوردن بسوی خدا و اعراض از غیر اوست مورد توجه قرار گرفته و خلاصه آن آیات تفسیرتوضیحی بر کلمه طیبه لاـ اِله الاّـ الله است . به نمونه ای از آیات بخش دوم اشاره می رود و تفسیر آن آیات به عهده تفاسیر مهم است که زحمت مراجعه به آن تفاسیر وظیفه خود شماست ، زیرا تشریح این آیات در گنجایش این مختصر نیست .

(اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً)(۶۷) .

(لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ)(۶۸) .

(وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا)(۶۹) .

(قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا)(۷۰) .

(قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى)(۷۱) .

۳ قسمت سوم آیات بیان کننده زمان رجوع تمام انسانها به حضرت حق است که در آن آیات سخن از لقاء سالکان و جنّت

جسمی و روحی آنان و سخن از محجوبون بدبخت و سخن از آتش ظاهر و باطن آنهاست .

در این قسمت سخن از حشر و نشر ، حساب و میزان ، و ملائکه و صراط است که هر یک دارای ظاهر و باطنی است ، ظاهرش را چون غذای بدن عموم مردم درک می کنند و باطنش در اختیار درک و فهم خواصّ از بندگان الهی است .

۴ در شناساندن احوال عاشقان دعوت بسوی خداست و لطائف صنع و فعل حضرت دوست در این زمینه . در این قسمت با داستان اعجاب انگیز زندگی انبیاء و اولیاء و شناساندن وضع ملائکه و احوال روگردانان از حق و شکست سخت آنها در این راه برخورد می کنید ، و به فوائد اینگونه آیات که ترغیب کننده بسوی حق و ترساننده از عذاب و بیدار کننده و بینا کننده انسان نسبت به امور مهمّه و مسائل الهیّه است آشنا می شوید ، در اینگونه آیات اسرار و رموزاشارات و تلویحاتی است که احتیاج به اندیشه طولانی و تفکّر زیاد دارد .

۵ در شناساندن احوال منکران و احتجاجات بی پایه آنان و کشف رسوائی ایشان ، و با منطقی کوبنده مردود نمودن اباطیل و وسوسه های آنهاست .

در این آیات قرآن مجید با بیانی روشن و با ارائه دلایل و براهین حکمت های استوار ، به جواب منکران حق و باطل گویان نسبت به صفات و اسماء حضرت رب و ردّ جانانه منکران و قیامت و مسائل حقه برخاسته و از اینطریق آنچنان به جنگ مخالف می رود ، که برای ابد دهان مخالف را بسته و

راه هرگونه انکاری را بر معاند می بندد و از نظر علمی و عقلی آبروی منکر را بر باد می دهد و سخن برحق خود را به کرسی نشانده و تا صبح قیامت چراغ پرفروغی برای هدایت انسان فراراه انسان قرار می دهد و راهی برای احتجاج مخالف و پیروزی او باز نمی گذارد .

۶ بیان راه راست و نمایاندن صراط مستقیم و خطرات این راه با عظمت ،این طریق بدست آوردن استعداد برای حرکت در این راه و برگرفتن سلاح برای دفع دزدان و مفاسد آنان ، که برای گمراه کردن انسان با تمام قدرت در کمین اند .

در این مرحله آیات شریفه قرآن ، در بردارنده حلال و حرام و حدود و دیات و احکام و قصاصند ، و در همین آیات است که مسئله سیاست صحیح در اسلام و تشکیل حکومت و مسئله با عظمت جهاد و انفاق مال و جان در راه خدا مطرح است .

پس از این مقدمات مهمی که در شناساندن گوشه ای بسیار ناچیز از عظمت قرآن و مسئولیت انسان در برابر این کتاب پر فیض و اینکه سعادت دارَیْن در گرو هماهنگ کردن زندگی با این منبع برکت ، و شقاوت ابدی محصول مهجور ماندن از این سفره الهی است در سطور قبل گذشت اینک به ترجمه حدیث ششت ششم کتاب با قیمت « مصباح » که در شناساندن چهره قاریان بی خبربی معرفت است ، آن قاریانی که فقط می خوانند ، ولی از معرفت به آیات عمل به دستورات این کتاب محرومند ، و درصدد رفع و دفع این محرومیت نیستند توجه کنید .

امام

صادق (علیه السلام) می فرمایند : قاری قرآن که از علم و معرفت نسبت به این کتاب خالی است و درعین حال عُجب دارد ، مانند کسی است که از ملك و مال دستش تهی است با وجود این دارای عجب و کبر و منّیت و منمیّت است .

متکبر و معجب بی ملك و مال چنانچه بخاطر فقرش نسبت به مردم بغض کینه دارد ، و مردم نیز بخاطر عجبش با او دشمنند ، همچنین قاری جاهل و قرآن خوان بی معرفت بخاطر فقر معنوی و عدم علم به حقایق قرآن ، با مردم بدون تکیه بر اصلی از اصول منازعه و مخاصمه دارد ، و از تعادل روحی و فکری مهجور است ، و معاملاتش با مردم معامله ابلیسی و شیطانی است و در عین حال خود را قاری قرآن دانسته و این نام عظیم را در عین بی لیاقتی بر خود نهاده است ، او نمی داند که منازعه و مخاصمه با خلق برگشت به منازعه و مخاصمه با خدا می کند ، او نمی فهمد که تمام برنامه های حق عین حکمت و مصلحت و محض علم و عدالت است ، او توجه ندارد که خالق مهربان هستی هرچیزی را بجای خودش قرار داده و جهان همچون خط و خال و ابروست که هرچیزی از آن بجای خویش نیکوست ، می گوید قاری قرآنم ولی بخاطر نفهمیدن قرآن روش صحیحی با مردم ندارد ، پدر ، مادر ، زن و فرزند ، رفیق و دوست ، و هر انسانی که با او رابطه دارد از دست او در رنج و عذاب است

، چنین موجودی نمی فهمد که به آبروی اسلام و قرآن لطمه می زند ، توجه ندارد که وجودش منبع شر و اعمالش عین ظلم و ستم است ، او اگر قرآن را فهمیده بود به عدالت زندگی می کرد ، و در تمام شئون پیرو حق و حقیقت بود ، و در همه جوانب تسلیم واقعیات می شد ،از کمترین گناه صغیره ای فرار می کرد چه رسد به کبیره و چه رسد به ظلم و ستم بر مردم !

ایراداتی که قاری قرآن بی معرفت به اوضاع هستی و وضع ظاهر و باطن مردم دارد ، همه از قبیل ایرادات بنی اسرائیلی است ، و در حقیقت ایراد به حضرت ربّ العزّه جلّ جلاله است .

این قاریان نفهم و این قاریان بی معرفت و جاهل همانانی هستند که در روایات معتبره شیعه آمده :

از اینگونه قاریان نآرام و دیوانه مسلک و منافق و دین بدنیا فروخته و دست بدامان حکام و سلاطین جور زده ، و منازعه کننده با مردم بپرهیزید که ضررشان از گرگ بر گله گوسپند برای جامعه بیشتر و از لشکر یزید در کربلاء بر اولیاء خدا زیادتر و گسترده تر است ! !

من قبل از انقلاب اسلامی ایران قاریانی را می شناختم که همه ملت هم آنان را می شناختند که قرآن را فقط و فقط برای پرکردن کیسه زندگی از پول می خواستند و از راه قرائت قرآن در مجالس ترحیم میلیونر شده و از پی پول زیاد به انواع مفاسد اخلاقی و اجتماعی دچار شده بودند ، و از هیچ گناهی و رابطه با هیچ گناهکاری ابا نداشته

و خودداری نمی کردند ، و از این راه چه ضربه ها که به عقاید مردم و بخصوص نسل جوان نزدند .

قسمت دوم

اینان دعاگویان دستگاه ظلم و زور بودند ، و با شرکت در مجالس طاغوتی خواندن پشت رادیو و تلویزیون مردم دهات و عوام الناس را به دستگاه طاغوتی خوشبین نگاه می داشتند و حرکت انقلاب اسلامی را که هزاران شهیدمجروح داده بود کند می کردند ، و از این راه ضربه های غیر قابل جبرانی به پیکر اسلام و مسلمین زدند ، البته برخی از آنان پس از پیروزی ملت اسلام به کیفر جنایات خود رسیدند و بعضی به ممالک کفر و شرک فرار کرده تا عقوبت عذاب الهی به آنان برسد .

پروردگار در قرآن مجید می فرماید : گروهی از مردم از روی عناد و جهل در تمام برنامه های خدا بدون تکیه بر هدایت یا کتاب روشن و واضح مجادله می کنند و به خصومت و منازعه برمی خیزند و قدرت تمیز صواب از خطا را ندارند ، این جماعت اهل خسرانند و زیانکارتر از آنان کسی نیست .

برای هیچ کس در فردای قیامت عذابی سخت تر از عذاب مدعی بی عمل قاری بی معرفت نیست ، آنان که در ظاهر به شکل عبّاد و زهّادند و در باطن دچار اوصاف خسیسه و صفات کریهه اند .

زید بن ثابت به فرزندش می گفت : آنچنان کن که خدایت تو را در دیوان قرّاء ضبط نکند ، قرّائی که ظاهر قرآن را می خوانند ولی از باطن و مفهوم قرآن بی خبرند .

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود : روزگاری بر

امتم می آید که اسم کسی را بشنوی بهتر از دیدن اوست و وی را ببینی بهتر از معاشرت با اوست ، چرا که ظاهر اکثر مردم با باطنشان یکی نیست .

و نیز آنجناب فرمود : بیشتر منافقان و دوزخیان امت من قاریانند ، که آنچه از قرآن می خوانند عمل نمی کنند ، و گفتارشان موافق کردارشان نیست ، سعی کن کردارت موافق گفتارت باشد و به مضمون آیه شریفه : (فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ) عمل کنی .

اسرار باطن و امورت را از مردم بپوشان که اذاعه سرّ موجب پشیمانی است .

طاعت و بندگیت را محض رضای حق قرار بده و این طاعت را در زندگی خود بمنزله روح برای جسد ببین ، که جسدی که روح ندارد خیر ندارد ، و انسانی که طاعت ندارد سعادت و سلامت ندارد ، و چنانکه مفارقت روح از بدن سخت و دشوار است ، سعی کن حال و وضعت نسبت به طاعت حق آنچنان باشد که مفارقت از طاعت برای تو اشد سختی ها جلوه کند .

بین خود و خدایت را اصلاح کن و سعی و کوششت بر این باشد که مرضیّ حق باشی گر چه خلق تر نپسندند و دوست نداشته باشند .

روز و شب به درگاه دوست تضرع و زاری بر ، و در تمام امور ظاهر و باطنت از حضرت حق طلب استعانت کن که یاری جز او و مددکاری جز وی برای تو نیست .

ای خدای من ، من آنم کز کرم

سوی هستی دادیم ره از عدم

ذات بی چونت چو کرد آهنگ جود

هیچ را داد از کرامت هرچه بود

جود تو چون

هیچ تر از من ندید

تا کمال و فضل تو آرد پدید

هرچه مخزون بود در گنج عدم

یک به یک را زد بنام من رقم

قدرتت از نیستی هستیم داد

از تهیدستی زبردستیم داد

چیستم من نیستم هستی تراست

آستینم من زبردستی تراست

راست گویم من هنوز آن نیستم

ور نگویم من تو دانی چیستم

ای زبودت ظلمت ما را ظهور

ظلمت ما پرده رخسار نور

ای تو ذاتت عدل و ای وصفت کرم

من نبودم قابل چندین کرم

نه همین بر مستحقان کافی ای

عدل راعین و کرم را وافی ای

خیر تو نازل بسوی ما همی

شرّ ما صاعد بسویت هر دمی

نعمتت بر من فزون شد از شمار

وانچه پیدا شد یکی بود از هزار

ای بسا نعمت که از من شد نهان

یا که خود پیدا و من غافل از آن

این یکی نعمت که ای دادار غیب

بر من از رحمت شدی ستّار عیب

هستی و نیکوئیم بود و نبود

لطفت آن پیدا و این پنهان نمود

زشتیم را دادی آئین جمال

ظلمتم را نور و نقصم را کمال

پای تا سر عیب چون دیدی همی

عیب من از خلق پوشیدی همی

هم زتو دارم امید ای ذوالمنن

که زمن پنهان نماند عیب من

آزمایش را گهی در ابتلا

کرد و صد نعمت نهان در یک بلا

گر جفا کردم وفا دیدم زتو

گر خطا کردم عطا دیدم زتو

جای شکر از من نه عصیان یافته

من بپاداش تو احسان یافته

من کجا و ذکر منّت های تو

من کجا و شکر نعمت های تو

نعمتت افزون تر آمد از قیاس

چون قیاسش نیست چون بتوان سپاس

ره نمودی برده ره از غفلتم

پند دادی سخت تر شد قسوتم

نیکوئی کردی به اعطای جمیل

من بعصیان سرکشیدم ای خلیل

درگذشتی از من ای رب رحیم

بازگشتم من به عصیان قدیم

چون ندیدی چاره ای در کار من

گشتی

از رحمت تو خود ستّار من

تا نبیند عیب من غیر از تو کس

پرده ها بستی بکارم پیش و پس

ای تو ستّار عیوب بندگان

عیب ما و حسن خود کردی نهان

من که دیدستم بخود ستاریت

کی شوم نومید از غفّاریت

خلق را بستی زعیبم چشم و گوش

ای خدا عیب من از خود هم مپوش

در قرآن مجید آمده : در حاجت ها و کارها و در هر حالی خدای خود را با تضرّع و در پنهان و خلوت بخوانید ، خداوند خروج هر کاری را از حد وسط دوست ندارد(۷۲) ، در دعا و قرآن صدا را بلند مکنید و در مفهوم و معنای قرآن تأمّل نمائید ، آنکس که در قرائت قرآن و دعا ملازم خشوع و خضوع نیست و در آیات حق تدبّر نمی کند معتدی است .

امام صادق (علیه السلام) در پایان روایت می فرماید : در جمیع حالات و احوالات بر خوف و ترس از مقام خدا باش ، مبادا که بوقت تلاوت قرآن به مشتیهات تمنّیات نفس گرفتار آئی و از این طریق راهی بسوی عذاب ابد به روی خود باز کنی ، و از بساط قرب به فضایِ بعد و از رَوْح و رحمت به ذلّت و لعنت دچار شوی . از امیرالمؤمنین (علیه السلام) مرویست : در جهنّم آسیائی است که همیشه در گشت است خرد می کند ، پرسیدند چه چیز را خرد می کند ؟ فرمود : علمای فاجر را که به علم خود عمل نمی کنند و قاریان را که فاسقند و بی تأمّل و تفکّر و بی خشوع و خضوع قرآن می خوانند ، و اداری دولت ستمکار و

وزرای خیانتکار ! !

باب شصت و هفتم :در بیان حق و باطل است

توضیح

قَالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اِتَّقِ اللهَ وَکُنْ حَیْثُ شِئْتَ وَفی اَیِّ قَوْم شِئْتَ فَاِنَّهُ لا خِلافَ لِاَحَد فِی التَّقْوی ، وَالتُّقی مَحْبُوبٌ عِنْدَ کُلِّ فَریق وَفیهِ جِماعُ کُلِّ خَیْر وَرُشْد ، وَهُوَ میزانُکُلِّ عِلْم وَحِکْمَه وَأساسُ کُلِّ طاعَه مَقْبُوله .

وَالتَّقْوی ماءٌ یَنْخَجِرُ مِنْ عَیْنِ الْمَعْرِفَهِ بِاللهِ تَعالی ، یَحْتاجُ اِلَیْهِ کُلُّ فَنٍّ مِنَ الْعِلْمِ وَهُوَ لا یَحْتاجُ اِلاّ اِلی تَصْحیحِ الْمَعْرِفَهِ بِالْخُمُودِ تَحْتَ هَیْبَهِ اللهِ وَسُلْطانِهِ . وَمزَیدُ التَّقْوی یَکُونُ مِنِ اطِّلاعِ اللهِ تَعالی عَلی سِرِّ الْعَبْدِ بِلُطْفِهِ . فَهذا اَصْلُ کُلِّ حَقٍّ .

وَاَمَّا الْباطِلُ فَهُوَ ما یَقْطَعُکَ عَنِ اللهِ یَتَّفِقُ عَلَیْهِ اَیْضاً کُلُّ فَریق فَاجْتَنِبْ عَنْهُ وَاَفْرِدْ سِرَّکَ لِلهِ تَعالی بِلا عَلاقَه .

قالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : اَصْدَقُ کَلِمَه قالَتْهَا الْعَرَبُ کَلِمَةُ قالَها لَبیدٌ :

اَلا کُلُّ شَیْء ما سِوَی اللهِ باطِلٌ

وَکُلُّ نَعیم لا مَحالَهَ زائِلٌ

فالْزَمْ ما أجْمَعَ عَلَیْهِ اَهْلُ الصَّفاءِ وَالتُّقی مِنْ اُصُولِ الدّینِ وَحَقایِقِ الْیَقینِ وَالرِّضا وَالتَّسْلیمِ وَلا تَدْخُلْ فِی اخْتِلافِ الْخَلْقِ وَمَقالاتِهِمْ فَتَصْعَبَ عَلَیْکَ .

وَقَدْ اَجْمَعَتِ الاُْمَّهُ الْمُخْتارَهُ بِاَنَّ اللهَ تَعالی واحِدٌ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَأنَّهُ عَدْلٌ فی حُکْمِهِ یَفْعَلُ ما یَشاءُ وَیَحْکُمُ ما یُریدُ وَلا یُقالُ لَهُ فی شَیْء مِنْ صُنْعِهِ لِمَ ؟

وَلا کانَ وَلا یَکُونُ شَیْءٌ اِلاّ بِمَشِیَّتِهِ وَاَنَّهُ قادِرٌ عَلی ما یَشاءُ وَصادِقٌ فی وَعْدِهِ وَوَعیدِهِ وَاَنَّ الْقُرْآنَ کَلامُهُ وَاَنَّهُ مَخْلُوقٌ وَاَنَّهُ کانَ قَبْلَ الْکَوْنِ وَالْمَکانِ وَالزَّمانِ وَاَنَّ اِحْداثَ الْکَوْن وَاِفْناءَهُ عِنْدَهُ سَواءٌ مَاازْدادَ بِاِحْداثِهِ عِلماً وَلا یَنْقُصُ بِفَنائِهِ مُلْکُهُ، عَزَّ سُلْطانُهُ وَجَلَّ سُبْحانُهُ فَمَنْ اَوْرَدَ عَلَیْکَ ما یَنْقُصُ هذا الاْصْلَ فَلا تَقْبَلْهُ وَجَرِّدْباطِنَکَ لِذلِکَ تَری بَرَکاتِهِ عَنْ قَریب وَتَفُوزُ مَعَ الْفائِزینَ .

امام صادق (علیه السلام) در این فصل به مسئله

حق و باطل اشاره دارند ، تقوا را حق ،بدون حدّ و حدود زندگی کردن را باطل می دانند .

بحث مفصّل تقوا و بررسی تمام جوانب آن بخواست حضرت حق در توضیح روایت باب هشتاد و دوم « مصباح الشریعه » خواهد آمد .

در این بخش به توضیح مختصر این روایت عالی قناعت می شود ، و از خداوند بزرگ و پروردگار مهربان با کمال خضوع و خشوع می خواهم که همه ما را در راه حق قرار داده و از افتادن در باطل مصون بدارد .

تا آنجائی که در طول سی سال مطالعه در مسائل الهی موفق بودم به این نتیجه رسیده ام که تقوا حالتی است درونی که از معرفت به حق و شناخت انبیاء و ائمه قرآن و ادامه انجام واجبات و ترک محرمات و دنبال کردن حسنات اخلاقی و گریز از آلودگیهای نفسی بدست می آید ، چون این حالت بدست آید و در سرزمین وجود آدمی مستقر شود و ریشه بگیرد ، از وجود انسان منبعی از خیربرکت بوجود می آید ، و تمام درهای سعادت دنیا و آخرت به روی انسان باز می شود .

در نتیجه باید گفت تقوا محصول حق و ثمره و میوه و نتیجه حق است ، و حق عبارتست از وجود مقدس پروردگار و تربیت شدگان مستقیم آن جناب یعنی انبیاء و ائمه و نیز عبارت است از قرآن مجید که انعکاس علم و اراده و مشیّت حکمت حضرت حق در جامعه بشری است .

چون تقوا انعکاسی و پرتوی از رابطه با خدا و انبیاء و ائمه و قرآن مجید ،زندگی کردن براساس خواسته های

آن بزرگواران و قرآن مجید است ، از این جهت حضرت صادق (علیه السلام) تقوا را به عنوان حق معرفی فرموده و عدم آن را باطل .

فرد برحق یعنی آراسته به تقوا ، خانواده برحق یعنی زینت گرفته از تقوا ، جامعه برحق یعنی جامعه مشرّف به شرف تقوا .

چون معنا و مفهوم تقوا را به اینگونه که در سطور قبل گذشت دانستنی ، حق را یافته و دانسته ای ، و ضدش را نیز که تعبیر به باطل می شود آگاه شده ای ، پس بر تو لازم است که حق را در تمام جوانب حیات یعنی در مرحله اعتقاد و عمل اخلاق رعایت کنی و از باطل همچون گریز گوسپند از گرگ بگریزی .

بدون شک انتظار دارید در این نوشتار مسئله حق بطور مفصل توضیح داده شود ، این انتظار شما دور از انتظار نیست ولی باید عرضه بدارم و در سراسر مجلّدات این کتاب تا جائی که لازم بوده سخن از خدا و اسماء و صفات وجود مقدس حضرت او به میان آمده و در این زمینه در حدّ این شرح چیزی فروگذار نشده ، بخصوص در جلد اوّل تا اندازه لازم از جانب حق جلّ و علا مباحثی مطرح شده و مطالبی بازگو شده .

اما درباره قرآن که کتاب حق است در همین جلد در روایت گذشته و در جلد پنجم مطالب مفصل و مهمی به رشته تحریر آمده امّا درباره وجود مقدس انبیاء و امامان (علیهم السلام) در دو روایت آینده یعنی در فصل شصت و هشت و شصت و نه در همین جلد مسائل مفصل و مهم و گسترده

ای خواهد آمد ، از این جهت لازم ندیدم در این فصل به بحث مشروح درباره این چهار واقعیت یعنی خدا ، انبیاء ، ائمه ، قرآن بپردازم .

تنها به ذکر یک مسئله قناعت می کنم و آن این است که ای عزیزان ، ای فرزندان آدم ، ای کسانی که نعمت خور حضرت حق هستید ، ای انسانهائی که بیش از یک عمر و وقت در اختیار شما گذاشته نمی شود ، و نسبت به لحظه لحظه این عمراین وقت به شدّت مسئول هستید ، حقّ که عبارت از وجود مقدس خالق یکتامهربان و انبیاء و ائمه و قرآن است از روز روشن تر و از آفتاب درخشنده ترند ، چه معنا دارد که منابع نور و عدالت و حق و حقیقت و فضیلت و واقعیت و اصالت معرفت و درستی و شرافت را رها کرده و رو به جانب برنامه هائی بیاورید که رهنمون شما نسبت به آن برنامه های هوای نفس و شیاطین درون و برونند ، و آن برنامه ها که برنامه های ضد حق است و تعبیری از آنها جز باطل نمی توان کرد ، غیر از اینکه شما را از خیر دنیا و آخرت محروم کنند ثمر و نتیجه ای ندارند .

یک اندازه بیندیشید تا در میدان اندیشه خود را بیابید ، که خود یافتن نعمت عظیمی است ، چون خود را یافتید بدون شک خدا را خواهید یافت که :

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

آری از اندیشه در وجود خود ، و فکرت در آفرینش و دقت در نظام خلقت ، خالق خود و آفریننده خلقت و هستی

را خواهید یافت ، چون او را یافتید توفیق دست زدن به دامان انبیاء و ائمه و روآوردن به قرآن مجید برای شما خواهد آمد ، چون رو به انبیاء و ائمه و قرآن آورید ، عاشق پاك شدن و پاکیزه شدن خواهید شد و بر اثر این عشق به حرکت آمده به اصلاح قلب و عمل و اخلاق خود برخواهید خاست ، آنوقت است که شما مصداق حق می شوید ، و وجود شما تبدیل به منبع خیر و برکت می گردد و به سوی لقاء و وصال محبوب مسافرت خواهید کرد و به مقصد اعلی و هدف اَسنی خواهید رسید .

آری بدنبال حق بگردید که یافتن آن آسان است ، چون یافتید برای ابد دست به دامن حق بزنید که چون دست زدید به کسب رحمت و رضوان موفق خواهید شد ، و حقیقت خلاقت اللهی و علم الاسمائی و اشرفیت و افضلیت بر تمام موجودات در شما ظهور پیدا خواهد کرد .

به قول عارف نیشابوری که چه زیبا سروده :

دلا در راه حق گیر آشنائی

اگر خواهی که یابی آشنائی

چو مست خمّ وحدت گشتی ای دل

میندیش آن زمان تا در کجائی

وگر نفس و هوا عقلت ربایند

تو میدان آن نفس کز خود برآئی

چو یوسف گر فِتی در چاه کنعان

کشی در چاه محنت هم بلائی

چو افتادی به دریای حقیقت

مشو غافل همی زن دست و پائی

چو ابراهیم بت شکن میندیش

بهر آتش که هستی خوش درآئی

تبرّا بر طور سینا همچو موسی

در این ره گر بورزی پارسائی

برو عطار مسکین خاک ره شو

به نزد اهل دل تا بر سر آئی

در غزل عارفانه و عاشقانه دیگر فرموده :

دوش از درون

جانم گفتند اگر زمائی

باید که در ره ما جانباز و محرم آئی

روی دلت به ما کن جان مست از لقا کن

بیگانگی رها کن چون آشنای مائی

در عشق پست می شو کلی ز دست می شو

بی باده مست می شو تا باز خود نیائی

روزی که محرم آئی با دوست همدم آئی

آنگاه تو کم آئی در عشق کیمیائی

پروانه ای مشوش چون سوختی در آتش

افتاده دائماً خوش در عین آشنائی

دل را به سوز در برانداز هوای دلبر

بی پر همیشه می پر گر مرغ آن هوائی

اکنون آیاتی چند از قرآن مجید در مسئله حق عنایت کنید :

خداوند حق است

(ذلکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ)(۷۳) .

حقیقت اینکه الله حق است و هرچه جز او خوانند باطل صرف است ، مقام بزرگی شأن مخصوص ذات پاک اوست .

(فَتَعَالَى اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ)(۷۴) .

پس برتر است از هر چیزی خدائی که مالک و حق است و جز حضرت او خدائی نیست که پروردگار عرش مبارک است .

ای راه تو بحر بی کرانه

عشق تو ندیم جاودانه

از عشق تو صد هزار آتش

در سینه همی زند زبانه

گر بنماید زمانه ای روی

بر هم سوزد همه زمانه

دو کون بهیچ باز آمد

زین گونه که عشق کرد خانه

مرغ دل من زعشق تو ساخت

بیرون ز دو کون آشیانه

مرغی که چنین شگرف افتاد

خون می گرید ز شوق دانه

گفتم دل پر غم من آخر

گردد به وصال شادمانه

در وصل تو چون قدم توان زد

پیش قدمی صد آستانه

فی الجمله چه جویم و چه گویم

جمله توئی و دگر بهانه

مقصود توئی و جمله هیچ است

اینست

سخن دگر فسانه

عطار چو بی نشان شد از تو

او را بنشان از این نشانه

خلقت آسمانها و زمین و هرچه در اوست حق است .

(مَا خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ . . .)(۷۵) .

آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو هست جز به حق آفریده نشده .

که تمام آسمانها و زمین و موجودات بین آن دو عین حق و براساس حکمت مصلحت است .

(أَوَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِى أَنفُسِهِم مَا خَلَقَ اللهُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ . . .)(۷۶) .

آیا در پیش خود فکر نکردند که خدا آسمانها و زمین و هرچه بین آن دو وجود دارد همه را به حق و به حکمت و مصلحت آفرید ؟ !

(خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)(۷۷) .

خداوند آسمانها و زمین را به حق و برای غرضی حکیمانه آفرید و از آنچه مشرکان گویند پاک و منزّه است .

بعثت انبياء و ارسال رسل حق است

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لاَنُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا أُولئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ .

وَنَزَعْنَا مَا فِى صُدُورِهِم مِنْ غِلٍّ تَجْرِى مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ للهِ الَّذِى هَدَانَا لِهذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلاَ أَنْ هَدَانَا اللهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَن تِلْكُمُ الْجَنَّهُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)(۷۸) .

آنان که ایمان آوردند و بقدر وسع در کار نیک و شایسته کوشیدند که ما کسی را بیش از وسع تکلیف نکنیم ، اهل بهشت اند و در آنجا بطور جاودانه متنعّمند .

زنگار هر خوی زشت از آئینه دل بهشتیان بزدائیم و در بهشت به زیر قصرهاشان نهرها جاری شود ، گویند ستایش خدای را که ما

را بر این مقـام رهنمـائی کرد که اگر هـدایت و لطف الهی نبود ما بخودی خود در این مقام راه نمی یافتیم . همانا رسولان حق به سوی ما آمدند و به حق ما را هدایت کردند ، آنگاه به اهل بهشت ندا کردند که این است بهشتی که با اعمال صالح خود به ارث بردید .

کتابهای آسمانی براساس حق نازل شده

(كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيما اخْتَلَفُوا فِيهِ . . .) (۷۹) .

مردم یـک گروه بودنـد ، خداونـد انبیـاء را فرسـتاد که نیکوکاران را بشارت دهنـد به رحمت و غفران ، و بـدان را بترساننـد از عذاب نیران ، و با همه انبیاء کتاب فرسـتاد براساس و پایه حق تا در موارد نزاع و اختلاف دین خدا ، به عدالت حکم فرما باشد .

(نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ مِن قَبْلُ هُدىً لِلنَّاسِ . . .)(۸۰) .

قرآن را برتو به حق فرسـتاد که دلیـل راستی کتب آسـمانی پیش از او باشـد و پیش از قرآن تورات و انجیـل را محض هـدایت مردم به سوی حق نازل کرد .

مؤمنون آنچه را از جانب خداست حق می دانند

(فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ . . .)(۸۱) .

پس آنان که به جانب او ایمان آوردند می دانند که آنچه از جانب پروردگارشان می رسد حق است .

(إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ)(۸۲) .

چون آیات و حقایق ما بر آنها تلاوت شود گویند ایمان آوردیم که آنچه از

جانب پروردگار ماست حق است و ما پیش از این نیز تسلیم وجود مقدس او بودیم .

کتمان حق گناه بسیار بزرگ و کار ناسپاسان است

(يَا أَهْلَ الكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ)(۸۳) .

ای یهودیان ، و ای مسیحیان ، و ای زردشتیان چرا در بین مردم حق را به باطل مشتبه می سازید و بندگان مرا سرگردان می نمائید ، از چه سبب چراغ حق را بباد شبهات در معرض خاموشی قرار می دهید درحالیکه حق را بطور واضح می شناسید و واقعیت من و پیامبر و قرآنم بر شما بمانند روز روشن است ؟ ! !

(أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطَ كَانُوا هُوداً أَوْ نَصَارى قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللهِ وَمَا اللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ)(۸۴) .

یا اینکه شما اهل کتاب با مردم مسلمان به جدال برخاسته و می گویید ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و فرزندانش بر آئین یهودیت یا نصرانیت بودند ؟

خداوند به من فرموده به شما بگویم شما بهتر می دانید یا خدا ؟

ستمکارتر از کسی که شهادت برحق خدا را بر انبیاء و رسالت محمد در کتب آسمانی مخفی دارد کیست ؟ ! خداوند عالم از آنچه می کنید و از این جنایت بزرگ که کتمان حق است آگاه است .

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللاَّعِنُونَ)(۸۵) .

آن گروه از اهل کتاب « یهودیان ، مسیحیان ، زردشتیان » که آیات واضحه ای را که برای رهنمائی خلق فرستادیم

کتمان نموده بعد از آنکه برای مردم بیان کردیم ، برایشان است لعنت خدا و لعنت تمام جن و انس و ملائکه ! !

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)(۸۶) .

آنان که آیات نازل شده الهی را در بعثت پیامبر و مسائل حق پنهان داشتند و آن را به بهای اندک معامله جز آتش جهنم نصیب شکم آنان نباشد ، خداوند در قیامت از خشمی که بر آنان دارد با آنها سخن نگوید و از پلیدی و عصیانشان پاک نکرده و نبخشد و هم آنان را در قیامت عذاب دردناک است ! !

(وَلاَ تَكْتُمُوا الشَّهَادَهَ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ لِلهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ وَإِن تُبْدُوا مَا فِی أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللهُ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ)(۸۷) .

در امر قرض و مال چون شاهد شدید به وقت لازم شهادت دهید ، از کتمان شهادت که پایمال حق یک انسان یا یک خانواده یا یک جامعه است بپرهیزید ، که کتمان کننده شهادت گنهکار به قلب است و خدا بر آنچه عمل می کنید آگاه است .

آری مسئله ای که پیش شما واضح و روشن است همان مسئله عبارت از حق است و حق شما نیست که به وقت لازم حق را انکار کنید .

مرگ و سکرات آن حق است

(وَجَاءَتْ سَكْرَهُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِيدُ)(۸۸) .

بهوش آئید و بیدار باشید که هنگام سکرات و

سختی مرگ براساس حق حقیقت فرا رسید ، همان مرگی که از افتادن در کام آن برای شما چاره ای نیست و شما از آن دوری می جستید .

صیحه ای که مقدمه برپا شدن قیامت است حق است .

(وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَكَان قَرِيب يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَهَ بِالْحَقِّ ذلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ)(۸۹) .

و به ندای روزی که منادی الهی از مکان نزدیک ندا کند گوش فرادار ، روزی که تمام مردم آن صیحه به حق را بشنوند و آن روز هنگام خروج از قبرهاست .

قیامت حق است

(الْمُلْكُ يَوْمَئِذ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ وَكَانَ يَوْماً عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيراً)(۹۰) .

پادشاهی و حکمرانی در آن روز حق مخصوص حضرت رحمان است و بر کافران که محکوم به عذاب ابد هستند روز سختی است !

ترازوهای سنجش اعمال در قیامت حق است

(وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)(۹۱) .

میزان سنجش اعمال در روز قیامت میزان حق است ، پس آنان که در آن میزان ، وزین و سنگین آیند « از عقاید حقه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه برخوردار باشند » البته رستگارند .

بر اساس آیات و روایات ، خدا را در قیامت میزانی چون قرآن و رسول اسلام و علی بن ابیطالب است ، چون اعمال و عقاید و اخلاق کسی با آنها هماهنگ هم سنگ باشد اهل نجات ورنه به عذاب ابدی دچار خواهد گشت .

قضاوت پروردگار در قیامت نسبت به همه انسانها به حق است

چنانچه در دنیا

(وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِىءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ)(۹۲) .

آن روز زمین محشر به نور پروردگار روشن شود و کتاب قرار گیرد و انبیاءشهداء را بیاورند و بین خلق به حق قضاوت شود و به احدی به هیچ عنوان ستم نشود .

تمام وعده های حضرت ربّ العزّه حق است

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّات تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً وَعْدَ اللهِ حَقّاً وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ قِيلًا)(۹۳) .

آنان که به حق گرويدند و دل از ايمان بخدا روشن كردند ، و كار به صلاح خود و خلق انجام دادند ، بزودى آنها را به بهشت هائى درآوريم كه زير درختانش نهرها جارى است ، آنجا براى آنان منزلگاه ابدى است وعده خدا حق است هيچ تخلّفى در آن نيست ؟ و چه كسى از خداوند در گفتارش راستگوتر است ؟

(إلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعْدَ اللهِ حَقّاً إنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِىَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيم وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ)(۹۴) .

بازگشت همه شما به سوى خداست ، اين وعده حضرت الله است كه بوسيله انبياء و كتب آسمانى ابلاغ شده و اين وعده بر پايه و اساس حق استوار است كه او در اوّل همه خلق را بيافريده ، آنگاه بسوى خود بازمى گرداند ، تا آنان كه ايمان آورده و عمل صالح كردند به عدل و احسان ثواب و جزا دهد و آنان كه كافر شدند بكيفرشان به شرابى از حميم دوزخ و عذابى دردناک معذّب گرداند .

(أَلَا إنَّ للهِ مَا فِى السَّماوَاتِ والْأَرْضِ أَلَا إنَّ

وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ)(۹۵) .

آگاه باشید که هرچه در آسمانها و زمین است از آن خداست ، و بدانید که وعده خدا همه حقّ محض است ولی اکثر مردم از آن بیخبرند .

(وَعْدَ اللهِ لاَ يُخْلِفُ اللهُ وَعْدَهُ وَلكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ)(۹۶) .

این حقایق و واقعیات وعده خداست ، و خداوند هرگز خلف وعده نکند ، اما اکثر مردم از این امر بیخبرند .

آنان که عارف به حقّند اهل حالند

آری عارفان بحق که در نتیجه عرفانشان عاشق حقند دلی پر مهر و قلبی پر از عاطفه و نفسی پاک و عملی صالح ، و چشمی گریان دارند . به آیه شریفه زیر توجه کنید :

(وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ .

وَمَا لَنَا لاَ نُؤْمِنُ بِاللهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ .

فَأَثَابَهُمُ اللهُ بِمَا قَالُوا جَنَّات تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ)(۹۷) .

چون آنچه را از قرآن این منبع فیض و این مائده ملکوتی و این مایه آسمانی سرمایه قدسی که بر رسول خود نازل کرده ایم بشنوند آنهم به گوش جان و سمع قلب ، می بینی که بر اثر تأثیربرداری از آیات حق چون چشمه بهاران اشک از دیدگانشان بر رخسارشان جاری گردد ، زیرا به این معنا واقف شده اند که خدا و قیامت و پیامبر و قرآن حقّ است .

می گویند : الهی ما به رسول تو محمّد (صلی الله علیه وآله) و کتاب آسمانی او قرآن ایمان آوردیم ، نام ما را در

زمره گواهان صدق او بنویس .

و گوینـد چرا مـا ایمان به خـدا و کتاب حق نیاوریم ، در صورتیکه امیـد آن داریم که در قیامت خداونـد مهربان ما را در جمع صالحان درآورد .

پس خـدا به آنچه آنـان اقرار کردنـد و اقرارشـان بحق بود پاداش نیکو داد و آن پاداش بهشتی است که از زیر درختانش نهرها جاری است و در آن بهشت زندگی جاوید خواهند داشت و این مزد نیکوکاران است .

آری عارف عاشق اهل حال است ، اهل دل است ، اهل سـیر و سـلوك است ، اهل خدمت و شفقت به خلق خداست ، اهل یار است ، اهـل حقیقت و معنـاست این همه از عرفان به حق کسب کرده و از تجلّی اسـماء و صـفات حق در جان و قلبش بدسـت آورده .

بفرموده عارف معارف افتخار الدین زوزنی :

هان و هان در گردش آور جام را

بیش از این ضایع مکن ایام را

زندگی خواهی شراب عشق نوش

زهد را یکسو فکن در عشق کوش

عشق باید زافتخار آموختن

خوشه چیدن خرمن خود سوختن

عاشقی پیوندها ببریدن است

بی سر و پا در جهان گردیدن است

هر که او را بند یاری اوفتاد

هر که را با عشق کاری اوفتاد

هم چو من گو دست از هستی بشوی

ترك کام دنیی و عقبی بگوی

عشق خورشید است از آن گویند مهر

لیک قدرش برترست از نه سپهر

روح قدس از لمعه انوار اوست

نفس کل از پرتو آثار اوست

چشم سر کور است بی مهر سپهر

چشم سر هم کور دان بی نور مهر

عاشقان را جستجوئی دیگرست

زاهدان را گفتگوئی دیگرست

عاشقان مست شراب لم یزل

زاهدان در عشوه شیر و عسل

عاشقان مجموع در نور حضور

زاهدان در انتظار روی حور

عاشقان را

وجد در عین شهود

زاهدان را نی تواجُد نی وجود

زاهدان گر ترک دنیا کرده اند

از برای ملک عقبی کرده اند

عاشقان از هر دو دست افشانده اند

چشم در معشوق حیران مانده اند

افتخارا یار خواهی عشق ورز

گر دل و دلدار خواهی عشق ورز

عشق باید تا درون روشن شود

بوستان مهر کی گلشن شود

عشق باید تا سخن زاید از او

نافه بی خون جگر کی داد بو

گفتم ای دل هان و هان هشیار شو

هم چو بخت از خواب خوش بیدار شو

چشم بر هم نه ره عقبی ببین

دیده بگشا عالم معنی ببین

همچو صبح از مهر او آهی بزن

در هوای او هو اللّهی بزن

خلعت هستی خود درباختیم

خویش را در کوی عشق انداختم

عالمی دیدم پر از غوغای عشق

کشوری دیدم در او یغمای عشق

عالمی دیدم همه نور و ضیا

کشوری دیدم همه صدق و صفا

عالمی در وی حضور اندر حضور

کشوری در وی سرور اندر سرور

عالمی خلقش همه روحانیون

کشوری قومش همه روحانیان

عالمی حالی به انواع کمال

کشوری خالی ز نقصان زوال

زان میانم هاتفی آواز کرد

گفت از اینجا بی توقف بازگرد

بیش از این صاحبدلان را راه نیست

زان ولایت هیچ کس آگاه نیست

از نصیب نفس چون برخاستی

خانه دل را به عشق آراستی

از سر صدق و صفا گامی بنه

مرغ جان را زین جهان کامی بنه

در هر صورت بر اساس آیات قرآن مجید مصادیق بارز حق عبارتست از :

خداوند تبارك و تعالی

آسمانها و زمین

موجودات سمائی و ارضی

بعثت انبیاء و رسل و امامت ائمه معصومین

کتابهای آسمانی

ما جاءَ مِنْ عِنْدِ اللهِ

مرگ و سکرات آن

صیحه ای که مقدمه محشر است

قیامت

ترازوهای سنجش اعمال

قضاوت خداوند نسبت به مردم در دنیا و آخرت

وعده های حضرت الهی

آنان که به واقیات بالا دارای معرفت اند ، و تمام حرکات و

سکنات آنان براساس آن معرفت است ، اهل تقوا و به عبارت دیگر اهل حقند ، و هرکس از مدار این معرفت و عمل براساس آن خارج است ، اهل باطل است ، گرچه مدّعی حق و اهل حق بودن باشد ، بنابراین تقوائی که حضرت صادق (علیه السلام) در این روایت بعنوان حق معرفی کرده اند به این معنائی است که در صفحات گذشته گذشت ضد آن بی شک و تردید باطل است ، آری تقوا حق است و آن معنائی به گستردگی ظاهر و باطن آفرینش است و آراسته به آن ، اهل حق و در پیشگاه حضرت دوست دارنده برترین اعتبار و بهترین ارزش است .

اگر در سطور گذشته بیشتر دقت کنید به این نتیجه می رسید که مسئله الطف لطائف و از ظریف ترین مباحث است .

هیچ کس قدرت رسیدن به تقوا و به تعبیر دیگر به حق را ندارد مگر اینکه از هوای نفس برحذر باشد ، و از آرزوهای دور و دراز پاک بماند .

هوا که عبارت از سرکشی مجموع غرائز حیوانی است ، سخت ترین مانع انسان در راه حرکت به سوی مقام قرب و فضای وصال است .

هوا و هوس یا سخت ترین مانع در راه حرکت انسان بسوی خدا

قسمت اول

آری در تاریخ بشر ثابت شده که تمام سیه روزی ها و بدبختی ها و شرورفساد و ظلم و ستم و خیانت ها و قتل و غارت ها محصول پیروی انسان از هوا و هوس و آرزوهای دور و دراز بوده است .

هوا چشم حق بین را کور و گوش حق شنوا را کر و قلب حق درک کن را نابود می کند .

کاملین از اولیاء و شامخین از

عرفا در توضیح آیه شریفه :

(لَهُمْ قُلُوبٌ لاَيَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لاَ يُبْصِرُونَ بِهَا

وَلَهُمْ آذَانٌ لاَيَسْمَعُونَ بِهَا أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ)(۹۸) .

فرموده اند :

لَيْسَ الْمُرادُ اَنَّهُمْ لا يُبْصِرُونَ الْمَحْسُوساتِ وَلا يَسْمَعُونَ الْاَصْواتِ وَلا يَفْقَهُونَ الْاُمُورَ الدُّنْيَوِيَّهِ بَلْ وَهُمْ كامِلونَ فی تِلْكَ الْجِهاتِ وَاِنَّما هُوَ عَدَمُ الْاِدْراكِ وَالتَّفَقُّهِ وَالْاِسْتِماعِ لِمَعالِی الْاُمُورِ وَمَراتِبِ الْعِرْفانِ .

مراد این نیست که امور ظاهر و محسوس را نمی بینند ، و صداهای ظاهر را نمی شنوند و امور دنیائی و مادی را درک نمی کنند ، که در این جهت مانند همه موجودات زنده کامل و جامعند ، مراد این است که از دیدن حقایق و شنیدن واقعیات و درک امور الهیه و معارف حقه و مراتب عالی عرفانی محروم اند ، زیرا تمام همت و هدف را مصرف امور بهیمی و آبادی شکم و شهوت کرده پایبند و غرق در مادیات و امور محسوسه شده اند ، بنحوی که باور کرده اند غیر از عالم شکم و جهان شهوت عالم و جهان دیگری وجود ندارد .

خاک زن بر دیده حس بین خویش

دیده حس دشمن عقل است و کیش

دیده حس را خدا اَعماش خواند

بت پرستش خواند و ضد ماش خواند

زان که او کف دید و دریا را ندید

زان که حالی دید و فردا را ندید

لیک هرگز مست تصویر و خیال

درنیابد ذات ما را بی مثال

عاشقی واله می گوید :

الهی دیده ما از عیب معرّا کن ، و سینه ما از ریب مبرّا ، عینی عنایت فرما که هرچه در نظر آید مطلع انوار شود ، و دلی کرامت نما که آنچه بخاطر رسد مخزن اسرار

گردد ، به بزرگواری خودباری نظر غفاری بر گنهکاری بگشای و به مصقل رحمت زنگ معصیت از آئینه ضمیرمان بزدای تا از چنگ هر رنگ و بوئی آزاد کنی و به چنگ بی رنگی دلشاد ، تا هر نیک و بدی که بینیم از خود بینیم ، و هر رنج و راحتی که پیش آید همه برخود گزینیم ، نی غلط گفتم هر که از باده بی رنگی جرعه ای نوش کرد ، بود و نبود خود بکلّی فراموش کرد ، آنجا نیک و بد را چه مجال ؟ و رنج و راحت را چه ملال ؟

در این میخانه جامی گر کنی نوش

کنی بود و نبود خود فراموش

شوی آسوده از هر بوی و رنگی

نشینی فارغ از هر صلح و جنگی

نماند نیک و بد را خود مجالی

ز رنج و راحتت نبود ملالی

علی (علیه السلام) در ابتدای خطبه چهل و دوم نهج البلاغه می فرماید :

اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ اَخْوَفُ ما اَخافُ عَلَیْکُمْ اَثْنانِ : اِتِّباعُ الْهَوی وَطُولُ الْاَمَلِ ، فَاَمّا اَتِّباعُ الْهَوی فَیَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَاَمّا طُولُ الْاَمَلِ فَیَنْسِی الْاٰخِرَهَ .

ای مردم شدیدترین خوف و هراسی که بر شما دارم از دو چیز است :

پیروی از هوا و درازای آرزو ، اما پیروی از هوا آدمی را از برخورداری از حق جلوگیری می کند و درازای آرزو آخرت را از یاد انسان می برد .

شارح « نهج البلاغه » حکیم بزرگوار شیخ محمدتقی جعفری در شرح جملات بالا می فرماید :

هوا عبارتست از امواجی که از جوشش غرائز حیوانی سرمی کشد و فضای درون را تیره و تاریک می سازد و عوامل و وسایل درک و دریافت

حقیقت را فلج می کند .

این هوا با اینکه دارای جوهر و مبنای اصیلی جز خواستن بی محاسبه چیز دیگری نیست ، می تواند همه اصالت ها و حقایق ریشه دار را از جلو چشم انسان و عقل و وجدان او دور کند ، این همان « می خواهم » است که به هیچ علّت دلیلی جز خود تکیه نمی کند ، و این یک سخن بی اساس است که در موقع سؤال از کسیکه مطابق هوا عملی کرده است بعنوان جواب بگوید که : « دلم خواست » کدام دل ؟ !

تو همی گوئی مرا دل نیز هست

دل فراز عرش باشد نی به پست

دل و هوی ؟ ! دل جایگاه دریافت عالی ترین حقایق است ، دل همان جنبه ملکوتی انسان است که خدا را بوسیله آن درمی یابد ، دل جایگاه تصفیه همه مفاهیم و موضوعاتی است که حواس طبیعی آنها را به عقل نظری تحویل می دهد و عقل نظری بدون اینکه آنها را از جنبه ارزش ها و عظمت ها درک کند به دل تحویل می دهد .

« دلم خواست کردم » از آن جملات ویرانگر موجودیت آدمی است که با صورت حق بجانبش ، آتش به ریشه همه اصول و قوانین مبتنی برحق و حقیقت می زند .

هوا همان امواج بی محاسبه ایست که از جوشش غرائز انسانی سربرمی کشندبدون اعتنا به « باید »ها و « شاید »ها و « نباید »ها و « نشاید »ها همه اصالت ها را به بازی گرفته و سرمایه های حیات گرانبهای آدمی را مستهلک می سازند .

گاهی هوا محوری بقدری شدّت پیدا

می کند که تا سرحد معبودیت پیش می رود ، این خطر تباه کننده را خداوند سبحان در قرآن مجید گوشزد فرموده است .

(أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ)(۹۹) .

آیا پس ندیدی کسیکه هوای خود را برای خویشتن معبود گرفته است ؟ !

در چنین موقعیت هاست که موجودیت آدمی کاملاً مسخ می شود و از انسانیت جز اعضای مادی شبیه به انسان چیزی در او نمی ماند .

مهار کردن هوا برای وصول له حق و حقیقت درست شبیه مهار کردن کوه آتشفشان است که می تواند مقدمه ای برای استخراج مواد معدنی با ارزش آن کوه بوده باشد .

درون آدمی دارای نیروها و استعدادهای بسیار گرانبهائی است مانند معادن با ارزش در شکم کوه آتشفشان ، هنگامیکه هواها به تموّج درمی آیند نه تنها آن نیروها و استعدادها خفه می شوند ، بلکه انسان درآن موقع بصورت آتشفشانی درمی آید که تبدیل به موجود خطرناک نیز می گردد .

بطور قطع باید گفت : دردهای بی درمان بشری که سرتاسر تاریخ ما فراگرفته است ، میکربی جز هوای نفسانی ما ندارد ، هر کجا ستمی و تجاوزی دیدید فوراً به سراغ کشف ریشه اصلی آن بپردازید ، خواهید دید که ریشه اصلی آن ستم تجاوز هوای نفسانی یک یا چند نفر بوده است .

دلیل اینکه در این مسئله ادعای قطع و یقین کردیم اینست که هرچه مقابل هواست اصیل و حقیقت است ، و جای تردید نیست که از واقعیات اصیل حقیقت هرگز ظلم و تجاوزی بوجود نمی آید .

خطاها و اشتباه کاریها ممکن است مردم یا خود انسان را برای مدّتی حتی برای همیشه

از برخورداری از حقایق و اصالت ها محروم نماید ، ولی این محرومیّت ظلم و تجاوز نیست ، دلیل روشن این مسئله اینست که بشر در طول تاریخ گذشته اش به جهت غوطهور شدن در مجهولهائی که به ضرر او تمام شده است ، احساس ظلم و تجاوز نمی کند ، بلکه تأسف می خورد از اینکه چرا آن مجهولات را دیر کشف کرده است . به عنوان مثال : هزاران ، شاید میلیون ها نفر در قرون و اعصار گذشته از بیماری سل رنج برده و رخت از این دنیا بربسته اند ، اما بدانجهت که جهل به معالجه سل یک پدیده اختیاری و از روی هوا نبوده است ، هیچ عاقلی نمی تواند گذشتگان را توبیخ کند به اینکه چرا بیماران مسلول شما رنج کشیدند و از دنیا رفتند و شما ظالم و تجاوزکارید ، ولی اگر یک یا چند انسان در امروز دوای بیماری سل را به جهت سودپرستی که آشکارترین مصداق هواپرستی است برای بالا ـ بردن قیمت آن احتکار کنند ، بدون تردید اینان ستمکار و متعدی و مبارزه کننده با حق و محارب با خدا هستند .

برویم به سراغ آرزوهای دور و دراز که موجب فراموش شدن ابدیت می گردد .

نخست این نکته را در نظر می گیریم که فرق میان آرزو و امید در این است که امید عبارت است از خواستن مطلوبی که در آینده قابل تحقّق است و چون قابل تحقّق است بالضروره مبتنی بر واقعیات و یا برآنچه که قابل تبدیل به واقعیات است می باشد . لذا امید ، آن پدیده روانی است که هرچه

بر واقعیات و حقایق بیشتر تکیه داشته باشد مفیدتر و محرک تر خواهد بود ، برخلاف آرزو که با امثال این جملات « ایکاش چنین باشد » « ای کاش چنین پیش آمد کند » ابراز می گردد ، لذا آرزو نوعی خواستن است که خواسته شده فعلاً تحقّقی ندارد ، و از عوامل عللی که ممکن است آن خواسته شده را در آینده تحقق ببخشد اثری نشانی وجود ندارد .

بهمین جهت است که انسان در حال آرزوهای دور و دراز مجبور است انرژی های مغزی خود را در ساختن تصنعی علل و عوامل و جابجا کردن حقایق و حذف و انتخاب نامعقول واقعیات مستهلک نماید ، درصورتیکه این نیروهاانرژی های مستهلک شده ممکن است آرمانهای بسیار مفیدتر و ضروری تر از آن خواسته های آرزوئی را تحقق ببخشد .

نتیجه تباه کننده دیگری را که آرزوهای دور دراز دربردارد همانست که موجب ناپدید شدن آخرت و سرای ابدیت و لقاء الله از افق روح آدمی می باشد .

این همان خطر بزرگ است که سر راه حیات هدفدار انسانها را می گیرد و از حرکت در مسیر تکاملی حیات معقول بازمی دارد .

آرزوها یک امواج زودگذر و ناپایدار مغزی نیستند که لحظاتی سربرکشندسپس فرو بنشینند ، بلکه آرزوها همواره سطوح روانی امروز را که رویاروی حقایق و واقعیات و متأثر از آنهاست می تراشد و می خراشد و قشری از مفاهیم حقیقت نما و مطلوب نما درآینده را بر آن سطوح می چسباند و جلو فعالیت های طبیعی روح را می گیرد ، اینان در فرداهای بدون دیروز و امروز زندگی می کنند ، و بهمین

علّت است که درک و اشتیاق به ابـدیت از افق روح محو می شود و بجای آن فرداهای موهوم جانشـین می گردد ، آیه ای در قرآن کریم سرگرم شدن به آرزو را به این نحو مورد توبیخ قرار می دهد :

قسمت دوم

(رُّبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مِسْلِمِينَ . ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)(۱۰۰) .

چه بسا کسانی که کفر ورزیـده اند ، دوست می دارند که کاش مسـلمان بودند ، آنها را بحال خود واگذار ، بخورند و از متاع دنیا برخوردار شوند و آرزو آنان را بخود مشغول بدارد ، بزودی خواهند فهمید .

ای دل از درد عشق بی خبری

لا جرم در هوای سیم و زری

روز و شب غافلی درین دنیا

داده ای دین بباد بی خبری

پس فلاحت به سیم وزر نبود

معرفت بایدت اگر نه خری

سگ به اطلس ملائکه نشود

این سخن گوش کن اگر بشری

پدرت بود و تو پسر بودی

پسرت هست و این زمان پدری

پنج روز دگر پسر پدرست

این چنین است دور چرخ کری

گذری کن بسوی گورستان

تا اسیران خاک را نگری

لحد تنگ و خانه تاریک

شش درش خاك و خانه كدرى

اين جهان چون رباط برسر پل

تو در آنجا مثال رهگذرى

هركه آمد بدين جهان بگذشت

به حقيقت تو نيز درگذرى

چون از طريق مقدّمات گذشته به معنا و مفهوم و ريشه تقوا و در ح......به معنا و مفهوم حق و باطل واقف شديد ، اكنون به ترجمه روايت شصت و هفتم « مصباح الشّريعه » دقت كنيد :

امام صادق (عليه السلام) مى فرمايد :

تقواى الهى پيشه كن و هرگز از اين واقعيت عالى فارغ مباش .

چون ملازم تقوا شدى و به مقتضاى آن به

حرکت آمدی و از محرمات محظورات و شبهات اجتناب کردی و به این صفت پاک ملکوتی آراسته گشتی هرکجا خواهی باش و با هر قوم و جمعیتی خواهی برخورد کن ، که در صورت دارا بودن این صفت از هیچ کس و هیچ مکان ضرری بتو نخواهد رسید ، چرا که تقوا صفت مقربان بارگاه حضرت حق است و هیچ کس در پسندیده بودن آن شکی ندارد و در خوبی آن و منافعش بین عاقلان عالم و با انصافان جهان اختلافی نیست ، این حقیقت ریشه دار محجوب و پسندیده جمیع فرق است ، و در بردارنده تمام خوبی ها و راهی است برای رسیدن به رحمت واسعه الهیه .

انسان از طریق این صفت در ارتباط با خدا و انبیاء و ائمه و قرآن و قیامت تمام فضائل و حسنات است ، بهمین جهت حضرت می فرماید تمام خوبیها در تقوا جمع است .

وَفِيهِ جِماعُ كُلِّ خَيْرٍ وَرُشْد .

اگر راه یابم به بوم و برت

سراپا قدم گردم آیم برت

بکویت بیابم اگر رخصتی

ببویت کنم عیش در کشورت

ندارم شکیب از تو ای جان من

تو آئی برم یا من آیم برت

قدم رنجه فرما بیا بر سرم

بقربان پایت بگرد سرت

و گرنه بده رخصتی بنده را

که سرپای سازم بیابم برت

تو آئی دل و جان نثارت کنم

من آیم شوم خاک ره در برت

نیم گر چه شایسته صحبتت

ولی هستم از جان و دل چاکرت

جز این آرزو نیست در دل مرا

که پیوسته باشم غلام درت

چو فیض از غم عشق گردم غبار

مگر بادم آرد ببوم و برت

تقوا میزان و ترازوی همه علم ها و حکمتهاست ، یعنی علم و حکمت به تقوا سنجیده می

شود ، اگر صاحب علم و حکمت متقی و پرهیزکار است ، علم او علم و حکمتش حکمت و باعث نجات او در جهان آخرت است .

اگر اهل تقوا و پرهیز نباشد نه علمش علم است و نه حکمتش حکمت ، دانش و حکومتی که ملازم با تقوا نباشد نتیجه ای جز خسران آخرت و حرمان از رحمت واسعه الهی ندارد .

تقوا آب خوشگواری است که سرچشمه اش معرفت خداست ، معرفت بینش عبد به هر اندازه نسبت به اسماء و صفات حضرت حق بیشتر باشد در مرتبه تقوا کامل تر و پرهیزش از آنچه باید بپرهیزد قوی تر و بیشتر است .

تمام دانش ها و حکمت ها و آگاهیها و بینش ها گدای تقوا و محتاج به این صفت پاک ملکوتی اند .

علم حقیقی و بینش واقعی جز در سایه تقوا بدست نمی آید ، که تقواپرهیزکاری باب هر معرفت و درب هر دانش و بینشی است .

استحکام تقوا در سرزمین هستی انسان تحقق پیدا نمی کند مگر به معرفت او نسبت به قاهریت حضرت الله و نافذ بودن حکم آنجناب در تمام هستی آفرینش و این که حضرت او در تمام جوانب خلقت بهر نحوی که بخواهد قادر بر تصرف و تغییر و تبدیل است ، و بعبارت دیگر تقوا در وجود تو ریشه نمی گیرد مگر آنکه بحقیقت و یقین دریابی که تو در تحت فرمان و سلطنت خداوندی و در هیچ کار و هیچ برنامه ای مستقل نیستی و حیات و ممات و رشد و کمال و رزق روزی تو همه و همه بدست حضرت اوست ، این معانی را که

در ذات قلبت با توجه به معارف الهیه و مفاهیم بلنـد قرآن مرتکز کردی ، ادای واجبات اجتناب از محرمات و آراسـته شـدن به حسنات اخلاقی بر تو آسان می گردد ، و این گونه معرفت و بینش است که اصل هرحق و ریشه هر واقعیت فضیلت است .

ای کوی تو ام مقصد و ای روی تو مقصود

بر آتش عشق تو دلم سوخته چون عود

چه باك اگر عقل و دل و جان به نماند

گو هیچ ممان زانکه توئی از همه مقصود

در عشق تو جانم که وجود و عدمش نیست

دانی تو که چونست نه معدوم و نه موجود

هر آدمیی را که کفی خاك سیاهست

بی سابقه دادی تو وجودی زسر جود

چون بود قبائی است که آن خاص ایاز است

تا چند کنی سرکشی از خلعت محمود

مردانه در این راه درآ ای دل غافل

کز عشق نه مقبول شود مرد نه مردود

چون خضر برون آی ازین بند نهادت

تا باز گشایند تو را این در مسدود

هرچیز که در هر دو جهان بسته آنی

آنست تو را در دو جهان مونس و معبود

عطار اگر سایه صفت گم شود از خود

خورشید بقا تابدش از طالع مسعود

چـون خـدا را از طریق آیـات قرآن و معـارف انبیـاء و ائمه و انـدیشه در جهـان آفرینش شـناختی و به انبیـاء و به انبیـاء و ائمه و فرهنـگ الهی آنـان معرفت پیـدا کردی و حلاـل و حرام و واجب و فریضه و اخلاق و سـنت را از راه کتاب حق و فقه اسـلامی بدست آوردی اکنون توجه داشته باش که هر چیزی که تو را از این حقایق و بخصوص از جناب حق جلّ و علا دور کند و

بین تو و آن حضرت حائل و حجاب شود و بر غفلت و بی خبریت از حقایق بیفزاید باطل است و در باطل بودنش عقلای جهان و آگاهان تاریخ اختلافی ندارند ، و بلکه هر فرقه و دسته ای و هر قوم و جمعیّتی بر باطل بودن آن اتفاق دارند و به بدی و شرّ بودن آن مذعن و مقرّند و اعتقادشان نسبت به آن اعتقاد جازم و قاطع است ، پس از باطل آلوده شدن به آن سخت بپرهیز و از اینکه دچار باطل گردی ، یا امر باطلی از تو صادر شود بحضرت دوست پناه ببر و قلب خود را که خزانه معارف الهیه مرکز انوار ربانیّه است به تعلّقات نفسانی و مشتهیات جسمانی آلوده و ملوّث مکن باطن و سرّ خود را که دل تست از علائق غیر خدائی پاک نگهدار ، که در دار تحقق حقیقتی جز حضرت حق وجود ندارد .

پیامبر اسلام فرمود :

راست ترین سخنی که عرب گفته کلام لبید شاعر است :

اَلا کُلُّ شَیْء ما سِوَی اللهِ باطِلٌ

وَکُلُّ نَعیم لا مَحالَهَ زائِلٌ

بحقیقت بدانید که هرچیز جز خداست باطل و ضایع است ، و هرچه از نعمت در عرصه حیات و میدان زندگی است در معرض زوال است ، پس چرا باید دل به چیزی ببندی از ثبات و بقا عاری و دل بستن به آن موجب دوری از جناب الهی است .

دل بستن به زخارف دنیا و زر و زیور جهان درحدی است که انسان را از حضرت او دور کند باعث آلودگی باطن و خبث طینت و ناپاکی درون و سبب ظهور هر گناه و عصیانی از

انسـان است ، چون گنـاه ادامه پیـدا کنـد و تمـام جوانب وجود آدمی را بگیرد نقش حقیقت از صـفحه دل و آئینه جـان رخت برکشـد ، و پس از مرگ هیولای عـذاب و تجسّم گناهان به انسان هجوم آورده برای همیشه آدمی را به اسارت خود بکشـد و درِ خلود در عـذاب را به روی انسـان بگشایـد ،چون دل به عشق او بستی تمام پاکی در درون و برونت ظهور کنـد و در قیامت بصورت بهشت بسویت روی آورد .

قسمت سوم

هفت دوزخ چیست اعمال بدت

هفت جنّت چیست اعمال خوشت

حشر تو بر صورت اعمال تست

هرچه بینی نیک و بد اعمال تست

جمله اخلاق و اوصاف ای پسر

هر زمان گردد ممثّل در صُوَر

گاه نارت می نماید گاه نور

گاه دوزخ گاه جنّاتست و حور

لاله و گلها و ریحان و سمن

جمله طاعاتست و اخلاق حسن

حور و غلمان جملگی اوصاف تست

مهر و مه زوج است و قلب صاف تست

قصر مروارید و دُرهای ثمین

شد دل پر نور تو ای مرد دین

جوی خمر و جوی آب و جوی شیر

نیست جز اوصاف پاک دلپذیر

بنابراین حقیقتی را که تمام اهل علم و همه اهل حال و جمیع اهل صفا و وفا به راستی و درستی آن اتفاق دارند از دست مگذار و آن حقیقت صفت عالی آسمانی و ملکوتی تقواست .

تقوا اصل دین و وسیله راه بردن به حقایق و سبب رسیدن به منزل رضاتسلیم است .

توجهی به اختلاف و نزاع مردم جاهل و عوام و گفتگوهای آنان درباره حقایق مکن که باعث انحراف و میل به باطل است ، که اینان را نمی رسد که با عقل ناقص و علم اندکشان وارد معقولات قدسی

و مسائل ملکوتی شوند .

به مسائلی که در راه رشد و تربیت و کمال و سعادت تو مؤثر است برگزیدگان از امت و خردمندان حقیقی جامعه ، و پاکان باصفا ، و عاشقان و عارفان شیدا اتفاق دارند توجه داشته باش .

آنان اتفاق دارند که بر هر مکلّف عاقل و بر هر پیرو حقیقی قرآن و رسول امام معصوم واجب است معرفت داشتن و تحصیل یقین و اقرار به اینکه خداوند عالم فرد و یگانه است ، و شریک و انبازی برای او نیست و بهیچ چیز شبیه و مانند نمی باشد ، چنانچه قرآن ناطق است :

(لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ)(۱۰۱) .

و واجب است بدانی که جناب او عادل است و هیچ ظلمی بر حضرت او نسبت به هیچ موجودی روا نیست و هرچه انجام می دهد عین حکمت و محض مصلحت و مساوی با عدالت است .

آن جناب قادر و تواناست و حکم و حکومتش بهر چه اراده کند نافذ است عجز و قصوری در آن پیشگاه مقدس راه ندارد .

آگاه باش که هرچه در عالم امکان از مَکْمَن غیب به حیّز وجود و ظهور می آید به مشیت بالغه و اراده حکیمانه اوست که :

ما شاءَ اللهُ کانَ وَمالَمْ یَشَأْ لَمْ یَکُنْ

واجب است اعتقاد به اینکه حضرت او صادق است و دروغ و کذب به ساحت او روا نیست و هرچه از مراتب ثواب و درجات بهشت برای نیکان وعده داده و هر وعیدی به گنهکاران و عاصیان داده بطور حتم واقع می شود .

متوجه باش که قرآن کلام الهی و آفریده او و حادث است ، و در این کتاب پرفروغ

و منبع نور است که علم جناب حق محیط به تمام هستی است . هم پیش از ظهور هستی ، محیط بوده که چه بوجود می آید ، و هم بعد از ظهور آفرینش محیط است که چه هست .

بدان و آگاه باش وجود او جدای از موجودات و مجردات و مادیات و بسایط و مرکبات و مکان و مکانیات و زمان و زمانیات است و در عین حال همه اینها دراحاطه قدرت و اراده اویند و او پیش از همه بوده و با همه هست و بعد از همه خواهد بود .

كانَ اللهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ .

بود آن زمان که چیزی نبود .

وقالَ مَوْلانا اَميرَالمُؤْمِنينَ (عليه السلام) :

ما رَأَيْتُ شَيْئاً اِلّا وَرَأَيْتُ اللهَ قَبْلَهُ وَمَعَهُ وَبَعْدَهُ .

جناب امیرالمؤمنین فرمود :

چیزی را ندیدم مگر اینکه قبل از او و با او و بعد از او حضرت حق را دیدم .

و بدان که وجود و عدم موجودات نزد او مساوی است ، نه از وجود آنان نفعی عاید اوست و نه از عدم تمام کائنات ضرری متوجه آن جناب است .

عزیز است سلطنت و بزرگواری او ، جلیل و عظیم است تنزّه و تقدس او جلّ شأنه .

به این واقعیات و حقایق براساس اجماع برگزیدگان امت که ائمّه هُدی و فقیهان و اندیشمندان هستند اذعان و اعتقاد کن و معرفت به خدا و انبیاء و قرآن را از طریق آنان کسب کن و خلاف آن را از هرکه در هر لباسی که باشد بشنوی باور مکن .

اگر به آنچه از حق و انبیاء و ائمه و قرآن رسیده به دل و جان اعتقاد ورزی ،

خیلی سریع به نفع و سودش برسی و بوسیله این اعتقاد و معرفت در دنیاآخرت با عبّاد و زهّاد واقعی امت محشور شوی .

تن زن از هر چیز کان فانی بود

بهر آن باقی که ربانی بود

تا نبندی چشم از این دار الغرور

کی گشانیدت ره دار السرور

زان سوی ملک فنا ملک بقاست

مردن اول منزل راه لقاست

باید اول مردن از هستی خویش

پس گرفتن زندگی زان مهرکیش

از یکی مرگ از گشائی ره بدو

مرگ جو گردی چو سرمستان او

کی بیک مردن دیگر باز ایستی

گر تو با این عزم و انداز ایستی

عاشق مردن شوی پروانه وَش

چون ببینی پرتو شمع رخش

هر یکی مردن تو را در راه عشق

زندگی بخشد ز شاهنشاه عشق

کی بیک مردن شوی سیری پدید

عاشق از مردن چه ساز وصل دید

در تمنّی مرگ باشد دمبدم

دمبدم چون بیند او دیگر کرم

عاشق صادق چنینش آرزوست

موت را چو باشد او مشتاق دوست

صادقان را موت بس شیرین بود

کاین تمنّا در دل او را دین بود

مرگ جو ای صادق و بین صد فروغ

کوری هر مدعی پُر دروغ

خوش بمیر ای عاشق صادق همی

زنده کن هش را دمادم از دمی

جو ز هر مردن دمی از دمدمت

تا نماید سرّ یزدان از دمت

از علوم و حکمت و اسرار غیب

جان باقیّت دمد از دم به جیب

مرده جان را زنده بینی از دمش

گر شوی بی خود زمانی همدمش

از دم جان بخش و جان افزای او

زنده چون گشتی بفهمی سرّ هو

هست چون موقوف مردن فهم این

بعد مرگ این فهمی از نور یقین

پس او بی مردن بدانجا کی روی

بو ، کی از گلزار رازش بشنوی

انتقال از عالمی در عالمی

کن که دانی راز آن عالم همی

معنی مردن بود این انتقال

دمبدم تا پادشاه لایزال

چون

زهر مردن تو را در بندگی

راه بگشاید بدیگر زندگی

پس مشو غمگین زمردن شاد میر

در رهش چون بندگان آزاد میر

خواهی ار جان برکشد سوی اله

خوش زمردن سوی وی بگشای راه

روی جانان چشم جان بین دید و بس

ناله هایش گوش هش بشنید و بس

آری تقوا مردن از هوا و هوس و از شهوات و مشتهیات و از تعلّقاتوابستگی های غلط و خلاصه روی گرداندن از ماسوی و روی آوردن به حضرت الله است ، که حیات حقیقی در این مرگ است و سبک شدن از سنگینی ها در این موت . و این مرگ و موت در حقیقت مرگ و موت اختیاری است و به تقوا و پرهیز از محرمات و انجام واجبات و آراستگی به حسنات اخلاقی حاصل می شود که پیامبر بزرگ فریاد زد :

مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوا .

باب شست و هشتم در شناختن پیامبران است

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اِنّ الله تَعالی مَكَّنَ أنْبِیاءَهُ مِنْ خَزائِنِ لُطْفِهِ وَكَرَمِهِ وَرَحْمَتِهِ وَعَلَّمَهُمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَاَفْرَدَهُمْ مِنْ جَمیعِ الْخَلائِقِ لِنَفْسِهِ .

فَلا یُشْبِهُ اَخْلاقَهُمْ وَاَحْوالَهُمْ اَحَدٌ مِنَ الْخَلائِقِ اَجْمَعینَ اِذْ جَعَلَهُمْ وَسائِلَ سائِرِ الْخَلْقِ اِلَیْهِ وَجَعَلَ حُبَّهُمْ وَطاعَتَهُمْ سَبَبَ رِضاهُ وَخِلافَهُمْ وَاِنْكارَهُمْ سَبَبَ سَخَطِهِ .

وَاَمَرَ كُلَّ قَوم وَفِئَه بِاتِّباعِ مِلَّهِ رَسُولِهِمْ وَأبی أنْ یَقْبَلَ طاعَهً اِلاّ بِطاعَتِهِمْ وَتَبْجیلِهِمْ وَمَعْرِفَهِ حُرْمَتِهِمْ وَحُبِّهِمْ وَوَقارِهِمْ وَتَعظیمِهِمْ وَجاهِهِمْ عِنْدَ اللهِ تَعالی .

فَعَظِّمْ جَمیعَ أنْبِیاءِالله تَعالی وَلا تُنْزِلْهُمْ مَنْزِلَهَ اَحَد مِمَّنْ دُونَهُمْ ، وَلا تَتَصَرَّفْ بِعَقْلِكَ فی مَقاماتِهِمْ وَاَحْوالِهِمْ وَاَخْلافِهِمْ اِلاّ بِبَیان مُحْكَم مِنْ عِنْدِاللهِ تَعالی وَاِجْماعِ اَهْلِ الْبَصائِرِ بِدَلائِلَ یَتَحَقَّقُ بِها فَضائِلُهُمْ وَمَراتِبُهُمْ .

أضَلَّهُمُ اللهُ وَأعْمى أبْصارَهُمْ .

وَأتى بِالْوُصُولِ اِلى حَقيقَهِ مالَهُمْ عِنْدَاللهِ تَعالى .

وَاِنْ قابَلْتَ اَفعالَهُمْ وَاَقْوالَهُمْ بِمَنْ دُونَهُمْ مِنَ النّاسِ فَقَدْ اَسَأْتَ صَحْبَتَهُمْ وَأنْكَرْتَ مَعْرِفَتَهُمْ

وَجَهِلْتَ خُصُوصِيَّتَهُمْ بِاللهِ وَسَقَطْتَ عَن دَرَجِهِ حَقائِقِ الْايمانِ وَالْمَعْرِفَهِ ، فَاِيّاکَ ثُمَّ اِيّاکَ .

امام صادق (عليه السلام) در اين فصل به مهم ترين موضوع و پرمنفعت ترين حادثه که در تاريخ انسان رخ داده يعنی مسئله نبوت و انبياء اشاره می فرمايند .

نبوت انبياء و وجود مبارک پيامبران يعنی حقيقتی که در پرتو آن توحيدقيامت و تمام حقايق ملکوتی و واقعيات آسمانی شناخته شد ، و از برکت آن درهای سعادت دنيا و آخرت به روی انسان گشوده گشت .

اگر انبياء الهی نبودند ، حقايق آسمانی و مسائل قدسی و واقعيات معنوی شناخته نمی شد و دست احدی از عالميان به معنويات و ثمرات آن نمی رسيد .

آنان که جدای از انبياء در فلسفه و حکمت رنج فراوان بردند و هزاران سال است به تدوين مسائل مشغولند و هزاران کتاب در اين زمينه بيادگار گذاشتند ، خود انصاف بدهيد که اين راه را تا کجا توانستند طی کنند ، به کتابخانه ها و کتب اينان مراجعه کنيد ، ببينيد هنوز که هنوز است در مسائل اوليه حکمت با خود اختلاف دارند ، و از ارائه مسائلی که حلال مشکلات بشر باشد ، و در جهت سلامت قلب و اخلاق و عمل بشر بکار آيد عاجز بوده و هستند .

کدام فيلسوف و حکيمی که فلسفه و حکمتش جدای از نبوت تدوين شده می تواند خودش اسوه حيات واقعی در عالم زندگی و کتابش راهگشای مشکلات مادی و معنوی باشد ؟ !

بشر جدای از نبوت انبياء و راه نورانی پيامبران از يافتن حقايق معنوی مسائل با عظمت ماوراء طبيعت ، و شناخت توحيد عاجز بوده و هست

.

شما فقط یک ساعت و بلکه کمتر در زندگی فرد و خانواده و جامعه جدای از نبوّت و فرد و خانواده و جامعه متصل به نبوت دقت کنید تا صدق این مقال برای شما روشن شود ، و موقف و موقعیت با عظمت انبیاء برای شما معلوم گردد .

آن که بحقیقت در رابطه با انبیاست دارای قلب سلیم ، اندیشه پاک ، اخلاق حسنه و عمل صالح است و وجودش برای خانه و جامعه ، و برای فرد و ملّت منبع خیر و برکت است ، اگر به دانش برسد دانشمندی بصیر و آگاهی ورع معلّمی دلسوز و مرشدی روح بخش و کانونی از نور می گردد ، اگر به مال برسد ، انفاق گری عاشق ، صدقه دهنده ای صادق ، دستگیری جان بخش ، و فداکاری مهربان و خلاصه حلاّل مشکلات دردمندان و مستمندان و بی نوایان می گرددبرای شب تاریک محتاجان چراغی پرفروغ و شمعی سوزان می شود ، اگر به حکومت و مقام برسد ، انسانی رعیت نواز ، حاکمی عادل ، کارگردانی بیدار ، چوپانی بینا ، و دادگری باوفا ، و گیرنده حق مظلوم از ظالم از آب در می آید .

آن که با نبوت انبیاء رابطه ندارد ، اگر به دانش برسد ، همانند دزدی می شود که برای غارت کردن گزیده ترین کالا با چراغ آمده ، و مانند گرگی است که به گله زده از اضلال و گمراه کردن عباد حق و تحمیل فرهنگ شیطانی و مادی خود بر جامعه انسانی ابا نمی کند !

اگر به مال برسد دچار حرص و بخل و طمع می شود

و مانند زالو بجان مظلومان و محرومان افتاده و از مکیدن خون آنان لذت می برد و برای دستبرد به اموال عمومی و حق محرومان از هیچ جنایتی فروگذار نمی کند .

اگر بمقام برسد خون و جان و مال و هویّت و حیثیت و آبروی انسانها را مباح کرده ، و صد اسبه به حیات آرام مردم تاخته و از آتش زدن به فضای زندگی دیگران غرق در لذت گشته و از اینکه بخاطر مقامش هزاران انسان بی گناه با زن فرزند خود طعمه آتش سلاحش شوند روگردان نخواهد شد ! !

تاریخ بشر را در قلمرو فرد و اجتماع همین دو گروه تشکیل داده اند : آنان که فضای زندگی و جان و قلب خود را به نور نبوت روشن کردند ، و تا توانستند به بندگان الهی در هر جهت خدمت نمودند ، و آنان که قلب و جان و فضای حیاتشان سراسر ظلمت و تاریکی بود و تا توانستند و تا جائی که نفس داشتند به بندگان الهی هجوم برده و از هیچ جنایت وحشتناکی فروگذار نکردند ! !

بدون شک اگر نبوت انبیاء نبود ، یا امروز از نسل بشر آثاری وجود نداشت یا اگر داشت از نظر کیفیت زندگی با هیچ جنگلی قابل مقایسه نبود .

من در این فصل بسیار مهم ابتدا به ترجمه اصل حدیث اقدام می کنم سپس به شرح مفصل مسئله از طریق قرآن و روایت و مسائل عقلی می پردازم ، باشد که خداوند بزرگ و پروردگار مهربان دل ما را به نور نبوت منور کند و جان و قلب ما را بحقایقی که از آن پیشوایان راه

حق بجا مانـده آراسته فرمایـد ، و از این طریق راه سـعادت دنیـا و آخرت را بمـا بنمایانـد و از چـاه طـبیعت و زنـدان مـادّیت بدرآورده ، به فضای امن ملکوت و بارگاه قدس و جبروت برساند .

الهی جـدائی از انبیـاء محصولی غیز خسـارت و ضـرر نـدارد خداونـدا دوری از انبیاء غیر از ضـلالت و گمراهی چیزی نیست ، پروردگارا به سوط درون عاشـقان به حقیقت اهل حقیقت ، و به عبادت عباد و زهد زَهاد ، و صدق صادقان ، و نور عارفان ، و گریه با قیمت شب زنده داران ، و توفیق شـناخت انبیاء و بهره گیری از دسـتورات و کتاب آسـمانی آنان را برای آراسـته شدن جان ما بحقایق و پیراسـته شـدن قلبمان از رذائل به ما عنایت فرما ، که ما را جز حضـرت تو در این راه یاریاوری نیست یا غیاث المستغیثین .

این عاجز درمانده و خسته مانده ، و محروم از فیض به پیشگاه مقدس حضرت حق از باب عجز و زاری عرضه داشته ام :

دل ما جایگه آتش سوزنده تست

جان ما آینه صورت فرخنده تست

سود ما غیر غمت نیست ببازار وجود

جمع ما خاک نشینان به وفا بنده تست

به شبستان جهان جمله به ظلمت غرقیم

نور ما پرتو ما از رخ تابنده تست

نیست ما را به جهان ارزش اظهار وجود

ارزش ما همه از گوهر ارزنده تست

به سراپرده عشقت همه جمعیم و خوشیم

که همین جمع از آن زلف پراکنده تست

شیوه ما گنه و هر قدم ماست خطا

همه سرهاست بزیر و همه شرمنده تست

جان ناقابل ما زآتش عشقت تو بسوز

سوز جانها همه از سوز گدازنده تست

بنواز این دل مسکین همه از

لطف وکرم

که کرامت بتو سوگند برازنده تست

ترجمه حدیث باب معرفت انبیا

خداوند بزرگ از باب عشق و شفقت و فرط مهربانی به بندگان از خزائن لطف و کرم و رحمت خود انبیاء را برای هدایت خلق مبعوث به رسالت کرد و آن هادیان راه حق را بسوی عباد خود فرستاد .

دانش و بینش و آگاهی و بصیرت نسبت به تمام امور را از غیب علمش خزینه دانشش به آنان مرحمت فرمود ، تا جائیکه آن بزرگواران در تمام زمینه های حیات از جهت معرفت سرآمد تمام عالمیان شدند .

آن آراستگان به حقایق را از میان تمام مردم عالم به عنوان بندگان خاص عباد مخلص برای خود برگزید ، چون که آنان را نفس و جانی بود در غایت تنزّه پاکی و صفا و نورانیت و قلبی بود مالامال از معرفت و عشق بحضرت ربّ .

هیچ آفریده ای از نظر احوال و اخلاق شبیه انبیاءِ خدا نیست ، که آنان از نظر حال و احوال و خُلق و اخلاق ، و درستی و راستی ، و فضیلت و فضائل ، و علم آگاهی و بصیرت و بینش سرآمد تمام عالمیانند .

انبیاء را واسطه بین خود و خلق خود قرار داد ، تا مردمان بسبب اتصال علمی عملی به آن بزرگواران از فیوضات الهیه و حقایق رحمانیه بهره مند شوند ، و اطاعت از آن پیشگامان و پیشروان راه شریعت و طریقت و حقیقت را موجب رضا و خوشنودی خو ، و مخالفت با آنان را سبب سخط و غضب و خشم خود قرار داد .

اطاعت از هر پیامبری را تا پیامبر دیگر مبعوث به رسالت نشده بر امت آن پیامبر

واجب و لازم دانست ، و به آنان ابلاغ کرد که اطاعت از پیامبرتان اطاعت از من تعظیم رسول من تعظیم من و معرفت حرمت او معرفت حرمت من وعشق به او عشق به من و احترام به او احترام به من و شناخت مرتبه او شناخت مرتبه من است .

خداوند عزیز تمام انبیاء را بزرگ و عظیم دانسته ، تو نیز به پیروی از حق همه انبیاء را عظیم و بزرگ بدان و نسبت به آن بزرگواران حق احترام را رعایت کن احدی را در هیچ برنامه ای با آنان مقایسه مکن ، که آنان در هیچ زمینه ای نظیر و شبیه و مانند ندارند .

بدون تکیه بر حجت قوی و دلیل عقلی و نقلی و قرآن و حدیث ، نسبت به مقامات و احوالات و اخلاق آنان نظر مده ، که نظر درباره آنان بدون اتکاء به برهان قوی نظری فاقد ارزش است .

عقل به تنهائی راه به شناخت مقام و حال و عظمت و بزرگی آن بزرگواران ندارد به این خاطر حرکت با پای عقل تنها بجائی نمیرسد .

خداوند به چاه بدبختی دراندازد آنان که در حق انبیاء بدون تکیه بر برهان الهی نظر دادند ، و چشم دلشان را کور کند ، آنان که خواستند بدون چراغ الهی در حق پیامبران اظهار نظر کنند .

کجا به حقیقت آن بزرگواران میتوان رسید ، که هر دستی از رسیدن به مقام آن ان کوتاه و هر پائی لنگ است ، چگونه قدر و قیمت آنان را می توان یافت که آنان در نزد حق از قرب منزلت خاص برخوردارند ؟ !

اگر آنان را

با کسی در افعال و اقوال مساوی و برابر بدانی به گناه خطرناکی و به عمل بسیار بدی دچار شده ای ، علاوه مقام آن بزرگواران را منکر شده ،امتیازات الهی آنان را پنهان داشته ای ، در اینصورت از درجه ایمان و حقایق آن و از مدار معرفت خارج گشته و بنده ناسپاس و بدبختی شده ای . بر تو باد ، بر تو باد از اینکه بدون حجت قوی و برهان جلی در حق آن عباد پاک و بندگان مخلص حق اظهار نظر کنی .

این شرمند مسکین و سرافکنده مستکین به محضر مقدس رسول اسلام (صلی الله علیه وآله)عرضه داشته ام :

عزیز آن جان که جانانش تو باشی

قوی آن دل که سلطانش تو باشی

بلند آن سر به عالم گردد ای دوست

که باشد گوی و چوگانش تو باشی

به محصول ابد خواهد نشستن

درختی را که دهقانش تو باشی

غنی هر دو عالم گردد آن کس

که در یک لحظه احسانش تو باشی

سر و سامان بگیرد در دو عالم

هر آن دل را که سامانش تو باشی

چمن آرا شود هر گل که در عشق

در این عالم گلستانش تو باشی

شود روشن تر از خورشید عالم

هر آن جانی که عرفانش تو باشی

دهد جان هم چو مسکین بی محابا

هر آن عاشق که مهمانش تو باشی

ضروری ترین نیاز انسان نیاز به انبیاست

قسمت اول

دنیا منزلی از منازل است که انسان در این منزل هیچ چاره ای ندارد جز اینکه به حالت اجتماع زندگی کند .

در این منزل نیازمند به سلامت بدن و بقاء نسل است ، برای سلامت بدن بقاء نسل محتاج به جلب علل حفظ سلامت بدن و بقاء نسل و دفع مهلکات مفسدات بدن و نسل است .

علل

حفظ سلامت بدن و بقاء نسل ، مواد غذائی ، مواد پوشاکی ، و تأمین مسکن و ازدواج است ، و هر یک از این موانع و مهلکات و مفسداتی دارد که انسان تا هست باید با علل خرابی و فساد مبارزه کند .

تأمین مواد غذائی و پوشاکی و مسکن احتیاج به تولید و خرید و فروش دارد ، در این جهت پای دامداری ، کشاورزی ، صنعت و تجارت به میان کشیده می شود و این همه احتیاج به تعاون و همکاری و کار دسته جمعی دارد ، و این احتیاج به تعاون و همکاری است که اساس تمدن و سیاست و ایجاد دولت و حکومت را اقتضا می کند .

از طرفت نفس بشر نفسی بی نهایت خواه است ، و این حالت بی نهایت خواهی بر اساس حکمت خداوندی به نفس عنایت شده ، و این بی نهایت خواهی باید متوجه عالم معنی و ملکوت باشد تا انسان در پایان مسافرتش در منزل دنیا به مقصد اعلی و هدف اَسنی که لقاء قرب حضرت الله است برسد .

ولی چون اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان در ادوار تاریخ حالت بی نهایت خواهی را علاقه داشتند متوجه امور مادی کنند نمی توانستند به مقدار حق خود نسبت به خوراک و پوشاک و مسکن و شهوت قانع باشند ،نمی خواستند قبول کنند که هر انسانی را بر سر این سفره حقّی است ، و اگر می گذاشتند به این صورت زندگی کند فضای حیات بطور دائم دچار آشفتگی و اضطراب خون ریزی و تجاوز و قتل و غارت می شد ، از این رو از

همان روزگار نخست احتیاج و نیاز شدید به قانون یعنی برنامه هائیکه کنترل کننده آزادی خواهیهای غلط باشد حس کردند و پیاده شدن قانون را هم درگرو یک قدرت عادلانه حاکم بر اجتماع دانستند .

در این قسمت از مسئله یعنی احتیاج به قانون و نیاز به حکومت عادل احدی از عقلای عالم و اهل وجدان و انصاف از روزگاران اول تا امروز شک و تردید ندارد ، دعوا در این است که چه کسی باید قانون وضع کند و چه قدرتی باید خیمه حکومت و امارت بزند ؟

وجود مقدس حضرت حق مسئله قانون گذاری را در حدی که تمام جوانب حیات انسان را از قلب و نفس و روح و بدن و خانواده و اجتماع شامل گردد بنحوی که او را در تمام جهات رشد دهد ، و برپا کردن یک حکومت صددرصد عادلانه و حکیمانه را در قدرت بشر نمیداند ، ولی ازخدا بی خبران و بعبارت حقیقی تر متکبران از حق جعل قانون و برپا کردن حکومت را حق خود میدانند .

خداوند منبع قانون را خود و انبیاء و ائمه طاهرین معرفی می کند ، و برپائی حکومت و امارت را وقف حریم مقدس خود و انبیاء و ائمه دانسته ، و این همه را بر اساس عشق به انسان و در طریق جلب منفعت و دفع ضرر از دامن حیات او انجام میدهد ، چرا که حضرت او در جعل قانون و ایجاد حکومت فقط و فقط رشد و تکامل بشر و رسیدن او را به بهشت ابد و جنّت لقاء و وصال می خواهد ،در مسئله قانون گذاری و جعل حکومت

در صورت اطاعت بشر نفعی عاید او نیست که او غنی حمید است و در صورت عصیان انسان ضرری متوجه او نیست که عزیز و قادر است .

ولی بی خبران منبع قانون را علم و سواد و عقل علیل خود میدانند ، و برپایی حکومت را حق خود دانسته و کار خود می دانند .

قانون حق بوسیله کتب آسمانی و بخصوص قرآن مجید و بیانات انبیاء و ائمه که انعکاسی از وحی است و اجتهاد فقهی واجد شرایط در زمان غیبت به جمیع مردم عالم ابلاغ می گردد ، و برای پیاده شدن قانون جهت بسط قسط و عدل انبیاائمه از طرف حضرت حق مأمور به بر پا کردن حکومت و شئون آن می گردند و در زمان غیبت فقهای عظام مسئولیت بر پا کردن حکومت را بعهده می گیرند حکومتی که سستی در بپا کردنش مساوی با هدم دین و تعطیل قانون و هلاکت انسان است .

ولی قانون بشری از طرف مجالس مقنّنه که مرکز نشست و برخاست عده ای کم سواد و بی مهر به انسان و محدود به شهوات و غرائز شیطانی و ابلیسی است که اعلام می شود ، و هم آنان از طریق آراء مردم که ریشه در هزار دوز و کلک دارد ایجاد حکومت می کنند ، اگر قلدر و زورگو و ستم کاری زودتر از آنان دست به بر پا کردن حکومت نزند ! !

در حکومت انبیاء و ائمه بطور مستقیم قانون الهی از طرف آنان اعلام و بوسیله دستیاران حکومت به اجرا گذاشته می شود و شخص حاکم با بودن پیامبر یا امام معصوم خود پیامبر یا

امام است که مستقیماً از جانب حق منصوب است و نیازی به مجلس مقنّنه نیست .

در غیبت انبیاء و ائمه یعنی در اعصاری که انبیاء و ائمه بخاطر شهادت یا مرگشان و یا غیبت امام دوازدهم در جامعه نیستند ولایت بر جامعه برعهده ولی فقیه و عادل و مدیر و مدبّر و بصیر به اوضاع زمان است که از طرف خدا و پیامبرائمه شرایطش معرّفی شده و براساس آن شرایط بر مسند ولایت قرار می گیرد .

در زمان ولی فقیه که در حقیقت خلیفه خدا و رسول و امام معصوم در جامعه است همراه با شرایط لازم تشکیل حکومت داده می شود ، حکومتی متکی بر آراء مردم مؤمن و متدین و مسلمان ، حکومتی عادل و الهی و با انصاف و خدمتگزار ، که اگر در این جهت انحرافی رخ دهد و حکومتی بدون شرایط تشکیل شود از طرف فقیه مردود علام می گردد و خیمه آن هنوز نزده برچیده می شود .

در سایه آن حکومت اسلامی متکی به ولی فقیه مجلس مقنّنه بوجود می آید که در آن مجلس براساس قرآن و سنت و نیاز واقعی مردم جعل قانون می شود ،آن قانون قبل از ابلاغ به دولت و مردم به شورای نگهبان که اجتماعی از مجتهدین متخصص تعیین شده از طرف ولی فقیه است احاله می گردد تا تطابق صددرصد آن را با قرآن و سنت بررسی کنند آنگاه به مدار عمل بیندازند .

در حقیقت منبع اصلی قانون براساس تمام نیازهای مادی و معنوی مردم در فرهنگ الهی حضرت حق ، و حکومت و اجرای قانون برعهده انبیاء و ائمه و ولی

فقیه است .

ولایت فقیه بر مردم در هر عصری از اعصار غیبت شعاعی از ولایت امام معصوم ، و ولایت امام معصوم شعاعی از ولایت پیامبر و ولایت پیامبر شعاعی از ولایت حضرت الله بر جامعه انسانی و نظام هستی است .

قانون در کتاب الهی بخاطر علم و حکمت و عدل قانون گذار که احاطه بر غیب و شهود عالم و بر باطن و ظاهر هستی و نیز احاطه به تمام نیازهای درونی برونی بشر دارد ، صددرصد به نفع انسان ، و حکومت تعیین شده از طرف آن قانون گذار که حضرت الله است یک حکومت صددرصد برحق و عادل حکیم است ، و انسان در سایه آن قانون و آن حکومت بدون تردید به خیر دنیا و آخرتت و سعادت دارین و حیات طیبه و لقاء و وصال و قرب حضرت حق می رسد .

در زمینه آنکه قانون و ریشه های آن حتماً باید از طرف خدا باشد ، چون کسی مانند حضرت او به مصالح و مفاسد حیات آگاه نیست و آگاهی جناب او محیط به کل شیء است ، و اینکه تعیین حکومت باید تا قیامت از جانب او باشد ، تا بدینوسیله انسان به رشد و کمال برسد و به سعادت دنیا و آخرت دست یابد به آیاتی از کتاب خدا که سلامت و صحتش و بنیان و اصلش مورد قبول تمام با انصافان دنیاست و خود قرآن بر سلامت و درستی اش و اینکه همین مجموعه در دست مسلمانان از طرف حق نازل شده و بدستور خود حق به اینصورت تدوین یافته گواهی می دهد و استدلال و حکومت

و برهان متین و قاطع بر ادعایش می آورد ، توجه نمائید .

(قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّى هُدىً فَمَنْ تَبعَ هُدَاىَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ)(۱۰۲) .

همه شما انسانها بر زمین برای ادامه زندگی و حیات فرود آئید ، بدنبال شروع زندگی در زمین هدایت من بر شما خواهد رسید ، پیرو هدایت من در دنیاآخرت از ترس و غصه در امان است .

(قَالَ رَبُّنَا الَّذِى أَعْطَى كُلَّ شَىْء خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)(۱۰۳) .

موسی (علیه السلام) در جواب فرعون که پرسید خداوند جهان کیست فرمود : کسی است که به هر موجودی در مرحله اوّل لباس هستی پوشاند ، و سپس هدایت رهنمائیش را بدرقه راه حیات او کرد .

(سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى . الَّذِى خَلَقَ فَسَوَّى . وَالَّذِى قَدَّرَ فَهَدَى)(۱۰۴) .

بنام خدای خود که برتر از هرچیز است به تسبیح و ستایش مشغول باش ، خدائی که جهان را آفرید و همه را به حد کمال و استوا قرار داد ، آن پروردگاری که هرچیزی را قدر و اندازه داد و به راه رشد و کمال هدایت کرد .

(وَاللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِى السَّبِيلَ)(۱۰۵) .

و خداوند است که گفتارش را براساس حق می گوید و به راه درست و صحیح هدایت می کند .

(قَدْ جَاءَكُم مِنَ اللهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِى بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلاَمِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاط مُسْتَقِيم)(۱۰۶) .

همانا از جانب خدا برای راهنمائی شما نوری عظیم و کتابی بحقانیت آشکار آمد . خداوند مهربان به آن کتاب هرکس را که از

پی رضا و خوشنودی او راه سلامت پوید هدایت کند و او را از تاریکی جهل و ظلم و ستم و ضعف و مادیت بیرون آورده به عالم نور ببرد و به راه راست رهبری کند .

آیات مربوط به مسئله هدایت در قرآن مجید بسیار زیاد است ، شما خود می توانید به این منبع فیض مراجعه کنید و مسائل عظیم مربوط به هدایت را ببینید، آنچه در این آیات مهم است این است که آیات شریفه قرآنیه می فرماید هدایت وقف حریم حضرت حق است و هدایت حضرت حق مجموعه مقررات و قوانین اوست که فعلاً در قرآن مجید قرار دارد و پیامبر و ائمه مفسّر آنند ، و تابع هدایت روی خوف و حزن را در دنیا و آخرت نخواهد دید ، آری اگر تمام مردم جهان مطیع حق شوند و قوانین او را بکار بگیرند عدالت و قسط در تمام جوانب حیات تجلی می کند و خوف و حزن و ترس و غصه و اضطراب و نگرانی در فضای عدالت و قسط معنا ندارد .

امّا اجرای این مجموعه مقررات برعهده یک حکومت با قدرت و صددرصد حکیم و عادل است و چنین حکومتی جز در سایه اراده حضرت حق و تعیین او میسّر نیست . اینک آیات کتاب خدا در زمینه حکومت :

(يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلاَ تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ)(۱۰۷)

ای داود ما تو را در روی زمین در بین جامعه مقام حکومت و خلافت دادیم تا میان

مردم بحق حکم کنی ، پس حکومت خود را براساس حکم به حق در میان جامعه قرار بده و در این مقام از هوای نفس بهیچ عنوان پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه کند ، و آنان که از راه خدا گمراه شوند ، چون روز حساب را در این گمراهی فراموش کنند در فردای قیامت به عذاب سخت دچار شوند .

در آیه شریفه دقت کنید ، حکومت نبی بر مردم حکومت مستقل و براساس هوا نیست ، بلکه حکومت پیامبر در میان مردم به جانشینی از حق است و قانون آن حکومت قانون خداست و در حقیقت چون مردم با خداوند بزرگ نمی توانند رابطه مستقیم و رودررو داشته باشند ، پاکترین انسان زمان از جانب حضرت حق برای حکومت بر مردم و در حقیقت واسطه بودن بین خلق و خالق انتخاب می شود تا قانون خدا را در سایه حکومت پرقدرت ولی عادلانه و حکیمانه اش اجرا کند و از اینطریق تمام مردم را از چشمه سار حق و عدل بهره مند سازد .

در این راستا ببینید و بحق اندیشه و فکر نمائید که بین قوانین خدائی حکومت الهی و قوانین بشری و حکومت دمکراتی و کمونیستی و مشروطه و جمهوری خلق و . . . چقدر فرق است ، که به تجربه و حقیقت ثابت و مسلم شده ، قوانین الهی و حکومت خدائی باعث رشد و کمال مردم و وسیله ساز سعادت دنیاآخرت و زمینه ساز رسیدن مردم به لقاء و وصال خداست و حکومت های بشری و قوانین مادی باعث انحطاط مردم و وسیله ساز شقاوت دنیا

و آخرت انسـان زمینه سـاز دورشـدن مردم از تمام واقعیات و حقایق الهی و انسانی است ، باز هم اگر باور نکردیـد به زنـدگی مؤمنـان واقعی چه در جهت مـادی و چه در جهت معنوی بنگریـد و یـا وضع حال و عقیـده و اخلاق و عمل آنان را در قرآن و کتب حـدیث و تاریـخ مطالعه کنید و زندگی مردم شـرق و غرب را در سایه مقررات بشـری و حکومت های ظالمانه قلدران و ستمکاران ملاحظه کنید ! !

این خلافت از خـدا در میـان مردم و حکومت براساس قانون الهی تنها مخصوص داود نبوده که از آدم تا خاتم بـدلالت آیات قرآن و از خاتم نبوت تا خاتم ولایت ، و از ختم ولایت تا به امروز و از امروز تا قیامت برعهـده همه انبیاء و ائمه و فقهای جامع الشرایط بوده و هست و خواهد بود .

قسمت دوم

(وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَات فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَتِی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ)(۱۰۸) .

خداوند ابراهیم را به بسیاری از امور در معرض ابتلاء و آزمایش قرار داد ، ابراهیم از تمام امتحانات بسـیار سخت الهی سرفراز بیرون آمـد ، از پس آن همـه ابتلاـء بـه ابراهیـم ابلاـغ شـد من تـو را پیشـوای همه انسانهـا قرار دادم ، ابراهیم عرضه داشت این پیشوائی و حکومت در فرزنـدان من هم هست ، خطاب رسـید این رهبری و پیشوائی از آنِ فرزنـدان صالح و شایسـته تست که عهد حکومت امامت من هرگز بمردم ستمکار نخواهد رسید ! !

آری ابراهیم و فرزندان صالحش که انبیاء خدا و پیامبر اسلام و امامان شیعه هستند

با تمام وجود به قوانین الهی عمل کردنـد و از طریق عمل به رشد و کمال الهی رسـیدند ، و بخاطر آن رشد و کمال صـلاحیت پیشوائی بر جامعه و تشـکیل حکومت پیـدا کردند ، و به احدی از صالحان حق برکنار بودن از تشـکیل حکومت داده نشد ، که برپـا کردن حکومت حق براساس آیات قران بر صالحان از اوجب واجبات و در رأس تمام فرائض است گر چه عافیت طالبان و مشرکان و کافران دوست نداشته باشند .

ذریه صالح ابراهیم براساس آیات قرآن همه انبیاء پس از او و دوازده امام معصوم شـیعه هسـتند که حق حکومت و زمینه سازی برای اجرای فرامین حـق بـا آنـان بـود و آنـان هم بدسـتور حضـرت ربّ العزّه برای برپـائی حکـومت الهی پیـاده شـدن مقررات خداونـدی تـا لحظه خروج از دنیـا بهر قیمتی که برای آنان تمام شـد کوشـیدند ، و پس از خود مسـئله برپائی حکومت و زمینه سازی برای اجرای فرهنگ الهی را در تمام جوانب حیات به فقهای جامع الشرایط واگذار کردند .

مـا وجـوب مسـئولیت برپـا کردن حکـومت الهی و فراهم آوردن زمینه برای پیـاده شـدن تمـام مقرردات حضـرت حق را از آیه شریفه هفتاد و سوم سوره مبارکه انبیاء بدست می آوریم .

(وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ)(۱۰۹) .

آنـان را براسـاس حق و حقیقت و اسـتعداد و لیـاقت پیشوای مردم قرار دادیم تـا تمـام مردم را به پیاده کردن مقررات ما کمک کنند و انجام هرکار نیکی را به آنان وحی کردیم و از آنان برپائی نماز و اداء زکات خواستیم که

آنان بندگان واقعی ما هستند .

اگر به همین چند آیه دقت کنید به این نتیجه می رسید که هر حکومتی غیر حکومت پیغمبر و امام معصوم و ولی فقیه حکومت باطل و حکومت غاصبانه ظالمانه و هر قانونی جز قانون الهی و قانونی که اصل و پایه اش قانون خداست ، قانون باطل و قانون ضالّ و مضلّ است ، که در سایه حکومت غصبی قانونی که وسیله تحکیم آن حکومت غصبی است مردم به ضلالت گمراهی می افتند و لیاقت مقام خلافه اللّهی و انسانیت را از دست می دهند ، و استعداد و نیروهای معنوی آنان کشته می شود و دنیای زندگی تبدیل به جنگلی پر از حیوانات وحشی می شود ، چنان که زندگی مردم آمریکا و اروپامالک کمونیستی در سایه حکومت غاصبانه آنان و قوانین مجالس مقنّنه ایشان بیش از این را نشان نمی دهد ، در این زمینه به آیاتی از کتاب خدا توجه کنید :

(وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ)(۱۱۰) .

هر کس ایمان را ، ایمان بخدا و ملائکه و قیامت و انبیاء و کتب آسمانی را تبدیل به کفر کند بی شک از راه راست و صراط مستقیم حق منحرف شده است .

اکثر حکومت های امروز شرق و غرب و به احتمال قوی تمام حکومت ها غیر از حکومت فعلی ایران که زیر نظر ولی فقیهی چون حضرت امام خمینی است از حاکمان و سیاستمدارانی تشکیل شده که به واقعیات الهی کافر و مشرکندوکلائی که برای قانونگذاری از طرف آن حکومت ها به مجالس مقننه می روند همدست و همراه همان حاکمان کافر و

مشـرکند و بلکه از آنان گمراه تر و کافرترمشرک ترند ، آنوقت ببینید می توان حکومت آنان را حکومت صالح و قوانین وضع شده آنها را هادی انسان دانست ؟

آنگونه حکومت هـا حکومت ضـد خـدا و غیر واقعی و غاصـبانه ، و آنگونه قوانین اکثر ماده و تبصـره هایش منحرف از حق و گمراه کننده خلق است .

(وَمَن يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِيداً)(۱۱۱) .

هرکس به خدا شرك آرد سخت در گمراهی است و از راه نجات و سعادت بسی دور است .

آیا حاکمان حکومت های آمریکائی و اروپایی و ممالك کمونیستی مشرک نیستند و شرك آنان در حدّ نهائی نیست !

از این مشـرکان حاکم و قانونگـذاران مجالس آن حکومت می توان توقع عـدالت و قسط و مهرورزی به انسان و فراهم آوردن زمینه برای سعادت بشر داشت ؟ ! !

(وَمَن يَكْفُرْ بِاللهِ وَمَلاَئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِيداً)(۱۱۲) .

هرکس به خداوند و رسول الهی و قرآن و کتبی که از پیش فرسـتاده شده و روز قیامت کافر گردد سخت بگمراهی درافتاده و از راه نجات و سعادت دورمانده است .

دقت کنیـد تمام حکومت های شـرق و غرب ، حکومت های بریده از حق مجالس مقننه آنان مصداق این آیه شـریفه هسـتند ، ایمانی به خدا و ملائکه رسول و کتاب و قیامت ندارند و کسی که فاقد ایمان است و به قیامت حساب وکتاب اعتقاد ندارد چه قـدم خیری برای یـک ملت بردارد و چه دلی بحال مستضـعفین بسوزانـد ، و چه زمینه ای برای رشـد واقعی مردم فراهم کنـد ؟ مگر آبادی ظاهر شهرها ، و

درآمد زیاد و ماشین سازی و قطارهای طیاره سازی و گستردن سفره بهداشت و بهداری و رنگ و نقاشی ظاهر زندگی سعادت است ، که حکومت ها بگویند ما به انسان خدمت کردیم ، مگر کافر و مشرک دست خدمت دارد ؟

بحقیقت قسم دست مشرک و کافر دست ظلم ، خونریزی ، فساد ، بیدادگری ، غارت ، جنایت ، کشتن استعدادها ، بستن راه سعادت و سلامت و درستی فضیلت و دست خاموش کردن چراغ هدایت و فروغ اصالت است ، باور ندارید با دقتوضع حکومت های شرق و غرب و ملّت آنان را بنگرید ، که من به پیروی از قرآن مجید دوست ندارم قضاوت جاهلانه و غیر حق داشته باشم و داشته باشید .

شما را به حضرت دوست قسم نظر آن جناب را در قرآن مجید درباره اینگونه حکومت ها و قوانین وضع شده در مجالس شورا و سنا و کنگره آنان ببینید :

(وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لاَ يُنصَرُونَ وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُم مِنَ الْمَقْبُوحِينَ)(۱۱۳) .

اینان پیشوایان ظلالت و گمراهی انـد که مردم را با حکومت و قوانین برنامه های خود به آتش دعوت می کنند ، و روز قیامت کسی آنان را برای نجات از غضب خدا یاری نخواهد کرد ، که اینان مزاحم انبیاء و حکومت حق هستند ؟ و از پیاده شدن فرهنگ الهی با تحمیل فرهنگ خود ممانعت می کننـد ، در نتیجه اعمالشان آنان را در این دنیا به لعنت ابدی وصل کرده و در قیامت از زشتکاران به حساب آوریم .

مردم مؤمن و مسلمان در برابر اینگونه

حکومت ها و قوانین آنان در صورتیکه بخواهند مزاحم حکومت الهی و مردم مؤمن شوند مسئولیت دارند سخت بایستند و تا ریشه کن کردن آنان بهر قیمتی که باشد و بفتوای فقیه بیدار زمان حضرت امام خمینی ولو بلغ ما بلغ جهاد و مبارزه کنند و در این راه با صرف مال تقدیم خون پاک بهر مقداری که باشد سعی کنند تا شر اشرار و فساد مفسدین و کفر کفار از فضای کره زمین برچیده شود (وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّهِ)(۱۱۴) .

قرآن مجید در زمینه وظیفه مردم در برابر حکومت های کفر و شرک و قوانین آنان در صورت ایجاد مزاحمت می فرماید :

(فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاَأَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ)(۱۱۵) .

با پیشوایان و حاکمان کفر و ضلالت کارزار کنید که آنان را عهد و سوگند استواری نیست ، کارزار و جهاد با آنان تا جائیکه سرجای خود بنشینند .

دلیل دیگر بر نیاز ضروری انسان به وجود انبیاء

انسان در ابتدای ولادت استعداد محض است و از هر کمالی عاری و خالی است :

(وَاللّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً)(۱۱۶) .

خداوند شما را از رحم مادرانتان خارج کرد ، در آنوقت شما عریان از علم دانش و فهم و بینش بودید .

وسائل کسب دانش و کمال را تا جائی که لازم بود ، از باب مهر و محبّت در اختیار انسان قرار داد :

(وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)(۱۱۷) .

برای شما گوش و چشم و قدرت درک قرار داد ، باشد که شکر نعمت های او را بجای آورید .

انسانها تا به امروز با وسائل الهی دنبال

دانش و علم رفتند ، ولی به اقرار بزرگان از علمای شرق و غرب جز ظاهری از علم ، آنهم علم مادّیت چیزی بدست نیاوردند ، آن را هم که بدست آوردند در مقابل آنچه هنوز از همین علم ظاهر برایشان آشکار نشده بسیار بسیار ناچیز است ، تا جائی که گفته اند از الف علم اندکی کشف و از ب تا یاء برای انسان روشن نیست و این همه را خداوند عزیز در یک آیه خبر داده است :

(وَيَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً)(۱۱۸) .

و از حقیقت روح تو را می پرسند ، در پاسخ آنان بگو که روح بفرمان خداست آنچه از علم به شما داده شده بسیار اندک است و شما نمی توانید بسیاری از حقایق را با دانش اندک خود درک کنید .

نه تنها نسبت به حقیقت روح ، انسان را دانشی نیست ، بلکه نسبت به بسیاری از کلیات و جزئیات عالم ماده و ظاهر جهان دانش و بینشی ندارد چه رسد به مسائل عالی الهی و حقایق بلند معنوی و مسائل پرارزش ملکوتی ، که قرآن مجید در این زمینه می فرماید :

(يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْاخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ)(۱۱۹) .

به ظاهری از امور دنیا آگاهی دارند ، ولی از حقایق ماوراء این جهان در کمال بی خبری هستند .

آن وقت ملاحظه کنید همین علم اندک مادّی در چه ظرفی محدود و کوچک قرار دارد ، خداوند عزیز طبیعت اولیه همه انسانها را از اوّل تاریخ تا قیامت بدینگونه معرّفی می کند :

(خُلِقَ الْإِنسَانُ

مِنْ عَجَل)(١٢٠) .

آدمی در خلقت و طبیعت بسیار شتابکار است ، که این شتاب جبلّی و فطری اوست .

(قُل لَوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَهِ رَبِّى إِذاً لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَهَ الإِنفَاقِ وَكَانَ الْإِنسَانُ قَتُوراً)(١٢١) .

ای رسول ما بگو اگر شما دارای گنجهای رحمت خدا شوید بازهم همه شما از ترس فقر و خوف درویشی از انفاق بخل خواهید کرد ، که انسان طبیعتاً بسیار ممسک و بخیل است .

(إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً)(١٢٢) .

به حقیقت انسان موجودی است که طبعاً حریص و بی صبر است ، چون شرزیانی به او رسد سخت جزع و بی قراری کند ، و چون مال و دولتی به او رو کند بخل ورزد و منع احسان کند .

(إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً)(١٢٣) .

همانا انسان بسیار ستمکار و سخت جاهل است .

ملاحظه کنید اندک علمی که از ظاهر امور بدست آمده در ظرف شتاب و بخل شدید ، و حرص و بی صبری و ظلم و جهل است و شما خود حساب کنید ، این علم اندک با این همه آلودگی چه بلاها به سر انسان می آورد ، و چگونه انسان با تکیه بر این علم اندک و این همه محدودیت و کم ظرفیتی می تواند بدرک سعادت حقیقی و خیر دنیا و آخرت نائل آید ؟ !

فضای حیات اکثریت مردم جهان را ملاحظه کنید ، از شدت فساد و آلودگی ، پستی و بدبختی ، کم ظرفیتی و ظلم ، خیانت و جنایت ، گناه و عصیان ، در عین داشتن این همه مدرسه و دبیرستان ،

دانشکده و دانشگاه ، کتاب و کتابخانه ، معلّم و استاد ، هنرمند و هنرجو ، دانش آموز و دانشجو ، حکومت و قانون ، تیره و تار است و علاج این همه بدبختی و تیره روزی اگر بدست او میسّر بود بدون شک تاکنون علاج کرده بودند . اینجاست که نیاز انسان به وجود انسانهائی که مستقیماً از جانب حضرت ربّ العزّه به ترتیب کامل و جامع آراسته شده اند ، و بینائی بینش آنان مافوق همه انسانها تا قیامت است و علوم اولین و آخرین و دانش ظاهرباطن و مادی و معنوی نزد آنان است و قدرت همه جانبه بر تربیت انسان تاریخ در تمام شئون حیات دارند ، و از همه جهت می توانند سعادت دنیا و آخرت مردم را تأمین کنند و این همه عملاً ثابت کرده اند ، به عنوان نیاز حیاتی و ضروری حسّ می شود .

(كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)(۱۲۴) .

آری خداوند مهربان این چنین بوسیله نبوّت آیاتش را برای شما بیان می کند و حقایق را روشن می کند ، باشد که به مقام سعادت و رشد و کمال هدایت شوید .

عزیزان خداوندی که نظام خلقت و آفرینش و نظام نفس و انفس را بدون هدایت نگذاشته ، هرگز انسان را از نظر معنوی و تربیتی بی هدایت نمی گذارد ، که انسان در پیشگاه او از بسیاری از موجودات افضل و برتر و بفرموده خود حضرت حق امانت دار الهی و خلیفه خداست ، چگونه او را بدون هدایت و راهبر و راهنمای الهی می گذارد .

ویژگیها و صفات انبیاءِ عظام الهی

پیامبر آن شخصیت والا و

بـا عظمتی است که خداونـد علیم وی را از میـان تمـام مردم زمـان یـا تمـام انسانها از ابتـدا تا قیامت برای درک وحی و اسـرار غیبیواقعیـات مُلک و ملکوت و دریافت احکام شـرعی در جهت مصـلحت دنیا و آخرت مردم انتخاب کرده و وی را گنجینه و مخزن دانش و بینش و حقایق عالی هستی قرار داده است .

رابطه حضـرت حق با انبیاء گرام خود گاهی بصورت مسـتقیم بوده چون رابطه با موسی بن عمران و گاهی بوسیله روح اعظم و امین وحی و گاهی بصورت القاء واقعیات در قلب آن بزرگواران ، که دو صورت اخیر برای تمام پیامبران الهی عمومیت داشته است .

قدرت روحی و نفسی و قلبی انبیاء از طرف حضرت الله آنچنان بوده ، که هر وقت اراده می کردند با غیب عالم و با لوح و قلم و باغیب الغیب هستی تماس برقرار کننـد به سادگی و به آسانی برای آنان میسّـر بود ، و تحت همین قدرت روحی و قوت قلبی و صافی نفس هر چه را برای خود و در جهت حیات مردم می خواستند دریافت می کردند .

معلّم اول و آخر آنان حضـرت ربّ العزّه بود و هیـچ بشـری در افاضه دانش علم نسـبت به آن بزرگواران دخالت نداشت و این مسئله بفرموده امام صادق (علیه السلام)در اصول کافی بر اساس اصل قبح ترجیح بلا مرجع ثابت و مسلّم است .

به عبارت ساده تر ، اطاعت از تمام انبیاء تا روز قیامت بر تمام انسانها واجب حتم است ، اگر فرض شود کسی در میان بنی آدم در رشته ای از دانش بخصوص دانش تربیتی و روحی

آگاه تر از پیامبران باشد و بر او اطاعت از انبیاء واجب و لازم باشد این وجوب اطاعت ترجیح بلامرجّح است ، یعنی مقدم را مؤخر داشتن و مؤخر را مقدم داشتن و این تقدیم و تأخیر در دادگاه با عظمت عقل و وجدان قبیح است ، بنابر این دانش و معلومات انبیاء مافوق معلومات بشر تا روز قیامت است و در جامعه انسانی معلّمی نبوده که بر انبیاء اضافه معلومات داشته باشد تا بتواند بر دانش انبیاء بیفزاید ، این است که این طایفه عظیم القدراین نفوس عالیه و ارواح طیّبه معلّمی جز خدای لایزال از روز اول حیات تا لحظه بیرون رفتن از دنیا نداشتند .

معلومات اول زمان و معقولات آخر زمان در دو رشته غیب و شهود در حدّ لازم برای آن بزرگواران چون خورشید تابان درخشش داشت و این مسئله بخاطر این بود که خداوند عزیز به آن راهنمایان راه حق نفسی به نام نفس قدسی کرامت فرموده بود ، و این نفس قدسی هم در جهت رشد و کمال خود آنان بود هم در جهت رشد و کمال امّت ها و اقوام روی زمین در تمام ادوار تاریخ .

بر اساس همین نفس قدسی بود که تمام انبیاء در تمام لحظات حیات پرارزش خود از قید هوا و هوس و از قید طاغوت و طاغوتیان با کمال قدرت آزاد زیستند و جز در پیشگاه حضرت ربّ العالمین سر تواضع فرود نیاوردند که در مکتب حق اصل آزادی عبارت از قرار داشتن در مدار بندگی حق و آزاد بودن از قید خلق است .

چون سربندگی بر خاک درگاه دوست گذاری و در

این بندگی هدفی جز رضای محبوب نخواهی ، از دنیا و مافیها و عقبی و مافیها رسته ای و به عین آزادی و محض وارستگی رسیده ای ، که دنیا و مافیها و عقبی و آنچه در آن دو ظرف است بر عاشق حرام است ، آنچه بر عاشق واجب است اطاعت از معشوق و آنچه بر او حلال است طلب رضا و خواسته و اراده محبوب است .

باب هفتاد و یکم در نیکوئی به پدر و مادر است

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : بِرُّ الْوالِدَیْنِ مِنْ حُسْنِ مَعْرِفَهِ الْعَبْدِ بِاللهِ تَعالی اِذْ لا عِبادَهَ اَسْرَعُ بُلُوغاً بِصاحِبِها اِلی رِضَی اللهِ تَعالی مِنْ بِرِّ الْوالِدَیْنِ الْمُسْلِمَیْنِ لِوَجْهِ اللهِ تَعالی لاَنَّ حَقَّ الْوالِدَیْنِ مُشْتَقٌّ مِنْ حَقِّ اللهِ تَعالی اِذا کانا عَلی مِنهاجِ الدّینِ وَالسُّنَّهِوَلا یَکونانِ یَمْنَعانِ الْوَلَدَ مِنْ طاعَهِ اللهِ تَعالی اِلی مَعْصِیَتِهِ وَمِنَ الْیَقینِ اِلیَ الشَّکِ وَمِنَ الزُّهدِ اِلَی الدُّنْیا وَلا یَدْعُوانِهِ اِلی خلافِ ذلِکَ فَاِذا کانَ کَذلِکَ فَمَعْصِیَتُهُما طاعهٌ وَطاعَتُهُما مَعْصِیَهٌ.

قالَ اللهُ تَعالی : (وَوَصَّیْنَا الْاِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْناً وَإِن جَاهَدَاکَ لِتُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا) .

وَاَمّا فی باب الْعِشْرَهِ فَدارِهِما وارْفَقْ بِهِما واحْتَمِلْ اَذاهُما نَحْوَمَا احْتَمَلا عَنْکَ فی حالِ صِغَرِکَ وَلا تُضَیِّقْ عَلَیْهِما مِمّا قَدْ وَسَعَ اللهُ عَلَیْکَ مِنَ الْمَأْکُولِ وَالْمَلْبُوسِ وَلا تُحَوِّل وَجْهَکَ عَنْهُما وَلا تَرْفَعْ صَوْتَکَ فَوقَ اَصْواتِهِما فَاِنَّ تَعْظیمَهُما مِنْ اَمْرِ اللهِ تَعالی وَقُلْ لَهُما بِاَحْسَنِ الْقَوْلِ وَأَلْطَفِهِ فَاِنَّ اللهَ لا یُضیعُ اَجْرَ الْمُحْسِنینَ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

بِرُّ الْوالِدَیْنِ مِنْ حُسْنِ مَعْرِفَهِ الْعَبْدِ بِاللهِ تَعالی اِذْ لا عِبادَهَ اَسْرَعُ بُلُوغاً بِصاحِبِها اِلی رِضَی اللهِ تَعالی مِنْ بِرِّ الْوالِدَیْنِ الْمُسْلِمَیْنِ لِوَجْهِ اللهِ تَعالی :

در این بخش وجود مقدس حضرت صادق (علیه السلام) به یکی از

مهم ترین مسائل اسلامی و عاطفی که نیکی به پدر و مادر است اشاره میفرمایند .

مسئله پـدر و مادر از اهم مسائل الهی است و در حرمت و اهمیتش همین بس که احسان به پـدر و مادر در قرآن مجید پس از مسئله توحید و عبادت حضرت حق مطرح شده است .

در متن روایت آمـده است حسن سلوك و نیکی به والدین از حسن شـناخت معرفت عبد به خداوند تعالی است ، چرا که هیچ عبـادتی انسـان را به سرعت نیکی به پـدر و مادر به خوشـنودی حضـرت دوست نمیرسانـد ، آنهم احسانی که محض تحصـیل رضای پروردگار باشد ، و البته احسان کامل در وقتی مقتضـی است که پدر و مادر مسلمان باشند ، که حقّ اینگونه پدر و مادر مشـتق از حق خداست ، ولی در جائیکه پدر و مادر فرزند را از طاعت حق به معصیت دعوت کنند ، و از یقین به شک بخوانند و از زهد به دنیاپرستی سوق دهند ، اطاعت آنان در این امور و احسان بآنها در این مراحل جائز نیست .

پـدر و مـادر اگر فرزنـد خود را به خلاف برنامه های الهی دعوت کننـد ، روگردانـدن از دعوت آنان اطاعت حق ، و پیروی از آنان معصیت جناب اوست .

خداوند متعال در قرآن مجید فرموده : ما به انسان پدر و مادرش را به احسان سـفارش کردیم ، اما اگر آنان فرزند را تکلیف به شرک کنند ، دستور دادیم از ایشان اطاعت نکند

در باب سلوك و معاشرت با والدین باید طریق مدارا و رفق رعایت شود ،فرزند باید توجه داشته باشد که اگر اذیتی از

ناحیه آنان به او برسد برای خدا تحمّل کند ، آری فرزند ایشان در کودکی تو زحمت بسیار کشیده و از تو رنج بیشمار دیده اند ، اگر اکنون که هر دو پیر شده اند از آنان رعایت کنی و متحمّل آزار آنان شوی سهل باشد .

از آنچه از خوراک و پوشاک خداوند کریم به تو عنایت کرده بر آنان سخت نگیر و روی محبت از آنان برمگردان و صدا در برابر صدای آنان بلند مکن ،گفتارت با آنان از روی مهر و لطف باشد ، تعظیم آنان تعظیم خداست توجه داشته باش که خداوند مهربان اجر مردم نیکو کار را ضایع نمی کند .

حقوق پدر و مادر از دیدگاه قرآن

قرآن مجید به هر امّت و جامعه ای ، احسان به پدر و مادر و احترام به والدین را سفارش نموده ، و توجه به آنان را از اهمّ مسائل قرار داده ، و از این برنامه مهم بعنوان عبادت حق یاد فرموده است .

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لاَتَعْبُدُونَ إِلاَّ اللهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً (۱) .

بیاد آرید که از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم که جز خدای را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید .

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً (۲) .

ای رسول من به مردم بگو بیائید تا آنچه را خداوند بر شما حرام کرده بیان کنم ، به خدای بزرگ شرک نیاورید که شرک در عقیده و عمل از محرّمات است ، و به پدر و مادر احسان کنید ، که ترک نیکی به پدر و مادر حرام است .

پاورقی

۱ سوره بقره (۲) : ۸۳ .

۲

سوره انعام (۶) : ۱۵۱ .

وَقَضَى رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَاناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِندَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ کِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَهُمَا قَوْلاً کَرِیماً«۲۳»

وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا کَمَا رَبَّیَانِی صَغِیراً (۱) .

پروردگارت حکم قطعی کرده که غیر او را نپرستید و به پدر و مادر احسان کنید و اگر یکی از آن دو به وقت پیری رسید و یا هر دوی آنان سالخورده شدند از پذیرائیشان بستوه میا و آخ مگو و ایشان را مرنجان و نرم و مهربان با ایشان حرف بزن . از در رحمت پر و بال مسکنت بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا به این دو رحم کن همانطور که مرا در خردیم تربیت کردند .

صاحب بزرگوار « المیزان » میفرماید از این آیه روشن میشود که مسئله احسان به پدر و مادر بعد از مسئله توحید واجب ترین واجبات است ، همچنان که مسئله عقوق ، بعد از شرک ورزیدن بخدا از بزرگ ترین گناهان کبیره است ، و بهمین جهت این مسئله را بعد از مسئله توحید و قبل از سایر احکام اسم برده و این نه تنها در این آیات است ، بلکه در موارد متعددی از کلام خدا همین ترتیب بکار رفته است .

در تفسیر آیه ۱۵۱ سوره انعام گذشت که رابطه عاطفی میان پدر و مادر از یک طرف و میان فرزندان از طرف دیگر از بزرگ ترین روابط اجتماعی است که قوام جامعه انسانی به آنهاست ، و همین وسیله ایست طبیعی که زن و شوهر را بحال اجتماع نگهداشته نمیگذارد از هم جدا

شوند .

پاورقی

۱ سوره اسرا (۱۷) : ۲۳ ۲۴ .

بنابر این از نظر سنت اجتماعی و بحکم فطرت لازم است آدمی پدر و مادر خود را احترام کند و به ایشان احسان نماید ، زیرا اگر این حکم در اجتماع جریان نیابد و فرزندان با پدر و مادر خود معامله یک بیگانه کنند قطعاً آن عاطفه از بین رفته شیرازه اجتماع بکلّی از هم گسیخته خواهد شد .

پدر و مادر در دوران پیری و سالخوردگی سخت ترین حالات را دارند و بیشتر احساس احتیاج به کمک فرزند می نمایند زیرا از بسیاری از واجبات زندگی خود ناتوانند و همین معنا یکی از آمال پدر و مادر بود که سالها از فرزندان خود آرزوی می کردند ، آری روزگاری که پرستاری فرزند را می کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می نمودند و باز در روزگاری که زحمت تربیت آنها را بدوش می کشیدند در همه این ادوار که فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود آنها به این آرزو تأمین می کردند که در روزگار پیری از دستگیری فرزند برخوردار شوند .

در معاشرت با پدر و مادر و گفتگوی با آنها طوری باید رفتار شود که تواضع خضوع فرزند را احساس کنند و بفهمند که فرزند در برابر ایشان خواری نشان میدهد و نسبت به آنان مهر و محبت روا میدارد .

فرزند باید دوران خردی و بیچارگی خود را بیاد آورد که چگونه پدر و مادر در کمال مهر و عاطفه از او دستگیری کردند ، اکنون که خود آنان بچنان حالاتی دچارند با مهر و محبت از آنان دستگیری کند

.

وَبَرّاً بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّاراً عَصِيّاً (۱) .

یحیای پیامبر در حق پدر و مادر نیکی کرد و هرگز به احدی ستم روا نداشت دست به معصیت خدا نزد .

وَبَرّاً بِوَالِدَتِی وَلَمْ يَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِيّاً (۲)

عیسی فرمود : خداوند مرا به نیکی به مادر توصیه کرده و مرا ستمکار و بدبخت نگردانید .

روش انبیا خدا در تمام زمینه ها برای مردم در هر موقعیّتی که هستند برهان حجّت است و بر تمام افراد بشر لازم است در عمل و اخلاق و ایمان از آن بزرگواران پیروی نمایند ، آنان برای پدر و مادر خود نهایت احترام را قائل بودند ، و از احسان به آنها فروگذار نبودند .

وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْناً وَإِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِی مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۳) .

و ما به هر انسانی سفارش کردیم در حقّ پدر و مادر نیکی کن ، خصوصاً مادر که بار حمل فرزند برداشته ، تا مدّت دو سال که طفل را از شیر باز گیرد هر روز رنج و ناتوانیش افزوده شده است ، نخست شکر مرا که خالقم آنگاه شکر پدرمادر را بجای آر که بازگشت خلق بسوی من است .

و اگر پدر و مادر تو را به شرک به خدا ، « یعنی پیروی از شیاطین جنّی و انسی و متابعت از هوا و جهل » وادار کنند ، در این صورت از آنان پیروی مکن و با آنان در زندگی دنیا به حُسن خلق معاشرت نما ، و از راه آنکس که تمام همّتش را در راه ما گذاشته متابعت داشته باش که رجوع شما

در پایان کار به من است و من شما را به تمام اعمالتان آگاه خواهم کرد .

پاورقی

۱ سوره مریم (۱۹) : ۱۴ .

۲ سوره مریم (۱۹) : ۳۲ .

۳ سوره عنکبوت (۲۹) : ۸ .

در این دو آیه شریفه ابتدا به مادر سفارش شده ، و خداوند به زحمت و رنج فراوان مادر توجه داده ، و بهمین خاطر در پاره ای از روایات و گفته های حکیمانه پیش از آنچه که به پدر سفارش شده به مادر توصیه نموده اند ! !

در کتاب با عظمت « کافی » در جلد دوم صفحه ۱۵۹ آمده :

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ :

جاءَ رَجُلٌ اِلَی النَّبِیِّ (صلی الله علیه وآله) فَقالَ : یا رَسولَ اللهِ مَنْ اَبَرُّ ؟ قالَ : اُمُّکَ ، قالَ : ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ : اُمُّکَ ، قالَ : ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ : اُمُّکَ ، قالَ : ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ : اَباکَ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : مردی به محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و عرضه داشت :

یا رسول الله به چه نیکی کنم ؟ فرمود : مادرت . دوباره پرسید : به که نیکی کنم ؟ فرمود : مادرت . باز پرسید : به که خوبی کنم ؟ فرمود : مادرت . سپس پرسید به چه کسی نیکی نمایم ؟ فرمود : پدرت .

عَنْ جابِرِ قالَ : اَتی رَسُولَ اللهِ (صلی الله علیه وآله) رَجُلٌ فَقالَ اِنّی رَجُلٌ شابٌّ نَشیطٌ وَاَحَبُّ الْجِهادَ وَلِیَ والِدَهٌ تَکْرِهُ ذلِکَ ، فَقالَ لَهُ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : اِرْجِعْ فَکُنْ مَعَ والِدَتِکَ ، فَوَالَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ

نَبِيّاً لَاَنْسُهابِکَ لَيْلَةً خَيْرٌ مِنْ جِهادِکَ فی سَبيلِ اللهِ سَنَةً .

جابر می گويد : مردی به پيامبر (صلی الله عليه وآله) گفت : جوان بانشاطی هستم و عاشق جهاد ولی مادری دارم که از جهت رفتن من ناراحت است ، فرمود : برگرد نزد مادرت ، به آن خدائی که مرا به حق مبعوث کرد ، انس يک شب او به تو از جهاد يک سال در راه خدا برای تو بهتر است .

از اين نمونه روايت ، روايات ديگری در جوامع حديث هست که حق مادر را بر جهاد مقدم دانسته ، ولی بزرگان دين و فقهای عظام شيعه همانند مقدّس اردبيلی در « زبده البيان » صفحه ۲۰۹ و علامه مجلسی در « بحار » می فرمايند : معذوريت از جهاد تا زمانی است که امام به شخص واجب نکرده ، و تا وقتی است که در هجوم کفار به بلاد اسلامی احتياجی به او نباشد ، ولی زمانی که امام به او امر کند ، و برای دفع کفار بوجود او احتياج باشد ، حقّ جهاد بر حق مادر مقدم است جبهه رفتن بر او واجب و لازم است گرچه مادر راضی نباشد !

عَنْ رَسُولَ اللهِ (صلی الله عليه وآله) :

اِنَّ امْرَأَةً نادَتْ اِبْنَها وَهُوَ فی صَلاتِهِ قالَتْ : يا جُرَيْحُ قالَ : اللّهُمَّ اُمّی وَصَلاتِی . قالَتْ : يا جُرَيْحُ فَقالَ : اللّهُمَّ اُمّی وَصَلاتی فَقالَ : لايَمُوتُ حَتّی يَنْظُرَ فی وُجُوهِ الْمُومَساتِ .

داستان عجيب جريح

پيامبر خدا (صلی الله عليه وآله) در روايت بالا به دورنمائی از وضع جريح اشاره می نمايد ، که مادرش وی را صدا زد و او در

نماز بود و از جواب مادر سرباز زد ، دوباره صدا زد و او پاسخ نداد و بهمین خاطر دچار زن بدکاره ای شد و آن جریمه پاسخ ندادن به مادر بود .

فقهای عظام عقیده دارند اگر انسان به نماز مستحبی ایستاد ، و در آن هنگام مادر او را صدا زد لازم است پاسخ مادر را بدهد .

از امام باقر (علیه السلام) به سند معتبر روایت شده که جریح عابدی بود در جامعه بنی اسرائیل ، در صومعه اش مشغول عبادت بود ، مادرش به نزد وی آمد و او را طلبید ، او جواب نداد ، مادر دوباره وی را خواست او پاسخ نداد ، بار سوم او را صدا زد و او از جواب خودداری کرد ، مادر فریاد زد از خداوند می خواهم ترا از یاریش محروم کند !

چون روز دیگر شد زن زناکاری به کنار صومعه او آمد و در آنجا وضع حمل کرد و گفت این بچه از جریح است ، مردم گفتند : آه ! کسی که ما را از زنا منع می کرد خود آلوده به زنا شد ، امر شد وی را بدار زنند ، در این وقت مادر آمد در حالیکه طپانچه به صورت خود می زد ، جریح گفت : ای مادر آرام باش که من از اثر نفرین تو به این بلا مبتلا شدم ، مردم به او گفتند از کجا بدانیم راست می گوئی ؟ گفت : طفل را بیاورید ؟ چون آوردند از خدا خواست طفل را بزبان بیاورد ، آن کودک بقدرت الهی به سخن آمد و خود را از

جریح نفی کرد ، چون از جریح ردّ افتراء شد نجات پیدا کرد و سوگند خورد که از خدمت به مادر لحظه ای درنگ نکند .

مادرم روی مهت روح و روان است مرا

مهر تو قوّت تن قوّت جانست مرا

در دل اندیشه تو گنج نهان است مرا

یک نگاه تو به از هر دو جهان است مرا

فارغم با تو زهر خوب و بد ای پاک سرشت

زیر پای تو نهادست خدا باغ بهشت

مهرت ای ماه بمن نفخه جان می بخشد

سخنانت به روان تاب و توان می بخشد

رای پیر تو به من بخت جوان می بخشد

آنچه دل می طلبد لطف تو آن می بخشد

ای مهین مادرم ای خاک رهت افسر من

سایه لطف تو کوتاه مباد از سر من

آنچه دارم همه از دولت پاینده تست

دیده ام نور ور از چهره تابنده تست

تا نهان در دل من مهر فزاینده تست

هرچه باشم دل و جانم بخدا بنده تست

جان چه باشد که به از جان و جهانم باشی

زانچه پندارم صدره به از آنم باشی

دل ز رخساره تابان تو روشن دارم

خاطر از گلبن خندان تو گلشن دارم

جان ز یُمن نفس پاکٔ تو در تن دارم

از تو دارم همه نعمت ها کان من دارم

همه آثار وجودم ز وجود تو بود

بخدا بود من از پرتو بود تو بود

فارغم از غم ایّام چو غمخوار توئی

نشوم خسته بکاری که مدد کار توئی

نیستم رنجه زتنهائی چون یار توئی

دور تو گردم تا مرکز پرگار توئی

کوشش روز و شبم از پی آسودن تست

نی که من هیچ نیم بودنم از بودن تست

هر زمان کز غم ایام جگر خون باشم

در خط از خوی نکوهیده گردون باشم

سخت در شش درِ غم بسته و مسجون

باشم

خاطر آشفته و دلخسته و محزون باشم

چون برویت نگرم جمله فراموش آید

لبم از شکوه فرا پیش تو خاموش آید

این چه لطفی است که در چهره ماه تو بود

وین چه حالی است که در چشم سیاه تو بود

وین چه رمزی است که در حال نگاه تو بود

از خدا خواهم پیوسته پناه تو بود

تا که همواره دلم را به نگه شاد کنی

وز غم و رنجش وارسته و آزاد کنی

جبران خلیل جبران در مقاله ای در بازگو کردن هویّت این کانون مهر و محبت می گوید :

هیچ نغمه موزونی شیرین تر و دلنشین تر از کلمه مادر نیست ، بلکه زیباترین آهنگ همین ندای مادر است ، این کلمه هرچند کوچک ولی در عین حال یک جهان بزرگ و بسیار پرمعنی و از نور عشق و امید سرشار است ، زیرا تمام عواطف قلبی از مهر و دلدادگی ، رقّت و روحانیت در آن نهفته است .

در زندگانی انسان همه چیز مادر است ، در حالت غم و اندوه ، مادر نویدبخش، هنگام نومیدی و بدبینی ، او روزنه امید و در روزگار افتادگی و ناتوانی او موجد نیرو و قدرت است .

بلی مادر سرچشمه محبت و دلبستگی ، گذشت و بخشش است و کسی که مادرش را از دست داده دیگر سینه ای که او را در آغوش گیرد ، دستی که او را نوازش دهد و چشمی که از او نگهبانی کند نخواهد یافت .

در صحنه طبیعت همه چیز نمودار مادر است و همه از عالم مادری سخن گویند ، خورشید مادر کره زمین است که با تابش خود آن را زنده نگاه می داردپرورش می

دهـد و پیش از آنکه با نغمه امواج دریا و ترانه نهرها و نوای روح بخش پرندگان و صدای چرخ آبکش ها آنرا نخواباند زمین را وداع نمی گویـد ، و کره زمین نیز به نوبه خود مادر مهربان درختان و گیاهها است که آنها را بوجود آورده به حدّ رشد می رسانـد ، درخت هـا و گلهـا هم مـادران دلسوز میوه هـای گوارا و دانه هـای رسـیده انـد ، و مادر همه چیزها در جهان آفرینش همان روح کلّی ازلی جاودانی پر از زیبائی و دلدادگی است .

ایرج میرزا عشق و محبت مادر را چه نیکو در یکی از اشعارش بازگو کرده :

داد معشوقه به عاشق پیغام

که کند مادر تو با من جنگ

هر کجا بیندم از دور کند

چهره پرچین و جبین پر آژنگ

با نگاه غضب آلوده زند

بر دل نازک من تیر خدنگ

مادر سنگ دلت تا زنده است

شهد در کام من و تُست شرنگ

نشوم یکدل و یکرنگ تو را

تا نسازی دل او از خون رنگ

گر تو خواهی به وصالم برسی

باید این ساعت بی خوف و درنگ

روی و سینه تنگش بدری

دل برون آری از آن سینه تنگ

گرم و خونین به منش باز آری

تا برد زآئینه قلبم زنگ

عاشق بی خرد ناهنجار

نه بل آن فاسق بی عصمت و ننگ

رفت و مادر را افکند بخاک

سینه بدرید و دل آورد به چنگ

قصد سر منزل معشوقه نمود

دل مادر بکفش چون نارنگ

از قضا خورد دم در بزمین

و اندکی رنجه شد او را آرنگ

وان دل گرم که جان داشت هنوز

اوفتاد از کف آن بی فرهنگ

از زمین باز چو برخاست نمود

پی برداشتن آن آهنگ

دید کز آن دل آغشته بخون

آید آهسته برون این آهنگ

آه دست

پسرم یافت خراش

وای پای پسرم خورد به سنگ

خوشنودی مادر خوشنودی حق است

در کتاب « مستطرف » جلد دوم صفحه نهم آمده : شخصی با فضیلت که از بندگان خالص حق بود هر روز پای مادر خود را می بوسید ، روزی دیرتر از موقع معین به نزد برادران خود رفت ، گفتند چه می کردی که دیر آمدی ؟ جواب داد : در باغهای بهشت غلطان بودم زیرا به ما رسیده است که بهشت زیر پای مادران است ، که خداوند به حضرت موسی سه هزار و پانصد کلمه سخن گفت ، آخر کلامش این بود که ای موسی به مادر نیکی کن و هفت مرتبه این سفارش تکرار شد ، عرضه داشت مرا کفایت کرد ، پس فرمود : ای موسی خوشنودی مادر خوشنودی من است و غضب او غضب من است ! !

سبب قطع پا

از زمخشری پرسیدند علّت قطع پای تو چه بود ؟ گفت بهنگام کودکی گنجشکی را بدست آوردم و پرهایش را کندم و سپس به پایش نخی بستم ، روزی گنجشک فرار کرد و در سوراخی فرو رفت ، از پی او دویدم مقداری از نخ باقی مانده بود ، آن را گرفتم و آنقدر کشیدم که یک پای آن حیوان قطع شد ، مادرم چون این داستان را بدید برآشفت و گفت : خداوند پایت را قطع کند چنان که پای این زبان بسته بی گناه را قطع کردی !

چون به سن جوانی رسیدم در سفر بخارا از اسب فرو افتادم و پایم شکست ، هرچند معالجه کردم فایده نبخشید ناگزیر به قطع پا شدم .

سختی جان دادن به رضایت مادر آسان شد

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر جوانی وارد شد ، در حالی که جوان در مرحله جان سپردن بود ، ولی جان دادن بر وی خیلی سخت و ناگوار می نمود ، فرمود : چه می بینی ! عرضه داشت دو چهره سیاه در برابرم ایستاده اند که سخت از آنان بیمناکم ! سؤال فرمود : آیا این جوان مادر دارد ؟ عرضه داشتند آری ، آنگاه مادر جوان به محضر پیامبر آمد ، حضرت فرمود : از پسرت راضی هستی عرضه داشت نه بر او خشمناکم ولی الآن بخاطر شما از او راضی می شوم ، آن جوان مدهوش بود چون به هوش آمد حضرت فرمود : چه می بینی ؟ عرضه داشت آن دو سیاه بدمنظره بیرون رفتند و دو نور نورانی بر من وارد شدند که به دیدار آنان خوشحالم ، سپس از سختی جان

دادن آزاد و به راحتی و بدون ترس جان سپرد !

از جنّت خدای چه می پرسی ای پسر

جنّت بدان که خاک کف پای مادر است

فرمان ببر زمادر ضعیق از آنک

فرمان مادر تو چو فرمان داور است

در پروردنت قد سروش شده کمان

اکنون مبین که قدّ تو نخلی تناور است

شبها به پاس خواب تو چشمش نشد بخواب

همچون منجمی که دو چشمش بر اختر است

در پای گاهواره بسی خواند لای لای

از لای لای اوست که گوش فلک کر است

در جثّه ضعیف و تن لاغرش مبین

بحری است کش چنان تو گرانمایه گوهر است

مویش که همچو نافه چین بود پر ز چین

آن چین ز راه رنج تو بر چهرش اندر است

رویش که بد بخوبی چون لاله فرنگ

از زحمت شبان تو زرد و مصفّر است

ناگاه گر بپای تو خاری خلد به راه

در دیدگان مادرت آن خار نشتر است

فرض است ای پسر به تو احسان مادرت

اندر نُبی است این سخن و از پیمبر است

جز مهربان خدای رحیمت به هر دو کون

مادر زهرکه می نگری مهربان تر است

علامه مجلسی از بزرگان دین نقل می کند امور زیر را نسبت به پدر و مادر باید رعایت کرد :

۱ سفر مباح یا مندوب بدون رضایت آنان حرام ، ولی سفر واجب چون سفر برای طلب علم موقعیکه نزد آنان ممکن نباشد بی مانع است .

۲ اگر بکاری امر کنند و وقت نماز باشد ، نماز را در صورت باقی بودن وقت برای اطاعت امر آنان بتأخیر اندازد .

۳ در صورتی که در نماز نافله باشد ، او را صدا بزنند سزاوار است نماز را قطع کرده و جواب آنان را بدهد .

۴

اگر پدر ، فرزند خود را از روزه مستحبی نهی کند لازم است امر او را اطاعت نماید .

۵ عهد و قسم را در صورتیکه در فعل واجب یا ترک محرم نباشد ترک کند مگر اذن آنان در کار باشد .

دو مسئله بسیار عجیب درباره پدر و مادر

در ذیل آیه شریفه

[أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَى]

که آیه ششم سوره والضحی است آمده : وجود مقدس رسول اکرم در رحم مادر شش ماهه بود که پدرش عبدالله از دنیا رفت و یا بعد از ولادتش بزمانی اندک بدرود حیات گفت ، و چون دو ساله شد مادر مهربان و باکرامت خویش را از دست داد ، از امام صادق (علیه السلام) سبب وفات پدر و مادر رسول خدا را پرسیدند فرمود :

لِئَلّا يَكُونُ لِمَخْلُوق عَلَيْهِ حَقٌّ

مضمون این جمله این که چون بار رسالت بر عهده او بسیار سنگین بود ،حق پدر و مادر هم باری فوق العاده سخت است ، از این جهت خداوند مهربان نخواست دو حق بدین سنگینی برعهده او قرار بگیرد و پدر و مادر را بر او حقّی آنچنان باشد(۱) ! !

در توضیح آیه ۴۶ سوره طه

[فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً] .

آمده : ای موسی و هارون بهنگام برخورد با فرعون با او به نرمی سخن گوئید و به طریق لطف و حسن وی را دعوت نمائید ، ای موسی مبادا با او به درشتی روبرو شوی که او را بر تو حق تربیت است ، و بجهت رعایت آن حق با او به مدارا و رفق سخن گوی(۱) ! !

پاورقی

۱ منهج الصادقین / ۱۰ صفحه ۲۷۴ .

با امّ و اب آنچنان بباید دلبند

کت

هست توقع همه از آن فرزند

ام و اب تو حمل مشقت کردند

تا آنکه تو این چنین شدی شکّرخند

تا صاحب فرزند نگردی نتوان یافت

در عالم ایجاد حقوق پدری را

تاج از فرق فلک برداشتن

تا ابد آن تاج بر سر داشتن

در بهشت آرزو ره یافتن

هر زمان شهدی به ساغر داشتن

روز در انواع نعمت ها و ناز

شب بتی چون ماه در برداشتن

جاودان در اوج قدرت زیستن

ملک عالم را مسخّر داشتن

بر تو ارزانی که ما را خوش تر است

لذت یک لحظه مادر داشتن

عَنْ اَبِی الْحَسَنِ مُوسی (علیه السلام) قالَ :

سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : ما حَقُّ الْوالِدِ عَلی وَلَدِهِ ؟ قالَ : لایُسَمِّیهِ بِاسْمِهِ ، وِلا یَمْشی بَیْنَ یَدَیْهِ ، وَلا یَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلا یَسْتَسِبُّ لَهُ .

موسی بن جعفر (علیه السلام) می فرماید : مردی از رسول خدا از حق پدر پرسید ، حضرت فرمود : پدر را به نام نخواند ، و جلوی او راه نرود ، و قبل از او ننشیند ، و کاری نکند که سبب دشنام دادن مردم به پدرش شود .

عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حازِم عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : قُلْتُ : اَیُّ الْاَعْمالِ اَفْضَلُ ؟ قالَ : الصَّلاةُ لِوَقْتِها ، وَبِرُّ الْوالِدَیْنِ وَالْجِهادُ فی

سَبیلِ اللهِ .

منصور بن حازم می گوید : از حضرت صادق پرسیدم بهترین اعمال کدام است ؟ فرمود : نماز به وقت ، نیکی به پدر و مادر ، جهاد در راه خدا .

محمد بن مروان می گوید : حضرت صادق (علیه السلام) فرمود : هر مردی از شما را چه مانع است که به پدر و مادرش احسان کند زنده باشند یا مرده ،

از طرف آنـان نماز بخوانـد ، و صـدقه بدهـد و حـج بجای آرد ، و روزه بگیرد ، که آنچه انجام دهـد به آنان می رسـد و مانند آنهم برای خود اوست و خدای عزّوجل به احسان و صله او خیر فراوانی می دهد .

پاورقی

۱ منهج الصادقین / ۵ صفحه ۴۸۹ .

داستانی عجیب از خدمت به مادر

کلینی بزرگ در کتاب شـریف « کافی » در باب احسان به پـدر و مادر از زکریا بن ابراهیم نقل می کنـد ، که زکریا گفت من نصـرانی بودم مسـلمان شـدم و به حج رفتم و خدمت امام صادق (علیه السـلام) رسـیدم و به آنحضـرت گفتم به حقیقت من به کیش ترسایان بودم و از روی صدق و راستی مسـلمان شدم ، فرمود در اسلام چه خوبی دیدی و چه دلیلی را در اسلام مشاهده کردی که آن را بر آئین ترسا برگزیدی ؟ گفتم قول خدای عزّوجل را :

[مَا کُنتَ تَدْرِی مَا الْکِتَابُ وَلاَ الْإِیمَانُ وَلکِن جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَن نَّشَاءُ](۱) .

تو نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست ولی ما آن را نوری ساختیم که هرکه را خواهیم به آن رهبری کنیم .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

براستی که خـدا ترا هـدایت کرده است سـپس سه بار فرمود : خداونـدا او را هـدایت فرما ؟ آنگاه بدو گفت : ای پسـر جانم از هرچه خواهی بپرس .

گفتم پدر و مادرم و فامیلم همه ترسا هستند و مادرم نابینا است من با آنها باشم در ظرف آنها غذا بخورم ؟

فرمود : آنها گوشت خوک می خورند ؟ گفتم نه بلکه به آن دست نمی زنند .

پاورقی

۱ سوره

شوری (۴۲) : ۵۲ .

فرمود : باکی نیست به مادرت توجه کن و به او احسان کن و چون بمیرد او را بدیگری وامگذار و خودت بکارهای او قیام کن و وسائل وی را فراهم آوربکسی خبر مده که مرا دیده ای تا در مِنی به نزد من آئی انشاءالله .

زکریا می گوید در منی نزد آن حضرت رفتم ، مردم دورش جمع بودند . او هم بمانند یک معلم کودکان با آنان رفتار می کرد ، این یک پرسش می کرد و آن یک چیزی می پرسید ، چون به کوفه برگشتم به مادرم مهربانی می کردم و به دست خودم به او خوراک می دادم و جامه و سر او را جستجو می کردم و جانوران را دور می نمودم و به او خدمت فوق العاده داشتم ، مادرم به من گفت : پسر جانم تو با من چنین رفتار نمی کردی آن زمان که هم کیش من بودی ، پس این چه خوشرفتاری است که از تو می بینم ، آیا به خاطر هجرت تو و متدین شدنت به آئین اسلام است ؟

گفتم یکی از فرزندان پیغمبر بما چنین دستور داده ! گفت این مرد پیغمبر است ؟ گفتم نه پیامبر زاده است . گفت : پسر جانم او پیغمبر است اینها سفارش های انبیاء است ، گفتم مادر جان مسئله این است که پس از پیغمبر اسلام پیامبری نیست ولی این پسر آن پیامبر است . گفت : پسر جانم دین تو بهترین دین است آن را بمن عرضه کن ، من آن را به او عرضه کردم و او هم

اسلام آوردمن دستورهای اسلام را به او آموختم ، و او نماز ظهر و عصر و مغرب عشاء را خواند ، سپس در شب برای او عارضه ای رخ داد ، بمن گفت : پسرم آنچه را بر من آموختی برایم اعاده کن . من برای او باز گفتم و او بدان اعتراف کرد و از دنیا رفت . چون صبح شد همان مسلمانان که او را غسل دادند و همان بودم که بر او نماز خواندم و دفنش کردم .

کسی که ناز مرا می کشید مادر بود

کسی که حرف مرا می شنید مادر بود

کسی که گنج بدستم سپرده بود پدر

کسی که رنج به پایم کشید مادر بود

کسی که شیره جان می مکید من بودم

کسی که روح به تن می دمید مادر بود

کسی که در دل شب از صدای گریه من

سپندوار زجا می جهید مادر بود

کسی که خاری اگر پیش پای من می دید

چو غنچه جامه به تن می درید مادر بود

کسی که دور اگر می شدم ز دامانش

برهنه پا ز پیم می دوید مادر بود

ز دست دشمن هستی در این سیه بازار

کسی که جان مرا می خرید مادر بود

کنار بستر بیماریم پرستاری

که تا به صبح نمی آرمید مادر بود

بروزگار جوانی کسی که قامت او

به زیر بار محبت خمید مادر بود

کسی که در غم و اندوه و در پریشانی

به دردهای دلم می رسید مادر بود

گهی خشونت و تندی گهی عطوفت و مهر

نشان و مظهر بیم و امید مادر بود

گهی دعا و ثنا گاه ناله و نفرین

بهشت و دوزخ و وعد و وعید مادر بود

غرض کسی که ز دنیا و آرزوهایش

برای خاطر من دل برید مادر

بود

کشید رنج ز آغاز زندگی تا مُرد

کسی که خیر ز عمرش ندید مادر بود

یکی شکسته قفس ماند و خسته مرغی زار

که از ثَری به ثریا پرید مادر بود

چو درگذشت نگارنده با تأسف گفت

که آن براه محبت شهید مادر بود

در پایان این بخش لازم است که به این نکته توجه داده شود که همانطوری که از پدران و مادران بر فرزندان حقوقی است و بر آنان واجب است آن حقوق را رعایت کنند ، از فرزندان هم بر پدران و مادران حقوقی است که رعایت آن حقوق بر آنان واجب الهی است و اهم آن حقوق عبارت است از :

۱ بر آنان نام نیکو گذاردن .

۲ به آنان قرآن تعلیم دادن .

۳ در تربیت و اصلاح جسم و جان آنان کوشیدن .

۴ در حد لازم برای آنان مسکن و لباس و آذوقه تهیه کردن .

۵ به وقت نیاز دختران به شوهر ، آنان را به احسن وجه شوهر دادن .

۶ بوقت نیاز پسران به همسر ، برای آنان همسر گرفتن .

۷ واجبات و احکام الهی را به آنان یاد دادن .

۸ از لغزش و اشتباه آنان در گذشتن .

۹ با آنان به لطف و مهر و محبت رفتار نمودن .

۱۰ آنان را به کار خوب تشویق کردن و واداشتن .

۱۱ فرزندان را از کار زشت بازداشتن و عواقب اعمال سوء را به آنان تذکر دادن .

۱۲ شخصیت آنان را گرامی داشتن و وسائل راحت و آرامش را برای آنان فراهم نمودن .

در زمینه حق پدر و مادر به فرزند و حقوق فرزندان به پدر

و مـادر و حق زن شوهر بر یکـدیگر به کتابهـای پرقیمت « اصول کافی » جلـد دوم و کتاب « وسائل » جلـد ۱۴ و ۱۵ و کتاب « بحار » جلد ۷۴ و به دعای ۲۳ و ۲۴ « صحیفه سجادیه » مراجعه کنید .

پروردگار ما را نسبت به شناخت معارف و پی بردن به واقعیات و عمل به دستورات حیات بخش خود توفیق کرامت فرما ، از آلودگی و گناه و عصیان معصیت و پیروی از شیطان جنّی و انسی و هوای نفس و جهل که منابع بدبختی و هلاکت اند حفظ فرما ، راه بهتر بهره گرفتن از عمر پرمایه را به ما بیاموز و به هر خیری ما و زن و فرزندان ما را دلالت فرما . چون به پایان این جلد به وقت اذان ظهر صورت گرفت این فقیر ناتوان و این مستمند نادان ، و این عاصی بینوا آرزو کرد که صفحه آخر این جلد به زیور دعا به پیشگاه مقدس حضرت دوست آراسته گردد ، از این جهت با کمال تواضع و خضوع به محضر آنجناب عرضه داشت :

ز چشم لطفم ای جانان میناداز

مرا در بزم عشق خویش انداز

چشان شیرینی قربت تو بر من

بنوشان شربت مهرت تو بر من

بده توفیق جهد و هم جهادم

نما روشن از این معنی نهادم

به طاعت همتم را زنده گردان

خط عشقت بدل پاینده گردان

خلوص نیّتم بنما عنایت

دلم روشن کن از نور صفایت

منم با تو منم از تو الهی

امید من توئی یا رب کماهی

قرارم ده تو از خوبان درگاه

دلم کن زنده در بزم سحرگاه

مرا با صالحین محشور فرما

مرا از سابقین منظور فرما

شتابان کن وجودم سوی

خیرات

بیارا جان من را با مبرّات

بهر شایسته کاری زینتم ده

تو نور جان و نور طینتم ده

به بالاتر مقام ای ذات بی چون

رسان این بنده محزون دل خون

الا ای قدرت بی مثل و مانند

نجاتم ده زهر غلّ و زهر بند

تو داغ عشق خود را بر دلم زن

ز عشقت آتشی بر حاصلم زن

که مسکین و اسیر و دل فکارم

پناهی جز در لطفت ندارم

عرفان اسلامی جلد ۱۲

باب هفتاد و دوم در بیان موعظه و پند است

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

اَحْسِنُ الْمَواعِظِ ما لا یُجاوِزُ الْقَوْلُ حَدَّ الصِّدْقِ وَالْفِعْلُ حَدَّ الْاِخْلاصِ .

فَاِنَّ مَثَلَ الْواعِظِ وَالْمَوْعوظِ کَالْیَقْطانِ وَالرّاقِدِ ، فَمَنْ اِسْتَیْقَظْ مِنْ رَقْدَهِ غَفْلَتِهِ وَمُخالِفاتِهِ وَمعاصیهِ صَلُحَ اَنْ یوقِظَ غَیْرَهُ مِنْ ذلِکَ الرُّقادِ .

وَاَمَّا السَّائِرُ فی مَقاوِزِ الْاِعْتِداءِ ، الخائِضُ فی مَراتِعِ الْغَیِّ وَتَرْکِ الْحَیاءِ بِاسْتِحْبابِ السُّمْعَهِ وَالرِّیاءِ وَالشُّهْرَهِ وَالتَّصَنُّعِ فِی الْخَلْقِ الْمُتَزَلّی بِزِّی الصّالِحینِ الْمُظْهِرِ بِکَلامِهِ عِمارَهَ باطِنِهِ وَهُوَ فی الْحَقیقَهِ خال عَنْها قَدْ غَمَرَتْها وَحْشَهُ حُبِّ الْمُحْمَدَهِ وَغَشِیَّها ظُلْمَهُ

الطَّمَعِ فَما اَفْتَنَهُ بِهواهُ وَاَضَلَّ النّاسُ بِمَقالَتِهِ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : (لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ)(١) .

وامّا مَنْ عَصَمَهُ اللهُ بِنُورِ التَّأْييدِ وَحُسْنِ التَّوْفيقِ وَطَهَّرَ قَلْبَهُ مِنَ الدَّنَسِ فَلا يُفارِقُ الْمَعْرِفَهَ وَالتُّقى فَيَسْمَعُ الْكَلامَ مِنَ الْاَصْلِ وَيَتْرُكُ قائِلَهُ كَيْفَ ما كانَ قال الحُكَماءُ : خُذِ الْحِكْمَهَ مِنْ اَفْواهِ الْمَجانينَ .

قالَ عيسَى بْنُ مَرْيَمَ (عليه السلام) : جالِسوا مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللهَ رَؤْيَتُهُ وَلِقاؤُهُ فَضْلًا عَنِ الْكَلامِ ، وَلا تُجالِسوا مِنْ تُوافِقُهُ ظَواهِرُكُمْ وَتُخالِفُهُ بَواطِنُكُمْ فَاِنَّ ذلِکَ لَمُدَّعى بِما لَيْسَ لَهُ اِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ فِى اسْتِفادَتِكُمْ .

وَاِذا لَقيتَ مَنْ فيهِ ثَلاثُ خِصالٍ فَاغْتَنِمْ رُؤْيَتَهُ وَلِقاءَهُ وَمُجالَسَتَهُ وَلَو ساعَهً فَاِنَّ ذلِکَ تُؤَثِّرُ فى دينِکَ وَقَلْبِکَ وَعِبادَتِکَ : قَوْلٌ لا يُجاوِزُ فِعْلَهُ ، وَفِعْلٌ لا يُجاوِزُ صِدْقَهُ ، وَصِدْقٌ لا يُنازِعُ رَبَّهُ ،

فَجالِسْهُ بِالْحُرْمَهِ وَانْتَظِرِ الرَّحْمَهَ وَالْبَرَکَهَ .

وَاحْذَرْ لُزومَ الْحُجَّهِ عَلَیْکَ ، وَراعِ وَقْتَهُ کَیْ لا تُلْزَمَهُ فَتَخْسَرَ ، وَانْظُرْ اِلَیْهِ بِعَیْنِ فَضْلِ اللهِ تَعالی عَلَیْهِ وَتَخْصیصِهِ لَهُ وَکَرامَتِهِ اِیّاهُ .

مسئله با عظمت تبلیغ

در این بخش بسیار مهم سخن از وعظ و واعظ و متّعظ یا به تعبیر دیگر کلام از تبلیغ و مبلّغ و شنونده تبلیغ است .

امام صادق (علیه السلام) در این فصل به هر سه موضوع اشاره می فرمایند و جهات گوناگون مسئله را بررسی می نمایند .

مسئله تبلیغ در فرهنگ حیات بخش اسلام جایگاه بسیار مهمّی دارد ، اگر مبلّغ و تبلیغ نبود ، هر آینه دین خدا و احکام الهی به مردم نمی رسید ، تبلیغ دین بر آنان که واجد شرایط اند واجب است .

ممکن است در راه وعظ و موعظه و ابلاغ و تبلیغ خطراتی و مشکلاتی متوجه انسان شود ، آئین الهی می گوید : مبلّغ باید آن خطرات را برای خدا تحمّل کند و به اجر و پاداش عظیم آن امیدوار باشد .

قرآن مجید در بسیاری از آیات ، انبیاء را مبلغ رسالات حق معرفی می کند ، و کار با عظمت آنان را می ستاید ، و تبلیغ آنان را علّت دوام دین می داند ، و و مصائبی که پیامبران در این راه متحمّل شدند متذکّر می شود ، تا صبر و حوصله ای که آنان در جهت حق نشان دادند برای هر مبلغی اسوه و سرمشق باشد و مبلّغین نگویند چون در راه تبلیغ دین سختی ها وجود دارد ، ما را طاقت سختی نیست پس باید زبان از ابلاغ معارف ببندیم ، که بستن زبان از

پخش مسائل الهی بخاطر حوادث و مصائب حرام است .

قرآن مجید می فرماید نوح نهصد و پنجاه سال در میان قوم و ملّتش تبلیغ دین داشت و در این راه به انواع مصائب و بلاهای جسمی و روحی دچار شد ، ولی تا آن لحظه که بنا بود عذاب الهی قوم نوح را بخاطر تکبرشان در برابر حق از بین ببرد ، از تبلیغ دین دست برنداشت و تا در بین مردم بود می فرمود :

(أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاَتِ رَبِّی وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لاَتَعْلَمُونَ)(۲) .

من بطور قطع پیامهای خدا را به شما می رسانم ، و از اندرز و نصیحتم دست برنمی دارم ، و از جانب حق به اموری آگاهم که شما نمی دانید .

قرآن مجید می فرماید : هود ، آن پیامبر بزرگ در قوم عاد به تبلیغ رسالات حق مأمور شد و از قوم انواع آزارهای روحی و جسمی دید ، ولی تا لحظه دچار شدن قوم به عذاب حق به آنان می فرمود :

(أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاتِ رَبِّی وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ)(۳) .

ای قوم پیامهای خدا را به شما می رسانم و من برای شما خیرخواه امینی هستم .

مبلّغ آگاه و صابر در بین مردم در حقیقت کار انبیاء را انجام می دهد ، و بهمین خاطر در پیشگاه حضرت دوست از ارزش والائی برخوردار است ، و بر مردم است که با گوش دادن به نصایح او ، و اجتماع نمودن برای شنیدن تبلیغ او و از وی قدردانی کنند ، که خداوند در قرآن مجید فرموده : پاداش چنین مردمی فقط و فقط با خداست .

(الَّذِینَ

يُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللّه وَيَخْشَوْنَهُ وَلاَ يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاّ اللّه وَكَفَى بِاللّه حَسِيباً)(۴) .

آنان که پیامهای خدا را و وحی حضرت حق را در مردم تبلیغ می کنند ، و ترس آنان در این راه فقط از خداست و از احدی باک ندارند ، برای حساب آنان خدا کفایت می کند .

انسان بامعرفت با تمام وجود در مدار بندگی است ، و بخاطر معرفتش عشق دارد با تبلیغ دین مردم را با خدا آشنا .....Øjو آشتی دهد ، تبلیغ را وظیفه ی واجب خود دانسته ، و آن را از اهمّ عبادات بحساب می آورد ، و در این راه از مشکلات و مصائب نمی هراسد ، و از هیچ قدرتی بهنگام ابلاغ دین نمی ترسد ، و گاهی تا سرحدّ شهادت در راه دوست بوقت تبلیغ پیش می رود ، و کشته شدن در این راه را عطیّه الهی می داند .

ابوذر و میثم ، رُشَید و حُجر بن عدی ، معلّی بن خُنَیس و کمیل ، سعید بن جبیر ، حبیب بخار و سید جمال الدّین ، حاج شیخ فضل الله نوری و سید حسن مدرس ، عبدالحسین واحدی و نوّاب صفوی و امثال این بزرگواران که نامشان بر تارک تاریخ درخشش خاص دارد ، در راه تبلیغ دین جان خود را فدای دوست کردند و بهنگامی که تبلیغ می کردند از احدی جز خدا واهمه نداشتند ، شرح زندگی هر کدام از این چهره های پاک کتابی جداگانه می خواهد ، خوشبختانه کتب مفصّل و مختلفی در این زمینه تألیف شده که خواندن آن کتب بر فرد فرد مردم مؤمن لازم است

، تا بدانند تبلیغ دین چه اندازه مهم است ، تا جائی که مبلغ با معرفت در عین آگاهیش به کشته شدن حاضر است برای اعلای کلمه حق جان شیرین خود را با حضرت یار معامله کند .

جان سوخته ی روئی است پروانه چنین باید

دل شیفته ی روئی است پروانه چنین باید

تا لب نهدم بر لب جان می رسدم بر لب

احسنت زهی باده پیمانه چنین باید

گه مست زناسوتم گه غرقه لاهوتم

گاه از خم و گه دریا مستانه چنین باید

چشم تو کند مستم لعلت برد از دستم

هر جام مئی دارد میخانه چنین باید

سرمست ز ساغر گشت دل واله دلبر گشت

تن بی خبر از سرگشت مستانه چنین باید

زلفت ره دینم زد ابرو ره محرابم

ایمان به تو آوردم بتخانه چنین باید

در دل چو وطن کردی جا در تن من کردی

جانم به فدا بادت جانانه چنین باید

جز جان من و جز دل جائی کنی ار منزل

افغان کنم و قالم حنّانه چنین باید

در آتش عشقت فیض می سوزد و می سازد

تا جان به رهت بازم پروانه چنین باید

ابن سکیّت و فداکاریش در راه اعلای حق

وجود مبارک ابویوسف یعقوب بن اسحاق دورقی اهوازی از بزرگان طایفه امامیه و از دانشمندان بنام علوم عربیّت و معروف به ابن سکیّت است .

بزرگان دین وی را مردی موثّق و از اصحاب حضرت جواد و امام هادی (علیهما السلام)می دانند .

او پرچمدار علم عربیّت و ادب و شعر و لغت و نحو بود ، و تألیفات زیادی در آن علوم داشت .

متوکّل عباسی وی را به جبر و زور وادار به تعلیم فرزندانش کرد ، روزی از وی پرسید دو پسرم نزد تو عزیزترند یا حسن و حسین (علیهما السلام) !

!

ابن سکیت با توجه به قوّت ایمان ، و قدرت تقوا ، و این که مجلس جای اظهار حق و کوبیدن باطل است فریاد زد :

به خدا قسم قنبر خادم علی بن ابیطالب بهتر از تو و دو فرزند تو معتز و مؤیّد است ! ! این جواب جانانه و به موقع همانند پتکی بود که بر سر متوکّل و دستگاه بنی عباس فرود آمد ، متوکّل پست و متکبّر فریاد زد بیائید و زبانش را از پس گردنش بیرون بکشید ، غلامان متوکّل مرتکب آن جنایت عظیم شدند ، و آن مرد بزرگ در راه اظهار حق به ملکوت اعلا پیوست .

ممکن است بعضی گفته باشند ، یا بگویند اینجا جای تقیه بود ، و لازم بود ابن سکّیت برای حفظ جانش از اظهار حق خودداری کند .

مرد بزرگ فقه و اصول ، و تفسیر و عرفان ملا محمّد تقی مجلسی در جواب اینان می فرماید :

اینگونه مردان بزرگ مسئله تقیه و وجوب آن را خیلی خوب می دانستند ، ولی در اینگونه موارد آنچنان در برابر باطل به غضب می آمدند که گوئی اختیار از کفشان می رفت و تحمّل شنیدن اباطیل مردم پست را علیه حق از دست می دادند ، و در حالیکه می دانستند دفاع آنان از حق منجر به شهادت آنان می شود ، اقدام به بیان حق می نمودند چنان که ابن سکّیت اقدام کرد .

کتاب گرانقدر « روضات الجنّات » از شهید ثانی آن فقیه بزرگ و معلّم سترگ نقل می کند :

خود را در راه خدا به اختیار در معرض کشته شدن قرار دادن ، در

حالیکه این قتل سبب سربلندی و عزّت اسلام باشد از برنامه های نیکوست .

آنجا که دین و اصول آن در معرض خطر است ، یا آنجا که مقاومت انسان سبب تداوم فرهنگ حق و کرامت اسلام است جای تقیّه نیست . بلکه جای امر به معروف و نهی از منکر و ترک صلح و سازش است ، در این زمینه روایت بسیار مهمّی وارد شده باین مضمون :

قالَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) : اِنَّ اللهَ تَعالی ذِکْرُهُ لَمْ یَرْضَ مِنْ اَوْلِیائِهِ اَنْ یُعْصی فِی الْاَرْضِ وَهُمْ سُکُوتٌ مُذْعِنونَ لا یَأْمُرونَ بَمَعْروف وَلا یَنْهَوْنَ عَنْ مُنْکَر .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده خداوند تعالی ، به اولیائش سکوت در برابر گناه و ترک امر به معروف و نهی از منکر را رضایت نداده است(۵) .

در این عصری که ما زندگی می کنیم یعنی عصر هجوم کفر بر اسلام ، یعنی عصری که مسیحیّت و یهودیّت و کمونیسم و فرقه های شرک و الحاد در برابر انقلاب اسلامی ایران با تمام نیرو و قدرت ایستاده اند ، انقلابی که پرچم توحید را به عزّت برافراشته و صدای فرهنگ حیاتبخش حق را به تمام جهان رسانده و در مملکت ایران حکومت قرآن برقرار کرده ، تبلیغ از اهم واجبات و بلکه در رأس فرائض الهیه است ، و بر آنان که واجد شرائط اند لازم است برای حفظ اسلام از تبلیغ رسالات حق دریغ نورزند ، گرچه در این راه چون ماهی دریا غرق انواع بلاها و سختی ها گردند و یا جان شیرین بر سر این کار در راه محبوب دربازند .

شرایط تبلیغ عبارت است از آگاهی نسبی از

اسلام ، و شناخت معروف و منکر ، و اخلاق نیکو ، و از همه تر بفرموده ی حضرت صادق (علیه السلام) در ابتدای روایت باب موعظه ، هماهنگ بودن قول با عمل و عمل با اخلاص ، که اینگونه مبلّغ نفوذ سخن و کلامش در قلوب بیشتر است .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

اَحْسِنُ الْمَواعِظِ ما لا یُجاوِزُ الْقَوْلُ حَدَّ الصِّدْقِ وَالْفِعْلُ حَدَّ الْاِخْلاصِ .

بهترین موعظه و پند آن است که گفتار گوینده آمیخته به راستی باشد ، و عملش همرنگ با صدق .

بگوید ولی قلبش و وجودش آن گفته را بدرقه کند ، بگوید ولی برای خدا و بخاطر هدایت مردم بگوید ، منظورش از گفتار جلب رضای خلق ، یا خود شیرینی و یا به دست آوردن شهرت و منفعت و خودنمائی نباشد .

بگوید ولی برای اعلای حق و پیشرفت اسلام و خلاصه برای بیدار کردن خفته و ارشاد جاهل و تنبیه غافل بگوید ، و در گفتارش خدا را منظور داشته باشد و رضا و خوشنودی او را وجهه همت قرار دهد ، به نیابت از خدا و انبیاء و ائمه و اولیاء با مردم سخن بگوید ، و موعظه و تبلیغ را وسیله صفای روح و پاکی قلب مردم قرار دهد ، و در این لحظه ای نیاساید و ساعتی به استراحت ننشیند ، که این زحمت و رنجی که در راه دوست تحمّل می کند باعث نورانیّت دل او و رسیدن به مقام وصال و قرب حق است .

اهل معنی به سخن بلبل بستان خودند

به نظر آینه دار دل حیران خودند

پای رغبت نگذارند بدامان بهشت

همه در سیر گلستان ز گریبان

خودند

جگر تشنه بسر چشمه ی حیوان نرسد

این سکندرمنشان چشمه ی حیوان خودند

چشم چون لاله بخون جگر خود دارند

میزبان خود و مهمان سر خوان خودند

در ته توده ی خاکستر هستی چون برق

گرم روشنگری آینه جان خودند

فرصت دیدن عیب و هنر خلق کجاست

که به صد چشم شب و روز نگهبان خودند

از خدا رنج خود و راحت مردم طلبند

مرهم زخم کسان داغ نمایان خودند

عشوه ی خرمن گل را به جُوی نستانند

غنچه خسبان ریاضت گل دامان خودند

به نسیم سخن سردپریشان نشوند

همچو دستار سر صبح پریشان خودند

گاه در قبضه بسطند و گهی در کف قبض

دمبدم قفل و کلید در زندان خودند

پرتو زرق به افسرده دلان ارزانی

خانمان سوختگان شمع شبستان خودند

چه عجب گر سخن تلخ به شکّر گویند

که ز شیرین سخنان شکرستان خودند

خاطر جمع از این قوم صلب کن صائب

که پریشان شده ی فکر پریشان خودند

فَاِنَّ مَثَلَ الْواعِظِ وَالْمَوْعوظِ كَالْيَقْظانِ وَالرّاقِدِ ، فَمَنْ اِسْتَيْقَظْ مِنْ رَقْدَهِ غَفْلَتِهِ وَمُخالِفاتِهِ وَمعاصيهِ صَلُحَ اَنْ يوقِظَ غَيْرَهُ مِنْ ذلِكَ الرُّقادِ .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

بحقیقت که واعظ و متّعظ همچون شخص بیدار و خوابست . پس آن انسانی که از خواب غفلت بیدار شده ، و از اسارت مخالفت با حق و عصیان نجات یافته ، صلاحیّت پیدا کرده اهل غفلت را از غفلت برهاند و خفتگان را بیدار نماید ، و فاسدان را به صلاح و سداد بیاورد .

انسان پاك ، و متخلّق به اخلاق حق ، و آراسته به تقوا ، و جدا شده از خلاف و عصیان ، چون به موعظه برخیزد ، موعظه اش در دلهای آماده اثر عجیبی می گذارد ، آنان که در دوره ی تاریخ با

خداوند مهربان آشنا شدند بوسیله این موعظه کنندگان آشنا شدند ، و آنان که با حضرت دوست آشتی کردند بتوسّط اینان آشتی نمودند .

اثر عجیب موعظه های محدّث قمی در قلوب

یکی از علمای تهران که سالیان دراز در زمان مرجعیّت مرجع بزرگ حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حایری در قم مشرف بود ، برای این فقیر حکایت کرد : زمانی که محدّث قمی صاحب مفاتیح و سفینه به قم آمد مرحوم حاج شیخ برای ده شب از وی جهت سخنرانی برای بعد از نماز مغرب و عشاء دعوت کرد و آن مرد شایسته و با تقوا دعوت آنجناب را پذیرفت ، و شبها در صحن حضرت معصومه جهت مردم و طلّاب به وعظ و موعظه پرداخت .

به خدمت مرحوم حایری عرضه داشتند ، نظر شما نسبت به منابر حاج شیخ عباس چیست ؟

با یک دنیا ادب فرمودند : هر طلبه ای را کنار منبر او ببینم و نشستن او را پای موعظه محدّث مشاهده کنم تا سه روز حاضرم تمام نمازهای واجب خود را به او اقتدا کنم ، زیرا منابر و مواعظ این مردم در شنونده ایجاد روح عدالت می کند ؟ !

الله اکبر از این اثر عجیب ، آری واعظ وقتی اهل معرفت و اهل معنی و اهل صفا و متخلّق به اخلاق الهی و آراسته به صدق و خلوص باشد ، مستمع لایق را از چاه ضلالت به عرش کرامت و از وادی اضطراب به فضای امن ، و از نقطه دوری به مقام مقرب و از بیابان هجران به گلستان وصال می رساند .

به قول فقیه بزرگ ، فیلسوف نامی ، حکیم واله ، عاشق صادق

مرحوم شیخ محمد غروی اصفهانی :

یار آنچه به سینه سینا کرد

با این دل سوخته ی ما کرد

قربان فروغ رخش که مرا

نابود چه طور تجلّا کرد

سیلاب غمش از چشمه ی دل

اشک مژه ام را دریا کرد

بر زخم دلم افشاند نمک

شرری به ملاحت برپا کرد

گر برد توانائی ز تنم

دل را صد باره توانا کرد

از عشق مرا ز حضیض ثری

برتر از اوج ثریا کرد

صد شکر که طوطی طبع مرا

از نغمه ی عشق شکرخا کرد

آن سود که مفتقر از تو نمود

جان را با جانان سودا کرد

حکایتی عجیب از شهید ثالث درباره ی تأثیر یک ناله ی پاک

اکـابر از علمـاء از شـهید ثـالث ، مـدفون در قزوین که به دست ناپاک حزب ننگین بهائیّت در محراب عبادت به وقت سـحر به شرف شـهادت رسید حکـایت می کننـد که : وقتی شـیخ جعفر کبیر معروف به کـاشف الغطاء وارد قزوین شـد به منزل برادرم حاج ملا محمـد صالح منزل کرد ، و آن مکان بسـتان بزرگی بود ، مهمانان هر یک در جائی خوابیدند ، منهم در گوشه باغ به

استراحت پرداختم ، چون پاسی از شب گـذشت ، حس کردم شـیخ مرا آواز می دهد که برخیز و نماز شب بجای آر ، عرضـه داشـتم برمی خیزم ، پس شـیخ از من گذشت و من دیگر بار چشمم گرم شد ، ناگاه حس کردم احوالم متغیّر شد و گوئی درد دلی عارض من گشت ، از شدّت درد برخاستم ، معلومم شد این تغییر حال به جهت آوازی است که می شنوم ، از پی آن صدا و آواز روانه شدم ، چون به نزدیک منبع صدا رسیدم دیدم شیخ جعفر کاشف الغطاء با نهایت خضوع و خشوع و تضرع

و زاری و بیقراری به مناجات با قاضی الحاجات مشغول است ، ناله پاک او آنچنان در قلب من اثر کرد که مدت بیست و پنج سال است از پی آن ناله به نیمه شب برمی خیزم و با حضرت دوست به مناجات می نشینم ! !

آری چهره ی پاکان ، اطوار نیکان ، اخلاق شایستگان ، عمل صالح ، گفتار خاصان و حتی ناله و زاری سحر آنان تأثیر عجیبی در قلوب مستعده می گذارد .

بیا تا عالم احرار بینی

جهان عشق پر انوار بینی

ورای چراغ دوّار دخانی

ز جان چرخی دگر دوّار بینی

شود چرخ جهان پیش تو بیکار

چو چرخ عشق را برکار بینی

بهر گردش نماید عالمی نو

مر این کهنه جهان را خوار بینی

بر آن چرخند آن جانهای روشن

چو انجم جمله را سیّار بینی

ز جانت بشنوی اسرار جانان

ز دل دریای گوهربار بینی

بهر سو مجلسی با جمع خوبان

درون خانه خمّار بینی

سرایان مطربان آنجا نواها

دفی و چنگ و موسیقار بینی

بهر پرده که بردارند الحان

ز بم و زیرشان صد زار بینی

هزاران سوسن و گلزار و ریحان

چو ابراهیم اندر نار بینی

چو موسی گر روی تنها به صحرا

چو هارون هر طرف صد یار بینی

روی بر چرخ چارم همچو عیسی

تو خود را بر ملک سالار بینی

محمد را احد میدان اگر چه

گریزانش درون غار بینی

اگر آنجا رسی جانا به اقبال

عجایب ها از این بسیار بینی

شوی اندر بهشت جان مخلّد

جمال خالق جبّار بینی

پیاپی نور از آن خورشید بی چون

درون سینه در اسرار بینی

ولد اسرار می گو هم چو حلّاج

اگر چه هر طرف صد دار بینی

موعظه واعظ واجد شرایط و بفرموده حضرت صادق (علیه السلام) موعظه انسان بیدار ، همچون نفس مسیح جان بخش است

. از مرحوم شیخ اعظم شیخ مرتضی انصاری نقل شده ، که گاهی در پایان درس در روز چهارشنبه سؤال می کردند حاج شیخ جعفر شوشتری کجا وعظ و موعظه دارد که روح متألّم و کدر شده و دل زنگ گرفته است ، یا می پرسیدند امروز یا امشب منبر واعظی که زنگ از دل ببرد کجاست !

آری مثل واعظ با معرفت و متقی مثل بیدار و مثل متّعظ مثل خواب است ، چون ملّتی خواب رفته از پی نصایح و مواعظ بیدار شوند از شرور و فتن محفوظ و از دستبرد حوادث مصون خواهند ماند .

سرگذشتی عجیب از کودکی بیدار

از یکی از بزرگان از اهل منبر معروف به محقّق خراسانی که مردی وارسته و دانشمند و مبارز و مجاهد بود و من او را وقتی زیارت کردم در سنین هشتاد سالگی بسر می برد و باز هم به توفیق حق منبر می رفت و در کمال نشاط مردم را موعظه می کرد ، شنیدم که واتیکان برای تبلیغ مسیحیّت مبلّغین فراوانی تربیت کرد ، و هر یک را به زبان مخصوص منطقه ای که منظور داشت آراسته نمود ، یکی از آن مبلغان را برای یکی از مرزهای شمالی ایران فرستاد ، قبل از رسیدن آن مبلّغ مسیحی ، خانه ای را در ده مرزی خریداری کرده و به عنوان کلیسا قرار داده بود تا مبلغ پس از ورودش به محل برای تبلیغاتش جا و مکان داشته باشد .

مبلغ مسیحی به حدود ده رسید . کودکی سیزده ، چهارده ساله با تعدادی گوسپند رهسپار صحرا بود ، کشیش با او برخوردی محبّت آمیز کرد و آدرس کلیسا

را در ده از او خواست ، کودک آدرس محل را به او داد ، کشیش گفت آفرین فرزندم ، چه نوجوان عزیز و با کرامتی هستی ، من از تو دعوت می کنم بوقت غروب به کلیسا بیا تا ترا زیارت کنم ، نوجوان پرسید برای چه ؟ گفت برای اینکه راه بهشت را به تو نشان دهم ، کودک نظری به چهره ی کشیش انداخت و گفت برو بیچاره ی بدبخت ، تو که از پیدا کردن کلیسا در گوشه ی یک ده عاجز بودی و آدرس آنرا از من خواستی چگونه قدرت داری آدرس بهشت حق را که در فضائی بینهایت از معنویت است در اختیار من بگذاری ؟ !

کشیش با قوت فراست دریافت که عالمی بیدار و ناصحی دلسوز ، و واعظی بینا بر این ده اشراف دارد و با بودن او امکان تبلیغ مسیحیّت نیست ، از همانجا بازگشت .

آری بیداران چون کسی را بیدار کنند ، در حقیقت جان مرده او را زنده کرده اند ، و فکر خسته او را نشاط داده اند ، و مس قلب او را طلا نموده اند و وی را در برابر حوادث و خطرات بخصوص خطرات شیاطین انسی و جنّی بیمه کرده اند .

مبلّغان و گویندگانی که متّصف به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده هستند و قبل از آن که به دیگران بانگ :

تَخَلَّقوا بِاَخْلاقِ اللهِ .

بزنند خود متّصف به اخلاق الهی اند ، هدفی جز توجه دادن مردم به حقایق و اینکه ظواهر امور جز بازی و سرگرمی چیزی نیست ندارند ، و همت آنان مصروف این است که مردم دل

از عالم فنا به جهان بقا بگردانند ، و کاری کنند که وجودشان آئینه جمال و منبع کمال گردد ، آنان به مستمعان خود چنین می گویند :

دلا تا کی از حال خود غافلی

به عیش جهان تا بکی مائلی

توئی مرغ دستان سرای جنان

که در شاخ طوبی بُدت آشیان

از آن آشیان از چه گشتی اسیر

ترا هر دم از عرش آید صفیر

نشاید که ویران شود جای تو

چو اندر جنان بود مأوای تو

نیاری از آن آشیان هیچ یاد

چو دونان چرائی بویرانه شاد

ز بهر پریدن پری ساز کن

سوی گلشن قدس پرواز کن

ترا این جهان نیست ای دل وطن

غریبی در این جایگه بی سخن

به غربت چنان سخت دل بسته ای

که از موطن خویش وارسته ای

دمی آخر از موطنت یاد کن

ز یاد وطن خویش را شاد کن

ز گفتار ختم رسولان بود

که حب وطن جزء ایمان بود

ز غربت گرت هست میل وطن

بجو تا بیابی یکی هموطن

بدستور او طیّ این ره نما

که نسپاری این راه بی رهنما

بسوی وطن او کشاند ترا

ز رنج غریبی رهاند ترا

تأثیر عجیب یک جمله نصیحت و موعظه

عـالم ربـانی و مربّی بزرگ مرحوم حـاج شـیخ مجتبی قزوینی صاحب کتاب با عظمت « بیان الفرقان » و مردی که در مـدرّسان خراسان کم نظیر بود می فرمودنـد ، زمانی که میرزا مهـدی اصـفهانی به مشـهد مشـرف شدند و درس معارف الهی را بر مذاق قرآن و اهل بیت شروع کردند ، همدرسی خود آقا شیخ هاشم قزوینی را به آن جلسه با برکت و پرفیض دعوت کردم .

به مجلس درس آمـد ولی آن مجلس وی را جذب نکرد ، چون جلسه درس میرزا را آسان و ساده گرفت ، دیگر میل به آمدن او در آن

درس نداشتم ، ولی او پس از مدتی به درس آمد ، در بین درس بیش از اندازه به میرزا اشکال می کرد ، میرزا یک شب وسط درس به او خطاب کرد راقِبِ الله .

شیخ هاشم به کلّی آرام شد ، چون از جلسه بیرون آمدیم به او گفتم ، آقا میرزا هاشم من از آمدن شما به درس میرزا مهدی کراهت داشتم زیرا در خواب دیدم زیاد به استاد ایراد می گرفتی استاد با کاردی بتو حمله کرد و سرت را برید . آری کارد مراقبت ، سر هوای نفس را می برد و انسان را از حرکات غیر خدائی باز می دارد . حاج میرزا هاشم در اواخر عمر می فرمود جمله راقِبِ الله آن شب میرزا مهدی پنجاه سال است مرا از برنامه های غیر حق بازداشته ! راستی نفس پاک عجب تأثیری بر قلوب مستعده و ارواح آماده دارد ، که با یک نهیب الهی ، پنجاه سال یک انسان را در مدار حق حفظ می کنند .

آخر این ناله سوزنده اثرها دارد

شب تاریک فروزنده سحرها دارد

غافل از حال جگرسوخته عشق مباد

که در آتشکده ی سینه شررها دارد

مهر او نازه نهالیست به بستان وجود

که بجز خون دل و دیده ثمرها دارد

قابل ناوک آن ترک کمان ابرو کیست

آن که از سینه صد پاره شررها دارد

گاهی از لعل تو می گوید و گاه از لب جام

ساقی بی خبران طرفه خبرها دارد

ناله سرمی زند از هربن مویم چون نی

به امیدی که دهان تو شکرها دارد

وَاَمَّا السَّائِرُ فی مَقاوِزِ الْاِعْتِداءِ ، الخائِضُ فی مَراتِعِ الْغَیِّ وَتَرْکِ الْحَیاءِ بِاسْتِحْبابِ السُّمْعَهِ وَالرِّیاءِ وَالشُّهْرَهِ وَالتَّصَنُّعِ فِی الْخَلْقِ

الْمُتَزَلّی بِزِّی الصّالِحینِ الْمُظْهِرِ بِكَلامِهِ عِمارَهَ باطِنِهِ وَهُوَ فی الْحَقیقَهِ خال عَنْها قَدْ غَمَرَتْها وَحْشَهُ حُبِّ الْمُحْمَدِهِ وَغَشِیَها ظُلْمَهُ الطَّمَعِ فَما اَفْتَنَهُ بِهَواهُ وَاَضَلَّ النّاسُ بِمَقالَتِهِ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : (لَبِئْسَ الْمَوْلَی وَلَبِئْسَ الْعَشِیرُ)(۶) .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

و امّا آن کس که در بیابانهای عصیان و تجاوز و گمراهی و گیجی چون مسافری سرگردان ، حیران و بی مقصد است ، و در مرغزارهای انحراف و بی شری فرو رفته ، چگونه هادی راه و خضر مسیر و دستگیر گمراهان باشد ؟ اینان بخاطر حبّ شهرت و جلب خوشنودی مردم و ظاهرسازی به لباس پند و موعظه درآمده ، خود را بصورت و قیافه عباد شایسته درآورده ، و با سخنان خود تظاهر بطهارت باطن و تهذیب نفس و عمارت قلب می کنند ، در حالی که ذره ای از حقیقت نچشیده و به آنچه می گویند نرسیده اند .

در وحشت علاقه به تعریف مردم و اقبال آنان فرو رفته و تیرگی طمع ، باطنشان را پوشانده ، چنین انسانی چگونه و به چه چیز بهوای نفس فریفته شده و مردم را بگفتار خود نسبت بخودش گمراه نموده ، خداوند متعال می فرماید : شیطان و جنود او برای این دسته مردم چه سرپرست بدی و عشیره مضرّی است !

وامّا مَنْ عَصَمَهُ اللهُ بِنُورِ التَّأْییدِ وَحُسْنِ التَّوْفیقِ وَطَهَّرَ قَلْبَهُ مِنَ الدَّنَسِ فَلا یُفارِقُ الْمَعْرِفَهَ وَالتُّقی فَیَسْمَعُ الْكَلامَ مِنَ الْأَصْلِ وَیَتْرُكُ قائِلَهُ كَیْفَ ما كانَ قال الحُكَماءُ : خُذِ الْحِكْمَهَ مِنْ اَفْواهِ الْمَجانینَ .

امام صادق (علیه السلام) در این جملات به متّعظ مستعد اشاره می کنند : امّا کسیکه به نور

تأیید و حسن توفیق از جانب حضرت دوست از افتادن در ورطه ی هلاکت محافظت شده و قلب خود را از هرگونه آلودگی جهت تأثیرگیری از مواعظ پاک کرده ، از فضای با معنای معرفت و تقوا مفارقت نکرده و نمی کند ، توجه دارد که اصل سخن را بشنود نه سخن را با توجه به گوینده ، که چنین انسان موفّقی کار به حقیقت سخن دارد نه به کسی که سخن را می گوید ، او سخن و معنای آن را می گیرد و سخنگو را هرچه باشد و هرکه باشد رها می کند . حکما فرموده اند : حکمت را از دهان دیوانه ها هم شده بگیرید .

آری کسی که دنبال هدایت است ، و عاشق حکمت ، و بحقیقت می خواهد راه رشد و کمال را بپیماید به اصل سخن کار دارد نه به سخنگو ، او انسانی پند گیرنده است گرچه پند بر دیوار نوشته شده باشد و یا پنددهنده دیوانه و یا دشمن حق باشد ، که جهان و هرچه در آن هست برای قلب بیدار موعظه و پند است .

این که قرآن مجید قسمتی از آیات کریمه اش را اختصاص به بیان زندگی فرعون و فرعونیان و نمرود و نمرودیان و بدترین اشخاص و افراد و اقوام و ملل داده ، برای این بوده که از زندگی اینان به تمام جهانیان پند و موعظت دهد ، و به مردم بفهماند که اگر راه اینان را بروید به عاقبت سوء و عذاب الهی گرفتار خواهید شد ، پس قلب بینا و دل بیدار از بی ادبان و ظالمان و ستمگران

هم پند می گیرد ، و کاری به منبع پند ندارد .

چو قرآن است گفتار الهی

مرو اندر پی لهو و مناهی

چه قرآن است اسرار دو عالم

یقین زو می نگر سرّ دمادم

بجز قرآن مدان شیخا تو رهبر

بدان اسرار قرآن را تو برخر

بجز قرآن مدان تو پیشوایت

که بنماید ترا اینجا لقایت

بجز قرآن مدان ذات خداوند

بخوان تا دل برون آید ازین بند

نداند سرّ قرآن غافل اینجا

مگر اسراردان واصل اینجا

حقیقت هست قرآن ذات الله

بخوان گر مرد راهی قل هوالله

دو عالم ذات قرآنست بی شک

در او دیدار جانانست بی شک

ز قرآن گر شوی اینجا خبردار

ترا آن ذات کلّ آید پدیدار

ز قرآن گر شوی آگاه تحقیق

ترا قرآن نماید راه توفیق

ز قرآن گرد واصل تا بدانی

که قرآن است اسرار نهانی

ز قرآن جان و دل تابنده گردان

تن پژمرده خود زنده گردان

ز قرآن وصل جو ای سالک اینجا

که تا بی شک نگردی هالک اینجا

از حیوان هم پند می توان گرفت

آورده اند که واعظ عامل و مجتهد کامل حاج شیخ جعفر شوشتری از تهران عازم زیارت حضرت رضا شد و جمعی از علماء و طلّاب با اجازه وی او را در آن سفر همراهی کردند

قافله حرکت کرد ، به مسجدی رسیدند که کار بنائی آن مسجد نیمه تمام بود و کارگران در آنجا مشغول کار بودند ، ناگهان دیدند شیخ جعفر روی زمین نشست و شدیداً مشغول گریه شد . از او سبب گریه اش را پرسیدند ، فرمود به اینجا که رسیدم ، دیدم کارگرانی بار الاغی را که سنگ و خاک بود خالی کردند و پالان آن الاغ را از پشت الاغ جهت استراحت آن حیوان برداشتند . الاغ روی زمین دراز کشید و به خاراندن بدن خود

بوسیله حرکاتش بر زمین مشغول شد و در این میان به من نظر انداخت و فریاد زد : آشیخ من بار صاحبم را به منزل و مقصد رساندم ، تو که بیش از پنجاه سال از عمرت می گذرد آیا بار امانت صاحبت حضرت حق را به منزل رسانده ای یا نه ، از این هشداری که این حیوان به من داد بی طاقت شدم و نتوانستم از گریه خودداری کنم ! !

آری اگر بنا باشد انسان پند بگیرد ، از هر چیزی و از هر کسی به نفع خود و برای رشد و کمال خویش می تواند پند بگیرد ، و اگر بنای پند گرفتن نداشته باشد از هیچ چیز و هیچ کس حتی از حضرت حق پند نخواهد گرفت و موعظه نخواهد شنید .

به دنیا ساختم مشغول چشم روشن دل را

به این یک مشت گل مسدود کردم روزن دل را

ندانستم که خواهد رفت چندین خار در پایم

شکستم بی سبب در خرقه ی تن سوزن دل را

فریب چشم خوردم کشتیم در گِل نشست آخر

نمی ماند بجا گر می گرفتم دامن دل را

مرا گر هیزم دوزخ کند افسوس جا دارد

که بی برگ از ثمر کردم نهال ایمن دل را

دلی از سنگ خارا گوشی از آهن بدست آور

که با این گوش و دل نتوان شنیدن شیون دل را

ندانستم که خواهد شد سیه عالم به چشم من

عبث بر باد دادم نکهت پیراهن دل را

حیات جاودانی از خدا چون خضر می خواهم

که پاک از سبزه بیگانه سازم گلشن دل را

نمی شد خشک چون دست بخیلان پرده چشمت

اگر می دید یک بار آفتاب روشن دل را

حکایتی غریب از فقیه خراسانی

در یکی از

شهرستانهای پرجمعیّت که مردمی شهید پرور و مؤمن دارد به ماه شعبان به تناسب ایام ولادت حضرت حسین (علیه السلام) جهت سخنرانی و وعظ و موعظه دعوت داشتم ، در آنجا با عالمی بزرگوار و متخلّق به اخلاق آشنا شده و با وی تا پایان اقامتم همصحبت بودم ، نکات ارزنده توحیدی و اخلاقی برایم می گفت و گاهی به مسائلی اشاره می کرد که جنبه پند و موعظه داشت .

می فرمود : من نام مبارک حاج شیخ غلامرضای یزدی معروف به فقیه خراسانی را زیاد شنیده بودم ، و اوصاف آن مرد را از زبان اهل دین یافته بودم که وی مردی بزرگ ، با حال و خدمتگذار به اسلام بود ، و بخصوص در ایام محرم و صفر و ماه رمضان برای وعظ و تبلیغ با اسب و قاطر و یا الاغ به مناطق دوردست یزد و جندق و بیابانک و کرمان و سیرجان و خلاصه مناطقی که پای عالم به آنجا نرسیده بود می رفت و گاهی مخارج سفر و حتی جلسه وعظ و تبلیغ را از خود مرحمت می فرمود ، علت سفرش با مرکب حیوانی باین خاطر بود که در روزگار وی در آن مناطق ماشین نبود ، یا بقدری کم بود که رفع حاجت نمی کرد .

علاقه داشتم آن بزرگ انسان با فضیلت را زیارت کنم ولی توفیق رفیق راه نمی شد ، تا سفری به مشهد مقدّس مشرف شدم ، یک شب پس از زیارت در شبستان نهاوندی در مسجد گوهرشاد جمعیّتی را دیدم که با گوش هوش به سخنان مردی که نور خدا از چهره اش آشکار

بود توجه دارند ، از خادم شبستان پرسیدم گوینده و وعظ کننده کیست ؟ پاسخ داد حاج شیخ غلامرضا یزدی معروف به فقیه خراسانی .

در آن مجلس پرفیض شرکت کردم ، با لهجه ی شیرین یزدی در حالی که گاهی اشک از دیدگان مبارکش بر چهره ی نورانیش جاری می شد مشغول موعظه بود در حال موعظه این حکایت را نقل کرد :

با مردی در یزد آشنا بودم که از هر جهت مورد اعتمادم بود ، یکشب مرا به منزلش جهت صرف شام دعوت کرد ، به من گفت علّت این دعوت این است که در امر کسب طرفی در کرمان دارم برای رسیدگی به حساب به یزد آمده و در خانه ی من مهمان است و شدیداً علاقه دارد شما را زیارت کند ، به او گفتم پس از نماز و منبر خواهم آمد ، چون برنامه مسجد تمام شد ، سوار الاغ شدم و بطرف خانه آن مرد حرکت کردم ، باران می آمد کوچه ها پر از گل و لای بود ، وارد کوچه معهود شدم ، پای الاغ به سوراخی که آب باران در آن می رفت فرو رفت و من به زمین افتادم و عمامه و عبایم گل شد ، صاحبانه آمد مرا کمک کرد ، و بخانه برد . فرستادم از خانه ام عمامه و عبا آوردند و مهمانی را طی کردم و نزدیک نیمه شب بخانه ام بازگشتم ، یکسال از این ماجرا گذشت دوباره دوستم مرا دعوت کرد و این بار بعروسی پسرش ، چون مردی مذهبی و فوق العاده باتقوا بود پذیرفتم . پس از نماز

مغرب و عشاء و وعظ و موعظه با همان الاغ بسوی خانه آن مرد حرکت کردم ، وقتی بسر کوچه رسیدم الاغ از ادامه راه ایستاد ، هرچه کردم داخل کوچه نرفت ناگاه به این حقیقت پی بردم که سال گذشته الاغ من در این کوچه بخاطر درافتادن در سوراخ آب بزمین افتاد و اکنون با دیدن کوچه بیاد خطر سال گذشته افتاده و بهمین علّت از رفتن به داخل کوچه خودداری می کند . چون این حکایت را گفت با چشم گریان خطاب به مردم کرد و فرمود : حیوانی با توجه به برخورد به یک خطر ، پس از یک سال امتناع از حرکت داشت ، شما با دیدن اینهمه ضرر گناه و زیان معصیت بازهم دست به گناه می برید و دامن به معصیت آلوده می نمائید ؟ ! !

فیض آن حکیم بزرگ و عارف عاشق می فرماید :

شود شود که دلم سوی حق ربوده شود

بجذبه ای همه اخلاق من ستوده شود

شود شود که روان سوی حق روان گردد

به ساق عرش دو دست امید سوده شود

شود شود نفسی دیده ی دلم در عرش

بناز بالش بَرْد الیقین غنوده شود

شود شود که رسد بوی حق ز سوی یمن

چنان که هوش ز سر ، جان ز تن ربوده شود

شود شود که بحائی رسم ز رفعت قدر

که آسمان و زمینم چو دود توده شود

شود شود که مُصَیقل شود به علم و عمل

غبار شرک ز مرآت جان زدوده شود

شود شود که عبودیتم شود خالص

بصدق بندگی اخلاصم آزموده شود

شود شود که نسیمی ز کوی دوست وزد

ز روی چهره جان پرده ها گشوده شود

شود شود که برافتد حجاب ناسوتم

جمال

شاهد لاهوتیم نموده شود

شود شود که به مفتاح عشق و دست نیاز

دری ز عالم غیبم به دل گشوده شود

شود شود که کشم سرمه ای ز نور یقین

بود که بینش چشم دلم فزوده شود

شود شود که شود فیض یک نفس خاموش

بود ز عالم بالا سخن شنوده شود

امام صادق (علیه السلام) در ادامه سخنان خود روایتی از عیسی بن مریم بدین مضمون نقل می کنند :

با کسی مصاحبت و مجالست و رفاقت و همنشینی کنید که دیدن او شما را به یاد خدا بیندازد چه رسد به کلام و موعظه اش ، که موعظه چنین کسی جان مرده شما را زنده می کند .

و با کسی که ظاهرش مطلوب و پسندیده است ولی باطنش تاریک و ناپسند معاشرت ننمائید ، مبادا که خبث باطنش در شما اثر بگذارد ، که این آدم منافق است زیرا آنچه را ادعا می کند ندارد ، و این همه در صورتی است که شما به نحو راستی و درستی در طلب حقیقت باشید .

سپس حضرت صادق (علیه السلام) می فرمایند : چون سه خصلت در کسی یافتی دیدار و ملاقات و معاشرت با او را گرچه یک ساعت باشد غنیمت بدان ، زیرا این ملاقات در تحکیم دین و روشنی قلب و اخلاص تو در مقام بندگی می افزاید ، و برکات وجود او به تو منتقل می شود .

۱ گفتارش همراه با عمل باشد .

۲ عملش همراه با صدق و درستی باشد .

۳ صدقش بخاطر طاعت و رضای حق باشد .

با چنین انسانی مجالست و مصاحبت داشته باش ، و از او احترام و تجلیل کن و

خود را در معرض نسیم خیر و برکت او قرار ده ، و البته مواظب باش که پس از معاشرت و برخورد با چنین آدمی اگر حفظ احترام او ننمائی ، و بنحوی که شایسته است از محضر او بهره نگیری حجت الهی بر تو تمام و عذری در پیشگاه او از تو پذیرفته نخواهد شد .

متوجه باش که وقت او را بیهوده نگیری و وی را خسته و ناراحت نکنی که موجب خسارت و ضرر تست ، همیشه لطف و عنایت و فضل و کرامت مخصوص خداوند بزرگ را نسبت به او در نظر گرفته و با او معاشرت می کنی .

معاشرت با این چنین مردم و شنیدن سخنان دلنواز آنان ، انسان را از اسارت جهل و هوا و شهوت و شیطان نجات داده و به فضای با برکت معنویت و توحید می رساند .

گر تو خلوت خانه ی توحید را محرم شوی

تاج عالم گردی و فخر بنی آدم شوی

سایه ای شو تا اگر خورشید گردد آشکار

تو چه سایه محو خورشید آیی و محرم شوی

جانت در توحید دایم معتکف بنشسته است

تو چرا در تفرقه هردم به صد عالم شوی

بوده ای همرنگ از پیش و بخواهی شد ز پس

این زمان همرنگ او شو نیز تا همدم شوی

چون نداری زاوّل و آخر درین جز بیخودی

گر بکوشی در میانه بیخود اکنون هم شوی

رنگ دریاگیر چون یک شبنمی بیخود شده

تا شوی همرنگ دریا گرچه یک شبنم شوی

چیست یک شبنم که از دریاست ناآمیخته

گر بیامیزی تو هم در بحر کل بی غم شوی

ور درآمیزی ز غفلت با هزاران تفرقه

چون بیاید بحر جمعت کاندرو خرم شوی

ور پراکنده روی در

بحر کل در آینه

جز پراکنده نه ای از بسکه در ماتم شوی

هیچ بودی هیچ خواهی شد کنونهم هیچ باش

زانکه گر هیچ نکردی تو ز هیچی کم شوی

گر تو ای عطار هیچ آیی همه گردی مدام

ور همه خواهی چو مردان هیچ در یک دم شوی

باب هفتاد و سوّم در وصیت است

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

اَفْضَلُ الْوَصایا وَأَلْزَمُها اَنْ لا تَنْسی رَبَّکَ وَاَنْ تَذْکُرَهُ دائِماً وَلا تُعْصِیَهُ وَتَعْبُدَهُ قاعِداً وَقائِماً وَلا تَغْتَرَّ بِنِعْمَتِهِ وَاشْکُرْهُ اَبَداً وَلا تَخْرُجُ مِنْ تَحْتِ آثارِ عَظَمَتِهِ وَجَلالِهِ فَتَضِلَّ وَتَقَعَ فی مَیدانِ الْهَلاکِ وَاِنْ مَسَّکَ الْبَلاءُ وَالضَّرّاءُ وَاَحْرَقَکَ بِنیرانِ الْمِحَنِ .

وَاعْلَمْ اَنَّ بَلایاهُ مَحْشُوَّةٌ بِکَراماتِهِ الْاَبَدیَّهِ وَمِحَنَهُ مورِثَهُ رِضاهُ وَقُرْبِهِ وَلَوْ بَعْدَ حین فَیالَها مِنْ اَنْعُم لِمَنْ عَلِمَ وَوُفِّقَ لِذلِکَ .

رُوِیَ اَنَّ رَجُلاً اِسْتَوْصی رَسولَ اللهِ (صلی الله علیه وآله) فَقالَ : لا تَغْضَبْ اَبَداً فَاِنَّ فیهِ مُنازَعَهَ رَبِّکَ . فَقالَ : زِدْنی فَقالَ : اِیّاکَ وَما تَعْتَذِرُ مِنْهُ فَاِنَّ فیهِ الشِّرْکَ الْخَفِیَّ فَقالَ : زِدْنی فَقالَ : صَلِّ صَلاهَ مُوَدِّع فَاِنَّ فیهَا الْوَصْلَهَ وَالْقُرْبی . فَقالَ زِدْنی فَقالَ : اِسْتَحْیِ مِنَ اللهِ تَعالی اسْتِحْیاءَکَ مِنْ صالِحِ جیرانِکَ فَاِنَّ فیهِ زِیادَهَ الْیَقینِ .

وَقَدْ جَمَعَ اللهُ تَعالی ما یَتَواصی بِهِ الْمُتَواصونَ مِنَ الْاَوَّلینَ وَالْاخِرینَ فی خَصْلَه واحِدَهً وَهِیَ التَّقْوی یَقولُ اللهُ تعالی : (وَلَقَدْ وَصَّیْنَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ مِن قَبْلِکُمْ وَإِیَّاکُمْ أَنِ اتَّقُوا اللهَ)(۷) .

وَفیهِ جِماعُ کُلِّ عِبادَه صالِحَه وَبِهِ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ اِلَی الدَّرَجاتِ الْعُلی وَالرُّتَبِ الْقُصْوی وَبِهِ عاشَ مَنْ عاشَ مَعَ اللهِ بِالْحَیاهِ الطَّیِّبَهِ وَالْاُنْسِ الدّائِمِ . قالَ اللهُ تَعالی :

(إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّات وَنَهَر * فِی مَقْعَدِ صِدْق عِندَ مَلِیک مُقْتَدِر)(۸) .

بهترین و با ارزش ترین سفارشات

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

اَفْضَلُ الْوَصایا وَأَلْزَمُها اَنْ لا تَنْسی رَبَّکَ وَاَنْ تَذْکُرَهُ دائِماً وَلا تُعْصِیَهُ وَتَعْبُدَهُ قاعِداً وَقائِماً . . .

در این فصل امام صادق (علیه السلام) بهترین سفارشات و وصیّت ها را به مردم دارند و ظاهراً می خواهند به سفارش کنندگان تعلیم دهند که هرگاه خواستند سفارش کنند و وصیت نمایند

، به بهترین برنامه و برترین واقعیّت ها سفارش کنند که از طریق اینگونه وصایا و سفارشات مردم با حقایق آشنا شده و دل و قلبشان از تیرگی نجات یافته و به فضائل و کمالات آراسته می شوند ، و از آنجا که تمام ابواب کتاب با اهمّیت « مصباح الشریعه » وصایای امام صادق (علیه السلام) به عباد خداست از اینجهت به ترجمه مختصر این باب اکتفا کرده و مفصل آن را احاله به ابواب گذشته و بر عهده فصول بعد که از معنوی ترین بخش های مصباح است وامی گذارم .

حضرت می فرماید :

بالاترین و باارزشترین و مهم ترین و لازم ترین سفارشات این است که خدا را در هیچ حال فراموش نکنی و همیشه و در هر لحظه بیاد جناب او باشی ، آن وجود مقدّسی که ترا به انواع نعمت ها آراسته و در هیچ برنامه ای ترا از یاد نمی برد .

هرگز اوامر و نواهی حضرت او را مخالفت مکن ، و در تمام حالات ذرّه ای از اطاعت و بندگی او فرو مگذار ، که او شایسته عبودیّت و اطاعت و تو ولایق خدمت و بندگی او هستی .

هر دلی کز عشق او آگاه نیست

گو برو کو مرد این درگاه نیست

هر که را خوش نیست با اندوه او

جان او از ذوق عشق آگاه نیست

عاشقان چون حلقه بر در مانده اند

زانکه نزدیک تو کس را راه نیست

گیرد برگیرد دلم از درد تو

خون گرفت و زهره ی یک آه نیست

ای دل ار مرد رهی مردانه باش

زانکه اندر عاشقی اکراه نیست

بر سر آی از قعر چاه نفس از آنک

یوسف مصری سزای چاه

نیست

چند جوئی آب و جاه از عاشقی

عاشقی اندر بند و جاه نیست

زاد راه مرد عاشق نیستی است

نیست شو در راه آن دلخواه نیست

درده ای عطار تن در نیستی

زانک آنجا مرد هستی شاه نیست

به نعمت هائی که از جانب حضرت او بر اثر لطف و محبّتش به تو عنایت می شود فریفته و مغرور مشو .

آنان که به مال مغرور شدنـد اخلاق قارونی به آنان دست داد ، و آنان که به قـدرت فریفته شدند ، فرعون از آب درآمدند ، و آنان که به علم و دانش خود مغرور گشـتند بلعم باعورا شدنـد ، و هر سه طایفه به عـذاب دنیا و آخرت دچار گشـته و به ننگ ابدی رسیدند .

آنان که بیداری و بینائی خود را حفظ کردند ، و جانب تقوا و طاعت را مراعات نمودند مال خود را بعد از برداشت سـهم خود ، در راه خـدا بـه ایتـام و ذوی القربی ، و فقرا و مسـاکین و دردمنـدان و جبهـه ی حـق علیـه باطـل و در راه نشــر معـارف الهی واگذاشتند و از این طریق به کسب رضای حق موفق شدند .

آنان که از مقام و جاه و شهرت و عنوان خود برای خدمت به بندگان خدا استفاده کردند به عنایت حق و لطف خاص حضرت دوست دست یافتند ، و آنان که از دانش خود در راه نشـر معارف و هدایت بندگان خدا بهره جستند به کرامت و محبّت ابدی حق پیوستند .

فریفته شدن به ظواهر دنیا و نعمت های مادی و معنوی عین حماقت و محض نادانی و دوری از تقوا و طاعت حق است .

در برابر نعمت های

دوست سپاس گزار و شاکر باش و شکر و سپاس حق به این است که نعمت های حضرت او را بجا و در راهی که او دستور داده مصرف کنی .

از زیر سایه رحمت و عظمت و جلال او بوسیله عصیان و گناه بیرون مرو که به گمراهی افتاده و چنگال خطرناك هلاکت گریبانت را خواهد گرفت و در این صورت دچار سوء عاقبت شده و به غضب الهی گرفتار خواهی شد .

البته به این معنا توجه داشته باش که استقامت و صبر در راه دین ، و قرار داشتن در مدار شکر و بندگی همراه با انواع ابتلائات و سختی هاست ، گرچه در راه خدا دچار ناراحتی و گرفتاری و ابتلاء و سختی شوی با آن سختی ها و رنج ها بساز و بدان که ابتلائات و رنج ها و مصائبی که ساخته تو نبوده و از جانب حق بتو می رسد قرین با کرامت و موجب قرب و نورانیّت و جلب رضا و خوشنودی حق است گرچه بین بلاها و عنایات فاصله باشد ، آه که تا چه اندازه این مشکلات و سختی های در راه خدا موجبات توفیق و سعادت انسان را فراهم می نماید ! !

آنان که از طریق معرفت به او ، قلبشان به نور عشق منوّر شد ، در راه رسیدن به قرب و وصال او از هیچ حادثه ای نهراسیدند ، و در برابر هیچ مصیبتی کمر خم نکردند ، و از برخورد با مشکلات و ابتلائات و سختی ها خسته نشدند ، عشق تا رساندن آنان به معشوق محرك و مربی شان بود .

آنجاست که عشق

پرتوافکن

گو تیره شود آفتاب روشن

از آتش عشق گرم و جاریست

خونی که مراست مرکب تن

از عمر چه حاصل است آن را

کش عشق نسوخته است خرمن

گویند حصار زندگانی

محکم ز امید گشت و متقن

آری جلو حوادث عمر

امید بود یگانه جوشن

لیکن امید زاده ی چیست

پرورده چه قوّه اش به دامن

عشق است امید را محرّك

از عشق امید راند توسن

زو کوشش و کار یافت تولید

چون گوهر شایگان به معدن

آنجاست کجا که طایر عشق

نگرفته فراز آن نشیمن

لبخند بهار و لحن بلبل

طنازی گل هوای گلشن

این سرخی دلربا که بینی

هرشب به رخ سپهراد کن

خون دل کشتگان عشق است

کافلاک شود از آن مزیّن

پاینده دلی که عشق و عفت

بگرفته در آن هماره مسکن

ای عشق تو مشرق صفائی

دل ها مگذار ثار و ریمن

از تو دل من شکفته بادا

چون گل ز بهار و حسن ازدن

مردی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مشرّف شد و عرضه داشت مرا موعظت فرما ، حضرت فرمودند : هرگز عصبانی مشو ، زیرا خشم و عصبانیّت نزاع کردن با خداست . عرض کرد : زیادتر مرا موعظه کن . فرمود : از آنچه که موجب عذرخواهی می شود بپرهیز ، زیرا در آن شرک نهانی است ، استدعا کرد بیشتر به من سفارش کن . فرمود : نماز بخوان اما نماز شخصی که آخرین نماز اوست ، زیرا در چنین نمازی قرب و وصل حق است ، عرضه داشت زیادتر از این مرا پند بده . فرمود : از جناب حق چنانچه از همسایه و دوستت حیا می کنی حیا کن زیرا این حقیقت موجب ازدیاد معرفت و یقین است .

تمام سفارشات و وصایائی که از اوّلین و آخرین رسیده است ،

خداوند بزرگ در یک کلمه جمع کرده است در سوره ی نساء آیه ۱۳۲ می فرماید :

به آنان که کتاب عنایت شده از پیشینیان و شما سفارش می کنیم تقوا را مراعات کنید .

شرح تقوا در باب هشتاد و دوم به توفیق الهی خواهد آمد .

تقوا مجموعه هر عبادت شایسته ایست ، هرکس به آن آراسته شود ، و بدست آوردن آن را توفیق یابد ، به درجات بلند و مرتبه های عالی رسیده ، و هرکس به حیات طیّبه زندگی کرده به کمک تقوا زندگی کرده ، بوسیله تقوا انس همیشگی با حضرت حق و حقایق الهیه و فیوضات ربانیه میسّر است .

خداوند بزرگ در سوره ی قمر آیه ی ۵۶ می فرماید :

تقوا داران در بهشت ها که چشمه ها در آن جاری است زندگی می کنند و در جایگاه صدق و راستی و نزد سلطان توانا ! الهی به ما فقیران کویت توفیق فهم سفارشات خود و انبیاء و ائمه و اولیاء را عنایت فرما ، سپس در راه اجرای آن سفارشات ما را توفیق ده ، از شربت عشقی که به عاشقان و محبانت چشاندی و از پی چشاندن آن شربت تمام امراض فکری و قلبی و روحی آنان را شفا دادی قطره ای هم بما نیازمندان کویت بچشان که ما با تمام وجود و از هر جهت فقیر و گدای توایم ، گذشته ما را ببخش و نسبت به آینده دست ما دردمندان را بگیر و خود چراغ راه ما شو .

ای بی نیاز آمده ام بر در تو باز

بر درگه قبول تو آورده ام نیاز

امیدوار بر در لطفت فتاده

ام

امید کز درت نشوم ناامید باز

دل زان تست بر سر کویت فکنده ام

زیرا به دل توئی که تو دانیش جمله راز

گر یک نظر کنی به دل سوخته جگر

بازش رهائی از تف هجران جانگداز

از کارسازی دل خود عاجز آمدم

از لطف خویش کار دل خسته ام بساز

خوارش مکن به ذلّ حجاب خود ای عزیز

زیرا که از نخست بپرورده ای به ناز

چون بر در تو بار بود دوستانت را

ای دوست در بروی طفیلی مکن فراز

بخشای بر عراقی مسکینت ای کریم

از لطف شاد کن دل غمگینش ای رحیم

باب هفتاد و چهارم در صدق است

توضیح

قالَ الصادِقُ (علیه السلام) : اَلصِّدْقُ نُورٌ مُتَعْشِعٌ فی عَالَمِهِ ، کَالشَّمْسِ یَسْتَضیءُ بِها کُلُّ شَیْء بِمَعْناهُ مِنْ غَیْرِ نُقْصان یَقَعُ عَلی مَعْناهُ .

وَالصّادِقُ حَقّاً هُوَ الَّذی یُصَدِّقُ کُلَّ کاذِب بِحَقیقَهِ صِدْقِ ما لَدَیْهِ وَهُوَ الْمَعْنَی الَّذی لا یُسْمَعُ مَعَهُ سِواهُ اَوْ ضِدُّهُ مِثْلُ آدَمَ (علیه السلام) صَدَّقَ اِبْلیسَ فی کِذْبِهِ حینَ اَقْسَمَ لَهُ کاذِبا لِعَدَمِ ما بِهِ مِنَ الْکِذْبِ فی آدَمَ (علیه السلام) قالَ اللهُ تَعالی : (وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً)(۹) .

وَلاَنَّ اِبْليسَ اَبْدَعَ شَيْئاً كانَ اَوَّلَ مَنْ اَبْدَعَهُ وَهُوَ غَيْرُ مَعْهود ظاهِراً وَباطِناً فَخَسِرَ هُوَ بِكِذْبِهِ عَلى مَعْنى لَمْ يَنْتَفِعْ مِنْ صِدْقِ آدَمَ (عليه السلام) عَلى بَقاءِ الْاَبَدِ .

وَاَفادَ آدَمَ (عليه السلام) بِتَصْديقِهِ كِذْبَهُ بِشَهادَةِ الْمَلائِكَهِ بِنَفْيِ عَزْمِهِ عَمّا يُضادُّ عَهْدَهُ فِى الْحَقيقَهِ عَلى مَعْنى لَمْ يَنْتَقِضْ مِنِ اصْطِفائِهِ بِكِذْبِهِ شَيْئاً .

فَالصِّدْقُ صِفَهُ الصّادِقِ ، وَحَقيقَهُ الصِّدْقِ ما يَقْتَضى تَزْكِيَهَ اللهِ لِعَبْدِهِ كَما ذَكَرَ عَنْ صِدْقِ عيسى (عليه السلام) فِى الْقِيامَهِ بِسَبَبِ ما اَشارَ اِلَيْهِ مِنْ صِدْقِهِ وَهُوَ مِرْآهٌ لِلصّادِقِينَ من رجال امه محمد (صلى الله عليه وآله) ، فقال الله تعالى : (هذا يَوْمُ يَنفَعُ

الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ)(۱۰) وَقالَ اَميرُ الْمُؤْمِنينَ (عليه السلام) :

اَلصِّدْقُ سَيْفُ اللهِ فی اَرْضِهِ وَسَمائِهِ اَيْنَما اَهْوی بِهِ نَفَذَ ، فَاِذا اَرَدْتَ اَنْ تَعْلَمَ اَصادِقٌ اَنْتَ اَمْ كاذِبٌ فَانْظُرْ فی قَصْدِ مَعْناكَ وَغَوْرِ دَعْواكَ وَعَيِّرْهُما بِقِسْطاس مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ كَاَنَّكَ فِی الْقِيامَهِ . قالَ اللهُ تَعالی : (وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذ الْحَقُّ)(۱۱) فاذا اعتدل معناك بدعواك ثبت لك الصدق .

حقيقت صدق

قالَ الصادِقُ (عليه السلام) : اَلصِّدْقُ نُورٌ مُتَعْشِعٌ فی عَالَمِهِ . . .

صدق واقعيّت بسيار مهمّی است ، كه شعاع نور آن بگستردگی آفرينش و به پهنای غيب و شهود گسترده است .

همانطور كه در جمله ی اوّل روايت امام صادق (عليه السلام) فرموده انـد ، صدق نور و روشنائی است ، و ارزش اين حقيقت در ميان حسنات ارزش خاصّی است .

انسانی كه همراه صدق است ، منبع خير و جدای از شرّ و شرور است و مردم از بركت وجود او بهره ها می برند .

قرآن مجيد برای صدق پايگاه عجيبی قائل است تا جائی كه به تمام مردم دستور واجب می دهد تمام شئون زندگی را با صادقان هماهنگ و همراه كنيد .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)(۱۲) .

ای اهل ايمان تقوای الهی را مراعات كنيد و با اهل صدق همراه و هماهنگ شويد .

قرآن مجيد ارزش صدق و صداقت را آنقدر والا و بالا می داند ، كه می فرمايد : در قيامت صدق صادقين به آنان منفعت و بهره می رساند .

(هذَا يَوْمُ يَنفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ)(۱۳) .

قرآن مجيد شعاع صدق را گسترده به اعتقاد و عمل و گفتار می داند ، و نجات انسان

را در دنیا و آخرت در گرو اعتقاد صادقانه و عمل صادقانه و قول صادقانه می داند .

در این زمینه لازم است مسئله بسیار بسیار با اهمیّت صدق در سه مرحله ایمان و عمل و گفتار از طریق آیات قرآن مجید بررسی شود تا معلوم گردد بنده حقیقی و عاشق واقعی و عارف وارسته کیست ، که والله قسم راهی بحریم قرب حضرت او جز از مسیر صدق در عقیده و عمل و قول نیست ، آنان که بجائی رسیدند و منازل و مدارج کمال و عرفان را طی کردند ، از طریق صدق طی کردند ، آنان که از رذائل پیراسته شدند و به حسنات آراسته گشتند ، و بجائی رسیدند که جز محبوب ندیدند و جز محجوب نگفتند و برای غیر معشوق کار نکردند ، از راه صدق رسیدند ، و همینانند که خداوند بزرگ بخاطر صدقی که در همه جوانب حیات و در ظاهر و باطن خود و در ایمان و عمل و گفتار خویش داشتند ، در قرآن مجید از آنان به عنوان صدیق یاد فرموده است :

(وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَّبِيّاً)(۱۴) .

(وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَّبِيّاً)(۱۵) .

(مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ)(۱۶) .

(وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ)(۱۷) .

(فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ)(۱۸) .

که منظور از صدیقون و صدیقین در دو آیه اخیر انبیاء و ائمه و کمّلین از اولیاء و تربیت شدگان مدرسه حق و حقیقت اند ، و

این راهی است که برای هر انسانی باز است ، و مقامی است که کسب آن در خور تمام مکلّفین است ، که با کمال تأسّف و تأثّر نود و چند درصد از مردم از تحصیل این مقام با عظمت ملکوتی کوتاهی می کنند !

اکثر مردم وقت خود را صرف جمع مال و نشست و برخاست با اهل گناه و خوض در باطل و لهو و لعب و خواب و خوراك و شهوت و شکم می کنند ، و آنان را بهمین خاطر از نمد حقایق کلاهی نیست .

حکیم بزرگ سنائی غزنوی می فرماید :

در دل آن را که روشنائی نیست

در خراباتش آشنائی نیست

در خرابات خود به هیچ سبیل

موضع مردم مَرائی نیست

ای خوشا مستیا و بیخودیا

به از این هر دو پادشائی نیست

چند گوئی که چند و چون و چرا

زین معانی ترا رهائی نیست

در مقام وجود و منزل کشف

چونی و چندی و چرائی نیست

تو یکی گرد دل برآی و ببین

در دل تو غم دوتائی نیست

تو خود از خویش کی رسی به خدای

که ترا خود ز خود جدائی نیست

چون بجائی رسی که جز تو شوی

بعد از آن حال جز خدائی نیست

تو مخوانم سنائی ای غافل

کین سخنها بخود نمائی نیست

صدق در ایمان

قرآن مجیـد ایمانی را که همراه یقین و باور ، و عامل عشق انسان به حق ، و محرک آدمی به سوی اخلاق حسـنه و عمل صالح است صادقانه می داند و دارنده ی این چنین ایمان را اهل صدق معرفی می کند :

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ)(١٩) .

منحصراً مؤمنان حقیقی آنان هستند

که به خدا و رسول ایمان آوردند ، ایمانی که با هیچ حادثه و خطر و طوفانی به آلودگی شک و تردید و تزلزل دچار نمی شود ، و با مال و جان در راه خدا جهاد کردند ، اینان در ایمان و عقیده صادقند .

در آیه ی ۱۷۷ سوره مبارکه ی بقره اوصاف ایمانی و عملی و اخلاقی اهل ایمان را در پانزده مرحله بیان می فرماید و سپس در پایان آیه ی شریفه آراستگان به آن برنامه های پرارزش را اهل صدق معرفی می کند :

(أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوْا وَأُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ)(۲۰) .

صدق در ایمان سرمایه ای عجیب و مایه او سرمایه فوق العاده ایست ، شخصیّت هائی چون سلیمان ، ابوذر ، مقداد ، رشید ، حجر ، عمار ، بلال ، میثم ، کمیل و . . . بوسیله صدق به آن مقامات بلند ملکوتی رسیدند .

بسیاری از مردم به محضر رسول خدا مشرف شدند و اظهار ایمان کردند ، ولی خداوند متعال صریحاً در قرآن مجید ادعای آنان را در اظهار ایمان مردود دانست و از آنان به عنوان غیر مؤمن یا منافق و یا دروغگو یاد کرد ، آیات کتاب را در این زمینه بنگرید :

(قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَمْ تُؤْمِنُوا وَلکِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمَانُ فِی قُلُوبِکُمْ)(۲۱)

اعراب گفتند ایمان آوردیم ، به آنان بگو ایمان نیاوردید ، شما از نظر خدا مؤمن نیستید زیرا ایمان عبارت از باور و یقین قلب است و این باور و یقین در قلب شما وارد نشده !

(إِذَا جَاءَکَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللهِ وَاللهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ

لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ)(۲۲) .

زمانی که منافقان نزد تو می آینـد ، گویند ما به حقیقت گواهی می دهیم که تو رسول خدا و فرسـتاده ی حضـرت حقّی ، خدا می دانـد که تـو رسول اوئی ولی خداونـد گواهی می دهـد که منافقـان این سـخن را و این اعلام ایمـان را به مکر و خـدعه و نیرنگ و دروغ می گویند .

منـافقین برای ریا و جلب منافع دنیا مبادرت به عبادت و کردار نیک می نماینـد ، ولی چون ایمان و اخلاص و عقیـده ندارنـد ، آن عبـادت و کردار قشـری در بارگاه حضـرت حق پشـیزی ارزش نـدارد ، و در آخرت باری از دوش آنان برنمی دارد ، عمل مردم مؤمن رحمت و کار منافق نقمت است .

نمـاز منـافق در پی جنـگ و ستیز با حق و از برای مکر و خـدعه و نیرنگ ، و صـلاه مؤمن برای رسـیدن به مقام قرب و کسـب نجات در یوم قیامت است .

آن منافق با موافق در نماز

از پی استیزه آید بی نیاز

در نماز و روزه و حج و زکات

با منافق مؤمنان در برد و باخت

مؤمنان را برد باشد عاقبت

بر منافق مات اندر آخرت

گر چه هر دو بر سر یک بازی اند

هر دو با هم مَروَزی ورازیند

هر یکی سوی مقام خود رود

هر یکی بر وفق نام خود رود

مؤمنش خوانند جانش خوش شود

ور منافق گوئی بر آتش شود

نام او محبوب از ذات و لیست

نام این مبغوض و آفات دنیست

میم و واو و میم و نون تشریف نیست

لفظ مؤمن خوبی تعریف نیست

گر منافق خوانیش این نام دون

همچو کژدم می خلد در اندرون

گرنه این نام اشتقاق

دوزخست

پس چرا در وی مذاق دوزخست

زشتی آن نام بد از حرف نیست

تلخی آن آب بحر از ظرف نیست

بحر تلخ و بحر شیرین در جهان

در میانشان برزخ لایبغیان

وانکه این هر دو ز یک اصلی روان

برگذر زین هر دو رو با اصل آن

زر قلب وزر نیکو در عیار

به محک هرگز ندانی ز اعتبار

هرکه را در جان خدا بنهد محک

مَرْ یقین را باز دارد اوززنگ

صدق در عمل

هنگامی که بر اثر معرفت ، نسبت به حقایق هستی و بخصوص وجود مقدّس حضرت او یقین حاصل شود ، و قلب به شئون حضرت دوست تسلیم گردد ، و دل به زلف گره گیر عشق محبوب پیوند بخورد ، و آدمی تحقق قیامت و روز حساب را که وعده حضرت یار است با تمام وجود حس کند ، عمل و کار و کوشش بر مبنای این حالات ملکوتی ، و واقعیّات ربّانی صورت می گیرد ، و حرکت و کار محض خوشنودی او از انسان صادر می شود ، و نور ایمان به حق و قیامت و نبوت و ولایت در تمام حرکات جلوه گر می شود ، در این وقت این عمل را عمل صادقانه می گویند .

صدق در عمل به این معناست ، که سراپای عمل غرق در نور ایمان و اخلاص باشد ، و فعل انسان بدستور او و برای او انجام گیرد .

نظام عمل در وجود همه انسانها اگر بر این مبنا باشد ، از شرّ و شرور و از خبائث و مفاسد اثری برجا نخواهد ماند ، که این همه پلیدی و آلودگی محصول عمل بی نور و کوشش برای غیر خداست .

(وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِى مُدْخَلَ

صِدْق وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْق وَاجْعَل لِی مِن لَدُنکَ سُلْطَاناً نَصِیراً)(۲۳) .

در این آیه ی کریمه ی دعای عجیبی را به رسولش تعلیم می دهد :

ای رسول من به پیشگاه ربوبی من عرضه بدار ; خدایا مرا در کلیه امور و شئون زندگی با قدم صدق داخل کن و با قدم صدق خارج نما و به من از جانب خود بصیرت و حجّت روشنی که دایم مددکارم باشد عنایت فرما .

(مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً)(۲۴) .

عده ای از مردم با ایمان بزرگ انسانهائی هستند ، که به عهدی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند ، گروهی از آنان در راه وفای به عهد به فیض شهادت رسیدند ، و گروه دیگر به انتظارند و بهیچ عنوان عهد خود را تغییر ندادند .

(لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِینَ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِن دِیَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَرِضْوَاناً وَیَنصُرُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ)(۲۵) .

سهمی از غنائم برای فقرای مهاجرین است ، آنان که به دست دشمن از اموال و خانه های خود بیرون شدند و به امید رسیدن به فضل و رضوان خدا ترک وطن کردند و همواره خدا و رسولش را یاری می دهند ، اینان همان اهل صدقند .

صدق چه دنیای لذّت بخش و چه شجره پر ثمریست ، صدق چه واقعیّت زیبا و چه نهال پرباری است ، صدق چه واقعیّت شیرین و حال پرقیمتی است ، ای کاش همه مردم ایمان و عمل و اخلاق و گفتار و کردار خود را بر پایه صدق استوار می کردند

، تا معنای بهشت آخرت در همین دنیا هم تحقّق پیدا کند .

آن کس که بدون ریا و تزویر و منهای خدعه و فریب و جدای از مکر و حیله ، و به دور از تقلّب و کینه و همراه با صافی و پاکی و اخلاص و ایمان ، و آراسته به حسنات و پیراسته از رذائل زندگی می کند و در زندگی خود هدفی جز جلب خوشنودی حضرت او ندارد اهل صدق است ، صادق کوشش و حرکتش در راه محبوب است و وی را در این راه از سرباختن و ریخته شدن خون باکی نیست .

ای ز عشق تو عاشقان رسوا

ای بیاد تو عاقلان شیدا

کشور دل به یاد تو ویران

خانه ی دین به عشق تو یغما

در روانی و از نظر پنهان

در دلی و به دیده ناپیدا

صبح وصلت به خرّمی نوروز

شام هجرت به تیرگی یلدا

خنک آن دل که سوخت در ره تو

حاصل دین و مایه ی دنیا

خاک پای گدای کوی تو هست

تاج جمشید و افسر دارا

چه مقامیست خاک درگه تو

کاندر آنجا یکیست شاه و گدا

گردد عالم به قیمت تو دهند

مایه اندک بود تو بیش بها

در بر غیر روی خویش بپوش

مده آئینه دست نابینا

با تو امروز هست عین قصور

یاد فردوس و عشرت فردا

آخر ای کوکب همایون روز

تیره تا چند روزگار هما

پرده بردار و رخ نمایان کن

درد دل بین و چاره ی جان کن

صدق در گفتار

قسمت اول

سخن راست را ارزشی است عظیم ، که کسی را بر آن ارزش آگاهی نیست ، پرقدرترین کلام در تمام آفرینش کلام راست است ، اگر تمام دنیا بیکدیگر راست بگویند ، مشکلی برای کسی پیش نخواهد آمد .

مایه و سرچشمه ی

اوّلیّه راستگوئی ایمان به خدا و سالم بودن قلب از شوائب شرک و رذائل اخلاقی است ، لسان صدق که در آیات قرآن مجید مطرح است جز با ایمان و اتّکال به خدا قابل تحصیل نیست .

دروغگو یا بی ایمان است ، یا ضعیف ، یا ترسو ، یا مزوّر و متقلّب و حیله گر .

راستی و راستگوئی صفت انبیاء و مشخّصه اولیاء الهی است ، اگر بخواهی در آن صف قرار بگیری زبان به راستی آراسته کن و از سخن غیر حق در تمام امور بپرهیز ، که راستان و راستگویان محبوب حضرت دوست و معشوق حضرت یارند ، و مقامشان همچون مقام ملکوتیان ملکوتی است .

بیائید به حضرت حق در همه ی امور و به تمام خلق در همه ی جهات راست بگوئیم و از این باب نجات به هیچ صورت روی برنگردانیم .

راستی و راستگوئی سبب نورانیت دل ، و علت روشنائی جان و رساننده انسان به سرچشمه ی کمالات یعنی حضرت دوست است ، آنجا که انسان جز تجلّی او نبیند و یک دل و یک جان جز این حقایق به محضرش عرض نکند :

جان روشندلان که مظهر تست

پرتوی از جمال ازهر تست

مستی عاشقان شیدائی

از لب لعل روح پرور تست

دل ما بیدالان سودائی

خسته ی غمزه ی ستمگر تست

مست و مخمور از شراب توایم

غم و شادی ما ز ساغر تست

باعث اختلاف لیل و نهار

زلف مشکین و روی انور تست

سبب انقلاب بدر و هلال

روی خوب و میان لاغر تست

همه سرگشتگان کوی توایم

همه را روی عجز بر در تست

هرچه در عالم کبیر بود

همه شرح کتاب اکبر تست

تو زمن حال دل چه می پرسی

من چه

گویم زدل چو دل بر تست

لطف و رحمت زبنده باز نگیر

فیض از جان کمینه چاکر تست

(وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْق عَلِيّاً)(۲۶) .

و آنان را از رحمت خود بهره مند ساختیم و از بهر ایشان زبان راست و رفیع القدر قرار دادیم .

قرآن مجید در آیات متعدّدی به آنان که زبانشان با دل یکی نیست حملات سختی آورده و بر هویت وجودشان مارک نفاق زده است .

(يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ)(۲۷) .

آنچه را که به قلب اعتقاد ندارند به زبان جاری می کنند !

مردمی که دارای زبان راستگو هستند اهل ایمان و صفا و اخلاصند ، و از گفتار درست و راست آنان پیداست که با حضرت دوست پیوندی عاشقانه دارند . از این جهت ائمه بزرگوار در روایات و احادیثی که از خود به یادگار گذاشته اند مردم را به معاشرت با انسانهای امین و راستگو تشویق کرده اند ، زیرا امین و صادق القول منبع خیر و سرچشمه برکت و مایه رحمت و لطف است .

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : لا تَغْتَرُّوا بِصَلاتِهِمْ وَلا بِصِيامِهِمْ ، فَاِنَّ الرَّجُلَ رُبَّما لَهِجَ بِالصَّلاةِ وَالصَّوْمِ حَتّی لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَلكِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَديثِ وَاَداءِ الْاَمانَهِ(۲۸) .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

به نماز خواندن و روزه گرفتن آنها فریب نخورید ، بسا که مرد به نماز و روزه انس گیرد که اگر آن را وانهد دچار هراس گردد ، مردم را به راستگوئی و امانت پردازی امتحان کنید .

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) :

مَنْ صَدَقَ لِسانُهُ زَكی عَمَلُهُ(۲۹) .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

هرکس زبانش زبان صدق

است کردارش پاک است .

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ :

کونوا دُعاةً لِلنّاسِ بَالْخَیْرِ بِغَیْرِ اَلْسِنَتِکُمْ لِیَرَوْا مِنْکُمُ الْاِجْتِهادَ وَالصِّدْقَ وَالْوَرَعَ(۳۰) .

و نیز آن حضرت می فرماید :

مبلّغ مردم باشید به کار خیر نه تنها با زبان بلکه سعی کنید از شما کوشش در راه خدا و راستی و پاکدامنی ببینند .

وَقالَ (علیه السلام) :

اَحْسَنُ مِنَ الصِّدْقِ قائِلُهُ وَخَیْرٌ مِنَ الْخَیْرِ فاعِلُهُ(۳۱) .

و نیز آنجناب فرمود :

بهتر از صدق گوینده آن و برتر و بهتر از نیکی انجام دهنده ی آن است .

روی از عالم بگردان گر لقا می بایدت

بگسل از کونین گر زلف دوتا می بایدت

روشنی چشم از جواهر سرمه مردم مدار

خویش را درهم شکن گر توتیا می بایدت

فقر را با نقشبندان تعلّق کار نیست

هستی از تن پروران تا بوریا می بایدت

شمع دل را از هواهای مخالف پاس دار

وقت رفتن گر چراغی پیش پا می بایدت

از سعادتمندی ذاتی نداری بهره ای

تا برات از سایه ی بال هما می بایدت

این پریشان اختلاطیهای گل بیگانگی است

آشنای خود نه ای تا آشنا می بایدت

خانه ی دربسته فانوس حضور خاطر است

مهر زن بر لب اگر خاطر بجا می بایدت

ای که می لرزی به شمع دولت بیدار خویش

گرد خود فانوسی از رخت دعا می بایدت

نی در این بستان سرا تا برگ دارد بی نواست

برگ را از خود بیفشان گر نوا می بایدت

قسمت دوم

موج پروا را چه بال و پر گشاید در حباب

صائب از گردون برون رو گر قضا می بایدت

بعد از این مقدّمات لازم است به ترجمه ی اصل روایت باب صدق اشاره شود :

صدق نوریست که در عالم معنی می درخشد و به تمام باطن و ظاهر انسان

روشنائی می بخشد ، مانند آفتاب که هرچیزی که سیطره ی آن است از او نور می گیرد و این نور دادن نقصان و ضعفی در آن منبع ایجاد نمی کند .

به حقیقت کسی که آراسته به صدق است به مقتضای صدقش کذب و تقلّب را در افراد کاذب ندیده ، و ظاهر اعمال آنان را حمل به صحت و صدق نموده ، اظهارات آنان را تصدیق می نماید ، آری این همان نور صدق و حقیقت معناست که غیر از این از آن انتظاری نیست .

چنانکه حضرت آدم ابلیس را در اظهار کذب او چون قسم خورد تصدیق نمود و سخن او را باور کرد ، زیرا در وجود آدم اثری از دروغ و تقلّب نبود .

حضرت حق در آیه ی ۱۱۶ سوره ی طه می فرماید :

ما با آدم عهد کرده و او را توجه دادیم ولی او فراموش کرد و ما برای او عزمی نیافتیم .

و ابلیس در اولین مرتبه این تقلّب و خلاف را بکار برد ، و پیش از او کسی را سابقه ی این عمل در ظاهر و باطن نبوده است ، پس او بخاطر همین خیانتش دچار خسارت شد و از پاکی و صفا و صدق و درستی آدم در جهت اغوا کردنش نفعی نبرد و وی را از حالت صدق و روحانیت بسبب دروغی که در جهت مخلّد شدنش در بهشت اظهار کرد بیرون نبرد .

صفت صدق حضرت آدم را سودبخش و مفید واقع شد ، زیرا او بخاطر صفا و صدق خویش غیر راستی بخود راه نداد ، و خیال دروغ درباره ی ابلیس نکرد ،

و کذب او را که در ظاهر صدق می نمود باور کرد .

اینست که خدای تعالی فرمود : ما از آدم چیزی را که خلاف پیمان و برنامه او بوده ندیدیم و هرگز او قصد نافرمانی نداشت و از این لحاظ بود که به سبب حیله و دروغ ابلیس ، از مقام برگزیدگی او چیزی کم نشد .

صدق یکی از صفات عالی انسانی و ملکوتی است و این حقیقت الهیّه در اثر تهذیب و تزکیه حاصل می شود ، و همچنین حصول صدق موجب برائت و تزکیه انسان از سیّئات و قبائح اعمال می شود ، چنانکه حضرت عیسی در نتیجه ظهور صدق از جانب پروردگار عالم تزکیه و تبرئه شد و مورد ستایش قرار گرفت .

و آن حضرت آئینه نشان دهنده صادقان از امت پیامبر اسلام است .

چنانکه در پایان آیات مربوط به حضرت عیسی بطور کلّی می فرماید : « در روز جزا صادقین از صدق خود بهره می گیرند » .
و صدق بهر اندازه که در وجود آدمی برقرار و ثابت گردد ، به همان اندازه تزکیه و پاکی بیاید .

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده است :

صدق شمشیر برنده ای است که با عنایت حق در بندگان خاصش ظهور می کند و این شمشیر بهر موردی که فرود آید از آسمان گرفته تا زمین نافذ و قاطع خواهد بود .

هرگاه بخواهی بدانی که از صادقینی یا از کاذبین باید با کمال دقّت در باطن و رفتار و کردار خود تحقیق و رسیدگی کنی و قلب و ظواهر خود را به میزان عدل الهی که قرآن و پیامبر و ائمه هستند بررسی

نموده و بی طرفانه به قوانین الهی عرضه بداری ، گوئی که در پیشگاه عدل الهی حاضر شده ای در معرض سنجش یوم القیامه قرار گرفته ای ، خداوند متعال می فرماید :

مردم در روز جزا به میزان حق سنجیده می شوند ، پس هرکس میزان او سنگین تر باشد رستگار است .

چون برنامه ی معنوی تو از جهت افکار و عقاید و اخلاق روی عدالت و درستی و صحّت قرار داشته باشد و ادعای تو طبق باطن و معنویّت صورت پیدا کند مقام صدق برای تو ثابت است ، و این کمترین مرتبه صدق است که بین زبان و قلب کمترین مخالفتی نباشد .

شخص صادق باین طریقی که ذکر شد مانند آدم محتضر است ، و شخص محتضر خواه و ناخواه روی به عالم معنی کرده و از جهان ماده و صورت گذشته ، همچنین شخص صادق در همه احوال و اقوال و افکار خود صددرصد از صدق و درستی پیروی کرده و از تظاهرات و اختلافات و دعواها و هوسرانیهای مردم گذشت خواهد کرد .

ره نوردانیکه چون خورشید تنها می روند

از زمین پست بر اوج ثریّا می روند

خانه بر دوشان مشرب از غریبی فارغند

چون کمان در خانه ی خویشند هرجا می روند

روح مجنون را ز تنهائی برون می آورند

عاشقان از شهر هر گاهی به صحرا می روند

موج را سررشته می گردد بدریا منتهی

راه های مختلف آخر به یکجا می روند

دامن مادر به آغوش پدر بگزیده اند

طفل طبعانی که از دنبال دریا می روند

خانه پردازان چو سیلاب از جهان آب و گل

بی توقّف راست تا آغوش دریا می روند

رهروان را چشم شور صبح می

سازد خنك

زین سبب این راه را مردان به شبها می روند

از گران جانان چو کوه قاف ایمن نیستند

اهل وحشت گر بزیر بال عنقا می روند

فارغ از همراه گردد هرکه خود را جمع ساخت

مردم آشفته با همراه تنها می روند

تن پرستانی که صائب زا خودی نگریختند

زیر دیوارند اگر بیرون ز دنیا می روند

ملا عبدالرزاق گیلانی که احادیث « مصباح » را ترجمه کرده می فرماید : باید دانست که کمال صدق حاصل نمی شود در آدمی مگر بوجود چهار صدق :

اوّل : صدق زبان که هرچه گوید و هر خبر که دهد خواه با خدا و خواه با خلق و خواه از ماضی و خواه از مستقبل راست گوید و بهرچه گوید و خبر دهد صادق باشد ، پس بنابراین با وجود میل به دنیا و رغبت به دنیا ، در گفتن :

(وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماوَاتِ وَالأَرْضَ) .

و گفتن :

(إِيّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) .

و امثال این ها از ادعیه و آیات کاذب خواهد بود .

دوّم : صدق نیّت است یعنی صدق حقیقی و راستی و ردستی و تحقیقی مقتضی آن است که در نیت هر فعل طاعت و عبادت ، غیر خدا ملحوظ نباشد و به تقرّب حضرت باری غیر او را دخیل نکند و الاّ در آن نیّت کاذب خواهد بود .

سیّم : صدق عزم است یعنی عزمش آن باشد که اگر ولایت ناحیه به او رجوع شود عدالت کند و اگر صاحب ثروت و تموّل شود به ضعفا و اهل حاجت احسان نماید ، و اگر در قضا و ولایت ناحیه و تدریس مدرسه اَوْلی از خود یابد ولایت

و تدریس به او رجوع کند .

چهارم : صدق مقامات است یعنی در هر مقام از مقامات ست که زهد است و محبّت و توکّل و خوف و رجاء و رضا ، حقیقت آن مقام را طلب کند و به مرتبه ضعیف آن راضی نشود و در هر مقام از مقامات مذکوره کامل باشد و اگر بخلاف آن باشد و به مرتبه ناقص این مراتب راضی شود کاذب خواهد بود نه صادق .

باب هفتاد و پنجم در توکل است

توضیح

قـالَ الصِّـادِقُ (علیه السـلام) : اَلتَّوَکُّلُ کَـأْسٌ مَخْتومٌ بِخَتْمِ اللهِ فَلا یَشْـرَبُ بِها وَلا یَفُضُّ خِتامَها اِلَّا الْمُتَوَکِّلونَ کَما قالَ اللهُ تَعالی : (وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)(۳۲) ، (وَعَلَى اللهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُم مُؤْمِنِينَ)(۳۳) .

مَنِ انْقَطَعَ اِلَی اللهِ کَفاهُ اللهُ کُلَّ مَؤُنَه وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ وَمَنِ انْقَطَعَ اِلَی الدُّنْیا وَکَلَهُ اِلَیْها .

مَنْ سَـرَّهُ اَنْ یَکونَ اَقْوَی النّـاسِ فَلْیَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ وَمَنْ سَـرَّهُ اَنْ یَکونَ اَکْرَمَ النّاسِ فَلْیَتَّقِ اللهَ وَمَنْ سَـرَّهُ اَنْ یَکونَ اَغْنَی النّاسِ فَلْیَکُنْ بِمـا فی یَـدِ اللهِ اَوْثَقَ بِما فی یَـدِهِ . جَعَلَ التَّوَکُّلَ مِفْتاحَ الْایمانِ وَالْایمانِ قُفْلَ التَّوَکُّلِ ، وَحَقیقَهُ التَّوَکُّلِ الْایثارُ وَاَصْلُ الْایثارِ تَقْـدیمُ الشَّیْءِ بِحَقِّهِ .

وَلاـ یَنْفَـکُّ الْمُتَوَکِّلُ فی تَوَکُّلِهِ مِنْ ایثـارِ اَحَـدَ الْایثـارَیْنِ فَاِنْ آثَرَ مَعْلولَ التَّوَکُّلِ وَهُوَ الْکَوْنُ حُجِبَ بِهِ ، وَاِنْ آثَرَ مُعَلِّلَ عِلَّهِ التَّوُکُّلِ وَهُوَ الْباری سُبْحانَهُ بَقِیَ مَعَهُ .

فَاِنْ اَرَدْتَ اَنْ تَکونَ مُتَوَکِّلًا لا مُتَعَلِّلًا فَکَبِّرْ عَلی روحِکَ خَمْسَ تَکْبیرات وَدَعْ اَمانِیَّکَ کُلَّها تَوْدیعَ الْمَوْتِ لِلْحَیاهِ .

وَاَدْنی حَـدِّ التَّوَکُّلِ اَنْ لاـ تُسابِقَ مَقْـدورَکَ بِالْهِمَّهِ وَلا تُطالِعَ مَقْسومَکَ وَلا تَشْتَشْـرِفَ مَعْـدومَکَ فَتَنْقُضَ بِاَحَـدِهِما عَقْـدَ ایمانِکَ وَاَنْتَ لا تَشْعُرُ . وَاِنْ عَزَمْتَ اَنْ تَقِفَ عَلی بَعْضِ شِعارِ الْمُتَوَکِّلینَ

حَقّاً فَاعْتَصِمْ بِمَعْرِفَهِ هـذِهِ الْحِكايَهِ وَهِیَ اَنَّهُ رُوِیَ اَنَّ بَعْضَ الْمُتَوَکِّلینَ قَدِمَ عَلی بَعْضِ الْاَئِمَّهِ فَقالَ : رَضِیَ اللهُ عَنْکَ اعْطِفْ عَلَیَّ بِجوابِ مَسْأَلَه فِی التَّوَکُّلِ وَالْاِمامُ کانَ یَعْرِفُ الرَّجُلَ بِحُسْنِ التَّوَکُّلِ وَنَفیسِ الْوَرَعِ وَاَشْرَفَ عَلی صِدْقِهِ فیما سَأَلَ عَنْهُ مِنْ قَبْلِ اِبْدائِهِ اِیّاهُ فَقالَ لَهُ : مَکانَکَ وَأَنْظِرْنی ساعَهً . فَبَیْنا هُوَ مُطْرِقٌ بِجَوابِهِ اِذَا اجْتازَ بِهِما فَقیرٌ فَاَدْخَلَ الْاِمامُ (علیه السلام) یَدَهُ فی جَیْبِهِ وَاَخْرَجَ شَیْئاً فَناوَلَهُ الْفَقیرَ ثُمَّ اَقْبَلَ عَلَی السّائِلِ فَقالَ لَهُ : هاتِ وَسَلْ عَمّا بَدا لَکَ . فَقالَ السّائِلُ : اَیُّهَا الْاِمامُ کُنْتُ أَعْرِفُکَ قادِراً مُتَمَکِّناً مِنْ جَوابِ مَسْئَلَتی قَبْلَ اَنْ تَسْتَنْظِرَنی فَما شَأْنُکَ فی اِبْطائِکَ عَنّی ؟ فَقالَ الْاِمامُ (علیه السلام) : لِتَعْتَبِرَ الْمَعْنی قَبْلَ کَلامی اِذا لَمْ اَکُنْ اَرانی ساهِیاً بِسِرّی وَرَبّی مُطَّلِعٌ عَلَیْهِ اَنْ اَتَکَلَّمَ بِعِلْمِ الْمُتَوَکِّلِ وَفی جَیْبی دانِقٌ ثُمَّ لَمْ یَحِلَّ لی ذلِکَ اِلّا بَعْدَ ایثارِهِ ثُمَّ لِیَعْلَمَ بِهِ فَافْهَمْ .

فَشَهِقَ الرَّجُلُ السّائِلُ شَهْقَهً وَحَلَفَ اَنْ لا یَأْوِیَ عُمْراناً وَلا یَأْنَسَ بِبَشَر ما عاشَ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

التَّوَکُّلُ کَأْسٌ مَخْتومٌ بِخَتْمِ اللهِ فَلا یَشْرَبُ بِها وَلا یَفُضُّ خِتامَها اِلَّا الْمُتَوَکِّلونَ .

مسئله با عظمت توکّل

اگر تصور شود ، توکّل به معنای بریدن از کار و کوشش و جهد و مجاهدت و زحمت و ریاضت و روبراه شدن تمام امور بدون توجه به نظامات عالی خلقت و منهای قیام به حقوق خود و خلق است ، تصوّری صددرصد باطل و اندیشه ای صددرصد جاهلانه و شیطانی است .

رزاقیّت حضرت حق و اینکه این رزاقیّت را بر خود واجب فرموده به این معنا نیست که دست از همه بندگان و از همه ی امور بردار ، و در

گوشه ای به ذکر و تسبیح بنشین و هیچ مسئولیّتی را نپذیر و در عین این عزلت و بریدگی به انتظار روزی رسیدن و درست شدن کارها باش .

جهان آفرینش جهان کار و فعالیّت و زحمت و کوشش و جهاد و ریاضت است . تمام عناصر هستی از کوچک ترین اتم گرفته تا گسترده ترین کهکشانها در کار و در فعالیّت اند ، که اگر این همه کار و کوشش و اینهمه حرکت و فعالیّت نبود از نظام هستی خبری باقی نمی ماند .

رزاقیّت و ولایت و محبّت حضرت او به عباد و بخصوص به بندگان مؤمن هیچ منافاتی با کار و کوشش ندارد ، که دنبال کار و کوشش رفتن و قیام به حقوق امر واجب اوست ، نهایت اینکه این کار و کوشش باید براساس مقررات او و توجه به حلال و حرام و با تکیه و اعتماد بر او و حضرت وی را در تمام امور وکیل گرفتن انجام گیرد تا امور به نتیجه مادّی و معنوی برسد ، و حقیقت توکّل جز این نیست و جز این نمی باشد ، و این توکّل محض این دستور داده شده که انسان به زنجیر اسارت کفر و شرکت دچار نشود و پای از جاده ی حق بیرون ننهد ، و از حلال به حرام و شبهه گرفتار نیاید ، و از ورع و پاک دامنی و یقین و اخلاص عاری نگردد .

انبیاء خدا برای بدست آوردن روزی به انواع کسب های حلال دست می زدند ، و بوقت دچارشدن به مرض و درد به طبیب و دوا مراجعه می کردند ، و به

هنگـام حمله دشـمن دست به دفاع و جهاد مقـدّس می بردنـد و در راه احقاق حق خود و اهل و عیال و ملّتشان از هیـچ فعّالیّتی بازنمی ایستادند و این همه نه اینکه با توکل منافات نداشت بلکه اعتمادشان در تمام امور به حضرت حق بود و آن عین توکل بود و در عین حال آن بزرگواران و همچنین ائمه طاهرین در رأس تمام متوکّلان عالم بودند .

عبـارات و جملاـت و گفته هـای صوفیان و درویشان خارج از راه را در باب توکّل که در کتب عرفانی اهل سـنت و بعضـی از کتب خـاصه به نقـل از آنـان آمـده رهـا کنیـد ، که قسـمت عمـده ای از آن گفته هـا محصول خیالات و اوهام و ضـد آیات و روایات است .

کـار و کوشـش براسـاس دسـتور و هماهنـگ بـا قـوانین حق و به شـرط رعـایت حلاـل و حرام در تمـام امور حیـات اعم از امر اقتصادی در ابعاد دامداری و کشاورزی و صنعت و تجارت و امر سیاسی اعم از اجرائی و قضائی و وضع قانون و امر علمی اعم ادیـان و علم ابـدان واجب است و برای به نتیجه رسـیدن تمـام این امور اعتمـاد و توکل بر حضـرت دوست اوجب ، که اینسـت توکّل و توکل را جز این معنا نیست ، معنا کردن توکّل بغیر این معنی تنبلی و سـستی و عافیت طلبی و فرار از مسئولیت است نه توکّل که توکّل حالتی است ایمانی و روحی و قلبی که در تمام امور انسان را از کفر و شـرک و افتادن به چاه گناه و معصـیت و ذلت و دنائت حفظ می کند .

آری

این عالم و این جهان براساس نظام علت و معلول و سبب و اسباب قرار داده شده ، و بدون اتّصال به سبب و اسباب رسیدن به مسبّب و مسبّبات محال است ، چیزی که هست در این زمینه باید به دو چیز با تمام وجود توجّه داشت که توجه به آن دو چیز علّت تحقق توکل است .

۱ باید با تمام همت از تکیه بر وسائل و علل و اسباب شیطانی اعم از علل بی جان و با جان پرهیز کرد ، تا وجود انسان منشأ گناه و میدان باز کردن برای عصیان عاصی نشود و از این طریق به ستم و ستمگر و بازشدن راه برای نفوذ شیاطین کمک نگردد .

۲ اسباب و وسائل را در امور مستقل نداند و از مستقل دانستن هر اموری بپرهیزد و در تمام برنامه ها توجه داشته باشد که تأثیر اسباب و علل فقط و فقط به دست اراده و عنایت و توجه حضرت اوست ، آن جناب اگر بخواهد آتش بسوزاند می سوزاند و دوا اثر می کند و زمین برویاند می رویاند و جنگ به پیروزی برسد می رسد و اگر نخواهد چیزی به نتیجه نمی رسد گرچه تمام عالم و عالمیان برای به نتیجه رساندن کار دست به دست هم بدهند ، چون انسان این دو حقیقت را در تمام جهات حیات لحاظ کند ، توکّل را که حالتی روانی و حقیقتی قلبی است در جان خود تحقق داده و در صف متوکّلان به حق قرار گرفته است .

چون توکّل حاصل شود ، حکومت شیطان از خیمه حیات انسان برچیده شود و

میـل به گناه و گناهکار از دل برود ، و میـدان زنـدگی از دخالت هوا و شـهوت پاك گردد ، و آدمی از اینکه عمله شیاطین و دسـتگاههای ظلم شود نجات پیـدا کند و همچون اولیاء حق در راه زندگی قدم بردارد و بهیچ کاری بدون وکیل گرفتن حق و اعتماد بر جناب او و طمع به لطف و عنایتش دست نزند .

به راه عشق تو ای دوست ما ز روی ارادت

بجای پا بنهادیم سر زمان ولادت

به آستین ملالم مران که من سر طاعت

بر آستان تو بنهاده ام ز روی ارادت

بکشت هجر تو ما را وزنده کرد وصالت

وصال و هجر تو باشد دلیل موت و اعادت

به تیر غمره مرا گو بزن که سهم ندارم

چرا که غمزه ی دلدوز تست سهم سعادت

به درد کرده دل مستمند خوبه امیدی

که بر سرش بنهی پا شبی به رسم عیادت

هزار جهد کردم که گرد عشق نگردم

ترا بدیدم و در من نمود سعی و جلادت

بنزد هیچ کس انکار عاشقی نتوانم

که آب دیده و رنگ رخم دهند شهادت

مباش غرّه به بازوی خود که بیش ز قسمت

نمی دهند کسی را به جدّ و جهد و رشادت

خدای را چو ندانست مستحق پرستش

نمود شیخ ریائی بشرط مزد عبادت

حقیقت توکّل

قسمت اول

در بـاب توکـل و اینکه این حقیقت عـالی روانی ریشه در ایمان به حق دارد ، بسـیار گفته و نوشـته انـد ، محصول و نتیجه تمام آنها در این چند جمله مفید و مختصر است .

حسّ و عقل حکم می کنـد : جهان جای تکاپو و تلاش است ، باضافه حس و عقل آن اندازه آیات و روایات در این باره وارد شده است که حتی احتیاج

بذکر نمونه ای هم از آنها حس نمی شود ، فقط کافی است که به این آیه شریفه توجّه شود که می فرماید :

(وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلاَّ مَا سَعَى وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى)(۳۴) .

برای انسان نیست مگر آنچه کوشیده ، و انسان بزودی نتیجه کار خود را خواهد دید .

ملاحظه می شود که : در آیه ی شریفه « انّما » وجود دارد که دلالت بر حصر حقیقی می نماید ، از آنطرف علل محاسبه نشده و نظارت خدا به موجودات و جریان استمراری حوادث نمی گذارد که هیچ انسانی اگر چه تمام نیروهای فکری فرزندان آدم را در مغز خود جای بدهد بطور یقین و جزم مقدّماتی را که برای نتیجه ای ایجاد کرده است ، آنچنان قطعی بداند که احتمال تخلّفی در آن نبوده باشد ، آری ما به جهان هستی مسلّط نیستیم ، ما حدود اختیارات خود را کاملاً می شناسیم که چه اندازه کم و ناچیز است و بهمین جهت است که خداوند می فرماید :

(وَلاَ تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذلِكَ غَداً إِلاَّ أَن يَشَاءَ)(۳۵) .

مگو من چیزی را فردا انجام خواهم داد ، مگر اینکه آن را به مشیّت خدا مرتبط سازی .

و نیز روشن است که پیوستن حوادث و رویدادها به مشیّت خداوندی چه اندازه باعث آرامش قلبی می گردد ، زیرا در آن هنگام که مطابق تصورات انسان کاری انجام نمی گیرد و تمام مقدّمات به هدر می رود ، با یأس و نومیدی بنیان کنی مواجه می گردد ، در صورتی که اگر تمام حوادث را پس از فعالیّت های ممکن به مشیّت

خداونـدی موکـول نمایـد هنگـام تخلّـف از نـتیجه آن اضـطراب و نومیـدی صـورت نخواهـد گرفت ، همین روش دوجـانبه را خداوند در آیه شریفه چنین می فرماید :

(فَبِمَا رَحْمَه مِنَ اللهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنتَ فَظّاً غَلِیظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ)(۳۶) .

به سـبب رحمت خداونـدی است که بـا آنهـا بـا نرمی و عطـوفت رفتـار می کنی ، اگر تنـدخو و سـنگدل بـودی از پیرامـون تو پراکنـده می گشـتند از آنها بگذر و در امور با آنها مشورت نما هنگامی که به نتیجه جزمی رسـیدی آنگاه بر خدا توکّل کن ، خداوند توکّل کنندگان را دوست می دارد .

در توکّل تکیه بر غیر خـدا وجود نـدارد ، زیرا فقط خداست که طرف توجّه انسان است ، البته هیچ کس منکر نیست که انسان بـایستی در همه شـئون خـود خداونـد را مـورد تـوجه قرار بدهـد ، ولی هنگـامی که درست دقّت کنیم خواهیم دیـد که کـار و کوشـش بحسب قوانین طـبیعت که جلوه گـاه مشیّت خداونـدیست ، بهترین وسـیله توجه بخـدا و اطـاعت از دسـتور اوست که نیروی بـازوی خـدادادی را بکار می انـدازد ، و در راه معاش خود و دیگران با تقلّائی که می کنـد بهترین عبادت را انجام می دهد ، مرد آگاه هرگز نیروپرست نیست ، مرد باایمان می داند که سـبب ساز تمام سبب ها خداست ، بلکه سرتاپای وجود او از خدا است ، بنا به این توجّه چگونه می تواند تکیهِ پرستش آمیز به اعضای درونی و برونی خود نماید(۳۷) .

گفت آری گر

توکل رهبر است

این سبب هم سنّت پیغمبر است

گفت پیغمبر به آواز بلند

با توکل زانوی اشتر ببند

رمز الکاسب حبیب الله شنو

از توکّل در سبب کاهل مشو

رو توکّل کن تو با کسب ای عمو

جهد میکن کسب میکن مو بمو

جهد کن جدّی نما تا وارهی

ور تو جهدش بمانی ابلهی

مسئله توکّل و شئون مختلفه اش در قرآن مجید در سوره ی مبارکه ی توبه آیه ۱۲۹ و یونس ۷۱ و هود ۵۶ و ۸۸ و یوسف ۶۷ و رعد ۳۰ و شوری ۱۰ و اعراف ۸۹ و یونس ۸۵ و ممتحنه ۴ و ملك ۲۹ و ابراهیم ۱۲ و آل عمران ۱۲۲ و ۱۶۰ و مائده ۱۱ و انفال ۴۹ و توبه ۵۱ و ابراهیم ۱۱ و زمر ۳۸ و مجادله ۱۰ و تغابن ۱۳ و بسیاری از سوره های دیگر آمده که ذکر آن آیات و تفسیر و توضیحش خود کتاب مفصّلی است .

روایات باب توکّل همچون آیات قرآن زیاد است ، برای دیدن آن روایات می توانید به کتاب با عظمت « کافی » جلد دوّم و « بحار الانوار » جلد هفتاد و یکم مراجعه کنید ، در این قسمت ، از باب نمونه به چند روایت اشاره می شود :

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : مَنْ اُعْطِیَ ثَلاثاً لَمْ یُمْنَعْ ثَلاثاً : مَنْ اُعْطِیَ الدُّعاءَ اُعْطِیَ الْاِجابَهَ ، وَمَنْ أُعْطِیَ الشُّکْرَ أُعْطِیَ الزِّیادَهَ ، وَمَنْ أُعْطِیَ التَّوَکُّلَ أُعْطِیَ الْکِفایَهَ . ثُمَّ قالَ : أَتَلَوْتَ کِتابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ : (وَمَن یَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ)(۳۸) وَقالَ : (لَئِن شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ)(۳۹) وَقالَ :(ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ)(۴۰) .

امام ششم (علیه السلام) می

فرماید :

به هرکس سه چیز عنایت شد ، از سه چیز نسبت به او دریغ نشد ، به هرکس دعا دادند از بهرش اجابت نهادند ، به هرکه شکرگزاری دادند ، بر نعمتش افزودند ، به هرکه توکّل دادند ، کفایت امور به او عطا نمودند ، سپس فرمود : آیا خواندی قرآن را که : هرکه بر خدا توکّل کند او را حضرت حق بس است ، و اگر شکر کنید بر شما بیفزایم ، و مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم .

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قالَ :

سُئِلْتُ الرِّضا (علیه السلام) فَقُلْتُ لَهُ : جُعِلْتُ فِداکَ ما حَدُّ التَّوَکُّلِ ؟ فَقالَ لی : اِنْ لا تَخافَ مَعَ اللهِ اَحَداً . قالَ : قُلْتُ : فَما حَدُّ التَّواضُعِ ؟ قالَ : اَنْ تُعْطِیَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِکَ ما تُحِبُّ اَنْ یُعْطوکَ مِثْلَهُ . قالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِداکَ اِشْتَهی اَنْ اَعْلَمَ کَیْفَ اَنا عِنْدَکَ ؟ فَقالَ انْظُرْ کَیْفَ اَنا عِنْدَکَ .

حسن بن جهم می گوید :

به حضرت رضا (علیه السلام) عرضه داشتم فدایت شوم ، اندازه توکل چیست ؟ فرمود : با تکیه بر خدا و با معیّت با حضرت او از احدی در هیچ امری نترسی ، عرضه داشتم حد تواضع چیست ؟ فرمود با مردم آنگونه رفتار کنی که علاقه داری مردم با تو رفتار کنند ، عرضه داشتم علاقه دارم موقعیّت خود را نزد شما بدانم فرمود موقعیّت مرا نزد خود توجه کن تا موقعیّت خود را نزد من بدست آری .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

ابلیس گفته : پنج واقعیّت است که وقتی در عباد حق تجلّی کند ،

مرا نسبت به آنها هیچ چاره و قدرتی نیست امّا سایر مردم محکوم حکومت منند .

۱ کسی که با نیّت پاک بر حضرت حق پناه برد و به دامن رحمت حق متمسّک گردد و در تمام امور زندگی بر خداوند توکل نماید .

۲ انسانی که در شب و روز تسبیحش زیاد باشد .

۳ و هرکس برای برادر مؤمنش بخواهد آنچه را برای خود می خواهد .

۴ و هرکس در مصیبتی که به او می رسد جزع نکند .

۵ و آنکس که به قسمت خداوند راضی باشد و تمام همّت خرج روزی نکند .

پیامبر بزرگ اسلام از جبرئیل پرسید توکّل چیست ؟ پاسخ داد : توجه به اینکه مخلوق قدرت ضررزدن و نفع رساندن ندارد ، و عطا و منع در اختیار کسی نیست ، و باید از خلق مأیوس و ناامید بود ، که هرکس به چنین حالی برسد ، جز برای خدا کار نمی کند ، و جز به خدا امید نمی بندد و از غیر حق نمی ترسد ، و طمع به کسی جز خدا نمی بندد ، که این است حقیقت توکل .

فیض آن عاشق عارف می فرماید :

ندارم خان و مانی حسبی الله

نخواهم آب و نانی حسبی الله

من از کون و مکان بیزار گشتم

شدم در لامکانی حسبی الله

جهان را خط بیزاری کشیدم

چو خود گشتم جهانی حسبی الله

نبستی طرفی از جان و نه از دل

قسمت دوم

نه دل خواهم نه جانی حسبی الله

مرا جانان پسند آمد نخواهم

نه اینی و نه آنی حسبی الله

نمی گیرم چو در دست من آمد

بموی او جهانی حسبی الله

در این آتش خوشم رضوان میارا

برای

من جنانی حسبی الله

نعیم آتش عشقش مرا بس

بهشت جاودانی حسبی الله

چو یار آمد ز در خاموش شو فیض

عیان شد هر بیانی حسبی الله

امام صادق (علیه السلام) در روایت باب توکل می فرمایند :

توکّل چون ظرفی مهر شده است به مُهر حضرت حق که مهر آن را باز نمی کنند و از آن جام نمی نوشند مگر آنان که دارای روح توکّل اند .

خداوند می فرماید :

به پروردگار تکیه کنند تکیه کنندگان .

و باز فرموده :

اگر اهل ایمان هستید به خداوند توکّل کنید .

در آیه شریفه توکّل را کلید ایمان و ایمان را قفل توکّل قرار داده است و به عبارت روشن تر ، توکّل دارای نتائجی است مانند کمال توحید و حصول مرتبه رضا و برقراری مقام عبودیّت و از این آثار ملکوتی کسی بهره نمی برد جز آنکه در توکل ثابت قدم است . و برگشت توکل به اختیار و مقدم داشتن دیگری است بر خود ، یعنی دیگری را بجای خود انتخاب کردن و امور خود را به وی واگذار نمودن ، و ناچار شخص متوکل در برنامه ی توکل خود توجه به یکی از دو امر پیدا می نماید ، یا توجه او به معلول و فوائد و محصول توکل است ، و آن به وجود آمدن و بدست آوردن اموری است که از توکّل حاصل می شود ، مانند تحصیل فوائد و منافع بیشتر و اظهار طاعت و عبودیت و اقتناع نفس خود در مقابل امور جاری و یا آثار و لوازم معنوی دیگر .

و یا توجه او به مبدأ و علّت العلل توکل می باشد ، یعنی پروردگار عزیز و

بزرگی که می باید در برابر او به عبودیت و طاعت و خضوع سرفرود آورد و از خودبینی و توجه به نفس و به دیگران منصرف و منقطع گشت .

در صورت اول ، این توجه که در حقیقت توجه به غیر خداوند عزیز و برخلاف اصول اخلاص و توحید است ، موجب محجوب شدن و محدودیّت است .

و صورت دوم که توجه به عظمت و جلال حق بوده و روی محبّت و اخلاص به پیشگاه حضرت او ، همه امور به او واگذار است حتّی منافع توکّل . و در این مرحله شخص متوکّل ، پیوسته متوجه و متعلق و وابسته به حق است و با بقای حضرت دوست باقی خواهد ماند .

خویش را گم کن ولی ره سوی اوست

کاین چنین گم کرده ره برده به دوست

خویش را گم کن اگر مرد منی

زان که گم گشته بیاید همدمی

خویش را گم کن به نزد یار شو

وز چنین خواب گران بیدار شو

خویش گم کردی همی یابی ورا

می کنم گم گشته را صد مرحبا

خویش در راه خدا گم گشته است

در حقیقت چون مسیحا زنده است

هرکه در راه خدا نبود به گم

هم چو خر باشد به زیر پاردم

هرکه در راه خدا باشد درست

گلبن معنی ز باغ او برست

هرکه در راه خدا بنهاده سر

بر سر خاکش در این دنیا گذر

هرکه در راه خدا روزی رود

چون خور اینجا عالم افروزی شود

هرکه در راه خدا پیوسته سیر

باشد او را عاقبت اینجا بخیر

هرکه در راه خدا درمانده است

پیش ما میدان که کمتر از سگ است

ای عزیز من مرو دنبال غول

کن حذر آن لعین بوالفضول

از کس ناپاک اینجا کن حذر

تا شوی چون پاک منظور

نظر

دست شو ز آلودگی ای مرد پاک

تا بیابی اطلاع از سر خاك

هرکه از سرّ تراب آگاه شد

بوترابی گشت و وان دل شاه شد

پس حقیقت توکّل در این صورت محقّق می شود . و چون خواستی از صمیم دل و روی حقیقت متوکّل باشی می باید به تمام آرزوهـای غلـط دل و علائق قلبی خود قلم بطلان کشیده ، و چون کسـی که از زنـدگی دست شسـته و حیات مادی دنیوی را تودیع می کند ، از برنامه های مادی و هدفهای دنیوی تودیع کنی .

پس در مقام توکّل و اعتماد بحق متعلّل مباش ، و در پی بـدست آوردن علل و جهات و اغراض نهائی سـیر مکن ، و چون نماز میت ، پنج تکبیر بر پشت سر هدفهای ظاهری و خواهش های نفسانی بخوان ، و تنها توجه خالص و پاکت به پروردگار باشد و بس . کمترین مرتبه توکل اینست که سبقت نگیری و قصد پیشرفت نداشته باشی از مقدرات خود ، و بیرون نرفته و سرباز نزنی از آنچه برای تو در امور دنیا قسـمت شـده ، و اشـراف و مواجهه نداشـته باشـی با آنچه درباره ی تو امکان وقوع وجود ندارد ، البته این مسابقه و طلوع و اشراف در مرحله قصد و نیت و تصمیم اشخاص بوجود می آید ، اگر نه در مرحله عمل هرگز نسبت به مقـدر و مقسوم و معـدوم نمی توان کاری کرد ، و چون این معنی در مرحله قصـد و نیّت است ، از این لحاظ تنها به حقیقت ایمان صدمه می زند و بمرحله عصیان و تخلّف عملی نمی رسد .

هرگاه خواسته باشی

از شعار اهل توکّل آگاه گردی و ببینی که در مقام توکّل چگونه ایثار و گذشت اختیار می کنند در حکایت آتی با کمال تدبّر بنگر :

روایت است یکی از اهل ایمان که در راه توکل بود به محضر یکی از ائمه رسید و از پاسخ مسئله ای که در موضوع توکل بود سؤال کرد ، آن جناب پیش از جواب چون آثار صلاح و صدق و ایمان و ورع را در سیمای آن مرد مشاهده فرموده ، به او گفت ساعتی مرا مهلت بده تا بعد با هم مذاکره کنیم .

در آن مدت که حضرت سر به زیر داشت و متفکّر و ساکت بود ، مرد فقیری رسید ، امام دست در جیب لباس کرد و یک درهم درآورده به آن فقیر داد ، سپس به آن مرد با ایمان متوجه شد و فرمود : اظهار کن آنچه می خواهی ، آن مرد عرضه داشت قبل از پرسیدن می خواهم بدانم چرا در جواب دادن از من مهلت خواستی ؟ زیرا معتقدم که امام عالم است و می تواند بدون فکر و بررسی هرگونه سؤالی را پاسخ دهد .

امام فرمود : برای آن بود که معنی و حقیقت پرسش خود را از حال من پیش از مذاکره دریابی ، من نمی خواستم نسبت به آنچه باید می گفتم خود را روگردان ببینم ، در حالی که پروردگار من بر حال من بینا و آگاه است ، و پیش من درهمی موجود بود ، پس در موضوع سؤال تو جایز نبود گفتار مگر بعد از انفاق و ایثار . در حقیقت این حکایت خوب دقت

کن و سرّ آن را بیاب . در اینجا آن مرد صیحه ای زد و سپس تصمیم گرفت از آبادی بیرون رفته و با کسی انس نگیرد .

انس و رفاقت و مصاحبت و معاشرت سزاوار نیست ، مگر با کسانی که انسان را به یاد حضرت حق انداخته و باعث رشد و کمال آدمی گردند .

باب هفتاد و ششم در اخلاص است

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْاِخْلاصُ یَجْمَعُ فَواضِلَ الْاَعْمالِ وَهُوَ مَعْنیً مِفْتاحِهِ الْقَبولُ وَتَوْقیعُهُ الرِّضا .

فَمَنْ تَقَبَّلَ اللهُ مِنْهُ وَرَضِیَ عَنْهُ فَهُوَ الْمُخْلِصُ وَاِنْ قَلَّ عَمَلُهُ ، وَمَنْ لا یُتَقَبَّلْ مِنْهُ فَلَیْسَ بِمُخْلِص ......I...ΘȘکَثُرَ عَمَلُهُ اعْتِباراً بِآدَمَ (علیه السلام) وَاِبْلیسَ .

وَعَلامَهُ الْقَبولِ وجودُ الْاِسْتِقامَهِ بِبَذْلِ کُلِّ الْمَحابِّ مَعَ اِصابَهِ عِلْمِ کُلِّ حَرَکَه وَسُکون .

وَالْمُخْلِصُ ذائِبٌ روحُهُ وَباذِلٌ مُهْجَتَهُ فی تَقْویم ما بِهِ الْعِلْمُ وَالْاَعْمالُ وَالْعامِلُ وَالْمَعْمولُ وَالْعَمَلُ ، لِاَنَّهُ اِذا اَدْرَکَ ذلِکَ فَقَدْ اَدْرَکَ الْکُلَّ وَاِذا فاتَهُ ذلِکَ فاتَهُ الْکُلُّ وَهُوَ تَصْفِیَهُ مَعانِی التَّنْزیهِ فِی التَّوْحیدِ کَما قالَ الْاَوَّلُ : هَلَکَ الْعامِلونَ اِلَّا الْعابِدونَ وَهَلَکَ الْعابِدونَ اِلاَّ الْعامِلونَ ، وَهَلَکَ الْعالِمونَ اِلَّا الصّادِقونَ ، وَهَلَکَ الصّادِقونَ ، اِلَّا الْمُخْلِصونَ وَهَلَکَ الْمُخْلِصونَ اِلَّا الْمُتَّقونَ وَهَلَکَ الْمُتَّقونَ اِلَّا الْموقِنونَ وَاِنَّ الْمؤمقینَ لَفی خَطَر عَظیم .

قالَ اللهُ تَعالی لِنَبِیِّهِ (صلی الله علیه وآله) : (وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّی یَأْتِیَکَ الْیَقینُ)(۴۱) . وَاَدْنی حَدِّ الْاِخْلاصِ بَذْلُ الْعَبْدِ طاقَتَهُ ثُمَّ لا یَجْعَلَ لِعِلْمِهِ عِنْدَ اللهِ قَدْراً فَیوجِبُ بِهِ عَلی رَبِّهِ مُکافاهً بِعَمَلِهِ ، لِعِلْمِهِ اَنَّهُ لَوْ طالَبَهُ بِوَفاءِ حَقِّ الْعُبودِیَّهِ لَعَجَزَ . وَاَدْنی مَقامِ الْمُخْلِصِ فِی الدُّنْیا السَّلامَهُ مِنْ جَمیعِ الْآثامِ وَفِی الْآخِرَهِ النَّجاهُ مِنَ النّارِ وَالْفَوْزُ بِالْجَنَّهِ .

اخلاص

شاید بتوان گفت در بین حقایق اخلاقی و واقعیّات روحی و عرفانی ، حقیقتی به ارزش و اعتبار اخلاص نتوان یافت .

در این فصل بسیار مهم وجود مقدّس حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید :

اخلاص همه فضائل اعمال و مکارم اخلاق را در خود جمع کرده ، که فضیلت هر عمل و کمال هر کار به اخلاص است .

و به عبارت دیگر ، انسان اگر کاری را فقط و فقط

برای خدا و بخاطر جلب رضای حق انجام دهد ، آن کار جامع فضائل و حاوی تمام کمالات است .

اخلاقی حقیقی است که بوسیله قبول شدن عمل منکشف و باز و معلوم می گردد ، و با رضا و خوشنودی حق امضا می شود .

کسی که اعمالش به درگاه الهی قبول شود و خداوند متعال از او راضی گردد از مخلصین است گرچه عملش اندک و فعلش قلیل باشد ، و هرکس عملش قبول نشود از صف با اخلاصان جداست گرچه عمل او زیاد و کوشش او فوق العاده و چشمگیر باشد .

در این زمینه آدم و ابلیس بارزترین مصداق اند ، ابلیس را عبادت شش هزار ساله بود ولی مردود حق شد ، و آدم را لحظه ای توبه خالص ولی قبول حضرت دوست شد !

نشانه قبولی عمل استقامت در راه خداست ، و استقامت بدست نمی آید ، مگر با گذشت کردن از آنچه محبوب اوست در راه دوست ، و آگاهی و بصیرت و درک صحت و صواب نسبت به هر حرکت و سکون ، و به تعبیر دیگر نشانه پذیرفته شدن عمل با سه حقیقت معلوم می گردد .

۱ استقامت و پایداری در عمل

۲ انقطاع از علائق و بذل کل محبوب در راه حق .

۳ آگاهی و اطلاع کامل بر صحت و درستی عمل .

مخلص به اندازه ای مراقب خود ، و بصیر به حقایق و لطائف و دقائق اعمال و مجاهدات خویش است ، که پنداری در اثر مجاهدت و ریاضت نفس خود را گداخته ، و خون خویش را به راه دوست بذل نموده و در

حقیقت از خود گذشته ، تا بتواند روح و شعاع علم و عمل ، و شخصیّت عامل و معمول به عمل را از کدورات و اخلاط نفسانیّه پاک کند ، و بازگشت این تزکیه و اخلاص به این حقیقت است که در مقام توحید مراحل تنزیه را پیموده و نفس خود را از غلّ و غش تصفیه می نماید ، و معنی اخلاص در حقیقت طیّ مراحل توحید است . و چون کسی چنین توفیقی به دست آورد ، بدون شک هرگونه خیر و صلاح و نیکوئی را به دست آورده ، و چنانچه از این مراحل محروم گردد ، از تمام نیکی ها و حقایق دور مانده است !

ملاّ حسن فانی کشمیری در مناجاتی سوزان با حضرت ربّ العزّه ، حقایق معنوی را این چنین بیان می کند :

الهی آتش عشقی برافروز

که باشد همچو داغ لاله دل سوز

بر آن آتش زند چون حسن دامان

خلیل آسا شود بر ما گلستان

در آن آتش فتد چون خار هستی

دمد گل از سر دستار هستی

به دلها گر رسد بوئی از آن گل

کند هر ناله کار صوت بلبل

طریق عشق بازی پیش گیریم

غم او زاد راه خویش گیریم

در این ره پای از سر می توان کرد

چو کلک این راه را سر می توان کرد

در این راه پانهادن از ادب نیست

گر اینجا سرنهد سالک عجب نیست

به مژگان گرد این ره می توان رُفت

به مردم قاصد اشک این خبر گفت

چو از خود بگذرد سالک در این راه

شود از منزل مقصود آگاه

کند هردم طواف کعبه دل

که غیر از دل ندارد یار منزل

بر افتد پرده از چشم و دل او

شود زین هر دو آسان مشکل

او

گهی از نرگس چشمش شود مست

گهی در سنبل زلفش زند دست

به دل زان زلف نقش تازه بندد

کتاب عشق را شیرازه بندد

محبت رنگ یکرنگی بریزد

دوئی از عاشق و معشوق خیزد

شود در صورت معشوق فانی

دهد عشقش حیات جاودانی

چو فانی هرکه میرد در غم یار

خورد آب بقا از دست دلدار

امام اوّل حضرت مولی الموحدین (علیه السلام) فرموده است :

نابود می شوند عمل کنندگان مگر آنان که مشغول به بندگی و عبادتند ، زیان می کنند عبادت کنندگان مگر آنان که دانا و آگاهند ، و هلاکنند دانایان مگر آنان که همراه صدق و حقیقت اند ، و زیان می کنند صادقان و درستکاران مگر آنان که با نیت خالصند ، و در زیان اند مخلصان مگر آنان که اهل تقوایند ، و زیانکارند اهل تقوی مگر آنان که به درجه یقین رسیدند ، و اهل یقین باید پیوسته مراقب خود باشند ، زیرا همیشه در معرض خطرند .

انسان باید تمام وجود و با همّتی عالی در مقام تحصیل صدق و اخلاص و تقوا و خلاصه در اندیشه بدست آوردن یقین باشد ، چنانچه حضرت حق فرمود :

(وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ)(۴۲) .

کمترین مرتبه اخلاص آن است که به اندازه استطاعت در مقام عبادت و اطاعت برآید ، و آنگاه برای کوشش خود در نزد حق اجر و ثوابی پیش بینی نکند ، زیرا اگر بنده ای در اثر انجام عبادات و تکالیف متوقّع اجر و مزد باشد ، خدای بزرگ می تواند متقابلاً درخواست انجام کلیّه وظایف بندگی را نموده ، و کمترین تخلّف و کوتاهی را به حساب تقصیر و عصیان آورد .

عبد باید به

مقتضای حقوق بند گی در راه اطاعت و انجام اوامر مولا و عمل به مسئولیّت ها باشد و از این بابت هیچگونه چشمداشت اجر و جزا از حضـرت دوست نداشـته باشـد ، و کمترین نتیجه و اثر اخلاـص اینست که در دنیـا از تمام معاصـی مصون مانـده ، و در آخرت از عذاب الهی در امان می ماند و از نعمت های بهشتی بهرهور می گردد .

راه رسیدن به اخلاص

برای شـناخت مسـئله بسـیار مهم اخلاـص لاـزم است در مرحله ی اوّل به تمام جوانب ریا آشـنائی پیـدا کرد ، که این برنامه در شرح حدیث پنجاهم « مصباح الشریعه » در حد لازم توضیح داده شد ، و برای رسیدن به این مقام عالی لازم است سه مسئله در تمام شئون حیات رعایت گردد ، که با رعایت آن سه مسئله بخواست حق و به توفیق حضرت معبود ، اخلاص بدست می آید .

۱ عامـل در درجه ی اوّل بایـد از ایمان لازم که اعتقاد به حق و قیامت و انبیاء و کتب الهی و ملائکه و ولایت است بهره داشـته باشد .

۲ در مرحله ی دوم لازم است عامل و مکلّف کاری که می کند هماهنگ با دستورات شرع مطهّر باشد .

۳ و در قسمت آخر واجب است در امور عبادی و الهی نیّتش خالص و پاک برای خدا باشد . و حد نهائی اخلاص همانطور که حضرت صادق (علیه السلام)فرمودند اینست که عمل را بدون چشمداشت به اجر و مزد انجام دهد .

البته رسیدن به اخلاص کار ساده و آسانی نیست ، چنانچه حکایت می کنند وجود مقدّس علاّمه بحر العلوم که شیخ

جعفر کبیر گرد نعلین وی را بـا تحت الحنـک عمـامه اش برای خوشـنودی حق پـاک می کرد ، بیست و پنـج سال دارای چهره مغموم و ناراحت بود ، پس از آن مدت طولانی آن جناب را متبسّم دیدند ، از آن حضـرت پرسـیدند خنده امروز شـما را علّتی مهم است آن چیست ؟ فرمود : بیست و پنـج سـال است بـا ریـا و بقایایش مبارزه می کردم ، و امروز احساس نمودم بخواسـت حضرت حق به ترک آن موفق شده ام .

در عین اینکه رسـیدن به مقـام اخلاص ، یعنی مقامی که آدمی تمام کارهایش را لله انجام دهـد بسـیار سـخت است ، ولی هیّچ مکلّفی حق نـدارد از رسـیدن به این مقام الهی که مقام انبیاء و اولیاست ناامیـد باشـد ، که خدای مهربان اجابت کننده خواسـته خواستاران و دعای دعاکنندگان است .

الهی آن مست جام الهی می فرماید :

آه دل مظلومان بی شک اثری دارد

شام غم بیماران روشن سحری دارد

پروانه ز مشتاقی بر شمع فکند آتش

آری دل مشتاقان سوزان شرری دارد

آهی که بود جانسوز از صدق دلی خیزد

مرغی که کند فریاد بشکسته پری دارد

جانی که بود مغرور دور است زجانان دور

بشکسته دل مهجور سویش گذری دارد

هر مرغ در این گلشن نالد ز غمی لیکن

آوای غم عشقت سوز دیگری دارد

نی هرکه حریص آید بر قدر بیفراید

آسوده شود از زحمت هرکس قَدَری دارد

با آنکه چو خورشیدی بر عالمیان پیدا

چشمی بتو پنهانی صاحب نظری دارد

گر ما ز سیه کاری زشتیم تو زیبائی

وز حسن تو کار ما هم زیب و فری دارد

زلف تو الهی را گر در شب تار افکند

هم شام سیه روزان تابان قمری دارد

برای تحقّق اخلاص چه کار عجیبی کرد

یکی از دوستان اهل علم برایم حکایت کرد ، شخصی در مشهد مسجدی بنا کرد و تا بازگشائی آن مسجد زحمت کشید ، ولی از فرش کردن و تدارک برنامه های مردمی مسجد عاجز شد ، دنباله کار را به همت مردم گذاشت و رفت .

خادم مسجد گفت شبی مهمان یکی از اقوامم بودم ، دیروقت شد ، نتوانستم به مسجد برگردم ، قبل از اذان به مسجد آمدم ، در مسجد را باز ولی پوشیده دیدم ، فکر کردم سارقی برای بردن جنس به مسجد آمده و اثاث مسجد را با خود برده ، با وحشت وارد مسجد شدم دیدم از کنار محراب تا درب خروجی مسجد را فرش نو انداخته اند ، و به اندازه چهارصد نفر قوری و استکان و قندان و بشقاب در کارتن های بسته در گوشه مسجد چیده اند ، هرگز برای معلوم نشد که آنهمه فرش و اثاث را کدام انسان مخلص به مسجد آورده ؟ !

آری بسیاری از عباد حضرت دوست سعی دارند کار خیر خود را به دور از چشم تمام مردم انجام دهند ، تا از شائبه ریا و ریاکاری دور باشد .

برخیز تا بکشور امن و امان رویم

فارغ ز جور و فتنه دور زمان رویم

در منزل صفا به صفاره سپر شویم

با دوستان یک دله مهربان رویم

ترسم به شوق دانه ی سودِ جهان پریم

ای مرغ دل بحلقه ی دام زیان رویم

آلودگان حرص و طمع دوزخی شدند

شو پاک دل شویم و به باغ جنان رویم

نالد جرس به دشت و بیابان عشق و ما

گر سر رود بهمره این کاروان رویم

راهی که سوی یار بود ما به پای

عشق

خورشید وارگر برود سر بجان رویم

همت کنیم تا چه الهی ز جور دهر

ایمن شویم و شاد به ملک روان رویم

قرآن و اخلاص

قرآن مجید در سراسر سوره ها و در سراسر آیات نورانی خود به تمام انسانها درس خلوص و اخلاص می دهد .

بر تمام مسلمانان مکلّف از هر صنف و طایفه ای ، واجب است در شبانه روز ده بار با کمال توجه و همراه با حقیقت در نمازهای یومیه بگویند .

(إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ)(۴۳) .

اگر انسان همین جمله را در شئون حیات و جوانب زندگی تحقّق دهد به توحید ذاتی و صفاتی و افعالی می رسد ، و دل از زنگار شرک و ریا پاک کرده و در هیچ عملی چشم جلب توجه به کسی نخواهد دوخت ، که چشم جلب توجه تمام محصول عمل را از بیخ و بن خواهد سوخت .

چه خوب است که انسان در تصفیه نیت و عمل خود را بجائی برساند که همانند بندگان خالص حق و عباد مخلص پروردگار بتواند به پیشگاه مقدّس حضرت ربوبی عرضه بدارد :

(وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ)(۴۴) .

تاریخ روشن و پندآموز اولیاء الهی نشان می دهد که کاری را جز برای رضای خدا و جلب خوشنودی حق انجام ندادند ، و در هیچ حرکتی و سکونی جز به عنایت دوست نظر نداشتند ، آنان غیر حق را در نیت و عمل منظور ننمودند و حتی تمام حوادث و بلاهائی که دیدند به حساب حق گذاشتند ، و در این راه مال و جان نثار محبّت محبوب و عشق معشوق نمودند ، این حقیقت را از لسان وحی درباره ی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

بنگرید

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ وَاللهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ)(۴۵) .

دین بهتر و باارزش تر برای کسی است که تمام وجود و هویّت خود را و بعبارت دیگر ظاهر و باطن و عمل و اخلاق و اراده و نیت خویش را تسلیم حضرت یار کند و این برای کسی میسّر نیست مگر اینکه هستی را از عینک لا اِلهَ اِلاَّ الله ولا حول ولا قوّه الاّ بِالله ، ولا مؤثّر فی الوجود الاّ الله ببینید .

(وَمَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ للهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ . . .)(۴۶) .

توبه از تمام گناهان ظاهر و باطن و اصلاح درون و برون یا به عبارت دیگر اصلاح اخلاق و عمل و تکیه بر حضرت دوست در همه ی شئون حیات و خلاصه تصفیه همه هویّت و وجود برای جلب عنایت حق همه و همه حقایق و واقعیّاتی هستند که در جهت مخلص شدن انسان وجود مقدّس حضرت رب از انسان خواسته است ، و خوشا به حال آن افرادی که این مسیر عالی و این سیر ربانی و سلوک الهی را بپیمایند :

(إِلاَّ الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ للهِ)(۴۷) .

پیامبر بزرگ اسلام دستور داشت حقیقت اخلاص خود را برای مردم اعلام کند ، تا درسی الهی برای آنان باشد ، و فردای قیامت هیچ عذر و حجّتی برای کسی در بارگاه آن جناب نباشد ، و احدی نگوید برای من راهی بسوی اخلاص باز نبود ، و گرنه آن راه را طی می کردم .

(قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لاَ شَرِيكَ لَهُ وبِذلِكَ أُمِرْتُ

وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ)(۴۸) .

در هر صورت از آیات کریمه ی قرآن استفاده می شود که خالص کردن نیت در امور عبادی واجب است ، و فردای قیامت جز به عمل اخلاص اجر و ثواب تعلّق نمی گیرد ، و در بازار محشر برای ریاکاران محلّی از اعراب نیست . الهی و ربّی و سیّدی ، طی این مرحله از مشکل ترین و سخت ترین مراحل است ، اگر لطف و عنایت تو در حرکت در این راه دستگیر و پشتیبان انسان نباشد چگونه و با چه قدرتی می تواند خود را به سرمنزل مقصود که رسیدن به مقام رضا و قرب و وصل حضرت توست برساند ؟ !

ما بندگان برای رسیدن به مقام اخلاص و فراهم آوردن زاد و توشه برای جهان آخرت فوق العاده عاجزیم ، ای امید امیدواران و ای پناه بی پناهان در این راه از یاری ما ضعیفان دریغ نورز ، که اگر عنایت و لطف تو به کمک ما برنخیزد ، بدون شک و تردید به خسارت ابدی دچار خواهیم شد .

الهی آن عاشق شیدا ، و آن مست باده ی عشق می گوید :

چون آینه حسنت جانا دل ما کردی

این آینه را عشقت معشوقه نما کردی

از قهر تو بر مهرت بردیم پناه ای دوست

ما را تو خود ای سلطان تعلیم دعا کردی

یک مشکل اگر آسان کردی ز شهنشاهان

صد حاجت مسکینان از لطف روا کردی

عشقت بسر ما داد از فقر و فنا افسر

زان پیش که سلطان را سرمست غنا کردی

مردی کن و کاری کن دل جانب یاری کن

بر دامن عشق آویز چون ترک هوا کردی

بر قیمت انفاست ملک دو

جهان بخشد

گر هر نفسی جانا یادی ز خدا کردی

این کشور خاکی را بر شاه و گدا بخشی

گر خوش سفری ای دل تا ملك رضا کردی

چون جغد در این منزل ویرانه نشین گشتی

ای طایر لاهوتی بر خوش جفا کردی

صد حیف که در غفلت شد عمر عزیز از کف

زین خواب گران برخیز بنگر که چه ها کردی

مقام مخلصین

آنان که به لطف و عنایت حق و با توجه کامل به مراحل سلوك ، و با قدم معرفت و عشق راه رسیدن به اخلاص را بپیمایند ، از جانب حضرت ربّ العزّه به مقاماتی می رسند که به اهمّ آن مقامات اشاره می شود :

۱ (لَهُم مَا یَشَاؤُونَ فِیهَا وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ)(۴۹) .

در جهان بعد و در روز ابدی در بهشتی که بخاطر اهل تقوا قرار دادم از نظر مقام و خواسته برای آن حدّ و اندازه ای نیست ، هرآنچه را بخواهند مهیّاست و افزون تر از آن نزد ما خواهد بود .

۲ از نظر اندیشه و فکر و قدرت درك و عقل بجائی برسند که هر حرفی و شکری و وصفی درباره ی حق ادا کنند صحیح و مطابق واقع است و از این مقام با عظمت تعبیر به مقام کشف و شهود شده ، انبیاء و ائمه و اولیاء خاص حضرت دوست به این مقام رسیده اند و این جزای اخلاص آنان بود . قرآن مجید از این مقام والا چنین یاد فرموده :

(سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ إِلاَّ عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ)(۵۰) .

خداوند از آنچه به جنابش نسبت می دهند پاك و منزّه است ، جز بندگان پاك و با اخلاص .

بندگان خدا از هر طایفه و دسته برای پاسخ گوئی به آنچه از آنان بعنوان عمل و اخلاق صادر شده در محشر حاضر می شوند مگر بندگان مخلص که آنان را حساب و کتابی نیست ، چرا که آن بزرگواران در دنیا با کمال معرفت و دقت و هماهنگ با خواسته های حضرت حق بحساب خود رسیدند :

(فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلاَّ عِبَادَ اللّهِ الْمُخْلَصِينَ)(۵۱) .

۴ شیطان و شئون او از اینکه آنان را از راه خدا دور کنند ، و چراغ هدایت را در قلبشان خاموش کنند ، و ایشان را از حق جدا کرده به ضلالت و گمراهی کشند بکلّی مأیوس و نا‌امید شوند :

(قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلاَّ عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ)(۵۲) .

زیباترین دستورات برای بدست آوردن اخلاص

در این زمینه حکایتی بس عالی نقل می کنند که در آن حکایت مسائل و دستوراتی است ، که بدون شک بکار بستن آن دستورات آدمی را به مرحله با ارزش اخلاص می رساند :

شخصی اراده سفر داشت به محضر حاتم اصم که از عرفای بزرگ بود رسید و گفت مرا وصیّتی کن ، حاتم در پاسخ وی گفت :

اگر یار و رفیق و مصاحب و دوست خواهی خدا ترا بس است .

اگر همراه خواهی ترا کرام الکاتبین بس .

اگر عبرت و پند خواهی ترا دنیا بس .

اگر مونس خواهی ترا قرآن بس .

اگر کار و کوشش خواهی ترا عبادت بس .

اگر وعظ و واعظ خواهی ترا مرگ بس .

و اگر اینها که گفتم ترا بس نیست پس دوزخ ترا بس !

هم از او پرسیدند نماز چگونه گزاری ؟ گفت :

چون وقت

آید وضوی ظاهر و باطن انجام دهم ، وضوی ظاهر با آب ، و باطن با توبه .

آنگاه به مسجد آیم و از درون مسجد با کمال بصیرت مسجدالحرام را مشاهده کنم آنگاه مقام ابراهیم آن مقام معنوی و ملکوتی در میان دو ابرو نهم .

بهشت را بر راست و دوزخ را بر چپ و صراط زیر قدم و ملك الموت پشت سر بینم آن وقت دل به خدای سپارم و تکبیر گویم !

گر جان عاشق دم زند آتش در این عالم زند

وین عالم بی اصل را چون ذرّه ها بر هم زند

عالم همه دریا شود دریا ز هیبت لا شود

آدم نماند و آدمی گر خویش با آدم زند

دودی برآید از فلك نی خلق ماند بی ملك

زان دود ناگه آتشی بر گنبد اعظم زند

بشکافد آن دم آسمان نی کون ماند نی مکان

شوری در افتد در جهان وین سور بر ماتم زند

گاه آب را آتش برد گه آب را آتش خورد

گه موج دریای عدم بر اشهب و ادهم زند

خورشید افتد در کمی از نور جان آدمی

کم پرس از نامحرمان آنجا که محرم کم زند

مریخ بگذارد نری دفتر بسوزد مشتری

مه را نماند مهتری شادی او بر غم زند

افتد عطارد در وحل آتش در افتد در زحل

زَهره نماند زُهره را تا پرده ی خرم زند

نی قوس ماند نی قزح نی باده ماند نی قدح

نی عیش ماند نی فرح نی زخم بر مرهم زند

نی آب نقاشی کند نی باد فراشی کند

نی باغ خوش باشی کند نی ابرنیسان نم زند

نی درد ماند نی دوا نی خصم ماند نی گوا

نی نای ماند نی نوا نی چنگ زیر و بم زند

اسباب در

باقی شود ساقی بخود ساقی شود

جان ربی الاعلی گود دل ربّی الاعلم زند

حق آتشی افروخته تا هرچه ناحق سوخته

آتش بسوزد قلب را بر قلب آن عالم زند

خورشید حق دل شرق او شرقی که هر دم برق او

بر پوره ی ادهم جهد بر عیسی مریم زند

اخلاص در روایات

روایـات مهمی در جلـد دوّم « کافی » و جلـد هفتادم « بحار » در باب اخلاص نقل شـده که بگوشه ای از آن روایات توجه می کنید :

عَنْ اَبِی الْحَسَنِ الِّرضـا (علیه السـلام) : اَنَّ اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ صَـلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ کانَ یَقولُ : طوبی لِمَنْ اَخْلَصَ للهِ الْعِبادَهَ وَالـدُّعاءَ ، وَلَمْ یَشْغَلْ قَلْبَهُ بِما تَری عَیْناهُ ، وَلَمْ یَنْسَ ذِکْرَ اللهِ بِما تَسْمع اُذُناهُ ، وَلَمْ یَحْزِنْ صَدْرَهُ بِما اُعْطِیَ غَیْرُهُ .

حضـرت ابوالحسن الرضـا (علیه السـلام) از امیر المؤمنین (علیه السـلام) روایت می کنـد : بهشت از آن کسانیست که عبادت و دعایشان محض رضای خداست ، و در این زمینه به احدی نظر ندارند ، آنان که دیده های چشـمشان قلب نورانی و پاکشان را از حق نمی گردانـد ، و زخارف و مشـتهیات و ملک و مملکت دنیا ذرّه ای در دلشان اثر نمی گذارد ، و آواز و صدای غیرحق و ذکر لذات دنیا و شـهوات و شـبهات که بگوششان می خورد ، زبان و قلبشان از یاد حق باز نمی ماند ، و آنچه از مال و عیش و خوشـی به دیگران عنایت می گردد نسبت به آن حساسیّت نداشته و دچار آه و حسرت و حزن و اندوه نمی گردند و خلاصه معامله آنان با حضرت جانان در همه ی شئون و جوانب معامله

خالصانه و عاشقانه است ، و ایشان را در امور حیات نظری و منظوری جز رسیدن به عنایت محبوب و اتصال به دامن لطف معشوق نیست .

در عظمت اخلاص و فوائد و نتایج عالی آن روایت مهمّی به مضمون زیر از حضرت رضا از پدران بزرگوارش از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رسیده :

ما اَخْلَصَ عَبْدٌ للهِ عَزَّوَجَلَّ اَرْبَعینَ صَباحاً اِلاّ جَرَتْ یَنابیعُ الْحِکْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ .

چون بنده ای چهل روز تمام امورش را برای حق خالص کند ، چشمه های حکمت از دلش بر زبانش جاری شود .

حیلت رها کن عاشقا دیوانه شود دیوانه شو

وندر دل آتش درآ پروانه شو پروانه شو

هم خویش را بیگانه کن هم خانه را ویرانه کن

وانگه بیا با عاشقان هم خانه شو هم خانه شو

رو سینه را چون سینها هفت آب شو از کینه ها

وانگه شراب عشق را پیمانه شو پیمانه شو

باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی

گر سوی مستان می روی مستانه شو مستانه شو

آن گوشوار شاهدان همصحبت عارض شده

آن گوش و عارض بایدت دردانه شو دردانه شو

چون جان تو شد در هوا ز افسانه شیرین ما

فانی شو و چون عاشقان افسانه شو افسانه شو

تو لیله القبری برو تا لیله القدری شوی

چون قدر مر ارواح را کاشانه شو کاشانه شو

اندیشه ات جائی رود وانگه ترا آنجا کشد

زاندیشه بگذر چون قضا پیشانه شو پیشانه شو

قفلی بود میل و هوا بنهاده بر دلهای ما

مفتاح شو مفتاح را دندانه شو دندانه شو

بنواخت نور مصطفی آن استن حنانه را

کمتر ز چوبی نیستی حنانه شو حنانه شو

گوید سلیمان مر تو را بشنو لسان الطیر را

دانی و مرغ از

تو رمد رو لانه شو رو لانه شو

گر چهره بنماید صنم پرشو از و چون آینه

ور زلف بگشاید صنم رو شانه شو رو شانه شو

تا کی دو شاخه چو رخی تا کی چو بیدق کم تکی

تا کی چو فرزین گژ روی فرزانه شو فرزانه شو

شکرانه دادی عشق را از تحفه ها و مال ها

هل مال را خود را بده شکرانه شو شکرانه شو

یک مدتی ارکان بدی یک مدتی حیوان بدی

یک مدتی چون جان شدی جانانه شو جانانه شو

ای ناطقه بر بام رو تا کی روی در خانه پر

نطق زبان را ترک کن بی چانه شو بی چانه شو

قالَ رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) :

اِنَّ اللهَ لا یَنْظُرُ اِلی صُوَرِکُمْ وَاَعْملِکُمْ وَاِنَّما یَنْظُرُ اِلی قُلُوبِکُمْ .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : خداوند به صورتها و اعمال شما نظر نمی کند ، و اوست که به حقیقت به دلهای شما نظر می نماید ، که دل از نظر نیّت در چه حال است .

وَقالَ (صلی الله علیه وآله) مُخْبِرًا عَنْ جِبْرَئیلَ عَنِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ اِنَّهُ قالَ : الْاِخْلاصُ سِرٌّ مِنْ اَسْراری اِسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ اَحْبَبْتُ مِنْ عِبادی .

و نیز آن حضرت فرمود : جبرئیل از حق تعالی خبر داد که : اخلاص سرّی از اسرار من است ، آن را قلب بنده ای که محبوب من است قرار می دهم .

عَنْ اَبی جَعْفَر الْجَوادِ (علیه السلام) قالَ : اَفْضَلُ الْعِبادَهِ الْاِخْلاصُ .

حضرت جواد (علیه السلام) فرمود : بالاترین عبادت اخلاص است .

بزرگان از عرفا می فرمایند : اخلاص عام ترک شرک است که چون از شرکت تبرّا کردند و به یگانگی وی مقر آمدند

توحید به اخلاص گشت .

باز اخلاص آرد به صفات وی ، بدان که هیچ چیز را تشبیه وی نگوید و نه مثل وی به ذات و صفات و فعل .

چون اعتقاد بر این وصف خالص درآمد این مؤمن باشد مخلص ، باز هر عملی که بیارد اندر آن عمل ریای خلق و عجب نفس نیارد تا عمل وی از فساد خالص گردد ، باز از آن عمل که بیارد مراد وی رضای خداوند باشد نه طمع ثواب و خوف عقاب . کما قال الله تعالی :

(ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّه)(۵۳) .

و نیز فرمود :

(يُرِيدُونَ وَجْهَهُ)(۵۴) اَیْ یُریدونَ رِضاهُ .

تا اگر اندر هر دو کون هیچ مکافات نباشد چون رضای حق یافته است بسنده باشد .

باز هرچه کند کرده ی خویش نبیند ، از آن که چنان که وی حق نیست فعل وی هم حق نیست ، چون بیند که من چه کردم چیزی که همی بیند غیر حق است اخلاص نیست ، پس تا هر دو کون و مافیها بنده از عمل برنگیرد عمل وی به اخلاص نگردد ، اخلاص معاملت بدین صعبی است ، اخلاص اعتقاد چگونه بود ؟ از این معناست که حق تعالی همه ی خلق را به اخلاص فرمود :

(وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ)(۵۵) .

تا نقش خیال دوست با ماست

ما را همه عمر خود تماشاست

آنجا که وصال دوستانست

و الله که میان خانه صحراست

وانجا که مراد دل برآید

یک خار به از هزار خرماست

چون بر سر کوی یار خسبیم

بالین و لحاف ما ثریاست

چون در سر زلف یار پیچیم

اندر شب قدر قدر ما راست

چون عکس جمال او

بتابد

کهسار و زمین حریر و دیباست

از باد چو بوی او بپرسیم

در باد صدای چنگ و سّرناست

بر خاک چو نام او نویسیم

هر پاره ی خاک حور و حوراست

بر آتش ازو فسون بخوانیم

زو آتش تیز آب تیز آب سیماست

قصه چه کنم که بر عدم نیز

نامش چو بریم هستی افراست

آن نکته که عشق او در اینجاست

پر مغزتر از هزار جوز است

وان لحظه که عشق روی بنمود

اینها همه از میانه برخاست

خامش که تمام ختم گشته است

کلّی مراد حق تعالاست

اخلاص آنست که دیـدار خویش از فعل برداری ، یعنی چون فعل خویش دیـدی خویشـتن دیـدی ، و خویشـتن بین خدای بین نباشد .

موحد را توحید باید و توحید یکی دیدن است ، و مؤمن را اخلاص باید و اخلاص یگانه بودن است .

اگر خواهید تا موحد و مخلص باشید خویشتن و آنِ خویشتن مبینید ، حق را مطیع باشید ، و آن طاعت خویش منّت حق بینید و از حق بینید ، که منت نهاد بر تو و اندر ازل تو را این قسمت کرد ،و چون پدید آمدی اهل گردانید و چون اهل گردانید توفیق

داد .

چون نظاره منت وی کردی حق بین باشی ، مخلص باشی ، آنگاه بر تو شکری نو واجب گردد که تو را توفیق شکر داد ، اندر زیر نظاره ی منّت چنان بمانی که به دیدن خویشتن و عمل خویشتن نپردازی .

پرسیدند عمل خالص کدام است ؟ گفت آنکه از آفت ها بیرون آید و سلامت یابد ، یعنی آفات تباه کننده عمل یا عُجب نفس است یا ریای خلق یا طمع عوض است یا دیدن عمل است که هر یکی از این

آفات طاعت هر دو کون را ویران گرداند ، چون از این آفات بیرون آید آنگاه خالص باشد .

عمل خالص آن باشد که نه ملك بداند تا بنویسد و نه شیطان بداند تا آن را تباه کند و نه نفس بداند تا عجب آرد و آن انقطاع بنده باشد به خدای عزّ و جل و رجوع کردن به خدای تعالی از فعل خود .

باب هفتاد و هفتم در شناختن جهل است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

اَلْجَهْلُ صورَةٌ رُكِّبَتْ فی بِنی آدَمَ ، اِقْبالُها ظُلْمَةٌ وَاِدْبارُها نورٌ ، وَالْعَبْدُ مُتَقَلِّبٌ مَعَها كَتَقَلُّبِ الظِّلِ مَعَ الشَّمْسِ .

اَلا تَری اِلَی الْاِنْسانِ تارَةً تَجِدُهُ جاهِلًا بِخِصالِ نَفْسِهِ حامِداً لَها عارِفاً بِعَيْنِها فی غَيْرِهِ ساخِطاً لَها ، وَتارَةً تَجِدُهُ عالِماً بِطَباعِهِ ساخِطاً لَها حامِداً لَها فی غَيْرِهِ فَهُوَ مِنْهُ مُنْقَلِبٌ بَيْنَ الْعِصْمَهِ وَالْخِذْلانِ فَاِنْ قابَلَتْهُ الْعِصْمَهُ أَصابَ ، وَاِنْ قابَلَهُ الْخُذْلانُ اَخْطَأَ .

وَمِفْتاحُ الْجَهْلِ الرِّضا وَالْاِعْتِقادُ بِهِ ، وَمِفْتاحُ الْعِلْمِ الْاِسْتِبْدالُ مَعَ اِصابَهِ مُوافَقَهِ التَّوْفيقِ .

وَاَدْنی صِفَهُ الْجاهِلِ دَعْواهُ بِالْعِلْمِ بَلا اِسْتِحْقاق وَاَوْسَطُهُ الْجَهْلُ بِالْجَهْلِ وَاَقْصاهُ جُحُودُهُ .

وَلَيْسَ شَیْءٌ اِثْباتُهُ حَقيقَةً نَفْيُهُ اِلّا الْجَهْلُ وَالدُّنْيا وَالْحِرْصُ فَالْكُلُّ مِنْهُمْ كَواحِد وَالْواحِدُ مِنْهُمْ كَالْكُلِّ .

در باب شصت و دوّم شرح « مصباح » مسائل بسیار مهمّمی و همچنین در جلد اوّل شرح در توضیح علم مطالب فوق العاده ای نگاشته شد ، که می توان با مراجعه به آن باب ، و رجوع به جلد اوّل به معنای جهل که ضد علم است آشنا شد .

علم عبارتست از نورانیّت قلب ، که از پی زحمت تحصیل در راه خدا بدست می آید ، و جهل عبارتست از پوشیده بودن قلب به حجابهای ظلمانی .

در این فصل که اختصاص به

بیان جهل داده شده شرح مفصلی را لازم نمی بینم ، و تنها به ترجمه اصل حدیث اکتفا می کنم .

جهل مسئله ایست که رو آوردنش به انسان موجب ظلمت و کدورت ، و دور شدنش موجب نور و معرفت است .

انسان همانند روشنائی و تاریکی و سایه ی آفتاب ، که تابع آفتاب است ، همیشه میان این دو حالت در تغییر و تحول است ، چون علم بیابد روشنائی است ، و چون جهل آید تاریکی و حجاب ، چون آفتاب که وقتی بیاید روشنائی به دنبال اوست ، و چون برود ظلمت و تاریکی می آید .

انسان به وقت حکومت جهل ، از عیوب خود غافل است و به همین جهت از خود ستایش می کند ، و به عیوب دیگران چشم می دوزد و از آنان بد می گوید ، در جنین موقعیتی وقت رو آوردن جهل است .

انسان به وقت آراسته بودن به علم و دانش به عیوب و نقائص خود آگاه و از عیب دیگران چشم پوش است ، به همین خاطر از خود در سخط و خشم است و نسبت به دیگران مداح و ستایش کننده و این زمان وقت روی گردانی جهل است .

همیشه احوال و اطوار آدمی حائز اهمیت است میان عصمت و پاکی که عالم بودن اوست به معایب خود ، و خذلان و ذلّت که آن جاهل بودن انسان است به عیب های خود .

توجه به عیوب همراه با توجّه به حضرت حق داروی درمان تمام عیوب ، و غفلت از عیوب همراه بی توجّهی نسبت به مولا بزرگترین علّت برای ریشه دار شدن

امراض روحی و قلبی است .

تو نقش نقشبندان را چه دانی

تو شکلی پیکری جان را چه دانی

تو خود می نشنوی بانگ دهل را

رموز سرّ پنهان را چه دانی

هنوز از کاف کفرت خود خبر نیست

حقایقهای ایمان را چه دانی

هنوزت خار در پایست بنشین

تو سرسبزی بستان را چه دانی

تو نامی کرده ای این را و آن را

از این نگذشته ای آن را چه دانی

چه صوتهاست مربی صورتان را

تو صوتهای ایشان را چه دانی

زنخ کم زن که اندر چاه نفسی

تو آن چاه زنخدان را چه دانی

درخت سبز داند قدر باران

تو خشکی قدر باران را چه دانی

سیه کاری مکن با باز چون زاغ

تو باز چتر سلطان را چه دانی

سلیمانی نکردی در ره عشق

زبان جمله مرغان را چه دانی

نگهبانیست حاضر بر تو سبحان

تو حیوانی نگهبان را چه دانی

تو را در چرخ آوردست ماهی

تو ماه چرخ گردان را چه دانی

نمی بینی که آدمی گـاهی به عیوب خود جاهل است و به این علّت به ثنا و سـتایش خود برخاسـته و پی گیر عیب دیگران می شـود ، و گـاهی به عکس است ، پس آدمی در بین عصـمت از خطـا ، و خـذلان و آلودگی بخطـا منقلب الاـحوال است ، اگر خدای مهربان پی گیری عیوب نفســش را به او توفیق داد ، در راه صواب است و در آخرت اهل نجات ، و اگر نعوذ بالله در پی خطوات شیطانی و خطرات نفسانی برآید ، و در پی اصلاح خود نباشد و به جاسوسی عیوب دیگران برنخیزد ، از جمله عاصیان است و در آخرت در معرض عذاب و هلاکت .

کلید جهل و نادان خودپسندی و از خویش راضی بودن

است ، و کلید علم و دانش ساده گرفتن علم خویش و برای آن قدر و ارزشی قرار ندادن است .

پست ترین صفت جاهل در عین جهل ادّعای علم داشتن ، و مرتبه وسط صفت جاهل جهل به جهل است که بدین خاطر ادعای علم ندارد ، و حدّ نهایی از جهل آنکه ، هر کجا علمی باشد انکار کند و با اهل فضل و دانش و معرفت و بینش پیوسته دشمنی نموده و از آنان بدگوئی کند .

و چیزی نیست که اثبات وجود آن برگشت داشته باشد به نفی و نبودن آن مگر جهل و دنیا و حرص ، زیرا توجه کردن به جهل خود در حقیقت علم است ، و همچنین توجه به زندگی پست مادی و حیات جدای از حق و یا توجه به رذیله هرکجا جهالت حاکم باشد قلب انسان تیره و تار و خود بخود صاحب آن قلب اسیر دنیا و دچار حرص شدید می شود

باب هفتاد و هشتم در بزرگداشت برادران مؤمن است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

مُصافَحَهُ اِخْوانِ الدّینِ اَصْلُها مِنْ تَحِیَّهِ اللهِ لَهُمْ .

قالَ رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) :

ما تَصافَحَ اِخْوانِ فی اللهِ اِلاّ تَناثَرَتْ ذُنوبُهُما حَتّی یَعودانِ کَیَوْم وَلَدَتْهُما اُمُّهُما .

وَلا کَثَّرَ حُبَّهُما وَتَبْجیلَهُما کُلُّ واحِد لِصاحِبِهِ اِلاّ کانَ لَهُ مَزیدٌ وَالْواجِبُ عَلی اَعْلَمِهِما بِدینِ اللهِ تَعالی اَنْ یَزیدَ صاحِبَهُ مِنْ فُنونِ الْفَوائِدِ الَّتی اَکْرَمَهُ اللهُ بِها وَیُرْشِدَهُ اِلَی الْاِسْتِقامَهِ وَالرِّضا وَالْقِناعَهِ وَیُبَشِّرُهُ بِرَحْمَهِ اللهِ وَیُخَوِّفُهُ مِنْ عَذابِهِ ، وَعَلَی الْاخَرِ اَنْ یَتَبارَکَ بِاِهْدائِهِ وَیَتَمَسَّکَ بِما یَدْعوهُ اِلَیْهِ وَیَعِظُهُ بِهِ وَیَسْتَدِلُّ بِما یَدُلُّهُ اِلَیْهِ مُعْتَصِماً بِاللهِ وَمُسْتَعینا بِهِ لِتَوْفیقِهِ عَلی ذلِکَ .

قیلَ لِعیسَی بْنِ مَرْیَمَ (علیه السلام) : کَیْفَ اَصْبَحْتَ اَنْتَ ؟

قالَ : لا اَمْلِکَ ما اَرْجو وَلا اَسْتَطیعُ بِما اُحاذِرُ ، مَأْمُوراً بِالطّاعَهِ مُنْهِیًّا عَنِ الْمَعْصِیَهِ ، فَلا اَری فَقیراً اَفْقَرُ مِنّی .

قیلَ لِاُوِیْس الْقَرَنی : کَیْفَ اَصْبَحْتَ ؟ قالَ : کَیْفَ یُصْبِحُ رَجُلٌ اِذا اَصْبَحَ لا یَدْری اَیُمْسی وَاِذا اَمْسی لایَدْری اَیُصْبَحُ !

قالَ اَبوذَرٍّ (رضی الله عنه) : اَصْبَحْتُ اَشْکُرُ رَبّی وَاَشْکو نَفْسی .

وَقالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : مَنْ اَصْبَحَ وَهَمُّهُ غَیْرُ اللهِ اَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ الْمُبْعِدینَ .

مسئله بسیار مهم مراعات برادران مؤمن و بزرگداشت آنان و ادای حق هر مؤمن و مسلمان را در ضمن شرح حدیث پنجاه و پنج باب مواخات و حدیث شصت و یک باب حسن خلق ، و حدیث حرمت مسلمین باب هفتاد و در طول احادیثی که در مجلدات گذشته به شرح آمد ، توضیح داده ام و به توفیق خدا به تفسیر و تشریح قرار داده شد و در این فصل نیازی به توضیح بیشتر دیده نمی شود ، تنها به ترجمه ی حدیث قناعت می کنم .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

مصافحه با برادران دینی ریشه و منبعش محبّت و عنایت پروردگار مهربان است با بندگان خود .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود :

دو برادری که در راه خدا با یکدیگر برادرند ، مصافحه نمی کنند مگر آنکه گناهان آنان ریخته می شود ، همچون روزی که از مادر متولّد شده اند . محبّت و بزرگداشت یکی از آنان نسبت به دیگری زیاد نمی شود مگر آنکه پروردگار متعال مرحمت زیادتری به او بنماید ، و واجب است بر برادری که آگاه تر است بخواهد که از انواع عنایت حق که به

او عطا شده ، به برادرش نیز عطا شود ، و وی را در صورت استقامت به مهربانی و رحمت خداوند مژده دهد ، و در صورت کوتاهی از وظائف از جریمه خداوندی بترساند .

وظیفه لازم آن دیگر این است که به سبب ارشاد و راهنمائی شدن از طرف برادرش خوشحال و خرسند باشد ، و به دقّت و به احسن وجه به آنچه برادرش او را به آن هدایت می کند عمل نماید ، و در عین حال با توجّه به لطف پروردگار خود را از آفات و فرار از عمل محفوظ بدارد و از جانبش یاری بطلبد ، تا به وی توفیق دهد و او را برای انجام خیر و اعمال نیک و قدمهای خداپسندانه هدایت فرماید .

به عیسی بن مریم گفتند : چگونه ای ؟ فرمود : آنچه را آرزو داردم مالک نیستم ، و بر هرچه می ترسم قدرت دفعش را ندارم ، در عین حال مأمور به وظایف و تکالیف و مسئولیّت هایم و دستور دارم از منهیّات حق بپرهیزم ، پس کدام نیازمندی از من نیازمندتر است ؟ !

از اویس قرن پرسیدند چگونه ای ؟ فرمود : چگونه است حال کسی که وارد صبح می شود نمی داند به شب می رسد یا نه ، و چون وارد شب شود نمی داند به صبح می رسد یا نه ؟ !

ابوذر فرمود : صبح می کنم در حالی که از جناب حق شاکرم و از خود بیزار و شاکی ، رسول خدا فرمود : آنکس که صبح کند و همت و فکرش غیر خدا باشد هر آینه از خاسرین و

از دور شدگان از رحمت خداست .

مرحبا قومی که داد بندگی را داده اند

ترک دنیا گفته اند از قید آن آزاده اند

روزها با روزه ها در گوشه ها بنشسته اند

باز شبها در مقام بندگی ایستاده اند

نفس را مقهور کرده روح را داده فتوح

زاد تقوا برگرفته بهر مرگ آماده اند

طرفه العینی نبوده غافل از یزدان ولیک

سیل ها با اینهمه از چشم خود بگشاده اند

یک زمان از نوحه همچون نوح عالی نیستند

گوئیا خود هم چو یحیی بهرزادی زاده اند

ز آب و تاب تُب الی الله غسل کرده در جهان

روی را بر خاک پاک اسجدوا بنهاده اند

راحتی دیدند و ذوقی یافتند از انس حق

روز و شب در کنج خلوت بر سر سجاده اند

ربّنا گویند وزو لبیک عبدی بشنوند

جمله سرمست الست از جرعه آن باده اند

باب هفتاد و نهم در توبه است

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلتَّوْبَهُ حَبْلُ اللهِ وَمَدَدُ عِنایَتِهِ . وَلابُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ مُداوَمِهِ التَّوْبَهِ عَلی کُلِّ حال .

فَكَلَّ فِرْقَه مِنَ الْعِبادِ لَهُمْ تَوْبَهٌ ، فَتَوْبَهُ الْاَنْبياءِ مِن اضْطِرابِ السِّرِّ ، وَتَوْبَهُ الْاَوْلِياءِ مِنْ تَكْوينِ الْخَطَراتِ ، وَتَوْبَهُ الْاَصْفِياءِ مِنَ التَّنَفُّسِ ، وَتَوْبَهُ الْخاصِ مِنَ الْاِشْتِغالِ بِغَيْرِ اللهِ ، وَتَوْبَهُ الْعامِّ مِنَ الذُّنوبِ . وَلِكُلِّ واحِد مِنْهُمْ مَعْرِفَهٌ وَعِلْمٌ فى اَصْلِ تَوْبَتِهِ وَمُنْتَهى اَمْرِهِ ، وَذلِكَ يَطولُ شَرْحُهُ هيهُنا .

فَاَمّا تَوْبَهُ الْعـامِّ فَاَنْ يَغْسِلَ باطِنَهُ مِنَ الـذُّنوبِ بِماءِ الْحَياهِ وَالْاِعْتِرافُ بِجِنايَتِهِ دائِماً ، وَاعْتِقادِ النَّدَم عَلى ما مَضـى ، وَالْخَوْفِ عَلى ما بَقِىَ مِنْ عُمْرِهِ ، وَلا يَسْتَصْغِرَ ذُنوبَهُ فَيَحْمِلَهُ ذلِكَ اِلَى الْكَسَلِ ، وَيَديمَ الْبُكاءَ وَالْاَسَفَ عَلى ما فاتَهُ مِنْ طاعَهِ اللهِ ، وَيَحْبِسَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَواتِ وَيَسْتَغيثُ اِلَى اللهِ تَعالى لِيَحْفَظَهُ عَلى وَفاءِ تَوْبَتِهِ وَيَعْصِمَهُ عَنِ الْعودِ اِلى ما سَلَفَ

وَيَروضَ نَفْسَهُ فى مَيْدانِ الْجُهْدِ وَالْعِبادَهِ ، وَيَقْضِىَ عَنِ الْفَوائِتِ مِنَ الْفَرائِضِ وَيَرُدَّ الْمَظالِمَ وَيَعْتَزِلَ قُرَناءَ السّوءِ وَيُسْهِرَ لَيْلَهُ وَيُظْمِىءَ نَهارَهُ وَيَتَفَكَّرَ دائِماً فى عاقِبَتِهِ وَيَسْتَعينَ بِاللهِ تَعالى سائِلاً مِنْهُ الاِْسْتِعانَهَ فى سَرّائِهِ وَضَرّائِهِ وَيَثْبُتَ عِنْدَ الْمِحَنِ وَالْبَلاءِ كَيْلا يَسْقُطَ عَنْ دَرَجِهِ التَّوّابينَ فَاِنَّ فى ذلِکَ طَهارَهً مِنْ ذُنوبِهِ وَزِيادَهً فى عَمَلِهِ وَرِفْعَهً فى دَرَجاتِهِ ، (فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ) (۱) .

پاورقی

۱ سوره ی عنکبوت (۲۳) : آیه ی ۳ .

مسئله با عظمت توبه

در این فصل نورانی ، و قطعه ملکوتی ، و حقیقت ربّانی ، حضرت امام به حق ناطق وجود مقدّس جعفر بن محمّد الصادق علیه صلوات الله الملک العلاّم به اعظم عبادات و احسن طاعات ، و معالج کلّیه امراض قلبیه و روحیه ، و ارتقادهنده انسان به مقام کرامت ، و رساننده آدمی از ناسوت به لاهوت ، و تطهیر کننده ظاهر و باطن انسان یعنی توبه و بازگشت به جناب احدیّت اشاره می فرمایند .

این مسئله به اندازه ای در خور اهمیّت است که باید چند جلد جداگانه در توضیح و تفسیر آن به رشته ی تحریر کشیده شود ، امّا این وجیزه که هنوز ابوابی از آن باقی مانده اقتضای آن را ندارد ، تنها به دورنمائی از امّهات مسائل توبه در محور آیات شریفه ی قرآنیه و روایات ملکوتیّه ی اهل بیت طهارت اشاره می کند ، باشد که خدای کریم و دادگر مهربان و خالق رحیم و آفریننده ی محسن ، همه ما را برای دست یافتن به این مقام اعلی توفیق کرامت فرماید ، و از ورطه ی خطرناک گناه ، چه گناه باطنی

و چه ظاهری نجات بخشد ، و ما را به سوی طاعت خالص و قطع رابطه ی با هر گناهی رهنمون شود .

اگر به توفیق یار و جدّ و جهد معصیت کار چهره نورانی توبه و مقام الهی انابه ، و حالت ربّانی استغاثه به انسان روی آورد ، تمام آلودگی ها و پلیدی ها و ظلمت ها از خانه جان رخت بربندد و بسوی دیار عدم و نیستی رهسپار شود ، در آن وقت با بال عشق و شوق و با قدرت حبّ و ذوق ، جان آدمی برای رسیدن به مقام وصال به پرواز آید و انسان با عمق قلب به توبه خطاب کند :

در دل و جان خانه کردی عاقبت

هر دو را دیوانه کردی عاقبت

آمدی کآتش درین عالم زنی

وانگشتی تا نگردی عاقبت

ای ز عشقت عالمی ویران شده

قصد این ویرانه کردی عاقبت

من تو را مشغول می کردم دلا

یاد آن افسانه کردی عاقبت

عشق را بی خویش بردی در حرم

عقل را بیگانه کردی عاقبت

یا رسول الله ستون صبر را

استن حنّانه کردی عاقبت

شمع عالم بود لطف چاره گر

شمع را پروانه کردی عاقبت

یک سرم این سوست یک سر سوی تو

دو سرم چون شانه کردی عاقبت

دانه ای بیچاره بودم زیر خاک

دانه را دُردانه کردی عاقبت

دانه ای را باغ و بستان ساختی

خاک را کاشانه کردی عاقبت

ای دل مجنون و از مجنون بتر

مردی و مردانه کردی عاقبت

کاسه ی سر از تو پر از تو تهی

کاسه را پیمانه کردی عاقبت

جان جانداران سرکش را به علم

عاشق جانانه کردی عاقبت

آثار الهی توبه

بدون شک بازگو کردن آثار توبه کار ساده ای نیست ، که برای توبه حقیقی در قرآن مجید و روایات آثار گرانی ذکر

شده است .

از آثار توبه نجات انسان از مهالك و روی آوردن به حقایق و واقعیّات و قدم گذاردن در دایره سعادت ، و بیرون رفتن از مرز شقاوت و دنائت و پستی است .

از آثار دیگر توبه حقیقی ، محبوبیّت نزد حضرت دوست و به دست آوردن ارزش های الهی و یافتن دولت خاص و گنج عزّت و مایه شرف است .

از دیگر آثار توبه واقعی ، باز شدن هشت در بهشت و بسته شدن هفت در عذاب به روی انسان و خلاصه شیفته شدن جنت و رضوان به تائب و خاموش شدن شعله نار و عذاب جهنّم است .

از دیگر آثار توبه جلب بخشش و غفران حق و آمرزیده شدن تمام گناهان گذشته آدمی است .

مقدمه توبه خروج از غفلت و ورود به دیار انتباه و بیداری است و این نیز از آثار بسیار گران توبه است ، که عبد عاصی به خود آید و در گذشته و آینده خویش فکر کند و به این معنا توجه پیدا نماید که در برابر چه وجودی به عصیان و خلاف برخاسته و با چه محبوبی به ستیز و جنگ آمده است .

پر شدن قلب از ندامت ، و احساس سنگینی گناهان و عزم بر ترک رابطه با معاصی و جبران گذشته ، و ساختن آینده دورنمائی از توبه واقعی و بازگشت حقیقی به وجود مقدس حضرت یار است .

کمال توبه به حفظ ورع و پاکدامنی و پارسائی ، و سپس محاسبه ی نفس و قطع امیال ظاهر و جبران نقایس نفسی است .

کمال توبه به حفظ و تقویت اراده برای تداوم توبه و عمل صالح

و کناره گیری از محرمات الهی و مشتهیات نفسانی است .

کمال توبه در گرو زهـد و صدق و احساس فقر و نیاز نسبت به جناب دوست سپس بر پیشامدها و رضا و اخلاص و اعتماد بر حضرت یار است .

یارب این بوی خوش از روضه ی جان می آید

یا نسیم است کزان سوی جهان می آید

یارب این آب حیات از چه وطن می جوشد

یارب این نور صفات از چه مکان می آید

عجب این غلغله از جوق ملک می خیزد

عجب این قهقهه از حور جنان می آید

چه سماع است که جان رقص کنان می گردد

چه صفیر است که دل بال زنان می آید

چه عروسی است چه کابین که فلک چون تتقی است

ماه با این طبق زرب نشان می آید

چه شکار است که این تیر قضا پران است

ور چنین نیست چرا بانگ کمان می آید

مژده همه عشاق بکوبید دو دست

کان که از دست بشد دست زنان می آید

از حصار فلکی بانگ امان می خیزد

وز سوی بحر چنین موج گمان می آید

چشم اقبال به اقبال شما مخمور است

این دلیل است که از عین عیان می آید

برهیدیت از این عالم قحطی که در او

از برای دو سه نان زخم سنان می آید

خوشتر از جان چه بود جان برود باك مدار

غم رفتن چه خوری چون به از آن می آید

هر کسی در عجبی و عجب من اینست

کو نگنجد به میان چون به میان می آید

بس کنم گر چه که رمز است بیانش نکنم

خود بیان را چه کنی جان بیان می آید

وجوب حتمی توبه

فقهاء بزرگ شیعه و سنی ، و مفسران عظیم القدر قرآن ، و وارستگان از عباد حق ، و

عاشقان حقایق الهیّه ، و عارفان روشن ضمیر و صاحبان گرانقدر علم اخلاق بر اساس آیات شریفه ی قرآنیه ی و روایات صحیحه ی نورانیه توبه از گناه را واجب دانسته و ترک و تأخیر آن را حرام می دانند .

استحباب توبه به هیچ وجه معنا ندارد ، و ترک و یا تأخیر آن باعث شدّت امراض روحی و قلبی و عملی است ، و زمینه سازی برای شدّت مرض معنوی از گناهان و بلکه از معاصی کبیره است .

خواجه ی طوسی که از اعاظم حکما و فقها ، و در جمع بزرگان شیعه شخصیّت کم نظیری است ، در پایان کتاب پرقیمت « تجرید الاعتقاد » می فرمایند :

توبه از واجبات است ، زیرا در بازگشت به سوی حق ، دفع ضرر عینیّت پیدا می کند ، و بقاء بر ضرر از محرّمات است ، و نیز پشیمانی از انجام هر قبیح و ترک هر واجب برای هر انسانی لازم است ، پس بر مبنای وجوب دفع ضرر ، و پشیمانی از هر گناه و ترک شدن هر واجب ، توبه و بازگشت به سوی محبوب واجب است .

وجود مبارک علامه ی حلّی در توضیح سخن خواجه در مقام اثبات وجوب توبه به معنای ترک هر کبیره و صغیره برآمده و این معنا را با برهان یقینی فرموده است .

انسان گناهکار به هر اندازه که گناه داشته باشد حق ناامید شدن از رحمت و عنایت حضرت محبوب را ندارد که ناامیدی از رحمت بنا به فرموده ی قرآن در سوره ی یوسف آیه ۸۷ کار مردم کافر است :

(إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رَوْحِ

اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ)(۱) . ۳

و پس از این آیه ی کریمه ، داستان معروف بهلول نباش که در تفاسیر قرآن

پاورقی

۱ سوره ی یوسف (۱۲) : آیه ی ۸۷ .

آمده و داستان حمید بن قحطبه که شیخ صدوق در کتاب پرقیمت « عیون أخبار الرّضا » نقل کرده که شصت نفر از اولاد زهرا (علیها السلام) را در یک شب کشته بود و روز ماه رمضان غذا می خورد و می گفت از رحمت حق ناامیدم و حضرت رضا فرمود ناامیدی او از گناه آن شب وی سنگین تر است ، برای نشان دادن بار سنگین ناامیدی کافی است .

گناهکار چون به کتاب حضرت حق توجه کند و آیات مربوط به مغفرت و رحمت را نظر کند و همچنین وقتی به روایات باب توبه و دعاهای عجیب اسلامی مانند کمیل و ابوحمزه و عرفه حضرت سیدالشهداء دقت نماید ، بهیچ عنوان جای نا امیدی و یأس برای وی نمی ماند ، در اینصورت واجب است تمام همت و اراده خود را برای جبران گناهان گذشته ، و آزادی از دیون مردم ، و ادای واجبات ترک شده و بنای آینده ای روشن بکار گیرد .

در جلد اوّل « عرفان » به دورنمائی از این واقعیّات اشاره رفت و نیازی به بازگوئی مجدّد آن مسائل نیست ، در این زمینه تنها به ذکر پاره ای از آیات و قسمتی از روایات قناعت می کنم ، باشد که با توجه به این معارف تصمیمی قاطع و حالی پرشور برای همه ی ما پدید آید ، و با قوت جان و قدرت دل جهت طهارت روح

و سرّ و تزکیه نفس و پاکی عمل به سوی حضرت جانان به پرواز درآئیم ، که در رحمتش و باب مغفرتش به روی هر گناهکار تائبی از باب لطف و مرحمت باز است .

ندا رسید به جانها که چند می پائید

به سوی خانه ی اصلی خویش بازآئید

چو قاف قربت ما زاد و بود اصل شماست

به کوه قاف بپرید خوش چو عنقائید

ز آب و گل چو چنین کنده ایست برپاتان

به جهد کنده ز پا پاره پاره کنید

سفر کنید از این غربت و به خانه روید

از این فراق ملولیم عزم فرمائید

به دروغ گِنده و آب چَه نی

هلا مبارک در قعر چاه می پائید

ندای فاعتبروا بشنوید اولوا الابصار

نه کودکیت سر آستین چه می خائید

خود اعتبار چه باشد بجز ز جو جستن

حلا ز جو بجهید آن طرف چو برنائید

درون هاون شهوت چه آب می کوبید

چو آبتان نبود با دلاف پیمائید

حطام خواند خدا این حشیش دنیا را

در این حشیش چو حیوان چه ژاژ می خائید

هلا که باده بیامد ز خم برون آئید

پی قطایف و پالوده تن بیالائید

هلا که شاهد جان آینه همی جوید

به صیقل آینه ها را ز زنگ بزدائید

نمی هلند که مخلص بگویم این ها را

ز اصل چشمه بجوئید آنچه جویائید

پاورقی

۱ سوره ی بقره (۲) : آیه ی ۶۴ .

(فَلَوْلاَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ)(۱) .

اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نمی شد ، البته در شمار زیانکاران بودید .

بدون شک براساس آیات حق و روایات معتبره ، از عوامل حتمیه جلب فضل و رحمت دوست توبه واقعی از گناه و آلودگی است .

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی

سَبِيلِ اللهِ أُولئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللهِ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)(۱) .بنده را سر بر آستان بودن

بهتر از پا بر آسمان بودن

نفسی در رضای حضرت حق

بهتر از عمر جاودان بودن

گه چو زنجیر سر به حلقه ی در

گه چو در سر بر آستان بودن

چیست حکمت ز گرد کردن گوی

در پی حکم صولجان بودن

مالک دوزخ هوا گشتن

بهتر از خازن جنان بودن

بهتر از پادشاهی دو جهان

بر در دوست پاسبان بودن

بندگی در جناب حضرت عشق

بهتر از شاه انس و جان بودن

عین انسان شدن بدیده ی حق

یعنی از چشم خود نهان بودن

مسند از کوه قاف گستردن

بال سیمرغ سایبان بودن

چون جرس بسته از پی محمل

در ره عشق یک زبان بودن

یک دل و یک دهان و یک ناله

همه تن جنبش و فغان بودن

گمرهان را در این شب تاریک

روشنی سوی کاروان بودن

در سیاحت به ساحت ملکوت

با دل و روح هم عنان بودن

از زمان و زمانیان بیرون

بنده صاحب الزمان بودن

آنان که به خدا و قیامت و انبیاء و کتب آسمانی ایمان آورده اند ، و از وطن خود بخاطر خدا هجرت کردند ، و در راه حضرت حق به جهاد برخاستند ، امیدوار به رحمت خدا باشند ، که خداوند بر آنان بخشنده و مهربان است .

داستانی جالب

در مورد نزول این آیه ی شریفه گفته اند :

قبل از وقوع واقعه ی بدر ، پیامبر بزرگ عبدالله جَحش را خواست ، و نامه ای به او داد و حدود هشت نفر از مهاجران را همراه وی نمود ، و به او دستور داد پس از دو روز راه پیمودن نامه را بگشاید و بر اساس آن عمل کند .

عبدالله پس از دو روز راه پیمائی نامه

را گشود ، و چنین یافت : چون نامه را باز کردی تا نخله « زمین بین مکه و طائف » برو و در آنجا اوضاع قریش را زیر نظر بگیر و تمام جریان را به ما گزارش کن .

عبدالله جریان را با دوستانش در میان گذاشت و اضافه کرد : رسول الهی مرا از مجبور ساختن شما در این مسیر منع فرموده ، بنابراین هرکس آماده شهادت است با من بیاید و دیگران بازگردند ، همه با او حرکت کردند ، وقتی که به نخله رسیدند به قافله ای از قریش برخورد کردند که عمرو بن حضرمی در آن بود . چون روز آخر رجب بود ، « یکی از ماههای حرام » در مورد حمله به آنها به مشورت نشستند .

پاورقی

۱ سوره ی بقره (۲) : آیه ی ۲۱۸ .

عده ای گفتند اگر امروز دست از آنان برداریم وارد حرم می شوند دیگر نمی توان متعرض آنها شد ، سرانجام شجاعانه به آنان حمله بردند و عمرو بن حضرمی را کشته و قافله او را با دو اسیر به محضر رسول خدا آوردند .

پیامبر الهی به آنان فرمود : من به شما دستور نداده بودم که در ماههای حرام نبرد نکنید ؟

آنگاه از دخالت در غنائم خودداری فرمود ، مجاهدان ناراحت شدند و مؤمنان به سرزنش آنان پرداختند ، مشرکان نیز زبان به طعن گشودند ، که محمّد (صلی الله علیه وآله)جنگ و خونریزی و اسارت در ماههای حرام حلال شمرده آیه نازل شد که :

از تو درباره ی جنگ کردن در ماه حرام می پرسند ،بگو جنگ در آن گناه بزرگی

است ، ولی جلوگیری از راه خـدا و گرایش مردم به فرهنگ حق و کفر ورزیدن نسـبت به الله و هتک احترام مسـجدالحرام ، و اخراج ساکنان آن در پیشگاه خدا مهم تر از آن است ، و ایجاد فتنه حتی از قتل بالاتر است . مشرکان پیوسته با شما می جنگند ، تا اگر بتوانند شـما را از آئین خود برگردانند ولی کسی که از دین حق برگردد و در حال کفر بمیرد ، تمام اعمال نیک او در دنیا و آخرت بر باد می رود و آنان اهل جهنّم اند و همیشه در آن خواهند بود .

پس از این که آیه مفصل بالا نازل شـد عبدالله جحش و همراهانش گفتند : ما برای درک ثواب ، در این راه جهاد کرده ایم و از رسول خدا پرسیدند آیا اجر مجاهدان را دارند یا نه ؟ آیه ی شریفه ی (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا) نازل شد .

راستی سر و کار گناهکاران با چه وجود مبارک و مقدّس و غفور و ودود و

ص ۱۳۰ و ص ۱۳۱

همه روشن شوند چون خورشید

چون که در پای آن قمر می زند

عاشقانی که جان یکدگرند

همه در عشق همدیگر میرند

همه را آب عشق بر جگر است

همه آیند و در جگر می زند

همه هستند هم چو درّ یتیم

نه بر مادر و پدر میرند

عاشقان جانب فلک پرند

منکران در تک سقر می رند

عاشقان چشم غیب بگشایند

باقیان جمله کور و کر میرند

وانکه شبها نخفته اند ز بیم

جمله بی خوف و بی خطر میرند

وانکه اینجا علف پرست بدند

گاو بودند و همچو خر میرند

وانکه امروز آن نظر جستند

شاد و خندان در آن نظر

میرند

شاهشان برکنار لطف نهد

نی چنین خوار و محتضر میرند

وان که اخلاق مصطفی جویند

همچو سلمان و همچو ذر میرند

روایات باب توبه

عَنْ اَبی عُبَیْدَهَ قالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فَداکَ ادْعُ اللّهَ لی فَاِنَّ لِی ذُنُوباً کَثیرَهً فَقالَ : مَهْ یا اَباعُبَیْدَهَ لا یَکُونُ الشَّیْطانُ عَوْنًا عَلی نَفْسِکَ ، اِنَّ عَفْوَ اللّهِ لا یُشْبِهُهُ شَیْءٌ(۱) .

ابا عبیده می گوید :

به معصوم عرضه داشتم : برای من دعا کنید که گناهانم زیاد است ، فرمود : ای اباعبیده آرام باش ، شیطان تو را از رحمت و عفو حضرت حق دلسرد و مأیوس نکند ، که عفو او را چیزی برابری نمی کند .

پاورقی

۱ بحار : ۶/۵ .

عَنْ اَبی بَصیر قالَ : سَمِعْتُ اَبا جَعْفَر (علیه السلام) یَقولُ :

اِذا دَخَلَ اَهْلُ الْجَنَّهِ الْجَنَّهَ بِاَعْمالِهِمْ فَاَیْنَ عُتَقاءُ اللّهِ مِنَ النّارِ .

ابو بصیر می گوید از حضرت باقر (علیه السلام) شنیدم می فرمود : زمانی که اهل بهشت به سبب اعمالشان به بهشت بروند ، پس آزادشدگان حضرت الله از آتش جهنّم کجایند ؟ !

عَنْ مُعاوِیَهَ بْنِ وَهَب قالَ : سَمِعْتُ اَبا عَبْدِاللّهِ (علیه السلام) یَقولُ :

اِذا تابَ الْعَبْدُ تَوْبَهً نَصوحًا اَحَبَّهُ اللّهُ فَسَتَرَ عَلَیْهِ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ . فَقُلْتُ : وَکَیْفَ یَسْتُرُ عَلَیْهِ : قالَ : یَنْسی مَلَکَیْهِ ما کَتَبا عَلَیْهِ مِنَ الذُّنوبِ وَیوحی اِلی جَوارِحِهِ : اکْتُمی عَلَیْهِ ذُنوبَهُ وَیوحی اِلی بِقاعِ الاَْرْضِ : اکْتُمی ما کانَ یَعْمَلُ عَلَیْکَ مِنَ الذُّنوبِ فَیَلْقَی اللّهُ حینَ یَلْقاهُ وَلَیْسَ شَیْءٌ یَشْهَدُ عَلَیْهِ بِشَیْء مِنَ الذُّنوبِ(۱) .

معاویه بن وهب می گوید : از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود : به هنگامی که عبد توبه خالص کند توبه ای که

بر

آن استقامت ورزد ، محبوب خدا می شود ، و در دنیا و آخرت در پوشش حضرت حق قرار می گیرد ، عرضه داشتم این پوشش چگونه است ؟ فرمود : دو ملک نویسنده گناه را از گناه بنده اش فراموشی می دهد ، و به جوارحش فرمان می دهد معاصی بنده ام را کتمان کنید ، و به زمین هائی که در آنها معصیت کرده وحی می کند : گناهان بنده ام را بپوشان ، پس وارد قیامت می شود ، در حالیکه شاهدی ندارد بر گناهانش شهادت دهد ! !

عَنْ اَبی عُبَیْدَهَ الْحَذّاءِ قالَ : سَمِعْتُ اَبا جَعْفَر (علیه السلام) یَقولُ :

اِنَّ اللهَ تَعالی اَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَهِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُل اَضَلَّ راحِلَتَهُ وَزادَهُ فی لَیْلَه ظَلْماءَ

پاورقی

۱ کافی / ۲ صفحه ی ۳۱۴ .

فَوَجَدَها فَاللهُ اَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَهِ عَبْدِهِ مِنْ ذلِکَ الرَّجُلِ بِراحِلَتِهِ حینَ وَجَدَها .

ابی عبیده ی حذّاء می گوید : از حضرت باقر (علیه السلام) شنیدم فرمود : خداوند به توبه ی بنده اش از مردی که راحله ی خود را در شب تاریک گم کرده و پس از آن به راحله اش دست یافته خوشحال تر است .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) :

اِنَّ اللهَ یُقْبِلُ تَوْبَهَ عَبْدِهِ ما لَمْ یُغَرْغِرْ ، توبوا اِلی رَبِّکُمْ قَبْلَ اَنْ تَموتوا ، وَبَادِروا بِالْاَعْمالِ الزّاکِیهِ قَبْلَ اَنْ تَشْتَغِلوا ، وَصِلوا الَّذی

ص ۱۳۴

ص ۱۳۵

از مرد و زن با ایمان تائب نیست .

قالَ رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : التّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لا ذَنْبَ لَهُ .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود :

توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناه نداشته باشد

.

عَنْ الشَّعْبِیَ قالَ سَمِعْتُ عَلیّ بْنَ اَبیطالِبِ یَقولُ :

اَلْعَجَبُ مِمَّنْ یَقْنُطُ وَمَعَهُ الْمَمْحاهِ فَقیلَ لَهُ وَمَا الْمَمْحاهُ قالَ : اَلْاِسْتِغْفارُ .

شعبی می گوید از حضرت مولا علی شنیدم ، می فرمود :

از کسی که در حال نومیدی است در شگفتم ، در حالی که با او پاک کننده هست ، عرضه داشتند پاک کننده چیست ؟ فرمود : استغفار .

از مسائل بسیار مهمّی که در باب با عظمت توبه مطرح است ، این است که از باب فضل و رحمت و عنایت و کرم حضرت حق باب توبه به روی احدی از بندگان بسته نیست ، هر زمان عبد عاصی به وضع ناهنجار خود آگاه شد ، و در مقام بازگشت حقیقی به سوی مولای مهربانش برآمد ، بشرطی که با آثار مرگ و قیامت روبرو نشده باشد توبه برای او صددرصد امکان دارد ، و بر اساس آیات و روایات می تواند خود را به مغفرت و رحمت حضرت دوست برساند ، و از عذاب خالد و هلاکت ابدی وجود خویش را برهاند . به داستان عجیب زیر که « امالی » شیخ طوسی نقل می کند عنایت کنید ، که طرفه داستانی است .

حقیقتی عجیب در باب توبه

امام باقر (علیه السلام) می فرماید :

جوانی بود یهودی ، که بسیاری از اوقات به محضر مبارک رسول الهی مشرف می شود ، به اندازه ای که حضرت او را به کارهای ساده و آسان می گماشت و وی را به دنبال بعضی از امور می فرستاد ، و چه بسا بوسیله او برای قوم یهود جهت هدایت آنان نامه می فرستاد .

مدتی از آن جوان خبری نشد ،

رسول خدا از حالش جویا شد ، مردی به آنجناب عرضه داشت ، تا جائی که اطلاع دارم باید بیش از امروز زنده نماند چون به مرض سختی دچار آمده !

حضرت ختمی مرتبت با عده ای از اصحاب به ملاقات وی رفتند ، معنویت و کرامت و برکت و واقعیّت آنجناب بود که با هرکس سخن می گفتند جواب می داد ، آن جوان را صدا زندند ، دیده گشود و عرضه داشت لبیک یا اباالقاسم ، حضرت به او فرمود بگو :

اشهد ان لا اله الاّ الله وانّی رسول الله .

جوان به چهره پدرش که یهودی متعصّبی بود نگریست و چیزی نگفت ، حضرت بار دوم او را صدا زد و شهادتین را به او تلقین کرد باز به پدرش نظر کرد و چیزی نگفت ، بار سوّم او را صدا زد باز از ترس پدر لب فرو بست ، حضرت فرمود تجلّی داشت شهادتین را گفت و به عبارت دیگر از تمام گذشته خویش به حضرت محبوب بازگشت و سپس به کام مرگ افتاد ، حضرت به پدرش فرمود : به این جوان دست مزدن و کاری به او نداشته باش آنگاه به اصحابش فرمود : او را غسل داده و کفن کنید و سپس نزد من آورید تا بر وی نماز بگزارم ، آنگاه از منزل یهودی درآمد در حالی که می فرمود :

خدای را سپاس گزارم که بوسیله ی من بنده ای از بندگانش را از آتش نجات داد .

بیا یکدم به گرد دل برآئیم

دری پیدا کنیم از در درآئیم

تو ای فرخنده پی خضر ار بما راه

نمائی ما نه با پا

با سرآئیم

چو ما باید درآئیم از تو این در

به روی ما ببندی زان درآئیم

از این سو گر بگردانی ره ما

بدان سو ما ز راه دیگر آئیم

اگر بنگاه تو عرش است ما را

پر و بالی بده تا با پر آئیم

متاعت را بهائی گر بود ما

به جان و سر نه با سیم و زر آئیم

نه ننگ گوهر است از ما گدایان

به جس و جوی این گوهر برآئیم

فتاده بار ما در گل بده دست

کزین گل یک قدم آنسوتر آئیم

ص ۱۳۸

ص ۱۳۹

را ادا ننماید و در عبادت خود نیفزاید ، و در لباسش تغییر ندهد ، و دوستانش را عوض ننماید ، و مجلسش را تغییر ندهد ، و فرش و بالشش را مبدّل نکند و اخلاق و نیّتش را برنگرداند ، و به فتح قلب یعنی منور شدن دل به نور حقیقت نائل نگردد ، و دست به انفاق و خدمت مالی نزند ، و آرزوها کوتاه نکند و زبان از آنچه حرام است نبندد ، و به تصفیه اموالش اقدام ننماید به حقیقت که توبه نکرده ، وبه حضرت دوست بازگشته ، که آراسته به این حقایق در حقیقت تائب است .

به همین خاطر در متن روایت « مصباح » حضرت صادق (علیه السلام) بدینگونه عظمت توبه را می نمایاند .

توبه ریسمان با عظمت خداست و نصرت و جذابیّت و عنایت و لطف حضرت یار است . عبد را لازم است پیوسته در هر شأنی

که هست در حال توبه باشد و برای هر فرقه و طائفه ای توبه ی خاصّی است .

توبه ی پیامبران از اضطراب باطن است .

توبه ی اولیاء از عوارض رنگارنگ خاطر است

.

توبه ی اصفیاء از استراحت و فراغت و غفلت و کدورت است .

توبه ی خاصان از مشغول بودن به غیر حق است .

توبه ی عوام و توده ی مردم از گناهان و معاصی است .

برای هر کدام از این طبقات نسبت به موضوع توبه و نتیجه ی آن معرفت و دانش مخصوصی است که برای دیگری نیست و اینجا مجال شرح و بسط ندارد ، فقط به توبه ی عوام اشاره می شود .

حقیقت توبه عوام این است که باطن را از معاصی به اشک ندامت بشوید و در همه حال به تقصیر و جنایت اعتراف نماید و از صمیم دل بر اعمال و غفلت گذشته ی خود پشیمان گردد ، و پیوسته به آینده اش ترسناک باشد و هرگز معصیت را کوچک نشمارد ، تا موجب جرأت و بی اعتنائی و کسالت وی گردد .

گریه و اسف را بر آنچه از عبادات از دستش رفته ادامه دهد ، و نفس خود را از تمایلات و شهوات و خواسته های شیطانی حفظ کند ، و از وجود مقدّس حضرت دوست بخواهد که وی را بر بساط توبه ثابت قدم بدارد و از آلوده شدن به وضع گذشته نگاه دارد .

خود را در میدان کوشش در راه حق تمرین دهد ، و آنچه از او فوت شده بجای آورد ، و هرچه از دیگران به ظلم و ستم بدست آورده باز گرداند ، از همراهان ناباب کناره جوید ، و شب را به قیام و روز را به صیام نورانی کند .

در عاقبت خویش اندیشه نماید ، و از حضرت جانان بخواهد که او را در

خوشی و ناخوشی توفیق استقامت دهد ، و به وقت شدّت و ابتلاء ثابت قدم مانده تا از درجه ی توّابین سقوط نکند ، و بیدار باشد که تمام حوادث و پیش آمدها موجب طهارت و بخشودگی گناهان است ، و سبب مزید درجات و علو مراتب ملکوتی .

در سوره ی مبارکه ی عنکبوت آیه ی دوم می فرماید :

آیا گنان می کنند که آنان ترک می شوند ، و تنها اظهار و گفتار برای آنها کافی است ، و آزمایش و امتحان نمی شوند ؟ ! و ما آنان را که پیش از آنها بودند به معرض آزمایش و امتحان گذاشتیم ، پس خداوند راستگویان را از دروغگویان باز شناسد .

تا چند از این خاک بمیرید و بزائید

گامی بگذارید و بر افلاک برآئید

یکبار بمیرید و دوم بار نمیرید

یکبار بزائید و دوّم باز مزائید

یک روز مباشید و همه روز بباشید

یکدم به مپائید و همه سال بپائید

از لب بسوی کوه و زکه باز سوی لب

خواهید روان شد که همه رجع صدائید

با آمدن و رفتن از این خانه شما را

از چیست بپرسید که چویند و چرائید

بر دولت و بر مال فزایش نکند سود

آن سود بود سود که بر خود بفزائید

خود منبع شهد و شکر و کان نباتید

تا چند به طمع شکر انگشت بخائید

ای پاک نژادان فلک قدر ملک صدر

تا کی به در مفلسکان چهره بسائید

زین سوی بدان سوی و زین کوی بدان کوی

چون یوسف مصرید که در بیع و شرائید

باب هشتادم در جهاد و ریاضت نفس است

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : طوبی لِعَبْدٍ جاهَدَ لِلّهِ نَفْسَهُ وَهَواهُ ، وَمَنْ هَزَمَ جُنْدَ نَفْسِهِ وَهَواهُ ظَفِرَ بِرِضَا اللهِ ، وَمَنْ جاوَزَ عَقْلُهُ نَفْسَهُ الْاَمّارَةَ بِالسّوءِ

بِالْجَهْدَ وَالْاِسْتِکانَهِ وَالْخُضوعَ عَلی بِساطِ خِدْمَهِ اللهِ تَعالی فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظیماً .

وَلا حِجابَ اَظْلَمُ وَاَوْحَشُ بَیْنَ الْعَبْدِ وَبَیْنَ اللهِ مِنَ النَّفْسِ وَالْهَوی وَلَیْسَ لِقَتْلِهِما وَقَطْعِهِما سِلاحٌ وَآلَهُ مِثْلُ الْاِفْتِقارِ اِلَی اللهِ وَالْخُشوعِ وَالْخُضوعِ وَالْجوعِ وَالظَّماءِ بِالنَّهارِ وَالسَّهَرِ بِاللَّیْلِ ، فَاِنْ ماتَ صاحِبُهُ ماتَ شَهیداً ، وَاِنْ عاشَ وَاسْتَقامَ أَدّی عاقِبَتُهُ اِلَی الرِّضْوانِ الْاَکْبَرِ .

قالَ اللهُ تَعالی : (وَالَّذِینَ جاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ)(۱) .

وَاِذا رَاَیْتَ مُجْتَهِداً اَبْلَغَ مِنْکَ فِی الْاِجْتِهادِ فَوَبِّخْ نَفْسَکَ وَلُمْها وَعَیِّرْها تَحْثیثاً عَلَی الْاِزْدیادِ عَلَیْهِ وَاجْعَلْ لَها زِماماً مِنَ الْاَمْرِ وَعِناناً مِنَ النَّهْیِ ، وَسُقْها کَالرّائِضِ لِلْفارِهِ الَّذی لا یَذْهَبُ عَلَیْهِ خُطْوَهٌ مِنْ خُطُواتِها اِلاّ وَقَدْ صَحَّحَ اَوَّلَها وَاخِرَها .

وَکانَ رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : یُصَلّی حَتّی یَتَوَرَّمَ قَدَماهُ وَیَقولُ : اَفَلا اَکونُ عَبْداً شَکوراً ؟ اَرادَ بِهِ اَنْ تَعْتَبِرَ بِها اُمَّتُهُ وَلا یَغْفُلوا عَنِ الْاِجْتِهادِ وَالتَّعَبُّدِ وَالرِّیاضَهِ بِحال .

اَلا ـ وَاِنَّکَ لَوْ وَجَدْتَ حَلاوَهَ عِبادَهِ اللهِ وَرَأَیْتَ بَرَکاتِها وَاسْتَضَأْتَ بِنورِها لَمْ تَصْبِرْ عَنْها ساعَهً واحِدَهً وَلَوْ قُطِّعْتَ اِرْباً اِرْباً ، فَما اَعْرَضَ مَنْ اَعْرَضَ عَنْها اِلاّ بِحِرْمانِ فَوائِدِ السَّلَفِ مِنَ الْعِصْمَهَ وَالتَّوْفیقِ .

قیلَ لِرَبیعِ بْنِ خُثَیْم : ما لَکَ لا تَنامُ بِاللَّیْلِ ؟ قالَ : لِاَنّی اَخافُ الْبَیاتَ .

پاورقی

۱ سوره ی عنکبوت (۲۹) : آیه ی ۶۹ .

مسئله با عظمت ریاضت و جهاد نفسانی

برنامه بسیار پرمنفعت و با اهمیّت جهاد با نفس ، و به ریاضت آوردن این منبع حسّاس از ابتدای شروع زندگی در بسیط خاک مورد توجّه عاشقان کمال و عاقلان عاقبت اندیش بوده است .

اوّلین مرتبه ای که قواعد و قوانین جهاد با نفس در زندگی انسان تجلّی کرده از جانب فیّاض کریم و وجود اقدس حضرت

ربوبی ، که از هرکس به بندگانش مهربان تر است بوده و سپس انبیاء و ائمه و اولیاء و عرفا ، هر یک بر مبنای عشق و محبّتی که به انسان داشتند وی را در این زمینه راهنمائی کرده و بسوی کمال مطلوب که راه رسیدن به آن جز از طریق ریاضت و جهاد نفسانی میسّر نیست هدایت نموده اند .

باید دانست که نفس با کمک مشاعر و احساسات بخصوص چشم و گوش و حسّ ذائقه و لامسه اثرپذیر عجیبی است ، در حدّی که مشهور است هیچ تابلوئی در جهان آفرینش اثر پذیریش از نفس بیشتر نیست ! !

چون بوسیله ی چشم ببیند و بوسیله ی گوش بشنود ، و به سبب ذائقه بچشد و به کمک پوست لمس کند ، با تمام وجود در مقام طلب و خواستن برآید ، و تمام امیال و غرائز را در این میدان پرخطر به همراه خود بیاورد ، و در این زمینه از هیچ چیز باک نکند ، و علاقه به هیچ قاعده و قانون و چهارچوبی نشان ندهد ، و چون در این صحنه رها شود بی چون و چرا بخواهد ، و بی قانون و مقررات بطلبد ، و جز رسیدن به آنچه خواسته چیزی را قبول نکند ، و با تمام قدرت به هدف خلقت و رمز آفرینش که مقام با عظمت خلیفه اللّهی است پشت پا زند ، و امیال و غرائز و شهوات را از قید تقوا و فضیلت و کرامت آزاد نماید ، و دودی غلیظ که به آن هوا نام داده اند بر فضای خویش حاکم کند ، و

عقـل و فطرت را مغلوب نموده ، صـاحبش را به فضـاحت و رسوائی ، و غفلت و شـهوت در دنیـا گرفتـار کرده و در آخرت به عذاب الیم و آتش ابد دچار نماید .

اوضاع اخلاقی و عملی گرفتاران هوا را تجربه ی تلـخ تاریـخ نشان داده ، گمان نمی رود احتیاج به شـرح و بسط داشـته باشد ، انواع آلودگیهـای عملی و رذائـل جامعه ی انسانی پیش آمـده محصول هوای نفس و آزاد گذاشـتن این عنصـر قوی در میـدان حیات و عرصه ی زندگی است ، عنصـری که اگر هماهنگ با خواسـته های حضـرت حق رشد کند سـر انسان را از عرش اعلا بالاتر برده ، و از وجود آدم منبعی جوشان از خیر و برکت و کرامت و فضیلت بوجود می آید .

پرقیمت ترین کار تربیتی بـدون شک تربیت نفس براساس برنامه های ربانی و قواعد ملکوتی است ، و آن عبارت است از قرار دادن تمام امیال و غرائز در چهارچوب تقوای الهی ، که قواعـد این تقوا و حـدود این حقیقت در آیات قرآن و روایات و اخبار تجلّی دارد ، و تحقّق این تربیت از طرفی معرفت نسبت به این قواعد لازم دارد ، و از طرف دیگر با عزمی راسخ و قدمی استوار عمل عاشـقانه بر اساس این قواعد ، که این راه پرقیمت ملکوتی همان است که قرآن مجید بطور مکرّر از آن به صـراط مستقیم تعبیر کرده و اعلام نموده راهرو این راه به مقام قرب و به لـذّت وصال نائل خواهـد شـد . و دیـده ی دل به دیدار محبوب منوّر خواهد کرد .

بقول عارف مشتاق ،

بلبل بستان عشق حاج میرزا حبیب خراسانی :

در این تن هر دم آید جان دیگر

وزین در هر دم آید خوان دیگر

در این محفل که نزهتگاه جان است

رسد هر ساعتی مهمان دیگر

به هر یک ذرّه از ذرات امکان

نهفته عالم امکان دیگر

اگر انسان نکو بیند بهر دم

ببیند خویش را انسان دیگر

ببین در گلشن خاطر که روید

بهر ساعت گل و ریحان دیگر

غذای تن بود این آب و این نان

غذای روح آب و نان دیگر

نیارد خورد تن از لقمه ی جان

سزد هر لقمه را دندان دیگر

به سوی ملک تن از شاه جانها

رسد هر لحظه ای فرمان دیگر

دو صد کشتی روان گردد در این بحر

که هر یک راست کشتیبان دیگر

بود سرسبز و خرّم گلشن جان

ز ابر دیگر و باران دیگر

تنت را جان و جان را نیز جانی است

بود آن جان جانرا جان دیگر

جهانا در جهان پنهان بهر یک

کند چرخ دیگر دوران دیگر

هزاران یوسف مصری در این راه

که هر یک را چه و زندان دیگر

دوصد یعقوب بینی دیده بر راه

که هریک را بود کنعان دیگر

زند مرغ چمن بر شاخ گل نیز

از این دم هر دمی دستان دیگر

ازل را تا ابد خنگ تجلّی

کند در هر نفس جولان دیگر

هزاران بحر و در هر قطره ای نیز

نهفته بحر بی پایان دیگر

بهر بحری هزاران موج و هر موج

برآرد لؤلؤ و مرجان دیگر

چه یثربها و بطحاهاست در جان

ز هر سو بوذر و سلمان دیگر

چه مغربها و مشرقهاست در جان

به هریک نیّر تابان دیگر

بهر حرفی نوشته نامه ی عشق

بهر نامه ز خون عنوان دیگر

به شهرستان تن عقل است سلطان

به شهرستان جان سلطان دیگر

با کمال دقّت باید مسیر زندگی را پیموده و مواظبت داشت که کشش های غلط

درونی و برونی عناصر شخصیّت نفس را نکوبد ، که رسیدن به مقام قرب جانان و به دست آوردن حالات عالی ملکوتی از طریق تهذیب و تربیت و تزکیه نفس میسّر است و بس .

بالزاک که یکی از دانشمندان مغرب زمین است می گوید : وصول به شخصیّت عالی امکان پذیر است ، بشرط آنکه انسان در تماس خود با امور زندگی نگذارد بهمان آسانی که گوسپند پشم خود را در خارستانهائی که از آن می گذرد از دست می دهد ، روحش پاره پاره شود ! همانطور که در مجلّدات گذشته تذکر داده شد ، اگر نفس را در خواسته ها و امیال و غرائزش رها کنیم در مرحله ی اوّل تبدیل به بهیمه سپس حیوانی خطرناک ، آنگاه درنده و در عاقبت شیطانی جامع همه ی رذائل و مفاسد خواهد شد .

نفس را اگر در خواسته های غلطش آزاد بگذاریم ، از لذّت عبادت محروم و به تدریج از امور بندگی خارج می گردد و آدمی را به جاده ی هلاکت انداخته و به عذاب ابد حق گرفتار می کند .

به یکی از عباد شایسته حق گفتند : ما از عبادت و عمل صالح و انجام امور خیر لذّت نمی بریم ، گفت : دختر شیطان که محبّت خارج از حدود به دنیاست در قلب شماست ، پدر برای زیارت دختر ، ناچار است به خانه ی دخترش برود ، و او هرکجا جا خوش کند تولید فساد می کند ، پس بین شما و لذّت بردن از عبادت و کار خیر ، شیطان مانع است ، و شما را راهی برای نجات

از این بلیّه جز برگرداندن تمایلات و غرائز به حدود الهی نیست .

راه بهشت

به یکی از بیداران و عارفان عاشق گفتند راه بهشت کدام است ؟ فرمود : مداومت بر پنج چیز :

۱ بازداشتن نفس از معصیت :

(وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى)(۱) .

۲ به قلیل از دنیا که عبارت از حلال خداست رضایت داده وقناعت کند که در خبر آمده :

اِنَّ ثَمَنَ الْجَنَّهِ الطّاعَهُ وَتَرْکُ الدُّنْیا .

۳ بر بندگی خالصانه و عبادت عاشقانه و سلوک عارفانه حریص باشد که در قرآن مجید آمده :

(تِلْكُمُ الْجَنَّهُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)(۲) .

۴ عاشق صالحین و اهل خیر و بندگان واقعی حق که از معرفت و عمل برخوردارند باشد که دستور داده شده :

(كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)(۳) .

۵ زیاد در مقام دعا برآید ، که دعا بهترین نوع رابطه ی عبد با حضرت حق است و خداوند مهربان استجابت را نتیجه ی دعا قرار داده است :

(ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ)(۴) .

قطعه ای بسیار آموزنده

عارفی بیدار دل و عاشقی سوخته ، و سالکی از آتش محبت دوست برافروخته ، پیاده به سوی بیت الله در حرکت بود ، شتر سواری عرب که دل به دنیا و مال و منال آن داشت به او گفت : کجا ؟ جواب داد بیت الله ، گفت : پیاده و بی توشه ؟ گفت نه ، هرگاه مصیبتی به من رسید بر مرکب صبر می نشینم ، و چون نعمتی بر من آید بر مرکب شکر قرار می گیرم ، و هرگاه قضای الهی رسد ، بر مرکب رضا برآیم ، و چون هوا و هوسی در نفس پدید آید ، می دانم که

باقی مانده کمتر از گذشته است و دنبال هوا و هوس رفتن صرف ندارد و معامله ی خسارت باری است . شتر سوار گفت : ای بینای راه و سالک آگاه تو سواری و من پیاده !

پاورقی

۱ سوره ی نازعات (۷۹) : آیه ی ۴۰ .

۲ سوره ی اعراف (۷) : آیه ی ۴۳ .

۳ سوره ی توبه (۹) : آیه ی ۱۱۹ .

۴ سوره ی غافر (۴۰) : آیه ی ۶۰ .

بنده را سر بر آستان بودن

بهتر از پا بر آسمان بودن

نفسی در رضای حضرت حق

بهتر از عمر جاودان بودن

گه چو زنجیر سر به حلقه ی در

گه چو در سر بر آستان بودن

چیست حکمت ز گرد کردن گوی

در پی حکم صولجان بودن

مالک دوزخ هوا گشتن

بهتر از خازن جنان بودن

بهتر از پادشاهی دو جهان

بر در دوست پاسبان بودن

بندگی در جناب حضرت عشق

بهتر از شاه انس و جان بودن

عین انسان شدن بدیده ی حق

یعنی از چشم خود نهان بودن

مسند از کوه قاف گستردن

بال سیمرغ سایبان بودن

چون جرس بسته از پی محمل

در ره عشق یک زبان بودن

یک دل و یک دهان و یک ناله

همه تن جنبش و فغان بودن

گمرهان را در این شب تاریک

روشنی سوی کاروان بودن

در سیاحت به ساحت ملکوت

با دل و روح هم عنان بودن

از زمان و زمانیان بیرون

بنده صاحب الزمان بودن

منشأ تمام بدبختی ها

بیداران راه دوست با توجّه به آیات کتاب فرموده اند تمام بدبختی ها و گناهان مندرج در سه چیز است :

۱ متابعت از هوای نفس که منشأ : بدعت ، ارتداد ، ضلالت ، شبهه ، طلب شهوات ، و ترک عبادات است ، قرآن مجید می فرماید

:

(وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّکَ عَن سَبِيلِ اللّهِ)(۱) .

۲ حبّ دنیا و عشق خارج از حـدود الهی به ظاهر زنـدگی و زر و زینت از دست رفتنی ، که باعث قتل ، ظلم ، غصب ، غارت ، سرقت ، ربا ، اکل مال یتیم ، منع زکات ، شهادت زور ، حلال کردن حرام و حرام نمودن حلال است ، قرآن مجید می فرماید :

(مَن کَانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِن نَصِیب)(۲) .

و در حدیث بسیار مشهور آمده :

حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطیئَه .

۳ دیده ی دل از خدا برداشـتن و دیده ی سر و دل به غیر بستن ، غیری که در راه او نیست و با او نیست ، غیری که منشأ شرک ، نفاق ، ریا ، کبر ، و اسارت است ، قرآن کریم می گوید :

(إِنَّ اللّهَ لَا یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذلِکَ لِمَن یَشَاءُ)(۳) .

راه تربیت

برای تربیت نفس و تزکیه آن و بعبـارت دیگر برای قرار دادن نفس در راه رشـد و کمـال ، لازم است او را بـا قـدرت دو نـوع عبادت مهار کرد .

پاورقی

۱ سوره ی ص (۳۸) : آیه ی ۲۶ .

۲ سوره ی شوری (۴۲) : آیه ی ۲۰ .

۳ سوره ی نساء (۴) : آیه ی ۴۸ .

۱ عبـادت ظـاهری که عبـارتست از قراردادن اعضـای بـدن در چهارچوب عمل صالـح همراه با نیت خالص ، و آن عمل صالح تجلّی در نماز و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی

از منکر و خمس و زکات و ترک انواع محرمات دارد .

۲ عبادت باطنی که عبارت است از تقوای قلب و جان و آن تقوای قلب و جان تجلّی در اخلاق حمیده دارد و آن اخلاق حمیده مطلع الفجرش توبه و صبر و شکر و توکّل و توسّل و جود و کرم و سخا و فتوت و جوانمردی و دوری از ملکات رذیله همچون : کبر و حسد و غرور و غل و غش و عُجب و سایر اوصاف شیطانی است ، و علمی که عبادات ظاهری را بیان می کند فقه است ، و دانشی که عبادات باطنی را توضیح می دهد علم سرّ ، یا علم اخلاق و عرفان است ، و برای تفسیر و تشریح هر دو عبادت بهترین کتب فقهی و عرفانی و اخلاقی ، بوسیله ی بزرگ ترین فقها و عرفا و صاحبان اخلاق به رشته ی تحریر آمده ، و در آن کتب براساس آیات و روایات ثابت کرده اند که : آراسته شدن به هر دو عبادت از واجبات اصیل الهیه است و تمام مرد و زن در روز قیامت نسبت به هر دو عبادت در معرض سؤال و مسئولیّت اند .

در اینجا لازم است به بخشی از آیات هر دو فصل اشاره شود ، تا این دو مسئله الهی بیش از پیش اهمیّت و ارزشش برای شما روشن گردد . اما آیات قرآنیه ای که عبادات ظاهری را که عهده دار به نظام آوردن اعضای ظاهریست ، و در تزکیه نفس اثر فراوان دارد بیان می کند عبارت است از :

(أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ

عَنِ الْمُنكَرِ)(۱) .

(وَأَقِيمُوا الصَّلاَهَ وَآتُوا الزَّكَاهَ وَأَقْرِضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً)(۲) .

پاورقی

۱ سوره ی لقمان (۳۱) : آیه ی ۱۷ .

۲ سوره ی مزّمل (۷۳) : آیه ی ۲۰ .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَبْرِ وَالصَّلاَهِ)(۱) .

(وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ)(۲) .

و آیات الهیه ای که عبادات باطنی را واجب می داند عبارت است از :

(وَتُوبُوا إِلَى اللهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)(۳) .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)(۴) .

(وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)(۵) .

در این آیات و نظائرش که در قرآن مجید فراوان است ، عبادات ظاهری و باطنی را راه رشد و کمال و صراط مستقیم حق و رساننده انسان به فلاح و پیروزی در دنیا و آخرت می داند .

آری از طریق هر دو عبادت نفس وارسته شده و از آلودگیها و احوالات شیطانی آزاد می گردد ، در آن وقت نور محبت و عشق و معرفت حضرت حق در درون تجلی می کند و از وجود انسان عاشقی بیقرار و دلداده ای واله می سازد ، که دردش جز با رسیدن به مقام وصال و بدست آوردن نقطه ی قرب با داروئی دیگر علاج نمی پذیرد .

ملا احمد نراقی آن عاشق شیفته در این زمینه می فرماید :

پاورقی

۱ سوره ی بقره (۲) : آیه ی ۱۵۳ .

۲ سوره ی انعام (۶) : آیه ی ۱۲۰ .

۳ سوره ی نور (۲۴) : آیه ی ۳۱ .

۴ سوره ی آل عمران (۳) : آیه ی ۲۰۰ .

۵ سوره ی

حج (۲۲) : آیه ی ۷۷ .

مژده ای دل خیمه بیرون از جهان خواهم زدن

خیمه بر بالای هفتم آسمان خواهم زدن

بارگه بالاتر از کون و مکان خواهم کشید

پنج نوبت بر فراز لا مکان خواهم زدن

آشیان در رخسار قدس خواهم ساختن

قدسیان را هم صفیر از آشیان خواهم زدن

دست همّت بر رخ کون و مکان خواهم فشاند

پای غیرت بر سر جان و جهان خواهم زدن

مهر از این نامهربانان سر بسر خواهم برید

دست بر دامان یار مهربان خواهم زدن

پیچ و تاب طرّه طرار را خواهم گشود

دست بر آن گیسوی عنبر فشان خواهم زدن

آسمان را پشت سر خواهم فکند و بوس ها

آستانش را به رغم آسمان خواهم زدن

در گلستان وصالش همچو گل خواهم شکفت

دسته های گل به سرزان گلستان خواهم زدن

بر سر یاران « صفائی » شورها خواهم فکند

مهر خاموشی پس آنگه بر زبان خواهم زدن

نسخه ی شفابخش

امراض روحی و معنوی ، و رذایل و آلودگیهای نفسانی ، همچون امراض بدنی قابل معالجه است ، و راه شفایافتن برای هرکس که دچار غفلت و خفّت نفس و ناپاکیهای درونی است باز است .

از آیات کریمه ی قرآن استفاده می شود که شفا دارای سه مرحله است :

۱ شفای عام

۲ شفای خاص

۳ شفای خاصّ الخاصّ

اما شفای عام مربوط به امراض ظاهری است و خداوند مهربان تحقق آن را بوسیله ی مواد غذائی و داروئی قرار داده است ، درباره ی زنبور عسل که سازنده ی یکی از بهترین مواد غذائی و داروئی است می فرماید :

(يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ)(۱) .

امّا شفای خاص مربوط به امراض نفسی و روحی است و حضرت

حق تحقق آن را در معرفت به قرآن و عمل به آیات آن قرار داده است :

(وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ)(۲) .

اما شفای خاص الخاص مربوط به اولیاء خاص اوست ، که با تمام وجود علاقه دارند به مقام قرب نائل شده و شائبه ای از شوائب مادّیت گرچه باندازه خردل باشد در عمق باطن و سرّ وجودشان نماند ، که این شائبه را گرچه ما مرض ندانیم آنان مرض به حساب می آوردند ، و اینگونه شفا وسیله اش خود حضرت یار است . به گفته ی حضرت ابراهیم که در قرآن آمده عنایت کنید :

(وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ)(۳) .

خلاصه شفای هرکس به اندازه ی درد و ظرفیّت اوست ، که هر صاحب دردی واجب است در مقام علاج درد خود برآمده و از شفا و رحمت حضرت دوست بهره بجوید .

شفای گنهکاران در توبه و آراسته شدن به ایمان و عمل صالح و نصیب گرفتن از رحمت اوست .

پاورقی

۱ سوره ی نحل (۱۶) : آیه ی ۶۹ .

۲ سوره ی اسراء (۱۷) : آیه ی ۸۲ .

۳ سوره ی شعراء (۲۶) : آیه ی ۸۰ .

شفای مطیعان با اجرای دستورات و روی آوردن به عبادات ظاهریّه و باطنیه و خدمت به خلق حق است .

شفای عارفان به زیادت قربت و پیمودن راه سلوک و حرکت در راه عشق و محبّت است .

شفای واجدان در رسیدن به مقام کشف ، و سپس روی آوردن به منزلگاه شهود ، و روبرو شدن با وجه محجوب و دیدار آنجناب با چشم دل است .

شفای عاشقان و

محبان در رسیدن به لذّت مناجات و انس با حضرت جانان ولمس رضایت آن محبوب محبان و فریادرس دردمندان است .

این گدایانی که جان بر خاک آن در می دهند

پادشاهان جهان را تخت و افسر می دهند

شد ز خون عاشقان عالم گلستان بهشت

بسکه می رقصند و بر شمشیر او سر می دهند

ساقیا می ده که هست از عالم جان در دلم

آن محبت ها که از کودک بما درمی دهند

حیرتی دارم که با همراهی خضر از چه رو

حسرت آب بقا را بر سکندر می دهند

مردمان دیده بر من از خیال لعل تو

در یکی مژگان زدن صد عقد گوهر می دهند

با وجود خورده بینی ننگ چشمند آنگروه

کز دهانت نسبتی بر آب کوثر می دهند

آسمانها گو مگرد و زُهره و مه گو متاب

گر مراد عاشقان را چرخ و اختر می دهند

ترک دنیا کن که اندر عالم فقر است و بس

گر بر ابراهیم ادهم ملک و افسر می دهند

گر چنین تا پَر نشیند تیر ناز دلبران

از پی پرواز کردن روح را پر می دهند

آتش از شیرینی شعر تو گر آگه شوند

طوطیان در هند خفّت ها به شکر می دهند

گفتاری از فیلسوف اسلامی صدر المتألهین در مسئله ی تزکیه ی نفس

فیلسوف بزرگ اسلام جناب ملاّ که عمری را در ریاضت و سلوك و سفر در راه عشق به حق و منازل عرفان سپری فرموده با تکیه بر آیات کتاب و روایات وارده ، راه مجاهدت با نفس را بدینگونه بیان می فرماید :

مراتب قوه عملیه چهار مرحله است :

۱ تهذیب ظاهر ، که راهش بکار گرفتن نوامیس و قوانین الهی از قیام و صیام و سایر عبادات حقّه است .

۲ تهذیب باطن از ملکات ردیّه و اخلاق دنیّه

است ، که ریاضت در این مرحله ی پاکسازی تابلوی نفس برای نقاشی کردن نقوش ملکوتیه و آراستنش به صفات حمیده است .

۳ آراسته شدن به صور قدسیه ، و پا برجا کردن محامد الهیه و صفات حسنه است .

۴ از خود گذشتن و قدم در وادی فنا نهادن ، و به عبارت روشن تر غفلت کامل از نفس و توجّه تام و تمام به جانان و مشغول کردن تمام لحظات به ذکر قلبی و عملی و اخلاقی است .

نتیجه ی این چهار منزل : ورع ، زهد ، توکّل ، تسلیم ، رضا ، فنا ، کشف ، شهد و بقاء بالله است .

بدون شک منهای طیّ این مراحلْ نفس سرکش رام نمی شود ، و روی جانب حضرت یار نمی آورد ، که تنه..راه رام کردن این چموش بستن او به بند مجاهدت و ریاضت است .

عاشق عارف ، عالم صادق حضرت نراقی می فرماید :

گفتم ز دعای من شب خیز حذر کن

گفتا برو اظهار ورع جای دگر کن

گفتم که قدم در ره عشق تو نهم گفت

بگذار و لیکن قدم خویش ز سر کن

گفتم نظری بر رخ زیبای تو خواهم

گفتا برو از هر دو جهان قطع نظر کن

گفتم که دلم ، گفت سراغ ره ما گیر

گفتم که سرم ، گفت به فتراک نظر کن

گفتم چکنم ره بسر کوی تو یابم

گفتا که برو خانه ی خود زیر و زبر کن

گفتم که ز غم ناله کنم گفت بپرهیز

گفتم ز ستم شکوه کنم گفت حذر کن

گفتم که صفائی هوس وصل تو دارد

گفتا ز سر خود هوس خام بدر کن

مسائل ملکوتی در محور نفس

البته بازگو کردن مطالب بسیار

مهمّی که در زمینه ی نفس در آیات و روایات و کتب اخلاقی و عرفانی آمده در این جزوه ی مختصر نمی گنجد ، فقط به ذکر نمونه ای از آن آثار اکتفا می شود .

رسول روح پرور اسلام ، نبی مکرّم ، پیامبر عظیم القدر ، که تمام مقامات ملکوتی و منازل عرفانی و مراحل سلوک را طی کرده بود ، و به درجات بلند الهی و آسمانی دست یافته ، و به تمام منافع و خطرات این راه به آگاهی کامل و علم جامع آراسته بود می فرماید :

طوبی لِمَنْ کانَ عَقْلُهُ اَمیرًا وَنَفْسُهُ اَسیرًا ، وَوَیْلٌ لِمَنِ انْعَکَسَ .

آری خوشا به حال آن انسانی که شمع پرفروغ عقلش در مملکت وجودش به امارت است ، و نفسش در اسارت و فرمان آن لطیفه ی الهی است . و وای بحال آن بدبختی که این واقعه در سرزمین وجودش برعکس است .

آنان که در راه تزکیه نفس بر اثر ریاضت و مجاهدت به مقامات عالی انسانی و مراتب بلند الهی و عرش معنویّت و روحانیّت می رسند ، برای دیگران همچون ابر رحمت و باران مرحمتی هستند که در ابتدای فصل بهار باعث شکوفاشدن تمام نباتاتند . در این زمینه جملات نورانی زیر را که از رحمه للعالمین حضرت ختم المرسلین وجود مبارک محمّد (صلی الله علیه وآله) رسیده دقّت کنید :

اِنَّ للهِ تَعالی عِبادًا اَمْجادًا مِحَلُّهُمْ کَمَحَلِّ الْمَطَرِ اِنْ وَقَعَ عَلَی الْبَرِّ اَخْرَجَ الْبَرَّ وَاِنْ وَقَعَ عَلَی الْبَحْرِ اَخْرَجَ الدُّرَّ .

آری حضرت الله بندگان بلندمرتبه ایست که موقعیّت اینان در جامعه ی همانند موقعیّت باران است ، بارانی که چون بر بیابان

ببارد گندم برویاند و چون بر دریا بریزد دُر و گوهر خارج کند .

اینـان چون سایه تربیت بر اهل جسم بیندازنـد از آنان طاعت و خیرات و مبرّات و نیکوکاری سـرزند ، و چون بر اهل دل ببارند دُرهای معرفت و مقام کشف و شهود از آنان به منصّه ی ظهور آید .

آتش اصفهانی می فرماید :

به راه کعبه ی کوی کوی تو پای تازده ایم

بهرچه هست در آفاق پشت پا زده ایم

به دل حدیث غمت گفته ایم و منفعلیم

که پیش غیر چرا حرف آشنا زده ایم

ز فرّ عشق کُلّه بخش پادشاهانیم

اگر چه وصله بسیار بر قبا زده ایم

قسم به جاک ره تو که ما ز دولت فقر

هزار طعنه به دارای کیمیا زده ایم

چو حلقه دل شده ما را ز حبّ دهر تهی

از آن زمان که در خانه ی تو را زده ایم

به آب فقر ز دل شسته ایم نقش هوا

به بیخ شاخ هوس تیشه رضا زده ایم

جُوی علاقه نداریم از جهان و خوشیم

که قید گردش این هفت آسیا زده ایم

هزار قفل خموشی به پای مرغ سحر

ز خواندن غزلیّات آتشا زده ایم

رسول بزرگوار اسلام ، آن سرور کائنات ، و روح موجودات ، و سرّ حقایق ، و ریشه و اصل واقعیّات ، در کلامی نورانی ، و سرّی سبحانی می فرماید :

خداوند مهربان درباره ی آن کسانی که پشت پا به آلودگیها و ناپاکیها می زنند و با آراستن خویش به محامد اخلاقی و حسنات الهی و عبادات ظاهر و باطن بسوی آن دادرس همیشگی می روند فرموده :

مَنْ تَقَدَّمَ اِلَیَّ بِشِبْر تَقَدَّمْتُ اِلَیْهِ بِذِراع ، وَمَنْ تَقَدَّمَ اِلَیَّ بِذِراع تَقَدَّمْتُ اِلَیْهِ بِباع وَمَنْ

تَقَدَّمَ اِلَیَّ ماشِیًا تَقَدَّمْتُ اِلَیْهِ هَرْوَلَهً .

آن کس که یک وجب بسویم آید ، یک ذراع بسویش می آیم ، و هرکس یک ذراع بجانبم آید به اندازه ی طول کشیده شدن دو دست بسویش توجه می کنم ، و هرکس یک قدم بطرفم آید ، هروله کنان به طرفش می آیم .

اینگونه افراد به مزدم آنهمه زحمتی که در راه ریاضت و مجاهدت جهت تربیت نفس می کشند بر سفره ای می نشینند که در تمام آفرینش نظیر ندارد ، حضرت رسول ، آن معلّم اخلاق ، و مدبّر امور ، و مرجع جن و انس ، و دارای مرتبه قاب قوسین اَوْ اَدنی در این باره می فرماید :

اِنَّ لِلّهِ مائِدَهً ما لا عَیْنٌ رَأَتْ وَلا اُذُنٌ سَمِعَتْ وَلا خَطَرَ عَلی قَلْبِ بَشَر . . .

برای حضرت الله سفره ای است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه قلبی خطور کرده است .

آنجناب خطاب به اهل دل فرمود :

اِعْلَموا اِخْوانی فِی التُّقی وَاَعْوانی عَلَی الْهُدی وَفَّقَنَا اللهُ وِاِیّاکُمْ لِلتَّرَقّی مِنْ حَضیضِ الْبَشَرِیَّهِ اِلی ذِرْوَهِ الْعُبودِیَّهِ وَرَزَقَنا وَاِیّاکُمُ التَّخَلّی عَنْ صِفاتِ النّاسوتِیَّهِ وَالتَّجَلّی بِصِفاتِ اللاّهوتِیَّهِ .

برادرانم در راه تقوی و یارانم در طریق هدایت به این حقیقت توجه کنید ، خداوند ما و شما را از پستی حالات به قلّه عبودیّت برساند و پیراسته شدن از اوصاف بی ارزش را نصیب ما فرماید ، و دل و جانمان را به نور صفات لاهوتی منور گرداند .

آن عارف شیدا و عاشق بی قرار گفت : با همه دست ها در حق را کوبیدم باز نشد مگر با دست نیاز ، با همه

ی زبانها بار خواستم راه ندادند مگر با زبان اندوه ، با همه ی قدمها رفتم نرسیدم مگر به قدم دل که به منزلگاه قرب راه یافتم .

آن مرد الهی گفت : نیمه شبی به محضر انو...ژو بارگاه مقدّسش عرضه داشتم :

كَيْفَ الْوَصْلُ اِلَيْكِ ؟

گویی با گوش جانم از حضرت ربّ العزّه شنیدم :

طَلِّقْ نَفْسَکَ ثَلاثًا ثّمَّ قُلِ اللهُ .

نفست را سه طلاقه کن آنگاه از ما سخن بگو ، که با سه طلاقه شدن نفس راه رسیدن به مقام وصال و قرب آسان می گردد .

به گرد فتنه می گردی دگر بار

لب بام است و مستی هوش می دار

کجا گردم دگر کو جای دیگر

که ما فی الدار غیر الله دیّار

نگردد نقش جز بر کلک نقاش

بگرد نقطه گردد پای پرگار

چو تو باشی دل و جان کم نیاید

چو سر باشد بیاید نیز دستار

گرفتارست دل در قبضه ی حق

گرفته صعوه را بازی به منقار

ز منقارش فلک سوراخ سوراخ

ز چنگالش گرانجانان سبکبار

رها کن این سخن ها را ندا کن

به مخموران که آمد شاه خمار

غم و اندیشه را گردن بریدند

که آمد دور وصل و لطف و ایثار

هلا ای ساربان اشتر بخوابان

از این خوشتر کجا باشد علف زار

چو مهمانان بدین دولت رسیدند

بیا ای خازن و بگشای انبار

شب مشتاق را روزی نیاید

چنین پنداشتی دیگر مپندار

خمش کن تا خموش ما بگوید

وی است اصل سخن سلطان گفتار

راهنمائی دانایان راه برای رشد و کمال نفس

آنچه از فرمایشات و راهنمائی این راهنمایان راه استفاده می شود ، این است که برای رسیدن به مقامات ملکوتی و خلاصی از غرائز سرکش و امیال شیطانی نفس واجب است از عوامل خطر و عللی که باعث شعلهور شدن حالات حیوانی است گریخت ، و

خود را با تمام وجود از آن علل و عوامل حفظ کرد ، که جز این راهی برای رسیدن به حضرت دوست نیست . و آن علل و عوامل در سه محور تحقّق دارد .

۱ دور شدن از حومه ی نفوذ دشمن و آن عبارتست از هوای نفس ، دوستان شیطان صفت ، غفلت و جهل .

رسول خدا درباره ی نور عقل که هنگام ایمان و عمل صالح تجلّی دارد و ظلمت جهل که معلول دور بودن از حق است می فرماید :

لَوْ صُوِّرَ الْعَقْلُ لَأَظْلَمَ الشَّمْسُ فی شُعاعِ نورِهِ ، وَلَوْ صُوِّرَ الْحِماقِهُ لَأَضاءَ اللَّیْلُ کَالشَّمْسِ فی مُقابَلَهِ ظَلامِهِ .

اگر عقل مجسم شود ، آفتاب در پرتو نورش تاریک می شود ، و اگر حماقت و جهل مجسم گردد ، شب در برابر تاریکی اش از آفتاب روشن تر است .

انسان اگر از حومه ی نفوذ دشمن دور نگردد عاقبتش به تکذیب آیات حق خواهد کشید .

درباره ی عبدالملک مروان آورده اند که به وقت مرگ دستور داد رختخوابش را به اطاقی در بلندی ساختمان ببرند ، به اطرافش نگریست و گفت الهی از تمام گذشته ام ناراحتم ، علاقه دارم توبه کنم ولی چون از تو خوشم نمی آید توبه نمی کنم ، اینسان ظالمانه سخن گفت و به قعر جهنّم افتاد .

۲ باید از جاذبه ی دنیای غلط ، دنیائی که انسان را از حق و حقیقت دور می کند ، دنیائی که هماهنگی با حلال و حرام حق ندارد ، و مورث فساد اخلاق است ، و جز عُجب و غرور و ریا و کبر و منیّت محصولی ندارد

گریخت .

۳ باید از حلقه ی آفات مانند امن مِن مکر الله ، حب شهوت بیجا ، حب ریاست ، حبّ مال ، حبّ جاه که هر کدام کُشنده روح و قاتل قلب است گریخت که هرگاه محبّت به اشیاء و عناصر هماهنگ با برنامه های الهی نباشد ، انسان را به انواع معاصی و گناهان دچار می کند و درهای رحمت حق را به روی انسان می بندد .

دریغا که در حیرت آباد دنیا

ز کم مایگی نقش دیوار مائیم

تو ای مرکز فیض کن دستگیری

که سرگشته مانند پرگار مائیم

به محشر که خواهند اعمال نیکو

تهیدست و وامانده از کار مائیم

صفا چون به آئینه ی دل ندادیم

به حال دل خویش غمخوار مائیم

چو چشم دل ماست در خواب غفلت

چه سودار شب تار بیدار مائیم

رفیقان ببستند بار قیامت

همه چاره جستند و ناچار مائیم

طبیب دوابخش خلقیم امّا

اگر بنگری نیک بیمار مائیم

کسانی که در برابر تمام خواسته های غلط نفس ، یعنی آن خواسته هائی که خارج از حدود الهی است تسلیم اند ، در حقیقت به نفس قوّت و قدرت برانجام معصیت می بخشند و با دست خود کاری می کنند که در پایان کار ، نفس آنان باعث هلاکت ایشان گردد .

نفس وقتی در برنامه ی معصیت قدرتی همچون سگ هار پیدا کرد ، علاج آن کار بسیار مشکلی خواهد شد ، و گاهی برگرداندنش از گناه شبیه امر محال خواهد بود !

دنیا و لذّات آن ، زینت و زیور ظاهری ، ارزش آن را ندارد که انسان نفس نفیس خود را در معرض خطر معصیت و گناه و نافرمانی از خدا و پایمال کردن حقوق حقّه عباد

حضـرت حق قرار دهد . این را باید دانست که گناه و معصـیت هیچ سودی برای انسان نداشـته و نخواهد داشت ، گناهکار جز ضرر و زیان از گناه و تخلّف ندیده و غیر خِزْی دنیا و عذاب آخرت چیزی نصـیب خود نکرده است . به قطعه ی زیر که بسـیار آموزنده است و وجود مبارک شیخ بهائی در کتاب « مِخلاه » نقل کرده است عنایت کنید :

من در طول تمـام مجلـدات « عرفان » به مناسـبت های گوناگون به مسـئله ی نفس و تمام حالات ملکوتی و شـیطانی آن اشاره کرده ام ، در این بخش نیـاز بیشـتری برای شـرح و بسـط این واقعیّت نمی بینم ، بـدین جهت این قسـمت را بـا ترجمه ی اصـل روایت بپایان می برم .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

خوشـا بحـال آن بنـده ای که در راه رضای حضـرت حق با نفس و تمایلات غلط آن مبارزه کنـد ، و ارتش خطرناک ، و سـپاه خونخوار نفسـانی را سـرکوب نمایـد ، و در آن راه رسـیدن به خوشـنودی جناب دوست و اطاعت از دسـتوراتش پیروز و موفق باشد .

بـدون تردیـد کسـی که قـدرت عقلش در اثر ریـاضت و مجاهـدت و پایـداری و صـبر و خضـوع در برابر حریم حق بر نفس و خواسته های غلطش مسلّط گردد البته رستگار خواهد شد .

به این مسئله توجه داشته باشید که بین حق و عبد حجابی تیره تر و وحشتناک تر از نفس و هوا نیست .

در میدان مبارزه و مقاتله به هوای نفس سلاحی مؤثرتر و برنده تر از نشان دادن فقر و نیاز و بندگی نسبت به

حضرت حق نیست ، و کاری ارزنده تر از خضوع در برابر جلال دوست و روزه داری در روز و بیداری در شب نمی باشد .

هر گاه کسی در میدان این مبارزه و مجاهدت کشته شود بدون شک روز محشر در زمره ی شهداء محشور است ، و اگر زنده بماند و در این راه استقامت کند پایان زندگی او رضوان اکبر است . در قرآن مجید آمده :

آنان که در راه ما مجاهدت می کنند ، البتّه به راههای خود هدایتشان خواهیم کرد و خداوند همیشه با نیکوکاران است(۱) .

چون کسی را دیدی که در مقام ادای تکلیف و انجام وظائف کوشش و اجتهادی بالاتر از تو دارد ، نفس خود را توبیخ کن و وی را در معرض ملامت و سرزنش قرار بده ، تا برای ریاضت و مجاهدت بیشتر آماده شود و بیش از پیش رغبت به خیر و عبادت و مبارزه ی با هوا پیدا کند ، و بر نفس خود زمامی از اوامر الهی قرار ده ، تا بدین سبب به پیشرفت در امور معنوی نائل آئی ، و دهنه بندی از نواهی حضرت یار بر او بزن تا از تعدّی و تخلّف و عصیان و معصیت باز ایستند ، نفس خود را که همچون مرکبی به زیر پای زندگی است چنان حرکت بده ، که گویا استادی ماهر و تجربه دیده ای ، که گامی و قدمی نمی روی مگر آنکه ابتدا و انتهایش تصحیح شود .

پاورقی

۱ سوره ی عنکبوت (۲۹) : آیه ی ۶۹ .

رسول حق آن اندازه عبادت می کرد که پاهای آنجناب متورم می شد ،

آنگاه می فرمود : آیا من بنده ی سپاسگذار نباشم ؟ !

منظور آن حضرت این بود که : امت و پیروان آنجناب بیدار باشند و از مجاهدت و ریاضت و کوشش در امور عبادی و پیراستن نفس کمترین تسامح و غفلتی نورزند ، و در تمام حالات مواظب خود باشند .

این معنی را نیز باید توجه داشت که اگر کسی حلاوت و لذّت مناجات با حضرت قاضی الحاجات را درک کند ، و از انوار و برکات آن بهره مند شود هرگز در این مقام کوتاهی و سستی نکرده و ساعتی به ترک و اعراض از آن راضی نخواهد شد ، گرچه در این راه قطعه قطعه شود ، بنابراین از مجاهدت و عبادت و ریاضت و مبارزه با هوای نفس ، کسی دست برنمی دارد ، مگر آنکس که از فوائد و آثار و انوار آن محروم باشد ، و از خصوصیّات عالی زندگی گذشتگان بی خبر بسر برد .

عده ای از گذشتگان به بسیاری از حقایق این معانی آگاه بوده ، و بر اثر توفیقات الهی و حفظ و حراست دین ، پیوسته در این مسیر مراقب و کوشا بودند .

به ربیع بن خثیم گفتند : برای چه شب ها استراحت و خواب نداری ؟ گفت : می ترسم در حالت غفلت و خواب دشمن بر من شبیخون زند و مرا مقهور وضع خود گرداند .

ای آنکه دل به هستی ده روزه بسته ای

در رهگذار سیل چه غافل نشسته ای

در وادئی که خضر نهد پای با عصا

از ابلهی روانه تو با چشم بسته ای

از اینکه پشت پا زده ای بر جهان خویش

کم غرّه

شو هنوز ز بندی نجسته ای

بادام محنتی که به پای تو بسته اند

بی دردی است اینکه تو خندان چو پسته ای

در پیچ و تاب حرص اجل دامنت گرفت

رو خواب خوش بگور که بسیار خسته ای

غافل مشو ز سنگ مکافات روزگار

در عمر خویش اگر دل موری شکسته ای

می خوان حضور دلبر جانانه آتشا

این سبک تازه ای که تو امروز جسته ای

باب هشتاد و یکم در فساد است

توضیح

قسمت اول

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : فَسادُ الظّاهِرُ مِنْ فَسادِ الْباطِنِ ، وَمَنْ اَصْلَحَ سَریرَتُهُ اَصْلَحَ اللّهُ عَلانِیَتِهِ ، وَمَنْ خانَ اللّهُ فِی السِّرِّ هَتَکَ اللّهُ عَلانِیَتِهِ .

وَاَعْظَمُ الفَسادِ اَنْ یَرْضَی الْعَبْدُ بَالْغَفْلَهِ عَنِ اللهِ تعالی ، وَهذَا الْفَسادُ یَتَوَلَّدُ مِنْ طولِ الْاَمَلِ وَالْحِرْصِ وَالْکِبْرِ کَما اَخْبَرَ اللّهُ تَعالی فی قِصَّهِ قارونَ فی قَوْلِهِ :

(وَلاَ تَبْغِ الْفَسَادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لاَ یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ)(١)، وَکانَتْ هذِهِ الْخِصالُ مِنْ صُنْعِ قارونَ وَاعْتِقادِهِ ، وَاَصْلُها مِنْ حُبِّ الدُّنْیا وَجَمْعِها وَمُتابَعَهِ النَّفْسِ وَهَواها وَاِقامَهِ شَهَواتِها وَحُبِّ الْمَحْمَدَهِ وَمُوافَقَهِ الشَّیْطانُ وَاتِّباعُ خُطواتِهِ . وَکُلُّ ذلِکَ یَجْتَمِعُ بِحَسَبِ الْغَفْلَهِ عَنِ اللهِ وَنِسْیانِ مِنَنِهِ .

وَعَلاجُ ذلِکَ الْفِرارُ مِنَ النّاسِ وَرَفَضَ الدُّنْیا وَطَلاقُ الرّاحَهِ وَالْاِنْقِطاعُ عَنِ الْعاداتِ وَقَطْعُ عُروقِ مَنابِتِ الشَّهَواتِ بِدَوامِ اللهِ وَلُزومُ الطّاعَهِ لَهُ وَاحْتِمالِ جَفاءِ الْخَلْقِ وَمَلامَهِ الْقُرْبی وَشَماتَهِ الْعَدُوِّ مِنَ الْاَهْلِ وَالْوَلَدِ وَالْقَرابَهِ ، فَاِذا فَعَلْتَ ذلِکَ فَقَدْ فَتَحْتَ عَلَیْکَ بابُ عَطْفِ اللهِ وَحُسْنِ نَظَرِهِ اِلَیْکَ بِالْمَغْفِرَهِ وَالرَّحْمَهِ وَخَرَجْتَ مَنْ جُمْلَهِ الْغافِلینَ وَفَکَکْتَ قَلْبَکَ مَنْ اَسْرِ الشَّیْطانِ وَقَدِمْتَ بابَ اللهِ فی مَعْشَرِ الْوارِدینَ اِلَیْهِ وَسَلَکْتَ مَسْلَکًا رَجَوْتَ الْاِذْنَ بِالدُّخولِ عَلَی الْمَلِکِ الْکَریمِ الْجَوادِ الرَّحیمِ وَاسْتیطاءِ بِساطِهِ عَلی شَرْطِ الْاِذْنِ

وَمَنْ وَطِیءَ بِساطَ الْمَلِکِ عَلی شَرْطِ الْاِذْنِ لایُحْرَمُ سَلامَتَهُ وَکَرامَتَهُ لِاَنَّهُ الْمَلِکَ الْکَریمُ وَالْجَوادُ الرَّحیمُ .

پاورقی

۱ سوره

ی قصص (۲۸) : آیه ی ۷۷ .

در این فصل بسیار مهم وجود مقدّس امام بحق ناطق حضرت صادق (علیه السلام) به مسئله خطرناک فساد و علل آن و راه معالجه ی این درد خسارت بار اشاره می فرمایند .

در ابتدای روایت به یک نکته ی بسیار با اهمیّت توجه می دهند و آن این است که فساد ظاهر ، یعنی فساد چشم و گوش ، فساد دست و پا ، فساد شکم و شهوت ، فساد فکر و زبان و خلاصه فساد اخلاق و عمل در ارتباط با فساد باطن است .

قلب که مرکز اسرار و محل انوار ، و آئینه ی انعکاس اسماء و صفات حق ، و کارگردان تمام موجودیّت و هویت انسان است وقتی دچار غفلت گردد ، و روی از حضرت ذوالجلال بگرداند ، و به تربیت و تصفیه ی آن توجّه نشود ، و برایش جز حرکت مادی ظاهر چیزی نماند ، و کارش همان کار قلب حیوانات باشد البته صاحبش در تمام شئون و در جمیع امور دچار فساد می گردد .

تقوای قلب ، توجّه به حق ، اعتقاد صحیح ، سوزش دل ، رحمت و مرحمت ، محبت و لطف ، عشق به حضرت یار و انبیاء و ائمه ، پیوند معنوی با قرآن واقعیّاتی هستند که باعث ظهور خیرات و مبرّات و اخلاق حسنه و اعمال صالحه از انسانند .

اگر حرکت قلب حرکت الهی و فعالیّت معنوی دل فعّالیّت انسانی باشد ، تمام اعضای وجود آدمی به متابعت از قلب دارای حرکت مثبت و فعالّت صحیح خواهند بود .

مصرع پر مغز « از کوزه همان برون

تراود که در اوست » و مثل پرمعنای « هر کسی آب قلبش را می خورد » نشان دهنده ی همان واقعیّتی است که در ابتدای روایت از قول حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده است .

برای آراستن باطن و پیراستن سرّ ، راهی جز کسب معرفت از طریق معارف الهیه که در قرآن مجید و روایات اهل بیت تجلّی دارد نیست .

دقّت در حقایق و توجه به معارف باعث تزکیه نفس و نورانیّت قلب و در نتیجه : علّت بروز و ظهور اعمال صالحه و اخلاق حسنه است .

چه کارستان که داری اندرین دل

چه بتها می نگاری اندرین دل

بهار آمد زمان کشت آمد

که داند تا چه کاری اندرین دل

حجاب عزّت ار بستی ز بیرون

به غایت آشکاری اندرین دل

در آب و گل فروشد پای طالب

سرش را می بخاری اندرین دل

دل از افلاک اگر افزون نبودی

نکردی مه سواری اندرین دل

اگر دل نیستی شهر معظّم

نکردی شهریاری اندرین دل

عجایب بیشه ای آمد دل از جان

که تو میر شکاری اندرین دل

ز بحر دل هزاران موج خیزد

چو جوهرها بیاری اندرین دل

خمش کردم که در فکرت نگنجد

چو وصف دل شماری اندرین دل

امام صادق (علیه السلام) در متن روایت می فرمایند منشأ فساد سه چیز است ، چه فساد در فکر ، چه فساد در اخلاق و چه فساد در عمل :

۱ درازای آرزو

۲ حرص

۳ کبر

آری وقتی انسان دچار آرزوهای عجیب و غریب و آمال و امیال دور و دراز می گردد و می بیند برای رسیدن به آن آرزوها راه حقی وجود ندارد ، و از آن آمال و آروزها هم نمی تواند دل بردارد به راه فساد

و افساد می رود تا به آرزوهایش برسد ، و در این سیر و سفر آنهم در راه باطل و مسیر شیطانی از هیچ چیز باک نکرده و از پایمال کردن هیچ حقی حتی حق حیات دیگران پروا نخواهد کرد .

چنین انسانی خود بخود نسبت به تمام امور مادّی و شئون دنیائی اعم از مال و شهوت و مقام دچار حرص خواهد شد و چیزی جلودارش نخواهد بود ، و همین حالت شیطانی وی را به هر کار کثیف و عمل نابابی مبتلا خواهد کرد .

بدون شک انسانی که دچار آمال دور و دراز و آلوده به صفت حرص است ، از قبول حق سرباز می زند ، و در برابر حقیقت کبر میورزد ، و برای او آراسته شدن به حقایق کار بسیار سنگینی خواهد بود . کبر و تکبر زمینه ای بسیار مستعد برای ظهور هر نوع فسادی است ، تا جائی که رسول اسلام کبر را از اصول کفر به شمار آورده اند .

امام (علیه السلام) در دنباله ی روایت می فرمایند : ریشه ی این خصال و اوصاف در پنج چیز است :

۱ عشق به دنیا و جمع کردن زر و زیور و مال آن .

۲ پیروی از هوای نفس و خواهشهای غلط .

۳ عشق به برپا داشتن شهوات و لذات .

۴ علاقه به تعریف و تمجید مردم از خویش .

۵ موافقت با شیطان و قدم بجای او گذاشتن .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : ریشه ی تمام این صفات رذیله و خصال ذمیمه در مرض بسیار خطرناک غفلت است .

وقتی انسان خود را در

محضر حق نبیند ، و توجه به توجه حضرت رب به تمام امورش نداشته باشد و از زحمات انبیاء و اولیاء و ائمه و معارف کتب سماویه و اندیشه در عاقبت کار غفلت نداشته باشد ، البته دچار این رذائل و آلودگیها می شود ، و پس از دچار گشتن به این پلیدیها به هر فسادی دست زده و نظام زندگی فطری و دینی خویش و دیگران را برهم خواهد زد ، و بفرموده ی حضرت حق در قرآن مجید در آیاتی که ذکر فساد در آنها بمیان آمده دچار برنامه های زیر خواهد شد :

قسمت دوم

۱ فساد در زمین بعد از آنکه به زحمت اهل الله اصلاح شده است .

۲ قطع آنچه خداوند به وصلش دستور داده .

۳ هلاک کردن نسل .

۴ از بین بردن زراعت .

۵ برتری جوئی .

۶ تفرقه اندازی بین مردم و بهم زدن وحدت جامعه .

۷ کشتن مردم و از بین بردن نفوس محترمه .

۸ شایع کردن گناه و معصیت در بین مردم .

راستی غفلت چه مایه ی خطرناکی است ، و بی توّجهی به حق چه طریق خسارت باری است ، و علاج این مرض چه کار پرسود و چه عمل با منفعتی است ، عملی که کلید نجات و علت خیر دنیا و آخرت ، و مایه ی سعادت و خوشبختی در این جهان و در جهان آخرت است .

به جان دشمن به غیر تن نداری

تن ار کردی رها دشمن نداری

مکن پولاد و آهن جوشن خود

دل از پولاد و از آهن نداری

مرو اندر صف پیکار مردان

که غیر از خوی و

روی زن نداری

سلیمانی بداده خاتم از دست

و لیکن جز خود اهریمن نداری

بدزدی گر ز بیم تیغ دشمن

سری شایسته بر گردن نداری

دل از آهن کن و بر تن بیارای

به رزم دشمن ار جوشن نداری

همین ما و منی خصم من و تست

که خصمی غیر ما و من نداری

بزن بال و پری بشکن قفس را

مگر اندیشه ی گلشن نداری

الا ای رشته کم تابی از آنروی

گذر بر چشمه سوزن نداری

بکاخت تافته مهری ز روزن

تو کوری چشم بر روزن نداری

خطر فساد باطن را دانشمند بزرگ اسلامی محمد قطب در کتاب پرقیمتش « جاهلیّت قرن بیستم » در چند جمله ی زیر خلاصه کرده :

جاهلیّت نوین هیچ یک از جوانب تصور بشر را بدون فساد باقی نگذاشته است زیرا کلیّه تصورات و علائق انسان را ، از علاقه ی به خالق گرفته تا علاقه به جهان هستی و زندگی و علاقه ی بابناء نوع ، همگی را فاسد و تباه ساخته و به یک سلسله از انحرافات تبدیل کرده است :

انحراف اصلی و اساسی در تصوّر حقیقت الهی و علاقه انسان به خدا .

انحراف در تصور جهان هستی و علاقه ی آن به خدا و علاقه ی انسان به جهان و علاقه ی جهان به انسان .

انحراف در تصوّر حیات و پیوستگی ها و اهداف آن .

انحراف در تصوّر نفس بشری و روابط انسان با انسان و فرد با اجتماع و همسر با همسر ، و بطور خلاصه انحراف در کلّیه جوانب و شئون حیات .

به اعتقاد این فقیر ، بر دانشمندان و رونشناسان و روانکاوان و دستگاههای جرم شناسی واجب و لازم است که جمله ی اول روایت این فصل

یعنی :

فَسادُ الظّاهِرُ مِنْ فَسادِ الْباطِنِ .

را بـا تمـام دقّت مورد توجه قرار دهنـد و آنرا به عنوان یـک اصـل مسـلم و حقیقت ثـابت تلقّی کرده و برای اصـلاح تمام امور جـامعه ، زمینه تجلّی سـلامت و حقیقت را در بـاطن تمام مردم فراهم آوردنـد ، تا امنیّتی کامل و فضائی سالم بر سراسـر شـئون زنـدگی ناس سایه بیفکند و همگان از مواهب مادی و معنوی الهی بهره مند شوند ، که بهره گیری از سـفره مادی و معنوی در سایه ی آراسـتگی و صـلاح و سداد میسّـر است ، و فساد مانع رسیدن افراد و خانواده ها و جامعه به خیر دنیا و آخرت و رشد و سعادت است .

فسـاد آتش خطرنـاک و سوزنـده ای است که چون شـعله کشـد ، تر و خشـک را سوزانـده ، و امنیّت و آرامش را بهم زده ، و سلامت باطن و ظاهر همگان را در معرض خطر و نابودی قرار خواهد داد .

قـدردانی از نعمت وجود مبـارک انبیاء و ائمه و اولیاء و سـپاس نعمتی همچون قرآن مجیـد ، و شـکر واقعیّاتی همچون زحمات پاکـان و شـهادت شـهیدان و حکمت حکیمـان و صـدق صـدیقان و تعلیمات معلّمان و عرفان عارفان به این است که همه ما با تمام وجود از هر نوع فسادی خود را برکنار بدانیم .

فسـاد مانع از رسـیدن انسان به لـذّتهای واقعی است ، فساد بهترین شـکارگاه شـیطان برای به دام انـداختن انسان است ، فساد بر خرمن عبادت و بندگی شعله سوزان می زند ، و آدمی را تا حبط شدن تمام خوبیها و اعمال صالحه اش گرفتار می کند .

فساد در

روابط انسانها با یکدیگر ایجاد سخت ترین مشکلات می نماید ، و در بین جامعه ایجاد دوئیت ، نفرت ، دشمنی ، کینه ، سوءظن نموده و به خوشی های طبیعی خاتمه می دهد ، و ملّت و مملکتی را به مرز نابودی برده و وسائل هلاکت و تیره بختی فرزندان آدم را فراهم کرده و زحمات تمام پاکان عالم را معطّل می نماید .

چه نیکوست همه ی ما خود را براساس معارف الهیّه تبدیل به منبع خیر و کرامت کنیم و در بین جامعه به عنوان انسانی مشکل گشا و طبیبی شفابخش و گره گشائی عاشق جلوه کنیم ، که پشیمانی بعد از فساد سودی ندارد ، و غم روز فقر و نداری را پایان نیست .

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم

که تا ناگه ز یکدیگر نمانیم

چو مؤمن آینه مؤمن یقین شد

چرا با آینه ما رو گرانیم

کریمان جان فدای دوست کردند

سگی بگذار ما هم مردمانیم

فسون قل اعوذ و قل هو الله

چرا در عشق همدیگر نخوانیم

غرض ها تیره دارد دوستی را

غرض ها را چرا از دل نرانیم

گهی خوشدل شوی از من که میرم

چرا مرده پرست و خصم جانیم

چو بعد از مرگ خواهی آشتی کن

همه عمر از غمت در امتحانیم

کنون پندار مُردم آشتی کن

که در تسلیم ما چون مردگانیم

چو بر گورم بخواهی بوسه دادن

رخم را بوسه ده کاکنون همانیم

نظر فیلسوف الهی و حکیم ربانی جناب ملّا صدرا در صلاح و فساد انسان

این حکیم بزرگ و عارف عاشق در کتاب با قیمت « مفاتیح الغیب » می فرماید : انسان از میان تمامی موجودات اختصاص به یک ویژگی خاص دارد ، که آن قدرت سیرش در حالات مختلف و گردیدنش بگونه های گوناگون و صورت پذیریش به تمام صورتها و

خوها است ، برعکس دیگر موجودات ، زیرا موجودات دیگر هر یک را به اندازه ای و مرزی معین و مرتبه و مقامی مخصوص فرا گرفته است ، و هرکس بحال انسان از نخستین مراحل پدید آمدنش ، تا همین جائی که مردمان در آن مقام دارند توجه نماید ، می یابد که انتقالات و دگرگونیهای بسیاری داشته است .

نخست آنکه مدّت زمانی بر او گذشت که چیز قابل ذکری نبود ، و آن پست ترین حالات و پائین ترین مراتب است ، زیرا پست تر از نبودن و عدم چیزی نیست ، و این مرتبه ی هیولانی بودن اوست که قوه خالص و پوشیدگی محض او بوده است ، سپس کمی از این مقام فرا رفته و نخستین صورتی که بر او پوشیده شده و عریانی او را می پوشاند ، صورت مقداری و بعد از آن صورت عنصری ، سپس صورت جمادی است که همان صورت منی و نطفگی بوده ، که از جهت سستی و ضعف پست ترین خلق خداست ، سپس به سوی نباتی و بعد از آن حیوانی بالا می رود ، به آن خداوند در آیات متعددی اشاره کرده می فرماید : او را شنوا و بینا گردانیدیم . و آن نخستین چیزی است که به توسط ولادت جسمانی حالصل گشته و اوّلین مقام از مقامات نفس و به منزله ی هیولا ـ می باشد که اولین مقام از مقامات جسم است ، و او هم مانند دیگر حیوانات جز خوردن و آشامیدن و خوابیدن چیز دیگری نمی داند ، بعد از آن ترقّی نموده ، دیگر صفات نفس یکی

پس از دیگری در وی ظاهر می گردد ، مانند شهوت و خشم و آز و خسّت و فریب و نیرنگ و نخوت و خدعه و جور و دیگر از این صفات ، که نتیجه ی پوشیدگی و حجاب و دوری از عوالم الهی است ، و او در این مقام به تمام وجود ، حیوانی است که کارهای گوناگون مطابق خواستهای مختلف جوراجور درونی و اندیشه ها و مقاصد گونه گون از او صادر و ظاهر می گردد ، لذا او در دریای ظلمات و تاریکیها غرق ، و در دست هوس و شهوت اسیر و در بند است ، گاه او را شهوت کشیده ، و دیگر هنگامه اهریمن او را لغزش می دهد ، زیرا او در گورستان جهل و نادانی بوده و از جهان وحدت و یگانگی در خواب غفلت و بی خبری است .

ولی اگر درخششی از انوار رحمت الهی او را فرا گیرد از خواب نادانی بیدار و از رؤیای طبیعت بیزار و به این راز پی می برد که در ورای این محسوسات جهانی دیگر ، و برتر از خوشیهای حیوانی لذّات دیگری است .

در این هنگام است که از پرداختن به چیزهای بیهوده و مزخرف روی گردانده ، برای رهائی از این اموری که در شرع از آن نهی شده به سوی پروردگار زاری و بازگشت می نماید .

اکنون آغاز به تدبّر و تفکّر در آیات الهی و شنیدن پند و مواعظ او نموده ، و اندیشه ی در احادیث پیغمبر و عمل مطابق شریعت او می نماید ، و شروع به رها نمودن زوائد دنیوی از

جاه و مال و دیگر چیزها نموده ، و برای بدست آوردن کمالات اخروی اراده قوی می نماید ، که اگر عنایت الهی شامل حالش شود گوشه گیری از تمام مسائل شیطانی و شیطان صفتان نموده و از دنیا بریده به خدا می پیوندد و به توسط سلوک از مقام نفس و هوا طی مقامات کرده و به خدا می رسد . در این هنگام پرتو انوار ملکوت بر وی ظاهر و در بهای غیب گشوده و تابش های انوار جهان قدس یکی بعد از دیگری بر وی هویدا و آشکار می گردد ، لذا امور پنهانی را در صورت های برزخی مشاهده می نماید و چون کمی از آن چشید میل به خلوت و تنهائی و گوشه گیری از مردمان و شوق به ذکر و الهی بطور مداوم و همیشگی پیدا می نماید و دل از مشغولیات حسی آسوده و باطنش به تمامه متوجه خداوند تعالی می گردد . در این حال علوم لدنّی و موهبتی و رازهای الهی بر او افاضه و تافته و انوار معنوی گاه بر او آشکار و گاه دیگر پنهان و در استتار گشته ، تا آنکه از مرتبه تلوین رها و به مرتبه ی تکوین و پابرجائی استوار گردیده و بر او سکینه و آرامش روحی فرود آمده ، و داخل عوالم جبروت گشته و عقول مفارقه را مشاهده و به انوار آن عقول متحقّق و پابرجا ، و از باطن آن عقول نورپذیر و منّور می گردد ، و در این حال سلطنت احدیّت بر وی هویدا ، و درخشش انوار عظمت و کبریای الهی بر وی

نور فزا و کوه انیّت و خودیّت او شکافته و چون غباری پراکنده و منتشر می سازد . در این حال در برابر حضرت او به سجده می افتد و این مقام جمع و توحید است . در این مقام در نظر او هرچه جز خداست محو و نابود گشته و ندای پادشاهی از کیست ؟ خالص خدای یگانه ی قهّار است را می شنود .

روی تو چو نوبهار دیدم

گل را ز تو شرمسار دیدم

تا در دل من قرار کردی

دل را ز تو بی قرار دیدم

من چشم شدم همه چو نرگس

کان نرگس پر خمار دیدم

در عشق روم که عشق را من

از جمله ی بلا حصار دیدم

خود ملک توئی و جان عالم

یک بود و منش هزار دیدم

من مُردم و از تو زنده گشتم

پس عالم را دو بار دیدم

ای مطرب اگر تو یار مائی

این پرده بزن که یار دیدم

در شهر شما چه یار خواهم

چون یاری شهر یار دیدم

چون پای نماند اندرین ره

من رفتن را هوار دیدم

در هر صورت وقتی روی دل از حق برگشت ، و پرده ی غفلت تمام موجودیّت و هویّت قلب را گرفت ، آدمی در اخلاق و عمل و رفتار و گفتار از چهارچوب قواعد شرع و قوانین حق بیرون می رود ، و در تمام جوانب حیات و شئون زندگی دچار فساد می شود . و تمام حرکات خود را براساس هوای نفس و اغوای شیاطین جنّی و انسی انجام می دهد ، و از هر جهت منبع و مولّد فساد و افساد می گردد ، که فساد انجام کار و ظهوردادن حال بر خلاف برنامه های الهی و دستورات انبیاء و

ائمه است . و این فقیر در طول مجلدات « عرفان » به هر مناسبتی که پیش آمده مسئله صلاح و فساد را شرح داده و در این جا نیاز بیشتری به توضیح مسئله نمی داند ، فقط در پایان این فصل به ترجمه ی اصل روایت باب فساد اشاره می شود .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

فساد ظاهر ریشه در فساد باطن دارد ، هرکه باطن خود را با کمک معارف و قوانین الهیه پاک کند ، خداوند ظاهرش را به مزد صلاح باطنش توفیق اصلاح می دهد ، و وی را در نظر مردم عزیز و محترم می نماید ، و هرکه باطنش از غدر و مکر و شیطنت تیره و تار است و در عالم نهان خائن به حق است ، خداوند ظاهرش را دچار خفّت و خواری می نماید ، و از اعتبار و آبرویش می کاهد .

عظیم ترین فساد ، غفلت از خداست ، و این غفلت ناشی از طول امل و حرص و کبر است ، چنانچه در قرآن مجید از داستان قارون که دچار رذائل اخلاقی شد و به هرگونه فساد مبتلا گشت خبر می دهد و سپس به همه سفارش می نماید تباهکاری و بیدادگری و تکبّر و فساد را دنبال نکنید و در پی این امور قدم برندارید که خداوند مفسدین را دوست ندارد

منشأ تمام صفاتی که در قارون جمع بود ، و باعث سیه روزی و تباهی وی گشت ، حبّ دنیا و علاقه به جمع مال ، و پیروی از هوا و عشق به تمجید و تعریف مردم و متابعت از شیطان بود

و تمام این امور هم ریشه در غفلت دارد .

علاج تمام این رذائل منوط به امور زیر است :

۱ فرار از شرار ناس و جدائی از مردم بی تربیت و شیطان صفت .

۲ رها کردن دنیائی که مخرّب آخرت و جداکننده ی آدمی از حق است .

۳ راحتی و عافیت و تن پروری را کنار گذاشتن و در مدار کوشش و جهاد درآمدن .

۴ عادات غلط را با ریاضت و مجاهدت از خود دور کردن .

۵ منشأ شهوات و امیال و غرائز شیطانی و حیوانی را از بیخ و بن برکندن .

۶ تداوم ذکر خدا قلباً و اخلاقاً و عملاً .

۷ ملازمت و مواظبت و مداومت بر عبادت حق که عبارتست از ادای فرائض و ترک محرمات .

۸ تحمّل کم ظرفیتی مردم و آزار و ایذاءِ آنان که منشأئی جز حسد و کبر و بی خبری ندارد .

۹ باک نداشتن از ملامت مردم و خویشان .

۱۰ آسان گرفتن شماتت دشمنان و اقرباء .

چون این امور دهگانه را توجه کردی ، و این حقایق الهیّه را تحمّل نمودی ، به یقین دری که از عطوفت و شفقت الهی را به روی خود گشوده ، و منظور نظر رحمت رحیم گشته و از سلک غافلان بیرون آمده و در فرقه ی بیداران وارده شده ای ، و قلب و دل را از بند شیطان خلاص نموده ، و به گروه روندگان بسوی دوست ملحق شده ، و به راهی آمده ای که رونده آن با تمام سرعت اذن ورود به بهشت نصیبش می شود ، و برای

قدم گذاشتن به بساط مالك الملوك دارای رخصت می گردد ، و هرکه قدم برآن بساط گذارد از سلامت از عقاب و عذاب گشته و به کرامت الهیه آراسته می گردد .

وقت آن شد که به زنجیر تو دیوانه شویم

بند را بر گسلیم از همه بیگانه شویم

جان سپاریم دگر ننگ چنین جان نکشیم

خانه سوزیم و چو آتش سویِ میخانه شویم

تا نجوشیم از این خنب جهان برنائیم

کی حریف لب آن ساغر و پیمانه شویم

سخن راست تو از مردم دیوانه شنو

تا نمیریم مپندار که مردانه شویم

در سر زلف سعادت که شکن در شکن است

واجب آید که نگون تر ز سر شانه شویم

بال و پر باز گشائیم به بستان چو درخت

گر در این راه فنا ریخته چون دانه شویم

گرچه سنگیم پی مهر تو چون موم شویم

گر چه شمعیم پی نور تو پروانه شویم

در رخ آینه عشق ز خود دم نزدیم

محرم گنج تو گردیم چو پروانه شویم

ما چو افسانه دل بی سر و بی پایانیم

تا مقیم دل عشّاق چو افسانه شویم

گر مریدی کند او ما بمرادی برسیم

ور کلیدی کند او ما همه دندانه شویم

مصطفی در دل ما گر ره و مسند نکند

شاید ار ناله کنیم استن حنانه شویم

باب هشتاد و دوّم در تقوا است

اشاره

قـالَ الصّـِادِقُ (علیه السـلام) : اَلتَّقْوی عَلی ثَلاـثَهِ اَوْجُه : تَقْوی بِـاللهِ فِی اللهِ وَهُوَ تَرْکُ الْحَلالِ فَضْـلًا عَنِ الشُّبْهَهِ وَهُوَ تَقْوَی خاصِّ الْخاصِّ .

وَتَقْوی مِنَ اللهِ وَهُوَ تَرْکُ الشُّبُهاتِ فَضْلًا عَنِ الْحَرامِ وَهُوَ تَقْوَی الْخاصِّ .

وَتَقْوی مِنْ خَوْفِ النّارِ وَالْعِقابِ وَهُوَ تَرْکُ الْحَرامِ وَهُوَ تَقْوَی الْعامِّ .

وَمَثَلُ التَّقْوی کَمـاء یَجْری فی نَهْر وَمَثَلُ هـذِهِ الطَّبَقاتِ الثَّلاثِ فی مَعْنَی التَّقْویْ کَاَشْـجار مَغْروسَه عَلی حافَّهِ ذلِکَ النَّهْرِ مِنْ کُلِّ لَوْن وَجِنْس ،

وَكُلَّ شَجر مِنْها يَسْتَمِصُّ مِنْ ذلِكَ النَّهْرِ عَلى قَدَرِ جَوْهَرِهِ وَطَعْمِهِ وَلِطافَتِهِ وَكَثافَتِهِ ، ثُمَّ مَنافِعُ الْخَلْقِ مِنْ تِلْكَ الْاشْجارِ وَالثِّمارِ عَلى قَدَرِها وَقيمَتِها .

قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ (تَعالى) : (صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَان يُسْقَى بِمَاءوَاحِد وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْض فِي الْأُكُلِ)(١) .

فَالتَّقْوى لِلطّاعاتِ كَالْماءِ لِلْأَشْجارِ وَمَثَلُ طَبايِعِ الْأَشْجارِ وَالثِّمارِ فى لَوْنِها وَطَعْمِها مَثَلُ مَقاديرِ الْايمانِ ، فَمَنْ كانَ اَعْلى دَرَجَةً فِي الْايمانِ وَاَصْفى جَوْهَرًا بِالرّوحِ كانَ اَتْقى ، وَمَنْ كانَ اَتْقى كانَ عِبادَتُهُ اَخْلَصَ وَاَطْهَرَ ، وَمَنْ كانَ كَذلِكَ كانَ مِنَ اللهِ اَقْرَبَ ، وَكُلُّ عِبادَه غَيْرُ مُؤَسَّسَةً عَلَى التَّقْوى فَهِيَ هَباءٌ مَنْثورًا . قالَ اللهُ تَعالى :

(أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللهِ وَرِضْوَان خَيْرٌ أَم مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفا جُرُف هَار)(٢) .

وَتَفْسيرُ التَّقْوى تَرْكُ ما لَيْسَ بِأَخْذِهِ بَأْسٌ حَذَرًا عَمّا بِهِ بَأْسٌ وَهُوَ فِي الْحَقيقَهِ طاعَةٌ بَلا عِصْيان وَذِكْرٌ بَلا نِسْيان وَعِلْمٌ بَلا جَهْل ، مَقْبولٌ غَيْرُ مَرْدود .

پاورقی

۱ سوره ی رعد (۱۳) : آیه ی ۴ .

تقوا یا عالی ترین حقیقت

در این فصل نورانی ، و حدیث پر بهای ملکوتی ، و کلام خالص ربّانی ، حضرت صادق (علیه السلام) با ارزش ترین اصل ، و سازنده ترین واقعیّت ، و نورانی ترین چراغ ، و مایه ی خیر دنیا و آخرت ، و ریشه ی تمام سعادات ، و حقیقت همه ی حقایق ، و روح همه واقعیّات یعنی تقوا را مورد توجه قرار می دهند ، از آن بعنوان گرانبهاترین گوهر خزانه ملکوت یاد می فرمایند .

در میان مسائلی که از ابتدای حیات تاکنون برای انسان مطرح شده ، مسئله ای را به قیمت و ارزش

تقوا نمی توان یافت .

تقوا سفارش اکید حضرت حق ، و انبیاء و امامان ، و عرفا و حکما و صلحا و اولیاء و اندیشمندان و دلسوزان به انسان است .

تقوا حافظ کاخ شخصیّت ، پرورش دهنده ی خطوط انسانیّت ، نوربخش به جان آدمیّت ، اعتبار دهنده به حیثیّت ، جلوه دهنده ی هویّت ، تزکیه کننده نفس از رذیلت ، نشان دهنده ی چهره حقیقت ، بروز دهنده ی آثار واقعیّات در انسان است .

تقوا چراغ راه ، فروغ دل آگـا ، نشـانه ی امـان الله ، نجـات دهنـده ی از هموم جانکاه ، و مایه ی با ارزش سـفر به سوی الله ، و گرمی سینه ی پر آه ، و منجی آدمی از شرّ ظواهر حشمت و جاه است .

بی تقوا بـدست آوردن خیر دنیا و آخرت محال است ، منهای تقوا ره سپردن به سوی دوست از سـخت ترین مشـکلات است ، بدون تقوا رهائی از بند شیطان و دنیا و رذائل اخلاقی غیرممکن است .

توشه ی قیامت تقواست ، کلیـد نجات در دنیا و آخرت تقواست ، سـبب قرب به حق تقواست ، مایه ی رشد و کمال تقواست ، علّت کسب آبرو و کرامت تقواست ، آنکه تقوا نـدارد معرفت و علم نـدارد ، آنکه تقوا نـدارد بینـائی و نور نـدارد ، آنکه تقوا نـدارد راهی بسـوی محبـوب نـدارد ، بی تقـوا اسـیر و محکـوم نفس است ، بی تقوا هیمه و هیزم جهنّم است ، بی تقوا از تمـام فیوضات ربانیه محروم است ، بی تقوا در پیشگاه او ملعون است ، بی تقوا را به بهشت

راه نیست ، و برای موجود بدور از تقوا رحمت و مرحمت و لطف و شفقت حضرت دوست مهیّا نیست .

چون تقوا نباشد دل اسیر شهوات گردد ، و مغز از کار بیفتد ، و عقل معطّل ماند ، و زندگی به فساد و تباهی کشد ، و روی معشوق از انسان برگردد ، و حرکات معنوی متوقّف شود ، و جز خور و خواب و شهوت ، آنهم به ظلم و معصیّت چیزی برای انسان نماند .

آنکس که بی تقواست از آفات در امان نیست ، تقوا محکم ترین حصار برای مصون ماندن انسان از خطرات و شرور دنیا و آخرت است . مردم بی تقوا فقیرترین و بدبخت ترین و سیه روزگارترین مردم جهانند ! !

دل نبندی به چرخ و دورانش

وان تهی طبل و کهنه انبانش

خون دل خور ز جام غم کین زال

همه خونست شیر پستانش

غیر خوناب چشم و لخت جگر

ما حضر نیست بر سر خوانش

گر بباز و چو رستمی و ر زال

بشکند پنجه ی تو دستانش

چه دمی دم در آتش سردش

چه زنی مشت بر به سندانش

گر بخندد چو مار مهر مگیر

که بود زهر زیر دندانش

ور بگرید چو ابر باک مدار

که بود گریه چشم بندانش

زینهارت فریب می ندهد

لب خندان و چشم گریانش

این همان دیودان که رفت بباد

از فسون مسند سلیمانش

این همان زال دان که از داستان

در چَه افتاد پور دستانش

تقوا حالتی است روحی و حقیقتی است نفسی که با تکرار ترک گناه ، و مداومت بر طاعات ، و استقامت بر حسنات اخلاقی بدست می آید .

حفظ اندیشه از افکار آلوده ، و مصون داشتن نفس از رذائل ، و خودداری و خودنگاهداشتن

از اعمال سوء تقوای الهی است .

فرد و خانواده و جامعه به نحو وجوب نیازمند به تقوا هستند ، و ضرورت تحقق تقوا در تمام شئون حیات بر کسی پوشیده نیست .

فرد وقتی آراسته به تقوا باشد ، در تشکیل خانواده مشکلی ایجاد نمی کند ، و در کسب و کار حقوق اقتصادی را رعایت می نماید .

خانواده وقتی تقوا داشته باشد فرزندانی صالح و شایسته تحویل می دهد ، و برای جامعه منبع لطف و برکت خواهد شد .

جامعه وقتی همراه با تقوا باشد جامعه ی برتر و ملّتی برین و قومی باارزش و باقدرت و اسوه و سرمشق برای جوامع دیگر تجلّی خواهد کرد .

قوّه ی مقنّنه وقتی آراسته به تقوا باشد در قانون گذاری جز حفظ حقوق مستضعفین و محرومین و رشد و کمال جامعه و خیر دنیا و آخرت مردم راهی نخواهد پیمود .

قوه ی مجریه وقتی در لباس تقوا باشد ، با تمام وجود به اجرای قانون در جهت حفظ شئون انسانی جامعه بر خواهد خواست .

قوه ی قضائیه وقتی اهل تقوا باشد ، حق احدی از اهالی مملکت پایمال نخواهد شد ، و امیر و رعیّت را در برابر قانون یکسان خواهد دانست .

نیروی نظامی و انتظامی زمانی که در کنار حقیقت تقوا بسر برد ، مملکت و مردم ، و فرهنگ و دین از خطر اجانب و استعمارگران در امان خواهد ماند .

اندیشمندان و دانشمندان ، عالمان و فقیهان وقتی با تقوا و با ورع باشند ، حرمت انسان و انسانیّت محفوظ خواهد ماند ، و جامعه در سایه ی آنان جامعه ای حکیم و جامعه ای رشید

و آگاه خواهد ماند .

آن امنیّت و آرامش و صلح و صفا ، و محبّت و وفا ، و یگانگی و یکرنگی که از طریق قرآن و روایات به عنوان اوصاف اهل بهشت شنیده اید ، می تواند در زندگی همین دنیا بوسیله ی تقوای الهی تحقّق داد ، که چون تقوا بر کل جامعه و بر تمام افراد حاکم گردد ، از گناه و معصیت خبری نخواهد ماند ، و از طاعت و خیر و عبادت و فضیلت چیزی فوت نخواهد شد ، در آن صورت به افسانه افسار گسیختگی و دیوانگی ، و قتل و غارت و پایمال شدن حقوق ، ظلم و ستم ، و گناه و معصیت ، حدّاقل در محدوده ی جامعه ی اسلامی آنهم در داخل مرزهائی که سایه ی لطف تقوا بر سر همگان افتاده ، پایان داده خواهد شد ، و تمام شئون حیاتش برای تمام ملّت ها درس زندگی و رمز پایندگی به حساب خواهد آمد .

گر تو از عاشقان یزدانی

یا تو سرمست جام سبحانی

همچو جانان ز بند جان برخیز

گر طلبکار وصل جانانی

حجره ی دل ز دیو خالی کن

گر تو در شهر تن سلیمانی

ور سلیمان ملك خود شده ای

بنما خاتم سلیمانی

یوسف مصر آسمانی را

برکش از قعر چاه ظلمانی

خلعت پادشاهیش درپوش

بنشانش به تخت سلطانی

تشنه لب می روی دریغ دریغ

مانده محروم ز آب حیوانی

مرشد راه را به چنگ آور

ره بریدن به خویش نتوانی

ور تو تنها روی در این ره عشق

بی شک اندر رهش فرو مانی

خود پرستی مکن خدای پرست

ورنه بی شک ز بت پرستانی

هرکه خودبین بود چو ملعون است

این چنین است قول سبحانی

قول رحمان بگیر و ره میرو

بگذر

از قولهای شیطانی

گر به قول خدای کار کنی

به حقیقت بدان که انسانی

تقوا در انبیاء و امامان معصوم

پیامبران خدا و ائمه ی هدی (علیهم السلام) در عین اینکه در ابتدای نبوت و امامت دچار مصائب سخت ، و شکنجه های طاقت فرسا ، و طوفانهای بنیان کن بودند ، و پس از استقرار در برنامه ها همه چیز برای آنان در حدّ نهائی میسّر بود ، ولی نه در وقت بلا یک قدم از اجرای وظیفه بازماندند ، و نه در وقت استقرار به اندازه ی یک ارزن آلوده به مکروه شدند چه رسد به حرام ، آن بزرگواران از تقوای الهی در حدّ نهائی برخوردار بودند ، و از تقوای شدید و عظیم خود برای جهانیان تا صبح قیامت روشن ترین و بهترین درس را به یادگار گذاشته ، و در این زمینه به تمام مردم تاریخ حجّت الهی را تمام کردند

در این جهت به روایتی بس مهم و حدیثی بس جالب که صدوق بزرگوار آن محدّث کم نظیر و آن دانشمند با اعتبار در « معانی الاخبار » از ابن عمیر نقل کرده توجه کنید :

محمد بن ابی عمیر می گوید : نشنیدم و استفاده نکردم در طول معاشرتم از هشام بن حکم درباره ی عصمت امام کلامی بهتر از این .

روزی از وی پرسیدم امام معصوم است ؟ گفت : آری ، گفتم عصمت در امام چگونه شناخته می شود ؟

گفت : تمام گناهان در چهار منبع است و پنجمی ندارد .

۱ حرص .

۲ حسد .

۳ غضب .

۴ شهوت .

این چهار خصلت از وجود امام بطور کامل دور است ، و هیچ یک

از این چهار برنامه در امام نیست .

امّا تمام دنیا انگار زیر نگین انگشتر اوست و وی خازن مسلمین است در این صورت به کدام عنصر و بر چه شیئی از اشیاء حرص بورزد ؟

هرگز جایز نیست امام حسد بورزد ، که حسد همیشه نسبت به مافوق است و کدام انسان تا روز قیامت مافوق امام است ؟ که امام مافوق همه در تمام جهات معنوی و امور انسانی است ، و حسد از وی بهیچ وجه معنا ندارد .

امام را جائز نیست بر کسی و چیزی غضب کند ، که روح امام از آسمانها گسترده تر و حلم و حوصله و صبرش از تمام جهانیان بیشتر است .

بر امام جائز نیست از شهوت پیروی کند ، که پیروی از شهوت مقدم داشتن دنیا بر آخرت و باطل بر حضرت حق است و این برنامه از وجود امام جداً بدور است .

چه خوب است ما هم به انبیاء و ائمه اقتدا کرده ، با به تمرین گذاشتن حالات معنوی از حرص و حسد و غضب و شهوت پرهیز کرده و به مقام امن الهی وارد شده و خویش را از هر شرّ و خطری حفظ نمائیم .

از تورات زمان حضرت موسی نقل شده :

قَنَعَ ابْنُ آدَمَ فَاسْتَغْنی ، اِعْتَزَلَ النّاسَ فَسَلِمَ ، تَرَکَ الشَّهَواتِ فَصارَ حُرًّا ، تَرَکَ الْحَسَدَ فَظَهَرَتْ مُرُوَّتُهُ ، صَبَرَ قَلیلاً فَتَمَتَّعَ طَویلاً .

فرزند آدم از حرام به حلال قناعت کرد بی نیاز شد ، از نابکاران کناره گرفت در سلامت آمد . شهوات را ترک کرد ، به آزادی رسید . حسد را از خود دور داشت ، مردانگی اش آشکار

شد . مدت اندکی صبر کرد ، به بهره ی طولانی دست به قول عارف شیدا و عاشق بینا حضرت فیض :

عرصه ی لامکان سرای من است

این کهن خاکدان چه جای من است

دلم از غصه خون شدی گر نه

مونس جان من خدای من است

آنکه او خسته دار دم شب و روز

خود هم او مرهم و شفای من است

هرکه زو بوی درد می آید

صحبتش مایه ی دوای من است

هرکه او از دو کون بیگانه است

در ره دوست آشنای من است

مقصدم حق و مرکبم عشق است

شعر من ناله ی درای من است

هست با من کسی همیشه کزو

تار و پود من و بقای من است

سازدم هرچه قابل آنم

دهدم هرچه آن سزای من است

خوبی من همه ز پرتو اوست

گر بدی هست مقتضای من است

من اگر هستم اوست هستی من

ور شوم نیست او بجای من است

از خودار بگذرم رسم به خدا

به خدائی که منتهای من است

به قضا فیض اگر شود راضی

هر دو عالم به مدّعای من است

گنهکار نصیحت می کند

در کتاب پرقیمت مجموعه ی « ورّام » جلد دوّم صفحه ی دهم آمده : مردی به محضر حضرت مسیح عرضه داشت : یا روح الله بر اثر اغوای شیطان و پیروی از هوای نفس دچار زنا شده ام مرا پاک کن .

عیسی (علیه السلام) فرمود : فریاد بزنید کسی نماند ، مگر اینکه برای تطهیر این مرد بیاید ، وقتی همه جمع شدند ، آن مرد گفت : هرکس حدّی به گردن دارد از حدّزدن من خودداری کند ، تنها کسانی که علاقه دارم در حدّزدن من شرکت داشته باشند مردم طاهر و پاکیزه و باتقوایند .

مردم چون این سخن شنیدند پراکنده

شدند ، تنها حضرت عیسی و یحیی برای حد زدن ایستادند ، قبل از شروع سنگسار حضرت یحیی به آن گناهکار فرمود : مرا موعظه کن ، گنهکار سه جمله ی عالی و سه کلمه ی جالب گفت :

۱ بین نفس و هوا خلوت مکن که تو را دچار گناه می کند و موجودیّت و هویّتت را به گناه می اندازد .

۲ هرگز به سرزنش گناهکار اقدام مکن ، که اهل معصیت احتیاج به هدایت و پاکی از آلودگی دارند .

۳ در برابر کسی غضب مکن و فضای با منفعت حلم و بردباری را از دست مده .

شما اگر با دقّت به این سه جمله بنگرید ، می یابید که آراسته شدن به آن واقعیّاتی که آن گناهکار تذکر داد فقط با قدرت تقوا به عبارت روشن تر با خویشتن داری و خود نگهداری میسّر است .

منافع بسیار با عظمت تقوا

آنان که براساس معرفت به حقایق الهیّه ، و معارف ملکوتیه ، در این چند روزه حیات دنیا ، نسبت به هر گناه و عصیانی ، چه در امر مال چه در مرحله ی اخلاق ، چه در زمینه ی عمل و چه در محور روابط خانوادگی و اجتماعی ، اهل تقوای الهی و خویشتن داری هستند منافع بیشماری نصیب آنان می گردد ، که در دنیا و آخرت از آن منافع بهره کامل و حظّ وافر می برند . جلد سوّم « شرح نهج البلاغه » به قسمتی از آن منافع به شرح زیر اشاره کرده می فرماید :

بنا بر مفاد آیات ، مردم باتقوا که توانسته اند شخصیّت انسانی خود را از دستبرد

عوامل انحراف و پلیدی ها محفوظ بدارند و نجات بدهند ، دارای اوصاف زیر می باشند .

۱ فهم برین و آگاهی های عالی که عامل تمییز حق از باطل و تحصیل معارف عالی هستی می باشد :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً)(۱) .

۲ نگرش عالی در تحولات و کائنات آسمانی و زمینی و شناخت برین درباره ی آن موجودات که آیات الهی بودن را نشان می دهد و این نگرش از معلومات رسمی ساخته نیست :

(وَاتَّقُوا اللهَ وَيُعَلِّمُكُمْ اللهُ)(۲) .

۳ اراده و تصمیم منطقی در برابر رویدادهای زندگی مادّی و معنوی . اگر چه این صفت تقوا با نظر سطحی ناچیز می نماید ولی با اندک دقّت و تأمّل جدی روشن می گردد که اصل مبنای زندگی آدمی به اراده و تصمیم او بستگی دارد ، زیرا اراده های اشخاص در زندگی اغلب اوقات متعدّد و متنوع بوده با نظر به دگرگونی موضع گیری ها در برابر رویدادها و واقعیّاتی که دائماً در حال تحوّلند ، چگونگی اراده و تصمیم ، حساس ترین و حیاتی ترین نفش را به عهده دارند بطوری که وضع روانی و هدف گیری ها و چگونگی استعدادهای یک انسان را می توان از چگونگی اراده و تصمیم های او بخوبی کشف کرد

(وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ)(۳) .

۴ ایمان به خدا و معاد و فرشتگان و کتاب آسمانی که قاطعانه ترین نسخه ی درمان دردهای بشری است و پیامبران . این عقاید که از اوصاف متقین است ، باضافه ی این که عدالت و

نظم واقعی حیات بدون آنها امکان پذیر نیست ، پرورش دهنده ی استعدادها و عظمت های روحی و عامل منحصر رهائی از پوچ گرائی در زندگی می باشد .

پاورقی

۱ سوره ی انفال (۸) : آیه ی ۲۹ .

۲ سوره ی بقره (۲) : آیه ی ۲۸۲ .

۳ سوره ی آل عمران (۳) : آیه ی ۱۸۶ .

۵ استفاده ی از اندوخته ها در راه ریشه کن شدن فقر و آزادی بردگان . خلاصه این صفت متّقین تنظیم مسائل اقتصادی است که هیچ فرد و جامعه ای بودن آن نمی تواند ادّعای حیات داشته باشد .

۶ برپا داشتن نماز که به قول « هوگو » در تماس نهادن بی نهایت کوچک « انسان » با بی نهایت بزرگ « خداوند » در حال معرفت می باشد .

۷ پرداخت مالیات بعنوان زکات .

نکته ی بسیار مهمّی که در آیه ی مورد تقسیم یعنی آیه ی ۱۷۷ سوره ی بقره وجود دارد این است که باضافه ی بیان لزوم پرداخت هائی که فقر را در اشکال مختلفش ریشه کن می سازد ، زکات را مستقلاً از اوصاف متّقین قرار می دهد ، معلوم می شود حقوقی که باید پرداخت شود یک کمیّت معین قاطعانه به نام زکات و غیره ندارد ، بلکه مقدار پرداخت بایستی برای مرتفع ساختن احتیاجات مادی جامعه کافی باشد .

۸ عمل به تعهد و پیمان .

۹ شکیبائی در برابر ناگواریها و مشقّت ها و عوامل وحشت و ترس که پیرامون زندگی بشری را فرا گرفته است .

۱۰ عدالت :

(إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى)(۱) .

۱۱

رهبری سرنوشت نهائی زندگی انسانها در کره ی زمین با متّقین خواهد بود .

پاورقی

۱ سوره ی مائده (۸) : آیه ی ۸ .

(إِنَّ الْأَرْضَ لِلهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)(۱) .

۱۲ دوری از برتری طلبی و فساد کردن در روی زمین :

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لاَ يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَلاَ فَسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)(۲) .

اگر این اوصاف نتوانند مدینه ی فاضله را در روی زمین ایجاد کنند ، کدامین فکر بازی ها و حیله گری ها و چپاول گری ها و دروغ ها و ستمکاری ها این مدینه ی آرمانی را بوجود خواهند آورد ؟ ! !

خیزید عاشقان که سوی آسمان رویم

دیدیم این جهان را تا آن جهان رویم

نی نی که این دو باغ اگر چه خوشست و خوب

زین هر دو بگذریم و بدان باغبان رویم

سجده کنان رویم سوی بحر همچو سیل

بر روی بحر زان پس ما کف زنان رویم

زین کوی تغزیت به عروسی سفر کنیم

زین روی زعفران به رخ ارغوان رویم

از بیم اوفتادن لرزان چو برگ و شاخ

دلها همی طپند بدار الامان رویم

از درد چاره نیست چو اندر غریبیم

وز گرد چاره نیست چو در خاکدان رویم

پاورقی

۱ سوره ی اعراف (۷) : آیه ی ۱۲۸ .

۲ سوره ی قصص (۲۸) : آیه ی ۸۳ .

چون طوطیان سبز به پرّ و به بال نغز

شکرستان شویم و به شکرستان رویم

این نقش ها نشانه نقاش بی نشان

پنهان ز چشم بد هله تا بی نشان رویم

راهی پر از بلاست ولی عشق پیشواست

تعلیممان دهد که در و بر چه سان رویم

هر چند سایه کرم شاه حافظ است

در ره

همان به است که با کاروان رویم

جان آینه کنیم به سودای یوسفی

پیش جمال یوسف با ارمغان رویم

خامش کنیم تا که سخن بخش گوید این

او آنچنان که گوید ما آن چنان رویم

تقوا از دیدگاه عارفان

قسمت اول

اهل دل ، عاشقان حق ، آراستگان به حقیقت ، عارفان آگاه در معنای تقوا این چنین فرموده اند :

اِنْ يُطاعَ وَلا يَعْصى وَيَذْكُرَ وَلا يَنْسى وَيَشْكُرَ وَلا يَكْفُرَ .

خداوند را به حقیقت فرمان برد ، و از عصیان در هر برنامه ای بپرهیزد ، دایم به یاد محبوب باشد ، و به هیچ عنوان نگذارد فراموشی بر او عارض شود ، نسبت به تمام نعمت های الهی چه ظاهری چه باطنی در مقام شکر برآید ، یعنی هر نعمتی را در همان راهی که دستور داده اند خرج کند ، و از کفر و ناسپاسی جدّاً بپرهیزد ، که اینهمه تقواست ، و خلاصه این که هر چه شخص را از خدای تعالی محجوب و مهجور دارد از آن همه دوری کند که این است حقیقت و باطن تقوا .

اصل تقوا بر دو معناست : یکی ترسیدن و دیگر پرهیز کردن ، و تقوای بنده از خدای تعالی بر دو معنی باشد : یا خوف عقاب باشد یا خوف فراق ، و نشان خوف عقاب آن است که حکم اوامر و نواهی حق تعالی را خلاف نکند ، و حقوق و حدود صحبت نگاه دارد تا مستوجب عقاب نگردد ، و اگر خوف فراق باشد ، از دون حق تعالی پرهیز کند و با غیر وی نیارامد تا از حق جدا نماند .

تقوا یعنی چندان که توانی از خویشتن همه فقر وفاقه ظاهر

کن ، از آن که صفت بنده فقر و فاقت است و هرکسی را آن باید عرضه کردن که دارد .

تقوا ترک غیر خدای کردن است و معنای این نه آن است که جز خدای را نداند که انبیاء غیر خدایند و تا به ایشان ایمان نیارد متقی نباشد ، و لکن معنا آن است که رغبت و رهبت از دون حق تعالی بردارد ، از آن بنده با هرچه صحبت کند با به رغبت کند یا به رهبت ، چون هر دو برخاست همه نزدیک وی متروک شد و چون ترک مادون الله پدید آمد تقوا درست شد .

تقوا بیزاری ستدن است و این اخلاص است ، یعنی بیزاری ستاند از خویشتن و از آنچه دارد ، و هرچند تبرّی بیشتر اخلاص درست تر ، تا عبد ، از خلق و از نفس تبرّا نکند اخلاص وی درست نگردد .

تقوا و پرهیزکاری از نهی کناره گرفتن است و از نفس جدا گشتن و بدان مقدار که بنده از حظ نفس جدا گردد یقین بیاید .

یعنی از بهر آن که یقین اندر غیب افتد ، و نفس را سکون با شاهد افتد ، چو حظوظ نفس حاضر گشت با شاهد آرام گرفت ، غایب فایت گردد و یقین برخیزد ، باز چون حط نفس اندر شاهد فایت گردد با غایب آرام نماید ، غایب یقین گردد ، دلیل بر این خبر حارثه است که چون نفس را از دنیا ، خوردن و خفتن و زر و سیم می بایست ، چون نفس را از این غایب کرد ، غایب حاضر گشت تا یقین درست گشت

و نیز حظوظ نفس طلب کردن دلیل است که مرا خویشتن به کار است و دوست به کار نیست و حطوط نفس بجای ماندن دلیل است که مرا از دوست جز دوست به کار نیست .

محمد بن محمد دارابی که در توضیح لطائف عرفانی دست قوی دارد عمق تقوا را در ضمن توضیح بیتی از یک غزل حافظ به مضمون زیر بیان می کند :

در همه دیر مغان نیست چو من شیدائی

خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی

مقصود از این بیت این که سالک در راه طلب باید هیچ چیز را سدّ راه مطلوب نسازد ، بهر چه از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا . به تخصیص محب روحانی که عبارت از مراتب فضل و کمالات ظاهر است و خودی و خودستائی به طریق اولی قید است بهر طریق که باشد ، زنجیر اگر طلا بود هم قید است ، چه آدمی را در راه طلب هیچ حجابی بزرگ تر از هستی نیست و هیچ سدّی بدتر از خودپرستی نیست ، ساغر عشرت بجز به دست بی خودان ندهند ، و افسر جز بر سر بی سران ننهند .

هر سری را در خور همت کلاهی داده اند

افسر دیوانگان باشد به هامون آفتاب

مراد از دیر مغان در اصطلاح عرفا اولین مقام طلب است و شیدائی عبارتست از مقام وله و حیرتست ، چه در اول وهله سالک نمی داند که مآل کارش به کجا خواهد کشید و خرقه عبارت از زهد و ستر است که ظاهرپرستان معایب درویشی به آن می پوشند که در دیده ی ظاهربینان در مراتب سیر و

سلوک ، خود را در کمال رتبه وانمایند و موجب استجلاب اغراض فاسده خود سازند . و دفتر کنایه از علوم رسمی و دکّان خودفروشی و مراتب ملّائی و علم ظاهریست که حجاب روحانیست و اشد از حجاب جسمانیست و ظلمانیست .

مغرور فضیلت از خدا باشد دور

زنجیر گر از طلا بود هم قید است

عرفا در اینکه رفع حجاب روحانی اشدّ از حجاب ظلمانیست تشبیهی به این روش کرده اند که :

هرگاه باغی در نهایت لطافت مشحون به انواع گل و ریاحین و ازهار بوده باشد و دیواری آلوده به کثافات سدّ راه مشاهده ی چنین باغی باشد بخاطر هرکس می رسد که این سد را باید از پیش برداشت تا این چنین مکان دلگشا همیشه در نظر باشد ، اما اگر دیواری مطلّا و مرصع که خطوط بسیار خوش بر آن نوشته باشند و سالهای بسیار استادان بدایع نگار و هنرمندان فضائل شعار هنر خود را در آن دیوار بکار برده ، در این باب ید و بیضا نموده باشند که بحسب مثال مانند فضائل ظاهریست ، حجاب باشد . هرکس از سر آن نمی تواند گذشت ، و چنانچه دیوار کثیف مانع از مشاهده ی چنین باغ دلگشاست ، این دیوار مرصع نیز مانع مشاهده و باعث حرمانست .

امّا همتی باید که از تکلّفات ظاهریه چشم پوشیده در تخریب آن کوشید . تا بتوان تمام مراتب سیر و سلوک را طی کرد و به مقام قرب و وصال نایل آمد ، و از لمس مقامات معنوی و مراتب روحانی لذت برد ، که بر سر این سفره آنچه از رزق معنوی و شراب روحانی

، و درک معانی بخواهند آماده و حاضر است و کسی را از آن منع نمی کنند .

هرکه دعوی راه مردان کرد

جان خود را فدای جانان کرد

هرکه را آرزوی وصلش بود

درد نوشید و ترک امان کرد

هرکه او راه انبیا بگزید

دل و جان پیششان به قربان کرد

درد عشق از میان جان برخاست

دل ما را چو داغ هجران کرد

چه دهم شرح آنچه هجرانش

با من خسته پریشان کرد

همه اوصاف خویشتن یزدان

جمع فرمود نامش انسان کرد

تخت گاهی نهاد در دل او

نفس را بر درش چو دربان کرد

دور باشی نهاد در دستش

نام آن دور باش شیطان کرد

راه ایمان گشود بر همه کس

روی عشاق خود به احسان کرد

ذکر فرمود با خود انسش داد

هر دلی را که او به سامان کرد

ای علا دوله شکر کن چون حقّ

کافر نفس را مسلمان کرد

وز بدیهای نفس امّاره

سگ نفس تو را پشیمان کرد

باز از لطف بی کران بر تو

کار دشوار عشق را آسان کرد

این عجب نیست شاهباز غمش

این چنین صیدها فراوان کرد

شیخ عزیز نسفی در جزوه ی پرقیمت « مقصد اقصی » در بیان حقیقت تقوا و راه آراسته شدن به آن می فرماید :

می دانی که غرض از شریعت و طریقت و حقیقت چیست ؟ غرض کلّی آنست که آدمیان راست گفتار و راست کردار و نیک اخلاق شوند ، و اگر این عبارت را فهم نمی کنی به عبارتی دیگر بگویم :

بدان غرض سه چیز است :

اوّل : آنکه تا مردم همچون حیوانات دیگر نباشند ، امر و نهی از پیامبر قبول کنند و مأمور و منهی باشند .

دوّم : آنکه تا به عمل و تقوا آراسته شوند و در سعی و کوشش می

باشند در صحبت دانا تا آنگاه که به یقین بدانند که خدا یکی است .

سیّم : آنکه تا بعد از شناخت خدای تمام حکمت های جواهر اشیاء را کماهی بدانند و ببینند . چون این مراتب را تمام کردند ، به مقام تمام رسیدند و به شریعت و طریقت و حقیقت آراسته گشتند .

ای درویش چون دانستی که غرض از شریعت و طریقت و حقیقت چیست ، اکنون از گفتگوی در گذر و کار کن تا بجائی برسی ، که گفتِ بی عمل و صورت بی معنی بکار نیاید ، عمل است که سالکان را به مقامات عالی می رساند وَالْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ و عمل اهل طریقت ده چیز است :

اوّل : طلب خدای .

دوّم : طلب داناست که بی دلیل راه نتوان کردن .

سیّم : ارادت است به دانا . باید سالک مرید و محب دانا باشد که ارادت مرکب سالک است ، هرچند که ارادت قوی تر بود مرکب قوی تر باشد .

چهارم : فرمان بردن است ، باید که سالک مرید و مطیع و فرمانبر دانا باشد و هر کاری که کند دنیوی یا اخروی به دستور دانا کند .

اَلْوِلایَهُ مَحَبَّهُ اَهْلِ الْبَیْتِ وَاتِّباعُهُمْ فِی الدّینِ وَامْتِثالُ اَوامِرِهِمْ وَنَواهیهِمْ وَالتَّأَسّی بِهِمْ فِی الْاَخْلاقِ وَالْاَعْمالِ .

ارادت به اهل بیت که دانایان راهند عشق به آنان است ، و فرمان بردن از ایشان در دین ، و عمل به اوامر و نواهی آن بزرگواران ، و در اعمال و اخلاق رنگ گرفتن از ایشان .

پنجم : ترک است . باید که به اشارت دانا ترک فضولات کند .

ششم : تقواست . باید که متقی

و پرهیزکار باشد و راست کردار و راست گفتار و حلال خوار بود و شریعت را عزیز دارد و به یقین بداند که هر گشایش که سالک را پیدا آید از متابعت پیامبر و آل پیدا آید .

هفتم : کم گفتن است .

هشتم : کم خفتن است .

نهم : کم خوردن است .

دهم : عزلت از شرار خلق است و از آنان که حاضر به قبول حق نیستند و مجاهده و مبارزه با آنان که سد راه حقند .

این است عمل اهل طریقت و این ده چیز اثرهای قوی دارد در سلوک .

سالک چون در خدمت دانا بر این ده چیز مواظبت نماید و ثبات کند که کار ثبات دار عاقبت به جائی برسد ، حقیقت روی نماید و اگر یکی از ده کم باشد سلوک میسّر نشود و سالک بجائی نرسد .

همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم

همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم

حرام دارم با مردمان سخن گفتن

و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم

هزار گونه بلنگم به هر رهم که برند

رهی که آن بسوی توست ترکتاز کنم

اگر بدست من آید چو خضر آب حیات

ز خاک کوی تو آن آب را طراز کنم

ز خار خار غم تو خارچین گردم

ز نرگس و گل صد برگ احتراز کنم

ز آفتاب و ز معتاب بگذرد نورم

چو روی خود به شهنشاه دلنواز کنم

چو پر و بال برآرم ز شوق چون بهرام

به مسجد فلک هفتمین نماز کنم

همه سعادت بینم ز شوق چون بهرام

به مسجد فلک هفتمین نماز کنم

همه سعادت بینم چو سوی نحس روم

همه حقیقت گردد اگر مجاز کنم

مرا و قوم مرا عاقبت شود محمود

چو خویش را

پی محمود خود ایاز کنم

قسمت دوم

چو آفتاب شوم آتش وز گرمی دل

چو ذرّه ها همه را مست و عشقباز کنم

پریر عشق مرا گفت من همه نازم

همه نیاز شو آن لحظه ای که ناز کنم

چو ناز را بگذاری همه نیاز شوی

من از برای تو خود را همه نیاز کنم

ای درویش عمل اهل حقیقت هم ده چیز است :

اوّل : آنکه به خدای رسیده باشد و خدای را شناخته بود و بعد از شناخت خدای تمامت جواهر اشیاء را کماهی دانسته و دیده بود .

دوّم : صلح است با همه ی مؤمنین و مسلمین . و علامت آنکه سالك به خدای رسیده آن است که با خلق به یک بار صلح کند و از اعتراض و انکار « در صورتی که شرعاً جای اعتراض و انکار نیست . » آزاد آید و هیچ کس را دشمن ندارد ، بلکه همه کس را دوست دارد .

سیّم : شفقت کردن است بر همه کس ، و شفقت کردن آن باشد که با مردم چیزی گویند و چیزی کنند که مردم چون به آن کار کنند در دنیا و آخرت سود برند ، و اهل شفقت نصیحت و ادب کنند ، و اهل علم نصیحت کنند ، و اهل قدرت ادب کنند تا مردم از یکدیگر ایمن باشند .

چهارم : تواضع است با همه کس ، مردم را عزیز دارد و به چشم حرمت و عزت در همه کس نگاه کند .

پنجم : رضا و تسلیم و آزادی و فراغت است .

ششم : توکّل و صبر است و تحمّل .

هفتم : بی طمعی است که طمع امّ الخبائث است .

هشتم

: قناعت است که قناعت و فراغت است که سالک را بجائی رساند .

نهم : آزار نارسانیدن است و راحت رسانیدن به همه کس .

دهم : تمکین است . ای درویش کار ، تمکین و استاقمت و ثبات دارد .

این است علامات اهل حقیقت و این است عمل اهل حقیقت ، هرکه درد مبارکش باد ، سالک تا در علم و حکمت به کمال نرسد و سیر الی الله و سیر فی الله را تمام نکند این علامات و این صفات و این اخلاق در وی پیدا نیاید .

تشنه ی خویش کن مده آبم

عاشق خویش کن ببر خوابم

تا شب و روز در نماز آیم

ای خیال خوش تو محرابم

گر خیال تو در فنا یابم

در زمان سوی مرگ بشتابم

بر امید خیال گوهر تو

جاذب هر مسی چو قلابم

بر امید مسبّب الاسباب

ره زن کاروان اسبابم

رحمتی آر و پادشاهی کن

کین فراق تو برنمی تابم

زان همی گردم و همی نالم

که بر آب حیات دولابم

زان چو روزن گشاده ام دل و چشم

که توئی آفتاب و مهتابم

آن زمانی که نام تو شنوم

مست گردند نام و القابم

آن زمانی که آتش تو رسد

بجهد این دل چو سیمایم

من علاقه داشتم در این فصل به آیات قرآن مجید که در باب تقوا نازل شده اشاره کنم و فصلی هم از روایات مربوطه ذکر کنم ، ولی وقتی به کتاب خدا مراجعه کردم دیدم صفحه ای از قرآن نیست مگر اینکه سخنی از تقوا به میان آمده ، و بابی از روایات نیست مگر اینکه در آن ذکری از تقوا شده ، باین نتیجه رسیدم که تمام آیات و روایات نتیجه اش به مسئله ی تقوا برمی گردد

، پس بهتر این است که خوانندگان این جزوه برای توجه به مسئله ی تقوا در درجه ی اوّل به همه ی قرآن و در مرحله ی بعد به کتابهائی چون « اصول کافی » جلد دوّم و « بحار الانوار » جلد هفتادم ، و مجموعه ی « ورّام » و « تحف العقول » ، و « ثواب الاعمال » ، و « محجه البیضاء » و هر کتابی که در محور حدیث است مراجعه نمایند . در این جا از باب تیمّن و تبرک به احادیث پرقیمت این محور اشاره می شود ، باشد که وجود مقدّس حضرت دوست با لطف و عنایتش از ما دستگیری کرده و از باب رحمت و مرحمتش ما را به تقوای الهی در همه ی شئون آراسته فرماید .

تقوائی که علت فلاح و رستگاری و فتح و پیروزی در دنیا و آخرت است :

(وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)(۱) .

تقوائی که اگر در فکر و عمل و اخلاق حاصل شود در حقیقت مقام شکر به دست آمده و بر اثر آن هر نعمتی در جای خودش خرج شده ، و سپاس هر نعمتی ادا گشته است :

(فَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)(۲) .

تقوائی که با بدست آوردنش چهره ی معیّت الله رو به انسان می کند ، و وجود مقدّس حق انیس و مونس و تکیه گاه همیشگی انسان می شود :

پاورقی

۱ سوره ی بقره (۲) : آیه ی ۱۸۹ .

۲ سوره ی آل عمران (۳) : آیه ی ۱۲۳ .

(وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ)(۱) .

تقوائی که اگر بدست آید ، آدمی

در دنیا و آخ رت محبوب حق می گردد و حصاری از عشق یار سراسر وجود انسان را فرا می گیرد :

(فَإِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ)(۲) .

تقوائی که علت سرعت حساب در روز قیامت است ، و نمی گذارد آدمی در آن صحرای پرغوغا ، در میان آنهمه رنج و غم و وحشت و اضطراب معطل بماند :

(وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ)(۳) .

تقوائی که بهترین و با منفعت ترین زاد و توشه برای دنیا و آخرت انسان است و بدون آن راهی بر نجات نخواهد بود :

(تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِی الْأَلْبَابِ)(۴) .

تقوائی که برای هرکس حاصل شود از کید مکاران و خدعه ی خادعان ، و کینه ی دشمنان ، و حسد حاسدان ، و جنایت جانیان محفوظ خواهد ماند :

(وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لاَ يَضُرُّكُمْ كَيْدُكُمْ شَيْئاً)(۵) .

تقوائی که باعث رساندن انسان به بهشتی است که عرض آن سماوات و ارض است ، و در آن جایگاه ملکوتی هرچه انسان بخواهد ، برایش فراهم است :

(وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَه مِن رَبِّكُمْ وَجَنَّه عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ)(۱) .

پاورقی

۱ سوره ی بقره (۲) : آیه ی ۱۹۴ .

۲ سوره ی آل عمران (۳) : آیه ی ۷۶ .

۳ سوره ی مائده (۵) : آیه ی ۴ .

۴ سوره ی بقره (۲) : آیه ی ۱۹۷ .

۵ سوره ی آل عمران (۳) : آیه ی ۱۲۰ .

تقوائی که در تمام شئون حیات و اطوار زندگی مورث عدالت است و از وجود انسان در رابطه ی با حقوق همه ی

انسانها منبعی از عدالت خواهی و عدالت گستری و کرامت بوجود می آورد :

(إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)(۲) .

تقوائی که جدّاً باعث قبولی عمل و ارزش و اعتبار کار انسان در پیشگاه حضرت محبوب است :

(إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)(۳) .

تقوائی که باعث گشایش درِ برکات سماوات و ارض بسوی انسان است ، برکاتی که تا یوم محشر و در بهشت آثارش ادامه داشته و در آنجا حالتی ابدی و جاودانه دارد .

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَات مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ)(۴) .

تقوائی که در وجود انسان همانند اسلحه ای کشنده و قوّت و قدرتی دفع کننده علیه شیاطین و وساوس آنان است .

(إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُبْصِرُونَ)(۵) .

تقوائی که چون حاصل شود ، باعث آمرزش و رحمت و کفّاره ی گناهان گذشته آدمی است .

پاورقی

۱ سوره ی آل عمران (۳) : آیه ی ۱۳۳ .

۲ سوره ی مائده (۵) : آیه ی ۸ .

۳ سوره ی مائده (۵) : آیه ی ۲۷ .

۴ سوره ی اعراف (۷) : آیه ی ۹۶ .

۵ سوره ی اعراف (۷) : آیه ی ۲۰۱ .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ)(۱) .

تقوائی که اگر نباشد آدمی از عقاب شدید قیامت در امان نخواهد ماند .

(وَاتَّقُوْا اللهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ)(۲) .

آری این است گوشه ای از نتایج تقوا که در کتاب با عظمت الهی مطرح است ،

تقوائی که سفارش حق و انبیاء و امامان و مصلحان و عارفان به تمام انسانهاست .

ندا آمد به جان از چرخ پروین

که بالا رو چو دردی پست منشین

کسی اندر سفر چندین نماند

جدا از شهر و از یاران پیشین

ندای اِرجعی آخر شنیدی

از آن سلطان و شاهنشاه شیرین

در این ویرانه جغدانند ساکن

چه مسکن ساختی ای باز مسکین

چه آساید بهر پهلو که گردد

کسی کز خار سازد او نهالین

چه پیوندی کند صراف و قلاب

چه نسبت زاغ را با باز و شاهین

چه آرائی به گچ ویرانه ای را

که بالا نقش دارد زیر سجین

چرا جان را نیارائی به حکمت

که ارزد هر دمش صد چین و ماچین

نه آن حکمت که خواهند و نخواهند

نشانندت همه بر تاج زرّین

رها کن پس روی چون پای کژمژ

الف میباش فرد و راست بنشین

چو معنی است آمد حرف چون زین

بگو تا کی کشی بی اسب این زین

پاورقی

۱ سوره ی انفال (۸) : آیه ی ۲۹ .

۲ سوره ی بقره (۲) : آیه ی ۱۹۶ .

کلوخ انداز کن در عشق مردان

تو هم مردی ولی مرد کلوخین

عروسی کلوخی با کلوخی

کلوخ آرد نثار و سنگ کابین

به گورستان به زیر خشت بنگر

که نشناسی تو سارا نشان ز پائین

خدایا در رسان جان را به جانها

بدان راهی که رفتند آل یاسین

دعای ما و ایشان را در آمیز

چنان کز ما دعا وز تو تحسین

ز شهوانی به عقلانی رسانمان

بر اوج فوق بر زین لوح زیرین

روایات و مسئله با عظمت تقوا

در روایات عالی کتب شیعه آمده :

اِنَّ لِلْمُؤْمِنِ فی نَفْسِهِ شُغْلًا وَالنّاسُ مِنْهُ فی رَاحَه ، اِذا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ فَرَشَ وَجْهَهُ وَسَجَدَ للهِ بِمَكارِمِ بَدَنِهِ يُناجی الَّذی خَلَقَهُ فی فَكاكِ رَقَبَتِهِ . اَلا فَهكَذا فَكونوا(۱) .

امير المؤمنين مى

فرماید :

به حقیقت مؤمن در محور وجود خودش در زحمت است ، او را شغلی چون عبادت و خدمت به خلق است ، از اینجهت مردم از پاکی و خدمت او در بهره و راحتند ، چون شب تار فرا رسد صورت به خاک حریم دوست نهد و با اعضای باقیمتش بر حضرت ربّ العزّه سجده آرد ، مناجاتش با خداوند این است که وی را از عذاب جهنم آزاد سازد ، من به شما هشدار می دهم که اینگونه باشید .

رُوِیَ عَنْ رَسولِ اللهِ (صلی الله علیه وآله) قالَ : خَصْلَهٌ مَنْ لَزِمَها اَطاعَتْهُ الدُّنْیا وَالاْخِرَهُ وَرَبِحَ الْفَوْزَ بِالْجَنَّهِ . قیلَ : وَما هِیَ یا رَسولَ اللهِ ؟ قالَ : التَّقْوی(۲) .

از رسول خدا نقل شده :

پاورقی

۱ تفسیر عیاشی : ۲/۲۱۳ .

۲ بحار : ۷۰/۲۸۵ .

یک خصلت است هرکس ملازم آن باشد دنیا و آخرت در اختیارش قرار می گیرند ، و سود سرشاری چون بهشت نصیب او می گردد ، عرضه داشتند چیست ؟ فرمود : تقوا .

سُئِلَ الصّادِقُ (علیه السلام) عَنْ تَفْسیرِ التَّقْوی فَقالَ :

اَنْ لا یَفْقِدَکَ اللهُ حَیْثُ اَمَرَکَ وَلایَراکَ حَیْثُ نَهاکَ(۱) .

تفسیر تقوی را از حضرت صادق (علیه السلام) پرسیدند فرمود :

این است که خداوند تو را در ترک طاعت و آلوده به معصیت نبیند .

در کتاب با قیمت « مشکاه الانوار » صفحه ی ۵۹ آمده : سال فتح مکه رسول الهی وارد بیت شد . اسامه بن زید و فضل بن عباس در معیّت حضرت بودند ، پس از خروج از بیت حلقه در خانه را گرفت و فرمود :

حمد می کنم خدائی را که وعده

اش به بنده اش صادقانه بود ، و به پیمانش در جهت پیروزی بنده اش وفا کرد ، و وی را بر تمام احزاب پیروز گردانید ، تکبر و نخوتی که عرب بـا تکیه بر پـدرانش داشت شـکست ، تمـام انسانهـا نسل آدمنـد و آدم از خاک است و گرامی ترین مردم نزد حضرت حق پرهیزکارترین آنهاست .

عَنْ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) عَنِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه وآله) قالَ :

اَتْقَی النّاسَ مَنْ قالَ الْحَقَّ فیما لَهُ وَعَلَیْهِ(۲) .

پاورقی

۱ بحار : ۷۰/۲۸۵ .

۲ بحار : ۷۰/۲۸۸ ۲۸۹ .

امیر المؤمنین (علیه السلام) از رسول خدا نقل می کند :

پرهیزکارترین مردم کسی است که حق گو باشد چه به سودش تمام شود چه به ضررش .

سُئِلَ (علیه السلام) : اَیُّ عَمَل اَفْضَلُ ؟ قالَ : التَّقْوی(۱) .

از آن حضرت پرسیدند ، بالاترین عمل کدام است ؟ فرمود پرهیزکاری .

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ :

اَلْقِیامَهُ عُرْسُ الْمُتَّقینَ(۲) .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

قیامت روز عروسی پرهیزکاران و بهترین وقت شادی آنان است .

فی وَصِیَّهِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه وآله) لِاَبی ذَرٍّ :

عَلَیْکَ بِتَقْوَی اللهِ فَاِنَّهُ رَأْسُ الْاَمْرِ کُلِّهِ(۳) .

رسول خدا در سفارشش به ابی ذر فرمود :

بر تو باد به پرهیزکاری که پرهیز و تقوا در رأس همه ی امور است .

حضـرت مفیـد از کلینی روایت می کنـد ، که جماعتی از اصـحاب رسول خدا در جلسه ای که با هم نشسـته بودند به حسب و

نسب افتخار می کردند ، سلمان در آن جلسه شرکت داشت ، عمر به او گفت نسب تو چیست ؟ و اصل و ریشه ات کدام است ؟ گفت

: من سلمان پسر بنده ی خدایم ، گمراه بودم وجود مقدّس حق به برکت رسول الهی مرا هدایت کرد ، فقیر بودم بوسیله ی محمّد (صلی الله علیه وآله) غنی شدم ، برده ، بوسیله ی آنجناب آزاد شدم ، ای عمر این است حسب و نسب من .

پاورقی

۱ بحار : ۷۰/۲۸۸ ۲۸۹ .

۲ بحار : ۷۰/۲۸۸ ۲۸۹ .

۳ بحار : ۷۰/۲۸۸ .

سلمان پس از آن جلسه گفتگوی بین خود و عمر را برای رسول اسلام نقل کرد ، رسول خدا رو به مردم کرد و فرمود : ای جمعیّت قریش حسب مرد دین اوست ، اخلاق حسنه مردانگی اوست ، عقل ریشه اوست ، خداوند فرموده : ما شما را از مرد و زن آفریده و برای آشنائی با یکدیگر قبیله قبیله قرارتان داده ایم ، گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست ، سپس رو به سلمان کرد فرمود : هیچ یک از اینان بر تو جز به تقوا برتری ندارند ، اگر از آنان پرهیزکارتری پس تو برتری(۱) .

قالَ رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) :

اِتَّقِ اللّهَ حَیْثُ کُنْتَ ، وَخالِقِ النّاسَ بَخُلْق حَسَن وَاِذا عَمِلْتَ سَیِّئَهً فَاعْمَلْ حَسَنَهً یَمْحوها(۲) .

رسول الهی (صلی الله علیه وآله) فرمود :

هرکجا هستی تقوا را رعایت کن ، با تمام مردم با اخلاق حسنه رفتار کن ، چون به معصیت آلوده شدی در عوضش نیکی بجای آر ، تا آن گناه از پرونده ات محو شود .

فیض با کرامت می فرماید :

پاورقی

۱ روضه ی کافی صفحه ی ۱۸۱ .

۲ بحار : ۷۰/۲۹۰ .

کبیره ایست که خود گنان کنم

هستم

گناه دیگر آن کز می خودی مستم

گناه خویش خودم دوزخ هم خود

اگر ز خویش برستم ز هول پل رستم

به روی من ز سوی حق گشود چندین در

ز سوی خویش دری چون به روی خود بستم

ز خود اگر نکنم خویش را رسم به خدا

به وصل او نرسم تا به خویش پابستم

بود بد دو جهان جمله در من و از من

ز هر بدی بِرَهَم گر ز خویشتن رستم

مگیر بر من مسکین اگر بدی کردم

که تو کریمی و من از خرد تهی دستم

اگر چه مستم یا هشیار همراهم

که گر ز پای درآیم بگیرد او دستم

شکار معرفت خویش را فکندم دام

برون نیامد از این بحر جز تهی دستم

بپای مردی عشق ار شکست خویش دهم

چو فیض در صف مردان حق زبردستم

بـا توجه به آیات و روایاتی که گـذشت گمان نمی رود ، در تمام هستی سـرمایه ای برای انسان پرسودتر و ثمربخش تر از تقوا باشد .

اولیاء و عاشقان ، همیشه دنبال این بودند که در سیر و سلوک خود و در سفر بسوی جناب دوست به قلّه با عظمت تقوا برسند .

تقوا حصن حصینی است که هرکس به آن راه پیدا کند از تمام خطرات دنیا و آخرت برهد ، و خوشنودی حضرت ربّ العالمین را به آن وسیله بدست آورد .

زندگی بدون تقوا در معرض انواع خطرات و بلاهاست ، و بدون قوه و قدرت پرهیزکاری رهیدن از آن خطرات کاری محال است .

این چند روزه دنیا را با گناه سپری نکنید ، و عمر گرانمایه را با شیطان و هوا معامله ننمائید که سراسر خسارت است .

ای متحیر شده در کار خویش

راست بنه بر خط پرگار خویش

مار

تو و یار تو است این تنت

رنجه ای از مار خود و یار خویش

مار فسای ار چه فسونگر بود

کشته شود عاقبت از مار خویش

یار تو تیمار ندارد ز تو

چون تو نداری خود تیمار خویش

نیز به فرمان تن بد کنش

خفته مکن دیده بیدار خویش

آب خرد جوی و بدان آب شوی

خط بدی پاک ز طومار خویش

حاکم خود باش و بدانش بسنج

هرچه کنی راست به معیار خویش

آنچت از او نیک نیاید بکن

داور خود باش و نگهدار خویش

مرغ خورش را نخورد تا نخست

نرم نیابدش به منقار خویش

تنها بسیار به از یار بد

یار تو را بس دل هشیار خویش

در اینجا با ترجمه ی اصل روایت « مصباح الشریعه » به این فصل خاتمه داده و از حضرت ربّ العالمین عاجزانه می خواهیم که همه ی ما را به تقوای فکری و روحی و اخلاقی و عملی بیاراید .

تقوا بر سه گونه است :

۱ تقوای بالله فی الله ، یعنی در راه خدا برای خدا و به عبارت دیگر از غیر گذشتن و به محبوب پیوستن ، که در این مرتبه حلال را اهل تقوا جز به اندازه ی ضرورت ترک نمی کنند چه رسد به شبهه ، و این مرتبه ی اعلای تقواست و آنرا تقوای خاصّ الخاص گویند و زمینه اش در میان مردم بسیار کم است ، که این مرحله از تقوا کار انبیاء و ائمه ی بزرگوار و اولیاء خاصّ خداست .

۲ تقوای من الله است و این گذشتن از شبهه است بواسطه ی خوف از حرام و این تقوای خاص است .

۳ تقوای متحقق از خوف از عذاب جهنم است که باعث ترک

حرام است چه حرام مالی و چه حرام عملی و این تقوای عام است .

تقوا و پرهیزکاری مانند آبی است که در نهری روان باشد ، و این سه مرحله ی تقوا مانند درختانیست که بر لب آن نهر کاشته باشند ، چنان که هرکدام از این درختان بقدر قدرت و جوهر و نیروی جذب و لطافت و کثافت خود از آن جدول و لبه ی نهر آب می کشند و خلایق از این درختان باختلافی که در آن اشجار هست منتفع می شوند ، همچنین هرکس باندازه ی طهارت و نزاهت نفس و بقدر ریاضات و مجاهدات با نفس به مرتبه ای از مراتب تقوا می رسد ، و بهمان اندازه که در توان اوست از این شجره ی طیّبه بهره مند می شود .

خداوند می فرماید :

صنوان : یعنی شاخه های متعدد از یک ریشه و غیر صنوان : یعنی شاخه هائی که هریک برای خود ریشه ای دارند در روی زمین از یک آب استفاده می کنند ولی در عین این اتحاد در منبع از نظر شکل و رنگ و طعم میوه هایشان فرق دارد ، تقوا هم یک حقیقت است و آن روح پرهیز از گناه است ولی مردم بحسب اختلاف در ظرفیت و پاکی و ایمان و خلوص از آن حقیقت واحده بهره می گیرند ، کسی که ایمان و معرفتش کامل تر است از تقوای اعلا برخوردار است و متوسّط الایمان از تقوای متوسط و آنکه در مرتبه ی ادنای ایمان است از تقوای ضعیف بهره مند است .

تقوا از برای طاعات و عبادات همچو آبست برای درختان ،

چنـان که اختلاـف درختـان در طبیعت و میوه و طعم بحسب اختلاـف ظرفیّت آنهـاست ، همچنین اختلاف طبقات ایمان سـبب اختلاـف در مراتب تقـواست ، یعنی هرکس درجه ی ایمـانش برتر است و جوهر روحش صـاف تر است بیشـتر به تقوا و ترک محرّمـات میـل دارد ، و هرکه از تقوای بیشتر برخوردار است عبادتش خالص تر است ، و هرکه عبادتش خالص تر است قربش به حضـرت دوست بیشتر است ، و هر عبادتی که اساس آن بر تقوا نیست آن عبادت مثل غباریست که در روی هوا پهن است ، یعنی برای آن عبادت قدر و اعتبار نیست ، چنان که حضرت حق می فرماید :

آیـا کسـی که بنـای دین خود را بر تقوا بنـا کرد بهترست یـا آن که اساس دینش را بر کنار رودی گـذاشت که زیر آن رود به مرور زمان بر اثر سیل تهی شده و جز ظاهری سست از آن نمانده است .

حقیقت تقوا طاعت بدون عصیان و ذکر بدون نسیان ، و علم منهای جهل و قبول غیر ردّ است .

اگر تو عاشقی غم را رها کن

عروسی بین و ماتم را رها کن

تو دریا باش و کشتی را برانداز

تو عالِم باش و عالَم را رها کن

چو آدم توبه کن وارد به جنّت

چِه زندان آدم را رها کن

برآبر چرخ چون عیسی مریم

خر عیسی مریم را رها کن

و گر در عشق یوسف کف بریدی

هم او را گیر و مرهم را رها کن

و گر بیدار کردت زلف درهم

خیال و خواب درهم را رها کن

نفخت فیه من روحی رسیدت

غم بیش و غم کم را رها کن

مسلم کن دل از هستی مسلم

امید

نامسلم را رها کن

بگیر ای شیرزاده خوی شیران

سگان نامعلّم را رها کن

باب هشتاد و سوّم در مسئله ی مرگ است

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : ذِکْرُ الْمَوْتِ یُمیتُ الشَّهَواتِ فِی النَّفْسِ وَیَقْطَعُ مَنابِتَ الْغَفْلَهِ وَیُقَوِّی الْقَلْبَ بِمَواعِدِ اللهِ تَعالی وَیُرِقُّ الطَّبْعَ وَیَکْسِرُ اَعْلامَ الْهَوی وَیُطْفِئُ نارَ الْحِرْصِ وَیُحَقِّرُ الدُّنْیا .

وَهُوَ مَعْنی ما قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : فِکْرُ ساعَه خَیْرٌ مِنْ عِبادَهِ سَنَه وَذلِکَ عِنْدَ ما یَحِلُّ اَطْنابَ خِیامِ الدُّنْیا وَیَشُدُّها فِی الْاخِرَهِ .

وَلا یَشُکُّ بِنُزولِ الرَّحْمَهِ عَلی ذِکْرِ الْمَوْتِ بِهذِهِ الصِّفَهِ وَمَنْ لا یَعْتَبِرْ بِالْمَوْتِ وَقِلَّه حیلَتِهِ وَکَثْرَه عَجْزِهِ وَطولِ مُقامِهِ فِی الْقَبْرِ وَتَحَیَّرِهِ فِی الْقِیامَهِ فَلا خَیْرَ فیهِ .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : أَکْثِروا ذِکْرَ هادِمِ اللَّذّاتِ ، قیلَ : وَما هُوَ یا رَسولَ اللهِ فَقالَ الْمَوْتُ .

فَما ذَکَرَهُ عَبْدٌ عَلَی الْحَقیقَهِ فی سَعَه اِلاّ ضاقَتْ عَلَیْهِ الدُّنْیا وَلا فی شِدَّه اِلاّ اتَّسَعَتْ عَلَیْهِ . وَالْمَوْتُ اَوَّلَ مَنْزِل مِنْ مَنازِلِ الْاخِرَهِ وَآخِرُ مَنْزِل مِنْ مَنازِلِ الدُّنْیا فَطوبی لِمَنْ کانَ اُکْرِم عِنْدَ النُّزولِ بِاَوَّلِها ، وَطوبی لِمَنْ اَحْسَنَ مُشایَعَتَهُ فی آخِرِها .

وَالْمَوْتُ اَقْرَبُ الْاَشْیاءِ مِنْ وُلْدِ آدَمَ وَهُوَ یَعُدُّهُ اَبْعَدَ فَما اَجْرَأَ الْاِنْسانَ عَلی نَفْسِهِ وَما اَضْعَفَهُ مِنْ خَلْق !

وَفِی الْمَوْتِ نَجاهُ الْمُخْلِصینَ وَهَلاکُ الْمُجْرِمینَ وَلِذلِکَ اشْتاقَ مَنِ اشْتاقَ اِلَی الْمَوْتِ وَکَرِهَ مَنْ کَرِهَ .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : مَنْ اَحَبَّ لِقاءَ اللهِ اَحَبَّ اللهُ لِقاءَهُ وَمَنْ کَرِهَ لِقاءَ اللهِ کَرِهَ اللهُ لِقاءَهُ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

ذِکْرُ الْمَوْتِ یُمیتُ الشَّهَواتِ فِی النَّفْسِ . . .

مسئله ی بسیار مهم مرگ

مرگ که براساس آیات تمام کتب آسمانی بخصوص قرآن مجید ، گفته های حکیمانه و صادقانه ی انبیاء الهی و ائمه ی طاهرین نقطه ی انتقال از این جهان به جهان آخرت است ، حقیقتی است که هیچ موجود زنده ای علی

الخصوص انسان ، هرچند پیچیده به نیرومندترین برنامه ها و مسلّح به قوی ترین اسلحه ها و برخوردار از بهترین مراحل سلامتی باشد ، از افتادن در کام آن چاره ای ندارد .

گره مرگ گرهی است که با هیچ سرپنجه ای قابل گشودن نیست و واقعیّتی است که بر گردن همه امری ثابت و پایدار است .

از قعر گل سیاه تا اوج زحل

کردم همه مشکلات گیتی را حل

بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل

هر بند گشاده شد مگر بند اجل

مرگ حقیقتی است که طبّ طبیبـان و حکمت حکیمان و قـدرت قدرتمنـدان در برابر آن باطل می شود ، و آنکس که در مرز مرگ است بازگرداندن او امری محال و کاری غیرممکن است ، مرگ ضعیف و قوی ، پیر و جوان ، شاه و گدا ، فقیر و غنی ، عالم و جاهل ، سپید و سیاه ، شهری و دهاتی ، عروس و داماد ، نمی شناسد چون وقتش فرا رسد ، بر وجود انسان حاکم گشته و وی را از عالم فانی به جهان باقی خواهد برد .

قصّه شنیدم که بوالعلی همه عمر

لحم نخورد و ذوات لحم نیازرد

در مرض مرگ با اشاره و دستور

خواجه وی جوجه با برای وی آورد

خواجه چو آن طیر کشته دید برابر

اشک تحسّر ز هر دو دیده بیفشرد

گفت که ای از چه شیر شرزه نگشتی

تا نتوانند تو را کشند و تو را خورد

مرگ برای ضعیف امر طبیعی است

هر قوی اوّل ضعیف گشت و سپس مرد

کـاخ هـای بسـیار محکم بتونی ، برج هـای بسـیار سـخت سـنگی ، ساختمانهائی که هزاران سال تاب مقاومت در برابر حوادث دارند ،

هیچ کدام چاره از مرگ نیستند .

(أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِککُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ کُنتُمْ فِی بُرُوج مُشَیَّدَه)(۱) .

تمام نفوس در هر مرحله و شرایطی که باشند ، از چشیدن شربت مرگ چاره ای ندارند ، و این حقیقتی است که از ابتدای خلقت جاری بوده و تا برپاشدن روز محشر هم جاری است

(کُلُّ نَفْس ذَائِقَهُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنَا تُرْجَعُونَ)(۲) .

آنان که به خیال خود برای فرار از مرگ دست و پا می کنند و برای اینکه به این حادثه برخورد ننمایند به هر در و دیواری می زنند ، خیالی باطل دارند ، که هرکه باشند و هرچه باشند پنجه ی مرگ گریبان آنان را خواهد گرفت و به جهان بعد منتقلشان خواهد نمود .

(قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاَقِیکُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ . . .)(۳) .

پاورقی

۱ سوره ی نساء (۴) : آیه ی ۷۸ .

۲ سوره ی عنکبوت (۲۹) : آیه ی ۵۷ .

۳ سوره ی جمعه (۶۲) : آیه ی ۸ .

مرگ پایان زندگی و ابتدای حیات آخرت است ، و زنده شدن پس از مرگ بنابر آیات و اعلام انبیاء و ائمه آن انسانهای کامل امری است حتمی و مسئله ایست جدّی ، چرا که اگر حیات بعد از مرگ نباشد جزای نیکان و عقاب بدان متوقّف می گردد ، و زندگی در دنیا حرکتی پوچ و عبث بحساب می آید ، و جز اینکه تمام حقایق را با انکار حیات پس از مرگ وارونه کنیم راهی نمی ماند .

برای توضیح جملات بالا باید چنین گفت ، اگر مرگ پایان راه

باشـد و پس از آن زنـدگی و حیاتی نباشـد ، پس بایـد گفت قوم سـتمکار نوح برنـده شدنـد و نوح با آنهمه زحمت و رنـج و مشـقت بـدون دریـافت اجر بازنـده شـد ، نمرود و نمرودیان بردنـد و ابراهیم و آل ابراهیم باختنـد ، فرعون و فرعونیان بردنـد و موسـی و موسویان باختنـد ، عیسـی و حواریون باختنـد ، و قوم یهود سـتمکار بردند ، ابوسـفیان و ابولهب و عتبه و شـیبه و تمام سران کفر و جنایت و خیانت و ظلم در مکه و مـدینه بردنـد و رسول خدا با آنهمه صدمات و یاسـر و سـمیّه و عبدالله مسـعود و سلمـان و ابوذر و . . . باختنـد ، معـاویه و نخست وزیر ظـالم و خـائنش عمروعـاص پس از سالهـا جنـایت و آلودگی و دزدی و غـارت و آدم کشـی بردنـد و علی (علیه السـلام)و یاران با کرامتش پس از سالها عبادت و اطاعت و پاکی و فضـیلت و کرامت باختند ، یزید و دار و دسـته شـرابخوار و سگ باز و میمون بازش همراه با آنهمه جنایت در سراسر مملکت و ضربه های مهلک به فرهنگ الهی و بخصوص کشـتار بیرحمانه و بی نظیرش در کربلا و مـدینه و مکه بردند و حضـرت سیدالشـهداء آن آزادمرد تاریـخ و منبع کرامت بـا یـاران بی نظیرش همراه با آن حماسه جاودانه باختنـد و . . . آیا وارونه کردن حقایق به نظر عقل سـلیم صحیـح است ، و هیـچ وجـدانی در تاریـخ بشـریت چنین چیزی را می پـذیرد ، که خوبان عالم و نیکان جهان که تا مرز مرگ برای کمال خود و هدایت بشر

آنهمه مصیبت و بلاـ و رنج و زحمت دیدند و در برابر آن هیچ پاداشی در این دنیا نگرفتند مرگ پایان کارشان باشد ، و ناپاکانی چون قابیل و فرعون و نمرود و شدّاد و نرون ، هیتلر و ریگان . . . با آنهمه جنایتشان که تا وقت مرگ ادامه داشت و هیچ مجازاتی در برابر آنهمه عیاشی آنهم به قیمت پایمال شدن حقوق مردم و آنهمه دزدی و قتل و غارت ندیدند نیز مرگ پایان کارشان باشد ؟ ! !

به آنچه در این سطور خواندید بیشتر دقّت کنید ، سپس به عقل و وجدان آنگاه به معارف الهیه مراجعه کنید تا حتمیّت جهان بعد برای شما روشن شود .

فیض آن عارف حمیده خصال به آنان که براثر دریوزگی از شکم و شهوت از همه جا و از همه چیز و حتی از خود بی خبر مانده اند ، و انگار صدای حق و انبیاء و ائمه و اولیاء و عرفا را در اینکه با تمام وجود نسبت به جهان بعد در فکر فراهم آوردن توشه باشید نشیده اند خطاب می کند :

تو های و هوی مستان را چه دانی

تو شوری می پرستان را چه دانی

درآ در بحر عشق ای قطره گم شو

توئی تا قطره عمان را چه دانی

بگوشت می رسد زان لب حدیثی

تو آن سرچشمه ی جان را چه دانی

تو را چون بهراه ای از معرفت نیست

رموز اهل عرفان را چه دانی

به دربانان نداری آشنائی

تو لطف و قهر سلطان را چه دانی

چو از هجران جانانت خبر نیست

تو قدر وصل جانان را چه دانی

تو را صبح وطن چون رفت از یاد

غم شام غریبان را

چه دانی

شراری در دلت از عشق چون نیست

تو آتش های پنهان را چه دانی

یکی سنگی فتاده بر لب جو

تو قدر آب حیوان را چه دانی

به غیر عشق تن عیشی نکردی

نعیم عالم جان را چه دانی

نخوردی دُرده ای از باده ی عشق

صفای صاف نوشان را چه دانی

ز عشق و عاشقی نامی شنیدی

تو شور عشق بازان را چه دانی

ز دردسر ندانی درد دل را

تو ذوق درد پنهان را چه دانی

نداری تابش خورشید گردون

تو آن خورشید گردان را چه دانی

دل از دستت نگاری میر باید

نگارنده نگاران را چه دانی

سرت پرشور می دارد دهانی

تو کان این نمکدان را چه دانی

از این تا نگذری کی دانی آن را

از این نگذشته ای آن را چه دانی

تو را جز درد درمان نیست لیکن

چو دردت نیست درمان را چه دانی

حدیثی زان دهان نشنیدی ای فیض

تو شور شکرستان را چه دانی

مسئله ی زنده شدن مردگان

برای بشر از دورترین ادوار ، قبول زنده شدن مردگان مسئله ی مشکلی بود ، ولی آیات کتب آسمانی بخصوص قرآن مجید و گفته های پرقیمت انبیاء این مشکل را به آسان ترین وجه حل کرد ، و بعد از حلّ این مشکل ، انکار منکران انکاریست عنادی و عدم پذیرش آنان دلیلی است بر تکبّر سخت آنان نسبت به حق و حقیقت .

قواعد حکیمانه وحی و انبیاء و ائمه ی طاهرین با یک جمله این مشکل را آسان نمود و آن اینکه به روز که نبودید ، سپس خداوند قادر به اراده و حکمتش شما را آفرید توجه کنید ، به همین گونه وقتی مردید و به خاک که روزگار اوّل شما بود برگشتید دوباره به همان قدرت و اراده شما را

زنده می کند و برای رسیدن به جزای اعمال آماده می نماید ، اکنون همین یک جمله را در آیات شریفه ی قرآن که کتاب حکیم و محکم ترین و معتبرترین کتاب در طول آفرینش است دقّت نمائید :

(مَّا خَلْقُكُمْ وَلاَ بَعْثُكُمْ إِلاَّ كَنَفْس وَاحِدَه إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ)(۱) .

آفرینش و زنده شدن شما پس از مرگ (در آسان بودن برای خدا) جز مثل یک تن واحد نیست که همانا خداوند شنوا و بیناست .

(كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ وَكُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)(۲) .

به چه علّت و با کدامین دلیل و برهان و براساس چه منطقی به خدا کفر میورزید و حال اینکه خاک مرده بودید ، شما را زنده کرد ، دیگر بار بمیراند و سپس زنده کرد و عاقبت بسوی او بازگردید .

پاورقی

۱ سوره ی لقمان (۳۱) : آیه ی ۲۸ .

۲ سوره ی بقره (۲) : آیه ی ۲۸ .

ببینید استدلال و برهان و حجّتی که آیه ی بالا دارد چقدر طبیعی و قابل فهم و محکم و متین است . به نظر من بهترین راه برای باور کردن مسئله ی زنده شدن مردگان دقت در همین گونه آیات است .

با توجه به اینکه حضرت حق وجود خود انسان را که روزی نبود و سپس بوجود آمد دلیل بر زنده شدن مردگان گرفته ، چه جای تعجّب از زنده شدن مردگان در روز قیامت و یوم حساب است ، این تعجّب ، تعجّبی احمقانه و دور از منطق و خلاف حکمت و مخالف استدلال و برهان عقلی و طبیعی است

.

در این زمینه به آیات عجیب اوائل سوره ی حج دقّت کنید که هیچ راهی برای انکار منکر و کبر متکبّر باقی نگذاشته است .

(یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِن کُنتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاکُم مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَه ثُمَّ مِنْ عَلَقَه ثُمَّ مِن مُّضْغَه مُّخَلَقَه وَغَیْرِ مُخَلَّقَه لِّنُبَیِّنَ لَکُمْ وَنُقِرُّ فِی الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَی أَجَلٍ مُّسَمّیً ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ وَمِنکُم مَّن یُتَوَفَّی وَمِنکُم مَّن یُرَدُّ إِلَی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْلاَ یَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئاً وَتَرَی الْأَرْضَ هَامِدَهً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ یُحْیِی الْمَوْتَی وَأَنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَأَنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لاَّ رَیْبَ فِیهَا وَأَنَّ اللّهَ یَبْعَثُ مَن فِی الْقُبُورِ)(۱)

.

ای انسانها اگر در مسئله ی قیامت و زنده شدن مردگان تردید و شکّی دارید ، برای رفع مرض شک و تردید خود به این دلیل قوی که در رابطه ی مستقیم با خود شماست توجّه کنید .

۱ مایه ی اولیّه ی آفرینش شما خاک است و ما شما را از خاک آفریدیم .

۲ آنگاه نطفه ی شدید .

۳ سپس به صورت علقه که خون بسته ای به نظر می آید گشتید .

۴ آنگاه به مانند گوشت پاره تمام یا ناتمام درآمدید ، تا در این نقل و انتقالات قدرت بی پایان خود را بر شما آشکار سازیم .

۵ از نطفه ها آنچه را مشیّت ما تعلّق بگیرد تا وقت معین در رحم ها قرار دهیم .

۶ سپس طفلی چون گوهر از صدف رحم رحم بیرون آریم .

۷

تا زندگی کنید و به حدّ بلوغ برسید و برخی از شما در این بین بمیرد و برخی به سنّ پیری و دوران ناتوانی برسد ، تا آنجا که پس از دانش و هوش خرف شوید . و دلیل دیگر بر قدرت بیکران خداوندی که مردگان را زنده می کند این است که زمین را بنگری وقتی خشک و بی گیاه باشد ، آنگاه باران بر او فروباریم تا سبز و خرّم شوند و دانه در آن نموّ کند و از هر نوع گیاه زیبا بروید .

این آثار عجیب خداوند در خلقت شما و وضع زمین دلیل است که خداوند قادر حق است و البته بدون شک و تردید مردگان را زنده خواهد کرد و او محققاً بر هر چیز تواناست .

بدون تردید قیامت بیاید و به یقین ، خداوند مردگان را از قبرها برانگیزد .

من اگر می خواستم هفت مرحله سیر خلقت انسان را از خاک تا رسیدن به انسانی پیر که در این آیه آمده با تکیه بر کتب بسیار باقیمتی که دانشمندان بزرگ قدیم و جدید نوشته اند توضیح دهم ، از چند مجلّد می گذشت ، آن وقت بهتر معلوم می شد که این بنای باعظمت که به نام انسان مشهور است چه آیه ی بزرگی و چه نشانه ی سترگی از قدرت و عظمت بینهایت خداست ، در آن هنگام قبول مسئله ی زنده شدن مردگان آسان تر از آب خوردن برای اهل انکار حلّ می شد ، گرچه برای اهل انصاف و خردمندان با وجدان همین چند آیه با این استدلالات متین و محکمش برای قبول مسئله کافی

است .

در آیات ۷۷ تا ۸۱ سوره ی مبارکه ی یس نظیر همین مسائل و پاره ای مسائل دیگر برای قبولاندن مسئله به اهل انکار آمده که می توانید به آن آیات و تفسیرش در تفاسیر معتبر مراجعه کنید .

با توجه به این آیات و همچنین با توجه به استدلالات محکم عقلی ، معلوم می شود که مرگ دروازه ورود به جهان دیگر است ، و مرزی است که بدان و ناپاکان با جزای اعمال ننگین خود روبرو ، و خوبان و نیکان به نتائج اعمال شایسته ی خود رسیده و به مقام با عظمت لقاء و وصال نائل می آیند ، و در حقیقت برای شایستگان از عباد خدا بهترین و شیرین ترین ساعت است .

ای عاشقان ای عاشقان آنکس که بیند روی او

شوریده گردد عقل او آشفته گردد خوی او

معشوق را جویان شود دکان او ویران شود

بر رو و سر پویان شود چون آب اندر جوی او

در عشق چون مجنون شود سرگشته چون گردون شود

آنکو چنین رنجور شد نایافت شد داروی او

جان ملک سجده کند آن را که حق را خاک شد

ترک فلک چاکر شود آن را که شد هندوی او

بس سینه ها را خست او بس خوابها را بست او

بسته است دست جاودان آن غمزه ی جادوی او

شاهان همه مسکین او خوبان قراضه چین او

شیران زده دم بر زمین پیش سگان کوی او

بنگر یکی بر آسمان بر قلّه ی روحانیان

چندین چراغ و مشعله بر برج و بر باروی او

شد قلعه دارش عقل کل آن شاه بی طبل و دهل

بر قلّه آن کس بر رودکو را نماند اوی او

من دست و پا انداختم

و ز جست و جو پرداختم

ای مرده جست جوی من در پیش جست و جوی او

من چند گفتم های دل خاموش از این سودای دل

سودش نداردهای من چون بشنود دل هوی او

زاد و توشه ی آخرت

از آنجا که جهان دیگر جهان ابدی است ، و زندگی و حیات در آنجا در حدّی که انسان به آن رضایت داشته باشد و به قول قرآن کریم دارای عیشه راضیه باشد احتیاج به زاد و توشه و به تعبیر دیگر نیاز به وسائل مربوط به آن جهان دارد ، و باید آن زاد و توشه و وسائل را از این جهان برای آن جهان تهیه کرد ، و این دنیا را برای آن دنیا بفرموده ی رسول الهی مزرعه قرار داد . لازم است با تکیه بر قرآن و روایات به موضوع زاد و توشه ی آخرت اشاره شود که بسی لازم است و دانستن آن برای آنان که عاشق خیر دنیا و آخرت و آبادی آن جهان هستند واجب است .

ریشه و اصل این مسئله به فرموده ی قرآن مجید در ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه است .

ایمان و اخلاق و عمل که تجسمش در قیامت رضایت حق و بهشت عنبر سرشت است ، زاد و توشه ی آخرت است و وسیله ی زندگی راحت در جهان دیگر .

قرآن مجید و انبیاء و ائمه وقتی مردم را به برداشتن زاد و توشه سفارش می کنند ، زاد و توشه همان واقعیّات الهیه است که در دنیا باعث حیات طیبه ، و در آخرت موجب اجر احسن و اجر عظیم و اجر غیر ممنون و اجر به غیر حساب

است .

﴿ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِن ذَكَر أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾(۲) .

﴿ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أُوْلئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْراً عَظِيماً ﴾(۳) .

﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُون ﴾(۴) .

﴿ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَاب ﴾(۵) .

این جزوه گنجایش توضیح ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه را ندارد ، توضیح این سه مسئله تمام تفاسیر و کلیه کتب احادیث است ، ولی برای نمونه به مسائلی در این زمینه اشاره می شود ، باشد که مفید و مؤثر افتد .

۱ شهادت قلبی و زبانی به یگانگی حق و رسالت انبیاء و ولایت ائمه معصومین .

۲ شکر و سپاس زبانی و عملی نسبت به تمام نعمت های مادی و معنوی الهی .

۳ دائم در حال وضو و طهارت بودن .

۴ شستشوی دهان و مسواک دندان .

۵ با وضو به بستر خواب رفتن .

۶ فرو بستن چشم از نامحرمان .

۷ نیکو نماز بجا آوردن و ادای زکات .

۸ گام برداشتن به سوی مساجد جهت عبادت و آموزش حلال و حرام .

۹ قرائت قرآن و فهم آیات الهی و عمل بر وفق آن .

۱۰ ادای نمازهای نافله و مستحبی بخصوص نماز شب .

۱۱ خواندن نماز در مسجد الاقصی .

۱۲ اذان گفتن برای خدا .

۱۳ طول قنوت و رکوع و سجود .

۱۴ صلوات در رکوع و سجود .

۱۵ بجا آوردن سجده ی شکر .

۱۶ مراعات نماز اوّل وقت .

۱۷ خواندن نماز جمعه .

۱۸ نماز جعفر طیّار

.

۱۹ شب زنده داری با قرائت قرآن .

۲۰ تعقیبات نمازهای یومیه .

۲۱ بجا آوردن حج .

۲۲ روزه ی ماه رمضان .

۲۳ گرفتن روزه های مستحبی در ماه رجب و شعبان .

۲۴ زیارت رسول خدا و ائمه ی طاهرین بخصوص حضرت سیدالشهداء (علیهم السلام) .

۲۵ احسان به دوستان اهل بیت .

۲۶ زیارت حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم الحسنی .

۲۷ ختم قرآن در مکه و در جوانی .

۲۸ پرهیز از گناهان کبیره .

۲۹ توبه همراه با شرمساری و حیای از خدا .

۳۰ آموختن خوبی به مردم .

۳۱ طلب دانش و علم بخصوص علم دین .

۳۲ همنشینی با دینداران .

۳۳ گفتن کلام درست و عمل به آن .

۳۴ عمل نیکی را به یادگار گذاشتن .

۳۵ عمل به آنچه به آن معرفت دارد .

۳۶ تفقّد حال یتیم و ضعیف و نیکی به ارحام .

۳۷ خودداری از تعرّض به آبروی دیگران .

۳۸ عدالت در پیشوائی ، راستگوئی در کسب ، پارسائی در پیری .

۳۹ حفظ کردن چهل حدیث .

۴۰ خوشحال کردن مردم مؤمن یا به زیارت آنان یا گره گشائی از کارشان .

۴۱ ورع و زهد و حضور قلب در نماز .

۴۲ سیر و سیراب کردن و پوشاندن مؤمن .

۴۳ اطعام مؤمن .

۴۴ آزاد ساختن مسلمان .

۴۵ قرض الحسنه دادن .

۴۶ صدقه دادن در پنهانی .

۴۷ صدقه دادن در آشکار .

۴۸ مهلت دادن به بدهکار تهیدست .

۴۹ بخشیدن بدهی مؤمن فقیر .

۵۰ حفظ آبروی مؤمن .

۵۱ ادای

حاجت مؤمن .

۵۲ زیارت مؤمن و مصافحه و معانقه با او .

۵۳ یاری دادن به مؤمن .

۵۴ به داد مسلمان رسیدن .

۵۵ احترام به مؤمن .

۵۶ رفع پریشانی مؤمن .

۵۷ برطرف ساختن اندوه مؤمن .

۵۸ خوشحال کردن مؤمن .

۵۹ خوشحال کردن خانواده ی مؤمن .

۶۰ انتخاب دوست در راه خدا .

۶۱ مهرورزی با یکدیگر .

۶۲ دعا در حق دیگران .

۶۳ به بیابان رفتن برای دعا و یاد خدا .

۶۴ دعا به حالت اجتماع .

۶۵ دعا وقت سحر .

۶۶ زهد و پارسائی .

۶۷ شبانه روز به فکر آخرت بودن .

۶۸ دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان حق .

۶۹ سلام به مردم مؤمن برای خدا .

۷۰ مهربانی وقار نرمخو بودن شکیبائی .

۷۱ حسن ظن به حق .

۷۲ اخلاص در عمل .

۷۳ تواضع و فروتنی .

۷۴ گریستن بر مبنای خشیت .

۷۵ تعمیر مسجد .

۷۶ با عبرت نظر کردن .

۷۷ خاموشی و سکوت از قول ناحق .

۷۸ دوختن جامه و کفش و لباس خود .

۷۹ راستگوئی .

۸۰ صبر بر آنچه که نمی تواند تهیه کند برای اینکه به حرام نیفتد .

۸۱ کسب حلال و مشروع .

۸۲ جهاد در راه خدا همراه با امام عادل .

۸۳ احترام به سالخوردگان .

۸۴ صبر بر تب و بیماری .

۸۵ صبر بر بیماری کودک و فرزند .

۸۶ عیادت بیمار .

۸۷ تشییع جنازه و غسل مردگان .

۸۸ گفتن کلمه ی استرجاع به وقت

مصیبت .

۸۹ تسلیت دادن به مصیبت دیده .

۹۰ محبّت به فرزند .

۹۱ تحفه برای عیال خود بردن .

۹۲ تحمّل برداشتن چند دختر .

۹۳ گمراه را هدایت کردن .

۹۴ جاده مسلمین را از مانع پاک کردن .

۹۵ از مال و منال در راه جهاد دادن .

۹۶ نیکی و احسان به پدر و مادر .

۹۷ زیارت علماء و دانشمندان .

۹۸ پرسیدن برای یادگرفتن .

۹۹ میانه روی در خرج کردن .

و همچنین امور دیگری که در قرآن مجید و روایات پس از ایمان به خدا و روز جزا به عنوان عمل صالح و اخلاق حسنه ذکر شده ، که تمام اینها در صورت انجام گرفتنش در دنیا زاد و توشه ی آخرت و مولّد رضای دوست و بوجود آورنده ی نعمت های ابدی بهشت برای انسان است ! !

و ضد این اعمال و حالات خراب کننده ی زندگی دنیا و ایجاد مزاحمت برای دیگران و مورث سخت ترین عذاب در جهان دیگر برای آلودگان است .

آنان که آراسته به ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه هستند ، همراه با مرگی شیرین و برزخی عاشقانه و قیامتی بسیار بسیار عالی هستند .

حالت احتضار و مرگ عباد شایسته

در این باب به دو آیه از آیات کتاب الهی و چند روایت از مهم ترین روایات این باب که توضیحی بر آن دو آیه است اشاره می شود .

(يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَهً مَرْضِیَّهً فَادْخُلِی فِی عِبَادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی)(۶) .

سَدیر صیرفی می گوید به حضرت صادق (علیه السلام) عرضه داشتم آیا مؤمن نسبت به جان دادنش ناراحت است ؟

فرمود : نه والله . زمانی که ملک الموت برای قبض روحش می آید ، به جزع برمی خیزد ، ملک الموت به او می گوید ای ولیّ خدا و یار حق ناراحت نباش ، به آن خدائی که محمّد را به رسالت فرستاد من به تو از پدر مهربان اگر در کنارت حاضر بود مهربان تر و مشفق ترم ، دیده باز کن و ببین ، حضرت فرمود چون دیده بگشاید می بیند رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه زهرا و حسن و حسین و ائمه بعد از حسن در برابر او قرار دارند ، پس به او گفته می شود ، این است رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه که رفقا و دوستان تو در جهان بعدند ، پس دیده باز می کند و می نگرد که یک منادی از جانب ربّ العزّه فریاد می کند :

(يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي)(۷) .

یعنی در جمع محمد و آل محمد ، و سپس داخل بهشت شو . در این هنگام چیزی برای او شیرین تر و محبوب تر از جان دادن و ملحق شدن به اولیائش و ورود به بهشت نیست(۸) :

پشت بر روزگار باید کرد

روی در روی یار باید کرد

چون ز رخسار پرده برگیرد

در دَمَش جان نثار باید کرد

پیش شمع رخش چو پروانه

سوختن اختیار باید کرد

از پی یک نظاره بر در او

سالها انتظار باید کرد

تا کند یار روی در رویت

دلت آئینهوار باید کرد

تا نهد بر سرت عزیزی پای

خویش چون خاک خوار باید کرد

ور تو خود را

ز خاك به دانی

خود تو را سنگسار باید کرد

تا دهی بوسه بر کف پایش

خویشتن را غبار باید کرد

دشمنی کت ز دوست وا دارد

زودت از وی فرار باید کرد

ور ز چشمت نهان بود دشمن

بر دو چشمت چهار باید کرد

دشمن خود توئی چو درنگری

با خودت کارزار باید کرد

چون عراقی ز دست خود فریاد

هر دمت صد هزار باید کرد

(إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلاَئِکَهُ أَلاَّ تَخَافُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ .

نَحْنُ أَوْلِیَاؤُکُمْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَهِ وَلَکُمْ فِیهَا مَا تَشْتَهِی أَنفُسُکُمْ وَلَکُمْ فِیهَا مَا تَدَّعُونَ . نُزُلاً مِنْ غَفُور رَحِیم)(۹) .

کسانی که می گویند مالك و پرورش دهنده ی و همه کاره ما الله است ، سپس بر این گفته و ادّعا ثابت می مانند و در هیچ زمینه ای اعم از اعتقادی و اخلاقی و عملی انحرافی پیدا نمی کنند ، و آنچه لازمه ی این گفتار و ادّعاست در عمل و حال نشان می دهند ، فرشتگان الهی بر آنها نازل می شوند که ای اهل استقامت از جهت عذاب نترسید و بر از دست رفتن ثواب محزون نشوید ، که به عذاب دچار نمی گردید ، و چیزی از ثواب از دست نمی دهید ، یا بر آنچه از رنج و تنهائی و حادثه خیال می کنید از پس مرگ به شما برسد بیمناك نباشید و بر گذشته خود و آنچه از شما از زن و فرزند می ماند اندوهناك نگردید .

آری این نتیجه ایمان محکم و عمل براساس آن ایمان است ، هستند مردمی که دم از عشق حق می زنند ولی در عمل

استقامت ندارند ، وقتی در برابر طوفان شهوات قرار می گیرند با ایمان وداع کرده و در عمل مشرک می شوند ، و هنگامی که منافعشان بخطر می افتد همان ایمان مختصر را از دست می دهند .

علی (علیه السلام) در یکی از سخنرانیهایش پس از تلاوت این آیه فرمود : شما گفتید پروردگار ما الله است ، اکنون بر سر این سخن پایمردی کنید ، برانجام دستورهای کتاب او و در راهی که فرمان داده ، و در طریق پرستش شایسته او استقامت بخرج دهید ، از دایره ی فرمانش خارج نشوید و در آئین او بدعت مگذارید و هرگز با آن مخالفت نکنید(۱۰) .

رسول خدا فرمود : گروهی این سخن را گفتند . سپس اکثر آنها کافر شدند ، امام کسی که این سخن را بگوید : « ربّنا الله » و همچنان به آن تداوم دهد تا مرگش فرا رسد او از کسانی است که بر آن استقامت کرده .

قَدْ قالَهَا النّاسُ ثُمَّ کَفَرَ اَکْثَرُهُمْ فَمَنْ قالَها حَتّی یَموتَ فَهُوَ مِمَّنِ اسْتَقامَ عَلَیْها .

از حضرت رضا (علیه السلام) تفسیر استقامت را پرسیدند فرمود : همان روشی است که شما شیعیان حقیقی دارید .

آری کار انسان بجائی می رسد که در پرتو ایمان و استقامت فرشتگان بر او نازل می شوند و پیام الهی را که سراسر لطف و مرحمت است به او اعلام می دارند .

اعلام به اینکه نترسید و محزون نباشید ، اعلام به اینکه بهشت وعده داده شده برای شماست ، خبر به اینکه ما ملائکه در دنیا و آخرت یار و مددکار شمائیم ، اِخبار به اینکه در بهشت

هرچه بخواهید برای شما مهیاست و اعلام به اینکه نعمت های مادی بهشت در اختیار شماست ، بلکه آنچه از مواهب معنوی بخواهید برای شما هست . و بالاخره در آخرین پیام می گویند : همه این نعمت هابه عنوان پذیرائی یک میزبان از یک میهمان گرامی از سوی خدای غفور و رحیم به شما ارزانی داشته می شود :

(نُزُلاً مِنْ غَفُور رَحِیم)(۱۱) .

در هر صورت این است تجسّم ایمان و عمل و اخلاق مردم مؤمن ، که زاد و توشه ی ابدی آنها در جهان آخرت است و راستی بفرموده ی قرآن مجید خوشا بحال آنان که به چنین مقامات و حالات و عاقبتی برخورد می کنند .

(الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآب)(۱۲) .

در کیفیّت مرگ مؤمن در روایات بسیار عالی و پر اهمیّت ائمه معصومین (علیهم السلام)آمده : خداوند به ملک الموت می فرماید : مثل عبدی که در برابر مولایش حاضر می شود در برابر بنده ی محتضر من حاضر شود و از جانب من به او سلام برسان و بگو حضرت احدیّت در انتظار ملاقات با روح توست ، اگر عبدم به مرگ راضی شود او را قبض روح کن ورنه وی را رها کن تا بوسیله ی دیگر رضایت او را فراهم کنم .

چون ملک الموت به بالین محتضر آید و سلام محبوب را به وی ابلاغ نماید ، و از او اجازه ی قبض روح خواهد ، می گوید من میل دارم در دنیا بمانم و به عبادت حضرت دوست مشغول باشم ، ملک الموت خواسته عبد را به حضرت رب عرضه می

دارد ، خدای مهربان می فرماید از جای وی در بهشت دسته گلی به دستش بده و پرده از نظر او برگیر تا جایش را ببیند ، اگر به بوی گل بهشتی و دیدن جایگاهش راضی به آمدن شد وی را قبضه روح کن ورنه دست از او بردار تا وسیله ی دیگر برایش فراهم آورم ! ! چون ملك الهی به دستورات حضرت دوست عمل کرد و باز مؤمن اجازه ی قبض روح نداد ، و ملك الموت بجای خویش برگشت خطاب می رسد این بار به بالین بنده ام برو که در این نوبت با تمام وجود به مرگ خود راضی است .

چون ملك الموت به بالین محتضر می آید می بیند خاتم انبیاء در دست راست ، و علی مرتضی در طرف چپ و حسن و حسین از دو طرف پای محتضر و فاطمه(علیها السلام) و سائر ائمه بلکه اصحاب مانند سلمان و ابوذر و امثال آنان به دور محتضر صف زده اند ، ملك الموت می گوید خوشا به حال تو ای مؤمن که رسول خدا و اوصیای او به دیدنت آمده اند ، اگر اجازه دهی تو را قبض روح کنم که با آنها در بهشت برین قدم گذاری ، محتضر می گوید زود مرا قبض روح نما زیرا با تشریف فرمائی موالیان عزیزم موت بر من گواراست ، پس ملك الموت در کمال سهولت وآسانی وی را قبض روح می کند(۱۳) ! !

ای وصل تو آب زندگانی

تدبیر خلاص ما تو دانی

از دیده برون مشو که نوری

وز سینه جدا مشو که جانی

آندم که نهان شوی ز چشمم

می نالد جان من

نهانی

من خود چه کسم که وصل جویم

از لطف توام همی کشانی

پرسید یکی که عاشقی چیست

گفتم که مپرس از این معانی

آن گه که چو من شوی ببینی

آنگه که بخواندت بخوانی

مردانه درآ چو شیر مردی

دل زا چو زنان چه می طپانی

ای از رخ گلرخان غیبت

گشته رخ سرخ زعفرانی

ای از هوس بهار حسنت

در هر نفسم دم خزانی

ای آنکه تو باغ و بوستان را

از جور خزان همی رهانی

ای داده تو گوشت پاره ای را

در گفت و شنود ترجمانی

ای داده زبان انبیاء را

با سرّ قدیم هم زبانی

ای داده روان اولیاء را

در مرگ حیات جاودانی

ای داده تو عقل بدگمان را

بر بام دماغ پاسبانی

ای آنکه تو هر شیی ز خلقان

این پنج چراغ می ستانی

ای داده دو قطره خون دل را

اندیشه و فکر خرده دانی

مؤمن در عالم برزخ

وجود عـالم برزخ ، یعنی جهـانی بین دنیا و آخرت بطور صـریح از آیات قرآن مجیـد اسـتفاده می شود و در توضـیح آن آیات روایاتی قابل دقّت از معصومین در معتبرترین کتب اسلامی رسیده است .

(وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)(۱۴) .

به دنبال مرگ آنان جهانی است به نام برزخ که زمانش تا روز برپاشدن قیامت است .

(النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ)(۱۵) .

در صـبح و شامِ برزخْ آتش به آنان عرضه می شود و چون روز قیامت شود ، خطاب رسد که فرعونیان را در شدیدترین عذاب وارد کنید .

قالَ رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) :

اَلْقَبْرُ رَوْضَهٌ مِنْ رِیاضِ الْجَنَّهِ اَوْ حُفْرَهٌ مَنْ حُفَرِ النّیرانِ(۱۶) .

رسول خدا فرمود :

برزخ هرکس یا باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنّم است .

کانَ یَقولُ فی آخِرِ

صَلاتِهِ : وَاَعوذُ بِکَ مِنْ عَذابِ الْقَبْرِ .

رسول خدا همیشه در پایان نمازهایش به پیشگاه حضرت حق عرضه می داشت : از عذاب قبر به تو پناه می برم .

حضرت سجاد در ابوحمزه عرضه می دارد :

گریه می کنم برای روز جان دادن ، گریه می کنم برای تاریکی قبر ، گریه می کنم برای تنگی لحد ، گریه می کنم برای وقت سؤال نکیر و منکر . . .

امیر المؤمنین (علیه السلام) در نامه ای به محمد بن ابوبکر نوشت :

یا عِبادَ اللهِ ما بَعْدَ الْمَوْتِ لِمَنْ لایَغْفِرُ لَهُ اَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ .

ای بندگان خدا پس از مردن برای کسی که به آمرزش حق نرسد ، خیلی سخت تر از اصل مرگ است .

در هر صورت عالم برزخ بنابر آیات قرآن و روایات حقیقتی است مسلّم و جزء ضروریات مذهب است که انکار آن مساوی با کفر به جناب حق است .

آیات و روایاتْ برزخ مؤمن را برزخی خوش ، و وضع او را در آن عالم وضعی بسیار عالی توصیف می کنند ، برای نمونه به چند آیه و روایت اشاره می شود .

(وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ . * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم مِن خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ . * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَه مِنَ اللهِ وَفَضْل وَأَنَّ اللهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ)(۱۷) .

مضمون و محتوای آیات بالا تعمیم دارد ، و شامل تمام شهدای راه حق است . علّت نزول این آیات را چنین نوشته اند :

ابن مسعود از رسول الهی نقل می

کند که خداوند به ارواح شـهیدان احد خطاب کرد و از آنها پرسید : چه آرزوئی دارید ؟ آنها گفتند پروردگار ما بالاتر از این چه آرزوئی می توانیم داشته باشیم که غرق نعمت های جاویدان توایم و در سایه ی عرشت مسکن داریم ، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به جهان برگردیم و مجـدداً در راه تو شـهید شویم ، خداوند فرمود : فرمان غیرقابل تغییر من است که کسـی به دنیا برنگردد ، عرض کردند : حالا که چنین تقاضای ما این است که سـلام ما را به پیامبر برسانی و به بازماندگانمان حال ما را بگوئی و از وضع ما به آنها بشارت دهی که هیچگونه نگران نباشند ، در این هنگام آیات فوق نازل شد .

چنین به نظر می رسد که جمعی از افراد سـست ایمان بعد از حادثه ی احد می نشسـتند و بر دوستان و بستگان خود که در احد شهیـد شـده بودند تأسّف می خوردند ، که چرا آنها مردند و نابود شدند ، مخصوصاً هنگامی که به نعمتی می رسـیدند و جای آنها را خالی می دیدنـد بیشتر ناراحت می شدنـد ، با خود می گفتنـد ما این چنین در ناز و نعمتیم اما برادران و فرزنـدان ما در قبرها خوابیده اند و دستشان از همه جا کوتاه است .

اینگونه افکار و اینگونه سـخنان علاوه بر اینکه نادرست بود و با واقعیّت تطبیق نمی کرد در تضـعیف روحیه بازماندگان بی اثر نبود .

آیات فوق خط بطلان بر اینگونه افکار کشیده ، و مقام شامخ و بلند شهیدان را یاد کرده است .

ای پیامبر هرگز

گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شدند مرده اند ، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان متنعّمند .

منظور از حیات و زندگی در اینجا همان حیات و زندگی برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند ، نه زندگی جسمانی و مادی ، گرچه زندگی برزخی اختصاصی به شهیدان ندارد ، بسیاری دیگر از مردم نیز دارای حیات برزخی هستند ، ولی از آنجا که حیات شهیدان یک حیات فوق العاده عالی و آمیخته با انواع نعمت های معنوی است و بعلاوه چون موضوع سخن در آیه ی آنها هستند تنها با نام از آنها برده شده است ، آنها بقدری غرق مواهب حیات معنوی هستند که گویا زندگی سایر برزخیان در مقابل آنها چیزی نیست .

آنها به خاطر نعمت های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند ، یکی دیگر از خوشحالی آنها بخاطر برادران مجاهد آنهاست که در میدان جنگ شربت شهادت ننوشیده اند و به آنها ملحق نشده اند ، زیرا مقامات و پاداش های آنها را در آن جهان به خوبی می بینند و از این جهت شاد می شوند .

شهیدان در عالم برزخ احساس می کنند که برادران مجاهد آنها ، پس از مرگ هیچگونه اندوهی نسبت به آنچه در دنیا گذرانده اند ندارند و نه هیچ گونه ترسی از روز رستاخیز و حوادث وحشتناک آن .

آنها می بینند که خدا پاداش مؤمنان و شهیدان و مجاهدان راستینی را که شربت شهادت ننوشیدند ضایع نمی کند(۱۸) .

بر تو انوار حق مقرّر باد

حسن او بر تو هر دم اظهر باد

به تجلّی ذات

طلعت تو

چون دلت لحظه لحظه انور باد

در طر وصال قدم

هر زمانت سرور دیگر باد

ز انعکاس صفای آب درخت

منظر قدسیان منوّر باد

وز نسیم ریاض انفاست

جان روحانیان معطّر باد

به جمالت که مجمع حسن است

دیده جان ما منور باد

هر سعادت که حاصلت تو را

دوستان تو را میسّر باد

امام صادق از پدرانش (علیهم السلام) از رسول خدا نقل می کند ، که عیسی بن مریم به قبری گذشت در حالی که صاحبش معذّب به عذاب برزخی بود ، پس از مدّتی به آن قبر گذشت صاحبش را آزاد از عذاب دید . عرضه داشت ، خدایا سال گذشته بر این قبر گذشتم صاحبش را در عذاب دیدم ، امسال او را راحت می بینم ، خطاب رسید ای روح الله او را فرزندی شایسته بود ، که راهی را برای رفت و آمد مردم ساخت و یتیمی را سرپرستی کرد ، بخاطر عمل فرزندش او را آمرزیدم .

موسی بن جعفر از حضرت صادق نقل می کند ، چون مؤمن بمیرد هفتاد هزار ملك او را تا قبرش مشایعت می کنند ، چون در قبر قرار نکیر و منکر می آیند و از وی درباره ی خدا و رسول و دینش سؤال می کنند او همه را به درستی جواب می دهد ، پس قبرش را تا چشم کار می کند وسیع می نمایند و برایش از بهشت طعام می آورند و رَوْح و ریحان بر او عرضه می کنند(۱۹) .

در تفسیر « منهج » آمده : چون مؤمن را در قبر گذاردند و روی او را بپوشانند و تشییع کنندگان برگردند ، و مؤمن تنها ماند ذات حق به

او خطاب کند :

عَبْدی تَرَکوکَ اَحِبّاؤُکَ وَحیدًا فی لَحَدِکَ وَاَنْتَ الَّذی عَصَیْتَنی لَهُمْ وَاَنا اَرْحَمُکَ الْانَ تَعَجَّبَ مَنْهَا الْخَلایِقُ .

بنده ی من دوستانت تو را تنها گذاشتند ، دوستانی که به سبب آنها با دستورات من مخالفت می نمودی ، اما امروز من به تو مهربانی می نمایم که مورد تعجّب خلایق شود .

سپس خداوند به ملائکه خطاب می کند به سوی بنده ی من بروید و او را تسلّی دهید و دری از بهشت بسوی قبر او بگشائید تا اینکه نسیم بهشتی در قبر او وارد شود .

برقی در کتاب با قیمت « محاسن » از امام صادق (علیه السلام) به روایت ابوبصیر نقل می کند : هرگاه میّت را در قبر بگذارند ، شش صورت همراه وی وارد قبر می شوند که یکی از آنها از همه نیکوتر و خوش بوتر می باشد ، یکی از آن صورتها در طرف راست ، و دیگری در سمت چپ و یکی جلوی رو و دیگری پشت سر و یکی بالای سر و دیگری پائین پا قرار می گیرد .

پس صورت بالای سر از سایر صورت ها می پرسد شما کیستید ؟ صورت دست راست می گوید نمازم ، دست چپ می گوید زکاتم ، صورت جلوی رو می گوید روزه ام ، صورت پشت سر می گوید حجّ و عمره ام ، صورت پائین پا می گوید نیکی و خوبی ام ، پس همه ی از صورت بالای سر می پرسند تو کیستی که از ما خوشروتر و خوشبوتری ؟ می گوید من عشق و محبّت و دوستی و ولایت آل محمّدم .

امام صادق (علیه

السلام) می فرمایند :

ارواح مؤمنین در بهشت عالم برزخ مشغول خوردن و آشامیدن می باشند و از نعمت های آن استفاده می کنند و به خداوند عرضه می دارند : قیامت را برای ما زودتر برسان و به وعده های خود وفا کن ، و بازماندگان ما را به ما ملحق گردان .

در « فروع » کافی از حبّه ی عُرنی نقل شده : با علی (علیه السلام) از کوفه خارج شدم ناگاه دیدم حضرت شروع کرد با اشخاصی سخن گفتن . امّا من کسی را نمی دیدم ، به اندازه ای سرپا ایستادم که خسته شدم ، از خستگی نشستم ، از نشستن هم خسته شدم ، برخاستم و عبای خود را روی زمین انداختم و عرضه داشتم : مولای من از طول قیام شما متأثّر شدم . برای رفع خستگی بنشینید با که سخن می گوئید من که کسی را نمی بینم فرمودند : ای حبّه اگر پرده از چشم تو برداشته می شد می دیدی که ارواح مؤمنین در این سرزمین حلقه به حلقه گردهم نشسته اند و با هم سخن می گویند و من با آنها مشغول خوش آمد می باشم ، هیچ مؤمنی نیست که در شرق و یا غرب زمین بمیرد مگر آنکه به روح او گفته شود ملحق شو به وادی السلام زیرا این زمین بقعه ایست از بهشت عدن .

داستانی عجیب از ملامهدی نراقی

ملا مهدی نراقی که از اعاظم علماء و فلاسفه و عرفای شیعه است می فرماید : سالی در نجف اشرف قحطی فوق العاده ای پیش آمد که جمعی از مردم از گرسنگی تلف شدند . من دارای

عائله ای سنگین بودم و امر معاش بر من خیلی سخت شد ، روزی از برای رفع هم و غم خود در وادی السلام به زیارت قبور مؤمنین رفتم ، در این اثنا دیدم جنازه ای را آوردند و در وادی دفن نمودند و رفتند . من مشغول گردش و زیارت قبور مؤمنین بودم که ناگاه باغ با عظمتی که وصف آن به زبان ممکن نیست به نظرم آمد در آن باغ مشغول گردش شدم از هر جهت آنرا آراسته دیدم و نهرهای آب زلال در زیر اشجار مثمره ی آن جاری بود .

در این هنگام تختی مرصّع به جواهرات دیدم ، و جوانی در کمال حسن صورت بر روی آن تخت مشاهده کردم ، چون مرا دید از من استقبال نمود و بسیار احترام کرد ، به من گفت مرا نمی شناسی ؟ گفتم : نه . فرمود : من صاحب آن جنازه می باشم که الآن دفن کردند ! از او گذشتم مشغول گردش بودم ناگاه شنیدم مرا به اسم صدا می زنند چون نظر کردم دیدم پدر و مادرم با بعضی از اقوام و ارحامم که از دنیا رفته بودند در کمال خوشنودی و مسرت کنار هم نشسته اند ، احوال مرا پرسیدند گفتم : از فقر و بیچارگی به ما بسیار سخت می گذرد ، پدرم اشاره به اطاقی کرد و گفت هرچه می خواهی از آن برنج ها بردار و برای عیالات خود ببر .

چون وارد اطاق شدم در آن برنج های خوب دیدم ، عبای خود را پهن کردم و از برنج هرچه خواستم برداشتم و از شدّت شوق

از باغ بیرون آمدم خود را در وادی السلام دیدم در حالتی که عبایم پر برنج بود ، آن را به خانه آوردم و مدت زیادی از آن استفاده می کردیم و تمام نمی شد ، تا اینکه همسر من اصرار کرد این برنج را از کجا آوردی که هرچه مصرف می کنیم تمام نمی شود ، پس از اصرار زیاد قصّه عجیب کشف شدن برزخ را برای خود گفتم ولی پس از نقل داستان حبّه ای از آن برنج باقی نماند ! !

مسئله ای مهم از عالم برزخ

ملا مهدی نراقی که از شدّت ورع و پاکی ، و سلامت و تقوا ، چشم برزخی پیدا کرده بود ، می فرماید : روز عیدی به قبرستان به زیارت اموات رفتم ، بر سر قبر مرده ای ایستادم و گفتم عیدی من کو ؟

شب آن روز چهره ای باصفا و نورانی را در عالم خواب مشاهده کردم به من گفت فردا کنار قبر من بیا تا تو را عیدی دهم .

صبح از پی آن خواب رفتم ، چون به سر آن قبر رسیدم عالم برزخ برای من کشف شد ، در این هنگام باغی عجیب با دار و درختی که هرگز چشمم نظیرش را ندیده بود مشاهده کردم ، وسط باغ قصری بسیار با عظمت قرار داشت . مرا به درون قصر دعوت کردند ، چون وارد شدم شخصی با عظمت بر تختی مرصع دیدم ، بدو گفتم از کدام طایفه ای ؟ پاسخ داد از گروه عبادت کنندگان ، گفتم کیستی ؟ جواب داد از قصابان منطقه ی نراق ، بدو گفتم از کجا به این مقام رسیدی ؟گفت

سلامت در کسب ونماز جماعت اوّل وقت ! !

مجلسی و حاج میرزا محمود شیخ الاسلام در برزخ

حاج میرزا محمود شیخ الاسلام از سادات محترم آذربایجان و از بزرگ ترین علمای آن ناحیه در شهر تبریز بود ، و دارای یازده کتاب علمی .

در سنّ هفتاد سالگی به مکّه مشرف شد ، شبی به دوستانش گفت من اینجا ماندنی هستم ، دوستانش متوجه نشدند چه می گوید ، تا در آن دیار که دیار ابراهیم و میعادگاه عاشقان است از دنیا رفت و در قبرستان ابوطالب دفن شد .

یکی از مشایخ و اهل دل تبریز می گوید : شبی باغی عجیب در خواب دیدم پرسیدم از کیست ؟ گفتند مجلسی ، کنار آن باغی دیدم مهّم دارای دری بلوی ، قصری در میان آن روضه باصفا بود سؤال کردم این باغ از کیست ؟ گفتند حاج میرزا محمود شیخ الاسلام و آن کسی که کنار اوست مجلسی است ، گفتم حاج میرزا محمود از کجا به این مقام رسیده ؟ گفتند مقام رفیع علمی ، و دیگر صبر بر توهین و تهمت و غیبت های مردم .

ای دل ز جان گذر کن تا جان جان بینی

بگذار این جهان را تا آن جهان ببینی

تا نگذری ز دنیا هرگز رسی به عقبی

آزاد شو از اینجا تا بی گمان ببینی

گر تو نشان بجوئی ای یار اندرین ره

از خویش بی نشان شو تا تو نشان ببینی

از چار و پنج بگذر در شش و هفت بنگر

چون از زمین برآئی هفت آسمان ببینی

هفت آسمان چو دیدی در هشتمین فلک شو

پا بر سر مکان نه تا لامکان ببینی

بر بند چشم دعوی بگشای چشم معنی

یکدم ز خود نهان شو او را

عیال ببینی

ای نانهاده گامی در راه نامرادی

بی رنج گنج وحدت کی رایگان ببینی

داستان حاج میرزا خلیل تهرانی در برزخ

مرحوم حاج میرزا حسین نوری که از بزرگ ترین محدّثین جهان تشیّع است در کتاب علمی و با قیمت « دار السلام » نقل می کند :

حاج میرزا خلیل طهرانی در اوائل طلبگی در شهر قم در مدرسه دارالشفاء به تحصیل اشتغال داشت و از حیث فقر و تهیدستی در سختن و مضیقه بود ، بطوری که بعضی شبها را گرسنه می خوابید .

شبی در فصل زمستان از مدرسه بیرون رفت تا قدری ذغال تهیه کند ، به خانمی برخورد که با دو بچه کوچک کنار کوچه نشسته و با چشم گریان به آنها می گوید : من به هرکجا رفتم که منزل گرمی از برای شما تهیه کنم ممکن نشد ، می ترسم امشب در آغوش من از سرما تلف شوید ! !

حاج میرزا خلیل می گوید از دیدن وضع آن زن زانوهایم از کار افتاد و به دیوار کوچه تکیه دادم ، و به فکر شدم که چگونه جان این زن و بچه هایش را از خطر تلف شدن برهانم ، چون چاره ندیدم فوراً به مدرسه بازگشتم و چند جلد کتاب نفیسی که داشتم به کتاب فروشی بردم و به هر قیمت که او خواست به او فروختم ، با پول آن چند من ذغال تهیه کردم و به مسافرخانه ای که نزدیک مدرسه بود بردم و اطاقی با رختخواب و کرسی گرم در آن مکان تهیه کرده آن زن و بچه هایش را به آنجا منتقل کردم ، سپس قدری غذای گرم با همان پول خریداری نموده برای

آن بندگان خدا بردم و اعلام نمودم تا فردا عصر این اطاق در اختیار شماست ، جائی نروید تا باز من به سراغ شما بیایم .

آنگاه به حجره بازگشتم و مقداری از ذغال را که آورده بودم برای کرسی خود روشن کردم ، در این حال دیدم دو نفر با چراغ دستی وارد مدرسه شدند و به نزد من آمده گفتند مریضی داریم که به دل درد سخت منتلاست ، معالجه به او فائده نداده ، اکنون از حیاتش ناامید شده به ما گفته یکی از طلّاب را بالای سرش ببریم شاید از برکت قدم و دعای او شفا بگیرد ، ما به مدرسه آمدیم دیدیم تمام حجرات چراغش خاموش است مگر حجره ی شما ، تقاضا داریم زودتر به بالین آن مریض بیائید و در حق او دعا کنید ، من به اتّفاق آن دو نفر به بالین مریض رفتم و حالش را بسیار سخت دیدم ! این حدیث شریف به نظرم آمد که حضرت مجتبی (علیه السلام) در طفولیّت دچار ناراحتی سختی شد ، حضرت زهرا (علیها السلام) او را به نزد پدر برد و از آنجناب چاره خواست ، حضرت فرمود قدح آبی بیاورید ، چون آوردند چهل مرتبه سوره ی حمد بر آن خواندند و آب آن را به فرزند دلبندش پاشیدند بلافاصله تب قطع شد ، و آثار بهبودی در وی ظاهر گشت ، من هم قدح آبی طلبیدم و همان برنامه را اجرا کردم و به اطاقک خود در مدرسه بازگشتم !

طولی نکشید که باز دیدم آن دو نفر به مدرسه آمدند و وجه قابلی بمن دادند و گفتند

: از برکت دعای شـما مریض ما شـفا یافت و این وجه را او برای شما فرستاده ، من از آن روز در فکر تحصیل علم طب افتادم ، و پس از گذراندن دوره ای از علوم طب ، مطبی در شـهر قم باز کردم و از آن راه ثروت قابل ملاحظه ای نصیبم شد ، تا اینکه برای زیارت عتبات به عراق رفتم ، جاذبه و معنویّت حضرت مولا مرا وادار به اقامت در نجف کرد .

در آنجا هم به تحصیل علوم دینیه مشغول شدم و هم با بازکردن مطبّی منظم به مداوای بیماران پرداختم .

روزی زنی علویه به مطب آمد و از کسالت خود سخن گفت ، من پس از معاینه وی اعلام کردم علاج بیماری تو از اختیار من خـارج است ، بناگـاه به این حقیقت متـوجه شـدم که دانش طب من و ثروت دنیـائی و مـادّی ام نـتیجه ی رهانیـدن یـک زن و فرزنـدان سـرمازده اش در قم بود ، چرا این زن علویه را ناامید کنم ، با تکیه بر فضل حق او را معالجه می کنم ، دنبالش دویدم و وی را به مطب بازگردانـده به او گفتم گرچه علاـج بیمـاری شـما برای من خیلی سـخت است ، ولی امیـدوارم بتوانم شـما را معـالجه کنم گرچه مخـارج علاـج شـما از طرف خودم پرداخت شود ، پس از مـدتی بـا خریـدن داروهـای گران قیمت از پول خودم او را معالجه کردم چون از بیماری سـختش به بهبودی رسید به من گفت : من از جبران خدمات تو عاجزم اکنون به حرم جدّم علی (علیه السلام) مشرف می شوم و از

وی تقاضای عوض دنیا و آخرت برای شما می کنم .

حاج میرزا خلیل می فرماید خود من هرگاه به مرض سخت و درد صعب العلاجی می شدم دنبال آن علویه می فرستادم و پیغام می دادم امروز وقت تلافی است ، او به حرم می رفت و در حق من دعا می کرد و من به شفا می رسیدم .

پس از فوت حاج میرزا خلیل ، آن زن علویه بر سر مزارش می آمد و پس از دعا و طلب مغفرت عرضه می داشت خدایا مقام حاجی را به بنمایان !

پس از مدّتی خواب دید وارد وادی السلام شده و آنجا همانند بهشت عنبر سرشت ، همراه با قصرهای عالی است ، چشمش به قصری زیبا افتاد ، پرسید این قصر از کیست ؟ گفتند از حاج میرزا خلیل ، نزدیک قصر آمد جوانی را با صورتی بسیار زیبا مشاهده کرد ، از او سراغ حاجی را گرفت ، آن جوان خوش سیما گفت : حق داری مرا نشناسی من حاج میرزا خلیلم که بر اثر دعای تو و کارهای خیرم به این مقام رسیدم و به تو اعلام می کنم که حقّاً خدمت مرا تلاقی کردی ! !

داستان خوشنودی باهیه در جهان برزخ

در کتاب « روض الرّیاحین » می فرماید : زنی بود به نام باهیه ، چون از دنیا رفت ، فرزندش تمام شبهای جمعه به زیارت قبرش می رفت و از برای او و اهل قبرستان قرآن می خواند ، تا شبی مادر را در خواب دید و حال او را بسیار خوب یافت ، گفت : ای مادر از اوضاع مرگ برایم بگو ، مادر

گفت : ای پسر مرگ را عقباتی سخت است ، اما من بر اثر عبادت راحت گذشتم و اکنون در عالم برزخ در بستانی هستم که از هر جهت راحتم و محل من به فرشهای ابریشمی مفروش است ، پسرم از زیارت قبر من و دعا و قرآن دست برمدار ، زیرا من به آمدن تو خوشحال می شوم .

داستان سید جزائری با علاّمه ی مجلسی در رابطه با برزخ

حاج ملاـ هاشم در « منتخب » از عالم بزرگوار سید نعمت الله جزائری نقل می کند که در ایام اقامتم در اصفهان به حضور استاد عزیزم علاّمه ی مجلسی عرضه داشتم : جمیع افعال و گفتار شما مورد رضای من است مگر یک صفت و آن مقیّد بودن شما به تشریفات و ریاست می باشد ، شما دستور داده اید قبل از رفتن به مسجد و موقع ورود به بازار شخصی در جلو شما آیه ی نور را بخواند و با این برنامه تمام مردم را متوجه نمایند که هنگام ورود شما درب مغازه هایشان بایستند تا شما عبور کنید ، من از این معنی آنهم از شخصی چون شما ناراحتم !

علاّمه مجلسی فرمودند : من علاقمند به مقام و ریاست نیستم ، منظور من از این برنامه نشان دادن عظمت مقام علم در بین مردم است ، تا بدین وسیله بتوانم حقی را اجرا و باطلی را از بین ببرم ، که بدون قدرت احقاق حق و زدودن باطل کاری محال است .

من به سخنان استاد قانع نشدم ، با یکدیگر قرار گذاشتیم هریک زودتر از دنیا رفت دیگری را به توسط خواب از اوضاع خود آگاه کند .

استادم مجلسی زودتر از من

از دنیا رفت ، در مدت یکسال غالباً بر سر مزارش رفتم و جهت او قرآن خواندم و از وی تقاضای ملاقات کردم ، شبی وی را در خواب دیدم و از مسئله ای که بین من و او بود پرسیدم ، جواب داد حق به جانب من بود زیرا دنبال ریاست رفتن برای ادای حق و از بین بردن باطل از نظر شرع مطهّر بی اشکال است ، و بلکه ممدوح و پسندیده است ، چون مرا در قبر گذاشتند پس از سؤالات ملائکه الهی از طرف حق خطاب شد چه آورده ای ؟ من تمام تألیفات و صدقات و خیرات خود را بازگو کردم ، سؤال شد دیگر چه آوردی ؟ عرضه داشتم : بنده ای از بندگانت در شکنجه ی طلبکار بود ، با قدرتی که داشتم وی را نجات دادم و از طلبکار برای وی مهلت خواستم و سپس آنچه را مدیون قدرت بر ادا نداشت من از مال خودم پرداختم ، دیگر از من سؤالی نشد وپس از آن مورد عنایت واقع شدم ، اگر من آن عظمت را نداشتم برای حل مشکلات مردم کاری از دستم برنمی آمد ، و اکنون این همه عنایت نصیبم نمی شد ! !

الهی آن شیفته ی جمال ازل فرماید :

رسید عمر به پنجاه و پنج یا شش سال

گشای دیده الهی کنون ز خواب و خیال

زند به اوج سعادت همای جان شهپر

اگر روان رهد از دام حسّ و وهم و خیال

سمند نفس به صحرای طبع می تازد

براق عقل رساند تو را به عرش وصال

چرا نمی روی ای دل به کوی صدق و صفا

چرا نمی

پری ای جان ز دام جهل و ضلال

چو جان ز دام حوادث رود به ملک بقا

رهد مسیح تجرّد ز فتنه دجّال

خوش آن زمان که ز دام جهان کنم پرواز

زند به باغ ابد مرغ جان من پر و بال

از این سرا همه یاران و همرهان سفر

شتافتند به ملک ابد ز شوق وصال

خوشا دمی که ز غوغای این جهان منهم

به کوی دوست روم زین سرای رنج و ملال

گذشت عمر و رفیقان و دوستان رفتند

گشای دیده الهی کنون ز خواب و خیال

پس از پایان برزخ نوبت به قیامت و محشر است ، مؤمن براساس صدها آیه ی قرآن و روایات مهم با نشاطی عجیب و حالی الهی ، بدون برخورد با فزع اکبر و ناراحتی هائی که مربوط به آن روز است وارد قیامت می شود و مورد استقبال ملائکه و مردم مؤمن واقع می گردد و بدون حساب ، یا با حساب یسیر ، در کنار اولیائش همراه با خوش آمدگوئی ملائکه وارد بهشت می شود ، و در آنجا بدون محدودیّت زمانی از هر نعمتی که بخواهد بهره می جوید و به شکر و حمد پروردگارش مشغول می گردد ! !

آری این است سفری که مؤمن در پیش دارد ، سفری الهی و مسافرتی مبارک و سیری که در آن سیر جز خوشی و رضایت و لذّت و معنویّت و در یک کلمه جز رسیدن به مقام لقاء و وصال برنامه ی دیگر نیست .

من اگر بخواهم مقامات اهل دل را در قیامت توضیح دهم باید چند مجلّد از « عرفان اسلامی » را به این معنی اختصاص دهم ، امّا آن فرصت و دست زدن

به آن برنامه برایم میسّر نیست ، شما می توانید در این زمینه به آیات و روایات و کتب مهم و معتبر شیعه مراجعه کنید .

مسئله مرگ ستم پیشگان

قسمت اول

آنان که از ایمان و عمل و از ارتباط با حضرت حق و انجام خیرات عاری هستند ، و کاری جز پر کردن شکم و اِعمال شهوت و نشست و برخاست با اهل فسق و فجور ندارند ، از نظر قرآن مجید ستم پیشه اند .

اینان آنچه را جدّی می دانند لذّت خواهی و پیروی از شهوات و امیال شیطانی است ، و آنقدر از نظر فکری و روحی پست و بدبخت اند که حقایق اصیل عالم را به مسخره می گیرند ، و واقعیّات الهی و ملکوتی را باور نداشته ، و بلکه با آن از در ستیز درمی آیند ، نصیحت ناصحان را نمی شوند ، و زحمات انبیاء و اولیاء را قدر نمی دانند ، و به کتاب حضرت حق که قانون اساسی حیات است توجّهی نمی کنند .

دچار غفلت و کوردلی اند ، و مست باده ی غرور و شهوت ، اخلاقشان حیوانی ، و رفتارشان سَبُعی ، و عملشان شیطانی ، و جز ظلم و پایمال کردن حقوق مردم ، و اِرضای شهوت و شکم کاری نمی کنند ، گمراهند و گمراه کننده ، گناهکارند و تشویق کننده ی به گناه ، عاصیند و عاصی پرور ، به حق و حقیقت پشت کرده و به شیطان و شیطان صفتان رو آورده اند .

اینان با مرگ و مردنی بسیار سخت و برزخی خطرناک و قیامتی همراه با عذاب ابد و همیشگی روبرو هستند ، در

این سه زمینه به آیاتی از قرآن و روایاتی از اهل بیت توجه کنید :

(وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِی غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلائِکَهُ بَاسِطُوا أَیْدِیهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمُ الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهونِ بِمَا کُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللهِ غَیْرَ الْحَقِّ وَکُنتُمْ عَنْ آیَاتِهِ تَسْتَکْبِرُونَ . * وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى کَمَا خَلَقْنَاکُمْ أَوَّلَ مَرَّه وَتَرَکْتُم مَا خَوَّلْنَاکُمْ وَرَاءَ ظُهُورِکُمْ وَمَا نَرَى مَعَکُمْ شُفَعَاءَکُمُ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکَاءُ لَقَد تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ وَضَلَّ عَنکُم مَاکُنتُمْ تَزْعُمُونَ).

ای کاش می دیدی وقتی که ستمکاران در سکرات و غمرات مرگ فرو رفته و غوطه می خورند ، و فرشتگان قبض روح دست های خود را برای ربودن جان آنان باز کرده و به آنها به این سخنان خطاب می کنند :

جانهای خود را خارج کنید ، امروز است که در برابر گفتار غیر عادلانه ای که درباره ی خدا گفته اید و به واسطه ی استکبار و بلندپروازی که در برابر آیات الهیه نموده اید به عذاب سختی که جان شما را ذلیل و پست گرداند ، جزا داده خواهید شد و به تحقیق که شما به نزد ما تنها آمده اید ، چنانکه در اول خرحله که شما را خلق کردیم تنها بودید ، و آنچه را که ما به شما از روی تفضّل در دنیا عطا کردیم همه را پشت سر انداخته اید ، و آن یاران و مددکاران که می پنداشتید با شما شرکت می کنند نمی بینیم که با شما آمده باشند ، به حق که بین شما و آنان ایجاد شکاف شد ، و آنچه را گمان می کردید که به فریاد شما برسد از شما

فاصله گرفته و در وادی انفصال و جدائی در افتاد ! !

کتاب با قیمت « معادشناسی » پس از ذکر این آیه چنین می فرماید :

این آیات بیان می کند که تمام جهاتی را که مورد اعتماد و اتکاء انسان در دنیا بود ، به وقت مرگ همه ی آنها نابود می شود .

عمده ی اتکاء و اعتماد انسان در دنیا به دو چیز است :

یکی : به مال است از طلا و نقره و مرکب و تجارت و درهم و دینار و خانه های مسکونی و امثال این ها ، که انسان با آنها رفع حوائج می نماید .

دوّم : فرزند و زن و رفیق و آشنا و قوم خویش و شریک که برای برآوردن نیازهای خود به آنها متوسّل می شود .

از این رفیق حاجتی ، از آن دوست حاجتی دیگر ، از مادر تمنّائی ، از زن و فرزند خواهشی ، از رئیس و حاکم مطلبی ، از ثروتمند و قدرتمند برنامه ای ، به وقت مرگ به او می گویند :

(وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَی كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّه) .

این دو دسته را پشت سر انداخته و تنها مانده اید ، چنانکه وقتی می خواستیم شما را به دنیا بیاوریم تنها بودید ، وقتی از رحم مادر به دنیا آمدید نه مال داشتید نه خانه و نه زراعت و نه تجارت ، نه پدر می شناختید نه مادر نه برادر نه حاکم نه رئیس نه مرئوس نه مطیع نه مُطاع پاک بودید و پاک ، چون دست به زندگی زدید بر خلاف موازین حق عمل کردید و خود را به آلودگی

زدید ، حال که می خواهید به جهان دیگر بیائید باید تمام آنها را رها کرده و تنها به سوی ما حرکت کنید !

یکی از آن دو دسته ای که مورد اعتماد شما بود ثروت و مال بود ، که بر آن تکیه می زدید و اساس زندگی را بر آن می نهادید ولی در حال حاضر همه را پشت سر انداخته و با ندای وداع آنها را ترک گفتید :

(وَتَرَكْتُم مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ).

آنچه مال به شما دادیم بخاطر این بود که از آن فائده ی صحیح ببرید و آن را در مصالح خود صرف نمائید و در راه ترقی و تکامل خود به خرج بگذارید ، شما از آن سوء استفاده نموده ، آنرا در راه گناه و معصیت و امور بیهوده و باطله خرج کردید و بوسیله ی آن خود را به مهلکه انداختید و اکنون همه ی آن را ترک کردید ، این حساب اموال شما .

امّا یاران و فرزندان و زنها و رفیقان و آشنایانی که به آنها تکیه می دادید ، و توقع داشتید به وقت ضرورت و عسرت به مدد برخیزند ، و نسبت به کارهائی که به تنهائی از عهده ی برنمی آمدید شما را کمک کنند ، اکنون با شما نیامده و ما هیچ یک از آنها را در این وقت سخت و ساعت نگرانی با شما نمی بینیم .

(وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ).

چرا آنها نیامدند ، چرا پدر و مادر و زن و فرزند و معتمد محلّ و رئیس و معاون را با خود نیاوردید ، چرا

شریکٔ شما با شما نیامد ، چرا ما هرچه نظاره می کنیم کسی را با شما نمی بینیم ؟

اینجا برای شما جهان تنهائی است تنهائی به تمام معنی ، آری در این وقت و در این موقعیّت تک و تنها و غرب و بیکسید ! !

بپوش چشم ز غلمان و شان زیبائی

دلا که کار کشد آخرت به رسوائی

عمل نکرده به جنت طمع مدار عبث

به چشم کور مبر احتمال بینائی

ز عقل نیست به امید عفوکردن جرم

مکن به جهل مرکب تو حمل نادانی

درست خیرگی تو به گِرد نعمت دهر

بود چو جوش مگس بر دکان حلوائی

سکندری خوری آخر ز ضرب سیلی اگر

نهی هرآینه بر سر کلاه دارائی

گرفتم آنکه شود هرچه هست در دنیا

تمام لقمه و آن لقمه هم تو بربائی

در آن نفس که اجل بفشرد گلوت تو را

کنی چه چاره و او را چه حکم فرمائی

از این تعلّق بیجا تو را ز مال چه سود

که توشه ای نبرد دیده ی تماشائی

چنان ز کم شدن مال مرده دل شده ای

که زنده ات نکند معجز مسیحائی

اگر به دایره ی راحت آرزومندی

مثال نقطه بدان قدر پای برجائی

زترس حرص تو ای نفس شوخ چشم بود

که می کنند فرار آهوان صحرائی

گهی به تیر کنی قصد طایران هوا

قسمت دوم

گهی به دام کشی ماهیان دریائی

ز بس که پرده ی غفلت گرفته چشم تو را

بری به مهر درخشان گمان حربائی

دهد لباس کفن آتشا سپهرت اگر

هزار سال بپوشی قبای دارائی

آنگاه فرشتگان علّت و سبب آنکه انسان نمی توانـد مال و یاران خود را با خود از این جهان به آن جهان کوچ دهـد بیان می کنند :

(لَقَد تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ).

بین شما و آنها جدائی افتاد ،

چون شـما از این نشـئه به نشئه ی دیگر کوچ می کنید ، از این دیار به دیار دیگر می روید که در آن اسباب و آلات دنیا وارد نمی شود و رسوم و عادات اینجا در آنجا زخنه و راه ندارد .

آن عـالم ، عـالم ملکوت است ، این عـالم ، عالم مُلك ، آن عالم ، عالم عِلوی و این عالم ، عالم سِفلی است ، آخرت خانه ی حقیقت است دنیـا خـانه ی مجـاز ، آنجا محل اسـتقرار است ، اینجا محلّ عبور ، در جهان دیگر بر اساس حقایق با انسان معامله می شود ، اینجـا عـالم اعتبـار و مصـلحت اندیشـی و محافظه کاری است ، آنجا جای تحیی و اینجا و جای آرزو و تخیّل ، آنجا عالم فعلیّت و دنیا عالم اسـتعداد و قابلیّت ، آنجا جهان حساب بـدون عمل و دنیا جای عمل بـدون حساب است ، بنابراین چون این عالم با آن عالم موضوعاً و حکماً تفاوت دارد ، بین شما و اساس اعتبارات شما در این عالم جدائی حاصل شده است

(وَضَلَّ عَنکُم مَاکُنتُمْ تَزْعُمُونَ) .

آنچه در دنیا می پنداشتید در اینجا دستی از شما بگیرد گُم شود و اثری از آن برای اینکه به فریاد شما برسد نمانده است ، آنها زینت دنیای غرور بود نه اساس عالم ملکوت .

فرزندان صالح ، صدقات جاریه ، انفاق به فقراء و مسـتمندان ، دستگیری از دردمندان ، رسیدگی به یتیمان ، نشر علم و فضیلت ، تقوا و عفت ، نماز و روزه ، تدبر در قرآن ، جهاد در راه حق و . . .

برای جهان آخرت مفید است نه مال و اولاد زیاد .

آری آخرت منزلی است که سقفش سپر آتش جهنم است و آن اجتناب از محرّمات می باشد ، فرشش استقرار در محلّ امن است و آن تقوا و پرهیزکاری است ، آئینه اش صفای باطن است تا جلوه گاه اسماء و صفات شود ، گلشنش بهشت و نسیم معطّرش رحمت جناب الهی است و ستم پیشگان که عمری را به بی خبری و غفلت و جهالت و غرور و شهوت رانی و شکم پرستی و جنایت و ترک واجب و فریضه گذراندند از این مواهب هیچ بهره و نصیبی نخواهند داشت .

امیر المؤمنین (علیه السلام) درباره ی وضع مرگ اینگونه افراد می فرماید :

به جهت ملاحظه خدا ، به منع منع کننده ای دست از کارهای خلاف خود برنمی دارند ، و برای خاطر حضرت حق به اندرز اندرزدهنده ای نصیحت پذیر نمی شوند ، در حالی که می بینند افرادی را که به علّت فریب دنیا گرفتار و بازداشت شدند ، چنان بازداشتی که نه می توانند کارهای خود را فسخ نموده و بهم زنند و نه می توانند بازگشت نموده و مراجعت نمایند ! !

چگونه در آستان زندگی فرود آمد امری که آمدن آن را باور نداشتید ، و به تمام معنی جاهل بودند ، و فرا گرفت از فراق و وداع دنیا آنچه را که از آن در ایمنی و امان بودند ، و وارد شدند بر آخرت با ملاحظه و مشاهده ی آن ، با وعده هائی که داده شده بودند ، بنابراین آنچه وارد شد بر آنها از شدائد و

سختی های موت و عذابهای بعد از موت در وصف نگنجد .

دو چیز با یکدیگر ناگهان به هم در آن ها پدیدار گشت ، یکی سکرات و بیهوشی مرگ ، و دیگر پشیمانی و حسرت از دست دادن فرصت و موقعیّت تهیّه زاد و توشه ی سفر آخرت ، و این سکرات به اندازه ای شدید بود که از ورود آن اعضاء و جوارحشان سست شد و رنگهای سیما و بدن آنها تغییر کرد ، پس بین او و گفتارش جدائی و بریدگی حاصل شد ، با دیدگانش می بیند و با گوشهایش می شنود ، عقلش نیز تمام و صحیح است و ادراکاتش بجا و به موقع است .

در این حال در عالمی از فکر فرو می رود که در چه چیزهائی عمر گرامی خود را به باد داده و به چه اموری روزگار پربهای خود را به پایان رسانیده است ، و بخاطر می آورد اموال خود را که چگونه انباشته و در راه بدست آوردن آن دقّت و تأمّل نکرده و سرسری پنداشته ، و آنها را از مواردی که حِلیّت آن روشن بوده و از مواردی که شبهه ناک بوده ، از هرجا بدستش رسیده گرد آورده است .

آری آثار و عواقب این اموال برای جان او لازم و غیر منفکّ گردیده ، و در آستانه ی وداع و فراق این اموال وارد شده است ، بخوبی درک می کند که این اموال را گذارده تا برای دیگران باشد و از پس مرگ از آن استفاده کنند و بدان وسیله در نعمت فرو روند و بهره ها گیرند ، و بنابراین

عیش گران برای آنـان و بـار گران وِزر و وبـال برعهـده ی اوست ، و چنـان بسـته شـده ی زنجیرهـای گرو آن امـوال است که خلاصی از آن متعذّر و محال به نظر می رسد .

در این حال که نشانه های مرگ بخوبی پدیدار شده ، به شدّت انگشت ندامت خود را در برابر عمر از دست داده به دندان می گزد و در برابر بی اعتنائی به آنچه سزاوار بود در ایّام عمرش بدان رغبت داشته باشد سخت نگران است .

مرگ نیز کم کم پیش تر می آیـد و در تصرّف در بـدن او قـدمی فراتر می نهـد تا جائی که بر گوش او هم غلبه می کنـد ، و گوشـش به پیروی از زبانش که قدرت خود را از دست داده و از گفتار افتاده بود از قدرت می افتد و شـنوائی خود را از دست می دهـد . در این حال در میان اهل خود که اطراف او گرد آمده اند بطوری است که نه با زبانش می تواند سـخن بگوید و نه بـا گوش سـخنی بشـنود ، ولی با چشـمش که هنوز از کار نیفتاده است دائماً در چهره ی اطرافیان خود نگاه می کنـد و پیوسـته دیـدگان خود را به این طرف و آن طرف می گردانـد ، و آنچه را آنها می گوینـد ، حرکت زبانهای آنها را با چشم می بینـد ، ولی برگشت صدای آنها را با گوش نمی شنود .

مرگ پیوسته قدم جلوتر می گذارد ، و با او چسبندگی بیشتری پیدا می کند ، تا آنکه چشم او نیز به دنبال گوشـش بسته می شود

و جانش از کالبـدش بیرون می رود ، و به صورت مرداری در بین اهل خود در می آید ، بطوری که تمام اهل و نزدیکان او از او به وحشت می افتند و از کنار او دور می شوند ، و آن مرده ی مسـکین نیز نمی تواند با گریه ی خود به گریه ی آنان کمک دهد ، و جواب سخن یکی از آنان که در سوک او به ناله و فغان سخنانی را خطاب به او می نمایند پاسخ گوید ! !

سپس جنازه ی او را برمی دارند ، به سوی گوری که برای او می کَنند می برند ، و او را در دل زمین به عملش می سپارند و از او دور می شوند و از زیارت و دیدار او منقطع می گردند(۲۶) .

کلینی در کتاب « کافی » از علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سَـکونی از حضـرت صادق (علیه السلام) روایت می کند که چشم دردی عارض امیرالمؤمنین (علیه السـلام) شـد . رسول خـدا به عیادت آنجناب آمـد و دید از شدّت درد فریاد می کشد ، فرمودند یا علی جزع و فزع داری یا شدّت درد و ناراحتی تو را بدین صورت درآورده ؟

عرضه داشت یا رسول الله به مـدّت عمرم به دردی به این شـدت مبتلا نشده بودم ، پیامبر فرمود یا علی چون ملك الموت برای قبض روح کـافر حاضـر شود بـا او سَـفودی از آتش است « سـفود آهنی است که گوشت را با آن بریان کننـد » و با آن سـفود روحش را قبض می کند و اینگونه قبض روح برای

کافر آنچنان دشوار است که از شدت آن جهنّم به فریاد می آید ! !

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جای برخاست و نشست و عرض کرد یا رسول الله این حدیث را برای من تکرار کن ، این گفتارت موجب شد که درد خود را فراموش کردم و سپس عرض کرد : آیا این گونه قبض روح اختصاص به کافر دارد یا به کسی از امت تو ممکن است برسد ؟

رسول خدا فرمود : آری به سه دسته : حاکمی که بر مردم ستم روا دارد ، کسی که مال یتیم را به ظلم ببرد ، و شاهدی که در محکمه ی قاضی به باطل و دروغ گواهی دهد .

کشفی برزخی برای متحدّث قمی

مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی که در ورع و تقوا و صداقت و پاکی زبانزد خاص و عام است به افراد مورد اطمینان فرموده اند :

روزی در نجف اشرف برای زیارت اهل قبور و ارواح مؤمنین رفته بودم ، در این میان از ناحیه ای دور نسبت به جائی که ایستاده بودم صدای شتری که گوئی می خواهند او را داغ کنند بلند شد ، بطوریکه انگار تمام زمین وادی السلام از صدای نعره ی او متزلزل و مرتعش بود ، من برای استخلاص آن شتر به سرعت بدان جهت رفتم ، چون نزدیک شدم دیدم شتر نیست ، بلکه جنازه ای را برای دفن آورده اند و این نعره از این جنازه بلند است و آن افرادی که متصدّی دفن او بودند ابداً اطّلاعی نداشته و با کمال خونسردی و آرامش مشغول کار خود بودند .

بدون شک صاحب جنازه مرد ظالم و ستمگری بوده که

در اولین وهله از ارتحال به چنین عقوبتی دچار شده است ، یعنی قبل از دفن و عذاب قبر از دیدن صور برزخیّه وحشتناك گردیده و فریاد برآورده است .

چون سکندر را مسخّر شد جهان

وقت مرگ او درآمد ناگهان

گفت تابوتی کنید از بهر من

دخمه ای سازید پیش شهر من

کف گشاده دست من بیرون کنید

نوحه بر من هر زمان افزون کنید

تا ز مال و لشگر و ملك و شهی

خلق برببینند دست من تهی

گر جهان در دست من بود این زمان

در تهی دستی برفتم از جهان

ملك و مال این جهان جز هیچ نیست

گر همه یابی چون من جز هیچ نیست

کشف مهمّ برزخی برای آیت الله آقا سید جمال الدین گلپایگانی

مرحوم آیت الله آقا سید جمال الدین گلپایگانی از علماء و مراجع بزرگ اواسط قرن چهاردهم بود ، در علمیّت و عمل و از جهت قدر و کرامت و پاکی نفس و تقوا مورد تصدیق همگان بود ، و در مقامات معنوی وی احدی تردید نداشت ، آنجناب در امر مراقبت نفس و اجتناب از هوا مقام اوّل را حائز بود ، از صدای مناجات و گریه های نیمه شبش همسایگان وی حکایاتی دارند ، همیشه با صحیفه ی سجادیه مأنوس بود ، آهش سوزان ، اشکش روان و سخنش مؤثّر و دلی سوخته داشت .

در زمان جوانی در اصفهان تحصیل می نمود و با مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی هم درس و هم مباحثه بود ، و آیت الله بروجردی چه در زمانی که در بروجرد بودند و چه وقتی که در قم سکونت داشتند ، نامه هائی به ایشان می نوشتند و درباره ی بعضی از مسائل غامضه و حوادث واقعه استمداد

می نمودند ! !

این مرد بزرگ می فرمودند : من در دوران جوانی که در اصفهان بودم نزد دو استاد بزرگ مرحوم آخوند کاشی و جهانگیرخان قشقائی درس اخلاق و سیر و سلوک می آموختم و آنها در این امور مربّی من بودند .

به من دستور داده بودند که شبهای پنج شنبه و جمعه به بیرون شهر اصفهان به قبرستان تخت فولاد بروم و قدری در عالم مرگ و ارواح تفکّر کرده و مقداری هم به عبادت بپردازم و صبح برگردم .

عادت من این بود که شب پنج شنبه و جمعه می رفتم و مقدار یکی دو ساعت در بین قبرها و در مقبره ها حرکت می کردم و تفکّر می نمودم و بعد از چند ساعت استراحت کرده ، سپس برای نمازشب و مناجات برمی خاستم آنگاه نماز صبح را خوانده به اصفهان مراجعت می کردم .

شبی از شب های زمستان هوا بسیار سرد بود ، برف هم می آمد ، من برای تفکّر در ارواح و ساکنان وادی آن عالم از اصفهان حرکت کرده و به تخت فولاد آمدم و در یکی از حجرات رفتم ، خواستم دستمال خود را باز کرده چند لقمه ای غذا بخورم و بعد بخوابم تا در حدود نیمه شب بیدار شده ، مشغول کارها و دستورات خود از عبادت و مناجات شوم .

در این حال درب مقبره را زدند ، تا جنازه ای را که از ارحام و بستگان صاحب مقبره بود و از اصفهان آورده بودند آنجا بگذارند و شخص قاری قرآن که متصدّی مقبره بود مشغول تلاوت قرآن شود و آنان صبح بازگشته و جنازه

را دفن کنند .

آن جماعت جنازه را گذاردند و رفتند و قاری قرآن مشغول تلاوت آیات حق شد .

همین که من سفره ی خود را باز کردم تا مشغول غذاخوردن شوم دیدم ملائکه ی عذاب آمدند و مشغول عذاب کردن آن میّت شدند .

عین عبارت مرحوم گلپایگانی این است : چنان گرزهای آتشین بر سر او می زدند که آتش به آسمان زبانه می کشید ، و فریادهائی از این مرده برمی خاست که گوئی تمام این قبرستان عظیم را متزلزل می کرد ، نمی دانم اهل چه معصیتی بود ؟ از حاکمان جائر و ظالم بود که اینطور مستحق عذاب بود ؟ ! و ابداً قاری قرآن اطلاعی نداشت ; آرام بر سر جنازه نشسته و به تلاوت قرآن اشتغال داشت .

من از مشاهده ی این منظره از حال رفتم ، بدنم لرزید ، رنگم پرید ، هرچه به صاحب مقبره اشاره می کنم که در را باز کن من می خواهم بروم او نمی فهمید ، هرچه می خواستم بگویم زبانم بند آمده بود و حرکت نمی کرد ، بالاخره به او فهماندم ، چفت در را باز کن من می خواهم بروم ، گفت آقا هوا سرد است ، برف روی زمین را پوشانیده ، در راه گرگ هست تو را آسیب می رساند ، هرچه می خواستم به او بفهمانم که من طاقت ماندن ندارم او ادراک نمی کرد .

به ناچار خود را به در اطاق کشاندم ، قاری قرآن در را باز کرد و من بیرون آمدم ، با آنکه تا اصفهان مسافت زیادی نبود به سختی خود را به

شهر رسانـدم ، در مسـير راه چنـدين مرتبه زمين خـوردم ، به حجره مـدرسه آمـدم ، يـک هفته مريض بـودم مرحـوم آخونـد و جهانگيرخان به اطاقم می آمدنـد و از من پـذيرائی کرده برای علاجم به من دوا می دادنـد ، جهانگيرخان برای من گوشت می پخت و به زور به حلق من می کرد تا کم کم قوّه گرفتم و برايم بهبودی حاصل شد ! !

و نيز آنجناب می فرمودند : روزی در هوای بسـيار گرم برای فاتحه ی اهل قبور به وادی السّلام نجف رفتم ، برای فرار از گرما به زير طاقی نشستم ، عمامه را برداشته و عبا را کنار زدم که قدری استراحت کرده برگردم ، در اين حال جماعتی از مردگان با لباسـهای پاره و منـدرس و وضـعی بسـيار کثيف به سوی من آمدند و از من طلب شـفاعت می کردند که وضع ما بد است ، از خداوند بخواه ما را عفو کند !

من به ايشان پرخاش کردم و گفتم هرچه در دنيا به شما گفتند گوش نکرديد و حالا که کار از کار گذشته طلب عفو می کنيد ؟ برويد ای مسـتکبران ، سپس فرمودند اين مردگان شيوخی از عرب بودند که در دنيا مستکبرانه زندگی می کردند و قبورشان در اطراف قبری بود که من روی آن نشسته بودم ! !

اين بود شـمه ای از احوال متکبّران و سـتم پيشـگان در عالم برزخ ، و امّا آنچه در قيامت به عنوان جزای عمل خواهنـد ديـد در اين جزوه قابل بازگوکردن نمی باشد ، شما می توانيد در اين زمينه به آيات مربوط به قيامت کفار و

معاندین و روایات بسیار مهمی که از اهل بیت طاهرین رسیده مراجعه کنید .

الها ، داورا ، کریما ، پروردگارا ، معاصی گذشته ما را به لطف و کرمت از پرونده ما پاک کن ، قلب و روح و نفس ما را به سوی خود جهت بده ، در بدن ما برای عبادت و اطاعت از دستوراتت قدرت و قوت بگذار ، از ما دستگیری فرما و ما را از مهالک حفظ کن ، و حیات و مرگ ما را حیات و مرگ انبیاء و ائمه قرار بده ، و درِ توفیق انجام هرچیز ظاهر و باطنی را به روی ما بگشای ، که ما را جز تو پناهی نیست و درد ما را جز عنایت و کرم تو دوائی نمی باشد .

من بلبل عشق تو در این گلستانم

آتش زند داغ فراقت آشیانم

مرغی شکسته بالم از بیداد صیّاد

رحم ای خدای دادگر بر جسم و جانم

آواره ام در کوه و صحرای فراقت

موسی صفت جویای خضر بی نشانم

هفتاد رفت از عمر و دل را دنیی دون

گیرد به بازی باز و پندارد جوانم

آه از شب تار فراقت ماه رویا

کو روز وصلت تا به شادی جان فشانم

خون شد دلم از جور و بیداد زمانه

مژده بده وصلی که آساید روانم

نتوان ز صیّادان در این صحرا شد ایمن

الّا که بخشد چشم پرنازت امانم

آزادی و امن و سلامت خواهی ای دل

در ملک عشق است و دیار دلستانم

گاهی الهی را ز غم چون شمع سوزد

سازد دل پروانه بی تاب و توانم

در پایان بخش به ترجمه ی اصل روایت باب مرگ که از حضرت صادق (علیه السلام)در ابتدای فصل ، از کتاب با قیمت

« مصباح الشریعه » نقل شد عنایت کنید :

توجه به مرگ از بین برنده ی شهوات غلط نفس ، و ریشه کن کننده ی علل غفلت از حق ، و تقویت کننده ی دل به مواعید حق ، و نرم کننده ی طبع ، و شکننده ی آثار هوا و خاموش کننده ی آتش حرص و بی اعتبار کننده ی قدر دنیا در نظر انسان است ، و همین است تفسیر کلام رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که فرمود : یک ساعت فکر از یکسال عبادت بهتر است ، و آن فکر مردن و کوچ کردن از دنیا به آخرت و برکندن خیمه ی حیات از این جهان و زدن آن خیمه در آن جهان است .

شکی نیست که اندیشه در مرگ سبب نزول رحمت حق به سوی آدمی است ، کسی که به فکر مرگ و عدم چاره اش در آن زمان ، و عجز و انکسارش در آن وقت ، و طول اقامتش در قبر و حیرت و تعجّبش در قیامت نیست ، خیری در حیات و زندگی ندارد .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : محوکننده ی لذّت ها را زیاد یاد کنید . گفتند محوکننده ی لذّت ها چیست ؟ فرمود : مرگ .

کسی که در حال وسعت در عیش است ، یاد مرگ او را به تنگنا می اندازد و آنکس که در تنگنای زندگی است اندیشه ی مردن او را از رنج و زحمت در زندگی آزاد می کند .

مرگ اولین منزل از منازل آخرت ، و آخرین منزل از منازل دنیاست ، خوشا بحال کسی که

در وقت ورود به اول منزل مورد کرامت قرار بگیرد و بیاید که مرگ برای او از تمام خوشیهای گذشته که در دنیا داشت خوش تر است .

موت از هر چیزی به انسان نزدیک تر است در حالی که آدمی آن را دور می پندارد ، انسان با وجود ضعف بنیه چه جرأت سختی بر خود دارد ، به این معنی که با نزدیک بودن مرگ به وجودش ، چرا به فکر عاقبت نیست ؟

مرگ علّت نجات پاکان از زحمت دنیا ، و موجب شقاوت و هلاکت برای گناهکاران است ، از این جهت مخلصان و عارفان عاشق مرگ ، و بدکاران و آلودگان در وحشت و ترس از مردنند ، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : هرکس لقای حق را دوست دارد خدا هم لقای وی را عاشق است ، و هرکس از قرب و لقا کراهت دارد ، حضرت حق هم لقاء او را کراهت دارد .

باب هشتاد و چهارم در حساب است

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : لَوْ لَمْ یَکُنْ لِلْحِسابِ مَهْوَلَهٌ اِلاّ حَیاءُ الْعَرْضِ عَلَی اللهِ تَعالی وَفَضیحَهُ هَتْکِ السِّتْرِ عَلَی الْمَخْفِیّاتِ لَحَقَّ لِلْمَرْءِ اَنْ لا یَهْبِطَ مِنْ رُؤُوسِ الْجِبالِ وَلا یَأْوِیَ عُمرانًا وَلا یَأْکُلَ وَلا یَشْرَبَ وَلایَنامَ اِلاّ عَنِ اضْطِرار مُتَّصِل بِالتَّلَفِ وَمِثْلُ ذلِکَ یَفْعَلُ مَنْ یَرَی الْقِیامَهَ بِاَهْوالِها وَشَدائِدِها قائِمَهً فی کُلِّ نَفْس وَیُعایِنُ بِالْقَلْبِ الْوُقوفِ بَیْنَ یَدَیِ الْجَبّارِ حینَئِذ یَأْخُذُ نَفْسَهُ بِالْمُحاسَبَهِ کَاَنَّهُ اِلی عَرَصاتِها مَدْعُوٌّ وَفی غَمَراتِها مَسْئولٌ .

قالَ اللهُ تَعالی : (وَإِن کَانَ مِثْقَالَ حَبَّه مِنْ خَرْدَل أَتَیْنَا بِهَا وَکَفَی بِنَا حَاسِبِینَ) .

وَقالَ بَعْضُ الْاَئِمَّهِ : حاسِبوا اَنْفُسَکُمْ قَبْلَ اَنْ تُحاسِبوا وَزِنوا اَعْمالَکُمْ قَبْلَ اَنْ توزَنوا .

قالَ اَبوذَرٍّ

(رضی الله عنه) : ذِكْرُ الْجَنَّهِ مَوْتٌ وَذِكْرُ النّارِ مَوْتٌ ، فَيا عَجَبًا لِمَنْ يَحْيى بَيْنَ مَوْتَيْنِ .

رُوِیَ اَنَّ يَحْيى بْنَ زَكَرِيّا (علیهما السلام) كانَ يُفَكِّرُ فی طولِ اللَّيْلِ فی اَمْرِ الْجَنَّهِ وَالنّارِ فَيُسْهِرُ لَيْلَتَهُ وَلا يَأْخُذْهُ النَّوْمُ ثُمَّ يَقولُ عِنْدَ الصَّباحِ :

اللّهُمَّ اَيْنَ الْمَفَرُّ وَاَيْنَ الْمُسْتَقَرُّ ؟ اَللّهُمَّ اِلَيْكَ .

مسئله ی با عظمت حساب

از مسائلی که بر هرکس لازم است در تمام لحظات حیات و آنات زندگی به آن توجه داشته باشد ، مسئله برخورد به حساب روز قیامت است که از جانب حضرت حق نسبت به تمام اموری که در زندگی دنیا بر انسان گذشته است اِعمال می شود .

امر حساب و مسئله ی رسیدگی به اعمال چه اعمال ظاهریه چه باطنیه ، چه کبیره ، چه صغیره امری است حتمی و واقعیّتی است غیر قابل اجتناب .

پرونده ای که از اعمال انسان به حکم حضرت حق بوسیله ی ملائکه ی الهی که در قرآن مجید از آنان به عنوان رقیب و عتید(۲۸) و یا کرام کاتبین(۲۹) نام برده شده تنظیم می شود ، و هماهنگ با برنامه های آن با انسان معامله می شود .

بر اساس آیات کتاب حق دست و پا(۳۰) ، و پوست بدن و گوش و چشم(۳۱) ، و زمین ، و رسول خدا و ائمه ی طاهرین(۳۲) و خود حضرت حق(۳۳) شاهد و پرونده ی اعمال انسانند و جای هیچگونه ردّ و انکاری نسبت به پرونده ی تنظیم شده برای انسان نیست .

قرآن مجید از روز قیامت به عنوان روز حساب نام می برد ، یعنی روزی که تمام اعمال ظاهری و باطنی بندگان محاسبه می شود و براساس آن حساب

با آنان معامله می گردد :

(وَلاَ تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّکَ عَن سَبِيلِ اللَه إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَه لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ).

از هـوای نفس « مجمـوع امیـال و شـهوات و غرائزی که تو را به سوی غیر حق جـذب می کننـد » ، پیروی مکن که تو را از راه الهی گمراه می کننـد ، آنـان که از جـاده ی حق گمراه شونـد دارای عـذابی شدیدنـد ، به خـاطر اینکه روز حساب را فراموش کردند .

آری روز حساب روزی است که ایمان و اخلاق و اعمال آدمی به محاسـبه کشـیده می شوند ، و آنقدر حساب آن روز دقیق و ظریف است که تمام افراد انسان بهت زده می شوند .

(وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَاوَيْلَتَنَا مَالِ هذَا الْكِتَابِ لاَ يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلاَ كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَلاَ يَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً) .

و کتاب در آنجا قرار داده می شود ، امّا گنهکاران را می بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحش انـد و می گویند ، ای وای بر مـا ، این چه کتـابی است که هیـچ عمـل کوچـك و بزرگی نیست مگر اینکه آنرا شـماره کرده است ؟ و همه ی اعمال خود را حاضر می بینند و پروردگارت به احدی ظلم نمی کند .

آری مجرمان وقتی از محتوای پرونـده ی خود آگاه می شونـد ، وحشت زده می گردند ، بطوریکه چهره ی آنان آثار وحشـت را نشان می دهد ، می بینند که تمام اعمال را موبه مو به حساب آورده و ضبط کرده اند و

چیزی در این زمینه فروگذار نشده آه می کشند که چه وحشتناک است ، ما تمام این اعمال را به دست فراموشی سپرده بودیم آنچنان که گاهی فکر می کردیم اصلاً خلافی از ما سر نزده امّا امروز می بینیم که سرنوشتمان تاریک است .

خوبیها و بدیها ، ظلم ها و عدلها ، هرزگیها و خیانتها همه و همه در برابر صاحبانش تجسم می یابد .

آنچه دامن آنها را می گیرد کارهایی است که در دنیا انجام داده اند ، بنابراین از چه کسی می توانند گله کنند جز از خودشان .

امام ششم (علیه السلام) می فرماید :

هنگامی که روز قیامت شود ، نامه ی اعمال آدمی را به دست او می دهند ، سپس گفته می شود بخوان .

راوی خبر می گوید : از حضرت پرسیدم : آیا آنچه را در نامه است می شناسد و به خاطر می آورد ؟

امام فرمود :

همه را بخاطر می آورد هر چشم به هم زدنی ، کلمه ای ، جابجا کردن قدمی و خلاصه هر کاری انجام داده است و لذا فریادشان بلند می شود و می گویند : ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر آنکه آن را احصاء و شماره کرده است(۳۶) ! ! !

وضع محاسبات در قیامت

از آیات قرآن مجید استفاده می شود که براساس اعمال انسان پنج گونه محاسبه در صحرای با عظمت محشر وجود دارد و آن عبارت است از :

۱ به غیر حساب .

۲ سریع الحساب .

۳ حساب یسیر .

۴ حساب شدید .

۵ سوء حساب .

۱ تعبیر به

غیر حساب بنابر تحقیقات علمی صاحب « المیزان » در جلد هفدهم صفحه ی ۲۵۸ به معنای بی حساب بودن طایفه ای از مردان راه حق است و به عبارت دیگر عبارتست از ورود مؤمن به محشر و بلافاصله ورودش به بهشت بدون اینکه پرونده ی او را باز کنند و ترازوئی برای سنجش اعمالش قرار دهند !

اینان همان انسانهای باکرامتی هستند که برای حفظ ایمان و دین خود و پابرجائی فرهنگ الهی در تاریخ ، در برابر انواع مصائب و رنجها و مشقّتها صبر و استقامت و پایمردی و پایداری کردند و در این زمینه از بذل جان و مال دریغ نورزیدند تا جائی که به شرف لقاء و وصال حضرت دوست نائل شدند .

خود این برخوردی که از جانب حضرت حق با عباد مخلص می شود حساب خاصی است که به تعبیر قرآن به غیر حساب است .

آری مردان راه و عاشقان جمال و عارفان معارف و بیداردلان باحال ، و سوختگان کوی عشق امتیازی برای تمام انسانها دارند .

اینان در تمام لحظات حیات از حضرت دوست غفلت نداشتند ، وذکر و وِردی جز ذکر یار بر لب جان و زبان قلبشان نبوده و هیچ عملی را جز به رضای حق انجام ندادند و قدمی جز برای جلب خوشنودی معشوق بر نداشتند .

کسی که بر مرض عشق مبتلا گردد

بود محال که مستوجب شفا گردد

نظر ز چشم سیه ی مست وی نمی بندم

گر استخوان من از غصه توتیا گردد

کم است بهر تلافی یک دقیقه هجر

هزار سال فلک گر به کام ما گردد

فروغ مهر نبینم به دور چرخ بلند

ولی چراغ خموش است و آسیا گردد

بریز

باده که قلب سیه ز صیقل عشق

رسیده وقت که جام جهان نما گردد

اگر به کوچه زلفت صبا گذار آرد

دوچار دزد شب و رهزن بلا گردد

من آن نیم که ز درد فراق ناله کنم

اگر که بند به بندم ز هم جدا گردد

به غیر بار محبت چه طرف خواهد بست

کسی که داخل این کاروان سرا گردد

به میوه های لطیف بهشت حاجت نیست

اگر که سیب زنخدان نصیب ما گردد

چنان صفا بده آتش به خانه ی دل خویش

کزین سرا چه دری باز بر خدا گردد

(قُلْ یَاعِبَادِ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَیْرِ حِسَاب) .

به آن بندگانی که ایمان آورده اند بگو : پرهیزکار و خداترس باشید ، که هرکس اهل تقوا و نیکی است ، نصیبش در دنیا خوبی و خوشی است ، و زمین خدا پهناور است در صورتیکه محل زندگی شما مضرّ به ایمان شماست ، هجرت کنید . که خداوند مردم صابر را به حدّ کامل و بدون حساب پاداش خواهد داد .

۲ (وَمِنْهُمْ مَن یَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الْآخِرَهِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * أُولئِکَ لَهُمْ نَصِیبٌ مِمَّا کَسَبُوا وَاللهُ سَرِیعُ الْحِسَابِ) .

دسته ای از مردم جز امور مادی و مسائل ظاهری هدفی ندارند ، اینان از تمام حیات به غیر از خوراك و پوشاك و مسکن و مرکب چیزی نصیبشان نیست ، ولی عده ی دیگر مردمی هستند که از پی معرفت و ایمان ، اندیشه و افکارشان محدود به مسائل مادی محض نیست ، بلکه شئون دنیائی را به عنوان مقدمه ی رشد

و تکامل معنوی می خواهند و برای آخرتشان سعادت ابدی و همیشگی ، و این آیه ی کریمه منطق عالی اسلام را در مسائل مادی و معنوی مشخّص می سازد و کسانی را که تنها در مادّیات غوطهورند محکوم می سازد .

حسنه در آیه ی شریفه دارای مفهومی وسیع است و تمام مواهب مادی و معنوی را در بر می گیرد ، پاره ای از روایات در توضیح حسنه به بعضی از مصادیق آن اشاره کرده است .

قالَ رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) :

مَنْ اوتِیَ قَلْبًا شاکِرًا وَلِسانًا ذاکِرًا وَزَوْجَهً مُؤْمِنَهً تُعینُهُ عَلی اَمْرِ دُنْیاهُ وَآخِرَتِهِ فَقَدْ اوتِیَ فِی الدُّنْیا حَسَنَهً وَفِی الْاخِرَهِ حَسَنَهً وَوُقِیَ عَذابَ النّارِ .

آنکس که خداوند به او قلبی سپاس گزار و زبانی آراسته به یاد حق و همسری باایمان که وی را در امر دنیا و آخرت یاری کند ببخشد نیکی دنیا و آخرت نصیبش شده و از عذاب آتش بازداشته شده .

اینان از آنچه کسب کرده اند بهره می برند که خداوند سریع الحساب است . سریع الحساب از اسماء حضرت اوست و چون وجود مقدّسش مستجمع جمیع صفات کمال است و برای حضرتش محدودیّتی در هستی و قدرت نیست از این جهت رسیدگی به حساب خلایق حتی در یک لحظه برای جنابش امر سختی نیست . در حدیث آمده :

اِنَّ اللهَ تَعالی یُحاسِبُ الْخَلائِقَ کُلَّهُمْ فی مِقْدارِ لَمْحِ الْبَصَرِ .

خداوند به اندازه ی یک چشم به هم زدن به حساب همه ی خلایق می رسد .

معطّلی افراد در روز قیامت در امر محاسبه در رابطه ی با اعمال آنهاست نه در ارتباط با ضعف حسابگر ، آنانکه

در دنیا حقوق حق و حقوق خلق را معطّل کردند ، البته در آخرت در مرحله ی حساب معطّل خواهند شد که گاهی هزاران سال آخرتی معطّلی آنان طول می کشد ، چنانچه پاره ای از روایات بر این مهمّ دلالت دارد ، ولی آنان که در دنیا به انجام فرائض اقدام کردند ، و از محرّمات روی گرداندند ، و حق احدی از مردم را معطّل ننمودند ، البته در قیامت در معرض نسیم رحمت سریع الحساب قرار گرفته و یک چشم به هم زدنی از قیامت به بهشت می روند ، اینان همان انسانهائی هستند که در معارف الهیه از آنها تعبیر به منبع برکت ، چشمه ی فیض ، انسان مؤمن ، چراغ راه ، و موجودی الهی شده است ، آن بزرگوارانی که در تمام طول زندگی جز خدا و خوشنودی او نظری نداشتند و تلاش آنان فقط و فقط بخاطر تأمین سعادت جاودانی بود ، و محور عشقی جز حضرت دوست نداشتند .

دیدیم کرانه تا کرانه

غیر از تو نبود در میانه

هم دست هزار آستینی

هم صدر هزار آستانه

یک گلبن و صد هزار گلشن

یک شاهد و صد هزار خانه

شادی زمانه جاودان نیست

اندوه تو عیش جاودانه

جرم دیگر است طاعت ما

عفو تو بجوید ار بهانه

آسوده تر آن که غرقه شد زود

کاین بحر نباشدش کرانه

دست ار نرسد بر آستینش

بگذار سری بر آستانه

شب را به نشاط خوش به صبح آر

تا صبح چه آورد زمانه

۳ (فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ كِتَابَهُ بِیَمِینِهِ * فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَاباً یَسِیراً) .

پس هر کس را در آن روز نامه ی عمل به دست راست دهند ، در حسابرسی نسبت به

اعمالش سهل انگاری شود .

آری اصحاب یمین ، که همان مردم با ایمان و دارنده ی اخلاق حسنه و اعمال صالحه اند ، در روز قیامت از عفو و رحمت ، از لطف و عنایت ، از محبّت و مرحمت برخوردار می شوند ، که این واقعیّت که نصیب آنان می شود همان حساب یسیر است .

۴ (وَكَأَيِّن مِن قَرْيَه عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَعَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْراً) .

چه بسیار مردم دیاری که از خدا و فرستادگان حضرت الله سرپیچیدند ، پس آنان را به حساب سخت مؤاخذه کردیم و به عذاب بسیار شدید معذّب ساختیم .

منظور از حساب سخت محرومیّت بدکاران از گذشت و عفو و مرحمت و لطف حضرت اوست .

۵ در آیات بیست تا بیست و دوم سوره ی رعد بدینگونه نشانه های اهل دل و عارفان معارف و مشتاقان لقاء حضرت دوست را بیان می کند :

اینان وفا کننده ی به عهدند ، و از شکستن پیمان یار دنیا و آخرت بری و بیزارند ، به آنچه خداوند پیوند آن را امر کرده از صله ی رحم و احسان به پدر و مادر و حفظ عهد و پیمان با حق وفادارند و در خشیت از حقند و از بدی حساب در روز قیامت می ترسند .

آری وقتی یار در صحنه ی باعظمت قیامت روی به جانب انسان ندارد ، و از لطف و مرحمت و عنایتش بخاطر تمام آلودگی انسان دریغ دارد ، و هیچ شافع و ناصری برای نجات انسان لب باز نمی کند ، و سر و کار مجرم با دادگاه های

سخت و ملائکه ی عذاب ، و عاملان غضب و خشم الهی سات ، این را می گویند سوء الحساب ! !

فیض آن عارف وارسته ، و عاشق دل خسته در این زمینه می گوید :

هشدار که هر ذرّه حسابست در اینجا

دیوان حسابست و کتابست در اینجا

حشرست و نشورست و صراطست و قیامت

میزان ثوابست و عقابست در اینجا

فردوس برین است یکی را و یکی را

آزار و جحیمست و عذابست در اینجا

آن را که حساب عملش لحظه به لحظه است

با دوست خطابست و عتابست در اینجا

آن را که گشودست ز دل چشم بصیرت

بیند چه حسابست و چه کتابست در اینجا

بیند همه پاداش عمل تاره به تاره

با خویش مر آن را که حسابست در اینجا

با زاهدش ار هست خطابی به قیامت

با ماش هم امروز خطابست در اینجا

امروز به پاداش شهیدان محبّت

زان روی برافکنده نقابست در اینجا

آن را که قیامت خوش و نزدیک نماید

از گرمی تعجیل دل آبست در اینجا

دوری که نبیند مگر از دور قیامت

در دیده ی تنگش چو سرابست در اینجا

بیدار نگردد مگر از صور سرافیل

مستغرق غفلت که بخوابست در اینجا

هشدار که سنجد عمل خویشتن ای فیض

سرسوی حق و پا به رکابست در اینجا

صد شکر که دل های عزیزان همه آنجا

معمور بود گرچه خرابست در اینجا

ما اگر به دستور قرآن مجید و انبیاء عظام و امامان گرام لحظات خود را همراه با مراقبه و محاسبه بسر بریم ، در فردای قیامت یا جزء بی حسابان به حساب خواهیم آمد یا جزء خوش حسابان ، ورنه در ورطه ی محشر دچار حساب شدید و یا سوء حساب خواهیم شد .

بهترین حال انسان حال محاسبه است

آری اگر انسان باحساب زندگی کند ،

یعنی در تمام امور و در کلّیه ی شئون و در هر قدمی که برمی دارد و در هر سخنی که می خواهد بگوید و یا بشنود و خلاصه هرکاری که می خواهد انجام دهد خدا و قیامت را در نظر داشته باشد و عمل و کارش را هماهنگ با خواسته های حق و اوامر و نواهی انبیاء و ائمه انجام دهد ، در حقیقت در بهترین حال و عالی ترین موقعیّت است .

محاسبه از والاترین منازل عرفانی و کار با قیمت اهل سیر و سلوک است ، در این زمینه مقدمه ای را از مقامات معنوی نقل می کنم :

(يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَد) .

ای کسانی که ایمان آورده اید راه پرهیزکاری پیشه کنید ، هر انسانی باید با کمال دقّت توجه کند که برای فردایش چه فرستاده .

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست

که خدمتی به سزا برنیامد از دستم

خدای بزرگ می فرماید :

(فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ) .

همانا ابلاغ و رساندن احکام بر توست و رسیدگی به حساب خلائق بر ما .

آنچه از خوب و بد ، زشت و زیبا ، صواب و خطا ، بندگان مرتکب می شوند ، خدای متعالی حساب آنها را دارد و در قیامت برابر با آن حساب از آنان حساب می کشد .

(إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) .

آنچه در دنیا انجام دهید همه را به حقیقت ثبت می کنیم و براساس آن به شما پاداش می دهیم .

این حسابی است که مالک از مملوک یا معبود از عبد دارد ، عبد نیز باید دارای

حساب باشد . چه خوش می فرماید حضرت مولی الموحدین امام عارفین امیرالمؤمنین (علیه السلام) :

عِبادَ اللهِ زِنوا اَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ توزَنوا وَحاسِبوها مِنْ قَبْلِ اَنْ تُحاسَبوا .

بندگان خدا ، خود را آزمایش و امتحان کنید و در ترازوی حق و حقیقت بسجید ، قبل از اینکه شما را در میزان قیامت بسنجد ، و بحساب خود برسید قبل از اینکه به حساب شما برسند .

سالکین الی الله اهل حسابند ، پیوسته به حساب خود می رسند ، اگر نفس خطائی کند فوراً علیه او به عتاب برخاسته و آن را تقبیح و توبیخ کنند و با عملی مثبت و امری عبادی آن را سرکوب نمایند و به مدار عبادت و تقوا بازگردانند .

عمل خلاف در قلب اثر می گذارد و قلب را کدر و تاریك و گرفته می کند و مادامی که اثر عمل باقی است قلب گرفته و منقبض است ، و سالک برای جبران عمل خلاف به برنامه خیر مبادرت می کند و از خدا می خواهد که از او بگذرد و از قلبش رفع کدورت کند .

سالك اگر متوجه اعمال خلاف نباشد و محاسبه نداشته باشد و سیّئات را با حسنات جبران نکند ، سیّئات رو به فزونی می رود و کدورت قلب زیاد می شود و کار بجائی می رسد که اثر سوء اعمال خلاف ، او را سرد و از سیر و سلوك باز می دارد ، و در این موقع حال طلب هم از او گرفته می شود و دیگر رغبتی برای او نسبت به اعمال خیر و صواب نیست .

تاجر و کاسب برای اینکه حساب سرمایه

ی خود را داشته باشند چند دفتر دارند ، دفتر باطله ، دفتر روزنامه ، دفتر کل ، دفتر صندوق ، دفتر انبار ، دفتر اموال و بعضی دفاتر دیگر ، یک تاجر حسابی همه ی این دفاتر را دارد ، برای اینکه حساب او روشن باشد .

دفتر صندوق صادرات و واردات نقدی را نشان می دهد ، دفتر انبار صادرات و واردات جنسی را ، دفتر کلّ بدهکاری و بستانکاری را ، دفتر روزنامه عملیّات روزانه را .

یک صفحه در دفتر کل سود و زیان در آن ثبت می گردد ، این صفحه نشان می دهد تاجر در چه حال است ، تاجر وقتی ببیند زیان بر سود غلبه دارد و بدهکاری نسبت به بستانکاری افزون است چقدر مضطرب می گردد ؟

سالک نیز باید مانند تاجر همه نوع حساب داشته باشد ، حساب چشمش حساب گوشش و حساب زبان و قلبش و حساب دست و پایش برایش معلوم باشد ، بداند چه عملی دارد ، چه می بیند ، چه می شنود ، چه می گوید ، به کدام ناحیه توجه دارد ، بکجا می رود ، علاقه ای به چیست ، با که معاشرت دارد ، مقصودش کیست ، حساب همه ی امور را داشته باشد ، اگر اهل حساب و محاسبه نباشد چون تاجری است که دفتر حساب و کتاب ندارد و بالاخره ورشکست است .

سالک بعد از عقد توبه در طریق محاسبه قدم می گذارد و واضح است وقتی ضرر دامنگیر کسی شد ، در هر امری باشد با احتیاط پیش می رود ، تاجر وقتی ضرری متوجه او شد حساب

ضرر خود را دارد ، همیشه حساب می کند چه وقت جبران ضـرر او می شود . آنکه بواسطه ی ارتکاب به امر خلاف دور افتاد ، و سپس توبه نمود ، حساب خلاف و نافرمانی خود را دارد که دیگر مرتکب آن نشود ، روی همین اصل محاسبه بعد از عقد توبه است .

در امر محاسبه سالك باید سه اصل را به دقّت مورد بررسی قرار دهد و از آن سه موقعیّت به نفع خود استفاده کند .

اصـل اوّل : به جنایـات و نافرمـانی های خود و نعمتی که از طرف حق تعالی بـدو رسـیده نظر افکنـد ، این دو را مقابل هم قرار دهـد ، مسلّماً آن که از نور حکمت بی بهره است ، و سوء ظن به نفس نـدارد ، نمی توانـد در مقـام مقایسه برآیـد ، تشـخیص نعمـت از فتنه یعنی آن نعمـتی که جهت آزمـایش و امتحـان است بسـیار امر مشـکلی است . اسـتدراج صورتـاً احسـان ولی در حقیقت خذلان است ، در اسـتدراج شـخص مست بَطَر است ، یعنی سـر گرم نعمت هائی است حق متعال بدو داده ، نعمت او را از یاد خداوند غافل نموده است ، ازدیاد نعمت موجب ازدیاد دوری از حق شده ، این همان فتنه و آزمایش با نعمت است .

(وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِنْ حَیْثُ لاَیَعْلَمُونَ) .

آنان که تکذیب آیات ما کنند ، ما آنها را از جائی که خود نمی دانند به تدریج به عذاب نزدیك می کنیم .

یعنی نعمت به آنها می دهیم آنان سرگرم به نعمت شده آیات ما را فراموش می کنند و به خاطر طغیان

مستوجب عذاب می شوند .

اصل دوّم : این است که سالک بفهمد آنچه از طاعات و عبادات به عهده ی اوست منّتی است از حق بر او ، و بداند اصلاح حال او با انجام فرائض است و آنچه از او به عنوان طاعت و عبادت صادر می شود جزائی استحقاقاً بر او مترتب نیست ، چه قیام به عبودیت واجب و انجام طاعات برای اصلاح حال است .

طبیب به مریض نسخه می دهد ، طبیب به مریض منّت دارد ، اگر مریض دستور طبیب را عملی نمود آیا باید بر طبیب منّت بگذارد ؟ !

طاعات و عبادات دواهائی هستند که مرض غفلت و جهل را برطرف می سازند ، اگر کسی برای رفع مرض خود به طاعات و عبادات قیام کرد آیا باید بر حق منّت بگذارد ؟

گروهی بر رسول خدا بواسطه ی قبولی دین اسلام منّت گذارند ، خطاب رسید :

(يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُل لاَ تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلاَمَكُم بَلِ اللهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ) .

بر تو بخاطر اینکه مسلمان شده اند منت می گذارند ، بگو منت ننهید ، خداوند بر سما منّت دارد که شما را هدایت کرد .

بندگان حقیقی حضرت حق می گویند : خداوند بر ما منّت گذارده که ما را به طاعت و عبادت خود امر نموده است .

اصل سوّم : این که سالک نسبت به عملی که انجام می دهد اظهار رضایت نکند و از عمل خود خرسند نباشد .

سالک اگر به انجام امری قیام نمود باید هیچ گاه از آن امر راضی و خوشنود نباشد ، چه وقتی نفس از

انجام امری راضی شد ، رضایت نفس نتیجه را عکس می کند .

امری که نفس راضی باشد حق راضی نیست ، امری که حق راضی باشد نفس راضی نیست . بهمین جهت فرموده اند :

اَعْدی عَدُوِّکَ نَفْسُکَ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیْکَ .

سالک وقتی از انجام عملی اظهار رضایت نمود آن اظهار رضایت حاکی از آنست که سالک هنوز به مقام معبود و عزّت کبریائی او آشنائی حاصل نکرده و نمی داند کسی نتواند حق عبادت و بندگی او را به جای آورد ، سعدی می فرماید :

عاکفان کعبه ی جلالش به تقصیر معترف ، که :

ما عَبَدْناکَ حَقَّ عِبادَتِکَ .

و واصفان حِلْیه ی جمالش به تحیّر منسوب ، که :

ما عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ .

سالک اگر مدعی باشد من خدمتی بسزا انجام داده ام خود را مستحق جزا و پاداش داند ، با اینکه این نظر مردود است و گفته شده که عارف سالک هرگز چنین مطلبی را اظهار نمی کند و ابراز نمی دارد .

اگر رضایت سالک نسبت به انجام فرائض روی این نظر باشد که بگوید : خدای را سپاس گزارم که توفیق به من عنایت کرد که بتوانم نسبت به ادای وظائف قیام کنم ، با توجه به اینکه عمل من شایسته ی مقام کبریائی و مقبول درگاه الهی نیست ، این اظهار رضایت ظاهراً به سالک ضرری نمی رساند . ضرر وقتی است که سالک به عمل خود نظر داشته باشد و آن را در خور مقام کبریائی الهی بداند .

الهی آن شیفته ی جمال و بنده ی حضرت ذوالجلال می گوید :

از لطف ایزد یافتم حکم جنون را

آتش زدم اوراق عقل ذی

فنون را

هر شب به یاد روی آن معشوق عالم

جاری کند عاشق بجای اشک خون را

بشنو نوای عشق یار از بلبل جان

خوش می نوازد مرغ این باغ ارغنون را

ذکر هو الله احد تابان کند ماه

پر نور کرد این نام چرخ نیلگون را

نپذیر در لوح دلت جز نقش الله

گر عاشقی زین نقش زیبا کن درون را

در آینه ی دل روی دلبر می توان دید

گر پاک سازی گرد اوهام و ظنون را

از شاه دین آموز علم عشق و بگزین

معشوق جان را نی بت نفس زبون را

تا زنده دل گردی طلب خضر زمانی

با عقل موسی جوی عشق رهنمون را

آسایش هر دو جهان خواهی الهی

از دل برون کن مهر این دنیای دون را

اکنون به ترجمه ی اصل روایت نقل شده از حضرت صادق در « مصباح الشریعه » عنایت کنید که حضرت می فرماید :

اگر برای حساب روز قیامت هیچ هول و خوفی جز آثار خجالت عرضه افعال و اعمال به جناب احدیّت و رسوائی دریده شدن پرده ی ستر که بر گناهان پنهانی است نباشد ، جای آن دارد که انسان از قله کوه به زیر نیاید و در آبادی جا نکند و جز به وقت اضطرار نخورد و نیاشامد ، و به غیر زمان ترس از تلف شدن نخوابد ، و چنین بودند انبیاء و اولیاء و کسانی که عقبات

آخرت را با چشم دل می دیدنـد ، به کمترین لباس قناعت می کردنـد و در معاش از حدّ ضـرورت تجاوز نمی نمودند ، در هر نفس قیامت و اهوال آن را مشاهده می کردند به نحوی که گویا قیامت برپاست و خلایق نزد حق اند و پروردگار

از گفتار و کردارشان حساب می خواهد آنهم دقیقترین حساب ! !

چنـانکه در قرآن فرموده : مـا که به کمیّت و کیفیّت تمـام اعمال بنـدگان آگاهیم همه ی آن اعمال را از ایشان بازخواست می کنیم هرچنـد به انـدازه ی ارزنی باشـد ، و هیچ فعل و عملی از هرکه باشد خواه کم خواه زیاد ، نمی شود که به حساب نیاید و به ترازوی عدالت سنجیده نشود .

بعضـی از ائمه فرموده انـد : حسـاب خویش را برسـید ، قبـل از اینکه به حسابتان برسـند ، و اعمال خود را بسـنجید قبل از آنکه اعمالتان را بسنجند .

ابوذر می فرمود : یاد بهشت و دوزخ در حقیقت مردن است ، چرا که رسیدن به آن دو پس از مرگ میسّر است . و ای عجب از انسانی که با وجود حقیقت داشتن مرگ از مردن غافل است .

نقل شده که حضرت یحیی تمام شب را به فکر بهشت و دوزخ بود ، چون صبح می رسید می گفت : الهی گریزگاه کجاست و قرارگاه در چه جائی است ؟ پس از آن می گفت : خدایا گریز به سوی توست و مفرّ و مأمن من توئی .

باب هشتاد و پنجم در حُسن ظنّ است

اشاره

قالَ الصُادِقُ (علیه السـلام) : حُسْنُ الظَّنِّ اَصْلُهُ مِنْ حُسْنِ ایمانِ الْمَرْءِ وَسَلامَهِ صَدْرِهِ وَعَلامَتُهُ اَنْ یَری کُلَّ ما نَظَرَ اِلَیْهِ بِعَیْنِ الطَّهارَهِ وَالْفَضْلِ مِنْ حَیْثُ رُکِّبَ فیهِ وَقُذِفُ مِنَ الْحَیاءِ وَالْاَمانَهِ وَالصّیانَهِ وَالصِّدْقِ .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : اَحْسِنوا ظُنونَکُمْ بِاِخْوانِکُمْ تَغْتَنِموا بِها صَفاءَ الْقَلْبِ وَنَقاءَ الطَّبْعِ .

قالَ اُبَیُّ بْنُ کَعْب : اِذا رَأَیْتُم اَحَدَ اِخْوانِکُمْ فی خَصْلَه تَسْتَنْکِرونَها مِنْهُ فَتَأَوَّلوها سَبْعینَ تَأْویلاً فَاِذَا اطْمَأْنَتْ

قُلوبُكَمْ عَلی اَحَدِها وَاِلاّ فَلوموا اَنْفُسَکُمْ حَیْثُ لَمْ تُعَذِّروهُ فی خَصْلَه یَسْتُرُها عَلَیْهِ سَبْعونَ تَأْویلاً وَاَنْتُمْ اَوْلی بِالْاِنْکارِ عِلی اَنْفُسِکَمْ مِنْهُ .

اَوْحَی اللّهُ تَبارَکَ وَتَعالی اِلی داوُدَ (علیه السلام) : ذَکِّرْ عِبادی آلائی وَنَعْمائی فَاِنَّهُمْ لَمْ یَرَوْا مِنّی اِلاَّ الْحَسَنَ الْجَمیلَ لِئَلاّ یَظُنّوا فِی الْباقی اِلاّ مِثْلَ الَّذی سَلَفَ مِنّی اِلَیْهِمْ ، وَحُسْنُ الظَّنِّ یَدْعوا اِلی حُسْنِ الْعِبادَهِ وَالْمَغْرورُ یَتَمادی فِی الْمَعْصِیَهِ وَیَتَمَنّی الْمَغْفِرَهَ وَلا یَکونُ حُسْنُ الظَّنِّ فی خَلْقِ اللهِ اِلاّ الْمُطیعُ لَهُ یَرْجو ثَوابَهُ وَیَخافُ عِقابَهُ .

قالَ رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : یَحْکی عَنْ رَبِّهِ تَعالی : اَنا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدی بی یا مُحَمَّدُ فَمَنْ زاغَ عَنْ وَفاءِ حَقیقَهِ موجِباتِ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ فَقَدْ اَعْظَمَ الْحُجَّهَ عَلی نَفْسِهِ وَکانَ مِنَ الْمَخْدوعینَ فی اَسْرِ هَواهُ .

مسئله ی بسیار مهمّ خوش گمانی

مسئله ی حسن ظنّ یا به عبارت دیگر خوش گمانی به حق و به عباد حق از مهمترین مسائل الهی و اسلامی است .

خوش گمانی به حضرت حق و به عنایات و الطاف حضرت او البته پس از ایمان و عمل واقعیّتی است که از طرف خداوند و انبیاء و اولیاء به انسان سفارش شده ، که هرکس آراسته به چنین حالی شود ، شوق و ذوق او نسبت به عبادت و سفر بسوی دوست فوق العاده زیاد می شود و بیش از پیش به آراستن و پیراستن خود اقدام می نماید ، بدگمانی نسبت به جناب حق ثمره ای جز کسالت نسبت به عبادت و ناامیدی از رحمت حضرت دوست ندارد .

خوش گمانی و حسن ظنّ به مردم امری لازم و حقیقی واجب است ، چرا که اعتبار و آبروی مردم و خلق خداوند در

گرو حسن ظن و خوش گمانی انسان به مردم است ، اگر بنا باشد انسان در کمترین و کوچک ترین کاری که از مردم می بیند به مردم بدگمان شود و محمل صحّتی برای کار مردم نسازد ، پس چه آبرو و اعتباری برای مردم و افراد در بین خودشان خواهد ماند ؟

آنان که نسبت به مردم بدگمانند چه اینکه گمان بد خود را اظهار کنند و یا ابراز ننمایند از نظر شارع مقدّس گنهکارند و بدگمانی آنان نسبت به مردم در پرونده ی ایشان ثبت می شود و در میزان قیامت به محاسبه گذاشته خواهد شد ! !

امام صادق (علیه السلام) در متن روایت به هر دو قسمت حسن ظنّ یعنی حسن ظنّ به حق و حسن ظنّ به خلق اشاره می فرمایند ، در قسمت اول روایت به حسن ظن به خلق اشاره می فرمایند : مایه و اصل و ریشه ی خوش گمانی ایمان قوی و نیکوی انسان و سالم بودن سینه و دل اوست از اخلاق سوء و علامت آن این است که به هر چیزی نظر می کند با چشم پاک و نظر فضیلت باشد ، و این حقیقت به خاطر آنست که : در وجود او صفات و حالا۔تی ترکیب شده و در قلبش مایه هائی به ودیعت گذارده شده که طبیعت و اقتضای آنها حسن ظن پیدا کردن است که بی توجّهی به آن صفات و بکار نگرفتن آن اوصاف عین ظلم به خود و به دیگران است ، و آن صفات عبارت است از صفت : حیاء و امانت ، و صیانت ، و صدق .

مقتضای حیاء

حسن نظر و خوش گمانی و شرم داشتن از پیدا کردن بدبینی و بدگمانی است ، و همچنین امانت داشتن و امن خاطر بر خلاف خیانت و تعدّی به حقوق دیگران است ، و درستی و صدق باطن خواهان صفا و صمیمیّت و مخالف کردار و گفتار و پندار نادرست است ، و همچنین است صفت حفظ و نگهداری خود از معایب و نواقص و نقاط ضعف ، که نمی گذارد آدمی به عیب سوءظن و بدگمانی آلوده شود .

خوش گمانی نتیجه ی مهذّب بودن دل از صفات رذیله و آرایش آن با صفات حمیده است . و بدون این دو مقدمه هرگز امکان پذیر نیست آدمی دارای حسن ظن شود . قلبی که صفت بخل یا حسد یا کبر یا عجب یا علاقه ی به دنیا و تمایلات نفسانی در آن رسوخ کرده است چگونه امکان دارد که نسبت به دیگران خوش بین و خیرخواه و با محبّت بوده ، و خیر و سعادت و نفع و بزرگی آنان را بخواهد ؟

رسول خدا فرمود :

در حق برادران دینی خود گمان نیکو داشته باشید تا دلهای شما صفا و طهارت پیدا کند .

ابیّ بن کعب گفت : چون یکی از برادران دینی خودتان را در یک حالت ناپسند و یا عملی مکروه دیدید ، تا هفتاد مرتبه فعل او را تأویل به خوبی و حمل بر معنای مطلوب کنید ، و اگر بعد از این تأویل باز دلهای شما آرامش پیدا نکرد البتّه خود را ملامت و سرزنش کنید ، که نتوانستید خصلتی را که از یک فرد مسلمان دیدید و تا هفتاد مرتبه جای

تأویل داشت پرده پوشی کرده و او را معذور بدارید ، پس شما با این نفس مضطرب سزاوارتر به ملامت هستید .

این بود متن گفتار امام همراه با مختصری توضیح . در اینجا لازم است به این نکته توجه کنیم که بدگمانی موجب بروز دروغ ، تهمت ، شایعه نسبت به مردم محترم و مبارزه با افراد مظلوم جامعه است . در این زمینه به آیاتی از قرآن و روایاتی از ائمه بزرگوار دقّت کنید .

(وَمَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُبِيناً) .

و کسی که خطا یا گناهی مرتکب شود ، سپس بی گناهی را متّهم سازد بار بهتان و گناه آشکاری بر دوش گرفته است .

در این آیه که در مورد تهمت نازل شده ، تعبیر لطیفی بکار برده شده و آن این که گناه را به منزله ی تیر قرار داده و انتساب آن را به دیگری به منزله پرتاب بسوی هدف . اشاره به این که همانطور که تیراندازی بسوی دیگری ممکن است آبروی او را که به منزله ی خون اوست از بین ببرد . بدیهی است وِزر و وبال این کار برای همیشه بر دوش فردی که تهمت زده باقی خواهد ماند .

(وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ كُلُّ أُوْلئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً) .

هرگز آنچه را علم و اطمینان نداری دنبال مکن و بی تحقیق در پی سخنی مرو و کسی را بدون آگاهی داشتن به وضعش بد مخوان و خلاصه به احدی گمان بد مبر که چشم و گوش و دل در پیشگاه

خدا مسئولند .

(لَوْلاَ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْراً وَقَالُوا هـذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ * لَوْلاَ جَاؤُوا وعَلَيْهِ بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولئِکَ عِندَ اللهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ * وَلَوْلاَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ لَمَسَّكُمْ فِی مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَهُوَ عِندَ اللهِ عَظِيمٌ) .

آیا سزاوار نبود که شما مؤمنان ، زن و مردتان چون از منافقان و مردم لامذهب و فاسق چنین بهتان و دروغ ها شنیدید ، خوش گمانیتان درباره ی یکدیگر بیشتر شده و بگوئید این برنامه محصول بی ایمانی عده ای از مردم است دروغی آشکار می باشد ؟

این شمائید که سخنان دروغ منافقان را از زبان یکدیگر گرفته و سپس به گفتگو برمی خیزید ، چیزی را که علم و یقین به آن ندارید ، و این کار را که جز ریختن آبروی مردم و ضربه به مال و جان آنان حاصلی ندارد کوچک و سبک می شمارید ، در صورتی که در پیشگاه خدا گناهی عظیم است .

چرا به محض شنیدن این سخنان درباره ی بی گناهان از طرف منافقان و فاسقان نگفتید که هرگز ما را تکلّم به این برنامه ها روا نیست ، پاک خدایا این بهتان بزرگ و تهمت محض است .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلاَ تَجَسَّسُوا) .

ای اهل ایمان از بسیاری از گمانها بپرهیزید ، به حقیقت بعضی از گمان ها گناه عمد است ، از زشتی های مردم جستجو نکنید و با آبروی مردم

بازی ننمائید ! !

عَنِ الصّادِقِ (علیه السلام) :

اَلْبُهْتانُ عَلَی الْبَرِیِّ اَثْقَلُ مِنَ الْجِبالِ الرّاسِیاتِ .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : تهمت زدن بر پاک دامن ، از کوههای سر بفلک کشیده بارش در پیشگاه خدا سنگین تر است ! !

علی (علیه السلام) فرمود :

مؤمن با برادر مؤمنش حیله نمی کند ، و به خیانت نمی نماید ، و وی را سرکوب نمی کند ، و به او تهمت نمی زند ، و به او نمی گوید از تو بیزارم .

اگر چیزی از برادر مؤمنت دیدی عذری برایش اقامه کن ، اگر عذری نیافتی آنقدر سعی کن تا عذری بیابی ، سوء ظن به مردم را که مادر بسیاری از گناهان است رها کنید که خدای عزّوجلّ از آن نهی کرده است .

قالَ رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) :

مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا اَوْ مُؤْمِنَةً اَوْ قالَ فیهِ ما لَیْسَ فیهِ اَقامَهُ اللهِ تَعالی یَوْمَ الْقِیامَهِ عَلی تَلٍّ مِنْ نار حَتّی یَخْرُجَ مِمّا قالَهُ فیهِ .

رسول خدا به نقل حضرت رضا (علیه السلام) از پدرانش فرمود :

کسی که به مرد و زن مؤمن بهتان بزند و در حق آنان مسئله ای را مطرح کند که در آنان نیست ، خداوند در قیامت او را بر تلّی از آتش قرار می دهد ، تا از آنچه در حق دیگران گفته و باعث آبروی آنان شده تبرئه شود ! !

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) :

اِیّاکُمْ وَالظَّنَّ ، فَاِنَّ اَکْذَبُ الْکِذْبِ .

رسول خدا فرمود :

از بدگمانی در حق مردم بپرهیزید ، که دروغ ترین دروغ ها بدگمانی است .

از امیر المؤمنین (علیه السلام) پرسیدند : فاصله بین حق

و باطل چه اندازه است ؟ فرمود چهار انگشت . آنگاه دست خود را بین گوش و چشم خویش قرار داد و فرمود : آنچه را دیده ات ببیند حق است و آنچه را گوشت بشنود اکثرش باطل است .

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : اِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخاهُ انْماثَ الْایمانُ فی قَلْبِهِ کَما یَنْماثُ الْمِلْحُ فِی الْماءِ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

هرگاه مؤمن برادرش را متّهم کند ، ایمان در قلبش چون نمک در آب ، آب می شود .

من به نظرم می رسد آیاتی که در این زمینه نقل شد و روایاتی که از کتبی مثل « کافی » شریف و « خصال » و « امالی » صدوق و « عیون اخبار الرضا » در این نوشته ذکر شد برای کسی که بخواهد از این گناه بسیار عظیم دست بردارد کافی باشد .

راستی قلب به هنگامی که از مسیر الهی انحراف شود و پس از انحرافش زبان را به استخدام بگیرد چه ضربه های غیر قابل جبرانی که به مردم آبرودار و افراد مظلوم و بی گناه نمی زند !

اگر لطف دوست و عنایت یار دستگیر انسان نباشد آدمی برای ابد روی سعادت را نخواهد دید ، و به وصال حضرت حق نائل نخواهد شد ، و از فیوضات ربّانیّه ی فیض نخواهد برد .

دلم خون گشت در دریای امید

بماندم زار و ناپروای امید

به وصل خود دمی بخشایشم ده

ز دردم یک نفس آسایشم ده

تو امید منی در گاه و بیگاه

کنون از کرده ها استغفرالله

تو امید منی اندر قیامت

ندارم گرچه جز درد و ندامت

تو امید منی اندر صراطم

به فضل خویشتن بخشی

نجاتم

تو امید منی در پای میزان

به لطف خویش بخشی جرم و عصیان

چنان در دست نفسم بازمانده

چو گنجشکی به دست باز مانده

مرا این نفس سرکش خوار کردست

شب و روزم به غم افکار کردست

مرا زین سگ امانی ده در این راه

ز دید خویشتن گردانش آگاه

غم عشق تو خوردم هم تو دانی

شب و روز اندرین دردم تو دانی

ز درد عشق تو زار و زبونم

بمانده اندرین غرقاب خونم

دوائی چاره کن زین درد ما را

ز لطف خود مگردان فرد ما را

در آن دم کین دمم از جان برآید

مرا آن لحظه دیدار تو باید

مرا دیدار خود آن لحظه بنمای

گره از کار من یکباره بگشای

توئی بس زین جهان و آن جهانم

توئی مقصود کلّی زین و آنم

امام صادق (علیه السلام) آنگاه به مسئله ی حسن ظن به حضرت حق اشاره می کنند و می فرمایند :

خداوند متعال به حضرت داود وحی کرد : بندگان مرا از نعمت های ظاهری و باطنی من که شامل حال آنهاست خبر ده ، زیرا آنان در طول زندگی خودشان غیر از احسان و خوبی از من ندیده اند ، تا برای آینده و جهان دیگر نیز چیزی را غیر از احسان و خوبی از جانب من منتظر نباشند .

حسن ظن داشتن به پروردگار متعال مقتضی آن است که انسان در مقابل احسان و نعمت های او بیشتر سپاسگزاری و عبادت کند ، و مقتضای فریب خوردن از نفس و مغرور شدن به خود آن است که انسان از خدای خود غفلت کرده و از عصیان و خلاف خودداری نکند و در عین آلودگی توقع مغفرت و آمرزش داشته باشد ، که این معنی از مفهوم حسن ظنّ

داشتن بیرون است ، همه باید بدانند که حسن ظن پس از ایمان و عمل صالح صحیح است چنانکه آیات کتاب خدا بر آن دلالت دارد .

حسن ظن از کسی حقیقت و واقعیّت دارد ، و از انسانی درست و صحیح است که خود را در برابر انتظار و توقعی که نسبت به احسان و نعمت و رحمت حق دارد وادار به طاعت و سپاسگزاری و انجام وظائف نماید و در عین اینکه پس از ایمان و عملش حسن ظن دارد ، پیوسته از عذاب و قهر الهی و از عصیان و خلاف ترسناک باشد .

رسول خدا از حضرت حق نقل می کند :

من همراه حسن ظنّ بنده ام هستم و برابر گمان نیکوی او با او معامله می کنم و هرگاه کسی به مقتضای حسن ظن خود عمل نکرده و از وفا کردن به لوازم گمان خود کوتاهی کند ، هرآینه به ضرر خود قدم برداشته و برخلاف دعوا و اظهار خود سلوک کرده و حجّت و دلیل بر علیه او اقامه شده و از جمله کسانی خواهد بود که فریب خورده و پیروی هوا و غفلت و هوس خویش نموده است .

باب هشتاد و ششم در تفویض است

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْمُفَوِّضُ اَمْرَهُ اِلَى اللهِ فی راحَهِ الْأَبَدِ وَالْعَیْشِ الْدائِمِ الرَّغَدِ ، وَالْمُفَوِّضُ حَقّاً هُوَ الْعالی عَنْ کُلِّ هِمَّهِ دونَ اللهِ تَعالی کَما قالَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) :

رَضیتُ بِما قَسَّمَ اللهُ لی

وَفَوَّضْتُ اَمْری اِلی خالِقی

کَما اَحْسَنَ اللهُ فیما مَضی

کَذلِکَ یُحْسِنُ فیما بَقی

قالَ اللهُ تَعالی فِی الْمُؤمِنِ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ :

(وَأُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَى اللهِ إِنَّ اللهَ بَصِیرٌ بِالْعِبَادِ * فَوَقَاهُ اللهُ سَیِّئَاتِ مَا مَکَرُوا وَحَاقَ بِآلِ

فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ)(۵۰) .

وَالتَّفْويضُ خَمْسَةُ اَحْرُف لِكُلِّ حَرْف مِنْها حُكْمٌ فَمَنْ اَتى بِاَحْكامِهِ فَقَدْ اَتى بِهِ .

اَلتّاءُ مِنْ تَرْكِ التَّدْبيرِ فِي الـدُّنْيا ، وَالْفاءُ مِنْ فَناءِ كُلِّ هِمَّه غَيْرَ اللهِ تَعالى ، وَالْواءُ مَنْ وَفاءِ الْعَهْـدِ وَتَصْـديقِ الْوَعْدِ ، وَالْياءُ مِنَ الْيَأْسِ مِنْ نَفْسِكَ وَالْيَقينِ بِرَبِّكَ ، وَالضّادُ مِنْ الضَّميرِ الصّافى لِلّهِ وَالضَرورَهِ اِلَيْهِ .

وَالْمُفَوِضُ لايُصْبِحُ اِلاّ سالِماً مِنْ جَميعِ الْافاتِ وَلا يُمْسى اِلاّ مِعافىً بِدينِهِ .

مسئله ی با عظمت تفویض

برنامه ی واگذاری تمام امور به حضرت دوست از مهمترین مسائل و از بهترین حالات است .

تفویض به معنای واگذاری تمام شئون حیات به نقشه های حق و برنامه های انبیاء و اولیاء الهی است ، این بهترین معنای تفویض است ، چنانچه از روایت حضرت صادق (علیه السلام) استفاده می شود .

کسی که امور خود را به حضرت حق واگذار می کند ، در راحت همیشگی و معیشت وسیع دائمی است .

آری وقتی کسی تمام نقشه های الهی را که منعکس در قرآن و گفتار انبیاء و ائمه است با جان و دل پذیرفت و تسلم حقایق الهیه شد و بر اساس آن نقشه ها و واقعیّات به زندگی ادامه داد از هر جهت راضی و راحت و زندگیش بی دغدغه و بی دردسر خواهد بود .

آنکس که به تدبیر خود و تدبیر غیر حق زندگی کند ، بدون شک در بن بست و رنج و ناراحتی قرار خواهد گرفت ، و جز ضایع کردن عمر و دچار شدن به رذائل اخلاقی و شقاوت و نکبت محصولی نصیب او نخواهد شد .

تفویض کننده ی واقعی کسی است که قصد و همّت او از همه ی مطالب

و مقاصـدی که غیر حق است بالاتر باشد ، و در راه خدا و برای حضـرت او و از تمام امور و موضوعات که به تدبیر نفسانی خود و غیر است صرفنظر کند .

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید :

راضی شدم به آنچه خداوند برای من مقرر فرموده ، و امور خود را به حضرت او واگذاشتم .

خدائی که در گذشته به من احسان کرد ، همچنان در آینده به من احسان خواهد فرمود .

دل چو بستم به خدا حسبی الله و کفی

نروم سوی سوا حسبی الله و کفی

تن من خاک رهش دل من جلوه گهش

سر و جانم به فدا حسبی الله و کفی

او چو دردی دهدم یا که داغی نهدم

نبرم نام دوا حسبی الله و کفی

همه نورست و ضیاء همه رویست و صفا

همه مهرست و وفا حسبی الله و کفی

او کند مهر و وفا من کنم جور و جفا

من مرض اوست شفا حسبی الله و کفی

گر بخواند بدوم ور براند نروم

چون توان رفت کجا حسبی الله و کفی

فیض از این گونه بگوی در غم دوست بموی

ورد جان ساز دلا حسبی الله و کفی

در معنـای دیگر ، تفـویض واگـذار کردن امـور خـود است به پروردگـار . و منظور از امور آن موضوعـاتی است که خـارج از اختیار انسان بوده و برای او پیشآمد می کند ، خواه حوادث آسـمانی باشد خواه زمینی حقیقت تفویض آنگاه صورت می گیرد

که انسان با چشم دل خـدای جهان را عالم و محیط و قادر و مهربان ببینـد ، یعنی معرفت توحیـدی مشاهـده ی برای او حاصـل شود نه از راه تصور علمی و برهان معمولی .

چون سالک راه توحید

به این مقام نائل شد ، قهراً در مقابل شهود عظمت و جلال و جمال حق تعالی از خواسته های خود خالی شده و چنان خود را ضعیف و فقیر و محتاج و عاجز و محدود و بی اختیار می بیند ، که جریان امور خود را از هر جهت چه دنیوی و چه اخروی به خداوند عزیز واگذار می کند ، و کمال مرتبه ی تفویض آنست که انسان چنان غرق وحدت و فنای عظمت و محو نور حقیقت گردد ، که از خود بی خبر و غافل شود و به جز او چیزی مشاهده نکند و هرچه دارد در راه جلوه جمال و جلال از دست بدهد و چیزی برای خود نخواهد(۵۱) .

دارم سرم به تن که گر افتد به پای یار

غلطد چو گو به خاک ورود از قفای یار

راه نگاه تنگ بود در طریق عشق

از بس فتاده کشته تیغ و جفای یار

گر سنگ غم به شیشه ی جانم دهد شکست

من راضیم هر آینه باشد رضای یار

چشم چگونه خون نفشاند که دیده است

خالی به روی مردمک خویش جای یار

گر بر فلک به دیده ی تحقیق بنگری

بینی سری بود که پُرست از هوای یار

دانی کجاست سجده گه ماه و آفتاب

آنجا بود که دیده شود نقش پای یار

در حیرتم چه نقش زد آن خضر خط به کار

تا راه یافت بر لب آب بقای یار

آتش اگر ز شعله هجران نسوختم

سوزم ز رشک آنکه کند جان فدای یار

داستان مؤمن آل فرعون و برنامه ی تفویض امورش به حق

مؤمن آل فرعون مردی بود از فرعونیان که به نوشـته ی کتب مذهبی پسر عمو ، یا پسر خاله ی فرعون بود و تعبیر به آل فرعون را در

قرآن نیز شاهد بر این معنا گرفته اند(۵۲) .

او در بحرانی ترین لحظات به موسی بن عمران پیامبر بر حق خدا ایمان آورد و برای حفظ و حراست جان موسی و پیشرفت فرهنگ حضرت حق در عین بودن مشکلات فراوان پیشگام و پیشقدم بود .

او مدتی در سنگر الهی تقیه و پنهان کاری مذهبی دست به عالی ترین برنامه ها جهت پیشرفت برنامه های الهی موسی در میان فرعونیان و دربار طاغوت زمان زد ولی در آخرین مرحله بنا به فرموده ی قرآن مجید پرده ها را کنار زد و آنچه گفتنی بود بطور صریح گفت و دشمنان هم درباره ی او تصمیمات خطرناکی گرفتند .

آن قوم لجوج و مغرور و خودخواه در برابر سخنان این مرد شجاع و با ایمان سکوت نکردند و متقابلاً ـ در جهت شرک و دعوت او به بت پرستی سخن گفتند .

او با تمام وجود فریاد زد : ای قوم چرا من شما را به سوی نجات دعوت می کنم اما شما مرا به سوی آتش می خوانید ، من سعادت شما را می طلبم و شما بدبختی مرا ، من شما را به هدایت می خوانم و شما مرا به بیراهه .

شما مرا دعوت می کنید که به خدای یگانه کافر شوم و شریک هائی که به آن علم ندارم برای حضرت حق قرار دهم ، در حالی که من شما را به سوی خداوند عزیز غفّار دعوت می کنم .

مؤمن آل فرعون در یک مقایسه روشن به آنها یادآوری کرد که دعوت شما دعوت به سوی شرک است ، چیزی که حدّاقل دلیلی بر آن وجود ندارد ،

و راهی است تاریک و خطرناک ، اما من شما را به راهی روشن ، راه خداوند عزیز و توانا ، راه خداوند غفار و بخشنده دعوت می کنم .

بت هائی که مرا به آن دعوت می کنید صاحب هیچ دعوتی در دنیا و آخرت نیستند ، این موجودات بی حسّ و شعور هرگز مبدأ حرکتی نبوده اند و نخواهند بود ، نه سخنی می گویند ، نه رسولانی دارند و نه دادگاه و محکمه ای ، خلاصه نه گرهی از کار کسی می گشایند نه می توانند گرهی در کار کسی بزنند .

بهمین دلیل باید بدانید ، تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خداست ، اوست که رسولان خود را برای هدایت انسانها فرستاده و اوست که آنها را در برابر اعمالشان پاداش و کیفر می دهد . و نیز باید بدانید که اسرافکاران و متجاوزان اهل دوزخند .

به این ترتیب مؤمن آل فرعون سرانجام ایمان خود را آشکار ساخت و خط توحیدی خویش را از خط شرک آلود آن قوم جدا کرد ، دست رد به سینه ی نامحرمان زد و یک تنه با منطق گویایش در برابر تمام کفر ایستاد .

در آخرین سخنش با تهدیدی پرمعنی گفت : به زودی آنچه را من امروز به شما می گویم به خاطر خواهید آورد ، و هنگامی که آتش خشم و غضب الهی دامنتان را در این جهان و آن جهان می گیرد به صدق گفتار من پی می برید .

اما افسوس که آن زمان دیر است ، اگر در آخرت باشد راه بازگشت وجودندارد ، و اگر در دنیا باشد به هنگام

نزول عذاب تمام درهای توبه بسته می شود .

آنگاه افزود : من تمام کارهای خود را به خداوند یگانه ی یکتا واگذار می کنم که او نسبت به بندگانش بیناست .

(وَأُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللهِ إِنَّ اللهَ بَصِیرٌ بِالْعِبَادِ)(۵۳) .

بهمین دلیل نه از تهدیدهای شما می ترسم و نه کثرت و قدرت شما و تنهائی من مرا به وحشت می افکند ، چرا که سر تا پا خود را به کسی سپرده ام که قدرتش بی انتهاست و از حال بندگانش بخوبی آگاه است .

این تعبیر ضمناً دعای مؤدبانه ای بود از این مرد با ایمان که در چنگال قومی زورمند و بی رحم گرفتار بود ، تقاضائی بود از پیشگاه پروردگار که در این شرائط او را در کنف حمایت خویش قرار دهد .

یار گرفت از کرم دست من خسته را

باز رهاند از فراق این دل بشکسته را

با همه نازو عتاب باز به او خوش دلم

چون شنود گاه گاه ناله ی آهسته را

آن که به یک تیر ناز کرد مرا صید عشق

باز تواند رهاند طایر پربسته را

کس نتواند علاج غیر تو ای خوش طبیب

گرچه مسیحا بود درد من خسته را

یار کند چشم ناز سوی الهی فراز

یا بگشاید ز لطف درب قفس بسته را

خداوند مهربان هم این بنده ی مؤمن مجاهد را تنها نگذاشت و چنانچه در قرآن مجید می خوانیم خداوند او را از نقشه های شوم و سوء آنها حفظ فرمود .

(فَوَقَاهُ اللهُ سَیِّئَاتِ مَا مَکَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ)(۵۴) .

تعبیر به سَیّئاتِ ما مَکَروا نشان می دهد که اجمالاً توطئه های مختلف بر ضد او چیدند اما این

توطئه ها چه بود ؟ قرآن سربسته بیان کرده است ، طبعاً انواع مجازاتها و شکنجه ها و سرانجام قتل و اعدام بوده است ، اما لطف الهی همه ی آنها را خنثی کرد .

در « مجمع البیان » آمده که او با استفاده از یک فرصت مناسب خود را به حضرت موسی رسانید و همراه بنی اسرائیل از دریا عبور کرد ، و نیز گفته اند : وقتی تصمیم بر قتل او گرفتند به کوهی متواری شد و از نظرها پنهان گشت(۵۵) .

معنای عرفانی تفویض

تفویض امر ، واگذاری تمام برنامه های اختیاری و غیر اختیاری به خداوند متعال است ، به وجهی که از واگذار کننده سلب اختیار و نظر شود .

فرق توکّل با تفویض این است که توکّل بعد از وقوع سبب و تفویض در قبل و در بعد از سبب است ، به این معنی که علت و سببی پیش می آید متوکّل به خدا توکّل می کند ، تفویض واگذاری امور است به حق متعال بدون وجود علّت و سبب .

تفویض عین تسلیم و توکّل شعبه ای از تسلیم است ، متوکّل در مقام توکّل نمی تواند از خود سلب اختیار کند ، ولی مفوّض در تفویض از خود سلب اختیار می نماید .

مفوّض می گوید :

در دایره ی قسمت ما نقطه ی پرگاریم

لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی

تفویض از توکّل از لحاظ معنی وسیع تر و از لحاظ اشاره لطیف تر و بر سه درجه است .

درجه ی اوّل تفویض آن است که سالك بر نیّت و قصد خود تکیه ، از مکر حق ایمن و از یاری او

مأیوس نباشد ، بداند اگر حق متعال بدو قدرت ندهد بر هیچ عملی قادر نیست .

درجه ی دوّم تفویض با مشاهده ی اضطرار است ، سالک مضطراً می بیند که عمل او نجات دهنده ی او و گناه او هلاک کننده ی او نیست ، هیچ عمل منجی و هیچ گناهی مهلک نیست و سبب موجب اشتغال کسی نمی گردد ، مسبّب است که امور به ید قدرت لایزالی اوست .

چیزی که مضطراً سالک را در این مقام به تفویض می کشاند این است که سالک می بیند عمل او فی نفسه موجب نجات او نبوده و گناه او بخصوصه سبب هلاک او نمی گردد ، اگر به عنایت به او نظر شود عمل ناقابل او قابل تلقّی شده او را به فلاح و رستگاری می رساند ، اگر به سبب خلاف و نافرمانی مورد مؤاخذه واقع شود مطرود حق تعالی خواهد بود ، چه کسی نیست که بتواند حق نعمت و بندگی حق را بجای آرد ، پس ردّ و قبول حق نه به سبب اعمال و افعال است بلکه با نظر لطف و قهر اوست .

چون حسن عاقبت نه به رندی و شاهدی است

آن به که کار خود به عنایت رها کند

درجه ی سوّم تفویض با مشاهده ی انفراد حق متعال است در حکم ، سالک می بیند هر حرکت و سکونی و هر قبض و بسطی تحت حکم و امر حق تعالی است و درمی یابد که انصراف از جمع به تفرقه یا از تفرقه به جمع به اراده ی ذات کبریائی الهی است .

این درجه ی از تفویض حدّ اعلای تفویض

است ، سالک وقتی به شهود درمی یابد که بود و نبود در تحت امر « کُنْ فَیَکون » است و جز ذات اقدس الهی در اراده ی عالم حاکم و مؤثّری نیست و موجودات محکوم به حکم و مأمور به امر او هستند ، اراده از او سلب و تفویض خود به خود صورت می گیرد ، این تفویض اضطراری و قهری است(۵۶) .

خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد

ساحت کون و مکان عرصه ی میدان تو باد

همه آفاق گرفت و همه اطراف گشاد

صیت خلق تو که پیوسته نگهبان تو باد

ای که انشای عطارد صفت شوکت تست

عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو باد

طیر جلوه طوبی قد چون سرو تو باد

غیرت خلد برین ساحت بستان تو باد

حافظ خسته به اخلاص ثناخوان تو شد

لطف عام تو شفابخش ثناخوان تو باد

امام صادق (علیه السلام) در دنباله ی روایت می فرماید :

تفویض مرکب از پنج حرف است ، و از برای هر حرفی دلالتی و حکمی است ، و هرگاه انسانی به مقتضای دلالت این حروف عمل کند هرآینه حقیقت تفویض را بجا آورده است

تاء دلالت دارد به ترک تدبیرات برای پیش آمدهای دنیوی و واگذاردن آنها به مقدّرات حضرت دوست .

فاء اشاره است به فانی شدن هرگونه قصد در اموری که وجه ی الهی ندارد .

واو دلالت دارد به وفاکردن و اجرای وعد و پیمان بین عبد و حق .

یاء دلالت دارد بر یأس از آنچه در تحت قدرت خود یا زیردست دیگران است و یقین و اطمینان به پروردگار عالم .

ضاد دلالت می کند بر ضمیر صاف و پاک و

ضرورت و احتیاج و توجه کامل به سوی حق .

و کسی که امور خود را به خداوند تفویض کرد ، پیوسته صبح می کند در حالتی که از هرگونه آفات و ابتلائات محفوظ است و شام می کند با عافیت و سلامتی در تمام جهات دینی و روحی .

مشغله ی عشق چیست خانه برانداختن

فتنه برانگیختن بر سر دل تاختن

حاصل عشّاق ازو بی سروسامان شدن

سوختن از تاب درد با غم دل ساختن

شعله زند گر چنین آتش عشق از درون

نیست مرا شمع وار چاره ز بگداختن

با چو تو نقش آوری هر که زند نرد عشق

چاره ندارد نگر هستی خود باختن

از همه کار جهان ما به تو پرداختیم

عمر تلف کردنست جز به تو پرداختن

جز به توام با کسی نیست تعلّق که هست

شرط شناسائیت غیر تو نشناختن

ناظر روی تو را شرط بود از نخست

پیش نظر هرچه هست از نظر انداختن

دل که ببردی سزد گر بنوازی که هست

قاعده ی دلبری بردون و بنواختن

هرکه چو عبرت نهاد بر خط حکم تو سر

نیست روا بر سرش تیغ جفا آختن

باب هشتاد و هفتم در یقین است

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْیَقینُ یوصِلُ الْعَبْدَ اِلی کُلِّ حال سَنِیٍّ وَمَقام عَجیب اَخْبَرَ رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) عَنْ عِظَم شَأْنِ الْیَقینِ حینَ ذُکِرَ عِنْدَهُ اَنَّ عیسَی بْنَ مَرْیَمَ (علیه السلام) کانَ یَمْشی عَلَی الْماءِ فَقالَ : لَوازْدادَ یَقینُهُ لَمَشی فِی الْهَواءِ . فَدَلَّ بِهذا اَنَّ رُتَبَ الْأَنْبیاءِ (علیهم السلام) مَعَ جَلالَهِ مَحَلِّهِمْ مِنَ اللهِ کانَتْ تَتَفاضَلُ عَلی حَقیقَهِ الْیَقینِ لا غَیْرُ وَلا نِهایَهَ لِزیادَهِ الْیَقینِ عَلَی الْأَبَدِ .

وَالْمُؤْمِنونَ اَیْضاً مُتَفاوِتونَ فی قُوَّهِ الْیَقینِ وَضَعْفِهِ فَمَنْ قَوِیَ مِنْهُمْ یَقینُهُ فَعَلامَتُهُ التَّبَرّی مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّهِ اِلّا بِاللهِ وَالْاِسْتِقامَهُ عَلی اَمْرِ اللهِ

وَعِبادَتِهِ ظاهِراً وَباطِناً قَدِاسْتَوَتْ عِنْدَهُ حالَتَا الوُجودِ وَالْعَدَمِ وَالزِّيادَهِ وَالنُّقْصانِ وَالْمَدْحِ وَالذَّمِّ وَالْعِزِّ وَالذّلِّ لِاَنَّهُ يَرى كُلَّها مِنْ عَيْنٍ واحِدَه

وَمِنْ ضَعُفَ يَقينُهُ تَعَلَّقَ بِالْاَسْبابِ وَرَخَّصَ لِنَفْسِهِ بِذلِکَ وَاتَّبَعَ الْعاداتِ وَاَقاويلَ النّاسِ بِغَيْرِ حَقيقَه وَالسَّعْىَ فى اُمورِ الدُّنْيا وَجَمْعِها وَاِمْساكِها ، يُقِرُّ بِاللِّسانِ اَنَّهُ لا مانِعَ وَلا مُعْطِىَ اِلّا اللهُ تَعالى وَاَنَّ الْعَبْدَ لا يُصيبُ اِلّا ما رُزِقَ وَقُسِمَ لَهُ وَالْجَهْدُ لا يَزيدُ فِى الرِّزْقِ وَيُنْكِرُ ذلِکَ بِفِعْلِهِ وَقَلْبِهِ .

قالَ اللهُ تَعالى :

(يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَا لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ وَاللهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ)(۵۷) .

وَاِنَّما عَطَفَ اللهُ تَعالى لِعِبادِهِ حَيْثُ اَذِنَ لَهُمْ فِى الْكَسْبِ وَالْحَرَكاتِ فى بابِ الْعَيْشِ مالَمْ يَتَعَدَّوْا حُدودَهُ وَلا يَتْرُكوا فَرائِضَهُ وَسُنَنَ نَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله) فى جَميعِ حَرَكاتِهِمْ وَلا يَعْدِلوا عَنْ مَحَجَّهِ التَّوَكُّلِ وَلا يَقِفوا فى مَيْدانِ الْحِرْصِ ، وَاَمّا اِذا نَسوا ذلِکَ وَارْتَبَطوا بِخِلافِ ما حَدَّلَهُم كانوا مِنَ الْهالِكينَ الَّذينَ لَيْسَ مَعَهُمْ مِنَ الْحاصِلِ اِلاّ الدَّعاوِى الْكاذِبَهُ . وَكُلُّ مُكْتَسِبٍ لايَكونُ مُتَوَكِّلاً فَلا يَسْتَجْلِبُ مِنْ كَسْبِهِ اِلى نَفْسِهِ اَلّا حَراماً وَشُبْهَهً ، وَعَلامَتُهُ اَنْ يُؤْثَرَ ما يَحْصُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَيَجوعَ وَيُنْفِقَ فى سَبيلِ الدّينِ وَلا يُمْسِك .

وَالْمَأْذونُ فِى الْكَسْبِ مَنْ كانَ بِنَفْسِهِ مُتَكَسِّباً وَبِقَلْبِهِ مُتَوَكِّلاً وَاِنْ كَثُرَ الْمالُ عِنْدَهُ قامَ فيهِ كَالْاَمينِ عالِماً بِاَنَّ كَوْنَ ذلِکَ عِنْدَهُ وَفَوْتَهُ سَواءُ اِنْ اَمْسَکَ اَمْسَکَ لِلّهِ وَاِنْ اَنْفَقَ اَنْفَقَ فيما اَمَرَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَيَكونُ مَنْعُهُ وَاِعْطاؤُهُ فِى اللهِ .

مسئله ى يقين

در جلد اوّل « مصباح الشريعه » از صفحه ى سيصد و بيست و هشت به بعد تا آنجا كه لازم بود درباره ى يقين از ديدگاه قرآن و روايات ، و مسائل عرفانى مطالبى نگاشته شد ، در اين فصل نيازى به توضيح

بیشتر دیده نمی شود ، تنها به ترجمه ی روایت اکتفا می گردد ، و از حضـرت دوست متواضعانه درخواست می شود که دلهای همه ی ما را به نور یقین روشن کند که یقین به جناب او مورث بندگی خالص و ترک محرّمات ، و یقین به رزّاقیّت حضـرتش سبب ترک حرص و طمع و دست برداشتن از مال حرام و حذر از عذاب آخرت ، و یقین به نبوت و امامت علّت همرنگ شدن بـا اخلاق انبیاء و ائمه ، و یقین به مرگ مورث زهـد و ورع و پارسائی و پاکـدامنی و راحتی و امنیّت است ، و راه تحصـیل این همه یقین انس بـا قرآن و معـارف اهل بیت و مطالعه ی در اوضاع و احوال جهان و جهانیان است ، که دارنـده ی یقین محبوب حقیقی را بر ما سوا ترجیح داده و در زندگیش جز وقار و متانت و صـلاح و سداد ، و پاکی و طهارت و عشق به جمال و کمال چیزی دیده نمی شود .

یار اگر جلوه کند جان جهان اینهمه نیست

پیش آن جان جهان دادن جان اینهمه نیست

وصل اگر دست دهد محنت هجران سهل است

چون بهارست ز پی رنج خزان اینهمه نیست

هیچ پی از لب او بر دهنش نتوان برد

با وجودی که ز لب تا به دهان اینهمه نیست

در بر عرصه بی پا و سر عالم عشق

وسعت دائره کون و مکان اینهمه نیست

طاعت دوست به امید جِنان نتوان کرد

زان که باحسن عمل باغ جنان اینهمه نیست

می بری چند پی مال و منال اینهمه رنج

مدّت عمر که در ملک جهان اینهمه نیست

از بد و نیک جهان

غم مخور و شاد مباش

زانکه مقدار جهان گذران اینهمه نیست

خاطر آزرده چه داری ز غم سود و زیان

غم مخور شاد بزی سود و زیان اینهمه نیست

گر به بالین من آئی به عبادت وقت است

که دگر وقت نماندست و زمان اینهمه نیست

عبرت آن سروِ روان گر قدمی رنجه کند

ریختن در قدمش نقد روان اینهمه نیست

صفت یقین بهر حال آدمی را به مرتبه ای بلند و بالا و مقامی شگفت آور می رساند ، رسول خدا وقتی از حالات عیسی ۷ و مسئله ی از روی آب رفتن وی گفتگو کرد فرمود : هرگاه یقین او از این مرتبه نیز بالاتر می رفت روی هوا حرکت می کرد ! !

از این سخن معلوم می شود که مراتب و مقامات انبیاء با جلالت و بزرگواری هریک از آنان تنها به صفت یقین بر همدیگر برتری پیدا می کرد .

باید توجه داشت که مراتب یقین و درجات آن بی شمار است . و افراد مؤمن و اولیاء حق از جهت دارابودن این مرتبه متفاوت می شوند . کسی که در حدّ اعلای یقین است و این صفت در قلبش فوق العاده تر است اثر و علامتش این است که حول و قوتی در برابر اراده و عظمت حضرت حق برای خود قائل نیست و در وظائف بندگی و انجام اوامر الهی پیوسته کوشا و مستقیم باشد ، و ظاهراً و باطناً عبادت حق بجا آورد و بود و نبود و زیادی و کمی و مدح و ذم و عزت و ذلّت در نظرش یکسان است ، زیرا این همه حالات مختلف از یک سرچشمه سرازیر و در جریان است

.

کسی که یقین او ضعیف و سست باشد ، پیوسته در تمام امور متوجه وسائل و اسباب شده و بدون توجه به مسببیّت مطلق حق به آن اسباب و وسائل توسّل و تمسّک پیدا می کند ، و این معنی را پیش خود جائز دانسته و صحیح تصور می نماید و خلاف اخلاص و توحید به حساب نمی آورد و در تمام امور زندگی بدون دقّت و تکیه بر حق از رسوم و عادات مردم هر چند غلط باشد پیروی کرده و گفتار و اقوال دیگران را معتبر می شمارد .

در امور مربوط به زندگی مادّی در حدّ خودکشی سعی نموده ، و در جمع دنیا و نگهداری و امساک آن سخت اهتمام میورزد .

او اظهار می دارد که مانع و معطّی و دهنده و گیرنده ای جز حق نیست و به هیچ کس نمی رسد مگر آنچه مقرر شده و سعی و کوشش اثری در تغییر مقدّرات و در زیادی قسمت ندارد ، اما باطن و قلبش مخالف این گفته هاست . چنانچه در قرآن می فرماید : با زبان اظهار می کنند آنچه در قلوبشان نیست و خدا بآنچه پنهان می دارند آگاه است .

حضرت حق از باب مهر و محبّت به بندگان خود اذن داده برای زندگی مادّی به کسب و کار اشتغال ورزند ، البته به شرط اینکه از حدود الهی تجاوز نکرده و در تمام حرکات و اعمال و مجاری کسب و کار رضای او را منظور کنند و به حضرت وی اعتماد نمایند و از آلوده شدن به حرص و طمع بپرهیزند .

چون این حقایق را فراموش کنند یعنی

در اتصال به دنیا از حـدود حق فراروند و از توکّل بگریزند و به حرص و طمع دچار گردند از طایفه ی هالکین شوند و از زمره ی کسانی بحساب آیند که جز ادعای دروغ مایه ای ندارند .

آنان که در رشته ی کسب و کار بدون توکّلند ، و مطیع دستورات دوست نیستند جز مال حرام و اندوخته شبهه ناک برای آنان نماند ، علامت متوکّل این است که در بذل مال امساک نداشته ، بلکه دیگران را بر خود مقدّم کرده و از ایثار و انفاق خدشه ای در قلبش نیاید .

متّکی به حضرت حق بـدنش در کسب و کـار و قلبش در خضوع و خشوع نسـبت به جناب اوست ، چون تحصـیل ثروت کرد خود را امین حق بینـد و بر این اسـاس طبق رضـای صـاحب مال در مال تصـرّف کنـد و باقی بودن و فانی شـدن مال در نظرش یکسان گردد ، در چنین حال بـذل و انفاق و امساک و منعش برای خداست و هرگونه تصـرّفش در ثروت و مال بر طبق برنامه های یار است .

زنده آن باشد که از خود رسته شد

در وجود زنده ای پیوسته شد

چیست پیوستن به او دل باختن

خویش را در پای او انداختن

دست از تدبیر خود برداشتن

اختیار خود به او بگذاشتن

گر همی خواهی حیات خوش گوار

اختیار خود برو با او گذار

باب هشتاد و هشتم در خوف و رجاء است

توضیح

قـالَ الصـادِقُ (علیه السـلام) : اَلْخَوْفُ رَقیبُ الْقَلْبِ وَالرَّجـاءُ شَـفیعُ النَّفْسِ ، وَمَنْ کـانَ بِاللهِ عارِفاً کانَ مِنَ اللهِ خائِفاً ، وَهُما جِناحِا الْایمانِ ، یَطیرُ بِهِمَا الْعَبْدُ الْمُحَقِقُ اِلی رِضْوانِ اللهِ تَعالی ، وَعَینا عَقْلِهِ یُبْصِرُ بِهِما اِلی وَعْدِ اللهِ تَعالی وَوَعیدِهِ

وَالْخَوْفُ طالِعُ عَدْلِ اللهِ بِاتِّقاءِ وَعيدِهِ ، وَالرَّجاءُ داعی فَضْلِ اللهِ وَهُوَ یُحْیِی الْقَلْبَ وَالْخَوْفُ یُمیتُ النَّفْسَ .

قالَ رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : اَلْمُؤْمِنُ بَیْنَ خَوْفَیْنِ ، خَوْفُ ما مَضی وَخَوْفِ مابَقیَ . وَبِمَوْتِ النَّفْسِ تَکونُ حَیاهُ الْقَلْبِ وَبِحیاهِ الْقَلْبِ الْبُلوغُ اِلی الْاِسْتِقامَهِ . وَمَنْ عَبَدَ اللهَ عَلی میزانِ الْخَوفِ وَالرَّجاءِ لایَضِلُّ وَیَصِلُ اِلی مَأْمولِهِ .

وَکَیْفَ لا یَخافُ الْعَبْدُ وَهُوَ غَیْرُ عالِمٍ بِما یُخْتَمُ صَحیفَتُهُ وَلا لَهُ عَمَلٌ یَتَوَصَّلُ بِهِ اِسْتِحْقاقاً وَلا قُدْرَهَ لَهُ عَلی شَیْء وَلا مَفَرَّ ، وَکَیْفَ لا یَرْجو وَهُوَ یَعْرِفُ نَفْسَهُ بِالْعَجْزِ وَهُوَ غَریقٌ فی بَحْرِ آلاءِ اللهِ وَنَعْمائِهِ مِنْ حَیْثُ لا تُحْصی وَلا تُعَدُّ .

فَالْمُحِبُّ یَعْبُدُ رَبَّهُ عَلَی الرَّجاءِ بِمُشاهَدَهِ اَحْوالِهِ بِعَیْنِ سَهَر ، وَالزّاهِدُ یَعْبُدُ عَلَی الْخَوْفِ . قالَ اُوَیْسٌ لِهَرِمِ بْنِ حَیّانَ : قَدْ عَمِلَ النّاسُ عَلَی الرَّجاءِ ، تَعالَ نَعْمَلْ عَلَی الْخَوْفِ .

وَالْخَوْفُ خَوْفانِ ثابِتٌ وَمُعارِضٌ . فَالثّابِتُ مِنَ الْخَوْفِ یورِثُ الرَّجاءَ وَالْمُعارِضُ مِنْهُ یورِثُ خَوْفاً ثابِتاً .

وَالرَّجاءُ رَجاءانِ عاکِفٌ وَباد . فَالْعاکِفُ مِنْهُ یُقَوّی نِسْبَهَ الْمَحَبَّهِ ، وَالْبادی مِنْهُ یُصَحِّحُ اَصْلَ الْعَجْزِ وَالتَّقْصیرِ وَالْحَیاءِ .

خوف و رجاء

مسئله ی خوف و رجاء که به فرموده ی امام صادق (علیه السلام) برای هر انسان عابدی به منزله ی دو بال پرواز است در جلد اوّل شرح « مصباح الشریعه » از صفحه ی ۱۶۲ تا ۲۴۶ همراه با تمام توابعش از طریق قرآن و روایات و دعاهای مأثوره بطور مشروح مورد بحث قرار گرفت به نحوی که در این فصل هیچ نیازی به توضیح این دو حقیقت نیست ، علاقمندان می توانند در این زمینه به جلد اوّل مراجعه کنند ، در این جا فقط به ترجمه

ی روایت اکتفا می شود .

ترس از مقام حق و یا از عذاب قیامت که معلول انواع گناهان است دیده بان دل و محافظ وجود از افعال و اعمال رشت است ، و امید و رجاء نسبت به رحمت دوست شفیع نفس در پیشگاه حضرت حق است ، که هرچند آلودگی و گناهت زیاد باشد در صورت توبه به عرصه آمرزش می رسی ، که چیزی با کرم و عنایت یار برابر نیست .

حاصل اینکه چنانچه حق به وفور عفو و رحمت و شمول لطف و مکرمت که مشعر رجا و امید است موصوف می باشد ، همچنین بارگاه حریم او به جنود قهر و سطوت که مورث خوف و بیم است محقوف است ، پس باید در بندگان امید و بیم یکسان بوده و هیچ یک بر دیگری زیادت نکند ، چنانچه حضرت باقر (علیه السلام)فمود :

هیچ بنده ی مؤمنی نیست مگر آنکه در قلب او دو نور است : نور بیم و نور امید که اگر وزن شوند هیچ یک بر دیگری زیادتی نکند .

هرکس از معرفت بیشتری نسبت به حق برخوردار است خوفش بیشتر است ، خوف و رجا دو بال ایمانند که مؤمن با این دو بال بسوی رضوان می پرد و امید و خوف دو چشم عقلند ، که با این دو چشم وعده ی و وعید حق یعنی بشارت به بهشت و انداز از جهنّم را تماشا می کند . امید هر عبدی را بجانب کرم می خواند و باعث حیات قلب و نجات دل از افسردگی است ، و خوف باعث مرگ شهوات و هواهای نفس .

رسول الهی

(صلی الله علیه وآله) فرمود : مؤمن بین دو خوف است : خوف از گذشته به اینکه مبادا آنچه از عمر گذشت موافق رضای دوست نگذشته باشد ، و خوف از آینده که مبادا به هوا و هوس بگذرد و حاصل و ثمری برابر با میل یار به بار نیاورد .

به موت نفس امّاره دل زنده می شود و زندگی به سبب حیات دل بر استقامت در عمل و اخلاق قدرت می گیرد .

هرکس حضرت معبود را بر اساس خوف و رجای مساوی عبادت کند هرگز گمراه نمی شود و به امیدی که دارد به رحمت جناب یار می رسد ، چرا که امید زیاد به حالت خطرناک امن از عذاب و مکر می رسد و خوف زیاد به یأس از رحمت دوست می کشد و اضافه هر یک بر دیگری خطر عظیم است .

چرا برای عبد خوف نباشد ؟ در حالی که عاقبت خود را خبر ندارد که به سعادت ختم می شود یا به شقاوت ، از طرف دیگر عمل و کوششی که بتواند به آن تکیه کند و به استناد آن مستحق نتیجه مطلوب و ثواب جمیل باشد ، نخواهد داشت ، زیرا اگر توفیق عملی بدست آید ، با توجه و عنایت اوست و باز باید متوجه باشد که هرگز خود او با نیرو و قدرتش نمی توانست کار خوبی انجام داده و یا از عمل بدی پرهیز کند زیرا حول و قوه ی فقط و فقط از حضرت حق است و بس و عبد غرق در آلاء و نعماء اوست ، آلاء و نعمائی که حد و حصر و عدد

و شماره ندارد .

خوف و امید هر کدام مسلک خاصّی هستند و هریک به کسی منسوب است ، امید مسلک عاشق است و عاشق همیشه در این احساس است که معشوق چه وقت به آزار و عذاب عاشق راضی است ؟ !

و خوف مسلک زاهد است که مولای خود را به عنوان سلطان قهر اخذ کرده و از این جهت در جمیع حرکات و سکنات از او خائف و هراسان است که مبادا خلاف میل دوست واقع شود .

اویس قرن که از بزرگان قوم و از خواص حضرت مولا ـ و از عارفان عاشق و بیداردلان واصل است به هَرِم بن حیّان گفت : مردمان کار بخود آسان کرده ، بندگی خدا را بر اساس امید انجام می دهند ، بیا تا من و تو بر مقتضای خوف عمل کنیم که به احتیاط در دین نزدیکتر است .

خوف دو خوف است :

۱ خوف ثابت .

۲ خوف معارض .

خوف ثابت که مرکوز طبع است و به مقتضای آن اتیان اوامر و اجتناب از نواهی انجام می گیرد ، و مسامحه که از توابع رجاء است از او ناشی نمی شود و به سبب معارضه خوف با رجاء تزلزل و اضطراب بهم نمی رساند . و اینچنین خوف بدون شک عامل مغفرت است .

خوف معارض خوفی است که هرچندگاه معارضه با امید می کند و به سبب معارضه در اساس خوف تزلزل بهم می رساند ، امّا به ملاحظه ی مرجّحات خوف برگشت به خوف ثابت می کند و مانند خوف ثابت سبب نجات می گردد .

امید هم دو امید است :

امید ثابت .

امید مسافر .

امید

ثابت از برای صاحب امید ملکه و فطری است و صفتی است راسخ و این امید موجب قوّت عشق و محبّت نسبت به محبوب است .

امید مسافر یا غیر ثابت در مرحله ی حال است و به مرتبه ی رسوخ نرسیده و این امید مصحّح عجز و تقصیر و حیاست به این معنی که دارنده ی آن به عجز و تقصیرش راه برده و دانسته که کفایت تمام مهمات فقط به دست حضرت اوست و جنابش وقتی در دنیا با بنده ی امیدوارش به نیکی معامله کند بطریق اولی معامله اش در آخرت با بنده اش بهتر و نیکوتر است .

ای دل ما به طرّه ی تو اسیر

پای جانها نهاده در زنجیر

نشود دل ز یاد رویت دور

نشود جان ز مهر مویت سیر

تا صف محشرت بدیدن زود

تا دم دیگرت ندیدن دیر

عارفان را ز تست ناله ی زار

عاشقان را ز تست نغمه ی زیر

اشک آن بی رخ تو همچو بَقَم

روی این از غم تو همچو زَریر

شکر گویان بی زبان و دهن

پادشاهان بی کلاه و سریر

دُرد نوشان و ننگشان از صرف

دلق پوشان و عارشان ز حریر

زاهدا علم و عشق و رندی را

صد بیان عاجز است از تقریر

گر بخوانند خادمت رندان

سجده ی شکر کن که گشتی میر

همچو من خاکشان بکش در چشم

تا ببینی عیان به عین بصیر

که در این خانه نیست کس جز او

هو هو لا اله الاّ هو

باب هشتاد و نهم در مسئله ی رضاست

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : صِفَهُ الرِّضا اَنْ یَرْضَی الْمَحْبوبَ وَالْمَکْروهَ .

وَالرِّضا شُعاعُ نورِ الْمَعْرِفَهِ ، وَالرّاضی فان عَنْ جْمیعِ اخْتیارِهِ ، وَالرّاضی حَقیقَهً هُوَ الْمَرْضِیُّ عَنْهُ . وَالرِّضَا اسْمٌ یَجْتَمِعُ فیهِ مَعانِی الْعُبودِیَّهِ .

سَمِعْتُ اَبی مُحَمَّداً الْباقِرُ (علیه السلام)

يَقولُ : تَعَلَّقُ الْقَلْبِ بِالْمَوْجودِ شِرْكٌ وَبِالْمَفْقودِ كُفْرٌ وَهُما خارَجانِ عَنْ سُنَّهِ الرِّضا . وَاَعْجَبُ مِمَّنْ يَدَّعِى الْعُبودِيَّهَ للهِ كَيْفَ يُنازِعُهُ فى مَقْدوراتِهِ ؟ حاشا الرّاضينَ الْعارِفينَ . قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

صِفَهُ الرِّضا اَنْ يَرْضَى الْمَحْبوبَ وَالْمَكْروهَ .

مسئله ی بسیار مهم رضا و خوشنودی از حق

گرچه در ضـمن مجلّـدات گذشـته ، به مناسـبت های گوناگون به مسـئله ی رضای عبد از معبود و عاشق از معشوق اشاره شده ولی بخاطر اهمیّت مسئله لازم است در این فصل به توضیح بیشتری در این زمینه اقدام شود .

باید دانست که رضای از حضرت دوست فرع معرفت به وجود مقدّس او و شئون او و قضا و قدر او و مصلحت خواهیش نسبت به عبد است .

رضـا اگر همراه بـا معرفـت باشـد رضـای اختیـاری اسـت و از ارزش و قیمت برخـوردار و مـورث اجر عظیم اخروی است ورنه چنـدان اجری بر آن مترتّب نیست ، کسـی که از نور معرفت محروم است و در برخورد با پیش آمدها و حوادث می گوید اگر راضـی نبـاشم چه کنم ؟ و یـا می گویـد چاره ای جز تسـلیم و رضا نیست ، این تسـلیم و رضا که از عرصه گاه شوق و عشق و محبّت و معرفت خارج است فاقد ارزش و اعتبار است و در حریم حرم حضرت یار قابل توجّه نیست .

عبـد باید به مقررات شـرعیه الهیه و تکالیف اخلاقیه و عملیه که از جانب حضـرت حق به مصـلحت دنیا و آخرت او تنظیم شده راضی باشد و با کمال شوق و ذوق به ادای آنها بپردازد .

عبد باید به مقدرات حق در باب خلقت و آفرینشش و صورت و سیرتش در کمال رضایت

باشد ، که نقاش ازل نقاشی و صورتی بجا و عین حکمت و عدل و لطف و مرحمت است .

عبد باید نسبت به اندازه روزی و رزقش که از طریق کار معمول و کسب مشروع به دست می آورد راضی و تسلیم و قانع و شاکر باشد .

عبد باید به داشتن زن و فرزند و پدر و مادر و خواهر و برادر که حضرت دوست برایش مقرر فرموده راضی و خوشنود باشد و به کم ظرفیّتی یا پرظرفیّتی آنان بسازد و در جنب زندگی با آنان چه سخت چه راحت به کمال خود بیفزاید و با صبر و استقامت در کنار آنان خود را به خوشنودی حق برساند .

عبد باید به صحّت و سلامت و به مرض و نقاهت و به فقر و ثروت ، و به مکروه و محنت و به راحت و امنیّت و به اندوه و شادی ، که در صورت صحیح برخورد کردن با همه ی اینها به رشد و کمال می رسد راضی و راحت باشد و خلاصه به آنچه در ظاهر و باطن از جانب دوست به او می رسد ، چه دارای شیرینی ظاهر و یا تلخی ظاهر باشد راضی بوده و قلباً اعلام خوشنودی و تسلیم کند .

عبد را با چون و چرا نسبت به دستگاه حق و اوضاع آفرینش و پیشامدها و حوادث و ابتلائات و راحتیها و سختی ها اصلاً کاری نیست ، او را حالتی است که بر اثر آن حالت تمام هویّت و وجودش فریاد می زند :

پسندم آنچه را جانان پسندند

الهی آن مرد پاکباز و آن طایر حریم راز می گوید :

تا

چند الهی از جهان نالی

خوش باش که ایزدست سلطانش

شاید که به دور و کور و طور افتد

گیتی است چه گوی و عشق چوگانش

گر زشت بود کنون جهان نقشش

زیبا نگری به چشم عرفانش

در دیده عاشق است گلزاری

خاری که بروید از بیابانش

ایزد همه را کتاب عشق آموخت

در مکتب این بزرگ کیهانش

بس نیست شگفت اگر به یاد آرد

این کودک خردسال نادانش

نومید مشو که بس گل امید

بشکفته ز خاطر پریشانش

بالله نتواند آن که بندد کس

آن در که گشود لطف یزدانش

خلقی اگرش عدوست هست ایمن

آنکس که خدا بود نگهبانش

غواص امید و غرق حیرت یافت

آن گوهر نور پور عمرانش

هرکس نخورد غم مسلمانان

نشناخته عقل و دین مسلمانش

تو راه خدا و شرع و آئین پوی

بگذار به خصم کفر و عصیانش

گر پاکدلی تو نیک فرجامی

این است قضا و حکم و دیوانش

ور اهل ریا و شرک و تزویری

دوری ز خدا و فضل و احسانش

ور عارف حق پرست و حق جوئی

شایسته جنّتی و رضوانش

ور شوق بهشت روی او داری

بگذار بهشت و حور و غلمانش

باش ای دل خسته تا برون آید

زین چاه به مژده کنعانش

صبری که به شام تیره باز آید

خورشید جهان فروز رخشانش

مشتاق جمال کعبه نندیشد

از راه نالد از مغیلانش

رضا از دیدگاه عرفان

لاهیجی که در توضیح مسائل عرفانی قدرتی به سزا داشت در شرح این بیت که از عارف شبستری نقل شده :

ارادت با رضای حق شوم ضم

رود چون موسی اندر باب اعظم

می فرمایـد : ارادت و خواست سالك سایر به جانب حق ، با رضای حق منضم شود و اصـلاً غیر رضای حق در هیچ امری طلب ننماید ، و ارادت خود از میانه بردارد ، و در جمیع اقوال و افعال نظرش بر رضای الهی باشد

نه به حظّ نفس خود ، و ارادت و رضای او در ارادت و رضای حق محو و متلاشی گشته ، خواست الهی شده باشد ، قوله تعالی :

(ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً)(۱) .

اشارت با بشارتی است بر آنکه سیر رجوعی مشروط به رضاست و به انتفاء شرط انتفاء مشروط لازم است . گوئیا این معنا دارد که راه به رجوع به جانب حق نیست مگر به رضا رود چون موسی اندر باب اعظم ، یعنی چون ارادت او با رضای حق منضم شد ، همچو موسی پیغمبر در باب اعظم یعنی در مقام رضا بازگشت به جانب الهی نماید .

مشایخ کبار فرموده اند :

اَلرِّضا بابُ اللهِ الْأَعْظَمُ وَجَنَّتُهُ الدُّنْیا .

و تحقق به مقام رضا به حضرت موسی (علیه السلام) غالب بوده و قصّه آن حضرت دلالت بر این معنی دارد که از ابتدا تا انتها در رضا ید و بیضا نموده است و این آیه ی کریمه مقوّی همین است :

(وَمَا أَعْجَلَکَ عَن قَوْمِکَ یَامُوسَی * قَالَ هُمْ أُولاَءِ عَلَی أَثَرِی وَعَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی)

و حقیقت رضا بیرون آمدن بنده است از رضای خود به دخول در رضای محبوب و راضی شدن به هرچه حضرت خداوند درباره ی وی اراده آنچیز نموده باشد ، به حیثیتی که هیچ اراده و داعیه ی او بر خلاف اراده ی الله نباشد .

(وَمَا تَشَاؤُونَ إِلاَّ أَن یَشَاءَ اللهُ) .

از عارفی پرسیدند که : ما تُریدُ : چه می خواهی ؟ فرمود : أُریدُ أَنْ لا أُریدَ . می خواهم که مرا هیچ خواست نباشد ، و اراده ی من در اراده

ی الله محو باشد تا مراد من مراد حق باشد

من رضا دارم اگر خواهی جفا کن

در طریق عشق تو من عاشق بی خواستم

جانِ شیرین گر ز دستم می رود فرهاد وار

همچو کوه بیستون در عشق پا برجاستم

راضـی به حق آن کس را توان گفت که او را بر تقدیرات الهی اصـلاً اعتراضی نباشد . از آن سالک راه پرسیدند : بنده کی به مقام رضا رسد ؟ فرمود : وقتی رسد که در مصیبت و بلا چنان فرحناک و خوشدل باشد که در هنگام نعمت و سرور خوش دل است .

ابی محمـد رویم می فرمایـد : رضـا آن است که اسـتقبال احکـام الهی به فرح و شادمـانی نمـائی و میان مکروه و مرغوب فرقی ننهی .

گر مرادم را مذاق شکّر است

نامرادی بی مرادی دلبر است

ناخوش او خوش بود بر جان ما

جان فدای یار دل رنجان ما

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش

بهر خوشنودی شاه فرد خویش

آن مرد عارف فرمود :

اَلرِّضا رَفْعُ الاِخْتیارِ .

رضا آنست که این کس اختیار خود را از میان مرتفع گرداند و هرچه برای وی خواسته باشد بدان راضی بُوَد .

به حضـرت حسـین (علیه السـلام) عرضه داشـتند که اباذر فرموده : نزد من درویشی بهتر از توانگری و بیماری بهتر از تندرستی است . امام فرمود که رحمت بر اباذر باد ، امّا من می گویم که هرکه کار خویش با خـدا گذارد ، هرگز تمنّا نکند جز آنچه را که خدا از برای او اختیار فرموده است .

شیخ ابوتراب نوربخشی (رحمه الله) فرموده که : به مرتبه ی رضا نمی رسد کسی که دنیا را در دل وی مقداری و وقعی

بوده باشد .

نقل است که عتبه ی غلام یکشب بپا ایستاده بود تا وقت صبح ، همین می گفت که : الهی اگر مرا عذاب می کنی تو را دوست دارم و اگر رحمت کنی هم دوست می دارم .

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد

ای عجب من عاشق این هر دو ضد

والله ار زین خار در بستان شوم

همچو بلبل زین سبب نالان شوم

آن ندا که تو کنی در خشم و جنگ

با طرب تر از سماع بانگ و چنگ

ای جفای تو ز راحت خوب تر

و انتقام تو ز جان محبوب تر

عاشقی زین هر تو حالت بهتر است

بی بهار و بی خزان سبز و تر است

و علامت رضای حق از بنده آن است که بنده از حق راضی باشد که :

(رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) .

آورده اند که شاگردی از استاد خود پرسید که بنده می داند که حضرت حق از وی راضی است یا نمی داند ؟ استاد فرمود که نمی داند ، چون رضای حق امر غیبی است ، شاگرد گفت : که بنده رضای حق در خود می داند ، استاد گفت : چگونه می داند ؟ شاگرد گفت : هرگاه که بنده خود را از حق راضی می یابد ، باید بداند که حق از او راضی است ، استاد فرمود که احسنت یا غلام .

و مقام رضا که عبارت از رفع اختیار بنده و تساوی نعمت و بلا و شدّت و رخاء است موسوم به باب الله الاعظم از آنجهت شده که مفتاح مغالق ابواب باقی مقاماتست و فی الحقیقه اشق منازل سالکان راهست .

عارف معارف الهیه ،

عاشق دلباخته حاجی سبزواری می فرماید :

تشنه ی نوش لبت چشمه ی حیوان چکند

خفته ی خاک درت روضه ی رضوان چکند

آن که از خاک نشینانِ درِ اهل دل است

تخت جم کی نگرد ملک سلیمان چکند

هرکه گردید به دور حرم اهل صفا

ننگرد صف صفا قطع بیابان چکند

لذت چاشنی عشق تو هر کس ببرد

عافیت می شودش درد تو درمان چکند

عندلیبان چمن گل به شما ارزانی

دل غمدیده ی ما سیر گلستان چکند

قوت بازوی عشق و دل مسکین هیهات

صید پیداست که در پنجه ی شیران چکند

گیرم آن شه ز کرم داد مرا فیض حضور

دل به این تیرگی و موجب حرمان چکند

پای رفتار نماندست و زبان گفتار

دیگر اسرار به جز ناله و افغان چکند

رضا خوشنودی است و آن ثمره ی محبّت است و مقتضی عدم انکار است ، چه به ظاهر ، و چه در باطن ، و چه در دل و چه در قول ، و چه در عمل .

و اهل ظاهر را مطلوب آن باشد که خدا از ایشان راضی باشد تا از خشم و عقاب او ایمن شوند .

و اهل حقیقت را مطلوب آن باشد که از خدای تعالی راضی باشند ، و آن چنان بود که ایشان هیچ حال از احوال مختلف مانند مرگ و زندگانی ، و بقا و فنا ، و رنج و راحت ، و سعادت و سلامت و مرض و مشقّت و غنا و فقر مخالف طبع نباشد ، و یکی بر دیگر ترجیح ننهند ، چه دانسته باشند که صدور همه از باری تعالی است ، و محبّت او تعالی در طبایع ایشان راسخ شده باشد . پس بر ارادت و

مراد او هیچ مزیدی نطلبند و به هرچه پیش آید راضی باشند .

پس مادام که کسی را اعتراضی بر امری از امور واقع ، کائناً من ما کان در خاطر آید یا ممکن باشد که در خاطر آورد از مرتبه ی رضا بی نصیب باشد .

و صاحب مرتبه ی رضا همیشه در آسایش باشد ، چه او بایست و نبایست نباشد ، بل نبایست و بایست او همه بایست باشد (وَرِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ)(۵)دربان را رضوان خوانده اند .

راضی در هرچه نگه کند به نور رحمت الهی نگرد : اَلْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنورِ اللهِ .

چه باری تعالی را که موجد همه ی موجودات است اگر بر هر امری از امور انکار باشد آن امر را وجود محال باشد ، و چون بر هیچ امر او را انکار نباشد پس از همه راضی باشد نه بر هیچ فایت متأسّف شود و نه به هیچ حادث مبتهج گردد ، (إِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزِمِ الْأُمُورِ)(۶) .

رضا در دلی است که در او غبار نفاق نبود ، و رضا شاد بودن است در تلخی قضا و ترک اختیار است پیش از قضا ، و تلخی نایافتن بعد از قضا ، و جوش زدن دوستی در عین بلا .

رضا رفع اختیار است و بلا را نعمت شمردن ، باید که در رضا بجائی رسی که اگر هفت طبقه ی دوزخ در چشم راست تو نهند ، در خاطر تو نگذرد که چرا در چشم چپ ننهادند ، رضا آرام گرفتن است در تحت مجاری احکام .

زنهار برین در درِ دیگر نزنی

وز درگه او خیمه فراتر نزنی

هرگز نشوی

سواره بر اسب مراد

تا دست به فتراک رضا در نزنی

و راضی باید که مستقبل و ماضی آزاد آید و بر سر کوی حال نشیند و هرچه آید از محبوب بیند ، که هرچه دوست کند همچو دوست محبوب است .

و رضا بیرون آمدن است از رضای نفس خود و درآمدن به رضای حق تعالی به تسلیم احکام ازلیّه ، و تفویض امور کلّی و جزوی به حضرت مقدِّر تقدیر تدبیر ابدیّه بلا اعراض و اعتراض .

و بدان که رضا به ترک اعتراض است به افعال و اقوال محبوب با پاکی نفس به قضا و قدر.

عاشقی در موج دریائی فتاد

عاقلی از ساحلش آواز داد

گفتش ای مسکین برون آرم تو را

یا چنین سرگشته بگذارم تو را

پاسخ این دادش که ای روشن روان

گر ز من پرسی نه این خواهم نه آن

بر مراد خود نخواهم یک نفس

زانکه مقصودم مراد اوست بس

چون ز حق گردی رضای حق طلب

حکم او را هم رضا ده روز و شب

گر رضای خویش می جوئی خطاست

چون تو راضی گشتی او را هم رضاست

ز هر ناکامی همی خور بی گِله

هر گدائی را کجا این حوصله

در طریقت منزل اعلاست این

منتهای جاهدوا فیناست این

رضا در روایات

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : رَأْسُ طاعَهِ اللهِ الصَّبْرُ وَالرِّضا عَنِ اللهِ فیما اَحَبَّ الْعَبْدُ اَوْ كَرِهَ وَلا يَرْضا عَبْدٌ عَنِ اللهِ فیما اَحَبَّ اَوْ كَرِهَ اِلّا كانَ خَيْراً لَهُ فیما اَحَبَّ اَوْ كَرِهَ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : سر طاعت خدا صبر است و خوشنودی عبد از حق نسبت به آنچه بنده را خوش آید و بد آید ، و هیچ بنده ای از خدا راضی نباشد در آنچه خوش

دارد و بد دارد جز آنکه برای او بهتر است هم در آنچه خوش دارد و هم در آنچه بد دارد .

وَعَنْهُ (علیه السلام) قالَ :

اِنَّ اَعْلَمَ النّاسِ بِاللهِ اَرْضاهُمْ بِقَضاءِ اللهِ عِزَّوَجَلَّ(۸) .

و نیز آن حضرت فرمود : به راستی داناترین مردم به خدا ، راضی ترین آنان است به قضاء حقّ .

امام باقر (علیه السلام) از رسول خدا نقل می کند که خداوند عزّوجلّ فرمود :

به حقیقت که بعضی از بنده های مؤمنم افرادی هستند که امر دینشان برایشان درست نشود جز با توانگری و وسعت در زندگی و تندرستی ، پس آنها را به آن امور بیازمایم تا دین بر آنان استوار آید .

و بعضی امر دینشان درست نشود جز با نداری و مستمندی و بیماری ، من آنان را به این امور مبتلا کنم تا دین بر آنان درست آید .

من داناترم به آنچه امر دین بندگان مؤمنم به آن درست شود ، به راستی بعضی از آنان در پرستش من کوشش کنند و رنج برند و از خواب و بستر با لذّت خود برخیزند و در شبها برای من نماز شب خوانند و خود را در عبادت به مشقّت اندازند و من یک شب دو شب چرت را بر آنان بکار زنم برای خیر خواهی ، و آنان تا بامداد بخوابند ، از خواب که برخیزند خود را دشمن داشته و زبون شناسند ، اگر آنان را برای هر آنچه از عبادت خواهند رها کنم خودبین شوند و خودبینی آنان را به فتنه دچار سازد و از این راه به حالی برسند که سبب هلاک آنان گردد .

خودبینی و عجب

کار آنان را به آنجا رساند که گمان برند از عابدان برتری گرفته و از تقصیر در عبادت وارهیده ، در این صورت از من دور گردد و گمان دارند که نزدیک شوند . آنها که اهل عملند ، نباید به اعمال خود تکیه کنند ، همان اعمالی که برای درک ثواب از من انجام می دهند ، زیرا اگر آنان تمام عمر خود را خرج عبادت کنند باز هم در طاعت من تقصیرکارند و به کنه عبادت من نرسند ، باید به رحمت من اعتماد کنند و به فضل و بخشش من راضی باشند و به حسن ظن و خوشبینی به من اطمینان کنند ، زیرا در این صورت رحمت من آنان را جبران کند و بخشش من به آنها برسد ، رضوان و آمرزش من به آنان جامه ی عفو در پوشد ، زیرا منم خدای بخشاینده و مهربان و بدان صفت نامیده شده ام(۹) .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

به موسی بن عمران وحی شد : من هیچ آفریده ای را نیافریدم که نزد من محبوب تر باشد از بنده ی مؤمنم ، به راستی او را گرفتار می کنم بر آنچه که خیر اوست ، و عافیّت می دهم بر آنچه سود اوست ، و آنچه برای او مضر است از وی دریغ دارم باز هم به نفع او ، من داناترم بدانچه بنده ی من به آن اصلاح می شود ، باید بر بلایم صبر کند و به نعمت هایم شکر نماید و به قضایم راضی باشد ، تا او را نزد خود در شمار صدیقان نویسم وقتی به

رضایم کار کند و امرم را اطاعت نماید(۱۰) .

عَنْ اَبی عَبدِاللهِ (علیه السلام) قالَ : لَقِیَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ (علیهما السلام) عَبْدَاللهِ بْنَ جَعْفَر فَقالَ : یا عَبْدَاللهِ کَیْفَ یَکونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً وَهُوَ یَسْخَطُ قِسْمَهُ وَیُحَقِّرُ مَنْزِلَتَهُ وَالْحاکِمُ عَلَیْهِ اللهُ وَاَنَا الضّامِنُ لِمَنْ لَمْ یَهْجِسْ فی قَلْبِهِ اِلاّ الرِّضا اَنْ یَدْعُوا اللهَ فَیُسْتَجابَ لَهُ.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید : حسن بن علی به عبدالله بن جعفر برخورد و به او فرمود : ای عبدالله چگونه مؤمن مؤمن باشد با اینکه از قسمت مقدر خود خشمگین است و خود را زبون یابد با اینکه خدا بر او چنین حکمی کرده است ، من ضامنم که هرکه در پندار دلش جز رضا نباشد به درگاه خدا هر دعا کند مستجاب شود .

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ :

قُلْتُ لَهُ : بِاَیِّ شَیْء یَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِاَنَّهُ مُؤْمِنٌ ؟ قالَ : بِالتَّسْلیمِ لِلهِ وَالرِّضا فیما وَرَدَ عَلَیْهِ مِنْ سُرورٌ اَوْ سَخَط.

شخصی از حضرت صادق (علیه السلام) پرسید : چگونه مؤمن بداند مؤمن است ؟ فرمود : با تسلیم در برابر خدا و رضا به آنچه بر او وارد آید از مایه ی شادی و خشم .

بر دلم قهر و رضات تو لذیذ

بر تنم رنج و شفای تو لذیذ

همه اطوار تو زیبا و پسند

فرق سر تا کف پای تو لذیذ

خواه مهر از تو رسد خواه جفا

مهر تو نغز و جفای تو لذیذ

چه بسازی چه بسوزی سازیم

چه ولا و چه بلای تو لذیذ

گر برانی ز درت گر خوانی

خود تو دانی همه رای تو لذیذ

چه گدازی چه نوازی حکمی

مانی و جمله نوای تو لذیذ

زهر از دست توام نوش بود

دردمندم که دوای

تو لذیذ

از تناسب برِ اسرار اسرار

زان لب نکته سرای تو لذیذ

اینست مسئله ی رضا و خوشنودی از حق که در آیات و روایات و کلمات حکیمانه ارباب عشق بر آن تکیه شده ، اکنون به ترجمه ی اصل روایت حضرت صادق که در « مصباح » آمده توجه نمائید :

رضا آن است که انسان راضی باشد از محبوب و مکروه نفسش آن محبوب و مکروهی که از جانب دوست به مصلحت او به او می رسد ، رضا شعاعی است از نور معرفت و بینش ، و شخص راضی همیشه از تمایلات و خواهش های خود منصرف شده و میل خود را در برابر خواسته های یار فانی می کند ، شخصی که راضی شده ، در حقیقت مورد رضای دوست نیز واقع شده است .

رضا عنوانی است که جامع تمام مراتب عبودیت و بندگی در برابر حضرت حق است . از پدرم حضرت باقر (علیه السلام) شنیدم : علاقه دل به چیزی که موجود است از امور ظاهریه شرك و به آنچه حاضر نیست و مفقود است کفر است ، و این هر دو معنی از طریقت رضا بیرون است . و تعجّب می کنم از کسی که دعوی بندگی می کند ، چگونه منازعت و خلاف دارد در تقدیرات و کارهای حضرت حکیم ، دور و منزّهند از اینان اشخاصی که در مقام رضا بوده و اهل معرفت اند .

گر مرد رهی چو رهروان باش

در پرده ی راز خود نهان باش

بنگر که چگونه ره سپردند

گر راهروی تو هم چنان باش

از بند نصیب خویش برخیز

در بند نصیب دیگران باش

فانی شو از این وجود فانی

زنده

به حیات جاودان باش

خواهی که وصال دوست بینی

نادیده درآ به آستان باش

در یک قدم این جهان و آن نیز

بگذار جهان و در جهان باش

منگر تو به دیده ی تصرّف

بیرون ز دو کَوْن این و آن باش

در کوی قلندری چو سیمرغ

می باش به نام و بی نشان باش

عطار ز مدّعی بپرهیز

رو گوشه گزین و در میان باش

باب نودم در بلاء است

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْبَلاءُ زَیْنُ الْمُؤْمِنِ وَکَرامَهٌ لِمَنْ عَقَلَ لِاَنَّ فی مُباشِرَتِهِ وَالصَّبْرِ عَلَیْهِ وَالثَّباتِ عِنْدَهُ تَصْحیحَ نِسْبَهِ الْایمانِ .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : نَحْنُ مَعاشِرِ الْاَنْبِیاءِ اَشَدُّ النّاسِ بَلاءً وَالْمُؤْمِنونَ الْاَمْثِلِ فَالْاَمْثَلَ . وَمَنْ ذاقَ طَعْمَ الْبَلاءِ تَحْتَ سِتْرِ حِفْظِ اللهِ تَعالی لَهُ تَلَذَّذَ بِهِ اَکْثَرَ مِنْ تَلَذُّذِهِ بِالنِّعْمَهِ وَاشْتاقَ اِلَیْهِ اِذا فَقَدَهُ لِاَنَّ تَحْتَ نیرانِ الْبَلاءِ وَالْمِحْنَهِ اَنْوارَ النِّعْمَهِ وَتَحْتَ اَنْوارِ النِّعْمَهِ نیرانِ الْبَلاءِ وَالْمِحْنَهِ وَقَدْ یَنْجو مِنَ الْبَلاءِ کَثیرٌ وَقَدْ یَهْلِکُ مِنَ النِّعْمَهِ کَثیرٌ . وَما اَثْنَی اللهُ تَعالی عَلی عَبْدٍ مِنْ عِبادِهِ مِنْ لَدُنْ آدَمَ (علیه السلام) اِلی مُحَمَّد (صلی الله علیه وآله) اِلاّ بَعْدَ ابْتِلائِهِ وَوَفاءِ حَقِّ الْعُبودِیَّهِ فیهِ . فَکَراماتُ للهِ تَعالی فِی الْحَقیقَهِ نَهایاتُ بِدایاتُهَا الْبَلاءُ وَبِدایاتٌ نِهایاتُهَا الْبَلاءُ .

وَمَنْ خَرَجَ مِنْ شَبَکَهِ الْبَلْوی جُعِلَ سِراجَ الْمُؤْمِنینَ وَمونِسَ الْمُقَرَّبینَ وَدَلیلَ الْقاصِدینَ وَلا خَیْرَ فی عَبْدٍ شَکا مِنْ مِحْنَه تَقَدَّمَها آلافُ نِعْمَهِ وَاتَّبَعَها آلافُ راحه . وَمَنْ لا یَقْضی حَقَّ الصَّبْرِ فِی الْبَلاءِ حُرِمَ قَضاءُ الشُّکْرِ فِی النَّعْماءِ کَذلِکَ مَنْ لا یُؤَدّی حَقَّ الشُّکْرِ فِی النَّعْماءِ یُحْرَمُ قَضاءَ الصَّبْرِ فِی الْبَلاءِ ، وَمَنْ حُرِمَهُما فَهُوَ مِنَ الْمَطْرودینَ .

وَقالَ اَيّوبُ فى دُعائِهِ : اَللّٰهُمَّ قَدْ اَتى عَلَيَّ سَبْعونَ فِى الرَّخاءِ وَاَتى عَلَيَّ سَبْعونَ فِى الْبَلاءِ . وَقالَ وَهَبٌ : اَلْبَلاءُ

لِلْمُؤْمِنِ كَالشِّكالِ لِلدّابَّهِ وَالْعِقالِ لِلْإِبِلِ وقالَ اَميرُالْمُؤْمِنينَ(عليه السلام) : اَلصَّبْرُ مِنَ الْايمانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ . وَرَأْسُ الصَّبْرِ الْبَلاءُ ، وَما يَعْقِلُها اِلاّ الْعالِمونَ .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

اَلْبَلاءُ زَيْنُ الْمُؤْمِنِ وَكَرامَهٌ لِمَنْ عَقَلَ

مسئله ی ابتلاء و آزمایش

در این فصل حضرت صادق (علیه السلام) به حقیقتی تحت عنوان بلا و آزمایش اشاره می فرمایند که هیچ کس در مدت عمرش از دچار شدن به آن چاره ندارد .

امتحانات الهی بوسائلی همچون مال ، آبرو ، شخصیّت ، علم ، مصیبت فرزند ، مصیبت بر جان ، فقر ، جهاد ، پیش آمدن زمینه ی امر به معروف و نهی از منکر و بسیاری از امور دیگر در جهت رشد و پرورش استعدادها و برای کسب فضائل و دور شدن از رذائل برای انسان پیش می آید .

در قرآن مجید و روایات و اخبار به این نکته گوشزد شده ، که خداوند بزرگ هیچ کس را از امتحان و آزمایش استثنا نکرده و مردم نباید دعا کنند خداوند آنان را آزمایش نکند ، بلکه باید بخواهند راه موفّقیت در امتحان را پیش پای آنان بگذارد .

انسان باید هر اموری از امور که از جانب حق برایش مقرر می گردد امتحان و آزمایش بداند و سعی کند براساس احوالات الهی درون و هماهنگ با رهنمودهای الهی در قرآن و هدایت انبیاء و امامان در اخبار از عهده ی آزمایش و امتحان برآید تا از شقاوت و بدبختی دور شده و به سعادت ابدی و لذّت سرمدی برسد .

از آنجا که در جلد ششم « عرفان اسلامی » از صفحه ی ۱۵۷ به بعد رئوس و اُمّهات مسائل ابتلاء و آزمایش

را ذکر کرده ام ، در اینجا نیاز به شرح و بسط این مسئله ندیده ، تنها به ترجمه ی اصل روایت که از روایات بسیار مهّم کتاب « مصباح الشریعه » است اکتفا می کنم .

ابتلاء و آزمایش و گرفتاریهائی که از جانب دوست می رسد برای مؤمن زینت و برای اهل عقل و تدبّر کرامت است ، زیرا دچارشدن به آزمایش همراه با صبر و ثبات وسیله محکم شدن ایمان و نورانی شدن باطن اوست .

اشرف موجودات فرمود : ما انبیاء از لحاظ آزمایش و ابتلاء شدیدترین مردمیم و سپس نزدیک تر به ما از این جهت مردم مؤمن و به همین ترتیب .

کسی که در سایه ی توجه و مراقبت حقّ طعم ابتلاء را چشید ، هر آینه لذت و خوشی او بش از افرادی است که متنعّم به لذات مادی اند ، و نحوه ی لذّت آنان در برخورد به آزمایش به صورتی است که همیشه به رسیدن ابتلاء علاقه مندند و مشتاق برخورد به آزمایشند .

آری در سایه ی ابتلائات الهی و سختی ها انوار نعمت و رحمت فروزان است و برعکس در کنار انوار نعمت و وسعت مادی آتش های ابتلا قرار داده شده ، و در این دو مرحله بسیار کم هستند آنان که نجات یافته و به نتیجه دلخواه رسیده اند .

خدای مهربان از زمان آدم تا خاتم بنده ای را مورد ستایش قرار نداده مگر بعد از ابتلا و آزمایش او با سختی ها و پس از وفا و عمل به وظائف بندگی ، پس مقامات و کرامت هائی که از جانب دوست می رسد نتیجه

و آثار آزمایشات و ابتلائات است ، و بدایات و مقدّماتی است که نهایات آنها ابتلائات و سختی هاست .

انسان مؤمنی که از میـدان ابتلاء سـرفراز بیرون آمده ، چراغ اهل ایمان و رفیق و انیس بندگان مقرّب حق می شود ، و راهنمای آنان که قصد سفر و سلوک معنوی و وصول به منزل نهائی دارند .

در آن بنـده ای کـه از آزمـایش شـکایت می کنـد خیری نیست ، آزمایشـی که قبـل از آن هزاران رحمت و نعمت بـوده و هم هزاران رحمت و نعمت پس از ابتلاء به او روی خواهد آورد .

کسـی که به هنگام رو آوردن آزمایش صبر و ثبات از خود نیارد ، در موارد نعمت هم حق شکر و سپاس بجای نیاورد . و البته هرکس از صبر در بلا و شکر در نعمت محروم گشت بطور مسلّم از طرد شدگان و واماندگان در مسیر حق خواهد بود .

حضـرت ایوب که به انواع آزمایشات مبتلا شـد و از عهـده همه ی آنها برآمد در دعای خود عرضه می داشت : الها هفتاد سال در زندگی من راحت و نعمت روی آورد تا هفتاد سال دیگر سختی ها را تحمّل کرده و به رنگ دیگر زندگی صابر باشم .

وهب بن منبّه گفت : بلا برای شخص مؤمن چون کلافی است برای جانداران و مانند زانوبندی است برای شتر .

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود :

صبر از ایمان چون سر است از جسد و سر صبر هم آزمایش و بلاست . و نمی فهمند این معنا را مگر اهل بصیرت و فهم .

خاک در تو ما را به ز آب زندگانی

در سر

هوای سروت عمریست جاودانی

هر درد و غم که داری خواهم به جان که باشد

درد از تو عافیت ها غم از تو شادمانی

دست شکستگان گیر ای صاحب مروت

فریاد خستگان رس ای آن که می توانی

نبود پناه ما را جز خاک آستانت

روبر در که آریم گر از درت برانی

آن بخت کو که باشم چون بندگان به خدمت

وان شاه حسن باشد بر تخت حکمرانی

گر تند باد غم داد گلزار عمر بر باد

یا رب نبیند آسیب آن تازه ارغوانی

این کاروان آهم از کعبه ی دل آیند

لعل سرشک اسرار آورده ارمغانی

عارف الهی جناب شیخ حسن مصطفوی در توضیح ابتلاء می فرماید :

بلا- جریانهای مخالف و ناگوار است که در مجرا و مسیر زندگی انسان پیش آمد می کند ، و چون سخن در این مباحث مربوط به سالک راه الهی و مؤمن است قهراً مقصود از بلا آن جریانها و پیش آمدهائی می باشد که در سیر و سلوک انسان و در راه روحانی دیده می شود ، و چون سالک الهی در مسیری سلوک می کند که برنامه ی آن راه از جهت تمایلات و اعمال و افکار و اخلاق بر خلاف روش زندگی مادّی است ، خواه و ناخواه اختلافی پیدا خواهد شد .

سالک صراط روحانی از دو جهت برخلاف سیر می کند : از جهت مقتضیات نفسانی و تمایلات مادّی شخصی و از جهت تمایلات مادّی دیگران و برنامه ی زندگی دنیوی سایر مردم .

در مرحله ی اول می باید از پیروی قوای شهوت ، غضب ، حرص ، طمع ، جهل ، غفلت ، خودپرستی ، خودنمائی ، خودخواهی ، هواسرانی ، اعمال سوء ، بدخواهی

، بدبینی و آنچه مربوط به امور نفسانی و دنیوی است پرهیز کند ، پس در مسیر روحانی اوّل دشمن و مخالف و بدخواه آدمی از داخل خود او و نفس حیوانی اوست ، که پیوسته او را به خواسته های خود دعوت کرده ، و سخت با روش و برنامه ی زندگی روحانی او مخالفت می کند . آدمی به طبیعت خود می خواهد شهوت رانی کند ، اِعمال زور و ظلم و تجاوز و هوسرانی نماید و غوطهور در خوابیدن و سایر التذاذات مادی بشود ، عنوان و شهرت و اسم و رسم پیدا کند ، مال و ملك و ثروت و قدرت ظاهری داشته باشد ، پابند به حدود و قیود و احکام نباشد ، پس مخالفت با این تمایلات و سلوك به طریقتی که خلاف این برنامه هاست بسیار سخت و ناراحت کننده بوده و گذشتن از این مراحل و عبور از این منازل و عقبات ابتلاء و گرفتاری بزرگی است .

در مرحله ی دوّم : می باید خود را از اغلب طبقات مردم کنار کشیده ، و اگر مزاحمت و مخالفتی از آنها دیده شود تحمل کند ، و در سلوك راه معنوی خود تمام سعی و کمال استقامت را داشته و از تنهائی و یا از قلّت همراهان نیندیشیده ، و از کثرت مخالفین و از سرزنش و ملامت مردم عادی و از دشمنی و عداوت افراد مادی وحشت نکرده و با تظاهر و جلوه های زندگی دنیوی در برنامه ی روحانی خود متزلزل و سست نشود .

ابتلائات و سختی ها و ناراحتی هائی که در این مرحله پیشامد

می کند ، طبیعی و قهری و روی قاعده و به اقتضای جریان عادی است ، و گاهی انجام دادن و عمل بوظیفه و دستور و حکم مخصوصی ، شخص سالک روحانی را به مخالفت و دشمنی و آزار مردم واداشته و ناراحتی کلّی و اختلاف شدید و مجاهدات و مبارزات سختی را پیش می آورد و این رقم از ابتلاء اغلب برای انبیاء الهی و پیشوایان روحانی که جنبه ی تبلیغاتی و هدایت افراد را به عهده ی دارند و استقامت و فعالیّت بیشتری خواهد داشت و تا این تحمّل و استقامت و ایستادگی و صبر در ناملائمات نباشد ، سالک مستوجب کرامات الهی و مقامات معنوی روحانی نخواهد شد . و باز معلوم شد که در نتیجه کرامات و حصول مقامات ، تکالیف سخت و وظائف سنگینی متوجه خواهد شد که انجام دادن آنها محتاج به مبارزتهای شدید و استقامت محکم و طولانی خواهد بود .

جز دیدن روی تو مرا رأی دگر نیست

جز وصل توام هیچ تمنّای دیگر نیست

این چشم جهان بین مرا در همه عالم

جز بر سر کوی تو تماشای دیگر نیست

وین جان من سوخته را جز سر زلفت

اندر همه گیتی سر سودای دیگر نیست

یک لحظه غمت از دل من می نشود دور

گوئی که غمت را جز از این رأی دیگر نیست

هستند تو را جمله جهان واله و شیدا

لیکن چو منت واله و شیدای دیگر نیست

عشاق تو گرچه همه شیرین سخنانند

لیکن چو عراقیت شکر خای دیگر نیست

باب نود و یکم در صبر است

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلصَّبْرُ يُظْهِرُ ما فی بَواطِنِ الْعِبادِ مِنَ النّورِ وَالصَّفاءِ ، وَالْجَزَعُ يُظْهِرُ ما فی بَواطِنِهِمْ مِنَ الظُّلْمَهِ وَالْوَحْشَهِ .

وَالصَّبْرُ يَدَّعيهِ

كُلَّ اَحَد وَما يَثْبُتُ عِنْدَهُ اِلاَّ الْمُخْبِتونَ . وَالْجَزَعُ يُنْكِرُهُ كُلَّ اَحَد وَهُوَ اَبْيَنُ عَلَى الْمُنافِقينَ لِاَنَّ نُزولَ الْمِحْنَهِ وَالْمُصيبَهِ يُخْبِرُ عَنِ الصّادِقِ وَالْكاذِبِ .

وَتَفْسيرُ الصَّبْرِ ما يُسْتَمِرُّ مَذاقُهُ ، وَما كانَ عَنِ اضْطِراب لا يُسَمّى صَبْراً . وَتَفْسيرُ الْجَزَعِ اضْطِرابُ الْقَلْبِ وَتَحَزُّنُ الشَّخْصِ وَتَغْييرِ اللَّوْنِ وَتَغْييرِ الْحالِ .

وَكُلُّ نازِلَه خَلَتْ اَوائِلُها مِنَ الْاِخْباتِ وَالْاِنابَهِ وَالتَّضَرُّعِ اِلَى اللهِ فَصاحِبُها جَزوعٌ غَيْرُ صابِر .

وَالصَّبْرُ ما اَوَّلُهُ مُرٌّ وَآخِرُهُ حُلْوٌ لِقَوْم ، وَلِقَوْم اَوَّلُهُ وَآخِرُهُ حُلْوٌ ، فَمَنْ دَخَلَهُ مِنْ اَواخِرِهِ فَقَدْ دَخَلَ ، وَمَنْ دَخَلَهُ مِنْ اَوائِلِهِ فَقَدْ خَرَجَ .

وَمَنْ عَرَفَ قَدْرَ الصَّبْرِ لا يَصْبِرُ عَمّا مِنْهُ الصَّبْرُ ، قالَ اللهُ تَعالى فى قِصَّهِ موسى وَالْخِضْرِ عَلى نَبِيِّنا وَعَلَيْهِمَا السَّلامُ : وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلى مالَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً .

فَمَنْ صَبَرَ كُرْهاً وَلَمْ يَشْكُ اِلَى الْخَلْقِ وَلَمْ يَجْزَعْ بِهَتْكِ سِتْرِهِ فَهُوَ مِنَ الْعامِّ وَنَصيبُهُ ما قالَ اللهُ تَعالى : وَبَشِّرِ الصّابِرينَ اَىْ بِالْجَنَّهِ وَالْمَغْفِرَهِ .

وَمَنِ اسْتَقْبَلَ الْبَلاءَ بِالرَّحْبِ وَصَبَرَ عَلى سَكينَه وَوَقار فَهُوَ مِنَ الْخاصِّ وَنَصيبُهُ ما قالَ اللهُ تَعالى : (إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ)(١٣) .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

اَلصَّبْرُ يُظْهِرُ ما فى بَواطِنِ الْعِبادِ مِنَ النّورِ وَالصَّفاءِ . . .

مسئله ى با عظمت صبر

در اين فصل حضرت صادق (عليه السلام) به يكى از مهم ترين مسائل روحى كه ضامن حفظ فضائل و زحمات عبادى انسان در راه خدا است ، يعنى صبر اشاره مى فرمايند .

گرچه دشمنان اسلام و در رأس آنان استعمارگران پليد از صدها سال پيش سعى كردند مفهوم اين واقعيت و بسيارى از واقعيّت ها را تغيير داده و از اين راه ضربه هاى هولناك به پيكر اسلام و مسلمين بزنند ، ولى گمان

نمی رود کسی که اندک تأمّل در آیات قرآن و روایات بنماید ، معنای حقیقی این حقیقت بر او پوشیده بماند .

قرآن مجید صبر را در آیات مربوط به جهاد و عبادات و ترک محرّمات ، و هجوم مصائب و سختی ها استعمال کرده ، و آن را از مهمترین عوامل فلاح و پیروزی و علّت تحصیل تقوای الهی می داند .

بنابراین ، صبر یعنی پایداری در راه خدا برای حفظ شخصیّت انسانی خویش ، و پایداری در برابر دشمنان برای تداوم فرهنگ الهی ، و ایستادگی در برابر تمایلات و شهوات غلط جهت حفظ حالات الهی ، و پایداری در هر کار مثبتی که به نفع انسان و خانواده و جامعه اوست ، و همچنین به معنای تحمّل و خودداری در برابر آزار کم ظرفیّت ها مانند اقوام و دوستان و سایر مردم است ، تا از این راه و بخصوص عفو و گذشت از آنان جهت تأدیب ایشان و متخلّق شدنشان به اخلاق اولیاء عاشقان .

باید گفت ردّ پای صبر را در همه ی طاعات و عبادات و ترک گناهان ، و تحمّل شداود و مصائب که بخاطر رشد شخصیّت و شکوفائی استعدادها از جانب حضرت حق به انسان می رسد می توان دید .

کسی که صبر ندارد ، و از تحمّل روحی نسبت به طاعات و ترک محرمات و برخورد با شدائد و مصائب بر کنار و عاری است ، از عنایات دنیائی و آخرتی حضرت دوست بی بهره و محروم و از فیوضات ربانیه و نفحات الهیه ممنوع است .

صبر و مقاومت را در تمام زمینه های حیات باید از انبیاء

و ائمه و اولیاء آموخت که آن بزرگواران بهترین معلّم و راهنما در تمام امور ، بخصوص حسنات اخلاقی و مخصوصاً در مسئله ی صبرند .

در حدّی که این مختصر اجازه می دهد ، صبر را از نظر قرآن و روایات و مباحث عرفانی لازم است مورد بررسی قرار داد ، باشد که از این منابع فیض الهی چنان که باید نصیبی عاید و واصل ما مهجوران شود ، و از این طریق به عنایات و الطاف خاصّه حضرت یار برسیم .

آثار صبر در منطق قرآن مجید

قرآن کریم می فرماید : برای دست یافتن به روح تحمّل در برابر حوادث سخت و طوفانهای شکننده درونی و برونی ، و مصائب کمرشکن ، و آنچه که برای دین و ایمان و شخصیّت شما ضرر دارد ، از صبر و نماز کمک بخواهید ، صبر و حوصله در برابر طاعات و عبادات و ترک محرمات و حوادث به تدریج در انسان حالتی قوی ایجاد می کند در حدّی که مانند کوه استوار گردد ، و نماز روح و اندیشه و قلب را ملکوتی نموده و آدمی را به معراج عشق و صفا و قرب و وصال می برد ، و انسان را از میدان فحشا و منکرات دور نموده ، به عرصه ی فضائل و معنویات نزدیک و بلکه در دریای حسنات غرق می نماید .

(وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ).

قرآن عظیم می فرماید : خداوند مهربان در همه جا و در همه حال با صبرکنندگان است ، و این معیّت حق با صابران واقعاً مسئله ی بزرگ و عظیمی است ، و نعمتی است که شکرش از عهده ی هیچ کس

برنمی آید .

(إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ).

از مفهوم آیات کتاب استفاده می شود ، که عمده ی مشکلاتی که در راه خدا و بخصوص به هنگام جنگ با دشمنان تولید می شود ، ترس و گرسنگی و از بین رفتن اموال و نفوس آدمی و اولاد اوست .

در آیات صد و پنجاه و هفت به بعد سوره ی بقره که مسائل بالا در آن ذکر شده ، بحث از صابران را به میان آورده ، برای اینکه اولاً ـ به آنها بشارت دهد ، ثانیاً کیفیّت صبر را به آنها بیاموزد ، و ثالثاً نکته ی اصلی لزوم صبر را روشن سازد ، و رابعاً جزای عمومی آن ، که درود و رحمت و هدایت خداست برای آنها شرح دهد .

ابتدا به پیامبرش دستور می دهد ، که صابران را بشارت دهد ، اما به چه چیز بشارت دهد ؟ این معنا در آیه ی ذکر نشده و سربسته گذارده شده است ، برای اینکه عظمت آن را بیشتر مجسم سازد ، زیرا هرچه هست بالاخره از طرف خداست و حتماً خوب و عالی است و خداوند هم آن را تضمین نموده ، سپس صابران را معرفی می کند که آنها اشخاصی هستند که هنگام مصیبت می گویند :

(إِنَّا لِلَّهِ وإِنّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ).

بدیهی است که منظور تنها گفتن این جمله نیست ، همچنان که منظور تنها عبور دادن معنی آن از خاطر نمی باشد ، بلکه مقصود متلبّس شدن به حقیقت معنی آن است ، یعنی انسان خود را مملوک واقعی حق بداند و معتقد باشد که بازگشت او به سوی خداست ،

البته کسی که واقعاً به این دو حقیقت ایمان دارد عالی ترین درجات صبر را در برابر حوادث بدست خواهد آورد و جزع و بی تابی و غفلت بکلّی از کانون دل او ریشه کن می شود .

(أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ مِن رَبِّهِمْ وَرَحْمَهٌ وَأُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ) .

قرآن مجید صبر در پیش آمدها مانند سختی و مرض و صبر هنگام جنگ و جهاد را از علائم صادقان و پرهیزکاران می داند ، و آنان را که در تمام پیش آمدها کم حوصله و از جبهه فراری اند بی حقیقت می داند .

(وَالصَّابِرِینَ فِی الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوْا وَأُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) .

قرآن حکیم خداوند مهربان را عاشق و محّب اهل صبر می داند :

(وَاللهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ) .

قرآن مجید می فرماید : در برابر حوادث و پیش آمدها ، برای حفظ خود از خطرات دنیا و آخرت صبر کنید و به فرائض الهی با کمال حوصله و استقامت روی آرید ، و با ائمه ی معصومین رابطه ی سخت قلبی و عملی برقرار کنید :

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا) .

قرآن مجید می فرماید : احسان و عنایت کامل خدا و پیروزی حتمی از آن مؤمنان صابر و مردم با استقامت است .

(وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنَی عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ بِمَا صَبَرُوا) .

قرآن عزیز صبر را منبع و علّت تقوا دانسته و فرجام پاک را از آن نیکوکاران می داند :

(فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَهَ لِلْمُتَّقِینَ) .

قرآن کریم از صبرکنندگان به عنوان محسنین و نیکوکاران یاد کرده و اعلام می دارد اجر اینگونه بندگان ضایع

شدنی نیست :

(إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) .

قرآن مجید می فرماید : صابران در روز قیامت ، بخاطر صبر و تحملشان در برابر حوادث و مصائب و برخورد به گناهان دارای دو اجرند :

(أُولئِکَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا) .

دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند

واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بی خود از شعشعه ی پرتو ذاتم کردند

باده از جام تصلّی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

بعد از این روی من و آینه وصف جمال

که در آنجا خبر از جلوه ی ذاتم دادند

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها برکاتم دادند

هاتف آن روز به من مژده این دولت داد

که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند

این همه شهد و شکر کز سخنم می ریزد

اجر صبریست کزان شاخ نباتم دادند

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود

که ز بند غم ایّام نجاتم دادند

صبر در آئینه ی روایات

در زمینه ی صبر در کتب با عظمت روائی بقـدری روایت وارد شده ، که ذکر همه ی آنها کتابی جداگانه می خواهد ، در این قسـمت به ذکر چنـد روایت اکتفـا می شود ، باشـد که همـان روایـات چراغی فروزان در راه زنـدگی مـا و راهنمائی در سـیر و سلوک ما گردد . مجموع روایات باب صبر را می توانید در « کافی » ، « بحار » ، « مستدرک » ، و « وافی » فیض ببینید .

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ :

اَلصَّبْرُ رَأْسُ الْایمانِ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

صبر سر ایمان است .

و

در روایت دیگر بدینگونه مطلب را دنبال می کند :

صبر از ایمان چون سر است به تن ، هرگاه سر برود ، تن هم می رود ، همچنان صبر که برود ایمان از دست خواهد رفت .

ابوبصیر می گوید از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود : به راستی آزاده در هرحال آزاد است ، اگر گرفتاری برایش رخ دهد در برابر آن صبر کند ، و اگر مصائب بر او هجوم آورند او را نشکنند و اگر چه اسیر و مقهور گردد و به جای رفاه او سختی رسد ، چنانچه یوسف صدیق امین چنین بود ، اینکه او را به بردگی گرفتند و اسیر و مقهور شد آزادیش را لکه دار نکرد ، و تاریکی چاه و هراس آن به او زیانی نرساند ، تا اینکه خدا بر او منّت نهاد و آن جبّار سرکش را بنده ی او ساخت پس از آنکه مالک او بود ، وی را رسول خود نمود و بوسیله ی او بر امّتی رحم کرد ، آری اینچنین است صبر که خیر به دنبال دارد ، شما هم صبر کنید و به آن دل دهید تا اجر ببرید .

عَنْ اَبی جَعْفَر (علیه السلام) قالَ :

اَلْجَنَّةُ مَحْفوفَةٌ بِالْمَکارِهِ وَالصَّبْرِ ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَی الْمَکارِهِ فِی الدُّنْیا دَخَلَ الْجَنَّةَ . وَجَهَنَّمُ مَحْفوفَةٌ بِاللَّذّاتِ وَالشَّهَواتِ فَمَنْ اَعْطی نَفْسَها لَذَّتَها وَشَهْوَتَها دَخَلَ النّارَ .

امام باقر (علیه السلام) فرمود :

بهشت در میان ناگواریها و صبر است ، هرکس در دنیا بر ناگواریها صبر کرد به بهشت می رود ، و دوزخ در میان لذّات و شهواتِ غلط است هرکه به دنبال شهوت

و لذت رود اهل جهنّم است .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

امیر المؤمنین (علیه السلام) به مسجد آمد ، مردی را بر مسجد غمناك و سر به گریبان دید ، فرمود چرا ناراحتی ؟ عرضه داشت پدر و مادر و برادرم مرده اند و من می ترسم زهر ترک شوم ، حضرت به او فرمود : بر تو باد به تقوا و به صبر ، تا فردا پیش وی روی ، صبر در امور چون سر است از تن ، چون سر از تن جدا شود ، تن فاسد گردد و چون در کارها صبر نباشد همه ی کارها فاسد شود .

قالَ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) :

اَلصَّبْرُ صَبْرانِ : صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصیبَهِ حَسَنٌ جَمیلٌ ، وَاَحْسَنُ مِنْ ذلِکَ الصَّبْرُ عِنْدَ ما حَرَّمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَیْکَ . وَالذِّکْرُ ذِکْرانِ ذِکْرُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ الْمُصیبَهِ ، وَاَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ ذِکْرُ اللهِ عِنْدَما حَرَّمَ عَلَیْکَ فَیَکونَ حاجِزاً .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

صبر دو صبر است ، صبر در مصیبت که خوب و خوشایند است و بهتر از آن صبری است که در برابر حرام الهی به خرج دهی . و ذکر دو ذکر است : ذکر در وقت مصیبت ، و برتر از آن ذکر خدا در برابر حرام است به نحوی که بین تو و حرام مانع شود و تو بوسیله ی آن ذکر پاکدامن بمانی .

رسول خدا فرمود :

صبر بر سه مرحله است : صبر بر مصیبت ، و صبر بر طاعت ، و صبر بر گناه .

هرکه در مصیبت صبر کند تا آن را به تسلی خوب پاسخ گوید ، خداوند برایش سیصد درجه بنویسد که

میان هر درجه تا درجه ی دیگر به مانند آسمان تا زمین است .

هرکه بر طاعت صبر کند برایش ششصد درجه نویسد که میان درجه ای تا درجه ی دیگر از عمق زمین است تا عرش .

و هرکه در برابر معصیت صبر کند ، یعنی خویشتن را از گناه حفظ کند برایش نهصد درجه نویسد که میان هر درجه تا درجه ی دیگر از عمق زمین تا پایان عرش است .

قالَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) :

اِنَّ الصَّبْرَ وَحُسْنَ الْخُلْقِ وَالْبِرَّ وَالْحِلْمَ مِنْ اَخْلاقِ الْاَنْبیاءِ .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

به حقیقت صبر و خوش اخلاقی و نیکی و حلم از اخلاق پیامبران است .

وَعَنْهُ (علیه السلام) :

لا یَذوقُ الْمَرْءُ مِنْ حَقیقَهِ الْایمانِ حَتّی یَکونَ فیهِ ثَلاثُ خِصال : اَلْفِقْهُ فِی الدّینِ ، وَالصَّبْرُ عَلَی الْمَصائِبِ ، وَحُسْنُ التَّقْدیرِ فِی الْمَعاشِ .

و نیز آنجناب فرمود :

مرد از حقیقت ایمان نمی چشد مگر سه خصلت در او باشد : دین شناسی ، صبر بر مصائب ، اندازه نیکو نگاه داشتن در زندگی .

وَعَنْهُ (علیه السلام) :

صَبْرُکَ عَلی مَحارِمِ اللهِ اَیْسَرُ مِنْ صَبْرِکَ عَلی عَذابِ الْقَبْرِ ، مَنْ صَبَرَ عَلَی اللهِ وَصَلَ اِلَیْهِ .

و نیز آن حضرت فرمود :

ایستادگی و صبرت بر محرمات آسانتر از صبرت بر عذاب قبر است ، اینجا می توان با کمی صبر از گناه مصون ماند ، آنجا نمی توان با تمام تحمل بر عذاب خدا صبر کرد ، هرکس برای او صبر کند به او می رسد .

دلا موافق آن زلف عنبرافشان باش

سیاه روز و سراسیمه و پریشان باش

به معنی ار نتوانی به رنگ یاران شد

برو به عالم صورت شبیه ایشان باش

بخر به

جان گرانمایه وصل جانان را

وگرنه تا به ابد مستعد هجران باش

به عمر اگر عملی غیر عشق کردستی

کنون ز کرده ی بی حاصلت پشیمان باش

غلام عالم ترکیب تا به کی باشی

طلسم را بشکن شاه عالم جان باش

به زیر بار طبیبان شهر نتوان رفت

به درد خو کن و آسوده دل ز درمان باش

نظر به دامن گلچین نمی توان کردن

به خار سر کن و فارغ ز سیر بستان باش

نصیب خضر خدا کرد آب حیوان را

بگو سکندر ظلمت دویده حیران باش

صبر در آئینه ی عرفان

صبر بر سه نوع باشد :

اوّل صبر عام و آن جنس نفس باشد بر سبیل تجلّد و اظهار ثبات در تحمّل ، تا ظاهر حال او به نزدیک عاقلان و عموم مردمان مرضی باشد .

دوّم صبر زهاد و عبّاد و اهل تقوا و ارباب حلم از جهت توقع ثواب آخرت .

سیّم صبر عارفان ، چه بعضی از ایشان التذاذ یابند به مکروه از جهت تصور آنکه معبود ایشان را به آن مکروه از دیگر بندگان خاص گردانیده و ملحوض نظر او شده اند .

و علامت صبر حبس نفس است ، و استحکام درس و مداومت بر طلب انس و محافظت بر طاعات و استقصاء در واجبات و صدق در معاملات و طول قیام در مجاهدات و اصلاح جنایات و ترک شکایات و فرو خوردن تلخیها و روی ترش ناکردن .

و صبر آن است که فرق نکند میان حال نعمت و محنت و سکون نفس در بلا ، و بلا را به همت توان کشید .

باید اگر بلای کَونَین بر تو گمارند در آن آه نکنی و اگر محنت عالَمین بر تو فرود آید بجز کوی صبر نجویی ،

و در بلا درآمدن همچنان باشی که از بلا بیرون آمدن .

صبر باید مرد را در هرچه هست

تا تواند بر در شادی نشست

گوشمال نفس تو صبر است و بس

جوهر عقل است صبر ای بوالهوس

صابر اندر صبر بودن مشکل است

این سخن نی لایق هر غافل است

مرد عامی چون ز کار آگاه نیست

گه مر او را صبر هست و گاه نیست

در بلا صابر شده مردان خاص

لکن از درگاه حق جسته خلاص

خاص خاص از کار خود پرداخته

با بد و نیک دو عالم ساخته

راحت از میلی گرفته در بلا

بی تغیّر گفته غم را مرحبا

صبر باید در همه رنج و بلا

تا به ملک فقر گردی پادشا

(وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُك إِلاَّ بِاللَه)(۲۵) .

صبر را روی حالات صابران و نحوه ی صبر آنها به چند قسم تقسیم کرده اند :

صبر لله ، صبر فی الله ، صبر مع الله ، صبر عن الله ، صبر بالله .

۱ صبر لله : عبارت از حبس نفس از جزع است در موقع وقوع در امری مکروه ، یا موقع فوت شدن امری مطلوب .

۲ صبر فی الله : ثبات و استقامت در راه حق متعال است به جهت تحمّل بلیّات ، ترک لذّات ، و دفع موانع .

۳ صبر مع الله : صبر اهل دل و اهل حضور است که در وقت بروز موانع و ظهور آثار نفس برای آنان پیش می آید .

۴ صبر عن الله : به دو قسمت تقسیم شده یکی اختصاص به فسّاق دارد ، یکی اختصاص به عشّاق دارد ، در قسم اوّل حکایت از بُعد و دوری می کند ، در قسم دوّم حکایت

از قرب . در معنی اوّل هرچه فاسق در فسقش صابرتر باشد بدحال تر است ، در معنی دوّم هرچه عاشق صابرتر باشد مقرّب تر است ، صبر در معنی اوّل مربوط به اهل جفا و حجاب است و در معنی دوّم مربوط به اهل عیان و مشاهده .

۵ صبر بالله : صبر موحّدین و صبر اهل تمکین است که در مقام استقامت در امر حق متعال پیش می آید .

خواجه می فرماید : صبر عبارتست از حبس نفس از جزع که اظهار آن دالّ شِکوه و شکایت است . صبر برای عامّه سخت ترین منزل ، برای اهل محبّت ، مخوف ترین مقام و برای موحّدین نازل ترین موقف است و بر سه درجه است :

درجه ی اوّل از صبر ، صبر از معصیت است که برای بقاء ایمان و دوری از عذاب است و با مطالعه ی وعید الهی حاصل می گردد ، در این مقام اگر موجبات صبر انفعال و شرمندگی باشد و حیاء از حق موجب شود که سالک از معاصی کناره گیری نماید این نحوه ی صبر عالی تر است .

درجه ی دوّم از صبر ، صبر بر طاعت است که به محافظت طاعت ، رعایت طاعت و به تقسیم طاعت حاصل است .

تحصین طاعت به علم ، رعایت طاعت به اخلاص و محافظت طاعت به دوام طاعت است .

درجه ی سوّم از صبر ، صبر در بلایا و مصائب است که برای رسیدن به حسن جزاء الهی است ، تحمّل این صبر با انتظار فرج از طرف حق متعال سهل و آسان می گردد . سبک گردانیدن مصائب

و سـهل شـمردن آنها با یاد خـدا و متذکر شدن نعم اوست ، آنکه متذکّر حق متعال است زیر بار مصائب احساس ناراحتی نمی کند(۲۶) .

در پایـان این بخش به ترجمه ی اصـل روایات کتاب شـریف « مصـباح الشـریعه » عنایت کنیـد ، امام صادق (علیه السـلام) می فرماید :

صبر آنچه را که در باطن انسان از صـفات نیکو و نورانیّت و صـفاست آشکار می کند ، و جزع آنچه را در قلب آدمی است از ضعف و تاریکی و اضطراب و وحشت بروز می دهد

همه ادعا می کننـد صابرنـد ، و جزع و فزع را از خود نفی می کنند ، اما صابر کسـی است که در مقابل عظمت حق و فرمان او گردن نهـاده . مفهوم جزع را در منافقین بهتر می توان دیـد ، چون ابتلائی برای آنان پیش آیـد اضـطراب و تردیـد و وحشت و تیرگی بـاطن آنـان ظـاهر می شـود ، در قـدم اول اطمینـان و تظـاهر به ایمـان و ثبـات قـدم را از دست می دهنـد و دروغ بودن ادّعایشان آشکار می شود .

حقیقت صبر آنکه در پیش آمـدن تلخی و سـختی بر قرار و ثابت قدم باشد ، پس قید سـختی و قبول آن در مفهوم صبر مأخوذ است ، در صورتی که امری ناگوار نباشد ، یا روی اضطراب و ناراحتی بر امری ایستادگی کند از مفهوم صبر خارج است .

جزع برعکس صبر است ، ادامه دادن امری یـا حـالتی است که توأم با اضـطراب و انـدوه و ناراحتی قلب و متغیر شـدن حالت و رنگ و سیماست .

معلوم شد که صبر ممدوح آغاز آن قرینِ خضوع

و خشوع و تسلیم و توجه به حق و سپس ادامه دادن آن عادت روحی است و چون توأم با این قیود نگردد جزع است .

صبر برای جمعی آغاز آن تلخ است و پایانش شیرین و برای جمعی دیگر اوّلش و آخرش تلخ است ، پس کسی که وارد مسیر صبر می شود و پایان و نتیجه ی آن را در نظر می گیرد به طور مسلّم از صابرین است و توفیق بـدست آوردن نتیجه ی مطلوب به صبر را پیدا خواهد کرد .

کسی که توجّه او به تلخی آغاز و ابتداء آنست هرگز مصداق صابر و صبر نیست ، و چون کسی مقام و منزلت این کار را شناخت هرگز راضی نخواهد بود که در موجبات صبر توقف و تسامح ورزیده و خود را آماده نسازد .

خداوند متعال در قصه ی موسی و خضر می فرماید : چگونه می توانی صبر کنی برآنچه احاطه نداری ؟

پس آن کسی که روی کراهت و ناچاری صبر ورزیده و در عین حال مواظب است که گله و شکایتی نکند و باطن خود را با اضطراب و جزع آشکار ننماید از صبرکنندگان عمومی است و از جهت نصیب و حظ مشمول فرمایش خداست که می فرماید : بشارت بده صابرین را به بهشت و مغفرت و رحمت .

اما اگر از جان و دل به استقبال بلاـ رفت و بـدون کمترین جزع و فزعی صبر کرد ، و با کمال اطمینان خاطر و آرامش دل و وقار و ثبات استقامت ورزید از خواص صابران به حساب آید ، و مشمول قول حق قرار خواهد گرفت که فرمود :

(إِنَّ

اللّه مَعَ الصَّابِرِینَ)(۲۷) .

داستانی عجیب از صبر برای خدا

از یکی از بزرگان دین نقل شده : که از گورستانی می گذشتم ، زنی را دیدم میان چند قبر نشسته و اشعاری می خواند بدین مضمون :

صبر کردم در حالی که عاقبت صبر را می دانم عالی است ، آیا بی تابی بر من سزاوار است که من بی تابی کنم ؟

صبر کردم بر امری که اگر قسمتی از آن به کوههای شروری وارد می شد متزلزل می گردید . اشک به چشمان وارد شد ، سپس آن اشک ها را به دیدگان خود بر گرداندم و اکنون در قلب گریانم .

آن مرد دین می گوید : از آن زن پرسیدم بر تو چه شده و چه مصیبتی وارد گردیده که می گویی صبری که کردم در عهده ی همه کس نیست .

در جواب گفت : روزی شوهرم گوسپندی را برای کودکانم ذبح نمود و پس از آن کارد را به گوشه ای پرتاب کرد و از منزل خارج شد ، یکی از دو فرزندم که بزرگ تر بود به تقلید شوهرم دست و پای برادر کوچک خود را بسته و خوابانید و به او گفت می خواهم به تو نشان دهم که پدرم اینطور گوسپند ذبح کرد ، در نتیجه برادر بزرگ تر سر برادر کوچک تر را برید و من پس از اینکه کار از کار گذشته بود فهمیدم ، از دست پسرم سخت خشمگین شدم به او حمله بردم که وی را بزنم به بیابان فرار کرد ، چون شوهرم به خانه بر گشت و از جریان آگاه شد به دنبال پسر رفت و او را در

بیابـان دچار حمله حیوانات دیـد که مرده است ، جنازه او را به زحمت به خانه آورد و از شـدّت عطش و رنـج جان سپرد ، من خود را سراسـیمه به جنازه ی شوهر و پسـرم رساندم ، در این اثنا کودک خردسالم خود را به دیگ غذا که در حال جوش بود می رساند و دیگ به روی او واژگون شده او را می کشد . خلاصه من در ظرف یک روز تمام اعضای خانواده ام را از دسـت دادم ، در این حـال فکر کردم که اگر برای خـدا در این حـوادث عظیم صـبر کنم مـأجور خـواهم بود . آنگـاه دنبـاله ی اشـعار شعری را به مضمون زیر خواند :

تمام امور از جانب خداست و واگذار به اوست و هیچ امری واگذار به عبد نیست(۲۸) .

باب نود و دوّم در حزن و اندوه است

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْحُزْنُ مِنْ شِعارِ الْعارِفینَ لِکَثْرَهِ وارِداتِ الْغَیْبِ عَلی اَسْرارِهِمْ وَطولِ مُباهاتِهِمْ تَحْتَ سِرِّ الْکِبْریاءِ .

وَالْمَحْزونُ ظاهِرُهُ قَبْضٌ وَباطِنُهُ بَسْطٌ ، یَعیشُ مَعَ الْخَلْقِ عَیْشَ الْمَرْضی وَمَعَ اللهِ عَیْشَ الْقُرْبی .

وَالْمَحْزونُ غَیْرُ الْمُتَفَکِّرِ لاَنَّ الْمُتَفَکِّرَ مَتَکَلِّفٌ وَالْمَحْزونُ مَطْبوعٌ ، وَالْحُزْنُ یَبْدو مِنَ الْباطِنِ وَالْفِکْرُ یَبْدو مِنْ رُؤْیَهِ الْمُحْدَثاتِ وَبَیْنَهُما فَرْقٌ . قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فی قِصَّهِ یَعْقوبَ (علیه السلام) : (إِنَّما أَشْکُوا بَثِّی وَحُزْنِی إِلَی اللَه وَأَعْلَمُ مِنَ اللَه مَا لَا تَعْلَمُونَ) (۲۹)وَقیلَ لِرَبیعِ بْنِ خُثَیْم : ما لَکَ مَهْموماً ؟ قالَ : لاَنّی مَطْلوبٌ . وَیَمینُ الْحُزْنِ الاِْنْکِسارُ وَشِمالُهُ الصَّمْتُ ، وَالْحُزْنُ یَخْتَصُّ بِهِ الْعارِفونِ للهِ تَعالی ، وَالتَّفَکُّرُ یَشْتَرِکُ فیهِ الْخاصُّ وَالْعامُّ .

وَلَوْ حُجِبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلوبِ الْعارِفینَ ساعَهً لاَسْتَغاثوا ، وَلَوْ وُضِعَ فی قُلوبِ غَیْرِهِمْ لاَسْتَنْکَروهُ ، فَالْحُزْنُ اَوَّلُ

ثانیهِ الْاَمْنُ وَالْبِشارَهُ وَالتَّفَكّرُ ثان اَوَّلُهُ تَصْحیحُ الْایمانِ وَثالِثُهُ الْاِفْتِقارُ اِلَی اللهِ تَعالی بِطَلَب النَّجاهِ .

وَالْحَزینُ مُتَفَكِّرٌ وَالْمُتَفَكِّرُ مُعْتَبِرٌ . وَلِكُلِّ واحِد مِنْهُما حالٌ وَعِلْمٌ وَطریقٌ وَعِلْمٌ وَمَشْرَبٌ .

مسئله ی با قیمت حزن

حزن اگر بخاطر فوت شدن امور ظاهر و برنامه های مادی باشد ، از نظر قرآن مجید مردود و صاحبش از فیوضات محروم است .

منظور از این حزن و انـدوه در روایت مورد ترجمه حزنی است که از احسـاس کوچکی خود نسـبت به عظمت حضـرت حق به انسان دست می دهد ، و حزنی است که بر اثر رسـیدن به مقام شـهود نسبت به واقعیّات و اینکه چرا آدمی در عین آنهمه ایمان و عمل باز فوق العاده حقیر و فقیر است عارض انسان می گردد ، و حزنی است که از معاینه ی قیامت و حساب و کتاب و هول نسـبت به آن روزگار به انسان متوجه می شود ، و این حزن که خود علّت حرکت و سـیر و سـلوك بیشتر به سوی حضـرت یار است حزنی است پسندیده و محمود و از اوصاف عارفان بالله است .

در طول مجلـدات سابق بهر مناسـبتی که پیش آمـد در این زمینه سـخن بمیان آمده ، در اینجا احتیاج به شـرح مفصل نمی بینم تنها به ترجمه ی اصل روایت اکتفا می شود .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

حزن و انـدوه شـعار اهل عرفان است و آن بر اثر واردات غیبی بر قلوب ایشان ، و به سـبب امتـداد افتخار درك سایه و پوشـش عنایت و بزرگواری حق بر آنان است .

شخص محزون از لحاظ ظاهر گرفته ، ولی در باطن دارای عالمی وسیع و گسترده

است ، او با مردم چون بیماران و بی حالان زندگی می کند و با خدای خود همانند اهل قرب و بدون قید و خلاصه خصوصی و عاشقانه .

شخص محزون با متفکر فرق دارد ، متفکّر با زحمت در قلب خود ایجاد فکر می کند ، ولی حزن جوشش درون است ، دیگر آنکه حزن از باطن در ظاهر خودنمائی می کند ، ولی تفکّر در اثر برخورد با امور خارجی محقق می شود .

خداوند متعال در جریان قصه یعقوب از زبان او نقل می کند ، من شدت حزن و اندوه خود را به پیشگاه پروردگارم اظهار داشته و به او شکایت می برم و آنچه را من از جانب او آگاهم شما ای فرزندان من آگاه نیستید .

به ربیع بن خثیم گفتند : چرا محزون و مهمومی ؟ گفت : به خاطر اینکه مسئولیّتی بزرگ بر عهده ی من است ، و پیوسته من مورد درخواست و بازخواستم .

جانب راست حزن فروتنی در برابر حق ، و جانب چپ آن خاموشی است و حقیقت حزن بدون این دو صفت میسّر نمی شود .

حزن صفتی است مخصوص به اهل معرفت ، ولی تفکّر مشترک میان عارف و عامی است.

اگر حزن نسبت به حضرت حق ساعتی از قلوب عارفین برداشته شود هر آینه به ناله و استغاثه برخیزند ، و هرگاه به دیگری عطا شود ، بخاطر فقدانش در وجودشان به کراهت آیند .

حزن در حقیقت مقامی است که نتیجه ی آن امن از قهر و غضب الهی و بشارت به رحمت و فیوضات معنوی است .

تفکّر در پشت سر ایمان واقعی و اعتقاد ثابت

پیدا شده و نتیجه ی تفکّر ، احساس فقر و احتیاج و نیازمندی به درگاه او وسبب درخواست نجات و استخلاص از جناب اوست و هر شخص محزونی قهراً متفکّر است و هر متفکّری عبرت آموزست .

برای هریک از این دو دسته حالات مخصوص و معارف و علوم و روش مشرب خاصیّ است .

احولی که اختصاص به صاحب حزن دارد عبارتست از :

۱ وصول به مرتبه ی یقین .

۲ معاینه ی دیدن احوال قیامت از سؤال و کتاب و حشر و نشر .

۳ آگاهی صاحب حزن از علّت است به معلول ، از حق است به مخلوق .

۴ – علم صاحب حزن گاهی عطائی است .

۵ مشرب محزون سوز و گداز و درد و نیاز است .

فیض آن بلبل خوش نوای باغ عشق می گوید :

راه حق را مرد باید مرد کو

توشه ی آن درد باید درد کو

چهره ی گلگون در این ره کی خرند

زرد باید روی روی زرد کو

اشک باید گرم باشد آه سرد

اشک گرم ای جان و آه سرد کو

فرد می باید شدن از غیر او

سالکی از ما سوی الله فرد کو

در ره او گرد می باید شدن

آن که گردد در ره او گرد کو

یارَکی همدرد باید راه را

ای دریغا یار کی همدرد کو

پرورش یابد ز عشق دوست جان

فیض را آن عشق جان پرورد کو

باب نود و سوّم در حیاء است

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْحَیاءُ نورٌ جَوْهَرُهُ صَدْرُ الْایمانِ وَتَفْسیرُهُ التَّثَبُّتُ عِنْدَ كُلِّ شَیْء یُنْكِرُهُ التَّوْحیدُ وَالْمَعْرِفَهُ ، قالَ النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) : اَلْحَیاءُ مِنْ الْایمانِ وَالْایمانُ بِالْحَیاءِ .

وَصاحِبُ الْحَیاءِ خَیْرٌ كُلُّهُ ، وَاِنْ تَعَبَّدَ وَتَوَرَّعَ ، وَاِنَّ خُطْوَهً تُتَخَطّا فی

ساحاتِ هَيْبَهِ اللهِ بِالحَياءِ مِنْهُ اِلَيْهِ خَيرٌ مِنْ عِبادَهِ سَبْعينَ سَنَهً . وَالْوَقاحَهُ صَدْرُ النِّفاقِ الْكَفْرُ . قالَ رَسولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) : اِذا لَمْ تَسْتَحِ فَاعْمَلْ ما شِئْتَ . اَیْ اِذا فارَقْتَ الْحياءَ فَكُلُّ ما عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرّ فَاَنْتَ بِهِ مُعاقَبٌ .

وَقُوَّهُ الْحَياءِ مِنَ الْحُزْنِ وَالْخَوْفِ . وَالْحَياءُ مَسْكَنُ الْخَشيَهِ وَالْحَياءُ اَوَّلُهُ الْهَيْبَهُ وَصاحِبُ الْحَياءِ مُشْتَغِلٌ بِشَأْنِهِ ، مُعْتَزِلٌ مِنَ النّاسِ مُزْدَجِرٌ عَمّا هُمْ فيهِ وَلَوْ تُرِكَ صاحِبُ الْحَياءِ ما جالَسَ اَحَداً . قالَ رَسولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) : اِذا اَرادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْراً اَلْهاهُ عَنْ مَحاسِنِهِ وَجَعَلَ مَساويهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَكَرَّهَهُ مُجالَسَهَ الْمُعرِضينَ عَنْ ذِكْرِ اللهِ تَعالى . وَالْحَياءُ خَمْسَهُ اَنْواع : حَياءُ ذَنْب ، وَحَياءُ تَقْصير وَحَياءُ كَرامَه ، وَحَياءُ حُبٍّ ، وَحَياءُ هَيْبَه ، وَلِكُلِّ واحِد مِنْ ذلكَ اَهْلٌ ، وَلِاَهْلِهِ مَرْتَبَهٌ عَلى حِدَه .

قالَ الصّادِقُ (عليه السلام) :

اَلْحَياءُ نورٌ جَوْهَرُهُ صَدْرُ الْايمانِ

مسئله ی با اهميّت حياء

حيا حالتى است معنوى و ملكوتى كه بر اثر معرفت انسان به حضرت حق و توجّه به اسماء و صفات جناب او در وجود آدمى پديد مى آيد ، و باعث حفظ انسان از گناه ، و علّت حركت به سوى طاعت و عبادت است .

حياداران عالم ، از وقار و سكون ، ادب و عظمت ، تربيت و عبادت ، آگاهى و دانش ، صفا و بينش برخوردارند .

حياداران ، نسبت به حقايق چشمى باز ، و قلبى آگاه ، و روحى در حال پرواز دارند ، و اگر آنان را ذرّه ذرّه كنند ، محال است در محضر دوست كه خود را هميشه در آن محضر حاضر مى دانند دست به

آلودگی بزنند ، و از عبادت و اطاعت جناب حق کم بگذارند .

در مجلّدات گذشته ی « عرفان » به هر مناسبتی که پیش آمده به مسئله ی حیا اشاره رفته و تا جائی که لازم بوده به شرح این حقیقت عالی اقدام شده ، در این جا فقط به چند روایت و ترجمه ی اصل متن اکتفا می شود .

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) :

اَلْحَیاءُ مِنَ الْایمانِ وَالْایمانُ فِی الْجَنَّهِ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

حیا معلول ایمان است ، و ایمان در بهشت است .

قالَ اَبوعَبْدِاللهِ (علیه السلام) :

اَلْحَیاءُ وَالْعِفافُ وَالْعَیُّ اَعْنی عَیَّ اللِّسانِ لا عَیَّ الْقَلْبِ مِنَ الْایمانِ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

حیا و عفت و کم گوئی یعنی کندی زبان نه کندی دل همه از ایمان است .

عَنْ اَحَدِهِما (علیهما السلام) قالَ :

اَلْحَیاءُ وَالْایمانُ مَقْرونانِ فی قَرن فَاِذا ذَهَبَ اَحَدُهُما تَبِعَهُ صاحِبُهُ .

یکی از دو امام (حضرت باقر و امام صادق) فرمود :

حیا و ایمان همراهند و در یک رشته بسته اند ، چون یکی از آنها برود ، دیگری هم می رود .

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ :

لا ایمانَ لِمَنْ لا حَیاءَ لَهُ .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

ایمان نیست برای کسی که حیاء ندارد .

عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) قالَ :

قالَ رَسولُ اللهِ (صلى الله عليه وآله) : اَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فيهِ وَكانَ مِنْ قَرْنِهِ اِلى قَدَمِهِ ذُنوباً بَدَّلَهَا اللهُ الْحَسَناتِ : الصِّدْقُ وَالْحَياءُ وَحُسْنُ الْخُلْقِ وَالشُّكْرُ(۳۰) .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

رسول خدا گفت : چهارند در هرکس باشد و از سر تا پایش را گناه گرفته باشد ، خداوند

همه ی آن گناهان را به حسنه تبدیل کند ، راستگوئی و حیا و خوش خلقی و شکرگزاری

مجلسی می فرماید : در این تبدیل سیّئه به حسنه وجوهی ذکر شده :

۱ گناهان پیشین به توبه محو شود و بجای آنها طاعت آینده آید .

۲ روحیه ی گناهکاری از آنها محو شود و روحیه ی طاعت بجای آن نشیند .

۳ خدا توفیق کارهائی به او دهد که ضدّ کارهای پیشین او باشد .

۴ بجای هر کیفری ثوابی برای او ثبت کند .

داستانهای مهمّی از اهل حیا در قسمت های گذشته نقل شده ، می توانید به آنها مراجعه کنید .

در اینجا ذکر این مطلب لازم است که حیا و شرم در امور مثبته حالتی است احمقانه و ضربه ی مهلکی است بر سعادت دنیا و آخرت انسان ، و باید توجه داشت که حیا در هنگام گناه و طاعت باید بکار گرفته شود به این معنی که اگر زمینه ی منکر و فحشائی برای انسان فراهم شد ، از حضرت حق خجالت کشیده و از گناه کناره گیرد ، و چون زمینه عبادت پیش آید از ترک آن شرم کند .

در روایت بسیار مهّمی که اکثر کتب حدیث از جمله « کافی » ، « تحف العقول » ، « بحار » ، نقل کرده اند ، وجود مقدّس حضرت موسی بن جعفر حیا را از جنود عقل معرّفی کرده اند ، و رسول خدا در حدیث پرمایه ای فرموده اند : هرکجا عقل باشد حیا و ایمان همانجاست .

انسان وقتی در سایه ی معرفت به حق و مسائل الهی به تقویت

عقل و در نتیجه به رشد ایمان و حیا برخیزد ، در میدان صفا و عرصه ی طاعت و عبادت و خدمت به خلق قرار می گیرد و از خود موجودی الهی و با برکت خواهد ساخت . و مصداق حقیقی خلیفه الله و انسان کامل خواهد شد ، و در این وقت است که از عقل و حیا و ایمان آتش عشق و شوق شعلهور گشته ، و جز با رسیدن به مقام لقا و وصل آدمی قانع نخواهد شد .

آشتی ده در میان عقل و دل

تا برون آئی ز بند آب و گل

مغز و دل با یکدیگر انباز کن

عقل را با عشق هم راز کن

یک دل و یک مغز و یک آهنگ شو

فارغ از هر قیل و قال و جنگ شو

از دوئی خیزد همه جنگ و ستیز

در پناه امن یکتائی گریز

چون حقیقت یک بود ای راه جو

هم تو یک شو تا بیابی ره بدو

این حقیقت همچو خورشید جهان

نور و گرمی بخشدت هر دم به جان

نور این خورشید عقل دوربین

گرمی او سوز عشق آتشین

عشق نیرو ، عقل بینائی دهد

جان ز سستی وز تاریکی دهد

نور عقل و سوز عشق بی ریا

می رسانندت به کاخ کبریا

امام صادق (علیه السلام) در متن روایت باب حیاء می فرماید :

حیـا نوری است که جوهر آن نور و حقیقت ذاتش صـدر ایمـان است به این معنی که عمـده ی اجزای ایمان حیاست ، و ایمان کامل معلول آن صفت معنوی و ملکوتی است .

معنـای حیـا توقّف در هر کـاری است که منافی توحیـد و معرفت است ، رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) فرمود : حیا از ایمان است و

استحکام ایمان از حیاست .

هرکه صاحب حیا و آزرم است دارنـده ی همه ی خوبیهاست ، وهرکه از این حقیقت محروم است صاحب همه ی بـدیهاست ، هرچند اهل عبادت و ورع باشد .

یک گام که صاحب حیا می گـذارد ، در فضای هیبت الهی و در پیشـگاه حق عزیزتر است از هفتاد سال عبادت که بـدون حیا باشد .

بی حیـائی اسـاس و بنیـان هر نفـاق اصـل و ریشه ی کفر است ، رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله)فرمود : هرگاه حالت حیا که بهترین مانع از گناه است در تو نباشـد ، پس هرچه خواهی کن که گویا از دفتر بندگی حق بیرونی و خوبی و بدیت بخاطر فقد صفت حیا موجب عقاب الهی است .

آنکس که حزن و اندوه برگذشته و بر تقصیرش در بندگی ، و خوف از عاقبت و عذاب قوی تر است حیایش بیشتر است ، حیا عرصه گاه خشیت و ابتدایش تجلّی هیبت و عظمت او در قلب است .

صاحب حیا به خود و به کار خود که همه طاعت و بندگیست مشغول است و هرگز از یاد حق غافل نیست ، از مردمی که هیچ سود نسبت به امور معنوی ندارند کناره گیر است ، و از کارهای غیر الهی مردم سـخت متنفّر است ، و اگر وی را به حال خود گذارند هیچ رغبتی به همنشینی کسی ندارد .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : هرگاه خداوند برای کسی خیر بخواهد ، خوبی هایش را از چشم او بپوشد و بدیهایش را در میدان مغزش رژه دهد و همنشینی با اهل غفلت را به نظر او

ناپسند نماید .

حیا را پنج مرحله است :

۱ حیائی که مانع از گناه است و این مرتبه نازله ی حیا و بلکه حیاء عوام النّاس است .

۲ حیای تقصیر است به این معنی که شرمش آید مرتکب کاری شود که مشتمل بر تقصیر است هرچند ترک اولی باشد .

۳ حیای کرامت است ، یعنی بزرگواری و عزت حضرت دوست مانع این است که مرتکب خلاف رضای او شود .

۴ حیای محبّت است ، یعنی انوار محبّت حضرت او چنان بر سراسر وجودش تابیده که مجال مخالفتی برای عاشق در جنب معشوق نگذاشته .

۵ حیای هیبت است و این حیا علت خشیت است چنانچه حیای محبّت باعث امید و رجاست .

و هریک از این پنج مرحله را مقامی است که شرحش موکول به جزوه ای جداگانه است .

الهی به انوار جلال و اوصاف جمال ، و ذات مستجمع جمیع صفات کمالت ما را به این مراتب عالیه از حیا آراسته فرما ، و تمام تقصیرات و گناهان گذشته ما را که معلول غفلت و جهل بوده ببخش و بیامرز .

باب نود و چهارم در دعوی و ادّعا است

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلدَّعْوی بِالْحَقیقَهِ لِلْاَنْبیاءِ وَالاَْئِمَّهِ وَالصِّدّیقینَ وَامَّا الْمُدَّعی بِغَیْرِ واجِب فَهُوَ کَاِبْلیسَ اللَّعینِ ادَّعی النُّسُکَ وَهُوَ عَلَی الْحَقیقَهِ مُنازِعٌ لِرَبِّهِ مُخالِفٌ لِاَمْرِهِ ، فَمَنِ ادَّعی اَظْهَرَ الْکِذْبَ وَالْکاذِبُ لا یَکونُ اَميناً .

وَمَنِ ادَّعی فیما لا یَحِلُّ لَهُ فَتَحَ عَلَیْهِ اَبْوابَ الْبَلْوی . وَالْمُدَّعی یُطالَبُ بِالْبَیِّنَهِ لا مَحالَهَ وَهُوَ مُفْلِسٌ فَیَفْتَضِحُ وَالصّادِقُ لا یُقالُ لَهُ لِمَ .

قالَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) : اَلصّادِقُ لا یَراهُ اَحَدٌ اِلّا هابَهُ .

مسئله ی دعوی کاذب و صادق

در جلد دوّم « عرفان » در باب آنان که در طول تاریخ به ادّعا برخاستند و وزر و وبال میلیون ها نفر را در بستر حیات به گردن گرفتند ، در حالی که در آن ادّعا صادق نبودند بطور مفصّل مطالبی عنوان شد ، و نیز در مجلدات دیگر به مناسبت های مختلف به این مسئله اشاره رفت ، و به اثبات رسید که اگر جامعه انسانی در تمام زمینه ها و شئون زندگی مدّعی کاذب نداشت ، و مدعیان هواپرست و دروغگو جایگاه مدعیان صادق را باز می گذاشتند ، هرگز بشر دچار اینهمه مشکلات گوناگون و بن بست ها و عواقب سوء و خطرناک نمی شد ، امّا این گرگان در لباس میش حق را به حقدار نگذاشتند و بلکه

در برابر مدّعیان صادق و فرستادگان الهی قد علم کرده و با آن بزرگواران و پیروانشان به جنگ و ستیز و کشت و کشتار برخاستند ، و در پی ادعاهای خویش چه در شرق و چه در غرب ضربه های هولناک به پیکر حیات زدند .

اینان میلیون ها نفر را به آتش پرستی و میلیاردها نفر را به تعظیم در

برابر بت ها و گاو ، و غرق شدن در تثلیث و مرام بودائی و هندوئی و کمونیستی و لامذهبی کشیدند ، و عباد حق را از شکوفا شدن استعدادهایشان در عرصه گاه توحید و وحی و نبوت و امامت مانع شدند ، و چه حیرت انگیز است وضع این بدعت گزاران در روز قیامت و در میدان محشر و بهنگام بر پا شدن میزان عدل ! !

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

ادعا شایسته نیست مگر از انبیاء و ائمه و صدّیقین ، کسی که دعوی بیجا کند ، و مرتبه ای بلندتر از آنچه که هست برای خود بپندارد و القا نماید همچون ابلیس لعین است ، که به دعوای عبادت بسیار و اینکه از آتش است خدای را نافرمانی کرد و مستحق عذاب ابد شد ، اینچنین انسان چون در ادعایش دروغگوست نمی تواند صاحب دیانت و امانت باشد ، و از خدعه و فریب شیطان تا در این حالت است خلاصی ندارد .

آنکس که ادعای بیجا دارد ، درهای بلا و رنج را به روی خود گشوده و چون از وی مطالبه ی حجّت و بیّنه کنند عاجز شده و رسوا می گردد ولی از مدّعی صادق اهل انصاف و وجدان و عقل و دانش طلب حجّت نمی کنند ، اگر هم خواهان بیّنه باشند از ارائه ی دلیل و بینه عاجز نیست .

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید : هرکس در دعوی خود صادق است هیبتی از وی در دل مستمعان است که به او نمی گویند چرا چنین دعوا کردی .

آری ادعای نابجا مربوط به گرفتاران در بند هوا

و شهوات است ، و هم اینانند که در معارف الهی از آنان تعبیر به دزدان سر راه عباد خدا شده .

مادر بتها بت نفس شماست

زانکه آن یک مار و این بت اژدهاست

صورت نفس ار بجوئی ای پسر

قصّه ی دوزخ بخوان با هفت در

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست

کو به دریاها نگردد کم و کاست

هرکه مُرد اندر تن او نفس گبر

مر وِرا فرمان برد خورشید و ابر

گر رضای حق همی جویی دلا

پیشه ی خود کن خلاف نفس را

در خلاف نفس شو ثابت قدم

تا که ره یابی به اسرار قدم

تا نگردد نفس تابع روح را

کی دوا یابی دل مجروح را

نفس را همچو خر عیسی بسوز

پس چه عیسی جان شو و جان برفروز

خر بسوز و مرغ جان را کار ساز

تا خوشت روح الله آید پیش باز

باب نود و پنجم در معرفت است

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْعارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللهِ تَعالی ، وَلَوْ سَها قَلْبُهُ عَنِ اللهِ تَعالی طَرْفَهَ عَیْنٍ لَماتَ شَوْقاً اِلَیْهِ ، وَالْعارِفُ اَمینُ وَدائِعِ اللهِ تَعالی وَکَنْزُ اَسْرارِهِ وَمَعْدِنُ نورِهِ وَدَلیلُ رَحْمَتِهِ عَلی خَلْقِهِ وَمَطِیَّهُ عُلومِهِ وَمیزانُ فَضْلِهِ وَعَدْلِهِ .

وَقَدْ غَنِیَ عَنِ الْخَلْقِ وَالْمُرادِ وَالدُّنْیا فَلا مونِسَ لَهُ سِوَی اللهِ وَلا نُطْقَ وَلا اِشارَهَ وَلا نَفَسَ اِلّا بِاللهِ تَعالی وِللهِ وَمِنَ اللهِ وِمِعِ اللهِ فَهُوَ فی رِیاضِ قُدْسِهِ مُتَرَدِّدُ وَمِنْ لَطائِفِ فَضْلِهِ مُتَزَوِّدٌ . وَالْمَعْرِفَهُ اَصْلٌ فَرْعُهُ الْاِیمانُ .

عرفان و معرفت و عارف

از آنجا که حضرت صادق (علیه السلام) حدیث اوّل کتاب پرقیمت « مصباح الشریعه » را اختصاص به اوصاف عرفا داده اند ، به توفیق الهی تمام جلد اوّل را در شرح آن حدیث و توضیح عرفان و معرفت و عارف قرار دادم و بیش از هر کتابی به شرح و بسط این واقعیّات اقدام نمودم ، علاوه بر این در هر بابی از ابواب کتاب تا آنجا که اقتضا داشت چهره ی عارف را شناساندم و در یک کلمه باید بگویم کلیه دوازده جلد عرفان شرحی بر همین حقایق است ، روی این حساب به ترجمه ی متن روایت پرداخته و شما را برای یافتن خصوصیّات یک عارف حقیقی به مطالعه ی تمام مجلّدات دعوت می کنم . امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

عارف معارف و آنکس که قلبش بر اثر کوشش در راه علم دین و مجاهدت و ریاضت نفسانی به نور شناخت حق و شئونش منور شد ، جسمش در بین مردم ولی قلبش با خداست ، چیزی غیر دوست نمی بیند و نمی خواهد ، و

نمی گوید ، و اگر بر فرض لحظه ای از محبوب غفلت کند از شدت شوق او به وقت توجه به او قالب تهی می کند ! !

ای راحت روح هر شکسته

بخشای به لطف بر شکسته

بر جان من شکسته رحم آر

کاشکسته ترم ز هر شکسته

پیوسته ز غم شکسته بودم

این لحظه شدم بتر شکسته

ای بار غمت شکسته پشتم

تو رخ ز شکسته بر شکسته

بر سنگ مزن تو سینه ی ما

بی قدر شود گهر شکسته

ای تیر غمت رسیده بر دل

پیکان تو در جگر شکسته

بی لطف تو کی درست گردد

جانا دل من به سر شکسته

آمد به درت ندیده رویت

زان شد دل من مگر شکسته

در کوی تو جان سپرد دگر بار

آن مرغک بال و پر شکسته

دل بنده ی تست در همه حال

گر غمزده است و گر شکسته

جناب عزت عارف را امین خود گردانـده و علوم و معارفش را به وی سپرده تا خلق از او طلب دانش و بینش کنند و نیز عارف را گنـج اسـرار خـود و منبع نور خویش و دلیـل بر رحمت بی منتهـا و هـادی و رهنمـا و حامـل علوم خود نموده است ، و او را ترازوی فضل و عدل قرار داده .

عـارف غنّی از خلق و مراد و مریـدی و دنیـاست و مونسـی جز حضـرت الله نـدارد ، و نگویـد و نشـنود و صاحب اشاره و نفس نباشد مگر برای او و در راه او ، پس چنین وجود با عظمتی در بوستان قدس متردّد و از لطایف فضل دوست خوشه چین است ، آری معرفت ریشه و بنیان ایمان و ایمان فرع و ثمره معرفت است .

در گذشته از زمان در بعضی از

کتب دیده ام که فرموده اند : هر حرف معرفت دلیل بر حقیقتی است :

م مقت نفس یعنی مبارزه با هوا تا سرحد نابودی این حالت خطرناک .

ع عبادت رب به اخلاص .

ر رغبت به دوست .

ف تفویض امر به حضرت او .

ت تسلیم محض به جناب الله .

و نیز فرموده اند : پس از معرفت چهار وظیفه ی بسیار مهمّ شامل حال عارف است :

۱ عمل بر اساس معرفت .

۲ اخلاص در حدّ عالی به وقت عمل .

۳ ثابت ماندن بر عمل و اخلاص تا لحظه ی آخر عمر .

۴ ابلاغ حقایق و معارف با زبان و مال ، و جهاد در راه حق برای بیداری عباد حق . الهی این اوصافی که حضرت صادق بیان فرموده اند جز انبیاء و امامان و آن صدیقانی که در عالیترین مرحله ی صدقند دیده نمی شود ، به عزتت قسم بما هم لیاقت آراسته شدن به این محسّنات را عنایت فرما و از آنچه بر اثر غفلت بر ما گذشت ما را ببخش که ما دست نیاز به سوی تو داریم الها ، کریما ، داورا :

آمد به درت امیدواری

کو را به جز از تو نیست یاری

محنت زده ای نیازمندی

خجلت زده ای گناهکاری

از گفته ی خود سیاه روئی

وز کرده خویش شرمساری

از یار جدا فتاده عمری

وز دوست بمانده روزگاری

بوده به درت چنان عزیزی

دور از تو چنین بمانده خواری

خرسند ز خاک درگه تو

بیچاره به بوی یا غباری

شاید ز در تو باز گردد

نومید چنین امیدواری

زیبد که شود به کام دشمن

از دوستی تو دوستداری

بخشای ز لطف بر عراقی

کومانده کنون و زینهاری

باب نود و ششم در حبّ فی الله

توضیح

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : حُبُّ اللهِ اِذا اَضاءَ عَلی سِرِّ عَبْد اَخْلاهُ عَنْ کُلِّ شاغِل وَکُلِّ ذِکْر سِوَی اللهِ تَعالی .

وَالْمُحِبُّ اَخْلَصَ النّاسِ سِرًّا للهِ تَعالی وَاَصْدَقَهُمْ قَوْلاً وَاَوْفاهُمْ عَهْداً وَاَزْکاهُمْ عَمَلاً وَاَصْفاهُمْ ذِکْراً وَاَعْبَدَهُمْ نَفْساً .

یَتَباهَی الْمَلائِکَهُ بِهِ عِنْدَ مُناجاتِهِ وَتَفْتَخِرُ بِرُؤْیَتِهِ وَبِهِ یَعْمُرُ اللهُ بِلادَهُ وبِکِرامَتِهِ یُکْرِمُ عِبادَهُ ، یُعْطیهِمْ اِذا سَأَلوا بِحَقِّهِ وَیَدْفَعُ عَنْهُمُ الْبَلایا بِرَحْمَتِهِ ، فَلَوْ عَلِمَ الْخَلْقُ ما مَحَلُّهُ عِنْدَ اللهِ وَمَنْزِلَتُهُ لَدَیْهِ ما تَقَرَّبوا اِلَی اللهِ تَعالی اِلاّ بِتُرابِ قَدَمَیْهِ .

وَقالَ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) : حُبُّ اللهِ نارٌ لا یَمُرُّ عَلی شَیْء اِلاَّ احْتَرَقَ ، وَنورُ اللهِ لا یَطَّلِعُ عَلی شَیْء اِلاّ اَضاءَ ، وَسَماءُ اللهِ ما ظَهَرَ مِنْ تَحْتِهِ شَیْءٌ اِلاّ اَعْطاهُ الْفَیْضَ ، وَریحُ اللهِ ما تَهُبُّ فی شَیْء اِلاّ حَرَّکَتْهُ وَماءُ اللهِ یُحْیی بِهِ کُلَّ شَیْء ، وَاَرْضُ اللهِ یُنْبِتُ مِنْها کُلَّ شَیْء . فَمَنْ اَحَبَّهُ اللهُ اَعْطاهُ کُلَّ شَیْء مِنَ الْمُلْکِ وَالْمالِ .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) عَرْشِهِ مَحَبَّتَهُ لِیُحِبّوهُ فَذلِکَ الْمُحِبُّ حَقًّا طوبی لَهُ وَلَهُ شَفاعَهٌ عِنْدَ اللهِ یَوْمَ الْقیامَهِ .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

حُبُّ اللهِ اِذا اَضاءَ عَلی سِرِّ عَبْد اَخْلاهُ عَنْ کُلِّ شاغِل وَکُلِّ ذِکْر سِوَی اللهِ تَعالی .

عشق به حق

گرچه مسئله ی عشق به حق و محبّت به جناب الله که منشأ و علّتش معرفت به اسماء و صفات حضرت او و تفکّر و اندیشه در آلاء و نَعماء و آثار آن وجود بی نهایت در عرصه گاه خلقت و هستی است در جلد اوّل بطور مفصّل و در مجلّدات دیگر به اقتضای حال و مقال آمده ، ولی بخاطر عظمت مسئله ی و موقفی که در حرکت انسان

بسوی رشد و کمال و سعادت دنیوی و اخروی دارد ، در این فصل تا جائی که مجال هست به لطایفی دیگر از این حقیقت اشاره می شود .

قبل از بیان برخی از حقایق این باب که باب الله الاعظم است به قطعه ای از دعای عارفان و درخواست نیازمندان و دردمندان دل سوخته از پیشگاه مقدّس حضرت دوست توجّه نمائید ، درخواست هائی که با کمال عجز و خشوع از جناب حق خواستند و با تمام وجود خود را به آن خواسته ها آراستند ، که خواستن به هنگامی به آراستن می رسد که همراه با ریاضت و عبادت و طاعت و حقیقت ، و ترک حرام و معصیت ، و تقوا و فضیلت و علم و معرفت باشد .

اَللّهُمَّ نَوِّرْ قُلوبَنا بنورِ حِکْمَتِکَ ، وَثَبِّتْ قُلوبَنا بِمَدوامِ ذِکْرِکَ وَحَلاوَهِ مُناجاتِکَ وَلِذَّهِ کَلامِکَ ، وَرَوِّحْ اَرْواحَنا بِلُطْفِکَ وَنَوِّرْ قُلوبَنا بِنورِ قُرْبِکَ ، وَقَرِّرْ عُیونَنا بِمَحَبَّتِکَ ، وَطَیِّبْ اَسْماعَنا بِلَذائِذِ مُناجاتِکَ اِنَّکَ عَلی ما تَشاءُ قَدیرٌ .

اَللّهُمَّ رَوِّحْ قُلوبَنا بِمُشاهَدَهِ جَلالِکَ وَاَرِنا عَجائِبَ مَلَکوتِکَ وَاجْعَلْ لَنا حَظّاً مِنْ نَصیبِ اُنْسِکَ وَاجْعَلْ لَنا مِنْ عِنْدِکَ مَوْقِفاً تُقَرِّبُنا مِنْ نَفْسِکَ وَتُؤْنِسُنا بِاُنْسِکَ وَلا تُخَیِّبْنا مِنْ ذلِکَ کُلِّهِ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ .

بار پروردگارا دلهای ما را به نور حکمتت روشن فرما ، و قلوب ما را به تداوم یادت و شیرینی مناجاتت و لذّت سخنت ثابت و پابرجا بدار ، ارواح ما را به لطفت رَوْح و ریحان بخش ، و دلهایمان را به نور مقام قربت منوّر گردان ، دیدگانمان را به نور عشقت روشنی ده ، و گوشمان را به شیرینیهای مناجاتت پاکیزه کن که تو

بر هر برنامه ای قدرت داری .

الهی قلوب ما را به مشاهده ی جلالت نوازش ده ، و عجائب و اسرار ملکوت آفرینش را به ما بنمایان ، از انس با خود ما را نصیب ده ، و برای ما از پیشگاه لطف و مرحمت موقعیّتی قرار ده که به مقام قرب و وصالت برسیم ، و با حضرتت مأنوس شویم ، الهی از آنچه از جنابت خواستیم ما را محروم و ناامید مگردان ای ارحم الرّاحمین .

آری وقتی انسان با حالی خاضعانه و دلی پر از خشوع ، و قلبی سوخته ، و شوقی کثیر این حقایق را از حضرت محبوب بخواهد ، و برای آراسته شدن به این واقعیّات با تمام وجود بکوشد ، به آنجا که باید برسد می رسد و در آن نقطه چشمه ی عشق و محبّت به یار از تمام جوانب قلبش جوشیدن می گیرد و از ما سوی الله بریده و به حضرت الله می پیوندد و در آن وقت فقط و فقط او را خواسته و هرچه را بخواهد برای او خواهد خواست (وَمَا تَشَاؤُونَ إِلاَّ أَن يَشَاءَ اللَّهُ)(۳۱) ، که این است صراط مستقیم و راهی که تمام انبیاء و اولیاء طی کردند و این است عشق حقیقی و محبّت واقعی که چون شعله اش در دل روشن شود غیر معشوق را سوزانده و از هستی انسان غیر مقام فناء فی الله و بقاء بالله چیزی نخواهد گذاشت .

ساقی قدحی که نیم مستیم

مخمور صبوحی اَلَسْتیم

از صومعه پا برون نهادیم

در میکده معتکف نشستیم

از جور تو خرقه ها دریدیم

وز دست تو توبه ها شکستیم

جز جان گروی

دیگر نداریم

بپذیر که نیک تنگدستیم

ما را برهان ز ما که تا ما

با خویشتنیم بت پرستیم

ما هرچه که داشتیم پیوند

از بهر تو آن همه گسستیم

بر درگه لطف تو فتادیم

در رحمت تو امید بستیم

گر نیک و بدیم ور بد و نیک

هم آن توایم هرچه هستیم

در ره قدحی که از عراقی

الّا به شراب وانرستیم

در میکده می کشم سبوئی

باشد که بیابم از تو بوئی

عشق یا بهترین میوه ی عالم ملکوت

قسمت اول

عشق به جناب حق و آن وجود مقدّسی که زیبائی بی نهایت در بی نهایت است محصول حرکت انسان در وادی معرفت است ، و آن وادی عبارتست از باطن قرآن و ملکوت سخنان پرارزش انبیاء و اولیاء و صدیقین .

کسی که در این وادی و در این عرصه معنوی و روحانی قدم نگذارد ، و با چشم دل و ذات جان و دیده وجدان آیات الهی را نخواند ، نمی تواند از این حقیقت نصیب ببرد ، در این صورت حیوان خطرناکی است که بصورت انسان در بین انسانها زندگی می کند و جز زحمت و مزاحمت برای همنواعان نتیجه ای نخواهد داشت .

آن حقیقتی که نفس را تزکیه می دانـد ، و جـان را منـور می نمایـد ، و دل را در دریـای طهـارت غرق می کنـد ، و در درون امنیّت کامل برقرار می سازد ، و از انسان موجودی ملکوتی و الهی و با برکت و خـدمتگزار و صادق و عابـد و زاهـد و شاهد و باتقوا ، و همراه با آگاهی و بینش و کمال و فضیلت و شرافت و اصالت و درستی و حقیقت بوجود می آورد عشق به حق است و بس ، و بدون تردید برای رسیدن

به این واقعیّات راهی جز اتصال به عشق وجود ندارد ، که هرکس راهی غیر این راه ادّعا کند دروغگو و دزد راه عباد خداست ، و بهمین خاطر است که در عنوان موضوع از این عشق تعبیر به بهترین میوه ی ملکوت شد .

عشق بحری است آسمان در وی کفی

چون زلیخائی اسیر یوسفی

دور گردون را ز جذب عشق دان

گر نبودی عشق کی گشتی جهان

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد

آتش عشق است کاندر نی فتاد

جوشش عشق است کاندر نی فتاد

مرحبا ای عشق خوش سودای ما

ای دوای جمله علّت های ما

عشق جوشد بحر را مانند ریگ

عشق سازد کوره را مانند دیگ

عشق بشکافد فلک را صد شکاف

عشق لرزاند زمین را بی گزاف

عشق آن شعله است کو چون برفروخت

هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت

با که گویم در همه ده زنده کو

سوی آب زندگی پاینده کو

عشق را صد ناز و استکبار هست

عشق با صد ناز می آید بدست

تو به یک خاری گریزانی ز عشق

خود بجز نامی چه می دانی ز عشق

هرچه جز عشق است شد مأکول عشق

در جهان یک دانه پیش نول عشق

عشق از اوصاف خدای بی نیاز

عاشقی بر غیر او باشد مَجاز

با محمد بود عشق پاک جفت

بهر عشق او خدا لولاک گفت

منتهی در عشق او چون بود فرد

پس هم او را زانبیاء تخصص کرد

من برافراشتم چرخ سنی

تا علوّ عشق را فهمی کنی

گر نبودی بهره عشق پاک را

کی وجودی دادمی افلاک را

در نیاید عشق در گفت و شنید

عشق دریائی است قصرش ناپدید

هرچه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل گردم از آن

چون عشقی حقیقی از جانب معشوق واقعی در

باطن جان و ذات قلب پرتوافکن شود ، آدمی در راه او و برای او و بخاطر او و برای رسیدن به وصال او سر از پا نخواهد شناخت و همه چیز خود را فدای آن محبوب محبان و عشق عاشقان خواهد کرد .

در این لحظه غروب آفتاب که روز سوّم فروردین هزار و سیصد و شصت و هفت است و قریب بیست روز است شبانه روز از طرف حزب کثیف بعث به سر مردم مظلوم تهران به جرم دین و دینداری موشک می بارد و خانه های مردم و مدارس و بیمارستان ها و مساجد را خراب می کند و زن و مرد و کودک و بیمار و عالم و عامی و پیر و جوان را به شهادت می رساند ، و از طرفی در جنوب و غرب کشور بین اسلام و کفر جنگ سختی در کار است ، جنگی که نزدیک به هشت سال است از طرف اربابان کفر بوسیله ی فرعون عراق بر ملّت بپاخواسته ی ایران به جرم توجه به خدا و قرآن و نبوّت و امامت و پذیرش رهبری فرزند حضرت حسین (علیه السلام) وجود مبارک امام خمینی مدّظلّه ، تحمیل شده ، جوانان و مردان و زنانی دیده می شوند که تعداد آنان کم نیست ، و چهره هائی مشاهده می شود که بی دریغ جان شیرین به کف گرفته و در تهران و شهرهائی که در معرض موشک و بمب صدّامی است و در جنوب و غرب کشور با تمام همّت از قرآن و نبوّت و امامت دفاع می کنند و در این راه از دیدن انواع صدمات

و برخورد به شهادت در راه دوست باکی نمی کنند ، و از هیچ گونه فداکاری مضایقه نمی نمایند ، و این نیست مگر محصول معرفت و عشق به جناب حق ، که اگر پای این عشق نبود ، غرائز و امیال و شهوات و خواسته ها ، و آرزوهای دور و دراز چگونه می گذاشت یک جوان که از تمام امور ظاهر و بخصوص وسائل مادّی و جمال صوری برخوردار است ، اینگونه خود را برای دفاع از اسلام به آب و آتش بزند ، و زیر رگبار این همه موشک و بمب و خمپاره و توپ و علی الخصوص بمب شیمیائی که تمام جسم را می سوزاند به دفاع از شرف مسلمین و ناموس مؤمنین و فرهنگ الهی برخیزد ؟

آیا این حرکت نورانی ، و فعالیّت پاک که همراه با انواع مصائب و سختی هاست عاملی جز عشق به حضرت حق دارد ؟ !

خدایا اکنون که این قسمت از جلد دوازدهم را می نویسم ، از هر گوشه ی شهر تهران صدای مهیب انفجار موشک به گوش می خورد و شهیدانی بر شهدای انقلاب اسلامی و جبهه ی خونین غرب و جنوب اضافه می شود ، و هیچ کس به اندازه ی لحظه ای اعتماد به زنده بودنش ندارد ، چه اینکه ممکن است موشکی ، به خانه و کاشانه اش اصابت کند و خود و زن و فرزندش به آتش قهر و حسد کفر جهانی بسوزد ، الهی آنچه از حضرتت در این لحظات حسّاس طلب می کنم این است که شر دشمنان اسلام و این ملّت بیدار و بینا را به

خودشـان برگردان ، و پرچم پرافتخار دین را به دست ما در تمام جهان برافراشـته فرما ، و قبل از رسـیدن حادثه توفیق اتمام این کار را به این عبد فقیر و این ذلیل مسـکین از باب لطف و کرامت مرحمت فرما ، خداوندا هم اکنون از طریق رادیو خبر رسـید که صدام کافر نزدیک به شـش هزار زن و بچه و پیر و جوان را با ریختن بمب های شیمیائی در شهر حلبچه به شهادت رساند ، الهی شر او و اربابان او را به آنان بازگردان ، که تاریخ چنین کثیف و پلیدی را کمتر به یاد دارد ؟ !

در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه ای کرد رُخَت دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

عقل می خواست کزان شعله چراغ افروزد

برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد

مدّعی خواست که آید به تماشاگر راز

دست غیب آمد و بر سینه ی نامحرم زد

دیگران قرعه ی قسمت همه بر عیش زدند

دل غمدیده ی ما بود که هم بر غم زد

جان علوی هوس چاه ز نخدان تو داشت

دست در حلقه ی آن زلف خم اندر خم زد

حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت

که قلم بر سر اسباب دل خرّم زد

چه اندازه لازم است ما درباره ی صـفات و فیوضات این عشق خدائی کمی فکر کنیم و قدرتهای بزرگ و جلوه های آسـمانی آن را پیش خود تصور و تصویر نمائیم ، زیرا که این عشق خدائی در ذات جان و روان هر انسانی موجود ولی نهان است .

تفکّر و تصور

در آن باب تخم آن عشق را که خداوند با اراده ی خود در زمین روح ما افکنده است بیدار می کند ، و آنگاه ما را هیچ نباشد ، از وجود خود بوسیله ی نوری و حرارتی و جنبشی آگاه می سازد .

لیکن برای شنیدن ندای این عشق نهانی ، داشتن گوشهای باطنی دل شرط است و آن را با گوشهای حسّی و گوشتی نمی توان شنید .

تا نگردی آشنا زین پرده بوئی نشنوی

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

از این جهت از عشق خدائی نمی توان با کلمات ، چنانکه شاید و باید تعبیر نمود ، زبان و کلمات آن تعلّق به عالم ماده و صورت دارند ، ولی این عشق خدائی از عالم مجرّد لاهوتی است ، بنابراین زبان و کلمات از توصیف حال و صفات این عشق عاجزند ، و هرچه در این باب گفته شود ، این عشق از آن بالاتر است .

قسمت دوم

چنانکه یک زن که هنوز هیچ بچه نزائیده و مادر نشده است ، آن حال پرذوق درونی را که یک مادر پس از زائیدن به محض اینکه نخستین بار چشمش به صورت بچه ی خود افتاد احساس می کند هرگز درک و حس نمی تواند کرد .

همانطور حال آن کسی که در خلوتگاه دل او پرتو عشق خدائی تولد می یابد جز برای خود او معلوم نتواند شد ، و کسی که آن حال را در درون خود حس نکرده باشد بوئی از آن حال نتواند برد ، چه به گفته ی جلال الدین : حال پخته را خام کی تواند دانست !

با وجود این همین عشق نفسانی

و حیوانی بشر که پرتو مجازی بشری نگاهی نکرده و به حریم آن داخل نشده ، یعنی عاشق و بیدل نگشته است که همه ی کتابها و قصه ها و افسانه ها را که از روز نخست تاکنون درباره ی عشق نوشته شده است بخواند ، و همه ی سوز و گدازها و درد و ذوق های عشق را از زبان آتش فشان شوریده ترین دلباختگان جهان بشنود باز هم ماهیّت این عشق بوئی نخواهد برد .

آری تا پروانه گوشه ی پر خود را در شعله شمعی نسوزانده باشد ، از ذرات آتش آگاهی نمی تواند داد ، لیکن سوز آتش عشق خدائی قابل قیاس با سوز شمع جهانی و عشق انسانی نیست .

عشق خدائی سوزهائی در درون دارد که آنها را فقط آن کسی می شناسد که هم درد و هم سوز باشد ، یعنی دیده ی باطن می خواهد که از میان آنچه در بیرون می بیند پی به آنچه در درون دل باخته ی این عشق می سوزد ببرد ، چنانکه خواجه فرموده(۳۲) :

طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع

که سوزهاست نهانی درون پیرهنم

در کتاب « عبهر العاشقین » آورده : عشق تخم فعل قدیم است در زمین دل ، به آب صفای صفت بر لذّت اسرار آورده ، و عروق جانِ جان در شفافِ اصلی از صوافی صفت به وسائط فعل آب خورده ، این شجر بیخ مِهر در گل آدم دارد ، و سر سوی آسمان قِدَم دارد ، (أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّماءِ)(۳۳) همیشه بر دهد و در حرکات انفاس عشّاق ثمرهای الفت و محبّت و لذّت و

حکمت دهد تا بدان بیاسایند .

گهی گریان ، گهی خندان ، گهی سوزان ، گهی سازان باشند ، گه جوهر طینت آدم را به آتش محبّت بسوزنند ، گه با ترنّم نوای ازل بسازند ، گه در سکر ، گه در صحو ، گه در محو ، گهی در قبض ، گهی در بسط ، گهی در خوف ، گهی در رجاء ، گهی در فراق ، گهی در وصال ، نه در فراقش منزلی ، نه در وصالش محلّی ، اینچنین عاشقی را حق در این جهان به مدارج عشق انسانی به معراج عشق رحمانی برساند .

جوهر اصلی که کلّ دل است در گِل دل همرنگ خود کند ، و نجوای عشق برآرد ، بعد از تهذیب سلطان عشق در مسکن عشق خوش بشیند ، عقل طبیعی را با نفس حیوانی از زمین دل به زندان طبیعت به بند مجاهده ی عشق برنهد و زمین (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا)(۳۴) در این جهان التباس به نور تجلّی طور قدرت منوّر و مصفّا کند ، اعوان شیاطین که تخم و ساوس ممزوج به تخم شهوت در زمین طبیعت می پاشند تا حنظل کفر و ضلالت می رویانند ، لاله زار و گلزار عشق در جان عاشق تباه می کنند و از حواشی عرصه ی دل برانند .

دل را احوال پیدا شود ، و از کُئوس افعال شراب ربّانی باز خورد ، روح را مدارج معارف پدید آید ، سرّ را معارج توحید کشف شود ، از این عالم که عین افعال است به عین صفات سیر کند و از صرف احوال ، حقایق طرق

مشاهده آموزد .

تا نشوئید به می دفتر دانائی را

نتوان پای زدن عالم رسوائی را

آن که سر باخت به صحرای هوس می داند

که چه سود است به سر این سر سودائی را

سرنوشت ازلی بود که داغ غم عشق

جای دادند به دل لاله ی صحرائی را

برو از گوشه نشینان خرابات بپرس

لذّت خلوت و خاموشی و تنهائی را

دعوی عشق و شکیبا ز کجا تا به کجا

عشق در هم شکند پشت شکیبائی را

نیست جائی که نه آنجاست و لیکن جوئید

در دل خویشتن آن دلبر هر جائی را

برو ای عاقل و از دیده ی مجنون بنگر

تا ببینی همه سو جلوه ی لیلائی را

یافتم عاقبت این نکته کزو یافته اند

دلفریبان همه سرمایه ی زیبائی را

وحدت از خاک در میکده وحدت ساخت

سرمه ی روشنی دیده ی بینائی را

در سایه ی عشق حق به تمام رذائل نفسانی و کژیها و بـدیها خاتمه داده می شود ، چوب کج را با گرفتن نزدیک آتش راست

می کنند ، با نزدیک شدن به شمس حقیقت تمام آلودگیها از میان برخیزد ، و وجود آدمی به هدایت آراسته شود .

آن که طالب این عشق است باید دل از غیر او برگیرد ، و آنچه خواهد برای او خواهد ، مرد غوّاص تا دل از ملک جان برندارد ، روا نبود که دست طلب او به مروارید مراد رسد ، و کسی که در طلب جمال و جلال اوست قصد نجات اعظم کرده ، باید دست از هرچه جز اوست بشوید .

ژنده پوشی در مجلس موسای کلیم نعره کشید ، موسی از سر تندی بر وی بانگ زد ، جبرئیل آمد ، که ای موسی خدا گوید

: در مجلس تو صاحب درد و خداوند دل همان یک مرد بود که برای ما به مجلس تو آمد ، تو بانگ بر وی زدی ، هرچند عزیزی و کلیمی امّا سرّی که ما در زیر گلیم نهاده ایم دیده نمی شود ، آن اشتیاق به جمال ماست که دوستان را به وجد آورد ، تقاضای جمال ماست که دلهاشان در عالم خوف و رجاء و قبض و بسط کشد ، هر دیده که از دنیا پر شد صفت عقبی در وی نگنجد ، و هر دیده که صفت عقبی در وی قرار گرفت از جلال قرب ما و عزّ وصال بی خبر بود ، نه دنیا و نه عقبی بلکه وصال مولا .

دل درد تو یادگار دارد

جان عشق تو غمگسار دارد

تا عشق تو در میان جانست

جان از دو جهان کنار دارد

تا خورد دلم شراب عشقت

سرگشتگی خمار دارد

در شوق تو جانِ دور بینم

اندیشه ی بی شمار دارد

مسکین دل من چو نزد تو نیست

در کوی تو خود چه کار دارد

راز تو نهان چگونه دارم

کاشکم همه آشکار دارد

چندیدن غم بی نهایت از تو

عطّار ز روزگار دارد

امام صادق (علیه السلام) در متن روایت باب محبّت می فرماید :

چون عشق حق بر قلب عبد بتابد ، از هر شغلی و ذکری جز حضرت او خالی شود .

عاشق خالص ترین و راستگوترین و وفادارترین و پاکترین و با صفاترین و مطیع ترین مردم از نظر عمل و ذکر و ورد و نفس و جان است .

به هنگام مناجات عاشق ، خداوند بر ملائکه ی وی مباهات می کند ، و ملائکه به دیدن او افتخار می نمایند ، و

به سبب او بلاد را آباد و معمور می دارد ، و به کرامت و حرمت آنان به دیگران حرمت می گذارد ، دعای بندگان را به عزّت آنان مستجاب می نماید ، و بلا را به رحمتش به سبب بزرگواری آنان از مردم دفع می نماید ، اگر خلایق منزلت و قدر آنان را نزد خدا بدانند هرآینه تقرّب می جویند به حضرت او بوسیله ی ایشان و خاک قدمشان را توتیای دیده ی خود کنند .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید : آتش عشق خدا واقعیّتی است که به هرچه عبور کند آن را می سوزد ، و نور الهی حقیقتی است که به هرچه بتابد آن را منور نماید ، و رحمت حق بر هرچه افتد بدو فیض رساند و نسیم الهی بر هرچه ورزیدن گیرد سبب حرکت و نموّش شود ، و باران الهی بر هرچه ریزد آن را احیا کند ، و در زمین الهی هر نعمتی که مناسب آن زمین باشد روید ، پس خدای بزرگ هرکه را دوست بدار هرچه از ملک و مال خواهد به او دهد .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : هرگاه خداوند دوست بدارد بنده ای را ، محبّت او را در دل برگزیدگان خود از اولیاء و اصفیاء و در ارواح ملائکه و ساکنان عرش می اندازد ، تا محبوب پاکان و ملکوتیان شود و نیز برای او در روز قیامت رخصت شفاعت دهد ! !

ما در ره عشق تو اسیران بلائیم

کس نیست چنین عاشق بیچاره که مائیم

بر ما نظری کن که در این ملک غریبیم

بر ما کرمی کن که در این شهر

گدائیم

زهدی که در کنج مناجات نشینیم

وجدی نه که برگرد خرابات برآئیم

نه اهل صلاحیم و نه مستان خرابیم

اینجا نه و آنجا چه قومیم و کجائیم

ترسیدن ما چونکه هم از بیم بلا بود

اکنون ز چه ترسیم که در عین بلائیم

ما را به تو سرّیست که کس محرم آن نیست

گر سر برود سرّ تو با کس نگشائیم

ما را نه غم دوزخ و نه حرص بهشت است

بردار ز رخ پرده که مشتاق لقائیم

بر رحمت خود بین و مبین بر گنه ما

ما غرق گناه از سر تا ناخن پائیم

باب نود و هفتم در دوستی کننده ی در راه خداست

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْمُحِبُّ فِی اللهِ مُحِبُّ اللهِ ، وَالْمُحِبُّ فِی اللهِ حَبیبُ اللهِ ، لِاَنَّهُما لا یَتَحابّانِ اِلّا فِی اللهِ .

قالَ رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ ، فَمَنْ اَحَبَّ عَبْداً فِی اللهِ فَاِنَّما اَحَبَّ اللهَ تَعالی ، وَلا یُحِبُّ عَبْدٌ اللهَ اِلّا اَحَبَّهُ اللهُ .

قالَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) : اَفْضَلُ النّاسِ بَعْدَ النَّبِیّینَ صَلواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعینَ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ الْمُحِبّونَ لِلّهِ الْمَتَحابّونَ فیهِ .

وَکُلُّ حُبٍّ مَعْلول یورِثُ بَعْیداً فیهِ عِداوَهٌ اِلّا هذَیْنِ وَهُما مِنْ عَیْن واحِدَه یَزیدانِ اَبَداً وَلا یَنْقُصانِ . قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : (الْاَخِلّاءُ یَوْمَئِذ بَعْضُهُمْ لِبَعْض عَدُوٌّ إلَّا الْمُتَّقِینَ)(۳۵) ، لِاَنَّ اَصْلَ الْحُبِّ التَّبَرّی عَنْ سِوَی الْمَحْبوبِ .

وَقالَ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ (علیه السلام) : اِنَّ اَطْیَبَ شَیْء فِی الْجَنَّهِ وَاَلَذَّهُ حُبُّ اللهِ وَالْحُبُّ فِی اللهِ وَالْحَمْدُلِلّهِ .

قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ : (وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)(۳۶) .

در باب دوستی و رفاقت در راه خـدا و شـئون این حقیقت الهیه و واقعیّت دینیّه در شـرح حـدیث شـصت و یکم در جلد دهم و باب

هفتادم و هفتاد و هشتم جلد یازدهم به نحو مفصل مطالبی ذکر شد ، در اینجا فقط به ترجمه ی اصل روایت اکتفا می کنم .

آن که در راه خدا و برای خدا دوستی می کند ، در حقیقت دوست خداست ، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : انسان با محبوب خود است ، پس هرکس کسی را برای خدا دوست داشته باشد خدا را دوست داشته ، و کسی خدا را دوست ندارد مگر اینکه خداوند او را دوست دارد ، به این معنا که این محبّت طرفینی است ، آنکس که عاشق خداست ، خدا هم عاشق اوست .

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : بهترین مردمان بعد از انبیاء و اوصیاء در دنیا و آخرت عاشقان خدا و دوستداران بندگان خدا در راه خدایند .

هر دوستی ای که برای خدا نباشد مورث دوری از رحمت خدا است و این چنین دوستی از شائبه ی عداوت خالی نیست ، اما آن دو نفری که برای خدا با هم دوست اند ، از این امور مصون اند ، که این دو دوستی از یک چشمه اند و در طریق زیادت و دور از نقصان و کم شدن . خداوند می فرماید : روز قیامت بعضی از دوستان با یکدیگر در عداوت و دشمنی بر می آیند مگر اهل تقوا که دوستی دنیاشان در قیامت هم ادامه دارد ، چرا که اصل و ریشه ی دوستی تبرّی از غیر محبوب است . و امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید : خوش ترین حقیقت و لذیذترین واقعیّت در بهشت عشق خدا و عشق در راه

خداست و بر این نعمت شکر . خداوند مهربان فرموده : آخر دعای ایشان در بهشت حمد الهی است .

باب نود و هشتم در شوق است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْمُشْتاقُ لا یَشْتَهی طَعاماً وَلا یَلْتَذُّ شَرابًا ، وَلا یَسْتَطیبُ رُقاداً وَلا یَأْنِسُ حَمیماً وَلا یَأْوی داراً وَلا یَسْكُنُ عُمْراناً وَلا یَلْبَسُ لیناً وَلا یَقِرُّ قَراراً وَیَعْبُدُ اللهَ لَیْلاً وَنَهاراً ، راجیاً بِاَنْ یَصِلَ اِلی مَا اشْتاقَ اِلَیْهِ وَیُناجیهِ بِلِسانِ الشَّوْقِ مُعَبِّراً عَمّا فی سَریرَتِهِ ، كَما اَخْبَرَ اللهُ تَعالی عَنْ موسی (علیه السلام) فی میعادِ رَبِّهِ ، وَفَسَّرَ النَّبِیُّ (صلی الله علیه وآله) عَنْ حالِهِ اَنَّهُ مااَكَلَ وَما شَرِبَ وَلا نامَ وَلاَ اشْتَهی شَیْئاً مِنْ ذلِكَ فی ذَهابِهِ وَمَجیئِهِ اَرْبَعینَ یَوْماً شَوْقاً اِلی رَبِّهِ .

وَاذا دَخَلْتَ مَیْدانَ الشَّوْقِ فَكَبِّرْ عَلی نَفْسِكَ وَمُرادِكَ مِنَ الدُّنْیا وَوَدِّعْ جَمیعَ الْمَأْلوفاتِ وَاجْزِمِ عَنْ سِویْ مَعْشوقِكَ وَلَبِّ بَیْنَ حَیاتِكَ وَمَوْتِكَ لَبَّیْكَ اللّهُمَّ لَبَّیْكَ ، وَاَعْظَمَ اللهُ اَجْرَكَ .

وَمَثَلَ الْمُشْتاقِ مَثَلُ الْغَریقِ لَیْسَ لَهُ هِمَّةٌ اِلاّ خَلاصُهُ وَقَدْ نَسِیَ كُلَّ شَیْء دونَهُ .

مسائل این روایت در جلد اوّل « عرفان » و جلد نهم و قسمتی از همین جلد به شرح آمد و داستان عاشقان و مشتاقان در ضمن مجلّدات گذشته به رشته ی تحریر آمد ، در اینجا فقط به ترجمه ی روایت اکتفا می شود :

هر که مشتاق لقای او شد ، محکوم اشتهای شکم و لذّت آشامیدنی و شهوت و میل خواب در رختخواب ناز ، و انس با غیر حق و معطّل بودن در خانه و شهر و در بند لباس نرم و قرار در یک محل نیست . مشتاق عابد شب و روز و امیدوار به وصل محبوب و مناجات کننده

ی بـا حضـرت دوست بـا ذات جان بوسـیله ی زبان است ، چنانکه خداونـد متعال از موسـی بن عمران به وقت میعادش در کوه طور با حضـرت ربّ خبر داده و رسول خـدا حالش را بـدینگونه توضـیح داده که : موسـی (علیه السـلام) در رفت و آمـدش به مـدّت چهل روز جز به انـدازه ی ضـرورت نخورد و نیاشامیـد و نخواست و نخوابیـد و این همه بخاطر شوقی بود که به ملاقات محبوبش داشت .

چون به میـدان شوق قـدم گـذاشتی پنـج تکبیر فنـا بر خود بزن ، و توقّع و طمعت را از دنیا و همه اهـداف آن قطع کن و سوای رحمت دوست و شوق لقای او به چیزی جزم نداشـته باش و به امیـد رسـیدن به لـذات روحانی و جاودانی از تمام لذّات غلط و شهوات غیر صـحیح بگـذر و بـا تمـام وجودت تلبیه بگو به این معنی که الهی بینـده ای ضـعیف و ذلیلم و در خـدمت جناب او ایستاده ام و بهرچه فرمائی مطیع و فرمانبردارم .

حال عاشق صادق و مشـتاق موافقماننـد کسـی است که در حال غرق شـدن است ، چنانکه غریق قصدی جز خلاصـی ندارد ، شایق هم مردای جز رسیدن به وصال محبوب ندارد .

باب نود و نهم در حکمت است

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْحِکْمَهُ ضیاءُ الْمَعْرِفَهِ وَمیراثُ التَّقوی وَثَمَرَهُ الصِّدْقِ ، وَلَوْ قُلْتُ : ما اَنْعَمَ اللّهُ عَلی عَبْد مِنْ عِبادِهِ بِنِعْمَه اَعْظَمَ وَاَنْعَمَ وَاَرْفَعَ وَاَجْزَلَ وَاَبْهی مِنَ الْحِکْمَهِ لَقُلْتُ صادِقـا . قـالَ اللّهُ عَزَّوَجِـلَّ : (یُـؤْتِی الْحِکْمَهَ مَن یَشَـاءُ وَمَن یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً وَمَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ)(۳۷) .

اَیْ لا یَعْلَمُ ما اَوْدَعْتُ وَهَیَّأْتُ فِی الْحِکْمَهِ

اِلاّ مَنِ اسْتَخْلَصْتُهُ لِنَفْسی وَخَصَصْتُهُ بِها . وَالْحِکْمَهُ هیَ النَّجاهُ .

وَصِفَهُ الْحَکیمِ الثَّباتُ عِنْدَ اَوائِلِ الاُمورِ وَالْوقوفُ عِنْدَ عَواقِبِها وَهُوَ هادی خَلْقِ اللهِ اِلیَ اللهِ تَعالی .

قالَ رَسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : لَاَنْ یَهْدِیَ اللهُ عَلی یَدَیْکَ عَبْداً مِنْ عِبادِهِ خَیْرٌ لَکَ مِمّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ مِنْ مَشارِقِها اِلی مَغارِبِها .

مسئله ی حکمت از مهم ترین مسائل الهی است و دارنده ی آن چنانچه قرآن مجید فرموده دارنده ی خیر کثیر است . در توضیح حکمت و آثار آن و نمونه هایی از حکمت هایی که از اولیاء الهی نقل شده به جلد ششم « عرفان » از صفحه ی ۲۸۵ تا ۳۴۵ مراجعه نمایید ، در اینجا جز ترجمه ی متن روایت برنامه دیگری لازم نمی بینم .

حکمت روشنی معرفت ، و میراث تقوا و میوه ی صدق است ، اگر بگویم هیچ نعمتی بزرگ تر ، و پرثمرتر و بلند مقام تر و جزیل تر و پرقیمت تر از حکمت نیست درست گفته ام .

در قرآن مجید فرموده : بهر کس بخواهم حکمت عنایت می کنم ، و بهر کس حکمت مرحمت شود خیر کثیر داده شده ، و پندپذیر نیستند مگر صاحبان عقل و خرد و مغز و بینش .

کسی به حکمت الهی که در قرآن و فرمایشات انبیاء و ائمه به ودیعت گذاشته شده پی نمی برد مگر آنکه از جانب حق به پاکی نفس اختصاص یافته و در وجودشان جز آتش عشق دوست شعلهور نیست ، و حکمت همان نجات است .

از نشانه های حکیم استقامت در برابر حوادث در ابتدای کار است ، حوادثی که آزمایشات الهی

برای رشد عبد است ، و در عاقبت تسلیم بودن در برابر حضرت حق ، و این حکیم است که هادی خلق بسوی حقایق و واقعیّات است .

رسول خدا به حضرت مولی الموحدین که در رأس حکیمان است فرمود : اگر بنده ای به دست تو هدایت شود ، برای تو بهتر است از آنچه آفتاب بر آن بتابد از مشرق تا مغرب .

باب صدم در حقیقت عبودیّت است

اشاره

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) : اَلْعُبودِیَّهُ جَوْهَرَهٌ کُنْهُهَا الرُّبوبِیَّهُ فَما فُقِدَ فِی الْعُبودِیَّهِ وُجِدَ فِی الرُّبوبِیَّهِ وَما خَفِیَ عَنِ الرُّبوبِیَّهِ اُصیبَ فِی الْعُبودِیَّهِ .

قالَ اللهُ تَعالی : (سَنُرِیهِمْ آیَاتِنَا فِی الْأفَاقِ وَفِی أَنفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْء شَهِیدٌ) (۳۸) اَیْ مَوْجودٌ فی غَیْبَتِکَ وَحُضورِکَ .

وَتَفْسیرُ الْعُبودِیَّهِ بَذْلُ الْکُلِّیَّهِ ، وَسَبَبُ ذلِکَ مَنْعُ النَّفْسِ عَمّا تَهْوی وَحَمْلُها عَلی ما تَکْرَهُ ، وَمِفْتاحُ ذلِکَ تَرْکُ الرّاحَهِ وَحُبُّ الْعُزْلَهِ ، وَطریقُهُ الْإفْتِقارُ اِلَی اللهِ تَعالی .

قالَ رسولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) : اُعْبُدِ اللهَ کَاَنَّکَ تَراهُ فَاِنْ لَمْ تَکُنْ تَراهُ فَاِنَّهُ یَراکَ .

وَحروفُ الْعَبْدِ ثَلاثَهٌ : اَلْعَیْنُ وَالْباءُ وَالدّالُ ، فَالْعَیْنُ عِلْمُهُ بِاللهِ تَعالی ، وَالْباءُ بَوْنُهُ عَمَّنْ سِواهُ ، وَالدّالُ دُنُوُّهُ مِنَ اللهِ تَعالی بَلاکَیْف وَلا حِجابِ .

وَاُصولُ الْمُعامِلاتِ تَقَعُ عَلی اَرْبَعَهِ اَوْجُه : مُعامَلَهُ اللهِ ، وَمُعامَلَهُ النَّفْسِ ، وَمُعامَلَهُ الْخَلْقِ ، وَمُعامَلَهُ الدُّنْیا .

وَکُلُّ وَجْه مِنْها مَنْقَسِمٌ عَلی سَبْعَهِ اَرْکان :

اَمّا اُصولُ مُعامَلَهِ اللهِ فَبِسَبْعَهِ اَشْیاءَ : اَداءِ حَقِّهِ ، وَحِفْظِ حَدِّهِ ، وَشُکْرِ عَطائِهِ ، وَالرِّضا بِقَضائِهِ ، وَالصَّبْرِ عَلی بَلائِهِ ، وَتَعْظیمِ حُرْمَتِهِ ، وَالشَّوْقِ اِلَیْهِ .

وَاُصولُ مُعامَلَهِ النَّفْسِ سَبْعَهٌ : اَلْجَهْدُ وَالْخَوْفُ ، وَحَمْلُ الْأَذی وَالرِّیاضَهِ ، وَطَلَبُ

الصِّدْقِ ، وَالْاِخْلاصُ ، وَاِخْراجُها مِنْ مَحْبوبِها ، وَرَبْطُها فِی الْفِقْهِ .

وَاُصولُ مُعامَلَهِ الْخَلْقِ سَبْعَهٌ : اَلْحِلْمُ وَالْعَفْوُ ، وَالتَّواضُعُ ، وَالسَّخاءُ ، وَالشَّفَقَهُ ، وَالنُّصْحُ ، وَالْعَدْلُ ، وَالْاِنْصافُ « اَوِ الْاِنْصاتُ » .

واصولُ مُعامَلَهِ الـدُّنْیا سَـبْعَهٌ : اَلرِّضا بِالـدّونِ ، وَالْاْیثارُ بِالْمَوْجودِ ، وَتَرْکُ طَلَبِ الْمَفْقودِ ، وَبُغْضُ الْکَثْرَهِ ، وَاخْتیارُ الزُّهْـدِ ، وَمَعْرِفَهُ آفاتِها ، وَرَفْضُ شَـهواتِها ، مَعَ رَفْضِ الرِّیاسَهِ . فَاِذا حَصَلَتْ هذِهِ الْخِصالُ بِحَقِّها فی نَفْس فَهُوَ مِنْ خاصَّهِ اللهِ تَعالی وَعِبادِهِ الْمُقَرَّبینَ وَاَوْلیائِهِ حَقّاً .

قالَ الصّادِقُ (علیه السلام) :

اَلْعُبودِیَّهُ جَوْهَرَهٌ کُنْهُهَا الرُّبوبِیَّهُ

از آثار اسـلامی و معارف الهی بخصوص آیات قرآن مجید اسـتفاده می شود که انسان ، بالقوّه از بسیاری از موجودات غیبی و شهودی برتر و بالاتر است و راه به فعلیّت درآوردن این برتری تا سـرحدّ برتر شـدن از موجودات لاهوتی و ناسوتی فقط و فقط عبادت و بندگی حق بر اساس آیات قرآن و قواعد انبیاء و ائمه آنهم با رعایت خلوص است ، و جز این راه دیگر برای رسـیدن به این مقام وجود نـدارد . من به تمام معنی خود را از شـرح این روایت ، که آخرین روایت کتاب شـریف « مصـباح الشـریعه » است عاجز می دانم ، شـرح دادن این روایت بضاعت معنوی و علمی فوق العاده می خواهد و بخدا قسم این فقیر ناتوان و عاجز مسکین فاقد هر دو است .

نظیر این روایت در تمام کتب روائی کم است ، این روایت مشـتمل بر بسـیاری از مسائل اصولی و معارف بلند آسـمانی است ، آنچه را این افتاده به عنوان شرح می نویسد به اندازه ی فهم و

فکر و ظرفیّت خـود اوست ، امیـد است متخصّصـین فن و آنـان که از علـوم الهی و الهـامی و طهـارت روح و تزکیه نفس بهره دارند ، این روایت را تحت عنوان راه عبادت در کتابی جداگانه به میدان شرح آوردند ، تا تشنگان حقیقت از این سرچشمه ی فضیلت سیراب گردند .

در مقدمه این روایت لازم است دورنمائی از عظمت و استعداد و قدرت فکری و روحی و معنوی انسان از طریق آثار اسلامی و عرفانی و فلسفی که همه و همه به صورت قوه در انسان به ودیعت نهاده شده و با بندگی و عبادت به فعلیّت می رسد در اختیار بگذارم ، آنگاه به توضیح روایت پرداخته تا موقعیّت انسان در خلقت ، و نقش عبادت در ظهور این موقعیّت روشن گردد .

جایگاه عظیم انسان در کرسی آفرینش

اگر انسـان را از دیـدگاه حضـرت ربّ که موجـد و خـالق اوست بنگریـد ، بجای دیـدن یک نطفه و سـیر تکاملی ظاهر آن که عبارت است از طفل و جوان و پیری که برای بدست آوردن چند لقمه نان ، و مقداری پوشاک و طول و عرضی برای مسکن و به چنگ آوردن اندکی مال و منال و مقام و جاه و عنوان و شـهرت در حرکت است و پس از مدیت به خانه گور می رود و از او اسم و رسـمی بـاقی نمی مانـد ، موجـودی می بینیـد که بـالقوّه ، خلیفه الله ، عین الله ، یـدالله ، اذن الله ، لا ـیق کرامت ، ظرف هدایت ، جایگاه علوم مادی و معنوی ، منبع الهام ، تجلّی گاه انوار الهی ، برتر از جن و ملک

، نفس مطمئنه ، راضیه ، مرضیه ، قابل مقام کشف و شهود ، عرصه گاه اخلاق الهی ، جلوه گاه فضائل ، کاسب حقایق ، چشمه ی برکت ، مرکز حقیقت ، جامع واقعیّت ، مالک نفس ، ضابط حدّ ، مرغ باغ ملکوت ، اهل بهشت ، عابد ، زاهد ، پارسا ، پرهیزکار ، ایثارگر ، شاهد ، شهید ، اصیل ، شریف ، صدّیق ، سیّد ، حَصور ، عادل ، رئوف ، رحیم ، حلیم ، صبور ، شکور ، وقور ، محسن ، مستقیم ، مؤمن ، حکیم است ! !

خداوند مهربان که به اراده و مشیّت و لطفش این همه واقعیّات را به صورت قوه و استعداد در ذات و باطن انسان قرار داده ، راهی تحت عنوان راه عبودیّت و به تعبیر دیگر صراط مستقیم در برابر این مخلوق عزیز و محبوبش قرار داده ، تا با طیّ این مسیر همه آن استعدادها را به فعلیّت و به ظهور برساند و با بدست آوردن این مقامات به فیض مقام مع اللّهی و قرار گرفتن در (مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ)(۳۹) و (رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ)(۴۰) برسد ، و دنیا و آخرتش را گلستان کرده و به کسب سعادت دارَین نایل گردد .

بیائید به نحو حقیقت دست از ظاهرنگری برداریم و از اینکه در زندان تن و توابع آن که اندکی خوراک و پوشاک و مسکن است بپوسیم و بمیریم خود را نجات داده و حق نگر شویم تا با حق نگری حقیقت خود را که بافته شده از آنهمه واقعیّات است بیابیم و برابر

بـا هـدایت حضـرت ربّ العزّه در وادی عبادت وارد شـده و آن واقعیّات را که سـرزمین وجود ما بصورت دانه سربسـته است با هوای خوش بندگی و نسیم عبادت و خورشید توحید و نبوت و امامت تبدیل به شـجره ی طیبه کنیم ، آن شـجره ای که قرآن مجید در سوره ی مبارکه ابراهیم بدینصورت از آن یاد می کند :

(أَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا کَلِمَهً طَیِّبَهً کَشَجَرَه طَیِّبه أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّماءِ * تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِین بِإِذْنِ رَبِّهَا وَیَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ) .

آیا ندیـدی خداونـد چگونه کلمه پاکیزه را « انسانی که در معرفت و عمل به کمال مطلوب رسـیده » به درخت زیبائی مثل زده که ریشه آن برقرار و شـاخه اش به آسـمان است و آن درخت به اذن خـدا در همه وقت میوه هـای خوش دهـد . « جان پاک ، قلب سـلیم ، افکـار عالی ، کردار نیکو ، منفعت دائم برای خود و دیگران بـدان درخت پاک می مانـد » . خداونـد اینگونه مثل های واضح را برای یادآوری مردم نسبت به حقایق می آورد .

آری بهترین سـفر انسـان که به هـدایت حضـرت حق مقرر شـده سـفر از جسم به روح ، از جهـل به عقل ، از ظلم به عـدل ، از ظلمت به نور ، از باطل به حق ، از حیوانیّت به انسانیّت ، از رذیلت به فضـیلت ، از نادرستی به درستی ، از شـقاوت به سعادت ، از دنیا به آخرت ، از جهنّم به بهشت ، از خلق به حق ، و از حق در حق

است و اینجا نقطه ی اوج حرکت انسان و به تعبیر قرآن مجید مقام لقاء است ، که اینهمه از طریق بندگی و عبودیّت آنهم بر اساس دستورات حق و انبیاء و ائمه بدست می آید :

(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلهُكُمْ إِلهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلاَ يُشْرِك بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً).

آمده اوّل به اقلیم جماد

وز جمادی در نباتی اوفتاد

سالها اندر نباتی عمر کرد

وز جمادی یاد ناورد از نبرد

و ز نباتی چون به حیوان اوفتاد

نامدش حال نباتی هیچ یاد

جز همان میلی که دارد سوی آن

خاصه در وقت بهار و ضَمْرَان

همچو میل کودکان با مادران

سرّ میل خود نداند در لبان

باز از حیوان سوی انسانیش

بر کشید آن خالقی که دانیش

عقلهای اوّلینش یاد نیست

هم از این عقلش تحول کردنی است

تا رهد زین عقل پر حرص و طلب

صد هزاران عقل بیند بوالعجب

گرچه خفته گشت و ناسی شد ز پیش

کی گذارندش در آن نسیان خویش

باز از آن خوابش به بیداری کشند

او برکند بر حالت خود ریشخند

همچنین اقلیم تا اقلیم رفت

تا شد اکنون عاقل و دانا و زفت

پس ترا هر لحظه مرگ و رجعتی است

مصطفی فرمود دنیا ساعتی است

استعدادهای شگرف انسان در عرصه ی معنویت

قسمت اول

از وجود مقدّس سر حلقه ی عاشقان و امام عارفان حضرت مولی الموحدین علی (علیه السلام) نقل است که :

ای انسان تصور می کنی همین جرم و جسم و وزن اندکی ؟ در حالیکه عالم اکبر « که مقصود جهان آفرینش یا عالم ملکوت است » در تو منطوی است .

در توضیح این جمله عارفانه و حکیمانه اهل معرفت داد سخن داده ، و به بیان عالی ترین مسائل الهی که در

صفحه ی باطن انسان بـدست نقاش ازل نقش بسـته برخاسـته اند ، در اینجا گوشه ای از خصوصـیّات معنوی انسان را که بالقوه داراست عنایت کنید ، خصوصـیّاتی که از جانب حق بر هر انسانی واجب عینی و لازم حتمی گشته که به فعلیّت برساند ، و راه به فعلیّت رساندنش هم فقط بندگی درگاه حضرت اوست .

۱ انسان مانند جهان بزرگ مظهر تجلّی ذات و صفات و افعال الوهیّت است .

۲ حکمت ، مرکز ذات الوهیّت را و محبّت ، مرکز صفات او را و مشیّت مرکز افعال حضرت حق را تجلّی می دهد .

۳ روح جامع انسانی نمایشـگاه تجلّی ذات یا حکمت خداست و نفس انسانی آیینه ی تجلّی صفات یا محبّت خداست ، و جسم انسانی میدان فعالیّت افعال یا مشیّت حق است .

۴ روح انسـانی نماینـده ی عقـل کل ، و نفس ناطقه ی انسانی نماینـده ی نفس کل ، و جسم انسانی نماینـده ی طبع کل جهان بزرگ می باشد که مظهر حسّی مشیّت خداست .

۵ روح جامع انسانی یا عقل فعّال جوهری است بسـیط و مجرّد و مقیم عالم جبروت که مقام عقل اوّل است و خود نوری اسـت از انوار این عقل .

۶ منطقه ی فعـالیّت روح جامع انسانی یا عقل فعّال ، عالم تجرّد یا جبروت است و از آنجا انوار فیوضات خود را به عالم نفس و جسم می فرستد .

۷ انوار روح جـامع انسـانی یـا عقل فعّال عبارت است از افعال مجرده و حقایق بسـیطه و مقولات محضه که در شـکل معرفت و حقیقت و عشق خدایی نسبت

به استعداد هر نفس ناطقه در درجه های مختلف تظاهر می کنند .

۸ - نفس ناطقه ی انسانی شعاعی است از روح جامع یا عقل فعّال چنانکه در جهان بزرگ نیز نفس کل نوری از عقل کل بوده است .

۹ منطقه ی فعالیّت اصلی نفس ناطقه ی انسانی عالم ملکوت است .

۱۰ مقصود از تعیین این منطقه ی فعالیّت این نیست که نفس ناطقه در عالم طبیعت و جسم کار نمی کند ، بلکه مراد این است که از حیث لطافت و جوهریّت و تجرّد نفس ناطقه تعلّق به عالم دیگر دارد و نشیمن او آن عالم است .

۱۱ نفس ناطقه نیز به نوبت خود انوار فیوضات را که از روح جامع یا عقل فعّال دریافت می کند به عالم جسم یا محسوسات انتقال می دهد .

۱۲ انوار فیوضاتی که نفس ناطقه اخذ و انتقال می دهد عبارتند از مفهومات کلّی و مدرکات عقلی و صور خیالی و ادراکات معنوی و افکار ترکیبی و یا تفسیری .

۱۳ این انوار فیوضات نفس ناطقه در حیات انسانها نسبت به استعداد فطری و کسبی ایشان در اشکال گوناگون و در قلمرو معارف دینی و فلسفی و اخلاقی و علمی و صنعتی و عملی و غیره تظاهر می کنند و رنگ ها و جلوه ها و قدرتها و جمالهای متنوع نشان می دهند .

۱۴ نفس ناطقه بالقوه دارای همه ی قوّه ها و قدرتهای روح جامع یا عقل فعّال است چونکه پیوسته با او مربوط و خود شعاعی از اوست امّا بالفعل همیشه این قوّه ها را ندارد .

۱۵ - نفوس کامله ی

انبیـاء و اولیـاء و عرفـا می تواننـد قسـمت اعظم قوّه هـا و قوّت های روح جامع یا عقل فعّال را به فعلیّت بگذارنـد ، یعنی بالفعل سازند و آنهم در مواقع مخصوص و برای مقاصد مخصوص که از طرف عقل فعّال معیّن می شود .

۱۶ جسم انسانی که نمونه و نماینده ی عالم طبیعت است جوهری است مرکب از عناصر طبیعت یا ماده و صفات و قوای آن از قبیل پذیرفتن و داشتن صورت و ابعاد و غیره .

۱۷ جسم انسانی بالقوه و یا بالفعل دارای همه ی عناصر و قوای طبیعت است ولی بعضی از آنها را بالفعل دارد و بکار می برد و بعضـی ها را هم بالقوه دارد یعنی در وی نهانند و به نمایش نیامده اند و یا اینکه آنها را وقتی داشـته و حالا بی نیاز از آنها شده است .

۱۸ جسم انسـانی انوار فیوضـاتی را که از دست نفس نـاطقه و از عالم ملکوت دریافت می کنـد ، در شـکل افکار و حسّـیات و حرکت و انواع گوناگون صفات و طبایع و قوه های بدنی به موقع ظهور می گذارد .

۱۹ بدین قرار انواع فیوضات روح ، از عالم جبروت که مصدر معقولات بسـیطه و مجرده است به عالم ملکوت که نشیمن نفس نـاطقه است وارد شـده در آنجا مبـدل به مفهومات و معانی و مخیّلات می گردنـد و از اینجا هم به عالم ناسوت یا طبیعت فرود آمده در مغز و قلب انسان مبدل به افکار و حسّیات و صور ذهنیه و قوای ظاهری و باطنی نفسی و جسمی می شوند .

این رو هر انسان متفکر در همانحال در هر یک از سه عالم جبروت و ملکوت و ناسوت قدم می زند و کار می کند یعنی با معقولات و مخیّلات و محسوسات مشغول است و به عبارت معروف هموطن هر سه عالم است .

۲۱ جسم انسانی که نماینده ی طبیعت یا طبع کل است تابع اوامر و آئینه ی تظاهر نفس ناطقه است و کمال و نقص و سعادت و شقاوت آن بسته به اطاعت و نافرمانی آن است در مقابل احکام نفس ناطقه .

۲۲ نفس ناطقه نیز که نماینده ی نفس کل است تابع اوامر و مظهر فیوضات روح جامع یا عقل فعال است و کمال سعادت جاودانی او بسته به پیروی اوست از اوامر و احکام این عقل فعال .

۲۳ عقل فعال نیز که نماینده ی عقل کل است تابع مافوق خود که عقل کوکبی است می باشد ، و این هم پیرو عقل شمسی است و بدین قرار تا برسد به عقل او ، و کمال هر یکی بسته به اطاعت از مافوق خودش است .

۲۴ جسم انسانی نسبت به نفس ناطقه و این یکی هم نسبت به روح جامع یا عقل فعال ناقص و جزیی و تاریک و خشن است ولی نسبت به مادون خود یعنی حیوان و نبات و جماد بسی کامل تر و روشن تر و لطیف تر است .

۲۵ فرق در میان همه ی موجودات فقط از حیث درجات ادراک یا شعور است ، یعنی از حیث نقص و کمال ، و تنها این را میزان سنجش ارزش موجودات قرار باید داد .

۲۶

از این رو کمال عبارت است از دارا شدن بالاترین درجه ی قوه ی ادراک که تحصیل آن در مرتبه ی با عالم مخصوص هر موجودی ممکن است ، بطوری که قوه ی ادراک آن موجود کاملْ محیط افق آن مرتبه ی عالم می گردد .

۲۷ این قوه ی ادراک که مظهر تجلّی ذات الوهیّت است از قوه ی عشق و مشیّت جدا نیست زیرا که این دو از مظاهر صفات و افعال خدایند .

۲۸ خداوند کمال مطلق است ، یعنی قوه ی ادراک او محیط جمیع عوالم است ، و قوه ی محبّت او پرورنده ی همه ی موجودات ، و قوه ی مشیّت او نگهدارنده و محرککننده کائنات است .

۲۹ هر انسانی در این دایره ی کمال هر قدر بالاتر رود ، یعنی این سه صفات را در خود تجلّی بیاورد بهمان درجه به خدا نزدیک تر و شبیه تر می گردد .

۳۰ در جسم انسانی که نماینده ی طبیعت است بسیاری از مواد و عناصر طبیعی از جمادی و نباتی و حیوانی بالفعل موجود است و چنانکه علم طب ثابت کرده نطفه انسانی در رحم مادر مراتب جمادی و نباتی و حیوانی را با سرعت فوق العاده می پیماید .

۳۱ بسیاری از نیروهای طبیعت مانند قوه مغناطیس و الکتریک و جاذبه و دافعه و ماسکه و حافظه و توازن و غیر آنها در جسم انسان نیز موجود و کارگرند .

۳۲ نمونه های قوه و عناصر دیگر طبیعت نیز مانند رعد و برق و طوفان و کوه و دره و دریا و نهر و آب و

باد و آتش و خاک و جز آنها در شکل های جامد و مایع و بخار و در صورتهای گوناگون در جسم انسان موجود است .

۳۳ در بدن انسانی نه تنها هر یک از سلسله های منظومه و عضوهای رئیسه یک کشور و ملت کوچکی تشکیل می دهد ، بلکه هر سلول نیز یک منظومه شمسی را تمثیل می کند که آفتابی در مرکز خود دارد و ستارگانی در اطراف او در گردشند و حتی هر اتم آن نیز دارای یک چنین منظومه ای است .

۳۴ همان رشته یگانگی و اشتیاق که در میان آفریدگان جهان بزرگ موجود است در میان ذرات اتم ها و سلولهای بدن انسانی هم حاصل و پایدار است .

۳۵ چنانکه در فن طب ثابت شده ، در میان همه ی اجزا و اعضای بدن یک حسّ مشارکت و معاونت متقابل و حتی یک حس مسئولیّت مشترک حکمفرماست و بعض اجزا و اعضا در موقع خطر و یا عاجز ماندن یک عضو از ایفای وظیفه ی خود ، کار او را به عهده می گیرند واو را مدافعه و محافظه می نمایند .

۳۶ از اینرو در جسم انسان نیز اجزاء و اعضای مادون تابع و مطیع اجزاء مافوق و عالی بوده ، نسبت به یکدیگر یک حس محبّت و اطاعت و شفقت و دستیگری و راهنمائی نشان می دهند .

۳۷ به موجب قانون و نظم کلّ جهانی انسان نیز مکلّف است که انوار فیوضات افکار و قوای عالی را که از عوالم بالاتر اخذ می کند به قلب و روح و اعضای خود انتقال داده و

تمام حرکات درون و برون خود را بر اساس آن فیوضات ربانیه قرار دهد .

۳۸ از این حیث هر انسان نه تنها مکلّف به خدمت و محبّت به همنوع خود می باشد ، بلکه درباره ی همه ی موجودات فُرودین و بخصوص حیوانات که در مرتبه ی بلافاصله پائین او هستند مسئولیّت و وظیفه ی بزرگی دارد .

۳۹ جسم انسانی در اعمال خود هر قدر به نفس ناطقه نزدیک تر شود ، یعنی خود را پیرو اوامر و رهنمائی او سازد بهمان درجه لطیف تر و عالی تر و کامل تر می گردد ، همچنین نفس ناطقه نسبت به روح .

۴۰ جسم انسانی هر قدر لطیف تر و کامل تر شود بهمان نسبت می تواند آینه و مظهر قوای عالی روحی گشته خود را از انوار حقایق و قوای خلّاقه عوالم عِلوی تغذیه کند .

۴۱ همینطور نفس ناطقه نیز می تواند بوسیله ی تزکیه و تصفیه خود لطیف تر و کاملتر گشته ، صعود به مدارج روح جامع یا عقل فعال یعنی عالم جبروت کرده حقایق و فیوضات او را دریافت نماید و بدان وسیله به حظوظ روحانی برسد .

۴۲ در دل ذرات اجزاء جسم نسبت به نفس ناطقه و در دل این یکی هم نسبت به روح جامع یا عقل فعال و در دل این یکی هم نسبت به جسم و نفس همان آتش عشق و عشق فروزان است که در دل ذرات جهان بزرگ پیدا و هویداست .

۴۳ جسم و نفس و روح انسانی هم مانند عقل کل و نفس کل و طبع کل از همدیگر جدا

نیستند و محدود به حدود امتدادی نمی باشند .

۴۴ روح جامع انسانی یا عقل فعال را به مناسب تعلّق خود به عالم جبروت که منطقه ی معقولات مجرده است جوهر مجرد محض نامند .

۴۵ بدینقرار شباهت و مطابقت انسان که جهان کوچک است با جهان بزرگ بخوبی آشکار و روشن می گردد .

۴۶ پس انسان در عین حال یک موجود ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و نماینده ی عقل کل و نفس کل و طبع و مظهر تجلّی ذات و صفات و افعال الوهیّت می باشد .

آری این است دورنمائی از عظمت و شخصّیت انسان که گروه کثیری از آن بی خبرند و بخاطر بی خبری و عدم اطلاعشان خود را در بند جسم و شکم و شهوت اسیر کرده ، و سعادت دنیا و آخرت خود را به باد داده اند ، و خبرداران هم بر اثر قرار گرفتن در مدار عبادت به ظهور شخصیّت الهی خود اقدام کرده و خود را به لقاء حق و وصال محبوب رساندند .

تا تو ز هستی خود زیر و زبر نگردی

در نیستی مطلق مرغی بپر نگردی

زین بحر همچو باران بیرون شو و سفر کن

زیرا که بی سفر تو هرگز گهر نگردی

این پرده نهادت بر درزهم که هرگز

در پرده ره نیابی تا پرده در نگردی

قسمت دوم

در بحر عشق جانان جایی که غرقه گردی

هشدار تا ز دریا یک قطره تر نگردی

گر با تو خلق عالم آید برون به خصمی

هان تا به دفع کردن گرد سپر نگردی

گر هر دو کون بیرون آید به خصمی تو

گر مرد این حدیثی زنهار برنگردی

ور بر تو تیر ریزند ذرات هر دو

عالم

هشدار تا ز دوران زیر و زبر نگردی

گر عاقل جهانی کس عاقلت نگوید

تا تو ز عشق هر دم دیوانه تر نگردی

گرچه میان دریا جاوید غرقه گشتی

هشدار تا ز دریا یک موی تر نگردی

گر تو کبود پوشی همچون فلک درین ره

پس چون فلک چرا تو دایم به سرنگردی

عطار خاک ره شو زیرا که در ره او

بادت بدست ماند گر خاک در نگردی

الهی از شدّت غم و تأثّری که در این وقت شب بخاطر کشته و شهید شدن نزدیک به شش هزار نفر طفل و زن و مرد و پیر و جوان در شهر حلبچه کردستان عراق که به دست سپاه اسلام فتح شده بر اثر بمباران شیمیایی صدّامیان کافر بسرپرستی آمریکا و فرانسه و انگلیس و شوروی به من دست داده ، و از رنجی که به خاطر شهید شدن و کشته شدن عزیزانمان در بعد از ظهر امروز در سه نقطه ی تهران بر اثر حملات موشکی فرعون عراق بدستور اربابانش بر دلم نشسته و مجامع بین المللی در برابر این جنایات و تجاوزات بی نظیر در سکوت محضند و کارگردانان آن مجامع ثابت کرده اند که از وجدان و انصاف و عاطفه و آدمیّت بکلّی دورند ، گویی عاجز از ادامه ی نوشتنم ، خدایا به من و همه ی آنان که در این مملکت اسلامی علاقه به خدمت به دین و عباد تو دارند صبر و حوصله بیشتر عنایت کن و توفیق اتمام صفحات آخر این کتاب را در این روزها و شبهای پرحادثه به این بنده ی مسکین مرحمت فرما ، خدایا به معرفتم بیفزا و شوق عمل به برنامه های دین

را در وجودم زیـاده کن و نور با عظمت اخلاص را در قلبم برافروز که مرا جز تو پناهی نیست و به غیر رحمت و لطفت امیـدی ندارم و جز بخشش و عفو گناهانم از جانب تو در دلم آرزویی نیست .

این شکسته بال همراه با وزر و وبال ، و این گفتار درد فراق به محضر حضرت حق عرضه داشته :

دل من ز کف ببردی به صفای آشنایی

چه زیان تر است ای جان اگرم ز در درآیی

سخنی ز مهر و رأفت به من از وصال خود گو

ز چه رو به لب تو داری سخن از غم جدایی

ز غم فراقت ای جان ز دو دیده اشکبارم

شده منتظر که یک دم به تفقّدم بیایی

به رهت فشانم این جان اگترم نظر نمایی

تو چرا فقیر خود را به کرامتی نپایی

همه شب به خاک راهت سر مسکنت گذارم

ز غم این غزل سرایم ز چه روی در نیایی

دلم از غم فراقت به وصال کن مداوا

که به درگهت مقیم به بهانه گدایی

من دل فکار مسکین نروم ز کویت ای جان

مگر از عنایت خود به رحم تو در گشایی

شما اگر صد روایت کتاب پرقیمت « مصباح الشریعه » را همراه با شرح و توضیحی که این فقیر بر اساس آیات قرآن و روایات بر آن نوشـته ام بخوانیـد بیشتر به مقـام و موقعیّت انسـان و نقش بنـدگی و عبـادت در بظهور آوردن اسـتعدادهای او و مقامات ملکوتی وی واقف خواهیـد شـد ، بدین لحاظ در توضـیح روایت صدم نیاز بیشتری به بسط مقدّمه نمی بینم ، از این جهت متن روایت را ترجمه کرده و به نکاتی از زندگی عباد وارسته اشاره

کرده و به این دوازده جلد که به توفیق الهی از شروع جنگ تحمیلی دولت کافر عراق به سرکردگی آمریکا بر ایران اسلامی تحمیل شد آغاز گشت و هم اکنون که در روز هیجدهم فروردین ماه سال هزار و سیصد و شصت و هفت شمسی است به آخر می رسد با لطف و عنایت حضرت دوست پس از هفت سال خاتمه می دهم و از حضرت حق خاضعانه درخواست می کنم که این جنگ را که نزدیک به هشت سال است از آن می گذرد با پیروزی اسلام بر کفر جهانی به پایان برساند .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

عبودیّت و بندگی حقیقتی است که کُنه و ذات آن خداوندگاری است ، به این معنی که انسان از طریق عبادت به مقام مالکیّت بر هوا و نفس و مقام تصرّف در شئون تکوینی به اندازه قدرت عبادتش به اذن حضرت حق می رسد .

آنچه از اوصاف واجبه در عبد نیست و تنها در حضرت حق است ، از طریق نور عبادت و براهین عقلیه و نقلیه بطور علمی می توان به آن رسید ، و نیز می توان از طریق بندگی به اسرار ربوبی دست پیدا کرد .

خداوند مهربان در قرآن مجید به این واقعیّت اشاره فرموده آنجا که فرموده : نشانه های قدرت خود را در آفاق و انفس به آنان ارائه می کنیم تا روشن شود که جناب او حق و بر هر چیزی قادر است ، و نیز می فرماید : آیا کافی نیست پروردگار تو که بر هر چیزی گواه است ؟ به این معنی که حضرت او همه جا

حاظر است و غیب و شهود برای او یکسان است .

عبودیّت بـذل همه ی موجودیّت در راه عشق اوست . و این میسّـر نیست مگر به منع نفس از خواهشـهای غلط و واداشـتن او به برنامه های الهی گرچه در اول این واداشـتن از آن برنامه ها کراهت داشـته باشـد ، و کلید ترک خواهشـها و واداشـتن نفس به آنچه از آن کراهت دارد ، ترک راحت و عشـق به عزلت از اهـل آلـودگی و پلیـدی است و راهش احسـاس حقیقی احتیـاج به حضرت حق است .

رسـول خـدا (صـلی الله علیه وآله) فرمـود : خـدای را آنچنـان بنـدگی کن بگـونه ای که او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی حضرت حق تو را می بیند .

عبد را سه حرف است : ع ، ب ، د .

عین : اشاره به علم و معرفت عبد به حق است .

باء : اشاره به بُعد و دوری از غیر اوست .

دال : اشاره به دُنُّو و قرب عبد به حضرت حق دارد .

ریشه ی تمام معاملات بر چهار مرحله است :

۱ معامله با الله .

۲ معامله با نفس .

۳ معامله با خلق .

۴ معامله دنیا .

و هر یک را هفت رکن است :

۱ اداء حق الهی : شرکت قلبی در میدان اصول عقاید ، و عمل به تمام واجبات بدنی و مالی .

۲ حفظ حدود حق : آراسته شدن به حسنات و ترک محرّمات اعم از اخلاقی و اجتماعی و مالی .

۳ در هر حال شاکر بودن و از جناب حق راضی بودن .

۴ رضایت به

قضای دوست اعم از سلامت و مرض ، فقر و غنا ، و سایر احوالات .

۵ صبر بر حوادث .

۶ بزرگداشت عظمت او در همه ی شئون .

۷ شوق و عشق به لقای حضرت او .

اما هفت رکن معامله با نفس عبارتست از :

۱ جهاد با نفس و مقهور و مغلوب داشتن آن در تمام احوالات ، مبادا که آدمی را از طریق بندگی منحرف کند .

۲ هراسان بودن از وضع نفس و خدعه و مکر و فریب او .

۳ تحمّل ریاضت و جهاد نفس .

۴ ملازم صدق بودن .

۵ خلوص در همه ی افعال و کردار .

۶ دور داشتن نفس از لذائذی که محبوب اوست ولی مخالفت با خواسته های حق است .

۷ نفس را در راه طلب فقه و علم و دانش قرار دادن .

اما هفت رکن معامله با خلق عبارتست از :

۱ حلم و بردباری و فرونشاندن شعله ی غضب در برابر اشتباه اخلاقی همنوعان .

۲ رفتار با مردم به فروتنی و تواضع .

۳ رعایت صفت سخا و کرم در حد عدالت و احسان .

۴ با لطف و مهربانی با مردم برخورد کردن .

۵ معاشرت و آمیزش با خلق را از نفاق و تصنّع دور داشتن .

۶ همراه بودن با صفت عدل در همه ی امور .

۷ ملازم انصاف به سکوت بودن از سخن غیر حقّ .

امّا ارکان معامله با دنیا عبارت است از :

۱ به اندک از دنیا و حلال آن قانع بودن .

۲ صرف آنچه از دنیا به او عنایت شده

در معیشت خود و زن و فرزند و دیگران به نحو ایثار .

۳ طلب ننمودن آنچه در دسترس نیست و یا برای انسان میسّر نمی شود .

۴ دشمنی با اضافه از ضرورت که حاصلی جز وزر و وبال و برانگیختن حرص و طمع ندارد .

۵ اختیار کردن زهد .

۶ غافل نماندن از آفات و مهالک دنیا و بدور انداختن شهوات غلط آن .

۷ ترک ریاست و مقام مادی که حاصلی جز فرعون شدن ندارد .

چون این واقعیّات تحصیل شود آدمی از بندگان خاص و عباد مقرّب حضرت الله می شود

خداوندا به لطف و کرمت این نوشتار که تنها به قصد نشر معارف فرهنگ والایت ، و استفاده بردن بندگانت از مسائل معنوی نوشته شد به پایان رسید .

من از شکر این نعمت عظمایی که بدون لیاقت و استعداد عنایتم فرمودی بحق خودت قسم عاجزم ، این عجز از شکرت را بجای شکر بپذیر و در بقیّت عمر توفیق ادامه ی اینگونه برنامه ها را به این بنده ی فقیر و ذلیل و مسکینت عنایت فرما و دیده ی دلش را برای تماشای نور جمالت روشن کن .

یا رب به سرّ السر ذات بی مثالت

روشن دلم گردان ز اشراق جمالت

عمریست دل دارد تمنّای وصالت

با یک نظر درد فراقم ساز درمان

نالم به کویت حالی از درد جدایی

گریم که شاید پرده از رخ برگشایی

تو افکنی بر من نگاه دل ربایی

من بنگرم آن حسن کل با دیده ی جان

ما جز تو یا رب یاور و یاری نداریم

با حضرتت حاجت به دَیّاری نداریم

جز رحمتت با کس سر و کاری نداریم

باز است بر بیچارگان درگاه سلطان

دورنمایی از حیات عابدان عارف

قسمت اول

آنـان که ارکـان معـامله بـا الله و با نفس و با خلق و با دنیا را رعایت کردنـد به دریافت لـذّت عبادت و بنـدگی نایل شدنـد ، و کارهای عظیم و مهمّی از پی بندگی و رعایت اخلاص به نفع خود و جامعه ی انسانی از آنان سر زد .

شرح آن بزرگواران در کتبی بسـیار مهم چون « اعیان الشـیعه » ، « الغدیر » ، « خاتمه مسـتدرک » ، « الذریعه » ، « تأسیس علوم الشیعه » ، « قاموس الرّجال » ، « جامع الرواة » ، « رجال کشی » ، « خلاصه ی علاّمه » ، « رجال بحر العلوم » ، « رجال مامقانی » ، « معجم الرجـال » خـویی و صـدها کتـاب دیگر آمـده که من برای ادای گوشه ای از حق آنـان و نیز برای نمونه و ارائه ی راه مسـتقیم ، به ذکر حالاـت تعـدادی از آنان قناعت می کنم ، باشـد که نکات روشن حیات آنان چراغ فروزانی فرا راه ما ناقصان جهت کامل شـدن وجودمان در امور معنوی گردد ، در این زمینه می بایست احوالات عالی و پرارزش انبیاء و ائمه را مقدّم می داشـتم ولی احوالات آن بزرگواران را در حـدّ لازم در قرآن و کتب حـدیث و تاریخ دیده یا می بینید ، آنچه را اشاره می کنم از قبیـل مسـائلی است که کمتر در دسترس عموم است و علاـوه بر این اکثر کتبی که مشـتمل بر حیـات عباد الهی است به زبان عربی می باشد و برای همگان استفاده کردن از آن کتب میسّر نیست ، بدین جهت

از ذکر احوالات انبیاء و ائمه صرفنظر کرده تنها به دقایق حیات پرورش یافتگان مدرسه و مکتب آنان شما را توجه می دهیم ، آن پرورش یافتگانی که در برابر خدا و پیامبر و امام با تمام وجود تسلیم بوده و جز عبادت و بندگی ، و پرهیزکاری و تقوا ، و خدمت به اسلام و مسلمین و تعلیم و تبلیغ دین به هر مرحله و شکلی که زمان اقتضا داشت برنامه ای در تمام زندگی نداشتند ! ! .

۱ بُرَیْر بن خُضَیْر : از اصحاب حضرت سید الشهداء و از شهدای بزرگوار روز عاشورا است ، در احوالاتش نوشته اند : مردی بود عابد ، زاهد ، عارف ، تسلیم مقام امامت ، شجاع ، و مدافع راستین مکتب توحید .

۲ مسلم بن عَوْسَجه : از شهدای با کرامت کربلا ، عارف معارف الهیه ، منور به نور توحید ، عاشق حق ، عابد کم نظیر ، وکیل مسلم بن عقیل در ایّامی که آنجناب از طرف امام حسین در کوفه بود .

۳ ابو ثُمامه ی صَیْداوی : که در عبادت حق و تسلیم به مقام توحید و نبوّت و امامت همّتی فوق العاده داشت و انسانی کامل و تمام عیار بود .

او همان شخصیّت والا یی است که به هنگام زوال روز عاشورا ، در آن بحبوحه ی حوادث و سختی ها به محضر حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) عرضه داشت : جانم فدایت می بینم که این لشگر به مقاتلت نزدیک شده اند امّا بحق حق قسم که تو کشته نشوی تا من در خدمت تو به شرف شهادت نائل نشوم

و به خونم در نغلتم ، دوست دارم نماز ظهر را با تو بخوانم سپس خدای خود را ملاقات نمایم . امام سر بسوی خدا برداشت و گفت : یاد نماز کردی خداوند تو را از نمازگزاران و ذاکران قرار دهد .

۴ حبیب بن مظاهر اسدی : از رجال علم و عبادت و معرفت و مروّت و اصالت و حقیقت است ، آورده اند که شهادت آن جناب اثر عظیم بر حضرت حسین داشت و امام به وقت قرار گرفتن در کنار بدن حبیب فرمود : خداوند تو را جزا دهد که مرد فضل و کرامت بودی و به یک شب ختم قرآن می نمودی . حبیب حامل لوای علوم اهل بیت و از خواصّ اصحاب حضرت مولی الموحدین علی (علیه السلام) بود .

۵ جابر بن عروه غفاری : از شخصیّت های بزرگ اسلامی و از اصحاب رسول خدا و در ایمان و هجرت و جهاد فی سبیل الله مقامی بس بلند داشت .

در بدر و حنین جهت یاری رسول خدا حاضر بود و به روز عاشورا برای دفاع از حق و حقیقت با آنکه پیری سالخورده بود کمربندش را به عمامه ی سر بست و ابروهای خود را از روی چشمان خویش پس زده با دستمالی بست تا بتواند جلوی خود را دیده و از دین الهی دفاع کند ، حضرت حسین جنگ او را نظاره می کرد و می فرمود : ای پیرمرد سعی و کوشش در راه حق مشکور باد ، او در عین سالخوردگی شصت نفر از دشمنان انسانیّت را به خاک انداخت آنگاه به شرف با عظمت شهادت

در رکاب حضرت سیدالشّهداء نایل شد .

۶ سعید بن عبدالله حنفی : از بزرگان و وجوه شیعه و مردی شجاع و صاحب عبادت و معرفت بود ، او همان کسی است که ظهر عاشورا در پیش روی حضرت سیدالشهداء ایستاد تا حضرت نمازش را با اصحاب بخواهد و در پایان رکعت اول نماز بر اثر کثرت جراحاتی که از تیر و نیزه و سنان به او رسیده بود در حالی که می گفت : الهی سلام مرا به پیامبر برسان و به آنجناب بگو که من در تحمّل اینهمه سختی قصدی جز دفاع از حسین و ذرّیه ی تو نداشتم ، جان سپرد .

۷ نافع بن هلال : از رجال برجسته ی اسلام ، و از ایمان و یقین و صبر فوق العاده ای برخوردار بود ، او همان انسان با معرفت و مجاهدی است که بحضرت حسین (علیه السلام) عرضه داشت :

وَاِنّا عَلی نِیّاتِنا وَبَصائِرِنا نُوالی مَنْ والاکَ وَنُعادی مَنْ عاداکَ .

ما از پی نیّات الهی و پاکمان ، و از اثر بصیرتی که در سایه ی عبادت و خلوص بدست آورده ایم دوست دوستانت و دشمن دشمنانت هستیم .

۸ سیف بن حارث بن سریع و مالك بن عبدالله بن سریع : از رجال برجسته ی دین و از شجاعان روزگار و از پرهیزکاران به نام و دو پسر عمو بودند . در عاشورا خدمت امام رسیدند در حالیکه سخت گریه می کردند ، حضرت فرمود : چرا می گریید ؟ به خدا قسم امید دارم که بعد از ساعت دیگر دیده ی شما روشن شود ، عرضه داشتند : خدا

ما را فـدای تو گرداند ، والله قسم ما بر جان خویش گریه نمی کنیم بلکه برای شـما می گرییم که دشـمنان تو را احاطه کرده و ما قدرت بر دفع آنان را نداریم .

حضرت فرمود : خداوند شما را به اندوهی که بر من دارید و به مواساتتان با من ، بهترین جزای پرهیزکاران عنایت کند .

۹ عابس بن ابی شبیب شاکری : از رجال بزرگ و با کرامت شـیعه مردی شجاع و خطیب و انسانی عابد و متهجّد و باتقوا بود ، او همـان انسـان بزرگـواری اسـت کـه اولیـن نـامه ی مسـلم بن عقیـل را پس از بیعت کوفیـان از کـوفه تـا مکه جهت حضـرت سیدالشهداء برد .

۱۰ حنظله بن اسعد شبامی : از شجاعان نامی و از وجوه شیعه و در عبادت و تقوا و زهد و کرامت مقامی بس والا داشت .

امام حسـین (علیه السلام) در روز عاشورا به او خطاب کرد : ای حنظله خداوند تو را رحمت کند ، بدان که این جماعت بخاطر سرتافتن از حق و هجوم به تو و یاران و اصـحابت مستوجب عذاب شدند . چگونه خواهد بود حال اینان که برادران پارسای تو را کشتند ؟

حنظله عرضه داشت راست گفتی فـدایت شوم آیا من به سوی حق نروم ، و به برادرانم ملحق نشوم ؟ فرمود : چرا به سوی آنچه برایت مهیّا شـده بشـتاب ، آن چیزی که از دنیـا و مـا فیها بهتر است ، یعنی آن سـلطنت و ملکی که کهنه نشود و زوال نگیرد ، پس آن سعید نیک اختر حضرت را وداع کرد و عرضه داشت :

سلام

بر تو ای ابا عبدالله ، درود خدا بر تو و بر اهل بیتت باشد که خدا ما و شما را در بهشت گرد هم آورد .

۱۱ سُوَیـد بن عَمْرو : از رجـال شـریف النّسب و دارای معرفت کامـل و کرامت جـامع بود ، او در میان مردمان به کثرت نماز و آراستگی به زهد مشـهور بود ، به روز عاشورا از کثرت جراحات در بین کشتگان افتاد و همگان گمان بردند از دنیا رفته ، به همین منوال بود تا گاهی که شـنید امام حسـین شـهید شـده ، او را تاب نمانـد کاردی که در کفش خود پنهان کرده بود بیرون آورده و به زحمت و مشقّت شدید اندکی جهاد کرد تا به شرف شهادت نائل آمد ! !

این چند تن که خیلی مختصـر به احوالات الهی و ملکوتیشان آشـنا شدید نمونه هایی از آن هفتاد و دو نفر بودند که در سخت ترین روزگار و مشـکل ترین شـرایط ، حق حضـرت الله را ادا کرده و از فرهنگ الهی با نثار جان دفاع نمودند . و درس زهد و صبر و توکل و عبادت و تسلیم و کرامت و حرّیت و اصالت و شرف را به تمام انسانهای روزگار دادند ، آری اینان از مصادیق بارز روایت باب عبودیّتند ، روایتی که حضـرت صادق در آن روایت به مقامات و حالات عاشقان حقیقی حق اشاره فرموده اند .

مجنون راه عشقم و دل هادی من است

منشور عاشقی خط آزادی من است

آن آتشی که کوه نیارود تاب آن

شبها چراغ و روز گل وادی من است

مجنون کجاست تا گله دل کنم که او

همدرد کهنه عدم

آبادی من است

عشقم کَند ز جای اگر بیستون شوم

ویران دلی که در پی آبادی من است

من خود چنین خرابم و دشمن گمان برد

کاین بی خودی ز غایت استادی من است

در رنج و راحتم دل از اندیشه دور نیست

بیچاره مبتلای غم و شادی من است

آهت بلند باد فغانی که این چراغ

در منزل ستاره وشان هادی من است

۱۲ اَبان بن تَغْلِب : از اهل کوفه و ثقه و جلیل القدر و قاری و عالم به وجوه قرائت و دلایل آن بود .

در تفسیر قرآن و علم حدیث و فقه و لغت سرآمد زمان خویش بود ، رجال ابن داود می گوید : آن جناب از وجود مبارک امام صادق (علیه السلام) سی هزار حدیث حفظ داشت ! ! دارای تصانیف متعددی در علوم اسلامی و بخصوص در قرآن مجید است ، کتاب فضائل و احوال صفیّن نوشته آن مرد بزرگ الهی است ، خدمت حضرت زین العابدین و امام باقر و حضرت صادق رسید و به التفات خاص از طرف آن سه امام همام مشرف گشته ، امام باقر به او فرمود : در مسجد مدینه بنشین و مردمان را فتوا ده که دوست دارم در شیعه مانند تو را ببینند . و در کلامی دیگر فرمود : با اهل مدینه مناظره کن که دوست دارم مانند تو از رُوات و رجال من باشد . امام صادق (علیه السلام) چون خبر مرگ وی را شنید فرمود : رحمت خداوند بر او باد و سوگند به خدا که مرگ او دل مرا به درد آورد ! !

آری این است راه و رسم عبادت و معامله با حضرت

حق و طریق خدمت به اسلام و اهل اسلام و نثار همّت و اراده در راه دوست .

۱۳ اسحاق بن عَمّار صَیْرفی : از اصحاب حضرت صادق و موسی بن جعفر و از بزرگان اصحاب آن دو بزرگوار و از هر جهت ثقه و مورد اطمینان اهل اسلام و راویان حدیث است ، عمّار بن حیّان (پدرش) می گوید به حضرت صادق گفتم اسحاق در حق من نیکوکار است ، امام ششم فرمود : او را دوست داشتم و الحال عشق و محبّتم به او اضافه گشت . امام صادق هرگاه اسحاق بن عمار را می دید می فرمود : خداوند گاهی دنیا و آخرت را به بعضی عنایت می کند ! ! .

قسمت دوم

۱۴ بُرَید بن معاویه عِجْلی : از وجوه فقهای اصحاب و ثقه و جلیل القدر و عظیم الشأن و از حواریّین حضرت باقر و حضرت صادق (علیهما السلام) است ، او نزد ائمه مکانت و محلّ عظیم ، و از اصحاب اجماع به شمار می آید .

امام صادق (علیه السلام) فرمود :

اوتاد زمین و اعلام دین چهار نفرند : محمد بن مسلم ، لَیْث بَخْتَری ، زُراره بن اعین و برید عجلی .

و هم در روایتی در حق ایشان فرمود :

اینان قوّامون به قسط و گویندگان صادق ، و سبقت گیرندگان سبقت گیرندگان و بندگان مقرب حضرت حقند ! !

و در بیانی فرمود :

مخبتین را به بهشت الهی بشارت دهید . آنگاه اسم این چهار نفر را برد و فرمود اینان از نجبائند و اُمناء الهی در حلال و حرام ، اگر ایشان نبودند آثار نبوت منقطع

و مندرس می شد ! !

۱۵ ابو حمزه ی ثُمالی : ثقه و جلیل القـدر و از مشایخ اهل کوفه و در محبّت و عشق به حق و ائمه و عبادت و زهد و کیاست و درایت مقامی بس ارجمند دارد .

از حضـرت رضا (علیه السـلام) نقل شده که ابو حمزه در زمان خود مانند سلمان بود در زمان خودش از این جهت به چهار نفر از ما حضرت زین العابدین و امام باقر و حضرت صادق و موسی بن جعفر (علیهم السلام) خدمت کرد .

امام صادق (علیه السلام) روزی او را طلبید و فرمود :

اِنّی لَاَسْتَریحُ اِذا رَأَیْتُکَ .

هرگاه تو را می بینم آرامش و راحت و آسایش پیدا می کنم ! !

در احوالات آنجناب که دارای مقامات ملکوتی بود نوشـته اند دخترکی داشت به زمین افتاد و دسـتش شکست ، نشان شکسته بنـد داد : گفت اسـتخوانش شکسـته ، بایـد آن را جـبیره کرد ، یعنی بست تـا زمـانی که جـوش بخـورد ، ابـوحمزه به حـال آن دخترک رقّت کرد ، اشک از دیده اش ریخت و به پیشگاه حق دعا کرد ، شکسته بند خواست آن دست شکسته را ببندد ، دید از آثار شکسـتگی خبری نیست ، به دست دیگرش نظر انداخت دید عیبی ندارد . گفت : ای مرد دست دخترت بی عیب اسـت و احتیاج به معالجه نیست .

این حقیر وقتی این جملـات را می نوشـتم باز هم پس از یک ماه و نیم تهران در معرض موشک باران صـدامیان کافر بود و از هر طرف صدای عظیم انفجار موشک که به دستور اربابان کفر بوسیله ی صدام

جانی شلیک می شد می آمد ، در حالی که بر اثر پرتاب آن مسجد و مدرسه و بیمارستان و مهد کودک ویران می گشت و تعدادی به شهادت می رسیدند و تمام دولت ها و سازمان های بین المللی هم در برابر این جنایت ساکت بودند ، من هر لحظه در انتظار آمدن موشک به خانه ی خود بودم ، برای خود و زن و فرزندان بی گناهم فاصله ای با مرگ نمی دیدم ، از حضرت حق عاجزانه و خاضعانه خواستم که اتمام این کار یعنی عرفان اسلامی را به من مرحمت کند و اگر مصلحت باشد برای خدمات دیگر زنده ام بدارد ورنه مرا گرچه هیچ لیاقتی ندارم از فیض عظیم شهادت بهره مند کند . در این لحظه پرخطر و حساس به پیشگاه حضرت دوست در کمال خاکساری عرضه داشتم :

آن که غیر غم عشق تو نیاموخت منم

آن که یاد تو به دل چون گهر اندوخت منم

آن که در راه تماشای جمال تو حبیب

شد سراپا نظر و دیده به من دوخت منم

آن که در راه وصال تو به جان در همه عمر

هم شمع شب عشاق برافروخت منم

آن که دل در غم رویش ز کفم برد تویی

وان که در پای تو ای مهر جهان سوخت منم

آن که در مدرسه عشق تو ای مظهر حسن

راه و رسم دل و دین باختن آموخت منم

آن که نقد گهر هستی خود را ز ازل

به نثار قدم عشق تو بفروخت منم

آن که اندر غم هجر تو لباسی به عزا

هم چو مسکین به سراپای دلش دوخت منم

۱۶ حُمران بن اَعْیَن : از حواریین حضرت باقر و حضرت

صادق است ، بر اثر معرفت و عبادت و دانش و بینش و کمالی که داشت حضرت باقر به او فرمود : تو در دنیا و آخرت شیعه ی مائی . و حضرت صادق پس از مرگش فرمود :

ماتَ وَاللهِ مُؤْمِناً .

به خدا قسم مؤمن از دنیا رفت .

۱۷ زراره بن اعین : که جلالت شأن و عظمت قدرش بیش از آن است که ذکر شود ، جمیع خصال خیر از علم و فضل و فقاهت و دیانت و وثاقت در او جمع بود از حواریّین حضرت باقر و امام صادق است ، امام ششم فرمود آنچه را او از ابوجعفر نقل کرده بر ما ردّ آن جایز نیست . آن حضرت به فیض بن مختار فرمود : هرگاه خواستی حدیث ما را پس از زراره اخذ کن .

امام ششم در حق او فرمود :

اگر زراره نبود می گفتم احادیث پدرم امام باقر از بین می رفت .

ابن ابی عمیر که از بزرگان اصحاب است می گوید : وقتی به جمیل بن دُرّاج که از اعاظم فقها و محدّثین است گفتم : محضرت چه نیکوست و مجلس افاده است چه زینت دارد ! گفت آری اما به الله سوگند ما در برابر زراره نبودیم مگر به منزله ی طفل مکتبی در برابر استادش ! !

۱۸ عبد الرحمن بن اعین : که در جلالت و منزلت و معرفت و عبادت همانند برادر با کرامتش زراره بود .

۱۹ صَفْوان بن جَمّال کوفی : فوق العاده ثقه و دارای منزلت عظیم و از اعاظم اصحاب و عابدی بزرگوار و جلیل القدر است . از امام

ششم حدیث روایت می کند و او همان شخصیّت معتبری است که ایمان و اعتقاد خود را درباره ی ائمه به آن حضرت عرضه داشت ، حضرت به او فرمود :

رَحِمَکَ اللهُ !

۲۰ عبدالله بن ابی یعفور : انسانی با کرامت و ثقه و بسیار جلیل القدر است ، در میان اصحاب ائمه مردی کم نظیر و از حواریّین حضرت باقر و صادق است . او در نزد امام ششم محبوبیّت فوق العاده داشت و حضرت از او اعلام رضایت فرمود ، به علّت اینکه در مقام اطاعت و امتثال امر آن جناب و قبول قول آن حضرت خیلی ثابت قدم بود ، چنان که در روایت آمده روزی به حضرت صادق عرضه داشت بخدا قسم اگر شما اناری را نصف کنی و بگویی این نصف حرام است و این نصف حلال من آنچه را فرمودی شهادت می دهم ، حضرت دو مرتبه فرمود : خداوند تو را رحمت کند .

حضرت پس از مرگ عبدالله بن ابی یعفور برای مفضّل بن عمر نامه ای نوشتند که سراسر آن نامه ثنای عبدالله و رضایت آنجناب از اوست و کلمات و جملات نامه به مرتبه ای است که عقل آدمی به حیرت می افتد . من این دفتر را با تمام کردن احوالات این ۲۰ نفر از رجال بزرگ و شایسته که تعدادشان در رجال الهی برای ما قابل احصاء نیست و اینان نمونه ای از آن طایفه بزرگند و هم چنین با فرمایشات عجیب حضرت صادق درباره ی عبدالله بن یعفور به پایان می برم و خدای بزرگ را بر این نعمت باارزش که به

این بنده ی بی ارزش عنایت فرمود شکر می کنم .

وَقُبِضَ صَلَواتُ اللهِ عَلی روحِهِ مَحْمودَ الأَثَرِ ، مَشْكورَ السَّعْیِ ، مَغْفوراً لَهُ ، مَرْحوماً بِرِضَی اللهِ وَرَسولِهِ وإمامِهِ عَنْهُ فَبِولادَتی مِنْ رَسولِ اللهِ (صلی الله علیه وآله) ما كانَ فی عَصْرِنا اَحَدٌ اَطْوَعَ لِلهِ وَلِرَسولِهِ وَلِاِمامِهِ مِنْهُ ، فَما زالَ كَذلِكَ حَتّی قَبَضَهُ اللهُ اِلَیْهِ بِرَحْمَتِهِ وَصَیَّرَهُ اِلی جَنَّتِهِ .

ای مفضل بن عمر عبدالله بن ابی یعفور از دنیا رفت ، صلوات خدا به روحش ، او را اثری پسندیده است ، سعی و کوشش او در راه حق مشکور باد ، خداوندش بیامرزد ، او از پی خوشنودی خدا و رسول و امام که از او داشتند غرق رحمت است ، به جان خودم سوگند که جگر گوشه ی رسول خدایم ، در زمان ما کسی نسبت به حق و رسول الهی و امامش مطیع تر از او نبود ، آن مرد الهی که در تمام این زمینه ها پایدار و ثابت قدم بود تا به رحمت حق واصل شد و به عنایت الهی به بهشت رسید .

تذکّر : ای دل شکسته فقیر زمانی که این ۱۲ جلد « عرفان اسلامی » را می نوشت ، مصادف با جنگ تحمیلی صدامیان کافر با مردم متعهّد و مؤمن و انقلابی ایران بود ، مسئله ی کاغذ و چاپ و سایر امور کتاب بر اثر جنگ و تحریم اقتصادی گران و سنگین بود و مرا قدرت چاپ نبود ، در اینجا از باب مَنْ لَمْ یَشْكُرِ الْمَخْلوقَ لَمْ یَشْكُرِ الْخالِقَ لازم می دانم از عنایات برادران عزیز و یاران صدیق و مهربانم جنابان آقایان حاج

عباس توسّلی و حاج حسین مروّج و حاج علی نجف اصفهانی که مخارج چاپ دوازده جلد را صرفاً برای رضای حق عهده دار شدند و از این راه خدمتی به سزا به مشتاقان و عاشقان مسائل الهی کردند تشکر کرده و برای آنان از حضرت حق سعادت دارَیْن و ادامه ی خدمت خالصانه به فرهنگ الهی بخواهم .

الها ، کریما ، داورا ، بحق مقربان درگاهت وجود مبارک رهبر کبیر انقلاب ، درهم کوبنده ی کاخ ستمگران برپاکننده ی حکومت جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی که بارها به لطف حق مرا مورد مرحمت قرار داده و افتخار وکالت از جانب خود در امور حسبیّه و دینیه را به خط مبارک شریفشان به این فقیر عنایت فرموده و برای پایان یافتن ۱۲ جلد « عرفان اسلامی » به وقتی که نگارش و تألیفش را به حضرت او خبر دادم دعایم فرمودند و پایان این کار را با حالتی خاص از حضرت حق برایم خواستند تا انقلاب مهدی آل محمد و در کنار آنحضرت حفظ فرما ، و او را به تمام مقاصدش برسان .

خداوندا رزمندگان مؤمن و با شهامت و با قدر و قیمت ما را بر کفر جهانی پیروز کن ، یا ربّ اسیران و مفقودان ما را از دست صدام کافر نجات بخش و شهیدان با کرامت ما را به حضرت سیّدالشّهداء (علیه السلام) محشور کن ، و مجروحین انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی را شفای عاجل عنایت فرما و این ملّت فداکار و شهید پرور و مجاهد فی سبیل الله را از شرّ اشرار در پناهت حفظ کن آمین یا رب العالمین .

پایان

نزدیک اذان ظهر روز پنج شنبه

۱۸/۱/۱۳۶۷ شمسی برابر با ۱۹ شعبان المعظم

۱۴۰۸ هجری قمری در شهر قهرمان خیز و استوار تهران

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹